دانش نامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام

بر پایهٔ قرآن، حدیث و تاریخ

فارسی - عربی

محمد محمدی ری شهری

۱۳-۱

با همکاری: محمدکاظم طباطبایی، محمود طباطبایی نژاد

ترجمهٔ: عبدالهادی مسعودی

دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، 1325 -

عنوان قراردادی : موسوعه الامام علی بن ابی طالب فی الکتاب و السنته و التاریخ. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور : دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ / محمدی ری شهری، با همکاری محمد کاظم طباطبایی، محمود طباطبایی نژاد ؛ ترجمه ی مهدی مهریزی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 138x-

مشخصات ظاهری : ج.: نقشه (رنگی).

شابک : 30000ریال: دوره : 964-7489-11-0

یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد پنجم، 1382.

یادداشت : مترجم جلد هشتم، نهم و یازدهم کتاب حاضر محمدعلی سلطانی می باشد.

یادداشت : مترجم جلد دوم و دوازدهم کتاب حاضر عبدالهادی مسعودی می باشد.

یادداشت : ج. 2، 8 ، 9، 11 و 12 (چاپ اول: 1424ق. = 1382).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق.

شناسه افزوده : طباطبائی، سیدمحمدکاظم، 1344 -

شناسه افزوده : طباطبائی نژاد، محمود، 1340 -

شناسه افزوده : مهریزی، مهدی، 1341 -، مترجم

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP37/35/م4د2 1300ی

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 2092730

ص: 1

جلد 1

اشاره

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

ص: 6

پیش گفتار چاپ نخست

پیش گفتارموسوعه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام فی الکتاب والسنّه والتاریخ ، تلاشی بایسته بود که در سال 1379 برای بهره گیری اندیشه وران عرب زبان و پژوهشگران عربی دانِ حوزه و دانشگاه ، به زیور طبع، آراسته گردید و در مدّت زمانی کوتاه، توجّه خِردورزان حوزه دین را به خود ، جلب نمود و از نخستین برکات آن ، می توان به مرجع قرار گرفتن این کتاب در تدوین دانش نامه امام علی علیه السلام (1) اشاره کرد . همچنین جایزه دومین دوره انتخاب «کتاب سال ولایت» (2) و برخی جوایز و نشان های علمی فرهنگی دیگر به آن تعلّق گرفت. دریغ بود که بهره وری از این دستاورد ارجمند ، در انحصار بهره مندان از زبان و ادبیات عرب بمانَد . از این رو ، گروه ترجمه این پژوهشکده ، بر آن شد تا در کم ترین زمان ممکن ، راه را برای بهره گیری فارسی زبانان ، این طلایه دارانِ فرهنگ ناب تشیّع ، از این اثر ، بگشاید . و نتیجه این تصمیم ، انتشار نسخه فارسی این

.

1- .این اثر گران سنگ و درخور ستایش ، به پیشنهاد آیه اللّه عبد اللّه جوادی آملی و همّت بیش از یکصد تن از فُضلا و محقّقان ، زیر نظر حجه الاسلام والمسلمین علی اکبر صادقی رشاد ، طیّ دو سال کار مداوم ، به ثمر رسید و به وسیله پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی منتشر گردید .

2- .مراسم انتخاب کتاب سال ولایت ، به پیشنهاد معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از سال 1378 آغاز شده است که دومین دوره آن ، با همکاری مؤسسه «آل البیت لإحیاء التراث» ، به بررسی و ارزیابی کتاب های نگاشته شده درباره امام علی علیه السلام در میان سال های 1359 1379 اختصاص یافت .

کتاب ، با نام دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن ، حدیث و تاریخ ، در سال 1382 بود که عنوان «ترجمه برگزیده» را در ششمین دوره انتخاب «کتاب سال ولایت» ، از آنِ خود کرد . ایرانیان که همواره بیرق بلندِ آزادگی و دادگری شیعی را بر دوش کشیده و آن را در طول قرون ، از میان خون و شمشیر و آتش و دود و درد و شکنجه و آوارگی و بی خانمانی گذرانده و سرافرازانه به دست نسل کنونی سپرده اند ، رادی و بزرگی را از آغاز ، در سیمای خَلَفِ به حق و شایسته پیامبر خدا ، بزرگ مردِ تاریخ ، علی بن ابی طالب علیه السلام دیده اند و همواره به آن بزرگوار ، عشق ورزیده اند . عشق به علی علیه السلام ، عشق به فرد نیست ؛ عشق به انسانیّت است ؛ پاسداشت رادمردی است ؛ تنفّس در فضای کرامت است ؛ مفهومِ زیستن و معنایِ بودن است ؛ تفسیر زندگی و چرایی وجود است . بی شناخت علی علیه السلام ، پیامبر صلی الله علیه و آله ناشناخته می مانَد ، و بی شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله ، اسلامْ ناشناخته می مانَد ، و بی شناخت اسلام ، فلسفه آفرینش انسان بر زمین می مانَد . مجموعه حاضر که تلفیقی از دو کتاب موسوعه الإمام علیّ علیه السلام و دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام است ، دستاوردی از این عشق و علاقه و برگِ سبزی است تُحفه درویش ، تا که قبول افتد و چه در نظر آید ! در این جا ، یادکردِ چند نکته را درباره کتاب حاضر ، ضروری می دانیم : یک . این کتاب که با تلفیق دو اثر منتشر شده پیشین ، متناسب با نیاز فارسی زبانانْ آماده سازی شده است ، در واقع ، ویرایش جدیدی از هر دو نسخه عربی و فارسی کتاب را در خود دارد . از مزیّت های این اثر ، مقابله مجدّد متن عربی با منابع ، اِعراب گذاری کامل متن عربی ، بازنگری ترجمه و بازبینی ویرایش متن فارسی است . به علاوه ، متن عربی و فارسی ، در کنار هم عرضه شده اند و این ، امکان مطالعه هم زمانِ هر دو متن را برای استفاده کنندگان ، فراهم می سازد . خوش نویسی عنوان ها نیز به صفحه آرایی کتاب ، کمک کرده است .

.

دو . از آن جا که علاقه مند بودیم در سال هایی که به نام مولا علی علیه السلام مزیّن بود ، (1) متن عربی و ترجمه آن ، هر دو به سرانجام برسد ، از مترجمان متعدّد ، یاری گرفتیم که این کار، با همه سودمندی اش در بهره گیری از زمان، تنوّع سبک را تا اندازه ای بر متن فارسی تحمیل کرد و البته تلاش شد تا با بهره گیری از کنترل واحد در ویراستاری ، از آن ، کاسته شود . سه . برای اطمینان بیشتر ، ترجمه ها توسط افراد دیگری ، غیر از مترجمان ، با متن اصلی مقابله شده است ، تا در صورتی که کاستی ای هست و یا اشتباهی برای مترجم رخ داده ، رفع شود . بنا بر این ، کار را باید محصول تلاش مترجم و مقابله گر شمرد . گفتنی است که در پایان کار، متن آماده شده، به مؤلّف محترم، جناب آقای ری شهری نیز عرضه شد واصلاحات وتذکّرات ایشان ، در ترجمه ، مدّ نظر قرار گرفت . چهار . پاره ای مترجمان ، در ترجمه آیات قرآنی ، از ترجمه دکتر محمّد مهدی فولادوند و در ترجمه نهج البلاغه ، از ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی استفاده کرده اند و از این حیث، خود را وامدار ایشان می دانند و البته پاره ای از مترجمان نیز روش خاصّ خود را به کار گرفته اند . پنج . از آن جا که مقالات و توضیحات مندرج در آغاز و انجام بخش ها و فصل ها ، غالبا به فارسی نوشته شده بودند ، مترجمان ، تنها به بازبینی کلّی و در پاره ای موارد به هماهنگ سازی آنها بسنده کردند . شش . در جلد نهم متن عربی ، اشعاری از شاعران معروف عرب در وصف امیر مؤمنان آمده است که در برگردان فارسی ، تنها شعر شاعران قرون نخست هجری (تا اواسط قرن چهارم) ترجمه شد و اشعاری از شاعران فارسی زبان ، جایگزین ترجمه سایر اشعار گردید . هفت . جلد چهاردهم این دانش نامه ، به «فهرست ها و نمایه» اختصاص دارد که بر اساس متن فارسی تنظیم شده اند .

.

1- .سال های 1379 و 1380 .

هشت . دست اندرکاران ترجمه و مقابله ترجمه این مجموعه ، به شرح زیرند که از همه این بزرگواران ، تشکّر می شود :

الف مترجمان1 . عبد الهادی مسعودی : بخش یکم تا چهارم و بخش شانزدهم 2 . مهدی مهریزی : بخش پنجم تا نیمه بخش ششم 3 . سیّد ابو القاسم حسینی : از نیمه بخش ششم تا پایان آن 4 . جواد محدّثی : بخش هفتم و هشتم 5 . محمّد علی سلطانی : بخش نهم تا پانزدهم

ب مقابله گران ترجمه با متن اصلی1 . سیّد محمّد کاظم طباطبایی 2 . سیّد محمود طباطبایی نژاد 3 . محمّد حسن شیبانی 4 . حمید فرخیّان 5. سعیدرضا علی عسکری 6 . محمّد علی سلطانی 7 . صادق حائری جم 8 . علی شاه علیزاده 9 . محمّد مرادی 10 . علی نقی خدایاری 11 . محمّد احسانی فر 12 . ابوالقاسم نادری 13 . احمد غلامعلی 14 . مهدی غلامعلی

.

پیش گفتار چاپ دوم

نه . از آیه اللّه رضا استادی ، به خاطر اهتمامشان به مطالعه دقیق و نقّادانه تمامی متن عربی و پیشنهادهای اصلاح و تکمیل که مورد توجّه مؤلف محترم و محقّقان همکار ایشان قرار گرفت و نیز از دیگر بزرگوارانی که گروه دانش نامه نگاری یا گروه ترجمه را از تذکّرات خود ، بهره مند ساختند ، سپاس گزاریم . ده . آقایان سیّد مرتضی طبایی (مدیر پیشین هماهنگی در بخش تحقیقات) ، محمّد علی سلطانی (مدیر پیشین گروه ترجمه) ، حمید رسایی و مرتضی خوش نصیب (مدیران پیشین بخش آماده سازی کتاب) ، هر کدام در طول سالیان گذشته ، بخشی از زحمات مراحل مختلف تولید و آماده سازی این اثر را متحمّل شده اند که قدردانی از آنان را وظیفه خود می دانیم . یازده . بایسته است از مدیر محترم بخش آماده سازی کتاب ، جناب آقای محمّد باقر نجفی و ویراستاران فارسی مجموعه : آقایان سیّد محمّد دلّال موسوی ، محمّد باقری زاده اشعری ، مرتضی بهرامی و محمّد علی جعفری و بویژه سرویراستار محترم ، جناب آقای محمّد هادی خالقی که افزون بر کنترل نهایی تمامی مجلّدات ، به اتقان مقابله ترجمه با متن عربی هم توجّه ویژه داشتند ، همچنین از سرویراستار عربی ، جناب آقای حَسنین دبّاغ و ویراستاران عربی ، آقایان : نعمان نصری ، محسن اسدی و کمال کاتب و اعراب گذاران متن عربی : آقایان رسول افقی ، مرتضی خوش نصیب ، حَسنین دبّاغ ، علی احسانی فر و نیز از تنظیم کنندگان پاورقی ها و ارجاعات : آقایان غلامحسین مجیدی و حمید فرّخیان و همکاران بخش نمونه خوانی : آقایان محمود سپاسی ، مصطفی اوجی ، مهدی جوهرچی ، علی نقی نگران و سیدهاشم شهرستانی و همکاران بخش حروفچینی و صفحه آرایی : آقایان سیّد علی موسوی کیا ، محمّد ضیاء سلطانی ، فخرالدین جلیلوند ، حسین افخمیان ، تحسین پورسماوی ، رمضانعلی قربانی ، علی اکبری کَرناشی و اصغر دُریاب که بی تلاش آنان ، کار به این شایستگی پایان نمی گرفت ، تشکّر به عمل آید . پژوهشکده علوم و معارف حدیث اوّل اُردی بهشت 1386 سوم ربیع الثانی 1428

.

ص: 12

. .

سخنان مقام معظّم رهبری درباره «دانش نامه امیر المؤمنین»

سخنان مقام معظّم رهبری درباره «دانش نامه امیر المؤمنین»در سالی که به نام امام علی بن ابی طالب علیه السلام مزیّن بود (1) و در آستانه ولادت آن حضرت (12 رجب 1421/ 19 مهرماه 1379) ، نخستین دوره متن عربی دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام ، با حضور محقّقان و کارگزاران مرکز تحقیقات دار الحدیث ، طیّ مراسمی باشکوه ، به مقام معظّم رهبری ، حضرت آیه اللّه خامنه ای اهدا گردید . در این دیدار ، پس از ارائه گزارشی کوتاه توسّط ریاست مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث ، آقای ری شهری ، از تلاش های صورت گرفته برای تهیّه این مجموعه در دار الحدیث ، رهبر انقلاب ، مطالبی بدین شرح ، بیان فرمودند : عید میلاد این بزرگوار را هم به جناب آقای ری شهری و هم به بقیه برادران عزیز و حضّاری که تشریف دارند ، تبریک عرض می کنم و به عنوان یک مُحبّ کوچک امیر المؤمنین علیه السلام و یک مسئول در دولت و کشور آن حضرت ، از این کار بزرگی که به همّت جناب آقای ری شهری و بقیه دوستانْ صورت گرفته است ، یعنی تهیه «موسوعه امیر المؤمنین علیه السلام » ، صمیمانه تشکر می کنم و از این که این نسخه های اوّل را به بنده لطف کردید هم جداگانه متشکّرم.

.

1- .رهبر معظم انقلاب اسلامی ، آیه اللّه سید علی خامنه ای ، سال 1379 هجری شمسی را از آن جا که دو عید غدیر در آغاز و پایان آن (6 فروردین و 24 اسفند) واقع شده بود ، «سال امام علی علیه السلام » نامیدند .

همه چیزْ نشان می دهد که این کار ، تحت اشراف روح مطهّر و برکات وجود خود آن بزرگوار ، پیش رفته است. امیدوارم إن شاء اللّه خدای متعال به شما اجر بدهد که این کار بزرگ را انجام داده اید و این کار ، گامی باشد إن شاء اللّه برای رفتن در این اقیانوس و پیش رفتن در این دریای ژرف و عمیق و بالا بردن سطح معرفت مردمْ نسبت به این بزرگوار . ما در این امر ، خیلی عقب هستیم . ما می خواهیم از این ته درّه که قرار داریم ، به سمت آن قلّه عظیم ، حرکت کنیم. شما ببینید که ما نیاز به تلاش داریم و تا وقتی که این نظام اسلامی راه نیفتد و تا در سر بالایی های این قلّه حرکت نکند ، به مقاصد خودش نخواهد رسید . قدم اوّل هم همین هاست . واقعا کار برجسته و جالبی کرده اید . حالا من صورت کار را می بینم و از محتوای کار و این کتاب إن شاء اللّه بیشتر استفاده خواهیم کرد. درباره امیر المؤمنین ، کتاب های زیادی نوشته شده است . هم ماها (شیعیان) نوشته ایم ، هم غیر شیعیان و هم غیر مسلمین نوشته اند . هر کدام هم از ابعادی وارد این دریای عظیم شده اند و هر کدام هم چند قدمی بیشتر پیش نرفته اند . انسان ، این را حس می کند . به نظر من باید جوری از این کتابْ خلاصه گیری بشود و استفاده بشود که این کتاب ، به عنوان یک کتاب مرجع بتواند منبع و سرچشمه چندین جریان قرار بگیرد و کسانی بتوانند از این کتاب ، کتاب هایی به وجود بیاورند . البته ترجمه هم برای این که فارسی زبان ها بتوانند استفاده کنند ، بسیار خوب است ؛ لیکن شاید اهمّیت این کار ، کم تر از ترجمه نباشد که از این منبعْ استفاده بشود و کتاب های موضوعی ، تخصّصی و مشخّصا ناظر به یک مسئله خاص و روشنگر ، با استدلال قوی و مستحکم درباره امیر المؤمنین إن شاء اللّه نوشته بشود. (1)

.

1- .گزارش مشروح این مراسم ، در فصل نامه علوم حدیث (ش 18) منتشر شده است .

ص: 15

اهدا

M2728_T1_File_2123169

.

ص: 16

M2728_T1_File_2123170

.

درآمد

اشاره

درآمدالحمد للّه الذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا أن هدانا اللّه ، وصلّی اللّه علی سیّد المرسلین وخاتم الأنبیاء محمّد وأهل بیته الطیّبین الطاهرین ، الذین أذهب اللّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهیرا . پیامبر خدا فرمود : عَلِیٌّ آیَهُ الحَقِّ و رایَهُ الهُدی . (1) علی ، آیت حق و پرچم هدایت است . از علی علیه السلام چه بگویم که سخن گفتن از او ، دشوار است و سخن درخور آن چهره تابناک گفتن ، دشوارتر . درنگریستن به شخصیت علی علیه السلام ، اندیشه سوز است و نیوشیدن ابعاد شخصیت او ، طاقتی کوهوار می طلبد ، و بازگویی اندکی از والایی ها و زیبایی های آن چهره تابناکِ تاریخ بشر ، کلامی دیگر می خواهد و زبانی دیگر . به واقع ، زبانی به پهنای فلک می خواهد تا مگر اندکی از والایی ها ، زیبایی ها و بی همتایی های آن «مَلَک» زمینی گفته آید و سخنی درخور شأن آن انسان آسمانی شکل گیرد . آنان که درباره او ژرف اندیشی کردند و ابعاد وجودی او را تا حدّی دریافتند ، در درد ناتوانی سوختند و خاموشی گُزیدند و فریاد برآوردند که : این خاموشی ، نه از

.

1- .الأمالی ، طوسی : ص 506 ح 1107 ، بحار الأنوار : ج 22 ص 197 ح 11 .

برای تن زدن از برنمودن والایی های اوست که بی گمان ، «مادح خورشید ، مدّاحِ خود است» ؛ بلکه از سرِ ناتوانی و فروماندگی در چگونه سپردن آن همه والایی ها به واژه هاست . به راستی کم نیستند کسانی که این کلام والایِ متنبّی از اعماقِ جانشان بر می آید که : وتَرَکتُ مَدحی لِلوَصِیِّ تَعَمُّدا إذ کانَ نورا مُستَطیلاً شاملاً وإذَا استَطالَ الشَّی ءُ قامَ بِنَفْسِهِ وصِفاتُ ضَوءِ الشَّمسِ تَذهَبُ باطِلاً . و از سر عمد ، مدح وصی را وا نهادم چون فضیلتی برکشیده و گسترده بود. و چون چیزی بالا کشد ، بر پای خود می ایستد و توصیف نور خورشید ، بیهوده است . آن که درباره علی علیه السلام و والایی های او آهنگ سخن دارد ، درمی ماند که چه بگوید . به راستی سخن استوار و شایسته و درخور ، درباره این «پدیده شگفت هستی» ، برای هر کسی و با هر امکان و استعداد و زمینه ای ، فروماندگی و گرفتاریِ شگفتی است . بی گمان ، ابو اسحاق نظّام ، از پسِ تأمل ها و درنگریستن های بسیار ، درباره مولا و ابعاد شخصیتی او گفته است : عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام مِحنَهٌ عَلَی المُتَکَلِّمِ : إن وَفّاهُ حَقَّهُ غَلا ، و إن بَخَسَهُ حَقَّهُ أساءَ... . (1) علی علیه السلام ، آزمون سخنور است : اگر حقّش را ادا کند ، گویی که غلو کرده ، و اگر کم گذارَد ، بد کرده است. علی علیه السلام ، رزم آورترینِ نستوهِ آوردگاه های رزم ، نرم خوی ترین چهره صحنه زندگی ، دلداده ترین پرستنده دل شب ، مهربان ترین انسان در برابر مردمان در گستره

.

1- .الأمالی ، طوسی : ص 588 ح 1218 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 125 ح 15 .

زمین ، انعطاف ناپذیرترین حقگزارِ صحنه های حقگزاری و حق مداری ، و سخنورترین و چیره ترین بلیغان در وادی آفرینشِ شکوهزادترین سخن ها ، خطابه ها و . . . است . به گفته سراینده علوی اندیشی : کَم لَهُ شَمسُ حِکمَهٍ تَتَمَنّی غُرَّهُ الشَّمسِ أن تَکونَ سَماها . او را بسی خورشید حکمت است که آرزو دارد پرتو خورشید ، آسمانِ آن باشد . آیا می توان بر معبر تاریخ ایستاد و این فرازمندترین و شکوهمندترین قلّه وادی کرامت ، آزادی ، انسانیت و شرف را ندید ؟ آیا می توان بر دشتستان زندگی نگریست و این والاترین نماد عشق و عبادت ، جهاد و شهامت ، ایثار و صداقت ، ایمان و جلالت را ندید ؟ آیا می شود که قلمزنی ، صفحاتی را در موضوعی رقم زند و با همه وجود ، تمنّایِ عطرآگین ساختن خامه را با نام و یاد علی علیه السلام و گزارش والایی ها و ارجمندی های زندگی سراسر اقدام ، شور و جهاد و ایثار و . . . او نداشته باشد؟ به پندارم همه ، همه آنان که اندیشیده اند و واقعِ صادق این پدیده شگفتِ هستی را دریافته اند ، بر این باورند که چگونه قطره را شاید که در ثنای اقیانوسْ سخن گوید ، و ذرّه را آید که در فضلِ خورشید ، حماسه بسراید و ... . و این قلم ... و این قلم ، هرگز بر این باور نبود که سخنی درخور ، در وصف آن آفتاب جهانتاب خواهد گفت و بخشی از شعاع ناپیدا کرانه وجود آن خورشید حق را انعکاس خواهد داد و نَمی از یَمِ موج خیز فضایل و مناقب و عظمت هایش را عرضه خواهد کرد ؛ امّا به روزگاری که به تدوین میزان الحکمه همّت ورزیده بود ، در مدخَل

.

«امامت» ، به الزامِ ساختار کتاب ، به این دریای موج خیز ، از دور ، نگاهی افکند . باری ، نگاهی بود از دور به دریا ؛ و چهره نازنین آن امام انسان ها را در آینه کلام الهی و نبوی نگریست و جلوه هایی از شخصیت و سیره آن بزرگوار را بر اساس روایات معصومان رقم زد ، و چون تقدیر الهی چنان رقم خورد که میزان الحکمه که سپاسْ خدای را که بارهای بارْ نشر یافت ، مرزها را درنوردید و تا دورِ دست ترین نقاط ، جستجوگران معارف دینی را در حدّ خود ، بهره رسانْد گسترده شود و محتوای فصل ها دامن گشاید و افزون گردد ، نگارنده ، پس از تأمّل بسیار ، دامن همّت بر کمر ارادت زد و عزم را جزم کرد تا این بخش را نیز بگسترانَد . راهِ مقصد ، دراز بود و این رهرو ، نُوسفر . همّت والای فاضلانی بدرقه راه شد و عنایت ویژه آن امامِ کرامت و نوازنده راهیانِ حق ، شامل حال؛ و اکنون آنچه پیش روی شماست ، ثمره کشش و کوششی است که از پسِ سال ها به بار نشسته و عنوان دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن ، حدیث و تاریخ به خود گرفته است و اینک در سالی که به نام زیبای امام علی علیه السلام نامبردار شده (1) و هزاران هزار همّت و کشش و کوشش را به خود معطوف داشته است ، نشر می یابد . خداوند را از بُنِ جان سپاس می گویم که برای قلم زدن در موضوعی چنین فخیم ، توفیق را رفیق راه کرد ، گره ها را گشود ، دشواری ها را هموار ساخت و سختی ها را آسان . این دانش نامه ، شیرین ترین ، گواراترین و افتخارآمیزترین حاصل عمر این شیدای ناچیزِ نام و یاد علی علیه السلام است که به فضل الهی و به یاری پیراسته تنی چند از فاضلان ، سامان یافته است .

.

1- .سال 1379 هجری شمسی ، که از سوی رهبر معظّم انقلاب ، آیه اللّه سیّد علی خامنه ای ، «سال امام علی علیه السلام » نام گرفت .

این دانش نامه ، برای من ، تحقّق بلند ترین ، ارجمندترین و دست نایافتنی ترین آرزوست . از این رو ، خدای را با همه وجود ، سپاس می گویم ومولا را نیز و توجّه بنده نوازانه اش را پاس می دارم ، که اگر نبود آن همه دستگیری ها ، نواختن ها ، زدودن دشواری ها ، باز کردن بن بست ها و . . . ، این همه ، شکل نمی گرفت ؛ و آنچه اکنون بر این خامه می رود ، عذرْ نامه کوتاهی هاست ، و فراز آوردن سپاس ها ؛ سپاس هایی سرشار از شیفتگی ، اعجاب و اخلاص در برابر دستگیری ها و رسیدن به مقصد و مقصود . دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام برپایه قرآن، حدیث و تاریخ، نگاهی است به زندگانی امیر مؤمنان ، سیره علوی و تاریخ حیات کامل ترین انسان ، برجسته ترینِ مؤمنان و بزرگ ترین چهره تاریخ اسلام پس از پیامبر خدا . این دانش نامه ، به آهنگ برنمودنِ برجسته ترین ، آموزنده ترین و تنبّه آفرین ترین آموزه ها از زندگی علی علیه السلام و سیره سپیدی آفرین او به قلم جاری شده است . دانش نامه أمیرالمؤمنین ، می کوشد تا با ترسیم چهره ملکوتی امام انسان ها و گزارش ویژگی های علمی ، اخلاقی و عملی زندگانی سرشار از ایمان و اقدام پیشوایِ حقیقت ، و تبیین تلاش های شگرف «صدای عدالت انسانی» در راه عدالت گستری و حق مداری ، عملاً به این سؤال پاسخ گوید که چرا کتاب الهی ، «علی» را در کنار خداوند ، شاهد «رسالت» قرار داده است . (1) این دانش نامه ، با طرحی نو ، پردازش ابتکاری و نظمی جدید و کارآمد ، سیره علوی را در شانزده بخش در پیش دید پژوهشگران و جستجوگران معارف علوی و شیفتگان مولا و تشنگان حق و حقیقتْ فرا می نهد که معرّفی این بخش ها در زیر می آید .

.

1- .ر . ک : ج 7 ص 507 (شاهدی از پیامبر) .

«دانش نامه امیر المؤمنین» در یک نگاه

بخش یکم : تبار امام علی

«دانش نامه امیر المؤمنین» در یک نگاهبخش یکم : تبار امام علیدر بخش اوّل ، از نیاکان امیر مؤمنان و محیط رشد و زندگانی وی ، پدر و مادر ، نام ها ، کنیه ها ، لقب ها ، سیرت و صورت ایشان بحث به میان آمده و از ازدواج های امام علیه السلام ، زنان و فرزندان او سخن رفته است . در این بخش ، روشن شده است که مولا در خانواده ای بزرگ و محیطی پاک ، بالیده است . نیاکان آن بزرگوار ، یک سر ، موحّدانِ پاک اندیش و استوارْگام در راه خدا بودند و در تبار آن موحّد بی بدیل تاریخ اسلام ، هرگز شائبه شرک و آلودگی فکری و اعتقادی نبوده است . او در دامن پدری مؤمن ، نستوه ، حق مدار ، و مادری نیکْ نهاد و معادْباور بالیده است . زندگی را با همسری که پاک ترینِ روزگار و سرآمد زنان جهان بوده ، در هاله ای از قداست و با امر الهی آغاز کرده است و فرزندانی بزرگ و تاریخ آفرین ، که مصداق والای «کوثر» بوده اند ، به یادگار نهاده است . کنیه ها و القاب او که بیشتر آنها را رسول الهی رقم زده است ، همه و همه ، نشان دهنده شخصیت والا و جایگاه بی بدیل او در اسلام و تاریخ است .

.

بخش دوم : امام علی با پیامبر

بخش سوم : کوشش های پیامبر برای رهبری علی پس از ایشان

بخش دوم : امام علی با پیامبرپیامبر خدا ، در روزگاری فرمان رسالت یافت و بعثت شگفت و تاریخ سازش را اعلام کرد که جزیره العرب ، در تاریکی و سیاهی و جهل می سوخت . بعثت آن پیامبر آزادی و کرامت ، با ناباوری مردمان و نیز با توطئه جبّاران روبه رو شد . از آغازین روزهایِ این قیام الهی ، امیر مؤمنان ، همراه جدایی ناپذیر و مدافع خستگی ناپذیر او بود. در این بخش ، جایگاه والایِ امام علیه السلام در تحقّق نهضت اسلام و نقش دوران ساز آن بزرگوار در تداوم آن قیام الهی در عصر پیامبر خدا ، باز گفته شده است . این بخش نشان می دهد که مولا ، دوش به دوش پیامبر خدا ، از آغازین روزهای بعثت تا هنگام رحلت ، برای حاکمیت اسلام در جامعه با تمام توان کوشید و در تمام صحنه ها و گردونه ها با پیامبر خدا همبَر شد و در تمام دشواری ها برای رفع بن بست از پیش روی حرکت اسلام ، پیشتاز بود . این بخش نشان می دهد که علی علیه السلام ، در دفاع از دین ، گسترش اسلام ، حراست از پیامبر خدا و نگهبانی از آیین نوپای الهی ، استوارْگامی نستوه بود که از هیچ کوششی در رساندن این آیین الهی به مقصد و مقصود ، دریغ نورزید .

بخش سوم : کوشش های پیامبر برای رهبری علی پس از ایشاناسلام ، خاتم ادیان و پیامبر ما ، خاتم پیامبران و قرآن ، فرجام بخش کتاب های آسمانی است . پیامبر صلی الله علیه و آله ، ابلاغ کننده دینی است که رنگ ابدیت دارد و زمان ، طومار حیات آن را در هم نمی پیچد . پیامبر خدا برای تضمین آینده آیین و امّتش چه کرده است؟ تدبیر الهی در این زمینه چیست؟ در این بخش ، آینده نگری آیین الهی و جایگاه مولا

.

بخش چهارم : امام علی پس از پیامبر

در این تدبیر الهی نشان داده شده است . به دیگر سخن ، در این بخش ، ولایت علوی و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام در قالب تلاش پیامبر خدا برای سعادت آینده امّت ، بازخوانی شده ودلایل عقلی و نقلی اثبات این مدّعا که پیامبر خدا ، امّت را بی سرپرست ننهاده و آینده امّت را بدون طرحی مشخّص رها نکرده ، بلکه در درازنای 23 سال و با زمینه سازی های گسترده ، رهنمودهای بسیار ، اشاره ها و صراحت های فراوان ، آینده را به دقّت و روشنی رقم زده ، به تفصیلْ گزارش شده است . در این بخش ، نشان داده شده که «غدیر» ، اوج این کوشش مستمر بوده است و بر این نکته تأکید کرده ایم که پس از آن نیز پیامبر صلی الله علیه و آله از این مهم ، غفلت نورزید و تا آخرین لحظات عمر ، بر آن تأکید ورزید ، گو این که تدبیرهای نهایی آن رسول انسان ها ، و آهنگ آن بزرگوار برای کتابت وصیّت (و استوار سازی آنچه بارها در طول سال های سال بر آن تأکید کرده بود به گونه وصیّتی مکتوب) ، در فضای غوغا آلود اطرافیان به ثمر نرسید ، و نیز اعزام سپاه اسامه که تدبیری دیگر بود در این زمینه . امّا با این همه ، در همین دو جریان نیز پیامبر خدا با گفته ها و اشاره ها و مواضعی روشنگر راز و رمزها ، حقیقت را بر نمود . در این بخش ، از اینها سخن رفته و نکات مهمّی بر اساس اسناد و مدارک استوار فریقین ، گزارش شده است .

بخش چهارم : امام علی پس از پیامبرشگفتا و اسفا که آنچه پیامبر خدا برای آینده امّتْ رقم زده بود ، تحقّق نیافت و جامه خلافت را کس دیگری ، جز آن که فرمان الهی بدان صادر شده بود ، به تن کشید ! آن گاه ، مولا بود و واقعیّت تلخِ استخوان سوزِ وارونگیِ حقیقت و ملازمات ومصالح آیینی نوپا و مردمانی که نوآیین و به تعبیر آن بزرگوار ، «حدیث الإسلام» بودند . امام علیه السلام چه باید می کرد؟ وظیفه الهی او چه بود؟ واقعِ آن روزگار با شرایط ویژه

.

بخش پنجم : سیاست امام علی

داخلی وخارجی چه اقتضا می کرد؟ در این بخش ، به این سؤال ها و جز اینها در سیره علوی پس از رحلت پیامبر خدا تا زمان حکومت وی پاسخ داده شده است . زمینه ها و علل نادیده انگاشتن رهنمودهای پیامبر در باره آینده امّت و رهبری مولا ، در این بخش ، بازشناسی شده است و ضمن گزارش سیر حوادث پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و روزگار خلافت عثمان و خیزش مردم علیه او ، چگونگی و چرایی مواضع حکیمانه امام حکیمان ، تشریح و تبیین شده است .

بخش پنجم : سیاست امام علیمردم از پسِ 25 سال خلافتِ خلفا و گسترده گشتن کج نگری ها وکج روی هایی که پس از پیامبر خدا آغاز شده و تا بدان جا پیش رفته بود که علی علیه السلام در خطابه پرشور و تکان دهنده خود در آغاز خلافت ، از آن به «بلیّه ای» چونان روزگار قبل از اسلام یاد کرد ، (1) علیه خلیفه و نوع رفتار و حکومتداری او به پا خاستند و پس از قتل او ، در تجمّعی شگفت ، خواستار زمامداری علی علیه السلام شدند . امام علیه السلام که می دانست «آب رفته را به جویْ باز گرداندن» در آن شرایط ، بسی دشوار است ، ابتدا از پذیرش آن تن زد و پس از اصرار و تأکید مسلمانان پذیرفت و در اوّلین خطبه، از دیگرسانی گسترده در تمام اجتماع، مبانی وروش ها سخن گفت. در این بخش ، چگونگی رسیدن امام علیه السلام به زمامداری ، آغاز اصلاحات ، مبانی امام علیه السلام در دیگرسانی ها و اصلاحات و بازتاب های آن در جامعه ، به تفصیل ، سخن رفته است . بازشناسی محوری ترین مبانی امام علیه السلام در اصلاحات در زمینه های مختلفِ فرهنگی ، اقتصادی ، اجتماعی ، قضایی و امنیتی ، از جمله بحث های مهم

.

1- .نهج البلاغه: خطبه 17 ، الکافی : ج 8 ص 67 ح 23 .

بخش ششم : جنگ های امام علی

این بخش است . نیز دیدگاه های امام علیه السلام در پیوند با سیاست ، عوامل استوارسازی حکومت ها ، علل و عوامل تزلزل و دگرگونی حکومت ها ، چگونگی همکاری دولت ها با هم و ... از جمله بحث های این بخش از کتاب است .

بخش ششم : جنگ های امام علیامام علی علیه السلام ، زمام حکومت را به دست گرفت و به اجرای آنچه از آن سخن گفته بود ، پرداخت . آنچه او پیش بینی کرده بود ، یعنی بر تابیده نشدن عدالت ، اصلاح ، مساوات ، زدودنِ امتیازهای موهوم و ... اندک اندک رخ نمود ، فتنه ها سر بر آورد و بحران های حکومت آغاز شد و شگفتا که ابتدا کسانی بحران را رقم زدند که خود ، بیشتر از هر کسی در ساقط کردن حکومت پیشین نقش داشتند ! در این بخش ، چرایی و چگونگی بر آمدن این فتنه ها و نیز ریشه ها ، روندها و پیامدهای آنها بررسی و همچنین فتنه های «ناکثین» ، «قاسطین» و «مارقین» که به واقع ، بازتاب حرکت اصلاحی امام علیه السلام وموضع اصولی وانعطاف ناپذیر آن بزرگوار در برابر حقوق الهی و حقوق مردم و ارزش ها بود ، تبیین و تشریح و گزارش شده است . گزارش برخی از زوایای فکری ، روحی و مواضع سیاسی فتنه انگیزان در این بخش ، از نکات بدیع و ناگفته ای برخوردار است ، از جمله ، بحث از «تعمّق (تُندرَوی)» و تبیین دقیق آن در جریان معرّفی خوارج نهروان . این بحث ، بدان گونه که در این پژوهش آمده است و در پرتو اسناد تاریخی و رهنمودهای روایيِ محتويِ این ویژگی ها بازشناسی شده است ، سخنی است نو و تحلیلی بکر و بدیع . این بخش ، از جمله آموزنده ترین بخش های کتاب است .

.

بخش هفتم : روزگار محنت

بخش هفتم : روزگار محنتسال های نخستین حکومت امیر مؤمنان ، یکسر درگیری بود و رویارویی آن بزرگوار با فتنه انگیزان . مردمان از ادامه این همه فتنه گری و درگیری و ناهنجاری خسته شده بودند و از سوی دیگر ، فتنه انگیزان ، بویژه کانون بنیادی آن : «شام» ، یکسر بحران می آفرید ، فتنه درست می کرد و برای حکومت مرکزی مشکل فراهم می آورد . در بخش هفتم ، از این روزگار سخن رفته است . سخنان امام در این روزگار ، آکنده است از سوز و گداز تنهایی و رنج و شکنجه روزگار . در این زمان ، مصر سقوط کرد و پاک ترین و کارآمدترین و دلیرترین یار وفادارش مالک اشتر ، شهد شهادت نوشید که قلب امام علیه السلام را فشرد و جانش را فسُرد . این بخش ، گزارش تنهایی امام علیه السلام ، مرثیه مظلومیت او ، و انعکاس فریادهای تنهایی آن بزرگوار است . این بخش نشان می دهد که در این روزگار ، دیگر از آن رویکرد گسترده آغازین ، خبری نبود ، مردم از حضور در جبهه ها تن می زدند و فراخوانی هایِ امام علیه السلام را پاسخ نمی گفتند . گلایه های مکرّر ایشان از مردمان ، نشان دهنده گرانْ جانی ، دنیازدگی و سستی مردمان آن روزگار است . در چنین شرایطی سپاه معاویه با شبیخون های مکرّر نظامی به شهرها و قتل و غارت مردم بی دفاع ، عواطف و احساسات امام علیه السلام را سخت جریحه دار می کرد . امام علیه السلام بود و گزارش های ستمگری ها ، غارتگری ها و پرده دری هایِ سپاه معاویه و قهقهه های مستانه او ، و فریادهایی که امام علیه السلام از سرِ سوز و درد ، از بُن جان بر می کشید و پاسخ نمی یافت؛ بدان سان که امام علیه السلام ، بارها و بارها آرزوی مرگ کرد و با این همه ، تا آخرین لحظه ها از تلاش و مقاومت ، دست نکشید و تسلیم حوادث نشد . باری ، در آخرین روزهای زندگی ، علی علیه السلام پس از خطابه ای آتشین ، سپاه گرانی

.

بخش هشتم : شهادت طلبی امام علی

سامان داد و فرمان بازگشت به صفّین را صادر کرد . در این سپاه عظیم ، حسین بن علی علیهما السلام ، قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری ، هر یک بر ده هزار رزم آور ، فرماندهی می کردند ؛ امّا اندوها که ترور ناجوان مردانه امام علیه السلام به دست جنایتکارِ «متنسّک (پایبند به ظواهر دین)» ، همه برنامه ها را به هم زد و تدبیرهای ارجمند امام علیه السلام برای از بُن درآوردن ریشه فتنه در شام ، نقش بر آب شد ، نیروها باز گشتند و ... ! در این بخش ، از آنچه به اختصار آمد ، به تفصیل ، گزارش شده است و ریشه ها و زمینه ها و چرایی و چگونگی این حوادث غمبار ، تحلیل و تبیین شده است .

بخش هشتم : شهادت طلبی امام علیپیامبر خدا از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام خبر داده بود . امام علیه السلام که بیش از آن که صبغه ای زمینی داشته باشد ، آهنگی آسمانی و درون مایه ای ملکوتی داشت ، در انتظار پرواز بود ؛ آن هم پروازی سرخ . چنین بود که در هنگامه ای که شمشیر بر فرقش نشست و آن را شکافت و در آستانه عروج قرار گرفت ، فرمود: وَاللّهِ ما فَجَأَنی مِنَ المَوتِ وارِدٌ کَرِهتُهُ ، ولا طالِعٌ أنکَرتُهُ ، وما کنُتُ إلّا کَقارِبٍ وَرَدَ ، وطالِبٍ وَجَدَ. (1) به خدا سوگند ، با مردن ، چیزی بر من درنیامد که آن را نپسندم ، و چیزی پدیدار نگردید که آن را زشت شمارم ؛ بلکه مانند جویای شبانه آب بودم که ناگهان بدان رسد یا خواهانی بودم که مطلوبش را بیابد. بخش هشتم ، ویژه گزارش تفصیلی پیشگویی پیامبر خدا از شهادت علی علیه السلام ، و گفتار مولا درباره شهادتش و مسائل مرتبط با آن است . گزارش چگونگی جریان ترور ، سخنان آموزنده و عظیم امام علیه السلام از هنگام ترور تا لحظه شهادت ، موضع

.

1- .نهج البلاغه : نامه 23 .

بخش نهم : دیدگاه هایی درباره شخصیت امام علی

سرسخت ترین دشمن امام علیه السلام و سخنان او به هنگام شنیدن خبر شهادت ایشان ، جریان تجهیز و تدفین امام علیه السلام ، اختفای قبر امام علیه السلام و سرانجام اشاره ای به زیارت ایشان و برکات زیارت آن مرقد مطهّر و مضجع منوّر ، از جمله محتوای این بخش است .

بخش نهم : دیدگاه هایی درباره شخصیت امام علیانعکاس شخصیت علی علیه السلام در بیان و بنان چهره های صاحب نام تاریخ (و حتّی مخالفان یا دشمنانش) ، یکی از فصول برجسته شناخت ابعاد شخصیت امام علیه السلام است . اگر بگوییم که حجم داوری ها ، حقگزاری ها ، بزرگداری ها ، شگفت زدگی ها ، تحیّرها ، سکوت ها ، فریادها ، خطابه ها ، سروده ها و . . . درباره علی علیه السلام با هیچ شخصیتی در تاریخ اسلامْ قابل سنجش نیست ، سخنی به گزاف نگفته ایم . در این بخش ، خواننده ، شخصیت مولا را از منظر قرآن ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، خودِ امام ، زهرای اطهر علیها السلام ، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، اهل بیت علیهم السلام ، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ، شماری از برجسته ترین چهره های علمی ، فرهنگی و سیاسی ، شاعران ، ادیبان و سخنوران و حتی مخالفان و دشمنانش می نگرد . در این بخش ، خواننده می نگرد کسانی که از سرِ عشق و سوز درباره علی علیه السلام سخن گفته اند ، گاه تصریح کرده اند که بازگویی مناقب و فضایل وی ، در شمارش نیاید و صفحات آثار مکتوب ، برکشیدن تمامت آنها را برنتابد . گفته اند که سکوت ، گویاترین سخن درباره مولاست . گفته اند که علی علیه السلام در میان امّت ، آگاه ترین و ژرف نگرترین کسان به کتاب اللّه است . علی علیه السلام ، شجاع ترین ، پاک ترین ، مطیع ترین ، مخلص ترین ، دلداده ترین ، نرم خوی ترین ، سخنورترین ، خستگی ناپذیرترین ، شکست ناپذیرترین ، نستوه ترین ، آگاه ترین ، حق مدارترین و ... بوده است . علی علیه السلام ، «همه آنچه را که نیکان روزگار دارند ، به تنهایی داشت» .

.

بخش دهم : ویژگی های امام علی

علی علیه السلام در جامعیتِ همه زیبایی ها و والایی ها و بزرگی ها و رادی ها ، تنهای تنهاست و این حقیقت را در این بخش و در ضمن گفتار ده ها تن از متفکّران با گرایش های مختلف و دیدگاه های گوناگون و گاه متضاد می نگریم . خواندن این داوری ها ، اظهار نظرها و ارجگزاری ها و بزرگداری ها بسیار خواندنی و دلپذیر است .

بخش دهم : ویژگی های امام علیعلی علیه السلام ، نسخه منحصر به فرد «انسان کامل» پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است . این واقعیت ارجمند را در فصل پیشین در داوری های معصومان علیهم السلام ، صحابیان ، عالمان ، فیلسوفان ، متکلّمان و پژوهشگران دیدیم . بخش دهم کتاب ، ویژگی های امام علیه السلام را در پیش دید می نهد و شخصیت او و چگونگی ابعاد شخصیت آن بزرگوار را از منظرهای گونه گون گزارش می کند ، ویژگی های اعتقادی ، اخلاقی ، عملی ، سیاسی ، اجتماعی و فکری آن ابرمرد تاریخ را که بی گمان ، در تمام زمینه ها نسخه ای است منحصر به فرد . او هرگز و حتّی یک لحظه کفر نورزید . ایمان او استوارترین و ژرف ترین باورها بود . حُسن خُلق ، اخلاص ، ایثار و تمام مکرمت های اخلاقی ، سراسر زندگی او را فرا گرفته بود . او برترین و والاترین و دلداده ترین عابد و نمازگزار روزگار بود . در صحنه سیاست ، استوارگام ترین ، هوشمندترین و زمان شناس ترین بود و یار خستگی ناپذیر مظلوم و خصم آشتی ناپذیرِ ظالم . دانش او گسترده ترین ، و بینش او ژرف ترین و سالم ترین ، ونگرشش به خدا و هستی و خلق ، ناب ترین و زلال ترین بود .

.

بخش یازدهم : دانش امام علی

باری ! علی ، علی بود . بنده پیراسته جانِ خداوند ، شاهد رسالت و عینیت بخش آرمان ها و ایده ها و باورهای والا . این بخش ، این همه را در آینه آیات قرآن و گزارش های تاریخی ، در پیش دید شیفتگان شناخت علی علیه السلام و تشنگان حقّ و حقیقت ، قرار می دهد .

بخش یازدهم : دانش امام علیعلی علیه السلام ، برترین و ارجمندترین شاگرد مکتب محمّد صلی الله علیه و آله است ؛ کامل ترین کسی که پیامبر خدا به لحاظ شایستگی ، استعداد و زمینه های فراگیری که داشت ، جانش را از دانش آکند و گستره حقایق را بدو نمایاند و به تعبیر متون روایی و تاریخی : «هزار باب» ، «هزار حرف» ، «هزار کلمه» و «هزار حدیث» در باب شناخت حقایق ، بدو آموخت . (1) علی علیه السلام ، باب حکمت و علم پیامبر خدا ، گنجینه دانش پیامبر صلی الله علیه و آله ، وارث دانش او و همه انبیای الهی ، و میراثبان حکمت و علم او و از این رو ، «اعلم امّت» بود . علی علیه السلام ، هر آنچه فرا گرفت ، فراموش نکرد . بدین سان ، جانش لبریز از حقایق شد . و اَسفا و اندوها که کسانی که ظرفیت فراگیری این دانش گسترده را داشته باشند ، در میان مردمان نبودند تا علی علیه السلام پرتوی از آن همه را بتابانَد و اندکی از آن همه را بگسترانَد ! علی علیه السلام ، از علم کاملی برخوردار بود که آصف بن بَرخیا با داشتن بخشی از آن ، تخت بلقیس را در زمانی کم تر از یک چشم برهم زدن ، نزد سلیمان علیه السلام آورد . (2) گستره آگاهی های علی علیه السلام ، تمامت دانش ها را در نوردیده بود : دانش قرآن ،

.

1- .این عناوین در متون مختلف آمده است که ممکن است مقصود از تعبیرهای مختلف : «باب» ، «کلمه» ، «حرف» و «حدیث» ، یکی باشد .
2- .اشاره ای است به : نمل ، آیه 40 .

دین ، شرایع ، علم بلایا و منایا ، دانش گذشته ها ، آینده ها و ... . او در شناخت خداوند ، بی همتا بود که پیامبر خدا به وی فرمود: ما عَرَفَ اللّهَ إلّا أنَا وَ أنتَ. (1) کسی خدا را نشناخت ، جز من و تو. چنین است که گفتارهای آن بزرگوار در تبیین راه های شناخت خداوند ، مراتب خداشناسی و تشریح صفات الهی ، فوق العاده مهم است و در نگاه فیلسوفان و متکلّمان ، از جایگاهی بس بلند برخوردار . آنچه امام علیه السلام درباره آفرینش و آفریده ها گفته و نکات بدیعی که درباره خلقتْ عرضه نموده ، بهترین گواه احاطه علمی او بر انواع دانش های بشری است . سخنان امام علیه السلام درباره آغاز آفرینش ، آفرینش فرشتگان ، آسمان ، زمین و حیوانات ، و سخنان آن بزرگوار در زمینه جامعه شناسی ، روان شناسی ، تاریخ ، ریاضیات ، فیزیک ، زمین شناسی و ... ، به واقع ، پیشگویی های علمی و معجزات علمی آن بزرگوار است که اعجاب آفرین است و خضوع آور . تاریخ ، برگستره خود به یاد ندارد که کسی ، دانشمندی ، فیلسوفی و متفکّری ، بلندقامت و استوار بایستد وبگوید : «از من هر آنچه می خواهید ، بپرسید» و در پاسخ ، فرو نمانَد و برای پاسخ ، هرگز نیاز به تأمّل نداشته باشد . در این بخش ، با اندکی از آنچه یاد شد ، آشنا می شویم . این بخش ، گزارشگر «نَمی» است از «یم» دانش مولا و نگاهی است گذرا به گستره دانش آن بزرگوار .

.

1- .مختصر بصائر الدرجات : ص 125 .

بخش دوازدهم : داوری های امام علی

بخش سیزدهم : کرامت های امام علی

بخش دوازدهم : داوری های امام علیداوری ، دشوار است و داوریِ درست و استوار و حق مدار ، بسی دشوارتر . داوری از یک سو دانشی استوار می خواهد و از سوی دیگر ، روحی بزرگ و شخصیتی استوار گام ، که در مقابل تهدیدها نهراسد و در برابر تطمیع ها نلرزد و وابستگی ، او را از حق مداری باز ندارد و ... . داوری های امیرمؤمنان علیه السلام ، از فصول برجسته زندگانی او و از جمله افتخارهای والایِ زندگانی سیاسی وی ، و از شگفتی های تاریخ داوری است . در این بخش ، در چهار فصل ، ابعاد داوری های امام علیه السلام نشان داده شده است . در فصل اوّل ، از جایگاه داوری مولا سخن رفته است و از این که به اقتضای صریح کلام پیامبر خدا ، «اَقضی الاُمّه (بهترین قاضی امّت)» بوده است . نمونه هایی از داوری های آن بزرگوار در زمان پیامبر خدا ، و روزگار خلافتش گزارش شده ، که همه و همه ، نشان دهنده گستره دانش ، صلابت رفتار ، استواری موضع و حق مداری آن پاسدار حقّ و حقیقت است در زندگی .

بخش سیزدهم : کرامت های امام علیانسان ، خلیفه الهی در زمین است . ابعاد معنوی انسان ، والاترین نماد شخصیت اوست . انسان اگر در این بُعد پیش رود و خود را در سلوک معنوی به خداوند نزدیک گرداند ، آنچه از او سر خواهد زد ، شگفت آور خواهد بود و در زندگی و تعامل با هستی ، «جلوه» قدرت الهی خواهد بود . علی علیه السلام ، به تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله که آشناترین فرد نسبت به اوست ، و علی ، تربیت شده وی است «مَمسوسٌ فی ذات اللّه (ذوب شده در ذات الهی)» است . پس باید زندگی اش روشن ترین جلوه این خلیفه اللهی باشد ، و هست .

.

بخش چهاردهم : مهرورزی به امام علی

این فصول ، گزارش نمونه هایی است از قدرت معنوی ، ولایت تکوینی ، جلوه های خلیفه اللهی آن امامِ انسان ها و جلوه والای قدرت و عظمت الهی ؛ نمونه هایی مانند: اجابت دعوات ، سخن گفتن از ناپیداها و نادیده ها (اخبار مَغیبات) ، کرامت ها (همچون «ردّ الشمس» که منقبتی است منحصر به فرد و فضیلتی تحیّر آفرین و شگفتی آور) و . . . . این بخش ، ابعاد معنوی امام علیه السلام را در تعامل با گستره هستی ، و جایگاه والای او را در اوج عروج ، و مکانت عظیم این بنده خداگونه را بر گستره زمین و در نقش خلیفه اللهی نشان می دهد .

بخش چهاردهم : مهرورزی به امام علیزیبایی ، محبوب انسان است و انسان ، دوستدار زیبایی . هیچ انسانی از زیبایی ها ، والایی ها و گران قدری ها روی بر نمی گردانَد و از عشق ورزی به ارجمندی ها و دلربایی ها تن نمی زند . علی علیه السلام ، سرچشمه همه زیبایی ها ، کمال ها ، ارزش ها ، والایی ها وارجمندی هاست . مگر می شود کسی این همه را بفهمد و بدو عشق نورزد؟ مگر می شود دیده ای گشوده داشت و آفتاب را ندید؟ بگذریم از معدود کسانی که تیره جانی و سیه دلی ، چشمانشان را از دیدن زیبایی ها و جلوه های زیبایی باز داشته است . انسان اگر انسان بماند ، زیباجوی است و زیبا خواه . علی علیه السلام ، محبوب ترین آفریده است نزد خداوندِ زیبایی آفرین و عظمت بخش ، و نیز در نزد فرشتگان و پیامبر خدا ، و این همه ، مگر جز به لحاظ جوهره ذات و مکانت عظیم آن انسان ملکوتی است ، که فرشتگان نیز با مهر ورزیدن به او ، در بارگاه خداوند ، تقرّب می جویند؟ «محبّت علی» ، در فرهنگ دینی ما ، موضوعی عظیم و تأمّل برانگیز است . این بخش ، متون مربوط به این حقیقت را گزارش کرده است . متون گزارش شده در این بخش ، نشان می دهد که دوست داشتن علی علیه السلام ،

.

دوست داشتن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، و واجب و عبادت و نعمت است ، و ریسمان محکم الهی است ، و بهترین عمل و بلکه در رأس کارهای نیک در نامه اعمالِ مؤمنان است . متون مرتبط با علی علیه السلام در این بخش که بی گمانْ تمام آن چیزهایی نیست که در متون روایی توان یافت ، نشان دهنده آن است که : راهیابی به حقایق دینی ، آرامش در زندگی ، کامل شدن ایمان و عمل ، پذیرفته شدن عملهای ما ، اجابت دعا ، آمرزش گناهان ، شادی در هنگام مرگ ، دیدار مولا علیه السلام در آستانه مرگ ، جواز عبور از پل دوزخ و استوارْگامی بر آن ، رهایی از آتش دوزخ و در نهایت ، زندگی شیرین در بهشت جاوید ، در گرو محبّت علی علیه السلام است . روایات ، نشان می دهد که دوستی علی علیه السلام ، گواه پاکیزگی مَوْلِد و نشانه ایمان ، تقوا ، سعادت و مایه شهرت انسان در آسمان هاست . این همه تأکید و ترغیب به حبّ علی و پیوند ناگسستنی آن با حبّ الهی و حبّ پیامبر خدا ، نشان دهنده آن است که محبّت راستین محمّدی ، بدون محبّت علوی امکان پذیر نیست و ادّعای دوست داشتن او بدون دوست داشتن علی ، گزافه ای بیش نیست و از سوی دیگر ، نشان دهنده آن است که حبّ علی علیه السلام ، به واقع ، علی مداری و علی وارِگی در زندگی است : مانند علی اندیشیدن ، مانند علی زیستن ، به سان علی گام برداشتن ، و علی وار عشق ورزیدن ، علی گونه کین ورزیدن ، ارزشگرا بودن و... ؛ و گرنه چگونه ممکن است عشق علی داشتن و معاویه وار زندگی کردن و ...؟ آخرین نکته که بسی تأمّل برانگیز است ، این که این بخش نشان می دهد که با همه تأکیدها بر دوست داشتن علی علیه السلام و آثار و برکات آن در زندگی مادّی و معنوی ، آموزه های نبوی و دینی ترغیب کننده به دوست داشتن علی علیه السلام ، به شدت ، غلوّ در

.

بخش پانزدهم : دشمنی با امام علی

دوست داشتن و افراط در عشق ورزی را نکوهیده (1) و از آن تحذیر کرده و آن را انحرافی زمینه ساز انحراف های بزرگ ، تلقّی کرده است .

بخش پانزدهم : دشمنی با امام علیچهره زیبای علی علیه السلام ، به همان میزان که برای دل های پاک ، اندیشه های ارجمند و نهادهای پیراسته و آزادخو ، زیبا ، جاذبه آفرین و دوست داشتنی است ، برای فخرجویان ، خویشتن بینان ، آتش نهادان و سیاه دلان ، کین آفرین و دشمنی زاست . به راستی تاریخ نشان می دهد که دشمنان علی علیه السلام به لحاظ روحی ، نااستوار و به لحاظ فکری ، کژاندیش و به لحاظ شخصیتی ، انسان هایی خودْمراد ، زشت خوی وآلوده درون بوده اند . پیامبر خدا ، در آینه زمان ، آینده تاریخ اسلام را می نگریست ، توطئه ها را می دانست و از فتنه جویی فتنه جویان ، آگاه بود . از این رو ، در زندگانی سراسر اقدام و تلاش و تعهّدش ، بر دوستی علی علیه السلام تأکید کرد و مردمان را از دشمنی با او ، برحذر داشت و از دشنام دادن وی ، نهی کرد ؛ دشمنی با علی علیه السلام را کفر دانست و آزُردنِ او را آزردن خود تلقّی کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله می کوشید تا در جبهه بندی عام اجتماعی ، آنانی را که با علی علیه السلام هستند و بدو عشق می ورزند ، هم جبهه خود نشان دهد و مخالفان و دشمنانش را هم جبهه دشمن خویش و رسالت خویش . متون احادیث معتبر فریقین که در این بخش گزارش شده است ، نشان دهنده این است که دشمنان علی علیه السلام ، از رحمت الهی به دورند و هلاکت آنان ، قطعی است . مرگ کین ورزان به علی علیه السلام ، مرگ جاهلی است و دشمن داشتن او ، نشانِ نفاق ، فسق و شقاوت . اگر دشمن داشتن علی علیه السلاَم ، مرگ جاَهلی را در پی دارد ، پس

.

1- .درباره مفهوم نکوهیده بودن افراط در محبّت امام علیه السلام ، ر . ک : ج 12 ص 275 (برحذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی) .

بخش شانزدهم : یاران و کارگزاران امام علی

انسانی با چنین ویژگی ، از تظاهر به اسلام، سودی نخواهد برد ودر قیامت، کور محشور می شود وسرنوشتی جز آتش دوزخ نخواهد داشت . این بخش ، متون روایی و تاریخی بسیاری در اختیار خواننده می نهد و افزون بر این ، شماری از سرسخت ترین مخالفان و دشمنان مولا و جمعی از منحرفان از ایشان و نیز قبایلی را که بدو کین می ورزیدند ، شناسانده است که : «تُعرَفُ الأشیاءُ بأضدادِها» . اکنون نام علی علیه السلام ، پس از نام پیامبر خاتم ، بلند آوازه ترین نام در تاریخ است و آموزه هایش چونان مشعلی فروزان بر معبر تاریخ . در این بخش ، از تلاش های شگفت کسان بسیاری از آتشْ نهادانِ سیه دل که در خاموش کردن این مشعل پرفروغ بسی کوشیدند ، یاد شده است ، تا دانسته شود که آنچه برای خدا و از آنِ خدا و در راه اوست ، زوال ناپذیر است و چراغ ایزدی ، خاموشی نمی پذیرد : « یُرِیدُونَ لِیُطْفِئواْ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَ هِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکَفِرُونَ. (1) می خواهند نور خدا را با دهان های خویش خاموش سازند ، در حالی که خداوند ، تمام کننده نور خویش است ، هر چند کافران را خوش نیاید» .

بخش شانزدهم : یاران و کارگزاران امام علیبا این بخش ، کتاب ، پایان می پذیرد . اکنون خواننده پس از مطالعه پانزده بخش از کتاب و دستیابی به آگاهی های گسترده در ابعاد مختلف حیات سرشار از آموزه های بیداری آفرین و انسان ساز و روشنی بخش علی علیه السلام ، در این بخش با شرح حال و چگونگی شخصیتِ شماری از اصحاب و کارگزاران امیرمؤمنان ، به اجمالْ آشنا

.

1- .صف ، آیه 8 .

ویژگی های «دانش نامه امیر المؤمنین»

می شود . در این بخش ، خواننده از یک سو به آگاهی های ارجمندی درباره پرورش یافتگان مکتب علی علیه السلام دست می یابد و از سوی دیگر ، با وقایع حکومت علوی و کمبود نیروهای کارآمد ، متعهّد ، دردآشنا و فرمانبردار آشنا می شود و بدین سان ، تا حدودی راز و رمز پاره ای از نارسایی ها در حکومت علوی را درمی یابد و در تحلیل واقع نگرانه حکومت مولا با توجّه به داده های این بخش ، خود را موفّق تر می یابد . روشن است که نه اصحاب علی علیه السلام یک دست بودند ونه کارگزاران آن بزرگوار ، یک داستان . ضرورت حکومت اداری و واقع های اجتناب ناپذیر اداره امور ، گاه کسانی استوار در باورها و ناهنجار در عمل را بر امام علیه السلام تحمیل می کرد؛ امّا ایشان از یک سو هرگز از تذکّر مکرّر بر آنها غفلت نمی کرد و از سوی دیگر ، هرگز کج روی ها و کژ اندیشی ها و رفتار ناهنجار آنان با مردم را برنمی تابید . او که روزگاری بس دراز ، «شمشیر در پیِ حق» زده بود و سالیان دراز ، «خار در چشم و استخوان بر گلو» برای حق ، سکوت کرده بود ، اکنون برای اجرای حق و تحقّق حق ، هیچ مجامله ، مسامحه و مداهنه ای را بر نمی تابید . این بخش از دانش نامه نیز بسی خواندنی است . موضع امام علیه السلام در برابر اصحاب و کارگزاران ، تأمّل کردنی و درس گرفتنی است . کتاب با بخش شانزدهم پایان می یابد و بدین سان ، خواننده با انبوهی از آگاهی ها ، تحلیل ها و گزارش ها درباره مولا آشنا می شود .

ویژگی های «دانش نامه امیر المؤمنین»آنچه تا بدین جا آمد ، گزارش کوتاهی بود از محتوای بخش های دانش نامه

.

گستردگی آثار نگاشته شده درباره علی

امیر المؤمنین علیه السلام ، بدون نگاه تفصیلی به فصل ها و مدخل هایِ ریز و درشت آن . اکنون بر آنیم که اندکی از ویژگی های آن را بر شماریم . به پندار ما ، برای آشنایی با ویژگی های این دانش نامه و شاید برجستگی ها و امتیازاتش ، لازم است اندکی در باب آنچه تاکنون درباره مولا به نگارش در آمده است ، سخن بگوییم تا از سویی لزوم پرداختن به مجموعه ای بدین گونه ، روشن شود و از سوی دیگر ، برجستگی ها ، امتیازها و نقطه های اوج این مجموعه روشن گردد .

گستردگی آثار نگاشته شده درباره علیامیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، شخصیتی است با جاذبه های شگفت . نگاه به مولا و سیره ارجمند و زندگانی درخشان او ، ویژه کسانی با دیدگاهی ویژه نیست . ارجگزاری به محضر مولا علیه السلام و ستایش او ، تمام دیدگاه ها ، اندیشه ها ، گرایش ها و مسلک ها را درنوردیده است . از این رو می توان گفت که از جمله ویژگی های شخصیت علی علیه السلام ، گستردگی آثار مکتوبی است که درباره زندگی ، سیره ، امامت و خلافت ، گفتار و آموزه ها و آثار و مآثر وی به قلم آمده است . تاریخ اسلام ، بدون نام او و گزارش نقش آفرینی های بی بدیل او ، تاریخی است بی روح و تحریف یافته . تمام نقطه های اوج تاریخ صدر اسلام ، آمیخته است با نام و یاد مولا . در شمارش که بی گمان ، جستجویی کامل نیست ، نام پنج هزار کتاب درباره علی علیه السلام فهرست شده است که برخی از عناوین ، دارای چند مجلّدند .

.

گونه های نگاشته ها درباره علی

گونه های نگاشته ها درباره علیآنچه درباره علی علیه السلام به قلم آمده است ، دارای جهتگیری های مختلف ، محتوای گونه گون و موضوعات متفاوتی است . بر روی هم ، نگاشته های مرتبط با علی علیه السلام را به گونه های ذیل می توان تقسیم کرد: الف تاریخ زندگانی امام علیه السلام ؛ ب خلافت امام علیه السلام ؛ ج خصایص و فضایل امام علیه السلام ؛ د موضوعات مرتبط با امام علیه السلام و درباره او، مانند: غدیر، آیه تطهیر، ولایت و...؛ ه تفسیر آیات نازل شده درباره امام علیه السلام ؛ و داوری های امام علیه السلام ؛ ز دعاهای امام علیه السلام ؛ ح احادیثی که علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است؛ ط سخنان امام علیه السلام که گونه های مختلفی دارد: احادیث بلاغی ، احادیث مرتّب شده بر اساس موضوع یا حروف الفبا؛ ی شرح ها: شرح یک خطبه ، یک حدیث ، یک نامه و ... ؛ ک نظم و نثر درباره ویژگی ها ، فضایل و مناقب امام علیه السلام ، رثاها و سوگ نامه ها؛ ل کرامت ها و معجزه های امام علیه السلام در روزگار او و پس از شهادت ایشان . بدین سان ، روشن است که آثار رده بندی شده در عناوین یاد شده از منظرهای گونه گون درباره مولا به قلم آمده اند و در هر یک از آثار یاد شده ، بُعدی از ابعاد زندگانی مولا رقم خورده است . اکنون و پس از این نگاه گذرا به گونه های مختلف آثار نگاشته شده درباره

.

ویژگی های این کتاب

1 . جامعیت همراه با گزیده نگاری

2 . استناد گسترده به منابع فریقین

مولا علیه السلام به ویژگی های این دانش نامه می پردازیم .

ویژگی های این کتاب1 . جامعیت همراه با گزیده نگاریدر نگارش و تدوین این دانش نامه ، ضمن دوری گزینی از تکرار (1) و ارجاع به متون همگون ، تلاش شده است در عین جامعیت ، از افزون نگاری اجتناب و بلکه گزیده نگاری شود تا کتاب ، هم خلاصه باشد و هم جامع ؛ جامع نصوص ، متون و احادیث و نقل های گزارش شده در منابع و مصادر فریقین ، با نگاهی به آنچه درباره علی علیه السلام نوشته شده است، بدان سان که پژوهشگر با مراجعه به مجموعه بداند و مطمئن شود که به عصاره آنچه درباره امام علیه السلام قلمی شده است ، دست یافته و یا به لحاظ ارجاع های بسیار و اطّلاع رسانی گسترده ای که در منبع یابی و تکثیر مراجع شده است، از این طریق به موضوع و یا موضوع های مورد نیاز برای تحقیق رسیده است.

2 . استناد گسترده به منابع فریقیندر این دانش نامه ، بهره برداری بسیار گسترده ای از منابع تاریخی و حدیثی فریقین در تبیین شخصیت امام علی علیه السلام در زمینه های مختلف ، تحقّق یافته است . برای سامان دادن به این مجموعه ، به بیش از 580 عنوان کتاب در بیش از دو هزار مجلّد ، مراجعه کردیم : بیش از دویست و پنجاه منبع شیعی و 330 منبع از منابع اهل سنّت . امّا برای گسترده سازی محدوده پژوهش و اطلاع رسانی برای محقّقان و برای

.

1- .جز در مواردی که متون ، اختلاف اساسی داشته اند و یا متنِ تکرار شده ، حامل پیام و نکته مهمّی بوده است .

3 . اعتبار منابع

گشودن دامنه پژوهش ، در پانوشت ها به حدود سی هزار نشانی در منابع فریقین ارجاع شده است ، که به روشنی گستردگی محدوده جستجو را می تواند نشان دهد .

3 . اعتبار منابعدر سامان دادن به این دانش نامه ، کوشیده ایم که پس از برگه نویسی مستقیم از منابع با یاری گرفتن از رایانه و بسیاری از نرم افزارهای فارسی و عربی (در حدّ توان) ، همه متون مرتبط با یک موضوع را گرد آوری کنیم و آن گاه ، استوارترین ، جامع ترین و کهن ترین را برگزینیم . در گزینش ، همّت بر آن بوده است که متون به کار گرفته شده ، از کتب حدیثی و تاریخی معتبر گرفته شود ؛ امّا باید بدین نکته تأکید کنیم که اعتبار نقل ها و متون در پژوهش تاریخی با نقل ها و متون فقهی ، فرق فارقی دارد و روشن است که آن سختگیری های معمول در سند روایات فقهی در پژوهش های تاریخی ، معمول نیست . در پژوهش های تاریخی ، بیشتر چگونگی و استواری و نااستواری متن ، مورد توجّه است و باید برای رسیدن به حقیقت ، قراین گونه گون جستجو شود . به هر حال ، به دیده ما نقل و نصّ معتبر ، آن است که «موثوقٌ به» و اطمینان آور باشد ، حتّی اگر از سند استوار و صحیح برخوردار نباشد و این ، به معنای انکار نقش سند صحیح و موثّق در ایجاد اطمینان نیست . باید بیفزاییم که وثوق سندی ، در مجموعه ای که نقل ها و متون آن بر پایه مصادر حدیثی و تاریخی فریقین (شیعه و اهل سنّت) رقم خورده است ، نمی تواند ملاک تامّ و تمام باشد ؛ چرا که روشن است هر جریانی در تعیین «ثقه» و «غیر ثقه» ، سبک و روش ویژه و مبانی رجالی خاصّی دارد . ما در جمع آوری متون و نقل ها و گزینش آنها ، افزون بر تلاش برای دستیابی به منابع معتبر و توجّه به اسناد ، اصلی ترین معیار را «نقد متن» قرار داده ایم و

.

4 . تحلیل و جمع بندی

5 . توجّه به واقعیّت ها و کاربردی بودن محتوا

کوشیده ایم از راه تأیید مضمون متون با قراین نقلی و عقلی ، نوعی اطمینان به متن را به دست آورده ، در استواری آن مطمئن باشیم . از این رو ، احادیث منکَر را نیاورده ایم ، اگر چه سند صحیح داشته اند ، و اگر در موارد ویژه ای متن غیر معتبری را عرضه کرده ایم ، چگونگی و چرایی آن را توضیح داده ایم .

4 . تحلیل و جمع بندیپژوهشگران و جستجوگران معارف علوی و طالبان آگاهی از سیره علوی ، در این دانش نامه با نزدیک به هفت هزار متن و نصّ تاریخی و حدیثی درباره علی علیه السلام آشنا خواهند شد . در فصل ها و بخش ها کوشیده شده است به تناسب ، تحلیل ها و نظریه هایی طرح گردد و با ارزیابی متون ، نکات مهمّی در زمینه های تاریخ و حدیث ، عرضه شود . خواننده از این رهگذر ، با «فقه الحدیث» و فهم نقل های بسیاری روبه رو خواهد بود که امیدواریم سودمند افتد .

5 . توجّه به واقعیّت ها و کاربردی بودن محتوادانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام ، صرفا کتابی تاریخی نیست که متون و اسناد تاریخی مرتبط با زندگی علی علیه السلام را گزارش کند . نمی خواستیم شرح حالی محض به دست دهیم و متنی بر انبوه شرح حال ها بیفزاییم . در گزینش عناوین و عرضه متون در ذیل عناوین ، به واقعیت ها و نیازهای امروز توجّه داشته ایم . کوشیده ایم که این دانش نامه ، مجموعه ای باشد آموزنده و کارآمد برای جهان اسلام ، پژوهشگران ، جوانان و همه آنان که می خواهند سیره علی علیه السلام را در واقعیّتِ زندگی ، سرمشق خود کنند و از او و سیره او در گشودن گِره ها و زدودن بن بست های فکری ، عقیدتی و سیاسی یاری جویند . کاَربردی ترین بخش های این مجموعه ، بخش هایی است که سیاست های علوی را در زمینه های مختلف کشورداری ، حکومت وتعامل با مردم تبیین می کند . این

.

6 . ابتکار در نگارش

7 . توضیح ها و تفسیرها

8 . تجلیل ها و تکریم ها

بخش ها مورد نیاز کارگزاران دولت های اسلامی ، بویژه خدمتگزاران نظام مقدّس جمهوری اسلامی ایران است . این بخش ها عینیت زندگانی سیاسی و اجتماعی مولا را رقم زده و واقع صادقِ سیاستمداریِ آن سیاستمدار واقعی را که در اجرای سیاست ، جز به حقْ نظر نداشت ، گزارش کرده است . باید خواند ، تأمّل کرد ، اندیشید ، عمل کرد و بهره جست .

6 . ابتکار در نگارشمطالب و موضوعات به گونه ای آورده شده است که همچون یک نمودار درختی ، پژوهشگر با نگاهی گذرا به آن ، در جریان کلّیِ مسائل کتاب قرار گیرد و با تأمّلی اجمالی ، مطلوب خود را در آن دریابد . عناوین به گونه ای گزینش شده اند که گویای محتوای بخش ها و فصل ها باشند و تمام متون ارائه شده را بپوشانند و مهم تر آن که کوشیده شده تا عناوین ، حقایق زندگی ساز و روشنی بخش سیره علوی را بدان گونه که الگو باشد ، ارائه دهند . از این رو ، عناوین ، واقعی اند و نه انتزاعی محض و ناکارگشا و ناکارآمد .

7 . توضیح ها و تفسیرهابرای این که پژوهشگران در مراجعه به این دانش نامه و در دستیابی به مقصود برای مسائلی جزئی نیاز به منابع دیگر نداشته باشند و در رسیدن به مطلوب مسیری سهل را بپیمایند ، در مورد اشخاص ، مکان ها و نکات مبهم متون ، در پانوشت ، توضیحاتی آمده است و نیز الفاظ دشواریاب متون ، شرح شده اند و مکان های تاریخی با نقشه هایی گویا که به وسیله متخصّصان طرّاحی شده است ، به دقّت شناسانده شده اند .

8 . تجلیل ها و تکریم هادر نقل متون تاریخی و حدیثی ، اگر متون مورد استناد از پیامبر خدا و اهل بیت علیهم السلام

.

9 . اخلاق نگارش

نقل شده باشد ، نام آن بزرگواران یاد می شود . در یاد کرد پیامبر خدا با جمله «صلّی اللّه علیه و آله» و در یاد کرد اهل بیت و پیامبرانِ الهی و فرشتگان ، با جمله «علیه السلام» از آنها تجلیل شده است ، هر چند در منبع ، چنین تجلیلی نباشد (1) و اگر متون از غیر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلامنقل شده باشد ، در آغاز و یا فرجام ، فقط به ارائه منبع نقل ، بسنده می شود .

9 . اخلاق نگارشدر نگارش دانش نامه ، سعی شده است تا ادب علمی پژوهشی در نهایت دقّت ، رعایت شود . کسی که تاریخ اسلام را به ژرفی نگریسته باشد و آثار مکتوب عالمان نحله های گوناگون حوزه فرهنگ اسلامی را دیده باشد ، می داند که در میراث مکتوب آنان (پیشینیان و پسینیان) تا چه حدّی درباره تشیّع و قلّه افراشته آن ، ستم روا شده است و بالطبع ، بر پیشوای مجاهدان و مخلصان (علی علیه السلام) نیز چه با کتمان حقایق و چه با وارونه سازی تاریخ ، جفا شده است . این همه را محقّقان تاریخ اسلام می دانند و ما نیز می دانستیم و در نگارش این دانش نامه ، با ابعاد حیرت آور آن ، بیشتر آشنا شدیم . امّا در نگارش این مجموعه ، در تحلیل ها ، اظهار نظرها ، تبیین ها و مدخل ها ، هرگز قلم را به ناراستی ها و درشت گویی ها و دشنام ها نیالودیم ، نه ابتدائا و نه به گونه مقابله به مثل . به واقع ، در نگارش مجموعه ، «ادب علوی» را بر سراسر آن ، حاکم ساختیم که به حجر بن عدی و عمرو بن حمق ، یاران پرشور و پر صلابت و استوار اندیش خود ، ادب مقابله را بیاموخت و به آنها که یکسر شور و غیرت بودند و ناراستی های دشمن را بر نمی تابیدند و در برابر غوغا سالاری های آنان ، چونان

.

1- .این شیوه در همه متون تاریخی و حدیثی ، چه در آغاز و چه در وسط یا پایان ، هنگامی که نام اهل بیت علیهم السلامیاد شود ، اجرا می گردد .

سپاس و تقدیر

آتشفشانْ زبانه می کشیدند ، با تأکید بر حق بودن اینان و باطل رَوی آنان فرمود: کَرِهتُ لَکُم أن تَکونوا لَعّانینَ شَتّامینَ ، تَشتُمونَ وتَتَبَرَّؤونَ ، وَلکِن لَو وَصَفتُم مَساوِئَ أعمالِهم فَقُلتُم: مِن سیرَتِهِم کَذا و کَذا وَ مِن عَمَلِهِم کَذا وَ کَذا ، کانَ أصوَبَ فِی القَولِ و أبلَغَ فِی العُذرِ. (1) برای شما ناپسند می دارم که نفرین کننده و دشنامگو باشید که دشنام گویید و بیزاری جویید . اگر زشتکاری هایشان را توصیف می کردید و می گفتید: سیره آنان چنین است و کردارشان چنان ، هم به صواب نزدیک تر بود و هم در عذر ، کاراتر. و روشن است که یادکرد کردار کسان و تحلیل آن و روشنگری درباره رفتارهای ناصواب برخی ، چون برای روشن کردن تاریخ و پاسداری از حق است و ... نباید آن را تُند لحنی و دشوارگویی تلقّی کرد . اگر چنین چیزهایی در این دانش نامه باشد ، واقعگویی است و نه تند لحنی . به هر حال ، کوشیده ایم تا مسائل را با دیده روش تحقیق بنگریم و نه دیده کور تعصّب و لجاج و عناد . بدین سان ، هرگز به مقدّسات هیچ نحله ای اهانتی روا نشده است و از هیچ کسی به طعن ، یاد نشده است . از این رو ، امیدواریم که این دانش نامه ، گامی باشد در تقریب مذاهب و تبلور «ادب علوی» در آن ، و زمینه ای باشد برای بهره گیری همگان و وحدت کلمه مؤمنان .

سپاس و تقدیراکنون که این درآمد را به پایان می برم و هنوز خامه بر زمین ننهاده ام ، بار دیگر از بُن جان ، خداوند متعال را ستایش می کنم و او را به سبب آن که توفیق را رفیق ساخت و از این که فضلِ جسیم و نعمتِ فخیمِ خدمتگزاری به آستان علوی را به این بنده

.

1- .وقعه صفّین : ص 103 .

ارزانی داشت ، سپاس می گویم . از همه کسانی که در قالب گروه های گونه گون ، به گونه ای در تألیف ، تحقیق ، تخریج ، ویرایش ، تصحیح و حروفچینی ، آماده سازی و نشر این اثر سهیم بودند ، سپاسگزارم ، بویژه پژوهشگران عزیز و ارجمند : جناب آقای سیّد محمّد کاظم طباطبایی و جناب آقای سیّد محمود طباطبایی نژاد که از سال 1371 شمسی (1413 قمری) تا کنون ، برای تدوین این مجموعه ، مخلصانه تلاش کرده اند ، و همچنین دانشمند گران مایه ، جناب حجه الاسلام والمسلمین محمّد علی مهدوی راد که در تهیّه و بازنویسی تحلیل ها و بیان ها ، مجموعه را همراهی کردند ، و نیز از مسئول گروه دانش نامه نگاریِ «مرکز تحقیقات دار الحدیث» ، محقّق عزیز ، جناب آقای عبد الهادی مسعودی که در ساماندهی نهایی و آماده سازی به موقع آن ، تلاش درخور و کوششی شایسته تقدیر ، معمول داشتند . خداوندا ! نام ما را در حزب علی علیه السلام که حزب پیامبر خدا و گروه رستگاران است ، ثبت کن و ما را در صف سربازان عاشق و پاک باخته خود و در شمارِ مرزداران اندیشه اسلامی قرار ده و زبان و قلم ما را از لغزش ها ، ناهنجاری ها و باطل نگاری ها بازدار و خامه ما را در روشنگری و خدمت به آرمان های حکومت علوی و زمینه سازی حکومت جهانی ولیّ اللّه الأعظم ، حضرت مهدی (عج) ، توانمند فرما ! و آخر دعوانا أن الحمد للّه ربّ العالمین ، و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا محمّد وآله الطاهرین. محمّد محمّدی ری شهری 31 خرداد 1379 17 ربیع اوّل 1421

.

ص: 48

. .

بخش یکم : تبار امام علی

اشاره

بخش یکم : تبار امام علیفصل یکم : ولادتفصل دوم : پرورشفصل سوم : ازدواجفصل چهارم : فرزندان

.

الفصل الأوّل : الولاده1 / 1النَّسَبُإنّ اُرومه الناس دليل على شخصيّتهم وفكرهم وثقافتهم . فاُولو النزاهه والصلاح والعقل والحكمه ينحدرون فى الغالب من اُسَر كريمه طيّبه مهذّبه ، وذوو السوء والقبح والشرّ غالبا هم ممّن نشأ فى أحضان غير سليمه ، وانحدر من اُصول لئيمه . ويتجلّى القسم الأوّل فى الأنبياء الذين هم عِلْيه وجوه التاريخ ، وقمم الشرف والكرامه والعزّه ومَنْ تفرّع من دوحاتهم ، ورسخت جذوره فى بيوتاتهم الرفيعه . وقد كانت لأمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام جذور ضاربه فى سلاله طاهره كريمه هى سلاله إبراهيم عليه السلام ، فهو كرسول اللّه صلى الله عليه و آله فى ذلک . وإبراهيم عليه السلام هو بطل التوحيد ، الراغب إلى اللّه ، المغرم بحبّه ، وهو الواضع سنّه الحجّ ؛ رمز العبوديه ومقارعه الشرک . وهكذا فالحديث عن جُدود النبىّ صلى الله عليه و آله حديث عن جدود علىّ عليه السلام ، والكلام عن سلالته صلى الله عليه و آله هو بعينه الكلام عن سلاله أخيه ووصيّه عليه السلام ، قال صلى الله عليه و آله فى أسلافه : «إنَّ اللّهَ اصطَفى مِن وُلدِ إبراهيمَ إسماعيلَ ، وَاصطَفى مِن وُلدِ إسماعيلَ بَنى كِنانَهَ ، وَاصطَفى مِن بَنى كِنانَهَ قُرَيشا ، وَاصطَفى مِن قُرَيشٍ بَنى هاشِمٍ ، وَاصطَفانى مِن بَنى هاشِمٍ» . (1) وهكذا فبنو هاشم هم صفوه اختيرت من بين صفوه الاُسر ، ورسول اللّه صلى الله عليه و آله وعلىّ عليه السلام هما صفوه هذه الصفوه ، قال الإمام عليه السلام واصفا سلاله النبىّ صلى الله عليه و آله : «اُسرَتُهُ خَيرُ الاُسَرِ ، وشَجَرَتُهُ خَيرُ الشَّجَرِ ؛ نَبَتَت فى حَرَمٍ ، وبَسَقَت فى كَرَمٍ ، لَها فُروعٌ طِوالٌ ، وثَمَرٌ لا يُنالُ» . (2) وهذا الثناء بحقّ هو ثناء على سلالتَه عليه السلام أيضا ، حيث قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : «أنَا وعَلِىٌّ مِن شَجَرَهٍ واحِدَهٍ» . (3) وقال : «لَحمُهُ لَحمى ، ودَمُهُ دَمى» . (4) وعلى هذا يكون بيت رسول اللّه صلى الله عليه و آله وبيت علىّ عليه السلام هو بيت النبوّه ، واُرومتهما اُرومه النور والكرامه ، وهما المصطفيان من نسل إبراهيم وبنى هاشم ، مع خصائص ومزايا سامقه؛ كالطهاره، والفصاحه ، والسماحه ، والشجاعه ، والذكاء ، والحياء ، والعفّه ، والحلم ، والصبر وأمثالها 5 . ناهيک عن منزلتهما المرموقه العليّه بين قبائل العرب بأجمعها .

.

1- .سنن الترمذى : ج 5 ص 583 ح 3605 ، كفايه الطالب : ص 410 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 94 والخطبه 161 نحوه وراجع الخطبه 96.

3- .. راجع : ج 8 ص 34 (أنا وعلىّ من نور واحد) .
4- .راجع : أهل البيت فى الكتاب والسنّه : القسم الثالث / الفصل الثانى : جوامع خصائصهم .

فصل یکم : ولادت

1 / 1 نَسَب

فصل یکم : ولادت1 / 1نَسَبتبار مردمان ، نشان دهنده چگونگی شخصیت ، اندیشه و فرهنگ آنان است . انسان های وارسته ، نیک اندیش و فرزانه ، غالبا ریشه در خاندان های فرهیخته ، ارجمند و تربیت یافته دارند ، و بدکردارانِ زشت خو ، از دامن های ناسالم برمی آیند و ریشه در تبارهای بدسِگال دارند . پیامبران که برترین چهره های تاریخ اند و قلّه های افراشته شرف و کرامت و ارجمندی مظهر فرزانگی و پرورش در خاندان های فرهیخته به شمار می آیند ، و چنین اند چهره هایی که از آن خاندان ها بر می آیند و ریشه در خانه های والایِ رسولان دارند . امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز ، چونان پیامبر خدا ، ریشه در تبار پاک و دودمان ارجمند ابراهیم علیه السلام (قهرمان توحید ، دلداده وارسته خداوند ، بنیان گذار آیین حج ، و نمادِ یکتاپرستی و شرک ستیزی) دارد . بدین سان ، سخن گفتن از نیای پیامبر خدا ، سخن گفتن از نیای مولاست و بازگویی چگونگی تبار پیامبر خدا ، وا گویی چگونگی تبار علی علیه السلام . پیامبر صلی الله علیه و آله ، درباره نیاکان خود فرمود : خداوند از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را برگزید واز پسران اسماعیل، بنی کنانه را و از بنی کنانه ، قریش را و از قریش ، بنی هاشم را و از بنی هاشم ، مرا. بدین سان ، بنی هاشم ، زبده خاندان هاست و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ، برگزیده این خاندان اند . چنین است که مولا در توصیف تبار پیامبر خدا می فرماید : خاندانش بهترین خاندان و ریشه اش بهترین ریشه است. در حرم رویید و در کَرَم بالید. شاخه هایش بلند است و میوه هایش دور از دسترس. به واقع ، این ستایش ، ستایش تبار مولا نیز هست ؛ چه ، پیامبر خدا فرمود : من و علی از یک ریشه ایم. (1) و فرمود : گوشت او گوشت من است و خون او خون من. (2) بدین سان، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وعلی علیه السلام ، خاندان نبوّت است و تبار آن بزرگواران ، تبار نور است و کرامت آنها ، دو برگزیده از نسل ابراهیم و بنی هاشم اند ، با ویژگی هایی چون طهارت ، فصاحت ، سماحت ، شجاعت ، ذکاوت ، حیا ، عفّت ، بردباری ، شکیبایی ، 3 که در میان قبیله های عرب ، ممتازند و از جایگاهی بس بلند ، برخوردار .

.

1- .. ر . ک : ج 8 ص 35 (من و علی از یک نوریم) .
2- .ر . ک : اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث : بخش سوم / فصل دوم : ویژگی های جامع ایشان .

9975.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المناقب لابن المغازلی عن مُصعب بن عبد اللّه :هُوَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ ابنِ هاشِمِ بنِ عَبدِ مَنافِ بنِ قُصَیِّ بنِ کِلابِ بنِ مُرَّهَ بنِ کَعبِ بنِ لُؤَیِّ بنِ غالِبِ بنِ فِهرِبنِ مالِکِ بنِ النَّضرِ بنِ کِنانَهَ بنِ خُزَیمَهَ بنِ مُدرِکَهَ بنِ إلیاسَ بنِ مُضَرَ بنِ نِزارِ بنِ مَعَدِّ بنِ عَدنانَ . وَاسمُ أبی طالِبٍ عَبدُ مَنافٍ . (1) .

1- .المناقب لابن المغازلی : ص 5 ح 1 .

9974.امام باقر علیه السلام :المناقب ، ابن مغازلی به نقل از مصعب بن عبد اللّه : او ، علی پسر ابوطالب ، پسر عبد المطّلب ، پسر هاشم ، پسر عبد مناف ، پسر قُصَی ، پسر کلاب ، پسر مُرّه ، پسر کعب ، پسر لُؤَی ، پسر غالب ، پسر فِهر ، پسر مالک ، پسر نضر ، پسر کنانه ، پسر خُزیمه ، پسر مُدرکه ، پسر الیاس ، پسر مُضَر ، پسر نزار ، پسر مَعْد ، پسر عدنان است ؛ و نام ابوطالب ، عبد مناف است . .

9973.امام على عليه السلام (در نامه خود به معاويه) شرح نهج البلاغه :هُوَ أبُو الحَسَنِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبِ وَاسمُهُ عَبدُ مَنافٍ ابنِ عَبدِ المُطَّلِبِ وَاسمُهُ شَيبَهُ ابنِ هاشِمٍ وَاسمُهُ عَمرٌو ابنِ عَبدِ مَنافِ بنِ قُصَىٍّ . (1)9975.رسولُ اللّهِ صلَى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ عَلى مِنبَرِ البَصرَهِ : اِسمُ أبى : عَبدُ مَنافٍ ، فَغَلَبَتِ الكُنيَهُ عَلَى الاِسمِ ، وإنَّ اسمَ عَبدِ المُطَّلِبِ : عامِرٌ ، فَغَلَبَ اللَّقَبُ عَلَى الاِسمِ ، وَاسمُ هاشِمٍ : عَمرٌو ، فَغَلَبَ اللَّقَبُ عَلَى الاِسمِ ، وَاسمُ عَبدِ مَنافٍ : المُغيرَهُ ، فَغَلَبَ اللَّقَبُ عَلَى الاِسمِ ، وإنَّ اسمَ قُصَىٍّ : زَيدٌ ، فَسَمَّتهُ العَرَبُ مُجَمِّعا ؛ لِجَمعِهِ إيّاها مِنَ البَلَدِ الأَقصى إلى مَكَّهَ ، فَغَلَبَ اللَّقَبُ عَلَى الاِسمِ . (2)9974.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :خُلِقتُ أنَا وعَلىٌّ مِن نورٍ واحِدٍ ... فَلَم يَزَل يَنقُلُنَا اللّهُ عزّ وجلّ مِن أصلابٍ طاهِرَهٍ إلى أرحامٍ طاهِرَهٍ حَتَّى انتَهى بِنا إلى عَبدِ المُطَّلِبِ . (3)راجع : ج 8 ص 34 (الخلقه) .

1 / 2الأَبُعبد مناف بن عبد المطّلب ، المشهور بأبى طالب ، أحد العشره من أولاد عبد المطّلب (4) . وكان عبد المطّلب الوجه المتألّق فى قريش ، وله منزلته السامقه فى أوساطها . ثمّ جاء بعده ولده أبو طالب فورث تلک المكانه الاجتماعيّه العليّه . (5) وكانت اُسره أبى طالب أوّل الاُسر التى اجتمع فيها زوجان هاشميّان . (6) تولّى أبو طالب رعايه النبىّ صلى الله عليه و آله الذى فقد أبو يه فى طفولته ، ثمّ فقد جدّه (7) . ولمّا بُعث أمين قريش صلى الله عليه و آله لم يدّخر أبو طالب وسعا فى دعمه ومؤازرته على ما هو بسبيله فى مسيرته الجهاديه الشاقّه . وآمن به أرسخ الإيمان (8) ، وأصحر بذلک فى شِعره (9) . وكانت منزلته الاجتماعيّه الساميه بين قريش وأهل مكّه ، ودعمه السخىّ لرسول اللّه صلى الله عليه و آله ، حائلَين أصليّين دون وصول الأذى إليه صلى الله عليه و آله من قريش . (10) رافقه فى حصار الشِّعب ، وتحمّل مصائب المقاطعه الاقتصاديّه على كبر سنّه ، ولم يتنازل عن معاضدته ومواساته . (11) وكان له حقّ عظيم على الإسلام والمسلمين فى غربه الدين يومئذٍ . وبعد خروجه من الشعب فارق الحياه حميدا . ففقد النبىّ صلى الله عليه و آله بوفاته ووفاه خديجه عليهما السلام عضدَين وفيّين مضحّيين.واشتدّ أذى قريش وتعذيبها للمؤمنين عقب ذلک. (12)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 11 .
2- .معانى الأخبار : ص121 ح1، الأمالى للصدوق: ص700 ح 954 كلاهما عن الحسن البصرى ، بحار الأنوار : ج 35 ص 51 ح 5 .
3- .معانى الأخبار : ص 56 ح 4 عن أبى ذرّ .
4- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 11 ، شرح الأخبار : ج 3 ص 219 .
5- .راجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 13 .
6- .الكافى : ج1 ص452 ؛ المستدرک على الصحيحين : ج3 ص116 ح 4573 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 555 الرقم 933 ، المعجم الكبير:ج1 ص92 ح151، سير أعلام النبلاء:ج2 ص118 الرقم 17 ، أُسد الغابه : ج 7 ص 213 الرقم 7176 ، الاستيعاب : ج 4 ص 446 الرقم 3486 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 14 ، المناقب لابن المغازلى : ص 6 ح 2 ، المناقب للخوارزمى : ص 46 ح9 .
7- .الطبقات الكبرى : ج 1 ص 119 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 277 ، مروج الذهب : ج 2 ص 281 ، أنساب الأشراف : ج 1 ص 105 .
8- .الكافى : ج 1 ص 448 ح 28 33 ، الأمالى للصدوق : ص 712 ح 979 .
9- .الكافى : ج1 ص448 ح29 ، الأمالى للصدوق: ص712 ح980 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 31 ، شرح الأخبار : ج3 ص222؛ السيره النبويّه لابن هشام: ج1 ص377، شرح نهج البلاغه : ج14 ص77.
10- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 57 .
11- .الطبقات الكبرى : ج 1 ص 209 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 336 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 504 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 1 ص 376 .
12- .الطبقات الكبرى : ج 1 ص 211 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 343 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 507 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 57 ؛ الكافى : ج 1 ص 449 ح 31 و ج 8 ص 340 ح 536 ، كمال الدين : ص 174 ح 31 .

1 / 2 پدر

9969.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه: که نام او عبدمناف است او ابوالحسن علی ، پسر ابوطالب ، پسر عبدالمطّلب که نام او شیبه است ، پسر هاشم که نام او عمرو است ، پسر عبد مناف ، پسر قُصَی است .9968.امام زین العابدین علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنانش بر منبر بصره : نام پدرم عبدمناف بود ، پس کنیه بر نام ، غلبه پیدا کرد ، و نام عبد المطّلب ، عامر بود ، پس لقب بر نام ، غلبه پیدا کرد ، و نام هاشم ، عمرو بود ، پس لقب بر نام ، غلبه پیدا کرد ، و نام عبدمناف ، مغیره بود ، پس لقب بر نام، غلبه پیدا کرد، ونام قصی، زیدبود، پس اَعرابْ او را «مجمّع» نامیدند؛ زیرا او آنها را از جاهای دور در مکّه جمع کرد . پس لقب بر نام ، غلبه پیدا کرد .9972.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی از یک نور آفریده شدیم . . . پس پیوسته خدای عز و جل ما را از صُلب های پاک به رَحِم های پاک انتقال داد تا ما را به عبد المطّلب رسانْد .ر . ک : ج 8 ص 35 (آفرینش) .

1 / 2پدرعبد مناف بن عبد المطّلب ، مشهور به ابوطالب ، یکی از ده فرزند عبدالمطّلب است . عبد المطّلب ، چهره برجسته قریش است . او در میان قریش از جایگاهی والا و منزلتی عظیم برخوردار بود . ابوطالب ، پس از پدر ، این جایگاه والا و مکانت ارجمند اجتماعی را از آنِ خود ساخت . خانواده ابوطالب ، نخستین خانواده ای است که در آن، هردو زوج ، هاشمی هستند . ابوطالب ، سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله را که در خردسالی پدر و مادر و سپس جدّش را از دست داده بود ، برعهده گرفت و چون امین قریش به رسالت مبعوث گشت ، ابوطالب با تمام توان از آن بزرگوار ، حمایت کرد و در این راه دشوار از هیچ کوششی دریغ نورزید . ابوطالب به رسالت پیامبر خدا ، باوری استوار داشت و این باور را در اشعارش نشان می داد . جایگاه بلند اجتماعی ابوطالب در میان قریش و مردم مکّه ، و حمایت بی دریغ او از پیامبر خدا ، مانع اصلی آزار رساندن قریش به آن بزرگوار بود . در محاصره شعب ابوطالب ، آن بزرگوار ، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان بود و دشواری های محاصره اقتصادی را در کهن سالی به جان خرید و از حمایت پیامبر خدا تن نزد . ابوطالب ، حقّی بس بزرگ بر اسلام و مسلمانان در آن روزگار غربت دین دارد . آن بزرگوار ، پس از خروج از شِعب ابوطالب ، زندگی را بدرود گفت

. با مرگ او و خدیجه علیها السلام ، پیامبر خدا ، دو تن از حامیان استوار ، صدیق و فداکارش را از دست داد و پس از آن ، شکنجه و آزار مؤمنان به دست قریش ، فزونی یافت .

.

ص: 56

. .

ص: 57

. .

9967.بحار الأنوار (به نقل از زيد بن اَرقم) كمال الدين عن الأصبغ بن نباته :سَمِعتُ أميرَ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ يَقولُ : وَاللّهِ ما عَبَدَ أبى ولا جَدّى عَبدُ المُطَّلِبِ ولا هاشِمٌ ولا عَبدُ مَنافٍ صَنَماً قَطُّ ! قيلَ لَهُ : فَما كانوا يَعبُدونَ ؟ قالَ : كانوا يُصَلّونَ إلَى البَيتِ عَلى دينِ إبراهيمَ عليه السلام ، مُتَمَسِّكينَ بِهِ . (1)9966.امام على عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ أبا طالِبٍ أظهَرَ الكُفرَ وأسَرَّ الإيمانَ . فَلَمّا حَضَرَتهُ الوَفاةُ أوحَى اللّهُ عزّ وجلّ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اُخرُج مِنها ؛ فَلَيسَ لَكَ بِها ناصِرٌ . فَهاجَرَ إلَى المَدينَهِ . (2)9965.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يُعجِبُهُ أن يُروى شِعرُ أبى طالِبٍ وأن يُدَوَّنَ ، وقالَ : تَعَلَّموهُ وعَلِّموهُ أولادَكُم ؛ فَإنَّهُ كانَ عَلى دينِ اللّهِ ، وفيهِ عِلمٌ كَثيرٌ . (3)9964.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه :مَن قَرَأ عُلومَ السِّيَرِ عَرَفَ أنَّ الإسلامَ لَولا أبو طالِبٍ لَم يَكُن شَيئا مَذكورا . (4)9967.بحار الأنوار عن زيدِ بنِ أرقم :إيمان أبيطالب عن علىّ بن محمّد الصوفى العلوى العمرى :أنشَدَنى أبو عَبدِ اللّهِ بنُ منعيه الهاشِمِىُّ (5) مُعَلِّمى بِالبَصرَهِ لِأَبى طالِبٍ :

لَقَد أكرَمَ اللّهُ النَّبِىَّ مُحَمَّدا

فَأَكرَمُ خَلقِ اللّهِ فِى النّاسِ أحمَدُ وشَقَّ لَهُ مِنِ اسمِهِ لِيُجِلَّهُ

فَذُو العَرشِ مَحمودٌ وهذا مُحَمَّدٌ (6) .

1- .كمال الدين : ص 174 ح 32 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 81 ح 22 .
2- .كمال الدين : ص 174 ح 31 عن محمّد بن مروان ، بحار الأنوار : ج 35 ص 81 ح 21 .
3- .إيمان أبى طالب لفخّار بن معد : ص 130 عن علىّ بن أحمد بن مسعده عن عمّه ، بحار الأنوار : ج 35 ص 115 ح 54 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 142 .
5- .كذا فى المصدر ، وفى بحار الأنوار : «ابن صفيّه الهاشميّه» .
6- .إيمان أبى طالب لفخّار بن معد : ص 284 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 128 ح 73 وراجع الإصابه : ج 7 ص 197 ح 10175 .

9966.عنه علیه السلام :کمال الدین به نقل از اصبغ بن نباته : شنیدم امیرمؤمنان که درودهای خداوند بر او باد می فرماید : «به خدا سوگند ، نه پدرم و نه جدّم عبد المطّلب ، و نه هاشم و نه عبدمناف ، هرگز بتی را نپرستیدند» .

به ایشان گفته شد: پس چه می پرستیدند؟

فرمود : «به سوی کعبه و بر دین ابراهیم ، نماز می گزاردند و چنگ زننده به آن بودند» .9965.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :ابوطالب ، اظهار کفر می کرد و در نهان ، ایمان داشت . پس چون وفاتش در رسید ، خدای عز و جل به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی کرد: «از مکّه خارج شو که در آن جا یاوری نداری» . پس به مدینه هجرت کرد .9964.رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام :امیرمؤمنان ، خوش می داشت که شعر ابوطالب خوانده شود و جمع آوری گردد و فرمود: «آن را یاد بگیرید و به فرزندانتان بیاموزید ، که او بر دین خدا بود و در شعرش دانشی است فراوان» .9963.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :هرکس علوم سیره را خوانده باشد ، می داند که اگر ابوطالب نبود ، هیچ نامی از اسلام نبود.9962.امام علی علیه السلام :إیمان أبی طالب به نقل از علی بن محمّد صوفی علوی عُمَری : ابو عبد اللّه پسر منعیه (1) هاشمی (آموزگارم در بصره)، شعری را از ابوطالب برایم خواند:

بی گمان ، خداوند ، محمّد پیامبر را گرامی داشت

پس گرامی ترینِ خلق خدا در میان مردم ، احمد است. و نامش را از نام خود مشتق کرد تا بزرگش بدارد

پس [خدای] صاحب عرش، محمود و این ، محمّد است . .

1- .در مصدر چنین است ؛ امّا در بحار الأنوار ، «ابن صفیّه» آمده است .

9961.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :إیمان أبی طالب عن ضوء بن صلصال :کُنتُ أنصُرُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله مَعَ أبی طالِبٍ قَبلَ إسلامی ، فَإنّی یَوما لَجالِسٌ بِالقُربِ مِن مَنزِلِ أبی طالِبٍ فی شِدَّهِ القَیظِ ، إذ خَرَجَ أبو طَالِبٍ إلَیَّ شَبیها بِالمَلهوفِ ، فَقالَ لی : یا أبَا الغَضَنفَرِ ، هَل رَأَیتَ هذَینِ الغُلامَینِ ؟ یَعنِی النَّبِیَّ وعَلِیّا صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِما فَقُلتُ : ما رَأَیتُهُما مُذ جَلَستُ ، فَقالَ : قُم بِنا فِی الطَّلَبِ لَهُما ؛ فَلَستُ آمَنُ قُرَیشا أن تَکونَ اغتالَتهُما .

قالَ : فَمَضَینا حَتّی خَرَجنا مِن أبیاتِ مَکَّهَ ، ثُمَّ صِرنا إلی جَبَلٍ مِن جِبالِها فَاستَرقَیناهُ إلی قُلَّتِهِ ، فَإذَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وعَلِیٌّ علیه السلام عَن یَمینِهِ وهُما قائِمانِ بِإزاءِ عَینِ الشَّمسِ یَرکَعانِ ویَسجُدانِ . قالَ : فَقالَ أبو طالِبٍ لِجَعفَرٍ ابنِهِ : صَلِّ جَناحَ ابنِ عَمِّکَ ، فَقامَ إلی جَنبِ عَلِیٍّ ، فَأَحَسَّ بِهِمَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَتَقَدَّمَهُما ، وأقبَلوا عَلی أمرِهِم حَتّی فَرَغوا مِمّا کانوا فیهِ ، ثُمَّ أقبَلوا نَحوَنا ، فَرَأَیتُ السُّرورَ یَتَرَدَّدُ فی وَجهِ أبی طالِبٍ ، ثُمَّ انبَعَثَ یَقولُ :

إنَّ عَلِیّا وجَعفَراً ثِقَتی

عِندَ مُلِمِّ الزَّمانِ وَالنُّوَبِ لا تَخذُلا وَانصُرَا ابنَ عَمِّکُما

أخی لِاُمّی مِن بَینِهِم وأبی وَاللّهِ لا أخذُلُ النَّبِیَّ ولا

یَخذُلُهُ مِن بَنِیَّ ذو حَسَبٍ (1) .

1- .إیمان أبی طالب لفخّار بن معد: ص 248، کنز الفوائد: ج 1 ص270 نحوه، بحار الأنوار : ج 35 ص 120 ح 63 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 269 نحوه .

9960.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :إیمان أبی طالب به نقل از ضوء بن صلصال : من پیش از اسلام آوردنم ، همراه ابوطالب ، پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری می دادم . روزی در شدّت گرما ، نزدیک خانه ابو طالب نشسته بودم که ابو طالب ، همچون مصیبت زدگان به سوی من آمد و گفت : ای ابوغضنفر! آیا این دو جوان (یعنی پیامبر و علی علیهما السلام) را دیده ای ؟

گفتم: در این مدّت که نشسته ام ، آن دو را ندیده ام .

گفت: با ما به جستجوی آنان برخیز که من از قریش در کشتن آن دو ایمن نیستم .

رفتیم تا از خانه های مکّه دور شدیم . سپس به سوی کوهی از کوه های مکّه رو کردیم و تا قلّه اش بالا رفتیم که ناگهان ، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدیم و علی علیه السلام را که در سمت راستش بود و روبه روی «عین الشمس» ایستاده بودند و رکوع و سجود می کردند .

ابوطالب به پسرش جعفر گفت: به پسر عمویت متّصل شو .

پس او در کنار علی علیه السلام ایستاد . پیامبر صلی الله علیه و آله ، متوجّه آن دو شد و جلوتر آمد و به کار خود پرداختند تا از آن فارغ شدند . سپس به ما رو کردند و من شادمانی را در چهره ابوطالب دیدم . پس برخاست و می گفت:

بی گمان ، علی و جعفر ، نقطه اتّکای من اند

در سختی های زمانه و پیشامدها . وا مگذارید و پسرِ عمویتان را یاری دهید

که او (1) از میان آنان ، برادرِ تنی من است . به خدا سوگند ، نه من پیامبر صلی الله علیه و آله را وا می گذارم و نه

هیچ یک از پسران شرافتمندم [چنین می کنند] . .

1- .مقصود ، عبد اللّه ، پدر پیامبر خداست .

9959.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الفصول المختاره فی ذِکرِ ما جَری فی شِعبِ أبی طالِبٍ : لَمّا نامَتِ العُیونُ ، جاءَ أبو طالِبٍ ومَعَهُ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام فَأَقامَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وأضجَعَ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام مَکانَهُ ، فَقالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : یا أبَتاهُ ، إنّی مَقتولٌ ، فَقالَ أبو طالِبٍ :

اِصبِرَن یا بُنَیَّ فَالصَّبرُ أحجی

کُلُّ حَیٍّ مَصیرُهُ لِشَعوبَ قَد بَذَلناکَ وَالبَلاءُ شَدیدٌ

لِفِداءِ النَّجیبِ وَابنِ النَّجیبِ لِفِداءِ الأَغَرِّ ذِی الحَسَبِ الثّا

قِبِ وَالباعِ وَالفَناءِ الرَّحیبِ إن تُصِبکَ المَنونُ فَالنَّبلُ یُبری

فَمُصیبٌ مِنها وغَیرُ مُصیبٍ کُلُّ حَیٍّ وإن تَمَلّی بِعَیشٍ

آخِذٌ مِن سِهامِها بِنَصیبٍ

قال : فقال أمیر المؤمنین علیه السلام :

أ تَأمُرُنی بِالصَّبرِ فی نَصرِ أحمَدَ

ووَاللّهِ ما قُلتُ الَّذی قُلتُ جازِعاً ولکِنَّنی أحبَبتُ إظهارَ نُصرَتی

وتَعلَمُ أنّی لَم أزَل لَکَ طائِعاً وسَعیی لِوَجهِ اللّهِ فی نَصرِ أحمَدَ

نَبِیِّ الهُدَی المَحمودِ طِفلاً ویافِعاً (1)9958.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الکافی عن إسحاق بن جعفر عن الإمام الصادق علیه السلام :قیلَ لَهُ : إنَّهُم یَزعُمونَ أنَّ أبا طالِبٍ کانَ کافِرا ؟ فَقالَ : کَذَبوا ، کَیفَ یَکونُ کافِراً وهُوَ یَقولُ :

أ لَم تَعلَموا أنّا وَجَدنا مُحَمَّدا

نَبِیّا کَموسی خُطَّ فی أوَّلِ الکُتبِ

وفى حَديثٍ آخَرَ : كَيفَ يَكونُ أبو طالِبٍ كافِرا وهُوَ يَقولُ :

لَقَد عَلِموا أنَّ ابنَنا لا مُكَذَّبٌ

لَدَينا ولا يَعبَأُ بِقِيلِ الأَباطِلِ وأبيَضُ يُستَسقَى الغَمامُ بِوَجهِهِ

ثِمالُ اليَتامى عِصمَةٌ لِلأَرامِلِ (2) .

1- .الفصول المختاره : ص 58 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص64،روضه الواعظين: ص64 وفيه إلى «بنصيب»، بحارالأنوار: ج 35 ص 93 ح 31 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 64 .
2- .الكافى : ج1 ص448 ح29 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 136 ح81.

9963.عنه علیه السلام :الفصول المختاره در ذکر آنچه در شعب ابوطالب گذشت : وقتی مردم خوابیدند ، ابوطالب ، به همراه امیر مؤمنان آمد ، پس پیامبر خدا را بلند کرد و امیر مؤمنان را در جایش خوابانْد . امیر مؤمنان گفت: «ای پدر! من کشته می شوم» . ابوطالب گفت:

پسرکم صبر کن که صبر ، سزاوارتر است

هر زنده ای سرانجامش مرگ است . ما تو را در شدّت بلا بذل کردیم

به فدای این نجیب زاده نجیب . به فدای سرور شریف والا

و گشاده دست و بخشنده . اگر مرگ در رسید ، پس تیر به تو رسیده است

که برخی [از تیرها] اصابت می کند و برخی نه . هر زنده ای گر چه دیر بِزیَد

سهمی از تیرهای مرگ می گیرد .

پس امیرمؤمنان فرمود :

«آیا مرا به شکیبایی در یاری احمد فرمان می دهی؟ !

و به خدا سوگند ، آنچه گفتم ، از روی بی تابی نگفتم ؛ بلکه دوست داشتم یاری ام را آشکار کنم

و بدانی که من ، همواره فرمانبردار تو بوده ام و کوششم در یاری احمد ، برای خداست

پیامبرِ هدایت وستوده شده در کودکی وبزرگی».9962.الإمامُ علیٌّ علیه السلاَم عن رسولُ اللّهِ صلی ال (فی حدیثِ عِیادَتِهِ مَع أصحابِهِ لِعبدِ اللّهِ) الکافی به نقل از اسحاق بن جعفر : به ایشان (امام صادق علیه السلام) گفته شد : آنان ادّعا می کنند که ابوطالب ، کافر بود .

فرمود: «دروغ می گویند . چگونه کافر باشد و حال آن که می گوید:

آیا نمی دانید که ما محمّد را پیامبری یافتیم

همچون موسی که [نامش] در اوّلین کتاب ، نگاشته شده است»؟ !

و در حدیثی دیگر آمده که فرمود : «چگونه ابوطالبْ کافر باشد و حال آن که می گوید:

بی گمان دانستند که فرزند ما دروغگو نیست

نزد ما و توجّهی به گفته های یاوه نمی شود . روسپیدی که با روی او از ابر سپید ، باران می طلبند

فریادرس یتیمان ، نگاهدار بیوگان»؟ ! .

9961.عنه صلى الله عليه و آله :إيمان أبى طالب عن الحسن بن جمهور العمى يرفعه :قيلَ لِتَأَبَّطَ شَرّا الشّاعِرِ وَاسمُهُ ثابِتُ بنُ جابِرٍ : مَن سَيِّدُ العَرَبِ ؟ فَقالَ : أُخبِرُكُم : سَيِّدُ العَرَبِ أبو طالِبِ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ . وقيلَ لِلأَحنَفِ بنِ قَيسٍ التَّميمِىِّ (1) : مِن أينَ اقتَبَستَ هذِهِ الحِكَمَ ، وتَعَلَّمتَ هذَا الحِلمَ ؟ قالَ : مِن حَكيمِ عَصرِهِ وحَليمِ دَهرِهِ ؛ قَيسِ بنِ عاصِمٍ المِنقَرِىِّ 2 . ولَقَد قيلَ لِقَيسٍ : حِلمَ مَن رَأَيتَ فَتَحَلَّمتَ ؟ وعِلمَ مَن رَوَيتَ فَتَعَلَّمتَ ؟ فَقالَ : مِنَ الحَلِيمِ الَّذى لَم تُحَلَّ قَطُّ حَبوَتُهُ ، وَالحَكيمِ الَّذى لَم تَنفَد قَطُّ حِكمَتُهُ ؛ أكثَمَ بنِ صَيفِىٍّ التَّميمِىِّ (2) . ولَقَد قيلَ لِأَكثَمَ : مِمَّن تَعَلَّمتَ الحِكَمَ وَالرِّئاسَةَ وَالحِلمَ وَالسِّياسَةَ ؟ فَقالَ : مِن حَليفِ الحِلمِ وَالأَدَبِ ، سَيِّدِ العَجَمِ وَالعَرَبِ ؛ أبى طالِبِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ . (3) .

1- .راجع : ج 13 ص 78 (الأحنف بن قيس) .
2- .هو أكثم بن صيفى بن عبد العزّى ، ولمّا بلغه ظهور رسول اللّه صلى الله عليه و آله أرسل إليه رجلين يسألانه عن نسبه وما جاء به ، فأخبرهما وقرأ عليهما : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ ...» الآيه ، (النحل : 90) . فعادا إلى أكثم فأخبراه وقرأ عليه الآيه ، فلمّا سمع أكثم ذلک قال : يا قوم ، أراه يأمر بمكارم الأخلاق وينهى عن ملائمها ، فكونوا فى هذا الأمر رؤوسا ولا تكونوا أذنابا ، وكونوا فيه أوّلاً ولا تكونوا فيه آخرا . فلم يلبث أن حضرته الوفاه فأوصى أهله : أوصيكم بتقوى اللّه وصله الرحم ؛ فإنّه لايبلى عليها أصل ، ولا يهتصر عليها فرع (أسد الغابه : ج 1 ص 272 الرقم 218) .
3- .إيمان أبى طالب لفخّار بن معد : ص 332 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 133 ح 78 .

9960.عنه صلی الله علیه و آله :إیمان أبی طالب به نقل از حسن بن جمهور عمی که حدیث را به پیشینیان نسبت می دهد :به ثابت بن جابر که شاعر و مشهور به «تأبّط شرّا» بود ، گفته شد: سرور عرب کیست؟

گفت: آگاهتان می کنم . سرور عرب ، ابوطالب پسر عبد المطّلب است .

و به احنف بن قیس تمیمی (1) گفته شد: این حکمت ها را از کجا برگرفته ای ؟ و این بردباری را از کجا آموخته ای ؟ گفت: از حکیم عصرش و حلیم روزگارش ، قیس بن عاصم منقری . 2

و به قیس گفته شد: بردباری چه کس را دیدی که این گونه بردباری ورزیدی؟ و دانش چه کسی را حمل کردی که چنین دانا شدی؟

گفت: از بردباری که هیچ گاه قرار از کف نداده ، و حکیمی که حکمتش پایان نگرفته است ، اَکثَم بن صیفی تمیمی . (2)

و به اَکثَم گفته شد: از چه کس حکمت و ریاست و بردباری و سیاست را فرا گرفتی؟

گفت: از هم پیمان حلم و ادب ، سرور عجم و عرب ، ابوطالب ، پسر عبدالمطّلب . .

1- .ر . ک : ج 13 ص 79 (احنف بن قیس) .
2- .او اکثم بن صیفی بن عبدالعُزّی است که چون خبر ظهور پیامبر خدا به او رسید ، دو نفر را به سوی ایشان فرستاد تا از تبارش و آنچه آورده ، بپرسند . پس پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهشان کرد و برایشان آیه : «خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد . . .» (نحل : آیه 90) را خواند . آن دو به سوی اکثم بازگشتند ، به او خبر دادند و آیه را بر او خواندند . چون اکثم آن را شنید ، گفت: ای قوم! می بینم که او به نیکی های اخلاقی فرمان می دهد و از زشتی های اخلاقی باز می دارد . پس در این امر ، پیشتاز باشید و نه دنباله رو ؛ اوّل باشید و نه آخر . پس اندکی نکشید که وفاتش در رسید و به خاندانش سفارش کرد: شما را به تقوای الهی و

پیوند با خویشان سفارش می کنم که بر اساس آن ، هیچ ریشه ای پوسیده و هیچ شاخه ای شکسته نمی شود (اُسد الغابه : ج 1 ص 272 ش 218) .

راجع : بحار الأنوار : ج 35 ص 68 ، نسبه وأحوال والديه . إيمان أبى طالب لفخار بن معدّ. الغدير : ج 7 ص 445 550 .

1 / 3الأُمُّفاطمه بنت أسد ، وكانت امرأه لبيبه ، صلبه العقيده ، فتيّه القلب ، بَرّه ، مبجَّله . احتضنت النبىّ صلى الله عليه و آله فى طفولته (1) ، فكان يحبّها حبّا شديدا ، حتى قال فيها : «كانَت اُمّى بَعدَ اُمِّى الَّتى وَلَدَتنى» . (2) وكان يُثنى على حنانها وشفقتها عليه قائلاً : «إنَّهُ لَم يَكُن أحَدٌ بَعدَ أبى طالِبٍ أبَرَّ بى مِنها» . (3) وكانت أوّل امرأه بايعت النبىّ صلى الله عليه و آله (4) . وهاجرت إلى المدينه مع علىّ وفاطمه عليهما السلام مشيا على الأقدام . ولمّا توفّيت هذه المرأه العظيمه كفّنها رسول اللّه صلى الله عليه و آله بقميصه (5) ، وشارک فى تشييعها ، وصلّى عليها ، ثمّ وضعها فى قبرها بعدما اضطجع فيه . (6) وكان علىّ عليه السلام رابع ولدٍ لهذين الوجهين المتألِّقين فى التاريخ الإسلامى ، إذ زيّن حياتهما بهاءً وسناءً بعد طالب وعقيل وجعفر . (7)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 14 ، تاج المواليد : ص 88 ، شرح الأخبار : ج 3 ص 214 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 59 .
2- .كنز العمّال : ج 13 ص636 ح 37607 .
3- .سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 118 الرقم 17 ، الاستيعاب : ج 4 ص 446 الرقم 3486 ، اُسد الغابه : ج 7 ص 213 الرقم 7176 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 14 .
4- .شرح الأخبار : ج 3 ص 215 ح 1141 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 277 ح 264 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 14 .
5- .الكافى : ج 1 ص 453 ح 2 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 64 .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 117 ح 4574 ، تاريخ المدينه : ج 1 ص 123 و 124 ، اُسد الغابه : ج 7 ص 213 الرقم7176، الاستيعاب: ج4ص446 الرقم3486؛ علل الشرائع: ص 469 ح 31 و 32 ، الأمالى للصدوق : ص 391 ح 505 ، شرح الأخبار : ج 3 ص 215 ح 1142 و 1143 .
7- .اُسد الغابه : ج7 ص212 الرقم7176 ، تذكره الخواصّ: ص10، البدايه والنهايه : ج 7 ص 223 ؛ شرح الأخبار : ج 3 ص 214 ، عمده الطالب : ص

1 / 3 مادر

1 / 3مادرفاطمه بنت اسد ، بانویی خردمند ، استوارْ گام ، بُرنا دل و ارجمند بود . او پیامبر خدا را در کودکی در دامان پُرمهرش پرورش داد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او علاقه ای شگرف داشت، بدان گونه که درباره وی می فرمود: «پس از مادرم که مرا بزاد، او مادرم بود» . پیامبر خدا ، مهربانی و شفقت آن بانوی ارجمند را درباره خودش می ستود و می فرمود: «پس از ابوطالب ، هیچ کس با من مهربان تر از او نبود» . فاطمه بنت اسد ، اوّلین زنی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد و همراه علی و فاطمه علیهما السلام ، پیاده به مدینه هجرت کرده است . چون این بانوی بزرگوار ، زندگی را بدرود گفت ، پیامبر خدا ، او را در لباس شخصی خود کفن کرد و در تشییع جنازه وی شرکت جُست ، بر او نماز خواند و پیش از آن که در قبرش بگذارد ، در قبر او خوابید . علی علیه السلام ، چهارمین پسر این دو چهره منوّر تاریخ اسلام ، ابو طالب و فاطمه بنت اسد است که پس از طالب ، عقیل و جعفر ، زندگی آنها را شکوه و والایی بخشیده است .

.

9952.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :فضائل الصحابه عن مصعب الزبیری :إنَّ اُمَّ عَلِیٍّ بنِ أبی طالِبٍ فاطِمَهُ بِنتُ أسَدِ بنِ هاشِمِ بنِ عَبدِ مَنافِ بنِ قُصَیٍّ . وهِیَ أوَّلُ هاشِمِیَّهٍ وَلَدَت هاشِمِیّاً . وهاجَرَت إلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وماتَت ، وشَهِدَهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله . (1)9957.عنه صلی الله علیه و آله :المناقب لابن شهر آشوب :خَطَبَ أبو طالِبٍ فی نِکاحِ فاطِمَهَ بِنتِ أسَدٍ : الحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمینَ رَبِّ العَرشِ العَظیمِ ، وَالمَقامِ الکَریمِ ، وَالمَشعَرِ وَالحَطیمِ ، الَّذِی اصطَفانا أعلاما وسَدَنَهً ، وعُرَفاءَ وخُلَصاءَ ، وحَجَبَهً بَهالیلَ (2) ، أطهارا[ا] مِنَ الخَنا (3) وَالرَّیبِ ، وَالأَذی وَالعَیبِ ، وأقامَ لَنَا المَشاعِرَ ، وفَضَّلَنا عَلَی العَشائِرِ ، نُخَبَ آلِ إبراهیمَ وصَفوَتَهُ ، وزَرعَ إسماعیلَ فی کَلامٍ لَهُ .

ثُمَّ قالَ : وقَد تَزَوَّجتُ بِنتَ أسَدٍ ، وسُقتُ المَهرَ ، ونَفَّذتُ الأَمرَ ، فَاسأَلوهُ وَاشهَدوا . فَقالَ أسَدٌ : زَوَّجناکَ ورَضینابِکَ . (4) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 555 ح 933 ، المناقب لابن المغازلی : ص 6 ح 2 وفیه «أسلمت وهاجرت إلی النبیّ صلی الله علیه و آله » بدل «وهاجرت ...» .
2- .فی المصدر: «وحجّته بَهالیل»، والتصویب من بحار الأنوار. و بهالیل : جمع بُهْلول : العزیز الجامع لکلّ خیر (لسان العرب : ج 11 ص 73 «بهل») .
3- .الخَنا : الفُحش فی القول (النهایه : ج 2 ص 86 «خنا») .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 171، بحار الأنوار: ج 35 ص 98 ح 32 .

9956.عنه صلی الله علیه و آله :فضائل الصحابه به نقل از مصعب زبیری : مادر علی بن ابی طالب علیه السلام ، فاطمه ، دختر اسد ،پسر هاشم ، پسر عبدمناف ، پسر قصی است و او نخستین زن هاشمی است که فرزندی هاشمی بزاد . او به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کرد و چون درگذشت ، پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه اش حاضر شد .9955.عنه صلی الله علیه و آله :المناقب ، ابن شهر آشوب :ابوطالب در ازدواج با فاطمه بنت اسد ، چنین خطبه خواند: سپاس ، ویژه پروردگار جهانیان است ؛ صاحب عرش بزرگ و مقام کریم و مشعر و حطیم ؛ کسی که ما را برای مِهتری قوم و خدمتکاری کعبه برگزید و ما را کارگزار قوم و خالص و حاجبان کامل [کعبه] به دور از بددهنی و تردید و آزار و عیب قرار داد و مشاعر را برای ما بر پا داشت و ما نخبگان خاندان ابراهیم و برگزیدگان آن و فرزندان اسماعیل را بر دیگر عشیره ها برتری بخشید .

سپس گفت: دختر اسد را به همسری برگزیدم و مهریه او را فرستادم و کار را به پایان بردم . پس ، از پدرش بپرسید و گواه باشید .

پس اسد گفت: فاطمه را به همسری ات درآوردیم و به تو رضایت دادیم . .

9954.عنه صلى الله عليه و آله :الكافى عن عبد اللّه بن مسكان عن الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ فاطِمَةَ بِنتَ أسَدٍ جاءَت إلى أبى طالِبٍ لِتُبَشِّرَهُ بِمَولِدِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ أبو طالِبٍ : اِصبِرى سَبتاً اُبَشِّركِ بِمِثلِهِ إلَا النُّبُوَّةَ . وقالَ : السَّبتُ ثَلاثونَ سَنَةً ، وكانَ بَينَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ثَلاثونَ سَنَةً . (1)9953.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا ماتَت فاطِمَةُ بِنتُ أسَدِ بنِ هاشِمٍ ، كَفَّنَهَا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى قَميصِهِ ، وصَلّى عَلَيها ، وكَبَّرَ عَلَيها سَبعينَ تَكبيرَةً ، ونَزَلَ فى قَبرِها ؛ فَجَعَلَ يومى فى نَواحِى القَبرِ كَأَنَّهُ يُوَسِّعُهُ ويُسَوّى عَلَيها ، وخَرَجَ مِن قَبرِها وعَيناهُ تَذرِفانِ ، وحَثا (2) فى قَبرِها .

فَلَمّا ذَهَبَ قالَ لَهُ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : يا رَسولَ اللّهِ ، رَأَيتُکَ فَعَلتَ عَلى هذِهِ المَرأَةِ شَيئا لَم تَفعَلهُ عَلى أحَدٍ ! فَقالَ : يا عُمَرُ ، إنَّ هذِهِ المَرأَةَ كانَت اُمّى [بَعدَ اُمِّى] (3) الَّتى وَلَدَتنى ، إنَّ أبا طالِبٍ كانَ يَصنَعُ الصَّنيعَ ، وتَكونُ لَهُ المَأدُبَةُ ، وكانَ يَجمَعُنا عَلى طَعامِهِ ، فَكانَت هذِهِ المَرأَةُ تُفضِلُ مِنهُ كُلَّهُ نَصيبا ، فَأَعودُ فيهِ ، وإنَّ جِبريلَ عليه السلام أخبَرَنى عَن رَبّى عزّ وجلّ أ نَّها مِن أهلِ الجَنَّةِ ، وأخبَرَنى جِبريلُ عليه السلام أنَّ اللّهَ تَعالى أمَرَ سَبعينَ ألفا مِنَ المَلائِكَةِ يُصَلّونَ عَلَيها . (4)9952.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ فاطِمَةَ بِنتَ أسَدٍ اُمَّ أميرِ المُؤمِنينَ كانَت أوَّلَ امرَأَةٍ هاجَرَت إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن مَكَّةَ إلَى المَدينَةِ عَلى قَدَمَيها . وكانَت مِن أبَرِّ النّاسِ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَسَمِعَت رَسولَ اللّهِ وهُوَ يَقولُ : إنَّ النّاسَ يُحشَرونَ يَومَ القِيامَةِ عُراةً كَما وُلِدوا ، فَقالَت : وا سَوأتاه ! فَقالَ لَها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : فَإنّى أسأَلُ اللّهَ أن يَبعَثَکِ كاسِيَةً . وسَمِعَتهُ يَذكُرُ ضَغطَةَ القَبرِ ، فَقالَت : وَا ضَعفاه ! فَقالَ لَها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : فَإنّى أسأَلُ اللّهَ أن يَكفِيَکِ ذلِکَ .

وقالَت لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَوما : إنّى اُريدُ أن اُعتِقَ جارِيَتى هذِهِ ، فَقالَ لَها : إن فَعَلتِ أعتَقَ اللّهُ بِكُلِّ عُضوٍ مِنها عُضوا مِنكِ مِنَ النّارِ .

فَلَمّا مَرِضَت أوصَت إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأمَرَت أن يُعتِقَ خادِمَها ، وَاعتَقَلَ لِسانُها ، فَجَعَلَت تومى إلى رسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إيماءً ، فَقَبِلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَصِيَّتَها .

فَبَينَما هُوَ ذاتَ يَومٍ قاعِدٌ إذ أتاهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وهُوَ يَبكى ، فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ما يُبكيکَ ؟ فَقالَ : ماتَت اُمّى فاطِمَةُ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ : واُمّى وَاللّهِ ! وقامَ مُسرِعا حَتّى دَخَلَ ، فَنَظَرَ إلَيها وبَكى . ثُمَّ أمَرَ النِّساءَ أن يُغَسِّلنَها ، وقالَ صلى الله عليه و آله : إذا فَرَغتُنَّ فَلا تُحْدِثنَ شَيئا حَتّى تُعلِمنَنى ، فَلَمّا فَرَغنَ أعلَمنَهُ بِذلِکَ ، فَأعطاهُنَّ أحَدَ قَمِيصَيهِ الَّذى يَلى جَسَدَهُ وأمَرَهُنَّ أن يُكَفِّنَّها فيهِ ، وقالَ لِلمُسلِمينَ : إذا رَأيتُمونى قَد فَعَلتُ شَيئا لَم أفعَلهُ قَبلَ ذلِکَ فَسَلونى : لِمَ فَعَلتُهُ ؟ فَلَمّا فَرَغنَ مِن غُسلِها وكَفنِها ، دَخَلَ صلى الله عليه و آله فَحَمَلَ جِنازَتَها عَلى عاتِقِهِ ، فَلَم يَزَل تَحتَ جِنازَتِها حَتّى أورَدَها قَبرَها ، ثُمَّ وَضَعَها ودَخَلَ القَبرَ فَاضطَجَعَ فيهِ ، ثُمَّ قامَ فَأخَذَها عَلى يَدَيهِ حَتّى وَضَعَها فِى القَبرِ ، ثُمَّ انكَبَّ عَلَيها طَويلاً يُناجيها ... . (5) .

1- .الكافى : ج 1 ص 452 ح 1 ، معانى الأخبار : ص 403 ح 68 .
2- .حَثا الرجلُ الترابَ: أهاله بيده (مجمع البحرين: ج 1 ص 359 «حثا») .
3- .ما بين المعقوفين أثبتناه من كنز العمّال .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 117 ح 4574 عن الزبير بن سعيد القرشى عن الإمام زين العابدين عن أبيه عليهما السلام ، كنز العمّال : ج 13 ص 635 ح 37607 .
5- .الكافى : ج 1 ص 453 ح 2 عن محمّد بن جمهور عن بعض أصحابنا وراجع بصائر الدرجات : ص 287 ح 9 وبحار الأنوار : ج 35 ص 81 ح 23 .

9951.امام علی علیه السلام :الکافی به نقل از عبداللّه بن مسکان : امام صادق علیه السلام فرمود : «فاطمه بنت اسد ، نزد ابو طالب آمد تا بشارت تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله را به او بدهد . پس ابو طالب گفت: به مدّت یک سَبت صبر کن . من تو را به [پسری]مانند او بشارت می دهم ، جز آن که پیامبر نیست» .

و [امام صادق] فرمود : «سبت ، سی سال است و میان پیامبر خدا و امیر مؤمنان ، سی سال فاصله بود» .9950.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :چون فاطمه دختر اسد بن هاشم درگذشت ، پیامبر خدا او را در پیراهن خود کفن کرد و بر او نماز گزارد و بر او هفتاد «تکبیر» گفت و در قبر او پایین رفت و به اطراف قبر اشاره می نمود ، گویی که آن را فراخ و بر او هموار می کرد و از قبرش بیرون آمد، در حالی که اشک از چشمانش روان بود ودر قبر او خاک ریخت.

پس چون [از قبرستان بیرون] رفت ، عمر بن خطّاب به ایشان گفت: ای پیامبر خدا! دیدم کاری برای این زن کردی که برای هیچ کس نکردی .

فرمود: «ای عمر! این زن [پس از مادرم] که مرا بزاد ، مادر من بود . ابوطالب ، احسان می کرد و صاحب سفره بود و ما را بر خوراک و طعام ، گِرد می آورد . این زن ، همه سهمش را به من می بخشید و من ، سرِ سفره می نشستم و جبرئیل علیه السلام از سوی پروردگارم عز و جل به من خبر داد که او از اهل بهشت است ، و جبرئیل علیه السلام به من خبر داد که خدای متعال به هفتاد هزار فرشته فرمان داد تا بر او نماز بگزارند» .9949.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام :بی گمان ، فاطمه بنت اسد ، مادر امیر مؤمنان ، نخستین زنی بود که با پای پیاده از مکّه به مدینه و به سوی پیامبر خدا هجرت کرد و از مهربان ترینِ مردمان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود .

او از پیامبر خدا شنید که می گفت : «بی گمان ، مردم در روز قیامت ، لُختِ مادرزاد ، محشور می شوند» .

پس فاطمه بنت اسد گفت: وای از رسوایی!

سپس پیامبر خدا به او گفت: «من از خدا می خواهم که تو را پوشیده برانگیزد» .

و نیز شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله از فشار قبر یاد می کند . پس گفت: وای از ناتوانی !

پس پیامبر خدا به او فرمود : «من از خدا می خواهم که از این (فشار قبر) ، کفایتت کند» .

و روزی فاطمه به پیامبر خدا گفت: می خواهم این کنیزم را آزاد کنم .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «اگر چنین کنی ، خداوند در برابر هر عضو او ، عضوی از تو را از آتش می رهانَد» .

پس چون بیمار شد ، پیامبر خدا را وصیّ خود قرار داد و از او خواست که خادمش را آزاد کند و زبانش بند آمد . پس با اشاره به پیامبر خدا وصیّت کرد و ایشان هم وصیّتش را پذیرفت .

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود که امیر مؤمنان ، گریان نزدش آمد . پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «چه چیز گریانت کرده است؟» .

گفت: مادرم فاطمه درگذشت .

پیامبر خدا فرمود : «و نیز مادر من ، به خدا سوگند !» و شتابان برخاست و به درون خانه آمد . پس به او نگریست و گریست . سپس به زنان فرمان داد تا غسلش دهند و فرمود: «هنگامی که [از کار غسل]فارغ شدید ، پیش از آگاه کردن من ، کاری نکنید» .

پس چون فارغ شدند ، به ایشان خبر دادند . پیامبر صلی الله علیه و آله ، پیراهن زیرینش را به آنان داد و فرمان داد که او را در آن کفن کنند و به مسلمانان گفت: «هرگاه دیدید من کاری کردم که پیش از این نکرده بودم ، از من بپرسید: چرا آن را کردی؟» .

پس چون زنان از غسل و کفن او فارغ شدند ، پیامبر صلی الله علیه و آله به درون آمد و جنازه او را بر دوش خود حمل کرد و پیوسته زیر جنازه اش بود تا بر سرِ قبرش آورد . سپس آن را بر زمین نهاد و به درون قبر رفت و

در آن به پهلو خوابید . سپس برخاست و او را بر دستانش گرفت و در قبر گذاشت . سپس مدّتی دراز خم شد و با او زمزمه کرد ... . .

ص: 72

. .

ص: 73

. .

1 / 4المَولِدُولد الإمام علىّ عليه السلام فى يوم الجمعه (1) الثالث عشر من شهر رجب 2 بعد ثلاثين سنه من عام الفيل 3 فى الكعبه المكرّمه . (2) قال العلّامه الأمينى فى مولد الإمام عليه السلام وفى فضيلته التى لا بديل لها : «وهذِهِ حَقيقَةٌ ناصِعَةٌ أصفَقَ عَلى إثباتِهَا الفَريقانِ ، وتَضافَرَت بِهَا الأَحاديثُ ، وطَفَحَت بِها الكُتُبُ ، فَلا نَعبَأُ بِجَلَبَهِ رُماهِ القَولِ عَلى عَواهِنِهِ بَعدَ نَصِّ جَمعٍ مِن أعلامِ الفَريقَينِ عَلى تَواتُرِ حَديثِ هذِهِ الأَثارَهِ» . (3)

.

1- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 19 ، الإرشاد : ج 1 ص 5 ، المقنعه : ص461، كشف اليقين : ص31 ، تاج المواليد : ص88، المستجاد : ص 294 ، العمده : ص 24 ، المصباح للكفعمى : ص 678 ، روضه الواعظين : ص 87 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 175 و ج 3 ص 307 ، إعلام الورى : ج 1 ص 306 .
2- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 19 ، المقنعه : ص 461 ، الإرشاد : ج 1 ص 5 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 39 ، مصباح المتهجّد : ص 805 ، الأمالى للطوسى : ص 707 ح 1511 ، العمده : ص 24 ، كشف اليقين : ص 31 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 255 ، الإقبال : ج 3 ص 231 ح 51 ، المصباح للكفعمى : ص 678 ، روضه الواعظين : ص 87 ، إرشاد القلوب : ص 211 ، المناقب لابن شهرآشوب: ج 2 ص 175 و ج 3 ص 307 ، عمده الطالب : ص 58 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 59 ، إعلام الورى : ج 1 ص 306 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 358 ، المناقب لابن المغازلى : ص 7 ح 3 ، تذكره الخواصّ : ص 10 ، الفصول المهمّه : ص 29 ، كفايه الطالب : ص 407 ، مطالب السؤول : ص 11 .
3- .الغدير : ج 6 ص 22 .

1 / 4 میلاد

1 / 4میلادامام علی علیه السلام ، در روز جمعه ، سیزدهم ماه رجب ، سی سال پس از عام الفیل (1) در درون کعبه ، دیده به جهان گشود. علّامه امینی درباره محلّ تولّد امام و این فضیلت بی بدیل می گوید : این، حقیقتی آشکار است که فریقین در اثبات آن، متّفق اند و احادیث آن ، متواتر و کتاب ها از آن، لبریز است. از این رو، به پراکنده گویی های یاوه سرایان ، اهمّیتی نمی دهیم، پس از آن که گروهی از بزرگان و سرشناسان هر دو فرقه (شیعه و اهل سنّت) به متواتر بودن روایات این یادگار تاریخی تصریح کرده اند .

.

1- .در سال ولادتش گفته های دیگری نیز هست ، از جمله : «دوازده سال پیش از بعثت» (یعنی 28 سال پس از عام الفیل) و از جمله : «پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد و علی علیه السلام هفت ساله بود». در این روایت ، «هشت ساله» نیز آمده است و از جمله : «29 سال پس از عام الفیل» نیز گفته اند .

9946.امام على عليه السلام (در نكوهش اصحاب خود) المستدرک على الصحيحين :قَد تَواتَرَتِ الأَخبارُ أنَّ فاطِمَةَ بِنتَ أسَدٍ وَلَدَت أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام فى جَوفِ الكَعبَهِ . (1)9947.الإمامُ الحسينُ عليه السلام (فى مَسِيرِه إلى كربلاءَ) روضه الواعظين عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى :سَألتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَن ميلادِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقالَ : آهِ ، آهِ ! لَقَد سَألتَنى عَن خَيرِ مَولودٍ وُلِدَ بَعدى عَلى سُنَّهِ المَسيحِ عليه السلام ؛ إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى خَلَقَنى وعَلِيّا مِن نورٍ واحِدٍ ... ثُمَّ نَقَلَنا مِن صُلبِهِ [آدَمَ عليه السلام] فى الأَصلابِ الطّاهِراتِ إلَى الأَرحامِ الطَّيِّبَهِ ، فَلَم نَزَل كَذلِکَ حَتّى أطلَعَنِى اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى مِن ظَهرِ طاهِرٍ وهُوَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَاستَودَعَنى خَيرَ رَحِمٍ وهِىَ آمَنَهُ ، ثُمَّ أطلَعَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى عَلِيّا مِن ظَهرٍ طاهِرٍ وهُوَ أبو طالِبٍ، وَاستَودَعَهُ خَيرَ رَحِمٍ وهِىَ فاطِمَهُ بِنتُ أسَدٍ . (2) .

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 550 ح 6044 وراجع مروج الذهب : ج2 ص 358 والمناقب لابن المغازلى: ص7 ح3 وتذكره الخواصّ: ص10 ومطالب السؤول: ص11 وكنز الفوائد: ج 1 ص 255 وإثبات الوصيّه: ص 142 والإقبال : ج 3 ص 231 ح 51 وروضه الواعظين : ص 92 و 93 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 174 و ص 175 .
2- .روضه الواعظين : ص 88 ، الفضائل لابن شاذان : ص 48 نحوه ، اليقين : ص 191 ح 43 وفيه إلى «سنه المسيح» ، بحار الأنوار : ج35ص10 ح12 و ص99 ح33؛ كفايه الطالب: ص406 نحوه.

9946.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (و هو یَذُمُّ أصحابَهُ) المستدرک علی الصحیحین:گزارش های متواتر ، دلالت دارند که فاطمه بنت اسد ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورد .9945.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به جابر بن عبد اللّه انصاری) روضه الواعظین به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : از پیامبر خدا درباره میلاد امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم .

فرمود : «آه ، آه ! از بهترین مولود پس از من پرسیدی که بر سنّت مسیح علیه السلام تولّد یافت . خدای تبارک و تعالی ، من و علی را از یک نور آفرید ... سپس از پشت آدم ، در اصلاب پاک به رَحِم های پاکیزه انتقال یافتیم. پس پیوسته این گونه بودیم تا خدای تبارک و تعالی ، مرا از پشت پاک عبد اللّه بن عبد المطّلب ، پدیدار ساخت و به بهترین رَحِم ، یعنی رَحِم آمنه سپرد . سپس خدای تبارک و تعالی ، علی را از پشت پاک ابوطالب ، پدیدار ساخت وآن را به بهترین رَحِم، یعنی رَحِم فاطمه بنت اسد سپرد». .

9944.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد :وُلِدَ بِمَکَّهَ فِی البَیتِ الحَرامِ ، یَومَ الجُمُعَهِ الثّالِثَ عَشَرَ مِن رَجَبٍ سَنَهَ ثَلاثینَ مِن عامِ الفیلِ . ولَم یولَدَ قَبلَهُ ولا بَعدَهُ مَولودٌ فی بَیتِ اللّهِ تَعالی سِواهُ ؛ إکراما مِنَ اللّهِ تَعالی لَهُ بِذلِکَ ، وإجلالاً لِمَحَلِّهِ فِی التَّعظیمِ . (1)9943.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علل الشرائع عن سعید بن جبیر عن یَزیدُ بنُ قَعنَبٍ :کُنتُ جالِسا مَعَ العَبّاسِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ وفَریقٍ مِن عَبدِ العُزّی بِإزاءِ البَیتِ الحَرامِ ، إذ أقبَلَت فاطِمَهُ بِنتُ أسَدٍ اُمُّ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام وکانَت حامِلَهً بِهِ تِسعَهَ أشهُرٍ وقَد أخَذَهَا الطَّلقُ ، فَقالَت : رَبِّ ، إنّی مُؤمِنَهٌ بِکَ وبِما جاءَ مِن عِندِکَ مِن رُسُلٍ وکُتُبٍ ، وإنّی مُصَدِّقَهٌ بِکَلامِ جَدّی إبراهیمَ الخَلیلِ علیه السلام وإنَّهُ بَنَی البَیتَ العَتیقَ ، فَبِحَقِّ الَّذی بَنی هذَا البَیتَ ، وبِحَقِّ المَولودِ الَّذی فی بَطنی ، لَمّا یَسَّرتَ عَلَیَّ وِلادَتی .

قالَ یَزیدُ بنُ قَعنَبٍ : فَرَأَینَا البَیتَ وقَدِ انفَتَحَ عَن ظَهرِهِ ، ودَخَلَت فاطِمَهُ وغابَت عَن أبصارِنا ، وَالتَزَقَ الحائِطُ ، فَرُمنا أن یَنفَتِحَ لَنا قُفلُ البابِ فَلَم یَنفَتِح ، فَعَلِمنا أنَّ ذلِکَ أمرٌ مِن أمرِ اللّهِ تَعالی .

ثُمَّ خَرَجَت بَعدَ الرّابِعِ وبِیَدِها أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام ، ثُمَّ قالَت : إنّی فُضِّلتُ عَلی مَن تَقَدَّمَنی مِنَ النِّساءِ ؛ لِأَنَّ آسِیَهَ بِنتَ مُزاحِمٍ عَبَدَتِ اللّهَ سِرّا فی مَوضِعٍ لا یُحِبُّ أن یُعبَدَ اللّهُ فیهِ إلّا اضطِرارا ، وأنَّ مَریَمَ بِنتَ عِمرانَ هَزَّتِ النَّخلَهَ الیابِسَهَ بِیَدِها حَتّی أکَلَت مِنها رُطَبا جَنِیّا ، وإنّی دَخَلتُ بَیتَ اللّهِ الحَرامَ وأکَلتُ مِن ثِمارِ الجَنَّهِ وأرزاقِها . (2) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 5 ، المستجاد : ص 294 ، عمده الطالب : ص 58 ، العمده : ص 24 ، تاج المواليد : ص 88 وليس فيه ذيله ، إرشاد القلوب : ص 211 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 39 ، كشف اليقين : ص 31 ، نهج الحقّ : ص 232 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 59 ، إعلام الورى : ج 1 ص 306 والخمسه الأخيره نحوه ؛ كفايه الطالب : ص 407 وفيه «ليله» بدل «يوم» ، الفصول المهمّه : ص 29 ، نور الأبصار : ص 85 كلاهما نحوه وراجع الخرائج والجرائح : ج2 ص888 وفرائد السمطين : ج 1 ص 425 ح354 .
2- .علل الشرائع : ص 135 ح 3 ، معانى الأخبار : ص 62 ح 10 ، الأمالى للصدوق : ص 194 ح 206 ، الأمالى للطوسى : ص 706 ح 1511 عن إبراهيم بن علىّ بإسناده عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلامنحوه،بشاره المصطفى: ص8، روضه الواعظين: ص87.

9942.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد:[علی علیه السلام] در روز جمعه ، سیزدهم رجب ، سی سال پس از عام الفیل ، در مکّه و درون خانه حرمتدار خدا متولّد شد و جز او هیچ مولودی ، نه پیش از او و نه پس از او ، در خانه خدای متعال متولّد نشد و این ، از گرامیداشت خدای متعال نسبت به او و بزرگداشت جایگاهش بود .9945.عنه صلی الله علیه و آله (لجابرِ بنِ عبدِ اللّهِ الأنصاریّ) علل الشرائع به نقل از سعید بن جبیر ، از یزید بن قَعنَب : من با عبّاس بن عبد المطّلب و گروهی از قبیله عبد العُزّی ، روبه روی کعبه نشسته بودم که ناگاه ، فاطمه بنت اسد ، مادر امیر مؤمنان ، جلو آمد . او در ماه نهم بارداری به علی علیه السلام بود و درد زایمانش آغاز شده بود . پس گفت: پروردگارا ! من به تو و پیامبران و کتاب های آمده از سوی تو ، ایمان دارم و سخن جدّم ابراهیم خلیل را تصدیق می کنم و این که او خانه کُهن و آزاد را [برای عبادت همه مردم]ساخت . پس به حقِّ بنا کننده این خانه و به حقّ فرزندی که در شکم دارم ، زایمانم را بر من آسان گردان !

پس دیدیم که پشت کعبه باز شد و فاطمه ، داخل شد و از دید ما پنهان گشت و دیوار کعبه به هم برآمد . خواستیم قفل در را بگشاییم ؛ امّا گشوده نشد . پس دانستیم که این ، امری از امور خدای متعال است .

سپس فاطمه پس از چهار روز بیرون آمد ، در حالی که امیر مؤمنان را در دست داشت . سپس گفت: من بر همه زنان پیش از خود ، برتری یافتم ؛ چون آسیه دختر مزاحم ، خدا را پنهانی در جایی عبادت کرد که خدا عبادت در آن جا را جز از روی اضطرارْ دوست نمی دارد ، و مریم دختر عمران ، درخت خشکیده خرما را تکان داد تا از آن ، خرمای تازه بخورد ، ولی من به درون خانه حرمتدار خدا رفتم و از میوه ها و روزی های بهشتی خوردم . .

9944.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عن الإمام زين العابدين عليهما السلام :كُنتُ جالِسا مَعَ أبى ونَحنُ زائِرونَ قَبرَ جَدِّنا صلى الله عليه و آله وهُناکَ نِسوانٌ کَثيرَةٌ ، إذ أقبَلَتِ امرَأَةٌ منهُنَّ ، فَقُلتُ لَها : مَن أنتِ يَرحَمُکِ اللّهُ ؟ قالَت : أنَا زَيدَةُ بِنتُ قَريبَةَ بنِ العَجلانِ مِن بَنى ساعِدَةَ ، فَقُلتُ لَها : فَهَل عِندَکِ شَىءٌ تُحَدِّثينا ؟ فَقالَت : إى وَاللّهِ ؛ حَدَّثَتنى اُمّى اُمُّ عُمارَةَ بِنتُ عُبادَةَ بن نَضلَةَ بن مالِکِ بنِ العَجلانِ السّاعِدِىِّ أ نَّها کانَت ذاتَ يَومٍ فى نِساءٍ مِنَ العَرَبِ ، إذ أقبَلَ أبو طالِبٍ کَئيبا حَزينا ، فَقُلتُ لَهُ : ما شَأنُکَ يا أبا طالِبٍ ؟ قالَ : إنَّ فاطِمَةَ بِنتَ أَسَدٍ فى شِدَّةِ المَخاضِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَيهِ عَلى وَجهِهِ .

فَبَينا هُوَ کَذلِکَ ، إذ أقبَلَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ لَهُ : ما شَأنُکَ يا عَمِّ ؟ فَقالَ : إنَّ فاطِمَةَ بِنتَ أسَدٍ تَشتَکِى المَخاضَ ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ وجاءَ وهِىَ مَعَهُ ، فَجاءَ بِها إلَى الکَعبَةِ فَأَجلَسَها فِى الکَعبَةِ ، ثُمَّ قالَ : اِجلِسى عَلَى اسمِ اللّهِ ، قالَ : فَطَلَقَت طَلقَةً فَوَلَدَت غُلاما مَسرورا نَظيفا مُنَظَّفا لَم أرَ کَحُسنِ وَجهِهِ ، فَسَمّاهُ أبو طالِبٍ عَلِيّا ، وحَمَلَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله حَتّى أدّاهُ إلى مَنزِلِها .

قالَ عَلِىُّ بنُ الحُسَينِ عليهما السلام : فَوَاللّهِ ما سَمِعتُ بِشَىءٍ قَطُّ إلّا وهذا أحسَنُ مِنهُ ! (1)9943.عنه صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه :رُوِىَ أنَّ السَّنَةَ الَّتى وُلِدَ فيها عَلِىٌّ عليه السلام هِىَ السَّنَةُ الَّتى بُدِئَ فيها بِرِسالَةِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَاُسمِعَ الهُتافَ مِنَ الأَحجارِ وَالأَشجارِ ، وکُشِفَ عَن بَصَرِهِ ، فَشاهَدَ أنوارا وأشخاصا ، ولَم يُخاطَب فيها بِشَىءٍ .

وهذِهِ السَّنَةُ هِىَ السَّنَةُ الَّتِى ابتَدَأَ فيها بِالتَّبَتُّلِ وَالاِنقِطاعِ وَالعُزلَةِ فى جَبَلِ حِراءَ ، فَلَم يَزَل بِهِ حَتّى کُوشِفَ بِالرِّسالَةِ ، واُنزِلَ عَلَيهِ الوَحىُ .

وکانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَتَيَمَّنُ بِتِلکَ السَّنَةِ وبِوِلادَةِ عَلِىٍّ عليه السلام فيها ، ويُسَمّيها سَنَةَ الخَيرِ وسَنَةَ البَرَکَةِ .

وقالَ لِأَهلِهِ لَيلَةَ وِلادَتِهِ وفيها شاهَدَ ما شاهَدَ مِنَ الکَراماتِ وَالقُدرَةِ الإلهِيَّةِ ، ولَم يَکُن مِن قَبلِها شاهَدَ مِن ذلِکَ شَيئا : «لَقَد وُلِدَ لَنَا اللَّيلَةَ مَولودٌ يَفتَحُ اللّهُ عَلَينا بِهِ أبوابا کَثيرَةً مِنَ النِّعمَةِ والرَّحمَةِ» .

وكانَ كَما قالَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ؛ فَإِنَّهُ عليه السلام كانَ ناصِرَهُ ، وَالمُحامِيَ عَنهُ ، وكاشِفَ الغَمّاءِ عَن وَجهِهِ ، وبِسَيفِهِ ثَبَتَ دينُ الإِسلامِ ، ورَسَت دَعائِمُهُ ، وتَمَهَّدَت قَواعِدُهُ . (2) .

1- .المناقب لابن المغازلى : ص 7 ح 3 عن محمّد بن سعيد الدارمى عن الإمام الكاظم عن أبيه عليهما السلام .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 114 .

9942.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام به نقل از امام زین العابدین علیه السلام : با پدرم نشسته بودیم و قبر جدّمان را زیارت می کردیم و زنان فراوانی هم آن جا بودند که یکی از آنان به ما رو آورد . من از او پرسیدم: «تو کیستی ، خدایت بیامرزاد؟» .

گفت: من زیده دختر قریبه بن عجلان از قبیله بنی ساعده هستم .

به او گفتم: «آیا چیزی داری که برای ما بازگویی؟» .

گفت : به خدا سوگند ، آری! مادرم امّ عُماره ، دختر عباده ، پسر نضله ، پسر مالک ، پسر عجلان ساعدی برایم گفت: روزی در میان زنان عرب بودم که ابو طالب ، دل تنگ و غمین ، پیش آمد . به او گفتم: ای ابو طالب! در چه حالی؟

گفت: فاطمه بنت اسد ، در اوج درد زایمان است . سپس دستانش را [از ناراحتی] بر صورتش نهاد .

در این میان ، محمّد صلی الله علیه و آله آمد و به ابوطالب فرمود : «ای عمو! چه شده است؟» .

گفت: فاطمه بنت اسد ، از درد زایمان ناله می کند .

پس محمّد صلی الله علیه و آله ، دست ابو طالب را گرفت و به همراه فاطمه ، به سوی کعبه آورد و فاطمه را در کعبه نشانْد و فرمود : «با اتّکا به نام خدا ، بنشین» .

پس دردش گرفت و پسری خندان و نظیف و پاکیزه به دنیا آورد که به زیبایی اش ندیده ام . پس ابوطالب او را «علی» نامید و پیامبر صلی الله علیه و آله او را تا خانه فاطمه برد .

[علی بن حسین علیهما السلام فرمود :] «به خدا سوگند ، تاکنون چیزی نشنیده ام ، مگر آن که این [سخن] از آن ، نیکوتر بود» .9941.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ به سؤال درباره گرفتار نبودن شهید در قبر) شرح نهج البلاغه :روایت شده سالی که علی علیه السلام در آن متولّد

شد ، همان سالی است که رسالت پیامبر خدا آغاز شده است و از سنگ ها و درختان ، ندا می شنیده ، و پرده از چشمانش کنار رفته و نورها و اشخاصی را دیده ، بی آن که طرفِ صحبت آنها شود ؛ و این سال ، همان سالی است که او به خلوت گزینی و گسستن و عزلت در کوه حرا آغاز کرد و پیوسته به آن جا می رفت تا رسالتش آشکار گشت و وحی بر او نازل شد .

پیامبر خدا ، آن سال را به خاطر ولادت علی علیه السلام در آن ، خجسته می داشت و آن را سال خیر و سال برکت می نامید و در شب ولادت علی علیه السلام که در آن ، نشانه هایی از کرامت ها و قدرت الهی را مشاهده کرد که پیش از آن هرگز ندیده بود ، به خانواده اش چنین گفت: «بی گمان ، امشب فرزندی برای ما به دنیا می آید که خداوند ، به خاطر او درهای فراوانی از نعمت و رحمت بر ما می گشاید» .

و همان گونه بود که پیامبر درودهای خداوند بر او باد ، فرموده بود ؛ بی گمان ، او (علی علیه السلام) ، یاور و پشتیبان و زداینده اندوه از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله بود و با شمشیر او دین اسلام ، ثبات یافت و ستون هایش استوار و زمینه اش هموار شد . .

9940.پیامبر خدا صلى الله علیه و آله :دیوان السیّد الحمیرى مِن قَصیدَهٍ لَهُ فى وِلادَهِ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام :

وَلَدَتهُ فى حَرَمِ الإِلهِ وأمنِهِ

وَالبیتُ حَیثُ فِناؤُهُ وَالمَسجِدُ بَیضاءُ طاهِرَهُ الثِّیابِ کَریمَهٌ

طابَت وطابَ وَلیدُها وَالمَولِدُ فى لَیلَهٍ غابَت نُحوسُ نُجومِها

وبَدَت مَعَ القَمَرِ المُنیرِ الأَسعَدُ ما لُفَّ فى خِرَقِ القَوابِلِ مِثلُهُ

إلَا ابنُ آمِنَهَ النَّبِیُّ مُحَمَّدٌ (1)راجع : الغدیر : ج 6 ص 22 38 .

1 / 5الأَسماءُلمّا ولد الإمام علیه السلام ، اختارت له اُمّه فاطمه بنت أسد اسم «حیدره» (2) تیمّنا باسم أبیها «أسد» ، ثمّ اتّفقت هی وأبو ه وبإلهام ربّانى على تسمیته «علیّا» . (3) وکانت له أسماء اُخرى أیضا ستأتى فى سیاق النصوص التاریخیّه والروائیّه لهذا الفصل .

.

1- .دیوان السیّد الحمیرى : ص 155 الرقم 42 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 175 .
2- .مقاتل الطالبیّین : ص 39 ؛ معانى الأخبار : ص 59 ح 9 ، الفضائل لابن شاذان : ص 147 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 288 و ج 3 ص 276 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 67 .
3- .حصل هذا التغییر فى أوائل أیّام ولادته علیه السلام کما دلّ على ذلک النصوص التاریخیّه . وبهذا یکون ما نُقل عن عطاء من أ نّه علیه السلام لمّا علا کتفى رسول اللّه صلى الله علیه و آله ، وکسّر الأصنام سمّى علیّا ؛ من العلوّ والرفعه فاقدا للوثائق التاریخیّه ، واستحسانا لیس إلّا .

1 / 5 نام ها

9938.امام باقر علیه السلام :دیوان السید الحمیری از قصیده اش در ولادت امیرمؤمنان :

[مادرش] او را در حرم و مأمن الهی به دنیا آورد

در خانه خدا ، آن جا که صحن خانه و مسجدالحرام قرار دارد . [مادرِ] سپیدروی و پاکیزه لباس و بزرگوار

مادر ، پاک و زاده و زادگاهش نیز پاک . در شبی که ستاره های بدشگونش ناپیدا بودند

و با ماه نورافشانِ خوش شگون پدیدار آمد . کسی چون او در پارچه قابله ها پیچیده نشد

جز پسر آمنه ، محمّدِ پیامبر .1 / 5نام هاهنگامی که امام علیه السلام متولّد شد ، مادرش فاطمه بنت اسد ، از سرِ خجسته داشتن نام پدرش اسد ، او را «حیدره» (1) نامید . سپس او و ابو طالب ، به الهام الهی توافق کردند که وی را «علی» بنامند . (2) امام علیه السلام ، نام های دیگری نیز دارد که در لابه لای متون تاریخی و حدیثی همین فصل خواهد آمد .

.

1- .اسد و حیدره ، دو گونه شیر هستند .
2- .آن گونه که متون تاریخی نشان می دهند ، این تغییر در اوان ولادت حضرت رخ داده است . از این رو ، آنچه از عطا نقل شده است که چون از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و بت ها را شکست ، به جهت هم خانواده بودن علیّ و علوّ ، علی نام گرفت ، فاقد اعتبار تاریخی است و امری ذوقی بیش نیست .

9934.امام رضا علیه السلام (در توضیح این فرموده امیر المؤمنین علیه السلام ک) علل الشرائع عن فاطمه بنت أسد :إنّی دَخَلتُ بَیتَ اللّهِ الحَرامَ ، وأکَلتُ مِن ثِمارِ الجَنَّهِ وأرزاقِها ، فَلَمّا أرَدتُ أن أخرُجَ هَتَفَ بی هاتِفٌ : یا فاطِمَهُ ! سَمّیهِ عَلِیّا ، فَهُوَ عَلِیٌّ ، وَاللّهُ العَلِیُّ الأَعلی یَقولُ : إنّی شَقَقتُ اسمَهُ مِن اسمی ، وأدَّبتُهُ بِأدَبی ، ووَقَفتُهُ عَلی غامِضِ عِلمی ، وهُوَ الَّذی یُکَسِّرُ الأَصنامَ فی بَیتی ، وهُوَ الَّذی یُؤَذِّنُ فَوقَ ظَهرِ بَیتی ، ویُقَدِّسُنی ویُمَجِّدُنی ، فَطوبی لِمَن أحَبَّهُ وأطاعَهُ ، ووَیلٌ لِمَن عَصاهُ وأبغَضَهُ . (1)9933.امام علی علیه السلام :ینابیع المودّه عن العبّاس بن عبد المطّلب :لَمّا وَلَدَت فاطِمَهُ بِنتُ أسَدٍ عَلِیّا سَمَّتهُ بِاسمِ أبیها (2) أسَدٍ ، ولَم یَرضَ أبو طالِبٍ بِهذا ، فَقالَ : هَلُمَّ حَتّی نَعلُوَ أبا قُبَیسٍ لَیلاً ، ونَدعُوَ خالِقَ الخَضراءِ ، فَلَعَلَّهُ أن یُنبِئَنا فِی اسمِهِ .

فَلَمّا أمسَیا ، خَرَجا وصَعِدا أبا قُبَیسٍ ودَعَیَا اللّهَ تَعالی ، فَأَنشَأَ أبو طالِبٍ شِعرا :

یا رَبَّ الغَسَقِ الدَّجِیِّ

وَالفَلَقِ المُبتَلِجِ المُضِیِّ بَیِّن لَنا عَن أمرِکَ المَقضِیِّ

بِما نُسَمّی ذلِکَ الصَّبِیَّ

فَإِذا خَشخَشَهٌ مِنَ السَّماءِ ، فَرَفَعَ أبو طالِبٍ طَرفَهُ ، فَإِذا لَوحٌ مِثلُ زَبَرجَدٍ أخضَرُ فیهِ أربَعَهُ أسطُرٍ ، فَأَخَذَهُ بِکِلتا یَدَیهِ وضَمَّهُ إلی صَدرِهِ ضَمّا شَدیدا ، فَإِذا مَکتوبٌ :

خُصِّصتُما بِالوَلَدِ الزَّکِیِّ

وَالطّاهِرِ المُنتَجَبِ الرَّضِیِّ وَاسمُهُ مِن قاهِرٍ العَلِیِّ (3)

عَلِیٌّ اشتُقَّ مِنَ العَلِیِّ

فَسُرَّ أبو طالِبٍ سُرورا عَظیما ، وخَرَّ ساجِدا للّهِ تَبارَکَ وتَعالی ، وعَقَّ بِعَشَرَهٍ مِنَ الإِبِلِ .

وكانَ اللّوحُ مُعَلّقا فى بَيتِ [اللّهِ] (4) الحَرامِ يَفتَخِرُ بِهِ بَنو هاشِمٍ عَلى قُرَيشٍ ، حَتّى غابَ زَمانَ قِتالِ الحَجّاجِ ابنَ الزُّبَيرِ . (5) .

1- .علل الشرائع : ص 136 ح 3 ، معانى الأخبار : ص 62 ح 10 ، الأمالى للصدوق : ص 195 ح 206 ، بشاره المصطفى : ص 8 ، روضه الواعظين : ص 88 وراجع الأمالى للطوسى : ص 707 ح 1511 .
2- .فى المصدر : «أبيه» ، وهو تصحيف .
3- .كذا فى المصدر ، ولعلّ الصحيح : «قاهرٍ علىٍّ» ، وفى بعض المصادر : «شامخٍ علىٍّ» .
4- .ما بين المعقوفين إضافه منّا يقتضيها السياق .
5- .ينابيع المودّه : ج2 ص305 ح 873 ؛ المناقب لابن شهرآشوب: ج 2 ص 174 نحوه ، بحار الأنوار : ج 35 ص 19 ح 102 وراجع كفايه الطالب : ص 406 .

9932.امام علی علیه السلام :علل الشرائع به نقل از فاطمه بنت اسد : من به درون کعبه رفتم و از میوه ها و روزی های بهشتی خوردم . پس چون خواستم بیرون بیایم ، کسی مرا ندا داد: ای فاطمه ! او را «علی» بنام که او علی (بلند مرتبه) است و خداوندِ علیّ اعلی می فرماید : «نامش را از نام خود برگرفته ام و به ادب خود ، تربیتش کرده ام و بر دشواری های دانشم آگاهش کرده ام . اوست که بت ها را در خانه ام می شکند ، و اوست که بر بام خانه ام اذان می گوید و مرا تقدیس و تمجید می کند . پس خوشا به سعادت کسی که دوستش بدارد و اطاعتش کند ، و وای بر کسی که سرپیچی اش کند و دشمنش بدارد !» .9938.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :ینابیع المودّه به نقل از عبّاس بن عبدالمطّلب : هنگامی که فاطمه بنت اسد ، علی را به دنیا آورد ، او را به نام پدرش «اسد» نامید ؛ ولی ابوطالب به این ، راضی نشد و گفت: بیا تا شبی از کوه ابوقبیس بالا رویم و آفریدگار آسمان را بخوانیم ، شاید که ما را به نام او آگاه کند .

پس شب هنگام ، حرکت کردند و از کوه ابوقبیس بالا رفتند و خدای متعال را خواندند و ابوطالب ، این شعر را سرود:

ای پروردگارِ شب تیره

و صبح روشن درخشنده ! حکم قطعی ات را برایمان بیان کن

که این پسر را چه بنامیم .

پس آوایی از آسمان آمد و ابوطالب ، سرش را بالا کرد که ناگاه ، لوحی همچون زمرّد سبز دید که چهار سطر در آن نوشته شده بود . آن را با دستانش گرفت و محکم به سینه اش چسبانْد . در آن چنین نوشته بود:

به فرزندی پاکیزه ، اختصاص یافته اید

پاک و شریف و پسندیده . و نامش از جانب [خدای] قاهر و والا

«علی» است ، برگرفته از «علی» .

پس ابوطالب بسیار شادمان شد و برای خدای تبارک و تعالی به سجده افتاد و ده شتر ، عقیقه کرد . آن لوح ، به کعبه آویخته بود و بنی هاشم به آن بر قریش افتخار می کرد تا آن که در جنگ حجاج و ابن زبیر ، ناپدید شد . .

9937.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام زين العابدين عليه السلام :كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذاتَ يَومٍ جالِسا وعِندَهُ عَلِىٌّ وفاطِمَهُ وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهم السلام ، فَقالَ : وَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ بَشيرا ، ما عَلى وَجهِ الأَرضِ خَلقٌ أَحَبَّ إلَى اللّهِ عزَّ وجَلَّ ولا أكرَمَ عَلَيهِ مِنّا . إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى شَقَّ لِىَ اسماً مِن أسمائِهِ ؛ فَهُوَ مَحمودٌ وأنَا مُحَمَّدٌ ، وشَقَّ لَکَ يا عَلِىُّ اسماً مِن أسمائِهِ ؛ فَهُوَ العَلِىُّ الأَعلى وأنتَ عَلِىٌّ ... . (1)9936.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :أنَا اسمى فِى الإِنجيلِ إليا، وفِى التَّوراهِ برىء، وفِى الزَّبورِ أرىّ، وعِندَ الهِندِ كبكر، وعِندَ الرّومِ بطريسا، وعِندَ الفُرسِ جبتر، وعِندَ التُّرکِ بثير، وعِندَ الزَّنجِ حيتر ، وعِندَ الكَهَنَهِ بوىء ، وعِندَ الحَبَشَهِ بِثريک ، وعِندَ اُمّى حَيدَرَهُ ، وعِندَ ظِئرى مَيمونٌ ، وعِندَ العَرَبِ عَلِىٌّ ، وعِندَ الأَرمَنِ فَريقٌ ، وعِندَ أبى ظَهيرٌ . (2) .

1- .معانى الأخبار : ص 55 ح 3 عن عبد اللّه بن الفضل الهاشمى عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام وراجع ص 56 ح 5 .
2- .معانى الأخبار : ص 59 ح 9 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام .

9935.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام زین العابدین علیه السلام :روزی پیامبر خدا نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلامهم نزدش بودند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «سوگند به کسی که مرا بشارت دهنده به حق برانگیخت ، نزد خدای عز و جل ، آفریده ای از ما محبوب تر و گرامی تر بر روی زمین نیست . خدای تبارک و تعالی ، نام مرا از نام های خود مشتق کرد که او محمود است و من محمّدم و برای تو نیز ای علی! نامی از نام های خود برگرفت که او علیّ اعلی است و تو علی هستی ...» .9934.الإمامُ الرِّضا علیه السلام (لمّا سُئلَ عن قولِ أمیرِ المؤمنینَ علیه السلام) امام علی علیه السلام :نام من در انجیل ، «الیا» و در تورات ، «بری ء» و در زبور ، «أریّ» و نزد هندوان ، «کبکر» و پیش رومیان ، «بطریسا» و نزد پارسیان ، «جبتر» و پیش ترکان ، «بثیر» و نزد زنگیان ، «حیتر» و پیش کاهنان ، «بوی ء» و نزد حبشیان ، «بثریک» و نزد مادرم ، «حیدره» و پیش دایه ام ، «میمون (خوش یُمن)» و نزد عرب ، «علیّ» و پیش ارامنه ، «فریق» و نزد پدرم ، «ظهیر» است . .

9933.عنه عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ ، يُنادونَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ بِسَبعَهِ أسماءَ : يا صِدّيقُ ، يا دالُّ ، يا عابِدُ ، يا هادى ، يا مَهدِىُّ ، يا فتى ، يا عَلِىُّ ؛ اُدخُل أنتَ وشيعَتُکَ الجَنَّهَ بِغَيرِ حِسابٍ . (1)9932.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :كانَ اسمُهُ الأَوَّلُ الَّذى سَمَّتهُ بِهِ اُمُّهُ : حَيدَرَهَ ، بِاسمِ أبيها أَسَدِ بنِ هاشِمٍ وَالحَيدَرَهُ : الأَسَدُ فَغَيَّرَ أبوهُ اسمَهُ ، وسَمّاهُ عَلِيّا .

وقيلَ : إنَّ حَيدَرَهً اسمٌ كانَت قُرَيشٌ تُسَمّيهِ بِهِ .

وَالقَولُ الأَوَّلُ أصَحُّ ؛ يَدُلَّ عَلَيهِ خَبَرُهُ يَومَ بَرَزَ إلَيهِ مَرحَبٌ ، وَارتَجَزَ عَلَيهِ فَقالَ :

أنَا الَّذى سَمَّتنى اُمّى مَرحَبا

فَأَجابَهُ عليه السلام رَجَزا :

أنا الَّذى سَمَّتنى اُمّى حَيدَرَهَ 2 .

1- .إرشاد القلوب: ص 257، مائه منقبه: ص 138 ح 83؛ المناقب للخوارزمى: ص 319 ح 323 كلاهما عن أنس وراجع مشارق أنوار اليقين : ص 68 .

9931.امام علی علیه السلام (در ترغیب به جنگ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هنگامی که قیامت می شود ، علی بن ابی طالب علیه السلام را با هفت نام ، ندا می دهند: ای صدّیق! ای دال (راهنما)! ای عابد! ای هادی! ای مهدی! ای فتی (جوان مرد)! ای علی! تو و پیروانت بی محاسبه وارد بهشت شوید .9930.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه:نخستین نامی که مادرش [فاطمه بنت اسد] او را بدان نامید ، «حَیدَرَه» بود که با نام پدر وی ، اسد بن هاشم ، مناسبت داشت (حیدره و اسد ، هر دو به معنای شیرند) . پس پدرش [ابوطالب]آن را تغییر داد و وی را علی نامید .

و گفته شده که حیدره ، نامی بود که قریش ، او را بدان خواندند .

و گفته نخست ، صحیح است و گزارش نبرد او با مَرحَب بر آن دلالت دارد ، در آن جا که مرحب رجز خواند و گفت:

مرا مادرم نام «مَرحَب» نهاد .

و علی علیه السلام پاسخ داد:

مرا «حَیدَره» مادرم نام داد . (1) .

1- .این رجز امام علیه السلام در جنگ خیبر و در پاسخ به مرحب یهودی ، در بیشتر منابع تاریخی و حدیثی آمده است . ر . ک : ص 341 (تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر) .

1 / 6الكُنيكانت لأمير المؤمنين عليه السلام كنى عديده ، أشهرها : أبو الحسن (1) ، وثمّه كنى اُخرى ذُكرت له عليه السلام ، منها : أبو الحسين ، وأبو السبطين (2) ، وأبو الريحانتين (3) ، وأبو تراب ، وإن كان التعريف الاصطلاحى للكنيه لا ينطبق على بعضها . ويتراءى من الروايات أنّ كنيه «أبو تراب» كانت أحبّ الكنى إليه عليه السلام ، وأ نّه كان يُسرّ إذا نودى بها ؛ لاُمور منها : أ نّه كان يجد فيها نوعا من التواضع والتذلّل للّه سبحانه . ومنها : أ نّها كانت تذكّره بملاطفه النبىّ صلى الله عليه و آله معه فى غزوه ذات العشيره حيث كان متوسّداً التراب بصحبه عمّار بن ياسر وقد أصابه شىء منه ، ولذا كان له عليه السلام انشداد وتعلّق خاصّ بتلک الكنيه .

9930.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :كانَ الحَسَنُ فى حَياهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَدعونى أبَا الحُسَينِ ، وكانَ الحُسَينُ يَدعونى أبَا الحَسَنِ ، ويَدعُوانِ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أباهُما . فَلَمّا تُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَعَوانى بِأبيهِما . (4) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 19 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 92 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 133 ، المعارف لابن قتيبه : ص 203، تاريخ دمشق: ج 42 ص 7 و ص 10 14 ، مروج الذهب : ج 2 ص 359 ، الاستيعاب : ج 3 ص 197 الرقم 1875 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 88 الرقم 3789 ، الإصابه : ج 4 ص 464 الرقم 5704 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 621 ، صفه الصفوه : ج 1 ص 130 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 223 ؛ تهذيب الأحكام : ج 6 ص 19 ، الإرشاد : ج 1 ص 5 ، تاج المواليد : ص 87 ، تاريخ مواليد الأئمّه عليهم السلام : ص 169 ، المستجاد : ص 294 ، روضه الواعظين : ص 87 ، عمده الطالب : ص 59 .
2- .الفصول المهمّه : ص 129 ؛ تاج المواليد : ص 88 ، إعلام الورى : ج 1 ص 307 .
3- .راجع : ج 8 ص 48 (أبو ريحانتَىّ) .
4- .مقاتل الطالبيّين : ص 39 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 11 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 113 نحوه وكلاهما من دون إسناد إلى المعصوم .

1 / 6 کنیه ها

1 / 6کنیه هاامیر مؤمنان ، کنیه های متعدّدی داشته که مشهورترین آنها «ابو الحسن» است . برای امام علیه السلام کنیه های دیگری مانند: ابو الحسین ، ابو السبطین ، ابو الریحانتین (1) و ابو تراب هم ذکره شده است ؛ هر چند برخی از آنها که شامل تعریف اصطلاحی کنیه نمی شوند . (2) از روایات ، چنین بر می آید که کنیه «ابو تراب» ، محبوب ترین کنیه نزد امام علیه السلام بوده است و هرگاه ایشان را با آن می خوانده اند ، شادمان می شده است . موجبات این محبوبیت ، چند چیز است : وی در این واژه ، نوعی فروتنی و خاکساری در برابر خدای سبحان می یافت و نیز این واژه ، یادآور ملاطفت پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ «ذات العشیره» بود . در این غزوه ، علی علیه السلام در کنار عمّار ، روی خاک ها خوابیده بود و چون گرد و غبار بر چهره او نشسته بود ، پیامبر صلی الله علیه و آله او را «ابو تراب» خواند . اینها موجب تعلّق خاطر علی علیه السلام به این کنیه بود .

9926.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :حسن ، در زمان حیات پیامبر خدا مرا «ابو الحسین» می خوانْد و حسین ، مرا «ابو الحسن» ، و هر دو ، پیامبر خدا را «پدر» صدا می زدند . پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت ، مرا پدر خواندند .

.

1- .ر . ک : ج 8 ص 49 (پدر دو گل من) .
2- .کنیه در میان عرب ها از ترکیب «اَب» یا «اُمّ» با نام نخستین فرزند ، شکل می گیرد . در حالت های خاصّی به جای نام فرزند ، از صفات مشخص استفاده می شود .

9925.امام على عليه السلام (آن جا كه ياران خود را به دليل سستى در امر جهاد) عنه عليه السلام :ما سَمّانِى الحَسَنُ وَالحُسَينُ يا أَبَهِ حَتّى تُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، كانا يَقولانِ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا أبَهِ ، وكانَ الحَسَنُ يَقولُ لى : يا أبَا الحُسَينِ ، وكانَ الحُسَينُ يَقولُ لى : يا أبَا الحَسَنِ . (1)9924.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى فى ذِكرِ غَزوَهِ ذِى العُشَيرَهِ : بِذِى العُشَيرَهِ كَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ أبا تُرابٍ ؛ وذلِكَ أ نَّهُ رَآهُ نائِما مُتَمَرِّغا فِى البَوغاءِ (2) فَقالَ : اِجلِس ، أباَ تُرابٍ ، فَجَلَسَ . (3)9927.عنه عليه السلام :مسند ابن حنبل عن عمّار بن ياسر :كُنتُ أنَا وعَلِيٌّ رَفيقَينِ فى غَزوَهِ ذاتِ العُشَيرَهِ ، فَلَمّا نَزَلَها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأقامَ بِها رَأَينا ناسا مِن بَنى مُدلِجٍ يَعمَلونَ فى عَينٍ لَهُم فى نَخلٍ ، فَقالَ لى عَلِيٌّ : يا أبَا اليَقظانِ ، هَل لَكَ أن نَأتِىَ هؤُلاءِ فَنَنظُرَ كَيفَ يَعمَلونَ ؟ فَجِئناهُم فَنَظَرنا إلى عَمَلِهِم ساعَةً ، ثُمَّ غَشِيَنَا النَّومُ ، فَانطَلَقتُ أنَا وعَلِيٌّ فَاضطَجَعنا فى صَورٍ (4) مِنَ النَّخلِ فى دَقعاءَ (5) مِنَ التُّرابِ فَنِمنا ، فَوَاللّهِ ما أهَبَّنا (6) إلّا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُحَرِّكُنا بِرِجلِهِ وقَد تَتَرَّبنا مِن تِلكَ الدَّقعاءِ ، فَيَومَئِذٍ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ : يا أبا تُرابٍ ؛ لِما يَرى عَلَيهِ مِنَ التُّرابِ .

قالَ : أ لا اُحَدِّثُكُما بِأَشقَى النّاسِ رَجُلَينِ ؟ قُلنا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ ، قالَ : اُحَيمِرِ ثَمودَ الَّذى عَقَرَ النّاقَهَ ، وَالَّذى يَضرِبُکَ يا عَلِيُّ عَلى هذِهِ يَعنى قَرنَهُ حَتّى تُبَلَّ مِنهُ هذِهِ يَعنى لِحيَتَهُ . (7) .

1- .المناقب للخوارزمى : ص 40 ح 8 عن عمر بن علىّ .
2- .البَوْغاء : التراب الناعم (النهايه : ج 1 ص 162 «بوغ») .
3- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 10 .
4- .الصَّوْر : الجماعه من النخل، ولا واحد له من لفظه (النهايه : ج 3 ص 59 «صور») .
5- .الدَّقْعاء : عامّه التراب ، وقيل : التراب الدقيق على وجه الأرض (لسان العرب : ج 8 ص 89 «دقع») .
6- .أهَبَّهُ : نَبَّهَهُ (لسان العرب : ج 1 ص 778 «أهب») .
7- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 365 ح 18349 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص687 ح 1172 ، المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 151 ح 4679 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 280 ح 152 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 249 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 408 ، تاريخ دمشق :

ج 42 ص 549 ح 9062 ، المناقب لابن المغازلى : ص 9 ح 5 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 247 ، سلسله الأحاديث الصحيحه : ج 4 ص 324 ح 1743 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 111 .

9926.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :حسن و حسین ، مرا «پدر» صدا نزدند تا آن که پیامبر خدا وفات یافت . آن دو به پیامبر خدا ، «پدر» می گفتند و حسن به من «ابو الحسین» و حسین به من «ابو الحسن» می گفت .9925.عنه علیه السلام (عِند ما یُوَبِّخُ أصحابَهُ عَلَی التَّوانی عنِ) الطبقات الکبری در ذکر غزوه ذات العُشَیره : در ذو العُشَیره بود که پیامبر خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام ، کنیه «ابو تراب» داد و این از آن روی بود که دید او بر خاکی نرم خوابیده و می غلتد . پس گفت : «ای ابو تراب ! بنشین» . پس علی علیه السلام نشست .9924.عنه علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از عمّار بن یاسر : من و علی علیه السلام در غزوه ذات العُشَیره ، همراه بودیم . پس چون پیامبر خدا بر آنها فرود آمد و اقامت گزید ، گروهی از بنی مُدلج را دیدیم که به کار چشمه ای در نخلستان ، مشغول بودند . علی علیه السلام به من فرمود: «ای ابویقظان ! می آیی تا برویم و بنگریم اینها چگونه کار می کنند؟» .

آمدیم و ساعتی به کار آنان نگریستیم . سپس خوابمان گرفت . من و علی روانه شدیم تا زیر چند نخل کوچک ، بر روی خاک های نرم ، دراز بکشیم . پس خوابیدیم و به خدا سوگند ، هیچ نفهمیدیم تا آن که متوجّه شدیم پیامبر خدا ، ما را با پایش تکان می دهد و ما از آن خاک های نرم ، غبارآلود شده بودیم . در آن روز بود که پیامبرخدا به علی گفت: «ای ابو تراب !» ، به خاطر آن خاک هایی که بر او دیده می شد.

پیامبر خدا فرمود: «آیا برای شما از دو کس که شقی ترینِ مردم اند ، سخن نگویم؟» .

گفتیم: چرا ، ای پیامبر خدا !

فرمود: «آن خونریز ثمود که ناقه[ی صالح] را پی کرد ، و آن که ای علی ! بر این جایت (اشاره به گیجگاه) می زند تا این (اشاره به محاسن) از [خون]آن ، تَر شود» . .

9923.امام على عليه السلام :المعجم الأوسط عن أبى الطفيل :جاءَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وعَلِىٌّ عليه السلام نائِمٌ فِى التُّرابِ ، فَقالَ : إنَّ أحَقَّ أسمائِکَ أبو تُرابٍ ، أنتَ أبو تُرابٍ ! (1)9922.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله أ نَّهُ كانَ يَقولُ : إنّا كُنّا نَمدَحُ عَلِيّا إذا قُلنا لَهُ أبا تُرابٍ . (2)9921.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :صحيح مسلم عن أبى حازم عن سهل بن سعد :اُستُعمِلَ عَلَى المَدينَهِ رَجُلٌ مِن آلِ مَروانَ ، قالَ : فَدَعا سَهلَ بنَ سَعدٍ ، فَأَمَرَهُ أن يَشتُمَ عَلِيّا ، قالَ : فَأَبى سَهلٌ ، فَقالَ لَهُ : أمّا إذ أبَيتَ فَقُل : لَعَنَ اللّهُ أبَا التُّرابِ ، فَقالَ سَهلٌ : ما كانَ لِعَلِىٍّ اسمٌ أحَبَّ إلَيهِ مِن أبِى التُّرابِ ! وإن كانَ لَيَفرَحُ إذا دُعِىَ بِها (3) . (4)9906.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (لابن عباس) صحيح البخارى عن أبى حازم :إنَّ رَجُلاً جاءَ إلى سَهلِ بنِ سَعدٍ فَقالَ : هذا فُلانٌ لِأَميرِ المَدينَهِ يَدعو عَلِيّا عِندَ المِنبَرِ . قالَ : فَيَقولُ ماذا ؟ قالَ : يَقولُ لَهُ : أبو تُرابٍ . فَضَحِکَ ؛ قالَ : وَاللّهِ ما سَمّاهُ إلَا النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ! وما كانَ وَاللّهِ لَهُ اسمٌ أحَبَّ إلَيهِ مِنهُ !

فَاستَطعَمتُ الحَديثَ سَهلاً ، وقُلتُ : يا أبا عَبّاسٍ ، كَيفَ ذلِکَ ؟

قالَ : دَخَلَ عَلِىٌّ عَلى فاطِمَهَ ثُمَّ خَرَجَ ، فَاضطَجَعَ فِى المَسجِدِ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : أينَ ابنُ عَمِّکِ ؟ قالَت : فِى المَسجِدِ ، فَخَرَجَ إلَيهِ ، فَوَجَدَ رِداءَهُ قَد سَقَطَ عَن ظَهرِهِ ، وخَلَصَ التُّرابُ إلى ظَهرِهِ ، فَجَعَلَ يَمسَحُ التُّرابَ عَن ظَهرِهِ فَيَقولُ : اِجلِس يا أبا تُرابٍ مَرَّتَينِ . 5 .

1- .المعجم الأوسط : ج 1 ص 237 ح 775 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 18 ح 8359 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 112 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 61 ح 12 ؛ مقاتل الطالبيّين : ص 40 عن سهل ابن سعد من دون إسنادٍ إليه صلى الله عليه و آله .
3- .بها : بهذه الكنيه .
4- .صحيح مسلم : ج 4 ص 1874 ح 38 ، السنن الكبرى : ج 2 ص 625 ح 4340 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 17 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 622 .

9894.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المعجم الأوسط به نقل از ابو طُفَیل : پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و علی علیه السلام روی خاک ، خوابیده بود . پس فرمود : «بی گمان ، شایسته ترین نامت ابو تراب است . تو ابو تراب هستی !» .9900.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :[همواره می فرمود :] ما هرگاه به علی ، ابو تراب می گوییم ، او را می ستاییم .9899.عنه علیه السلام عن آبائهِ علیهم السلامصحیح مسلم به نقل از ابوحازم از سهل بن سعد : مردی از آل مروان بر مدینه گمارده شد . سهل بن سعد را فرا خواند و به او فرمان داد تا علی علیه السلام را دشنام گوید . سهل ، خودداری ورزید . به او گفت: حال که خودداری می کنی ، پس بگو: خداوند ، ابو تراب را لعنت کند !

سهل گفت: نزد علی علیه السلام هیچ نامی از ابو تراب ، محبوب تر نبود و بی گمان ، او هرگاه بدان خوانده می شد ، شادمان می گشت .9892.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صحیح البخاری به نقل از ابو حازم : مردی نزد سهل بن سعد آمد و گفت : این مرد (حاکم مدینه) علی علیه السلام را بر فراز منبر [به بدی] می خوانَد .

گفت: چه می گوید؟

گفت: او را ابو تراب می خواند .

سهل خندید و گفت: به خدا سوگند ، جز پیامبر صلی الله علیه و آله او را [به این نام] ننامید و به خدا سوگند ، نزد او نامی از آن محبوب تر نبود .

پس ماجرا [ی نام گذاری] را از سهل ، جویا شدم و گفتم: ای ابو عبّاس ! آن ماجرا چه بود؟

گفت: علی علیه السلام به نزد فاطمه علیها السلام رفت . سپس بیرون آمد و در مسجد خوابید . پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: «پسر عمویت کجاست؟» .

گفت: در مسجد است .

پس به سوی او رفت و دید که ردایش از پشتش افتاده و خاک بر پشتش نشسته است . پس شروع به زدودن خاک از پشت او کرد و می فرمود: «ای ابو تراب ، بنشین ! ای ابو تراب ، بنشین !» . (1) .

1- .در برخی از منابع آمده است که میان امام علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام اختلافی پدید آمد و علی علیه السلام خانه را با ناراحتی ترک کرد و به حالت قهر در مسجد خوابید و چون غبارآلود شد، ابوتراب نام گرفت؛امّا مسلّم است که این بخش از متن موجود ، مجعول است و به وسیله دشمنان و معاندان امام علی و فاطمه علیهما السلام ساخته و پرداخته شده است ؛ زیرا آن دو بزرگوار ، هر دو معصوم و از این گونه امور ، مبرّا هستند و افزون بر این ، امام علی علیه السلام خود ، پس از شهادت فاطمه علیها السلام فرمود : «او هرگز مرا خشمناک نکرد» .

9891.امام رضا علیه السلام :علل الشرائع عن ابن عمر :بَینا أنَا مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فِی نَخیلِ المَدینَهِ وهُوَ یَطلُبُ عَلِیّا علیه السلام ، إذَا انتَهی إلی حائِطٍ ، فَاطَّلَعَ فیهِ ، فَنَظَرَ إلی عَلِیٍّ علیه السلام وهُوَ یَعمَلُ فِی الأَرضِ وقَدِ اغبارَّ ، فَقالَ : ما ألومُ النّاسَ إن یَکنوکَ أبا تُرابٍ ! (1)9893.عنه صلی الله علیه و آله :تذکره الخواصّ :أمّا کُنیَتُهُ : فَأَبُو الحَسَنِ وَالحُسَینِ ، وأبُو القاسِمِ ، وأبو تُرابٍ ، وأبو مُحَمَّدٍ . (2)1 / 7الألقابُإنّ شخصیَّه علیّ علیه السلام بحر لا یُدرک غوره ، فهو ذو شخصیّه فذّه ذات أبعاد عظیمه فریده فی التاریخ لا نظیر لها . وکان للإمام علیه السلام ألقاب (3) وأوصاف کثیره یشیر کلٌّ منها إلی بعد من تلک الأبعاد العلمیّه والعملیّه والثقافیّه والاجتماعیّه والمعنویّه والسیاسیّه الرفیعه لشخصیّته علیه السلام . ویعود جُلّها إلی عصر النبیّ صلی الله علیه و آله ؛ إذ کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله یناديه بها. ومن هذه الألقاب : «أعلم الاُمّه» ، «أقضی الاُمّه» ، «أوّل من أسلم» ، «أوّل من صلّی» ، «خیر البشر» ، «أمیر المؤمنین» ، «إمام المتّقین» ، «قائد الغرّ المحجّلین»، «سیّد المسلمین» ، «سیّد المؤمنین»، «یعسوب المؤمنین» ، «الأنزع البطین»، «عمود الدین» ، «سیّد الشهداء» ، «سیّد العرب» ، «رایه الهدی» ، «باب الهدی» ، «حیدر»، «المرتضی» ، «الولیّ» ، «الوصیّ» . (4) وما برح رسول اللّه صلی الله علیه و آله یذکر الإمام علیه السلام بهذه الألقاب . وکان فی الحقیقه یمهّد بها لقیادته وزعامته ، والتعریف بمنزلته العظیمه وموقعه المتمیّز فی القیاده مع تبیین أبعاد شخصیّته علیه السلام ، وذلک من منطلق اهتمامه بمستقبل الاُمّه الإسلامیّه ومهمّه الإمام العظمی فی المستقبل المنظور . وإذا لاحظنا ألقاب الإمام علیه السلام نجد أنّ أشهرها لقبان هما :

.

1- .علل الشرائع : ص 157 ح 4 ؛ المعجم الکبیر : ج 12 ص 321 ح 13549 .
2- .تذکره الخواصّ : ص 5 .
3- .اللقب : ما أشعر بمدح ک «الصادق» أو ذمّ ک «الجاحظ» .
4- .اُنظر الأبواب المرتبطه بهذه العناوین .

1 / 7 لقب ها

اشاره

9889.امام صادق علیه السلام :علل الشرائع به نقل از ابن عمر : با پیامبر صلی الله علیه و آله در نخلستان های مدینه بودم و ... ایشان به دنبال علی علیه السلام می گشت تا اینکه به دیواری رسید . نگاهی انداخت و علی علیه السلام را دید که در زمین کار می کند و غبارآلود است . پس فرمود: «مردم را سرزنش نمی کنم اگر به تو کُنیه ابوتراب بدهند!» .9888.امام علی علیه السلام (به شریح) تذکره الخواص:امّا کنیه اش: ابو الحسن ، ابو الحسین ، ابو القاسم ، ابو تراب و ابو محمّد است .1 / 7لقب هاژرفای اقیانوس شخصیت علی علیه السلام را دسترس نیست و ابعاد عظیم شخصیت آن چهره بی بدیل تاریخ ، یافتنی نیست . امام علیه السلام ، القاب (1) و اوصاف بسیاری دارد که هر کدام ، اشاره ای دارند به بُعدی از ابعاد والای علمی ، عملی ، فرهنگی ، اجتماعی ، معنوی و سیاسی شخصیت او . بسیاری از این القاب ، به روزگار پیامبر خدا شناخته شده بود ، که پیامبر خدا ، امام علیه السلام را بدانها خطاب می کرد . برخی از این القاب چنین اند : «أعلمُ الاُمّه» ، «أقضَی الاُمّه» ، «أوّلُ مَن أسلَمَ» ، «أوّلُ مَن صلّی» ، «خیر البشر» ، «أمیر المؤمنین» ، «إمام المتّقین» ، «قائد الغُرِّ المُحَجَّلین» ، «سیّد المسلمین» ، «سیّد المؤمنین» ، «یعسوب المؤمنین» ، «الأنزع البطین» ، «عمود الدین» ، «سیّد الشهداء» ، «سیّد العرب» ، «رایه الهدی» ، «باب الهدی» ، «حَیدر» ، «المرتضی» ، «الولیّ» و «الوصیّ» . (2) پیامبر خدا ، امام علیه السلام را با این القاب یاد می کرد و به واقع ، با توجّه به آینده امّت اسلامی و مسئولیت بزرگ علی علیه السلام در آینده امّت ، با این القاب ، ابعاد شخصیت او را می شناسانْد و به جایگاه والای او در رهبری ره می نمود و برای آن ، زمینه سازی می کرد . در میان القاب علی علیه السلام ، دو لقب از بقیه مشهورتر است:

.

1- .لقب ، غیر از کنیه است و همان صفت مشهوری است که برای ستایش یا نکوهش شخص به کار می رود ، مانند صادق و کذّاب .

2- .به ابواب مرتبط با لقب ها در همین کتاب ، رجوع کنید .

1 . أمير المؤمنينوهو خاصّ به عليه السلام ، لا يشاركه به أحد ، كما ليس لامرئٍ أن يخاطَب به البتّةَ . وتدلّ النصوص الروائيّه المتنوّعه التى سيأتى قسم منها لاحقا على أ نّنا لايحقّ لنا أن نطلقه حتى على الأئمّه عليهم السلام (1) .

2 . الوصيّوكان مشهورا به فى عصر النبوّه نفسه ، وعرفه به القاصى والدانى والصديق والعدوّ ، وسنذكر النصوص التاريخيّه والروائيّه الدالّه على هذه الحقيقه . ونكتفى الآن بالإشاره إلى أحدها ، وهى أنّه خرج فى معركه الجمل شابٌّ من «بنى ضَبَّه» من أصحاب الجمل ، وارتجز يقول : نَحنُ بَنى ضَبَّهَ أعداءُ عَلِىٍّ ذاکَ الَّذى يُعرَفُ قِدما بِالوَصِىِّ (2)

.

1- .راجع : ج 2 ص 88 (اختصاص هذا الاسم بعلىّ) .
2- .راجع : ج 1 ص 616 (وصايه الإمام فى أدب صدر الإسلام) .

1 . امیر المؤمنین

2 . وصی

1 . امیر المؤمنینلقب «امیر المؤمنین» ، ویژه علی علیه السلام است و دیگری را با این لقب یاد کردن ، شایسته نیست . بر اساس متون مختلف روایی که بخشی از آنها پس از این می آید ، حتّی سایر امامان معصوم علیهم السلام را نیز نمی توان با این عنوان ، یاد کرد . (1)

2 . وصیاین عنوان ، در همان روزگاران حیاتِ پیامبر خدا چنان برای علی علیه السلام مشهور بود که دور ونزدیک ، و دوست و دشمن ، از این عنوان مولا آگاهی داشتند. متون تاریخی و روایی این حقیقت، خواهد آمد و اکنون ، تنها به یکی از آنها اشاره می کنیم . در جنگ جمل ، جوانی از بنی ضبّه از زمره جملیان بیرون آمد و به رجزخوانی پرداخت و گفت: ما بنی ضبّه ، دشمنان علی هستیم آن که از قدیم به «وصی» شناخته می شود . (2)

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 89 (اختصاص داشتن عنوان «امیر المؤمنین» به علی) .

2- .ر. ک : ج 1 ص 617 (وصایت امام علی در ادبیات صدر اسلام) .

9884.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق عن أنس بن مالک :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اُسکُب إلَیَّ ماءً أو وَضوءا فَتَوَضَّأ ، ثُمَّ قامَ فَصَلّى رَکعَتَینِ ، ثُمَّ قالَ : یا أنَسُ ، أوَّلُ مَن یَدخُلُ مِن هذَا البابِ أمیرُ المُؤمِنینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ (1) ، سَیِّدُ المُؤمِنینَ ؛ عَلِیٌّ . (2)9883.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الکافى عن علیّ بن أبى حمزه :سَأَلَ أبو بَصیرٍ أبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام وأنَا حاضِرٌ ، فَقالَ : جُعِلتُ فِداکَ ! کَم عُرِجَ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَقالَ : مَرَّتَینِ ، فَأَوقَفَهُ جَبرَئیلُ مَوقِفا ، فَقالَ لَهُ : مَکانَکَ یا مُحَمَّدُ ! فَلَقَد وَقَفتَ مَوقِفا ما وَقَفَهُ مَلَکٌ قَطُّ ولا نَبِیٌّ ... .

فَقالَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى : یا مُحَمَّدُ ! قالَ : لَبَّیکَ رَبّى .

قالَ : مَن لِاُمَّتِکَ مِن بَعدِکَ ؟ قالَ : اللّهُ أعلَمُ !

قالَ : عَلِیُّ بن أبى طالِبٍ ، أمیرُ المُؤمِنینَ ، وسَیِّدُ المُسلِمینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ . (3)9882.امام باقر یا امام صادق علیهما السلام (درباره کسانى که شهادت دهند و بر اساس شهادت آنها) الإمام علیّ عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : یا عَلِیُّ ، إنَّ اللّهَ عزَّ وجَلَّ قَد غَفَرَ لَکَ ولِأَهلِکَ ولِشیعَتِکَ ولِمُحِبّى شیعَتِکَ ، فَأَبشِر ! فَإِنَّکَ الأنزَعُ البَطینُ : المَنزوعُ مِنَ الشِّرکِ ، البَطینُ مِنَ العِلمِ . (4) .

1- .فى الحديث : «اُمّتى الغرّ المحجّلون» أى بيض مواضع الوضوء من الأيدى والوجه والأقدام (لسان العرب : ج 11 ص 144 «حجل») .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 303 ح 8837 .
3- .الكافى : ج 1 ص 442 ح 13 .
4- .المناقب لابن المغازلى: ص401 ح455، المناقب للخوارزمى: ص 294 ح 284 كلاهما عن أحمد بن عامر عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ؛ الأمالى للطوسى : ص 293 ح 570 عن عيسى بن أحمد عن الإمام الهادى عن آبائه عن الإمام الصادق عليهم السلام .

9881.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از انس بن مالک : پیامبر خدا [به من] فرمود: «برایم آب وضو بیاور» .

پس وضو گرفت و برخاست و دو رکعت نماز گزارد . سپس گفت: «ای اَنَس ! نخستین کسی که از این در داخل می شود ، امیر مؤمنان و پیشوای روسپیدان و سرور مؤمنان ، علی است» .9882.الإمامُ الباقرُ أو الإمامُ الصّادقُ علیهما السلام (فی الرُّجُوعِ عنِ الشهادَهِ و قد قُضِیَ علی الر) الکافی به نقل از علی بن ابی حمزه : ابو بصیر در حضور من ، از امام صادق علیه السلام پرسید: فدایت شوم ! پیامبر خدا ، چند بار به معراج رفت؟

فرمود: «دو بار . پس جبریل علیه السلام او را در جایی متوقّف کرد و به او گفت: ای محمّد ! همین جا بِایست ! بی گمان در جایی ایستاده ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن جا نایستاده است ... . پس خدای متعال فرمود : ای محمّد ! . گفت: بله ، ای پروردگار من !

فرمود: پس از تو چه کسی برای [رهبری] امّت توست؟ .

گفت: خداوند ، داناتر است .

فرمود: علی بن ابی طالب ، امیر مؤمنان ، سرور مسلمانان و پیشوای روسپیدان » .9881.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود: «ای علی ! خدای عز و جل تو و خانواده و پیروان و دوستدارانِ پیروانت را آمرزیده است . پس مژده ده ، که تو جدا شده (1) فَربه هستی . جدا شده از شرک و فَربه از علم» . .

1- .در متن حدیث ، کلمه «أنزع» آمده که در لغت ، به معنای کسی است که موی دو طرف پیشانی اش ریخته است .

9880.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :معانی الأخبار عن جابر بن یزید عن أبی جعفر علیه السلام :قُلتُ لَهُ : جُعِلتُ فِداکَ ! لِمَ سُمِّیَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام أمیرَ المُؤمِنینَ ؟ قالَ : لِأَ نَّهُ یَمِیرُهُمُ (1) العِلمَ ؛ أ ما سَمِعتَ کِتابَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «وَ نَمِیرُ أَهْلَنَا» (2) ؟ ! (3)9879.امام صادق علیه السلام (درباره آیه: «و شاهدان چون به شهادت دادن فرا خوا) الفصول المهمّه :أمّا لَقَبُهُ : فَالمُرتَضی ، وحَیدَرٌ ، وأمیرُ المُؤمِنینَ ، والأَنزَعُ البَطینُ . (4)9878.امام باقر علیه السلام (درباره آیه: «و هرکه شهادت را کتمان کند دلش گنهک) تاج العروس :وَالوَصِیُّ کَغَنِیٍّ : لَقَبُ عَلِیٍّ رضی الله عنه (5) . (6)1 / 8الشَّمائِلُلم تحمل إلینا النصوص التاریخیّه والحدیثیّه شیئا عن ملامح الإمام علیه السلام إبّان ولادته وفی صغره ، ومن هنا فإنّ ما یأتی فی هذا المجال یرتبط بملامحه وهندامه أیّام خلافته علیه السلام . وفی ضوء ذلک یتسنّی لنا أن نصفه علیه السلام فنقول : کان علیه السلام رَبْعه من الرجال ؛ إلی القِصَر أقرب وإلی السمن ، من أحسن الناس وجها ، وکأنّ وجهه القمر لیله البدر حسنا ، کثیر التبسُّم ، آدَم اللون یمیل إلی السُّمره ، أَدْعَج (7) العینین عظیمهما ، فی عینیه لین ، أصلع ، کأنّ عنقه إبریق فضّه ، کَثّ اللحیه ، لا یغیّر شیبَه ، عریض ما بین المنکبین ، شَثْن الکفّین (8) ، شدید الساعد والید ، عریض الصدر ، ذا بطن ، ضخم الکَرادِیس (9) ، ضخم عضله الذراع والساق دقیقَ مُستدَقّها ، إذا مشی تکفّأ (10) .

.

1- .المِیرَه : هی الطعام ونحوه ، یقال : مارَهم یَمیرُهم : إذا أعطاهم المِیرَه (النهایه : ج 4 ص 379 «میر») .
2- .یوسف : 65 .
3- .معانی الأخبار : ص 63 ح 13، الکافی: ج 1 ص 412 ح 3 عن أحمد بن عمر عن أبی الحسن علیه السلام نحوه.
4- .الفصول المهمّه : ص 129 .
5- .هذا الکلام یدلّ علی أنّ استعمال لفظ «الوصی» فی علیّ علیه السلام کان کثیرا ومعروفا .
6- .تاج العروس : ج 20 ص 297 ، لسان العرب : ج 15 ص 394 وفیه «قیل لعلیّ علیه السلام : وصیّ» .
7- .الدَّعَج والدُّعْجه : السواد فی العین وغیرها (النهایه : ج 2 ص 119 «دعج») .

8- .شَثْنِ الكفّين : أى أنّهما يميلان إلى الغِلَظ والقِصَر، وقيل: هو الذى فى أنامله غِلَظٌ بلا قِصَر (النهايه : ج 2 ص 444 «شثن») .
9- .الكَرادِيس : رؤوس العظام وقيل : هى ملتقى كلّ عظمين ضخمين ، كالركبتين والمرفقين والمنكبين ؛ أى أنّه ضخم الأعضاء (النهايه : ج 4 ص 162 «كردس») .
10- .تَكَفَّأَ جسدُه : تمايَلَ إلى قدّام (النهايه : ج 4 ص 183 «كفأ») .

1 / 8 سیما

9879.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی قولِ اللّهِ عَزَّ و جلَّ : {Q} «و لا یَأْبَ) معانی الأخبار به نقل از جابر بن یزید : به او (امام باقر علیه السلام) گفتم : فدایت شوم ! چرا امیر مؤمنان ، امیر مؤمنان نامیده شد؟

فرمود: «چون برایشان (برای مؤمنان) ، دانش می آورد . آیا قرآن نشنیده ای : «و ما برای خانواده مان خواربار می آوریم» ؟» .9878.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «و مَنْ یَکْتُمْها فَإنَّ) الفصول المهمّه:امّا لقبش مرتضی ، حیدر ، امیر المؤمنین و اَنزعِ بطین (زُلف ریخته فربه) است .9877.عنه صلی الله علیه و آله :تاج العروس:و وصی ، بر وزن غنی ، لقب علی علیه السلام است (1) .1 / 8سیمامتون تاریخی و حدیثی ، سیمای امام علی علیه السلام را در هنگام ولادت و یا در کودکی اش به ما نشان نمی دهند و از این رو ، آنچه در پی می آید ، سیما و اندام زیبای وی را در روزگار خلافتش ترسیم می کند و در پرتو این متون ، می توانیم ایشان را چنین توصیف کنیم : مردی میانه بالا که به کوتاهی و چاقی نزدیک تر می نمود . از خوش سیماترین مردم بود و رویش گویی ماه شب چهارده . پُرتبسّم ، گندمگونِ مایل به سبزه ، چشمانش سیاه و درشت و اندکی خمار . موی جلوی سرش ریخته بود . گردنش گویی جام نقره بود . ریشش پُر پشت بود و موهای سپیدش را رنگ نمی کرد . چهارشانه بود . کف دستانش زِبر ، و دست و مچ او محکم و سینه اش پهن بود . شکم داشت . مَفصل هایش سِتَبر ، ماهیچه های ساعد و ساق پایش ستبر و سرِ آنها باریک بود . چون راه می رفت ، می خرامید .

.

1- .این گفته می فهماند که کاربرد واژه «وصی» درباره علی علیه السلام فراوان و مشهور بوده است .

9873.امام كاظم عليه السلام (نيز درباره همين آيه) الطبقات الكبرى عن إسحاق بن عبد اللّه بن أبى فروه :سَأَلتُ أبا جَعفَرٍ مُحَمَّدَ بنَ عَلِيٍّ عليهما السلام ، قُلتُ : ما كانَت صِفَةُ عَلِيٍّ عليه السلام ؟

قالَ : رَجُلٌ آدَمُ شَديدُ الأُدمَهِ ، ثَقيلُ العَينَينِ عَظيمُهُما ، ذو بَطنٍ ، أصلَعُ ، إلَى القِصَرِ أقرَبُ . (1)9872.امام صادق عليه السلام (نيز درباره همين آيه) الغارات عن قدامه بن عنّاب :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام ضَخمَ البَطنِ ، ضَخمَ مُشاشَهِ (2) المَنكِبِ ، ضَخمَ عَضَلَهِ الذِّراعِ دَقيقَ مُستَدَقِّها ، ضَخمَ عَضَلَهِ السّاقِ دَقيقَ مُستَدَقِّها . (3) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 27 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 134 و ص135 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 366 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 153 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 624 نحوه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 24 و25 عن الخوارزمى ، المناقب لابن المغازلى : ص 12 ح 13 عن قتاده ، المعارف لابن قتيبه : ص 210 عن الواقدى والثلاثه الأخيره نحوه من دون إسنادٍ إلى المعصوم؛ شرح الأخبار: ج2 ص427ح771 وراجع أُسد الغابه: ج 4 ص 115 الرقم 379 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 223 .
2- .المُشاشه : ما أشرَفَ من عظْم المنكِب (لسان العرب : ج 6 ص 347 «مشش») .
3- .الغارات : ج 1 ص 93 ؛ الطبقات الكبرى : ج 3 ص 26 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 67 الرقم 56 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 365 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 23 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 115 الرقم 3789 .

9875.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از اسحاق بن عبد اللّه بن ابی فروه : از ابو جعفر محمّد بن علی (امام باقر) علیهما السلام پرسیدم: علی علیه السلام چگونه بود؟

فرمود: «مردی به شدّتْ گندمگون ، چشمانش درشت و فروهشته ، و دارای شکم بود . موی جلوی سرش ریخته بود و [قدش] به کوتاهی نزدیک تر می نمود» .9874.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الغارات به نقل از قدامه بن عتّاب : علی علیه السلام ، فربه شکم و چهارشانه بود . ماهیچه های ساعدش ستبر و سرِ آنها باریک ، و ماهیچه های ساق پایش ستبر و سر آنها باریک بود . .

9873.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام (أيضا) المناقب لابن شهر آشوب عن المغيره :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلى هَيئَهِ الأَسَدِ ؛ غَليظا مِنهُ مَا استَغلَظَ ، دَقيقا مِنهُ مَااستَدَقَّ . (1)9872.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (أيضا) الكامل فى التاريخ :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام فَوقَ الرَّبعَهِ ، وكانَ ضَخمَ عَضَلَهِ الذِّراعِ دَقيقَ مُستَدَقِّها ، ضَخمَ عَضَلَهِ السّاقِ دَقيقَ مُستَدَقِّها ، وكانَ مِن أحسَنِ النّاسِ وَجها ، ولا يُغَيِّرُ شَيبَهُ ، كَثيرَ التَّبَسُّمِ . (2)9871.امام على عليه السلام (درباره آيه: «و شاهدان چون [به شهادت]فرا خوانده) مقاتل الطالبيّين :كانَ عليه السلام أسمَرَ ، مَربوعا ، وهُوَ إلَى القِصَرِ أقرَبُ ، عَظيمَ البَطنِ ، دَقيقَ الأَصابِعِ، غَليظَ الذِّراعَينِ، حَمشَ السّاقَينِ (3) ، فى عَينَيهِ لينٌ، عَظيمَ اللِّحيَهِ، أصلَعَ ، ناتِئَ الجَبهَهِ . (4)9870.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :فضائل الصحابه عن أبى إسحاق :قالَ أبى : يا بُنَىَّ تُريدُ أن اُريَکَ أميرَ المُؤمِنينَ يَعنى عَلِيّا ؟ قُلتُ : نَعَم ، فَرَفَعَنى عَلى يَدَيهِ فَإذا أنَا بِرَجُلٍ أبيَضِ الرَّأسِ وَاللِّحيَهِ ، أصلَعَ ، عَظيمِ البَطنِ ، عَريضٍ ما بَينَ المَنكِبَينِ . (5)9871.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (فى قوله تعالى : {Q} «و لا يَأبَ الشُّهَداءُ إذ) مقاتل الطالبيّين عن داوود بن عبد الجبّار عن أبى إسحاق :أدخَلَنى أبى المَسجِدَ يَومَ الجُمُعَهِ ، فَرَفَعَنى فَرَأيتُ عَلِيّا يَخطُبُ عَلَى المِنبَرِ ؛ شَيخا ، أصلَعَ ، ناتِئَ الجَبهَهِ ، عَريضَ ما بَينَ المَنكِبَينِ ، لَهُ لِحيَهٌ قَد مَلَأَت صَدرَهُ ، فى عَينِه اطرِغشاشٌ قالَ داوُدُ : يَعنى لينا فِى العَينِ فَقُلتُ لِأَبى : مَن هذا يا أبَهِ ؟

فَقالَ : هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأخو رَسولِ اللّهِ ، ووَصِىُّ رَسولِ اللّهِ ، وأميرُ المُؤمِنينَ . (6) .

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 307 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 428 ح 774 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 440 .
3- .حَمْش الساقين: دقيقهما (لسان العرب : ج 6 ص 288 «حمش») .
4- .مقاتل الطالبيّين : ص 42 وقال بعد ذلک : وصفته هذه وردت بها الروايات متفرّقه فجمعتها .
5- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 555 ح 934 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 25 ، شعب الإيمان : ج 5 ص 216 ح 6415 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 93 ح 153 ، الاستيعاب : ج 3 ص 210 الرقم1875، أنساب الأشراف: ج2 ص361 ، تاريخ دمشق : ج42 ص 21 وفى بعضها إلى «اللحيه» و ص

20 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 68 ح 57 كلاهما عن الشعبى ؛ الغارات : ج 1 ص 99 كلّها نحوه .
6- .مقاتل الطالبيّين : ص 42 .

9870.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از مغیره : علی علیه السلام به هیئت شیر بود . آنچه از آن ستبر است ، از آنِ علی علیه السلام هم ستبر بود ، و آنچه باریک است ، باریک .9869.امام علی علیه السلام :الکامل فی التاریخ:علی علیه السلام ، بالاتر از میانه بالا بود . ماهیچه های ساعدش ستبر و سرِ آنها باریک ، و ماهیچه های ساق پایش نیز ستبر و سرِ آنها باریک بود . از خوش سیماترین مردم بود و موهای سپیدش را رنگ نمی کرد و پُرتبسّم بود .9868.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مقاتل الطالبیّین:گندمگون ، میانه بالا و به کوتاهی نزدیک تر بود . فربه شکم ، انگشتانش باریک ، ساعدهایش ستبر و ساق هایش باریک بود . چشمانش اندکی خمار ، ریشش زیاد ، موی جلوی سرش ریخته و پیشانی اش بلند بود .9867.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :فضائل الصحابه به نقل از ابو اسحاق : پدرم گفت: پسرم! می خواهی امیر مؤمنان علی را به تو نشان دهم؟

گفتم: آری .

پس مرا بر سر دستانش بلند کرد و من ، مردی را دیدم که موی سر و صورتش سفید بود و موی جلوی سرش ریخته بود . فربه شکم و چهارشانه بود .9869.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :مقاتل الطالبیّین به نقل از داوود بن عبد الجبّار از ابو اسحاق : پدرم مرا روز جمعه به درون مسجد برد و بلندم کرد . پس علی علیه السلام را دیدم که بر منبر سخنرانی می کند . سالخورده بود . موهای جلوی سرش ریخته بود . بلند پیشانی و چهارشانه بود . ریشش سینه اش را پوشانده بود و چشمانش اندکی خمار بود .

به پدرم گفتم: پدر! این کیست؟

گفت: این ، علی بن ابی طالب ، پسر عموی پیامبر خدا ، برادر پیامبر خدا ، وصیّ پیامبر خدا و امیر مؤمنان است . .

9868.عنه صلى الله عليه و آله :الطبقات الكبرى عن رزام بن سعد الضبّى :سَمِعتُ أبى يَنعَتُ عَلِيّا ، قالَ : كانَ رَجُلاً فَوقَ الرَّبعَهِ ، ضَخمَ المَنكِبَينِ ، طَويلَ اللِّحيَهِ وإن شِئتَ قُلتَ إذا نَظَرتَ إلَيهِ : هُوَ آدَمُ ، وإن تَبَيَّنتَهُ مِن قَريبٍ قُلتَ : أن يَكونَ أسمَرَ أدنى مِن أن يَكونَ آدَمَ . (1)9867.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :وقعه صفّين :كانَ عَلِىٌّ رَجُلاً دَحداحا (2) ، أدعَجَ العَينَينِ ، كَأَنَّ وَجهَهُ القَمَرُ لَيلَهَ البَدرِ حُسنا ، ضَخمَ البَطنِ ، عَريضَ المَسرُبَهِ (3) ، شَثنَ الكَفَّينِ ، ضَخمَ الكُسورِ ، كَأَنَّ عُنُقَهُ إبريقُ فِضَّهٍ ، أصلَعَ لَيسَ فى رَأسِهِ شَعرٌ إلّا خِفافَ مِن خَلفِهِ ، لِمَنكِبَيهِ مُشاشٌ كَمُشاشِ السَّبُعِ الضّارى ، إذا مَشى تَكَفَّأَ بِهِ ومارَ (4) بِهِ جَسَدُهُ ، لَهُ سَنامٌ كَسَنامِ الثَّورِ لا تَبينُ عَضُدُهُ مِن ساعِدِهِ ، قَد اُدمِجَت إدماجا ، لَم يُمسِک بِذِراعِ رَجُلٍ قَطُّ إلّا أمسَکَ بِنَفَسِهِ فَلَم يَستَطِع أن يَتَنَفَّسَ. وهُوَ إلَى السُّمرَهِ ، أذلَفُ (5) الأنف ، إذا مَشى إلَى الحَربِ هَروَلَ ، وقَد أَيَّدَهُ اللّهُ بِالعِزِّ وَالنَّصرِ . (6)9866.امام صادق عليه السلام :المناقب للخوارزمى عن محمّد بن حبيب البغدادى صاحب المحبّر فى بَيانِ صِفاتِهِ عليه السلام : آدَمُ اللَّونِ ، حَسَنُ الوَجهِ ، ضَخمُ الكَراديسِ . (7) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 26 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 366 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 23 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 115 الرقم 3789 .
2- .الدَّحْداح : القصير السمين (النهايه : ج 2 ص 103 «دحدح») .
3- .المَسرُبه : الشعرات التى تنبت فى وسط الصدر إلى أسفل السُّرّه (المحيط فى اللغه : ج 8 ص 312 «سرب») .
4- .مارَ الشىءُ : تحرّک وجاء وذهب كما تتكفّأ النخله العَيْدانهُ (لسان العرب : ج 5 ص 186 «مور») .
5- .الذَّلَف : قِصرُ الأنف وانبطاحُه، وقيل : ارتفاع طرفه مع صِغر أرنبته (النهايه : ج 2 ص 165 «ذلف») .
6- .وقعه صفّين : ص 233 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 307 عن جابر وابن الحنفيّه ، كشف الغمّه : ج 1 ص 77 ؛ الاستيعاب : ج3 ص 218 الرقم 1875 ، ذخائر العقبى : ص109 كلّها نحوه وراجع الرياض النضره : ج 3 ص 107 و 108 .
7- .المناقب للخوارزمى : ص 45 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 75 .

9865.امام علی علیه السلام (از دعای آن حضرت به هنگام رو به رو شدن با دشمن د) الطبقات الکبری به نقل از رزام بن سعد ضبّی : شنیدم که پدرم علی علیه السلام را توصیف می کند و می گوید: مردی بود بلندتر از میانه بالا . شانه هایش ستبر و ریشش بلند بود و اگر [از دور] به او می نگریستی ، می توانستی بگویی که گندمگون است ، و اگر از نزدیک در او دقّت می کردی، می گفتی: به سبزه از گندمگون، نزدیک تر است.9864.امام علی علیه السلام :وقعه صفّین:علی علیه السلام ، میانه بالا بود ، چشمانش درشت و سیاه و چهره اش از زیبایی ، گویی ماه شبِ چهارده بود . شکمش فربه ، سینه اش پهن ، کف دستانش زِبر ، استخوان هایش ستبر و گردنش چون جام نقره بود . موهای جلوی سرش ریخته بود و در سرش مویی نبود ، جز موهایی تُنُک در پشتِ سر .

استخوان هایِ سرشانه او همچون شیر ژیان بود . چون راه می رفت ، می خرامید و پیکرش روان می شد . پشت گردنش به سانِ کوپال گاو نَر بود . بازویش از ساعدش قابل تشخیص نبود و کاملاً در هم پیچیده بود . مچ دست کسی را نگرفت ، جز آن که نفسش بند آمد و تاب دم برآوردن نیاورد .

به سبزه می زد . بینی اش کوتاه و ظریف بود . هرگاه به سوی میدان جنگ حرکت می کرد ، به شتاب می رفت و خداوند ، او را با عزّت و نصرتش تأیید می کرد .9863.امام علی علیه السلام :المناقب ، خوارزمی به نقل از محمّد بن حبیب بغدادی (صاحب المحبّر) در بیان اوصاف علی علیه السلام : گندمگون ، خوش سیما و مفصل هایش ستبر بود . .

9862.امام على عليه السلام :تاريخ دمشق عن مُدرک :رَأَيتُ عَليّا لَهُ وَفرَهٌ (1) ، وكانَ مِن أحسَنِ النّاسِ وَجها . (2)9861.امام على عليه السلام :نثر الدرّ :اِنصَرَفَ [عَلِىٌّ عليه السلام] مِن صِفَّينَ وكَأَنَّهُ رَأسَهُ ولِحيَتَهُ قُطنَهٌ ، فَقيلَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لو غَيَّرتَ ، فَقالَ : إنَّ الخِضابَ زينَهٌ ، ونَحنُ قَومٌ مَحزونونَ (3) . (4)9866.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :المناقب لابن شهر آشوب عن ابن إسحاق وابن شهاب :أ نَّهُ كَتَبَ حِليَةَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام عَن ثَبيتٍ الخادِمِ عَلى عُمُرِهِ (5) ، فَأَخَذَها عَمرُو بنُ العاصِ ، فَزَمَّ بِأنفِهِ (6) فَقَطَّعَها ، وكَتَبَ : إنَّ أبا تُرابٍ كانَ شَديدَ الاُدمَهِ ، عظيمَ البَطنِ ، حَمشَ السّاقَينِ ، ونَحوَ ذلِکَ ، فَلِذلِکَ وَقَعَ الخِلافُ فى حِليَتِهِ . (7) .

1- .الوَفْره : شَعر الرأس إذا وَصَل إلى شحمه الاُذن (لسان العرب : ج 5 ص 289 «وفر») .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 25 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 116 الرقم 3789 ، مقتل أميرالمؤمنين : ص 71 الرقم 61 وفيهما «يخطب» بدل «له وفره».
3- .أقول : يمكن أن يقال إنّ حزنه من التحكيم وما جرى قبله ، وقال الشريف الرضى قدس سره : يريد وفاه رسول اللّه صلى الله عليه و آله (نهج البلاغه : ذيل الحكمه 473) .
4- .نثر الدرّ : ج 1 ص 307 وراجع نهج البلاغه : الحكمه 473 والرياض النضره : ج 3 ص 108 .
5- .كذا فى المصدر، وليس فى بحار الأنوار : «على عمره» .
6- .زَمَّ بأنفه : إذا شَمَخَ وتكبّر (النهايه : ج 2 ص 314 «زمم») .
7- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 306، بحار الأنوار: ج 35 ص 2 ح 1 .

9676.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از مُدرِک : علی علیه السلام را دیدم که موهایش بلند و از خوش سیماترینِ مردمان بود .9675.امام علی علیه السلام :نثر الدرّ:علی علیه السلام از صفین بازگشت ، در حالتی که گویی [موی] سر و ریشش پنبه است . پس به ایشان گفته شد: ای امیر مؤمنان! کاش [آنها را] رنگ می کردی .

فرمود: «حنا ، زینت است و ما قومی اندوه زده ایم» . (1)9679.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از ابن اسحاق و ابن شهاب : ثبیت خادم ، در دوران زندگی امیر مؤمنان ، [وصف]صورت و سیمای وی را نوشته بود . این نوشته به دست عمرو بن عاص رسید . پس روی در هم کشید و آن را پاره پاره کرد و [به جای آن]نوشت : «ابو تراب ، کاملاً گندمگون ، بزرگ شکم و ساقْ باریک بود» و از این گونه چیزها . از این رو ، در توصیفش اختلاف ایجاد شد . (2) .

1- .می توان گفت که اندوه امام علیه السلام ، به خاطر حَکمیّت و ماجراهای پیش از آن بوده است؛ گرچه سیّد رضی ، آن را اندوه وفات پیامبر خدا دانسته است .
2- .گفتنی است : علّت برخی اختلاف نقل ها و تحریفات در توصیف امام علی علیه السلام ، از این نقل ، فهمیده می شود . این نقل ، نشان می دهد که دشمنان امام علیه السلام ، به تحریف واقعیت های تاریخی و شخصیت معنوی ایشان بَسنده نکرده ، مشخّصات ظاهریِ آن امام بزرگوار را نیز به گونه ای دیگر جلوه داده اند . م .

الفصل الثّانى : النشأهرافق علىّ عليه السلام رسول اللّه صلى الله عليه و آله منذ السنين الاُولى من عمره ؛ فقد عسرت الحياه على أبى طالب برهه ، وضاقت به الاُمور ، فاقترح رسول اللّه صلى الله عليه و آله على إخوه أبى طالب أن يأخذوا منه بعض أولاده إلى بيوتهم ؛ لتخفيف عب ء العيش عن كاهله . وشاءت إراده اللّه تعالى أن يكون علىّ عليه السلام فى بيت رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، فتولّى تربيته منذ نعومه أظفاره . وكان النبىّ صلى الله عليه و آله يحبّ هذا الطفل الصغير ؛ يضمّه إلى صدره ، ويُمِسّه عَرْفَه ، ويُلقمه الطعام ، ويرعى حياته لحظه لحظه ، وينفحه بالأنوار الإلهيّه المشعّه . وهكذا تربّى الإمام عليه السلام فى حجر النبوّه ، وارتوى من منهل فضائلها الرائق ، وأمضى أيّامه ملازما لها ملازمه الظلّ لصاحبه . وحين سطعت القبسات الاُولى للوحى صدّق بالرساله المحمّديّه موقنا ؛ إذ كانت روحه قد تواشجت هى وروح صاحبها . من هنا كان أوّل من صدّقه صلى الله عليه و آله . ونجد فى الخطبه البليغه الرفيعه «القاصعه» أجمل تصوير لهذه الملازمه ، ولدور رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى تربيته وإعداده عليه السلام ، وحبِّه إيّاه ، واستنارهِ الإمام عليه السلام بهذه الملازمه . وهو ما تقرؤونه فى سياق النصوص التى يشتمل عليها هذا الفصل .

.

فصل دوم : پرورش

فصل دوم : پرورشعلی علیه السلام از آغازین سال های زندگی ، همراه پیامبر خدا بود . روزگاری زندگی بر ابو طالب دشوار گشت و او در تنگنای معیشت قرار گرفت . پیامبر خدا پیشنهاد کرد که برادران ابو طالب برای سبک کردن بار زندگی اش برخی از فرزندان او را به خانه های خود ببرند . تقدیر الهی چنین رقم خورد که علی علیه السلام به خانه پیامبر خدا بیاید و از آغازین سال های زندگی ، پیامبر خدا ، تربیت او را به عهده گیرد . پیامبر صلی الله علیه و آله به این کودک خردسال ، عشق می ورزید ، او را به سینه می چسباند ، صورت خود را به او می سایید ، غذا بر دهانش می نهاد ، لحظه لحظه زندگی اش را می پایید و انوار تابناک الهی را بر جان او می تابانید . بدین سان ، علی علیه السلام در کنار پیامبر خدا رشد کرد و از چشمه سار زلال فضایل و والایی های پیامبر صلی الله علیه و آله سیراب گشت و همگام و همراه با او روزگار گذرانید ، و چون نخستین پرتو وحی تابید ، او که جانش پیوند ناگسستنی با جان پیامبر خدا یافته بود بدون هیچ تردیدی به رسالتش ایمان آورد و بدین سان ، او اوّلین مرد مؤمن شد . زیباترین تصویر از این همگامی و همراهی و نقش پیامبر صلی الله علیه و آله در رشد و تربیت علی علیه السلام و مهر و شفقت پیامبر خدا به علی علیه السلام و چگونگی بهره وری علی علیه السلام از این همراهی را ، آن بزرگوار ، خود در خطبه بلند و شکوهمند «قاصعه» رقم زده است که در ضمن متونِ گزارش شده در این فصل می خوانید .

.

9674.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کشف الیقین عن یزید بن قعنب :وَلَدَت [فاطِمَهُ بِنتُ أسَدٍ] عَلِیّا ولِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ثَلاثونَ سَنَهً ، فَأحَبَّهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله حُبّا شَدیدا ، وقالَ لَها : اِجعَلی مَهدَهُ بِقُربِ فِراشی .

وکانَ صلی الله علیه و آله یَلی أکثَرَ تَربِیَتِهِ ، وکانَ یُطَهِّرُ عَلِیّا فی وَقتِ غَسلِهِ ، ویوجِرُهُ (1) اللَّبَنَ عِندَ شُربِهِ ، ویُحَرِّکُ مَهدَهُ عِندَ نَومِهِ ، ویُناغیهِ فی یَقظَتِهِ ، ویَجعَلُهُ عَلی صَدرِهِ . (2)9673.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه عن الحسین بن زید بن علیّ بن الحسین علیهما السلام :سَمِعتُ زَیدا أبی یَقولُ : کانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَمضَغُ اللَّحمَهَ وَالتَّمرَهَ حَتّی تَلینَ ، ویَجعَلُهُما فی فَمِ عَلِیٍّ علیه السلام وهُوَ صَغیرٌ فی حِجْرِهِ . (3)9672.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف :قالوا : کانَ أبو طالِبٍ قَد أقَلَّ وأقتَرَ ، فَأخَذَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّا لِیُخَفِّفَ عَنهُ مُؤنَتَهُ ، فَنَشَأ عِندَهُ . (4)9671.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق عن ابن سلّام :لَمّا أمعَرَ (5) أبو طالِبٍ قالَت بَنو هاشِمٍ : دَعنا فَلیَأخُذ کُلُّ رَجُلٍ مِنّا رَجُلاً مِن وُلدِکَ ، قالَ : اِصنَعوا ما أحبَبتُم إذا خَلَّیتُم لی عَقیلاً . فَأخَذَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله عَلِیّا ، فَکانَ أوَّلَ مَن أسلَمَ مِمَّن یَلتَفُّ عَلَیهِ حیطانُهُ مِنَ الرِّجالِ . (6)9670.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مقاتل الطالبیّین عن زید بن علیّ :کانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله أخَذَ عَلِیّا مِن أبیهِ وهُوَ صَغیرٌ فی سَنَهٍ (7) أصابَت قُرَیشا وقَحطٍ نالَهُم ، وأخَذَ حَمزَهُ جَعفرا ، وأخَذَ العَبّاسُ طالِبا ؛ لِیَکفوا أباهُم مُؤنَتَهُم ، ویُخَفِّفوا عَنهُ ثِقلَهُم ، وأخَذَ هُوَ عَقیلاً لِمَیلِهِ کانَ إلَیهِ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اِختَرتُ مَنِ اختارَ اللّهُ لی عَلَیکُم ؛ عَلِیّا . (8) .

1- .وَجَرْته الدواءَ : جعلته فی فِیه (لسان العرب : ج 5 ص 279 «وجر») .
2- .کشف الیقین : ص 32 ح 12 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج13 ص 200 ؛ بحار الأنوار : ج 38 ص 323.
4- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 346 .
5- .أمْعَرَ : افتقر (النهایه : ج 4 ص 342 «معر») .
6- .تاریخ دمشق : ج 26 ص 283 ، مجالس ثعلب : ج 1 ص 29 وفیه «خبطاته» بدل «حیطانه» .
7- .السَّنَه : الجَدْب ، یقال : أخذتْهم السَّنه : إذا أجدَبوا وأُقحِطوا (النهایه : ج 2 ص 413 «سنه») .

8- .مقاتل الطالبيّين : ص 41 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 15 نحوه .

9669.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کشف الیقین به نقل از یزید بن قعنب : فاطمه بنت اسد ، علی علیه السلام را به دنیا آورد ، در حالی که پیامبر خدا سی سال داشت . پیامبر خدا به او محبّت شدیدی پیدا کرد و به فاطمه فرمود: «گهواره او را نزدیک بستر من قرار بده» .

تربیت علی علیه السلام را بیشتر ، پیامبر خدا به عهده داشت . او را هنگام شستنش می شست و به وی شیر می نوشانْد . در خواب ، گهواره اش را می جنباند و در بیداری، او را می خندانْد و بر سینه اش می نهاد .9668.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از حسین بن زید بن علی بن حسین علیهما السلام : از پدرم زید شنیدم که می گفت: پیامبر خدا ، گوشت و خرما را می جوید تا نرم شود و در دهان علی علیه السلام می نهاد ، در حالی که او خردسال و در دامانش بود .9674.عنه صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف:گفتند ابو طالب ، نادار و تنگ دست شده است . پس پیامبر خدا ، علی علیه السلام را گرفت تا از هزینه او بکاهد . از این رو ، علی علیه السلام ، نزد او پرورش یافت.9673.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از ابن سلّام : چون ابو طالبْ نادار شد ، بنی هاشم گفتند: بگذار هریک از مردان ما یکی از پسرانت را بگیرد .

ابو طالب گفت: عقیل را برایم بگذارید و هرکار دوست دارید ، بکنید .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را گرفت و او نخستین نفر در میان اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله بود که اسلام آورد .9672.عنه صلی الله علیه و آله :مقاتل الطالبیّین به نقل از زید بن علی : در سالی که قریش دچار خشک سالی و قحطی شدند ، پیامبر خدا ، علی علیه السلام را که خردسال بود ، از پدرش گرفت و حمزه ، جعفر را و عبّاس ، طالب را تا هزینه زندگی پدرشان را کفایت کنند و بارش را سَبُک گردانند و ابو طالب ، خود ، عقیل را به سبب علاقه ای که به او داشت ، نگه داشت . پس پیامبر خدا فرمود : «من کسی را برگزیدم که خدا برایم برگزید : علی را» . .

9671.عنه صلى الله عليه و آله :المستدرک على الصحيحين عن مجاهد بن جبر أبى الحجّاج :كانَ مِن نِعَمِ اللّهِ عَلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ما صَنَعَ اللّهُ لَهُ وأرادَهُ بِهِ مِنَ الخَيرِ ؛ أنَّ قُرَيشا أصابَتهُم أزمَةٌ شَديدَةٌ ، وكانَ أبو طالِبٍ فى عِيالٍ كَثيرٍ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَمِّهِ العَبّاسِ وكانَ مِن أيسَرِ بَنى هاشِمٍ : يا أبَا الفَضلِ ، إنَّ أخاکَ أبا طالِبٍ كَثيرُ العِيالِ ، وقَد أصابَ النّاسَ ما تَرى مِن هذِهِ الأزمَةِ ، فَانطَلِق بِنا إلَيهِ نُخَفِّف عَنهُ مِن عِيالِهِ ؛ آخُذُ مِن بَنيهِ رَجُلاً ، وتَأخُذُ أنتَ رَجُلاً ، فَنَكفُلُهُما عَنهُ . فَقالَ العَبّاسُ : نَعَم .

فَانطَلَقا حَتّى أتَيا أبا طالِبٍ ، فَقالا : إنّا نُريدُ أن نُخَفِّفَ عَنکَ مِن عِيالِکَ حَتّى تَنكَشِفَ عَنِ النّاسِ ما هُم فيهِ ، فَقالَ لَهُما أبو طالِبٍ : إذا تَرَكتُما لى عَقيلاً فَاصنَعا ما شِئتُما .

فَأَخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا فَضَمَّهُ إلَيهِ ، وأخَذَ العَبّاسُ جَعفرا فَضَمَّهُ إلَيهِ . فَلَم يَزَل عَلِيٌّ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى بَعَثَهُ اللّهُ نَبِيّا ، فَاتَّبَعَهُ وصَدَّقَهُ ، وأخَذَ العَبّاسُ جَعفرا ، ولَم يَزَل جَعفَرٌ مَعَ العَبّاسِ حَتّى أسلَمَ وَاستَغنى عَنهُ . (1)9670.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَتِهِ المُسَمّاهِ بِالقاصِعَهِ : أنَا وَضَعتُ فِى الصِّغَرِ بِكَلاكِلِ (2) العَرَبِ ، وكَسَرتُ نَواجِمَ (3) قُرونِ رَبيعَهَ ومُضَرَ ، وقَد عَلِمتُم مَوضِعى مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالقَرابَهِ القَريبَهِ ، وَالمَنزِلَهِ الخَصيصَهِ ؛ وَضَعَنى فى حِجرِهِ وأنَا وَلَدٌ يَضُمُّنى إلى صَدرِهِ ، ويَكنُفُنى فى فِراشِهِ ، ويُمِسُّنى جَسَدَهُ ، ويُشِمُّنى عَرفَهُ (4) ، وكان يَمضَغُ الشَّىءَ ثُمَّ يُلقِمُنيهِ ، وما وَجَدَ لى كَذبَهً فى قَولٍ ، ولا خَطلَهً (5) فى فِعلٍ .

ولَقَد قَرَنَ اللّهُ بِهِ صلى الله عليه و آله مِن لَدُن أن كانَ فَطيما أعظَمَ مَلَكٍ مِن مَلائِكَتِهِ ؛ يَسلُكُ بِهِ طَريقَ المَكارِمِ ، ومَحاسِنَ أخلاقِ العالَمِ ، لَيلَهُ ونَهارَهُ . ولَقَد كُنتُ أتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصيلِ (6) أثَرَ اُمِّهِ ، يَرفَعُ لى فى كُل يَومٍ من أخلاقِهِ عَلَما ، ويأمُرُنى بِالاِقتِداءِ بِهِ . ولَقَد كانَ يُجاوِرُ فى كُلِّ سَنَهٍ بِحِراءَ ، فَأَراهُ ولا يَراهُ غَيرى . ولَم يَجمَع بَيتٌ واحِدٌ يَومَئِذٍ فِى الإِسلامِ غَيرَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخَديجَهَ وأنَا ثالِثُهُما ، أرى نورَ الوَحيِ وَالرِّسالَهِ ، وأشُمُّ ريحَ النُّبُوَّهِ . (7) .

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 666 ح 6463 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 1 ص 262 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 313 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 484 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 1 ص 136 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 2 ص 162 ، المناقب للخوارزمى : ص 51 ح 14 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 25 والأربعه الأخيره نحوه ؛ علل الشرائع : ص 169 ح 1 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 179 ، إعلام الورى : ج 1 ص 105 كلاهما نحوه ، روضه الواعظين : ص 98 .
2- .الكَلْكَل : الصدر من كلّ شىء (لسان العرب : ج 11 ص 596 «كلل»)، وهو هنا كنايه عن الأكابر .
3- .نَجَم النبتُ : إذا طَلَع ، وكلّ ما طَلَع وظَهَر فقد نجم (النهايه : ج 5 ص 24 «نجم») .
4- .العَرْف : الريح الطَّيِّبه (النهايه : ج 3 ص 217 «عرف») .
5- .خَطِلَ : أخطأ (المصباح المنير : ص 174 «خطل») .
6- .الفَصيل : ولد الناقه إذا فُصِل عن اُمّه (لسان العرب : ج 11 ص 522 «فصل») .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 192 .

9669.عنه صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین به نقل از مجاهد بن جبر ابو حجّاج : از نعمت های خداوند بر علی بن ابی طالب علیه السلام ، چیزی بود که خدا برایش پیش آورد و حالت نیکویی بود که او برایش اراده کرد .

قریش به قحطی شدیدی دچار شدند و ابو طالب ، نانخورهای فراوانی داشت . پس پیامبر خدا به عمویش عبّاس که از توانگران بنی هاشم بود ، فرمود : «ای ابو الفضل ! برادرت ابو طالب ، عیالوار است و می بینی که از این قحطی چه به مردم رسیده است . پس بیا تا عائله ابو طالب را سبُک کنیم . من یکی از پسرانش را می گیرم و تو نیز یکی را و سرپرستی شان را به عهده می گیریم» .

عبّاس ، موافقت کرد . برخاستند و به نزد ابو طالب آمدند و گفتند: ما می خواهیم عائله ات را سبک کنیم تا آن گاه که مردم از این سختی به درآیند .

ابو طالب به آنها گفت: اگر عقیل را برای من می نهید ، هرکاری که می خواهید ، بکنید .

پس پیامبر خدا ، علی علیه السلام را گرفت و با خود برد و عبّاس ، جعفر را . پس علی علیه السلام همواره با پیامبر خدا بود تا خداوند ، وی را به پیامبری برانگیخت و علی علیه السلام ، وی را پیروی و تصدیق کرد ؛ و عبّاس ، جعفر را گرفت و جعفر ، همواره با عبّاس بود تا آن که مسلمان و از او بی نیاز شد .9721.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در خطبه ای به نام «قاصعه» : من در کودکی ، سران عرب را به خاک افکنده ام و سرکردگان تیره های ربیعه و مُضَر را در هم شکسته ام .

شما موقعیت مرا نزد پیامبر خدا به سبب خویشاوندی نزدیک و منزلت ویژه ام می دانید . به گاه کودکی ام مرا در دامنش می نهاد و به سینه اش می چسبانْد ، و در بستر خویش جایم می داد ، و مرا به تن خویش می سود ، و بوی خوشش را به [مشام]من می رسانْد ، و غذا را می جوید و لقمه لقمه در دهانم می نهاد . از من نه سخن دروغی شنید و نه کار خطایی دید .

بی تردید ، خداوند از همان آوانِ از شیر گرفته شدنِ پیامبر صلی الله علیه و آله ، بزرگ ترین فرشته را از میان فرشتگانش شب و روز ، همراه او

ساخت تا راه بزرگواری و محاسن اخلاقی جهان را بپیماید و من هماره در پی او بودم ، همچون بچّه شتر از شیر گرفته شده در پیِ مادرش . هر روز از اخلاق خود ، نشانه ای برایم بر پا می داشت و مرا به پیروی اش وا می داشت .

او هر سال در غار حرا به خلوت می نشست که من ، او را می دیدم و کس دیگری او را نمی دید . در آن روزگار ، اسلام به خانه ای راه نیافته بود ، جز خانه ای که پیامبر خدا و خدیجه در آن بودند و من ، سومین آنان بودم . نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوّت را می شنیدم . .

9710.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (مِن كتابِهِ للأشتَرِ حينَ وَلاّهُ مِصرَ) السيره النبويّه لابن هشام عن ابن إسحاق :كانَ مِمّا أنعَمَ اللّهُ بِهِ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ أ نَّهُ كانَ فى حِجرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَبلَ الإسلامِ .

9709.امام صادق عليه السلام (درباره آيه «گويند : اى پروردگار ما ! بد بختيمان) شرح نهج البلاغه عن الفضل بن عبّاس :سَأَلتُ أبى عَن وُلدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الذُّكورِ ، أيُّهُم كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَهُ أشَدَّ حُبّا ؟ فَقالَ : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقُلتُ لَهُ : سَأَلتُکَ عَن بَنيهِ ! فَقالَ : إنَّهُ كانَ أحَبَّ إلَيهِ مِن بَنيهِ جَميعا وأرأفَ ، ما رَأيناهُ زايَلَهُ يَوما مِنَ الدَّهرِ مُنذُ كانَ طِفلاً ، إلّا أن يَكونَ فى سَفَرٍ لِخَديجَةَ ، وما رَأينا أبا أبَرَّ بِابنٍ مِنهُ لِعَلِىٍّ ، ولَا ابنا أطوَعَ لِأَبٍ مِن عَلِىٍّ لَهُ ... .

وَرَوى جُبَيرُ بنُ مُطعِمٍ قالَ : قالَ أبى مُطعِمُ بنُ عَدِىٍّ لَنا ونَحنُ صِبيانٌ بِمَكَّةَ : أ لا تَرَونَ حُبَّ هذَا الغُلامِ يَعنى عَلِيّا لِمُحَمَّدٍ وَاتِّباعَهُ لَهُ دونَ أبيهِ ؟ ! وَاللّاتِ وَالعُزّى ! لَوَدِدتُ أنَّهُ ابنى بِفِتيانِ بَنى نَوفَلٍ جَميعا ! .

1- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 1 ص 262 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 312 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 1 ص 136 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 89 الرقم 3789 وفيه «رُبّى فى حِجْر» ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 2 ص 161 ، المناقب للخوارزمى : ص 51 ح 13 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 24 ؛ روضه الواعظين : ص 98 .
2- .فى المصدر: «أن» ، والتصحيح من بحار الأنوار .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص201 ؛ بحار الأنوار : ج38 ص324.

9708.امام صادق علیه السلام (بعد از ذکر دعایی) السیره النبویّه ، ابن هشام به نقل از ابن اسحاق : از جمله نعمت هایی که خداوند به علی بن ابی طالب علیه السلام داد ، آن بود که پیش از اسلام ، تحت سرپرستی پیامبر خدا بود .9707.امام صادق علیه السلام (درباره کسی که سوره «کافرون» و «اخلاص» را در نما) شرح نهج البلاغه به نقل از فضل بن عبّاس : از پدرم پرسیدم : کدام یک از پسران پیامبر خدا نزدش عزیزتر بودند؟

گفت: علی بن ابی طالب .

گفتم: از تو درباره پسرانش پرسیدم !

گفت: او برایش محبوب تر و عزیزتر از همه پسرانش بود . ما از همان کودکی ندیدیم که روزی از وی جدا شود ، مگر در سفر برای خدیجه ، و ما در احسان پدر به پسر ، همچون او به علی علیه السلام ، و در فرمانبرداری پسر از پدر ، همچون علی علیه السلام از پیامبر خدا ندیدیم .

و جبیر بن مطعم روایت کرده است: پدرم مطعم بن عدی به ما بچّه های مکّه گفت: شما نمی بینید محبّت این پسر (یعنی علی علیه السلام) را به محمّد و فرمانبرداری اش را از او که حتّی بیشتر از پدرش است؟! به لات و عزّی سوگند ، دوست داشتم به جای همه جوانان بنی نوفل ، او پسرم باشد . .

ص: 120

راجع : ج 8 ص 98 (خيره اللّه) .

.

ص: 121

ر . ک : ج 8 ص 99 (برگزیده خدا) .

.

الفصل الثالث : الزواج3 / 1تَزويجُهُ فاطِمَةَ بِنتَ رَسولِ اللّهِهاجر رسول اللّه صلى الله عليه و آله إلى المدينه بعد ثلاث عشره سنه مليئه بالعناء والمشقّه والمصائب المريره من أجل تبليغ الرساله ، وأرسى دعائم الحكومه الإسلاميّه هناک . وكان علىّ عليه السلام معه صلى الله عليه و آله منذ الأيّام الاُولى للرساله . وكان فى السنه الاُولى من الهجره ابن أربع وعشرين سنه؛ فلابدّ له من الزواج وبدء الحياه المشتركه. وكانت الزهراء عليها السلام قد بلغت يومئذٍ التاسعه من عمرها (1) . وهى بنت رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، ولها منزلتها الرفيعه الزاخره بالفضائل الإنسانيّه ، والخصائص الملكوتيّه الساميه . وقد أثنى عليها أبو ها مرارا ، وسمّاها بضعته . وكان موقع النبىّ صلى الله عليه و آله فى زعامه الاُمّه من جهه ، وشخصيّه الزهراء عليها السلام من جهه اُخرى ، عاملَين مشجّعين لكثير من الصحابه بخاصّه من كان يفكّر منهم بمستقبله عبر هذه الأواصر على التقدّم لخطوبه الزهراء عليها السلام . بيد أنّ أباها كان يرفض رفضا قاطعا ، ويصرّح أحيانا بأنّه ينتظر فيها قضاء اللّه . (2) واقترح على الإمام علىّ عليه السلام عدد من الصحابه الموالين له أن يتقدّم لخطوبتها عليها السلام . وكان قلب الإمام طافحا بالإيمان ، وصدره مفعما بحبّ اللّه ، لكنّه خالى الوفاض من الدراهم والدنانير . فتوجّه تلقاء البيت النبوىّ ، ومنعته الهيبه النبويّه من الكلام، وكان ينظر مرّهً إلى النبىّ صلى الله عليه و آله نظره مليئه بالحياء ، واُخرى إلى الأرض . فأنطقه النبىّ صلى الله عليه و آله من خلال بعض التمهيدات، ولمّا تكلّم قال له : أ معک شىء ؟ والجواب واضح ! أمّا فاطمه ، فهل لها كُف ء غير علىّ ؟ ! وتحقّق الأمر الإلهىّ ، كما أشار إليه النبىّ الأعظم (3) وبدأ هذان العظيمان حياتهما المشتركه فى السنه الاُولى من الهجره 4 بمهرٍ قليل (4) ، ومراسم بسيطه (5) ، وجهاز أكثر بساطه (6) . وهكذا ولد أعظم بيت فى التاريخ ، وبدأت أبهى حياه مشتركه . وتكوّن فى جوار بيت النبىّ صلى الله عليه و آله بيت صغير هو أكبر من التاريخ كلّه ، وكان مغبط أهل السماوات والأرض حقّا ! وكان منهل الفضائل والمكارم ، والعشق ، والإيمان ، والإيثار ، والجهاد ، وبساطه العيش ، بل كان يناطح السماء علوّا ورفعه . أمّا سيّده راهب الليل المتهجِّد فى جوفه فقد كان ليث الوغى ، لا تكاد تبرأ جراحه بعدُ حتى يخوض حربا اُخرى . وكان عليه السلام أشجع المقاتلين ، وأعظمهم منازله للأقران . وأمّا صاحبته فقد كانت السيّده الرزينه الصبور ، حملت عب ء الحياه ، ورضيت بأقلّ الإمكانات . وكانت تضمّد جراح بعلها وأبيها (7) ، حتى عبّر عنها رسول اللّه صلى الله عليه و آله تعبيرا لطيفا ، فقال : «فاطِمَةُ اُمُّ أبيها» . (8) وكانت الثمره الاُولى لهذا

الزواج الإلهى هو الإمام الحسن عليه السلام الذى ولد فى السنه الثالثه من الهجره (9) ، والثانيه هو الإمام الحسين عليه السلام الذى ولد فيالسنه الرابعه منها (10) ، ثمّ ولدت بعدهما زينب وأُمّ كلثوم ، وآخرهم هو المحسن الذى أُجهض شهيدا . (11)

.

1- .الكافى : ج 8 ص 340 ح 536 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 130 ، ولمزيد الاطّلاع على ولادتها فى السنه الخامسه بعد البعثه راجع : الكافى: ج 1 ص 457 و ص 458 وإعلام الورى: ج 1 ص 290 وكشف الغمّه : ج 2 ص 75 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 19 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 30 .
3- .المعجم الكبير : ج 10 ص 156 ح 10305 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 125 ح 8494 ، ذخائر العقبى: ص 70؛ الكافى : ج 1 ص 460 ح 8 وج 5 ص 568 ح 54 ، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 3 ص 393 ح 4382، عيون أخبار الرضا: ج 1 ص 225 ح 3 ، مكارم الأخلاق : ج 1 ص 445 ح 1528 ، الأمالى للطوسى : ص 40 ح 44 و 45 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 41 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 174 ح 603 ، السنن الكبرى : ج 7 ص 383 ح 14350 14352 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 246 ح 466 ، الطبقات الكبرى : ج 8 ص 20 و 21 ، تهذيب الكمال : ج 35 ص 249 الرقم 7899 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 127 الرقم 8498 ؛ الكافى : ج 5 ص 379 ح 5 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 401 ح 4402 ، مسند زيد : ص 303 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 351 ، روضه الواعظين : ص 162 .
5- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 23 ؛ الأمالى للطوسى : ص 42 ح 45 .
6- .سنن النسائى : ج 6 ص 135 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 183 ح 643 ، المستدرک على الصحيحين: ج 2 ص 202 ح 2755 ، الطبقات الكبرى : ج 8 ص 23 ، ذخائر العقبى : ص 75 و 76 ؛ الأمالى للطوسى : ص 40 ح 45 .
7- .الإرشاد : ج 1 ص 89 ، إعلام الورى : ج 1 ص 378 ؛ المغازى : ج 1 ص 249 .
8- .وربّما كنّيت «أُمّ أبيها» ، لهذا الاعتبار ، راجع تهذيب الكمال : ج 35 ص 247 الرقم 7899 ومقاتل الطالبيّين : ص 57 والاستيعاب : ج 4 ص 452 الرقم 3491 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 357 .
9- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 537 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 246 الرقم 47 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 33 ، تاريخ دمشق : ج 13 ص 167 و

168 و 173 ، تهذيب التهذيب : ج 1 ص 560 الرقم 1490 وفيه «فى السنه الرابعه» .
10- .مروج الذهب : ج 2 ص 295 ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 115 و ص 121 ، الاستيعاب : ج 1 ص 442 الرقم 574 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 27 .
11- .معانى الأخبار : ص 206 ، الاحتجاج : ج 1 ص 212 ح 38 ، الاختصاص : ص 185 ، إثبات الوصيّه : ص 155 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 358 .

فصل سوم : ازدواج

3 / 1 ازدواج با فاطمه دختر پیامبر

فصل سوم : ازدواج3 / 1ازدواج با فاطمه دختر پیامبرپیامبر خدا ، پس از سیزده سال سختکوشی ، تلاش در راه ابلاغ رسالت و تحمّل دشواری ها ، شکنجه ها و آزارها به مدینه هجرت کرد و حکومت اسلامی را بنیاد نهاد . علی علیه السلام از آغازین روزهای رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ، همگام و همراه پیامبر خدا بود و در سال اوّل هجرت ، 24 سال داشت . او باید ازدواج می کرد و زندگانی مشترک را آغاز می کرد . فاطمه علیها السلام نُه ساله است . او دختر پیامبر خداست و در جایگاهی بلند از فضایل انسانی و ویژگی های والای ملکوتی ، که پیامبر خدا بارها او را ستوده و «پاره قلب» خود نامیده است . موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در جایگاه زعامت امّت از یک سوی ، و شخصیت والای فاطمه علیها السلام از سوی دیگر ، زمینه ای بود تا کسانِ بسیاری بویژه آنان که از این گونه پیوندها بیشتر در فکر رقم زدن آینده خود هستند ، به خواستگاری بروند . پیامبر صلی الله علیه و آله ، یکسر جواب رد می داد و گاه ، تصریح می کرد که منتظر «قضای الهی» است . برخی از دوستان علی علیه السلام و صحابیان پیامبر خدا به وی پیشنهاد کردند که به خواستگاری فاطمه علیها السلام برود . علی علیه السلام ، قلبی دارد سرشار از ایمان و سینه ای آکنده از عشق ؛ امّا دستانی تهی و پیراسته از درهم و دینار . علی علیه السلام به خانه پیامبر خدا رفت ، شکوه و عظمت پیامبر خدا ، او را از سخن گفتن باز داشت . با چشمانی آمیخته با آزرم ، نگاهی به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و نگاهی دیگر به زمین . پیامبر صلی الله علیه و آله با تمهیداتی علی علیه السلام را به سخن گفتن وا داشت ، و چون علی علیه السلام سخن گفت ، فرمود : «چیزی در زندگی داری؟» . جواب ، معلوم بود ؛ امّا مگر فاطمه علیها السلام را همسانی جز علی علیه السلام و همسری لایق جز او بود؟! ازدواج (و به تعبیر پیامبر خدا : امر الهی) تحقّق یافت و آن دو بزرگوار ، زندگانی مشترک را در اوّلین سال هجرت ، (1) با مهریه ای بسیار اندک و مراسمی بس ساده و جهیزیه ای ساده تر آغاز کردند و بدین سان ، شکوهمندترین خانه و نقش آفرین ترین زندگانی مشترک در تاریخ اسلام ، رقم خورد . در کنار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله ، خانه ای خُرد که به راستی از همه تاریخ ، بزرگ تر و غبطه آفرین

عرشیان و زمینیان بود ، بر پا شد . این خانه ، سرچشمه فضیلت ها ، مکرمت ها ، عشق ، ایمان ، ایثار ، جهاد ، ساده زیستی ، . . . بود و به راستی خانه ای بود که سر بر عرش می سایید . علی علیه السلام ، این پارسای شب و زمزمه گر خلوت های آن ، شیر بیشه نبرد بود و هنوز زخم های نشسته بر پیکرش التیام نیافته ، در جنگی دیگر حاضر بود و رزم آورترین و بزرگ ترین هماوردجویِ میدان . و فاطمه علیها السلام ، آرام و پرشکیب ، بار زندگی را بر دوش داشت ، با کم ترین امکانات می ساخت ، زخم های همسر و پدر را می شست و افزون بر همسری علی علیه السلام ، به تعبیر لطیف پیامبر خدا ، «برای پدر ، مادری می کرد» . (2) اوّلین ثمر این پیوند الهی ، به سال سوم هجری دیده به جهان گشود که حسن علیه السلام نام گرفت . و دومین آن ، حسین علیه السلام بود که در سال چهارم به دنیا آمد . زینب و امّ کلثوم علیهما السلام پس از برادرها پای به دنیا گذاردند و آخرین آنها ، محسن ، سقط گردید و شهد شهادت نوشید .

.

1- .از منابع تاریخی استفاده می شود که میان عقد و زفاف علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام ، مدّتی فاصله شده و عقد ، اندکی پس از رسیدن به مدینه و زفاف ، پس از جنگ بدر بوده است و توجّه به این نکته می تواند تعارض میان روایت های موجود را حل نماید .
2- .شاید بدین جهت ، یکی از کنیه های ایشان ، «اُمّ أبیها» است .

ص: 124

. .

ص: 125

. .

ص: 126

. .

ص: 127

. .

9691.امام باقر علیه السلام :سنن النسائی عن بریده :خَطَبَ أبو بَکرٍ وعُمَرُ فاطِمَهَ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إنَّها صَغیرَهٌ . فَخَطَبَها عَلِیٌّ، فَزَوَّجَها مِنهُ . (1)9690.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری عن علباء بن أحمر الیشکری :إنَّ أبا بَکرٍ خَطَبَ فاطِمَهَ إلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ : یا أبا بَکرٍ ، أنتَظِرُ بِهَا القَضاءَ . فَذَکَرَ ذلِکَ أبو بَکرٍ لِعُمَرَ ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ : رَدَّکَ یا أبا بَکرٍ .

ثُمَّ إنَّ أبا بَکرٍ قالَ لِعُمَرَ : اُخطُب فاطِمَهَ إلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَخَطَبَها ، فَقالَ لَهُ مِثلَ ما قالَ لِأَبی بَکرٍ : أنتَظِرُ بِها القَضاءَ . (2)9689.امام باقر علیه السلام :الطبقات الکبری عن عطاء :خَطَبَ عَلِیٌّ فاطِمَهَ ، فَقالَ لَها رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إنَّ عَلِیّا یَذکُرُکِ ! فَسَکَتَت ، فَزَوَّجَها . (3)9691.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :إنَّ اللّهَ أمَرَنی أن اُزَوِّجَ فاطِمَهَ مِن عَلِیٍّ. (4)9690.رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :إنَّما أنَا بَشَرٌ مِثلُکُم أتَزَوَّجُ فیکُم واُزَوِّجُکُم ، إلّا فاطِمَهَ فَإِنَّ تَزویجَها نَزَلَ مِنَ السَّماءِ . (5) .

1- .سنن النسائی : ج 6 ص 62 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 181 ح 2705 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 614 ح 1051 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 228 ح123 .
2- .الطبقات الکبری : ج 8 ص 19 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 30 نحوه .
3- .الطبقات الکبری : ج 8 ص 20 ، ذخائر العقبی : ص 69 ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 365 .
4- .المعجم الکبیر : ج 10 ص 156 ح 10305 عن عبد اللّه بن مسعود ، ذخائر العقبی : ص 70 عن أنس ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 350 عن الإمام الرضا علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله وعن عبد اللّه بن مسعود وعن أنس بن مالک .
5- .الکافی : ج 5 ص 568 ح 54 عن أبان بن تغلب عن الإمام الباقر علیه السلام ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 393 ح 4382 ، مکارم الأخلاق : ج 1 ص 445 ح 1528 .

9689.عنه علیه السلام :سنن النسائی به نقل از بریده : ابو بکر و عمر ، از فاطمه علیها السلام خواستگاری کردند ؛ امّا پیامبر خدا فرمود: «او کوچک است» . سپس علی علیه السلام از او خواستگاری کرد و پیامبر خدا ، او را به ازدواجش درآورد .9688.امام باقر علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از علباء بن احمر یشکری : ابو بکر ، فاطمه علیها السلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد ؛ امّا پیامبر خدا فرمود : «ای ابو بکر! منتظر تقدیر الهی هستم» .

ابو بکر ، این را برای عمر باز گفت . عمر بدو گفت: ای ابو بکر! تو را رد کرده است .

ابو بکر به عمر گفت: تو فاطمه را از پیامبر خدا خواستگاری کن . او خواستگاری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او همانی را گفت که به ابو بکر گفته بود : «منتظر تقدیر الهی هستم» .9687.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری به نقل از عطا : علی علیه السلام ، از فاطمه علیها السلام خواستگاری کرد . پس پیامبر خدا به فاطمه علیها السلام فرمود : «علی تو را یاد می کند!» .

فاطمه علیها السلام ساکت ماند . پس پیامبر خدا ، او را به ازدواج [علی علیه السلام] درآورد .9686.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند به من فرمان داد تا فاطمه را به ازدواج علی درآورم .9685.امام علی علیه السلام (درباره آیه: «و برای تقرّب به او وسیله جویید») پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من هم انسانی مانند شما هستم ، از شما زن می گیرم و به شما زن می دهم ، مگر فاطمه را که ازدواجش از آسمان نازل شده است . .

9684.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِفاطِمَةَ عليها السلام : وَاللّهِ ما أَلَوتُ (1) أن اُزَوِّجَكِ خَيرَ أهلى . (2)9688.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا فاطِمَةُ ، أما إنّى ما أَلَّيتُ أن أنكَحتُكِ خَيرَ أهلى . (3)9687.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله لِفاطِمَةَ عليها السلام : فَما أَلَوتُكِ فى نَفسى وقَد أصَبتُ لَكِ خَيرَ أهلى . (4)9686.عنه عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :لَولا أنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى خَلَقَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام لِفاطِمَةَ ، ما كانَ لَها كُفوٌ عَلى ظَهرِ الأَرضِ مِن آدَمَ ومَن دونَهُ . (5)9685.عنه عليه السلام (فى قولِهِ تعالى : {Q} «و ابْتَغُوا إلَيهِ الوَس) الإمام علىّ عليه السلام :قالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، لَقَد عاتَبَتنى رِجالٌ مِن قُرَيشٍ فى أمرِ فاطِمَةَ عليها السلام وقالوا : خَطَبناها إلَيكَ فَمَنَعتَنا ، وزَوَّجتَ عَلِيّا ، فَقُلتُ لَهُم : وَاللّهِ ما أنَا مَنَعتُكُم وزَوَّجتُهُ ، بَلِ اللّهِ تَعالى مَنَعَكُم وزَوَّجَهُ ، فَهَبَطَ عَلَىَّ جَبرَئيلُ عليه السلام فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ يَقولُ : لَو لَم أخلُق عَلِيّا لَما كانَ لِفاطِمَةَ ابنَتِکَ كُفوٌ عَلى وَجهِ الأَرضِ ؛ آدَمُ فَمَن دونَهُ . (6)9684.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام :لَمّا أدرَكَت فاطِمَةُ بِنتُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُدرَکَ النِّساءِ ، خَطَبَها أكابِرُ قُرَيشٍ مِن أهلِ الفَضلِ وَالسّابِقَهِ فِى الإِسلامِ وَالشَّرَفِ وَالمالِ ، وكانَ كُلَّما ذَكَرَها رَجُلٌ مِن قُرَيشٍ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أعرَضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَنهُ بِوَجهِهِ ، حَتّى كانَ الرَّجُلُ مِنهُم يَظُنُّ فى نَفسِهِ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ساخِطٌ عَلَيهِ ، أو قَد نَزَلَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فيه وَحىٌ مِنَ السَّماءِ . (7) .

1- .ألا الرجلُ وألَّى : إذا قصَّر وترک الجُهد (لسان العرب : ج 14 ص 41 «ألا») .

2- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 233 ح 125 عن ابن عبّاس ، الطبقات الكبرى : ج 8 ص 24 عن اُمّ أيمن وراجع كنز العمّال : ج 11 ص 605 ح 32926 والكافى : ج 5 ص 378 ح 6 .

3- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 24 عن عكرمه ، كنز العمّال : ج 11 ص 606 ح 32930 .

4- .المعجم الكبير : ج 22 ص 412 ح 1022 ، كنز العمّال : ج 11 ص 606 ح 32928، كفايه الطالب : ص 306 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 371 وفيهما

«ولقد أصبت بک القدر وزوّجتک خير أهلی» بدل «أصبت لک خير أهلی» ، شرح الأخبار : ج 2 ص 358 ح 713 نحوه وكلّها عن ابن عبّاس .
5- .الكافی : ج 1 ص 461 ح 10 عن يونس بن ظبيان ، تهذيب الأحكام : ج 7 ص 470 ح 1882 عن المفضّل ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 393 ح 4383 وفيه «خلق فاطمه لعلیّ» بدل «خلق أمير المؤمنين عليه السلام لفاطمه» ، الأمالی للطوسی : ص 43 ح 46 وفيه «علی الأرض» بدل «علی ظهر الأرض ...» ، بشاره المصطفی : ص 267 وفيه «من الأرض» بدل «علی ظهر الأرض ...» وكلاهما عن يونس بن ظبيان .
6- .عيون أخبار الرضا : ج 1 ص 225 ح 3 عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
7- .المناقب للخوارزمی : ص 343 ح 364 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 353 .

9683.علل الشرائع (به نقل از ابو سعید خدری) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام : به خدا سوگند ، در این که تو را به ازدواج بهترینِ خاندانم درآورم ، کوتاهی نکردم !9682.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای فاطمه ! آگاه باش که برای این که تو را به همسری بهترینِ خاندانم درآورم ، از هیچ کوششی فروگذار نکردم !9681.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام : به جان و دل کوشیدم و از هیچ تلاشی فروگذار نکردم و برایت بهترین خاندانم را یافتم .9680.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام : تبارک و تعالی اگر خداوند امیر مؤمنان علیه السلام را برای فاطمه علیها السلام نیافریده بود ، برای او هیچ همسری بر روی زمین نبود ، از آدم تا کنون .9683.علل الشرایع عن أبی سعیدِ الخُدریُّ :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا به من فرمود: «ای علی ! مردانی از قریش ، در کار [ازدواج]فاطمه بر من خرده گرفتند و گفتند: ما او را از تو خواستگاری کردیم و ندادی ؛ ولی او را به ازدواج علی درآوردی . و من به آنها گفتم: به خدا سوگند ، شوهردادن و ندادنش به دست من نبود ؛ بلکه خدای متعال ، او را از شما باز داشت و به ازدواج علی درآورد . جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: ای محمّد ! خداوند عز و جل : اگر علی را نیافریده بودم ، برای دخترت فاطمه ، همسری بر روی زمین نبود ، از آدم تاکنون » .9682.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :چون فاطمه ، دختر پیامبر خدا بالغ شد ، بزرگان قریش که اهل فضل و سابقه در اسلام و دارای شرافت و ثروت بودند ، او را خواستگاری کردند ؛ ولی هر مردی از قریش که خواستگاری می کرد ، پیامبر خدا از او روی بر می تافت ، به گونه ای که برخی از آنان ، در پیش خود گمان می بردند که پیامبر خدا از ایشان ناراحت شده و یا وحی آسمانی درباره ایشان بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است . .

9681.عنه صلى الله عليه و آله :السنن الكبرى عن مجاهد عن الإمام علىّ عليه السلام :لَقَد خُطِبَت فاطِمَةُ بِنتُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَت لى مَولاهُ : هَل عَلِمتَ أنَّ فاطِمَةَ تُخطَبُ ؟ قُلتُ : لا أو نَعَم قالَت : فَاخطُبها إلَيهِ ، قالَ : قُلتُ : وهَل عِندى شَىءٌ أخطُبُها عَلَيهِ ! قالَ : فَوَاللّهِ ما زالَت تُرَجّينى حَتّى دَخَلتُ عَلَيهِ وكُنّا نُجِلُّهُ ونُعَظِّمُهُ فَلَمّا جَلَستُ بَينَ يَدَيهِ اُلجِمتُ حَتّى مَا استَطَعتُ الكَلامَ ، قالَ : هَل لَکَ مِن حاجَةٍ ؟ فَسَكَتُّ ، فَقالَها ثَلاثَ مَرّاتٍ ، قالَ : لَعَلَّکَ جِئتَ تَخطُبُ فاطِمَةَ ! قُلتَ : نَعَم يا رَسولَ اللّهِ ، قالَ : هَل عِندَکَ مِن شَىءٍ تَستَحِلُّها بِهِ ؟ قالَ : قُلتُ : لا وَاللّهِ يا رَسولَ اللّهِ ، قالَ : فَما فَعَلتَ بِالدِّرعِ الَّتى كُنتُ سَلَّحتُکَها ؟ قالَ عَلِىٌّ : وَاللّهِ إنَّها لَدِرعٌ حُطَمِيَّةٌ (1) ما ثَمَنُها إلّا أربَعُمِائَةِ دِرهَمٍ ! قالَ : اِذهَب فَقَد زَوَّجتُکَها ، وَابعَث بها إلَيها فَاستَحِلَّها بِهِ . (2)9680.رسولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله :الأمالى للطوسى عن الضحّاک بن مزاحم :سَمِعتُ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام يَقولُ : أتانى أبو بَكرٍ وعُمَرُ فَقالا : لَو أتَيتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَذَكَرتَ لَهُ فاطِمَةَ . قالَ : فَأتَيتُهُ ، فَلَمّا رَآنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ضَحِکَ ، ثُمَّ قالَ : ما جاءَ بِکَ يا أبَا الحَسَنِ ؟ وما حاجَتُکَ ؟ قالَ : فَذَكَرتُ لَهُ قَرابَتى وقِدَمى فِى الإسلامِ ونُصرَتى لَهُ وجِهادى ، فَقالَ : يا عَلِىُّ صَدَقتَ ، فَأنتَ أفضَلُ مِمّا تَذكُرُ .

فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، فاطِمَةُ تُزَوِّجُنيها ؟ فَقالَ : يا عَلِىُّ ، إنَّهُ قَد ذَكَرَها قَبلَکَ رِجالٌ ، فَذَكَرتُ ذلِکَ لَها ، فَرَأيتُ الكَراهَةَ فى وَجهِها ، ولكِن عَلى رِسلِکَ حَتّى أخرُجَ إلَيکَ . فَدَخَلَ عَلَيها فَقامَت إلَيهِ ، فَأخَذَت رِداءَهُ ونَزَعَت نَعلَيهِ ، وأتَتهُ بِالوَضوءِ ، فَوَضَّأتهُ بِيَدِها وغَسَلَت رِجلَيهِ ، ثُمَّ قَعَدَت ، فَقالَ لَها : يا فاطِمَةُ ، فَقالَت : لَبَّيکَ ! حاجَتُکَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ مَن قَد عَرَفتِ قَرابَتَهُ وفَضلَهُ وإسلامَهُ ، وإنّى قَد سَألتُ ربّى أن يُزَوِّجَکِ خَيرَ خَلقِهِ وأحَبَّهُم إلَيهِ ، وقَد ذَكَرَ مِن أمرِکِ شَيئا ، فَما تَرَينَ ؟ فَسَكَتَت ولَم تُوَلِّ وَجهَها ، ولَم يرَ فيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَراهَةً ، فَقامَ وهُوَ يَقولُ : اللّهُ أكبَرُ ! سُكوتُها إقرارُها .

فَأتاهُ جَبرَئيلُ عليه السلام فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، زَوِّجها عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ؛ فَإنَّ اللّهَ قَد رَضِيَها لَهُ ورَضِيَهُ لَها . (3) .

1- .دِرعٌ حُطَميّه : هى منسوبه إلى بطن من عبد القيس يقال لهم : حُطَمه بن محارب ، كانوا يعملون الدروع (النهايه : ج 1 ص 402 «حطم») .

2- .السنن الكبرى : ج 7 ص 383 ح 14351 ، المناقب للخوارزمى : ص 335 ح 356 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 375 ح 230 نحوه ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 346 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 364 وراجع مسند ابن حنبل : ج 1 ص 174 ح 603 والطبقات الكبرى : ج 8 ص 20 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 39 ح 44 ، بشاره المصطفى : ص 261 .

9679.امام صادق علیه السلام :السنن الکبری به نقل از مجاهد ، از امام علی علیه السلام : از فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله ، خواستگاری شده بود . زنی از بستگانم به من گفت: آیا می دانی که فاطمه علیها السلام خواستگاری شده است؟

گفتم: نه (یا آری) .

گفت: تو هم او را خواستگاری کن .

گفتم: آیا من چیزی دارم که با آن به خواستگاری بروم؟

پس به خدا سوگند ، هماره مرا امید داد تا این که به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و چون او را بزرگ و گرامی می داشتیم ، هنگام نشستن در پیش روی ایشان ، زبانم بند آمد و نتوانستم چیزی بگویم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا حاجتی داری؟» .

پس ساکت ماندم . آن را سه بار تکرار کرد و فرمود: «شاید به خواستگاری فاطمه آمده ای؟» .

گفتم: آری ، ای پیامبر خدا .

فرمود: «آیا چیزی داری که مهرش کنی؟» .

گفتم: نه به خدا سوگند ، ای پیامبر خدا .

فرمود : «پس زرهی را که بدان مسلّحت کرده بودم ، چه کردی؟» .

گفتم: به خدا سوگند ، آن ، زرهی ساخته عشیره حُطَم است و بیش از چهار صد درهم نمی ارزد.

فرمود : «برو که او را به ازدواجت درآوردم و همان زره را مهریه ازدواج کن و برایش بفرست» .9678.امام باقر و امام صادق علیهما السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از ضحاک بن مزاحم : شنیدم که علی بن ابی

طالب علیه السلام گفت : ابو بکر و عمر به نزد من آمدند و گفتند: چرا نزد پیامبر خدا نمی روی تا فاطمه علیها السلام را خواستگاری کنی ؟

من نزد پیامبر خدا رفتم. چون مرا دید،خندید و فرمود: «ای ابو الحسن! به چه کار آمده ای و حاجتت چیست ؟» .

خویشاوندی و سابقه ام در اسلام و یاری کردن او و جهادم را ذکر کردم . پس فرمود: «ای علی! راست گفتی و برتر از چیزهایی هستی که می گویی» .

من گفتم: ای پیامبر خدا! فاطمه را به ازدواج من در می آوری؟

فرمود: «ای علی! مردانی او را پیش از تو خواستگاری کردند . به فاطمه گفتم ؛ ولی در چهره اش کراهت دیدم ؛ امّا منتظر باش تا به نزدت باز گردم» .

پیامبرخدا،نزد فاطمه علیها السلام رفت.فاطمه علیها السلام از جا برخاست و ردای پدر را گرفت و کفش هایش را درآورد و آبْ دست برایش آورد و دست و پای او را شُست و سپس نشست .

پس پیامبر خدا به او فرمود: «ای فاطمه !» .

پاسخ داد: بلی ، چه می خواهی ، ای پیامبر خدا؟

فرمود : «علی بن ابی طالب ، کسی است که خویشاوندی و فضیلت و اسلامش را می شناسی و من از خدا خواسته ام که تو را به ازدواج بهترینِ آفریدگانش و محبوب ترینِ آنان در نزدش درآورد و علی از تو خواستگاری کرده است . چه نظری داری؟» .

فاطمه علیها السلام ساکت ماند و صورتش را برنگردانْد و پیامبر خدا ، کراهتی در چهره اش ندید . پس برخاست ، در حالی که می گفت: «اللّه اکبر! سکوت او [نشانه]رضایت اوست» .

پس جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: ای محمّد! او را به ازدواج علی بن ابی طالب درآور که خداوند ، این دو را برای هم پسندیده است . .

9677.امام على عليه السلام :الكافى عن سعيد بن المسيّب :قُلتُ لِعَلِىٍّ بنِ الحُسَينِ عليهما السلام : فَمَتى زَوَّجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فاطِمَةَ مِن عَلِىٍّ عليهما السلام ؟ فَقالَ : بِالمَدينَهِ بَعدَ الهِجرَهِ بِسَنَهٍ ، وكانَ لَها يَومَئِذٍ تِسعُ سِنينَ . (1)9716.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ زَواجِ فاطِمَةَ عليها السلام : زَوَّجَها رَسولُ اللّهِ مِن عَلِىٍّ بَعدَ قُدومِهِ بِشَهرَينِ ، وقَد كانَ جَماعَهٌ مِنَ المُهاجِرينَ خَطَبوها إلى رَسولِ اللّهِ ، فَلَمّا زَوَّجَها عَلِيّا قالوا فى ذلِکَ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ : ما أنَا زَوَّجتُهُ ولكِنَّ اللّهَ زَوَّجَهُ . (2)9717.امام على عليه السلام :الأمالى للطوسى :رُوِىَ أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام دَخَلَ بِفاطِمَةَ عليها السلام بَعدَ وفاهِ اُختِها رُقَيَّةَ زَوجَهِ عُثمانَ بِسِتَّهَ عَشَرَ يَوما ، وذلِکَ بَعدَ رُجوعِهِ مِن بَدرٍ ، وذلِکَ لِأيّامٍ خَلَت مِن شَوّالٍ .

ورُوِىَ أنَّهُ دَخَلَ بِها يَومَ الثُّلاثاءِ لِسِتٍّ خَلَونَ مِن ذِى الحِجَّهِ . وَاللّهُ تَعالى أعلَمُ . (3) .

1- .الكافى : ج 8 ص 340 ح 536 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 130 وراجع كشف الغمّه : ج 1 ص 364 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 41 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 43 ح 47 ، بشاره المصطفى : ص 267 .

9718.امام حسین علیه السلام (در دعای روز عرفه) الکافی به نقل از سعید بن مسیّب : به علی بن حسین علیهما السلام گفتم: چه هنگام پیامبر خدا ، فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد؟

فرمود: «در مدینه ، یک سال پس از هجرت ، و فاطمه علیها السلام در آن زمان ، نُه ساله بود» .9719.امام رضا علیه السلام :تاریخ الیعقوبی در ذکر ازدواج فاطمه علیها السلام : پیامبر خدا ، دو ماه پس از ورودش [به مدینه]فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد ، در حالی که گروهی از مهاجران ، او را از پیامبر خدا خواستگاری کرده بودند . پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد ، خُرده گیری کردند . پیامبر خدا فرمود: «من او را به ازدواج علی در نیاوردم ، بلکه خداوند درآورد» .9737.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الأمالی ، طوسی :روایت شده که امیر مؤمنان ، فاطمه علیها السلام را شانزده روز پس از وفات خواهرش رقیّه ، همسر عثمان ، به خانه بُرد و این ، پس از بازگشت از جنگ بدر و سپری شدن چند روز از ماه شوّال بود .

و روایت شده است که او را سه شنبه ، شش روز از ذی حجّه سپری شده ، به خانه برد ، و خداوند متعال ، داناتر است . .

9735.امام على عليه السلام :المعجم الأوسط عن جابر بن عبد اللّه :حَضَرنا عُرسَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وفاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَما رَأينا عُرساً كانَ أحسَنَ مِنهُ حَيساً (1) ، وهَيَّأَ لَنا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله زَيتا وتَمرا فَأكَلنا . وكانَ فِراشُهُما لَيلَةَ عُرسِهِما إهابَ (2) كَبشٍ . (3)9736.امام صادق عليه السلام :الطبقات الكبرى عن أسماء بنت عميس لِاُمِّ جَعفَرٍ : جُهِّزَت جَدَّتُكِ فاطِمَةُ إلى جَدِّكِ عَلِىٍّ ، وما كانَ حَشوُ فِراشِهِما ووَسائِدِهِما إلّا اللّيفَ . ولَقَد أولَمَ عَلِىٌّ عَلى فاطِمَةَ ، فَما كانَت وَليمَةٌ فى ذلِكَ الزَّمانِ أفضَلَ مِن وَليمَتِهِ ، رَهَنَ دِرعَهُ عِندَ يَهودِىٍّ بِشَطرِ (4) شَعيرٍ . (5)9743.امام زين العابدين عليه السلام :سنن ابن ماجه عن عائشه واُمّ سلمه :أمَرَنا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن نُجَهِّزَ فاطِمَةَ حَتّى نُدخِلَها عَلى عَلِىٍّ . فَعَمَدنا إلَى البَيتِ فَفَرَشناهُ تُرابا لَيِّنا مِن أعراضِ (6) البَطحاءِ ، ثُمَّ حَشَونا مِرفَقَتَينِ ليفا فَنَفَشناهُ بِأيدينا ، ثُمَّ أطعَمَنا تَمراً وزَبيبا ، وسَقَينا ماءً عَذبا ، وعَمَدنا إلى عودٍ فَعَرَضناهُ فى جانِبِ البَيتِ لِيُلقى عَلَيهِ الثَّوبُ ويُعَلَّقَ عَلَيهِ السِّقاءُ . فَما رَأينا عُرسا أحسَنَ مِن عُرسِ فاطِمَةَ (7) . (8) .

1- .الحَيس : التمر البَرْنى والأقِط يُدَقّان ويُعجنان بالسمن عجنا شديدا حتى يَنْدُر النوى منه نواةً نواه ، ثمّ يُسوَّى كالثريد (لسان العرب : ج 6 ص 61 «حيس») .
2- .الإهاب : الجلد (النهايه : ج 1 ص 83 «أهب») .
3- .المعجم الأوسط : ج 6 ص 290 ح 6441 ، مجمع الزوائد : ج 9 ص 336 ح 15215 نحوه وراجع ذخائر العقبى : ص 74 .
4- .الشَّطْرُ : النصفُ ، ومنه «أنّه رَهَن درعه بشطر من شعير» قيل : أراد نِصف مَكُّوكٍ ، وقيل : أراد نصفَ وَسْق (النهايه : ج 2 ص 473 «شطر») .
5- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 23 ، ذخائر العقبى : ص 74 وفيه من «ولقد أولم ...» .
6- .الأعراض : جمع عُرْض ، وهو الناحيه (النهايه : ج 3 ص210 «عرض»).
7- .سنن ابن ماجه : ج 1 ص 616 ح 1911 .
8- .بمراجعه تراجم رواه هذه الأحاديث ؛ أعنى : أسماء بنت عميس ، واُمّ سلمه ، وسلمان الفارسى ، نجد أنّ أسماء كانت فى السنه الاُولى والثانيه للهجره فى الحبشه ، وأنّ اُمّ سلمه لم تكن زوجا للنبىّ صلى الله عليه و آله

تلک الفتره ، وأنّ سلمان لم یأتِ للمدینه بعدُ ، فمن هنا لابدّ من التأمّل والتشکیک فی حضورهم زواج الزهراء علیها السلام .

9744.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عن أکرَمِ الخَلقِ عَلَی اللّهِ) المعجم الأوسط به نقل از جابر بن عبد اللّه : ما در مراسم عروسی علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه علیها السلام ، دختر پیامبر خدا ، حاضر شدیم . پس بهترین «حَیس» (1) را در آن عروسی خوردیم و پیامبر خدا ، روغن و خرما برایمان آماده ساخت و ما خوردیم و تشک آن دو در شب عروسی ، پوست قوچ بود .9745.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از اسماء بنت عُمَیس ، خطاب به اُمّ جعفر :جهاز مادرْبزرگت فاطمه علیها السلام برای جدّت علی علیه السلام آماده شد و درون رختخواب و پشتی هایشان ، جز لیف خرما نبود .

علی علیه السلام ، در عروسی فاطمه علیها السلام ، ولیمه ای داد که در آن زمان ، ولیمه ای برتر از آن نبود . زرهش را نزد یک یهودی در برابر مقداری جو به رهن گذاشت .9746.عنه علیه السلام :سنن ابن ماجه به نقل از عایشه و امّ سلمه : پیامبر خدا به ما فرمان داد که جهاز فاطمه علیها السلام را آماده کنیم تا او را به خانه علی علیه السلام بفرستیم . پس به سراغ خانه رفتیم و کف اتاق را با خاک نرم اطراف مَسیل ، فرش کردیم . سپس دو بالش را از لیف [خرما]که با دست، آن را زده و حلّاجی کرده بودیم ، پر کردیم .

سپس پیامبر خدا به ما خرما و کشمش خورانْد و آب گوارایی نوشانْد و چوبی را در گوشه اتاق نصب کردیم تا بر آن ، لباس و مشک آب بیاویزند و بهتر از عروسی فاطمه علیها السلام ، عروسی ای ندیدیم . (2) .

1- .حیس به خرمایی گفته می شود که با روغن و پنیر تُرش آمیخته و شورانیده شود تا هسته آن بیرون آید و همچون ثَرید گردد (فرهنگ لاروس ، ذیل واژه «حیس») .
2- .با مراجعه به زندگی نامه افراد نام برده در این احادیث ، یعنی اسماء بنت عمیس ، اُمّ سلمه و سلمان فارسی ، درمی یابیم که اسماء در سال اوّل و دوم هجری در حبشه بوده ، امّ سلمه هنوز همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نشده و سلمان به مدینه نیامده است . از این رو ، روایت حضور آنان در مراسم ازدواج حضرت زهرا علیها السلام مورد تردید است .

9744.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به این سؤال که : گرامی ترین مردمان نزد) الإمام علیّ علیه السلام :لَمّا أرَدتُ أن أجمَعَ فاطِمَةَ أعطانی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِصْرا (1) مِن ذَهَبٍ ، فَقالَ : اِبتَع بِهذا طَعاما لِوَلیمَتِکَ .

قالَ : فَخَرَجتُ إلی مَحافِلِ الأَنصارِ ، فَجِئتُ إلی مُحَمَّدِ بنِ مَسلَمَةَ فِی جَرینٍ (2) لَهُ قَد فُرِّغَ مِن طَعامِهِ ، فَقُلتُ لَهُ : بِعنی بِهذَا المِصرِ طَعاما ، فَأعطانی ، حَتّی إذا جَعَلتُ طَعامی قالَ : مَن أنتَ ؟ قُلتُ : عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . فَقالَ : اِبنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ فَقُلتُ : نَعَم . قالَ : وما تَصنَعُ بِهذَا الطَّعامِ ؟ قُلتُ : أُعرِسُ . فَقالَ : وبِمَن ؟ فَقُلتُ : بِابنَةِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله .

قالَ : فَهذَا الطَّعامُ وهذَا المِصرُ الذَّهَبُ فَخُذهُ فَهُما لَکَ . فَأَخَذتُهُ ورَجَعتُ ، فَجَمَعتُ أهلی إلَیَّ .

وکانَ بَیتُ فاطِمَةَ لِحارِثَةَ بنِ النُّعمانِ ، فَسَأَلَت فاطِمَةُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله أن یُحَوِّلَهُ ، فَقالَ لَها : لَقَدِ استَحیَیتُ مِن حارِثَةَ مِمّا یَتَحَوَّلُ لَنا عَن بُیوتِهِ . فَلَمّا سَمِعَ بِذلِکَ حارِثَةُ انتَقَلَ مِنهُ ، وأسکَنَهُ فاطِمَةَ . (3)9749.امام علی علیه السلام :المصنّف لعبد الرزّاق عن ابن عبّاس :دَعَا [النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله] بِلالاً فَقالَ : یا بِلالُ ، إنّی زَوَّجتُ ابنَتِی ابنَ عَمّی ، وأنَا اُحِبُّ أن یَکونَ مِن سُنَّةِ اُمَّتی إطعامُ الطَّعامِ عِندَ النِّکاحِ ، فَائتِ الغَنَمَ ، فَخُذ شاةً وأربَعَةَ أمدادٍ أو خَمسَةً ، فَاجعَل لی قَصعَةً لَعَلّی أجمَعُ عَلَیهَا المُهاجِرینَ وَالأنصارَ ، فَإِذا فَرَغتَ مِنها فَآذِنّی بِها .

فَانطَلَقَ ، فَفَعَلَ ما أمَرَهُ ، ثُمَّ أتاهُ بِقَصعَةٍ ، فَوَضَعَها بَینَ یَدَیهِ ، فَطَعَنَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی رَأسِها ، ثُمَّ قالَ : أدخِل عَلَیَّ النّاسَ زُفَّةً زُفَّةً (4) ، ولا تُغادِرَنَّ زُفَّةً إلی غَیرِها یَعنی إذا فَرَغَت زُفَّةٌ لَم تَعُد ثانِیَةً فَجَعَلَ النّاسُ یَرِدونَ ؛ کُلَّما فَرَغَت زُفَّةٌ وَرَدَت اُخری حَتّی فَرَغَ النّاسُ .

ثمّ عَمَدَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إلی ما فَضَلَ مِنها ، فَتَفَلَ فیها وبارَکَ ، وقالَ : یا بِلالُ ، اِحمِلها إلی اُمَّهاتِکَ وقُل لَهُنَّ : کُلنَ وأطعِمنَ مَن غَشِیَکُنَّ . (5) .

1- .المِصْر : الوعاء (لسان العرب : ج 5 ص 177 «مصر») .
2- .الجَرِين : موضع تجفيف التمر ، وهو له كالبَيدَر للحِنطه (النهايه : ج 1 ص 263 «جرن») .
3- .الأخبار الموفّقيّات : ص 375 ح 231 عن عبد اللّه بن أبى بكر .
4- .زُفّةً زُفّه : أى طائفه بعد طائفه ، وزمره بعد زمره (النهايه : ج 2 ص 305 «زفف») .
5- .المصنّف لعبد الرزّاق : ج 5 ص 487 ح 9782 ، المعجم الكبير : ج 22 ص 411 ح 1022 و ج 24 ص 133 ح 362 ، المناقب للخوارزمى : ص 338 ح 359 .

9750.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :چون خواستم فاطمه علیها السلام را به خانه بیاورم ، پیامبر خدا ، ظرف زرّینی (1) به من داد و فرمود: «با [پول]این ظرف ، خوراکی برای ولیمه عروسی ات بخر» .

من به سوی محافل انصار به راه افتادم و به نزد محمّد بن مسلمه در جایگاه خشک کردن خرماهایش رفتم . از کارش فارغ شده بود . به او گفتم: در برابر این ظرف ، خوراکی به من بفروش . طعامی به من داد و من برداشتم . آن گاه گفت: تو کیستی؟

گفتم: علی بن ابی طالب .

گفت: پسرعموی پیامبر خدا؟ گفتم: آری .

گفت: و با این خوراک چه می کنی؟

گفتم: عروسی می کنم .

گفت: با چه کسی؟

گفتم: دختر پیامبر خدا .

گفت: این خوراک و این ظرف زرّین را بگیر و برای تو باشد .

آن را گرفتم و بازگشتم و همسرم را پیش خود آوردم .

خانه فاطمه علیها السلام ، از آنِ حارثه بن نعمان بود . فاطمه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که جایش را تغییر دهد ؛ امّا پیامبر خدا به او فرمود: «آن قدر حارثه به خاطر ما از خانه هایش تغییر مکان داده است که من از او شرم می کنم» .

چون حارثه این را شنید ، از آن خانه نقل مکان کرد و فاطمه علیها السلام را در آن جای داد .9751.امام صادق علیه السلام :المصنّف ، عبد الرزّاق به نقل از ابن عبّاس : [پیامبر صلی الله علیه و آله] بلال را فرا خواند و فرمود: «ای بلال! من دخترم را به ازدواج پسرعمویم درآورده ام و دوست

می دارم که غذا دادن هنگام ازدواج ، از سنّت های امّتم شود . پیش گلّه برو و گوسفندی و چهار یا پنج مُد (2) [طعام]بگیر و کاسه ای برایم بگذار تا شاید مهاجران و انصار را بر آن گِرد آورم و هرگاه کارت تمام شد ، مرا خبر کن» .

بلال رفت و فرمان را اجرا کرد و کاسه را نزد پیامبر خدا آورد و در جلوی ایشان نهاد . پیامبر خدا از سرِ کاسه برداشت و فرمود: «مردم را دسته دسته وارد کن و هیچ دسته ای دوباره باز نگردد» .

مردم ، وارد می شدند و هرگاه دسته ای غذایش را تمام می کرد ، دسته ای دیگر وارد می شد تا آن که همه آمدند و رفتند .

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی آنچه باقی مانده بود ، توجّه کرد و از آب دهان مبارک خود ، در آن ریخت و غذا ، برکت کرد و فرمود: «ای بلال ! آن را برای مادرانت (همسران پیامبر خدا) ببر و به آنان بگو: بخورید و به کسانی هم که نزد شما می آیند ، بخورانید» . .

1- .به احتمال فراوان ، این ظرف ، جزو سهم پیامبر صلی الله علیه و آله از غنیمت بوده است . (م)
2- .هر «مُدّ» ، برابر ده سیر ، یعنی 750 گرم است .

9861.عنه عليه السلام :كتاب من لا يحضره الفقيه عن جابر بن عبداللّه الأنصارى فى ذِكرِ زَواجِ فاطِمَةَ عليها السلام :لَمّا كانَت لَيلَةُ الزِّفافِ أَتِى النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِبَغلَتِهِ الشَّهباءِ وثُنى عَلَيها قَطيفَةً ، وقالَ لِفاطِمَةَ عليها السلام : اِركبَى ، وأمَرَ سَلمانَ أن يَقودَها ، وَالنَّبِىُّ صلى الله عليه و آله يَسوقُها .

فَبَينا هُوَ فى بَعضِ الطَّريقِ إذ سَمِعَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وَجبَةً (1) ، فَإذا هُوَ بِجَبرَئيلَ عليه السلام فى سَبعينَ ألفا وميكائيلَ فى سَبعينَ ألفا ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : ما أهبَطَكُم إلَى الأَرضِ ؟ ! قالوا : جِئنا نَزُفُّ فاطِمَةَ عليها السلام إلى زَوجِها . وكَبَّرَ جَبرَئيلُ عليه السلام ، وكَبَّرَ ميكائيلُ عليه السلام ، وكَبَّرَتِ المَلائِكَةُ ، وكَبَّرَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله . فَوُضِعَ التَّكبيرُ عَلَى العَرائِسِ مِن تِلكَ اللَّيلَةِ . (2) .

1- .الوَجْبَه : السقطه مع الهدّه، أو صوت الساقط يسقط فتُسمع له هدّه (تاج العروس : ج 2 ص 465 و ص 466 «وجب») .
2- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 401 ح 4402 ، الأمالى للطوسى : ص 258 ح 464 ، مكارم الأخلاق : ج 1 ص 452 ح 1547 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 369 نحوه ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 127 ح 8498 وراجع روضه الواعظين : ص 163 .

9862.عنه علیه السلام :کتاب من لایحضره الفقیه به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری ، در یادکردِ ازدواج فاطمه علیها السلام : چون شب زفاف شد ، آستر خاکستری رنگ پیامبر صلی الله علیه و آله را برایش آوردند و بر رویش روپوشی از مخمل انداختند . پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «سوار شو» و به سلمان فرمان داد که زمام آن را بکشد و پیامبر صلی الله علیه و آله ، خود آن را به جلو می راند .

در حالی که در میان راه بودند ، پیامبر صلی الله علیه و آله صدای فرو افتادن چیزی را شنید و ناگاه با جبرئیل علیه السلام و هفتاد هزار فرشته همراهش ، و میکائیل علیه السلام و هفتاد هزار فرشته همراهش [روبه رو شد] . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه چیزْ شما را به زمین کشانده است؟» .

گفتند: آمده ایم تا فاطمه علیها السلام را به خانه همسرش ببریم . و جبرئیل علیه السلام ، تکبیر گفت و میکائیل علیه السلام ، تکبیر گفت و فرشتگان ، تکبیر گفتند و محمّد صلی الله علیه و آله ، تکبیر گفت . پس ، از همان شب ، تکبیر گفتن در عروسی ها رسم شد . .

9863.عنه علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام فی ذِکرِ زَواجِهِ مِن فاطِمَهَ علیها السلام : ... ثُمَّ صاحَ بی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یا عَلِیُّ ، فَقُلتُ : لَبَّیکَ یا رَسولَ اللّهِ ! قالَ : اُدخُل بَیتَکَ وَالطُف بِزَوجَتِکَ وَارفَق بِها ؛ فَإِنَّ فاطِمَهَ بَضعَهٌ مِنّی ، یُؤلِمُنی ما یُؤلِمُها ویَسُرُّنی ما یَسُرُّها ، أستَودِعُکُمَا اللّهَ وأستَخلِفُهُ عَلَیکُما . (1)راجع : ج 8 ص 6 (علیٌّ عن لسان النبیّ) و ص 50 (أعزّ علیَّ من فاطمه) . و ص 98 (وخیره اللّه) .

3 / 2زَوجاتُهُ بَعدَ فاطِمَهَ بِنتِ رَسولِ اللّهِعاش الإمام علیه السلام تسع سنین مع فاطمه علیها السلام ، ولم یتزوّج فی حیاتها غیرها . وبعد وفاتها علیها السلام تزوّج عددا من النساء ، وفیما یأتی أسماؤهنّ (2) : 1 . اُمامَهُ بِنتُ أبِی العاصِ . 2 . أسماءُ بِنتُ عُمَیسٍ . 3 . فاطِمَهُ اُمُّ البَنینَ . 4 . اُمُّ سَعیدٍ بِنتُ عُروَهَ بنِ مَسعودٍ الثَّقَفِیِّ . 5 . خَوَلَهُ بِنتُ جَعفَرِ بنِ قَیسٍ . 6 . الصَّهباءُ بِنتُ رَبیعَهَ . 7 . لَیلی بِنتُ مَسعودٍ . 8 . مُحَیّاهُ بِنتُ امرِئِ القَیسِ 3 . وکان له غیرهنّ سبع عشره سُرِّیّه (3) بعضهنّ اُمّهات ولد . وکانت أزواجه عند استشهاده اُمامه ، واُمّ البنین ، وأسماء بنت عمیس ، ولیلی بنت مسعود . (4)

.

1- .المناقب للخوارزمی : ص 353 ح 364 ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 363 .
2- .لمزید الاطّلاع علی أسماء أزواج الإمام علیه السلام راجع : الطبقات الکبری : ج 3 ص 19 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 411 417 ، مروج الذهب : ج 2 ص 73 ، المعارف لابن قتیبه : ص 210 و 211 ، تاریخ الطبری : ج 5 ص 153 155 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 440 و 441 ، صفه الصفوه : ج 1 ص 130 و 131 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 332 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 354 ، تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 213 ، العمده : ص 30 ، تاج المواليد : ص 94 و 95 ، تاریخ موالید الأئمّه علیهم السلام : ص 170 و 171 .
3- .السُّرِّیَّه : الأمَه التی بَوَّأتَها بیتا (تاج العروس : ج 6 ص 514 «سری») .
4- .تاریخ موالید الأئمّه علیهم السلام : ص 172 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 305 .

3 / 2 همسران علی پس از فاطمه دختر پیامبر خدا

اشاره

9802.الکافی (به نقل از فضل البقباق) امام علی علیه السلام در یادکرد ازدواجش با فاطمه علیها السلام : سپس پیامبر خدا ، مرا صدا زد: «ای علی !» .

گفتم: بلی ، ای پیامبر خدا !

فرمود: «به خانه ات وارد شو و با همسرت لطیف و سازگار باش که فاطمه ، پاره تن من است . هرچه او را رنج دهد ، مرا رنج می دهد ، و هرچه او را شادمان کند ، مرا شادمان می کند . شما را در پناه خداوند می گذارم و پس از خود ، شما را به خدا می سپارم» .ر . ک : ج 8 ص 7 (علی از زبان پیامبر) . و ص 51 (از فاطمه برای من عزیزتر) . و ص 99 (برگزیده خدا) .

3 / 2همسران علی پس از فاطمه دختر پیامبر خداامام علی علیه السلام ، نُه سال با فاطمه علیها السلام زیست و در حیات او ، همسر دیگری اختیار نکرد ؛ امّا پس از وفات فاطمه علیها السلام ، چند همسر برگزید که عبارت اند از : 1 . اُمامه دختر ابو العاص ، 2 . اسماء دختر عمیس ، 3 . فاطمه اُمّ البنین ، 4 . اُمّ سعید ، دختر عروه بن مسعود ثقفی ، 5 . خوله ، دختر جعفر بن قیس ، 6 . صهباء ، دختر ربیعه ، 7 . لیلی ، دختر مسعود ، 8 . محیّاه ، دختر امرء القیس . (1) و افزون بر اینها ، هفده کنیز هم داشت که برخی برای وی ، فرزند آوردند . همسران امام علیه السلام در هنگام شهادتش : اُمامه ، اُمّ البنین ، اسماء بنت عمیس و لیلی بنت مسعود بودند .

.

1- .عبد الجبّار بن منظور از عوف بن خارجه چنین نقل می کند : «من هنگام خلافت عمر در نزد او بودم که [پیر]مردی درویش از میان مردم به سمت عمر عبور می کرد تا به جلوی او رسید . پس به تحیّت خلافت ،

تحیّتش گفت . عمر پرسید: تو کیستی؟ گفت: مردی نصرانی ام . من امرء القیس پسر عدیّ کلبی ام . عمر ، وی را نشناخت . پس مردی به عمر گفت: این کسی است که در جاهلیت ، قبیله بکر بن وائل را غارت کرده است . عمر گفت: چه می خواهی؟ گفت: می خواهم مسلمان شوم . عمر ، اسلام را بر او عرضه کرد و او هم پذیرفت . سپس برایش نیزه ای خواست و پرچمی بر آن به نشانه فرمان روایی اش بر مسلمانان قوم قضاعه آویخت . پیرمرد بازگشت و پرچم ، بالای سرش در اهتزاز بود . تا آن زمان ندیده بودم مردی نماز نخوانده ، بر گروهی از مسلمانان ، امیر شود . علی علیه السلام و پسرانش برخاستند و رفتند تا به او رسیدند . پس [علی علیه السلام]به او گفت: من علی بن ابی طالب ، پسر عموی پیامبر خدایم و این دو ، پسران من از دختر پیامبر خدایند و ما دوست داریم داماد تو شویم . امرء القیس گفت: ای علی! محیّاه دختر امرء القیس را به ازدواج تو درآوردم ؛ و ای حسن! سلمی دختر امرء القیس را به ازدواج تو درآوردم ؛ و ای حسین! رباب دختر امرء القیس را به ازدواج تو درآوردم». (الإصابه : ج 1 ص 355 الرقم 487)

9807.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام :كانَ لِعَلِیٍّ سَبَعَ عَشرَةَ سُرِّیَّةً . (1)9803.امام زین العابدین علیه السلام :المناقب لابن شهر آشوب :تُوُفِّیَ عَن أربَعَهٍ : اُمامَهَ واُمُّها زَینَبُ بِنتُ النَّبِیِّ وأسماءَ بِنتِ عُمَیسٍ ، ولَیلَی التَّمیمِیَّهِ ، واُمِّ البَنینَ الکِلابِیَّهِ . (2)

ونتحدّث فیما یأتی بإیجاز عن ثلاث من أشهرهنّ : .

1- .تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 652 عن الإمام الصادق علیه السلام ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 333 من دون إسنادٍ إلی المعصوم ؛ دعائم الإسلام : ج 2 ص 192 ح 696 عن الإمام الصادق علیه السلام وفیهما «ترک علیّ أربع نسوه وتسع عشره سرّیّه» .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 305 .

9811.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام ، هفده کنیز داشت .9808.امام علی علیه السلام :المناقب ، ابن شهر آشوب :[امام علی علیه السلام] هنگام وفات ، چهار زن داشت : اُمامه که مادرش زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، اسماء بنت عمیس ، لیلی تمیمی و اُمّ البنین کِلابی .اینک ، شرح حال سه تن از مشهورترینِ این همسران را به اختصار ، باز می گوییم :

.

أ اُمامَهُ بِنتُ أبِى العاصِهى بنت زينب بنت رسول اللّه صلى الله عليه و آله . وكانت زينب قد تزوّجت أبا العاص قبل الإسلام . وأبو العاص هو ابن اُخت خديجه عليها السلام . أنجبت زينب ولدين هما : علىّ الذى مات صغيرا ، واُمامه التى كان يحبّها النبىّ صلى الله عليه و آله ويلاطفها . وتزوّجها الإمام عليه السلام بوصيّه الزهراء عليها السلام إذ أوصته أن يتزوّجها ، وقالت : إنّها تكون لولدى مثلى . (1) ونقلت بعض الروايات أنّ الإمام عليه السلام أولدها محمّدا الذى كان يسمّى محمّد بن علىّ الأوسط . (2)

9821.امام على عليه السلام :اُسد الغابه فى تَرجَمَهِ اُمامَهَ بِنتِ أبى العاصِ :تَزَوَّجَها عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام بَعدَ مَوتِ فاطِمَهَ عليها السلام ، وكانَت فاطِمَهُ وَصَّت عَلِيّا أن يَتَزَوَّجَها . فَلَمّا تُوُفِّيَت فاطِمَهُ تَزَوَّجَها ، زَوَّجَها مِنهُ الزُّبَيرُ ابنُ العَوّامِ ؛ لِأَنَّ أباها قَد أوصاهُ بِها .

فَلَمّا جُرِحَ عَلِىٌّ خافَ أن يَتَزَوَّجَها مُعاوِيَهُ ، فَأَمَرَ المُغيرَهَ بنَ نَوفَلِ بنِ الحارِثِ ابنِ عَبدِ المُطَّلِبِ أن يَتَزَوَّجَها بَعدَهُ . فَلَمّا تُوُفِّىَ عَلِىٌّ وقَضَت العِدَّهُ تَزَوَّجَهَا المُغيرَهُ ، فَوَلَدَت لَهُ يَحيى ، وبِهِ كانَ يُكَنّى ، فَهَلَكَت عِندَ المُغيرَهِ . (3)ب أسماءُ بِنتُ عُمَيسٍ الخَثعَمِيَّهُوهى من النساء العظيمات فى التاريخ الإسلامى ، وكانت من اُولَياتِ النساء اللائى آمنَّ بالنبىّ صلى الله عليه و آله . تزوّجت أسماء جعفر بن أبى طالب ، وهاجرت معه إلى الحبشه ، وأنجبت منه ثلاثه أولاد ؛ هم : عبد اللّه ، وعَون ، ومحمّد . (4) ولمّا استُشهد جعفر تزوّجها أبو بكر ، فأولدها محمّدا البطل الثابت على ولاء علىّ عليه السلام . (5) وكانت رفيقه الزهراء عليها السلام وصاحبتها (6) . وهى التى اقترحت عليها أن يضع جثمانها الطاهر فى التابوت وأعانت الإمام عليه السلام على غسلها عليها السلام . (7) وبعد وفاه أبى بكر تزوّجها الإمام عليه السلام (8) ، فأولدها يحيى (9) . وظلّت مع الإمام عليه السلام حتى استشهاده . (10) وهى من رواه الحديث ، وممّن روت حديث ردّ الشمس . (11)

.

1- .روضه الواعظين : ص 168 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 870 ح 48 وراجع علل الشرائع : ص 188 ح 2 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 154 .

3- .اَسد الغابه : ج 7 ص 20 الرقم 6724 ، الإصابه : ج 8 ص 25 الرقم 10828 ، الاستيعاب : ج 4 ص 351 الرقم 3270 كلاهما نحوه .
4- .المعجم الكبير : ج 24 ص 131 ح 358 ، الطبقات الكبرى : ج 8 ص 280 ، تهذيب الكمال : ج 35 ص 127 الرقم 7784 ، مروج الذهب : ج 3 ص 73 ، سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 283 الرقم 51 ، اُسد الغابه : ج 7 ص 13 الرقم 6713 ، الاستيعاب : ج 4 ص 348 الرقم 3264 ، الإصابه : ج 8 ص 15 الرقم 10809 .
5- .الطبقات الكبرى : ج8 ص282 ، تهذيب الكمال : ج35 ص127 الرقم 7784 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 426 ، مروج الذهب: ج 3 ص 73 ، اُسد الغابه : ج 7 ص 13 الرقم 6713 ، الاستيعاب : ج 4 ص 348 الرقم 3264 ، الإصابه : ج 8 ص 15 الرقم 10809 .
6- .الأمالى للمفيد: ص281 ح7، الأمالى للطوسى: ص109 ح166.
7- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 34 ،المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 179 ح 4769 ؛ دلائل الإمامه : ص 136 ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 364 .
8- .الطبقات الكبرى : ج8 ص285 ، تهذيب الكمال : ج35 ص127 الرقم 7784 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 154 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 440 ، حليه الأولياء : ج 2 ص 75 ح 158 ، سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 283 الرقم 51 ، اُسد الغابه : ج 7 ص 13 الرقم 6713 ، الاستيعاب : ج 4 ص 348 الرقم 3264 ، الإصابه : ج 8 ص 15 الرقم 10809 .
9- .تهذيب الكمال : ج 35 ص 127 الرقم 7784 ، المعارف لابن قتيبه : ص 210 ، مروج الذهب : ج 3 ص 73 ، اُسد الغابه : ج 7 ص 13 الرقم 6713 ، الاستيعاب : ج 4 ص 348 الرقم 3264 ، الطبقات الكبرى : ج 8 ص 285 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 154 ، سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 286 الرقم 51 ، الإصابه : ج 8 ص 15 الرقم 10809 ، المحبّر : ص 108 وفى الخمسه الأخيره «يحيى وعون» ، الكامل فى التاريخ: ج 2 ص 440 وفيه «محمّد الأصغر ويحيى» ؛ الإرشاد : ج 1 ص 354 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 213 وفيه «عثمان ويحيى» .
10- .تاريخ مواليد الأئمّه عليهم السلام : ص 172 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 305 .
11- .راجع : ج 12 ص 12 (ردّ الشمس فى عهد النبىّ) .

الف اُمامه دختر ابو العاص

ب اسماء دختر عُمَیس خَثعَمی

الف اُمامه دختر ابو العاصاو دختر زینب ، دختر پیامبر خداست . زینب ، پیش از اسلام با ابو العاص ، خواهرزاده خدیجه (و پسر خاله خویش) ، ازدواج کرده بود و دو فرزند داشت : علی که در کودکی مُرد و اُمامه که پیامبر صلی الله علیه و آله به او محبّت می ورزید و امام علی علیه السلام ، بنا به وصیّت زهرا علیها السلام با او ازدواج کرد . فاطمه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام گفت: «او برای فرزندانم همچون من است» . برخی روایت ها حاکی از آن است که امام علی علیه السلام از او فرزندی به نام محمّد داشت که «محمّد اوسط» نامیده می شد .

9834.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :اُسد الغابه در شرح احوال اُمامه دختر ابو العاص : علی بن ابی طالب علیه السلام پس از وفات فاطمه علیها السلام با او (اُمامه) ازدواج کرد و فاطمه علیها السلام خود به علی علیه السلام وصیّت کرده بود که با او ازدواج کند و چون فاطمه علیها السلام وفات کرد، علی علیه السلام با وی ازدواج کرد. او را زبیر بن عوّام ، به همسری علی علیه السلام درآورد ؛ زیرا پدرش به زبیر ، سفارش او را کرده بود .

چون علی علیه السلام زخمی شد ، بیم آن داشت که معاویه با اُمامه ازدواج کند . پس ، از مغیره بن نوفل بن حارث بن عبد المطّلب خواست که پس از وی با اُمامه ازدواج کند و چون علی علیه السلام وفات کرد و عدّه اُمامه سر آمد ، مغیره با او ازدواج کرد که برایش یحیی را به دنیا آورد و کنیه مغیره ، ابو یحیی شد . پس اُمامه در خانه مغیره درگذشت .ب اسماء دختر عُمَیس خَثعَمیاو از زنان بزرگ در تاریخ اسلام و جزو نخستین زنانی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند . اسماء با جعفر بن ابی طالب ، ازدواج کرد و با او به حبشه هجرت کرد و برای او سه فرزند آورد: عبد اللّه ، عون و محمّد . چون جعفر به شهادت رسید ، به ازدواج ابو بکر درآمد و محمّد بن ابی بکر را به دنیا آورد که قهرمان پایداری در ولایت علی علیه السلام است . اسماء ، همراه و همدم فاطمه زهرا علیها السلام بود . او بود که به فاطمه علیها السلام پیشنهاد داد تا

جسد مطهّرش را در «تابوت» نهند و در غسل او ، امام را یاری داد . اسماء پس از فوت ابو بکر ، به ازدواج امام علی علیه السلام درآمد و یحیی را برایش به دنیا آورد و تا زمان شهادت امام علیه السلام با او بود . او از راویان حدیث و از کسانی است که حدیث «ردّ الشمس» را نقل کرده اند . (1)

.

1- .ر . ک : ج 12 ، ص 13 (بازگشت خورشید در عهد پیامبر) .

ص: 148

. .

ص: 149

. .

9837.عنه عليه السلام :تهذيب الكمال فى تَرجَمَهِ أسماءَ بِنتِ عُمَيسٍ : كانَت أوَّلاً تَحتَ جَعفَرِ ابنِ أبى طالِبٍ ، وهاجَرَت مَعَهُ إلى أرضِ الحَبَشَهِ ، ثُمَّ قُتِلَ عَنها يَومَ مُؤتَهَ ، فَتَزَوَّجَها أبو بَكرٍ الصِّدّيقُ ، فَماتَ عَنها ، ثُمَّ تَزَوَّجَها عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ .

ووَلَدَت لِجَعفَرٍ : عَبدَ اللّهِ بنَ جَعفَرٍ ، وعَونَ بنَ جَعفَرٍ ، ومُحَمَّدَ بنَ جَعفَرٍ . ووَلَدَت لِأَبى بَكرٍ : مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ فى حَجَّهِ الوَداعِ . ووَلَدَت لِعَلِىٍّ يَحيَى بنَ عَلِىٍّ . فَهُم إخوَهٌ لِاُمٍّ . (1)9838.عنه عليه السلام :صحيح البخارى عن أبى موسى :دَخَلَت أسماءُ بِنتُ عُمَيسٍ وهِىَ مِمَّن قَدِمَ مَعنا عَلى حَفصَهَ زَوجِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله زائِرَهً ، وقَد كانَت هاجَرَت إلَى النَّجاشِىِّ فيمَن هاجَرَ ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلى حَفصَهَ وأسماءُ عِندَها ، فَقالَ عُمَرُ حينَ رَأى أسماءَ : مَن هذِهِ ؟ قالَت : أسماءُ بِنتُ عُمَيسٍ . قالَ عُمَرُ : الحَبَشِيَّهُ هذِهِ ؟ البَحرِيَّهُ هذِهِ ؟ قالَت أسماءُ : نَعَم . قالَ : سَبَقناكُم بِالهِجرَهِ ؛ فَنَحنُ أحَقُّ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنكُم ! فَغَضِبَت وقالَت : كَلّا وَاللّهِ ! كُنتُم مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُطعِمُ جائِعَكُم ويَعِظُ جاهِلَكُم ، وكُنّا فى دارٍ أو فى أرضِ البُعَداءِ البُغَضاءِ بِالحَبَشَهِ ، وذلِكَ فى اللّهِ وفى رَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، وَايمُ اللّهِ لا أطعَمُ طَعاما ولا أشرَبُ شَرابا حَتّى أذكُرَ ما قُلتَ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ونَحنُ كُنّا نُؤذى ونَخافُ ، وسَأَذكُرُ ذلِكَ لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وأسأَلُهُ ، وَاللّهِ لا أكذِبُ ولا أزيغُ ولا أزيدُ عَلَيهِ !

فَلَمّا جاءَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله قالَت : يا نَبِىَّ اللّهِ ، إنَّ عُمَرَ قالَ كَذا وكَذا .

قالَ : فَما قُلتِ لَهُ ؟

قالَت : قُلتُ لَهُ كَذا وكَذا .

قالَ : لَيسَ بِأَحَقَّ بى مِنكُم ، ولَهُ ولِأَصحابِهِ هِجرَهٌ واحِدَهٌ ، ولَكُم أنتُم أهلَ السَّفينَهِ هِجرَتانِ . (2) .

1- .تهذيب الكمال : ج 35 ص 127 الرقم 7784 ، اُسد الغابه : ج 7 ص 13 الرقم 6713 ، الاستيعاب : ج 4 ص 348 الرقم 3264 كلاهما نحوه .

2- .صحيح البخارى : ج 4 ص 1546 ح 3990 ، صحيح مسلم : ج 4 ص 1946 ح 2503 وراجع الطبقات الكبرى : ج 8 ص 281 وسير أعلام النبلاء : ج 2 ص 283 الرقم 51 .

9832.امام علی علیه السلام :تهذیب الکمال در شرح حال اسماء بنت عمیس : ابتدا همسر جعفر بن ابی طالب بود و با او به سرزمین حبشه هجرت کرد . وقتی جعفر در جنگ موته شهید شد ، ابو بکر با او ازدواج کرد و چون او مُرد ، علی بن ابی طالب علیه السلام با وی ازدواج کرد . اسماء برای جعفر ، عبد اللّه ، عون و محمّد را به دنیا آورد ، و برای ابو بکر ، محمّد را در حجّه الوداع ، و برای علی علیه السلام ، یحیی را . پس اینان ، برادران ناتنی و مادری هم هستند .9833.امام علی علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از ابو موسی : اسماء بنت عمیس که از همراهان ما و از مهاجرانی بود که به سوی نجاشی هجرت کرده بودند ، برای دیدار حَفصه ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد او رفت . عمر در حالی که اسماء نزد حفصه بود ، وارد شد و چون اسماء را دید ، پرسید : این کیست؟

حفصه گفت: اسماء بنت عمیس است .

عمر گفت: این به حبشه رفته است؟ این از دریا گذشته است؟

اسماء گفت: آری .

عمر گفت: ما در هجرت از شما پیشی گرفتیم . پس ، از شما به پیامبر خدا سزاوارتریم .

اسماء ، خشمناک شد و گفت: به خدا سوگند که چنین نیست ! شما با پیامبر خدا بودید ، گرسنه تان را سیر و نابخردتان را موعظه می کرد ، حال آن که ما در خانه (یا سرزمینی) دور و پُر از دشمن در حبشه بودیم و این به خاطر خدا و به خاطر پیامبر خدا بود و به خدا سوگند ، چیزی نمی خورم و نمی آشامم تا آنچه را گفتی ، به پیامبر خدا بگویم . ما بودیم که آزار می شدیم و می ترسیدیم ؛ و این را برای پیامبر خدا باز می گویم و از او می پرسم و به خدا سوگند ، نه دروغ می گویم و نه تحریفش می کنم و نه بر آن می افزایم .

پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ، اسماء گفت: ای پیامبر خدا ! عمر ، چنین و چنان گفت . پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «تو به او چه گفتی؟» .

اسماء گفت: من هم چنین و چنان گفتم .

فرمود: «او به من از شما سزاوارتر نیست . او و همراهانش یک هجرت دارند و برای شما اهل کشتی ، دو هجرت است» . .

ج فاطمه اُمُّ البَنينَ بِنتُ حِزامٍوكانت من الشخصيّات المتألّقه فى التاريخ الإسلامى . وتنتسب إلى اُسره لا نظير لها فى الشجاعه والشهامه والقتال . ولمّا عزم الإمام عليه السلام على الزواج بعد رحيل الزهراء عليها السلام دعا عقيلاً ، وطلب منه أن يختار له امرأه من قبيله معروفه بالشجاعه لِتلد له فرسانا صناديد . ولمّا كان عقيل عالما بارعا فى الأنساب فقد اختار اُمّ البنين ، وذكر أنّ آباءها من أشجع العرب وأثبتهم وأشدّهم قتالاً . (1) وكانت اُمّ البنين شاعره مُفوّهه ، جليله . أرسلت أولادها الأربعه إلى كربلاء فى ركب الإمام الحسين عليه السلام . وكانت تمضى وقتها فى البقيع ؛ تنشد الشعر فى رثاء أولادها باكيه عليهم (2) ، والناس يجتمعون ويتألّمون ويبكون ، ويطّلعون على قبائح بنى اُميّه وممارساتهم الدنيئه . وهكذا استطاعت أن تبلّغهم نداء أولادها وهدفهم .

.

1- .عمده الطالب : ص 357 .
2- .مقاتل الطالبيّين : ص 90 .

ج فاطمه دختر حِزام (اُمُّ البنین)

ج فاطمه دختر حِزام (اُمُّ البنین)وی از شخصیت های درخشان در تاریخ اسلام است و به خانواده ای منسوب است که در شجاعت و شهامت و پیکار ، نظیر ندارند . چون امام علی علیه السلام پس از رحلت زهرا علیها السلام تصمیم به ازدواج گرفت ، عقیل را فرا خواند و از او خواست که برای او زنی از میان قبیله های معروف به شجاعت بیابد تا برای او جنگجویانی دلیر بزاید . از آن جا که عقیل در تبارشناسی زِبَردست بود ، فاطمه دختر حِزام را برگزید و گفت که پدران وی از شجاع ترین ، پایدارترین و قوی ترین عرب ها در پیکارند . اُمّ البنین ، شاعری زبان آور و بزرگ بود . چهار پسرش را در رکاب امام حسین علیه السلام به کربلا فرستاد و در مرثیه آنان ، در بقیع به گریه کردن و سرودن شعر نشست و مردم ، گِرد می آمدند و دردمندانه می گریستند و بر زشتکاری های بنی امیّه و رفتارهای پست آنان ، آگاه می شدند و بدین گونه ، توانست ندای فرزندانش و هدفشان را به مردم برساند .

.

الفصل الرابع : الأَولادلم تتّفق كلمه المؤرّخين على عدد موحّد فيما يخصّ عدد أولاده عليه السلام ؛ فقد ذكر الشيخ المفيد أنّ عددهم سبعه وعشرون ولدا ذكرا وأُنثى (1) ، فيما ذكر ابن سعد أنّهم يبلغون أربعةً وثلاثين ولدا (2) ، وذكر المزّى أنّ عددهم تسعه وثلاثون ولدا . (3) ويمكن عزْو الاختلاف الموجود فى الكتب التاريخيّه حول عدد أولاد الإمام إلى تداخل الأسماء مع الكنى وتكرار البعض منها . وقد تبيّن لنا بعد الفحص والتمحيص أنّ عددهم كان يبلغ أربعةً وثلاثين ولدا ، وهم كلّ من : 1 . الإمام الحسن عليه السلام . 2 . الإمام الحسين عليه السلام . 3 . زينب . 4 . اُمّ كلثوم . 5 . المحسّن (4) . (5) اُمّهم فاطمه بنت رسول اللّه صلى الله عليه و آله . ومحسّن ولدها الآخر الذى سقط وقُتل فى هجوم الغوغاء على بيت الوحى . (6) 6 . العبّاس . 7 . عبد اللّه . 8 . عثمان . 9 . جعفر . اُمّهم اُمّ البنين بنت حِزام . وكلّهم قُتلوا مع الحسين عليه السلام بكربلاء . 10 . محمّد ابن الحنفيّه : اُمّه خوله بنت جعفر بن قيس . 11 . أبو بكر : اُمّه ليلى ، ولعلّها ابنه مسعود الدارميّه . قُتل مع الحسين عليه السلام بكربلاء . (7) 12 . عبيد اللّه : اُمّه ليلى . قُتل مع الحسين عليه السلام بكربلاء . 8 13 . محمّد الأصغر : اُمّه اُمّ ولد . قُتل مع الحسين عليه السلام بكربلاء . (8) 14 . يحيى : اُمّه أسماء بنت عميس . مات فى حياه الإمام عليه السلام . (9) 15 . عون : اُمّه أسماء بنت عميس . (10) 16 . محمّد الأوسط : اُمّه اُمامه . (11) 17 . عمر : اُمّه الصهباء التغلبيّه ؛ اُمّ حبيب . (12) 18 . رقيّه : اُمّها الصهباء التغلبيّه ؛ اُمّ حبيب . وهى زوجه مسلم بن عقيل (13) ، وله منها ثلاثه أولاد (14) ، استُشهد منهم عبد اللّه فى كربلاء . (15) 19 . اُمّ الحسن : اُمّها اُمّ سعيد (16) . كانت زوجه جَعده بن هُبيره ابن اُخت الإمام عليه السلام ثمّ تزوّجها جعفر بن عقيل . واستُشهد جعفر فى واقعه الطفّ (17) . وكانت اُمّ الحسن فى سبايا كربلاء . (18) 20 . اُمّ هانئ : تزوّجها عبد اللّه الأكبر ابن عقيل (19) الذى قُتل مع الحسين عليه السلام بكربلاء (20) مع ابنه محمّد . (21) 21 . فاطمه : تزوّجها محمّد بن أبى سعيد بن عقيل (22) الذى قُتل مع الحسين عليه السلام بكربلاء . (23) 22 . زينب الصغرى (24) : تزوّجها محمّد بن عقيل . (25) 23 . ميمونه : تزوّجها عبد اللّه بن عقيل . (26) 24 . نفيسه : تزوّجها عبد اللّه بن عقيل . (27) 25 . خديجه : تزوّجها عبد الرحمن بن عقيل . (28) 26 . اُمامه : تزوّجها الصلت بن عبد اللّه بن نوفل بن الحارث بن عبد المطّلب (29) . ماتت فى حياه الإمام عليه السلام . (30) 27 . رَملَه الكبرى : اُمّها اُمّ سعيد (31) . تزوّجها عبد اللّه بن أبى سفيان بن الحارث ابن عبد المطّلب . (32) 28 . جُمانه (33) : ماتت فى

حياه الإمام عليه السلام . (34) 29 . اَمّ سلمه . (35) 30 . رقيّه الصغرى . (36) 31 . اُمّ كلثوم الصغرى . (37) 32 . رَملَه الصغرى . (38) 33 . اُمّ الكِرام . 40 34 . اُمّ جعفر . 41

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 354 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 .
3- .تهذيب الكمال : ج 20 ص 479 الرقم 4089 .
4- .ضبط هذا الاسم فى أكثر المصادر بالتشديد،وصرّح ابن حجر فى الإصابه: «المحسّن بتشديد السين المهمله»،ولكن جاء فى تهذيب الكمال وأنساب الأشراف وتاريخ الطبرى بدون التشديد.
5- .تهذيب الكمال : ج 20 ص 479 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 411 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 153 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص440، اُسد الغابه : ج5 ص70 الرقم 4695 ، الإصابه : ج6 ص 191 الرقم 8308؛ الإرشاد : ج1 ص 355 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 213.
6- .تلخيص الشافى : ج 3 ص 156 ، معانى الأخبار : ص 206 ، دلائل الإمامه : ص 134 ح 43 ، الاختصاص : ص 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 212 ح 38 ، إثبات الوصيّه : ص 155 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 358 ؛ البدء والتاريخ : ص 5 الرقم 20 وراجع كتاب «مأساه الزهراء» : ج 2 ص 111 147 .
7- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 19 ، الطبقه الخامسه من الصحابه : ج 1 ص 476 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 154 وفيه «اُمّه اُمّ ولد» نقلاً عن الواقدى «واُمّه أسماء بنت عميس» نقلاً عن هشام بن محمّد ، و ص 468 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 440 وص 581 وفيهما «وقد شكّ قتله» ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 2 ص 28 وفيه «اسمه عبد اللّه » ، مقاتل الطالبيّين : ص 91 وفيه «لم يعرف اسمه» ؛ الإرشاد : ج 1 ص 354 ، الاختصاص : ص 82 ، تاج المواليد : ص 95 ، العمده : ص 30 وفى الثلاثه الأخيره «اسمه محمّد الأصغر» .
8- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، الطبقه الخامسه من الصحابه : ج 1 ص 476 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 154 وفيه «اُمّه اُمّ ولد» نقلاً عن الواقدى «واُمّه أسماء بنت عميس» نقلاً عن هشام بن محمّد ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 440 ص 581 وفيها «محمّد» ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 413 وفيه «اُمّه ورقاء اُمّ ولد» ، مقاتل الطالبيّين : ص 90 ، الاختصاص : ص 82 وفيه «محمّد» ، الإرشاد : ج 1 ص 355 ، تاج المواليد : ص 95 ، العمده :

ص 30 وفى الثلاثه الأخيره «محمّد الأصغر ، المكنّى أبا بكر ، اَمّه ليلى ، قتل بالطفّ» ويتّحد مع أبى بكر .
9- .إعلام الورى : ج 1 ص 396 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص305؛ تهذيب الكمال : ج20 ص479 ، نسب قريش : ص44.
10- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 413 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 154 .
11- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 414 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 154 .
12- .على الرغم من دعوه الإمام الحسين عليه السلام إيّاه ، إلّا أنّه لم يشهد واقعه كربلاء ، وعاش دهرا طويلاً ، وبايع عبد اللّه بن الزبير والحجّاج . (سرّ السلسله العلويّه : ص 96 و 97 ، عمده الطالب : ص 362) .
13- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 413 ، المعارف لابن قتيبه: ص204، نسب قريش:ص45، المحبّر: ص56؛ إعلام الورى: ج1 ص397 .
14- .نسب قريش : ص 45 ؛ إعلام الورى : ج 1 ص 397 .
15- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 469 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 582 ، مقاتل الطالبيّين : ص 98 ، الفتوح : ج 5 ص 110 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 2 ص 26 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 107 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 105 ، إعلام الورى : ج 1 ص 397 ، شرح الأخبار : ج 3 ص 195 .
16- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 154 ، مروج الذهب : ج 3 ص 73 ، المعارف لابن قتيبه : ص 211 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 414 ، نسب قريش : ص 45 وفيهما «اُمّ الحسين» بدل «اُمّ الحسن» ؛ الإرشاد : ج 1 ص 354 .
17- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 414 وراجع المعارف لابن قتيبه : ص 211 ونسب قريش : ص 45 والمحبّر : ص 56 .
18- .شرح الأخبار : ج 3 ص 198 .
19- .نسب قريش : ص 45 ، المحبّر : ص 56 ؛ إعلام الورى : ج 1 ص 397 .
20- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 469 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 582 ، مقاتل الطالبيّين : ص 97 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 106 .
21- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 465 ، نسب قريش : ص 46 ، المحبّر : ص 56 ؛ المجدى : ص 18 وفيه «أبو سعيد بن عقيل» ، إعلام الورى : ج 1 ص 397 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 305 وفيه «محمّد بن عقيل» .
22- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 469 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 582 ، المحبّر : ص 491 ، مقاتل الطالبيّين : ص 98 .

23- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 155 ، المعارف لابن قتيبه : ص 211 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 354 .
24- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 414 ، المعارف لابن قتيبه : ص 204 ، نسب قريش : ص 45 ؛ المجدى : ص 18 .
25- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 414 ، المعارف لابن قتيبه : ص 205 ، نسب قريش : ص 45 ، المحبّر : ص 56 ؛ المجدى : ص 18 وفيه «عبد اللّه الأكبر بن عقيل» ، إعلام الورى : ج 1 ص 397 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 305 وفيه «عقيل بن عبد اللّه بن عقيل» .
26- .نسب قريش : ص 45 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 415 وفيه «إنّ زوجها تمام بن العبّاس» ؛ المجدى : ص 18 وفيه «عبد اللّه بن عقيل الأصغر» ، إعلام الورى : ج 1 ص 397 .
27- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 415 ، المعارف لابن قتيبه : ص 205 ، نسب قريش : ص 45 ، المحبّر : ص 57 .
28- .نسب قريش : ص 46 ، المحبّر : ص 57 ؛ المجدى : ص 18 وفيه «الصليب» بدل «الصلت» ، إعلام الورى : ج 1 ص 398 .
29- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 305 .
30- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 414 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 154 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 441 ، المعارف لابن قتيبه : ص 211 ، مروج الذهب : ج 3 ص 73 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 354 وليس فى الثلاثه الأخيره «الكبرى» .
31- .نسب قريش : ص 45 ، المحبّر : ص 56 ؛ المجدى : ص 18 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 305 .
32- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 415 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 155 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 441 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 355 وزاد فيه «المكنّاه اُمّ جعفر» ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 50 ح 537 540 .
33- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 155 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 441 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 415 ، المعارف لابن قتيبه: ص 211 ، صفه الصفوه : ج 1 ص 131 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 355 ، المناقب للكوفى : ص 502 ح 537 540 .
34- .الإرشاد : ج 1 ص 354 ، إعلام الورى : ج 1 ص 396 .
35- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 414 وفيه «تزوّجها كثير بن العبّاس قبل اُختها أو بعدها» ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 155 ، صفه الصفوه : ج 1 ص 131 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 50 .
36- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 414 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 155 ، صفه الصفوه : ج 1 ص 131 ؛ المناقب

للكوفى : ج 2 ص 50 ح 537 540 .
37- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 415 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 155 ، المعارف لابن قتيبه : ص 211 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 50 ح 537 540 .
38- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 415 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 155 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 50 ح 537 540 .

فصل چهارم : فرزندان

اشاره

فصل چهارم : فرزندانمورّخان ، بر عدد واحدی در تعداد فرزندان امام علی علیه السلام اتّفاق ندارند . شیخ مفید ، آنان را 27 پسر و دختر می داند و ابن سعد ، تعداد آنان را به 34 نفر می رساند و مِزّی ، آنان را 39 نفر می شمارد . اختلاف موجود در کتاب های تاریخی را می توان ناشی از تداخل نام ها و کنیه ها و تکرار برخی از آنها دانست . برای ما پس از جستجو و تلخیص نام ها ، روشن شد که فرزندان ایشان ، 34 نفرند: 1 . حسن علیه السلام ؛ 2 . حسین علیه السلام ؛ 3 . زینب علیها السلام ؛ 4 . اُمّ کلثوم علیها السلام ؛ 5 . مُحَسَّن (1) (که مادر اینان ، فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خداست و محسَّن ، آخرین فرزند ایشان بود که در جریان هجوم غوغاییان به خانه وحی ، سِقط و کشته شد) ؛ 6 . عبّاس ؛ 7 . عبد اللّه ؛ 8 . عثمان ؛ 9 . جعفر (که مادر اینان ، امّ البنین دختر حزام بود و همه آنها همراه امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسیدند) ؛ 10 . محمّد بن حنفیّه (که مادرش خوله دختر جعفر بن قیس بود) ؛ 11 . ابو بکر (2) (که مادرش لیلی بود که احتمالاً همان دختر مسعود دارمی است . او همراه امام حسین علیه السلام ، در کربلا شهید شد) ؛ 12 . عبیداللّه (که مادرش لیلی بود . او نیز با امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شد) (3) ؛ 13 . محمّد اصغر (که مادرش ، امّ ولد (4) بود . (5) او نیز همراه امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شد) ؛ 14 . یحیی (که مادرش اسماء بنت عمیس بود و در حیات امام علی علیه السلام درگذشت)؛ 15 . عون (که مادرش اسماء بنت عمیس بود) ؛ 16 . محمّد اوسط (که مادرش اُمامه بود) ؛ 17 . عمر (که مادرش امّ حبیب ، صهبای تغلبی نام داشت) ؛ (6) 18 . رقیّه (که مادرش امّ حبیب ، صهبای تغلبی نام داشت . او همسر مسلم بن عقیل بود و از وی سه فرزند داشت که از میان آنان ، عبد اللّه در کربلا شهید شد) ؛ 19 . اُمّ حسن (7) (که مادرش اُمّ سعید بود و ابتدا همسر جعده بن هبیره ، خواهرزاده امام علیه السلام بود و سپس به ازدواج جعفر بن عقیل درآمد و چون جعفر در واقعه کربلا شهید شد ، او در زمره اسیران کربلا درآمد) ؛ 20 . اُمّ هانی (که عبد اللّه اکبر ، پسر عقیل ، با او ازدواج کرد . عبد اللّه و پسرش محمّد ، همراه امام حسین علیه السلام در

کربلا شهید شدند) ؛ 21 . فاطمه (محمّد بن ابی سعید بن عقیل که همراه امام حسین علیه السلام در کربلا کشته شد ، با او ازدواج کرد) ؛ 22 . زینب صغرا (که محمّد بن عقیل با او ازدواج کرد) ؛ 23 . میمونه (که عبد اللّه بن عقیل با او ازدواج کرد) ؛ 24 . نفیسه (که عبد اللّه بن عقیل با او ازدواج کرد) ؛ (8) 25 . خدیجه (که عبد الرحمان بن عقیل با او ازدواج کرد) ؛ 26 . اُمامه (که صَلت بن عبد اللّه بن نوفل بن حارث بن عبد المطّلب با او ازدواج کرد و در حیات امام علیه السلام درگذشت) ؛ 27 . رَمْله کبرا (که مادرش امّ سعید بود و به همسری عبد اللّه بن ابی سفیان پسر حارث بن عبد المطّلب درآمد) ؛ 28 . جُمانه (9) (که در حیات امام علیه السلام درگذشت) ؛ 29 . اُمّ سَلَمه ؛ 30 . رقیّه صغرا ؛ 31 . امّ کلثوم صغرا ؛ (10) 32 . رَمْله صغرا ؛ 33 . اُمّ کرام ؛ 34 . اُمّ جعفر .

.

1- .این نام در بیشتر منابع با تشدید سین آمده و ابن حجر در الإصابه (ج 6 ص 191 الرقم 8308) ، تصریح کرده است که : «المحسّن با تشدید سین مهمله است» ؛ امّا در تهذیب الکمال و أنساب الأشراف و تاریخ الطبری ، بدون تشدید آمده است . گفتنی است، سین در حالت غیر مشدّد ، مکسور خوانده شده (به صورت : محسِن) ؛ ولی در حالت مشدّد ، به حرکت آن تصریح نشده است که با توجّه به کاربرد آن در قافیه اشعار کهن و نام های مشابه در فرهنگ اسلامی ، مفتوح بودن آن ، صحیح تر به نظر می رسد . (م)

2- .برخی منابع ، نام او را «محمّد اصغر» گفته اند و یک مصدر ، «عبد اللّه » .

3- .برخی منابع ، او را از سپاهیان مصعب بن زبیر می دانند که در جنگ با مختار کشته شد .

4- .یعنی کنیزی که از صاحبش فرزند آورد .

5- .أنساب الأشراف ، نام او را «ورقاء» می داند .

6- .با وجود دعوت امام حسین علیه السلام از او به کربلا نیامد و دیر زمانی زیست و با عبداللّه بن زبیر و حَجّاج ، بیعت کرد .

7- .در کتاب نسب قریش ، او را «امّ الحسین» نامیده اند .

8- .از متن المجدی فهمیده می شود که عقیل ، دو پسر به نام عبد اللّه داشته است که برادر بزرگ تر ، همسر میمونه و برادر کوچک تر ، همسر نفیسه بوده است .

9- .آمده است که کنیه اش «امّ جعفر» بود .

10- .در أنساب الاشراف آمده : كثير بن عبّاس با او پس از خواهرش يا پيش از او ازدواج كرد .

ص: 156

. .

ص: 157

. .

ص: 158

. .

ص: 159

. .

ص: 160

. .

ص: 161

. .

ص: 162

. .

ص: 163

. .

9695.امام على عليه السلام :تهذيب الكمال :كانَ لَهُ مِنَ الوُلدِ الذُّكورِ واحِدٌ وعِشرونَ : الحَسَنُ ، وَالحُسَينُ ، ومُحَمَّدٌ الأَكبَرُ وهُوَ ابنُ الحَنَفِيَّهِ ، وعُمَرُ الأَطرَفُ وهُوَ الأَكبَرُ ، وَالعَبّاسُ الأَكبَرُ أبُو الفَضلِ قُتِلَ بِالطَّفِّ ، ويُقالُ لَهُ : السَّقّاءُ أبو قِربَهَ . أعقَبوا .

وَالَّذينَ لَم يُعقِبوا : مُحَسَّنٌ دَرَجَ (1) سِقطا ، ومُحَمَّدٌ الأَصغَرُ قُتِلَ بِالطَّفِّ ، وَالعَبّاسُ الأَصغَرُ يُقالُ : إنَّهُ قُتِلَ بِالطَّفِّ ، وعُمَرُ الأَصغَرُ دَرَجَ ، وعُثمانُ الأَكبَرُ قُتِلَ بِالطَّفِّ ، وعُثمانُ الأَصغَرُ دَرَجَ ، وجَعفَرٌ الأَكبَرُ قُتِلَ بِالطَّفِّ ، وجَعفَرٌ الأَصغَرُ دَرَجَ ، وعَبدُ اللّهِ الأَكبَرُ يُكنى أبا مُحَمَّدٍ قُتِلَ بِالطَّفِّ ، وعَبدُ اللّهِ الأَصغَرُ دَرَجَ ، وعُبَيدُ اللّهِ يُكنى أبا عَلِيٍّ يُقالُ : إنَّهُ قُتِلَ بِكَربَلاءَ ، وعَبدُ الرَّحمنِ دَرَجَ ، وحَمزَهُ دَرَجَ ، وأبو بَكرٍ عَتيقٌ يُقالُ : إنَّهُ قُتِلَ بِالطَّفِّ ، وعَونٌ دَرَجَ ، ويَحيى يُكنى أبَا الحَسَنِ تُوُفِّىَ صَغيرا فى حَياهِ أبيهِ .

وكانَ لَهُ مِنَ الوُلدِ الإِناثِ ثَمانِىَ عَشرَهَ : زَينَبُ الكُبرى ، وزَينَبُ الصُّغرى ، وأُمُّ كُلثومٍ الكُبرى ، وأُمُّ كُلثومٍ الصُّغرى ، ورُقَيَّهُ الكُبرى ، ورُقَيَّهُ الصُّغرى ، وفاطِمَهُ الكُبرى ، وفاطِمَهُ الصُّغرى ، وفاخِتَهُ ، وأمَهُ اللّهِ ، وجُمانَهُ تُكنى اُمَّ جَعفَرٍ ، ورَملَهُ ، واُمُّ سَلَمَهَ ، واُمُّ الحَسَنِ ، واُمُّ الكِرامِ وهِىَ نَفيسَهُ ، ومَيمونَهُ ، وخَديجَهُ ، واُمامَهُ . عَلى خِلافٍ فى بَعضِ ذلِکَ . (2) .

1- .دَرَجَ : أى مات (النهايه : ج 2 ص 111 «درج») .
2- .تهذيب الكمال : ج 20 ص 479 الرقم 4089 .

9696.امام علی علیه السلام :تهذیب الکمال:امام علیه السلام ، 21 پسر داشت: حسن علیه السلام ، حسین علیه السلام ، محمّد اکبر که همان ابن حنفیّه است ، عمر اطرف که همان [عمر] اکبر است ، ابو الفضل عبّاس اکبر علیه السلام که در بیابان کربلا کشته شد و به او «سقّا» و «صاحب مَشک» نیز می گویند . این چند تن ، بچّه دار شدند .

و پسرانی که از ایشان نسلی نماند: مُحَسَّن که سقط شد و محمّد اصغر که در کربلا کشته شد و عبّاس اصغر که گفته می شود در کربلا کشته شد و عمر اصغر که او نیز درگذشت و عثمان اکبر که در کربلا کشته شد و عثمان اصغر که درگذشت و جعفر اکبر که در کربلا کشته شد و جعفر اصغر که درگذشت و عبد اللّه اکبر که کنیه اش ابو محمّد بود و در کربلا کشته شد و عبد اللّه اصغر که درگذشت و عبید اللّه که کنیه اش ابو علی بود و گفته می شود در کربلا کشته شد و عبد الرحمان که درگذشت و حمزه که درگذشت و ابو بکر عتیق که گفته می شود در کربلا کشته شد و عون که درگذشت و یحیی که کنیه اش ابو الحسن بود و در کودکی و در حیات پدرش درگذشت .

و هجده دختر داشت: زینب کبرا ، زینب صغرا ، اُمّ کلثوم کبرا ، اُمّ کلثوم صغرا ، رقیّه کبرا ، رقیّه صغرا ، فاطمه کبرا ، فاطمه صغرا ، فاخته ، اَمَه اللّه ، جمانه که کنیه اُمّ جعفر دارد ، رَمله ، اُمّ سلمه ، اُمّ حسن ، اُمّ کرام که همان نفیسه است ، میمونه ، خدیجه و اُمامه ، با اختلاف در برخی از اینها . .

ونظرا إلى أنّ مؤسّسه دار الحديث قد أزمعت إصدار كتابين مستقلّين يتناولان ترجمه وافيه لكلّ من الإمام الحسن والإمام الحسين عليهما السلام ، فلذا نكتفى هنا بترجمه سائر البارزين من أولاد الإمام عليه السلام غيرهما على نحو الإيجاز .

4 / 1زَينَبُحامله رساله دماء الشهداء ، وحاكيه الملحمه الحسينيّه ، وفاضحه الأشقياء المدلّسين الناشرين للظلم ، ومظهر الوقار ، ورمز الحياء ، ومثال العزّ والرفعه ، وأسوه الثبات والصلاه والصبر . وبلغت منزلتها الرفيعه ومكانتها الساميه فى البيت النبوى مبلغا يعجز القلم عن بيانه ، ويحسر عن تبيان مكارمها ومناقبها وفضائلها عليها السلام . وقد رسم الفقيه المؤرّخ المصلح الكبير العلّامه السيّد محسن الأمين العاملى معالم شخصيّتها بقوله : كانت زينب عليها السلام من فضليات النساء ، وفضلها أشهر من أن يُذكر ، وأبين من أن يسطَّر . وتعلم جلاله شأنها وعلوّ مكانها ، وقوّه حجّتها ، ورجاحه عقلها ، وثبات جنانها ، وفصاحه لسانها ، وبلاغه مقالها حتى كأنّها تُفرغ عن لسان أبيها أمير المؤمنين عليه السلام من خطبها بالكوفه والشام ، واحتجاجها على يزيد وابن زياد بما فحمهما ، حتى لجآ إلى سوء القول والشتم وإظهار الشماته والسباب الذى هو سلاح العاجز عن إقامه الحجّه . وليس عجيبا من زينب الكبرى أن تكون كذلک وهى فرع من فروع الشجره الطيّبه ... . وكانت متزوّجه بابن عمّها عبد اللّه بن جعفر بن أبى طالب ، وولد له منها : علىّ الزينبى ، وعون ، ومحمّد ، وعبّاس ، وأُمّ كلثوم . وعون ومحمّد قُتلا مع خالهما الحسين عليه السلام بطفّ كربلاء . سُمّيت اُمّ المصائب ، وحقّ لها أن تسمّى بذلک ! فقد شاهدت مصيبه وفاه جدّها رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، ومصيبه وفاه اُمّها الزهراء عليها السلام ومحنتها ، ومصيبه قتل أبيها أمير المؤمنين علىّ عليه السلام ومحنته ... وحُملت أسيره من كربلاء . (1) كانت عليها السلام مع أخيها الحسين عليه السلام منذ بدء الثوره ، وكانت رفيقه دربه وأمينه سرّه . فليله عاشوراء وحوارها مع أخيها ، ويوم عاشوراء وحفاوتها بالشهداء ، وليله الحادى عشر ورثاؤها المؤلم لأخيها ، وجلوسها عند جثمانه المدمّى ، وخطابها لرسول اللّه صلى الله عليه و آله ، كلّ اُولئک من الصفحات الذهبيّه الخالده فى حياتها المليئه بالجلاله والرفعه ، المصطبغه بالصبر والجلد . تولّت شؤون السبايا بعد عاشوراء بجلال وثبات ، وعندما رأت الكوفيّين يبكون على أبناء الرسول صلى الله عليه و آله خاطبتهم قائله : يا أهلَ الكوفَهِ ، يا أهلَ الخَتلِ وَالغَدرِ وَالخَذلِ ! ألا فَلا رَقَأَتِ العَبرَهُ ولا هَدَأَتِ الزَّفرَهُ ! إنّما مَثَلُكُم كَمَثَلِ الَّتى

نَقَضَت غَزلَها مِن بَعدِ قُوَّةٍ أنكاثا ! ... أ تَدرِونَ وَيلَكُم ! أىَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فَرَيتمُ (2) ؟ ! وأىَّ عَهدٍ نَكَثتُم ؟ ! وأىَّ كَريمَةٍ لَهُ أبرَزتُم ؟ ! وأىَّ حُرمَةٍ لَهُ هَتَكتُم ؟ ! وأىَّ دَمٍ لَهُ سَفَكتُم ؟ ! (3) كان لها لسان علىّ حقّا ! وحين نطقت بكلماتها الحماسيّه ، فإنّ اُولئک الذين طالما سمعوا خطب الإمام ، هاهم يرونه بأُمّ أعينهم يخطب فيهم ! وقال قائل : واللّه لم أرَ خَفِرةً (4) قطّ أنطق منها ، كأنّها تنطق وتُفرغ عن لسان علىّ عليه السلام . وكان ابن زياد قد أثمله التكبّر ، ومَرَد على الضراوه والتوحّش ، فنال من آل اللّه ؛ فانبرت إليه الحوراء وألقمته حجرا بكلماتها الخالده التى أخزته . وممّا قالت : لَعَمرى لَقدَ قَتَلتَ كَهلى ، وأبَرتَ أهلى ، وقَطَعتَ فَرعى ، وَاجتَثَثتَ أصلى ؛ فَإِن يَشفِکَ هذا فَقَدِ اشتَفَيتَ . (5) وعندما نظرت إلى يزيد متربّعا على عرش السلطه ومعه الأكابر ومندوبون عن بعض البلدان وكان يتباهى بتسلّطه ، ويتحدّث بسفاهه مهوّلاً على الآخرين ، ناسبا قتل الأبرار إلى اللّه قامت إليه عقيله بنى هاشم ، فصكّت مسامعه بخطبتها البليغه العصماء . وممّا قالته فيها : أمِنَ العَدلِ يَابنَ الطُّلَقاءِ تَخديرُکَ حَرائِرَکَ وإماءَکَ ، وسَوقُکَ بَناتِ رَسولِ اللّهِ سَبايا ! قَد هَتَكتَ سُتورَهُنَّ ، وأبدَيتَ وُجوهَهُنَّ ، يَحدو بِهِنَّ الأَعداءُ مِن بَلَدٍ إلى بَلَدٍ ؟ ! (6) وبتلک الكلمات القصيره الدامغه ذكّرته بماضى أهله حين قُبض عليهم أذلّاء فى مكّه ثمّ اُطلقوا بعد أن أسلموا خائفين من بارقه الحقّ ، فدلّت على عدم جدارته للحكم من جهه ، وعلى جوره ونشره للظلم من جهه اُخرى . واستَشهدت أخيرا بآيات قرآنيّه لتعلن بصراحه أنّ موقعه ليس كرامه إلهيّه كما زعم أو حاول أن يلقّن الناس به بل هو انغماس ملوّث بالكفر فى أعماق الجحود ، وزياده فى الكفر ، وأمّا الشهاده فهى كرامه لآل اللّه ... . كانت خطب زينب الكبرى فى ذروه الفصاحه والبلاغه والتأثير ، كما كانت حكيمه فى تشخيص الموقف المناسب . ولم نعثر على تاريخ وفاتها بالتحديد فى المصادر المعتمده ، (7) وأمّا قبرها فمثار جدال ونقاش .

.

1- .أعيان الشيعه : ج 7 ص 137 .
2- .الفَرْى : القطع (النهايه : ج 3 ص 442 «فرا») .
3- .الاحتجاج : ج 2 ص 110 ح 170 ، الأمالى للمفيد : ص 321 ح 8 ، الملهوف : ص 192 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 115 .
4- .الخَفِر : الكثير الحياء (النهايه : ج 2 ص 53 «خفر») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 457 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 575 وفيه «أبرزت» بدل «أبرت» ؛ الإرشاد : ج 2 ص 116 وفيه «أبدت» بدل

«أبرت» ، إعلام الورى : ج 1 ص 472 .
6- .الاحتجاج : ج 2 ص 125 ح 173 ، الملهوف : ص 215 ؛ مقتل الحسين للخوارزمى : ج2 ص64، بلاغات النساء : ص35 نحوه.
7- .فى أخبار الزينبات المنسوب إلى العبيدلى ذكر أنّ وفاتها كان فى مصر فى الخامس من شهر رجب سنه 62 ه ، لكنّ التحقيق يوصلنا إلى أنّ الكتاب هو ليس من تأليف العبيدلى ، وهو غير قابل للاعتماد ، وقد انتقد العلّامه التسترى فى كتابه قاموس الرجال بشدّه نسبه الكتاب إلى العبيدلى ، وكذلک انتقد محتوى الكتاب ، فقال فى بعض كلامه : «لم يذكر أحدٌ من الخاصّه والعامّه ممّن كتب فى أنساب قريش تاريخا لوفاتها» (راجع قاموس الرجال : ج 11 ص 38) .

4 / 1 زینب

اینک با توجّه به این که «مرکز تحقیقات دار الحدیث» ، در صدد انتشار دو کتاب مستقل در شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام است ، تنها به شرح حال مختصر دیگر فرزندان برجسته امام علی علیه السلام می پردازیم .

4 / 1زینباو پیام آور خون شهیدان ، حماسه سرای قیام ابا عبد اللّه الحسین ، رسواکننده زورمداران و تزویرگران ستم گستر ، جلوه وقار ، راز حیا ، تبلور سربلندی و سرفرازی و اسوه استواری و عبادت و شکیب است . زینب علیها السلام ، در میان خاندان پیامبر خدا ، از چنان جایگاه بلند و مکانت بزرگی برخوردار است که قلم را توانِ بر نمودنِ والایی ها ، ارجمندی ها و شکوهمندی هایش نیست . فقیه مورّخ و مصلح بزرگ ، علّامه سیّد محسن امین عاملی ، شخصیت آن بانوی بزرگ را بدین سان ترسیم کرده است : زینب علیها السلام ، از بافضیلت ترینِ زنان و فضلش پُرآوازه تر از آن است که یاد گردد و روشن تر از آن است که به نوشته آید. جلالت شأن ، منزلت والا ، قوّت استدلال ، برتری عقل ، استواری قلب ، فصاحت زبان و بلاغت بیان ، از خطبه هایش در کوفه و شام که گویی از زبان پدرش امیر مؤمنان ایراد می گردید ، دانسته می شود ، و نیز از احتجاجش بر یزید و ابن زیاد ، بدان گونه که آن دو را خاموش ساخت تا آن جا که به بدگویی و ناسزا گفتن و مسخره کردن و دشنام دادن که سلاح افراد ناتوان از دلیل آوردن است ، پناه بردند و از زینب کبرا شگفت نیست که این گونه باشد ؛ چرا که او شاخه ای از شاخه های درخت پاک [رسالت]است ... او با پسر عمویش عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد و علی زینبی ، عون ، محمّد ، عبّاس و امّ کلثوم را برایش به دنیا آورد که عون و محمّد با دایی شان حسین علیه السلام در کربلا کشته شدند. او «امّ المصائب» نامیده شده است و شایسته چنین نامی هست. او مصیبت درگذشت جدّش پیامبر خدا ، مصیبت درگذشت مادرش زهرا علیها السلام و رنج های او ، و محنت های پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام و مصیبت کشته شدن او و محنت و شهادت برادرش حسن علیه السلام و ... را شاهد بوده است و پس از شهادت حسین علیه السلام ، از کربلا به اسارت برده شد. زینب علیها السلام از آغاز قیام ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام ،

همراه برادر شد و در تمام دوران قیام ، همدل و همراه و رازدارش بود . شب عاشورا و گفتگوهایش با برادر ، روز عاشورا و استقبال های شکوهمندش از شهیدان ، شب یازدهم محرّم و رثای جانسوز او در کنار قامت خونین برادر و خطاب او به پیامبر خدا ، از صفحات زرّین و جاودانه زندگانی سرشار از جلالت ، شکیبایی و والایی اوست . او پس از حادثه عاشورا ، سرپرستی قافله اسیران را شکوهمند و استوار به عهده داشت . در کوفه چون مردم ، فرزندان پیامبر خدا را بدان سان دیدند و اشک بر رخسار افشاندند ، زینب علیها السلام ، چنین لب به سخن گشود: ای کوفیان ! ای نیرنگبازان و خیانتکاران و بی وفایان ! اشکتان خشک و ناله تان آرام مباد ! مَثَل شما ، مَثَل کسی است که رشته های خود را پس از تابیدن ، از هم باز می کند ... وای بر شما ! می دانید چه جگری از پیامبر صلی الله علیه و آله پاره پاره کردید و چه پیمانی را شکستید و کدامین پرده نشین او را بیرون کشیدید و چه حرمتی از او هتک کردید و چه خونی از او ریختید؟ ! او به راستی زبان علی علیه السلام را بر کام داشت که چون در قالب جملاتی هیجانبار سخن گفت ، مردمانی که بارهای بار ، خطابه های مولا را شنیده بودند ، کلام و خطابه علی علیه السلام را به عیان دیدند ، و کسی گفت: «به خدا سوگند ، زن باحیایی چنین سخنور ، ندیده بودم . گویی زبان علی علیه السلام را بر کام دارد» . چون ابن زیاد ، مست از جام کبر و نخوت و درنده خویی به «آل اللّه » دشنام داد ، با کلماتی جاودانه ، هیمنه دروغین او را در هم شکست و از جمله گفت: به خدا سوگند ، جوانْ مردَم را کُشتی و خاندانم را نابود کردی و شاخه ام را بُریدی و ریشه ام را درآوردی . پس اگر این ، [حسِّ انتقام] تو را شفا می دهد ، پس شفا یافته ای . و آن گاه که یزید با تکیه بر جایگاه خلافت و در جمع بزرگان قوم و نمایندگان ملل بر نشان دادن قدرت حاکمیتش و زهر چشم گرفتن از دیگران با سفاهت سخن گفت و از جمله ، قتل پاکْ نهادان را به خداوند نسبت داد ، زینب علیها السلام ، شکوهمند و پُرخروش به پا خاست و با سخنان خود ، بر گوش های یزید کوبید . از جمله ، در آن خطبه گفت: ای پسر آزادشدگان ! آیا این عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پسِ پرده کنی و دختران پیامبر خدا را به اسیری بری ؟ پرده شان دریدی و چهره شان را آشکار نمودی و دشمنان ، آنان را شهر به شهر می برند؟ و با آن جملات کوتاه و کوبنده ، از یک سو پیشینه «برده جنگی بودن» و «آزاد شدگی» نیاکان او و اسلام آوردن آنها را زیر برقِ شمشیر حق و مآلاً ، ناشایستگی شخص او را برای خلافت ، نشان داد و از سوی دیگر ، ستم پیشگی او را در جایگاه خلافت و ظلم گستری اش را در حاکمیت . سرانجام نیز با استناد به آیات ، به گونه ای بس گویا و لطیف نشان داد که آن جایگاه ، نه کرامت و موهبت الهی است بدان سان که او پنداشته بود و

یا کوشیده بود به پندارها بدهد ؛ بلکه فرورفتگی کفرآلود در اعماق انکار و نیز فزون سازی کفر است ؛ و امّا شهادت ، کرامتی است برای «آل اللّه » و ... . خطابه های زینب کبرا علیها السلام در اوج فصاحت و بلاغت و تأثیر گذاری بیان می شد ، که او خود ، فرزانه ای موقعیت شناس بود . درباره تاریخ دقیق وفات او ، در منابع معتبر ، مطلبی نیافتیم (1) . مدفن آن بزرگوار نیز ، مورد گفتگوست .

.

1- .در کتاب أخبار الزینبات که منسوب به عُبَیدِلی است ، وفات زینب علیها السلام در مصر و به تاریخ پنجم رجب سال 62 ه دانسته شده است . ولی بر اساس تحقیقاتِ انجام شده ، این کتاب از آنِ عبیدلی نیست و نمی توان به آن اعتماد کرد . علاّمه شوشتری نیز در قاموس الرجال ، هم بر انتساب کتاب به عبیدلی و هم بر محتوای آن ، خرده گرفته و ضمنا گفته است : «هیچ یک از خاصّه و عامّه که کتابی درباره انساب قریش نوشته باشد ، تاریخی برای وفات جناب زینب علیها السلام نقل نکرده است» (ر . ک : قاموس الرجال : ج 11 ص 38) .

ص: 168

. .

ص: 169

. .

ص: 170

. .

ص: 171

. .

ص: 172

. .

ص: 173

. .

9700.امام على عليه السلام :اُسد الغابه فى تَرجَمَهِ زَينَبَ عليها السلام : أدرَكَتِ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، ووُلِدَت فى حَياتِهِ ، ولَم تَلِد فاطِمَةُ بِنتُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعدَ وَفاتِهِ شَيئا . وكانَت زينَبُ امرَأَةً عاقِلَةً لَبيبةً جَزلَةً (1) ، زَوَّجَها أبوها عَلِىٌّ عليه السلام مِن عَبدِ اللّهِ ابنِ أخيهِ جَعفَرٍ ، فَوَلَدَت لَهُ عَلِيّا ، وعَونا الأكبَرَ ، وعَبّاسا ، ومُحَمَّدا ، واُمَّ كُلثومٍ . وكانَت مَعَ أخيهَا الحُسَينِ عليه السلام لَمّا قُتِلَ ، وحُمِلَت إلى دِمَشقَ ، وحَضَرَت عِندَ يَزيدَ بنِ مُعاوِيَةَ ، وكَلامُها لِيَزيدَ حينَ طَلَبَ الشّامِىُّ اُختَها فاطِمَةَ بِنتَ عَلِىٍّ مِن يَزيدَ مَشهورٌ مَذكورٌ فِى التَّواريخِ ، وهُوَ يَدُلُّ عَلى عَقلٍ وقُوَّهِ جَنانٍ . (2)4 / 2اُمُّ كُلثومٍالبنت الثانيه لعلىّ وفاطمه عليهما السلام . ولدت فى السنه السادسه من الهجره (3) . وتربّت فى حجر اُمّها الزهراء عليها السلام فى دار فسيحهٍ فساحهَ الإيمان والعشق . ونقرأ فى التاريخ آراء متباينه حول زواجها ؛ فهناک من يشير إلى زواجها من عمر بن الخطّاب . ويذهب أصحاب هذا الرأى إلى أنّ الخليفه الثانى كان راغبا فى الزواج من إحدى بنات الزهراء عليها السلام تمسّكا بالحديث القائل : «كُلُّ حَسَبٍ ونَسَبٍ مُنقَطِعٌ يَومَ القِيامَهِ إلّا حَسَبى ونَسَبى» ولذلک خطبها من أبيها أمير المؤمنين عليه السلام . ورفض الإمام عليه السلام هذا الأمر فى البدايه ، وقال : إنّ بناته يتزوّجن بنى أعمامهنّ . بَيْد أنّه وافق بعد ذلک بإصرار عمر (4) أو تهديده (5) ، أو أنّه وكل زواجها إلى عمّه العبّاس حين تدخّل فى الموضوع . (6) وهناک من ينكر هذا الزواج استنادا إلى تضارب المعلومات التاريخيّه الوارده فيه واضطرابها بشدّه ، ومع كثره التناقضات الموجوده حوله لاسيما عند مقايسته بزواجها اللاحق ، فإنّ هذا الزواج نفسه تحيط به هاله من الغموض . ولذا أنكره علماء كبار مثل الشيخ المفيد (7) . هذا من جهه ، ومن جهه اُخرى : أيّدته بعض الروايات الشيعيّه والسنّيّه (8) ، كما أيّده الشريف المرتضى (9) وآخرون غيره أيضا . وثمّه آراء اُخرى تحوم حول هذا الزواج أيضا ، ليس هنا موضع ذكرها . (10) تزوّجت اُمّ كلثوم بعد قتل عمر من عون بن جعفر ، ثمّ محمّد بن جعفر ، وبعده تزوّجها عبد اللّه بن جعفر . (11) وقد أشارت مصادر الفريقين إلى حضور اُمّ كلثوم فى الميادين الاجتماعيّه والسياسيّه . ومن مفردات هذا الحضور : مواجهتها حفصه عند ضربها بالدفّ وهى تنال من أمير المؤمنين عليه السلام (12) ، ومنها : كفالتها عبد اللّه بن عمر حين امتنع عن بيعه أبيها عليه السلام ، وفرّ إلى مكّه . (13) وشهدت اُمّ كلثوم كربلاء مع أخيها الحسين عليه السلام . وكانت منشدهً لملحمه الطفّ إلى جنب اُختها زينب الكبرى عليها السلام . (14) وسُبيت هذه المرأه المخدّره مع مَنْ سُبى ؛ لتوقظ أصحاب الضمائر الميّته ،

وتقرع أسماعهم بنداء أخيها الشهيد . وليس لدينا معلومات دقيقه حول تاريخ وفاتها . وذهب البعض إلى أنّها توفّيت فى حياه الإمام الحسن عليه السلام (15) ، وهو لا ينسجم مع الرأى القائل بحضورها فى كربلاء . وقيل : كان لها من عمر ولدان هما رقيّه وزيد (16) الذى مات مع اُمّه فى وقت واحد . (17)

.

1- .جَزْله : أى تامّه الخَلْق ، وذات كلام جَزْل : أى قوىّ شديد (النهايه : ج 1 ص 270 «جزل») .
2- .اُسد الغابه : ج 7 ص 134 الرقم 6969 ، الإصابه : ج 8 ص 166 الرقم 11267 نحوه .
3- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 500 الرقم 114 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 153 ح 4684 ، الطبقات الكبرى : ج 8 ص 463 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 411 .
5- .الكافى : ج 5 ص 346 ح 1 و 2 ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 825 ح 39 .
6- .الكافى : ج 5 ص 346 ح 2 ، إعلام الورى : ج 1 ص 397 ، الاستغاثه : ص 126 .
7- .المسائل السرويّه : ص 86 .
8- .الكافى : ج 6 ص 115 ح 1 و 2 ، تهذيب الأحكام : ج 8 ص 161 ح 557 و 558 ؛ سنن النسائى : ج 4 ص 71 .
9- .تنزيه الأنبياء : ص 141 .
10- .لمزيد الاطّلاع على عقد اُمّ كلثوم وإثباته ونفيه راجع : كتاب «إفحام الأعداء والخصوم فى نفى عقد اُمّ كلثوم» .
11- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 463 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 501 و 502 .
12- .الجمل : ص 276 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 13 ، الفتوح : ج 2 ص 464 .
13- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 446 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 312 .
14- .الملهوف : ص 140 و ص 198 ، شرح الأخبار : ج 3 ص 198 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 115 ؛ النهايه : ج 3 ص 422 .
15- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 464 ، اُسد الغابه : ج 7 ص 378 الرقم 7586 ، الاستيعاب : ج 4 ص 510 الرقم 3638 .

16- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 463 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 412 ، أُسد الغابه : ج 7 ص 378 الرقم 7586 ، الاستيعاب : ج 4 ص 510 الرقم 3638 .

17- .سنن النسائى : ج 4 ص 71 ، الطبقات الكبرى : ج 8 ص 464 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 412 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 502 الرقم 114 ، أُسد الغابه : ج 7 ص 378 الرقم 7586 ، الاستيعاب : ج 4 ص 510 الرقم 3638 ؛ أخبار الزينبات : ص 124 .

4 / 2 اُمّ کلثوم

9702.المحاسن (به نقل از منصور بن حازم) اُسد الغابه در شرح حال زینب علیها السلام : پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد و در حیات او به دنیا آمد و فاطمه علیها السلام ، دختر پیامبر خدا ، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ، فرزندی به دنیا نیاورد .

زینب ، زنی عاقل و خردمند و کامل بود . پدرش علی علیه السلام او را به ازدواج عبد اللّه ، پسر برادرش جعفر بن ابی طالب درآورد . زینب علیها السلام برای او علی ، عون اکبر ، عبّاس ، محمّد و اُمّ کلثوم را به دنیا آورد و هنگامی که برادرش حسین علیه السلام کشته شد ، با او بود و به دمشق برده شد و نزد یزید بن معاویه حاضر شد و سخنش با یزید ، هنگامی که مردی شامی خواهرش فاطمه دختر علی علیه السلام را از یزید [به کنیزی]خواست ، مشهور است و در تاریخ ها ذکر شده است و آن بر عقل و قوّت قلب او دلالت دارد .4 / 2اُمّ کلثوماو دختر دوم امام علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است که در سال ششم هجری به دنیا آمد و در خانه ای به وسعت ایمان و عشق ، در دامن فاطمه علیها السلام رشد کرد و بالید . درباره ازدواج او دیدگاه های گوناگونی وجود دارد . برخی به ازدواج او با عمر ، اشاره کرده اند . آنها می گویند که خلیفه دوم با تمسّک به این حدیث پیامبر خدا که : «هر حَسَب ونَسَبی در روز قیامتْ قطع می شود ، جز حَسَب و نَسَب من» ، تمایل به ازدواج با یکی از فرزندان فاطمه علیها السلام داشت و از این رو به خواستگاری رفت . امام علی علیه السلام ، ابتدا با این وصلت ، مخالفت کرد و گفت که فرزندان ما با عموزادگان خود ، ازدواج می کنند ؛ ولی پس از اصرار خلیفه و یا تهدید او ، موافقت کرد و یا با پا در میانی عبّاس (عموی ایشان) ، ازدواج اُمّ کلثوم علیها السلام را تحت اختیار عبّاس قرارداد. برخی دیگر با توجّه به تناقضات بسیار گزارش های تاریخی در مورد این ازدواج ، به انکار اصل آن پرداخته اند . اگر چه تناقضات موجود ، بویژه در سنجش با ازدواج های بعدی اُمّ کلثوم ، بسیار است ، این ازدواج در هاله ای از ابهام نیز قرار دارد و چنین است که بزرگانی چون شیخ مفید ، به انکار آن پرداخته اند ؛ امّا از سوی دیگر ، برخی روایات شیعه و اهل سنّت ، اصل این ازدواج را تأیید کرده اند . سیّد مرتضی و بعضی دیگر نیز آن را پذیرفته اند . دیدگاه های دیگری نیز درباره

این ازدواج وجود دارد که جای پرداختن بدانها نیست . (1) امّ کلثوم ، پس از کشته شدن عمر ، با عون بن جعفر و سپس با محمّد بن جعفر و در آخر با عبد اللّه بن جعفر ازدواج کرد . در منابع تاریخی شیعه و اهل سنّت ، به حضور امّ کلثوم در صحنه های اجتماعی و سیاسی اشاره شده است ، از جمله رویارویی او با حفصه ، آن گاه که با دف و نی ، علیه امام علی علیه السلام تبلیغ می کرد و یا کفالت کردن عبد اللّه بن عمر ، آن هنگام که از بیعت با امام علی علیه السلام سر باز زد و به سوی مکّه گریخت . اُمّ کلثوم ، در قیام امام حسین علیه السلام نیز شرکت داشت و همدوش خواهر بزرگ تر خود ، زینب کبرا علیها السلام ، حماسه سرای عاشورا بود . او به اسارت رفت تا دلْ مردگان خاموش را بیدار سازد و پیام برادر شهید خود را به گوش آنان برساند . درباره زمان رحلت او نیز اطّلاع دقیقی در دست نیست . بعضی آن را در زمان حیات امام حسن علیه السلام می دانند که با حضور اُمّ کلثوم در کربلا همخوانی ندارد . گفته می شود او دو فرزند به نام های رقیّه و زید از عمر داشته است که زید ، هم زمان با مادر ، فوت کرده است .

.

1- .برای آگاهی بیشتر از عقد امّ کلثوم و اثبات و ردّ آن ، ر . ک : إفحام الأعداء والخصوم فی نفی عقد اُمّ کلثوم .

ص: 176

. .

ص: 177

. .

ص: 178

. .

ص: 179

. .

4 / 3مُحَمَّدُ ابنُ الحَنَفِيَّهولد محمّد ابن الحنفيّه أيّام حكومه أبى بكر (1) ، وكانت اُمّه فى عداد من أسرهم المسلمون فى الفتوحات ، فصارت من نصيب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام . (2) وكان محمّد من العلماء المحدّثين اُولى الشأن فى آل علىّ عليه السلام . وكان شجاعا رابط الجأش . حمل اللواء يوم الجمل وهو ابن تسع عشره سنه (3) ، كما حمله فى صفّين (4) ، ولم يشهد كربلاء . (5) لم يبايع ابن الحنفيّه عبد اللّه بن الزبير بعد تسلّطه ، فعزم ابن الزبير على حرقه هو وعبد اللّه بن عبّاس ، لكنّ جيش المختار أنقذهما من مخالبه . (6) وكانت للمختار صله وثيقه به ، وقد نسّق معه فى الثأر من قتله الحسين عليه السلام (7) . وجاء فى بعض النصوص التاريخيّه والحديثيّه أنّه ادّعى الإمامه فى البدايه ، ثمّ أقرّ بإمامه السجّاد عليه السلام بعد مناظره جرت بينهما . (8) توفّى ابن الحنفيّه فى المدينه سنه (81 ه) . (9)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 54 ص 323 ، سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 111 الرقم 36 وفيه «ولد فى العام الذى مات فيه أبو بكر» .
2- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 91 ، سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 110 الرقم 36 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 244 .
3- .الجمل : ص 356 و ص 359 ؛ الطبقات الكبرى : ج 5 ص 93 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 514 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 138 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 243 و ص 245 .
4- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 93 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 544 .
5- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 100 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 317 ، سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 118 الرقم 36 .
6- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 101 ، سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 118 الرقم 36 ، تاريخ دمشق : ج 54 ص 338 343 .
7- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 99 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 561 و ص 580 ، سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 121 الرقم 36 ، تاريخ دمشق : ج 54 ص 342 .
8- .الكافى : ج 1 ص 348 ح 5 .
9- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 156 ح 4696 ، الطبقات الكبرى : ج 5 ص 116 ، سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 128 الرقم 36 ، تاريخ دمشق

: ج 54 ص 359 .

4 / 3 محمّد بن حنفيّه

4 / 3محمّد بن حنفيّهمحمّد بن حنفيّه ، به روزگار خلافت ابو بكر به دنيا آمد . (1) مادرش از جمله اسيران سپاه اسلام بود كه جزو سهميه على عليه السلام قرار گرفت . محمّد بن حنفيّه ، از عالمان و محدّثان روزگار خود و از بزرگان خاندان على عليه السلام است . او مردى شجاع و قوى دل بود كه در نوزده سالگى و به هنگام نبرد جمل ، و نيز در نبرد صفّين ، پرچمدارى سپاه على عليه السلام را به عهده داشت . محمّد بن حنفيّه در كربلا حضور نيافت . او پس از به قدرت رسيدن عبد اللّه بن زبير ، از بيعت با او تن زد و ابن زبير ، تصميم گرفت كه او و عبد اللّه بن عبّاس را بسوزاند ؛ امّا سپاهيان مختار ، آن دو را نجات دادند . مختار با وى پيوندى نزديک داشت و در قيام عليه قاتلان ابا عبد اللّه عليه السلام با او هماهنگ بود . در برخى متون تاريخى و حديثى آمده است كه محمّد بن حنفيّه در آغاز ، داعيه امامت داشت ؛ امّا بعد از مناظره اى با امام سجّاد عليه السلام بر امامت ايشان گردن نهاد . محمّد بن حنفيّه در سال 81 هجرى در مدينه درگذشت .

.

1- .در سير أعلام النبلاء چنين آمده است : «در سالى كه ابوبكر درگذشت ، به دنيا آمد» .

9843.عنه عليه السلام :تاريخ دمشق عن الزهرى :قالَ رَجُلٌ لِمُحَمَّدِ ابنِ الحَنَفِيَّهِ : ما بالُ أبيکَ کانَ يَرمى بِکَ فى مَرامٍ لا يَرمى فيهَا الحَسَنَ والحُسَينَ ؟ قالَ : لِأَنَّهُما کانا خَدَّيهِ وکُنتُ يَدَهُ ، فَکانَ يَتَوَقّى بِيَدِهِ عَن خَدَّيهِ . (1)9844.عنه عليه السلام :نثر الدرّ :قالَ المُنافِقونَ لَهُ [لِمُحَمَّدِ ابنِ الحَنَفِيَّهِ] : لِمَ يُغَرِّرُ بِکَ أميرُ المُؤمِنينَ فِى الحَربِ ولا يُغَرِّرُ بِالحَسَنِ وَالحُسَينِ ؟ ! قالَ : لِأَ نَّهُما عَيناهُ وأنَا يَمينُهُ ؛ فَهُوَ يَدفَعُ بِيَمينِهِ عَن عَينَيهِ . (2)9845.عنه عليه السلام :ربيع الأبرار :اِستَطالَ عَلِىٌّ عليه السلام دِرعا فَقالَ : لِيُنقَص مِنها کَذا حَلقَةً . فَقَبَضَ مُحَمَّدُ ابنُ الحَنَفِيَّهِ بِإحدى يَدَيهِ عَلى ذَيلِها ، وبِالاُخرى عَلى فَضلِها ، ثُمَّ جَذَبَها ، فَقَطَعَها مِنَ المَوضِعِ الَّذى حَدَّهُ لَهُ أبوهُ . (3)9839.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه :لَمّا تَقاعَسَ مُحَمَّدٌ يَومَ الجَمَلِ عَنِ الحَملَهِ وحَمَلَ عَلِىٌّ عليه السلام بِالرّايَهِ فَضَعضَعَ أرکانَ عَسکَرِ الجَمَلِ ، دَفَعَ إلَيهِ الرّايَهَ وقالَ : اُمحُ الاُولى بِالاُخرى ، وهذِهِ الأنصارُ مَعَکَ . وضَمَّ إلَيهِ خُزَيمَهَ بنَ ثابِتٍ ذَا الشَّهادَتَينِ فى جَمعٍ منَ الأنصارِ ، کَثيرٌ مِنهُم مِن أهلِ بَدرٍ ، فَحَمَلَ حَمَلاتٍ کَثيرَهً أزالَ بِهَا القَومَ عَن مَواقِفِهِم ، وأبلى بَلاءً حَسَنا .

فَقالَ خُزَيمَهُ لِعَلِىٍّ عليه السلام : أما إنَّهُ لَو کانَ غَيرَ مُحَمَّدٍ اليَومَ لَافتَضَحَ ، ولَئِن کُنتَ خِفتَ عَلَيهِ الحَينَ (4) وهُوَ بَينَکَ وبَينَ حَمزَهَ وجَعفَرٍ لَما خِفناهُ عَلَيهِ ، وإن کُنتَ أرَدتَ أن تُعَلِّمَهُ الطِّعانَ فَطالَما عَلَّمتَهُ الرِّجالُ !

وقالَتِ الأَنصارُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَولا ما جَعَلَ اللّهُ تَعالى لِلحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهما السلام لَما قَدَّمنا عَلى مُحَمَّدٍ أحَدا مِنَ العَرَبِ !

فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أينَ النَّجمُ مِنَ الشَّمسِ وَالقَمَرِ ! أما إنَّهُ قَد أغنى وأبلى ، ولَهُ فَضلُهُ ، ولا يَنقُصُ فَضلَ صاحِبَيهِ عَلَيهِ ، وحَسبُ صاحِبِکُم مَا انتَهَت بِهِ نِعمَهُ اللّهِ تَعالى إلَيهِ .

فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّا وَاللّهِ لا نَجعَلُهُ کَالحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهما السلام ولا نَظلِمُهُما لَهُ ، ولا نَظلِمُهُ لِفَضلِهِما عَلَيهِ حَقَّهُ .

فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أينَ يَقَعُ ابنى مِنِ ابنَى بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! (5) .

1- .تاريخ دمشق : ج 54 ص 333 ، سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 117 الرقم 36 .
2- .نثر الدرّ : ج 1 ص 406 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 244 .
3- .ربيع الأبرار : ج 3 ص 325 ، الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1193 .
4- .الحَيْن بالفتح : الهلاک (لسان العرب : ج 13 ص 136 «حين») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 245 .

9840.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از زهری : مردی به محمّد بن حنفیّه گفت: چرا پدرت تو را در میدان جنگ ، پیش می اندازد و به جاهایی می فرستد که حسن و حسین علیهما السلام را نمی فرستد؟

پاسخ داد: چون آن دو ، گونه های اویند و من دستش . با دستش ، گونه های خود را حفظ می کند .9711.عنه علیه السلام:نثر الدرّ:منافقان به محمّد بن حنفیّه گفتند: چرا امیر مؤمنان ، تو را در جنگ ، جلو می اندازد و حسن و حسین را نه؟

گفت: چون آن دو ، چشمان اویند و من دست راست او . پس او با دستش از چشمانش دفاع می کند .9712.عنه علیه السلام :ربیع الأبرار:علی علیه السلام زرهی را دراز دانست و گفت : باید این چند حلقه از آن کم شود . پس محمّد بن حنفیّه با یک دستش پایین زره و با دست دیگرش قسمت اضافی زره را گرفت و کشید و از همان جایی که پدرش مشخّص کرده بود ، حلقه ها را قطع کرد .9713.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه:چون محمّد [بن حنفیّه]در جنگ جمل از حمله بازماند ، علی علیه السلام ، خود ، پرچم را به دست گرفت و پس از آن که ارکان لشکر جمل را در هم ریخت ، پرچم را به محمّد بازگردانْد و فرمود : «با کار آخرت ، کار اوّلت را جبران کن و این انصار ، با تو هستند» و خزیمه بن ثابت ذو شهادتین را با گروهی از انصار که بسیاری از آنها از اهل بدر بودند ، در اختیار او نهاد . پس حمله های فراوانی کرد و لشکر جمل را از جایشان بیرون کرد و امتحان خوبی داد .

خزیمه به علی علیه السلام گفت: بدان که اگر امروزْ کسی جز محمّد بود ، رسوا می شد و اگر بیم کشته شدنِ او را آن داری با آن که از نسل تو و حمزه و جعفر است ، ما این بیم را نداریم ، و اگر می خواهی جنگ کردن را به او بیاموزی ، بیاموز که آن را به بسیاری آموخته ای .

و انصار گفتند: ای امیر مؤمنان! اگر نبود آنچه خدای متعال برای حسن و حسین قرار داده ، ما هیچ کس را در میان عرب بر محمّد ، مقدّم نمی کردیم .

علی علیه السلام فرمود : «ستاره کجا و خورشید و ماه کجا! البته او هم دست پُر آمد و نیکو امتحان داد و فضلش محفوظ است ؛ ولی از برتری

حسن و حسین علیهما السلام بر او نمی کاهد و برای فضیلتِ یار شما [محمّد] ، آنچه از نعمت خدا بدو رسیده ، بس است» .

گفتند : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، ما او را مانند حسن و حسین علیهما السلام نمی دانیم و به خاطر او بر آن دو ستم نمی کنیم و در حقّ وی نیز به خاطر برتری آن دو بر او ، ستم روا نمی داریم .

پس علی علیه السلام فرمود: «پسر من کجا و پسران دختر پیامبر خدا کجا!» . .

4 / 4العَبّاسُمظهر العشق والإيثار ، ومثال الرجوله والصفاء والوقار ، ورمز الشجاعه والشهامه والكرامه . وكانت له بين أبطال كربلاء وشهداء التاريخ منزله رفيعه ، ومكانه سامقه ، حتى قال سيّد الساجدين زين العابدين عليه السلام فى حقّه : «إنَّ لِلعَبّاسِ عِندَ اللّهِ تَبارَکَ وتَعالى لَمَنزِلَةً يَغبِطُهُ بِها جَميعُ الشُّهَداءِ يَومَ القِيامَهِ» . (1) وُلد فى سنه (26 ه) (2) من اُمّ عظيمه تنتسب إلى قبيله بنى كلاب التى أنجبت أشجع الصناديد الأفذاذ فى زمانها ، وتربّى فى حجرها ، ونشأ مع إخوته الذين لا مثيل لهم ؛ كالحسنين عليهما السلام . كانت كنيته : أبا الفضل (3) ، وأبا قِربه (4) . ولقبه : السقّاء (5) ، وقمر بنى هاشم . وأمّا صفته : فقد كان ممشوق (6) القامه ، عريض الصدر ، عَبْل (7) الذراعين ، جميل المحيّا ، حتى سُمّى : قمر بنى هاشم . (8) وكان مع أبى عبد اللّه الحسين عليه السلام منذ بدايه الثوره . وهو صاحب لوائه فى كربلاء (9) . وتولّى سقايه الجيش والأطفال فى ساعه العسره التى كان فيها الإمام وأصحابه محاصرين . (10) وعندما طلب الإمام عليه السلام من أصحابه وأهل بيته أن يذهبوا ويتركوه وحده فى ليله العاشر من المحرّم ، كان أبو الفضل أوّل من هبّ ليخبره بملازمته إيّاه وتفانيه من أجله عبر كلمات طافحه بالعشق والإيمان والإيثار . (11) أتاه وإخوته الثلاثه شمرُ بن ذى الجوشن ومعه كتاب الأمان ، فامتعضوا منه وكرهوا لقاءه ، وقالوا فى ردّ ما عرضه عليهم : لَعَنَکَ اللّهُ ولَعَنَ أمانَکَ ! ... أ تُؤمِنُنا وَابنُ رَسولِ اللّهِ لا أمانَ لَهُ ؟ ! (12) أثنى عليه المعصومون عليهم السلام ووصفوه بالإيثار ، والبصيره النافذه ، والثبات على الإيمان ، والجهاد العظيم ، والبلاء الحسن ، والمنزله التى يُغبَط عليها يوم القيامه . (13) استُشهد هذا البطل المهيب والعضد الصامد لأبى عبد اللّه عليه السلام عندما عزم على إيصال الماء إلى الأفواه اليابسه الظامئه للنساء والأطفال حين ظلّ الإمام عليه السلام وحيدا فريدا . فعزّ مصرعه على الحسين عليه السلام ، وجلس عند جثمانه المضرّج بالدماء ، ورثاه بحرقه وألم : «الآنَ انكَسَرَ ظَهرى ، وقَلَّت حيلَتى» . (14)

.

1- .الخصال : ص 68 ح 101 ، الأمالى للصدوق : ص 548 ح 731 .
2- .أعيان الشيعه : ج 7 ص 429 ، إبصار العين : ص 56 .
3- .مقاتل الطالبيّين : ص 89 ؛ عمده الطالب : ص 356 .

4- .تهذيب الكمال : ج 20 ص 479 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 413 ، مقاتل الطالبيّين : ص 89 ، نسب قريش : ص 43 ؛ إعلام الورى : ج 1 ص 359 .
5- .تهذيب الكمال : ج 20 ص 479 ، مقاتل الطالبيّين : ص 89 ؛ شرح الأخبار : ج 3 ص 182 ح 1125 ، المجدى : ص 15 ، إعلام الورى : ج 1 ص 395 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 108 ، عمده الطالب : ص 356 .
6- .المَشْق : الطول مع الرِّقّه وقلّه اللحم (تاج العروس : ج 13 ص 445 «مشق») .
7- .العَبْل : الضخم من كلّ شىء (لسان العرب : ج 11 ص 420 «عبل») .
8- .مقاتل الطالبيّين : ص 90 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 108 .
9- .الأخبار الطوال : ص 256 ، مقاتل الطالبيّين : ص 90 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 95 ، المجدى : ص 15 ، شرح الأخبار : ج 3 ص 182 ح 1125 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 108 ، عمده الطالب : ص 356 .
10- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 412 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 556 ، الفتوح : ج 5 ص 92 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 2 ص 29 ؛ شرح الأخبار : ج 3 ص 182 و ص 191 .
11- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 419 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 91 ، إعلام الورى : ج 1 ص 455 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 416 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 558 ، الفتوح : ج 5 ص 94 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 176 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 89 .
13- .سرّ السلسله العلويّه : ص 89 ، عمده الطالب : ص 356 .
14- .مقتل الحسين للخوارزمى : ج 2 ص 30 ؛ المجدى : ص 15 ، إعلام الورى : ج 1 ص 395 ، شرح الأخبار : ج 3 ص 194 ، عمده الطالب : ص 356 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 42 .

4 / 4 عبّاس

4 / 4عبّاسعبّاس ، جلوه عشق و ایثار ، تبلور رادمردی ، صفا و وقار ، و تجسّم شجاعت ، شهامت و کرامت است . او در میان حماسه آفرینان کربلا و شهیدان تاریخ ، از چنان جایگاه بلند و مکانت والایی برخوردار است که به گفته سیّد الساجدین ، زین العابدین علیه السلام : عبّاس ، نزد خدای تبارک و تعالی منزلتی دارد که همه شهدا در روز قیامت به خاطر آن ، بر او رشک می برند. او از مادری بزرگوار از قبیله بنی کلاب که شجاع ترین ، رزم آورترین و تیزتک ترین مردانِ روزگار را در خود داشت ، به سال 26 هجری به دنیا آمد و در دامان پُرمهر او و در کنار برادران بی نظیری چون حسن و حسین علیهما السلام ، بالید و رشد کرد . کنیه آن بزرگوار ، «ابو الفضل» و «ابو قِربه (صاحب مَشک)» و القابش «سقّا» و «قمر بنی هاشم» بود . عبّاس ، قامتی بلند ، سینه ای ستبر ، بازوانی توانمند و چهره ای بس زیبا داشت ، بدان سان که او را «ماه بنی هاشم» می گفتند . او از آغاز قیام ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام ، همراه و همدل امام حسین علیه السلام بود و در هنگامه نبرد کربلا ، پرچمدار سپاه ایشان . عبّاس ، به روزهای سخت محاصره امام و یارانش ، سقایت سپاه و آبرسانی به کودکان را بر عهده داشت . او در آستانه شب عاشورا ، در جمع همراهان حسین علیه السلام و هنگامی که امام علیه السلام از آنها خواسته بود که بروند ، اوّلین کسی بود که با کلماتی سرشار از عشق و ایمان و آکنده از ایثار ، هم گامی و جان فشانی اش را اعلام کرد . در کربلا ، شمر بن ذی الجوشن برای عبّاس علیه السلام و سه برادرش امان نامه آورد و آنها که در آغاز حتّی از رویاروی شدن با شمر نفرت داشتند ، در ردّ پیشنهاد سفاهت آمیز شمر ، شکوهمند و استوار گفتند : نفرین خدا بر تو و امان نامه ات ! ... آیا به ما امان می دهی در حالی که پسر پیامبر خدا ، امان ندارد؟ ! عبّاس علیه السلام ، در کلام معصومان علیهم السلام به ایثار ، تیزبینی ، استواری در ایمان ، جهاد عظیم ، امتحان نیکو و جایگاه رشک آور در قیامت ، ستوده شده است . قهرمان شکوهمند قیام کربلا و پشتیبان شکست ناپذیر ابا عبد اللّه علیه السلام ، در هنگامه اوج تنهایی امام علیه السلام و در راه رساندن آب به کام های خشکیده و تشنه زنان و خردسالان ، شهد شهادت نوشید . غم شهادت او جان امام حسین علیه السلام را بسی

فسُرد ، بدان گونه که در کنار قامت خونینش از سرِ سوز ، در سوگ آن عزیز از دست رفته فرمود : «اکنون پشتم شکست و چاره ام ناچار شد».

.

ص: 186

. .

ص: 187

. .

9714.امام على عليه السلام :الإمام زين العابدين عليه السلام :رَحِمَ اللّهُ العَبّاسَ يَعنِى ابنَ عَلِىٍّ فَلَقَد آثَرَ وأبلى وفَدى أخاهُ بِنَفسِهِ حَتّى قُطِعَت يَداهُ ، فَأبدَلَهُ اللّهُ بِهِما جَناحَينِ يَطيرُ بِهِما مَعَ المَلائِكَهِ فِى الجَنَّهِ كَما جَعَلَ لِجَعفَرِ بنِ أبى طالِبٍ . وإنَّ لِلعَبّاسِ عِندَ اللّهِ تَبارَکَ وتَعالى لَمَنزِلَهً يَغبِطُهُ بِها جَميعُ الشُّهَداءِ يَومَ القِيامَهِ . (1)9715.امام على عليه السلام (در شرح آفرينش آدم عليه السلام) عنه عليه السلام فِى ذِكرِ لَيلَهِ عاشوراءَ : لَمّا كانَ اللَّيلُ ، قالَ [الحُسَينُ عليه السلام] : هذَا اللَّيلُ قَد غَشِيَكُم ، فَاتَّخِذوهُ جَمَلاً (2) ، ثُمَّ لِيَأخُذ كُلُّ رَجُلٍ مِنكُم بِيَدِ رَجُلٍ مِن أهلِ بَيتى ؛ تَفَرَّقوا فى سَوادِكُم ومَدائِنِكُم حَتّى يُفَرِّجَ اللّهُ ؛ فَإِنَّ القَومَ إنَّما يَطلُبونى ، ولَو قَد أصابونى لَهَوا عَن طَلَبِ غَيرى . فَقالَ لَهُ إخوَتُهُ وأبناؤُهُ وبَنو أخيهِ وَابنا عَبدِ اللّهِ ابنِ جَعفَرٍ : لِمَ نَفعَلُ ؟ ! لِنَبقى بَعدَکَ ؟ ! لا أرانَا اللّهُ ذلِکَ أبَدا ! بَدَأَهُم بِهذَا القَولِ العَبَّاسُ بنُ عَلِىٍّ عليه السلام . (3) .

1- .الخصال : ص 68 ح 101 ، الأمالى للصدوق : ص 548 ح 731 كلاهما عن ثابت بن أبى صفيّه .

2- .يقال للرجل إذا سَرى ليلتَه جَمعاء ، أو أحياها بصلاه أو غيرها من العبادات : اتّخَذ الليلَ جَمَلاً ؛ كأنّه رَكِبه ولم يَنَم فيه (النهايه : ج 1 ص 298 «جمل») .

3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 419 وراجع الإرشاد : ج 2 ص 91 وإعلام الورى : ج 1 ص 455 .

9716.عنه علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام :خداوند ، عبّاس را بیامرزد ! بی تردید ، ایثار کرد و امتحان داد و جان خود را فدای برادرش کرد تا آن که هر دو دستش قطع شد . پس خداوند ، به جای آن دو ، دو بال برایش قرار داد که با آن ، همراه فرشتگان در بهشت پرواز می کند ، همان گونه که برای جعفر بن ابی طالب قرار داد .

بی گمان ، برای عبّاس ، نزد خدای تبارک و تعالی ، منزلتی است که همه شهدا در روز قیامت به آن ، رشک می برند .9717.عنه علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام در ذکر شب عاشورا : چون شب شد ، [حسین علیه السلام]فرمود: «این شب است که بر شما پرده انداخته است . پس آن را مَرکب خود سازید و سپس هر یک از شما ، دست یکی از خاندان مرا بگیرد و در اجتماعات و شهرهایتان پراکنده شوید تا خدا گشایشی دهد . این جماعت ، تنها به دنبال من هستند و اگر به به من دست یابند ، از جستجوی بقیه دست می کشند» . پس برادران و پسرانش و پسران برادرش و دو پسر عبد اللّه بن جعفر گفتند: «چگونه این کار را بکنیم ؟ برای این که پس از تو باقی بمانیم؟ ! خدا نکند که چنین روزی را ببینیم !» . و آن که به این سخن آغاز کرد ، عبّاس بن علی علیهما السلام بود . .

9718.الإمامُ الحسينُ عليه السلام (فى دعاءِ يَومِ عَرَفَةَ) الإمام الصادق عليه السلام :كانَ عَمُّنَا العَبّاسُ نافِذَ البَصيرَةِ ، صُلبَ الإيمانِ ، جاهَدَ مَعَ أبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام ، وأبلى بَلاءً حَسَنا ، ومَضى شَهيدا . (1)9719.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن شريک العامرى فى ذِكرِ أحداثِ واقِعَةِ كَربَلاءَ :قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ أبِى المُحِلِّ لِابنِ زِيادٍ : ... أصلَحَ اللّهُ الأميرَ ! إنَّ بَنى اُختِنا مَعَ الحُسَينِ ، فَإن رَأيتَ أن تَكتُبَ لَهُم أمانا فَعَلتَ ، قالَ : نَعَم ونِعمَةَ عَينٍ . فَأمَرَ كاتِبَهُ ، فَكَتَبَ لَهُم أمانا . فَبَعَثَ بِهِ عَبدُ اللّهِ بنُ أبِى المُحِلِّ مَعَ مَولىً لَهُ يُقالُ لَهُ : كُزمانُ ، فَلَمّا قَدِمَ عَلَيهِم دَعاهُم ، فَقالَ : هذا أمانٌ بَعَثَ بِهِ خالُكُم . فَقالَ لَهُ الفِتيَةُ : أقرِئ خالَنَا السَّلامَ ، وقُل لَهُ : أن لا حاجَةَ لَنا فى أمانِكُم ، أمانُ اللّهِ خَيرٌ مِن أمانِ ابنِ سُمَيَّةَ ! ...

وجاءَ شِمرٌ حَتّى وَقَفَ عَلى أصحابِ الحُسَينِ ، فَقالَ : أينَ بَنو اُختِنا ؟ فَخَرَجَ إلَيهِ العَبّاسُ وجَعفَرٌ وعُثمانُ بَنو عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالوا لَهُ : ما لَکَ وما تُريدُ ؟ قالَ : أنتُم يا بَنى اُختى آمِنونَ . قالَ لَهُ الفِتيَةُ : لَعَنَکَ اللّهُ ولَعَنَ أمانَکَ ! لَئِن كُنتَ خالَنا أ تُؤمِنُنا وَابنُ رَسولِ اللّهِ لا أمانَ لَهُ ؟ ! (2) .

1- .سرّ السلسله العلويّه : ص 89 ، عمده الطالب : ص 356 كلاهما عن المفضّل بن عمر .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 415 و 416 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 558 ، الفتوح : ج 5 ص 94 كلاهما نحوه وفيه «قال له العبّاس بن علىّ عليه السلام : تبّا لک يا شمر ، ولعنک اللّه ، ولعن ما جئت به من أمانک هذا يا عدوّ اللّه ! أ تأمرنا أن ندخل فى طاعه العناد ونترک نصره أخينا الحسين عليه السلام ؟ ! فرجع الشمر إلى معسكره مغتاظا» .

9720.رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام :عمویمان عبّاس ، تیزبین بود و ایمانی استوار داشت . در کنار ابا عبد اللّه علیه السلام جهاد کرد و امتحانی نیکو داد و به شهادت رسید .9841.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن شریک عامری ، در ذکر حوادث واقعه کربلا :عبد اللّه بن ابی مُحِل به ابن زیاد گفت : . . . امیر به سلامت باد! پسران خواهر ما (1) با حسین هستند . اگر موافقی ، امان نامه ای برای آنان بنویس .

ابن زیاد گفت: باشد ،به خاطر تو!

پس به کاتبش فرمان داد تا برای آنان امانِ نامه ای بنویسد . سپس عبد اللّه بن ابی محل ، آن را به وسیله غلامش کُزمان فرستاد .

پس چون [غلام] به نزد آنان آمد ، ایشان را فرا خواند و گفت: این ، امانی است که دایی شما فرستاده است .

جوانان به او گفتند: به دایی ما سلام برسان و به او بگو که ما هیچ نیازی به امان شما نداریم . امان خداوند ، بهتر از امان پسر سمیّه است! . . .

شمر تا جلوی یاران حسین علیه السلام پیش آمد ، ایستاد و گفت: خواهرزادگان ما کجایند؟ پس عبّاس و جعفر و عثمان ، پسران علی علیه السلام ، بیرون آمدند و به او گفتند : چه کار داری و چه می خواهی؟

گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امانید .

آن جوانْ مردان به او گفتند: نفرین خدا بر تو و امانت باد! اگر تو دایی ما هستی ، آیا به ما امان می دهی ، در حالی که فرزند پیامبر خدا امان ندارد؟! (2) .

1- .یعنی پسران زنی که از قبیله ماست .
2- .در نقل الفتوح آمده است : و عبّاس بن علی به او گفت : «مرگت باد ، ای شمر! و خدا تو را ای دشمن خدا و نیز این امان نامه ای را که آورده ای ، لعنت کند! آیا به ما می گویی که به انحراف ، گردن نهیم و یاری

برادرمان حسین علیه السلام را واگذاریم؟ !» . پس شمر ، ناراحت و خشمگین به اردوگاه خود بازگشت .

4 / 5إخوَةُ العَبّاسِوهم عبد اللّه وعثمان وجعفر أبناء اُمّ البنين ، وكانوا أصغر من العبّاس عليه السلام . واستشهدوا مع الإمام الحسين عليه السلام فى كربلاء (1) . ولم يخذلوا إمامهم ، ولم يتركوه وحده حين آمنهم العدوّ (2) . وكان لعبد اللّه من العمر خمس وعشرون سنه (3) . وكان يرتجز عند شهادته ويقول : أنَا ابنُ ذِى النَّجدَةِ وَالإِفضالِ ذاکَ عليٌّ الخَيرِ ذُو الفَعالِ سَيفُ رَسولِ اللّهِ ذُو النَّكالِ فى كُلِّ يَومٍ ظاهِرُ الأَهوالِ (4) وكان عثمان ابن إحدى وعشرين سنه . سمّاه الإمام عليه السلام به إحياءً وتخليدا لاسم عثمان بن مظعون . (5)

9845.امام على عليه السلام :الأخبار الطوال :قال العَبّاسُ بنُ عَلِيٍّ عليه السلام لِاءِخوَتِهِ عَبدِ اللّهِ وجَعفَرٍ وعُثمانَ بَنى عَلِيٍّ عَلَيهِ وعَلَيهِمُ السَّلامُ ، واُمُّهُم جَميعا اُمُّ البَنينَ العامِرِيَّةُ مِن آلِ الوَحيدِ : تَقَدَّموا ، بِنَفسى أنتُم ! فَحاموا عَن سَيِّدِكُم حَتّى تَموتوا دونَهُ . (6) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 20 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 153 و ص 468 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 440 و ص 581 ، الأخبار الطوال : ص 257 ، الفتوح : ج 5 ص 113 ، مقاتل الطالبيّين : ص 87 89 ؛ شرح الأخبار : ج 3 ص 194 ، المجدى : ص 15 ، إعلام الورى : ج 1 ص 395 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 416 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 558 ، الفتوح : ج 5 ص 94 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 176 .
3- .شرح الأخبار : ج 3 ص 194 ، المجدى : ص 15 ، إعلام الورى : ج 1 ص 395 ؛ مقاتل الطالبيّين : ص 88 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 107 ؛ الفتوح : ج 5 ص 113 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 2 ص 29 .
5- .مقاتل الطالبيّين : ص 89 .
6- .الأخبار الطوال : ص 257 ؛ مثير الأحزان : ص 68 نحوه .

4 / 5 برادران عبّاس

4 / 5برادران عبّاسعبد اللّه و عثمان و جعفر ، پسران على عليه السلام از اُمّ البنين و كوچک تر از عبّاس عليه السلام بودند كه با امام حسين عليه السلام در كربلا شهيد شدند . چون دشمن به آنان امان داد ، امامِ خود را وا ننهادند و او را ترک نكردند . عبد اللّه ، 25 سال داشت و هنگامَ شهادتش چنين رجز مى خواند: من پسر دلاوْر مردِ بخشنده ام همان على ، نيكِ نيكو كردار ، شمشيرِ مجازات پيامبر خدا [و] در هر پيكار ، آشكار كننده وحشت ها . عثمان ، 21 ساله بود و على عليه السلام ، به خاطر زنده نگه داشتن نام عثمان بن مظعون ، او را چنين ناميده بود .

9723.عيسى عليه السلام :الأخبار الطِّوال :عبّاس بن على عليه السلام ، خطاب به برادرانش عبد اللّه و جعفر و عثمان ، پسران على عليه السلام كه مادر همه شان اُمّ البنين عامرى از آل وحيد بود گفت : جانم به فدايتان ! پيش برويد و از سرورتان حمايت كنيد تا در ركاب او جان دهيد .

.

9724.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (و قد سُئلَ عِن أشقَی الناسِ) مقاتل الطالبیّین عن الضحّاک المشرقی :قالَ العَبّاسُ لِأَخیهِ مِن أبیهِ وأُمِّهِ عَبدِ اللّهِ بنِ عَلِیٍّ : تَقَدَّم بَینَ یَدَیَّ حَتّی أراکَ وأحتَسِبَکَ . (1) .

1- .مقاتل الطالبیّین : ص 88 ؛ بحار الأنوار : ج 45 ص 38 .

9725.عنه علیه السلام :مقاتل الطالبیّین به نقل از ضحاک مشرقی : عبّاس علیه السلام به برادر تنی اش عبد اللّه بن علی گفت: تو از من جلو بیفت تا [شهادت] تو را ببینم و اجر [صبرِ بر شهادت برادر]ببرم . .

ص: 196

. .

پژوهشی در انتساب سُکَینه به امام علی

پژوهشی در انتساب سُکَینه به امام علیمصادر تاریخی شیعه و اهل سنّت ، در میان فرزندان علی علیه السلام از دختری به نام سُکَینه نام نبرده اند ؛ امّا در کشور سوریه ، مزاری به نام سُکینه بنت علی علیه السلام ، وجود دارد . همچنین ، در سه گزارش حدیثی و تاریخی نیز به این نام برمی خوریم : 1 . در ماجرای دفن حضرت فاطمه علیها السلام نقل شده است که امام علی علیه السلام فرمود: نادیت یا اُمّ کلثوم، یا زینب، یا سکینه، یا فضّه، یا حسن ، یا حسین ، هلمّوا تزوّدوا من اُمّکم . پس ندا دادم : ای اُمّ کلثوم ، ای زینب ، ای سکینه ، ای فضّه ، ای حسن ، ای حسین ! بشتابید و از مادرتان یادگاری برگیرید ! (1) برخی آمدن نام سکینه را در کنار زینب و اُمّ کلثوم ، قرینه صحّت انتساب مزار موجود در سوریه به سکینه فرزند امام علی علیه السلام دانسته اند ؛ امّا این استدلال به چند دلیل ، پذیرفتنی نیست : الف مرحوم مجلسی تصریح کرده است که این متن را از منبع قابل اعتمادی اخذ نکرده است . (2)

.

1- .بحار الأنوار : ج 43 ص 179 ح 15 .
2- .بحار الأنوار : ج 43 ص 174 ح 15 .

ب ذکر فضّه در کنار سکینه و فرزندان علی علیه السلام ، دلالت می کند که در آن هنگام ، کسانی جز فرزندان امام علیه السلام نیز حضور داشته اند . ج هیچ منبع تاریخی ای وجود دختری به نام سکینه را برای فاطمه علیها السلام تأیید نکرده است . 2 . در سند روایتی در مدح بانوی دو عالم ، فاطمه زهرا علیها السلام چنین آمده است : از حسین بن ابراهیم قمی ، از علی بن محمّد عسکری ، از صعصعه بن ناجیه ، از زید بن موسی ، از پدرش ، از جدّش جعفر بن محمّد ، از پدرش ، از عمویش زید بن علی ، از پدرش ، از سکینه و زینب (دختران علی علیه السلام) ، از علی علیه السلام ... . (1) امّا ضعف شدید در ابتدای سند ، احتمال اشتباه در نقل را افزایش می دهد و افزون بر آن ، دیده نشده که امام باقر علیه السلام به طریق زید از امام زین العابدین علیه السلام ، نقل روایت کند . 3 . در نقل دیگری از امام حسین علیه السلام آمده است: خدمتکاری بر خواهرم سکینه بنت علی علیه السلام وارد شد و وی ، سرش را از او پوشاند ... . (2) سند این روایت نیز به شدّتْ سست است و برخی از راویان آن ، مجهول اند و دچار خلط شده اند ، یعنی میان روایات درست و نادرست درآمیخته اند .

.

1- .دلائل الإمامه : ص146 ح52، بحار الأنوار: ج81 ص112 ح37.
2- .الأمالی ، طوسی : ص366 ح780 ، بحار الأنوار : ج 104 ص45 ح 7 .

بخش دوم : امام علی با پیامبر

اشاره

بخش دوم : امام علی با پیامبرفصل یکم : یاری پیامبر در تبلیغفصل دوم : بالا رفتن از شانه های پیامبر برای شکستن بت هافصل سوم : ایثار شگفت در شب هجرتفصل چهارم : نهایت جوان مردی در دو جنگفصل پنجم : به تسلیم کشاندن دشمن در دو جنگفصل ششم : ضربه سرنوشت ساز در جنگ خندقفصل هفتم : شجاعت و ادب در حُدَیبیّهفصل هشتم : تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبرفصل نهم : کوشش در فتح مکّهفصل دهم : پایداری شگفت انگیز در جنگ حُنَینفصل یازدهم : جانشینی پیامبر در جنگ تَبوکفصل دوازدهم : چند مأموریت مهمفصل سیزدهم : برخی از دعاهای پیامبر در حقّ امام علیفصل چهاردهم : عروج پیامبر از سینه وصی

.

الفصل الأول : المؤازره على الدعوهبدأت الدعوه سرّيه ، وامتدّت شيئاً فشيئاً فهوت إليها أفئده ثلّه من الناس ، إقبالاً منها على تلک الرساله الحقّه . وکان علىّ علیه السلام أوّل من آمن بها من الرجال ، وشهد بنبوّه محمّد صلى الله علیه و آله (1) ، ثمّ تبعه آخرون ... . وبعد ثلاث سنین نزلت الآیه الکریمه : «وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» (2) إیذانا ببدء الدعوه العلنیّه ابتداء بعشیره النبىّ الأقربین . فأمر النبىّ صلى الله علیه و آله علیّاً علیه السلام بإعداد الطعام وإقامه مأدبه خاصّه ؛ لیجتمع آل عبدالمطّلب ، فیبلّغهم النبىّ صلى الله علیه و آله برسالته ، وفى الیوم الأوّل تعذّر علیه ذلک بسبب ضجیج أبى لهب ولغطه ، ثمّ أعاده علیهم فى غد ذلک الیوم ، وبعد فراغهم من الطعام بدأ کلامه بحمداللّه تعالى وقال : «إنَّ الرّائِدَ لا یَکذِبُ أهلَهُ و ...» (3) . و انتهى کلامه ، ولم ینهض معلناً عن متابعته ومرافقته صلى الله علیه و آله والإیمان برسالته الإلهیّه إلّا علىّ علیه السلام ؛ حیث قام وصدح بذلک ، فأجلسه رسول اللّه صلى الله علیه و آله وتکرّر هذا الموقف فى للمرّه الثانیه والثالثه ، فقال صلى الله علیه و آله : «اِجلِس ؛ فَأنتَ أخى ووَزیرى ووَصِیّى وخَلیفَتى مِن بَعدى» (4) ، وخاطب الحاضرین بقوله : «إنَّ هذا أخى ، ووَصیّى ، وخَلیفَتى عَلَیکُم ؛ فَاسمَعوا لَهُ وأطیعوهُ» . (5) إلّا أنّ ذوى الضمائر السود ، والقلوب العلیله ، والأبصار العمى ، والأسماع الصمّ لم یذعنوا لصوت الحقّ ، ولجّوا وکابروا وعتَوا عن الکلام النبوىّ ، بل إنّهم اتّخذوا أبا طالب سخریّاً . لکنّ الحقّ علا ، وطار کلامه صلى الله علیه و آله فى الآفاق طلقاً من ذلک النطاق الضیّق ، ورسخت هذه الحقیقه فضیلهً عظمى إلى جانب فضائله علیه السلام ، وتبلور سند متین لإثبات ولایته إلى جانب عشرات الأسانید الوثائقیّه ، وأعلن النبىّ صلى الله علیه و آله عملیّاً وحده النبوّه والولایه فى الاتّجاه والمسیر وتلازمها ، ودلّ الجمیع فى الیوم الأوّل من الجهر بدعوته استمرار القیاده وامتدادها بعده ، وأودع ذلک ذمّه التاریخ . والمهمّ هو تبیان موقع الکلام النبوىّ . و قال صلى الله علیه و آله کلمته : «فَاسمَعوا لَهُ وأطیعوهُ» فى وقت کانت قریش قد تصامّت عن سماع کلامه ولم تعره آذانا صاغیه ، فمن البیّن أنّ هذا الکلام کان للمستقبل وأجیاله القادمه ممّن یقرّ بنبوّته صلى الله علیه و آله ، ویعتقد بحجّیّه کلامه .

.

1- .راجع : ج 9 ص 402 (أوّل من أسلم) .
2- .الشعراء : 214 .

3- .راجع : ج 4 ص 466 ح 2050 .
4- .راجع : ص 210 ح 113 .
5- .راجع : ص 584 (الوصى) .

فصل یکم : یاری پیامبر در تبلیغ

اشاره

فصل یکم : یاری پیامبر در تبلیغسه سال از بعثت پیامبر خدا گذشته بود و اندک اندک ، دعوت وی دامن گسترده بود .کسانی دل در گرو آیین حق نهاده بودند و علی علیه السلام ، اوّلین مردی بود که ایمان آورده و بر پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله ، گواهی داده بود . (1) پیامبر صلی الله علیه و آله ، پس از سه سال دعوت پنهانی ، اکنون با آیه الهی «و خویشان نزدیکت را بیم ده» (2) ، مأموریت یافته بود که فراخوانی به آیین حق را علنی سازد و در این جهت ، از نزدیکان خود آغاز کند . پیامبر خدا ، علی علیه السلام را به فراهم آوردن غذا و سامان دادن ضیافتی مأمور ساخت تا بنی عبد المطّلب ، گِرد آیند و پیامبر صلی الله علیه و آله پیامش را ابلاغ کند . چنین شد ؛ ولی روز اوّل با جنجال آفرینی ابو لهب ، پیامبر خدا ، موضوع را مطرح نکرد . فردای آن روز ، جریان را تکرار کرد و پس از صرف غذا ، سخن را با ستایش خداوند آغاز کرد و فرمود: «راهنما به قوم خود دروغ نمی گوید و . . .» . کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پایان یافت و جز علی علیه السلام ، هیچ کس به همگامی و همراهی او و ایمان آوردن به آیین الهی برنخاست ؛ امّا پیامبر خدا فرمود: «بنشین !» و این جریان ، سه بار تکرار شد . آن گاه فرمود : بنشین که تو برادر و وزیر و وصیّ من و پس از من ، خلیفه من هستی. و خطاب به حاضران فرمود : بی تردید ، این ، برادر و وزیر و وصی و خلیفه من بر شماست. پس گوش به فرمانش باشید و از وی اطاعت کنید. آن گاه، آنان که دلی تیره، چشمانی تار و گوش هایی بسته داشتند ، در برابر حق ، گردن ننهادند و در برابر کلام پیامبر خدا ، گران جانی کردند و ابو طالب را به سخره گرفتند و ... . امّا حق ، چیرگی یافت و کلام پیامبر خدا از آن محدوده تنگ ، فراتر رفت و این حقیقت ، چونان فضیلتی بزرگ در کنار دیگر فضایل علی علیه السلام رقم خورد و سندی استوار برای اثبات ولایت او در کنار ده ها سند دیگر ، شکل گرفت و پیامبر خدا ، همسویی و همگامی نبوّت و ولایت را عملاً اعلام کرد و در آغازین روز اعلان عمومی دعوتش تداوم رهبری را پس از خود نشان داد و آن را به حافظه تاریخ سپرد . مهم ، آن است که جایگاه کلام پیامبر خدا تبیین گردد . پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی جمله «گوش به فرمانش باشید و از وی اطاعت کنید» را درباره علی علیه السلام بیان

فرمود که قریش ، هیچ گونه حرف شنوی ای از خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم نداشتند . روشن است که این کلام برای آینده و آیندگان گفته شده است ؛ برای آنانی که نبوّت او را پذیرفته ، کلامش را حجّت می دانند .

.

1- .ر . ک : ج 9 ، ص 403 (نخستین مسلمان) .
2- .شعراء ، آیه 214 .

9734.امام علی علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :لَمّا نَزَلَت هذِهِ الآیَهُ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» دَعانی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقال لی : یا عَلِیُّ، إنَّ اللّهَ أمَرَنی أن اُنذِرَ عَشیرَتِی الأَقرَبینَ ، فَضِقتُ بِذلِکَ ذَرعا ، وعَرَفتُ أنّی مَتی اُبادیهِم بِهذَا الأَمرِ أری مِنهُم ما أکرَهُ ، فَصَمَتُّ عَلَیهِ حَتّی جاءَنی جَبرَئیلُ فَقالَ : یا مُحَمَّدُ ، إنَّکَ إن لا تَفعَل ما تُؤمَرُ بِهِ یُعَذِّبکَ رَبُّکَ . فَاصنَع لَنا صاعا مِن طَعامٍ ، وَاجعَل عَلَیهِ رِجلَ شاهٍ ، وَاملَأ لَنا عُسّا (1) مِن لَبَنٍ ، ثُمَّ اجمَع لی بَنی عَبدِ المُطَّلِبِ حَتّی اُکَلِّمَهُم واُبَلِّغَهُم ما اُمِرتُ بِهِ .

فَفَعَلتُ ما أمَرَنی بِهِ ، ثُمَّ دَعَوتُهُم لَهُ ، وهُم یَومَئِذٍ أربَعونَ رَجُلاً ، یَزیدونَ رَجُلاً أو یَنقُصونَهُ ، فیهِم أعمامُهُ : أبو طالِبٍ وحَمزَهُ وَالعَبَّاسُ وأبو لَهَبٍ ، فَلَمّا اجتَمَعوا إلَیهِ دَعانی بِالطَّعامِ الَّذی صَنَعتُ لَهُم ، فَجِئتُ بِهِ ، فَلَمّا وَضَعتُهُ تَناوَلَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله حِذیَهً (2) مِنَ اللَّحمِ ، فَشَقَّها بِأسنانِهِ ، ثُمَّ ألقاها فی نَواحِی الصَّحفَهِ . (3)

ثُمَّ قالَ : خُذوا بِسمِ اللّهِ ، فَأَکَلَ القَومُ حَتّی ما لَهُم بِشَیءٍ حاجَهٌ وما أری إلّا مَوضِعَ أیدیهِم ، وَایمُ اللّهِ الَّذی نَفسُ عَلِیٍّ بِیَدِهِ ، وإن کانَ الرَّجُلُ الواحِدُ مِنهُم لَیَأکُلُ ما قَدَّمتُ لِجَمیعِهِم .

ثُمَّ قالَ : اِسقِ القَومَ ، فَجِئتُهُم بِذلِکَ العُسِّ ، فَشَرِبوا مِنهُ حَتّی رَووا مِنهُ جَمیعا ، وَایمُ اللّهِ إن کانَ الرَّجُلُ الواحِدُ مِنهُم لَیَشرَبُ مِثلَهُ ، فَلَمّا أرادَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله أن یُکَلِّمَهُم بَدَرَهُ أبو لَهَبٍ إلَی الکَلامِ ، فَقالَ : لَهَدَّ (4) ما سَحَرَکُم صاحِبُکُم ! فَتَفَرَّقَ القَومُ ولَم یُکَلِّمهُم رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ : الغَدَ یا عَلِیُّ ، إنَّ هذَا الرَّجُلَ سَبَقَنی إلی ما قَد سَمِعتَ مِنَ القَولِ ، فَتَفَرَّقَ القَومُ قَبلَ أن اُکَلِّمَهُم ، فَعُد لَنا مِنَ الطَّعامِ بِمِثلِ ما صَنَعتَ ، ثُمَّ اجمَعهُم إلَیَّ .

قالَ : فَفَعَلتُ ، ثُمَّ جَمَعتُهُم ثُمَّ دَعانی بِالطَّعامِ فَقَرَّبتُهُ لَهُم ، فَفَعَلَ کَما فَعَلَ بِالأَمسِ ، فَأَکَلوا حَتّی ما لَهُم بِشَیءٍ حاجَهٌ .

ثُمَّ قالَ : اِسقِهِم ، فَجِئتُهُم بِذلِکَ العُسِّ ، فَشَرِبوا حَتّی رَووا مِنهُ جَمیعا ، ثُمَّ تَکَلَّمَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ : یا بَنی عَبدِ المُطَّلِبِ ! إنّی وَاللّهِ ما أعلَمُ شابّا فِی العَرَبِ جاءَ قَومَهُ بِأفضَلَ مِمّا قَد جِئتُکُم بِهِ ؛ إنّی قَد جِئتُکُم بِخَیرِ الدُّنیا وَالآخِرَهِ ، وقَد أمَرَنِی اللّهُ تَعالی أن أدعُوَکُم إلَیهِ ، فَأَیُّکُم

يُؤازِرُنى عَلى هذَا الأمرِ عَلى أن يَكونَ أخى ووَصِيّي وخَليفَتى فيكُم ؟ قالَ : فَأحجَمَ القَومُ عَنها جَميعا ، وقُلتُ : ... أنَا يا نَبِيَّ اللّهِ ، أكونُ وزَيرَکَ عَلَيهِ ، فَأخَذَ بِرَقَبَتى ، ثُمَّ قالَ : إنَّ هذا أخى ووَصِيّى وخَليفَتى فيكُم ، فَاسمَعوا لَهُ وأطيعوا ، قالَ : فَقامَ القَومُ يَضحَكونَ ويَقولونَ لِأبى طالِبٍ : قد أمَرَکَ أن تَسمَعَ لِابنِکَ وتُطيعَ . (5) .

1- .العُسّ : القدح الكبير (النهايه : ج 3 ص 236 «عسس») .
2- .الحِذْيه : أى قطعه . قيل : هى بالكسر ما قطع من اللحم طولاً (النهايه : ج 1 ص 357 «حذا») .
3- .الصَّحْفَه: إناء كالقَصْعه المبسوطه ونحوها(النهايه: ج3 ص13 «صحف»).
4- .لَهَدّ : كلمه يُتعجّب بها (النهايه : ج 5 ص 250 «هدد») .
5- .تاريخ الطبرى: ج 2 ص319321، تاريخ دمشق: ج 42 ص 48 ح 8381 ، تفسير الطبرى: ج 11 الجزء19 ص 121، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 210 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 486 ح 514 كلّها عن عبد اللّه بن عبّاس و ص 543 ح 580 عن البراء من دون إسنادٍ إلى المعصوم نحوه ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 487 ، كنز العمّال : ج 13 ص 131 ح 36419 و ص 114 ح 36371 ؛ الأمالى للطوسى : ص 582 ح 1206 عن عبد اللّه بن عبّاس وفيه «ووزيرى» بعد «وصيّى» ، تفسير فرات : ص 301 ح 306 و ص 299 ح 404 عن جعفر بن محمّد بن أحمد بن يوسف ، مجمع البيان : ج 7 ص 322 عن البراء بن عازب وكلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 38 ص 223 ح 24 وراجع السيره الحلبيّه : ج 1 ص 285 وتفسير القمّى : ج 2 ص 124 والإرشاد : ج 1 ص 48 .

9735.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :چون آیه «و خویشان نزدیکت را بیم ده» (1) بر پیامبر خدا نازل شد ، مرا فرا خواند و به من فرمود: «ای علی! خداوند به من فرمان داد که خویشان نزدیکم را بیم دهم و من دل تنگ و درمانده شدم ؛ چون می دانستم که هرگاه این دعوت را برایشان آشکار کنم ، از آنان چیزی مشاهده می کنم که نمی پسندم . پس خاموش ماندم تا جبرئیل علیه السلام به نزدم آمد و گفت: ای محمّد! اگر فرمان را انجام ندهی ، پروردگارت عذابت می کند .

پس طعامی به اندازه یک صاع (سه کیلو) آماده کن و ران گوسفندی بر آن بنِه و ظرفی بزرگ هم از شیر پُر کن . سپس بنی عبد المطّلب را برای من گِرد آور تا با آنان سخن بگویم و آنچه فرمان یافته ام ، به آنان برسانم» .

پس من آنچه بدان فرمان یافته بودم ، انجام دادم و آنان را که در آن روز ، چهل تن ، یکی کم یا بیش بودند ، فرا خواندم . در میان آنان ، عموهای پیامبر خدا: ابو طالب ، حمزه ، عبّاس و ابو لهب نیز بودند .

پس چون به نزد ایشان گِرد آمدند ، از من خواست تا خوراکی را که برای آنان آماده کرده بودم ، بیاورم . آوردم و چون آن را نهادم ، پیامبر خدا ، تکّه گوشتی برداشت و با دندان هایش آن را پاره پاره کرد و در اطراف سینی نهاد و فرمود: «با نام خدا شروع کنید» .

پس آنان خوردند تا جایی که دیگر به چیزی نیاز نداشتند ؛ امّا غذا دست نخورده می نمود و سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست ، همه آن غذا ، خوراک یک نفرشان بود .

سپس فرمود: «به آنان نوشیدنی ده» و من ، همان ظرف بزرگ را آوردم و از آن نوشیدند تا همگی سیراب شدند و به خدا سوگند، یکی از آنان به تنهایی، مانند آن را می نوشید.

پس چون پیامبر خدا خواست با آنان گفتگو کند ، ابو لهب پیش دستی کرد و گفت: عجبْ این همراهتان ، جادویتان کرد! آنان ، متفرّق شدند و پیامبر خدا با آنان سخن نگفت . پس فرمود: «فردا ، ای علی! این مرد ، چنان که شنیدی ، بر من پیش دستی کرد و قوم ، پیش از آن که با آنان سخن بگویم

، متفرّق شدند . پس برای ما خوراکی همچون گذشته بساز و آنان را برای من گِردآور» .

من ، آماده کردم و آنان را فرا خواندم . پیامبر صلی الله علیه و آله از من خواست تا خوراک را بیاورم . من هم آوردم . چنان کرد که دیروز کرده بود،و همه خوردند تا آن جا که دیگر به چیزی نیاز نداشتند. سپس فرمود: «به آنان نوشیدنی بده»و من همان ظرف بزرگ را آوردم و همگی نوشیدند تا سیراب شدند .

سپس پیامبر خدا فرمود: «ای بنی عبد المطّلب! به خدا سوگند ، هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام ، آورده باشد . من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خدای متعال به من فرمان داده که شما را به آن فرا بخوانم . پس کدامتان مرا بر این امر ، یاری می دهد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟» .

همه خاموش ماندند و من گفتم: . . . من ای پیامبر خدا وزیر تو می شوم!

پس دست بر گردنم نهاد و فرمود: «این ، برادر و وصی و جانشینم در میان شماست . پس گوش به فرمان و مطیعش باشید» .

آن جمع برخاستند ، در حالی که می خندیدند و به ابو طالب می گفتند: به تو فرمان داد که گوش به فرمان و فرمانبردار پسرت باشی!.

1- .شعراء، آیه 214 .

ص: 204

. .

ص: 205

. .

9736.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :لَمّا نَزَلَت : «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» ... دَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ وهُم إذ ذاکَ أربَعونَ رَجُلاً ، يَزيدونَ رَجُلاً أو يَنقُصونَ رَجُلاً ، فَقالَ : أيُّکُم يَکونُ أخى ووَصِيّى ووَارِثى ووَزيرى وخَليفَتى فيکُم بَعدى ؟ فَعَرَضَ عَلَيهِم ذلِکَ رَجُلاً رَجُلاً ، کُلُّهُم يَأبى ذلِکَ ، حَتّى أتى عَلَىَّ ، فَقُلتُ : أنَا يا رَسولَ اللّهِ ، فَقالَ : يا بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ! هذا أخى ووارِثى ووَصِيّى ووَزيرى وخَليفَتى فيکُم بَعدى . (1)9846.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبى جعفر الإسکافى:قَد رُوِىَ فِى الخَبَرِ الصَّحيحِ أنَّهُ صلى الله عليه و آله کَلَّفَهُ عليه السلام فى مَبدَإِ الدَّعوَةِ قَبلَ ظُهورِ کَلِمَةِ الإِسلامِ وَانتِشارِها بِمَکَّةَ أن يَصنَعَ لَهُ طَعاما ، وأن يَدعُوَ لَهُ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَصَنَعَ لَهُ الطَّعامَ ، ودَعاهُم لَهُ ، فَخَرَجوا ذلِکَ اليَومَ ، ولَم يُنذِرهُم صلى الله عليه و آله ؛ لِکَلِمَةٍ قالَها عَمُّهُ أبو لَهَبٍ ، فَکَلَّفَهُ فِى اليَومِ الثّانى أن يَصنَعَ مِثلَ ذلِکَ الطَّعامِ ، وأن يَدعُوَهُم ثانِيَةً ، فَصَنَعَهُ ، ودَعاهُم فَأکَلوا .

ثُمَّ کَلَّمَهُم صلى الله عليه و آله فَدَعاهُم إلَى الدّينِ ، ودَعاهُ مَعَهُم ؛ لِأَ نَّهُ مِن بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، ثُمَّ ضَمِنَ لِمَن يُؤازِرُهُ مِنهُم ويَنصُرُهُ عَلى قَولِهِ أن يَجعَلَهُ أخاهُ فِى الدّينِ ، ووَصِيَّهُ بَعدَ مَوتِهِ ، وخَليفَتَهُ مِن بَعدِهِ ، فَأمسَکوا کُلُّهُم وأجابَهُ هُوَ وَحدَهُ ، وقالَ : أنَا أنصُرُکَ عَلى ما جِئتَ بِهِ ، وأُوازِرُکَ وأُبايِعُکَ ، فَقالَ لَهُم لَمّا رَأى مِنهُمُ الخِذلانَ ، ومِنهُ النَّصرَ ، وشاهَدَ مِنهُمُ المَعصِيَةَ ومِنهُ الطّاعَةَ ، وعايَنَ مِنهُمُ الإِباءَ ومِنهُ الإِجابَةَ - : هذا أخى ووَصِيّى وخَليفَتى مِن بَعدى ، فَقاموا يَسخَرونَ ويَضحَکونَ ، ويَقولونَ لِأَبى طالِبٍ : أطِعِ ابنَکَ ؛ فَقَد أمَّرَهُ عَلَيکَ . (2) .

1- .علل الشرائع : ص 170 ح 2 عن عبد اللّه بن الحارث بن نوفل ، وراجع کنز العمّال : ج 13 ص 114 ح 36371 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 244 .

9847.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :چون آیه «و خویشان نزدیکت را بیم ده» نازل شد ... ، پیامبر خدا ، بنی عبد المطّلب را که در آن زمان ، چهل تن ، یکی کم یا بیش بودند ، فرا خوانْد و فرمود: «کدام یک از شما برادر و وصی و وارث و وزیر و جانشین من پس از من در میانتان می شود؟» .

پس این سخن را به یک یکِ آن مردان عرضه داشت و همگی خودداری کردند تا به من رسید من گفتم: من ، ای پیامبر خدا!

پس فرمود: «ای بنی عبد المطّلب! پس از من، این، برادر و وارث و وصی و وزیر و جانشین من در میان شماست» .9848.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو جعفر اسکافی : در روایت صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای دعوتش و پیش از ظهور و انتشار اسلام در مکّه ، علی علیه السلام را مأمور کرد که خوراکی برای او تهیه و بنی عبد المطّلب را به آن دعوت کند.

پس علی علیه السلام ، خوراک را آماده ساخت و آنان را دعوت کرد . آنان ، آن روز بیرون آمدند ، بی آن که پیامبر خدا چیزی بگوید ؛ چرا که عمویش ابو لهب ، سخنی گفت . پس روز دوم نیز علی علیه السلام را مأمور کرد تا مانند همان خوراک را آماده کرده ، دوباره دعوتشان کند . پس تهیّه کرد و دعوتشان نمود و آنان ، غذا را خوردند .

سپس پیامبر خدا با آنان به گفتگو پرداخت و به دین ، دعوتشان کرد و علی علیه السلام را نیز در زمره آنان دعوت کرد ؛ چون او هم از بنی عبد المطّلب بود . سپس ضمانت کرد که اگر کسی از میان آنان پشتیبانی و یاری اش کند ، او را برادر دینی خود و وصیّ پس از مرگش و جانشین خویش گردانَد .

همه خودداری کردند و تنها علی علیه السلام پاسخ داد و گفت: من تو را بر آنچه آورده ای ، یاری می دهم و بارت را بر دوش می کشم و با تو بیعت می کنم .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله چون دید که آنان ، وی را وا نهادند و علی علیه السلام یاری اش داد و از آنان سرپیچی و از او فرمانبرداری دید و

خودداری آنان و اجابت علی علیه السلام را به عیان مشاهده کرد ، فرمود : «این ، برادر و وصی و جانشینم پس از من است» .

آنان برخاستند ، در حالی که ریشخند می کردند و می خندیدند و به ابو طالب می گفتند: از پسرت اطاعت کن . او را بر تو فرمان روا کرده است ! .

9737.امام على عليه السلام :الإرشاد :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله جَمَعَ خاصَّةَ أهلِهِ وعَشيرَتَهُ فِى ابتِداءِ الدَّعوَةِ إلَى الإِسلامِ ، فَعَرَضَ عَلَيهِمُ الإِيمانَ ، وَاستَنصَرَهُم عَلى أهلِ الكُفرِ وَالعُدوانِ ، وضَمِنَ لَهُم عَلى ذلِكَ الحُظوَةَ فِى الدُّنيا ، وَالشَّرَفَ وثَوابَ الجِنانِ ، فَلَم يُجِبهُ أحَدٌ مِنهُم إلّا أميرَ المُؤمِنينَ عَلىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَنَحَلَهُ بِذلِكَ تَحقيقَ الاُخُوَّةِ وَالوِزارَةِ وَالوَصِيَّةِ وَالوِراثَةِ وَالخِلافَةِ ، وأوجَبَ لَهُ بِهِ الجَنَّةَ .

وذلِكَ فى حَديثِ الدّارِ ، الَّذى أجمَعَ عَلى صِحَّتِهِ نُقّادُ الآثارِ ، حيَن جَمَعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ فى دارِ أبى طالِبٍ ، وهُم أربَعونَ رَجُلاً ، يَومَئِذٍ يَزيدونَ رَجُلاً أو يَنقُصونَ رَجُلاً فيما ذَكَرَهُ الرُّواةُ ، وأمَرَ أن يُصنَعَ لَهُم فَخِذُ شاةٍ مَعَ مُدٍّ مِنَ البُرِّ ، ويُعَدَّ لَهُم صاعٌ مِنَ اللَّبَنِ ، وقَد كانَ الرَّجُلُ مِنهُم مَعروفا بِأكلِ الجَذَعَهِ (1) فى مَقامٍ واحِدٍ ، ويَشرَبُ الفَرَقَ (2) مِنَ الشَّرابِ فى ذلِكَ المَقامِ ، وأرادَ عليه السلام بِإعدادِ قَليلِ الطَّعامِ وَالشَّرابِ لِجَماعَتِهِم إظهارَ الآيَهِ لَهُم فى شِبَعِهِم ورِيِّهِم مِمّا كانَ لا يُشبِعُ الواحِدَ مَنهُم ولا يُرويهِ .

ثُمَّ أمَرَ بِتَقديمِهِ لَهُم ، فَأَكَلَتِ الجَماعَهُ كُلُّها مِن ذلِكَ اليَسيرِ حَتّى تَمَلَّؤوا مِنهُ ، فَلَم يَبِن ما أكَلوهُ مِنهُ وشَرِبوهُ فيهِ ، فَبَهَرَهُم بِذلِكَ ، وبَيَّنَ لَهُم آيَهَ نُبُوَّتِهِ ، وعَلامَهَ صِدقِهِ بِبُرهانِ اللّهِ تَعالى فيهِ .

ثُمَّ قالَ لَهُم بَعدَ أن شَبِعوا مِنَ الطَّعامِ ورَووا مِنَ الشَّرابِ : يا بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ! إنَّ اللّهَ بَعَثَنى إلَى الخَلقِ كافَّةً ، وَبَعَثَنى إلَيكُم خاصَّةً ، فَقالَ عَزَّوجَلَّ : «وَ أنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» وأنَا أدعوكُم إلى كَلِمَتَينِ خَفيفَتَينِ عَلَى اللِّسانِ ثَقيلَتَينِ فِى الميزانِ ، تَملِكونَ بِهِمَا العَرَبَ وَالعَجَمَ ، وتَنقادُ لَكُم بِهِمَا الاُمَمُ ، وتَدخُلونَ بِهِمَا الجَنَّةَ ، وتَنجونَ بِهِما مِنَ النّارِ : شَهادَهِ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنّى رَسولُ اللّهِ ، فَمَن يُجِبنى إلى هذَا الأمرِ ويُؤازِرنى عَلَيهِ وعَلَى القِيامِ بِهِ ، يَكُن أخى ووَصِيّى ووَزيرى ووارِثى وخَليفَتى مِن بَعدى . فَلَم يُجِب أحَدٌ مِنهُم .

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : فَقُمتُ بَينَ يَدَيهِ مِن بَينِهِم ... فَقُلتُ : أنَا يا رَسولَ اللّهِ أُؤازِرُکَ عَلى هذَا الأمرِ ، فَقالَ : اِجلِس ، ثُمَّ أعادَ القَولَ عَلَى القَومِ ثانِيَهً فَأصمِتوا ، وقُمتُ فَقُلتُ مِثلَ مَقالَتِى الاُولى ، فَقالَ : اِجلِس . ثُمَّ أعادَ عَلَى القَومِ مَقالَتَهُ ثالِثَهً فَلَم يَنطِق أحَدٌ مِنهُم بِحَرفٍ ، فَقُلتُ : أنَا

اَؤازِرُکَ یا رَسولَ اللّهِ عَلی هذَا الأمرِ ، فَقالَ : اِجلِس ؛ فَأنتَ أخی ووَصِیّی ووَزیری ووارِثی وخَلیفَتی مِن بَعدی .

فَنَهَضَ القَومُ وهُم یَقولونَ لِأَبی طالِبٍ : یا أبا طالِبٍ ! لِیَهنِکَ الیَومَ إن دَخَلتَ فی دینِ ابنِ أخیکَ ؛ فَقَد جَعَلَ ابنَکَ أمیرا عَلَیکَ . (3) .

1- .الجَذَع : من أسنان الدوابّ ؛ وهو ما کان منها شابّا فتیّا (النهایه : ج 1 ص 250 «جذع») .
2- .الفَرَق : مکیال یسع سته عشر رِطلاً ؛ وهی اثنا عشر مُدّا (النهایه : ج 3 ص 437 «فرق») .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 48 ، کشف الیقین : ص 47 ح 25 ، إعلام الوری : ج 1 ص 322 ؛ السیره الحلبیّه : ج 1 ص 286 .

9738.عنه علیه السلام (فی کِتابِهِ لِلأشتَرِ حینَ وَلاّهُ مِصرَ) الإرشاد:پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز دعوت به اسلام ، خویشان نزدیکش را گِرد آورد و ایمان را بر ایشان عرضه داشت و از آنان ، علیه کافران و متجاوزان ، یاری خواست و در برابر این یاری ، بهره این دنیا و سربلندی و پاداش بهشت را برایشان ضمانت کرد ؛ ولی هیچ یک از آنان اجابتش نکرد ، جز امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام .

پس پیامبر خدا در برابر آن ، برادری و وزارت و وصایت و وراثت و خلافت را به او بخشید و بر این پذیرش ، بهشت را برایش واجب ساخت .

و این مطلب در حدیث «دار» است که ناقدان اخبار ، بر صحّت آن اجماع کرده اند ، آن هنگام که پیامبر خدا ، بنی عبد المطّلب را در خانه ابو طالب گِرد آورد و آن گونه که راویان می گویند ، چهل تن بودند ، یکی کم یا بیش ، و فرمان داد که ران گوسفندی و یک مُد (1)

گندم را برایشان بپزند و یک صاع (2) شیر برای آنان آماده کنند ، و این در حالی بود که برخی از آن مردان ، معروف به خوردن یک گوسفند [و مانند آن]در یک مجلس و نوشیدن دوازده مُد (3) نوشیدنی در همان مجلس بودند و پیامبر خدا خواست تا با آماده کردن خوردنی و نوشیدنی کم ، آیتی در سیر و سیراب شدن آنان از این خوراک اندک که [در حالت معمولی]یکی از آنها را هم سیر و سیراب نمی کرد ، پدیدار کند .

سپس فرمان داد غذا را جلوی ایشان بنهند و همه آنان از آن غذای اندک خوردند تا سیر و پُر شدند ؛ امّا گویی دست نخورده بود . پس با این کرامت ، بر آنان چیره شد و با برهان الهی در آن ، نشانه نبوّت و علامت صدقش را برایشان آشکار ساخت .

پس از سیر شدن از خوراک و سیراب گشتن از نوشیدنی ها به آنان فرمود: «ای بنی عبد المطّلب! خداوند، مرا به سوی همه خلق برانگیخته است و بویژه به سوی شما، و همان خدای عز و جل فرموده است: «و خویشان نزدیکت را بیم ده» و من شما را به دو کلمه سَبُک بر زبان و سنگین در میزان ، فرا می خوانم که بدان بر عرب و عجم ، چیره می شوید وامّت ها مطیع شما می گردند وبه بهشت، داخل می شوید واز آتش ، رهایی می یابید: گواهی به این که خدایی جز اللّه نیست، ودیگر این که من

، پیامبر خدا هستم . پس هر که مرا در این امر (رسالت) ، اجابت کند و بر آن و قیام به آن یاری ام دهد ، برادر و وصی و وزیر و وارث و جانشینم پس از من می شود» ؛ امّا هیچ یک از آنان اجابت نکرد .

[امیر مؤمنان می گوید:] من از میان آنان برخاستم... و گفتم: من ای پیامبر خدا تو را بر این امر ، یاری می دهم !

فرمود: «بنشین !» .

سپس سخنش را برای آنان دوباره گفت؛ امّا ساکت ماندندومن برخاستم وآنچه بار اوّل گفته بودم، گفتم.

فرمود: «بنشین !» .

سپس گفته خود را به آنان برای بار سوم تکرار کرد ؛ امّا هیچ یک از آنان ، حتّی حرفی بر زبان نیاورد . من گفتم: من ای پیامبر خدا تو را بر این امر ، یاری می دهم .

فرمود: «بنشین که تو برادر و وصی و وزیر و وارث و جانشینم پس از من هستی !» .

پس همگی برخاستند ، در حالی که به ابو طالب می گفتند: ای ابو طالب ! امروز بر تو مبارک باد ، اگر در دین برادرزاده ات وارد شوی ، که پسرت را بر تو فرمان روا کرد ! .

1- .مُد ، در حدود ده سیر ، یا 750 گرم است .
2- .هر صاع ، سه کیلوگرم است .
3- .حدود نُه کیلوگرم .

ص: 210

. .

ص: 211

. .

نکته

نکتهدر برخی از متون تاریخی و حدیثی آمده است : پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، اختلافی در میراث پیامبر خدا میان امام علی علیه السلام و عبّاس بن عبد المطّلب پدید آمد . (1) عبّاس ، ادّعا می کرد که اموال پیامبر خدا به او می رسد . داوری به ابو بکر واگذار شد و ابو بکر ، با اشاره به جریان «یوم الدار» یا «إنذار العشیره» ، خطاب به عبّاس بن عبد المطّلب گفت : «تو را سوگند می دهم ! آیا می دانی که پیامبر خدا ، پسران عبد المطّلب و فرزندانشان را گِرد آورد و تو در میانشان بودی و از قریش ، کسی [جز شما] نبود و گفت : ای بنی عبد المطّلب ! چنین است که خداوند ، هیچ پیامبری را مبعوث نمی کند ، جز آن که برای او از خاندانش برادر و وزیر و وصی وجانشینی درخاندانش قرارمی دهد. پس کدام یک از شما به پا می خیزد تا در برابر آن که برادر و وزیر و وصی و جانشین من در خاندانم باشد ، با من بیعت کند؟ ... و علی بن ابی طالب ، از میان شما برخاست و با او بر آنچه شرط و بدان دعوت کرده بود ، بیعت نمود؟ آیا می دانی که این از پیامبر خداست؟» . گفت : آری . (2) یعنی ابو بکر نیز به قضیه «إنذار العشیره» اعتراف کرده ، آن را حجّت می شمرد .

.

1- .شرح الأخبار : ج 1 ص 122 ح 50 ، الاحتجاج : ج 1 ص230 ح43 ، المناقب ، ابن شهرآشوب : ج 3 ص61 .

2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 50 ح 8382 ، شواهد التنزیل: ج 1 ص 545 . گفتنی است که در متن تاریخ دمشق ، اشاره ای به موضوع اختلاف میان امام علی علیه السلام و عبّاس نشده است .

نکته ای که باید بدان توجّه شود و در بیشتر متون ، بدان بی اعتنایی شده است ، علّت مراجعه امام علی علیه السلام وعبّاس به ابو بکر و طرح دعوای میراث پیامبر خداست . در نظر اوّل ، این اختلاف ، بسیار عجیب می نماید ؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله ، هنگام رحلت ، دختر و همسرانی داشت و برابر قانون ارث ، به هیچ وجه نوبت به عمو و پسر عمو نمی رسید تا آنها ادّعای ارث کنند ؛ بلکه بیشتر اموال پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام منتقل می شد و بعد از شهادت ایشان نیز به شوهر و فرزندانش می رسید . بنا بر این ، اصل ادّعای عبّاس بن عبد المطّلب درباره ارث بردن از پیامبر صلی الله علیه و آله ، وجهی نخواهد داشت . پس چرا این ادّعا مطرح شده است؟ از ابو رافع نقل شده است که پس از سخنان ابو بکر ، عبّاس بن عبد المطّلب به او گفت : «پس به چه حساب بر این جایگاه نشسته ای؟ علی را مقدّم می دانی ، ولی بر او فرمان می رانی؟ !» . ابو بکر گفت: «ای بنی عبد المطّلب! آیا نیرنگ می زنید؟» . (1) از این متن ، می توان دریافت که عبّاس با اندیشه و تدبیر ، این واقعه را ساخته است تا به ابو بکر یادآور شود که جامه خلافت ، شایسته چه کسی است و او چگونه آن را غاصبانه به تن کرده است ، و این گونه وقایع به سرعتْ منتشر می شود ، بویژه اگر از سوی کسی چون عبّاس با آن منزلت والا باشد . جالب آن که در مباحثه دیگری که بین ابن عبّاس و عمر بن خطّاب رخ داده و ابن عبّاس ، شایستگی امام علی علیه السلام را برای خلافت به عمر یادآوری کرده است ، خلیفه ناراحت شده ، می گوید: «با تو هستم ای ابن عبّاس! آیا می خواهی با من آن کنی که پدرت و علی علیه السلام در روزی که بر ابو بکر وارد شدند ، با او کردند؟» . (2)

.

1- .المناقب ، ابن شهر آشوب : ج3 ص49 ، المسترشد : ص 577 ح249 .
2- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 149 .

تحریف تاریخ در این ماجرا

تحریف تاریخ در این ماجراآنچه را آوردیم ، مورّخان ، محدّثان و مفسّران با طرق مختلف و سندهای گوناگونی گزارش کرده اند که در صفحات پیشین گذشت . (1) طبری نیز آن را در تاریخ خود (تاریخ الاُمم والملوک) به تفصیل آورده است ؛ امّا در تفسیر خویش ، روایت را با همان سندی که در تاریخ گزارش کرده ، نقل کرده و به جای «کدام یک از شما مرا بر این امر یاری می دهد تا برادر و وصی و جانشین من در میانتان باشد» ، نوشته است: «تا برادر و چنین و چنان باشد» و در ادامه نیز حذف و تحریف را در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله ، روا دانسته و به جای جمله «بی تردید ، این ، برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست . پس گوش به فرمانش باشید و از وی اطاعت کنید» ، نوشته است : «بی تردید ، این ، برادر من و چنین و چنان است . پس گوش به فرمانش باشید و از وی اطاعت کنید» . (2) البته نوع گزارش طبری ، بسی سؤال برانگیز است و تأمّل در آن ، نشان دهنده مجبور بودن و تحکّم بر چگونگی نقل است ؛ وگرنه ، «بی تردید ، این ، برادر من و

.

1- .علامه امینی رحمه الله ، صورت های مختلف نقل حادثه را در مجموعه گران قدر الغدیر آورده و اسناد آن را بررسی کرده و نشان داده است که نقل ها از استواری ویژه ای برخوردار و به هیچ روی،تردیدی را برنمی تابند (الغدیر:ج2 ص278285) .

2- .تفسیر الطبری : ج 11 (جزء 19) ص 122 .

چنین و چنان است . پس گوش به فرمانش باشید و از وی اطاعت کنید» ، یعنی چه؟! وجود جمله «گوش به فرمانش باشید و از وی اطاعت کنید» ، به گونه ای رازدارانه نشان دهنده حذف جانِ کلام است . به هر حال ، ابن کثیر نیز بر این نمط رفته و در تفسیر و تاریخ خود و در السیره النبویّه ، روایت را به گونه ای که طبری در تفسیرش آورده ، نقل کرده است (یعنی صورت تقطیع شده آن را) و این ، شگفت انگیز است ؛ چرا که مهم ترین منبع و مستند مورد اعتماد ابن کثیر در کتاب تاریخش (البدایه والنهایه) ، تاریخ الطبری است و نه تفسیر الطبری . (1) نویسنده مصری محمّد حسین هیکل نیز در چاپ اوّل کتابش حیاه محمّد ، حادثه را آورده است ، البته با حذف بخش هایی از آن ؛ امّا از چاپ دوم به بعد ، یکسر جریان را حذف کرده است . (2) ابن تیمیه نیز کوشیده است با طعن در سند و گاه محتوا ، در اصل جریان ، تردید روا دارد که پاسخ های مفصّلی بدان داده شده است . (3)

.

1- .البدایه والنهایه : ج 3 ص 40 ، تفسیر ابن کثیر : ج 6 ص 180 ، السیره النبویّه ، ابن کثیر : ج 1 ص 459 .
2- .حیاه محمّد : ص 104 از چاپ نخست را با ص 142 از چاپ دوم بسنجید .
3- .علامه مظفّر و استاد سید جعفر مرتضی عاملی به تفصیل به این موضوع پرداخته اند . ر . ک : دلائل الصدق : ج 2 ص 234 به بعد ، الصحیح من سیره النبیّ الأعظم : ج 3 ص 65 .

الفصل الثانى : الصعود على منكبى النبىّ لكسر الأصنامكانت الكعبه رمز التوحيد على طول التاريخ . وعند ما بُعث النبىّ صلى الله عليه و آله لهدايه الاُمّه ، كان الجاهليّون قد ملؤوا بيت التوحيد هذا بأصنام وأوثان شتّى من وحى جهلهم وزيغهم الفكرى ، فلوّثوه بالشرک عبر هذا العمل السفيه ، ولذا اهتمّ النبىّ صلى الله عليه و آله بإزاله كلّ هذا القبح والشذوذ ، وأخذ عليّاً عليه السلام معه لتطهير مركز التوحيد من مظاهر الشرک . فصعد عليه السلام على منكبى رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، وألقى صنم قريش الكبير وقيل : هو صنم خزاعه من على سطح الكعبه إلى الأرض . وهذه الفضيله العظيمه المتمثّله بتحطيم الأصنام صعوداً على منكبى رسول اللّه صلى الله عليه و آله تفرّد بها علىّ عليه السلام دون غيره على امتداد التاريخ . و هى فضيله لا نظير لها ، وموهبه لا يشاركه فيها أحد .

9743.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا كانَ اللَّيلَهُ الَّتى أمَرَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن أبيتَ عَلى فِراشِهِ وخَرَجَ مِن مَكّهَ مُهاجِرا ، اِنطَلَقَ بى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى الأَصنامِ فَقالَ : اِجلِس ، فَجَلَستُ إلى جَنبِ الكَعبَهِ ، ثُمَّ صَعِدَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى مَنكِبى ثُمَّ قالَ : اِنهَض ، فَنَهَضتُ بِهِ فَلَمّا رَأى ضَعفى تَحتَهُ قالَ : اِجلِس ، فَجَلَستُ فَأنزَلتُهُ عَنّى وجَلَسَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قالَ لى : يا عَلِىُّ ، اِصعَد عَلى مَنكِبى فَصَعِدتُ عَلى مَنكِبَيهِ ، ثُمَّ نَهَضَ بى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخُيِّلَ إلَىَّ أ نّى لَو شِئتُ نِلتُ السَّماءَ ، وصَعِدتُ إلَى الكَعبَهِ وتَنَحّى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَألقَيتُ صَنَمَهُمُ الأَكبَرَ ، وكانَ مِن نُحاسٍ مُوَتَّدا بِأوتادٍ مِن حَديدٍ إلَى الأَرضِ ، فَقالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : عالِجهُ فَعالَجتُ فَما زِلتُ اُعالِجُهُ ويَقولُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إيهِ إيهِ ، فَلَم أزَل اُعالِجُهُ حَتَّى استَمكَنتُ مِنهُ فَقالَ : دُقَّهُ ، فَدَقَقتُهُ فَكَسَّرتُهُ ونَزَلتُ . (1) .

1- .المستدرک على الصحيحين:ج3ص6ح4265، تاريخ بغداد: ج13 ص302 ح7282 كلاهما عن أبى مريم وفيه من «انطلق بى...».

فصل دوم : بالا رفتن از شانه های پیامبر برای شکستن بت ها

اشاره

فصل دوم : بالا رفتن از شانه های پیامبر برای شکستن بت هاکعبه در هماره تاریخ ، جلوه یکتا پرستی بوده است . بدان روزگاران که پیامبر خدا فرمان بعثت یافت و برای هدایت امّت برانگیخته شد ، جاهلیان از سرِ جهل و کژ اندیشی این خانه توحید را از بت های گوناگون آکنده بودند و بدین سان ، مرکز توحید را با این عمل نابخردانه ، به شرک ، آلوده بودند . پیامبر صلی الله علیه و آله به زدودن این همه زشتی و ناهنجاری همّت ورزید و علی علیه السلام را برای زدودن جلوه های شرک از خانه توحید ، همراه برد . مولا بر دوش پیامبر خدا برآمد و بُت بزرگِ قریشیان (و به نقلی بت خزاعه) را از فراز خانه توحید به زمین افکند . این فضیلت عظیم (بت شکنی بر دوش پیامبر خدا) را در گستره تاریخ ، فقط علی علیه السلام دارد؛ موهبتی که هیچ کس با آن بزرگوار در آن ، شریک نیست .

9742.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :همان شبی که پیامبر خدا به من فرمان داد که در بسترش بخوابم و از مکّه هجرت کرد ، مرا با خود ، نزد بت ها برد و فرمود: «بنشین!» . پس من کنار کعبه نشستم . سپس پیامبر خدا از شانه های من بالا رفت و فرمود: «برخیز!» . من او را بلند کردم و چون ضعفم را در زیر [سنگینی] خود دید ، فرمود : «بنشین!» . من نشستم و او را پایین آوردم .

پیامبر خدا برای من نشست و به من فرمود : «ای علی! تو از شانه های من بالا برو» و من هم بالا رفتم . سپس پیامبر خدا مرا بلند کرد و چنان پنداشتم که اگر بخواهم ، به آسمان دست می یابم .

روی کعبه رفتم و پیامبر خدا کنار رفت تا من ، بت بزرگ آنان (قریش) را که از مس بود و با میخ های آهنین به سقف کعبه محکم شده بود ، بیندازم . پیامبر خدا به من فرمود: «چاره ای برایش بیندیش» و من دست به کار شدم و در کارِ آن بودم و پیامبر خدا می فرمود: «دوباره! دوباره!» .

من پیوسته در کار آن بودم تا موفّق شدم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را در هم بکوب» و من آن را در هم کوبیده ، شکستم و پایین

آمدم .

.

9849.عنه عليه السلام :المستدرک علی الصحیحین عن أبی مریم عن الإمام علیّ علیه السلام :اِنطَلَقَ بی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله حَتّی أتی بِیَ الکَعبَهَ ، فَقال لی:اِجلِس،فَجَلَستُ إلی جَنبِ الکَعبَهِ فَصَعِدَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِمَنکِبی ، ثُمَّ قالَ لی : اِنهَض ، فَنَهَضتُ ، فَلَمّا رَأی ضَعفی تَحتَهُ قالَ لی : اِجلِس ، فَنَزَلتُ وجَلَستُ ، ثُمَّ قال لی : یا عَلِیُّ اصعَد عَلی مَنکِبی، فَصَعِدتُ عَلی مَنکِبَیهِ ثِمَّ نَهَضَ بی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَلَمّا نَهَضَ بی خُیِّلَ إلَیَّ لَو شِئتُ نِلتُ اُفُقَ السَّماءِ ، فَصَعِدتُ فَوقَ الکَعبَهِ وتَنَحّی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقالَ لی : أَلقِ صَنَمَهُمُ الأکبَرَ صَنَمَ قُرَیشٍ وکانَ مِن نُحاسٍ مُوَتَّدا بِأوتادٍ مِن حَدیدٍ إلَی الأَرضِ ، فَقالَ لی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : عالِجهُ ورَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ لی:إیهِ إیهِ «جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَطِلُ إِنَّ الْبَطِلَ کَانَ زَهُوقًا» (1) فَلَم أزَل اُعالِجُهُ حَتّی استَمکَنتُ مِنهُ ، فَقالَ : اِقذِفهُ ، فَقَذَفتُهُ فَتَکَسَّرَ ، وتَرَدَّیتُ مِن فَوقِ الکَعبَهِ ، فَانطَلَقتُ أنَا وَالنَّبِیُّ صلی الله علیه و آله نَسعی وخَشینا أن یَراناَ أحَدٌ مِن قُرَیشٍ وغَیرِهِم . قالَ عَلِیٌّ : فَما صَعِدَ بِهِ حَتَّی السّاعَهِ . (2) .

1- .الإسراء : 81 .

2- .المستدرک علی الصحیحین: ج2 ص398 ح3387، مسند ابن حنبل: ج 1 ص 183 ح 644 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 225 ح 122 ، تهذیب الآثار (مسند علیّ بن أبی طالب) : ص 237 ح 32 و 33 ، مسند أبی یعلی : ج 1 ص 180 ح 287 وزاد فی آخرهما «فلم یرفع علیها بعد» ، المناقب للخوارزمی : ص 123 ح 139 ، المناقب لابن المغازلی : ص 429 ح 5 ؛ المناقب للکوفی : ج 2 ص 606 ح 1105 .

9850.عنه علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابومریم از امام علی علیه السلام : پیامبر خدا، مرا با خود برد تا به کعبه رساند و به من فرمود: «بنشین !» .

من کنار کعبه نشستم و پیامبر خدا از شانه های من بالا رفت و به من فرمود: «برخیز !» .

برخاستم و چون ضعفم را در زیر [سنگینی] خود دید فرمود: «بنشین !» .

پس پایین آمدم و نشستم . سپس به من فرمود: «ای علی! از شانه های من بالا برو» .

من از شانه های ایشان بالا رفتم و پیامبر خدا مرا بلند کرد . چون مرا بالا برد ، چنان پنداشتم که اگر بخواهم ، به کرانه آسمان دست می یابم .

پس بر بالای کعبه رفتم و پیامبر خدا کنار رفت و به من فرمود: «بت بزرگ آنان (بت قریش) را بینداز» .

آن بت از مس بود و با میخ های آهنین به سقف کعبه محکم شده بود . پس پیامبر خدا به من فرمود: «چاره ای برایش بیندیش» و پیوسته به من می گفت: «زود باش! زود باش! «حق آمد و باطل رفت که باطل ، رفتنی است» » .

من پیوسته در کارِ آن بودم تا موفّق شدم . پس فرمود: «پَرتابش کن !» .

من بت را پرتاب کردم و شکست . از بالای کعبه به پایین پریدم و با پیامبر صلی الله علیه و آله به سرعت بازگشتیم و بیم آن داشتیم که کسی از قریش یا غیر آنان ، ما را ببیند .

و [آن بت] ، دیگر بالای کعبه نرفت . .

9851.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام لِأَبى بَكرٍ : أنشُدُکَ بِاللّهِ ، أنتَ الَّذى حَمَلَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى کَتِفَيهِ فى طَرحِ صَنَمِ الکَعبَهِ وکَسرِهِ حَتّى لَو شاءَ أن يَنالَ اُفُقَ السَّماءِ لَنالَها أم أنَا؟ قالَ : بَل أنتَ. (1) .

1- .الخصال : ص 552 ح30 عن أبى سعيد الورّاق، الاحتجاج : ج1 ص311 ح53 كلاهما عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .

9853.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام خطاب به ابو بکر : «به خدا سوگندت می دهم ، آن که پیامبر خدا او را برای انداختن و شکستن بت کعبه بر دوشش گرفت تا آن جا که اگر می خواست به کرانه آسمان دست یابد ، دست می یافت ، تو بودی یا من؟» .

ابو بکر گفت: بلکه تو بودی . .

تحقیق و بررسی

تحقیق و بررسینقل های این حادثه بس فراوان است . به گفته علّامه عالی قدر ، عبد الحسین امینی ، (1) پیشوایان حدیث و تاریخ ، آن را گزارش کرده اند ، بی آن که در سندهای آن خدشه کنند و در نقل آن ، تردید روا دارند . آنچه اندکی کاوش می خواهد و نیازمند تحقیق و تفحّص و روشن سازی است ، زمان وقوع حادثه است . گردآوری و دسته بندی انبوه نقل ها و گزارش های بسیار فراوان در این زمینه ، نشان دهنده آن است که نقل ها چهار گونه اند: 1 . برخی گزارش ها که بسیار فراوان اند ، بدون تصریح بر زمان وقوع حادثه ، در پایان نقل آورده اند که علی علیه السلام فرمود : یکی از بت ها را پرتاب کردم که مانند شیشه خُرد شد . سپس فرود آمدم و من و پیامبر خدا از یکدیگر سبقت می جستیم تا در [کنار]خانه ها پنهان شویم ، مبادا کسی ما را ببیند . (2) 2 . گزارش دیگر ، گویای این است که حادثه در شب خروج پیامبر خدا از مکّه انجام گرفته است . (3) 3 . در گزارشی دیگر تصریح شده است که پیامبر خدا ، همراه امام علی علیه السلام از خانه

.

1- .الغدیر : ج 7 ص 10 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 183 ح 644 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 398 ح 3387 .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 6 ح 4265 .

خدیجه علیها السلام به راه افتاده اند و پس از شکستن بت ها بازگشته اند . (1) 4 . نقل آخر تصریح دارد که این حادثه در جریان فتح مکّه بوده است . (2) سه دسته اوّل گزارش ها نشان می دهد که حادثه باید قبل از هجرت و در اوج خفقان و اختناق مشرکان اتّفاق افتاده باشد و گمان قوی نیز همین را تأیید می کند ، اگر چه بعید نمی نماید که حادثه دو بار اتّفاق افتاده باشد ؛ یعنی پیامبر خدا در آن هنگامه هول و هراس و در فضای تاریک قبل از هجرت ، این حرکت بزرگ و شرک زدا را همراه علی علیه السلام انجام دادند و طبیعی می نماید که مشرکان که مکّه ، مسجد الحرام و کعبه را در اختیار داشتند ، دگربار ، بت ها را بر جای نهاده و کعبه را آلوده باشند و آن گاه در فتح مکّه ، برای آخرین بار ، این حرکت عظیمْ تکرار شده باشد . برخی از محدّثان و عالمان ، این تعدّد را احتمال داده اند . علّامه مجلسی که در جایی از بحار الأنوار ، گزارش های مربوط به فتح مکّه را آورده ، در جایی دیگر ، به نقل های دیگر اشاره کرده و نوشته است: امّا این که شکستن بت ها در فتح مکّه بوده باشد ، از این حدیث و نیز بیشتر احادیث وارد شده در این موضوع ، استفاده نمی شود ؛ بلکه صراحت برخی احادیث و ظهور برخی دیگر ، گواه وقوع آن پیش از هجرت است. پس می توان با قول به تعدّد واقعه ، میان اخبار ، جمع کرد. (3) احمد بن محمّد بن علیّ بن احمد عاصمی (م 378 ق) ، از ادیبان و عالمان قرن چهارم خراسان ، در کتاب ارجمند زین الفتی فی شرح سوره «هل أتی» نیز همین احتمال را داده است . (4)

.

1- .الفضائل : ص 83 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 84 ح 4 .
2- .المناقب ، ابن مغازلی : ص 202 ح 2400 ، العمده : ص 364 ح 710 .
3- .بحار الأنوار : ج 59 ص 138 .
4- .زین الفتی : ج 1 ص 159 .

M2728_T1_File_2123634

الفصل الثالث : الإيثار الرائع ليله المبيتقال اللّه تعالى : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» (1) . انتشر دين اللّه فى شبه الجزيره العربيّه شيئا فشيئا ، وعلا الأذان المحمّدى ، وانعكس صداه فى أرجاء منها ، وكانت «يثرب» من المدن التى سمعت نداء الحقّ ، وقد التقى عدد من أهلها برسول اللّه صلى الله عليه و آله فى موسم الحجّ ، وعاهدوه سرّاً . (2) ومن جهه اُخرى زاد المشركون ظلمهم وجورهم ، وبلغوا ما بلغوا فى تعذيبهم واضطهادهم وإرهابهم للناس ، واشتدّ أذاهم للمسلمين ، فأمر النبىّ صلى الله عليه و آله بالهجره إلى يثرب . من هنا ، هاجر المسلمون إلى يثرب تخلّصاً من جور المشركين واضطهادهم ، وقد بذل المشركون قصارى جهدهم للحؤول دون الهجره ، بيد أنّ رجالاً كثيرا تركوا ما عندهم فى مكّه وغادروها على عجل ، ففزع المشركون لذلک ؛ لأنّهم كانوا يعتقدون أنّه إذا اجتمع خلق غفير من أهل يثرب ، وحصل المسلمون على دعم من بعضهم ، وخرج النبىّ صلى الله عليه و آله من مكّه والتحق بهم ، فسيشكّلون قوّه عظيمه تهدّد أمنهم وخاصّه قوافلهم التجاريّه . ولذا عزموا على تدبير مكيده لإنهاء أمر رسول اللّه صلى الله عليه و آله الذى كان لا يزال بمكّه . فاجتمعوا وتشاوروا ، فتصافقوا على قتله صلى الله عليه و آله ؛ إذ لم يكن إخراجه أو حبسه مجدياً . واطّلع صلى الله عليه و آله على مؤامرتهم المشؤومه عن طريق الوحى ، فكُلِّف بالخروج من مكّه (3) «وَإِذْ يَمْكُرُ بِکَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوکَ أَوْ يَقْتُلُوکَ أَوْ يُخْرِجُوکَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكِرِينَ» (4) . وقد قام المشركون بتطويق داره صلى الله عليه و آله ، بعد تداولهم فى خطّه قتله وكيفيّه التنفيذ ، فإذا قَصَد الخروج فستتلقّاه سيوفهم وينتهى أمره إلى الأبد . فاقترح صلى الله عليه و آله على علىّ عليه السلام أن يبيت فى فراشه تلک الليله ، فسأله : أ وَتسلم يا رسول اللّه ؟ قال : نعم . فرحّب الإمام عليه السلام بهذا الاقتراح موطّنا نفسه للقتل عند مواجهه المشركين صباحاً (5) ، وسجد سجده الشكر على هذه الموهبه العظيمه (6) . والتحف بالبرد اليمانىّ الأخضر الذى كان يلتحف به النبىّ صلى الله عليه و آله عند نومه ، ونام مطمئنّاً فى فراشه صلى الله عليه و آله . (7) لقد عبّر الإمام عليه السلام بهذا الموقف عن غايه شجاعته ، وجسّدها وصدع بها عمليّاً ؛ إذ عرّض بدنه الأعزل للسيوف المسلوله ، وهذا اللون من الشجاعه امتاز به دون غيره . وقد دفع هذا الإيثار الرائع الملائكه الكروبيّين إلى الاستحسان

والإعجاب به . وباهى اللّه سبحانه ملائكته بهذا المشهد العجيب لنكران الذات (8) ، فأنزل الآيه الكريمه : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ...» لتخليد هذه المنقبه ، وتكريم هذا الإيثار وهذه الفضيله الرفيعه فى أروقه التاريخ . و بعد تلک الليله كان عليه السلام يذهب إلى غار «ثور» ليُوصل ما يحتاج إليه النبىّ صلى الله عليه و آله و رفيقه (9) . فأوصاه رسول اللّه صلى الله عليه و آله بردّ الأمانات ، واللحاق به فى المدينه . (10) وبعد مدّه ترک عليه السلام مكّه قاصداً يثرب ومعه الفواطم ؛ اُمّه فاطمه بنت أسد ، والسيّده فاطمه الزهراء ، وفاطمه بنت الزبير بن عبد المطّلب . فعلمت قريش بذلک ، وعزمت على منعه فبعثت ببعض فرسانها خلفه ، بيد أنّهم اصطدموا بموقفه الشجاع الجرىء ورجعوا خائبين (11) . وكان النبىّ صلى الله عليه و آله ينتظره فى «قبا» ، حتى إذا لحق به ، توجّهوا نحو يثرب . (12)

.

1- .البقره : 207 .
2- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 301 ، الطبقات الكبرى : ج 1 ص 221 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 2 ص 430 433 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 1 ص 227 ؛ الأمالى للطوسى : ص 465 ح 1031 .
4- .الأنفال : 30 .
5- .الأمالى للطوسى : ص 447 ح 998 و ح 999 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 39 وراجع المناقب للكوفى : ج 1 ص 124 ح 69 والمستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 5 ح 4264 .
6- .الأمالى للطوسى : ص 465 ح 1031 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 183 .
7- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 67 و 68 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 5 ح 4263 ، الطبقات الكبرى : ج 1 ص 228 ؛ الأمالى للطوسى : ص 445 ح 995 .
8- .مجمع البيان : ج 2 ص 535 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 89 ح76، الفضائل لابن شاذان : ص81، تاريخ اليعقوبى : ج2 ص39، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 65 ، العمده : ص 240 ح367، تنبيه الخواطر : ج1 ص 173 ، إرشاد القلوب : ص224.
9- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 68 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 364 ح 292 .

10- .السنن الكبرى : ج 6 ص 472 ح 12697 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 22 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 68 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 92 الرقم 3789 ؛ أنساب الأشراف : ج 1 ص 309 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 382 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 129 ؛ الأمالى للطوسى : ص 467 ح 1031 .
11- .الأمالى للطوسى : ص 470 ح 1031 .
12- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 22 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 69 .

فصل سوم : ایثار شگفت در شب هجرت

اشاره

فصل سوم : ایثار شگفت در شب هجرتخدای متعال می فرماید : «و از مردم ، کسی است که جان خود را در طلب رضایت خدا به معرض فروش می نهد، و خداوند به بندگانش مهربان است» . آیین الهی در جزیره العرب ، اندک اندک گسترده می گشت و گل بانگ محمّدی بر می خاست و بازتابش در کرانه های آن سرزمین ، انعکاس می یافت . یثرب ، از جمله سرزمین هایی بود که ندای حق را شنیده بود . در مراسم حج ، تنی چند از یثربیان به محضر پیامبر خدا رسیده بودند و در نهان ، پیمان بسته بودند . از سوی دیگر ، مشرکان بر ستمگری خود افزوده بودند و شکنجه و اختناق را به اوج رسانده ، دامنه آزار مسلمانان را بسی گسترده بودند . پیامبر صلی الله علیه و آله به «هجرت» فرمان داد . بدین سان ، مسلمانان برای رهایی از جور و ستم مشرکان ، راهی یثرب شدند . مشرکان با تمام توان کوشیدند تا از این حرکت جلوگیری کنند ؛ امّا کسانِ بسیاری همه آنچه را در مکّه داشتند ، رها کردند و با شتاب بیرون آمدند . این حرکت ، مشرکان را به وحشت انداخت ؛ زیرا آنان در این اندیشه بودند که اگر جمعیتی عظیم در یثرب گِرد آیند و یاری گروهی از یثربیان را نیز جلب کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از مکّه بیرون رود و به آنان ملحق شود ، برای آنها ، بویژه برای کاروان های تجارتی آنان ، بزرگ ترین تهدید خواهد بود . از این رو ، تصمیم گرفتند علیه پیامبر خدا که هنوز در مکّه بود ، به جِد ، چاره اندیشی کنند و کار را یکسره سازند . بدین ترتیب ، گِرد هم آمدند و در رایزنی با هم ، پیشنهاد «اخراج» و «حبس» را کارا ندانستند و بر کشتن پیامبر خدا ، هم داستان شدند . پیامبر صلی الله علیه و آله با پیک وحی ، از توطئه شوم مشرکان آگاه گشت و مأمور شد که از مکّه خارج شود : «... هنگامی که کافران برایت نیرنگ کردند تا تو را در بند کشند و یا بکُشند و یا آواره ات سازند ، و آنان مکر می کردند و خدا هم مکر می کرد ، و خداوند ، بهترینِ مکر کنندگان است» . مشرکان ، پس از طرح نقشه قتل و چگونگی اجرای آن ، خانه پیامبر خدا را محاصره کردند ، تا پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون نرود و چون آهنگ بیرون رفتن کرد ، با شمشیر به دستانِ مشرک روبه رو شود و کار ، یکسره گردد . پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام پیشنهاد کرد که آن شب در بستر وی بخوابد . علی

علیه السلام پرسید : [اگر چنین کنم ،] تو سالم خواهی ماند؟ . پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد : «آری» . و علی علیه السلام با اعلام آمادگی برای کشته شدن در بامداد و به هنگام رویارویی با مشرکان ، از این پیشنهاد استقبال کرد و بر این موهبت عظیم ، سجده شکر به جا آورد . علی علیه السلام ، بُرد یمانی سبز رنگی را که پیامبر خدا به هنگام خواب به روی خود می کشید ، بر روی خود افکند و با اطمینان در بستر پیامبر خدا آرمید . علی علیه السلام ، شهامت خود را در حدّ اعلا نشان داد و آن گاه که بدون سلاح ، بدن خود را در معرض شمشیرهای آخته قرار داد ، شجاعت را معنا کرد . شجاعتی این گونه ، منحصر به امام علی علیه السلام است . این ایثار شگفت ، کرّوبیان را به تحسین وا داشت . خداوند به این نمایش شگفتِ از خودگذشتگی بر فرشتگان بالید و این آیه کریم را برای جاودانه کردن این منقبت و بزرگداشت این ایثار گری و این فضیلت والا به رواق تاریخ ، فرو فرستاد : «و از مردم ، کسی است که جان خود را در طلب رضایت خدا به معرض فروش می نهد ، و خداوند به بندگانش مهربان است ...» . پس از آن شب ، علی علیه السلام به غار ثور می رفت و مایحتاج پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهش را بدانها می رساند . پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را به ادای امانت ها سفارش کرد و خود ، رهسپار مدینه شد . پس از آن ، علی علیه السلام ، به همراه مادرش فاطمه بنت اسد و فاطمه علیها السلام ، دختر پیامبر خدا و فاطمه دختر زبیر ، از مکّه خارج شد و آهنگ یثرب کرد . قریش از این حرکت آگاه شدند و چون سوارانی به تعقیبش فرستادند و خواستند جلوی وی را بگیرند ، با برخورد شجاعانه وی روبه رو شدند و ناکام بازگشتند . پیامبر صلی الله علیه و آله در محلّه قبا به انتظار علی علیه السلام نشسته بود و چون علی علیه السلام به ایشان ملحق شد ، همگی به سوی یثرب حرکت کردند .

.

ص: 226

. .

ص: 227

. .

ص: 228

. .

ص: 229

. .

9751.عنه عليه السلام :الأمالى للطوسى عن أنس :لَمّا تَوَجَّهَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى الغارِ ومَعَهُ أبو بَكرٍ أمَرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام أن يَنامَ عَلَى فِراشِهِ ويَتَوَشَّحَ بِبُردَتِهِ ، فَباتَ عَلِىٌّ عليه السلام مُوَطِّنا نَفسَهُ عَلَى القَتلِ ، وجاءَت رِجالُ قُرَيشٍ مِن بُطونِها يُريدونَ قَتلَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا أرادوا أن يَضَعوا عَلَيهِ أسيافَهُم لا يَشُكّونَ أنَّهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، فَقالوا : أيقِظوهُ لِيَجِدَ أَلَمَ القَتلِ ويَرَى السُّيوفَ تَأخُذُهُ ، فَلَمّا أيقَظوهُ ورَأَوهُ عَلِيّا عليه السلام تَرَكوهُ وتَفَرَّقوا فى طَلَبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأَنزَلَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» . (1)9747.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :أجمَعَت قُرَيشٌ عَلى قَتلِ رَسولِ اللّهِ ، وقالوا : لَيسَ لَهُ اليَومَ أحَدٌ يَنصُرُهُ وقَد ماتَ أبو طالِبٍ ، فَأجمَعوا جَميعا عَلى أن يَأتوا مِن كُلِّ قَبيلَةٍ بِغُلامٍ نَهدٍ (2) ، فَيَجتَمِعوا عَلَيهِ ، فَيَضرِبوهُ بِأسيافِهِم ضَربَةَ رَجُلٍ واحِدٍ ، فَلا يَكونُ لِبَنى هاشِمٍ قُوَّةٌ بِمُعاداهِ جَميعِ قُرَيشٍ .

فَلَمّا بَلَغَ رَسولَ اللّهِ أنَّهُم أجمَعوا عَلى أن يَأتوهُ فِى اللَّيلَةِ الَّتِى اتَّعَدوا فيها خَرَجَ رَسولُ اللّهِ لَمَّا اختَلَطَ الظَّلامُ ومَعَهُ أبو بَكرٍ ، وإنَّ اللّهَ عَزَّوجَلَّ أوحى فِى تِلكَ اللَّيلَةِ إلى جِبريلَ وميكائيلَ أ نّى قَضَيتُ عَلى أحَدِكُما بِالمَوتِ فَأيُّكُما يُواسى صاحِبَهُ ؟ فَاختارَ الحياةَ كِلاهُما ، فَأوحَى اللّهُ إلَيهِما : هَلّا كُنتُما كَعَلِىِّ بنِ طالِبٍ ، آخَيتُ بَينَهُ وبَينَ مُحَمَّدٍ ، وجَعَلتُ عُمُرَ أحَدِهِما أكثَرَ مِنَ الآخَرِ ، فَاختارَ عَلِىٌّ المَوتَ ، وآثَرَ مُحَمَّدا بِالبَقاءِ ، وقامَ فى مَضجَعِهِ ؟! اِهبِطا فَاحفَظاهُ مِن عَدُوِّهِ .

فَهَبَطَ جِبريلُ وميكائيلُ ، فَقَعَدَ أحَدُهُما عِندَ رَأسِهِ ، وَالآخَرُ عِندَ رِجلَيهِ يَحرُسانِهِ مِن عَدُوِّهِ ويَصرِفانِ عَنهُ الحِجارَةَ ، وجِبريلُ يَقولُ : بَخٍ بَخٍ لَکَ يَابنَ أبى طالِبٍ ، مَن مِثلُکَ يُباهِى اللّهُ بِکَ مَلائِکَةَ سَبعِ سَماواتٍ ؟ !

وخَلَّفَ عَلِيّا عَلى فِراشِهِ لِرَدِّ الوَدائِعِ الَّتى كانَت عِندَهُ ، وصارَ إلَى الغارِ فَكَمَنَ فيهِ ، وأتَت قُرَيشٌ فِراشَهُ فَوَجَدوا عَلِيّا ، فَقالوا : أينَ ابنُ عَمِّکَ ؟ قالَ : قُلتُم لَهُ : اُخرُج عَنّا ، فَخَرَجَ عَنكُم . فَطَلَبُوا الأَثَرَ فَلَم يَقَعوا عَلَيهِ . (3) .

1- .الأمالى للطوسى : ص 447 ح 998 . راجع : ج 7 ص 554 (الذى يشرى نفسه ابتغاء مرضاه اللّه) .

2- .أى شابّ قوىّ ضخم (النهايه : ج 5 ص 135 «نهد») .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 39 وراجع العمده : ص 240 ح 367 وتنبيه الخواطر : ج 1 ص 173 والفضائل لابن شاذان : ص 81 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 65 واُسد الغابه : ج 4 ص 98 الرقم 3789 وإحياء علوم الدين : ج 3 ص 379 .

9748.امام علی علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از اَنس : چون پیامبر خدا با ابو بکر به سوی غار رفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد تا در بسترش بخوابد و رواندازِ پیامبر خدا را به روی خود بکشد .

پس علی علیه السلام با آمادگی برای کشته شدن ، خوابید . مردانی از خاندان های مختلف قریش ، به قصد کشتن پیامبر خدا آمدند و چون خواستند شمشیرهایشان را به روی او بکشند ، شک نداشتند که وی محمّد صلی الله علیه و آله است ؛ امّا گفتند که بیدارش کنید تا درد کشتن را بچشد و ببیند چگونه شمشیرها او را در بر می گیرند .

پس چون بیدارش کردند و دیدند که علی علیه السلام است ، رهایش کردند و به دنبال پیامبر خدا پراکنده شدند . پس خداوند عز و جل نازل کرد: «و از مردم ، کسی است که جان خود را در طلب رضایت خدا به معرض فروش می نهد ، و خداوند ، به بندگانش مهربان است» .
9853.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی:قریش بر قتل پیامبر خدا (1) اجتماع کردند و گفتند: ابو طالب، مُرده است و اکنون ، دیگر کسی نیست که او را یاری کند . پس همگی اتّفاق کردند که از هر قبیله جوانی قوی بیاورند و همه با هم پیامبر صلی الله علیه و آله را یکباره با شمشیرهایشان بزنند تا بنی هاشم ، قدرت جنگ با همه قریش را نداشته باشد .

پس چون به پیامبر خدا خبر رسید که آنان اتّفاق کرده اند که در شب موعود به سراغ او بیایند ، در تاریکی شب با ابو بکر بیرون آمد . همان شب ، خداوند به جبرئیل و میکائیل علیهما السلام وحی کرد : «من مرگ یکی از شما را مقدّر کرده ام . پس کدام یک از شما فداکاری می کند [و خود را فدای دیگری می کند]؟» .

پس هر دو ، زنده ماندن را برگزیدند و خداوند ، به هر دو وحی کرد: «چرا شما مانند علی بن ابی طالب نبودید که میان او و محمّد ، برادری ایجاد کردم و عمر یکی را بیشتر از دیگری قرار دادم . پس علی مرگ را برگزید و بقای محمّد را بر خود ترجیح داد و در بسترش ماند؟ ! فرود آیید و او را از دشمنش حفظ کنید» .

پس جبرئیل و میکائیل علیهما السلام فرود آمدند و یکی نزدیک سر علی علیه السلام و دیگری پایین پایش نشست و او را از دشمنش حراست می کردند و سنگ ها را از او باز می گرداندند و جبرئیل علیه السلام می گفت: «بَه بَه ، ای پسر ابو طالب! چه کس مانند توست که خداوند با او بر فرشتگان هفت آسمان مباهات کند؟ !» .

و پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را بر بسترش نهاد تا امانت هایی را که نزد او بود ، بازگردانَد و خود به سمت غار روانه و در آن ، پنهان شد . قریش نزد بستر پیامبر خدا آمدند و علی علیه السلام را یافتند . گفتند: پسر عمویت کجاست؟

گفت: «شما به او گفتید که از شهر ما بیرون رو ، او هم رفت» .

پس به دنبال ردّ پایش رفتند ؛ ولی او را نیافتند . .

1- .ر . ک : ج 7 ، ص 555 (سودا کننده جان برای خشنودی خدا) .

9854.امام على عليه السلام (به مردى كه عرض كرد : من در كتابى كه خداوند فرو) مجمع البيان فى ذِكرِ مَبيتِ عَلِيٍّ عليه السلام عَلى فِراشِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله : رُوِىَ أَنَّهُ لَمّا نامَ عَلى فِراشِهِ قامَ جَبرائيلُ عِندَ رَأسِهِ وميكائيلُ عِندَ رِجلَيهِ ، وجَبرائيلُ يُنادى : بَخٍ بَخٍ مَن مِثلُکَ يَا بنَ أَبى طالِبٍ يُباهِى اللّهُ بِکَ المَلائِکَهَ ! (1)9859.تحف العقول :الأمالى للطوسى عن ابن عبّاس :اِجتَمَعَ المُشرِكونَ فى دارِ النَّدوَهِ ؛ لِيَتَشاوَروا فى أمرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأَتى جَبرَئيلُ عليه السلام رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأخبَرَهُ الخَبَرَ ، وأمَرَهُ أن لا يَنامَ فى مَضجَعِهِ تِلکَ اللَّيلَهَ ، فَلَمّا أرادَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله المَبيتَ أمَرَ عَلِيّا عليه السلام أن يَبيتَ فى مَضجَعِهِ تِلکَ اللَّيلَهَ ، فَباتَ عَلِيٌّ عليه السلام وتَغَشّى بِبُردٍ أخضَرَ حَضرَمِيٍّ كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَنامُ فيهِ ، وجَعَلَ السَّيفَ إلى جَنبِهِ فَلَمَّا اجتَمَعَ اُولئِکَ النَّفَرُ مِن قُرَيشٍ يَطوفونَ ويَرصُدونَهُ ويُريدونَ قَتلَهُ ، فَخَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُم جُلوسٌ عَلَى البابِ ، عَدَدُهُم خَمسَهٌ وعِشرونَ رَجُلاً ، فَأَخَذَ حَفنَهً مِن البَطحاءِ (2) ، ثُمَّ جَعَلَ يَذُرُّها عَلى رُؤوسِهِم [و] (3) هُوَ يَقرَأُ «يس * وَ الْقُرْءَانِ الْحَكِيمِ» حَتّى بَلَغَ «فَأَغْشَيْنَهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (4) .

فَقالَ لَهُم قائِلٌ : ما تَنظُرونَ قَد وَاللّهِ خِبتُم وخَسِرتُم ، وَاللّهِ لَقَد مَرَّ بِكُم وما مِنكُم رَجُلٌ إلّا وقَد جَعَلَ عَلى رَأسِهِ تُرابا . فَقالوا : وَاللّهِ ما أبصَرناهُ ! قالَ : فَأَنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكِرِينَ» (5) . (6) .

1- .مجمع البيان : ج 2 ص 535 ، الأمالى للطوسى : ص 469 ح 1031 ، العمده : ص 239 ح 367 ، الفضائل لابن شاذان : ص 81 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 65 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 89 ح 76 ؛ تذكره الخواصّ : ص 35 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 123 ح 133 كلّها نحوه .

2- .هو الحصى الصغار (لسان العرب : ج 2 ص 413 «بطح») .

3- .ما بين المعقوفين زياده منّا يقتضيها السياق .

4- .يس : 1 و 2 و 9 .

5- .الأنفال : 30 .

6- .الأمالى للطوسى : ص 445 ح 995 ، بحار الأنوار : ج 19 ص 54 ح 11 .

9860.امام علی علیه السلام :مجمع البیان در ذکر خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله : نقل شده که چون [علی علیه السلام]در بستر وی خوابید ، جبرئیل علیه السلام ، نزدیک سرش ایستاد و میکائیل علیه السلام ، نزدیک پاهایش و جبرئیل علیه السلام ندا داد: «به به ! چه کسی مانند توست که خداوند با او بر فرشتگان مباهات کند؟ !» .10001.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از ابن عبّاس : مشرکان در دار النَّدوَه گِرد آمدند تا در مورد پیامبر خدا مشورت کنند . جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر خدا آمد و خبر این جلسه را برای ایشان آورد و به او گفت که آن شب در خوابگاهش نخوابد .

پس چون پیامبر خدا خواست که بخوابد ، به علی علیه السلام فرمان داد که آن شب در خوابگاه او بخوابد . علی علیه السلام خوابید و خود را با بُرد سبز رنگ حَضرَمی که پیامبر خدا در آن می خوابید ، پوشانید و شمشیر را در کنارش قرار داد .

چون آن گروه از مردان قریشْ دور [خانه] او می چرخیدند و در کمین کشتنش بودند ، پیامبر خدا بیرون آمد و در حالی که 25 تن از آنان جلوی در نشسته بودند ، مشتی ماسه برداشت و بر سر آنان پاشید و [این آیات را]می خواند: «یاسین * سوگند به قرآنِ حکمت آمیز !» تا به این آیه رسید: «بر آنان پرده ای افکندیم و از این رو نمی توانند ببینند» .

پس کسی به آنها گفت: منتظر چه هستید؟ به خدا سوگند ، ناکام ماندید و زیان کردید . به خدا سوگند ، از کنار شما گذشت و هیچ یک از شما نبود ، جز آن که [او]بر سرش خاک پاشید .

گفتند: به خدا سوگند ، ما او را ندیدیم .

پس خدای عز و جل نازل کرد: «هنگامی که کافران برایت نیرنگ کردند تا تو را در بند کِشند و یا بکُشند یا آواره ات سازند ، و آنان مکر می کردند و خدا هم مکر می کرد ، و خداوند ، بهترینِ مکر کنندگان است» . .

9996.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به سؤال از [تعداد]زیارت قبر حسین علیه) مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس فی قَولِهِ تَعالی : «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ» : تَشاوَرَت قُرَيشٌ لَيلَةً بِمَكَّةَ فَقالَ بَعضُهُم : إذا أصبَحَ فَأَثبِتوهُ بِالوِثاقِ يُريدونَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله وقالَ بَعضُهُم : بَلِ اقتُلوهُ ، وقالَ بَعضُهُم : بَل أخرِجوهُ . فَأطلَعَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ نَبِيَّهُ عَلى ذلِكَ ، فَباتَ عَلِىٌّ عَلى فِراشِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله تِلكَ اللَّيلَةَ ، وخَرَجَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله حَتّى لَحِقَ بِالغارِ ، وباتَ المُشرِكونَ يَحرُسونَ عَلِيّا يَحسَبونَهُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا أصبَحوا ثابوا إلَيهِ ، فَلَمّا رَأَوهُ عَلِيّا رَدَّ اللّهُ مَكرَهُم ، فَقالوا : أينَ صاحِبُکَ هذا ؟ قالَ : لا أدرى ! فَاقتَصّوا أثَرَهُ ، فَلَمّا بَلَغُوا الجَبَلَ خُلِّطَ عَلَيهِم (1) فَصَعِدوا فِى الجَبَلِ ، فَمَرّوا بِالغارِ ، فَرأَوا عَلى بابِهِ نَسجَ العَنكَبوتِ فَقالوا : لَو دَخَلَ هاهُنا لَم يَكُن نَسجُ العَنكَبوتِ عَلى بابِهِ ، فَمَكَثَ فيهِ ثَلاثَ لَيالٍ . (2)9997.امام صادق علیه السلام :الإمام علىّ علیه السلام :إنَّ قُرَيشا لَم تَزَل تَخَيَّلُ الآراءَ وتَعمَلُ الحِيَلَ فى قَتلِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله حَتّى كانَ آخِرُ مَا اجتَمَعَت فى ذلِکَ يَومَ الدّارِ دارِالنَّدوَةِ وإبليسُ المَلعونُ حاضِرٌ فى صورَةِ أعوَرِ ثَقيفٍ ، فَلَم تَزَل تَضرِبُ أمرَها ظَهرا لِبَطنٍ حَتَّى اجتَمَعَت آراؤُها عَلى أن يَنتَدِبَ مِن كُلِّ فَخِذٍ مِن قُرَيشٍ رَجُلٌ ، ثُمَّ يَأخُذَ كُلُّ رَجُلٍ مِنهُم سَيفَهُ ثُمَّ يَأتِىَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله وهُوَ نائِمٌ عَلى فِراشِهِ فَيَضرِبونَهُ جَميعا بِأَسيافِهِم ضَربَةَ رَجُلٍ واحِدٍ فَيَقتُلوهُ ، وإذا قَتَلوهُ مَنَعَت قُرَيشٌ رِجالَها ولَم تُسَلِّمها ، فَيَمضى دَمُهُ هَدَرا .

فَهَبَطَ جَبرَئيلُ علیه السلام عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأَنبَأَهُ بِذلِکَ وأَخبَرَهُ بِاللَّيلَةِ الَّتى يَجتَمِعونَ فيها وَالسَّاعَةِ الَّتى يَأتونَ فِراشَهُ فيها ، وأَمَرَهُ بِالخُروجِ فِى الوَقتِ الَّذى خَرَجَ فيه إلَى الغارِ ، فَأَخبَرَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالخَبَرِ ، وأَمَرَنى أن أضطَجِعَ فى مَضجَعِهِ وأُقِيَهُ بِنَفسى ، فَأَسرَعتُ إلى ذلِکَ مُطيعا لَهُ مَسرورا لِنَفسى بِأن اُقتَلَ دونَهُ ، فَمَضى علیه السلام لِوَجهِهِ ، وَاضطَجَعتُ فى مَضجَعِهِ ، وأقبَلَت رَجّالاتُ قُرَيشٍ موقِنَةً فى أنفُسِها أن تَقتُلَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَلَمَّا استَوى بى وبِهِمُ البَيتُ الَّذى أنَا فيهِ ناهَضتُهُم بِسَيفى ، فَدَفَعتُهُم عَن نَفسى بِما قَد عَلِمَهُ اللّهُ وَالنّاسُ . (3) .

1- .فى المصادر الاُخرى: «اختلط علیهم» ، وهو الأنسب.
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 744 ح 3251 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج5 ص389 ح9743، المعجم الکبیر : ج11 ص322 ح12155، الدرّ المنثور : ج

4 ص 50 ؛ مجمع البيان : ج 4 ص 826 .
3- .الخصال : ص366 ح58 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام .

9998.امام صادق علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس ، در سخن خدای متعال: «هنگامی که کافران برایت نیرنگ کردند تا تو را در بند کشند» : قریش ، شبی در مکّه مشورت کردند و یکی از آنها گفت: چون صبح شد ، محمّد را محکم به بند کشید . و دیگری گفت: او را بکُشید . و یکی هم گفت: او را آواره کنید .

پس خدای عز و جل پیامبرش را از آن آگاه کرد و علی علیه السلام آن شب در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت تا به غار درآمد و مشرکان ، شب را به نگهبانی از علی علیه السلام به گمان این که پیامبر صلی الله علیه و آله است ، گذراندند و چون صبح شد ، به او روی آوردند و چون دیدند علی علیه السلام است ، [ناکام شدند و] خداوند ، مکرشان را به خودشان بازگردانْد . پس [به علی علیه السلام]گفتند: همراهت (پیامبر صلی الله علیه و آله) کجاست؟

فرمود: «نمی دانم» .

پس برای ردیابی او رفتند . چون به کوه رسیدند ، کار بر ایشان مشتبه شد . از کوه ، بالا رفتند و از کنار غار گذشتند و چون بر درش تار عنکبوت دیدند ، گفتند: اگر داخل این جا شده بود ، تارهای عنکبوت ، باقی نمی مانْد .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله سه شب در آن غار ماند .9999.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :قریش ، پیوسته برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله چاره اندیشی می کردند تا در نهایت ، حیله ای کردند که روز مشورت در دار النَّدوَه بدان رسیدند و شیطان ملعون هم به چهره مرد یک چشم ثقیفی ، در جمع آنان حاضر بود .

آنان ، پیوسته بحث و بررسی کردند تا به این نظر رسیدند که از هر خاندان قریش ، مردی برگزیده شود و هر کدام شمشیرش را برگیرد و در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در بسترش خفته است ، به سراغ او بروند و همگی یکسر و یکباره او را با شمشیرهایشان بزنند و بکشند ، و چون او را کشتند ، قریش ، این مردان را نگاه می دارد و تسلیم [بنی هاشم] نمی کند و بدین گونه ، خونش هدر می رود .

پس جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و او را از آن آگاه ساخت و شبی را که در آن گِرد هم می آیند و ساعتی را هم که به بسترش می آیند ، به وی خبر داد و گفت که در چه وقتی پیامبر خدا به سوی غار ، بیرون رود .

پیامبر صلی الله علیه و آله خبر را به من داد و فرمان داد که در بسترش بخوابم و با [فدا کردن]جانم از او محافظت کنم . به سرعت و از سرِ اطاعت و شادمانی این که به پای او کشته می شوم ، به این کار ، مبادرت کردم .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و من در خوابگاهش خوابیدم و مردان قریش ، روی آوردند و یقین داشتند که پیامبر خدا را می کُشند . پس چون در اتاقی که من بودم ، روبه روی هم قرار گرفتیم ، با شمشیرم در برابرشان ایستادگی کردم و آن گونه که خدا و مردم می دانند ، آنان را از خود راندم . .

10000.رجال الكشى (به نقل از حسين بن مختار) الطبقات الكبرى عن عائشه وابن عبّاس وعائشه بنت قدامه وعليّ عليه السلام وسراقه بن جعشم دَخَلَ حَديثُ بَعضِهِم فى حَديثِ بَعضٍ : أتى جِبريلُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأخبَرَهُ الخَبَرَ [أيِ اجتِماعَ قُرَيشٍ عَلى قَتلِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله] وأمَرَهُ أن لا يَنامَ فى مَضجَعِهِ تِلكَ اللَّيلَةَ ... وأمَرَ عَلِيّا أن يَبيتَ فى مَضجَعِهِ تِلكَ اللَّيلَةَ ، فَباتَ فيهِ عَلِيٌّ وتَغَشّى بُردا أحمَرَ حَضرَمِيّا كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَنامُ فيهِ ، وَاجتَمَعَ اُولئِكَ النَّفَرُ مِن قُرَيشٍ يَتَطَلَّعونَ مِن صيرِ (1) البابِ ويَرصُدونَهُ يُريدونَ ثِيابَهُ ويَأتَمِرونَ أيُّهُم يَحمِلُ عَلَى المُضطَجِعِ صاحِبِ الفِراشِ ، فَخَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُم جُلوسٌ عَلَى البابِ ، فَأخَذَ حَفنَةً مِن البَطحاءِ فَجَعَلَ يَذُرُّها عَلى رُؤوسِهِم ويَتلو : «يس * وَ الْقُرْءَانِ الْحَكِيمِ» (2) حَتّى بَلَغَ : «وَ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (3) ومَضى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

فَقالَ قائِلٌ لَهُم : ما تَنتَظِرونَ ؟ قالوا : مُحَمَّدا ، قالَ : خِبتُم وخَسِرتُم ، قَد وَاللّهِ مَرَّ بِكُم وذَرَّ عَلى رُؤوسِكُمُ التُّرابَ ، قالوا : وَاللّهِ ما أبصَرناهُ ! وقاموا يَنفُضونَ التُّرابَ عَن رُؤوسِهِم ، وهُم : أبو جَهلٍ وَالحَكَمُ بنُ أبِى العاصِ وعُقبَةُ بنُ أبى مُعَيطٍ وَالنَّضرُ بنُ الحارِثِ واُمَيَّةُ بنُ خَلَفٍ وَابنُ الغَيطَلَةَ وزَمعَةُ بنُ الأسوَدِ ، وطُعَيمَةُ بنُ عَدِيٍّ ، وأبو لَهَبٍ واُبَيُّ بنُ خَلَفٍ ونَبيهٌ ومُنَبِّهٌ ابنَا الحَجّاجِ ، فَلَمّا أصبَحوا قامَ عَلِيٌّ عَنِ الفِراشِ ، فَسَألوهُ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : لا عِلمَ لى بِهِ . (4) .

1- .الصِّيْر : شِقّ الباب (النهايه : ج 3 ص 66 «صير») .
2- .يس : 1 و 2 .
3- .يس : 10 .
4- .الطبقات الكبرى : ج 1 ص 227 و 228 .

10001.امام رضا علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از عایشه و ابن عبّاس و عایشه بنت قدامه و علی علیه السلام و سراقه بن جعشم که متن حدیث ، ترکیبی از گفته های همه اینهاست : جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر خدا آمد و از گِرد آمدن قریش برای کشتن او آگاهش کرد و از او خواست که آن شب در بسترش نخوابد ... و پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود که وی ، آن شب در بستر او بخوابد .

پس علی علیه السلام آن شب در آن جا خوابید و خود را با بُرد سرخ (1) حَضرَمی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن می خوابید ، پوشانْد و مردان قریش از شکافِ در،او را می پاییدند و به خیال همان بُرد ، در کمین پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند و نقشه می کشیدند که کدام یک به کسی که در بستر خفته ، حمله کند .

پس پیامبر خدا بیرون آمد ، مشتی ماسه برداشت و در حالی که بر سر آنانی که جلوی در نشسته بودند ، می پاشید ، خواند: «یاسین * سوگند به قرآنِ حکمت آمیز» تا به این آیه رسید: «و برایشان فرقی ندارد . چه هشدار دهی و چه ندهی ، ایمان نمی آورند» و عبور کرد .

پس کسی به آنان گفت: منتظر چه هستید؟

گفتند : منتظر محمّد هستیم .

گفت: ناکام ماندید و زیان کردید . به خدا سوگند ، از کنار شما گذشت و بر سرتان خاک پاشید .

گفتند: به خدا سوگند ، ما او را ندیدیم .

برخاستند و خاک از سر و روی خود گرفتند و آنان ، ابو جهل ، حَکَم بن ابی العاص ، عقبه بن ابی معیط ، نضر بن حارث ، امیّه بن خلف ، ابن غیطله ، زمعه بن اسود ، طعیمه بن عدی ، ابو لهب ، اُبیّ بن خلف و نبیه و مُنبه ، دو پسر حجّاج بودند .

چون صبح شد ، علی علیه السلام از بستر برخاست و آنان ، پیامبر خدا را از وی سراغ گرفتند . علی علیه السلام گفت: «اطّلاعی از او ندارم» . .

1- .در متن الطبقات الکبری ، «احمر» به معنای «سرخ» آمده است که با روایات فراوان دیگر ، مطابق نیست .

10002.بحار الأنوار عن إسحاقِ بنِ عمّارٍ الصَّيرفىّ :المستدرک على الصحيحين عن ابن عبّاس :شَرى عَلِىٌّ نَفسَهُ ولَبِسَ ثَوبَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ثُمَّ نامَ مَكانَهُ . قالَ : وكانَ المُشرِكونَ يَرمونَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقَد كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَلبَسَهُ بُردَةً ، وكانَت قُرَيشٌ تُريدُ أن تَقتُلَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَجَعَلوا يَرمونَ عَلِيّا ويَرَونَهُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله وقَد لَبِسَ بُردَةً ، وجَعَلَ عَلِىٌّ رضى الله عنهيَتَضَوَّرُ (1) ، فَإذا هُوَ عَلِىٌّ فَقالوا : إنَّکَ لَلَئيمٌ ؛ إنَّکَ لَتَتَضَوَّرُ وكانَ صاحِبُکَ لا يَتَضَوَّرُ ، ولَقَدِ استَنكرناهُ مِنکَ . (2)10003.بحار الأنوار عن فائدٍ عَنِ الإمامِ الكاظمِ عليه امسند ابن حنبل عن ابن عبّاس :شَرى عَلِىٌّ نَفسَهُ ؛ لَبِسَ ثَوبَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ثُمَّ نامَ مَكانَهُ ، قالَ : وكانَ المُشرِكونَ يَرمونَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَجاءَ أبو بَكرٍ وعَلِىٌّ نائِمٌ ، قالَ : وأبو بَكرٍ يَحسَبُ أنَّهُ نَبِىُّ اللّهِ ، فَقالَ : يا نَبِىَّ اللّهِ ، قالَ : فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : إنَّ نَبِىَّ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد انطَلَقَ نَحوَ بِئرِ مَيمونٍ فَأدرِكهُ ، قالَ : فَانطَلَقَ أبو بَكرٍ فَدَخَلَ مَعَهُ الغارَ ، قالَ : وجَعَلَ عَلِىٌّ يُرمى بِالحِجارَةِ كَما كانَ يُرمى نَبِىُّ اللّهِ وهُوَ يَتَضَوَّرُ ، قَد لَفَّ رَأسَهُ فِى الثَّوبِ لا يُخرِجُهُ ، حَتّى أصبَحَ ، ثُمَّ كَشَفَ عَن رَأسِهِ ، فَقالوا : إنَّکَ لَلَئيمٌ ؛ كانَ صاحِبُکَ نَرميهِ فَلا يَتَضَوَّرُ وأنتَ تَتَضَوَّرُ ، وقَدِ استَنكَرنا ذلِکَ . (3) .

1- .التَّضَوُّر : الصياح والتلوّى عند الضرب أو الجوع (مجمع البحرين : ج 2 ص 1088 «ضور») .

2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 5 ح 4263 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 68 ، تفسير الحبرى : ص 242 ح 9 وفيهما «لنائم» بدل «للئيم» ، تفسير فرات : ص 66 ح 33 كلّها نحوه .

3- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 709 ح 3062 ، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج2 ص684 ح 1168 ، المستدرک على الصحيحين: ج3 ص 143 ح 4652 و ص 5 ح 4263 نحوه ، خصائص أميرالمؤمنين للنسائى : ص 72 ح 23 ؛ تفسير العيّاشى : ج 1 ص 101 ح 293 .

10002.بحار الأنوار (به نقل از اسحاق بن عمّار صیرفی) المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عبّاس : علی علیه السلام جانفشانی کرد و لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را به تن نمود و سپس در جایش خوابید .

و مشرکان ، پیش تر نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله که بُرد می پوشید ، سنگ پرتاب می کردند . آنان می خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند و چون پیامبر صلی الله علیه و آله بُرد خود را بر تن علی علیه السلام کرده بود ، آنان به علی علیه السلام ، به خیال این که پیامبر است ، سنگ پرتاب می کردند و علی علیه السلام هم از درد به خود می پیچید .

و آن گاه که متوجّه شدند علی علیه السلام است ، به وی گفتند: تو لئیمی . تو به خود می پیچیدی و محمّد به خود نمی پیچید و این برای ما عادی نبود .10003.بحار الأنوار (به نقل از فائد) مسند ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس : علی علیه السلام جانفشانی کرد ، لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را به تن کرد و سپس در جایش خوابید .

مشرکان ، پیش تر نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله [سنگ] پرتاب می کردند . پس ابو بکر آمد و علی علیه السلام خواب بود و ابو بکر پنداشت که او پیامبر خداست . گفت: ای پیامبر خدا !

علی علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا ، آهنگِ چاه میمون کرده است . به او برس» .

ابو بکر رفت و با هم داخل غار شدند .

و به علی علیه السلام سنگ پرتاب می شد ، همان گونه که به پیامبر صلی الله علیه و آله پرتاب می شد ، و او به خود می پیچید ؛ ولی سرش را از لباس بیرون نمی آورد تا این که صبح شد و سرش را باز کرد . پس مشرکان به او گفتند: تو ناکَسی . یارت (پیامبر صلی الله علیه و آله) به خود نمی پیچید و تو به خود می پیچیدی و این برای ما عجیب بود . .

10004.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبري:أصبَحَ الرَّهطُ الَّذين كانوا يَرصُدونَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَدَخَلُوا الدّارَ ، وقامَ عَلِيٌّ عليه السلام عَن فِراشِهِ ، فَلَمّا دَنَوا مِنهُ عَرَفوهُ ، فَقالوا لَهُ : أينَ صاحِبُکَ ؟ قالَ : لا أدرى ، أ وَرَقيبا كُنتُ عَلَيهِ ؟ ! أمَرتُموهُ بِالخُروجِ فَخَرَجَ . فَانتَهَروهُ وضَرَبوهُ وأخرَجوهُ إلَى المَسجِدِ ، فَحَبَسوهُ ساعَةً ثُمَّ تَرَكوهُ . (1)10005.عنه صلى الله عليه و آله :الأمالى للطوسى عن هند بن[أبى] هاله وأبى رافع وعمّارِ بن ياسر فى ذِكرِ اجتِماعِ قُرَيشٍ عَلى قَتلِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَزمِهِ عَلَى الهِجرَهِ إلَى المَدينَهِ -: دَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام وقالَ لَهُ : يا عَلِيُّ ، إنَّ الرّوحَ هَبَطَ عَلَيَّ بِهذِهِ الآيَهِ آنِفا ، يُخبِرُنى أنَّ قُرَيشا اجتَمَعوا عَلَى المَكرِ بى وقَتلى ، وأنَّهُ أوحى إلَيَّ رَبّى عَزَّوجَلَّ أن أهجُرَ دارَ قَومى ، وأن أنطَلِقَ إلى غارِ ثوَرٍ تَحتَ لَيلَتى ، وأنَّهُ أمَرَنى أن آمُرَکَ بِالمَبيتِ عَلى ضِجاعى أو قال : مَضجَعى لِيَخفى بِمَبيتِکَ عَلَيهِ أثَرى ، فَما أنتَ قائِلٌ وما صانِعٌ ؟

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : أَ وَتَسلَمُ بِمَبيتى هُناکَ يا نَبِيَّ اللّهِ ؟ قالَ : نَعَم ، فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عليه السلام ضاحِكا ، وأهوى إلى الأَرضِ ساجِدا شُكرا بِما أنبَأَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن سَلامَتِهِ ، وكانَ عَلِيٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ أوَّلَ مَن سَجَدَ للّهِ شُكرا ، وأوَّلَ مَن وَضَعَ وَجهَهُ عَلَى الأَرضِ بَعدَ سَجدَتِهِ مِن هذِهِ الاُمَّهِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا رَفَعَ رأسَهُ قالَ لَهُ : اِمضِ لِما اُمِرتَ فِداکَ سَمعى وبَصَرى وسُوَيداءُ قَلبى، ومُرنى بِما شِئتَ أكُن فيهِ كَمَسَرَّتِکَ، وأقَع (2) مِنهُ بِحَيثُ مُرادُکَ ، وإن تَوفيقى إلّا بِاللّهِ ... .

فَلَمّا غَلَقَ اللَّيلُ أبوابَهُ وأسدَلَ أستارَهُ وَانقَطَعَ الأَثَرُ ، أقبَلَ القَومُ عَلى عَلِيٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ يَقذِفونَهُ بِالحِجارَهِ وَالحَلَمِ (3) ، ولا يَشُكّونَ أنَّهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى إذا بَرَقَ الفَجرُ وأشفَقوا أن يَفضَحَهُمُ الصُّبحُ ، هَجَمَوا عَلى عَلِيٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ، وكانَت دورُ مَكَّهَ يَومَئِذٍ سَوائِبَ لا أبوابَ لَها ، فَلَمّا بَصُرَ بِهِم عَلِيٌّ عليه السلام قَدِ انتَضَوُا السُّيوفَ وأقبَلوا عَلَيهِ بِها ، وكانَ يَقدَمُهُم خالِدُ بنُ الوَليدِ بنِ المُغيرَهِ ، وَثَبَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَخَتَلَهُ وهَمَزَ يَدَهُ (4) ، فَجَعَلَ خالِدٌ يَقمِصُ (5) قِماصَ البَكْرِ (6) ، ويَرغو رُغاءَ الجَمَلِ ، ويَذعَرُ ويَصيحُ ، وهُم فى عَرجِ الدّارِ مِن خَلفِهِ ، وشَدَّ عَلَيهِم عَلِيٌّ عليه السلام بِسَيفِهِ يَعنى سَيفَ خالِدٍ فَأجفَلوا (7) أمامَهُ إجفالَ النَّعَمِ إلى ظاهِرِ الدّارِ ، فَتَبَصَّروهُ فَإذا هُوَ عَلِيٌّ عليه السلام ، فَقالوا : إنَّکَ لَعَلِيٌّ ؟ قالَ : أنَا عَلِيٌّ ، قالوا : فَإنّا لَم نُرِدکَ ، فَما فَعَلَ صاحِبُکَ ؟ قالَ : لا عِلمَ لى بِهِ

وقَد كانَ عَلِمَ يَعنى عَلِيّا عليه السلام أنَّ اللّهَ تَعالى قَد أنجى نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله بِما كانَ أخبَرَهُ مِن مُضِيِّهِ إلَى الغارِ وَاختِبائِهِ فيهِ ، فَأَذكَت قُرَيشٌ عَلَيهِ العُيونَ ، ورَكِبَت فى طَلَبِهِ الصَّعبَ وَالذَّلولَ ، وأُمهِلَ عَلِيٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ حَتّى إذا أعتَمَ (8) مِنَ اللَّيلَةِ القابِلَةِ انطَلَقَ هُوَ وهِندُ بنُ أبى هالَةَ حَتّى دَخَلا عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى الغارِ ، فَأَمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله هِندا أن يَبتاعَ لَهُ وَلِصاحِبِهِ بَعيرَينِ ، فَقالَ أبو بَكرٍ : قَد كُنتُ أعدَدتُ لى ولَكَ يا نَبِىَّ اللّهِ راحِلَتَينِ نَرتَحِلُهُما إلى يَثرِبَ . فَقالَ : إنّى لا آخُذُهُما ولا أحَدَهُما إلّا بِالثَّمَنِ . قالَ : فَهِىَ لَكَ بِذلِكَ ، فَأَمَرَ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام فَأَقبَضَهُ الثَّمَنَ ، ثُمَّ أوصاهُ بِحِفظِ ذِمَّتِهِ وأداءِ أمانَتِهِ .

وكانَت قُرَيشٌ تَدعو مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله فِى الجاهِلِيَّةِ الأَمينَ ، وكانَت تَستَودِعُهُ وتَستَحفِظُهُ أموالَها وأمتِعَتَها ، وكَذلِكَ مَن يَقدَمُ مَكَّةَ مِنَ العَرَبِ فِى المَوسِمِ ، وجاءَتهُ النُّبُوَّةُ وَالرِّسالَةُ وَالأَمرُ كَذلِكَ ، فَأَمَرَ عَلِيّا عليه السلام أن يُقيمَ صارِخا يَهتِفُ بِالأَبطَحِ غُدوَةً وعَشِيّا : ألا مَن كانَ لَهُ قِبَلَ مُحَمَّدٍ أمانَةٌ أو وِديعَةٌ فَليَأتِ فَلتُؤَدَّ إلَيهِ أمانَتُهُ .

قالَ : وقالَ النَّبِىُّ : إنَّهُم لَن يَصِلوا مِن الآنِ إلَيكَ يا عَلِىُّ بِأَمرٍ تَكرَهُهُ حَتّى تَقدَمَ عَلَىَّ ، فَأَدِّ أمانَتى عَلى أعيُنِ النّاسِ ظاهِرا ، ثُمَّ إنّى مُستَخلِفُكَ عَلى فاطِمَةَ ابنَتى ومُستخَلِفٌ رَبّى عَلَيكُما ومُستَحفِظُهُ فيكُما ، وأمَرَهُ أن يَبتاعَ رَواحِلَ لَهُ ولِلفَواطِمِ ، ومَن أزمَعَ (9) لِلهِجرَةِ مَعَهُ مِن بَنى هاشِمٍ ... .

وقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ وهُو يوصيهِ : وإذا أبرَمتَ ما أمَرتُكَ فَكُن عَلى أُهبَةِ الهِجرَةِ إلَى اللّهِ ورَسولِهِ ، وسِر إلَىَّ لِقُدومِ كِتابى إلَيكَ ، ولا تَلبَث بَعدَهُ ... .

ولَمّا وَرَدَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله المَدينَةَ نَزَلَ فى بَنى عَمرِو بنِ عَوفٍ بِقُباءَ ، فَأَرادَهُ أبو بَكرٍ عَلى دُخولِهِ المَدينَةَ وألاصَهُ (10) فى ذلِكَ ، فَقالَ صلى الله عليه و آله : ما أنَا بِداخِلِها حَتّى يَقدَمَ ابنُ عَمّى وَابنَتى ؛ يَعنى عَلِيّا وفاطِمَةَ عليهما السلام ... ثُمَّ كَتَبَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام كِتابا يَأمُرُهُ فيهِ بِالمَسيرِ إلَيهِ وقِلَّةِ التَّلَوُّمِ (11) ، وكانَ الرَّسولُ إلَيهِ أبا واقِدٍ اللَّيثِىَّ ، فَلَمّا أتاهُ كِتابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله تَهَيَّأَ لِلخُروجِ وَالهِجرَةِ ، فَآذَنَ مَن كانَ مَعَهُ مِن ضُعَفاءِ المُؤمِنينَ ، فَأَمَرَهُم أن يَتَسَلَّلوا ويَتَخَفَّفوا إذا مَلَأَ اللَّيلُ بَطنَ كُلِّ وادٍ إلى ذى طُوىً ، وخَرَجَ عَلِىٌّ عليه السلام بِفاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأُمِّهِ فاطِمَةَ بِنتِ أسَدِ بنِ هاشِمٍ ، وفاطِمَةَ بِنتِ الزُّبَيرِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ وقَد قيلَ هِىَ ضُباعَةُ وتَبِعَهُم أيمَنُ ابنُ أُمِّ أيمَنَ مَولى رَسولِ اللّهِ صلى الله

عليه و آله ، وأبو واقِدٍ رَسولُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَجَعَلَ يَسوقُ بُالرَّواحِلِ فَأَعنَفَ بِهِم .

فَقالَ عَلِىٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ : اُرفُق بِالنِّسوَهِ يا أبا واقِدٍ ؛ إنَّهُنَّ مِنَ الضَّعائِفِ . قالَ : إنّى أخافُ أن يُدرِكَنَا الطّالِبُ أو قالَ : الطُّلَّبُ فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : اِربَع (12) عَلَيکَ ؛ فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ لى : يا عَلِىُّ ، إنَّهُم لَن يَصِلوا مِن الآنِ إلَيکَ بِما تَکرَهُهُ ، ثُمَّ جَعَلَ يَعنى عَلِيّا عليه السلام يَسوقُ بِهِنَّ سَوقا رَفيقا وهُوَ يَرتَجِزُ ويَقولُ :

لَيسَ إلّا اللّهَ فَارفَع ظَنَّکا

يَکفيکَ رَبُّ النّاسِ ما أهَمَّکا

وسارَ فَلَمّا شارَفَ ضَجَنانَ (13) أدرَکَهُ الطُّلَّبُ ، وعَدَدُهُم سَبعَهُ فَوارِسَ مِن قُرَيشٍ مُستَلئِمينَ (14) ، وثامِنُهُم مَولًى لِحَربِ بنِ اُمَيَّهَ يُدعى جَناحا ، فَأقبَلَ عَلِىٌّ عليه السلام عَلى أيمَنَ وأبى واقِدٍ ، وقَد تَراءَى القَومُ ، فَقالَ لَهُما : أنيخَا الإبِلَ وَاعقِلاها ، وتَقَدَّمَ حَتّى أنزَلَ النِّسوَهَ ، ودَنَا القَومُ فَاستَقبَلَهُم عليه السلام مُنتَضِيا سَيفَهُ ، فَأقبَلوا عَلَيهِ فَقالوا : أظَنَنتَ أنَّکَ يا غُدَرُ (15) ناجٍ بِالنِّسوَهِ ؟ ! اِرجِع لا أبَا لَکَ . قالَ : فَإن لَم أفعَل ؟ قالوا : لَتَرجِعَنَّ راغِما ، أو لَنَرجِعَنَّ بِأکثَرِکَ شَعرا وأهوَنُ بِکَ مِن هالِکٍ ، ودَنَا الفَوارِسُ مِنَ النِّسوَهِ وَالمَطايا لِيُثَوِّروها ، فَحالَ عَلِىٌّ عليه السلام بَينَهُم وبَينَها ، فَأهوى لَه جَناحٌ بِسَيفِهِ ، فَراغَ (16) عَلِىٌّ عليه السلام عَن ضَرَبَتِهِ وتَخَتَّلَهُ عَلِىٌّ عليه السلام فَضَرَبَهُ عَلى عاتِقِهِ ، فَأسرَعَ السَّيفُ مُضِيّا فيهِ حَتّى مَسَّ کاثِبَهَ (17) فَرَسِهِ ، فَکانَ عليه السلام يَشُدُّ عَلى قَدَمِهِ شَدَّ الفَرَسِ ، أو الفارِسِ عَلى فَرَسِهِ ، فَشَدَّ عَلَيهِم بِسَيفِهِ وهُوَ يَقولُ :

خَلّوا سَبيلَ الجاهِدِ المُجاهِدِ

آلَيتُ لا أعبُدُ غَيرَ الواحِدِ

فَتَصَدَّعَ عَنهُ القَومُ وقالوا لَهُ : اَغنِ عَنّا نَفسَکَ يَابنَ أبى طالِبٍ . قالَ : فَإنّى مُنطَلِقٌ إلَى ابنِ عَمّى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَثرِبَ ، فَمَن سَرَّهُ أن اُفرِىَ لَحمَهُ واُريقَ دَمَهُ فَلْيَتَعَقَّبنى أو فَلْيَدنُ مِنّى .

ثُمَّ أقبَلَ عَلى صاحِبَيهِ أيمَنَ وأبى واقِدٍ فَقالَ لَهُما : أطلِقا مَطاياکُما .

ثُمَّ سارَ ظاهِرا قاهِرا حَتّى نَزَلَ ضَجَنانَ ، فَتَلَوَّمَ بِها قَدرَ يَومِهِ ولَيلَتِهِ ، ولَحِقَ بِهِ نَفَرٌ مِنَ المُستَضعَفينَ مِنَ المُؤمِنينَ وفيهم اُمُّ أيمَنَ مَولاةُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَظَلَّ لَيلَتَهُ تِلكَ هُوَ وَالفَواطِمُ اُمُّهُ فاطِمَةُ بِنتُ أَسَدٍ ، وفاطِمَةُ بِنتُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وفاطِمَةُ بِنتُ الزُّبَيرِ طَورا يُصَلّونَ وطَورا يَذكُرونَ اللّهَ قِياما وقُعودا وعَلى جُنوبِهِم ، فَلَم يَزالوا كَذلِكَ حَتّى طَلَعَ الفَجرُ فَصَلّى عليه السلام بِهِم صَلاةَ الفَجرِ ، ثُمَّ سارَ لِوَجهِهِ يَجوبُ مَنزِلاً بَعدَ مَنزِلٍ لا يَفتُرُ عَن ذِكرِ اللّهِ ، وَالفَواطِمُ كَذلِكَ وغَيرُهُم مِمَّن صَحِبَهُ حَتّى قَدِمُوا المَدينَةَ . (18) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 374 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 516 نحوه .
2- .ويمكن ضبطها ب «واقِعٌ مِنهُ...» أيضا.
3- .جمع حَلَمه : نبات ينبت بنجد فى الرمل ، لها زهر ، وورقها اُخيشن ، عليه شوک (لسان العرب : ج 12 ص 148 و 149 «حلم») .
4- .خَتَلَهُ : أى داورَه وطلبه من حيث لا يشعر (النهايه : ج 2 ص 10 «ختل») . والهَمْز : العصر (لسان العرب : ج 5 ص 426 «همز») .
5- .القِماص : هو أن لا يستقرّ فى موضع ، تراه يقمِص فيَثب من مكانه من غير صبر (لسان العرب : ج 7 ص 82 «قمص») .
6- .البَكْر : الفَتىُّ من الإبل ، بمنزله الغلام من الناس (النهايه : ج 1 ص 149 «بكر») .
7- .جَفَلَ : إذا أسرع وذهب فى الأرض (مجمع البحرين : ج 1 ص 300 «جفل») .
8- .أعْتَمَ الرجل : صار فى العَتَمه ؛ وهى ثلث الليل الأوّل بعد غيبوبه الشَّفَق (لسان العرب : ج 12 ص 381 «غنم») .
9- .أى أجمعَ الرأى وعزمَ عليه (مجمع البحرين : ج 2 ص 781 «زمع») .
10- .أى أدارهُ وراودهُ (النهايه : ج 4 ص 276 «لوص») .
11- .التَّلَوُّم : الانتظار والتلبّث (لسان العرب : ج 12 ص 557 «لوم») .
12- .أى ارفق بنفسک وكُفّ (الصحاح : ج 3 ص 1212 «ربع») .
13- .جبل بناحيه تهامه على بريد من مكّه، وهناک الغميم، فى أسفله مسجد صلّى فيه رسول اللّه صلى الله عليه و آله (معجم البلدان : ج 3 ص 453) .
14- .استلأم الرجل : إذا لبِس ما عنده من عُدّهٍ ؛ رمح وبيضه ومِغفَر وسيف ونَبل (لسان العرب : ج 12 ص 532 «لأم») .
15- .غُدَر : معدول عن غادر للمبالغه (النهايه : ج 3 ص 345 «غدر») .
16- .أى حادَ (لسان العرب : ج 8 ص 431 «روغ») .

17- .هى من الفرس مُجتمع كتفيه قُدّام السرج (النهايه : ج 4 ص 152 «كثب») .
18- .الأمالى للطوسى : ص 465 469 ح 1031 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 182 184 وكشف الغمّه : ج 2 ص 30 32 .

10006.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری :چون صبح شد ، گروهی که در کمین پیامبر خدا نشسته بودند ، داخل خانه ریختند و علی علیه السلام از بسترش برخاست . پس چون نزدیکش شدند ، او را شناختند و گفتند: یارت کجاست؟

گفت: «نمی دانم . مگر من مراقب او هستم؟ به او فرمان دادید بیرون برود و او هم رفت » .

پس بر سرش فریاد کشیدند و کتکش زدند و او را به مسجد الحرام بردند و ساعتی در آن جا زندانی اش کردند و سپس رهایش ساختند .10004.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الأمالی ، طوسی به نقل از هند بن [ابی] هاله و ابو رافع و عمّار بن یاسر ، در بیان گردآمدن قریش بر کشتن پیامبر خدا و تصمیم ایشان به هجرت به مدینه : پیامبر خدا ، علی علیه السلام را فرا خوانْد و به او فرمود: «ای علی! روح الأمین ، چند لحظه پیش با این آیه نزد من آمد و خبر داد که قریش برای نیرنگ زدن به من و کشتنم گِرد آمده اند و از سوی پروردگارم به من وحی شده است که از خانه خاندانم هجرت کنم و در پوشش شب به غار ثور بروم ، و همو به من فرموده که به تو فرمان دهم که بر جای من بخوابی تا با خوابیدنت بر بستر من ، ردّ پایم پوشیده بماند . تو چه می گویی و چه می کنی؟» .

علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! آیا با خوابیدن من در آن جا ، تو سالم می مانی؟

فرمود: «آری» .

علی علیه السلام ، شادمانه لبخند زد و به شکر خبر سلامت پیامبر صلی الله علیه و آله سر به سجده نهاد . و علی درودهای خدا بر او باد ، نخستین کسی بود که برای خدا سجده شکر کرد و نخستین فرد این امّت ، پس از پیامبر خدا بود که پس از سجده ، چهره بر خاک نهاد .

پس چون سر برداشت ، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : در پی فرمانی که یافته ای برو . گوش و چشم و ژرفای قلبم فدای تو باد! به من هر فرمانی می خواهی ، بده که خشنودی ات را به دست می آورم ، و هر جا بخواهی می روم و توفیقم جز از خدا نیست ... .

پس چون شب درهایش را بست و پرده هایش را فرو انداخت و اثری پیدا نماند ، مردانِ در کمین نشسته ، به علی درودهای خدا بر او باد ، روی آوردند و سنگ و خار (1) به سوی او پرتاب می کردند و شک نداشتند که او پیامبر خداست تا آن که سپیده دمید .

آنان از رسوایی در روشنایی صبح ترسیدند . پس به علی که درودهای خدا بر او باد ، هجوم آوردند . در آن زمان ، خانه های مکّه بی در و پیکر بود . از این رو علی علیه السلام آنان را دید که شمشیر از نیام کشیده اند و به سوی او رو آورده اند و پیشاپیش ایشان ، خالد بن ولید بن مغیره است .

پس علی علیه السلام بر خالد پرید و غافلگیرش کرد و چنان دستش را فشرد که مانند بچّه شتر ، بی تابی می کرد و همچون شتر ، صدا می کرد و به خود می پیچید و فریاد می زد و مردان قریش ، در پی او و در خَم خانه بودند .

علی علیه السلام با شمشیری که از دست خالد در آورده بود ، بر آنان حمله برد و آنان ، چون چارپایان از جلویش به پشت خانه گریختند و چون خوب نگریستند ، دیدند که علی علیه السلام است . گفتند: آیا تو علی هستی؟

فرمود : «آری ، من علی هستم» .

گفتند: ما قصد تو را نداشتیم . یار و همراهت چه کرد؟

فرمود : «من اطّلاعی از او ندارم» و علی علیه السلام می دانست که خداوند متعال ، پیامبرش را نجات داده است ؛ چون خبرش کرده بود که به غار رفته و در آن پنهان شده است .

پس قریش ، جاسوسانی در پیِ پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و در طلب او روانه کوه و بیابان شدند . علی درودهای خدا بر او باد ، صبر کرد تا یک سوم از شب بعد سپری شد و با هند بن ابی هاله ، عازم غار شدند و نزد پیامبر رفتند.

پیامبر خدا به هند ، فرمان داد که دو شتر برای او و همراهش بخرد ؛ ولی ابو بکر گفت: ای پیامبر خدا ! من از پیش ، دو شتر برای خود و شما آماده کرده ام که با آنها به یثرب برویم.

فرمود: «من آن دو و حتی یکی از آنها را نمی گیرم ، مگر آن که بهایش را بگیری» .

ابو بکر گفت: آن دو در برابر بهایش برای تو باشد .

پس [پیامبر خدا] به علی علیه السلام ، فرمان داد و علی علیه السلام ، بهایش را به ابو بکر پرداخت . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام درباره حفظ پیمان و بازگرداندن امانت هایش سفارش کرد.

قریش ، محمّد صلی الله علیه و آله را در جاهلیت ، «امین» می نامیدند و پیش وی ودیعه می نهادند و حفظ اموال و کالاهای خود را به او می سپردند ، و نیز برخی از اعراب که در موسم حج به مکّه می آمدند .

پس از نبوّت ایشان نیز کار ، به همین شیوه بود . پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمان داد که [پس از خروج از مکّه] با صدای بلند و رسا در ابطح (مکّه) ، صبح و شام ، ندا دهد: آگاه باشید! هرکس امانت یا ودیعه ای در پیش محمّد دارد ، بیاید تا امانتش به او بازگردانده شود .

[علی علیه السلام] می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان از اکنون تا آن گاه که بر من درآیی ، نمی توانند هیچ گزندی به تو برسانند . پس امانت های نزد مرا آشکارا و در پیش دید مردم ، باز گردان . همچنین تو را به جای خود ، برای دخترم فاطمه می گذارم و پروردگارم را برای هر دوی شما ، و از او می خواهم تا شما را حفظ کند» و به علی علیه السلام فرمان داد که شترهایی برای او و فاطمه ها (2) و نیز هرکس از بنی هاشم که قصد هجرت با او را دارد ، بخرد . . .

و پیامبر خدا به علی علیه السلام چنین سفارش کرد: «و چون آنچه به تو فرمان دادم ، به جا آوردی ، آماده هجرت به سوی خدا و پیامبرش باش و پس از رسیدن نامه ام به تو ، بی درنگ ، حرکت کن . . .» .

و چون پیامبر خدا به مدینه وارد شد ، در میان قبیله بنی عمرو بن عوف در قُبا توقّف کرد ؛ ولی ابو بکر از او خواست که به مدینه وارد شود و بر این درخواست ، اصرار ورزید ؛ امّا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «من به آن وارد نمی شوم تا آن که پسر عمو و دخترم ، یعنی علی و فاطمه برسند» ...

سپس پیامبر خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام نامه ای نوشت و در آن به حرکت به سوی او و درنگ نکردن ، فرمان داد و نامه رسان ، ابوواقد لیثی بود .

چون نامه پیامبر خدا به علی علیه السلام رسید ، آماده خروج و هجرت شد و به مؤمنان ناتوانی که با او مانده بودند ، خبر و فرمان داد که در سیاهی شب ، پنهان و سبک بار ، خود را از هر درّه ای به «ذی طُوی» (3) برسانند .

علی علیه السلام به همراه فاطمه (دختر پیامبر خدا) و فاطمه بنت اسد (مادرش) و فاطمه (دختر زبیر بن عبد المطّلب که نامش ضباعه هم گفته شده) حرکت کرد .

سپس ایمن بن امّ اَیمَن (آزاد شده پیامبر خدا) به آنها پیوست و[نیز] ابو واقد (فرستاده پیامبر خدا) که شتران را تند و سخت می راند . پس علی که درودهای خدا بر او باد ، به او فرمود : «ای ابو واقد ! با زنان ، مدارا کن . آنها ناتوان اند» .

ابو واقد گفت : می ترسم که تعقیب کنندگان به ما دست یابند .

علی علیه السلام فرمود : «آسوده باش که پیامبر خدا به من فرمود : ای علی ! آنان نمی توانند به تو گزندی برسانند » .

سپس علی علیه السلام ، شتران را به نرمی راند و چنین رجز می خواند :

جز خداوند نیست ، پس گمانت را بلند دار

پروردگارِ مردم ، از آنچه اندیشناک آنی ، کفایتت می کند.

و رفتند و چون به «ضَجَنان» (4) نزدیک شدند ، تعقیب کنندگان به آنها رسیدند . آنان ، هفت سوار قریشی و غرق در سلاح بودند و نفر هشتم آنان ، آزاد شده حرب بن امیّه به نام جناح بود .

پس علی علیه السلام چون آن گروه را دید ، به ایمن و ابو واقد رو کرد و فرمود : «شترها را بخوابانید و ببندید» و جلو رفت تا زنان ، پیاده شوند . سپس به نزدیک سواران رفت و با شمشیر آخته از آنان استقبال کرد .

پس آنان به علی علیه السلام روی آوردند و گفتند : ای خیانتکار ! آیا گمان بُردی که تو نجات دهنده زنان هستی؟ بی پدر (بی کس) شَوی ، بازگرد !

علی علیه السلام فرمود : «اگر باز نگردم چه؟».

گفتند: یا ذلیلانه بازگرد و یا سرت را می بُریم و مرگ را برایت آسان ترین چیز می کنیم.

سواران به زنان و مَرکب ها نزدیک شدند تا آنان را از جا برکَنند . پس علی علیه السلام میان آنان ، حایل شد . جناح ، شمشیرش را بر او فرود آورد ؛ ولی علی علیه السلام از ضربتش جا خالی داد و غافلگیرش کرد و چنان ضربه ای به گردنش زد که از او گذشت و به سرِشانه های اسبش رسید و با پا ، به تندی اسب یا سوارکار ، به سوی آنان دوید و با شمشیرش بر آنان تنگ گرفت و می گفت :

راه مجاهد خستگی ناپذیر را باز کنید

سوگند خورده ام که جز خدای یکتا را نپرستم.

پس سواران پراکنده شدند و به او گفتند : ای پسر ابو طالب ! با ما کاری نداشته باش .

فرمود : «من به سوی پسر عمویم پیامبر خدا در یثرب می روم . پس هر کس خوش دارد که گوشتش را بشکافم و خونش را بریزم ، مرا تعقیب کند و یا به من نزدیک شود» .

سپس [علی علیه السلام] به ایمن و ابو واقد رو کرد و فرمود : «مَرکب ها را آماده کنید !» . سپس ، چیره و پیروز ، حرکت کرد تا بر کوه ضجنان فرود آمد و یک شبانه روز در آن جا توقّف کرد و چند مؤمن ناتوان و از جمله امّ ایمن ، کنیز آزاد شده پیامبر خدا به او ملحق شدند .

علی علیه السلام و فاطمه ها (مادرش فاطمه بنت اسد ، و فاطمه دختر پیامبر خدا و فاطمه (دختر زبیر بن عبدالمطّلب) ، آن شب ، ایستاده و نشسته و خوابیده ، گاه به نماز و گاه به ذکر پرداختند و پیوسته چنین بودند تا سپیده دمید .

[علی علیه السلام] با آنان نماز صبح را خواند و در راه خدا منزل ها را یک به یک پیمود ، بی آن که در ذکر خدا سستی کند و فاطمه ها و بقیه همراهانش نیز چنین بودند تا به مدینه رسیدند . .

1- .در متن عربی کتاب ، «حَلَم» آمده است که جمع «حَلَمَه» است و به گیاه خارداری که در ماسه زارها می روید ، می گویند . برگ های این گیاه ، خشن و خارهایش تیز است .
2- .مقصود از فاطمه ها (فَواطم) : فاطمه دختر پیامبر خدا ، فاطمه بنت اسد (مادر علی علیه السلام) و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطّلب است که در ادامه متن می آید . (م)
3- .گردنه ای که در ابتدای راه مکّه به مدینه است .
4- .کوهی در ناحیه تهامه، در چهار فرسخی مکّه است و غمیم نیز همان جاست و در ناحیه فرودست آن، مسجدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز گزارد (معجم البلدان : ج 3 ص 453) .

ص: 242

. .

ص: 243

. .

ص: 244

. .

ص: 245

. .

ص: 246

. .

ص: 247

. .

10005.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق عن أبى رافع :إنَّ عَلِيّا كانَ يُجَهِّزُ النّبِىَّ صلى الله عليه و آله حينَ كانَ بِالغارِ ويَأتيهِ بالطَّعامِ ، وَاستَأجَرَ لَهُ ثَلاثَ رَواحِلَ ؛ لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ولِأَبى بَكرٍ و[لِ]دَليلِهِمُ ابنِ اُرَيقِطٍ ، وخَلَّفَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، لِيُخرِجَ إلَيهِ أهلَهُ ، فَأَخرَجَهُم (1) ، وأمَرَهُ أن يُؤَدِّىَ عَنهُ أمانَتَهُ ووَصايا مَن كانَ يوصى إلَيهِ ، وما كانَ يُؤتَمَنُ عَلَيهِ مِن مالٍ ، فَأَدّى أمانَتَهُ كُلَّها .

وأمَرَهُ أن يَضطَجِعَ عَلى فِراشِهِ لَيلَةَ خَرَجَ ، وقالَ : إنَّ قُرَيشا لَن يَفقِدونى ما رَأَوكَ ، فَاضطَجَعَ عَلِىٌّ عَلى فِراشِهِ ، فَكانَت قُرَيشٌ تَنظُرُ إلى فِراشِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَيَرَونَ عَلَيهِ رَجُلاً يَظُنّونَهُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، حَتّى إذا أصبَحوا رَأَوا عَلَيهِ عَلِيّا ، فَقالوا : لَو خَرَجَ مُحَمَّدٌ خَرَجَ بِعَلِىٍّ مَعَهُ ، فَحَبَسَهُمُ اللّهُ عَزَّوجَلَّ بِذلِكَ عَن طَلَبِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله حينَ رَأَوا عَلِيّا ولَم يَفقِدُوا النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله .

وأمَرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلِيّا أن يَلحَقَهُ بِالمَدينَهِ ، فَخَرَجَ عَلِىٌّ فى طَلَبِهِ بَعدَما أخرَجَ إلَيهِ أهلَهُ ، يَمشى مِنَ اللَّيلِ ويَكمُنُ مِنَ النَّهارِ حَتّى قَدِمَ المَدينَهَ ، فَلَمّا بَلَغَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قُدومُهُ قالَ : اُدعوا لى عَلِيّا . قيلَ : يا رَسولَ اللّهِ ، لا يَقدِرُ أن يَمشِىَ ، فَأَتاهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا رَآهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله اعتَنَقَهُ وبَكى رَحمَةً لِما بِقَدَمَيهِ مِنَ الوَرَمِ ، وكانَتا تَقطُرانِ دَما ، فَتَفَلَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فى يَدَيهِ ثُمَّ مَسَحَ بِهِما رِجلَيهِ ، ودَعا لَهُ بِالعافِيَهِ ، فَلَم يَشتَكِهِما عَلِىٌّ حَتَّى استُشهِدَ . (2) .

1- .فى المصدر: «وخلَّفه النبىّ فخرج إليه أهله فخرج» ، والصحيح ماأثبتناه كما فى بحار الأنوار والمصادر الأُخرى .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 68 ح 8416 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 92 نحوه وفيه من «وخلّفه النبىّ صلى الله عليه و آله » ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 364 ح 292 ، إعلام الورى : ج 1 ص 374، بحار الأنوار: ج 19 ص 84 ح 35 .

10006.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از ابو رافع : علی علیه السلام ، پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگامی که در غار بود ، تدارک می کرد و غذا برایش می بُرد و سه شتر برایشان کرایه کرد : برای پیامبر صلی الله علیه و آله وابو بکر و نیز راهنمایشان ابن اُریقط .

و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به جای خود گذاشت تا خانواده اش را در پی او [از مکّه] خارج کند . پس [پیامبر صلی الله علیه و آله]بیرون آمد و به علی علیه السلام فرمان داد که امانت های او را برگردانَد و سفارش هایی را که به پیامبر خدا شده بود ، به جای آورَد و اموالی را که به امانتْ نزد او بود ، [به صاحبان آنها]برسانَد . پس علی علیه السلام همه امانت ها را [به صاحبانش]برگردانید .

[پیامبر صلی الله علیه و آله] به وی فرمان داد که در شب بیرون آمدنش در بستر او بخوابد و فرمود : «قریش تا تو را می بینند ، سراغ مرا نمی گیرند» .

پس علی علیه السلام بر بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و قریش به بستر پیامبر صلی الله علیه و آله می نگریستند و مردی را بر آن می دیدند که گمان می کردند پیامبر صلی الله علیه و آله است ، تا آن که صبح شد و دیدند که او علی علیه السلام است . پس گفتند : اگر محمّد بیرون رفته بود ، علی را هم با خود می بُرد . پس خدای عز و جل با نشان دادن علی علیه السلام ، آنان را از جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله باز داشت و سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله را نگرفتند .

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد که در مدینه به او ملحق شود . بدین ترتیب ، علی علیه السلام پس از آن که خانواده پیامبر خدا را خارج کرد ، به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله ، روانه شد و شب ها راه می پیمود و روزها پنهان می شد تا به مدینه رسید .

و چون خبر آمدن علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید ، فرمود : «علی را برایم فرا بخوانید» .

گفته شد : ای پیامبر خدا ! نمی تواند راه برود .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله نزدش آمد و چون او را دید ، در گردنش آویخت و از [دیدن]ورم پاهایش که خون از آنها چکّه می کرد ، دلش سوخت و گریست . پس آب دهانش را در دست خود انداخت و پاهای علی علیه السلام را مسح کرد و برای سلامتش دعا کرد . علی علیه السلام تا زمان شهادتش از پاهایش ناراحتی ندید . .

10007.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى المَدينَهِ فِى الهِجرَهِ أمَرَنى أن اُقيمَ بَعدَهُ حَتّى اُؤَدِّىَ وَدائِعَ كانَت عِندَهُ لِلنّاسِ ، ولِذا كانَ يُسَمَّى الأمينَ ، فَأقَمتُ ثَلاثا فَكُنتُ أظهَرُ ، ما تَغَيَّبتُ يَوما واحِداً ، ثُمَّ خَرَجتُ فَجَعَلتُ أتَّبِعُ طَريقَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى قَدِمتُ بَنى عَمرِو بنِ عَوفٍ ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُقيمٌ ، فَنَزَلتُ عَلى كُلثومِ بنِ الهِدمِ وهُنالِکَ مَنزِلُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (1) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 22 عن عبيد اللّه بن أبى رافع ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 69 وراجع السنن الكبرى : ج 6 ص 472 ح 12697 وأنساب الأشراف : ج 1 ص 309 وتاريخ الطبرى : ج 2 ص 382 والسيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 129 .

10008.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :چون پیامبر خدا برای هجرت به مدینه [از مکّه] خارج شد ، به من فرمان داد که پس از او [در مکّه]بمانم تا امانت هایی را که از مردم ، نزد او بود و بدان سببْ «امین» نامیده می شد ، بازگردانم.

سه روز [برای بازگرداندن امانت ها در مکّه]ماندم و حاضر و بیدار بودم و یک روز هم غایب نشدم . سپس حرکت کردم و مسیر پیامبر خدا را پیمودم تا بر [محلّه]بنی عمرو بن عوف که پیامبر خدا در آن جا اقامت گزیده بود وارد شدم و در خانه کلثوم بن هِدم که اقامتگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بود اقامت کردم . .

10009.عنه عليه السلام :الأمالى للطوسى عن مجاهد :فَخَرَت عائِشَةُ بِأبيها ومَكانِهِ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى الغارِ ، فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ شَدّادِ بنِ الهادِ : وأينَ أنتِ مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ حَيثُ نامَ فى مَكانِهِ وهُوَ يَرى أنَّهُ يُقتَلُ ؟ ! فَسَكَتَت ولَم تُحِر جَوابا . (1)10010.عنه عليه السلام :الطبقات الكبرى عن محمّد بن عماره بن خزيمه بن ثابت :قَدِمَ عَلِىٌّ لِلنِّصفِ مِن شَهرِ رَبيعِ الأوَّلِ ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِقُباءَ لَم يَرِم (2) بَعدُ . (3)10011.عنه عليه السلام :الأمالى للطوسى عن اُمّ هانئ بنت أبى طالب :لَمّا أمَرَ اللّهُ تَعالى نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله بِالهِجرَهِ وأنامَ عَلِيّا عليه السلام فى فِراشِهِ ووَشَّحَهُ بِبُردٍ لَهُ حَضرَمِىٍّ ، ثُمَّ خَرَجَ فَإذا وُجوهُ قُرَيشٍ عَلى بابِهِ ، فَأخَذَ حَفنَهً مِن تُرابٍ فَذَرَّها عَلى رُؤوسِهِم ، فَلَم يُشعِر بِهِ أحَدٌ مِنهُم ، ودَخَلَ عَلى بَيتى ، فَلَمّا أصبَحَ أقبَلَ عَلَىَّ وقالَ : أبشِرى يا اُمَّ هانِئٍ ؛ فَهذا جَبرَئيلُ عليه السلام يُخبِرُنى أنَّ اللّهَ عَزَّوجَلَّ قَد أنجى عَلِيّا مِن عَدُوِّهِ .

قالَت : وخَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَعَ جَناحِ الصُّبحِ إلى غارِ ثَورٍ ، وكانَ فيهِ ثَلاثا ، حَتّى سَكَنَ عَنهُ الطَّلَبُ ، ثُمَّ أرسَلَ إلَى عَلِىٍّ عليه السلام وأمَرَهُ بِأمرِهِ وأداءِ أماناتِهِ . (4)راجع : ج 9 ص 480 (كمال الإيثار) .

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 447 ح 999 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 57 .
2- .رامَ يَرِيْمُ إذا برح (لسان العرب : ج 12 ص 259 «روم») . أى والنبىّ صلى الله عليه و آله بقباء لم يغادرها بعدُ .
3- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 22 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 39 الرقم 2538 عن أبى زكريّا بن يزيد بن إياس وفيه «النصف من ربيع الأوّل».
4- .الأمالى للطوسى : ص 447 ح 1000 .

10013.عنه علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از مجاهد : عایشه به پدرش و بودن او با پیامبر خدا در غار بالید . پس عبد اللّه بن شدّاد بن هاد گفت : تو کجا و علی بن ابی طالب علیه السلام کجا ، آن گاه که در جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید ، در حالی که کشته شدنش را می دید؟ ! دیگر عایشه ساکت ماند و پاسخی نداشت .10014.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از محمّد بن عماره بن خزیمه بن ثابت :علی علیه السلام در نیمه ربیع الأوّل وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز از قُبا نرفته بود .10015.عنه علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از امّ هانی دختر ابو طالب : چون خداوند متعال ، پیامبرش را به هجرتْ فرمان داد و او علی علیه السلام را در بسترش خوابانْد و با بالاپوش حَضرَمی اش او را پوشاند ، بیرون آمد و دید که جنگاوران قریش بر در خانه اش نشسته اند . پس مشتی خاک برداشت و بر سرِ آنان پاشید و هیچ یک از آنان متوجّه وی نشدند و به خانه من درآمد .

و چون صبح شد ، به من روی کرد و گفت : «ای امّ هانی ! مژده ده که این جبرئیل علیه السلام به من خبر می دهد که خداوند عز و جل علی را از دست دشمنانش نجات داده است» .

پیامبر خدا ، صبح دم به غار ثور رفت و سه روز در آن جا بود تا جستجوگران ، دست [از تعقیب]برداشتند . سپس در پیِ علی علیه السلام فرستاد و به او فرمان داد تا کارهایش را انجام دهد و امانت هایش را به صاحبان آنها برگردانَد .ر . ک : ج 9 ، ص 481 (کمال از خود گذشتگی) .

.

گزارش و سنجش

گزارش و سنجشما بارها به هنگام گزارش متون حدیثی مرتبط با فضایل علوی آورده ایم که فضیلت ستیزی و تلاش برای زدودن فضایل علی علیه السلام از صفحه تاریخ و صفحه ذهن انسان ها، به انگیزه های مختلف و علل گوناگون ، جریان همیشگی حق ستیزان بوده است . از جمله کسانی که این نغمه ناموزون را درباره آن همه فضیلت های سترگْ سر داده و کوشیده است تا «فضیلت بودن» خوابیدن مولا بر بستر پیامبر خدا را انکار کند و از پرتو خیره کننده آن به پندار باطل خود بکاهد ، عمرو بن بحر جاحظ (م 255 ق) است . او در نگاشته خُرد خود ، العثمانیه ، نوشته است: این کار او ، طاعتِ بزرگی نیست ؛ چون نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «بخواب که گزندی به تو نمی رسد». (1) ابن تیمیه نیز که در تلاش برای کم سو ساختن فضایل علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام ، از هیچ کوششی دریغ نمی ورزد ، بر این افزوده است که : علی از طریق دیگری نیز می دانست که کشته نمی شود ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به وی گفته بود که فردا در جایگاه معیّنی اعلام کند هر کس نزد محمّد امانتی دارد ،

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 262 .

بیاید و بازگیرد. او از این مأموریت ، به خوبی دریافته بود که گزندی به وی نمی رسد. (1) و اینک سخن ما با این دو : 1 . چنان که در متن کتاب ، منابع بسیاری را آوردیم ، نزول آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» ، (2) در شأن علی علیه السلام (3) و برای نشان دادن عظمت این حادثه بوده و این ، هیچ گونه تردیدی را برنمی تابد . بدین سان ، خداوند ، کار علی علیه السلام را «شِراء نفس (جانبازی)» می داند و فرشتگان را به دیدن این «ایثار» شگفت ، فرا می خواند ؛ ولی جاحظ و ابن تیمیه ، اجتهاد در مقابل نص کرده اند و آن را «شراء نفس» نمی شمرند و به این بهانه واهی که علی علیه السلام پیش تر می دانست که گزندی به او نخواهد رسید ، فضیلت بودن آن را انکار می کنند! 2 . جمله «آنان نمی توانند گزندی به تو برسانند» که دستاویز این دو نفر شده است ، در بیشتر منابع مهمّ تاریخی که بدانها اشاره شد ، نیامده است و در منابع شیعی نیز این جمله نیست و آوردیم که این جمله را پیامبر خدا بعد از ماجرای آن شب وپس از آن که در غار به علی علیه السلام توصیه کرد تا امانت ها را باز گردانَد، گفته است. بدین سان ، کلام اسکافی معتزلی استوار است که در این باره و در نقد کلام جاحظ نوشته است : این سخن ، دروغ محض و تحریف حقیقت و افزودن چیزی از خود بر روایت است. (4) 3 . چنان که پیش تر آوردیم ، این عبارت و نیز دستور به بازگرداندن امانت ها را

.

1- .منهاج السنّه : ج 7 ص 116 .
2- .بقره : آیه 207 .
3- .ر . ک : ج 7 ، ص 555 (سودا کننده جان برای خشنودی خدا) .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص263 .

پیامبر خدا بعد از حادثه و در یکی از شب های اختفا در غار ، به علی علیه السلام فرموده است . شیخ طوسی رحمه الله ، این بخش از ماجرا را این گونه گزارش کرده است: ... پس پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد و علی علیه السلام بهای شتران را به ابو بکر داد.سپس [پیامبر صلی الله علیه و آله]به علی علیه السلام درباره حفظ عهد و پیمان و ادای امانت هایش سفارش کرد ... و فرمود : «آنان از اکنون [تا آن گاه که بر من درآیی] ، نمی توانند هیچ گزندی به تو برسانند». (1) 4 . بر اساس برخی از گزارش های تاریخی ، چون مشرکان در بامداد بر خانه هجوم بردند و علی علیه السلام را در بستر دیدند و نقشه شوم خود را نقش بر آب یافتند ، با علی علیه السلام درگیر شدند و پیش از آن ، بارها علی علیه السلام را در بستر ، با سنگ زدند . اِسکافی می نویسد : ... و اگر این درست بود ، هیچ گزندی به او نمی رسید ، در حالی که اجماع است که کتک خورد و تا پیش از آن که بدانند او کیست ، با سنگ ، وی را زدند تا آن جا که از درد به خود پیچید و آنان به وی گفتند: ما دیدیم که از درد به خود می پیچی ، در حالی که ما به محمّد ، سنگ می زدیم و او به خود نمی پیچید. (2) طبری نیز نوشته است : بر سرش فریاد کشیدند و کتکش زدند و او را به مسجد الحرام بردند و ساعتی در آن جا زندانی اش کردند و سپس رهایش کردند. (3) علی علیه السلام خود نیز در گفتاری به این درگیری اشاره کرده و فرموده است : «وأمَرَنی أن أضطَجِعَ فی مَضجَعِهِ وأقِیَهُ بِنَفسی ، فَأسرَعتُ إلی ذلِکَ مُطیعا لَهُ مَسرورا لِنَفسی بِأن اُقتَلَ دونَهُ» (4) .

.

1- .الأمالی ، طوسی : ص 467 و 468 ح 1031 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 263 .
3- .تاریخ الطبری : ج 2 ص 374 ، الکامل فی التاریخ : ج 1 ص 516 ، تاریخ الخمیس : ج 1 ص 325 .
4- .الخصال : ص 14 ، بحار الأنوار : ج 19 ص 46 ح 7 .

و به من فرمان داد که در خوابگاهش بخوابم و با [گذشتن از] جانم از او محافظت کنم. پس به سرعت و از سرِ اطاعت و شادمانيِ این که به پای او کشته می شوم ، به این کار ، مبادرت کردم. (1) و روشن تر از همه آنچه آوردیم ، اشعار ارجمند خود علی علیه السلام در وصف این فضیلت والاست که : «با جانم بهترین کسی را که بر ریگزار قدم گذارده است ، حفظ کردم و گرامی ترین کسی را که گِرد کعبه و حجر اسماعیل ، طواف کرده است . فرستاده خدا بیم آن داشت که با او نیرنگ کنند امّا خدای بخشنده ، او را از نیرنگ نجات داد . و پیامبر خدا شب را ایمن و آسوده در غار به سر برد محافظت شده و در حراست و استتار الهی . و شب ، مشرکان را می پاییدم و گمان نمی بردند که من هستم و خود را آماده کشته شدن و اسارت کرده بودم» . (2) امام علیه السلام در این اشعار صریح و روشن ، دلیل حضور خود در بستر پیامبر خدا را آمادگی برای کشته شدن ، اسارت وفداکاری در جهت محافظت از جان پیامبر خدا اعلام کرده است .

.

1- .الخصال : ص 14 ، بحار الأنوار : ج 19 ص 46 ح 7 .
2- .المستدرک علی الصحیحین: ج3 ص5ح4264، تذکره الخواصّ: ص 35 ؛ الغدیر : ج 2 ص 48 .

M2728_T1_File_2123675

الفصل الرابع : غايه الفُتوّه فى غزوتين4 / 1غَزوَهُ بَدرٍتُعدّ غزوه بدر من أشدّ الغزوات التى خاضها النبىّ صلى الله عليه و آله وأعظمها من حيث الظروف الزمنيّه ، وميزان القوى ، ومستوى المعدّات الحربيّه التى كانت عند المسلمين . ذلک أنّ الهدف الأوّل من التحرّک وهو التحرّش بقافله قريش والسيطره عليها وما تلاه من حرب غير متكافئه يدلّان على أهميّه المعركه ودورها المصيرىّ الحاسم . من هنا كانت للبدريّين فى التاريخ منزله رفيعه خاصّه ، وكان حضورهم فى حوادث التاريخ الإسلامى لا سيّما بعد وفاه النبىّ صلى الله عليه و آله حيثما وُجِدوا يُشعر بشأنٍ خاصّ . ووقعت هذه المعركه ببدر منطقه قريبه من المدينه فى شهر رمضان من السنه الثانيه للهجره . (1) وشهد الإمام أمير المؤمنين عليه السلام هذه المعركه التى كانت اُولى معارک النبىّ صلى الله عليه و آله ، واُولى المشاهد البطوليّه للإمام عليه السلام الذى ظهر فيها بمظهرٍ حقيقٍ بالمشاهده ، والثناء ، والإعجاب ، إذ : 1 . كان يحمل الرايه المظفّره للجيش الإسلامى . (2) 2 . اُنيطت به مهمّه التعرّف على قوّه العدوّ ومعه عدد من الصحابه ، وذلک قبل حدوث المواجهه وفى مرحله حسّاسه من الاستطلاع والاستكشاف والتقصّى الخفىّ ، فحقّق نجاحا باهرا . (3) 3 . وحين طلب رسول اللّه صلى الله عليه و آله الماء فى منتصف ليله القتال الحالكه المروّعه ، قام عليه السلام ، وسار نحو بدر بخطىً ثابته راسخه ، ونزح الماء من بئرها العميقه المظلمه ، فروّى رسول اللّه صلى الله عليه و آله . (4) 4 . وإنّه فى أوّل مواجهه فرديّه سقى الوليد بن عُتبه كأس المنون (5) ، وأعان رفيقه على قتل أبيه عتبه (6) . وذكر سلام اللّه عليه هذه الملحمه العظيمه فى أحد كتبه إلى معاويه ، فقال : «فَأَنَا أبو حَسَنٍ قاتِلُ جَدِّکَ وأخيکَ وخالِکَ شَدخا (7) يَومَ بَدرٍ ، وذلِکَ السَّيفُ مَعِى ، وبِذلِکَ القَلبِ ألقى عَدُوّى» . (8) 5 . وصرع عليه السلام العاص بن سعيد فارس قريش المقتدر (9) ، ونوفل بن خويلد العدوّ الشرور الحاقد على رسول اللّه صلى الله عليه و آله . (10) 6 . ولمّا صدر الأمر بالهجوم الشامل ، وتشابكت القوى المتحاربه ، وحمى وطيس القتال ، هجم عليه السلام على العدوّ كالليث الغاضب ، وخلخل استعداداته العسكريّه ، وصنع من قتلاه تلّاً ؛ فقد نقل المؤرّخون أنّ (35) من قتلى المشركين البالغ عددهم (70) قُتلوا بسيفه عليه السلام . (11) 7 . وهو الذى كان فى عنفوان شبابه يومئذٍ ،

ونال الوسام الخالد : «لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ» بفضل تلک الشهامه ، والشجاعه ، والاستبسال الذى أبداه آنذاک . (12)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 418 و ص 446 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 524 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 57 ، المغازى : ج 1 ص 51 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 45 .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 120 ح 4583 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 650 ح 1106 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 23 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 431 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 264 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 51 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 72 و ص 74 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 527 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 436 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 52 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 268 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 527 ، المغازى : ج 1 ص 51 .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 613 ح 1049 ، المغازى : ج 1 ص 57 ؛ تفسير العيّاشى : ج 2 ص 65 ح 70 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 445 ، المغازى : ج 1 ص 69 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 531 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 277 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 57 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 445 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 531 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 277 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 57 .
7- .الشدخ : كسرک الشىء الأجوف كالرأس ونحوه (لسان العرب : ج 3 ص 28 «شدخ») .
8- .نهج البلاغه : الكتاب 10 وراجع الكتاب 64 .
9- .الإرشاد : ج 1 ص 70 ؛ المغازى : ج 1 ص 92 و 148 ، السيره النبويّهلابن هشام : ج 2 ص 366 .
10- .الإرشاد : ج 1 ص 70 ؛ المغازى : ج 1 ص 92 و 149 .
11- .الإرشاد : ج 1 ص 72 .
12- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 71 ، المناقب لابن المغازلى : ص 199 ح 235 ، المناقب للخوارزمى : ص 167 ح 200 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 336 .

فصل چهارم : نهایت جوان مردی در دو جنگ

4 / 1 جنگ بدر

فصل چهارم : نهایت جوان مردی در دو جنگ4 / 1جنگ بدرجنگ بدر ، دشوارترین و شکوهمندترین نبرد پیامبر خداست . شرایط زمانی ، چگونگی ترکیب نیروها ، ساز و برگ مسلمانان ، هدف آغازین حرکت که دستیابی به کاروان مشرکان و کالاهای آنان بود و نبرد غیر منتظره و نابرابر و . . . نشان دهنده اهمّیت این نبرد و نقش سرنوشت ساز آن است . از این رو، «بدریان» در هماره تاریخ، جایگاه ویژه ای داشته اند ودر حوادث تاریخ اسلام ، بویژه پس از پیامبر خدا، حضور بدریان در همه جا اهمّیتی خاص داشت. این نبرد در رمضان سال دوم هجری در منطقه بدر ، در نزدیکی مدینه واقع شد . امیرمؤمنان علیه السلام در این نبرد که آغازین جنگ پیامبر خدا و نیز نخستین چهره نمایی قهرمانانه علی علیه السلام است ، جلوه ای دیدنی ، ستودنی و شگفت دارد ، بدین سان که : 1 . پرچم پیروزمند سپاه اسلام در دست های پر توان علی علیه السلام بود . 2 . پیش از رویارویی و در مرحله حسّاس کسب اطّلاعات ، برای دست یافتن به چند و چون نیروی دشمن ، همراه برخی صحابیان به مأموریت رفت که موفّقیتی کارآمد داشت . 3 . در دلِ سیاهی تاریک و هولناک شب نبرد ، آن گاه که پیامبر خدا طلبِ آب نمود ، علی علیه السلام به پا خاست و ثابت و استوار به «بدر» گام نهاد و از چاهی بس ژرف و تاریک ، آب برگرفت و پیامبر خدا را سیراب کرد . 4 . علی علیه السلام در اوّلین نبرد تن به تن ، ولید بن عُتبه را به خاک هلاکت افکند و سپس در کشتن عتبه ، پدر ولید ، هماوردِ او را یاری رسانْد . علی علیه السلام ، این حماسه شکوهمند را در نامه ای به معاویه یادآوری کرده است : من پدر حسنم ! کشنده جدّ و برادر و دایی ات که در نبرد بدر ، سرشان را شکافتم؛ و آن شمشیر را با خود دارم و با همان دل با دشمنم رویارو می شوم. 5 . علی علیه السلام همچنین عاص بن سعید ، رزم آور نیرومند قریش و نوفل بن خُوَیلِد ، دشمن شرور و کینه توز پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاک افکند . 6 . چون فرمان حمله عمومی صادر شد و نیروها در هم آمیختند و آتش نبرد ، شعله ور گشت ، این علی علیه السلام بود که چونان شیری خشمگین بر دشمن می تاخت و آرایشِ نظامی آنان را در هم می ریخت و از کشته ، پُشته می ساخت ، بدان سان که آورده اند 35 نفر از هفتاد تن کشته های مشرکان ،

با ضربت شمشیر علی علیه السلام بر خاک افتادند . 7 . او که در آن هنگام در عنفوان جوانی بود ، با این شهامت ها ، شجاعت ها و رزم آوری ها ، مدال افتخار جاودانه «لا سیفَ إلّا ذوالفقارِ ولا فَتی إلّا علیٌّ» را به دست آورد .

.

ص: 260

. .

ص: 261

. .

9771.امام على عليه السلام (در نامه خود به حارث هَمْدانى) المستدرک على الصحيحين عن ابن عبّاس :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَفَعَ الرايَةَ إلى عَلِيٍّ رضى الله عنهيَومَ بَدرٍ وهُوَ ابنُ عِشرينَ سَنَةً . (1) .

1- .المستدرک على الصحيحين: ج3ص120ح4583،السنن الكبرى: ج 6 ص 340 ح 12165 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 106 ح174، الاستيعاب : ج 3 ص 201 الرقم 1875 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص71 و72 ، المناقب لابن المغازلى: ص366 ح413، المناقب للخوارزمى : ص 167 ح 199 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 224 .

9772.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا ، در جنگ بدر ، پرچم را به علی علیه السلام سپرد و او در آن هنگام ، بیست سال داشت . .

9773.عنه عليه السلام :الطبقات الكبرى عن قتاده :إنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ كانَ صاحِبَ لِواءِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ بَدرٍ وفى كُلِّ مَشهَدٍ. (1)9774.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن ابن عبّاس فى ذِكرِ يَومِ بَدرٍ : كانَ صاحِبُ رايَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِیَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وصاحِبُ رايَهِ الأنصارِ سَعدَ بنَ عُبادَهَ . (2)9775.عنه عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن عبد اللّه :كُنّا يَومَ بَدرٍ كُلَّ ثَلاثَهٍ عَلى بَعيرٍ ، قالَ : وكانَ عَلِیٌّ وأبو لُبابَهَ زَميلَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، قالَ : وكانَ إذا كانَت عُقبَتُهُ (3) قُلنَا اركَب حَتّى نَمشِیَ ، فَيَقولُ : ما أنتُما بِأقوى مِنّى وما أنَا بِأغنى عَنِ الأجرِ مِنكُم . (4)9776.الإمامُ علیٌّ عليه السلام :السيره النبويّه لابن هشام عن ابن إسحاق فى ذِكرِ يَومِ بَدرٍ : كانَت إبِلُ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَئِذٍ سَبعينَ بَعيرا ، فَاعتَقَبوها ، فَكانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَلِیُّ بنُ أبى طالِبٍ ومَرثَدُ بنُ أبى مَرثَدٍ الغَنَوِیُّ يَعتَقِبونَ بَعيرا . (5)9777.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :فضائل الصحابه عن الحارث عن الإمام علیّ عليه السلام :لَمّا كانَت لَيلَهُ بَدرٍ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَن يَستَقى لَنا مِنَ الماءِ ؟ فَأحجَمَ النّاسُ ، فَقامَ عَلِیٌّ فَاحتَضَنَ قِربَهً ، ثُمَّ أتى بِئرا بَعيدَهَ القَعرِ مُظلِمَهً ، فَانحَدَرَ فيها فَأوحَى اللّهُ عَزَّوجَلَّ إلى جِبريلَ وميكائيلَ وإسرافيلَ تَأهَّبوا لِنَصرِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وحِزبِهِ ، فَهَبَطوا مِنَ السَّماءِ لَهُم لَغَطٌ (6) يُذعِرُ مَن سَمِعَهُ ، فَلَمّا حاذُوا البِئرَ سَلَّموا عَلَيهِ مِن عِندِ آخِرِهِم إكراما وتَجليلاً . (7) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 23 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 74 و ص 72 عن الحكم ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 650 ح 1106 عن ابن عبّاس والحكم .

2- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 431 وراجع السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 264 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 51 والكامل فى التاريخ : ج 1 ص 527 .

3- .دارتْ عُقْبَه فلان ؛ أى جاءت نوبته ووقت ركوبه (النهايه : ج 3 ص 268 «عقب») .

4- .المستدرک على الصحيحين: ج3 ص23 ح 4299 وج2 ص100 ح 2453 ، مسند ابن حنبل : ج 2 ص 82 ح 3901 وفيه «وكانت عقبه رسول اللّه صلى الله عليه و آله قال: فقالا: نحن نمشى عنک» بدل «وكان إذا كانت

عُقْبَته قلنا: اركب حتى نمشى»،السنن الكبرى: ج5 ص423 ح 10357 وفيه «كنّا يوم بدر اثنين على بعير وثلاثه على بعير وكان زَميلَى رسول اللّه صلى الله عليه و آله علىّ وأبو لبابه الأنصارى ، وكانت إذا حانت عقبتهما قال : يا رسول اللّه ، اركب ...» ، عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 141 وفيه «فكان إذا دارت عقبتهما قالا» .

5- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 264 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 51 ، المغازى : ج 1 ص 23 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 527 كلّها نحوه .

6- .اللُّغَط : الصوت والجَلَبه ، وأصوات مبهمه لا تُفهم (مجمع البحرين : ج 3 ص 1635 «لغط») .

7- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 613 ح 1049 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 337 ح 8909 ، المناقب للخوارزمى : ص 308 ح 303 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 241 .

9772.امام صادق علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از قتاده : علی بن ابی طالب علیه السلام ، پرچمدار پیامبر خدا در جنگ بدر و هر جنگ دیگری بود .9773.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابن عبّاس در ذکر جنگ بدر : پرچمدار پیامبر خدا ، علی بن ابی طالب علیه السلام ، و پرچمدار انصار ، سعد بن عباده بود .9774.امام صادق علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از عبد اللّه : ما در جنگ بدر ، هر سه نفر بر یک شتر بودیم و علی علیه السلام و ابو لبابه ، دو همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند .

چون نوبت پیاده شدن پیامبر صلی الله علیه و آله می شد ، می گفتیم : تو سوار باش ، ما پیاده می رویم .

و پیامبر خدا می فرمود : «نه شما از من نیرومندترید و نه من از شما به پاداش ، بی نیازترم» .9775.امام صادق علیه السلام :السیره النبویه ، ابن هشام به نقل از ابن اسحاق ، در ذکر جنگ بدر :شتران اصحاب پیامبر خدا در آن روز ، هفتاد نفر بود . پس به نوبت ، سوار می شدند و پیامبر خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام و مَرثَد بن ابی مرثد غَنَوی ، یک شتر را به نوبت ، سوار می شدند .9776.امام علی علیه السلام :فضائل الصحابه به نقل از حارث ، درباره امام علی علیه السلام : چون شب بدر شد ، پیامبر خدا فرمود: «چه کسی برای ما آب می آورد؟» .

پس مردم ، پا پس کشیدند ؛ ولی علی علیه السلام برخاست و مشکی به زیر بغل گرفت ، به چاه ژرف و تاریکی درآمد و از آن ، پایین رفت .

پس خدای عز و جل به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام ، وحی کرد که برای یاری محمّد صلی الله علیه و آله و گروهش آماده شوید . پس ، از آسمان ، فرود آمدند و همهمه ای داشتند که شنونده را می ترسانْد . پس چون روبه روی چاه رسیدند ، همگی و از روی بزرگداشت و احترام بر او سلام دادند . .

9777.امام صادق عليه السلام :المناقب لابن شهر آشوب عن محمّد بن الحنفيّه :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا فى غَزوَهِ بَدرٍ أن يَأتِيَهُ بِالماءِ حِينَ سَكَتَ أصحابُهُ عَن إيرادِهِ ، فَلَمّا أتَى القَليبَ (1) ومَلَأَ القِربَهَ الماءَ فَأخرَجَها جاءَت ريحٌ فَهَرَقَتهُ ، ثُمَّ عادَ إلَى القَليبِ ومَلَأَ القِربَهَ فَأخرَجَها فَجاءَت ريحٌ فَأهرَقَتهُ وهكَذا فِى الثّالِثَهِ ، فَلَمّا كانَتِ الرّابِعَهُ مَلَأها فَأتى بِهَا النَّبِىَّ فَأخبَرَ بِخَبَرِهِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أمَّا الرّيحُ الاُولى فَجَبرَئيلُ فى ألفٍ مِنَ المَلائِكَهِ سَلَّموا عَلَيکَ ، وَالرّيحُ الثّانِيَهُ ميكائيلُ فى ألفٍ مِنَ المَلائِكَهِ سَلَّموا عَلَيکَ ، وَالرّيحُ الثّالِثَهُ إسرافيلُ فى ألفٍ مِنَ المَلائِكَهِ سَلَّموا عَلَيکَ .

وفى رِوايَهٍ : وما أتَوکَ إلّا لِيَحفَظوکَ ...

وكانَ يَقولُ : كانَ لِعَلِىٍّ عليه السلام فى لَيلَهٍ واحِدَهٍ ثَلاثَهُ آلافِ مَنقَبَهٍ ، وثَلاثُ مَناقِبَ . (2)9778.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :كُنتُ عَلى قَليبٍ يَومَ بَدرٍ أميحُ أو أمتَحُ مِنهُ ، فَجاءَت ريحٌ شَديدَهٌ ، ثُمَّ جاءَت ريحٌ شديدَهٌ ، لَم أرَ ريحا أشَدَّ مِنها إلَا الَّتى كانَت قَبلَها ، ثُمَّ جاءَت ريحٌ شَديدَهٌ ، فَكانَتِ الاُولى ميكائيلَ فى ألفٍ مِنَ المَلائِكَهِ عَن يَمينِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وَالثّانِيَهُ إسرافيلَ فى ألفٍ مِنَ المَلائِكَهِ عَن يَسارِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وَالثّالِثَهُ جَبرَئيلَ فى ألفٍ مِنَ المَلائِكَهِ . (3) .

1- .القليب : البئر التى لم تُطوَ (النهايه : ج 4 ص 98 «قلب») .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 242 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 414 ح 761 عن الليث ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 539 ح 1043 عن ليث بن أبى سليم عن بعض أصحابه ، قرب الإسناد : ص 111 ح 387 عن ابن عبّاس وكلّها نحوه .
3- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 258 ح 485 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 86 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 72 ح 4431 ، المغازى : ج 1 ص 57 كلّها عن محمّد بن جبير بن مطعم .

9779.عنه علیه السلام :المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از محمّد بن حنفیّه : پیامبر خدا در غزوه بدر ، هنگامی که اصحابش از تهیه آب وا ماندند ، علی علیه السلام را برای آب آوردن فرستاد . چون علی علیه السلام به چاه متروک درآمد و مشک را از آب ، پُر کرد ، همین که آن را بیرون آورد ، بادی وزید و آن را ریخت . او دوباره به چاه بازگشت و مشک را پُر کرد و بیرون آورد . بادی وزید و آن را ریخت و همین گونه تا سه بار .

بار چهارم ، آن را پُر کرد و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و قصّه را باز گفت . پیامبر خدا فرمود : « باد نخست ، جبرئیل علیه السلام بود که با هزار فرشته همراهش بر تو سلام دادند و باد دوم ، میکائیل علیه السلام بود که با هزار فرشته همراهش بر تو سلام دادند و باد سوم ، اسرافیل علیه السلام بود که با هزار فرشته همراهش بر تو سلام دادند» .

در روایتی آمده است که پیامبر خدا ادامه داد : «آنان ، جز برای حفاظت از تو نیامدند ...» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همواره می فرمود : «علی علیه السلام تنها در یک شب ، سه هزار و سه منقبت داشت» .9780.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :من در جنگ بدر ، از چاه متروکی آب می کشیدم که باد شدیدی وزید و سپس ، باد بسیار شدیدی آمد که مانند آن را ندیده بودم ، مگر باد پیشین . سپس [بار سوم] باد شدیدی وزید . پس نخستین باد ، میکائیل علیه السلام بود با هزار فرشته در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و [باد] دوم ، اسرافیل علیه السلام بود با هزار فرشته در سمت چپ پیامبر صلی الله علیه و آله و [باد]سوم ، جبرئیل علیه السلام بود با هزار فرشته . .

9781.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الإمام زين العابدين عليه السلام :لَمّا عَطِشَ القَومُ يَومَ بَدرٍ انطَلَقَ عَلِیٌّ بِالقِربَهِ یَستَقی وهُوَ عَلَی القَلیبِ إذ جاءَت ریحٌ شَدیدَهٌ ثُمَّ مَضَت ، فَلَبِثَ ما بَدا لَهُ ، ثُمَّ جاءَت ریحٌ اُخری ثُمَّ مَضَت ثُمَّ جاءَتهُ اُخری کادَ أن تَشغَلَهُ وهُوَ عَلَی القَلیبِ ، ثُمَّ جَلَسَ حَتّی مَضی ، فَلَمّا رَجَعَ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أخبَرَهُ بِذلِکَ .

فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أمَّا الریحُ الاُولی فیها جَبرَئیلُ مَعَ ألفٍ مِنَ المَلائِکَهِ ، وَالثّانِیَهُ فیها میکائیلُ مَعَ ألفٍ مِنَ المَلائِکَهِ ، وَالثّالِثَهُ فیها إسرافیلُ مَعَ ألفٍ مِنَ المَلائِکَهِ ، وقَد سَلَّموا عَلَیکَ وهُم مَدَدٌ لَنا ، وهُمُ الَّذینَ رَآهُم إبلیسُ فَنَکَصَ عَلی عَقِبَیهِ یَمشِی القَهقَری حَتّی یَقولَ : «إنِّی أَرَی مَا لَا تَرَوْنَ إنِّی أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِیدُ الْعِقَابِ» (1) . (2)9782.الکافی عن أبی بَصیرٍ :السیره النبویّه لابن هشام عن ابن إسحاق فی ذِکرِ أحداثِ مَعرَکَهِ بَدرٍ :ثُمَّ خَرَجَ بَعدَهُ (3) عُتبَهُ بنُ رَبیعَهَ بَینَ أخیهِ شَیبَهَ بنِ رَبیعَهَ وَابنِهِ الوَلیدِ بنِ عُتبَهَ ، حَتّی إذا فَصَلَ مِنَ الصَّفِّ دَعا إلَی المُبارَزَهِ ، فَخَرَجَ إلَیهِ فِتیَهٌ مِنَ الأَنصارِ ثَلاثَهٌ ، وهُم : عَوفٌ ومُعَوِّذٌ ابنَا الحارِثِ واُمُّهُما عَفراءُ ورَجُلٌ آخَرُ ، یُقالُ : هُوَ عَبدُ اللّهِ بنُ رَواحَهَ ، فَقالوا : مَن أنتُم ؟ فَقالوا : رَهطٌ مِنَ الأَنصارِ ، قالوا : ما لَنا بِکُم مِن حاجَهٍ ، ثُمَّ نادی مُناديهِم : یا مُحَمَّدُ ، أخرِج إلَینا أکفاءَنا مِن قَومِنا .

فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : قُم یا عُبَیدَهَ بنَ الحارِثِ ، وقُم یا حَمزَهُ ، وقُم یا عَلِیُّ ، فَلَمّا قاموا ودَنَوا مِنهُم ، قالوا : مَن أنتُم ؟ قالَ عُبَیدَهُ : عُبَیدَهُ ، وقالَ حَمزَهُ : حَمزَهُ ، وقالَ عَلِیٌّ : عَلِیٌّ ، قالوا : نَعَم ، أکفاءٌ کِرامٌ ، فَبارَزَ عُبَیدَهُ وکانَ أسَنَّ القَومِ عُتبَهَ بنَ رَبیعَهَ ، وبارَزَ حَمزَهُ شَیبَهَ بنَ رَبیعَهَ ، وبارَزَ عَلِیٌّ الوَلیدَ بنَ عُتبَهَ ، فَأَمّا حَمزَهُ فَلَم یُمهِل شَیبَهَ أن قَتَلَهُ ، وأمّا عَلِیٌّ فَلَم یُمهِلِ الوَلیدَ أن قَتَلَهُ ، وَاختَلَفَ عُبَیدَهُ وعُتبَهُ بَینَهُما ضَربَتَینِ ، کِلاهُما أثبَتَ صاحِبَهُ ، وکَرَّ حَمزَهُ وعَلِیٌّ بِأَسیافِهِما عَلی عُتبَهَ فَذَفَّفا (4) عَلَیهِ ، وَاحتَمَلا صاحِبَهُما ، فَحازاهُ إلی أصحابِهِ . (5) .

1- .الأنفال : 48 .
2- .تفسیر العیّاشی : ج 2 ص 65 ح 70 عن أبی مقدام .
3- .أی بعد الأسود بن عبد الأسد المخزومی الذی قتله حمزه بن عبدالمطّلب .

4- .تذفيف الجريح : الإجهاز عليه وتحرير قتله (النهايه : ج 2 ص 162 «ذفف») .
5- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 277 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 445 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 57 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 531 ، المغازى : ج 1 ص 68 نحوه .

10008.امام علی علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام :چون مسلمانان در جنگ بدر تشنه شدند ، علی علیه السلام برای آب آوردن با مشک به سوی چاه متروکی می رفت که باد شدیدی وزید و گذشت . پس اندکی درنگ کرد . سپس باد دیگری آمد و گذشت و بعد از آن ، باد دیگری وزید که نزدیک بود او را از کارش باز دارد و او بر سر چاه بود . پس نشست تا [باد]گذشت و چون به نزد پیامبر خدا بازگشت ، از ماجرا خبر داد .

پس پیامبر خدا فرمود : «امّا باد نخست ، جبرئیل علیه السلام با هزار فرشته و باد دوم ، میکائیل علیه السلام با هزار فرشته و باد سوم ، اسرافیل علیه السلام با هزار فرشته بودند و بر تو سلام دادند و آنان یاور ما هستند و همان کسانی اند که ابلیس ، آنها را دید و پا پس کشید و عقب عقب رفت تا آن که گفت : «من بی تردید ، چیزی را می بینم که شما نمی بینید . من از خداوند می ترسم و خدا ، سختْ کیفر است» » .10009.امام علی علیه السلام :السیره النبویه ، ابن هشام به نقل از ابن اسحاق ، در ذکر وقایع جنگ بدر :پس از او (اسود بن عبد الأسد مخزومی که حمزه او را کشت) ، عتبه بن ربیعه با برادرش شیبه بن ربیعه و پسرش ولید بن عتبه [برای جنگ] بیرون آمد و چون از صف جدا شد ، هماورد طلبید .

پس سه جوان از انصار ، بیرون آمدند: عوف و معوّذ ، پسران حارث که نام مادرشان عفراء بود ، و مردی دیگر که گفته می شود عبد اللّه بن رواحه بود .

گفتند : شما کیستید؟

گفتند : ما گروهی از انصار هستیم .

گفتند : ما به شما کاری نداریم .

سپس مُنادیِ آنان ندا در داد: ای محمّد! همتایانمان از قوم خودمان را به سوی ما گسیل دار .

پیامبر خدا فرمود : «ای عبیده بن حارث ، برخیز ! ای حمزه ، برخیز ! ای علی ، برخیز!» .

پس چون برخاستند و به آنان نزدیک شدند ، گفتند : شما کیستید؟

عبیده گفت : عبیده . و حمزه گفت : حمزه . و علی گفت : علی .

گفتند : آری ، همتایان ارجمندی هستید . پس عبیده که مسن ترین فرد گروه بود با عتبه بن ربیعه ، و حمزه با شیبه بن ربیعه ، و علی علیه السلام با ولید بن عُتبه رویارو شدند .

حمزه ، در کشتن شیبه به وی مهلت نداد و علی علیه السلام نیز در کشتن ولید ، و دو ضربه میان عبیده و عتبه ردّ و بدل شد ؛ ولی هر دو در برابر هم ایستادگی می کردند و حمزه و علی علیه السلام با شمشیرهایشان به سوی عتبه بازگشتند و کارش را تمام کردند و عبیده را برداشتند و به همراهانش رساندند . .

10010.امام على عليه السلام :المناقب لابن شهر آشوب :ولا خِلافَ أنَّ أوَّلَ مُبارِزٍ فِى الإسلام : عَلِىٌّ وحَمزَةُ وأبو عُبَيدَةَ بنُ الحارِثِ فى يَومِ بَدرٍ ، قالَ الشَّعبِىُّ : ثُمَّ حَمَلَ عَلِىٌّ عَلَى الكَتيبَهِ مُصَمِّما وَحدَهُ . (1)10011.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لَقَد تَعَجَّبتُ يَومَ بَدرٍ مِن جُرأَهِ القَومِ ، وقَد قَتَلتُ الوَليدَ بنَ عُتبَهَ ، وقَتَلَ حَمزَهُ عُتبَهَ وشَرِكتُهُ فى قَتلِ شَيبَهَ ، إذ أقبَلَ إلَىَّ حَنظَلَهُ بنُ أبى سُفيانَ ، فَلَمّا دَنا مِنّى ضَرَبتُهُ ضَربَهً بِالّسيفِ فَسالَت عَيناهُ ، فَلَزِمَ الأَرضَ قَتيلاً . (2)10012.امام على عليه السلام :الإرشاد :بارَزَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام العاصَ بنَ سَعيدِ بنِ العاصِ بَعدَ أن أحجَمَ عَنهُ مَن سِواه فَلَم يُلَبِّثهُ أن قَتَلَهُ، وبَرَزَ إلَيهِ حَنظَلَهُ بنُ أبى سُفيانَ فَقَتَلَهُ، وبَرَزَ بَعدَهُ طُعَيمَهُ بنُ عَدِىٍّ فَقَتَلَهُ ، وقَتَلَ بَعدَهُ نَوفَلَ بنَ خُوَيلِدٍ وكانَ مِن شَياطينِ قُرَيشٍ ولَم يَزَل عليه السلام يَقتُلُ واحِدا مِنهُم بَعدَ واحِدٍ حَتّى أتى عَلى شَطرِ المَقتولينَ مِنهُم وكانوا سَبعينَ قَتيلاً ؛ تَوَلّى كافَّهُ مَن حَضَرَ بَدرا مِنَ المُؤمِنينَ مَعَ ثَلاثَهِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَهِ المُسَوِّمينَ قَتلَ الشَّطرَ مِنهُم ، وتَوَلّى أميرُ المُؤمِنينَ قَتلَ الشَّطرِ الآخَرِ وَحدَهُ . (3) .

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 68 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 363 وفيه ذيله .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 75 ، إعلام الورى : ج 1 ص 170 وليس فيه «وقتل حمزه عتبه وشَرَكْته فى قتل شيبه» كلاهما عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام ، كشف الغمّه : ج 1 ص 186 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 69 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 183 نحوه .

10013.امام علی علیه السلام :المناقب ، ابن شهر آشوب :اختلافی نیست که نخستین مبارزان اسلام ، علی علیه السلام و حمزه و ابو عبیده بن حارث در جنگ بدرند . شعبی می گوید : سپس علی علیه السلام ، تنها و استوار ، به گروه دشمنْ حمله بُرد .9784.مصباح الشریعه (فیما نسبه إلی الصّادقُ علیه السلام) امام علی علیه السلام :من در جنگ بدر از جرئت مکّیان تعجّب کردم . با این که من، ولید بن عتبه را کشته بودم و حمزه ، عتبه را و هر دو در کشتن شیبه شرکت کرده بودیم ، حنظله بن ابی سفیان به من رو آورد و چون به من نزدیک شد ، با شمشیر ، ضربه ای به او زدم که چشمانش از کاسه سر بیرون زد و بی جان بر زمین افتاد .9783.امام علی علیه السلام :الإرشاد:امیر مؤمنان ، پس از آن که کسی برای مبارزه با عاص پسر سعید بن عاص پا پیش نگذاشت ، به رویارویی اش رفت و بی درنگ ، او را کشت و نیز حنظله بن ابی سفیان را که به مبارزه اش آمده بود ، کشت ، و همچنین طعیمه بن عُدی را که در برابرش ایستاد ، و پس از او ، نوفل بن خویلد را که از شیطان های قریش بود . بدین سان ، یکی پس از دیگری از آنان می کشت تا این که نیمی از هفتاد کشته قریش را تنها او کشت ؛ در حالی که دیگر مؤمنان حاضر در بدر ، همراه سه هزار فرشته نشان دار روی هم ، نیم دیگر را کشتند . .

9784.مصباح الشريعه (در آنچه به امام صادق عليه السلام نسبت داده است) الإرشاد عن صالح بن كيسان :مَرَّ عُثمانُ بنُ عَفّانَ بِسَعيدِ بنِ العاصِ فَقالَ : اِنطَلِق بِنا إلى أميرِ المُؤمِنينَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ نَتَحَدَّثُ عِندَهُ ، فَانطَلَقا ، قالَ [سَعيدُ بنُ العاصِ] : فَأمّا عُثمانُ فَصارَ إلى مَجلِسِهِ الّذى يَشتَهيهِ ، وأمّا أنا فَمِلتُ إلى ناحِيَهِ القَومِ ، فَنَظَرَ إلَىَّ عُمَرُ وقالَ : ما لى أراكَ كَأَنَّ فى نَفسِكَ عَلَىَّ شَيئا ؟ أ تَظُنُّ أنّى قَتَلتُ أباكَ ؟ وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنّى كُنتُ قاتِلَهُ ، ولَو قَتَلتُهُ لَم أعتَذِر مِن قَتلِ كافِرٍ ، لكِنَّنى مَرَرتُ بِهِ يَومَ بَدرٍ فَرَأَيتُهُ يَبحَثُ لِلقِتالِ كَما يَبحَثُ الثَّورُ بِقَرنِهِ ، وإذا شِدقاهُ قَد أزبَدا (1) كَالوَزَغِ ، فَلَمّا رَأَيتُ ذلِكَ هِبتُهُ ورُغتُ عَنهُ ، فَقالَ : إلى أينَ يَابنَ الخَطّابِ ؟ وصَمَدَ لَهُ عَلِىٌّ فَتَناوَلَهُ ، فَوَاللّهِ ما رِمتُ مَكانى حَتّى قَتَلَهُ .

قالَ : وكانَ عَلِىٌّ عليه السلام حاضِرا فِى المَجلِسِ ، فَقالَ : اللّهُمَّ غَفرا ؟ ! ذَهَبَ الشِّركُ بِما فيهِ ، ومَحَا الإسلامُ ما تَقَدَّمَ ، فَمالَكَ تُهَيِّجُ النّاسَ ! فَكَفَّ عُمَرُ . قالَ سَعيدٌ : أما إنَّهُ ما كانَ يَسُرُّنى أن يَكونَ قاتِلُ أبى غَيرَ ابنِ عَمِّهِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (2)9785.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإرشاد عن الزهرى :لَمّا عَرَفَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حُضورَ نَوفَلِ بنِ خُوَيلِدٍ بَدرا قالَ : اللّهُمَّ اكفِنى نَوفلاً ، فَلَمَّا انكَشَفَت قُرَيشٌ رَآهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام وقَد تَحَيَّرَ لا يَدرى ما يَصنَعُ ، فَصَمَدَ لَهُ ثُمَّ ضَرَبَهُ بِالسَّيفِ فَنَشَبَ فى حَجَفَتِهِ (3) فَانتَزَعَهُ مِنها ، ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ ساقَهُ وكانَت دِرعُهُ مُشَمَّرَهً (4) فَقَطَعَها ، ثُمَّ أجهَزَ عَلَيهِ فَقَتَلَهُ .

فَلَمّا عادَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله سَمِعَهُ يَقولُ : مَن لَهُ عِلمٌ بِنَوفَلٍ ؟ فَقالَ لَهُ : أنَا قَتَلتُهُ يا رَسولَ اللّهِ ، فَكَبَّرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أجابَ دَعوَتى فيهِ . (5) .

1- .تزبّد الإنسان : إذا غضب وظهر على صِماغيه زبدتان (لسان العرب : ج 3 ص 193 «زبد») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 75 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 186 وراجع المغازى : ج 1 ص 92 وشرح نهج البلاغه : ج 14 ص 144 .
3- .يقال للتُّرس إذا كان من جلود ليس فيه خشب ولا عقب: حَجفَه ودرقه (الصحاح : ج 4 ص 1341 «حجف») .
4- .مِن شمَّر الإزار والثوب تشميرا : رَفَعَه (لسان العرب : ج 4 ص 428 «شمر») .

5- .الإرشاد : ج 1 ص 76 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 187 وراجع المغازى : ج 1 ص 91 و 92 ودلائل النبوّه للبيهقى : ج 3 ص 94 و شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 143 و 144 .

9786.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :الإرشاد به نقل از صالح بن كيسان : عثمان بن عفّان بر سعيد بن عاص گذشت و گفت : بيا به نزد فرمان روای مؤمنان ، عمر بن خطّاب برويم و به گفتگو بپردازيم . پس رفتند .

[سعيد بن عاص] می گويد : امّا عثمان در جايی نشست كه دوست داشت ؛ ولی من به كناره جمعيت خزيدم . پس عمر به من نگريست و گفت : چه شده است ؟ از من چيزی به دل داری؟ آيا می پنداری كه من پدرت را كشتم ؟ به خدا سوگند ، دوست داشتم كه من كشنده اش بودم و اگر او را كشته بودم ، از كشتن كافر ، پوزش نمی خواستم ؛ امّا من در جنگ بدر بر او گذشتم و ديدم كه همچون گاوی كه با شاخش زمين را شخم می زند ، در پی درگيری است و دهانش چون قورباغه كف كرده است . چون چنين ديدم ، از او ترسيدم و كناره گرفتم . به من گفت : كجا ای پسر خطّاب؟ و علی ، آهنگ او كرد و به وی دست يافت و به خدا سوگند ، از جايم دور نشده بودم كه علی او را كشت .

[سعيد بن عاص] می گويد : علی عليه السلام در مجلس ، حاضر بود و فرمود : خدايا ، ببخش! شرک با آنچه در آن بود ، رفت و اسلام ، گذشته را محو كرد . پس تو را چه شده كه مردم را تهييج می كنی؟

عمر ، [از مجادله] دست كشيد . سعيد گفت: آگاه باش كه من خشنود نمی شدم كه قاتل پدرم جز پسر عموی او (پيامبر صلی الله عليه و آله) ، علی بن ابی طالب باشد .9787.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :الإرشاد به نقل از زُهْری : چون پيامبر خدا دانست كه نوفل بن خُوَيلِد در بدر حاضر شده است ، فرمود: «خدايا! مرا از نوفل ، كفايت كن» .

پس چون قريشْ شكافته و در هم شكسته شد ، علی بن ابی طالب عليه السلام او را ديد كه حيران است و نمی داند چه كند . پس به سوی او رفت و با شمشير ، ضربه ای به او زد كه در سپر چرمی اش گير كرد . پس علی عليه السلام آن را بيرون كشيد و ضربه ای بر ساق پايش كه زرهش آن را نمی پوشاند ، وارد ساخت و آن را قطع كرد و سپس ، كارش را تمام كرد و او را كشت .

چون [علی عليه السلام] به نزد پيامبر صلی الله عليه و آله بازگشت ، شنيد كه می فرمايد: «چه كسی از نوفل خبر دارد؟» .

به ایشان گفت: ای پیامبر خدا ! من او را کشتم .

پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و گفت : «سپاس ، خدایی را که دعایم را درباره او اجابت کرد !» . .

9788.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :حليه الأولياء عن محمّد بن إدريس الشافعى :دَخَلَ رَجُلٌ مِن بَنى كِنانَةَ عَلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ فَقالَ لَهُ : هَل شَهِدتَ بَدرا ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : مِثلَ مَن كُنتَ ؟ قالَ : غُلامَ قُمدودٍ (1) مِثلَ عَطاءِ الجُلمودِ (2) ، قالَ : فَحَدِّثنى ما رَأَيتَ وحَضَرتَ . قالَ : ما كُنّا إلّا شُهودا كَأَغيابٍ ، وما رَأينا ظَفَرا كانَ أوشَكَ مِنهُ . قال : فَصِف لى ما رَأَيتَ ؟

قالَ : رَأَيتُ فى سَرَعانِ النّاسِ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ؛ غُلاما شابّا لَيثا عَبقَرِيّا يَفرِى الفَرِيَّ (3) ، لا يُثبِتُ لَهُ أَحَدٌ إلّا قَتَلَهُ ، ولا يَضرِبُ شَيئا إلّا هَتَكَهُ ، لَم أَرَ مِنَ النّاسِ أحَدا قَطُّ أنفَقَ مِنهُ ، يَحمِلُ حَملَةً ، ويَلتَفِتُ التِفاتَةً كَأَنَّهُ ثَعلَبٌ رَوّاغٌ (4) ، وكَأَنَّ لَهُ عَينَينِ فى قَفاهُ ، وكَأَنَّ وُثوبَهُ وُثوبُ وَحشٍ . (5)9785.امام على عليه السلام :الفائق عن سعد بن أبى وقّاص :رَأَيتُهُ [عَلِيّا عليه السلام]يَومَ بَدرٍ وهُوَ يَقولُ :

بازِلُ (6) عامَينِ حَديث سِنِّى

سَنَحنَحُ (7) اللَّيلِ كَأَنّى جِنِّىٌ لِمِثلِ هذا وَلَدَتنى اُمّى

ما تَنقِمُ الحَربُ العَوانُ مِنّى (8) .

1- .رجلٌ قُمْدود : قويٌّ شديد (تاج العروس : ج 5 ص 207 «قمد») .
2- .الجُلْمود : الصخر (لسان العرب : ج 3 ص 129 «جلمد») .
3- .تقول العرب : تركته يفرى الفرى : إذا عمل العمل فأجاده (لسان العرب : ج 15 ص 153 و 154 «فرا») .
4- .مِن راغَ الثعلب ؛ أى مالَ وحادَ عن الشىء (تاج العروس : ج 12 ص 26 «روغ») . وفى المصدر : «زوّاغ» ، والصحيح ما أثبتناه .
5- .حليه الأولياء : ج 9 ص 145 وراجع المعجم الكبير : ج 3 ص 150 ح 2956 .
6- .البازِل : الرجل الكامل فى تجربته وعقله ؛ أى أنا فى استكمال القوّه كهذا البعير مع حداثه السنّ (تاج العروس : ج 14 ص 51 «بزل») .
7- .رجل سنحنح : أى لا ينام الليل (تاج العروس : ج 4 ص 97 «سنح») .
8- .الفائق : ج 1 ص 95 ، المناقب للخوارزمى : ص 158 ح 187 ، المناقب لابن المغازلى : ص 32 ح 48 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 569 ح

1080 وزاد فى ذيلهما «فما رجع حتى خضب سيفه دما» وفى كلّها إلى «اُمّى» .

9786.امام زین العابدین علیه السلام :حلیه الأولیاء به نقل از محمّد بن ادریس شافعی : مردی از بنی کنانه به نزد معاویه بن ابی سفیان رفت . معاویه به او گفت : آیا در بدر ، حضور داشتی؟

گفت: آری .

گفت: مانند که بودی؟

گفت: جوانی قوی ، همچون صخره های ویرانگر .

گفت: آنچه دیده ای و شاهد بوده ای ، برایمان بگو .

گفت: ما چیزی نبودیم ، جز شاهدانی به مانند غایبان و پیروزی ای سریع تر از آن ندیده ایم .

گفت: آنچه دیده ای برایم توصیف کن .

گفت: پیش تر از همه ، علی بن ابی طالب را دیدم ؛ جوانی نو رسیده و شیری هوشیار . حساب شده [لشکر را]می شکافت و جلو می رفت . کسی در برابرش نمی ایستاد ، مگر آن که او را می کشت ، و بر هیچ چیز ضربه نمی زد ، مگر این که آن را می دَرید . هیچ کس را از او شکافنده تر در صف دشمن ندیدم . حمله می برد و چپ و راست را هم به دقّت می پایید و گویی دو چشم در پشت داشت و جهیدنش چون آهوان صحرا بود .9787.امام رضا علیه السلام :الفائق به نقل از سعد بن ابی وقّاص : در جنگ بدر ، علی را دیدم که می گوید:

با این که جوانم ، کاملم

همچون جنّیان ، شب نمی خوابم . مادرم مرا برای چنین روزی بزاد

کارزار ، هر چند سخت ، رسوایم نمی کند. .

9788.امام صادق عليه السلام :المناقب لابن شهر آشوب فى عَلىٍّ عليه السلام : إنَّ الكُفّارَ كانوا يُسَمّونَهُ المَوتَ الأَحمَرَ ؛ سَمَّوهُ يَومَ بَدرٍ لِعِظَمِ بَلائِهِ ونِكايَتِهِ (1) . (2)9789.عنه عليه السلام :تفسير القمّى :كانَ القَتلى بِبَدرٍ سَبعينَ ، وَالأَسرى سَبعين ، قَتَلَ مِنهُم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام سَبعَةً وعِشرينَ ، ولَم يُؤسِر أحَدا . (3)9790.الكافى عن هِشامِ بنِ أحمَرَ :الإرشاد :قَد أثبَتُ رُواهُ العامَّهِ وَالخاصَّهِ مَعا أسماءَ الَّذينِ تَوَلَّى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قَتلَهُم بِبَدرٍ مِنَ المُشرِكينَ ، عَلَى اتِّفاقٍ فيما نَقَلوهُ مِن ذلِکَ وَاصطِلاحٍ ، فَكانَ مِمَّن سَمَّوهُ :

الوَليدُ بنُ عُتبَهَ كَما قَدَّمناهُ وكانَ شُجاعا جَريئا فاتِكا وَقّاحا ، تَهابُهُ الرِّجالُ .

وَالعاصُ بنُ سَعيدٍ ؛ وكانَ هَولاً عَظيما ، تَهابُهُ الأَبطالُ . وهُوَ الَّذى حادَ عَنهُ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ ... .

وطُعَيمَهُ بنُ عَدِىِّ بنِ نَوفَلٍ ؛ وكانَ مِن رُؤوسِ أهلِ الضَّلالِ .

ونَوفَلُ بنُ خُوَيلِدٍ؛ وكانَ مِن أشَدِّ المُشرِكينَ عَداوَهً لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وكانَت قُرَيشٌ تُقَدِّمُهُ وتُعَظِّمُهُ وتُطيعُهُ ، وهُوَ الَّذي قَرَنَ أبا بَكرٍ بِطَلحَهَ قَبلَ الهِجرَهِ بِمَكَّهَ وأوثَقَهُما بِحَبلٍ وعَذَّبَهُما يَوما إلَى اللَّيلِ حَتّى سُئِلَ في أمرِهِما . ولَمّا عَرَفَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حُضورَهُ بَدرا سَألَ اللّهَ عَزَّوجَلَّ أن يَكفِيَهُ أمرَهُ ، فَقالَ : « اللّهُمَّ اكفِنى نَوفَلَ بنَ خُوَيلِدٍ» ، فَقَتَلَهُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام .

وزمعَهُ بنُ الأَسوَدِ ، وَالحارِثُ بنُ زَمعَهَ ، وَالنَّضرُ بنُ الحارِثِ بنِ عَبدِ الدَّارِ ، وعُمَيرُ بنُ عُثمانَ بنِ كَعبِ بنِ تَيمٍ عَمُّ طَلحَهَ بنِ عُبَيدِ اللّهِ ، وعُثمانُ ومالِکُ ابنا عُبَيدِ اللّهِ أخَوا طَلحَهَ بنِ عُبَيدِ اللّهِ ، ومَسعودُ بنُ أبى اُمَيَّهَ بنِ المُغيرَهِ ، وقَيسُ بنُ الفاكِهِ بنِ المُغيرَهِ ، وحُذَيفَهُ بنُ أبى حُذَيفَهَ بنِ المُغَيرَهِ ، وأبو قَيسِ بنُ الوَليدِ بنِ المُغَيرَهِ ، وحَنظَلَهُ بنُ أبى سُفيانَ ، وعَمرُو بنُ مَخزومٍ ، وأبو المُنذِرِ بنُ أبى رِفاعَهَ ، ومُنَبِّهُ بنُ الحَجّاجِ السَّهمِىُّ ، وَالعاصُ بنُ مُنَبِّهٍ ، وعَلقَمَهُ بنُ كَلَدَهَ ، وأبُو العاصِ بنُ قَيسِ بنِ عَدِىٍّ ، ومُعاوِيَهُ بنُ المُغيرَهِ بنِ أبِى العاصِ ، ولَوذانُ بنُ رَبيعَهَ ، وعَبدُ اللّهِ ابنُ المُنذِرِ بنِ أبى رِفاعَهَ ، ومَسعودُ بنُ اُمَيَّهَ بنِ المُغيرَهِ ، وحاجِبُ بنُ السّائِبِ بنِ عُوَيمِرٍ ، وأوسُ بنُ المُغَيرَهِ بنِ لَوذانَ ، وزَيدُ بنُ مُلَيصٍ ، وعاصِمُ بنُ أبى عَوفٍ ، وسَعيدُ بنُ وَهبٍ حَليفُ بَنى عامِرٍ ، ومُعاوِيَهُ بنُ عامِرِ بنِ عَبدِ القَيسِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ جَميلِ بنِ

زُهَيرِ بنِ الحارِثِ بنِ أسَدٍ ، وَالسّائِبُ بنُ مالِكٍ ، وأبُو الحَكَمِ بنُ الأخنَسِ ، وهِشامُ بنُ أبى اُميَّةَ بنِ المغيرَهِ .

فَذلِکَ خَمسَهٌ وثَلاثونَ رَجُلاً ، سِوى مَنِ اختُلِفَ فيهِ ، أو شَرِکَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فيهِ غَيرَهُ ، وهُم أكثَرُ مِن شَطرِ المَقتولينَ بِبَدرٍ عَلى ما قَدَّمناهُ . (4) .

1- .يقال : نَكَيْتُ فى العدوّ نِكايه : إذا أكثرت فيهم الجراح والقتل (النهايه : ج 5 ص 117 «نكا») .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 68 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 63 ح 1 .
3- .تفسير القمّى : ج 1 ص 269 ، بحار الأنوار : ج 19 ص 259 ح 3 .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 70 وراجع المغازى : ج 1 ص 147152 والسيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 365 والفصول المهمّه : ص52.

9789.امام صادق علیه السلام :المناقب ، ابن شهر آشوب درباره علی علیه السلام : کافران ، علی علیه السلام را «مرگ سرخ» می نامیدند . این نام را در جنگ بدر به او دادند ، به دلیل بزرگی ضربه ها و جراحاتی که بر آنان وارد ساخت .9790.الکافی (به نقل از هشام بن احمر) تفسیر القمّی :کشتگان بدر ، هفتاد نفر بودند و اسیران نیز هفتاد نفر . از کشتگان ، 27 نفر را امیرمؤمنان کشت و کسی را به اسارت نگرفت .9791.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإرشاد:راویان شیعه و سنّی ، هر دو ، نام های مشرکانی را که امیر مؤمنان در بدر کُشت ، ثبت کرده اند و نقل هر دو گروه با هم موافق و همخوان است و از جمله آنها که نام برده اند ، اینان اند :

ولید بن عتبه چنان که پیش تر گفتیم ، شجاع و پُردل و گستاخ و بی شرم بود و مردان از او می ترسیدند ؛

و عاص بن سعید که وحشتناک و بزرگ بود و قهرمانان از او وحشت داشتند و او همان کسی است که عمر از مقابلش گریخت . . . ؛

و طُعیمه بن عَدی ، پسر نوفل که از سرانِ گمراهان بود ؛

و نَوفل بن خُوَیلد که در میان مشرکان ، از سخت ترین دشمنان پیامبر خدا بود و قریش ، او را پیش می انداخت و بزرگش می داشت و اطاعتش می کرد ، و او کسی است که ابو بکر و طلحه را پیش از هجرت ، در مکّه با طنابی بست و یک روز تا شب ، شکنجه شان کرد تا آن که آزادی آن دو از وی خواسته شد ؛ و [هموست که] پیامبر خدا ، چون حضور او را در بدر دانست ، از خدای عز و جل خواست که ایشان را از شرّ او باز دارد و چنین گفت: «خدایا ، مرا از نوفل بن خویلد ، کفایت کن !» . و امیر مؤمنان ، او را کُشت ؛

و زمعه بن اسود و حارث بن زمعه و نضر بن حارث بن عبد الدار و عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم ، عموی طلحه بن عبید اللّه ، و عثمان و مالک ، پسران عبید اللّه و برادران طلحه بن عبید اللّه ، و مسعود بن ابی امیّه بن مغیره و قیس بن فاکه بن مغیره و حذیفه بن ابی حذیفه بن مغیره و ابو قیس بن ولید بن مغیره و حنظله بن ابی سفیان و عمرو بن مخزوم و ابو منذر بن ابی رفاعه و منبّه بن حَجّاج سهمی و عاص بن منبّه و علقمه بن

کلده و ابو العاص بن قیس بن عدی و معاویه بن مغیره بن ابی العاص و لوذان بن ربیعه و عبد اللّه بن منذر بن ابی رفاعه و مسعود بن امیه بن مغیره و حاجب بن سائب بن عُوَیمِر و اوس بن مغیره بن لوذان و زید بن ملیص و عاصم بن ابی عوف و سعید بن وهب ، هم پیمان بنی عامر ، و معاویه بن عامر بن عبد القیس و عبد اللّه بن جمیل بن زُهَیر بن حارث بن اسد و سائب بن مالک و ابو الحکم بن اخنس و هشام بن ابی امیه بن مغیره .

پس اینها 35 مردی هستند که امیرمؤمنان علیه السلام به تنهایی آنها را هلاک کرده است ، بجز کسانی که در مورد کشته شدنشان به دست علی علیه السلام اختلاف است و یا علی علیه السلام در کشتن آنها با افراد دیگری شرکت داشته است که بنا به آنچه پیش تر آوردیم ، بیشتر از نصف کشتگان بدرند . .

ص: 278

. .

ص: 279

. .

10014.امام على عليه السلام :المناقب للخوارزمى عن الإمام الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد اللّه :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ بَدرٍ : هذا رِضوانُ ؛ مَلَكٌ مِن مَلائِكَهِ اللّهِ يُنادى : لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ، ولا فَتى إلّا عَلِيٌّ . (1)10015.امام على عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :نادى مُنادٍ فِى السَّماءِ يَومَ بَدرٍ يُقالُ لَهُ رِضوانُ : لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ، ولا فَتى إلّا عَلِيٌّ . (2)4 / 2غَزوَهُ اُحُدٍإنّ هزيمه المشركين فى بدر ، وقتل صناديدهم ورؤسائهم يومذاک أوقدا غضب قريش وحفيظتها ؛ فكانت كالأفعى المطعونه لا يقرّ لها قرار . من جهه اُخرى كانت قريش قد رأت استبسال المسلمين فى بدر وعشقهم للشهاده ؛ فلابدّ لها إذا من التخطيط للثأر . لذا أقبلت على شتّى القبائل لتصطحب مقاتليها وشجعانها لحرب محمّد صلى الله عليه و آله ، وتولّت مصاريف القتال ، وإعداد عدّته وسائر ما يتطلبّه ، وتوجّهت صوب المدينه بجيش جرّار بلغ ثلاثه آلاف مقاتل ، وفيه مئتا فرس (3) ، وثلاثه آلاف بعير . (4) وعرف النبىّ صلى الله عليه و آله ذلک ، فشاور أصحابه ، ثمّ عزم على القتال ، وبعد صلاه الجمعه غادر المدينه ومعه قرابه ألف مقاتل صَوب «اُحد» التى كان العدوّ قد عسكر فيها . (5) بدأ القتال صبيحه السابع من شوّال سنه 3 ه (6) ، وكاد النصر يكون حليف المسلمين فى البدايه لولا ترک الرصَد مواضعهم من الجبل طمعا فى الغنائم ، فباغتهم العدوّ ، وإذا هم بوضعهم العسكرىّ المتخلخل ، أمام عدوٍّ حاقدٍ موتورٍ متفانٍ فى سبيل هدفه ممّا ذكر التاريخ تفاصيله فتلقّوا ضرباب شديده موجعه ، وانكسروا (7) ، وآثر كثير منهم الفرار على البقاء ، وتركوا رسول اللّه صلى الله عليه و آله وحده فى الميدان ، ولم يثبت معه إلّا الإمام علىّ عليه السلام ونفر قليل ، فكان عليه السلام يُحيط برسول اللّه صلى الله عليه و آله ويدفع عنه الهجمات كالليث الهصور . لقد كانت اُحد من أشدّ معارک النبىّ صلى الله عليه و آله وقعا ، وأكثرها دروسا وعِبَرا ، وأبلغها تنبيها وتذكيرا ، وكان الإمام عليه السلام فيها البطل الذى لا صنو له فى دوره البارز المتفرّد ؛ إذ : 1 . كان رافع لوائها الأصلى (8) ؛ وهو لواء المهاجرين . (9) 2 . وبسيفه هلک صاحب لواء الشرک المغرور طلحه بن أبى طلحه . (10) 3 . وبضرباته المتواليه قتل بعد طلحه ثمانيه غيره حملوا اللواء بعده ، فأفناهم الواحد تلو الآخر ، ولم يُرفع للشرک بعدهم لواء . (11) 4 . من المؤسف أنّ كثيرا من المسلمين لاذوا بالفرار بعد تضعضع الجيش ، وهجوم العدوّ المباغت ، وكان علىّ عليه السلام هو الذى يحمى رسول اللّه صلى الله عليه و آله من مخاطر هجمات العدوّ فى تلک اللحظات الصعبه الحاسمه . (12) 5 . نقل ابن إسحاق أنّ اثنين وعشرين من المشركين

قُتلوا فى هذه المعركه (13) ، منهم اثنا عشر قتلهم الإمام عليه السلام . (14) 6 . أثنى جبرئيل عليه السلام على شهامه الإمام عليه السلام وقتاله فى هذه الحرب ، ودوّى النداء الملكوتى : «لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ولا فَتى إلّا عَلِيٌّ» فى الآفاق . (15) 7 . أنافتْ جراح الإمام عليه السلام رمز البطوله والشجاعه على تسعين جرحا (16) . وانكسرت يده المنقذه للمظلوم القامعه للظالم فى هذه الحرب . (17) 8 . لمّا ترک جيش الكفر ميدان الحرب ، بعث رسول اللّه صلى الله عليه و آله من محلّ استخفائه عليّا عليه السلام مع ما به من جراحات مزّقت بدنه ، ومن ضعف بسبب كثره النزف ليستطلع خبر العدوّ ويتأكّد من تركه الميدان . (18)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 167 ح 200 عن سليمان بن بلال عن الإمام الصادق عليه السلام ، كفايه الطالب : ص 280 عن سليمان بن بلال عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلامعن جابر .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 71 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 336 كلاهما عن سعيد بن محمّد الحنظلى ، المناقب لابن المغازلى : ص 199 ح 235 ، كفايه الطالب : ص 277 كلاهما عن سعد بن طريف الحنظلى ، الرياض النضره : ج 3 ص 155 ؛ روضه الواعظين : ص 143 عن الإمام الصادق عليه السلام ، الاحتجاج : ج 1 ص 324 ح 55 نحوه .
3- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 504507 ، المغازى : ج 1 ص 203 و 204 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 549 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 166 .
4- .المغازى : ج 1 ص 203 و 204 و206 ، السيره الحلبيّه : ج 2 ص 218 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 503 .
6- .المغازى : ج 1 ص 199 و 208 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 547 ، السيره الحلبيّه : ج 2 ص 216 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 513 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 551 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 173 ، المغازى : ج 1 ص 229 ، السيره الحلبيّه : ج 2 ص 226 .
8- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 72 ؛ إعلام الورى : ج 1 ص 374 ، بشاره المصطفى : ص 186 .
9- .الإرشاد : ج 1 ص 80 ؛ المغازى : ج 1 ص 215 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 516 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 77 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 170 و 177 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 552 .

10- .المغازى : ج 1 ص 226 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 509 وفيه «طلحه بن عثمان» ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 158 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 91 .
11- .الإرشاد : ج 1 ص 88 ، بشاره المصطفى : ص 186 ؛ تاريخ الطبرى : ج 2 ص 514 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 518 ، المغازى : ج 1 ص 240 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 82 .
13- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 135 .
14- .الإرشاد : ج 1 ص 91 .
15- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 514 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 552 ؛ الكافى : ج 8 ص 110 ح 90 ، الإرشاد : ج 1 ص 87 .
16- .تفسير القمّى : ج 1 ص 116 ، مجمع البيان : ج 2 ص 826 ؛ الخرائج والجرائح : ج 1 ص 148 ح 235 ، السيره الحلبيّه : ج 2 ص 236 .
17- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 299 .
18- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 527 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 100 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 556 .

4 / 2 جنگ اُحُد

9797.الإمامُ الحسنُ علیه السلام :المناقب ، خوارزمی جابر بن عبد اللّه ، از امام باقر علیه السلام : پیامبر خدا در جنگ بدر فرمود: «این ، رضوان ، فرشته ای از فرشتگان خداست که ندا می دهد : شمشیری جز ذوالفقار ، و جوان مردی جز علی نیست » .9791.امام علی علیه السلام :امام باقر علیه السلام :در جنگ بدر ، [فرشته] مُنادی ای به نام «رضوان» ، در آسمان ، ندا داد: «شمشیری جز ذوالفقار ، و جوان مردی جز علی نیست» .4 / 2جنگ اُحُدشکست مشرکان در بدر و کشته شدن چهره های مشهور شرک و سران مشرک قریش در نبرد بدر ، خشم و کینه قریشیان (مشرکان مکّه) را برافروخته بود و اکنون ، آنان مارهای زخم خورده را می ماندند که آرام و قرار نداشتند و از سوی دیگر ، شهامت مؤمنان ، شهادت طلبی مسلمانان و رزم آوری آنان را در بدر ، دیده بودند . باید چاره ای می اندیشیدند . از این رو ، به قبیله های هم پیمان خویش روی آوردند تا رزم آوران و دلیران آنان را با خود در نبرد با محمّد صلی الله علیه و آله همسو کنند . قریش ، هزینه جنگ ، ابزار و سایر لوازم سفر را به عهده گرفته بود . آنان با لشکری انبوه ، متشکل از سه هزار جنگجو ، دویست اسب و سه هزار شتر به مدینه روی آوردند . چون پیامبر صلی الله علیه و آله از ماجرا آگاه شد ، پس از مشورت با یاران ، تصمیم به نبرد در بیرون مدینه گرفت و پس از برگزاری نماز جمعه با حدود هزار نفر ، به قصد اُحُد که نیروی دشمن در آن جا اردو زده بود ، حرکت کرد . بامداد هفتم شوّال سال سوم هجری ، نبرد آغاز شد . نزدیک بود مسلمانان پیروز شوند ؛ امّا پس از آن ، دیده بانان و تیراندازان ، به طمع غنایم ، محلّ مأموریت خود را بر روی کوه ، ترک کردند و بدین سان ، با یورش غافلگیرانه دشمن روبه رو شدند و در هنگامه درهم ریختگی نظام لشکر، از دشمن کین توزِ زخم خورده از جان گذشته ، ضرباتی را متحمّل شدند که تفصیل آن را باید در تاریخ دید. سپاه اسلام به شدّتْ آسیب دید و در هم شکست و همه ، بجز علی علیه السلام که پروانه وار ، شمع وجود پیامبر خدا را در میان داشت و چون شیر دُژَم ، حمله های دشمن را از او دفع می کرد و نیز تنی چند ، فرار را بر قرار ترجیح دادند و پیامبر خدا را در میدان نبرد ، تنها گذاشتند . اُحد ، یکی از درس آموزترین وتنبّه آفرین ترین نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله است. علی علیه السلام در این جنگ ، قهرمانی بی بدیل است و نقش او بسی برجسته ، بدین سان که : 1 . او پرچم اصلی جنگ را به دست داشت

و آن ، پرچم مهاجران بود . 2 . پرچمدار مغرور مشرکان ، طلحه بن ابی طلحه ، با شمشیر علی علیه السلام به خاک هلاکت افتاد . 3 . پس از طلحه ، هشت نفر دیگر ، یکی پس از دیگری ، پرچم مشرکان را به دست گرفتند و با ضربه های پی در پی علی علیه السلام کشته شدند و دیگر پرچم شرک ، برافراشته نشد . 4 . متأسّفانه ، پس از گسستن نظام سپاه اسلام و بعد از حمله غافلگیرانه دشمن ، بسیاری از مسلمانان پا به فرار نهادند و علی علیه السلام بود که در آن هنگامه شگفت و در تنگنای حمله های دشمن ، از جان پیامبر خدا محافظت کرد . 5 . بر اساس گزارش ابن اسحاق ، در این نبرد ، 22 تن از مشرکان کشته شدند که دوازده نفر از آنان را علی علیه السلام به خاک هلاکت افکند . 6 . در این نبرد ، جبرئیل علیه السلام ، شهامت و پیکار علی علیه السلام را ستود و ندای ملکوتی «لا سیفَ إلّا ذوالفقارِ ولا فتی إلّا علیٌّ» در فضا پیچید . 7 . آن تندیس قهرمانی و شجاعت ، بیش از نود زخم برداشت و دست مظلوم گیرِ ظالم ستیزش در این نبرد ، شکست . 8 . با این همه زخم و پاره پارگی پیکر و ناتوانی جسم از بسیاریِ خونی که از بدنش رفته بود ، چون سپاه کفر صحنه را ترک کرد ، پیامبر خدا ، علی علیه السلام را از نهانگاه فرستاد تا چگونگی سپاه دشمن را گزارش کند که صحنه را کاملاً ترک کرده اند یا نه .

.

ص: 282

. .

ص: 283

. .

ص: 284

. .

ص: 285

. .

9795.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن السدّى فى ذِكرِ غَزوَهِ اُحُدٍ : إنَّ طَلحَةَ بنَ عُثمانَ صاحِبَ لِواءِ المُشرِكينَ قامَ فَقالَ : يا مَعشَرَ أصحابِ مُحَمَّدٍ ! إنَّكُم تَزعُمونَ أنَّ اللّهَ يُعَجِّلُنا بِسُيوفِكُم إلَى النّارِ ، ويُعَجِّلُكُم بِسُيوفِنا إلَى الجَنَّهِ ؛ فَهَل مِنكُم أحَدٌ يُعَجِّلُهُ اللّهُ بِسَيفى إلَى الجَنَّهِ ، أو يُعَجِّلُنى بِسَيفِهِ إلَى النّارِ ؟ ! فَقامَ إلَيهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ رضى الله عنهفَقالَ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لا اُفارِقُکَ حَتّى اُعَجِّلَکَ بِسَيفى إلَى النّارِ ، أو تُعَجِّلُنى بِسَيفِکَ إلَى الجَنَّهِ ، فَضَرَبَهُ عَلِىٌّ فَقَطَعَ رِجلَهُ فَسَقَطَ فَانکَشَفَت عَورَتُهُ ، فَقالَ : أنشُدُکَ اللّهَ وَالرَّحِمَ يَابنَ عَمِّ ! فَتَرَکَهُ ، فَکَبَّرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقالَ لِعَلِىٍّ : ما مَنَعَکَ أن تُجهِزَ عَلَيهِ ؟ قالَ : إنَّ ابنَ عَمّى ناشَدَنى حينَ انکَشَفَت عَورَتُهُ ، فَاستَحيَيتُ مِنهُ . (1)9796.امام على عليه السلام :الإرشاد عن ابن إسحاق :کانَ صاحِبُ لِواءِ قُرَيشٍ يَومَ اُحُدٍ طَلحَةَ بنَ طَلحَةَ بنِ عَبدِ العُزَّى بنِ عُثمانَ بنِ عَبدِ الدّارِ قَتَلَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وقَتَلَ ابنَهُ أبا سَعيدِ بنَ طَلحَةَ ، وقَتَلَ أخاهُ کَلَدَهَ بنَ أبى طَلحَةَ ، وقَتَلَ عَبدَ اللّهِ بنَ حُمَيدِ بنِ زُهَرَهَ بنِ الحارِثِ بنِ أسَدِ بنِ عَبدِ العُزّى ، وقَتَلَ أبَا الحَکَمِ بنَ الأخنَسِ بنِ شَريقِ الثَّقَفِىَّ ، وقَتَلَ الوَليدَ بنَ أبى حُذَيفَهَ بنِ المُغيرَهِ ، وقَتَلَ أخاهُ اُمَيَّهَ بنَ أبى حُذَيفَهَ بنِ المُغيرَهِ ، وقَتَلَ أرطاهَ بنَ شُرَحبيلَ ، وقَتَلَ هِشامَ بنَ اُمَيَّهَ وعَمرَو بنَ عَبدِ اللّهِ الجُمَحِىَّ وبِشرَ بنَ مالِکٍ ، وقَتَلَ صُوابا مَولى بَنى عَبدِ الدّارِ ؛ فَکانَ الفَتحُ لَهُ ، ورُجوعُ النّاسِ مِن هَزيمَتِهِم إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله بِمُقامِهِ يَذُبُّ عَنهُ دونَهُم .

وتَوَجَّهَ العِتابُ مِنَ اللّهِ تَعالى إلى کافَّتِهِم لِهَزيمَتِهِم يَومَئِذٍ سَواهُ ومَن ثَبَتَ مَعَهُ مِن رِجالِ الأنصارِ وکانوا ثَمانِيَهَ نَفَرٍ ، وقيلَ : أربَعَهً أو خَمسَهً .

وفى قَتلِهِ عليه السلام مَن قَتَلَ يَومَ اُحُدٍ وغَنائِهِ فى الحَربِ وحُسنِ بَلائِهِ يَقولُ الحَجّاجُ ابنُ عِلاطٍ السُّلَمِىُّ :

للّهِ أىُّ مُذَبِّبٍ عَن حِزبِهِ (2)

أعنِى ابنَ فاطِمَهَ المُعَمَّ المُخوَلا (3) جادَت يَداکَ لَهُ بِعاجِلِ طَعنَهٍ

تَرَکَت طُلَيحَهَ لِلجَبينِ مُجَدَّلا (4) وشَدَدتَ شِدَّهَ باسلٍ فَکَشَفتَهُم

بِالسَّفحِ إذ يَهوون أسفَلَ أسفَلا وعَلَلتَ سَيفَکَ بِالدِّماءِ ولَم تَکُن

لِتَرُدَّهُ حَرّانَ (5) حَتّى يَنهَلا (6) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 509 وراجع المغازى : ج 1 ص 226 والسيره الحلبيّه : ج 2 ص 223 .
2- .وفى نسخه : «حرمه» .
3- .المُعَمُّ المُخْوَل : الكثير الأعمام والأخوال والكريمهم وقد يكسران (الصحاح : ج 5 ص 1992 «عمم») .
4- .مجَدَّلاً : أى مرميّا ملقىً على الأرض قتيلاً (النهايه : ج 1 ص 248 «جدل») .
5- .أى عطشان (لسان العرب : ج 4 ص 178 «حزن») .
6- .الإرشاد : ج 1 ص 91 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 196 وراجع السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 159 .

9797.امام حسن علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از سُدّی ، در ذکر جنگ اُحد : طلحه بن عثمان ، پرچمدار مشرکان ، برخاست و گفت: ای گروه اصحاب محمّد! شما می پندارید که خداوند ، ما را با شمشیرهای شما به آتش می رانَد و شما را با شمشیرهای ما به بهشت می بَرد . اکنون آیا از میان شما کسی هست که خداوند او را با شمشیر من به بهشت ببرد یا مرا با شمشیر او روانه دوزخ کند؟

علی بن ابی طالب علیه السلام در برابر او برخاست و گفت: «سوگند به آن که جانم در دست اوست ، از تو جدا نمی شوم تا تو را با شمشیرم روانه دوزخ کنم یا تو مرا با شمشیرت به بهشت بفرستی» .

پس علی علیه السلام ضربه ای بر او وارد کرد و پایش را قطع کرد . وی افتاد و عورتش پیدا شد و گفت: ای پسر عمو! تو را به خدا سوگند می دهم که [حقّ] خویشاوندی را رعایت کنی .

پس علی علیه السلام رهایش کرد و پیامبر خدا ، تکبیر گفت و از علی علیه السلام پرسید: «چه چیزی تو را از تمام کردن کارش باز داشت؟» .

گفت: «پسرعمویم چون عورتش پیدا شد ، مرا سوگند داد . پس ، از او خجالت کشیدم» .9798.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإرشاد به نقل از ابن اسحاق : پرچمدار قریش در جنگ اُحد ، طلحه بن طلحه بن عبد العُزّی بن عثمان بن عبد الدار بود که علی بن ابی طالب علیه السلام وی را کشت و پسرش ابو سعید بن طلحه و برادرش کلده بن ابی طلحه را نیز کشت .

و عبد اللّه بن حمید بن زهره بن حارث بن اسد بن عبد العزّی و ابو الحَکم بن اخنس بن شریق ثقفی و ولید بن ابی حذیفه بن مغیره و برادرش امیّه بن ابی حذیفه بن مغیره و ارطات بن شُرَحبیل و هشام بن امیّه و عمرو بن عبد اللّه جمحی و بِشر بن مالک و صُواب ، وابسته بنی عبد الدار ، را نیز کشت .

پس پیروزی با او بود و بازگشت مردم به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فرارشان ، به سبب ایستادگی و دفاع علی علیه السلام به تنهایی از پیامبر صلی الله علیه و آله بود .

و در آن روز ، سرزنش خدای متعال ، متوجّه همه مسلمانان فراری شد ، جز او و مردانی از انصار که در کنار وی استوار ماندند که هشت نفر بودند و چهار یا پنج نفر هم گفته شده است و حجّاج بن علاط سلمی ، درباره کسانی که علی علیه السلام در اُحد کشت و توانایی او در جنگ و امتحان نیکویی که داد ، سروده است:

خدا چه مدافعی از حزب خود دارد !

مقصودم پور فاطمه است؛ همو که خویشانی کریم دارد . دست مریزاد با آن ضربه برق آسایت

که طُلَیحه را به رو به زمین افکند! و چون شیر شرزه بر آنان سخت گرفتی و تار و مارشان کردی

در دامنه کوه ، آن گاه که سرازیر شدند . و شمشیرت را از خون سیراب کردی و نگذاشتی

تا سیراب نشده ، تشنه باز گردد . .

9799.عنه علیه السلام :السیره النبویّه لابن هشام عن مسلمه بن علقمه المازنی :لَمَّا اشتَدَّ القِتالُ یَومَ اُحُدٍ جَلَسَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله تَحتَ رایَهِ الأَنصارِ ، وأَرسَلَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ رِضوانُ اللّهِ عَلَیهِ : أن قَدِّمِ الرّایَهَ .

فَتَقَدَّمَ عَلِیٌّ فَقالَ : أنَا أبُو الفُصَمِ ویُقالُ أبُو القُصَمِ ، فَناداهُ أبو سَعدِ بنُ أبی طَلحَهَ وهُوَ صاحِبُ لِواءِ المُشرِکینَ : أن هَل لَکَ یا أبَا القُصَمِ فِی البِرازِ مِن حاجَهٍ ؟ قالَ : نَعَم .

فَبَرَزا بَینَ الصَّفَّینِ فَاختَلَفا ضَربَتَینِ ، فَضَرَبَهُ عَلِیٌّ فَصَرَعَهُ ، ثُمَّ انصَرَفَ عَنهُ ولَم یُجهِز عَلَیهِ ، فَقالَ لَهُ أصحابُهُ : أفَلا أجهَزتَ عَلَیهِ ؟ فَقالَ : إنَّهُ استَقبَلَنی بِعَورَتِهِ ، فَعَطَفَتنی عَنهُ الرَّحِمُ ، وعَرَفتُ أنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ قَد قَتَلَهُ . (1)9800.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :المناقب لابن شهر آشوب عن زید بن علیّ عن آبائه علیهم السلام: کُسِرَت زَندُ عَلِیٍّ یَومَ اُحُدٍ وفی یَدِهِ لِواءُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَسَقَطَ اللِّواءُ مِن یَدِهِ فَتَحاماهُ المُسلِمونَ أن یَأخُذوهُ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ : فَضَعوهُ فی یَدِهِ الشِّمالِ ، فَإِنَّهُ صاحِبُ لِوائی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ .

وفی رِوایَهِ غَیرِهِ : فَرَفَعَهُ المِقدادُ وأعطاهُ عَلِیّا ، وقالَ صلی الله علیه و آله : أنتَ صاحِبُ رایَتی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (2) .

1- .السیره النبویّه لابن هشام : ج 3 ص 77 ، البدایه والنهایه : ج 4 ص 20 .

2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 299 .

9801.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :السیره النبویه ، ابن هشام به نقل از مسلمه بن علقمه مازنی : در جنگ اُحد ، چون درگیری شدید شد ، پیامبر خدا ، زیر پرچم انصار نشست و به علی بن ابی طالب رضوان اللّه علیه پیغام داد که: «پرچم را پیش ببر!» .

پس علی علیه السلام پیش رفت و گفت: «من ابو الفُصَم [/ ابو القُصَم] (1) هستم» .

پس ابو سعد بن ابی طلحه که پرچمدار مشرکان بود ، ندایش داد که : ای ابو القُصَم ! آیا اهل نبرد تن به تن هستی؟

گفت: «آری» .

پس در میان دو لشکر به مبارزه در آمدند و دو ضربه ردّ و بدل کردند . علی علیه السلام ضربه ای بر او زد و به خاکش افکند . سپس از او روگرداند و کارش را تمام نکرد . یارانش به او گفتند: پس چرا کارش را نساختی؟

فرمود : «عورتش را در برابر من هویدا کرد و خویشاوندی ، موجب شد که از او رو بگردانم ودانستم که خدای عز و جل او را کشته است».9802.الکافی عن فضل البقباق:المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از زید بن علی از پدرانش علیهم السلام : دست علی علیه السلام در جنگ اُحد ، شکست ، در حالی که در دستش پرچم پیامبر خدا بود . پس پرچم از دستش افتاد و مسلمانان به حمایتش برخاستند تا پرچم را بگیرند . پس پیامبر خدا فرمود: «آن را در دست چپش بِنهید که او پرچمدار من در دنیا و آخرت است» .

و در نقل غیر اوست: پس مقداد ، پرچم را برداشت و به علی علیه السلام داد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو پرچمدار من در دنیا و آخرتی» . .

1- .قُصَم به معنای بُریدن و ویران کردن و قُصَم ، به معنای شکستن است .

9798.امام على عليه السلام :المعجم الكبير عن أبى رافع :لَمّا قَتَلَ عَلِىٌّ عليه السلام يَومَ اُحُدٍ أصحابَ الأَلوِيَهِ قالَ جِبريلُ عليه السلام : يا رَسولَ اللّهِ ! إنَّ هذِهِ لَهِىَ المُواساهُ . فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : إنَّهُ مِنّى وأنَا مِنهُ . قالَ جِبريلُ : وأنَا مِنكُما يا رَسولَ اللّهِ . (1)10080.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أبى رافع :لَمّا قَتَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ أصحابَ الأَلوِيَهِ أبصَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَماعَةً مِن مُشرِكى قُرَيشٍ ، فَقالَ لِعَلِىٍّ : اِحمِل عَلَيهِم ، فَحَمَلَ عَلَيهِم ، فَفَرَّقَ جَمعَهُم ، وقَتَلَ عَمرَو بنَ عَبدِ اللّهِ الجُمَحِىَّ .

قالَ : ثُمَّ أبصَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَماعَةً مِن مُشرِكى قُرَيشٍ ، فَقالَ لِعَلِىٍّ : اِحمِل عَلَيهِم ، فَحَمَلَ عَلَيهِم فَفَرَّقَ جَماعَتَهُم ، وقَتَلَ شَيبَهَ بنَ مالِكٍ أحدَ بَنى عامِرِ بنِ لُؤَىٍّ ، فَقالَ جِبريلُ : يا رَسولَ اللّهِ ! إنَّ هذِهِ لَلمُواساهُ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّهُ مِنّى وأنَا مِنهُ ، فَقالَ جِبريلُ : وأنَا مِنكُما ، قالَ : فَسَمِعوا صَوتا :

لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقا

رِ ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ (2)10081.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإرشاد عن عبد اللّه بن مسعود فى ذِكرِ غَزوَهِ اُحُدٍ :كانَ لِواءُ المُشرِكينَ مَعَ طَلحَهَ بنِ أبى طَلحَهَ وكانَ يُدعى كَبشَ الكَتيبَهِ ، قالَ : ودَفَعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِواءَ المُهاجِرينَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وجاءَ حَتّى قامَ تَحتَ لِواءِ الأَنصارِ ، قالَ : فَجاءَ أبو سُفيانَ إلى أصحابِ اللِّواءِ فَقالَ : يا أصحابَ الأَلوِيَهِ ! إنَّكُم قَد تَعلَمونَ أنَّما يُؤتَى القَومُ مِن قِبَلِ ألوِيَتِهِم ، وإنَّما اُتيتُم يَومَ بَدرٍ مِن قِبَلِ ألوِيَتِكُم ؛ فَإِن كُنتُم تَرَونَ أنَّكُم قَد ضَعُفتُم عَنها فَادفَعوها إلَينا نَكفِكُموها .

قالَ : فَغَضِبَ طَلحَهُ بنُ أبى طَلحَهَ وقالَ : أ لَنا تَقولُ هذا ؟ ! وَاللّهِ لَاُورِدَنَّكُم بِهَا اليَومَ حِياضَ المَوتِ قالَ : وكانَ طَلحَهُ يُسمّى كَبشَ الكَتيبَهِ ، قالَ : فَتَقَدَّمَ وتَقَدَّمَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ عَلِىٌّ : مَن أنتَ قالَ : أنَا طَلحَهُ بنُ أبى طَلحَهَ ، أنَا كَبشُ الكَتيبَهِ ، قالَ : فَمَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، ثُمَّ تَقارَبا فَاختَلَفَت بَينَهُما ضَربَتانِ ، فَضَرَبَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ضَربَهً عَلى مُقَدَّمِ رَأسِهِ ، فَبَدَرَت عَيناهُ وصاحَ صَيحَهً لَم يُسمَع مِثلُها قَطُّ ، وسَقَطَ اللِّواءُ مِن يَدِهِ ، فَأَخَذَهُ أخٌ لَهُ يُقالُ [لَهُ] (3) : مُصعَبٌ ، فَرَماهُ عاصِمُ بنُ ثابِتٍ فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ أخَذَ اللِّواءَ أخٌ لَهُ يُقالُ

لَهُ : عُثمانُ ، فَرَماهُ عاصِمٌ أيضا فَقَتَلَهُ ، فَأخَذَهُ عَبدٌ لَهُم يُقالُ لَهُ : صُوابٌ وكانَ مِن أشَدِّ النّاسِ فَضَرَبَ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام يَدَهُ فَقَطَعَها ، فَأخَذَ اللِّواءَ بِيَدِهِ اليُسرى ، فَضَرَبَهُ عَلى يَدِهِ فَقَطَعَها ، فَأخَذَ اللِّواءَ عَلى صَدرِهِ وجَمَعَ يَدَيهِ وهُما مَقطوعَتانِ عَلَيهِ ، فَضَرَبَهُ عَلِىٌّ عليه السلام عَلى اُمِّ رَأسِهِ فَسَقَطَ صَريعا .

وَانهَزَمَ القَومُ وأكَبَّ المُسلِمونَ عَلَى الغَنائِمِ . ولَمّا رَأى أصحابُ الشِّعبِ (4) النّاسَ يَغنَمونَ قالوا : يَذهَبُ هؤُلاءِ بِالغَنائِمِ ونَبقى نَحنُ ، فَقالوا لِعَبدِ اللّهِ بنِ عَمرِو ابنِ حَزمٍ الَّذى كانَ رَئيسا عَلَيهِم : نُريدُ أن نَغنَمَ كَما غَنِمَ النّاسُ ، فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنى أن لا أبرَحَ مِن مَوضِعى هذا ، فَقالوا لَهُ : إنَّهُ أمَرَکَ بِهذا وهُوَ لا يَدرى أنَّ الأَمرَ يَبلُغُ إلى ما تَرى ! ومالوا إلَى الغَنائِمِ وتَرَکوهُ ، ولَم يَبرَح هُو مِن مَوضِعِهِ ، فَحَمَلَ عَلَيهِ خالِدُ بنُالوَليدِ فَقَتَلَهُ ، وجاءَ مِن ظَهرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُريدُهُ فَنَظَرَ إلَى النَّبِىِّ فى حَفٍّ من أصحابِهِ فَقالَ لِمَن مَعَهُ : دونَکُم هذَا الَّذى تَطلُبونَ فَشَأنَکُم بِهِ ، فَحَمَلوا عَلَيهِ حَملَةَ رَجُلٍ واحِدٍ ضَربا بِالسُّيوفِ وطَعنا بِالرِّماحِ ورَميا بِالنَّبلِ ورَضخا بِالحِجارَةِ ، وجَعَلَ أصحابُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله يُقاتِلونَ عَنهُ حَتّى قُتِلَ مِنهُم سَبعونَ رَجُلاً .

وثَبَتَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وأبو دُجانَةَ الأَنصارِىُّ وسَهلُ بنُ حُنَيفٍ لِلقَومِ يَدفَعونَ عَنِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وكَثُرَ عَلَيهِمُ المُشرِكونَ ، فَفَتَحَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَينَيهِ ونَظَرَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ... فَقالَ : يا عَلِىُّ ! ما فَعَلَ النّاسُ ؟ فَقالَ : نَقَضُوا العَهدَ ووَلَّوُا الدُّبُرَ ، فَقالَ لَهُ : فَاکفِنى هؤلاءِ الَّذينَ قَد قَصَدوا قَصدى ، فَحَمَلَ عَلَيهِم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَکَشَفَهُم ، ثُمَّ عادَ إلَيهِ وقَد حَمَلوا عَلَيهِ مِن ناحِيَةٍ اُخرى فَکَرَّ عَلَيهِم فَکَشَفَهُم ، وأبو دُجانَةَ وسَهلُ بنُ حُنَيفٍ قائِمانِ عَلى رَأسِهِ بِيَدِ کُلِّ واحِدٍ مِنهُما سَيفُهُ لِيَذُبَّ عَنهُ . (5) .

1- .المعجم الكبير : ج 1 ص 318 ح 941 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 657 ح 1119 ؛ الاحتجاج : ج 2 ص 340 ح 271 عن أبى محمّد رفعه إلى الإمام الكاظم عليه السلام وليس فيه «لمّا قتل على رضى الله عنه يوم اُحد أصحاب الألويه» ، العمده : ص 200 ح 303 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 480 ح 387 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام .
2- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 514 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 551 و 552 ؛ بشاره المصطفى : ص 186 نحوه ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 491 ح 398 و ص495 ح 403 .

3- .الزياده منّا لتتميم العباره .
4- .الشِّعْب : ما انفرج بين جبلين (لسان العرب : ج 1 ص 499 «شعب») .
5- .الإرشاد : ج 1 ص 80 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 192 وراجع تفسير القمّى : ج 1 ص 112 .

10018.عنه علیه السلام :المعجم الکبیر به نقل از ابو رافع : چون علی علیه السلام در جنگ اُحد ، پرچمداران [قریش]را کشت ، جبرئیل علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! این ، فداکاری است .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «او از من است و من از اویم» .

جبرئیل علیه السلام گفت: و من هم از شمایم،ای پیامبر خدا !10019.الإمامُ الحسنُ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابو رافع : چون علی بن ابی طالب علیه السلام ، پرچمداران [قریش]را کشت ، پیامبر خدا گروهی از مشرکان قریش را دید و به علی علیه السلام فرمود: «بر آنها یورش ببر !» .

او یورش بُرد و جمعشان را پراکنده کرد و عمرو بن عبد اللّه جمحی را کشت .

سپس پیامبر خدا ، گروهی [دیگر] از مشرکان قریش را دید و به علی علیه السلام فرمود: «بر آنها یورش ببر !» .

پس یورش بُرد و جمعشان را پراکنده کرد و شیبه بن مالک ، یکی از بنی عامر بن لُؤَی را کشت . پس جبرئیل علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا ! این ، فداکاری است .

پیامبر خدا فرمود : «او از من است و من از اویم» .

جبرئیل علیه السلام گفت: و من هم از شمایم .

پس صدایی شنیدند [که می گفت]:

شمشیری جز ذوالفقار نیست

و جوان مردی جز علی نیست.10020.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :الإرشاد به نقل از عبد اللّه بن مسعود ، در یادکردِ جنگ اُحد : پرچم مشرکان با طلحه بن ابی طلحه بود که قوچ (سرکرده) گروه خوانده می شد ؛ و پیامبر خدا ، پرچم مهاجران را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد و او آمد تا زیر پرچم انصار ایستاد .

پس ابو سفیان ، نزد پرچمداران آمد و گفت : ای گروه پرچمدار ! نیک می دانید که لشکر از ناحیه پرچمدارانش ضربه می خورَد و در جنگ بدر هم از ناحیه پرچمدارانتان ضربه خوردید . پس اگر می بینید که توانایی آن را ندارید ، پرچم را به ما بسپارید تا ما خود ، آن را حفظ کنیم .

طلحه بن ابی طلحه ، خشمناک شد و گفت : آیا به ما چنین می گویی؟ به خدا سوگند ، امروز شما را با آن تا به کرانه های مرگ می برم .

طلحه که قوچ (سرکرده) گروه نامیده می شد ، جلو آمد و علی بن ابی طالب علیه السلام هم پیش آمد .

علی علیه السلام فرمود : «تو کیستی؟» .

گفت : من طلحه ، پسر ابو طلحه هستم . من سرکرده گروهم . تو کیستی؟

فرمود : «من علی ، پسر ابو طالب بن عبد المطّلب هستم» .

سپس به هم نزدیک شدند و دو ضربه میانشان ردّ و بدل شد . پس علی بن ابی طالب علیه السلام ، ضربه ای بر پیشانی او زد که چشمانش [از حدقه] درآمد و چنان صیحه ای زد که مانندش شنیده نشده بود و پرچم از دستش افتاد .

پس برادرش که مصعب خوانده می شد ، پرچم را گرفت که او را هم عاصم بن ثابت با تیر کشت . سپس برادر دیگرش به نام عثمان ، آن را برداشت که او را هم عاصم با تیر زد و کشت .

پس یکی از بردگان آنها به نام صُواب که از قوی ترینِ مردمان بود ، پرچم را گرفت . علی بن ابی طالب علیه السلام با ضربه ای دستش را قطع کرد . او پرچم را با دست چپ گرفت و علی علیه السلام ، آن را هم با ضربه ای قطع کرد . سپس ، پرچم را بر سینه اش نهاد و با دستان بُریده اش آن را در بغل گرفت که علی علیه السلام بر میان سرش ضربه ای کوفت که بی جان به خاک افتاد .

مشرکان ، در هم شکستند و مسلمانان به غنیمت ها رو کردند . گُماردگان بر تنگه ، چون مردم را در حال جمع آوری غنیمت دیدند ، گفتند : اینان غنیمت را می برند و ما این جا مانده ایم. پس به عبد اللّه بن عمرو بن

حزم که فرمانده شان بود ، گفتند : می خواهیم غنیمتْ جمع کنیم ، همان گونه که مردم کردند .

او گفت : پیامبر خدا به من فرمان داده که از موضعم در این جا تکان نخورم .

به او گفتند : او به تو فرمان داد و نمی دانست که کار به این جا می رسد که می بینی! و به سوی غنایم رفتند و او را وا نهادند . عبداللّٰه بن عمرو ، در موضعش ایستاد تا خالد بن ولید بر او یورش بُرد و وی را کشت و از پشت پیامبر خدا و به قصد [جان]او آمد .

خالد به پیامبر خدا که اصحاب گِردش را گرفته بودند ، نگریست و به همراهانش گفت : «این ، همان کسی است که می جُستید . پس به دنبالش بروید» .

پس به یکباره و دسته جمعی ، با شمشیر و تیر و نیزه و سنگ به ایشان یورش آوردند و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، از ایشان دفاع کردند تا آن که هفتاد تن از آنان ، کشته شدند .

و امیر مؤمنان و ابو دجانه انصاری و سهل بن حنیف ، در برابر آنان ایستادگی کردند و به دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداختند . انبوه مشرکان ، آنان را در میان گرفتند . پیامبر خدا چشمانش را باز کرد و به امیر مؤمنان نگریست . . . و فرمود : «ای علی ! مردم چه کردند؟» .

گفت : پیمان شکستند و پشت کردند .

به او فرمود : «اینان را که قصد جان مرا کرده اند ، از من بِران و مرا از آنان ، آسوده گردان» .

امیر مؤمنان بر آنان یورش برد و تار و مارشان کرد . سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت که [مشرکان] از سوی دیگر به ایشان حمله کرده بودند ، و دوباره به آنان یورش برد و آنان را در هم شکست و ابو دجانه و سهل بن حنیف بر بالای سرِ پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بودند و به دست هر یک ، شمشیری بود تا از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کنند . .

ص: 292

. .

ص: 293

. .

10021.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام: كانَ أصحابُ اللِّواءِ يَومَ اُحُدٍ تِسعَةً ، قَتَلَهُم عَلِىٌّ عَن آخِرِهِم ، وَانهَزَمَ القَومُ ، وطارَت مَخزومٌ مُنذُ فَضَحَها عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ يَومَئِذٍ .

قالَ : وبارَزَ عَلِىٌّ الحَكَمَ بنَ الأَخنَسِ فَضَرَبَهُ فَقَطَعَ رِجلَهُ مِن نِصفِ الفَخِذِ فَهَلَكَ مِنها . (1)10022.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :المغازى :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ يَومَ اُحُدٍ : مَن لَهُ عِلمٌ بِذَكوانَ بنِ عَبدِ قَيسٍ ؟ قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أنَا رَأَيتُ يا رَسولَ اللّهِ فارِسا يَركُضُ فى أَثَرِهِ حَتّى لَحِقَهُ وهُوَ يَقولُ : لا نَجَوتُ إن نَجَوتَ ! فَحَمَلَ عَلَيهِ بِفَرَسِهِ وذَكوانُ راجِلٌ ، فَضَرَبَهُ وهُوَ يَقولُ : خُذها وأنَا ابنُ عِلاجٍ ! فَأَهوَيتُ إلَيهِ وهُوَ فارِسٌ ، فَضَرَبتُ رِجلَهُ بِالسَّيفِ حَتّى قَطَعتُها عَن نِصفِ الفَخِذِ ، ثُمَّ طَرَحتُهُ مِن فَرَسِهِ ، فَذَفَفتُ عَلَيهِ وإذا هُوَ أبُو الحَكَمِ بنُ الأَخنَسِ بنِ شَريقِ ابنِ عِلاجِ بنِ عَمرِو بنِ وَهبٍ الثَّقَفِىُّ . (2) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 88 عن أبى عبيده .
2- .المغازى : ج 1 ص 283 ، شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 275 .

10023.مکارم الأخلاق عن الحَسنِ بنِ الجَهمِ :امام صادق علیه السلام به نقل از پدرانش علیهم السلام : پرچمداران در جنگ اُحد ، نُه نفر بودند و علی علیه السلام تا آخرین نفرشان را کشت ، و مشرکان در هم شکستند و مخزوم (قبیله پرچمداران) ، از آن روز که علی بن ابی طالب علیه السلام رسوایشان کرد ، از چشم ها افتادند . علی علیه السلام با حَکَم بن اَخنس مبارزه کرد و با ضربه ای پایش را از میانه ران ، قطع کرد که در نتیجه آن ، کشته شد .10017.امام علی علیه السلام :المغازی :پیامبرخدا در جنگ اُحد پرسید: «چه کسی از ذکوان بن عبد قیس خبر دارد؟» .

علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! من سواری را دیدم که به دنبال او تاخت تا به وی رسید و گفت : نجات نیابم ، اگر نجات یابی !

پس آن سوار به ذکوان که پیاده بود ، یورش برد و بر او ضربه ای وارد کرد و می گفت : بگیر که من ابن علاج هستم !

من به سوی او رفتم و چون سواره بود ، با شمشیر به پایش نواختم و آن را از میانه رانش قطع کردم . سپس از اسب به زیرش افکندم و کارش را تمام کردم ومتوجّه شدم که او ابو الحکم ، پسر اخنس بن شریق بن علاج بن عمرو بن وهب ثقفی است . .

10018.امام على عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا انهَزَمَ النّاسُ يَومَ اُحُدٍ عَنِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله انصَرَفَ إلَيهِم بِوَجهِهِ وهُوَ يَقولُ : أنَا مُحَمَّدٌ ، أنَا رَسولُ اللّهِ ، لَم اُقتَل ولَم أمُت ... وكانَ النّاسُ يَحمِلونَ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله المَيمَنَةَ فَيَكشِفُهُم عَلِىٌّ عليه السلام ، فَإذا كَشَفَهُم أقبَلَتِ المَيسَرَةُ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَلَم يَزَل كَذلِکَ حَتّى تَقَطَّعَ سَيفُهُ بِثَلاثِ قِطَعٍ ، فَجاءَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَطَرَحَهُ بَينَ يَدَيهِ وقالَ : هذا سَيفى قَد تَقَطَّعَ ، فَيَومَئِذٍ أعطاهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ذَا الفَقارِ ، ولَمّا رَأى النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله اختِلاجَ (1) ساقَيهِ مِن كَثرَةِ القِتالِ رَفَعَ رَأسَهُ إلَى السَّماءِ وهُوَ يَبكى وقالَ : يا رَبِّ وَعَدتَنى أن تُظهِرَ دينَکَ وإن شِئتَ لَم يُعِيکَ ، فَأقبَلَ عَلِىٌّ عليه السلام إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أسمَعُ دَوِيّا شَديدا ، وأسمَعُ «أقدِم حَيزومُ» (2) وما أهُمُّ أضرِبُ أحَدا إلّا سَقَطَ مَيِّتا قَبلَ أن أضرِبَهُ . فَقالَ : هذا جَبرَئيلُ وميكائيلُ وإسرافيلُ فِى المَلائِکَهِ ، ثُمَّ جاءَ جَبرَئيلُ عليه السلام فَوَقَفَ إلى جَنبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ! إنَّ هذِهِ لَهِىَ المُواساةُ ، فَقالَ : إنَّ عَلِيّا مِنّى وأنَا مِنهُ ، فَقالَ جَبرَئيلُ : وأنَا مِنکُما . ثُمَّ انهَزَمَ النّاسُ . (3)9804.امام رضا عليه السلام :الإمام الكاظم عليه السلام :إنَّ جَبرَئيلَ قالَ يَومَ اُحُدٍ : يا مُحَمَّدُ ! إنَّ هذِهِ لَهِىَ المُؤاساةُ مِن عَلِىٍّ . قالَ : لِأ نَّهُ مِنّى وأنَا مِنهُ ، فَقالَ جَبرَئيلُ : وأنَا مِنکُما يا رَسولَ اللّهِ . ثُمَّ قالَ : لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ، ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ ، فَكانَ كَما مَدَحَ اللّهُ تَعالى بِهِ خَليلَهُ عليه السلام إذ يَقولُ : «فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَ هِيمُ» (4) . (5)9805.امام رضا عليه السلام :الكافى عن نعمان الرازى عَن الإمام الصادق عليه السلام :اِنهَزَمَ النّاسُ يَومَ اُحُدٍ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَغَضِبَ غَضَبا شَديدا ، قالَ : وكانَ إذا غَضِبَ انحَدَرَ عَن جَبينِهِ مِثلُ اللُّؤلُؤِ مِنَ العَرَقِ ، قالَ : فَنَظَرَ فَإذا عَلِىٌّ عليه السلام إلى جَنبِهِ ، فَقالَ لَهُ : اِلحَق بِبَنى أبيکَ مَعَ مَنِ انهَزَمَ عَن رَسولِ اللّهِ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، لى بِکَ اُسوَةٌ ، قالَ : فَاكفِنى هؤُلاءِ ، فَحَمَلَ فَضَرَبَ أوَّلَ مَن لَقِىَ مَنهُم ، فَقالَ جَبرَئيلُ عليه السلام : إنَّ هذِهِ لَهِىَ المُؤاساةُ يا مُحَمَّدُ ، فَقالَ : إنَّهُ مِنّى وأنَا مِنهُ ، فَقالَ جَبرَئيلُ عليه السلام : وأنَا مِنکُما يا مُحَمَّدُ .

فَقالَ أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام : فَنَظَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلى جَبرَئيلَ عليه السلام عَلى كُرسِىٍّ مِن ذَهَبٍ بَينَ السَّماءِ وَالأَرضِ وهُوَ يَقولُ : لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ، ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ . (6) .

1- .الاختلاج : الحركه والاضطراب (النهايه : ج 2 ص 60 «خلج») .
2- .اسم فرس جبرئيل عليه السلام (النهايه : ج 1 ص 467 «حيزم») .
3- .الكافى : ج 8 ص 318 ح 502 عن الحسين أبى العلاء الخفّاف وراجع تفسير القمّى : ج 1 ص 116 .
4- .الأنبياء : 60 .
5- .عيون أخبار الرضا : ج 1 ص 85 ح 9 ، الاحتجاج : ج 2 ص 340 ح 271 .
6- .الكافى : ج 8 ص 110 ح 90 وراجع علل الشرائع : ص 7 ح 3 وتفسير فرات : ص 95 ح 78 .

9806.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام :چون در جنگ اُحُد ، مردم از گِرد پیامبر صلی الله علیه و آله پراکنده شدند ، ایشان ، رو به آنان می فرمود : «من ، محمّد هستم . من پیامبر خدایم . کشته نشده و نمرده ام» . . .

مشرکان ، از سمت راست به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند که علی علیه السلام ، آنان را پراکنده می کرد و چون پراکنده شان می ساخت، از سمت چپ به پیامبر صلی الله علیه و آله یورش می بردند و پیوسته ، در این حال بود تا آن که شمشیرش شکست و سه تکّه شد .

پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و شمشیر شکسته اش را پیش ایشان [بر زمین] نهاد و گفت:این شمشیر من شکسته است.

آن روز ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، ذوالفقار را به او داد و چون پیامبر صلی الله علیه و آله ، لرزش پاهای علی علیه السلام را از فراوانی کارزار دید ، سر به آسمان بلند کرد و در حالی که می گریست ، گفت : «ای پروردگار ! به من وعده داده ای که از دینت پشتیبانی کنی ، و اگر بخواهی ، می توانی» .

پس علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله رو آورد و گفت : ای پیامبر خدا ! همهمه شدیدی می شنوم و می شنوم که می گوید : «حَیزوم ، (1) به پیش!» و قصد ضربه زدن به کسی را نمی کنم ، جز آن که پیش از ضربت من ، بی جان فرو می افتد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «این ، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام با فرشتگان اند» .

سپس جبرئیل علیه السلام آمد و کنار پیامبر خدا ایستاد و گفت: «ای محمّد ! بی گمان ، این کار ، ازخودگذشتگی است» .

[پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «علی از من است و من از علی ام» . جبرئیل علیه السلام گفت : «و من هم از شمایم» .

سپس ، مشرکان در هم شکسته شدند .9807.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام کاظم علیه السلام :جبرئیل علیه السلام در جنگ اُحد گفت : «ای محمّد ! بی گمان ، این کار ، یعنی ازخودگذشتگی علی» .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «چون او از من است و من از اویم» .

جبرئیل علیه السلام گفت : «و من هم از شما هستم ، ای پیامبر خدا !».

سپس گفت : «شمشیری جز ذوالفقار ، و جوان مردی جز علی علیه السلام نیست» .

پس همچون ستایش خدای متعال از خلیلش شد ، در آن جاکه می گوید : «جوانی که به او ابراهیم گفته می شود ، از آنان سخن می گوید» .9808.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الکافی به نقل از نعمان رازی از امام صادق علیه السلام : مردم در جنگ اُحد از گِرد پیامبر خدا پراکنده شدند و ایشان، به شدّت خشمگین شد. پیامبر صلی الله علیه و آله ، هرگاه خشمگین می شد ، عَرَق از پیشانی او چون مروارید می چکید .

پس نگریست و علی علیه السلام را در کنارش دید و به او فرمود: «به خویشانت ملحق شو ، آنان که از گِرد پیامبر خدا پراکنده شدند» .

علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! سرمشق من ، توای» .

پیامبر خدا فرمود : «پس مرا از اینان ، آسوده کن !» .

علی علیه السلام یورش برد و نخستین کسی را که از آنان دید، زد.

جبرئیل علیه السلام گفت : «ای محمّد ! بی گمان ، این کار ، همان ازخودگذشتگی است » .

[پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :]«بی گمان ، او از من است و من از اویم» .

جبرئیل علیه السلام هم گفت : «ای محمّد ! و من هم از شمایم» .

پس پیامبر خدا به جبرئیل علیه السلام نگریست که بر تختی از طلا ، میان آسمان و زمین نشسته و می گوید :

شمشیری جز ذوالفقار ، و جوان مردی جز علی نیست . .

1- .حیزوم ، نام مَرکب جبرئیل علیه السلام است .

9809.عنه عليه السلام :السيره النبويّه لابن هشام عن ابن أبى نجيح :نادى مُنادٍ يَومَ اُحُدٍ :

لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقا

رِ ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ (1)9810.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :المناقب للخوارزمى عن أبى ذرّ عن الإمام علىّ عليه السلام لِلمُهاجِرينَ وَالأَنصارِ بَعدَ حُصولِ البَيعَهِ لِعُثمانَ :ناشَدتُكُمُ اللّهَ تَعالى ، هَل تَعلَمونَ مَعاشِرَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ أنَّ جَبرَئيلَ عليه السلام أتَى النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ، ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ ؟ هَل تَعلَمونَ كانَ هذا ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . (2)10019.امام حسن عليه السلام :تاريخ الطبرى :قاتَلَ مُصعَبُ بنُ عُمَيرٍ دونَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ومَعَهُ لِواؤُهُ حَتّى قُتِلَ ، وكانَ الَّذى أصابَهُ ابنُ قَميئَةَ اللَّيثِىُّ ، وهُوَ يَظُنُّ أنَّهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَرَجَعَ إلى قُرَيشٍ فَقالَ : قَتَلتُ مُحَمَّدا ، فَلَمّا قُتِلَ مُصعَبُ بنُ عُمَيرٍ أعطى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله اللِّواءَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ رضى الله عنه . (3) .

1- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 106 ، المناقب لابن المغازلى : ص 197 ح 234 عن أبى رافع ، شرح نهج البلاغه : ج1 ص29 و ج 7 ص219 وزاد فى ذيله «إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله قال: هذا صوت جبرئيل» ؛ الإرشاد : ج 1 ص 87 عن سعد بن طريف عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلاموعن أبى رافع وعن عكرمه عن الإمام علىّ عليه السلام ، معانى الأخبار : ص 119 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 268 ح 292 كلاهما عن أبان بن عثمان عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، تفسير القمّى : ج 1 ص 116 عن أبى واثله، الأمالى للطوسى : ص 143 ح 232 عن محمّد بن إسحاق عن مشيخته ، شرح الأخبار : ج 1 ص 282 و ج 2 ص 381 ح 739 عن سفيان الثورى بإسناده عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 301 ح 296 ؛ الطرائف : ص 414 كلاهما عن أبى ذرّ ، نهج السعاده: ج1 ص122 وراجع الاحتجاج: ج 1 ص 324 ح 55 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 516 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 177 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 77 كلاهما عن ابن إسحاق ، الكامل

فى التاريخ : ج 1 ص 552 .

10020.امام باقر علیه السلام :السیره النبویه ، ابن هشام به نقل از ابن ابی نجیح : در جنگ اُحُد ، منادی ندا داد : «شمشیری جز ذوالفقار ، و جوان مردی جز علی نیست» .10021.امام صادق علیه السلام :المناقب ، خوارزمی به نقل از ابو ذر از امام علی علیه السلام ، خطاب به مهاجران و انصار ، پس از بیعت گرفتن برای عثمان : «شما را به خدای متعال سوگند می دهم ، آیا می دانید ای گروه مهاجر و انصار که جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : ای محمّد ! شمشیری جز ذو الفقار ، و جوان مردی جز علی نیست ؟ آیا می دانید که چنین بود؟» .

10022.امام کاظم علیه السلام :تاریخ الطبری:مصعب بن عمیر ، در پیش روی پیامبر خدا ، پرچم به دست، جنگید تا کشته شد و آن که وی را کشت ، ابن قمیئه لیثی بود که پنداشت وی پیامبر خداست . پس به سوی قریش بازگشت و گفت : محمّد را کشتم . و چون مصعب بن عمیر کشته شد ، پیامبر خدا ، پرچم را به علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد . . گفتند : آری ، چنین بود .

10023.مكارم الأخلاق (به نقل از حسن بن جهم) الإرشاد :لَمَّا انهَزَمَ النّاسُ عَنِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فى يَومِ اُحُدٍ ، وثَبَتَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ (1) لَهُ : ما لَکَ لا تَذهَبُ مَعَ القَومِ ، فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أذهَبُ وأدَعُکَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ ! وَاللّهِ لابَرِحتُ حَتّى اُقتَلَ أو يُنجِزَ اللّهُ لَکَ ما وَعَدَکَ مِنَ النَّصرِ ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : أبشِر يا عَلِىُّ ؛ فَإِنَّ اللّهَ مُنجِزٌ وَعدَهُ ، ولَن يَنالوا مِنّا مِثلَها أبَدا .

ثُمَّ نَظَرَ إلى کَتيبَهٍ قد أقبَلَت إلَيهِ ، فَقالَ لَهُ : لَو حَمَلتَ عَلى هذِهِ يا عَلِىُّ ، فَحَمَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقَتَلَ مِنها هِشامَ بنَ اُمَيَّةَ المَخزومِىَّ وَانهَزَمَ القَومُ . ثُمَّ أقبَلَت کَتيبَهٌ اُخرى ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اِحمِل عَلى هذِهِ ، فَحَمَلَ عَلَيها فَقَتَلَ مِنها عَمرَو بنَ عَبدِ اللّهِ الجُمَحِىَّ ، وَانهَزَمَت أيضا . ثُمَّ أقبَلَت کَتيبَهٌ اُخرى ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اِحمِل عَلى هذِهِ ، فَحَمَلَ عَلَيها فَقَتَلَ مِنها بِشرَ بنَ مالِکٍ العامِرِىَّ وَانهَزَمَتِ الکَتيبَهُ ، فَلَم يَعُد بَعدَها أحَدٌ مِنهُم .

وتَرَاجَعَ المُنهَزِمونَ مِنَ المُسلِمينَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وَانصَرَفَ المُشرِکونَ إلَى مَکَّهَ وَانصَرَفَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلَى المَدينَهِ ، فَاستَقبَلَتهُ فاطِمَهُ عليها السلام ومَعَها إناءٌ فيهِ ماءٌ ، فَغَسَلَ بِهِ وَجهَهُ ، ولَحِقَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وقَد خَضَبَ الدَّمُ يَدَهُ إلى کَتِفِهِ ومَعَهُ ذُو الفَقارِ ، فَناوَلَهُ فاطِمَهَ عليها السلام وقالَ لَها : خُذى هذَا السَّيفَ فَقَد صَدَقَنِى اليَومَ . وأنشَأ يَقولُ :

أ فاطِمُ هاکِ السَّيفَ غَيرَذَميمٍ

فَلَستُ بِرِعديدٍ ولا بِمليمٍ (2) لَعَمرى لَقَد أعذَرتُ فى نَصرِأحمَدَ

وطاعَهِ رَبٍّ بِالعِبادِ عَليمٍ أميطى دِماءَ القَومِ عَنهُ فَإِنَّهُ

سَقى آلَ عَبدِ الدّارِ کَأسَ حَميمٍ

وقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : خُذيهِ يا فاطِمَهُ ، فَقَد أدّى بَعلُکِ ما عَلَيهِ وقَد قَتَلَ اللّهُ بِسَيفِهِ صَناديدَ قُرَيشٍ . (3) .

1- .فى المصدر : «فقال» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .

2- .رجلٌ رِعْديد : جبان يُرعَد عند القتال جبنا . والمَلِيم : مَن استحقّ اللّوْم (لسان العرب : ج 3 ص 179 «رعد» و ج 12 ص 557 «لوم») .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 89 وراجع إعلام الورى : ج 1 ص 378 وشرح الأخبار : ج 1 ص 286 ح 280 ودعائم الإسلام : ج 1 ص 374 والمناقب للكوفى : ج 1 ص 466 ح 369 و ص477 ح 382 و ص485 ح 392 وبحار الأنوار : ج 20 ص 87 .

9812.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الإرشاد:چون مردم در جنگ اُحد از گِرد پیامبر صلی الله علیه و آله پراکنده شدند و امیر مؤمنان ، ایستادگی کرد ، [پیامبر صلی الله علیه و آله]به او فرمود : «تو چرا با مردم نرفتی؟» .

امیر مؤمنان گفت : بروم و تو را وا نهم ، ای پیامبر خدا؟ ! به خدا سوگند که نمی روم تا کشته شوم و یا خداوند ، وعده یاری به تو را تحقّق بخشد .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «ای علی ! مژده باد که خداوند ، وعده اش را تحقّق می بخشد و مشرکان ، دیگر هیچ گاه مانند امروز بر ما دست نمی یابند !» .

سپس به گروهی که به او رو آورده بودند ، نگریست و به علی علیه السلام فرمود : «ای علی ! کاش به اینان حمله می بردی» .

امیر مؤمنان ، حمله برد و هشام بن امیّه مخزومی را از آنان کُشت و گروه ، در هم شکست .

پس گروه دیگری رو آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : «به اینان حمله کن !» ، که بر آنان حمله کرد و عمرو بن عبد اللّه جُمحی را از آنان کُشت و آنان نیز پراکنده شدند .

سپس گروه دیگری رو آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : «به این گروه ، حمله کن !» که بر آنان حمله بُرد و بشر بن مالک عامری را از آنان کُشت و گروه ، در هم شکست و پس از آن ، دیگر هیچ یک از آنان بازنگشت .

مسلمانانِ فراری به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله باز آمدند و مشرکان ، به مکّه بازگشتند . پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به مدینه بازگشت . پس فاطمه علیها السلام به استقبال او آمد و با ظرف آبی که همراه داشت ، صورت پدر را شست . در پی او ، علی علیه السلام آمد که دستش تا شانه خونین بود و «ذوالفقار» را همراه داشت . آن را به فاطمه علیها السلام داد و گفت : این شمشیر را بگیر که امروزْ مرا همگامی استوار بود ؛ و این شعر را سرود :

«ای فاطمه ! شمشیر را بگیر که نکوهش شده نیست

و من نیز نه ترسو و نه مستحقّ ملامتم . به جانم سوگند ، در یاری محمّد ، کوتاهی نکردم

و نیز در اطاعت از پروردگاری که به بندگانش داناست . خون مشرکان را از آن بزدای که این (شمشیر)

کاسه آب جوشان به خاندان عبد الدار نوشانْد» .

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای فاطمه ! آن را بگیر که همسرت ، حقّ آن را ادا کرد و خدا با شمشیر او ، دلاوران قریش را کشت» . .

9813.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام حينَما رَجَعَ مِن غَزوَهِ اُحُدٍ وأعطى فاطِمَةَ عليها السلام سَيفَهُ :

أ فاطِمُ هاكِ السَّيفَ غَيرَ ذَميمٍ

فَلَستُ بِرِعديدٍ ولا بِمليمٍ لَعَمرى لَقَد قاتَلتُ فى حُبِّ أحمَدَ

وطاعَهِ ربٍّ بِالعِبادِ رَحيمٍ وسَيفى بِكَفّى كَالشِّهابِ أهُزُّهُ

أجُذُّ بِهِ مِن عاتِقٍ وصَميمٍ فَما زِلتُ حَتّى فَضَّ رَبّى جُموعَهُم

وحَتّى شَفَينا نَفسَ كُلِّ حَليمٍ (1)9814.عنه عليه السلام :المغازى عن الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا كانَ يَومُ اُحُدٍ وجالَ النّاسُ تِلكَ الجَولَةَ أقبَلَ اُمَيَّةُ بنُ أبى حُذَيفَةَ بنِ المُغيرَهِ ، وهُو دارِعٌ مُقَنَّعٌ فِى الحَديدِ ، ما يُرى مِنهُ إلّا عَيناهُ ، وهُوَ يَقولُ : يَومٌ بِيَومِ بَدرٍ ، فَيَعتَرِضُ لَهُ رَجُلٌ مِنَ المُسلِمينَ فَيَقتُلُهُ اُمَيَّهُ .

قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : وأصمُدُ لَهُ فَأَضرِبُهُ بِالسَّيفِ عَلى هامَتِهِ وعَلَيهِ بَيضَهٌ وتَحتَ البَيضَهِ مِغفَرٌ ، فَنَبا سَيفى ، وكُنتُ رَجُلاً قَصيرا ، ويَضرِبُنى بِسَيفِهِ فَأَتَّقى بِالدَّرَقَهِ ، فَلَحِجَ (2) سَيفُهُ فَأَضرِبُهُ وكانَت دِرعُهُ مُشَمَّرَهً فَأَقطَعُ رِجلَيهِ ، ووَقَعَ فَجَعَلَ يُعالِجُ سَيفَهُ حَتّى خَلَّصَهُ مِنَ الدَّرَقَهِ (3) ، وجَعَلَ يُناوِشُنى وهُوَ بارِكٌ عَلى رُكبَتَيهِ ، حَتّى نَظَرتُ إلى فَتقٍ تَحتَ إبطِهِ فَأَخُشُّ بِالسَّيفِ فيهِ ، فَمالَ وماتَ وَانصَرَفتُ عَنهُ . (4) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 533 ؛ بشاره المصطفى : ص 187 عن أبى رافع نحوه .
2- .أى نشِب فيه (النهايه : ج 4 ص 236 «لحج») .
3- .الدَّرَقه : تُرْس من جلود ليس فيه خشب ولا عَقَب (لسان العرب : ج 10 ص 95 «درق») .
4- .المغازى : ج 1 ص 279 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 88 عن أبى عبيده عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام نحوه .

9812.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام هنگامی که از جنگ اُحد بازگشت و شمشیرش را به فاطمه علیها السلام داد :

ای فاطمه ! این شمشیر را بگیر که نکوهش شده نیست

و من نیز نه ترسو و نه مستحقّ ملامتم . به جانم سوگند ، به خاطر دوستی احمد جنگیدم

و در اطاعت پروردگاری که به بندگانش مهربان است . و شمشیر را در کفم ، چون شهاب می چرخاندم

با آن ، گردن و ستون بدن را در هم می شکستم . هماره چنین بودم تا که پروردگارم جمعشان را پراکنده کرد

و تا آن که جانِ هر بردبار را شفا بخشیدیم .9813.امام صادق علیه السلام :المغازی به نقل از امام علی علیه السلام : چون جنگ اُحد شد و مشرکان ، حمله کردند ، امیّه بن ابی حذیفه بن مغیره ، در حالی که زره به تن داشت و غرق در آهن و فولاد بود و جز چشمانش دیده نمی شد ، روی آورد و می گفت : امروز در برابر بدر .

یکی از مسلمانان ، راه را بر او بست ؛ امّا امیّه وی را کشت . من آهنگ او کردم و با شمشیر ، بر سرش که زیر زره و کلاهخود بود ، کوفتم ؛ امّا چون قدّم کوتاه[تر از او] بود ضربه ام کارگر نیفتاد . او با شمشیرش به من ضربه می زد و من با سپر چرمی از خود ، دفاع می کردم . شمشیرش در سپرم فرو رفت و چون زرهش را بالا زده بود ، به او ضربه زدم و پاهایش را قطع کردم . او افتاد و به درآوردن شمشیرش از سپر من پرداخت ، تا این که آن را درآورد و در حالی که روی زانوانش ایستاده بود ، با من می جنگید تا آن که در زیر بغلش شکافی دیدم . شمشیرم را در آن فرو کردم . پس کج شد و [افتاد و]مُرد و من از او دست برداشتم . .

9814.امام صادق علیه السلام :الإرشاد عن سعید بن المسیّب :لَو رَأَیتَ مَقامَ عَلِیٍّ یَومَ اُحُدٍ لَوَجَدتَهُ قائِما عَلی مَیمَنَهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَذُبُّ عَنهُ بِالسَّیفِ وقَد وَلّی غَیرُهُ الأَدبارَ . (1)9815.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (فی الدعاءِ) الإمام الباقر علیه السلام :أصابَ عَلِیّا علیه السلام یَومَ اُحُدٍ سِتّونَ جِراحَةً . (2)9815.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در دعا) تفسیرالقمّی عن أبی واثله شقیق بن سلمه فی عَلِیٍّ علیه السلام : أصابَهُ فی وَجهِهِ ورَأسِهِ وصَدرِهِ وبَطنِهِ ویَدَیهِ ورِجلَیهِ تِسعونَ جِراحَةً . (3)9816.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «أمَّا الَّذینَ فی قُلُوب) اُسد الغابه عن سعید بن المسیّب :لَقَد أصابَت عَلِیّا یَومَ اُحُدٍ سِتَّ عَشَرَهَ ضَربَةً ، کُلُّ ضَربَهٍ تُلزِمُهُ الأَرضَ ، فَما کانَ یَرفَعُهُ إلّا جِبریلُ علیه السلام . (4)9817.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرّ) السیره النبویّه ، لابن هشام عن ابن إسحاق :لَمَّا انصَرَفَ أبو سُفیانَ ومَن مَعَهُ نادی : إنَّ مَوعِدَکُم بَدرٌ لِلعامِ القابِلِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِرَجُلٍ مِن أصحابِهِ : قُل : نَعَم ، هُوَ بَینَنا وبَینَکُم مَوعِدٌ .

ثُمَّ بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ فَقالَ : اُخرُج فی آثارِ القَومِ ، فَانظُر ماذا یَصنَعونَ وما یُریدون ، فَإن کانوا قَد جَنَّبُوا الخَیلَ وَامتَطَوُا الإِبِلَ فَإنَّهُم یُریدونَ مَکَّهَ ، وإن رَکِبُوا الخَیلَ وساقُوا الإِبِلَ فَإنَّهُم یُریدونَ المَدینَهَ ، وَالَّذی نَفسی بِیَدِهِ لَئِن أرادوها لَأَسیرَنَّ إلَیهِم فیها ، ثُمَّ لَاُناجِزَنَّهُم !

قالَ عَلِیٌّ : فَخَرَجتُ فی آثارِهِم أنظُرُ ماذا یَصنَعونَ ، فَجَنَّبُوا الخَیلَ وَامتَطَوُا الإِبِلَ ووَجَّهوا إلی مَکَّهَ . (5) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 88 .
2- .مجمع البیان : ج 2 ص 852 عن أبان بن عثمان، بحار الأنوار : ج 41 ص 3 ح 4 .
3- .تفسیر القمّی : ج 1 ص 116 ، بحار الأنوار : ج 20 ص 54 ح 3 .
4- .اُسد الغابه : ج 4 ص 93 الرقم 3789 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 415 ح 762 عن سعد بن المسیّب ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 240 کلاهما نحوه .

5- .السیره النبویّه لابن هشام : ج 3 ص 100 ، تاریخ الطبری : ج 2 ص 527 ، الکامل فی التاریخ : ج 1 ص 556 نحوه .

9818.عنه علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «الذینَ آمَنوا و لَم یَلْ) الإرشاد به نقل از سعید بن مسیّب : اگر جایگاه علی علیه السلام را در جنگ اُحد می دیدی ، او را در سمت راست پیامبر خدا می یافتی که با شمشیر ، از او دفاع می کند و جز او همه پشت کرده بودند .9816.امام باقر علیه السلام (درباره آیه: «اما کسانی که در دلهایشان بیماری اس) امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام در روز اُحُد ، شصت زخم برداشت .9817.امام صادق علیه السلام (درباره آیه: «می خواهد آلودگی را از شما بزداید») تفسیر القمّی به نقل از ابو واثله شقیق بن سلمه ، درباره علی علیه السلام :صورت و سر و سینه و شکم و دستان و پاهای او ، نود زخم برداشت .9818.امام صادق علیه السلام (درباره آیه: «کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود) اُسد الغابه به نقل از سعید بن مسیّب : بی گمان ، در جنگ اُحُد ، شانزده ضربه به علی علیه السلام رسید که هر یک ، او را به خاک انداخت و جز جبرئیل علیه السلام ، او را بلند نمی کرد .9819.عنه علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «کذلکَ یَجْعَلُ اللّهُ ا) السیره النبویّه ، ابن هشام به نقل از ابن اسحاق : چون ابو سفیان و همراهانش بازگشتند ، ندا داد : وعده دیدار ، سال آینده در بدر .

پس پیامبر خدا به مردی از اصحابش گفت ، بگو : «آری ، وعده گاه ما و شما باشد» .

سپس پیامبر خدا ، علی بن ابی طالب علیه السلام را فرستاد و فرمود : «در پیِ [این]گروه ، بیرون برو و بنگر که چه تصمیمی دارند . اگر اسب ها را از خود دور کرده اند و بر شترها سوار شده اند ، قصد مکّه دارند ، و اگر بر اسب ها سوار شده اند و شترها را رانده اند ، قصد مدینه دارند ، و سوگند به آن که جانم در دست اوست ، اگر قصد مدینه داشته باشند ، به سوی آنها می روم و با آنان می جنگم» .

علی علیه السلام می گوید : در پیِ آنان بیرون رفتم تا بنگرم که چه می کنند . آنان اسب ها را از خود دور کردند و بر شتران سوار شدند و به مکّه رو نمودند . .

9820.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام (فى قولهِ تعالى : {Q} «و ما وَجَدْنا لِأكْثَرِهِ) الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا أنزَلَ اللّهُ سُبحانَهُ قَولَهُ : «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُواْ أَن يَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (1) عَلِمتُ أنَّ الفِتنَةَ لا تَنزِلُ بِنا ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أظهُرِنا ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما هذِهِ الفِتنَةُ الَّتى أخبَرَکَ اللّهُ تَعالى بِها ؟ فَقالَ :

يا عَلِىُّ ، إنَّ اُمَّتى سَيُفتَنونَ مِن بَعدى . فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أوَلَيسَ قَد قُلتَ لى يَومَ اُحُدٍ حَيثُ استُشهِدَ مَن استُشهِدَ مِنَ المُسلِمينَ ، وحيزَت عَنِّى الشَّهادَةُ ، فَشَقَّ ذلِکَ عَلَىّ ، فَقُلتَ لى : أبشِر ؛ فَإِنَّ الشَّهادَةَ مِن وَرائِکَ .

فَقال لى : إنَّ ذلِکَ لَکَذلِکَ ، فَکَيفَ صَبرُکَ إذَن ؟ فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، لَيسَ هذا مِن مَواطِنِ الصَّبرِ ، ولکِن مِن مَواطِنِ البُشرى وَالشُّکرِ . (2) .

1- .العنکبوت : 1 و 2 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 156 .

9821.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :چون خدای سبحان ، آیه «الف ، لام ، میم * آیا مردم گمان کردند همین که گفتند ایمان آوردیم ، وا نهاده می شوند و امتحان نمی شوند؟» را نازل کرد ، دانستم که تا پیامبر خدا در میان ماست ، فتنه بر ما در نمی آید .

پس گفتم : ای پیامبر خدا ! این فتنه ای که خداوندْ تو را از آن خبر داده ، چیست؟

فرمود : «ای علی ! امّت من پس از من ، دچار فتنه می شوند» .

گفتم : ای پیامبر خدا ! آیا در جنگ اُحد ، آن جا که برخی از مسلمانانْ شهید شدند و من نشدم و این بر من گران آمد ، به من نفرمودی : «مژده ده که شهادت در پی توست !»؟

به من فرمود : «آن ، همین گونه است . پس در آن هنگام ، صبرت چگونه است؟» .

گفتم : ای پیامبر خدا ! این از جایگاه های صبر نیست ؛ بلکه از جایگاه های بشارت و شکر است . .

الفصل الخامس : ارغام العدوّ على التسليم فى غزوتين5 / 1غَزوَةُ بَنِى النَّضيرِكان بنو النضير قد عقدوا حلفا مع المسلمين ، ثمّ همّوا بقتل النبىّ صلى الله عليه و آله . وكان صلى الله عليه و آله قد عرف تحرّكاتهم السرّيّه بعد اُحد ، فقصد حصنهم لتقصّى الحقيقه ، وكان مطلبه الظاهرى دفع ديه رجلين من قبيله بنى عامر . تظاهر بنو النضير باستقباله صلى الله عليه و آله فى مشارف الحصن ، ولمّا نام صلى الله عليه و آله مع أصحابه فى ظلّ الحصن ، خطّطوا لقتله ، لكنّه علم بمكيدتهم حين مهّدوا لتنفيذها فيمّم المدينه على غفله منهم (1) بعد أن نقضوا حلفهم ونكثوا عهدهم ، فأمر بإجلائهم عن بيوتهم ، وترحيلهم عن ديارهم ، فكابروا ولجّوا ، فحاصرهم فى ربيع الأوّل سنه (4) من الهجره (2) . وفى ضوء بعض المعلومات التاريخيّه نزحوا عن ديارهم أذلّةً صاغرين بعد أن قتل عشره منهم . (3)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 551 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 199 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 564 .
2- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 245 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 200 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 92 و 93 ؛ المغازى : ج 1 ص 371 .

فصل پنجم : به تسلیم کشاندن دشمن در دو جنگ

5 / 1 جنگ بنی نضیر

فصل پنجم : به تسلیم واداشتن دشمن در دو جنگ5 / 1جنگ بنی نضیربنی نضیر که با مسلمانان پیمان بسته بودند ، آهنگ کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله کردند . پیامبر خدا که از خیزش های پنهان آنان پس از جریان اُحد آگاه شده بود ، برای بررسی حقیقت ، به سوی دژ آنان حرکت کرد و عنوان ظاهری این حرکت را پرداختِ خون بهای دو نفر از قبیله بنی عامر قرار داد . آنان ، در آستان دژ ، به ظاهر از پیامبر صلی الله علیه و آله استقبال کردند و چون پیامبر خدا با یارانش در سایه دژ آرمیدند ، نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را کشیدند و هنوز در مقدّمات اجرای آن بودند که پیامبر خدا آگاه شد و بی آن که آنان بفهمند ، راه مدینه را پیش گرفت . اکنون آنان پیمان را شکسته بودند . پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد که خانه های خویش را وا نهند و از آن دیار بروند ؛ امّا آنان خیره سری کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم در ربیع اوّل سال چهارم هجری ، آنان را محاصره کرد و بنا به برخی گزارش ها پس از آن که ده نفر کشته دادند ، با ذلّت از آن دیار رفتند .

.

10025.مكارم الأخلاق :الإرشاد :لَمّا تَوَجَّهَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلى بَنِى النَّضيرِ ، عَمِلَ عَلى حصارِهِم ، فَضَرَبَ قُبَّتَهُ فى أقصى بَنى حُطَمَةَ مِنَ البَطحاءِ ، فَلَمّا أقبَلَ اللَّيلُ رَماهُ رَجُلٌ مِن بَنِى النَّضيرِ بِسَهمٍ فَأصابَ القُبَّةَ ، فَأَمَرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله أن تُحَوَّلَ قُبَّتُهُ إلَى السَّفحِ ، وأحاطَ بِهِ المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ .

فَلَمَّا اختَلَطَ الظَّلامُ فَقَدوا أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقالَ النّاسُ : يا رَسولَ اللّهِ ، لا نَرى عَلِيّا ؟ فَقالَ صلى الله عليه و آله : أراهُ فى بَعضِ ما يُصلِحُ شَأنَكُم . فَلَم يَلبَث أن جاءَ بِرَأسِ اليَهودِىِّ الَّذى رَمَى النَّبِىَّ صلَى الله عليه و آله وكانَ يُقالُ لَهُ : عَزورا فَطَرَحَهُ بَينَ يَدَيِ النَّبِىِّ صلَى الله عليه و آله . فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : كَيفَ صَنَعتَ ؟ فَقالَ : إنّى رَأَيتُ هذَا الخَبيثَ جَريئا شُجاعا ، فَكَمَنتُ لَهُ وقُلتُ : ما أجرَأَهُ أن يَخرُجَ إذَا اختَلَطَ الظَّلامُ يَطلُبُ مِنّا غِرَّةً (1) ، فَأَقبَلَ مُصلِتا سَيفَهُ فى تِسعَةِ نَفَرٍمِن أصحابِهِ اليَهودِ ، فَشَدَدتُ عَلَيهِ فَقَتَلتُهُ وأفلَتَ أصحابُهُ ولَم يَبرَحوا قَريبا ، فَابعَث مَعى نَفَرا ؛ فَإِنّى أرجو أن أظفَرَ بِهِم !

فَبَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَعَهُ عَشَرَةً ، فيهِم : أبو دُجانَةَ سِماكُ بنُ خَرَشَةَ ، وسَهلُ بنُ حُنَيفٍ ، فَأَدرَكوهُم قَبلَ أن يَلِجُوا الحِصنَ ، فَقَتَلوهُم وجاؤوا بِرُؤوسِهِم إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَأَمَرَ أن تُطرَحَ فى بَعضِ آبارِ بَنى حُطَمَةَ .

وكانَ ذلِكَ سَبَبُ فَتحِ حُصونِ بَنِى النَّضيرِ . (2)5 / 2غَزوَةُ بَنى قُرَيظَهَأخفقت المؤامره الكبرى التى تآزر عليها المشركون واليهود فى غزوه الخندق ، ونكث بنو قريظه حلفهم الذى كان قد عقدوه مع المسلمين على عدم التعرّض لهم ، ومالؤوا المشركين ضدّ النبىّ صلى الله عليه و آله (3) ، فعزم صلى الله عليه و آله فى غد ذلک اليوم الذى فرّ فيه المشركون على اقتحام حصن بنى قريظه ، وهو آخر وكر فسادٍ لليهود قرب المدينه (4) . وبعد أن صلّى صلى الله عليه و آله صلاه الظهر ، أصدر أمره بالتعبئه العسكريّه ، وأخبر المسلمين بإقامه صلاه العصر فى حىّ «بنى قريظه» . (5) وتجلّت شخصيّه الإمام عليه السلام فى هذا التحرّک أيضا ، وكان دوره فيه لافتا للنظر لاُمور : 1 . كانت رايه الإسلام الخفّاقه بيده المقتدره . (6) 2 . كان آمرا على مقدّمه الجيش . (7) 3 . كان بنو قريظه قد تسامعوا به ، ولمّا رأوه ، قالوا : جاء قاتل عمرو بن عبد ودّ . يقول ابن هشام : نزل بنو

قريظه على حكم سعد بن معاذ ؛ لأنّ علىّ بن أبى طالب قال : «وَاللّهِ لَأَذوقَنَّ ما ذاقَ حَمزَهُ أو لَأَفتَحَنَّ حِصنَهُم» . (8) 4 . رضى اليهود بحكم سعد بن معاذ فيهم ؛ إذ كانوا يظنّون أنّه سيحكم لهم بسبب الأواصر القديمه التى كانت تربطهم به ، لكنّه حكم بقتل رجالهم ، ومصادره أموالهم ، وسبى ذراريهم . (9)

.

1- .الغِرّه : الغفله (النهايه : ج 3 ص 355 «غرر») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 92 ؛ المغازى : ج 1 ص 371 نحوه .
3- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 571 ، المغازى : ج 2 ص 455 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 287 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 231 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 569 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 52 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 581 و 583 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 244 ، المغازى : ج 2 ص 497 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 307 و 309 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 573 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 581 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 245 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 308 .
6- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 74 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 582 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 311 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 245 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 573 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 52 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 582 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 245 ، المغازى : ج 2 ص 499 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 311 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 573 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 109 .
8- .السيره النبويّه لابن هشام : ج3 ص251 ؛ الإرشاد: ج1 ص109 .
9- .الإرشاد : ج 1 ص 111 .

5 / 2 جنگ بنی قُرَیظه

9826.امام علی علیه السلام :الإرشاد:چون پیامبر خدا به سوی بنی نضیر رو آورد ، آنان را محاصره کرد و خیمه فرماندهی اش را در دورترین نقطه دشت متعلّق به بنی حُطَمه بر پا کرد و چون شب در رسید ، مردی از بنی نضیر ، تیری به سوی آن [خیمه] پرتاب نمود که به خیمه اصابت کرد . پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که خیمه اش را به دامنه کوه ، منتقل کنند و مهاجران و انصار ، گِردش را گرفتند .

چون تاریکی همه جا را فرا گرفت ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را نیافتند . مردم گفتند : ای پیامبر خدا ! علی را نمی بینیم ؟

فرمود : «گمان دارم که در پیِ اصلاح کار شماست» .

طولی نکشید که علی علیه السلام ، سرِ یهودی تیرانداز را که «عزورا» نامیده می شد ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و آن را پیش ایشان افکند . پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «چگونه این کار را کردی؟» .

گفت : من دیدم که این خبیث ، گستاخ و نترس است . پس به کمینش نشستم و [با خود] گفتم : نکند که جرئت کند و در تاریکی شب ، در پیِ غافلگیر کردن ما باشد که دیدم با شمشیرِ کشیده و همراه با نُه نفر از یاران یهودی اش پیش می آید . به او حمله کردم و سخت گرفتم تا وی را کشتم و یارانش گریختند و خیلی دور نشده اند ، و اگر چند نفر با من بفرستی ، امید دارم به آنان دست یابم .

پیامبر خدا ، ده نفر را با او روانه کرد که در میان آنان ، ابو دُجانه سِماک بن خَرَشَه و سهل بن حنیف هم بودند که پیش از آن که [آنان] به دژ پناه برند ، به آنان رسیدند و همه آنها را کشتند و سرهایشان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند . ایشان هم فرمان داد که آنها را در یکی از چاه های بنی حُطَمه بیندازند و آن [اقدامات] ، سبب فتح دژهای بنی نضیر شد .5 / 2جنگ بنی قُرَیظهدر نبرد خندق (احزاب) ، توطئه بزرگ مشرکان و یهودیان در هم شکست . در آن نبرد ، بنی قریظه ، پیمان عدم تعرّض به مسلمانان را شکسته و با مشرکان ، علیه پیامبر صلی الله علیه و آله همدستی کرده

بودند . پیامبر خدا ، فردای روز فرار مشرکان ، عازم در هم شکستن دژ بنی قریظه ، آخرین لانه فساد یهودیان در کنار مدینه شد . پیامبر خدا ، نماز ظهر را خواند و فرمان بسیج داد و فرمود: «نماز عصر را در منطقه بنی قریظه به جا می آوریم» . جلوه شخصیت علی علیه السلام در این حرکت نیز چشمگیر است ، بدین سان که : 1 . پرچم بلند اسلام در دستان پرتوان علی علیه السلام بود . 2 . پیشروان سپاه را علی علیه السلام فرماندهی می کرد . 3 . بنی قریظه ، آوازه علی علیه السلام را شنیده بودند و چون وی را دیدند ، فریاد می زدند : «قاتلِ عمرو بن عبدِ وُد آمد» . ابن هشام می گوید : سبب تسلیم شدن بنی قریظه به حکمیت سعد بن مُعاذ ، این بود که علی علیه السلام فریاد کشید : «به خدا سوگند ، یا شربتی که حمزه نوشید ، می نوشم و یا دژ آنان را می گشایم!» . 4 . یهودیان ، به لحاظ پیوستگی و دوستی دیرینی که با سعد بن معاذ داشتند ، به داوری او که می پنداشتند به نفع آنان خواهد بود ، گردن نهادند و سعد بن معاذ ، حکم کرد که مردان آنها کشته شوند ، اموالشان مصادره شود و فرزندانشان اسیر گردند .

.

ص: 312

. .

ص: 313

. .

9830.عنه عليه السلام :الإرشاد :لَمّا انهَزَمَ الأَحزابُ ووَلَّوا عَنِ المُسلِمينَ الدُّبُرَ ، عَمِلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى قَصدِ بَنى قُرَيظَةَ ، وأنفَذَ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام إلَيهِم فى ثَلاثينَ مِنَ الخَزرَجِ ، فَقالَ لَهُ : اُنظُر بَنى قُرَيظَةَ هَل تَرَكوا حُصونَهُم !

فَلَمّا شارَفَ سورَهُم سَمِعَ مِنهُمُ الهجرَ (1) ، فَرَجَعَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأخبَرَهُ ، فَقالَ : دَعهُم ، فَإِنَّ اللّهَ سَيُمَكِّنُ مِنهُم ، إنَّ الَّذى أمكَنَکَ مِن عَمرِو بنِ عَبدِ وَدٍّ لا يَخذُلُکَ ، فَقِف حَتّى يَجتَمِعَ النّاسُ إلَيکَ ، وأبشِر بِنَصرِ اللّهِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ قَد نَصَرَنى بِالرُّعبِ بَينَ يَدَىَّ مَسيرَةَ شَهرٍ .

قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : فَاجتَمَعَ النّاسُ إلَىَّ ، وسِرتُ حَتّى دَنَوتُ مِن سورِهِم ، فَأشرَفوا عَلَىَّ ، فَحينَ رَأَونى صاحَ صائِحٌ مِنهُم : قَد جاءَكُم قاتِلُ عَمرٍو ، وقالَ آخَرُ : قَد أقبَلَ إلَيكُم قاتِلُ عَمرٍو ، وجَعَلَ بَعضُهُم يَصيحُ بِبَعضٍ ويَقولُونَ ذلِکَ ، وألقَى اللّهُ فى قُلوبِهِمُ الرُّعبَ ، وسَمِعتُ راجِزا يَرجُزُ :

قَتَلَ عَلِىٌّ عَمرا

صادَ عَلِىٌّ صَقْرا قَصَمَ عَلِىٌّ ظَهرا

أبرَمَ عَلِىٌّ أمرا هَتَکَ عَلِىٌّ سَترا

فَقُلتُ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أظهَرَ الإِسلامَ وقَمَعَ الشِّرکَ . وكانَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله قالَ لى حينَ تَوَجَّهتُ إلى بَنى قُرَيظَةَ : سِر عَلى بَرَكَةِ اللّهِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ قَد وَعَدَکَ أرضَهُم ودِيارَهُم . فَسِرتُ مُستَيقِنا لِنَصرِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ حَتّى رَكَزتُ الرّايَةَ فى أصلِ الحِصنِ . (2) .

1- .هو الخَنا والقبيحُ من القول (النهايه : ج 5 ص 245 «هجر») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 109 ، كشف اليقين : ص 158 ح 170 ، بحار الأنوار : ج 2 ص 262 ح 19 .

9831.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (بعدَ قتلِ طلحةَ و الزُّبیرِ) الإرشاد:چون احزاب و گروه های مشرکان پراکنده شدند و از برابر مسلمانان عقب نشینی کردند ، پیامبر خدا به قصد بنی قریظه ، دست به کار شد و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را با سی نفر از خزرجیان به سوی آنان فرستاد و به او فرمود : «بنگر که آیا بنی قریظه ، دژهای خود را ترک کرده اند؟» .

علی علیه السلام ، چون به نزدیک باروهایشان رسید ، از آنان دشنام شنید . لذا به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و ایشان را باخبر کرد . پیامبر خدا فرمود : «رهایشان کن که خداوند ، [ما را] بر آنها چیره می کند . همان کسی که تو را بر عمرو بن عبدوُد چیره کرد ، تنهایت نمی گذارد . پس بِایست تا مردم به گِرد تو جمع شوند و تو را مژده باد به یاری الهی که خداوند ، مرا از یک ماه پیش ، با افکندن ترسی [در دل آنان] یاری داده است» .

علی علیه السلام می گوید : مردم به گِرد من جمع شدند و حرکت کردم تا به باروهایشان نزدیک شدم . یهودیان از بالا نگریستند و چون مرا دیدند ، یکی از آنان فریاد کشید : «قاتل عمرو به سوی شما آمد» . و دیگری گفت : «بی گمان ، قاتل عمرو به شما رو آورد» و برخی از آنها این را به فریاد به یکدیگر می گفتند و خداوند ، در دل هایشان ترس انداخت و شنیدم که رجزخوانی چنین می خواند :

علی ، عمرو را کشت

علی ، پرنده شکاری را شکار کرد . علی پشت را شکست

علی ، کار را استوار کرد . علی ، پرده را درید .

پس گفتم : سپاس ، خدای را که اسلام را چیره ساخت و شرک را در هم کوبید . آن گاه که قصد بنی قریظه کردم ، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : «با برکت خدا حرکت کن که خداوند ، سرزمین و خانه هایشان را به تو وعده داده است » . پس با یقین به نصرت خدای عز و جل حرکت کردم تا آن که پرچم را در میان دژ ، در زمین فرو بردم . .

9827.امام على عليه السلام :السيره النبويّه لابن هشام فى ذِكرِ نُزولِ بَنى قُرَيظَةَ عَلى حُكمِ سَعدِ بنِ مُعاذٍ : إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ صاحَ وهُم مُحاصِرو بَنِى قُرَيظَةَ : يا كَتيبَةَ الإيمانِ . وتَقَدَّمَ هُوَ وَالزُّبَيرُ بنُ العَوّامِ وقالَ : وَاللّهِ لَأَذوقَنَّ ما ذاقَ حَمزَهُ أو لَأَفتَحَنَّ حِصنَهُم ؛ فَقالوا : يا مُحَمَّدُ ، نَنزِلُ عَلى حُكمِ سَعدِ بنِ مُعاذٍ . (1) .

1- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 251 ، البدايه والنهايه : ج 4 ص 122 .

9828.امام علی علیه السلام :السیره النبویّه ، ابن هشام در ذکر گردن نهادن بنی قریظه به حکم سعد بن معاذ : علی بن ابی طالب علیه السلام ، در حالی که [با گروهش] بنی قریظه را محاصره کرده بود ، فریاد برآورد : «ای لشکریان ایمان !» و با زبیر بن عوّام ، پیش آمد و فرمود : «به خدا سوگند ، یا آنچه را حمزه نوشید ، می نوشم و یا دژ آنان را می گشایم !» .

و [در این حال ، یهودیان] گفتند : ای محمّد ! ما به حکم سعد بن معاذ ، گردن می نهیم . (1) .

1- .شایان ذکر است که آنان به امید عفو سعد بن معاذ ، به حکم کردنش گردن نهادند ، چون پیش از اسلام با او سابقه دوستی داشتند ؛ ولی سعد به کشتن مردان و اسارت زنان و به غنیمت گرفتن دارایی هایشان حکم کرد .

الفصل السادس : الضربه المصيريّه فى غزوه الخندقعند ما نزح بنو النضير عن أطراف المدينه ، توجّه قسم منهم إلى خيبر ، وقسم إلى الشام ، وطفق رؤساؤهم يحرّضون المشركين ويشجّعونهم على التحالف مع اليهود ، وتهيئه جيش من جميع القبائل لمهاجمه المدينه بمؤازره اليهود . (1) وهكذا كان ؛ فقد تهيّأ جيش ضخم قوامه عشره آلاف ، ضمّ كافّه المعارضين للحكومه الإسلاميّه الجديده التى أسّسها النبىّ صلى الله عليه و آله فى المدينه وبدأ زحفه نحو المدينه (2) ، ومن هنا عُرفت هذه الغزوه بغزوه الأحزاب. وقد شاور النبىّ صلى الله عليه و آله أصحابه حول كيفيّه مواجهه العدوّ ، فاقترح سلمان حفر خندق فى مدخل المدينه ؛ لتعويق العدوّ . وتحقّق ما أراد ، وأمر صلى الله عليه و آله أصحابه بحفر الخندق ، واشترک هو معهم فى الحفر (3) ، فتعوّق جيش العدوّ ، الذى كان يهمّ بمهاجمه المدينه بكلّ غرور وخُيَلاء ، خلف الخندق ، وظلّ على هذه الحال شهرا تقريبا (4) ، حتى وقع فى مأزِق بسبب صعوبه الإمداد . وفى ذات يوم عبر عمرو بن عبد ودّ الخندق ومعه عدد من فرسان العدوّ وشجعانه المشهورين (5) ، وصاروا أمام المسلمين ، وطلبوا أن يبرز إليهم أقرانهم ، فلم يجِبهم أحد ، وكرّروا نداءهم غير مرّهٍ ، وكان لعمرو صيته المخيف ، ففزع منه الجميع ، وحُبست الأنفاس فى الصدور ، ولم تلقَ نداءاته المغروره جوابا ، فأمر رسول اللّه صلى الله عليه و آله أن يقوم إليه أحد ويقتلع شرّه ، فلم يقُم إلّا أمير المؤمنين علىّ عليه السلام (6) . ولمّا تقابلا قال صلى الله عليه و آله عبارته الخالده : «بَرَزَ الإِيمانُ كُلُّهُ إِلَى الشِّركِ كُلِّهِ» . (7) وبعد قتال شديد عاجله الإمام بهجمه سريعه ، فقضى عليه ، وبلغت صيحه «اللّه أكبر» عنان السماء ، فلاذ أصحابه بالفرار (8) . وتبدّد جيش الأحزاب على ما كان عليه من شوكه وأُبّهه خياليّه . ويمكننا أن نفهرس دور الإمام العظيم فى هذه الحرب على النحو الآتى : 1 . لمّا عبر عمرو بن عبد ودّ وأصحابه من موضع ضيّق من الخندق ، استقرّ الإمام عليه السلام هناک مع جماعه ، فلم يتيسّر للمشركين العبور بعدئذٍ . (9) 2 . كان قتل عمرو بن عبد ودّ مهمّاً حاسما مصيريّا إلى درجه أنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله قال : «لَمُبارَزَهُ عَلِيٍّ بنِ أبى طالِبٍ لِعَمرِو بنِ عَبدِ وَدٍّ يَومَ الخَندَقِ أفضَلُ مِن أعمالِ أُمَّتى إلى يَومِ القِيامَهِ» . (10) وفى روايه : «لَضَربَهُ عَلِيٍّ لِعَمرٍو يَومَ الخَندَقِ تَعدِلُ عِبادَهَ الثَّقَلَينِ» . (11) وحينما تجدّل صنديد العرب صريعا بصق فى وجه الإمام آيِسا بائسا ، فوقف صلوات اللّه عليه ، وتمهّل ولم يبادر إلى حزّ رأسه لئلّا يكون فى عمله ذرّه من غضب . 3 . وبعد أن جدّله وصرعه ، وولّى أصحابه مدبرين تبعهم (12) ، وقتل منهم نوفل بن عبد اللّه

. (13) 4 . لمّا ضرب الإمام عليه السلام رجل عمرو وقضى عليه ، ألقى تراب الذلّ والخوف والرعب على وجوه المشركين ، وأقعدهم حيارى مهزومين منهارين . (14) 5 . قتل الإمام عليه السلام عمرا ، بيد أنّه ترفّع عن سلب درعه الثمين إذ «كان يضرب بسيفه من أجل الحقّ» لا غيره ... ولم يخفَ كلّ هذا الترفّع والجلال والشمم عن الأنظار ، حتى إنّ اُخت عمرو نفسها أثنت عليه . (15)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 565 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 225 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 568 ، المغازى : ج 2 ص 441 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 283 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 570 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 230 ، المغازى : ج 2 ص 444 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 284 و 287 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 566 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 226 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 568 ، المغازى : ج 2 ص 445 و 454 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 572 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص233، الكامل فى التاريخ : ج1 ص569 ؛ الإرشاد : ج1 ص96.
5- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 574 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 235 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 570 ، المغازى : ج 2 ص 470 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 290 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 50 .
6- .السنن الكبرى : ج 9 ص 223 ح 18350 ، المغازى : ج 2 ص 470 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 235 و 236 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 100 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 61 ؛ كنز الفوائد : ج 1 ص 297 ، الطرائف : ص 35 ، إرشاد القلوب : ص 244 ، عوالى اللآلى : ج 4 ص 88 ح 113 وفيه «الكفر» بدل «الشرك» .
8- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 574 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 570 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 236 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 290 .
9- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 574 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 235 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 570 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 290 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 98 .

10- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 34 ح 4327 ، تاريخ بغداد : ج 13 ص 19 ح 6978 ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 14 ح 636 ، المناقب للخوارزمى : ص 107 ح 112 ، الفردوس : ج 3 ص 455 ح 5406 ؛ إرشاد القلوب : ص 245 .
11- .عوالى اللآلى : ج 4 ص 86 ح 102 وراجع الطرائف : ص 519 والمستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 34 ح 4328 .
12- .الإرشاد : ج 1 ص 102 .
13- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 574 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 105 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 50 .
14- .كنز الفوائد : ج 1 ص 298 .
15- .الإرشاد : ج 1 ص 107 ؛ المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 36 ح 4330 .

فصل ششم : ضربه سرنوشت ساز در جنگ خندق

فصل ششم : ضربه سرنوشت ساز در جنگ خندقهنگامی که بنی نضیر از اطراف مدینه رفتند (گروهی به خیبر و گروهی به شام) ، سران آنها به تحریک مشرکان پرداختند و آنان را به هم پیمانی با یهود و فراهم آوردن سپاه از تمام قبایل و حمله به مدینه با یاری یهودیان ترغیب کردند . چنین شد که سپاهی بزرگ ، متشکّل از ده هزار نفر از تمام مخالفان حکومت نوبنیاد پیامبر صلی الله علیه و آله ، گِرد آمد و راهی مدینه شد . از این رو ، این نبرد ، عنوان «نبرد احزاب» به خود گرفت . پیامبر صلی الله علیه و آله ، در چگونگی رویارویی با دشمن ، با یارانش به رایزنی پرداخت . سلمان ، پیشنهاد کرد که در ورودی مدینه ، «خندق» کَنده شود تا دشمن ، زمینگیر شود . این پیشنهاد ، پذیرفته شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمان کَندن خندق را داد و خود نیز برای این کار ، همکاری نمود . سپاه دشمن که با غرور و نخوت تمام به سوی مدینه می تاخت ، حدود یک ماه پشت خندق ، حدود یک ماه زمینگیر شد و به لحاظ تدارکاتی ، سخت در تنگنا قرار گرفت . روزی عمرو بن عبد وَد با تنی چند از پیکارجویان و شجاعان پُرآوازه دشمن ، از خندق گذشتند و در مقابل سپاه اسلام قرار گرفته ، هماورد طلبیدند ؛ ولی کسی پاسخشان نداد . این درخواست ، بارها تکرار شد . آوازه عمرو ، همه را ترسانده بود . نَفَس ها در سینه حبس بود و کسی فریادهای مستانه عمرو را پاسخ نمی داد . پیامبر خدا فرمود: «فردی به پا خیزد و شرّ او را کم کند» . جز علی علیه السلام ، کسی برنخاست و چون علی علیه السلام در برابر عمرو قرار گرفت ، پیامبر خدا ، آن جمله جاودانه را فرمود که : همه ایمان در برابر همه شرک ، ایستاده است. علی علیه السلام ، با حمله ای برق آسا و پس از نبردی سخت ، عمرو را از پای درآورد و فریاد «اللّه اکبر» در صحنه نبرد پیچید و همراهان عمرو پا به فرار نهادند و سپاه احزاب ، با همه هیمنه و شکوهِ خیالی از هم پاشید . حضور علی علیه السلام و نقش والای وی را در این نبرد ، می توان بدین گونه بر شمرد : 1 . چون عمرو بن عبد ود و همراهانش از محلّ باریک خندق گذشتند ، علی علیه السلام با گروهی در آن جا مستقر شدند تا مشرکان دیگر نگذرَند . 2 . حادثه قتل عمرو بن عبدِ وَد ، چنان مهم و سرنوشت ساز بود که پیامبر خدا فرمود : مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدِ وَد در جنگ خندق ، از همه اعمال امّتم تا روز قیامت ، برتر است. و در روایت دیگری گفت: بی گمان ، ضربت زدن علی

به عمرو در جنگ خندق با عبادت اِنس و جن ، برابری می کند. این قهرمان بزرگ عرب ، به هنگام کشته شدن با ناامیدی ، آب دهان به صورت علی علیه السلام انداخت و ایشان ، مخلصانه ایستاد و در کشتن او درنگ کرد تا عملش ذرّه ای شائبه غضب نداشته باشد . 3 . امام علیه السلام ، پس از کشتن عمرو و فرار همراهانش آنان را تعقیب کرد و نوفل بن عبد اللّه را به قتل رساند . 4 . علی علیه السلام ، چون پای عمرو را قطع کرد و او را از پای درآورد ، خاک خواری و هراس بر سرِ لشکر شرک پاشید و آنان را در آستانه فروپاشی و شکست قرار داد . 5 . علی علیه السلام ، عمرو بن عبد وَد را کشت ؛ امّا کریمانه از زره گران قیمت او گذشت ، که علی علیه السلام «شمشیر در پی حق می زد» و نه جز آن . این همه والایی و بزرگی و کرامت از دیده ها پنهان نمانْد و حتّی خواهر عمرو ، آن را ستود .

.

ص: 320

. .

ص: 321

. .

ص: 322

. .

ص: 323

. .

10025.مكارم الأخلاق :تاريخ اليعقوبى :كانَت وَقعَهُ الخَندَقِ ... فِى السَّنَهِ السّادِسَهِ بَعدَ مَقدمِ رَسولِ اللّهِ بِالمَدينَهِ بخَمسَهٍ وخَمسينَ شَهرا ، وكانَت قُرَيشٌ تَبعَثُ إلَى اليَهودِ وسائِرِ القَبائِلِ فَحَرَّضوهُم عَلى قِتالِ رَسولِ اللّهِ ، فَاجتَمَعَ خَلقٌ مِن قُرَيشٍ إلى مَوضِعٍ يُقالُ لَهُ : سَلعٌ (1) ، وأشارَ عَلَيهِ سَلمانُ الفارِسِىُّ أن يَحفِرَ خَندَقا ، فَحَفَرَ الخَندَقَ ، وجَعَلَ لِكُلِّ قَبيلَهٍ حَدّا يَحفِرونَ إلَيهِ ، وحَفَرَ رَسولُ اللّهِ مَعَهُم حَتّى فَرَغَ مِن حَفرِ الخَندَقِ ، وجَعَلَ لَهُ أبوابا ، وجَعَلَ عَلَى الأبوابِ حَرَسا ؛ مِن كُلِّ قَبيلَهٍ رَجُلاً ، وجَعَلَ عَلَيهِمُ الزُّبَيرَ بنَ العَوّامِ ، وأمَرَهُ إن رَأى قِتالاً أن يُقاتِلَ . وكانَت عِدَّهُ المُسلِمينَ سَبعَمِائَهِ رَجُلٍ .

ووافَى المُشرِكونَ فَأَنكَروا أمرَ الخَندَقِ ، وقالوا : ما كانَتِ العَرَبُ تَعرِفُ هذا !

وأقاموا خَمسَهَ أيّامٍ ، فَلَمّا كانَ اليَومُ الخامِسُ خَرَجَ عَمرُو بنُ عَبدِ وَدٍّ وأربَعَهُ نَفَرٍ مِنَ المُشرِكينَ : نَوفَلُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ المُغيرَهِ المَخزومِىُّ ، وعِكرِمَهُ بنُ أبى جَهلٍ ، وضِرارُ بنُ الخَطّابِ الفِهرِىُّ ، وهُبَيرَهُ بنُ أبى وَهبٍ المَخزومِىُّ . فَخَرَجَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ إلَى عَمرِو بنِ عَبدِ وَدٍّ فَبارَزَهُ وقَتَلَهُ ، وَانهَزَمَ الباقونَ ، وكَبا (2) بِنَوفَلِ بنِ عَبدِ اللّهِ بنِ المُغيرَهِ فَرَسُهُ ، فَلَحِقَهُ عَلِىٌّ فَقَتَلَهُ . (3) .

1- .سَلِع : موضع بقرب المدينه (معجم البلدان : ج 3 ص 236) .
2- .الكَبْوه : السقوط للوجه ، كَبا لوجهه : سقط . وكَبا أيضا : عثر (لسان العرب : ج 15 ص 213 «كبا») .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 50 .

10026.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به امام علی علیه السلام) تاریخ الیعقوبی:جنگ خندق ، در سال ششم هجری و 55 ماه بعد از ورود پیامبر خدا به مدینه و پس از آن که قریش به یهود و دیگر قبیله ها نماینده می فرستاد تا آنان را به پیکار با پیامبر خدا تحریک کند ، اتّفاق افتاد .

پس گروهی از قریش در جایی به نام سَلْع (1) گِرد آمدند و سلمان فارسی به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد که خندق بکَند . پیامبر خدا ، کَندن خندق را آغاز کرد و برای هر قبیله ، مقدار حفر کردن را معیّن کرد و خود نیز با آنان به کار پرداخت تا کندن خندق را به پایان بُرد و برای آن ، درهایی قرار داد و بر آنها از هر قبیله یک نفر نگهبان گمارد و زبیر بن عوّام را بر آنان گمارد و به او فرمان داد که اگر جنگی در گرفت ، درگیر شود . تعداد مسلمانان ، هفتصد نفر بود .

مشرکان رسیدند و خندق برایشان ناشناخته بود و گفتند : عرب ، این را نمی شناسد ! و پنج روز ماندند . روز پنجم ، عمرو بن عبد ود و چهار تن از مشرکان به نام های : نَوفَل بن عبد اللّه بن مغیره مخزومی و عِکرمه بن ابی جهل و ضرار بن خطّاب فهری و هُبَیره بن ابی وهب مخزومی [برای جنگ] حرکت کردند .

علی بن ابی طالب علیه السلام نیز به سوی عمرو بن عبد ود [از لشکرگاه ،] بیرون آمد و با او مبارزه کرد و وی را کشت . بقیه پراکنده شدند و اسب نوفل بن عبد اللّه بن مغیره [در خندق افتاد و]او را به زمین زد . پس علی علیه السلام خود را به او رساند و وی را کشت . .

1- .جایی است در نزدیکی مدینه (معجم البلدان : ج3 ص236).

10027.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (مِن كتابِهِ للأشتَرِ لَمّا وَلاّهُ مِصرَ) السنن الكبرى عن ابن إسحاق :خَرَجَ يعنِى يَومَ الخَندَقِ عَمرُو بنُ عَبدِ وَدٍّ فَنادى : مَن يُبارِزُ ؟ فَقامَ عَلِىٌّ رضى الله عنه وهُوَ مُقَنَّعٌ فِى الحَديدِ فَقالَ : أنَا لَها يا نَبِىَّ اللّهِ ، فَقالَ : إنَّهُ عمَرٌو ، اِجلِس .

ونادى عَمرٌو : ألا رَجلٌ ! وهُوَ يُؤَنِّبُهُم ويَقولُ : أينَ جَنَّتُكُمُ الَّتى تَزعُمونَ أنَّهُ مَن قُتِلَ مِنكُم دَخَلَها ؟ أفَلا يَبرُزُ إلَىَّ رَجُلٌ ؟ ! فَقامَ عَلِىٌّ رضى الله عنهفَقالَ : أنَا يا رَسولَ اللّهِ ، فَقالَ : اِجلِس .

ثُمَّ نادَى الثّالِثَةَ وذَكَرَ شِعرا ، فَقامَ عَلِىٌّ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أَنا ، فَقالَ : إنَّهُ عَمرٌو ! قالَ : وإن كانَ عَمرٌو ! فَأَذِنَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . فَمَشى إلَيهِ حَتّى أتاهُ وذَكَرَ شِعرا .

فَقالَ لَهُ عَمرٌو : مَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا عَلِىٌّ .

قالَ : اِبنُ عبدِ مَنافٍ ؟ فَقالَ : أنَا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ .

فَقالَ : غَيرُكَ يَابنَ أخى مِن أعمامِكَ مَن هُوَ أسَنُّ مِنكَ ؛ فَإِنّى أكرَهُ أن اُهريقَ دَمَكَ .

فَقالَ عَلِىٌّ رضى الله عنه : لكِنّى وَاللّهِ ما أكرَهُ أن اُهريقَ دَمَكَ !

فَغَضِبَ فَنَزَلَ وسَلَّ سَيفَهُ كَأَنَّهُ شُعلَةُ نارٍ ، ثُمَّ أقبَلَ نَحوَ عَلِىٍّ رضى الله عنه مُغضِبا ، وَاستَقبَلَهُ عَلِىٌّ رضى الله عنهبِدَرَقَتِهِ ، فَضَرَبَهُ عَمرٌو فِى الدَّرَقَهِ فَقَدَّها وأثبَتَ فيهَا السَّيفَ ، وأصابَ رَأسَهُ فَشَجَّهُ ، وضَرَبَهُ عَلِىٌّ رضى الله عنهعَلى حَبلِ العاتِقِ فَسَقَطَ وثارَ العَجاجُ ، وسَمِعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله التَّكبيرَ ، فَعَرَفَ أنَّ عَلِيّا رضى الله عنهقَد قَتَلَهُ . (1) .

1- .السنن الكبرى : ج 9 ص 223 ح 18350 . ويتّضح من خلال مقارنه الحديث بالحديث التالى وقوع التصحيف فيه ، وبملاحظه دور الإمام على عليه السلام فى معركتى بدر واُحُد يظهر أنّه الشخص الوحيد الكفوء بمبارزه عمرو بن عبد ود ، مضافا إلى ذلک فإنّه لم يكن عمرو بن عبد ود مبارزته .

10028.عنه علیه السلام :السنن الکبری به نقل از ابن اسحاق : عمرو بن عبد ود ، در جنگ خندق ، [از لشکرگاه ،]بیرون آمد و فریاد برآورد : چه کسی به مبارزه می آید؟

علی علیه السلام در حالی که غرق در آهن و فولاد بود ، برخاست و گفت : ای پیامبر خدا ، من هماورد اویم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «او عمرو است . بنشین !» .

عمرو ندا داد : آیا مردی [در میان شما] نیست؟ و به سرزنش آنان پرداخت و گفت : کجاست آن بهشتی که می پندارید کشتگان شما به آن وارد می شوند؟ آیا مردی به پیکار من در نمی آید؟

پس علی علیه السلام برخاست و گفت : ای پیامبر خدا ، من !

فرمود : «بنشین !» .

عمرو ، بار سوم فریاد زد و شعری خواند . علی علیه السلام برخاست و گفت : ای پیامبر خدا ، من !

فرمود: «او عمرو است» .

علی علیه السلام گفت : حتّی اگر عمرو باشد[، من آماده ام] .

پیامبر خدا به او اجازه داد و علی علیه السلام به سوی او رفت و به نزدیکش رسید و شعری خواند . عمرو به او گفت : تو کیستی؟

گفت : «من علی هستم» .

گفت : پسر عبد مناف؟

گفت : «من علی پسر ابو طالبم» .

گفت : جز تو ، ای برادر زاده! کسی از عموهایت به میدان بیاید که از تو بزرگ تر باشد ؛ چرا که من خوش ندارم خون تو را بریزم .

علی علیه السلام گفت : «امّا به خدا سوگند ، من بدم نمی آید که خون تو را بریزم» .

عمرو ، خشمناک شد و [از اسب] فرود آمد و شمشیرش را چون شعله آتش بیرون کشید و خشمگینانه به علی علیه السلام رو آورد و علی علیه السلام هم با سپرش از او استقبال کرد . عمرو با شمشیر ، ضربه ای بر او وارد کرد که سپر را درید و شمشیر در آن فرو رفت و به سرِ علی علیه السلام رسید و آن را زخمی کرد . علی علیه السلام هم ضربهَ ای به رگ گردن او زد . پس ، افتاد و گرد و غبار برخاست و پیامبر خدا ، تکبیر شنید . پس دانست که علی علیه السلام ، او را کشته است . .

10029.عنه عليه السلام :الإرشاد عن الزهرى :جاءَ عَمرُو بنُ عَبدِ وَدٍّ وعِكرِمَةُ بنُ أبى جَهلٍ وهُبَيرَةُ ابنُ أبى وَهبٍ ونَوفَلُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ المُغيرَهِ وضِرارُ بنُ الخَطّابِ فى يَومِ الأحزابِ إلَى الخَندَقِ ، فَجَعَلوا يَطوفونَ بِهِ ؛ يَطلُبونَ مَضيقا مِنهُ فَيَعبُرونَ ، حَتّى انتَهَوا إلى مَكانٍ أكرَهوا خُيولَهُم فيهِ فَعَبَرَت ، وجَعَلوا يَجولونَ بِخَيلِهِم فيما بَينَ الخَندَقِ وسَلعٍ ، وَالمُسلِمونَ وُقوفٌ لا يُقدِمُ واحِدٌ مِنهُم عَلَيهِم . وجَعَلَ عَمرُو بنُ عَبدِ وَدٍّ يَدعو إلَى البِرازِ ويُعَرِّضُ بِالمُسلِمينَ ويَقولُ :

ولَقَد بَحِحتُ مِنَ النِّدا

ءِ بِجَمِعِهم هَل مِن مُبارِزٍ

فى كُلِّ ذلِکَ يَقومُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ مِن بَينِهِم لِيُبارِزَهُ ، فَيَأمُرُهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالجُلوسِ ؛ اِنتِظارا مِنهُ لِيَتَحَرَّکَ غَيرُهُ ، وَالمُسلِمونَ كَأَنَّ عَلى رُؤسِهِمُ الطَّيرَ ؛ لِمَكانِ عَمرِو بنِ عَبدِ وَدٍّ ، وَالخَوفِ مِنهُ ، ومِمَّن مَعَهُ ووَراءَهُ .

فَلَمّا طالَ نِداءُ عَمرٍو بِالبِرازِ وتَتابَعَ قِيامُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اُدنُ مِنّى يا عَلِىُّ ، فَدَنا مِنهُ ، فَنَزَعَ عِمامَتَهُ مِن رَأسِهِ وعَمَّمَهُ بِها ، وأعطاهُ سَيفَهُ ، وقالَ لَهُ : اِمضِ لِشَأنِکَ ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ أعِنهُ . فَسَعى نَحوَ عَمرٍو ومَعَهُ جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِىُّ ؛ لِيَنظُرَ ما يَكونُ مِنهُ ومِن عَمرٍو ، فَلَمّا انتَهى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلَيهِ قالَ لَهُ : ياعَمرُو ، إنَّکَ كُنتَ فِى الجاهِلِيَّهِ تَقولُ : لا يَدعونى أحَدٌ إلى ثَلاثٍ إلّا قَبِلتُها أو واحِدَهٍ مِنها ! قالَ : أجَل . قالَ : فَإنّى أدعوکَ إلى شَهادَهِ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ ، وأن تُسلِمَ لِرَبِّ العالَمينَ .

قالَ : يَا ابنَ أخِ أخِّر هذِهِ عَنّى . فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أما إنَّها خَيرٌ لَکَ لَو أخَذتَها ، ثُمَّ قالَ : فَهاهُنا اُخرى . قالَ : ما هِىَ ؟ قالَ : تَرجِعَ مِن حَيثُ جِئتَ . قالَ : لا تُحَدِّثُ نِساءُ قُرَيشٍ بِهذا أبَدا . قالَ : فَهاهُنا اُخرى . قالَ : ما هِىَ ؟ قالَ : تَنزِلُ فَتُقاتِلُنى . فَضَحِکَ عَمرٌو وقالَ : إنَّ هذِهِ الخَصلَهَ ، ما كُنتُ أظُنُّ أنَّ أحَداً مِنَ العَرَبِ يَرومُنى عَلَيها ! وإنّى لَأكرَهُ أن أقتُلَ الرَّجُلَ الكَريمَ مِثلَکَ ، وقَد كانَ أبوکَ لى نَديما . قال عَلِىٌّ عليه السلام : لكِنّى اُحِبُّ أن أقتُلَکَ ، فَانزِل إن شِئتَ ! فَأَسِفَ عَمرٌو ونَزَلَ ، فَضَرَبَ وَجهَ فَرَسِهِ حَتّى رَجَعَ .

فَقالَ جابِرٌ رحمه الله : وثارَت بَينَهُما قَتَرَةٌ ؛ فما رَأيتُهُما ، وسَمِعتُ التَّكبيرَ تَحتَها ، فَعَلِمتُ أنَّ عَلِيّا عليه السلام قَد قَتَلَهُ ، وَانكَشَفَ أصحابُهُ حَتّى طَفَرَت خُيولُهُمُ الخَندَقَ ، وتَبادَرَ المُسلِمونَ حينَ سَمِعُوا التَّكبيرَ يَنظُرونَ ما صَنَعَ القَومُ ، فَوَجَدوا نَوفَلَ بنَ عَبدِ اللّهِ فى جَوفِ الخَندَقِ لَم يَنهَض بِهِ فَرَسُهُ ، فَجَعَلوا يَرمونَهُ بِالحِجارَهِ ، فَقالَ لَهُم : قَتَلهٌ أجمَلُ مِن هذِهِ ! يَنزِلُ بَعضُكُم اُقاتِلُهُ !! فَنَزَلَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَضَرَبَهُ حَتّى قَتَلَهُ . ولَحِقَ هُبَيرَهَ فَأعجَزَهُ ، فَضَرَبَ قَربوسَ (1) سَرجِهِ ، وسَقَطَت دِرعٌ كانَت عَلَيهِ ، وفَرَّ عِكرِمَهُ ، وهَرَبَ ضِرارُ بنُ الخَطّابِ .

فَقالَ جابِرٌ : فَما شَبَّهتُ قَتلَ عَلِيٍّ عَمرا إلّا بِما قَصَّ اللّهُ تَعالى مِن قِصَّهِ داوُدَ وجالوتَ حَيثُ يَقولُ : «فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ» (2) . (3) .

1- .القَربوس : حِنو السرج (لسان العرب : ج 6 ص 172 «قربس») .
2- .البقره : 251 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 100 ، إعلام الورى : ج 1 ص 380 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 204 نحوه وراجع المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 35 ح 4329 والمغازى : ج 2 ص 470 .

10030.عنه علیه السلام :الإرشاد به نقل از زهری : در جنگ احزاب ، عمرو بن عبدِ وَد و عِکرَمه بن ابی جهل و هُبَیره بن ابی وَهْب و نَوفَل بن عبد اللّه بن مُغَیره و ضرار بن خطّاب ، به سوی خندق آمدند و گِرد آن گشتند تا جای باریکی بیابند و از آن بگذرند تا آن که به جایی رسیدند و اسب هایشان را وادار کردند که از آن بجهند .

پس ، از خندق عبور کردند و با اسب هایشان در میان خندق و [ناحیه]سَلع ، جولان دادند و مسلمانان ایستاده بودند و هیچ کس به سوی آنان نمی رفت و عمرو بن عبد وَد ، هماورد می طلبید و به مسلمانانْ طعنه می زد و می گفت :

و بی گمان ، صدایم از این ندا گرفت :

آیا در میان شما مبارزی هست؟ !

و بارها ، علی بن ابی طالب علیه السلام از میان مسلمانان برخاست تا با او بجنگد و هر بار ، پیامبر خدا فرمان می داد که بنشیند ، به انتظار آن که کس دیگری تحرّکی از خود ، نشان دهد . مسلمانان به خاطر ترس از عمرو بن عبد وَد و کسانی که به همراه او بودند ، هیچ حرکتی نمی کردند ، چنان که گویی پرنده بر سرشان نشسته بود !

چون ندای مبارزطلبی عمرو بالا گرفت و امیر مؤمنان ، مکرّر برخاست ، پیامبر خدا به او فرمود : «ای علی ! نزدیک من بیا» .

او نزدیک آمد . پیامبر صلی الله علیه و آله ، دستارش را از سر برداشت و بر سر علی علیه السلام گذاشت و شمشیر خود را به او داد و گفت : «کارت را انجام ده !» .

سپس فرمود : «خدایا ! او را یاری کن» .

علی علیه السلام به سوی عمرو شتافت. جابر بن عبداللّه انصاری هم با او بود تا ببیند علی علیه السلام و عمرو چه می کنند . پس چون امیر مؤمنان به عمرو رسید ، به او فرمود : «ای عمرو! تو در جاهلیت می گفتی : هیچ

کس مرا به سه چیز فرا نمی خوانَد ، مگر آن که همه یا یکی از آنها را می پذیرم» .

عمرو گفت : آری .

[امیر مؤمنان] فرمود : «پس من تو را به گواهی دادن بر یگانگی خداوند ، رسالت محمّد صلی الله علیه و آله و تسلیم شدن در برابر پروردگار جهانیان فرا می خوانم» .

عمرو گفت : ای برادر زاده ! این را از من مخواه .

امیر مؤمنان به او فرمود : «بدان که اگر آن را می پذیرفتی ، برایت بهتر بود» .

سپس گفت : «پیشنهاد دیگری هم هست» .

گفت : چیست؟

گفت : «از همان جا که آمده ای ، بازگرد» .

گفت: زنان قریش، هیچ گاه از این ، سخن نخواهند گفت.

گفت : «کار دیگری هم هست» .

گفت : چیست ؟

گفت : «پیاده شوی و با من بجنگی» .

عمرو خندید و گفت : این ، قبول است و گمان نمی بردم که احدی از عرب ، آن را از من بخواهد و به یقین ، من خوش ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکُشم ، در حالی که پدرت مونس من بود .

علی علیه السلام فرمود: «امّا من دوست دارم تو را بکُشم . اگر می خواهی، پیاده شو» .

عمرو ، با تأسّف از اسب پیاده شد و بر صورت آن زد و اسب بازگشت .

جابر می گوید : میان آن دو گَرد و غبار برخاست و دیگر آن دو را ندیدم و از زیر گَرد و غبار ، صدای تکبیر شنیدم . پس دانستم که علی علیه السلام ، عمرو را کشته است ، و یارانش پراکنده شدند تا آن که با اسب هایشان از روی خندق جهیدند .

و مسلمانان ، چون تکبیر را شنیدند ، به شتاب آمدند تا بنگرند که آن گروه،چه می کنند و دیدند که نوفل بن عبداللّه ، در داخل خندق افتاده و اسبش نتوانسته او را به در ببَرد . پس شروع به سنگ پراندن به او کردند . نوفل گفت : کُشتنی زیباتر از این [نمی دانید]؟ ! یکی از شما پایین آید تا با او بجنگم .

پس امیر مؤمنان پایین رفت و نوفَل را [با شمشیر] زد تا او را کشت و در پی هبیره رفت ؛ امّا به او نرسید و [با شمشیر] بر کوهه زین اسبش زد و زرهی که بر آن بود، افتاد و عکرمه ، فرار کرد و ضرار بن خطّاب [نیز]گریخت .

جابر گفت : ماجرای کشته شدن عمرو به دست علی علیه السلام ، مانند داستان داوود و جالوت است که خدای متعال نقل کرده ، آن جا که می فرماید : «پس با اذن خداوند ، آنان را پراکنده کردند و داوود ، جالوت را کُشت» . .

10031.عنه عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن ابن إسحاق :ثُمَّ أقبَلَ عَلِیٌّ عليه السلام [أی بَعدَ قَتلِهِ عَمرا]نَحوَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ووَجهُهُ يَتَهَلَّلُ ، فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : هَلّا أسلَبتَهُ دِرعَهُ ؛ فَلَيسَ لِلعَرَبِ دِرعٌ خَيرٌ (1) مِنها ! فَقالَ : ضَرَبتُهُ فَاتَّقانی بِسَوءَتِهِ ، وَاستَحيَيتُ ابنَ عَمّی أن أستَلِبَهُ . (2) .

1- .فی المصدر: «درعا خيرا»، والتصويب من المصادر الاُخرى.
2- .المستدرک على الصحيحين:ج3 ص35 ح4329، السنن الكبرى: ج6 ص502 ح12771، دلائل النبوّه: ج3 ص439، تاريخ دمشق: ج42 ص80 ؛ الإرشاد: ج1 ص104، مجمع البيان: ج 8 ص538.

10032.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن اسحاق : سپس علی علیه السلام [بعد از آن که عمرو را کشت] ، به سوی پیامبر خدا آمد ، در حالی که چهره اش می درخشید . پس عمر بن خطّاب گفت : چرا زرهش را بر نداشتی؟ عرب ، زرهی بهتر از آن ندارد .

علی علیه السلام فرمود : «او را زدم . پس با عورتش خود را از من حفظ کرد و از پسر عمویم خجالت کشیدم که وی را [با گرفتن زرهش] بی پوشش کنم» . .

10027.امام على عليه السلام (در فرمان حكومت مصر به مالک اشتر) المناقب لابن شهر آشوب :لَمّا أدرَکَ [عَلِیٌّ عليه السلام]عَمرَو بنَ عَبدِ وَدٍّ لَم یَضرِبهُ ، فَوَقَعوا فی عَلِیٍّ عليه السلام ، فَرَدَّ عَنهُ حُذَیفَهُ ، فَقالَ النَّبِیُّ صلی الله عليه و آله : مَه یا حُذَیفَهُ ؛ فَإِنَّ عَلِیّا سَیَذکُرُ سَبَبَ وَقفَتِهِ . ثُمَّ إِنَّهُ ضَرَبَهُ ، فَلَمّا جاءَ سَأَلَهُ النَّبِیُّ صلی الله عليه و آله عَن ذلِکَ ، فَقالَ : قَد کانَ شَتَمَ اُمّی ، وتَفَلَ فی وَجهی ، فَخَشیتُ أن أضرِبَهُ لِحَظِّ نَفسی ، فَتَرَکتُهُ حَتّی سَکَنَ ما بی ، ثُمَّ قَتَلتُهُ فی اللّهِ . (1)10028.امام على عليه السلام :الإرشاد عن أبی الحسن المدائنی :لَمّا قَتَلَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ عليه السلام عَمرَو بنَ عَبدِ وَدٍّ نُعِیَ إِلی اُختِهِ ، فَقالَت : مَن ذَا الَّذِی اجتَرَأَ عَلَیهِ ؟ ! فَقالوا : اِبنُ أبی طالِبٍ . فَقالَت : لَم یَعدُ یَومَهُ [إلّا] (2) عَلی یَدِ کُف ءٍ کَریمٍ ، لا رَقَأَت دَمعَتی إِن هَرَقتُها عَلَیهِ ؛ قَتَلَ الأَبطالَ ، وبارَزَ الأَقرانَ ، وکانَت مَنِیَّتُهُ عَلی یَدِ کُف ءٍ کَریمِ قَومِهِ ، ما سَمِعتُ أفخَرَ مِن هذا یا بَنی عامِرٍ ! ثُمَّ أنشَأَت تَقولُ :

لَو کانَ قاتِلُ عَمرٍو غَیرَ قاتِلِهِ

لَکُنتُ أبکی عَلَیهِ آخِرَ الأَبَدِ لکِنَّ قاتِلَ عمرٍو لا یُعابُ بِهِ

مَن کانَ یُدعی قَدیما بَیضَهَ البَلَدِ (3)10029.امام على عليه السلام :الإمام علیّ عليه السلام :إنّی قَتَلتُ عَمرَو بنَ عَبدِ وَدٍّ ، وکانَ یُعَدُّ بِألفِ رَجُلٍ . (4)10030.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلی الله عليه و آله عِندَ مُبارَزَهِ الإمام عَلِیٍّ عليه السلام عَمرا : بَرَزَ الإِیمانُ کُلُّهُ إِلَی الشِّرکِ کُلِّهِ . (5)10031.امام على عليه السلام :عنه صلی الله عليه و آله :لَمُبارَزَهُ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ لِعَمرِو بنِ عَبدِ وَدٍّ یَومَ الخَندَقِ أفضَلُ مِن أعمالِ اُمَّتی إِلی یَومِ القِیامَهِ . (6) .

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 115 ، الدرجات الرفيعه : ص 287 ؛ كيميای سعادت : ج 1 ص 571 .
2- .أثبتنا ما بين المعقوفين من إرشاد القلوب .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 107 ، إرشاد القلوب : ص 245 وراجع المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 36 ح 4329 .
4- .الخصال : ص 579 ح 1 عن مكحول .

5- .كنز الفوائد : ج 1 ص 297 ، الطرائف : ص 35 ، إرشاد القلوب : ص 244 ، تأويل الآيات الظاهره: ج 2 ص 451 ح 11 عن حذيفه، عوالى اللآلى: ج 4 ص 88 ح 113 وفيه «الكفر» بدل «الشرک» ؛ شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 61 .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 34 ح 4327 ، تاريخ بغداد : ج 13 ص 19 الرقم 6978 ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 14 ح 636 ، المناقب للخوارزمى : ص 107 ح 112 كلّها عن بهز بن حكيم عن أبيه عن جدّه ، الفردوس : ج 3 ص 455 ح 5406 عن معاويه بن حيده ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 412 ح 5 عن حذيفه بن اليمان ؛ إرشاد القلوب : ص 245 .

10032.امام صادق علیه السلام :المناقب ، ابن شهر آشوب :چون علی علیه السلام بر عمرو بن عبد ود دست یافت ، او را نکشت . پس بر علی علیه السلام خرده گرفتند و حذیفه از علی علیه السلام دفاع کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای حذیفه ! دست نگه دار که علی ، به زودی سبب توقّفش را می گوید» .

سپس علی علیه السلام او را زد [و کارش را تمام کرد] و چون باز آمد ، پیامبر صلی الله علیه و آله علّت را جویا شد . علی علیه السلام گفت : به مادرم دشنام داد و به صورتم آب دهان انداخت . پس ترسیدم مبادا با انگیزه نفسانی او را بکشم . رهایش کردم تا خشمم فرو نشست . سپس به خاطر خدا او را کشتم .10033.عنه علیه السلام :الإرشاد به نقل از ابو الحسن مدائنی : چون علی بن ابی طالب علیه السلام ، عمرو بن عبدِ وَد را کشت ، خبر مرگش را برای خواهرش بردند . گفت : چه کسی بر او جرئت کرده است؟

گفتند : پسر ابو طالب .

گفت : روزگارش را جز به دست همتایی بزرگوار به پایان نبُرد . اشکم خشک مباد اگر بر او بگِریم! قهرمانان را کشت و با دلاوران جنگید و مرگش به دست همتایی بود که بزرگ قوم خویش است . ای بنی عامر! من افتخاری برتر از این نشنیده ام .

سپس ، این شعر را سرود:

اگر قاتل عمرو ، کسی غیر از این [مرد] بود

تا انتهای ابدیت بر او می گریستم . امّا قاتل عمرو را عیبی نیست

آن که از قدیم ، بزرگ شهر خوانده می شده است .10034.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :من عمرو بن عبد ود را که برابر هزار مرد شمرده می شد ، کشتم .10035.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رویارویی امام علی علیه السلام و عمرو : همه ایمان با همه شرک ، رویاروی گشته است .10036.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بی گمان ، رویارویی

علی بن ابی طالب با عمرو بن عبد ود در جنگ خندق ، برتر از [همه] اعمال امّتم تا روز قیامت است . .

10037.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :لَضَربَهُ عَلِیٌّ لِعَمرِو یَومَ الخَندَقِ تَعدِلُ عِبادَهَ الثَّقَلَینِ . (1)10033.امام صادق عليه السلام :المستدرک على الصحيحين :قَد ذَکَرتُ فی مَقتَلِ عَمرِو بنِ عَبدِ وَدٍّ مِنَ الأَحادیثِ المُسنَدَهِ وَمعا (2) عَن عُروَهَ بنِ الزُّبَیرِ وموسَى بنِ عُقبَهَ ومُحَمَّدِ بنِ إسحاقَ بنِ یَسارٍ ما بَلَغَنی ؛ لِیَتَقَرَّرَ عِندَ المُنصِفِ مِن أهلِ العِلمِ أنَّ عَمرَو بنَ عَبدِ وَدٍّ لَم یَقتُلهُ ولَم یَشتَرِک (3) فی قَتلِهِ غَیرُ أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیٍّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام ، وإنَّما حَمَلَنی عَلى هذا الاِستِقصاءِ فیهِ قَولُ مَن قالَ مِنَ الخَوارِجِ : «إنَّ مُحَمَّدَ بنَ مَسلَمَهَ أیضا ضَرَبَهُ ضَربَهً وأَخَذَ بَعضَ السَّلَبِ» ، ووَاللّهِ ما بَلَغَنا هذا عَن أحَدٍ مِنَ الصَّحابَهِ وَالتّابِعینَ ، وکَیفَ یَجوزُ هذا وعَلِیٌّ علیه السلام یَقولُ ما بَلَغَنا: إنّی تَرَفَّعتُ عَن سَلَبِ ابنِ عَمّی فَتَرَکتُهُ ! ! وهذا جَوابُهُ لِأَمیرِ المُؤمِنینَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ بِحَضرَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (4)10034.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن أبی بكر بن عيّاش :لَقَد ضَرَبَ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ضَربَهً ما کانَ فِی الإسلام أیمَنَ مِنها ؛ ضَربَتَهُ عَمرا یَومَ الخَندَقِ . (5) .

1- .عوالى اللآلى : ج 4 ص 86 ح 102 .
2- .الوَمعه : الدفعه من الماء (تاج العروس : ج 11 ص 534 «ومع») .
3- .فى الطبعه المعتمده : «نشترک» ، والتصحيح من طبعه اُخرى .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 36 ح 4331 وراجع تاريخ الطبرى : ج 2 ص 574 والسيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 235 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 290 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 61 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 105 وفيه «أعزّ» بدل «أيمن» .

10035.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ضربه علی به عمرو در جنگ خندق ، برابر عبادت اِنس و جِن است .10036.امام علی علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین:برخی از احادیث مُسند را از عروه بن زبیر و موسی بن عقبه و محمّد بن اسحاق بن یسار در کشته شدن عمرو بن عبد ود ، در کنار هم نقل کردم تا نزد عالمان با انصاف ، ثابت شود که عمرو بن عبد ود را جز امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نکُشت و کسی هم با او شریک نبود ، و آنچه مرا به این جستجوی کامل وا داشت ، آن است که برخی خوارج می گویند: محمّد بن مسلمه نیز یک ضربه زد و مقداری از جامه و سلاح عمرو را برگرفت .

به خدا سوگند ، این مطلب از هیچ یک از صحابیان و تابعیان (1) به ما نرسیده ، و چگونه چنین چیزی ممکن است ، حال آن که به ما چنین رسیده که علی علیه السلام در حضور پیامبر خدا و در پاسخ به خلیفه دوم ، عمر بن خطّاب ، می گوید : «نخواستم پسر دوست پدرم را برهنه کنم . پس جامه و سلاحش را وا نهادم» .10037.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو بکر بن عیّاش : علی بن ابی طالب علیه السلام ، ضربه ای زد که در اسلام ، ضربه ای بابرکت تر از آن نبود: ضربه اش بر عمرو در روز خندق . .

1- .تابعیان ، یعنی کسانی که در طبقه پس از اصحاب قرار داشته و شاگردان و پیروان ایشان بوده اند . (م)

الفصل السابع : الشجاعه والأدب فى الحديبِيّهعزم رسول اللّه صلى الله عليه و آله على التوجّه إلى مكّه فى السنّه السادسه من الهجره قاصدا العمره ، فسار حتى الحديبيّه ، فعلمت قريش بمسيره ، فخرجت من مكّه . وأُخبر النبىّ صلى الله عليه و آله أنّ قريش عازمه على صدّه ومنعه من دخول مكّه . وبعثت قريش ممثّلاً عنها للتفاوض مع النبىّ صلى الله عليه و آله ، كما بعث النبىّ صلى الله عليه و آله ممثلاً عنه أيضا ، فقرّروا أن يرجع النبىّ صلى الله عليه و آله تلك السنه ولا يدخل مكّه (1) . وعقدوا على ذلك صلحا بينهم ، فكتب الإمام علىّ عليه السلام نصّ الصلح بيده . (2)

10040.عنه عليه السلام :الإرشاد عن فايد مولى عبد اللّه بن سالم :لَمّا خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى عُمرَهِ الحُدَيبِيَّهِ نَزَلَ الجُحفَهَ فَلَم يَجِد بِها ماءً ، فَبَعَثَ سَعدَ بنَ مالِكٍ بِالرَّوايا ، حَتّى إذا كانَ غَيرَ بَعيدٍ رَجَعَ سَعدٌ بِالرَّوايا فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما أستَطيعُ أن أمضِىَ ! لَقَد وَقَفَت قَدَماى رُعبا مِنَ القَومِ ! ! فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اِجلِس .

ثُمَّ بَعَثَ رَجُلاً آخَرَ ، فَخَرَجَ بِالرَّوايا حَتّى إذا كانَ بِالمَكانِ الَّذى انتَهى إلَيهِ الأَوَّلُ رَجَعَ ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : لِمَ رَجَعتَ ؟ ! فَقالَ : وَالَّذى بَعَثَكَ بِالحَقِّ مَا استَطَعتُ أن أمضِىَ رُعبا ! !

فَدَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِما ، فَأَرسَلَهُ بِالرَّوايا ، وخَرَجَ السُّقاهُ وهُم لا يَشُكّونَ فى رُجوعِهِ لِما رَأَوا مِن رُجوعِ مَن تَقَدَّمَهُ ، فَخَرَجَ عَلِىٌّ عليه السلام بِالرَّوايا ، حَتّى وَرَدَ الحِرارَ (3) فَاستَقى ، ثُمَّ أقبَلَ بِها إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ولَها زَجَلٌ (4) ، فَكَبَّرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، ودَعا لَهُ بِخَيرٍ . (5) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 95 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 620 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 363 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 321 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 582 ، المغازى : ج 2 ص 571 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 54 . وراجع : ص 374 (النشاطات فى فتح مكّه) .
2- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 97 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 634 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 331 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص585 ، المغازى : ج2 ص 610 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص54 .

3- .حِرار : جمع حَرّه وهى كثيره فى بلاد العرب ؛ كحرّه أوطاس وحرّه تبوک وهى أرض ذات حجاره سود نخره كأنّها اُحرقت بالنار (تقويم البلدان : ج 2 ص 234 و 245 «زجل») .
4- .الزَّجَل : الصوت (المحيط فى اللغه : ج 7 ص 23) .
5- .الإرشاد:ج1 ص121 وراجع الإصابه:ج5 ص269 الرقم6972.

فصل هفتم : شجاعت و ادب در حُدَیبیّه

فصل هفتم : شجاعت و ادب در حُدَیبیّهپیامبر خدا در سال ششم هجرت به قصد عمره ، عزم مکّه کرد و تا حُدَیبیّه آمد ، و چون قریش از حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شدند ، از مکّه بیرون آمدند . به پیامبر خدا خبر رسید که قریش ، در صدد جلوگیری از ورود ایشان به مکّه هستند . قریش و پیامبر خدا ، هر دو ، نمایندگانی برای مذاکره فرستادند و قرار گذاشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن سال ، بازگردد و به مکّه وارد نشود و صلح نامه ای بر این اساس ، منعقد کردند و متن صلح نامه را علی علیه السلام به دست خود نوشت .

10043.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإرشاد به نقل از فاید ، بنده آزاد شده عبد اللّه بن سالم : چون پیامبرخدا برای عمره حدیبیه حرکت کرد ، در جُحفه فرود آمد ؛ ولی آبی در آن نیافت . لذا سعد بن مالک را با مشک های آب فرستاد ؛ امّا او اندکی دور نشده بود که با مشک های خالی بازگشت و گفت : ای پیامبر خدا ، نمی توانم بروم ! پاهایم از ترس مشرکان ، خشک شده است . پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «بنشین !» .

سپس مرد دیگری را فرستاد . او نیز با مشک ها حرکت کرد و از همان جا که شخص اوّل بازگشته بود ، بازگشت . پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «تو چرا بازگشتی؟» .

گفت : سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت ، از ترس نمی توانم بروم !

پیامبر خدا ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را که درودهای خدا بر هر دو باد ، فرا خوانْد و سقّایان با او حرکت کردند . آنها تردید نداشتند که او نیز مانند کسانی که پیش از او رفته بودند ، باز می گردد ؛ امّا علی علیه السلام با مشک ها حرکت کرد و وارد سنگلاخ شد و آب برداشت و شادمان و هلهله کنان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد . پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و برای او دعای خیر کرد .

.

10044.عنه عليه السلام :صحيح البخارى عن البراء بن عازب :لَمّا صالَحَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أهلَ الحُدَيبِيَّهِ ، كَتَبَ عَلِىٌّ بَينَهُم كِتابا ، فَكَتَبَ : مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ ، فَقالَ المُشرِكونَ : لا تَكتُب «مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ» ؛ لَو كُنتَ رَسولاً لَم نُقاتِلکَ ! ! فَقالَ لِعَلىٍّ : اُمحُهُ . فَقالَ عَلِىٌّ : ما أنَا بِالَّذى أمحاهُ ، فَمَحاهُ رَسولُاللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِهِ . (1)10045.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :إنّى كُنتُ كاتِبَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ الحُدَيبِيَّهِ ، فَكَتَبتُ : هذا ما صالَحَ عَلَيهِ مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ وسُهَيلُ بنُ عَمرٍو . فَقالَ سُهَيلٌ : لَو عَلِمنا أنَّهُ رَسولُ اللّهِ ما قاتَلناهُ ! اُمحُها . قُلتُ : هُوَ وَاللّهِ رَسولُ اللّهِ وإن رَغِمَ أنفُکَ ، لا وَاللّهِ لا أمحوها ! فَقالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أرِنيهِ ، فَأَرَيتُهُ ، فَمحاها . (2)راجع : ج 6 ص 202 (وثيقه التحكيم) . و ج 9 ص 434 (امتحن اللّه قلبه للإيمان) .

.

1- .صحيح البخارى : ج 2 ص 960 ح 2551 ، صحيح مسلم : ج 3 ص 1409 ح 90 ، مسند ابن حنبل : ج 6 ص 420 ح 18591 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 334 ح 191 ، السنن الكبرى : ج 5 ص 111 ح 9189 نحوه وراجع صحيح البخارى : ج 3 ص 1163 ح 3013 وسنن الدارمى : ج 2 ص 687 ح 2412 وخصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 336 ح 192 .

2- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 333 ح 190 عن علقمه بن قيس .

9852.عنه علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از براء بن عازب : چون پیامبر خدا با اهل حدیبیه صلح کرد ، علی علیه السلام صلح نامه ای میان آنان نوشت و چنین نوشت : «محمّد ، پیامبر خدا» .

مشرکان گفتند : منویس : «محمّد ، پیامبر خدا» . اگر تو پیامبر بودی که با تو نمی جنگیدیم !

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : «آن را محو کن !» .

علی علیه السلام گفت : مرا یارای محو کردن آن نیست .

پس پیامبر خدا ، آن را با دست خود ، محو کرد .9846.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :من در ماجرای حدیبیه ، کاتب پیامبر خدا بودم و نوشتم : «این چیزی است که محمّد ، پیامبر خدا و سهیل بن عمرو بر آن مصالحه کردند» .

سهیل گفت : اگر او را پیامبر خدا می دانستیم که با وی نمی جنگیدیم . آن را محو کن !

گفتم : به خدا سوگند ، او پیامبر خداست ، اگرچه تو را خوش نیاید ! به خدا سوگند ، آن را محو نمی کنم !» .

پس پیامبر خدا به من فرمود : «آن [کلمه] را به من نشان بده» .

نشانش دادم و او آن را محو کرد .ر . ک : ج 6 ، ص 203 (سند داوری) . و ج 9 ، ص 435 (خداوند ، دل او را به ایمان آزمود).

.

الفصل الثامن : الدور المصيرى فى فتح خيبرتحظى وقعه خيبر بشأن خاصّ بين وقائع النبىّ صلى الله عليه و آله ؛ ففيها هزم صلى الله عليه و آله يهود خيبر ، وقوّض مركز التآمر على دينه وحكومته الجديده.فكانت حصون اليهود فى منطقه خصبه شمال غربىّ المدينه تبعد عنها حوالى (200) كيلومتر ، تدعى خيبر . (1) وكان اليهود القاطنون فى هذه الحصون يضمرون حقدا للنبىّ صلى الله عليه و آله والمؤمنين والدوله الإسلاميّه منذ الأيّام الأُولى لاتّساع الرساله ، ولم يدّخروا وسعا للكيد بهم ، بل إنّ حرب الأحزاب شُنَّت على الإسلام بدعمهم العسكرى والمالى . وبهذا يتّضح أنّهم كانوا أعداءً لُدّا ومتآمرين يتحرّقون حنقا على الرساله ونبيّها الكريم صلى الله عليه و آله . (2) وحين اطمأنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله من قريش بعد صلح الحديبيّه ، توجّه نحو خيبر ؛ لفتح حصونها ، والقضاء على وكر التآمر (3) . ووجود عشره آلاف مقاتل ، وحصون حصينه منيعه لا تُقهر ، وقدرات ومعدّات كثيره داخلها ، وأضغان راسخه فى قلوب اليهود المتواجدين داخل الحصن شدّت من عزائمهم لمحاربه النبىّ صلى الله عليه و آله شكّل دلاله على الأهمّيّه الخاصّه لوقعه خيبر . وكان للإمام أمير المؤمنين عليه السلام فيها مظهر عجيب ، وله فى فتحها العظيم دور لا يضاهى ولا يبارى يتمثّل فيما يلى : 1 . كانت رايه الإسلام فى هذه المعركه بيد الإمام على عليه السلام المقتدره كما فى غيرها من الحروب والغزوات . (4) 2 . لمّا فتحت كلّ الحصون ، واستعصى حصن «الوطيح» و«السلالم» إذ كانا من أحكم الحصون ، وزحف المسلمون نحوهما مرّتين: الأُولى بقياده أبى بكر ، والأُخرى بقياده عمر، لكنّهما أخفقا فى فتحهما انتدب النبىّ صلى الله عليه و آله عليّا عليه السلام ، وكان مريضا لا يقدر على القتال فدعا النبىّ صلى الله عليه و آله ، فشفى ، وفتح اللّه على يديه ، وتمكّن الجيش الإسلامى العظيم من فتح ذينک الحصنين اللذين كان فتحهما لا يصدّق ولا يخطر ببال أحد. (5) 3 . جندل الإمامُ عليه السلام الحارثَ المقاتل اليهودىّ المغرور ، الذى كانت الأبدان ترتجف من صيحاته عند القتال بضربه قاصمه ، كما قدّ مرحب الذى لم يجرأ أحد على مواجهته نصفين . (6) 4 . لمّا أخفق المسلمون فى فتح الحصنين المذكورين وأوشک الرعب أن يسيطر على القلوب ، قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله عبارته العظيمه الرائعه المشهوره : «لأُعطينّ الرايه غدا رجلاً يحبّ اللّهَ ورسولَه ويحبّه اللّهُ ورسولُه» (7) ، والأُخرى : «كرّارا غير فرّار» (8) ، يريد بذلک عليّا صلوات اللّه عليه ، فأحيا الأمل فى النفوس بالنصر . 5 . قلع الإمام عليه السلام باب قلعه قموص وحده ، وكان لا يحرّكه إلّا أربعون رجلاً ! (9)

.

1- .معجم البلدان : ج 2 ص 409 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 106 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 565 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 284 ، المغازى : ج 2 ص 441 .
3- .المغازى : ج 2 ص 637 .
4- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 106 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص342، المغازى : ج2 ص649 و655؛ الإرشاد : ج 1 ص126 .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 3941 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 497 ح 17 ، خصائص أميرالمؤمنين للنسائى : ص 56 ح 14 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص11 13 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 410412 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 596 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 349 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 93 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 4 ص 210 .
6- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 28 ح 23093 ، السنن الكبرى : ج 9 ص 222 ح 18346 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 604 ح 1034 ، خصائص أميرالمؤمنين للنسائى : ص 59 ح 15 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 13 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 411 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 596 و597 ، المغازى : ج 2 ص 654 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 112 .
7- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 349 ، خصائص أميرالمؤمنين للنسائى : ص 60 ح 16 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 497 ح 17 ، تاريخ بغداد : ج 8 ص 5 الرقم 4036 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 111 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 12 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 85 ح 8428 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 408 و 410 ؛ الخصال : ص 311 ح 87 ، علل الشرائع : ص 162 ح 1 ، الأمالى للطوسى : ص 171 ح 287 .
8- .الكافى : ج 8 ص 351 ح 548 ، الإرشاد : ج 1 ص 64 ، تحف العقول : ص 459 ، الأمالى للمفيد : ص 56 ح 1 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 56 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 159 ح 249 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 170 ح 203 ، كنز العمّال : ج 13 ص 123 ح 36393 .
9- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 507 ح 76 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 4 ص 212 ، تاريخ بغداد : ج 11 ص 324 الرقم 6142 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 412 ، المناقب للخوارزمى : ص 172 ح 207 ؛ الأمالى للصدوق : ص 604 ح 839 .

فصل هشتم : تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر

فصل هشتم : تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبردر میان نبردهای پیامبر خدا ، نبرد «خیبر» از اهمّیت ویژه ای برخوردار است . در این نبرد ، پیامبر خدا ، یهودیان خیبر را در هم شکست و مرکز اصلی توطئه علیه آیین و حکومت نوبنیاد اسلام را متلاشی کرد . دژهای یهودیان ، در منطقه ای حاصلخیز در دویست کیلومتری شمال غربی مدینه که خیبر نام داشت قرار گرفته بودند . یهودیان ساکن این دژها که از آغازین روزهای گسترش رسالت پیامبر خدا کینه پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان به آیین او را به دل گرفته بودند ، از هیچ کوششی علیه ایشان باز نمی ایستادند و حتّی جنگ بزرگ احزاب با پشتیبانی نظامی و مالی آنان علیه اسلام ، شکل گرفت . بدین سان ، آنان دشمنان آشتی ناپذیر و توطئه گران بدسرشت این آیین الهی و پیامبر خدا بودند . پس از صلح حدیبیه که پیامبر خدا بر اساس بندی از پیمانِ بسته شده در آن ، از تجاوزات قریش مطمئن شد ، برای گشودن این دژها و در هم شکستن مرکز توطئه ، راهی خیبر شد . وجود ده هزار رزمجو ، دژهای استوار و ناگشودنی ، امکانات بسیارِ درون دژها ، کین ورزی یهودیان که آنان را در جنگ علیه پیامبر صلی الله علیه و آله استوارتر می ساخت و ... ، نشان دهنده اهمّیت ویژه این نبرد است . علی علیه السلام ، در این نبرد ، جلوه ای شگفت دارد و نقش آن بزرگوار در این فتح عظیم ، بی بدیل است ؛ چرا که : 1 . مانند دیگر نبردها ، پرچم اسلام در دست های پُرتوان علی علیه السلام بود . 2 . پس از گشوده شدن بسیاری از دژها ، (1) دو دژ «وطیح» و «سلالم» که از استوارترین دژها بودند و دو یورش مسلمانان را به فرماندهی ابو بکر و عمر ، ناکام گذارده بودند ، با فرماندهی علی علیه السلام که تا آن زمان ، بیمار بود و توان نبرد نداشت و در آن هنگامه ، با دعای معجزه آسای پیامبر خدا از بستر بیماری برخاسته بود ، گشوده شدند و سپاه سرافراز اسلام ، آن دژها را که فتحشان به خیال کسی نمی آمد ، گشودند . 3 . حارث ، رزم آور مغرور یهودی که نعره هایش به هنگام نبرد ، لرزه بر اندام ها می افکند ، با ضربت سهمگین علی علیه السلام بر خاک افتاد و مرحَب ، که کسی توان رویارویی با او را نداشت ، با شمشیر وی ، دو نیم گشت . 4 . چون مسلمانان در گشودن دژهای یاد شده ناکام ماندند و نزدیک بود که رعب بر جان های آنان چیره شود ، پیامبر خدا ، جمله شکوهمندِ «فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و

پیامبرش هم او را دوست دارند و حمله کننده ای پی در پی است ، نه گریزنده» را درباره علی علیه السلام فرمود و بدین سان ، بر دل ها امید پیروزی نشاند . 5 . امام علیه السلام درِ دژ «قَموص» را به تنهایی از جا کَند که تکان دادنش تنها از عهده چهل مرد بر می آمد .

.

1- .از نقل های موجود در این زمینه چنین بر می آید که این سخن ، از گزارش ابن اثیر در الکامل گرفته شده است و با دقّت در نقل های دیگر روشن می شود که قلعه فتح شده به دست امام علی علیه السلام از مجموعه قلعه های «نطاه» و نخستین قلعه فتح شده به دست مسلمانان بوده است . تحقیق بیشتر در این باره ، در دانش نامه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله خواهد آمد ، إن شاء اللّه . (م)

ص: 342

. .

ص: 343

. .

9852.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى يَومِ فَتحِ خَيبَرَ : لاُعطِيَنَّ الرّايَةَ غَدا رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، كَرّارا غَيرَ فَرّارٍ ، لا يَرجِعُ حَتّى يَفتَحَ اللّهُ عَلى يَدَيهِ . (1)10039.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى فَتحِ خَيبَرَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ أبا بَكرٍ ، فَسارَ بِالنّاسِ ، فَانهَزَمَ حَتّى رَجَعَ إلَيهِ . وبَعَثَ عُمَرَ ، فَانهَزَمَ بِالنّاسِ حَتَّى انتَهى إلَيهِ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَاُعطِيَنَّ الرّايَةَ رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ، يَفتَحُ اللّهُ لَهُ ، لَيسَ بِفَرّارٍ. فَأرسَلَ إلَىَّ فَدَعانى ، فَأتَيتُهُ وأنَا أرمَدُ لا اُبصِرُ شَيئا ، فَتَفَلَ فى عَينى وقالَ : اللّهُمَّ اكفِهِ الحَرَّ وَالبَردَ . قالَ : فَما آذانى بَعدُ حَرٌّ ولا بَردٌ . (2) .

1- .الكافى : ج 8 ص 351 ح 548 عن عدّه من أبناء المهاجرين والأنصار ، الإرشاد : ج 1 ص 64 ، الإفصاح : ص 34 و132 ، الأمالى للطوسى : ص 380 ح 817 عن أبى هريره ، الاحتجاج : ج 2 ص25 ح 150 عن الإمام الحسن عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، شرح الأخبار: ج 1 ص 148 ح 86 عن بريده وفيه «يفتح خيبر عنوه» بدل «لا يرجع ...» ، عوالى اللآلى : ج 4 ص 88 ح 111 ، إعلام الورى : ج 1 ص 207 عن الواقدى ، الفضائل لابن شاذان : ص 128 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 170 ح 203 كلاهما عن عمر .

2- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 497 ح 17 ، مسند البزّار : ج 2 ص 136 ح 496 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 54 ح 13 كلّها عن أبى ليلى ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 349 ، البدايه والنهايه: ج 7 ص 337 و ج 4 ص 186 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 89 والأربعه الأخيره عن سلمه بن عمرو بن الأكوع ، المناقب لابن المغازلى : ص 181 ح 217 عن أبى هريره والخمسه الأخيره من دون إسناد إليه عليه السلام ؛ الخصال : ص 555 ح 31 عن عامر بن واثله ، الأمالى للطوسى : ص 546 ح 168 عن أبى ذرّ ، شرح الأخبار : ج 1 ص 302 ح 283 والثمانيه الأخيره نحوه ، إعلام الورى : ج 1 ص 364 عن أبى ليلى وراجع مسند ابن حنبل : ج 9 ص 19 ح 23054 .

10040.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر : فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند . پیاپی حمله گر است و هیچ گاه گریزنده نیست . باز نمی گردد تا این که خداوند به دست او [قلعه را]فتح کند .10041.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در فتح خیبر : پیامبر خدا ، ابو بکر را فرستاد و او مردم را حرکت داد ؛ امّا شکست خورد و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت . عمر را نیز فرستاد و او هم با افرادی در هم شکست و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله باز آمد .

پس پیامبر خدا فرمود : «فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند . خداوند برایش پیروزی می آورَد و گریزنده نیست» . پس به سراغ من فرستاد و مرا فرا خوانْد .

نزدش رفتم ، در حالی که از چشمْ درد ، چیزی را نمی دیدم . پس آب دهان خود را بر چشمم نهاد و گفت : «خدایا ! او را از گرما و سرما حفظ کن» .

پس از آن ، [هیچ گاه] گرما و سرما آزارم نداد . .

10042.امام صادق علیه السلام :مجمع الزوائد عن ابن عبّاس :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إلی خَیبَرَ أحسِبُهُ قالَ : أبا بَکرٍ فَرَجَعَ مُنهَزِما ومَن مَعَهُ ، فَلَمّا کانَ مِن الغَدِ بَعَثَ عُمَرَ ، فَرَجَعَ مُنهَزِماً یُجَبِّنُ أصحابَهُ ویُجَبِّنُهُ أصحابُهُ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَاُعطِیَنَّ الرّایَهَ غَدا رَجُلاً یُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ویُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، لا یَرجِعُ حَتّی یَفتَحَ اللّهُ عَلَیهِ .

فَثارَ النّاسُ ، فَقالَ : أینَ عَلِیٌّ ؟ فَإذا هُوَ یَشتَکی عَینَیهِ ، فَتَفَلَ فی عَینَیهِ ، ثُمَّ دَفَعَ إلَیهِ الرّایَهَ ، فَهَزَّها ، فَفَتَحَ اللّهُ عَلَیهِ . (1)9855.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل عن أبی سعید الخدریّ :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أخَذَ الرّایَهَ فَهَزَّها ، ثُمَّ قالَ : مَن یَأخُذُها بِحَقِّها ؟ فَجاءَ فُلانٌ فَقالَ : أنَا ، قالَ : أمِط . ثُمَّ جاءَ رَجُلٌ فَقالَ : أمِط ، ثُمَّ قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : وَالَّذی کَرَّمَ وَجهَ مُحَمَّدٍ لَاُعطِیَنَّها رَجُلاً لا یَفِرُّ ، هاکَ یا عَلِیُّ . فَانطَلَقَ حَتّی فَتَحَ اللّهُ عَلَیهِ خَیبَرَ وفَدَکَ ، وجاءَ بِعَجوَتِهِما (2) وقَدیدِهِما (3) . (4) .

1- .مجمع الزوائد : ج 9 ص 165 ح 14717 وراجع الإفصاح : ص 86 والمناقب للکوفی : ج 2 ص 498 ح 1001 والخرائج والجرائح : ج 1 ص 159 ح 249 .

2- .العَجْوه : ضرب من أجود التمر بالمدینه (لسان العرب : ج 15 ص 31 «عجا») .

3- .القدید : اللحم المملوح المجفّف فی الشمس (النهایه : ج 4 ص 22 «قدد») .

4- .مسند ابن حنبل : ج 4 ص 34 ح 11122 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 583 ح 987 ولیس فیه «وفدک» ، مسند أبی یعلی : ج 2 ص 117 ح 1341 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 104 ح 8461 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 339 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 321 ح 286 ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 495 ح 995 وفیهما «فجاء الزبیر» بدل «فجاء فلان» وکلاهما نحوه .

9856.الکافی عن جابِرٍ عن أبی جعفَرٍ علیه السلام :مجمع الزوائد به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا ، ابو بکر را به خیبر فرستاد . پس با همراهانش شکست خورده ، بازگشت . چون فردا شد ، عمر را فرستاد و او هم در هم شکسته بازگشت ، در حالی که او یارانش را ترسو می خوانْد و یارانش هم او را .

پیامبر خدا فرمود : «فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند . باز نمی گردد تا خداوند ، پیروزش کند» .

مردم به جنب و جوش در آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «علی کجاست؟» .

در این میان ، او از دردِ چشمانش ناراحت بود . پیامبر خدا ، آب دهان خود را بر چشمان او مالید و پرچم را بدو سپرد . علی علیه السلام ، پرچم را به اهتزاز در آورد و خداوند ، پیروزش کرد .9857.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از ابو سعید خُدْری : پیامبر خدا ، پرچم را گرفت و آن را تکان داد و فرمود : «چه کسی حقّ آن را ادا می کند؟» .

پس فلانی آمد و گفت : من .

فرمود : «کنار برو !» .

سپس مردی [دیگر] آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «کنار برو !» .

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «سوگند به آن که آبروی محمّد را نگاه داشته است ، آن را به مردی می سپارم که نمی گریزد . ای علی! آن را بگیر» .

پس علی علیه السلام حرکت کرد و خداوند ، خیبر و فَدَک (1) را بر او گشود و [او]خرما و گوشت آن دو [قلعه] را آورد . .

1- .فدک ، از آبادی های یهود است که به فاصله چند روز راه از مدینه واقع شده است و در تملّک پیامبرخدا بود ؛ زیرا او و امیرمؤمنان ، [به تنهایی] آن را فتح کرده بودند و از این رو ، حکم غنیمت جنگی را نداشت ؛ بلکه از انفال [و مختص به پیامبر صلی الله علیه و آله] بود و چون آیه «و حقّ خویشان را بپرداز» ، نازل شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیها السلام داد و در دست او بود تا پیامبر خدا وفات کرد . سپس به زور از فاطمه علیها السلام گرفته شد (مجمع البحرین : ماده «فدک») .

9858.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الطبقات الكبرى :سَرِيَّةُ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ إلى بَنى سَعدِ بنِ بَكرٍ بِفَدَکَ (1) فى شَعبانَ سَنَةَ سِتٍّ مِن مُهاجَرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

قالوا : بَلَغَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنَّ لَهُم جَمعا يُريدونَ أن يُمِدّوا يَهودَ خَيبَرَ ، فَبَعَثَ إلَيهِم عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ فى مِائَهِ رَجُلٍ ، فَسارَ اللَّيلُ وكَمَنَ النَّهارَ حَتَّى انتَهى إلَى الهَمَجِ ؛ وهُوَ ماءٌ بَينَ خَيبَرَ وفَدَکَ ، وبَينَ فَدَکَ وَالمَدينَهِ سِتُّ لَيالٍ ، فَوَجَدوا بِهِ رَجُلاً ، فَسَألوهُ عَنِ القَومِ فَقالَ : اُخبِرُکُم عَلى أنَّکُم تُؤمِنونى ، فَآمَنوهُ فَدَلَّهُم ، فَأغاروا عَلَيهِم ، فَأخَذوا خَمسَمِائَهِ بَعيرٍ وألفَى شاهٍ ، وهَرَبَت بَنو سَعدٍ بِالظَّعُنِ (2) ورَأسُهُم وَبرُ بنُ عُلَيمٍ .

فَعَزَلَ عَلِيٌّ صَفِيَّ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، لَقوحا (3) تُدعَى الحَفِدَهُ (4) ، ثُمَّ عَزَلَ الخُمُسَ ، وقَسَّمَ سائِرَ الغَنائِمِ عَلى أصحابِهِ ، وقَدِمَ المَدينَهَ ولَم يَلقَ کَيدا . (5) .

1- .فدک : قريه من قرى اليهود بينها وبين المدينه يومان ، وكانت لرسول اللّه صلى الله عليه و آله لأنّه فتحها هو وأمير المؤمنين عليه السلام وأعطاها رسول اللّه صلى الله عليه و آله لفاطمه ، وكانت فى يدها إلى أن توفّى رسول اللّه صلى الله عليه و آله فأُخذت من فاطمه بالقهر والغلبه (مجمع البحرين : ج 3 ص 1370 «فدک») .
2- .الظَّعُن : النساء ، وأصل الظَّعِينه : الراحله التى يُرحل ويُسار عليها (النهايه : ج 3 ص 157 «ظعن») .
3- .ناقه لَقُوح : إذا كانت غزيره اللبن (النهايه : ج 4 ص 262 «لقح») .
4- .فى المصدر: «الحفذه»؛ والصحيح ماأثبتناه كما فى سبل الهدى والرشاد: ج 6 ص 97. وحَفَدَ البعيرُ حَفدا: أسرَعَ فى سَيرهِ (أساس البلاغه: ص 88 «حفد») .
5- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 89 وراجع تاريخ الطبرى : ج 2 ص 642 والكامل فى التاريخ : ج 1 ص 589 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 355 وتاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 73 .

9855.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری:در شعبان سال ششم پس از هجرت پیامبر خدا ، علی بن ابی طالب علیه السلام در فَدَک به بنی سعد بن بکر ، حمله کرد .

[راویان] می گویند : به پیامبر خدا خبر رسید که گروهی از آنان (بنی سعد) ، قصد کمک به یهودیان خیبر را دارند . پس علی بن ابی طالب علیه السلام را با یکصد مرد به سوی آنان فرستاد . علی علیه السلام ، شب ها راه می رفت و روزها پنهان می شد تا به آبی میان خیبر و فدک به نام «هَمَج» رسید ، و میان فدک و مدینه ، شش شبْ راه بود .

آنان ، مردی را در هَمَج یافتند و درباره بنی سعد از او پرسیدند . گفت : به شما خبر می دهم ، به شرط آن که امانم دهید .

امانش دادند و او هم راهنمایی شان کرد . پس بر آنان تاختند و پانصد شتر و دو هزار گوسفند را به غنیمت گرفتند و بنی سعد ، با زنانشان و به رهبری وَبَر بن عُلَیم گریختند .

پس علی علیه السلام ، شتر بسیار شیردهی به نام «حَفِدَه» را به عنوان سهم پیامبر صلی الله علیه و آله کنار گذاشت و سپس ، خمس غنیمت را جدا و بقیّه غنیمت ها را میان سپاهیانش قسمت کرد و به مدینه باز آمد ، بی آن که با کسی درگیر شود . .

9856.الكافى (به نقل از جابر از امام باقر عليه السلام) المغازى عن يعقوب بن عتبه :بَعَثَ رسَولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام فى مِائَهِ رَجُلٍ إلى حَىِّ سَعدٍ بِفَدَکَ ، وبَلَغَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنَّ لَهُم جَمعاً يُريدونَ أن يُمِدّوا يَهودَ خَيبَرَ ، فَسارَ اللَّيلَ وکَمَنَ النَّهارَ حَتَّى انتَهى إلَى الهَمَجِ ، فَأصابَ عَينا فَقالَ : ما أنتَ ؟ هَل لَکَ عِلمٌ بِما وَراءَکَ مِن جَمعِ بَنى سَعدٍ ؟ قالَ : لا عِلمَ لى بِهِ .

فَشَدّوا عَلَيهِ فَأَقَرَّ أنَّهُ عَينٌ لَهُم بَعَثوهُ إلى خَيبَرَ يَعرِضُ عَلى يَهودِ خَيبَرَ نَصرَهُم عَلى أن يَجعَلوا لَهُم مِن تَمرِهِم کَما جَعَلوا لِغَيرِهِم ويَقدَمونَ عَلَيهِم ، فَقالوا لَهُ : فَأينَ القَومُ ؟ قالَ : تَرکتُهُم وقَد تَجَمَّعَ مِنهُم مِائَتا رَجُلٍ ، ورَأسُهُم وَبرُ بنُ عُلَيمٍ . قالوا : فَسِر بِنا حَتّى تَدُلَّنا . قالَ : عَلى أن تُؤَمِّنونى . قالوا : إن دَلَلتَنا عَلَيهِم وعَلى سَرحِهِم (1) أمَّنّاکَ ، وإلّا فَلا أمانَ لَکَ . قالَ : فَذاکَ .

فَخَرَجَ بِهِم دَليلاً لَهُم حَتّى ساءَ ظَنُّهُم بِهِ ، وأوفى بِهِم عَلى فَدافِدَ (2) وآکامٍ (3) ، ثُمَّ أفضى بِهِم إلى سُهولَهٍ فَإذا نَعَمٌ کَثيرٌ وشاءٌ ، فَقال : هذا نَعَمُهُم وشاؤُهُم . فَأغاروا عَلَيهِ فَضَمُّوا النَّعَمَ وَالشّاءَ . قالَ : أرسِلونى . قالوا : لا ، حَتّى نَأمَنَ الطَّلَبَ .

ونَذِرَ بِهِمُ الرّاعى رِعاءَ (4) الغَنَمِ وَالشّاءِ ، فَهَرَبوا إلى جَمعِهِم فَحَذَّروهُم ، فَتَفَرَّقوا وهَرَبوا ، فَقالَ الدَّليلُ : عَلامَ تَحبِسُنى ؟ قَد تَفَرَّقَتِ الأعرابُ وأنذَرَهُمُ الرِّعاءُ . قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : لَم نَبلُغ مُعَسکَرَهُم . فَانتَهى بِهِم إلَيهِ فَلَم يَرَ أحَدا ، فَأرسَلوه وساقُوا النَّعَمَ وَالشّاءَ ؛ النَّعَمُ خَمسُمِائَهِ بَعيرٍ ، وألفا شاهٍ . (5)9857.امام على عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن جابرِ بن عبد اللّه :لَمّا کانَ يَومُ خَيبَرَ بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَجُلاً فَجَبُنَ ، فَجاءَ مُحَمَّدُ بنُ مَسلَمَهَ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، لَم أرَ کَاليَومِ قَطُّ !...

ثُمَّ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَأَبعَثَنَّ غَدا رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحبّانِهِ لا يُوَلِّى الدُّبُرَ ، يَفتَحُ اللّهُ عَلى يَدَيهِ ، فَتَشَرَّفَ لَهَا النّاسُ وعَلِىٌّ رضى الله عنه يَومَئِذٍ أرمَدُ ، فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : سِر . فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما اُبصِرُ مَوضِعا . فَتَفَلَ فى عَينَيهِ ، وعَقَدَ لَهُ ، ودَفَعَ إلَيهِ الرّايَهَ . (6) .

1- .السرح : الماشيه (النهايه : ج 2 ص 358 «سرح») .
2- .فَدافِد : جمع فَدْفَد ؛ الموضع الذى فيه غِلَظ وارتفاع (النهايه : ج 3 ص 420 «فدفد») .
3- .الأكَمَه:التلّ،وجمعها: أكَمٌ وإكام وآكام (المعجم الوسيط : ج 1 ص 23 «أكم») .
4- .الرِّعاءُ : جمع راعى الغنم (النهايه : ج 2 ص 235 «رعى») .
5- .المغازى : ج 2 ص 562 .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 40 ح 4342 ، المعجم الصغير : ج 2 ص 10 .

9858.امام صادق علیه السلام :المغازی به نقل از یعقوب بن عُتبه : پیامبر خدا ، علی علیه السلام را با یکصد مرد به عشیره سعد در فدک فرستاد ؛ چون به پیامبر خدا خبر رسیده بود که گروهی از آنان ، قصد کمک به یهودیان خیبر را دارند .

علی علیه السلام ، شب ها راه می رفت و روزها پنهان می شد تا به هَمَج رسید . پس به جاسوسی برخورد و از او پرسید : «تو کیستی؟ آیا از گروه بنی سعد که پشت سر گذاشته ای اطّلاعی داری؟» .

گفت : اطّلاعی ندارم .

بر او سخت گرفتند تا اقرار کرد که جاسوس آنهاست و وی را به سوی یهودیان خیبر فرستاده اند تا به آنان بگوید که بنی سعد ، آماده کمک کردن به آنها هستند و به آنان می پیوندند ، به شرط آن که مقداری خرما که به دیگران داده اند ، به آنان هم بدهند .

از او پرسیدند : این گروه ، کجا هستند؟

گفت : هنگامی که من آنان را ترک می کردم ، دویست نفر از آنان به رهبری وَبَر بن عُلَیم ، گِرد آمده بودند .

گفتند : ما را به آن جا ببر .

گفت : به شرط آن که امانم دهید .

گفتند : اگر ما را به آنان و دام هایشان راهنمایی کنی ، تو را امان می دهیم ؛ وگرنه ، امان نداری .

گفت : قبول است . او آنان را راهنمایی کرد و [آن قدر راه برد] که به او بدگمان شدند . آنان را از زمین های بلند و ناهموار ، عبور داد و سپس آنان را به دشت همواری رسانْد که با شتران و گوسفندان بسیاری مواجه شدند . گفت : این ، شتران و گوسفندان آنهاست .

بر آنها تاختند و شتران و گوسفندان را غنیمت گرفتند . آن جاسوس گفت : رهایم کنید .

گفتند : نه ، تا آن که از تعقیب ، در امان باشیم . [آن جاسوس ،] چوپان های شتران و گوسفندان را از آنان ترساند و آنان به سوی بنی سعد گریختند و به آنها هشدار دادند . پس آنان نیز پراکنده شدند و گریختند .

آن راهنما گفت : برای چه مرا نگه داشته اید ؟ اعراب ، پراکنده شده اند و چوپان ها ، آنها را ترسانده اند .

علی علیه السلام فرمود : «ما به اردوگاهشان نرسیده ایم» .

پس [جاسوس] ، آنان را به آن جا رساند . علی علیه السلام کسی را ندید . رهایش کردند و شتران و گوسفندان را [به سوی مدینه]راندند . پانصد شتر و دو هزار گوسفند بود .9859.تحف العقول :المستدرک علی الصحیحین به نقل از جابر بن عبد اللّه : چون جنگ خیبر شد ، پیامبر خدا ، مردی را فرستاد . پس بُزدلی کرد و محمّد بن مسلمه آمد و گفت : ای پیامبر خدا ، مانند امروز ، ندیده بودم !

پیامبر خدا فرمود : «فردا ، مردی را می فرستم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و آنان نیز دوستش دارند ، و پشت [به جبهه] نمی کند ، و خداوند با دستان او فتح می کند» .

مردم، سَرَک می کشیدند وعلی علیه السلام آن روز، چشمْ درد داشت. پیامبر خدا به او فرمود: «حرکت کن !».

گفت: ای پیامبر خدا ! من جایی را نمی بینم.

پیامبر خدا ، از آب دهان خود بر چشمان وی نهاد وفرماندهی را به وی داد و پرچم را بدو سپرد . .

9860.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :السيره النبويّه لابن هشام عَن سُفيانَ بنِ فَروَةَ الأَسلَمِىِّ عَن سَلَمَةَ بنِ عَمرِو بنِ الأَكوَعِ :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَبا بَكرٍ الصِّدّيقَ بِرايَتِهِ وكانَت بَيضاءَ ، فيما قالَ ابنُ هِشامٍ إلى بَعضِ حُصونِ خَيبَرَ ، فَقاتَلَ ، فَرَجَعَ ولَم يَكُ فَتحٌ ، وقَد جَهَدَ ؛ ثُمَّ بَعَثَ الغَدَ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ ، فَقاتَلَ ، ثُمَّ رَجَعَ ولَم يَكُ فَتحٌ ، وقَد جَهَدَ ؛ فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَاُعطِيَنَّ الرّايَةَ غَدا رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، يَفتَحُ اللّهُ عَلى يَدَيهِ ، لَيسَ بِفَرّارٍ .

قالَ : يَقولُ سَلَمَةُ : فَدَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ ، وهُوَ أرمَدُ ، فَتَفَلَ فى عَينِهِ ، ثُمَّ قالَ : خُذ هذِهِ الرّايَةَ ، فَامضِ بِها حَتّى يَفتَحَ اللّهُ عَلَيكَ .

قالَ : يَقولُ سَلَمَةُ : فَخَرَجَ وَاللّهِ بِها يَأنِحُ (1) ، يُهَروِلُ هَروَلَةً ، وإنّا لَخَلفَهُ نَتبَعُ أثَرَهُ ، حَتّى رَكَزَ رايَتَهُ فى رَضمٍ (2) مِن حِجارَةٍ تَحتَ الحِصنِ ، فَاطَّلَعَ إلَيهِ يَهودِىٌّ مِن رَأسِ الحِصْنِ ، فَقالَ : مَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . قالَ : يَقولُ اليَهودِىُّ : عَلَوتُم ، وما اُنزِلَ عَلى موسى ، أو كَما قالَ . قالَ : فَما رَجَعَ حَتّى فَتَحَ اللّهُ عَلى يَدَيهِ . (3) .

1- .مِن الاُنوح ؛ وهو صوت يسمع من الجوف معه نَفَس وبُهْر ونهيج يعترى السَّمين من الرجال (النهايه : ج 1 ص 74 «أنح») .
2- .الرَّضْم : هى دون الهضاب ، وقيل : صخور بعضُها على بعض (النهايه : ج 2 ص 231 «رضم») .
3- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 349 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 90 ح 8434، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 4 ص 209 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 302 ح 283 وراجع خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 56 ح 14 .

10043.امام علی علیه السلام :السیره النبویّه ، ابن هشام به نقل از سفیان بن فَروه اسلمی ، از سلمه بن عمرو بن آکوع : پیامبر خدا ، ابو بکر صدّیق را با پرچم سفیدش به سوی برخی دژهای خیبر فرستاد . او جنگید و کوشید و بدون پیروزی بازگشت .

فردای آن روز ، عمر بن خطّاب را فرستاد . او هم جنگید و کوشید و بدون پیروزی بازگشت . پس پیامبر خدا فرمود : «فردا ، پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خداوند با دست او فتح می کند و گریزنده نیست» .

پس پیامبر خدا ، علی علیه السلام را فرا خواند و چون چشمْ درد داشت ، آب دهان خود را بر چشمان او نهاد و سپس فرمود : «این پرچم را بگیر و پیش ببر تا خداوند ، پیروزی را نصیب تو کند» .

به خدا سوگند ، [علی علیه السلام] نفس زنان ، هَروَله کنان و پرچم به دست ، حرکت کرد و ما از پشت سر ، دنبالش می کردیم تا آن که پرچم را بر سنگچین پایه قلعه فرو برد . مردی یهودی از بالای دژ ، سر برآورد و پرسید : تو کیستی؟

فرمود : «من ، علی بن ابی طالبم» .

یهودی گفت : سوگند به آنچه بر موسی نازل شد ، چیره شدید! یا جمله ای شبیه به این گفت . و علی علیه السلام بازنگشت تا آن که خداوند ، پیروزی را نصیبش کرد . .

10044.امام على عليه السلام :الكامل فى التاريخ عن بريده الأسلمى :كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله رُبَّما أخَذَتهُ الشَّقيقَةُ (1) فَيَلبَثُ اليَومَ وَاليَومَينِ لا يَخرُجُ ، فَلَمّا نَزَلَ خَيبَرَ أخَذَتهُ فَلَم يَخرُج إلَى النّاسِ ، فَأخَذَ أبو بَكرٍ الرّايَةَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ نَهَضَ فَقاتَلَ قِتالاً شَديدا ، ثُمَّ رَجَعَ فَأخَذَها عُمَرُ فَقاتَلَ قِتالاً شَديدا هُوَ أشَدُّ مِنَ القِتالِ الأوَّلِ ، ثُمَّ رَجَعَ فَاُخبِرَ بِذلِکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

فَقالَ : أما وَاللّهِ لَاُعطِيَنَّها غَدا رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، يَأخُذُها عَنوَةً (2) . ولَيسَ ثَمَّ عَلِيٌّ ؛ كانَ قَد تَخَلَّفَ بِالمَدينَهِ لِرَمَدٍ لَحِقَهُ ، فَلَمّا قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَقالَتَهُ هذِهِ تَطاوَلَت لَها قُرَيشٌ ، فَأصبَحَ فَجاءَ عَلِيٌّ عَلى بَعيرٍ لَهُ حَتّى أناخَ قَريبا مِن خِباءِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وهُوَ أرمَدُ قَد عَصَبَ عَينَيهِ .

فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ما لَکَ ؟ قالَ : رَمِدتُ بَعدَکَ ، فَقالَ لَهُ : اُدنُ مِنّى . فَدَنا مِنهُ ، فَتَفَلَ فى عَينَيهِ ، فَما شَكا وَجَعا حَتّى مَضى لِسَبيلِهِ . ثُمَّ أعطاهُ الرّايَةَ ، فَنَهَضَ بِها وعَلَيهِ حُلَّهُ حَمراءُ ، فَأتى خَيبَرَ ، فَأشرَفَ عَلَيهِ رَجُلٌ مِن يَهودٍ فَقالَ : مَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَقالَ اليَهودِيُّ : غُلِبتُم يا مَعشَرَ يَهودٍ ! !

وخَرَجَ مَرحَبٌ صاحِبُ الحِصنِ وعَلَيهِ مِغفَرٌ (3) يَمانِيٌّ قَد نَقَبَهُ مِثلَ البَيضَهِ عَلى رَأسِهِ وهُوَ يَقولُ :

قَد عَلِمَت خَيبَرُ أنّى مَرحَبٌ

شاكِى السِّلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبٌ

فَقالَ عَلِيٌّ :

أنَا الَّذى سَمَّتنى اُمّى حَيدَرَهَ

أكيلُكُم بِالسَّيفِ كَيلَ السَّندَرَهِ (4)

لَيثٌ بِغاباتٍ شَديدٌ قَسوَرَه

فَاختَلَفا ضَربَتَينِ ، فَبَدَرَهُ عَلِىٌّ فَضَرَبَهُ فَقَدَّ الحَجَفَهَ (5) وَالمِغفَرَ ورَأسَهُ حَتّى وَقَعَ فِى الأَرضِ . وأخَذَ المَدينَهَ. (6) .

1- .الشَّقيقهُ : نوع من صداع يعرض فى مقدّم الرأس وإلى أحد جانبيه (النهايه : ج 2 ص 492 «شقق») .
2- .العَنْوَه : القهر ، وأُخِذت البلاد عنوهً بالقَهْر والإذلال (لسان العرب : ج 15 ص 101 «عنا») .
3- .زَرَد [أى حَلِق] ينسج من الدروع على قدر الرأس يلبس تحت القلنسوه (لسان العرب : ج 5 ص 26 «غفر») .
4- .السَّنْدره : ضرب من الكيل غرّاف جرّاف واسع ، يقول : أُقاتلكم بالعَجَله ، وأُبادركم قبل الفِرار (تاج العروس : ج 6 ص 547 «سندر») .
5- .يقال للتُّرس إذا كان من جلود ليس فيه خشب ولا عقب : حَجَفه ودرقه (الصحاح : ج 4 ص 1341 «حجف») .
6- .الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 596 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 12 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 410 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 4 ص 211 كلّها نحوه وفيها «الأضراس» بدل «الأرض» وراجع خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 58 ح 15 .

10045.امام باقر علیه السلام :الکامل فی التاریخ به نقل از بُرَیده اَسلَمی : گاه ، پیامبر خدا سردرد می گرفت و یکی دو روز بیرون نمی آمد ، و چون به خیبر رسید ، سردرد گرفت و به میان مردم نیامد .

ابو بکر ، پرچم را از پیامبر خدا گرفت و آماده شد و به جنگ سختی پرداخت . سپس ، بازگشت و عمر ، آن را گرفت و جنگ سختی کرد که از پیکار قبلی ، سخت تر بود . سپس بازگشت و خبر [شکست خود]را به پیامبر خدا داد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آگاه باشید ! به خدا سوگند ، فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند و آن جا را با قدرت ، فتح می کند» و علی علیه السلام آن جا نبود و به دلیل چشمْ درد ، در مدینه مانده بود .

چون پیامبر خدا چنین فرمود ، قریش برای آن ، گردن کشیدند . صبحگاهان ، علی علیه السلام با همان چشمان بسته از شدّت درد ، بر پشت شترش تا نزدیک چادر پیامبر خدا آمد و آن را خواباْند . پیامبر خدا فرمود : «چه شده؟» .

گفت : پس از شما چشمْ درد گرفتم .

فرمود : «نزدیک بیا !» .

نزدیک شد . پیامبر خدا ، آب دهان خود را بر چشمان وی نهاد و علی علیه السلام تا پایان زندگی اش از دردِ چشم ننالید .

سپس پیامبر خدا ، پرچم را به علی علیه السلام سپرد و او آن را بلند کرد و در حالی که ردای قرمزی بر دوش خود انداخته بود ، به سوی خیبر رفت . مردی یهودی سر برآورد و پرسید : تو کیستی؟

فرمود : «من ، علی بن ابی طالبم» .

یهودی گفت : ای گروه یهود ! مغلوب شدید .

و مَرحَب ، فرمانده قلعه ، با کلاهخود یمانی بر سر که چون تخم مرغ ، آن را سوراخ کرده بود ، پیش آمد و می گفت:

خیبر می داند که من مَرحبم

غرق سلاحم و پهلوان و کارآزموده ام .

پس علی علیه السلام فرمود:

«من آنم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامید

شما را پیش از آن که بگریزید ، از دمِ تیغ می گذرانم . شیر بیشه ها و سخت نیرومندم» .

پس دو ضربه به هم زدند . علی علیه السلام پیش دستی کرد و چنان ضربه ای به او زد که سپر و کلاهخود و سرش را شکافت و به زمین (1) رسید و قلعه را فتح کرد . .

1- .در نقل دیگری به جای «زمین» ، «دندان» آمده است .

10046.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :صحيح البخارى عن سهل بن سعد :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ يَومَ خَيبَرَ : لَاُعطِيَنَّ هذِهِ الرّايَةَ غَدا رَجُلاً يَفتَحُ اللّهُ عَلى يَدَيهِ ، يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ .

قالَ : فَباتَ النّاسُ يَدوكونَ (1) لَيلَتَهُم أيُّهُم يُعطاها ، فَلَمّا أصبَحَ النّاسُ غَدَوا على رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كُلُّهُم يَرجو أن يُعطاها ، فَقالَ : أينَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ؟ فَقيلَ : هُوَ يا رَسولَ اللّهِ يَشتَكى عَينَيهِ ، قالَ : فَأَرسِلوا إلَيهِ ، فَاُتِىَ بِهِ ، فَبَصَقَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى عَينَيهِ ودَعا لَهُ ، فَبَرَأَ حَتّى كَأَن لَم يَكُن بِهِ وَجَعٌ ، فَأَعطاهُ الرّايَةَ ، فَقالَ عَلِيٌّ : يا رَسولَ اللّهِ ، اُقاتِلُهُم حَتّى يَكونوا مِثلَنا ؟ فَقالَ : اُنفُذ عَلى رِسلِکَ حَتّى تَنزِلَ بِساحَتِهِم ، ثُمَّ ادعُهُم إلَى الإِسلامِ ، وأخبِرهُم بِما يَجِبُ عَلَيهِم مِن حَقِّ اللّهِ فيهِ ، فَوَاللّهِ لِأَن يَهدىَ اللّهُ بِکَ رَجُلاً واحِدا خَيرٌ لَکَ مِن أن يَكونَ لَکَ حُمرُ النَّعَمِ . (2)10047.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :صحيح مسلم عن أبى هريره :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ يَومَ خَيبَرَ : لَاُعطِيَنَّ هذِهِ الرّايَةَ رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، يَفتَحُ اللّهُ عَلى يَدَيهِ . قالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : ما أحبَبتُ الإِمارَةَ إلّا يَومَئِذٍ . قالَ : فَتَساوَرتُ لَها (3) رَجاءَ أن اُدعى لَها . قالَ : فَدَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ فَأَعطاهُ إيّاها ، وقالَ : اِمشِ ولا تَلتَفِت حَتّى يَفتَحَ اللّهُ عَلَيکَ . قالَ : فَسارَ عَلِيٌّ شَيئا ثُمَّ وَقَفَ ولَم يَلتَفِت ، فَصَرَخَ : يا رَسولَ اللّهِ ! عَلى ماذا اُقاتِلُ النّاسَ ؟ قالَ : قاتِلهُم حَتّى يَشهَدوا أن لا إلهَ إلَا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ ، فَإِذا فَعَلوا ذلِکَ فَقَد مَنَعوا مِنکَ دِماءَهُم وأموالَهُم إلّا بِحَقِّها ، وحِسابُهُم عَلَى اللّهِ . (4) .

1- .أى يخوضون ويموجون فيمن يدفعها إليه . يقال : وقع الناس فى دَوْكه : أى فى خوض واختلاط (النهايه : ج 2 ص 140 «دوک»).
2- .صحيح البخارى : ج 4 ص 1542 ح 3973 ، صحيح مسلم : ج 4 ص 1872 ح 2406 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 60 ح 16 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 85 ح 8428 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 406 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 4 ص 205 .
3- .تساورتُ لها : أى رفعتُ لها شخصى (النهايه : ج 2 ص 420 «سور») .
4- .صحيح مسلم : ج 4 ص 1871 ح 33 ، مسند ابن حنبل : ج 3 ص 331 ح 9000 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 64 ح 19 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 110 وزاد فيه «ويحبّه اللّه ورسوله» ، تاريخ الإسلام

للذهبى : ج 2 ص 407 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 4 ص 206 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 82 ح 8423 .

10048.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از سهل بن سعد : پیامبر خدا در جنگ خیبر فرمود: «فردا ، این پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا با دستان او فتح می کند . او خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند» .

لشکر ، شب را در این گفتگو به سر بردند که [فردا]پرچم به چه کسی داده می شود . چون صبح شد ، به نزد پیامبر خدا آمدند و هر کس امید داشت که [پرچم] به او داده شود . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «علی بن ابی طالب کجاست؟» .

گفته شد : ای پیامبر خدا ! او از چشمْ درد می نالد .

فرمود : «کسی را به سراغ او بفرستید [تا او را بیاورد]» .

[چون علی علیه السلام را آوردند ،] پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان خود را بر چشمانش نهاد و برایش دعا کرد . چنان بهبود یافت که گویی دردی نداشته است .

پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به او سپرد . علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! آیا با آنان بجنگم تا مانند ما [مسلمان]شوند؟

فرمود : «به نرمی و تأنّی برو تا به جایگاه آنان برسی . سپس ، آنان را به اسلام ، دعوت کن و آنان را از حقّ خدا در آن آگاه کن که به خدا سوگند ، اگر خداوندْ یک نفر را به دست تو هدایت کند ، برایت از شتران سرخ مو (1) بهتر است» .10049.عنه علیه السلام :صحیح مسلم به نقل از ابو هُرَیره : پیامبر خدا در جنگ خیبر فرمود : «این پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد . خداوند با دستان او پیروزی می آورَد» .

عمر بن خطّاب گفت : من فرماندهی را جز در آن روز ، دوست نداشتم و گردن می کشیدم ، به امید آن که خوانده شوم .

پیامبر خدا ، علی بن ابی طالب علیه السلام را فرا خواند و پرچم را به او سپرد و فرمود : «برو و باز مگرد تا خداوند ، پیروزت کند» .

علی علیه السلام ، اندکی رفت و ایستاد و بی آن که رویش را برگردانَد ، صدا زد : ای پیامبر خدا ! بر سر چه با مردم [قلعه]بجنگم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «با آنان بجنگ تا آن که گواهی دهند که خداوند ، یکتاست و محمّد ، پیامبر خداست . و چون این گواهی را دادند ، جان و مال خود را جز آن که حقّی در آن باشد حفظ کرده اند و حسابشان با خداست» . .

1- .شتر و بویژه شتر سرخ مو ، از نفیس ترین دارایی های عرب بود .

10046.امام صادق علیه السلام :صحیح البخاری عن سلمه :کانَ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فی خَیبَرَ ، وکانَ رَمِداً ، فَقالَ : أنَا أتَخَلَّفُ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ؟ ! فَلَحِقَ بِهِ ، فَلَمّا بِتنَا اللَّیلَهَ الَّتی فُتِحَت قالَ :

لَاُعطِیَنَّ الرّایَهَ غَدا أو : لَیَأخُذَنَّ الرّایَهَ غَدا رَجُلٌ یُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، یَفتَحُ اللّهُ عَلَیهِ . فَنَحنُ نَرجوها ، فَقیلَ : هذا عَلِیٌّ ، فَأَعطاهُ ، فَفُتِحَ عَلَیهِ . (1)10047.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صحیح مسلم عن سلمه :أرسَلَنِی [النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله]إلی عَلِیٍّ وهُوَ أرمَدُ فَقالَ : لَاُعطِیَنَّ الرّایَهَ رَجُلاً یُحِب

اللّهَ ورَسولَهُ ، أو یُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ (2) . قالَ : فَأَتَیتُ عَلِیّا فَجِئتُ بِهِ أقودُهُ وهُوَ أرمَدُ . حَتّی أتَیتُ بِهِ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَبَسَقَ (3) فی عَینَیهِ فَبَرَأ ، وأعطاهُ الرّایَهَ . وخَرَجَ مَرحَبٌ فَقالَ :

قَد عَلِمَت خَیبَرُ أنّی مَرحَبٌ

شاکِی الِّسلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبٌ إذَا الحُروبُ أقبَلَت تَلَهَّبُ

فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام :

أنَا الَّذی سَمَّتنی اُمّی حَیدَرَهَ

کَلَیثِ غاباتٍ کَریهِ المَنظَرَهِ اُوفیهِم بِالصّاعِ کَیلَ السَّندَرَهِ

قالَ : فَضَرَبَ رَأسَ مَرحَبٍ فَقَتَلَهُ . ثُمَّ کانَ الفَتحُ عَلی یَدَیهِ . (4) .

1- .صحیح البخاری : ج 4 ص 1542 ح 3972 و ج3 ص 1086 ح 2812 ، صحیح مسلم : ج 4 ص 1872 ح 35 ، دلائل النبوّه للبیهقی : ج 4 ص 206 .
2- .کذا فی المصدر ، والمناسب : «ویحبّه» کما ورد فی السنن الکبری والطبقات والمناقب .
3- .لغه فی بَزَق ، وبَصَق (النهایه : ج 1 ص 128 «بسق») .
4- .صحیح مسلم : ج 3 ص 1441 ح 132 ، مسند ابن حنبل: ج 5 ص 557 ح 16538، السنن الکبری : ج 9 ص 222 ح 18346 ، المصنّف لابن أبی

شيبه : ج 8 ص 520 ح 2 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 111 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 41 ح 4343 نحوه ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 500 ح 1002 وفيه «أكيلكم بالسيف» بدل «أُوفيهم بالصاع» .

10048.امام زین العابدین علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از سلمه : علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ خیبر به جهت چشمْ درد ، از همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله بازمانْد . پس [به خود] گفت : آیا من جا بمانم؟! پس [با همان درد] خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند .

چون شب فتح در رسید ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «فردا ، این پرچم را به دست کسی می سپارم (یا این پرچم را کسی می گیرد) که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و خداوند ، پیروزش می کند » .

ما امید آن را داشتیم ؛ ولی گفته شد که این [شخص] ، علی علیه السلام است . پرچم را به او سپرد و با دست او فتح ، حاصل شد .10049.امام زین العابدین علیه السلام :صحیح مسلم به نقل از سلمه : [پیامبر صلی الله علیه و آله] مرا به سوی علی علیه السلام که چشمْ درد داشت ، فرستاد و فرمود : «پرچم را به مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد (یا (1) خدا و پیامبرش او را دوست دارند)» .

نزد علی علیه السلام آمدم و چون چشمْ درد داشت، [دست]او را گرفتم و به نزد پیامبر خدا آوردم . ایشان از آب دهان خود بر چشمان او نهاد که بهبود یافت و پرچم را به او سپرد .

مرحب ، پیش آمد و گفت :

خیبر می داند که من مرحبم

غرق در سلاح و پهلوان و کارآزموده ام . پیکارها چون پیش آیند ، زبانه می کشند .

و علی علیه السلام گفت :

«من آنم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامید

چونان شیر بیشه ها ، دهشتناکم . آنان را به سرعت از دم تیغ می گذرانم» .

پس به سرِ مرحب ، ضربه ای زد و او را کشت . و پیروزی به دست او حاصل شد . .

1- .در منابع دیگر ، مانند : السنن الکبری و طبقات ابن سعد و مناقب امیر المؤمنین ، کوفی به جای «یا» ، «و» آمده که مناسب تر است .

10050.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الاستيعاب :رَوى سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ وسَهلُ بنُ سَعدٍ وأبو هُرَيرَةَ وبُريدَةُ الأَسلَمِىُّ وأبو سَعيدٍ الخُدرِىُّ وعَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ وعِمرانُ بنُ الحُصَينِ وسَلَمَةُ بنُ الأكوَعِ ، كُلُّهُم بِمَعنىً واحِدٍ ، عَنِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله أنَّهُ قالَ يَومَ خَيبَرَ :

لَأُعطِيَنَّ الرّايَةَ غَدا رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، لَيسَ بِفَرّارٍ ، يَفتَحُ اللّهُ عَلى يَدَيهِ ، ثُمَّ دَعا بِعَلِىٍّ وهُوَ أرمَدُ ، فَتَفَلَ فى عَينَيهِ وأعطاهُ الرّايَةَ ، فَفَتَحَ اللّهُ عَلَيهِ . وهذِهِ كُلُّها آثارٌ ثابِتَةٌ . (1)10051.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإرشاد عن عبد الملك بن هشام ومحمّد بن إسحاق وغيرهم من أصحاب الآثار :حاصَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله خَيبَرَ بِضعا وعِشرينَ لَيلَةً ، وكانَتِ الرّايَةُ يَومَئِذٍ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَلَحِقَهُ رَمَدٌ أعجَزَهُ عَنِ الحرَبِ ، وكانَ المُسلِمونَ يُناوِشونَ اليَهودَ مِن بَينِ أيدى حُصونِهِم وجَنَباتِها . فَلَمّا كانَ ذاتَ يَومٍ فَتَحُوا البابَ وقَد كانوا خَندَقوا عَلى أنفُسِهِم ، وخَرَجَ مَرحَبٌ بِرِجلِهِ يَتَعَرَّضُ لِلحَربِ .

فَدَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أبا بَكرٍ فَقالَ لَهُ : خُذِ الرّايَةَ ، فَأَخَذَها فى جَمعٍ مِنَ المُهاجِرينَ فَاجتَهَدَ ولَم يُغنِ شَيئا ، فَعادَ يُؤَنِّبُ القَومَ الَّذينَ اتَّبَعوهُ ويُؤَنِّبونَهُ !

فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ تَعَرَّضَ لَها عُمَرُ ، فَسارَ بِها غَيرَ بَعيدٍ ، ثُمَّ رَجَعَ يُجَبِّنُ أصحابَهُ ويُجَبِّنونَهُ !

فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : لَيسَت هذِهِ الرّايَةُ لِمَن حَمَلَها ، جيؤوني بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . فَقيلَ لَهُ : إنَّهُ أرمَدُ . قالَ : أرونيهِ تُرونى رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، يَأخُذُها بِحَقِّها لَيسَ بِفَرّارٍ .

فَجاؤوا بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام يَقودونَهُ إلَيهِ ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : ما تَشتَكى يا عَلِىُّ ؟ قالَ : رَمَدٌ ما اُبصِرُ مَعَهُ ، وصُداعٌ بِرَأسى . فَقالَ لَهُ : اِجلِس وضَع رَأسَكَ عَلى فَخِذى . فَفَعَلَ عَلِىٌّ عليه السلام ذلِكَ ، فَدَعا لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وتَفَلَ فى يَدِهِ فَمَسَحَها عَلى عَينَيهِ ورَأسِهِ ، فَانفَتَحَت عَيناهُ وسَكَنَ ما كانَ يَجِدُهُ مِنَ الصُّداعِ . وقالَ فى دُعائِهِ لَهُ : اللّهُمَّ قِهِ الحَرَّ وَالبَردَ . وأعطاهُ الرّايَةَ وكانَت رايَةً بَيضاءَ وقالَ لَهُ : خُذِ الرّايَةَ وَامضِ بِها ، فَجَبرَئيلُ مَعَكَ ، وَالنَّصرُ أمامَكَ ، وَالرُّعبُ مَبثوثٌ فى صُدورِ القَومِ ، وَاعلَم يا عَلِىُّ أنَّهُم يَجِدونَ فى كِتابِهِم : إنَّ الَّذى يُدَمِّرُ

عَلَيهِمِ اسمُهُ آلِيا ، فَإِذا لَقيتَهُم فَقُل : أنَا عَلِىٌّ ، فَإِنَّهُم يُخذَلونَ إن شاءَ اللّهُ ... .

وجاءَ فَى الحَديثِ : أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام لَمّا قالَ : أنَا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، قالَ حِبرٌ مِن أحبارِ القَومِ : غُلِبتُم وما اُنزِلَ عَلى موسى . فَدَخَلَ قُلوبَهُم مِنَ الرُّعبِ ما لَم يُمكِنهُم مَعَهُ الاِستيطانُ بِهِ . (2) .

1- .الاستيعاب : ج 3 ص 203 الرقم 1875 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 125 وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 107 .

10052.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الاستیعاب:سعد بن ابی وقّاص و سهل بن سعد و ابو هریره و بُرَیده اسلمی و ابو سعید خُدْری و عبد اللّه بن عمر و عمران بن حصین و سلمه بن اَکوَع ، همگی یک مضمون را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که در جنگ خیبر گفت: «فردا ، این پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند . گریزنده نیست و خداوند با دستان او فتح می کند» .

سپس علی علیه السلام را فرا خواند و او چشمْ درد داشت . پس ، از آب دهان خود بر چشمان او نهاد و پرچم را به او سپرد و خداوند ، پیروزش کرد .

و اینها همه روایت هایی استوارند .10053.عنه صلی الله علیه و آله :الإرشاد به نقل از عبد الملک بن هشام و محمّد بن اسحاق و دیگر راویان تاریخ : پیامبر خدا ، خیبر را بیست و چند شب در محاصره گرفت و در این روزها پرچم به دست امیر مؤمنان بود که چشمْ دردی بر او عارض شد و از حضور در جنگ ناتوانش کرد .

مسلمانان در جلوی در و کناره های دژهای یهودیان با آنها می جنگیدند تا این که یکی از روزها درِ دژ را باز کردند و مرحب ، پیاده برای جنگ ، پیش آمد و از خندقِ گرداگرد دژ که خودشان کَنده بودند ، گذشت . پس پیامبر خدا ، ابو بکر را فرا خواند و به او فرمود : «پرچم را بگیر !» .

آن را گرفت و با گروهی از مهاجران کوشید و کاری از پیش نبرد و بازگشت ، در حالی که [او] همراهانش را سرزنش می کرد و همراهانش او را ملامت می کردند .

فردای آن روز ، عمر پیش آمد و اندکی پیش نرفته ، بازگشت . او یارانش را بُزدل می خواند و یارانش او را بزدل می خواندند . در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «این پرچم ، به دست آن که بایست می بود ، نبود . علی بن ابی طالب را نزدم بیاورید» .

گفته شد : او چشمْ درد دارد .

فرمود : «او را به من نشان دهید تا مردی را ببینید که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند . حقّ پرچم را ادا می کند و نمی گریزد» .

دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفتندو پیش ایشان آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «از چه ناراحتی ، ای علی؟» .

گفت : چشمْ دردی که با آن ، جایی را نمی بینم و سردرد نیز دارم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «بنشین و سرت را روی پای من بگذار !» .

علی علیه السلام چنان کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد و با دستش از آب دهان خود برگرفت و بر چشمان و سر او مالید .

چشمان علی علیه السلام گشوده شد و سرش آرام گرفت . و پیامبر صلی الله علیه و آله در دعایش چنین گفت : «خدایا ! او را از گرما و سرما حفظ کن» و پرچم را که سفید رنگ بود ، به او سپرد و فرمود : «پرچم را بگیر و آن را پیش ببر که جبرئیل علیه السلام همراه توست و یاری الهی در پیش رویت ، و هراس در دل دشمنان افتاده است ، و بدان ای علی که آنان در کتابشان دیده اند که نام آن که نابودشان می کند آلیا ست. پس هنگامی که آنان را دیدی ، بگو : من علی هستم که إن شاء اللّه ، آنان به خذلان و بی پناهی یا بی یاوری دچار می شوند ... !» .

و در حدیث آمده است که چون امیر مؤمنان گفت : «من علی بن ابی طالبم» ، یکی از عالمان یهود گفت : سوگند به آنچه بر موسی نازل شد که شکست خوردید !

پس چنان ترسی در دلشان افتاد که دیگر نتوانستند دوام بیاورند . .

10054.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :المغازى :كانَ أوَّلَ مَن خَرَجَ إلَيهِمُ الحارِثُ أخو مَرحَبٍ فى عادِيَتِهِ (1) ، فَانكَشَفَ المُسلِمونَ وثَبَتَ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَاضطَرَبا ضَرَباتٍ ، فَقَتَلَهُ عَلِىٌّ عليه السلام ، ورَجَعَ أصحابُ الحارِثِ إلَى الحِصنِ ، فَدَخَلوهُ وأغلَقوا عَلَيهِم ، فَرَجَعَ المُسلِمونَ إلى مَوضِعِهِم . (2) .

1- .العادِيه : الخيل تعدو وقد تكون العاديه الرجال يعدون (النهايه : ج 3 ص 194 «عدا») .
2- .المغازى : ج 2 ص 654 .

10050.امام صادق علیه السلام :المغازی:نخستین کسی که به سوی مسلمانان پیش آمد ، حارث برادر مرحب بود که با همراهانش هجوم آورد و مسلمانان از هم گسیختند و علی علیه السلام استوار مانْد . پس با هم درگیر شدند و میانشان ضربه هایی ردّ و بدل شد و علی علیه السلام ، او را کشت و یاران حارث به دژ بازگشتند و داخل آن شدند و در را به روی مسلمانان بستند و آنان نیز به موضع خود بازگشتند . .

10051.امام على عليه السلام :المغازى :بَرَزَ عامِرٌ وكانَ رَجُلاً طَويلاً جَسيما ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حينَ طَلَعَ عامِرٌ : أ تَرونَهُ خَمسَةَ أذرُعٍ ؟ وهُو يَدعو إلَى البِرازِ ، يَخطِرُ بِسَيفِهِ وعَلَيهِ دِرعانِ ، يُقَنَّعُ فِى الحَديدِ يَصيحُ : مَن يُبارِزُ ؟ فَأحجَمَ النّاسُ عَنهُ ، فَبَرَزَ إلَيهِ عَليٌّ عليه السلام فَضَرَبَهُ ضَرَباتٍ ، كُلُّ ذلِکَ لا يَصنَعُ شَيئا ، حَتّى ضَرَبَ ساقَيهِ فَبَرَکَ ، ثُمَّ ذَفَّفَ عَلَيهِ فَأَخَذَ سِلاحَهُ . (1)10052.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإرشاد :لَمّا قَتَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مَرحَبا رَجَعَ مَن كانَ مَعَهُ وأغلَقوا بابَ الحِصنِ عَلَيهِم دونَهُ ، فَصارَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلَيهِ فَعالَجَهُ حَتّى فَتَحَهُ ، وأكثَرُ النّاسِ مِن جانِبِ الخَندَقِ لَم يَعبُروا مَعَهُ ، فَأَخَذَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بابَ الحِصنِ فَجَعَلَهُ عَلَى الخَندَقِ جِسرا لَهُم حَتّى عَبَروا وظَفِروا بِالحِصنِ ونالُوا الغَنائِمَ . فَلَمَّا انصَرَفوا مِنَ الحُصونِ أخَذَهُ أميرُ المُؤمِنينَ بِيُمناهُ فَدَحا بِهِ أذرُعا مِنَ الأَرضِ ، وكانَ البابُ يُغلِقُهُ عِشرونَ رَجُلاً مِنهُم . (2)10053.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :المصنّف لابن أبى شيبه عن جابر بن عبد اللّه :إنَّ عَلِيّا حَمَلَ البابَ يَومَ خَيبَرَ حَتّى صَعِدَ المُسلِمونَ فَفَتَحوها ، وأنَّهُ جُرِّبَ فَلَم يَحمِلهُ إلّا أربَعونَ رَجُلاً . (3)10054.امام على عليه السلام :مسند ابن حنبل عن أبى رافع مولى رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى مَعرَكَةِ خَيبَرَ :خَرَجنا مَعَ عَلِيٍّ حينَ بَعَثَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِرايَتِهِ ، فَلَمّا دَنا مِنَ الحِصنِ خَرَجَ إلَيهِ أهلُهُ فَقاتَلَهُم ، فَضَرَبَهُ رَجُلٌ مِن يَهودٍ فَطَرَحَ تُرسَهُ مِن يَدِهِ ، فَتَناوَلَ عَلِيٌّ بابا كانَ عِندَ الحِصنِ فَتَرَّسَ بِهِ نَفسَهُ ، فَلَم يَزَل فى يَدِهِ وهُوَ يُقاتِلُ حَتّى فَتَحَ اللّهُ عَلَيهِ ، ثُمَّ ألقاهُ مِن يَدِهِ حينَ فَرَغَ ، فَلَقَد رَأَيتُنى فى نَفَرٍ مَعى سَبعَةٍ أنَا ثامِنُهُم نَجهَدُ عَلى أن نَقلِبَ ذلِکَ البابَ فَما نَقلِبُهُ ! (4) .

1- .المغازى : ج 2 ص 657 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 127 ، كشف اليقين : ص 170 ح 177 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 215 .
3- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 507 ح 76 ، تاريخ بغداد : ج 11 ص 324 الرقم 6142 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 4 ص 212 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 412 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 225 و ج 4 ص 190 ، المناقب للخوارزمى : ص 172 ح 207 ؛ مجمع البيان : ج 9 ص 183 وليس فيه «إلّا» وكلّها عن ليث بن أبى سليم عن الإمام الباقر عليه السلام عنه ،

روضه الواعظين : ص 142 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 294 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 129 و 333 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 228 ح 23919 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 13 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 3 ص 349 ، تاريخ دمشق : ج42 ص110 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج2 ص411 ، الكامل فى التاريخ:ج1ص597، دلائل النبوّه للبيهقى:ج4ص212، المغازى: ج 2 ص 655 وليس فيه «ثمّ ألقاه من يده ... » ، البدايه والنهايه : ج 4 ص 189 ، المناقبللخوارزمى : ص 172 ح 206 ؛ مجمع البيان:ج9ص182 عن رافع، شرح الأخبار: ج1 ص302 ح283.

10055.عنه علیه السلام :المغازی:عامر ، به مبارزه آمد . او به قدری بلند بالا و تنومند بود که پیامبر خدا پرسید: «آیا پنج ذراع هست؟» .

عامر ، هماورد می طلبید و شمشیرش را تکان می داد و دو زره به تن داشت و غرق در آهن و پولاد بود و فریاد می کشید: چه کسی به مبارزه می آید؟

همه از برابر او پا پس کشیدند . علی علیه السلام به مبارزه اش درآمد و چند ضربه بر او زد که هیچ یک کاری نبود تا آن که دو ساق او را زد که به زانو افتاد . پس کارش را تمام کرد و سلاحش را برداشت .10056.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الإرشاد:چون امیر مؤمنان ، مرحب را کشت ، همراهانش بازگشتند و درِ دژ را به روی علی علیه السلام بستند . امیر مؤمنان به سوی آن آمد و با آن کلنجار رفت تا آن را گشود . افراد فراوانی در کنار خندق مانده و از آن ، عبور نکرده بودند که امیر مؤمنان ، درِ دژ را برداشت و بر خندق نهاد و آن را پلی ساخت تا مسلمانان از آن گذشتند و بر دژ ، مسلّط شدند و به غنیمت ها دست یافتند .

پس چون از دژها بازگشتند ، امیر مؤمنان ، آن [در]را با دست راست برگرفت و چندین ذراع پرتاب کرد، درحالی که آن در را بیست یهودی [با کمک هم] می بستند.10057.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :المصنّف ، ابن أبی شیبه به نقل از جابر بن عبد اللّه : علی علیه السلام در جنگ خیبر ، در را [روی خندق]برد تا مسلمانان بالا رفتند و [دژهای] خیبر را فتح کردند . آن در را آزموده بودند و تا چهل تن نشدند ، نتوانسته بودند که حرکت بدهند . (1)10058.عنه علیه السلام (مِن کتابٍ لَهُ إلی معاویةَ) مسند ابن حنبل به نقل از ابو رافع ، آزاد شده پیامبر خدا ، درباره جنگِ خیبر :چون پیامبر خدا ، علی علیه السلام را با پرچم فرستاد ، با وی حرکت آمدیم . چون به دژْ نزدیک شد ، ساکنان آن بیرون آمدند و با او به نبرد پرداختند و مردی یهود ، ضربه ای به علی علیه السلام زد که سپرش را از دستش انداخت . علی علیه السلام هم دست بُرد و دری را که در نزدیکی دژ بود ، برداشت و سپر خود کرد و در دستش بود و می جنگید تا آن که خدا پیروزش کرد و چون فارغ شد ، آن را افکند .

و من ، بی تردید ، شاهد بودم که با هفت نفر دیگر کوشیدیم که آن در را برگردانیم ، ولی نتوانستیم . .

1- .در نقل مجمع البیان (ج 9 ص 183) آمده است: و چهل مرد ، نتوانستند آن را حرکت دهند .

10059.عنه عليه السلام :الأمالى للصدوق عن عبد اللّه بن عمرو بن العاص :إنَّهُ لَمّا دَنا مِنَ القَموصِ (1) أقبَلَ أعداءُ اللّهِ مِنَ اليَهودِ يَرمونَهُ بِالنَّبلِ وَالحِجارَهِ ، فَحَمَلَ عَلَيهم عَلِىٌّ عليه السلام حَتّى دَنا مِنَ البابِ ، فَثَنى رِجلَهُ ثُمَّ نَزَلَ مُغضِبا إلى أصلِ عَتَبَهِ البابِ فَاقتَلَعَهُ ، ثُمَّ رَمى بِهِ خَلفَ ظَهرِهِ أربَعينَ ذِراعا !

قالَ ابنُ عَمرٍو : وما عَجِبنا مِن فَتحِ اللّهِ خَيبَرَ عَلى يَدَى عَلِىٍّ عليه السلام ، ولكِنّا عَجِبنا مِن قَلعِهِ البابَ ورَميِهِ خَلفَهُ أربَعينَ ذِراعا ، ولَقَد تَكَلَّفَ حَملَهُ أربَعونَ رَجُلاً فَما أطاقوهُ ! فَأُخبِرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِذلِکَ فَقالَ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لَقَد أعانَهُ عَلَيهِ أربَعونَ مَلَکا . (2)10055.امام على عليه السلام :الإرشاد عن أبى عبد اللّه الجدلى :سَمِعتُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام يَقولُ : لَمّا عالَجتُ بابَ خَيبَرَ جَعَلتُهُ مِجَنّا (3) لى وقاتَلتُ القَومَ ، فَلَمّا أخزاهُمُ اللّهُ وَضَعتُ البابَ عَلى حِصنِهِم طَريقا ، ثُمَّ رَمَيتُ بِهِ فى خَندَقِهِم ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : لَقدَ حَمَلتَ مِنهُ ثِقلاً ! فَقالَ : ما كانَ إلّا مِثلَ جُنَّتِى الَّتى فى يَدى فى غَيرِ ذلِکَ المُقامِ . (4) .

1- .القَمُوص : وهو جبل بخيبر عليه حصن أبى الحُقَيق اليهودىّ (معجم البلدان : ج 4 ص 398) .
2- .الأمالى للصدوق : ص604 ح839 ، روضه الواعظين : ص142، الدعوات : ص 64 ح 160 نحوه ، كلاهما عن عبد اللّه بن عمر .
3- .المِجَنّ : التُرس ، والميم زائده ؛ لأ نّه من الجُنّه : السُّتره (النهايه : ج 4 ص 301 «مجن») .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 128 ، الثاقب فى المناقب : ص 258 ح 224 .

10056.امام صادق علیه السلام :الأمالی ، صدوق به نقل از عبد اللّه بن عمرو بن عاص : چون علی علیه السلام به دژ قموص (1) نزدیک شد ، یهودیانِ دشمن خدا پیش آمدند و تیر و سنگ به او پرتاب کردند . علی علیه السلام به آنان یورش بُرد تا آن که به در [قلعه] ، نزدیک شد . پس پایش را خم کرد و [نشست]و با خشم کُنده در را گرفت و آن را از جا کَند و به چهل ذراع پشت سرش پرتاب کرد .

ما از این که خداوندْ خیبر را به دست علی علیه السلام گشود ، تعجّب نکردیم ؛ بلکه از کَندن در و پرتاب کردن آن به چهل ذراع پشت سر ، تعجّب کردیم و چهل مرد کوشیدند آن را حرکت دهند ؛ امّا نتوانستند . جز این حادثه به پیامبر صلی الله علیه و آله اطّلاع داده شد . فرمود: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست ، چهل فرشته ، او را در این کار یاری کردند» .10057.امام علی علیه السلام :الإرشاد به نقل از ابو عبد اللّه جدلی : شنیدم امیر مؤمنان می فرماید: «چون درِ خیبر را کَندم ، آن را سپرم کردم و با یهودیان جنگیدم و چون خدا خوارشان کرد ، در را پُلی به سوی دژشان قرار دادم و سپس ، آن را در خندق افکندم» .

شخصی به او گفت: آیا احساس سنگینی هم کردی؟

فرمود: «سنگینی اش چون سنگینی سپری بود که در جنگ های دیگر به دست می گرفتم» . .

1- .قموص ، نام کوهی در خیبر است که دژ ابو حقیق یهودی بر فراز آن قرار داشته است (معجم البلدان: ج 4 ص 398) .

10058.امام على عليه السلام (در نامه خود به معاويه) الإمام علىّ عليه السلام :وَاللّهِ ما قَلَعتُ بابَ خَيبَرَ ، ودَكدَكتُ حِصنَ يَهودٍ بِقُوَّهٍ جِسمانِيَّهٍ ، بَل بِقُوَّهٍ إلهِيَّهٍ . (1)10059.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فى رِسالَتِهِ إلى سَهلِ بنِ حُنَيفٍ : وَاللّهِ ما قَلَعتُ بابَ خَيبَرَ ورَمَيتُ بِها خَلفَ ظَهرى أربَعينَ ذِراعاً بِقُوَّهٍ جَسَدِيَّهٍ ولا حَرَكَهٍ غِذائِيَّهٍ ، لكِنّى أُيِّدتُ بِقُوَّهٍ مَلَكوتِيَّهٍ ، ونَفسٍ بِنورِ رَبِّها مُضيئَهٍ . (2)10060.عنه عليه السلام (عند تشكيل الشورى لتعيين الخليفه بعد عمر) مشارق أنوار اليقين :فى ذلِكَ اليَومِ لَمّا سَأَلَهُ عُمَرُ فَقالَ : يا أبَا الحَسَنِ ، لَقَدِ اقتَلَعتَ مَنيعا ولَكَ ثَلاثَهُ أيّامٍ خَميصا (3) ، فَهَل قَلَعتَها بِقُوَّهٍ بَشَرِيَّهٍ ؟ فَقالَ : ما قَلَعتُها بِقُوَّهٍ بَشَرِيَّهٍ ، ولكِن قَلَعتُها بِقُوَّهٍ إلهِيَّهٍ ، ونَفسٍ بِلِقاءِ رَبِّها مُطمَئِنَّهٍ رَضِيَّهٍ . (4)10061.بحار الأنوار : (كانَ مِن شروطِ الإمام الحسن عليه السلام فى مُعا) تفسير الفخر الرازى :إنَّ كُلَّ مَن كانَأكثَرَ عِلما بِأحوالِ عالَمِ الغَيبِ كانَ أقوى قَلبا وأقَلَّ ضَعفا ، ولِهذا قالَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ :

وَاللّهِ ، ما قَلَعتُ بابَ خَيبَرَ بِقُوَّهٍ جَسَدانِيَّهٍ ، ولكِنَّ بِقُوَّهٍ رَبّانِيَّهٍ ؛ ذلِكَ لِأَنَّ عَلِيّا كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ فى ذلِكَ الوَقتِ انقَطَعَ نَظَرُهُ عَن عالَمِ الأجسادِ ، وأشرَقَتِ المَلائِكَهُ بِأنوارِ عالَمِ الكِبرِياءِ ، فَتَقَوّى روحُهُ ، وتَشَبَّهَ بِجَواهِرِ الأرواحِ المَلَكِيَّهِ ، وتَلَألَأَت فيهِ أضواءُ عالَمِ القُدُسِ وَالعَظَمَهِ ، فَلا جَرَمَ (5) حَصَلَ لَهُ مِنَ القُدرَهِ ما قَدَرَ بِها عَلى ما لَم يَقدِر عَلَيهِ غَيرُهُ .

وكَذلِكَ العَبدُ إذا واظَبَ عَلَى الطّاعاتِ بَلَغَ إلَى المَقامِ الَّذى يَقولُ اللّهُ : كُنتُ لَهُ سَمعا وبَصَرا . فَإذا صارَ نورُ جَلالِ اللّهِ سَمعا لَهُ سَمِعَ القَريبَ وَالبَعيدَ ، وإذا صارَ ذلِكَ النّورُ بَصرا لَهُ رَأى القَريبَ وَالبَعيدَ ، وإذا صارَ ذلِكَ النّورُ يَدا لَهُ قَدَرَ عَلَى التَّصَرُّفِ فِى الصَّعبِ وَالسَّهلِ وَالبَعيدِ وَالقَريبِ . (6) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 316 ح 626 و ج5 ص 7 ؛ الطرائف : ص 519 وليس فيهما «دكدكت حصن يهود» .
2- .الأمالى للصدوق : ص 604 ح 840 عن يونس بن ظبيان عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بشاره المصطفى : ص 191 ، عيون المعجزات : ص 16 عن إبراهيم عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلاموفيه «غريزيّه بشريّه» بدل «غذائيّه» ، روضه الواعظين : ص 142 ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 542 ح 2 ، المناقب لابن شهر آشوب :

ج 2 ص 239 وليس فى الثلاثه الأخيره من «ورميت» إلى «ذراعا» ، بحار الأنوار : ج 40 ص 318 ح 2 .
3- .يقال: رجل خميص: إذا كان ضامر البطن (النهايه : ج2 ص80 «خمص»).
4- .مشارق أنوار اليقين : ص 110 ، بحار الأنوار : ج 21 ص 40 ح 37 .
5- .لا جرم : أى لابدّ ، ولا محاله ، وقيل معناه : حقّا(لسان العرب : ج 12 ص 93 «جرم») .
6- .تفسير الفخر الرازى : ج 21 ص 92 .

10060.امام علی علیه السلام (هنگام شورا برای تعیین خلیفه پس از مرگ عمر) امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، کَندن درِ خیبر و ویران سازی دژ یهود را با توان انسانی انجام ندادم ؛ بلکه با قدرت الهی بود .10061.بحار الأنوار : (از جمله شروطی که امام حسن علیه السلام در صلح نا) امام علی علیه السلام در نامه اش به سهل بن حنیف : به خدا سوگند ، با نیروی بدنی و توان جسمی ، درِ خیبر را نکَندم و آن را چهل ذراع پشت سرم نیفکندم ؛ بلکه با قدرت ملکوتی و جانی برافروخته از نور الهی ، تقویت شدم .10062.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :مشارق أنوار الیقین :در آن روز ، چون عمر از وی پرسید: ای ابو الحسن ! دری چنین استوار را از جا کَندی ، حال آن که سه روز بود که چیزی نخورده بودی . آیا با نیروی بشری آن را از جا کَندی؟

فرمود : «آن را با نیروی بشری از جا نکندم ؛ بلکه با قدرت الهی و جانی که به دیدار پروردگارش مطمئن و خشنود بود ، آن را برکَندم» .10063.عنه علیه السلام (لِعبدِ اللّهِ بنِ العبّاسِ و قد أشارَ علَیهِ ف) تفسیر الفخر الرازی:هرکس که از عالم غیب ، آگاهی بیشتری داشته باشد ، دلِ نیرومندتر و ناتوانیِ کم تری دارد و از این رو ، علی بن ابی طالب خدا عزّتش را افزون گردانَد فرمود: «به خدا سوگند ، نه با قدرت جسمانی ، بلکه با قوّت الهی درِ خیبر را از جا کَندم» .

علی که خداوند ، رویش را گرامی بدارد در آن وقت ، نظر از عالم اجسام برگرفت و فرشتگان با پرتوهایی از عالم کبریا ، نورافشانی کردند و روحش قوّت گرفت و به جواهر ارواح ملکوتی همانند شد و انوار عالم قدس و عظمت در او درخشید . پس ناگزیر ، چنان قدرتی برای او حاصل آمد و بر کارهایی قادر شد که کسی جز او قدرت آن را نداشت .

و نیز چنین است که هر بنده ای چون بر طاعاتْ مواظبت ورزد ، به مقامی می رسد که خداوند می گوید: «من گوش و چشم او هستم» .

پس چون نور جلال الهی گوش او شود ، نزدیک و دور را می شنود ، و چون آن [نور] ، نورِ چشم او گردد ، نزدیک و دور را می بیند ، و چون آن نور ، دست او شود ، قادر به تصرّف در سخت و نرم ، و دور و نزدیک می شود .
.

10064.عنه عليه السلام (لِطَلحةَ و الزُّبيرِ بَعد بَيعَتِهِ بالخِلافَهِ) الإرشاد :لَمّا فَتَحَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام الحِصنَ وقَتَلَ مَرحَبا ، وأَغنَمَ اللّهُ المُسلِمينَ أموالَهُم ، اِستَأذَنَ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن يَقولَ شِعرا : فَقالَ لَهُ : قُل . فَأنشَأَ يَقولُ :

وكانَ عَلِىٌّ أرمَدَ العَينِ يَبتَغى

دَواءً فَلَمّا لَم يُحِسَّ مُداوِيا شَفاهُ رَسولُ اللّهِ مِنهُ بِتَفلَهٍ

فَبورِکَ مَرقِيّا وبورِکَ راقِيا وقالَ سَأُعطِى الرّايَهَ اليَومَ صارِما

كَمِيّا (1) مُحِبّا لِلرَّسولِ مُوالِيا يُحِبُّ إلهى وَالإِلهُ يُحِبُّهُ

بِهِ يَفتَحُ اللّهُ الحُصونَ الأَوابِيا (2) فَأَصفى بِها دونَ البَرِيَّهِ كُلِّها

عَلِيّا وسَمّاهُ الوَزيرَ المُؤاخِيا (3)10062.امام على عليه السلام :تذكره الخواصّ :ذَكَرَ أحمَدُ فِى الفَضائِلِ أنَّهُم سَمِعوا تَكبيرا مِنَ السَّماءِ فى ذلِکَ اليَومِ وقائِلاً يَقولُ :

لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقا

رِ ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ

فَإستَأذَنَ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن يُنشِدَ شِعرا فَأَذِنَ لَهُ ، فَقالَ :

جِبريلُ نادى مُعلِنا

وَالنَّقعُ لَيسَ بِمُنجَلى وَالمُسلِمونَ قَدِ أحدَقوا

حَولَ النَّبِىِّ المُرسَلِ لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقا

رِ ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ

فَإِن قيلَ : قَد ضَعَّفوا لَفظَةَ لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ، قُلنا : الّذى ذَكَروهُ أنَّ الوَاقِعَةَ كانَت فى يَومِ اُحُدٍ ، ونَحنُ نَقولُ : إنَّها كانَت فى يَومِ خَيبَرَ ، وكَذا ذَكَرَ أحمَدُ بنُ حَنبَلٍ فِى الفَضائِلِ ولا كلامَ فى يَومِ اُحُدٍ ؛ فَإِنَّ ابنَ عَبّاسٍ قالَ : لَمّا قَتَلَ عَلِىٌّ عليه السلام طَلحَةَ بنَ أبى طَلحَةَ حامِلَ لِواءِ المُشرِكينَ صاحَ صائِحٌ مِنَ السَّماءِ : لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ .

قالوا : فى إسنادِ هذِهِ الرِّوايَهِ عيسَى بنُ مِهرانَ ، تُكُلِّمَ فيهِ ، وقالوا : كانَ شيعِيّا .

أمّا يَومُ خَيبَرَ فَلَم يَطعَن فيهِ أحَدٌ مِنَ العُلماءِ . وقيلَ : إنَّ ذلِکَ كانَ يَومَ بَدرٍ . وَالأَوَّلُ أصَحُّ . (4) .

1- .الكمى : اللابسُ السلاح ، وقيل : هو الشجاع المُقدِمُ الجرىء (لسان العرب : ج 15 ص 232 «كمى») .
2- .من الإباء ؛ وهو أشدّ الامتناع (لسان العرب : ج 14 ص 4 «أبى») .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 128 ، روضه الواعظين : ص 146 وفيه «والرسول يحبّه» بدل «والإله يحبّه» ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 499 ح 1001 وفيه «النبىّ» بدل «إلهى» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 130 عن خزيمه بن ثابت ؛ المناقب لابن المغازلى : ص 185 ح 220 وفى كلّها الأبيات فقط .
4- .تذكره الخواصّ : ص 26 ؛ الصراط المستقيم : ج 1 ص 258 نحوه .

10063.امام علی علیه السلام (به عبد اللّه بن عباس که ایشان را به چیزی راهنما) الإرشاد:چون امیر مؤمنان ، دژ را فتح کرد و مَرحَب را کشت و خداوند ، اموال آنان را غنیمت مسلمانان کرد ، حسّان بن ثابت ، از پیامبر خدا اجازه خواست که شعری بسراید . پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «بگو» و او چنین سرود:

و علی ، چشمْ درد داشت و در پیِ

دوایی برای آن بود و چون درمانگری نجست . پیامبر خدا با آب دهانی شفایش داد

پس مبارک باد بهبود یافته و خجسته باد بهبود دهنده! و فرمود: «امروز ، پرچم را به دست دلاوری می سپارم

که شجاع است و دوستدار و یاریگر پیامبر . خدایم را دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد

و با او خداوند ، دژهای ناگشوده را می گشاید» . و به جای دیگران علی را برای پرچمداری برگزید

همو که دستْ یار و برادرش خوانْد .10064.امام علی علیه السلام (بعد از آن که با ایشان به خلافت بیعت شد و آنگاه) تذکره الخواص :احمد [بن حنبل] در کتاب فضائل الصحابه گفته است که آنان در آن روز ، تکبیری از آسمان شنیدند و گوینده ای که می سرود:

شمشیری جز ذوالفقار

و جوان مردی جز علی نیست .

پس حسّان بن ثابت ، از پیامبر خدا اجازه خواست که شعری بسراید . اجازه فرمود ، و او سرود:

جبرئیل علیه السلام به آواز بلند ، ندا داد

و آوایش واضح نبود و مسلمانان ، حلقه زده بودند

به گِرد پیامبرِ فرستاده [و ندا این بود]: «شمشیری جز ذوالفقار

و جوان مردی جز علی نیست» .

پس اگر گفته شود: حدیث «شمشیری جز ذوالفقار نیست» را ضعیف دانسته اند ، می گوییم: آنچه ذکر کرده اند ، مربوط به واقعه ای است که در جنگ اُحد اتّفاق افتاده است و ما می گوییم که این ، در جنگ خیبر بوده و احمد بن حنبل هم در فضائل الصحابه ، این گونه نقل کرده است و سخنی در جنگ اُحد نیست ، که ابن عبّاس گفت: هنگامی که علی علیه السلام ، طلحه بن ابی طلحه ، پرچمدار مشرکان را کُشت ، فریادی از آسمان برخاست که : «شمشیری جز ذوالفقار نیست» .

و گفته اند که در سند این روایت ، عیسی بن مهران است که در او خدشه دارند و گفته اند شیعه است ؛ امّا آنچه مربوط به جنگ خیبر است ، هیچ یک از عالمان در آن خدشه نکرده اند . همچنین گفته شده که آن ، مربوط به جنگ بدر است ؛ ولی نظر نخست ، صحیح است . .

راجع : ص 446 (اللّهمّ أذهب عنه الحرّ والبرد) . ج 8 ص 172 (اللّه ورسوله وجبرئيل عنه راضون) . و ص 248 (لولا مخافه الغلوّ) . و ص 498 (سعد بن أبى وقّاص) . ج 12 ص 248 (محبوبيّته عند اللّه ورسوله وملائكته) .

.

ر . ک : ص 447 (خدایا! گرما و سرما را از او دور کن) . ج 8 ، ص 173 (خدا و پیامبرش و جبرئیل ، از او راضی اند) . و ص 249 (اگر از غلو نمی هراسیدم) . و ص 499 (سعد بن ابی وقّاص) . ج 12 ، ص 249 (محبوبیّت امام علی نزد خداوند ، پیامبر و فرشتگان).

.

الفصل التاسع : النشاطات فی فتح مکّهتمّ الاتّفاق فی صلح الحدیبیّه علی أن یکفّ کلّ من الطرفین عن شنّ الحرب ، وألّا یحرّضا حلفاءهما علی ذلک ، وألّا یدعماهم فی حرب من الحروب . لکنّ قریش نکثت مقرّرات ذلک الصلح بتجهیز بنی بکر حلفائهم علی قبیله خزاعه حلیفه المسلمین،أو بالاشتراک لیلاً فی قتالٍ ضدّها. (1) وتناهی إلی أسماع النبیّ صلی الله علیه و آله استشهاد عدد من المسلمین مظلومین ، واستنجاد عمرو بن سالم رئیس قبیله خزاعه بأبیات مؤثّره ، فأنجده . وهکذا عزم علی فتح مکّه ، ومحو معالم الشرک من مرکز التوحید ، إذ لا مانع یحول دون ذلک حینئذٍ . فسیطر رسول اللّه صلی الله علیه و آله علی مکّه عبر خطّه عسکریّه عجیبه ، وفتحها بلا إراقه دم ، ومعه أکثر من عشره آلاف مقاتل . (2) وشهد الإمام علیّ علیه السلام هذاً النصر ، وکان حضوره فیه لافتا للنظر من وجوه : 1 . کان حاطب بن أبی بلتعه قد کتب إلی قریش کتابا یخبرهم فیه بعزم النبیّ صلی الله علیه و آله علی فتح مکّه ، وأرسله مع إحدی النساء . فاستدعی النبیّ صلی الله علیه و آله علیّا علیه السلام ، وبعثه مع اثنین للقبض علی تلک المرأه . ولمّا لقوها وطلبوا منها دفع الکتاب إلیهم أنکرت ذلک أشدّ إنکار ، ففتّشوها عدّه مرّات فلم یجدوا عندها شیئا ، ودلّ تفتیشهم علی صحّه ما تدّعیه . فقال لها الإمام علیه السلام : واللّه ما کَذَبنا رسولُ اللّه صلوات اللّه علیه ... واللّه لتُظهرنّ الکتاب أو لأردنّ رأسک إلی رسول اللّه ! فاستسلمت المرأه وأخرجته من ضفیرتها ، ودفعته إلیه . (3) 2 . کان سعد بن عباده یحمل رایه الإسلام ، وینادی : الیوم یوم الملحمه ... . فنادی رسول اللّه صلی الله علیه و آله نداء الرحمه والرأفه ، وقال : الیوم یوم المرحمه ... (4) ، ثمّ دعا علیّا علیه السلام وأمره أن یرفع الرایه مکان سعد . (5) 3 . أعطی النبیّ صلی الله علیه و آله الأمان للجمیع بعد فتح مکّه إلّا شرذمه من سود الضمائر المعاندین فقد أهدر دمهم ، منهم الحویرث الذی کان یؤذیه کثیرا یوم کان فی مکّه وامرأه مغنّیه کانت تهجوه صلی الله علیه و آله ، فقتلهما الإمام علیه السلام . (6)

.

1- .الطبقات الکبری : ج 2 ص 134 ، تاریخ الطبری : ج 3 ص 44 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 2 ص 521 ، الکامل فی التاریخ : ج 1 ص 609 ، السیره النبویّه لابن هشام : ج 4 ص 36 ، أنساب الأشراف : ج 1 ص 449 .

2- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 135 و 139 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 50 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 42 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 612 .

3- .صحيح البخارى: ج 4 ص 1557 ح 4025 ، صحيح مسلم : ج 4 ص1941ح161، مسند ابن حنبل:ج1ص173ح600، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 341 ح 5309 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 134 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 48، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 525 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 611 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 40 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 58 .

4- .أُسد الغابه : ج 2 ص 442 الرقم 2012 ، كنز العمّال : ج 10 ص 513 ح 30173 نقلاً عن ابن عساكر .

5- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 532 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 56 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 49 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 614 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 135 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 305 ، إعلام الورى : ج 1 ص 385 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 207 و 208 .

6- .أنساب الأشراف : ج 1 ص 456 و457 ؛ الإرشاد : ج 1 ص136.

فصل نهم : کوشش در فتح مکّه

فصل نهم : کوشش در فتح مکّهبر اساس «پیمان حدیبیّه» ، مسلمانان و کفّار نباید علیه یکدیگر تحرّکات نظامی می کردند و یا هم پیمانان خود را ضدّ هم پیمانان طرف مقابل به نبرد وا می داشتند و یا آنان را در نبرد ، یاری می رساندند . قریش با تجهیز «بنو بکر» که با آنان هم پیمان بودند علیه قبیله «خزاعه» که با مسلمانان هم پیمان بودند ، و حتّی با شرکت شبانه در نبرد علیه آنان ، عملاً قرارداد حدیبیه را نقض کردند . پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت مسلمانانی که مظلومانه به خاک و خون افتاده بودند و نیز اشعار تأثّرانگیز رئیس قبیله خزاعه ، عمرو بن سالم ، آگاه شد و یاریخواهی وی را پاسخ گفت و بدین سان ، برای فتح مکّه و زدودن آثار شرک از مرکز توحید که اکنون دیگر مانعی برای حمله به آن در کار نبود ، راهی مکّه شد . پیامبر خدا با بیش از ده هزار رزم آور ، با تدبیر نظامی شگفتی ، بدون خونریزی بر مکّه چیره گشت. حضور علی علیه السلام در این پیروزی نیز از چند جهت، چشمگیر است: 1 . حاطب بن ابی بلتعه ، تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله (برای فتح مکّه) را در نامه ای نگاشت و همراه زنی برای قریش فرستاد . پیامبر خدا ، علی علیه السلام را فرا خواند و او را با دو تن دیگر برای دستگیری آن زن ، گسیل داشت . زن با شدّت تمام ، همراه داشتن نامه را تکذیب می کرد و وارسی های چندین باره آنان نیز گواهی می داد که آن زن ، درست می گوید . امام علی علیه السلام به زن فرمود : «پیامبر خدا که درودهای خداوند بر او باد هرگز خلاف نمی گوید . نامه را بده ، وگرنه به هر قیمتی شده ، آن را از تو باز پس می گیرم» . زن ، تسلیم شد و از لابه لای گیسوانش نامه را بیرون آورد و به علی علیه السلام داد . 2 . سعد بن عباده ، پرچم اسلام را به دست داشت و فریاد می زد : امروز ، روز رزم است . . . . پیامبر خدا ، ندای رحمت و رأفت در داد و فرمود : «امروز ، روز رحم است . . .» . آن گاه علی علیه السلام را فراخواند تا پرچم را از او بگیرد . 3 . پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکّه به همگان امان داد ، جز تنی چند تیره دل و خیره سر که خونشان را مباح شمرد، از جمله ، حُوَیرِث ، که پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگامی که در مکّه بود ، بسیار اذیت کرده بود و نیز زن آوازه خوانی که پیامبر خدا را هجو می کرد . این دو را علی علیه السلام گردن زد .

10068.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عَن قولِهِ تعالی : {Q} «و اذْکُرْ ر) تاریخ الطبری عن عروه بن الزبیر وغیره :لَمّا أجمَعَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله المَسیرَ إلی مَکّهَ کَتَبَ حاطِبُ بنُ أبی بَلتَعَهَ کِتابا إلی قُرَیشٍ یُخبِرُهُم بِالَّذی أجمَعَ عَلَیهِ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الأَمرِ فِی السَّیرِ إلَیهِم ، ثُمَّ أعطاهُ امرَأَهً ... وجَعَلَ لَها جُعلاً عَلی أن تُبَلِّغَهُ قُرَیشا ، فَجَعَلَتهُ فی رَأسِها ، ثُمَّ فَتَلَت عَلَیهِ قُرونَها ، ثُمَّ خَرَجَت بِهِ . وأتی رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله الخَبَرُ مِنَ السَّماءِ بِما صَنَعَ حاطِبٌ ، فَبَعَثَ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ وَالزُّبَیرَ ابنَ العَوّامِ ، فَقالَ : أدرِکا امرَأَهً قَد کَتَبَ مَعَها حاطِبٌ بِکتابٍ إلی قُرَیشٍ ، یُحَذِّرُهُم ما قَد أجمَعنا لَهُ فی أمرِهِم .

فَخَرَجا حَتّی أدرَکاها بِالحُلَیفَهِ حُلَیفَهَ ابنِ أبی أحمَدَ فَاستَنزَلاها ، فَالتَمَسا فی رَحلِها ، فَلَم یَجِدا شَیئا ، فَقالَ لَها عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ : إنّی أحلِفُ ما کَذَبَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ولا کُذِبنا ، ولَتُخرِجِنَّ إلَیَّ هذَا الکِتابَ أو لَنَکشِفَنَّکِ . فَلَمّا رَأَتِ الجِدَّ مِنهُ قالَت : أعرِض عَنّی . فَأَعرَضَ عَنها ، فَحَلَّت قُرونَ رأسِها ، فَاستَخرَجَتِ الکِتابَ مِنهُ ، فَدَفَعَتهُ إلَیهِ ، فَجاءَ بِهِ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . (1) .

1- .تاریخ الطبری: ج3 ص48، السیره النبویّه لابن هشام: ج4 ص40 وفیه «خلیقه» بدل «حلیفه» وراجع المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 341 ح 5309 والکامل فی التاریخ : ج 1 ص 611 .

10068.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به سؤال از آیه «و چون فراموش کنی ، پرور) تاریخ الطبری به نقل از عروه بن زبیر و دیگران : چون پیامبر خدا تصمیم گرفت به سوی مکّه حرکت کند ، حاطب بن ابی بلتعه ، نامه ای به قریش نوشت و آنان را از تصمیم پیامبر خدا برای حرکت به سوی آنان ، باخبر کرد و آن را به زنی داد . . . و مالی برایش معیّن کرد که در برابر رساندن نامه به او بدهد .

آن زن ، نامه را در سرش پنهان کرد و گیسوانش را روی آن بافت و حرکت کرد . از آسمان به پیامبر خدا خبر رسید که حاطب ، چه کرده است . پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی بن ابی طالب علیه السلام و زبیر بن عوّام را فرستاد و فرمود: «زنی را که حاطب به وسیله او نامه فرستاده و به قریش از قصد ما هشدار داده است ، بیابید» .

آنان حرکت کردند تا این که آن زن را در بوستان ابن ابی احمد یافتند . او را پیاده کردند و بارهایش را گشتند ؛ ولی چیزی نیافتند . علی بن ابی طالب علیه السلام به او فرمود: «من سوگند می خورم که نه پیامبر خدا دروغ می گوید و نه ما . یا این نامه را بیرون آوَر و یا پوششت را می گشاییم» .

آن زن ، چون جدیّت وی را دید ، گفت: کنار برو!

چون کنار رفت ، موهای سرش را باز کرد و نامه را بیرون کشید و به علی علیه السلام داد و او هم آن را نزد پیامبر خدا آورد . .

10069.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :صحيح البخارى عن عبيد اللّه بن أبى رافع :سَمِعتُ عَلِيّا رضى الله عنه يَقولُ : بَعَثَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنَا وَالزُّبَيرَ وَالمِقدادَ ، فَقالَ : اِنطَلِقوا حَتّى تَأتوا رَوضَةَ خاخٍ (1) ، فَإِنَّ بِها ظَعينَةً (2) مَعَها كِتابٌ ، فَخُذوهُ مِنها . فَانطَلَقنا تَعادى بِنا خَيلُنا حَتّى أتَينَا الرَّوضَةَ ، فَإِذا نَحنُ بِالظَّعينَهِ ، قُلنا لَها : أخرِجِى الكِتابَ . قالَت : ما مَعِى كِتابٌ ! فَقُلنا : لَتُخرِجِنَّ الِكتابَ أو لَنُلقِيَنَّ الثِّيابَ . فَأخرَجَتهُ مِن عِقاصِها (3) . فَأتَينا بِهِ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (4)10070.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن أبى نجيح :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله حينَ فَرَّقَ جَيشَهُ مِن ذى طُوىً ، أمَرَ الزُّبَيرَ أن يَدخُلَ فى بَعضِ النّاسِ مِن كُدىً (5) ، وكانَ الزُّبَيرُ عَلَى المُجَنِّبَهِ (6) اليُسرى ، فَأمَرَ سَعدَ بنَ عُبادَةَ أن يَدخُلَ فى بَعضِ النّاسِ مِن كَداءٍ (7) . فَزَعَمَ بَعضُ أهلِ العِلمِ أنَّ سَعدا قالَ حينَ وُجِّهَ داخِلاً : «اليَومُ يَومُ المَلحَمَهِ،اليَومُ تُستَحَلُّ الحُرمَهُ»فَسَمِعَها رَجُلٌ مِنَ المُهاجِرينَ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، اِسمَع ما قالَ سَعدُ بنُ عُبادَةَ ! وما نَأمَنُ أن تَكونَ لَهُ فى قُرَيشٍ صَولَهٌ ! ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ: أدرِكهُ فَخُذِ الرّايَهَ ، فَكُن أنتَ الَّذى تَدخُلُ بِها. (8) .

1- .روضه خاخ : موضع بين الحرمين بقرب حمراء الأسد من المدينه (معجم البلدان : ج 2 ص 335) .
2- .الظعينه : المرأه فى الهودج (لسان العرب : ج 13 ص 271 «ظعن») .
3- .العَقْص : ضرب من الضَّفر ؛ وهو أن يلوى الشعر على الرأس ؛ ولهذا تقول النساء : لها عِقْصه ، وجمعها عِقَص وعِقاص وعقائص ، ويقال : هى التى تتّخذ من شعرها مثل الرمّانه (لسان العرب : ج 7 ص 56 «عقص») .
4- .صحيح البخارى : ج 4 ص 1557 ح 4025 ، صحيح مسلم : ج 4 ص 1941 ح 161 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 173 ح 600 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 525 .
5- .كُدا بالضمّ والقصر : الثنيه السفلى ممّا يلى باب العمره (لسان العرب : ج 15 ص 218 «كدا») .
6- .المُجنِّبتان من الجيش : الميمنه والميسره (لسان العرب : ج 1 ص 276 «جنب») .
7- .كَداء بالفتح والمدّ : الثنيه العليا بمكّه ممّا يلى المقابر ، وهو المعلى (لسان العرب : ج 15 ص 218 «كدا») .

8- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 56 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 48 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 614 وراجع المغازى : ج 2 ص 821 والإرشاد : ج 1 ص 134 وشرح الأخبار : ج 1 ص 305 وإعلام الورى : ج 1 ص 385 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 207 .

10071.عنه علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از عبیداللّه بن ابی رافع : شنیدم که علی علیه السلام می گوید: پیامبر خدا ، من و زبیر و مقداد را فرستاد و فرمود: «بروید تا به بوستان خاخ (1) برسید . در آن جا زنی در کجاوه شتر نشسته است و نامه ای همراه دارد . آن را از وی بگیرید» .

ما به تاخت رفتیم تا به بوستان رسیدیم . آن زن را در کجاوه دیدیم و به او گفتیم: نامه را بیرون آور!

گفت: نامه ای همراه من نیست!

گفتیم: یا نامه را بیرون آور یا لباس هایت را می کَنیم . پس آن زن ، نامه را از لای گیسوان به هم بافته اش بیرون آورد و ما آن را نزد پیامبر خدا آوردیم .10072.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن ابی نجیح : چون پیامبر صلی الله علیه و آله سپاه خود را از ذی طُوی دسته دسته کرد ، به زبیر ، فرمانده جناح چپ لشکر ، فرمان داد که با نفراتش از کُدَی (2) وارد شوند و به سعد بن عباده فرمان داد که با گروه دیگری از کِداء (3) وارد شوند .

برخی آگاهان می گویند: سعد ، هنگامی که رو به مکّه داشت ، گفت: امروز ، روز جنگ است . امروز ، حُرمت ، شکسته می شود . یکی از مهاجران ، آن را شنید و گفت: ای پیامبر خدا! آنچه را سعد بن عباده می گوید ، بشنو ؛ و ما مطمئن نیستیم که حمله ای به قریش نداشته باشد!

پس پیامبر خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «خود را به او برسان و پرچم را بگیر و تو با پرچم ، وارد مکّه شو» . .

1- .بوستان خاخ ، جایی میان مکّه و مدینه و نزدیک حمراء الأسد از سوی مدینه است (معجم البلدان : ج 2 ص 335) .
2- .کُدَی ، گردنه ای در پایین مکّه است که نزدیک باب العمره مسجد الحرام است (لسان العرب : ماده «کدا») .
3- .کداء ، گردنه ای در بالای مکّه و نزدیک به مقبره هاست و به آن «معلی» هم می گویند (لسان العرب : ماده «کدا») .

10073.عنه عليه السلام :أنساب الأشراف :أمَّا الحُوَيرِثُ بنُ نُقَيذٍ ، فَكانَ يُعظِمُ القَولَ فى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ويُنشِدُ الهِجاءَ فيهِ ، ويُكثِرُ أذاهُ ، وهُوَ بِمَكَّةَ . فَلَمّا كانَ يَومُ الفَتحِ هَرَبَ مِن بَيتِهِ ، فَلَقِيَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ فَقَتَلَهُ . (1)راجع : ج 9 ص 434 (امتحن اللّه قلبه للإيمان) .

.

1- .أنساب الأشراف : ج 1 ص 456 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 616 وراجع المغازى : ج 2 ص 857 .

10069.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف:حُوَیرِث بن نقیذ [از کسانی بود که پیامبر خدا در فتح مکّه به کشتن آنها فرمان داد] . او سخنانی بس ناپسند درباره پیامبر خدا می گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله را زمانی که حضرت در مکّه بود ، در شعرهایش هجو می کرد و آزار فراوان می داد . او در مکّه می زیست و چون هنگام فتح مکّه از خانه اش گریخت ، علی بن ابی طالب علیه السلام وی را دید و کشت .ر . ک : ج 9 ص 435 (خداوند ، دل او را به ایمان آزمود) .

.

الفصل العاشر : المقاومه الرائعه فى غزوه حنينألقى فتح مكّه الرعب فى قلوب المشركين ، والذعر والفزع فى نفوسهم ؛ فتشاورت قبيلتا الطائف المهمّتان هوازن وثقيف مع بعض القبائل الاُخرى ، فعزمتا على المسارعه إلى مواجهه جيش الإسلام قبل أن يقبل عليهم ، وجمعتا جيشا ضخما بقياده شابّ باسل شجاع يدعى : مالک بن عوف النصرى ، وسار الجيش نحو المسلمين . (1) وبادر النبىّ صلى الله عليه و آله إلى مواجهتهم على رأس جيش عظيم يتألّف من اثنى عشر ألفا ؛ عشره آلاف من يثرب ، وألفين من المسلمين الجدد ، وبلغت عظمه الجيش درجةً جعلت البعض يصاب بغرور زائف حتى قال : لا نُغلب اليوم من قلّه . (2) وأمر مالک جيشه بالاختباء خلف الأحجار والصخور وشعاب الجبال والنقاط المرتفعه فى آخر الوادى الذى كان ممرّا إلى منطقه حنين . ولمّا وصل الجيش الإسلامى هناک رُشق بالسهام والحجاره ، فمُنى بالهزيمه والانكسار ، وحدث ما حدث ، وفرّ كثير من جيش رسول اللّه صلى الله عليه و آله (3) ، حتى قال أبو سفيان مستهزئا : لا تنتهى هزيمتهم دون البحر . (4) وفى ساعه العسره هذه لم يبقَ مع رسول اللّه صلى الله عليه و آله إلّا قليل ؛ قرابه عشره ، فاستماتوا فى الدفاع عنه ، وفيهم أمير المؤمنين عليه السلام فكان لا يفتأ يحوم حوله مدافعا ، وهزم من كان يريد قتل النبىّ صلى الله عليه و آله ، وأجبرهم على الفرار . (5) وصاح النبىّ صلى الله عليه و آله بصوتٍ عالٍ في خضمّ تلک الشدائد والنوازل قائلاً : يا أنصار اللّه وأنصار رسوله ، أنا عبد اللّه ورسوله ! ثمّ ساق بغلته نحو العدوّ ومعه عدد من الصحابه ، وأمر عمّه العبّاس أن ينادى المسلمين بصوته الجهورىّ ويدعوهم إلى نصرته . وهكذا انتظم أمر الجيش مرّه اُخرى . (6) إنّ ثبات علىّ عليه السلام وقتاله بلا هواده فى هذه المعركه لافتان للنظر أيضا ، فقد قتل أربعين من هوازن (7) ، وفيهم أبو جرول ؛ وهو أحد شجعانهم ، وكان هلاكه بدايه لانهيار جيشهم . (8) ولاحق النبىّ صلى الله عليه و آله الفارّين ، وحاصر قلعتهم بالطائف . وفى هذا الحصار اشتبک الإمام عليه السلام مع نافع بن غيلان فقتله ، فولّى جمع من المشركين مدبرين ، وأسلم آخرون . (9) يضاف إلى هذا أنّ الإمام عليه السلام كلّف عند الحصار بكسر الأصنام التى كانت حول الطائف ، وقد أنجز هذه المهمّه بأحسن ما يكون . (10) قال الشيخ المفيد رضوان اللّه عليه فى حضور الإمام عليه السلام هذه الغزوه : «فَانظُرِ الآنَ إلى مَناقِبِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى هذِهِ الغَزاهِ وتَأمَّلها وفَكِّر فى مَعانيها تَجِدهُ قَد تَوَلّى كُلَّ فَضلٍ كانَ فيها ، وَاختَصَّ مِن ذلِکَ بِما لَم يَشرَکهُ فيهِ أَحَدٌ مِنَ الاُمَّهِ» . 11 ويتسنّى لنا الآن بناءً على ما ذكرنا وما جاء فى الوقائع التاريخيّه

أن نسجّل دور الإمام عليه السلام فى النقاط الآتيه : 1 . حمله رايه المهاجرين . 2 . حضوره المهيب فى احتدام القتال وهجوم العدوّ بلا هواده ، ودفعه الخطر عن النبىّ صلى الله عليه و آله فى أحرج اللحظات التى فرّ فيها الكثيرون . 3 . قتلُه أبا جرول والذى استتبع انهيار جيش هوازن . 4 . قتله أربعين من مقاتلى هوازن . 5 . قيادته لكتيبه كانت قد تعبّأت من أجل إزاله الأصنام . 6 . مبارزه شهاب من قبيله خثعم الذى لم يجرأ أحد من المسلمين على مبارزته ، فهبّ الإمام عليه السلام إليه وقضى عليه . 7 . قتله نافعا ، الذى أدّى إلى إسلام الكثيرين .

.

1- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 80 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 149 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 70 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 624 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 150 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 83 و 87 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 625 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 73 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 574 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 62 ، الإرشاد : ج 1 ص 140 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 151 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 74 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 85 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 625 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 74 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 626 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 576 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 75 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 151 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 87 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 142 .
6- .الكافى : ج 8 ص 376 ح 566 ، الإرشاد : ج 1 ص 144 و 150 .
7- .الإرشاد : ج 1 ص 143 و 150 وراجع مسند أبى يعلى : ج 2 ص 344 ح 1858 وتاريخ الطبرى : ج 3 ص 76 والسيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 88 .
8- .الإرشاد : ج 1 ص 153 .
9- .الإرشاد : ج 1 ص 152 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 64 .
10- .الإرشاد : ج 1 ص 149 .

فصل دهم : پایداری شگفت انگیز در جنگ حُنَین

فصل دهم : پایداری شگفت انگیز در جنگ حُنَینفتح مکّه دل ها را لرزاند و هول و هراس را در جان های مشرکان افکند . دو قبیله مهم طائف: «هَوازِن» و «ثقیف» ، پس از گفتگو و رایزنی با برخی قبیله های دیگر ، به این نتیجه رسیدند که پیش از آن که سپاه اسلام به سوی آنان روی آورد ، آنان [برای نبرد]به استقبال ارتش اسلام بروند . بدین سبب ، سپاهی گران گرد آوردند و به فرماندهی جوانی سلحشور و بی پروا به نام مالک بن عوف نصری ، به سوی سپاه اسلام ، حرکت کردند . پیامبر صلی الله علیه و آله با لشکر عظیم دوازده هزار نفری متشکّل از ده هزار تن از مردم یثرب و دو هزار نفر از تازه مسلمانان قریش ، به رویارویی با آنان شتافت . عظمت سپاه اسلام ، برخی را به غروری کاذب ، دچار ساخت و از این رو ، گفتند : «ما هرگز از کمی تعداد ، شکست نخواهیم خورد» . مالک ، دستور داد که سپاهش در انتهای درّه ای که گذرگاهی به سوی منطقه «حنین» بود ، در پشت سنگ ها و صخره ها و در شکاف کوه ها و نقاط مرتفع ، پنهان شوند و چون سپاه اسلام بدان جا رسید ، آن را تیرباران و سنگ باران کنند و سپاه اسلام را به هزیمت و شکست بکشانند . چنین شد و بسیاری از سپاه اسلام ، پا به فرار نهادند تا آن جا که ابو سفیان از سَرِ استهزا گفت : «مسلمانان تا لب دریا خواهند دوید !» . در این هنگامه دشوار ، تعدادی اندک (حدود ده نفر) در کنار پیامبر خدا ماندند و دفاع از آن بزرگوار را به جان خریدند که علی علیه السلام از آنان بود و پروانه وار بر گِرد شمع وجود پیامبر خدا می گشت و کسانی را که قصد جان پیامبر خدا را کرده بودند ، فراری می داد . پیامبر صلی الله علیه و آله با ندایی بلند در اوج دشواری ها و شکست ها فریاد زد : ای یاران خدا و یاران پیامبرش ! من بنده خدا و پیامبر او هستم. و آن گاه ، استرش را به سوی دشمن راند . یارانِ همراه آن بزرگوار نیز در کنار وی حرکت کردند و عبّاس ، عموی پیامبر خدا ، به فرمان وی با فریادی بلند ، مسلمانان را به یاری فراخواند و بدین سان ، لشکر اسلام ، دوباره سامان یافت . استوارْ گامی و نبرد بی امان علی علیه السلام در این جنگ نیز چشمگیر بود . آن بزرگوار ، چهل نفر از هوازن را کشت که یکی از آنان ، ابو جرول ، از دلاوران هوازن بود و مرگ او مقدّمه فروپاشی سپاه هوازن شد . پیامبر صلی الله علیه و آله ، فراریان را تعقیب کرد و دژ آنان را در طائف ، محاصره کرد . در این محاصره ، علی علیه السلام با نافع بن غیلان جنگید و

او را از پای درآورد . چون نافع کشته شد ، گروهی از مشرکان فرار کردند و برخی اسلام آوردند . افزون بر این ، علی علیه السلام در هنگام محاصره دژ ، مأموریت یافت تا بت های اطراف طائف را نابود کند که این مأموریت را نیز به گونه ای شایسته انجام داد . شیخ مفید رحمه الله ، درباره حضور مؤثّر علی علیه السلام در این نبرد ، نوشته است : به فضیلت های امیر مؤمنان در این پیکار بنگر و در حقیقت آن ، تأمّل و اندیشه کن. می یابی که در این [پیکار] ، به همه فضیلت ها دست یافت و هیچ کس از امّت در آنها با وی شریک نیست. اکنون ، بر اساس وقایع تاریخی و آنچه آوردیم ، جلوه های والای علی علیه السلام را در این نبرد ، بدین گونه برمی شمریم : 1 . پرچمداری مهاجران ؛ 2 . حضور شکوهمند در اوج نبرد و در هنگامه هجوم بی امان دشمن ، و دفع خطر از جان پیامبر خدا در لحظاتی که بسیاری گریخته بودند ؛ 3 . کشتن ابو جرول ، که موجب فروپاشی سپاه هوازن شد ؛ 4 . کشتن چهل نفر از رزم آوران هوازن ؛ 5 . فرماندهی گروهی که برای از بین بردن بت های منطقه بسیج شده بودند ؛ 6 . هماوردی با «شهاب» از قبیله «خَثعَم» که هیچ کس از مسلمانان ، هماورد جویی او را در میدان نبرد ، پاسخ نگفت و علی علیه السلام او را از پای درآورد ؛ 7 . کشتن «نافع» که تسلیم شدن بسیاری را در پی داشت.

.

ص: 384

. .

ص: 385

. .

10075.عنه عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :بَلَغَ رَسولَ اللّهِ وهُوَ بِمَكَّةَ أنَّ هَوازِنَ قَد جَمَعَت بِحُنَينٍ جَمعا كَثيرا ، ورَئيسُهُم مالِكُ بنُ عَوفٍ النَّصرِىُّ ، ومَعَهُم دُرَيدُ بنُ الصِّمَّهِ مِن بَنى جُشَمَ ؛ شَيخٌ كَبيرٌ يَتَبَرَّكونَ بِرَأيِهِ ، وساقَ مالِكٌ مَعَ هَوازِنَ أموالَهُم وحَرَمَهُم . فَخَرَجَ إلَيهِم رَسولُ اللّهِ فى جَيشٍ عَظيمٍ عِدَّتُهُم اِثنا عَشَرَ ألفا ؛ عَشَرَةُ آلافٍ أصحابُهُ الَّذين فَتَحَ بِهِم مَكَّةَ ، وألفانِ مِن أهلِ مَكَّةَ مِمَّن أسلَمَ طَوعا وكَرها ، وأخَذَ مِن صَفوانَ بنِ اُمَيَّةَ مِائَهِ دِرعٍ وقالَ : «عارِيَةٌ مَضمونَةٌ» . فَأعجَبَتِ المُسلِمينَ كَثرَتُهُم ، وقالَ بَعضُهُم : ما نُؤتى مِن قِلَّهٍ . فَكَرِهَ رَسولُ اللّهِ ذلِکَ مِن قَولِهِم .

وكانَت هَوازِنُ قَد كَمَنَت فِى الوادى ، فَخَرَجوا عَلَى المُسلِمينَ ؛ وكانَ يَوما عَظيمَ الخَطَبِ ، وَانهَزَمَ المُسلِمونَ عَن رَسولِ اللّهِ ، حَتّى بَقِىَ فى عَشَرَهٍ مِن بَنى هاشِمٍ ، وقيلَ تِسعَهٍ ، وهُم : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وَالعَبّاسُ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ ، وأبو سفيانَ بنُ الحارِثِ ، ونَوفَلُ بنُ الحارِثِ ، ورَبيعَهُ بنُ الحارِثِ ، وعُتبَهُ ومُعَتِّبٌ ابنا أبى لَهَبٍ ، وَالفَضلُ بنُ العَبّاسِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، وقيلَ : أيمَنُ بنُ اُمِّ أيمَنَ . قالَ اللّهُ عزَّوجَلَّ : «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا» (1) . (2) .

1- .التوبه : 25 و 26 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 62 ، الإرشاد : ج 1 ص 140 نحوه .

10076.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی:در مکّه به پیامبر خدا خبر رسید که [قبیله] هوازن ، گروه های فراوانی را در حُنین ، گِرد آورده و سرکرده آنان ، مالک بن عوف نصری است و دُرَید بن صمّه (پیرمردی از بنی جشم) هم با اوست که از فکر و نظرش استفاده می کنند و مالک ، هوازن را با دارایی ها و زنانشان آورده است .

پیامبر خدا با سپاه بزرگی که دوازده هزار نفر بودند ، به سوی آنان ، به راه افتاد . ده هزار تن از آنها یارانی بودند که با آنان مکّه را فتح کرده بود و دو هزار نفر [نیز] از مکّیان بودند که از سرِ رغبت یا به اکراه، مسلمان شده بودند و پیامبر خدا ، صد زره از صفوان بن امیّه به عنوان عاریه ضمانت شده گرفت . فراوانی نفرات ، مسلمانان را دچار عُجب کرد و یکی از آنان گفت: «ما به جهت کمی افراد ، شکست نمی خوریم» و این گفته ، بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناپسند آمد .

قبیله هوازن ، در درّه کمین کردند و بر مسلمانان ، حمله بردند . روزی بس سخت بود و مسلمانان از گِرد پیامبر خدا پراکنده شدند تا آن جا که تنها با ده تن (و گفته شده نُه تن) از بنی هاشم ، تنها ماند و آنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام ، عبّاس بن عبد المطّلب ، ابو سفیان بن حارث ، نوفل بن حارث ، ربیعه بن حارث ، عتبه و معتّب (پسران ابو لهب) ، فضل بن عبّاس و عبد اللّه بن زبیر بن عبد المطّلب بودند ، و گفته شده ایمن بن امّ ایمن هم بود .

خداوند عز و جل ، نازل کرد: «[خداوند در بسیاری دشواری ها شما را یاری داد]و از جمله در جنگ حنین ، هنگامی که فراوانی افرادتان شما را دچار عُجْب کرد ، ولی هیچ سودی برای شما نداشت و زمین با همه گستردگی اش بر شما تنگ آمد . سپس [به دشمن] پشت کردید . پس از آن ، خداوند ، آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد و سپاهیانی را که شما ندیدید ، فرو فرستاد» . .

10077.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :تاريخ الإسلام عن الواقدىّ :سارَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن مَكَّةَ لِسِتٍّ خَلَونَ مِن شَوّالٍ فِى اثنَى عَشَرَ ألفا ، فَقالَ أبو بَكرٍ : لا نُغلَبُ اليَومَ مِن قِلَّهٍ . فَانتَهَوا إلى حُنَينٍ لِعَشرٍ خَلَونَ مِن شَوّالٍ . وأَمَرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله أصحابَهُ بِالتَّعبِئَهِ ، ووَضَعَ الأَلوِيَهَ وَالرّاياتِ فى أهلِها ، ورَكِبَ بَغلَتَهُ ، ولَبِسَ دِرعَينِ وَالمِغفَرَ وَالبَيضَهَ . فَاستَقبَلَهُم مِن هَوازِنَ شَىءٌ لَم يَرَوا مِثلَهُ مِنَ السَّوادِ وَالكَثرَهِ ، وذلِکَ فى غَبَشِ الصُّبحِ . وخَرَجَتِ الكَتائِبُ مِن مَضيقِ الوادى وشِعبِهِ ، فَحَمَلوا حَملَهً واحِدَهً ، فَانكَشَفَت خَيلُ بَنى سُلَيمٍ مُوَلِّيَهً ، وتَبِعَهُم أهلُ مَكَّهَ ، وتَبِعُهُم النّاسُ . (1) .

1- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 574 وراجع المغازى : ج 3 ص 890 .

10078.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الإسلام به نقل از واقدی : پیامبر خدا در ششم شوّال با دوازده هزار نفر از مکّه حرکت کرد . ابو بکر گفت: امروز به جهت کمیِ افراد ، مغلوب نمی شویم .

روز دهم شوّال به حنین رسیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله ، یارانش را آماده کرد و درفش ها و پرچم ها را به شایستگانش سپرد و بر استر خویش سوار شد و دو زره و نقاب و کلاهخود به تن کرد . (1)

سپس با لشکری از هَوازِن روبه رو شدند که نظیرش را در تعداد و نفرات ، ندیده بودند و آن ، در تاریک و روشنِ صبح بود و گروه ها از تنگه و از شکاف های دره بیرون آمدند و به یکباره حمله کردند . پس سواران بنی سلیم از هم گسیختند و پشت کرده ، گریختند و مکّیان و سپس دیگر مردمان ، از پی آنان رفتند . .

1- .در متن ، «مِغفَر» و «بیضه» آمده است ؛ یعنی زره پیامبر خدا ، روی سر ایشان را گرفت و افزون بر آن ، کلاهخود را هم بر سر نهاد .

10079.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :السيره النبويّه لابن هشام عن جابر بن عبد اللّه :لَمَّا استَقبَلنا وادِىَ حُنَينٍ انحَدَرنا فى وادٍ مِن أودِيَهِ تِهامَهَ أجوَفَ حَطوطٍ (1) ، إنَّما نَنحَدِرُ فيهِ انحِدارا ، قالَ : وفى عَمايَهِ الصُّبحِ (2) . وكانَ القَومُ قَد سَبَقونا إلَى الوادى ، فَكَمَنوا لَنا فى شِعابِهِ وأحنائِهِ ومَضايِقِهِ ، وقَد اجمَعوا وتَهَيَّؤوا وأعَدّوا . فَوَاللّهِ ما رَاعَنا ونَحنُ مُنحَطّونَ إلَا الكَتائِبُ قَد شَدُّوا عَلَينا شِدَّهَ رَجُلٍ واحِدٍ ، وَانشَمَرَ النّاسُ راجِعينَ لا يَلوى أحَدٌ عَلى أحَدٍ ، وَانحازَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذاتَ اليَمينِ ، ثُمَّ قالَ : أينَ ! ! أيُّهَا النّاسُ هَلُمّوا إلَىَّ ! أنَا رَسولُ اللّهِ ، أنَا مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللّهِ . قالَ : فَلا شَىءَ ؛ حَمَلَتِ الإِبِلُ بَعضُها عَلى بَعضٍ ، فَانطَلَقَ النّاسُ ، إلَا أنَّهُ قَد بَقِىَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَفَرٌ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ وأهلِ بَيتِهِ . وفيمَن ثَبَتَ مَعهُ ... مِن أهلِ بَيتِهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (3)10075.امام على عليه السلام :مسند أبى يعلى عن جابر :كانَ أيّامَ هَوازِنَ رَجُلٌ جَسيمٌ ، عَلى جَمَلٍ أحمَرَ ، فى يَدِهِ رايَهٌ سَوداءُ ، إذا أدرَكَ طَعَنَ بِها ، وإذا فاتَهُ شَىءٌ مِن بَينِ يَدَيهِ دَفَعَها مِن خَلفِهِ فَأبعَدَهُ . فَعَمَدَ لَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ورَجُلٌ مِنَ الأنصارِ كِلاهُما يُريدُهُ قالَ : فَضَرَبَهُ عَلِىٌّ عَلى عُرقوبَىِ الجَمَلِ ، فَوَقَعَ عَلى عَجُزِهِ ، قالَ : وضَرَبَ الأنصارِىُّ ساقَهُ قالَ : فَطَرَحَ قَدَمَهُ بِنِصفِ ساقِهِ ، فَوَقَعَ ، وَاقتَتَلَ النّاسُ . (4) .

1- .أجوف : واسع الجوف . والحَطُوط : الأكمه الصعبه الانحدار (لسان العرب : ج 9 ص 35 «جوف» و ج7 ص 274 «حطط») .
2- .عَمايه الصبح : بقيّه ظلمه الليل (لسان العرب : ج 15 ص 98 «عمى») .
3- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 85 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 74 .
4- .مسند أبى يعلى : ج 2 ص 344 ح 1858 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 76 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 88 كلاهما نحوه .

9893.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :السیره النبویّه ، ابن هشام به نقل از جابر بن عبد اللّه : چون به درّه حُنین درآمدیم، از یکی از درّه های عمیق و صعب العبور تَهامه سرازیر شدیم و در تاریک و روشن صبح ، به سختی پایین رفتیم و دشمن ، پیش از ما به درّه رسیده بود و در شکاف ها و اطراف و اکناف و تنگه ها کمین کرده بود و گِرد آمده ، تدارک دیده و آماده بود . به خدا سوگند ، در حال سرازیر شدن ، چیزی جز حمله یکباره گروه های دشمن ، ما را نترساند .

سپاه ، باشتابْ عقب نشست ، بی آن که به یکدیگر توجّه کنند . پیامبر خدا به سمت راست رفت و سپس فرمود: «به کجا [می روید]؟! ای مردم! به سوی من بیایید . من پیامبر خدایم . من محمّد بن عبد اللّه ام» ؛ امّا کسی نیامد و شترها در هم آویختند . مردم گریختند و جز تنی چند از مهاجران و انصار و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ، کسی با او نماند و علی بن ابی طالب علیه السلام در میان کسانی از خاندانش بود که استوار ماندند .9894.عنه صلی الله علیه و آله :مسند أبی یعلی به نقل از جابر : در روزهای پیکار هوازن ، مرد تنومندی بر شتری سرخ مو سوار بود و در دستش پرچمی سیاه رنگ داشت و به هرکس می رسید ، او را با آن ، زخمی می زد و چون نمی رسید [و کسی از جلویش می گریخت ، پرچم را] به پشت سرش می بُرد و با آن ، [شخص را] دور می کرد . (1)

پس علی بن ابی طالب علیه السلام و مردی از انصار ، هر دو آهنگ او کردند . علی علیه السلام پاهای شتر او را قطع کرد و شتر به زمین افتاد و مرد انصاری بر ساق او زد و پایش را از میان ساقش قطع کرد . آن مرد ، افتاد و جنگ ، مغلوبه شد . .

1- .متن مسند أبی یعلی اضطراب دارد و به احتمال فراوان ، در متن عربی ، «دفعها» تصحیف «رفعها» و «فأبعده» ، تصحیف «فأتبعوه» باشد ، همان گونه که از مراجعه به متون مشابه در دیگر مأخذها ، آشکار می گردد . گزارش صحیح تر در متن بعدی و از کتاب الإرشاد ، آمده است .

9895.عنه صلى الله عليه و آله :الإرشاد :أقبَلَ رَجُلٌ مِن هَوازِنَ عَلى جَمَلٍ لَهُ أحمَرَ ، بِيَدِهِ رايَةٌ سَوداءُ فى رَأسِ رُمحٍ طَويلٍ أمامَ القَومِ ، إذا أدرَکَ ظَفَرا مِنَ المُسلِمينَ أکَبَّ عَلَيهِم ، وإذا فاتَهُ النّاسُ رَفَعَهُ لِمَن وَراءَهُ مِنَ المُشرِکينَ فَاتَّبَعوهُ ، وهُوَ يَرتَجِزُ ويَقولُ :

أنَا أبو جَروَلٍ لا بَراحَ (1)

حَتّى نُبيحَ القَومَ أو نُباحَ

فَصَمَدَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَضَرَبَ عَجُزَ بَعيرِهِ فَصَرَعَهُ ، ثُمَّ ضَرَبَهُ فَقَطَرَهُ ، ثُمَّ قالَ :

قَد عَلِمَ القَومُ لَدَى الصَّباحِ

أنّى فِى الهَيجاءِ ذو نَصاحٍ

فَكانَت هَزيمَةُ المُشرِكينَ بِقَتلِ أبى جَروَلٍ لَعَنَهُ اللّهُ. (2)9896.عنه صلى الله عليه و آله :الإرشاد :لَمّا قَتَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام أبا جَروَلٍ وخُذِلَ القَومُ لِقَتلِهِ ، وَضَعَ المُسلِمونَ سُيوفَهُم فيهِم ، وأميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَقدُمُهُم حَتّى قَتَلَ أربَعينَ رَجُلاً مِنَ القَومِ ، ثُمَّ كانَتِ الهَزيمَةُ وَالأَسرُ حينَئِذٍ . (3)9897.عنه صلى الله عليه و آله :مسند أبى يعلى عن أنس:كانَ عَلِيُّ بنُ أبيطالِبٍ عليه السلام يَومَئِذٍ [أى يَومَ حُنَينٍ]أشَدَّ النّاسِ قِتالاً بَينَ يَدَيهِ[صلى الله عليه و آله] . (4)9898.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :قَتَلَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام بِيَدِهِ يَومَ حُنَينٍ أربَعينَ . (5) .

1- .برح بَراحا: زال. ولا بَراحَ: أى لاريبَ ولا تحوُّلَ (المعجم الوسيط: ج 1 ص 47 «برح») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 142 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 222 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 144 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 223 ، إعلام الورى : ج 1 ص 387 ، كشف اليقين : ص 175 نحوه .
4- .مسند أبى يعلى : ج 3 ص 443 ح 3594 ، المعجم الأوسط : ج 3 ص 148 ح 2758 وفيه «مِن أشدّ» بدل «أشدّ» .

5- .الكافى : ج 8 ص 376 ح 566 عن عجلان ، كشف الغمّه : ج 2 ص 83 من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

10076.امام علی علیه السلام :الإرشاد:مردی از هوازن ، سوار بر شتر سرخ مویش پیش آمد . در دستش پرچم سیاهی آویخته بر سر نیزه بلندی داشت و پیشاپیش دشمن می آمد و چون به مسلمانان دست می یافت ، کار آنها را می ساخت و چون از جلویش می گریختند ، پرچم را برای مشرکانی که پشت سرش بودند ، می افراشت و آنان به دنبالش می آمدند ، و رَجَز می خواند و می گفت :

من ابو جرولم ! استوار ایستاده ام

تا این قوم را شکست دهیم یا شکست بخوریم .

پس امیر مؤمنان ، آهنگ او کرد و ضربتی بر پشت شترش زد و او را به خاک افکند و سپس خودِ او را زد و سخت به زمین انداخت و فرمود:

مردم به هنگام صبح دانستند

که من در جنگ ، شکارچی ام.

پس مشرکان با کشته شدن ابو جرول که خداوندْ لعنتش کند ، پراکنده شدند .10077.امام باقر علیه السلام :الإرشاد:چون امیر مؤمنان ابو جرول را کُشت و دشمن با کشته شدن او بی یاور شد ، مسلمانان ، تیغ در میان آنان نهادند و امیر مؤمنان ، پیشاپیش آنان می رفت تا آن که چهل تن از آنان را کُشت و پس از آن بود که فرار کردن و به اسارت درآمدن دشمن ، آغاز شد .10078.امام علی علیه السلام :مسند أبی یعلی به نقل از انس : علی بن ابی طالب علیه السلام ، در جنگ حنین ، جنگاورترین مبارز میدان در پیشاپیش پیامبر صلی الله علیه و آله بود .9895.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام :علی بن ابی طالب علیه السلام با دست خود ، چهل نفر را در جنگ حنین کُشت . .

9896.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد فی ذِکرِ وقایِعِ ما بَعدَ غَزوَهِ حُنَینٍ : ثُمَّ سارَ بِنَفسِهِ إلَی الطّائِفِ فَحاصَرَهُم أیّاما ....

ثُمَّ خَرَجَ مِن حِصنِ الطّائِفِ نافِعُ بنُ غَیلانَ بنِ مُعَتِّبٍ فیخیَلِ مِن ثَقیفٍ ، فَلَقِیَهُ أمیرُ المُؤمِنینَ علَیه السلام بِبَطنِ وَجٍّ (1) فَقَتَلَهُ ، وَانهَزَمَ المُشرِکونَ ، ولَحِقَ القَومَ الرُّعبُ ، فَنَزَلَ مِنهُم جَماعَهٌ إلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَأسلَموا . وکانَ حِصارُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله الطّائِفَ بِضعَهَ عَشَرَ یَوما . (2) .

1- .وَجٌّ : الطائف (معجم البلدان : ج 5 ص 361) .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 152 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 145 ، إعلام الوری : ج 1 ص 233 ولیس فیهما من «ولحق القوم ...» .

9897.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد در ذکر وقایع پس از جنگ حنین : سپس [پیامبر صلی الله علیه و آله] ، خود به سوی طائف حرکت کرد و آنان را چندین روز محاصره کرد . . . سپس نافع بن غیلان بن معتب سوارانی از قبیله ثقیف ، از دژ طائف ، بیرون آمدند . امیر مؤمنان ، او را در دامنه «وَجّ» (1) دید و کُشت . مشرکان همراهش پراکنده شدند و به دل دشمن ، هراس افتاد . پس گروهی از آنان بر پیامبر صلی الله علیه و آله درآمدند و مسلمان شدند . و محاصره طائف ، ده روز و اندی بود . .

1- .وجّ ، همان طائف است (معجم البلدان : ج 5 ص 361) .

الفصل الحادی عشر : الاستخلاف عن النبیّ فی غزوه تبوکتبوک هی أقصی منطقه توجّه إلیها النبیّ صلی الله علیه و آله فی حروبه . وبدأت تحرّکات المنافقین فی المدینه فی وقت راح رسول اللّه صلی الله علیه و آله یعدّ جیشه للانطلاق إلی تبوک . والحوادث التی وقعت تدلّ بوضوح علی أنّ المنافقین فی المدینه کانوا یتحیّنون الفرصه لتوجیه ضربتهم للحکومه النبویّه الجدیده . وکانت هذه الغیبه الطویله للنبیّ فرصه مناسبه لهم . من هنا ، نلحظ أنّه صلی الله علیه و آله استخلف فی البدایه محمّد بن مسلمه علی المدینه ، ثمّ جعل علیّا علیه السلام علیها ، وقال : «أنَا لابُدَّ مِن أن اُقیمَ أو تُقیمَ» . (1) وقال : «إنَّ المَدینَهَ لا تَصلُحُ إلّا بی أو بِکَ» . (2) وهکذا أخفقت المؤامره ، فإنّ وجود علیّ علیه السلام ألقی الرعب فی قلوب المنافقین والمتآمرین ، وآیسهم من القیام بأیّ تحرّک فی المدینه ، فراحوا یعزفون علی وتر آخر ؛ فإنّ غزوه تبوک کانت الغزوه الوحیده التی لم یشهدها أمیر المؤمنین علیه السلام بقرار النبیّ صلی الله علیه و آله ، ولما طرأ من أحداث فی المدینه (3) . فأرجفوا أنّ علیّا تخلّی عن الحرب وخذل النبیّ ولم یرافقه مع رغبه النبیّ فی حضوره معه . فما کان من الإمام علیه السلام إلّا أن هرع إلیه صلی الله علیه و آله قبل مغادرته ، وأخبره بأراجیفهم ، فنطق النبیّ صلی الله علیه و آله عندئذٍ کلمته الخالده العظیمه فی حقّه : «أما تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی» . (4) وهکذا اُحبطت هذه المؤامره فی مهدها ، وسجّل التاریخ لعلیٍّ علیه السلام أسطع المناقب أمام أنظار الناس .

.

1- .المعجم الکبیر: ج 5 ص 203 ح 5094 ، الطبقات الکبری : ج 3 ص24.
2- .الإرشاد : ج1 ص155، کمال الدین : ص278 ح25 ، الاحتجاج: ج 1 ص 346 ح 56 ، کنز الفوائد : ج 2 ص 181 ؛ المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 368 ح 3294 .
3- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 23 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 92 الرقم 3789.
4- .خصائص أمیرالمؤمنین للنسائی : ص 107 ح 45 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 8 ص 562 ح 4 ، تاریخ الطبری : ج 3 ص 104 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 348 ، الاستیعاب : ج 3 ص 201 الرقم 1875 .

فصل یازدهم : جانشینی پیامبر در جنگ تَبوک

فصل یازدهم : جانشینی پیامبر در جنگ تَبوکتبوک ، دورترین نقطه ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در نبردهایش راهی آن شد . تحرّک های منافقان در آستانه حرکت به سوی تبوک و حوادثی که رخ داده بود ، به روشنی نشان می داد که منافقان برای ضربه زدن به حکومت نوبنیاد پیامبر خدا ، در جستجوی فرصت اند و این غیبت طولانی ، موقعیت مناسبی برای آنان است . از این رو ، با آن که پیامبر صلی الله علیه و آله ، محمّد بن مسلمه را جانشین خود در مدینه قرار داده بود ، علی علیه السلام را در مدینه گذارد و به او فرمود : چاره ای نیست ، جز آن که یا من بمانم یا تو. و فرمود : مدینه جز با من یا تو سامان نمی یابد. بدین سان ، توطئه منافقان ، نقش بر آب شد و حضور علی علیه السلام ، لرزه بر اندام منافقان و توطئه گران افکند و آنان را از این که بتوانند در مدینه حرکتی کنند ، مأیوس ساخت . از این رو ، آهنگ دیگری ساز کردند . تبوک ، تنها جنگی بود که علی علیه السلام بر اساس تصمیم پیامبر خدا و به دلیلی که ذکر شد ، در آن ، شرکت نمی جست . منافقان ، شایعه ساختند که علی علیه السلام با همه اشتیاقِ پیامبر خدا به شرکت او در نبرد ، از جنگ و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله تَن زده است . علی علیه السلام به محضر پیامبر خدا شتافت و جریان را با ایشان در میان گذاشت و پیامبر صلی الله علیه و آله ، جمله جاودانه و شکوهمندِ «آیا خشنود نمی شوی از این که برای من همچون هارون برای موسی باشی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟» را در شأن علی علیه السلام بیان کرد . بدین سان ، هم توطئه منافقان در نطفه خفه شد و هم یکی از درخشان ترین مناقب علی علیه السلام در پیش دید مردمان ، رقم خورد .

.

9902.عنه عليه السلام :الطبقات الكبرى عن البراء بن عازب وزيد بن أرقم :لَمّا كانَ عِندَ غَزوَهِ جَيشِ العُسرَهِ وهِيَ تَبوکُ ، قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ بنِ أبى طالِبٍ : إنَّهُ لابُدَّ مِن أن اُقيمَ أو تُقيمَ ، فَخَلَّفَهُ ، فَلَمّا فَصَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله غازِيا قالَ ناسٌ : ما خَلَّفَ عَلِيّا إلّا لِشَىءٍ كَرِهَهُ مَنهُ .

فَبَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا ، فَاتَّبَعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتَّى انتَهى إلَيهِ ، فَقالَ لَهُ : ما جاءَ بِکَ يا عَلِيُّ ؟ ! قالَ : لا يا رَسولَ اللّهِ إلّا أنّى سَمِعتُ ناسا يَزعُمونَ أنَّکَ إنَّما خَلَّفتَنى لِشَىءٍ كَرِهتَهُ مِنّى ! ! فَتَضاحَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقالَ : يا عَلِيُّ ، أما تَرضى أن تَكونَ مِنّى كَهارونَ مِن موسى غَيرَ أنَّکَ لَستَ بِنَبِيٍّ ؟ ! قالَ : بَلى يا رَسولَ اللّهِ ، قالَ : فَإنَّهُ كَذلِکَ . (1) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 24 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 349 ، المعجم الكبير : ج 5 ص 203 ح 5094 نحوه وراجع خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 106 ح 45 .

9903.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از براء بن عازب و زید بن ارقم : چون جنگ «جَیشُ العُسره» یا همان «تبوک» پیش آمد ، پیامبر خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «چاره ای نیست ، جز آن که یا من بمانم یا تو» .

سپس علی علیه السلام را به جای خود نهاد و چون برای جنگ از مدینه بیرون رفت ، برخی مردم [منافق]گفتند: علی را بر جا ننهاد ، مگر به خاطر چیزی که از او ناپسند داشت!

این گفته به [گوش] علی علیه السلام رسید . پس در پی پیامبر خدا رفت تا به ایشان رسید . پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «چه چیزْ تو را به این جا کشانده است؟» .

علی علیه السلام گفت: هیچ چیز ، جز آن که شنیدم برخی مردمان می گویند از آن رو مرا بر جا نهادی که چیزی را از من ناپسند داشتی .

پیامبر خدا خندید و فرمود: «ای علی! آیا خشنود نمی شوی از این که برای من همچون هارون برای موسی باشی ، جز آن که تو پیامبر نیستی؟» .

گفت: چرا ، ای پیامبر خدا!

فرمود: «به راستی که این چنین است» . .

9904.كتاب من لا يحضره الفقيه عن عُبيدِ اللّهِ بنِ عَلتاريخ الطبرى عن ابن إسحاق فى خُروجِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله إلى غَزوَهِ تَبوکَ :خَلَّفَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عَلى أهلِهِ ، وأمَرَهُ بِالإِقامَهِ فيهِم ، وَاستَخلَفَ عَلَى المَدينَهِ سِباعَ بنَ عُرفُطَهَ أخا بَنى غِفارٍ ، فَأرجَفَ المُنافِقونَ بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وقالوا : ما خَلَّفَهُ إلّا استِثقالاً لَهُ ، وتَخَفُّفا مِنهُ .

فَلَمّا قالَ ذلِکَ المُنافِقونَ أخَذَ عَلِىٌّ سِلاحَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ حَتّى أتى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ بِالجُرفِ ، فَقالَ : يا نَبِىَّ اللّهِ ، زَعَمَ المُنافِقونَ أنَّکَ إنَّما خَلَّفتَنى أنَّکَ استَثقَلتَنى وتَخَفَّفتَ مِنّى ! فقالَ : کَذَبوا ، ولکِنّى إنَّما خَلَّفتُکَ لِما وَرائى ، فَارجَع فَاخلُفنى فى أهلى وأهلِکَ ، أفَلا تَرضى يا عَلِىُّ أن تَکونَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى ؟ ! فَرَجَعَ عَلِىٌّ إلَى المَدينَهِ ، ومَضى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى سَفَرِهِ .
9905.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :الإرشاد فى غَزوَهِ تَبوکَ : أوحَى اللّهُ تَبارَکَ وتَعالَى اسمُهُ إلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله أن يَسيرَ إلَيها بِنَفسِهِ،ويَستَنفِرَ النّاسَ لِلخُروجِ مَعَهُ ، وأعلَمَهُ أنَّهُ لا يَحتاجُ فيها إلى حَربٍ ، ولا يُمنى بِقِتالِ عَدُوٍّ،وأنَّ الاُمورَ تَنقادُ لَهُ بِغَيرِ سَيفٍ، وتَعَبَّدَهُ بِامتِحانِ أصحابِهِ بِالخُروجِ مَعَهُ وَاختِبارِهِم ، لِيَتَمَيَّزوا بِذلِکَ وتَظهَرَ سَرائِرُهُم .

فَاستَنفَرَهُمُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلى بِلادِ الرّومِ ، وقَد أينَعَت ثِمارُهُم ، وَاشتَدَّ القَيظُ عَلَيهِم ، فَأبطَأ أکثَرُهُم عَن طاعَتِهِ ؛ رَغبَهً فِى العاجِلِ ، وحِرصا عَلَى المَعيشَهِ وإصلاحِها ، وخَوفا مِن شِدَّهِ القَيظِ ، وبُعدِ المَسافَهِ ، ولِقاءِ العَدُوِّ . ثُمَّ نَهَضَ بَعضُهُم عَلَى استِثقالٍ لِلنُّهوضِ ، وتَخَلَّفَ آخَرونَ .

ولَمّا أرادَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الخُروجَ استَخلَفَ أميرَالمُؤمِنينَ عليه السلام فى أهلِهِ ووُلدِهِ وأزواجِهِ ومُهاجَرِهِ ، وقالَ لَهُ : «يا عَلِىُّ ، إنَّ المَدينَهَ لا تَصلُحُ إلّا بى أو بِکَ» ؛ وذلِکَ أنَّهُ عليه السلام عَلِمَ مِن خُبثِ نِيّاتِ الأعرابِ ، وکَثيرٍ مِن أهلِ مَکَّهَ ومَن حَولَها مِمَّن غَزاهُم وسَفَکَ دِماءَهُم ، فَأشفَقَ أن يَطلُبُوا المَدينَهَ عِندَ نَأيِهِ عَنها وحُصولِهِ بِبِلادِ الرُّومِ أو نَحوِها ، فَمَتى لَم يَکُن فيها مَن يَقومُ مَقامَهُ ، لَم يُؤمَن مِن مَعَرَّتِهِم (2) ، وإيقاعِ الفَسادِ فى دارِ هِجرَتِهِ ، وَالتَّخَطّى إلى ما يَشينُ أهلَهُ ومُخَلَّفيهِ .

وعَلِمَ عليه السلام أنَّهُ لا يَقومُ مَقامَهُ فى إرهابِ العَدُوِّ وحِراسَهِ دارِ الهِجرَهِ وحِياطَهِ مَن فيها إلّا أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَاستَخلَفَهُ استِخلافا ظاهِرا

، ونَصَّ عَلَيهِ بِالإِمامَهِ مِن بَعدِهِ نَصّا جَلِيّا .

وذلِکَ فيما تَظاهَرَت بِهِ الرِّوايَهُ أنَّ أهلَ النِّفاقِ لَمّا عَلِموا بِاستِخلافِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام عَلَى المَدينَهِ حَسَدوهُ لِذلِکَ ، وعَظُمَ عَلَيهِم مُقامُهُ فيها بَعدَ خُروجِهِ ، وعَلِموا أنَّها تَنحَرِسُ بِهِ ، ولا يَكونُ لِلعَدُوِّ فيها مَطمَعٌ ، فَساءَهُم ذلِکَ ، وكانوا يُؤثِرونَ خُروجَهُ مَعَهُ ؛ لِما يَرجونَهُ مِن وُقوعِ الفَسادِ وَالاِختِلاطِ عِندَ نَأيِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله عَنِ المَدينَهِ ، وخُلُوِّها مِن مَرهوبٍ مَخوفٍ يَحرُسُها . وغَبَطوهُ عليه السلام عَلَى الرَّفاهِيَهِ وَالدَّعَهِ بِمُقامِهِ فى أهلِهِ ، وتَكَلُّفِ مَن خَرَجَ مِنهُمُ المَشاقَّ بِالسَّفَرِ وَالخَطَرِ .

فَأَرجَفوا بِهِ عليه السلام ، وقالوا : لَم يَستَخلِفهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إكراما لَهُ وإجلالاً ومَوَدَّهً ، وإنَّما خَلَّفَهُ استِثقالاً لَهُ . فَبَهَتوهُ بِهذَا الإِرجافِ كَبَهتِ قُرَيشٍ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه و آله بِالجِنَّهِ تارَهً ، وبِالشِّعرِ اُخرى ، وبِالسِّحرِ مَرَّهً ، وبِالكِهانَهِ اُخرى ، وهُم يَعلَمونَ ضِدَّ ذلِکَ ونَقيضَهُ ، كَما عَلِمَ المُنافِقونَ ضِدَّ ما أرجَفوا بِهِ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وخِلافَهُ ، وأنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله كانَ أخَصَّ النّاسِ بِأميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وكانَ هُوَ أحَبَّ النّاسِ إلَيهِ ، وأسعَدَهُم عِندَهُ ، وأفضَلَهُم لَدَيهِ .

فَلَمّا بَلَغَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام إرجافُ المُنافِقينَ بِهِ ، أرادَ تَكذيبَهُم وإظهارَ فَضيحَتِهِم ، فَلَحِقَ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّ المُنافِقينَ يَزعُمونَ أنَّکَ إنَّما خَلَّفتَنِى استِثقالاً ومَقتا ! فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اِرجِع يا أخى إلى مَكانِکَ ، فَإِنَّ المَدينَهَ لا تَصلُحُ إلّا بى أو بِکَ ، فَأَنتَ خَليفَتى فى أهلى ودارِ هِجرَتى وقَومى ، أ ما تَرضى أن تَكونَ مِنّى بَمَنزِلَهِهارونَ مَن موسى إلَّا أنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعدى ؟ (3) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 103 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 163 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 631 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 636 .
2- .المَعَرَّه : الجنايه ، والأذى (لسان العرب : ج 4 ص 556 «عرر») .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 154 .

9901.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابن اسحاق ، درباره حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ تبوک :پیامبر خدا ، علی بن ابی طالب علیه السلام را به جای خود بر خاندانش گمارد و به او فرمان داد که در میان آنان بمانَد و سباع بن عرفطه از قبیله بنی غِفار را به جای خود بر مدینه گذاشت .

پس منافقان ، شایعه ساختند و گفتند: علی را جز از روی سرسنگینی و خوارشمردنش بر جای ننهاد!

چون منافقان این را گفتند، علی علیه السلام سلاحش را برگرفت و بیرون آمد تا در «جرف» به پیامبر خدا رسید و گفت: ای پیامبر خدا! منافقان پنداشته اند چون که تو با من سرسنگین شده ای و مرا به چیزی نگرفته ای ، مرا در مدینه نهاده ای !

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دروغ گفته اند ؛ بلکه من به خاطر نبودنم [در مدینه] تو را بر جای خود نهادم . پس بازگرد و جانشین من در خاندان من و خاندان خودت باش . (1) ای علی! آیا خشنود نمی شوی که تو برای من همچون هارون برای موسی باشی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟» .

علی علیه السلام به مدینه بازگشت و پیامبر خدا به سفرش ادامه داد .9902.امام صادق علیه السلام :الإرشاد در جنگ تبوک : خداوند که نامش مبارک و بلند باد ، به پیامبرش وحی کرد که خود او به این جنگ برود و مردم را برای کوچ به همراهی برانگیزد و او را آگاه ساخت که در آن سفر ، نیازی به جنگ ندارد و دچار پیکار با دشمن نمی شود و کارها بی شمشیر ، رام او خواهد شد و فرمان خروج ، تنها برای آزمودن اصحاب اوست تا فرمانبردار و نافرمان ، از هم جدا شوند و آنچه در نهان دارند ، آشکار شود .

پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان خواست که به سوی سرزمین روم حرکت کنند ، در حالی که میوه هایشان رسیده بود و گرما بر آنان سخت گشته بود . از این رو ، بیشتر آنان به جهت بردن سود نقد محصولات ، آزمندی در تأمین و اصلاح زندگی ، دلهره از شدّت گرما و دوری راه و برخورد با دشمن ، از فرمان ایشان ، سر باز زدند .

سپس گروهی از آنان با گران جانی و دشواری به پا خاستند و گروهی هم تخلّف کردند .

چون پیامبر خدا اراده رفتن کرد ، امیر مؤمنان را به جای خود در میان خاندان و فرزندان و همسران و هجرتگاهش (مدینه) گمارد و بدو فرمود: «ای علی! مدینه جز با من یا تو سامان نمی یابد»؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از نیّت های ناپاک سرانِ مشرکان و بسیاری از مردم مکّه و اطراف آن که با آنان جنگیده و خونشان را ریخته بود ، آگاه بود و بیم آن داشت که چون از مدینه دور شود و به سرزمین روم برسد ، آنان مدینه را بگیرند و یا حادثه دیگری بیافرینند و تا کسی در مدینه نمی بود که جای او را بگیرد ، از جنایت آنان و تباهکاری در هجرتگاهش و وقوع پیشامد ناگوار برای خاندانش و ساکنان مدینه ایمن نبود و می دانست که جز امیر مؤمنان ، کس دیگری در ترساندن دشمن و حراست از هجرتگاه (مدینه) و پاسداری از ساکنان آن ، جای او را نمی گیرد . پس آشکارا او را به جای خود نهاد و به امامت او پس از خود ، تصریح کرد .

و این ، در روایات بسیاری آمده است که چون منافقان دانستند پیامبر خدا ، علی علیه السلام را به جای خود بر مدینه گمارده است ، بر او حسد بردند و ماندن او پس از بیرون رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان گران آمد و دانستند که شهر با وجود او نگاهبانی می شود و دشمن نمی تواند در آن طمع کند .

پس این ناراحتشان کرد ؛ چون انتظار داشتند که علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون برود تا به آرزویشان برسند ؛ یعنی تباهکاری و به هم زدن اوضاع به هنگام دوری پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه و نبودن نگهبانی که از او بترسند و بهراسند . آنان بر راحتی و آسایش او و غنودنش در برِ زن و فرزند ، در برابر سختی و مشقّت های سفر و خطر برای کسانی که بیرون رفتند ، رشک بردند و برایش شایعه ساختند و گفتند : پیامبر خدا ، او را نه از روی گرامیداشت و بزرگداشت و محبّتش ، بلکه از روی سرسنگینی ، بر جای نهاده است !

با این شایعه دروغین به او بهتان زدند ، مانند قریش که بر پیامبر صلی الله علیه و آله با اوصاف جنون و شاعری و سحر و کهانت ، بهتان می زدند ، با آن که می دانستند که او این گونه نیست و بر خلاف آن است . منافقان مدینه نیز می دانستند که امیر مؤمنان ، نه آن است که آنان شایع کرده اند

و او از نزدیک ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله و محبوب ترین ، پُربهره ترین و برترین مردم نزد اوست .

چون شایعه منافقان به امیر مؤمنان رسید ، به قصد تکذیب و آشکار کردن رسوایی ایشان ، به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد و گفت : ای پیامبر خدا ! منافقان می پندارند که تو مرا از روی سرسنگینی و نامهربانی بر جای نهاده ای !

پیامبر خدا به او فرمود : «ای برادر من ! به جای خود بازگرد که مدینه جز با من یا تو سامان نمی یابد . تو جانشین من در خاندان و هجرتگاه و قوم من هستی . آیا خشنود نمی شوی که برای من همچون هارون برای موسی باشی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟» . .

1- .آن گونه که دیگر نقل های واقعه نشان می دهند ، امام علی علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در میان همه مردم مدینه بوده است و نه فقط خاندان خودش و پیامبر صلی الله علیه و آله . برای آگاهی از این نقل ها ، ر . ک : ج 2 ص 37 (احادیث منزلت) .

ص: 402

. .

ص: 403

. .

ص: 404

. .

ص: 405

. .

الفصل الثانى عشر : عدّهُ بَعثات هامّه12 / 1البَعثُ لِكَسرِ الأَصنام10079.امام صادق عليه السلام :الإرشاد فى ذِكرِ وقايع ما بَعدَ غَزوَهِ حُنَينٍ : ثُمَّ سارَ [النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله]بِنَفسِهِ إلَى الطّائِفِ فَحاصَرَهُم أيّاما ، وأنفَذَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فى خَيلٍ ، وأمَرَهُ أن يَطَأَ ما وَجَدَ ، ويَكسِرَ كُلَّ صَنَمٍ وَجَدَهُ . فَخَرَجَ حَتّى لَقِيَتهُ خَيلُ خَثعَمٍ فى جَمعٍ كَثيرٍ ، فَبَرَزَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ القَومِ يُقالُ لَهُ : شِهابٌ ، فى غَبَشِ الصُّبحِ ، فَقالَ : هَل مِن مُبارِزٍ ؟ فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : مَن لَهُ ؟ فَلَم يَقُم أحَدٌ ، فَقامَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَوَثَبَ أبُو العاصِ بنُ الرَّبيعِ زَوجُ بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : تُكفاهُ أيُّها الأميرُ . فَقالَ : لا ، ولكِن إن قُتِلتُ فَأَنتَ عَلَى النّاسِ ، فَبَرَزَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وهُوَ يَقولُ :

إنَّ عَلى كُلِّ رَئيسٍ حَقّا

أن يُروِىَ الصَّعدَهَ (1) أو تُدَقَّا

ثُمَّ ضَرَبَهُ فَقَتَلَهُ . ومَضى فى تِلكَ الخَيلِ حَتّى كَسَرَ الأَصنامَ ، وعادَ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ مُحاصِرٌ لِأهلِ الطّائِفِ ، فَلَمّا رَآهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله كَبَّرَ لِلفَتحِ ، وأخَذَ بِيَدِهِ فَخَلا بِهِ ، وناجاهُ طَويلاً . (2) .

1- .الصعده : القناه (لسان العرب : ج 3 ص 255 «صعد») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 152 ، إعلام الورى : ج 1 ص 234 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 144 نحوه .

فصل دوازدهم : چند مأموریت مهم

12 / 1 مأموریت شکستن بت ها

فصل دوازدهم : چند مأموریت مهم12 / 1مأموریت شکستن بت ها9906.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به ابن عباس) الإرشاد در ذکر حوادث پس از جنگ حُنَین : سپس پیامبر صلی الله علیه و آله ، خود به سوی طائف حرکت کرد و آنان را چندین روز در محاصره داشت و امیر مؤمنان را با گروهی از سواران روانه کرد و به او فرمان داد که هر چه از آثار جاهلیّت یافت ، نابود کند و هر بتی دید ، بشکند .

علی علیه السلام حرکت کرد تا به گروه فراوانی از سواران قبیله خَثعَم برخورد و مردی از آنان به نام شهاب ، در تاریک و روشنایی صبح بیرون آمد و مبارز طلبید . امیر مؤمنان فرمود : «چه کسی به رویارویی اش می رود؟» .

هیچ کس برنخاست . امیر مؤمنان ، خود برخاست که ابو العاص بن ربیع ، همسر دختر پیامبر خدا (زینب) ، از جا جَست و گفت : ای فرمانده ! [سرانجام ،] یکی از ما با او مقابله می کند و نیازی به میدان رفتن تو نیست ؛ امّا علی علیه السلام فرمود : «نه . [من می روم] ؛ امّا اگر کشته شدم ، تو فرمانده لشکر باش» .

پس امیرمؤمنان به مبارزه اش درآمد و چنین می خواند:

«بی گمان ، بر عهده هر رئیس ، این وظیفه است

یا نیزه اش را سیراب کند یا خُرد و کوبیده شود» .

پس بر او ضربه ای زد و وی را کشت و با سواران همراهش رفت و بت ها را شکست و به سوی پیامبر خدا که طائف را در محاصره داشت بازگشت . چون پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید ، برای پیروزی اش تکبیر گفت و دستش را گرفت و با او مدّت زیادی در خلوت به نجوا پرداخت .

.

12 / 2البَعثُ لِتَأدِيَهِ خِساراتِ بَنى جُذَيمَهَوجّه رسول اللّه صلى الله عليه و آله بعد فتح مكّه خالد بن الوليد على رأس كتيبه لدعوه قبيله جذيمه بن عامر . وكان خالد يُكنّ حقدا قديما لهذه القبيله ، فقتل نفرا منهم ظلما وعدوانا ، ومنوا بخسائر . فتبرّأ رسول اللّه صلى الله عليه و آله من هذه الجريمه الشنعاء ، وأمر عليّا عليه السلام أن يذهب إليهم ، ويعوّضهم عمّا تكبّدوه من خسائر ، ويديهم بنحو دقيق . فأدّى عليه السلام المهمّه مراعيا غايه الدقّه فى تنفيذها ، وحين رجع أثنى النبىّ صلى الله عليه و آله على عمله ، وأكّد ، بكلمات ثمينه رفيعه ، منزلته العليّه ودوره الكبير فى هدايه الاُمّه وتوجيه المسلمين فى المستقبل . (1)

9910.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله خالِدَ بنَ الوَليدِ حينَ افتَتَحَ مَكَّهَ داعِيا ، ولَم يَبعَثهُ مُقاتِلاً ، ومَعَهُ قَبائِلُ مِنَ العَرَبِ ؛ سُلَيمُ بنُ حَصورٍ ، ومُدلِجُ بنُ مُرَّهَ ، فَوَطِئوا بَنى جُذَيمَهَ بنَ عامِرِ بنِ عَبدِ مَناهَ بنِ كِنانَهَ . فَلَمّا رَآهُ القَومُ أخَذُوا السِّلاحَ ، فَقالَ خالِدٌ : ضَعُوا السِّلاحَ، فَإِنَّ النّاسَ قَد أسلَموا... فَلَمّا وَضَعُوا السِّلاحَ أمَرَ بِهِم خالِدٌ عِندَ ذلِکَ ، فَكُتِفوا ، ثُمَّ عَرَضَهُم عَلَى السَّيفِ ، فَقَتَلَ منَ قَتَلَ مِنهُم .

فَلَمَّا انتَهَى الخَبَرُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَفَعَ يَدَيهِ إلَى السَّماءِ ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ إنّى أبرَأُ إلَيکَ مِمّا صَنَعَ خالِدُ بنُ الوَليدِ ... .

ثُمَّ دَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ فَقالَ : يا عَلِيُّ ، اُخرُج إلى هؤُلاءِ القَومِ فَانظُر فى أمرِهِم ، وَاجعَلَ أمرَ الجاهِلِيَّهِ تَحتَ قَدَمَيکَ . فَخَرَجَ عَلِيٌّ حَتّى جاءَهُم ومَعَهُ مالٌ قَد بَعَثَ بِهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَوَدى (2) لَهُم الدِّماءَ وما اُصيبَ لَهُم مِنَ الأموالِ ، حَتّى إنَّهُ لَيَدى لَهُم ميلَغَهَ (3) الكَلبِ ، حَتّى إذا لَم يَبقَ شَىءٌ مِن دَمٍ ولا مالٍ إلّا وَداهُ بَقِيَت مَعَهُ بَقِيَّهٌ مِنَ المالِ .

فَقالَ لَهُم عَلِيٌّ رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ حينَ فَرَغَ مِنهُم : هَل بَقِىَ لَكُم بَقِيَّهٌ مِن دَمٍ أو مالٍ لَم يُودَ لَكُم ؟ قالوا : لا . قالَ : فَإنّى اُعطيكُم هذِهِ البَقِيَّهَ مِن هذَا المالِ ، احتِياطا لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِمّا لا يُعلَمُ ولا تَعلَمونَ ، فَفَعَلَ ، ثُمَّ رَجَعَ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأخبَرَهُ الخَبَرَ ، فَقالَ : أصَبتَ وأحسَنتَ .

ثُمَّ قامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَاستَقبَلَ القِبلَةَ قائِما شاهِرا يَدَيهِ حَتّى إنَّهُ لَيُرى ما تَحتَ مَنكِبَيهِ ، يَقولُ : «اللّهُمَّ إنّى أبرَأُ إلَيکَ مِمّا صَنَعَ خالِدُ بنُ الوَليدِ» ثَلاثَ مَرّاتٍ . (4) .

1- .الأمالى للصدوق : ص 237 ح 252 ، الخصال : ص 562 ، بحار الأنوار : ج 21 ص 142 ح 5 ؛ تاريخ الطبرى : ج 3 ص 67 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 71 .
2- .وَدَيتُ القتيل : أعطيت ديته (لسان العرب : ج 15 ص 383 «ودى») .
3- .هى الإناء الذى يَلِغ فيه الكلب ، يعنى أعطاهم قيمه كلّ ما ذهب لهم حتى قيمه المِيلغه (لسان العرب : ج 8 ص 460 «ولغ») .
4- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 71 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 66 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 568 كلّها عن حكيم بن حكيم بن عباد بن حُنَيف ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 620 كلاهما نحوه وراجع الطبقات الكبرى : ج 2 ص 147 والمغازى : ج 3 ص 875882 .

12 / 2 مأموریت پرداخت خسارت های بنی جذیمه

12 / 2مأموریت پرداخت خسارت های بنی جذیمهپیامبر خدا ، پس از فتح مکّه ، خالد بن ولید را با گروهی برای دعوت قبیله بنی جذیمه بن عامر ، به سرزمین آنان گسیل داشت . ولید که از آن قبیله ، کینه ای دیرین به دل داشت ، ستمکارانه ، تنی چند از آنان را کُشت و در این ماجرا ، خسارت هایی به آنها وارد شد . پیامبر خدا از این جنایت ننگین ، بیزاری جست و به علی علیه السلام مأموریت داد تا به میان آنان رفته ، خسارت و خون بهای افراد را به طور کامل بپردازد . علی علیه السلام ، این مأموریت را در نهایت دقّت به انجام رساند و چون بازگشت ، پیامبر خدا ، کار علی علیه السلام را بسی ستود و با جملاتی بلند و ارجمند ، بر جایگاه والای وی در هدایت امّت و راهنمایی مسلمانان در آینده ، تأکید کرد .

9913.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (فی دعائهِ لهاشمِ بنِ عُتبَهَ) امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا ، چون مکّه را فتح کرد ، خالد بن ولید را به همراه قبیله هایی از عرب ، مانند سلیم بن حصور و مدلج بن مرّه به قصد دعوت [به اسلام] (و نه برای جنگ) فرستاد .

آنان ، درمیان قبیله بنی جذیمه بن عامر بن عبد مناه بن کنانه قدم نهادند و چون آن قبیله ، خالد را دیدند ، سلاح برگرفتند ؛ امّا خالد گفت : سلاح بگذارید که مردم [همراه من] مسلمان اند ... .

چون آنان سلاح بر زمین گذاشتند ، خالد فرمان داد تا آنان را در بند کشند و سپس به تیغ شمشیر سپرد و شماری از آنها را کُشت . همین که این خبر به پیامبر خدا رسید ، دستانش را به آسمان بلند کرد و فرمود : «خدایا ! من از آنچه خالد بن ولید کرد ، در پیشگاه تو بیزاری می جویم» .

سپس پیامبر خدا ، علی بن ابی طالب را رضوان خدا بر او باد ، فرا خواند و گفت : «ای علی ! به سوی این قوم، حرکت کن و در کارشان بنگر و رسوم و کارهای جاهلیت را زیر پا بِنه» .

پس علی علیه السلام حرکت کرد و با مالی که پیامبر صلی الله علیه و آله همراهش کرده بود ، نزد آنان آمد و خون بها و خسارت های مالی آنان را

پرداخت تا آن جا که خسارت کاسه آبخوری سگان را نیز ادا کرد و هیچ خون و مالی نماند ، جز آن که جبران کرد و بخشی از مال هم باقی ماند .

علی رضوان خدا بر او باد ، پس از اتمام کار به آنان فرمود : «آیا خون بها یا خسارتی باقی مانده است که به شما پرداخت نشده باشد؟» .

گفتند : نه .

فرمود : «من این مال باقی مانده را نیز از سرِ احتیاط و از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به شما می دهم ، برای چیزهایی که نه او می داند و نه شما» .

پس کار را به انجام رساند و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و به ایشان گزارش داد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «[کار را] درست و نیکو گزاردی» .

سپس پیامبر خدا برخاست و رو به قبله ایستاد و دستانش را چنان بالا برد که زیر بغل هایش دیده می شد و سه بار فرمود : «خدایا ! من از آنچه خالد بن ولید کرده ، در پیشگاه تو بیزاری می جویم» .

.

12 / 3البَعثُ إلى فَلسٍ (1)9911.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :الطبقات الكبرى :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِیَّ بنَ أبى طالِبٍ فى خَمسينَ ومِائَهِ رَجُلٍ مِنَ الأنصارِ ، عَلى مِائَهِ بَعيرٍ وخَمسينَ فَرَسا ، ومَعَهُ رايَهٌ سَوداءُ ولِواءٌ أبيَضُ إلَى الفَلسِ لِيَهدِمَهُ ، فَشَنُّوا الغارَهَ عَلى مَحَلَّهِ آلِ حاتِمٍ مَعَ الفَجرِ ، فَهَدَمُوا الفَلسَ وخَرَّبوهُ ، ومَلَؤوا أيدِيَهُم مِنَ السَّبىِ وَالنَّعَمِ وَالشّاهِ . وفِى السَّبىِ اُختُ عَدِیِّ بنِ حاتِمٍ ، وهَرَبَ عَدِیٌّ إلَى الشّامِ . (2) .

1- .فَلْس أو فُلُس : اسم صنم كان بنجد تعبده طىء (معجم البلدان : ج 4 ص 273) .
2- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 164 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 624 نحوه وراجع المغازى : ج 3 ص 984 .

12 / 3 مأموریت به سوی قُلُس

12 / 3مأموریت به سوی قُلُس (1)9914.امام علی علیه السلام (در بخشی از دعای خود هنگامی که آهنگ رویارویی با) الطبقات الکبری:پیامبر خدا ، علی بن ابی طالب علیه السلام را با صد و پنجاه تن از انصار ، سوار بر صد شتر و پنجاه اسب و با پرچمی سیاه و درفشی سپید به سوی قُلُس فرستاد تا آن را منهدم کند .

پس صبحْ هنگام به جایگاه قبیله حاتم هجوم بردند و بت قُلُس را نابو د کردند و با دستانی پُر از اسیر و شتر و گوسفند بازگشتند که در میان اسیران ، خواهر عدی بن حاتم نیز بود و عدی خود به شام گریخت .

.

1- .قُلُس یا فَلْس ، نام بتی در سرزمین نجد بود که قبیله «طَیّ» ، آن را عبادت می کردند (معجم البلدان : ج 4 ص 273) .

12 / 4البَعثُ لِاءِعلانِ البَراءَهِ مِنَ المُشرِكينَإنّ آيات البراءه ، وإعلان الاستياء من الشرک والصنميّه ، ولزوم تطهير أرض الوحى من معالم الشرک ، كلّ ذلک يعدّ من أعظم الفصول فى التاريخ الإسلامى . فقد نزلت سوره «براءه» في موسم الحجّ سنه (9 ه) وكُلّف أبوبكر بقراءتها على الحجّاج ، مع بيان يتألّف من أربع موادّ ، وتوجّه أبوبكر إلى مكّه ، لكن لم يمض على تحرّكه إلّا وقت قصير حتى هبط الوحى مبلّغا النبىّ صلى الله عليه و آله أن : «لا يُؤَدّى عَنکَ إلّا أنتَ أو رَجُلٌ مِنکَ» . فدعا عليّاً عليه السلام وأخبره بالأمر ، وأعطاه راحلته ، وأمره أن يعجّل فى ترک المدينه ، ويأخذ السوره من أبى بكر ، ويقرأها على الناس فى حشدهم الغفير يوم العاشر من ذى الحجّه . وهكذا كان . فأُضيفت بذلک منقبه أُخرى إلى مناقبه العظيمه ، وثبت للأجيال والأعصار المختلفه سلفاً أنّه من النبىّ صلى الله عليه و آله ، وأنّه نفسه . (1)

9918.عنه عليه السلام (فى الدعاءِ) الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا نَزَلَت عَشرُ آياتٍ مِن بَراءَهَ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، دَعَا النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله أَبا بَكرٍ فَبَعَثَهُ بِها لِيَقرَأَها عَلى أهلِ مَكَّهَ ، ثُمَّ دَعانِى النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فَقالَ لِى : أدرِک أبا بَكرٍ فَحَيثُما لَحِقتَهُ فَخُذِ الكِتابَ مِنهُ ، فَاذهَب بِهِ إلى أهلِ مَكَّهَ فَاقرَأهُ عَلَيهِم . فَلَحِقتُهُ بِالجُحفَهِ ، فَأَخَذتُ الكِتابَ مِنهُ ، ورَجَعَ أبو بَكرٍ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، نَزَلَ فِىَّ شَىءٌ ؟ ! قالَ : لا ، ولكِنَّ جِبريلَ جاءَنى فَقالَ : لَن يُؤَدِّىَ عَنکَ إلّا أنتَ أو رَجُلٌ مِنکَ . (2) .

1- .راجع الغدير : ج 6 ص 338350 ، فقد جمع المؤلّف الطرق المختلفه لهذا الحديث ، وذهب إلى تواترها المعنوى .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 318 ح 1296 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 703 ح 1203 ، تاريخ دمشق : ج42 ص 348 ح 8929 كلّها عن حنش ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 168 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 122 و 123 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 644 ، المغازى : ج3 ص1077 ، السيره النبويّه لابن هشام: ج 4 ص 190 والخمسه الأخيره نحوه وراجع الأمالى للمفيد : ص 56 ح 2 وشرح الأخبار : ج 1 ص 304 ح 284 والمناقب للكوفى : ج 1 ص 473 ح 376 .

12 / 4 مأموریت برای اعلان برائت از مشرکان

12 / 4مأموریت برای اعلان برائت از مشرکانآیه های برائت و اعلام انزجار از شرک و بت پرستی و لزوم پیراستن سرزمین وحی از جلوه های شرک ، یکی از شکوهمندترین فصول تاریخ اسلام است . در هنگامه برگزاری حجّ سال نهم هجری ، آیات برائت نازل می شود و ابو بکر مأمور می شود که آن آیات را به ضمیمه قطع نامه ای چهار مادّه ای در اجتماع عظیم حج گزاران ، بر مردم بخواند . ابو بکر ، راهی مکّه شد ؛ امّا اندکی نرفته بود که پیک الهی فرا رسید و چنین ابلاغ کرد : [پیام را] از جانب تو ، جز خودت یا مردی از [خاندان] تو نمی رسانَد. پیامبر خدا ، علی علیه السلام را فرا خواند و جریان را باز گفت و مَرکب ویژه خود را در اختیارش نهاد و دستور داد که به سرعت ، مدینه را ترک کند و آیات [سوره برائت] را از ابو بکر بگیرد و روز دهم ذی حجّه ، در اجتماع عظیم مردم ، بر آنان بخواند . چنین شد و یکی دیگر از عظمت های علی علیه السلام رقم خورد و همبَری و همسانی علی علیه السلام با پیامبر خدا در پیش دید عصرها و نسل ها نهاده شد . (1)

9919.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :چون ده آیه از [سوره] برائت بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، ابو بکر را فرا خواند و او را با آن آیه ها فرستاد تا آنها را بر مردم مکّه بخواند . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله مرا فرا خواند و فرمود : «به دنبال ابو بکر برو و هر کجا به او رسیدی ، نوشته را از او بگیر و آن را به سوی مردم مکّه ببر و بر ایشان بخوان» .

در جحفه به او رسیدم و نوشته را از او گرفتم و ابو بکر به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و گفت : ای پیامبر خدا ! آیا در حقّ من چیزی نازل شده است؟

فرمود : «نه ؛ امّا جبرئیل نزد من آمد و گفت : [پیام]از جانب تو را ، جز خودت یا مردی از [خاندان]تو نمی رسانَد» .

.

1- .ر . ک : الغدیر : ج 6 ص 338350 ؛ مؤلّف ، طریق های گوناگون این حدیث را جمع آوری کرده و آن را «متواتر معنوی» دانسته است .

9920.شرح نهج البلاغه عن أبى روق :مسند ابن حنبل عن أنس بن مالک :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ بِبَراءَةَ مَعَ أبى بَكرٍ إلى أهلِ مَكَّةَ قالَ : ثُمَّ دَعاهُ فَبَعَثَ بِها عَلِيّا ، قالَ : لايُبَلِّغُها إلّا رَجُلٌ مِن أهلى . (1)9919.امام على عليه السلام :فضائل الصحابه عن أنس بن مالک :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ بِبَراءَةَ مَعَ أبى بَكرٍ إلى أهلِ مَكَّةَ ، فَلَمّا بَلَغَ ذَا الحُلَيفَهِ بَعَثَ إلَيهِ فَرَدَّهُ ، وقالَ : لايَذهَبُ بِها إلّا رَجُلٌ مِن أهلِ بَيتى ؛ فَبَعَثَ عَلِيّا . (2)9920.شرح نهج البلاغه (به نقل از أبو روق) خصائص أمير المؤمنين عن زيد بن يثيع عن الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ بِبَراءَةَ إلى أهلِ مَكَّةَ مَعَ أبى بَكرٍ ، ثُمَّ أتبَعَهُ بِعَلِىٍّ ، فَقالَ لَهُ : خُذِ الكِتابَ فَامضِ بِهِ إلى أهلِ مَكَّةَ . قالَ : فَلَحِقتُهُ وأخَذتُ الكِتابَ مِنهُ، فَانصَرَفَ أبو بَكرٍ وهُوَ كَئيبٌ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ : أنَزَلَ فِىَّ شَىءٌ ؟ ! قالَ : لا ، إلّا أنّى اُمِرتُ أن اُبَلِّغَهُ أنا أو رَجُلٌ مِن أهلِ بَيتى . (3)9921.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :مسند ابن حنبل عن زيد بن يثيع عن أبى بكر :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله بَعَثَهُ بِبَراءَةَ لِأهلِ مَكَّةَ : لا يَحُجُّ بَعدَ العامِ مُشرِكٌ ، ولا يَطوفُ بِالبَيتِ عُريانٌ ، ولا يدخُلُ الجَنَّةَ إلّا نَفسٌ مُسلِمَهٌ ، مَن كانَ بَينَهُ وبَينَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُدَّهٌ فَأَجَلُهُ إلى مُدَّتِهِ ، وَاللّهُ بَرىءٌ مِنَ المُشرِكينَ ورَسولُهُ . قالَ : فَسارَ بِها ثَلاثا ، ثُمَّ قالَ لِعَلِىٍّ رضى الله عنه : اِلحَقهُ فَرُدَّ عَلَىَّ أبا بَكرٍ وبَلِّغها أنتَ . قالَ : فَفَعَلَ ، قالَ : فَلَمّا قَدِمَ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله أبو بَكرٍ بَكى ، قالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، حَدَثَ فِىَّ شَىءٌ ؟ ! قال : ما حَدَثَ فيکَ إلّا خَيرٌ ، ولكِن اُمِرتُ أن لا يُبَلِّغَهُ إلّا أنَا أو رَجُلٌ مِنّى . (4) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 4 ص 564 ح 14021 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 506 ح 72 وفيه «أهل بيتى» بدل «أهلى» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 344 ح 8917 و 8918 .

2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 562 ح 946 ، مسند ابن حنبل : ج 4 ص 423 ح 13213 نحوه وراجع السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 190 .

3- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 147 ح 76 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 384 عن يزيد بن يثيع ، تفسير الطبرى : ج 6 الجزء 10 ص 64 ، تفسير ابن كثير : ج 4 ص 49 كلاهما عن زيد بن يشيع وكلّها نحوه من دون إسنادٍ إليه عليه السلام وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 76 .

4- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 18 ح 4 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 347 ح 8928 .

9922.عنه صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از انس بن مالک : پیامبر خدا ، ابو بکر را با [آیه های]برائت به سوی مردم مکّه فرستاد . سپس او را فرا خواند و علی علیه السلام را با آنها فرستاد [و]فرمود : «آنها را جز مردی از خاندانم نمی رسانَد» .9923.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :فضائل الصحابه به نقل از انس بن مالک : پیامبر خدا ، ابو بکر را با [آیه های]برائت به سوی مردم مکّه فرستاد و چون به ذو الحُلَیفه (1) رسید ، در پیِ او فرستاد و او را بازگردانْد و فرمود : «آن را جز مردی از خاندانم نمی برد» . آن گاه ، علی علیه السلام را روانه کرد .10082.عنه صلی الله علیه و آله :خصائص أمیر المؤمنین به نقل از زید بن یثیع ، درباره امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، ابو بکر را به همراه [آیه های]برائت به سوی مردم مکّه فرستاد . سپس علی علیه السلام را در پی او روانه کرد و به او فرمود : «نوشته را بگیر و آن را برای مردم مکّه بِبَر» .

علی علیه السلام گفت : به او رسیدم و نوشته را از وی گرفتم . ابو بکر با دل تنگی بازگشت و گفت : ای پیامبر خدا ! آیا چیزی درباره من نازل شده است ؟

فرمود : «نه ، جز آن که من فرمان یافته ام که یا خود ، آن را ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم» .10083.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از زید بن یثیع ، درباره ابو بکر : پیامبر صلی الله علیه و آله ، او را با [آیه های]برائت به سوی مردم مکّه فرستاد: این که هیچ مشرکی پس از این سال به حج نیاید ؛ برهنه ای به دور کعبه نچرخد ؛ جز انسان مسلمان به بهشت وارد نمی شود ؛ هر کسی با پیامبر خدا پیمانی دارد ، فقط تا پایان مدّتش مهلت دارد ؛ و خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند .

پس از سه روز از حرکت ابو بکر ، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : «به او برس و ابو بکر را به سوی من بازگردان و خود ، آیه ها را ابلاغ کن» .

علی علیه السلام چنین کرد . چون ابو بکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ، گریست و گفت : ای پیامبر خدا ! آیا درباره من چیزی رخ داده است ؟

فرمود : «جز نیکی درباره تو رخ نداده است ؛ ولی فرمان یافتم که آن را کسی جز خودم یا مردی از خاندانم ابلاغ نکند» . .

1- .ذو الحلیفه ، در شش یا هفت میلی مدینه است و مسجد شجره و میقات اهل مدینه در آن واقع شده است (معجم البلدان : ج 2 ص 295) .

10084.عنه عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن جميع بن عمير الليثى :أتَيتُ عَبدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ فَسَألتُهُ عَن عَلِيٍّ رضى الله عنهفَانتَهَرَنى ، ثُمَّ قالَ : ألا اُحَدِّثُکَ عَن عَلِيٍّ ؟ هذا بَيتُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى المَسجِدِ ، وهذا بَيتُ عَلِيٍّ رضى الله عنه . إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ أبا بَكرٍ وعُمَرَ بِبَراءَةَ إلى أهلِ مَكَّةَ ، فَانطَلَقا ، فَإذا هُما بِراكِبٍ ، فَقالا : مَن هذا ؟ قالَ : أنَا عَلِيٌّ ، يا أبا بَكرٍ هاتِ الكِتابَ الَّذى مَعَکَ . قالَ : وما لى ! ! قالَ : وَاللّهِ ما عَلِمتُ إلّا خَيراً ، فَأخَذَ عَلِيٌّ الكِتابَ فَذَهَبَ بِهِ ، ورَجَعَ أبو بَكرٍ وعُمَرُ إلَى المَدينَهِ ، فَقالا : ما لَنا يا رَسولَ اللّهِ ؟ ! قالَ : ما لَكُما إلّا خَيرٌ ، ولكِن قيلَ لى : إنَّهُ لا يُبَلِّغُ عَنکَ إلّا أنتَ أو رَجُلٌ مِنکَ . (1)10080.امام صادق عليه السلام :الإرشاد :جاءَ فى قِصَّهِ البَراءَهِ : وقَد دَفَعَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله إلى أبى بَكرٍ لِيَنبِذَ بِها عَهدَ المُشرِكينَ ، فَلَمّا سارَ غَيرَ بَعيدٍ نَزَلَ جَبرَئيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ لَهُ : إنَّ اللّهَ يُقرِئُکَ السّلامَ ويَقولُ لَکَ : لا يُؤَدّى عَنکَ إلّا أنتَ أو رَجُلٌ مِنکَ . فَاستَدعى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام وقالَ لَهُ : إرکَب ناقَتِى العَضباءَ وَالحَقِ أبا بَكرٍ ، فَخُذ بَراءَةً مِن يَدِهِ وَامضِ بِها إلى مَكَّةَ ، فَانبِذ عَهدَ المُشرِكينَ إلَيهِم ، وخَيِّر أبا بَكرٍ بَينَ أن يَسيَر مَعَ رِكابِکَ أو يَرجِعَ إلَىَّ .

فَرَكِبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ناقَةَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله العَضباءَ ، وسارَ حَتّى لَحِقَ أبا بَكرٍ ، فَلَمّا رَآهُ فَزِعَ مِن لُحوقِهِ بِهِ ، واستَقبَلَهُ وقالَ : فيمَ جِئتَ يا أبَا الحَسَنِ ، أسائِرٌ مَعى أنتَ أم لِغَيرِ ذلِکَ ؟ ! فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنى أن ألحَقَکَ فَأقبِضَ مَنکَ الآياتِ مِن بَراءَةَ وأنبِذَ بِها عَهدَ المُشرِكينَ إلَيهِم ، وأمَرَنى أن اُخَيِّرَکَ بَينَ أن تَسيرَ مَعِى أو تَرجِعَ إلَيهِ . فَقالَ : بَل أرجِعُ إلَيهِ .

وعادَ إلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا دَخَلَ عَلَيهِ قالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّکَ أهَّلتَنى لِأمرٍ طالَتِ الأعناقُ فيهِ إلَىَّ ، فَلَمّا تَوَجَّهتُ لَهُ رَدَدتَنى عَنهُ ، ما لى ، أنَزَلَ فِىَّ قُرآنٌ ؟ ! فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : لا ، ولكِنَّ الأمينَ هَبَطَ إلَىَّ عَنِ اللّهِ جَلَّ جَلالُهُ بِأنَّهُ لا يُؤَدّى عَنکَ إلّا أنتَ أو رَجُلٌ مِنکَ ، وعَلِيٌّ مِنّى ، ولا يُؤَدَّى عَنّى إلّا عَلِيٌّ . (2) .

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 53 ح 4374 .

2- .الإرشاد : ج 1 ص 65 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 126 عن ابن عبّاس نحوه وراجع تفسير القمّى : ج 1 ص 282 وتفسير العيّاشى : ج 2 ص 73 ح 4 والمناقب للكوفى : ج 1 ص 469 ح 371 .

10081.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین به نقل از جمیع بن عمیر لیثی : نزد عبد اللّه بن عمر آمدم و درباره علی علیه السلام از او پرسیدم . مرا نکوهش کرد و گفت : آیا برایت از علی علیه السلام نگویم ؟ این خانه پیامبر خدا در مسجد است و این خانه علی علیه السلام است . پیامبر خدا ، ابو بکر و عمر را با [آیه های]برائت به سوی مردم مکّه فرستاد . روانه که شدند ، سواری را دیدند . گفتند : این کیست ؟

فرمود : «من علی هستم . ای ابو بکر ! نوشته ای را که با توست ، بده» .

گفت : برای چه ؟!

فرمود : «به خدا سوگند ، چیزی جز خیر و نیکی نمی دانم» .

علی علیه السلام نوشته را گرفت و بُرد و ابو بکر و عمر به مدینه بازگشتند و گفتند : ای پیامبر خدا ! چه چیزی درباره ما [رخ داده] است؟ فرمود : «چیزی جز خیر نیست ؛ ولی به من گفته شد: چنین باشد که [آن را کسی]از جانب تو ، جز خودت یا مردی از [خاندان] خودت ابلاغ نکند» .10082.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد:در ماجرای برائت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله ، آن (آیه های برائت) را به ابو بکر داد تا با آن ، پیمان با مشرکان را به کنار افکند . هنوز دور نشده بود که جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت : خداوند بر تو درود می فرستد و می گوید : «از جانب تو ، جز خودت یا مردی از [خاندان] تو [پیام را]نمی رسانَد» .

پیامبر خدا ، علی علیه السلام را خواست و به او فرمود : «بر عَضباء ، شتر من ، سوار شو و به ابو بکر برس و [آیه های]برائت را از دست او بگیر و آنها را به مکّه برسان و پیمان مشرکان را به پیش خودشان بینداز و ابو بکر را مخیّر کن که یا در رکاب تو بیاید یا به سوی من بازگردد» .

امیر مؤمنان بر «عَضباء» ، شتر پیامبر خدا ، سوار شد و رفت تا به ابو بکر رسید . چون ابو بکر ، علی علیه السلام را دید ، هراسان شد و به پیشبازش آمد و گفت : ای ابو الحسن ! برای چه آمده ای؟ آیا همراه من می آیی یا به منظور دیگری آمده ای؟

امیر مؤمنان به او فرمود : «پیامبر خدا به من فرمان داده است که به تو برسم و آیه های برائت را از تو بگیرم و با آنها ، پیمان مشرکان را به پیش خودشان بیفکنم و به من فرمان داده که تو را مخیّر کنم که یا با من بیایی و یا به سوی او بازگردی» .

ابو بکر گفت : به سوی او باز می گردم . به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و چون بر او وارد شد ، گفت : ای پیامبر خدا ! تو مرا برای کاری شایسته دیدی که بدان ، گردن ها به سویم کشیده شد و چون به سوی آن رو کردم ، مرا از آن بازگرداندی . برای چه ؟ آیا [آیه ای از] قرآن درباره من نازل شده است ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «نه ؛ امّا جبرئیل امین از سوی خداوند عز و جل به نزد من آمد و این گونه گفت: از جانب تو ، جز خودت یا مردی از خاندانت [پیام را]نمی رسانَد و علی از من است و جز علی از جانب من ابلاغ نمی کند» . .

10083.امام صادق علیه السلام :تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :بَینا أنَا مَعَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فی بَعضِ طُرُقِ المَدینَهِ یَدُهُ فی یَدی إذ قالَ لی : یَابنَ عَبّاسٍ ، ما أحسِبُ صاحِبَکَ إلّا مَظلوما ! فَقُلتُ : فَرُدَّ إلَیهِ ظُلامَتَهُ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! ! قالَ : فَانتَزَعَ یَدَهُ مِن یَدی ، ونَفَرَ مِنّی یُهَمهِمُ ، ثُمَّ وَقَفَ حَتّی لَحِقتُهُ ، فَقالَ لی : یَابنَ عَبّاسٍ ، ما أحسِبُ القَومَ إلّا استَصغَروا صاحِبَکَ . قُلتُ : وَاللّهِ مَا استَصغَرَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله حینَ أرسَلَهُ وأمَرَهُ أن یَأخُذَ بَراءَهَ مِن أبی بَکرٍ فَیَقرَأها عَلَی النّاسِ ! ! فَسَکَتَ . (1)راجع : ج 8 ص 550 (عمر بن الخطّاب) . تاریخ دمشق : ج 42 ص 344 349 .

.

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 349 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 45 وفیه «ما استصغره اللّه » و ج 12 ص 46 وفیه «ما استصغره اللّه ورسوله» ، کنز العمّال : ج 13 ص 109 ح 36357 ؛ الدرجات الرفیعه : ص 105 کلّها نحوه وراجع فرائد السمطین : ج 1 ص 334 ح 258 .

10085.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : در حالی که با عمر بن خطّاب در یکی از کوچه های مدینه ، دست در دست هم می رفتیم ، به من گفت : ای ابن عبّاس ! من رفیقت را مظلوم می دانم . گفتم : ای امیر مؤمنان ! پس حقّ غصب شده اش را به او بازگردان !

دستش را از دستم بیرون کشید و از من دور شد و زیر لب زمزمه ای کرد .

سپس ایستاد تا به او رسیدم . به من گفت : ای ابن عبّاس ! این گونه می بینم که مردم ، رفیقت را کوچک شمردند .

گفتم : به خدا سوگند ، پیامبر خدا ، او را کوچک نشمرد ، آن گاه که او را فرستاد و به او فرمان داد که [آیه های]برائت را از ابو بکر بگیرد و بر مردم بخواند !

عمر ، ساکت شد .ر . ک : ج8 ، ص 551 (عمر بن خطّاب) . تاریخ دمشق : ج 42 ص 344 349.

.

بررسی و تحلیل

بررسی و تحلیلعلّامه طباطبایی رحمه الله در بررسی و تحلیل روایاتِ مربوط به اعزام امام علی علیه السلام برای اعلان برائت از مشرکان می نویسد : از روایات فراوانی که درباره ماجرای فرستادن علی علیه السلام و عزل ابو بکر نقل شده است ، به روشنی دانسته می شود که سخنی که جبرئیل علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد ، این است : لا یؤدّی عنک إلّا أنت أو رجل منک . (1) نیز پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به ابو بکر که از علّت عزلش پرسیده بود ، همان چیزی بود که خداوند سبحانْ وحی کرد یا این سخن که به همان معناست : لا یؤدّی عنّی إلّا أنا أو رجل منّی . (2) و در هر حال ، آن سخن ، مطلق ، فراگیر و شامل ابلاغ برائت و یا هر حکم الهی دیگری است که پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز دارد کسی از جانب او آن را ابلاغ کند و هیچ دلیل نقلی یا غیر آن وجود ندارد که این حکم را به ابلاغ برائت ، اختصاص دهد . روشن است که منع از برهنه طواف کردن بر گِرد کعبه و جلوگیری از حج

.

1- .از جانب تو ، جز خودت یا مردی از [خاندان] تو ، ابلاغ نمی کند (مسند أحمد: ج1 ص151 ، مجمع الزوائد : ج 7 ص29، فتح الباری : ج 8 ص 241) .

2- .از جانب من ، جز خودم یا مردی از [خاندان] من ، ابلاغ نمی کند (مسند أحمد : ج 4 ص 165 ، سنن الترمذی : ج 5 ص 300 ح 3803 ، علل الشرائع : ص 189) .

گزاردن مشرکان پس از آن سال و نیز تعیین تکلیف پیمان های مدّت دار و بی مدّت ، همگی احکام الهی ای بودند که درباره آنها آیاتی نازل شده بود . پس چه معنایی دارد که ابلاغ برخی از آنها را به ابو بکر و ابلاغ برائت را به ابو هریره مربوط بدانیم (حال یا به تنهایی و یا پس از آن که صدای علی علیه السلام گرفت) و او نیز همه آنها را جار بزند تا آن جا که صدای او هم بگیرد؟ و اگر این کار در این حال برای ابو هریره جایز باشد ، چرا برای ابو بکر نباشد؟ آری ، برخی مفسّران (مانند ابن کثیر و همگنانش) در این جا وجهی تراشیده اند تا مضمون این روایات را توجیه و سپس تأیید کنند و آن این است که جمله «لا یؤدّی عنّی إلّا أنا أو رجل منّی» ، ویژه ابلاغ برائت است و دیگر احکامی را که علی علیه السلام ندا می داد ، شامل نمی شود و پیامبر صلی الله علیه و آله ،از آن رو علی علیه السلام را برای ابلاغ آیه های برائت [که در بردارنده نقض پیمان با مشرکان بود] در میان حاجیان برگزید که بنا بر عادت عرب ، جز کسی که پیمان را بسته یا مردی از خاندانش ، آن را نقض نمی کند و رعایت این عادت جاری عرب ، باعث شد تا پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغیه برائت را که در آن نقض پیمان با مشرکان بود ، از ابو بکر بگیرد و به علی علیه السلام که مردی از خاندانش بود بدهد تا بدین وسیله ، سنّت عرب را حفظ کند . اینان گفته اند: این ، معنای گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به ابو بکر است که چون پرسید : ای پیامبر خدا ! آیا درباره من چیزی نازل شده است ، فرمود : «نه ؛ ولی از جانب من ، جز من یا مردی از خاندان من ابلاغ نمی کند» . یعنی من تو را عزل و علی علیه السلام را نصب کردم تا سنّت جاری عرب را حفظ کنم . کاش می دانستم که از کجا مفروض گرفته اند سخنی که جبرئیل علیه السلام فرود آورد : «إنّه لا یؤدّی عنک إلّا أنت أو رجل منک» ، منحصر به ابلاغ نقض پیمان است و معنای دیگری ندارد ، در حالی که هیچ دلیل عقلی و نقلی ای بر این انحصار نیست و جمله ، آشکارا می فهماند که هر چه ابلاغش بر عهده پیامبر خداست ، جایز نیست که کسی جز خود او و یا مردی از خاندانش به ابلاغ آن

.

بپردازد ، خواه نقض پیمان با مشرکان باشد همان گونه که در برائت بود یا حکم الهی دیگری که ابلاغش بر عهده پیامبر صلی الله علیه و آله است و این ، غیر از دیگر رسالت های پیامبر صلی الله علیه و آله است که ابلاغش وظیفه شخص ایشان نیست ، مانند نامه هایی که به پادشاهان و امّت ها و اقوام گوناگون فرستاد و آنان را به اسلام دعوت کرد و یا دیگر نوشته هایی که در امور دینی و حکومتی مردم به وسیله افرادی از میان مسلمانان به سوی آنان می فرستاد . تفاوت آشکاری میان این گونه امور ، و برائت و احکامی مانند آن است ؛ زیرا مضمون آیه های برائت و احکامی مانند : نهی از برهنه طواف کردن و ممنوعیت حج گزاردنِ مشرکانْ پس از آن سال ، احکامی الهی بودند که به تازگی نازل شده و هنوز تبلیغ و بیان نشده و به مخاطبان اصلی ، یعنی مشرکان مکّه و حاجیان غیر مسلمان ، نرسیده بودند و رسالت الهی ابلاغ این گونه احکام ، به عهده شخص فرستاده خداست ؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در مواردی به اعزام اشخاصی برای تبلیغ اکتفا می کرد که از بیان اوّلیه آن احکام و ابلاغ به کسانی که می توانست به آنها برساند ، فارغ شده بود (مانند دعوت به اسلام و احکام و فرمان های دین) و می گفت : «حاضران به غایبان برسانند» . پیامبر صلی الله علیه و آله ، چون در ادامه رسالتش به دعوت کسانی روی آورد که اطمینانی به رسیدن دعوتش به آنان نبود و یا مجرّد رسیدن ، اثر نداشت و باید با ارسال نامه و یا پیک به شأن او توجّه و از او دعوت خصوصی می شد ، از ارسال پیک یا نامه بهره می گرفت ، همچنان که در دعوت فرمان روایان انجام شد . و محقّق منصف باید در سخن «لایؤدّی عنک إلّا أنت أو رجل منک» ، نیک بنگرد ؛ زیرا [قید «از جانب تو» آورده و]گفته است : «ابلاغ نمی کند از جانب تو ، جز تو» و نگفته است : «ابلاغ نمی کند جز تو یا مردی از تو» تا اشتراک در رسالت را برساند و نیز نگفته است : «ابلاغ نمی کند از تو مگر از تو» تا رسالت های دیگری را هم که به هر مؤمن شایسته ای می داد ، شامل شود؛ زیرا مفاد سخن «لایؤدّی عنک إلّا أنت أو رجل منک» آن است که رسالت هایی که به

.

عهده شخص توست ، کسی جز تو نمی تواند ادا کند ، مگر مردی که از [خاندان]تو باشد؛ یعنی در آنچه بر عهده توست ، مانند ابلاغ اوّلیه احکام ، جز مردی از [خاندان] تو نمی تواند جانشینت گردد . کاش می دانستم چه چیزی آنان را به اهمال در فهم وحی الهی «لایؤدّی عنک إلّا أنت أو رجل منک» که سخن خداست و جبرئیلْ علیه السلام آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده ، کشانده است و گفته اند : «سنّت جاری عرب بود که پیمان را نقض نکند ، جز همو که پیمان را بسته یا مردی از خاندانش» . سنّتی که خبر و اثری از آن در وقایع و جنگ های آنان نیست ، جز همان چیزی که ابن کثیر در بحث از آیه های برائت گفته و به عالمان نسبت داده است . به علاوه ، اگر این سنّت عربی جاهلی هم وجود داشته است ، چه اعتباری در اسلام دارد؟ و چه بهایی نزد پیامبری دارد که هر روز ، سنّتی از جاهلیت را نسخ و هر از چند گاه ، عادت قبیله ای را نقض می کرد و این عادت از اخلاق کریمانه و یا سنّت ها و عادت های سودمند نیز نبود تا نقض نشود ؛ بلکه یک سلیقه قومی بود و بیشتر به سلیقه اشراف می مانست که پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکّه و کنار کعبه ، آن گونه که سیره نویسان می گویند ، فرمود : «آگاه باشید ! هر اشرافیگری یا خون و مالی را که ادّعا شود ، زیر پا نهادم ، جز صیانت و نگهداری کعبه و سقایت و آب رسانی به حاجیان را» . همچنین ، اگر آن سنّتی عربی و پسندیده بود ، آیا پیامبر خدا از آن غفلت داشته است؟ و یا آن را از یاد برده و آیه ها را به ابو بکر داده و روانه اش کرده است و چون او به سوی مکّه حرکت کرده ، به مقصد نرسیده ، پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را از یاد برده بود، به یاد آورده است و یا یکی از اصحاب به یادش آورده که چه امر واجبی را باید رعایت می کرده است، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله ، اسوه والای مکارم اخلاقی و رعایت دوراندیشی و حسن تدبیر است؟ و چگونه ممکن است که این یادآورندگان (تا مدّتی پس از خروج ابو بکر) از این نکته مهم که به طور عادی از آن غفلت نمی شود ، غافل مانده اند ؟ ! مانند آن

.

است که بگوییم : جنگجو ، سلاحش را فراموش کند ! و آیا به وحی الهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بوده است که این سنّت عربی را نقض نکند؟ و آیا آن ، یکی از احکام شرعی در این زمینه است و حرام است که حاکم مسلمان ، پیمانی را به دست غیر خود یا کسی از غیر خاندانش نقض کند؟ این حکم ، چه معنایی دارد؟ آیا حکمی اخلاقی است که پیامبر صلی الله علیه و آله ناچار بوده آن را رعایت کند ؛ زیرا مشرکان ، این نقض را نمی پذیرفته اند ، جز آن که از خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا کسی از خاندانش بشنوند ، و حال آن که آن زمان ، مسلمانان سیطره داشتند و زمام امور به دست پیامبر صلی الله علیه و آله بود و ابلاغ هم ابلاغ است ، به وسیله هر کس که باشد؟! یا این که مؤمنانی که مخاطب گفته «عَهَدتُّم» (1) و گفته «وَأَذَ نٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ» (2) و گفته «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ» (3) بودند ، این نقض را به رسمیت نمی شناختند ، جز آن که از پیامبر صلی الله علیه و آله یا کسی از خاندانش بشنوند ، حتّی اگر آیه های نقض را از ابو بکر شنیده باشند؟ ! ... علّامه طباطبایی در ادامه نقدِ سخن رشید رضا که ابو بکر را امیر الحاج و علی علیه السلام را مُبلّغ آیه های برائت و دست یار ابو بکر دانسته است ، می گوید : بحث بیشتر در مسئله امارت حج ، تأثیری در فهم معنای گفته «لا یؤدّی عنک إلّا أنت أو رجل منک» ندارد ؛ زیرا امیر الحاج بودن ، خواه برای ابو بکر یا علی علیه السلام باشد و دلالت بر فضیلتی داشته یا نداشته باشد ، از شئون و حقوق ولایت مطلقه اسلامی است که به حاکم ، حقّ دخالت در امور دنیایی جامعه اسلامی و اجرای احکام و شرایع دینی را می دهد ؛ امّا چنین اختیاری را در معارف الهی و امور وحیانیِ نازل شده از آسمان درباره دین ، به او نمی دهد .

.

1- .پیمان بستید (توبه ، آیه 1) .
2- .اعلامی است از سوی خداوند و پیامبر او به مردم (توبه ، آیه 3) .
3- .پس مشرکان را بکُشید (توبه ، آیه 5) .

آری ، در اختیار پیامبر خداست که روزی ابو بکر را و روزی علی علیه السلام را برای سرپرستی حاجیان نصب کند و روزی اسامه را بر ابو بکر و عموم اصحاب ، فرماندهی دهد و روزی ابن امّ مکتوم را بر مدینه بگمارد ، در حالی که برتر از او در آن شهر هست و پس از فتح مکّه ، کسی را امیر آن جا کند و یا بر یمن و نیز بر امور زکات ، کسی را بگمارد و ابو دجانه انصاری یا سباع بن عرفطه غفاری را بنا به آنچه در نقل ابن هشام آمده است ، در سال حجّه الوداع در مدینه به جای خود نهد ، حال آن که ابو بکر در آن جاست و به حج نیامده است ، بنا به آنچه بخاری و مسلم و ابو داوود و نسایی و جز آنها روایت کرده اند . پس می توان گفت که این نصب ها ، تنها دلالت بر این دارند که پیامبر خدا ، صلاحیت آن شخص را برای تصدّی و اداره امور ، باور داشته است . و امّا وحی آسمانی با آن همه معارف و شرایع ، نه پیامبر و نه کسی دیگر حقّ تصرّف و دخالت در آن را ندارند و ولایت مطلقه ایشان بر امور جامعه اسلامی ، تأثیری در فراگیری و محدودیت یا قبول و نسخ وحی الهی و مانند آن ندارد و سنّت های قومی و عادت های جاری ، حاکمیتی بر سخن خدا ندارند تا لازم آید که وحی با آنها تطبیق شود یا در این امور مهم ، اقوام و خویشان به جای انسان بنشینند . خلط میان این دو باب موجب می شود تا معارف الهی از اوج کمال و شکوه خود به حضیض افکار اجتماعی که تحت تأثیر رسوم و عادت ها و اصطلاح هاست ، سقوط کند و انسان ، حقایق معارف الهی را با افکار عامیانه ای که فرا گرفته ، تفسیر کند و آنچه را اجتماعْ بزرگ می شمارد ، بزرگ بشمارد ، نه آنچه را خداوندْ بزرگ شمرده است ، و آنچه را مردمْ کوچک می شمارند ، کوچک بشمارد تا آن جا که نویسنده ای محترم در معنای کلام وحیانی بگوید : آن ، عادت عربیِ محترمی است ! (1)

.

1- .ر . ک : ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن : ج 9 ص 256265 .

12 / 5البَعثُ إلَى اليَمَنِلمّا فتح رسول اللّه صلى الله عليه و آله مكّه ، وانتصر على القبائل المستقرّه حولها فى غزوه حنين ، أراد توسيع نطاق دعوته ؛ فأرسل إلى اليمن معاذ بن جبل ، وهناک استعصت مسائل على معاذ فرجع ، وبعث بعده خالد بن الوليد ، فلم يحقّق نجاحاً ، وأخفق فى مهمّته بعد ستّه أشهر من المكوث في اليمن . فانتدب عليّاً عليه السلام ، فوجّهه إليها مع كتاب . ولمّا وصل قرأه على أهلها ببيان بليغ وكلام مؤثّر ، ودعاهم إلى التوحيد ، فأسلمت قبيله «همدان» . وأخبر رسول اللّه صلى الله عليه و آله بذلک ، فسرَّ ودعا لهم . (1) ونقلت أخبار اُخرى أنّ الإمام عليه السلام اصطدم بقبيله «مذحج» وهزمهم ، ثمّ دعاهم إلى الإسلام بعد هزيمتهم الثانيه ، وجمع غنائم الحرب ، وسار بها وبصدقات نجران فالتحق بالنّبىّ صلى الله عليه و آله فى موسم الحجّ . (2) ثمّ فوِّض إليه عليه السلام القضاء فى اليمن ، ودعا له النبىّ صلى الله عليه و آله بالثّبات فى قضائه (3) . و نقلت كتب التاريخ نماذج من قضائه فى اليمن . والآن يمكن أن يثار السؤال الآتى : هل حدثت كلّ هذه الوقائع لعلىّ عليه السلام فى سفرهٍ واحدهٍ أو فى عدّه أسفار ؟ ! ينصّ ابن سعد على سفرتين له عليه السلام 4 . يضاف إلى هذا أنّ الأخبار المرتبطه باشتباكه مع قبيله «مذحج» تدلّ على استقلال تلک «السريّه» . وفى النصوص المتعلّقه بذهاب الإمام عليه السلام إلى اليمن ، وكيفيّه تنفيذ هذه المهمّه الكبرى مناقب وفضائل مسجَّله له عليه السلام تجدها هنا .

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 131 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 690 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 651 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 169 .
3- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 190 ح 666 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 146 ح 4658 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 337 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 691 .

12 / 5 مأموریت به سوی یمن

12 / 5مأموریت به سوی یمنچند مأموریت مهمپیامبر خدا ، پس از فتح مکّه و پیروزی بر قبیله های اطراف آن در نبرد حنین ، به گسترش دعوتش پرداخت و از جمله ، معاذ بن جبل را به یمن گسیل داشت . او در حلّ برخی از مسائل درماند و بازگشت . سپس خالد بن ولید را فرستاد ؛ ولی او هم کاری از پیش نبرد و پس از شش ماه اقامت ، توفیقی به دست نیاورد . آن گاه پیامبر خدا ، علی علیه السلام را فرا خواند و او را همراه با نامه ای به آن سو فرستاد . علی علیه السلام با بیانی رسا و گفتاری مؤثّر ، نامه را بر مردم فروخواند و آنان را به توحید ، دعوت کرد . پس قبیله «هَمْدانْ» اسلام آورد . علی علیه السلام خبر اسلام آوردن آنان را به پیامبر خدا گزارش داد . پیامبر صلی الله علیه و آله ، شادمان شد و همْدانیان را دعا کرد . در گزارش های دیگر از درگیری علی علیه السلام با قبیله «مَذحِج» سخن رفته است که امام علیه السلام به سرزمین آنان درآمد و ایشان را به اسلام ، دعوت نمود و چون نپذیرفتند و جنگ را در پیش گرفتند ، با آنان جنگید و پس از فراری دادن آنان ، دوباره به اسلام ، دعوتشان کرد و غنایم نبرد را گِرد آورد و به ضمیمه صدقات نجران در موسم حج به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد . پیامبر صلی الله علیه و آله ، قضاوت در یمن را نیز به عهده علی علیه السلام نهاد و برای استواری در آن دعایش کرد . منابع تاریخی ، نمونه هایی از این قضاوت ها را گزارش کرده اند . اکنون این سؤال می تواند چهره بنماید که همه این وقایع در یک سفر برای علی علیه السلام رخ داده است یا در چند سفر ؟ ابن سعد به دو سفر علی علیه السلام تصریح می کند . افزون بر این ، چگونگی گزارش های درگیری با قبیله مَذحِج نیز مستقل بودن آن «سریّه» را نشان می دهد . در متون مرتبط با رفتن علی علیه السلام به یمن و چگونگی این مأموریت بزرگ ، عظمت ها و منقبت هایی برای علی علیه السلام است که می نگرید .

.

10089.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أبى إسحاق عن البراء بن عازب :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله خالِدَ بنَ الوَليدِ إلى أهلِ اليَمَنِ ؛ يَدعوهُم إلى الإسلامِ . فَكُنتُ فيمَن سارَ مَعَهُ ، فَأقامَ عَلَيهِ سِتَّةَ أشهُرٍ لا يُجيبونَهُ إلى شَىءٍ ، فَبَعَثَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ، وأمَرَهُ أن يُقفِلَ خالِدا ومَن مَعَهُ ، فَإِن أرادَ أحَدٌ مِمَّن كانَ مَعَ خالِدِ بنِ الوَليدِ أن يُعَقِّبَ مَعَهُ تَرَكَهُ .

قالَ البَراءُ : فَكُنتُ فيمَن عَقَّبَ مَعَهُ ، فَلَمَّا انتَهَينا إلى أوائِلِ اليَمَنِ بَلَغَ القَومَ الخَبَرُ ، فَجَمَعوا لَهُ ، فَصَلّى بِنا عَلِىٌّ الفَجرَ ، فَلَمّا فَرَغَ صَفَّنا صَفّا واحِدا ، ثُمَّ تَقَدَّمَ بَينَ أيدينا فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيهِم كِتابَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأسلَمَت هَمدانُ كُلُّها فى يومٍ واحِدٍ . وكَتَبَ بِذلِكَ إلى رسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا قَرَأَ كِتابَهُ خَرَّ ساجِدا ، ثُمَّ جَلَسَ فَقالَ : السَّلامُ عَلى هَمدانَ ، السَّلامُ عَلى هَمدانَ ! ثُمَّ تَتابَعَ أهلُ اليَمَنِ عَلَى الإسلامِ . (1)10090.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا إلى اليَمَنِ ، وعَقَدَ لَهُ لِواءً ، وعَمَّمَهُ بِيَدِهِ ، وقالَ : اِمضِ ولا تَلتَفِت ، فَإِذا نَزَلتَ بِساحَتِهِم فَلا تُقاتِلهُم حَتّى يُقاتِلوكَ . فَخَرَجَ فى ثَلاثِمِائَةِ فارِسٍ ، وكانَت أوَّلَ خَيلٍ دَخَلَت إلى تِلكَ البِلادِ ؛ وهِىَ بِلادُ مَذحِجَ . فَفَرَّقَ أصحابَهُ ، فَأَتَوا بِنَهبٍ وغَنائِمَ ونِساءٍ وأطفالٍ ونَعَمٍ وشاءٍ وغَيرِ ذلِكَ . وجَعَلَ عَلِىٌّ عَلَى الغَنائِمِ بُرَيدَةَ بنَ الحَصيبِ الأسلَمِىَّ ، فَجَمَعَ إلَيهِ ما أصابوا .

ثُمَّ لَقِىَ جَمَعَهُم فَدَعاهُم إلَى الإسلامِ ، فَأَبَوا ورَمَوا بِالنَّبلِ وَالحِجارَةِ ، فَصَفَّ أصحابَهُ ودَفَعَ لِواءَهُ إلى مَسعودِ بنِ سِنانٍ السُّلَمِىِّ ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَيهِم عَلِىٌّ بِأصحابِهِ فَقَتَلَ مِنهُم عِشرينَ رَجُلاً ، فَتَفَرَّقوا وَانهَزَموا ، فَكَفَّ عَن طَلَبِهِم . ثُمَّ دَعاهُم إلَى الإسلامِ ، فَأَسرَعوا وأجابوا ، وبايَعَهُ نَفَرٌ مِن رُؤَسائِهِم عَلَى الإسلامِ وقالوا : نَحنُ عَلى مَن وَراءَنا مِن قَومِنا ، وهذِهِ صَدَقاتُنا فَخُذ مِنها حَقَّ اللّهِ .

وجَمَعَ عَلِىٌّ الغَنائِمَ فَجَزَّأَها عَلى خَمسَهِ أجزاءٍ ، فَكَتَبَ فى سَهمٍ مِنها للّهِ ، وأقرَعَ عَلَيها ، فَخَرَجَ أوَّلَ السِّهامِ سَهمُ الخُمُسِ . وقَسَّمَ عَلِىٌّ عَلَى أصحابِهِ بَقِيَّةَ المَغنَمِ ، ثُمَّ قَفَلَ ، فَوافَى النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله بِمَكَّةَ قَد قَدِمَها لِلحَجِّ سَنَةَ عَشرٍ . (2) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 131 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 690 نحوه .
2- .الطبقات الكبرى : ج2 ص169 وراجع المغازى : ج3 ص1079.

10091.الإمامُ الحسنُ علیه السلام (فی جَوابِ رَجُلٍ قالَ لَهُ : إنّی مِن شِیعَتِکَ) تاریخ الطبری به نقل از ابو اسحاق از بَراء بن عازب : پیامبر خدا ، خالد بن ولید را به سوی مردم یمن فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند و من در میان کسانی بودم که با او رفتیم . او شش ماه ماند و مردم به دعوت او پاسخ ندادند . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی بن ابی طالب علیه السلام را فرستاد و به او فرمان داد تا خالد و همراهانش را بازگرداند و اگر کسی از همراهان خالد بن ولید خواست با او بیاید ، اجازه دهد .

من از کسانی بودم که به دنبال علی علیه السلام رفتیم . چون به اوایل یمن رسیدیم ، به آنان خبر رسید و همه جمع شدند . علی علیه السلام ، برایمان نماز صبح را خواند و چون از نماز ، فارغ شد ، ما را در یک صف قرار داد و در جلوی ما ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی ، نامه پیامبر خدا را بر ایشان خواند. پس قبیله هَمْدان،همگی در یک روز مسلمان شدند.

علی علیه السلام ، گزارش این واقعه را به پیامبر خدا نوشت و چون ایشان نامه او را خواند ، به سجده افتاد و سپس نشست و فرمود : «درود بر هَمْدان ، درود بر هَمْدان !» .

سپس اهل یمن ، پی در پی مسلمان شدند .10092.الإمامُ العسکریُّ علیه السلام :الطبقات الکبری :پیامبر خدا ، علی علیه السلام را به یمن فرستاد و پرچمی برای وی بست و با دست خود ، بر سرش عمامه نهاد و فرمود : «پیش رو و باز نگرد . چون بر سرزمینشان رسیدی ، تا نجنگیده اند با آنان مجنگ» .

علی علیه السلام با سیصد سوار ، حرکت کرد و آن ، نخستین گروه سواری بود که به سرزمین مَذحِج ، وارد می شد . علی علیه السلام یارانش را پراکنده کرد و آنان ، اموال و غنایم و زن و فرزند و شتر و گوسفند و مانند آن را آوردند و علی علیه السلام ، بریده بن حصیب اسلمی را بر غنیمت ها گمارد و او همه آنها را برای علی علیه السلام گِرد آورد .

چون علی علیه السلام اجتماع آنان را دید ، به اسلام دعوتشان کرد ؛ امّا آنان از پذیرفتن دعوت ، خودداری ورزیدند و تیر و سنگ پرتاب کردند . علی علیه السلام هم یارانش را سازماندهی کرد و پرچمش را به مسعود

بن سنان سِلمی سپرد و با یارانش بر آنها حمله بُرد و بیست تن از آنان را کشت .

آنان متفرّق و فراری شدند ؛ امّا علی علیه السلام آنان را تعقیب نکرد . سپس آنان را به اسلام دعوت کرد . به سرعت ، اجابت کردند و چند تن از رؤسای آنان با او بر اسلام ، بیعت کردند و گفتند : ما بر قوم پشت سرمان ولایت داریم و این هم زکات ماست . پس حقّ الهی را از آنها برگیر .

علی علیه السلام ، غنیمت ها را گِرد آورد و به پنج بخش قسمت کرد و در یک سهم نوشت : «برای خدا» و بر آن [پنج سهم] ، قرعه زد . نخستین سهم ، قسمت خمس درآمد و بقیه را بر یارانش قسمت کرد . سپس بازگشت و در مکّه به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد که در سال دهم برای حج به آن جا آمده بود . .

10093.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :بَعَثَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى اليَمَنِ وقالَ لى : يا عَلِىُّ ، لا تُقاتِلَنَّ أحَدا حَتّى تَدعوَهُ ، وَايمُ اللّهِ لَأَن يَهدِىَ اللّهُ عَلى يَدَيکَ رَجُلاً خَيرٌ لَکَ مِمّا طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ وغَرَبَت ! ولَکَ وَلاؤُهُ يا عَلِىُّ . (1)10091.امام حسن عليه السلام (در جواب مردى كه عرض كرد : من از شيعيان شما هستم) عنه عليه السلام :بَعَثَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى اليَمَنِ ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّکَ تَبعَثُنى إلى قَومٍ هُم أسَنُّ مِنّى لِأَقضِىَ بَينَهُم ! ! قالَ : اِذهَب فَإنَّ اللّهَ تَعالى سَيُثَبِّتُ لِسانَکَ ، ويَهدى قَلبَکَ . (2)10092.امام عسكرى عليه السلام :السيره النبويّه لابن هشام عن أبى عمرو المدنى :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ إلَى اليَمَنِ ، وبَعَثَ خالِدَ بنَ الوَليدِ فى جُندٍ آخَرَ ، وقالَ : إنِ التَقَيتُما فَالأَميرُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (3)10093.إمام على عليه السلام :الإرشاد :اِنصَرَفَ عَمرُو [بنُ مَعديكَرَبَ]مُرتَدّا ، فَأغارَ عَلى قَومٍ مِن بَنِى الحارِثِ بنِ كَعبٍ ومَضى إلى قَومِهِ . فَاستَدعى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِىَّ بنَ أبيطالِبٍ عليه السلام فَأَمَّرَهُ عَلَى المُهاجِرينَ ، وأنفَذَهُ إلى بَنى زُبَيدٍ ، وأرسَلَ خالِدَ بنَ الوَليدِ فى طائِفَهٍ مِنَ الأعرابِ وأمَرَهُ أن يَقصِدَ الجُعفِىَّ ، فَإذَا التَقَيا فَأميرُ النّاسِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . فَسارَ أميرُ المُؤمِنينَ وَاستَعمَلَ عَلى مُقَدَّمَتِهِ خالِدَ بنَ سَعيدِ بنِ العاصِ ، وَاستَعمَلَ خالِدٌ عَلى مُقَدَّمَتِهِ أبا موسَى الأَشعَرِىَّ .

فَأَمّا جُعفِىٌّ فَإنَّها لَمّا سَمِعَت بِالجَيشِ افتَرَقَت فِرقَتَينِ ؛ فَذَهَبَت فِرقَهٌ إلَى اليَمَنِ ، وَانضَمَّتِ الفِرقَهُ الاُخرى إلى بَنى زُبَيدٍ . فَبَلَغَ ذلِکَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَكَتَبَ إلى خالِدِ بنِ الوَليدِ أن قِف حَيثُ أدرَکَکَ رَسولى ، فَلَم يَقِف . فَكَتَبَ إلى خالِدِ بنِ سَعيدٍ : تَعَرَّض لَهُ حَتّى تَحبِسَهُ ، فَاعتَرَضَ لَهُ خالِدٌ حَتّى حَبَسَهُ ، وأدرَكَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَعَنَّفَهُ عَلى خِلافِهِ .

ثُمَّ سارَ حَتّى لَقِىَ بَنى زُبَيدٍ بِوادٍ يُقالُ لَهُ : كُشَرُ (4) ، فَلَمّا رَآهُ بَنو زُبَيدٍ قالوا لِعَمرٍو : كَيفَ أنتَ يا أبا ثَورٍ إذا لَقِيَکَ هذَا الغُلامُ القُرَشِىُّ فَأَخَذَ مِنکَ الإِتاوَهَ (5) ؟ قالَ : سَيَعلَمُ إن لَقِيَنى .

قالَ : وخَرَجَ عَمرٌو فَقالَ : هَل مِن مُبارِزٍ ؟ فَنَهَضَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقامَ خالِدُ بنُ سَعيدٍ فَقالَ لَهُ : دَعنى يا أبَا الحَسَنِ بِأبى أنتَ واُمّى اُبارِزُهُ ! فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : إن كُنتَ تَرى أنَّ لى عَلَيکَ

طاعَةً فَقِف مَكانَکَ ، فَوَقَفَ ، ثُمَّ بَرَزَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَصاحَ بِهِ صَيحَةً فَانهَزَمَ عَمرٌو ، وقُتِلَ أخوهُ وَابنُ أخيهِ ، وأُخِذَتِ امرَأَتُهُ رُكانَةُ بِنتُ سَلامَةَ ، وسُبِيَ مِنهُم نِسوانٌ ، وَانصَرَفَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وخَلَّفَ عَلى بَنى زُبَيدٍ خالِدَ بنَ سَعيدٍ ؛ لِيَقبِضَ صَدَقاتِهِم ، ويُؤمِنَ مَن عادَ إلَيهِ مِن هُرّابِهِم مُسلِما . (6) .

1- .الكافى : ج 5 ص 28 ح 4 عن السكونى عن الإمام الصادق عليه السلام ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 141 ح 240 عن السكونى عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 190 ح 666 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 389 ح 9001 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 97 ح 36 كلّها عن حارثه بن مضرب وص93 ح 33 عن أبى البخترى ؛ العمده : ص 256 ح 398 عن حارثه بن مضرب نحوه وراجع فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 581 ح 984 والمستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 146 ح 4658 والطبقات الكبرى : ج 2 ص 337 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 2 ص 691 .
3- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 290 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 159 .
4- .كُشَر بوزن زُفَر : من نواحى صنعاء اليمن (معجم البلدان : ج 4 ص 462) .
5- .الإتاوه : الخراج (النهايه : ج 1 ص 22 «أتى») .
6- .الإرشاد : ج 1 ص 159 .

10094.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، مرا به یمن فرستاد و به من فرمود : «ای علی ! با کسی مجنگ تا آن که او را دعوت کنی و به خدا قسم ، اگر خداوند به دست تو کسی را هدایت کند ، برایت از آنچه خورشید بر آن می تابد ، بهتر است و تو بر او ولایت داری ، ای علی !» .10095.بحار الأنوار عن محمّد بن الحنفیه :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، مرا به یمن فرستاد . گفتم : ای پیامبرخدا ! مرا به سوی قومی که از من سالمندترند ، می فرستی تا میان آنان قضاوت کنم؟

فرمود : «برو که خدای متعال ، زبانت را استوار می دارد و قلبت را راهنمایی می کند» .10094.امام علی علیه السلام :السیره النبویّه ، ابن هشام به نقل از ابو عمرو مدنی : پیامبر خدا ، علی بن ابی طالب علیه السلام را به یمن فرستاد و خالد بن ولید را نیز با سپاه دیگری اعزام کرد و فرمود : «اگر به هم رسیدید ، علی بن ابی طالب فرمانده باشد» .10095.بحار الأنوار (به نقل از محمّد بن حنفیه) الإرشاد :عمرو [بن معدیکرب] مرتد شد و بازگشت و قومی از بنی حارث بن کعب را غارت کرد و به سوی قوم خود رفت . پیامبر خدا ، علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست و او را امیر مهاجران خواند و به سوی بنی زبید فرستاد و خالد بن ولید را با گروهی از اعراب ، روانه کرد و به او فرمان داد که به سوی قبیله جُعفی برود و چون دو گروه به هم رسیدند ، علی بن ابی طالب علیه السلام فرمانده باشد .

امیر مؤمنان ، حرکت کرد و خالد بن سعید بن عاص را بر پیش قراولان خود گمارد و خالد بن ولید ، ابو موسی اشعری را فرمانده پیش قراولان خود کرد .

قبیله جعفی ، چون خبر حرکت سپاه را شنیدند ، دو دسته شدند : یک دسته به یمن و دسته دیگر به قبیله بنی زبید ملحق شدند . این خبر به امیر مؤمنان رسید . پس به خالد بن ولید نوشت که هر جا پیک من به تو رسید ، توقّف کن ؛ ولی خالد نَایستاد . سپس علی علیه السلام به خالد بن سعید نوشت : «راه را بر او ببند و نگهش دار» .

پس خالد [بن سعید] ، راه را بر او بست و وی را نگه داشت تا امیر مؤمنان به او رسید و وی را بر مخالفتش سرزنش کرد .

سپس حرکت کرد تا در وادی کُشَر (1) به بنی زبید رسید . چون بنی زبید او را دیدند ، به عمرو گفتند : ای ابو ثور ! چه می کنی اگر این جوان قریشی تو را ببیند و از تو خراج بگیرد؟

گفت : اگر مرا ببیند ، خواهد دانست .

عمرو [برای جنگ ،] بیرون آمد و هماورد طلبید . امیر مؤمنان به سویش حرکت کرد که خالد بن سعید برخاست و به او گفت : ای ابو الحسن ! پدر و مادرم فدایت باد ! بگذار من با او بجنگم .

امیر مؤمنان به وی فرمود : «اگر من بر تو حقّ اطاعت دارم ، سر جایت بِایست» .

پس ایستاد . سپس امیر مؤمنان به جنگ عمرو رفت و چنان فریادی بر سرش کشید که گریخت و برادر و پسر برادرش کشته شدند و زنش ، رکانه بنت سلامه با چند زن دیگر ، اسیر شدند و امیر مؤمنان بازگشت و خالد بن سعید را بر بنی زبید گمارد تا زکات های آنان را بگیرد و به هر یک از فراریان که مسلمان شد و بازگشت ، امان دهد . .

1- .کُشَر از نواحی صنعا ، در یمن است (معجم البلدان : ج 4 ص 462) .

ص: 432

. .

ص: 433

. .

الفصل الثالث عشر : من أدعيه النبىّ للإمام13 / 1اللّهُمَّ اجعَل لى وَزيرا مِن أهلى عَلِيّا أخى10096.امام باقر عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :اللّهُمَّ أقولُ كَما قالَ أخى موسى : اللّهُمَّ اجعَل لى وَزيرا مِن أهلى ، عَلِيّا (1) أخى ، اُشدُد بِهِ أزرى ، وأشرِكهُ فى أمرى ، كَى نُسَبِّحَکَ كَثيرا ، ونَذكُرَکَ كَثيرا ، إنَّکَ كُنتَ بِنا بَصيرا . (2)10097.امام باقر عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :لَمّا نَزَلَت : «وَ اجْعَل لِّى وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِى * هَرُونَ أَخِى * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِى» (3) كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى جَبَلٍ ، ثُمَّ دَعا رَبَّهُ وقالَ : اللّهُمَّ اشدُد أزرى بِأَخى عَلِىٍّ ، فَأَجابَهُ إلى ذلِکَ . (4)10098.تنبيه الخواطر (به نقل از ابو مريم از امام باقر عليه السلام) رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنّى أسأَلُکَ يا سَيِّدى وإلهى أن تَجعَلَ لى مِن أهلى وَزيرا ، تَشُدُّ بِهِ عَضُدى ، فَاجعَل لى عَلِيّا وَزيرا وأخا ، وَاجعَلِ الشَّجاعَةَ فى قَلبِهِ،وألبِسهُ الهَيبَةَ عَلى عَدُوِّهِ. (5) .

1- .فى المصدر: «علىّ»، والتصويب من بعض نسخ المصدر الخطيّه كما اُشير إليه فى هامش المصدر.
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل: ج2 ص678 ح1158، تاريخ دمشق: ج 42 ص 52 نحوه ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 479 ح 511 ، الرياض النضره : ج3 ص 118 ؛ كنز الفوائد : ج 1 ص 296 نحوه، شرح الأخبار : ج1 ص191 ح151 كلّها عن أسماء بنت عميس.
3- .طه : 29 31 .
4- .الدرّ المنثور : ج 5 ص 566 نقلاً عن السلفى فى الطيوريات .
5- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 197 ح 28 ؛ الأمالى للصدوق : ص 73 ح 42 نحوه ، حليه الأبرار : ج 2 ص 439 ح 4 كلّها عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .

فصل سیزدهم : برخی از دعاهای پیامبر برای امام

13 / 1 خدایا ! برای من یاوری از خاندانم قرار ده؛ علی،برادرم را

فصل سیزدهم : برخی از دعاهای پیامبر برای امام13 / 1خدایا ! برای من یاوری از خاندانم قرار ده؛ علی،برادرم را10100.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خدایا ! همان گونه که برادرم موسی گفت ، می گویم : خدایا ! برای من یاوری از خاندانم قرار ده ؛ علی برادرم را . پشتم را با او محکم بدار و او را در کارم شریک گردان تا تو را فراوانْ تقدیس کنیم و به ذکرت بپردازیم که تو به [کار] ما بینایی .10101.عنه علیه السلام :امام باقر علیه السلام :چون آیه های «و برای من یاوری از خاندانم قرار ده ؛ هارون ، برادرم را . پشتم را با او محکم بدار» نازل شد ، پیامبر خدا ، روی کوهی بود . پس پروردگارش را خواند و فرمود : «خدایا ! پشتم را با برادرم علی محکم بدار» و خداوند ، دعایش را اجابت کرد .10102.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای سرور و خدای من ! از تو می خواهم که برایم یاوری از خاندانم قرار دهی که بازویم را بدان قوی کنی . پس علی را یاور و برادر من قرار ده و شجاعت را در دل او بنِه و هیبتش را در دل دشمنش بیفکن .

.

راجع : ج 8 ص 108 (وزیری) .

13 / 2اللّهُمَّ املَأ قَلبَهُ عِلما وفَهما وحُکما ونورا10101.امام صادق علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :کُنتُ أدخُلُ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَیلاً ونَهارا ، وکُنتُ إذا سَألتُهُ أجابَنی ، وإن سَکَتُّ ابتَدَأنی . وما نَزَلَت عَلَیهِ آیَهٌ إلّا قَرَأتُها وعَلِمتُ تَفسیرَها وتَأویلَها . ودَعَا اللّهَ لی أن لا أنسی شَیئا عَلَّمَنی إیّاهُ ، فَما نَسیتُهُ ؛ مِن حَرامٍ ولا حَلالٍ ، وأمرٍ ونَهیٍ ، وطاعَهٍ ومَعصِیَهٍ . ولَقَد وَضَعَ یَدَهُ عَلی صَدری وقالَ : اللّهُمَّ املَأ قَلبَهُ عِلما وفَهما وحُکما ونورا . ثُمَّ قالَ لی : أخبَرَنی رَبّی عَزَّوجَلَّ أنَّهُ قَدِ استَجابَ لی فیکَ . (1)10102.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :کانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ... یَضَعُ یَدَهُ عَلی صَدری ، ثُمَّ یَقولُ : اللّهُمَّ املَأ قَلبَهُ عِلما وفَهما ونورا وحِلما وحُکما وإیمانا، وعَلِّمهُ ولا تُجَهِّلهُ ، وَاحفَظهُ ولا تُنسِهِ. (2)10103.امام صادق علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :إنَّ اللّهَ تَعالی عَهِدَ إلیَّ عَهدا فی عَلِیٍّ ، فَقُلتُ : یا رَبِّ بَیِّنهُ لی . فَقالَ : اِسمَع . فَقُلتُ : سَمِعتُ . فَقالَ : إنَّ عَلِیّا رایَهُ الهُدی ... قُلتُ : اللّهُمَّ اجلُ قَلبَهُ ، وَاجعَل رَبیعَهُ الإِیمانَ . فَقالَ اللّهُ : قَد فَعَلتُ بِهِ ذلِکَ . (3) .

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 386 ح 8993 . راجع : ج 10 ص 484 (ساعه خاصّه لتعلیمه) .
2- .الاعتقادات : ص 121 ح 45 عن سلیم بن قیس وراجع کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 625 .
3- .حلیه الأولیاء : ج 1 ص 66 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 167 ، المناقب لابن المغازلی : ص 46 ح 69 کلّها عن أبی برزه وراجع المناقب للخوارزمی: ص 303 ح 299 والأمالی للطوسی : ص 343 ح 705 والتحصین لابن طاووس : ص 542 والمناقب للکوفی : ج 1 ص 410 ح 326 .

13 / 2 خدایا ! قلبش را از علم و فهم و حکمت و نور ، آکَنده ساز

ر . ک : ج8 ، ص 109 (وزیر من).

13 / 2خدایا ! قلبش را از علم و فهم و حکمت و نور ، آکَنده ساز10106.امام کاظم علیه السلام (به موسی بن بکر واسطی) امام علی علیه السلام :من شب و روز به نزد پیامبر خدا می رفتم و چون از او می پرسیدم، پاسخم می داد،و اگر ساکت می ماندم ، او آغاز [به سخن] می کرد ، و آیه ای بر او نازل نشد، جز آن که قرائتش کردم و تفسیر و تأویل آن را دانستم.

و او از خدا خواست که هیچ یک از آموخته هایش را در حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت ، فراموش نکنم ، و نکردم .

او دستش را بر سینه ام نهاد و گفت : «خدایا ! قلبش را از علم و فهم و حکمت و نور ، آکَنده ساز» .

سپس به من فرمود : «پروردگارم عز و جل به من خبر داد که دعایم را در حقّ تو اجابت کرد» . (1)10107.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (لِنَوفٍ البَکالیِّ) امام علی علیه السلام :پیامبر خدا . . . دستش را بر سینه ام می نهاد و سپس می گفت : «خدایا ! قلبش را از علم و فهم و نور و حلم و حکمت و ایمان ، آکَنده ساز و دانایش کن و نادانش مساز و او را حفظ کن و از یادش مبر» .10108.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (فی صِفهِ الشِّیعَهِ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند متعال با من درباره علی پیمانی بست . پس گفتم: ای پروردگار من ! آن را برای من روشن کن .

فرمود : «بشنو» .

گفتم : شنیدم .

فرمود : «بی گمان ، علی ، پرچم هدایت است . . . » .

گفتم : خدایا ! دلش را روشنی بخش و بهارش را ایمان قرار ده .

پس خداوند فرمود : «این را برای او انجام دادم» .

.

1- .ر . ک : ج 10 ، ص 485 (اختصاص ساعتی ویژه برای آموزش وی) .

13 / 3اللّهُمَّ اهدِ قَلبَهُ وثَبِّت لِسانَهُ10107.امام على عليه السلام (به نوف بكالى) الإمام علىّ عليه السلام :دَعا لِىَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : اللّهُمَّ اهدِ قَلبَهُ ، وَاشرَح صَدرَهُ ، وثَبِّت لِسانَهُ ، وقِهِ الحَرَّ وَالبَردَ . (1)10108.امام باقر عليه السلام (در بيان اوصاف شيعه) الإرشاد :لَمّا أرادَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله تَقليدَهُ قَضاءَ اليَمَنِ ،وإنفاذَهُ إلَيهِم لِيُعَلِّمَهُمُ الأحكامَ ويُعَرِّفَهُمُ الحَلالَ مِنَ الحَرامِ ، ويَحكُمَ فيهِم بِأَحكامِ القُرآنِ ، قالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : «تُنفِذُنى يا رَسولَ اللّهِ لِلقَضاءِ وأنَا شابٌّ ولا عِلمَ لى بِكُلِّ القَضاءِ» فَقالَ لَهُ : «اُدنُ مِنّى» فَدَنا مِنهُ فَضَرَبَ عَلى صَدرِهِ بِيَدِهِ ، وقالَ : «اللّهُمَّ اهدِ قَلبَهُ وثَبِّت لِسانَهُ» قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : «فَما شَكَكتُ فى قَضاءٍ بَينَ اثنَينِ بَعدَ ذلِكَ المَقامِ» . (2)راجع : ج 11 ص 468 (أقضى الاُمّه) .

13 / 4اللّهُمَّ أدِرِ الحَقَّ مَعَهُ حَيثُ دارَ10112.تنبيه الخواطر :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :رَحِمَ اللّهُ عَلِيّا ، اللّهُمَّ أدِرِ الحَقَّ مَعَهُ حَيثُ دارَ . (3) .

1- .عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 60 ح 240 عن الحسن بن عبد اللّه بن محمّد بن العبّاس الرازى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 194 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 244 ح 21 .
3- .سنن الترمذى : ج 5 ص 633 ح 3714 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 135 ح 4629 ، المعجم الأوسط : ج 6 ص 95 ح 5906 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 280 ح 546 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 448 ح 9022 و 9023 ، المحاسن والمساوئ : ص 41 ، المناقب للخوارزمى : ص 104 ح 107 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 147 كلّها عن أبى حيّان التيمى عن أبيه عن الإمام علىّ عليه السلام ، الطرائف : ص 102 ح 149 ، نهج الحقّ : ص 224 ح 24 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 38 ح 14 .

13 / 3 خدایا ! قلبش را هدایت کن و زبانش را استوار بدار

13 / 4 خدایا ! حق را دایر مدار او قرار بده

13 / 3خدایا ! قلبش را هدایت کن و زبانش را استوار بدار10113.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله برایم دعا کرد و فرمود : «خدایا ! قلبش را هدایت نما و سینه اش را گشاده کن و زبانش را استوار بدار و او را از گرماوسرما محافظت فرما».10114.عنه علیه السلام :الارشاد :هنگامی که پیامبر خدا ، علی علیه السلام را متولّی کار قضاوت در یمن کرد و او را به سوی مردم یمن فرستاد تا بدیشان احکام و حلال و حرام را بیاموزد و بر اساس دستورهای قرآن ، در میان آنان داوری کند ، امیر مؤمنان به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : ای پیامبر خدا ! مرا به کار قضاوت وا می داری ، در حالی که من جوانم و اطّلاع کافی از کار قضا ندارم.

پیامبر به او فرمود : «نزدیکم بیا» .

علی علیه السلام به نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و ایشان ، دستش را بر سینه وی زد و چنین گفت : «بارخدایا ! دلش را هدایت کن و زبانش را استوار بدار».

امیر مؤمنان فرمود : پس از این ماجرا ، هرگز در قضاوت میان دو چیز ، تردید نکردم .ر . ک : ج 11 ، ص 469 (آگاه ترین امّت به موازین قضا) .

13 / 4خدایا ! حق را دایر مدار او قرار بده10114.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :رحمت خداوند بر علی باد ! خدایا ! حق را بر مدار او بگردان ، هر جا که او می گردد .

.

10115.امام صادق علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :اللّهُمَّ أدِرِ الحَقَّ مَعَ عَلِیٍّ حَیثُما دارَ . (1)راجع : ج 9 ص 138 (الفخر الرازی) . ج 2 ص 192 (علیّ مع الحقّ) .

13 / 5اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ10119.عنه علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاه ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . (2)10120.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :هذا وَلِیُّ مَن أتَا مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، اللّهُمَّ عادِ مَن عاداهُ . (3)10121.الإمامُ العسکریُّ علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله یَومَ غَدیرِ خُمٍّ : اللّهُمَّ مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وأعِن مَن أعانَهُ . (4)10117.امام صادق علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله فی حَجَّهِ الوَداعِ : مَن یَکُنِ اللّهُ ورَسولُهُ مَولَیاهُ فَإنَّ هذا مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، اللّهُمَّ مَن أحَبَّهُ مِنَ النّاسِ فَکُن لَهُ حَبیبا ، ومَن أبغضَهُ فَکُن لَهُ مُبغِضا . (5) .

1- .الجمل : ص 81 ، العمده : ص 285 ؛ تفسیر الفخر الرازی : ج 1 ص 210 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 401 ح 18506 عن البراء بن عازب و ج 7 ص 82 ح 19321 عن أبی الطفیل و ص 86 ح 19344 وص87 ح 19347 و ج 9 ص 51 ح 23204، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج 2 ص 597 ح 1017 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 118 ح 4576 کلاهما نحوه وکلّها عن زید بن أرقم و ص 126 ح 4601 عن سعد بن مالک و ص419 ح 5594 عن إیاس الضبّی عن أبیه ، صحیح ابن حبّان : ج 15 ص 376 ح 6931 عن أبی الطفیل ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 499 ح 28 عن زید بن یثیع و ح 29 عن أبی یزید الأودی عن أبیه ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 150 ح 79 عن زید بن أرقم و ص177 ح 96 عن سعد وکلاهما نحوه ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 206 ح 8682 عن عبد الرحمن بن أبی لیلی ؛ الکافی : ج 1 ص 294 و 295 ح 3 عن عبد الحمید بن أبی الدیلم عن الإمام الصادق علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله و ج 8 ص 27 ح 4 عن جابر بن یزید عن الإمام الباقر علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، تهذیب الأحکام : ج 3 ص 263 ح 746 عن حسّان الجمّال عن الإمام الصادق علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله .

3- .سنن ابن ماجه : ج 1 ص 43 ح 116 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 610 ح 1042 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 35 وفيهما «مولى» بدل «ولىّ» وكلّها عن البراء بن عازب وراجع المناقب للكوفى : ج 1 ص 442 ح 343 .
4- .المعجم الكبير : ج 4 ص 17 ح 3514 عن حبشى بن جناده و ج ج 5 ص 171 ح 4985 و ص204 ح 5097 كلاهما عن زيد بن أرقم وليس فيهما ذيله .
5- .المعجم الكبير : ج 2 ص 357 ح 2505، تاريخ دمشق: ج 42 ص 236 كلاهما عن جرير بن عبداللّه البجلى، كنز العمّال : ج 11 ص 609 ح 32948 .

13 / 5 خدایا! هرکس او را دوست می دارد، دوستش بدار، و هرکس دشمنش می دارد، دشمن بدار

10118.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خدایا! حق را بر مدار علی بگردان ، هر جا که او می گردد .ر . ک : ج 9 ، ص 139 (فخر رازی). ج 2 ، ص 193 (علی با حق است).

13 / 5خدایا ! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار ، و هر کس دشمنش می دارد ، دشمن بدار10122.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست . خدایا! هر کس او را دوست می دارد ، دوست و هر کس او را دشمن می دارد ، دشمن بدار .10123.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :این [علی] ، ولیّ هر کس است که من مولای اویم . خدایا! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار . خدایا! هر کس او را دشمن می دارد ، دشمنش بدار .10124.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم : خدایا ! هر کس من مولای اویم ، علی مولای اوست . خدایا! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار و هر کس او را دشمن می دارد ، دشمنش بدار و هر کس وی را یاری می کند ، یاری اش کن و هر کس او را کمک می کند ، کمکش کن .10125.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجّه الوداع : هر کس که خدا و پیامبرش مولای اویند ، این [علی]مولای اوست . خدایا! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار و هر کس وی را دشمن می دارد ، دشمنش بدار . خدایا! با هر کس از مردم که به او محبّت دارد ، دوست باش و با هر کس که وی را دشمن می دارد ، دشمن باش .

.

10122.امام باقر علیه السلام :تاریخ دمشق عن عمرو ذو مرّ وسعید بن وهب وعن زید بن یثیع :سَمِعنا عَلِیّا یَقولُ فِی الرَّحبَهِ (1) : أنشُدُ اللّهَ مَن سَمِعَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله یَقولُ یَومَ غَدیرِ خُمٍّ ما قالَ إلّا قامَ ، فَقامَ ثَلاثَهَ عَشَرَ ، فَشَهِدوا أنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ : أ لَستُ أولی بِالمُؤمِنینَ مِن أنفُسِهِم ؟ قالوا : بَلی یارَسولَ اللّهِ ، فَأَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ فَقالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وأحِبَّ مَن أحَبَّهُ، وأبغِض مَن أبغضَهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . (2)10123.امام باقر علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :عادَی اللّهُ مَن عادی عَلِیّا . (3)10124.امام صادق علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وأعِن مَن أعانَهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ، وَاخذُل عَدُوَّهُ وکُن لَهُ ولِوُلدِهِ ، وَاخلُفهُ فیهِم بِخَیرٍ ، وبارِک لَهُم فیما تُعطیهِم ، وأیِّدهُم بِروحِ القُدُسِ ، وَاحفَظهُم حَیثُ تَوَجَّهوا مِنَ الأَرضِ ، وَاجعَلِ الإِمامَهَ فیهِم ، وَاشکُر مَن أطاعَهُم ، وأهلِک مَن عَصاهُم ، إنَّکَ قَریبٌ مُجیبٌ . (4)راجع : ج 2 ص 216 (واقعه الغدیر) .

.

1- .رَحبَه المکان کمسجد والدار : ساحتُه ومتّسعه ، وکان علیّ علیه السلام یقضی بین الناس فی رَحبَه مسجد الکوفه وهی صحنه . والرَّحبه : محلّه بالکوفه (تاج العروس : ج 2 ص 18) .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 209 ح 8687 و ص 210 ح 8688 نحوه ؛ الأمالی للطوسی : ص 255 ح 459 وفیه عن زید بن نفیع.
3- .اُسد الغابه : ج 2 ص 238 الرقم 1589 ، الإصابه : ج 2 ص 373 الرقم 2560 ، کنزالعمّال : ج 11 ص 601 ح 32899 کلّها عن رافع مولی عائشه ؛ الفصول المختاره : ص 245 وفیه «عادی اللّه من عاداک» .
4- .عیون أخبار الرضا : ج 2 ص 59 ح 227 عن الحسن بن عبد اللّه بن محمّد بن العبّاس الرازی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام .

10126.تحف العقول : (دَخَلَ عَلیهِ [أی الإمام الصّادق علیه السلام]) تاریخ دمشق به نقل از عمرو ذو مرّ و سعید بن وهب و زید بن یثیع :شنیدیم که علی علیه السلام در رُحْبه (1) می گوید : «شما را به خدا سوگند می دهم ، هر کس که شنیده پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم چه گفته است ، برخیزد» .

سیزده نفر برخاستند و گواهی دادند که پیامبر خدا فرمود : «آیا من به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر نیستم؟» .

گفتند : چرا ، ای پیامبر خدا !

پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «هر کس من مولای اویم ، این ، مولای اوست . خدایا ! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار و هر کس با وی دشمنی می کند ، با او دشمنی کن ، و هر کس که او را دوست می دارد ، دوستش بدار و نسبت به هر کس که از او نفرت دارد ، نفرت داشته باش . و هر کس او را یاری می کند ، یاری اش کن ، و هر کس او را وا می گذارد ، وا بگذارش» .10126.تحف العقول :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند ، دشمن کسی است که با علی دشمنی ورزد .10127.الکافی عن عَمرو بنِ خالدٍ عَن الإمامِ الباقرِ علیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس من مولای او هستم ، علی مولای اوست . خدایا ! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار ، و هر کس دشمنش می دارد ، او را دشمن بدار ، و به هر کسْ او را کمک می کند ، کمک کن ، و هر کس را که یاری اش می کند ، یاری ده و هر کس را که او را وا می نهد ، وا بنه ، و دشمنش را وا گذار .

[خدایا !] تو خود برای او و فرزندانش باش ، و به نیکی جانشین او در میانشان شو ، و در آنچه به آنان می دهی برکت قرار ده ، و آنان را با روح القدس تأیید (تقویت) فرما ، و در زمین به هر سو رو کردند ، حفظشان کن ، و امامت را در میان آنان قرار ده ، و از هر که اطاعتشان کرد ، سپاس گزاری کن ، و هر کس را که نافرمانی شان کرد ، هلاک گردان که تو نزدیک و اجابت کننده ای .ر . ک : ج 2 ، ص 217 (واقعه غدیر) .

.

1- .قریه ای در نزدیکی قادسیه و به فاصله یک روز راه پیاده از کوفه است . همچنین نام محله ای در کوفه است و به عرصه و فضای میان ستون خانه ها و یا مسجد نیز گفته می شود و رحَبهُ خُنَیس، نام محلّه ای در کوفه است (معجم البلدان: ج3 ص33).

13 / 6اللّهُمَّ انصُر مَن نَصَرَهُ وَاخذُل مَن خَذَلَهُ10128.امام صادق عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . (1)10129.امام صادق عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :اللّهُمَّ انصُر مَن نَصَرَ عَلِيّا ، اللّهُمَّ أكرِم مَن أكرَمَ عَلِيّا ، اللّهُمَّ اخذُل مَن خَذَلَ عَلِيّا . (2)10130.عنه عليه السلام (لعبد الأعلى) عنه صلى الله عليه و آله :اللّهُمَّ انصُر عَلِيّا ، اللّهُمَّ أكرِم مَن أكرَمَ عَلِيّا ، اللّهُمَّ اخذُل مَن خَذَلَ عَلِيّا . (3)10131.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ، وأعِن مَن أعانَهُ . (4)راجع : ج 2 ص 216 (واقعه الغدير) .

13 / 7اللّهُمَّ انصُرهُ وَانصُر بِهِ10132.امام هادى عليه السلام (به شيعيان خود) المعجم الكبير عن ابن عبّاس :لَمّا عَقَدَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله اللِّواءَ لِعَلِىٍّ يَومَ خَيبَرَ دَعا لَهُ هُنَيهَةً ، فَقالَ : اللّهُمَّ أعِنهُ وأعِزَّ بِهِ ، وَارحَمهُ وَارحَم بِهِ ، وَانصُرهُ وَانصُر بِهِ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . (5) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 254 ح 964 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 207 ح 8684 و ص 208 كلّها عن عبد الرحمن بن أبى ليلى ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 181 ح 98 عن سعيد بن وهب وليس فيه «واخذل من خذله» ؛ الأمالى للمفيد : ص 58 ح 2 عن الحارث بن ثعلبه ، الخصال : ص 66 ح 98 عن حذيفه ، معانى الأخبار : ص 67 ح 8 عن أنس بن مالک ، علل الشرايع : ص 144 ح 9 عن سلمان ، الفصول المختاره : ص 245 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 284 الرقم 119 عن اُمّ سلمه .
2- .الإصابه : ج 4 ص 535 الرقم 5884 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 229 الرقم 3961 وليس فيه ذيله وكلاهما عن عمرو بن شراحيل ، كنز العمّال : ج 11 ص 623 ح 33033 .
3- .المعجم الكبير : ج 17 ص 39 ح 82 عن عمرو بن شراحيل .
4- .الخصال : ص 479 ح 46 ، كمال الدين : ص 337 ح 9 كلاهما عن عبد اللّه بن أبى الهذيل .
5- .المعجم الكبير : ج 12 ص 95 ح 12653 ، كنز العمّال : ج 11 ص 610 ح 32954 .

13 / 6 خدایا ! هر کس او را یاری می کند ، یاری اش ده و هر کس وی را وا می نهد ، او را وا بنه

13 / 7 خدایا ! او را نصرت ده و با او نصرت بخش

13 / 6خدایا ! هر کس او را یاری می کند ، یاری اش ده و هر کس وی را وا می نهد ، او را وا بنه10135.الأمالی للطوسی : (و قد سَألَ رسولَ اللّه صلی الله علیه و آله ابنُ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : خدایا ! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار ، و هر کس او را دشمن می دارد ، دشمنش بدار ، و هر کس او را یاری می کند ، یاری اش ده ، و هر کس او را وا می نهد ، وی را وا بنه .10133.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خدایا ! هر کس علی را یاری می کند ، یاری اش ده . خدایا ! هر کس علی را گرامی می دارد، گرامی اش بدار. خدایا ! هرکس علی را وا می نهد، او را وا بنه .10134.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خدایا ! علی را یاری کن . خدایا ! گرامی بدار آن را که علی را گرامی می دارد . خدایا ! هر کس علی را وا می نهد ، او را وا بنه .10135.الأمالی للطوسی :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس من مولای اویم ، علی مولای اوست . خدایا ! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار ، و هر کس او را دشمن می دارد ، دشمنش بدار ، و هر کس او را یاری می کند ، یاری اش ده ، و هر کس او را وا می نهد ، وی را وا بنه و به هر کس او را کمک می کند ، کمک کن .ر . ک : ج 2 ، ص 217 (واقعه غدیر) .

13 / 7خدایا ! او را نصرت ده و با او نصرت بخش10136.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المعجم الکبیر به نقل از ابن عبّاس : چون پیامبر خدا ، پرچم را در جنگ خیبر برای علی بست ، برایش دعا کرد و زیر لب گفت : «خدایا ! او را یاری کن و با او عزّت بخش ، و بر او مهر بوَرز ، و با او مهر آور ، و او را نصرت ده ، و با او نصرت بخش . خدایا ! هر کس او را دوست می دارد ، دوستش بدار ، و هر کس با او دشمنی می کند ، دشمنش بدار» .

.

10137.پیامبر خدا صلى الله علیه و آله (به على علیه السلام) رسول اللّه صلى الله علیه و آله فى عَلِیٍّ علیه السلام یَومَ غَدیرِ خُمٍّ : اللّهُمَّ أعِنهُ وأعِن بِهِ ، وَارحَمهُ وَارحَم بِهِ ، وَانصُرهُ وَانصُر بِهِ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . (1)10138.التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکرى علیه السلام :تاریخ دمشق عن أبى ذرّ :سَمِعتُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله علیه و آله یَقولُ لِعَلِیِّ بنِ أبى طالِبٍ کَلِماتٍ لَو تَکونُ لى إحداهُنَّ أحَبُّ إلَیَّ مِنَ الدُّنیا وما فیها ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله علیه و آله وهُوَ یَقولُ : اللّهُمَّ أعِنهُ وَاستَعِن بِهِ ، اللّهُمَّ انصُرهُ وَانتَصِر لَهُ ؛ فَإنَّهُ عَبدُکَ ، وأخو رَسولِکَ . (2)10139.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام (لمّا قیلَ لَهُ مَرَرنا بِرَجُل فى السُّوقِ وَ) رسول اللّه صلى الله علیه و آله فى عَلِیٍّ علیه السلام : اللّهُمَّ ارحَمهُ وتَرَحَّم عَلَیهِ ، وَانصُرهُ وَانتَصِر بِهِ ، وأعِنهُ وَاستَعِن بِهِ ؛ فَإنَّهُ عَبدُکَ ، وکَتیبَهُ رَسولِکَ . (3)13 / 8اللّهُمَّ أذهِب عَنهُ الحَرَّ وَالبَردَ10140.امام رضا علیه السلام (در پاسخ به گروهى که پرسیدند چرا دو روز اجازه مل) الإمام علىّ علیه السلام :دَعا لِیَ النَّبِیُّ صلى الله علیه و آله أن یَقِیَنِى اللّهُ عَزَّوجَلَّ الحَرَّ وَالبَردَ . (4)10141.التفسیر المنسوب إلى الإمامُ العسکریُّ علیه السلاسنن ابن ماجه عن عبد الرحمن بن أبى لیلى :کانَ أبو لَیلى یَسمُرُ مَعَ عَلِیٍّ ، فَکانَ یَلبَسُ ثِیابَ الصَّیفِ فِى الشِّتاءِ ، وثِیابَ الشِّتاءِ فِى الصَّیفِ . فَقُلنا : لَو سَألتَهُ ! فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله علیه و آله بَعَثَ إلَیَّ وأنَا أرمَدُ العَینِ یَومَ خَیبَرَ ، قُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، إنّى أرمَدُ العَینِ ! فَتَفَلَ فى عَینى ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ أذهِب عَنهُ الحَرَّ وَالبَردَ . قالَ : فَما وَجَدتُ حَرّا ولا بَردا بَعدَ یَومَئِذٍ . وقالَ : لَأبعَثَنَّ رَجُلاً یُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ویُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، لَیسَ بِفَرّارٍ . فَتَشَرَّفَ لَهُ النّاسُ ، فَبَعَثَ إلى عَلِیٍّ فَأعطاها إیّاهُ . (5) .

1- .فرائد السمطین : ج 1 ص 67 ح 33 عن عمرو ذى مرّ عن الإمام علىّ علیه السلام ، الفردوس : ج 1 ص 499 ح 2037 عن ابن عبّاس .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 54 ح 8390 ، المناقب للخوارزمى : ص 152 ح 179 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 68 ح 35 ؛ الأمالى للصدوق : ص 107 ح 80 ، المناقب للکوفى : ج 1 ص 342 ح 268 ولیس فیه صدره ، بحار الأنوار : ج 22 ص 318 ح 3 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 362 ح 752 عن علىّ بن علىّ بن رزین عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام عن عمر بن الخطّاب .

4- .عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 63 ح 261 عن الحسن بن عبد اللّه بن العبّاس الرازى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
5- .سنن ابن ماجه : ج 1 ص 43 ح 117 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 214 ح 778 و ص 281 ح 1117 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 497 ح 17 نحوه ؛ الأمالى للمفيد : ص 318 ح 3 ، الأمالى للطوسى : ص 89 ح 137 كلاهما نحوه من «إنّ رسول اللّه » إلى «يومئذٍ» وراجع المعجم الأوسط : ج 2 ص 381 ح 2286 وخصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 274 ح 150 والخصال : ص 555 ح 31 وعيون أخبار الرضا : ج 2 ص 60 ح 240 والاختصاص : ص 310 .

13 / 8 خدایا ! گرما و سرما را از او دور کن

10141.التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام در روز غدیر خم : خدایا ! یاری اش کن ، و با او یاری ده ، و بر او مهر بورز ، و با او مهر آور ، و او را نصرت ده ، و با او نصرت بخش . خدایا ! هر کس او را دوست می دارد ، دوست بدار ، و هر کس او را دشمن می دارد ، دشمن بدار .10142.التفسیر المنسوبِ إلی الإمامُ العسکریُّ علیه السلا (قال الحسن بن علی (علیهما السلام) لِلوالی فی ر) تاریخ دمشق به نقل از ابو ذر : از پیامبر خدا ، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام سخنانی شنیدم که اگر یکی از آنها درباره من بود ، برایم از دنیا و همه آنچه در آن است ، محبوب تر بود . شنیدم پیامبر خدا می گوید : «خدایا ! او را یاری کن و با او یاری ده . خدایا ! او را نصرت ده و برایش نصرت آور که او بنده تو و برادرِ پیامبر توست» .10142.التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام : (امام عسکری علیه السلام در مورد مردی که متّهم بو) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : خدایا ! با او مهربان باش ، و بر او رحمت فرست ، و نصرتش بخش ، و با او نصرت ده ، و یاری اش برسان ، و با او یاری ده که او بنده تو و سپاهیِ پیامبر توست .13 / 8خدایا ! گرما و سرما را از او دور کن10143.امام صادق علیه السلام (بعد از سخن درباره شب و روز) امام علی علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله برای من دعا کرد تا خدای عز و جل مرا از گرما و سرما حفظ کند .10144.عیسی علیه السلام (در جواب «چگونه صبح کردی؟») سنن ابن ماجه به نقل از عبد الرحمان بن ابی لیلی : ابو لیلی ، همیشه با علی علیه السلام به سر می برد و علی علیه السلام ، لباس تابستان را در زمستان ، و لباس زمستان را در تابستان می پوشید . به ابو لیلی گفتیم : کاش رازش را از علی علیه السلام می پرسیدی !

علی علیه السلام فرمود : پیامبر خدا در جنگ خیبر در پی من فرستاد و من ، چشمْ درد داشتم . گفتم : ای پیامبر خدا ! چشمْ درد دارم . پس ، از آب دهان خود بر چشمم نهاد و سپس گفت : «خدایا ! گرما و سرما را از او دور کن» .

پس از آن روز ، دیگر گرما و سرمایی احساس نکردم .

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «[فردا] مردی را روانه می کنم که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد و نمی گریزد» .

پس مردم ، گردن کشیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی علی علیه السلام فرستاد و پرچم را به او سپرد .

.

10145.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (أيضا) مسند البزّار عن أبى ليلى :قُلتُ لِعَلِىٍّ وكانَ يَسمُرُ مَعَهُ إنَّ النّاسَ قَد أنكَروا مِنكَ أن تَخرُجَ فِى الحَرِّ فِى الثَّوبِ الثَّقيلِ المَحشُوِّ ، وفِى الشِّتاءِ فِى المَلاءَتَينِ الخَفيفَتَينِ ! فَقالَ عَلِىٌّ : أوَلَم تَكُن مَعَنا ؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَعى أبا بَكرٍ فَعَقَدَ لَهُ اللِّواءَ ، ثُمَّ بَعَثَهُ فَسارَ بِالنّاسِ فَانهَزَمَ ، حَتّى إذا بَلَغَ ورَجَعَ دَعى عُمَرَ فَعَقَدَ لَهُ لِواءً ، فَسارَ ثُمَّ رَجَعَ مُنهَزِما بِالنّاسِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «لَأُعطِيَنَّ الرّايَةَ رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، يَفتَحُ اللّهُ لَهُ ، لَيسَ بِفَرّارٍ» ، فَأَرسَلَ إلَىَّ فَدَعانى ، فَأَتَيتُهُ وأنَا أرمَدُ لا اُبصِرُ شَيئا ، فَتَفَلَ فى عَينى وقالَ : «اللّهُمَّ اكفِهِ ألَمَ الحَرِّ وَالبَردِ» ، فَما آذانى حَرٌّ ولا بَردٌ بَعدُ . (1)10146.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (أيضا) الغارات عن أبى إسحاق السبيعى :كُنتُ عَلى عُنُقِ أبى يَومَ الجُمُعَهِ وأميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام يَخطُبُ وهُوَ يَتَرَوَّحُ بِكُمِّهِ ، فَقُلتُ : يا أبَه ، أميرُ المُؤمِنينَ يَجِدُ الحَرَّ ؟ فَقالَ لى : لا يَجِدُ حَرّا ولا بَردا ، ولكِنَّهُ غَسَلَ قَميصَهُ وهُوَ رَطبٌ ولا لَهُ غَيرُهُ فَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِهِ . (2) .

1- .مسند البزّار : ج 2 ص 136 ح 496 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 638 ح 1084 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 54 ح 13 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 497 ح 17 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج4 ص213 ، تاريخ دمشق : ج42 ص107 ح 8465 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 88 ح 575 كلّها نحوه .
2- .الغارات : ج 1 ص 98 .

10147.عنه علیه السلام (أیضا) مسند البزّار به نقل از ابو لیلی که شبانه روز با علی علیه السلام بود : به علی علیه السلام گفتم : مردم نمی پسندند که تو در گرما با لباس سنگین و کلفت بیرون می آیی و در زمستان با دو تکه پارچه !

علی علیه السلام فرمود : «مگر با ما نبوده ای ؟» .

گفتم : چرا .

فرمود : «پیامبر خدا ، ابو بکر را فرا خواند و برایش پرچم [فرماندهی] بست و سپس او را روانه کرد . او مردم را حرکت داد و شکست خورد و عقب نشست .

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وی ، عمر را فرا خواند و پرچم برایش بست و او نیز حرکت کرد و شکست خورد و بازگشت . پس پیامبر خدا فرمود : پرچم را به مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند . خدا پیروزش می کند و گریزنده نیست .

پس به سوی من فرستاد و مرا فرا خواند . به نزد او رفتم ، در حالی که چشم درد داشتم و جایی را نمی دیدم . پس ، آب دهان خود را بر چشمم نهاد و گفت : خدایا ! او را از گرما و سرما حفظ کن . از آن پس ، گرما و سرما مرا آزار نداد» .10148.عنه علیه السلام (أیضا لَمّا عادَهُ عبدُ اللّهِ بنُ جعفرٍ صَباحا) الغارات به نقل از ابو اسحاق سبیعی : من روز جمعه ای بر دوش پدرم بودم و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه می خواند و در همان حال آستینش را تکان می داد . من گفتم : ای پدر ! امیر مؤمنان احساس گرما می کند؟

پدرم گفت : [نه ،] او احساس گرما و سرما نمی کند ؛ امّا پیراهنش را شسته و هنوز نَم دارد و چون پیراهن دیگری ندارد ، آن را تکان می دهد [تا خشک شود] . .

13 / 9اللّهُمَّ اشفِهِ10146.امام على عليه السلام (نيز) الإمام عليّ عليه السلام :مَرِضتُ ، فَأَتى عَلَىَّ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وأنَا أقولُ : اللّهُمَّ إن كانَ أجَلى قَد حَضَرَ فَأَرِحنى ، وإن كانَ مُتَأَخِّرا فَارفَعنى ، وإن كانَ البَلاء فَصَبِّرنى . فَقالَ : ما قُلتَ ؟ فَأَعَدتُ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اللّهُمَّ اشفِهِ اللّهُمَّ عافِهِ . ثُمَّ قالَ : قُم . فَقُمتُ ، فَما عادَ لى ذلِکَ الوَجَعُ بَعدَهُ . (1)10147.امام على عليه السلام (نيز) عنه عليه السلام :اِشتَكَيتُ ، فَأتانِى النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وأنَا أقولُ : اللّهُمَّ إن كانَ أجَلى قَد حَضَرَ فَأَرِحنى ، وإن كانَ مُتَأَخِّرا فَاشفِنى أو عافِنى ، وإن كانَ بَلاءً فَصَبِّرنى . فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : كَيفَ قُلتَ ؟ فَأَعَدتُ عَلَيهِ ، فَمَسَحَ بِيَدِهِ ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ اشفِهِ أو عافِهِ . فَمَا اشتَكَيتُ وَجَعى ذاکَ بَعدُ . (2)10148.امام على عليه السلام (نيز در پاسخ به عبد اللّه بن جعفر كه صبحگاهى به) سنن الترمذى عن شعبه عن عمرو بن مرّه عن عبد اللّه بن سلمه عن الإمام علىّ عليه السلام قال :كُنتُ شاكيا ، فَمَرَّ بى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأنَا أقولُ : اللّهُمَّ إن كانَ أجَلى قَد حَضَرَ فَأَرِحنى ، وإن كانَ مُتَأَخِّرا فَارفَعنى ، وإن كانَ بَلاءً فَصَبِّرنى . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : كَيفَ قُلتَ ؟ قالَ : فَأَعادَ عَلَيهِ ما قالَ . قالَ : فَضَرَبَهُ بِرِجلِهِ ، فَقالَ : اللّهُمَّ عافِهِ أوِ اشفِهِ شُعبَهُ الشّاکُ فَمَا اشتَكَيتُ وَجَعى بَعدُ . (3) .

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 677 ح 4239 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 182 ح 637 كلاهما عن عبد اللّه بن سلمه .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 271 ح 1057 ، المناقب لابن المغازلى : ص 123 ح 161 كلاهما عن عبد اللّه بن سلمه .
3- .سنن الترمذى : ج 5 ص 560 ح 3564 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 228 ح 841 و ص 182 ح 637 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 697 ح 1192 ، صحيح ابن حبّان : ج 15 ص 388 ح 6940 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 312 ح 8861 ؛ الخرائج والجرائح : ج 1 ص 49 ح 68 نحوه .

13 / 9 خدایا ! او را شفا بده

13 / 9خدایا ! او را شفا بده10151.فاطمةُ الزَّهراءُ علیها السلام (فی جواب کیف أصبحتِ؟) امام علی علیه السلام :بیمار شدم و پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد من آمد ، در حالی که می گفتم : خدایا ! اگر مرگم در رسیده ، راحتم کن ، و اگر نرسیده ، مرا از جا بلند کن و اگر [این بیماری ،]بلا و امتحان است ، شکیبایی ام ده .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «چه گفتی؟» .

من [دعای خود را] تکرار کردم .

پیامبر خدا فرمود : «خدایا ! او را شفا بده . او را عافیت بخش !» .

سپس فرمود : «برخیز !» .

برخاستم و آن بیماری دیگر به سراغم نیامد .10152.الإمامُ الحسنُ علیه السلام (أیضا) امام علی علیه السلام :بیمار شدم و پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد من آمد ، در حالی که می گفتم : خدایا ! اگر اجلم سر رسیده ، راحتم کن ، و اگر هنوز مانده ، مرا شفا بده یا عافیت بخش و اگر بلاست ، شکیبایی ام ده .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «چه گفتی ؟» .

برایش تکرار کردم .

او با دستش [بر جای درد]کشید و فرمود : «خدایا ! او را شفا بده یا عافیتش بخش !» .

من از آن پس ، دیگر به آن درد ، مبتلا نشدم .10150.الأمالی للطوسی (به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری) سنن الترمذی به نقل از شُعبه از عمرو بن مُرّه ، از عبد اللّه بن سلمه ، از امام علی علیه السلام :بیمار بودم . پیامبر خدا بر من گذشت ، در حالی که می گفتم : خدایا ! اگر اجلم سر

رسیده ، راحتم کن ، و اگر هنوز نرسیده ، مرا از جا بلند کن ، و اگر بلاست ، شکیبایی ام ده .

پیامبر خدا فرمود : «چه گفتی؟» .

من گفته ام را تکرار کردم .

پیامبر صلی الله علیه و آله پایش را به من زد و فرمود : «خدایا! او را عافیت (یا شفا (1)) ده» .

من دیگر به آن بیماری مبتلا نشدم .

.

1- .تردید بین «عافیت» و «شفا» ، از شعبه (راوی سوم) است .

10151.فاطمه زهرا علیها السلام (در جواب : چگونه صبح کردی؟) الإمام علیّ علیه السلام :أخَذَتنِی الحُمّی لَیلَةً ، فَأسهَرَتنی ، فَسَهرَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِسَهَرِی ، فَباتَ لَیلَتَهُ بَینی وبَینَ مُصَلّاهُ ؛ یُصَلّی ما قُدِّرَ لَهُ ، ثُمَّ یَأتینی یَسألُنی ویَنظُرُ إلَیَّ ، فَلَم یَزَل ذلِکَ دَأبُهُ حَتّی أصبَحَ .

فَلَمّا صَلّی بِأَصحابِهِ الغَداةَ قالَ : اللّهُمَّ اشفِ عَلِیّا وعافِهِ ؛ فَإِنَّهُ أسهَرَنِی اللَّیلَةَ مِمّا بِهِ . (1)10152.امام حسن علیه السلام (نیز) اُسد الغابه عن أبی رافع فی هِجرَهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله : أمَرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله عَلِیّا أن یَلحَقَهُ بِالمَدینَهِ ، فَخَرَجَ عَلِیٌّ فی طَلَبِهِ بَعدَما أخرَجَ إلَیهِ أهلَهُ ، یَمشِی اللَّیلَ ویَکمُنُ (2) النَّهارَ ، حَتّی قَدِمَ المَدینَهَ . فَلَمّا بَلَغَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قُدومُهُ قالَ : اُدعوا لی عَلِیّا . قیلَ : یا رَسولَ اللّهِ ، لا یَقدِرُ أن یَمشِیَ . فَأتاهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ، فَلَمّا رَآهُ اعتَنَقَهُ وبَکی ؛ رَحمَهً لِما بِقَدَمَیهِ مِنَ الوَرَمِ ، وکانَتا تَقطُرانِ دَما ، فَتَفَلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فی یَدَیهِ ، ومَسَحَ بِهِما رِجلَیهِ ، ودَعا لَهُ بِالعافِیَهِ ، فَلَم یَشتَکِهِما حَتَّی استُشهِدَ رضی الله عنه . (3)13 / 10رَبِّ لا تَذَرنی فَردا !10155.عنه علیه السلام (أیضا) رسول اللّه صلی الله علیه و آله یَومَ الأحزابِ : اللّهُمَّ إنَّکَ أخَذتَ مِنّی عُبَیدَهَ بنَ الحارِثِ یَومَ بَدرٍ ، وحَمزَهَ بنَ عَبدِ المُطَّلِبِ یَومَ اُحُدٍ ، وهذا أخی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ؛ «رَبِّ لَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَ أَنتَ خَیْرُ الْوَ رِثِینَ» ! (4) .

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 369 ح 65 ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 814 ح 36 عن المقداد نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 220 من دون إسنادٍ إلی المعصوم ، بحار الأنوار : ج 38 ص 314 ح 18 .
2- .کَمَنَ: تَوارَی واسْتَخْفَی (مجمع البحرین: ج 3 ص 1596 «کمن») .
3- .اُسد الغابه : ج 4 ص 92 الرقم 3789 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 68 ح 8416 ؛ إعلام الوری : ج 1 ص 375 نحوه .
4- .کنز الفوائد : ج 1 ص 297 عن خالد بن یزید عن الإمام الباقر عن آبائه علیهم السلام ، تأویل الآیات الظاهره : ج 1 ص 329 ح 13 عن علیّ بن داوود عن رجل من ولد ربیعه بن عبد مناف ؛ المناقب للخوارزمی : ص 144 ح 166 عن حسین بن موسی عن أبیه عن آبائه عن الإمام علیّ علیهم السلامعنه صلی الله علیه و آله نحوه ، کنز العمّال : ج 10 ص 456 ح 30105 وج 11 ص 623 ح 33034 کلاهما نقلاً عن الدیلمی عن الإمام علیّ علیه السلام وفیها «الحارث» بدل «الحرث» وراجع السیره الحلبیّه : ج 2 ص 319 .

13 / 10 پروردگارا ! مرا تنها مگذار

10156.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (أیضا) امام علی علیه السلام :شبی تب کردم و تا صبح نخوابیدم . پیامبر خدا نیز به خاطر بیدار ماندن من ، بیدار مانْد و آن شب را در میان من و مصلّایش گذراند . مقداری نماز می خوانْد و سپس نزد من می آمد و از احوالم جویا می شد و مرا می نگریست و کارش این بود تا صبح شد . پس چون نماز صبح را با اصحابش خواند ، فرمود : «خدایا ! علی را شفا ده و عافیت بخش که او امشب مرا به خاطر بیماری اش بیدار نگهم داشت» .10153.امام حسین علیه السلام (نیز) أُسد الغابه به نقل از ابو رافع ، درباره هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله : پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد که خود را در مدینه به او برساند . علی علیه السلام پس از آن که خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله را حرکت داد، به دنبال ایشان، روان شد. شب ها راه می رفت و روزها پنهان می شد تا به مدینه رسید .

چون خبر ورودش به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید ، فرمود : «علی را برایم فرا بخوانید» .

گفته شد : ای پیامبر خدا ! نمی تواند راه برود .

پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمد و چون وی را دید ، دست در گردنش انداخت و بر پاهای وَرَم کرده و خون چکان او گریست . سپس آب دهانش را در دستان خود ریخت و با آن بر دو پای علی علیه السلام کشید و برایش عافیت خواست . پس از آن علی رضی الله عنه تا هنگام شهادت به دردِ پا مبتلا نشد .13 / 10پروردگارا ! مرا تنها مگذار10156.امام باقر علیه السلام (نیز) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احزاب : «خدایا ! در جنگ بدر ، عبیده بن حارث را از من گرفتی و در جنگ احد ، حمزه بن عبد المطّلب را و [امروز] ، این ، برادر من علی بن ابی طالب است . «پروردگارا ! مرا تنها مگذار و تو بهترین بازمانده ای» (1) » .

.

1- .اشاره است به آیه 89 از سوره انبیا .

10157.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (فى التَّوراه) شرح نهج البلاغه : لَمّا بارَزَ عَلِیٌّ عَمرا إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ما زالَ رافِعا يَدَيهِ ، مُقمِحا (1) رَأسَهُ نَحوَ السَّماءِ ، داعِيا رَبَّهُ قائِلاً : اللّهُمَّ إنَّکَ أخَذتَ مِنّى عُبَيدَهَ يَومَ بَدرٍ ، وحَمزَهَ يَومَ اُحُدٍ ، فَاحفَظ عَلَىَّ اليَومَ عَلِيّا ؛ «رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَ أنتَ خَيْرُ الْوَ رِثِينَ» (2) ! (3)10158.عنه صلى الله عليه و آله :مروج الذهب :كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعدَ أن قُتِلَ جَعفَرُ بنُ أبى طالِبٍ الطَّيّارُ بِمُؤتَهَ (4) مِن أرضِ الشّامِ لا يَبعَثُ بِعَلِیٍّ فى وَجهٍ مِنَ الوُجوهِ إلّا يَقولُ : «رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَ أنتَ خَيْرُ الْوَ رِثِينَ» ! (5)13 / 11اللّهُمَّ بِحَقِّ عَلِیٍّ اغفِر لِعَلِیٍّ !10161.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : لَأَقولَنَّ ما لَم أقُلهُ لِأَحَدٍ قَبلَ هذَا اليَومِ : سَأَلتُهُ [النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله]مَرَّهً أن يَدعُوَ لى بِالمَغفِرَهِ ، فَقالَ : أفعَلُ . ثُمَّ قامَ فَصَلّى ، فَلَمّا رَفَعَ يَدَهُ لِلدُّعاءِ استَمَعتُ عَلَيهِ ، فَإِذا هُوَ قائِلٌ : اللّهُمَّ بِحَقِّ عَلِیٍّ عِندَکَ اِغفِر لِعَلِیٍّ ! فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما هذا ؟ فَقالَ : أواحِدٌ أكرَمُ مِنکَ عَلَيهِ فَأستَشفِعَ بِهِ إلَيهِ ! (6) .

1- .الإقْماح : رَفْعُ الرأس وغَضُّ البَصَر (النهايه : ج 4 ص 106 «قمح») .
2- .الأنبياء : 89 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 61 ؛ بحار الأنوار : ج 39 ص 3 .
4- .مُؤْتَه : قريه من أرض البَلْقاء بطَرَف الشام الذى يَخرُج منه أهلُه إلى الحجاز ، وهى قريبه من الكَرَک (المصباح المنير : ص 584 «مؤته») .
5- .مروج الذهب : ج 2 ص 434 .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 316 ح 625 .

13 / 11 خدایا ! به حقّ علی ، علی را بیامرز

10162.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :شرح نهج البلاغه :چون علی علیه السلام با عمرو [بن عبد ود] به مبارزه پرداخت ، پیامبر خدا ، پیوسته دستانش بالا بود و با چشمانی فرو هشته ، سر به آسمان داشت و پروردگارش را می خواند و چنین گفت : «خدایا ! در جنگ بدر ، عبیده را از من گرفتی و در جنگ احد ، حمزه را . پس امروز ، علی را برایم حفظ فرما . «پروردگارا ! مرا تنها مگذار ، هر چند که تو بهترین بازمانده ای» » .10157.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در تورات آمده است) مروج الذهب:پیامبر خدا ، پس از آن که جعفر بن ابی طالب طیّار در مؤته (1) شام شهید شد ، علی علیه السلام را هیچ کجا نمی فرستاد ، مگر آن که می گفت : «پروردگار من ! مرا تنها مگذار و تو بهترین بازمانده ای» .13 / 11خدایا ! به حقّ علی ، علی را بیامرز10160.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : چیزی را می گویم که پیش از امروز به کسی نگفته ام . یک بار از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستم که برای من آمرزش بخواهد . فرمود : «[دعا] می کنم» .

پس برخاست و نماز گزارد و چون دستانش را به دعا بلند کرد ، گوش فرا دادم ، شنیدم که می گوید : «خدایا ، به حقّ علی نزد تو ، علی را بیامرز !» .

گفتم : ای پیامبر خدا ! این چه [دعایی] است؟

فرمود : «آیا نزد خدا کسی گرامی تر از تو هست که با او به خدا شفاعت جویم؟ !» .

.

1- .مؤته ، آبادی ای از سرزمین بلقا ، میان حجاز و شام و در نزدیکی کَرَک است (المصباح المنیر : ذیل «مؤته») .

13 / 12جَوامِعُ أدعِيَهِ النَّبِىِّ10163.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :مَرِضتُ مَرَّةً مَرَضا فَعادَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَدَخَلَ عَلَىَّ وأنَا مُضطَجِعٌ ، فَأتى إلى جَنبى ، ثُمَّ سَجّانى بِثَوبِهِ ، فَلَمّا رَآنى قَد ضَعُفتُ قامَ إلَى المَسجِدِ يُصَلّى ، فَلَمّا قَضى صَلاتَهُ جاءَ فَرَفَعَ الثَّوبَ عَنّى ، ثُمَّ قالَ : «قُم يا عَلِىُّ فَقَد بَرَأتَ» ، فَقُمتُ ، فَكَأنّى مَا اشتَكَيتُ قَبلَ ذلِکَ ، فَقالَ ما سَأَلتُ رَبّى شَيئا إلّا أعطانى ، وما سَأَلتُ شَيئا لى إلّا سَأَلتُ لَکَ مِثلَهُ . (1)10164.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (فى التَّوراهِ) عنه عليه السلام :وَجَعتُ وَجَعا ، فَأتَيتُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَأقامَنى فى مَكانِهِ وقامَ يُصَلّى ، وألقى عَلَىَّ طَرَفَ ثَوبِهِ ، ثُمَّ قالَ : قَد بَرَأتَ يَابنَ أبى طالِبٍ ، لا بَأسَ عَلَيکَ ؛ ما سَأَلتُ اللّهَ شَيئا إلّا سَأَلتُ لَکَ مِثلَهُ ، ولا سَأَلتُ اللّهَ شَيئا إلّا أعطانيهِ ، غَيرَ أنَّهُ قيلَ لى : إنّهُ لا نَبِىَّ بَعدَکَ . (2)10165.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :دَخَلتُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى المَسجِدِ وهُوَ فى مُصَلّىً لَهُ فى بَعضِ حُجَرِهِ ، فَقالَ : يا عَلِىُّ ، بِتُّ لَيلَتى هذِهِ حَيثُ تَرى اُصَلّى وأسأَلُ رَبّى تَعالَى ، فَما سَأَلتُ رَبّى شَيئا إلّا سَأَلتُ لَکَ مِثلَهُ ، وما سَأَلتُ مِن شَىءٍ إلّا أعطانى ، إلّا أنَّهُ قيلَ لى : لا نَبِىَّ بَعدى . (3) .

1- .تاريخ دمشق: ج 42 ص 311 ح 8859، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 262 ح 146، المناقب للخوارزمى: ص143 ح164 ، فرائد السمطين : ج1 ص220 ح171 كلّها عن سليمان بن عبد اللّه بن الحارث.
2- .المعجم الأوسط : ج 8 ص 47 ح 7917 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 263 ح 147 نحوه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 310 ح 8858 ، المناقب لابن المغازلى : ص 135 ح 178 نحوه وكلّها عن عبد اللّه بن الحارث ، فرائد السمطين : ج 1 ص 221 ح 172 عن عبد اللّه بن الحرث ، كنز العمّال : ج 13 ص 170 ح 36513 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 311 ح 8860 عن أبان بن تغلب عن الإمام الصادق عليه السلام وراجع أنساب الأشراف : ج 2 ص 357 .

13 / 12 دعاهای جامع پیامبر برای امام

13 / 12دعاهای جامع پیامبر برای امام10163.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :یک بار بیمار شدم . پس پیامبر خدا از من عیادت کرد و در حالی که بر پهلو خوابیده بودم ، به نزد من آمد و کنارم نشست و مرا با لباسش پوشانید و چون ضعفم را دید ، برخاست و به مسجد رفت و نماز گزارد و چون نمازش پایان یافت ، آمد و لباسش را از روی من برداشت و فرمود: «ای علی ! برخیز که بهبود یافته ای» .

من برخاستم ، گویی که پیش از این ، هیچ دردی نداشته ام ؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «از پروردگارم چیزی نخواستم ، جز آن که به من داد و هیچ چیز برای خود نخواستم ، مگر آن که مانندش را برای تو خواستم» .10164.امام صادق علیه السلام (در تورات آمده است) امام علی علیه السلام :به دردی دچار شدم . نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم . او مرا در جای خود نشاند و به نماز ایستاد و گوشه لباسش را رویم انداخت و سپس فرمود : «ای پسر ابو طالب ! بهبود یافته ای و هیچ ناراحتی ای نداری . چیزی از خدا نخواستم ، مگر آن که مانند آن را برای تو خواستم ، و چیزی از خدا نخواستم ، مگر آن که به من عطا کرد ، جز آن که به من گفته شد : « پس از تو هیچ پیامبری نیست » .10165.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :در مسجد به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و او در مصلّای خود در یکی از اتاق هایش بود . به من فرمود : «ای علی ! امشب را در همین جا که می بینی به صبح آوردم . نماز می خواندم و از خدایم درخواست می کردم . چیزی از او نخواستم ، جز آن که مانندش را برای تو خواستم و چیزی از خدا نخواستم ، مگر آن که به من عطا کرد ، جز آن که به من گفته شد : هیچ پیامبری پس از من نیست» .

.

10166.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به ابو ذر) تاریخ دمشق عن عبداللّه بن الحارث:قُلتُ لِعَلِیٍّ بن أبی طالِبٍ رضی الله عنه : أخبِرنی بِأفضَلِ مَنزِلَتِکَ مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، قالَ : نَعَم ؛ بَینا أنَا نائِمٌ عِندَهُ وهُوَ یُصَلّی ، فَلَمّا فَرَغَ مِن صَلاتِهِ قالَ : یا عَلِیُّ ، ما سَألتُ مِنَ اللّهِ عزَّ وجَلَّ مِنَ الخَیرِ شَیئا إلّا سَألتُ لَکَ مِثلَهُ ، ومَا استَعَذتُ اللّهَ مِنَ الشَّرِّ إلّا استَعَذتُ لَکَ مِثلَهُ . (1)10167.امام علی علیه السلام (در وصف پرهیزگاران) کتاب سلیم بن قیس عن المقداد :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله [لِعَلِیٍّ علیه السلام] : أبشِر یا أخی ! قالَ ذلِکَ وأصحابُهُ حَولَهُ یَسمَعونَ فَقال عَلِیٌّ علیه السلام : بَشَّرَکَ اللّهُ بِخَیرٍ یا رَسولَ اللّهِ ، وجَعَلَنی فِداکَ ! قالَ : إنّی لَم أسأَلِ اللّهَ شَیئا إلّا أعطانیهِ ، ولَم أسأل لِنَفسی شَیئا إلّا سَألتُ لَکَ مِثلَهُ ؛ إنّی دَعَوتُ اللّهِ أن یُؤاخِیَ بَینی وبَینَکَ فَفَعَلَ ، وسَألتُهُ أن یَجعَلَکَ وَلِیَّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی فَفَعَلَ ، وسَألتُهُ إذا ألبَسَنی ثَوبَ النُّبُوَّهِ وَالرِّسالَهِ أن یُلبِسَکَ ثَوبَ الوَصِیَّهِ وَالشَّجاعَهِ فَفَعَلَ ، وسَألتُهُ أن یَجعَلَکَ وَصِیّی ووارِثی وخازِنَ عِلمی فَفَعَلَ . (2)10168.عنه علیه السلام (أیضا) الإمام الصادق علیه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَمّا نَزَلَ قُدَیدَ (3) قالَلِعَلِیٍّ علیه السلام : یا عَلِیُّ ، إنّی سَألتُ رَبّی أن یُوالِیَ بَینی وبَینَکَ فَفَعَلَ ، وسَألتُ رَبّی أن یُؤاخِیَ بَینی وبَینَکَ فَفَعَلَ ، وسَألتُ رَبّی أن یَجعَلَکَ وَصِیّی فَفَعَلَ .

فَقالَ رَجُلانِ مِن قُرَیشٍ : وَاللّهِ لَصاعٌ مِن تَمرٍ فی شَنٍّ (4) بالٍ أحَبُّ إلَینا مِمّا سَألَ مُحَمَّدٌ رَبَّهُ ! فَهَلّا سَألَ رَبَّهُ مَلَکا یَعضُدُهُ عَلی عَدُوِّهِ ، أو کَنزا یَستَغنی بِهِ عَن فاقَتِهِ ! وَاللّهِ ما دَعاهُ إلی حَقٍّ ولا باطِلٍ إلّا أجابَهُ إلَیهِ .

فَأَنزَلَ اللّهُ سُبحانَهُ وتَعالی : «فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَ ضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ» (5) . (6) .

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 309 ح 8857 ، ذخائر العقبی : ص 115 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 218 ح 169 .
2- .کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 814 ح 36 .
3- .قُدَیْد : اسم موضع قرب مکّه (معجم البلدان : ج 4 ص 313) .
4- .الشَّنّ : الخَلَق من کلّ آنیه صُنعت من جلد (لسان العرب : ج 13 ص 241 «شنن») .
5- .هود : 12 .

6- .الكافى : ج 8 ص 378 ح 572 عن عمّار بن سويد ، الأمالى للمفيد : ص 279 ح 5 عن عمر بن يزيد ، الأمالى للطوسى : ص 107 ح 164 ، بشاره المصطفى : ص 237 كلاهما عن عمّار بن يزيد وكلّها نحوه ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 141 ح 11 عن عمّار بن سويد وفيه «غدير» بدل «قديد» .

10169.عنه علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن حارث : به علی بن ابی طالب علیه السلام گفتم : مرا از بالاترین منزلتت نزد پیامبر خدا آگاه کن .

گفت : باشد . روزی خوابیده بودم و پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند . چون از نمازش فارغ شد ، گفت : «ای علی ! هیچ خیری از خدای عز و جل نخواستم ، مگر آن که مانندش را برای تو خواستم ، و از هیچ شرّی به خدا پناه نبردم ، جز آن که برای تو نیز از آن پناه خواستم» .10170.عنه علیه السلام :کتاب سلیم بن قیس به نقل از مقداد : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «مژده ات باد ای برادر من!» . کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی بود که اصحاب پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله ، آن را می شنیدند .

علی علیه السلام گفت : خدایت بشارت خیر دهد ، و مرا فدای تو کند ای پیامبر خدا!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «چیزی از خدا نخواستم ، مگر آن که عطایم کرد ، و چیزی برای خود نخواستم ، جز آن که مانندش را برای تو خواستم . من از خدا خواستم که بین من و تو برادری قرار دهد ، و قرار داد . از او خواستم که تو را پس از من ولیّ هر مؤمنی کند ، و چنین کرد . از او خواستم چون به من لباس نبوّت و رسالت پوشانده ، به تو لباس وصایت و شجاعت بپوشاند ، که پوشانْد . از او خواستم که تو را وصیّ و وارث و خزانه دار علم من قرار دهد ، که قرار داد» .10171.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (مِن دعاءٍ کانَ یَدعُو بهِ کثیرا) امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا ، چون در قُدَیْد (1) توقّف کرد ، به علی علیه السلام فرمود : «ای علی ! من از پروردگارم خواستم که میان من و تو پیوند ولایت ایجاد کند ، که چنین کرد . از پروردگارم خواستم که میان من و تو برادری قرار دهد ، که قرار داد . از پروردگارم خواستم که تو را وصیّ من قرار دهد ، که قرار داد» .

دو مرد قریشی گفتند : به خدا سوگند ، نزد ما یک من خرما در مشکی کهنه ، محبوب تر از چیزی است که محمّد از پروردگارش خواست! چرا از پروردگارش فرشته ای نخواست تا او را بر دشمنش یاری دهد یا گنجی که از فقرش رهایی دهد ؟ به خدا سوگند ، او از خدا هیچ حق و باطلی نخواسته ، مگر آن که اجابتش کرده است .

پس خداوندِ منزّهِ والا نازل کرد : «نکند برخی از آنچه را به تو وحی می شود ، واگذاری و بدان دل تنگ داری» . .

1- .قُدَیْد ، نام مکانی در نزدیکی مکّه است (معجم البلدان : ج 4 ص313).در تفسیر العیاشی به جای «قدید»،«غدیر» آمده است.

10168.امام علی علیه السلام (نیز در توصیف پرهیزگاران) تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :أخبَرَتنی أسماءُ بِنتُ عُمَیسٍ أنَّها رَمَقَت رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَلَم یَزَل یَدعو لَهُما خاصَّةً یَعنی عَلِیّا وفاطِمَهَ لا یُشرِکُهُما بِدُعائِهِ أحَدا . (1)راجع : ج 8 ص 224 (سألت ربّی فیک خمس خصال) .

.

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 312 ، المعجم الکبیر : ج 22 ص 412 ح 1022 و ج 24 ص 135 ح 362 ، حلیه الأولیاء : ج 2 ص 75 ح 158 ، المناقب للخوارزمی : ص 340 ح 359 .

10170.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : اسماء بنت عمیس به من خبر داد که مدّت زیادی به پیامبر صلی الله علیه و آله چشم دوخته و دیده که او پیوسته و تنها برای علی و فاطمه علیهما السلام دعا می کند و کس دیگری را در دعایش شریک آن دو نمی کند .ر . ک : ج 8 ص 225 (از پروردگارم پنج ویژگی برای تو درخواست کردم).

.

الفصل الرابع عشر : عروج النبىّ من صدر الوصيّكانت الأيّام الأخيره من عمر رسول اللّه صلى الله عليه و آله أيّاما عجيبةً ، فقد كانت لعلىّ عليه السلام أيّاما حافلةً بالغموم ، زاخرةً بالآلام ، مليئه بالمتاعب والمحن ، وكانت للسّاسه آنذاک أيّام عمل ، ومثابره وتخطيط للاستحواذ على الخلافه وسعى لرسم السياسه القادمه ، وتفكير بالغد وبما يليه ... أمر رسول اللّه صلى الله عليه و آله بتجهيز الجيش لحرب الروم ، فتعبّأ الجيش وفيه وجوه بارزه ، وعقد صلى الله عليه و آله اللواء بنفسه ودفعه إلى أسامه بن زيد . وكان صغر سنّه قد شكّل ذريعه بأيدى الساسه للاعتراض عليه إخفاءً للبواعث الحقيقيّه التى كانت تدفعهم إلى التلكّؤ والتباطؤ فى الحركه فى وقت كان النبىّ صلى الله عليه و آله على فراش المرض يعانى من الحمّى . ولمّا علم بتثاقلهم قام من فراشه ، وتوجّه نحو المسجد بجسم محموم ورأس معصوب ، وأنبأ المسلمين بالتّبعات الذميمه الشاذّه لفتورهم وتقاعسهم، ثمّ قال : «أنفِذوا جيش أسامه» (1) . بَيْد أنّ ساسه الدنيا حالوا دون الإنفاذ من خلال توقّف دام أكثر من خمسه عشر يوما. (2) وكان رسول اللّه صلى الله عليه و آله يطوى اللحظات الأخيره من حياته . ووهب الإمام عليّا عليه السلام درعه ، ولواءه ، وجعله وصيّه (3) ، ونقل إليه علوما لاتُحصى عِبر نجوى طويله (4) . وبينا كان يلفظ كلمته الأخيره : «لا ، مَعَ الرَّفيقِ الأَعلى» فاضت روحه المقدّسه الطاهره وهو فى حجر الإمام عليه السلام . وعرجت تلک الروح الزكيّه المطهّره نحو الرفيق الأعلى من صدر حبيبه ونجيّه ورفيق دربه وحاميه وحافظ سرّه والذابّ عنه بلا منازع : أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام . (5) إنّه الإمام عليه السلام والغمّ متراكم جاثم على صدره ، والعيون عَبرى ، والقلب حزين ، ملىء غصّةً لفقد رسول اللّه صلى الله عليه و آله مَن يلى غسله والملائكه أعوانه ، والفضل بن عبّاس معه (6) ... ثمّ كفّنه ، وكشف عن وجهه ، وبينا كانت دموعه تنهمر على خدّيه ، ناداه بصوت حزين وهو يغصّ فى عبرته ، والحزن يعصر قلبه : «بَأبى أنتَ وأُمّى ، طِبتَ حَيّا ومَيِّتا ...» . وصلّى على جثمانه الطاهر ، ثمّ صلّى عليه الصحابه جماعةً ، جماعةً . ودفنه حيث فاضت روحه المقدّسه الشريفه (7) ، وعاونه على الدفن جماعه منهم أوس بن خولّى ، والفضل بن عبّاس . (8)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 189191 ، المغازى : ج 3 ص 11171120 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 113 ، الإرشاد : ج 1 ص 180184 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 189191 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 113 وفيه «واعتلّ أربعه عشر يوما» .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 185 .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 186 .
5- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 262 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 197 ؛ الطبقات الكبرى : ج 2 ص 263 و ص 277 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 211 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 312 .
7- .الإرشاد : ج 1 ص 187 .
8- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 291 و 301 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 213 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 314 و 315 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 188 .

فصل چهاردهم : عروج پیامبر از سینه وصی

فصل چهاردهم : عروج پیامبر از سینه وصیروزهای پایانی عمر پیامبر خدا ، روزهایی شگفت است و برای علی علیه السلام ، آکنده از غم ، سرشار از درد و مملوّ از رنج ، و برای سیاستمداران ، روزهای تلاش ، چاره جویی و کوشش برای رقم زدن سیاست فردا و فرداها . . . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد تا سپاهی را برای نبرد با رومیان سامان دهند . سپاه ، سامان یافت و چهره های برجسته ای در آن حضور یافتند و پیامبر صلی الله علیه و آله خود پرچم را بست و به دست اسامه داد . جوان بودن فرمانده ، بهانه ای به دست سیاستمداران داد تا با اعتراض به آن ، انگیزه های اصلی خود را در تأخیر حرکت سپاه و سهل انگاری در آن ، پنهان دارند . پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری از تب می سوخت . در آن حال و هوا ، چون از سهل انگاری ها آگاهی یافت ، از بستر به پا خاست و با تن رنجور ، آهنگ مسجد کرد و مسلمانان را از پیامدهای ناهنجار سستی ها آگاهاند و آن گاه فرمود : سپاه اسامه را حرکت دهید . امّا سیاستبازان ، با درنگی که بیش از پانزده روز طول کشید ، عملاً از اعزام سپاه ، جلوگیری کردند . پیامبر خدا که آخرین لحظات زندگانی را می گذرانْد ، زره و پرچم خود را به علی علیه السلام بخشید و او را وصیّ خود قرار داد و در ضمنِ نجوایی طولانی ، علوم بی شماری را به امیر مؤمنان انتقال داد و در حالی که آخرین جمله را بر زبان می راند که : «لا ، مع الرفیق الأعلی» (1) در آغوش علی علیه السلام ، زندگی را بدرود گفت و روح مطهّرش از روی سینه همبَر و همراهش ، همگام و مدافع بی بدیل و رازدار بی نظیرش علی علیه السلام به سوی «رفیق اَعلی» پر کشید . اکنون علی علیه السلام است و انبوه غمِ نشسته بر دل . علی علیه السلام ، پیامبر خدا را با چشمانی اشکبار و قلبی آکنده از غم با یاری فرشتگان و فضل بن عبّاس ، غسل داد و کفن کرد . سپس چهره پیامبر خدا را گشود و در حالی که سرشک از دیده جاری داشت ، با صدایی شکسته در گلو که انبوه انبوه ، اندوه و درد و رنج را فریاد می کرد ، گفت : پدر و مادرم فدایت باد ! پاک زیستی و پاکیزه رفتی ... . و بر آن پیکر مطهّر ، نماز گزارد و سپس اصحاب ، دسته دسته ، بر آن پیکر پاک ، نماز گزاردند . امام علی علیه السلام با همکاری اوس بن خولی و فضل بن عبّاس ، پیکر مطهّر پیامبر خدا را در همان جا که روح شریفش پر کشیده بود ، به خاک سپرد .

.

1- .این جمله بدین معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله ، خواستار خروج از دنیا و رفتن به پیشگاه الهی است . لغویان و محدّثان ، دو معنا برای «رفیق اعلی» ذکر کرده اند : یکی به معنای خداوند ، از آن جا که «رفیق» ، از نام های خداوند است ، و دیگری جایی در پیشگاه قُرب الهی که ویژه پیامبران ، صدّیقان ، شهیدان ، صالحان و دیگر مقرّبان درگاه خداوند است .

ص: 464

. .

ص: 465

. .

10174.عيسى عليه السلام :الإرشاد :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ لا يُفارِقُهُ [صلى الله عليه و آله]إلّا لِضَرورَةٍ ، فَقامَ فى بَعضِ شُؤونِهِ ، فَأفاقَ صلى الله عليه و آله إفاقَةً فَافتَقَدَ عَلِيّا عليه السلام ، فَقالَ وأزواجُهُ حَولَهُ : اُدعوا لى أخى وصاحِبى . وعاوَدَهُ الضَّعفُ فَأصمَتَ . فَقالَت عائِشَهُ : اُدعوا لَهُ أبا بَكرٍ ، فَدُعِىَ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ فَقَعَدَ عِندَ رَأسِهِ ، فَلَمّا فَتَحَ عَينَهُ نَظَرَ إلَيهِ وأعرَضَ عَنهُ بِوَجهِهِ ، فَقامَ أبو بَكرٍ وقالَ : لَو كانَ لَهُ إلَىَّ حاجَهٌ لَأفضى بِها إلَىَّ .

فَلَمّا خَرَجَ أعادَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله القَولَ ثانِيَهً وقالَ : اُدعوا لى أخى وصاحِبى . فَقالَت حَفصَهُ : اُدعوا لَهُ عُمَرَ ، فَدُعِىَ ، فَلَمّا حَضَرَ رَآهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فَأعرَضَ عَنهُ ، فَانصَرَفَ .

ثُمَّ قالَ صلى الله عليه و آله : اُدعوا لى أخى وصاحِبى . فَقالَت اُمُّ سَلَمَهَ : اُدعوا لَهُ عَلِيّا ؛ فَإِنَّهُ لا يُريدُ غَيرَهُ . فَدُعِىَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَلَمّا دَنا مِنهُ أومَأَ إلَيهِ ، فَأكَبَّ عَلَيهِ ، فَناجاهُ رسَولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله طَويلاً ، ثُمَّ قامَ فَجَلَسَ ناحِيَهً حَتّى أغفى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ لَهُ النّاسُ : مَا الَّذى أوعَزَ إلَيكَ يا أبَا الحَسَنِ ؟ فَقالَ : عَلَّمَنى ألفَ بابٍ ؛ فَتَحَ لى كُلُّ بابٍ ألفَ بابٍ ، ووَصّانى بِما أنَا قائِمٌ بِهِ إن شاءَ اللّهُ .

ثُمَّ ثَقُلَ صلى الله عليه و آله وحَضَرَهُ المَوتُ وأميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام حاضِرٌ عِندَهُ ، فَلَمّا قَرُبَ خُروجُ نَفسِهِ قالَ لَهُ : ضَع رَأسى يا عَلِىُّ فى حِجرِكَ ؛ فَقَد جاءَ أمرُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، فَإِذا فاضَت نَفسى فَتَناوَلها بِيَدِكَ وَامسَح بِها وَجهَكَ ، ثُمَّ وَجِّهنى إلَى القِبلَهِ ، وتَوَلَّ أمرى ، وصَلِّ عَلَىَّ أوَّلَ النّاسِ ، ولا تُفارِقنى حَتّى تُوارِيَنى فى رَمسى ، وَاستَعِن بِاللّهِ تَعالى . فَأخَذَ عَلِىٌّ عليه السلام رَأسَهُ فَوَضَعَهُ فى حِجرِهِ ، فَاُغمِىَ عَلَيهِ ، فَأكَبَّت فاطِمَهُ عليها السلام تَنظُرُ فى وَجهِهِ وتَندُبُهُ وتَبكى وتَقولُ :

وأبيَضُ يُستَسقَى الغَمامُ بِوَجهِهِ

ثِمالُ (1) اليَتامى عِصمَهٌ لِلأَرامِلِ

فَفَتَحَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَينَيهِ ، وقالَ بِصَوتٍ ضَئيلٍ : يا بُنَيَّهُ ، هذا قَولُ عَمِّكِ أبى طالِبٍ ، لا تَقولِيهِ ، ولكِن قُولى : «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَبِكُمْ» (2) .

فَبَكَت طَويلاً ، فَأومَأ إلَيها بِالدُّنُوِّ مِنهُ ، فَدَنَت ، فَأسَرَّ إلَيها شَيئا تَهَلّلَ لَهُ وَجهُها .

ثُمَّ قَضى صلى الله عليه و آله وَيدُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام اليُمنى تَحتَ حَنَكِهِ (3) ، فَفاضَت نَفسُهُ صلى الله عليه و آله فيها ، فَرَفَعَها إلى وَجهِهِ فَمَسَحَهُ بِها ، ثُمَّ وَجَّهَهُ ، وغَمَّضَهُ ، ومَدَّ عَلَيهِ إزارَهُ ، وَاشتَغَلَ بِالنَّظَرِ فى أمرِهِ . (4) .

1- .الثِّمال : المَلْجأ والغِياث . وقيل : هو المُطْعِم فى الشِّدّه (النهايه : ج 1 ص 222 «ثمل») .
2- .آل عمران : 144 .
3- .الحَنَک : باطن أعلى الفم من داخل . وقيل : هو الأسفل فى طرف مُقدَّم اللَّحْيَيْن من أسفلهما (لسان العرب:ج10 ص416 «حنک»).
4- .الإرشاد : ج 1 ص 185 .

10175.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الإرشاد:امیر مؤمنان ، در بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه از او جدا نمی شد ، جز به ضرورت . [یک بار]چون برای کاری بیرون رفت ، پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی بهبود یافت و علی علیه السلام را ندید . پس در حالی که همسرانش پیرامونش بودند ، فرمود : «برادر و همراهم را به نزدم فرا بخوانید» و دوباره بی حال گشته ، ساکت شد .

عایشه گفت : ابو بکر را نزدش بیاورید . او فرا خوانده شد و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و بالای سر ایشان نشست . چون پیامبر صلی الله علیه و آله چشمانش را گشود و او را دید ، از او رو گردانید . ابو بکر برخاست و گفت : اگر با من کاری داشت ، مرا از آن آگاه می کرد .

هنگام بیرون رفتن ابو بکر ، پیامبر صلی الله علیه و آله سخنش را تکرار کرد و فرمود : «برادر و همراهم را به نزدم فرا بخوانید» .

حفصه گفت : عمر را برایش فرا بخوانید .

او را فرا خواندند . چون حاضر شد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید ، از وی نیز رو گردانید و او هم بازگشت .

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «برادر و همراهم را به نزدم فرا بخوانید» .

امّ سلمه گفت : علی را برایش بیاورید که جز او را نمی خواهد .

امیر مؤمنان ، فرا خوانده شد و چون به او نزدیک شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، اشاره ای به او کرد . علی علیه السلام خم شد و پیامبر صلی الله علیه و آله مدّت زیادی با او نجوا کرد . سپس برخاست و در کناری نشست تا پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب رفت .

مردم به او گفتند : ای ابو الحسن ! چه چیزی با تو در میان نهاد؟

گفت : «هزار باب علم به من آموخت که هر کدامش هزار باب را بر من گشود و مرا به چیزی وصیّت کرد که اگر خدا بخواهد ، بدان اقدام می

کنم» .

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سنگین شد و به حال احتضار افتاد و امیر مؤمنان ، نزدش بود . چون زمان آن رسید که جان از کالبدش به در رود ، به علی علیه السلام فرمود : «ای علی! سرم را بر دامنت بگذار که امر الهی رسید و پس از بیرون رفتن جانم ، آن را به دست گیر و به صورتت بکش . سپس مرا رو به قبله کن (1) و کار [غسل و کفن]مرا خود به عهده بگیر و پیش از همه مردم بر من نماز بگزار و از من جدا مشو تا مرا در گور نهی و از خدای متعال یاری بخواه» .

علی علیه السلام ، سرِ پیامبر صلی الله علیه و آله را به دامن گرفت و ایشان از حال رفت . پس فاطمه علیها السلام خود را بر او افکند و به صورتش می نگریست و ناله می زد و می گریست و می گفت :

سپیدرویی که از ابرها با روی او باران می طلبند

فریادرس یتیمان ، پناه بیوه زنان .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله چشمانش را گشود و با آوای ضعیفی گفت: «دخترم! این گفته عمویت ابوطالب است . آن را مگو، بلکه بگو : «و محمّد ، جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند . آیا اگر او بمیرد یا کشته شود ، از عقیده خود باز می گردید؟» » .

فاطمه علیها السلام زمانی دراز گریست و پیامبر صلی الله علیه و آله به او اشاره کرد که نزدیک آید . فاطمه علیها السلام نزدیک شد و پیامبر صلی الله علیه و آله رازی را به او گفت که چهره اش شکفت .

سپس در حالی که دست راست امیر مؤمنان در زیر چانه پیامبر خدا بود، روحش پَر کشید . پس آن (دست) را بالا آورد و بر صورت خود کشید . سپس ، او را رو به قبله نمود و چشمانش را بست و جامه اش را به رویش کشید و به تدبیر امور پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت . .

1- .محتضر باید پیش از مرگ ، رو به قبله باشد . از این رو محتمل است در عبارت ، تصحیفی رخ داده باشد و یا عبارت ، تأکید باشد . (م)

10176.عنه صلى الله عليه و آله :كنز العمّال عن حذيفه بن اليمان :دَخَلتُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى مَرَضِهِ الَّذى قُبِضَ فيهِ ، فَرَأَيتُهُ يَتَسانَدُ إلى عَلِيٍّ ، فَأَرَدتُ أن اُنَحِّيَهُ وأجلِسَ مَكانَهُ ، فَقُلتُ : يا أبَا الحَسَنِ ، ما أراكَ إلّا تَعِبتَ فى لَيلَتِکَ هذِهِ ، فَلَو تَنَحَّيتَ فَأَعنَتُکَ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : دَعهُ ؛ فَهُوَ أحَقُّ بِمَكانِهِ مِنکَ . (1)10177.عنه صلى الله عليه و آله :الطبقات الكبرى عن عبد اللّه بن محمّد بن عمر بن علىّ بن أبى طالب عن أبيه عن جدّه :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى مَرَضِهِ : اُدعوا لى أخى . قالَ : فَدُعِىَ لَهُ عَلِىٌّ . فَقالَ : اُدنُ مِنّى . فَدَنَوتُ مِنهُ ، فَاستَنَدَ إلَىَّ فَلَم يَزَل مُستَنِدا إلَىَّ وإنَّهُ لَيُكَلِّمُنى حَتّى إنَّ بَعضَ ريقِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله لَيُصيبُنى ، ثُمَّ نُزِلَ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وثَقُلَ فى حِجرى ، فَصِحتُ : يا عَبّاسُ ، أدرِكنى فَإنّى هالِکٌ ! فَجاءَ العَبّاسُ ، فَكانَ جَهدُهُما جَميعا أن أضجَعاهُ . (2)10174.عيسى عليه السلام :مسند ابن حنبل عن اُمّ موسى عن اُمّ سلمه :وَالَّذى أحلِفُ بِهِ ، إن كانَ عَلِىٌّ لَأَقرَبَ النّاسِ عَهدا بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، قالَت : عُدنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله غَداةً بَعدَ غَداةٍ يَقولُ : «جاءَ عَلِىٌّ ؟» مِرارا . قالَت : وأظُنُّهُ كانَ بَعَثَهُ فى حاجَةٍ ، قالَت : فَجاءَ بَعدُ فَظَنَنتُ أنَّ لَهُ إلَيهِ حاجَةٌ ، فَخَرَجنا مِنَ البَيتِ فَقَعَدنا عِندَ البابِ ، فَكُنتُ مِن أدناهُم إلَى البابِ ، فَأَكَبَّ عَلَيهِ عَلِىٌّ فَجَعَلَ يُسارُّهُ ويُناجيهِ ، ثُمَّ قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن يَومِهِ ذلِکَ ، فَكانَ أقرَبَ النّاسِ بِهِ عَهدا . (3) .

1- .كنز العمّال : ج 16 ص 228 ح 44266 نقلاً عن ابن عساكر ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 608 ح 1107 نحوه .
2- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 263 .
3- .مسند ابن حنبل : ج 10 ص 190 ح 26627 ، المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 149 ح 4671 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 686 ح 1171 وفيهما «قالت فاطمه» بعد «مرارا» ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 494 ح 3 ، المعجم الكبير : ج 23 ص 375 ح 887 نحوه ، مسند أبى يعلى : ج 6 ص 271 ح 6932 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 394 ح 9008 ، تاريخ أصبهان : ج 1 ص 301 الرقم 523 ؛ العمده : ص 287 ح 466 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 282 ح 594 وفيهما «قالت فاطمه عليها السلام » بعد «مرارا» .

10175.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کنز العمّال به نقل از حذیفه بن یمان : در بیماری منجر به فوت پیامبر خدا به نزدش رفتم . او را دیدم که به علی علیه السلام تکیه زده بود . خواستم علی علیه السلام را دور کنم و خود به جایش بنشینم. پس گفتم: ای ابوالحسن ! می بینم که امشب خسته شده ای . کاش کنار می رفتی تا یاری ات می کردم !

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «او را واگذار . او از تو به جایش سزاوارتر است» .10176.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری به نقل از عبد اللّه بن محمّد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از پدرش ، از جدّش : پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری اش فرمود : «برادرم را به نزدم فرا بخوانید» .

علی علیه السلام فراخوانده شد.پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نزدیک بیا !».

[علی علیه السلام فرمود :] من نزدیک شدم و پیامبر صلی الله علیه و آله بر من تکیه زد و آن قدر به من تکیه داد و با من گفتگو کرد که آب دهانش سرازیر شد و به من رسید . سپس سنگین شد و در دامنم فرو افتاد . من فریاد کشیدم : ای عبّاس ، مرا دریاب که هلاک شدم !

عبّاس آمد و تلاش هر دو این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را به پهلو بخوابانند .10177.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از امّ موسی ، از امّ سلمه : سوگند به آن که به او سوگند می خورم ، بی گمان ، علی علیه السلام آخرین هم صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله بود . هر صبحگاه ، پیامبر خدا را عیادت می کردیم و مکرّر می فرمود : «علی آمد؟» .

گمان می کنم او را در پی کاری فرستاده بود .

پس از آن که آمد ، حدس زدم که با او کاری دارد . از اتاق ، بیرون آمدیم و نزدیک در نشستیم و من از بقیه به در نزدیک تر بودم . علی علیه السلام به روی [سینه]پیامبر صلی الله علیه و آله خم شد و پیامبر صلی الله علیه و آله با او راز می گفت و نجوا می کرد . سپس پیامبر خدا ، همان روز ، جان

سپرد . پس علی علیه السلام ، آخرین کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است . .

10178.عنه صلى الله عليه و آله (فى وصيَّتِهِ لأبى ذَرٍّ) الإرشاد :أقبَلَ [صلى الله عليه و آله] عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ لَهُ : يا أخى ، تَقبَلُ وَصِيَّتى وتُنجِزُ عِدَتى وتَقضى عَنّى دَينى وتَقومُ بِأمرِ أهلى مِن بَعدى ؟ قالَ : نَعَم يا رَسولَ اللّهِ . فَقالَ لَهُ : اُدنُ مِنّى . فَدَنا مِنهُ ، فَضَمَّهُ إلَيهِ ، ثُمَّ نَزَعَ خاتَمَهُ مِن يَدِهِ فَقالَ لَهُ : خُذ هذا فَضَعهُ فى يَدِکَ . ودَعا بِسَيفِهِ ودِرعِهِ وجَميعِ لَأمَتِهِ (1) فَدَفَعَ ذلِکَ إلَيهِ ، وَالتَمَسَ عِصابَةً كانَ يَشُدُّها عَلى بَطنِهِ إذا لَبِسَ سِلاحَهُ وخَرَجَ إلَى الحَربِ ، فَجىءَ بِها إلَيهِ ، فَدَفَعَها إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وقالَ لَهُ : اِمضِ عَلَى اسمِ اللّهِ إلى مَنزِلِکَ . (2)10179.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :لَقَد قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وإنَّ رَأسَهُ لَعَلى صَدرى ، ولَقَد سالَت نَفسُهُ فى كَفّى فَأمرَرتُها عَلى وَجهى . ولَقَد وُلِّيتُ غُسلَهُ صلى الله عليه و آله وَالمَلائِكَةُ أعوانى ، فَضَجَّتِ الدّارُ وَالأفنِيَةُ ؛ مَلَأٌ يَهبِطُ ، ومَلَأٌ يَعرُجُ ، وما فارَقَت سَمعى هَينَمَةٌ (3) مِنهُم ، يُصَلّونَ عَلَيهِ حَتّى وارَيناهُ فى ضَريحِهِ . (4) .

1- .اللَأْمَه : السِّلاح . ولَأْمَةُ الحَرب : أداتُه (النهايه : ج 4 ص 220 «لأم»).
2- .الإرشاد : ج 1 ص 185 ، قصص الأنبياء : ص 359 ح 433 ، إعلام الورى : ج 1 ص 266 كلاهما نحوه .
3- .هى الكلام الخفىّ لا يُفهَم (النهايه : ج 5 ص 290 «هينم») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 197 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 556 ح 1069 عن ابن عبّاس نحوه .

10180.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإرشاد:پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام رو کرد و فرمود : «ای برادر من ! آیا وصیّت مرا می پذیری و وعده های مرا بر آورده می کنی و بدهی هایم را می پردازی و پس از من به امور خانواده ام رسیدگی می کنی؟» .

علی علیه السلام گفت : آری ، ای پیامبر خدا !

سپس فرمود : «نزدیک من بیا» .

علی علیه السلام نزدیک او شد .

او را به خود چسبانْد و انگشترش را از دستش بیرون آورد و به علی علیه السلام فرمود : «این را بگیر و به دستت کن» .

سپس شمشیر و زره و همه ابزار جنگی اش را خواست و به او داد و دستاری را نیز که هنگام مسلّح شدن و به جنگ رفتن به شکم خود می بست، خواست وچون آوردند ، آن را به امیر مؤمنان داد و به او فرمود : «با نام خدا به خانه ات برو» .10181.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، قبض روح شد ، در حالی که سرش بر سینه من بود و جانش در کف دستم روان شد و آن را بر صورتم کشیدم و غسل او را عهده دار شدم و فرشتگان ، یاورم بودند . در و دیوار خانه ضجّه می زدند ، فرشتگانی فرود می آمدند و گروهی دیگر به آسمان می رفتند . صدای همهمه آنان [لحظه ای] از گوشم قطع نشد که بر او درود می فرستادند تا آن که او را در آرامگاهش به خاک سپردیم . .

10182.عنه عليه السلام :الإمام زين العابدين عليه السلام :قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ورَأسُهُ فى حِجرِ عَلِيٍّ . (1)10183.عنه عليه السلام :الطبقات الكبرى عن الشعبى :تُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ورَأسُهُ فى حِجرِ عَلِيٍّ . وغَسَّلَهُ عَلِيٌّ ، والفَضلُ مُحتَضِنُهُ ، وأُسامَهُ يُناوِلُ الفَضلَ الماءَ . (2)10178.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (در سفارش به ابوذر) الطبقات الكبرى عن أبى غَطَفان:سَألتُ ابنَ عَبّاسٍ: أ رَأَيتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله تُوُفِّىَ ورَأسُهُ فى حِجرِ أحَدٍ ؟ قالَ : تُوُفِّىَ وهُوَ لَمُستَنِدٌ إلى صَدرِ عَلِيٍّ . قُلتُ : فَإِنَّ عُروَةَ حَدَّثَنى عَن عائِشَةَ أنَّها قالَت : تُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ سَحرى (3) ونَحرى ! فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : أتَعقِلُ ؟ ! وَاللّهِ لَتُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وإنَّهُ لَمُستَنِدٌ إلى صَدرِ عَلِيٍّ ، وهُوَ الَّذى غَسَّلَهُ وأخى الفَضلُ بنُ عَبّاسٍ . (4)10179.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الطبقات الكبرى عن عبد اللّه بن الحارث :إنَّ عَلِيّا لَمّا قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله قامَ فَأَرتَجَ (5) البابَ . قالَ : فَجاءَ العَبّاسُ مَعَهُ بَنو عَبدِ المُطَّلِبِ فَقاموا عَلَى البابِ ، وجَعَلَ عَلِيٌّ يَقولُ : بِأَبى أنتَ وأُمّى طِبتَ حَيّا ومَيِّتا ! قالَ : وسَطَعَت رِيحٌ طَيِّبَةٌ لَم يَجِدوا مِثلَها قَطُّ . قالَ : فَقالَ العَبّاسُ لِعَلىٍّ : دَع خَنينا (6) كَخَنينِ المَرأَةِ وأَقبِلوا عَلى صاحِبِكُم ! فَقالَ عَلِيٌّ : اُدخُلوا عَلَى الفَضلِ . قالَ : وقالَتِ الأَنصارُ : نُناشِدُكُمُ اللّهَ فى نَصيبِنا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! فَأَدخَلوا رَجُلاً مِنهُم يُقالُ لَهُ أوسُ بنُ خَوْلِىٍّ يَحمِلُ جَرَّةً بِإِحدى يَدَيهِ . قالَ : فَغَسَّلَهُ عَلِيٌّ يُدخِلُ يَدَهُ تَحتَ القَميصِ ، وَالفَضلُ يُمسِكُ الثَّوبَ عَلَيهِ ، وَالأَنصارِىُّ يَنقُلُ الماءَ ، وعَلى يَدِ عَلِيٍّ خِرقَةٌ تَدخُلُ يَدَهُ وعَلَيهِ القَميصُ . (7)
.

1- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 263 عن محمّد بن عمر بن علىّ ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 224 عن أبى سلمه الهمدانى وسلمان من دون إسنادٍ إلى المعصوم وليس فيه «ورأسه» وراجع المعجم الكبير : ج 12 ص 110 ح 12708 وفتح البارى : ج 8 ص 139 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 263 ، فتح البارى : ج 8 ص 139 عن ابن عبّاس نحوه .
3- .السَّحْر : الرِّئَه . وقيل : السَّحْر : ما لَصِقَ بالحُلْقوم من أعلى البَطْن (النهايه : ج 2 ص 346 «سحر») .

4- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 263 ، فتح البارى : ج 8 ص 139 عن ابن عبّاس نحوه ، كنز العمّال : ج 7 ص 253 ح 18791 .
5- .أرْتَجَ البابَ:إذا أغلَقَهُ إغلاقا وثيقا (لسان العرب: ج2 ص279 «رتج»).
6- .الخَنِين: ضَرْبٌ من البكاء دُون الانتحاب (النهايه: ج2 ص85 «خنن»).
7- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 280 وراجع السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 312 وتاريخ الطبرى : ج 3 ص 211 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 15 .

10180.امام علی علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام :پیامبر خدا ، قبض روح شد ، در حالی که سرش در دامان علی علیه السلام بود .10181.امام علی علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از شعبی : پیامبر خدا وفات یافت ، در حالی که سرش در دامان علی علیه السلام بود و علی علیه السلام غسلش داد و فضل [بن عبّاس] نِگَهش داشته بود و اسامه به فضل ، آب می رساند .10182.امام علی علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از ابو غَطَفان : از ابن عبّاس پرسیدم : آیا دیدی هنگامی که پیامبر خدا جان داد ، سرش در دامان کسی باشد؟

گفت : جان داد ، در حالی که به سینه علی علیه السلام تکیه داده بود .

گفتم : عروه برایم گفته است که عایشه می گوید : پیامبر خدا ، میان سینه و گلوی من جان داد .

ابن عبّاس گفت : آیا می فهمی [چه می گویی]؟! به خدا سوگند ، پیامبر خدا جان داد ، در حالی که به سینه علی علیه السلام تکیه داده بود و او و برادرم فضل بن عبّاس ، غسلش دادند .10183.امام علی علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از عبد اللّه بن حارث : چون پیامبر صلی الله علیه و آله قبض روح شد ، علی علیه السلام برخاست و در را محکم بست . پس عبّاس به همراه بنی عبد المطّلب آمدند و بر در ایستادند و علی علیه السلام می گفت : «پدر و مادرم فدایت باد ! در زندگی و مرگ ، خوش بو بودی» و بویی خوش که تاکنون مانندش را نیافته بودند ، در هوا پراکنده شده بود .

عبّاس به علی علیه السلام گفت : مانند زنان ، گریه و زاری مکن و به کار پیامبر صلی الله علیه و آله بپرداز .

علی علیه السلام فرمود : «فضل را به نزد من بیاورید» .

انصار گفتند : شما را به خدا سوگند می دهیم که ما را در [غسل و کفن و نماز]پیامبر خدا ، بی بهره مگذارید . آنان ، یکی از مردانشان را به نام اوس بن خَولی داخل نمودند و او با یک دستش کوزه ای آب می آورد . علی علیه السلام دستش را زیر پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله می برد و او را غسل می داد . فضل هم لباس را نگه می داشت و آن مرد انصاری ، آب

می آورد و بر دست علی علیه السلام پارچه ای بود که دستش را در آن می کرد و به زیر پیراهن می بُرد . .

10184.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری عن عمر بن علیّ بن أبی طالب :لَمّا وُضِعَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی السَّریرِ قالَ عَلِیٌّ : ألا یَقومُ عَلَیهِ أحَدٌ لَعَلَّهُ یَؤُمُّ ؟ هُوَ إمامُکُم حَیّا ومَیِّتا ! فَکانَ یَدخُلُ النّاسُ رَسَلاً رَسَلاً (1) فَیُصَلّونَ عَلَیهِ صَفّا صَفّا ، لَیسَ لَهُم إمامٌ ، ویُکَبِّرونَ وعَلِیٌّ قائِمٌ بِحِیالِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : سَلامٌ عَلَیکَ أیُّهَا النَّبِیُّ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ ! اللّهُمَّ إنّا نَشهَدُ أن قَد بَلَّغَ ما اُنزِلَ إلَیهِ ، ونَصَحَ لِاُمَّتِهِ ، وجاهَدَ فی سَبیلِ اللّهِ ، حَتّی أعَزَّ اللّهُ دینَهُ وتَمَّت کَلِمَتُهُ ! اللّهُمَّ فَاجعَلنا مِمَّن یَتَّبِعُ ما أنزَلَ اللّهُ إلَیهِ ، وثَبِّتنا بَعدَهُ ، وَاجمَع بَینَنا وبَینَهُ ! فَیَقولُ النّاسُ : آمینَ آمینَ ! حَتّی صَلّی عَلَیهِ الرِّجالُ ثُمَّ النِّساءُ ثُمَّ الصِّبیانُ . (2)10185.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری عن ابن إسحاق :کانَ الَّذی نَزَلَ قَبرَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ وَالفَضلُ بنُ العَبّاسِ وقُثَمُ بنُ العَبّاسِ وشُقرانُ مَولی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وقَد قالَ أوسُ بنُ خَوَلِیٍّ : أنشُدُکَ اللّهَ یا عَلِیُّ وحَظَّنا مِن رَسولِ اللّهِ ! فَقالَ لَهُ : اِنزِل . فَنَزَلَ مَعَ القَومِ . (3)10186.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری عن ابن جُریج عن أبی جعفر محمّد بن علیّ :غُسِلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ثَلاثَ غَسَلاتٍ : بِماءٍ وسِدرٍ ، وغُسِلَ فی قَمیصٍ ، وغُسِلَ مِن بِئرٍ یُقالُ لَها الغَرسُ لِسَعدِ بنِ خَیثَمَةَ بِقُباءَ (4) ، وکانَ یَشرَبُ مِنها . ووَلِیَ عَلِیٌّ غَسلَتَهُ ، وَالعَبّاسُ یَصُبُّ الماءَ ، وَالفَضلُ مُحتَضِنُهُ. (5) .

1- .أی أفواجا وفِرَقا متقطِّعه ، یتبع بعضهم بعضا (النهایه : ج 2 ص 222 «رسل») .

2- .الطبقات الکبری : ج 2 ص 291 ، البدایه والنهایه : ج 5 ص 265 ، کنز العمّال : ج 7 ص 228 ح 18741 .

3- .تاریخ الطبری : ج 3 ص 213 ، السیره النبویّه لابن هشام : ج 4 ص 314 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 16 وراجع الطبقات الکبری : ج 2 ص 291 .

4- .هی قریه علی میلین من المدینه علی یسار القاصد إلی مکّه (معجم البلدان : ج 4 ص 302) .

5- .الطبقات الکبری:ج2ص280،البدایه والنهایه:ج5ص261 نحوه.

10187.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از عمر بن علی بن ابی طالب : چون پیامبر خدا را [برای غسل]بر تخت نهادند ، علی علیه السلام فرمود : «کسی به امامت نماز میّت نایستد که او خود ، امام شما در مرگ و زندگی است !» .

پس مردم ، دسته دسته وارد می شدند و [فُرادا]صف به صف و بدون امام بر او نماز می خواندند و تکبیر می گفتند و علی علیه السلام در برابر پیامبر خدا ایستاده بود و می گفت : «سلام بر تو ، ای پیامبر ! رحمت و برکات خدا بر تو! خدایا! ما گواهی می دهیم که او آنچه را بر وی نازل شده بود ، رسانْد و برای امّتش خیرخواهی کرد و در راه خدا با تمام توان کوشید تا آن که خدا دینش را عزّت بخشید و به آرمان خود رسید.

خدایا! ما را از کسانی قرار ده که از آنچه بر او نازل کرده ای ، پیروی می کنند و پس از او ما را استوار بدار و با او گِرد هم آر!» .

پس مردم می گفتند : آمین ، آمین! تا این که مردان و سپس زنان و پس از آن ، جوانان ، بر ایشان نماز گزاردند .10188.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابن اسحاق : آنان که به قبر پیامبر خدا داخل شدند : علی بن ابی طالب علیه السلام ، فضل بن عبّاس ، قُثَم بن عبّاس و شُقران ، آزاد شده پیامبر خدا ، بودند و اوس بن خَولی گفت : ای علی ما را در [غسل و کفن و نماز]پیامبر صلی الله علیه و آله بی بهره مگذار .

علی علیه السلام به او فرمود : «پایین بیا» .

او نیز با آنان ، داخل قبر شد .10189.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از ابن جریج ، از امام باقر علیه السلام : پیامبر صلی الله علیه و آله سه غسل داده شد : با آب ، با سدر و یک غسل هم از زیر پیراهن . ایشان ، با آب چاهی در قُبا به نام «غَرس» که از آنِ سعد بن خَیثمه بود و از آن می نوشید ، غسل داده شد ؛ و علی علیه السلام غسلش را به عهده گرفت . عبّاس ، آب می ریخت و فضل ، نِگَهش داشته بود . .

10190.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ قالَهُ وهُوَ يَلى غُسلَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وتَجهيزَهُ :بِأَبى أَنتَ واُمّى يا رَسولَ اللّهِ ! لَقَدِ انقَطَعَ بِمَوتِکَ ما لَم يَنقَطِعْ بِمَوتِ غَيرِکَ مِنَ النُّبُوَّهِ وَالإِنباءِ وأخبارِ السَّماءِ . خَصَّصتَ حَتّى صِرتَ مُسَلِّيا عَمَّن سِواکَ ، وعَمَّمتَ حَتّى صارَ النّاسُ فيکَ سَواءً ، ولَولا أَنَّکَ أَمَرتَ بِالصَّبرِ ونَهَيتَ عَنِ الجَزَعِ ، لَأَنفَدنا عَلَيکَ ماءَ الشُّؤونِ (1) ، ولَكانَ الدّاءُ مُماطِلاً (2) ، والكَمَدُ مُحالِفا (3) ، وقَلّا (4) لَکَ ! ولكِنَّهُ ما لا يُملَکُ رَدُّهُ ، ولا يُستَطاعُ دَفعُهُ ! بِأَبى أنتَ واُمّى ! اَذكُرنا عِندَ رَبِّکَ ، وَاجعَلنا مِن بالِکَ ! (5)راجع : ج 8 ص 76 (قاضى دينى) . و ص 274 (كنت آخر الناس عهدا به) .

.

1- .الشُّؤون : عُروق الدُّموع من الرأس إلى العين (لسان العرب : ج 13 ص 230 «شأن») .
2- .المَطْل : الطّول (لسان العرب : ج 11 ص 625 «مطل») .
3- .الكَمَد : الحُزْنُ الشَّديدُ لا يُستطاع إمضاؤُه . وحالَفَ فُلانا بَثُّه وحُزْنُه: أى لازَمَهُ (تاج العروس : ج 5 ص 226 «كمد» و ج 12 ص 149 «حلف»).
4- .قَلّا : فعل ماض متّصل بألف التثنيه ؛ أى مُماطَله الداء ومُحالَفه الكَمَد قليلتان لک (صبحى الصالح) .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 235 .

10192.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنانش هنگامی که به غسل و تجهیز پیامبر خدا مشغول بود :پدر و مادرم به فدایت باد ، ای پیامبر خدا! با مرگ تو ، رشته ای گسست که با مرگ کس دیگری نگسست؛ رشته خبر گرفتن و خبر دادن و اخبار آسمانی .

سوک تو چنان ویژه است که دیگر مصیبت ها را تسلّی داد ، و چنان گسترده است که همگان را به سوک نشاند ؛ و اگر نبود که به شکیبایی فرمان داده ای و از بی تابی بازداشته ای ، اشک دیده را به پای تو به پایان می بردیم .

درد ما ، ماندگار و اندوهمان همیشگی ، امّا اینها در مصیبت تو اندک است ؛ لیکن مرگ را نه می توان بازگردانْد و نه می توان راند .

پدر و مادرم به فدایت باد! ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن و در خاطرت نگاه دار!ر . ک : ج 8 ص 77 (پردازنده بدهی من) . و ص 275 (آخرین وداع کننده).

.

ص: 478

. .

بخش سوم : کوشش های پیامبر برای رهبری علی پس از خود

اشاره

بخش سوم : کوشش های پیامبر برای رهبری علی پس از خوددرآمد : موضع پیامبر در برابر آینده رسالتفصل یکم : احادیث وصایتفصل دوم : احادیث وراثتفصل سوم : احادیث خلافتفصل چهارم : احادیث منزلتفصل پنجم : احادیث اِمارتفصل ششم : احادیث امامتفصل هفتم : احادیث ولایتفصل هشتم : احادیث هدایتفصل نهم : احادیث عصمتفصل دهم : حدیث غدیرفصل یازدهم : آخرین تلاش های پیامبر برای تعیین جانشین

.

ص: 480

. .

درآمد: موضع پیامبر در برابر آینده رسالت

اشاره

درآمدموضع پیامبر در برابر آینده رسالتاسلام، خاتم ادیان و محمّد صلی الله علیه و آله ، خاتم پیامبران و قرآن، فرجام بخش کتاب های آسمانی است و بدین سان، اسلام، زمان شمول و جهان شمول است. پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ کننده دینی است که رنگ ابدیّت دارد و زمان، طومار حیات آن را در هم نمی پیچد. از سوی دیگر، قانون خلقت، چنین است که پیامبر خدا چونان دیگر انسان ها، حیات ظاهریِ محدودی دارد و به صراحت قرآن، او نیز به کام مرگ خواهد رفت، چنان که دیگران : «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُم مَّیِّتُونَ ؛ (1) تو می میری و آنان نیز می میرند» . پیامبر صلی الله علیه و آله رسالت «ابلاغ آموزه های دین» را برعهده دارد، همان گونه که «رهبری و زعامت جامعه» را. به دیگر سخن، پیامبر خدا ، هم مرجع فکری مردم است و هم زعیم و پیشوای سیاسی آنان . بر این اساس، پرسش جدّی و مهمّی که هرگز نمی توان به سادگی از آن گذشت و در درازنای تاریخ نیز، دل مشغولی مهمّ متفکّران اسلامی بوده، این است که این زعیم بزرگ الهی و مرجع بِشْکوهِ خدایی که آیین خود را «زمانْ شمول» اعلام کرده و خود، روزی پس از گذشت سال ها ابلاغ و تبلیغ، به سوی رفیق اعلی اوج می گیرد، برای آینده آیین ومکتبش چه اندیشیده است؟ آیا آینده ای مشخّص را رقم زده است، یا به هیچ روی، برای آینده

.

1- .زمر، آیه 30.

طرحی نیفکنده و یکسر ، کار را به مردم وا نهاده است؟ عالمان، محدّثان،متکلّمان و متفکّران اسلامی در این باره بسیار نگاشته اند و نظریه های گونه گونی ارائه کرده اند. (1) به واقع، آنان کوشیده اند آنچه را در تاریخ اسلامْ واقع شده، به گونه ای، استوار سازند و بر آن، مبنا یا مبناهایی بنا نمایند؛امّا حقیقت چیست؟ نگریستن دقیق به موضوع و بررسی همه جانبه زندگانی پیامبر خدا نشان می دهد که موضع ایشان در برابر آینده رسالت، از سه حال، خارج نیست: 1 . پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله را یکسر «مسکوت» گذاشته و درباره آن ، هیچ سخنی با امّت نگفته است. 2 . پیامبر صلی الله علیه و آله آن را «به امّت ، وا نهاده» و به تدبیر آنان اعتماد کرده و صحابه را به تعیین سرنوشت آینده رسالت ، مأمور نموده است. 3. پیامبر صلی الله علیه و آله با نصّی (تصریحی) روشن، «آینده را رقم زده» و شخصی را که می باید پس از او مسئولیّت هدایت امّت و اداره جامعه اسلامی را به دوش گیرد، معرّفی کرده است. اکنون به این فرض ها می نگریم و چگونگی آنها را بررسی می کنیم. (2)

.

1- .متکلّمان و متفکّران اسلامی، در امامت پس از پیامبر خدا به دیدگاه هایی چون : «اجماع»، «بیعت»، «اختیار و انتخاب مردم»، «غلبه و قدرت»، «اظهار نظر و تعیین اهل حلّ و عقد» و «نص» ، گرایش داشته و دارند. این دیدگاه ها را همراه با نقد و بررسی، در ذیل مدخل «الإمامه الخاصّه» از موسوعه میزان الحکمه خواهیم آورد. برای آگاهی از آنچه یاد شد، از جمله ، ر . ک : الأحکام السلطانیه ، ماوردی : ص 15، الأحکام السلطانیه، فرّاء: ص440 به بعد،نظام الحکم فی الشریعه والتاریخ الإسلامی: ص 121، النظام السیاسی فی الإسلام، (رأی الشیعه، رأی السنّه، حکم الشرع)، احمد حسین یعقوب : ص 23 به بعد، الإمامه وأهل البیت، محمّد بیومی مهران : ج1 ص50 به بعد.

2- .بررسی های خردمندانه و تحلیل های درخشانی که در پی می آید ، از کتاب ارزشمند نشأه التشیّع والشیعه (ص 2356) ، اثر اندیشمند شهید ، آیه اللّه سیّد محمّد باقر صدر است که توضیحاتی بر آن افزوده و منقولات آن را مستند ساخته ایم .

فرض نخست: سکوت در قبال آینده

پیش فرض اوّل : احساس امنیّت و نفی هر گونه خطر

الف خلأ رهبری

فرض نخست: سکوت در قبال آیندهچرا پیامبر صلی الله علیه و آله طرحی برای آینده نیفکنده و آینده امّت را مسکوت گذاشته است؟ چنین موضعی ممکن است از چگونه اندیشه ای سرچشمه گرفته باشد؟ این بی اعتنایی و مسکوت گذاشتن را می توان بر دو پیش فرض، بنا نهاد . اکنون باید بنگریم که آیا این دو پیش فرض ، معقول اند:

پیش فرض اوّل : احساس امنیّت و نفی هر گونه خطراین سخن، بدین معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله می دانسته که هیچ گونه خطری امّت را تهدید نمی کند و هیچ جریان درهم شکننده ای آینده مردم را متزلزل نمی سازد و امّتی که به زودی، «رسالت اسلامی» را به ارث خواهد برد، در ایجاد طرحی برای اداره جامعه، موفّق خواهند بود. آیا این تصوّر، درست است؟ واقعیّت جامعه آن روز، به خوبی روشنگر آن است که چنین تصوّری، نا استوار است و خطرهای جدّی و بنیادبراندازی، جامعه اسلامی آن روز را تهدید می کرده است. این خطرها عبارت اند از:

الف خلأ رهبریپیامبر صلی الله علیه و آله جامعه ای بنیاد نهاده بود که زمان زیادی از شکل گیری ابعاد فرهنگی،

.

ب رشد نایافتگی جامعه

اجتماعی و سیاسی آن نمی گذشت. به همین خاطر هم زمام تمامی این امور را خود به عهده داشت. از سوی دیگر، درگیری های بسیار و نبردهای پی درپی، امکان تعمیق اندیشه و گسترش معیارگرایی و تعمیم فرهنگ را از او ستانده بود. همچنین ، بسیاری از کسانی که عنوان «صحابه» داشتند ، از دین، تصوّری درست و عمیق نداشتند، نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله و ابعاد رسالت او . آشکار است که اینان با فقدان رهبری، دچار بحران شده، در بحران های دلهره آفرین، توان تصمیم را از کف می دادند و یکسر در کمند سیاست بازان و سیاست زدگان قرار می گرفتند. آیا با توجّه به این واقعیّت که نمونه های عینی آن در تاریخ، بسیار است می توان تصوّر کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین جامعه ای را رها کرده و سرنوشت آن را به خود جامعه سپرده باشد و در عین حال، از آینده، آسوده خاطر بوده باشد؟ !

ب رشد نایافتگی جامعهبر بخش پایانی سخن پیشین ، تأکید می کنیم که وارثان آن رسالت تحوّل آفرین، از چنان جایگاه فکری و سیاسی والایی برخوردار نبودند که بتوانند با آرامش و آینده نگری، فردایشان را رقم بزنند ؛ چرا که هنوز هم رسوبات جاهلی و تعصّبات قبیله ای، در آنان نفوذی جدّی داشت. باز هم تأکید می کنیم که آنان ، درک استواری از جایگاه والای نبوّت و پیامبر خدا نداشتند و از این رو بود که گاه، او را چنان فردی می انگاشتند که «از سرِ خشم و خشنودی» (1) سخن می گوید و دیگر گاه، او را به عدالت ، توصیه می نمودند و گاه، به سبب گران آمدن تصمیم های او بر آنان، در اصل رسالت، شک می کردند. (2)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 1 ص 187 ح 359 ، المصنّف فی الأحادیث والآثار : ج 6 ص 229 ح 4 .
2- .ر . ک : ج 6 ص 293 (پژوهشی درباره مارقین وریشه های انحراف آنان) . همچنین برای اطلاع بیشتر ، ر . ک : کتاب «النص والاجتهاد» .

ج منافقان و جریان های ویرانگر از درون
د یهود ، قدرت های دیگر و خطرهایی از برون

با این همه، آیا معقول است که پیامبر صلی الله علیه و آله زمام امور را به چنین جامعه ای سپرده و با اطمینان خاطر، به سوی حق شتافته باشد؟ !

ج منافقان و جریان های ویرانگر از درونکسان بسیاری بودند که در هنگامه حاکمیّت و رسالت پیامبر خدا، با وجود تمام توان و قدرتی که آن بزرگوار یافته بود، با وی رویاروی می شدند. آنان، گو این که پوششی از ایمان بر خود نهاده بودند ، امّا در درون، یکسر با گسترش آیین حق، در تضاد بودند. این رویارویی را می توان با توجّه به واقعیّت های تاریخ ، بسی گسترده تر از عملکرد منافقان دانست که بدان در جایگاه خود اشاره خواهیم کرد . نیز نمی توان پیامبر خدا را از این همه، بی خبر انگاشت (1) و چنین پنداشت که آن بزرگوار ، بدون توجّه به اینها و جز اینها ، امّت را رها کرده باشد . بر اینان باید افزود کسانی را که تازه مسلمان بودند ؛ و پس از فتح مکّه ، به اسلام گرویده بودند و هنوز حقایق، در جانشان به شایستگی و بایستگی، رسوخ نکرده بود. روشن است که اینان، با اندک دگرگونی، راه دیگر می رفتند و سمت و سویی دیگر می گرفتند. گواه این حقیقت ، جریان های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

د یهود، قدرت های دیگر و خطرهایی از بروناسلام، انقلابی ویرانگر و بنیادگر بود ؛ حرکتی که بسی نقشه های شیطانی را در هم ریخت و بر ویرانه های آنها، بنیادی نو درافکند. پیامبر خدا آیینی را عرضه کرده بود که داعیه رهبری جهانی داشت.

.

1- .ر . ک : المواجهه مع رسول اللّه ، احمد حسین یعقوب، بویژه باب سوم کتاب که در آن ، ابعاد این رویارویی و مصادیق آن، بر اساس متون کهن، گزارش شده است.

پیش فرض دوم : بی اعتنایی نسبت به آینده

دشمن، این همه را دریافته بود. پس با تمام کوشش و توان در برابر آن ایستاد و تا آخرین رمق، جنگید و چون نبردِ رویارو را بی ثمر دید ، به توطئه های گوناگون دست زد . این همه، برای کسانی که اندک شناختی از تاریخ اسلام داشته باشند، روشن است. اکنون با آن همه رویارویی و درگیری با یهود و قبایل مشرک و... ، (1) آیا می توان تصوّر کرد که آنان آرام گرفته بودند و دیگر با اسلام ، کاری نداشتند؟ ! آیا برای سیاستمداری هوشمند و آگاه، معقول است که این همه را نادیده انگارد و بدون داشتن هیچ طرح و برنامه ای برای حرکت نوپایش، بگذارد و بگذرد؟ ! آیا می توان پیامبر خدا را پیشوایی تصوّر کرد که پس از آن همه درگیری، بر این باور بوده است که امّتش چنان صلابتی یافته اند که دیگر نباید نسبت به آنها هراسی داشت و چنان سربه راه شده اند که دیگر خطری بر سرِ راه نخواهند داشت؟ !

پیش فرض دوم : بی اعتنایی نسبت به آیندهاین سخن ، بدین معناست که باور داشته باشیم که پیامبر خدا ، خطر را احساس می کرد وموقعیّت آینده را به خوبی درمی یافت ؛ امّا مسئولیّت و رسالتش را با فرجام زندگی اش تمام شده تلقّی می کرد و از آن جا که خود در میان مردم نبود و خطری شخص او را تهدید نمی کرد و نیز از آن جا که آنچه احتمالاً به وقوع می پیوست، با منافع شخصی وی العیاذ باللّه در تضاد نبود، مردم را به خود وا نهاد و هیچ گونه طرحی را برای آینده نیفکند و... ! آیا می توان چنین تصوّری را برای سیاستمداری واقع نگر ، انسانی هوشمند و تلاشگری آن سان، در ذهن پروراند؟ !

.

1- .ر . ک : المواجهه مع رسول اللّه ، باب اوّل، فصل چهارم و پنجم.

آیا درباره پیامبر صلی الله علیه و آله ، آن پیام آور سختکوش آرام ناپذیری که خداوند، او را به آرامش دعوت کرده : «مَآ أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْءَانَ لِتَشْقَی ؛ (1) ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج اُفتی» و درباره تلاش بی امانش برای هدایت مردم ، چنین فرموده : «عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَّحِیمٌ ؛ (2) رنج شما بر او گران است و [او]شیفته [هدایت]شماست و به مؤمنان، رئوف و مهربان» ، بزرگواری که تدبیر کار امّت را در آخرین روزهای زندگی نیز فراموش نکرد و با تن تب آلود، به «تجهیز سپاه اسامه» فرمان داد، می توان چنین پنداری داشت؟! آیا قصّه آکنده از غصّه خواستن «مرکّب و قلم» برای نگاشتن امر نجات دهنده هماره امّت از گم راهی در لحظه های آخرین زندگی، کافی نیست تا این پندار را یکسره تباه بدانیم و مسکوت نهادن آینده امّت را جسارتی بر پیامبر خدا، آن ساحت پاک پیراسته از این همه؟! در پرتو این همه، نمی توان فرض «سکوت» را به هیچ وجه درست دانست.

.

1- .طه، آیه 1 و 2.
2- .توبه، آیه 128.

فرض دوم : وا گذاردن آینده جامعه به تدبیر امّت

فرض دوم: وا گذاردن آینده جامعه به تدبیر امّتطبق این فرض، باید بر این باور باشیم که پیشوای آینده امّت ، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نگردید و این امر به عهده امّت نهاده شد ؛ این که آگاهان از مهاجر و انصار ، با شورا و رایزنی، آینده امّت را رقم زنند. آیا می توان چنین باوری را پذیرفت و آن را با حقیقت، منطبق دانست؟ نکات مربوط به این فرض تأمّل برانگیز را بدین سان می توان برشمرد: الف اگر چنین فرضی را بپذیریم، پیامبر خدا می بایست امّت را با نظام شورایی و چند و چونیِ آن آشنا می کرد و حدود، وظایف و قوانین شورا را مشخّص می ساخت ؛ چرا که جامعه اسلامی تا بدان روز، نه چنان شیوه ای را در ساختار حکومت، تجربه کرده بود و نه از چگونگی آن آگاهی داشت. آیا معقول است که بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در رهبری آینده امّت، به شیوه ای نامعلوم ، حوالت داده است؟ ! آنچه این پندار را یکسره تباه می سازد، این است که داعیه داران و مَسندنشینان خلافت، هرگز بر چنین پیش بینی ای از سوی پیامبر خدا استناد نکرده اند : ابو بکر، به

.

«نصب» روی آورد و عمر، تصریح کرد که چون کسی را نمی یابد، به «شورا» تن می دهد. او به هنگام مرگ چنین گفت: اگر یکی از این دو نفر را می یافتم، این کار را به او واگذار می کردم و به او اعتماد می نمودم : سالم (آزاد شده ابو حذیفه) و ابو عبیده جرّاح. (1) اگر سالم زنده بود، امر خلافت را به شورا وا نمی نهادم. (2) بدین سان، روشن می شود که این نظریه، هیچ گونه پیوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و تنها ساخته ای است در گذرگاه زمان، برای توجیه واقعیّت موجود در تاریخ اسلام. (3)
ب نکته مهمّ دیگر ، این که اگر پیامبر خدا چنین آهنگی داشت و در اندیشه آن بود که مرجعیّت فکری و سیاسی را به صحابه وا نهد، می بایست در جهت آماده سازی آنان بسی می کوشید. آیا اصحاب آن پیامبری که از در هم شکسته شدن نظام های قیصری و کسرایی سخن می گفت و آیینش را زمان شمول و جهان شمول معرّفی می کرد، از چنان جایگاهی در دانش و فرهنگ برخوردار بودند که چنین بار سنگینی را بر دوش گیرند؟ واقعیّت چیست؟ آیا می توان چنین جایگاهی را برای صحابیان، باور داشت؟ این سؤال، بسی جدّی و برای بسیاری مطرح است و از آن به سادگی گذشتن،

.

1- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 343 .
2- .اُسد الغابه : ج 2 ص 383 الرقم 1892 .
3- .چنین است که مؤلّفان اسلامی ای که در باب نظام حکومت قلم زده اند و برای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نص (تصریح پیامبر خدا) را منتفی دانسته اند، با تمام کوشش، باز هم برای نظام شورایی مورد اعتقاد خویش، نصوصی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نیافته اند و حتّی آنچه بدان استناد کرده اند نیز مواردی است که هرگز با این دیدگاه ، همسویی ندارد (ر . ک : النظریّات السیاسیّه الإسلامیّه ، محمّد ضیاء الدین الرَّیِّس ؛ فقه الشوری والاستشاره، توفیق الشاوی ؛ الشوری وأثرها فی الدیمقراطیه؛ عبد الحمید اسماعیل الأنصاری).

ظاهرا نوعی خامی و سهل انگاری در مبانی عقیدتی شمرده می شود. پژوهشگر معاصر، آقای مروان خلیفات، از جمله کسانی است که این سؤال، به طور جدّی برایش مطرح شده و وی را به تأمّل وا داشته است. او برای یافتن پاسخ، به متون حدیثی و تاریخی بازگشته، که سیر و سلوک او در منابع، نتیجه ای بسیار خواندنی به دست داده است. او در فصل سوم از باب دوم کتابش به بیان نتیجه گیریِ مطالعه خود پرداخته است که گزیده آن، چنین است : صحابه بسیار اندک سؤال می کردند و آنچه را می شنیدند، کم تر روایت می نمودند. آنان به منع تدوین و نشر حدیث، همّت گماشتند و افزون بر آن، حقایق بسیار اندکی از پیامبر خدا دریافتند. آنان ، خود تصریح کرده اند که دلْ مشغولی های بسیار و گشت و گذارهای فراوان در بازار، آنان را از فراگیری سنّت و حقایق آن، باز داشته است. (1) صحابه در نقل ها بسیار اشتباه می کردند. گاه فقط بخشی از حدیث را نقل می کردند و گاه، سخن دیگران را به پیامبر خدا نسبت می دادند. گاه نیز آنچه را فرا گرفته بودند، فراموش می کردند (که خود بدین نکته تصریح کرده اند) و گاه، به خطا پاسخ می گفتند و با تذکّر دیگران، حق را باز می یافتند. برخی از صحابه، به تصریح آیات قرآنی، به نفاق گراییدند و برخی سر از ارتداد در آوردند. نیز بر اساس متون (نصوص) منقول در صحیحین، به گفته پیامبر خدا ، برخی از آنان، هیمه آتش اند و... . آیا با این همه، می توان پنداشت که پیامبر خدا مرجعیّت فکری و زعامت سیاسی

.

1- .صحیح البخاری : ج 6 ص 2676 ح 6920 .

و تفسیر آیین و کتاب آسمانی را به چنین کسانی وا نهاده است؟ (1) بدین سان، نباید تردید کرد که «وا نهادن امور به امّت و یا نخبگان(!) آنان» و «مرجع قرار دادن صحابه» ، عنوانی است که در گذرگاه تاریخ، برای توجیه رویدادهای تلخِ روی داده پس از پیامبر خدا ساخته شده است ؛ عنوانی که ریشه در هیچ یک از متون رسیده از پیامبر خدا ندارد. بدین ترتیب، این فرض نیز بی اعتبار می شود.

.

1- .ر . ک : و رکبت السفینه : ص 189236 .

فرض سوم : تعیین سرنوشت و تصریح بر خلافت و ولایت

فرض سوم: تعیین سرنوشت و تصریح بر خلافت و ولایتدر این فرض، بر این باوریم که پیامبر خدا با حساسیّت تمام، آینده امّت را روشن ساخته و پیشوای پس از خود را تعیین نموده است و نیز بر این باوریم که غدیر، ماجرا و متن خطبه شکوهمند آن، تصریح و تأکیدی است بر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بارها اعلام داشت : ولایت و امامت علی علیه السلام ؛ همان کسی که از آغازین روزهای زندگی اش، به خواست پیامبر صلی الله علیه و آله ، همبر او بود و شرک، جان پاکش را هرگز نیالود. (1) کلام علی علیه السلام در این باره بسی شنیدنی است: «وقَد عَلِمتُم مَوضِعی مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِالقَرابَهِ القَریبَهِ ، وَالمَنزِلَهِ الخَصِیصَهِ . وَضَعَنی فی حِجرِهِ وأنَا وَلَدٌ ، یَضُمُّنی إلی صَدرِهِ ، ویَکنُفُنی فی فِراشِهِ ، ویُمِسُّنی جَسَدَهُ ، ویُشِمُّنی عَرفَهُ . وکانَ یَمضَغُ الشَّیءَ ثُمَّ یُلقِمُنیهِ ، وما وَجَدَ لی کَذبَهً فی قَولٍ ، ولا خَطلَهً فی فَعلٍ ، ولَقَد قَرَنَ اللّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِن لَدُن أن کَان فَطیماً أعظَمَ مَلَکٍ مِن مَلائِکَتِهِ یَسلُکُ بِهِ طَریقَ المَکارِمِ ، ومَحاسِنَ أخلاقِ العالَمِ ، لَیلَهُ ونَهارَهُ . ولَقَد کُنتُ أتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصیلِ أثَرَ اُمِّهِ ، یَرفَعُ لی فی کُلِّ یَومٍ مِن أخلاقِهِ عَلَماً ، ویَأمُرُنی بِالاِقتِداءِ بِهِ . ولَقَد کانَ یُجاوِرُ فی کُلِّ سَنَهٍ بِحِراءً ، فَأُراهُ ولا یَراهُ غَیری ، ولَم

.

1- .اساس این تحلیل (در فرض سوم) را از کتاب گران سنگ نشأه التشیع والشیعه ، نوشته متفکّر فقیه آیه اللّه سیّد محمّد باقر صدر ، گرفته ایم ، البته با افزودن توضیحاتی بسیار و ارجاع نقل ها به مصادر .

يَجمَع بَيتٌ واحِدٌ يَومَئِذٍ فِی الإِسلامِ غَيرَ رَسولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله وخَديجَهَ وأنَا ثالِثُهُما ؛ أَری نورَ الوَحيِ وَالرِّسالَهِ ، وأشُمُّ ريحَ النُّبُوَّهِ . ولَقَد سَمِعتُ رَنَّهَ الشَّيطانِ حينَ نَزَلَ الوَحیُ عَلَيهِ صلی الله عليه و آله ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ! ما هذِهِ الرَّنَّهُ ؟ فَقالَ : هذَا الشَّيطانُ قَد أيِسَ مِن عِبادَتِهِ . إنَّکَ تَسمَعُ ما أسمَعُ ، وتَری ما أری ، إلّا أ نَّکَ لَستَ بِنَبِیٍّ ، ولکِنَّکَ لَوَزيرٌ ، وإنَّکَ لَعَلی خَيرٍ» . شما موقعيّت مرا نزد پيامبر خدا، به سبب خويشاونديِ نزديک و منزلت ويژه ام می دانيد. به گاه کودکی ام، مرا در دامنش می نهاد و به سينه اش می چسباند ودر بستر خويش جايم می داد و مرا به تنَش می سود و بوی خوش خويش را به من می رساند و غذا را می جَويد و لقمه لقمه در دهانم می نهاد. از من، نه سخن دروغی شنيد و نه کار خطايی ديد. بی ترديد ، خداوند از همان اوانِ از شير گرفته شدنِ پيامبر صلی الله عليه و آله فرشته ای بزرگ را از ميان فرشتگانش، شب و روز ، همراه او ساخت تا با او راه بزرگواری و محاسن اخلاقی را بپيمايد. و من در پی او بودم، همچون بچّه شتر در پی مادرش. هر روز از اخلاق خود، نشانه ای برايم بر پا می داشت و مرا به پيروی اش وا می داشت. هر سال در غار حرا به خلوت می نشست و تنها من بودم که او را می ديدم، نه کس ديگری . در آن روزگار، اسلام به هيچ خانه ای راه نيافته بود، جز خانه ای که پيامبر خدا و خديجه در آن بودند، و من سومين آن دو بودم. نور وحی و رسالت را می ديدم و بوی نبوّت را استشمام می کردم و من، هنگامی که وحی بر او فرود آمد، ناله شيطان را شنيدم. پرسيدم : ای پيامبر خدا ! اين ناله چيست؟ گفت : «اين ، شيطان است. از اين که او را بپرستند، نوميد است. همانا تو آنچه را من می شنوم، می شنوی و آنچه را من می بينم، می بينی، جز اين که پيامبر نيستی ؛ بلکه وزير هستی و بر راه خير». (1)

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 192 .

تصریح پیامبر خدا بر امامت و ولایت علی علیه السلام بدان گونه گسترده و روشن است که هیچ تردیدی را بر نمی تابد. آن بزرگوار، نه یک بار و نه دو بار، بلکه ده ها بار به اشارت و صراحت، «حقّ خلافت» و «خلافت حق» را فریاد کرد و طرحی روشن و مشخّص برای آینده امّت در انداخت و این همه ، در برابر چشم مردم صورت پذیرفت. این حق نمایی و حق گستری، تمام دوران رسالت آن بزرگوار را فرا گرفت و در واقعه «غدیر» به اوج خود رسید و حق بر ستیغ قرار گرفت. در نگریستن به همه این موارد که در این فصل، به تفصیل، گزارش خواهند شد تردیدی باقی نمی گذارد که بزرگ ترین دل مشغولی پیامبر خدا، مسئله «امامت و رهبری آینده» بوده است. از این روی، پیامبر صلی الله علیه و آله برای روشن کردن این حقیقت و ابلاغ این مأموریت الهی ، هیچ مناسبت و موقعیّت شایسته ای را از دست ، نهشته است. در این فصل، بر پایه اسناد و مدارک بسیار و با استناد به متون حدیثی، تاریخی و تفسیری فریقین، گزارشی ارائه کرده، تحلیل بحث را از نخستین روزهای رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز می کنیم و اوج آن را در غدیر، نشان خواهیم داد. سپس واقعه غدیر را با شرح بیشتر باز می گوییم و چگونگی آن را در پرتو روایت و درایت، بررسی خواهیم نمود.

.

مهم ترین تلاش های پیامبر

(1) حدیث روز هشدار

مهم ترین تلاش های پیامبر(1)حدیث روز هشدارپیامبر خدا بر اساس آیه : «وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ ؛ (1) وخویشان نزدیکت را هشدار بده» مأمور می شود خویشان خود را به اسلام دعوت کند. (2) چون آنان با دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله گرد می آیند، او می کوشد با فراهم آوردن مقدّمات، زمینه را برای رساندن و فهماندن پیام اصلی به جمع حاضر، آماده گرداند. پس می فرماید: «فَأَیُّکُم یُوازِرُنی عَلی هذَا الأَمرِ عَلی أن یَکونَ أخی ووَصِیّی وخَلیفَتی فیکُم» . کدامتان مرا بر این کار، یاری می دهد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما (3) باشد؟ در آن جمع، تنها کسی که به این فراخوان ، پاسخ مثبت می دهد، علی علیه السلام است . پیامبر خدا پس از آن پاسخ مثبت ، می فرماید: «إنَّ هذا أخی ووَصِیّی وخَلیفَتی فیکُم ؛ فَاسمَعوا لَهُ وأطیعوا» .

.

1- .شعرا : آیه 214.
2- .برای آگاهی از روایات گوناگون مربوط به «روز هشدار (یوم الإنذار)» ، به منابع تاریخی از جمله : تاریخ الطبری : ج 2 ص 319 مراجعه شود . نیز ، ر . ک : الصحیح من سیره النبیّ الأعظم : ج 3 ص 61 ، با منابع بسیار .
3- .در برخی نقل ها به جای «در میان شما»،«پس از من»آمده است.

این ، برادر و وصی و جانشینم در میان شماست.پس،گوش به فرمان و مطیع او باشید. و بدین سان، پیامبر صلی الله علیه و آله در آغازین روز دعوت علنی، ولایت و امامت علی علیه السلام و نیز دستْ یاری او را در رسالت خویش ، رقم می زند. آن روز، آنان که در آن مجلس گرد آمده بودند، این پیام را به روشنی دریافتند و از کلام پیامبر خدا، پیشواییِ علی علیه السلام و لزوم اطاعت از وی را فهمیدند. از این روی بود که برخی به ابو طالب گفتند : «به تو فرمان داد که گوش به فرمان و مطیع پسرت باشی!» ؛ (1) امّا در مقابلِ این پیام صریح، گران جانی کردند و حق را برنتابیدند و با استکبار، از پذیرش حق ، شانه خالی کردند. در این بخش از مجموعه پیش رو، نقل های مختلف و طرق گونه گون این حدیث را آورده ایم، به گونه ای که هیچ تردیدی را برنمی تابند. افزون بر آن، ابو جعفر اِسکافی معتزلی، حدیث روز هشدار را «صحیح» (2) دانسته و عالمانی دیگر، از جمله : شهاب الدین خفاجی در شرح الشفاء بتعریف حقوق المصطفییِ قاضی عیاض (3) و متّقی هندی (4) که تصحیح ابن جریر طبری را گزارش کرده است ، (5) بر صحّت آن، تأکید کرده اند. (6)

.

1- .ر . ک : ص 201 (یاری پیامبر در تبلیغ) .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 244 ؛ الغدیر : ج 2 ص 279 .
3- .نسیم الریاض فی شرح الشفاء : ج 3 ص 35 .
4- .کنز العمّال : ج 13 ص 128 ح 36408 .
5- .طبری، واقعه را بدان گونه که آوردیم ، در تاریخش نقل کرده است ؛ امّا در تفسیر و در ذیل آیه، چون حادثه را نقل کرده، به تحریف متن آن دست زده و نوشته است : پیامبر خدا فرمود : «...إنّ هذا أخی وکذا وکذا» و ابن کثیر بر راه او رفته است . نیز چنین کرده اند برخی از مدّعیان آزادی در تحقیق، چون : محمّد حسین هیکل و... (ر . ک : الغدیر : ج 2 ص 406 طبع جدید) . شگفتا از دست های آلوده در تاریخ و عجبا از این همه مظلومیّت علی علیه السلام !
6- .ر . ک : «حدیث الإنذار یوم الدار» ، علی احمدی میانجی (فصل نامه رساله الثقلین ، ش 22 ، ص 111).

(2) احادیث وصایت

(2)احادیث وصایتوصیّت ، برای تداوم راه و حراست مکتب، سیره هماره رسولان الهی بوده است. پیامبر خدا نیز با تصریح به این حقیقت، در موارد متعدّد و مناسبت های مختلف، وصایت را برای علی علیه السلام رقم زده است. از جمله، چنین فرموده است: «إنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیّاً ووارِثاً ، وإنَّ عَلِیّاً وَصِیّی ووارِثی» . بی گمان، هر پیامبری وصی و وارثی دارد و علی، وصی و وارث من است. (1) بسیاریِ این گونه گفته های پیامبر خدا درباره علی علیه السلام بدان سان بوده است که واژه «وصی» را برای علی علیه السلام وصفی شناخته شده و بدون ابهام قرار داده است و چون واژه «وصی» در گفتارها و سروده ها به کار می رفت، بسیاری از مسلمانان صدر اسلام ، مقصود از آن را بدون هیچ تردیدی علی علیه السلام می دانستند و در نتیجه ، خلافت و امامت او را. (2) گو این که بنی امیّه، در زمان حکومتشان بسی کوشیدند تا مگر این عنوان ارجمند را از علی علیه السلام بزدایند. آنان ، احادیث بسیار ساختند تا این تعبیر را ساختگی جلوه دهند؛ (3) امّا مگر حق، با ستیز حق ستیزان، فرسودنی است؟!

.

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 392 ح 9005 . نیز ، ر . ک : ص 567 (احادیث وصایت) .

2- .ر . ک : ص 617 (وصایت امام علی در ادبیّات صدر اسلام) . ر . ک : تتمّه منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 19 (منهاج البراعه : ج 16 ص 19)، معالم المدرستین : ج 1 ص 289 به بعد که بحثی است شایسته مطالعه .

3- .برای آگاهی از این جریان و چگونگی آن ، ر . ک : معالم المدرستین : ج 1 ص 483 .

(3) احادیث وراثت

(3)احادیث وراثتذهن بشر، هماره با عنوان های : ارث، میراث و وراثت ، آشنا و آمیخته بوده و گستره این حقیقت، امور مادّی و معنوی را درنوردیده است . آنچه انسان ها برجای می نهند، یا امور مادی است، یا معنوی . مردمان، هماره از کسی که برای چگونگی تصرّف در برجای مانده خویش طرحی نریخته و از آن سخنی نگفته، شگفت زده می شده اند. نهادن نگاهبان و میراثبان برای حفظ و حراست از برجای مانده خویشتن، عُرف مردمان و مورد توجّه هماره طبع انسانی بوده است و مردمان، با هر گونه فرهنگ و اندیشه ای، آن را ستوده اند. اکنون بنگریم که پیامبر خدا، مبلّغ آخرین آیین الهی (آیینی که زمان شمول و جهان شمول است)، با میراث عظیم خود ، چه کرده و آن را به چه کسی سپرده و خداوند سبحان در این باره، به چه امر مشخّصی سفارش نموده است. روایات درباره «وراثت»، پاسخ روشنی به این پرسش اساسی است. پیامبر خدا، آیین «وارث گزینی» را شیوه همه پیامبران می دانسته و از این رو، خود به عنوان فرجام بخش جریان رسالت، ملزم به داشتن وارثی بوده است. از طرف دیگر نیز با صراحت، ابعاد «وراثت» خود را در امامت و دانش ، شناسانده است.

.

صحابیان نیز از همان روزگاران بر این جایگاه، تأکید می کردند و سخنان پیامبر خدا را در تصریح به این حقیقت، در مناسبت های مختلف، طرح می نمودند. گاه نیز در ضمن سخن، علی علیه السلام را برازنده این جایگاه معرّفی می کردند. به طور مثال، عبد الرحمان بن خالد، از قُثَم بن عبّاس پرسید : به چه دلیلی علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث می بُرده است؟ گفت : از آن جا که در میان ما نخستین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شد و بیشتر از همه ما همراهی اش نمود. در فصل «احادیث وراثت»، متون روایی و تاریخی این حقیقت بر اساس منابع فریقین می آید. این متون، شامل جملاتی است که در آنها پیامبر خدا، به صراحت، علی علیه السلام را وارث خود، وارث علم و گنجینه دانش خود و نهایتا وارث پیشوایی امّت خویش معرّفی می نماید. (1)

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 7 (احادیث وراثت) .

(4) احادیث خلافت

(4)احادیث خلافتخلافت، تعبیری قرآنی و اصطلاحی دینی است که «جانشینی» را در ابعاد مختلف، به صورتی روشن ، نشان می داده (مگر بُعدی از ابعاد را که پیوسته استثنا می گشته) است. از این رو ، کسانی که پس از پیامبر خدا زمام امور مسلمانان را به دست گرفتند، تلاش بسیار کردند تا این عنوان را به گونه ای بر خود ، استوار دارند. پیامبر خدا از همان آغازین روزهای آشکار ساختن دعوت و گستراندن پیام خود، بر «خلافت» علی علیه السلام تصریح و تأکید کرد. می توان این تصریح و تأکید را که نشانگر حدود خلافت است ، در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در مواقع و مواضع متعدّد، مشاهده نمود، که این، نشانی است از اهتمام پیامبر خدا به روشن ساختن سرنوشت آینده امّت . (1)

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 17 (احادیث خلافت).

(5) احادیث منزلت

(5)احادیث منزلتاز جمله شکوهمندترین عناوینی که پیامبر خدا با آن از علی علیه السلام یاد کرده است، «همسانی» و «همبریِ» علی علیه السلام با ایشان در کار رهبری است. این گونه احادیث ، در قلم و بیان عالمان و محدّثان، به اقتضای صراحت کلام پیامبر صلی الله علیه و آله ، به «احادیث منزلت» مشهورند. پیامبر خدا این جایگاه بلندِ علی علیه السلام را با عبارات مختلف، طرح نموده است ، از جمله با عبارت : «أنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی». تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست . پیامبر صلی الله علیه و آله این حقیقت را بارهای بار در میان مردم بیان کرد و بدین گونه، «همسانی علی علیه السلام با خویش در رهبری» را در پیش دیدها نهاد و به تاریخ سپرد. از جمله مواردی که این کلام معجزگون، درباره علی علیه السلام آشکارا بیان شده، روزهای پیش از نبرد تبوک است . پیامبر صلی الله علیه و آله در شرایطی بس سخت و در هم شکننده، سپاهی گران را سامان داد و با آهنگ نبرد با رومیان، از مدینه بیرون آمد. تبوک، دورترین نقطه ای بود که پیامبر خدا، برای نبرد، بدان جا مسافرت می کرد. در آن روزگار، جریان نفاق ، در مدینه الرسول ، شکل گرفته بود. این جریان، با نهایت کینه توزی و مخفی کاری، در اندیشه ضربه زدن بر پیکر جامعه نوپای اسلامی

.

بود. پیامبر صلی الله علیه و آله نگران از فتنه انگیزی منافقان و کینه توزان در مدّت سفر طولانی خود، علی علیه السلام را به عنوان «سرپرست اهل بیت و گروه مهاجر و ...» برای حراست از مدینه، در مدینه گذاشت. فتنه انگیزان که تمام نقشه های خود را با بودن علی علیه السلام در مدینه نقش بر آب می دیدند، شایعه ای ساختند و پراکندند که پیامبر صلی الله علیه و آله از همراهی علی علیه السلام با او، ناخرسند بوده و از این رو ، علی علیه السلام را به همراه خود نبرده است. اکنون ، شیر بیشه نبرد و قهرمان بی بدیل صحنه های رزم، آماج اتّهام بود. علی علیه السلام به محضر پیامبر خدا شتافت تا پرده از این توطئه بردارد. پیامبر صلی الله علیه و آله در نهایت صمیمیّت و با بیانی که نشانگر عظمت علی علیه السلام در نزدش بود، فرمود : «اِرجِع یا أخی إلی مَکانِکَ؛ فَإِنَّ المَدینَهَ لا تَصلُحُ إلّا بی أو بِکَ ؛ فَأَنتَ خَلیفَتی فی أهلی ودارِ هِجرَتی وقَومی ، أما تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی ؟» . ای برادر من! به جای خود باز گرد که مدینه، جز با من یا تو، سامان نمی یابد. تو، جانشین من در خاندان و هجرتگاه و قومم هستی. آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت، همه مناصب خود را، جز منصب نبوّت، برای علی علیه السلام رقم زد و عملاً علی علیه السلام را ادامه دهنده راه و تداوم بخش مسئولیّت والای خویش در زعامت امّت و مرجعیّت فکری مردم ، معرّفی نمود. در برخی از نقل ها آمده است که پیامبر صلی اللهِ علیه و آله پیش از این جمله صریحا فرمود: «إنَّهُ لابُدَّ مِن إمامٍ وأمیرٍ ؛ فَأَنَا الإِمامُ ، وأنتَ الأَمیرُ» . مردمان را، امام و امیری لازم است ؛ من امامم و تو امیر . (1)

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 37 (احادیث منزلت) .

(6) احادیث امارت

(6)احادیث امارتقرآن، با صراحت تمام، مؤمنان را به اطاعت از «اولو الأمر» فرا خوانده (1) و پیروی از آنان را همسنگ اطاعت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است. مصداق های «اولو الأمر» چه کسانی هستند؟ آیا سزاوار است جبّاران ستم پیشه ای را که بر اریکه قدرت ، تکیه می زنند و برای رسیدن به حاکمیت، از کشته ها پشته می سازند، مصداق های «اولو الأمر» بدانیم؟ هرگز! بی گمان، اولو الأمر، کسانی هستند که پیامبرگون، خداجوی، حق پرست و عدالت گستر باشند و علی علیه السلام بر اساس احادیث متعدّد نبوی (احادیثی شگفت انگیز و شکوهمند و ارجمند)، در قلّه این عنوان است. از این فراتر، باید بگوییم که پیامبر خدا، عنوان «امیر مؤمنان» را فقط برای علی علیه السلام به رسمیت شناخته و از به کار بردن این عنوان برای شخص دیگری جز او، نهی کرده است. این تصریحات، بسی فراوان اند، بدان سان که سیّد جلیل، راهبر سالکان و اسوه

.

1- .اشاره به آیه 59 سوره نساء است .

عابدان، رضی الدین علی بن طاووس حلّی، در این باب، کتابی با عنوان الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بإمره المؤمنین نگاشته است. در این احادیث نبوی ، از علی علیه السلام گاه به «امیر مؤمنان» و گاه به «امیر نیکان» و نیز با عنوان «امیر هر مؤمن، پس از وفاتم» یاد شده است. (1) این است که امام حسن علیه السلام در متن قرارداد صلح خود ، شرط می کند که نباید معاویه با عنوان «امیر مؤمنان» یاد شود. (2)

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 69 (احادیث امارت). نیز ، ر . ک : الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بإمره المؤمنین .
2- .علل الشرائع : ص 212 ح 2 .

(7) احادیث امامت

(7)احادیث امامتامام، که به لحاظ واژه شناسی، همان «پیشرو، پیشتاز، سرپرست و پیشوای قوم و قبیله» است ، (1) بی گمان، در فرهنگ قرآنی و دینی، پیشوایِ امّت در ابعاد گونه گون و عهده دار اداره امور جامعه است. این حقیقت را از جمله می توان از دو نامه که میان مولا علی علیه السلام و معاویه مبادله شده است، دریافت. علی علیه السلام در ضمن نامه ای دراز دامن، از جایگاه خود و اهل بیت علیهم السلام سخن می گوید و وصایت و جانشینی خویش را از پیامبر خدا، یادآور می شود. معاویه، در جواب به صراحت می گوید: محمّد ، مُبلّغی بود با رسالتِ رساندن کلام پروردگارش و بس! معنای کلام معاویه این است که پیامبر خدا، نه پیشوا بود، نه زعیم، نه زمامدار سیاسی، و نه... ! علی علیه السلام در ردّ کلام معاویه، به صراحت می نویسد: «وَالَّذی أنکَرتَ مِن إمامَهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، زَعَمتَ أنَّهُ کانَ رَسولاً ولَم یَکُن إماماً ؛ فَإنَّ إنکارَکَ عَلی جَمیعِ النَّبِیّینَ الأَئِمَّهِ ، ولکِنّا نَشهَدُ أنَّهُ کانَ رَسولاً نَبِیّاً إماماً» . و آنچه از امامتِ محمّد صلی الله علیه و آله انکار کردی و پنداشتی که او پیامبر بود و پیشوا

.

1- .العین : مادّه «أمم» .

نبود، به انکار همه پیامبرانِ پیشوا می انجامد ؛ امّا ما گواهی می دهیم که او فرستاده، پیامبر و پیشوا بود. (1) این گفتگو، به روشنی نشانگر جایگاه امام در اندیشه اسلامی و بیانگر چرایی ستیز بنی امیّه با این عنوان است. این گفتگو می تواند عمق اخبار و احادیث بسیاری را که پیامبر خدا در آنها بر امامت علی علیه السلام تأکید کرده است، نشان دهد. از جمله احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله است : «یا عَلِیُّ ، أنتَ وَصِیّی وخَلیفَتی وإمامُ أُمَّتی بَعدی» . ای علی! پس از من، تو وصی و جانشین من و امام امّت هستی. و «أنتَ إمامُ کُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ ، ووَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ بَعدی» . تو، پس از من، امام هر مرد و زن باایمان و مولای هر مرد و زن باایمان هستی. (2)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 203 .
2- .ر . ک : ج 2 ص 93 (احادیث امامت) .

(8) احادیث ولایت

(8)احادیث ولایتاز جمله عناوین شکوهمندی که در روایات و بویژه در احادیث تفسیری درباره علی علیه السلام به کار رفته است، عنوان «ولی» است. تردیدی نیست که در ادبیات عرب ، استعمال مادّه «وَلَیَ» در معنای سرپرست، زعیم و پیشوا، بسی شایع بوده است، که به این نکته در تحلیل حدیث غدیر ، اشاره خواهیم کرد. در سخنان و آموزه های پیامبر خدا، عنوان «ولی» و «ولایت»، برای علی علیه السلام بسیار به کار رفته و این سخنان شکوهمند و تنبّه آور، در موارد و مواضع بسیاری بیان شده است که نخستین آنها، مجمع کوچک، امّا سرنوشت سازِ خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود که از آن یاد کردیم. (1) به طور مثال، این تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله که : «ای علی! پس از من، تو ولیّ مردم هستی. هر کس که از تو اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر کس که نافرمانی ات کند، مرا نافرمانی کرده است»، (2) بسیار تکرار شده و منابع حدیثیِ اهل سنّت، از آن آکنده است، که بخش قابل توجّهی از آنها را در ذیل عنوان «احادیث ولایت» آورده ایم. (3) این تعبیرات، بویژه وقتی با قید «پس از من» همراه اند، هیچ تردیدی باقی

.

1- .ر . ک : ج 1 ص 201 (یاری پیامبر در تبلیغ) .
2- .الأمالی ، مفید : ص 113.
3- .ر . ک : ج 2 ص 119 (احادیث ولایت) .

جلوه ولایت در آیات قرآن

نمی گذارند که پیامبر خدا، جریان سیاسی پس از خود را پیش بینی نموده و زعامت سیاسی پس از خود را نشان داده است.

جلوه ولایت در آیات قرآنچنان که اشاره کردیم، این عنوان والا بر اساس روایات بسیار، در آیات الهی نیز برای علی علیه السلام رقم خورده است. از جمله این آیات، آیه : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ ؛ (1) ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند و نماز می خوانند و در حال رکوع، صدقه می دهند» است که هیچ تردیدی در شأن نزول و انطباق قطعی آن بر علی علیه السلام نیست ؛ چون او بود که در رکوع نمازش، به مستمندی «انگشتر» داد. بسیاری از مفسّران و محدّثان، این واقعه را گزارش کرده و با صراحت، مصداق آن را علی علیه السلام دانسته اند. (2) گو این که برخی از مفسّران، چون تلألؤ حق را برنتابیدند، به توجیه ها و شبهه های شگفتی پناه جسته اند، تا مگر حق را وارونه سازند. از جمله گفته اند : واژه «کسانی» جمع است و نمی توان آن را بر علی که یک نفر است، انطباق داد. امّا آنان فراموش کرده اند که در ادبیات عرب، این گونه استعمال ها بسیار شایع است (که برای تحلیل، یا انگیزه های دیگر، واژه جمع را به جای مفرد به کار می برند). قرآن را بنگرید که فرموده است: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُواْ بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَدًا فِى سَبِيلِى وَ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِى تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَآ أَخْفَيْتُمْ وَ مَآ أَعْلَنتُمْ وَ مَن يَفْعَلْهُ

.

1- .مائده، آیه 55.
2- .ر . ک : ج 2 ص 119 (ولایت علی ، ولایت خدا و پیامبر است) .

مِنکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِیلِ . (1) ای مؤمنان! اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست مگیرید که به آنها مهربانی کنید، در حالی که آنان به دین حقّی که برای شما آمده است، کفر ورزیدند و پیامبر و شما را به خاطر ایمان شما به پروردگارتان آواره کردند. با آنان سَر و سِرّ دوستانه دارید و من به آنچه پنهان می دارید و آنچه آشکار می دارید، آگاه ترم و هر کس از شما چنین کند ، بی گمان از راه راست، گم راه می گردد» . آیه، طبق نظر مفسّران، بدون هیچ تردید، درباره حاطب بن ابی بَلْتَعه است، پس از این که نامه ای به سوی قریش فرستاد. (2) و نیز فرموده است: «فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ یُسَرِعُونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشَی أَن تُصِیبَنَا دَآئِرَهٌ . (3) آن گاه ، بیماردلان را می بینی که در کار آنان می کوشند و می گویند : بیم آن داریم که بلایی بر سرمان بیاید» . که مراد، عبد اللّه بن اُبَی است و مفسّران، یکسر، همین شأن نزول را آورده اند. (4) بدین ترتیب، روشن می شود که این نکته گیریِ برخی از مفسّران، نه از سر تحقیق، بلکه به انگیزه تردیدافکنی در فضیلتی بزرگ است، که از این موارد، کم نیست. آیه، به روشنی، «ولایت» را در اللّه و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام منحصر کرده است. پُر

.

1- .ممتحنه ، آیه 1 .
2- .تفسیر الطبری : ج 14 جزء 28 ص 58 ، التبیان : ج9 ص576 .
3- .مائده ، آیه 52 .
4- .تفسیر الطبری : ج 4 جزء 6 ص 278 ، الوسیط فی تفسیر القرآن المجید : ج 2 ص 197 .

واضح است که اگر ولایت را به معنای «نصرت» و یا «محبّت» بگیریم، این انحصار، به هیچ روی ، وجهی نخواهد داشت. (1) در این جا برآنیم که تلاش های پیامبر خدا را برای تعیین امامت و روشن ساختن رهبری آینده امّت نشان دهیم. اشاره نمونه وار به آیات، برای آن است که جایگاه وحی الهی در این تلاش، روشن گردد و معلوم شود که پیامبر صلی الله علیه و آله با تفسیر، تأویل وتبیین این آیات، روشنگری در جهت تثبیت ولایت را به کمال رسانده است.

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 119 (ولایت علی ، ولایت خدا و پیامبر است) ، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن : ج 6 ص 8 به بعد ، الکشّاف : ج 1 ص 347 .

(9) احادیث هدایت

(9)احادیث هدایتپیشوایی امّت، هدایتگریِ مردمان به سرمنزل مقصود است و رهنمونی است به مقصد والا و مقصود اعلی. هدایت نایافتگان، چگونه می توانند به دور از درکِ اعماقِ آموزه های دین، جامعه را بدان سو رهنمون شوند؟ پیامبر خدا، این هادی امّت و پیشوای آینده نگر مؤمنان، باید فردای امّتش را به گونه ای رقم زند که مردم، به جای آب، به دنبال سراب نروند. این چنین است که علی علیه السلام را در جایگاه هدایت می نشانَد و در تفسیر آیه : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ؛ (1) تو، تنها هشدار دهنده ای و هر قومی، هدایتگری دارد» ، علی علیه السلام را مصداق والای «هدایتگر» معرّفی می کند: «المُنذِرُ أنَا ، وَالهادی عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ» . هشداردهنده منم و هدایتگر، علی بن ابی طالب است. (2)

.

1- .رعد ، آیه 7 .
2- .ر . ک : ج 2 ص 179 (احادیث هدایت) .

(10) احادیث عصمت

(10)احادیث عصمتعصمت، به معنای «مصونیت از گناه، خطا، جهل و ناهنجاری های رفتاری» ، از ویژگی های قطعی پیامبران الهی است و گویا هیچ فِرقه ای از فرقه های اسلامی، در معصوم بودن پیامبران، تردیدی روا نداشته است. به تصریح قرآن، پیامبران علیهم السلاممعصوم اند . متکلّمان و عالمان مسلمان نیز بر این حقیقت، معترف اند، مگر این که برخی در حدّ و حدود آن، سخن داشته باشند، وگرنه اصل موضوع، بی گمان، مورد اتّفاق است. شیعه که بر وجود «نص (متن صریح)» در پیشواییِ پس از پیامبر خدا پای می فشارد و بر اساس متون استوار، اصل امامت را برپا می دارد، طبق احادیث فراوان نبوی و دلایل عقلی متعدّد (که در جای خود تنقیح شده اند)، معتقد به ضرورت وجود ویژگی های پیامبر خدا، جز دریافت وحی، در امام و جانشین اوست. عالمان و متکلّمان شیعه، در برابر فِرق دیگر اسلامی ، بر این اصل ، تأکید ورزیده و در برابر آن دسته از جریان های موجود در حوزه فرهنگ اسلامی که چنین جایگاهی را برای جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ، منصوص (تصریح شده توسّط پیامبر خدا) ندانسته اند، معتقد به لزوم آن شده اند.

.

چراییِ این مواضع و تحلیل تاریخی و فکری این مسائل، از ظرفیت این بحث، بیرون است ؛ امّا در مقام کنونی که در پی گزارش نمودنِ تلاش های پیامبر خدا برای استوارسازی امامت علی علیه السلام و طرح پیشوایی آن بزرگوار هستیم، اشاره داشتن گذرا به آن را، پیش از بازگویی چگونگی طرح این حقیقت، بجا می دانیم. عالمان، متکلّمان و مفسّران شیعه، از دیرباز برای اثبات طهارت و عصمت امامان و اهل بیت علیهم السلاماز جمله به «آیه تطهیر» استدلال کرده اند؛ استدلالی استوار که استواری و متانت آن در جای خود ، باز گفته شده است. آنچه اکنون در فضای بحث ما، در نگریستن بدان ضروری است، چگونگی طرح این مسئله توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و شیوه بیان آن است. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که این آیه را بر مردمان خواند، روزها و ماه ها، هنگامی که برای نمازْ بیرون می آمد، بر آستانه خانه علی علیه السلام می ایستاد و بلند فریاد می زد : «الصَّلاةَ یا أهلَ البَیتِ» . ای اهل بیت، نماز! (1) بدین ترتیب، در این که «اصحاب کسا» مصداق «اهل بیت»اند، و این که علی علیه السلام چهره برجسته این مجموعه است ، تردیدی نیست ؛ امّا در نگاه ما، آنچه مهم تر جلوه می کند، این است که پیامبر خدا، با آن همه تأکید و تنبّه و تصریح بر «عصمت» و «طهارتِ» اهل بیت، و حتّی پس از علنی کردنِ این فضیلت، پیوسته این جمله را تکرار می کرد که : «أنَا حَربٌ لِمَن حارَبَکُم ، وسِلمٌ لِمَن سالَمَکُم» .

.

1- .اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش یکم / فصل چهارم : درود فرستادن پیامبر بر اهل بیت و تخصیص ایشان در امر به نماز .

من ، با کسی که با شما می جنگد ، در جنگم و با کسی که با شما صلح می کند ، در صلحم . جز مطرح کردن زعامت و پیشوایی آینده و تأکید ورزیدن بر آن نیست. گویا پیامبر صلی الله علیه و آله با تفسیری روشن و آگاهی آفرین از آیه : «وَ مَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِی أَرَيْنَکَ إِلَا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْءَانِ ؛ (1) و رؤیایی را که به تو نمایاندیم و درخت نفرین شده در قرآن را، جز برای آزمون مردم، قرار ندادیم» ، خانواده ای را معرّفی کرده است که بر جامعه اسلامی، چنگ خواهد انداخت و ستم و ستمگری را روا خواهد داشت و گویا با تشبیه آنان به بوزینه، به هویّت میمون وار آنان ، تصریح نموده و جامعه را از این که روزگاری، دین و آرمان والای الهی را به آنان بسپرند، بر حذر داشته است. (2) از سوی دیگر نیز با مطرح کردن «اهل بیت» به عنوان انسان های پاک، منزّه و پیراسته جان، پیشوایان و رهبران استوار، ارجمند و آگاه ، راه آینده را مشخّص کرده است. (3) آیه تطهیر، در بیان نمودن مناقب و فضایل «آل اللّه » و نشان دادن جایگاه والای

.

1- .اسراء ، آیه 60 .

2- .ر . ک : تفسیر آیه و هشدار پیامبر خدا در : شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 218 . ابن ابی الحدید ، این مطلب را به نقل از مفسّران آورده است و به نقل از عمر (: ج 15 ص 175) که در این نقل آمده است : هیچ کس تردیدی ندارد که خداوند از «شجره ملعونه (درخت نفرین شده)» ، بنی امیّه را مراد کرده است . نیز ، ر.ک: تاریخ الطبری : ج 10 ص 58 ، کتاب النزاع و التخاصم: ص 79، الجامع لأحکام القرآن : ج 10 ص 286، فتح القدیر : ج 3 ص 239، الدر المنثور : ج 4 ص 191، نورالثقلین : ج 3 ص 179.

3- .ر . ک : معالم الفتن (نظرات فی حرکه الإسلام و تاریخ المسلمین)، سعید ایّوب : ج 1 ص 43121 . سعید ایّوب با هوشمندی ستایش انگیزی این دو آیه را در بستر تاریخی آنها، هشداری دانسته است بر آینده امّت اسلامی و راهنمایی امّت برای این که پلیدان را از پاکان بازشناسند و در وا سپردن نظام جامعه به کسان، احتیاط را از دست نهِلَنْد تا فرجامی ناهنجار نداشته باشند ؛ امّا... .

آنان، نقشی بس بزرگ دارد . راز آن همه تأکید و تنبّه پیامبر خدا برای روشن ساختن مراد این آیه و نیز تلاش امامان علیهم السلامدر این راه و ستیز بی امان بنی امیّه و مفسّران درباری برای دور داشتن آن از آل اللّه (و دست کم، برای شریک ساختن دیگران در فضیلت آن)، گویایی و رسایی مفهوم آن در دلالت داشتن بر طهارت و عصمت علی علیه السلام و نهایتا طهارت و عصمت اهل بیت علیهم السلاماست. افزون بر این آیه که پیامبر خدا در جهت ابلاغ آن و تطبیق آن بر اهل بیت علیهم السلامکوششی بی دریغ به کار برد ، روایات فراوانی وجود دارد که پیامبر خدا در آنها حق مداری، استوارگامی، راستگویی، فصل الخطابی، پاک دامنی، مینوسرشتی، پاک نهادی و درست کرداریِ علی علیه السلام را مطرح ساخته و بر آن ، تأکید ورزیده است. نیز علی علیه السلام را همبر قرآن و همسان کتاب خدا معرّفی کرده است ؛ یعنی : علی علیه السلام است که باید الگو، پیشوا و راهبر باشد و اوست که باید سخن نهایی را بگوید، و نه جز او. باید در این سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله اندیشید که: «عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ ، وَالقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ» . علی با قرآن است و قرآن با او. «عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ ، وَالحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ» . علی با حق است و حق با علی. «عَلِیٌّ عَلَی الحَقِّ ؛ مَن اتَّبَعَهُ اتَّبَعَ الحَقَّ ، ومَن تَرَکَهُ تَرَکَ الحَقَّ» ، «عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالقُرآنِ ، وَالحَقُّ وَالقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ» . علی بر حق است. هر کس از او پیروی کند، حق را پیروی کرده و هر که او را وا نهد، حق را وا نهاده است.

.

و ... و این همه یعنی : علی علیه السلام نمی لغزد، نمی شکند، کژ نمی رود، استوار است ، در نهایت سلامت است، مستقیم است، حق نگر و حق مدار است و... . علی علیه السلام ، عنوان افتخارآمیز «عصمت» را بر پیشانی دارد و بدین سان، مردمان، در الگوگیری، پیروی و هدایتجویی از او، در امان اند و آیین و دینشان به سلامت است و ... . آنچه در این فصلْ بدان اشارت رفت، در ضمنِ متون بسیار، گزارش شده است. (1)

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 189 (احادیث عصمت) .

(11) احادیث علم

(11)احادیث علمچنان که اشاره کردیم، پیامبر صلی الله علیه و آله افزون بر زعامت سیاسی، مرجعیّت فکری امّت را نیز به عهده دارد. بدیهی است که امّت، در گذرگاه زندگانی، با ده ها گره فکری، فردی و اجتماعی رو به رو می شود. چه کسی باید این گره ها را بگشاید و ناپیداها را در برابر دید جامعه بنهد؟ چه کسی باید آیات الهی را تفسیر کند و آموزه های دین را بدانان بنمایانَد؟ پیامبر خدا که آیینش را جاودانه شمرده است، مرجعیّت فکری و علمی فردای امّت را در روزی که خود در میان امّت نیست، به چه کسی وا نهاده است؟ احادیث نبوی بسیاری که در منابع کهن پراکنده اند و از جمله، حدیث شکوهمند : «أنَا مَدینَةُ العِلمِ ، وعَلِیٌّ بابُها ؛ من شهر دانشم و علی، دروازه آن» ، نشانگر این است که پیامبر خدا، این جایگاه بلند را برای علی علیه السلام رقم زده است. افزون بر این که علی علیه السلام خود، جوشش شگفتی از درون برای دریافتن و فراگرفتن داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز علاقه شگرفی به آکنده ساختن جان وی از حقایق ربّانی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله : «أنَا مَدینَةُ العِلمِ وعَلِیٌّ بابُها ؛ فَمَن أرادَ المَدینَةَ فَلیَأتِ البابَ ؛ من شهر دانشم و علی، دروازه آن. پس، هر کس قصد ورود به شهر را دارد، از دروازه اش

.

بیاید»، نشان داد که دانش راستین در علی علیه السلام است و نه جز او. (1) پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات عمرش، علی علیه السلام را فرا می خوانَد و اسرار دانش خویش را به آن بزرگوار می نمایانَد. پس از آن است که علی علیه السلام می فرماید : «حَدَّثَنی ألفَ باب ، یَفتَحُ کلُّ بابٍ ألفَ بابٍ» . با من از هزار بابْ سخن گفت که هر یک، هزار باب بر من گشود. (2) و این چنین است که پیامبر خدا فریاد می زند : «أنَا دارُ الحِکمَهِ ، وعَلِیٌّ بابُها» . من خانه حکمتم و علی، در آن. (3) علی علیه السلام است آن تنها کسی که در معبر تاریخ توانست بگوید : «از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید» (4) و علی علیه السلام است که اصحاب، بر سرِ بی مانندی او در دانش، اختلافی ندارند (5) و خود می فرماید: «وَاللّهِ ما نَزَلَت آیَهٌ إلّا وقَد عَلِمتُ فیمَ نَزَلَت ، وأینَ نَزَلَت ، وعَلی مَن نَزَلَت ؛ إنَّ رَبّی وَهَبَ لی قَلباً عَقولاً ، ولِساناً ناطِقاً» . به خدا سوگند ، آیه ای نازل نشد ، جز آن که دانستم درباره چه و در کجا و برای چه کسی نازل شده است. پروردگارم به من قلبی خردمند و زبانی گشاده بخشیده است. (6)

.

1- .ر . ک : ج 10 ص 479 (اهتمام فراوان پیامبر به آموزش علی) . نیز ، ر . ک : نفحات الأزهار : ج 10 و 11 و 12 .
2- .ج 10 ص 489 (هزار باب دانش به او آموخت).
3- .ج 10 ص 509 (دروازه حکمت پیامبر).
4- .ج 11 ص 421 (پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من پرسید).
5- .ج 10 ص 523 (دانشورترین امّت).
6- .ج 10 ص 551 (قرآن شناسی) .

و چه بلند است کلام امام حسن علیه السلام که پس از شهادت علی علیه السلام فرمود: «لَقَد فارَقَکُم رَجُلٌ بِالأَمسِ لَم یَسبِقهُ الأَوَّلونَ بِعِلمٍ ولا یُدرِکُهُ الآخِرونَ» . دیروز ، مردی از شما جدا شد که نه پیشینیان به علم او رسیدند و نه پسینیان به علم او خواهند رسید. (1) اینها و جز اینها که بسیارند همگی نشانگر آن اند که پیامبر خدا، با این تأکیدها و ترغیب ها، عملاً مرجع فکری آینده امّت و جایگاه جوشش دانش دین را نشان داده است، چنان که صحابه نیز به پیروی از ایشان ، به آن ، اقرار نموده اند. (2)

.

1- .ج 10 ص 524 ح 4862 .
2- .ج 10 ص 523 (دانشورترین امّت) .

(12) حدیث دوازده جانشین

(12)حدیث دوازده جانشیناز جمله احادیث مهم و شایان تدبّر و توجّه درباره چاره اندیشی برای آینده امّت، احادیثی هستند که تعداد جانشینان پیامبر خدا را مطرح می سازند. این احادیث که فراوان نقل شده و با طرق مختلف و در نقل های گونه گون و صحیح آمده اند ، (1) نشان می دهند که خلفای پیامبر خدا دوازده نفرند. یکی از نقل ها چنین است: «لا یَزالُ الدّینُ قائِماً حَتّی تَقومَ السّاعَهُ أو یَکونَ عَلَیکُمُ اثنا عَشَرَ خَلیفَهً کُلُّهُم مِن قُرَیشٍ» . این دین، برقرار می ماند تا این که قیامت برپا شود و تا دوازده خلیفه بر شما فرمان برانند که همگی آنان از قریش اند. (2) و نقل دیگری از آن، بدین گونه است: عَن جابِرِ بنِ سَمُرَهَ قالَ : کُنتُ مَعَ أبی عِندَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَسَمِعتُهُ یَقولُ : «بَعدِی اثنا عَشَرَ خَلیفَهً» ، ثُمَّ أخفی صَوتَهُ ، فَقُلتُ لِأَبی : مَا الَّذی أخفی صَوتَهُ ؟ قالَ : قالَ : «کُلُّهُم مِن بَنی هاشِمٍ» .

.

1- .برای نمونه ، ر . ک : صحیح مسلم : ج 3 ص 1451 باب 33 (الناس تبع لقریش والخلافه فی قریش) . نیز ، ر . ک : المعجم الکبیر : ج 2 ص 195199 و232 ، اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش یکم / فصل پنجم ، إحقاق الحق : ج 13 ص 1 48.
2- .صحیح مسلم : ج 3 ص 1453 ح 1822 .

جابر بن سمره می گوید : با پدرم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم . شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «پس از من، دوازده جانشین خواهند بود». سپس صدایش را آهسته کرد. به پدرم گفتم : آنچه آهسته فرمود، چه بود؟ گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «همگی از بنی هاشم اند». (1) و در نقلی دیگر فرمود: «یَکونُ مِن بَعدِی اثنا عَشَرَ أمیراً» . پس از من، دوازده نفر امیرند. (2) با این گفته ها، پیامبر خدا چه چیزی را نشان داده است؟ آیا از واقعیّتی که رخ خواهد داد، سخن گفته است، یا از حقیقتی که باید باشد؟ آیا جانشینان خود را در آینه زمان، نشان داده است، یعنی هر آن کس را که بر این مَسند تکیه می زند؟ یا بر این حقیقتْ تکیه کرده است که دوازده نفرند، یعنی باید آنان باشند و نه جز آنان و تا فرجام روزگار، همین و بس؟ گویا تردید نباشد که پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین معرّفی می کند ؛ یعنی کسانی را که پای در جای پای او می نهند و همچون او بر مردمان، حکم می رانند و چنانچه بر مسند خلافتْ تکیه زنند، چون او خلافت را به پیش خواهند برد ، گو این که کسانی کوشیده اند تا بر این کلام الهیِ پیامبر خدا، مصداق هایی بتراشند. (3) ابو جعفر بن محمّد بن سلامه اَزْدی طحاوی، بر این باور است که مراد از جانشینان، معاویه و فرزندش یزید و... هستند. (4) بر اساس این تفسیر، پیامبر صلی الله علیه و آله اینان را خلفای خود ، معرّفی می کند که مردم،

.

1- .ینابیع المودّه : ج 3 ص 290 ح 4 .
2- .سنن الترمذی : ج 4 ص 501 ح 2223 .
3- .ر . ک : الإمامه وأهل البیت : ج 2 ص 54 که از این مصادیق ، یاد کرده است.
4- .شرح العقیده الطحاویّه:ص552، الإمامه وأهل البیت:ج2 ص56.

سخن آنان را بشنوند و از آنان اطاعت کنند!... از یزید! از عبد الملک بن مروان !باید گفت: «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلَا كَذِبًا . (1) سخنی بزرگ از دهانشان بر می آید. جز دروغ نمی گویند» . چگونه می توان تصوّر کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله ، پیام آور کرامت، شرف، آزادی، صداقت و قداست ، برای خود، جانشینانی ستم پیشه، فسادگستر، تیره جان و جنایت پیشه معرّفی کند؟ (2) بدون هیچ تردیدی، اگر کسی اصل روایت را بپذیرد که چاره ای جز آن نیست ، باید به تفسیر شیعه اقرار کند که اینان، علی علیه السلام و فرزندان او هستند؛ همان کسانی که در برخی از روایاتِ پیامبر خدا، با اسم و به صراحت ، یاد شده اند ؛ چرا که : 1 . آنان دوازده نفر و شناخته شده اند، منطبق با حدیث؛ 2 . ائمّه، از قریش اند و آنان نیز از قریش؛ 3 . دیدیم که ذیل برخی از روایت ها، جمله : «همگی از بنی هاشم اند» بود. آنان نیز چنین اند و همه از بنی هاشم. مؤیّد این حقیقت، کلام بلند علی علیه السلام است: «إنَّ الأَئِمَّةَ مِن قُرَيشٍ غُرِسوا فی هذَا البَطنِ مِن هاشِمٍ ، لا تَصلُحُ عَلی سِواهُم ، ولا تَصلُحُ الوُلاةُ مِن غَيرِهِم» . امامان، از قریش اند ؛ چرا که درخت امامت را در خاندان بنی هاشم کِشته اند ، و دیگران، درخور آن نیستند و جز آنان، کسی صلاحیّت امامت ندارد؛ (3)

.

1- .کهف، آیه 5 .

2- .ر . ک : الإمامه وأهل البیت: ج 2 ص 5676 نگاشته محمّد بَیّومی مهران، از نویسندگان بزرگ اهل سنّت مصر و استاد دانشگاه اسکندریه که جنایات معاویه، یزید، عبد الملک و... را بر اساس متون تاریخی، نمایانده و آن گاه این سؤال را در پیش دید خواننده نهاده است که: آیا با این همه ، اینان خلفای پیامبرند؟ !

3- .نهج البلاغه : خطبه 144 .

4 . آنان از اهل بیت پیامبرند و در انطباق روشن با آنچه در صفحات پیشین آوردیم و متون بسیار آن، گزارش خواهد شد؛ 5 . نام های آن بزرگواران ، به دقّت ، یاد شده است و چنان که اشاره کردیم، دقیقا با آنچه از امامان علیهم السلامدر تفسیر این جمله آمده، منطبق است؛ 6 . بر اساس روایات بسیار، پیامبر خدا، به تداوم امامت حضرت مهدی(عج) تا قبل از قیامت، تصریح کرده است؛ همو که آخرین امام از سلسله دوازده گانه امامان شیعه است. برخی از این روایت ها چنین اند: المَهدِیُّ مِنّا أهلَ البَیتِ یُصلِحُهُ اللّهُ فی لَیلَهٍ . مهدی، از ما اهل بیت است. خدا، کار او را در شبی سامان می دهد. (1) المَهدِیُّ مِن عِترَتی مِن وُلدِ فاطِمَهَ . مهدی، از عترت (خانواده) من، از فرزندان فاطمه است. (2) لَو لَم یَبقَ مِنَ الدُّنیا إلّا یَومٌ لَبَعَثَ اللّهُ عزَّوجَلَّ رَجُلاً مِنّا یَملَؤُها عَدلاً کَما مُلِئَت جَوراً . اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، خدای عز و جل مردی از ما را بر می انگیزد تا آن را از عدالت ، پر کند، همان گونه که از ستم ، پر شده است. (3) لا تَقومُ السّاعَهُ حَتّی یَلِیَ رَجُلٌ مِن أهلِ بَیتی یُواطِئُ اسمُهُ اسمی . قیامت، برپا نمی شود تا آن که مردی از اهل بیتم که همنام من است، پیشوا شود. (4)

.

1- .سنن ابن ماجه : ج 2 ص 1367 ح 4085 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 183 ح 645 .

2- .سنن أبی داوود : ج 4 ص 107 ح 4284 . جالب توجّه است که ابو داوود ، روایت مورد بحث (اثنا عشر خلیفه) را در کتاب المهدیّ آورده است.

3- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 213 ح 773 ، سنن أبی داوود : ج 4 ص 107 ح 4283 .

4- .مسند ابن حنبل : ج 2 ص 10 ح 3571 ، مسند البزّار : ج 5 ص 225 ح 1832 .

الأَئِمَّهُ بَعدِی اثنا عَشَرَ ؛ تِسعَهٌ مِن صُلبِ الحُسَینِ ، وَالتّاسِعُ مَهدِیُّهُم . امامانِ پس از من، دوازده نفرند که نُه تن از نسل حسین اند و نهمین آنان، مهدیِ آنان است. (1) اکنون، در این باره و در تکمیل و تعمیم سخن، نکات دیگری می آوریم: نکته نخست. چنان که اشاره کردیم، حدیث «دوازده جانشین» یا «دوازده امیر» به روایت جابر بن سمره، حدیثی مشهور با طرق مختلف و نقل های گونه گون است که بیشترین کسانی که آن را گزارش کرده اند، بر این باورند که پیامبر خدا آن را در «حَجّه البلاغ» فرموده است. جستجوی دقیق نقل های مختلف و گزارش های گونه گون، روشن می کند که پیامبر خدا، این سخن را در دو مکان فرموده است: 1 . مسجد النبی . بر اساس نقل مسلم و احمد بن حنبل، روایت جابر، بدین گونه است: در شامگاه روز جمعه ای که اسلمی سنگسار شد، شنیدم پیامبر خدا می گوید : «این دین ، همچنان برقرار...». (2) ماعز بن مالک اسلمی، که در این نقل از او یاد شده، قطعا در مدینه سنگسار شده است. (3) افزون بر آن، در نقل هایی به شنیدن این حدیث در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح شده است، از جمله در این نقل :

.

1- .کفایه الأثر : ص 23.
2- .صحیح مسلم : ج 3 ص 1453 ح 10 ، مسند ابن حنبل : ج 7 ص 410 ح 20869 .
3- .ر . ک : صحیح البخاری : ج 5 ص 2020 ح 4969 و4970 ، صحیح مسلم : ج 3 ص 13191323 .

با پدرم به مسجد آمدم. پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه می خواند... (1) که ظاهرا مراد، مسجد النبی است. 2 . حَجّه البلاغ . این نقل نیز از جابر بن سمره است. وی چنین می گوید که این سخن را در آن حجّ عظیم (2) و در سرزمین عرفات ، (3) شنیده است. نکته دوم. بهره گیری پیامبر خدا از اجتماع عظیم امّت در عرفات، برای علنی کردن این حقیقت، بسی آموزنده است. پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث ارجمند و سرنوشت ساز «ثقلین» را نیز، از جمله در این جایگاه عظیم و مراسم پرشکوه ، اعلام کرده است. به طور کلّی، در این مراسم بزرگ است که «ثقلین»، برای هدایت امّت، همسان و همبر مطرح می شوند، مصادیق عترت ، روشن می گردد و در پایان ، «ولایت» به عنوان «کمال دین» رقم می خورد و عدم ابلاغ آن، چونان تباه گشتن تمام رسالت ، تلقّی می گردد. گویا در این جمع، پیامبر خدا نگاهی دوباره به تمام دین و تأکید و تشریحی بر همه آیین دارد و نیز در این واپسین روزهای سفر، تأکید بر «حج» و «ولایت». امام باقر علیه السلام در این باره فرمود : پیامبر خدا ، حج گزارد... . (4) نکته سوم. برخی از نقل های حدیث، نکته ای سؤال انگیز و شایان توجّه دارند. برخی از نقل ها، حدیث را تا جمله : «همه از قریش اند» دارند. این نقل ها گویای آن اند که جابر، این جمله را نشنیده است ؛ از پدرش سؤال کرده و او نیز گفته است که ادامه

.

1- .المعجم الکبیر : ج 2 ص 197 ح 1799 .
2- .ر . ک : مسند ابن حنبل : ج 7 ص 405 ح 20840 و20843 ، و ج 7 ص 408 ح 20857 ، و ج 7 ص 430 ح 20992 .
3- .ر . ک : مسند ابن حنبل : ج 7 ص 418 ح 20922 ، و ج 7 ص 424 ح 20959 و 20960 .
4- .ر . ک : ج 2 ص 217 (واقعه غدیر) .

کلام، «همگی از قریش اند» یا «همگی از بنی هاشم اند» بوده است. این گونه نقل ها، سه گونه اند: الف جابر فقط می گوید : «سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی گفت که نفهمیدم»، (1) یا «سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی گفت که بر من پوشیده ماند»، (2) بدون این که چرایی این پوشیدگی سخن و شنیده نشدن آن را بیان کند. ب جابر تصریح کرده است که : «چون پیامبر صلی الله علیه و آله صدایش را پایین آورد، من نشنیدم»، (3) یا «سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به آهستگی سخنی گفت که من نشنیدم. پس به پدرم گفتم : آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آهسته گفت، چه بود؟» (4) و یا «سپس پیامبر صلی الله علیه و آله صدایش را پایین آورد. پس به پدرم گفتم : شنیدم که پیامبر خدا فرمود : پس از من، دوازده تن امیرند . آنچه آهسته فرمود، چه بود؟ گفت : [این بود :] همگی از قریش اند » . (5) ج تصریح شده است که شنیده نشدن کلام پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن بود که غوغا و تشنّج به وجود آمد و کلام پیامبر خدا در سر و صدا و فریادهای مردمان ، شنیده نشد. شگفت انگیز است این که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گوید و مخاطبان، بر خلاف امر صریح الهی : «لَا تَرْفَعُواْ أَصْوَ تَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ ؛ 6 صداهایتان را از صدای پیامبر ، بالاتر مبرید» ، صدای خویش را چنان بلند می سازند که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله ، در میان آن غوغا نامعلوم می گردد و راوی، آن را نمی شنود و برای آگاهی از ادامه کلام، به دیگران پناه می بَرَد، تا آن که می فهمد آن سخن، این بوده است : «همگی از

.

1- .المعجم الکبیر : ج 2 ص 197 ح 1799 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 427 ح 20976 و 20977 .
3- .المعجم الکبیر : ج 2 ص 196 ح 1794 .
4- .المعجم الکبیر : ج 2 ص 253 ح 2062 .
5- .حجرات، آیه 2.

قریش اند». تعبیرهای گونه گون این معنا، چنین است: سپس مردم ، همهمه کردند و سخن گفتند و من، کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را از «همگی» نفهمیدم. (1) سخنی گفت که مردم نگذاشتند بشنوم. (2) سپس سخنی گفت که مردم نگذاشتند بشنوم. پس به پدرم (یا پسرم) گفتم : سخنی که مردم نگذاشتند بشنوم، چه بود؟ گفت [این بود] : «همگی از قریش اند». (3) مردم ، داد و فریاد کردند و من نشنیدم که چه گفت. (4) درنگریستن و تأمّل در آنچه آوردیم، پژوهنده را به نکاتی رهنمون خواهد شد که خالی از فایده نیستند: 1 . نشان می دهد که ماجرای خلافت و سرنوشت آینده امّت، بسی حسّاسیت برانگیز بوده است. هم پیامبر صلی الله علیه و آله ، چون به جان کلام می رسد، آهنگ آن را فرو می آورد، هم مردم، چون می شنوند، واکنش نشان می دهند و جنجال می کنند و به پذیرش آن، تن نمی دهند. 2 . این که برخی روایات، «فرو کاستن کلام» و برخی، «جنجال و غوغا» را آورده اند، بعید نمی نماید که هر کدام از این تعبیرها، با موردی از نقل ، مرتبط باشد. جابر ، تصریح می کند که در مسجد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله صدایش را پایین آورد، نفهمیدم

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 429 ح 20991، المعجم الکبیر : ج 2 ص 196 ح 1795 .

2- .صحیح مسلم : ج 3 ص 1453 ح 9 ، مسند ابن حنبل : ج 7 ص 428 ح 20980 .

3- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 435 ح 21020 ؛ الخصال : ص 472 ح 23 .

4- .الخصال : ص 473 ح 29 .

و در حدیثِ نقل شده در المسند احمد بن حنبل، تصریح دارد که چون مردمْ جنجال کردند، نشنیدم. 3 . شایان توجّه ، این که در نقلی آمده است : چون پیامبر صلی الله علیه و آله صدایش را آهسته کرد، فرمود : «همگی از بنی هاشم اند». بعید نیست که ادامه کلام، به واقع، «همگی از بنی هاشم اند» بوده که این گونه غوغا آفریده و بسیاری از شنیدن آن، فریاد برآورده و بدان تن نداده اند. نکته ای که این موضوع را استوارتر می نمایاند، این است که در صحنه سازی سقیفه و در مشاجره های آن روز، سیاست بازان، به این سخن، استناد نکردند و نگفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «همگی از قریش اند»، با آن که این سخن، می توانست کارساز باشد. از این رو می توان گفت که ادامه کلام، «همگی از بنی هاشم اند» بوده است و بعدها و به هنگام تدوین آثار، مصلحت ، چنان دیده شده که «همگی از بنی هاشم اند»، به «همگی از قریش اند» تغییر یابد . به هر حال، این حدیث، با نقل های بسیار و طرق گونه گونی که مورد تأیید محدّثان اهل سنّت نیز قرار گرفته است، هیچ پیامی جز گزارش ولایت علی علیه السلام و فرزندانش ندارد و تصریحی بر خلافت علی علیه السلام پس از پیامبر خداست و نیز تأکیدی بر سیاست عظیم و استوار پیامبر صلی الله علیه و آله در تعیین آینده حاکمیت و پیشوایی امّت .

.

(13) حدیث سفینه

(13)حدیث سفینهپیامبر صلی الله علیه و آله سررشته امور را در میان امّت به دست دارد. دامنه جامعه اسلامی، هنوز چندان گسترده نیست . با این حال، این جامعه نوپای کوچک، با مسائل بسیاری از درون و بیرون مواجه است: مسائلی انحراف آفرین و دگرگونگر . جریان نفاق در درون جامعه، شکل گرفته و ارتداد برخی، در همان جامعه، صورت گرفته است و ... . پیامبر خدا به روزها و روزگاری می اندیشد که مشعل فروزان حیاتش خاموش می شود ، امّا امّت، باید راه را ادامه دهند. آنچه آوردیم، چاره اندیشی برای فردا و فرداهاست، در هنگامه شعله ور گشتن آتش فتنه و به خروش آمدن امواج گم راهی ها و ... و در همین سمت و سوست کلام بلند و والا و روشنگر دیگرِ پیامبر خدا؛ آن که به «حدیث سفینه» شهره است و یکی از نقل های آن، چنین است: «ألا إنّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح ؛ من رکبها نجا ، ومن تخلّف عنها هلک» . هان! مَثَل اهل بیتم در میان شما، همچون کشتی نوح است. هر کس به آن در آید، نجات یابد و هر کس از آن بازماند، هلاک گردد. چه تشبیه بیدارگر و تنبّه آفرینی!

.

پیامبر خدا به فتنه گری ها، آتش افروزی ها و جریان سازی ها در آینه زمان می نگرد و این همه را به امواج خروشان و غول پیکر دریا، همانند می سازد؛ امواجی که هر کس در کام آنها قرار گیرد،غرق شود و هر آن که در معرضش باشد، تباه گردد. چه بسا کسانی به پندار رهایی از این امواج بلند، پناهگاهی پنداری جویند و بدان جا در آیند ؛ امّا اَمواجْ فراز آیند و آنان را در کام خود، فرو برند. پس امّت ، باید هشیار و بیدار باشد، که تنها راه نجات ، در آمدن به «سفینه» اهل بیت علیهم السلام است و چنگ زدن به آموزه های آنان . و شگفتا از تحقّق آن امواج و به وجود آمدن پناهگاه های پنداری برای مردمان، پناهگاه هایی چون : عالم نماها، فرقه ها، جریان ها و... تا مگر مردمان، بدان سوی ها روانه شوند و از در آمدن به کشتی نجات حقیقی، بازمانند. در دلالت این حدیث بر وجوب اطاعت از اهل بیت علیهم السلامتردیدی نیست. مگر می شود خردمندی، امواج خروشان را بنگرد و در رهایی جویی از آنها تردید کند؛ امواجی که در کام آنها افتادن ، همان است و غرق شدن، همان! دیگر آن که پیامد قطعی این روی آوردن به سفینه، هدایت یافتگی و رهایی از امواج تباهی آفرین است. دیگر آن که این سفینه، نجاتبخش است. پس این عزیزان، معصوم اند و به دور از خطا و... . (1)

.

1- .برای اطّلاع کامل از متن و سند «حدیث سفینه» و مباحثی که پیرامون آن مطرح است، ر . ک : نفحات الأزهار ، ج 4 و نیز : اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش دوم / فصل دوم : منزلت اهل بیت .

(14) حدیث ثقلین

(14)حدیث ثقلیناز جمله چاره اندیشی های پیامبر خدا برای آینده امّت و جلوگیری از گسترش ضلالت و جهالت و حیرت در جامعه، تلاش برای تعیین مرجع علمی و نشان دادن جهت گیری استوار برای حرکت های فکری و بیان چگونگی تفسیر قرآن و مکتب و سرچشمه آن است. شاید این حقیقت، روشن ترین گونه خود را در «حدیث ثقلین» نشان داده است. حدیث ثقلین، با محتوایی واحد و گونه های بیانیِ مکرّر، بارها و بارها به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله در مکان های مختلف : عَرَفه، مسجد خَیف، غدیر خُم، حجره شریفش به هنگام شدّت بیماری در آخرین لحظات زندگانی و ... بیان شده است . افزون بر اهل بیت علیهم السلام، بسیاری از صحابیان نیز آن را گزارش کرده اند و کسانی بسیار از تابعیان و عالمان، بر استواری آن ، تأکید ورزیده اند. (1) یکی از گونه های مختلف نقل این حدیث، چنین است: «إنّی تارِکٌ فیکُم ما إن تَمسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلّوا بَعدی ، أحَدُهُما أعظَمُ مِنَ الآخَرِ ؛ کِتابُ اللّهِ حَبلٌ مَمدودٌ مِنَ السَّماءِ إلَی الأرضِ ، وعِترَتی أهلُ بَیتی ، ولَن یَتَفَرَّقا حَتّی یَرِدا

.

1- .ر . ک : نفحات الأزهار : ج 2 ص 90، و نیز : اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش سوم / فصل یکم : مهم ترین ویژگی های اهل بیت .

عَلَیَّ الحَوضَ ، فَانظُروا کَیفَ تَخلُفونی فیهِما» . من، در میان شما چیزی به یادگار می نهم که پس از من تا وقتی بدان چنگ درزنید، هرگز گم راه نگردید. یکی از آن دو، بزرگ تر از دیگری است : کتاب خدا، که ریسمانی کشیده شده از آسمان به زمین است ، و عترتم، اهل بیتم. هرگز این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض [کوثر]، بر من وارد آیند. پس بنگرید در نبودنِ من، چگونه با آن دو رفتار می کنید. (1) این ، کلامی است شکوهمند، منقبتی است بزرگ، فضیلتی است بی نظیر، هدایتی است سعادت آفرین، رهنمودی است ضلالت زدا و... ! نکته اوّل که مهم ترین نکته است این که کلام رسا و گویای پیامبر صلی الله علیه و آله می نمایانَد و هیچ تردیدی را برنمی تابد، مرجعیّت بخشیدن به اهل بیت علیهم السلام و وجوب پیروی از آنان در اقوال، افعال و ... است. بر این حقیقت والا، بسیاری از عالمان، تصریح کرده اند . از جمله ، متکلّم بزرگ اهل سنّت، سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را در این که چنگ زدن به آنها رهایی بخشِ از گم راهی است، با کتاب خدا همراه کرده است و معنای چنگ زدن به کتاب، جز دانش اندوزی و رهجویی نیست. پس درباره عترت نیز چنین است. (2) نکته دیگر ، آن که بزرگ ترین رسالت و مسئولیّت پیامبر خدا، هدایتگری و تلاش در جهت ضلالت زدایی است. از سوی دیگر، روشن ترین و بدیهی ترین واجب برای مسلمانان، تمسّک به هر آن چیزی است که هدایت می آفریند و ضلالت می زداید. بدین سان، پیامبر خدا با جمله : «تا به آن دو چنگ زده اید، هرگز گم راه نشوید»،

.

1- .سنن الترمذی : ج 5 ص 663 ح 3788 .
2- .شرح المقاصد : ج 5 ص 303 . برای آشنایی با دیدگاه های عالمان اهل سنّت ، ر . ک : نفحات الأزهار : ج 2 ص 248.

این واجبِ مؤمنان را پیش دید آنها نهاده است. آیا کسی می تواند در وجوب پیروی از «عترت» که هدایت آفرین و گم راهی زداست، تردید کند؟! نکته سوم ، آن که تمسّک به این دو «گران بها»، برای رسیدن به مقصد والا و مقصود اعلی و دستیابی به هدایت ، بسنده است و در ورای آن، جز ضلالت نخواهد بود : «فمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَا الضَّلَلُ . (1) و پس از حق، چه چیزی است ، جز گم راهی؟» . نکته چهارم ، آن که حدیث ثقلین، بدون هیچ تردیدی، «عصمت» عترت را رقم زده است . یکی بدان جهت که پیامبر خدا، بدون هیچ قید و شرطی، تمسّک بدانها را لازم شمرده است. در این صورت، آیا می توان تصوّر کرد که او امّت را به کسانی که خود در لغزش اند، ارجاع داده و بدون قید و شرط، چنگ انداختن به آموزه های آنان را لازم شمرده باشد؟! دیگر آن که آنان، همبر قرآنی هستند که هرگز باطل در آن، راه ندارد. پس آنان نیز چنین خواهند بود. جهت دیگر آن که تمسّک به آنها، سدّی در برابر گم راهی است. اگر گم راهی بر کسانی روا باشد، کی گم راهی زدا توانند بود؟!

.

1- .یونس، آیه 32.

(15) حدیث غدیر

اشاره

(15)حدیث غدیرگفتیم که پیامبر خدا از آغازین روزهای ابلاغ پیام رسالت، بر امام و پیشوای پس از خود نیز تأکید ورزید و جای جای و در مواضع مختلف، در درازنای 23 سال رسالت، با تعبیرهای مختلف و گفتارهای گونه گون، «حق» را آشکار نمود و پیشوایِ پس از خود را با ویژگی های والا به گونه ای معیّن و مشخّص در پیش دیده ها نهاد و گفتیم که این حق گزاری ها و ابلاغ حق و نشان دادن آینده پیشوایی، در واپسین حجّ پیامبر خدا (حجّه الوداع) به اوج رسید و با فرمان الهی، ولایت، «ابلاغ» شد و بدین سان، این حج، «حَجّه البَلاغ» (1) نام گرفت. پیامبر خدا، به سال دهم هجرت، آهنگ حج کرد و مردمان را از این قصد، آگاهانْد. بدین سان، کسان بسیاری برای حج گزاری راهی مکّه شدند تا با پیامبر خدا حج بگزارند و مناسک حج را از آن بزرگوار بیاموزند. پیامبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان ، حج گزارد و به سوی مدینه حرکت کرد. در روز هجدهم ذی حجّه، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که کسان بسیاری پیش تر از او و قافله های بسیاری نیز پس از وی حرکت می کردند، به سرزمینی با نام «غدیر خم»، در وادی جُحفه (محلّ جدا شدن راه اهل مدینه و مصری ها و ...) رسید، در شرایطی که آفتاب، اوج گرفته

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 217 (واقعه غدیر) .

بود و بی امان، بر زمینْ حرارت می ریخت . پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان الهی، دستور داد که سواران و پیادگان توقّف کنند و رفتگان باز آیند و آیندگان برسند. حرارت نیم روز، مردمان را می آزُرد و لباس ها و مَرکب ها سایه بان شده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله بر انبوهی از جهاز شتران، فراز رفت و خطبه آغاز کرد. خدای را سپاس گفت و از این که به زودی از میان آنان خواهد رفت، پرده برگرفت و از آنان خواست که درباره چگونگی رسالت گزاری وی، گواهی دهند. مردمان، یکسر فریاد برآوردند: گواهی می دهیم که تو ابلاغ کردی و خیرخواهی و مجاهده نمودی. پس خدا به تو جزای خیر دهاد! آن گاه، برای آماده سازی مردمان برای شنیدن پیام آخرین، بارها از صداقت خویش در ابلاغ و از «ثقلین» سخن گفت و جایگاه والای خود را در میان امّت، برنمود و بر اولویّت خود بر آنان، گواهی خواست که پاسخ های بلند و یک صدا شنید. آن گاه، دست علی علیه السلام را گرفت و فراز آورد و با شکوهی شگرف و فریادی بس رسا فرمود: مَن کُنتُ مَولاه ، فعلیٌّ مولاه . هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار ، این جمله را تکرار کرد و برای پذیرندگان ولایت علی علیه السلام و دوستداران و یاوران او دعا کرد. بدین سان، پیامبر خدا در تداوم آن روشنگری ها و اعلام حق ها، در نهایت تدبیر و آگاهی و در میان ده ها هزار انسانِ به حج آمده از اقالیم قبله، «ولایت و خلافت علی علیه السلام » را رقم زد و «حقّ خلافت» و «خلافت حق» را نشان داد. آن روز، هیچ کس در این حقیقت، تردید نکرد و در این که پیامبر صلی الله علیه و آله با این

.

1 . سند حدیث

عبارت ها، علی علیه السلام را به ولایت و امامتْ منصوب ساخت، تردیدی روا نداشت. اگر کسانی گرانْ جانی کردند، به سبب محتوا و مفاد پیام نبود. آن گونه کسان، به لحاظ تیره جانی در این که این حرکتْ «وحیانی» باشد، سخن داشتند. به هر حال، کسان بسیاری به محضر علی علیه السلام شتافتند و «امارت و ولایت» وی را تهنیت گفتند. بدین سان ، روشن است که در آن روزگاران، این حقیقت، تردیدبَردار نبود. از جمله، کلام عمر بن خطّاب را بنگرید: مبارکت باد ، ای پسر ابو طالب! امروز، ولیّ هر مؤمن شدی. (1) امّا پس از پیامبر خدا، رَوند طبیعی کارها دگرگون شد. کسانی جریان را وارونه ساختند و جامه خلافت را بر قامتی دیگر کشیدند . اینان ، هرگز در این همه فضل ها و فضیلت ها، تردیدی روا نداشتند ؛ بلکه بهانه هایی دیگر تراشیدند. آنان پس از روزگاری کوشیدند که از یک سو در «دلالت» این حدیث شریف بر امامت و ولایت، تردید کنند و از دیگر سو، در «سند» آن. متون بسیار و گونه گون این حدیث را در این مجلّد ، آورده ایم. اکنون می خواهیم بر پایه آن گزارش ها و دیگر آگاهی ها، با نگاهی به چگونگی محتوا، سند و دلالت حدیث، اندکی از حقایق نهفته را درباره این کلام بلند ، بنمایانیم.

1 . سند حدیثحدیث غدیر، از مشهورترین و بلندآوازه ترین احادیث نبوی است و بسیاری از محدّثان و عالمان، بر استواری و بلکه بر تواتر آن، تأکید کرده اند. (2) ابن کثیر می گوید: حدیث «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست»، چنان به تواتر نقل

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 277 (تبریک رهبری) .
2- .ر . ک : نفحات الأزهار : ج 6 ص 377 .

شده که متیقّن است آن را پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است. (1) و ذهبی در رساله خود گفته است : حدیث «هر که من مولای اویم ، پس علی مولای اوست» ، از متواترات است و قطعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را فرموده است و عدّه زیاد و گروه های متفاوتی با طریق های صحیح و حَسَن و ضعیف و مردود ، آن را نقل کرده اند که من آنها را می آورم... . (2) علّامه عبد الحسین امینی، حدیث غدیر را از صد و ده تن از صحابیان ، گزارش و در پایان، تأکید نموده است که آنچه او گزارش کرده، تمام آن چیزی نیست که وجود دارد. (3) محقّق فقید، سیّد عبد العزیز طباطبایی رحمه اللهدر پانوشت این سخن گفته است: صحابیانی دیگر جز آنان که علّامه امینی معرّفی کرده ، روایت غدیر را گزارش کرده اند که همه آنها را در کتاب علی ضفاف الغدیر (4) یاد کرده ام. در الغدیر، فهرست بلندی از اقوال تابعیانی که حدیث غدیر را نقل کرده اند نیز آمده است. عالم جلیل القدر، مدافع نستوه ولایت، میر حامد حسین هندی نیز بخش بزرگی از اثر بی مانندش، عبقات الأنوار را ویژه حدیث غدیر ساخته، سند آن را به تفصیلْ گزارش کرده و در نقد دیدگاه کسانی که به عدم تواتر آن باور دارند، به تفصیل تمام، سخن گفته و نا استواری این دیدگاه را روشن ساخته است. (5)

.

1- .البدایه والنهایه : ج 5 ص 214 .
2- .رساله طرق حدیث «مَن کنت مولاه فعلیٌّ مولاه» : ص11 .
3- .الغدیر : ج 1 ص 144 ، طبع جدید.
4- .این کتاب ، حاصل حاشیه ها و استدراکات سیّد عبد العزیز طباطبایی رحمه الله بر الغدیر بود که به علّت فوت ایشان ، فرصت انتشار مستقل نیافت؛ امّا ظاهرا در طبع جدید الغدیر ، پانوشت شده است. (م)
5- .نفحات الأزهار : ج 6 ص 378 به بعد.

گویا سخن گفتن از سند حدیث و استواری گزارش آن در منابع حدیثی، سخنی زاید باشد. از این رو ، گفتار تنی چند از محدّثان را می آوریم و بحث را در بُعد دیگری از آن ادامه می دهیم: حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، حدیث غدیر را نقل کرده و پس از آن ، در یک مورد نوشته است: این حدیث، مطابق شرط شیخین (بخاری و مسلم)، صحیح است ؛ ولی این دو، آن را نقل نکرده اند. (1) نیز در موردی دیگر ، پس از نقل آن، نوشته است: سند این حدیث، صحیح است و آن دو، نقلش نکرده اند. (2) ترمذی، پس از نقل این حدیث در السنن، نوشته است: این حدیث، نیکو و صحیح است. (3) ذهبی نیز نوشته است: این حدیث، قطعی و تردید ناپذیر است. ذهبی، در ذیل شرح حال ابن جریر طبری نوشته است: چون به ابن جریر خبر رسید که ابن ابی داوود به حدیث غدیرِ خُم ایرادی گرفته است، کتاب الفضائل را نوشت و در «صحیح» بودن سند حدیث، سخن راند. من، یک جلد از طرق این حدیث را به روایت ابن جریر دیدم و از کار او و فراوانی طرق این حدیث ، به شگفت آمدم. (4)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 118 ح 4576 .
2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 631 ح 6272 .
3- .سنن الترمذی : ج 5 ص 633 ح 3713 .
4- .تذکره الحفّاظ : ج 2 ص 713 ح 728 . برای آگاهی از اهمیّت کتاب طبری، ر . ک : الغدیر فی التراث الإسلامی : ص 35 .

2 . دلالت حدیث

ابن حجر نیز می گوید: و امّا حدیث «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» را تِرمِذی و نسایی نقل کرده اند و آن، جدا طرق فراوانی دارد. ابن عقده آنها را در کتابی مستقل گرد آورده است و بسیاری از اسناد آن، صحیح و نیکوست. (1) کتاب ابن عُقده با عنوان حدیث الولایه، تا حدود قرن دهم در اختیار عالمان بوده است. سیّد بن طاووس درباره آن نوشته است: و در آن، تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت علی علیه السلام را با صد و پنجاه طریق، روایت کرده است (2) . (3) ابن عساکر نیز در موارد متعدّدی از اثر عظیمش، از این حدیث یاد نموده و فقط در یک مورد، نود طریق آن را یاد کرده است، (4) و چنین است یادکرد بسیاری دیگر از محدّثان و مفسّران و عالمان. با این همه، اگر کسی یا کسانی، در صدور حدیث و یا چگونگی نقل آن تردید روا دارند، بی گمان از سَرِ استکبار و رویارویی با حق است و نه چیز دیگر.

2 . دلالت حدیثاز آنچه در آغاز سخن آوردیم و پس از این نیز گسترده تر بدان خواهیم پرداخت و نیز با دیدن متون (نصوص) بسیار آن، روشن می شود که در آن روز ، کسی تردید نکرد که جمله : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» ، سرپرستی، تولیت امور، امامت و پیشوایی را می رسانَد.

.

1- .فتح الباری : ج 7 ص 74.
2- .الإقبال : ج 2 ص 240 .
3- .ر . ک : الغدیر فی التراث الإسلامی : ص 45 ، که در آن از اهمیّت کتاب ابن عقده و تأثیر آن در آثار بعدی به دقّت ، سخن رفته است.
4- .ر . ک : تاریخ دمشق : ج 42 ص 204 .

واژه «مولا» در ادبیات عرب

البتّه روشن است که واژه «مولا» بار معنایی گسترده ای دارد؛ (1) امّا از معانی مختلف آن، جز آنچه را یاد شد، نمی توان در این مورد ، مراد دانست.

واژه «مولا» در ادبیات عربپژوهش در متون کهن ادبی، لغوی و تفسیری، نشانگر آن است که از معانی روشن «مولا» : سرپرست، شایسته تر برای تصرّف در امور، و اولی در زعامت و ولایت است. برخی از مواردی را که در آنها «مولا» بدین معنا به کار رفته، می آوریم : ابو عبیده مَعمَر بن مثنّی، در تفسیر کلمه «مولاکم» در آیه 15 از سوره حدید : « ...مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ؛ جایگاهتان آتش است. آن ، سزاوار شماست و چه بد فرجامی است!» نوشته است : به شما سزاوارتر است. (2) او این تفسیر را با شعری از ادب جاهلی استوار کرده است . شعر مورد استشهاد او از لبید ، صاحب یکی از «معلّقات سبع» است : فغدت كلا الفرجين تحسب أنّه مولى المخافه خلفها وأمامها . ماده گاو وحشی چنان بترسد که پندارد صاحب سگان شکاری، هم در پیش روی اوست و هم در پس او. شارحان معلّقات سبع ، در این بیت ، «مولی» را به معنای «اختیاردار» و «صاحب» گرفته اند و شعر را بر این اساس، معنا کرده اند. (3) ابو زکریّا یحیی بن زیاد بن عبد اللّه ، معروف به فرّاء، ادیب و مفسّر بزرگ کوفی،

.

1- .ر . ک : الغدیر : ج 1 ص 641 که معانی مختلف «مولا» را برشمرده است.
2- .مجاز القرآن : ج 2 ص 254 .
3- .شرح المعلّقات السبع ، ابو عبد اللّه حسین بن احمد زوزنی : ص 210 ، شرح القصائد السبع الطوال الجاهليّات ، ابو بکر محمّد بن قاسم الأنباری : ص 565566 .

در تفسیر همین آیه نوشته است: «او ، مولای شماست» یعنی : به شما سزاوارتر است . (1) و چنین اند ابو الحسن اَخفش، ابو اسحاق زَجّاج، محمّد بن قاسم انباری و... . (2) محمّد بن سائب کلبی، مؤلّف، مفسّر و تبارشناس بزرگ، در تفسیر آیه 51 از سوره توبه : «قُل لَّن یُصِیبَنَآ إِلَا مَا کَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَنَا وَعَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ بگو جز آنچه خداوند برایمان مقدَّر کرده است، به ما نمی رسد. او مولای ماست، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند» ، نوشته است: أولی بنا من أنفسنا فی الموت والحیاه. (3) خدا اختیارش در زندگی و مرگ ما، از خودمان بیشتر است. چنان که پیش تر آوردیم، آمدن مولا به معنای «سرپرست» و «متولّی امور» نیز از جمله روشن ترین کاربردهای واژه «مولا» است و بسیاری بدان تصریح کرده اند که از آن جمله اند: ابو العبّاس محمّد بن یزید، معروف به مُبرَّد، در تفسیر آیه 11 از سوره محمّد : «ذَ لِکَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَی الَّذِینَ ءَامَنُواْ ؛ آن، بِدین سبب است که خداوند، مولای مؤمنان است» ، می نویسد : ولی و مولا، یک معنا دارند و آن یعنی : کسی که به خلقش سزاوار و متولّی امور آنان است. (4) فرّاء نیز نوشته است:

.

1- .معانی القرآن : ج 3 ص 124 ، تفسیر الفخر الرازی : ج 29 ص 228 .
2- .ر . ک : نفحات الأزهار : ج 8 ص 8616، الغدیر : ج 1 ص 615 به بعد .
3- .البحر المحیط : ج 5 ص 53 .
4- .الشافی : ج 2 ص 271 .

ولی و مولا در کلام عرب ، یک معنا دارند. (1) راغب اصفهانی، مفسّر و ادیب و قرآن پژوه بزرگ قرن چهارم نیز نوشته است: ولایت ، سرپرستی امر است. ولی و مولا، هر دو در این معنا استعمال می شوند و هر یک، هم به معنای فاعلی (مُوالی) و هم به معنای مفعولی (مُوالی) به کار می روند. (2) ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری، مفسّر و ادیب بزرگ قرن پنجم، در تفسیر آیه 62 از سوره انعام : «ثُمَّ رُدُّواْ إِلَی اللَّهِ مَوْلَهُمُ الْحَقِّ ؛ سپس به سوی خدا، مولای حقیقی شان ، باز گردانده می شوند» می نویسد: یعنی کسی که سرپرستی امورشان را به عهده دارد. (3) این گونه عالمان که بر این حقیقتْ تأکید کرده اند، بسیارند. از ادیب و مفسّر بزرگ معتزلی، جار اللّه زمخشری یاد می کنیم و می گذریم. وی در تفسیر آیه 286 از سوره بقره : «أَنتَ مَوْلَنَا فَانصُرْنَا . تو مولای مایی . پس ما را یاری کن!» می نویسد: سرور مایی و ما بندگان توییم؛ یا یاور مایی ؛ و یا سرپرست امور مایی . (4) ابن اثیر نیز در اثر بزرگ و ارجمند خود، النهایه ، که به شرح واژه های دشواریاب احادیث نبوی پرداخته، در تفسیر واژه «مولا» نوشته است: واژه «مولا» در حدیث، فراوان آمده است و آن ، اسمی است که بر معانی فراوان اطلاق می شود ... و هر کس که سرپرستی امری را به عهده گیرد یا بدان قیام کند، مولا و ولیّ آن می شود ... و از این معناست حدیث : «هر زنی که بدون اجازه مولایش ازدواج کند، ازدواجش باطل است» و در نقل دیگر [از این

.

1- .معانی القرآن : ج 2 ص 161 ، الشافی : ج 2 ص 271 .
2- .مفردات ألفاظ القرآن : ماده «ولی» .
3- .الوسیط فی تفسیر القرآن المجید : ج 2 ص 281 .
4- .الکشّاف : ج 1 ص 173 .

روایت]«ولیّش» (به معنای متولّی امرش) آمده است. (1) بدین سان ، روشن گردید که «اولویّت در امور» و «سرپرستی امور» و «سیادت» و «ریاست» و «زعامت» ، در کلمه «مولا» مندرج است و نیز معنای «مولا» با «ولی» ، همسانی دارد. این دو مطلب ، حقایقی شناخته شده اند. بر این حقیقت، ادیبان، عالمان و مفسّران بزرگی تأکید ورزیده اند، چنان که آوردیم. (2) از این رو ، ما بر این باوریم چنان که حق مداران نحله ها و مذاهب دیگر نیز بر این باور رفته اند (3) که پیامبر خدا در آن هنگامه شگفت و عظیم و جاودانه، با آن جمله سرنوشت ساز، هیچ چیزی را جز «ولایت»، «امامت» و «زعامت» علی علیه السلام رقم نزد. ساماندهی آن اجتماع شکوهمند، فقط برای آن بود که مردمان ، یک بار دیگر، ولی بسی گویاتر، رساتر و کارآمدتر، در گستره ای بس عظیم، از ولایت علی علیه السلام بشنوند و فردا و فرداها کسانی همی نگویند که: ندانستیم، نفهمیدیم، نشنیدیم و... . برای همین بود که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها اقرار گرفت و در پایان، با صدایی بس رسا فریاد زد : «ألا فَلیُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغائِبَ» . هان ! حاضر به غایب برساند. اکنون بر سر آنیم که از یک سو ملازمات وارونه سازی این معنا را در پیش دید

.

1- .النهایه فی غریب الحدیث : ماده «ولی» .

2- .ر . ک : نفحات الأزهار : ج6 ص 16120، الغدیر : ج1 ص615 به بعد. این دو عالم نستوه و مرزبان بزرگ حق و حقیقت (میر حامد حسین هندی و عبد الحسین امینی) ، آنچه را یاد کردیم ، با تأکید بر ده ها منبع ادبی، لغوی و تفسیری گزارش کرده اند.

3- .از جمله، سزامند است یاد کنیم از محقّق سختکوش و باریک بین مصری، محمّد بیّومی مهران، استاد دانشگاه اسکندریه، که بدون هیچ تردیدی، این حقیقت را پذیرفته و بر این باور رفته است که قطعا «مولا» به معنای «اولی به تصرف» است و نه چیز دیگر (الإمامه وأهل البیت : ج 2 ص 120).

قرائن دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت

الف قرائن عقلی

1 . پیامد آنچه گذشت

نهیم و از سر تذکّر بگوییم که اگر در این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از ولایت و سرپرستی آینده امّت در میان نباشد، چنین تفسیری چه لازمه ای خواهد داشت و آیا خِرَد، آن پیامدها را می پذیرد ، و از سوی دیگر، با تأمّل در حادثه و چگونگی شکل گیری آن و مسائلی دیگر، تأکید کنیم که حق، همان است که در تحلیل واژگانی آن آمد و نه چیز و چیزهای دیگر... ؛ و اللّه من وراء القصد. قرائن دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت

الف قرائن عقلی1 . پیامد آنچه گذشتبه اعتقاد ما، پیامد آنچه تا بدین جا آوردیم، تردیدی باقی نمی گذارد که پیامبرخدا در آن هنگامه عظیم، رهبری آینده را تعیین کرد و پیشوایی آینده امّت اسلامی را رقم زد. بر این بیفزاییم که اگر کسی بر این باور باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن اجتماع عظیم و با آن خطابه بسی شورانگیز و جاودانه و با آن همه تأکید، از خلافت و ولایت نگفت و آینده امّت را مسکوت گذاشت، بی گمان، آینده نگری و تعیین امام و رهبر آینده را از آنچه پیش تر آوردیم نیز نخواهد فهمید. بدین سان ، باید بگوییم که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آینده امّت، طرحی نیفکنده و چگونگی پیشوایی پس از خود را تعیین نکرده و امّت را چونان رمه ای بی شبان ، رها کرده است ؛ چرا که در آغاز این درآمد ، دیدیم که گمانه های دیگر درباره آینده امّت، غیر از گمانه تصریح بر رهبر آینده، ناپذیرفتنی و به شدّت نااستوارند. نیز باید بپذیریم که پیامبر صلی الله علیه و آله حقیقت را وا نگفته و کار تشخیص آن را به عصرها و نسل ها سپرده است و... . آیا هیچ خِردی این بی توجّهی و سهل انگاری را از آن

.

2 . چگونگی شکل گیری مراسم و ابلاغ

طبیب (1) سختکوش بی تاب پُردغدغه و نگران از آینده امّت ، می پذیرد؟ حاشا به حکمت، استواراندیشی، آینده نگری و عظمت شخصیّت پیامبر خدا که چنین کند!

2 . چگونگی شکل گیری مراسم و ابلاغمردمان، همراه پیامبر خدا حج گزارده اند و اینک ، آهنگ خروج از مکّه دارند. حج گزاران، انبوه انبوه، در قالب قافله ها از مکّه بیرون می روند و راهیِ دیار خویش می شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین کرده است. پیامبر خدا به وادی «خُم» نزدیک می شود؛ سرزمینی ناهنجار و بسیار گرم . (2) پیک الهی بر ابلاغ پیام خداوند ، تأکید می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله در وادی «خُم» از حرکت باز می ایستد و دستور می دهد آنان که پیش رفته اند، باز آیند و بازماندگان فرا رسند. سرزمین، غیر مسکونی و ناهنجار، هوا بسی گرم و فضا آتشین است. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از جهاز شتران، جایگاهی بلند سامان دهند، بدان گونه که همه صدای او را بشنوند و به هنگام سخن ، او را ببینند. چنین می کنند. نماز ظهر گزارده می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که همگان گرد آیند. جمعیت ، فشرده می شود. حرارت به اوج خود رسیده است و از تابش آفتاب، سراسر بیابان، زبانه می کشد. مردمان از جامه ها، رداها و از هر آنچه امکان داشته است، سایه بانَکی دست و پا کرده اند تا مگر اندکی از حرارت آفتاب و سوزش آن کاسته شود. در چنین هنگامی سخت و فراموش ناشدنی ، پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش دید ده ها هزار (3)

.

1- .اشاره است به سخن امام علی علیه السلام در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله : «طبیبٌ دوّارٌ بطبّه ؛ طبیبی است در جستجوی بیماران» (ر . ک : نهج البلاغه : خطبه 108).
2- .وفیات الأعیان : ج 5 ص 231 : «و این درّه به ناهمواری و شدّت گرما توصیف شده است».

3- .درباره عدد حاضران در واقعه غدیر خم، اقوال ، گوناگون است، از جمله : یکهزار وسیصد و ده هزار نفر در المناقب ، ابن شهر آشوب (ج 3 ص 26)، ده هزار و دوازده هزار نفر در تفسیر العیّاشی (ج1 ص 333 ح 153 و ص 329 ح 143) ، هفده هزار نفر در جامع الأخبار (ص 47 ح 52)، چهل هزار و هفتاد هزار و نود هزار و 114 هزار و 124 هزار نفر در السیره الحلبیّه (ج 3 ص 257)، هفتاد نفر در الاحتجاج (ج 1 ص 134 ح 32) و 120 هزار نفر در تذکره الخواصّ (ص 30) (ر . ک : الغدیر : ج 1 ص 9 ، بحار الأنوار : ج 37 ص 139 و 158 و 165) .

مسلمان حج گزار، بر جهاز شتران بر می آید و سخن آغاز می کند و حمد و ثنای خداوند می گوید. سپس بارها از مردم بر سختکوشی، ابلاغ، اندرزگویی و کوتاهی نکردن خویش در ابلاغ حق، و... گواهی می گیرد و سرانجام ، در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته و فراز آورده بدان سان که سپیدی زیر بغل آن دو نمایان است ، می فرماید: من کنت مولاه فعلیّ مولاه . هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست . اکنون باید بنگریم که پیامبر صلی الله علیه و آله با این همه تمهید، در فضایی بدان گونه، در میان جمعی بدان سان و با تأکید بر مطرح شدن سخن در همان جا و با همان حال و هوا، چه گفته و از آن، چه چیزی اراده کرده است . دوستی علی علیه السلام را؟ پیامبر صلی الله علیه و آله که در هنگامه عظیم این حج، بارها سخن گفته و از جمله بر «مودّت» اهل بیتش تأکید کرده بود،از نگه داشتن این همه انسان در آن جوّ آتشین و شنوانیدن این پیام به آنان و تأکید بر رساندن آن به دیگران ، چنین قصد داشت که : «علی را دوست بدارید»؟ مگر دوست داشتن علی علیه السلام ، نیازمند توصیه است؟! او سرآمد مؤمنان و برجسته ترین چهره این مکتب است و مؤمنان، همه مأمور به دوست داشتن یکدیگر و نهایتا مأمور به دوست داشتن علی علیه السلام هستند. آیا گفتن این موضوع، نیاز به این همه تمهید داشت؟! در بخش چهاردهم این دانش نامه ، احادیث درباره «مهرورزی به علی علیه السلام »

.

ب قرائن موجود در خود واقعه

1 . نزول دو آیه (اکمال و ابلاغ)

خواهد آمد ؛ امّا تأکید داریم که آنها نیز آهنگی بس فراتر و مقصودی بس عظیم تر از دوستی صوری و عادی دارند. با این که بارها بر دوستی علی علیه السلام تأکید و تصریح شده بود، چه نیازی به این همه رنج بردن و سختی دیدن مردمان بود که بمانند و حرارت بچشند تا بشنوند که : «علی را دوست بدارید»؟ این همه، نشانگر آن است که پیامبر خدا از آن کلام، پیامی فراتر، سخنی نقش آفرین تر و مقصودی فرازمندتر داشت و به همین دلیل نیز آن صحنه به یادماندنی را به امر الهی سامان داد و یک بار دیگر، ولی گویاتر، فراموش ناشدنی تر و بر جان ها جایگیرتر، پیامش را فریاد کرد. آیا هیچ خِردی از آن همه تمهید و تأکید، جز این می فهمد و هیچ خِردی، آن توجیه ناموجّه را برمی تابد؟ ! «إِنَّ فِی ذَ لِکَ لَذِکْرَی لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ . (1) بی گمان، در آن برای کسی که صاحبْ دل باشد یا گوش شنوا داشته و شاهد باشد، پند است» .

ب قرائن موجود در خود واقعه1 . نزول دو آیه (اکمال و ابلاغ)بی گمان، آیات 3 و 67 از سوره مائده در جریان غدیر و پس از آن که پیامبر خدا علی علیه السلام را فراز آورد و نیز پیش از سامان یافتن آن مراسم شکوهمند، برای تأکید بر ابلاغِ حق در مشهد و منظر هزاران انسان و پس از بیان جمله : «هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست» نازل شده است. گزارش ها و نقل های این حقیقت، بدان سان انبوه است که جای هیچ تردیدی را

.

1- .ق، آیه 37.

2 . محتوای خطبه

باقی نمی گذارد. اکنون باید پرسید آیا آهنگ آیه که نشانگر این واقعیّت است که در صورت ابلاغ نشدن امر الهی به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله ، رسالتمداری او یکسر تباه می شود و نیز بیانگر این است که محتوای پیام، بسی دلهره آفرین است و موضع خصمانه غوغاسالاران را به دنبال دارد، می تواند بخشی از شرایع و شماری از حلال ها و حرام ها شمرده شود، با این که ابلاغ حلال ها و حرام ها برای پیامبر خدا، نه هراسی دارد و نه مخالفتی و نه...؟! شگفتا که مفسّرانی، چون حقیقت را ندیدند، یا نخواستند ببینید ، ره افسانه زدند . به لحاظ اهمّیت این آیات و تعیین زمان نزول آنها، به گونه ای مستقل، بدان خواهیم پرداخت. (1)

2 . محتوای خطبهچگونگی آغاز خطبه، ادامه آن و طرح موضوع در آن به همراه آهنگ شورانگیز، تأثیرگذار و گدازنده کلام نبوی، تردیدی باقی نمی گذارد که موضوع، بسی مهم تر و حسّاس تر و دغدغه آمیزتر از آن چیزی است که برخی پنداشته اند. یکی از نقل ها را می آوریم: حذیفه بن اسید می گوید : چون پیامبر خدا از حجّه الوداع باز آمد، مانع از آن شد که اصحابش در پیرامون درختانِ نزدیک به هم دشت، بار افکنند. سپس به دنبال آنان فرستاد و در زیر درختان، نماز [را به جماعت]گزارْد. سپس برخاست و فرمود: أیُّهَا النّاسُ ! قَد نَبَّأَنِی اللَّطیفُ الخَبیرُ أنَّهُ لَم یُعَمَّر نَبِیٌّ إلّا مِثلَ نِصفِ عُمُرِ الَّذی قَبلَهُ ، وإنّی لَأَظُنُّ أن یوشِکَ أن اُدعی فَاُجیبَ ، وإنّی مَسؤولٌ وأنتُم مَسؤولونَ ، فَمَاذا أنتُم قائِلونَ ؟

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 242 (بحثی درباره آیه تبلیغ) و ص 260 (تحقیقی درباره روز کامل شدن دین) .

ای مردم! همانا خداوند ریزبینِ آگاه به من خبر داده است که هر پیامبری به اندازه نصف عمر پیامبر قبلی اش عمر می کند و من گمان دارم که دعوت حق و وفاتم نزدیک است و از من پرسیده می شود و از شما هم پرسیده می شود. شما چه خواهید گفت؟ قالوا : نَشهَدُ أنَّکَ قَد بَلَّغتَ ونَصَحتَ وجَهَدتَ ، فَجَزاکَ اللّهُ خَیراً . گفتند: گواهی می دهیم که تو ابلاغ کردی و کوشیدی و خیرخواهی نمودی. پس خدا به تو جزای خیر دهاد! فرمود: قالَ : أ لَستُم تَشهَدونَ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ ورَسولُهُ ، وأنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ ، وأنَّ نارَهُ حَقٌّ ، وأنَّ المَوتَ حَقٌّ ، وأنَّ السّاعَةَ آتِیَهٌ لا رَیبَ فیها ، وأنَّ اللّهَ یَبعَثُ مَن فِی القُبورِ ؟ آیا به این که خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمّد، بنده و پیامبر اوست و بهشت او حق است و دوزخ او حق است و مرگْ حق است و قیامت ، بی تردید، آمدنی است و خداوند ، همه مردگان را برمی انگیزاند، گواهی نمی دهید؟ قالوا : بَلی نَشهَدُ بِذلِکَ . گفتند: چرا، بدان گواهی می دهیم. فرمود: قالَ : اللّهُمَّ اشهَد ، خدایا! گواه باش. سپس فرمود: ثُمَّ قال : یا أیُّهَا النّاسُ ! إنَّ اللّهَ مَولایَ ، وأنَا مَولَی المُؤمِنینَ ، وأنَا أولی بِهِم من أنفُسِهِم ؛ مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

.

ای مردم! خداوند، مولای من است و من ، مولای مؤمنانم و من از خودِ آنان به آنان سزاوارترم. پس هر که من مولای اویم، این (یعنی : علی) مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار. سپس فرمود: ثُمَّ قالَ : أیُّهَا النّاسُ ! إنّی فَرَطُکُم وإنَّکُم وارِدونَ عَلَیَّ الحَوضَ ، حَوضٌ أعرَضُ مِمّا بَینَ بُصری وصَنعاءَ ، فیه آنِیَهٌ عَدَدَ النُّجومِ قِدحانٌ مِن فِضَّهٍ ، وإنّی سائِلُکُم حینَ تَرِدونَ عَلَیَّ عَنِ الثَّقَلَینِ ، فَانظُروا کَیفَ تَخلُفونی فیهِما ؛ الثَّقَلُ الأکبَرُ کِتابُ اللّهِ سَبَبٌ طَرَفُهُ بِیَدِ اللّهِ وطَرَفٌ بِأیدیکُم ، فَاستَمسِکوا بِهِ لا تَضِلّوا ولا تُبَدِّلوا ، وعِترَتی أهلُ بَیتی ؛ فَإِنَّهُ قَد نَبَّأَنِی اللَّطیفُ الخَبیرُ أنَّهُما لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ» . ای مردم! من پیش از شما می روم و شما در حوض [کوثر] بر من درمی آیید؛ حوضی که عریض تر از فاصله بُصری تا صنعاست و در آن به تعداد ستارگان، جام های سیمین است و چون بر من در آیید، از شما درباره «ثقلین» (1) جویا می شوم. پس دقّت کنید که پس از من، چگونه با آن دو رفتار می کنید! ثقل بزرگ تر، کتاب خدای عز و جلاست ؛ رشته ای که یک سرش به دست خدا و سرِ دیگرش به دستان شماست. پس بدان چنگ زنید تا گم راه و دگرگون نشوید . و دیگری خاندان یا اهل بیت من اند . و خدای لطیف و خبیر به من خبر داد که آن دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من در آیند. (2) چگونگی بیان خطبه، نشانگر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله بسی می کوشد تا دل ها را آماده سازد، اندیشه ها را به تأمّل وا دارد و گوش ها را شنوا سازد ، به گونه ای که سخن، چنان در اعماق قلب ها بنشیند که فردا و فرداها، کسی را توانِ انکار نباشد،

.

1- .ثقلین، یعنی : دو ثقل، دو چیز سنگین و یا گران بها ، از آن رو که اخذ و عمل به آن دو سنگین است و یا آن که ارزشمند و گران سنگ اند.
2- .البدایه والنهایه : ج 7 ص 349 . نیز ، ر . ک : ج 2 ص 217 (حدیث غدیر) .

مگر از سَرِ دلْ مردگی و خیره سری در مقابل حق. پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز، از این که به زودی از میان امّت خواهد رفت، سخن می گوید و بدین سان، ذهن ها را برای اندیشیدن در مسئله جانشینی و چگونگی تداوم رهبری به تأمّل وا می دارد و آن گاه با جمله : «من مسئولم و شما نیز مسئولید» بر مسئولیت همگانی تأکید می کند . گویی می گوید من مسئولم که حق را بگویم و واقعیّت را فریاد کنم و شما مسئولید که بشنوید، تأمّل کنید، دریابید و عمل کنید. سپس می فرماید: لقد مکثت فیکم سنوات مدیده أُبلّغ رسالات ربّی فماذا أنتم قائلون ؟ من، سالیانی در میان شما بودم. شما درباره رسالت گزاری من چه می گویید؟ جمعیّت، یک پارچه فریاد برمی آورَد که: از سرِ اخلاص و دلسوزی، با تلاشی طاقت فرسا ابلاغ کردی. خدایت جزای خیر ، عنایت کناد ! آن گاه از آنها با پرسش های مکرّر، بر بنیادهای اعتقادی و بر «اولی» بودن خود بر آنها در تمام شئون زندگی، گواهی می گیرد و پس از آن، خداوند را بر این همه، که: اللّهُمَّ اشهد . خدایا ! شاهد باش. اکنون، سخن به اوج رسیده است. جان ها تشنه اند و گوش ها آماده و سینه ها تپنده. پیامبر خدا با این همه تأکید و تنبّه و اصرار، چه می خواهد بگوید؟ او ادامه می دهد: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ» . هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. آن گاه تأکید می کند که گرانْ جانی در برابر علی علیه السلام و نپذیرفتن ولایت او، اعلام

.

3 . تاج نهادن بر سر علی در روز غدیر

نبرد با من است. آیا می توان گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله این همه تمهید و تأکید را معمول می دارد تا بگوید : «علی را دوست داشته باشید»؟ ! پیامبر صلی الله علیه و آله می داند که کسانی این حقیقت را برنخواهند تابید و رویارویی خواهند کرد و کسانی نیز جبهه خواهند گرفت. این همه تأکید و تنبّه، برای همین است. آن گاه پس از ابلاغ، به گونه ای دیگر تأکید می کند : قیامت در پیش است و من به زودی خواهم رفت ؛ امّا نگران پس از خودم که چه خواهید کرد. هان ! بر کنار حوض در انتظارم که چگونه بر من وارد خواهید شد. سلام خدا بر او که در نهایت استواری و کارآمدی و کارسازی، پیام الهی را بر مردمان خواند و حقّ «حق» را ادا کرد ! سلام خدا بر او که با غمی بر سینه برخاسته از آنچه می دانست و با دغدغه ای از موضع ها و گفته ها و جریان سازی ها، پیام ولایتِ علوی را آورد و حرمت حق را پاس داشت ! درود خدا بر او و بر کسانی که راه او را پیمودند و جان خود را فدای او نمودند !

3 . تاج نهادن بر سر علی در روز غدیراین ، پیامبر صلی الله علیه و آله است که عمامه اش را بر سر علی علیه السلام می نهد تا بر شکوه و جلال مراسم بیفزاید، که حقیقتا نوری بر نور است. پیامبر صلی الله علیه و آله از بلندای جایگاهی که برای ابلاغ حق، سامان داده بودند، فرود می آید و سبُک بال از این که پیامِ حق را گزارده است، در حلقه مردمان قرار می گیرد و مردمان، بر گردِ او حلقه می زنند. بی گمان، آنچه بر دل ها می گذرد، گونه گون است : چه شد؟ چه بود؟ علی و جانشینی پیامبر خدا؟ ! کم نبودند کسانی که آن همه تأکید و تنبّه و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله

.

را (از آغازین روزهای بعثت تا کنون) نادیده می گرفتند و بر مقتضای هواهای نفسانی خود پای می فشردند. پیامبر صلی الله علیه و آله احساس می کند که هنوز کار ، پایان نگرفته است و تأکیدها و تتمیم ها و تکمیل های دیگر، لازم است. علی علیه السلام را فرا می خوانَد و عمامه «سحاب» (1) خود را بر سر وی می نهد. بدان روزگاران ، آن کس که حاکمیت می یافت، «تاج» بر سر می نهاد و این، شیوه پادشاهان و امیران بود. اکنون پیامبر خدا که جایگاه حاکمیت را برای علی علیه السلام رقم زده است، چنان می کند و بر سر علی علیه السلام عمامه می نهد که عمامه «تاجِ» عرب است. (2) آورده اند که عرب، چون کسی را «سیادت» می داد و به «امارت» می نشانْد، بر سرِ او «عمامه» می نهاد که این، نشانه تثبیت جایگاه حاکمیت و ولایت بود. (3) علی علیه السلام خود از این افتخار ، چنین یاد کرده است: عَمَّمَنی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ غَدیرِ خُمٍّ بِعِمامَهٍ . پیامبر خدا مرا در روز غدیر خم، با عمامه ای ، مُعمَّم کرد . و محدّثان و مورّخان، چنین گزارش کرده اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، علی بن ابی طالب علیه السلام را فرا خواند و او را مُعمَّم کرد و انتهای عمامه را از پشت سرش آویخت. (4) نیز: پیامبر خدا، عمامه سحابش را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام بست. (5)

.

1- .سحاب ، به معنای «اَبْر» ، نام یکی از دستارهای پیامبر خدا بود.
2- .مسند الشهاب : ج 1 ص 75 ح 47 ، النهایه فی غریب الحدیث : ماده «توج» .
3- .تاج العروس : ماده «عمم» .
4- .فرائد السمطین : ج 1 ص 76 ح 42 .
5- .نظم درر السمطین : ص 112 .

4 . سلام رهبری

5 . تهنیت بر ولایت و امارت

بدین سان، پیامبر خدا نشان می دهد که با آن خطبه والا و کلمات ارجمند و جملات پرشُکوه، علی علیه السلام را بر ولایت، نصب نموده و زعامت و امامت وی را بر مردمان ، تثبیت کرده است و نه چیزی جز این. (1)

4 . سلام رهبریچون پیامبر صلی الله علیه و آله از بلندای جایگاه فرود می آید، هنگام نماز می شود. نماز می گزارَد و آن گاه به مؤمنان دستور می دهد که بر علی علیه السلام به عنوان «امیر مؤمنان» سلام گویند. بریده اسلمی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به مردمان دستور داد که بر علی علیه السلام به عنوان «امیر مؤمنان» سلام گویند. مردم چنین کردند و من، آن روز ، خردسال ترین آنان بودم که به علی علیه السلام سلام گفتم. (2)

5 . تهنیت بر ولایت و امارتاین تصریح ها و تأکیدها، آن روز، حقیقت را آفتابی کرده بود. همگان، در آن روز، از این حادثه و ابلاغ، «نصب علی علیه السلام بر ولایت» را می فهمیدند و بدین سان، یکسر به سویش می شتافتند و ولایت را به او تبریک و تهنیت می گفتند. طُرفه آن که داعیه داران بعدی، اوّلین کسانی بودند که چنین کردند. از جمله، خلیفه دوم که گفت: مبارکت باد، ای پسر ابو طالب! امروز ولیّ هر مرد و زن مسلمان شدی . منابع بسیاری این سخن را با الفاظ گونه گون از خلیفه دوم گزارش کرده اند، چنان که از بسیاری دیگر. (3)

.

1- .در برخی نقل ها چنین است که اوّل، عمامه را بر سر علی علیه السلام نهاد و آن گاه فرمود : «هر که من مولای اویم، ...»؛ که ممکن است تکرار بوده و نه بار اوّل. ر . ک : ج 2 ص 269 (تاج گذاری در روز غدیر) .
2- .ر . ک : ج 2 ص 271 (سلام رهبری) .
3- .ر . ک : ج 2 ص 277 (تبریک رهبری) .

6 . شعر شاعران

6 . شعر شاعرانق فهم ادیبان و شاعران از واژگان، در تمامی فرهنگ ها از اعتبار ویژه برخوردار است. عالمان، هماره برای تعیین معنای واژه، آن گاه که معانی مُحتملی داشته باشد، به فهم ادیبان و شاعران استناد می کنند. شاعر بلند آوازه آن روزگار، حَسّان بن ثابت، بی درنگ پس از فرود آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله از جایگاه، به پا می خیزد و از پیامبر خدا برای سرایش اشعار، رخصت می طلبد و آن گاه چکامه بلندش را با این مطلع می خواند که: یناديهمُ یوم الغدیر نبیّهم بخمٍّ وأسمِع بالرسول منادیا . روز غدیر در خُم، پیامبرشان ندایشان داد اینک به ندای رسول، گوش فرا ده. و در ضمن آن، چنین می گوید: فقال له قم یا علیُّ فإنّنی رضیتک من بعدی إماماً وهادیا پس به او گفت : ای علی! برخیز که من تو را برای امامت و هدایتِ پس از خود پسندیدم. و در فرجام آن، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «لا تَزالُ یا حَسّانُ مُؤَیَّداً بِروحِ القُدُسِ ما نَصَرتَنا بِلِسانِکَ» . ای حَسّان! تو مادام که با زبانت ما را یاری می کنی، با روح القدس، تأیید می شوی. بدین سان می بینیم که حسّان از آن حادثه و از آن جمله پیامبر خدا ، امامت علی علیه السلام را درمی یابد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر این دریافت، مهر تأیید می زند. (1)

.

1- .غدیریه حَسّان، مشهورترین و بلندآوازه ترین شعر اوست (الغدیر : ج 2 ص 65 به بعد) . شگفتا از آقای دکتر محمّد طاهر درویش که کتابی پربرگ درباره حَسّان ، فراهم آورده و درباره اشعار او از ابعاد مختلف ، سخن گفته ، ولی و هرگز از این شعر او یاد نکرده است (حسّان بن ثابت، قاهره : دار المعارف) .

7 . انکار ولایت و نزول عذاب

پس از وی نیز شاعران و چکامه سرایان، چنین کرده اند و در اشعار خود، امامت و ولایت علی علیه السلام را بر اساس این حادثه گسترده اند. علّامه عالی قدر، عبد الحسین امینی، کتاب عظیم الغدیر را، از جمله بر پایه این اشعار و تحلیل محتوای آنها برنهاده است. (1)

7 . انکار ولایت و نزول عذابچون نام علی علیه السلام فراز می آید و ولایت او رقم می خورَد، سینه های آکنده از حسد، حقد و کینه تاب نمی آورند و سخن ها می گویند و یاوه ها می پراکنند. وقیحانه تر از همه، رویارویی کسی است که در پیش دید پیامبر خدا، به نصب علی علیه السلام بر جایگاه امامت، با دیده تردید نگریسته، بر عمل پیامبر صلی الله علیه و آله طعن می زند و چگونگی این «نصب» را از پیامبر خدا بازخواست می نماید که : آیا این [نصب]، از سویِ خداست و یا خود بدان همّت گماشتی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار با سوگند، تأکید می کند که بر اساس وحی الهی چنین می کنم ؛ امّا او تیره جانی پیشه می کند و از خداوند، عذاب می طلبد. خداوند، سنگی فرو می فرستد و او، بدان کشته می شود. پس آیات : «سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ؛ (2) خواهنده ای عذابی واقع شدنی را خواست...» نازل می گردد. روشن است که او از جمله : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست»، امامت و پیشوایی را می فهمید ؛ چرا که در اعتراضش به پیامبر خدا، از جمله گفت : سپس راضی نشدی، تا این که این جوان را بلند کردی و گفتی :

.

1- .ر . ک : ابیات حسّان بن ثابت . نیز : ج 2 ص 305 (اشعار حسّان بن ثابت) .
2- .معارج، آیه 1.

8 . اعتراف صحابیان

9 . گواه طلبیِ امام

«هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست». افزون بر این، تأکید بر دوستی علی علیه السلام و علنی نمودن لزوم مهرورزی به وی، این همه خشم و گردنکشی لازم نداشت. (1)

8 . اعتراف صحابیانگویا در آن روزگاران و به هنگامی که این سخن علنی شد، هیچ کس در مفهوم آن (امامت، پیشوایی و زعامت) تردید نکرده است . بیماردلان نیز از سَرِ سست باوری، در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به تردید نگریسته اند، وگرنه در معنای جمله، هرگز تردید نکرده اند. در همان روزگاران و پس از آن واقعه و گاه حتّی سال های سال بعد از آن نیز کسانی با استناد بدان حادثه، علی علیه السلام را «مولا» نامیده اند و او را بدان ، مورد خطاب قرار می دهند. علی علیه السلام خود، چرایی این تعبیر را از آنها می خواهد. آنها می گویند: [چون] روز غدیر خم، شنیدیم که پیامبر خدا می گوید : «هر که من مولای اویم، این [علی]مولای اوست». (2) عمر بن خطّاب نیز بارها بر این نکته تأکید کرده است، همانند صحابیان دیگر. آیا کسانی که علی علیه السلام را بر اساس حدیث غدیر و با استناد به جملات آن ، «مولا» نامیده اند، از این کلمه، «حبیب» و«نصیر» را برداشت کرده اند؟ ! آیا جز با سهل انگاری و تن زدن از ساده ترین مسائل زبانی و بیانی، چنین فهمی روا خواهد بود؟ !

9 . گواه طلبیِ امامعلی علیه السلام جریان را بدان سان می دید که سیاستمداران ، با فرصت طلبی، خود را به

.

1- .برای روایات و نقل های بسیار دیگر، ر . ک : ج 2 ص 311 (درخواست عذاب) .
2- .ر . ک : ج 2 ص 137 (علی ، مولای هر کسی است که پیامبر ، مولای اوست) .

نادانی و فراموشیِ واقعه زدند، و چون اقدام عملی علیه آنان را به دلایل و عللی که در جای خود آمده است روا نمی دانست، از درگیری و رویارویی تشنّج آفرین تن زد ؛ امّا واگویی حق و عرضه حقیقتِ ماوقع را در موقعیّت های مناسب، هرگز از دست نمی هشت. اگر کسی از واقعِ امر سؤال می کرد، امام علیه السلام حق را به صراحت می نمود و اگَر در مقامی در میان مردم، موقعیّتی مناسب می یافت، موضوع را طرح می کرد و از کسانی که شاهد جریان بودند، می خواست که آنچه را دیده اند، وا گویند و گاه نیز کسانی را که در جوّ «تهدید» و «تطمیع»، از بازگویی حقْ تن می زدند، سوگند می داد که حق را آشکار نمایند و از این که حقیقت به فراموشی سپرده شود، جلوگیری کنند. این گونه گواه طلبی ها که در قلم و بیان محدّثان و مورّخان به «مُناشده» شهره گشته است، بسیار است، چه به روزگار انزوا و چه به روزگار خلافت، تا نسل جدید نیز حق را بداند و حقایق را بفهمد. از جمله آورده اند که چون علی علیه السلام به کوفه وارد شد، در میان مردمان به پا خاست و فرمود : شما را سوگند می دهم هر آن کس که حدیث «هر که من مولای اویم، این [علی]مولای اوست» را در روز غدیر شنیده است، به پا خیزد و گواهی دهد. پس عدّه ای از صحابه برمی خیزند... . (1) علی علیه السلام جای در جای بر این حقیقت، پای می فشارَد و از آنان که در غدیر بوده اند، همی می خواهد که حقیقت را بگویند و از این که «حقْ» مکتوم بمانَد ، جلوگیری کنند. برای علی علیه السلام این وا گویی و اعتراف و گواهی دادنِ شاهدان ، بدان سان مهم است که چون کسانی از گواهی دادنْ تن می زنند کسانی که هرگز انتظار نمی رفت چنان

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 329 (سوگند دادن های علی) .

سخن معصومان در تفسیر حدیث

کنند ، امام علیه السلام آنان را از سرِ سوز، نفرین می کند. (1) آیا می توان تصوّر کرد که این همه سوز و گداز، تأکید و تنبّه، و تلاش و روشنگری برای فراموش نشدن غدیر، فقط برای این است که پیامبر خدا در جمله ای فرموده بود : «علی را دوست داشته باشید و او را یاری کنید»؟ ! آیا می توان تصوّر کرد که تهدید حاکمان برای به سکوت وا داشتن افراد، فقط برای این بوده است که نمی بایست جمله ای از پیامبر صلی الله علیه و آله (که : «علی را دوست داشته باشید») به گوش ها و جان ها می رسید؟ ! تهدیدی که سبب می شود پس از سوگند امام علیه السلام از میان انبوهی از کسانی که در آن هنگامه شگفتْ حضور داشتند، تنها عدّه اندکی پاسخ گویند و بسیاری از سرِ ترس و طمع، لب فرو بندند؟ ! شگفتا ! «چون غرض آمد، هنر پوشیده شد / صد حجاب از دل به سوی دیده شد». (2)

سخن معصومان در تفسیر حدیثگفتیم آنان که در آن هنگام حضور داشتند، از جمله : «هر که من مولای اویم، این [علی]مولای اوست»، ولایت و زعامت و امامت را فهمیدند و بر این پایه به علی علیه السلام تبریک گفتند و او را ستودند. ادیبان و شاعران نیز چنان فهمیدند و آن حقیقت را در چکامه ها نهادند و به تاریخ سپردند. تیره دلان نیز چنان فهمیدند ؛ ولی برنتابیدند و خیره سری کردند و موضع گرفتند. اکنون می خواهیم بگوییم که امامان معصوم علیهم السلام نیز در هنگام تفسیر حدیث، این حقیقت را بارهای بار ، علنی کرده اند. پس از اشاره به این حقیقت، سخن را در این قسمت به فرجام ببریم. باری، آن بزرگان و بزرگواران، آن امیران سخن و چشندگان جانِ علم نیز که

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 341 (نفرین علی به پنهان کنندگان) .
2- .مثنوی مولوی .

پس از غدیر

کوشش در جهت استوارسازی محتوای غدیر

«اهل خانه»اند و «بهتر می دانند که در خانه وحی چیست»، (1) از این حدیث، در مواقع مناسب، فقط همین تفسیر را به دست داده اند و نه جز آن را. ابو اسحاق می گوید: به علی بن حسین علیهما السلام گفتم : معنای گفته پیامبر صلی الله علیه و آله : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» چیست؟ فرمود : أخبَرَهُم أنَّهُ الاِءمامُ بَعدَهُ . به آنان آگاهانْد که او امام پس از ایشان است. (2) این گونه تفسیرها در میراث امامان علیهم السلام فراوان است و تفسیر آن بزرگواران، بی گمان بر هر تفسیر دیگری مقدّم است. (3)

پس از غدیرپیامبر خدا در پیش دید ده ها هزار تن از کسانی که از گزاردن حج برگشته بودند، ولایت علی علیه السلام را ابلاغ کرد و کسی جز یک نفر ، به گونه آشکارا آهنگ مخالفت نکرد و سخنی نگفت. هر کس، هر چه بر دل داشت، آشکار نکرد. مردمان ، پراکنده شدند و پیامبر خدا نیز با اصحاب، وارد مدینه شد.

کوشش در جهت استوارسازی محتوای غدیرپیامبر خدا ، شادمان از آنچه انجام داده بود و مسرور از این که واپسین مسئولیت را به درستی گزارده بود، در مدینه روزهای واپسین عمر را می گذرانْد. پیامبر صلی الله علیه و آله از آنچه

.

1- .اشاره ای است به جمله معروف «أهل البیت أدری بما فی البیت» که شکل روایت پیدا نموده است (ر . ک : بحار الأنوار : ج 81 ص 274) .
2- .معانی الأخبار : ج 65 ص 1 .
3- .ر . ک : ج 2 ص 353 (تفسیر کلمه «مولا») . نیز ، ر . ک : «الغدیر و حدیث العتره الطاهره»، تُراثُنا ، ش 21.

در درون جامعه می گذشت، آگاه بود و از طرح ها، توطئه ها و خیزهایی که برخی برای دستیابی به قدرت در آینده برداشته بودند، اطّلاع داشت. از این روی ، می کوشید تا در فرصت های باقی مانده ، بر آنچه ابلاغ کرده بود، تأکید ورزد و آنچه را گفته بود، استوارتر کند. پیامبر خدا، در این جهت، دست کم دو تلاش عظیم را رقم زد که در پی، یاد می کنیم .

.

(16) آخرین تلاش ها

1 . نوشتن وصیّت

(16)آخرین تلاش ها1 . نوشتن وصیّتپیامبر صلی الله علیه و آله در بستر آرمیده بود و جسم مطهّرش در تب می سوخت. اکنون از پس سال ها تلاش و رنج، آهنگ رحیل داشت. او نگران آینده بود : آینده امّت، آینده آیین نوپا، آینده شجره طیّبه ای که هنوز نیازمند حراست ها، نگهبانی ها، آبیاری ها و ایثارها بود. فرمود: اِیتونی بِکِتابٍ أکتُب لَکُم کِتاباً لَن تَضِلّوا بَعدَهُ أبَداً برایم برگه ای بیاورید تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن ، هرگز گم راه نشوید. (1) غوغا در گرفت و فریادها برخاست . درگیری در محضر پیامبر خدا اوج گرفت و برخی، سخنی بس ناروا بر زبان راندند. غوغا بدان سان بود که زنان، بر حال پیامبر صلی الله علیه و آله دل سوزاندند و چون اعتراض کردند، غوغاگران بر آنها طعن زدند. (2) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

.

1- .صحیح البخاری : ج 3 ص 1111 ح 2888 .
2- .ر . ک : الطبقات الکبری : ج 2 ص 243 .

«قوموا عَنّی» ! به پا خیزید و بروید. (1) این وصیّت، نوشته نشد ؛ امّا برای بسیاری روشن بود و هست که محتوای آن ، چه بود و چرا نوشته نشد. بی گمان، محتوای وصیّت، تأکید بر همان چیزی بود که در غدیر ابلاغ شد : تأکید بر ولایت و آینده امّت . نکات زیر، شاهد این ادّعایند : 1 . پیامبر خدا بارهای بار از «لزوم تمسّک به ثقلین» سخن گفته و آن را عامل «جلوگیری از گم راهی» دانسته بود. در این وصیّت نیز پیامبر صلی الله علیه و آله بدان ویژگی تصریح کرده است : «نوشته ای که هرگز گم راه نشوید». 2 . باید تأمّل و بررسی کرد که نگاشتن چه چیزی می توانست آن همه عکس العمل بیافریند، چندان که بر پیامبر خدا اهانت روا شود . چه چیز بجز «رهبری» می توانست تا بدان حد ، مخالفت بیافریند و غوغا ایجاد کند، بدان سان که پیامبر صلی الله علیه و آله با سوز و گداز بگوید : «برخیزید و از کنار من دور شوید». 3 . ابن عبّاس که هماره با تأسّف شدید و گاه با گریه و اشکِ چشم، از آن روز (روز پنج شنبه) یاد می کرد می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن همه غوغا که هرگز شایسته محضر ایشان نبود فرمود: «به سه چیز ، سفارش می کنم : مشرکان را از جزیره العرب بیرون برانید و نمایندگان را بپذیرید، همان گونه که من می پذیرفتم ، و...» . ابن ابی نجیح که این روایت را از سعید بن جُبیر نقل می کند، می گوید: و سعید ، در گفتن سومی سکوت کرد . نمی دانم از سرِ عمد ، ساکت شد و یا آن

.

1- .صحیح البخاری : ج 1 ص 54 ح 114 . نیز ، ر . ک : ج 2 ص 429 (درخواست برگه و دوات) .

را فراموش کرد . نمی دانم آن را وا نهاد و یا از یادش رفت. (1) سعید ، فراموش کرده است، یا از بازگفتن آن در روزگار حَجّاج بن یوسف و در زیر برق شمشیر او، خودداری نموده است و یا این که حافظه تاریخ، آن را از یاد برده و به لحاظ مصلحت حاکمیت، «حقیقت» را به مسلخ «مصلحت» کشانده است؟ علّامه سیّد عبد الحسین شرف الدین، نوشته است: سومین نکته، چیزی جز همان که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست برای حفظ امّت از گم راهی بنویسد، نیست ؛ امّا سیاست، محدّثان را به فراموشی آن کشانید، همان گونه که مفتی حنفیان شهر صور، حاج داوود الدَّدا، به آن ، تنبّه داده است. (2) و بدین سان ، روشن می شود که چون پیامبر خدا را از نگاشتن بازداشتند، آن را شفاها در ضمن وصایای دیگر برشمرد ؛ امّا... . 4 . عمر بن خطّاب نیز بر این حقیقت ، تصریح کرده و بدان اعتراف کرده و جلوگیری از «کتابت وصیّت» را مصلحت اندیشی برای امّت ، تلقّی نموده است : پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری اش خواست که به نام او تصریح کند ؛ امّا من از بیم بر اسلام و به خاطر نگاهداشت آن، مانع شدم. سوگند به پروردگار این خانه، اگر او را حاکم می کرد ، قریش بر آن، گِرد نمی آمدند و عرب از همه سو بر او می شوریدند. پس، پیامبر خدا دانست که من، ضمیرش را می دانم و دست نگه داشت. (3)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 477 ح 1935 .
2- .المراجعات : ص 455 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 21 ؛ کشف الیقین : ص 463 ح 562 ، کشف الغمّه : ج 2 ص 46.

2 . تجهیز سپاه اُسامه

2 . تجهیز سپاه اُسامهپیامبر خدا که در واپسین روزهای عمرش گرفتار بیماری بود، اسامه بن زید را برگزید ؛ جوانی هفده ساله برای فرماندهی سپاهی بزرگ که بزرگان اصحاب را در میان خود داشت. ابن سعد در این باره می گوید: روز چهارشنبه، پیامبر صلی الله علیه و آله تب و سردرد کرد. صبح روز پنج شنبه، با دست خود، پرچمی برای اُسامه بست ... و هیچ یک از سرشناسان مهاجرانِ نخستین و انصار نمانْد، جز آن که به نبرد، فراخوانده شد، از جمله : ابو بکر صدّیق، عمر بن خطّاب، ابو عبیده بن جرّاح، سعد بن ابی وقّاص، سعید بن زید، قتاده بن نعمان و سلمه بن اسلم بن حریش. (1) پیامبر صلی الله علیه و آله به تجهیز این سپاه ، فرمان می دهد و با تأکید می گوید: سپاه اسامه را تجهیز کنید. خداوند ، لعنت کند هر کس را که از او تخلّف کند ! (2) او فرمان می دهد که سپاه مسلمانان، با توجّه به این که در آن موقعیّت، هیچ خطر نظامی ای مدینه را تهدید نمی کند، فورا مدینه را ترک کنند. تردیدی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در پس این فرمان، قصد آن دارد که فضای مدینه را از وجود فرصت طلبانی که چشم انتظار رحلت اویند تا بر خلافتْ چنگ اندازند، بپالاید. از دیگر سو، می خواهد تا بسترِ رسیدن حق را به صاحب شرعی آن ، آماده سازد و این ، همان است که در صریح کلام علی علیه السلام آمده است. (3)

ر . ک : ج 2 ص 451 (بحثی درباره آخرین تلاش پیامبر) .

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 439 (روانه کردن سپاه اُسامه) . نیز ، ر . ک : الطبقات الکبری : ج 2 ص 190 .
2- .الملل والنحل : ج 1 ص 23 .
3- .ر . ک : ج 2 ص 439 (روانه کردن سپاه اسامه) .

الفصل الأول : أحاديث الوصايه1 / 1لِكُلِّ نَبِیٍّ وَصِیٌّ10254.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :إنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیّا ووارِثا ، وإنَّ عَلِیّا وَصِیّی ووارِثی . (1)10255.عنه علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :إنَّ اللّهَ عزَّوجَلَّ اختارَ مِن کُلِّ اُمَّهٍ نَبِیّا ، وَاختارَ لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیّا ، فَأَنَا نَبِیُّ هذِهِ الاُمَّهِ ، وعَلِیٌّ وَصِیّی فی عِترَتی وأهلِ بَیتی واُمَّتی مِن بَعدی . (2)10256.عنه علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :إنَّ أوَّلَ وَصِیٍّ کانَ عَلی وَجهِ الأَرضِ هِبَهُ اللّهِ بنُ آدَمَ ، وما مِن نَبِیٍّ مَضی إلّا ولَهُ وَصِیٌّ ، وکانَ جَمیعُ الأَنبیاءِ مِائَهَ ألفِ نَبِیٍّ وعِشرینَ ألفَ نَبِیٍّ ، مِنهُم خَمسَهٌ اُولُو العَزمِ : نوحٌ وإبراهیمُ وموسی وعیسی ومُحَمَّدٌ علیهم السلام ، وإنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ کانَ هِبَهَ اللّهِ لمُحَمَّدٍ ، ووَرِثَ عِلمَ الأَوصیاءِ ، وعِلمَ مَن کانَ قَبلَهُ ، أما إنَّ مُحَمَّدا وَرِثَ عِلمَ مَن کانَ قَبلَهُ مِنَ الأَنبیاءِ وَالمُرسَلینَ . (3) .

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 392 ح 9005 و 9006 ، الفردوس : ج 3 ص 336 ح 5009 ، ذخائر العقبی : ص 131 ، المناقب للخوارزمی : ص 85 ح 74 ، کفایه الطالب : ص 260 کلّها عن بریده ، المناقب لابن المغازلی : ص 201 ح 238 ؛ الطرائف : ص 23 ح 19 کلاهما عن عبد اللّه بن بریده ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 188 عن بریده ، کشف الغمّه : ج 1 ص 114 عن أبی بریده .
2- .المناقب للخوارزمی : ص 147 ح 171 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 272 ح 211 ؛ الطرائف : ص 25 ح 22 کلّها عن اُمّ سلمه .
3- .الکافی : ج 1 ص 224 ح 2 عن عبد الرحمن بن کثیر ، بصائر الدرجات : ص 121 ح 1 عن عبد الرحمن بن بکیر الهجری وکلاهما عن الإمام الباقر علیه السلام وفیه «أربعه وعشرین» بدل «عشرین» و ص 294 ح 10 ، الاختصاص : ص 279 کلاهما عن عبد اللّه بن بکیر الهجری عن الإمام الباقر علیه السلام وفیهما من «إنّ علیّ بن أبی طالب ...» وراجع تفسیر فرات : ص 183 ح 235 .

فصل یکم : احادیث وصایت

1 / 1 هر پیامبری وصی ای دارد

فصل یکم : احادیث وصایت1 / 1هر پیامبری وصی ای دارد10255.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر پیامبری وصی و وارثی دارد و علی، وصی و وارث من است.10256.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل از هر امّتی پیامبری برگزید و برای هر پیامبر ، وصی ای. من، پیامبر این امّتم و علی پس از من ، وصی من در عترت و خاندان و امّت من است.10257.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :نخستین وصیّ روی زمین، هِبَةُ اللّه ، پسر آدم بود و هیچ پیامبری درنگذشت، مگر آن که وصی ای داشت.

پیامبران ، صد و بیست هزار تن بودند که پنج تن از آنان اولو العزم اند : نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد علیهم السلام. به یقین علی بن ابی طالب ، [همچون] هِبَةُ اللّه برای محمّد بود و علم اوصیا و علم همه پیشینیان خود را به ارث بُرد. آگاه باشید که محمّد نیز علم همه پیامبران و فرستادگان پیش از خود را به ارث برد.

.

10258.عنه علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :إنَّ للّهِ تَعالی مِائَةَ ألفِ نَبِیٍّ وأربَعَةً وعِشرینَ (1) ألفَ نَبِیٍّ ، أنَا سَیِّدُهُم وأفضَلُهُم وأکرَمُهُم عَلَی اللّهِ عزَّوجَلَّ ، ولِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیٌّ أوصی إلَیهِ بَأمرِ اللّهِ تَعالی ذِکرُهُ ، وإنَّ وَصِیّی عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ لَسَیِّدُهُم وأفضَلُهُم وأکرَمُهُم عَلَی اللّهِ عَزَّ وجَلَّ .

(2)10259.عنه علیه السلام :إثبات الوصیّه فی خَبرِ دَعوَهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله بَنی هاشِمٍ : رُوِیَ أنَّهُ دَعاهُم ثانِیَةً فَأطعَمَهُم وسَقاهُم جَمیعا لَبَنا مِن عُسٍّ (3) واحِدٍ ، حَتّی تَصَدَّروا ، ثُمَّ قالَ لَهُم : یا بَنی عَبدِ المُطَّلِبِ ، أطیعونی تَکونوا مُلوکَ الأرضِ وحُکّامَها ، إنَّ اللّهَ عزَّوجَلَّ لَم یَبعَث نَبِیّا قَطُّ إلّا جَعَلَ لَهُ وَصِیّا وأخا ووَزیرا ، فَأیُّکُم یَکونُ أخی ووَصِیّی ومُؤازِری وقاضی دَینی ؟

فَأَبَوا قَبولَ ذلِکَ ، وقالوا : ومَن یُطیقُ ما تُطیقُهُ أنتَ ؟

فَقامَ إلَیهِ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام وهُوَ أصغَرُهُم سِنّا ، فَقالَ لَهُ : أنَا یا رَسولَ اللّهِ .

فَقالَ لَهُ : أنتَ لَعَمری تَقبَلُ ما قُلتُ وتُجیبُ دَعوَتی .

ولِذلِکَ کانَ وَصِیَّهُ وأخاهُ ووارِثَهُ دونَهُم . (4) .

1- .فی المصدر : «وعشرون» ، وهو تصحیف .
2- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 4 ص 180 ح 5407 ، الخصال : ص 641 ح 19 عن زید بن علیّ عن آبائه علیهم السلامو ح 18 ، الأمالی للصدوق : ص 307 ح 352 کلاهما عن دارم بن قبیصه عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلاموالثلاثه الأخیره عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 47 کلّها نحوه .
3- .العُسّ : القدح الکبیر (مجمع البحرین : ج 2 ص 1215 «عسس») .
4- .إثبات الوصیّه : ص 127 وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 15 وروضه الواعظین : ص 63 وکنز الفوائد : ج 2 ص 177 وتاریخ دمشق : ج 42 ص 49 .

10260.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند متعال، 124 هزار پیامبر داشت که من سَرور و برترین و گرامی ترین آنان نزد خداوند عز و جل هستم و هر پیامبری وصی ای دارد که به امر خداوند که یادش بلند باد! او را وصی قرار می دهد و وصیّ من، علی بن ابی طالب، سرور و برتر و گرامی ترین اوصیا نزد خداوند عز و جل است.10261.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عن الصَّبرِ الجمیلِ) إثبات الوصیّه در خبر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از بنی هاشم : روایت شده است که او آنان را بار دوم دعوت نمود ، آنان را اطعام کرد و از یک کاسه بزرگ شیر به آنان نوشاند تا همه سیراب شدند. سپس به آنان فرمود : «ای خاندان عبد المطّلب! از من فرمان بَرید تا حکمران و فرمانروای زمین شوید. خدای عز و جل هیچ پیامبری را برنینگیخت، جز آن که برای او وصی، برادر و وزیری (دستْ یاری) قرار داد. حال ، کدام یک از شما برادر، وصی، وزیر و ادا کننده بدهی های من می شود؟».

آنان از پذیرش این سخن ، خودداری کردند و گفتند : چه کسی تاب و توانش مانند توست؟

امیر مؤمنان که سنّش از همه آنان کم تر بود ، در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به ایشان گفت : من [می پذیرم]، ای پیامبر خدا!

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «به جانم سوگند که تو آنچه را می گویم، می پذیری و دعوتم را اجابت می کنی».

از این رو ، وصی ، برادر و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله اوست ، نه دیگران. .

10257.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ خَليفَتى عَلى اُمَّتى فى حَياتى وبَعدَ مَوتى ، وأنتَ مِنّى كَشَيثٍ مِن آدَمَ ، وكَسامٍ مِن نوحٍ ، وكَإِسماعيلَ مِن إبراهيمَ ، وكَيوشَعَ مِن موسى ، وكَشَمعونَ مِن عيسى ، يا عَلِىُّ أنتَ وَصِيّى ووارِثى . (1)10258.امام على عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :كانَ وَصِىُّ آدَمَ عليه السلام شَيثَ بنَ آدَمَ هِبَةَ اللّهِ ، وكانَ وَصِىُّ نوحٍ سام [ا] ، وكانَ وَصِىُّ إبراهيمَ إسماعيلَ ، وكانَ وَصِىُّ موسى يوشَعَ بن نونٍ ، وكانَ وَصِىُّ داوُدَ سُليمانَ ، وكانَ وَصِىُّ عيسى شَمعونَ ، وكانَ وَصِىُّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام وَهُوَ خَيرُ الأَوصياءِ . (2)ولمزيد الاطّلاع على أسماء الأوصياء من لدن آدم عليه السلام حتى خاتم الأنبياء صلى الله عليه و آله راجع: الكافى : ج 8 ص 113 ح 92 ، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 174 ح 5402، الأمالى للصدوق: ص 486 ح 661، كمال الدين: ص 211 ح 1 ، الإمامه والتبصره : ص 153 ح 1 ، الأمالى للطوسى : ص 442 ح 991 ، قصص الأنبياء : ص 371 ح 448 ، مشارق أنوار اليقين : ص 58 ، بشاره المصطفى : ص 82 ، كفايه الأثر : ص 147 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 251 ، المسترشد : ص 574 ح 245 وكتاب «إثبات الوصيّه» .

1 / 2وَصِىُّ آدَمَ10262.الإمامُ الصّادِقُ عليه السلام (فى قولِهِ تعالى : {Q} «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» {/Q}) رسول اللّه صلى الله عليهِ و آله :إنَّ آدَمَ عليه السلام سَأَلَ اللّهَ عَزَّوجَلَّ أن يَجعَلَ لَهُ وَصِيّا صالِحا ، فَأَوحَى اللّهُ عزَّوجَلَّ إلَيهِ : إنّى أكرَمتُ الأَنبِياءَ بَالنُّبُوَّهِ ، ثُمَّ اختَرتُ مِن خَلقى خَلقا وجَعَلتُ خِيارَهُمُ الأَوصِياءَ . فَأَوحَى اللّهُ تَعالى ذِكرُهُ إلَيهِ : يا آدَمُ أوصِ إلى شَيثٍ . فَأَوصى آدَمُ عليه السلام إلى شَيثٍ وهُوَ هِبَةُ اللّهِ بنُ آدَمَ . (3) .

1- .بشاره المصطفى : ص 58 ، الأمالى للصدوق : ص 450 ح 609 كلاهما عن عبد اللّه بن عبّاس، بحار الأنوار: ج38 ص103 ح26.
2- .الفضائل لابن شاذان : ص 84 عن مقاتل بن سليمان وراجع المسترشد : ص 283 ح 94 .
3- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 175 ح 5402 ، كمال الدين : ص 212 ح 1 ، الأمالى للطوسى : ص 442 ح 991 ، الأمالى للصدوق : ص 487 ح 661 ، بشاره المصطفى : ص 82 ، الإمامه والتبصره : ص 153 ح 1 ، قصص الأنبياء : ص 371 ح 448 كلّها عن مقاتل بن سليمان عن الإمام الصادق عليه السلام .

1 / 2 وصیّ آدم

10263.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو جانشین من بر امّتم در هنگام حیات و پس از مرگم هستی و تو برای من، همانند شیث برای آدم ، سام برای نوح ، اسماعیل برای ابراهیم و یوشع برای موسی و شمعون برای عیسی هستی. ای علی! تو وصیّ من و وارث منی.10264.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :هِبَه اللّه شیث بن آدم ، وصیّ آدم و سام ، وصیّ نوح و اسماعیل ، وصیّ ابراهیم و یوشع بن نون ، وصیّ موسی و سلیمان ، وصیّ داوود و شمعون ، وصیّ عیسی بود و علی بن ابی طالب ، وصیّ محمّد است ، و او بهترینِ اوصیاست.برای آگاهی بیشتر از نام های اوصیا از آدم علیه السلام تا خاتَم الأنبیا ، ر . ک : الکافی : ج 8 ص 113 ح 92 ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 4 ص 174 ح 5402 ، الأمالی ، صدوق : ص 486 ح 661 ، کمال الدین : ص 211 ح 1، الإمامه والتبصره : ص 153 ح 1 ، الأمالی ، طوسی : ص 442 ح 991، قصص الأنبیاء : ص 371 ح 448، مشارق أنوار الیقین : ص 58 ، بشاره المصطفی : ص 82، کفایه الأثر : ص 147، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج 1 ص 251 ، المسترشد : ص 574 ح 245 ، و کتاب إثبات الوصیّه .

1 / 2وصیّ آدم10265.الکافی عن الوَشّاءُ عن بعضِ أصحابِهِ عن الإمامِ اپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آدم از خدای عز و جل خواست که وصیّ صالحی برای او قرار دهد. پس خداوند عز و جل به او وحی کرد که : «من، پیامبران را با نبوّت ، گرامی داشتم. سپس جمعی را از میان خلقم برگزیدم و برگزیدگان آنها را اوصیا قرار دادم».

خداوند متعال به او وحی کرد : «ای آدم! شیث را وصی قرار بده». و آدم پسرش شیث را که همان هبه اللّه بود ، وصی قرار داد.

.

10266.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (فيما كَتَبَ إلى بَعضِ أصحابِهِ يُعَزِّيهِ بابنٍ) الإمام الباقر عليه السلام :لَمّا دَنا أجَلُ آدَمَ أوحَى اللّهُ إلَيهِ : أن يا آدَمُ ، إنّى مُتَوَفّيكَ ورافِعُ روحِكَ إلَىَّ يَومَ كَذا وكَذا ، فَأوصِ إلى خَيرِ وُلدِكَ وهُوَ هِبَتِى الّذى وَهَبتُهُ لَكَ ، فَأوصِ إلَيهِ ، وسَلِّم إلَيهِ ما عَلَّمناكَ مِنَ الأسماءِ وَالاِسمِ الأعظَمِ ، فَاجعَل ذلِكَ فى تابوتٍ ، فإنّى اُحِبُّ أن لا يَخلُوَ أرضى مِن عالِمٍ يَعلَمُ عِلمى ويَقضى بِحُكمى ، أجعَلُهُ حَجَّتى عَلى خَلقى .

قالَ : فَجَمَعَ آدَمُ إلَيهِ جَميعَ وُلدِهِ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ فَقالَ لَهُم : يا وُلدى ، إنَّ اللّهَ أوحى إلَىَّ أنَّهُ رافِعٌ إلَيهِ روحى ، وأمَرَنى أن اُوصِىَ إلى خَيرِ وُلدى وأنَّهُ هِبَهُ اللّهِ ، فإنَّ اللّهَ اختارَهُ لى ولَكُم مِن بَعدى ، اِسمَعوا لَهُ وأطيعوا أمرَهُ ، فَإِنَّهُ وَصِيّى وخَليفَتى عَلَيكُم .

فَقالوا جَميعا : نَسمَعُ لَهُ ونُطيعُ أمرَهُ ولا نُخالِفُهُ .

قالَ : فَأَمَرَ بِالتّابوتِ فَعُمِلَ ، ثُمَّ جَعَلَ فيهِ عِلمَهُ وَالأَسماءَ وَالوَصِيَّةَ ، ثُمَّ دَفَعَهُ إلى هِبَهِ اللّهِ ، وَتَقَدَّمَ إلَيهِ فى ذلِكَ وقالَ لَهُ : ... إذا حَضَرَت وَفاتُكَ وأحسَستَ بِذلِكَ مِن نَفسِكَ فَالتَمِس خَيرَ وُلدِكَ وألزَمَهُم لَكَ صُحبَةً وأفضَلَهُم عِندَكَ قَبلَ ذلِكَ ، فَأوصِ إلَيهِ بِمِثلِ ما أوصَيتُ بِهِ إلَيكَ ، ولا تَدَعَنَّ الأرضَ بِغَيرِ عالِمٍ مِنّا أهلَ البَيتِ .

يا بُنَىَّ ، إنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى أهبَطَنى إلَى الأَرضِ وجَعَلَنى خَليفَتَهُ فيها ، حُجَّةً لَهُ عَلى خَلقِهِ ، فَقَد أوصَيتُ إلَيكَ بِأمرِ اللّهِ ، وجَعَلتُكَ حُجَّةً للّهِ عَلى خَلقِهِ فى أرضِهِ بَعدى ، فَلا تَخرُج مِنَ الدُّنيا حَتّى تَدَعَ للّهِ حُجَّةً ووَصِيّا ، وتُسَلِّمَ إلَيهِ التّابوتَ وما فيهِ كَما سَلَّمتُهُ إلَيكَ ، وأعلِمهُ أنَّهُ سَيكونُ مِن ذُرِّيَّتى رَجُلٌ اسمُهُ نوحٌ ، يَكونُ فى نُبُوَّتِهِ الطّوفانُ وَالغَرَقُ ، فَمَن رَكِبَ فى فُلكِهِ نَجا ومَن تَخَلَّفَ عَن فُلكِهِ غَرِقَ . وأوصِ وَصِيَّكَ أن يَحفَظَ بِالتّابوتِ وبِما فيهِ ، فَإذا حَضَرَت وَفاتُهُ أن يوصِىَ إلى خَيرِ وُلدِهِ وألزَمِهِم لَهُ وأفضَلِهِم عِندَهُ ، وسَلَّمَ إلَيهِ التّابوتَ وما فيهِ ، وَليَضَع كُلُّ وَصِىٍّ وَصِيَّتَهُ فِى التّابوتِ وَليوصِ بِذلِكَ بَعضُهُم إلى بَعضٍ ، فَمَن أدرَكَ نُبُوَّةَ نوحٍ فَليَركَب مَعَهُ وَليَحمِلِ التّابوتَ وجَميعَ ما فيهِ فى فُلكِهِ ولا يَتَخَلَّف عَنهُ أحَدٌ . (1) .

1- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 306 ح 77 عن حبيب السجستانى ، بحار الأنوار : ج 23 ص 60 ح 2 .

10267.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (للأشعَثِ بن قیسٍ لَمّا عَزّاهُ بابنٍ لَهُ) امام باقر علیه السلام :چون زمان مرگ آدم نزدیک شد، خداوند به او وحی کرد که : «ای آدم ! من در فلان روز، [جان] تو را می گیرم و روحت را به سوی خود برمی کشم. پس بهترین فرزندت را که همان هبه ای (هدیه ای) است که به تو بخشیدم (یعنی هِبه اللّه)، وصی قرار ده. او را وصیّ [خود] کن و آنچه از اسمای الهی و اسم اعظم به تو آموختیم، در اختیارش بگذار و اینها را در صندوقی قرار بده ، که من ، دوست دارم زمینم از عالِمی که علم مرا می داند وحکم مرا می راند، خالی نماند. پس من او را حجّت بر خلقم قرار می دهم».

پس آدم همه فرزندان خود را از پسر و دختر ، گرد آورد و به آنان گفت : «ای فرزندان من ! خداوند به من وحی کرد که روحم را به سوی خود برمی کشد و مرا فرمان داد تا بهترین فرزندم را وصی قرار دهم و او همان هبه اللّه است. خداوند ، او را برای من و پس از من ، برای شما برگزیده است. به او گوش بسپارید و فرمانش ببرید که او وصی من و جانشین من بر شماست».

پس همگی گفتند : گوش می سپاریم و به فرمان او هستیم و با وی مخالفت نمی کنیم.

آدم فرمان داد صندوقی ساخته شود و [چون]ساخته شد، علم خود و اسما و وصیّت را در آن نهاد و آن را به هبه اللّه داد و در این باره به او گفت : «... چون مرگت فرا رسید و آن را در خود احساس کردی، بهترین فرزندانت و آن را که بیشتر با تو بوده و در نزدت گرامی تر بوده است، بخواه و او را وصی قرار ده ، چنان که من ، تو را وصی خود قرار دادم و زمین را جز با عالِمی از ما خاندان، وا مگذار.

پسرم ! خداوند تبارک و تعالی مرا به سوی زمین فرو فرستاد و مرا در آن ، جانشین خود و حجّتی بر خلقش قرار داد. حال من به دستور خدا تو را وصی خود قرار دادم و تو را پس از خود، حجّت خدا بر خلقش در زمین قرار دادم. پس، از دنیا بیرون مرو تا آن که وصی و حجّتی برای خدا قرار دهی و صندوق و آنچه را در آن است ، به او بسپاری، همچنان که من به تو می سپارم و او را آگاه کن که به زودی ، مردی از نسل من به نام نوح خواهد آمد که در زمان نبوّتش، توفان و غرق شدن رخ می دهد که هر کس

به کشتی او درآید، نجات می یابد و هر کس از کشتی او باز مانَد، غرق می شود.

به وصیّ خود ، سفارش کن که صندوق و آنچه را در آن است، حفظ کند و چون زمان وفاتش دررسید، بهترین فرزندش را که بیشتر با او بوده و در نظرش برتر از دیگر فرزندان است، وصی قرار دهد و صندوق و آنچه را در آن است، در اختیارش نهد و هر وصی ای، باید وصیّتش را در صندوق گذارد و هر یک از آنان ، آن را به دیگری بسپارد.

پس، هر کس نبوّت نوح را دید، باید با او سوار [کشتی] شود و صندوق و آنچه را در آن است، به کشتی او ببرد و هیچ کس از آن جا نمانَد». .

10265.الکافی (به نقل از وشّاء از بعضی از یارانش) عنه علیه السلام :کانَ آدَمُ علیه السلام وَصّی هِبَةَ اللّهِ أن یَتَعاهَدَ هذِهِ الوَصِیَّةَ عِندَ رَأسِ کُلِّ سَنَهٍ فَیَکونَ یَومَ عیدِهِم ، فَیَتَعاهَدونَ نوحا وزَمانَهُ الَّذی یَخرُجُ فیهِ ، وکَذلِکَ جاءَ فی وَصِیَّهِ کُلِّ نَبِیٍّ حَتّی بَعَثَ اللّهُ مُحَمَّدا صلی الله علیه و آله ، وإنَّما عَرَفوا نوحا بِالعِلمِ الَّذی عِندَهُم وهُوَ قَولُ اللّهِ عزَّوجَلَّ : «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَی قَوْمِهِ ...» (1) . (2)10266.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به یکی از اصحاب خود در مرگ فرزندش ، چنین تسلیت) الإمام الصادق علیه السلام :أوحَی اللّهُ إلی آدَمَ أنِ ادفَعِ الوَصِیَّهَ ، وَاسمَ اللّهِ الأَعظَمَ ، وما أظهَرتُکَ عَلَیهِ مِن عِلمِ النُّبُوَّهِ ، وما عَلَّمتُکَ مِنَ الأَسماءِ إلی شَیثِ بنِ آدَمَ . (3)10267.امام علی علیه السلام (در دلداری به اشعث بن قیس در مرگ فرزندش) الکامل فی التاریخ :لَمّا حَضَرَت آدَمَ الوَفاهُ عَهِدَ إلی شَیثٍ ، وعَلَّمَهُ ساعاتِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ ، وعِبادَهَ الخَلوَهِ فی کُلِّ ساعَهٍ مِنها ، وأعلَمَهُ بِالطّوفانِ ، وصارَتِ الرِّیاسَهُ بَعدَ آدَمَ إلَیهِ . (4)10268.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری :ذُکِرَ أنَّ آدَمَ علیه السلام مَرِضَ قَبلَ مَوتِهِ أحَدَ عَشَرَ یَوما ، وأوصی إلَی ابنِهِ شَیثٍ علیه السلام وکَتَبَ وَصِیَّتَهُ ، ثُمَّ دَفَعَ کِتابَ وَصِیَّتِهِ إلی شَیثٍ ، وأمَرَهُ أن یُخفِیَهُ مِن قابیلَ ووُلدِهِ ؛ لِأَنَّ قابیلَ قَد کانَ قَتَلَ هابیلَ حَسَدا مِنهُ حینَ خَصَّهُ آدَمُ بِالعِلمِ ، فَاستَخفی شَیثٌ ووُلدُهُ بِما عِندَهُم مِنَ العِلمِ ، ولَم یَکُن عِندَ قابیلَ ووُلدِهِ عِلمٌ یَنتَفِعونَ بِهِ . (5) .

1- .الأعراف : 59 ، هود : 25 ، العنکبوت : 14 ، المؤمنون : 23 .
2- .الکافی : ج 8 ص 115 ح 92 ، کمال الدین : ص 215 ح 2 ، تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 311 ح 78 ولیس فیه «وإنّما ...» وکلّها عن أبی حمزه الثمالی .
3- .تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 312 ح 83 عن سلیمان بن خالد وراجع الکافی : ج 8 ص 114 ح 92 .
4- .الکامل فی التاریخ : ج 1 ص 58 ، تاریخ الطبری : ج 1 ص 152 ، البدایه والنهایه : ج 1 ص 98 کلاهما نحوه .
5- .تاریخ الطبری : ج 1 ص 158 ، الکامل فی التاریخ : ج 1 ص 60 .

10269.عنه علیه السلام :امام باقر علیه السلام :آدم به هبه اللّه سفارش کرد که این وصیّت (1) را در آغاز هر سال به یاد آورد وآن روز، عیدشان باشد. پس آنان از زمانی که نوح در آن خواهد آمد، یاد می کردند. در وصیّت هر پیامبری همین گونه آمد تا خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد. آنان ، نوح را با آگاهی ای که داشتند ، شناختند و این ، همان گفته خداوند عز و جلاست : «همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم...» .10270.عنه علیه السلام :امام صادق علیه السلام :خداوند به آدم وحی کرد که : «وصیّت، اسم اعظم ، و آنچه از علم نبوّت را که برای تو آشکار کردم و آنچه از اَسما به تو آموختم، به شیث بن آدم بسپار».10271.عنه علیه السلام :الکامل فی التاریخ :چون زمان وفات آدم علیه السلام در رسید، به شیث ، وصیّت کرد و ساعات شب و روز و عبادتِ در خلوتِ هر ساعت را به او آموخت و او را از توفان [نوح]آگاه ساخت و ریاست پس از آدم علیه السلام به او رسید.10272.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :تاریخ الطبری :ذکر شده است که آدم علیه السلام یازده روز پیش از مرگش بیمار شد و پسرش شیث را وصی قرار داد و آن را نوشت. سپس وصیّت نامه را به شیث سپرد و به او فرمان داد که آن را از قابیل و فرزندان او پنهان بدارد ؛ چرا که قابیل، از سرِ حسادت به این که آدم علیه السلام علم را به هابیلْ اختصاص داده بود ، وی را کشته بود.

پس شیث و فرزندانش علم خود را پنهان داشتند و در نزد قابیل و فرزندانش، علمی که از آن بهره جویند، نبود. .

1- .منظور ، وصیّت ذکر شده در حدیث پیشین است . (م)

1 / 3وَصِىُّ نوحٍ10270.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :لَقَد خَرَجَ نوحٌ مِنَ الدُّنيا وعاهَدَ قَومَهُ عَلَى الوَفاءِ لِوَصِيِّهِ سامٍ . 10271(1).امام على عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :لَمّا حَضَرَت نوحا الوَفاةُ أوصى إلَى ابنِهِ سامٍ ، وسَلَّمَ التّابوتَ وجَميعَ ما فيهِ والوَصِيَّةَ . 10272(2).امام باقر عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :عاشَ نوحٌ عليه السلام بَعدَ الطّوفانِ خَمسَمِائَهِ سَنَهٍ ، ثُمَّ أتاهُ جَبرَئيلُ عليه السلام فَقالَ : يا نوحُ ، إنَّهُ قَدِ انقَضَت نُبُوَّتُکَ ، وَاستَكمَلتَ أيّامَکَ ، فَانظُر إلى الاِسمِ الأَكبَرِ وميراثِ العِلمِ وآثارِ عِلمِ النُّبُوَّهِ الَّتى مَعَکَ ، فَادفَعها إلَى ابنِکَ سامٍ ، فَإنّى لاأترُکُ الأَرضَ إلّا وفيها عالِمٌ تُعرَفُ بِهِ طاعَتى ، ويُعرَفُ بِهِ هُداىَ ، ويَكونُ نجاهً فيما بَينَ مَقبَضِ النَّبِىِّ ومَبعَثِ النَّبِىِّ الآخَرِ ، ولَم أكُن أترُکُ النّاسَ بِغَيرِ حُجَّهٍ لى ، وداعٍ إلَىَّ ، وهادٍ إلى سَبيلى ، وعارِفٍ بِأمرى ، فَإنّى قَد قَضَيتُ أن أجعَلَ لِكُلِّ قَومٍ هادِيا أهدى بِهِ السُّعَداءَ ، ويَكونَ حُجَّهً لى عَلَى الأَشقِياءِ .

قالَ : فَدَفَعَ نوحٌ عليه السلام الاِسمَ الأَكبَرَ وميراثَ العِلمِ وآثارَ عِلمِ النُّبُوَّهِ إلى سامٍ ، وأمّا حامٌ ويافِثُ فَلَم يَكُن عِندَهُما عِلمٌ يَنتَفِعانِ بِهِ .

قالَ : وبَشَّرَهُم نوحٌ عليه السلام بِهودٍ عليه السلام ، وأمَرَهُم بِاتِّباعِهِ ، وأمَرَهُم أن يَفتَحُوا الوَصِيَّهَ فى كُلِّ عامٍ ، ويَنظُروا فيها ويَكونَ عيدا لَهُم . (3) .

1- .معانى الأخبار : ص 372 ح 1 عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 38 ص 129 ح 81 .
2- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 309 ح 77 عن حبيب السجستانى .
3- .الكافى : ج 8 ص 285 ح 430 ، كمال الدين : ص 134 ح 3 نحوه وكلاهما عن عبد الحميد بن أبى الديلم وراجع ص 215 ح 2 والكافى : ج 8 ص 115 ح 92 .

1 / 3 وصیّ نوح

1 / 3وصیّ نوح10275.الکافی عن سماعَهِ بنِ مِهرانَ عن الإمامِ الکاظمِپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :نوح در حالی از دنیا رفت که از قومش پیمان گرفت به وصیّش سام، وفادار باشند.10276.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام باقر علیه السلام :چون وفات نوح در رسید، پسرش سام را وصی قرار داد و صندوق و همه آنچه در آن بود و نیز وصیّت را به او سپرد.10273.امام صادق علیه السلام :امام صادق علیه السلام :نوح ، پانصد سال پس از توفان زیست. سپس جبرئیل [از جانب پروردگار] به نزدش آمد و گفت : «ای نوح! نبوّتت تمام شده و روزگارت به سر آمده است . حال ، اسم اکبر، میراث علمی و آثار علم نبوّتی را که با خود داری به پسرت سام بسپار ؛ چرا که من، زمین را وا نمی گذارم ، جز این که در آن عالِمی باشد که به وسیله او طاعت و هدایتم شناخته شود و در فاصله میان وفات یک پیامبر تا بعثت پیامبر بعدی، نجات بخش باشد و مردم را جز با حجّتی برای خودم و دعوتگری به سویم و هدایتگری به راهم و دانایی به کارم، وا نمی گذارم؛ چرا که من حکم کرده ام که برای هر قوم، هدایتگری قرار دهم که با او سعادتمندان را هدایت کنم و او حجّتم بر شقاوتمندان باشد».

پس نوح ، اسم اکبر و میراث علمی و آثار علم نبوّت را به سام سپرد ؛ امّا نزد حام و یافث، علمی که از آن بهره جویند، نبود.

نوح ، آنان را به هود ، بشارت و به پیروی از او فرمان داد و به آنان دستور داد که هر ساله وصیّت را بگشایند و در آن بنگرند و این [روز بازگشایی] ، عید آنان باشد.

.

1 / 4وَصِىُّ موسى10276.امام على عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :كانَ وَصِىُّ موسى يوشَعَ بنَ نونٍ عليه السلام ، وهُوَ فَتاهُ الَّذى ذَكَرَهُ اللّهُ عزَّوجَلَّ فى كِتابِهِ (1) . (2)10277.عنه عليه السلام (لِقَيسِ بنِ سَعدٍ و قد قَدِمَ علَيهِ مِن مِصرَ) الإمام الصادق عليه السلام :أوصى موسى عليه السلام إلى يوشَعَ بنِ نونٍ ، وأوصى يوشَعُ بنُ نونٍ إلى وَلَدِ هارونَ ولَم يوصِ إلى وَلَدِهِ ولا إلى وَلَدِ موسى ، إنَّ اللّهَ تَعالى لَهُ الخِيَرَةُ ، يَختارُ مَن يَشاءُ مِمَّن يَشاءُ . (3)10278.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى خَبَرِ وَفاهِ موسى عليه السلام : دَعا يوشَعَ بنَ نونٍ فَأَوصى إلَيهِ وأمَرَهُ بِكِتمانِ أمرِهِ ، وبِأن يوصِىَ بَعدَهُ إلى مَن يَقومُ بِالأَمرِ . (4)10279.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :إنَّ موسى عليه السلام قالَ لَهُم [لِبَنى إسرائيلَ] : قَد بَلَّغتُكُم وَصايَا اللّهِ وعَرَّفتُكُم أمرَهُ فَاتَّبِعوا ذلِکَ ، وَاعمَلوا بِهِ ، فَقَد أتَت لى مِائَةٌ وعِشرونَ سَنَةً وقَد حانَت وَفاتى ، وهذا يوشَعُ بنُ نونٍ القَيِّمُ فيكُم بَعدى ، فَاسمَعوا لَهُ وأطيعوا أمرَهُ ، فَإِنَّهُ يَقضى بَينَكُم بِالحَقِّ ، ومَلعونٌ مَن خالَفَهُ وعَصاهُ . (5) .

1- .كما فى سوره الكهف، الآيه 60 : «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَهُ لَا أَبْرَحُ ...» ، والآيه 62 : «فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا ...» .
2- .الكافى : ج 8 ص 117 ح 92 ، كمال الدين : ص 217 ح 2 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 330 ح 42 كلّها عن أبى حمزه الثمالى .
3- .الكافى : ج 1 ص 293 ح 3 ، بصائر الدرجات : ص 469 ح 4 كلاهما عن عبد الحميد بن أبى الديلم .
4- .كمال الدين : ص 153 ح 17 عن محمّد بن عماره ، الأمالى للصدوق : ص 303 ح 343 عن عماره ، قصص الأنبياء : ص 175 ح 204 عن هشام بن سالم .
5- .تاريخ اليعقوبى : ج 1 ص 45 .

1 / 4 وصیّ موسی

1 / 4وصیّ موسی10278.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :وصیّ موسی ، یوشع بن نون بود. او همان جوانی است که خداوند عز و جلدر قرآن از او یاد کرده است.10279.امام علی علیه السلام :امام صادق علیه السلام :موسی ، یوشع بن نون را وصی قرار داد و یوشع بن نون فرزند هارونْ را وصی قرار داد و پسر خود و پسر موسی را وصی نکرد ؛ چرا که انتخاب، با خداوند متعال است و از میان مردمان ، هر کس را بخواهد، برمی گزیند.10280.امام علی علیه السلام :امام صادق علیه السلام در خبر وفات موسی علیه السلام : [موسی]یوشع بن نون را فرا خواند و او را وصی کرد و به او فرمان داد این مسئولیتش را پنهان بدارد و پس از خودش کسی را که به این امر قیام می کند، وصی قرار دهد.10281.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :موسی علیه السلام به بنی اسرائیل گفت : «سفارش های خداوند را به شما رساندم و فرمان او را به شما شناساندم. پس، آن را پیروی و بدان عمل کنید.

من، صد و بیست سال عمر کردم و وفاتم نزدیک شده است . پس از من ، این یوشع بن نون، سرپرست شماست. پس به او گوش سپارید و فرمانش را پیروی کنید که میان شما به حق ، داوری می کند و هر کس مخالفت و سرپیچی اش کند، نفرین شده است».

.

10282.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :وكانَ موسى لَمّا حَضَرَتهُ وَفاتُهُ أمَرَهُ اللّهُ عزَّوجَلَّ أن يُدخِلَ يوشَعَ بنَ نونٍ وكانَ يوشَعُ بنُ نونٍ مِن شَعبِ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ إلى قُبَّهِ الزَّمانِ ، فَيُقَدَّسَ عَلَيهِ ، ويَضَعَ يَدَهُ عَلى جَسَدِهِ لِتَتَحَوَّلَ فيهِ بَرَكَتُهُ ، ويوصِيَهُ أن يَقومَ بَعدَهُ فى بَنى إسرائيلَ ، فَفَعَلَ موسى ذلِکَ ، فَلَمّا ماتَ موسى قامَ يوشَعُ بَعدَهُ فى بَنى إسرائيلَ ... . 1 .

10283.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :و چون وفات موسی علیه السلام نزدیک شد، خدای عز و جل به او فرمان داد که یوشع بن نون را که از تیره یوسف بن یعقوب علیهما السلام بود، به قبّه زمان (1) درآورد و تقدیسش کند و دستش را بر بدن او بگذارد تا برکت در آن راه یابد و او را وصی قرار دهد تا پس از وی، در میان بنی اسرائیل، کار را به عهده بگیرد.

پس موسی علیه السلام چنین کرد و چون موسی علیه السلام درگذشت، یوشع ، از پس او کار را در بنی اسرائیل به عهده گرفت... 2 . .

1- .قُبّه زمان ، معبد گنبدی شکل بنی اسرائیل بوده است که موسی و هارون علیهما السلام ، آن را در صحرای «تَیْه» و به فرمان خداوند ، بنا کردند . برخی (مانند کفعمی) ، آن را همان «بیت المقدس» می دانند و برخی (مانند فرید وجدی) ، آن را همانند «قبه الشهاده» دانسته اند که خیمه ای از کتان بود و تابوت عهد را با آن می پوشاندند (ر . ک : بحار الأنوار : ج 90 ص 119 ، دائره المعارف القرن العشرین : ج 7 ص 602) .

1 / 5وَصِىُّ عيسى10281.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أوصى عيسَى بنُ مَريَمَ إلى شَمعونَ بنِ حَمّونَ الصَّفا . (1)10282.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :لَقَد رُفِعَ عيسىَ بنُ مَريَمَ إلَى السَّماءِ ، وقَد عاهَدَ قَومَهُ عَلَى الوَفاءِ لِوَصِيِّهِ شَمعونَ بنِ حَمّونَ الصَّفا . (2)10283.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :اِفتَرَقَتِ اليَهودُ عَلى إحدى وسَبعينَ فِرقَةً : سَبعونَ مِنها فِى النّارِ ، وواحِدَةٌ ناجِيَةٌ فِى الجَنَّهِ وهِىَ الَّتِى اتَّبَعَت يوشَعَ بنَ نونٍ وَصِىَّ موسى عليه السلام .

وَافتَرَقَتِ النَّصارى عَلَى اثنَتَينِ وسَبعينَ فِرقَةً : إحدى وسَبعونَ فِرقَةً فِى النّارِ ، وواحِدَةٌ فِى الجَنَّهِ وهِىَ الّتِى اتَّبَعَت شَمعونَ وَصِىَّ عيسى عليه السلام . (3)10284.امام على عليه السلام :إثبات الوصيّه :وَاشتَدَّ طَلَبُ اليَهودِ لَهُ [عيسى عليه السلام]حَتّى هَرَبَ مِنهُم ، ثُمَّ جَمَعَ أصحابَهُ وأوصى إلى شَمعونَ وأمَرَهُم بِطاعَتِهِ ، وسَلَّمَ إلَيهِ الاِسمَ الأعظَمَ وَالتّابوتَ . (4) .

1- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 176 ح 5402 ، كمال الدين : ص 213 ح 1 ، الإمامه والتبصره : ص 155 ح 1 ، الأمالى للطوسى : ص 443 ح 991 وفيه «خمون» بدل «حمون» ، بشاره المصطفى : ص 83 وفيه «حمور» وكلّها عن مقاتل بن سليمان عن الإمام الصادق عليه السلام ، كفايه الأثر : ص 149 عن عبد الرحمن بن أبى ليلى عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
2- .معانى الأخبار : ص 372 ح 1 عن ابن عبّاس .
3- .الأمالى للطوسى : ص 523 ح 1159 ، بشاره المصطفى : ص 216 كلاهما عن المجاشعى عن محمّد بن جعفر بن محمّد عن أبيه الإمام الصادق عليه السلام وعن المجاشعى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، الاحتجاج : ج 1 ص 625 ح 145 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 803 ح 32 عن سليم بن قيس .
4- .إثبات الوصيّه : ص 89 .

1 / 5 وصیّ عیسی

1 / 5وصیّ عیسی10286.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عیسی بن مریم ، شمعون بن حمّون (1) صفا را وصی خود قرار داد.10287.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عیسی بن مریم به آسمان ، بُرده شد ، در حالی که از قومش پیمان گرفته بود که به وصیّ اش شمعون بن حمون صفا ، وفادار بمانند .10288.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :یهود ، هفتاد و یک فرقه شدند : هفتاد فرقه از آنان در آتش اند و فرقه ای که نجات یافته ، در بهشت است و آن، فرقه ای است که از یوشع بن نون، وصیّ موسی علیه السلام ، پیروی کرد.

و مسیحیان ، هفتاد و دو فرقه شدند : هفتاد و یک فرقه در آتش اند و یکی در بهشت است و آن ، فرقه ای است که از شمعون ، وصیّ عیسی علیه السلام ، پیروی کرد .10289.عنه علیه السلام :إثبات الوصیّه :جستجوی یهود برای یافتن عیسی علیه السلام بالا گرفت، تا این که وی از دست آنها گریخت. و اصحابش را گردآورد و شمعون را وصیّ خود خواند و به پیروی از او فرمانشان داد و اسم اعظم و صندوق را در اختیار او نهاد.

.

1- .در نقل الأمالی ، طوسی «خمون» آمده است .

1 / 6وَصِیُّ خاتَمِ الأَنبیاءِ1 / 6 1 الوَصِیُّ 10291.عنه علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علَیه و آله :وَصِیّی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (1)10292.عنه علیه السلام :المعجم الکبیر عن سلمان :قُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیٌّ فَمَن وَصِیُّکَ ؟ فَسَکَتَ عَنّی ، فَلَمّا کانَ بَعدُ رَآنی فَقالَ : یا سَلمانُ . فَأسرَعتُ إلَیهِ قُلتُ : لَبَّیکَ .

قالَ : تَعلَمُ مَن وَصِیُّ موسی ؟

قُلتُ : نَعَم ، یوشَعُ بنُ نونٍ .

قالَ : لِمَ ؟

قُلتُ : لِأَنَّهُ کانَ أعلَمَهُم .

قالَ : فَإِنَّ وَصِیّی ومَوضِعَ سِرّی ، وخَیرَ مَن أترُکُ بَعدی ، ویُنجِزُ عِدَتی ، ویَقضی دَینی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (2) .

1- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 75 ح 3365 عن عائشه ، الغیبه للطوسی : ص 150 ح 111 عن الحسن بن علیّ عن أبیه عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلامعنه صلی الله علیه و آله وفیه «یا علیّ أنت وصیّی» ، الخصال : ص 356 ح 36 ، الأمالی للصدوق : ص 259 ح 279 کلاهما عن الحسن بن عبد اللّه عن أبیه عن جدّه الإمام الحسن علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، معانی الأخبار : ص 369 ح 1 ، الصراط المستقیم : ج 2 ص 144 کلاهما عن ابن عبّاس ، الاحتجاج : ج 1 ص 302 ح 52 عن عبد اللّه بن الحسن عن أبیه عن الإمام علیّ علیه السلام عن اُبیّ بن کعب ، سعد السعود : ص 101 عن ابن هماد عن أبیه عن جدّه ، شرح الأخبار : ج 1 ص 126 ح 59 عن أبی رافع ، روضه الواعظین : ص 125 عن أبی سعید الخدری .
2- .المعجم الکبیر : ج 6 ص 221 ح 6063 ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 157 ، إرشاد القلوب : ص 236 ، المسترشد : ص 580 ح 251 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 125 ح 58 والثلاثه الأخیره نحوه وراجع المناقب للکوفی : ج 1 ص 385389 ح 302311 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 47 .

1 / 6 وصیّ خاتم پیامبران

1 / 6 1 وصی

1 / 6وصیّ خاتم پیامبران1 / 6 1وصی10297.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وصیّ من، علی بن ابی طالب است.10298.عنه علیه السلام :المعجم الکبیر به نقل از سلمان : گفتم : ای پیامبر خدا! هر پیامبری وصی ای دارد. وصیّ تو کیست؟ با من سخنی نگفت. چندی بعد که مرا دید، فرمود : «ای سلمان! [بیا]».

من نزدش شتافتم و گفتم : بله، بله!

فرمود : «می دانی وصیّ موسی کیست؟».

گفتم : آری، یوشع بن نون.

فرمود : «چرا؟».

گفتم : چون داناترین آنان بود.

فرمود : «بی گمان، وصی و رازدار من و بهترین کسی که پس از خود به جا می نهم و وعده های مرا تحقّق می بخشد و بدهی ام را ادا می کند، علی بن ابی طالب است».

.

10290.امام علی علیه السلام :فضائل الصحابه عن أنس بن مالک :قُلنا لِسَلمانَ : سَلِ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله مِن وَصِیِّهِ ؟ فَقالَ لَهُ سَلمانُ : یا رَسولَ اللّهِ مَن وَصِیُّکَ ؟

قالَ : یا سَلمانُ ، مَن کانَ وَصِیَّ موسی ؟

قال : یوشَعُ بنُ نونٍ .

قالَ : فَإِنَّ وَصِیّی ووارِثی ، یَقضی دَینی ، ویُنجِزُ مَوعودی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (1)10291.امام علی علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ... أنتَ الوَصِیُّ ، وأنتَ الوَلِیُّ ، وأنتَ الوَزیرُ . (2)10292.امام علی علیه السلام :کفایه الأثر عن حذیفه بن الیمان :قُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، عَلی مَن تُخَلِّفُنا ؟

قالَ : عَلی مَن خَلَّفَ موسَی بنُ عِمرانَ قَومَهُ ؟

قُلتُ : عَلی وَصِیِّهِ یوشَعَ بنِ نونٍ .

قالَ : فَإِنَّ وَصِیّی وخَلیفَتی مِن بَعدی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ، قائِدُ البَرَرَهِ وقاتِلُ الکَفَرَهِ ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ ، مَخذولٌ مَن خَذَلَهُ . (3)10293.امام علی علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام فی خُطبَهٍ خَطَبَها لأهلِ المَدینَهِ بَعدَ بَیعَتِهِ أبابَکرٍ :وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، لَقَد عَلِمتُم أنّی صاحِبُکُم وَالَّذی بِهِ اُمِرتُم ، وأنّی عالِمُکُم وَالَّذی بِعِلمِهِ نَجاتُکُم ، ووَصِیُّ نَبِیِّکُم ، وخِیَرَهُ رَبِّکُم ، ولِسانُ نُورِکُم ، وَالعالِمُ بِما یُصلِحُکُم . (4) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 615 ح 1052 .
2- .الخصال : ص 429 ح 7 و ح 6 کلاهما عن زید بن علیّ عن آبائه علیهم السلامو ح 8 عن جابر بن یزید عن الإمام الباقر عن آبائه علیهم السلامعنه صلی الله علیه و آله ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 830 ح 40 عن سلیم بن قیس عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله وفی الثلاثه الأخیره «الخلیفه فی الأهل والمال» بدل «الولیّ» ، الأمالی للصدوق : ص 136 ح 135 ، الأمالی للطوسی : ص 137 ح 222 ، بشاره المصطفی : ص 77 و 128 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 388 ح 309 وفیه «الخلیفه» بدل

«الولیّ» والخمسه الأخیره عن زید بن علیّ عن آبائه علیهم السلامعنه صلی الله علیه و آله .
3- .کفایه الأثر : ص 137 .
4- .الکافی : ج 8 ص 32 ح 5 عن أبی الهیثم بن التیهان .

10294.امام علی علیه السلام :فضائل الصحابه به نقل از انس بن مالک : به سلمان گفتیم : از پیامبر صلی الله علیه و آله بپرس که وصی اش کیست؟

سلمان پرسید : ای پیامبر خدا! وصیّ تو کیست؟

فرمود : «سلمان! وصیّ موسی که بود؟».

گفت : یوشع بن نون.

فرمود : «بی گمان، وصیّ و وارث من که بدهی مرا ادا می کند و وعده هایم را تحقّق می بخشد، علی بن ابی طالب است».10295.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی!... تو وصی ای ، تو ولی ای، تو وزیری .10296.امام علی علیه السلام :کفایه الأثر به نقل از حُذیفه بن یَمان : گفتم : ای پیامبر خدا! چه کسی را برای ما به جانشینی می گذاری؟

فرمود : «موسی بن عمران برای قومش چه کسی را جانشین گذاشت؟».

گفتم : وصی اش، یوشع بن نون را .

فرمود : «بی گمان، وصی و جانشین من پس از من، علی بن ابی طالب است؛ رهبر نیکان و کُشنده کافران. کسی که او را یاری کند ، یاری می شود و کسی که او را وا نهد ، وا نهاده می شود».10297.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام ضمن یک سخنرانی ، پس از بیعت مردم با ابو بکر ، خطاب به مردم مدینه : سوگند به آن که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، به روشنی می دانید که من، سرپرست شما و همان کسی هستم که به پیروی از او، فرمان یافته اید. من، دانای شما و همان کسی هستم که نجات شما با علم اوست! من وصیّ پیامبر شما ، برگزیده پروردگارتان، زبان نورتان و دانا به روش اصلاحتان هستم! .

10298.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :أیُّهَا النّاسُ ! إنّی قَدِ بَثَثتُ لَکُمُ المَواعِظَ الَّتی وَعَظَ الأَنبِیاءُ بِها اُمَمَهُم ، وأدَّیتُ إلَیکُم ما أدَّتِ الأَوصِیاءُ إلی مَن بَعدَهُم . (1)10299.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :فَیا عَجَبا ، وما لی لا أعجَبُ مِن خَطَإِ هذِهِ الفِرَقِ عَلَی اختِلافِ حُجَجِها فی دینِها ! لا یَقتَصّونَ أثَرَ نَبِیٍّ ، ولا یَقتَدونَ بِعَمَلِ وَصِیٍّ . (2)10300.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه علیه السلام :مَعاشِرَ النّاسِ ، أنَا أخو رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ووَصِیُّهُ ووارِثُ عِلمِهِ ، خَصَّنی وحَبانی بِوَصِیَّتِهِ ، وَاختارَنی مِن بَینِهِم . (3)10301.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی خَصَّ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّهِ وخَصَّنِی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِالوَصِیَّهِ . (4)10302.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :أنَا صِنوُهُ ، ووَصِیُّهُ ووَلِیُّهُ ، وصاحِبُ نَجواهُ وسِرِّهِ . (5)10303.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :أنا وَصِیُّ خَیرِ الأَنبِیاءِ ، أنَا وَصِیُّ سَیِّدِ الأَنبِیاءِ ، أنَا وَصِیُّ خاتَمِ النَّبِیّینَ . (6)10304.عنه علیه السلام :الإمام الحسن علیه السلام :لَمّا حَضَرَت أبِی الوَفاهُ أقبَلَ یوصی ، فَقالَ : هذا ما أوصی بِهِ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ أخو مُحَمَّدٍ رَسولِ اللّهِ وَابنُ عَمِّهِ ووَصِیُّهُ وصاحِبُهُ ... . (7)10305.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام مِن خُطبَتِهِ بَعدَ استِشهادِ الإمامِ عَلِیٍّ علیه السلام : أیُّهَا النّاسُ ! مَن عَرَفَنی فَقَد عَرَفَنی ، ومَن لَم یَعرِفنی فَأنَا الحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ ، وأنَا ابنُ النَّبِیِّ ، وأنَا ابنُ الوَصِیِّ . (8) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 182 .
2- .الکافی : ج 8 ص 64 ح 22 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق علیه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 88 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 292 .
3- .المناقب للخوارزمی : ص 222 ح 240 .
4- .الخصال : ص 578 ح 1 عن مکحول .
5- .الأمالی للمفید : ص 6 ح 3 ، الأمالی للطوسی : ص 626 ح 1292 ، بشاره المصطفی : ص 4 ، تأویل الآیات الظاهره : ج 2 ص 649 ح 11 کلّها عن الأصبغ بن نباته .
6- .الفضائل لابن شاذان : ص 89 ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 553 ح 13 عن الإمام الباقر عنه علیهما السلام وفیه «أنا وصیّ سیّد الأنبیاء» .
7- .الأمالی للمفید : ص 220 ح 1 عن الفجیع العقیلی .
8- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 189 ح 4802 عن عمر بن علیّ عن أبیه الإمام زین العابدین علیه السلام ، ذخائر العقبی : ص 239 عن زید

بن الحسن وليس فيه «أنا ابن النبىّ» .

10306.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :ای مردم ! من اندرزهایی را که پیامبران با آنها امّت هایشان را اندرز دادند، برای شما بیان کردم و آنچه را اوصیا به آیندگانِ خود رساندند، به شما رساندم.10307.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :در شگفتم و چگونه در شگفت نباشم از خطای این فرقه ها با اختلاف حجّت هایشان در دین ! نه پی پیامبری را می گیرند و نه به کردار وصی ای اقتدا می کنند.10299.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :ای مردمان ! من برادر پیامبر خدا و وصی او و وارث علم او هستم. به وصیّتش ویژه و ممتازم کرد و مرا از میان آنان برگزید.10300.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :خدای تبارک و تعالی نبوّت را به پیامبرش اختصاص داد و پیامبر صلی الله علیه و آله وصایت را به من.10301.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :من ، هم ریشه او (پیامبر صلی الله علیه و آله) و وصی و ولی و شنوای نجوا و همراز او هستم.10302.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :منم وصیّ بهترینِ پیامبران . منم وصیّ سَرور پیامبران . منم وصیّ خاتم پیامبران.10303.امام علی علیه السلام :امام حسن علیه السلام :چون وفات پدرم دررسید، به وصیّت کردن پرداخت و فرمود : «این است وصیّت علی بن ابی طالب، برادر محمّد ، پیامبر خدا و پسر عمو و وصی و همراه او...».10304.امام علی علیه السلام :امام حسن علیه السلام از خطبه اش پس از شهادت امام علی علیه السلام : ای مردم ! هر کس مرا می شناسد، که می شناسد و هر کس مرا نمی شناسد، من حسن بن علی ام. منم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و منم پسر وصی. .

10305.امام علی علیه السلام :الإمام الحسین علیه السلام مِن خُطبَتِهِ فی یَومِ عاشوراءَ : أ لَستُ ابنَ بِنتِ نَبِیِّکُم صلی الله علیه و آله ، وَابنَ وَصِیِّهِ وَابنِ عَمِّهِ ، وأوَّلِ المُؤمِنینَ بِاللّهِ ، وَالمُصَدِّقِ لِرَسولِهِ بِما جاءَ بِهِ مِن عِندِ رَبِّهِ ؟ (1)10306.امام علی علیه السلام :مروج الذهب عن محمّد بن أبی بکر فی کِتابِهِ إلی مُعاویَهَ : فَکَیفَ یا لَکَ الوَیلُ تَعدِلُ نَفسَکَ بَعَلِیٍّ ، وهُوَ وارِثُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ووَصِیُّهُ وأبو وُلدِهِ ، أوَّلُ النّاسِ لَهُ اتِّباعا ، وأقرَبُهُم بِهِ عَهدا ، یُخبِرُهُ بسِرِّهِ ویُطلِعُهُ عَلی أمرِهِ (2) ؟10307.امام علی علیه السلام :الأمالی للصدوق عن کدیره بن صالح الهجری عن أبی ذرّ جندب بن جنادهِ :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ لِعَلِیٍّ کَلِماتٍ ثَلاثا ، لَأَن تَکونَ لی وَاحِدَهٌ مِنهُنَّ أحَبُّ إلَیَّ مِنَ الدُّنیا وما فیها ، سَمِعتُهُ یَقولُ : اللّهُمَّ أعِنهُ وَاستَعِن بِهِ ، اللّهُمَّ انصُرهُ وَانتَصِر بِهِ ، فَإِنَّهُ عَبدُکَ وأخو رَسولِکَ .

ثُمَّ قالَ أبو ذَرٍّ رَحمَهُ اللّهِ عَلَیهِ : أشهَدُ لِعَلِیٍّ بِالوِلاءِ وَالإِخاءِ وَالوَصِیَّهِ .

قالَ کَدُیرَهُ بنُ صالِحٍ : وکانَ یَشهَدُ لَهُ بِمِثلِ ذلِکَ : سَلمانُ الفارِسِیُّ ، وَالمِقدادُ وعَمّارٌ ، وجابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِیُّ ، وأبُو الهَیثَمِ بنُ التَّیِّهانِ ، وخُزَیمَهُ بنُ ثابِتٍ ذُو الشَّهادَتَینِ ، وأبو أیُّوبَ صاحِبُ مَنزِلِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وهاشِمُ بنُ عُتبَهَ المِرقالُ ، کُلُّهُم مِن أفاضِلِ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . (3) .

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 424 عن الضحّاک المشرقی ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 561 نحوه ؛ الإرشاد : ج 2 ص 97 ، إعلام الوری : ج 1 ص 458 .
2- .مروج الذهب : ج 3 ص 21 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 189 ؛ الاختصاص : ص 125 ، وقعه صفّین : ص 119 وفیها «آخرهم» بدل «أقربهم» ، الاحتجاج : ج 1 ص 435 ح 97 نحوه .
3- .الأمالی للصدوق : ص 107 ح 80 ، بحار الأنوار : ج 22 ص 318 ح 3 .

10308.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام حسین علیه السلام از خطبه اش در روز عاشورا : آیا من، پسر دختر پیامبرتان و نیز پسر وصی و پسر عموی او و پسر نخستین ایمان آورنده به دین خدا و تصدیق کننده فرستاده اش در آنچه از سوی پروردگارش آورده است نیستم؟10309.عنه علیه السلام :مُرُوج الذهب در نامه محمّد بن ابی بکر به معاویه : نفرین بر تو! چگونه خودت را با علی علیه السلام برابر می نهی، در حالی که او وارث پیامبر خدا و وصیّ او و پدر فرزندان او و نخستین پیرو او در میان مردمان بود و نزدیک ترین پیوند را با او داشت؛ او که پیامبر صلی الله علیه و آله از راز خویش باخبرش می نمود و او را بر کار خود ، آگاه می ساخت؟10308.امام صادق علیه السلام :الأمالی ، صدوق به نقل از کدیره بن صالح هجری، از ابوذر (جندب بن جناده) : شنیدم که پیامبر خدا درباره علی علیه السلام سه سخن می گوید که داشتن یکی از آنها از دنیا و هر چه در آن است، برایم محبوب تر است. شنیدم که می گوید : «خدایا! او را پشتیبانی کن و با او پشتیبانی برسان. خدایا! او را یاری کن و با او یاری برسان، که او بنده تو و برادر پیامبر توست».

سپس ابو ذر گفت : به ولایت و برادری و وصایت علی ، گواهی می دهم.

سلمان فارسی، مقداد، عمّار، جابر بن عبد اللّه انصاری، ابو هیثم بن تَیّهان، خُزیمه بن ثابت (ذو شهادتین)، ابو ایّوب انصاری (صاحب منزل پیامبر خدا) و هاشم بن عُتبه مِرقال که همگی از برترین اصحاب پیامبر خدا بودند نیز چونان ابوذر، گواهی دادند. .

10309.امام صادق علیه السلام :الفتوح عن مالک الأشتر :اِحمَدُوا اللّهَ عِبادَ اللّهِ وَاشکُروهُ ، إذ جَعَلَ فیکُمُ ابنَ عَمِّ نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ووَصِیَّهُ ، وأحَبَّ الخَلقِ إلَیهِ ، أقدَمَهُم هِجرَةً وأوَّلَهُم إیمانا ، سَیفٌ مِن سُیوفِ اللّهِ صَبَّهُ عَلی أعدائِهِ . (1)10310.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :بلاغات النساء عن اُمّ الخیر بنت الحریش البارقیّه مِن کَلامِها فی حَربِ صِفّینَ :هَلُمّوا رَحِمَکُمُ اللّهُ إلَی الإمامِ العادِلِ ، وَالوَصِیِّ الوَفِیِّ ، والصِّدّیقِ الأکبَرِ . (2)10311.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ بغداد عن أبی سعید عقیصا :أقبَلتُ مِنَ الأنبارِ 3 مَعَ عَلِیٍّ نُریدُ الکوفَهَ ، قالَ : وعَلِیٌّ فِی النّاسِ ، فَبَینا نَحنُ نَسیرُ عَلی شاطِئِ الفُراتِ إذ لَجَّجَ (3) فِی الصَّحراءِ فَتَبِعَهُ ناسٌ مِن أصحابِهِ ، وأخَذَ ناسٌ عَلی شاطِئِ الماءِ . قالَ : فَکُنتُ مِمَّن أخَذَ مَعَ عَلِیٍّ حَتّی تَوَسَّطَ الصَّحراءَ ، فَقالَ النّاسُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، إنّا نَخافُ العَطَشَ .

فَقالَ : إنَّ اللّهَ سَیُسقیکُم . قالَ : وراهِبٌ قَریبٌ مِنّا .

قالَ : فَجاءَ عَلِیٌّ إلی مَکانٍ فَقالَ : اِحفِروا هاهُنا ، قالَ : فَحَفَرنا ، قالَ : وکُنتُ فیمَن حَفَرَ ، حَتّی نَزَلنا یَعنی عَرَضَ لَنا حَجَرٌ قالَ : فَقالَ عَلِیٌّ : اِرفَعوا هذَا الحَجَرَ ، قالَ : فَأعانونا عَلَیهِ حَتّی رَفَعناهُ ، فَإذا عَینٌ بارِدَهٌ طَیِّبَهٌ ، قالَ : فَشَرِبنا ثُمَّ سِرنا میلاً أو نَحوَ ذلِکَ ، قالَ : فَعَطِشنا ، قالَ : فَقالَ بَعضُ القَومِ : لَو رَجَعنا فَشَرِبنا ، قالَ : فَرَجَعَ ناسٌ وکُنتُ فیمَن رَجَعَ ، قالَ : فَالتَمَسناها فَلَم نَقدِر عَلَیها ، قالَ : فَأتَینَا الرّاهِبَ فَقُلنا : أینَ العَینُ الَّتی هاهُنا ؟ قالَ : أیَّهُ عَینٍ ؟ قالَ : الَّتی شَرِبنا مِنها وَاستَقَینا ، وَالتَمَسناها فَلَم نَقدِر عَلَیها ، فَقالَ الرّاهِبُ : لا یَستَخرِجُها إلّا نَبِیٌّ أو وَصِیٌّ . (4) .

1- .الفتوح : ج 3 ص 157 .
2- .بلاغات النساء : ص 57 ، صبح الأعشی : ج 1 ص 250 .
3- .ألجّ القوم ولجّجوا : رکبوا (لسان العرب : ج 2 ص 354 «لجج») .
4- .تاریخ بغداد : ج 12 ص 305 الرقم 6750 وراجع الفتوح : ج 2 ص 555 .

10312.عنه صلی الله علیه و آله :الفتوح به نقل از مالک اشتر : ای بندگان خدا! خداوند را ستایش کنید و او را سپاس بگزارید که پسر عموی پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله و وصیّ او و محبوب ترینِ خلق نزد او و نخستین مهاجر و اوّلین مؤمن ؛ و شمشیری از شمشیرهای خداوند را که بر دشمنان خویش فرود می آوَرَد در میان شما قرار داد .10313.عنه صلی الله علیه و آله :بلاغات النساء از سخنان امّ الخیر بارِقیّه (دختر حَریش) در نبرد صفّین :خدایتان رحمت کناد! به سوی امام عادِل و وصیّ وفادار و صدّیق اکبر بشتابید.10310.امام علی علیه السلام :تاریخ بغداد به نقل از ابو سعید عقیصا : همراه علی علیه السلام از انبار (1) به کوفه بازگشتم و او در میان مردم بود. در کناره فرات ، حرکت می کردیم که راه را به سوی صحرا کج کرد. گروهی از مردم به دنبال او و گروهی از همان کناره آب رفتند و من از کسانی بودم که با علی علیه السلام داخل صحرا شدند.

برخی گفتند : ای امیر مؤمنان! ما از تشنگی می ترسیم.

امام فرمود : «خداوند، شما را سیراب می کند» و راهبی در نزدیکی ما بود. پس علی علیه السلام به جایی آمد و گفت : «این جا را بکَنید».

ما کَندیم و من نیز در میان حفر کنندگان بودم، تا آن که به سنگی برخوردیم.

علی علیه السلام فرمود : «این سنگ را بردارید».

دیگران ، ما را یاری کردند تا این که سنگ را بلند کردیم که ناگهان ، چشمه خنک و زلالی پدیدار شد و ما از آن نوشیدیم.

سپس یک میل یا همین حدود، راه پیمودیم که باز تشنه شدیم. برخی گفتند : خوب است باز گردیم و بنوشیم. برخی بازگشتند و من هم در میان آنان بودم ؛ امّا هر چه گشتیم، چشمه را نیافتیم.

پس نزد راهب رفتیم و گفتیم : چشمه ای که در این جا بود، کجاست؟

گفت : کدام چشمه؟

گفتیم : آن که از آن نوشیدیم و آب برداشتیم و [اکنون]گشتیم و نیافتیم.

راهب گفت : آن را جز پیامبر یا وصیّ بیرون نمی کشد. .

1- .انبار، شهری کوچک و آباد در روزگار ساسانیان بوده است که بقایای آن هنوز در شصت کیلومتری غرب بغداد، قابل مشاهده است. نام گذاری آن به «انبار»، از آن رو بوده که آن شهر، مرکز نگهداری گندم و جو و کاه برای لشکریان بوده است، وگرنه ایرانیان، آن جا را «فیروزْ شاپور» می نامیده اند. این شهر در سال دوازدهم هجری به دست خالد بن ولید، فتح شد و سفّاح، اوّلین خلیفه عبّاسی، برای مدّتی آن جا را مقرّ حکومتش ساخت.

10311.پیامبر خدا صلی اللهِ علیه و آله :کتاب من لا یحضره الفقیه عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری:صَلّی بِنا عَلِیٌّ علیه السلام بِبَراثا (1) بَعدَ رُجوعِهِ مِن قِتالِ الشُّراهِ (2) ونُحنُ زُهاءُ مِائَهِ ألفِ رَجُلٍ ، فَنَزَلَ نَصرانِیٌّ مِن صَومَعَتِهِ فقَالَ : مَن عَمیدُ هذَا الجَیشِ ؟ فَقُلنا : هذا ، فَأَقبَلَ إلَیهِ فَسَلَّمَ عَلَیهِ فَقالَ : یا سَیِّدی أنتَ نَبِیٌّ ؟ فَقالَ : لَا ، النَّبِیُّ سَیِّدی قَد ماتَ ، قالَ : فَأنتَ وَصِیُّ نَبِیٍّ ؟ قالَ : نَعَم ، ثُمَّ قالَ لَهُ : اِجلِس کَیفَ سَأَلتَ عَن هذا ؟ قالَ : أنَا بَنَیتُ هذِهِ الصَّومَعَهَ مِن أجلِ هذَا المَوضِعِ وهُوَ بَراثا ، وقَرَأتُ فِی الکُتُبِ المُنزَلَهِ أنَّهُ لا یُصَلّی فی هذَا المَوضِعِ بِهذَا الجَمعِ إلّا نَبِیٌّ أو وَصِیُّ نَبِیٍّ وقَد جِئتُ اُسلِمُ . فَأَسلَمَ وخَرَجَ مَعنا إلَی الکوفَهِ، فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : فَمَن صَلّی هاهُنا؟ قالَ: صَلّی عیسیَ بنُ مَریَمَ علیه السلام واُمُّهُ ، فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : أفَاُخبِرُکَ مَن صَلّی هاهُنا ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : الخَلیلُ علیه السلام . (3)1 / 6 2 وِصایَتُهُ مِنَ اللّهِ 10314.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإمام الصادق علیه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی اِلله علیه و آله لَمّا نَزَلَ قُدَیدَ (4) قالَ لَعَلَیٍّ علیه السلام : یا عَلِیُّ ، إنّی سَأَلتُ رَبّی أن یُوالِیَ بَینی وبَینَکَ فَفَعَلَ ، وسَأَلتُ رَبّی أن یُؤآخِیَ بَینی وبَینَکَ فَفَعَلَ ، وسَأَلتُ رَبّی أن یَجعَلَکَ وَصِیّی فَفَعَلَ .

فَقالَ رَجُلانِ مِن قُرَیشٍ : وَاللّهِ لَصاعٌ مِن تَمرٍ فی شَنٍّ (5) بالٍ أحَبُّ إلَینا مِمّا سَأَلَ مُحَمَّدٌ رَبَّهُ ، فَهَلّا سَأَلَ رَبَّهُ مَلَکا یَعضُدُهُ عَلی عَدُوِّهِ ، أو کَنزا یَستَغنی بِهِ عَن فاقَتِهِ ، وَاللّهِ ما دَعاهُ إلی حَقٍّ ولا باطِلٍ إلّا أجابَهُ إلَیهِ ، فَأَنزَلَ اللّهُ سُبحانَهُ وتَعالی : «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَ ضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ» إلی آخِرِ الآیَهِ (6) . (7) .

1- .بَرَاثا : محلّه کانت فی طرف بغداد فی قبله الکرخ ، وکانت قبل بناء بغداد قریه یزعمون أنّ علیّاً مرّ بها لمّا خرج لقتال الحروریّه بالنهروان ، وصلّی فی مسجدها (معجم البلدان : ج 1 ص 362) .
2- .هم الخوارج الذین خرجوا عن طاعه الإمام وإنّما لزمهم هذا اللقب ، لأنّهم زعموا أنّهم شروا دنیاهم بالآخره أی باعوها أو شروا أنفسهم بالجنّه (مجمع البحرین : ج 2 ص 950 «شری») .
3- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 1 ص 232 ح 698 ، تهذیب الأحکام:ج3 ص264 ح747 وراجع المناقب لابن شهرآشوب: ج 2 ص 264 .
4- .قُدَید : اسم موضع قرب مکّه (معجم البلدان : ج 4 ص 313) .

5- .الشَّنّ : الخَلَقُ من كلّ آنيه صُنعت من جلد ، وجمعها شِنان (لسان العرب : ج 13 ص 241 «شنن») .
6- .هود : 12 وبقيّتها : «أَن يَقُولُواْ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ أَوْ جَآءَ مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَآ أَنتَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ وَكِيلٌ» .
7- .الكافى : ج 8 ص 378 ح 572 عن عمّار بن سويد .

1 / 6 2 وصایت علی از سوی خداست

10315.عنه علیه السلام :کتاب من لایحضره الفقیه به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : علی علیه السلام در بَراثا (1) در بازگشت از نبرد با خوارج، برای ما که در حدود صد هزار مرد بودیم، نماز گزارد. پس مردی نصرانی از دِیْر خویش پایین آمد و گفت : فرمانده این سپاه کیست؟

گفتیم : این [شخص است].

پس به علی علیه السلام رو کرد و سلام داد و گفت : ای سرور من! تو پیامبری؟

فرمود : «نه. پیامبر، سرور من بود و درگذشت».

گفت : پس تو، وصیّ پیامبری؟ فرمود : «آری».

سپس امام علیه السلام به او فرمود : «بنشین. چه شد که این را پرسیدی؟».

گفت : من این دِیر را به دلیل وجود این محل ساختم که براثا باشد. در کتاب های نازل شده [از سوی خدا]، خوانده ام که در این مکان و با این جمعیّت، کسی جز پیامبر یا وصیّ پیامبر ، نماز نمی خوانَد و من آمده ام تا مسلمان شوم.

پس مسلمان شد و با ما به کوفه درآمد. علی علیه السلام به او فرمود : «چه کسی این جا نماز خوانده است؟».

گفت : عیسی بن مریم و مادرش.

علی علیه السلام فرمود : «آیا تو را از کسی که این جا نماز خوانده است، باخبر سازم؟».

گفت : آری.

فرمود گفت : «[ابراهیم] خلیل».1 / 6 2وصایت علی از سوی خداست10318.عنه علیه السلام :امام صادق علیه السلام :چون پیامبر خدا به قُدَیْد (2) رسید، به علی علیه السلام فرمود : «ای علی! من از پروردگارم خواستم که میان من و تو، پیوند دوستی ایجاد کند و کرد. از پروردگارم خواستم که مرا با تو برادر کند و کرد. نیز از پروردگارم خواستم که تو را وصیّ من قرار دهد، که قرار داد».

پس دو مرد قریشی گفتند : به خدا سوگند ، برای ما یک مَن خرما در مشکی کهنه، از آنچه محمّد از پروردگارش خواست، خوشایندتر است. آخر چرا از پروردگارش فرشته ای نخواست که در برابر دشمنش یاری اش دهد، یا گنجی نخواست که بدان از تنگ دستی برهد؟! به خدا سوگند، او را به حق و باطلی نخوانده، مگر آن که اجابتش کرده است.

پس خداوند پاک و متعال ، نازل کرد : «مبادا تو، بخشی از آنچه را به تو وحی می شود، وا نهی و سینه بدان تنگ داری!» تا پایان آیه (3) .

.

1- .بَراثا ، محلّه ای در کنار بغداد و مقابل کَرْخ است و پیش از بنای بغداد ، روستایی بود که می گفتند علی علیه السلام در حرکت به نهروان برای نبرد با خوارج ، از آن گذشته و در مسجدش نماز خوانده است (معجم البلدان : ج 1 ص 362) .
2- .قدید ، نام مکانی در نزدیکی مکّه است (معجم البلدان : ج 4 ص 313) .
3- .هود، آیه 12. بقیّه آیه چنین است : «که می گویند : چرا گنجی بر او فرستاده نشد، یا فرشته ای با او نیامد؟ تو فقط هشدار دهنده ای و خدا بر هر چیزی وکیل است» .

10319.عنه عليه السلام :المناقب لابن المغازلى عن عبد اللّه بن مسعود :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أنَا دَعوَةُ أبى إبراهيم .

قُلنا: يا رَسولَ اللّهِ، وكَيفَ صِرتَ دَعوَةَ أبيکَ إبراهيمَ؟

قالَ : أوحَى اللّهُ عزَّوجَلَّ إلى إبراهيمَ : «إنِّى جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إمَامًا» (1) فَاستَخَفَّ إبراهيمَ الفَرَحُ قالَ : يا رَبِّ ، ومِن ذُرِّيَّتى أئِمَّةٌ مِثلى ؟ فَأوحَى اللّهُ إلَيهِ أن يا إبراهيمُ ؛ إنّى لا اُعطيکَ عَهدا لا أفى لَکَ بِهِ .

قالَ : يا رَبِّ ، مَا العَهدُ الَّذى لا تَفى لى بِهِ ؟

قال : لا اُعطيکَ لِظالِمٍ مِن ذُرِّيَّتِکَ .

قالَ إبراهيمُ عِندَها : «وَ اجْنُبْنِى وَ بَنِىَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ» . (2)

قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : فَانتَهَتِ الدَّعوَةُ إلَىَّ وإلى عِلِىٍّ ، لَم يَسجُد (3) أحَدٌ مِنّا لِصَنَمٍ قَطُّ ، فَاتَّخَذَنِى اللّهُ نَبِيّا ، وَاتَّخَذَ عَلِيّا وَصِيّا . (4) .

1- .البقره : 124 .
2- .إبراهيم : 35 و 36 .
3- .فى المصدر : «نسجد» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى المصادر الاُخرى .
4- .المناقب لابن المغازلى : ص 276 ح 322 ؛ الأمالى للطوسى : ص 379 ح 811 ، كشف اليقين : ص 408 ح 518 ، نهج الحقّ : ص 180 عن ابن عبّاس وفيه من «قال النبىّ صلى الله عليه و آله :فانتهت الدعوه ...» . راجع : ج 9 ص 398 (لم يكفر باللّه طرفه عين) .

10320.عنه علیه السلام :المناقب ، ابن مغازلی به نقل از عبد اللّه بن مسعود : پیامبر خدا فرمود : «من [ثمره]دعای پدرم ابراهیم هستم».

گفتیم : ای پیامبر خدا ! چگونه [ثمره] دعای پدرت ابراهیم شدی؟

فرمود : «خداوند عز و جل به ابراهیم وحی کرد : «من تو را پیشوای مردم قرار می دهم» . که ابراهیم به وجد آمد و گفت : پروردگارا ! و از دودمانم [نیز]پیشوایانی مانند من قرار می دهی؟

خداوند به او وحی کرد : ای ابراهیم ! من پیمانی را که به آن وفا نکنم، با تو نمی بندم .

گفت : پروردگارا ! آن پیمانی که با من نمی بندی، چیست؟

[پروردگار ، پاسخ] گفت : عهد (امامت) را به ستمگران از دودمانت نمی دهم.

ابراهیم علیه السلام در این هنگام گفت : «مرا و فرزندانم را از پرستش بت ها دور دار. پروردگارا ! آنها بسیاری از مردم را گم راه کرده اند» .

پیامبر صلی الله علیه و آله [در ادامه] فرمود : «پس دعا[ی پدرم ابراهیم]، به من و علی منتهی شد. هیچ یک از ما هرگز برای بتی سجده نکرد. پس خداوند، مرا به پیامبری گرفت و علی را به وصایت» (1) . .

1- .ر . ک : ج 9 ص 399 (لحظه ای به خدا کفر نورزید) .

10321.عنه عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لَمّا أنزَلَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى «وَ أَوْفُواْ بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِکُمْ» (1) : وَاللّهِ لَقَد خَرَجَ آدَمُ مِنَ الدُّنيا وقَد عاهَدَ قَومَهُ عَلَى الوَفاءِ لِوَلَدِهِ شَيثٍ فَما وُفِيَلَهُ ، ولَقَد خَرَجَ نوحٌ مِنَ الدُّنيا وعاهَدَ قَومَهُ عَلَى الوَفاءِ لِوَصِيِّهِ سامٍ فَما وَفَت اُمَّتُهُ ، ولَقَد خَرَجَ إبراهيمُ مِنَ الدُّنيا وعاهَدَ قَومَهُ عَلَى الوَفاءِ لِوَصِيِّهِ إسماعيلَ فَما وَفَت اُمَّتُهُ ، ولَقَد خَرَجَ موسى مِنَ الدُّنيا وعاهَدَ قَومَهُ عَلَى الوَفاءِ لِوَصِيِّهِ يوشَعَ بنِ نونٍ فَما وَفَت اُمَّتُهُ ، ولَقَد رُفِعَ عيسَى بنُ مَريَمَ إلَى السَّماءِ وقَد عاهَدَ قَومَهُ عَلَى الوَفاءِ لَوَصِيِّهِ شَمعونَ بنِ حَمّونَ الصَّفا فَما وَفَت اُمَّتُهُ . وإنّى مُفارِقُکُم عَن قَريبٍ وخارِجٌ مِن بَينِ أظهُرِکُم ، وقَد عَهِدتُ إلى اُمَّتى فى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ وإنَّهَا الرّاکِبَهُ (2) سُنَنَ مَن قَبلَها مِنَ الاُمَمِ فى مُخالَفَهِ وَصِيّى وعِصيانِهِ ، ألا وإنّى مُجَدِّدٌ عَلَيکُم عَهدى فى عَلِيٍّ ، فَمَن نَکَثَ فَإنَّما يَنکُثُ عَلى نَفسِهِ «وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (3) .

أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ عَلِيّا إمامُکُم مِن بعدى ، وخَليفَتى عَلَيکُم ، وهُوَ وَصِيّى ، ووَزيرى ، وأخى ، وناصِرى ، وزَوجُ ابنَتى ، وأبو وُلدى ، وصاحِبُ شَفاعَتى وحَوضى ولِوائى ، مَن أنکَرَهُ فَقَد أنکَرَنى ، ومَن أنکَرَنى فَقَد أنکَرَ اللّهَ عزَّوجَلَّ ، ومَن أقَرَّ بِإمامَتِهِ فَقَد أقَرَّ بِنُبُوَّتى ، ومَن أقَرَّ بِنُبُوَّتى فَقَد أقَرَّ بِوَحدانِيَّهِ اللّهِ عزَّوجَلَّ .

أيُّهَا النّاسُ ! مَن عَصى عَلِيّا فَقَد عَصانى ، ومَن عَصانى فَقَد عَصَى اللّهَ عزَّوجَلَّ ، ومَن أطاعَ عَلِيّا فَقَد أطاعَنى ، ومَن أطاعَنى فَقَد أطاعَ اللّهَ .

أيُّهَا النّاسُ ! مَن رَدَّ عَلى عَلِيٍّ فى قَولٍ أو فِعلٍ فَقَد رَدَّ عَلَىَّ ، ومَن رَدَّ عَلَىَّ فَقَد رَدَّ عَلَى اللّهِ فَوقَ عَرشِهِ .

أيُّهَا النّاسُ ! مَنِ اختارَ مِنکُم عَلى عَلِيٍّ إماما فَقَدِ اختارَ عَلَىَّ نَبِيّا ، ومَنِ اختارَ عَلَىَّ نَبِيّا فَقَدِ اختارَ عَلَى اللّهِ عزَّوجَلَّ رَبّا .

أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ عَلِيّا سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، ومَولَى المُؤمِنينَ ، وَلِيُّهُ وَلِيّى ، ووَلِيّى وَلِىُّ اللّهِ ، وعَدُوُّهُ عَدُوّى ، وعَدُوّى عَدُوُّ اللّهِ .

أيُّهَا النّاسُ ! أوفوا بِعَهدِ اللّهِ فى عَلِيٍّ يوفَ لَکُم فِى الجَنَّهِ يَومَ القِيامَهِ . (4) .

1- .البقره : 40 .
2- .كذا فى المصدر ، وفى بحار الأنوار : «لَراكبه» .
3- .الفتح : 10 .
4- .معانى الأخبار : ص 372 ح 1 عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 38 ص 129 ح 81 .

10322.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که خدای عز و جل نازل کرد: «به پیمانم وفا کنید، به پیمانتان وفا می کنم» : به خدا سوگند که آدم علیه السلام از دنیا رفت و از قومش بر وفای به فرزندش شیث، پیمان گرفته بود ؛ امّا به او وفادار نماندند و نوح از دنیا رفت و از قومش بر وفای به وصی اش سام، پیمان گرفته بود ؛ امّا امّتش وفا نکردند و ابراهیم از دنیا رفت و از قومش بر وفای به وصیّش اسماعیل، پیمان گرفته بود ؛ امّا امّتش وفا نکردند و موسی از دنیا رفت و از قومش بر وفای به وصی اش یوشع بن نون، پیمان گرفته بود ؛ امّا امّتش وفا نکردند و عیسی به آسمان برده شد و از قومش بر وفای به وصی اش شمعون بن حمّون صفا، پیمان گرفته بود ؛ امّا امّتش وفا نکردند.

و من به زودی از شما جدا می شوم و از میانتان می روم ، و از امّتم درباره علی بن ابی طالب پیمان گرفتم ؛ امّا آنان نیز روش امّت های پیشین را در مخالفت با وصیّ من و سرپیچی از او، در پیش می گیرند. آگاه باشید که من پیمانم را درباره علی، با شما تجدید می کنم. پس، هر کس پیمان شکند . «هر کس به آنچه با خدا پیمان بسته ، وفا کند، [خداوند] به زودی پاداشی بزرگ به او می بخشد» .

ای مردم! بی گمان ، علی پیشوای شما پس از من و جانشینم بر شماست و او وصی و وزیر (دستْ یار) و برادر و یاور من و همسر دخترم و پدر فرزندانم و صاحب شفاعت و پرچم و حوضم است. هر کس او را انکار کند، مرا انکار کرده و هر کس مرا انکار کند، خدای عز و جل را انکار کرده است و هر کس به امامت او اقرار کند، به نبوّت من اقرار کرده و هر کس به نبوّت من اقرار کند، به وحدانیت خدای عز و جل اقرار کرده است.

ای مردم! هر کس از علی نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده و هر کس از من نافرمانی کند، از خدای عز و جل نافرمانی کرده است و هر کس از علی اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر کس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.

ای مردم! هر کس گفتار یا کرداری را از علی رد کند، مرا رد کرده و هر کس مرا رد کند، خداوند را بر بالای عرشش رد کرده است.

ای مردم ! هر کس از شما پیشوایی دیگر را به جای علی برگزیند ، پیامبری دیگر را به جای من برگزیده است و هر کس پیامبری را به جای من برگزیند، پروردگاری دیگر را به جای خدای عز و جل برگزیده است .

ای مردم ! علی سرور اوصیا و پیشوای روسپیدان و مولای مؤمنان است. دوستدار او دوستدار من و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن او دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

ای مردم ! به عهد خدا درباره علی وفا کنید، که خدا روز قیامت ، درباره بهشت [به عهد خود] با شما وفا می کند . .

10323.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِفاطِمَةَ عليها السلام : أ ما عَلِمتِ أنَّ اللّهَ عزَّوجَلَّ اطَّلَعَ إلى أهلِ الأَرضِ فَاختارَ مِنهُم أباكِ فَبَعَثَهُ نَبِيّا ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثّانِيَةَ فَاختارَ بَعلَكِ ، فَأَوحى إلَىَّ ، فَأَنكَحتُهُ وَاتَّخَذتُهُ وَصِيّا ؟ (1)10324.الإمامُ الصّادقُ عليهِ السلام :عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ عزَّوجَلَّ أنزَلَ قِطعَةً مِن نورٍ فَأَسكَنَها فى صُلبِ آدَمَ ، فَساقَها حَتّى قَسَمَها جُزأَينِ : جُزءا فى صُلبِ عَبدِ اللّهِ ، وجُزءا فى صُلبِ أبى طالِبٍ ، فَأَخرَجَنى نَبِيّا وأخرَجَ عَلِيّا وَصِيّا . (2) .

1- .المعجم الكبير : ج 4 ص 171 ح 4046 ، المناقب للخوارزمى : ص 112 ح 122 كلاهما عن أبى أيّوب الأنصارى و ص 290 ح 279 ، المناقب لابن المغازلى : ص 151 ح 188 كلاهما عن ابن عبّاس ، الفصول المهمّه : ص 292 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 36 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 122 ح 51 والثلاثه الأخيره عن أبى سعيد الخدرى و ص118 ح 43 ، الأمالى للطوسى : ص 155 ح 256 كلاهما عن أبى أيّوب الأنصارى ، الأمالى للصدوق : ص 524 ح 709 ، الفضائل لابن شاذان : ص 102 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 595 ح 1100 والثلاثه الأخيره عن ابن عبّاس ، إعلام الورى : ج 1 ص 317 كلّها نحوه .
2- .المناقب لابن المغازلى : ص 89 ح 132 عن جابر بن عبد اللّه و ص 88 ح 130 ، الفردوس : ج 2 ص 191 ح 2952 وفيهما «وفى علىّ الخلافه» بدل «وأخرج عليّاً وصيّاً» ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 47 ح 8 وفيه «فى علىّ الإمامه» والثلاثه الأخيره عن سلمان و ج2 ص 307 ح 875 عن عثمان ص 308 ح 881 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «وفيک الوصيّه والإمامه» ؛ مدينه المعاجز : ج 1 ص 322 ح 203 عن أنس وفيه «وفى علىّ الولايه والوصيّه» وكلّها نحوه .

10325.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام : آیا نمی دانی که خدای عز و جل به زمینیان نظر کرد و از میان آنان پدرت را برگزید و او را به پیامبری برانگیخت و سپس بار دیگر نظر کرد و همسرت را برگزید و به من وحی کرد تا به او همسر دهم و او را وصیّ خود گیرم؟10326.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خدای عز و جل قطعه ای از نور فرو فرستاد و آن را در پشت آدم علیه السلام جای داد. پس آن را آورد تا به دو جزء ، قسمت کرد : یک جزء در پشت عبد اللّه و یک جزء در پشت ابو طالب. سپس مرا پیامبر کرد و علی را وصی. .

10314.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :لَمّا عُرِجَ بى إلَى السَّماءِ ، وبَلَغتُ سِدرَةَ المُنتَهى (1) نادانى رَبّى جَلَّ جَلالُهُ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ . فَقُلتُ : لَبَّيکَ سَيِّدى . قالَ : إنّى ما أرسَلتُ نَبِيّا ، فَانقَضَت أيّامُهُ إلّا أقامَ بِالأَمرِ بَعدَهُ وَصِيَّهُ ؛ فَاجعَل عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ الإِمامَ وَالوَصِيَّ مِن بَعدِکَ ؛ فَإِنّى خَلَقتُکُما مِن نورٍ واحِدٍ ، وخَلَقتُ الأَئِمَّةَ الرّاشِدينَ مِن أنوارِکُما ، أ تُحِبُّ أن تَراهُم يا مُحَمَّدَ ؟ قُلتُ : نَعَم يا رَبِّ . قالَ : اِرفَع رَأسَکَ ، فَرَفَعتُ رَأسى ، فَإِذا أنَا بِأَنوارِ الأَئِمَّهِ بَعدى ؛ اِثنا عَشَرَ نورا ! قُلتُ : يا رَبِّ ، أنوارُ مَن هِىَ ؟ قالَ : أنوارُ الأَئِمَّهِ بَعدَکَ ؛ اُمَناءُ مَعصومونَ . (2)10315.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فِي احتِجاجِهِ مَعَ الخَوارِجِ : أمّا قَولُکُم : إنّى كُنتُ وَصِيّا فَضَيَّعتُ الوَصِيَّةَ ؛ فَإِنَّ اللّهَ عزوجل يَقولُ : «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَلَمِينَ» (3) أفرَأيتُم هذَا البَيتَ ، لَو لَم يَحجُجِ إلَيهِ أحَدٌ كانَ البَيتُ يَكفُرُ ؟ إنَّ هذَا البَيتَ لَو تَرَكَهُ مَنِ استَطاعَ إلَيهِ سَبيلاً كَفَرَ ، وأنتُم كَفَرتُم بِتَركِكُم إيّاىَ ، لا أنَا كَفَرتُ بِتَركى لَكُم . (4) .

1- .السدر شجرٌ معروف والتاء للوحده ، والمنتهى كأنّه اسم مكان ، ولعلّ المراد به منتهى السماوات ... وقد فسّر فى الروايات أيضا بأنّها شجرهٌ فوق السماء السابعه (الميزان فى تفسير القرآن : ج 19 ص 31) .
2- .كفايه الأثر : ص 110 عن واثله بن الأسقع .
3- .آل عمران : 97 .
4- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 192 ، المناقب لابن المغازلى : ص 413 ح 460 عن بشر الخثعمى نحوه .

10316.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چون به آسمان برده شدم و به «سِدرهُ المنتهی» (1) رسیدم، پروردگارم جل جلاله ندایم داد و فرمود : «ای محمّد !». گفتم : بله ، بله ، سرور من !

فرمود : «پیامبری را نفرستادم، جز آن که چون روزگارش به سر رسید، وصیّ اش را به برپا داشتن کار [رسالتش] پس از خود گماشت. حال تو هم علی بن ابی طالب را پیشوا و وصیّ خویش پس از خود ، قرار ده که من شما را از یک نور آفریدم و امامان رهیافته را از انوار شما آفریدم. ای محمّد ! آیا دوست داری آنان را ببینی؟».

گفتم : آری ، ای پروردگار من !

فرمود : «سرت را بالا بیاور».

سرم را بالا آوردم و نورهای امامانِ پس از خود را دیدم، دوازده نور.

گفتم : ای پروردگار ! اینها نورهای چه کسانی است؟

فرمود : «نورهای امامانِ پس از توست، امینان و معصومان».10317.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در احتجاج با خوارج : امّا [جواب]گفته شما که من وصی بودم و وصیّت را تباه کردم ؛ خدای عز و جل می گوید : «و برای خدا ، بر [عهده]مردم است ، حجّ خانه کعبه، هر کس که بدان راهی بیابد ؛ و هر کس که کفر ورزد، [بداند] که خدا از جهانیان، بی نیاز است» . به نظر شما اگر هیچ کس [از افراد مستطیع] ، آهنگ این خانه نکند ، خانه کافر می شود؟ ! [بی تردید ، آنان کافر می شوند ، نه خانه]. همچنین شما چون مرا رها کردید ، کافر شدید ، نه من با وا نهادن شما . .

1- .سدره المنتهی، جایی در آسمان ششم است که فرشتگان، ارواح شهیدان و مؤمنان و همه چیزهای دیگری که در آسمانْ بالا می روند، حداکثر به آن جا می رسند و از آن جا در نمی گذرند (ر . ک : تفسیر البیان : ج 9 ص 426) (م) .

10318.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فِى احتِجاجِهِ مَعَ الخَوارِجِ : أمّا قَولُكُم : كُنتُ وَصِيّا فَضَيَّعتُ الوِصايَةَ ؛ فَأَنتُم كَفَرتُم وقَدَّمتُم عَلَىَّ غَيرى ، وأزَلتُمُ الأمرَ عَنّى ، ولَم أكُ كَفَرتُ بِكُم ، ولَيسَ عَلَى الأَوصياءِ الدُّعاءُ إلى أنفُسِهِم ؛ فَإِنّما تَدعُو الأَنبِياءُ إلى أنفُسِهِم ، وَالوَصِىُّ مَدلولٌ عَلَيهِ مَستَغنٍ عَنِ الدُّعاءِ إلى نَفسِهِ ، ذلِكَ لِمَن آمَنَ بِاللّهِ ورَسولِهِ ، وقَد قالَ اللّهُ تَعالَى : «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» فَلَو تَرَكَ النّاسُ الحَجَّ لَم يَكُنِ البَيتُ لِيَكفُرَ بِتَركِهِم (1) إيّاهُ ، ولكِن كانوا يَكفُرونَ بِتَركِهِ ؛ لِأَنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى قَد نَصَبَهُ لَهُم عَلَما ، وكَذلِكَ نَصَبَنى عَلَما ، حَيثُ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «يا عَلِىُّ ، أنتَ بِمَنزِلَهِ الكَعبَهِ ؛ يُؤتى إلَيها ولا تَأتى» . (2)1 / 6 3 خَيرُ الأَوصياءِ 10321.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِفاطِمَهَ عليها السلام فى مَرَضِ وَفاتِهِ : أنَا خاتَمُ النَّبِيّينَ ، وأكرَمُ النَّبِيّينَ عَلَى اللّهِ ، وأحَبُّ المَخلوقينَ إلَى اللّهِ عزّوجلّ ، وأنَا أبوكِ ، ووَصِيّى خَيرُ الأَوصِياءِ ، وأحَبُّهُم إلَى اللّهِ ، وهُوَ بَعلُكِ . (3)10322.امام باقر عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِفاطِمَهَ عليها السلام : نَبِيُّنا أفضَلُ الأَنبِياءِ ؛ وهُوَ أبوكِ ، ووَصِيُّنا خَيرُ الأَوصِياءِ ؛ وهُوَ بَعلُكِ . (4) .

1- .فى المصدر : «بتركه» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى الاحتجاج .
2- .المسترشد : ص 394 ح 131 ، الاحتجاج : ج 1 ص 445 ح 102 وزاد فيه «أنت منّى بمنزله هارون من موسى» قبل «أنت بمنزله الكعبه». راجع : ج 8 ص 132 (مثله مثل الكعبه) .
3- .المعجم الكبير: ج 3 ص 57 ح 2675، المعجم الأوسط: ج 6 ص 327 ح 6540، تاريخ دمشق: ج 42 ص 130 ح 8501 ، ذخائر العقبى : ص 235 كلّها عن علىّ الهلالى ؛ كفايه الأثر : ص 63 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
4- .المناقب لابن المغازلى : ص 102 ح 144 ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 241 ح 14 كلاهما عن أبى أيّوب الأنصارى ، الفصول المهمّه : ص 292 ؛ الغيبه للطوسى : ص 191 ح 154 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 123 ح 51 والثلاثه الأخيره عن أبى سعيد الخدرى ، الخصال : ص 412 ح 16 ، المسترشد : ص 613 ح 279 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 255 ح 168 وفى السنّه الأخيره «خيرالأنبياء» بدل «أفضل الأنبياء» ، الأمالى للطوسى : ص 155 ح 256 وفيه «أفضل الأوصياء» بدل «خيرالأوصياء» والأربعه الأخيره عن أبى أيّوب الأنصارى ، الأمالى للصدوق : ص 188 ح 197 عن

عبد اللّه بن الفضل الهاشمى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلامعنه صلى الله عليه و آله وفيه «إنّ عليّاً ... خيرالوصيّين وزوج سيّده نساء العالمين» .

1 / 6 3 بهترینِ اوصیا

10323.امام باقر علیه السلام :امام علی علیه السلام در احتجاج با خوارج : امّا [جواب]گفته شما که من وصی بودم و وصایت را تباه کردم؛ شما کافر شدید و غیر مرا بر من مقدّم داشتید و کار را از من گرفتید و من، به سبب شما کافر نشدم ؛ چرا که بر اوصیا نیست که به سوی خود فرا بخوانند و تنها، پیامبران به سوی خود دعوت می کنند.

وصی را نشان داده اند و او بی نیاز از دعوت [مردمان]به سوی خود است و این، وظیفه ایمان آورندگان به خدا و پیامبر اوست [که چنین کنند]. خداوند متعال فرموده است : «برای خداست بر [عهده]مردمْ حجّ خانه کعبه، هر آن کس که راهی بدان بیابد» . پس اگر مردم، حج را وا نهند، با وا نهادن آنان، کعبه کافر نمی شود ؛ بلکه آنها هستند که کافر می شوند ؛ چون خدای تبارک و تعالی آن را برایشان نشانه قرار داد و مرا همین گونه نشانه قرار داده است، آن جا که پیامبر خدا فرمود : «ای علی! تو مانند کعبه هستی ؛ به سوی آن می آیند وآن [به سوی کسی]نمی آید». (1)1 / 6 3بهترینِ اوصیا10326.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیماری وفاتش خطاب به فاطمه علیها السلام : من خاتم پیامبران و گرامی ترینِ آنان پیش خدا و محبوب ترینِ آفریدگان در نزد خدای عز و جل هستم و من، پدر تو هستم . وصیّ من [نیز] بهترینِ اوصیا و محبوب ترینِ آنان نزد خداست و او همسر توست.10327.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام : پیامبر ما، برترینِ پیامبران است و او پدر توست. وصیّ ما، بهترینِ اوصیاست و او همسر توست.

.

1- .ر . ک : ج 8 ، ص 133 (مثل او مثل کعبه) .

10328.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :وَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ نَبِيّا ما بَعَثَ اللّهُ نَبِيّا أكرَمَ عَلَيه مِنّى ، ولا وَصِيّا أكرَمَ عَلَيهِ مِن وَصِيّى عَلِيٍّ . (1)10329.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، إذا حَشَرَ اللّهُ عزّوجلّ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ نَصَبَ لى مِنبَرا فَوقَ مَنابِرِ النَّبِيّينَ ، ونَصَبَ لَکَ مِنبَرا فَوقَ مَنابِرِ الوَصِيينَ ، فَتَرتَقى عَلَيهِ . (2)10377.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن يَمشِىَ فى رَحمَةِ اللّهِ ، وأن يُصبِحَ فى رَحمَةِ اللّهِ عَلَيهِ ؛ فَلا يَدخُلَنَّ قَلبَهُ شَکٌّ بِأَنَّ ذُرِّيَّتى أفضَلُ الذُّرِّيّاتِ ، ووَصِيّى أفضَلُ الأَوصِياءِ . (3)10376.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :أنَا وَصِىُّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأنَا خَيرُ الأَوصِياءِ . (4)10375.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :إنَّ خَيرَ الخَلقِ يَومَ يَجمَعُهُمُ اللّهُ الرُّسُلُ ، وإنَّ أفضَلَ الرُّسُلِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، وإنَّ أفضَلَ کُلِّ اُمَّةٍ بَعَد نَبِيِّها وَصِىُّ نَبِيِّها حَتّى يُدرِکَهُ نَبِىٌّ ، ألا وإنَّ أفضَلَ الأَوصِياءِ وَصِىُّ مُحَمَّدٍ عَلَيهِ وآلِهِ السَّلامُ . (5) .

1- .الأمالى للطوسى : ص 106 ح 161 ، بشاره المصطفى : ص 42 ، كشف اليقين : ص 455 ح 555 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 7 وفيهما «ما خلق» بدل «ما بعث» ، الثاقب فى المناقب : ص 144 ح 135 ، الفضائل لابن شاذان : ص 6 كلّها عن ابن عبّاس و ص 142 عن ابن عبّاس وابن مسعود .

2- .الخصال : ص 572 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام .

3- .ينابيع المودّه : ج 2 ص 267 ح 758 عن خالد بن معدان رفعه .

4- .المسترشد : ص 264 ح 74 .

5- .الكافى : ج 1 ص 450 ح 34 ، تفسير فرات : ص 112 ح 113 و 114، شرح الأخبار : ج 1 ص 124 ح 54 كلّها عن الأصبغ بن نباته والأخيران نحوه.

10374.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، خداوند ، پیامبری گرامی تر از من در نزد خود و وصی ای گرامی تر از وصیّ من، علی ، برنینگیخت.10373.سلیمان علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! هنگامی که خداوند عز و جل اوّلین و آخرین را محشور می گردانَد، منبری بر فراز منبرهای پیامبران برای من و منبری بر فراز منبر اوصیا برای تو نصب می کند و تو از آن ، بالا می آیی.10372.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که دوست دارد روز و شب در رحمت خدا به سر بَرد، هرگز شکّی به دلش راه ندهد که دودمان من، بهترین دودمان و وصیّ من ، برترینِ اوصیاست.10376.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :من وصیّ پیامبر خدا و بهترینِ اوصیایم.10375.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :بهترینِ خَلق، در روزی که خداوند آنان را گرد می آورد، پیامبران اند و برترینِ پیامبران، محمّد صلی الله علیه و آله است. برترین هر امّت ، پس از پیامبرشان، وصیّ آن پیامبر است، تا آن که پیامبری مبعوث شود. آگاه باشید که برترینِ اوصیا، وصیّ محمّد صلی الله علیه و آله است. .

10374.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :ما بَعَثَ اللّهُ نَبِيّا خَيرا مِن مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، ولا وَصِيّا خَيرا مِن وَصِيِّهِ . (1)10373.سليمانُ عليه السلام :عنه عليه السلام :يا أبانُ ! كَيفَ يُنكِرُ النّاسُ قَولَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام لَمّا قالَ : «لَو شِئتُ لَرَفَعتُ رِجلى هذِهِ ، فَضَرَبتُ بِها صَدرَ ابنِ أبى سُفيانَ بِالشّامِ ، فَنَكَستُهُ عَن سَريرِهِ» . ولا يُنكِرونَ تَناوُلَ آصَفَ وصِىِّ سُلَيمانَ عَرشَ بِلقيسَ ، وإتيانَهُ سُلَيمانَ بِهِ قَبلَ أن يَرتَدَّ إلَيهِ طَرفُهُ ! أ لَيسَ نَبِيُّنا صلى الله عليه و آله أفضَلَ الأنبياءِ ، ووَصِيُّهُ عليه السلام أفضَلَ الأوصِياءِ ؟ أفَلا جَعَلوهُ كَوَصِىِّ سَلَيمانَ ؟ حَكَمَ اللّهُ بَينَنا وبَينَ مَن جَحَدَ حَقَّنا ، وأنكَرَ فَضلَنا ! (2)10372.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الرضا عليه السلام :إنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، وأمينُهُ وصَفِيُّهُ ، وصَفوَتُهُ مِن خَلقِهِ ، وسَيِّدُ المُرسَلينَ ، وخاتِمُ النَّبِيّينَ ، وأفضَلُ العالَمينَ ، لا نَبِىَّ بَعدَهُ ، ولا تِبديلَ لِمِلَّتِهِ ، ولا تَغييرَ لِشَريعَتِهِ ... وإنَّ الدَّليلَ بَعدَهُ والحُجَّةَ عَلَى المُؤمِنينَ ، وَالقائِمَ بِأمرِ المُسلِمينَ ، وَالنّاطِقَ عَنِ القُرآنِ ، وَالعالِمَ بِأحكامِهِ أخوهُ وخَليفَتُهُ ، ووَصِيُّهُ ووَليُّهُ ، وَالَّذى كانَ مِنهُ بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ؛ أميرُ المُؤمِنينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وأفضَلُ الوَصِيّينَ ، ووارِثُ عِلمِ النَّبِيّينَ وَالمُرسَلينَ . (3)1 / 6 4 سَيِّدُ الأوصياءِ 10369.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :وَصِيّى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ... هُوَ أفضَلُ اُمَّتى ، وأعلَمُهُم بِرَبّى ، وهُوَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى ، وأنَّهُ لَسَيِّدُ الأوصِياءِ ، كَما أنّى سَيِّدُ الأنبِياءِ . (4) .

1- .الاختصاص : ص 263 عن صفوان بن مهران الجمّال ، بحار الأنوار : ج 11 ص 60 ح 67 .
2- .الاختصاص : ص 212 عن أبان الأحمر ، بحار الأنوار : ج 14 ص 115 ح 12 .
3- .عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 122 ح 1 عن الفضل بن شاذان ، تحف العقول : ص 416 .
4- .التوحيد : ص 399 (هامش الحديث 13 نقلاً عن نسخه اُخرى) عن حفص بن غياث عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

1 / 6 4 سرور اوصیا

10368.امام علی علیه السلام :امام صادق علیه السلام :خداوند، پیامبری بهتر از محمّد صلی الله علیه و آله و وصی ای بهتر از وصیّ او برنینگیخت.10367.امام علی علیه السلام :امام صادق علیه السلام :ای آبان ! چگونه مردم ، گفته امیر مؤمنان را انکار می کنند، آن گاه که گفت : «اگر می خواستم، این پایم را بلند می کردم و با آن به سینه پسر ابو سفیان در شام می کوفتم و او را از تختش سرنگون می کردم !» ؛ ولی دسترسی آصف، وصیّ سلیمان ، به تخت بلقیس و آوردن آن را در کم تر از یک پلک زدن به نزد سلیمان، انکار نمی کنند؟ !

آیا پیامبر ما، برترینِ پیامبران نیست و وصیّ اش برترینِ اوصیا نیست؟ ! آیا او را همچون وصیّ سلیمان قرار نمی دهند؟ ! خدا میانِ ما و کسی که حقّ ما را انکار و فضیلت ما را تکذیب می کند، داوری کند !10366.امام صادق علیه السلام :امام رضا علیه السلام :بی گمان، محمّد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر خدا و امین و برگزیده او و گزیده خلق او و سرور فرستادگان و خاتم پیامبران و برترینِ جهانیان است. پیامبری پس از او نیست و دینش دگرگون نمی شود و آیینش تغییر نمی یابد... . راهنمای پس از او و حجّت بر مؤمنان و قیام کننده به کار مسلمانان و سخنگوی قرآن و دانای به احکام آن و برادر و جانشین و وصی و ولیّ او و کسی که برای او به منزله هارون برای موسی بود، علی بن ابی طالب است : [همان]امیر مؤمنان و پیشوای متّقیان و رهبر رو سپیدان و برترینِ اوصیا و وارث علم پیامبران و فرستادگان.1 / 6 4سرور اوصیا10369.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وصیّ من، علی بن ابی طالب است... او برترین امّت من و داناترین آنان به پروردگارم است. او برای من، به منزله هارون برای موسی است، جز آن که پیامبری پس از من نیست و بی تردید، او سرور اوصیاست، همان گونه که من سرور پیامبرانم (1) .

.

1- .گفتنی است این حدیث ، در برخی نسخه های کتاب التوحید ، (پس از حدیث سیزدهم باب) آمده است . (م)

10368.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : لَولا أنّى خاتِمُ الأَنبِياءِ لَكُنتَ شَريكا فِى النُّبُوَّهِ ؛ فَإِن لا تَكُن نَبِيّا فَإِنَّکَ وَصِىُّ نَبِىٍّ ووارِثُهُ ، بَل أنتَ سَيِّدُ الأَوصِياءِ ، وإمامُ الأَتقِياءِ . (1)10367.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ نادى مُنادٍ مِن بُطنانِ العَرشِ (2) : أينَ سَيِّدُ الأَنبِياءِ ؟ فَأَقومُ ، ثُمَّ يُنادى : أينَ سَيِّدُ الأَوصِياءِ ؟ فَتَقومُ ، ويَأتينى رِضوانُ بِمَفاتيحِ الجَنَّهِ ، ويَأتينى مالِکٌ بِمَقاليدِ النّارُ فَيَقولانِ : إنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ أمَرَنا أن نَدفَعَها إلَيکَ ، ونَأمُرَکَ أن تَدفَعَها إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ، فَتَكونُ يا عَلِىُّ قَسيمَ الجَنَّهِ وَالنّارِ. (3)10366.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ ... سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، ووَصِىُّ سَيِّدِ النَّبِيّينَ . (4)10365.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :أنَا سَيِّدُ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ ، وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ سَيِّدُ الوَصِيّينَ . (5)10364.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :أنَا إمامُ البَرِيَّهِ ، ووَصِىُّ خَيرِ الخَليقَهِ ، وزَوجُ سَيِّدَهِ نِساءِ الاُمَّهِ ، وأبُو العِترَهِ الطّاهِرَهِ ، وَالأَئِمَّهِ الهادِيَهِ . أنَا أخو رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ووَصِيُّهُ ، ووَلِيُّهُ ووَزيرُهُ ، وصاحِبُهُ وصَفِيُّهُ ، وحَبيبُهُ وخَليلُهُ . أنَا أميرُ المُؤمِنينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وسَيِّدُ الوَصِيّينَ . (6) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 210 عن الإمام الصادق عليه السلام ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 239 ح 12 عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

2- .أى من وسطه . وقيل : من أصله، وقيل: البُطنان جمع بَطْن؛ وهو الغامض من الأرض ، يريد : من دواخل العَرش (النهايه : ج 1 ص 137 «بطن») .

3- .الخصال : ص 580 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام .

4- .الأمالى للصدوق : ص 375 ح 475 عن ابن عبّاس و ص 652 ح 888 عن أبى الطفيل عن الإمام الحسن عليه السلام وفيه «أنا سيّد النبيّين ، وعلىّ بن أبى طالب سيّد الوصيّين» ، بشاره المصطفى : ص 35 و 18 و 161 وفيهما «علىّ سيّد الأوصياء ، ووصىّ سيّد الأنبياء» والثلاثه الأخيره عن ابن عبّاس ، كفايه الأثر : ص 101 عن زيد بن أرقم وفيه «أنت سيّد الأوصياء» .

5- .الأمالى للصدوق : ص 678 ح 924 عن عائشه ، معانى الأخبار : ص 373 ح 1 عن ابن عبّاس وفيه «أيّها الناس ! إنّ عليّا سيّد الوصيّين» .

6- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 419 ح 5918 ، الأمالى للصدوق : ص 702 ح 961 ، بشاره المصطفى : ص 191 كلّها عن الأصبغ بن نباته .

10363.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : اگر نبود این که خاتم پیامبرانم، تو در پیامبری با من شریک بودی. پس اگر پیامبر نیستی، وصیّ پیامبر و وارث او هستی ؛ بلکه تو سرور اوصیا (جانشینان) و امام پرهیزگارانی.10362.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، منادی از میان عرش ندا می دهد : «کجاست سرور پیامبران؟». پس من برمی خیزم. سپس ندا می دهد : «کجاست سرور اوصیا؟» . پس تو برمی خیزی.

رضوان، با کلیدهای بهشت ، و مالک ، با کلیدهای دوزخ به نزد من می آیند و می گویند : «خداوند جل جلاله به ما فرمان داد که آنها را به تو بسپاریم و به تو بگوییم که آنها را به علی بن ابی طالب بسپاری». پس تو ای علی! قسمت کننده بهشت و دوزخی .10361.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تویی سرور اوصیا و وصیّ سرور پیامبران.10365.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من، سرور اوّلین و آخرینم و علی بن ابی طالب، سرور اوصیاست.10364.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :من پیشوای مردمان و وصیّ بهترینِ آفریدگان و همسر سرور زنان امّت و پدر دودمان پاک و پدر امامانِ هدایتگرم. من برادر پیامبر خدا و وصی و ولی و وزیر او و همراه و برگزیده او و دوست و رفیق اویم. من امیر مؤمنان و رهبر رو سپیدان و سرور اوصیایم. .

10363.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :أنَا سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، ووَصِيُّ سَيِّدِ النَّبِيّينَ . (1)10362.عنه صلى الله عليه و آله :الخصال عن محمّد بن الحنفيّه :مِنّا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ المُرسَلينَ ، وعَلِيٌّ سَيِّدُ الوَصِيّينَ . (2)1 / 6 5 خاتِمُ أوصياءِ الأَنبياءِ 10359.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِفاطِمَةَ عليها السلام فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : هُوَ وَصِيّى ، ووارِثُ الأَوصِياءِ . (3)10358.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :أنَا يَعسوبُ المُؤمِنينَ ، وغايَةُ السّابِقينَ ، ولِسانُ المُتَّقينَ ، وخاتِمُ الوَصِيّينَ ، ووارِثُ النَّبِيّينَ ، وخَليفَةُ رَبِّ العالَمينَ . (4)10360.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :أنَا وَصِيُّ الأَوصِياءِ . (5) .

1- .الأمالى للصدوق : ص 92 ح 67 ، بشاره المصطفى : ص 156 كلاهما عن الأصبغ بن نباته .
2- .الخصال : ص 320 ح 1 عن زرّ بن حبيش .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 37 عن أبى سعيد الخدرى ، إعلام الورى : ج 1 ص 317 .
4- .مختصر بصائر الدرجات : ص 198 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام و ص 34 عن أبى حمزه الثمالى عن الإمام الباقر عنه عليهما السلام ، اليقين : ص 489 ح 196 عن الأصبغ بن نباته ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 712 ح 17 عن سليم بن قيس وكلّها نحوه، بحار الأنوار: ج 26 ص 153 ح 41 نقلاً عن كتاب المحتضر للحسن بن سليمان .
5- .الأمالى للطوسى : ص 148 ح 243 ، بشاره المصطفى : ص 87 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 11 كلّها عن ميثم التمّار ، شرح الأخبار : ج 1 ص 126 ح 60 عن حسن الصنعانى و ج 3 ص 499 ح 1430 عن أبى الجارود عن الإمام الباقر عليه السلام ، تأويل الآيات الظاهره: ج 2 ص 447 ح 1 عن أبى الجارود عن الإمام الصادق عليه السلام وكلاهما عنه عليه السلام .

1 / 6 5 خاتم اوصیای پیامبران

10359.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :من ، سرور اوصیا و وصیّ سرور پیامبرانم.10357.امام باقر علیه السلام :الخصال به نقل از محمّد بن حنفیّه : محمّد صلی الله علیه و آله ، سرور فرستادگان، از ماست و نیز علی علیه السلام ، سرور اوصیا.1 / 6 5خاتم اوصیای پیامبران10358.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام در وصف علی علیه السلام : او وصیّ من و وارث اوصیاست.10357.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :مِهتر مؤمنان و نهایت [آرزوی]پیشتازان و زبان پرهیزگاران و خاتم اوصیا و وارث پیامبران و خلیفه پروردگار جهانیان، منم.10356.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :وصیّ اوصیا منم.

.

10355.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :المعجم الأوسط عن أبى الطفيل :خَطَبَ الحَسَنُ بنُ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وذَكَرَ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيّا رضى الله عنهخاتِمَ الأوصياءِ ، ووَصِىَّ خاتِمِ الأنبِياءِ ، وأمينَ الصِّدّيقينَ وَالشُّهَداءِ ، ثُمَّ قالَ : ... ولَقَد قَبَضَهُ اللّهُ فِى اللَّيلَةِ الَّتى قَبَضَ فيها وَصِىَّ موسى ، وعَرَجَ بِروحِهِ فِى اللَّيلَةِ الَّتى عَرَجَ فيها بِروحِ عيسَى بنِ مَريَمَ ، وفِى اللَّيلَةِ الَّتى أنزَلَ اللّهُ عزّوجلّ فيهَا الفُرقانَ . 110354.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى في ذِكرِ خِلافَهِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام :ثُمَّ قامَ مالِكُ بنُ الحارِثِ الأشتَرُ ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! هذا وَصِىُّ الأوصياءِ ، ووارِثُ عِلمِ الأنبِياءِ ، العَظيمُ البَلاءِ ، الحَسَنُ العِناءِ (1) . (2)1 / 6 6 أوَّلُ أوصياءِ خاتَمِ الأنبِياءِ 10353.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أنَا سَيِّدُ المُرسَلينَ ، وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ سَيِّدُ الوَصِيّينَ، وإنَّ أوصِيائى بَعدِى اثنا عَشَرَ؛ أوَّلُهُم عِلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وآخِرُهُمِ القائِمُ . (3)10352.امام صادق عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :الأئِمَّةُ بَعدِى اثنا عَشَرَ ؛ أوَّلُهُم عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وآخِرُهُمُ القائِمُ ؛ فَهُم خُلَفائى وأوصِيائى وأولِيائى وحُجَجُ اللّهِ عَلى اُمَّتى بَعدى . (4) .

1- .فى الطبعه المعتمده : «الغناء» وما أثبتناه من طبعه النجف (ج 2 ص 155) . والعناء هنا : المداراه أو حُسن السياسه (لسان العرب : ج 15 ص 106 «عنا») .

2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 . راجع : ج 9 ص 46 (مالک الأشتر) .

3- .فرائد السمطين : ج 2 ص 313 ح 564 عن ابن عبّاس ، ينابيع المودّه : ج 3 ص 291 ح 7 عن جابر ؛ كمال الدين : ص 280 ح 29 ، عيون أخبار الرضا : ج 1 ص 64 ح 31 كلاهما عن ابن عبّاس وفى الثلاثه الأخيره «النبيّين» بدل «المرسلين» وراجع الأمالى للطوسى : ص 592 ح 1226 .

4- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 179 ح 5406 ، كمال الدين : ص 259 ح 4 ، إعلام الورى : ج 2 ص 173 كلّها عن يحيى بن أبى القاسم عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام وفى نفس الصفحه عن ابن عبّاس نحوه .

1 / 6 6 اوّلین وصیّ خاتم پیامبران

10351.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المعجم الأوسط به نقل از ابو طفیل : حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلامخطبه خواند و به حمد و ثنای الهی پرداخت و از امیر مؤمنان علی، با عنوان خاتم اوصیا و وصیّ خاتم انبیا و امین صدّیقان و شهدا یاد کرد و سپس فرمود : «... و بی گمان، خداوند ، او را در شبی قبض روح کرد که وصیّ موسی را قبض روح کرد و روحش را در شبی به آسمان بُرد که روح عیسی بن مریم را برد؛ در همان شبی که خدای عز و جلفرقان را نازل کرد» (1) .10350.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی در یادکردِ به خلافت رسیدنِ امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام : سپس مالک آشتر برخاست و گفت : ای مردم! این ، وصیّ اوصیا و وارث علم پیامبران است . عقوبت دادنش سخت و مدارا کردنش نیکوست. (2)1 / 6 6اوّلین وصیّ خاتم پیامبران10350.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من ، سرور فرستادگانم و علی بن ابی طالب ، سرور اوصیاست. اوصیای پس از من دوازده تن اند. اوّلین آنها علی بن ابی طالب است و آخرین آنها قائم.10349.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امامان پس از من ، دوازده تن اند. اوّلین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها قائم است. آنان پس از من، جانشینان و اوصیا و اولیا و حجّت های الهی بر امّتم هستند.

.

1- .ر . ک : ج 7 ص 397 (در سوگ امام) .
2- .ر . ک : ج 9 ص 47 (مالک اشتر) .

10348.امام على عليه السلام (در پاسخ به اين سؤال كه : راست ترين سخن چيست؟) الإمام الباقر عليه السلام ، عن جابر بن عبداللّه الأنصارى :دَخَلتُ عَلى مَولاتى فاطِمَةَ عليها السلام وقُدّامَها لَوحٌ يَكادُ ضَوؤُهُ يُغشى الأَبصارَ ، فيهِ إثنا عَشَرَ اسما .. . فَقُلتُ : أَسماءُ مَن هؤُلاءِ ؟ قالَت : هذِهِ أسماءُ الأَوصياءِ ، أوَّلُهُم ابنُ عَمّى وأحَدَ عَشَرَ مِن وُلدى . (1)1 / 6 7 وِصايَةُ الإِمامِ فى أَدَبِ صَدرِ الإِسلامِ 10348.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (لَمّا سُئلَ عن أَصدَقِ الأقوالِ) تاريخ اليعقوبى عن حسّان بن ثابت فِى وَصفِ الإِمامِ عَلِىٍّ عليه السلام فى أوائِلِ خِلافَهِ أبى بَكرٍ :

حَفِظتَ رَسولَ اللّهِ فينا وعَهدَهُ

إلَيكَ ومَن أولى بِهِ مِنكَ مَن ومَن ؟ أ لَستَ أخاهُ فِى الإِخا ووَصِيَّهُ

وأعلَمَ فِهرٍ (2) بِالكِتابِ وبِالسُّنَنِ ؟ (3)10347.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن الفضل بن عبّاس : ألا إنَّ خَيرَ النّاسِ بَعدَ مُحَمَّدٍ

وَصِىُّ النَّبِىِّ المُصطَفى عِندَ ذِى الذِّكرِ وأوَّلُ مَن صَلّى وصِنُو نَبِيِّهِ

وأوَّلُ مَن أردَى الغُواةَ لَدى بَدرٍ (4)10346.امام صادق عليه السلام :شرح نهج البلاغه :ومِمّا رَوَيناهُ مِنَ الشِّعرِ المَقولِ فى صَدرِ الإِسلامِ المُتَضَمِّنِ كَونَهُ عليه السلام وَصِىَّ رَسولِ اللّهِ قَولُ عَبدِ اللّهِ بنِ أبى سُفيانَ بنِ الحارِثِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ :

ومِنّا عَلِىٌّ ذاكَ صاحِبُ خَيبَرَ

وصاحِبُ بَدرٍ يَومَ سالَت كَتائِبُهُ وَصِىُّ النَّبِىِّ المُصطَفى وَابنُ عَمِّهِ

فَمَن ذا يُدانيهِ ومَن ذا يُقارِبُهُ !

وقالَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ جُعَيلٍ :

لَعَمرى لَقَد بايَعتُم ذا حَفيظَهٍ

عَلَى الدّينِ مَعروفَ العَفافِ مُوَفَّقا عَلِيّا وَصِىَّ المُصطَفى وَابنَ عَمِّهِ

وأوَّلَ مَن صَلّى أخَا الدّينِ وَالتَّقى

وقالَ أبُو الهَيثَمِ بنُ التَّيِّهانِ وكانَ بَدرِيّا :

قُل لِلزُّبَيرِ وقُل لِطَلحَةَ إنَّنا

نَحنُ الَّذين شِعارُنَا الأَنصارُ نَحنُ الَّذين رَأَت قُرَيشٌ فِعلَنا

يَومَ القَليبِ (5) أُولئِکَ الکُفّارُ کُنّا شِعارَ نَبِيِّنا ودِثارَهُ

يَفديهِ مِنَّا الروحُ والأَبصارُ إنَّ الوَصِيَّ إمامُنا ووَلِيُّنا

بَرِحَ الخَفاءُ وباحَتِ الأَسرارُ

وقال عُمَرُ بنُ حارِثَةَ الأَنصارِيُّ ، وكانَ مَعَ مُحَمَّدِ ابنِ الحَنَفِيَّهِ يَومَ الجَمَلِ ، وقَد لامَهُ أبوهُ عليه السلام لَمّا أمَرَهُ بِالحَملَهِ فَتَقاعَسَ (6) :

أبا حَسَنٍ أنتَ فَصلُ الاُمورِ

يَبينُ بِکَ الحِلُّ وَالمَحرَمُ جَمَعتَ الرِّجالَ عَلى رايَهٍ

بِهَا ابنُکَ يَومَ الوَغى مُقحَمٌ ولَم يَنکُصِ المَرءُ مِن خيفَهٍ

ولکِن تَوالَت لَهُ أسهُمٌ فَقالَ رُوَيدا ولا تَعجَلوا

فَإِنّى إذا رَشَقوا مُقدِمٌ فَأَعجَلتَهُ وَالفَتى مُجمِعٌ

بِما يکرَهُ الوَجِلُ المُحجِمُ (7) سَمِيُّ النَّبِيِّ وشَبهُ الوَصِيِّ

ورايَتُهُ لَونُها العَندَمُ (8)

وقالَ رَجُلٌ مِنَ الأَزدِ يَومَ الجَمَلِ :

هذا عَلِيٌّ وهُوَ الوَصِيُّ

آخاهُ يَومَ النَّجوهِ النَّبِيُّ وقالَ هذَا بَعدِىَ الوَلِيُّ

وعاهُ واعٍ ونَسِىَ الشَّقِيُّ

وخَرَجَ يَومَ الجَمَلِ غُلامٌ مِن بَنى ضَبَّهَ شابٌّ مُعلِمٌ (9) مِن عَسكَرِ عائِشَهَ ، وهُوَ يَقولُ :

نَحنُ بَنى ضَبَّهَ أعداءُ عَلِيٍّ

ذاکَ الَّذى يُعرَفُ قِدما بِالوَصِيِّ وفارِسِ الخَيلِ عَلى عَهدِ النَّبِيِّ

ما أنَا عَن فَضلِ عَلِيٍّ بِالعَمِيِّ لکِنَّنى أنعَى ابنَ عَفّانَ النَّقِيَّ

إنَّ الوَلِيَّ طالِبٌ ثَأرَ الوَلِيِّ

وقالَ سَعيدُ بنُ قَيسٍ الهَمدانِيُّ يَومَ الجَمَلِ وکانَ فى عَسکَرِ عَلِيٍّ عليه السلام :

أيَّهُ حَربٍ اُضرِمَت نيرانُها

وکُسِرَت يَومَ الوَغى مُرّانُها (10) قُل لِلوَصيِّ أقبَلَت قَحطانُها

فَادعُ بِها تَکفيکَها همدانُها

هُمُ بَنوها وهُمُ إخوانُها

وقالَ زِيادُ بنُ لَبيدٍ الأَنصارِيُّ يَومَ الجَمَلِ وکانَ مِن أصحابِ عَلِيٍّ عليه السلام :

کَيفَ تَرَى الأَنصارَ فى يَومِ الکَلَب

إنّا اُناسٌ لا نُبالى مَن عَطِب ولا نُبالى فِى الوَصِيِّ مَن غَضِب

وإنَّمَا الأَنصارُ جِدٌّ لا لَعِب هذا عَلِيٌّ وابنُ عَبدِ المُطَّلِب

نَنصُرُهُ اليَومَ عَلى مَن قَد کَذَب مَن يَکسِبُ البَغىَ فَبِئسَمَا اکتَسَبَ

وقالَ حُجرُ بنُ عَدِيٍّ الکِندِيُّ فى ذلِکَ اليَومِ أيضا :

يا رَبَّنا سَلِّم لَنا عَلِيّا

سَلِّم لَنَا المُبارَکَ المُضِيّا المُؤمِنَ المُوَحِّدَ التَّقِيّا

لا خَطِلَ الرَّأيِ ولا غَوِيّا بَل هادِيا مُوَفّقا مَهدِيّا

وَاحفَظهُ رَبّى وَاحفَظِ النَّبِيّا فيهِ فَقَد كانَ لَهُ وَلِيّا

ثُمَّ ارتَضاهُ بَعدَهُ وَصِيّا

وقالَ خُزَيمَهُ بنُ ثابِتٍ الأَنصارِىُّ ذُو الشَّهادَتَينِ وكانَ بَدرِيّا فى يَومِ الجَمَلِ أيضا :

لَيسَ بَينَ الأَنصارِ فى جَحمَهِ (11) الحَر

بِ وبَينَ العُداهِ إلَا الطِّعانُ وقِراعُ الكُماهِ بِالقُضُبِ البى

ضِ إذا ما تَحَطَّمَ المُرّانُ فَادعُها تُستَجَب فَلَيسَ مِنَ الخَز

رَجِ والأَوسِ يا عَلِىُّ جَبانٌ يا وَصِىَّ النَّبِىِّ قَد أجلَتِ الحَر

بُ الأَعادِىَ وسارَتِ الأَظعانُ (12) وَاستَقامَت لَکَ الأُمورُ سِوَى الشّ

امِ وفِى الشّامِ يظَهَرُ الإِذعانُ حَسبُهُم ما رَأَوا وحَسبُکَ مِنّا

هکذا نَحنُ حَيثُ کُنّا وکانوا

وقالَ خُزَيمَهُ أيضا فى يَومِ الجَمَلِ :

أ عائِشَ خَلّى عَن عَلِىٍّ وعَيبِهِ

بِما لَيسَ فيهِ ؛ إنَّما أنتِ والِدَه وَصِىُّ رَسولِ اللّهِ مِن دونِ أهلِهِ

وأنتِ عَلى ما کانَ مِن ذاکِ شاهِدَه وحَسبُکِ مِنهُ بَعضُ ما تَعلَمينَهُ

ويَکفيکِ لَو لَم تَعلَمى غَيرَ واحِدَه إذا قيلَ ماذا عِبتِ مِنهُ رَمَيتِهِ

بِخذلِ ابنِ عَفّانَ وما تِلکِ آبِدَه (13) ولَيسَ سَماءُ اللّهِ قاطِرَةً دَما

لِذاکَ ومَا الأَرضُ الفَضاءُ بِمائده (14)

وقالَ ابنُ بَديلِ بنِ وَرقاءَ الخُزاعِىُّ يَومَ الجَمَلِ أيضا :

يا قَومُ لَلخُطّةُ العُظمَى الّتى حَدَثَت

حَربُ الوَصِىِّ وما لِلحَربِ مِن آسى الفاصِلُ الحُكمَ بِالتَّقوى إذا ضَرِبَت

تِلكَ القَبائِلُ أخماسا لِأَسداسِ

وقال عَمرُو بنُ اُحَيحَةَ يَومَ الجَمَلِ فى خُطبَهِ الحَسَنِ بنِ عَلِىٍّ عليهما السلام بَعدَ خُطبَهِ عَبدِ اللّهِ بنِ الزُّبَيرِ :

حَسَنَ الخيرِ يا شَبيهَ أبيهِ

قُمتَ فينا مَقام خَيرَ خَطيبِ قُمتَ بِالخُطبَهِ الَّتى صَدَعَ الل

هُ بِها عَن أبيکَ أهلَ العُيوبِ وكَشَفتَ القِناعَ فَاتَّضَحَ الأَم

رُ وأصلَحتَ فاسِداتِ القُلوبِ لَستَ كَابنِ الزُّبَيرِ لَجلَجَ فِيالقَو

لِ وطَأطَأَ عِنانَ فَسلٍ (15) مُريبِ وأبَى اللّهُ أن يَقومَ بِما قا

مَ بِهِ ابنُ الوَصِىِّ وَابنُ النَّجيبِ إنَّ شَخصا بيَنَ النَّبِىِّ لَکَ الخَى

رُ وبَينَ الوَصِىِّ غَيرُ مَشوبِ

وقال زَحرُ بنُ قَيسٍ الجُعفِىُّ يَومَ الجَمَلِ أيضا :

أضرِبُكُم حَتّى تُقِرّوا لِعَلِىٍّ

خَيرِ قُرَيشٍ كُلِّها بَعدَ النَّبِىِّ مَن زانَهُ اللّهُ وسَمّاهُ الوَصِىَّ

إنَّ الوَلِىَّ حافِظٌ ظهَرَ الوَلِىِّ كَمَا الغَوِىُّ تابِعٌ أمرَ الغَوِىِّ

ذَكَرَ هذِهِ الأَشعارَ والأَراجيزَ بِأَجمَعِها أبو مِخنَفٍ لوطُ بنُ يَحيى فى كتابِ وَقعَهِ الجَمَلِ . وأبو مِخنَفٍ مِنَ المُحَدِّثينَ ، ومِمَّن يَرى صِحَّةَ الإِمامَهِ بِالاِختِيارِ ، ولَيسَ مِن الشِّيعَهِ ، ولا مَعدودا مِن رِجالِها .

ومِمّا رَوَيناهُ مِن أشعارِ صِفّينَ الَّتى تَتَضَمَّنُ تَسمِيَتَهُ عليه السلام بِالوَصِىِّ ما ذَكَرَهُ نَصرُ بنُ مُزاحِمِ بنِ يَسارٍ المِنقَرِىُّ فى كِتابِ صِفّينَ ، وهُوَ مِن رِجالِ الحَديثِ .

قال نَصرُ بنُ مُزاحِمٍ : قالَ زَحرُ بنُ قَيسٍ الجُعفِىُّ :

فَصَلَّى الإِلهُ عَلى أحمَدَ

رَسولِ المَليكِ تَمامِ النِّعَمِ رَسولِ المَليكِ ومِن بَعدِهِ

خَليفَتُنَا القائِمُ المُدعمُ عَلِيّا عَنَيتُ وَصِىَّ النَّبِىِّ

نُجالِدُ (16) عَنهُ غُواةَ الأُمَمِ (17)

قالَ نَصرٌ : ومِنَ الشِّعرِ المَنسوبِ إلَى الأَشعَثِ بنِ قَيسٍ :

أتانَا الرَّسولُ رَسولُ الإِمامِ

فَسُرَّ بِمَقدَمِهِ المُسلِمونا رَسولُ الوَصِىِّ وَصِىِّ النَّبِىِّ

لَهُ السَّبقُ وَالفَضلُ فِى المُؤمِنينا (18)

ومِنَ الشِّعرِ المَنسوبِ إلَى الأَشعَثِ أيضا :

أتانا الرَّسولُ رَسولُ الوَصِىِّ

عَلِىٌّ المُهَذَّبُ مِن هاشِمٍ وَزيرُ النَّبِىِّ وذو صِهرِهِ

وخَيرُ البَرِيَّهِ وَالعالَمِ 19

قالَ نَصرُ بنُ مُزاحِمٍ: مِن شِعرِ أميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام فى صِفّينَ:

يا عَجَبا لَقَد سَمِعتُ مُنكَرا

كِذبا عَلَى اللّهِ يُشيبُ الشَّعَرَا ما كانَ يَرضى أحمَدُ لَو اُخبِرا

أن يُقرِنوا وَصِيَّهُ وَالأَبتَرَا شانِىَ الرَّسولِ وَاللَّعينَ الأَخزَرا (19)

إنّى إذَا المَوتُ دَنا وحَضَرَا شَمَّرتُ ثَوبى ودَعَوتُ قَنبَرا

قَدِّم لِوائى لا تُؤَخِّر حَذَرا لا يَدفَعُ الحِذارُ ما قَد قُدِّرا

لَوِ أنَّ عِندى يَا بنَ حَربٍ جَعفَرا أو حَمزَةَ القَرمَ (20) الهُمامَ الأَزهَرا

رَأت قُرَيشٌ نَجمَ لَيلٍ ظَهُرا (21)

وقالَ: جَريرُ بنُ عَبدِ اللّهِ البَجَليُّ كَتَبَ بِهذَا الشِّعرِ إلى شُرَحبيلِ بنِ السِّمطِ الكِندِيِّ رَئيسِ اليَمانِيَهِ مِن أصحابِ مُعاوِيَهَ :

نَصَحتُکَ يَا بنَ السِّمطِ لا تَتبَعِ الهَوى

فَما لَکَ فِى الدُّنيا مِنَ الدّينِ مِن بَدَلِ ولا تَکُ کَالمُجرى إلى شَرِّ غايَهٍ

فَقَد خُرِقَ السِّربالُ (22) وَاستَنوَقَ الجَمَلُ (23) مَقالُ ابنِ هِندٍ فى عَلِيٍّ عَضيهَهٌ (24)

و لَلّهُ فى صَدرِ ابنِ أبى طالِبٍ أجَلّ وما کانَ إلّا لازِما قَعرَ بَيتِهِ

إلى أن أتى عُثمانَ فى بَيتِهِ الأَجَل وَصِيُّ رَسولِ اللّهِ مِن دونِ أهلِهِ

وفارِسُهُ الحامى بِهِ يُضرَبُ المَثَل (25)

وقالَ النُّعمانُ بنُ عَجلانَ الأَنصارِيُّ :

کَيفَ التَّفَرُّقُ وَالوَصِيُّ إمامُنا

لا کَيفَ إلّا حَيرَةً وتَخاذُلاً لا تَغبَنُنَّ عُقولَکُم لا خَيرَ فى

مَن لَم يَکُن عِندَ البَلابِلِ عاقِلاً وذَروا مُعاوِيَهَ الغَوِيَّ وتابِعوا

دينَ الوَصِيِّ لِتَحمَدوهُ آجِلاً (26)

وقالَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ ذُؤَيبٍ الأَسلَمِيُّ :

ألا أبلِغ مُعاوِيَهَ بنَ حَربٍ

فَما لَکَ لا تَهَشُّ (27) إلَى الصِّرابِ ! فَإِن تَسلَم وتَبقَ الدَّهرَ يَوما

تَزُرکَ بِجَحفَلٍ (28) عَدَدَ التُّرابِ يَقودُهُمُ الوَصِيُّ إلَيکَ حَتّى

يَرُدَّکَ عَن ضَلالٍ وَارتِيابِ (29)

وقالَ المُغيرَهُ بنُ الحارثِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ :

يا عُصبَةَ المَوتِ صَبرا لَا يَهولَنَّكُمْ

جَيشُ ابنِ حَربٍ فَإنَّ الحَقَّ قَد ظَهَرَا وأيقِنوا أنَّ مَن أضحى يُخالِفُكُم

أضحى شَقِيّا وأمسى نَفسَهُ خَسِرَا فيكُم وَصِيُّ رَسولِ اللّهِ قائِدُكُم

وصِهرُهُ وكِتابُ اللّهِ قَد نُشِرَا (30)

وقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ العَبّاسِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ :

وَصِيُّ رَسولِ اللّهِ مِن دُونِ أهلِهِ

وفارِسُهُ إن قيلَ هَل مِن مُنازِلِ ! فَدونَكَهُ إن كُنتَ تَبغى مُهاجِرا

أشَمُّ كَنَصلِ السَّيفِ عَيرَحَلاحِلِ (31)(32)

وَالأَشعارُ التَّى تَتَضَمَّنُ هذِهِ اللَّفظَةَ [الوَصِيَّ] كَثيرَةٌ جِدّا ، ولكِنّا ذَكَرَنا مِنها هاهُنا بَعضَ ما قيلَ فى هذَينِ الحِزبَينِ ، فَأَمّا ما عَداهُما فَإِنَّهُ يَجِلُّ عَنِ الحَصرِ ، ويَعظُمُ عَنِ الإِحصاءِ وَالعَدِّ ، ولَولا خَوفُ المَلالَهِ وَالإِضجارِ لَذَكَرنا مِن ذلِكَ ما يَملَأُ أوراقا كَثيرَةً . (33) .

1- .كمال الدين : ص 311 ح 2 عن جابر الجعفى ، بحار الأنوار : ج 36 ص 201 ح 4 .
2- .فِهْر : قبيله ؛ وهى أصل قريش (لسان العرب : ج 5 ص 66 «فهر») .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 128 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 35 وفيه «فى الهدى» بدل «فى الإخا» و «منهم» بدل «فهر» .
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 426 ؛ الدرجات الرفيعه : ص 143 .
5- .فى الحديث : «أنّه صلى الله عليه و آله وقف على قَليب بدر» القَليب : البئر لم تُطوَ (النهايه : ج 4 ص 98 «قلب») .
6- .قعس : تأخّر ورجع إلى خلف (لسان العرب : ج 6 ص 177 «قعس») .
7- .أحجم عن الأمر : كفّ أو نكص هيبه (لسان العرب : ج 12 ص 116 «حجم») .
8- .العندم : شجر أحمر ، وقال بعضهم : دم الغزال (لسان العرب : ج 12 ص 430 «عندم») .
9- .رجل مُعلِم : إذا عُلم مكانه فى الحرب بعلامه أعلمَها (لسان العرب : ج 12 ص 419 «علم») .

10- .المُرّان : الرماح الصُّلبه اللّدنه ، واحدتها مُرّانه (لسان العرب : ج 13 ص 403 «مرن») .
11- .جاحِم الحرب : وهو ضِيقُها وشدّتها (لسان العرب : ج 12 ص 85 «جحم») .
12- .الظعينه : المرأه فى الهودج ، وأصل الظعينه : الراحله التى يُرحل ويُظعن عليها ؛ أى يُسار (لسان العرب : ج 13 ص 271 «ظعن») .
13- .جاء بآبِده : أى بأمر عظيم ينفر منه ويستوحش (النهايه : ج 1 ص 13 «أبد») .
14- .ماد : تحرّک بشدّه ومنه قوله تعالى : «أَن تَمِيدَ بِكُمْ» (النحل:15) أى تضطرب بكم ، وتدور بكم ، وتحرّككم حركةً شديده (تاج العروس : ج 5 ص 264 «ميد») .
15- .الفَسْل : الرذل النذل الذى لا مروّه له (لسان العرب : ج 11 ص 519 «فسل») .
16- .جالدناهم بالسيوف : ضاربناهم (لسان العرب : ج 3 ص 125 «جلد») .
17- .الفصول المختاره : ص 270 ، وقعه صفّين : ص 18 نحوه وكلاهما عن جرير البجلى .
18- .وقعه صفّين : ص 23 وفيه «له الفضل والسبق ...» .
19- .تخازر الرجل : إذا ضيّق جفنه ليُحدّد النظر ، كقولک : تعامى وتجاهل (لسان العرب : ج 4 ص 236 «خزر») .
20- .القرم من الرجال : السيّد المعظّم (لسان العرب : ج 12 ص 473 «قرم») .
21- .وقعه صفّين : ص 43 نحوه .
22- .يقال للرجل المتمزّق الثياب : مُنخرق السربال (لسان العرب : ج 10 ص 73 «خرق») .
23- .فى المثل : اِستَنوَقَ الجَمَلُ : صار كالنّاقَهِ فى ذُلّها (لسان العرب : ج 10 ص 362 «نوق») .
24- .العَضْهُ والعِضَهُ والعَضيهه : القاله القبيحه؛ وهى الإفک والبهتان والنميمه (لسان العرب : ج 13 ص 515 «عضه») .
25- .وقعه صفّين : ص 49 نحوه .
26- .وقعه صفّين : ص 365 وفيه «النضر بن عجلان الأنصارى» .
27- .يقال : هَشّ يَهِشّ : إذا فرح به واستبشر ، وارتاحَ له وخفّ (النهايه : ج 5 ص 264 «هشش») .
28- .الجحفل : الجيش الكثير (مجمع البحرين : ج 1 ص 272 «جحف») .
29- .وقعه صفّين : ص 382 نحوه .
30- .وقعه صفّين : ص 385 نحوه .

31- .عَيْرُ القوم : سيّدهم . والحَلاحِل : جمع حُلاحِل ؛ وهو السيّد فى عشيرته ، الشجاع الركين (لسان العرب : ج 4 ص 621 «عير» و ج11 ص 174 «حلل») .
32- .وقعه صفّين : ص 416 وفيه «الفضل بن عبّاس» .
33- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 143150 .

1 / 6 7 وصایت امام علی در ادبیات صدر اسلام

10345.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : به نزد مولایم فاطمه علیها السلام رفتم . پیشِ روی او لوحی بود که نورش چشم را خیره می کرد و دوازده نام در آن بود ... . پرسیدم : اینها نام چه کسانی است؟

فرمود : «اینها نام های اوصیاست که نخستین آنان ، پسر عمویم است و بقیّه ، یازده تن از فرزندانم هستند» .1 / 6 7وصایت امام علی در ادبیات صدر اسلام10342.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی به نقل از حَسّان بن ثابت در توصیف امام علی علیه السلام در آغاز خلافت ابو بکر :

در میان ما پیامبر خدا و عهدش [با تو]را حفظ کردی

و چه کسی از تو بدان سزاوارتر است؟ چه کس؟ چه کس؟ آیا تو در ماجرای برادری، برادر و وصیّ او

و نیز داناترینِ قریش به کتاب و سنّت ها نبودی؟10330.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از فضل بن عبّاس :

هان ! بی گمان، بهترین مردم بعد از محمّد

نزد خدا ، وصیّ پیامبرِ برگزیده است . و اوست نخستین کسی که نماز خوانْد و هم ریشه پیامبرش است

و نخستین کسی که گمراهان را در بدر به خواری افکند.10331.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه :از میان اشعاری که در صدر اسلام سروده شد و دربردارنده این مطلب بود که علی علیه السلام وصیّ پیامبر خداست، گفته عبد اللّه بن ابی سفیان بن حارث بن عبد المطّلب است:

و از ماست علی، آن فاتح خیبر

و فاتح بدر، هنگامی که سواران سرازیر شدند. وصیّ پیامبرِ برگزیده و پسر عموی اوست

پس چه کس به او نزدیک می گردد و بدو می رسد؟

و عبد الرحمان بن جعیل سروده است:

به جانم سوگند، با کسی بیعت کردید که دیندار است

و به عفّت، مشهور و موفّق. علی را می گویم، وصیّ مصطفی و پسر عموی او

و نخستین کسی که نماز خوانْد، و برادر دین و تقوا.

و ابو هیثم بن تَیّهان، از مجاهدان بدر، چنین سروده است:

به زبیر و طلحه بگو که ما

همانانیم که شعارمان این است : [ما]انصاریم. ما آنانیم که قریش، کار ما را دیده است

به روز بدر، که آن کافران را به چاه افکندیم. ما لباس زیرین و رویین پیامبرمان بودیم

که روح و دیدگان ما فدیه او می شد ! همانا وصی (یعنی علی علیه السلام) پیشوا و ولیّ ماست

نهان ها آشکار و رازها هویداست.

عمر بن حارثه انصاری که در جنگ جمل ، با محمّد بن حنفیّه بود ، هنگامی که امام علی علیه السلام پسرش محمّد را به دلیل تأخیر در اجرای فرمان حمله، سرزنش کرد ، چنین سرود:

ابو الحسن ! تو پایانبخش کارهایی

و با تو حلال از حرام ، شناخته می شود. مردان را در زیر پرچمی گرد آوردی

که پسرت در شور جنگ، آن را به دست گرفت . و او از سر ترس، وا پس ننشست

بلکه تیرها، پیاپی بر او باریدن گرفت. و گفت : مهلت دهید و عجله نکنید

که چون تیرهایشان را پرتاب کردند، به پیش می تازم. پس تو او و مردان گردآمده را به شتاب وا داشتی

بر کاری که ترسویانِ پا پس کشیده را گران می آید. او همنام پیامبر و شبیه به وصی است

و پرچمش به سرخیِ خون آهوان .

در جنگ جمل نیز مردی از قبیله آزْد چنین سرود:

این ، علی است و همو وصی است که

پیامبر در روز رازگویی، با او پیمان برادری بست. و گفت : «این ، پس از من، ولی است»

این گفته را شنوا به گوش جان شنید و شقی به فراموشی سپرد .

در جنگ جمل، جوانی با نام و نشان از قبیله بنی ضبّه، از میان لشکر عایشه بیرون آمد که چنین می گفت:

ما بنی ضبّه، دشمنان علی هستیم

همو که از قدیم، «وصی» شناخته می شود . و سوارکار جنگجوی دوران پیامبر است

من از فضیلت علی، بی خبر نیستم؛ لیکن خبر مرگ پسر پروا پیشه عفّان به من رسید

[پس] دوست به خونخواهی دوست خویش می آید.

سعید بن قیس همْدانی که در جنگ جمل در لشکر علی علیه السلام بود، سرود:

هر پیکاری که آتشش برافروزد

و در شور و غوغایش، نیزه های سخت بشکنند، به وصی بگو : قحطانیان جنگاور، روی آورده اند

قبیله هَمْدان را از میان آنان فراخوان که کفایتت می کنند؛ چرا که آنان پسران و برادران بنی قحطان اند.

زیاد بن لبید انصاری، که از یاران امام علی علیه السلام بود، در جنگ جمل سرود:

در روز حمله، انصار را چگونه می بینی؟

ما مردمی هستیم که اهمّیتی به مرگ نمی دهیم . و به خاطر وصی، وقعی به خشم کسی نمی نهیم

و انصار، جدّی ایستاده اند ، نه از سرِ شوخی. این، علی و پور عبد المطّلب است.

امروز او را بر ضدّ دروغگویان، یاری می دهیم. آن که خواهان تجاوز باشد، بدترین چیز را به چنگ آورَد.

حُجر بن عَدیّ کِنْدی، در همان جنگ سرود:

پروردگارا ! علی را برای ما به سلامت دار !

آن مبارکِ پیشْرو را برای ما به سلامت دار ! [آن] با ایمان یکتاپرست پرهیزگار

و نه سبک رأی و گم راه را ؛ بلکه آن رهنما و بختْ یار و ره یافته را !

پروردگار من ! او را حفظ فرما و [با این کار ،]پیامبر را نیز؛ او که دوستی برای پیامبر بود

و سپس پیامبر برای وصایت پس ازخود ، او را پسندید !

نیز خُزَیمه بن ثابت انصاری (مشهور به ذو شهادتین) که از مجاهدان حاضر در نبرد بَدر بود، در جنگ جَمل سرود:

در هنگامه جنگ، میان یاران ما

و دشمنان، جز نیزه حاکم نیست. جز کوبیده شدن سپرها با شمشیرهای سپید

آن گاه که نیزه های سخت در هم فرو می روند. پس ای علی! فرابخوان جنگاوران را که اجابت می شوی

و در اوس و خزرج، ترسویی نیست. ای وصیّ پیامبر! جنگ، دشمنان را

فراری داده و به سان زنان کوچنده آواره شان کرده است. همه کارها برایت به سامان آمده است

جز شام که در آن نیز نشانه های خضوع به چشم می خورد. آنچه از ما دیدند، آنان را بس است و نیز برای تو

این گونه هستیم، هر جا که باشیم و باشند.

خُزَیمه در جنگ جمل، سروده دیگری نیز دارد:

ای عایشه! زبان از عیبجویی علی کوتاه دار

چیزهایی که در او نیست و تنها تو آنها را بر ساخته ای؛ آن که در میان خاندان پیامبر، وصیّ اوست

و تو بر این ماجرا شاهدی. و برخی از آنچه درباره اش می دانی، تو را بس باشد

و تو را بس بود حتّی اگر تنها یکی از آنها را می دانستی. چون گفته شود : چه عیبی از او می گیری؟ تهمت می زنی که

پسر عفّان را وا گذارْد و آن، امر مُدهشی نیست. و نه آسمان خدا برای آن، خون فشاند

و نه زمین فراخ به لرزه افتاد.

ابن بدیل بن ورقاء خُزاعی، در جنگ جمل ، چنین سرود:

ای قوم! بشتابید به سوی این واقعه عظیم

[یعنی] جنگ در رکاب وصی که بر آن غمی نیست ؛ آن کسی که وقتی مردمان هنوز در فکر کارزارند

او کار را با تقوا به پایان رسانده است .

عمرو بن اُحَیحه در جنگ جمل، درباره خطبه ای که امام حسن علیه السلام در پی خطبه عبد اللّه بن زبیر [که در جبهه دشمن بود]ایراد کرد، چنین سرود:

ای حَسنِ نیک، ای به مانند پدر!

در میان ما برخاستی، همچو بهترین سخنور. و خطبه ای ایراد کردی که خدا با آن

عیبجویانِ پدرت را رسوا ساخت. پرده برگرفتی و کار را آشکار ساختی

و دل های تباه را به سامان رساندی. چون ابن زبیر نیستی که به لکنت افتی

و چون فرومایگان متزلزل، زمام سخن را رها نمایی. و خدا نخواست که ابن زبیر، همانند

پسر وصی و پسر نجیب، سخن براند. نیکی ها ارزانی ات باد! بی گمان، کسی که از تبار پیامبر

و نسل وصی باشد، پاک و پیراسته است.

نیز زَحْر بن قیس جعفی، در جنگ جمل سرود:

بر شما شمشیر می زنم تا مطیع علی شوید

آن که پس از پیامبر، بهترینِ همه قریش است. آن که خدا او را آراست و وصی نامید

بی گمان ولیّ، پشتیبان ولیّ است، همان گونه که گم راه، پیرو فرمان گم راه است.

همه این اشعار و رجزها را ابو مِخنف لوط بن یحیی، در کتاب وقعه الجمل آورده است. ابو مخنف ، از محدّثان و از زمره کسانی است که گزینش امام را به اختیار مردمان می دانند. او از شیعیان به شمار نمی آید .

از جمله اشعاری که در صفّین سروده شده و دلالت بر نامیده شدن علی علیه السلام به «وصی» دارند، اشعاری هستند که نصر بن مزاحم بن یسار مِنقری (از راویان حدیث) در کتاب صِفّین ذکر کرده است. او می گوید : زَحْر بن قیس جُعفی، سرود:

خدا بر احمد ، درود فرستاد

فرستاده [خداوند] مالکی که کامل کننده نعمت هاست . فرستاده خداست و [شخص] پس از او

جانشینش استوار و مؤیِّد در میان ماست. علی را می گویم، وصیّ پیامبر را

که به دفاع از او با گم راهان امّت می جنگیم.

نصر [بن مزاحم] می گوید : از اشعار منسوب به اشعث بن قیس است:

آن پیک خجسته (فرستاده علی) نزد ما آمد

و مسلمانان از آمدنش شادان شدند؛ فرستاده وصی، وصیّ پیامبر

آن که بر مؤمنان ، سبقت و برتری دارد.

نیز از اشعار منسوب به اشعث بن قیس است:

پیک، نزد ما آمد، پیک وصی،

علی ، آن پاکِ از تبار هاشم، دستْ یار پیمبر و داماد او،

نیک ترینِ آفریدگان و جهانیان.

نصر بن مزاحم می گوید : این اشعار، از امیر مؤمنان در صفّین است:

شگفتا ! چه چیز غریبی شنیدم :

دروغی بربسته به خدا که موی را سفید می کند! احمد ، راضی نمی شد، اگر خبر می یافت

که وصیّ اش را با این ابتر، (1) برابر نهاده اند؛ این دشمن پیامبر و خیره سر ملعون. (2)

من آن گاه که مرگ، نزدیک آید و دررسد، جامه ام را به کمر زده ، قنبر را فرا می خوانم [و می گویم:]

پرچم را به پیش ببر و از سر احتیاط، درنگ مکن ؛ چرا که پرهیز، قضا و قدر را نمی رانَد.

ای معاویه، پسر حرب! اگر جعفر نزد من بود، یا حمزه، آن سالار دلاورِ فروزانْ چهره،

آن گاه ، قریش می دید که ستاره شب، چه سان پدیدار می شود! . (3)

جریر بن عبد اللّه بجلی، این شعر را برای شُرَحبیل بن سِمْط کِنْدی (رئیس یاران یمنی معاویه) فرستاد:

ای پسر سمط! نصیحتت کردم که پیرو هوا مباش؛

هیچ چیز در دنیا جای دین را برای تو نمی گیرد . و مانند آن پوینده [راه] شرارت (معاویه) مباش

که پریشانی و خواری می آورد. گفته پسر هند درباره علی، بهتان است

و خداوند، در دل پسر ابو طالب ، باجلالت تر است . و علی جایی جز در کنج خانه خویش نبود

تا آن که مرگ ، عثمان را در خانه خودش به چنگ آورد. تنها وصیّ پیامبر خداست در میان خاندان او

و شه سوار مدافع او، که بدو مثل می زنند.

نعمان بن عجلان انصاری می گوید:

چگونه اختلاف شود وقتی که وصی، پیشوای ماست؟

چنین مباد ، که این، جز سرگردانی و خواری نیست. خِرَدهایتان را مغبون مکنید، که خیری نیست

در کسی که هنگام پریشانی ها خردمند نباشد . و معاویه گم راه را فرو گذارید و پیروی کنید

از دین وصی ، تا در آینده بدین کار ، ستوده شوید. (4)

عبد الرحمان بن ذُؤَیب اسلمی سروده است:

هان ! به معاویه بن حرب ، پیام ده

که تو را چه شده است؟ چرا برای جنگ نمی آیی؟ اگر به سلامت بمانی و یک روز هم از عمرت باقی باشد

با سپاهی گران به انبوهیِ خاک، به دیدارت می آییم. آن سپاه را وصی به سوی تو می آورَد

تا تو را از گم راهی و تردید ، بازدارد.

و مغیره بن حارث بن عبد المطّلب سرود:

ای فداییان ! پایداری کنید ، سپاه معاویه

شما را نترسانَد ، که حق ، چیره می شود. و یقین بدانید آن که در مخالفت شما جان می بازد

نگون بختی است که جان خود را به خسران می کشد. در میان شماست وصیّ پیامبر خدا، پیشوایتان

و داماد او و کتاب خدا که در دسترس همه هست.

عبد اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب سرود:

تنها وصیّ پیامبر خدا در میان خاندان او بود

و شه سوار او بود ، هنگامی که هماورد می خواستند. پس اگر می خواهی پیرو مهاجری باشی، با او باش :

بزرگ بزرگان ، که همچون تیغه شمشیر ، جوهری پولادین دارد.

اشعاری که این واژه (وصی) را در بر دارند، بسیار فراوان اند ؛ امّا ما در این جا، تنها برخی از آنها را که در دو نبرد جمل و صفّین سروده شده بودند، آوردیم ، و بقیّه اشعار، بیشتر از آن است که به شماره آید و گردآوری توان نمود و اگر بیم خستگی و آزُردگی خوانندگان نبود، آن قدر از آنها نقل می کردیم که صفحات بسیاری را پُر سازد. (5)

.

1- .ابتر، هم به معنای «بی خیر» است و هم به معنای «نسلْ گسیخته» و به هر حال، مراد ، عاص بن وائل (پدر عمرو) است که خدا او را در سوره کوثر ، «دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله » و «ابتر» خوانده است. (م)
2- .مراد، عمرو بن عاص بن وائل است.
3- .پیدایی ستاره شب، کنایه از تیره و تار شدن روز و روزگار آنهاست.
4- .در وقعه صفّین ، این شعر ، از نضر بن عجلان انصاری دانسته شده و در پایان آن به جای «لتحمدوه آجلاً ؛ در آینده ، بدین کار ، ستوده شوید» آمده است : «تصادفوه عاجلاً ؛ شتابان به سوی او بروید».
5- .گفتنی است نقل ابن ابی الحدید از کتاب وقعه صِفّین ، با آنچه در نسخه فعلی وقعه صفّین هست ، تفاوت هایی دارد . (م)

ص: 618

. .

ص: 619

. .

ص: 620

. .

ص: 621

. .

ص: 622

. .

ص: 623

. .

ص: 624

. .

ص: 625

. .

ص: 626

. .

ص: 627

. .

ص: 628

. .

ص: 629

. .

ص: 630

. .

ص: 631

. .

1 / 7وُجوبُ طاعَةِ الأَوصِياءِ10327.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قَد أخبَرَنِى اللّهُ تَعالى أَنَّهُ قَدِ استَجابَ لى فيکَ ولِشُرَکائِکَ الَّذين يَکونونَ بَعدَکَ . قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ومَن شُرَکائى ؟

قالَ : الَّذينَ قَرَنَ اللّهُ طاعَتَهُم بِطاعَتِهِ وبِطاعَتى . قُلتُ : مَن هُم يا رَسولَ اللّهِ ؟

قالَ : الَّذينَ قالَ اللّهُ تَعالى فيهِم : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الْأَمْرِ مِنكُمْ» (1) . قُلتُ : يا نَبِىَّ اللّهِ ، مَن هُم ؟ قالَ: هُمُ الأَوصِياءُ بَعدى . (2)10328.امام رضا عليه السلام :تفسير العيّاشى عن جابر الجعفى :سَأَلتُ أبا جَعفَرٍ عليه السلام عَن هذِهِ الآيَهِ : «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الْأَمْرِ مِنكُمْ» قالَ : الأَوصِياءُ . (3) .

1- .النساء : 59 .
2- .الاعتقادات : ص 121 ، الغيبه للنعمانى : ص 81 ح 10 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 253 ح 177 كلا هما نحوه وكلّها عن سليم بن قيس .
3- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 249 ح 168 و ص253 ح 176 عن عمرو بن سعيد عن أبى الحسن عليه السلام .

1 / 7 وجوب اطاعت از اوصیا

1 / 7وجوب اطاعت از اوصیا10331.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «خدای متعال به من خبر داد که دعای مرا درباره تو و شریکانت که پس از تو خواهند بود، اجابت کرده است».

گفتم : ای پیامبر خدا ! شریکان من چه کسانی اند؟

فرمود : «کسانی که خداوند ، اطاعت از آنان را به اطاعت از خود و من، پیوند زده است».

گفتم : ای پیامبر خدا ! آنان کیان اند؟

فرمود : «کسانی که خداوند متعال درباره آنان گفت : «ای مؤمنان ! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و [نیز] از فرمانروایانتان (اولو الأمرتان)» ».

گفتم : ای پیامبر خدا ! آنان (فرمانروایان) ، چه کسانی اند؟

فرمود : «آنان، اوصیای پس از من هستند».10332.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تفسیر العیّاشی به نقل از جابر جُعفی : از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم : «از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و [نیز] از فرمانروایانتان» .

فرمود : منظور [از فرمان روایان] ، اوصیا هستند.

.

10333.امام باقر علیه السلام :الإمام الصادق علیه السلام :اُشرِکَ بَینَ الأَوصِیاءِ وَالرُّسُلِ فِی الطّاعَهِ . (1)10334.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الکافی عن الحسین بن أبی العلاء :قُلتُ لِأَبِی عَبدِ اللّهِ علیه السلام : الأَوصِیاءُ طاعَتُهُم مُفتَرَضَهٌ ؟ قالَ : نَعَم ، هُمُ الَّذینَ قالَ اللّهُ عزّوجلّ: «أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» وهُمُ الَّذینَ قالَ اللّهُ عزّوجلّ : «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَوهَ وَهُمْ رَ کِعُونَ» (2) . (3)راجع : ص 16 (أحادیث الخلافه) . و ص 98 (الوصیّ) . و ج 8 ص 118 (وصیّی) .

.

1- .الکافی : ج 1 ص 186 ح 5 عن أبی الحسن العطّار .
2- .المائده : 55 .
3- .الکافی : ج 1 ص 189 ح 16 و ص187 ح 7 ، الاختصاص : ص 277 .

10336.عنه علیه السلام :امام صادق علیه السلام :اوصیا در وجوب اطاعت، با پیامبران شریک اند.10337.عنه علیه السلام :الکافی به نقل از حسین بن ابی علاء : به امام صادق علیه السلام گفتم : اطاعت از اوصیا واجب است؟

فرمود : «آری . آنان ، کسانی اند که خداوند عز و جلدرباره شان فرمود : «از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و [نیز] از فرمان روایانتان» و آنان ، کسانی اند که خداوند عز و جل فرمود : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبرش هستند و [نیز]مؤمنانی که نماز می خوانند و در حال رکوع، صدقه می دهند» ».ر . ک : ص 17 (احادیث خلافت) . و ص 99 (وصی) . ج 8 ص 119 (وصیّ من) .

.

ص: 636

. .

ص: 637

فهرست تفصیلی .

ص: 638

. .

ص: 639

. .

ص: 640

. .

ص: 641

. .

ص: 642

. .

ص: 643

. .

ص: 644

. .

جلد 2

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل الثانی : أحادیث الوراثه2 / 1الوارِثُ8843.امام علی علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : أنتَ وارِثی . (1)8842.امام علی علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیٌّ ووارِثٌ ، وإنَّ وَصِیّی ووارِثی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (2)8845.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ وَصِیّی ، وخَلیفَتی ، ووَزیری ، ووارِثی ، وأبو وُلدی ... ، أمرُکَ أمری ... ، ونَهیُک نَهیی . (3) .

1- .الأمالی للصدوق : ص 447 ح 598 عن ابن عبّاس ، الأمالی للمفید : ص 174 ح 4 ، الأمالی للطوسی : ص 194 ح 329 وفیهما «أنت الوارث منّی» وکلاهما عن عمرو بن میمون عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلامعنه صلی الله علیه و آله ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 188 عن جابر بن یزید عن الإمام الصادق علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ؛ فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 639 ح 1085 عن زید بن أبی أوفی وفیه «أنت أخی ووارثی» .
2- .المناقب لابن المغازلی : ص 201 ح 238 عن عبد اللّه بن بریده ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 392 ح 9005 و 9006 ، الفردوس : ج 3 ص 336 ح 5009 ، المناقب للخوارزمی : ص 85 ح 74 ، الریاض النضره : ج 3 ص 138 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 66 کلّها عن بریده .
3- .الأمالی للصدوق : ص 411 ح 533 ، بشاره المصطفی : ص 55 کلاهما عن أبی سعید عقیصا عن الإمام الحسین عن أبیه علیهما السلام ؛ ینابیع المودّه : ج 1 ص 167 ح 5 عن علیّ بن الحسن عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلامعنه صلی الله علیه و آله ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 224 وفیه «أنت أخی ووارثی وخلیفتی ، وخیر من آمر بعدی» .

فصل دوم : احادیث وراثت

2 / 1 وارث

فصل دوم : احادیث وراثت2 / 1وارث8841.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : تو وارث منی (1) .8840.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر پیامبری وصی و وارثی دارد؛ وصی و وارث من، علی بن ابی طالب است.8839.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو وصی، خلیفه (جانشین)، وزیر (دستْ یار)، وارث و پدر فرزندان منی... ؛ فرمان تو فرمان من... و نهی تو نهی من است.

.

1- .در برخی نقل ها آمده است : «تو ارث برنده از منی» و در برخی دیگر آمده است : «تو برادر و وارث منی».

8838.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :هذا عَلِىٌّ أخى ، ووَصِيّى ، ووَزيرى ، ووارِثى ، وخَليفَتى . (1)8837.امام على عليه السلام :الأمالى للطوسى عن أنس :اِتَّكَأَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلَى عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَ : يا عَلِىُّ ، أ ما تَرضى أن تَكونَ أخى ، وأكونَ أخاكَ ، وتَكونَ وَليِّى ، ووَصِيّى ، ووارِثى ! (2)8836.امام على عليه السلام :إرشاد القلوب عن حذيفه :أمَرَ[صلى الله عليه و آله] خادِمَةً لِاُمِّ سَلَمَةَ ؛ فَقالَ : اِجمَعى لى هؤُلاءِ يعنى نِساءَهُ . فَجَمَعتُهُنَّ لَهُ فى مَنزِلِ اُمِّ سَلَمَةَ ، فَقالَ لَهُنَّ : اِسمَعنَ ما أقولُ لَكُنَّ وأشارَ بِيَدِهِ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ لَهُنَّ : هذا أخى ، ووَصِيّى ، ووارِثى ، وَالقائِمُ فيكُنَّ وفِى الاُمَّهِ مِن بَعدى ، فَأَطِعنَهُ فيما يَأمُرُكُنَّ بِهِ ، ولا تَعصينَهُ ؛ فَتَهلِكنَ لِمَعصِيَتِهِ . (3)8835.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى حَياهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : وَاللّهِ إنّى لَأَخوهُ ، ووَلِيُّهُ ، وَابنُ عَمِّهِ ، ووارِثُهُ ، ومَن أَحَقُّ بِهِ مِنّى ! (4)8841.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :أنَا عَبدُ اللّهِ ، وأخو رَسولِهِ ، لا يَقولُها أحَدٌ قَبلى ولا بَعدى إلّا كَذَبَ ، وَرِثتُ نَبِىَّ الرَّحمَهِ ، ونَكَحتُ سَيِّدَهَ نِساءِ هذِهِ الاُمَّهِ ، وأنَا خاتِمُ الوَصِيّينَ . (5) .

1- .الأمالى للصدوق : ص 564 ح 763 ، بشاره المصطفى : ص 109 كلاهما عن سلمان الفارسى ، الاحتجاج : ج 1 ص 343 ح 56 ، الغيبه للنعمانى : ص 70 ح 8 ، التحصين لابن طاووس : ص 633 ح 25 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 645 ح 11 و ص 759 ح 25 ؛ فرائد السمطين : ج 1 ص 315 ح 250 والستّه الأخيره عن سليم بن قيس عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
2- .الأمالى للطوسى : ص332 ح 666 ، بشاره المصطفى : ص 243.
3- .إرشاد القلوب : ص 337 .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 652 ح 1110 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 130 ح 65 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 107 ح 176 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 225 ح 175 ، الرياض النضره : ج 3 ص 206 ؛ الأمالى للطوسى : ص 502 ح 1099 ، الاحتجاج : ج 1 ص 466 ح 110 ، العمده : ص 444 ح 927 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 123 ح 52 ، تفسير فرات : ص 96 ح 80 نحوه ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 339 ح 265 و ص358 ح 287 كلّها عن ابن عبّاس .

5- .شرح نهج البلاغه: ج2 ص287؛ الإرشاد: ج1 ص353 ، الخرائج والجرائح: ج 1 ص 209 ح 51 كلّها عن حكيم بن جبير، المناقب لابن شهرآشوب: ج2 ص342 عن أبييحيى، كشف الغمّه : ج1 ص284 وفى الأربعه الأخيره «أنا سيّد الوصيّين وآخر أوصياء النبيّين»، المناقب للكوفى: ج1ص327ح250 عن أبى البخترى و ص 392 ح 314 و ص 395 ح 318 كلاهما عن الأصبغ بن نباته وكلّها نحوه وفى الثلاثه الأخيره «خير» بدل «خاتم» .

8840.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :این ، علی است، برادر، وصی، وزیر، وارث و خلیفه من.8839.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از انس : پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام تکیه کرد و فرمود : «ای علی! آیا خُشنود نمی شوی که برادر من باشی و من برادر تو باشم و تو ولی، وصی و وارث من باشی؟».8838.عنه علیه السلام :إرشاد القلوب به نقل از حُذیفه : پیامبر صلی الله علیه و آله به زنی که خدمتکار اُمّ سلمه بود، فرمان داد و گفت : «اینان (همسرانم) را برای من گرد آور».

خدمتکار ، آنها را در خانه امّ سلمه گرد آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود : «آنچه را برایتان می گویم، بشنوید» و سپس در حالی که با دستش به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره می کرد، به آنان فرمود : «این، برادر و وصی و وارث من و پس از من سرپرستِ شما و امّت است. پس در آنچه فرمانتان می دهد ، از او فرمان برید و سرپیچی اش مکنید که اگر از او سرپیچی کنید، هلاک می شوید».8837.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در حیات پیامبر خدا : به خدا سوگند، من برادر، ولی، پسر عمو و وارث اویم و کیست از من به او سزاوارتر؟ !8836.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :من بنده خدا و برادر پیامبر اویم. این کلام را نه کسی پیش از من و نه کسی پس از من می گوید، جز آن که بخواهد دروغ بگوید. از پیامبرِ رحمت ، ارث بردم و با سرور زنان این امّت ، ازدواج کردم و من ، خاتم اوصیایم (1) . .

1- .در برخی نقل ها آمده است : «من سرور اوصیا و آخرین فرد از اوصیای پیامبرانم» و در بعضی دیگر آمده است : «من بهترینِ اوصیایم».

8835.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى خَصَّنى بِما خَصَّ بِهِ أولِياءَهُ وأهلَ طاعَتِهِ ، وجَعَلَنى وارِثَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، فَمَن ساءَهُ ساءَهُ ، ومَن سَرَّهُ سَرَّهُ . (1)8834.تهذيب الأحكام به نقل از عبد اللّه بن سنان :خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن أبى إسحاق :سَأَلَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ خالِدٍ قُثَمَ بن العَبّاسِ : مِن أينَ وَرِثَ عَلِىٌّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ: إنَّهُ كانَ أوَّلَنا بِهِ لُحوقا ، وأشَدَّنا بِه لُزوقا. 22 / 2وارِثُ عِلمِ النَّبِىِّ8831.امام حسن عليه السلام (در پاسخ به سؤال : سبكسرى چيست؟) رسول اللّه صلى الله عليه و آله :القُرآنُ إمامٌ هادٍ ، ولَهُ قائِدٌ يَهدى بِهِ ويَدعو إلَيهِ بِالحِكمَهِ وَالمَوعِظَهِ الحَسَنَهِ ، وهُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وهُوَ وَلِىُّ الأمرِ بَعدى ، ووارِثُ عِلمى وحِكمَتى ، وسِرّى وعَلانِيَتى ، وما وَرِثَهُ النَّبِيّونَ قَبلى ، وأنَا وارِثٌ ومَوَرِّثٌ ، فَلا تُكذِبَنَّكُم أنفُسُكُم . (2) .

1- .الخصال : ص 579 ح 1 عن مكحول .
2- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 75 عن أبى موسى الضرير البجلى عن أبى الحسن عليه السلام .

2 / 2 وارث علم پیامبر

8834.تهذیب الأحکام عن عبدِ اللّهِ بن سِنانٍ عن أبی عبامام علی علیه السلام : تبارک و تعالی خداوند مرا به آنچه اولیا و فرمانبردارانش را ممتاز کرده بود، ممتاز کرد و مرا وارث محمّد صلی الله علیه و آله قرار داد. پس هرکه را ناخوش آید، ناخوش آید و هرکه را خوش آید، خوش آید !8833.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از ابو اسحاق : عبد الرحمان بن خالد از قُثَم بن عبّاس پرسید : به چه دلیل ، علی علیه السلام از پیامبر خدا ارث بُرد؟

گفت : از آن جا که او در میان ما، نخستین کسی بود که به وی پیوست و بیشتر از همه ما با او بود (1) .2 / 2وارث علم پیامبر8830.لقمان علیه السلام (در اندرز به فرزند خود) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :قرآن، پیشوایی هدایتگر است و برای آن ، رهبری است که به سوی آن می خوانَد و با حکمت و پند نیکو، بدان دعوت می کند. و آن [رهبر]علی بن ابی طالب است و پس از من، او فرمانروا (ولیّ امر) و وارث علم و حکمت من و نهان و آشکار من و نیز وارث هر چیزی است که پیامبران پیش از من به ارث نهاده اند و من ارث برنده و به ارث نهنده ام . پس به شک نیفتید و تردید مکنید .

.

1- .حاکم نیشابوری پس از این حدیث ، حدیثی نقل کرده و در ذیل آن چنین گفته است : اسماعیل بن اسحاق قاضی درباره این حدیث می گوید : «وارث، یا به خویشاوندی و یا به سبب وابستگی، ارث می برد و اختلافی در میان علما نیست که با وجود عمو، پسرعمو ارث نمی برد. پس با این اجماع، روشن می شود که علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله علم را ارث برده است و نه کس دیگر» .

8829.امام هادى عليه السلام :كفايه الأثر عن عمّار :لَمّا حَضَرَت رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله الوَفاهُ دَعا بِعَلِىٍّ عليه السلام ، فَسارَّهُ طَويلاً ، ثُمَّ قالَ : يا عَلِىُّ ، أنتَ وَصِيّى ، ووارِثى ، قَد أعطاكَ اللّهُ عِلمى وفَهمى . (1)8828.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :وَاللّهِ إنّى لَأخوهُ[صلى الله عليه و آله] ووَلِيُّهُ ، وابنُ عَمِّهِ ، ووارِثُ عِلمِهِ ، فَمَن أحَقُّ بِهِ مِنّى ! (2)8830.لقمانُ عليه السلام (لِابنِهِ و هُو يَعِظُهُ) عنه عليه السلام :سَلونى عَن أسرارِ الغُيوبِ ؛ فَإِنّى وارِثُ عُلومِ الأَنبِياءِ وَالمُرسَلينَ . (3)8829.الإمامُ الهادىُّ عليه السلام :فضائل الصحابه لابن حنبل عن زيد بن أبى أوفى :دَخَلتُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَسجِدَهُ فَذَكَرَ قِصَّهَ مُؤاخاهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أصحابِهِ ، فَقالَ عَلِىٌّ يَعنى لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : لَقَد ذَهَبَت روحى وَانقَطَعَت ظَهرى حينَ رَأَيتُکَ فَعَلتَ بِأصحابِکَ ما فَعَلتَ ، غَيرى ، فَإِن كانَ هذا مِن سَخَطٍ عَلَىَّ فَلَکَ العُتبى وَالكَرامَهُ !

فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : وَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ ، ما أخَّرتُکَ إلّا لِنَفسى ؛ فَأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى ، وأنتَ أخى ، ووارِثى .

قالَ : وما أرِثُ مِنکَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : ما وَرَّثَ الأنبياءُ قَبلى . قالَ : وما وَرَّثَ الأَنبِياءُ قَبلَکَ ؟ قالَ : كِتابَ اللّهِ ، وسُنَّهَ نَبِيِّهِم ، وأنتَ مَعى فى قَصرٍ فِى الجَنَّهِ مَعَ فاطِمَهَ ابنَتى ، وأنتَ أخى ، ورَفيقى ، ثُمَّ تَلا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «إِخْوَ نًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ» (4) ؛ المُتَحابّونَ فِى اللّهِ يَنظُرُ بَعضُهُم إلى بَعضٍ . (5) .

1- .كفايه الأثر : ص 124 .
2- .المستدرک على الصحيحين:ج3ص136 ح4635 عن ابن عبّاس وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 3 وإرشاد القلوب : ص 366 .
3- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 213 ح 17 .
4- .الحجر : 47 .
5- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 638 ح 1085 و ص667 ح 1137 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 53 ح 8387 ، المناقب للخوارزمى : ص 152 ح 178 ، المعجم الكبير : ج 5 ص 221 ح 5146 ، تذكره الخواصّ : ص 23 عن عبد اللّه بن أبى أوفى وكلاهما نحوه ، كنز العمّال : ج 9 ص 167 ح

25554 و ص 170 ح 25555 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 316 ح 236 عن عبد اللّه بن أبى أوفى نحوه وراجع الرياض النضره : ج 3 ص 138 .

8828.عنه علیه السلام :کفایه الأثر به نقل از عمّار : چون لحظه وفات پیامبر خدا در رسید، علی علیه السلام را فرا خواند و پس از مدّتی دراز که با او به نجوا راز گفت ، فرمود : «ای علی ! تو وصی و وارث منی. خداوند ، علم و فهم مرا به تو عطا کرده است».8827.امام علی علیه السلام (در نامه ای به بصریان) امام علی علیه السلام :به خدا سوگند، من برادر، ولی، پسر عمو و وارث علم او [صلی الله علیه و آله] هستم. پس کیست از من به او سزاوارتر؟ !8826.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :از من ، اسرار پنهان را بپرسید که وارث علوم پیامبران و فرستادگانم.8825.امام علی علیه السلام :فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از زید بن ابی اَوْفی : بر پیامبر خدا در مسجدش وارد شدم. در میان اصحاب ، سخن از داستان عقد اخوت بستن پیامبر خدا بود که [در آن هنگام]علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : جان از پیکرم به در رفت و پشتم شکست، چون دیدم که میان همه اصحابت، برادری برقرار کردی و درباره من، چنین نکردی. پس اگر این کار از سرِ ناخشنودی از من است، از تو درخواست گذشت و بزرگواری دارم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت، تو را جز برای خود ، نگاه نداشته ام ؛ چرا که تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پس از من پیامبری نیست و تو برادر و وارث منی».

علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! چه چیز از تو به ارث می برم؟

فرمود : «آنچه پیامبران پیش از من به ارث نهاده اند».

گفت : پیامبرانِ پیش از تو، چه چیز به ارث نهاده اند؟

فرمود : «کتاب خدا و سنّت پیامبرشان را. و تو در کاخی در بهشت، با من و دخترم فاطمه خواهی بود و تو برادر و رفیق منی».

سپس پیامبر خدا تلاوت کرد : «برادرانه بر تخت ها روبه روی هم بنشینند» . دوستان خدایی به یکدیگر می نگرند. .

8824.امام على عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :وَرِثَ عَلِىٌّ عليه السلام عِلمَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ووَرِثَت فاطِمَهُ تَرَكَتَهُ . (1)8823.امام على عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ عَلِيّا وَرِثَ عِلمَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وفاطِمَهَ أحرَزَتِ الميراثَ . (2)راجع : ج 1 ص 200 (المؤازره على الدعوه) . ج 10 ص 478 (التعلّم فى مدرسه النبىّ) و ص 504 (المنزله العلميّه) .

.

1- .بصائر الدرجات : ص 294 ح 6 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 66 كلاهما عن زراره .
2- .بصائر الدرجات : ص 294 ح 7 عن حمّاد بن عيسى .

8821.امام على عليه السلام :امام باقر عليه السلام :على عليه السلام علم پيامبر خدا را به ارث بُرد و فاطمه، اموال او را.8820.امام على عليه السلام :امام صادق عليه السلام :على عليه السلام علم پيامبر خدا را به ارث برد و فاطمه، ميراث [مالى وى] را در اختيار گرفت .ر . ک : ج 1 ، ص 201 (يارى پيامبر در تبليغ) . ج 10 ، ص 479 (آموزش در مكتب پيامبر). ج 10 ، ص 505 (جايگاه علمى) .

.

الفصل الثالث : أحاديث الخلافه3 / 1أ لا تَستَخلِفُ ؟8823.عنه عليه السلام :المعجم الكبير عن عبد اللّه بن مسعود :إستَتبَعَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَيلَةَ الجِنِّ ، فَانطَلَقتُ مَعَهُ حَتّى بَلَغنا أعلى مَكَّةَ ، فَخَطَّ عَلَيَّ خِطَّةً وقالَ : لا تَبرَح . ثُمَّ انصاعَ (1) فى أجبالٍ ، فَرَأَيتُ الرِّجالَ يَتَحَدَّرونَ عَلَيهِ مِن رُؤوسِ الجِبالِ ، حَتّى حالوا بَينى وبَينَهُ ، فَاختَرَطتُ السَّيفَ وقُلتُ : لَأَضرِبَنَّ حَتّى آستَنقِذَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ ذَكَرتُ قَولَهُ : «لا تَبرَح حَتّى آتِيَکَ» قالَ : فَلَم أزَل كَذلِکَ حَتّى أمَّنَا الفَجرُ ، فَجاءَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وأنَا قائِمٌ ، فقَالَ : ما زِلتَ عَلى حالِکَ ؟ قُلتُ : لَو لَبِثتَ شَهرا ما بَرِحتُ حَتّى تَأتِيَنى . ثُمَّ أخبَرتُهُ بِما أرَدتُ أن أصنَعَ ، فَقالَ : لَو خَرَجتَ مَا التَقَيتُ أنَا ولا أنتَ إلى يَومِ القِيامَهِ !

ثُمَّ شَبَّکَ أصابِعَهُ فى أصابِعى ، فَقالَ : إنّى وُعِدتُ أن يُؤمِنَ بِىَ الجِنُّ وَالإِنسُ ؛ فَأَمَّا الإِنسُ فَقَد آمَنَت بى ، وأمَّا الجِنُّ فَقَد رَأَيتَ قالَ : وما أظُنُّ أجلى إلّا قَدِ اقتَرَبَ .

قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ لا تَستَخلِفُ أبا بَكرٍ ! فَأَعرَضَ عَنّى ، فَرَأَيتُ أنَّهُ لَم يُوافِقهُ . قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ لا تَستَخلِفُ عُمَرَ ! فَأَعرَضَ عَنّى ، فَرَأَيتُ أنَّهُ لَم يُوافِقُه . قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ لا تَستَخلِفُ عَلِيّا ! ! قالَ : ذاکَ ، وَالَّذى لا إلهَ غَيرُهُ لَو بايَعتُموهُ وأطَعتُموهُ أدخَلتُكُمُ الجَنَّهَ أكتَعينَ (2) . (3) .

1- .انصاع القوم : ذهبوا سِراعا (لسان العرب : ج 8 ص 214 «صوع») .
2- .أكتعين : تأكيد أجمعين (النهايه : ج 4 ص 149 «كتع») .
3- .المعجم الكبير : ج 10 ص 67 ح 9969 .

فصل سوم : احادیث خلافت

3 / 1 آیا جانشینی انتخاب نمی کنی؟

فصل سوم : احادیث خلافت3 / 1آیا جانشینی انتخاب نمی کنی؟ 8819.امام صادق علیه السلام :المعجم الکبیر به نقل از عبد اللّه بن مسعود : پیامبر خدا مرا در لیله الجِن (1) ، به دنبال خود برد. به همراه او رفتم تا به بالای مکّه رسیدیم. پس برایم خطّی کشید و فرمود : «از این جا جلوتر نیا». سپس به شتاب از کوه ها بالا رفت و دیدم که مردانی از قلّه کوه ها بر او فرود می آیند، تا آن جا که میان من و او حایل شدند. پس شمشیر از نیام برکشیدم و[با خود]گفتم : شمشیر می زنم تا پیامبر خدا را نجات دهم، که گفته اش یادم آمد : «حرکت مکن تا به نزدت بیایم».

در همین حال بودم تا آن که سپیده دمید و پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و من ایستاده بودم.فرمود: «پیوسته بدین حال بوده ای؟».

گفتم : اگر یک ماه هم می ماندی، حرکت نمی کردم تا بیایی. سپس آنچه را که می خواستم انجام دهم، برایش گفتم.

فرمود : «اگر حرکت می کردی، همدیگر را تا قیامت نمی دیدیم».

سپس انگشتانش را در میان انگشتانم کرد و فرمود : «به من وعده داده شده است که جن و اِنس، به من ایمان می آورند. انسان ها ایمان آورده اند و جنّیان را هم که دیدی».و فرمود: «گمان می کنم که مرگم نزدیک شده است».

گفتم : ای پیامبر خدا ! آیا ابو بکر را جانشین خود نمی کنی؟

از من رو گردانْد. فهمیدم که با او موافق نیست. گفتم : ای پیامبر خدا ! آیا عمر را جانشین خود نمی سازی؟

[باز] از من رو گردانْد و فهمیدم که با او هم موافق نیست.

گفتم : ای پیامبر خدا ! آیا علی را جانشین خود نمی کنی؟

فرمود : «همان است. سوگند به آن که جز او خدایی نیست، اگر با او بیعت کنید و از او فرمان بَرید، همه شما را به بهشت ، وارد می کنم».

.

1- .یکی از شب ها در ماه های پایانیِ عمر پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن شب ، نمایندگانی از جنّیان ، برای اسلام آوردن ، به حضور ایشان رسیدند . وقایع آن شب را در احادیث همین باب ، بخوانید. (م)

8818.امام على عليه السلام :المعجم الكبير عن عبد اللّه بن مسعود :كُنتُ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله لَيلَةَ وفدِ الجِنِّ ، فَتَنَفَّسَ ، فَقُلتُ : ما لَکَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ ! قالَ : نُعِيَت إلَىَّ نَفسى يَابنَ مَسعودٍ . قُلتُ : اِستَخلِف . قالَ : مَن ؟ قُلتُ : أبا بَكرٍ (1) قالَ : فَسَكَتَ . ثُمَّ مَضى ساعَةً، ثُمَّ تَنَفَّسَ ، فَقُلتُ : ما شَأنُکَ بِأبى أنتَ وأُمّى يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : نُعِيَت إلَىَّ نَفسى يَابنَ مَسعودٍ . قُلتُ : فَاستَخلِف . قالَ : مَن ؟ قُلتُ : عُمَرَ ! فَسَكَتَ . ثُمَّ مَضى ساعَةً ، ثُمَّ تَنَفَّسَ ، فَقُلتُ : ما شَأنُکَ ؟ قالَ : نُعِيَت إلَىَّ نَفسى يَا بنَ مَسعودٍ . قُلتُ : فَاستَخلِف . قالَ : مَن ؟ قُلتُ : عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ! ! قالَ : أما وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لَئِن أطاعوهُ لَيَدخُلُنَّ الجَنَّةَ أجمَعينَ أكتَعينَ . (2)8817.امام على عليه السلام :السنّه لابن أبى عاصم عن عبد اللّه بن مسعود :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ لَيلَةَ الجِنِّ : نُعِيَت إلَىَّ وَاللّهِ نَفسى . فَقُلتُ : يَقومُ بِالنّاسِ أبو بَكرٍ الصِّدّيقُ ! فَسَكَتَ . فَقُلتُ : يَقومُ بِالنّاسَ عُمَرُ ! فَسَكَتَ . فَقُلتُ :يَقومُ بِالنّاسِ عَلِىٌّ ! ! فَقالَ : لا يَفعَلونَ ، ولَو فَعَلوا دَخَلُوا الجَنَّةَ أجمَعينَ . (3) .

1- .فى المصدر :«أبوبكر» والتصويب من مجمع الزوائد : ج 5 ص 337 ح 8948 .

2- .المعجم الكبير : ج 10 ص 68 ح 9970 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 11 ص 317 ح 20646 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 421 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 273 ح 212 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 361 ؛ الأمالى للمفيد : ص 35 ح 2 ، الأمالى للطوسى : ص 307 ح 617 ، بشاره المصطفى : ص 203، مائه منقبه : ص 52 ح 10 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 279 ح 589 والخمسه الأخيره نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 63 وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 80 .

3- .السنّه لابن أبى عاصم : ص 549 ح 1183 ، المناقب للخوارزمى : ص 114 ح 124 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 267 ح 209 كلاهما نحوه .

8819.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :المعجم الکبیر به نقل از عبد اللّه بن مسعود : در شب «وفد الجن» (1) با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم. آه سردی کشید. گفتم : ای پیامبر خدا! چه شده است؟

فرمود : «خبرِ رفتنم آمده است، ای ابن مسعود!».

گفتم: جانشینی تعیین کن.

فرمود : «چه کسی را؟».

گفتم : ابو بکر را.

سکوت کرد. لختی گذشت و باز ، آه سردی کشید. گفتم : ای پیامبر خدا! در چه فکری هستی؟ پدر و مادرم به فدایت!

فرمود : «ای ابن مسعود! خبرِ رفتنم رسیده است».

گفتم : جانشینی تعیین کن.

فرمود : «چه کسی را؟».

گفتم : عمر را .

خاموش ماند.

سپس اندکی گذشت و بار دیگر ، آه سردی کشید. گفتم : چه شده است؟

فرمود: «مرگم نزدیک است، ای ابن مسعود!».

گفتم : جانشینی تعیین کن.

فرمود : «چه کسی را؟».

گفتم : علی بن ابی طالب را .

فرمود : «هان! سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر از او فرمان بَرند، همگی به تمامی به بهشت می روند».8818.عنه علیه السلام :السنّه ، ابن ابی عاصم به نقل از عبد اللّه بن مسعود : پیامبر صلی الله علیه و آله در لیله الجن فرمود : «به خدا سوگند، مرگم نزدیک است».

گفتم: ابوبکر صدّیق،سرپرستی مردم را به عهده می گیرد.

پس ساکت ماند.

گفتم : عمر ، سرپرستی مردم را به عهده می گیرد.

خاموش ماند.

گفتم : علی علیه السلام سرپرستی مردم را به عهده می گیرد .

فرمود : «نمی گذارند و اگر می گذاشتند، همه به بهشت می رفتند» . .

1- .یعنی «هیئت نماینده جنّیان».

3 / 2اِستِخلافُ الإمامِ بِأَمرِ اللّهِ8815.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ وَصِيّى ، أوصَيتُ إلَيکَ بِأمرِ رَبّى . وأنتَ خَليفَتى ، اِستَخلَفتُکَ بِأمرِ رَبّى . (1)8814.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا فاطِمَهُ ... إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالَى اطَّلَعَ إلَى الأَرضِ اطِّلاعَةً ، فَاختارَنى مِن خَلقِهِ ، فَجَعَلَنى نَبِيّا . ثُمَّ اطَّلَعَ إلَى الأَرضِ اطِّلاعَةً ثانِيَةً ، فَاختارَ مِنها زَوجَکِ ، وأَوحى إلَىَّ أن اُزَوِّجَکِ إيّاهُ ، واَتَّخِذَهُ وَلِيّاً ووَزيرا ، وأَن أجعَلَهُ خَليفَتى فى اُمَّتى ؛ فَأَبوکِ خَيرُ أنبياءِ اللّهِ ورُسُلِهِ ، وبَعلُکِ خَيرُ الأَوصِياءِ . (2)8813.امام رضا عليه السلام (در پاسخ به اين پرسش كه فرومايه كيست) عنه صلى الله عليه و آله :لَمّا اُسرِىَ بى إلَى السَّماءِ ، ثُمَّ مِنَ السَّماءِ إلَى السَّماءِ إلى سِدرَهِ المُنتَهى ، وَقَفتُ بَينَ يَدَى رَبّى عَزَّوجَلَّ ، فَقالَ لى : يا مُحَمَّدُ ! قُلتُ : لَبَّيکَ وسَعدَيکَ . قالَ : قَد بَلَوتَ خَلقى ، فَأَيُّهُم رَأَيتَ أطوَعَ لَکَ ؟ قالَ : قُلتُ : رَبّى عَلِيّا . قالَ : صَدَقتَ يا مُحَمَّدُ . فَهَل اتَّخَذتَ لِنَفسِکَ خَليفَةً يُؤَدّى عَنکَ ، يُعَلِّمُ عِبادى مِن كِتابى ما لا يَعلَمونَ ؟ قالَ : قُلتُ : يا رَبِّ اختَر لى ، فَإِنَّ خِيَرَتَکَ خِيَرَتى . قالَ : اِختَرتُ لَکَ عَلِيّا ، فَاتَّخِذهُ خَليفَةً ووَصِيّا . (3)8812.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به سؤال از فرومايه) الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ اسمُهُ ... شَدَّ بى أزرَ (4) رَسولِهِ ، وأكرَمَنى بِنَصرِهِ ، وشَرَّفَنى بِعِلمِهِ ، وحَبانى بِأحكامِهِ ، وَاختَصَّنى بِوَصِيَّتِهِ ، وَاصطَفانى بِخِلافَتِهِ فى اُمَّتِهِ ، فَقالَ صلى الله عليه و آله وقد حَشَدَهُ المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ وَانغَصَّت بِهِمُ المَحافِلُ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ عَلِيّا مِنّى كَهارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى .

فَعَقَلَ المُؤمِنونَ عَنِ اللّهِ نُطقَ الرَّسولِ ، إذ عَرَفونى أنّى لَستُ بِأَخيهِ لِأَبيهِ واُمِّهِ كَما كانَ هارونُ أخا موسى لِأَبيهِ واُمِّهِ ، ولا كُنتُ نَبِيّا فَاقتَضى (5) نُبُوَّةً ، ولكِن كانَ ذلِکَ مِنهُ استِخلافا لى ، كَمَا اِستَخلَفَ موسى هارونَ عليهما السلام حَيثُ يَقولُ : «اخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (6) . (7) .

1- .كتاب من لا يحضره الفقيه: ج4 ص179 ح5405 عن ابن عبّاس.
2- .كمال الدين : ص 263 ح 10 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 565 ح 1 ، إرشاد القلوب : ص 419 كلّها عن سلمان الفارسى وراجع كفايه الأثر : ص 10 .
3- .المناقب للخوارزمى : ص 303 ح 299 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 268 ح 210 ؛ الأمالى للطوسى : ص 343 ح 705 كلّها عن غالب الجهنى

عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام ، إرشاد القلوب : ص 237 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 410 ح 326 عن سلام الجعفى عن محمّد بن علىّ نحوه .
4- .آزَره : أعانه ، وقوله تعالى : «اشْدُدْ بِهِ أَزْرِى» (طه:31) : أى قوِّ به ظهرى (مجمع البحرين : ج 1 ص 42 «أزر») .
5- .فاقتضى : على صيغه المتكلّم ، أو الغائب ؛ أى فاقتضى كلام النبىّ صلى الله عليه و آله نبوّه (مرآه العقول : ج 25 ص 60) .
6- .الأعراف : 142 .
7- .الكافى : ج 8 ص 26 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام . راجع : ص 36 (أحاديث المنزله) .

3 / 2 جانشینی علی به فرمان خداوند

3 / 2جانشینی علی به فرمان خداوند8815.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو وصیّ منی که به فرمان پروردگارم تو را وصی نمودم . و تو جانشین منی که تو را به فرمان پروردگارم جانشین خود کردم.8814.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای فاطمه! ... خدای تبارک و تعالی به زمین نظر کرد و از میان آفریدگانش مرا برگزید و پیامبرم قرار داد . سپس دوباره نظر کرد و همسرت را برگزید و به من وحی کرد تا تو را به ازدواج او در آورم و او را ولی و وزیر [خود] گیرم و جانشین خویش در میان امّتم قرار دهم. پس پدرت بهترین پیامبران و فرستادگان خداست و همسرت بهترین اوصیا.8813.الإمامُ الرِّضا علیه السلام (لَمّا سُئلَ عنِ السَّفِلَهِ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چون به آسمان برده شدم و مرا از آسمانی به آسمان [دیگر]، به سوی سدره المنتهی بردند و در پیشگاه پروردگار عز و جل ایستادم، به من فرمود : «ای محمّد!».

گفتم : بله، بله!

فرمود : «آفریدگانم را آزموده ای. کدام یک از تو فرمانبردارترند؟».

گفتم : پروردگارا! علی.

فرمود : «ای محمّد! راست گفتی. آیا برای خود جانشینی برگزیده ای که از جانب تو ادا کند و به بندگان من، چیزهایی را که نمی دانند، از کتابم بیاموزد؟».

گفتم : پروردگارا! تو برای من اختیار کن؛ زیرا که برگزیده تو ، [همان] برگزیده من است.

فرمود : «علی را برایت برگزیدم. او را جانشین و وصیّ خود بگیر».8812.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عنِ السَّفِلَهِ) امام علی علیه السلام :خداوند که نامش مبارک باد! ... پیامبرش را با من پشتیبانی کرد و مرا به یاری دادن او گرامی داشت و با دانش او شرافت داد و

احکام [دین]او را به من بخشید و تنها مرا به وصایت او ویژه ساخت و برای جانشینی در امّتش برگزید.

پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلسی انبوه از مهاجر و انصار فرمود : «ای مردم ! علی برای من، به منزله هارون برای موسی است، جز آن که پیامبری پس از من نیست».

پس مؤمنان به یاری خداوند، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را دریافتند ؛ زیرا می دانستند که من، نه برادر نَسَبی اویم آن گونه که هارون برادر موسی بود و نه پیامبر بودم که نبوّتم اقتضای آن کند ؛ بلکه آنچه از سوی او صادر شد جانشین کردن من بود، همان گونه که موسی، هارون را جانشین خود کرد، آن جا که می گوید : «جانشین من در میان قومم باش و اصلاح کن و از راه مفسدان ، پیروی مکن» (1) .

.

1- .ر . ک : ص 37 (احادیث منزلت) .

8811.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :كُنتُ أنَا وعَلِىٌّ نورا بَينَ يَدَىِ اللّهِ عزّوجلّ ، يُسَبِّحُ اللّهَ ذلِکَ النّورُ ويُقَدِّسُهُ قَبلَ أن يُخلَقَ آدَمُ بَألفِ عامٍ ، فَلَمّا خَلَقَ اللّهُ آدَمَ رَكَّبَ ذلِکَ النّورَ فى صُلبِهِ ، فَلَم يَزَل فى شَىءٍ واحِدٍ حَتَّى افتَرَقنا فى صُلبِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَفِىَّ النُّبُوَّهُ ، وفى عَلِىٍّ الخِلافَهُ . (1)8810.امام باقر عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :خُلِقتُ أنَا وعَلِىٌّ مِن نورٍ واحِدٍ قَبلَ أن يَخلُقَ اللّهُ آدَمَ بِأربَعَهِ آلافِ عامٍ ، فَلَمّا خَلَقَ اللّهُ آدَمَ رَكَّبَ ذلِکَ النّورَ فى صُلبِهِ ، فَلَم يَزَل فى شَىءٍ واحِدٍ حَتَّى افتَرَقا فى صُلبِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَفِىَّ النُّبُوَّهُ ، وفى عَلِىٍّ الخِلافَهُ . (2)8809.امام علي عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ خَليفَهُ اللّهِ وخَليفَتى ، وحُجَّهُ اللّهِ وحُجَّتى . (3) .

1- .المناقب لابن المغازلي : ص 88 ح 130 ؛ العمده : ص 89 ح107 كلاهما عن سلمان ، بحار الأنوار : ج38 ص147 ح114 .
2- .الفردوس : ج 2 ص 191 ح 2952 عن سلمان .
3- .الأمالى للصدوق : ص 271 ح 299 ، بشاره المصطفى : ص 31 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 كلّها عن محمّد بن الفرات عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام ، مائه منقبه : ص 58 ح 14 .

8808.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی، نوری در پیشگاه خداوند عز و جل بودیم. این نور، هزار سال پیش از خلقت آدم علیه السلام ، خداوند را تنزیه و تقدیس می کرد و به گاه آفرینش آدم علیه السلام ، خداوند ، آن را در پشت او قرار داد. پیوسته در یک جا بود تا در پشت عبد المطّلب از هم جدا شدیم . پس در وجود من، نبوّت و در وجود علی، خلافت قرار گرفت.8807.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی، چهار هزار سال پیش از خلقت آدم ، از یک نور آفریده شدیم و چون خدا ، آدم را آفرید، آن نور را در پشت او قرار داد و پیوسته در یک جا با هم بودیم تا در پشت عبد المطّلب از هم جدا شدیم. در من نبوّت و در علی خلافت قرار گرفت.8810.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، خلیفه خدا و خلیفه من و حجّت خدا و حجّت من است. .

8809.عنه علیه السلام :الإمام الجواد علیه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی اللهِ علیهِ و آله عَقَدَ عَلَیهِم لِعَلِیٍّ بِالخِلافَهِ فِی عَشَرَهِ مَواطِنَ . ثُمَّ أنزَلَ اللّهُ : «یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ» (1) الَّتی عُقِدَت عَلَیکُم لِأَمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام . (2)3 / 3خَلیفَهُ النَّبِیِّ بَعدَهُ8806.امام صادق علیه السلام (آنگاه که ایشان در منزلِ (تفریحگاه) برادر خود عب) تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :سَتَکونُ فِتنَهٌ ، فَمَن أدرَکَها مِنکُم فَعَلَیهِ بِخَصلَتَینِ : کِتابِ اللّهِ ، وعَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ؛ فَإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ وهُوَ آخِذٌ بِیَدِ عَلِیٍّ : هذا أوَّلُ مَن آمَنَ بی ، وأوَّلُ مَن یُصافِحُنی ، وهُوَ فاروقُ هذِهِ الاُمَّهِ ، یُفَرِّقُ بَینَ الحَقِّ وَالباطِلِ ، وهُوَ یَعسوبُ المُؤمِنینَ وَالمالُ یَعسوبُ الظَّلَمَهِ ، وهُوَ الصِّدّیقُ الأکبَرُ ، وهُوَ بابِی الَّذی اُوتی مِنهُ ، وهُوَ خَلیفَتی مِن بَعدی . (3)8805.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به محمّد به مسلم که حکم مردی را پرسید ک) رسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ الإِمامُ وَالخَلیفَهُ مِن بَعدی . (4)8804.امام علی علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله فی عَلِیٍّ علیه السلام : هذا وَصِیّی،وخَلیفَتی مِن بَعدی. (5)8803.امام صادق علیه السلام :فاطمه علیها السلام بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله :کانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ لِعَلیٍّ علیه السلام : یا عَلِیُّ ، أنتَ الإِمامُ وَالخَلیفَهُ بَعدی ، وأنتَ أولی بِالمُؤمِنینَ مِن أنفُسِهِم . (6) .

1- .المائده : 1 .
2- .تفسیر القمّی : ج 1 ص 160 ، تأویل الآیات الظاهره : ج 1 ص 144 ح 1 کلاهما عن ابن أبی عمیر ، بحار الأنوار : ج 36 ص 92 ح 20 عن ابن عمر .
3- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 42 ح 8371 و ص43 ح 8373 ؛ معانی الأخبار : ص 402 ح 64 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 266 ح 572 .
4- .کفایه الأثر : ص 157 عن محمّد ابن الحنفیّه عن الإمام علیّ علیه السلام و ص 100 عن زید بن أرقم و ص 132 عن عمران بن حصین و ص 217 عن علقمه بن قیس عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، بحار الأنوار : ج 26 ص 349 ح 23 نقلاً عن المحتضر للحسن بن سلیمان .
5- .الفضائل لابن شاذان : ص 105 عن عمر ، کفایه الأثر : ص 13 عن ابن عبّاس وفیه «إنّ وصیّی والخلیفه من بعدی علیّ بن أبی طالب» ، شرح

الأخبار : ج 1 ص 113 ح 35 عن بصيره بن مريم نحوه ، بحار الأنوار : ج 40 ص 122 ح 11 نقلاً عن كتاب الروضه .
6- .كفايه الأثر : ص 195 عن سهل بن سعد الأنصارى ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 147 عن سهل بن سعيد الأنصارى .

3 / 3 جانشین پیامبر ، پس از او

8806.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا دَخَلَ علَیهِ عمرُو بنُ حُرَیثٍ و هُو فی) امام جواد علیه السلام :پیامبر خدا با آنان (مسلمانان) در ده جا، برای خلافت علی علیه السلام پیمان بست. سپس خدا نازل کرد : «ای مؤمنان! به پیمان ها وفا کنید» ؛ پیمان هایی که با شما درباره امیرمؤمنان بسته شد.3 / 3جانشین پیامبر ، پس از او8803.عنه علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : به زودی فتنه ای بر پا می شود. پس هر که آن را دریافت، به دو چیز بچسبد : کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام ؛ چرا که شنیدم پیامبر خدا، در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، فرمود : «این ، نخستین کسی است که به من ایمان آورد و دست در دست من نهاد. او فاروق این امّت است که حقّ و باطل را جدا می سازد. او سَرور مؤمنان است و مال، سرور ظالمان. او صدّیق اکبر و دریچه ارتباط با من و جانشین من پس از من است».8802.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو امام و خلیفه پس از من هستی.8801.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : او، وصیّ من و خلیفه پس از من است.8800.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره جوانمردی در سفر) فاطمه علیها السلام :پیامبر خدا به علی می فرمود : «ای علی! تو امام و خلیفه پس از من هستی و به مؤمنان، از خودشان سزاوارتری».

.

8799.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به شهاب بن عبد ربّه درباره بخشش به براد) عنها علیها السلام :أشهِدُ اللّهَ تَعالی لَقَد سَمِعتُهُ[صلی الله علیه و آله] یَقولُ : عَلِیٌّ خَیرُ مَن أخَلُفُهُ فیکُم ، وهُوَ الإِمامُ وَالخَلیفَهُ بَعدی . (1)8802.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :أیُّهَا النّاسُ ! إنَّ عَلِیّا إمامُکُم مِن بَعدی ، وخَلیفَتی عَلَیکُم . (2)8801.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :أنَا ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ... وأنَا وَصِیُّهُ ، وخَلیفَتُهُ مِن بَعدِهِ . (3)8800.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (فی مُرُوَّهِ السَّفَرِ) السنّه لابن أبی عاصم عن ابن عبّاس :خَرَجَ النّاسُ فی غَزوَهِ تَبوکَ ، فَقالَ عَلِیٌّ : أخرُجُ مَعَکَ ؟ قالَ : لا . قالَ : فَبَکی . قالَ : أفَلا تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلّا أنَّکَ لَستَ بِنَبِیٍّ ! ! وأنتَ خَلیفَتی فی کُلِّ مُؤمِنٍ مِن بَعدی . (4)8799.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سَألَهُ شِهابُ بنُ عبدِ رَبِّهِ عنِ التَّ) تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :خَرَجَ[صلی الله علیه و آله] بِالنّاسِ فی غَزوَهِ تَبوکَ ، فَقالَ عَلِیٌّ : أخرُجُ مَعَکَ ؟ فَقالَ : لا . قالَ : فَبَکی . فَقالَ : أ ما تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلّا أنَّکَ لَستَ بِنَبِیٍّ ! ! (5) قالَ : نَعَم . قالَ : وإنَّکَ خَلیفَتی فی کُلِّ مُؤمِنٍ . (6) .

1- .کفایه الأثر : ص 199 عن محمود بن لبید و ص 20 عن ابن عبّاس و ص 117 عن أبی أیّوب خالد بن یزید الأنصاری و ص 173 عن یزید السمّان عن الإمام الحسین علیه السلام وفیها ذیله .
2- .معانی الأخبار : ص 372 ح 1 عن ابن عبّاس ، کمال الدین : ص 261 ح 8 عن علیّ بن الحسن السائح عن الإمام العسکری عن أبیه عن جدّه علیهم السلام وفیه «یا بن مسعود» بدل «أیّها الناس» .
3- .شرح الأخبار : ج 1 ص 121 ح 47 عن أبی رافع .
4- .السنّه لابن أبی عاصم : ص 589 ح 1351 .
5- .فی الطبعه المعتمده : «نبیّ» وهو تصحیف ، والتصحیح من تاریخ دمشق «ترجمه الإمام علی علیه السلام » تحقیق محمّدباقر المحمودی (ج 1 ص 185 ح 249) .
6- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 98 ح 8441 وص 100 ح 8448 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 300 ح 618 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 178 کلّها نحوه .

8798.امام علی علیه السلام :فاطمه علیها السلام :خدای متعال را گواه می گیرم که شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «علی، بهترین کسی است که در میان شما به جانشینی خود قرارش می دهم و او امام و خلیفه پس از من است».8798.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم ! همانا علی، امام شما پس از من و خلیفه من بر شماست.8797.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :منم پسر عموی پیامبر خدا... و منم وصیّ او و جانشین او پس از او.8796.امام علی علیه السلام :السنّه ، ابن ابی عاصم به نقل از ابن عبّاس : مردم برای نبرد تبوک ، حرکت کردند. علی علیه السلام [به پیامبر صلی الله علیه و آله] گفت: با تو بیایم؟

فرمود: «نه».

علی علیه السلام گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی باشی، جز آن که تو پیامبر نیستی؟ تو پس از من، جانشینم در میان همه مؤمنانی».8795.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم برای نبرد تبوک حرکت کرد. علی علیه السلام [به پیامبر صلی الله علیه و آله] گفت : با تو بیایم؟

فرمود : «نه».

علی علیه السلام گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی باشی، جز آن که پیامبر نیستی؟».

گفت : چرا.

فرمود : «تو جانشین من در میان همه مؤمنانی». .

8794.بحار الأنوار به نقل از مُفَضَّل بن عمر :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ خَليفَتى عَلى اُمَّتى مِن بَعدى . (1)8797.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ اللّهَ أمَرَني أن أنصِبَ لَكُم إماما ؛ يَكونُ وَصِيّى فيكُم ، وخَليفَتى فى أهلِ بَيتى ، وفى اُمَّتى مِن بَعدى ... .

يا أيُّهَا النّاسُ ! إنّى قَد أعلَمتُكُم مَفزَعَكُم بَعدى وإمامَكُم ووَلِيَّكُم وهادِيَكُم بَعدى ؛ وهُوَ عَلِىُ بنُ أبى طالِبٍ . (2)8796.الإمامُ عليٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليهِ و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّ عَلِيّا خَليفَةُ اللّهِ ، وخَليفَتى عَلَيكُم بَعدى ، وإنَّهُ لَأَميرُ المُؤمِنينَ ، وخَيرُ الوَصِيّينَ. (3)8795.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله فى حِجَّهِ الوَداعِ : عَلِىٌّ يَعسوبُ المُؤمِنينَ ، وَالمالُ يَعسوبُ الظّالِمينَ . عَلِىٌّ أخى ، ومَولَى المُؤمِنينَ مِن بَعدى ، وهُوَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّ اللّهَ تَعالى خَتَمَ النُّبُوَّهَ بى ؛ فَلا نَبِىَّ بَعدى ، وهُوَ الخَليفَهُ فِى الأَهلِ وَالمُؤمِنينَ بَعدى . (4)8794.بحار الأنوار عن المُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ :عنه صلى الله عليه و آله يَومَ الغَديرِ : مَعاشِرَ النُاسِ ! هذا عَلِىٌّ أخى ، ووَصِيّى ، وواعى عِلمى ، وخَليفَتى عَلَى اُمَّتى . (5)8793.امام صادق عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ وَصِيّى ، ووارِثى ، وخَليفَتى فِى الأَهلِ وَالمالِ وَالمُسلِمينَ فى كُلِّ غَيبَهٍ . (6) .

1- .الغيبه للطوسى : ص 150 ح 111 عن الحسن بن علىّ عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، شرح الأخبار : ج 1 ص 135 ح 65 و ج 2 ص 300 ح 618 عن عبد اللّه بن عبّاس وفيه «كلّ مؤمن» بدل «اُمّتى» .
2- .الغيبه للنعمانى : ص 71 ح 8 ، كمال الدين : ص 277 ح 25 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 760 ح 25 كلّها عن سليم بن قيس .
3- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 13 ح 30 عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
4- .الأمالى للطوسى : ص 521 ح 1147 عن المجاشعى عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام زين العابدين عليهم السلام ، كشف الغمّه : ج 2 ص 35 كلاهما عن عمر وسلمه ابنى اُمّ سلمه ربيبى رسول اللّه صلى الله عليه و آله .

5- .الاحتجاج : ج 1 ص 147 ح 32 عن علقمه عن الإمام الباقر عليه السلام وراجع كمال الدين : ص 279 ح 25 والغيبه للنعمانى : ص 70 ح8 و ص83 ح12 وتفسير القمّى : ج2 ص109 و ج1 ص293 .
6- .الخصال : ص 430 ح 9 عن بكر بن محمّد الأزدى عن بعض أصحابنا عن الإمام الصادق عن الإمام علىّ عليهما السلام .

8792.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو پس از من، خلیفه ام بر امّتم (1) هستی.8791.مکارم الأخلاق:پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردمان! خداوند به من فرمان داد که امامی برایتان منصوب کنم تا وصیّ من در میان شما باشد و پس از من، جانشینم در میان خاندان و امّتم شود... . ای مردم! من پناهگاه شما پس از خود و امام و ولیّ تان را به شما معرّفی می کنم . او علی بن ابی طالب است.8793.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردمان! همانا علی، خلیفه خدا و خلیفه من بر شما پس از من است و او امیر مؤمنان و بهترینِ اوصیاست.8792.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجّه الوداع : علی ، سرور مؤمنان است و ثروت، سرور ظالمان. علی ، برادر من و مولای مؤمنان پس از من است. او برای من، به منزله هارون برای موسی است، جز آن که خدای متعال، نبوّت را با من خاتمه داد و پیامبر دیگری پس از من نیست. او پس از من ، جانشین من در میان خاندانم و مؤمنان است.8791.مکارم الأخلاق :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر : ای مردمان! این علی برادر، وصی، دربرگیرنده علم من و خلیفه من بر امّتم است.8790.المصنف لعبد الرزاق به نقل از أبو قلابه :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو وصی و وارث منی و در غیاب من، جانشینم در میان خاندان و دارایی[ام] و مسلمانان هستی . .

1- .در نقلی آمده است : «بر هر مؤمن».

8789.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام :وَاللّهِ لَقَد خَلَّفَنی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی اُمَّتِهِ ، فَأَنَا حُجَّهُ اللّهِ عَلَیهِم بَعدَ نَبِیِّهِ . (1)3 / 4خَلیفَهُ النَّبِیِّ فی حَیاتِهِ وبَعدَ مَوتِهِ8786.لقمان علیه السلام (در اندرز به فرزندش) رسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ وَصِیّی ، وخَلیفَتی عَلی أهلی واُمَّتی ، فی حَیاتی وبَعدَ مَوتی . (2)8790.المُصنَّفُ لعبدِ الرَّزّاقِ عن أبی قلابه :عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ خَلیفَتی عَلی اُمَّتی فی حَیاتی وبَعدَ مَوتی ، وأنتَ مِنّی کَشَیثٍ مِن آدَمَ ، وکَسامٍ مِن نوحٍ ، وکَإسماعیلَ مِن إبراهیمَ ، وکَیوشَعَ مِن موسی ، وکَشَمعونَ مِن عیسی . (3)8789.عنه صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ وَصِیّی ، وأبو وُلدی ، وزَوجُ ابنَتی ، وخَلیفَتی عَلی اُمَّتی فی حَیاتی وبَعدَ مَوتی ؛ أمرُکَ أمری ، ونَهیُکَ نَهیی . اُقسِمُ بِالَّذی بَعَثَنی بِالنُّبُوَّهِ وجَعَلَنی خَیرَ البَرِیَّهِ أنَّکَ لَحُجَّهُ اللّهِ عَلی خَلقِهِ ، وأمینُهُ عَلی سِرِّهِ ، وخَلیفَتُهُ عَلی عِبادِهِ . (4)8788.عنه صلی الله علیه و آله :الأمالی للصدوق عن ابن عبّاس :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أنَا أکثَرُ النَّبِیّینَ تَبَعا یَومَ القِیامَهِ ، ولی حَوضٌ عَرضُهُ ما بَینَ بُصری (5) وصَنعاءَ (6) ، فیهِ مِنَ الأَباریقِ عَدَدُ نُجومِ السَّماءِ ، وخَلیفَتی عَلَی الحَوضِ یَومَئِذٍ خَلیفَتی فِی الدُّنیا . فَقیلَ : ومَن ذاکَ یا رَسولَ اللّهِ ؟ ! قالَ : إمامُ المُسلِمینَ ، وأمیرُ المُؤمِنینَ ، ومَولاهُم بَعدی ؛ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (7) .

1- .مائه منقبه : ص 82 ح 32 عن المسیّب بن نجیه .
2- .الخصال : ص 652 ح 53 ، الأمالی للصدوق : ص 754 ح 1015 کلاهما عن سلیمان بن مهران عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلامو ص175 ح 178 ، الفضائل لابن شاذان : ص 8 ، بشاره المصطفی : ص 198 والثلاثه الأخیره عن ابن عبّاس و ص 23 عن جابر بن عبد اللّه ، کمال الدین : ص 260 ح 6 عن الحسین بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام والأخیران نحوه .
3- .الأمالی للصدوق : ص 450 ح 609 ، بشاره المصطفی : ص 58 کلاهما عن عبد اللّه بن عبّاس .
4- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 1 ص 297 ح 53 ، فضائل الأشهر الثلاثه : ص 79 ح 61 ، الأمالی للصدوق : ص 155 ح 149 کلّها عن الحسن بن علیّ بن فضّال عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام .

5- .بُصرى : مدينه تبعد عن دمشق تسعين كيلو مترا من الجنوب الشرقى . وكان لها أهمّيه عظمى أيّام الروم . فتحت على يد خالد بن الوليد فى السنه (13 ه) (معجم البلدان : ج 1 ص 441) .
6- .صنعاء : عاصمه اليمن، وتقع جنوب الحجاز، وشمال مدينه عدن . وكانت من أهمّ مدن اليمن والحجاز آنذاک .
7- .الأمالى للصدوق : ص 374 ح 471 ، بشاره المصطفى : ص 34 . راجع : ج 8 ص 196 (صاحب حوضى) .

3 / 4 جانشین پیامبر در حیات و پس از وفات او

8787.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :به خدا سوگند که پیامبر خدا مرا جانشین خود در میان امّتش کرد. پس حجّت خدا بر آنان پس از پیامبرش منم.3 / 4جانشین پیامبر در حیات و پس از وفات او8784.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو وصیّ و جانشین من بر خاندان و امّتم، در حیات و پس از وفاتم هستی.8783.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! در حیات و پس از وفاتم، تو جانشین من بر امّتم هستی. تو برای من، مانند شیث برای آدم و سام برای نوح علیه السلام و اسماعیل برای ابراهیم و یوشع برای موسی و شمعون برای عیسی هستی.8782.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو وصیّ من، پدر فرزندانم، همسر دخترم و خلیفه من بر امّتم در حیات و پس از وفاتم هستی. فرمان تو فرمان من و نهی تو نهی من است. سوگند به آن که مرا به پیامبری برانگیخت و مرا بهترین آفریدگان قرار داد، تو حجّت خدا بر خلق او و رازنگهدار و خلیفه او بر بندگانش هستی.8781.امام علی علیه السلام :الأمالی ، صدوق به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا فرمود : «روز قیامت، من در میان پیامبران، بیشترین پیروان را دارم . مرا حوضی است که عرض آن به اندازه فاصله بُصری (1) تا صَنعاست (2) . در آن جام هایی است به عدد ستارگان آسمان و جانشینم بر حوض در آن روز، [همان] جانشینم در دنیاست».

گفته شد : ای پیامبر خدا! او چه کسی است؟

فرمود : «امام مسلمانان، امیر مؤمنان و مولای آنها پس از من، علی بن ابی طالب». (3)

.

1- .بُصری، شهری در نود کیلومتری جنوب شرقی دمشق است و به روزگار قدرت رومیان، اهمّیت بسیار داشته است . این شهر ، در سال سیزدهم هجری به دست خالد بن ولید ، فتح شد (معجم البلدان : ج 1 ص 441) .

2- .صنعا، پایتخت یمن، در جنوب حجاز و شمال عَدَن واقع است و در آن زمان، از مهم ترین شهرهای یمن و حجاز بوده است.
3- .ر . ک : ج 8 ص 197 (صاحب حوض من «کوثر») .

8785.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : هذا خَيرُ أهلى ، وأقرَبُ الخَلقِ مِنّى ، لَحمُهُ مِن لَحمى ، ودَمُهُ مِن دَمى ، وروحُهُ مِن روحى ، وهُوَ الوَزيرُ مِنّى فى حَياتى ، وَالخَليفَهُ بَعدَ وَفاتى ؛ كَما كانَ هارونُ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى .

8784.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الفتوح فى خَبرِ دُخولِ عائِشَهَ عَلى اُمِّ سَلَمَهَ قَبلَ حَربِ الجَمَلِ ؛ تَدعوها لِلمَسيرِ إلَى البَصرَهِ : ثُمَّ جَعَلَت اُمُّ سَلَمَهَ تُذَكِّرُ عائِشَهَ فَضائِلَ عَلِىٍّ عليه السلام ، وعَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ عَلَى البابِ يَسمَعُ ذلِكَ كُلَّهُ ، فَصاحَ بِاُمِّ سَلَمَهَ وقالَ : يا بِنتِ أبى اُمَيَّهَ ! إنَّنا قَد عَرَفنا عَداوَتِكِ لِالِ الزُّبَيرِ !

فَقالَت اُمُّ سَلَمَهَ : وَاللّهِ لَتورِدَنَّها ، ثُمَّ لا تُصدِرَنَّها أنتَ ولا أبوكَ ! أ تَطمَعُ أن يَرضَى المُهاجِرونَ وَالأنصارُ بِأبيكَ الزُّبَيرِ وصاحِبِهِ طَلحَهَ ، وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ حَىٌّ ، وهُوَ وَلِىُّ كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ ! !

فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ : ما سَمِعنا هذا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ساعَهً قَطُّ !

فَقالَت اُمُّ سَلَمَهَ : إن لَم تَكُن أنتَ سَمِعتَهُ فَقَد سَمِعَتهُ خالَتُكَ عائِشَهُ ، وها هِىَ فَاسأَلها ! فَقَد سَمِعَتهُ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «عَلِىٌّ خَليفَتى عَلَيكُم فى حَياتى ومَماتى ؛ فَمَن عَصاهُ فَقَد عَصانى » أ تَشهَدينَ يا عائِشَهُ بِهذا ، أم لا ؟

فَقالَت عائِشَهُ : اللّهُمَّ نَعَم .

قالَت اُمُّ سَلَمَهَ : فَاتَّقِى اللّهَ يا عائِشَهُ فى نَفسِكِ ، وَاحذَرى ما حَذَّرَكِ اللّهُ ورَسولُهُ صلى الله عليه و آله ، ولا تَكونى صاحِبَهَ كِلابِ الحَوأبِ ، ولا يَغُرَّنَّكِ الزُّبَيرُ وطَلحَهُ ؛ فَإنَّهُما لا يُغنِيانِ عَنكِ من اللّه شيئا ! (2) .

1- .التوحيد : ص 311 ح 2 ، قصص الأنبياء : ص 284 ح 348 كلاهما عن جعفر الأزهرى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 492 ح 5 نحوه وراجع الثاقب فى المناقب : ص 67 ح 48 .
2- .الفتوح : ج 2 ص 454 . راجع : ج 4 ص 584 (استرجاع عائشه لمّا وصلت إلى ماء الحوأب) .

8783.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : این، بهترینِ خاندانم و نزدیک ترینِ مردم به من است. گوشتش از گوشت من، خونش از خون من و جانش از جان من است. او وزیر من در حیاتم و جانشین من پس از وفاتم است، همان گونه که هارون برای موسی علیه السلام بود، جز آن که پس از من پیامبری نیست.8782.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الفتوح در خبر رفتن عایشه به نزد اُمّ سلمه پیش از جنگ جمل به منظور کشاندن او به سوی بصره : سپس امّ سلمه به یادآوری فضیلت های علی علیه السلام برای عایشه پرداخت و عبد اللّه بن زبیر که جلوی در ایستاده بود، همه آن را شنید. پس بر امّ سلمه فریاد زد و گفت : ای دختر ابو اُمیّه! ما دشمنی ات را با خاندان زبیر دانستیم.

امّ سلمه گفت : به خدا سوگند، عایشه را وارد [غائله]می کنید و نه تو و نه پدرت ، او را [از آن]بیرون نمی آورید. آیا طمع داری که مهاجرین و انصار به [خلافت] پدرت زبیر و همفکرش طلحه راضی شوند، در حالی که علی بن ابی طالب زنده است؟ همو ولیّ هر مرد و زن با ایمان است؟

عبد اللّه بن زبیر گفت : ما هرگز این را از پیامبر خدا نشنیدیم!

امّ سلمه گفت : اگر تو آن را نشنیده ای، خاله ات عایشه شنیده است و او همین جاست. از او بپرس! او شنیده است که پیامبر خدا می فرمود : «علی، جانشین من بر شما در حیات و مماتم است. پس هر که از او نافرمانی کند ، مرا نافرمانی کرده است». ای عایشه! آیا بر این، شهادت می دهی؟

عایشه گفت : به خدا، آری.

امّ سلمه گفت : پس ای عایشه! از خدا پروا کن و از آنچه خدا و پیامبرش بر حذرت داشته اند ، برحذر باش و زنی مباش که سگان [آبگاه] «حَوأب» بر او پارس می کنند . زبیر و طلحه فریبت ندهند که آن دو به هیچ روی، تو را از خدا بی نیاز نمی کنند. (1) .

1- .ر . ک : ج 4 ص 585 (استرجاع عایشه به هنگام رسیدن به آبگاه حَوأب) .

ص: 34

راجع : ج 1 ص 200 (المؤازره على الدعوه) .

.

ص: 35

ر . ک : ج 1 ، ص 201 (یاری پیامبر در تبلیغ) .

.

الفصل الرابع : أحاديث المنزله4 / 1حَديثُ المَنزِلَهِ8776.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعدى . (1)8780.عنه صلى الله عليه و آله :صحيح مسلم عن سعيد بن المسيّب عن عامر بن سعد بن أبى وقّاص عن أبيه :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ : أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعدى .

قالَ سَعيدٌ : فَأَحبَبتُ أن اُشافِهَ بِها سَعدا ، فَلَقيتُ سَعدا ، فَحَدَّثتُهُ بِما حَدَّثَنى عامِرٌ ، فَقالَ : أنَا سَمِعتُهُ . فَقُلتُ : أ أنتَ سَمِعتَهُ ؟ فَوَضَعَ إصبَعَيهِ عَلى اُذُنَيهِ ، فَقالَ : نَعَم ، وإلّا فَاستَكَّتا . (2) .

1- .سنن الترمذى : ج 5 ص 641 ح 3730 عن جابر بن عبد اللّه و ح 3731 ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 45 ح 121 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 164 ح 8571 و ص165 ح 8576 كلّها عن سعد بن أبى وقّاص ، تاريخ بغداد : ج 10 ص 43 ح 5170 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 127 ح 62 64 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 496 ح 13 والثلاثه الأخيره عن أسماء بنت عميس و ح 14 عن زيد بن أرقم ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 595 ح 1382 عن أبى سعيد ، كنز العمّال : ج 11 ص 599 ح 32881 ؛ كفايه الأثر : ص 135 عن سعد بن مالک ، الجمل : ص 76 .
2- .صحيح مسلم:ج4 ص1870 ح30، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج2 ص633 ح1079، خصائص أميرالمؤمنين للنسائى: ص111 ح50 وفيهما «أما ترضى أن تكون منّى»بدل«أنت منّى» ص114 ح 51 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 348 ح 735 و ص354 ح 751 «فاصطكّتا» بدل «فاستكّتا» ، تاريخ دمشق : ج42 ص146148، اُسد الغابه : ج4 ص100 الرقم3789 ، المناقب لابن المغازلى : ص 28 ح 40 و ص29 ح 42 و ص33 ح 50 ، المناقب للخوارزمى : ص 133 ح 148 ؛ الأمالى للطوسى : ص 227 ح 399 نحوه ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 513 ح 435 وفيه «أما ترضى أن تكون منّى» بدل «أنت منّى» .

فصل چهارم : احادیث منزلت

4 / 1 حدیث منزلت

فصل چهارم : احادیث منزلت4 / 1حدیث منزلت8776.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پس از من پیامبری نیست.8775.امام صادق علیه السلام :صحیح مسلم به نقل از سعید بن مُسَیِّب، از عامر بن سعد بن ابی وقّاص، از پدرش : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست».

[سعید می گوید:] دوست داشتم که این را از خود سعد بشنوم. او را دیدم و آنچه را عامر برایم گفته بود، برایش گفتم.

گفت : من آن را شنیده ام.

گفتم : تو خود، آن را شنیده ای؟

دو انگشتش را بر گوش هایش نهاد و گفت : آری ، وگر [چنین] نبود ، [اینها] کر بشوند.

.

8774.امام صادق علیه السلام :تاریخ دمشق عن عامر بن سعد :إنّی لَمَعَ أبی إذ تَبِعَنا رَجُلٌ ، فی نَفسِهِ عَلی عَلِیٍّ بَعضُ الشَّیِء ، فَقالَ : یا أبا إسحاقَ ، ما حَدیثٌ یَذکُرُ النّاسُ عَن عَلِیٍّ ؟ قالَ : وما هُوَ ؟ قالَ : «أنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی» ! قالَ : نَعَم ؛ سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ لِعَلِیٍّ : «أنتَ مِنّی کَهارونَ مِن موسی» ، ما تُنکِرُ أن یَقولَ لِعَلِیٍّ هذا ، وأفضَلَ مِن هذا ! ! (1)8773.امام صادق علیه السلام :تاریخ بغداد عن جابر : لِعَلِیٍّ علیه السلام قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أ ما تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی ، ولَو کانَ لَکُنتَهُ ! ! (2)8775.عنه علیه السلام :تاریخ بغداد عن سوید بن غفله عن عمر بن الخطّاب :إنَّهُ رَأی رَجُلاً یَسُبُّ عَلِیّا ، فَقالَ : إنّی أظُنُّکَ مُنافِقا ؛ سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : إنَّما عَلِیٌّ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی . (3)8774.عنه علیه السلام :تاریخ بغداد عن المهدیّ العبّاسی :دَخَلَ عَلَیَّ سُفیان الثَّورِیُ ، فَقُلتُ : حَدِّثنی بِأفضَلِ فَضیلَهٍ عِندَکَ لِعَلِیٍّ . فَقالَ : حَدَّثَنی سَلَمَهُ بنُ کُهَیلٍ ، عَن حُجَیَّهَ بنِ عَدِیٍّ ، عَن عَلِیٍّ قالَ : قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی . (4) .

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 157 ح 8559 .
2- .تاریخ بغداد : ج 3 ص 289 ح 1376 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 176 ح 8605 ؛ کنز الفوائد : ج 2 ص 181 ، الأمالی للشجری : ج 1 ص 134 ، مائه منقبه : ص 112 ح 57 ، الأمالی للطوسی : ص 548 ح 1168 عن أبی ذرّ عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله نحوه .
3- .تاریخ بغداد : ج 7 ص 453 ح 4023 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 167 ح 8580 و ص166 ح 8578 و 8579 .
4- .تاریخ بغداد : ج 4 ص 71 ح 1691 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 167 ح 8582 .

8773.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از عامر بن سعد : من با پدرم بودم که مردی در پی ما آمد. او که دلش با علی علیه السلام ناصاف بود، گفت : ای ابو اسحاق! این چه حدیثی است که مردم درباره علی علیه السلام می گویند؟

پدرم گفت: چه حدیثی؟

گفت: «تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی» !

[پدرم] گفت : آری . شنیدم که پیامبر خدا به علی علیه السلام می گوید : «تو برای من، مانند هارون برای موسی هستی». این که چنین چیزی و حتّی بالاتر از آن را برای علی علیه السلام بگوید، غریب نیست.8772.امام علی علیه السلام :تاریخ بغداد به نقل از جابر : پیامبر خدا [خطاب به علی علیه السلام] فرمود : «آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست، که اگر بود، آن پیامبر، تو بودی؟».8771.امام علی علیه السلام :تاریخ بغداد به نقل از سوید بن غفله : عمر بن خطّاب ، دید که مردی به علی علیه السلام دشنام می دهد. به او گفت : به گمانم تو منافقی . شنیدم پیامبر خدا می گوید : «علی برای من، به منزله هارون برای موسی است، جز آن که پیامبری پس از من نیست».8770.امام علی علیه السلام :تاریخ بغداد به نقل از مهدی عبّاسی : سفیان ثوری، بر من وارد شد. گفتم : برترین فضیلتی را که از علی می دانم ، برایم بگو.

گفت : سلمه بن کهیل، از حُجَیّه بن عدی، از قول علی علیه السلام برایم گفت که پیامبر خدا فرمود : «تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست». .

8769.امام علی علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ؛ طاعَتُکَ واجِبَهٌ عَلی مَن بَعدی کَطاعَتی فی حَیاتی ، غَیرَ أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی . (1)8768.امام علی علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله مُشیرا إلی عَلِیٍّ علیه السلام : هذا خَیرُ أهلی ، وأقرَبُ الخَلقِ مِنّی ، لَحمُهُ مِن لَحمی ، ودَمُهُ مِن دَمی ، وروحُهُ مِن روحی ، وهُوَ الوَزیرُ مِنّی فی حَیاتی ، وَالخَلیفَهُ بَعدَ وَفاتی ، کَما کانَ هارونُ مِن موسی ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی . (2)8767.امام علی علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هِبَهِ اللّهِ مِن آدَمَ ، وبِمَنزِلَهِ سامٍ مِن نوحٍ ، وبِمَنزِلَهِ إسحاقَ مِن إبراهیمَ ، وبِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، وبِمَنزِلَهِ شَمعونَ مِن عیسی ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی . (3)8766.امام علی علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : إنَّکَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، ولَکَ بِهارونَ اُسوَهٌ حَسَنَهٌ ؛ إذِ استَضعَفَهُ قَومُهُ وکادوا یَقتُلونَهُ ، فَاصبِر لِظُلمِ قُرَیشٍ إیّاکَ ، وتَظاهُرِهِم عَلَیکَ ؛ فَإِنَّکَ بِمَنزِلَهِ هارونَ . (4) .

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 297 ح 52 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 224 ح 142 کلاهما عن عبد اللّه بن الحسن عن أبیه عن الإمام علیّ علیهما السلام عن اُبیّ بن کعب ، الیقین : ص 448 ح 170 عن یحیی بن عبد اللّه بن الحسن عن جدّه عن الإمام علیّ علیهما السلام عن اُبیّ بن کعب ولیس فیه «کطاعتی ...» .

2- .التوحید : ص 311 ح 2 ، قصص الأنبیاء : ص 284 ح 348 کلاهما عن جعفر الأزهری عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 492 ح 5 نحوه ، الثاقب فی المناقب : ص 67 ح 48 عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله .

3- .الأمالی للصدوق : ص 100 ح 77 عن مقاتل بن سلیمان عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام ، روضه الواعظین : ص 115 .

4- .کمال الدین : ص 264 ح 10 عن سلمان ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 569 ح 2 عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله .

8772.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی. پس از من، اطاعت از تو بر همه واجب است، مانند [وجوب] اطاعت از من در حیاتم، جز آن که پیامبری پس از من نیست.8771.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که به علی علیه السلام اشاره می کرد : این، بهترینِ خاندانم ونزدیک ترینِ مردم به من است ، گوشتش از گوشت من، خونش از خون من و جانش از جان من است. اوست وزیر من در حیاتم و خلیفه من پس از وفاتم، همان گونه که هارون برای موسی علیه السلام بود، جز آن که پیامبری پس از من نیست.8770.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو برای من، به منزله هبه اللّه برای آدم و سام برای نوح و اسحاق برای ابراهیم و هارون برای موسی و شمعون برای عیسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست.8769.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی و هارون برای تو نمونه خوبی است، آن گاه که قومش او را منزوی کردند و نزدیک بود که او را بکشند. پس، [تو نیز] بر ظلم قریش و تبانی شان بر ضدّ خویش صبر کن که تو به منزله هارونی. .

8768.عنه علیه السلام :الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام:لَقَد قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام فی عَشَرَهِ مَواضِعَ : أنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی . (1)راجع : ج 1 ص 396 (الاستخلاف عن النبیّ فی غزوه تبوک) .

4 / 2مَوارِدُ تَأکیدِ النَّبِیِّ عَلی حَدیثِ المَنزِلَهِ4 / 2 1یَومُ الإِنذارِ8762.امام علی علیه السلام :کنز الفوائد عن أبی رافع :إنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله جَمَعَ بَنی عَبدِ المُطَّلِبِ فِی الشِّعبِ ... فَقالَ : إنَّ اللّهَ عزّوجلّ أمَرَنی أن اُنذِرَ عَشیرَتِی الأَقرَبینَ ورَهطِی المُخلِصینَ ، وإنَّ اللّهَ تَعالی لَم یَبعَث نَبِیّا إلّا جَعَلَ لَهُ مِن أهلِهِ أخا ، ووارِثا ، ووَزیرا ، ووَصِیّا ، وخَلیفَهً فی أهلِهِ ، فَأَیُّکُم یُبایِعُنی عَلی أنَّهُ أخی ووَزیری ووارِثی دونَ أهلی ، ویَکونُ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی ؟ فَسَکَتَ القَومُ .

فَأَعادَ الکَلامَ عَلَیهِم ثَلاثَ مَرّاتٍ ، وقالَ : وَاللّهِ ، لَیَقومَنَّ قائِمُکُم أو یَکونُ فی غَیرِکُم ، ثُمَّ لَتُذَمُّنَّ !

قالَ : فَقامَ عَلِیٌّ علیه السلام وهُم یَنظُرونَ کُلُّهُم إلَیهِ ، فَبایَعَهُ ، وأجابَهُ إلی ما دَعاهُ . (2)راجع : ج 1 ص 200 (المؤازره علی الدعوه) .

.

1- .ینابیع المودّه : ج 2 ص 302 ح 866 .
2- .کنز الفوائد : ج 2 ص 177 ، مجمع البیان : ج 7 ص 323 ، تفسیر فرات : ص 303 ح 408 ، تأویل الآیات الظاهره : ج 1 ص 393 ح 19 وفیها «لتندمنّ» بدل «لتذمنّ» وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 251 .

4 / 2 تأکیدهای پیامبر بر حدیث منزلت

4 / 2 1 روز هشدار

8760.امام علی علیه السلام :امام صادق علیه السلام به نقل از پدرانش : بی گمان، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در ده جا گفت : «تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی».ر . ک : ج 1 ، ص 397 (جانشینی پیامبر در جنگ تبوک) .

4 / 2تأکیدهای پیامبر بر حدیث منزلت4 / 2 1روز هشدار8762.عنه علیه السلام :کنز الفوائد به نقل از ابو رافع : پیامبر صلی الله علیه و آله بنی عبد المطّلب را در شِعب (درّه) [ابو طالبْ]گرد آورد ... و فرمود : «خدای عز و جل به من فرمان داده که خویشان نزدیک و اقوام مُخلصم را هشدار دهم . خداوند متعال، پیامبری برنینگیخت، مگر آن که از خاندانش برادر، وارث، وزیر، وصی و جانشینی در میان خانواده اش قرار داد. حال کدام یک از شما با من بیعت می کند ، به این شرط که در میان خاندانم، تنها او برادر من، وزیر من و وارث من و برایم به منزله هارون برای موسی باشد ، جز آن که پس از من پیامبری نیست؟».

همه ساکت ماندند. پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار سخن خود را برای آنان تکرار کرد و فرمود : «به خدا سوگند، یا کسی از میانتان برمی خیزد یا این که غیر شما به این منزلت می رسد و مورد نکوهش قرار می گیرید».

پس علی علیه السلام برخاست و در حالی که همه به او می نگریستند، با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد و او را در آنچه بدان فرامی خوانْد، اجابت نمود.ر . ک : ج 1 ، ص 201 (یاری پیامبر در تبلیغ) .

.

4 / 2 2يَومُ المُؤاخاهِ8758.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :فضائل الصحابه لابن حنبل عن محدوج بن زيد :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله آخى بَينَ المُسلِمينَ ، ثُمَّ قالَ : يا عَلِيُّ ، أنتَ أخى ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، غَيرَ أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعدى . (1)8757.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :آخى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أصحابِهِ ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، آخَيتَ بَينَ أصحابِکَ وتَرَکتَنى فَردا لا أخَ لى ! ! فَقالَ : إنّما أخَّرتُکَ لِنَفسى ؛ أنتَ أخى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . فَقُمتُ وأنَا أبکى مِنَ الجَذَلِ (2) وَالسُّرورِ . (3)راجع : ج 10 ص 372 (الإخاء مع النبىّ) .

4 / 2 3عِندَ سَدِّ الأَبوابِ8753.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ رِجالاً يَجِدونَ فى أنفُسِهِم فى أنّى أسكَنتُ عَلِيّا فِى المَسجِدِ ، وَاللّهِ ما أخرَجتُهُم ، ولا أسكَنتُهُ ، إنَّ اللّهَ عزّوجلّ أوحى إلى موسى وأخيهِ : «أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُواْ الصَّلَوةَ» (4) ، وأمَرَ موسى ألّا يَسكُنَ مَسجِدَهُ ، ولا يَنكِحَ فيهِ ، ولا يَدخُلَهُ إلّا هارونُ وذُرِّيَّتُهُ ، وإنَّ عَلِيّا مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، وهُوَ أخى دونَ أهلى ، ولا يَحِلُّ مَسجِدى لِأَحَدٍ يَنكِحُ فيهِ النِّساءَ إلّا عَلِيٌّ وذُرِّيَّتُهُ ، فَمَن ساءَهُ فَهاهُنا وأومَأَ بِيَدِهِ نَحوَ الشّامِ . (5) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 663 ح 1131 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 53 ح 8389 ، المناقب للخوارزمى : ص 140 ح 159 ، المناقب لابن المغازلى : ص 42 ح 65 عن أبى زيد الباهلى ؛ الأمالى للصدوق : ص 402 ح 520 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 186 نحوه وكلاهما عن مخدوج بن زيد الذهلى .
2- .الجَذَل : الفرح (مجمع البحرين : ج 1 ص 280 «جذل») .
3- .كنز الفوائد : ج 2 ص 180 عن سليمان بن جعفر الهاشمى عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ؛ المعجم الكبير : ج 11 ص 63 ح 11092 عن ابن عبّاس نحوه. راجع: ص 10 (وارث علم النبىّ) .
4- .يونس : 87 .
5- .المناقب لابن المغازلى : ص 255 ح 303 ؛ علل الشرائع : ص 202 ح 3 كلاهما عن حذيفه بن أسيد الغفارى و ح 2 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 127 ح 39 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 194 والثلاثه الأخيره عن

أبى رافع ، الاحتجاج : ج 2 ص 310 ح 258 عن أبى جعفر مؤمن الطاق والأربعه الأخيره نحوه وليس فيها الآيه الشريفه .

4 / 2 2 روز پیمان برادری

4 / 2 3 هنگام بستن درها

4 / 2 2روز پیمان برادری8757.عنه علیه السلام :فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از محدوج بن زید : پیامبر خدا، میان مسلمانان، برادری ایجاد کرد. سپس گفت : «ای علی! تو برادر منی و تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست».8756.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا میان اصحابش برادری ایجاد کرد. من گفتم : ای پیامبر خدا! میان اصحابت برادری ایجاد کردی و مرا تنها و بی برادر نهادی!

فرمود : «تو را برای خود ، نگه داشتم. تو، برادر من در دنیا و آخرتی و تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی».

من برخاستم ، در حالی که از سرِ شوق و شادی می گریستم (1) .ر . ک : ج 10 ، ص 373 (برادری با پیامبر).

4 / 2 3هنگام بستن درها8752.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :برخی مردم از من دل آزرده شده اند که چرا علی را در مسجد جای داده ام. به خدا سوگند، من علی را به مسجد ، داخل و آنان را از مسجد بیرون نکرده ام. خدای عز و جل به موسی علیه السلام و برادرش وحی کرد : «قوم خود را در مصر، در خانه هایی سکنا دهید و خانه هایتان را رو به قبله قرار دهید و نماز بخوانید» و به موسی فرمان داد که کسی در مسجدش سکنا نگزیند و در آن ، آمیزش نشود و جز هارون و فرزندانش را به آن ، راه ندهد.

علی [نیز] برای من، به منزله هارون برای موسی است. در میان خانواده ام [تنها] او برادر من است و برای هیچ کس روا نیست که در مسجدم با زنان بیامیزد، جز علی و فرزندان او . پس هر که ناخشنود است، به آن جا برود و با دستش به سوی شام اشاره کرد .

.

1- .ر . ک : ص 11 (وارث علم پیامبر) .

8751.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى :جاءَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ونَحنُ مُضطَجِعونَ فِى المَسجِدِ ، فَضَرَبَنا بِعَسيبٍ (1) فى يَدِهِ ، فَقالَ : أ تَرقُدونَ فِى المَسجِدِ ! إنَّهُ لا يُرقَدُ فيهِ ، فَأَجفَلنا وأجفَلَ عَلِىٌّ .

فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : تَعالَ يا عَلِىُّ ، إنَّهُ يَحِلُّ لَکَ فِى المَسجِدِ ما يَحِلُّ لى ، أ لا تَرضى أن تَكونَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلَا النُّبُوَّةَ ! ! وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ إنَّکَ لَذَوّادٌ عَن حَوضى يَومَ القِيامَهِ ، تَذودُ كَما يُذادُ البعَيرُ الضّالُّ عَنِ الماءِ بِعَصا لَکَ مِن عَوسَجٍ (2) ، كَأَنّى أنظُرُ إلى مُقامِکَ مِن حَوضى . (3)راجع : ج 10 ص 394 (الحقوق مثل النبىّ فى مسجده) .

4 / 2 4فَتحُ خَيبَرَ8747.امام صادق عليه السلام :المناقب لابن المغازلى عن جابر بن عبد اللّه :لَمّا قَدِمَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ بِفَتحِ خَيبَرَ قالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، لَولا أن تَقولَ طائِفَهٌ مِن اُمَّتيفيکَ ما قالَت النَّصارى فى عيسَى بنِ مَريَمَ لَقُلتُ فيکَ مَقالاً لا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ المُسلِمينَ إلّا أخَذُوا التُّرابَ مِن تَحتِ رِجلَيکَ ، وفَضلِ طَهورِکَ؛ يَستَشفونَ بِهِما، ولكِن حَسبُکَ أن تَكونَ مِنّى ... بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى، غَيرَ أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . (4) .

1- .العَسيب : جريده من النخل ، وهى السعفه ممّا لا ينبت عليه الخوص (النهايه : ج 3 ص 234 «عسب») .
2- .العوسج : شجر من شجر الشوک . قال ابن سيده : والعَوسج المحض يقصُر اُنبوبه ، ويصغر ورقه ، ويصلب عوده (لسان العرب : ج 2 ص 324 «عسج») .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 140 ح 8525 و ص139 ح 8524 ، المناقب للخوارزمى : ص 109 ح 116 .
4- .المناقب لابن المغازلى: ص237 ح285 ، المناقب للخوارزمى: ص 158 ح 188 و ص129 ح 143 ، كفايه الطالب : ص 264 كلاهما عن زيد بن علىّ عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلامعنه صلى الله عليه و آله ؛ الأمالى للصدوق : ص 156 ح 150 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 179 ، بشاره المصطفى : ص 155 ، إعلام الورى : ج 1 ص 366 ، شرح الأخبار : ج 2 ص

381 ح 740 ، روضه الواعظين : ص 127 ، المسترشد : ص 633 ح 298 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 249 ح 167 و ص459 ح 360 .

4 / 2 4 فتح خیبر

8746.امام صادق علیه السلام (آنگاه که از حضرتش سؤال شد : آیا سبکی (تُنُکی) ر) تاریخ دمشق به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : پیامبر خدا آمد و ما در مسجد خوابیده بودیم. با شاخه خرمایی که در دست داشت، به ما زد و فرمود : «آیا در مسجد می خوابید؟ شایسته نیست در آن بخوابند».

پس ما به شتاب ، دور شدیم و علی علیه السلام نیز دور شد ؛ امّا پیامبر خدا فرمود : «ای علی! بیا. هر آنچه در مسجد برای من رواست، برای تو نیز رواست. آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی باشی، جز در پیامبری؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست، تو روز قیامت با عصایت که از چوب تمشک است ، [کسانی را]از حوض من می رانی، آن گونه که شتر غریبه را از آب می رانند. گویی که جایگاه تو را در کنار حوضم می بینم».ر . ک : ج 10 ، ص395 (همسانی حقوق وی با پیامبر خدا در مسجد وی).

4 / 2 4فتح خیبر8747.عنه علیه السلام :المناقب ، ابن مغازلی به نقل از جابر بن عبد اللّه : چون علی بن ابی طالب علیه السلام از فتح خیبر باز آمد، پیامبر علیه السلام به او فرمود : «ای علی! اگر نبود [بیم]این که گروهی از امّتم،درباره تو چیزی را بگویند که نصرانی ها درباره عیسی گفتند، در شأن تو سخنی می گفتم که به هر گروهی از مسلمانان بر می خوردی، خاک زیر پایت و باقی مانده آب وضویت را بر می گرفتند و به آن دو، شفا می جستند ؛ امّا تو را همین بس که برای من... ، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست».

.

4 / 2 5عِندَ تَعيينِ الوَلِىِّ لِابنَهِ حَمزَةَ8744.امام على عليه السلام :تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن جعفر :لَمّا قَدِمَتِ ابنَهُ حَمزَةَ المَدينَةَ اختَصَمَ فيها عَلِىٌّ وجَعفَرٌ وزَيدٌ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قولوا . فَقال زَيدٌ : هِىَ ابنَهُ أخى ، وأنَا أحَقُّ بِها . وقالَ عَلِىٌّ : اِبنَهُ عَمّى ، وأنَا جِئتُ بِها . وقالَ جَعفَرٌ : اِبنَهُ عَمّى ، وخالَتُها عِندى .

قالَ : خُذها يا جَعفَرُ ، أنتَ أحَقُّهُم بِها .

فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أمّا أنتَ يا زَيدُ فَمَولاىَ ، وأنَامَولاکَ ، وأمّا أنتَ يا جَعفَرُ فَأشبَهتَ خَلقى وخُلقى ، وأمّا أنتَ يا عَلِىُّ فَأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلَا النُّبُوَّةَ . (1) .

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص170 ح 8589 وراجع خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 139 ح 71 وشرح الأخبار : ج 3 ص 202 ح 1130 .

4 / 2 5 هنگام تعیین سرپرست برای دختر حمزه

4 / 2 5هنگام تعیین سرپرست برای دختر حمزه8741.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن جعفر : چون دختر حمزه به مدینه آمد، علی علیه السلام و جعفر و زید، هر یک سرپرستی او را ادّعا کردند. پیامبر خدا فرمود : «دلیل هایتان را بگویید».

زید گفت : او دختر برادرم است و من به او سزاوارترم.

علی علیه السلام گفت : دختر عمویم است و من او را [از مکّه] آورده ام.

جعفر نیز گفت : دختر عمویم است و خاله اش نزد من است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «جعفر! تو او را ببر که از دیگران به [نگهداری]او سزاوارتری». پس فرمود : «امّا تو ای زید! آزاد شده منی و من، مولای توأم. و امّا تو ای جعفر! در خَلق و خُلق، شبیه منی. امّا تو ای علی! برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز در پیامبری».

.

4 / 2 6غَزوَهُ تَبوکَ8738.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صحیح البخاری عن سعد بن أبی وقّاص :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله خَرَجَ إلی تَبوکَ 1 وَاستَخلَفَ عَلِیّا ، فَقالَ : أ تُخَلِّفُنی فِی الصِّبیانِ وَالنِّساءِ ؟ ! قالَ : أ لا تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، إلّا أنَّهُ لَیسَ نَبِیٌّ بَعدی ! ! (1)8737.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق عن جابر :رَأَیتُ عَلِیّا یَلوذُ بِناقَهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی غَزوَهِ تَبوکَ ، ویَقولُ : تُخَلِّفُنی ؟ ! قالَ : أ ما تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی ! ! (2)8745.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس :خَرَجَ[صلی الله علیه و آله] بِالنّاس فی غَزوَهِ تَبوکَ ، قالَ : فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ : أخرُجُ مَعَکَ ؟ قالَ : فَقالَ لَهُ نَبِیُّ اللّهِ : لا . فَبَکی عَلِیٌّ ، فَقالَ لَهُ : أ ما تَرضی أن تَکونَ مَنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، إلّا أنَّک لَستَ بِنَبِیٍّ ! ! إنَّهُ لا یَنبَغی أن أذهَبَ إلّا وأنتَ خَلیفَتی . (3) .

1- .صحیح البخاری: ج 4 ص 1602 ح 4154، صحیح مسلم: ج 4 ص 1871 ح 31، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 386 ح 1583 وص390 ح 1600 ، صحیح ابن حبّان : ج 15 ص 371 ح 6927، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج 2 ص 569 ح 960 و ص610 ح 1041 ، الطبقات الکبری : ج 3 ص 24 کلاهما عن سعد بن مالک ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 117 ح 4575 ، السنن الکبری : ج 9 ص 68 ح 17893 ، السنّه لابن أبی عاصم : ص 586 ح 1334 و ص610 ح 1454 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 121 ح 56 و ص124 ح 59 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 496 ح 11 ، مسند أبی یعلی : ج 1 ص 199 ح 339 ، مسند الطیالسی : ص 29 ح 209 ، تاریخ بغداد : ج 11 ص432 ح6323 وج4 ص204 ح1890 ، دلائل النبوّه للبیهقی: ج 5 ص 220 ، حلیه الأولیاء : ج 7 ص 196 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 341 کلّها نحوه وراجع سنن الترمذی : ج 5 ص 638 ح 3724 وخصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 46 ح 9 و ص119 ح 55 ومسند ابن حنبل : ج 1 ص 391 ح 1608 وتاریخ دمشق: ج 42 ص 112 ح 8470 و ص 113 ح 8472 وأُسد الغابه : ج 4 ص 99 الرقم 3789 والمناقب لابن المغازلی : ص 29 ح 43 والمناقب للخوارزمی : ص 108 ح 115 وتاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 627 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 340 .

2- .تاریخ دمشق :ج 42 ص 177 ح 8608 ؛ الأمالی للطوسی : ص 342 ح 702 عن عبید اللّه بن علیّ عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام .

3- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 709 ح 3062 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 144 ح 4652 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 684 ح 1168 ، المعجم الكبير : ج 12 ص 78 ح 12593 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 73 ح 23 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 102 ح 8454 و ص98 ح 8441 نحوه وفى آخره «وإنّک خليفتى فى كلّ مؤمن» بدل «إنّه لاينبغى...» ، المناقب للخوارزمى : ص 126 ح 140 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 339 ، ذخائر العقبى : ص 157 ؛ تفسير فرات : ص 342 ح 466 و ص421 ح 558 وفيها إلى «بنبىّ» ، شرح الأخبار : ج 2 ص 300 ح 618 وراجع ص 210 ح 541 .

4 / 2 6 جنگ تبوک

4 / 2 6جنگ تبوک8742.عنه علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از سعد بن ابی وقّاص : پیامبر خدا به سوی تبوک (1) حرکت کرد و علی علیه السلام را به جای خود نهاد. علی علیه السلام گفت : آیا مرا در میان کودکان و زنان می نهی؟

فرمود : «آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟».8741.عنه علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از جابر : هنگام حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی تبوک، علی علیه السلام را دیدم که به شتر او چسبیده و می گوید : مرا بر جای می نهی؟

[پیامبر صلی الله علیه و آله به او] فرمود : «آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟».8740.عنه علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس : پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم برای جنگ ، حرکت کرد. علی علیه السلام به او گفت : با تو بیایم؟

پیامبر خدا به او پاسخ داد : «نه».

علی علیه السلام گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی باشی، جز آن که تو پیامبر نیستی؟ شایسته نیست که من بروم، مگر آن که تو جانشین من باشی» (2) .

.

1- .تبوک، منطقه ای در میانه راه مدینه و دمشق است که در شمال غربی مدینه و جنوب دمشق ، واقع است. پیامبر صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری، سپاهی انبوه را برای به فرمان آوردن عرب های شمال، بدان جا برد ؛ امّا جنگی درنگرفت.

2- .در برخی نقل ها این ، جمله پایانی نیست و در برخی ، به جای آن آمده است : «و تو جانشین من در میان همه مؤمنانی».

8739.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الطبقات الكبرى عن البراء بن عازب وزيد بن أرقم :لَمّا كانَ عِندَ غَزوَهِ جَيشِ العُسرَهِ وهَىَ تَبوکَ ، قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىِّ بن أبى طالِبٍ : إنَّهُ لابُدَّ مِن أن اُقيمَ أو تُقيمَ ، فَخَلَّفَهُ . فَلَمّا فَصَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله غازِيا ، قالَ ناسٌ : ما خَلَّفَ عَلِيّا إلّا لِشَىءٍ كَرِهَهُ مِنهُ !

فَبَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا ، فَاتَّبَعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتَّى انتَهى إلَيهِ ، فَقالَ لَهُ : ما جاءَ بِکَ يا عَلِىُّ ؟ ! قالَ : لا يا رَسولَ اللّهِ إلّا أنّى سَمِعتُ ناسا يَزعُمونَ أنَّکَ إنَّما خَلَّفتَنى لِشَىءٍ كَرِهتَهُ مِنّى ! فَتَضاحَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقالَ : يا عَلِىُّ ، أ ما تَرضى أن تَكونَ مِنّى كَهارونَ مِن موسى ، غَيرَ أنَّکَ لَستَ بِنَبِىٍّ ! ! قالَ : بَلى يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : فَإنَّهُ كَذلِکَ . (1)8738.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق عن أبى الفيل :لَمّا خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى غَزاهِ تَبوکَ استَخلَفَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عَلَى المَدينَهِ ، فَماجَ المُنافِقونَ بِالمَدينَهِ وفى عَسكَرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وقالوا : كَرِهَ قُربَهُ ، وساءَ فيهِ رَأيُهُ .

فَاشتَدَّ ذلِکَ عَلى عَلِىٍّ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، تُخَلِّفُنى مَعَ النِّساءِ وَالصِّبيانِ ؟ ! أنَا عائِذٌ بِاللّهِ مِن سَخَطِ اللّهِ وسَخَطِ رَسولِهِ . فَقالَ : رَضِىَ اللّهُ عَنکَ يا أبَا الحَسَنِ بِرِضاىَ عَنکَ ، فَإنَّ اللّهَ عَنکَ راضٍ ، إنَّما مَنزِلُکَ (2) مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، غَيرَ أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . فَقالَ عَلِىٌّ : رَضينا ، رَضينا . (3) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 24 و ص 23 عن أبى سعيد ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 186 ح 8632 ، المعجم الكبير : ج 5 ص 203 ح 5094 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 349 كلّها نحوه وراجع ص 348 .
2- .المَنزِل : الدرجه (لسان العرب : ج 11 ص 658 «نزل») .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 181 ح 8618 .

8737.عنه صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری به نقل از بَراء بن عازب و زید بن ارقم : به گاه آمادگی جیش العُسره (1) برای نبرد تبوک، پیامبر خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت : «چاره ای نیست ، جز این که یا من بمانم، یا تو».

علی علیه السلام را بر جای نهاد و چون برای جنگ از علی علیه السلام جدا و از مدینه خارج شد . برخی گفتند : علی را بر جای ننهاد، جز به خاطر دل آزردگی از او.

چون این گفته به [گوش] علی علیه السلام رسید، در پی پیامبر خدا رفت تا به وی رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «چه چیز، تو را به این جا کشانده است؟».

گفت : چیزی نیست، جز آن که شنیدم برخی از مردم می پندارند که تو تنها از این رو مرا بر جا نهادی که به خاطر چیزی از من ناراحت بودی.

پیامبر خدا خندید و فرمود : «ای علی! آیا خشنود نمی شوی که برای من، مانند هارون برای موسی باشی، جز آن که تو پیامبر نیستی؟».

گفت : چرا، ای پیامبر خدا! فرمود : «پس [در واقع] این گونه است».8736.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از ابو فیل : چون پیامبر خدا برای نبرد تبوکْ خارج شد، علی بن ابی طالب علیه السلام را به جای خود در مدینه نهاد. پس منافقان، در مدینه و میان لشکر پیامبر خدا شایعه کردند و گفتند : از همراه بردن او ناراحت و به او بدبین است.

این سخن بر علی علیه السلام گران آمد و گفت : ای پیامبر خدا! مرا با زنان و کودکان، برجای می نهی؟ من از ناخشنودی خدا و پیامبرش، به خدا پناه می برم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای ابو الحسن! خدا از تو راضی باشد، که من از تو راضی ام. به یقین ، خدا از تو خشنود است. منزلت تو نزد من، مانند منزلت هارون برای موسی علیه السلام است، جز آن که پیامبری پس از من نیست».

علی علیه السلام گفت : خشنود شدیم؛ خشنود شدیم. .

1- .جیش العُسره (سپاه سختی)، نامی است که بر سپاه اسلام به سبب کم بودن توشه سپاه و گرمی هوا و دوری راه تبوک ، گذاشته شد.

8735.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد :لَمّا بَلَغَ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام إرجافُ المُنافِقینَ بِهِ ، أرادَ تَکذیبَهُم ، وإظهارَ فَضیحَتِهِم ، فَلَحِقَ بِالنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقالَ : یا رَسولَ اللّهِ ، إنَّ المُنافِقینَ یَزعُمونَ أنَّکَ إنَّما خَلَّفتَنِی استِثقالاً ومَقتا ! ! فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اِرجِع یا أخی إلی مَکانِکَ ؛ فَإِنَّ المَدینَهَ لا تَصلُحُ إلّا بی أو بِکَ ، فَأنتَ خَلیفَتی فی أهلی ، ودارِ هِجرَتی ، وقَومی ، أ ما تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بعَدی ! ! (1)8734.امام علی علیه السلام (در نامه خود به مالک اشتر) رسول اللّه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام لَمّا خَرَجَ إلی تَبوکَ وَاستَخلَفَهُ عَلَی المَدینَهِ وعَلی أهلِهِ ، وقَد قالَ لَهُ : یا رَسولَ اللّهِ ، إنَّ بَعضَ النّاسِ یَقولونَ : إنَّکَ إنَّما خَلَّفتَنِی استِثقالاً لی ! : یا عَلِیُّ ، إنَّهُ لابُدَّ مِن إمامٍ وأمیرٍ ، فَأنَا الإمامُ وأنتَ الأَمیرُ ، أ ما تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی حَیثُ استَخلَفَهُ عَلی بَنی إسرائیلَ ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی یوحی إلَیهِ ! ! وَاللّهِ ما خَلَّفتُکَ (2) عَن أمری ، ولا عاقَبتُکَ عَن أمری ، ولا أمَّرتُکَ عَن أمری ، إن أنَا إلّا مَأمورٌ . (3)راجع : ج 1 ص 396 (الاستخلاف عن النبی فی غزوه تبوک) .

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 156 وراجع کمال الدین : ص 278 ح 25 وتفسیر القمّی : ج 1 ص 292 وکنز الفوائد : ج 2 ص 181 و الاحتجاج : ج 2 ص 26 ح 150 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 16 والمسترشد : ص 335 ح 6 وخصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 107 ح 45 ومسند أبی یعلی : ج 1 ص 347 ح 734 ودلائل النبوّه للبیهقی : ج 5 ص 220 والبدایه والنهایه : ج 5 ص 7 والمناقب لابن المغازلی : ص 33 ح 49 .

2- .خلّفت فلانا بعقبی : أی أقمته بعدی (تاج العروس : ج 2 ص 246 «عقب») .

3- .شرح الأخبار : ج 2 ص 195 ح 530 عن سعد بن أبی وقّاص .

8732.امام علی علیه السلام :الإرشاد :چون شایعه منافقان درباره علی علیه السلام به [گوش] وی رسید، به قصد تکذیب و رسوا کردن آنان، خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و گفت : ای پیامبر خدا ! منافقان ادّعا می کنند که تو مرا از روی سرسنگینی و ناراحتی از من، مرا برجای نهاده ای.

پیامبر خدا به او فرمود : «ای برادر من ! به جای خود بازگرد که مدینه جز با وجود من یا تو سامان نمی گیرد. تو جانشین من در خانواده ام، هجرتگاهم و نیز خویشاوندانم هستی. آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟».8736.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به سوی تبوک ، بیرون رفت و علی علیه السلام را جانشین خود بر مدینه و در خانواده اش قرار داد، در پاسخ علی علیه السلام که به او گفته بود : ای پیامبر خدا ! برخی مردم می گویند : تو مرا از روی سرسنگینی، برجای نهاده ای : ای علی ! مردم ناچارند که پیشوا و فرمانده داشته باشند ؛ من پیشوایم و تو فرمانده ای. آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام باشی، آن جا که او را جانشین خود بر بنی اسرائیل کرد، جز آن که پس از من، پیامبری که به او وحی شود، نیست؟

به خدا سوگند، من تو را از پیش خود برجای ننهادم و از پیش خود، تو را جانشین خویش نساختم و تو را از پیش خود، فرمانده نکردم. من کسی نیستم ، جز مأمور [اجرای فرمان خدا].ر . ک : ج 1 ، ص 397 (جانشینی پیامبر در جنگ تبوک) .

.

4 / 2 7مَعَ اُمِّ سَلَمَةَ8732.عنه عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِاُمِّ سَلَمَةَ : هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، لَحمُهُ لَحمى ، ودَمُهُ دَمى ، هُوَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . (1)8731.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا اُمَّ سَلَمَةَ ، إنَّ عَلِيّا لَحمُهُ مِن لَحمى ، ودَمُهُ مِن دَمى ، وهُوَ مِنّى بمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، غَيرَ أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . (2)8730.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِاُمِّ سَلَمَةَ : هذا عَلِىٌّ سِيطَ لَحمُهُ بِلَحمى ، ودَمُهُ بِدَمى ، وهُوَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . (3)4 / 2 8مَعَ أنَسِ بنِ مالِكٍ8727.امام على عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام عن أنس بن مالك :بَينَما أنَا عِندَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله إذ قالَ : يَطلُعُ الآنَ . قُلتُ : فِداكَ أبى واُمّى ، مَن ذا ؟ قالَ : سَيِّدُ المُسلِمينَ ، وأميرُ المُؤمِنينَ ، وخَيرُ الوَصِيّينَ ، وأولَى النّاسِ بِالنّبِيّينَ .

قالَ : فَطَلَعَ عَلِىٌّ عليه السلام . ثُمَّ قالَ لِعَلِىٍّ عليه السلام : أ ما تَرضى أن تَكونَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ! ! (4) .

1- .المعجم الكبير : ج 12 ص 15 ح 12341 ، المناقب للخوارزمى : ص 142 ح 163 ، كفايه الطالب : ص 168 ؛ علل الشرائع : ص 66 ح 3 ، بشاره المصطفى : ص 167 ، اليقين : ص 173 ح 30 و ص185 ح 38 كلّها عن ابن عبّاس و ص415 ح 154 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 42 ح 8372 ؛ الأمالى للطوسى : ص 50 ح 65 نحوه وكلاهما عن ابن عبّاس .
3- .المحاسن والمساوئ : ص 44 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 201 ح 531 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 355 ح 281 وفيه «نيط» بدل «سيط» وكلّها عن ابن عبّاس .
4- .اليقين : ص 141 ح 10 عن جابر الجعفى ، كشف الغمّه : ج 1 ص 343 .

4 / 2 7 با اُمّ سلمه

4 / 2 8 با اَنس بن مالک

4 / 2 7با اُمّ سلمه8724.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اُمّ سلمه : این، علی بن ابی طالب است. گوشتش گوشت من و خونش، خون من است. او برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام است، جز آن که پیامبری پس از من نیست.8731.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای امّ سلمه! همانا گوشت علی از گوشت من و خون او از خون من است و او برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام است، جز آن که پیامبری پس از من نیست.8730.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امّ سلمه : گوشت این علی با گوشت من و خونش با خون من ، درآمیخته است و او برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام است، جز آن که پیامبری پس از من نیست.4 / 2 8با اَنس بن مالک8727.عنه علیه السلام :امام باقر علیه السلام به نقل از اَنس بن مالک : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که فرمود : «الآن می آید».

گفتم : پدر و مادرم به فدایت! چه کسی؟

فرمود : «سرور مسلمانان، امیر مؤمنان، بهترینِ اوصیا و نزدیک ترینِ مردم به پیامبران».

پس علی علیه السلام در آمد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : «آیا خشنود نمی شوی که برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام باشی؟».

.

4 / 2 9عِندَ جَماعَةٍ مِنَ الأَصحابِ8724.عنه عليه السلام :تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن عبّاس :سَمِعتُ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ وعِندَهُ جَماعَةٌ فَتَذاكَرُوا السّابِقينَ إلَى الإِسلامِ ، فَقالَ عُمَرُ : أمّا عَلِيٌّ ، فَسَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ فيهِ ثَلاثُ خِصالٍ ، لَوَدِدتُ أنَّ لى واحِدَةً مِنهُنَّ فَكانَ أحَبَّ إلَىَّ مِمّا طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ ! كُنتُ أنَا وأبو عُبَيدَةَ وأبو بَكرٍ وجَماعَةٌ مِنَ الصَّحابَهِ إذ ضَرَبَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله بِيَدِهِ عَلى مَنكِبِ عَلِيٍّ فَقالَ لَهُ : يا عَلِيُّ ، أنتَ أوَّلُ المُؤمِنينَ إيمانا ، وأوَّلُ المُسلِمينَ إسلاما ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . (1)8723.امام على عليه السلام :الرياض النضره عن عمر بن الخطّاب :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لِعَلِيٍّ ثَلاثَ خِصالٍ لَوَدِدتُ أنَّ لى واحِدَةً مِنهُنَّ . بَينا أنَا وأبو عُبَيدَةَ وأبو بَكرٍ وجَماعَةٌ مِن أصحابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله إذ ضَرَبَ النَّبِيُّ صلى اللّه عليه و آله مَنكِبَ عَلِيٍّ فَقالَ : يا عَلِيُّ ، أنتَ أوَّلُ المُؤمِنينَ إيماناً ، وأوَّلُ المُسلِمينَ إسلاماً ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . (2)راجع : ص 254 ح 781 .

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 167 ح 8581 ، المناقب للخوارزمى : ص 54 ح 19 ، كنزالعمّال: ج 13 ص 124 ح 36395 وفيه من «سمعت رسول اللّه صلى الله عليه و آله ...» .

2- .الرياض النضره : ج 3 ص 118 ، كنز العمال : ج 13 ص 122 ح 36392 نقلاً عن الحاكم فى الكنى والشيرازى فى الألقاب ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 86 ، كشف اليقين : ص 47 ح 24 وزاد فى ذيله «كذب يا علىّ من زعم إنّه يحبّنى ويبغضک» ، بحار الأنوار : ج 38 ص 246 ح 41 .

4 / 2 9 با گروهی از اصحاب

4 / 2 9با گروهی از اصحاب8719.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن عبّاس : شنیدم عمر با گروهی که نزد او بودند، درباره پیش گامان اسلام ، گفتگو می کرد. عمر گفت : امّا علی، شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او سه چیز می گوید که دوست داشتم یکی از آنها برای من بود و اگر چنین بود، آن یک ویژگی برای من از هر چه خورشید بر آن می تابد، محبوب تر بود! من (عمر) و ابو عبیده و ابو بکر و گروهی از اصحاب با هم بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با دست بر شانه علی زد و به او فرمود : «ای علی! تو در میان مؤمنان، نخستین ایمان آورنده و در بین مسلمانان نخستین اسلام آورنده ای و تو برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام هستی».8718.امام علی علیه السلام :الریاض النضره به نقل از عمر بن خطّاب : شنیدم که پیامبر خدا برای علی سه خصلتْ بیان می دارد که دوست داشتم یکی از آنها برای من باشد. در حالی که من و ابو عبیده و ابو بکر و گروهی از اصحاب پیامبر خدا با هم بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله بر شانه علی زد و گفت : «ای علی! تو در میان مؤمنان، نخستین ایمان آورنده و در میان مسلمانان ، نخستین اسلام آورنده ای و تو برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام هستی» (1) .ر . ک : ص255 ، ح 781 .

.

1- .در نقل کشف الیقین، این افزوده هست : «ای علی! دروغ می گوید آن که می پندارد مرا دوست دارد، در حالی که تو را دشمن می دارد».

4 / 2 10حَجَّةُ الوَداعِ8723.عنه عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى حَجَّهِ الوَداعِ : عَلِىٌّ يَعسوبُ المُؤمِنينَ ، وَالمالُ يَعسوبُ الظّالِمينَ . عَلِىٌّ أخى ، ومَولَى المُؤمِنينَ مِن بَعدى ، وهُوَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ؛ أَلا إنَّ اللّهَ تَعالى خَتَمَ النُّبُوَّهَ بى فَلا نَبِىَّ بَعدى ، وهُوَ الخَليفَهُ فِى الأَهلِ وَالمُؤمِنينَ بَعدى . (1) .

1- .الأمالى للطوسى : ص 521 ح 1147 عن المجاشعى عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام زين العابدين عليهم السلامعن عمر وسلمه ابنى اُمّ سلمه ربيبى رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، كشف الغمّه : ج 2 ص 35 عن عمر وسلمه وراجع تفسير العيّاشى : ج 1 ص 332 ح 153 وبشاره المصطفى : ص 147 والبرهان فى تفسير القرآن : ج 2 ص 227 ح 2909 وبحار الأنوار : ج 37 ص 256 ح 11 .

4 / 2 10 حَجّه الوداع

4 / 2 10حَجّه الوداع8720.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع : علی ، سرور مؤمنان است و ثروت، سرور ظالمان. علی ، برادر و مولای مؤمنان، پس از من است و او برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام است، جز آن که خدای متعال ، نبوّت را به من پایان داد و پیامبر دیگری پس از من نیست و پس از من، او جانشین من در میان خاندانم و مؤمنان است.

.

ص: 62

. .

بحثی درباره حدیث منزلت

بحثی درباره حدیث منزلتبی گمان، حدیث منزلت که نقل های گونه گون آن را آوردیم، یکی از فضیلت های بلند و مناقب بزرگ علی علیه السلام را فراز می آورد. همچنین روشن می گردد که پیامبر خدا در موقعیت های بسیاری، به این فضیلت سخن گشوده است و آنچه در نبرد تبوک بر زبان مبارکش جاری گشته، گرچه مشهورترین، امّا تنها موضع ذکر این فضیلت نیست. اسناد متعدّد و گزارش های فراوان این حدیث، جای تردیدی در صدور قطعی آن نمی نهد و گستردگی نقل و فراوانی طریق های آن بدان جا رسیده است که عالمان و محدّثان بزرگ اهل سنّت به تواترِ آن و فراوانی طرق و منابع گوناگون آن تصریح کنند و بر این نکته تأکید ورزند که این حدیث در میان احادیث نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله استوارترین است و اتّفاق راویان حدیث و حافظان آثار را بر صحّت آن ابراز دارند. حَسَکانی درباره اسناد این حدیث نوشته است : و استاد ما، ابو حازم حافظ ، درباره حدیث منزلت می گفت: آن را با پنج هزار سند ، نقل کرده ام. (1) و در همین باره محمّد بن عبد البرّ می گوید : گروهی از اصحاب، این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که : «تو برای من به منزله هارون برای

.

1- .شواهد التنزیل : ج 1 ص 195 . مقصود از پنج هزار طریق ، کثرت راویانی است که در طبقه های مختلف ، این حدیث را نقل کرده اند ، ولی طبقه اول ، یعنی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک به ده نفر هستند .

موسی هستی» را روایت کرده اند و این حدیث ، از استوارترین و درست ترینْ احادیث است. سعد بن ابی وقّاص ، آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است و طریق های حدیث سعد ، جدّا فراوان است و ابن ابی خیثمه و دیگران ، این طریق ها را ذکر کرده اند. ابن عبّاس، ابو سعید خُدْری، امّ سلمه ، اسماء بنت عمیس، جابر بن عبد اللّه و گروهی که ذکر آنها به درازا می کشد نیز این حدیث را نقل کرده اند. (1) و محمّد بن یوسف گنجی نوشته است : بر صحّت این حدیث ، اتّفاق است . پیشوایان حافظ حدیث ، مانند: ابو عبد اللّه بخاری در الصحیح خود، مسلم بن حجّاج در الصحیح خود، ابو داوود در السنن خود، ابو عیسی ترمذی در الجامع خود، ابو عبد الرحمان نسایی در السنن خود و ابن ماجه قزوینی در السنن خود ، آن را نقل کرده اند و همه بر درستی آن اتّفاق دارند، تا آن جا که بر صحّت آن اجماع است. حاکم نیشابوری گفته است : این حدیث به حدّ تواتر رسیده است. (2) و سیوطی حدیث منزلت را در کتابش به نام الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره که مختص نقل احادیث متواتر است ، آورده و با این کار به تواتر آن تصریح کرده است. (3) آنچه آوردیم، گوشه ای از نظریات بیان شده درباره اسناد این روایت را نشان می دهد و تردیدی نیست که جستجو در منابع و کتاب های حدیثی، هر گونه شک در صدور قطعی آن را نفی می کند. از نظر مضمون حدیث نیز می بینیم که همه آنچه هارون در عصر موسی علیه السلام داشته

.

1- .الاستیعاب : ج 3 ص 202 الرقم 1875 .
2- .کفایه الطالب : ص 283 .
3- .الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره : ص 76 ح 103 .

است ، بجز نبوّت، برای علی علیه السلام قرار داده شده است . قرآن کریم ، مقام های هارون را چنین بیان داشته است : «وَ اجْعَل لِّی وَزِیرًا مِّنْ أَهْلِی * هَرُونَ أَخِی * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی * وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی . (1) و از میان خاندانم، وزیری برای من قرار بده؛ هارون، برادرم را . پشتم را به او محکم بدار و او را در کار [رسالت با]من شریک کن» . در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله این مقام ها برای علی علیه السلام به صراحت ، تعیین شده است. (2) قرآن کریم ، بخش دیگری از مقام های هارون را بدین شکل ، ذکر کرده است : «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ . (3) در میان قومم ، به جای من بنشین و اصلاح کن و از راه تباهکاران ، پیروی مکن» . واقعیت زندگی علی علیه السلام و دفاع بی نظیر او از پیامبر خدا و حضور همیشگی و بی مانند او در همه نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله ، هر یک نشانه ای بر این است که خدای متعال ، علی علیه السلام را برای پیامبر خدا همچون هارون برای موسی علیه السلام قرار داد. پیامبر خدا در ابلاغ دعوت خود ، به شیوه طبیعی و روش عادی امور، رفتار کرد و در این میان، علی علیه السلام برترین و استوارترین یاور او بود. خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در لیله المبیت، جانبازی و فداکاری شگفتش در نبرد بدر که نخستین میدان آزمون مسلمانان و ماجرایی هراس انگیز بود ، حمایت سترگش از پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد ، آن هنگام که بسیاری از مدعیان گریختند ، هماوردی اش با عمرو بن عبدِ ود در

.

1- .طه ، آیه 29 32 .
2- .ر . ک : ج 8 ، ص123 (جانشین من) .
3- .اعراف ، آیه 142 .

پیکار خندق، پس از محاصره ترسناک مشرکان، و جلوه قدرتش در خیبر، در حالی که پیامبر خدا و اصحابش پشت دیوارها و دژهای آن متوقّف شده بودند ، و جز اینها، همه نشانه آن است که کمک او به پیامبر صلی الله علیه و آله ، سرنوشت ساز بوده است. بر این بیفزاییم که این احادیث ، دلالت می کند که علی علیه السلام از دیگر اصحاب ، متمایز است و هیچ یک از آنان قابل مقایسه با او نیستند، همان گونه که هارون در میان بنی اسرائیل چنین بوده است . در روایاتی که در پی می آید ، دقّت کنید : امام علی علیه السلام : خداوند که نامش مبارک باد! ... پیامبرش را با من پشتیبانی کرد و مرا به نصرت او گرامی داشت و با دانش او شرافت داد و احکام [دین] او را به من بخشید و تنها مرا ویژه وصایت او کرد و برای جانشینی در امّتش برگزید. پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلسی انبوه از مهاجر و انصار فرمود : «ای مردم! علی برای من، به منزله هارون برای موسی علیه السلام است، جز آن که پیامبری پس از من نیست». پس مؤمنان به یاری خداوند، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدند ؛ زیرا می دانستند که من، نه برادر نسبی اویم آن گونه که هارون برادر موسی علیه السلام بود و نه پیامبرم که نبوّتم اقتضای آن کند ؛ بلکه این، جانشین کردن من از سوی او بود، همان گونه که موسی علیه السلام ، هارون را جانشین خود کرد، آن جا که می گوید : «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ . جانشین من در میان قومم باش و اصلاح کن و از راه مفسدان ، پیروی مکن» . ابو خالد کابلی : به سرور عابدان، علی بن حسین علیهما السلام گفته شد : مردم می گویند که بهترین مردم پس از پیامبر خدا ابو بکر، سپس عمر، سپس عثمان و پس از آنها، علی علیه السلام است. امام علیه السلام فرمود: «پس با حدیث سعید بن مُسَیّب از سعد بن ابی وقّاص به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله چه می کنند که به علی علیه السلام فرمود : تو برای من به منزله هارون برای

.

موسی علیه السلام هستی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست ؟ چه کسی در زمان موسی علیه السلام همچون هارون بوده است؟ (1) ابو هارون عبدی : از جابر بن عبد اللّه انصاری پرسیدم : معنای گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که : «تو برای من به منزله هارون برای موسی علیه السلام هستی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست» چیست؟ گفت: به خدا سوگند، با آن [گفته]، او را جانشین خود بر امّتش کرد در حیات و پس از وفاتش ، و طاعتش را بر آنان واجب ساخت. پس هر کس پس از این گفته به خلافت او گواهی ندهد، از ستمکاران است. (2) سلم بن وصّاح : در نزد محمّد بن عبد اللّه بودیم که معلّی بن سلیمان از او پرسید : مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این گفته : «تو برای من به منزله هارون برای موسی علیه السلام هستی» چه بوده است؟ گفت : مقصودش اطاعت از علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، همچون اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش بوده است. (3)

ر . ک : ص 17 (احادیث خلافت) . ج 8 ، ص 49 (خانواده) . ج 8 ، ص 61 (همچون سرم نسبت به تنم است) . ج 8 ، ص 57 (جایگاه اونسبت به من ، مثل جایگاه من نسبت به خداست). ج 8 ، ص 109 (وزیر من) ، ج 8 ، ص 551 (عمربن خطاب) وص 499 (سعد بن ابی وقاص) وص 517 (عبد اللّه بن عبّاس) . تاریخ دمشق : ج 42 ص 142 186 .

.

1- .معانی الأخبار : ص 74 ح 2 .
2- .معانی الأخبار : ص 74 ح 1 .
3- .المناقب للکوفی : ج 1 ص 510 ح 429 .

الفصل الخامس : أحاديث الإماره5 / 1مَعنى اُولِى الأَمرِالكتاب«يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الْأَمْرِ مِنكُمْ» . (1)

الحديث8710.امام صادق عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى مَعنى اُولِى الأَمرِ : هُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (2)8709.امام على عليه السلام :كمال الدين عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى :لَمّا أنزَلَ اللّهُ عزّوجلّ عَلى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الْأَمْرِ مِنكُمْ» ، قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، عَرَفنَا اللّهَ ورَسولَهُ ، فَمَن اُولُو الأَمرِ الَّذين قَرَن اللّهُ طاعَتَهُم بِطاعَتِکَ ؟ فَقالَ صلى الله عليه و آله : هُم خُلَفائى يا جابِرُ ، وأئِمَّةُ المُسلِمينَ مِن بَعدى ، أوَّلُهُم عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (3)8714.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ومَن شُرَكائى مِن بَعدِى ؟ قالَ : الَّذينَقَرَنَهُمُ اللّهُ عزّوجلّ بِنَفسِهِ وبى ، فَقالَ : «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الْأَمْرِ مِنكُمْ» الآيَةَ . فَقُلتُ :يا رَسولَ اللّهِ ومَن هُم ؟ قالَ : الأوصِياءُ مِنّى إلى أن يَرِدوا عَلَىَّ الحَوضَ،كُلُّهُم هادٍ مُهتَدٍ،لا يَضُرُّهُم مَن خَذَلَهُم، هُم مَعَ القُرآنِ ، وَالقُرآنُ مَعَهُم ، لا يُفارِقُهُم ولا يُفارِقونَهُ . (4) .

1- .النساء : 59 .
2- .تفسير فرات : ص 109 ح 110 عن سلمان الفارسى ، اليقين : ص 379 ح 134 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
3- .كمال الدين : ص 253 ح 3 ، إعلام الورى : ج 2 ص 181 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 282 .
4- .كمال الدين : ص 285 ح 37 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 253 ح 177 ، الاعتقادات : ص 121 وفيه «قرن اللّه طاعتهم بطاعته وبطاعتى» بدل «قرنهم اللّه عزّ وجلّ بنفسه وبى» ، الغيبه للنعمانى : ص 81 ح 10 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 626 ح 10 كلّها عن سليم بن قيس وزاد فيهما بعد الآيه «فإن خفتم تنازعا [التنازع] فى شىءٍ فأرجعوه إلى اللّه وإلى رسوله وإلى اُولى الأمر منكم» .

فصل پنجم : احادیث اِمارت

5 / 1 معنای اولو الأمر

فصل پنجم : احادیث اِمارت5 / 1معنای اولو الأمرقرآن« ای مؤمنان! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر ، اطاعت کنید و [نیز] از فرمان روایانتان (اولو الأمرتان»» .

حدیث8707.امام علی علیه السلام :پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در تفسیر«اولو الأمر(فرمانروایان)» : مقصود، علی بن ابی طالب است.8708.عنه علیه السلام (فی تَفسیرِ عِلمِ الغَیبِ) کمال الدین به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : چون خدای عز و جل بر پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله نازل کرد که : «ای مؤمنان! از خدا و پیامبر اطاعت کنید و [نیز] از فرمان روایانتان» ، گفتم : ای پیامبر خدا! خدا و پیامبرش را شناختیم ؛ امّا فرمان روایانی که خداوند، اطاعت آنان را با اطاعت تو همراه کرده، چه کسانی اند؟

فرمود : «ای جابر! آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانانْ پس از من هستند. نخستین آنها علی بن ابی طالب است».8707.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :پرسیدم : ای پیامبر خدا! پس از من، شریکانم چه کسانی هستند؟

فرمود : «کسانی که خدای عز و جل آنان را با خود و من ، همراه ساخته و گفته است : «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و [نیز] از فرمان روایانتان ...» » .

گفتم : ای پیامبر خدا! آنان چه کسانی اند؟

فرمود : «اوصیایی که از نسل من هستند ، تا در کنار حوض [کوثر]، به نزد من در آیند. همه آنها راهنما و ره یافته اند. هر که آنان را وا گذارَد، به ایشان زیانی نمی رسانَد. آنان با قرآن اند و قرآن با آنهاست. نه قرآن از آنها جدا می شود و نه آنها از قرآن جدا می شوند» (1) .

.

1- .در کتاب الغیبهی نعمانی و کتاب سلیم بن قیس، پس از آیه آمده است : «پس اگر از اختلاف در چیزی ترسیدید، آن را به خدا و پیامبرش و اولو الأمرتان بازگردانید».

8706.امام صادق علیه السلام :الکافی عن سلیم بن قیس :سَمِعتُ عَلِیّا صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ یَقولُ : ... أدنی ما یَکونُ بِهِ العَبدُ ضالاًّ أن لا یَعرِفَ حُجَّةَ اللّهِ تَبارَکَ وتَعالی ، وشاهِدَهُ عَلی عِبادِهِ ، الَّذی أمَرَ اللّهُ عزَّوجَلَّ بِطاعَتِهِ ، وفَرَضَ وِلایَتَهُ . قُلتُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، صِفهُم لی ! فَقالَ : الَّذینَ قَرَنَهُمُ اللّهُ عزّوجلّ بِنَفسِهِ ونَبِیِّهِ ، فَقالَ : «یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» .

قُلتُ : یا أمیرَ المُؤمنِینَ ، جَعَلَنِی اللّهُ فِداکَ أوضِح لی ! فَقالَ : الَّذینَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی آخِرِ خُطبَتِهِ یَومَ قَبَضَهُ اللّهُ عزّوجلّ إلَیهِ : إنّی قَد تَرَکتُ فیکُم أمرَینِ لَن تَضِلّوا بَعدی ما إن تَمَسَّکتُم بِهِما : کِتابَ اللّهِ ، وعِترَتی أهلَ بَیتی ؛ فَإنّ اللَّطیفَ الخَبیرَ قَد عَهِدَ إلَیَّ أنَّهُما لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ ، کَهاتَینِ وجَمَعَ بَینَ مُسَبِّحَتَیهِ ولا أقولُ کَهاتَینِ وجَمَعَ بَینَ المُسَبِّحَهِ وَالوُسطی فَتَسبِقَ إحداهُمَا الاُخری ، فَتَمَسَّکوا بِهِما لا تَزِلّوا ولا تَضِلّوا ، ولا تَقَدَّموهُم فَتَضِلّوا . (1)8706.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الإمام زین العابدین علیه السلام :إنَّ اُولِی الأَمرِ الَّذینَ جَعَلَهُمُ اللّهُ عزّوجلّ أئِمَّةً لِلنّاسِ وأوجَبَ عَلَیهِم طاعَتَهُم : أَمیرُ المُؤمِنینَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ، ثُمَّ الحَسَنُ ، ثُمَّ الحُسَینُ ابنا عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، ثُمَّ انتَهَی الأَمرُ إلَینا . (2) .

1- .الکافی : ج 2 ص 415 ح 1 ، معانی الأخبار : ص 394 ح 45 نحوه إلی آخر الآیه ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 616 ح 8 کلّها عن سلیم بن قیس .
2- .کمال الدین : ص 319 ح 2 ، الاحتجاج : ج 2 ص 152 ح 188 ، إعلام الوری : ج 2 ص 194 کلّها عن أبی خالد الکابلی .

8705.امام علی علیه السلام (در خطبه ای درباره فضایل اهل بیت) الکافی به نقل از سُلَیم بن قیس : شنیدم علی که درودهای خدا بر او باد! می فرماید : «... کم ترین مرتبه گم راهی بنده، آن است که حجّت خداوند تبارک و تعالی و شاهد او را بر بندگانش نشناسد، همان را که خدای عز و جل به اطاعت او فرمان داده و ولایت او را واجب کرده است».

گفتم : ای امیر مؤمنان! آنان را برای من توصیف کن.

فرمود : «کسانی که خدای عز و جل آنان را با خود و پیامبرش همراه کرده، گفته است : «ای مؤمنان! از خدا و پیامبر اطاعت کنید و [نیز] از اولو الأمرتان» » .

گفتم : ای امیر مؤمنان! خداوند، مرا فدای تو کند! برایم توضیح بده.

فرمود : «کسانی که پیامبر خدا، در آخرین خطبه اش در روزی که خدای عز و جل او را به سوی خود برد، [درباره آنان]گفت : همانا من در میان شما دو چیز نهادم و تا زمانی که به آن دو چنگ زنید، پس از من هرگز گم راه نمی شوید : کتاب خدا و خاندانم، اهل بیتم. همانا خدای ریزبینِ آگاه به من خاطر نشان کرده است که آن دو، هیچ گاه از هم جدا نمی شوند تا آن که در کنار حوض، به نزد من در آیند، همچون این دو (و دو انگشت سبّابه خود را کنار هم نهاد) و نمی گویم مانند این دو (و انگشت سبّابه و میانی [یک دست]خود را کنار هم نهاد) تا یکی از دیگری پیش افتد. پس به آن دو چنگ زنید که نه می لغزید و نه گم راه می شوید و نیز بر آنان پیشی نگیرید، که گم راه می گردید ».8704.امام صادق علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام :همانا اولو الأمری که خدای عز و جل آنان را پیشوایان مردم قرار داد و اطاعت از آنان را واجب ساخت، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام ، سپس حسن علیه السلام ، سپس حسین علیه السلام ، دو پسر علی بن ابی طالب هستند و سپس ، امر (امامت) به ما رسید. .

8703.امام صادق علیه السلام :الإمام الباقر علیه السلام فی قَولِهِ تَعالی : «أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» : هِیَ فی عَلِیٍّ وفِی الأَئِمَّهِ ، جَعَلَهُمُ اللّهُ مَواضِعَ الأَنبِیاءِ ، غَیرَ أَنَّهُم لا یُحِلُّونَ شَیئا ، ولا یُحَرِّمونَهُ . (1)8702.امام صادق علیه السلام :الکافی عن أبی بصیر :سَأَلتُ أبا عَبدِ اللَّهِ علیه السلام عَن قَولِ اللّهِ عزّوجلّ : «أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» ، فَقالَ : نَزَلَت فی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ وَالحَسَنِ وَالحُسَینِ علَیهم السلام . (2)8701.امام صادق علیه السلام :الإمام الصادق علیه السلام :نَزَلَت «أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» فی عَلِیٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَینِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی عَلِیٍّ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ . وقالَ صلی الله علیه و آله : اُوصیکُم بِکِتابِ اللّهِ وأهلِ بَیتی ؛ فَإِنّی سَأَلتُ اللّهَ عزّوجلّ أَلّا یُفَرِّقَ بَینَهُما حَتّی یورِدَهُما عَلَیَّ الحَوضَ ، فَأَعطانی ذلِکَ . وقالَ : لا تُعَلِّموهُم فَهُم أعلَمُ مِنکُم . وقالَ : إنَّهُم لَن یُخرِجوکُم مِن بابِ هُدیً ، ولَن یُدخِلوکُم فی بابِ ضَلالَهٍ . (3)8700.امام باقر یا امام صادق علیهما السلام :تفسیر العیّاشی عن عمرو بن سعید :سَأَلتُ أبَا الحَسَنِ علیه السلام عَن قَولِهِ : «أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» ، قالَ : عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ وَالأَوصِیاءُ مِن بَعدِهِ . (4)8705.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (فی خُطبَهٍ لَهُ یَذکُرُ فیها فضائلَ أهلِ البَیت) رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه السلام : هُوَ وَلِیُّ الأَمرِ بَعدی ، ووارِثُ عِلمی وحِکمَتی ، وسِرّی وعَلانِیَتی ، وما وَرِثَهُ النَّبِیّونَ قَبلَی ، وأنَا وارِثٌ ومُوَرِّثٌ . (5) .

1- .تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 252 ح 173 عن عبد اللّه بن عجلان .
2- .الکافی : ج 1 ص 286 ح 1 .
3- .الکافی : ج 1 ص 287 ح 1 عن أبی بصیر .
4- .تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 253 ح 176 .
5- .خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 75 عن أبی موسی الضریر البجلی عن أبی الحسن علیه السلام .

8704.عنه علیه السلام :امام باقر علیه السلام درباره گفته خدای متعال : «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و [نیز] از اولو الأمرتان» : آن [آیه]، درباره علی علیه السلام و امامان است. خداوند، آنان را در جایگاه پیامبران قرار داد، جز آن که آنان ، چیزی را حلال یا حرام نمی کنند.8703.عنه علیه السلام :الکافی به نقل از ابو بصیر : از امام صادق علیه السلام درباره گفته خدای عز و جل : «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و نیز از فرمان روایانتان» پرسیدم .

فرمود : «این [آیه]، درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد».8702.عنه علیه السلام :امام صادق علیه السلام :آیه : «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و [نیز] از فرمانروایانتان» درباره علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد.

پس پیامبر خدا درباره علی علیه السلام فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست» و گفت : «شما را به [پاس داشت] کتاب خدا و [اطاعت از] اهل بیتم سفارش می کنم، که من از خدای عز و جل خواستم میان آن دو جدایی نیندازد تا آن که هر دو را در کنار حوض، نزد من آورد؛ خدا هم درخواست مرا اجابت کرد».

و نیز گفت : «به آنان نیاموزید؛ چرا که آنان از شما داناترند» و گفت : «آنان شما را از دروازه هدایت ، بیرون نمی برند و به دروازه ضلالت درنمی آورند».8701.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تفسیر العیّاشی به نقل از عمرو بن سعید : از ابو الحسن علیه السلام درباره گفته خداوند : «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و [نیز] از فرمانروایانتان» پرسیدم. گفت : «[مقصود،]علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای پس از اویند».8700.الإمامُ الباقرُ أو الإمامُ الصّادقُ علیهما السلامپیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او فرمانروای (ولیّ امر) پس از من و وارث دانش و حکمت و نهان و آشکار من است و نیز وارث هر آنچه پیامبران پیش از من، به ارث گذاشته اند ؛ و من، ارث برنده وارث نهنده ام. .

8699.امام على عليه السلام (درباره مردى كه چند درهم از جيب مردى ربوده بود) عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : هُوَ أخى ، ووَصِيّى ، ووَلِيُّ أمرِكُم مِن بَعدى . (1)راجع : أهل البيت عليهم السلام فى الكتاب والسنّه : القسم الثالث / الفصل الأوّل : أهمّ خصائصهم / اُولو الأمر . بحار الأنوار : ج 23 ص 283 304 . الميزان فى تفسير القرآن : ج 4 ص 385 414 .

5 / 2الأَميرُ بَعدَ النَّبِيِّ8695.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا مَعشَرَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، اُوصيكُم بِوَصيَّهٍ فَاحفَظوها ، وإنّى مُؤَدٍّ إلَيكُم أمرا فَاقبَلوهُ : ألا إنَّ عَلِيّا أميرُكُم مِن بَعدى ، وخَليفَتى فيكُم . (2)8694.امام باقر عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : هُوَ إمامُ كُلِّ مُسلِمٍ ، وأميرُ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدَ وَفاتى . (3)8699.عنه عليه السلام (فى رجُلٍ قد طَرَّ دَراهِمَ مِن زُرْنٍ رَجُلٍ) عنه صلى الله عليه و آله :أنَا سَيِّدُ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ ، وعَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ... إمامُ المُسلِمينَ ، ومَولى المُؤمِنينَ ، وأميرُهُم بَعدى . (4)8698.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أنتَ الإمامُ بَعدى وَالأَميرُ ، وأنتَ الصّاحِبُ بَعدى وَالوَزيرُ ، وما لَكَ فى اُمَّتى مِن نَظيرٍ . (5)8697.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن يَتَمَسَّكَ بِدينى ويَركَبَ سَفينَهَ النَّجاهِ بَعدى فَليَقتَدِ بِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وَليُعادِ عَدُوَّهُ ، وَليُوالِ وَلِيَّهُ ؛ فَإِنَّهُ وَصِيّى ، وخَليفَتى عَلى اُمَّتى فى حَياتى وبَعدَ وَفاتى ، وهُوَ إمامُ كُلِّ مُسلِمٍ ، وأميرُ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدى ، قَولُهُ قَولى ، وأمرُهُ أمرى ، ونَهيُهُ نَهيى ، وتابِعُهُ تابِعى ، وناصِرُهُ ناصِرى ، وخاذِلُهُ خاذِلى . (6) .

1- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 383 عن بريده وراجع الأمالى للصدوق : ص 175 ح 178 .
2- .الخصال : ص 462 ح 4 ، الاحتجاج : ج 1 ص 190 ح 37 كلاهما عن خالد بن سعيد بن العاص .
3- .إعلام الورى : ج 2 ص 184 عن الأصبغ بن نباته عن الإمام علىّ عليه السلام .
4- .الأمالى للصدوق : ص 678 ح 924 عن عائشه .
5- .الأمالى للصدوق : ص 101 ح 77 عن مقاتل بن سليمان عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 115 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 57 .

6- .كمال الدين : ص 260 ح 6 ، التحصين لابن طاووس : ص 553 كلاهما عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .

5 / 2 امیر پس از پیامبر

8696.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او برادر و وصیّ من و نیز فرمانروای (ولیّ امر) شما پس از من است.ر . ک : اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث : بخش سوم / فصل یکم : مهم ترین ویژگی های اهل بیت / اولو الأمر . بحار الأنوار : ج 23 ص 283 304. المیزان فی تفسیر القرآن : ج 4 ص 385 414.

5 / 2امیر پس از پیامبر8692.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای گروه مهاجر و انصار! شما را به وصیّتی سفارش می کنم ؛ پس حفظش کنید ، و کاری به شما می سپارم ؛ پس بپذیرید : هان! همانا علی، امیر شما پس از من و جانشین من در میان شماست.8691.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او پس از وفاتم، امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن است.8690.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من، سرور اوّلین و آخرینم و علی بن ابی طالب، ... امام مسلمانان و مولای مؤمنان و امیر آنان پس از من است.8689.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تویی پیشوا و امیر پس از من و تویی صاحب اختیار و وزیر پس از من و در میان امّت من، نظیری برای تو نیست.8688.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که دوست دارد به دین من چنگ زند و پس از من به کشتی نجات، سوار گردد، باید به علی بن ابی طالب اقتدا کند و باید با دشمن او دشمنی و با دوست او دوستی ورزد ؛ زیرا او وصی و جانشین من بر امّتم در حیات و پس از وفاتم است و پس از من، امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن است. گفته اش گفته من، امرش امر من، نَهیش نهی من، پیروش پیرو من، یاورش یاور من و واگذارنده او واگذارنده من است.

.

8687.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :إنَّ اللّهَ عزّوجلّ بَعَثَنی إلَیکُم رَسولاً ، وأمَرَنی أن أستَخلِفَ عَلَیکُم عَلِیّا أمیرا . (1)8693.عنه صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ نَبِیَّهُ فَعَلِیٌّ أمیرُهُ . (2)8692.عنه صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ وَلِیَّهُ فَعَلِیٌّ أمیرُهُ . (3)8691.عنه صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ أمیرَهُ فَعَلِیٌّ أمیرُهُ . (4)8690.عنه صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . (5) .

1- .الأمالی للصدوق : ص 492 ح 669 عن ابن عبّاس .
2- .تهذیب الأحکام : ج 3 ص 144 ح 317 عن علیّ بن الحسین العبدی عن الإمام الصادق علیه السلام ، الأمالی للصدوق : ص 492 ح 669 عن ابن عبّاس وفیه « ...فإنّ علیّا أمیره» ، مصباح المتهجّد : ص 748 ح 842 من دون إسنادٍ إلی المعصوم ، الإقبال : ج 2 ص 284 عن علیّ بن الحسن العبدی عن الإمام الصادق علیه السلام ، تفسیر فرات : ص 517 ح 675 عن حذیفه بن الیمان ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 430 ح 912 عن أنس ، الاحتجاج : ج 1 ص 297 ح 52 ، الیقین : ص 448 ح 170 کلاهما عن اُبیّ بن کعب وفیهما «فهذا أمیره» .
3- .المناقب للکوفی : ج 1 ص 415 ح 328 و ج2 ص 516 ح 1020 کلاهما عن أنس .
4- .معانی الأخبار : ص 66 ح 5 عن أبی سعید ، بحار الأنوار : ج 37 ص 224 ح 100 .
5- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 401 ح 18506 عن البراء بن عازب و ج7 ص 82 ح 19321 عن أبی الطفیل وص 86 ح 19344 وفیه «فإنّ علیّا مولاه» وص87 ح 19347 عن میمون أبیعبداللّه و ج 9 ص 51 ح 23204، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 597 ح 1017 وفیه «فإنّ علیّا» ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 118 ح 4576 کلاهما نحوه والثلاثه الأخیره عن زید بن أرقم و ص 126 ح 4601 عن سعد بن مالک و ص 419 ح 5594 عن إیاس الضبّی عن أبیه ، صحیح ابن حبّان : ج 15 ص 376 ح 6931 عن أبی الطفیل وفیه « ... فإنّ هذا مولاه ...» بدل «فعلیّ مولاه» ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 499 ح 28 عن زید بن یثیع و ح 29 عن أبی یزید الأودی عن أبیه ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 150 ح 79

عن زيد بن أرقم و ص177 ح 96 عن سعد ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 206 ح 8682 عن عبد الرحمن بن أبى ليلى ؛ الكافى : ج 1 ص 294 و ص 295 ح 3 عن عبد الحميد بن أبى الديلم عن الإمام الصادق عليه السلام و ج8 ص 27 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، تهذيب الأحكام : ج 3 ص 263 ح 746 عن حسّان الجمّال عن الإمام الصادق عليه السلام .

8689.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل مرا به پیامبری، به سوی شما برانگیخت و به من فرمان داد که علی را به جای خویش بر شما امیر گردانم.8670.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس را من نبی ام، علی امیر است.8671.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس را من ولی ام، علی امیر است.8672.امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس را من امیرم، علی امیر است.8673.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! هر که او را دوست می دارد، دوست بدار و هر که او را دشمن می دارد، دشمن بدار!.

8674.بحار الأنوار عن إسحاق بنِ عَمّارٍ :عنه صلى الله عليه و آله :أنتَ يا عَلِيُّ أميرُ مَن فِى السَّماءِ ، وأميرُ مَن فِى الأَرضِ، وأميرُ مَن مَضى ، وأميرُ مَن بَقِىَ. (1)8675.الإمامُ العسكرىُّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :إن تُؤَمِّروا عَلِيّا ولا أراكُم فاعِلينَ تَجِدوهُ هادِيا مَهدِيّا ، يَأخُذُ بِكُمُ الطَّريقَ المُستَقيمَ . (2)8676.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :أنَا وَصِىُّ نَبِيِّكُم ، وخَليفَتُهُ ، وإمامُ المُؤمِنين ، وأميرُهُم ومَولاهُم . (3)5 / 3أميرُ البَرَرَةِ8673.امام صادق عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله يَومَ الحُدَيبِيَّةِ وهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام : هذا أميرُ البَرَرَةِ ، وقاتِلُ الفَجَرَةِ ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ ، مَخذولٌ مَن خَذَلَهُ يَمُدُّ بِها صَوتَهُ . (4)8674.بحار الأنوار به نقل از اسحاق بن عمّار :عنه صلى الله عليه و آله فى يَومِ بَنِى النَّضيرِ : عَلِيٌّ إمامُ البَرَرَةِ ، وقاتِلُ الفَجَرَةِ ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ ، مَخذولٌ مَن خَذَلَهُ . (5) .

1- .مائه منقبه : ص 76 ح 26 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 185 ح 31 عن أنس بن مالک وکلاهما عن ابن عبّاس ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 54 وفيه «أنت أمير من اللّه على من مضى ومن بقى» .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 232 ح 859 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 231 ح 284 ، المعجم الأوسط : ج 2 ص 341 ح 2166 ، مسند البزّار : ج 3 ص 33 ح 783 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 106 الرقم 3789 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 361 کلّها عن زيد بن يثيع عن الإمام علىّ عليه السلام ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 421 ح 9014 عن يزيد بن يثيع عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله و ص 420 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 82 ح 99 کلاهما عن حذيفه وفى بعضها «يسلک» بدل «يأخذ» .
3- .مائه منقبه : ص 83 ح 32 ، الاستنصار : ص 22 کلاهما عن المسيّب .
4- .تاريخ بغداد : ج 2 ص 377 ح 877 و ج4 ص 219 ح 1915 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 383 ح 8985 و 8986 ، المناقب لابن المغازلى : ص 84 ح 125 ، کفايه الطالب : ص 221 ؛ المسترشد : ص 622 ح 289 کلّها عن جابر بن عبد اللّه .
5- .المناقب للخوارزمى : ص 200 ح 240 ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 256 کلاهما عن عمرو بن العاص وراجع علل الشرائع : ص 213 ح 2 .

5 / 3 امیر نیکوکاران

8675.امام عسکری علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تو ای علی! امیر آسمانیان و زمینیان و امیر گذشتگان و آیندگانی.8676.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :اگر علی را امیر خود کنید و نمی بینم چنین کنید ، او را رهنما و ره یافته می یابید. او شما را به راه راست می برد.8677.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :من وصی پیامبرتان و جانشین او و پیشوای مؤمنان و امیر و مولای آنانم.5 / 3امیر نیکوکاران8680.تفسیر العیّاشی عن بِشرِ بنِ مَروانَ :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در صلح حُدیبیّه، در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته و صدای خود را بلند کرده بود : او، امیر نیکوکاران و قاتل بدکاران است. هر که او را یاری دهد، یاری شود و هر که او را وا نهد، وا نهاده شود.8681.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بنی نضیر : علی، پیشوای نیکوکاران و قاتل بدکاران است. هر که او را یاری دهد، یاری شود و هر که او را وا نهد، وا نهاده شود.

.

8682.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن جابر بن عبد اللّه :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ آخِذٌ بِضَبعِ (1) عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وهُوَ يَقولُ : هذا أميرُ البَرَرَهِ ، قاتِلُ الفَجَرَهِ ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ ، مَخذولٌ مَن خَذَلَهُ ثُمَّ مَدَّ بِها صَوتَهُ . (2)8683.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الأمالى للطوسى عن حذيفه بن اليمان :اُنظُرُوا الفِئَهَ الَّتى فيها عَلِىٌّ عليه السلام فَأتوها ولَو زَحفا عَلى رُكَبِكُم ؛ فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : عَلِىٌّ أميرُ البَرَرَهِ ، وقاتِلُ الفَجَرَهِ ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ ، مَخذولٌ مَن خَذَلَهُ إلى يَومِ القِيامَهِ . (3)8679.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به سؤال از كمترين حدّ اسراف) الإمام الصادق عليه السلام فى ذِكرِ مَن أنكَرَ عَلى أبى بَكرٍ فِعلَهُ وجُلوسَهُ فى مَجلِسِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قامَ أبو أيّوبَ الأنصارِىُّ فَقالَ : إتَّقُوا اللّهَ عِبادَ اللّهِ فى أهلِ بَيتِ نَبِيِّكُم ، وَاردُدوا إلَيهِم حَقَّهُمُ الَّذى جَعَلَهُ اللّهُ لَهُم ؛ فَقَد سَمِعتُم مِثلَ ما سَمِعَ إخوانُنا فى مَقامٍ بَعدَ مَقامٍ لِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ومَجلِسٍ بَعدَ مَجلِسٍ يَقولُ : أهلُ بَيتى أئِمَّتُكُم بَعدى ! ويُومِئُ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ويَقولُ : إنَّ هذا أميرُ البَرَرَهِ ، وقاتِلُ الكَفَرَهِ ، مَخذولٌ مَن خَذَلَهُ ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ ! ! (4)5 / 4مَبدَأُ تَسمِيَهِ عَلِىٍّ بِأميرِ المُؤمِنينَ8682.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :لَو عَلِمَ النّاسُ مَتى سُمِّىَ عَلِىٌّ أميرَ المُؤمِنينَ ، ما أنكَروا فَضلَهُ ؛ سُمِّىَ أميرَ المُؤمِنينَ وآدَمُ بَينَ الرّوحِ وَالجَسَدِ. قالَ اللّهُ عز و جل : «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِىءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (5) قالَتِ المَلائِكَهُ : بَلَى . قالَ تَبارَکَ وتَعالى : أنَا رَبُّكُم ، ومُحَمَّدٌ نَبِيُّكُم ، وعَلِىٌّ أميرُكُم . (6) .

1- .الضبع بسكون الباء : وسط العضد ، وقيل: هو ما تحت الإبط (النهايه : ج 3 ص 73 «ضبع») .

2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 140 ح 4644 ، المناقب لابن المغازلى : ص 80 ح 120 وفيه «قاتل الكفره» ؛ الأمالى للطوسى : ص 483 ح 1055 .

3- .الأمالى للطوسى : ص 483 ح 1054 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 177 ح 215 وفيه من «سمعت رسول اللّه ...» وراجع رجال الكشّى : ج 1 ص 289 الرقم 129 .

4- .الاحتجاج : ج 1 ص 199 ح 12 عن أبان بن تغلب ، الدرجات الرفيعه : ص 315 .
5- .الأعراف : 172 .
6- .الفردوس : ج 3 ص 354 ح 5066 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 279 ح 802 وفيه إلى «والجسد» وكلاهما عن حذيفه بن اليمان و ح803 عن أبى هريره وفيه من قوله تعالى ؛ نهج الحقّ : ص 191 وفيه «روى الجمهور عنه صلى الله عليه و آله » وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 89 .

5 / 4 آغاز نام گذاری علی به «امیر المؤمنین»

8683.امام صادق علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از جابر بن عبد اللّه : شنیدم که پیامبر خدا، در حالی که میان بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود، می گفت : «او، امیر نیکوکاران و قاتل بدکاران است. هر که او را یاری دهد، یاری شود و هر که او را وا نهد، وا نهاده شود». او صدای خود را به این [سخن]، بلند کرد.8684.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام (و قد سُئلَ عَن عَشَرَهِ أقْمِصَهٍ هَل ذلکَ مِنَ) الأمالی ، طوسی به نقل از حُذیفه بن یمان : به گروهی که علی علیه السلام در آن است، بنگرید و با خزیدن بر زانوانتان نزد آن گروه بروید که شنیدم پیامبر خدا می گوید : «علی، امیر نیکوکاران و قاتل بدکاران است. هر کس او را یاری دهد، یاری شود و هر کس او را وا نهد، تا روز قیامت ، وا نهاده شود».8684.امام کاظم علیه السلام (وقتی از ایشان سؤال شد : آیا داشتن ده پیراهن اسر) امام صادق علیه السلام در یادکردِ امام علیه السلام از کسانی که بر کار ابوبکر و تکیه زدن او بر جای پیامبر صلی الله علیه و آله خُرده گرفتند : ابو ایّوب انصاری ایستاد و گفت : ای بندگان خدا ! درباره اهل بیت پیامبرتان از خدا پروا کنید و حقّی را که خداوند برایشان قرار داده ، به آنان بازگردانید که من، همچون برادرانم، در موقعیّت های گوناگون و مجلس های پی در پی، از پیامبرمان محمّد صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت : «پس از من، اهل بیتم امامان شمایند» و نیز با اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام می گفت : «به یقین او ، امیر نیکوکاران و قاتل کافران است. هر که او را وا نهد، وا نهاده شود و هر که او را یاری دهد، یاری شود».5 / 4آغاز نام گذاری علی به «امیر المؤمنین»8685.امام رضا علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :اگر مردم می دانستند که علی چه زمانی «امیر المؤمنین» نامیده شد، فضلش را انکار نمی کردند. علی، زمانی امیر المؤمنین نامیده شد، که آدم در هنگامه دمیدن روح در کالبدش بود.

خدای عز و جل فرمود : « «و چون پروردگارت از پشت فرزندان آدم ، پیمان گرفت و آنان را بر خودشان گواه کرد که : آیا من پروردگار شما نیستم؟» » .

فرشتگان گفتند : آری .

خدای تبارک و تعالی فرمود : «من ، پروردگار شمایم و محمّد ، پیامبرتان و علی ، امیرتان».

.

8686.امام رضا علیه السلام :الکافی عن علیّ بن أبی حمزه :سَأَلَ أبو بَصیرٍ أبا عَبدِ اللّهِ علیه السلام وأنَا حاضِرٌ ، فَقالَ : جُعِلتُ فِداکَ ! کَم عُرِجَ بِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ فَقالَ : مَرَّتَینِ ، فَأَوقَفَهُ جَبرَئیلُ مَوقِفا ، فَقالَ لَهُ : مَکانَکَ یا مُحَمَّدُ ؛ فلَقَد وَقَفتَ مَوقِفا ما وَقَفَهُ مَلَکٌ قَطُّ ولا نَبِیٌّ ... .

فَقالَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالی : یا مُحَمَّدُ . قالَ : لَبَّیکَ رَبّی ، قالَ : مَن لِاُمَّتِکَ مِن بَعدِکَ؟ قالَ: اللّهُ أعلَمُ . قالَ: عَلِیُّ بنُ أبیطالِبٍ؛ أمیرُ المُؤمِنینَ ، وسَیِّدُ المُسلِمینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ . (1)

قالَ : ثُمَّ قالَ أبو عَبدِ اللّهِ علیه السلام لِأَبی بَصیرٍ : یا أبا مُحَمَّدٍ ، وَاللّهِ ما جاءَت ولایَهُ عَلِیٍّ علیه السلام مِنَ الأَرضِ ، ولکِن جاءَت مِنَ السَّماءِ مُشافَهَهً . (2)8687.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :اُوحِیَ إلَیَّ فی عَلِیٍّ أنَّهُ أمیرُ المُؤمِنینَ ، وسَیِّدُ المُسلِمینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ . (3)8688.عنه صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :إنَّ جَبرَئیلَ أتانی مِن قِبَلِ رَبّی بِأمرٍ قَرَّت بِهِ عَینی ، وفَرِحَ بِهِ صَدری وقَلبی ؛ یَقولُ : إنَّ عَلِیّا أمیرُ المُؤمِنینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ . (4) .

1- .فی الحدیث : «اُمّتی الغرّ المحجّلون» ؛ أی بیض مواضع الوضوء من الأیدی والوجه والأقدام (لسان العرب : ج 11 ص 144 «حجل») .
2- .الکافی : ج 1 ص 442 ح 13 وراجع الاختصاص : ص 54 .
3- .موضح أوهام الجمع والتفریق : ج 1 ص 191 ؛ الیقین : ص 184 ح 37 کلاهما عن أسعد بن زراره و ص 221 ح 64 عن أبی نذره نحوه وراجع تاریخ بغداد : ج 13 ص 123 ح 7106 .
4- .الاعتقادات : ص 86 .

8847.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :الکافی به نقل از علی بن ابی حمزه : من [حاضر]بودم که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام سؤالی کرد و گفت : فدایت شوم ! پیامبر خدا چند بار به معراج رفت؟

فرمود : «دو بار. جبرئیل علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را در جایی متوقّف کرد و گفت : ای محمّد ! همان جا بِایست. تو در جایی ایستاده ای که تا کنون هیچ فرشته و پیامبری در آن جا نَایستاده است... .

خدای تبارک و تعالی فرمود : ای محمّد ! .

پاسخ داد : لبّیک ، ای پروردگار من !

[خداوند متعال] فرمود : پس از تو، چه کسی برای امّت توست؟ .

[پیامبر صلی الله علیه و آله] گفت : خدا داناتر است.

[خداوند] فرمود : علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای سپیدرویان » (1) .

سپس امام صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمود : «ای ابو محمّد ! به خدا سوگند، ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده است ؛ بلکه از آسمان و با خطابی رو در رو آمده است».8848.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :درباره علی به من وحی شد که او ، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای سپید رویان است.8849.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جبرئیل علیه السلام از جانب پروردگار دستوری را برایم آورد که چشمم بدان روشن شد و سینه و قلبم بدان شاد گشت. او می گوید : «همانا علی، امیر مؤمنان و پیشوای سپیدرویان است». .

1- .در متن عربی، تعبیر «قائد الغُرّ المُحَجَّلین» آمده است که دهخدا درباره آن می گوید :لقبی است علی علیه السلام را ، پیشوای گروه سپیدجبهگان و دست و پایْ سفیدان از کثرت وضو و مسح ، و یا آن که مأخوذ است از حدیث نبوی که : «اُمّتی الغُرُّ المحجَّلونَ یومَ القیامه من آثار الوضوء» (لغت نامه (دهخدا) : مدخل «محجّلین») .

8850.عنه صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :... أنتَ يا عَلِیُّ أميرُ المُؤمِنينَ فِی السَّماءِ ، وأميرُ المُؤمِنينَ فِی الأَرضِ . (1)8846.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام الحسين عن الإمام علیّ عليهما السلام :أَنَّهُ جاءَ إِلَيهِ رَجُلٌ فَقالَ لَهُ : يا أبَا الحَسَنِ ! إِنَّکَ تُدعى أميرَ المُؤمِنينَ ؛ فَمَن أَمَّرَکَ عَلَيهِم ؟ قالَ عليه السلام : اللّهُ جَلَّ جَلالُهُ أَمَّرَنى عَلَيهِم . فَجاءَ الرَّجُلُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ يَصدُقُ عَلِیٌّ فيما يَقولُ إنَّ اللّهَ أَمَّرَهُ عَلى خَلقِهِ ؟ فَغَضِبَ النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قالَ : إنَّ عَلِيّا أميرُ المُؤمِنينَ بِوِلايَهٍ مِنَ اللّهِ عزّوجلّ ؛ عَقَدَها لَهُ فَوقَ عَرشِهِ ، وأشهَدَ عَلى ذلِکَ ملائِکَتَهُ . (2)8847.امام باقر عليه السلام :الكافى عن جابر :قُلتُ لِأَبى جَعفَرٍ عليه السلام : لِمَ سُمِّیَ أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : اللّهُ سَمّاهُ . (3)8848.امام صادق عليه السلام :حليه الأولياء عن القاسم بن جندب عن أنس :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا أنَسُ ، اُسکُب لى وَضوءا . ثُمَّ قامَ فَصَلّى رَکعَتَينِ ، ثُمَّ قالَ : يا أنَسُ ، أوَّلُ مَن يَدخُلُ عَلَيکَ مِن هذا البابِ أميرُ المُؤمِنينَ ، وسَيِّدُ المُسلِمينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وخاتِمُ الوَصِيّينَ .

قالَ أنَسٌ : قُلتُ اللّهُمَّ اجعَلهُ رَجُلاً مِنَ الأَنصارِ وکَتَمتُهُ ، إذ جاءَ عَلِیٌّ فَقالَ : مَن هذا يا أنَسُ ؟ فَقُلتُ : عَلِیٌّ ، فَقامَ مُستَبشِرا فَاعتَنَقَهُ ، ثُمَّ جَعَلَ يَمسَحُ عَرَقَ وَجهِهِ بِوَجهِهِ ، ويَمسَحُ عَرَقَ عَلِیٍّ بِوَجهِهِ .

قَال عَلِیٌّ : يا رَسولَ اللّهِ ، لَقَد رَأَيتُکَ صَنَعتَ شَيئا ما صَنَعتَ بى مِن قَبلُ ؟ قالَ : وما يَمنَعُنى وأنتَ تُؤَدّى عَنّى ، وتُسمِعُهُم صَوتى ، وتُبَيِّنُ لَهُم مَا اختَلَفوا فيهِ بَعدى ! (4) .

1- .اليقين : ص 242 ح 79 عن ابن عبّاس .
2- .بشاره المصطفى : ص 24 عن أبى حمزه عن الإمام زين العابدين عليه السلام .
3- .الكافى : ج 1 ص 412 ح 4 ، مختصر بصائر الدرجات : ص171.
4- .حليه الأولياء : ج 1 ص 63 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 386 ح 8994 ، المناقب للخوارزمى : ص 85 ح 75 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 145 ح 109 ، كفايه الطالب : ص 211 ، الفردوس : ج 5 ص 364 ح 8449 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 46 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 262 ح 39 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 312 ح 232 والأربعه الأخيره نحوه ص 430 ح 335 ،

المسترشد : ص 601 ح 272 وراجع الاحتجاج : ج 1 ص 326 ح 55 واليقين : ص 137 ح 7 .

8849.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :... ای علی ! تو در آسمان ، امیر مؤمنان و در زمین ، امیر مؤمنان هستی.8850.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام حسین علیه السلام درباره امام علی علیه السلام : مردی نزد او آمد و گفت : ای ابو الحسن ! تو ادّعا می کنی که امیر مؤمنانی. چه کسی تو را بر مؤمنان امیر کرده است؟

فرمود : «خداوند جل جلاله مرا بر آنان ، امارت داده است».

آن مرد، پیش پیامبر خدا آمد و گفت : ای پیامبر خدا ! آیا علی راست می گوید که خداوند، او را بر خلقش اِمارت داده است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و گفت : «علی، با ولایتی از جانب خدای عز و جل امیر مؤمنان است . خداوند بر فراز عرش خود ، آن ولایت را برایش مقرّر نمود و فرشتگان خود را بر آن ، گواه گرفت».8851.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :الکافی به نقل از جابر : به امام باقر علیه السلام گفتم : چرا [علی علیه السلام]«امیر المؤمنین» نامیده شد؟

فرمود : «خدا او را [چنین] نامید».8852.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :حلیه الأولیاء به نقل از قاسم بن جندب، از اَنَس : پیامبر خدا فرمود : «ای انس ! برای من آب وضویی بریز».

[پس وضو ساخت و] سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند. سپس فرمود : «ای انس ! نخستین کسی که از این در بر تو وارد می شود، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای سپیدرویان و خاتم اوصیاست».

با خود گفتم : «خدایا ! او را مردی از انصار قرار بده» که علی علیه السلام در آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «انس ! این کیست؟».

گفتم : علی است.

پس شادمان برخاست و او را در آغوش گرفت و عَرَق صورت خود را به صورت علی بسود و عرَق علی را با صورت خود زدود .

علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! با من به گونه ای رفتار کردی که تا کنون ندیده بودم !

فرمود : «چرا چنین نکنم، در حالی که تو از جانب من، ابلاغ می کنی و صدای مرا به آنان می رسانی و پس از من، آنچه را در آن اختلاف می کنند، برایشان روشن می سازی». .

8853.عنه علیه السلام :تاریخ دمشق عن أنس بن مالک:قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اُسکُب إلَیَّ ماءً أو وَضوءا فَتَوَضَّأ ، ثُمَّ قامَ فَصَلّی رَکعَتَینِ ، ثُمَّ قالَ : یا أنَسُ ، أوَّلُ مَن یَدخُلُ مِن هذَا البابِ أمیرُ المُؤمِنینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ ، سَیِّدُ المُؤمِنینَ عَلِیٌّ . (1)8854.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا اُمَّ سَلَمَهَ ، اِشهَدی وَاِسمَعی : هذا عَلِیٌّ ؛ أمیرُ المُؤمِنینَ ، وسَیِّدُ المُسلِمینَ . (2)8855.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :یا اُمَّ سَلَمَهَ ، هذا عَلِیٌّ ؛ سَیِّدٌ مُبَجَّلٌ ، مُؤَمَّلُ المُسلِمینَ ، وأمیرُ المُؤمِنینَ ، ومَوضِعُ سِرّی وعِلمی ، وبابِی الَّذی آوی إلَیهِ ، وهُوَ الوَصِیُّ عَلی أهلِ بَیتی ، وعَلَی الأخیارِ مِن اُمَّتی ، هُوَ أخی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ ، وهُوَ مَعی فِی السَّناءِ (3) الأعلی . (4)8856.عنه صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :إمامُ المُسلِمینَ ، وأمیرُ المُؤمِنینَ ، ومَولاهُم بَعدی ؛ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (5)8851.امام زین العابدین علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ أمیرُ المُؤمِنینَ ، وإمامُ المُسلِمینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ . (6)8852.امام باقر علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه السلام : هُوَ أمیرُ المُؤمِنینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ ، ویَعسوبُ الدّینِ ، وخَیرُ الوَصِیّینَ . (7) .

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 303 ح 8837 .
2- .المناقب للخوارزمی : ص 142 ح 163 ، کفایه الطالب : ص 168 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 47 ، بشاره المصطفی : ص 167، الیقین : ص 173 ح 30 و ص415 ح 154 عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، شرح الأخبار : ج 1 ص 124 ح 53 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 54 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 368 ح 293 کلّها عن ابن عبّاس .
3- .السناء : الرفعه . وفی الخبر : «بشّر اُمّتی بالسناء» ؛ أی بارتفاع القدر والمنزله عند اللّه تعالی (مجمع البحرین : ج 2 ص 896 «سنا») .
4- .المحاسن والمساوئ : ص 44 عن ابن عبّاس .
5- .الأمالی للصدوق : ص 374 ح 471 ، بشاره المصطفی : ص 34 ، التحصین لابن طاووس : ص 563 ح 20 نحوه وکلّها عن ابن عبّاس .
6- .الأمالی للصدوق : ص 450 ح 609 عن عبد اللّه بن عبّاس ، تفسیر فرات : ص 266 ح 360 عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ولیس فیه «وإمام المسلمین» .

7- .الأمالي للصدوق : ص 188 ح 197 ، بشاره المصطفى : ص 24 كلاهما عن عبداللّه بن الفضل الهاشمى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام.

8853.امام باقر علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از اَنَس بن مالک : پیامبر خدا فرمود : «برایم آب وضویی بریز».

پس وضو ساخت و برخاست و دو رکعت نماز خواند. سپس فرمود : «ای انس! نخستین کسی که از این در می آید، امیر مؤمنان و پیشوای سپیدرویان و سرور مؤمنان ، علی است».8854.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای اُمّ سلمه! گواه باش و بشنو که این ، علی ، امیرمؤمنان و سرور مسلمانان است .8855.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای امّ سلمه! این ، علی ، سرور محترم، امید مسلمانان، امیر مؤمنان، و جایگاه راز و دانش من است و دری است که بدان پناه می بَرم و اوست وصیّ من بر اهل بیتم و بر نیکان امّتم. اوست برادر من در دنیا و آخرت ، و اوست همبر من در منزلگاه والا .8856.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من، پیشوای مسلمانان، امیر مؤمنان و مولای آنان ، علی بن ابی طالب است.8857.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو امیر مؤمنان، پیشوای مسلمانان و رهبر روسپیدانی.8858.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : اوست امیر مؤمنان و رهبر سپیدرویان و مِهتر دین و نیک ترین اوصیا . .

8859.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (لعبد اللّه بن مسعود) عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : هُوَ أخى ووَزيرى ، وخَيرُ مَن أخلُفُ فى أهلى ، وسَيِّدُ المُسلِمينَ ، وأميرُ المُؤمِنينَ مِن بَعدى ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ يَومَ القِيامَهِ . (1)8857.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الأمالى للصدوق عن أبى ذرّ الغفارى :كُنّا ذاتَ يَومٍ عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى مَسجِدِ قُبا ونَحنُ نَفَرٌ مِن أصحابِهِ إذ قالَ : مَعاشِرَ أصحابى ! يَدخُلُ عَلَيكُم مِن هذَا البابِ رَجُلٌ ؛ هُوَ أميرُ المُؤمِنينَ ، وإمامُ المُسلِمينَ .

قالَ : فَنَظَروا وكُنتُ فيمَن نَظَرَ فَإذا نَحنُ بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام قَد طَلَعَ ، فَقامَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فَاستَقبَلَهُ وعانَقَهُ وقَبَّلَ ما بَينَ عَينَيهِ ، وجاءَ بِهِ حَتّى أجلَسَهُ إلى جانِبِهِ ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَينا بِوَجهِهِ الكَريمِ فَقالَ : هذا إمامُكُم مِن بَعدى ، طاعَتُهُ طاعَتى ، ومَعصِيَتُهُ مَعصِيَتى ؛ وطاعَتى طاعَهُ اللّهِ ، ومَعصِيَتى مَعصِيَهُ اللّهِ عزّوجلّ . (2)5 / 5اِختِصاصُ هذَا الاِسمِ بِعَلِىٍّ8860.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :لَمّا اُسرِىَ بى إلَى السَّماءِ كُنتُ مِن رَبّى كَقابِ قَوسَينِ أو أدنى ، فَأوحى إلَىَّ رَبّى ما أوحى ، ثُمَّ قالَ : يا مُحَمَّدُ ، اِقرَأ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ أميرَ المُؤمِنينَ السَّلامَ ؛ فَما سَمَّيتُ بِهذا أحَدا قَبلَهُ ، ولا اُسَمِّى بِهذا أحَدا بَعدَهُ . (3)8861.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :لَمّا اُسرِىَ بى إلَى السَّماءِ ، ثُمَّ مِنَ السَّماءِ إلَى السَّماءِ إلى سِدرَهِ المُنتَهى ؛ وَقَفتُ بَينَ يَدَى رَبّى عزّوجلّ، فَقالَ لى: يا مُحَمَّدُ... اِختَرتُ لَکَ عَلِيّا فَاتَّخِذهُ خَليفَهً ووَصِيّا ، ونَحَلتُهُ (4) عِلمى وحِلمى ، وهُوَ أميرُ المُؤمِنينَ حَقّا ، لَم يَنَلها أحَدٌ قَبلَهُ ، ولَيسَت لِأحَدٍ بَعدَهُ . (5) .

1- .شرح الأخبار : ج 1 ص 206 ح 170 عن ابن عبّاس .
2- .الأمالى للصدوق : ص 634 ح 850 بحار الأنوار : ج 38 ص 106 ح 34 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 295 ح 578 ، بشاره المصطفى : ص 186 عن عيسى بن أحمد بن عيسى المنصورى عن الإمام الهادى عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلامعنه صلى الله عليه و آله وراجع الكافى : ج 1 ص 441 ح 8 والأمالى للصدوق : ص 701 ح 956 .
4- .من النُّحْل ؛ وهو إعطاؤک الإنسان شيئاً بلا استعاضه (لسان العرب : ج 11 ص 650 «نحل») .

5- .المناقب للخوارزمى : ص 303 ح 299 ؛ الأمالى للطوسى : ص 343 ح 705 كلاهما عن غالب الجهنى عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام وفيه «لم يقلها» بدل «لم ينلها» ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 410 ح 326 عن سلام الجعفى عن محمّد بن علىّ وفيه من «اخترت ...» و«لم أسمّ» بدل «لم ينلها» .

5 / 5 اختصاص داشتن عنوان «امیر المؤمنین» به علی

8862.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : اوست برادر و وزیر (دستْ یار) من و بهترین کسی که در میان خاندانم بر جای می نهم ، و [اوست] سرور مسلمانان و امیر مؤمنان پس از من و پیشوای سپیدرویان روز قیامت.8863.عنه علیه السلام :الأمالی ، صدوق به نقل از ابوذر غِفاری : ما با گروهی از اصحاب ، روزی نزد پیامبر خدا در مسجد قُبا بودیم که ایشان فرمود : «ای اصحاب من ! از این در، مردی به نزد شما می آید که امیر مؤمنان و پیشوای مسلمانان است».

همه و از جمله من نگریستیم، که ناگهان دیدیم علی علیه السلام پدیدار شد. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به پیشواز او رفت و با او معانقه کرد و میان چشمانش را بوسید و او را آورد و در کنار خود نشاند. سپس با چهره کریمانه خود به ما رو کرد و فرمود : «این ، امام شما پس از من است. اطاعت از او اطاعت از من ، و سرپیچی از او سرپیچی از من است و اطاعت از من اطاعت از خدا و سرپیچی از من سرپیچی از خدای عز و جلاست».5 / 5اختصاص داشتن عنوان «امیر المؤمنین» به علی8860.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آن گاه که شبانه به آسمان برده شدم و میان من و پروردگارم فاصله ای جز به اندازه دو سرِ کمان یا کمتر از آن نبود ، پروردگارم آنچه که باید به من وحی کند ، وحی کرد و سپس فرمود : «ای محمّد ! به علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان، سلام برسان، که پیش از او هیچ کس را به این نام ننامیده ام و پس از او نیز کسی را به این نام نمی نامم».8861.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شبی که مرا به آسمان و از آسمان به آسمان تا «سِدرهُ المنتهی» بردند ، در پیشگاه پروردگارم عز و جل ایستادم. خداوند به من فرمود : «ای محمّد ! ... علی را برای تو برگزیدم. پس او را جانشین و وصیّ خود گیر. نیز علم و حلمم را بدو بخشیدم. او حقیقتا امیر مؤمنان است . نه پیش از او کسی بدان [منصب] نائل آمد و نه برای کسی پس از او [چنین]خواهد بود».

.

8862.امام علی علیه السلام :الإمام الصادق علیه السلام وسُئِلَ عَنِ القائِمِ علیه السلام یُسَلَّمُ عَلَیهِ بِإِمرَهِ المُؤمِنینَ ؟ فَقالَ : لا ، ذاکَ اسمٌ سَمَّی اللّهُ بِهِ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام ، لَم یُسَمَّ بِهِ أحَدٌ قَبلَهُ ولا یَتَسَمّی بِهِ بَعدَهُ . (1)8863.امام علی علیه السلام :تفسیر العیّاشی عن محمّد بن إسماعیل الرازی عن رجل سمّاه :دَخَلَ رَجُلٌ عَلی أبی عَبدِ اللّهِ فَقالَ : السَّلامُ عَلَیکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! فَقامَ عَلی قَدَمَیهِ فَقالَ : مَه ! هذَا اسمٌ لا یَصلُحُ إلّا لِأَمیرِالمُؤمِنینَ علیه السلام ، اللّهُ سَمّاهُ بِهِ ولَم یُسَمَّ بِهِ أحَدٌ غَیرُهُ ... .

قالَ : قُلتُ : فَماذا یُدعی بِهِ قائِمُکُم ؟ قالَ : یُقالُ لَهُ : السَّلامُ عَلَیکَ یا بَقِیَّهَ اللّهِ ، السَّلامُ عَلَیکَ یَا بنَ رَسولِ اللّهِ. (2)8864.امام علی علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیهِ و آله أمَرَ أن اُدعی بِإِمرَهِ المُؤمِنینَ فی حَیاته وبَعدَ مَوتِهِ ، ولَم یُطلِق ذلِکَ لِأَحَدٍ غَیری . (3)راجع : ص 270 (التحیّه القیادیّه) .

.

1- .الکافی : ج 1 ص 411 ح 2 ، تفسیر فرات : ص 193 ح 249 کلاهما عن عمر بن زاهر .
2- .تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 276 ح 274 ، بحار الأنوار : ج 37 ص 331 ح 70 .
3- .الخصال : ص 580 ح 1 عن مکحول .

8866.عنه علیه السلام (فی ترغیب النّاس فی الجهاد) امام صادق علیه السلام در جواب پرسشی که از ایشان شد : آیا بر قائم(عج) با عنوان «امیر المؤمنین» سلام داده می شود؟ : نه. این ، نامی است که خداوند ، امیر مؤمنان [علی علیه السلام]را بدان نامید و کسی پیش از او به این نام ، نامیده نشده است و پس از او نیز نامیده نمی شود.8867.عنه علیه السلام (فی وصفِ المأخُوذِینَ علی الغِرَّهِ) تفسیر العیّاشی به نقل از محمّد بن اسماعیل رازی، از مردی که نام بُرد :مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان، سلام بر تو!

امام علیه السلام روی پا ایستاد و فرمود : «دست نگه دار. این ، نامی است که شایسته کسی جز امیر مؤمنان [علی علیه السلام] نیست. خدا، او را بدان نامید و کسی جز او به آن نامیده نشده است».

من گفتم : پس قائم شما [مهدی(عج)] به چه خوانده می شود؟

فرمود : «به او گفته می شود : سلام بر تو ، ای بقیّه اللّه ! سلام بر تو ، ای پسر پیامبر خدا!».8868.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمان داد که در حیات و پس از وفاتش، «امیر مؤمنان» خوانده شوم و آن را برای کسی جز من اجازه نداد.ر . ک : ص 271 (سلام رهبری) .

.

الفصل السادس : أحاديث الإمامه6 / 1إمامَتُهُ مِنَ اللّهِ8869.امام صادق عليه السلام (درباره آيه «در حال مستى به نماز نزديک مشويد») رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أنتَ أخى ، وأنَا أخوکَ ؛ أنَا المُصطَفى لِلنُّبُوَّهِ ، وأنتَ المُجتَبى لِلإِمامَهِ ؛ وأنَا صاحِبُ التَّنزيلِ ، وأنتَ صاحِبُ التَّأويلِ ؛ وأنَا وأنتَ أبَوَا هذِهِ الاُمَّهِ . يا عَلِيُّ ، أنتَ وَصِيّى وخَليفَتى ، ووَزيرى ووارِثى . (1)8870.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، مَن قَتَلَکَ فَقَد قَتَلَنى ، ومَن أبغَضَکَ فَقَد أبغَضَنى ، ومَن سَبَّکَ فَقَد سَبَّنى ؛ لِأَنَّکَ مِنّى کَنَفسى ؛ روحُکَ مِن روحى ، وطينَتُکَ مِن طينَتى ، إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى خَلَقَنى وإيّاکَ ، وَاصطَفانى وإيّاکَ ؛ فَاختارَنى لِلنُّبُوَّهِ ، وَاختارَکَ لِلإِمامَهِ ؛ فَمَن أنکَرَ إمامَتَکَ فَقَد أنکَرَ نُبُوَّتى . (2)8871.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى اطَّلَعَ إلى الأَرضِ اطِّلاعَهً فَاختارَنى مِنها ، فَجَعَلَنى نَبِيّا ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثّانِيَهَ فَاختارَ مِنها عَلِيّا ، فَجَعَلَهُ إماما ، ثُمَّ أمَرَنى أن أتَّخِذَهُ أخا و وَلِيّا ووَصِيّا وخَليفَهً ووَزيرا ، فَعَلِيٌّ مِنّى وأنَا مِن عَلِيٍّ . (3) .

1- .الأمالى للصدوق : ص 411 ح 533 ، بشاره المصطفى : ص 55 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 370 ح 6 نحوه وكلّها عن أبى سعيد عقيصا عن الإمام الحسين عن أبيه عليهما السلام .
2- .الأمالى للصدوق : ص 155 ح 149 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 297 ح 53 ، فضائل الأشهر الثلاثه : ص 79 ح 61 كلّها عن الحسن بن علىّ بن فضّال عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
3- .كمال الدين : ص 257 ح 2 ، إرشاد القلوب : ص 415 ، كفايه الأثر : ص 10 كلّها عن عبد اللّه بن عبّاس .

فصل ششم : احادیث امامت

6 / 1 امامت او از سوی خداست

فصل ششم : احادیث امامت6 / 1امامت او از سوی خداست8872.تنبیه الخواطر به نقل از آنَس که سندش را به معصومپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو برادر منی و من برادر توآم. من برگزیده برای نبوّتم و تو گزینش شده برای امامتی. من صاحب تنزیلم (1) و تو صاحب تأویلی (2) . من و تو ، پدران این امّتیم. ای علی! تو وصی، جانشین، وزیر و وارث منی.8873.بحار الأنوار عن عبد اللّهِ بنِ عبّاسٍ عن رسولُ اپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! هر که تو را بکُشد، مرا کشته و هر که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و هر که تو را دشنام دهد، مرا دشنام داده است ؛ چون تو برای من، مانند خودم هستی. جان تو از جان من و سرشت تو از سرشت من است.

خداوند تبارک و تعالی من و تو را آفرید و من و تو را برگزید ؛ مرا برای نبوّت ، انتخاب کرد و تو را برای امامت . پس، هر کس امامت تو را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده است.8874.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند تبارک و تعالی به زمین نگریست و از میان آن مرا برگزید و «پیامبر» قرار داد. سپس دوباره نگریست و علی را از میان آن برگزید و «امام» قرار داد. سپس به من فرمان داد که او را برادر، ولی، وصی، جانشین و وزیر خود گیرم. پس، علی از من است و من از علی هستم.

.

1- .تنزیل ، یعنی همان ظاهر قرآن که برای کسانی که با زبان عربی آشنایند ، قابل فهم است. (م)
2- .تأویل ، یعنی معانی نهفته قرآن و مصداق ها و تطبیق های خارجی آنها . (م)

8875.عنه علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله فی عَلِیٍّ علیه السلام : اِعلَموا مَعاشِرَ النّاسِ : أنَّ اللّهَ قَد نَصَبَهُ لَکُم وَلِیّا وإماما مُفتَرَضا طاعَتُهُ عَلَی المُهاجِرینَ والأَنصارِ وعَلَی التّابِعینَ لَهُم بِإحسانٍ ، وعَلَی البادی وَالحاضِرِ ، وعَلَی الأعجَمِیِّ وَالعَرَبِیِّ ، وَالحُرِّ وَالمَملوکِ ، وَالصَّغیرِ وَالکَبیرِ ، وعَلَی الأَبیَضِ وَالأَسوَدِ ، وعَلی کُلِّ مُوَحِّدٍ ؛ ماضٍ حُکمُهُ ، جائِزٌ قَولُهُ ، نافِذٌ أمرُهُ ، مَلعونٌ مَن خالَفَهُ ، مَرحومٌ مَن تَبِعَهُ . (1) 8876.المحاسن عَن سُلیمانَ بنِ أبی شیخٍ یَرفَعُهُ :عنه صلی الله علیه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ! مَن أحسَنُ مِنَ اللّهِ قیلاً ، وأصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدیثا ؟ مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّ رَبَّکُم جَلَّ جَلالُهُ أمَرَنی أن اُقیمَ لَکُم عَلِیّا عَلَما وإماما ، وخَلیفَةً ووَصِیّاً ، وأن أتَّخِذَهُ أخا ووَزیرا . (2) 8873.بحار الأنوار به نقل از عبد اللّه بن عبّاس :عنه صلی الله علیه و آله :نَزَلَ عَلَیَّ جَبرَئیلُ علیه السلام صَبیحَةَ یَومٍ فَرِحا مُستَبشِرا ، فَقُلتُ : حَبیبی ما لی أراکَ فَرِحا مُستَبشِرا ؟ فَقالَ : یا مُحَمَّدُ ! وکَیفَ لا أکونُ کَذلِکَ وقَد قَرَّت عَینی بِما أکرَمَ اللّهُ بِهِ أخاکَ ووَصِیَّکَ وإمامَ اُمَّتِکَ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام ، فَقُلتُ : وبِمَ أکرَمَ اللّهُ أخی وإمامَ اُمَّتی ؟ قالَ : باهی بِعِبادَتِهِ البارِحَةَ مَلائِکَتَهُ وحَمَلَةَ عَرشِهِ وقالَ : مَلائِکَتِی انظُروا إلی حُجَّتی فی أرضی عَلی عِبادی بَعدَ نَبِیّی ، فَقَد عَفَّرَ خَدَّهُ فِی التُّرابِ تَواضُعا لِعَظَمَتی ، اُشهِدُکُم أنَّهُ إمامُ خَلقی ومَولی بَرِیَّتی . (3) 8874.امام علی علیه السلام :الإمام الباقر علیه السلام :إنَّ إبراهیمَ خَلیلَ اللّهِ علیه السلام دَعا رَبَّهُ فَقالَ : «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ ءَامِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ» (4) فَنالَت دَعوَتُهُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله ، فَأکرَمَهُ اللّهُ بِالنُّبُوَّهِ ، ونالَت دَعوَتُهُ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام ، فَاختَصَّهُ اللّهُ بِالإِمامَهِ وَالوِصایَهِ .

وقالَ اللّهُ تَعالی : یا إبراهیمُ : «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ» إبراهیمُ : «وَ مِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّلِمِینَ» (5) قالَ : الظّالِمُ مَن أشرَکَ بِاللّهِ وذَبَحَ لِلأَصنامِ ، ولَم یبَقَ أحَدٌ مِن قُرَیشٍ وَالعَرَبِ مِن قبَلِ أن یُبعَثَ النَّبِیُّ صلی الله علَیه و آله إلّا وقَد أشرَکَ بِاللّهِ ، وعَبَدَ الأَصنامَ وذَبَحَ لَها ، ما خَلا أمیرَ المُؤمِنینَ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام ؛ فَإنَّهُ مِن قَبلِ أن یَجریَ عَلَیهِ القَلَمُ أسلَمَ ، فَلا یَجوزُ أن یَکونَ إمامٌ أشرَکَ بِاللّهِ وذَبَحَ لِلأَصنامِ ؛ لِأَنَّ اللّهَ تَعالی قالَ : «لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّلِمِینَ» . (6) .

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 143 ح 32 ، الیقین : ص 349 ح 127 کلاهما عن علقمه بن محمّد الحضرمی عن الإمام الباقر علیه السلام ، روضه الواعظین : ص 104 عن الإمام الباقر علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله .

2- .الأمالي للصدوق : ص 83 ح 49 ، بشاره المصطفى : ص 153 كلاهما عن عبد اللّه بن عبّاس .
3- .المناقب للخوارزمى : ص 319 ح 322 ؛ مائه منقبه : ص 131 ح 77 كلاهما عن غياث بن إبراهيم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
4- .إبراهيم : 35 .
5- .البقره : 124 .
6- .تفسير فرات : ص 222 ح 298 و ص221 ح 297 وفيه إلى «والوصايه» .

8875.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : ای مردم! بدانید که خدا برای شما ولی و امامی قرار داده که اطاعتش بر مهاجران و انصار و پیروان نیک آنها ، و نیز بر بادیه نشین و شهرنشین و عجم و عرب ، آزاد و بنده ، کوچک و بزرگ ، سفید و سیاه و هر انسان یکتاپرستی ، واجب است. حکم او قطعی ، و گفته اش حتمی ، و امرش نافذ است ، مخالفش نفرین شده و پیروش رحمت شده است.8876.المحاسن به نقل از سلیمان بن أبی شیخ ، که سند حدیثپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! چه کسی سخنش از خدا بهتر و از او راستگوتر است؟ ای مردم! همانا پروردگارتان جل جلاله به من فرمان داد که علی را بر شما مِهتر و امام و نیز خلیفه و وصی قرار دهم و او را برادر و وزیر خود گیرم.8877.الإمامُ الحسینُ علیه السلام (لِرَجُلٍ بَنی دارا فَدَعاهُ أن یَدخُلَها فَلَمّ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صبح دم روزی ، جبرئیل علیه السلام شاد و خوش حال بر من فرود آمد. گفتم : «دوست من! چه شده است که تو را شاد و خوش حال می بینم؟».

گفت : ای محمّد! چه سان این گونه نباشم، در حالی که چشمم، روشن از کرامتی است که خدا بر برادر و وصیّ تو، امام امّتت، علی بن ابی طالب، ارزانی داشته است؟

گفتم : «خداوند با چه چیز، برادر و امام امّتم را گرامی داشته است؟».

گفت : خداوند به عبادت دیشب او، بر فرشتگان و حاملان عرشش بالید و فرمود : «فرشتگانم! به حجّت من بر بندگانم پس از فرستاده ام در زمین بنگرید که گونه اش را از سر تواضع، در برابر عظمت من بر خاک ساییده است. شما را گواه می گیرم که او امام خلقم و مولای مردمانم است».8878.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام باقر علیه السلام :ابراهیم خلیل اللّه ، پروردگارش را خواند و گفت : «پروردگارا! این دیار را امن قرار ده و من و فرزندانم را از عبادت بت ها دور بدار» . پس دعایش به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و خداوند، او را با نبوّت ، گرامی داشت و دعایش به علی بن ابی طالب علیه السلام نیز رسید و خداوند، او را به امامت و وصایت ، ویژه ساخت.

خدای متعال فرمود : ای ابراهیم! «من تو را پیشوای مردم قرار دادم» .

[إبراهیم علیه السلام] گفت : «و از دودمانم؟» . [خداوند]فرمود : «عهد من به ستمکاران نمی رسد» .

ستمکار ، کسی است که برای خدا شریک قرار دهد و برای بت ها قربانی کند ، و هیچ یک از قریش و عربِ پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، مگر آن که برای خدا شریک قرار داد و بتان را پرستید و برای آنها قربانی کرد، جز امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام که پیش از آن که قلمِ تکلیف بر او جاری شود، اسلام آورد. پس جایز نیست که امام، به خدا شرک آورده و برای بت ها قربانی کرده باشد ؛ زیرا خدای متعال می گوید : «عهد من به ستمکاران نمی رسد» . .

8879.عنه عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام لِمُحَمَّدِ بنِ حَربٍ الهِلالِيِّ : قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : «أنَا مِن أحمَدَ كَالضَّوءِ مِنَ الضَّوءِ» ، أ ما عَلِمتَ أنَّ مُحَمَّدا وعَلِيّا صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِما كانا نورا بَينَ يَدَيِ اللّهِ جَلَّ جَلالُهُ قَبلَ خَلقِ الخَلقِ بِألفَى عامٍ ، وأنَّ المَلائِكَةَ لَمّا رَأَت ذلِکَ النّورَ رَأَت لَهُ أصلاً قَدِ انشَعَبَ فيهِ شُعاعٌ لامِعٌ ، فَقالَت : إلهَنا وسَيِّدَنا ، ما هذَا النّورُ ؟ فَأَوحَى اللّهُ عزّوجلّ إلَيهِم : هذا نورٌ مِن نورى ؛ أصلُهُ نُبُوَّهٌ ، وفَرعُهُ إمامَهٌ ؛ أمَّا النُّبُوَّهُ فَلِمُحَمَّدٍ عَبدى ورَسولى ، وأمَّا الإِمامَهُ فَلِعَلِيٍّ حُجَّتى ووَلِيّى ، ولَولاهُما ما خَلَقتُ خَلقى . أ ما عَلِمتَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَفَعَ يَدَى عَلِيٍّ عليه السلام بِغَديرِ خُمٍّ حَتّى نَظَرَ النّاسُ إلى بَياضِ إبطَيهِما ، فَجَعَلَهُ مَولَى المُسلِمينَ وإمامَهُم ؟ ! (1) .

1- .معانى الأخبار : ص 351 ح 1 ، علل الشرائع : ص 174 ح 1 .

8880.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام به محمّد بن حرب هلالی : علی علیه السلام فرمود : «من نسبت به احمد، مانند نوری از نورم». آیا نمی دانی که محمّد و علی که درودهای خدا بر آنان باد ! دو نور در پیشگاه خداوند جل جلاله بودند، دو هزار سال پیش از خلقت آدمیان؟

فرشتگان، چون آن نور را مشاهده کردند و دیدند که از نور اصلی، پرتوی درخشنده منشعب شد . گفتند : ای خدا و سرور ما ! این نور چیست؟

خداوند عز و جل به آنان وحی کرد : «این نور ، از نور من است. اصلش نبوّت و فرعش امامت است . نبوّت برای محمّد، بنده و پیامبرم است و امامت برای علی، حجّت و ولیّ من. اگر آن دو نبودند، آفریدگانم را نمی آفریدم».

آیا نمی دانی که پیامبر خدا ، دستان علی علیه السلام را در غدیر خُم بالا برد، تا آن جا که مردم، سفیدی زیر بغل هر دو را دیدند و او را مولا و امام مسلمانان قرار داد؟ ! .

6 / 2إمامُ أولياءِ اللّهِ8878.امام صادق عليه السلام :حليه الأولياء عن أنس بن مالک :بَعَثَنِى النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلى أبى بَرزَةَ الأَسلَمِىِّ فَقالَ لَهُ وأنَا أسمَعُ : يا أبا بَرزَةَ ! إنَّ ربَّ العالَمينَ عَهِدَ إلَىَّ عَهدا فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَقالَ : إنَّهُ رايَةُ الهُدى ، ومَنارُ الإِيمانِ ، وإمامُ أولِيائى ، ونورُ جَميعِ مَن أطاعَنى . يا أبا بَرزَةَ ! عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ أمينى غَدا فِى القِيامَهِ ، وصاحِبُ رايَتى فِى القِيامَهِ عَلى مَفاتيحِ خَزائِنِ رَحمَهِ رَبّى . (1)8879.امام صادق عليه السلام :حليه الأولياء عن أبى برزه :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ تَعالى عَهِدَ إلَىَّ عَهدا فى عَلِىٍّ ، فَقُلتُ : يا رَبِّ بَيِّنهُ لى . فَقالَ : اِسمَع ، فَقُلتُ : سَمِعتُ . فَقالَ :

إنَّ عَلِيّا رايَةُ الهُدى ، وإمامُ أولِيائى ، ونورُ مَن أطاعَنى ، وهُوَ الكَلِمَهُ الَّتى ألزَمتُهَا المُتَّقينَ ، مَن أحَبَّهُ أحَبَّنى ، ومَن أبغَضَهُ أبغَضَنى ، فَبَشِّرهُ بِذلِکَ .

فَجاءَ عَلِىٌّ فَبَشَّرتُهُ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أنَا عَبدُ اللّهِ وفى قَبضَتِهِ ؛ فَإِن يُعَذِّبنى فَبِذَنبى ، وإن يُتِمَّ لِىَ الَّذى بَشَّرتَنى بِهِ فَاللّهُ أولى بى . قالَ : قُلتُ : اللّهُمَّ أجلِ قَلبَهُ وَاجعَل رَبيعَهُ الإِيمانَ . فَقالَ اللّهُ : قَد فَعَلتُ بِهِ ذلِکَ .

ثُمَّ إنَّهُ رَفَعَ إلَىَّ أنَّهُ سَيَخُصُّهُ مِنَ البَلاءِ بِشَىءٍ لَم يَخُصَّ بِهِ أحَدا مِن أصحابى ، فَقُلتُ : يا رَبِّ ! أخى وصاحِبى . فَقالَ : إنَّ هذا شَىءٌ قَد سَبَقَ ؛ إنَّهُ مُبتَلىً ومُبتَلىً بِهِ . (2) .

1- .حليه الأولياء : ج 1 ص 66 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 330 ح 8892 ، تاريخ بغداد : ج 14 ص 99 ح 7441 وفيه «جنّه» بدل «رحمه» ، المناقب للخوارزمى : ص 311 ح 311 ، الفردوس : ج 5 ص 367 ح 8458 عن ابن عبّاس ، كفايه الطالب : ص 215.
2- .حليه الأولياء : ج 1 ص 66 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 291 و ص270 عن أبى جعفر وعمر بن علىّ وفيه إلى «بذلک» ، المناقب لابن المغازلى : ص 46 ح 69 ، كفايه الطالب : ص 73 ؛ معانى الأخبار : ص 126 ح 1 عن سلام الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام عن أبى برده ، الأمالى للصدوق : ص 565 ح 765 عن سلام الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام عن أبى برزه وفيهما إلى «أحبّنى» و ص376 ح 475 ، بشاره المصطفى : ص 35 كلاهما عن ابن عبّاس، الأمالى للطوسى: ص 245 ح 428 عن عمر بن علىّ عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلامعنه صلى الله عليه و آله وص513

ح 1124 عن بريده بن حصيب الأسلمى ، شرح الأخبار : ج 1 ص 163 ح 118 عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلامعنه صلى الله عليه و آله و ص216 ح 195 ، المسترشد : ص 627 ح 294 عن عبد اللّه بن أبى رافع وفى السبعه الأخيره إلى «بذلک» ، تفسير القمّى : ج 2 ص 244 عن إسماعيل الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 411 ح 326 عن سلام الجعفى عن محمّد بن علىّ والتسعه الأخيره نحوه .

6 / 2 امام اولیای خدا

6 / 2امام اولیای خدا8882.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :حلیه الأولیاء به نقل از آنس بن مالک : پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به سوی ابو بَرزه اسلمی فرستاد و من شنیدم که به او می فرمود : «ای ابو برزه ! پروردگار جهانیان ، درباره علی بن ابی طالب، با من عهدی بسته و گفته است : او پرچم هدایت، نشان ایمان، امام اولیای من و نور همه پیروانم است . ای ابو برزه ! علی بن ابی طالب در فردای قیامت، امین من است و در قیامت ، پرچمدارم و [امین] بر کلیدهای گنجینه های رحمت (1) پروردگار من است ».8882.امام صادق علیه السلام :حلیه الأولیاء به نقل از ابو بَرزه : پیامبر خدا فرمود : «خدای متعال با من درباره علی عهدی بست. گفتم : پروردگارا ! آن را برای من روشن بدار ! فرمود : بشنو . گفتم : می شنوم. فرمود : علی ، پرچم هدایت، امام اولیای من و نور پیروانم است و اوست آن نشانی که همراه پرهیزگاران کردم. هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. پس، او را بدین [منزلت]بشارت ده . علی که آمد ، بشارتش دادم».

[علی علیه السلام به من] گفت : ای پیامبر خدا ! من بنده خدا و در دست [قدرت] او هستم. اگر عذابم کند، به سبب گناهم بوده است و اگر مرا به آنچه بشارتم داده است برساند، خداوند ، اختیارش بر من بیشتر است.

گفتم : «خدایا ! دلش را جلا و بهارش را ایمان قرار ده !».

و خداوند فرمود : برایش چنین کردم .

سپس به من خبر داد که او را به بلایی دچار می کند که دیگر اصحابم را بدان مبتلا نمی سازد. گفتم : ای پروردگار من ! برادر من و یاور من را !؟

فرمود : این، چیزی است که قطعی شده ، که هم خود او آزموده می شود و هم دیگران با او آزموده می شوند ».

.

1- .در تاریخ بغداد، به جای «رحمت»، «جنّت» آمده است.

6 / 3إمامُ المُتَّقينَ8885.عنه صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : مَرحَبا بِسَيِّدِ المُسلِمينَ وإمامِ المُتَّقينَ . (1)8886.عنه صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، إنَّکَ سَيِّدُ المُسلِمينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، ويَعسوبُ المُؤمِنينَ . (2)8887.عنه صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أنتَ أميرُ المُؤمِنينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ؛ يا عَلِيُّ ، أنتَ سَيِّدُ الوَصِيّينَ . (3)8883.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :اُوحِيَ إلَيَّ فى عَلِيٍّ ثَلاثٌ : أنَّهُ سَيِّدُ المُسلِمينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ . (4) .

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 370 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 66 كلاهما عن الشعبى عن الإمام علىّ عليه السلام .
2- .المناقب لابن المغازلى : ص 65 ح 93 ، المناقب للخوارزمى : ص 295 ح 287 ؛ اليقين : ص 490 ح 197 وفيهما «الدين» بدل «المؤمنين» وكلّها عن أحمد بن عامر الطائى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص 95 ح 29 ، الأمالى للطوسى : ص 345 ح 710 عن داوود بن سليمان الغازى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله .
3- .مائه منقبه : ص 51 ح 9 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 12 كلاهما عن سليمان الأعمش عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 38 ص 134 ح 88 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 148 ح 4668 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 303 ح 8836 ، موضح أوهام الجمع والتفريق : ج 1 ص 192 عن زراره وكلّها عن أسعد بن زراره ، المناقب لابن المغازلى : ص 105 ح 147 عن عبد اللّه بن أسعد بن زراره [عن أبيه] ، كنز العمّال : ج 11 ص 620 ح 33011 نقلاً عن ابن النجّار عن عبد اللّه بن أسعد بن زراره ؛ بشاره المصطفى : ص 148 عن عبد اللّه بن الحرث عن الامام على عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .

6 / 3 امام پرهیزگاران

6 / 3امام پرهیزگاران8886.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : آفرین به سَرور مسلمانان و امام پرهیزگاران!8887.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو سَرور مسلمانان، امام پرهیزگاران، پیشوای سپیدرویان و بزرگِ مؤمنانی.8888.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو امیر مؤمنان و امام پرهیزگارانی. ای علی! تو سَرور اوصیایی.8889.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سه چیز درباره علی به من وحی شد : «اوست سَرور مسلمانان، امام پرهیزگاران و پیشوای سپیدرویان».

.

8890.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :لَمّا أُسرِىَ بى إلَى السَّماءِ انتُهِىَ بى إلى قَصرٍ مِن لُؤلُؤٍ ، فِراشُهُ مِن ذَهَبٍ يَتَلَألَأُ ، فَأوحَى اللّهُ إلَىَّ أو أمَرَنى فى عَلِىٍّ بِثَلاثِ خِصالٍ : أنَّهُ سَيِّدُ المُسلِمينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ . (1)8891.عنه عليه السلام (فى أوّلِ خُطبَهٍ خَطَبَها فى خِلافَتِهِ) عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ عزّوجلّ أوحى إلَىَّ فى عَلِىٍّ ثَلاثَهَ أشياءَ لَيلَهَ اُسرِىَ بى : أنَّهُ سَيِّدُ المُؤمِنينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ . (2)8892.عنه عليه السلام (لَمّا قُتِلَ محمّدُ بنُ أبى بكرٍ) تفسير القمّى فى قَولِهِ تَعالى : «فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَآ أَوْحَى» (3) : سُئِلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَن ذلِکَ الوَحيِ ، فَقالَ : أوحى إلَىَّ أنَّ عَلِيّا سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وأوَّلُ خَليفَهٍ يَستَخلِفُهُ خاتِمُ النَّبِيّينَ . (4) .

1- .اُسد الغابه : ج 3 ص 173 الرقم 2813 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 302 ح 8834 كلاهما عن عبد اللّه بن أسعد بن زراره و ص303 ح 8835 ، المناقب لابن المغازلى: ص 104 ح 146 كلاهما عن أسعد بن زراره ؛ بشاره المصطفى : ص 166 عن سعد بن زراره الأنصارى وزاد فيه «وسيّد الوصيّين» ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 211 ح 131 عن جابر بن عبد اللّه و ص 229 ح 143 عن أسعد بن زراره .
2- .المعجم الصغير : ج 2 ص 88 ، تاريخ أصبهان : ج 2 ص 200 ح 1454 كلاهما عن عبد اللّه بن عكيم الجهنى ، المناقب للخوارزمى : ص 328 ح 340 عن عبد اللّه بن عليم الجهنى ؛ الخصال : ص 115 ح 94 عن عبد اللّه بن أسعد بن زراره ، الأمالى للمفيد : ص 173 ح 3 ، الأمالى للطوسى : ص 193 ح 328 كلاهما عن الحسين بن زيد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلامعنه صلى الله عليه و آله وكلّهانحوه ، بشاره المصطفى : ص 56 ، الأمالى للصدوق : ص 434 ح 573 كلاهما عن ابن عبّاس و ص563 ح 79 و ص711 ح 978 كلاهما عن منصور الصيقل عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلامعنه صلى الله عليه و آله نحوه وراجع تفسير فرات : ص 206 ح 272 .
3- .النجم : 10 .
4- .تفسير القمّى : ج 2 ص 334 ، بشاره المصطفى : ص 166 عن سعد بن زراره الأنصارى .

8893.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شبی که مرا به آسمان بردند، به کاخی از مروارید رسیدم که با طلای درخشان، سنگ فرش شده بود. پس خداوند ، سه چیز درباره علی به من وحی کرد یا بدان فرمان داد : اوست سرور مسلمانان ، امام پرهیزگاران و رهبر سپیدرویان.8888.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل در شب معراج درباره علی، سه چیز به من وحی کرد : «او سرور مؤمنان، امام پرهیزگاران و پیشوای سپیدرویان است».8889.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تفسیر القمّی درباره گفته خدای متعال : «پس به بنده اش، آنچه را وحی کردنی بود، وحی کرد» : از پیامبر خدا درباره این وحی ، سؤال شد. گفت : «به من وحی کرد که علی ، سرور اوصیا، امام پرهیزگاران و پیشوای سپیدرویان و نخستین خلیفه ای است که خاتم پیامبران ، او را به خلافت می گمارد». .

8890.امام على عليه السلام :الإمام الرضا عليه السلام :عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام أميرُ المُؤمِنينَ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وأفضَلُ الوَصِيّينَ. (1)راجع : ج 8 ص 94 (سيّد المسلمين) .

6 / 4إمامُ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدَ النَّبِىِّ8894.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ إمامُ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدى . (2)8895.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ... مَولى كُلِّ مُسلِمٍ ، وإمامُ كُلِّ مُؤمِنٍ ، وقائِدُ كُلِّ تَقِىٍّ . (3)8896.الإمامُ الباقِرُ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ إمامُ كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ ، ووَلِىُّ كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ بَعدى . (4)8897.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله بَعدَ انصِرافِهِ مِن حِجَّهِ الوَداعِ : مَن أرادَ مِنكُمُ النَّجاهَ بَعدى وَالسَّلامَهَ مِنَ الفِتَنِ المُردِيَهِ فَليَتَمَسَّک بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ فَإِنَّهُ الصِّدّيقُ الأَكبَرُ ، وَالفاروقُ الأَعظَمُ ، وهُوَ إمامُ كُلِّ مُسلِمٍ بَعدى . (5)8894.امام صادق عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :أَيُّهَا النّاسُ ! إنَّ عَلِيّا إمامُكُم مِن بَعدى ... مَن أقَرَّ بِإِمامَتِهِ فَقَد أقَرَّ بِنُبُوَّتى ، ومَن أقَرَّ بِنُبُوَّتى فَقَد أقَرَّ بِوَحدانِيَّهِ اللّهِ عز و جل . (6) .

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 122 ح 1 عن الفضل بن شاذان ، تحف العقول : ص 416 وزاد فى آخره «بعد النبيّين» .
2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 281 ح 26 عن محمّد بن خالد البرقى عن الإمام الجواد عن أبيه عن جدّه عليهم السلامعن الأجلح الكندى عن ابن بريده عن أبيه ، معانى الأخبار : ص 67 ح 6 عن أبى سعيد ، بحار الأنوار : ج 38 ص 129 ح 81 .
3- .الأمالى للصدوق : ص 175 ح 178 ، بشاره المصطفى : ص 198 كلاهما عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 28 ص 37 ح 1 .
4- .المناقب للخوارزمى : ص 61 ح 31 ؛ الأمالى للطوسى : ص 351 ح 726 كلاهما عن أبى ليلى .
5- .مائه منقبه : ص 69 ح 21 ، التحصين لابن طاووس : ص 603 كلاهما عن ابن عبّاس .
6- .معانى الأخبار : ص 372 ح 1 عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 38 ص 129 ح 81 .

6 / 4 امام هر مؤمن، پس از پیامبر

8895.امام علی علیه السلام :امام رضا علیه السلام :علی بن ابی طالب ، امیر مؤمنان، امام پرهیزگاران، پیشوای سپیدرویان و برترینِ اوصیاست.ر . ک : ج 8 ، ص 95 (سَرورِ مسلمانان) .

6 / 4امام هر مؤمن، پس از پیامبر8899.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (فی وَصِیَّتِهِ لعلیٍّ علیه السلام) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من، علی، امام هر مؤمن است.8900.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (لِهِندٍ السَّرّاجِ لَمّا سَأَلَهُ عَن بَیعِ السّ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ... ، مولای هر مسلمان، امام هر مؤمن و زمامدار هر متّقی است.8898.بحار الأنوار (به نقل از کتاب عتیق الغروی) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : پس از من، امام هر مرد و زن با ایمان و ولیّ هر مرد و زن با ایمان، توای.8899.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (فرمود در سفارش به علی علیه السلام) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از حَجّه الوداع : هر یک از شما که پس از من، خواهان نجات و جان به در بُردن از فتنه های مُهلک است، باید به علی بن ابی طالب چنگ زند؛ چرا که اوست صدّیق اکبر (بزرگ ترین راستْ مَرد) و فاروق اعظم (برترین جداکننده حق و باطل) ، و اوست امام هر مسلمان پس از من.8900.امام باقر علیه السلام (در پاسخ به سؤال هند سرّاج درباره فروش اسلحه به) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! پس از من، علی امام شماست... . هر کس به امامتش اقرار کند، به نبوّت من اقرار کرده و هر کس به نبوّت من اقرار کند، به یگانگی خدای عز و جلاقرار کرده است.

.

8901.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لَمّا سُئلَ عن بَيعِ السِّلاحِ لِفِئَتَينِ تَلت) الخصال عن سهل بن حنيف :أشهَدُ أنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ عَلَى المِنبَرِ : إمامُكُم مِن بَعدى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وهُوَ أنصَحُ النّاسِ لِاُمَّتى . (1)8902.عنه عليه السلام :الاحتجاج عن سهل بن حنيف :يا مَعشَرَ قُرَيشٍ ، اِشهَدوا عَلَىَّ أنّى أشهَدُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقَد رَأيتُهُ فى هذَا المَكانِ يَعنِى الرَّوضَةَ وقَد أخَذَ بِيَدِ عَلىِّ بنِ أبى طالبٍ عليه السلام وهُوَ يَقولُ : أيُّهَا النّاسُ ! هذا عَلِىٌّ ؛ إمامُكُم مِن بَعدى ، ووَصِيُّى فى حَياتى وبَعدَ وَفاتى . (2)8901.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به سؤال از فروش اسلحه به دو گروه از اهل) رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ مَعَ الحَقِّ والحَقُّ مَعَهُ ، وهُوَ الإِمامُ وَالخَليفَةُ بَعدى . (3)8902.امام صادق عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ وارِثُ عِلمى ، وأنتَ الإِمامُ وَالخَليفَةُ بَعدى . (4)8903.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ أقدَمُ اُمَّتى سِلما ، وأكثَرُهُم عِلما ، وأصَحُّهُم دينا ، وأفضَلُهُم يَقينا ، وأحلَمُهُم حِلما ، وأسمَحُهُم كَفّا، وأشجَعُهُم قَلبا، وهُوَالإِمامُ وَالخَليفَةُ بَعدى. (5)راجع : ص 24 (خليفه النبىّ بعده) .

.

1- .الخصال : ص 465 ح 4 ، الاحتجاج : ج 1 ص 303 ح 52 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 420 ح 330 كلاهما عن عبد اللّه بن الحسن عن أبيه عن جدّه عليهما السلام عن اُبىّ بن كعب ، اليقين : ص 452 ح 170 عن يحيى بن عبد اللّه بن الحسن عن جدّه عن الإمام علىّ عليهما السلام عن اُبىّ بن كعب وكلّها نحوه .

2- .الاحتجاج : ج 1 ص198 ح10 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص82، نهج الإيمان : ص 584 ، بحار الأنوار : ج 28 ص 200 ح 10 .

3- .كفايه الأثر : ص 117 عن أبى أيّوب الأنصارى .

4- .كفايه الأثر : ص 132 عن عمران بن الحصين و ص157 عن محمّد ابن الحنفيّه عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله و ص 100 عن زيد بن أرقم وفيهما من «أنت الإمام ...» .

5- .الأمالى للصدوق : ص 57 ح 13 ، مائه منقبه : ص 74 ح 25 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 263 كلّها عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .

8905.عنه صلی الله علیه و آله :الخصال به نقل از سهل بن حُنَیف : گواهی می دهم که شنیدم پیامبر خدا بر منبر فرمود : «امام شما پس از من، علی بن ابی طالب است و او خیرخواه ترینِ مردم برای امّت من است».8906.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الاحتجاج به نقل از سهل بن حنیف : ای قریشیان! بر من گواهی دهید که من بر پیامبر خدا گواهی می دهم که دیدم او در این مکان (روضه) (1) دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و می گفت : «ای مردم! این ، علی است ؛ امام شما پس از من و وصیّ ام در حیات و پس از وفاتم».8903.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با حق است و حق با او ، و اوست امام و خلیفه پس از من.8904.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : تو وارث علم منی و تو امام و خلیفه پس از منی.8905.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، پیش گام ترین فرد امّتم در اسلام است. علمش از همه بیشتر، دینش از همه درست تر و یقینش از همه برتر است ؛ [نیز] بردباری اش از همه فزون تر، و دستش از همه سخاوتمندتر و قلبش از همه قوی تر است و اوست امام و خلیفه پس از من.ر . ک : ص 25 (جانشین پیامبر ، پس از او) .

.

1- .روضه ، بخشی از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه است ، میان منبر تا مدفن پیامبر خدا. (م)

6 / 5إمامُ المُسلِمينَ8909.عنه صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ تَعالى لَمّا عَرَجَ بى إلَى السَّماءِ واختَصَّنى بِلَطيفِ نِدائِهِ قالَ : يا مُحَمَّدُ ... إنّى قَد جَعَلتُ عَلِيّا إمامَ المُسلِمينَ . (1)8910.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ ... إمامُ المُسلِمينَ ، لا يَقبَلُ اللّهُ الإِيمانَ إلّا بِوِلايَتِهِ وطاعَتِهِ . (2)8907.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ أميرُ المُؤمِنِينَ ، وإمامُ المُسلِمينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، ويَعسوبُ المُتَّقينَ . (3)8908.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ، أنتَ إمامُ المُسلِمينَ ، وأميرُ المُؤمِنينَ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ،وحُجَّةُ اللّهِ بَعدى عَلَى الخَلقِ أجمَعينَ. (4)8909.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ حُجَّةُ اللّهِ ، وأنتَ بابُ اللّهِ ... يا عَلِىُّ أنتَ إمامُ المُسلِمينَ ، وأميرُ المُؤمِنينَ ، وخَيرُ الوَصِيّينَ ، وسَيِّدُ الصِّدّيقينَ . (5)8910.امام صادق عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِيّا خَليفَةُ اللّهِ وحُجَّةُ اللّهِ ، وإنَّهُ لَاءِمامُ المُسلِمينَ . (6)8911.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :هُوَ إمامُ المُؤمِنينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ، وقاتِلُ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ . (7) .

1- .مائه منقبه : ص 73 ح 24 ، اليقين : ص 239 ح 78 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 186 ح 34 كلّها عن ابن عبّاس .
2- .بشاره المصطفى : ص 18 و ص 161 كلاهما عن ابن عبّاس .
3- .الأمالى للصدوق : ص 450 ح 609 ، بشاره المصطفى : ص 58 كلاهما عن ابن عبّاس .
4- .الأمالى للصدوق : ص 375 ح 475 ، بشاره المصطفى : ص 35 كلاهما عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 38 ص 100 ح 19 .
5- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 6 ح 13 عن ياسر الخادم عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
6- .بشاره المصطفى : ص 24 عن أبى حمزه عن الإمام زين العابدين عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .
7- .شرح الأخبار : ج 2 ص 205 ح 533 .

6 / 5 امام مسلمانان

6 / 5امام مسلمانان8914.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چون خداوند متعال مرا به آسمانْ بالا برد و مرا به آوای لطیفش مختص کرد، فرمود : «ای محمّد! ... من علی را امام مسلمانان قرار دادم».8915.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ... امام مسلمانان است. خداوند، ایمان را جز با ولایت او و اطاعت از او نمی پذیرد.8916.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو امیر مؤمنان، امام مسلمانان، پیشوای سپیدرویان و بزرگِ پرهیزگارانی.8911.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو امام مسلمانان، امیر مؤمنان، پیشوای سپیدرویان و پس از من، حجّت خدا بر همه خلقی.8912.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! توای حجّت خدا و توای دروازه [به سوی] خدا ... . ای علی! تو امام مسلمانان، امیر مؤمنان، بهترینِ اوصیا و سرور صدّیقانی.8913.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، خلیفه خدا و حجّت خداست و او امام مسلمانان است.8914.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :او امام مؤمنان و پیشوای سپیدرویان و قاتل ناکثان (= پیمان شکنان) و قاسطان (متجاوزان) و مارقان (خوارج) است. (1)

.

1- .مقصود از ناکِثان ، طلحه و زبیر و همراهانشان هستند که پیمان بیعت با علی علیه السلام را شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند. مقصود از قاسِطان ، معاویه و همدستان یاغی او هستند که بر ضدّ علی علیه السلام قد برافراشتند و جنگ صفّین را موجب شدند. مقصود از مارِقان ، همان شورشیان بر امام علی علیه السلام هستند که جنگ نهروان را به راه انداختند . (م)

8915.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ... إنَّکَ لَسَبيلُ الجَنَّهِ ، ورايَهُ الهُدى ، وعَلَمُ الحَقِّ ، وإمامُ مَن آمَنَ بى ، ووَلِىُّ مَن تَوَلّانى . (1)8916.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاس ! إنَّ عَلِيّا مِنّى وأنَا مِن عَلِىٍّ ، خُلِقَ مِن طينَتى ، وهُوَ إمامُ الخَلقِ بَعدى . (2)8917.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :خَرَجَ عَلَينَا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذاتَ يَومٍ ويَدى فى يَدِهِ هكَذا وهُوَ يَقولُ : خَيرُ الخَلقِ بَعدى وسَيِّدُهُم أخى هذا ، وهُوَ إمامُ كُلِّ مُسلِمٍ ، ومَولى كُلِّ مُؤمِنٍ . (3)8918.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلاَم :أنَا إمامُ المُسلِمينَ ، وقائِدُ المُتَّقينَ ، ومَولَى المُؤمِنينَ . (4)6 / 6إمامُ الاُمَّهِ8921.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ وَصِيّى وخَليفَتى ، وإمامُ اُمَّتى بَعدى . (5)8917.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ وَصِيّى وإمامُ اُمَّتى ؛ مَن أطاعَکَ أطاعَنى ، ومَن عَصاکَ عَصانى . (6)8918.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ إمامُ اُمَّتى وخَليفَتى عَلَيها بَعدى ، وأنتَ قائِدُ المُؤمِنينَ إلَى الجَنَّهِ . (7) .

1- .شرح الأخبار : ج 2 ص 264 ح 567 عن أبى ذرّ .
2- .الأمالى للصدوق : ص 188 ح 197 ، بشاره المصطفى : ص 24 كلاهما عن عبد اللّه بن الفضل الهاشمى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 37 ص 109 ح 2 .
3- .كمال الدين : ص259 ح5 ، إعلام الورى : ج2 ص184 وفيه «أمير» بدل «مولى» وكلاهما عن الأصبغ بن نباته .
4- .الأمالى للصدوق : ص 77 ح 44 ، روضه الواعظين : ص 125 كلاهما عن الأصبغ بن نباته ، بحار الأنوار : ج39 ص341 ح12 .
5- .الأمالى للصدوق : ص 434 ح 573 ، اليقين : ص 494 ح 201 كلاهماعن ابن عبّاس ، كمال الدين : ص 669 ح 14 عن الأصبغ بن نباته عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه .
6- .الأمالى للصدوق : ص 62 ح 24 ، بشاره المصطفى : ص 147 كلاهما عن علىّ بن زيد عن الإمام زين العابدين عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 38 ص 90 ح 2 .
7- .الأمالى للصدوق : ص 575 ح 787 و ص342 ح 408 ، بشاره المصطفى : ص 177 وص 32 ، كمال الدين : ص 288 ح 7 و ص 241 ح

65 ، مائه منقبه : ص 65 ح 18 ، إعلام الورى : ج 2 ص 227 ؛ فرائد السمطين : ج 2 ص 243 ح 517 وليس فى السنّه الأخيره ذيله وكلّها عن ابن عبّاس .

6 / 6 امام امّت

8919.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! ... راه بهشت، پرچم هدایت، نشان حق، امامِ ایمان آورندگان به من و ولیِّ ولایتْ خواهان من ، تویی.8920.امام کاظم علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! علی از من است و من از علی هستم. او از سرشت من آفریده شده و پس از من ، امام مردم است.8921.امام باقر علیه السلام :امام علی علیه السلام :روزی پیامبر خدا با ما بیرون آمد و در حالی که این گونه دست در دست من داشت، فرمود : «بهترینِ مردم پس از من و سرور آنان، این برادرم است. او امام هر مسلمان و مولای هر مؤمن است».8922.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :امام مسلمانان ، زمامدار پرهیزگاران و مولای مؤمنان، منم.6 / 6امام امّت8922.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو پس از من وصی و خلیفه من ، و امام امّت منی .8923.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو وصیّ من و امام امّت منی. هر کس از تو اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر کس از تو سرپیچد، از من سرپیچیده است.8924.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! پس از من، تو امام امّتم و جانشین من در میان آنهایی و تو راهبر مؤمنان به سوی بهشتی.

.

8925.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : إنَّهُ إمامُ اُمَّتى وأميرُها ، وهُوَ وَصِيّى وخَليفَتى عَلَيها ، مَن اقتَدى بِهِ بَعدِى اهتَدى ، ومَنِ اقتَدى بِغَيرِهِ ضَلَّ وغَوى . (1)8926.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : هُوَ الإمامُ عَلى اُمَّتى . (2)8927.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ الوارِثُ مِنّى ، وأنتَ الوَصِىُّ مِن بَعدى فى عِداتى وأمرى ، وأنتَ الحافِظُ لى فى أهلى عِندَ غَيبَتى، وأنتَ الإمامُ لِاُمَّتى،وَالقائِمُ بِالقِسطِ فى رَعِيَّتى، وأنتَ وَلِيّى ، ووَلِيّى وَلِىُّ اللّهِ ، وعَدُوُّکَ عَدُوّى ، وعَدُوّى عَدُوُّ اللّهِ . (3)8925.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :كمال الدين عن عبد الرحمن بن سمره :قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أرشِدنى إلَى النَّجاهِ ، فَقالَ : يَا بنَ سَمُرَهَ ، إذَا اختَلَفَتِ الأهواءُ وتَفَرَّقَتِ الآراءُ ؛ فَعَلَيکَ بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ فَإنَّهُ إمامُ اُمَّتى ، وخَليفَتى عَلَيهِم مِن بَعدى . (4)8926.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :أ لا أدُلُّكُم عَلى ما إن تَساءَلتُم عَلَيهِ لَم تَهلِكوا ؟ إنَّ وَلِيَّكُمُ اللّهُ ، وإنَّ إمامَكُم عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَناصِحوهُ وصَدِّقوهُ ؛ فَإنَّ جِبريلَ أخبَرَنى بِذلِکَ . (5) .

1- .مائه منقبه : ص 85 ح 34 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 56 كلاهما عن ابن عبّاس .
2- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 202 ح 5 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى وراجع المناقب للخوارزمى : ص 319 ح 322 .
3- .الأمالى للمفيد: ص174 ح4، التحصين لابن طاووس: ص617 ح 14 ، بشاره المصطفى : ص 104 كلّها عن عمرو بن ميمون ، كشف الغمّه : ج 2 ص 17 كلّها عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
4- .كمال الدين : ص 257 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 78 ح 45 ، بحار الأنوار : ج 36 ص 226 ح 2 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 98 ؛ الأمالى للصدوق : ص 564 ح 764 وفيه «استدللتم» بدل «تساءلتم» ، المسترشد : ص 632 ح 296 وفيه «تسلّمتم» بدل «تساءلتم» وكلاهما نحوه وكلّها عن زيد بن أرقم ، بحار الأنوار : ج 38 ص 104 ح 28 .

8927.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : او امام امّت من و امیر آنان است و او وصی و جانشین من در میان آنهاست. هر کس پس از من به او اقتدا کند، هدایت یابد و هر کس به غیر او اقتدا کند، گم راه و سرگردان شود.8928.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : او امام امّت من است.8929.عنه علیه السلام (فی صِفَهِ النبیِّ صلی الله علیه و آله) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : تو وارث منی و پس از من در تعهّدات و امورم ، وصیّ من هستی و نیز مراقب خانواده ام در نبودم توای. و تو ای امام امّتم و برپا کننده عدل و داد در میان مردمم و توای ولیّ من که ولیّ من، ولیّ خداست. دشمن تو دشمن من است و دشمن من ، دشمن خدا.8928.امام علی علیه السلام :کمال الدین به نقل از عبد الرحمان بن سَمُره : گفتم : ای پیامبر خدا! مرا به نجات، راهنمایی کن.

فرمود : «ای پسر سمره! چون خواسته ها گونه گون و نظرها متفاوت گشت، با علی بن ابی طالب باش که او امام امّتم و پس از من جانشینم در میان آنهاست».8929.امام علی علیه السلام (در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر جویای آن باشید (1) ، هلاک نمی گردید؟ ولیّ شما خدا و امامتان علی بن ابی طالب است. پس خیرخواه او باشید و تصدیقش کنید، که جبرئیل علیه السلام مرا از آن (ولایت و امامت علی علیه السلام) ، خبر داده است. .

1- .در نقل دیگر آمده است : «اگر آن را بپذیرید».

8930.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :هذا عَلِىٌّ ؛ إمامُكُم ووَلِيُّكُم . (1)8931.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :هذا عَلِىٌّ؛ أخى ووَصِيّى ووَزيرى ووارِثى وخَليفَتى ، إمامُكُم ؛ فَأَحِبّوهُ لِحُبّى ، وأكرِموهُ لِكَرامَتى ؛ فَإِنَّ جَبرَئيلَ أَمَرَنى أن أقولَهُ لَكُم . (2)8932.الإمامُ الباقرُ أو الإمامُ الصّادقُ عليهما السلام (فى قولِهِ تعالى : {Q} «صِبْغَةَ اللّهِ» {/Q}) عنه صلى الله عليه و آله :أيُّهَا النّاسُ ! قَد بَيَّنتُ لَكُم مَفزَعَكُم بَعدى ، وإمامَكُم ودَليلَكُم وهادِيَكُم ؛ وهُوَ أخى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وهُوَ فيكُم بِمَنزِلَتى فيكُم ، فَقَلِّدوهُ دينَكُم ، وأطيعوهُ فى جَميعِ اُمورِكُم ؛ فَإِنَّ عِندَهُ جَميعَ ما عَلَّمَنِى اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى وحِكمَتَهُ ، فَسَلوهُ وتَعَلَّموا مِنهُ ومِن أوصِيائِهِ بَعدَهُ ، ولا تُعَلِّموهُم ولا تَتَقَدَّموهُم ولا تَخَلَّفوا عَنهُم ؛ فَإِنَّهُم مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَهُم ، لا يُزايِلونَهُ ولا يُزايِلُهُم . (3)8930.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :مَن كُنتُ إمامَهُ فَعَلِىٌّ إمامُهُ . (4)8931.امام على عليه السلام :المحاسن عن بشير العطّار :قالَ أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام : «يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَمِهِمْ» (5) ثُمَّ قالَ : قالَ رَسولُ اللّهُ صلى الله عليه و آله : وعَلِىٌّ إمامُكُم . (6)8932.امام باقر يا امام صادق عليهما السلام (درباره آيه: «رنگ آميزى خداست ») تفسير العيّاشى عن بشير الدهّان عن الإمام الصادق عليه السلام :أنتُم وَاللّهِ عَلى دين اللّهِ ، ثُمَّ تَلا : «يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَمِهِمْ» ثُمَّ قالَ : عَلِىٌّ إمامُنا ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إمامُنا ؛ كَم مِن إمامٍ يَجىءُ يَومَ القِيامَهِ يَلعَنُ أصحابَهُ ويَلعَنونَهُ ! ونَحنُ ذُرِّيَّهُ مَحَمَّدٍ ، واُمُّنا فاطِمَهُ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِم . (7) .

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 151 ح 32 و ص 143 ح 32 كلاهما عن علقمه بن محمّد الحضرمى ، روضه الواعظين : ص 104 وفيهما «إنّ اللّه قد نصبه لكم وليّا وإماما» ص108 كلّها عن الإمام الباقر عليه السلام .
2- .الأمالى للصدوق : ص 564 ح 763 ، الأمالى للطوسى : ص 223 ح 386 ، بشاره المصطفى : ص 109 كلّها عن سلمان الفارسى .
3- .كمال الدين : ص 277 ح 25 ، الاحتجاج : ج 1 ص 344 ح 56 ، التحصين لابن طاووس : ص 634 ح 25 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 760 ح 25 كلّها عن سليم بن قيس .
4- .معانى الأخبار : ص 66 ح 5 عن أبى سعيد ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 64 ح 278 عن عبد اللّه التميمى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عن فاطمه عليها السلام عنه صلى الله عليه و آله .

5- .الإسراء : 71 .
6- .المحاسن : ج 1 ص 253 ح 479 ، بحار الأنوار : ج 24 ص 265 ح 27 .
7- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 303 ح 120 ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 372 ح 2 عن بشير بن الدهّان .

8933.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (أیضا) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :این علی، امام و ولیّ شماست (1) .8934.عنه علیه السلام (أیضا) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :این علی ، برادر، وصی، وزیر، وارث و خلیفه من و امام شماست. پس او را به دوستی من، دوست داشته باشید و به بزرگداشت من، بزرگش بدارید، که جبرئیل علیه السلام به من فرمان داد تا آن را به شما بگویم.8935.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! پناهگاه شما را پس از خود و نیز امام و راهنما و هدایتگرتان را برایتان مشخّص کردم. او برادرم علی بن ابی طالب است. او در میان شما، به منزله من است در میان شما. پس دینتان را از او بگیرید و در همه کارهایتان از او اطاعت کنید که همه آنچه خدای تبارک و تعالی به من آموخت و نیز حکمت خدا، نزد اوست. پس ، از او بپرسید و از او و نیز از اوصیایش پس از او بیاموزید ، و به آنان نیاموزید و از آنان پیش نیفتید و از آنها عقب نمانید که آنان ، همراه حق اند و حق ، همراه آنان است . نه آنان از حقْ جدا می شوند و نه حق از آنان جدا می شود .8936.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من امام اویم، علی امام اوست.8937.عنه صلی الله علیه و آله :المحاسن به نقل از بشیر عطّار : امام صادق علیه السلام تلاوت کرد : «روزی که هر گروهی را با امامشان فرا می خوانیم» . سپس گفت : پیامبر خدا فرمود : «علی، امام شماست».8938.عنه صلی الله علیه و آله :تفسیر العیّاشی به نقل از بشیر دهّان : امام صادق علیه السلام [رو به ما کرد و] فرمود : «به خدا سوگند، شما بر دین خدا هستید». سپس تلاوت کرد : «روزی که هر گروهی را با امامشان فرا می خوانیم» .

سپس فرمود : «علی ، امام ماست و پیامبر خدا ، امام ماست. بسی امام که روز قیامت می آید، در حالی که او یارانش را نفرین می کند و یارانش او را ؛ [ولی] ما از تبار محمّدیم و مادرمان فاطمه است. درودهای خدا بر آنان باد!». .

1- .در نقل دیگر آمده است : «خداوند ، او را به ولایت و امامت شما نصب کرده است».

8933.امام صادق علیه السلام (نیز درباره همین آیه) الإمام علیّ علیه السلام :أنَا إمامُ البَرِیَّهِ ، ووَصِیُّ خَیرِ الخَلیقَهِ . (1) .

1- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 4 ص 420 ح 5918 ، الأمالی للصدوق : ص 702 ح 961 ، بشاره المصطفی : ص 191 کلّها عن الأصبغ بن نباته ، روضه الواعظین : ص 114 وفیه «أنا إمام البریّه بعد خیر الخلیفه ، محمّد نبیّ الرحمه علیه وآله الصلاه والسلام» ، بحار الأنوار : ج 39 ص 335 ح 4 .

ص: 117

.

الفصل السابع : أحاديث الولايه7 / 1وِلايَهُ عَلِىٍّ وِلايَهُ اللّهِ وَالرَّسولِالكتاب«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوهَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوهَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» . (1)

الحديث8941.عنه عليه السلام :الدرّ المنثور عن أبى رافع :دَخَلتُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ نائِمٌ يوحى إلَيهِ ... فَمَكَثتُ ساعَهً ، فَاستَيقَظَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وهُوَ يَقولُ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوهَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوهَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» ، الحَمدُ للّهِ الَّذى أتَمَّ لِعَلِىٍّ نِعَمَهُ ، وهَنيئا (2) لِعَلِىٍّ بِفَضلِ اللّهِ إيّاهُ . (3)8939.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام أخى ، ووَصِيّى ، وخَليفَتى ، وَالإِمامُ مِن بَعدى ، الَّذى مَحَلُّهُ مِنّى مَحَلُّ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى ، وهُوَ وَلِيُّكُم بَعدَ اللّهِ ورَسولِهِ ؛ وقَد أنزَلَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى عَلَىَّ بِذلِکَ آيَهً مِن كِتابِهِ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوهَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوهَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» . وعَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ أقامَ الصلاهَ ، وآتَى الزَّكاهَ وهُوَ راكِعٌ ؛ يُريدُ اللّهَ عزّوجلّ فى كُلِّ حالٍ . (4) .

1- .المائده : 55 .
2- .فى المصدر : «هيّأ» وهو تصحيف ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بقيّه المصادر .
3- .الدرّ المنثور : ج 3 ص 106 ، النور المشتعل : ص 63 ح 5 و 6 عن محمّد بن عبيد اللّه ؛ سعد السعود : ص 96 وفيهما «بتفضيل اللّه » بدل «بفضل اللّه » ، الأمالى للطوسى : ص 59 ح 86 .
4- .الاحتجاج : ج 1 ص 142 ح 32 ، اليقين : ص 348 ح 127 كلاهما عن علقمه بن محمّد الحضرمى ، روضه الواعظين : ص 104 كلّها عن الإمام الباقر عليه السلام .

فصل هفتم : احادیث ولایت

7 / 1 ولایت علی، ولایت خدا و پیامبر است

فصل هفتم : احادیث ولایت7 / 1ولایت علی، ولایت خدا و پیامبر استقرآن«تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند».

حدیث8946.عنه علیه السلام :الدرّ المنثور به نقل از ابو رافع : بر پیامبر خدا وارد شدم، در حالی که خواب وحی ، او را در ربوده بود ... . لختی درنگ کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد، در حالی که می گفت : « «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» . سپاس ، خدای را که نعمت هایش را بر علی تمام کرد . فضل (1) خدا بر علی ، گوارا باد !».8942.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ، برادر و وصی و جانشین من و [نیز]امام پس از من است؛ کسی که جایگاهش نزد من، همچون جایگاه هارون برای موسی علیه السلام است، جز آن که پیامبری پس از من نیست.

او ولیّ شما پس از خدا و پیامبر خداست و خداوند تبارک و تعالی آن [ولایت]را در آیه ای از کتابش بر من نازل کرد : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» و علی بن ابی طالب، نماز گزارد و در رکوع، صدقه داد و در همه حال، قصدش خدا بود.

.

1- .در سعد السعود آمده است : «و تفضیل ، یعنی برتری دادن علی...».

8943.امام على عليه السلام :تاريخ دمشق عن عمر بن علىّ بن أبى طالب عن أبيه عليه السلام :نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» ، فَخَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَدَخَلَ المَسجِدَ وَالنّاسُ يُصَلُّونَ ؛ بَينَ راكِعٍ وقائِمٍ يُصَلّى ، فَإِذا سائِلٌ ، فَقالَ : يا سائِلُ ، هَل أعطاكَ أحَدٌ شَيئا ؟ فَقالَ : لا ، إلّا هذاكَ الرّاكِعُ لِعَلِيٍّ ؛ أعطانى خاتَمَهُ . (1)8944.امام على عليه السلام (در توصيف اسلام) الإمام علىّ عليه السلام :إنّى كُنتُ اُصَلّى فِى المَسجِدِ ، فَجاءَ سائِلٌ فَسَأَلَ وأنَا راكِعٌ ، فَناوَلتُهُ خاتَمى مِن إصبَعى ، فَأَنزَلَ اللّهُ تَبارَكَ وتَعالى فِىَّ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» . (2)8945.امام على عليه السلام :تفسير الطبرى عن مجاهد فى قَولِهِ تَعالى : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» الآيَةَ : نَزَلَت فى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ تَصَدَّقَ وهُوَ راكِعٌ . (3)8946.امام على عليه السلام :أنساب الأشراف عن ابن عبّاس :نَزَلَت فى عَلِيٍّ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ» . (4) .

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 357 ح 8950 و ج 45 ص 303 ح 9885 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 358 ، معرفه علوم الحديث : ص 102 ح 25 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 226 ح 233 ، المناقب للخوارزمى : ص 266 ح 248 ، النور المشتعل : ص 71 ح 9 ، الدرّ المنثور : ج 3 ص 105 نقلاً عن أبى الشيخ وابن مردويه ؛ تفسير فرات : ص 128 ح 145 .
2- .الخصال : ص 580 ح 1 عن مكحول .
3- .تفسير الطبرى : ج 4 الجزء 6 ص 289 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 357 ، تفسير ابن كثير : ج 3 ص 129 كلاهما عن سلمه و ص 130 عن ابن عبّاس ، تذكره الخواصّ : ص 15 نحوه عن السدى وعتبه بن أبى حكيم وغالب بن عبد اللّه ، الدرّ المنثور : ج 3 ص 105 عن مسلمه بن كهيل ؛ الأمالى للشجرى : ج 1 ص 137 عن الحسن بن زيد عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام .
4- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 381 ، تفسير الطبرى : ج 4 الجزء 6 ص 288 عن عتبه بن أبى حكيم ، تفسير ابن كثير : ج 3 ص 130 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 209 ح 216218 ، الدرّ المنثور : ج 3 ص 105 ؛ الأمالى للشجرى : ج 1 ص 137138 عن زيد بن علىّ عن آبائه عليهم

السلامومحمّد وزيد ابنى علىّ عن آبائهما عليهم السلاموأبى رافع والأصبغ وابن عبّاس ... ، تفسير فرات : ص 126 ح 142 وفيه «نزلت فى علىّ عليه السلام خاصّه» .

8947.عنه علیه السلام (فی وَصفِ القُرآنِ) تاریخ دمشق به نقل از عمر بن علی بن ابی طالب، از پدرش : این آیه : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» بر پیامبر خدا نازل شد. پس پیامبر خدا [از خانه]بیرون آمد و به مسجد وارد شد. مردم در حال نماز خواندن بودند، برخی در رکوع و برخی ایستاده، که بینوایی وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید : «ای مسکین ! آیا کسی به تو چیزی بخشید؟».

گفت : نه، جز همین رکوع کننده (یعنی علی علیه السلام) که انگشترش را به من بخشید.8948.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :در مسجد ، نماز می گزاردم که مسکینی در آمد و چیزی درخواست کرد. من در رکوع بودم انگشترم را از انگشتم [در آوردم و]به او دادم و خداوند تبارک و تعالی درباره من، چنین نازل کرد : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» .8949.عنه صلی الله علیه و آله :تفسیر الطبری به نقل از مجاهد، درباره گفته خدای متعال : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» : درباره علی بن ابی طالب نازل شد که در حال رکوع، صدقه داد.8950.عنه صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از ابن عبّاس : آیه «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» ، درباره علی علیه السلام نازل شد. .

8951.عنه صلى الله عليه و آله :المتّفق والمفترق عن ابن عبّاس :تَصَدَّقَ عَلِىٌّ بِخاتَمِهِ وهُوَ راكِعٌ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله لِلسّائِلِ : مَن أعطاكَ هذَا الخاتَمَ ؟ قالَ : ذاكَ الرّاكِعُ . فَأنزَلَ اللّهُ تَعالى فيهِ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» الآيَةَ . (1)8947.امام على عليه السلام (در توصيف قرآن) تفسير الفخر الرازى عن عبد اللّه بن سَلام فى قَولِهِ تَعالى : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ ...» : لَمّا نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ ، قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أنَا رَأيتُ عَلِيّا تَصَدَّقَ بِخاتَمِهِ عَلى مُحتاجٍ وهُوَ راكِعٌ ؛ فَنَحنُ نَتَوَلّاهُ . (2)8948.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :النور المشتعل عن ابن عبّاس :إنَّ مِن مُسلِمى أهلِ الكِتابِ مِنهُم عَبدُ اللّهِ بنُ سَلامٍ وأسَدٌ وأسَيدٌ وثَعلَبَةُ لَمّا أمَرَهُمُ النَّبِىُ صلى الله عليه و آله أن يَقطَعوا مَوَدَّةَ اليَهودِ وَالنَّصارى فَعَلوا ذلِكَ . فَقالَ بَنو قُرَيضَةَ وَالنَّضيرِ : فَما لَنا نَوادُّ أهلَ دينِ مُحَمَّدٍ وقَد تَبَرَّؤوا مِن دينِنا ومَوَدَّتِنا ! ! فَوَالَّذى يُحلَفُ بِهِ لا يُكَلِّمُ رَجُلٌ مِنّا رَجُلاً دَخَلَ فى دينِ مُحَمَّدٍ ، ولا نُناكِحُهُم ، ولا نُبايِعُهُم ، ولا نُجالِسُهُم ، ولا نَدخُلُ عَلَيهِم ، ولا نَأذَنُ لَهُم فى بُيوتِنا ، فَفَعَلوا .

فَبَلَغَ ذلِكَ عَبدَ اللّهِ بنَ سَلامٍ وأصحابَهُ ، فَأَتَوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عِندَ الظُّهرِ ، فَدَخَلوا عَلَيهِ ، فَقالوا : يا رَسولَ اللّهِ ، إِنَّ بُيوتَنا قاصِيَةٌ مِنَ المَسجِدِ فَلا نَجِدُ مُتَحَدِّثا دونَ هذَا المَسجِدِ ، وإنَّ قَومَنا لَمّا رَأَونا قَد صَدَّقنَا اللّهَ ورَسولَهُ وتَرَكناهُم ودينَهُم أظهَروا لَنَا العَداوَةَ ؛ فَأقسَموا أن لا يُناكِحونا ، ولا يُواكِلونا ، ولا يُشارِبونا ، ولا يُجالِسونا ، ولا يَدخُلوا عَلَينا ، ولا نَدخُلَ عَلَيهِم ، ولا يُخالِطونا بِشَىءٍ ، ولا يُكَلِّمونا ؛ فَشَقَّ ذلِكَ عَلَينا ، ولا نَستَطيعُ أن نُجالِسَ أصحابَكَ ، لِبُعدِ المَنازِلِ !

فَبَينَما هُم يَشكونَ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمرَهُم إذ نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» فَقَرَأها عَلَيهِم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالوا : قَد رَضِينا بِاللّهِ ورَسولِهِ وبِالمُؤمِنينَ وَلِيّا .

وأذَّنَ بِلالٌ ، فَخَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَالنّاسُ فِى المَسجِدِ يُصَلّونَ ؛ مِن بَينِ قائِمٍ فِى الصَّلاهِ ، وراكِعٍ ، وساجِدٍ ، فَإذا هُوَ بِمِسكينٍ يَطوفُ ويَسأَلُ النَّاسَ ، فَدَعاهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : هَل أعطاكَ أحَدٌ شَيئا ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : ماذا أعطاكَ ؟ قالَ : خاتَمَ فِضَّهٍ. قالَ : مَن أعطاكَهُ ؟ ! قالَ : ذاكَ الرَّجُلُ القائِمُ . فَنَظَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه

و آله فَإِذا هُوَ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ . فَقالَ : عَلی أیِ حالٍ أعطاکَهُ ؟ ! قالَ : أعطانیهِ وهُوَ راکِعٌ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَوهَ وَهُمْ رَکِعُونَ * وَمَن یَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» إلی آخِرِ الآیَهِ . (3) .

1- .المتّفق والمفترق : ج 1 ص 258 ح 106 ، المناقب لابن المغازلی : ص 312 ح 356 ، کنز العمّال : ج 13 ص 108 ح 36354 ؛ تفسیر فرات : ص 128 ح 144 نحوه وراجع سعد السعود : ص 97 وتأویل الآیات الظاهره : ج 1 ص 153 ح 12 .

2- .تفسیر الفخر الرازی : ج12 ص28، النور المشتعل: ص77 ح11.

3- .النور المشتعل : ص 66 ح 7 ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 234 ح 237 ، المناقب للخوارزمی : ص 264 ح 246 ؛ بشاره المصطفی : ص 266 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 225 ح 210 و ج 2 ص 348 ح 699 ، الأمالی للشجری : ج 1 ص 138 کلّها نحوه ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 169 ح 100 وراجع تفسیر القرطبی : ج 6 ص 221 وتفسیر الطبری : ج 4 الجزء 6 ص 288 .

8949.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المتّفق و المفترق به نقل از ابن عبّاس : علی علیه السلام در حال رکوع، انگشترش را صدقه داد. پیامبر صلی الله علیه و آله به مسکین فرمود : «چه کسی این انگشتر را به تو داد؟».

گفت : آن که در رکوع است.

پس خدای متعال، درباره او ، آیه : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» را نازل کرد.8950.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تفسیر الفخر الرازی به نقل از عبد اللّه بن سلام، درباره گفته خدای متعال : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» : چون این آیه نازل شد، گفتم : ای پیامبر خدا! من دیدم که علی علیه السلام انگشترش را در حال رکوع به نیازمندی صدقه داد. پس ما او را ولیّ خود می گیریم.8951.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :النور المُشتعَل به نقل از ابن عبّاس : چون پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل کتاب تازه مسلمان شده، از جمله : عبد اللّه بن سلام، اسد، اُسَید و ثعلبه فرمان داد که دوستی شان را با یهود و نصارا ببُرند، چنین کردند.

پس بنی قُرَیظه و بنی نضیر گفتند : چرا ما با کسانی که به دین محمّد در آمده و از دین ما بیزاری جسته و نیز دوستی با ما را بریده اند، دوستی بورزیم! سوگند به کسی که به او سوگند خورده می شود، هیچ یک از ما با کسی که به دین محمّد در آمده است، سخن نمی گوییم و با آنان ازدواج و خرید و فروش و نشست و برخاست هم نمی کنیم و بر آنان وارد نمی شویم و آنان را به خانه هایمان راه نمی دهیم . و چنین کردند.

خبر این تصمیم گیری به عبد اللّه بن سلام و یارانش رسید. آنان، پس هنگام ظهر، نزد پیامبر خدا آمدند و بر او وارد شدند و گفتند : ای پیامبر خدا! خانه های ما از مسجد ، دور است و جای گفتگویی جز این مسجد نداریم. قوم ما چون دیدند که خدا و پیامبرش را تصدیق کرده ایم و آنها و دینشان را وا نهاده ایم، دشمنی خود را با ما آشکار نموده و سوگند یاد کرده اند که با ما ازدواج نکنند و با ما نخورند و ننوشند و نشست و برخاست نکنند. نیز نزد ما نیایند و ما را به خانه خود ، راه ندهند و هیچ گونه

با ما درنیامیزند و سخن نگویند، و این بر ما سخت است. به خاطر دوری خانه هایمان، توانایی مجالست با اصحاب تو را هم نداریم.

پس در این هنگام که از حال خود به پیامبر صلی الله علیه و آله شکوه می کردند ، این آیه نازل شد: «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» و پیامبر خدا آن را برایشان خواند.

آنان گفتند : ما به ولایت خدا و پیامبرش و نیز مؤمنان، راضی هستیم.

بلال ، ندای اذان سر داد. پیامبر خدا [از خانه]بیرون آمد و [داخل مسجد شد]، در حالی که مردم در مسجد نماز می خواندند؛ برخی ایستاده و برخی در رکوع و برخی هم در سجده. ناگاه مسکینی را دید که می گردد و از مردم ، گدایی می کند.

پیامبر خدا او را فرا خواند و فرمود : «آیا کسی چیزی به تو بخشید؟».

گفت : آری.

گفت : «چه چیز به تو داد؟».

گفت : انگشتری نقره.

گفت : «چه کسی آن را به تو بخشید؟».

گفت : آن مرد ایستاده.

پیامبر خدا نگریست و دید که او علی بن ابی طالب علیه السلام است. گفت : «در چه حالتی آن را به تو بخشید؟».

گفت : در حال رکوع آن را به من بخشید.

پیامبر خدا فرمود : « «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند و هر کس خدا و پیامبرش را ولیّ خود گیرد ، ...» تا پایان آیه». .

8952.رسولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله :تذكره الخواصّ عن أبى ذرّ الغفارى :صَلَّيتُ يَوما صَلاةَ الظُّهرِ فِى المَسجِدِ ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حاضِرٌ ، فَقامَ سائِلٌ فَسَأَلَ ، فَلَم يُعطِهِ أَحَدٌ شَيئا . وكانَ عَلِىٌّ عليه السلام قدَ رَكَعَ ، فَأَومَأَ إلَى السّائِلِ بِخِنصِرِهِ ، فَأَخَذَ الخاتَمَ مِن خِنصِرِهِ وَالنَّبِىُّ صلى الله عليه و آله يُعايِنُ ذلِکَ ، فَرَفَعَ رَأسَهُ إلَى السَّماءِ ، وقالَ : اللّهُمَّ إنَّ أخى موسى سَأَلَکَ فَقالَ : «رَبِّ اشْرَحْ لِى صَدْرِى * وَ يَسِّرْ لِى أَمْرِى» الآيَةَ إلى قَولِهِ «وَ أَشْرِكْهُ فِى أَمْرِى» (1) ، فَأَنزَلتَ (2) عَلَيهِ قُرآناً ناطِقا ؛ «سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِيکَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا» (3) .

اللّهُمَّ وأنَا مُحَمَّدٌ صَفِيُّکَ ونَبِيُّکَ ، فَاشرَح لى صَدرى ، ويَسِّر لى أمرى ، وَاجعَل لى وَزيرا مِن أهلى؛ عَلِيّا، اُشدُد بِهِ أزرى أو قالَ : ظَهرى . قالَ أبو ذَرٍّ : فَواللّهِ مَا استَتَمَّ رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الكَلِمَةَ حَتّى نَزَلَ جَبرَئيلُ عليه السلام مِن عِندِ اللّهِ تَعالى، فَقالَ: يا مُحَمَّدُ اقرَأ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ» إلى قَولِهِ «وَهُمْ رَ كِعُونَ» . (4) .

1- .طه : 25 و 26 و 32 .
2- .فى المصدر : «فأنزل» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بقيّه المصادر .
3- .القصص : 35 .
4- .تذكره الخواصّ : ص 15 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 230 ح 235 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 192 ح 151 ؛ مجمع البيان : ج 3 ص 324 .

8953.عنه صلی الله علیه و آله :تذکره الخواصّ به نقل از ابوذر غفاری : روزی نماز ظهر را در مسجد خواندم و پیامبر خدا حضور داشت. بینوایی به گدایی برخاست و کسی چیزی به او نداد. علی علیه السلام در رکوع بود. پس با انگشتش به بینوا اشاره کرد و مسکین، انگشتر را از انگشت او گرفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله که شاهد آن حادثه بود، سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت : «خدایا! برادرم موسی از تو درخواست کرد و گفت : «خدایا! سینه ام را برایم بگشای و کارم را برایم آسان کن ... و او را در کارم شریک گردان» ، پس آیه ای بر او نازل کردی که : «به زودی تو را با برادرت نیرومند می سازیم و برای شما ، تسلّطی قرار می دهیم که دستشان به شما نرسد» .

خدایا! من محمّد، برگزیده و پیامبر تو هستم. پس، سینه ام را برایم بگشای و کارم را برایم آسان کن و وزیری (دستْ یاری) از خانواده ام برایم قرار ده ، علی را ، و با او پشتوانه ام (یا پشتم) را نیرومند بدار».

به خدا سوگند، پیامبر صلی الله علیه و آله دعایش را تمام نکرده بود که جبرئیل علیه السلام از نزد خدای متعال فرود آمد و گفت : ای محمّد! بخوان : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» . .

8954.عنه صلى الله عليه و آله :تذكره الخواصّ فى قَولِهِ تَعالى : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ ...» : خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَلِىٌّ قائِمٌ يُصَلّى وفِى المَسجِدِ سائِلٌ مَعَهُ خاتَمٌ . فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : هَل أعطاکَ أحَدٌ شَيئا ؟ فَقالَ : نَعَم ، ذلِکَ المُصَلّى هذَا الخاتَمَ ، وهُوَ راکِعٌ . فَکَبَّرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ونَزَلَ جَبرَئيلُ عليه السلام يَتلو هذِهِ الآيَةَ ، فَقالَ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ :

أبا حَسَنٍ تَفديکَ روحى ومُهجَتى

وکُلُّ بَطىءٍ فِى الهُدى ومُسارِعِ فَأَنتَ الَّذى أعطَيتَ إذ کُنتَ راکِعا

فَدَتکَ نُفوسُ الخَلقِ يا خَيرَ راکِعِ بِخاتَمِکَ المَيمونِ يا خَيرَ سَيِّدٍ

ويا خَيرَ شارٍ ثُمَّ يا خَيرَ بايِعِ فَأَنزَلَ فيکَ اللّهُ خَيرَ وِلايَهٍ

وبَيَّنَها فى مُحکَماتِ الشَّرائِعِ

وقالَ أيضا :

مَنْ ذا بِخاتَمِهِ تَصَدَّقَ راکِعا

وأسَرَّها فى نَفسِهِ إسرارا مَن کانَ باتَ عَلى فِراشِ مُحَمَّدٍ

ومُحَمَّدٌ أسرى يَؤُمُّ الغارا مَن کانَ فِى القُرآنِ سُمِّىَ مُؤمِنا

فى تِسعِ آياتٍ تُلينَ غِزارا (1)(2) .

1- .الغزاره : الكثره (لسان العرب : ج 5 ص 22 «غزر») .
2- .تذكره الخواصّ : ص 15 ، النور المشتعل : ص 69 ح 8 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 236 ح 237 و ص237 ح 238 ؛ الأمالى للشجرى : ج 1 ص 138 كلّها نحوه .

8955.عنه صلی الله علیه و آله :تذکره الخواصّ درباره گفته خدای متعال : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که...» : پیامبر خدا [از خانه اش] بیرون آمد. در مسجد، علی علیه السلام به نماز ایستاده بود و مسکینی هم انگشتری با خود داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «آیا کسی چیزی به تو بخشید؟».

گفت : آری ؛ آن نمازگزار این انگشتر را در حالت رکوع به من داد.

پس پیامبر خدا تکبیر گفت و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و این آیه را تلاوت کرد و حسّان بن ثابت هم چنین سرود:

ای ابو الحسن ! جان و خون من فدایت باد

و نیز [جان و خون] هر کُندرو و تندرو در طریق هدایت ! تو کسی هستی که در رکوعت عطا کردی

جان مردمان به فدایت، ای بهترین رکوع کننده ! ای بهترین سرور ، با انگشتر مبارکت !

و ای بهترین خریدار و ای بهترین فروشنده ! پس خداوند، بهترین ولایت را درباره تو نازل کرد

و آن را در آیه های محکم دین، (1) بیان نمود.

و نیز سرود:

این کیست که انگشترش را در رکوع، صدقه داد

و آن را نزد خود، نیک پنهان داشت؟ کسی که در بستر محمّد خوابید

تا محمّد، شبانه به سوی غار رفت؛ آن که در قرآن، «مؤمن» نامیده شد

در نُه آیه که فراوان تلاوت می شوند. .

1- .یعنی محکمات قرآن ، که همان آیه های روشن و بدون ابهام آن هستند. (م)

8956.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ رَهطا مِن اليَهودِ أسلَموا ، مِنهُم : عَبدُ اللّهِ بنُ سَلامٍ ، وأسَدٌ ، وثَعلَبَهُ ، وابنُ يامينَ ، وابنُ صوريا . فَأَتَوُا النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله فَقالوا : يا نَبِىَّ اللّهِ ، إنَّ موسى عليه السلام أوصى إلى يَوشَعَ بنِ نونٍ ، فَمَن وَصِيُّکَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ ومَن وَلِيُّنا بَعدَکَ ؟ فَنَزَلَت هذِهِ الآيَةُ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» .

ثُمَّ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قوموا ، فَقاموا ، فَأَتَوُا المَسجِدَ ،فَإِذا سائِلٌ خارِجٌ ، فَقالَ : يا سائِلُ ، أ ما أعطاکَ أَحَدٌ شَيئا ؟ قالَ : نَعَم ، هذَا الخاتَمَ . قالَ : مَن أعطاکَ ؟ قالَ : أعطانيهِ ذلِکَ الرَّجُلُ الَّذى يُصَلّى . قالَ : عَلى أىِّ حالٍ أعطاکَ ؟ ! قالَ : كانَ راكِعا . فَكَبَّرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، وكَبَّرَ أهلُ المَسجِدِ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ وَلِيُّكُم بَعدى .

قالوا : رَضينا بِاللّه رَبّا ، وبِالإِسلامِ دينا ، وبِمُحَمَّدٍ نَبِيّا ، وبِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وَلِيّا . فَأَنزَلَ اللّهُ عز و جل : «وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَلِبُونَ» (1) . (2)8957.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :أمَرَ اللّهُ عز و جل رَسولَهُ بِوِلايَةِ عَلِىٍّ ، وأنزَلَ عَلَيهِ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ» . وفَرَضَ وِلايَةَ اُولِى الأَمرِ ، فَلَم يَدروا ما هِىَ ، فَأَمَرَ اللّهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله أن يُفَسِّرَ لَهُمُ الوِلايَةَ كَما فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلاةَ والزَّكاةَ وَالصَّومَ وَالحَجَّ .

فَلَمّا أتاهُ ذلِکَ مِنَ اللّهِ ، ضاقَ بِذلِکَ صَدرُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وتَخَوَّفَ أن يَرتَدّوا عَن دينِهِم ، وأن يُكَذِّبوهُ ؛ فَضاقَ صَدرُهُ ، وراجَعَ رَبَّهُ عزّوجلّ . فَأَوحَى اللّهُ عزّوجلّ إِلَيهِ : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (3) ، فَصَدَعَ بِأَمرِ اللّهِ تَعالى ذِكرُهُ ، فَقامَ بِوِلايَةِ عَلِىٍّ عليه السلام يَومَ غَديرِ خُمٍّ ؛ فَنادى : الصَّلاةَ جامِعَةً ، وأمَرَ النّاسَ أن يُبَلِّغَ الشّاهِدُ الغائِبَ .وكانَتِ الفَريضَةُ تَنزِلُ بَعدَ الفَريضَةِ الاُخرى ، وكانَتِ الوِلايَةُ آخِرَ الفَرائِضِ، فَأَنزَلَ اللّهُ عزّوجلّ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى» (4) . قالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام : يَقولُ اللّهُ عزّوجلّ : لا اُنزِلُ عَلَيكُم بَعدَ هذِهِ فَريضَةً ، قَد أكمَلتُ لَكُمُ الفَرائِضَ . 5 .

1- .المائده : 56 .
2- .الأمالى للصدوق : ص 186 ح 193 عن أبى الجارود ، روضه الواعظين : ص 115 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 3 وراجع تفسير القمّى : ج 1 ص 170 .
3- .. المائده : 67 و 3 .
4- .الكافى : ج 1 ص 289 ح 4 عن زراره والفضيل بن يسار وبكير بن أعين ومحمّد بن مسلم وبريد بن معاويه وأبى الجارود ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 15 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 293 ح 22 عن زراره وفيه ذيله من «وكانت الفريضه ...» . وراجع : حديث الغدير .

8952.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :گروهی از یهود، اسلام آوردند، از جمله : عبداللّه بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن یامین و ابن صوریا. آنان پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند : ای پیامبر خدا! موسی علیه السلام یوشع بن نون را وصی نمود. وصیّ تو کیست، ای فرستاده خدا؟ و ولیّ ما پس از تو کیست؟

پس این آیه نازل شد : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که نماز می گزارند و در حال رکوع، صدقه می دهند» .

سپس [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «برخیزید».

برخاستند و به مسجد آمدند. دیدند مسکینی بیرون می آید. [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «ای مسکین! آیا کسی به تو چیزی نداد؟».

مسکین گفت : چرا، این انگشتری را [داد].

فرمود : «چه کسی به تو بخشید؟».

گفت : این را آن مردی که نماز می گزارد، به من بخشید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «در چه حالتی آن را به تو بخشید؟».

گفت : در حال رکوع.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و اهل مسجد هم تکبیر گفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «پس از من، علی بن ابی طالب ، ولیّ شماست».

گفتند : به پروردگاریِ خدا و اسلام بودن دین و پیامبریِ محمّد و ولایت علی بن ابی طالب، خشنودیم. پس خداوند عز و جل نازل کرد : «و هر کس، خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولیّ خود گیرد، [بداند]که حزب خدا، پیروز است» .8953.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :خدای عز و جل پیامبرش را به ولایت علی علیه السلام فرمان داد و بر او [آیه:] «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز]مؤمنانی که نماز می گزارند و [در حال رکوع،] صدقه می دهند» را نازل کرد و ولایت اولو

الأمر را واجب ساخت ؛ امّا معنایش را نفهمیدند. پس خدا به محمّد صلی الله علیه و آله فرمان داد که ولایت را برایشان تفسیر کند، همان گونه که نماز و زکات و روزه و حج را تفسیر کرده بود .

چون این امر از جانب خدا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله دلْ تنگ شد و بیمناک شد که مسلمانان از دین خود بازگردند و او را تکذیب کنند. پس دلْ تنگی خود را نزد پروردگارش عز و جل بازگو کرد.

خداوند عز و جل به او وحی کرد : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ، ابلاغ کن، که اگر نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از [گزند]مردم حفظ می کند» .

پس [محمّد صلی الله علیه و آله] آن را با فرمان خداوند که یادش بر فراز باد! آشکار ساخت و در روز غدیر خم، به اعلام ولایت علی علیه السلام برخاست و ندای نماز عمومی داد و به مردم امر کرد که شاهد، به غایب برساند.

فریضه ها یکی پس از دیگری نازل می شدند و ولایت، آخرین فریضه بود. پس خدای عز و جلنازل کرد : «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم» .

خداوند عز و جل [در این آیه] می گوید که پس از این فریضه (ولایت)، فریضه دیگری بر شما نازل نمی کنم ؛ چرا که فرائض را برایتان کامل کرده ام. .

8954.پیامبر خدا صلی اللهِ علیه و آله :الإمام الصادق علیه السلام فی قَولِهِ تَعالی : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ» : إنَّما یَعنی : أولی بِکُم ؛ أی أحَقُّ بِکُم ، وبِأُمورِکُم ، وبِأنفُسِکُم، وأموالِکُم، اللّهُ ورسولُهُ وَالَّذینَ آمَنوا ؛ یَعنی عَلِیّا وأولادَهُ الأئِمَّهَ علیهم السلامإلی یَومِ القِیامَهِ .

8955.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الکشّاف فی تَفسیرِ قَولِهِ تَعالی : «وَهُمْ رَ كِعُونَ» : الواوُ فیهِ لِلحالِ ؛ أی یَعمَلونَ ذلِکَ فی حالِ الرُّکوعِ ؛ وهُوَ الخُشوعُ وَالإِخباتُ وَالتَّواضُعُ للّهِ إذا صَلّوا ، وإذا زَکّوا . وقیلَ : هُوَ حالٌ مِن «يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ» ؛ بِمَعنی : یُؤتونَها فی حالِ رُکوعِهِم فِی الصَّلاهِ .

وإنَّها نَزَلَت فی عَلِیٍّ کَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ ، حینَ سَأَلَهُ سائِلٌ وهُوَ راکِعٌ فی صَلاتِهِ ، فَطَرَحَ لَهُ خاتَمَهُ کَأَنَّهُ کانَ مَرجا (2) فی خِنصِرِهِ ، فَلَم یَتَکَلَّف لِخَلعِهِ کَثیرَ عَمَلٍ تُفسَدُ بِمِثلِهِ صَلاتُهُ .

فَإِن قُلتَ : کَیفَ صَحَّ أن یَکونَ لِعَلِیٍّ علیه السلام وَاللَّفظُ لَفظُ جَماعَهٍ ؟ !

قُلتُ : جیءَ بِهِ عَلی لَفظِ الجَمعِ وإن کانَ السَّبَبُ فیهِ رَجُلاً واحِدا ؛ لِیُرَغِّبَ النّاسِ فی مِثلِ فِعلِهِ ، فَیَنالوا مِثلَ ثَوابِهِ ، ولِیُنَبِّهَ عَلی أنَّ سَجِیَّهَ المُؤمِنینَ یَجِبُ أن تَکونَ عَلی هذِهِ الغایَهِ مِنَ الحِرصِ عَلَی البِرِّ وَالإِحسانِ ، وتَفَقُّدِ الفُقَراءِ ، حَتّی إن لَزِمَهُم أمرٌ لا یَقبَلُ التَّأخیرَ وهُم فِی الصَّلاهِ لَم یُؤَخِّروهُ إلَی الفَراغِ مِنها (3) . (4) .

1- .الکافی : ج 1 ص 288 ح 3 عن أحمد بن عیسی .
2- .المَرَج : القَلَق ؛ مَرِجَ الخاتَمُ فی إصْبعی مَرَجا : أی قَلِقَ (تاج العروس : ج 3 ص 484 «مرج») .
3- .لمزید الاطّلاع علی تفسیر الآیه ودلالتها راجع : کتاب «المیزان فی تفسیر القرآن» : ج 6 ص 525 .
4- .الکشّاف : ج 1 ص 347 .

8956.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام درباره گفته خدای متعال : «تنها ولیّ شما، خدا و پیامبر اوست و [نیز] مؤمنانی که ...» : مقصود[از «ولیّ شما»]، این است که خدا، پیامبر او ، و مؤمنان (یعنی : علی علیه السلام و آن فرزندانش که امام هستند)، تا روز قیامت، به شما و کارها و جان ها و دارایی هایتان اولویت دارند.8957.امام صادق علیه السلام :الکشّاف در تفسیر گفته خدای متعال : «در حالی که رکوع می کنند [صدقه می دهند]» : واو، حالیّه است ؛ (1) یعنی : آن [کار] را در حال رکوع انجام می دهند و آن، همان خضوع و خشوع و تواضع در برابر خداست، هنگامی که نماز می گزارند و صدقه می دهند.

نیز گفته شده : آن، قید حالت [فقط]برای «صدقه می دهند» است؛یعنی صدقه را در رکوع نمازشان می دهند.

این آیه درباره علی که خدا چهره اش را گرامی بدارد نازل شد، هنگامی که بینوایی از او درخواست کرد و او در رکوع نمازش بود. پس انگشترش را برای وی انداخت . گویی به انگشتش تنگ نبود و از این رو برای بیرون آوردنش، به کار فراوانی که مستلزم بطلان نمازش باشد، نیازمند نشد.

اگر بگویی چگونه صحیح است که این آیه درباره علی علیه السلام باشد، در حالی که لفظ آیه «و الذین آمنوا» جمع است، می گویم : با آن که سبب نزول، یک نفر است، لفظ به صورت جمع آمده تا مردم به چنین کارهایی ترغیب شوند و به پاداشی همانند آن برسند و نیز بر این نکته آگاهی داده شود که لازم است خوی مؤمنان، این گونه باشد که به نیکی و احوالپرسی با فقیران، تابدین پایه توجّه داشته باشند، تا آن جا که اگر کار لازمی برایشان پیش آمد و جای درنگ نبود، آن را به تأخیر میندازند، حتّی تا پایان یافتن نماز (2) . .

1- .یعنی با جمله پس از خود ، «حال» یا «قید حالتْ» تشکیل می دهد .
2- .برای آگاهی بیشتر از تفسیر آیه و دلالت آن ، ر . ک : المیزان فی تفسیر القرآن : ج 6 ص 5 25 .

8958.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن تَوَلّى عَلِيّا فَقَد تَوَلّانى ، ومَن تَوَلّانى فَقَد تَوَلّى اللّهَ عزّوجلّ . (1)8959.عنه صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :اُوصى مَن آمَنَ بى وصَدَّقَنى بِالوِلايَهِ لِعَلِىٍّ ؛ فَإِنَّهُ مَن تَوَلّاهُ تَوَلّانى ، ومَن تَوَلّانى تَوَلّى اللّهَ . (2)8960.عنه صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :اُوصى مَن آمَنَ بى وصَدَّقَنى بِوِلايَهِ عَلِىٍّ مِن بَعدى ؛ فَإِنَّ وَلاءَهُ وَلائى ، ووَلائى وَلاءُ اللّهِ . (3)8961.عنه صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :مَن آمَنَ بى وصَدَّقَنى فَليَتَوَلَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ؛ فَإِنَّ وِلايَتَهُ وِلايَتى ، ووِلايَتى وِلايَهُ اللّهِ . (4) .

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 241 ح 8752 ؛ الأمالى للطوسى : ص 336 ح 679 كلاهما عن أبى حيّان عن أبيه عن الإمام علىّ عليه السلام ، الاحتجاج : ج 2 ص 27 ح 150 عن الشعبى وأبى مخنف ويزيد بن أبى حبيب المصرى عن الإمام الحسن عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
2- .تاريخ دمشق: ج 42 ص 240 ح 8750 و ح 8749 و ص239 ح 8747 ، المناقب لابن المغازلى: ص 230 ح 277 و ص231 ح 278 ، الفردوس : ج 1 ص 429 ح 1751 وفيه «بموالاه» بدل «بالولايه» ، فرائد السمطين : ج 1 ص 291 ح 229، كفايه الطالب : ص 74 ، كنز العمّال : ج 11 ص 610 ح 32953 ؛ الأمالى للطوسى : ص 248 ح 437، بشاره المصطفى : ص 120 و 151 و 157، الأمالى للشجرى: ج 1 ص 134، شرح الأخبار: ج 1 ص 232 ح 223 و ص221 ح 206 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 52 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 405 ح 885 كلّها عن عمّار بن ياسر .
3- .المناقب للكوفى : ج 2 ص 384 ح 858 عن عيسى بن عبد اللّه عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلامو ص 391 ح 867 عن عبد اللّه بن محمّد عن أبيه عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله و ج1 ص 428 ح 333 عن عمّار بن ياسر نحوه .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 239 ح 8746 ، كنز العمّال : ج 11 ص 611 ح 32958 نقلاً عن الطبرانى وكلاهما عن عمّار بن ياسر .

8962.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که علی را ولیّ خود گیرد، مرا ولیّ خود گرفته و هر که مرا ولی بگیرد، خدای عز و جل را ولیّ خود گرفته است.8963.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که را به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت علی سفارش می کنم، که هر کس او را ولیّ خود گیرد، مرا ولیّ خود گرفته و هر که مرا ولی بگیرد، خدا را ولیّ خود گرفته است.8958.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که را به من ایمان آورده و تصدیقم کرده است، به ولایت علی، پس از خودم سفارش می کنم، که ولایت او ولایت من و ولایت من ، ولایت خداست.8959.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس به من ایمان آورده و تصدیقم کرده، باید علی بن ابی طالب را ولیّ خود بگیرد، که ولایت او ولایت من و ولایت من ، ولایت خداست. .

8960.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الأمالی للطوسی عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری :خَطَبَنَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ فی خُطبَتِهِ : مَن آمَنَ بی وصَدَّقَنی فَلیَتَوَلَّ عَلِیّا مِن بَعدی ؛ فَإِنَّ وِلایَتَهُ وِلایَتی ، ووِلایَتی وِلایَهُ اللّهِ ! أمرٌ عَهِدَهُ إلَیَّ رَبّی ، وأمَرَنی أن اُبَلِّغَکُموهُ ، ألا هَل بَلَّغتُ ؟ فَقالُوا : نَشهَدُ أنَّکَ قَد بَلَّغتَ .

قالَ صلی الله علیه و آله : أما إنَّکُم تَقولونَ : نَشهَدُ أنَّکَ قَد بَلَّغتَ ! وإنَّ مِنکُم لَمَن یُنازِعُهُ حَقَّهُ ، ویَحمِلُ النّاسَ عَلی کَتِفِهِ ! ! (1)8961.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :مَن تَوَلّانی تَوَلّی عَلِیّا ، ومَن لَم یَقُل بِوَلاءِ عَلِیٍّ فَقَد جَحَدَ وِلایَتی . ومَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ؛ والَی اللّهُ مَن والاهُ ، وعادَی اللّهُ مَن عاداهُ . (2)8962.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الخصال عن عامر بن واثله عن الإمام علیّ علیه السلام :نَشَدتُکُم بِاللّهِ ! هَل فیکُم أحَدٌ قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله کَما قالَ لی : إنَّ اللّهَ أمَرَنی بِوِلایَهِ عَلِیٍّ ، فَوِلایَتُهُ وِلایَتی ، ووِلایَتی وِلایَهُ رَبّی ، عَهدٌ عَهِدَهُ إلَیَّ رَبّی ، وأمَرَنی أن اُبَلِّغَکُموهُ ، فَهَل سَمِعتُم ، قالوا : نَعَم قَد سَمِعناهُ . (3)8964.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :حَربی حَربُ اللّهِ ، وسِلمی سِلمُ اللّهِ ، وطاعَتی طاعَهُ اللّهِ ، ووِلایَتی وِلایَهُ اللّهِ . (4)راجع : ج 7 ص 552 (الولی المتصدّق فی الرکوع) . شواهد التنزیل : ج 1 ص 209 245 .

.

1- .الأمالی للطوسی : ص 418 ح 940 ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 392 ح 868 عن أبی حمزه الثمالی عن الإمام الباقر علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله نحوه .
2- .شرح الأخبار : ج 2 ص 205 ح 533 .
3- .الخصال : ص 560 ح 31 .
4- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 4 ص 420 ح 5918 ، الأمالی للصدوق : ص 703 ح 961 ، بشاره المصطفی : ص 191 کلّها عن الأصبغ بن نباته .

8966.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند و در خطبه اش فرمود : «هر که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده، پس از من علی را ولیّ خود گیرد، که ولایت او ولایت من و ولایت من ولایت خداست. این ، امری است که پروردگارم با من عهد کرد و به من فرمان داد که آن را به شما برسانم. هان ! آیا رساندم؟».

گفتند : گواهی می دهیم که رساندی.

فرمود : «آگاه باشید که شما می گویید : گواهی می دهیم که تو رساندی ؛ [ولی]هستند کسانی از میان شما که با او در حقّش می ستیزند و مردم را بر او می شورانند».8963.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که مرا ولیّ خود گرفته است، علی را ولیّ خود بگیرد، که هر کس به ولایت علی اعتقاد نداشته باشد، ولایت مرا انکار کرده است. هر کس را من مولایم، علی مولای اوست. هر کس با او دوستی کند، با خدا دوستی ورزیده و هر کس با او دشمنی کند، با خدا دشمنی ورزیده است.8964.امام علی علیه السلام :الخصال به نقل از عامر بن واثله : علی علیه السلام فرمود : شما را به خدا سوگند می دهم که بگویید آیا در میان شما کسی هست که پیامبر خدا در حقّ او گفته باشد ، این گونه که در حقّ من گفت : «همانا خداوند، مرا به ولایت علی فرمان داده است. پس ولایت او ولایت من و ولایت من ولایت پروردگارم است. این، عهدی است که پروردگارم به عهده من نهاد و به من فرمان داد که آن را به شما برسانم. حال ، آیا شنیدید؟».

گفتند : آری ، شنیدیم .8965.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :جنگ با من، جنگ با خدا و صلح با من، صلح با خداست و اطاعت از من ، اطاعت از خدا و ولایت من ، ولایت خداست.ر . ک : ج 7 ، ص 553 (ولیّ صدقه دهنده در رکوع است). شواهد التنزیل : ج 1 ص 209 245.

.

7 / 2عَلِیٌّ مَولی مَن کانَ النَّبِیُّ مَولاهُ8967.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ به این پرسش که سخن قاطع و روشنگر درباره) رسول اللّه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ (1) . 2 .

1- .سنن الترمذی : ج 5 ص 633 ح 3713 عن حذیفه بن أسید أو زید بن أرقم ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 45 ح 121 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 47 ح 10 و ص155 ح 83 والثلاثه الأخیره عن سعد ، مسند ابن حنبل : ج 9 ص 43 ح 23168 عن سعید بن وهب و ج1 ص 321 ح 1310 عن أبی مریم ، المعجم الکبیر : ج 3 ص 179 ح 3049 عن حذیفه بن أسید أو زید بن أرقم و ج5 ص 195 ح 5071 عن زید بن أرقم و ج19 ص 291 ح 646 عن مالک بن الحویرث ، المعجم الصغیر : ج 1 ص 71 ، المعجم الأوسط : ج 1 ص 112 ح 346 کلاهما عن بریده و ج8 ص 213 ح 8434 عن أبی سعید ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 496 ح 15 عن سعد و ح10 عن أبی أیّوب الأنصاری ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 355 عن ابن عبّاس ، تاریخ أصبهان : ج 1 ص 162 الرقم 142 عن بریده بن الحصیب و ص283 الرقم 473 عن زید بن أرقم و ج 2 ص 94 ح 1195 ، حلیه الأولیاء : ج 4 ص 23 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 188 ح 8637 و 8638 والأربعه الأخیره عن بریده و ح 8641 عن ابن عبّاس و ص 215 ح 8701 عن أبی سریحه أو زید بن أرقم و ص 232 ح 8738 عن أبی هریره و ص 234 ح 8740 عن عمر بن الخطّاب و ص 235 ح 8741 عن مالک بن الحویرث و ص119 ح 8488 عن سعد ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 629 وقال «هذا حدیث صحیح» و ص 632 کلاهما عن زید بن أرقم ، الإصابه : ج 3 ص 484 الرقم 4440 عن یعلی بن مرّه و ج 4 ص 467 الرقم 5704 عن ابن عبّاس ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 341 عن سعد بن أبی وقّاص ، ذخائر العقبی : ص 158 عن ابن عبّاس ، کنز العمّال : ج 11 ص 602 ح 32904 ؛ الکافی : ج1 ص287 ح 1 عن أبی بصیر ، تهذیب الأحکام : ج3 ص144 ح 317 عن علیّ بن الحسین العبدی وکلاهما عن الإمام الصادق علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، الخصال : ص 211 ح 34 عن سعد و ص496 ح 5 ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 416 ح 899 کلاهما عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری ، تحف العقول : ص 459 عن الإمام الهادی علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، الاحتجاج : ج 1 ص 297 ح 52 عن اُبیّ بن کعب وراجع السنّه لابن أبی عاصم : ص 590 باب 202 .

7 / 2 علی ، مولای هر کسی است که پیامبر ، مولای اوست

7 / 2علی ، مولای هر کسی است که پیامبر ، مولای اوست8970.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من مولای اویم، علی مولای اوست 1 .

.

8971.عنه علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :مَن 1 کُنتُ مَولاهُ فَإِنَّ عَلِیّا مَولاهُ . (1)8972.عنه علیه السلام (فی وَصفِ آلِ محمّدٍ صلی اللّه علیه و آله) عنه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ مَولاهُ فَإِنَّ مَولاهُ عَلِیٌّ . (2)8973.عنه علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ؛ اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . (3) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 593 ح 1007 عن طاووس ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 211 ، المناقب للخوارزمی : ص 157 ح 185 کلاهما عن سعید بن وهب وعبد خیر ؛ بشاره المصطفی : ص 149 عن الأصبغ بن نباته والثلاثه الأخیره عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 709 ح 3062 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 144 ح 4652 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 685 ح 1168 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 102 ح 8455 ، المناقب للخوارزمی : ص 127 ح 140 ، کفایه الطالب : ص 243 کلّها عن ابن عبّاس .
3- .المعجم الکبیر : ج 5 ص 195 ح 5069 عن زید بن أرقم ، المعجم الأوسط : ج 2 ص 24 ح 1111 عن أبی هریره ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 357 عن بریده بن الحصیب ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 235 ح 8742 عن أنس و ص 236 عن ابن عمر و ص212 ح 8692 عن علیّ بن مهدی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلامعنه صلی الله علیه و آله ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 628 عن سعد ؛ الکافی : ج 1 ص 294 ح 3 عن عبد الحمید بن أبی الدیلم عن الإمام الصادق علیه السلام ، الاحتجاج : ج 2 ص 489 ح 328 عن الإمام الهادی علیه السلام وکلاهما عنه صلی الله علیه و آله ، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام : ص 64 ح 109 ، بشاره المصطفی : ص 104 کلاهما عن أحمد بن عامر عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله و ص 124 عن أبی إسحاق عمرو ذی مرّ وسعید بن وهب ویزید بن نقیع عن الثلاثه عشر الذین شهدوا غدیر خمّ ، الاختصاص : ص 79 عن عبد اللّه بن سنان عن الإمام الصادق علیه السلام عن زید بن صوحان عن اُمّ سلمه ، شرح الأخبار : ج 1 ص 100 ح 23 عن جابر بن عبد اللّه و ج3 ص 469 ح 1365 عن أبی بصیر عن الإمام الباقر علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 365 ح 841 عن أبی سعید و ص391 ح 867 عن

8969.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من مولای اویم، همانا علی مولای اوست.8970.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من مولای اویم، همانا مولای او علی است.8971.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من مولای اویم، همانا علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار آن را که دوستش می دارد و دشمن بدار آن را که دشمنش می دارد. .

8972.امام على عليه السلام (در توصيف خاندان محمّد صلى الله عليه و آله) عنه صلى الله عليه و آله :مَن (1) كُنتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ . (2)8973.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ . (3)8974.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :المعجم الكبير عن زيد بن أرقم :خَرَجَ عَلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : أ لَستُ أولى بِكُم مِن أنفُسِكُم ؟ ! قالوا : بَلى . قالَ : فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ . (4) .

1- .ف عبد اللّه بن محمّد عن أبيه عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله و ص409 ح 891 و ص413 ح 894 كلاهما عن جابر و ص416 ح 897 عن زيد بن أرقم و ص427 ح 909 عن أبى أيّوب الأنصارى وراجع سلسله الأحاديث الصحيحه : ج 4 ص 330 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 34 ح 23119 ، صحيح ابن حبّان : ج 15 ص 375 ح 6930 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 563 ح 947 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 494 ح 2 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 629 كلّها عن بريده ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 74 ح 23 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 355 كلاهما عن ابن عبّاس ، المعجم الكبير : ج 5 ص 166 ح 4968 ، تاريخ واسط : ص 154 كلاهما عن زيد بن أرقم ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 187 ح 8634 عن عبد اللّه بن العبّاس التميمى عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام زين العابدين عليهم السلامعن اُمّه فاطمه عنه صلى الله عليه و آله و ص188 ح 8640 و ص192 ح 8649 و ح8650 والثلاثه الأخيره عن بريده و ص99 ح 8442 عن ابن عبّاس ، المناقب لابن المغازلى : ص 24 ح 35 عن بريده ، كنز العمّال : ج 11 ص 602 ح 32905 و ج13 ص 104 ح 36340 نقلاً عن ابن جرير عن أبى الطفيل و ص 105 ح 36344 نقلاً عن ابن جرير عن زيد بن أرقم ؛ تهذيب الأحكام : ج 3 ص 144 ح 317 عن علىّ بن الحسين العبدى عن الإمام الصادق عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، كمال الدين : ص 238 ح 55 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 450 ح 348 كلاهما عن زيد بن أرقم و ص 452 عن بريده و ج2 ص 418 ح 901 عن طاووس ، معانى الأخبار : ص 66 ح 5 عن أبى سعيد ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 64 ح 278 عن عبد اللّه التميمى عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام الحسين عليهم السلامعن فاطمه عليها السلام بنت رسول اللّه عنه صلى الله عليه و آله ، الإقبال : ج 2 ص 284 عن علىّ بن الحسن العبدى عن الإمام الصادق

عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، شرح الأخبار : ج 2 ص 256 ح 556 عن أبى إسحاق و ص300 ح 618 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 191 كلاهما عن ابن عبّاس .

3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 194 ح 8656 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 344 كلاهما عن بريده و ج5 ص 209 عن زيد بن أرقم وفيه «فهذا» بدل «فعلىّ» .

4- .المعجم الكبير : ج 5 ص 195 ح 5068 و 5070 نحوه ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 592 ح 1369 .

8975.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من ولیّ اویم، علی ولیّ اوست.8976.عنه علیه السلام (لَمّا سُئلَ عن دعائمِ الإسلامِ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من مولای اویم، علی ولیّ اوست.8977.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المعجم الکبیر به نقل از زید بن ارقم : پیامبر خدا به نزد ما آمد و فرمود : «آیا من به شما از خود شما سزاوارتر نیستم؟».

[همه] گفتند : چرا.

فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست». .

8974.امام باقر علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ مَولی مَن کُنتُ مَولاهُ. (1)8975.امام صادق علیه السلام :مسند ابن حنبل عن بریده :غَزَوتُ مَعَ عَلِیٍّ الیَمَنَ ، فَرَأیتُ مِنهُ جَفوَهً ، فَلَمّا قَدِمتُ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ذَکَرتُ عَلِیّا فَتَنَقَّصتُهُ . فَرَأیتُ وَجهَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَتَغَیَّرُ ؛ فَقالَ : یا بُرَیدَهُ ، أ لَستُ أولی بِالمُؤمِنینَ مِن أنفُسِهِم ؟ ! قُلتُ : بَلی یا رَسولَ اللّهِ . قالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ . (2)8976.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به این پرسش که پایه های اسلام چیست) فضائل الصحابه لابن حنبل عن ابن طاووس عن أبیه :لَمّا بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إلَی الیَمَن عَلِیّا ، خَرَجَ بُرَیدَهُ الأسلَمِیُّ مَعَهُ ، فَعَتَبَ عَلی عَلِیٍّ فی بَعضِ الشَّیءِ . فَشَکاهُ بُرَیدَهُ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَن کُنتُ مَولاهُ فَإنَّ عَلِیّا مَولاهُ . (3)8977.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خصائص أمیر المؤمنین للنسائی عن بریده :بَعَثَنا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی سَرِیَّهٍ ، وَاستَعمَلَ عَلَینا عَلِیّا ، فَلَمّا رَجَعنا سَألَنا : کَیفَ رَأیتُم صُحبَهَ صاحِبِکُم ؟ فَإمّا شَکَوتُهُ أنَا وإمّا شَکاهُ غَیری ؟ فَرَفَعتُ رَأسی وکُنتُ رَجُلاً مِکبابا (4) فَإذا وَجهُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله قَدِ احمَرَّ ، فَقالَ : مَن کُنتُ وَلِیَّهُ فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ . (5) .

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 188 ح 8639 و ص187 ح 8636 کلاهما عن بریده ، کنز العمّال : ج 11 ص 603 ح 32916 ، الجامع الصغیر : ج 2 ص 177 ح 5598 کلاهما نقلاً عن المحاملی فی أمالیه ؛ بشاره المصطفی : ص 148 وفیه «علیّ ولیّ من کنت ولیّه» والثلاثه الأخیره عن ابن عبّاس .
2- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 7 ح 23006 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 119 ح 4578 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 585 ح 989 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 154 ح 82 و 81 نحوه ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 506 ح 69 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 187 ح 8635 ، البدایه والنهایه : ج 5 ص 209 ، المناقب لابن المغازلی : ص 25 ح 36 ، المناقب للخوارزمی : ص 134 ح 150 ، کنز العمّال : ج 13 ص 134 ح 36422 ؛ المناقب للکوفی : ج 2 ص 425 ح 907 و ص442 ح 928 و ص 454 ح 948 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 592 ح 1007 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 11 ص 225 ح 20388 ؛ المناقب للکوفی : ج 2 ص 443 ح

930 عن عبد اللّه بن طاووس عن أبيه .
4- .رجل مكبّ ومكباب : كثير النظر إلى الأرض (لسان العرب : ج 1 ص 696 «كبب») .
5- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 153 ح 80 ، مسند ابن حنبل : ج 9 ص 12 ح 23022 عن أبى بريده عن أبيه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 192 ح 86518654 ، المطالب العاليه : ج 4 ص 59 ح 3956 ، كنز العمّال : ج 13 ص 135 ح 36425 نقلاً عن ابن جرير نحوه ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 451 ح 348 و ج 2 ص 385 ح 859 .

8978.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ، مولای کسی است که من مولای اویم.8979.عنه صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از بُرَیده : در یمن، همراه علی علیه السلام می جنگیدم که از او سختگیری ای دیدم. چون به نزد پیامبر خدا آمدم، از علی گِله کردم و بر او خُرده گرفتم. دیدم که چهره پیامبر خدا دگرگون شد و فرمود : «ای بریده ! آیا من به مؤمنان، از خود آنها سزاوارتر نیستم؟».

گفتم : چرا، ای پیامبر خدا !

فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».8980.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابن طاووس، از پدرش : چون پیامبر خدا علی علیه السلام را به سوی یمن فرستاد، بریده اسلمی با او همراه گردید و درباره چیزی از علی علیه السلام ناراحت شد و شکایت خود را به نزد پیامبر خدا برد. پیامبر خدا فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».8981.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از بریده : پیامبر خدا ، ما را به جنگی روانه کرد و علی علیه السلام را به فرماندهی ما گمارد. چون بازگشتیم، از ما پرسید : «همراهیِ سرپرستتان را چگونه یافتید؟».

[نمی دانم] من از او شکایت کردم ، یا دیگری . من مردی سر به زیر بودم. چون سرم را بالا کردم، دیدم که چهره پیامبر خدا سرخ شده است. پس فرمود : «هر که من ولیّ اویم، علی ولیّ اوست». .

8982.عنه صلى الله عليه و آله :مسند ابن حنبل عن بريده :أَنَّهُ مَرَّ عَلى مَجلِسٍ وهُم يَتَناوَلونَ (1) مِن عَلِيٍّ ، فَوَقَفَ عَلَيهِم فَقالَ : إنَّهُ قَد كانَ فى نَفسى عَلى عَلِيٍّ شَىءٌ ، وكانَ خالِدُ بنُ الوَليدِ كَذلِکَ ، فَبَعَثَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى سَرِيَّةٍ عَلَيها عَلِيٌّ ، وأصَبنا سَبيا قالَ : فَأَخَذَ عَلِيٌّ جارِيَةً مِنَ الخُمُسِ لِنَفسِهِ . فَقالَ خالِدُ بنُ الوَليدِ : دونَکَ . قالَ : فَلَمّا قَدِمنا عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله جَعَلتُ اُحَدِّثُهُ بِما كانَ ، ثُمَّ قُلتُ : إنَّ عَلِيّا أخَذَ جارِيَةً مِنَ الخُمُسِ ! قالَ : وكُنتُ رَجُلاً مكِبابا قالَ : فَرَفَعتُ رَأسى فَإذا وَجهُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد تَغَيَّرَ ، فَقالَ : مَن كُنتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ . (2)8983.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أ لَستُ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ ! قالوا : نَعَم . قالَ : فَمَن كُنتُ وَلِيَّهُ فَهذا وَلِيُّهُ . (3)8984.الإمامُ علِىٌّ عليه السلام :خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن سعد:أخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِيٍّ ، فَخَطَبَ ؛ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أ لَم تَعلَموا أنّى أولى بِكُم مِن أنفُسِكُم ؟ ! قالوا : نَعَم ، صَدَقتَ يا رَسولَ اللّهِ ، ثُمَّ أخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَها ، فَقالَ : مَن كُنتُ وَلِيَّهُ فَهذا وَلِيُّهُ ، وإنَّ اللّهَ لَيُوالى مَن والاهُ ، ويُعادى مَن عاداهُ . (4) .

1- .كذا والظاهر أنّ الصحيح : «ينالون» .
2- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 27 ح 23090 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 689 ح 1177 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 193 ح 8655 و 8656 ، المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 141 ح 2589 نحوه ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 443 ح 929 .
3- .السنّه لابن أبى عاصم : ص 592 ح 1367 عن أبى الطفيل ، مسند البزّار : ج 4 ص 41 ح 1203 عن سعد ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 413 ح 895 عن سلمان وفيهما «فعلىّ» بدل «فهذا» .
4- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 177 ح 95 .

8978.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از بریده : او به محفلی برخورد که از علی بدگویی می کردند. وی نزد آنان ایستاد و گفت : من از علی علیه السلام چیزی در دل داشتم و خالد بن ولید نیز چنین بود . پیامبر خدا ، مرا در میان گروهی به فرماندهی علی علیه السلام ، به جنگ فرستاد و اسیرانی گرفتیم. علی علیه السلام ، کنیزی از سهم خمس، برای خود برداشت. خالد بن ولید [به من]گفت : [این را به خاطر]داشته باش .

چون به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتیم ، من به بازگو کردن ماجرا پرداختم و گفتم : علی کنیزی از خمس را برگرفت. من مردی سر به زیر بودم. چون سرم را بالا کردم، دیدم که چهره پیامبر خدا دگرگون شد و فرمود : «هر که من ولیّ اویم، علی ولیّ اوست».8979.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «آیا من از مؤمنان به خود آنها سزاوارتر نیستم؟».

گفتند : چرا.

فرمود : «پس هر که من ولیّ اویم، این، ولیّ اوست» (1) .8980.امام رضا علیه السلام :خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از سعد : پیامبر خدا دست علی علیه السلام را گرفت و خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود : «آیا ندانستید که من از شما به شما سزاوارترم؟».

گفتند : چرا ؛ درست می گویی ، ای پیامبر خدا!

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود : «هر که من ولیّ اویم، این، ولیّ اوست و خداوند، دوست می دارد کسی را که دوستش بدارد و دشمن می دارد کسی را که دشمنش بدارد». .

1- .در برخی نقل ها، به جای «این»، «علی» آمده است.

8981.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :السنّه لابن أبى عاصم عن البَراء :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ : هذا مَولى مَن أنَا مَولاهُ . أو : وَلِىُّ مَن أنَا موَلاهُ . (1)8982.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : هُوَ مَولى مَن أنَا مَولاهُ ، وأنَا مَولى كُلِّ مُسلِمٍ ومُسلِمَهٍ . (2)8983.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :أنَا الَّذى قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِىَّ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . (3)8984.امام على عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام لِأبى حَمزَهَ : إنَّ عَلِيّا آيَهٌ لِمُحَمَّدٍ ، وإنَّ مُحَمَّدا يَدعو إلى وِلايَهِ عَلِىٍّ ؛ أ ما بَلَغَکَ قَولُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ! ! فَوالَى اللّهُ مَن والاهُ وعادَى (4) اللّهُ مَن عاداهُ . (5)8985.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :تَقَدَّمَ إلى عُمَرَ بنِ الخَطّابِ رَجُلانِ يَختَصِمانِ ، وعَلِىٌّ عليه السلام جالِسٌ إلى جانِبِهِ ، فَقالَ لَهُ : اِقضِ بَينَهُما يا أبَا الحَسَنِ ! فَقالَ أحَدُ الخَصمَينِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، يَقضى هذا بَينَنا وأنتَ قاعِدٌ ! ! قالَ : وَيحَکَ أ تَدرى مَن هذا ؟ ! هذا مَولاىَ ومَولى كُلِّ مُسلِمٍ ، فَمَن لَم يَكُن هذا مَولاهُ فَلَيسَ بِمُسلِمٍ ! ! (6)8986.عنه عليه السلام :المناقب للخوارزمى عن يعقوب بن إسحاق بن أبى إسرائيل :نازَعَ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ رَجُلٌ فى مَسأَلَهٍ ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ : بَينى وبَينَکَ هذَا الجالِسُ وأومَأَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام . فَقالَ الرَّجُلُ : أ هذَا الهَنُّ (7) ! ! فَنَهَضَ عُمَرُ عَن مَجلِسِهِ ، فَأَخَذَ بِأُذُنَيهِ حَتّى أشالَهُ مِن الأَرضِ ، وقالَ : ويَلَکَ ، أ تَدرى مَن صَغَّرتَ ! مَولاىَ ومَولى كُلِّ مُسلِمٍ ! ! (8) .

1- .السنّه لابن أبى عاصم : ص 591 ح 1363 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 632 .
2- .الأمالى للصدوق : ص 65 ح 30 عن ثابت بن أبى صفيّه ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 عن أبى حمزه ، مائه منقبه : ص 70 ح 22 عن ثابت بن أبى حمزه وكلّها عن الإمام زين العابدين عن أبيه عن الإمام علىّ عليهم السلام ، بشاره المصطفى : ص 160 عن ثابت بن أبى صفيّه عن الإمام زين العابدين عن أبيه عليهما السلام عنه صلى الله عليه و آله .
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 73 عن ابن عبّاس .
4- .فى المصدر : «وعاد» وهو تصحيف .
5- .بصائر الدرجات : ص 77 ح 5 عن أبى حمزه .

6- .شرح الأخبار : ج 1 ص 110 ح 31 عن إبراهيم بن خيار ، كشف الغمّه : ج 1 ص 299 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 386 ح 861 عن إبراهيم بن حبّان ، بشاره المصطفى : ص 236 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 161 ح 191 كلاهما عن إبراهيم بن حيّان وكلّها نحوه .
7- .الهَنُ والهَنُّ بالتخفيف والتشديد : كنايه عن الشىء لا تذكره باسمه ؛ تقول : أتانى هَنٌ وهَنَهٌ (النهايه : ج 5 ص 278 «هنن») .
8- .المناقب للخوارزمى : ص 161 ح 192 ، الرياض النضره : ج 3 ص 128 وفيه «الأبطن» بدل «الهنّ» .

8987.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :السنّه ، ابن ابی عاصم به نقل از براء : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «این، مولای کسی است که من مولای اویم» یا گفت : «ولیّ کسی است که من مولای اویم».8988.عنه علیه السلام (لَمّا أجابَ عن مَسائلِ رَجُلٍ شامِیٍّ و قالَ ال) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او مولای کسی است که من مولای اویم و من، مولای هر مرد و زن مسلمانم.8985.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :من آنم که پیامبر خدا درباره ام فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».8986.امام علی علیه السلام :امام باقر علیه السلام خطاب به ابو حمزه : همانا علی علیه السلام آیت محمّد صلی الله علیه و آله است و محمّد صلی الله علیه و آله ، به ولایت علی علیه السلام دعوت کرد. آیا به تو نرسیده است که پیامبر خدا گفت : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! هر که او را دوست می دارد، دوست بدار و هر که دشمنش می دارد، دشمن بدار!»؟ پس، خدا دوستدار کسی است که او را دوست بدارد و دشمن کسی است که او را دشمن بدارد.8987.امام صادق علیه السلام :امام باقر علیه السلام :دو مرد را که با هم اختلاف داشتند، به نزد عمر آوردند ؛ علی علیه السلام هم در کنار او نشسته بود. عمر به علی علیه السلام گفت : «ای ابو الحسن! میان این دو داوری کن». یکی از طرفین دعوا [به عمر]گفت : ای امیر مؤمنان! تو نشسته باشی و این، میان ما داوری کند؟!

عمر گفت : «وای بر تو! می دانی او کیست؟ او ، مولای من و مولای هر مسلمان است. هر که او مولایش نباشد، مسلمان نیست».8988.امام صادق علیه السلام (هنگامی که به سؤالات مرد شامی پاسخ داد و آن مرد) المناقب ، خوارزمی به نقل از یعقوب بن اسحاق بن ابی اسرائیل :مردی بر سر مسئله ای با عمر، اختلاف پیدا کرد. عمر به او گفت : «میان من و تو، این [شخصی] که نشسته است، [داور]باشد» و به علی علیه السلام اشاره کرد.

مرد گفت : همین را می گویی؟!

ناگاه ، عمر از جایش برخاست و گوش های او را گرفت و از زمین بلندش کرد و گفت : وای بر تو! می دانی چه کسی را دست کم گرفتی؟ مولای من و مولای هر مسلمان را. .

8989.عنه عليه السلام :الرياض النضره عن عمر :عَلِیٌّ مَولی مَن کانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَولاهُ . (1)8990.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (لَمّا نَظَرَ إلی راياتِ معاويةَ و أهلِ الشامِ) تاريخ دمشق عن سالم بن أبی الجعد :قيلَ لِعُمَرَ : إنَّکَ تَصنَعُ بِعَلِیٍّ شَيئا لا تَصنَعُهُ بِأَحَدٍ مِن أصحابِ النَّبِیِّ صلی الله عليه و آله ! قالَ : إنَّهُ مَولایَ . (2)8991.عنه عليه السلام (أيضا) تاريخ دمشق عن أبی فاخته :أقبَلَ عَلِیٌّ وعُمَرُ جالِسٌ فی مَجلِسِهِ ، فَلَمّا رَآهُ عُمَرُ تَضَعضَعَ وتَواضَعَ ، وتَوَسَّعَ لَهُ فِی المَجلِسِ . فَلَمّا قامَ عَلِیٌّ قالَ بَعضُ القَومِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّکَ تَصنَعُ بِعَلِیٍّ صَنيعا ما تَصنَعُهُ بِأَحَدٍ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ ! ! قالَ عُمَرُ : وما رَأَيتَنی أَصنَعُ بِهِ ؟ ! قالَ : رَأَيتُکَ کُلَّما رَأَيتَهُ تَضَعضَعتَ وتَواضَعتَ وأوسَعتَ حَتّی يَجلِسَ ! ! قالَ : وما يَمنَعُنی ! وَاللّهِ إنَّهُ لَمَولایَ ومَولی کُلِّ مَؤمِنٍ ! ! (3)8989.امام صادق عليه السلام :وقعه صفّين :قالَ عَمّارُ بن ياسرٍ لِعَمرِو بنِ العاصِ فيحَربِ صِفّينَ : أمَرَنی رَسولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله أن اُقاتِلَ النّاکِثينَ ، وقَد فَعَلتُ ! وأمَرَنی أن اُقاتِلَ القاسِطينَ ، فَأَنتُم هُم ! ! وأمَّا المارِقونَ فَما أدری اُدرِکُهُم أم لا .

أيُّهَا الأَبتَرُ ، أ لَستَ تَعلَمُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله عليه و آله قالَ لِعَلِیٍّ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ! ! وأَنَا مَولَی اللّهِ ورَسولِهِ وعَلِیٍّ بَعدَهُ ، ولَيسَ لَکَ مَولیً .

قالَ لَهُ عَمرٌو : لِمَ تَشتُمُنی يا أبَا اليَقظانِ ولَستُ أشتُمُکَ ؟ ! قالَ عَمّارٌ : وبِمَ تَشتُمُنی ؟ ! أ تَستَطيعُ أن تَقولَ : إنّی عَصَيتُ اللّهَ ورَسولَهُ يَوما قَطُّ ؟ ! قالَ لَهُ عَمرٌو : إنَّ فيکَ لَمَسَبّاتٍ سِوی ذلِکَ . فَقالَ عَمّارٌ : إنَّ الکَريمَ مَن أکرَمَهُ اللّهُ ؛ کُنتُ وَضيعا فَرَفَعَنِی اللّهُ ، ومَملوکا فَأَعتَقَنِی اللّهُ . (4) .

1- .الرياض النضره : ج 3 ص 128 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 235 ، المناقب للخوارزمی : ص 160 ح 190 ، فيض القدير : ج 6 ص 218 ، الرياض النضره : ج 3 ص 128 ؛ بشاره المصطفی : ص 223 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص36 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 298 وراجع الغدير : ج 1 ص 382 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 235 ؛ بشاره المصطفی : ص 236 . راجع : ج 8 ص 550 (عمر بن الخطّاب) .
4- .وقعه صفّين : ص 338 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 21 وفيه «وعلیّ مولای بعدهما» بدل «وعلیّ بعده وليس لک مولی» .

8990.امام علی علیه السلام (به هنگام دیدن پرچمهای معاویه و سپاه شام) الریاض النضره به نقل از عمر : علی، مولای کسی است که پیامبر خدا مولای اوست.8991.امام علی علیه السلام (درباره معاویه و دار و دسته او) تاریخ دمشق به نقل از سالم بن ابی جعد : به عمر گفته شد : تو با علی علیه السلام به گونه ای رفتار می کنی که با هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله چنین رفتاری نمی کنی!

گفت : او مولای من است.8992.عنه علیه السلام (مِن کتابٍ لَهُ إلی معاویهَ) تاریخ دمشق به نقل از ابو فاخته : علی علیه السلام می آمد و عمر در جای خویش نشسته بود. چون عمر او را دید، خُردی و فروتنی نشان داد و برایش جا باز کرد.

چون علی علیه السلام برخاست [و رفت]، یکی از میان جمع گفت : ای امیر مؤمنان! تو با علی علیه السلام رفتاری داری که با هیچ یک از اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله نداری!

عمر گفت : چه رفتاری را دیده ای که با او دارم؟

گفت : دیده ام که هر گاه او را می بینی، برایش اظهار خُردی و فروتنی کرده، در مجلس، جایش می دهی.

عمر گفت : چه چیزْ مرا [از فروتنی] بازدارد؟ به خدا سوگند، او مولای من و مولای هر مؤمن است. (1)8993.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :وقعه صفّین :در جنگ صفّین ، عمّار بن یاسر به عمرو بن عاص گفت : پیامبر خدا به من فرمان داد که با ناکثان (پیمان شکنان) بجنگم، که جنگیده ام ؛ و به من فرمان داد که با قاسطان (متجاوزان) بجنگم، که شما همان هایید ؛ امّا مارقان (خوارج) را ، نمی دانم که به آنان می رسم یا نه.

ای اَبتر (نسلْ بُریده) ! (2) آیا نمی دانی که پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! هر که او را دوست می دارد، دوست و هر که دشمنش می دارد، دشمن بدار!»؟ من دوستدار خدا و پیامبر او و پس از او دوستدار علی هستم، در حالی که تو مولایی نداری.

عمرو به او گفت : ای ابو یقظان ! چرا به من دشنام می دهی؟ من که به تو دشنام ندادم.

عمّار گفت : چه دشنامی می توانی به من بدهی؟ ! آیا می توانی بگویی که حتّی یک روز، خدا و پیامبرش را نافرمانی کرده ام؟ !

عمرو به او گفت : بجز آن، در تو چیزهای دیگری هم هست که جای دشنام دارد.

عمّار گفت : کریم، آن است که خدا کرامتش بخشیده باشد. من، فرودست بودم، خدا فرادستم بُرد ؛ بَرده بودم، خدا آزادم ساخت. .

1- .ر . ک : ج 8 ، ص 551 (عمر بن خطّاب) .
2- .اشاره است به آخرین آیه سوره کوثر : «إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ ؛ دشمن تو نسل بریده است» که در حقّ عاص ، پدر عمرو عاص ، نازل شد. (م)

8994.عنه علیه السلام :مسند ابن حنبل عن رياح بن الحارث :جاءَ رَهطٌ إلى عَلِيٍّ بِالرُّحبَهِ ، فَقالوا : السَّلامُ عَلَيکَ يا مَولانا . قالَ : كَيفَ أكونُ مَولاكُم وأنتُم قَومٌ عَرَبٌ ؟ ! قالوا : سَمِعنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ غدَيرِ خُمٍّ يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَإِنَّ هذا مَولاهُ .

قالَ رِياحٌ : فَلَمّا مَضَوا ، تَبِعتُهُم ، فَسَأَلتُ مَن هؤُلاءِ ؟ قالوا : نَفَرٌ مِنَ الأَنصارِ ، فيهِم أبو أيّوبَ الأنصارِيُّ . (1)8995.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :المعجم الكبير عن رياح بن الحارث :كُنّا قُعودا مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَجاءَ رَكبٌ مِنَ الأَنصارِ (2) عَلَيهِمُ العَمائِمُ ، فَقالوا : السَّلامُ عَلَيکَ يا مَولانا . فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : أنَا مَولاكُم وأنتُم قَومٌ عَرَبٌ ! !

قالوا : نَعَم ؛ سَمِعنَا النَّبِيَّ يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ ، فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . وهذا أبو أيّوبَ فينا ، فَحَسَرَ (3) أبو أيّوبَ العِمامَةَ عَن وَجهِهِ ، قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ . (4) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 143 ح 23622 و ص144 ح 23623 نحوه ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 572 ح 967 عن رياح الحارث ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 212 عن زياد بن الحارث ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 348 عن رباح بن الحرث ، الرياض النضره : ج 3 ص 126 عن رباح بن الحارث ، المناقب لابن المغازلى : ص 22 ح 30 نحوه ، تذكره الخواصّ : ص 29 عن رياح بن الحرث .
2- .فى المصدر : «الأنصارى» وهو تصحيف .
3- .حَسَرْتُ العمامه عن رأسى والثوب عن بَدَنى : أى كشفتهما (لسان العرب : ج 4 ص 189 «حسر») .
4- .المعجم الكبير : ج 4 ص 173 ح 4053 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 378 ح 851 عن رياح بن الحرث و ص 427 ح 908 عن رباح بن الحارث و ص424 ح 906 وراجع : شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 208 وشرح الأخبار : ج 1 ص 108 ح 28 .

8996.کنز العمّال عَن سهلِ بنِ سعدٍ :مسند ابن حنبل به نقل از ریاح بن حارث : گروهی در رُحْبه (1) نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند : سلام بر تو ، ای مولای ما ! او گفت : «من چگونه مولای شما باشم، حالْ آن که شما عرب هستید؟». (2) گفتند : شنیدیم که پیامبر خدا در روز غدیر خم می گوید : «هر که من مولای اویم، همانا این، مولای اوست».

چون رفتند، در پی آنها رفتم و پرسیدم که چه کسانی هستند. گفتند : گروهی از انصار بودند که ابو ایّوب انصاری هم در میان آنان بود.8992.امام علی علیه السلام (در نامه ای به معاویه) المعجم الکبیر به نقل از ریاح بن حارث : با علی علیه السلام نشسته بودیم که دسته ای از انصار، سوار بر اسب و دستار بر سر، آمدند و گفتند : سلام بر تو ، ای مولای ما ! علی گفت : «من مولایتان باشم، با آن که شما عرب هستید؟».

گفتند : آری ؛ شنیدیم پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا ! هر که او را دوست می دارد، دوست و هر که را دشمنش می دارد، دشمن بدار !» و این ابو ایّوب است در میان ما.

پس ابو ایّوب، دستار را از چهره اش کنار زد و گفت : شنیدم که پیامبر خدا می گوید : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا ! هر که را دوستش می دارد، دوست بدار و هر که را دشمنش می دارد، دشمن بدار !». .

1- .رَحبَه یا رُحبه ، روستایی روبه روی قادسیه و به فاصله یک روز راه پیاده از کوفه است و «رُحبه خُنَیس» نیز نام محلّه ای در کوفه است. به صحن و حیاط مسجد و خانه و دار الإماره هم رَحبه گفته می شود (معجم البلدان : ج 3 ص 33) .
2- .یکی از معانی «مولا»، «مالک قبلی برده آزادشده» است. در صدر اسلام، اعراب مسلمان، جنگجویان دیگر کشورها را پس از اسارت و اسلام آوردنشان، مدّتی نگاه می داشتند و سپس آزاد می ساختند ؛ امّا پیوند دوستی ، محفوظ می ماند. از این رو، مولا بر ملّت های دیگر (غیر عرب)، اطلاق می شد.

8993.امام على عليه السلام :المصنّف لابن أبى شيبه عن رباح بن الحارث :بَينا عَلِىٌّ جالِسٌ (1) فِى الرَّحبَهِ ، إذ جاءَ رَجُلٌ عَلَيهِ أثَرُ السَّفَرِ ، فَقالَ : السَّلامُ عَلَيکَ يا مَولاىَ . فَقالَ : مَن هذا ؟ فَقالوا : هذا أبو أيّوبَ الأنصارِىُّ . فَقالَ : إنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . (2)8994.امام على عليه السلام :اُسد الغابه عن زرّ بن حبيش :خَرَجَ عَلِىٌّ مِنَ القَصرِ ، فَاستَقبَلَهُ رُكبانٌ مُتَقَلِّدُو السُّيوفِ ، فَقالوا : السَّلامُ عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا مَولانا ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . فَقالَ عَلِىٌّ : مَن هاهُنا مِن أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ؟ فَقامَ اثنا عَشَرَ ، مِنهُم : قَيسُ بنُ ثابِتِ بنِ شَمّاسٍ ، وهاشِمُ بنُ عُتبَهَ ، وحَبيبُ بنُ بُدَيلِ بنِ وَرقاءَ ، فَشَهِدوا أنَّهُم سَمِعُوا النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . (3) .

1- .فى المصدر : «جالسا» ، والتصحيح من بقيّه المصادر .
2- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 496 ح 10 ، المعجم الكبير : ج 4 ص 173 ح 4052 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 214 ح 8698 و ص215 ح 8699 نحوه و ص214 ح 8697 عن حسن بن الحارث ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 349 عن رباح بن الحرث ، الرياض النضره : ج 3 ص 126 نحوه ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 455 ح 949 .
3- .اُسد الغابه : ج 1 ص 672 الرقم 1038 .

8995.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المصنّف ، ابن ابی شیبه به نقل از رباح بن حارث : هنگامی که علی علیه السلام در رَحبه (حیاط دارالإماره) نشسته بود، مردی که گرد سفر بر او هویدا بود ، آمد و گفت : سلام بر تو ، ای مولای من !

فرمود : «این کیست؟».

گفتند : این ابو ایّوب انصاری است.

[ابو ایّوب] گفت : شنیدم پیامبر خدا می فرماید : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».8996.کنز العمّال به نقل از سهل بن سعد :اُسد الغابه به نقل از زرّ بن حُبَیش : علی علیه السلام از دار الحکومه بیرون آمد. دسته ای اسب سوارِ شمشیر حمایل کرده، به نزد او آمدند و گفتند : سلام بر تو ، ای امیر مؤمنان ! سلام بر تو و رحمت و برکات خدا [بر تو] ، ای مولای ما !

علی علیه السلام فرمود : «از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، چه کسی این جاست؟».

دوازده تن برخاستند، از جمله : قیس بن ثابت بن شماس، هاشم بن عتبه و حبیب بن بدیل بن ورقا ، و شهادت دادند که شنیده اند پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». .

7 / 3عَلِیٌّ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدَ النَّبِیِّ8997.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به این سؤال که معنای این جمله علی علیه) رسول اللّه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : أنتَ وَلِیّی فی کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی . (1)8998.امام علی علیه السلام (در خطبه ای که طیّ آن به فتنه و فساد و خون ریزیه) عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : أنتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی . (2)8999.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی . (3)9000.عنه صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مِنّی ، وأنَا مِنهُ ، وهُوَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤمِنٍ بَعدی . (4)9001.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله :إنَّ عَلِیّا وَلِیُّکُم بَعدی . (5)9002.عنه صلی الله علیه و آله :عنه صلی الله علیه و آله فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه السلام : هُوَ وَلِیُّکُم مِن بَعدی. (6) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 709 ح 3062 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 73 ح 23 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 102 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 339 کلّها عن ابن عبّاس .
2- .المعجم الکبیر : ج 12 ص 78 ح 12593 ، مسند الطیالسی : ص 360 ح 2752 ، الإصابه : ج 4 ص 467 الرقم5704، تاریخ دمشق: ج42 ص199 ح8666، البدایه والنهایه : ج 7 ص 346، ذخائر العقبی : ص157.
3- .الأمالی للصدوق : ص 50 ح 3 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 221 ح 203 کلاهما عن ابن عبّاس و ج2 ص 255 ح 551 عن عمران بن الحصین ، کمال الدین : ص 277 ح 25 ، الغیبه للنعمانی : ص 70 ح 18 و ص 83 ح 12 والثلاثه الأخیره عن سلیم بن قیس عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 649 ح 1104 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 137 ح 68 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 197 ح 8662 ، الصواعق المحرقه : ص 124 ، المناقب لابن المغازلی : ص 224 ح 270 و ص230 ح 276 ، الفردوس : ج 3 ص 61 ح 4171 ؛ المناقب للکوفی : ج 1 ص 490 ح 397 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 220 ح 202 و ص93 ح 8 کلّها عن عمران بن الحصین و ح 9 عن ابن عبّاس ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 51 عن عمران بن الحصین وبریده وابن عبّاس وجابر الأنصاری وعمر بن علیّ .

5- .الفردوس : ج 5 ص 392 ح 8528 عن بريده ، كنز العمّال : ج 11 ص 612 ح 32963 ؛ المناقب لابن شهرآشوب: ج3 ص51 عن محمّد بن إسحاق والأجلح بن عبداللّه وعبداللّه بن بريده والإمام الباقر عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
6- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 425 ح 1478 عن الإمام علىّ عليه السلام ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 699 ح 3 عن محمّد الحلبى عن الإمام الصادق عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 425 ح 331 وص479 ح 385 وج 2 ص 419 ح 903 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 221 ح 205 ؛ تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 628 والخمسه الأخيره عن بريده .

7 / 3 پس از پیامبر، علی ولیّ هر مؤمن است

7 / 3پس از پیامبر، علی ولیّ هر مؤمن است8999.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : پس از من، تو ولیّ من در میان همه مؤمنانی.9000.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : پس از من، تو ولیّ هر مؤمنی.9001.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من، علی ، ولیّ هر مؤمن است.9002.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی از من است و من از اویم و پس از من، او ولیّ هر مؤمن است.9003.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ به این سؤال که برترین اسلام چیست) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :همانا پس از من، علی ولیّ شماست.9004.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : پس از من، او ولیّ شماست.

.

9005.الإمامُ عليٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله فى عَلِيٍّ عليه السلام : هذا وَلِيُّكُم بَعدى إذا كانَت فِتنَةٌ . (1)9006.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدى ومُؤمِنَهٍ . (2)9007.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ مَولى كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ ، وهُوَ وَلِيُّكُم بَعدى . (3)9005.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :أيُّهَا النّاسُ ، لا تَسُبّوا عَلِيّا ولا تَحسُدوهُ ؛ فَإِنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ بَعدى . (4)9006.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : سَألتُ اللّهَ فيکَ خَمسا ، فَأعطانى أربَعا ، ومَنَعَنى واحِدَةً ؛ سَألتُهُ فَأعطانى فيکَ : أنَّکَ أوَّلُ مَن تَنشَقُّ الأَرضُ عَنهُ يَومَ القِيامَهِ ، وأنتَ مَعى ، مَعَکَ لِواءُ الحمَدِ وأنتَ تَحمِلُهُ ، وأعطانى أنَّکَ وَلِيُّ المُؤمِنينَ مِن بَعدى . (5)9007.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أنتَ وَلِيُّ النّاسِ بَعدى ؛ فَمَن أطاعَکَ فَقَد أطاعَنى ، ومَن عَصاکَ فَقَد عَصانى . (6)9008.رسولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله :مسند ابن حنبل عن بريده :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعثَينِ (7) إلَى اليَمَنِ ؛ عَلى أحَدِهِما عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وعَلَى الآخَرِ خالِدُ بنُ الوَليدِ ، فَقالَ : إذَا التَقَيتُم فَعَلِيٌّ عَلَى النّاسِ ، وإنِ افتَرَقتُما فَكُلُّ واحِدٍ مِنكُما عَلى جُندِهِ .

قالَ : فَلَقينا بَنى زَيدٍ مِن أهلِ اليَمَنِ ، فَاقتَتَلنا ، فَظَهَرَ المُسلِمونَ عَلَى المُشرِكينَ ؛ فَقَتَلنَا المُقاتِلَهَ ، وسَبَينَا الذُّرِّيَّهَ . فَاصطَفى عَلِيُّ امرَأهً مِنَ السَّبيِ لِنَفسِهِ .

قالَ بُرَيدَهُ : فَكَتَبَ مَعى (8) خالِدُ بنُ الوَليدِ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُخبِرُهُ بِذلِکَ ، فَلَمّا أتَيتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله دَفَعتُ الكِتابَ ، فَقُرِئَ عَلَيهِ ، فَرَأيتُ الغَضَبَ فى وَجهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، هذا مَكانُ العائِذِ ، بَعَثتَنى مَعَ رَجُلٍ وأمَرتَنى أن أُطيعَهُ ، فَفَعَلتُ ما أُرسِلتُ بِهِ ! ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لا تَقَع فى عَلِيٍّ ؛ فَإِنَّهُ مِنّى وأنَا مِنهُ ، وهُوَ وَلِيُّكُم بَعدى ، وإنَّهُ مِنّى ، وأنَا مِنهُ ، وهُوَ وَلِيُّكُم بَعدى . (9) .

1- .المحاسن : ص 41 عن جابر .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 144 ح 4652 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 684 ح 1168 ، المناقب للخوارزمى : ص 127 ح

140 كلّها عن ابن عبّاس و ص61 ح 31 عن أبى ليلى ؛ دعائم الإسلام : ج 1 ص 19 ، الفضائل لابن شاذان : ص 113 عن أبى ذرّ والثلاثه الأخيره نحوه .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 189 ح 8642 ؛ بشاره المصطفى : ص 120 كلاهما عن بريده ، الأمالى للطوسى : ص 247 ح 434 عن عبد اللّه بن يزيد عن أبيه .
4- .تفسير فرات : ص 319 ح 431 عن ابن عمر .
5- .تاريخ بغداد : ج 4 ص 339 ح 2167 عن عمر بن علىّ عن أبيه عليه السلام ، كنز العمّال : ج 11 ص 625 ح 33047 .
6- .الأمالى للمفيد : ص 113 ح 5 عن يعلى بن مرّه .
7- .البَعْث : بعث الجند إلى الغزو (لسان العرب : ج 2 ص 116 «بعث») .
8- .فى المصدر: «مع» وهو تصحيف ، والصحيح ماأثبتناه كما فى تاريخ دمشق .
9- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 23 ح 23074 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 688 ح 1175 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى: ص 167 ح 90 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 189 ح 8643 و ص190 ح 8644 عن عبد اللّه بن بريده نحوه و ح8645 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 93 ح 11 نحوه ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 388 ح 863 و ص390 ح 866 نحوه وراجع الأمالى للطوسى : ص 249 ح 433 .

9009.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : پس از من ، چون فتنه درافتد ، این، ولیّ شماست.9010.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : پس از من، تو ولیّ هر مرد و زن با ایمانی.9008.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، مولای هر مرد و زن با ایمان است و پس از من، او ولیّ شماست.9009.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! علی را دشنام مدهید و بر او حسد مبرید، که او پس از من، ولیّ هر مرد و زن با ایمان است.9010.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : از خدا پنج چیز برای تو خواستم که چهار چیز را بخشید و یکی را دریغ کرد. از او خواستم و به من عطا کرد که تو نخستین کسی باشی که روز قیامت ، زمین برایش می شکافد [و برمی خیزد]. تو با منی و پرچم حمد، با توست و تو آن را حمل می کنی. نیز به من عطا کرد که پس از من، تو ولیّ مؤمنان باشی . (1)9011.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! پس از من، تو ولیّ مردم هستی. هر کس از تو اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر کس از تو سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.9012.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از بریده : پیامبر خدا دو لشکر، یکی به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگری به فرماندهی خالد بن ولید، به سوی یمن روانه کرد و فرمود : «چون به هم برخوردید، علی فرمانده همه باشد و اگر جدا ماندید، هر یک از شما فرمانده لشکر خود باشد».

ما با قبیله بنی زید، از اهالی یمن، روبه رو شدیم و جنگیدیم. مسلمانان بر مشرکان چیره شدند. جنگجویان را کشتیم و خانواده هایشان را اسیر کردیم. علی علیه السلام زنی را از میان اسیران برای خود برگزید. خالد بن ولید، گزارش این کار علی علیه السلام را نوشت و به وسیله من برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد.

چون به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، نامه را دادم . چون بر او خوانده شد، خشم را در چهره اش دیدم و گفتم : ای پیامبر خدا! من [از این جسارت] به تو پناه می برم. مرا همراه کسی روانه کردی و به من فرمان دادی اطاعتش کنم. من هم پیغام او را آورده ام.

پیامبر خدا فرمود : «بر علی خرده مگیر، که او از من است و من از اویم و پس از من، او ولیّ شماست. او از من است و من از اویم و پس از من، او ولیّ شماست». .

1- .نیز ، ر . ک : ج 8 ، ص 225 (از پروردگار پنج ویژگی برای تو درخواست کردم) .

9013.الإمامُ الحسينُ عليه السلام :سنن الترمذى عن عمران بن حصين :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَيشا ، وَاستَعمَلَ عَلَيهِم عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ، فَمَضى فِى السَّرِيَّهِ ، فَأصابَ جارِيَهً ، فَأنكَروا عَلَيهِ .

وتَعاقَدَ أربَعَهٌ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَقالوا : إذا لَقينا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخبَرناهُ بِما صَنَعَ عَلِيٌّ . وكانَ المُسلِمونَ إذا رَجَعوا مِنَ السَّفَرِ بَدَؤوا بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَسَلَّموا عَلَيهِ ، ثُمَّ انصَرَفوا إلى رِحالِهِم .

فَلَمّا قَدِمَتِ السَّرِيَّهِ سَلَّموا عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، فَقامَ أحَدُ الأَربَعَهِ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ لَم تَرَ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ صَنَعَ كَذا وكَذا ! ! فَأَعرَضَ عَنهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . ثُمَّ قامَ الثّانِى ، فَقالَ مِثلَ مَقالَتِهِ ، فَأَعرَضَ عَنهُ . ثُمَّ قامَ الثّالِثُ ، فَقالَ مِثلَ مَقالَتِهِ ، فَأَعرَضَ عَنهُ . ثُمَّ قامَ الرّابِعُ ، فَقالَ مِثلَ ما قالوا . فَأَقبَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَالغَضَبُ يُعرَفُ فى وَجهِهِ ، فَقالَ : ما تُريدونَ مِن عَلِيٍّ ؟ ! ما تُريدونَ مِن عَلِيٍّ ؟ ! ما تُريدونَ مِن عَلِيٍّ ؟ ! إنَّ عَلِيّا مِنّى ، وأَنَا مِنهُ ، وهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدى . (1) .

1- .سنن الترمذى : ج 5 ص 632 ح 3712 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 119 ح 4579 وليس فيه «بعدى» ، مسند ابن حنبل : ج 7 ص 215 ح 19948 نحوه ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 620 ح 1060 و ص605 ح 1035 نحوه ، صحيح ابن حبّان : ج 15 ص 373 ح 6929 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 504 ح 58 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 164 ح 89 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 203 ح 350 ، مسند الطيالسى : ص 111 ح 829 نحوه ، حليه الأولياء : ج 6 ص 294 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 197 ح 8663 و ص198 ح 8664 نحوه و ح 8665 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 101 الرقم 3789 ، المناقب للخوارزمى : ص 153 ح 180 ، كفايه الطالب : ص 114 وزاد فى آخره «فلا تخالفوه فى حكمه» ، كنز العمّال : ج 13 ص 142 ح 36444 .

9014.الخصالُ عَن إسماعیلَ بن أبی زیادٍ عَن أبی عبد اللسنن الترمذی به نقل از عمران بن حُصَین : پیامبر خدا لشکری را روانه کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام را بر آن گمارد. او جنگ را به پایان برد و کنیزی را [از میان اسیران]برگرفت. برخی بر او خرده گرفتند. نیز چهار تن از اصحاب پیامبر خدا با هم پیمان بستند و گفتند : چون پیامبر خدا را ببینیم، او را از کار علی، باخبر می کنیم.

رسم این بود که مسلمانان ، چون از سفر باز می گشتند، ابتدا نزد پیامبر خدا می رفتند و بر او سلام می دادند و سپس، به منزل های خود باز می گشتند. همین که لشکریان آمدند، بر پیامبر خدا سلام دادند ، یکی از آن چهار تن برخاست و گفت : ای پیامبر خدا! آیا می دانی که علی بن ابی طالب چنین و چنان کرد؟

پیامبر خدا از او روی گرداند.

سپس دومی برخاست و مانند گفته پیشین گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله [از او نیز] روی گرداند. سومی برخاست و همان را گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله ، باز هم روی گرداند. سپس چهارمی برخاست و مانند آنها سخن گفت. پس پیامبر خدا در حالی که خشم در چهره اش هویدا بود فرمود : «از علی چه می خواهید؟! از علی چه می خواهید؟! از علی چه می خواهید؟! همانا علی از من است و من از علی ام و پس از من، او ولیّ هر مؤمن است» (1) . .

1- .در کفایه الطالب افزوده است : «پس در حُکمش، با او مخالفت نکنید».

9015.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :تاريخ دمشق عن وهب بن حمزه:سافَرتُ مَعَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ مِنَ المَدينَهِ إلى مَكَّهَ ، فَرَأيتُ مِنهُ جَفوَهً ، فَقُلتُ : لَئِن رَجَعتُ فَلَقيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَأَنالَنَّ مِنهُ . قالَ : فَرَجَعتُ ، فَلَقيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَذَكَرتُ عَلِيّا فَنِلتُ مِنهُ . فَقالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لا تَقولَنَّ هذا لِعَلِيٍّ ؛ فَإِنَّ عَلِيّا وَلِيُّكُم بَعدى . (1)9016.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :شرح الأخبار عن البراء بن عازب :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أقامَ عَلِيّا عليه السلام لِلنّاسِ ، وقالَ : هذا وَلِيُّكُم مِن بَعدى . (2)9011.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : هُوَ وَلِيُّكُم بَعدَ اللّهِ ورَسولِهِ . (3)راجع : ج 12 ص 320 (سخط النبىّ على من أبغضه) .

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 199 ح 8667 ، الإصابه : ج 6 ص 487 الرقم 9178 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 346 .
2- .شرح الأخبار : ج 2 ص 255 ح 555 .
3- .الاحتجاج: ج 1 ص 142 ح 32 عن علقمه بن محمّد الحضرمى عن الإمام الباقر عليه السلام ، روضه الواعظين: ص 104 .

9013.امام حسین علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از وَهْب بن حمزه : با علی بن ابی طالب علیه السلام از مدینه به مکّه سفر کردم. از او سختگیری ای دیدم و [با خود] گفتم : اگر باز گردم و پیامبر خدا را ببینم، از علی علیه السلام گلایه می کنم چون بازگشتم و پیامبر خدا را دیدم، از علی علیه السلام گله کردم. پیامبر خدا به من فرمود: «این را درباره علی مگو، که همانا علی، پس از من، ولیّ شماست».9014.الخصال به نقل از اسماعیل بن ابی زیاد، از امام صادشرح الأخبار به نقل از بَراء بن عازب : پیامبر خدا ، علی علیه السلام را در میان مردم بلند کرد و گفت : «پس از من ، این، ولیّ شماست».9015.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : پس از خدا و پیامبرش، او ولیّ شماست.ر . ک : ج 12 ، ص 321 (خشم گرفتن پیامبر بر دشمنان علی) .

.

7 / 4عَلِيٌّ أولى بُكُلِّ مُؤمِنٍ بَعدَ النَّبِيِّ9019.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أنَا أولى بُكُلِّ مُؤمِنٍ مِن نَفسِهِ ، وعَلِيٌّ أولى بِهِ مِن بَعدى . (1)9020.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :أنَا أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ، ثُمَّ أخى عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم . (2)9021.عنه صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنَا أولى بِالمُؤمِنينَ مِنهُم بِأنفُسِهِم ، ثُمَّ أنتَ يا عَلِيُّ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم . (3)9022.عنه صلى الله عليه و آله :الاحتجاج عن عبد اللّه بن جعفر بن أبى طالب :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : أنَا أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ، فَمَن كُنتُ أولى بِهِ مِن نَفسِهِ فَأنتَ يا أخى أولى بِهِ مِن نَفسِهِ وعَلِيٌّ بَينَ يَدَيهِ . (4)9023.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :شرح الأخبار عن عبد اللّه بن المسحر :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : عَلِيٌّ أولَى المُؤمِنينَ بِالمُؤمِنينَ بَعدى . (5)9017.بحار الأنوار (به نقل از كتاب الغايات) رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أيُّهَا النّاسُ ، أنَا أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؛ لَيسَ لَهُم مَعى أمرٌ . وعَلِيٌّ مِن بَعدى أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؛ لَيسَ لَهُم مَعَهُ أمرٌ . (6) .

1- .الكافى : ج 1 ص 406 ح 6 عن سفيان بن عيينه عن الإمام الصادق عليه السلام .
2- .الكافى : ج 1 ص 529 ح 4 ، الغيبه للطوسى : ص 138 ح 101 ، الخصال : ص 477 ح 41 ، كمال الدين : ص 270 ح 15 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 47 ح 8 ، الغيبه للنعمانى : ص 96 ح 27 ، إعلام الورى : ج2 ص179 ، كشف الغمّه : ج3 ص298 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 120 كلّها عن عبد اللّه بن جعفر الطيّار .
3- .كفايه الأثر : ص 177 عن عطا عن الإمام الحسين عليه السلام .
4- .الاحتجاج : ج 2 ص 57 ح 155 ، العدد القويّه : ص 46 ح 61 وراجع كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 844 ح 42 .
5- .شرح الأخبار : ج 2 ص 255 ح 554 .
6- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 837 ح 42 عن عبد اللّه بن جعفر بن أبى طالب ، بحار الأنوار : ج 33 ص 266 ح 534 .

7 / 4 پس از پیامبر، علی بر هر مؤمنی اولویت دارد

7 / 4پس از پیامبر، علی بر هر مؤمنی اولویت دارد9020.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من به هر مؤمنی از خود او سزاوارترم و پس از من، علی به او سزاوارتر است.9021.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من به مؤمنان از خود آنها سزاوارترم. سپس برادرم علی بن ابی طالب ، به مؤمنان ، از خود آنان سزاوارتر است.9022.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : من به مؤمنان از خود آنها سزاوارترم. سپس تو ای علی به مؤمنان ، از خود آنها سزاوارتری.9023.امام علی علیه السلام :الاحتجاج به نقل از عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالب : شنیدم که پیامبر خدا می فرماید : «من به مؤمنان از خود آنها سزاوارترم. پس هر که من به او از خودش سزاوارترم، تو ای برادرم به او از خود او سزاوارتری»، در حالی که علی علیه السلام جلویش بود.9024.عنه علیه السلام :شرح الأخبار به نقل از عبد اللّه بن مسحر : پیامبر خدا فرمود : «پس از من، علی سزاوارترین مؤمن به مؤمنان است».9025.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! من به مؤمنان از خود آنها سزاوارترم. با [حضور]من، برای آنان اختیاری نیست ، و پس از من، علی به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است و با [حضور] او، برای آنها اختیاری نیست.

.

9026.الإمامُ الباقرُ عليه السلام (فى قولِ اللّهِ عَزَّ و جلَّ : {Q} «فَإذا دَخَلِ) المعجم الكبير عن وهب بن حمزه :صَحِبتُ عَلِيّا مِنَ المَدينَهِ إلى مَكَّهَ ، فَرَأيتُ مِنهُ بَعضَ ما أكرَهُ ، فَقُلتُ : لَئِن رَجَعتُ إلى رَسولِ اللّهِ لَأُشكُوَنَّکَ إلَيهِ . فَلَمّا قَدِمتُ لَقيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقُلتُ : رَأيتُ مِن عَلِيٍّ كَذا وكَذا ! ! فَقالَ : لا تَقُل هذا ؛ فَهُوَ أولَى النّاسِ بِكُم بَعدى . (1)7 / 5وِلايَتُهُ فَريضَهٌ9025.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الكافى عن أبى بصير عن الإمام الباقر عليه السلام :كُنتُ عِندَهُ جالِسا ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : حَدِّثنى عنَ وِلايَهِ عَلِيٍّ ، أمِنَ اللّهِ ، أو مِن رَسولِهِ ؟ ! فَغَضِبَ ، ثُمَّ قالَ : وَيحَکَ ، كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخوَفَ للّهِ مِن أنَ يَقولَ ما لَم يَأمُرهُ بِهِ اللّهُ ! ! بَلِ افتَرَضَهُ كَمَا افتَرَضَ اللّهُ الصَّلاهَ وَالزَّكاهَ وَالصَّومَ وَالحَجَّ . (2)9026.امام باقر عليه السلام (درباره آيه : «هرگاه وارد خانه هايى شديد، به خود) الإمام الصادق عليه السلام :وِلايَتى لِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام أحَبُّ إلَيَّ مِن وِلادَتى مِنهُ ؛ لِأَنَّ وِلايَتى لَهُ فَرضٌ ، ووِلادَتى مِنهُ فَضلٌ . (3)9027.امام باقر عليه السلام (درباره همين آيه) الإمام الباقر عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئولُونَ» (4) قالَ : عَن وِلايَهِ عَلِيٍّ . (5) .

1- .المعجم الكبير : ج 22 ص 135 ح 360 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 425 الرقم 5484 ، كنز العمّال : ج 11 ص 612 ح 32961 .
2- .الكافى : ج 1 ص 290 ح 5 .
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 106 ، الاعتقادات : ص 112 وفيه صدره ، بحار الأنوار : ج 39 ص 299 ح 105 .
4- .الصافّات : 24 .
5- .شواهد التنزيل : ج 2 ص 164 ح 790 عن داوود بن حسن بن حسن وراجع الصراط المستقيم : ج 1 ص 278 .

7 / 5 ولایت او، از سوی خدا واجب شده است

9028.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المعجم الکبیر به نقل از وهب بن حمزه : از مدینه تا مکّه با علی علیه السلام همراه بودم. چیزی از او دیدم که خوشم نیامد. گفتم : اگر نزد پیامبر خدا بازگردم، شکایتت را به او می کنم.

چون رسیدم، پیامبر خدا را دیدم و گفتم : من [در سفر] از علی چنین و چنان دیدم.

فرمود : «این را مگو، که پس از من، او سزاوارترین مردم بر شماست».7 / 5ولایت او، از سوی خدا واجب شده است 19029.الدرّ المنثور به نقل از سلمان فارسی :الکافی به نقل از ابو بصیر : نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که مردی به او گفت : به من بگو که آیا ولایت علی، از سوی خداست، یا از سوی پیامبرش؟

حضرت ، خشمگین شد. سپس فرمود : «وای بر تو! پیامبر خدا خداترس تر از آن بود که چیزی را بگوید و خدا بدان ، فرمانش نداده باشد. بله، خداوند، خود، آن را واجب کرد، همان گونه که نماز و زکات و روزه و حج را واجب کرد».9030.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :نسبت ولایتی خود با علی بن ابی طالب علیه السلام را از نسبت ولادتی خود با او ، بیشتر دوست دارم ؛ چون ولایت او بر من فریضت است و ولادتم از او فَضیلت!9031.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام درباره سخن خدای متعال : «و آنان را بازدارید، که آنان بازخواست شدنی اند» : از ولایت علی علیه السلام [بازخواست می شوند] .

.

7 / 6ولِايَتُهُ خاتِمَةُ الفَرائِضِ9030.امام باقر عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :كانَتِ الفَريضَةُ تَنزِلُ بَعدَ الفَريضَهِ الاُخرى ، وكانَتِ الوِلايَةُ آخِرَ الفَرائِضِ ، فَأَنزَلَ اللّهُ عزّوجلّ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى» (1) . قالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام : يَقولُ اللّهُ عزّوجلّ : لا اُنزِلُ عَلَيكُم بَعدَ هذِهِ فَريضَةً ؛ قَد أكمَلتُ لَكُمُ الفَرائِضَ . (2)9031.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :آخِرُ فَريضَهٍ أنزَلَهَا اللّهُ الوِلايَهُ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِءسْلَمَ دِينًا» ؛ فَلَم يَنزِل مِنَ الفَرائِضِ شَىءٌ بَعدَها حَتّى قَبَضَ اللّهُ رَسولَهُ صلى الله عليه و آله . (3)9032.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر والإمام الصادق عليهما السلام :إنَّما نَزَلَت هذِهِ الآيَهُ بَعدَ نَصبِ النَّبِىِّ عَلِيّا صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِما بِغَديرِ خُمٍّ ؛ بَعدَ مُنصَرَفِهِ مِن حِجَّهِ الوَداعِ ، وهِىَ آخِرُ فَريضَهٍ أنزَلَهَا اللّهُ تَعالى . (4)7 / 7بَركاتُ ولايَتِهِ9035.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن سَرَّهُ أن يَجمَعَ اللّهُ لَهُ الخَيرَ كُلَّهُ فَليُوالِ عَلِيّا بَعدى ، وَليُوالِ أولِياءَهُ ، وَليُعادِ أعداءَهُ . (5) .

1- .المائده : 3 .
2- .الكافى : ج 1 ص 289 ح 4 عن زراره والفضيل بن يسار وبكير بن أعين ومحمّد بن مسلم وبريد بن معاويه ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 293 ح 22 عن زراره ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 15 .
3- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 292 ح 20 عن زراره ، تفسير القمّى : ج 1 ص 162 عن محمّد بن مسلم نحوه .
4- .تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 145 ح 2 ، مجمع البيان : ج 3 ص 246 وفيه «إنّه إنّما أنزل بعد أن نصب النبىّ صلى الله عليه و آله عليّا عليه السلام للأنام يوم غدير خُمّ منصرفه عن حجّه الوداع ، قالا عليهما السلام : وهو آخر فريضه أنزلها اللّه تعالى ، ثمّ لم ينزل بعدها فريضه» .
5- .الأمالى للصدوق : ص 560 ح 749 ، بشاره المصطفى : ص 150 و ص 176 كلّها عن ابن عبّاس .

7 / 6 ولایت او پایان بخش فریضه هاست

7 / 7 برکت های ولایت او

7 / 6ولایت او پایان بخش فریضه هاست9034.امام صادق علیه السلام :امام باقر علیه السلام :فریضه ها، یکی از پس دیگری نازل می شد و ولایت، آخرینِ آنها بود. پس خدای عز و جل نازل کرد : «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم» .

خدای [عز و جل در این آیه] می گوید : پس از این، دیگر فریضه ای را بر شما فرو نمی فرستم ؛ چرا که فرائض را برایتان به کمال رسانده ام.9035.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :آخرین فریضه ای که خداوند نازل کرد، ولایت بود : «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» .

پس از آن، هیچ فریضه ای نازل نشد تا آن که خدا پیامبرش را قبض روح کرد.9036.امام علی علیه السلام :امام باقر و امام صادق علیهما السلام :این آیه، آن گاه نازل شد که پیامبر، علی که درودهای خدا بر آن دو باد را در غدیر خم و در بازگشت از حَجّه الوداع، [به ولایتْ] نصب نمود و آن، آخرین فریضه ای بود که خدای متعال نازل کرد.7 / 7برکت های ولایت او9039.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که خوش دارد خداوند، همه خیر را برایش فراهم آورَد، باید پس از من با علی پیوند دوستی داشته باشد وباید با دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی ورزد.

.

9040.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (كانَ إذا وَدَّعَ المؤمنينَ قالَ) عنه صلى الله عليه و آله عن جبرئيل عن ميكائيل عن إسرافيل عن اللوح عن القلم :يَقولُ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى : وِلايَةُ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ حِصنى ، فَمَن دَخَلَ حِصنى أمِنَ نارى . (1)9038.امام باقر عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :قالَ لى جَبرَئيلُ : قالَ اللّهُ تَعالى : وِلايَةُ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ حِصنى ، فَمَن دَخَلَ حِصنى أمِنَ مِن عَذابى . (2)9039.امام صادق عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن يَركَبَ سَفينَةَ النَّجاهِ ، ويَستَمسِکَ بِالعُروَهِ الوُثقى ، ويَعتَصِمَ بِحَبلِ اللّهِ المَتينِ ، فَليُوالِ عَلِيّا بَعدى ، وَليُعادِ عَدُوَّهُ ، وَليَأتَمَّ بِالأئِمَّهِ الهُداهِ مِن وُلدِهِ . (3)9040.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (هرگاه با مؤمنان خداحافظى مى كرد) عنه صلى الله عليه و آله :مَن يُريدُ أن يَحيا حَياتى ، ويَموتَ مَوتى ، ويَسكُنَ جَنَّهَ الخُلدِ الَّتى وَعَدَنى رَبّى ، فَليَتَوَلَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ؛ فَإنَّهُ لَن يُخرِجَكُم مِن هُدىً ، ولَن يُدخِلَكُم فى ضَلالَهٍ . (4)9041.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لَمّا سُئلَ عن قولِهِ تعالى : {Q} «لا تَدْخُلُو) عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن يَحيا حَياتى ، ويَموتَ مَوتَتى ، ويَسكُنَ جَنَّهَ الخُلدِ الَّتى وَعَدَنى رَبّى فَإنَّ رَبّى عزّوجلّ غَرَسَ قَصَباتِها بِيَدِهِ ، فَليَتَوَلَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ؛ فَإنَّهُ لَن يُخرِجَكُم مِن هَديى (5) ، ولَن يُدخِلَكُم فى ضَلالَهٍ . (6) .

1- .الأمالى للصدوق : ص 306 ح 350 ، معانى الأخبار : ص 371 ح 1 ، عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 136 ح 1 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 101 وفيهما «أمن من عذابى» بدل «أمن نارى» ، جامع الأخبار : ص 52 ح 58 كلّها عن علىّ بن بلال عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام وراجع الأمالى للطوسى : ص 353 ح 729 .

2- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 170 ح 181 عن ابن عمر ؛ إحقاق الحقّ : ج 7 ص 123 عن الإمام علىّ عليه السلام .

3- .عيون أخبار الرضا : ج 1 ص 292 ح 43 ، الأمالى للصدوق : ص 70 ح 37 كلاهما عن الحسين بن خالد ، بشاره المصطفى : ص 15 عن داوود بن سليمان وكلاهما عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلامعنه صلى الله عليه و آله ، روضه الواعظين : ص 174 وراجع معانى الأخبار : ص 368 ح 1 وإرشاد القلوب : ص 293 .

4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 139 ح 4642 ؛ الأمالى للطوسى : ص 493 ح 1079 وفيه «ردى» بدل «ضلاله» وكلاهما عن زيد بن أرقم ،

بصائر الدرجات : ص 51 ح 11 عن الأصبغ بن نباته عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه .
5- .فى المصادر الأُخرى : «هُدىً» بدل «هَدْيى». والهَدى : السيره والطريقه (النهايه : ج 5 ص 253 « »).
6- .المعجم الكبير : ج 5 ص 194 ح 5067 ، حليه الأولياء : ج 4 ص 349 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 242 ح 8757 ، كنز العمّال : ج 11 ص 611 ح 32959 ؛ بشاره المصطفى : ص 188 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 426 ح 332 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 200 كلّها عن زيد بن أرقم ، الخصال : ص 558 ح 31 عن عامر بن واثله عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه .

9041.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به سؤال از آیه: «به خانه ای غیر از خانه) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نقل از جبرئیل علیه السلام ، از میکائیل علیه السلام ، از اسرافیل علیه السلام ، از لوح، از قلم : خدای تبارک و تعالی می گوید : «ولایت علی بن ابی طالب ، دِژ من است. هر کس به دِژ من داخل شود، از آتشم ایمن مانَد».9042.بحار الأنوار :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جبرئیل علیه السلام به من گفت که خداوند متعال می فرماید : «ولایت علی بن ابی طالب ، دژ من است. هر کس به دژ من داخل شود، از عذابم ایمن مانَد».9043.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که دوست دارد به کشتی نجات ، سوار شود و به استوارترین دستاویز ، چنگ زند و به رشته محکمِ خداوند بیاویزد، باید پس از من، علی را دوست بدارد و با دشمنش دشمنی ورزد و به پیشوایان هدایت از فرزندان او اقتدا کند.9044.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که می خواهد در مرگ و زندگی اش چون من باشد و در آن بهشت جاودانی که پروردگارم وعده ام داده، ساکن شود، پس علی بن ابی طالب را ولیّ خود گیرد ، که او شما را از [راه]هدایت، بیرون نمی برد و به ضلالت ، وارد نمی کند.9045.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که دوست دارد در مرگ و زندگی اش چون من باشد و در آن بهشت جاودانی که پروردگارم وعده ام داده و پروردگارم عز و جل خود ، نی های آن را کِشته، ساکن شود، باید علی بن ابی طالب را ولیّ خود گیرد، که او شما را از سیره و راه من بیرون نمی برد و به گم راهی داخل نمی کند. .

9042.بحار الأنوار :عنه صلى الله عليه و آله :مَن سَرَّهُ أن يَحيا حَياتى ، ويَموتَ مَماتى ، ويَسكُنَ جَنَّةَ عَدنٍ الَّتى غَرَسَها اللّهُ رَبّى ، فَليَتَوَلَّ عَلِيّا بَعدى . (1)9043.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :مَن سَرَّهُ أن يَحيا حَياتى ، ويَموتَ ميتَتى ، وَيَتَمَسَّکَ بِالقَصَبَهِ الياقوتَهِ الَّتى خَلَقَهَا اللّهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قالَ لَها : کونى فَکانَت ، فَليَتَوَلَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ مِن بَعدى . (2)9044.امام باقر عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن يَحيا حَياتى ، ويَموتَ ميتَتى ، ويَدخُلَ الجَنَّةَ ، فَليَتَوَلَّ عَلِيّا وذُرِّيَّتَهُ مِن بَعدِهِ . (3)9045.امام باقر عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :مَن سَرَّهُ أن يَحيا حَياتى ، ويَموتَ مَماتى ، ويَسكُنَ جَنَّةَ عَدنٍ غَرَسَها رَبّى ، فَليُوالِ عَلِيّا مِن بَعدى ، وَليُوالِ وَلِيَّهُ ، وَليَقتَدِ بِالأَئِمَّهِ مِن بَعدى ؛ فَإِنَّهُم عِترَتى ، خُلِقوا مِن طينَتى ، رُزِقوا فَهما وعِلما ، وَيلٌ لِلمُکَذِّبينَ بِفَضلِهِم مِن اُمَّتى ، لِلقاطِعينَ فيهِم صِلَتى ، لا أنالَهُمُ اللّهُ شَفاعَتى . (4) .

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 242 ح 8755 ؛ الأمالى للطوسى : ص 578 ح 1195 كلاهما عن أبى ذرّ ، كامل الزيارات : ص 148 ح 175 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه .
2- .حليه الأولياء : ج 1 ص 86 و ج 4 ص 174 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 242 ح 8756 كلّها عن حذيفه بن اليمان .
3- .الإصابه : ج 2 ص 485 الرقم 2872 ، كنز العمّال : ج 11 ص 611 ح32960 نقلاً عن مطير والباوردى وابن شاهين وابن منده عن زياد بن مطرف ، المناقب للخوارزمى : ص75 ح55؛ الأمالى للشجرى : ج 1 ص 136 كلاهما عن محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن عمر بن علىّ بن أبى طالب عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلامعنه صلى الله عليه و آله ، الإمامه والتبصره : ص 173 ح 26 ، بصائر الدرجات: ص51 ح13 كلاهما عن زياد بن مطرف وكلّها نحوه.
4- .حليه الأولياء : ج 1 ص 86 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 240 ح 8751 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 53 ح 18 ؛ الأمالى للصدوق : ص 88 ح 60 ، بشاره المصطفى : ص 191 كلاهما نحوه وكلّها عن ابن عبّاس وراجع الكافى : ج 1 ص 208 ح 3 والإمامه والتبصره : ص 174 ح 27 .

9046.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که خوش دارد در مرگ و زندگی اش چون من باشد و در بوستان جاودانی بهشت که پروردگارم خود ، آن را کِشته است ، سکنا گزیند، باید پس از من، علی بن ابی طالب را ولیّ خود گیرد.9047.الکافی عَن نَصرِ بنِ صاعِد مَولی أبی عَبدِ اللّهپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که دوست دارد در مرگ و زندگی اش چون من باشد و به آن نیِ یاقوتی (بهشتی) همان که خداوند، با دست [قدرت] خود ، خلقش کرد و به آن گفت : «باش»، و آن هم هست شد چنگ زند ، باید علی بن ابی طالب را پس از من، ولیّ خود گیرد.9048.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ : بِأیِّ شَیء عُلِمُ المؤمنُ أنّهُ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که دوست دارد در مرگ و زندگی اش چون من باشد و به بهشت در آید، باید پس از من، علی و فرزندانش را ولیّ خود گیرد.9049.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که دوست دارد در مرگ و زندگی اش چون من باشد و در بوستان جاودانی بهشت که خدا، خود غرس کرده است جای گیرد، باید پس از من، علی را ولیّ خود گیرد و با دوستدار او دوستی ورزد و به امامان پس از من اقتدا کند؛ چرا که آنان ، عترت من هستند و از سرشت من آفریده شده اند و فهم و علم را روزی برده اند. وای بر کسانی از امّتم که فضل آنان را انکار کرده و پیوند با آنان را که پیوند با من است گسسته اند! خداوند، شفاعت مرا شامل آنها نگرداند!.

9050.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :مَن أرادَ أن يَحيا حَياتى ، ويَموتَ ميتَتى ، ويَدخُلَ جَنَّةَ عَدنِ الَّتى غَرَسَها اللّهُ رَبّى بِيَدِهِ ، فَليَتَوَلَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ، وَليَتَوَلَّ وَلِيَّهُ ، وَليُعادِ عَدُوَّهُ ، وَليُسَلِّم لِلأوصِياءِ مِن بَعدِهِ ؛ فَإنَّهُم عِترَتى ؛ مِن لَحمى ودَمى ، أعطاهُمُ اللّهُ فَهمى وعِلمى ، إلَى اللّهِ أشكو أمرَ أُمَّتِى المُنكِرينَ لِفَضلِهِم ، القاطِعينَ فيهِم صِلَتى ! وَايمُ اللّهِ لَيَقتُلُنَّ ابنىّ ! لا أنالَهُمُ اللّهُ شَفاعَتى . (1)9046.امام صادق عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّه صلى الله عليه و آله : مَن سَرَّهُ أن يَحيا حَياتى ، ويَموتَ ميتَتى ، ويَدخُلَ الجَنَّةَ الَّتى وَعَدَنيها رَبّى ، وَيَتَمَسَّکَ بِقَضيبٍ غَرَسَهُ رَبّى بِيَدِهِ ، فَليَتَوَلَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام وأوصِياءَهُ مِن بَعدِهِ ؛ فَإنَّهُم لا يُدخِلونَكُم فى بابِ ضَلالٍ ، ولا يُخرِجونَكُم مِن بابِ هُدىً ، فَلا تُعَلِّموهُم ؛ فَإنَّهُم أعلَمُ مِنكُم .

وإنّى سَأَلتُ رَبّى أن لا يُفَرِّقَ بَينَهُم وبَينَ الكِتابِ حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ ، هكَذا وضَمَّ بَينَ إصبَعَيهِ . (2)9047.الكافى (به نقل از نصر بن صاعد ، هم پيمان امام صادق عليه) رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ ونُصِبَ الصِّراطُ عَلَى ظَهرانَى جَهَنَّمَ ، فَلا يَجوزُها ولا يَقطَعُها إلّا مَن كانَ مَعَهُ جَوازٌ بِوِلايَهِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (3) .

1- .الكافى : ج 1 ص 209 ح 5 عن أبان بن تغلب عن الإمام الصادق عليه السلام ، كامل الزيارات : ص 146 ح 171 عن سعد الإسكاف عن الإمام الباقر عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الإمامه والتبصره : ص 170 ح 22 عن عبد الرحيم القصير عن الإمام الباقر عليه السلام و ص 171 ح 23 عن عمر بن علىّ عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله و ص 172 ح 24 عن أبان بن تغلب عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الأمالى للشجرى : ج 1 ص 136 عن ابن عبّاس وكلّها نحوه وراجع بصائر الدرجات : ص4852 .
2- .الكافى : ج 1 ص 209 ح 6 ، الإمامه والتبصره : ص 173 ح 25 كلاهما عن جابر الجعفى .
3- .تاريخ أصبهان : ج 1 ص 400 ح 755 عن مالک بن أنس عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، المناقب لابن المغازلى : ص 242 ح 289 عن أنس وفيه «كتاب ولايه» بدل «جواز بولايه»، فرائد السمطين : ج1 ص289 ح 228 ؛ بشاره المصطفى: ص274 كلاهما نحوه و ص200 والثلاثه الأخيره عن مالک بن أنسٍ عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم

السلامعنه صلى الله عليه و آله ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 494 ح 5
عن أنس بن مالک نحوه .

9048.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به این سؤال که : از کجا دانسته می شود ک) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که می خواهد در مرگ و زندگی اش چون من باشد و به بوستان جاودانی بهشت که پروردگارم به دست [قدرت] خود کِشته است در آید، باید علی بن ابی طالب را ولیّ خود گیرد و دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدارد و در برابر اوصیای پس از او تسلیم باشد؛ چرا که آنان ، عترت من و از گوشت و خون من اند و خداوند، فهم و علمم را به آنان بخشیده است.

به خدا شکایت می برم از آن دسته از امّتم که فضل آنان را منکرند و پیوند با آنان را که پیوند با من است گسسته اند. به خدا سوگند که پسرم را می کشند . خداوند، شفاعت مرا شامل آنها نگرداند!9049.امام صادق علیه السلام :امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «هر که خوش دارد که در مرگ و زندگی اش چون من باشد و به بهشتی که پروردگارم مرا وعده داده، در آید و به شاخه درختانی که پروردگارم به دست [قدرت] خود کِشته است، چنگ زند، باید علی بن ابی طالب و نیز اوصیای پس از او را ولیّ خود گیرد، که آنان، شما را به گم راهی وارد نمی کنند و از هدایت ، بیرون نمی برند. به آنان میاموزید که آنان از شما داناترند. من از پروردگارم خواسته ام که میان آنان و کتاب، جدایی میندازد تا در [کنار] حوض [کوثر] بر من در آیند، این گونه» و دو انگشتش را کنار هم گذارْد.9050.امام کاظم علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چون روز قیامت رسد و [پل]صراط بر روی جهنّم نصب شود، کسی از آن نمی گذرد و آن را پشت سر نمی نهد، مگر آن که جوازی دالّ بر ولایت علی بن ابی طالب با خود داشته باشد. .

9051.بحار الأنوار : (فى الزيارهِ الخامسه مِن الزياراتِ الجامِعَهِ) عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن يُجاوِرَ الخَليلَ فى دارِهِ ، ويَأمَنَ حَرَّ نارِهِ ، فَليَتَوَلَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ . (1)9052.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :عَلَيكُم بِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ فَإنَّهُ مَولاكُم فَأحِبّوهُ ، وكَبيرُكُم فَاتَّبِعوهُ ، وعالِمُكُم فَأكرِموهُ ، وقائِدُكُم إلَى الجَنَّهِ فَعَزِّزوهُ ، وإذا دَعاكُم فَأجيبوهُ ، وإذا أمَرَكُم فَأطيعوهُ .

أحِبّوهُ بِحُبّى ، وأكرِموهُ بِكَرامَتى . ما قُلتُ لَكُم فى عَلِيٍّ إلّا ما أمَرَنى بِهِ رَبّى جَلَّت عَظَمَتُهُ . (2)9053.الإمامُ الصّادِقُ عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :إنّ الرَّوحَ (3) ، وَالرّاحَهَ ، وَالفَلْجَ (4) ، وَالعَونَ ، وَالنَّجاحَ ، وَالبَرَكَهَ ، وَالكَرامَهَ ، وَالمَغفِرَهَ ، وَالمُعافاهَ ، وَاليُسرَ ، وَالبُشرى ، وَالرِّضوانَ ، وَالقُربَ ، وَالنَّصرَ ، وَالتَّمَكُّنَ ، وَالرَّجاءَ ، وَالمَحَبَّهَ مِنَ اللّهِ عزّ وجلّ ، لِمَن تَوَلّى عَلِيّا ، وَائتَمَّ بِهِ ، وبَرِئَ مِن عَدُوِّهِ ، وسَلَّمَ لِفَضلِهِ ولِلأوصِياءِ مِن بَعدِهِ . (5) .

1- .الأمالى للطوسى : ص 295 ح 580 ، بشاره المصطفى : ص 187 كلاهما عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 316 ح 316 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 41 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 78 ح 45 ؛ كنز الفوائد : ج 2 ص 57 ، مائه منقبه : ص87 ح 36 كلّها عن سلمان .
3- .الرَّوح : الراحَه والسرور والفَرَح ، وقد يكون بمعنى الرحمه (تاج العروس : ج 4 ص 58 «روح») .
4- .الفَلْج : الظَّفَر والفوز (لسان العرب : ج 2 ص 347 «فلج») .
5- .الكافى : ج 1 ص 210 ح 7 عن الفضيل بن يسار .

9054.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که دوست دارد با محبوب [اَزَلی] در خانه اش مجاور شود و از آتش سوزانش ایمن ماند، باید علی بن ابی طالب را ولیّ خود گیرد.9051.بحار الأنوار (در زیارت پنجم از زیارت های جامع آمده است) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هماره با علی بن ابی طالب باشید. اوست مولای شما . پس دوستش بدارید و اوست بزرگ شما، پس پیروی اش کنید و اوست عالِم شما، پس گرامی اش بدارید و اوست راهبر شما به سوی بهشت، پس عزیزش بدارید و چون شما را فرا خواند، اجابتش کنید و چون به شما فرمان داد، اطاعتش کنید. او را به دوستی من، دوست و به گرامیداشت من، گرامی بدارید.

درباره علی، جز آنچه پروردگارم که بزرگی اش شکوهمند باد! مرا بدان فرمان داده است، به شما نگفتم .9052.امام علی علیه السلام :امام باقر علیه السلام :همانا خوشی، راحتی، رستگاری، یاری، کامیابی، برکت، کرامت، مغفرت، عافیت، آسایش، شادی، رضایت، قربت، نصرت، قدرت، امید و محبّت خدای عز و جل برای کسی است که علی علیه السلام را ولیّ خود گیرد و به او اقتدا کند و از دشمنش بیزاری جوید و برتری او و اوصیای بعدی اش را بپذیرد. .

7 / 8مَضارُّ مُخالَفَتِهِ ومُفارَقَتِهِ9055.رسولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ أصحابى ، إنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ يَأمُرُكُم بِوِلايَهِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وَالاِقتِداءِ بِهِ ؛ فَهُو وَلِيُّكُم وإمامُكُم مِن بَعدى ؛ لا تُخالِفوهُ فَتَكفُروا ، ولا تُفارِقوهُ فَتَضِلّوا . (1)9056.عنه صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ ، أقِفُ أنَا وعَلِىٌّ عَلَى الصِّراطِ ، فَما يَمُرُّ بِنا أحَدٌ إلّا سَألناهُ عَن وِلايَهِ عَلِىٍّ ؛ فَمَن كانَت مَعَهُ ، وإلّا ألقَيناهُ فِى النّارِ ؛ وذلِکَ قَولُهُ : «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئولُونَ» (2) . (3)راجع : ص 216 (حديث الغدير) . ج 8 ص 202 (معه جواز الصراط) . ج 12 ص 218 (جواز الصراط) .

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 359 ح 443 عن عبد الرحمن بن كثير عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
2- .الصافّات : 24 .
3- .شواهد التنزيل : ج 2 ص 162 ح 789 عن ابن عبّاس وراجع عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 303 ح 63 والاعتقادات : ص 70 ح 26 والأمالى للطوسى : ص 290 ح 564 وبشاره المصطفى : ص 220 والمناقب للكوفى : ج 1 ص 429 ح 334 .

7 / 8 زیان های مخالفت با او و جدایی از او

7 / 8زیان های مخالفت با او و جدایی از او9056.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای اصحاب من! خداوند جل جلاله شما را به ولایت علی بن ابی طالب و اقتدای به او فرمان می دهد، که او پس از من، ولی و امام شماست. با او مخالفت نکنید، که کافر می شوید و از او جدا مشوید، که گم راه می گردید.9057.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چون روز قیامت می شود، من و علی بر [پل] صراط می ایستیم. پس کسی بر ما نمی گذرد، جز آن که ولایت علی را از او می پرسیم. هر که آن را داشته باشد، [می گذرد] وگرنه در دوزخش می اندازیم و این، همان گفته خداست : «آنها را باز دارید که آنان بازخواست شدنی اند» .ر . ک : ص 217 (حدیث غدیر) . ج 8 ، ص 203 (اجازه عبور از صراط ، با اوست) . ج 12 ، ص 219 (جواز عبور از صراط) .

.

الفصل الثامن : أحاديث الهدايه8 / 1عَلِیٌّ الهاديالكتاب«إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» . (1)

الحديث9064.عنه عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أنَا المُنذِرُ، وعَلِیٌّ الهادى إلى أمرى . (2)9065.عنه عليه السلام :تفسير الطبرى عن ابن عبّاس :لَمّا نَزَلَت : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» وَضَعَ صلى الله عليه و آله يَدَهُ عَلى صَدرِهِ فَقالَ : أنَا المُنذِرُ ولِكُلِّ قَومٍ هادٍ ، وأومَأ بِيَدِهِ إلى مَنكِبِ عَلِیٍّ فَقالَ : أنتَ الهادى يا عَلِیُّ ، بِکَ يَهتَدِى المُهتَدونَ بَعدى . (3)9060.امام على عليه السلام :الدرّ المنثور عن ابن عبّاس فى قَولِهِ تَعالى : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : المُنذِرُ أنَا ، وَالهادى عَلِیُّ بنُ أبى طالِبٍ . (4) .

1- .الرعد : 7 .
2- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 204 ح 9 عن جابر ، تفسير فرات : ص 206 ح 271 وفيه «وأنت يا علىّ» بدل «وعلىّ» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 84 عن عبد اللّه بن عطاء وكلّها عن الإمام الباقر عليه السلام .
3- .تفسير الطبرى : ج 8 الجزء 13 ص 108 ، تفسير الفخر الرازى : ج 19 ص 15 ، الدرّ المنثور : ج 4 ص 608 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 359 ، كنز العمّال: ج 11 ص 620 ح 33012 نقلاً عن الديلمى ؛ مجمع البيان : ج 6 ص 427 ، بشاره المصطفى : ص 246 ، نهج الحقّ : ص 395 و 180 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 272 ح 580 و ص 350 ح 701 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 84 والتسعه الأخيره نحوه .
4- .الدرّ المنثور : ج 4 ص 608 نقلاً عن ابن مردويه والضياء فى المختاره .

فصل هشتم : احادیث هدایت

8 / 1 علی راهنماست

فصل هشتم : احادیث هدایت8 / 1علی راهنماستقرآن«تو فقط هشدار دهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» .

حدیث9067.الإمامُ الحسنُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من هشدار دهنده ام و علی هدایتگر به امر من است.9066.امام علی علیه السلام :تفسیر الطبری به نقل از ابن عبّاس : چون [آیه] : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سینه اش نهاد و گفت : «من هشداردهنده ام و هر گروهی هدایتگری دارد» و با دستش به شانه علی علیه السلام اشاره کرد و گفت : «ای علی ! تو آن هدایتگری. پس از من، ره یافتگان ، با تو هدایت می شوند».9067.امام حسن علیه السلام :الدرّ المنثور به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خدای متعال : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» : پیامبر خدا فرمود : «هشدار دهنده منم و هدایتگر، علی بن ابی طالب است».

.

9068.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الدرّ المنثور عن أبی برزه الأسلمی :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ» و وَضَعَ یَدَهُ عَلی صَدرِ نَفسِهِ ، ثُمَّ وَضَعَها عَلی صَدرِ عَلِیٍّ ویَقولُ : «لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» . (1)9069.عنه علیه السلام :سعد السعود عن أبی برده الأسلمی عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی قَولِهِ تَعالی : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» قالَ : فَوَضَعَ یَدَهُ عَلی مَنکِبِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقالَ : هذَا الهادی مِن بَعدی . (2)9070.عنه علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی وَصِیَّتِهِ بِعَلِیٍّ علیه السلام : فَإِنَّهُ الهادِی المَهدِیُّ ، النّاصِحُ لِاُمَّتی ، المُحیی لِسُنَّتی ، وهُوَ إمامُکُم بَعدی . (3)9071.عنه علیه السلام (مِن کتابٍ لَهُ إلی قُثَمَ بنِ عبّاسٍ و هُو عامٍ) الإمام الصادق علیه السلام :اللّهُمَّ فَإِنّا نَشهَدُ أَنَّهُ [عَلِیّا علیه السلام]عَبدُکَ الهادی مِن بَعدِ نَبِیِّکَ النَّذیرِ المُنذِرِ ، وصِراطُکَ المُستَقیمُ ، وأمیرُ المُؤمِنینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ ، وحُجَّتُکَ البالِغَهُ. (4)9068.امام علی علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :لَمّا اُسرِیَ بی إلَی السَّماءِ لَم یَکُن بَینی وبَینَ رَبّی مَلَکٌ مُقَرَّبٌ ولا نَبِیٌّ مُرسَلٌ ، ولا سَألتُ رَبّی حاجَهً إلّا أعطانی خَیرا مِنها ، فَوَقَعَ فی مَسامِعی : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ، فَقُلتُ : إلهی أَنَا المُنذِرُ ، فَمَنِ الهادی ؟ فَقالَ اللّهُ : ذلِکَ عَلِیُّ بنُ أَبی طالِبٍ ، غایَهُ المُهتَدینَ ، وإمامُ المُتَّقینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ ، ومَن یَهدی مِن اُمَّتِکَ بِرَحمَتی إلَی الجَنَّهِ . (5) .

1- .الدرّ المنثور : ج 4 ص 608 نقلاً عن ابن مردویه ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 388 ح 408 ؛ تفسیر الحبری : ص 283 ح 39 کلاهما نحوه .
2- .سعد السعود : ص 99 .
3- .الاحتجاج : ج 1 ص 303 ح 52 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 228 ح 142 و ص420 ح 330 کلّها عن عبد اللّه بن الحسن عن الإمام الحسن عن أبیه علیهما السلام وفیهما «المخبر» بدل «المحیی» ، الیقین : ص 452 ح 170 عن یحیی بن عبد اللّه بن الحسن عن جدّه عن الإمام علیّ علیهما السلام وکلّها عن اُبیّ بن کعب .
4- .تهذیب الأحکام : ج 3 ص 145 ح 317 عن علیّ بن الحسین العبدی ، الإقبال : ج 2 ص 284 عن علیّ بن الحسن العبدی وراجع شواهد التنزیل : ج 1 ص 381395 .
5- .تفسیر فرات : ص 206 ح 272 عن ابن مسعود ؛ شواهد التنزیل : ج 1 ص 385 ح 403 عن ابن عبّاس نحوه .

9069.امام علی علیه السلام :الدرّ المنثور به نقل از ابو برزه اسلمی : شنیدم پیامبر خدا می فرماید : « «تو فقط هشداردهنده ای» » و دستش را بر سینه خود نهاد. سپس آن را بر سینه علی علیه السلام نهاد و فرمود : « و هر قومی هدایتگری دارد ».9070.امام علی علیه السلام :سعد السعود به نقل از ابو برده اسلمی، از پیامبر خدا، درباره سخن خدای متعال : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» دستش را بر شانه علی علیه السلام نهاد و گفت : «هدایتگر پس از من ، این است».9071.امام علی علیه السلام (در نامه ای به قُثم بن عباس ، کارگزار خود در مکّ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیّتش درباره علی علیه السلام : اوست راهنمای ره یافته، خیرخواه امّتم و احیاگر سنّتم. پس از من، او امام شماست.9072.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :خدایا ! ما گواهی می دهیم که علی علیه السلام بنده هدایتگر تو پس از پیامبرِ بیم دهنده و هشدار دهنده ات است و [نیز] راه راست تو، امیر مؤمنان، پیشوای سپیدرویان و حجّت رسای توست.9073.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شبی که به آسمان برده شدم، میان من و پروردگارم، نَه فرشته مقرّبی بود و نه پیامبر مُرسَلی ؛ و چیزی از پروردگارم نخواستم، جز آن که بهتر از آن را به من عطا فرمود .

و در گوشم خوانده شد : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» . گفتم : خدایا ! من هشدار دهنده ام. هدایتگر کیست؟

خداوند فرمود : «آن، علی بن ابی طالب است:

آرمان ره یافتگان، پیشوای پرهیزگاران و پیشوای سپیدرویان و کسانی از امّت تو که با رحمت من به بهشت، رهنمون می شوند». .

8 / 2أنَا الهادى9076.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (1) : رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله المُنذِرُ ، وأنَا الهادى . (2)9072.امام زين العابدين عليه السلام :عنه عليه السلام :أنَا فاروقُ الاُمَّهِ ، وأنَا الهادى . (3)9073.امام علي عليه السلام :عنه عليه السلام :فينا نَزَلَت هذِهِ الآيَهُ : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أنَا المُنذِرُ ، وأنتَ الهادى يا عَلِىُّ . (4)8 / 3عَلِىٌّ لا يَزالُ عَلى هُدىً9076.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَمّارُ ، إنَّ عَلِيّا لا يَزالُ عَلى هُدىً . (5) .

1- .الرعد : 7 .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 140 ح 4646 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 359 وفيه «الهاد» وكلاهما عن عباد بن عبد اللّه الأسدى وراجع مسند ابن حنبل : ج 1 ص 267 ح 1041 ، المعجم الأوسط : ج 2 ص 94 ح 1361 و ج5 ص 153 ح 4923 ، تاريخ بغداد : ج 12 ص 372 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 358 ح 8951 .
3- .مختصر بصائر الدرجات : ص 34 عن أبى حمزه الثمالى ، بحار الأنوار : ج 53 ص 49 ح 20 نقلاً عن منتخب البصائر عن عاصم بن حميد وكلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام .
4- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 203 ح 5 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام وراجع شواهد التنزيل : ج 1 ص 390 ح 412 ؛ بشاره المصطفى : ص 237 .
5- .نهج الحقّ : ص 225 ح 24 وفيه «و روى عن الجمهور» ؛ فرائد السمطين : ج 1 ص 178 ح 141 عن أبى أيّوب الأنصارى وفيه «لا يردّک عن» بدل «لا يزال على» .

8 / 2 من هدایتگرم

8 / 3 علی هماره بر هدایت است

8 / 2من هدایتگرم9079.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام درباره سخن خدای متعال : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» : پیامبر خدا هشدار دهنده است و من ، هدایتگرم.9080.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :من فاروق امّتم و من هدایتگرم.9077.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :این آیه : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» ، درباره ما نازل شد.

پس پیامبر خدا گفت : «من هشدار دهنده ام و تو ای علی هدایتگری».8 / 3علی هماره بر هدایت است9080.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای عمّار! علی هماره بر هدایت است.

.

9081.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَمّارُ ، تَقتُلُکَ الفِئَةُ الباغِيَةُ ، وأنتَ إذ ذاکَ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَکَ . يا عَمّارَ بنَ ياسِرٍ ، إن رَأيتَ عَلِيّا قد سَلَکَ وادِيا وسَلَکَ النّاسُ وادِيا غَيرَهُ فَاسلُک مَعَ عَلِيٍّ ؛ فَإِنَّهُ لَن يُدلِيَکَ فى رَدىً ، ولَن يُخرِجَکَ مِن هُدىً . (1)8 / 4الهُداهُ بَعدَ النَّبِيِّ9083.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام فى قَولِ اللّهِ تَبارَکَ وتَعالى : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» : رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله المُنذِرُ ، وعَلِيٌّ الهادى ، أما وَاللّهِ ما ذَهَبَت مِنّا ، وما زالَت فينا إلَى السّاعَةِ . (2)9084.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :عنه عليه السلام فى قَولِ اللّهِ عزّوجلّ : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» : رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله المُنذِرُ ، ولِکُلِّ زَمانٍ مِنّا هادٍ ، يَهديهِم إلى ما جاءَ بِهِ نَبِيُّ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ الهُداهُ مِن بَعدِهِ عَلِيٌّ ، ثُمَّ الأَوصِياءُ واحِدٌ بَعدَ وَاحِدٍ . (3)9085.رسولُ اللّهِ ِ صلى الله عليه و آله :كمال الدين عن بريد بن معاويه العجلى :قُلتُ لِأَبى جَعفَرٍ عليه السلام : ما مَعنى «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ؟ فَقالَ : المُنذِرُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وعَلِيٌّ الهادى ، وفى كُلِّ وَقتٍ وزَمانٍ إمامٌ مِنّا يَهديهِم إلى ما جاءَ بِهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (4)9082.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام فى قَولِ اللّهِ تَبارَکَ وتَعالى : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أنَا المُنذِرُ ، وعَلِيٌّ الهادى ، وكُلُّ إمامٍ هادٍ لِلقَرنِ الَّذى هُوَ فيهِ . (5) .

1- .تاريخ بغداد : ج 13 ص 187 ح 7165 عن أبى أيّوب الأنصارى وراجع فضائل الخمسه : ج 2 ص 398 .
2- .الكافى : ج 1 ص 192 ح 4 ، الغيبه للنعمانى : ص 111 ح 40 كلاهما عن عبد الرحيم القصير ، بصائر الدرجات : ص 30 ح 7 عن عبد الرحمن بن القصير .
3- .الكافى : ج 1 ص 191 ح 2 ، بصائر الدرجات : ص 29 ح 1 كلاهما عن بريد العجلى ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 204 ح 8 عن بريد بن معاويه ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 22 نحوه .
4- .كمال الدين : ص 667 ح 10 .
5- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 204 ح 7 عن حنّان بن سدير .

8 / 4 هدایتگران پس از پیامبر

9083.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای عمّار! تو را گروه متجاوزان می کشند و آن هنگام، تو بر حقّی و حق با توست. ای عمّار پسر یاسر! اگر دیدی علی به راهی می رود و مردم به راهی دیگر می روند، با علی برو که تو را در هلاکت، سرگشته نمی سازد و از هدایت ، بیرونت نمی برد.8 / 4هدایتگران پس از پیامبر9086.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام باقر علیه السلام درباره گفته خدای تبارک و تعالی : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» : پیامبر خدا هشداردهنده و علی علیه السلام هدایتگر است. هان! به خدا سوگند که تا این لحظه [کار هدایت امّت]از میان ما نرفته و تا قیامت ، هماره در میان ماست.9087.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عنِ التَّسمیَهِ بِأسماءِ الأئمّهِ ،) امام باقر علیه السلام درباره گفته خدای عز و جل : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» : پیامبر خدا هشداردهنده است و برای هر دوران، هدایتگری از میان ما هست که [انسان ها را]به آنچه پیامبر خدا آورده است، راهنمایی می کند. آری، هدایتگران پس از او، علی علیه السلام و سپس اوصیا هستند ، یکی پس از دیگری .9088.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :کمال الدین به نقل از برید بن معاویه عجلی : به امام باقر علیه السلام گفتم : معنای [آیه:] «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» چیست؟

فرمود : «هشداردهنده ، پیامبر خداست و هدایتگر ، علی علیه السلام است . و در هر عصر و دوران، امامی از ما هست که انسان ها را به آنچه پیامبر خدا آورده، راهنمایی می کند».9089.اسد الغابه : (فی تَرجمهِ حبیبِ بنِ مَروانَ) امام باقر علیه السلام درباره گفته خدای متعال : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» : پیامبر خدا فرمود : «من هشدار دهنده ام و علی هدایتگر است و هر امامی، هدایتگر نسل معاصر خویش است».

.

9086.امام باقر علیه السلام :الکافی عن أبی بصیر :قُلتُ لِأَبی عَبدِ اللّهِ علیه السلام : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ؟ فَقالَ : رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله اَلمُنذِرُ ، وعَلِیٌّ الهادی . یا أبا مُحَمَّدٍ ، هَل مِن هادٍ الیَومَ ؟ قُلتُ : بَلی جُعِلتُ فِداکَ ، ما زالَ مِنکُم هادٍ بَعدَ هادٍ حَتّی دُفِعَت إِلَیکَ ، فَقالَ : رَحِمَکَ اللّهُ یا أبا مُحَمَّدٍ ، لَو کانَت إذا نَزَلَت آیَهٌ عَلی رَجُلٍ ثُمَّ ماتَ ذلِکَ الرَّجُلُ ، ماتَتِ الآیَهُ ، ماتَ الکِتابُ ! ولکِنَّهُ حَیٌّ یَجری فیمَن بَقِیَ ، کَما جَری فیمَن مَضی . (1)9087.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به این سؤال که : آیا نامگذاری [فرزندان]) الإمام الصادق علیه السلام فی قَولِهِ تَعالی : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» : المُنذِرُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَالهادی أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام ، وبَعدَهُ الأَئِمَّهُ علیهم السلام . (2)9088.امام باقر علیه السلام :الکافی عن الفضیل :سَأَلتُ أبا عَبدِ اللّهِ علیه السلام عَن قَولِ اللّهِ عزّوجلّ : «وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقالَ : کُلُّ إمامٍ هادٍ لِلقَرنِ الَّذی هُوَ فیهِم . (3)9089.اسد الغابه (در شرح حال حبیب بن مروان) کمال الدین عن محمّد بن مسلم :قُلتُ لِأَبی عَبدِ اللّهِ علیه السلام فی قَولِ اللّهِ عزّوجلّ : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ، فَقالَ : کُلُّ إمامٍ هادٍ لِکُلِّ قَومٍ فی زَمانِهِم . (4)راجع : ص 98 (إمامٌ أولیاء اللّه) . ج 7 ص 548 (الهادی) . ج 8 ص 142 (رایه الهدی) .

.

1- .الکافی : ج 1 ص 192 ح 3 ، بصائر الدرجات : ص 31 ح 9 وراجع تفسیر العیّاشی : ج 2 ص 203 ح 6 .
2- .تفسیر القمّی : ج 1 ص 359 ، تأویل الآیات الظاهره : ج 1 ص 229 ح 3 کلاهما عن أبی بصیر .
3- .الکافی : ج 1 ص 191 ح 1 ، بصائر الدرجات : ص 30 ح 6 .
4- .کمال الدین : ص 667 ح 9 ، بحار الأنوار : ج 23 ص 5 ح 8 ؛ ینابیع المودّه : ج 1 ص 297 ح 9 .

9090.سنن أبی داوود به نقل از ابن عمر:الکافی به نقل از ابو بصیر : به امام صادق علیه السلام گفتم : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» [چه معنایی دارد؟] فرمود : «پیامبر خدا هشداردهنده و علی علیه السلام هدایتگر است. ای ابو محمّد! آیا امروز، هدایتگری هست؟».

گفتم : آری، فدایت شوم! هماره از میان شما هدایتگری در پی هدایتگری بوده تا به شما رسیده است.

فرمود : «ای ابو محمّد! خدا تو را بیامرزد! اگر چنین بود که چون آیه ای بر کسی نازل می شد، با مردن آن شخص، آیه هم می مُرد، کتاب (قرآن) ، هم مرده بود! امّا قرآن ، زنده است و در میان بازماندگان، جاری است، همان گونه که در میان گذشتگان جاری شد».9091.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام درباره گفته خدای متعال : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» : هشداردهنده ، پیامبر خداست و هدایتگر، امیر مؤمنان است و پس از او، امامان اند.9092.عنه صلی الله علیه و آله :الکافی به نقل از فُضَیل : از امام صادق علیه السلام درباره گفته خدای عز و جل : «تو فقط هشداردهنده ای» پرسیدم. فرمود : «هر امامی هدایتگر نسل معاصر خویش است».9093.کنز العمّال عَن سلیمانَ بنِ بُریده عَن أبیه عن رسکمال الدین به نقل از محمّد بن مسلم : از امام صادق علیه السلام درباره گفته خدای عز و جل : «تو فقط هشداردهنده ای و هر قومی هدایتگری دارد» پرسیدم. فرمود : «هر امامی هدایتگر قوم معاصر خویش است».ر . ک : ص 99 (امام اولیای خدا) . ج 7 ، ص 549 (راهنما) . ج 8 ، ص 143 (پرچم هدایت) .

.

الفصل التاسع : أحاديث العصمه9 / 1عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ9093.کنز العمّال به نقل از سلیمان بن بریده از پدرش ازرسول اللّه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ وَالقُرآنُ مَعَهُ ، لا یَفتَرِقانِ حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ . (1)9094.امام صادق علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ وَالقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ ، لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ . (2)9095.امام صادق علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :القُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ ، وعَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ . (3)9096.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین عن أبی ثابت مولی أبی ذرّ :کُنتُ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام یَومَ الجَمَلِ ، فَلَمّا رَأیتُ عائِشَهَ واقِفَهً دَخَلَنی بَعضُ ما یَدخُلُ النّاسَ ، فَکَشَفَ اللّهُ عَنّی ذَلِکَ عِندَ صَلاهِ الظُّهرِ ، فَقاتَلتُ مَعَ أمیرِ المُؤمِنینَ ، فَلَمّا فَرَغَ ذَهَبتُ إلَی المَدینَهِ فَأَتَیتُ اُمَّ سَلَمَهَ ، فَقُلتُ : إنّی وَاللّهِ ما جِئتُ أسأَلُ طَعاما ولا شَرابا ولکِنّی مَولیً لِأَبی ذَرٍّ ، فَقالَت : مَرحَبا .

فَقَصَصتُ عَلَیها قِصَّتی ، فَقالَت : أینَ کُنتَ حینَ طارَتِ القُلوبُ مَطائِرَها ؟ قُلتُ : إلی حَیثُ کَشَفَ اللّهُ ذلِکَ عَنّی عِندَ زَوالِ الشَّمسِ ، قالَت (4) : أحسَنتَ ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ وَالقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ ، لَن یَتَفَرَّقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ . (5) .

1- .المعجم الأوسط : ج 5 ص 135 ح 4880 ، المعجم الصغیر : ج 1 ص 255 ، الصواعق المحرقه : ص 124 ؛ الطرائف : ص 103 ح 152 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 148 کلّها عن اُمّ سلمه .
2- .المناقب للخوارزمی : ص 177 ح 214 ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 148 کلاهما عن اُمّ سلمه .
3- .الفردوس : ج 3 ص 230 ح 4678 ، ینابیع المودّه : ج 2 ص 245 ح 687 کلاهما عن اُمّ سلمه ؛ بحار الأنوار : ج 40 ص 77 .
4- .فی المصدر : «قال» ، وهو تصحیف .
5- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 134 ح 4628 ؛ الجمل : ص 417 ، الأمالی للطوسی : ص 460 ح 1028 و ص506 ح 1108 کلّها نحوه .

فصل نهم : احادیث عصمت

9 / 1 علی با قرآن است

فصل نهم : احادیث عصمت9 / 1علی با قرآن است9098.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با قرآن است و قرآن با اوست. از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض [کوثر]بر من در آیند.9099.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با قرآن است و قرآن با علی . هرگز از هم جدا نمی شوند ، تا در کنار حوض [کوثر]بر من در آیند .9100.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :قرآن با علی و علی با قرآن است.9098.امام باقر علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو ثابت، آزاد شده ابوذر : در جنگ جمل، با علی علیه السلام بودم. چون دیدم عایشه [در آن سوی جبهه] ایستاده است، مانند دیگر مردم در دلم تردید افتاد ؛ امّا خداوند، آن را هنگام نماز ظهر از دلم برد و همراه امیر مؤمنان جنگیدم .

چون جنگ تمام شد، به مدینه نزد اُمّ سلمه رفتم و گفتم : به خدا سوگند نیامده ام خورد و خوراکی درخواست کنم. من آزاد شده ابوذرم.

گفت : خوش آمدی.

ماجرایم را برایش گفتم. گفت : هنگامی که دل ها متزلزل شدند، تو کجا بودی؟

گفتم : وقتی خداوند ، آن تردید را از من برطرف کرد ، هنگام ظهر بود .

گفت : خوب کردی ؛ [زیرا] شنیدم که پیامبر خدا می فرماید : «علی با قرآن است و قرآن با علی است. هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند».

.

9099.امام صادق علیه السلام :الصواعق المحرقه :إنَّهُ صلی الله علیه و آله قالَ فی مَرَضِ مَوتِهِ : أیُّهَا النّاسُ ، یوشِکُ أن أُقبَضَ قَبضا سَریعا فَیُنطَلَقَ بی ، وقَد قَدَّمتُ إلَیکُمُ القَولَ مَعذِرَةً إلَیکُم ، ألا إنّی مُخَلِّفٌ فیکُم کِتابَ رَبّی عزّوجلّ وعِترَتی أهلَ بَیتی .

ثُمَّ أخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ فَرَفَعَها فَقالَ : هذا عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ وَالقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ ، لا یَفتَرِقانِ حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ ، فَأسأَلُهُما ما خُلِّفتُ فیهِما . (1)9100.امام صادق علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :إنَّ عَلِیّا مَعَ القُرآنِ وَالحَقِّ ، حَیثُما دارَ دارَ . (2)9101.الإمامُ العسکریُّ علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالقُرآنِ ، وَالحَقُّ وَالقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ ، ولَن یَتَفَرَّقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ . (3)9102.الکنی و الالقاب عن سعدِ الخَفّافِ (لِزاذانَ أبی عمرهَ) عنه صلی الله علیه و آله :لا یَزالُ الدّینُ مَعَ عَلِیٍّ وعَلِیٌّ مَعَهُ ، حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ . (4)9101.امام عسکری علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی طَهَّرَنا وعَصَمَنا ، وجَعَلَنا شُهَداءَ عَلی خَلقِهِ ، وحُجَّتَهُ فی أرضِهِ ، وجَعَلَنا مَعَ القُرآنِ وجَعَلَ القُرآنَ مَعَنا ، لا نُفارِقُهُ ولا یُفارِقُنا . (5) .

1- .الصواعق المحرقه : ص 126 ؛ الأمالی للطوسی : ص 478 ح 1045 عن اُمّ سلمه وزاد فیه «خلیفتان بصیران» بعد «مع علیّ» .
2- .کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 881 ح 52 عن سلمان وأبی ذرّ والمقداد .
3- .ربیع الأبرار : ج 1 ص 828 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 177 ح 140 کلاهما عن اُمّ سلمه .
4- .المناقب للکوفی : ج 2 ص 616 ح 1114 عن اُمّ سلمه .
5- .الکافی : ج 1 ص 191 ح 5 ، کمال الدین : ص 240 ح 63 وفیه «وحججا» بدل «وحجّته» ، بصائر الدرجات : ص 83 ح 6 کلّها عن سلیم بن قیس الهلالی .

9102.الکنی و الألقاب به نقل از سعد خفّاف :الصواعق المحرقه :پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری فوتش فرمود : «ای مردم ! نزدیک است که قبض روح شوم و مرا ببرند و پیش از این ، آنچه را شرط بلاغ بوده است ، با شما گفته ام. بدانید که من، کتاب پروردگارم عز و جل و خاندانم (اهل بیتم) را در میان شما برجای می نهم».

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود : «این علی، با قرآن است و قرآن، با علی. از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند . از آنان می پرسم که ، با آنان چه کرده اند».9103.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با قرآن و حق است؛ هر کجا که بچرخد، می چرخند.9104.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با حق و قرآن است و حق و قرآن هم با علی اند و هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند.9105.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هماره دین با علی است و علی با دین، تا در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند.9106.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :خداوند تبارک و تعالی ما را پاک و از خطا مصون داشت و ما را گواهان بر خلق خود و حجّت خویش در زمینش قرار داد و ما را با قرآن قرار داد و قرآن را با ما . ما از قرآن جدا نمی شویم و قرآن از ما جدا نمی شود. .

9103.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام لِلخَوارِجِ لَمّا خَرَجَ إلی مُعَسکَرِهِم :إنَّ الکِتابَ لَمَعی ، ما فارَقتُهُ مُذ صَحِبتُهُ . (1)9 / 2عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ9106.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ . (2)9107.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ ، یَدورُ مَعَهُ حَیثُما دارَ . (3)9108.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :رَحِمَ اللّهُ عَلِیّا ، اللّهُمَّ أدِرِ الحَقَّ مَعَهُ حَیثُ دارَ . 4 .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 122 .
2- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 98 عن محمّد بن أبی بکر ، شرح نهج البلاغه : ج 18 ص 24 وفیه «أنت مع الحقّ والحقّ معک» ؛ الفصول المختاره : ص 221 وفیه «هو مع الحقّ والحقّ معه » ، المحاسن : ج 1 ص 81 ح 47 عن السری بن خالد عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلامعنه صلی الله علیه و آله وفیه «أنت مع الحقّ والحقّ معک» ، کفایه الأثر : ص 20 عن ابن عبّاس و ص 117 عن أبی أیّوب ، شرح الأخبار : ج 2 ص 60 ح 421 عن عائشه .
3- .الفصول المختاره : ص 135 و97 و211 و224 و339 ، إعلام الوری : ج 1 ص 316 ، الفضائل لابن شاذان : ص 123 عن سلمان وأبیذرّ والمقداد وفیه «کیفما» بدل «حیثما» ، الاحتجاج : ج 1 ص 364 ح 61 عن سلمان وفیه «إنّ علیّا یدور مع الحقّ حیث دار» .

9 / 2 علی با حق است

9109.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام خطاب به خوارج، هنگامی که به سوی اردوگاهشان می رفت :همانا قرآن، با من است و از آن گاه که به مصاحبتش در آمدم، از آن جدا نشده ام.9 / 2علی با حق است9108.امام زین العابدین علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با حق است و حق با علی .9109.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با حق است و حق با علی. حق بر مدار او می گردد.9110.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :رحمت خدا بر علی ! خدایا! حق را همیشه بر مدار او بگردان (1) .

.

1- .فخر رازی می گوید: «هر کس در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند ، بی گمان ، هدایت می یابد و دلیل آن ، گفته پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «خدایا! حق را همیشه بر مدار او بگردان!» (تفسیر الفخر الرازی : ج 1 ص 210) .

9111.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ، اللّهُمَّ أدِرِ الحَقَّ مَعَ عَلِیٍّ حَیثُما دارَ . (1)9112.عنه صلى الله عليه و آله :مسند أبى يعلى عن أبى سعيد :كُنّا عِندَ بَیتِ النَّبِیِّ صلى الله عليه و آله فى نَفَرٍ مِنَ المُهاجِرینَ وَالأنصارِ ، فَخَرَجَ عَلَینا فَقالَ : أ لا اُخبِرُکُم بِخیارِکُم ؟ قالوا : بَلى . قالَ : خِیارُکُمُ الموفونَ المُطَیَّبونَ ، إنَّ اللّهَ یُحِبُّ الخَفِیَّ التَّقِیَّ. قالَ : ومَرَّ عَلِیُّ بنُ أبى طالِبٍ فَقالَ : الحَقُّ مَعَ ذا ، الحَقُّ مَعَ ذا . (2)9113.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :رسولِ اللّه صلى الله عليه و آله :یَا بنَ عَبّاسٍ ، سوفَ یَأخُذُ النّاسُ یَمینا وشِمالاً ، فَإذا کانَ کَذلِکَ فَاتَّبِع عَلِیّا وحِزبَهُ ؛ فَإنَّهُ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَهُ ، ولا یَفتَرِقانِ حَتّى یَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ . (3)9114.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :تاريخ بغداد عن أبى ثابت مولى أبى ذرّ :دَخَلتُ عَلى اُمِّ سَلَمَةَ فَرَأیتُها تَبکى وتَذکُرُ عَلِیّا ، وقالَت : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله یَقولُ : عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ ، ولَن یَفتَرِقا حَتّى یَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ یَومَ القِیامَهِ . (4)9111.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق عن عبيد اللّه بن عبد اللّه المدينى :حَجَّ مُعاوِیَهُ بنُ أبى سُفیانَ فَمَرَّ بِالمَدینَهِ ، فَجَلَسَ فى مَجلِسٍ فیهِ سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ ... وأقبَلَ على سَعدٍ ، فَقالَ : یا أبا إسحاقَ ، أنتَ الَّذى لَم نَعرِف (5) حَقَّنا وجَلَسَ فَلَم یَکُن مَعَنا ولا عَلَینا ؟ !.

قالَ : فَقالَ سَعدٌ : إنّى رَأَیتُ الدُّنیا قَد أظلَمَت ، فَقُلتُ لِبَعیرى : إخ ، فَأَنَختُها حَتَّى انکَشَفَت .

قالَ : فَقالَ مُعاوِیَهُ : لَقَد قَرَأتُ ما بَینَ اللَّوحَینِ ، ما قَرَأتُ فى کِتابِ اللّهِ عزَّوجَلَّ : إخ !

قالَ : فَقالَ سَعدٌ : أمّا إذا أبَیتَ فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله یَقولُ لِعَلِیٍّ : أنتَ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَکَ حَیثُما دارَ .

قالَ : فَقالَ مُعاوِیَهُ : لَتَأتِیَنّى عَلى هذا بِبَیِّنَهٍ !

قالَ : فَقالَ سَعدٌ : هذِهِ اُمُّ سَلَمَهَ تَشهَدُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

فَقاموا جَميعا فَدَخَلوا عَلى اَمِّ سَلَمَةَ ، فَقالوا : يا اَمَّ المُؤمِنينَ،إنَّ الأكاذيبَ قَد كَثُرَت عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وهذا سَعدٌ يَذكُرُ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ما لَم نَسمَعهُ : أنَّهُ قالَ يَعنى لِعَلِيٍّ : أنتَ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَكَ حيَثُما دارَ .

فَقالَت اُمُّ سَلَمَةَ : فى بَيتى هذا قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ .

قالَ : فَقالَ مُعاوِيَةُ لِسَعدٍ : يا أبا إسحاقَ ، ما كُنتَ ألوَمَ الآنَ إذ سَمِعتَ هذا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وجَلَستَ عَن عَلِيٍّ ، لَو سَمِعتُ هذا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَكُنتُ خادِما لِعَلِيٍّ حَتّى أموتَ . (6) .

1- .الجمل : ص 81 .
2- .مسند أبى يعلى : ج 2 ص 17 ح 1047 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 449 ح 9024 ، المطالب العاليه : ج 4 ص 65 ح 3974 ، المناقب لابن المغازلى : ص 244 ح 291 ، كنز العمّال : ج 11 ص 621 ح 33018 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 61 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 143 عن عبد الرحمن بن أبى سعيد وكلاهما نحوه .
3- .كفايه الأثر : ص 18 عن عبد اللّه بن عبّاس ، الاستغاثه : ج 2 ص 63 عن سعد بن أبى وقّاص نحوه ، بحار الأنوار : ج 36 ص 286 ح 107 .
4- .تاريخ بغداد : ج 14 ص 321 ح 7643 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 449 ح 9025 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 62 عن ثابت مولى أبى ذرّ ، الخصال : ص 496 ح 5 ، الأمالى للصدوق : ص 150 ح 146 ، بشاره المصطفى : ص 20 والثلاثه الأخيره عن جابر ، كشف الغمّه : ج 1 ص 143 عن اُمّ سلمه وفيه «لن يزولا» بدل «لن يفترقا» ، الجمل : ص 433 عن عائشه وليس فى الخمسه الأخيره صدره إلى «وتذكر عليّا» .
5- .كذا فى المصدر ، والصحيح كما يقتضيه السياق : «يعرف» .
6- .تاريخ دمشق : ج 20 ص 360 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 66 ح 429 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 421 ح 330 عن المنهال بن عمرو ، كشف الغمّه : ج 1 ص 144 كلّها نحوه .

9112.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با حق است و حق با علی . خدایا! حق را همیشه بر مدار علی بگردان!9113.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مسند أبی یعلی به نقل از ابو سعید : با گروهی از مهاجر و انصار، در نزدیکی خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و گفت : «آیا شما را از بهترینتان باخبر نکنم؟». گفتند : چرا. گفت : «بهترین شما، پاکان وفادارند. خداوند، پرهیزگار نهانکار را دوست دارد».

در همان حال ، علی بن ابی طالب علیه السلام عبور کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «حق، با این است. حق، با این است».9114.امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای پسر عبّاس! به زودی، مردم به چپ و راست می روند. چون این گونه شد، از علی و حزب او پیروی کن، که او با حق است و حق با اوست. [آن دو]از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند.9115.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ بغداد به نقل از ابو ثابت، آزاد شده ابوذر : بر اُمّ سلمه وارد شدم. دیدم که گریه کنان، از علی علیه السلام یاد می کند و می گوید : شنیدم پیامبر خدا می فرمود : «علی با حق است و حق با علی است و هرگز از هم جدا نمی شوند، تا روز قیامت در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند».9116.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (فی کتاب لَهُ إلی الأشتَرِ لَمّا وَلاّهُ مِصرَ) تاریخ دمشق به نقل از عبید اللّه بن عبد اللّه مدینی : معاویه بن ابی سفیان حج گزارد و از مدینه گذر نمود. به مجلسی وارد شد که سعد بن ابی وقّاص و عبداللّه بن عمر و عبد اللّه بن عبّاس هم بودند... . به سعد ، رو کرد و گفت : ای ابو اسحاق! تو کسی هستی که حقّ ما را نشناختی. کنار نشستی و نه با ما بودی و نه علیه ما! سعد گفت : من دیدم دنیا را تاریکی فرا گرفته است ؛ پس به شترم گفتم : «اِخ» (1) و او را نشاندم، تا این که تیرگی ها رفت.

معاویه گفت : من همه قرآن را خوانده ام ؛ امّا در کتاب خدای عز و جل «اِخ» نخوانده ام.

سعد گفت : حال که نمی پذیری، شنیدم که پیامبر خدا به علی علیه السلام می گوید : «تو با حق هستی و حق با توست، هر کجا که بچرخد».

معاویه گفت : بایدِ بر این مطلب ، گواه بیاوری.

سعد گفت : این اَمّ سلمه است که بر [این سخنِ]پیامبر خدا گواهی می دهد.

همگی برخاستند و بر امّ سلمه وارد شدند و گفتند : ای مادر مؤمنان! دروغ بستن بر پیامبر صلی الله علیه و آله بسی فراوان شده است و این سعد، چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که ما نشنیده ایم؛ این که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفته باشد : «تو با حق هستی و حق با توست، هر کجا که بگردد».

امّ سلمه گفت : پیامبر خدا این را در خانه من به علی علیه السلام فرمود.

معاویه به سعد گفت : ای ابو اسحاق! من اکنون تو را بدین جهت سرزنش می کنم که این را از پیامبر خدا شنیده بودی و از یاری علی دست کشیدی! اگر من این را از پیامبر خدا شنیده بودم، تا لحظه مرگم خادم علی می شدم. .

1- .صدایی است که برای نشاندن شتر به کار می برند و کنایه از «کنار نشستن» و «بی طرفی» است (ر . ک : القاموس المحیط : باب «الخاء» ، فصل «الهمزه» ، ذیل «إیخ») .

9115.امام صادق علیه السلام :المناقب للخوارزمی عن الأصبغ بن نباته :لَمّا أن اُصیبَ زَیدُ بنُ صوحانَ یوَمَ الجَمَلِ ، أتاهُ عَلِیٌّ وبِهِ رَمَقٌ ، فَوَقَفَ عَلَیهِ أمیرُ المُؤمِنینَ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام فَهُوَ لِما بِهِ فَقالَ : رَحِمَکَ اللّهُ یا زَیدُ ، فَوَاللّهِ ما عَرَفناکَ إلّا خَفیفَ المُؤنَهِ ، کَثیرَ المَعونَهِ .

قالَ : فَرَفَعَ إلَیهِ رأسَهُ فَقالَ : وأنتَ یَرحَمُکَ اللّهُ ، فَوَاللّهِ ما عَرَفتُکَ إلّا بِاللّهِ عالِما ، وبِآیاتِهِ عارِفا ، وَاللّهِ ما قاتَلتُ مَعَکَ مِن جَهلٍ ، ولکِنّی سَمِعتُ حُذَیفَهَ بنَ الیَمانِ یَقولُ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : عَلِیٌّ أمیرُ البَرَرَهِ ، وقاتِلُ الفَجَرَهِ ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ ، مخَذولٌ مَن خَذَلَهُ ، ألا وإنَّ الحَقَّ مَعَهُ ، ألا وإنَّ الحَقَّ مَعَهُ یَتبَعُهُ ، ألا فَمیلوا مَعَهُ . 1 .

9116.امام علی علیه السلام (در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر) المناقب ، خوارزمی به نقل از اصبغ بن نباته : چون زید بن صوحان در جنگ جمل زخمی شد، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام به نزدش آمد و بالای سرش رفت. او هنوز نیمه جانی داشت و درد می کشید. علی علیه السلام به او فرمود : «ای زید، خدا تو را بیامرزد! به خدا سوگند، ما تو را جز به کم هزینه بودن و پُر کمک بودن نشناختیم».

زید ، سرش را به سوی او بالا آورد و گفت : و خدا تو را نیز رحمت کند! به خدا سوگند، من تو را جز این گونه نشناختم که به خدا عالِم و به آیاتش عارف هستی. به خدا سوگند، از سرِ جهل همراه تو نجنگیدم ؛ بلکه شنیدم حذیفه بن یمان می گوید: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «علی، امیر نیکوکاران و قاتل بدکاران است. هر که او را یاری دهد، یاری شود و هر که رهایش کند، رها شود. هان! بدانید که حق با اوست. بدانید که حق با اوست و به دنبال او. هان! به سوی او بروید». (1) .

1- .ر . ک : ص 79 (امیر نیکوکاران) .

9117.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ حَيثُ كانَ . (1)9117.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أينَما مالَ . (2)9118.الإمامُ عليٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ ، يَزولُ مَعَهُ حَيثُ زالَ . (3)9119.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه صلى الله عليه و آله :ألا إنَّ الحَقَّ بَعدى مَعَ عَلِيٍّ ، يَميلُ مَعَهُ حَيثُما مالَ ، ولا يَفتَرِقانِ جَميعا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوضَ . (4)9118.امام على عليه السلام :إعلام الورى عن ابن عبّاس :سَأَلتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حينَ حَضَرَتهُ وَفاتُهُ ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، إذا كانَ ما نَعوذُ بِاللّهِ مِنهُ فَإلى مَن ؟ فَأشارَ إلى عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ : إلى هذا ؛ فَإِنَّهُ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَهُ ، ثُمَّ يَكونُ مِن بَعدِهِ أحَدَ عَشَرَ إماما مُفتَرَضَةً طاعَتُهُم كَطاعَتِهِ (5) . (6) .

1- .تطهير الجنان واللسان : ص 51 عن سعد ، فرائد السمطين : ج 1 ص 177 ح 139 عن عبد اللّه بن عبّاس وفيه «الحقّ مع علىّ بن أبى طالب حيث دار» ؛ الاحتجاج : ج 1 ص 187 ح 37 عن أبان بن تغلب عن الإمام الصادق عليه السلام عن عدّه من الصحابه وفيه «يميل مع الحقّ كيفما مال» بدل «حيث كان» .

2- .الكافى : ج 1 ص 294 ح 3 عن عبد الحميد بن أبى الديلم عن الإمام الصادق عليه السلام .

3- .كشف اليقين : ص 269 ح 307 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 143 كلاهما عن عائشه ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 369 ح 293 عن عبد اللّه بن عبّاس .

4- .الأمالى للطوسى : ص 476 ح 1038 عن عائشه و ص479 ح 1046 عن اُمّ سلمه وفيه «الحقّ بعدى مع علىّ يدور معه حيث دار» .

5- .فى طبعه بيروت بتحقيق على أكبر الغفّارى : «كطاعتى» .

6- .إعلام الورى : ج 2 ص 164 ، كشف الغمّه : ج 3 ص 295 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 121 .

9119.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با حق است و حق با علی، هر جا که باشد.9120.مکارم الأخلاق عن الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حق با علی است، به هر سو که برود.9121.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حق با علی است. به هر کجا برود، با اوست.9122.فقهِ الرِّضا : (مِنَ الحَنِیفِیَّهِ التی قالَ اللّهُ تعالی لِن) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بدانید که پس از من، حق، با علی است. به هر سو که برود ، حق با او می رود و از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض [کوثر] بر من در آیند.9120.مکارم الاخلاق از امام صادق علیه السلام :إعلام الوری به نقل از ابن عبّاس : از پیامبر خدا در هنگام وفاتش پرسیدم : ای پیامبر خدا! خدایْ ناکرده ، اگر اتّفاقی [برای شما] بیفتد، سراغ چه کسی برویم؟

ایشان به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود : «به سوی او. او با حق است و حق با او و پس با یازده امام پس از او؛ آنان که اطاعتشان مانند اطاعت از او واجب است». .

9121.امام کاظم علیه السلام :کشف الغمّه :إنَّ عائِشَةَ لَمّا عُقِرَ جَمَلُها ودَخَلَت دارا بِالبَصرَهِ ، فَقالَ لَها أخوها مُحَمَّدٌ : أنشُدُکِ بِاللّهِ ، أ تَذکُرینَ یَومَ حَدَّثتِنی عَنِ النَّبیِّ صلی الله علیه و آله أنَّهُ قالَ : الحَقُّ لَن یَزالَ مَعَ عَلِیٍّ وعَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ ، لَن یَختَلِفا ولَن یَفتَرِقا ؟ فَقالَت : نَعَم . (1)9122.فقه الرضا (درباره آیین حنیف که خداوند متعال به پیامبر خود) رسول اللّه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَهُ وعَلی لِسانِهِ ، وَالحَقُّ یَدورُ حَیثُما دارَ عَلِیٌّ . (2)9123.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ... إنَّ الحَقَّ عَلی لِسانِکَ ، وفی قَلبِکَ ، ومَعَکَ ، وبَینَ یَدَیکَ ، ونُصبَ عَینَیکَ . (3)9123.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق عن اُمّ سلمه :وَاللّهِ إنَّ عَلِیّا عَلَی الحَقِّ قَبلَ الیَومِ ، وبَعَد الیَومِ ، عَهدا مَعهودا ، وقَضاءً مَقضِیّا . (4)9124.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین عن اُمّ سلمه لَمّا سارَ عَلِیٌّ علیه السلام إلَی البَصرَهِ ودَخَلَ عَلَیها یُوَدِّعُها : سِر فی حِفظِ اللّهِ وفی کَنَفِهِ ، فَوَاللّهِ إنَّکَ لَعَلَی الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَکَ . (5) .

1- .کشف الغمّه : ج 1 ص 147 ، الغدیر : ج 3 ص 178 نقلاً عن ابن مردویه والدیلمی .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 62 عن أبی ذرّ ، بشاره المصطفی : ص 153 عن ابن عبّاس وفیه إلی «لسانه» .
3- .المناقب لابن المغازلی : ص 238 ح 285 عن جابر بن عبد اللّه ، المناقب للخوارزمی : ص 159 ح 188 و ص 129 ح 143 ، کفایه الطالب : ص 265 کلاهما عن زید بن علیّ عن أبیه عن جدّه عن الإمام علیّ علیهم السلام ؛ الأمالی للصدوق : ص 157 ح 150 ، کنز الفوائد : ج 2 ص 179 ، بشاره المصطفی : ص 155 ، إعلام الوری : ج 1 ص 366 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 382 ح 740 ، روضه الواعظین : ص 127 ، المسترشد : ص 634 ح 298 نحوه ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 251 ح 167 والثمانیه الأخیره عن جابر بن عبد اللّه ، کشف الغمّه : ج 1 ص 146 عن الإمام علیّ علیه السلام و ص 298 وفیها «بین عینیک» بدل «نصب عینیک» .
4- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 449 ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 146 ولیس فیه «بعد الیوم» وراجع المعجم الکبیر : ج 23 ص 330 ح 758 و ص396 ح 946 .
5- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 129 ح 4611 .

9125.عنه صلی الله علیه و آله :کشف الغُمّه :چون شتر عایشه پی شد و او به خانه ای در بصره در آمد، برادرش محمّد بن ابی بکر به او گفت : تو را به خدا سوگند می دهم، به یاد می آوری روزی را که برایم از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث کردی که او گفت : «حق ، هماره با علی است و علی با حق است و هرگز این دو ، اختلاف و جدایی نیابند»؟

گفت : آری.9126.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی با حق است و حق با او و بر زبان اوست و حق بر مدار علی می گردد.9127.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! ... حق بر زبان تو و در قلب تو و همراه تو و در پیش روی تو و پیش دیدِ توست.9128.عنه علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از اُمّ سلمه : به خدا سوگند، همانا علی علیه السلام ، چه در گذشته و چه در آینده بر حق است . این ، پیمانی بسته شده و حکمی امضا شده است.9129.عنه علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از امّ سلمه، خطاب به علی علیه السلام ، آن هنگام که وی آهنگ بصره کرد و به خداحافظی امّ سلمه آمد : در حفظ و حمایت خدا حرکت کن، که به خدا سوگند، تو بر حقّی و حق با توست. .

راجع : بحار الأنوار : ج 38 ص 26 40 .

9 / 3عَلِیٌّ فاروقُ الاُمَّهِ9126.امام على عليه السلام :المعجم الكبير عن أبيذرّ وسلمان:أَخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِیٍّ عليه السلام فَقالَ : إنَّ هذا أوَّلُ مَن آمَنَ بى ، وهُوَ أوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ ، وهذَا الصِّدّيقُ الأَكبَرُ ، وهذا فاروقُ هذِهِ الاُمَّهِ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ ، وهذا يَعسوبُ المُؤمِنينَ ، وَالمالُ يَعسوبُ الظّالِمِ . (1)9127.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :سَتَكونُ مِن بَعدى فِتنَهٌ ، فَإِذا كانَ ذلِكَ فَالزَموا عَلِیَّ بنَ أبى طالِبٍ ؛ فَإِنَّهُ أوَّلُ مَن يَرانى ، وأوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ ، وهُوَ مَعى فِى السَّماءِ الأَعلى ، وهُوَ الفاروقُ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ . (2)9128.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :سَتَكونُ بَعدى فِتنَهٌ ، فَإِذا كانَ ذلِكَ فَالزَموا عَلِیَّ بنَ أبى طالِبٍ ؛ فَإِنَّهُ أوَّلُ مَن يَرانى ، وأوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ ، وهُوَ الصِّدّيقُ الأَكبَرُ ، وهُوَ فاروقُ هذِهِ الاُمَّهِ ؛ يَفرُقُ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ ، وهُوَ يَعسوبُ المُؤمِنينَ . (3) .

1- .المعجم الكبير : ج 6 ص 269 ح 6184 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 41 ح 8368 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 31 عن أبى ذرّ ، الأمالى للطوسى : ص 210 ح 361 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 267 ح 179 و ص 280 ح 194 . راجع : ص 24 (خليفه النبىّ بعده) .

2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 450 ح 9026 عن أبى ليلى الغفارى ، المناقب للخوارزمى : ص 105 ح 108 عن أبى ليلى وليس فيه من «فإنّه» إلى «الأعلى» .

3- .اُسد الغابه : ج 6 ص 265 الرقم 6214 ، الاستيعاب : ج 4 ص 307 الرقم 3188 ، الإصابه : ج 7 ص 294 الرقم 10484 ؛ بشاره المصطفى : ص 152 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 91 نحوه وكلّها عن أبى ليلى الغفارى .

9 / 3 علی فاروق امّت است

9 / 3علی فاروق امّت است (1)9131.عنه علیه السلام :المعجم الکبیر به نقل از ابوذر و سلمان : پیامبر خدا ، دست علی علیه السلام را گرفت و گفت : «این، نخستین کسی است که به من ایمان آورْد و اوست نخستین کسی که در روز قیامت با من مصافحه می کند. این، صدّیق اکبر (2) و فاروق این امّت است که حق و باطل را متمایز می کند. این، مِهتر مؤمنان است و ثروت، مهتر ستمکاران». (3)9132.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من به زودی فتنه می شود. چون این گونه شد، با علی بن ابی طالب باشید که او نخستین کسی است که مرا می بیند و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند و او با من، در آسمان برین است و اوست جداکننده حق از باطل .9133.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من به زودی فتنه می شود. چون این گونه شد، با علی بن ابی طالب باشید که او نخستین کسی است که مرا می بیند و در روز قیامت با من مصافحه می کند. او صدّیق اکبر است و اوست فاروق این امّت که حق و باطل را از هم جدا می کند. او مِهتر مؤمنان است.

.

1- .فاروق ، یعنی : جدا کننده حق از باطل . (م)
2- .صِدّیق، یعنی: راستْ مرد، راستین، بسیار راست ودرست. صدّیق اکبر، یعنی: بزرگ ترین راستْ مرد. (م)
3- .ر . ک : ص 25 (جانشین پیامبر ، پس از او) .

9134.عنه علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله فی عَلِیٍّ علیه السلام : هذا أوَّلُ مَن آمَنَ بی ، وأوَّلُ مَن صَدَّقَنی ، وهُوَ الصِّدّیقُ الأکبَرُ ، وهُوَ الفاروقُ الأکبَرُ الَّذی یَفرُقُ بَینَ الحَقِّ وَالباطِلِ . (1)9135.عنه علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :لِکُلِّ اُمَّهٍ صِدّیقٌ وفاروقٌ ، وصِدّیقُ هذِهِ الاُمَّهِ وفاروقُها عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (2)9136.عنه علیه السلام :الأمالی للصدوق عن أبی سخیله :أتَیتُ أبا ذَرٍّ فَقُلتُ : یا أبا ذَرٍّ ، إنّی قَد رَأیتُ اختِلافا ، فَبِماذا تَأمُرُنی ؟ قالَ : عَلَیکَ بِهاتَینِ الخَصلَتَینِ : کِتابِ اللّهِ ، وَالشَّیخِ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام ، فَإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : هذا أوَّلُ مَن آمَنَ بی ، وأوَّلُ مَن یُصافِحُنی یَومَ القِیامَهِ ، وهُوَ الصِّدّیقُ الأکبَرُ ، وهُوَ الفاروقُ الَّذی یَفرُقُ بَینَ الحَقِّ وَالباطِلِ . (3)9131.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبی رافع :أتَیتُ أبا ذَرٍّ بِالرَّبَذَهِ (4) اُوَدِّعُهُ ، فَلَمّا أرَدتُ الاِنصِرافَ قالَ لی ولِاُناسٍ مَعی : سَتَکونُ فِتنَهٌ فَاتَّقُوا اللّهَ ، وعَلَیکُم بِالشَّیخِ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ فَاتَّبِعوهُ ؛ فَإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ لَهُ : أنتَ أوَّلُ مَن آمَنَ بی ، وأوَّلُ مَن یُصافِحُنی یَومَ القِیامَهِ ، وأنتَالصِّدّیقُ الأکبَرُ ، وأنتَ الفاروقُ الَّذی یَفرُقُ بَینَ الحَقِّ وَالباطِلِ ، وأنتَ یعَسوبُ المُؤمِنینَ وَالمالُ یَعسوبُ الکافِرینَ ، وأنتَ أخی ووَزیری وخَیرُ مَن أترُکُ بَعدی ، تَقضی دَینی ، وتُنجِزُ مَوعِدی . (5) .

1- .الیقین : ص 508 ح 211 عن ابن مسعود .
2- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 13 ح 30 ، قصص الأنبیاء : ص 174 ح 201 کلاهما عن الحسین بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام .
3- .الأمالی للصدوق : ص 274 ح 304 ، روضه الواعظین : ص 130 ، الأمالی للطوسی : ص 250 ح 444 نحوه وراجع تاریخ دمشق : ج 42 ص 4143 .
4- .الرَّبَذَه : من قری المدینه علی ثلاثه أیّام ، قریبه من ذات عِرق علی طریق الحجاز إذا رحلت من فید ترید مکّه ، وبهذا الموضع قبر أبی ذرّ الغفاری رحمه الله (معجم البلدان : ج 3 ص 24) .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 228 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 42 ح 8370 ؛ الأمالی للشجری : ج 1 ص 144 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 284 ح 200 ، بشاره المصطفی : ص 103 وفی الأربعه الأخیره من «أنت أوّل» إلی «الکافرین» و ص 84 ، رجال الکشّی : ج 1 ص 113 الرقم 51 ،

تفسير العيّاشى : ج 1 ص 4 ح 4 ، الأمالى للطوسى : ص 148 ح 242 والأربعه الأخيره عن أبى سخيله نحوه إلى «الكافرين» ، شرح الأخبار : ج 2 ص 278 ح587 نحوه وراجع ص257 ح 559 وذخائر العقبى : ص 108.

9132.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : این ، نخستین کسی است که به من ایمان آورْد و نخستین کسی است که مرا تصدیق کرد. اوست صدّیق اکبر و اوست بزرگ ترین جدا کننده حق از باطل.9133.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :برای هر امّتی، صدّیق و فاروقی است و صدّیق این امّت و فاروق آن، علی بن ابی طالب است.9134.امام علی علیه السلام :الأمالی ، صدوق به نقل از ابو سخیله : نزد ابوذر آمدم و گفتم : ای ابوذر! من اختلافی را دیدم [و حیرانم]. به چه فرمانم می دهی؟

گفت : از این دو چیز ، دست مکش : کتاب خدا و بزرگ [ما]، علی بن ابی طالب علیه السلام ؛ چرا که شنیدم پیامبر خدا می فرماید : «این (علی) ، نخستین کسی است که به من ایمان آورْد و نخستین کسی است که با من در روز قیامت مصافحه می کند. او صدّیق اکبر است و اوست جداکننده ای که حق و باطل را از هم جدا می کند».9135.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو رافع : در ربذه (1) پیش ابوذر آمدم تا از او خداحافظی کنم. چون خواستم بازگردم، به من و همراهانم گفت : به زودی فتنه می شود. از خدا پروا کنید و با بزرگ [ما]، علی بن ابی طالب علیه السلام باشید و از او پیروی کنید ؛ چرا که من شنیدم پیامبر خدا به او می فرماید : «تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و نخستین کسی هستی که روز قیامت با من مصافحه می کنی. توای صدّیق اکبر و توای فاروقی که حق و باطل را از هم جدا می کند. تو مهتر مؤمنانی و ثروت ، مهتر کافران است و تو برادر و وزیر (دستْ یار) منی و بهترین کسی که پس از خود برجای می نهم ، که بدهی مرا ادا و وعده ام را وفا می کنی». .

1- .رَبَذه ، یکی از روستاهای مدینه در نزدیکی ذات عِرْق است که تا مدینه سه روزْ راه پیاده فاصله دارد (معجم البلدان: ج 3 ص 24).

9136.امام على عليه السلام :كمال الدين عن عبد الرحمن بن سمره :قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أرشِدنى إلَى النَّجاهِ ، فَقالَ : يَا بنَ سَمُرَهَ ، إذَا اختَلَفَتِ الأَهواءُ ، وتَفَرَّقَتِ الآراءُ ، فَعَلَيکَ بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ فَإِنَّهُ إمامُ اُمَّتى ، وخَليفَتى عَلَيهِم مِن بَعدى ، وهُوَ الفاروقُ الَّذى يُمَيَّزُ بِهِ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ ، مَن سَأَلَهُ أجابَهُ ، ومَنِ استَرشَدَهُ أرشَدَهُ ، ومَن طَلَبَ الحَقَّ عِندَهُ وَجَدَهُ ، ومَنِ التَمَسَ الهُدى لَدَيهِ صادَفَهُ . (1)9137.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :أنَا الفاروقُ الأَكبَرُ ، وأنَا الإِمامُ لِمَن بَعدى ، وَالمُؤَدّى عَمَّن كانَ قَبلى . (2)9138.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :أنَا فاروقُ الاُمَّهِ ، وأنَا الهادى . (3)9 / 4عَلِىٌّ مُبَيِّنٌ مَا اختَلَفَت فيهِ الاُمَّهُ9141.الإمامُ الصّادِقُ عليه السلام : (فى قولِهِ تعالى : {Q} «سِيْماهُم فِي وُجُوهِهِم) رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ تُبَيِّنُ لِاُمَّتى مَا اختَلَفوا فيهِ مِن بَعدى . (4) .

1- .كمال الدين : ص 257 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 78 ح 45 ، روضه الواعظين : ص 113 .
2- .الكافى : ج 1 ص 198 ح 3 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 41 ، بصائر الدرجات : ص 199 ح 9 كلّها عن أبى الصامت الحلوانى عن الإمام الباقر عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 26 ص 153 ح 42 نقلاً عن كتاب «القائم» للفضل بن شاذان عن الحسن بن عبد اللّه عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام .
3- .مختصر بصائر الدرجات : ص 34 عن أبى حمزه الثمالى ، بحار الأنوار : ج 53 ص 49 ح 20 نقلاً عن منتخب البصائر عن عاصم بن حميد كلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام .
4- .المستدرک على الصحيحين: ج3 ص132 ح4620، تاريخ دمشق: ج42 ص387 ح8996 8998 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص441 ح 342 و ج2 ص 568 ح 1079 كلّها عن أنس بن مالک .

9 / 4 علی روشنگر اختلافات امّت است

9137.امام علی علیه السلام :کمال الدین به نقل از عبد الرحمان بن سمره : گفتم : ای پیامبر خدا ! مرا به راه نجات، هدایت کن.

فرمود : «ای پسر سمره ! چون تمایلاتْ مختلف و آرا گوناگون شد، با علی بن ابی طالب باش، که او امام امّت من و پس از من جانشینم بر آنان است . او فاروقی است که بدو، میان حق و باطل، جدا می شود. هر کس از او درخواست کند، اجابتش می نماید و هر کس از او راهنمایی بخواهد، راهنمایی اش می کند. هر کس حق را بجوید، نزد او می یابد و هر کس در پی هدایت باشد، نزد او به آن می رسد».9138.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :من ، فاروق اکبرم و من ، امام پسینیان خود و ادا کننده از سوی پیشینیان خود هستم.9139.امام زین العابدین علیه السلام (در دعای روز عرفه) امام علی علیه السلام :من فاروق امّتم و من هدایتگرم.9 / 4علی روشنگر اختلافات امّت است9142.عنه علیه السلام : (فی قولِهِ تعالی : {Q} «کانُوا قَلیلاً مِنَ اللّ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : تو برای امّتم آنچه را پس از من در آن اختلاف دارند، روشن می کنی.

.

9143.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ مُبَيِّنٌ لِاُمَّتى مَا اختَلَفوا فيهِ مِن بَعدى . (1)9144.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ تُغَسِّلُنى ، وتُوارينى فى لَحدى ، وتُبَيِّنُ لَهُم بَعدى . (2)9145.عنه عليه السلام (و قَد سَمِعَ رَجُلاً مِن الحَرُوريَّهِ يَتَهَجَ) تاريخ دمشق عن أنس :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا أَنَسُ ، اُسكُب لى وَضوءا ، ثُمَّ قامَ فَصَلّى رَكعَتَينِ ، ثُمَّ قالَ : يا أَنَسُ ، أوَّلُ مَن يَدخُلُ عَلَيکَ مِن هذا البابِ أميرُ المُؤمِنينَ ، وسَيِّدُ المُسلِمينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وخاتِمُ الوَصِيّينَ .

قالَ أَنَسٌ : قُلتُ : اللّهُمَّ اجعَلهُ رَجُلاً مِنَ الأَنصارِ ، وكَتَمتُهُ . إذ جاءَ عَلِىٌّ ، فَقالَ : مَن هذا يا أَنَسُ ؟ فَقُلتُ : عَلِىٌّ ، فَقامَ مُستَبشِرا ، فَاعتَنَقَهُ ، ثُمَّ جَعَلَ يَمسَحُ عَن وَجهِهِ بِوَجهِهِ ، ويَمسَحُ عَرَقَ عَلِىٍّ بِوَجهِهِ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، لَقَد رَأَيتُکَ صَنَعتَ شَيئا ما صَنَعتَ بى قَبلُ ! قالَ : وما يَمنَعُنى ؛ وأنتَ تُؤَدّى عَنّى ، وتُسمِعُهُم صَوتى ، وتُبَيِّنُ لَهُم مَا اختَلَفوا فيهِ بَعدى ؟ (3)9146.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ الَّذى تُبَيِّنُ لِاُمَّتى ما يَختَلِفونَ فيهِ بَعدى ، وتَقومُ فيهِم مَقامى ، قَولُکَ قَولى ، وأمرُکَ أمرى ، وطاعَتُکَ طاعَتى ؛ وطاعَتى طاعَةُ اللّهِ ، ومَعصِيَتُکَ مَعصِيَتى ؛ ومَعصِيَتى مَعصِيَةُ اللّهِ عزّوجلّ . (4)9142.امام صادق عليه السلام (درباره آيه: «اندكى از شب را مى خوابيدند») الإمام الحسن عليه السلام :أرسَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى الأَنصارِ فَأَتَوهُ ، فَقالَ لَهُم : يا مَعشَرَ الأَنصارِ ، أ لا أدُلُّكُم عَلى ما إن تَمَسَّكتُم بِهِ لَن تَضِلُّوا بَعدَهُ ؟ قالوا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ ، قالَ : هذا عَلِىٌّ فَأَحِبّوهُ بِحُبّى ، وكَرِّموهُ لِكَرامَتى ؛ فَإِنَّ جِبريلَ أَمَرَنى بِالَّذى قُلتُ لَكُم عنِ اللّهِ عزّوجلَّ . (5)
.

1- .الفردوس : ج 5 ص 332 ح 8347 عن أنس .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 387 ح 8995 عن أنس بن مالک .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 386 ح 8994 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 63 وفيه «بكرامتى» بدل «لكرامتى» ، الفردوس : ج 5 ص 364 ح 8449 ، كفايه الطالب : ص 211 ، المناقب للخوارزمى : ص 85 ح 75 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 145 ح 109 ؛ تفسير العيّاشى : ج 2 ص 262 ح 39 نحوه ، اليقين : ص 167 ح 26 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 48 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 114 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 391 ح 313 و

ص 312 ح 232 و ص430 ح 335 كلاهما نحوه ، المسترشد : ص 601 ح 272 .
4- .كتاب من لا يحضره الفقيه: ج4ص179 ح5405 عن ابن عبّاس.
5- .المعجم الكبير : ج 3 ص 88 ح 2749 عن أبى ليلى ، حليه الأولياء : ج1 ص63 عن ابن أبيليلى؛ الأمالى للصدوق: ص564 ح 763 ، الأمالى للطوسى : ص 223 ح 386 ، بشاره المصطفى: ص109 والثلاثه الأخيره عن سلمان الفارسى نحوه.

9143.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! توای روشنگر اختلافات امّتم پس از من.9144.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : تو مرا غسل می دهی و در قبرم می نهی و برای آنان [اختلافاتشان را] روشن می کنی.9145.امام علی علیه السلام (با دیدن مردی از خوارج در حال عبادت شبانه و قرائ) تاریخ دمشق به نقل از اَنَس : پیامبر خدا فرمود : «ای اَنَس! آب وضویی برایم بریز». [پس وضو ساخت و] سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند و فرمود : «ای انس! نخستین کسی که از این در بر تو وارد می شود، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای سپیدرویان و خاتم اوصیاست».

[با خود] گفتم : خدایا! او را مردی از انصار قرار ده . و این را کتمان کردم که ناگهان علی علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای انس! او کیست؟».

گفتم : علی علیه السلام است.

پس با شادمانی برخاست و او را در آغوش گرفت و صورت به صورتش نهاد و صورتش را به صورت علی مالید و عرق علی علیه السلام را به صورتش سایید.

علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! دیدم در حقّ من کاری می کنی که پیش از این نکرده بودی!

فرمود : «چه چیز مرا باز دارد، در حالی که تو [پیام الهی را] از سوی من ابلاغ می کنی و سخنم را به آنان می رسانی و اختلاف هایشان را پس از من برایشان روشن می کنی».9146.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو کسی هستی که اختلافات امّت را پس از من برایشان روشن می کنی و در میان آنان به جای من قرار می گیری. گفته تو گفته من، فرمان تو فرمان من ، و اطاعت از تو اطاعت از من ، و اطاعت از من اطاعت از خداست و نافرمانی از تو نافرمانی از من ، و نافرمانی از من نافرمانی از خدای عز و جل است.9147.عنه صلی الله علیه و آله :امام حسن علیه السلام :پیامبر خدا از پی انصار فرستاد و آنان آمدند. به آنان فرمود : «ای گروه انصار! آیا

شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر بدان چنگ زنید، هرگز گم راه نشوید؟».

گفتند : چرا، ای پیامبر خدا!

فرمود : «این، علی است. به خاطر دوستی من، او را دوست بدارید و به گرامیداشت من، گرامی اش بدارید، که جبرئیل علیه السلام از جانب خدای عز و جل مرا به آنچه برایتان گفتم، فرمان داده است». .

9148.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإرشاد عن أنس : لِعَلِىٍّ عليه السلام قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أنتَ مِنّى وأنَا مِنکَ ، تُؤَدّى عَنّى،وتَفى بِذِمَّتى، وتُغَسِّلُنى،وتُوارينى فى لَحدى ، وتُسمِعُ النّاسَ عَنّى ، وتُبَيِّنُ لَهُم مِن بَعدى.

فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : يا رَسولَ اللّهِ ، أوَما بَلَّغتَ ؟

قالَ: بَلى،ولكِن تُبَيِّنُ لَهُم ما يَختَلِفونَ فيهِ مِن بَعدى. (1)9149.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ بابُ عِلمى ، ومُبَيِّنٌ لِاُمَّتى ما اُرسِلتُ بِهِ مِن بَعدى ، حُبُّهُ إيمانٌ ، وبُغضُهُ نِفاقٌ ، وَالنَّظَرُ إلَيهِ رَأفَةٌ ، ومَوَدَّتُهُ عِبادَةٌ . (2)9150.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :إذَا اختَلَفتُم فى شَىءٍ فَكونوا مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (3)9 / 5النَّوادِرُ9149.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا أيُّهَا النّاسُ ! عَلَيكُم أنفُسَكُم ، لا يَضُرُّكُم مَن ضَلَّ إذَا اهتَدَيتُم وعَلِىٌّ نَفسى وأخى ، أطيعوا عَلِيّا فَإِنَّهُ مُطَهَّرٌ مَعصومٌ ، لا يَضِلّ ولا يَشقى . (4) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 46 ، اليقين : ص 186 ح 39 و ص390 ح 140 نحوه .

2- .الفردوس : ج 3 ص 65 ح 4181 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 301 ح 860 ، كنز العمّال : ج 11 ص 614 ح 32981 ؛ كنز الفوائد : ج 2 ص 67 نحوه وكلّها عن أبى ذرّ .

3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 30 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 147 .

4- .معانى الأخبار : ص352 ح1 ، علل الشرائع : ص 175 ح 1 كلاهما عن محمّد بن حرب الهلالى عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار: ج 38 ص 82 ح 2 وراجع تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 289 ح 27 .

9 / 5 گوناگون

9150.امام رضا علیه السلام :الإرشاد به نقل از انس : پیامبر خدا خطاب به علی علیه السلام فرمود : «تو از منی و من از تو . از سوی من [پیام خدا را] ابلاغ می کنی و به تعهّداتم وفا می کنی و غسلم می دهی و مرا در قبرم می نهی و سخنم را به مردم می رسانی و پس از من برایشان روشنگری می کنی».

علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! آیا تو خود [پیام الهی را] نرساندی؟

فرمود : «چرا؛ امّا تو اختلافات آنان را پس از من برایشان روشن می کنی».9151.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی دروازه علم من است و پس از من، روشنگر امّتم در آنچه آورده ام. دوستی با او [نشانه] ایمان و دشمنی با او [نشانه] نفاق است. نگاه مهربانانه به او و دوستی با او عبادت است.9152.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چون در چیزی اختلاف کردید، با علی بن ابی طالب باشید.9 / 5گوناگون9155.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! خود را بپایید. چون راه را یافتید، گم راهیِ گم راهان به شما زیانی نمی رسانَد. علی، جان من و برادر من است . از علی اطاعت کنید، که پاک و معصوم است و گم راه و بدبخت نمی شود.

.

9151.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام :إنَّمَا الطّاعَةُ للّهِ ولِرَسولِهِ ولِوُلاهِ الأَمرِ . وإنَّما أمَرَ اللّهُ عزّ وجلّ بِطاعَةِ الرَّسولِ ؛ لِأَنَّهُ مَعصومٌ مُطَهَّرٌ ، لا یَأمُرُ بِمَعصِیَتِهِ . وإنَّما أمَرَ بِطاعَةِ اُولِی الأَمرِ ؛ لِأَنَّهُم مَعصومونَ مُطَهَّرونَ ، لا یَأمُرونَ بِمَعصِیَتِهِ . (1)9152.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :أنَا وعَلِیٌّ وَالحَسَنُ وَالحُسَینُ وتِسعَةٌ مِن وُلدِ الحُسَینِ مُطَهَّرونَ مَعصومونَ . (2)9153.امام علی علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :الأَئِمَّةُ بَعدی اثنا عَشَرَ ، أوَّلُهُم عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ... اُمَناءُ مَعصومونَ . (3)تعلیقإنّ ما ذکرناه فی هذا البحث تحت عنوان «أحادیث العصمه» یمثّل قسما من الأدلّه علی عصمه الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام . ووردت فی ثنایا کتابنا أدلّه اُخری ضمن عناوین متنوّعه ؛ کأحادیث الهدایه وغیرها . کما استعرضنا فی کتاب «أهل البیت فی الکتاب والسنّه» أدلّه أهمّ منها ؛ من جملتها : آیه التطهیر ، التی تدلّ بوضوح علی طهاره أهل البیت ونزاهتهم علیهم السلام ومنهم الإمام علیّ علیه السلام من کلّ رجس . کما تحدّثنا عن حدیث الثقلین الوارد عن النبیّ صلی الله علیه و آله فی غیر موطن بألفاظ متنوّعه ومضمون واحد ، ومنها أنّه قال : إنّی تارِکٌ فیکُم ما إن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلّوا بَعدی ، أحَدُهُما أعظَمُ مِنَ الآخَرِ : کِتابُ اللّهِ حَبلٌ مَمدودٌ مِنَ السَّماءِ إلَی الأَرضِ ، وعِترَتی أهلُ بَیتی . ولَن یَتَفَرَّقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ ، فَانظُروا کَیفَ تَخلُفونی فیهِما . (4) فحدیث الثقلین آیه علی عصمه أهل البیت علیهم السلامعلمیّا وعملیّا ؛ إذ إنّه یجعل التمسّک بهم عصمه من الضلال ، ولن یتحقّق هذا إلّا بأن یکونوا مهدیّین مَصُونین من الخطأ والضلال ، ومحال أن یهدی إلی الهدی من هو غیر مصون من الخطأ فی العلم والعمل . وبعباره اُخری ، إنّ من یجعله اللّه هادیا للاُمّه ومطهّرا من الرجس ، ویتعاهده رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی ظلّ تربیته وتعلیمه منذ البدایه ، وینقل إلیه علومه ، ویجعله وارثا للعلوم الإلهیّه ، ویثنی علیه بعناوین مختلفه منها : «إن أخَذتُم بِهِ لَن تَضِلّوا» ، و«عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ وَالقُرآنُ مَعَ عَلِیٍّ» ، و«عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَهُ» ، و«هذا الصِّدّیقُ الأکبَرُ ، وهذا فاروقُ الاُمَّهِ ، یُفَرِّقُ بَینَ الحَقِّ وَالباطِلِ» ، و«أنتَ تُبَیِّنُ لِاُمَّتی ما اختَلَفوا فیهِ بَعدی» ... لا یمکن قطعا أن یکون مجتهدا ربّما یصیب وربّما یُخطئ ! بل إن له روحا مطهّره وقلبا مستنیرا بالهدایه الربّانیّه ، ولن یخطو فی طریق الضلال أبدا . إنّه شریک القرآن ، وحلیف الحقّ ، وسیرته «فاروق» ، وتفسیره للدین حجّه قاطعه .

.

1- .الخصال : ص 139 ح 158 ، علل الشرائع : ص 123 ح 1 كلاهما عن سليم بن قيس ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 884 ح 54 .
2- .كمال الدين : ص 280 ح 28 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 64 ح 30 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 121 كلّها عن ابن عبّاس وراجع كفايه الأثر : ص 171 .
3- .كفايه الأثر : ص 17 و 18 عن ابن عبّاس وراجع ص 171 .
4- .سنن الترمذى : ج 5 ص 663 ح 3788 .

نکته

9156.الإمامُ الحسینُ علیه السلام (لَمّا سَأَلَهُ أبوهُ عنِ السُّؤدُدِ) امام علی علیه السلام :اطاعت، تنها از آنِ خدا و پیامبر او و اولوِ الأمر است و خدای عز و جل از آن رو به اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که پاک و معصوم بود و به سرپیچی از خدا فرمان نمی داد؛ و همانا به اطاعت اولو الأمر فرمان داد ، که آنان نیز پاک و معصوم اند و به سرپیچی از خدا فرمان نمی دهند.9157.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عنِ السُّؤدَدِ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی و حسن و حسین و نُه تن از فرزندان حسین، پاک و معصوم هستیم.9158.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امامان پس از من دوازده تن اند. نخستین آنها علی بن ابی طالب است... ، [که آنان همه]امین و معصوم[اند].نکتهآنچه در این فصل با عنوان «احادیث عصمت» آمد ، بخشی از ادلّه عصمتِ امیر مؤمنان علی علیه السلام است . احادیث دیگری مانند «حدیث هدایت» (1) و «حدیث سفینه» (2) نیز از جمله ادلّه عصمت آن بزرگوار و سایر اهل بیت صلوات اللّه علیهم اجمعین است و مهم ترین دلیل عصمت آنان ، «آیه تطهیر» و «حدیث ثقلین» است که پیش از این ، بِدانها اشارت رفت. (3) ما در کتاب اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث؛ (4) مهم ترین دلیل های آن را بر شمرده ایم و از جمله آیه تطهیر که طهارت و پاکی روح اهل بیت علیهم السلام را از هرگونه آلودگی ، به روشنی نشان می دهد و امام علی علیه السلام از جمله آنان است. همچنین حدیث ثقلین را نیز نقل کرده ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را با الفاظ گوناگون و معنایی یکسان در چندین جای بیان کرده است ، از جمله این که «من در میان شما چیزی به جای می گذارم که اگر بدان چنگ زنید ، پس از من گم راه نمی شوید. یکی از آن دو از دیگری بزرگ تر است ، [و آن]کتاب خداست که [چون] ریسمانی از آسمان تا زمین، کشیده شده است و [دیگری] اهل بیت من . این دو از هم جدا نشوند تا این که کنار حوض نزد من آیند . پس بنگرید چگونه سفارشم را درباره ایشان رعایت می کنید». حدیث ثقلین ، نشانه ای علمی و عملی بر عصمت اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا پیامبر خدا تمسّک جستن به آنان را مایه نگاهداشت از گم راهی می شمرد و این،دست نیافتنی است، مگر آن که اینان ، هدایت یافتگانِ مصون از خطا و گم راهی باشند. این ، محال است که کسی به سوی هدایت رهنمون شود و خود ، مصون از خطا در علم و عمل نباشد. به

سخن دیگر، کسی را که خداوند، هدایتگر امّت و پاکیزه از هر پلیدی قرارش داد و از ابتدای زندگی در سایه تربیت و تعلیم پیامبر خدا قرار گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله دانش خویش را به او آموخت و او را میراثْ بان علوم الهی خویش قرار داد و با تعابیر گوناگون او را ستود ، که : «اگر از او بگیرید ، گم راه نمی شوید» و «علی با قرآن است و قرآن با علی است» و «علی با حق است و حق با اوست» و «این ، صدّیق اکبر و فاروق امّت است که میان حق و باطل را جدا می کند» و «تو پس از من ، اختلافات امّت را برطرف می کنی» و... ممکن نیست همچون مجتهدی باشد که گاه ، رأی درست می دهد و گاه ، رأی خطا؛ بلکه او یک روح پاک و قلب روشن از هدایت ربّانی دارد و هرگز در مسیر گم راهی قدم بر نمی دارد، او شریک قرآن و هم پیمان حق است سیره او جدا کننده حق از باطل (فاروق) و تفسیرش از دین ، دلیلی استوار است .

.

1- .ر . ک : ص 179 (احادیث هدایت) .
2- .ر . ک : ج 1 ص 529 (حدیث سفینه) .
3- .ر . ک : ص 189 (احادیث عصمت) و ص 531 (حدیث ثقلین) .
4- .این کتاب ترجمه کتاب اهل البیت علیهم السلام فی الکتاب والسنّه است که شأن اهل بیت علیهم السلام را از دیدگاه قرآن و حدیث ، بر می نماید .

ص: 214

. .

ص: 215

. .

الفصل العاشر : حديث الغدير10 / 1واقِعَهُ الغَديرِالكتاب«يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْکَفِرِينَ» . (1)

الحديث9161.امام على عليه السلام :الغدير :أجمَعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الخُروجَ إلَى الحَجِّ فى سَنَهِ عَشرٍ مِن مُهاجَرِهِ ، وأذَّنَ فِى النّاسِ بِذلِکَ ، فَقَدِمَ المَدينَهَ خَلقٌ کَثيرٌ ؛ يَأتَمّونَ بِهِ فى حِجَّتِهِ تِلکَ الَّتى يُقالُ عَلَيها : حِجَّهُ الوَداعِ ، وحِجَّهُ الإِسلامِ ، وحِجَّهُ البَلاغِ ، وحِجَّهُ الکَمالِ ، وحِجَّهُ التَّمامِ ولَم يَحُجَّ غَيرَها مُنذُ هاجَرَ إلَى أن تَوَفّاهُ اللّهُ .

فَخَرَجَ صلى الله عليه و آله مِنَ المَدينَهِ مُغتَسِلاً مُتَدَهِّناً مُتَرَجِّلاً (2) مُتَجَرِّدا فى ثَوبَينِ صُحارِيَّينِ (3) ؛ إزارٍ ورِداءٍ ، وذلِکَ يَومُ السَّبتِ لِخَمسِ لَيالٍ أو سِتٍّ بَقينَ مِن ذِى القَعدَهِ ، وأخرَجَ مَعَهُ نِساءَهُ کُلَّهُنَّ فِى الهَوادِجِ ، وسارَ مَعَهُ أهلُ بَيتِهِ ، وعامَّهُ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، ومَن شاءَ اللّهُ مِن قَبائِلِ العَرَبِ وأفناءِ النّاسِ .

وعِندَ خُروجِهِ صلى الله عليه و آله أصابَ النّاسَ بِالمَدينَهِ جُدَرِىٌّ بِضَمِّ الجيمِ وفَتحِ الدّالِ ، وبِفَتحِهِما أو حَصبَهٌ (4) مَنَعَت کَثيراً مِنَ النّاسِ مِنَ الحَجِّ مَعَهُ صلى الله عليه و آله ، ومَعَ ذلِکَ کانَ مَعَهُ جُموعٌ لا يَعلَمُها إلَا اللّهُ تَعالى ، وقَد يُقالُ : خَرَجَ مَعَهُ تِسعونَ ألفا ، ويُقالُ : مِائَهُ ألفٍ وأربَعَهَ عَشَرَ ألفا ، وقيلَ : مِائَهُ ألفٍ وعِشرونَ ألفا ، وقيلَ : مِائَهُ ألفٍ وأربَعَهٌ وعِشرونَ ألفا ، ويُقالُ : أکثَرُ مِن ذلِکَ ، وهذِهِ عِدَّهُ مَن خَرَجَ مَعَهُ .

وأمَّا الَّذينَ حَجّوا مَعَهُ فَأَکثَرُ مِن ذلِکَ ؛ کَالمُقيمينَ بِمَکَّهَ ، وَالَّذينَ أتَوا مِنَ اليَمَنِ مَعَ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ وأبى موسى .

أصبَحَ صلى الله عليه و آله يَومَ الأَحَدِ بِمَلَلٍ (5) ، ثُمَّ راحَ فَتَعَشّى بِشَرَفِ السَّيّالَهِ (6) ، وصَلّى هُناکَ المَغرِبَ وَالعِشاءَ ، ثُمَّ صَلَّى الصُّبحَ بِعِرقِ الظُّبيَهِ ، ثُمَّ نَزَلَ الرَّوحاءَ (7) ، ثُمَّ سارَ مِنَ الرَّوحاءِ فَصَلَّى العَصرَ بِالمُنْصَرَفِ (8) ، وصَلَّى المَغرِبَ وَالعِشاءَ بِالمُتَعَشّى ، وتَعَشّى بِهِ ، وصَلَّى الصُّبحَ بِالأَثايَهِ ، وأصبَحَ يَومَ الثُّلاثاءِ بِالعَرجِ (9) ، وَاحتَجَمَ بِلَحيِ جَمَلٍ ؛ وهُوَ عَقَبَهُ الجُحفَهِ ، ونَزَلَ السُّقيا (10) يَومَ الأَربَعاءِ ، وأصبَحَ بِالأَبواءِ (11) ، وصَلّى هُناکَ ، ثُمَّ راحَ مِنَ الأَبواءِ ونَزَلَ يَومَ الجُمُعَهِ الجُحفَهَ (12) ، ومِنها إلى قُدَيدٍ (13) ، وسَبَتَ فيهِ ، وکانَ يَومَ الأَحَدِ بِعُسفانَ (14) ، ثُمَّ سارَ ، فَلَمّا کانَ بِالغَميمِ

(15) اعتَرَضَ المُشاهُ فَصَفّوا صُفوفا فَشَكَوا إلَيهِ المَشىَ ، فَقالَ : اِستَعينوا بِالنَّسَلانِ ؛ مَشيٍ سَريعٍ دونَ العَدو ، فَفَعَلوا ، فَوَجَدوا لِذلِکَ راحَةً .

وكانَ يَومَ الإِثنَينِ بِمَرِّ الظَّهرانِ (16) ، فَلَم يَبرَح حَتّى أمسى ، وغَرَبَت لَهُ الشَّمسُ بِسَرِفٍ (17) ، فَلَم يُصَلِّ المَغرِبَ حَتّى دَخَلَ مَكَّةَ . ولَمَّا انتَهى إلَى الثَّنِيَّتَينِ باتَ بَينَهُما ، فَدَخَلَ مَكَّةَ نَهارَ الثُّلاثاءِ .

فَلَمّا قَضى مَناسِكَهُ ، وَانصَرَفَ راجِعا إلَى المَدينَهِ ومَعَهُ مَن كانَ مِنَ الجُموعِ المَذكوراتِ وَصَلَ إلى غَديرِ خُمٍّ (18) مِنَ الجُحفَهِ الَّتى تَتَشَعَّبُ فيها طُرُقُ المَدَنِيّينَ وَالمِصرِيّينَ وَالعراقِيّينَ ، وذلِکَ يَومُ الخَميسِ الثّامِنَ عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّهِ ، نَزَلَ إلَيهِ جَبرَئيلُ الأَمينُ عَنِ اللّهِ بِقَولِهِ : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ» الآيَهَ ، وأَمَرَهُ أن يُقيمَ عَلِيّا عَلَما لِلنّاسِ ، ويُبَلِّغَهُم ما نَزَلَ فيهِ مِنَ الوِلايَهِ وفَرضِ الطّاعَهِ عَلى كُلِّ أحَدٍ .

وكانَ أوائِلُ القَومِ قَريبا مِنَ الجُحفَهِ ، فَأَمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن يُرَدَّ مَن تَقَدَّمَ مِنهُم ، ويُحبَسَ مَن تَأَخَّرَ عَنهُم فى ذلِکَ المَكانِ ، ونَهى عَن سَمُراتٍ (19) خَمسٍ مُتَقارِباتٍ دَوحاتٍ عِظامٍ أن لا يَنزِلَ تَحتَهُنَّ أحَدٌ ، حَتّى إذا أخَذَ القَومُ مَنازِلَهُم فَقُمَّ (20) ما تَحتَهُنَّ ، حَتّى إذا نودِىَ بِالصَّلاهِ صَلاهِ الظُّهرِ عَمَدَ إلَيهِنَّ ، فَصَلّى بِالنّاسِ تَحتَهُنَّ ، وكانَ يَوما هاجِرا (21) ؛ يَضَعُ الرَّجُلُ بَعضَ رِدائِهِ عَلى رَأسِهِ ، وبَعضَهُ تَحتَ قَدَمَيهِ مِن شِدَّهِ الرَّمضاءِ .

وظُلِّلَ لِرَسولِ اللّهِ بِثَوبٍ عَلى شَجَرَهِ سَمُرَهٍ مِن الشَّمسِ . فَلَمَّا انصَرَفَ صلى الله عليه و آله مِن صَلاتِهِ قامَ خَطيبا وَسَطَ القَومِ ، عَلى أقتابِ الإِبِلِ ، وأسمَعَ الجَميعَ ، رافِعا عَقيرَتَهُ ، فَقالَ : الحَمدُ للّهِ ، ونَستَعينُهُ ونُؤمِنُ بِهِ ، ونَتَوَكَّلُ عَلَيهِ ، ونَعوذُ بِاللّهِ مِن شُرورِ أنفُسِنا ، ومِن سَيِّئاتِ أعمالِنا ، الَّذى لا هادِىَ لِمَن أضَلَّ (22) ، ولا مُضِلَّ لِمَن هَدى ، وأشهَدُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ .

أمّا بَعدُ : أيُّهَا النّاسُ قَد نَبَّأَنِى اللَّطيفُ الخَبيرُ أنَّهُ لَم يُعَمَّر نَبِىٌّ إلّا مِثلَ نِصفِ عُمُرِ الَّذى قَبلَهُ ، وإنّى اُوشِکُ أن اُدعى فَأُجيبَ (23) ، وإنّى مَسؤولٌ وأنتُم مَسؤولونَ ، فَماذا أنتُم قائِلونَ ؟ قالوا : نَشهَدُ أنَّکَ قَد بَلَّغتَ ونَصَحتَ وجَهَدتَ ، فَجَزاکَ اللّهُ خَيرا . قالَ : أ لَستُم تَشهَدونَ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، وأنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ ، ونارَهُ حَقٌّ ، وأنَّ المَوتَ حَقٌّ ، وأنَّ السّاعَهَ آتِيَهٌ لا رَيبَ فيها ، وأنَّ اللّهَ يَبعَثُ مَن فِى القُبورِ ! ! قالوا : بَلى نَشهَدُ بِذلِکَ. قالَ : اللّهُمَّ اشهَد .

ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ أ لا تَسمَعونَ ! قالوا : نَعَم . قالَ : فَإنّى فَرَطٌ (24) عَلَى الحَوضِ ، وأنتُم وارِدونَ عَلَىَّ الحَوضَ ، وإنَّ عَرضَهُ ما بَينَ صَنعاءَ (25) وبُصرى (26) ، فيهِ أقداحٌ عَدَدَ النُّجومِ مِن فِضَّةٍ ، فَانظُروا كَيفَ تَخلُفونى فِى الثَّقَلَينِ ! ! فَنادى مُنادٍ : ومَا الثَّقَلانِ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : الثَّقَلُ الأكبَرُ : كِتابُ اللّهِ ، طَرَفٌ بِيَدِ اللّهِ عزّ وجلّ ، وطَرَفٌ بِأيديكُم ؛ فَتَمَسَّكوا بِهِ لا تَضِلُّوا . وَالآخَرُ الأصغَرُ : عِترَتى . وإنَّ اللَّطيفَ الخَبيرَ نَبَّأنى أنَّهُما لَن يَتَفَرَّقا حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ ، فَسَألتُ ذلِكَ لَهُما رَبّى ، فَلا تَقدَّموهُما ؛ فتَهلِكوا ، ولا تُقَصِّروا عَنهُما ؛ فَتَهلِكوا .

ثُمَّ أخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ فَرَفَعَها حَتّى رُؤِىَ بَياضُ آباطِهِما وعَرَفَهُ القَومُ أجمَعونَ فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ، مَن أولَى النّاسِ بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ قالوا : اللّهُ ورَسولُهُ أعلَمُ ! قال : إنَّ اللّهَ مَولاىَ ، وأنَا مَولَى المُؤمِنينَ ، وأنَا أولى بِهِم مِن أنفُسِهِم ؛ فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ يَقولُها ثَلاثَ مَرّاتٍ ، وفى لَفظِ أحمَدَ إمامَ الحَنابِلَهِ : أربَعَ مَرّاتٍ ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وأحِبَّ مَن أحَبَّهُ ، وأبغِض مَن أبغَضَهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ، وأدِرِ الحَقَّ مَعَهُ حَيثُ دارَ . ألا فَليُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغائِبَ.

ثُمَّ لَم يَتَفَرَّقوا حَتّى نَزَلَ أمينُ وَحيِ اللّهِ بِقَولِهِ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى» (27) الآيَةَ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اللّهُ أكبَرُ عَلى إكمالِ الدّينِ ، وإتمامِ النِّعمَهِ ، ورِضَا الرَّبِّ بِرِسالَتى وِالوِلايَهِ لِعَلِىٍّ مِن بَعدى . ثُمَّ طَفِقَ القَومُ يُهَنِّئُونَ أميرَ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ، ومِمَّن هَنَّأهُ فى مُقَدَّمِ الصِّحابَهِ : الشَّيخانِ أبو بَكرٍ وعُمَرُ ، كُلٌّ يَقولُ : بَخٍ بَخٍ لَكَ يَا بنَ أبى طالِبٍ ، أصبَحتَ وأمسَيتَ مَولاىَ ومَولى كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ . وقالَ ابنُ عَبّاسٍ : وَجَبَت وَاللّهِ فى أعناقِ القَومِ .

فَقالَ حَسّانٌ : اِيذَن لى يا رَسولَ اللّهِ أن أقولَ فى عَلِىٍّ أبياتا تَسمَعُهُنَّ . فَقالَ : قُل عَلى بَرَكَهِ اللّهِ . فَقامَ حَسّانٌ فَقالَ : يا مَعشَرَ مَشيخَهِ قُرَيشٍ ! أُتبِعُها قَولى بِشَهادَهٍ مِن رَسولِ اللّهِ فِى الوِلايَهِ ماضِيَهٍ ، ثُمَّ قالَ :

يُناديهِم يَومَ الغَديرِ نَبِيُّهُم

بِخُمٍّ فَأَسمِع بِالرَّسولِ مُنادِيا

هذا مُجمَلُ القَولِ فى واقِعَهِ الغَديرِ ، وسَيُوافيكَ تَفصيلُ ألفاظِها ، وقَد أصفَقَتِ الاُمَّهُ عَلى هذا ، ولَيسَت فِى العالَمِ كُلِّهِ وعَلى مُستَوَى البَسيطِ واقِعَهٌ إسلامِيَّهٌ غَديرِيَّهٌ غَيرُها ، ولَو اُطلِقَ يَومُهُ فَلا يَنصَرِفُ إلّا إلَيهِ ، وإن قيل

مَحَلّهُ ، فَهُوَ هذَا المَحَلّ المَعروفُ عَلى أمَمٍ (28) مِنَ الجُحفَهِ ، ولَم يَعرِف أحَدٌ مِنَ البَحّاثَهِ والمُنَقِّبينَ سِواهُ . (29) .

1- .المائده : 67 .
2- .الترجيل : تسريح الشعر وتنظيفه وتحسينه (لسان العرب : ج 11 ص 270 «رجل») .
3- .صُحار : قريه باليمن نسب الثوب إليها ، وقيل : هو من الصُّحره ؛ وهى حمره خفيّه كالغُبره ؛ يقال : ثوب أصحر وصُحارى (النهايه : ج 3 ص 12 «صحر») .
4- .الجُدَرى والحصْبه : هما بَثر يظهر فى الجلد (النهايه : ج 1 ص 394 «حصب») .
5- .فى المصدر : «بيَلمْلَم» وهو خطأ ، ونقل عن عائشه : أصبح رسول اللّه صلى الله عليه و آله يوم الأحد بِمَلَل على ليله من المدينه ، ثمّ راح فتعشّى بشَرَف السيّاله وصلّى الصبح بعرق الظبيه (معجم البلدان : ج 3 ص 336 ، تاج العروس : ج 15 ص 702 « ») .
6- .شَرَف السَيّاله : موضع بين ملل والروحاء (معجم البلدان : ج 3 ص 336) .
7- .الروحاء : موضع بين مكّه والمدينه على ثلاثين أو أربعين ميلاً عن المدينه. وسمّيت الروحاء لانفتاحها ورواحها (راجع معجم البلدان : ج 3 ص 76) .
8- .المُنْصَرَف : موضع بين مكّه وبدر بينهما أربعه برد (معجم البلدان : ج 5 ص 211) .
9- .العَرْج : عقبه بين مكّه والمدينه على جادّه الطريق (تقويم البلدان : ص 79) .
10- .فى المصدر : «السقياء» والتصحيح من معجم البلدان . وهى قريه جامعه من عمل الفُرع بينهما ممّا يلى الجحفه تسعه عشر ميلاً (معجم البلدان : ج 3 ص 228) .
11- .الأَبْواء : قريه من أعمال الفرع من المدينه ، بينها وبين الجحفه ثلاثه وعشرون ميلاً (معجم البلدان : ج 1 ص 79) .
12- .الجُحْفه : وهى ميقات المصريّين والشاميّين بالقرب من رابغ (تقويم البلدان : ص 80) .
13- .قُدَيد : اسم موضع قرب مكّه (معجم البلدان : ج 4 ص 313) .
14- .عُسْفان : هى منزله للحجّاج على مرحله من خليص فى الجنوب (تقويم البلدان : ص 82) .

15- .وهو كُرَاع الغميم : واد أمام عُسفان بثمانيه أميال (معجم البلدان : ج 4 ص 443) .
16- .الظَّهْران : وادٍ قرب مكّه ، وعنده قريه يقال لها مرّ ، تضاف إلى هذا الوادى فيقال : مرّ الظهران (معجم البلدان : ج 4 ص 63) .
17- .سَرِف : موضع على ستّه أميال من مكّه، وقيل: سبعه ، وتسعه ، واثنى عشر ، تزوّج به رسول اللّه صلى الله عليه و آله ميمونه بنت الحارث ، وهناک توفّيت (معجم البلدان : ج 3 ص 212) .
18- .غَدير خُمّ : خُمّ وادٍ بين مكّه والمدينه عند الجحفه به غدير ، عنده خطب رسول اللّه صلى الله عليه و آله (معجم البلدان : ج 2 ص 389) .
19- .السَّمُره : من شجر الطلح ، والجمع سَمُرٌ وسَمُرات (لسان العرب : ج 4 ص 379 «سمر») .
20- .قَمَّ الشىء قمّا : كنَسَه (لسان العرب : ج 12 ص 493 «قمم») .
21- .الهَجير والهَجيره والهَجْر والهاجره : نصف النهار عند زوال الشمس إلى العصر ، وقيل فى كلّ ذلک : إنّه شدّه الحرّ (لسان العرب : ج 5 ص 254 «هجر») .
22- .فى المصدر: «ضلّ» ، والصحيح ما أثبتناه كما اُشير إليه فى هامش ص 36 من المصدر.
23- .فى الطبعه المعتمده : «فأجبت» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى طبعه مركز الغدير .
24- .أنا فَرَطكم على الحوض : أى متقدّمكم إليه (النهايه : ج 3 ص 434 «فرط») .
25- .صنعاء : عاصمه اليمن، وتقع جنوب الحجاز، وشمال مدينه عدن . وكانت من أهمّ مدن اليمن والحجاز آنذاک .
26- .بُصرى : مدينه تبعد عن دمشق تسعين كيلو مترا من الجنوب الشرقى . وكان لها أهمّيه عظمى أيّام الروم . فتحت على يد خالد بن الوليد فى السنه (13 ه) .
27- .المائده : 3 .
28- .الأمَمُ : القرب (لسان العرب : ج 12 ص 28 «أمم») .
29- .الغدير : ج 1 ص 9 .

فصل دهم : حدیث غدیر

10 / 1 واقعه غدیر

اشاره

فصل دهم : حدیث غدیر10 / 1واقعه غدیر (1)قرآن«ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان ، که اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از مردم حفظ می کند. خداوند، کافران را هدایت نمی کند» .

حدیث9168.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الغدیر :در سال دهم هجرت، پیامبر خدا تصمیم به حج گزاردن گرفت و آن را به مردم اعلام کرد. مردم فراوانی به مدینه آمدند تا در حج به او اقتدا کنند؛ حجّی که حجّه الوداع، حَجّه الاسلام، حَجّه البلاغ، حَجّه الکمال و حَجّه التمام خوانده می شود و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از هجرت تا زمان وفاتش ، بجز آن، حجّی نگزارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله غسل کرد و به خود ، روغن مالید و موهایش را شانه زد و تنها با دو لباس صُحاری ، (2) یعنی : پیراهن و لُنگ، در روز شنبه، پنج یا شش روز مانده به آخر ذی قعده، از مدینه بیرون آمد و همه زنان خود را در کجاوه ها با خود برد. اهل بیتش و نیز عموم مهاجر و انصار و هر کس از قبیله های عرب و توده مردم که خواست، هم با او آمدند.

هنگام خروجش از مدینه، آبله یا حصبه ای آمد که بسیاری از مردم را از حج گزاردن با او باز داشت و با این همه، همراه او آن قدر جمعیت بود که شمار [دقیق]آن را جز خدای متعال نمی داند. گاه گفته می شود که نود هزار نفر با او حرکت کردند. گاه ، صد و چهارده هزار نفر و گاه ، صد و بیست هزار ؛ حتّی صد و بیست و چهار هزار و بیشتر از این هم گفته شده است و این ، تنها تعداد کسانی است که با او (از مدینه) حرکت کردند ؛ امّا تعداد کسانی که با او حج گزاردند، بیش از آن است، مانند کسانی که در مکّه ساکن بودند و یا کسانی که با علی (امیر مؤمنان) و ابو موسی از یمن آمدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله شب یک شنبه را در مَلَل (3) به صبح آورد و سپس حرکت کرد و هنگام غروب به شَرَف السیّاله (4) رسید و نماز مغرب و عشا را در آن جا خواند. نماز صبح را در عِرْق الظُّبْیه گزارد و در رَوحاء (5) توقف کرد. سپس از روحاء، حرکت کرد و نماز عصر را در مُنصرَف (6) و نماز مغرب و عشا را در متعشّی گزارد و همان جا هم خوابید و نماز صبح را در اَثایه گزارد و صبح روز سه شنبه در عَرْج (7) بود. آن حضرت صلی الله علیه و آله در لَحْی جَمَل (گردنه جحفه) حجامت کرد و روز چهارشنبه در سُقیاء (8) توقف کرد و صبح را در ابواء (9) به سر برد و همان جا نماز خواند. سپس از ابواء حرکت کرد و روز جمعه در جُحفه (10) توقف کرد و از آن جا به قُدَید (11) رفت و شنبه در آن جا بود و روز یک شنبه در عُسفان . (12)

سپس حرکت کرد و چون به غمیم (13) رسید، پیادگان به او برخوردند و صف و از پیاده روی شکایت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : «از پویه ، راه رفتنی سریع، امّا نه چون دویدن ، کمک بگیرید». پس همین گونه راه رفتند و آسوده شدند.

[پیامبر صلی الله علیه و آله] روز دوشنبه در مَرُّ الظَهران (14) بود و تا نزدیکی شب از آن جا نرفت و غروب آفتاب را در سَرِف (15) بود ؛ امّا نماز مغرب را تا وارد مکّه (حرم) نشد، نخواند و چون به میان دو گردنه رسید، شب را ماند و روز سه شنبه داخل شهر مکّه شد.

[پیامبر صلی الله علیه و آله] چون مناسک حج را به پایان برد، با همان جمعیّت انبوه به سوی مدینه بازگشت و چون در روز پنج شنبه ، هجدهم ذی حجّه ، به غدیر خم (16) در جُحفه ، جایی که راه های مدینه و مصر و عراق از هم جدا می شدند ، رسید، جبرئیل امین با این آیه از سوی خدا بر او فرود آمد که : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان...» را آورد و به او فرمان داد که علی علیه السلام را برای مردم به عنوان رهبر معرّفی کند و آنچه را درباره ولایت او و وجوب اطاعت از او بر همه، نازل شده است ، به آنان برساند.

جلوی جمعیّت،نزدیک جُحفه بود.از این رو پیامبر خدا فرمان داد کسانی که جلو رفته اند، باز آیند و حاضران نیز در همان جا به انتظار آنان که هنوز نیامده اند، بنشینند. نیز از نشستن در سایه پنج درخت بزرگ طَلْح (خارِ) نزدیک به هم منع کرد و آن گاه که مردمْ جای گرفتند، زیر آنها روفته شد و چون اذان ظهر گفته شد، [پیامبر صلی الله علیه و آله]به سوی آنها رفت

و در زیر آنها با مردم نماز گزارد. روزی به شدّت گرم بود و هر کس، گوشه ای از ردایش را بر سر می کشید و گوشه ای دیگر را از شدّت گرما زیر پاهایش می نهاد.

بر روی درخت های طلح سایبانی پارچه ای در برابر خورشید برای پیامبر خدا آماده ساختند و چون نمازش را به پایان برد، در میان مردم و بر روی کجاوه های شتران، به سخنرانی برخاست و صدایش را بلند کرد و به همه رساند و گفت : «سپاس ، از آنِ خداست و از او کمک می گیریم و به او ایمان داریم و بر او توکّل می کنیم و از شرارت های نفْس و کارهای زشتمان، به او پناه می بریم ؛ همو که چون کسی را گم راه گذارد، هدایتگری نخواهد داشت و چون کسی را هدایت کند، گم راه کننده ای ندارد و گواهی می دهم به یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمّد.

امّا بعد ؛ ای مردم ! خدای ریزبینِ آگاه به من خبر داد که عمر هر پیامبر، نصف عمر پیامبر پیش از اوست و از این رو، من به زودی دعوت حق را اجابت می کنم. [درباره رسالت] از من بازخواست می شود و همچنین از شما. چه پاسخی دارید؟».

گفتند : گواهی می دهیم که تو رساندی و خیرخواهی کردی و کوشش نمودی. پس خدا به تو جزای خیر دهاد !

گفت : «آیا به این که خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمّد، بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخش حقیقت دارد و مرگ حق است، گواهی نمی دهید و به این که قیامت، بی هیچ تردیدی آمدنی است و خداوند ، همه آرمیدگان قبرها را برمی انگیزد؟». گفتند : چرا، به این گواهی می دهیم.

گفت : «خدایا ! تو گواه باش». سپس گفت : «ای مردم ! آیا نمی شنوید؟». گفتند : چرا .

گفت : «من پیش از شما، به حوض [کوثر] وارد می شوم و شما، در کنار آن نزد من می آیید. پهنای آن حوض به اندازه [فاصله]میان صنعا (17) و بُصری (18) است و جام های آن، سیمین و به عدد ستارگان. پس بنگرید که درباره ثقلین (دو چیز گران سنگ) ، بعد از من ، چگونه رفتار می کنید».

کسی ندا داد : ای پیامبر خدا ! این دو چه هستند؟

گفت : «ثقل بزرگ تر، کتاب خداست که یک سرش در دست خدای عز و جل و سر دیگرش در دستان شماست. پس به آن ، چنگ درزنید تا گم راه نگردید ؛ و دیگری کوچک تر است : [یعنی]خاندانم. و خدای ریزبینِ آگاه به من خبر داده است که هرگز آن دو از هم جدا نمی شوند تا در کنارِ حوض [کوثر] من می آیند ، و من، این را از پروردگارم برای آن دو خواستم. پس بر آنها پیشی مگیرید، که هلاک می شوید و از آنها عقب نمانید، که هلاک می شوید».

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و آن را تا آن جا بالا برد ، که سفیدی زیر بغل هر دو پیدا شد ، و همه مردم ، او را شناختند.

آن گاه گفت : «ای مردم! چه کسی به مؤمنان از خود آنان سزاوارتر است؟». گفتند : خدا و پیامبرش داناترند.

گفت : «خدا، مولای من است و من مولای مؤمنانم و به آنان از خودشان سزاوارتر. پس، هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست». سه بارْ این را گفت (و در نقل احمد، پیشوای حنبلیان، «چهار بار» آمده است).

آن گاه گفت : «خدایا! با هرکه با او دوستی می ورزد، دوستی کن و با هرکه با او دشمنی می ورزد، دشمنی کن و هر که او را دوست می دارد، دوست بدار و هر که دشمنش می دارد، دشمن بدار و هرکه یاری اش می کند، یاری اش کن و هرکه رهایش می کند، رهایش کن و حق را بر مدار او بچرخان. هان! حاضران به غایبان برسانند».

هنوز متفرّق نشده بودند که [جبرئیل،] امین وحی الهی، آیه : «امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم» تا آخر آیه، را آورد.

پیامبر خدا گفت : «اللّه اکبر بر کمال یافتن دین و کامل شدن نعمت و رضایت پروردگار به رسالتم و ولایت علی پس از من!».

سپس جمعیّت، تهنیت گویی بر امیر مؤمنان درودهای خدا بر او باد! را آغاز کردند و از جمله کسانی که پیشاپیش دیگر صحابه بر او تهنیت گفتند، ابو بکر و عمر بودند که هر یک می گفتند : به به! ای پسر ابو طالب! تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان شدی.

ابن عبّاس نیز گفت : به خدا سوگند، [ولایت علی علیه السلام] در گردن مردم، تثبیت شد.

حَسّان گفت : ای پیامبر خدا! به من اجازه بده تا اشعاری را درباره علی برایت بسرایم تا آنها را بشنوی . گفت : «با برکت خدا بگو».

حسّان برخاست و گفت : ای گروه مشایخ قریش! شعرم را در دنباله گواهی پیامبر خدا بر ولایت که گذشت ، می سرایم . و سرود:

در روز غدیر و در خم، پیامبرشان ندایشان می دهد

پس به ندای رسول ، گوش فرا ده ! (19)

این، سخنی به اجمال در واقعه غدیر است و تفصیل نقل های آن به زودی می آید. امّت بر این واقعه، اتّفاق دارند و در جهان و بر روی زمین، واقعه اسلامی دیگری به نام «غدیر» وجود ندارد و چنانچه گفته شود، «روز غدیر»، جز به همین واقعه باز نمی گردد و اگر نام مکانش برده شود، منظور ، همین محلّ معروف نزدیک به جحفه است و هیچ یک از کاوشگران و پژوهشگران، جز آن را نمی شناسند.

.

1- .برای آشنایی و آگاهی بیشتر با این واقعه ، به نقشه ها و تصاویر پایان کتاب مراجعه شود .
2- .صُحار ، جایی در یمن است که لباس هایی را بدان جا منسوب می دارند (النهایه : ج 3 ص 12) .
3- .ملل ، صحیح است و نه «یَلَمْلَم» که در متن الغدیر آمده است . از عایشه نقل شده است که پیامبر خدا شب یک شنبه را در مَلَل، به فاصله یک شب راه از مدینه، به سر برد. سپس حرکت کرد و در «شَرَف السیّاله» ، شام خورد و نماز صبح را در «عِرق الظّبیه» گزارد (معجم البلدان : ج 3 ص 336).
4- .شَرَف السَیّاله، جایی میان ملل و روحاست (معجم البلدان : ج 3 ص 336) .
5- .رَوْحاء، جایی میان مکّه و مدینه، به فاصله سی یا چهل میلی مدینه است و به این خاطر «روحاء» نامیده شده است که وسیع و باز است (معجم البلدان : ج 3 ص 76) .

6- .مُنصرَف، جایی میان مکّه و بدر است که میان آن دو، چهار برید (شانزده فرسنگ) فاصله است (معجم البلدان : ج 5 ص 211) .
7- .عَرْج، گردنه ای در جاده میان مکّه و مدینه است (تقویم البلدان : ص 79) .
8- .سُقیاء، بخش مرکز دهستان «فُرع» است که میان آن دو از سوی جُحفه ، نوزده میل فاصله است (معجم البلدان : ج 3 ص 228) .
9- .ابواء، روستایی در شمال مدینه و نزدیک به آن است که تا جُحفه هشت فرسنگ فاصله دارد. قبر مادر مکرّم رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جا قرار دارد (ر . ک : معجم البلدان : ج 1 ص 79) .
10- .جحفه، نزدیک به رابُغ ، و میقات حاجیان مصر و شام است (تقویم البلدان : ص 80) .
11- .قُدَید، نام جایی در نزدیکی مکّه است (معجم البلدان : ج 4 ص 241) ، نیز ، ر . ک : ج 1 ص 595 (وصایت علی از سوی خداست).
12- .عُسفان، جایی برای فرود آمدن حاجیان است، به فاصله یک روز راه پیاده از خلیص در جنوب (تقویم البلدان : ص 82) .
13- .همان کُراع الغمیم است، دره جلوی عُسفان به فاصله هشت میلی (معجم البلدان : ج 4 ص 443) .
14- .ظَهران، دره ای نزدیک به مکّه است که روستایی به نام «مرّ» در کنار آن قرار دارد. برای همین «مرّالظهران» نامیده می شود (معجم البلدان : ج 4 ص 63) .
15- .سَرِف، جایی در شش میلی مکّه است. پیامبر خدا در آن جا با میمونه، دختر حارث ، ازدواج کرد. محلّ درگذشت میمونه نیز همان جاست (معجم البلدان : ج 3 ص 212) .
16- .خم، دره ای در کنار جحفه در میان راه مکّه و مدینه است که برکه ای (غدیری) در آن قرار دارد. پیامبر خدا در آن جا خطبه خواند (معجم البلدان : ج 2 ص 389) .
17- .صنعا، پایتخت یمن که در جنوب حجاز و شمال شهر عَدَن واقع است و از مهم ترین شهرهای یمن و جزیره العرب در آن روزگار بوده است.
18- .بُصری، شهری در نود کیلومتری جنوب شرقی دمشق است. این شهر در روزگار رومیان اهمیتی بسزا داشت و در سال سیزدهم هجری به دست خالد بن ولید ، فتح گردید.
19- .ر . ک : ص 305 (اشعار حسّان بن ثابت) .

ص: 218

. .

ص: 219

. .

ص: 220

. .

ص: 221

. .

ص: 222

. .

ص: 223

. .

ص: 224

. .

ص: 225

. .

9169.عنه عليه السلام :تاريخ دمشق عن أبى سعيد الخدرى :نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ» عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (1)9162.امام على عليه السلام :الإمام الحسين عليه السلام :لَمَّا انصَرَفَ رسَولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن حِجَّهِ الوِداعِ ، نَزَلَ أرضا يُقالُ لَها : ضَوجانُ (2) ، فَنَزَلَت هذِهِ الآيَةُ : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» .

فَلَمّا نَزَلَت عِصمَتُهُ مِنَ النّاسِ نادي : اِلصَّلاهَ جامِعَهً ، فَاجتَمَعَ النّاسُ إلَيهِ ، وقالَ عليه السلام : مَن أولى مِنكُم بِأنفُسِكُم ؟ فَضَجّوا بِأجمَعِهِم وقالوا : اللّهُ ورَسولُهُ . فَأخَذَ بِيَدِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ؛ فَإِنَّهُ مِنّى ، وأنَا مِنهُ ، وهُوَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى .

وكانَت آخِرُ فَريضَهٍ فَرَضَهَا اللّهُ تَعالى عَلى اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ أنزَلَ اللّهُ تَعالى عَلى نَبِيِّهِ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» . (3) .

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 237 ، أسباب نزول القرآن : ص 204 ح 403 وليس فيه «على رسول اللّه صلى الله عليه و آله » ، النور المشتعل : ص 86 ح 16 وليس فيه «يوم غدير خمّ» ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 250 ح 244 وليس فيه «على رسول اللّه صلى الله عليه و آله يوم غدير خمّ» ، الدرّ المنثور : ج 3 ص 117 نقلاً عن ابن مردويه عن ابن مسعود وفيه : «كنّا نقرأ على عهد رسول اللّه صلى الله عليه و آله : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ» أنّ عليّا مولى المؤمنين ، «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» » ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 21 عن ابن عبّاس وليس فيه «على رسول اللّه صلى الله عليه و آله » .
2- .الظاهر تصحيف : «الصَّجَنان» أو «الضَّجْنان» . قال الواقدى : بين ضجنان ومكّه خمسه وعشرون ميلاً . وعن البكرى : بينه وبين قُدَيد ليله (راجع معجم البلدان : ج 3 ص 453 ومعجم ما استعجم : ج 3 ص 856) .
3- .البرهان فى تفسير القرآن : ج 2 ص 226 ح 2909 عن محمّد بن إسحاق عن الإمام الباقر عن أبيه عليهما السلام وراجع تفسير القمّى : ج 1

ص 173 .

9163.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابو سعید خُدْری : آیه «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شده ، برسان» ، در روز غدیر خم و در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.9164.امام حسن علیه السلام :امام حسین علیه السلام :چون پیامبر خدا از حجّه الوداع بازگشت، در سرزمینی به نام «ضوجان» (1) پیاده شد و این آیه نازل شد : «ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از مردم حفظ می کند» .

پس چون حفظش از [گزند] مردم نازل شد، ندا داد : «نماز جماعتِ همگانی!». پس مردم به گرد او جمع شدند و حضرت گفت : «چه کس به شما از شما سزاوارتر است؟». همه فریادزنان گفتند : خدا و پیامبرش.

پس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و گفت : «هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! هر کس با او دوستی می کند، دوستش بدار و هر کس با او دشمنی می ورزد، دشمنش بدار و هر کس یاری اش می دهد، یاری اش کن و هر کس وا می گذاردش، واگذارش، که او از من است و من از اویم و او برای من ، به منزله هارون است برای موسی علیه السلام ، جز آن که پس از من پیامبری نیست».

و آن [ولایت]، آخرین فریضه ای بود که خدای متعال بر امّت محمّد صلی الله علیه و آله واجب ساخت. سپس خدای متعال بر پیامبرش نازل کرد : «امروز ، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» . .

1- .ظاهرا «ضَوجانْ» تصحیف «ضَجَنان» یا «ضَجْنان» باشد که به گفته واقدی در 25 میلی مکّه است و به گفته بکری، یک شب تا «قُدَیْد» راه دارد (ر . ک : معجم البلدان : ج 3 ص 453 ، معجم ما استعجم : ج 3 ص 856) .

9165.امام علی علیه السلام :الإمام الباقر علیه السلام فی قَولِهِ تَعالی : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» : هِیَ الوِلایَهُ . (1)9166.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :حَجَّ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ المَدینَهِ وقَد بَلَّغَ جمَیعَ الشَّرائِعِ قَومَهُ ، غَیرَ الحَجِّ وَالوِلایَهِ فَأَتاهُ جَبرَئیلُ علیه السلام ، فَقالَ لَهُ : یا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ جَلَّ اسمُهُ یُقرِئُکَ السَّلامَ ، ویَقولُ لَکَ : إنّی لَم أقبِض نَبِیّا مِن أنبِیائی ولا رَسولاً مِن رُسُلی إلّا بَعدَ إکمالِ دینی ، وتَأکیدِ حُجَّتی ، وقَد بَقِیَ عَلَیکَ مِن ذاکَ فرَیضَتانِ مِمّا تَحتاجُ أن تُبَلِّغَهُما قَومَکَ : فَریضَهُ الحَجِّ ، وفَریضَهُ الوِلایَهِ وَالخِلافَهِ مِن بَعدِکَ ؛ فَإنّی لَم اُخلِ أرضی مِن حُجَّهٍ ، ولَن اُخلِیَها أبَدا . فَإنَّ اللّهَ جَلَّ ثَناؤُهُ یَأمُرُکَ أن تُبَلِّغَ قَومَکَ الحَجَّ ، وتَحُجَّ ، ویَحُجَّ مَعَکَ مَن استَطاعَ إلَیهِ سَبیلاً مِن أهلِ الحَضَرِ وَالأَطرافِ وَالأَعرابِ ، وتُعَلِّمَهُم مِن مَعالِمِ حَجِّهِم مِثلَ ما عَلَّمتَهُم مِن صَلاتِهِم وزَکاتِهِم وصِیامِهِم ، وتوقِفَهُم مِن ذلِکَ عَلی مِثالِ الَّذی أوقَفتَهُم عَلَیهِ مِن جَمیعِ ما بَلَّغتَهُم مِنَ الشَّرائِعِ .

فَنادی مُنادی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی النّاسِ : ألا إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یُریدُ الحَجَّ ، وأن یُعَلِّمَکُم مِن ذلِکَ مِثلَ الَّذی عَلَّمَکُم مِن شَرائِعِ دینِکُم ، ویوقِفَکُم مِن ذلِکَ عَلی ما أوقَفَکُم عَلَیهِ مِن غَیرِهِ .

فَخَرَجَ صلی الله علیه و آله ، وخَرَجَ مَعَهُ النّاسُ ، وأصغَوا إلَیهِ ؛ لِیَنظُروا ما یَصنَعُ فَیَصنَعوا مِثلَهُ . فَحَجَّ بِهِم ، وبَلَغَ مَن حَجَّ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِن أهلِ المَدینَهِ وأهلِ الأَطرافِ وَالأَعرابِ سَبعینَ ألفَ إنسانٍ ، أو یَزیدونَ ، عَلی نَحوِ عَدَدِ أصحابِ موسَی السَّبعینَ ألفا ...

فَلَمّا وَقَفَ بِالمَوقِفِ أتاهُ جَبرَئیلُ علیه السلام عَنِ اللّهِ عزّوجلّ ، فَقالَ : یا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ عزّوجلّ یُقرِئُکَ السَّلامَ ویَقولُ لَکَ : إنَّهُ قَد دَنا أجَلُکَ ومُدَّتُکَ ، وأنَا مُستَقدِمُکَ عَلی ما لَابُدَّ مِنهُ ولا عَنهُ مَحیصٌ ، فَاعهَدِ عَهدَکَ ، وقَدِّمُ وَصِیَّتَکَ ، وَاعمِد إلی ما عِندَکَ ؛ مِنَ العِلمِ ، ومیراثِ عُلومِ الأَنبِیاءِ مِن قَبلِکَ ، وَالسِّلاحِ ، وَالتّابوتِ ، وجَمیعِ ما عِندَکَ مِن آیاتِ الأَنبِیاءِ ، فَسَلِّمهُ إلی وَصِیِّکَ وخَلیفَتِکَ مِن بَعدِکَ ؛ حُجَّتِی البالِغهِ عَلی خَلقی ؛ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، فَأَقِمهُ لِلنّاسِ عَلَما ، وجَدِّد عَهدَهُ ومیثاقَهُ وبَیعَتَهُ ، وذَکِّرهُم ما أخَذتَ عَلَیهِم مِن بَیعَتی ومیثاقِی الَّذی واثَقتَهُم بِهِ ، وعَهدِی الَّذی عَهِدتَ إلَیهِم ؛ مِن وِلایَهِ وَلِیّی ومَولاهُم ومَولی کُلِّ مَؤمِنٍ ومَؤمِنَهٍ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ؛ فَإنّی لَم أقبِض نَبِیّا

مِنَ الأنبِياءِ إلّا مِن بَعدِ إكمالِ دينى وحُجَّتى ، وإتمامِ نِعمَتى ؛ بِوِلايَهِ أولِيائى ، ومُعاداهِ أعدائى ، وذلِکَ کَمالُ تَوحيدى ودينى .

وإتمامُ نِعمَتى عَلى خَلقى بِاتِّباعِ وَلِيّى وطاعَتِهِ ؛ وذلِکَ أنّى لا أترُکُ أرضى بِغَيرِ وَلِىٍّ ولا قَيِّمٍ ؛ لِيَکونَ حُجَّةً لى عَلى خَلقى فَ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» بِوِلايَهِ وَلِيّى ومَولى كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ ؛ عَلِىٍّ عَبدى ، ووَصِىِّ نَبِيّى ، وَالخَليفَهِ مِن بَعدِهِ ، وحُجَّتِى البالِغَهِ عَلى خَلقى ، مَقرونَهٌ طاعَتُهُ بِطاعَهِ مُحَمَّدٍ نَبِيّى ، ومَقرونَهٌ طاعَتُهُ مَعَ طاعَهِ مُحَمَّدٍ بِطاعَتى ، مَن أطاعَهُ فَقَد أطاعَنى ، ومَن عَصاهُ فَقَد عَصانى ، جَعَلتُهُ عَلَما بَينى وبَينَ خَلقى ... .

فَلَمّا بَلَغَ غَديرَ خُمٍّ قَبلَ الجُحفَهِ بِثَلاثَهِ أميالٍ أتاهُ جَبرَئيلُ عليه السلام عَلى خَمسِ ساعاتٍ مَضَت مِنَ النَّهارِ بِالزَّجرِ وَالاِنتِهارِ ، وَالعِصمَهِ مِنَ النّاسِ ! فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ عزّوجلّ يُقرِئُکَ السَّلامَ ، ويَقولُ لَکَ : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ» فى عَلِىٍّ ، «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» . وكانَ أوائِلُهُم قَريبا مِنَ الجُحفَهِ ، فَأَمَرَهُ بِأن يَرُدَّ مَن تَقَدَّمَ مِنهُم ، ويَحبِسَ منَ تَأَخَّرَ عَنهُم ، فى ذلِکَ المَکانِ ؛ لِيُقيمَ عَلِيّا لِلنّاسِ عَلَما ، ويُبَلِّغَهُم ما أنزَلَ اللّهُ تَعالى فى عَلِىٍّ عليه السلام ، وأخبَرَهُ بِأنَّ اللّهَ عزّوجلّ قَد عَصَمَهُ مِن النّاسِ . (2) .

1- .مختصر بصائر الدرجات : ص 64 ، بصائر الدرجات : ص 516 ح 40 كلاهما عن الفضيل بن يسار .
2- .الاحتجاج : ج 1 ص 133 ح 32 ، اليقين : ص 343 ح 127 كلاهما عن علقمه بن محمّد الحضرمى ، روضه الواعظين : ص 100 ، بحار الأنوار : ج 37 ص 201 ح 86 وراجع الكافى : ج 1 ص 293 ح 3 وجامع الأخبار : ص 47 ح 52 .

9167.امام علی علیه السلام :امام باقر علیه السلام درباره سخن خدای متعال : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای» : آن ، ولایت است.9168.امام صادق علیه السلام :امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا از مدینه حج گزارْد، در حالی که پیش از آن، همه فرمان های دینی را، جز حج و ولایت ، به امّتش ابلاغ کرده بود. پس، جبرئیل علیه السلام به نزدش آمد و گفت :

ای محمّد! خداوند نامش بزرگ باد! به تو سلام می رساند و می گوید : «من هیچ یک از پیامبران و فرستادگانم را جز پس از تکمیل دین و استوار کردن حجّتم، قبض روح نکرده ام و از این دین، دو فریضه به عهده تو مانده که نیاز است به قومت برسانی. فریضه حج و فریضه ولایت و خلافت پس از خودت ؛ چرا که من زمینم را از حجّت، تهی ننهادم و هرگز آن را تهی نمی نهم». خداوند ستایشش شکوهمند باد! به تو فرمان می دهد که حج را به قومت ابلاغ کنی و خود ، حج بگزاری و نیز هر کس از شهرنشینان و اطراف و اکناف و بادیه نشینان که می توانند ، با تو حج بگزارند. دانستنی های حج را به آنان بیاموز، همچنان که نماز و زکات و روزه شان را به آنان آموختی و همان گونه که آنان را از همه آیین ها و فریضه ها آگاه کردی، از آن هم آگاهشان کن.

منادیِ پیامبر خدا در میان مردم ، ندا در داد : هان! پیامبر خدا آهنگ حج دارد و همان گونه که آیین های دینتان را به شما آموخته، آن را هم به شما بیاموزد و همان گونه که شما را از احکام دیگر آگاه کرده بود ، از آن هم آگاهتان کند .

پیامبر صلی الله علیه و آله [از مدینه] حرکت کرد و مردم هم با او حرکت کردند و به او توجه داشتند تا ببینند او چه می کند تا آنها هم همان کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان حج گزارد . حاجیانِ همراه پیامبر خدا از اهل مدینه و اطراف و بادیه نشینان، هفتاد هزار نفر یا بیشتر بودند، همانند اصحاب موسی که هفتاد هزار تن بودند ... .

پس چون در مَوقِف (1) وقوف کرد، جبرئیل از سوی خدای عز و جل به نزدش آمد و گفت : ای محمّد! خدای عز و جل به تو سلام می رساند و می گوید : «اجلت فرا رسیده و مدّتت پایان یافته است و به زودی تو را به جایی خواهم بُرد که چاره و گریزی از آن نیست. پس سفارشت را بکن و

وصیّتت را جلو انداز و آنچه را از علم و میراث علمی پیامبران پیشینت و سلاح و صندوق و همه آیات پیامبران که نزد توست، گرد آر و به وصی و جانشین پس از خودت، یعنی : حجّت رسای من بر خلقم، علی بن ابی طالب ، بسپار.

پس، او را رهبر مردم معرّفی و عهد و پیمان و بیعتش را تجدید کن و هر آنچه از بیعت و پیمان من که با آنان بسته ای و هر تعهّدی که به من داده اند، به آنان یادآوری کن، از جمله : ولایت ولیّ من و مولای آنان و مولای هر مرد و زن با ایمان، علی بن ابی طالب را چرا که من هیچ یک از پیامبران را قبض روح نکردم، جز آن که دین و حجّتم را با ولایتِ اولیایم و دشمنی دشمنانم به کمال رساندم ونعمتم را کامل کردم. این است کمال توحید و آیین من.

و تکمیل شدن نعمت من بر خلقم، با پیروی از ولیّ من و اطاعت از اوست و از این روست که زمینم را بی ولیّ و سرپرست ، رها نمی کنم، تا حجّت من بر خلقم باشد. پس با ولایت ولیّم، علی ، که مولای هر مرد و زن با ایمان است و بنده ام، وصیّ پیامبرم، جانشین پس از پیامبرم و حُجّت رسایم بر خلقم، «امروز ، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» .

اطاعت از او با اطاعت از پیامبرم محمّد و اطاعت از او و محمّد، با اطاعت از من همراه است. هر کس از او اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر کس از او سرپیچد، از من سرپیچی کرده است. او را نشانِ میان خود و خلقم کرده ام...».

چون پیامبر صلی الله علیه و آله به غدیر خم در سه میلی جحفه ، رسید، جبرئیل علیه السلام ، پنج ساعتْ گذشته از روز ، نزدش آمد و او را از محفوظ ماندنش از [گزند] مردم و باز داشتن آنان از آزار رساندن به وی خبر داد و گفت : ای محمّد! خدای عز و جل به تو سلام می رساند و درباره علی علیه السلام می گوید : «ای پیامبر! آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده، برسان و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از [گزند]مردم ، حفظ می کند» .

جلوی جمعیّت به نزدیک جحفه رسیده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که هر که جلو رفته، باز گردد و منتظر کسانی بماند که عقب مانده اند، تا علی را برای مردم به عنوان «رهبر» معرّفی نماید و آنچه را

خدای متعال درباره علی علیه السلام نازل کرده بود، به آنان برساند ؛ زیرا جبرئیل علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که خدای عز و جل او را از [گزند] مردم ، حفظ کرده است. .

1- .مَوقِف (توقّفگاه) ، در اصطلاح فقهی به «عرفات» و یا «مشعر الحرام» گفته می شود . (م)

ص: 230

. .

ص: 231

. .

9169.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :لَمّا أنزَلَ اللّهُ عَلی نَبِیِّهِ : «یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَفِرِینَ» ، قالَ : فَأَخَذَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِیَدِ عَلِیٍّ فَقالَ : یا أَیُّهَا النّاسُ ، إنَّهُ لَم یَکُن نَبِیٌّ مِنَ الأَنبِیاءِ مِمَّن کانَ قَبلی إلّا وقَد عُمِّرَ ثُمَّ دَعاهُ اللّهُ فَأَجابَهُ ، وأُوشِکُ أن اُدعی فَاُجیبَ ، وأنَا مَسؤولٌ وأنتُم مَسؤولونَ ، فَما أنتُم قائِلونَ ؟

قالوا : نَشهَدُ أنَّکَ قَد بَلَّغتَ ، ونَصَحتَ ، وأدَّیتَ ما عَلَیکَ ؛ فَجَزاکَ اللّهُ أفضَلَ ما جَزَی المُرسَلینَ . فَقالَ : اللّهُمَّ اشهَد .

ثُمَّ قالَ : یا مَعشَرَ المُسلِمینَ ، لِیُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغائِبَ : اُوصی مَن آمَنَ بی وصَدَّقَنی بِوِلایَهِ عَلِیٍّ ، ألا إنَّ وِلایَهَ عَلِیٍّ وِلایَتی، ووِلایَتی وِلایَهُ رَبّی (1) عَهدا عَهِدَهُ إلَیَّ رَبّی وأمَرَنی أن اُبَلِّغَکُموهُ .

ثُمَّ قالَ : هَل سَمِعتُم ثَلاثَ مَرّاتٍ یَقولُها ؟ فَقالَ قائِلٌ : قَد سَمِعنا یا رَسولَ اللّهِ . (2) .

1- .توجد فی المصدر هنا عباره «ولا یدری»، وقد حذفناها طبقا لطبعه مؤسّسه البعثه وبحار الأنوار.
2- .تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 334 ح 155 عن أبی الجارود ، بحار الأنوار : ج 37 ص 141 ح 35 .

9170.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام باقر علیه السلام :چون خداوند بر پیامبرش [آیه:] «ای پیامبر! آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده، برسان و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از مردم ، حفظ می کند. خداوند ، کافران را هدایت نمی کند» را نازل کرد، پیامبر خدا دست علی علیه السلام را گرفت و گفت : «ای مردم! هیچ یک از پیامبران پیش از من نبوده، جز آن که دعوت حق را در پایان عمر لبیک گفته است . نزدیک است که من هم فرا خوانده شوم و دعوت حق را اجابت کنم. [درباره رسالت]هم از من سؤال می شود و هم از شما . چه پاسخ می گویید؟».

گفتند : گواهی می دهیم که تو [پیام رسالت را]ابلاغ نمودی و خیرخواهی کردی و آنچه بر گردنت بود، رساندی. پس ، خدا برترین پاداشی را که به فرستادگانش داده، به تو بدهد!

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : «خدایا! گواه باش». سپس گفت : «ای گروه مسلمانان! حاضر باید [این سخن را] به غایب برساند که : همه آنانی را که به من ایمان آورده و تصدیقم کرده اند، به ولایت علی سفارش می کنم. بدانید که ولایت علی ولایت من و ولایت من ولایت پروردگارم است و این ، عهدی است که پروردگارم به عهده ام نهاده و فرمان داده است که آن را به شما برسانم». سپس سه بار گفت : «آیا شنیدید؟».

گوینده ای گفت : ای پیامبر خدا! شنیدیم. .

9171.عنه عليه السلام :شواهد التنزيل عن زياد بن المنذر :كُنتُ عِندَ أبى جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ وهُوَ يُحَدِّثُ النّاسَ ، إذ قامَ إلَيهِ رَجُلٌ مِن أهلِ البَصرَهِ يُقالُ لَهُ : عُثمانُ الأعشى كانَ يَروى عَنِ الحَسَنِ البَصرِيِّ فَقالَ لَهُ : يَا بنَ رَسولِ اللّهِ ، جَعَلَنِى اللّهُ فِداکَ ، إنَّ الحَسَنَ يُخبِرُنا أنَّ هذِهِ الآيَهَ نَزَلَت بِسَبَبِ رَجُلٍ ، ولا يُخبِرُنا مَنِ الرَّجُلُ : «يَأيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ» ! !

فَقالَ : لَو أرادَ أن يُخبِرَ بِهِ لَأَخبَرَ بِهِ ، ولكِنَّهُ يَخافُ . إنَّ جَبرَئيلَ هَبَطَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ لَهُ : إنَّ اللّهَ يَأمُرُکَ أن تَدُلَّ اُمَّتَکَ عَلى صَلاتِهِم ، فَدَلَّهُم عَلَيها . ثُمَّ هَبَطَ فَقالَ : إنَّ اللّهَ يَأمُرُکَ أن تَدُلَّ اُمَّتَکَ عَلى زَكاتِهِم ، فَدَلَّهُم عَلَيها . ثُمَّ هَبَطَ فَقالَ : إنَّ اللّهَ يَأمُرُکَ أن تَدُلَّ اُمَّتَکَ عَلى صِيامِهِم ، فَدَلَّهُم . ثُمَّ هَبَطَ فَقالَ : إنَّ اللّهَ يَأمُرُکَ أن تَدُلَّ اُمَّتَکَ عَلى حَجِّهِم ، فَفَعَلَ .

ثُمَّ هَبَطَ فَقالَ : إنَّ اللّهَ يَأمُرُکَ أن تَدُلَّ اُمَّتَکَ عَلى وَلِيِّهِم عَلى مِثلِ ما دَلَلتَهُم عَلَيهِ ؛ مِن صَلاتِهِم ، وزَكاتِهِم ، وصِيامِهِم ، وحَجِّهِم لِيُلزِمَهُمُ الحُجَّهَ فى جَميعِ ذلِکَ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ : يا رَبِّ ، إنَّ قَومى قَريبو عَهدٍ بِالجاهِلِيَّهِ ، وفِيهِم تَنافُسٌ وفَخرٌ ، وما مِنهُم رَجُلٌ إلّا وقَد وَتَرَهُ وَلِيُّهُم ، وإنّى أخافُ ! ! فَأنزَلَ اللّهُ تَعالى : «يَأيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» ؛ يُريدُ فَما بَلَّغتَها تامَّهً ، «وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» .

فَلَمّا ضَمِنَ اللّهُ لَهُ بِالعِصمَهِ (1) وخَوَّفَهُ أخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، ثُمَّ قالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ، مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ، وأحِبَّ مَن أحَبَّهُ ، وأبغِض مَن أبغَضَهُ .

قالَ زِيادٌ : فقالَ عُثمانُ : مَا انصَرَفتُ إلى بَلَدى بِشَىءٍ أحَبَّ إلَىَّ مِن هذَا الحَديثِ . (2) .

1- .كذا ، وفى نسخه اُخرى : «ضمن اللّه له العصمه» .
2- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 254 ح 248 ؛ تفسير العيّاشى : ج 1 ص 333 ح 154 نحوه .

9172.عنه علیه السلام :شواهد التنزیل به نقل از زیاد بن منذر : نزد امام باقر علیه السلام بودم و او با مردم سخن می گفت که مردی از اهالی بصره به نام عثمان اَعشی که از حسن بصری، حدیث نقل می کرد به سوی او آمد و گفت : ای زاده پیامبر خدا ، خدایم فدایت کند! حسن به ما می گوید که آیه : «ای پیامبر! آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده، برسان» ، در حقّ مردی نازل شده است ؛ ولی نمی گوید درباره چه کسی است!

امام علیه السلام گفت : «اگر می خواست، می توانست بگوید ؛ امّا می ترسد! جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت : خداوند به تو فرمان می دهد که امّتت را به نمازشان راهنمایی کنی. او هم چنین کرد.

بار دیگر آمد و گفت : خداوند به تو فرمان می دهد که امّتت را به زکاتشان راهنمایی کنی. او هم چنین کرد.

سپس فرود آمد و گفت : خداوند به تو فرمان می دهد که امّتت را به روزه شان راهنمایی کنی. او هم کرد.

سپس فرود آمد و گفت : خداوند به تو فرمان می دهد که امّتت را به حجّشان راهنمایی کنی. او هم کرد.

سپس فرود آمد و گفت : خداوند به تو فرمان می دهد که امّتت را به ولیّشان راهنمایی کنی، همان گونه که به نماز و زکات و روزه و حجّشان راهنمایی کردی تا حجّت، در همه آنها بر ایشان تمام شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : پروردگارا! قوم من، تازه از جاهلیّت به در آمده اند و هنوز گرفتار چشم و همچشمی و فخرفروشی اند و هیچ یک از مردانشان نیست، جز آن که ولیّشان، خونی از او ریخته است و من بیمناکم!.

پس، خدای متعال نازل کرد : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان ، که اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای» . مراد خدا این بود که : به تمامی نگزارده ای . «و خداوند، تو را از [گزند]مردم ، حفظ می کند» .

پس چون خداوند حفظش را ضمانت کرد و او را [از ناتمام ماندن رسالتش] بیم داد، آن حضرت دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و گفت : ای مردم! هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار. هر کس یاری اش دهد، یاری اش ده و هر کس او را واگذارَد، وابگذارش و با هر که به او محبّت می کند، محبّت کن و از هرکه از او نفرت دارد، نفرت داشته باش ».

عثمان [اَعشی] گفت : با چیزی دوست داشتنی تر از این حدیث، به شهرم بازنگشتم. .

9173.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :لَمّا نَزَلَ جَبرَئيلُ عليه السلام عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى حِجَّهِ الوَداعِ بِإعلانِ أمرِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ» إلى آخِرِ الآيَهِ قالَ : فَمَکَثَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ثَلاثا حَتّى أتَى الجُحفَهَ ، فَلَم يَأخُذ بِيَدِهِ ؛ فَرَقا (1) مِنَ النّاسِ .

فَلَمّا نَزَلَ الجُحفَهَ يَومَ الغَديرِ فى مَکانٍ يُقالُ لَهُ : مَهيَعَهُ ، فنادى (2) : الصَّلاهَ جامِعَهً ، فَاجتَمَعَ النّاسُ . فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : مَن أولى بِکُم مِن أنفُسِکُم ؟ قالَ : فَجَهَروا فَقالوا : اللّهُ ورَسولُهُ . ثُمَّ قالَ لَهُمُ الثّانِيَهَ ، فَقالوا : اللّهُ ورَسولُهُ . ثُمَّ قالَ لَهُمُ الثّالِثَهَ ، فَقالوا : اللّهُ ورَسولُهُ .

فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ؛ فَإِنَّهُ مِنّى ، وأنَا مِنهُ ، وهُوَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . (3) .

1- .الفَرَق : الخوف والفزع (النهايه : ج 3 ص 438 «فرق») .
2- .كذا ، والظاهر أنّها «نادى» .
3- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 332 ح 153 عن سدير ، بحار الأنوار : ج 37 ص 139 ح 32 .

9174.عنه علیه السلام :امام باقر علیه السلام :چون جبرئیل علیه السلام در حَجّه الوداع برای علنی ساختن امر (ولایت) علی بن ابی طالب علیه السلام آیه : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان» (تا آخر آن) را برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله سه روز درنگ کرد تا به جُحفه رسید ؛ امّا از بیم مردم، دست او را نگرفت [و اعلان نکرد].

چون [پیامبر صلی الله علیه و آله] روز غدیر در جحفه و در جایی به نام «مَهْیَعه» پیاده شد، ندا داد : «نماز همگانی!» و مردم گرد آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : «چه کسی به شما از خودتان سزاوارتر است؟».

مردم با صدای بلند گفتند : خدا و پیامبرش.

سپس بار دوم پرسید. گفتند : خدا و پیامبرش.

سپس بار سوم گفت. گفتند : خدا و پیامبرش. پس دست علی علیه السلام را گرفت و گفت : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست خدایا! دوستدار او را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار و یاری دهنده اش را یار باش و واگذارنده اش را واگذار . او از من است و من از اویم و او برای من به منزله ، هارون برای موسی علیه السلام است ، جز این که پیامبری پس از من نیست». .

9175.عنه عليه السلام :مشكل الآثار عن عمر بن علىّ عن الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله حَضَرَ الشَّجَرَةَ بِخُمٍّ ، فَخَرَجَ آخِذا بِيَدِ عَلِىٍّ ، فَقالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ، أ لَستُم تَشهَدونَ أنَّ اللّهَ رَبُّكُم ؟ ! قالوا : بَلى . قالَ : أ لَستُم تَشهَدونَ أنَّ اللّهَ ورَسولَهُ أولى بِكُم مِن أنفُسِكُم ، وأنَّ اللّهَ ورَسولَهُ مَولاكُم ؟ ! ! قالوا : بَلى . قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . إنّى قَد تَرَكتُ فيكُم ما إن أخَذتُم لَن تَضِلّوا بَعدى ؛ كِتابَ اللّهِ بِأيديكُم ، وأهلَ بَيتى . (1)9176.عنه عليه السلام :إثبات الوصيّه :لَمّا صارَ [صلى الله عليه و آله] بِوادى خُمٍّ نَزَلَ عَلَيهِ الوَحىُ فى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام آيَةُ العِصمَةِ مِنَ النّاسِ ، وقَد كانَ الأمرُ قَبلَ ذلِكَ يَأتيهِ فَيَتَوَقَّفُ ؛ اِنتِظارا لِقَولِ اللّهِ عزّوجلّ : «وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» .

فَلَمّا نَزَلَت قامَ خَطيبا ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ كَثيرا ، ثُمَّ نَصَبَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام عَلَما وقَيَّما مَقامَهُ بَعدَهُ . وكانَ مِن حَديثِ غَديرِ خُمٍّ ما رَواهُ النّاسُ ، ثُمَّ انصَرَفَ فى آخِرِ ذِى الحِجَّهِ . (2)9177.عنه عليه السلام :بشاره المصطفى عن ابن عبّاس فى قَولِهِ عز و جل : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكَفِرِينَ» : نَزَلَت فِى عَلِىٍّ عليه السلام ؛ اُمِرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن يُبَلِّغَ فيهِ ، فَأخَذَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . (3) .

1- .مشكل الآثار : ج 2 ص 307 ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 591 ح 1361 وفيه إلى «فعلىّ مولاه » ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 213 ح 8693 نحوه ، كنز العمّال : ج 13 ص 140 ح 36441 .
2- .إثبات الوصيّه : ص 132 .
3- .بشاره المصطفى : ص 243 ، الأمالى للشجرى : ج 1 ص 145 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 21 ؛ شواهد التنزيل : ج 1 ص 251 ح 245 .

9170.امام علی علیه السلام :مشکل الآثار به نقل از عمر بن علی، از پدرش امام علی علیه السلام : پیامبر صلی الله علیه و آله در خم، پیش درخت، حضور یافت و در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، بیرون آمد و گفت : «ای مردم! آیا گواهی نمی دهید که خدای یکتا، پروردگار شماست؟».

گفتند : چرا.

گفت : «آیا گواهی نمی دهید که خدا و پیامبرش به شما از خودتان سزاوارترند و خداوند و پیامبرش مولای شمایند؟».

گفتند : چرا.

گفت : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. من دو چیز در میان شما بر جای نهادم که اگر آنها را بگیرید، پس از من هیچ گاه گم راه نمی شوید : کتاب خدا که در دستان شماست و اهل بیتم».9171.امام علی علیه السلام :إثبات الوصیّه :چون پیامبر صلی الله علیه و آله به وادی خُم رسید، آیه نگهداری اش از [گزند]مردم در [ابلاغ ولایت]امیر مؤمنان، بر او وحی شد. پیش از آن هم فرمان ابلاغ می رسید ؛ امّا او به انتظار گفته خدای عز و جل : «خدا تو را از مردمْ حفظ می کند» باز می ایستاد.

چون آیه نازل شد، به سخن ایستاد و پس از حمد و ثنای فراوان خداوند، امیر مؤمنان علیه السلام را به رهبری [آینده امّت] و قائم مقامی خود منصوب کرد ... ، همان گونه کرد که راویان حدیث غدیر خم، روایت کرده اند . سپس در آخر ذی حجّه [به مدینه] بازگشت .9172.امام علی علیه السلام :بشاره المصطفی به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خدای عز و جل : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، [حق]رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از [گزند] مردم حفظ می کند. خداوند، کافران را هدایت نمی کند» : درباره علی علیه السلام نازل شد. پیامبر خدا فرمان یافت که آن را ابلاغ کند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! هر که او را دوست دارد، دوستش بدار و هر که دشمنش می دارد، دشمنش بدار». .

9173.امام على عليه السلام :تفسير العيّاشى عن ابن عبّاس وجابر بن عبد اللّه :أمَرَ اللّهُ تَعالى نَبِيَّهُ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله أن يَنصِبَ عَلِيّا عليه السلام عَلَما لِلنّاسِ ؛ لِيُخبِرَهُم بِوِلايَتِهِ . فَتَخَوَّفَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن يَقولوا : حامَى ابنَ عَمِّهِ ، وأن يَطعَنوا فى ذلِکَ عَلَيهِ . فَأَوحَى اللّهُ إِلَيهِ : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» ، فَقامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِوِلايَتِهِ يَومَ غَديرِ خُمٍّ . (1)9174.امام علي عليه السلام :تفسير الفخر الرازى فى ذَيلِ قَولِهِ تَعالى : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ...» : ذَكَرَ المُفَسِّرونَ فى سَبَبِ نُزولِ الآيَهِ وُجوها : ... العاشِرُ : نَزَلَتِ الآيَهُ فى فَضلِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، ولَمّا نَزَلَت هذِهِ الآيَهُ أخَذَ [صلى الله عليه و آله] بِيَدِهِ وقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . فَلَقِيَهُ عُمَرُ فَقالَ : هَنيئا لَکَ يَا بنَ أبى طالِبٍ ؛ أصبَحتَ مَولاىَ ومَولى كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ . وهُوَ قَولُ ابنِ عَبّاسٍ ، وَالبَراءِ بنِ عازبٍ ، ومَحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ . (2) .

1- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 331 ح 152 .
2- .تفسير الفخر الرازى : ج 12 ص 52 .

9175.امام علی علیه السلام :تفسیر العیّاشی به نقل از ابن عبّاس و جابر بن عبد اللّه : خدای متعال، پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله را فرمان داد که علی علیه السلام را پیش چشم مردم، [بر سر دست] بلند کند تا از ولایتش آگاهشان سازد. پیامبر خدا بیم آن داشت که مردم بگویند او از پسر عمویش حمایت کرده است و در این ماجرا بر او طغیان کنند. خداوند به او وحی کرد : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان و اگر چنین نکنی، [حق]رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از [گزند]مردم حفظ می کند» . پس، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به عزم [ابلاغ]ولایت او برخاست.9176.امام علی علیه السلام :تفسیر الفخر الرازی در ذیل گفته خدای متعال : «ای پیامبر! ابلاغ کن...» : مفسّران در شأن نزول آیه وجوهی را ذکر کرده اند : ... وجه دهم : آیه در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و چون این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و گفت : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! هر که دوستش می دارد، دوست بدار و هر که دشمنش می دارد، دشمن بدار».

عمر، او را دید و گفت : «ای پسر ابو طالب! مبارکت باد! تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان شدی».

این وجه، نظر ابن عبّاس و بَراء بن عازب و محمّد بن علی [امام باقر علیه السلام] است. .

بحثی درباره آیه تبلیغ

بحثی درباره آیه تبلیغ «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از [گزند] مردم حفظ می کند. خداوند، کافران را هدایت نمی کند» . (1) پیامبر خدا به سال دهم هجری حج گزارْد. او پیش از حرکت به سوی حرم الهی، دستور داده بود که همگان را از قصد حجگزاری اش در آن سال، آگاه کنند. بدین سان، مسلمانان از راه های دور و نزدیک، آهنگ حج کرده بودند و از این روی، جمعیت عظیمی به هم آمده بود. در آن هنگامه عظیم، پیامبر صلی الله علیه و آله بارها با مردم، سخن گفت و در خطبه بلند روز «عَرَفه» بر بقایای فرهنگ و معیارهای جاهلی خط بطلان کشید و مردمان را به استوارگامی در راه حق و بنا نهادن زندگی بر اساس معیارها و ارزش های الهی فرا خوانْد و بر چنگ زدن به کتاب الهی و سنّتِ عترت خویش تأکید کرد. او در آن سفر، گاه با اشاره و گاه به صراحت، بر این که آخرین سال حضور او در میان امّت است ، تأکید کرد . بدین سان، مسلمانان از یک سوی، التهاب از دست دادن پیشوا را داشتند و از سوی دیگر، اشتیاق بهره گرفتنِ هر چه بیشتر و آموختن و راه جُستن را. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز یکسره شور بود و التهاب؛ شورِ حضور در چنین

.

1- .مائده ، آیه 67 .

هنگامه ای عظیم در میان انبوهی از مسلمانان و التهابِ رساندن پیام ها و از جمله، مهم ترین و برترین و پر دغدغه ترین پیام! مسلمانان از حج بازگشته اند و راهی آبادی ها و شهرهای خویش اند. در آستانه وادی «خُم»، فرمان الهی، رسول امین را با قاطعیت تمام، خطاب می کند که : «ای پیامبر! برسان». آهنگ آیه، تأکید و تنبّه های آن، و نیز تهدید و پافشاری جدّی بر رساندن پیام ها، همه و همه نشانگر آن است که پیام، بسی مهم است و از دیگر سوی، ابلاغ آن، به لحاظ چگونگی محتوا و جوانب آن، سخت دلهره آفرین. اکنون بنگریم پیامی که پیامبر خدا باید ابلاغ می کرد، چه بوده است؛ پیامی که او با آن همه سختکوشی در راه تبلیغ آموزه های الهی و تلاش مستمر در راه گسترش حق و رویارویی با شرک و شکن ناپذیری و استوارگامی، از ابلاغ آن می هراسید. عالمان شیعه (مفسّران، محدّثان، مورّخان و متکلّمان)، یکسر و بی هیچ گونه تردیدی آیه را به واقعه «غدیر» مرتبط دانسته اند و محتوای پیام را «ولایت و امامت علی علیه السلام » تلقّی کرده اند. بدین سان و بر اساس این دیدگاه، آیه در روز هجدهم ذی حجّه نازل شده است و برای تأکید بر ولایت علی علیه السلام برای آخرین بار و به گونه ای تأثیرگذار و به یادماندنی در میان انبوه مردمان مسلمان ؛ امّا عالمان اهل سنّت، نه در زمان نزول، یک داستان اند و نه در محتوای پیام، یک رأی. فخر الدین رازی، تقریبا همه اقوال را در میان ده قولی که نقل می کند، آورده است که آخرین آنها، همسو با دیدگاه شیعه است. نااستواری آنچه را فخر رازی آورده، با اندک تأمّلی می توان دریافت . گو این که در آثار دیگران، گاه، مستند و یا مستنداتی از اقوال صحابیان و یا تابعیان برای تأیید آنها گزارش شده است. اکنون سزامند است پیش از آن که برخی از آن دیدگاه ها را بیاوریم، مفاد و مفهوم آیه را اندکی بکاویم: الف «بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ؛ آنچه را نازل شده،ابلاغ کن» .

.

این جمله نشانگر آن است که محتوای پیام، پیش تر به پیامبر صلی الله علیه و آله القا شده بوده است و سپس ، آن بزرگوار، مأمور به ابلاغ گشته است ؛ امّا دغدغه و دلهره ای او را از این که پیام را آشکار نماید، باز داشته است. این حقیقت را همه روایات شیعی و برخی از روایات اهل سنّت، تأیید می کنند. (1) ب «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ؛ و اگر نکنی، رسالتش را نگزارده ای» . این عبارت ، نشانگر آن است که آیه به روزگاری نازل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ رسالت کرده، حقّ آیین الهی را گزارده و آموزه های الهی را به مردمان رسانده بوده است و اکنون، تأکید می کند که این پیام، از چنان جایگاهی برخوردار است که اگر رسانده نشود، تمام رسالت ابلاغ شده تباه خواهد شد ، چنان که گویی «رسالت»، یکسر ابلاغ نشده است. بدین سان، روایاتی که نزول آیه را در ضمن سوره مائده و از جمله آخرین آیات مدنی می دانند، استوار است، نه روایات مستثنا بودن و مکّی بودن آن. ج «وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ ؛ و خداوند، تو را حفظ می کند» . پیامبر صلی الله علیه و آله از چه می هراسید؟ از قتل؟ از آزار و شکنجه؟ از غوغاسالاری مشرکان و یهودیان؟ و یا از...؟ سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نشانگر آن است که او از آنچه مرتبط به خود او بوده، هرگز هراسی به دلْ راه نمی داده است، به همان گونه که خداوند متعال، چگونگی مبلّغان حق و رسولان الهی را توصیف می کند : «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَلَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ؛ (2) آنان که پیام های خداوند را ابلاغ می کنند و تنها از او، و نه هیچ کس دیگری، می هراسند و خدا برای حسابرسی کفایت می کند» . چگونه می توان درباره برترین رسول الهی و پایان بخش سلسله رسولان و حق

.

1- .ر . ک : ص 234 ، ح 769 .
2- .احزاب، آیه 39.

دیدگاه ها درباره این آیه

1 . نزول آیه در اوّل بعثت و هراس پیامبر از ابلاغ دین!

مداران، چنین تصوّری را روا داشت و ترس از شکنجه و قتل و آزار در راه ابلاغ حق را بدو نسبت داد؟! بدین سان و بدون هیچ تردیدی، این ترس باید رنگی دیگر داشته باشد و ترس از سِتروَنْ شدن خودِ ابلاغ باشد و ترس از جو و فضایی که گسترش حق و تأثیرگذاری ابلاغ را متزلزل می کند. د «مِنَ النَّاسِ ؛ از مردم» . بی گمان، «ناس»، اطلاق دارد و نشانگر حراست خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله است ؛ حراست از او در برابر آنان که به گونه ای در به شکست کشاندن این ابلاغ و جلوگیری از رساندن این پیام، تلاش خواهند کرد. بدین سان، روشن است که در دنباله آیه ، مراد از «کفر»، کفر ورزیدن به برخی از آیات الهی و مقصود از «عدم هدایت خداوند» ، توفیق نیافتن آن کفرورزان در خدعه و برنامه ریزی و جوآفرینی شان برای خنثی سازی ابلاغ پیامبر خدا (ابلاغ «ما اُنزل») است ؛ چرا که اگر مراد از «عدم هدایت»، عدم هدایت به ایمان باشد، با اصل تبلیغ و ابلاغ و فلسفه دعوت، ناسازگار است ؛ مثل آن که خداوند بگوید: آنان را به حکم الهی بخوان ؛ امّا من آنان را هدایت نمی کنم! از این رو، بدون هیچ تردیدی، مراد، این است که آنان در خاموش کردن این نور، در طعن زدن به نبوّت، در به شکست کشاندن این ابلاغ، در متّهم کردن پیامبر خدا به «خاندان گرایی» و در تلاش برای جلوگیری از گسترش پیام، طَرْفی برنخواهند بست. نکات و ظرایف این آیه شکوهمند و کارساز، بسی بیشتر از آن چیزی است که به خامه آمد ؛ امّا آنچه را در نقدِ دیدگاه ها آوردیم، بسنده است؛ دیدگاه هایی که بیشتر و پیش تر از آن که در جهت تبیین معنای آیه باشند، در جهت استوارسازی واقعیّت موجود در تاریخ اند. اکنون به برخی از آن اقوال بنگریم.

دیدگاه ها درباره این آیه1 . نزول آیه در اوّل بعثت و هراس پیامبر صلی الله علیه و آله از ابلاغ دین!گویا اوّلین کسی که چنین باوری را پراکنده است، وگرچه نه با قاطعیت، محمّد بن

.

ادریس شافعی است. بر اساس آنچه وی گزارش کرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دریافت پیام وحی و سوره علق و... از این که مشرکان او را تکذیب کنند، هراس به دل داشت. آیتِ الهیِ : «ای پیامبر! برسان» نازل شد تا او را در ابلاغ حق، استوار بدارد و «عصمت» (حفاظت) الهی را در ابلاغ وحی بدو برساند. (1) بر این پایه، از حسن بصری نیز گزارشی آورده اند که : پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: لمّا بعثنی اللّه تعالی برسالته ضِقتُ بها ذرعاً ، وعرفت أنّ من الناس من یکذّبنی ؛ خداوند، چون مرا برانگیخت، بر من بسیار سخت و سنگین آمد و دانستم که مرا تکذیب خواهند کرد . پس چندی دست نگه داشت، تا خداوند، این آیه را بر او فرو فرستاد. (2) پاسخ این سخن ، آن است که : 1 . دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد و گزارش منسوب به حسن بَصری مستند نیست ؛ 2 . ادلّه ای که اثبات می کنند سوره مائده آخرین سوره (3) و یا از آخرین سوره های (4) نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله است ، این ادّعا را رد می کنند . 3 . محدّثان ، مفسّران ، مورّخان و متکلّمان پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام اتّفاق دارند که آیه تبلیغ ، در ارتباط با جریان غدیر خم و ابلاغ امامت امیر مؤمنان است . این شأن نزول ، در بسیاری از مصادر اهل سنّت نیز آمده است و علّامه امینی از سی مصدر حدیثی و تفسیری اهل سنّت ، آن را روایت کرده است. 4 . متن آیه به روشنی نشان می دهد که ابلاغ موضوع ویژه ای مورد نظر خداوند متعال بوده و نه مطلق رسالت ؛ موضوع ویژه ای که هموزن همه رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است ، و آن ، چیزی جز مسئله ولایت و رهبری امّت پس از آن حضرت نمی تواند

.

1- .الاُمّ : ج 4 ص 168 . متن ، طولانی است و تنها بخش مورد نیاز را آورده ایم .
2- .أسباب نزول القرآن : ص 204، الدرّ المنثور : ج 3 ص 116.
3- .ر . ک : ص 258 ، ح 784 . نیز ، ر . ک : تفسیر ابن کثیر : ج 3 ص 3 ، التحریر والتنویر : ج 4 ص 255 .
4- .أسباب نزول القرآن : ص 204 ، الدرّ المنثور : ج 3 ص 116 .

2 . نزول آیه در ارتباط با نگهبانی ابو طالب از پیامبر!

3 . تأخیر پیامبر در ابلاغ برخی آیات از ترس مشرکان!

باشد . افزون بر این همه ، چگونه می توان باور کرد که پیامبر خدا با آن عظمت و روح بلند و اراده استوار ، در آغاز راه به دلیل ترس از تکذیب و آزار مردم ، از به انجام رساندن رسالت خویش ، سرباز زده باشد تا خداوند متعال ، تضمین کند که مشکلی پیش نخواهد آمد و کسی به او آزاری نمی رساند؟!

2 . نزول آیه در ارتباط با نگهبانی ابو طالب از پیامبر صلی الله علیه و آله !دیدگاهی دیگر ، سبب نزول آیه را «نگهبانی و حراست ابو طالب (عموی پیامبر خدا) از وی» می داند و چنین معتقد است که پس از نزول این آیه، پیامبرخدا از عمویش خواست که به سبب وعده خداوند به حراست ، دیگر از وی نگاهبانی نکند. ردّ این دیدگاه، افزون بر نقد دیدگاه اوّل (که بر این یکی نیز وارد است)، واقعیّت تاریخ است که پیامبر خدا برای سالیانی، بویژه در مدینه، همچنان نگهبانانی داشته است و وجود «اُسطوانه الحَرَس» (1) بهترین گواه بر آن است.

3 . تأخیر پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ برخی آیات از ترس مشرکان! شگفتا! برخی بر این باورند که پیامبر خدا برخی از آیات مرتبط با مشرکان و یا یهودیان را آشکار نمی کرد و از این که به او آزاری برسد، می هراسید. (2) آسفا که گاه، کسانی گرفتار چه ناهنجاری ها و ملزم به چه نارواگویی هایی می شوند! آیا می شود به پیامبر خدا چنین گمانی برد؟! آیا با توجّه به آن زندگانی یکسر شور و حماسه و درگیری با مظاهر شرک و جاهلیّت، می توان چنین پنداری درباره پیامبر خدا به ذهن و زبان آورد؟! آرا و دیدگاه های دیگری که فخر رازی برشمرده است و در تفاسیر اهل سنّت و مجموعه های روایی آنان هم بیشتر از آن نیست، تباه تر از آن چیزی است که آوردیم.

.

1- .ستونی بوده است در مسجد مدینه که نگهبانان پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آن می ایستاده اند .
2- .الوسیط : ج 2 ص 208، تفسیر الفخر الرازی : ج 12 ص 53 .

نزول آیه در واقعه غدیر برای ابلاغ ولایت

فخر رازی، آخرین قول را بدین سان آورده است: آیه در فضل علی بن ابی طالب نازل شد و چون این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و گفت : «هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا ! هر که را دوستش می دارد، دوست بدار و هر که را دشمنش می دارد، دشمن بدار !». پس عمر، او را دید و گفت : «ای پسر ابو طالب ! بر تو مبارک باد ! مولای من و مولای هر مرد و زن باایمان شدی». این وجه، نظر ابن عبّاس و براء بن عازب و محمّد بن علی [باقر] علیه السلام است. (1) فخر رازی تصریح می کند که : روایت های نشانگر این حقیقت، بسیارند ؛ امّا بهتر است بگوییم که این آیه، برای اطمینان بخشی به پیامبر خدا در برابر نیرنگ ها و برخوردهای یهودیان و نصرانیان است، تا پیامبر خدا نهراسد و در ابلاغ حق، کوتاهی نکند. 2 آنچه فخر رازی در این دیدگاه آخر بدان تصریح کرده و روایات مربوط به آن نیز بسی فراوان است، استوار و درست است و شگفتا از مفسّران، محدّثان و متکلّمانی که در برابر آن همه روایات، سر تسلیم فرود نمی آورند و به توجیه ها و تفسیرهایی روی می آورند که نه با واقعیت تاریخْ سازگاری دارد، نه با شخصیت پیامبر خدا و نه با سیره نورانی و استوارگامی های او در جهت ابلاغ حق.

نزول آیه در واقعه غدیر برای ابلاغ ولایتبر پایه آنچه گذشت و بر اساس روایات و گزارش های بسیار که متون آنها را آوردیم ، آیه «ابلاغ»، روز هجدهم ذی حجّه سال دهم هجری با تأکید بر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله بارها بدان پرداخته و به آن تصریح نموده و خداوند در وحی بر او (وحی قرآنی و بیانی) بارها آن را نازل کرده بود «مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ» ، در غدیر خم نازل شده

.

1- .الوسیط : ج 2 ص 208، تفسیر الفخر الرازی : ج 12 ص 53 .

است. تأکید می کنیم که «مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ» اشاره به هر آن چیزی است که در این زمینه در درازنای رسالت نبوی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، چه با وحی قرآنی و چه با وحی بیانی، در مناسبت های مختلف، در جمع های بزرگ یا در منظر کسانی اندک. اکنون پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شده است که در آخرین سال عمر، در آخرین حجّ خویش و در پیش دید ده ها هزار مسلمان که از آبادی ها و شهرهای جوامع اسلامی آن روز به مکّه آمده اند، با صراحتی تمام و تأکید و دقّتی تام که هیچ گونه تأویلی را برنتابد و هیچ توجیهی را نپذیرد، ولایت علی علیه السلام و استمرار پیشوایی و امامت و زعامت وی را علنی کند. در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله می هراسد، امّا نه بر جان خود، که او از آغازین روزها، جان را در راه ابلاغ حق بر کف نهاده است ، و نه از مشرکان، که دیگر هیمنه و شکوه دروغینشان در هم شکسته است ، و نه از یهود و نصارا، که اکنون در برابر شکوه و عظمت مسلمانان، دم فرو بسته اند؛ بلکه از درون امّت خود می هراسد، از نفاق نهفته در میان مسلمانان، از تردیدها و تشکیک های مؤمن نمایان . شاید که در اصل رسالت نیز تردید روا دارند و به کلام نبوی یکسر بتازند و او را به خاندانگرایی، تحمیل خویشان نزدیک خود بر مردم و... متهم کنند! لحن آیه و روایاتی که متن آنها گزارش شد، نشان می دهد که در این واپسین روزها نیز امین وحی ، جبرئیل علیه السلام ، بارها ضرورت این ابلاغ را از سوی خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله رسانده است و رسول الهی، از دغدغه خود سخن گفته است و اکنون این ، آخرین ابلاغ است که : «یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ؛ ای رسول! ابلاغ کن ...» (1) .

.

1- .و به خاطر این پیام بلند و سرنوشت ساز و خیره کننده و عظیم بود که این حج، «حَجّه البلاغ» نام گرفت. چه نام زیبا و خاطره انگیزی! و شگفتا که مورّخان کوشیده اند این نام ارجمند خاطره آفرین را از یادها ببرند! ابن اسحاق می گوید : «فکانت حَجّه البلاغ وحَجّه الوداع، وذلک أنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله لم یحجّ بعدها...» (السیره النبویّه ، ابن هشام : ج 2 ص 606) .

خطاب شدن پیامبر خدا با عنوان «رسالت»، سازگارترین صفت با «تبلیغ» است. هان! دغدغه داری؟ دلهره، هراس؟ مگر تو جز رساندن، فروخواندن و آشکار نمودن، مسئولیّت دیگری داری؟! بخوان، آشکار کن، ابلاغ کن با نهایت دقّت ، با مقدّمه چینی، تأثیر گذارانه و استوار ؛ «و بر پیامبر، جز ابلاغ نیست» . «مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ ؛ آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده» . آنچه به پیامبر خدا نازل شده ، چیست و چرا به آن، تصریح نشده است؟ عدم تصریح به آن، می تواند برای نشان دادن جایگاه والای آن، برای «تجلیل» و «تعظیم» آن و یا با هدف نشان دادن نبودِ هیچ گونه تصمیم و اختیاری برای پیامبر صلی الله علیه و آله در چگونگی آن و تنها نقش داشتن او در ابلاغ، باشد. از سوی دیگر، نشانگر آن است که زیرکی وی در برابر واکنش های هراس آفرین مردمان، هوشمندانه و بجاست، که خداوند نیز آن پیام را در پرده ای از ابهام می نهد و تا لحظه ابلاغ، از چگونگی آن، پرده برنمی گیرد. «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ؛ و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای» . شگفتا از آنان که در تفسیر آیه، سخنی دیگر آورده اند و چون نخواسته اند «حقیقت» را بنگرند، ره «افسانه» پوییده اند! این جمله را چه سان معنا می کنند، با این که «نهی از کتمان»، بخشی از آموزه های وحیانی است؟ از آنچه بر پیامبر خدا نازل شد، کدام بخش است که چون آشکار نشود و بدان تأکید نشود، از خاطره ها پاک نمی شود؟ و اگر رسالتْ ستیزان، توان ستردن آن را از عینیت جامعه داشته باشند، چنان خواهد بود که گویا اساس دین و بنیاد رسالت و همه مکتب، ابلاغ نشده است؟

.

این جمله شکوهمند و شگرف، نشانگر جایگاه والای آن پیام است و از سوی دیگر، رساننده این حقیقت که پیامبر خدا از رساندن و علنی کردن آن، ناچار و معذور است؛ چرا که خداوند تهدید کرده است، آن هم تهدید به تباه شدن تمام تلاش های بیست و سه ساله و سختکوشی ها و رنج ها و سوختن ها و ساختن ها و رزم ها و... . «وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ ؛ و خداوند، تو را از[گزند] مردم، حفظ می کند» . حراست و حفاظت از تو، به عهده خداوند است ؛ گو این که تو از فرایند آن، دغدغه داری و از واکنش های کسانی تیره جان، می هراسی و از جوآفرینی غوغاسالاران، بیم بر جان نشان داده ای ؛ امّا بدان که خداوندِ سبب ساز و سبب سوز، همه را یکسر تباه خواهد ساخت، تمام نقشه ها را، از همه «مردم». خداوند، عظمت ابلاغ را باز می گوید و نیز وجود غوغاسالاران تیره جان را ؛ امّا به این که اینها چه کسانی هستند، تصریح نمی کند؛ چرا که همه حیله ها ، نقش بر آب است و شیطنت ها بر باد ، از سوی هر کسی که باشد. کلمه کلمه آیه، نشانگر عظمت و والایی محتوای پیام است و نشانگر دغدغه آفرینی، کین زایی و خشم گرفتن کسانی ... . ای کاش، مفسّران و قرآن پژوهانی که سخن دیگر گفته اند، اندکی از سر تأمّل درمی نگریستند که ابلاغِ چه بخشی از «ما اُنزل» این همه دغدغه داشت و با آشکار شدن، خشم می آفرید و کسانی را به موضعگیری می کشانْد و ای کاش، دست کم در واقعیّت های تاریخ اسلام می نگریستند که چه چیزی جبهه گیری ها را موجب شد و جنجال ها به پا کرد!

.

10 / 2إكمالُ الدِّينالكتاب«الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» . (1)

الحديث9184.امام على عليه السلام :تاريخ دمشق عن أبى سعيد الخدرى :لَمّا نَصَبَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا بِغَديرِ خُمٍّ فَنادى لَهُ بِالوِلايَهِ ، هَبَطَ جِبرِيلُ عليه السلام عَلَيهِ بِهذِهِ الآيَهِ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» . (2)9185.امام على عليه السلام :الدرّ المنثور عن أبى هريره :لَمّا كانَ يَومُ غَديرِ خُمٍّ وهُوَ يَومُ ثَمانِيَهَ (3) عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّهِ قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . فَأَنزَلَ اللّهُ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» . (4)9186.امام على عليه السلام :تاريخ بغداد عن أبى هريره :مَن صامَ يَومَ ثَمانِيَهَ (5) عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّهِ كُتِبَ لَهُ صِيامُ سِتّينَ شَهرا ، وهُوَ يَومُ غَديرِ خُمٍّ ؛ لَمّا أَخَذَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِىِّ بنِ أَبى طالِبٍ فَقالَ : أَ لَستُ وَلِىَّ المُؤمِنينَ ؟ ! قالوا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ ! قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : بَخٍ بَخٍ لَكَ يَا بنَ أَبى طالِبٍ ؛ أصبَحتَ مَولايَ ومَولى كُلِّ مُسلِمٍ ، فَأَنزَلَ اللّهُ : «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» . (6) .

1- .المائده : 3 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 237 ، الدرّ المنثور : ج 3 ص 19 .
3- .فى المصدر : «ثمانى» ، والصحيح ما أثبتناه .
4- .الدرّ المنثور : ج 3 ص 19 نقلاً عن ابن مردويه والخطيب وابن عساكر ، تذكره الخواصّ : ص 30 وفيه من «من كنت مولاه ...» .
5- .فى المصدر : «ثمان عشره» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تاريخ دمشق .
6- .تاريخ بغداد : ج 8 ص 290 الرقم 4392 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 233 و 234 ح 8739 وفيه «مولى» بدل «ولى» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 350 ، المناقب لابن المغازلى : ص 19 ح 24 وفيه «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»بدل «أ لست ولىّ المؤمنين» ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 200 ح 210 نحوه إلى «يا بن أبى طالب» ، فرائد السمطين : ج 1 ص 77 ح 44 ، المناقب للخوارزمى : ص 156 ح 184 كلاهما نحوه وفيهما إلى «مولى كلّ مسلم» ؛ الأمالى للصدوق : ص 50 ح 2 ، روضه الواعظين

: ص 384 وفيهما «أولى بالمؤمنين» بدل «ولىّ المؤمنين» ، الأمالى للشجرى : ج 1 ص 42 و ص 259 .

10 / 2 کامل کردن دین

اشاره

10 / 2کامل کردن دینحدیث غدیرقرآن«امروز، کافران از [شکست دادن]دین شما ناامید شدند. از این رو از آنان نترسید و از من بترسید. امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» .

حدیث9192.عنه علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابو سعید خُدْری : چون پیامبر خدا علی علیه السلام را در غدیر خُم منصوب کرد و به ولایت او ندا داد، جبرئیل علیه السلام با این آیه بر او فرود آمد : «امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» .9193.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الدرّ المنثور به نقل از ابو هریره : چون روز غدیر خُم شد که همان هجدهم ذی حجّه است ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست» و خداوند، نازل کرد : «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم» .9194.عنه علیه السلام :تاریخ بغداد به نقل از ابو هریره : هر کس روز هجدهم ذی حجّه را روزه بگیرد، روزه شصت ماه برایش نوشته می شود و آن، همان روز غدیر خُم است، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود : «آیا من ولیّ مؤمنان نیستم؟».

گفتند : چرا، ای پیامبر خدا!

فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست». عمر بن خطّاب گفت : به به [مبارکت باد] ، ای پسر ابو طالب! تو مولای من و هر مسلمان گشتی. خدا هم نازل کرد : «امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم» .

.

9195.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ بِوِلايَتى أكمَلَ اللّهُ لِهذِهِ الاُمَّهِ دينَهُم ، وأتَمَّ عَلَيهِمُ النِّعَمَ ، ورَضِىَ إسلامَهُم ؛ إذ يَقولُ يَومَ الوِلايَهِ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله : يا مُحَمَّدُ ، أخبِرهُم أنّى أكمَلتُ لَهُمُ اليَومَ دينَهُم ، ورَضيتُ لَهُمُ الإِسلامَ دينا ، وأتمَمتُ عَلَيهِم نِعمَتى ، كُلُّ ذلِکَ مَنٌّ مِنَ اللّهِ عَلَىَّ ؛ فَلَهُ الحَمدُ . (1)9187.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : بُنِىَ الإِسلامُ عَلى خَمسِ خِصالٍ : عَلَى الشَّهادَتَينِ ، وَالقَرينَتَينِ قيلَ لَهُ : أَمَّا الشَّهادَتانِ فَقَد عَرَفناهُما ، فَمَا القَرينَتانِ ؟ ! قالَ : الصَّلاهُ وَالزَّكاهُ ؛ فَإِنَّهُ لا يُقبَلُ إحداهُما (2) إلّا بِالاُخرى وَالصِّيامُ ، وحَجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ إلَيهِ سَبيلاً ، وخَتَمَ ذلِکَ بِالوِلايَهِ ، فَأَنزَلَ اللّهُ عزّوجلّ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» . (3)9188.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ اسمُهُ امتَحَنَ بى عِبادَهُ ، وقَتَلَ بِيَدى أضدادَهُ ، وأفنى بِسَيفى جُحّادَهُ ، وجَعَلَنى زُلفَهً لِلمُؤمِنينَ ، وحِياضَ مَوتٍ عَلَى الجَبّارينَ ، وسَيفَهُ عَلَى المُجرِمينَ ، وشَدَّ بى أزرَ رَسولِهِ ، وأكرَمَنى بِنَصرِهِ ، وشَرَّفَنى بِعِلمِهِ ، وحَبانى بِأحكامِهِ ، وَاختَصَّنى بِوَصِيَّتِهِ ، وَاصطَفانى بِخِلافَتِهِ فى اُمَّتِهِ .

فَقالَ صلى الله عليه و آله وقَد حَشَدَهُ المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ وَانغَصَّت بِهِمُ المَحافِلُ : أَيُّهَا النّاسُ ! إنَّ عَلِيّاً مِنّى كَهارونَ مِن موسى إلّا أَنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . فَعَقَلَ المُؤمِنونَ عَنِ اللّهِ نُطقَ الرَّسولِ إذ عَرَفونى أنّى لَستُ بِأخيهِ لِأَبيهِ واُمِّهِ كَما كانَ هارونُ أخا موسى لِأَبيهِ واُمِّهِ ، ولا كُنتُ نَبِيّاً فَاقتَضى نُبُوَّهً ، ولكِن كانَ ذلِکَ مِنهُ استِخلافاً لى كَمَا استَخلَفَ موسى هارونَ عليهما السلام حَيثُ يَقولُ : «اخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (4) .

وقَولُهُ صلى الله عليه و آله حينَ تَكَلَّمَت طائِفَهٌ فَقالَت : نَحنُ مَوالى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَخَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلى حِجَّهِ الوَداعِ ثُمَّ صارَ إلى غَديرِ خُمٍّ ، فَأَمَرَ فَاُصلِحَ لَه شِبهُ المِنبَرِ ، ثُمَّ عَلاهُ وأَخَذَ بِعَضُدى حَتّى رُئِىَ بَياضُ إبطَيهِ ، رافِعاً صَوتَهُ قائِلاً فى مَحفِلِهِ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ،اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ. فَكانَت عَلى وِلايَتى وِلايَهُ اللّهِ وعَلى عَداوتى عَداوَهُ اللّهِ .

وأنزَلَ اللّهُ عزَّ وجَلَّ في ذلِکَ اليَومِ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» (5) فَكانَت وِلايَتى كمالَ الدّينِ ورِضَا الرَّبِّ جَلَّ ذِكرُهُ ، وأنزَلَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالَى اختِصاصاً لى وتَكَرُّماً . (6) .

1- .الخصال : ص 415 ح 4 ، الأمالى للطوسى : ص 205 ح 351 عن المفضّل بن عمر ، بصائر الدرجات : ص 201 ح 4 وكلّها عن الإمام الصادق عليه السلام .
2- .فى المصدر : «أحدهما» وهو تصحيف .
3- .الأمالى للطوسى : ص 518 ح 1134 عن المجاشعى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام وعن محمّد بن جعفر عن أبيه الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 68 ص 379 ح 29 .
4- .الأعراف : 142 .
5- .المائده : 3 .
6- .الكافى : ج8 ص26 ح4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام .

9189.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :خداوند با ولایت من ، دین این امّت را به کمال رساند و نعمت ها را بر ایشان کامل کرد و اسلام را برایِشان پسندید ، آن گاه که در روز ولایت [علی علیه السلام]به محمّد صلی الله علیه و آله گفت : «ای محمّد! به آنان خبر بده که امروز دینشان را برایشان به کمال رساندم و دین اسلام را برایِشان پسندیدم و نعمتم را بر ایشان کامل کردم». همه اینها، منّتی از سوی خداوند بر من است. پس سپاس، ویژه اوست.9190.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :شنیدم پیامبر خدا می فرماید : «اسلام بر پنج پایه بنیاد شده است : شهادتین و قَرینتین».

به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد : مقصود از «شهادتین (دو گواهی)» را می دانیم ؛ امّا «قرینتین (دو چیز قرینه)» کدام اند؟

فرمود : «نماز و زکات، که هیچ یک بی دیگری پذیرفته نیست ، و روزه و حجّ خانه خدا برای هر کس که بدان، راهی دارد؛ و پایان بخش آنها ولایت است، که خداوند عز و جل نازل کرد : «امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» .9191.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :خداوند که نامش خجسته باد با من، بندگانش را آزمود و به دست من دشمنانش را کشت و با شمشیر من مُنکرانش را نابود کرد و مرا مایه قرب مؤمنان و گرداب مرگ جبّاران و شمشیر خویش بر سر مجرمان قرار داد و با من پشت پیامبرش را محکم ساخت و با نصرت او گرامی ام داشت و با دانش او شرافتم داد و احکامش را به من بخشید و وصایتش را ویژه من ساخت و مرا به جانشینی او بر امّتش برگزید.

پیامبر صلی الله علیه و آله درحالی که گِرداگردش را مهاجر و انصار گرفته بودند و مجلس از آنها پر بود، فرمود : «ای مردم! علی برای من، مانند هارون برای موسی علیه السلام است، جز آن که پیامبری پس از من نیست».

پس مؤمنان با درایت الهی، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدند ؛ چون می دانستند که من، برادر خونی او چنان که هارون برای موسی علیه السلام بود نیستم و همچنین پیامبر هم نبودم که پیامبری ام چنین اقتضا کند ؛ بلکه این کار او، جانشین کردن من بود، همان گونه که موسی علیه

السلام هارون را جانشین کرد، آن جا که گفت : «در میان قومم، جانشین من باش و اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی مکن» .

و گفته او ، هنگامی که گروهی گفتند : «ما آزادشدگان پیامبر خدا هستیم». پیامبر خدا برای حجّه الوداع [از مدینه]بیرون آمد و سپس [در بازگشت،]به غدیر خُم رسید و فرمان داد چیزی شبیه منبر برای او بسازند. سپس از آن، بالا رفت و بازوی مرا گرفت [و چنان بالا برد] که سفیدی زیر بغل هایش دیده شد و در همان مجلس با صدای بلند فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا ! هر که را دوستش می دارد، دوست بدار و هر که را دشمنش می دارد، دشمن بدار !». پس با ولایت من، ولایت خدا تحقّق می یابد و با دشمنی من، دشمنی خدا.

و خداوند عز و جل در آن روز، نازل کرد : «امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» . پس ولایت من، مایه کمال دین و رضایت پروردگار که یادش بلند باد است و خداوند تبارک و تعالی آن [آیه] را ویژه من و برای بزرگداشت من نازل کرد. .

9192.امام علی علیه السلام :الإمام الباقر علیه السلام فی قَولِهِ تَعالی : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» : نَزَلَت فی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام خاصَةً ، دونَ النّاسِ . (1) .

1- .تفسیر فرات : ص 119 ح 124 عن یقطین الجوالیقی عن الإمام الصادق علیه السلام .

9193.امام علی علیه السلام :امام باقر علیه السلام :آیه «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم» ، تنها درباره علی علیه السلام و نه دیگران، نازل شد. .

9194.امام على عليه السلام :علل الشرائع عن إسحاق بن إسماعيل النيسابورى:أنَّ العالِمَ يَعنِى الحَسَنَ بنَ عَلِىٍّ عليهما السلام كَتَبَ إلَيهِ : إنَّ اللّهَ تَعالى بِمَنِّهِ ورَحمَتِهِ لَمّا فَرَضَ عَلَيكُمُ الفَرائِضَ لَم يَفرِض ذلِکَ عَلَيكُم لِحاجَةٍ مِنهُ إلَيهِ ، بَل رَحمَةً مِنهُ إلَيكُم ، لا إلهَ إلّا هُوَ ؛ لِيَميزَ الخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ، ولِيَبتَلِىَ ما فى صُدورِكُم ، ولِيُمَحِّصَ ما فى قُلوبِكُم ، ولِتَتَسابَقوا إلى رَحمَتِهِ ، ولِتَتَفاضَلَ مَنازِلُكُم فى جَنَّتِهِ . فَفَرَضَ (1) عَلَيكُمُ الحَجَّ وَالعُمرَةَ ، وإقامَ الصَّلاهِ ، وإيتاءَ الزَّكاهِ ، وَالصَّومَ ، وَالوِلايَةَ .

وجَعَلَ لَكُم بابا لِتَفتَحوا بِهِ أبوابَ الفَرائِضِ ، ومِفتاحا إلى سَبيلِهِ . ولَولا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله وَالأَوصِياءُ مِن وُلدِهِ كُنتُم حَيارى كَالبَهائِمِ ؛ لا تَعرِفونَ فَرضا مِنَ الفَرائِضِ ، وهَل تُدخَلُ قَريَهٌ إلّا مِن بابِها ! !

فَلَمّا مَنَّ اللّهُ عَلَيكُم بِإقامَهِ الأَولِياءِ بَعدَ نَبِيِّكُم صلى الله عليه و آله ، قالَ اللّهُ عزّوجلّ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» وفَرَضَ عَلَيكُم لِأَولِيائِهِ حُقوقا ، فَأَمَرَكُم بِأَدائِها إلَيهِم . (2)9195.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :قَد قيلَ إنَّ آخِرَ ما نَزَلَ عَلَيهِ [النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله]: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» ، وهِىَ الرِّوايَهُ الصَّحيحَهُ الثّابِتَهُ الصَّريحَهُ . وكانَ نُزولُها يَومَ النَّصِّ عَلى أميرِالمُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبيطالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ بِغَديرِ خُمٍّ. (3) .

1- .فى المصدر : «ففوض» وهو تصحيف ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بقيّه المصادر .
2- .علل الشرائع : ص 249 ح 6 ، تحف العقول : ص 485 ، الأمالى للطوسى : ص 655 ح 1355 ، رجال الكشّى : ج 2 ص 845 الرقم 1088 .
3- .تاريخ اليعقوبى (طبعه النجف الأشرف مطبعه الغرى) : ج 2 ص 32 ، وفى الطبعه المعتمده (ج2 ص 43) ما لفظه «وكان نزولها يوم النفر على أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب صلوات اللّه عليه ، بعد ترحّم» وهو تحريف .

9196.عنه علیه السلام :علل الشرائع به نقل از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری : عالِم (یعنی : امام حسن عسکری علیه السلام) به من نوشت : «خداوند متعال، با منّت و رحمتش وقتی فریضه ها را بر شما واجب کرد ، به آنها نیازی نداشت ؛ بلکه از سر رحمتِ او بر شما بود، که خدایی جز او نیست . [این] برای آن بود که پاک را از ناپاک، جدا کند و درونتان را بیازماید و آنچه را در دل هایتان هست، بیرون بکشد و نیز برای این بود که به سوی رحمتش، از هم پیشی گیرید و درجات شما در بهشتش از هم متمایز شود. پس، حج و عمره و گزاردن نماز و دادن زکات و روزه ، و ولایت را بر شما واجب ساخت.

و برای شما دروازه ای نهاد تا درهای فرائض را بدان بگشایید و کلیدی برای راهش قرار داد. اگر محمّد صلی الله علیه و آله و اوصیا[ی او] از فرزندانش نبودند، شما چون حیوانات، سرگردان بودید و هیچ یک از فریضه ها را نمی شناختید. حال ، آیا جز از دروازه شهر، به شهر درمی آیند؟

پس چون خداوند پس از پیامبرتان با برجا نهادن اولیا بر شما منّت نهاد، فرمود : «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» و برای اولیا حقوقی بر شما واجب ساخت و شما را به ادای آنها در برابر ایشان فرمان داد».9197.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :گفته شده است که آخرین آیه ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، آیه : «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» است و این گفته، روایتی صحیح و ثابت و صریح است و [زمان]نزول آن، در روز تصریح به [ولایت]امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب که درودهای خدا بر او باد در غدیر خُم است. .

تحقیقی درباره «روزِ کامل شدن دین»

اشاره

تحقیقی درباره «روزِ کامل شدن دین» «امروز، کافران از [شکست دادن] دین شما ناامید شدند. از این رو، از آنان نترسید و از من بترسید. امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» . (1) در این آیه (مشهور به آیه «اِکمال») ، سخن از روزی است که چهار ویژگی مهم دارد: 1 . در آن روز، کفّار از این که بتوانند به اساس اسلام آسیب وارد کنند، نومید شدند. 2 . در آن روز، دین اسلام، کامل شد. 3 . در آن روز، خداوند متعال، نعمت خود را بر امّت اسلامی تمام کرد. 4 . در آن روز، خداوند متعال، آیین اسلام را به عنوان آیین نهایی مردم جهان پذیرفت. این ویژگی های برجسته نشان می دهد که آن روز، سرنوشت سازترینِ روزها در تاریخ رسالت پیامبر اسلام، بلکه در تاریخ اسلام است و از این روست که یکی از یهودیان، به عمر بن خطّاب می گوید که اگر در دین آنها چنین روزی بود، آن را جشن می گرفتند:

.

1- .مائده : آیه 3 .

1 . روز غدیر خم

طارق بن شهاب روایت کرده است که : یکی از یهودیان به عمر بن خطّاب گفت : ای امیر مؤمنان ! آیه ای در کتاب شماست و آن را قرائت می کنید که اگر بر ما یهودیان نازل شده بود، آن روز را جشن می گرفتیم. گفت : کدام آیه؟ گفت : «امروز، دینتان را برای شما به کمال رساندم...» . (1) اکنون باید دید در تاریخ اسلام، روز سرنوشت سازی که دارای این ویژگی های چهارگانه است و شایسته این است که جامعه اسلامی، آن را جشن بگیرد، کدام روز است. برای مشخّص کردن آن روز، احتمالات فراوانی داده شده که غالبا متّکی بر اسناد تاریخی و یا متون حدیثی نیستند و از این رو، از طرح آنها در این جا خودداری می کنیم. (2) تنها دو فرض مستند وجود دارد که به دو دسته از متون تاریخی و حدیثی شیعه و اهل سنّت، مستندند. باید دید آیا این دو دسته از متون، با هم در تعارض اند، یا این که وجه جمعی برای آنها وجود دارد. دو فرض مستند عبارت اند از :

1 . روز غدیر خمضمن آن که بسیاری از احادیث شیعه، بدون ذکر روز غدیر یا روز دیگری، به نزول این آیه در مورد انتصاب امام علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به رهبری امّت، اشاره دارند، حدود بیست حدیث ، به طور مشخّص نزول آیه را در روز غدیر بیان می دارند، (3) چنان که در کتب اهل سنّت، نقل هایی که عمدتا به ابو هریره و ابو سعید خُدْری

.

1- .صحیح البخاری : ج1 ص25 ح45 و ج 4 ص1600 ح4145 ، و ص1683 ح4330 وج6 ص2653 ح 6840 .
2- .ر . ک : تفسیرهای ذیل آیه.
3- .ر . ک : الأمالی ، صدوق : ص 188 ح 197 ، کمال الدین : ص 276 ، الإقبال : ج 2 ص 262 .

می رسند بیانگر نزول آیه در روز غدیر (هجدهم ذی حجّه سال دهم هجری) هستند. (1) این احادیث، موافق قرآن هستند و راهی جز پذیرفتن آنها وجود ندارد ؛ زیرا در تاریخ زندگی پیامبر اسلام، بجز روز غدیر خم، روزی با ویژگی هایی که این آیه بر آن تأکید دارد، یافت نمی شود. در این روز بود که با تعیین رهبر آینده جهان اسلام از سوی خداوند متعال، امید کفّاری که می پنداشتند آیین اسلام به شخص پیامبر آن ، قائم است و با مرگ او نخواهند گذاشت تداوم پیدا کند، به یأس گرایید. در این روز بود که برنامه های اسلام برای اداره آینده جهان، کامل شد و با تعیین شخصیت بزرگی چون امام علی علیه السلام که به استثنای نبوّت، همتای پیغمبر اسلام بود (2) به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله ، نعمت خداوند بر امّت اسلامی کامل گردید و بر اساس همین کامل بودن برنامه های اسلام برای تکامل مادّی و معنوی جامعه بشر بود که اسلام به عنوان کامل ترین دین تکامل بخشِ انسان، مورد پذیرش خداوند متعال قرار گرفت . مراسم عمامه گذاری ویژه امام علی علیه السلام در روز غدیر خم، (3) برنامه برگزاری مراسم سلام رهبری (4) بر امام علیه السلام در آن روز، تبریک صحابه (5) بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در آن روز، اَشعار حَسّان بن ثابت، (6) اعلام روز غدیر به عنوان بزرگ ترین عید اسلامی، 7 و اسناد و قرائن تاریخی و حدیثی فراوان دیگر، همه مؤیّد این است که روز کامل

.

1- .ر . ک : کمال الدین : ص 276 ، الغدیر : ج 1 ص 230 .
2- .ر . ک : ص 37 (احادیث منزلت) .
3- .ر . ک : ص 269 (تاج گذاری در روز غدیر) .
4- .. ر . ک : ص 277 (تبریک رهبری) .
5- .ر . ک : ص 305 (اشعار حسّان بن ثابت) .
6- .ر . ک : ص 359 (عید غدیر در اسلام) .

2 . روز عَرَفه

شدن دین، همان روز غدیر خم است.

2 . روز عَرَفهدر برابر متونی که بدانها اشارت رفت، متون دیگری وجود دارند که تصریح می کنند روز نزول آیه اِکمال، روز عرفه و مکان نزول آن، عرفات است. قول پذیرفته شده در میان اهل سنّت، همین است و از چند صحابی نیز نقل شده است ؛ ولی اساس آن، همان کلام عمر در پاسخ به سؤال مردی یهود است که در کتب بسیاری از جمله در صحیح البخاری آمده است و ما نیز به آن، اشاره داشتیم. این قول در برخی احادیث و کتب شیعه نیز آمده است که اساس آن را دو حدیث امام باقر و امام صادق علیهما السلام تشکیل می دهند: حدیث اوّل، حدیثی است که مرحوم ثقه الاسلام کُلینی از ابو جارود نقل کرده است. ابو جارود می گوید: سَمِعتُ أبا جَعفَرٍ علیه السلام یَقولُ : فَرَضَ اللّهُ عزّوجلّ عَلَی العِبادِ خَمساً ؛ أخَذوا أربَعاً ، وتَرَکوا واحِداً . قُلتُ : أتُسَمّیهِنَّ لی جُعِلتُ فِداکَ ؟ فَقالَ : الصَّلاهُ ، وکانَ النّاسُ لایَدرونَ کَیفَ یُصَلّونَ ، فَنَزَلَ جَبرَئیلُ علیه السلام فَقالَ : یا مُحَمَّدُ ، أخبِرهُم بِمَواقیتِ الصَّلاهِ . ثُمَّ نَزَلَتِ الزَّکاهُ ، فَقالَ : یا مُحَمَّدُ ، أخبِرهُم مِن زَکاتِهِم ما أخبَرتَهُم مِن صَلاتِهِم . ثُمَّ نَزَلَ الصَّومُ ، فَکانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إذا کانَ یَومُ عاشوراءَ بَعَثَ إلی ما حَولَهُ مِنَ القُری فَصاموا ذلِکَ الیَومَ ، فَنَزَلَ شَهرُ رَمَضانَ بَینَ شَعبانَ وشَوّالٍ . ثُمَّ نَزَلَ الحَجُّ ، فَنَزَلَ جَبرَئیلُ علیه السلام فَقالَ : أخبِرهُم مِن حَجِّهِم ما أخبَرتَهُم مِن صَلاتِهِم و زَکاتِهِم وصَومِهِم . ثُمَّ نَزَلَتِ الوِلایَهُ ؛ وإنّما أتاهُ ذلِکَ فی یَومِ الجُمُعَهِ بِعَرَفَهَ ، أنزَلَ اللّهُ عزَّوجلّ : «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی» وکانَ کَمالُ الدّینِ بِوِلایَهِ عَلیِّ بنِ

.

أبی طالِبٍ علیه السلام ، فَقالَ عِندَ ذلِکَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اُمَّتی حَدیثو عَهدٍ بِالجاهِلِیَّهِ ، ومَتی أخبَرتُهُم بِهذا فِی ابنِ عَمّی یَقولُ قائِلٌ ، ویَقولُ قائِلٌ فَقُلتُ فی نَفسی مِن غَیرِ أن یَنطِقَ بِهِ لِسانی فَأتَتنی عَزیمَهٌ مِنَ اللّهِ عزّوجلّ بَتلَهً (1) أوعَدَنی إن لَم اُبَلِّغ أن یُعَذِّبَنی ، فَنَزَلَت : «یَاأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَفِرِینَ» (2) . فَأخَذَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِیَدِ عِلِیٍّ علیه السلام فَقالَ : أیُّهَا النّاسُ ! إنَّهُ لَم یَکُن نَبِیٌّ مِنَ الأَنبِیاءِ مِمَّن کانَ قَبلی إلّا وقَد عَمَّرَهُ اللّهُ ، ثُمَ دَعاهُ فَأجابَهُ ، فَاَوشِکُ أن اُدعی فَاُجیبَ ، وأنَا مَسؤولٌ وأنتُم مَسؤولونَ ، فَماذا أنتُم قائِلونَ ؟ فَقالوا : إنَّکَ قَد بَلَّغتَ ونَصَحتَ ، وأدَّیتَ ما عَلَیکَ ، فَجَزاکَ اللّهُ أفضَلَ جَزاءِ المُرسَلینَ . فَقالَ : اللّهُمَّ اشهَد ثَلاثَ مَرّاتٍ ثُمَّ قالَ : یا معَشَرَ المُسلِمینَ ! هذا وَلِیُّکُم مِن بَعدی ، فَلیُبَلِّغِ الشّاهِدُ مِنکُمُ الغائِبَ» (3) . شنیدم امام باقر علیه السلام می فرماید : «خداوند، پنج چیز را بر مؤمنانْ واجب کرد ؛ چهار چیز را گرفتند و یکی را وا نهادند». گفتم : فدایت شوم! آیا آنها را برای من نام می بری؟ فرمود : «نماز ؛ و مردم نمی دانستند چگونه نماز بخوانند. پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت : آنان را از اوقات نماز ، آگاه کن. سپس زکات نازل شد و جبرئیل علیه السلام گفت : ای محمّد! همان گونه که آنان را از نمازشان آگاه کردی، از زکاتشان نیز آگاه کن . سپس روزه نازل شد و چون روز دهم می شد، پیامبر خدا به روستاهای

.

1- .من البتل : القطع (النهایه : ج 1 ص 94 «بتل») .
2- .المائده : 67 .
3- .الکافی : ج 1 ص 290 ح 6 ، تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 333 ح 154 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 273 ح 582 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 14 کلاهما نحوه .

اطراف، [پیغام]می فرستاد و آن روز را روزه می گرفتند. پس، ماه رمضانِ میان شعبان و شوّال، نازل شد. سپس حج نازل شد. جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت : همان گونه که آنان را از نماز و زکات و روزه شان آگاه کردی، از حجّشان نیز باخبر کن. سپس ولایت، در روز جمعه و در عرفه نازل شد. خداوند عز و جل نازل کرد : «امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم» و کمال دین، به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بود . و این هنگام بود که پیامبر خدا فرمود : امّتم، تازه از جاهلیت به در آمده اند و هرگاه آنان را از ولایت پسر عمویم خبر دهم، چنین و چنان می گویند. این را با خود گفتم، نه آن که بر زبان بیاورم. پس اراده حتمی خدا، راه بر من بست و مرا تهدید کرد که اگر ابلاغ نکنم، عذابم کند. پس نازل شد : «ای پیامبر! آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای و خداوند، تو را از [گزند]مردم حفظ می کند. خداوند، کافران را هدایت نمی کند» . پیامبر خدا دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : ای مردم! هیچ یک از پیامبران پیشین نبوده، جز آن که دعوت حق را در پایان عمرش لبیک گفته است. نزدیک است که من هم فرا خوانده شوم و دعوت حق را اجابت کنم. از من سؤال می شود و از شما هم سؤال می شود ؛ پس چه می گویید؟ . گفتند : گواهی می دهیم که [پیام الهی را]رساندی و خیرخواهی کردی و آنچه را بر گردنت بود، ادا کردی. خدا برترین پاداشی را که به فرستادگانش داده، به تو بدهد! پس، پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود : «خدایا! گواه باش». سپس فرمود : «ای گروه مسلمانان! این ، پس از من ولیّ شماست و باید [این واقعه را] حاضران شما به غایبان برسانند».

.

حدیث دوم، حدیثی است که عیّاشی از محمّد خزاعی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: لَمّا نَزَلَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَرفاتٍ یَومَ الجُمُعَهِ ، أتاهُ جَبرَئیلُ علیه السلام فَقالَ لَهُ : یا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ یُقرِئُکَ السَّلامَ ویَقولُ لَکَ : قُل لِاُمَّتِکَ : «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» بِوِلایَهِ عَلِیٍّ ابنِ أبی طالِبٍ «وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاءِسْلَمَ دِینًا » ولَستُ اُنزِلُ عَلَیکُم بَعدَ هذا ، قَد أنزَلتُ عَلَیکُمُ الصَّلاهَ والزَّکاهَ وَالصَّومَ وَالحَجَّ ، وهِیَ الخامِسَهُ ، ولَستُ أقبَلُ هذِهِ الأَربَعَهَ إلّا بِها» (1) . چون پیامبر خدا روز جمعه به عرفات رسید، جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت : ای محمّد! خداوند، به تو سلام می رساند و می گوید : «به امّتت بگو : با ولایت علی بن ابی طالب، «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» و پس از این، چیز دیگری بر شما نازل نمی کنم. نماز و زکات و روزه و حج را بر شما نازل کردم و این، پنجمی است و آن چهار را جز با این [پنجمی] نمی پذیرم». اکنون باید دید که آیا میان این دو دسته از متون، تعارضی غیر قابل علاج وجود دارد که در این صورت ، حتما یک دسته باید رد شود، یا آن که قابل جمع اند. به نظر می رسد که مقتضای دقّت و تأمّل، آن است که این دو دسته از متون، نه تنها با هم تعارض اساسی ندارند، بلکه به عکس، در اساس ، مؤیّد و مکمّل یکدیگرند. توضیحْ این که ، بنا بر سخن علّامه طباطبایی تدبّر در دو آیه : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالتش را نگزارده ای...» و «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم ...» و نیز تدبّر در احادیث فریقین و روایات متواتر غدیر، همراه با تحلیل اوضاع داخلی جامعه اسلامی در اواخر عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و

.

1- .تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 293 ح 21 .

کاوش دقیق آن، برای انسان، یقین می آورد که «امر به ولایت»، چند روز پیش از روز غدیر، نازل شده بوده است. از سوی دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله بیم آن داشت که با اظهار آن، مردم نپذیرند و یا به او سوء قصد کنند و در نتیجه ، اختلالی در امر تبلیغ دین پدید آید. پس، ابلاغ آن را به تأخیر انداخت و امروز و فردا کرد، تا آن که آیه : «ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن ...» نازل شد و مهلتی باقی نگذارْد. (1) در واقع، تاریخ صدور حکم انتصاب امام علی علیه السلام از سوی خداوند متعال برای رهبری امّت پس از پیغمبر اسلام، با تاریخ ابلاغ آن، نُه روز فاصله داشت. حکم ولایت امام علیه السلام ، در روز عرفه و در عرفات صادر شد ؛ امّا پیامبر صلی الله علیه و آله به دلایلی که بدانها اشارت رفت، ابلاغ این حکم را تا روز غدیر خُم، تأخیر انداخت. بنا بر این، متونی (نصوصی) که بر نازل شدن آیه اکمال در روز عرفه دلالت دارند، ناظر به تاریخ صدور حکم ولایت است و متونی که بر نازل شدن آیه اکمال در روز غدیر خم دلالت دارند، ناظر به تاریخ ابلاغ حکم ولایت هستند و بدین سان، تعبیر نزول در هر دو دسته از متون، صحیح و بلکه متعارف است.

.

1- .المیزان فی تفسیر القرآن : ج 5 ص 196 .

10 / 3التَّتويجُ يَومَ الغَدير9198.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :عَمَّمَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ بِعِمامَهٍ سَوداءَ ، طَرَفُها عَلى مَنكِبى . (1)9199.امام على عليه السلام :اُسد الغابه عن عبد الأعلى بن عدى :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله دَعا عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ يَومَ غَديرِ خُمٍّ ، فَعَمَّمَهُ ، وأرخى عَذَبَهَ (2) العِمامَهِ مِن خَلفِهِ . (3)9200.امام على عليه السلام :الأمان عن عبد اللّه بن بسر :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ إلى عَلِىٍّ ، فَعَمَّمَهُ ، وأسدَلَ العِمامَهَ بَينَ كَتِفَيهِ ، وقالَ : هكَذا أيَّدَنى رَبّى يَومَ حُنَينٍ بِالمَلائِكَهِ مُعَمَّمينَ ، قَد أسدَلُوا العَمائِمَ . (4)9201.امام على عليه السلام :الإمام زين العابدين عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ عَمَّمَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عِمامَتَهُ السَّحابَهَ (5) وأرخاها مِن بَينِ يَدَيهِ ومِن خَلفِهِ ، ثُمَّ قالَ : أقبِل فَأقبَلَ ، ثُمَّ قالَ : أدبِر فَأدبَرَ . فَقالَ : هكَذا جائَتنِى المَلائِكَهُ ، ثُمَّ قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . (6) .

1- .الإصابه : ج 4 ص 23 الرقم 4584 عن أبى راشد الحبرانى ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 321 ح 288 وفيه «سدل» بدل «سوداء» .
2- .عَذَبُ العمامه : ما سُدل بين الكتفين منها (تاج العروس : ج 2 ص 211 «عذب») .
3- .اُسد الغابه : ج 3 ص 170 الرقم 2806 ، الرياض النضره : ج 3 ص 194 ، كنز العمّال : ج 15 ص 483 ح 41911 نقلاً عن الديلمى ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 389 ح 864 وفيه «عذيه» بدل «عَذَبه» .
4- .الأمان : ص 103 .
5- .اسم عمامه رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، قال فى النهايه : سمّيت به تشبيها بسحاب المطر لانسحابه فى الهواء (النهايه : ج 2 ص 345) .
6- .نظم درر السمطين : ص 112 عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام ، خلاصه عبقات الأنوار : ج 9 ص 235 نقلاً عن شهاب الدين أحمد فى توضيح الدلائل وص237 نقلاً عن الشيرازى فى الأربعين ، إحقاق الحقّ : ج 6 ص 247 .

10 / 3 تاج گذاری در روز غدیر

10 / 3تاج گذاری در روز غدیرحدیث غدیر9204.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :روز غدیر خُم، پیامبر خدا مرا با عمامه ای(دستاری) (1) سیاه که دنباله آن روی شانه ام قرار داشت، مُعمَّم کرد.9205.عنه علیه السلام :اُسد الغابه به نقل از عبد الأعلی بن عدی : روز غدیر خم، پیامبر خدا علی بن ابی طالب علیه السلام را فرا خواند و او را معمّم نمود و سرِ عمامه(دستار) را از پشت[سر]او آویخت.9204.امام علی علیه السلام :الأمان به نقل از عبد اللّه بن بُسر : روز غدیر خم، پیامبر خدا به دنبال علی علیه السلام فرستاد و او را مُعمَّم کرد و [دنباله]عمامه را از میان شانه هایش آویخت و فرمود : «پروردگارم مرا در جنگ حُنین با فرشتگانی این گونه تأیید کرد. آنها سر عمامه هایشان را آویخته بودند».9205.امام علی علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام :پیامبر خدا با عمامه «سَحاب» خود، علی بن ابی طالب علیه السلام را مُعمَّم کرد و آن را از جلو و پشت سر ، فرو هشت. سپس فرمود : «رو کن». پس رو کرد. سپس فرمود : «برگرد». او برگشت. پس گفت : «فرشتگان، این گونه نزد من آمدند» و سپس فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا ! هرکه را دوستش می دارد، دوست و هرکه را دشمنش می دارد، دشمن بدار ! هر کس یاری می دهد، یاری ده و هر کس او را وا می نهد، وا بنه !».

.

1- .عرب ها، وقتی کسی را برای حکمرانی برمی گزیدند، به عنوان تاج، عمامه بر سرش می گذاشتند ؛ چنان که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است : «عمامه ها، تاج های عرب اند» . ر . ک : ج 1 ص 552 (تاج نهادن بر سر علی در روز غدیر) .

9206.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الأمان عن عبد اللّه بن بسر :عَمَّمَ رَسولُ اللّهِ عَلِيّا يَومَ غَديرِ خُمٍّ، عِمامَةً سَدَلَها بَينَ كَتِفَيهِ ، وقالَ : هكَذا أَيَّدَنى رَبّى بِالمَلائِكَهِ . ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ ، فَقالَ : أَيُّهَا النّاسُ ، مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِيٌّ مَولاهُ ، والِ اللّهُ مَن والاهُ وعادَى اللّهُ مَن عاداهُ . (1)راجع : ص 304 (ذكريات الإمام) . الغدير : ج 1 ص 290 293 .

10 / 4الَّتحِيَّهُ القِيادِيَّهُ9206.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى خُطبَهِ الغَديرِ : مَعاشِرَ النّاسِ ! قولُوا الَّذى قُلتُ لَكُم ، وسَلِّموا عَلى عَلِيٍّ بِإِمرَهِ المُؤمِنينَ ، وقولوا : «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَإِلَيْکَ الْمَصِيرُ» (2) ، وقولوا : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (3) . (4)9207.امام على عليه السلام (در نامه اى به يكى از ياران خود) الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا أقامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام يَومَ غَديرِ خُمٍّ ... قالَ : أَيُّهَا النّاسُ ! مَن أولى بِكُم مِن أنفُسِكُم ؟ قالوا : اللّهُ ورَسولُهُ . قالَ : اللّهُمَّ فَاشهَد !

ثُمَّ قالَ : ألا مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، وسَلِّموا عَلَيهِ بِإِمرَهِ المُؤمِنينَ . (5)9208.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :لَمّا نَزَلَتِ الولايَهُ ، وكانَ مِن قَولِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِغَديرِ خُمٍّ : سَلِّموا عَلى عَلِيٍّ بِإِمرَهِ المُؤمِنينَ ، فَقالوا : أمِنَ اللّهِ ورَسولِهِ ؟ فَقالَ لَهُم : نَعَم ؛ حَقّا مِنَ اللّهِ ورَسولِهِ . فَقال : إنَّهُ أميرُ المُؤمِنينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ؛ يُقعِدُهُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ عَلَى الصِّراطِ ، فيُدخِلُ أولِياءَهُ الجَنَّهَ ، ويُدخِلُ أعداءَهُ النّارَ . (6) .

1- .الأمان : ص 103 .
2- .البقره : 285 .
3- .الأعراف : 43 .
4- .الاحتجاج : ج 1 ص 159 ح 32 عن علقمه بن محمّد الحضرمى ، روضه الواعظين : ص 112 كلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام وراجع اليقين : ص 360 ح 127 .
5- .تفسير القمّى : ج 1 ص 301 عن محمّد بن علىّ .
6- .تفسير القمّى : ج 1 ص 389 وراجع الكافى : ج 1 ص 292 ح 1 وخصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 67 وتفسير العيّاشى : ج 2 ص 268 ح

. 64

10 / 4 سلام رهبری

9209.امام علی علیه السلام :الأمان به نقل از عبد اللّه بن بُسر : روز غدیر خم، پیامبر خدا علی علیه السلام را معمّم کرد و سر عمامه را از میان شانه هایش آویخت و فرمود : «پروردگارم مرا با فرشتگانی این گونه تأیید کرد».

سپس دست او را گرفت و فرمود : «ای مردم ! هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خداوند، دوستدارش را دوست بدارد و دشمنش را دشمن !».ر . ک : ج 1 ص 305 (خاطرات امام علی) .

10 / 4سلام رهبری9213.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (فی مُناجاتِهِ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر : ای مردم ! آنچه را به شما گفتم، بگویید و بر علی به امارت مؤمنان، سلام دهید (1) و بگویید : «شنیدیم و فرمان بردیم. پروردگارا ! آمرزشت را خواهانیم و بازگشت، به سوی توست» و بگویید : «سپاس، خدای را که ما را به این، هدایت کرد و اگر خداوند هدایتمان نمی کرد، هیچ گاه هدایت نمی یافتیم» .9214.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :روز غدیر خم، چون پیامبر خدا امیر مؤمنان را [به جای خود] منصوب کرد ... ، فرمود : «ای مردم ! چه کسی به شما از خودتان سزاوارتر است؟».

گفتند : خدا و پیامبرش.

فرمود : «خدایا ! گواه باش».

سپس فرمود : «بدانید هر که من مولای اویم، علی مولای اوست و بر او به امارت مؤمنان سلام دهید».9215.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :چون [آیه] ولایت نازل شد، از جمله سخنان پیامبر خدا در غدیر خم این بود : «بر علی به امارت مؤمنان سلام دهید».

گفتند : آیا از جانب خدا و پیامبرش است؟

به آنان فرمود : «آری، حقیقتی است از جانب خدا و پیامبرش ، و اوست امیر مؤمنان و امام متّقیان و پیشوای سپیدرویان. خداوند، او را روز قیامت

بر صراط می نشانَد و او دوستانش را به بهشت می برد و دشمنانش را روانه دوزخ می کند».

.

1- .یعنی بگویید : السلام علیک یا أمیر المؤمنین !

9210.امام علي عليه السلام :الإمام الحسين عليه السلام :قالَ لی بُرَیدَهُ : أمَرَنا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله أن اُسَلِّمَ (1) عَلی أبیکَ بِإمرَهِ المُؤمِنینَ (2) . (3)9211.امام علی علیه السلام :الأمالی للطوسی عن بریده :أمَرَنَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أن نُسَلِّمَ عَلی عَلِیٍّ علیه السلام بِإمرَهِ المُؤمِنینَ . (4)9212.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق عن بریده الأسلمی :أمَرَنا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله أن نُسَلِّمَ عَلی عَلِیٍّ بِأمیرِ المُؤمِنینَ (5) ونَحنُ سَبعَهٌ ، وأنَا أصغَرُ القَومِ یَومَئِذٍ . (6)9213.امام زین العابدین علیه السلام (در مناجات با خدا) الإرشاد عن بریده بن الحصیب الأسلمی :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أمَرَنی سابِعَ سَبعَهٍ ، فیهِم أبو بَکرٍ وعُمَرُ وطَلحَهُ وَالزُّبَیرُ ، فَقالَ : سَلِّموا عَلی عَلِیٍّ بِإمرَهِ المُؤمِنینَ . فَسَلَّمنا عَلَیهِ بِذلِکَ ورَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله حَیٌّ بَینَ أظهُرِنا . (7) .

1- .کذا فی المصدر ، ولعلّه تصحیف : «نسلّم» .
2- .إنّ بعض الروایات وإن لم تصرّح بأنّ التسلیم علی الإمام بإمره المؤمنین کان فی خصوص یوم الغدیر ، إلّا أنّ الظاهر منها هو ذلک. ومن الطبیعی فإنّ هذه الروایات إذا کان لها إشاره إلی مواقف اُخری فستکون دلیلاً علی أنّ التسلیم علی الإمام بإمره المؤمنین قد وقع فی عدّه مناسبات ؛ ممّا یکون له بالغ الأثر فی إثبات تنصیبه علیه السلام لقیاده الاُمّه .
3- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 68 ح 312 عن أبی محمّد الحسن بن عبد اللّه التمیمی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام .
4- .الأمالی للطوسی : ص 331 ح 661 ، الیقین : ص 132 ح 3 ، الأمالی للشجری : ج 1 ص 141 وفیهما «بأمیر المؤمنین» بدل «بإمره المؤمنین» وراجع کشف الیقین : ص 272 ح 312 .
5- .کذا فی المصدر ، وفی هامشه : «کذا بالأصل ، وفی المطبوعه : بإمره المؤمنین» .
6- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 303 ؛ الیقین : ص 206 ح 54 ، المسترشد : ص 586 ح 256 وفیه «تسعه» بدل «سبعه» وفیهما «بإمره المؤمنین» بدل «بأمیر المؤمنین» وراجع شرح الأخبار : ج 2 ص 258 ح 562 والیقین : ص 272 ح 95 .
7- .الإرشاد : ج 1 ص 48 وراجع الأمالی للمفید : ص 18 ح 7 والأمالی للطوسی : ص 289 ح 561 وبشاره المصطفی : ص185 والمسترشد: ص584 ح255 وإرشاد القلوب: ص325 .

9214.امام باقر علیه السلام :امام حسین علیه السلام :بُرَیده به من گفت : پیامبر خدا به ما فرمان داد که بر پدرت به امارت مؤمنان، سلام دهیم (1) .9215.امام صادق علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از بریده : پیامبر صلی الله علیه و آله به ما فرمان داد که بر علی علیه السلام به امارت مؤمنان، سلام دهیم.9216.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از بریده اسلمی : پیامبر صلی الله علیه و آله به ما فرمان داد که بر علی علیه السلام به امارت مؤمنان، سلام دهیم ؛ آن روز، ما هفت نفر بودیم و من ، کوچک ترینِ آنان بودم.9217.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإرشاد به نقل از بریده بن حصیب اسلمی : پیامبر خدا به ما هفت نفر، که ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر هم در میان ما بودند، فرمان داد و گفت : «بر علی به امارت مؤمنان، سلام دهید». پس بر او چنین سلام دادیم و پیامبر خدا، در میان ما حی و حاضر بود. .

1- .اگرچه برخی از روایات، تصریح ندارند که سلام دادن بر علی علیه السلام به امارت مؤمنان، در روز غدیر خم بوده است، امّا ظاهرا و با توجّه به روایات دیگر، این گونه بوده است و روشن است که اگر این روایات به موقعیت های دیگر اشاره داشته باشند، دلیل بر آن می شود که سلام دادن به امام علیه السلام به سبب امارت مؤمنان، در مناسبت های گوناگون بوده و این در اثبات رهبری علی علیه السلام بر امّت، رساتر خواهد بود.

9218.عنه عليه السلام (مِن كتابٍ لَهُ إلى الحارِثِ الهَمْدانِىّ) الفضائل عن أبى ذرّ :أمَرَنا رَسولُ اللّهِ صلى اللهُ عليه و آله أن نُسَلِّمَ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وقالَ : سَلِّموا عَلى أخى ، ووارِثى ، وخَليفَتى فى قَومى ، ووَلِىِّ كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ مِن بَعدى ، سَلِّموا عَلَيهِ بِإمرَهِ المُؤمِنينَ ؛ فَإنَّهُ وَلِىُّ كُلِّ مَن يَسكُنُ الأرضَ إلى يَومِ القِيامَهِ ، ولَو قَدَّمتُموهُ لَأخرَجَت لَكُمُ الأرضُ بَرَكاتِها ؛ فَإنَّهُ أكرَمُ مَن عَلَيها مِن أهلِها . (1)9219.الإمامُ الباقِرُ عليه السلام :الاحتجاج عن اُبىّ بن كعب فِى احتِجاجِهِ عَلَى القَومِ بِأحَقِّيَّهِ عَلِىٍّ عليه السلام بِالإمامَهِ بَعدَ وَفاهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، ووَصِىُّ خاتِمِ المُرسَلينَ ، وأفضَلُ المُتَّقينَ ، وأطوَعُ الاُمَّهِ لِرَبِّ العالَمينَ ؛ سَلَّمتُم عَلَيهِ بِإمرَهِ المُؤمِنينَ فى حَياهِ سَيِّدِ النَّبِيّينَ وخاتِمِ المُرسَلينَ . (2)9216.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإرشاد فى ذِكرِ ما جَرى بَعدَ خُطبَهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله يَومَ الغَديرِ : ثُمَّ نَزَلَ صلى الله عليه و آله ... وأمَرَ عَلِيّا أن يَجلِسَ فى خَيمَهٍ لَهُ بِإزائِهِ .

ثُمَّ أمَرَ المُسلِمينَ أن يَدخُلوا عَلَيهِ فَوجا فَوجا فَيُهَنِّئوهُ بِالمَقامِ ، ويُسَلِّموا عَلَيهِ بِإمرَهِ المُؤمِنينَ ، فَفَعَلَ النّاسُ ذلِکَ كُلُّهُم . ثُمَّ أمَرَ أزواجَهُ وجَميعَ نِساءَ المُؤمِنينَ مَعَهُ أن يَدخُلنَ عَلَيهِ ويُسَلِّمنَ عَلَيهِ بِإمرَهِ المُؤمِنينَ ، فَفَعَلنَ . (3) .

1- .الفضائل : ص 113 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 729 ح 20 نحوه وراجع ص692 ح 14 ومختصر بصائر الدرجات : ص 109 وبصائر الدرجات : ص 279 ح 14 .
2- .الاحتجاج : ج 1 ص 301 ح 52 ، المناقب للكوفي : ج 1 ص 418 ح 330 ، اليقين : ص 451 ح 170 وكلاهما نحوه وكلّها عن عبد اللّه بن الحسن عن أبيه عن الإمام علىّ عليهما السلام .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 176 ، إعلام الورى : ج 1 ص 262 عن الإمام الصادق عليه السلام وراجع الاحتجاج : ج 1 ص 311 ح 53 والخرائج والجرائح : ج 2 ص 592 ح 1 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 53 .

9217.امام علی علیه السلام :الفضائل به نقل از ابوذر : پیامبر خدا به ما فرمان داد که بر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، سلام دهیم و فرمود : «بر برادرم، وارثم، جانشینم در میان قومم و ولیّ هر مرد و زن باایمان پس از من، سلام دهید. بر او به امارت مؤمنان، سلام دهید که او تا روز قیامت، ولیّ همه ساکنان زمین است و اگر او را پیشوا سازید ، زمین، برکات خود را برایتان بیرون می آورد، که او گرامی ترین ساکنان روی آن است».9218.امام علی علیه السلام (در نامه خود به حارث همدانی) الاحتجاج به نقل از اُبیّ بن کعب، در احتجاجش بر قوم به این که علی علیه السلام شایسته ترین فرد برای امامت است ، پس از وفات پیامبر خدا : [علی علیه السلام] سرور اوصیا، وصیّ خاتم فرستادگان، برترینِ پرهیزگاران و فرمانبردارترینِ امّت در برابر خدای جهانیان است. در زمان حیات سرور پیامبران و خاتمِ فرستادگان، بر او به امارت مؤمنان، سلام دادید.9219.امام باقر علیه السلام :الإرشاد در ذکر آنچه پس از خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر گذشت :سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد... و در خیمه اش جلوس کرد و به علی علیه السلام فرمان داد که در خیمه روبه روی او بنشیند. سپس به مسلمانان دستور داد که دسته دسته نزد او بیایند و مقامش را تهنیت گویند و بر او به امارت مؤمنان، سلام دهند. پس همه مردم چنین کردند. سپس همسران خود و همه زنان مؤمن همراهش را فرمان داد تا به نزد او بیایند و بر او به امارت مؤمنان، سلام دهند. پس چنین کردند. .

10 / 5التَّهنِئَةُ القِيادِيَّةُ9220.امام على عليه السلام (كه در بازارها گشت مى زد و تجّار (كسبه) را اندرز) مسند ابن حنبل عن البراء بن عازب :كُنّا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى سَفَرٍ ، فَنَزَلنا بِغَديرِ خُمٍّ ، فَنودِىَ فينا : الصَّلاةَ جامِعَةً ، وكُسِحَ (1) لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله تَحتَ شَجَرَتَينِ ، فَصَلَّى الظُّهرَ ، وأخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ عليه السلام فَقالَ : أ لَستُم تَعلَمونَ أنّى أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ قالوا : بَلى . قالَ : أ لَستُم تَعلَمونَ أنّى أولى بِكُلِّ مُؤمِنٍ مِن نَفسِهِ ؟ قالوا : بَلى .

قالَ : فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ فَقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

قالَ : فَلَقِيَهُ عُمَرُ بَعدَ ذلِكَ ، فَقالَ لَهُ : هَنيئا يَا بنَ أبى طالِبٍ !أصبَحتَ وأمسَيتَ مَولى كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَةٍ. (2)9221.بحار الأنوار به نقل از حسن بصرى :تاريخ دمشق عن البراء بن عازب :خَرَجنا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى نَزَلنا غَديرَ خُمٍّ بَعَثَ مُنادِيا يُنادى ، فَلَمَّا اجتَمَعنا قالَ :

أ لَستُ أولى بِكُم مِن أنفُسِكُم ؟ قُلنا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : أ لَستُ أولى بِكُم مِن اُمَّهاتِكُم ؟ قُلنا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ .

قالَ : أ لَستُ أولى بِكُم مِن آبائِكُم ؟ قُلنا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : أ لَستُ أولى بِكُم ، أ لَستُ أ لَستُ أ لَستُ ؟ قُلنا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ .

قالَ : فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَإِنَّ عَلِيّا بَعدى مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : هَنيئا لَکَ يَا بنَ أبى طالِبٍ ! أصبَحتَ اليَومَ وَلِىَّ كُلِّ مُؤمِنٍ . (3) .

1- .الكَسْح : الكَنْس (لسان العرب : ج 2 ص 571 «كسح») .
2- .مسند ابن حنبل: ج 6 ص 401 ح 18506 ، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج2 ص596 ح1016 وص610 ح1042، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 503 ح 55 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص209 ، الفصول المهمّه : ص 40 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 71 ح 38 ، الرياض النضره : ج 3 ص 126 ؛

بشاره المصطفى : ص184، العمده : ص 100 ح 133 ، المناقب لابن شهر آشوب: ج3 ص35 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 368 ح 844 و ص370 ح 845 ، الأمالى للشجرى : ج 1 ص 145 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 220 ح 8715 و ص221 ح 8717 و 8718 كلاهما نحوه ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 350 ؛ الغدير : ج 1 ص 19 .

10 / 5 تبریک رهبری

10 / 5تبریک رهبری9223.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از بَراء بن عازب : ما با پیامبر خدا در سفر بودیم که در غدیر خم توقّف کردیم و در میان ما ندای نماز جماعت داده شد و برای پیامبر خدا زیر دو درخت، روفته شد. پس، نماز ظهر را خواند و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «آیا نمی دانید که اختیار من به مؤمنان از خود آنها بیشتر است؟».

گفتند : چرا.

فرمود : «آیا نمی دانید که اختیار من به هر مؤمنی از خود او بیشتر است؟».

گفتند : چرا.

پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا ! دوستش را دوست و دشمنش را دشمن بدار !».

پس از آن، عمر، او را دیدار کرد و گفت : ای پسر ابو طالب، مبارکت باد ! تو مولای هر مرد و زن باایمان شدی.9224.عنه صلی الله علیه و آله (فی وصیَّتِهِ لعلیٍّ علیه السلام) تاریخ دمشق به نقل از براء بن عازب : با پیامبر خدا [از مکّه] خارج شدیم، تا این که در غدیر خم توقّف کردیم. او جارچی را مأمور کرد تا جار بزند و چون جمع شدیم، فرمود : «آیا اختیار من به شما از خود شما بیشتر نیست؟».

گفتیم : چرا، ای پیامبر خدا !

فرمود : «آیا اختیار من به شما از مادرانتان بیشتر نیست؟».

گفتیم : چرا، ای پیامبر خدا !

فرمود : «آیا اختیار من به شما از پدرانتان بیشتر نیست؟».

گفتیم : چرا، ای پیامبر خدا!

فرمود : «آیا اختیار من از شما بیشتر نیست؟ آیا نیست؟ آیا نیست؟ آیا نیست؟».

گفتیم : چرا، ای پیامبر خدا!

فرمود : «هر که من مولای اویم، پس از من، علی مولای اوست. خدایا! هر که را دوستش می دارد، دوست بدار و هر که را دشمنش می دارد، دشمن بدار!».

عمر بن خطّاب گفت : مبارکت باد، ای علی بن ابی طالب! امروز، تو ولیّ هر مؤمن شدی.

.

9225.عنه صلى الله عليه و آله (أيضا) المناقب للكوفى عن البراء بن عازب :لَمّا نَزَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِغَديرِ خُمٍّ أمَرَهُم فَكَنَسوا لَهُ بَينَ نَخلَتَينِ ، ثُمَّ اجتَمَعَ النّاسُ إلَيهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أ لَستُ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ قالوا : بَلى .

قالَ : فَأَخَذَ بِعِضادَهِ عَلِيٍّ وأقامَهُ إلى جَنبِهِ ، ثُمَّ قالَ : هذا وَلِيُّكُم مِن بَعدى ؛ والَى اللّهُ مَن والاهُ ، وعادى مَن عاداهُ .

قالَ : فَقامَ إلَيهِ عُمَرُ فَقالَ : لِيَهنِئکَ (1) يَا بنَ أبى طالِبٍ ! أصبَحتَ أو قالَ : أمسَيتَ وَلِيَّ كُلِّ مُسلِمٍ . (2)9226.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق عن أبى هريره :مَن صامَ يَومَ ثَمانِيَهَ عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّهِ كَتَبَ اللّهُ لَهُ صِيامَ سِتّينَ شَهرا ، وهُوَ يَومُ غَديرِ خُمٍّ ؛ لَمّا أخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ فَقالَ : أ لَستُ مَولَى المُؤمِنينَ ؟ قالوا : نَعَم يا رَسولَ اللّهِ .

فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ فَقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ .

فَقالَ لَهُ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : بَخٍ (3) بخٍ يَا بنَ أبى طالِبٍ ! أصبَحتَ مَولاىَ ومَولى كُلِّ مُسلِمٍ .

فَأَنزَلَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» . (4) .

1- .هَنَأَهُ بالأمر والولايه ، وهَنَّأَهُ ؛ إذا قلت له : لِيَهْنِئْکَ (لسان العرب : ج 1 ص 185 «هنأ») .
2- .المناقب للكوفى : ج 1 ص 442 ح 343 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 221 ح 204 وفيه من «أخذ بعضاده ...» .
3- .هى كلمه تقال عند المدح والرِّضَى بالشىء ، وتكرّر للمبالغه . ومعناها تعظيم الأمر وتَفْخِيمُه (النهايه : ج 1 ص 101) .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 234 ح 8739 و ص233 ، تاريخ بغداد : ج 8 ص 290 ح 4392 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 350 وفيها «ولىّ» بدل «مولى» ، المناقب لابن المغازلى : ص 19 ح 24 وفيه «أولى بالمؤمنين من أنفسهم» بدل «مولى المؤمنين» ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 200 ح 210 وفيه إلى «يا بن أبى طالب» ، فرائد السمطين : ج 1 ص 77 ح 44 ،

المناقب للخوارزمى : ص 156 ح 184 وفيهما إلى «ومولى كلّ مسلم» والثلاثه الأخيره نحوه ؛ الأمالى للصدوق : ص 50 ح 2 ، روضه الواعظين : ص 384 وفيهما «أولى بالمؤمنين» بدل «مولى المؤمنين» ، الأمالى للشجرى : ج 1 ص 42 .

9227.عنه صلی الله علیه و آله :المناقب ، کوفی به نقل از براء بن عازب : چون پیامبر خدا در غدیر خم توقّف کرد، به آنان فرمان داد و میان دو درخت خرما را برایش روفتند. سپس مردم، گِرد او را گرفتند. ایشان ، پس از حمد و ثنای الهی فرمود : «آیا من به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر نیستم؟».

گفتند : چرا.

پس بازوی علی علیه السلام را گرفت و او را کنار خود ایستاند و گفت : «پس از من، این، ولیّ شماست. خداوند، دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن دارد !».

عمر به سویش رفت و گفت : مبارکت باد، ای پسر ابو طالب ! تو ولیّ هر مسلمان شدی.9228.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از ابو هریره : هر که روز هجدهم ذی حجّه روزه بگیرد، خداوند برایش روزه شصت ماه را می نویسد و آن، همان روز غدیر خم است، روزی که پیامبر خدا دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود : «آیا من مولای مؤمنان (1) نیستم؟».

گفتند : چرا، ای پیامبر خدا !

پس، دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».

آن گاه ، عمر بن خطّاب به او گفت : بَه بَه ، ای پسر ابو طالب ! تو مولای من و مولای هر مسلمان شدی.

آن گاه ، خداوند تبارک و تعالی [آیه] : «امروز، دینتان را برایتان کامل کردم» را نازل کرد . .

1- .در برخی نقل ها آمده است : «أولی بالمؤمنین»، یعنی : «سزاوارتر به مؤمنان».

9223.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام الصادق عليه السلام :وكانَ مِمَّن أطنَبَ فى تَهنِئَتِهِ بِذلِکَ المَقام عُمَرُ بنُ الخَطّابِ ، وقالَ فيما قالَ : بَخٍ بَخٍ لَکَ يا عَلِىُّ ! أصبَحتَ مَولاىَ ومَولَى کُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ . (1)راجع : الغدير : ج 1 ص 270 283 . فيض القدير : ج 6 ص 218 .

10 / 6ذِکرَياتُ أصحابِ النَّبِىِّ مِن واقِعَهِ الغَديرِ10 / 6 1أبو سَعيدٍ الخُدرِىُّ9229.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن شريک عن سهم بن حصين الأسدى :قَدِمتُ إلى مَکَّهَ أنَا وعَبدُ اللّهِ بنُ عَلقَمَهَ وکانَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَلقَمَهَ سَبّابَهً لِعَلِىٍّ دَهرا قالَ : فَقُلتُ لَهُ : هَل لَکَ فى هذا يَعنى أبا سَعيدٍ الخُدرِىَّ نُحدِثُ (2) بِهِ عَهدا ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : فَأَتَيناهُ ، فَقالَ : هَل سَمِعتَ لِعَلِىٍّ رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ مَنقَبَهً ؟ قالَ : نَعَم ، إذا حَدَّثتُکَ فَسَل عَنهَا المُهاجِرينَ وَالأَنصارَ وقُرَيشا (3) :

إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قامَ يَومَ غَديرِ خُمٍّ فَأَبلَغَ ، ثُمَّ قالَ : يا أَيُّهَا النّاسُ ! أَ لَستُ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ قالوا : بَلى قالَها ثَلاثَ مَرّاتٍ ثُمَّ قالَ : اُدنُ يا عَلِىُّ. فَرَفَعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَدَيهِ حَتّى نَظَرتُ إلى بَياضِ آباطِهِما ؛ قالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ .

قالَ : فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَلقَمَهَ : أنتَ سَمِعتَ هذا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ أبو سَعيدٍ : نَعَم ، وأشارَ إلى اُذُنَيهِ وصَدرِهِ ؛ قالَ : سَمِعتهُ اُذُناىَ ووَعاهُ قَلبى .

قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ شَريکٍ : فَقَدِمَ عَلَينا عَبدُ اللّهِ بنُ عَلقَمَهَ وسَهمُ بنُ حُصَينٍ ، فَلَمّا صَلَّينَا الهَجيرَ (4) ، قامَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَلقَمَهَ فَقالَ : إنّى أتوبُ إلَى اللّهِ وأستَغفِرُهُ مِن سَبِّ عَلِىٍّ ثَلاثَ مَرّاتٍ . (5) .

1- .إعلام الورى : ج 1 ص 262 ، الإرشاد : ج 1 ص 177 من دون إسنادٍ إليه عليه السلام .
2- .فى المصدر : «يحدث»، والصحيح ماأثبتناه كما فى طبعه دارالتعارف بتحقيق الشيخ محمّد باقر المحمودى.
3- .فى المصدر : «وقريش» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى الأمالى للطوسى .

4- .أرادَ صلاةَ الهَجِير ؛ يعنى الظّهْر ، فحذَف المضاف . والهَجِير : اشتِداد الحَرّ نصفَ النهار (النهايه : ج 5 ص 246 «هجر») .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 228 و229 ؛ الأمالى للطوسى : ص247 ح433 وراجع المناقب للكوفى : ج2 ص449 ح937.

10 / 6 خاطرات یاران پیامبر از ماجرای غدیر

اشاره

10 / 6 1 ابو سعید خُدْری

9230.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ : أ تَری هذا الخَلقَ کُلَّهُ مِنَ ا) امام صادق علیه السلام :و از جمله کسانی که در آن موقعیت در تهنیت گفتنْ سنگ تمام گذاشتند ، عمر بن خطّاب بود که در میان گفته هایش گفت : به به و آفرین بر تو ، ای علی ! تو مولای من و مولای هر مرد و زن باایمان شدی.10 / 6خاطرات یاران پیامبر از ماجرای غدیر10 / 6 1ابو سعید خُدْری9235.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن شریک، از سهم بن حصین اسدی :من و عبد اللّه بن علقمه ، که روزگاری از دشنامگویان به علی علیه السلام بود، به مکّه وارد شدیم. به او گفتم : آیا می خواهی با ابو سعید خدری دیداری تازه کنیم؟

گفت : آری.

پس نزد او رفتیم. [عبد اللّه بن علقمه] گفت : آیا فضیلتی درباره علی شنیده ای؟

گفت : آری. چون برایت نقل کردم، آن را از مهاجران و انصار و قریش هم بپرس. پیامبر خدا ، روز غدیر خم برخاست و بیان رسایی کرد و فرمود : «ای مردم ! آیا اختیار من به مؤمنان، از خود آنها بیشتر نیست؟».

گفتند : چرا. سه بار این سخن را تکرار کرد و آن گاه فرمود : «ای علی ! نزدیک بیا».

پس، پیامبر خدا دو دست او را بالا برد تا آن جا که به سفیدی زیر بغلشان نگریستم و سه بار فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».

عبد اللّه بن علقمه گفت : تو خودت این را از پیامبر خدا شنیدی؟

ابو سعید گفت : آری ، و به گوش ها و سینه اش اشاره کرد و گفت : دو گوشم آن را شنید و دلم آن را حفظ کرد.

عبد اللّه بن شریک می گوید: عبد اللّه بن علقمه و سهم بن حصین به نزد ما آمدند. چون نماز ظهر را خواندیم، عبد اللّه بن علقمه برخاست و سه بار گفت : من به درگاه خدا از دشنام دادن به علی توبه می کنم و از او آمرزش می طلبم.

.

10 / 6 2أبو هُرَيرَة9231.امام صادق عليه السلام :أنساب الأشراف عن أبى هريره :نَظَرتُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِغَديرِ خُمٍّ وهُوَ قائِمٌ يَخطُبُ ، وعَلِىٌّ إلى جَنبِهِ ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَأَقامَهُ وقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ. (1)9232.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :المصنّف لابن أبى شيبه عن أبى يزيد الأودى عن أبيه :دَخَلَ أبو هُرَيرَةَ المَسجِدَ فَاجتَمَعنا إلَيهِ ، فَقامَ إلَيهِ شابٌّ فَقالَ : أنشُدُکَ بِاللّهِ ! أ سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ ؟ فَقالَ : نَعَم .

فَقالَ الشّابُّ : أنَا مِنکَ بَرىءٌ ! أشهَدُ أنَّکَ قَد عادَيتَ مَن والاهُ ووالَيتَ مَن عاداهُ !

قالَ : فَحَصَبَهُ النّاسُ بِالحَصى . (2) .

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 356 .
2- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 499 ح 29 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 232 ح 8737 و ص231 ح 8734 وليس فيهما «فقال الشابّ ...» ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 394 ح 870 ، الأمالى للشجرى : ج 1 ص 146 نحوه .

10 / 6 2 ابو هریره

10 / 6 2ابو هریره9235.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از ابو هریره : در غدیر خم به پیامبر خدا نگریستم، در حالی که ایستاده سخنرانی می کرد و علی هم در کنارش بود. پس دست او را گرفت و ایستاند و فرمود : «هر که من مولای اویم، این مولای اوست».9236.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المصنّف ، ابن ابی شیبه به نقل از ابو یزید اودی، از پدرش : ابو هریره به مسجد در آمد و ما گِردش جمع شدیم. جوانی به سوی او برخاست و گفت : تو را به خدا سوگند می دهم، آیا شنیدی که پیامبر خدا بگوید: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا ! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار !»؟

گفت : آری.

جوان گفت : من از تو بیزارم ! گواهی می دهم که تو با دوستداران او دشمنی ورزیدی و با دشمنان او دوستی کردی. پس مردم، او را با سنگ ریزه زدند.

.

10 / 6 3البَراءُ بنُ عازِبٍ9239.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :سنن ابن ماجه عن البراء بن عازب :أَقبَلنا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى حَجَّتِهِ الَّتى حَجَّ ، فَنَزَلَ فى بَعضِ الطَّريقِ ، فَأَمَرَ : الصَّلاةَ جامِعَةً ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقالَ : أ لَستُ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ قالوا : بَلى . قالَ : أ لَستُ أولى بِكُلِّ مُؤمِنٍ مِن نَفسِهِ ؟ قالوا : بَلى .

قالَ : فَهذا وَلِىُّ مَن أنَا مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، اللّهُمَّ عادِ مَن عاداهُ . (1)9240.عنه عليه السلام :تاريخ دمشق عن البراء بن عازب وزيد بن أرقم :كُنّا مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ ، ونَحنُ نَرفَعُ غُصنَ الشَّجَرَهِ عَن رَأسِهِ ، فَقالَ : ... ألا وإنَّ اللّهَ وَلِيّى ، وأنَا وَلِىُّ كُلِّ مُؤمِنٍ ، فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . (2)10 / 6 4جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ9236.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :المصنّف لابن أبى شيبه عن جابر بن عبد اللّه :كُنّا بِالجُحفَهِ بِغَديرِ خُمٍّ ، إذا خَرَجَ عَلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ . (3) .

1- .سنن ابن ماجه : ج 1 ص 43 ح 116 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 610 ح 1042 وفيه «بالمؤمنين من أنفسهم» بدل «بكلّ مؤمن من نفسه» وزاد فى آخره «فلقيه عمر فقال «هنيئاً لک يا بن أبى طالب ، أصبحت وأمسيت مولى كلّ مؤمن ومؤمنه» ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 356 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 222 كلاهما نحوه ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 209 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 222 ح 8719 .
3- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 495 ح 9 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 406 ح 886 .

10 / 6 3 بَراء بن عازب

10 / 6 4 جابر بن عبد اللّه

10 / 6 3بَراء بن عازب9239.امام صادق علیه السلام :سنن ابن ماجه به نقل از براء بن عازب : با پیامبر خدا، پس از حجّی که گزارد، می آمدیم که در میان راه، توقف کرد و فرمان نماز همگانی داد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «آیا من به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر نیستم؟».

گفتند : چرا.

فرمود : «آیا من به هر مؤمن، از خود او سزاوارتر نیستم؟».

گفتند : چرا.

فرمود : «پس این، ولیّ هر کسی است که من مولای او هستم. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!» (1) .9240.امام صادق علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از براء بن عازب و زید بن اَرقم : ما در روز غدیر خم با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و شاخه های درخت را بالا نگاه می داشتیم تا بر سرِ ایشان نیاید. پس گفت : «... بدانید که خداوند، ولیّ من است و من، ولیّ هر مؤمن هستم. هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».10 / 6 4جابر بن عبد اللّه9243.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المصنّف ، ابن ابی شیبه به نقل از جابر بن عبداللّه : ما در جُحْفه در غدیر خم بودیم که پیامبر خدا به سوی ما آمد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».

.

1- .احمد بن حنبل، این حدیث را با اندک تفاوتی در فضائل الصحابه نقل کرده و افزوده است : «پس عمر، او را دیدار کرد و گفت : ای پسر ابو طالب، مبارکت باد! مولای هر مرد و زن باایمان گشتی».

9244.عنه صلى الله عليه و آله:سير أعلام النبلاء عن عبد اللّه بن محمّد بن عقيل :كُنتُ عِندَ جابِرٍ فى بَيتِهِ ، وعَلِىُّ بنُ الحُسَينِ ، ومُحَمَّدُ ابنُ الحَنَفِيَّهِ ، وأبو جَعفَرٍ ، فَدَخَلَ رَجُلٌ مِن أهلِ العِراقِ ، فَقالَ : أنشُدُکَ بِاللّهِ إلّا حَدَّثتَنى ما رَأيتَ وما سَمِعتَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! فَقالَ : كُنّا بِالجُحفَهِ بِغَديرِ خُمٍّ ، وثَمَّ ناسٌ كَثيرٌ مِن جُهَينَهَ ومُزَينَهَ وغِفارٍ ، فَخَرَجَ عَلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن خِباءٍ أو فُسطاطٍ ، فَأشارَ بِيَدِهِ ثَلاثا ، فَأخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ عليه السلام فَقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ. (1)9245.بحار الأنوار :تاريخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَزَلَ بِخُمٍّ ، فَتَنَحَّى النّاسُ عَنهُ ، ونَزَلَ مَعَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَشَقَّ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله تَأخُّرُ النّاسِ عَنهُ ، فَأمَرَ عَلِيّا لِيَجمَعَهُم ، فَلَمّا اجتَمَعوا قامَ فيهِم وهُوَ مُتَوَسِّدٌ عَلَى ابنِ أبى طالِبٍ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ :

أيُّهَا النّاسُ ! إنّى قَد كَرِهتُ تَخَلُّفَكُم وتَنَحِّيَكُم عَنّى ، حَتّى خُيِّلَ إلىَّ أنَّهُ ليس مِن شَجَرَهٍ أبغَضَ إلَيكُم مِن شَجَرَهٍ تَلينى .

ثُمَّ قالَ : لكِنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ أنزَلَهُ [اللّهُ] مِنّى بِمَنزِلَتى عِندَهُ ، فَرَضِىَ اللّهُ عَنهُ كَما أنَا راضٍ عَنهُ ! فَإنَّهُ لا يَختارُ عَلى قُربى ومَحَبَّتى شَيئا .

ثُمَّ رَفَعَ يَدَيهِ ، فَقالَ : اللّهُمَّ مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداه .

فَابتَدَرَ النّاسُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَبكونَ ويَتَضَرَّعونَ ، ويَقولونَ : وَاللّهِ يا رَسولَ اللّهِ ، ما تَنَحَّينا عَنکَ إلّا كَراهِيَهَ أن نُثقِلَ عَلَيکَ ، فَنَعوذُ بِاللّهِ مِن سَخَطِ اللّه وسَخَطِ رَسولِهِ ، فَرَضِىَ عَنهُم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عِندَ ذلِکَ . (2) .

1- .سير أعلام النبلاء : ج 8 ص 334 ح 86 وذكر فى آخره «هذا حديثٌ حسن عالٍ جدّا ، ومتنه فمتواتر» ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 213 نحوه ، كنز العمّال : ج 13 ص 137 ح 36433 نقلاً عن مسند البزّاز .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 226 و ص 227 ح 8726 ، المناقب لابن المغازلى: ص25ح37 وراجع بحار الأنوار: ج37 ص133.

9246.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :سیر أعلام النبلاء به نقل از عبد اللّه بن محمّد بن عقیل : نزد جابر در خانه اش بودم و علی بن حسین و محمّد بن حنفیّه و ابو جعفر هم بودند. مردی از اهالی عراق، در آمد و گفت : تو را به خدا سوگند می دهم که جز آنچه را از پیامبر خدا شنیده و دیده ای، برایم مگویی !

[جابر] گفت : ما در جحفه در غدیر خم بودیم و مردم فراوانی از قبیله های جُهَینه، مُزَینه و غِفار نیز آن جا بودند. پس پیامبر خدا از خیمه یا سراپرده ای بیرون آمد و سه بار با دستش اشاره کرد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».9247.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از جابر بن عبد اللّه : پیامبر خدا در [منطقه]خُم توقف کرد . مردم از او کناره گزیدند ؛ ولی علی بن ابی طالب علیه السلام همراه او توقّف کرد همراهی نکردن مردم، بر پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد. پس به علی علیه السلام فرمان داد و او آنان را گرد آورد.

چون گرد آمدند، در میان آنان ایستاد و در حالی که به علی بن ابی طالب علیه السلام تکیه داده بود، به حمد و ثنای الهی پرداخت و سپس فرمود : «ای مردم ! مرا خوش نیامد که از من بازماندید و دوری گزیدید، تا آن جا که پنداشتم حتّی اگر درختی هم در کنار من باشد،نزد شما منفورتر خواهد بود !».

سپس فرمود : «امّا خداوند، منزلت علی بن ابی طالب را نسبت به من چون [منزلت]من نسبت به خودش قرار داد. خدا از او خشنود باشد، همان گونه که من از او خشنودم، که او چیزی را بر محبّت و قرب من مقدّم نمی دارد».

سپس دستان او را بالا برد و فرمود : «خداوندا ! هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا هرکه را دوستش می دارد، دوست و هرکه را دشمنش می دارد، دشمن بدار !».

مردم با گریه و زاری به سوی پیامبر خدا می شتافتند و می گفتند : ای پیامبر خدا ! ما خود را دور نگه داشتیم تا بار گرانی بر تو نباشیم و از خشم خدا و پیامبرش به خدا پناه می بریم !

آن گاه، پیامبر خدا از آنان راضی شد. .

10 / 6 5جَريرُ بنُ عَبدِ اللّهِ9245.بحار الأنوار :المعجم الكبير عن جرير :شَهِدنَا المَوسِمَ فى حِجَّهِ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهِىَ حِجَّهُ الوَداعِ ، فَبَلَغنا مَكانا يُقالُ لَهُ غَديرُ خُمٍّ ، فَنادى : الصَّلاهَ جامِعَهً ، فَاجتَمَعنَا المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ فَقامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَسَطَنا فَقالَ :

أيُّهَا النّاسُ ! بِمَ تَشهَدونَ ؟ قالوا : نَشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ . قالَ : ثُمَّ مَه ؟ قالوا : وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ . قالَ : فَمَن وَلِيُّكُم ؟ قالوا : اللّهُ ورَسولُهُ مَولانا . قالَ : مَن وَلِيُّكُم ؟ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلى عَضُدِ عَلِىٍّ عليه السلام فَأَقامَهُ ، فَنَزَعَ (1) عَضُدَهَ فَأَخَذَ بِذِراعَيهِ ، فَقالَ : مَن يَكُنِ اللّهُ ورَسولُهُ مَولَياهُ فَإِنَّ هذا مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ ؛ اللّهُمَّ مَن أحَبَّهُ مِن النّاسِ فَكُن لَهُ حَبيبا ، ومَن أبغَضَهُ فَكُن لَهُ مُبغِضا ؛ اللّهُمَّ إنّى لا أجِدُ أحَدا أستَودِعُهُ فِى الأَرضِ بَعدَ العَبدَينِ الصّالِحَينِ غَيرَکَ ، فَاقضِ فيهِ بِالحُسنى . (2)10 / 6 6حُبشِىُّ بنُ جُنادَهَ9248.الكافى عن الإمام الصّادقِ عليه السلام :تاريخ دمشق عن حبشى بن جناده :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لِعَلىٍّ يَومَ غَديرِ خُمٍّ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وأعِن مَن أعانَهُ . (3) .

1- .النَّزْع : الجَذْب (النهايه : ج 5 ص 41 «نزع») .
2- .المعجم الكبير: ج 2 ص 357 ح 2505 ، تاريخ دمشق: ج 42 ص 236 ح 8743 ، كنز العمّال: ج 13 ص 138 ح 36437 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 230 ح 8730 و 8731 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 213 عن حبش بن جناده وليس فيهما ذيله ، المعجم الكبير : ج 4 ص 17 ح 3514 ؛ بحار الأنوار : ج 37 ص 201 ح 85 .

10 / 6 5 جریر بن عبد اللّه

10 / 6 6 حُبْشی بن جُناده

10 / 6 5جریر بن عبد اللّه9250.عنه علیه السلام :المعجم الکبیر به نقل از جریر : در موسم حَجّه الوداع، با پیامبر خدا بودیم و به جایی به نام غدیر خم رسیدیم. [پیامبر صلی الله علیه و آله] ندای نماز همگانی در داد و ما (مهاجر و انصار) گرد آمدیم.

پیامبر خدا در میان ما برخاست و فرمود : «ای مردم! به چه چیز گواهی می دهید؟».

گفتند : گواهی می دهیم که خدایی جز خدای یکتا نیست.

فرمود : «سپس چه؟».

گفتند : و این که محمّد، بنده و فرستاده اوست.

فرمود : «چه کسی ولیّ شماست؟».

گفتند : خدا و پیامبرش مولای مایند.

فرمود : «ولیّ شما کیست؟».

سپس با دستش بر بازوی علی علیه السلام زد و او را ایستانْد ، و بازویش را کشید و دو ساعدش را گرفت و فرمود : «هر که خدا و پیامبرش مولای اویند، این، مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار! خدایا! هر کس از مردم او را دوست می دارد، دوستش باش و هرکه دشمنش می دارد، دشمنش باش! خدایا! من در زمین، پس از دو بنده صالح، جز خودت کسی را نمی یابم که او را برجای نهم. پس برای او حکمی نیکو بران».10 / 6 6حُبْشی بن جُناده9251.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی قَولِ اللّهِ عَزَّ و جَلَّ: {Q} «وَ لَمَّا) تاریخ دمشق به نقل از حُبْشی بن جناده : شنیدم پیامبر خدا روز غدیر خم به علی علیه السلام می

فرماید : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار، یاورش را یاری ده و با همیارش همیاری کن!».

.

10 / 6 7حُذَيفَةُ بنُ أسيدٍ9254.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :المعجم الكبير عن حذيفه بن أسيد الغفارى :لَمّا صَدَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن حِجَّهِ الوَداعِ ، نَهى أصحابَهُ عَن شَجَراتٍ بِالبَطحاءِ مُتَقارِباتٍ أن يَنزِلوا تَحتَهُنَّ ، ثُمَّ بَعَثَ إلَيهِنَّ فَقُمَّ ما تَحتَهُنَّ مِنَ الشَّوكِ ، وعَمَدَ إلَيهِنَّ فَصَلّى تَحتَهُنَّ ، ثُمَّ قامَ فَقالَ :

يا أيُّهَا النّاسُ ! إنّى قَد نَبَّأَنِي اللَّطيفُ الخَبيرُ أنَّهُ لَم يُعَمَّر نَبِىٌّ إلّا نِصفَ عُمُرِ الَّذى يَليهِ مِن قَبلِهِ . وإنّى لَأَظُنُّ أنّى يوشِكُ أن اُدعى فَاُجيبَ ، وإنّى مَسؤولٌ ، وإنَّكُم مَسؤولونَ ، فَماذا أنتُم قائِلونَ ؟ قالوا : نَشهَدُ أنَّکَ قَد بَلَّغتَ وجَهَدتَ ونَصَحتَ ، فَجَزاکَ اللّهُ خَيرا !

فَقالَ : أ لَيسَ تَشهَدونَ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، وأنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ ونارَهُ حَقٌّ ، وأنَّ المَوتَ حَقٌّ ، وأنَّ البَعثَ بَعدَ المَوتِ حَقٌّ ، وأنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيبَ فيها ، وأنَّ اللّهَ يَبعَثُ مَن فِى القُبورِ ؟ قالوا : بَلى نَشهَدُ بِذلِکَ . قالَ : اللّهُمَّ اشهَد !

ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ اللّهَ مَولاىَ ، وأنَا مَولَى المُؤمِنينَ ، وأنَا أولى بِهِم مِن أنفُسِهِم ، فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ يَعنى عَلِيّا اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

ثُمَّ قالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ! إنّى فَرَطُكُم ، وإنَّكُم وارِدونَ عَلَىَّ الحَوضَ ؛ حَوضٌ أعرَضُ ما بَينَ بُصرى وصَنعاءَ ، فيهِ عَدَدَ النُّجومِ قِدحانٌ مِن فِضَّهٍ ، وإنّى سائِلُكُم حينَ تَرِدونَ عَلَىَّ عَنِ الثَّقَلَينِ (1) ، فَانظُروا كَيفَ تَخلُفونى فيهِما ! الثَّقَلُ الأكبَرُ كِتابُ اللّهِ عزّوجلّ ، سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللّهِ وطَرَفُهُ بِأيديكُم ، فَاستَمسِكوا بِهِ لا تَضِلّوا ولا تُبَدِّلوا ؛ وعِترَتى أهلُ بَيتى ، فَإنَّهُ نَبَّأَنِى اللَّطيفُ الخَبيرُ أنَّهُما لَن يَنقَضِيا حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ . (2) .

1- .سَمّاهُما ثَقَلَيْن لأنّ الأخذ بهما والعمل بهما ثقيل . ويقال لكلّ خطير نفيس : ثَقَل ، فسَمّاهُما ثَقَلَيْن إعظاما لِقَدْرهما ، وتَفْخيما لشَأنهما (النهايه : ج 1 ص 216 «ثقل») .

2- .المعجم الكبير : ج 3 ص 180 ح 3052 و ص67 ح 2683 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 219 ح 8714 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 349 ، الفصول المهمّه : ص 40 وليس فيه ذيله من «ثمّ قال ...» ؛ تفسير

العيّاشى : ج 1 ص 4 ح 3 عن المفضّل بن صالح عن بعض أصحابه وراجع أُسد الغابه : ج 3 ص 136 الرقم 2729 .

10 / 6 7 حُذَیفه بن اُسَید

10 / 6 7حُذَیفه بن اُسَید9253.پیامبر صلی الله علیه و آله :المعجم الکبیر به نقل از حذیفه بن اُسید غفاری : چون پیامبر خدا از حجّه الوداع باز آمد، اصحابش را از فرود آمدن در زیر درختانی از دشت که نزدیک به هم بودند، نهی کرد و کسانی را برای روفتن خار و خاشاک زیر آنها روانه کرد.

پس به آن جا رفت و نماز گزارد. آن گاه برخاست و فرمود : «ای مردم! همانا خداوند ریزبین آگاه به من خبر داده است که هر پیامبری به اندازه نصف عمر پیامبر قَبلی اش عمر می کند و من گمان دارم که وفاتم و دعوت حق، نزدیک است. از من پرسیده می شود و از شما هم پرسیده می شود ؛ شما چه می گویید؟».

گفتند : گواهی می دهیم که تو [پیام حق را] ابلاغ کردی و کوشیدی و خیرخواهی نمودی. پس، خدایت [جزای]خیر دهاد!

فرمود : «آیا گواهی نمی دهید که خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمّد، بنده و پیامبر اوست و بهشت و دوزخش حقیقت دارد و مرگ و برانگیخته شدن پس از مرگ حق است، و قیامت، بدون تردید، آمدنی است و خداوند، همه مردگان را برمی انگیزد؟».

گفتند : چرا، بدانها گواهی می دهیم.

فرمود : «خدایا! گواه باش».

سپس فرمود : «ای مردم! خداوند، مولای من است و من، مولای مؤمنانم و به آنان از خود آنان سزاوارترم. پس، هرکه من مولای اویم، این (منظورش علی علیه السلام بود) مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!».

سپس فرمود:«ای مردم! من پیش از شما می روم و شما در کنار حوض [کوثر] به نزد من می آیید ؛ حوضی که عریض تر از [فاصله] بُصرا تا صَنعاست و در آن به تعداد ستارگان، جام های سیمین است و چون به نزد

من آیید، از شما درباره «ثقلین» (1) جویا می شوم.پس دقّت کنید که پس از من، چگونه با آنها رفتار می کنید. ثِقْل بزرگ تر، کتاب خدای عز و جل ، رشته ای است که یک طرفش به دست خدا و طرف دیگرش به دستان شماست. پس بدان چنگ زنید تا گم راه و دگرگون نشوید . و [ثقل کوچک تر]خاندانم، اهل بیتم [هستند] . خدای ریزبین آگاه به من خبر داد که این دو از هم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض، به نزد من آیند».

.

1- .ثقلین، یعنی : دو ثقل، دو چیز گران سنگ و یا گران بها، از آن رو که پرقیمت اند و یا نگهداری آنها و یا عمل به آنها کاری سنگین است. و پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن و عترت را «ثقلین» نامید تا بزرگی قدر و عظمت منزلت آن دو را نشان دهد . (ر . ک : النهایه : ماده «ثقل») .

9254.امام على عليه السلام :الخصال عن حذيفه بن أسيد:لَمّا رَجَعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن حِجَّهِ الوِداعِ ونَحنُ مَعَهُ ، أقبَلَ حَتَّى انتَهى إلَى الجُحْفَهِ ، فَأمَرَ أصحابَهُ بِالنُّزولِ ، فَنَزَلَ القَومُ مَنازِلَهُم ، ثُمَّ نودِىَ بِالصَّلاهِ ، فَصَلّى بِأصحابِهِ رَكعَتَينِ ، ثُمَّ أقبَلَ بِوَجهِهِ إلَيهِم فَقالَ لَهُم :

إنَّهُ قَد نَبَّأَنِى اللَّطيفُ الخَبيرُ أنّى مَيِّتٌ وأنَّكُم مَيِّتونَ . وكَأَنّى قَد دُعيتُ فَأَجَبتُ ، وإنّى مَسؤولٌ عَمّا اُرسِلتُ بِهِ إلَيكُم ، وعَمّا خَلَّفتُ فيكُم مِن كِتابِ اللّهِ وحُجَّتِهِ ، وإنَّكُم مَسؤولونَ ، فَما أنتُم قائِلونَ لِرَبِّكُم ؟

ثُمَّ قالَ لَهُم : أ لَستُم تَشهَدونَ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ ، وأنّى رَسولُ اللّهِ إلَيكُم ، وأنَّ الجَنَّهَ حَقٌّ ، وأنَّ النّارَ حَقٌّ ، وأنَّ البَعثَ بَعدَ المَوتِ حَقٌّ ؟ فَقالوا : نَشهَدُ بِذلِکَ .

قالَ : اللّهُمَّ اشهَد عَلى ما يَقولونَ ! ألا وإنّى اُشهِدُكُم أنّى أشهَدُ أنَّ اللّهَ مَولاىَ ، وأنَا مَولى كُلِّ مُسلِمٍ ، وأنَا أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ، فَهَل تُقِرّونَ لى بِذلِکَ وتَشهَدونَ لى بِهِ ؟ فَقالوا : نَعَم نَشهَدُ لَکَ بِذلِکَ .

فَقالَ : ألا مَن كُنتُ مَولاهُ فَإنَّ عَلِيّا مَولاهُ ، وهُوَ هذا . ثُمَّ أخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام فَرَفَعَها مَعَ يَدِهِ حَتّى بَدَت آباطُهُما ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نصَرَهُ وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ، ألا وإنّى فَرَطُكُم وأنتُم وارِدونَ عَلَىَّ الحَوضَ ؛ حَوضى غَدا ، وهُوَ حَوضٌ عَرضُهُ ما بَينَ بُصرى وصَنعاءَ ، فيهِ أقداحٌ مِن فِضَّهٍ عَدَدَ نُجومِ السَّماءِ ، ألا وإنّى سائِلُكُم غَدا : ماذا صَنَعتُم فيما أشهَدتُ اللّهَ بِهِ عَلَيكُم فى يَومِكُم هذا إذا وَرَدتُم عَلَىَّ حَوضى ؟ وماذا صَنَعتُم بِالثَّقَلَينِ مِن بَعدى ؟ فَانظُروا كَيفَ تَكونونَ خَلَفتُمونى فيهِما حينَ تَلقَونى !

قالوا : وما هذانِ الثَّقَلانِ يا رَسولَ اللّهِ ؟

قالَ : أمَّا الثَّقَلُ الأَكبَرُ فَكِتابُ اللّهِ عزّ وجلّ ، سَبَبٌ مَمدودٌ مِنَ اللّهِ ومِنّى فى أيديكُم ، طَرَفُهُ بِيَدِ اللّهِ ، وَالطَّرَفُ الآخَرُ بِأَيديكُم ، فيهِ عِلمُ ما مَضى وما بَقِىَ إلى أن تَقومَ السّاعَهُ ؛ وأمَّا الثَّقَلُ الأَصغَرُ فَهُوَ حَليفُ (1) القُرآنِ ، وهُوَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ وعِترَتُهُ . وإنَّهُما لَن يَفتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ . (2) .

1- .كُلّ شىء لَزمَ شيئا فلم يُفارِقه فهو حَلِيفُه (لسان العرب : ج 9 ص 54 «حلف») .
2- .الخصال : ص 65 ح 98 .

9255.الکافی عَن إسماعیلَ بنِ عبدُ الخالقِ :الخصال به نقل از حذیفه بن أسید : وقتی پیامبر صلی الله عَلیه و آله از حَجّه الوداع بازگشت و ما با او بودیم ، آمد تا به جُحفه رسید. سپس به اصحابش فرمان توقّف داد. مردم نیز پیاده شدند . سپس ندای نماز در داد و با اصحابش دو رکعت نماز خواند.

سپس رو به آنان کرد و فرمود : «همانا خدای ریزبینِ آگاه به من خبر داده است که من می میرم و شما نیز می میرید. گویا مرا فرا خوانده اند و اجابت کرده ام ، و از من، درباره آنچه برایتان آوردم و نیز آنچه از کتاب خدا و حجّتش در میان شما برجای نهادم، پرسیده می شود و نیز از شما پرسیده می شود . چه پاسخی برای پروردگارتان دارید؟».

سپس به آنان فرمود : «آیا گواهی نمی دهید که خدایی جز خدای یکتا نیست و من ، فرستاده خدا به سوی شمایم و بهشت و دوزخ و برانگیخته شدن پس از مرگ، حقیقت دارد؟».

گفتند : بدانها گواهی می دهیم.

فرمود : «خدایا ! بر آنچه می گویند، گواه باش. آگاه باشید که من شما را بر گواهی ام بر این که خداوند، مولای من است و من مولای هر مسلمانم و من به مؤمنان، از خود آنها سزاوارترم، گواه می گیرم ! آیا برای من بدان اقرار می کنید و برای من بر آن گواهی می دهید؟».

گفتند : آری، برای تو بدان گواهی می دهیم.

فرمود : «آگاه باشید ! هر که من مولای اویم، علی مولای اوست و او ، این است».

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و با دست خود بلند کرد، تا آن جا که زیر بغل هایشان پیدا شد و آن گاه فرمود : «خدایا ! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار و یاورش را یاری ده و فروگذارش را فرو گذار ! بیدار باشید که من، پیش از شما می روم و شما در کنار حوض [کوثر] بر من در می آیید؛ حوض من در فردای قیامت ، همان حوضی است

که عرضش به اندازه [فاصله]بُصرا تا صَنعاست و در آن، جام های سیمین به عدد ستارگان آسمان است !

بیدار باشید ! من فردا از شما می پرسم : شما با آنچه امروز خدا را درباره آن بر شما شاهد گرفتم، چه کردید؟ (و این، به گاه ورودتان بر من در کنار حوض [کوثر]است). و پس از من با ثقلین چه کردید؟ پس دقّت کنید که هنگام دیدارم چه پاسخی برای رفتارتان با ثقلین،پس از من دارید؟».

گفتند : ای پیامبر خدا ! این دو ثِقْل چیستند؟

فرمود : «ثقل بزرگ تر، کتاب خدای عز و جل است که رشته ای کشیده شده از خدا و من تا دستان شماست. یک سرش به دست خدا و سر دیگرش به دستان شماست. در آن، علم گذشته و آینده تا برپا شدن قیامت، موجود است ؛ و امّا ثقل کوچک تر، همان همراه همیشگی قرآن، علی بن ابی طالب و عترتش هستند. و آن دو، هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض بر من در آیند». .

10 / 6 8زَیدُ بنُ أرقَمَ9258.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :مسند ابن حنبل عن میمون أبی عبد اللّه :قال زَیدُ بنُ أرقَمَ وأنَا أسمَعُ : نَزَلنا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِوادٍ یُقالُ لَهُ وادی خُمٍّ ، فَأَمَرَ بِالصَّلاهِ فَصَلّاها بِهَجِیرٍ ، قالَ : فَخَطَبَنا ، وظُلِّلَ لِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِثَوبٍ عَلی شَجَرَهٍ سَمُرَهٍ مِنَ الشَّمسِ ، فَقالَ :

أ لَستُم تَعلَمونَ ، أوَلَستُم تَشهَدونَ أنّی أولی بِکُلِّ مُؤمِنٍ مِن نَفسِهِ ؟ قالوا : بَلی .

قالَ : فَمَن کُنتُ مَولاهُ فَإِنَّ عَلِیّا مَولاهُ ، اللّهُمَّ عادِ مَن عاداهُ ووالِ مَن والاهُ . (1) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 86 ح 19344 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 597 ح 1017 ، المعجم الکبیر : ج 5 ص 202 ح 5092 ، البدایه والنهایه : ج 5 ص 212 و ج7 ص 349 .

10 / 6 8 زید بن اَرقم

10 / 6 8زید بن اَرقم9256.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از ابو عبد اللّه میمون : زید بن ارقم می گفت و من می شنیدم که : با پیامبر خدا در سرزمینی به نام غدیر خم فرود آمدیم. فرمان به نماز داد و نماز نیم روز را خواند. سپس در حالی که با انداختن پارچه ای بر روی درخت خار، سایبانی برای پیامبر خدا آماده کرده بودند، برایمان سخنرانی کرد و فرمود : «آیا نمی دانید و آیا گواهی نمی دهید که من به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم؟».

گفتند : چرا.

فرمود : «پس، هر که من مولای اویم، همانا علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!».

.

9257.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین عن زید بن أرقم :خَرَجنا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّی انتَهَینا إلی غَدیرِ خُمٍّ ، فَأمَرَ بِدَوحٍ (1) فَکُسِحَ ، فی یَومٍ ما أتی عَلَینا یَومٌ کانَ أشَدَّ حَرّا مِنهُ ! فَحَمِدَ اللّهَ وأثنی عَلَیهِ، وقالَ : یا أیُّهَا النّاسُ ! إنَّهُ لَم یُبعَث نَبِیٌّ قَطُّ إلّا ما عاشَ نِصفَ ما عاشَ الَّذی کانَ قَبلَهُ ، وإنّی اُوشِکُ أن اُدعی فَاُجیبَ ، وإنّی تارِکٌ فیکُم ما لَن تَضِلّوا بَعدَهُ ؛ کِتابَ اللّهِ عز و جل .

ثُمَّ قامَ فَأَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقالَ : یا أیُّهَا النّاسُ ! مَن أولی بِکُم مِن أنفُسِکُم ؟ قالوا : اللّهُ ورَسولُهُ أعلَمُ !

قالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ . (2)9258.امام علی علیه السلام :خصائص أمیر المؤمنین للنسائی عن أبی الطفیل عن زید بن أرقم :لَمّا دَفَعَ (3) النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مِن حِجَّهِ الوَداعِ ونَزَلَ غَدیرَ خُمٍّ ، أمَرَ بِدَوحاتٍ فَقُمِمنَ ، ثُمَّ قالَ :

کَأَنّی دُعیتُ فَأَجَبتُ ، وإنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَینِ ، أحَدُهُما أکبَرُ مِنَ الآخَرِ ؛ کِتابُ اللّهِ وعِترَتی أهلُ بَیتی ، فَانظُروا کَیفَ تَخلُفونی فیهِما ! فَإِنَّهما لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ .

ثُمَّ قالَ : إنَّ اللّهَ مَولایَ ، وأنَا وَلِیُّ کُلِّ مَؤمِنٍ .

ثُمَّ إنَّهُ أخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقالَ : مَن کُنتُ وَلِیَّهُ فَهذا وَلِیُّهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

قالَ أبو الطُّفَیلِ : فَقُلتُ لِزَیدٍ : أنتَ سَمِعتَهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟

قالَ : نَعَم ، وإنَّهُ ما کانَ فِی الدَّوحاتِ أحَدٌ إلّا رَآهُ بِعَینِهِ وسَمِعَهُ بِاُذُنِهِ . (4) .

1- .الدَّوْح : جمع دَوْحَه ؛ وهی الشجره العظیمه المتَّسعه من أیّ الشَّجَر کانت . والدَّوْحَه : المِظَلَّه العظیمه (لسان العرب : ج 2 ص 436 «دوح») .
2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 613 ح 6272 ، المعجم الکبیر : ج 5 ص 171 ح 4986، کنز العمّال : ج 13 ص 104 ح 36342 ؛ المناقب

للكوفى : ج 2 ص 440 ح 925 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 19 عن الإمام علىّ عليه السلام نحوه .
3- .أى ابتدأ السَّيْر ودَفَع نفسه منها ونَحّاها ، أو دَفَع ناقتَه وحَمَلها على السَّيْر (النهايه : ج 2 ص 124 «دفع») .
4- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 150 ح 79 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 118 ح 4576 وليس فيه ذيله من «قال ابو طفيل ...» ، المعجم الكبير : ج 5 ص 166 ح 4969 ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 630 ح 1555 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 357 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 209 ، المناقب للخوارزمى : ص 154 ح 182 ، سلسله الأحاديث الصحيحه : ج 4 ص 330 ح 1750 ، كنز العمّال : ج 13 ص 104 ح 36340 ؛ كمال الدين : ص 234 ح 45 و ص 238 ح 55 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 435 ح 919 .

9259.ایّوب علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از زید بن ارقم : با پیامبر خدا آمدیم تا به غدیر خم رسیدیم. پس فرمان داد که زیر درختانی را بِروبند. آن روز ، روزی بود که از آن گرم تر ندیده بودیم. وی پس از حمد و ثنای الهی فرمود : «ای مردم ! هیچ پیامبری مبعوث نشد، جز آن که نصف عمر پیامبر قبلی اش زیست ؛ و نزدیک است که من ، دعوت حق را اجابت کنم. چیزی را در میان شما برجای می نهم که پس از آن، هیچ گاه گم راه نشوید : کتاب خدای عز و جل».

سپس برخاست و دست علی را گرفت و فرمود : «ای مردم ! چه کسی به شما از خودتان سزاوارتر است؟».

گفتند : خدا و پیامبرش داناترند.

فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».9260.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از ابو طُفَیل، از زید بن ارقم :چون پیامبر صلی الله علیه و آله از حَجّه الوداع بازگشت و در غدیر خم فرود آمد، فرمان داد که زیر چند درخت بزرگ، روفته شود ، که شد. سپس فرمود : «گویی که من دعوت شده ام و اجابت کرده ام و من در میان شما، دو چیز گران سنگ برجای می نهم که یکی از دیگری بزرگ تر است : کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. پس دقّت کنید که چگونه پس از من با آنها رفتار می کنید، که آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من در آیند».

سپس فرمود : «همانا خدا مولای من است و من، ولیّ هر مؤمنم».

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «هر که من ولیّ اویم، این ، ولیّ اوست. خدایا ! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار !».

ابو طفیل می گوید : به زید گفتم : تو آن را خود از پیامبر خدا شنیدی؟

گفت : آری و همانا هیچ کس در زیر آن درختان نبود، جز آن که آن را با چشم خود دید و با گوش خود شنید. .

9261.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :المعجم الكبير عن زيد بن أرقم :نَزَلَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله يَومَ الجُحفَهِ ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَى النّاسِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : إنّى لا أجِدُ لِنَبِىٍّ إلّا نِصفَ عُمُرِ الَّذى قَبلَهُ ، وإنّى اُوشِكُ أن اُدعى فَاُجيبَ ، فَما أنتُم قائِلونَ ؟ قالوا : نَصَحتَ . قالَ : أ لَيسَ تَشهَدونَ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، وأنَّ الجَنَّهَ حَقٌّ والنّارَ حَقٌّ ، وأنَّ البَعثَ بَعدَ المَوتِ حَقٌّ ؟ قالوا : نَشهَدُ .

قالَ : فَرَفَعَ يَدَيهِ فَوَضَعَهُما عَلى صَدرِهِ ، ثُمَّ قالَ : وأنَا أشهَدُ مَعَكُم .

ثُمَّ قالَ : أ لا تَسمَعونَ ؟ قالوا : نَعَم . قالَ : فَإنّى فَرَطُكُم عَلَى الحَوضِ ، وأنتمُ وارِدونَ عَلَىَّ الحَوضَ ، وإنَّ عَرضَهُ أبعَدُ ما بَينَ صَنعاءَ وبُصرى ، فيهِ أقداحٌ عَدَدَ النُّجومِ مِن فِضَّهٍ ، فَانظُروا كَيفَ تَخلُفونى فِى الثَّقَلَينِ !

فَنادى مُنادٍ : ومَا الثَّقَلانِ يا رَسولَ اللّهِ ؟

قالَ : كِتابُ اللّهِ ، طَرَفٌ بِيَدِ اللّهِ عِزّ وجلّ وطَرَفٌ بِأَيديكُم ، فَاستَمسِكوا بِهِ لا تَضِلّوا ؛ وَالآخَرُ عِترَتى . وإنَّ اللَّطيفَ الخَبيرَ نَبَّأَنى أنَّهُما لَن يَتَفَرَّقا حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ ، وسَأَلتُ ذلِكَ لَهُما رَبّى . فَلا تَقَدَّموهُما فَتَهلِكوا ، ولا تُقَصِّروا عَنهُما فَتَهلِكوا ، ولا تُعَلِّموهُم فَإِنَّهُم أعلَمُ مِنكُم .

ثُمَّ أخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ عليه السلام فَقالَ : مَن كُنتُ أولى بِهِ مِن نَفسى (1) فَعَلِىٌّ وَلِيُّهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ . (2) .

1- .هكذا فى الأصل ، والصواب «نفسه» .
2- .المعجم الكبير : ج 5 ص 167 ح 4971 و ج3 ص 66 ح 2681 وفيه من «إنّى فرطكم » إلى «أعلم منكم» ، السيره الحلبيّه : ج 3 ص 274 ، الفصول المهمّه : ص 39 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 375 ح 849 كلّها نحوه .

9262.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المعجم الکبیر به نقل از زید بن ارقم : روز جُحفه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد. سپس به مردم، روی کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود : «من پیامبری را سراغ ندارم که بیش از نصف عمر پیامبر قبلی اش زیسته باشد . نزدیک است که من، دعوت حق را اجابت کنم. پس، شما چه می گویید؟».

گفتند : خیرخواهی کردی.

فرمود : «آیا گواهی نمی دهید که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمّد، بنده و پیامبر اوست و بهشت و دوزخ، حقیقت دارند و برانگیخته شدن پس از مرگ، حق است؟».

گفتند : گواهی می دهیم.

پس دستانش را بالا برد و بر سینه اش نهاد و سپس فرمود : «و من نیز با شما گواهی می دهم».

سپس فرمود : «آیا نمی شنوید؟».

گفتند : چرا.

فرمود : «من، پیش از شما به حوض [کوثر]می رسم ، و شما در کنار حوضی بر من در می آیید که عرضش بیشتر از فاصله صنعا تا بُصراست و در آن ، جام هایی است سیمین به عدد ستارگان. پس، دقّت کنید که پس از من، درباره ثقلین، چه می کنید !».

ندا دهنده ای ندا داد : ای پیامبر خدا ! «ثقلین» چه هستند؟

فرمود : «کتاب خدا، که یک طرفش به دست خدای عز و جل و یک طرفش به دستان شماست. پس بدان چنگ زنید تا گم راه نشوید ؛ و دیگری، عترتم است. خدای ریزبینِ آگاه به من خبر داده است که آن دو، هیچ گاه از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض به نزد من می آیند و این را از پروردگارم برای آن دو، خواسته ام. پس، از آن دو پیشی مگیرید، که هلاک می شوید،

و [از آنها]عقب نمانید، که باز هم هلاک می شوید و به آنان میاموزید، که از شما داناترند».

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «کسی را که من از او به خودش سزاوارترم پس علی ولیّ اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!». .

9263.عنه صلى الله عليه و آله :فضائل الصحابه لابن حنبل عِن أبى ليلى الكندى :سَمِعتُ زَيدَ بنَ أرقَمَ يَقولُ ونَحنُ نَنتَظِرُ جِنازَةً ، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنَ القَومِ فَقالَ : أبا عامرٍ ! أسَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ لِعَلِيٍّ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ؟ قالَ : نَعَم .

قالَ أبو لَيلى : فَقُلتُ لِزَيدِ بنِ أرقَمَ : قالَها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ : نَعَم ، قَد قالَها لَهُ أربَعَ مَرّاتٍ . (1)10 / 6 9سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ9262.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق عن سعد بن أبى وقّاص :شَهِدتُ لَهُ [لِعَلِيٍّ عليه السلام] أربَعاً ... الرّابِعَةُ : يَومُ غَديرِ خُمٍّ ؛ قامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَأبلَغَ ، ثُمَّ قالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ! أ لَستُ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ ثَلاثَ مَرّاتٍ قالوا : بَلى . قالَ : اُدنُ يا عَلِيُّ . فَرَفَعَ يَدَهُ ورَفَعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَدَهُ حَتّى نَظَرتُ إلى بَياضِ إبطَيهِ ، فَقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ حَتّى قالَها ثَلاثَ مَرّاتٍ . (2) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 613 ح 1048 وراجع ص586 ح 992 ومسند ابن حنبل : ج 7 ص 78 ح 19299 وخصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 155 ح 84 والمستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 118 ح 4577 والمعجم الكبير : ج 5 ص 194 ح 5065 و ص195 ح 5070 و ص212 ح 5128 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 216 ح 8702 و ص217 ح 8706 والمصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 499 ح 29 والمناقب لابن المغازلى : ص 18 ح 23 و ص24 ح 34 والأمالى للشجرى : ج 1 ص 145 والمناقب للكوفى : ج 2 ص 400 ح 877 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 117 ، كفايه الطالب : ص 286 ؛ بشاره المصطفى : ص 205 ، الخصال : ص 311 ح 87 نحوه وراجع المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 496 ح 10 .

10 / 6 9 سعد بن ابی وقّاص

9263.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابو لیلی کِنْدی : منتظر [تشییع] جنازه ای بودیم که شنیدم مردی از آن میان از زید بن ارقم پرسید : ابو عامر! آیا شنیدی که پیامبر خدا روز غدیر خم، در حقّ علی علیه السلام بگوید : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست»؟

زید گفت : آری.

به زید بن ارقم گفتم : این را پیامبر خدا فرمود؟

گفت : آری . این را چهار بار در حقّ او گفت.10 / 6 9سعد بن ابی وقّاص9266.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از سعد بن ابی وقّاص : چهار چیز را برای علی علیه السلام گواهی می دهم : ...، [امّا]چهارم : روز غدیر خُم، پیامبر خدا برخاست و سخن رانی رسایی کرد . سپس سه بار فرمود : «ای مردم! آیا من به مؤمنان، از خود آنها سزاوارتر نیستم؟».

گفتند : چرا.

فرمود : «ای علی! نزدیک بیا».

پس دست او و دست خودش را تا آن جا بالا برد که سفیدی زیر بغل هایشان را دیدم و سه بار فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

.

9267.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن سعد :كُنّا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِطَريقِ مَكّةَ وهُوَ مُتَوَجِّهٌ إلَيها ، فَلَمّا بَلَغَ غَديرَ خُمٍّ وَقَّفَ النّاسَ ، ثُمَّ رَدَّ مَن مَضى ، ولَحِقَهُ مَن تَخَلَّفَ عَنهُ ، فَلَمّا اجتَمَعَ النّاسُ إلَيهِ قالَ : أيُّها النّاسُ ! هَل بَلَّغتُ ؟ قالوا : نَعَم . قالَ : اللّهُمَّ اشهَد ! ثَلاثَ مَرّاتٍ يَقولُها .

ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! مَن وَلِيُّكُم ؟ قالوا : اللّهُ ورَسولُهُ ثَلاثا .

ثُمَّ أخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَأَقامَهُ ، ثُمَّ قالَ : مَن كانَ اللّهُ ورَسولُهُ وَلِيَّهُ فَهذا وَلِيُّهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ . (1)10 / 6 10عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ9264.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :شرح الأخبار عن عبد اللّهِ بن عمر :شَهِدتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ الغَديرِ ، فَأَمَرَ بِشَجَراتٍ هُنالِكَ فَكُسِحَ ما تَحتَهُنّ ، وسَمِعتُهُ يَقولُ : أيُّهَا النّاسُ ! أ لَستُ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ فَأَجَبناهُ كُلُّنا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ .

فَأَخَذَ يَدَهُ فَوَضَعَها عَلى يَدِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، ثُمَّ رَفَعَها حَتّى رَأينا بَياضَ إبطَيهِما ، ثُمَّ قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . (2) .

1- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 177 ح 96 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 223 ح 8720 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 70 ح 37 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 444 ح 344 .
2- .شرح الأخبار : ج 1 ص 101 ح 24 وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 236 .

10 / 6 10 عبد اللّه بن عمر

9265.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از سعد : ما با پیامبر خدا از مکّه می آمدیم و به سمت مدینه می رفتیم. (1) چون به غدیر خُم رسید، مردم را نگاه داشت و هر کس را که رفته بود، بازگردانْد و آنان هم که عقب مانده بودند، ملحق شدند.

چون مردم به گرد او جمع شدند، فرمود : «ای مردم! آیا پیام حق را رساندم؟».

گفتند : آری.

فرمود : «خدایا! گواه باش».

سه بار این را فرمود. سپس سه بار فرمود : «ای مردم! چه کسی ولیّ شماست؟».

گفتند : خدا و پیامبرش.

پس، پیامبر ، دست علی علیه السلام را گرفت و او را ایستاند و سپس فرمود : «هر که خدا و پیامبرش ولیّ اویند، پس این، ولیّ اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار».10 / 6 10عبد اللّه بن عمر9268.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح الأخبار به نقل از عبد اللّه بن عمر : روز غدیر با پیامبر خدا بودم. فرمان داد زیر درختان آن جا را بروبند و شنیدم که می فرماید : «ای مردم! آیا من به مؤمنان، از خود آنها سزاوارتر نیستم؟».

همگی پاسخ دادیم : چرا، ای پیامبر خدا!

پس، دستش را بر دست علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد و آن را تا آن جا بالا برد که سفیدی زیر بغل های هر دو را دیدیم. سپس فرمود : «هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار! یاورش را یاری ده و وا گذارنده اش را وا بگذار».

.

1- .متن اصلی، اندکی ابهام داشت که به قرینه دیگر متن ها، آن را این گونه ترجمه کردیم. (م)

10 / 7ذِكرَياتُ الإِمامِ9271.تفسير العيّاشى عن سُليمان بنِ جعفرِ النَّهدِى :الإمام علىّ عليه السلام :خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى حِجَّهِ الوَداعِ ، ثُمَّ صارَ إلى غَديرِ خُمٍّ ، فَأَمَرَ فَاُصلِحَ لَهُ شِبهُ المِنبَرِ ، ثُمَّ عَلاهُ وأَخَذَ بِعَضُدى حَتّى رُئِىَ بَياضُ إبطَيهِ ، رافِعا صَوتَهُ قائِلاً فى مَحفِلِهِ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

فَكانَت عَلى وِلايَتى وِلايَهُ اللّهِ ، وعَلى عَداوَتى عَداوَهُ اللّهِ .

وأنزَلَ اللّهُ عزّ وجلّ فى ذلكَ اليَومِ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» (1) .

فَكانَت وِلايَتى كَمالَ الدّينِ ، ورِضَى الرَّبِّ جَلَّ ذِكرُهُ . (2)9272.الكافى عَن علىِّ بنِ إبراهيمَ رَفَعَهُ :عنه عليه السلام :عَمَّمَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ بِعِمامَهٍ سَدَلَها خَلفى ، ثُمَّ قالَ : إنَّ اللّهَ أمَدَّنى يَومَ بَدرٍ وحُنَينٍ بِمَلائِكَهٍ يَعتَمّونَ هذِهِ العِمَّهَ . (3)راجع : ص 252 (إكمال الدين) و ص 268 (والتتويج يوم الغدير) و ص 328 (مناشدات علىّ) .

10 / 8أبياتُ حَسّانِ بنِ ثابِتٍ9273.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :المناقب للخوارزمى عن أبى سعيد الخدرى :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، يَومَ دَعَا النّاسَ إلى غَديرِ خُمٍّ ، أمَرَ بِما كان تَحتَ الشَّجَرَهِ مِنَ الشَّوكِ فَقُمَّ ، وذلِكَ يَومُ الخَميسِ ، ثُمَّ دعَا النّاسَ إلى عَلِىٍّ ، فَأَخَذَ بِضَبعِهِ (4) فَرَفَعَها حَتّى نَظَرَ النّاسُ إلى بَياضِ إبطِهِ ، ثُمَّ لَم يَتَفَرَّقا حَتّى نَزَلَت : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» (5) .

فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اللّهُ أكبَرُ عَلى إكمالِ الدّينِ وإتمامِ النِّعمَهِ ، ورِضَى الرَّبِّ بِرِسالاتى ، وَالوِلايَهِ لِعَلِىٍّ !

ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ .

فَقالَ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ : اِيذَن لى يا رَسولَ اللّهِ أن أقولَ أبياتا . قالَ : قُل بِبَرَكَهِ اللّهِ تَعالى .

فَقالَ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ : يا مَعشَرَ مَشيخَهِ قُرَيشٍ ! اسمَعوا شَهادَةَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قالَ :

يُناديهِمُ يَومَ الغَديرِ نَبِيُّهُم

بِخُمٍّ وأسمِع بِالرَّسولِ مُنادِيا بِأَنّى مَولاكُم نَعَم ونَبِيُّكُم

فَقالوا ولَم يُبدوا هُناکَ التَّعامِيا إلهُکَ مَولانا وأنتَ وَلِيُّنا

ولا تَجِدَن فِى الخَلقِ لِلأَمرِ عاصِيا فَقالَ لَهُ قُم يا عَلِىُّ فَإِنَّنى

رَضيتُکَ مِن بَعدى إماما وهادِيا (6) .

1- .المائده : 3 .
2- .الكافى : ج8 ص27 ح4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام .
3- .السنن الكبرى : ج 10 ص 24 ح 19736 ، مسند الطيالسى : ص 23 ح 154 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 76 ح 43 و ص75 ح 41 وفيه ذيله ، الفصول المهمّه : ص 41 وفيه «فسدل يمرقها على منكبى» بدل «سدلها خلفى» ، كنز العمّال : ج 15 ص 482 ح 41909 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 42 ح 529 كلّها عن أبى راشد ، شرح الأخبار : ج 1 ص 321 ح 288 .
4- .الضَّبْع بسكون الباء : وسَطُ العَضُد ، وقيل : هو ما تحت الإبط (النهايه : ج 3 ص 73) .
5- .المائده : 3 .
6- .المناقب للخوارزمى : ص 135 ح 152 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 47 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 73 ح 39 و ص74 ح 40 ، النور المشتعل : ص 56 ح 4 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 362 ح 291 و ص 118 ح 66 ، المسترشد : ص 468 ح 159 و160 وفى الخمسه الأخيره «يقول : فمن مولاكم ووليّكم» بدل «بأنّى مولاكم نعم ونبيّكم» ، الطرائف : ص 146 ح 221 وفيه وفى مقتل الحسين للخوارزمى «أ لست أنا مولاكم ووليّكم» بدل «بأنّى مولاكم نعم ونبيّكم» وراجع كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 828 ح 39 .

10 / 7 خاطرات امام علی

10 / 8 اشعار حَسّان بن ثابت

10 / 7خاطرات امام علی9276.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا به قصد حَجّه الوداع بیرون آمد. سپس [در بازگشت] ، به غدیر خم رسید. به دستور او برایش چیزی شبیه منبر ساختند. سپس از آن، بالا آمد و بازوی مرا گرفت [و بالا برد]، تا آن جا که سفیدی زیر بغلش دیده شد و با صدای بلند، در همان جایگاه فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!».

پس با ولایت من، ولایت خدا و با دشمنی با من، دشمنی با خدا محقّق می شود.

خداوند عز و جل در آن روز، نازل کرد : «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم» . پس، ولایت من مایه کمال دین و رضایت پروردگار که یادش بلند باد است.9277.عنه علیه السلام (لعمّارِ بنِ یاسِرٍ ، و قد سَمِعَهُ یُراجِعُ الم) امام علی علیه السلام :در روز غدیر خم، پیامبر خدا عِمامه ای (دستاری) بر سرم بست و دنباله آن را از پشتِ سرم آویخت. سپس گفت : «خداوند در جنگ بَدر و حُنین، مرا با فرشتگانی یاری داد که چنین عِمامه هایی داشتند».ر . ک : ص 253 (کامل کردن دین) . ص 269 (تاج گذاری در روز غدیر). ص 329 (سوگند دادن های علی).

10 / 8اشعار حَسّان بن ثابت9276.امام علی علیه السلام :المناقب ، خوارزمی به نقل از ابو سعید خُدری : روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به غدیر خم فرا خواند و فرمان داد تا زیر درخت را از خار و خاشاک بروبند ، روز پنج شنبه بود . سپس [پیامبر صلی الله علیه و آله] مردم را به سوی علی علیه السلام دعوت کرد و میان بازوی او را گرفت و آن را بالا آورد، تا آن جا که مردم، سفیدی زیر بغلش را دیدند. سپس از هم جدا نشدند، تا آن که نازل شد : «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین [اسلام] را برایتان پسندیدم» .

پس، پیامبر خدا فرمود : «اللّه اکبر از تکمیل دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار از رسالت من و ولایت علی !».

سپس فرمود : «خدایا ! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار و یاورش را یاری ده و واگذارنده اش را وا بگذار».

پس، حسّان بن ثابت گفت : ای پیامبر خدا ! آیا اجازه می دهی اشعاری بسرایم؟

فرمود : «با برکت خدای متعال، بسرای».

حسّان بن ثابت گفت : ای بزرگان قریش ! گواهی پیامبر خدا را بشنوید . و سپس سرود:

روز غدیر و در خم، پیامبرشان ندایشان می دهد.

پس به ندای رسول، گوش فرا ده . که: «من مولا و پیامبر شمایم».

گفتند : آری ! و هیچ ابهامی (1) نگذاردند. خدای تو مولای ماست و تو ولیّ مایی

و هیچ کس را در میان مردم، نافرمان نمی یابی. پس به او فرمود : «ای علی ! برخیز که من

به پیشوایی و هدایتگری تو پس از خود ، رضایت دادم».

.

1- .در نقلی ، به جای «تعامی (ابهام)» ، «تعادی (دشمنی)» آمده است که درست تر به نظر می رسد. (م)

ص: 306

. .

ص: 307

. .

9277.امام على عليه السلام (به عمّار بن ياسر چون شنيد كه با مغيره بن شعبه د) الأمالى للصدوق عن أبى سعيد :لَمّا كانَ يَومُ غَديرِ خُمٍّ أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُنادِيا ، فَنادى : الصَّلاةَ جامِعَةً ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام وقالَ : اللّهُمَّ مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

فَقالَ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ : يا رَسولَ اللّهِ ، أقولُ فى عَلِيٍّ شِعرا ؟ فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اِفعَل .

فَقالَ :

يُناديهِمُ يَومَ الغَديرِ نَبِيُّهُم

بِخُمٍّ وأكرِم بِالنَّبِيِّ مُنادِيا يَقولُ فَمَن مَولاكُم ووَلِيُّكُم

فَقالوا ولَم يُبدوا هُناكَ التَّعادِيا إلهُكَ مَولانا وأنتَ وَلِيُّنا

ولَن تَجِدَن مِنّا لَكَ اليَومَ عاصِيا فَقالَ لَهُ قُم يا عَلِيُّ فَإِنَّنى

رَضيتُكَ مِن بَعدى إماماوهادِيا (1)9278.عنه عليه السلام (مِن كتابٍ لَهُ إلى معاويةَ) تذكره الخواصّ :قَد أكثَرَتِ الشُّعَراءُ فى يَومِ غَديرِ خُمٍّ ، فَقالَ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ :

يُناديهِمُ يَومَ الغَديرِ نَبِيُّهُم

بِخُمٍّ فَأَسمِع بِالرَّسولِ مُنادِيا وقالَ فَمَن مَولاكُم ووَلِيُّكُم

فَقالوا ولَم يُبدوا هُناكَ التَّعامِيا إلهُكَ مَولانا وأنتَ وَلِيُّنا

وما لَكَ مِنّا فِى الوِلايَهِ عاصِيا فَقالَ لَهُ قُم يا عَلِيُّ فَإِنَّنى

رَضيتُكَ مِن بَعدى إماما وهادِيا فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا وَلِيُّهُ

فَكونوا لَهُ أنصارَ صِدقٍ مَوالِيا هُناكَ دَعَا اللّهُمَّ والِ وَلِيَّهُ

وكُن لِلّذى عادى عَلِيّا مُعادِيا

ويُروى أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله لَمّا سَمِعَهُ يُنشِدُ هذِهِ الأَبياتَ قالَ لَهُ : يا حَسّانُ ، لا تَزالُ مُؤَيَّدا بِروحِ القُدُسِ ما نَصَرتَنا أو نافَحتَ (2) عَنّا بِلِسانِکَ . (3) .

1- .الأمالى للصدوق : ص 670 ح898، روضه الواعظين : ص116.
2- .نافَحَ : أى دافَعَ (النهايه : ج 5 ص 89 «نفح») .
3- .تذكره الخواصّ : ص 33 ؛ خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 42 ، الفصول المختاره : ص 290 ، الإرشاد : ج 1 ص 177 ، إعلام الورى : ج 1 ص 262 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 27 وفى الثلاثه الأخيره الأبيات فقط ، جامع الأخبار : ص 49 ح 53 عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه وراجع نفحات الأزهار : ج 8 ص 291309 .

9279.عنه علیه السلام :الأمالی ، صدوق به نقل از ابو سعید : چون روز غدیر خم شد، پیامبر خدا فرمان داد که منادی ندا دهد : نماز، همگانی است ! پس، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «خدایا ! هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا ! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار !».

پس، حسّان بن ثابت گفت : ای پیامبر خدا ! درباره علی علیه السلام شعری بسرایم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «بسرای».

و او سرود:

روز غدیر و در خم، پیامبرشان ندایشان می دهد

و ندای پیامبر را بزرگ دار که می گوید: «چه کسی مولا و ولیّ شماست؟».

بی آن که در آن جا خصومتی نشان دهند، گفتند: خدای تو مولای ماست و تو ولیّ ما هستی

و امروز، هیچ نافرمانی را در میان ما نمی یابی. پس به او گفت : «ای علی ! برخیز که من

به پیشوایی و راهنمایی تو پس از خود، رضایت دادم».9280.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تذکره الخواصّ :شاعران ، درباره روز غدیر خم ، فراوان سرودند و حسّان بن ثابت ، سرود:

روز غدیر و در خُم، پیامبرشان ندایشان می دهد .

پس به ندای رسول ، گوش فرا ده. پرسید : «چه کسی مولا و ولیّ شماست؟».

بی آن که در آن جا خصومتی نشان دهند، گفتند: خدای تو مولای ماست و تو ولیّ ما هستی

و ما در امر ولایت ، نافرمانی نمی کنیم. پس به او فرمود : «ای علی! برخیز که من

به پیشوایی و راهنمایی تو پس از خود، رضایت دادم» . «هر که من مولای اویم، این، ولیّ اوست.

پس، یاوران راستین و دوستدار او باشید». آن جا بود که دعا کرد : «خدایا! دوستدارش را دوست بدار

و با هر که با علی را دشمن می دارد، دشمن باش!».

روایت می شود که چون پیامبر صلی الله علیه و آله ، این اشعار را از او شنید، فرمود : «ای حسّان! تو پیوسته مورد تأیید روح القدس هستی، تا آن گاه که ما را یاری دهی یا با زبانت از ما دفاع کنی». .

راجع : ج 9 ص 204 (علىّ عن لسان الشعراء) .

10 / 9سُؤالُ عَذابٍ واقِعٍالكتاب«وَإِذْ قَالُواْ اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِکَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» . (1)

«سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَفِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» . (2)

الحديث9285.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :أنَا الَّذى نَزَلَ عَلى أعدائى : «سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَفِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» ؛ بِمَعنى مَن أنكَرَ ولايَتى ، وهُوَ النُّعمانُ بنُ الحارِثِ اليَهودِىُّ ، لَعَنَهُ اللّهُ تَعالى (3) !9286.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام (فى الدُّعاءِ) الإمام الباقر عن الإمام علىّ عليهما السلام :لَمّا نَصَبَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا يَومَ غَديرِ خُمٍّ فَقالَ : «مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ» طارَ ذلِکَ فِى البِلادِ ، فَقَدِمَ عَلَى رَسولِ اللّهِ النُّعمانُ بنُ الحارِثِ الفِهرِىُّ ، فَقالَ : أمَرتَنا عَنِ اللّهِ أن نَشهَدَ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وأنَّکَ رَسولُ اللّهِ ، وأمَرتَنا بِالجِهادِ وَالحَجِّ وَالصَّلاهِ وَالزَّكاهِ وَالصَّومِ ، فَقَبِلناها مِنکَ ، ثُمَّ لَم تَرضَ حَتّى نَصَبتَ هذَا الغُلامَ فَقُلتَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ ! فَهذا شَىءٌ مِنکَ أو أمرٌ مِن عِندِ اللّهِ ؟ !

قالَ : أمرٌ مِن عِندِ اللّهِ .

قالَ : اللّهُ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ إنَّ هذا مِنَ اللّهِ ؟

قالَ : اللّهُ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ إنَّ هذا مِنَ اللّهِ .

قالَ : فَوَلَّى النُّعمانُ وهُوَ يَقولُ : اللّهُمَّ إن كانَ هذا هُوَ الحَقُّ مِن عِندِکَ فَأمطِر عَلَينا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أوِ ائتِنا بِعَذابٍ أليمٍ !

فَرَماهُ اللّهُ بِحَجَرٍ عَلى رَأسِهِ فَقَتَلَهُ . فَأَنزَلَ اللّهُ تَعالى : «سَأَلَ سَآئِل» . (4) .

1- .الأنفال : 32 .
2- .المعارج : 1 و 2 .
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 73 .

4- .شواهد التنزيل : ج 2 ص 381 ح 1030 عن سفيان بن عيينه عن الإمام الصادق عليه السلام ، فرائد السمطين : ج 1 ص 82 ح 53 وفيه «الحرث بن النعمان الفهرى» ؛ مجمع البيان : ج 10 ص 530 كلاهما عن سفيان بن عيينه عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلامنحوه وراجع شواهد التنزيل : ج 2 ص 382385 وعيون المعجزات : ص 22 .

10 / 9 درخواست عذاب

ر . ک : جلد 9 ، ص 205 (علی از زبان شاعران) .

10 / 9درخواست عذابقرآن«و [به یاد آرید] هنگامی را که گفتند : خدایا! اگر این، حق است و از سوی تو، پس بارانی از سنگ بر سرِ ما فرود آر، یا عذابی دردناک فرو فرست».

«خواهنده ای تقاضای عذابی کرد که بر کافران فرود می آید و بازدارنده ای از آن نیست».

حدیث9286.امام زین العابدین علیه السلام (در دعا گفت) امام علی علیه السلام :من آنم که خداوند برای دشمنانم، [چنین] نازل کرد : «خواهنده ای تقاضای عذابی کرد که بر کافران فرود می آید و بازدارنده ای از آن نیست» . [کافر در این آیه] یعنی : هر کس که ولایت مرا انکار کند. مقصود ، همان نعمان بن حارث یهودی است که نفرین خدای متعال، بر او باد! (1)9287.امام زین العابدین علیه السلام (در دعا گفت) امام باقر علیه السلام درباره امام علی علیه السلام : چون پیامبر خدا در روز غدیر خم، علی علیه السلام را منصوب کرد و فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست»، این، در شهرها پخش شد.

نعمان بن حارث فِهری، به نزد پیامبر خدا آمد و فرمود: از سوی خدا به ما فرمان دادی که به یکتایی خداوند و پیامبری تو گواهی دهیم و به جهاد و حج و نماز و زکات و روزه [هم] فرمانمان دادی. و ما از تو پذیرفتیم ؛ امّا تو راضی نشدی، تا آن که این جوان را [به ولایت]منصوب کردی و گفتی : «هر که من مولای اویم، این مولای اوست». آیا این از سوی خود توست، یا فرمانی از جانب خداست؟

فرمود : «فرمانی از سوی خداست».

[نعمان] گفت : به خدایی که خدایی جز او نیست، این از سوی خداست؟

[پیامبر خدا] فرمود : «به خدایی که خدایی جز او نیست، این از سوی خداست».

پس، نعمان بازگشت، در حالی که می گفت : خدایا ! اگر حقیقت دارد که این از سوی توست، بارانی از سنگ بر ما ببار، یا عذابی دردناک بر ما فرو فرست. خداوند هم سنگی بر سرش انداخت که او را کشت. پس خداوند متعال نازل کرد : «خواهنده ای تقاضایی کرد» .

.

1- .محتمل است که ذکر نام نعمان و نفرین پایانی، از سوی مؤلّف کتاب (ابن شاذان) باشد. (م)

9288.امام باقر علیه السلام :تأویل الآیات الظاهره عن حسین بن محمّد :سَألتُ سُفیانَ بنَ عُیَینَهَ عَن قَولِ اللّهِ عزّ وجلّ : «سَألَ سَآئِل» فیمَن نَزَلَت ؟

فَقالَ : یَا بنَ أخی ، لَقَد سَأَلتَنی عَن شَیءٍ ما سَأَلَنی عَنهُ أحَدٌ قَبلَکَ ، لَقَد سَألتُ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام عَنِ مِثلِ الَّذی سَألتَنی فَقالَ : أخبَرَنی أبی ، عَن جَدّی ، عَن أبیهِ ، عَنِ ابنِ عَبّاسٍ قالَ : لَمّا کانَ یَومُ غَدیرِ خُمٍّ قامَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیهِ و آله خَطیبا ، فَأَوجَزَ فی خُطبَتِهِ ، ثُمَّ دَعا عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام فَأَخَذَ بِضَبعَیهِ ، ثُمَّ رَفَعَ بِیَدِهِ حَتّی رُئِیَ بَیاضُ إبطَیهِ ، وقالَ لِلنّاسِ : أ لَم اُبَلِّغکُمُ الرِّسالَهَ ؟ أ لَم أنصَح لَکُم ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم .

قالَ : فَمَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

قالَ : فَفَشَت هذِهِ فِی النّاسِ ، فَبَلَغَ ذلِکَ الحارِثَ بنَ النُّعمانِ الفِهرِیَّ ، فَرَحَّلَ راحِلَتَهُ ثُمَّ استَوی عَلَیها ورَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إذ ذاکَ فِی الأبطَحِ (1) فَأناخَ ناقَتَهُ ثُمَّ عَقَلَها ، ثُمَّ أتَی النَّبِیَّ صلی الله علیهِ و آله فَسَلَّمَ ، ثُمَّ قالَ : یا عَبدَ اللّهِ ! إنَّکَ دَعَوتَنا إلی أن نَقولَ : لا إلهَ إلّا اللّهُ ، فَقُلنا ، ثُمَّ دَعَوتَنا إلی أن نَقولَ : إنَّکَ رَسولُ اللّهِ ، فَقُلنا وفِی القَلبِ ما فیهِ ! ثُمَّ قُلتَ لَنا : صَلّوا ، فَصَلَّینا ، ثُمَّ قُلتَ لَنا : صوموا ، فَصُمنا ، ثُمَّ قُلتَ لَنا : حُجّوا فَحَجَجنا ، ثُمَّ قُلتَ لَنا : «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ» ، فَهذا عَنکَ أو عَنِ اللّهِ ؟ !

فَقالَ لَهُ : بَل عَنِ اللّهِ فَقالَها ثَلاثا .

فَنَهَضَ وإنَّهُ لَمُغضَبٌ ، وإنَّهُ یَقولُ : اللّهُمَّ إن کانَ ما یَقولُ مُحَمَّدٌ حَقّا ، فَأمطِر عَلَینا حِجارَهً مِنَ السَّماءِ تَکونُ نِقمَهً فی أوَّلِنا وآیَهً فی آخِرِنا ؛ وإن کانَ ما یَقولُ کَذِبا فَأنزِل بِهِ نِقمَتَکَ !

ثُمَّ استَوی عَلی ناقَتِهِ فَأَثارَها (2) ، فَلَمّا خَرَجَ مِنَ الأَبطَحِ رَماهُ اللّهُ بِحَجَرٍ عَلی رَأسِهِ ، فَخَرَجَ مِن دُبُرِهِ ، فَسَقَطَ مَیِّتا !

فَأَنزَلَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالی : «سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْکَفِرِینَ لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللّهِ ذِی الْمَعَارِجِ» . (3) .

1- .الأبْطَح : كلّ مسيل فيه دقاق الحصى فهو أبطح (معجم البلدان : ج 1 ص 74) .
2- .أثَرْتُ البعيرَ : إذا كان بارِكا وبَعَثَه فانْبَعَث (لسان العرب : ج 4 ص 110 «ثور») .
3- .تأويل الآيات الظاهره : ج2 ص722 ح1 عن محمّد بن العبّاس، تفسير فرات : ص505 ح663 ، خصائص الوحى المبين : ص54.

9289.عنه علیه السلام (لَمّا سَأَلَهُ زُرارَهُ عن حَقِّ اللّهِ علی الع) تأویل الآیات الظاهره به نقل از حسین بن محمّد : از سفیان بن عُیَینه پرسیدم که گفته خدای عز و جل : «خواهنده ای تقاضایی کرد» ، درباره چه کسی نازل شد؟

گفت : ای برادرزاده ام! چیزی از من پرسیدی که کسی پیش از تو نپرسیده بود. همین را از جعفر بن محمّد علیهما السلام پرسیدم و او فرمود : «پدرم، از جدّم، از پدرش، از ابن عبّاس خبر داد که چون روز غدیر خم شد، پیامبر خدا به سخنرانی ایستاد و خطبه ای کوتاه خواند و سپس علی بن ابی طالب علیه السلام را فرا خواند و دو بازوی او را گرفت و دستش را بالا برد، تا آن جا که سفیدی زیر بغلش دیده شد و به مردم فرمود : آیا رسالت (پیام) را به شما نرساندم؟ آیا برایتان خیرخواهی نکردم؟ .

گفتند : به خدا، چرا.

فرمود : پس، هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار .

این ماجرا در میان مردم، پخش شد و به حارث بن نعمان فِهْری رسید. پس شترش را آماده کرد و بر آن سوار شد و به شنزار (ابطح) آمد که آن وقت، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جا بود . شترش را خواباند و زانویش را بست و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. سلام کرد و گفت : ای بنده خدا! تو ما را فرا خواندی تا بگوییم خدایی جز خدای یکتا نیست و ما پس گفتیم. سپس فرا خواندی تا بگوییم که تو پیامبر خدایی ، که ما گفتیم و در دل هایمان تردیدهایی بود. سپس به ما گفتی نماز بخوانید که خواندیم گفتی روزه بگیرید که گرفتیم . گفتی حج بگزارید که گزاردیم. سپس به ما گفتی: هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار! . این، از جانب توست، یا از جانب خدا؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : البته از جانب خداست و این را سه بار فرمود.

[حارث] برخاست و در حالی که خشمناک بود، می گفت : خدایا ! اگر آنچه محمّد می گوید، حقیقت دارد، بر ما بارانی از سنگ، فرود آر تا نکبتی برای اوّلین ما و آیتی برای آخرین ما باشد و اگر آنچه می گوید، دروغ است، نکبتت را بر او فرود آر !

سپس بر شترش نشست و آن را حرکت داد و چون از شنزار، بیرون رفت، خداوند، سنگی بر سرش انداخت که از زیرش خارج شد و بی جان بر زمین افتاد. پس، خداوند تبارک و تعالی نیز نازل کرد : «خواهنده ای تقاضای عذابی کرد که بر کافران فرود می آید و بازدارنده ای از آن نیست در برابر خدای والایی ها» ». .

9290.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :السيره الحلبيّه :قالَ بَعضُهُم : ولَمّا شاعَ قَولُهُ صلى الله عليه و آله : «مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ» ، فى سائِرِ الأمصارِ وطارَ فى جَميعِ الأقطارِ؛ بَلَغَ الحارِثَ بنَ النُّعمانِ الفِهرِىَّ، فَقَدِمَ المَدينَةَ ، فَأناخَ راحِلَتَهُ عِندَ بابِ المَسجِدِ ، فَدَخَلَ وَالنَّبِىُّ صلى الله عليه و آله جالِسٌ وحَولَهُ أصحابُهُ ، فَجاءَ حَتّى جَثا (1) بَينَ يَدَيهِ ، ثُمَّ قالَ : يا مُحَمَّدُ ! إنَّکَ أمَرتَنا أن نَشهَدَ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ وأنَّکَ رَسولُ اللّهِ ، فَقَبِلنا ذلِکَ مِنکَ ، وإنَّکَ أمَرتَنا أن نُصَلِّىَ فِى اليَومِ وَاللَّيلَهِ خَمسَ صَلَواتٍ ، ونَصومَ شَهرَ رَمَضانَ ، ونُزَکِّىَ أموالَنا ، ونَحُجَّ البَيتَ ، فَقَبِلنا ذلِکَ مِنکَ ، ثُمَّ لَم تَرضَ بِهذا حَتّى رَفَعتَ بِضَبعَىِ ابنِ عَمِّکَ فَفَضَّلتَهُ وقُلتَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ! فَهذا شَىءٌ مِنَ اللّهِ أو مِنکَ ؟ !

فَاحمَرَّت عَينا رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقالَ : وَاللّهِ الّذى لا إلهَ إلّا هُوَ إنَّهُ مِن اللّهِ ولَيسَ مِنّى قالَها ثَلاثا .

فَقامَ الحارِثُ وهُوَ يَقولُ : اللّهُمَّ إن كانَ هذا هُوَ الحَقُّ مِن عِندِکَ وفى رِوايَهٍ : اللّهُمَّ إن كانَ ما يَقولُ مُحَمَّدٌ حَقّا فَأرسِل عَلَينا حِجارَهً مِنَ السَّماءِ أوِ ائتِنا بِعَذابٍ أليمٍ !

فَوَاللّهِ ما بَلَغَ بابَ المَسجِدِ حَتّى رَماهُ اللّهُ بِحَجَرٍ مِنَ السَّماءِ ، فَوَقَعَ عَلى رَأسِهِ ، فَخَرَجَ مِن دُبُرِهِ فَماتَ !

وأنزَلَ اللّهُ تَعالى : «سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَفِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» الآيَهَ . وكانَ ذلِکَ اليَومُ الثّامِن عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّهِ . (2) .

1- .أى جَلَس على رُكْبَتَيْه للخُصومه ونحوها (لسان العرب : ج 14 ص 131 «جثا») .
2- .السيره الحلبيّه : ج 3 ص 274 .

9291.الإمامُ الجوادُ علیه السلام :السیره الحلبیّه :برخی ناقلان گفته اند وقتی گفته پیامبر صلی الله علیه و آله : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست»، در دیگر شهرها انتشار یافت و در همه اطراف پیچید و به حارث بن نعمان فِهری رسید. او به مدینه آمد و شترش را نزدیک درِ مسجد خواباند و داخل شد .

حارث در جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله که نشسته بود و اصحابش هم گِردش بودند زانو زد و گفت : ای محمّد! تو به ما فرمان دادی که بر یکتایی خداوند و پیامبری تو گواهی دهیم ؛ که ، آن را از تو پذیرفتیم. به ما فرمان دادی در شبانه روز، پنج نماز بگزاریم و ماه رمضان را روزه بگیریم و زکات اموالمان را بپردازیم و حج کنیم و ما از تو پذیرفتیم. سپس به این [همه]راضی نشدی، تا آن که دو بازوی پسر عمویت را بالا بردی و او را برتری بخشیدی و گفتی : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». آیا این از سوی خداست، یا از خودت است؟

پس، چشمان پیامبر خدا سرخ شد و سه بار فرمود : «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، از جانب خداست و از جانب من نیست».

حارث برخاست، در حالی که می گفت : خدایا! اگر حقیقت دارد که این از سوی توست، (1) سنگی از آسمان بر ما بفرست، یا عذابی دردناک بر ما فرود آر!

به خدا سوگند ، به در مسجد نرسیده بود که خداوند، سنگی از آسمان بر او انداخت و بر سرش افتاد و از زیرش خارج شد و مُرد و خداوند متعال نازل کرد : «خواهنده ای تقاضای عذابی کرد که بر کافران فرود می آید و بازدارنده ای از آن نیست در برابر خدای والایی ها» . آن روز ، هجدهم ذی حجّه بود. .

1- .در روایت دیگر آمده است: «خدایا! اگر آنچه محمّد می گوید، حقیقت دارد...».

9292.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :تفسير القرطبى فى تَفسيرِ قَولِهِ تَعالى : «سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» : قيلَ : إنَّ السّائِلَ هُنا هُوَ الحارِثُ بنُ النُّعمانِ الفِهرِىُّ . وذلِکَ أنَّهُ لَمّا بَلَغَهُ قَولُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : «مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ» رَكِبَ ناقَتَهُ فَجاءَ حَتّى أناخَ راحِلَتَهُ بِالأَبطَحِ ، ثُمَّ قالَ : يا مُحَمَّدُ ! أَمَرتَنا عَنِ اللّهِ أن نَشهَدَ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وأنَّکَ رَسولُ اللّهِ ، فَقَبِلناهُ مِنکَ ، وأن نُصَلِّىَ خَمسا ، فَقَبِلناهُ مِنکَ ، ونُزَكِّىَ أموالَنا ، فَقَبِلناهُ مِنکَ ، وأن نَصومَ شَهرَ رَمَضانَ فى كُلِّ عامٍ ، فَقَبِلناهُ مِنکَ ، وأن نَحُجَّ ، فَقَبِلناهُ مِنکَ . ثُمَّ لَم تَرضَ بِهذا حَتّى فَضَّلتَ ابنَ عَمِّکَ عَلَينا ! أفَهذا شَىءٌ مِنکَ أم مِنَ اللّهِ ؟ !

فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : وَاللّهِ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ما هُوَ إلّا مِنَ اللّهِ .

فَوَلَّى الحارِثُ وهُوَ يَقولُ : اللّهُمَّ إن كانَ ما يَقولُ مُحَمَّدٌ حَقّا فَأَمطِر عَلَينا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أوِ ائتِنا بِعَذابٍ أليمٍ !

فَوَاللّهِ ما وَصَلَ إلى ناقَتِهِ حَتّى رَماهُ اللّهُ بِحَجَرٍ ، فَوَقَعَ عَلى دِماغِهِ ، فَخَرَجَ مِن دُبُرِهِ فَقَتَلَهُ !

فَنَزَلَت : «سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» الآيَةَ . (1) .

1- .تفسير القرطبى : ج 18 ص 278 ؛ الإقبال : ج 2 ص 251 نحوه .

9293.عنه صلی الله علیه و آله :تفسیر القُرطُبی در تفسیر گفته خدای متعال : «خواهنده ای تقاضای عذابی کرد» : گفته شده که درخواست کننده در این جا، حارث بن نعمان فِهری بوده و ماجرایش چنین است که چون به او خبر رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست»، بر شترش سوار شد و آمد، تا آن که شترش را در شنزار خواباند و گفت : ای محمّد! از سوی خدا به ما فرمان دادی که به یگانگی خداوند و پیامبری تو گواهی دهیم. پس، از تو پذیرفتیم. نیز این را که پنج نماز بخوانیم، از تو پذیرفتیم [فرمان دادی که]زکات دارایی هایمان را بپردازیم ، که از تو پذیرفتیم و این که در هر سال، ماه رمضان را روزه بگیریم، که از تو پذیرفتیم. نیز این را که حج بگزاریم، از تو پذیرفتیم . امّا به این ، راضی نشدی، تا آن که پسر عمویت را بر ما برتری بخشیدی. آیا این، چیزی از سوی توست، یا از سوی خدا؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، آن، از جانب خداست».

پس، حارث بازگشت، در حالی که می گفت : خدایا! اگر آنچه محمّد می گوید، حقیقت دارد، بارانی از سنگ بر ما ببار، یا عذابی دردناک بر ما فرود آر!

به خدا سوگند، به شترش نرسیده بود که خدا سنگی بر او فروانداخت که بر سرش افتاد و از زیرش خارج شد و او را کشت و آیه های : «خواهنده ای تقاضای عذابی کرد» نازل شد. .

9294.عنه صلى الله عليه و آله :المناقب لابن شهر آشوب :أبو عُبَيدٍ ، وَالثَّعلَبِىُّ ، وَالنَقّاشُ ، وسُفيانُ بنُ عُيَينَةَ، وَالرّازِىُّ، وَالقَزوينِىُّ، والنَّيسابورِىُّ، وَالطَّبرِسِىُّ، وَالطّوسِىُّ، فِى تَفاسيرِهِم: أَنَّهُ لَمّا بَلَّغَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِغَديرِ خُمٍّ ما بَلَّغَ وشاعَ ذَلِکَ فِى البِلادِ ؛ أتَى الحارِثُ بنُ النُّعمانِ الفِهرِىُّ وفى رِوايَهِ أبى عُبَيدٍ : جابِرُ بنُ النَّضرِ بنِ الحارِثِ بنِ كَلدَهَ العَبدَرِىُّ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ! أمَرتَنا عَنِ اللّهِ بِشَهادَهِ أن لاَ إلهَ إلّا اللّهُ وأنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ ، وبِالصَّلاهِ وَالصَّومِ وَالحَجِّ وَالزَّكاهِ ، فَقَبِلنا مِنکَ ، ثُمَّ لَم تَرضَ بِذلِکَ حَتّى رَفَعتَ بِضَبعِ ابنِ عَمِّکَ فَفَضَّلتَهُ عَلَينا وقُلتَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ! فَهذا شَىءٌ مِنکَ أم مِنَ اللّهِ ؟ !

فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : وَالَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ إنَّ هذا مِنَ اللّهِ .

فَوَلَّى الحارِثُ يُريدُ راحِلَتَهُ وهُوَ يَقولُ : اللّهُمَّ إن كانَ ما يَقولُ مُحَمَّدٌ حَقّا فَأَمطِر عَلَينا حِجارَهً مِنَ السَّماءِ أوِ ائتِنا بِعَذابٍ أليمٍ !

فَما وَصَلَ إلَيها حَتّى رَماهُ اللّهُ بِحَجَرٍ فَسَقَطَ عَلى هامَتِهِ ، وخَرَجَ مِن دُبُرِهِ وقَتَلَهُ !

وأنزَلَ اللّهُ تَعالى: «سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» الآيَهَ . وفى شَرحِ الأَخبارِ أنَّهُ نَزَلَ : «أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ» (1) . (2)راجع : الغدير : ج 1 ص 239 266 .

.

1- .الشعراء : 204 ، الصافّات : 176 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 40 وراجع تفسير فرات : ص 503 ح 661 و 662 وشرح الأخبار : ج 1 ص 229 ح 219 .

9290.امام صادق علیه السلام :المناقب ، ابن شهر آشوب :ابو عبید، ثعلبی، نقّاش، سفیان بن عیینه، رازی، قزوینی، نیشابوری، طبرسی و طوسی در تفسیرهای خود آورده اند : چون پیامبر خدا در غدیر خم آنچه باید برساند، رساند . [و پیام خدا را ابلاغ کرد] و این، در شهرها انتشار یافت، حارث بن نعمان فهری (1) آمد و گفت : ای محمّد! از سوی خدا به ما فرمان دادی که بر یکتایی خداوند و پیامبری محمّد گواهی دهیم و نیز به نماز و روزه و حج و زکات ، که ما از تو پذیرفتیم. سپس به این راضی نشدی، تا آن که بازوی پسر عمویت را [گرفتی و]بالا بردی و او را بر ما برتری دادی و گفتی : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». این، چیزی از سوی توست، یا از جانب خدا؟

پیامبر خدا گفت : «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این از سوی خداست».

حارث بازگشت و در حال رفتن به سوی شترش، می گفت : خدایا! اگر آنچه محمّد می گوید، حقیقت دارد، بارانی از سنگ بر ما ببار، یا عذابی دردناک بر ما فرود آر!

هنوز به شترش نرسیده بود که خداوند، سنگی بر او فرو انداخت که بر سرش خورد و از زیرش خارج شد و او را کشت و خداوند متعال نازل کرد : «خواهنده ای تقاضای عذابی کرد...» و در شرح الاخبار آمده است که نازل کرد : «پس آیا به سوی عذاب ما شتاب می ورزند؟ !» . .

1- .در نقل ابو عبید، «جابر بن نضر بن حارث بن کلده عیدری» است.

10 / 10اِحتِجاجُ فاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ9293.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :فاطمه علیها السلام لَمّا مُنِعَت فَدَکَ وخاطَبَتِ الأَنصارَ ، فَقالوا : یا بِنتَ مُحَمَّدٍ ، لَو سَمِعنا هذَا الکَلامَ مِنکَ قَبلَ بَیعَتِنا لِأَبی بَکرٍ ما عَدَلنا بِعَلِیٍّ أَحَدا ، فَقالَت : وهَل تَرَکَ أبی یَومَ غَدیرِ خُمٍّ لِأَحَدٍ عُذرا ؟ (1)9294.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنها علیها السلام :أنَسیتُم قَولَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ غَدیرِ خُمٍّ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ؟ (2)(3)9295.الإِمامُ علیٌّ علیه السلام :عنها علیها السلام خِطابا لِقَومٍ وَقَفوا خَلفَ بابِ بَیتِها لِأَخذِ البَیعَهِ مِن أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام :لا عَهدَ لی بِقَومٍ أَسوَأَ مَحضَرا مِنکُم ! تَرَکتُم رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله جِنازَهً بَینَ أیدینا ، وقَطَعتُم أمرَکُم فیما بَینَکُم ، ولَم تُؤَمِّرونا ولَم تَرَوا لَنا حَقّا ، کَأَنَّکُم لَم تَعلَموا ما قالَ یَومَ غَدیرِ خُمٍّ ، وَاللّهِ لَقَد عَقَدَ لَهُ یَومَئِذٍ الوَلاءَ لِیَقطَعَ مِنکُم بِذلِکَ مِنهَا الرَّجاءَ ، ولکِنَّکُم قَطَعتُمُ الأَسبابَ بَینَکُم وبَینَ نَبِیِّکُم ، وَاللّهُ حَسیبٌ بَینَنا وبَینَکُم فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (4)راجع : الغدیر : ج 1 ص 196 (احتجاج الصدّیقه فاطمه بنت رسول اللّه) .

10 / 11اِحتِجاجُ عَلِیٍّ9295.امام علی علیه السلام :الاحتجاج :قالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام [بَعدَ وَفاهِ الرَّسولِ صلی الله علیه و آله وَانتِخابِ أبی بَکرٍ] : یا مَعاشِرَ المُهاجِرینَ وَالأَنصارِ ، اللّهَ اللّهَ لاتَنسَوا عَهدَ نَبِیِّکُم إلَیکُم فی أمری ، ولا تُخرِجوا سَلطانَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِن دارِهِ وقَعرِ بَیتِهِ إلی دورِکُم وقَعرِ بُیوتِکُم ، ولاتَدفَعوا أهلَهُ عَن حَقِّهِ ومَقامِهِ فی النّاسِ ! فَوَاللّهِ یا مَعاشِرَ الجَمعِ ! إنَّ اللّهَ قَضی وحَکَمَ ونَبِیُّهُ أعلَمُ وأنتُم تَعلَمونَ أنّا أهلَ البَیتِ أحَقُّ بِهذَا الأَمرِ مِنکُم ، أ ما کانَ القارِئُ مِنکُم لِکِتابِ اللّهِ ، الفَقیهُ فی دینِ اللّهِ ، المُضطَلِعُ بِأَمرِ الرَّعِیَّهِ ؟ وَاللّهِ إنَّهُ لفینا لا فیکُم ! فَلا تَتَّبِعُوا الهَوی فَتَزدادوا مِنَ الحَقِّ بُعداً ، وتُفسِدوا قَدیمَکُم بِشَرٍّ مِن حَدیثِکُم .

فَقالَ بَشیرُ بنُ سَعدٍ الأَنصارِیُّ الَّذی وَطَّأَ الأَرضَ لِأَبی بَکرٍ ، وقالَت جَماعَهٌ مِنَ الأَنصارِ : یا أبَا الحَسَنِ ، لَو کانَ هذَا الأَمرُ سَمِعَتهُ مِنکَ الأَنصارُ قَبلَ بَیعَتِها لِأَبی بَکرٍ مَا اختَلَفَ فیکَ اثنانِ.

فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : یاهؤُلاءِ ! أ کُنتُ أدَعُ رَسولَ اللّهِ مُسَجّیً لا اُواریهِ وأخرُجُ اُنازِعُ فی سُلطانِهِ ؟ وَاللّهِ ماخِفتُ أحَداً یَسمو لَهُ ویُنازِعُنا أهلَ البَیتِ فیهِ ، ویَستَحِلُّ مَا استَحلَلتُموهُ ، ولا عَلِمتُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله تَرَکَ یَومَ غَدیرِ خُمٍّ لِأَحَدٍ حُجَّهً ، ولا لِقائِلٍ مَقالاً . (5) .

1- .الخصال : ص 173 .
2- .يعرف هذا الحديث بالحديث المسلسل بالفواطم ، لوقوع ستّ من الفواطم فى سلسله سنده .
3- .جامع الأحاديث للقمّى : ص 273 عن اُمّ كلثوم بنت فاطمه عليها السلام .
4- .الاحتجاج : ج 1 ص 202 ح 37 ، الأمالى للمفيد : ص 50 ح 9 وليس فيه ذيله من «كأنكم لم تعلموا ...» ، بحار الأنوار : ج 28 ص 204 ح 3 .
5- .الاحتجاج : ج 1 ص 183 ح 36 ، بحار الأنوار : ج 28 ص 186 .

10 / 10 احتجاج فاطمه، دختر پیامبر

10 / 11 احتجاج علی

10 / 10احتجاج فاطمه، دختر پیامبر9298.امام علی علیه السلام (در نامه ای به عثمان بن حنیف ، کارگزار خود در بصِ) فاطمه علیها السلام چون از فَدَکْ باز داشته شد، با انصار گفتگو کرد و آنها گفتند : ای دختر محمّد ! اگر این سخنت را پیش از بیعتمان با ابو بکر شنیده بودیم، هیچ کس را همسنگ علی قرار نمی دادیم : آیا پدرم در روز غدیر خم، عذری برای کسی باقی نهاد؟ !9299.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :فاطمه علیها السلام :آیا گفته پیامبر خدا در روز غدیر خم را فراموش کردید که گفت : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست؟ !».9300.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :فاطمه علیها السلام خطاب به گروهی که برای بیعت گرفتن از امیر مؤمنان، پشت درِ خانه اش ایستاده بودند : تا کنون با قومی بدتر از شما روبه رو نشده ام ! جنازه پیامبر خدا را در برابر ما رها کردید و [خلافت را]میان خودتان بُریدید و دوختید. نه ما را به امیری پذیرفتید و نه حقّ ما را ارج نهادید. گویی نمی دانید [پیامبر صلی الله علیه و آله]در روز غدیر خم چه فرمود. به خدا سوگند، در آن روز، ولایت را برای او استوار داشت تا طمع شما را از آن ببُرد ؛ امّا شما رشته های میان خود و پیامبرتان را گسستید و خداوند، داور میان ما و شما در دنیا و آخرت است.10 / 11احتجاج علی9300.امام علی علیه السلام :الاحتجاج :امیر مؤمنان [پس از وفات پیامبر خدا و انتخاب ابو بکر] فرمود : «ای گروه مهاجر وانصار ! خدا را [در نظر بگیرید] ، خدا را [در نظر بگیرید]! عهد پیامبرتان را درباره من از یاد مبرید و قدرت محمّد صلی الله علیه و آله را از خانه او و از درون منزلش به بیرون و به سوی خانه هایتان و به درون منازلتان مبَرید و خاندانش را از حق و جایگاهشان در میان مردم، باز مدارید .

به خدا سوگند ای جماعت ! ، خداوند مقدّر کرد و حکم راند و پیامبرش می دانست و شما هم می دانید که ما اهل بیت، از شما به این امر ، سزاوارتریم.

آیا قاری کتاب خدا و فقیه در دین خدا و نیرومند در کار مردم، در میان شماست؟ به خدا سوگند، چنین کسی در میان ماست و نه شما. پس، از

هوا و هوس، پیروی مکنید، که از حقْ دورتر می شوید و سابقه خود را با بدیِ اکنونتان تباه می سازید».

پس، بشیر بن سعد انصاری که زمینه را برای ابو بکر آماده کرده بود و نیز گروهی از انصار، گفتند : ای ابو الحسن ! اگر انصار، این سخنت را پیش از بیعتشان با ابو بکر می شنیدند، حتّی دو نفر هم درباره تو اختلاف نمی کردند.

علی علیه السلام فرمود : «ای جماعت ! آیا شایسته بود که من ، پیامبر خدا را کفن نکرده رها کنم و برای ستیز بر سر قدرت و جانشینی اش بیرون بیایم؟ ! به خدا سوگند، من هیچ گمان نداشتم که کسی برای آن، گردن افرازد و بر سرِ آن با ما اهل بیت بستیزد و آنچه را شما روا شمردید، روا بدارد و نمی دیدم که پیامبر خدا روز غدیر خم، حجّتی برای کسی و سخنی برای گوینده ای باقی گذاشته باشد».

.

9301.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامِهِ عليه السلام لَمّا عَزَمَ عَلَى المَسيرِ إلَى الشّامِ لِقِتالِ مُعاوِيَةَ :فَالعَجَبُ مِن مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ ! يُنازِعُنِى الخِلافَةَ ، ويَجحَدُنِى الاِءمامَةَ ، ويَزعُمُ أنَّهُ أحَقُّ بِها مِنّى ، جُرأةً مِنهُ عَلَى اللّهِ وعَلى رَسولِهِ ، بِغَيرِ حَقٍّ لَهُ فيها ولا حُجَّةٍ ، لَم يُبايِعهُ عَلَيهَا المُهاجِرونَ ، ولا سَلَّمَ لَهُ الأنصارُ والمُسلِمونَ ... ما بالُ مُعاوِيَةَ وأصحابِهِ طاعِنينَ فى بَيعَتِى ؟ ! ولِمَ لَم يَفوا بِها لى وأنَا فى قَرابَتى وسابِقَتى وصِهرى أولى بِالأمرِ مِمَّن تَقَدَّمَنى ؟ أ ما سَمِعتُم قَولَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ الغَديرِ فى وِلايَتى وموالاتى ؟ فَاتَّقُوا اللّهَ أيُّهَا المُسلِمونَ . (1) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 261 ، الاحتجاج : ج 1 ص 406 ح 88 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 388 ح 360 .

9302.رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سخنش، هنگامی که برای جنگ با معاویه عازم شام شد : شگفت از معاویه بن ابی سفیان ! بر سر خلافت، با من می جنگد و امامت مرا انکار می کند و می پندارد که از من بدان سزاوارتر است؛ [و این] تنها از سرِ گستاخی بر خدا و پیامبر اوست، بی آن که حق و حجّتی در آن داشته باشد. نه مهاجران با او بیعت کردند و نه انصار، و نه مسلمانانْ تسلیم اویند.

معاویه و یارانش به چه خیال در بیعت من خدشه دارند؟ و چرا به بیعتم گردن ننهادند و وفا نکردند، در حالی که من در خویشی [با پیامبر صلی الله علیه و آله] و سابقه[در اسلام]و دامادی، از پیشینیان خود به خلافت ، سزاوارترم؟ آیا گفته پیامبر خدا را در روز غدیر برای ولایت و دوستیِ من نشنیدید؟ پس ای مسلمانان ! از خدا پروا کنید. .

9303.عنه صلى الله عليه و آله :المناقب لابن شهر آشوب :رَوى عَلقَمَهُ أنَّهُ خَرَجَ يَومَ صِفّينَ رَجُلٌ مِن عَسكَرِ الشّامِ وعَلَيهِ سِلاحٌ ومُصحَفٌ فَوقَهُ ، وهُوَ يَقولُ : «عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ» (1) فَأَرَدتُ البِرازَ ، فَقالَ عليه السلام : مَكانک. وخَرَجَ بِنَفسِهِ وقالَ : أ تَعرِفُ النَّبَأَ العَظيمَ الَّذى هُم فيهِ مُختَلِفونَ ؟ قالَ : لا ، قالَ : وَاللّهِ إنّى أنَا النَّبَأُ العَظيمُ الَّذى فِيَّ اختَلَفتُم ، وعَلى وِلايَتى تَنازَعتُم ، وعَن وِلايَتى رَجَعتُم بَعدَما قَبِلتُم ، وبِبَغيِكُم هَلَكتُم بَعدَما بِسَيفى نَجَوتُم ، ويَومَ غَديرٍ قَد عَلِمتُم ، ويَومَ القِيامَهِ تَعلَمونَ ما عَلِمتُم ، ثُمَّ عَلاهُ بِسَيفِهِ فَرَمى رَأسَهُ ويَدَهُ ، ثُمَّ قالَ :

أبَى اللّهُ إلّا أنَّ صِفّينَ دارُنا

ودارُكُم ما لاحَ فِى الأُفُقِ كَوكَبُ وحَتّى تَموتوا أو نَموتَ ومالَنا

ومالَكُم عَن حَومَهِ الحَربِ مَهرَبُ (2)9304.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (لمّا سُئلَ عَن قولِ النبىِّ صلى الله عليه و آله) الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ كَتَبَهُ بَعدَ مُنصَرَفِهِ مِنَ النَّهرَوانِ وأمَرَ أن يُقرَأ عَلَى النّاس :إنَّ هذَا لَأمرٌ عَجيبٌ ، ولَم يَكونوا لِوِلايَهِ أحَدٍ مِنهُم أكرَهَ مِنهُم لِوِلايَتى ، كانوا يَسمَعونَ وأنَا اُحاجُّ أبابَكرٍ وأقولُ يا مَعشَرَ قُرَيشٍ ، أنَا أحَقُّ بِهذَا الأمرِ مِنكُم ما كان مِنكُم مَن يَقرَأُ القُرآنَ ويَعرِفُ السُّنَّهَ ، ويَدينُ بِدينِ اللّهِ الحَقِّ ، وإنَّما حُجَّتى أنّى وَلِىُّ هذَا الأمرِ مِن دونِ قُرَيشٍ ، إنَّ نَبِىَّ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ: الوَلاءُ لِمَن أعتَقَ . فَجاءَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِعِتقِ الرِّقابِ مِنَ النّارِ وأعتَقَها مِنَ الرِّقِّ ، فَكانَ لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وَلاءُ هذِهِ الاُمَّهِ . وكانَ لى بَعدَهُ ما كانَ لَهُ ، فَما جازَ لِقُرَيشٍ مِن فَضلِها عَلَيها بِالنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله جازَ لِبَنيهاشِمٍ عَلى قُرَيشٍ، وجازَ لى عَلى بَنى هاشِمٍ بِقَولِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ: مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِىٌّ مَولاهُ . إلّا أن تَدَّعِىَ قُرَيشٌ فَضلَها عَلَى العَرَبِ بِغَيرِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَإِن شاؤوا فَليَقولوا ذلِکَ . (3) .

1- .النبأ : 1 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 79 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 759 ح 5 ، بحار الأنوار : ج 36 ص 3 ح 6 .
3- .كشف المحجّه : ص 245 نقلاً عن محمّد بن يعقوب فى كتاب الرسائل عن الأصبغ بن نباته وأبى الطفيل ورزين بن حبيش وجماعه ، بحار الأنوار :

ج 30 ص 13 ح 1 .

9305.عنه علیه السلام :المناقب ، ابن شهر آشوب :علقمه روایت کرده است که در جنگ صفّین، مردی از سپاه شام بیرون آمد، در حالی که سلاح و قرآنی بالای سر داشت و می گفت : «چه چیز را از هم می پرسند؟» .

پس برای هماوردی با او، داوطلب شدم ؛ امّا [علی علیه السلام]فرمود : «سرِ جایت بِایست» و خود ، خارج شد و [به او]فرمود : «آیا آن واقعه بزرگی را که در آن ، اختلاف دارند، (1) می دانی؟».

گفت : نه.

فرمود : «به خدا سوگند، من، همان واقعه بزرگم که به خاطر من اختلاف و بر سر ولایت من نزاع کردید و از ولایت من بازگشتید، پس از آن که پذیرفته بودید و به سرکشی تان هلاک گشتید، پس از آن که با شمشیر من نجات یافته بودید و روز غدیر خم دانستید و روز قیامت [نیز]آنچه را دانستید، دوباره خواهید دانست».

سپس شمشیرش را بالا آورد و دست و سر او را پراند و گفت:

خدا به جز این راضی نشد که صفّین، خانه (دارُ الحرب) ما و شما باشد

تا آن گاه که ستاره ای در افق، پدیدار می شود و تا آن گاه که یا شما بمیرید و یا ما

و گریزگاهی از سختی نبرد، ندارید.9306.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش که در بازگشت از نهروان نوشت و فرمان داد که بر مردم، خوانده شود : این، امری بسیار شگفت است ، از ولایت هیچ یک از خودشان به اندازه ولایت من اکراه نداشتند. آنان ، احتجاج مرا با ابو بکر می شنیدند که می گفتم : «ای گروه قریش! من از شما به این کار، سزاوارترم. در میان شما کسی نیست که قرآن را بخواند و سنّت را بداند و به دین واقعی خدا پایبند باشد.

حجّتم این است که من ولیّ این امرم و نه قریش. پیامبر خدا فرمود : «حقّ سرپرستی، از آنِ آزاد کننده است» و پیامبر خدا برای رها ساختن از

آتش آمد و از بردگی رهایی بخشید. پس، سرپرستی و ولایت این امّت، از آنِ اوست و پس از او، آنچه از آنِ اوست، برای من است.

پس، هر برتری ای که قریش به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله بر امّت داشته باشد، به همان سبب، بنی هاشم بر قریش دارد و من هم بر بنی هاشم دارم ؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود : «هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست»، جز آن که قریش بخواهد برتری خود را بر همه عرب ، جز پیامبر صلی الله علیه و آله ، ادّعا کند پس اگر می خواهند ، چنین بگویند» . .

1- .اشاره امام علیه السلام به دو آیه بعدی از همان سوره پیش گفته است.

9302.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الأمالی للمفید عن أبی علیّ الهمدانی :إنَّ عَبدَ الرَّحمنِ بنِ أبی لَیلَی قامَ إلی أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ إنّی سائِلُکَ لِاُخَذَ عَنکَ ، وقَدِ انتَظَرنا أن تَقولَ مِن أمرِکَ شَیئاً فَلَم تَقُلهُ ، أ لا تُحَدِّثُنا عَن أمرِکَ هذا أکانَ بِعَهدٍ مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أو شَیءٍ رَأیتَهُ ؟ فَإنّا قَد أکثَرنا فیکَ الأقاویلَ ، وأوثقُهُ عِندَنا ما قَبِلناهُ عَنکَ وسَمِعناهُ مِن فیکَ . إنّا کُنّا نَقولُ : لَو رَجَعَت إلَیکم بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَم یُنازِعکُم فیها أحَدٌ ، وَاللّهِ ما أدری إذا سُئِلتُ ما أقولُ ! أزعُمُ أنَّ القَومَ کانوا أولی بِما کانوا فیهِ مِنکَ ؛ فَإن قُلتُ ذلِکَ ، فَعَلامَ نَصَبَکَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَعدَ حِجَّهِ الوِداعِ ؟ فَقالَ : « أیُّهَا النّاسُ مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ». وإن تَکُ أولی مِنهُم بِما کانوا فیهِ فَعَلامَ نَتَوَلّاهُم ؟

فَقالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : یا عَبدَ الرَّحمنِ ، إنَّ اللّهَ تَعالی قَبَضَ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله وأنَا یَومَ قَبَضَهُ أولی بِالنّاسِ مِنّی بِقَمیصی هذا ، وقَد کانَ مِن نَبِیِّ اللّهِ إلَیَّ عَهدٌ لَو خَزَمتُمونی بِأنفی لَأقَرَرتُ سَمعاً لِلّهِ وطاعَةً ، وإنَّ أوَّلَ مَا انتَقَصناهُ بَعدَهُ إبطالُ حَقِّنا فِی الخُمُسِ ، فَلَمّا رَقَّ أمرُنا طَمِعَت رُعیانُ البَهَمِ مِن قُرَیشٍ فینا ، وقَد کانَ لی عَلَی النّاسِ حَقٌّ لَو رَدّوهُ إلَیَّ عَفواً قَبِلتُهُ وقُمتُ بِهِ وکانَ إلی أجَلٍ مَعلومٍ ، وکُنتُ کَرَجُلٍ لَهُ عَلَی النّاسِ حَقٌّ إلی أجَلٍ ، فَإن عَجَّلوا لَهُ مالَهُ أخَذَهُ وحَمِدَهُم عَلَیهِ ، وإن أخَّروهُ أخَذَهُ غَیرَ مَحمودینَ ، وکُنتُ کَرَجُلٍ یَأخُذُ السُّهولَةَ وهُوَ عِندَ النّاسِ مَحزونٌ .

وإنَّما یُعرَفُ الهُدی بِقِلَّهِ مَن یَأخُذُهُ مِنَ النّاسِ ، فَإذا سَکَتُّ فَأَعفونی فَإنَّهُ لَو جاءَ أمرٌ تَحتاجونَ فیهِ إلَی الجَوابِ أجَبتُکُم ، فَکُفُّوا عَنّی ما کَفَفتُ عَنکُم . فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، فَأنتَ لَعَمرُکَ کَما قالَ الأوَّلُ:

لَعَمرُکَ لَقَد أیقَظتَ مَن کانَ نائِماً

وأسمَعتَ مَن کانَت لَهُ اُذُنانِ (1) .

1- .الأمالی للمفید : ص 223 ح 1 ، الأمالی للطوسی : ص 8 ح 9 ، کشف الغمّه : ج 2 ص 3 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 261 ح 563 عن سلیمان بن أبی الورد بإسناده عن عبد الرحمن بن أبی لیلی نحوه ، بحار الأنوار : ج 29 ص 582 ح 16 .

9303.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الأمالی ، مفید به نقل از ابو علی همدانی : عبد الرحمان بن ابی لیلی به نزد امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب رفت و گفت : ای امیر مؤمنان! من از تو می پرسم تا فرا بگیرم. ما منتظر بودیم تا از خود بگویی ؛ امّا نگفتی. آیا از امر خود برای ما نمی گویی که عهدی است از جانب پیامبر خدا، یا نظری از سوی خودت؟ ما گفته های فراوانی درباره تو شنیده ایم و درست ترین آنها نزد ما آن سخنی است که از دهان خودت بشنویم و بپذیریم.

ما می گفتیم که اگر امر [ولایت]، پس از پیامبر خدا به سوی شما باز می گشت، هیچ کس با شما نزاع نمی کرد. به خدا سوگند، اگر از من سؤال شود، نمی دانم چه بگویم! اگر بگویم آنها از تو به خلافتْ سزاوارتر بودند، اگر چنین بگویم ، چرا پیامبر خدا پس از حجّه الوداع، تو را [به ولایت]منصوب کرد و گفت : «ای مردم! هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» و اگر تو از آنان به خلافتْ سزاوارتری، پس چگونه آنها را ولیّ خود بدانیم؟

امیر مؤمنان فرمود : «ای عبد الرحمان! خداوند متعال، پیامبرش را قبض روح کرد و در روز وفات او، سزامندی ام بر مردم، بیشتر از سزامندی ام به این پیراهنم بود و پیامبر خدا سفارشی به من کرده بود که اگر مرا با بستن ریسمان هم می کشیدید، به خاطر گوش به فرمان بودن و اطاعت از فرمان الهی مخالفت نمی کردم.

نخستین لطمه ای که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما وارد آوردند، ابطال حقّ ما در خُمس بود و چون کارمان سستی گرفت، شترچرانان قریش در ما طمع کردند. من بر مردم، حقّی داشتم که مهلتی معیّن داشت و اگر خودشان آن را به من باز می گرداندند، می پذیرفتم و بدان می پرداختم، همانند کسی که در سررسید معیّنی، حقّی بر مردم دارد. اگر مالش را زودتر از سررسید آن بدهند، آن را می گیرد و آنان را می ستاید و اگر به تأخیر اندازند، آن را می گیرد، بی آن که بستاید.

من مانند مردی هستم که راهی هموار در پیش گرفته ، امّا مردم، او را در راهی ناهموار می پندارند. راه هدایت، تنها از اندک بودن پویندگان آن شناخته می شود. پس ، چون سکوت کردم، از من درگذرید، که اگر

پیشامدی رخ دهد که نیازمند پاسخش باشید، پاسختان را می دهم. پس تا من از شما دست بازداشته ام، شما نیز از من دست بازدارید».

عبد الرحمان گفت : ای امیر مؤمنان! به جانت سوگند، تو همان گونه ای که شاعر گفت:

به جانت سوگند، خفته را بیدار کردی

و هر که را گوش داشت، شنواندی. .

10 / 12مُناشَداتُ عَلِیٍّ9306.امام على عليه السلام (به مردى كه در مسجد رسول خدا صلى الله عليه و آله) مسند ابن حنبل عن أبى الطفيل :جَمَعَ عَلِیٌّ عليه السلام النّاسَ فِى الرَّحبَهِ ، ثُمَّ قالَ لَهُم : أنشُدُ اللّهَ كُلَّ امرِئٍ مُسلِمٍ سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ ما سَمِعَ لَمّا قامَ . فَقامَ ثَلاثونَ مِنَ النّاسِ وقالَ أبو نَعيم : فَقامَ ناسٌ كَثيرٌ فَشَهِدوا حينَ أخَذَهُ بِيَدِهِ فَقالَ لِلنّاسِ : أ تَعلَمونَ أنّى أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ قالوا : نَعَم يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

قالَ : فَخَرَجتُ وكَأَنَّ فى نَفسى شَيئا ، فَلَقيتُ زَيدَ بنَ أرقَمَ ، فَقُلتُ لَهُ : إنّى سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام يَقولُ كَذا وكَذا . قالَ : فَما تُنكِرُ ؟ قَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ ذلِکَ لَهُ . (1)9307.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :أُسد الغابه عن أبى الطفيل :كُنّا عِندَ عَلِیٍّ عليه السلام فَقالَ : أنشُدُ اللّهَ تَعالى مَن شَهِدَ يَومَ غَديرِ خُمٍّ إلّا قامَ . فَقامَ سَبعَهَ عَشَرَ رَجُلاً ؛ مِنهُم أبو قُدامَهَ الأَنصارِیُّ ، فَقالوا : نَشهَدُ أنّا أقبَلنا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن حِجَّهِ الوَداعِ ، حَتّى إذا كانَ الظُّهرُ خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَأَمَرَ بِشَجَراتٍ فَشُدِدنَ ، وأُلقِىَ عَلَيهِنَّ ثَوبٌ ، ثُمَّ نادى : الصَّلاهَ ، فَخَرَجنا فَصَلَّينا ، ثُمَّ قامَ فَحَمِدَ اللّهَ تَعالى وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ :

يا أيُّهَا النّاسُ ! أ تَعلَمونَ أنَّ اللّهَ عزّوجلّ مَولاىَ وأنَا مَولَى المُؤمِنين ، وأنّى أولى بِكُم مِن أنفُسِكُم ؟ يَقولُ ذلِکَ مِرارا .

قُلنا : نَعَم ، وهُوَ آخِذٌ بِيَدِکَ يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ . ثَلاثَ مَرّاتٍ . (2) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 82 ح 19321 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 682 ح 1167 ، مسند البزّار : ج 2 ص 133 ح 492 وفيهما إلى «عاداه» ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 173 ح 93 ،تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 631 كلاهما نحوه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 205 ح 8680 ، كفايه الطالب : ص 56 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 211 و ج7 ص 347 ، سلسله الأحاديث الصحيحه : ج 4 ص 331 ح 1750 وراجع تاريخ الخلفاء : ص 201 .

2- .اَسد الغابه : ج 6 ص 246 الرقم 6177 وراجع الإصابه : ج 7 ص 274 الرقم 10416 .

10 / 12 سوگند دادن های علی

10 / 12سوگند دادن های علی9307.امام زین العابدین علیه السلام : (به نقل از اسماء بنت عمیس) مسند ابن حنبل به نقل از ابو طُفَیل : علی علیه السلام مردم را در رُحبه (1) گردآورد. سپس به آنان فرمود : «من، هر مرد مسلمانی را که شنیده است پیامبر خدا در روز غدیر خم چه گفته، سوگند می دهم که برخیزد».

سی نفر از مردم (2) برخاستند و گواهی دادند که [پیامبر خدا] دست او را گرفت و به مردم فرمود : «آیا می دانید که من به مؤمنان ، از خود آنها سزاوارترم؟».

گفتند : آری، ای پیامبر خدا!

فرمود : «هر که من مولای اویم، این مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار».

بیرون آمدم و در دلم تردیدی بود. زید بن ارقم را دیدم و به او گفتم : من شنیدم علی ، چنین و چنان می گوید.

گفت : برای چه انکار می کنی؟ من خود شنیدم که پیامبر خدا آن را در حقّ او می گوید.9308.امام صادق علیه السلام (به نقل از پدران بزرگوارش علیهم السلام) اُسْد الغابه به نقل از ابو طفیل : ما در نزد علی علیه السلام بودیم که فرمود : «آنان را که در روز غدیر خم حضور داشتند، به خدای متعال، سوگند می دهم که برخیزند».

پس، هفده مرد برخاستند که از جمله آنان ابو قُدامه انصاری بود. آنان گفتند : گواهی می دهیم که با پیامبر خدا از حَجّه الوداع به سوی مدینه باز می گشتیم که هنگام ظهر، پیامبر خدا بیرون آمد و فرمان داد درختان را با ریسمان ببندند و پارچه ای بر آنها افکنده شود. سپس ندای نماز داد و [از خیمه ها] بیرون آمدیم و نماز گزاردیم. آن گاه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود : «ای مردم! آیا می دانید که خدای عز و جل مولای من است و من، مولای مؤمنانم و من به شما از خودتان سزاوارترم؟» و بارها آن را گفت.

گفتیم : آری.

پس در حالی که دست تو را گرفته بود، سه بار فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!».

.

1- .رُحبه یا رَحبه ، روستایی روبه روی قادسیه و به فاصله یک روز راه پیاده از کوفه است و رُحبه خُنَیس نیز نام محلّه ای در کوفه است. به صحن و حیاط مسجد و خانه و دارالإماره هم رحبه گفته می شود (معجم البلدان : ج 3 ص 33) . نیز ، ر . ک : ص 346 ح 870 .
2- .ابو نعیم می گوید : «عدّه فراوانی از مردم».

9309.امام صادق علیه السلام (از پدران بزرگوار خویش) مسند ابن حنبل عن زید بن أرقم :اِستَشهَدَ عَلِیٌّ النّاسَ ، فَقالَ : أنشُدُ اللّهَ رَجُلاً سَمِعَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله یَقولُ : اللّهُمَّ مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، فَقامَ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلاً فَشَهِدوا . (1)9310.عنه علیه السلام :مسند ابن حنبل عن زاذان بن عمر :سَمِعتُ عَلِیّا فِی الرَّحبَهِ وهُوَ یَنشُدُ النّاسَ : مَن شَهِدَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ غَدیرِ خُمٍّ وهُوَ یَقولُ ما قالَ ؟ فَقامَ ثَلاثَهَ عَشَرَ رَجُلاً ، فَشَهِدوا أنَّهُم سَمِعوا رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وهُوَ یَقولُ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ . (2)9311.عنه علیه السلام :المعجم الأوسط عن عمیره بن سعد :سَمِعتُ عَلِیّا یَنشُدُ النّاسَ : مَن سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ؟ فَقامَ ثَلاثَهَ عَشَرَ ، فَشَهِدوا أنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ . (3)9310.امام صادق علیه السلام :مسند ابن حنبل عن زیاد بن أبی زیاد :سَمِعتُ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام یَنشُدُ النّاسَ ، فَقالَ : أنشُدُ اللّهَ رَجُلاً مُسلِما سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ یَومَ غَدیرِ خُمٍّ ما قالَ ؟ فَقامَ : اِثنا عَشَرَ بَدرِیّا فَشَهِدوا . (4) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 51 ح 23204 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 204 ح 8678 ، المعجم الکبیر : ج 5 ص 192 ح 5058 عن سعید بن وهب وحبّه العرنی وزید بن أرقم وفیه «بضعه عشر» بدل «ستّه عشر» ، الریاض النضره : ج 3 ص 127 ، سلسله الأحادیث الصحیحه : ج 4 ص 333 ح 1750 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 347 نحوه .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 182 ح 641 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 585 ح 991 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 212 ح 8691 کلاهما عن زاذان أبیعمر ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 349 عن زاذان عن ابن عمر ، السنّه لابن أبی عاصم : ص 593 ح 1372 ، تذکره الخواصّ : ص 28 ؛ بشاره المصطفی : ص 191 ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 408 ح 890 والأربعه الأخیره عن زاذان .
3- .المعجم الأوسط : ج 2 ص 324 ح 2110 و ص 369 ح 2254 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 209 ح 8686 ، تاریخ أصبهان : ج 1 ص 142 ح 92 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 348 ، المناقب لابن المغازلی : ص 26 ح 38 وفیها «اثنا عشر رجلاً منهم أبو هریره وأبو سعید وأنس بن مالک» بدل

«ثلاثه عشر» وكلّها نحوه ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 156 ح 85 وفيه «بضعه عشر» بدل «ثلاثه عشر» .
4- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 191 ح 670 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 212 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 349 ، الرياض النضره : ج 3 ص 128 .

9311.امام صادق علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از زید بن ارقم : علی علیه السلام از مردم، گواهی خواست و فرمود : «به خدا سوگند می دهم هر کسی که شنیده است پیامبر خدا گفته : خدایا! هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار ، گواهی دهد» .

پس، شانزده تن برخاستند و گواهی دادند.9312.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از زاذان بن عمر : شنیدم که علی علیه السلام در رُحبه، مردم را سوگند می دهد و می گوید : «چه کسی بر سخنان پیامبر خدا در روز غدیر خم گواهی می دهد و آنچه را او گفت ، می گوید؟».

پس ، سیزده مرد برخاستند و گواهی دادند که شنیده اند پیامبر خدا گفته است : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».9313.عنه صلی الله علیه و آله :المعجم الأوسط به نقل از عمیره بن سعد : شنیدم علی علیه السلام مردم را سوگند می دهد که چه کسی شنیده است پیامبر خدا بفرماید : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

سیزده تن برخاستند و گواهی دادند که پیامبر خدا گفته است : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» (1) .9314.عنه صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از زیاد بن ابی زیاد : شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام مردم را سوگند می دهد و می گوید : «هر مرد مسلمانی را که شنیده است پیامبر خدا در روز غدیر خم چه گفته، سوگند می دهم [که برخیزد]».

پس، دوازده تن از بَدریان (2) برخاستند و گواهی دادند. .

1- .در المناقب ، ابن مغازلی (ص 26 ح 38) آمده است : «و دوازده مرد برخاستند که ابو هریره، ابو سعید و انس بن مالک از زمره آنان بودند».
2- .مجاهدان حاضر در نبرد بدر. (م)

9315.عنه صلى الله عليه و آله :السنّه لابن أبى عاصم عن المهاجر بن عميره أو عميره بن المهاجر :سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام ناشَدَ النّاسَ عَلَى المِنبَرِ : مَن سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ؟ فَقامَ اثنا عَشَرَ رَجُلاً، فَقالوا: سَمِعنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُهُ. (1)9312.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :مسند ابن حنبل عن عبد الرحمن بن أبى ليلى :شَهِدتُ عَلِيّا فِى الرَّحبَهِ يَنشُدُ النّاسَ : أنشُدُ اللّهَ مَن سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ . لَمّا قامَ فَشَهِدَ .

قالَ عَبدُ الرَّحمنِ : فَقامَ اثنا عَشَرَ بَدرِيّا كَأَنّى أنظُرُ إلى أحَدِهِم ، فَقالوا : نَشهَدُ أنّا سَمِعنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ : أ لَستُ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم وأزواجى اُمَّهاتِهِم ؟ فَقُلنا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . (2)9313.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن زيد بن يثيع :سَمِعتُ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام يَقولُ عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ : إنّى أنشُدُ اللّهَ رَجُلاً ولا أنشُدُ إلّا أصحابَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ .

فَقامَ سِتَّهٌ مِن جانِبِ المِنبَرِ ، وسِتَّهٌ مِنَ الجانِبِ الآخَرِ ، فَشَهِدوا أنَّهُم سَمِعوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ ذلِکَ . (3) .

1- .السنّه لابن أبى عاصم : ص 593 ح 1373 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 252 ح 961 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 286 ح 563 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 206 ح 8682 وص 207 ح 8683 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 348 ، رساله طرق حديث «من كنت مولاه» للذهبى : ص 17 نحوه وراجع مسند البزّار: ج 2 ص 235 ح 632 وتاريخ بغداد: ج 14 ص 236 وتاريخ أصبهان : ج 2 ص 198 الرقم 1449 .
3- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 161 ح 88 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 499 ح 28 ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 593 ح 1374 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 250 ح 950 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 210 ح 8689 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 210 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 402 ح 880 والأربعه الأخيره عن سعيد بن وهب وزيد بن يثيع و ص387 ح 862

كلّها نحوه وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 348 والأمالى للطوسى : ص 255 ح 459 .

9314.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :السنّه ، ابن ابی عاصم به نقل از مهاجر بن عمیره یا عمیره بن مهاجر : شنیدم علی علیه السلام بر منبر، مردم را سوگند می دهد که چه کس شنیده است پیامبر خدا بگوید : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست». پس دوازده مرد برخاستند و گفتند : شنیدیم که پیامبر خدا آن را می گوید.9315.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از عبد الرحمان بن ابی لیلی : حضور داشتم که علی علیه السلام در رحبه، مردم را [چنین] سوگند می داد : «هر کس را که شنیده است پیامبر خدا روز غدیر خم می گوید : هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست ، سوگند می دهم برخیزد و گواهی دهد».

دوازده بَدری برخاستند گویی اکنون آنان را می بینم و گفتند : ما گواهی می دهیم که شنیدیم پیامبر خدا روز غدیر خم فرمود : «آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم و همسران من، مادران آنان نیستند؟».

گفتیم : چرا، ای پیامبر خدا!

فرمود : «پس هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!».9316.عنه صلی الله علیه و آله :خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از زید بن یثیع : شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام بر منبر کوفه می گوید : «من اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله (و نه غیر آنان) را سوگند می دهم، هر کس شنیده است پیامبر خدا در روز غدیر خم گفته : هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!، [برخیزد و گواهی دهد]».

شش نفر از یک سوی منبر و شش نفر از سوی دیگر برخاستند و گواهی دادند که شنیده اند پیامبر خدا آن را گفته است. .

9317.عنه صلى الله عليه و آله :شرح الأخبار عن أبى رمله :كُنتُ جالِسا عِندَ عَلِيٍّ عليه السلام فِى الرَّحبَهِ ؛ إذ أقبَلَ إلَينا أربَعَهٌ عَلى نَجائِبَ (1) ، فَأناخوها عَن بُعدٍ ، ثُمَّ تَقَدَّموا حَتّى وَقَفوا عَلى عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقالوا : السَّلامُ عَلَيکَ يا مَولانا . قالَ : وعَلَيكُمُ السَّلامُ ، مِن أينَ أقبَلتُم ؟ قالوا : أقبَلنا مِن أرضٍ كَذا وكَذا .

قالَ : ولِمَ دَعَوتُمونى مَولاكُم ؟ قالوا : سَمِعنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

فَقالَ عِندَ ذلِکَ : اُناشِدُ اللّهَ رَجُلاً سَمِعَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ ما يَقولُهُ هؤُلاءِ الرَّهطُ إلّا قامَ فَتَكَلَّمَ ، فَقامَ اثنا عَشَرَ رَجُلاً ، فَشَهِدوا بِذلِکَ . (2)9318.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لَمّا سُئلَ عن كَراهَهِ الزِّراعَهِ) خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن عمرو ذى مرّ :شَهِدتُ عَلِيّا بِالرَّحبَهِ يَنشُدُ أصحابَ مُحَمَّدٍ : أيُّكُم سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ ما قالَ ؟ قالَ : فَقامَ اُناسٌ فَشَهِدوا أنَّهُم سَمِعوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَإنَّ عَلِيّا مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ ، وأحِبَّ مَن أحَبَّهُ ، وأبغِض مَن أبغَضَهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ . (3) .

1- .جمع النَّجيب : الفاضل من كلّ حيوان ، والنجيب من الإبل : هو القوىّ منها ، الخفيف السريع (النهايه : ج 5 ص 17 «نجب») .
2- .شرح الأخبار : ج 1 ص 109 ح 29 وراجع كشف الغمّه : ج 1 ص 318 .
3- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 181 ح 99 ، مسند البزّار : ج 3 ص 35 ح 786 عن عمرو ذى مرّ وسعيد ابن وهب وزيد بن يثيع نحوه ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 210 وراجع المعجم الأوسط : ج 2 ص 324 ح 2109 والمناقب لابن المغازلى : ص 20 ح 27 .

9319.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح الأخبار به نقل از ابو رمله : در رحبه، نزد علی علیه السلام نشسته بودم که چهار سوار، بر شترانی قوی و سریع به سوی ما آمدند و شتران خود را در دوردست خواباندند و جلو آمدند تا نزد علی علیه السلام ایستادند و گفتند : سلام بر تو، ای مولای ما !

فرمود : «و سلام بر شما ! از کجا می آیید؟».

گفتند : از فلان سرزمین می آییم.

[علی علیه السلام] فرمود : «چرا مرا مولای خود خواندید؟».

گفتند : در روز غدیر خم شنیدیم که پیامبر خدا می فرماید : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا ! دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار !».

در این هنگام، علی علیه السلام فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم هر کدامِ شما که از پیامبر خدا آنچه را این گروه می گویند، شنیده است، برخیزد و سخن بگوید».

دوازده مرد برخاستند و بدان گواهی دادند.9320.عنه علیه السلام :خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از عمرو ذو مرّ : ناظر بودم که در رحبه، علی علیه السلام اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله را سوگند می داد که : «کدامتان آنچه را پیامبر خدا در روز غدیر خم گفت، شنیده است؟».

کسانی برخاستند و گواهی دادند که شنیده اند پیامبر خدا فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا ! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار و با آنان که مهرش را به دل دارند، مهربان و با آنان که کینه اش را در دل دارند، نامهربان باش و یاورش را یاری ده !». .

9321.الكافى عن عَمّارِ بنِ موسى عَن أبى عَبدِ اللّهِ (لمّا سُئلَ عَن قَطعِ الشَّجرَهِ ، قالَ) اُسد الغابه عن يعلى بن مرّه :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ .

فَلَمّا قَدِمَ عَلِىٌّ الكوفَهَ نَشَدَ النّاسَ : مَن سَمِعَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ؟ فَانتَشَدَ لَهُ بِضعَهَ عَشَرَ رَجُلاً ، فيهِم : عامِرُ بنُ لَيلَى الغِفارِىُّ . 9316.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :اُسد الغابه عن الأصبغ بن نباته (1) :نَشَدَ عَلِىٌّ النّاسَ : مَن سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ ما قالَ إلّا قامَ . فَقامَ بِضعَهَ عَشَرَ ؛ فيهِم أبو أيّوبَ الأَنصارِىُّ وأبو زَينَبَ ، فَقالوا : نَشهَدُ أنّا سَمِعنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأخَذَ بِيَدِكَ يَومَ غَديرِ خُمٍّ فَرَفَعَها فَقالَ : أ لَستُم تَشهَدونَ أنّى قَد بَلَّغتُ ونَصَحتُ ، قالوا : نَشهَدُ أنَّكَ قَد بَلَّغتَ ونَصَحتَ .

قالَ : ألا إنَّ اللّهَ عز و جل وَلِيّى وأنَا وَلِىُّ المُؤمِنينَ ، فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ ، وأحِبَّ مَن أحَبَّهُ ، وأعِن مَن أعانَهُ ، وأبغِض مَن أبغَضَهُ . 9317.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (2) :اُسد الغابه عن الأصبغ بن نباته :نَشَدَ عَلِىٌّ النّاسَ فِى الرَّحبَهِ : مَن سَمِعَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ ما قالَ إلّا قامَ ، ولا يَقومُ إلّا مَن سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ . فَقامَ بِضعَهَ عَشَرَ رَجُلاً ؛ فيهِم أبو أيّوبَ الأنصارِىُّ ، وأبو عَمرَهَ بنُ عَمرِو بنِ مِحصَنٍ ، وأبو زَينَبَ ، وسَهلُ بنُ حُنَيفٍ ، وخُزَيمَهُ بنُ ثابِتٍ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ ثابِتٍ الأَنصارِىُّ ، وحُبشِىُّ بنُ جُنادَهَ السَّلولِىُّ ، وعُبَيدُ بنُ عازِبٍ الأَنصارِىُّ ، وَالنُّعمانُ بنُ عَجلانَ الأَنصارِىُّ ، وثابِتُ بنُ وَديعَهَ الأَنصارِىُّ ، وأبو فُضالَهَ الأَنصارِىُّ ، وعَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَبدِ رَبٍّ الأنصارِىُّ .

فَقالوا : نَشهَدُ أنّا سَمِعنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : ألا إنَّ اللّهَ عزّوجلّ وَلِيّى وأنَا وَلِىُّ المُؤمِنينَ ، ألا فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وأحِبَّ مَن أحَبَّهُ ، وأبغِض مَن أبغَضَهُ ، وأعِن مَن أعانَهُ . (3) .

1- .اُسد الغابه : ج 3 ص 137 الرقم 2730 و ج5 ص 281 الرقم 5169 وفيه «فيهم : أبو أيّوب صاحب رسول اللّه صلى الله عليه و آله وناجيه بن

عمرو الخزاعى» و ج2 ص 362 الرقم 1844 ، الإصابه : ج 2 ص 504 الرقم 2913 نحوه وفيهما «منهم : زيد أو يزيد بن شراحيل الأنصارى» و ج3 ص 484 الرقم 4440 وفيه «سبعه» بدل «بضعه» .
2- .أُسد الغابه : ج 6 ص 126 الرقم 5933 ، الإصابه : ج 4 ص 276 الرقم 5170 وفيه «أبو أيّوب وأبو زينب وعبد الرحمن ابن عبد ربّ» و ج7 ص 136 الرقم 9969 وليس فيهما ذيله من «اللّهم والِ ...» ونحوه .
3- .أُسد الغابه : ج 3 ص 465 الرقم 3347 .

9318.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به سؤال از مکروه بودن شغل کشاورزی) اُسد الغابه به نقل از یَعلی بن مرّه : شنیدم پیامبر خدا فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار!».

پس چون علی علیه السلام به کوفه آمد، مردم را سوگند داد که چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است؟ پس، بیش از ده تن گواهی دادند، که عامر بن لیلی غِفاری از جمله آنان بود.9319.امام صادق علیه السلام :اُسد الغابه به نقل از اصبغ بن نباته : علی علیه السلام مردم را سوگند داد که هر کس شنیده است پیامبر خدا روز غدیر خم چه گفته، برخیزد. پس، بیش از ده تن برخاستند که در آن میان، ابو ایّوب انصاری و ابو زینب هم بودند و گفتند : گواهی می دهیم که ما شنیدیم پیامبر خدا در حالی که روز غدیر خم ، دستت را بالا آورده بود، فرمود : «آیا گواهی نمی دهید که من رساندم و خیرخواهی کردم؟».

گفتند : گواهی می دهیم که رساندی و خیرخواهی کردی.

فرمود : «بدانید که خدای عز و جل ولیّ من است و من، ولیّ مؤمنانم . پس هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و با آن کس که مهرش را به دل دارد، مهربان باش و یاورش را یاری ده و با کینه توزانش دشمن باش!».9320.امام صادق علیه السلام :اُسد الغابه به نقل از اصبغ بن نباته : علی علیه السلام مردم را در رُحبَه سوگند داد که هر کس شنیده است پیامبر خدا روز غدیر خم چه گفته، برخیزد و جز کسی که از پیامبر خدا شنیده است، برنخیزد .

بیش از ده تن برخاستند، که ابو ایّوب انصاری، ابو عمره بن عمرو بن مِحصَن، ابو زینب، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، عبد اللّه بن ثابت انصاری ، حُبْشی بن جُناده سَلولی، عبید بن عازب انصاری ، نعمان بن عَجلان انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، ابو فضاله انصاری و عبد الرحمان بن عبد ربّ انصاری، هم در آن میان بودند.

آنان گفتند : ما گواهی می دهیم که شنیدیم پیامبر خدا فرمود : «آگاه باشید که خدای عز و جل ولیّ من است و من، ولیّ مؤمنانم! آگاه باشید هر که

من مولای اویم، علی مولای اوست! خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار و با هر که مهر او را به دل دارد، مهربان و با هر که کینه او را دارد، نامهربان باش و یاور او را یاری ده!». .

9321.الكافى به نقل از عمار بن موسى :خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن سعيد بن وهب :قالَ عَلِىٌّ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ فِى الرَّحبَهِ : أنشُدُ بِاللّهِ مَن سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ يَقولُ : اللّهُ وَلِيّى وأنَا وِلِىُّ المُؤمِنينَ ، ومَن كُنتُ وَلِيَّهُ فَهذا وَلِيُّهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ .

قالَ سَعيدٌ : فَقامَ إلى جَنبى سِتَّهٌ ، وقالَ زَيدُ بنُ يُثَيع : قامَ عِندى سِتَّهٌ ، وقالَ عَمرٌو ذو مُرٍّ وساقَ الحَديثَ . (1)9322.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام (و قد سَأَلَهُ محمّدُ بنُ أبى نصرٍ عن قَطعِ السِّ) المستدرک على الصحيحين عن إياس الضبّى عن أبيه :كُنّا مَعَ عَلِىٍّ يَومَ الجَمَلِ ، فَبَعَثَ إلى طَلحَهَ بنِ عُبيدِ اللّهِ أن ألقِنى ، فَأتاهُ طَلحَهُ فَقالَ : نَشَدتُکَ اللّهَ ، هَل سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : فَلِمَ تُقاتِلُنى ؟ قالَ : لَم أذكُر ! ! قالَ : فَانصَرَفَ طَلحَهُ (2) . (3)راجع : كتاب «الغدير» : ج 1 ص 159 187 .

.

1- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 180 ح 98 وراجع ص159 ح 86 و ص160 ح 87 ومسند ابن حنبل : ج 9 ص 43 ح 23168 وفضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 598 ح 1021 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 211 ح 8690 والرياض النضره : ج 3 ص 127 والمناقب للكوفى : ج 2 ص 451 ح 941 .
2- .لكن الأشهر أنّ طلحه لم ينصرف عن الحرب . راجع : ج 5 ص 210 (قتل طلحه بيد مروان) .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 419 ح 5594 ، مسند البزّار : ج 3 ص 171 ح 958 ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 590 ح 1358 كلاهما نحوه .

9323.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از سعید بن وَهْب : علی علیه السلام در رُحبَه فرمود : «به خدا سوگند می دهم هر کس را که شنیده است پیامبر خدا روز غدیر خم فرموده : خداوند ، ولیّ من است و من، ولیّ مؤمنانم و هر که من ولیّ اویم، این، ولیّ اوست. خدایا ! دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و یاورش را یاری ده [، برخیزد]».

شش نفر از کنار من برخاستند.

زید بن یُثَیع می گوید : شش نفر هم از نزد من برخاستند.

و عمرو ذومرّ نیز همین گونه نقل کرده است .9324.عنه علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از ایاس ضَبّی، از پدرش : در جنگ جمل با علی علیه السلام بودیم. به طلحه بن عبید اللّه پیام داد که به دیدارش بیاید. وقتی طلحه آمد. به او فرمود : «تو را به خدا سوگند می دهم ! آیا شنیدی که پیامبر خدا فرمود : هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا ! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار ؟».

گفت : آری.

فرمود : «پس چرا با من می جنگی؟».

طلحه گفت : به یاد نمی آوردم ! و بازگشت. (1) .

1- .لیکن مشهورتر آن است که طلحه از جنگ ، منصرف نشد . ر . ک : ج 5 ، ص 211 (کشته شدن طلحه به دست مروان) .

10 / 13الدُّعاءُ عَلَى الكاتِمينَ9327.عنه عليه السلام :مسند ابن حنبل عن سماک بن عبيد بن الوليد العبسى :دَخَلتُ عَلى عَبدِ الرَّحمنِ بنِ أبى لَيلى فَحَدَّثَنى أنَّهُ شَهِدَ عَلِيّا فِى الرَّحبَهِ قالَ : أنشُدُ اللّهَ رَجُلاً سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وشَهِدَهُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ إلّا قامَ ، ولا يَقومُ إلّا مَن قَد رَآهُ .

فَقامَ اثنا عَشَرَ رَجُلاً ، فَقالوا : قَد رَأَيناهُ وسَمِعناهُ حَيثُ أخَذَ بِيَدِهِ يَقولُ : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ .

فَقامَ إلّا ثَلاثَهٌ لَم يَقوموا ، فَدَعا عَلَيهِم فَأَصابَتهُم دَعوَتُهُ . (1)9328.عنه عليه السلام (مِن كتابٍ لَهُ للأشتَرِ لَمّا وَلّاهُ مِصرَ) تاريخ دمشق عن عبد الرحمن بن أبى ليلى :خَطَبَ النّاسَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ فِى الرَّحبَهِ ، قالَ : أنشُدُ اللّهَ امرَأً نِشدَهَ الإِسلامِ سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِ خُمٍّ أخَذَ بِيَدى يَقولُ : أ لَستُ أولى بِكُم يا مَعشَرَ المُسلِمينَ مِن أنفُسِكُم ؟ قالوا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ ، قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُرِ مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . إلّا قامَ . فَقامَ بِضعَهَ عَشَرَ رَجُلاً ، فَشَهِدوا ، وكَتَمَ قَومٌ ؛ فَما فَنوا مِنَ الدُّنيا إلّا عَموا وبَرِصوا . (2)9323.امام على عليه السلام :حليه الأولياء عن عميره بن سعد :شَهِدتُ عَلِيّا عَلَى المِنبَرِ ناشِدا أصحابَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وفيهِم أبو سَعيدٍ ، وأبو هُرَيرَهَ ، وأنَسُ بنُ مالِكٍ ، وهُم حَولَ المِنبَرِ ، وعَلِىٌّ عَلَى المِنبَرِ ، وحَولَ المِنبَرِ اثنا عَشَرَ رَجُلاً هؤُلاءِ مِنهُم .

فَقالَ عَلِىٌّ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، هَل سَمِعتُم رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ؟ فَقاموا كُلُّهُم فَقالوا : اللّهُمَّ نَعَم . وقَعَدَ رَجُلٌ فَقالَ : ما مَنَعَکَ أن تَقومَ ؟ قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، كَبِرتُ ونَسيتُ ! فَقالَ : اللّهُمَّ إن كانَ كاذِبا فَاضرِبهُ بِبَلاءٍ حَسَنٍ . قالَ فَما ماتَ حَتّى رَأينا بَينَ عَينَيهِ نُكتَهً (3) بَيضاءَ لا تُواريهَا العِمامَهُ . (4) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 253 ح 964 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 207 ح 8684 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 211 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 208 ، كنز العمّال : ج 13 ص 131 ح 36417 نقلاً عن الخطيب فى الإفراد .
3- .النكته : النقطه (تاج العروس : ج 3 ص 151 «نكت») .
4- .حليه الأولياء : ج 5 ص 26 ، محاضرات الاُدباء : ج 2 ص 415 نحوه .

10 / 13 نفرین علی به پنهان کنندگان

10 / 13نفرین علی به پنهان کنندگان9326.امام علی علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از سماک بن عبید بن ولید عبسی : به نزد عبد الرحمان بن ابی لیلی رفتم . به من گفت که شاهد بوده است علی علیه السلام در رُحبه فرمود : «سوگند می دهم هر کس را که شنیده و شاهد بوده است که پیامبر خدا روز غدیر خم چه گفته، برخیزد و کسی جز آن که او را دیده است ، برنخیزد».

دوازده تن برخاستند و گفتند : ما دیدیم و شنیدیم که دستش را گرفت و فرمود : «خدایا! دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار؛ یاورش را یاری ده و واگذارنده اش را وا گذار».

همه برخاستند ، جز سه نفر. علی علیه السلام هم آن سه تن را نفرین کرد ، که نفرینش کارگر افتاد.9327.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از عبد الرحمان بن ابی لیلی : امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب ، در رُحبَه برای مردم، سخنرانی کرد و فرمود : «به اسلام، سوگند می دهم هر کس شنیده که پیامبر خدا روز غدیر خم، دست مرا گرفت و فرمود: ای مسلمانان! آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ [و] گفتند : چرا، ای پیامبر خدا! [و او]فرمود : هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار و یاورش را یاری ده و واگذارنده اش را وا بگذار ، برخیزد».

بیش از ده تن برخاستند و گواهی دادند و برخی نیز گواهی ندادند. اینان از دنیا نرفتند، مگر آن که مبتلا به کوری یا پیسی شدند.9328.امام علی علیه السلام (در عهد نامه ولایت مصر به مالک) حلیه الأولیاء به نقل از عمیره بن سعد : شاهد بودم که علی علیه السلام اصحاب پیامبر خدا را بر روی منبر، سوگند داد و ابو سعید و ابو هریره و انس بن مالک هم گرد منبر بودند. علی علیه السلام بر بالای منبر بود و دوازده مرد هم گرد منبر بودند که اینان در میانشان بودند.

علی علیه السلام فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا شنیدید پیامبر خدا بفرماید : هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست ؟».

همگی برخاستند و گفتند : به خدا، آری ! و یک نفر برنخاست.

علی علیه السلام فرمود : «چه چیز تو را از برخاستن بازداشت؟».

گفت : ای امیر مؤمنان ! پیر و فراموشکار شده ام !

[علی علیه السلام] فرمود : «خدایا ! اگر دروغ می گوید، بر او بلایی نیکو نازل کن».

آن مرد نمرد، تا آن که چنان پیسی و سفیدی ای در بین دو چشمش دیدیم که دستار (عمامه) هم آن را نمی پوشاند.

.

9329.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :المعارف لابن قتيبه فى أنَسِ بنِ مالِكٍ : كانَ بِوَجهِهِ بَرَصٌ . وذَكَرَ قَومٌ أنَّ عَلِيّا عليه السلام سَأَلَهُ عَن قَولِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ؟ فَقالَ : كَبِرَت سِنّى ونَسيتُ !

فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : إن كُنتَ كاذِبا فَضَرَبَكَ اللّهُ بِبَيضاءَ لا تُواريهَا العِمامَةُ . (1)9330.عنه عليه السلام :الأمالى للصدوق عن أبى هدبه :رَأَيتُ أنَسَ بنَ مالِكٍ مَعصوبا بِعِصابَةٍ ، فَسَأَلتُهُ عَنها ، فَقالَ : هذِهِ دَعوَةُ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقُلتُ لَهُ : وكَيفَ كانَ ذاكَ ؟ فَقالَ : ... لَمّا كانَ يَومُ الدّارِ استَشهَدَنى عَلِىٌّ عليه السلام فَكَتَمتُهُ ، فَقُلتُ : إنّى نَسيتُهُ ! فَرَفَعَ عَلِىٌّ عليه السلام يَدَهُ إِلَى السَّماءِ ، فَقالَ : اللّهُمَّ ارمِ أنَسا بِوَضَحٍ (2) لا يَستُرُهُ مِنَ النّاسِ . ثُمَّ كَشَفَ العِصابَةَ عَن رَأسِهِ ، فَقالَ : هذِهِ دَعوَةُ عَلِىٍّ ، هذِهِ دَعوَةُ عَلِىٍّ ، هذِهِ دَعوَةُ عَلِىٍّ . (3)9331.الإمامُ الحسنُ عليه السلام (و قد سُئلَ عنِ الشَّجاعهِ) اُسد الغابه عن أبى إسحاق :حَدَّثَنى مَن لا اُحصى (4) : أنَّ عَلِيّا نَشَدَ النّاسَ فِى الرَّحبَهِ : مَن سَمِعَ قَولَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ؟ فَقامَ نَفَرٌ شَهِدوا أنَّهُم سَمِعوا ذلِكَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وكَتَمَ قَومٌ ؛ فَما خَرَجوا مِنَ الدُّنيا حَتّى عَموا ، وأصابَتهُم آفَهٌ ، مِنهُم : يَزيدُ بنُ وَديعَهَ ، وعَبدُ الرَّحمنِ بنُ مُدلِجٍ . (5) .

1- .المعارف لابن قتيبه : ص 580 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 351 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 232 ح 221 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 207 ح 49 والثلاثه الأخيره عن طلحه بن عميره ، إرشاد القلوب : ص 228 نحوه .
2- .الوَضَح : البرص (النهايه : ج 5 ص 196 «وضح») .
3- .الأمالى للصدوق : ص 753 ح 1012 وراجع روضه الواعظين : ص 145 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 283 .
4- .وذكَرَ منهم: عَمرا ذا مُرٍّ ويزيدَ بنَ يُثَيعٍ وسعيدَ بنَ وهَبٍ وهانى ءَ بنَ هانى ءٍ.
5- .اُسد الغابه : ج 3 ص 487 الرقم 3388 .

9332.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :المعارف ، ابن قتیبه درباره اَنَس بن مالک : صورتش پیسی داشت. گروهی گفته اند که علی علیه السلام از او درباره گفته پیامبر خدا : «خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار» پرسید.

گفت : سالخورده شده ام و از یاد برده ام. علی علیه السلام فرمود : «اگر دروغ می گویی، خدا تو را به چنان پیسی ای مبتلا کند که دستار هم آن را نپوشانَد».9333.عنه علیه السلام :الأمالی ، صدوق به نقل از ابو هدبه : دیدم اَنَس بن مالک، دستاری به سرش بسته است. علّت را پرسیدم. گفت : این، نفرین علی بن ابی طالب است.

گفتم : چگونه چنین شد؟

گفت : ... در ماجرای یوم الدار (1) چون علی از من گواهی خواست و من کتمان کردم و گفتم که فراموش کرده ام، علی دست به آسمان بلند کرد و گفت : «خدایا! چنان سپیدی ای (پیسی ای) بر انس بیفکن که نتواند آن را از مردم بپوشاند».

سپس دستار از سرش گشود و گفت : این، نفرین علی است. این، نفرین علی است. این، نفرین علی است.9329.امام علی علیه السلام :اُسد الغابه به نقل از ابو اسحاق : عدّه بی شماری، از جمله : عمرو ذو مرّ، یزید بن یثیع، سعید بن وهب و هانی بن هانی برایم نقل کرده اند که علی علیه السلام مردم را در رحبه، سوگند داد که چه کسی شنیده است پیامبر خدا بگوید : «هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار»؟

پس، عدّه ای برخاستند و گواهی دادند که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اند و گروهی هم کتمان کردند. این گروه از دنیا نرفتند، مگر آن که کور شدند و بلایی گریبانگیرشان شد. یزید بن ودیعه و عبد الرحمان بن مدلج، از آن جمله اند. .

1- .در تاریخ اسلام، «یوم الدار (روز خانه)» هم به ماجرای قتل عثمان در خانه اش اشاره دارد و هم به خانه ای که شورای شش نفره تعیین خلیفه

پس از عمر، در آن تشکیل جلسه داد و علی علیه السلام در آن جا برای اثبات ولایتش، به مناشده و احتجاج پرداخت (ر . ک : بحار الأنوار : ج 33 ص 249 و ج 37 ص 159) .

9330.امام على عليه السلام :رجال الكشّى عن زِرّ بن حُبَيش :خَرَجَ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام مِنَ القَصرِ ، فَاستَقبَلَهُ رُكبانٌ مُتَقَلِّدونَ بِالسُّيوفِ ، عَلَيهِمُ العَمائِمُ ، فَقالوا : السَّلامُ عَلَيکَ يا أميرِ المُؤمِنينَ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا مَولانا .

فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : مَن هاهُنا مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَقامَ خالِدُ بنُ زَيدٍ ؛ أبو أيّوبَ ، وخُزَيمَةُ بنُ ثابِتٍ ذُو الشَّهادَتَينِ ، وقَيسُ بنُ سَعدِ بنِ عُبادَةَ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ بُدَيلِ بنِ وَرقاءِ ، فَشَهِدوا جَميعا أنَّهُم سَمِعوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ .

فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام لِأَنَسِ بنِ مالِكٍ وَالبَراءِ بنِ عازِبٍ : ما مَنَعَكُما أن تَقوما فَتَشهَدا ؟ فَقَد سَمِعتُما كَما سَمِعَ القَومُ . ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ إن كانا كَتَماها مُعانَدَةً فَابتَلِهِما .

فَعَمِىَ البَراءُ بنُ عازِبٍ ، وبَرِصَ قَدَما أنَسِ بنِ مالِكٍ ، فَحَلَفَ أنَسُ بنُ مالِكٍ أن لا يَكتُمَ مَنقَبَةً لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ولا فَضلاً أبَدا ، وأمَّا البَراءُ بنُ عازِبٍ فَكانَ يَسأَلُ عَن مَنزِلِهِ ، فَيُقالُ : هُوَ فى مَوضِعِ كَذا وكَذا ، فَيَقولُ : كَيفَ يَرشُدُ مَن أصابَتهُ الدَّعوَةُ ؟ ! (1)9331.امام حسن عليه السلام (در پاسخ به اين سؤال كه شجاعت چيست) أنساب الأشراف عن أبى وائل شقيق بن سلمه :قالَ عَلِىٌّ عَلَى المِنبَرِ : نَشَدتُ اللّهَ رَجُلاً سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، إلّا قامَ فَشَهِدَ وتَحتَ المِنبَرِ أنَسُ بنُ مالِكٍ ، وَالبَراءُ بنُ عازِبٍ ، وجَريرُ بنُ عَبدِ اللّهِ فَأَعادَها ، فَلَم يُجِبهُ أحَدٌ ، فَقالَ : اللّهُمَّ مَن كَتَمَ هذِهِ الشَّهادَةَ وهُوَ يَعرِفُها فَلا تُخرِجهُ مِنَ الدُّنيا حَتّى تَجعَلَ بِهِ آيَةً يُعرَفُ بِها .

قالَ : فَبَرِصَ أنسٌ ، وعَمِىَ البَراءُ ، ورَجَعَ جَريرٌ أعرابِيّا بَعدَ هِجرَتِهِ ، فَأَتَى السَّراةَ (2) فَماتَ فى بَيتِ اُمِّهِ بِالسَّراهِ . (3) .

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 246 الرقم 95 ، الدرجات الرفيعه : ص 453 .
2- .السَّرَاه : الجبال والأرض الحاجزه بين تهامه واليمن ، وقال قوم : الحجاز هو جبال تحجز بين تهامه ونجد يقال لأعلاها السراه (معجم البلدان : ج 3 ص 204) .

3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 386 .

9332.امام علی علیه السلام :رجال الکشّی به نقل از زرّ بن حُبَیش : علی بن ابی طالب علیه السلام از دار الحکومه بیرون آمد. یک دسته سوار با شمشیرهای حمایل کرده و دستار بر سر، به پیشبازش آمدند و گفتند : سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای امیر مؤمنان! سلام بر تو، ای مولای ما!

علی علیه السلام فرمود : «از اصحاب پیامبر خدا چه کسانی در این جایند؟».

خالد بن زید، ابو ایّوب، خُزیمه بن ثابت (ذو شهادتین)، قیس بن سعد بن عباده و عبد اللّه بن بُدیل بن ورقا برخاستند و همگی گواهی دادند که آنان شنیده اند پیامبر خدا روز غدیر خم فرموده است : «هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

علی علیه السلام به انس بن مالک و براء بن عازب فرمود : «چه چیزی شما را از برخاستن و گواهی دادن بازداشت، حال آن که شما هم آنچه را این گروه شنیده اند، شنیده اید؟».

سپس فرمود : «خدایا! اگر این دو از روی عناد و حق گریزی، آن را کتمان می کنند، گرفتارشان کن».

پس بَراء بن عازب، کور شد و دو پای انس بن مالک، پیسی گرفت. پس، انس بن مالک، سوگند یاد کرد که هیچ گاه فضیلت و منقبتی از علی بن ابی طالب علیه السلام را کتمان نکند ؛ امّا بَراء بن عازب از راه خانه اش می پرسید و چون به او نشانی می دادند، می گفت : چگونه راه یابد کسی که نفرین [علی]به او اصابت کرده است؟ !9333.امام علی علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابو وائل، شقیق بن سلمه : علی علیه السلام بر منبر فرمود : «هر کسی را که شنیده است پیامبر خدا روز غدیر خم می فرمود : خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار ، سوگند می دهم که برخیزد و گواهی دهد».

انس بن مالک، براء بن عازب و جریر بن عبد اللّه در پایین منبر بودند. علی علیه السلام سخنش را تکرار کرد ؛ امّا کسی پاسخش نداد. پس فرمود :

«خدایا ! هر کس این مطلب را می دانست و گواهی نداد، او را از دنیا مبر، تا آن که علامتی برایش قرار دهی که بدان شناخته شود».

انس، پیسی گرفت و بَراء ، کور شد و جریر، پس از ایمان، به جاهلیّت بازگشت و به سَرات (1) رفت و در خانه مادرش مُرد. .

1- .سَرات، کوهی مشرِف بر عرفه است که تا صنعاء کشیده شده است (معجم البلدان : ج 3 ص 204) .

9334.عنه عليه السلام :المعجم الكبير عن أبى سلمان المؤذّن عن زيد بن أرقم :نَشَدَ عَلِىٌّ النّاسَ: أنشُدُ اللّهَ رَجُلاً سَمِعَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . فَقامَ اثنا عَشَرَ بَدرِيّا ، فَشَهِدوا بِذلِکَ .

قالَ زَيدٌ : وكُنتُ أنَا فيمَن كَتَمَ ، فَذَهَبَ بَصَرى . (1)9335.عنه عليه السلام :الإرشاد عن أبى سلمان المؤذّن عن زيد بن أرقم :نَشَدَ عَلِىٌّ النّاسَ فِى المَسجِدِ فَقالَ : أنشُدُ اللّهَ رَجُلاً سَمِعَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . فَقامَ اثنا عَشَرَ بَدرِيّا ؛ سِتَّةٌ مِنَ الجانِبِ الأيمَنِ ، وسِتَّةٌ مِنَ الجانِبِ الأيسَرِ ، فَشَهِدوا بِذلِکَ .

قالَ زَيدُ بنُ أرقَمَ : وكُنتُ أنَا فيمَن سَمِعَ ذلِکَ فَكَتَمتُهُ ، فَذَهَبَ اللّهُ بِبَصَرى ، وكانَ يَتَنَدَّمُ عَلى ما فاتَهُ مِنَ الشَّهادَهِ ويَستَغفِرُ . 29336.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :شرح نهج البلاغه :وذَكَرَ جَماعَهٌ مِن شُيوخِنَا البَغدادِيّينَ أنَّ عِدَّهً مِنَ الصَّحابَهِ وَالتّابِعينَ وَالمُحَدِّثينَ كانوا مُنحَرِفينَ عَن عَلِىٍّ عليه السلام ، قائِلينَ فيهِ السّوءَ ، ومِنهُم مَن كَتَمَ مَناقِبَهُ وأعانَ أعداءَهُ مَيلاً مَعَ الدُّنيا ، وإيثارا لِلعاجِلَهِ ، فَمِنهُم أنَسُ ابنُ مالِکٍ .

ناشَدَ عَلِىٌّ عليه السلام النّاسَ فى رَحبَهِ القَصرِ أو قالَ : رحَبَهِ الجامِعِ بِالكوفَهِ : أيُّكُم سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ؟

فَقامَ اثنا عَشَرَ رَجُلاً فَشَهِدوا بِها ، وأنَسُ بنُ مالِکٍ فِى القَومِ لَم يَقُم ، فَقالَ لَهُ : يا أنَسُ ! ما يَمنَعُکَ أن تَقومَ فَتَشهَدَ ، ولَقَد حَضَرتَها ؟ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، كَبِرتُ ونَسيتُ ! فَقالَ : اللّهُمَّ إن كانَ كاذِبا فَارمِهِ بِها بَيضاءَ لا تُواريهَا العِمامَهُ .

قالَ طَلحَهُ بنُ عُمَيرٍ : فَوَاللّهِ لَقَد رَأَيتُ الوَضَحَ بِهِ بَعدَ ذلِکَ أبيَضَ بَينَ عَينَيهِ .

ورَوى عُثمانُ بنُ مُطَرِّفٍ أنَّ رَجُلاً سَأَلَ أنَسَ بنَ مالِکٍ فى آخِرِ عُمُرِهِ عَن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فقَالَ : إنّى آلَيتُ أن لا أكتُمَ حَديثا سُئِلتُ عَنهُ فى عَلِىٍّ بَعدَ يَومِ الرَّحبَهِ ، ذاکَ رَأسُ المُتَّقينَ يَومَ القِيامَهِ ، سَمِعتُهُ وَاللّهِ مِن نَبِيِّكُم .

ورَوى أبو إسرائيلَ عَنِ الحَكَمِ عَن أبى سُلَيمانَ المُؤَذِّنِ : أنَّ عَلِيّا عليه السلام نَشَدَ النّاسَ مَن سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . فَشَهِدَ لَهُ قَومٌ وأمسَكَ زَيدُ بنُ أرقَمَ ؛ فَلَم يَشهَد وكانَ يَعلَمُها فَدَعا عَلِىٌّ عليه السلام عَلَيهِ بِذِهابِ البَصَرِ ، فَعَمِىَ ، فَكانَ يُحَدِّثُ النّاسَ بِالحَديثِ بَعدَ ما كُفَّ بَصَرُهُ . (2) .

1- .المعجم الكبير : ج 5 ص 175 ح 4996 و ص171 ح 4985 عن أبى سليمان زيد بن وهب عن زيد بن أرقم وفيه «ستّه عشر رجلاً» بدل «اثنا عشر بدريّاً» ، المناقب لابن المغازلى : ص 23 ح 33 وفيه «أبى سليمان» وليس فيه «فقام اثنا عشر بدريّاً فشهدوا بذلک» ؛ الاحتجاج : ج 1 ص 184 ح 36 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 100 ح 22 وفيه «ستّه عشر» بدل «اثنى عشر» و ص232 ح 222 وفيه «جماعه» بدل «اثنا عشر» وكلّها نحوه .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 74 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 283 وفيه إلى «بين عينيه» .

9337.عنه علیه السلام :المعجم الکبیر به نقل از ابو سلمان مؤذّن، از زید بن ارقم : علی علیه السلام مردم را [چنین]سوگند داد : «هر کسی را که شنیده است پیامبر خدا فرمود : هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار سوگند می دهم که برخیزد».

پس، دوازده بَدری برخاستند و بدان گواهی دادند و من، در میان کسانی بودم که کتمان کردند. پس، بینایی ام [از دست] رفت.9338.عنه علیه السلام :الإرشاد به نقل از ابو سلمان مؤذّن، از زید بن ارقم : علی علیه السلام مردم را در مسجد، سوگند داد و فرمود : «هرکه را که شنیده است پیامبر خدا می فرمود : هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار! سوگند می دهم که برخیزد».

پس، دوازده بدری برخاستند: شش تن از سمت راست و شش تن از سمت چپ، و بدان گواهی دادند و من، در میان کسانی بودم که شنیده بودند و گواهی ندادند. پس، خدا بینایی ام را گرفت.

زید، از این که گواهی نداده بود، پشیمان بود و استغفار می کرد . (1)9339.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه :گروهی از استادان بغدادی ما نقل کرده اند که برخی از اصحاب و تابعیان و محدّثان، درباره علی علیه السلام دچار کژرَوی بودند و از او بدگویی می کردند و برخی نیز فضیلت هایش را پوشیده می داشتند و از سر دنیاخواهی و ترجیح دادن سرای زودگذر [بر آخرت]، دشمنانِ او را یاری می دادند، که از جمله آنان، انس بن مالک بود.

علی علیه السلام مردم را در حیاط دار الحکومه ، یا صحن مسجد جامع کوفه سوگند داد که «کدامتان شنیده است که پیامبر خدا فرمود : هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست ؟».

دوازده تن برخاستند و بدان گواهی دادند و انس بن مالک در میان مردم بود ؛ امّا برنخاست. علی علیه السلام به او فرمود : «ای انس! چه چیز تو را از برخاستن و گواهی دادن بازداشت، با آن که [تو در غدیر خم] حاضر بودی؟».

گفت : ای امیر مؤمنان ! پیر و فراموشکار شده ام !

فرمود : «خدایا ! اگر دروغ می گوید، پیسی ای بر او بیفکن که دستار هم آن را نپوشانَد».

طلحه بن عمیر می گوید : به خدا سوگند، پس از آن، لکّه سفید و پیسیِ نمایانی در میان دو چشمش دیدم.

عثمان بن مطرّف روایت می کند که مردی در سال های آخر عمر انس بن مالک، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام از او پرسید. پاسخ داد : من، پس از روز رُحبه سوگند یاد کرده ام که اگر حدیثی را از من درباره علی بپرسند، کتمان نکنم. او سرآمد متّقیان در روز قیامت است. به خدا سوگند، آن را از پیامبرتان شنیدم.

ابو اسرائیل، از حکم، از ابو سلیمان مؤذّن روایت کرده است که علی علیه السلام مردم را سوگند داد که چه کسی شنیده پیامبر خدا فرمود : «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

پس، عدّه ای برایش گواهی دادند و زید بن ارقم نشست و گواهی نداد، در حالی که [شنیده بود و]می دانست. علی علیه السلام هم نفرین کرد که بینایی اش برود. پس کور شد و پس از آن که بینایی اش را از دست داد، این حدیث را برای مردم بازگو می کرد. .

1- .علّامه محمّد تقی شوشتری (م 1415 ق) می گوید: هیچ تردیدی نیست که او عاقبت به خیر شد و به امیر مؤمنان ، اعتقادی دوباره یافت و حدیث غدیر و دیگر احادیث را درباره فضیلت علی علیه السلام و خاندانش ، مکرّر نقل کرد (قاموس الرجال : ج 4 ص 529) .

9340.عنه عليه السلام :الخصال عن جابر بن يزيد الجعفىّ عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى :خَطَبَنا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ قُدّامَ مَنبَرِكُم هذا أربَعَهُ رَهطٍ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ؛ مِنهُم أنَسُ بنُ مالِكٍ ، وَالبَراءُ بنُ عازِبٍ ، وَالأَشعَثُ بنُ قَيسٍ الكِندِىُّ ، وخالِدُ بنُ يَزيدَ البَجَلِىُّ .

ثُمَّ أقبَلَ عَلى أنَسٍ فَقالَ : يا أنَسُ ! إن كُنتَ سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِىٌّ مَولاهُ . ثُمَّ لَم تَشهَد لِىَ اليَومَ بِالوِلايَهِ فَلا أماتَکَ اللّهُ حَتّى يَبتَلِيَکَ بِبَرَصٍ لا تُغَطّيهِ العِمامَهُ .

وأمّا أنتَ يا أشعَثُ ، فَإِن كُنتَ سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِىٌّ مَولاهُ . ثُمَّ لَم تَشهَد لِىَ اليَومَ بِالوِلايَهِ فَلا أماتَکَ اللّهُ حَتّى يَذهَبَ بِكَريمَتَيکَ (1) .

وأمّا أنتَ يا خالِدَ بنَ يَزيدَ ، فَإِن كُنتَ سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . ثُمَّ لَم تَشهَد لِىَ اليَومَ بِالوِلايَهِ فَلا أماتَکَ اللّهُ إلّا ميتَهً جاهِلِيَّهً .

وأمّا أنتَ يا بَراءَ بنَ عازِبٍ ، فَإِن كُنتَ سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . ثُمَّ لَم تَشهَد لِىَ اليَومَ بِالوِلايَهِ فَلا أماتَکَ اللّهُ إلّا حَيثُ هاجَرتَ مِنهُ .

قالَ جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِىُّ : وَاللّهِ لَقَد رَأَيتُ أنَسَ بنَ مالِكٍ وقَدِ ابتُلِىَ بِبَرَصٍ يُغَطّيهِ بِالعِمامَهِ فَما تَستُرُهُ . ولَقَد رَأَيتُ الأَشعَثَ بنَ قَيسٍ وقَد ذَهَبَت كَريمَتاهُ وهُوَ يَقولُ : الحَمدُ للّهِ الَّذى جَعَلَ دُعاءَ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عَلَىَّ بِالعَمى فِى الدُّنيا ، ولَم يَدعُ عَلَىَّ بِالعَذابِ فِى الآخِرَهِ فَاُعَذَّبَ . وأمّا خالِدُ بنُ يَزيدَ فَإِنَّهُ ماتَ فَأَرادَ أهلُهُ أن يَدفِنوهُ وحُفِرَ لَهُ فى مَنزِلِهِ فَدُفِنَ ، فَسَمِعَت بِذلِکَ كِندَهُ فَجاءَت بِالخَيلِ وَالإِبِلِ فَعَقَرَتها عَلى بابِ مَنزِلِهِ ، فَماتَ ميتَهً جاهِلِيَّهً . وأمّا البَراءُ بنُ عازِبٍ فَإِنَّهُ وَلّاهُ مُعاوِيَهُ اليَمَنَ فَماتَ بِها ، ومِنها كان هاجَرَ . (2) .

1- .أى عينيک ، وكلّ شىء يكرم عليک فهو كريمک وكريمتک (النهايه : ج 4 ص 167 «كرم») .

2- .الخصال : ص 219 ح 44 ، الأمالى للصدوق : ص 184 ح 190 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 279 نحوه .

9341.عنه علیه السلام :الخصال به نقل از جابر بن یزید جعفی، از جابر بن عبد اللّه انصاری : علی بن ابی طالب علیه السلام برایمان سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود : «ای مردم! در جلوی منبرتان این چهار نفر، از اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله هستند : انس بن مالک، براء بن عازب، اشعث بن قیس کِنْدی و خالد بن یزید بجلی».

سپس به اَنَس روی کرد و فرمود : «ای انس! اگر شنیده ای که پیامبر خدا فرمود : هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست و امروز به ولایتم گواهی ندهی، خداوند ، تو را نمیراند، تا آن که به پیسی ای مبتلایت کند که دستار هم آن را نپوشانَد.

و امّا تو ای اشعث! اگر شنیده ای که پیامبر خدا فرمود : هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست و اکنون به ولایتم گواهی ندهی، پس خداوند، تا وقتی بینایی ات را نگرفته، تو را از دنیا مَبَرد!

و امّا تو ای خالد بن یزید! اگر شنیده ای که پیامبر خدا فرمود : هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار و اکنون به ولایتم گواهی ندهی، خدا تو را جز به مرگِ جاهلی نمیراند!

و امّا تو ای براء بن عازب! اگر شنیده ای که پیامبر خدا فرمود : هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار و امروز به ولایتم گواهی ندهی، خداوند، تو را جز در محلّ هجرتت نمیراند!».

به خدا سوگند، انس بن مالک را دیدم که به پیسی گرفتار شده و آن را با دستار می پوشانَد ؛ امّا پوشیده نمی شود، و اشعث بن قیس را دیدم که بینایی اش رفته بود و می گفت : سپاس، خدای را که نفرین علی بن ابی طالب را در کوری این دنیایم قرار داد، نه در عذاب اخروی تا معذّب باشم.

امّا خالد بن یزید، چون مُرد، خانواده اش خواستند او را در منزلش در قبری که در آن کنده بودند، دفن کنند ؛ امّا قبیله کنده با اسب و شتر آمدند و آنها را در جلوی در منزلش پی کردند و بدین سان، او به مرگ جاهلی از دنیا رفت (1) .

و امّا براء بن عازب، معاویه او را به ولایت یمن که از آن جا هجرت کرده بود ، گمارد (2) و او در همان جا مرد. .

1- .پی کردن شتر بر سر قبر مرده ، عادتی جاهلی بوده که به قصد بزرگداشت مرده انجام می گرفته است و بدین وسیله از مهمانی دادن مرده در زمان حیاتش تقدیر می شده است. اسلام ، این رسم جاهلی را مردود شناخت (ر . ک : سنن أبی داوود : ج 2 ص 84 ، النهایه : ج 3 ص 271 ، بلوغ الارب : ج 2 ص 309). (م)

2- .برخی این بخش از حدیث را با تاریخ ، همخوان نمی دانند (ر . ک : معجم رجال الحدیث : ج 4 ص 187) .

ص: 350

. .

ص: 351

. .

10 / 14تَفسيرُ كَلِمَهِ «المَولى»9336.امام على عليه السلام :الإمام الحسين عليه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى أدَّبَ نَبِيَّهُ الآدابَ كُلَّها ، فَلَمَّا استَحكَمَ الأَدَبَ فَوَّضَ الأمرَ إلَيهِ ، فَقالَ : «وَ مَآ ءَاتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَكُمْ عَنْهُ فَانتَهُواْ» (1) إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أدَّبَ عَلِيّا بِتِلکَ الآدابِ الَّتى أدَّبَهُ بِها ، فَلَمَّا استَحكَمَ الآدابَ كُلَّها فَوَّضَ الأمرَ إلَيهِ ، فَقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ . (2)9337.امام على عليه السلام :معانى الأخبار عن أبى إسحاق :قُلتُ لِعَلِيِّ بنِ الحُسَينِ عليهما السلام : ما مَعنى قَولِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ؟ قالَ : أخبَرَهُم أنَّهُ الإِمامُ بَعدَهُ . (3)9338.امام على عليه السلام :معانى الأخبار عن أبان بن تغلب :سَأَلتُ أبا جَعفَرٍ مُحَمَّدَ بنَ عَلِيٍّ عليهما السلام عَن قَولِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ . فَقالَ : يا أبا سَعيدٍ ، تَسأَلُ عَن مِثلِ هذا ؟ ! عَلَّمَهُم أنَّهُ يَقومُ فيهِم مَقامَهُ . (4)9339.امام على عليه السلام :الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام :إنَّ رَجُلاً سَأَلَهُ فَقالَ : يَا بنَ رَسولِ اللّهِ ، بِماذا فُضِّلَ عَلِيٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ عَلَى النّاسِ ؟ فَقالَ : يَقولُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ .

فَقالَ الرَّجُلُ : فَهذا حَديثٌ مَعروفٌ عِندَ النّاسِ يَعرِفُهُ الخاصُّ وَالعامُّ ، فَهَل غَيرُ ذلِکَ ؟

فَقالَ لَهُ أبو جَعفَرٍ عليه السلام : ويَحَکَ ! وهَل تَدرى ما يَجمَعُهُ هذَا القولُ ، وما يَقتَضيهِ ؟ ! إنَّ اللّهَ عزّوجلّ جَعَلَ لَهُ بِهِ عَلَى الأُمَّهِ ما جَعَلَهُ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلَيها مِنَ السَّمعِ والطّاعَهِ. (5) .

1- .الحشر : 7 .
2- .المناقب للكوفى : ج 2 ص 428 ح 910 عن عبد اللّه بن الحسين .
3- .معانى الأخبار : ص 65 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 185 ح 191 .
4- .معانى الأخبار : ص 66 ح 2 .
5- .شرح الأخبار : ج 2 ص 263 ح 566 .

10 / 14 تفسیر کلمه «مولا»

10 / 14تفسیر کلمه «مولا»9342.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :امام حسین علیه السلام :خداوند تبارک و تعالی همه آداب را به پیامبرش آموخت و چون در آنها استوار شد، کار را به او تفویض کرد و فرمود: «آنچه را پیامبر برایتان آورد، بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، باز ایستید» . همانا پیامبر خدا همان آدابی را که [خداوند]به او یاد داده بود، به علی علیه السلام آموخت و چون علی علیه السلام در همه آن آداب استوار شد، امر [امامت]را به او واگذار کرد و فرمود : «هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست».9343.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :معانی الأخبار به نقل از ابو اسحاق : به علی بن حسین علیهما السلام گفتم : معنای گفته پیامبر صلی الله علیه و آله : «هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست» چیست؟

فرمود : «[پیامبر صلی الله علیه و آله]به آنان خبر داد که پس از خودش او (علی علیه السلام) امام است».9344.عنه علیه السلام :معانی الأخبار به نقل از ابان بن تغلب : از ابو جعفر، محمّد بن علی [باقر] علیهما السلام درباره گفته پیامبر صلی الله علیه و آله : «هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست» پرسیدم.

گفت : «ای ابو سعید! تو از مانند این [مطلب روشن]می پرسی؟! [پیامبر صلی الله علیه و آله] به آنان فهماند که وی (علی علیه السلام) ، جانشین او در میان آنان می شود».9345.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش : مردی از او پرسید : ای پسر پیامبر خدا! علی که درودهای خداوند بر او باد! به چه چیز بر مردم برتری دارد؟

فرمود : «پیامبر خدا می فرماید : هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار ».

مرد گفت : این حدیث در میان مردم، معروف شده و عام و خاص ، آن را می دانند. آیا جز آن هم هست؟

امام باقر علیه السلام فرمود : «وای بر تو! آیا می دانی این گفته، چه چیزهایی در خود دارد و مقتضای آن چیست؟! خداوند عز و جل به وسیله

آن، همان حرف شنوی و فرمانبرداری ای را که برای پیامبر بر گردن امّت نهاد، برای او (علی علیه السلام) نیز مقرّر نمود».

.

9346.عنه عليه السلام (مِن كتابٍ لَهُ للأشتَرِ) الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَفَعَ يَدَى عَلِىٍّ عليه السلام بِغَديرِ خُمٍّ حَتّى نَظَرَ النّاسُ إلى بَياضِ إبطَيهِما ، فَجَعَلَهُ موَلَى المُسلِمينَ وإمامَهُم . (1)9342.امام زين العابدين عليه السلام :عنه عليه السلام :إنَّ اللّهَ أثنى عَلى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله [بِقَولِهِ] : «وَ إِنَّکَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (2) ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيهِ فَقالَ : «وَ مَآ ءَاتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَكُمْ عَنْهُ فَانتَهُواْ» .

وإنَّ نَبِىَّ اللّهِ فَوَّضَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام فَقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . وَائتَمَنَهُ . (3)9343.امام على عليه السلام :بشاره المصطفى عن إبراهيم بن رجاء الشيبانى :قيلَ لِجَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام : ما أرادَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِقَولِهِ لِعَلِىٍّ يَومَ الغَديرِ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ منَ عاداهُ ؟

قالَ : فَاستَوى جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام قاعِدا ، ثُمَّ قالَ : سُئِلَ وَاللّهِ عَنها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : اللّهُ مَولاىَ أولى بى مِن نَفسى لا أمرَ لى مَعَهُ ، وأنَا مَولَى المُؤمِنينَ أولى بِهِم مِن أنفُسِهِم لا أمرَ لَهُم مَعى ، ومَن كُنتُ مَولاهُ أولى بِهِ مِن نَفسِهِ لا أمرَ لَهُ مَعى ، فَعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام مَولاهُ أولى بِهِ مِن نَفسِهِ لا أمرَ لَهُ مَعَهُ . (4)9344.امام على عليه السلام :الإمام الكاظم عليه السلام :نَحنُ نَدَّعى إنَّ وَلاءَ جَميعِ الخَلائِقِ لَنا ، نَعنى وَلاءَ الدّينِ ... ونَحنُ نَدَّعى ذلِکَ لِقَولِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله يَومَ غَديرِخُمٍّ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . يَعنى بِذلِکَ وَلاءَ الدّينِ . (5) .

1- .معانى الأخبار : ص 351 ح 1 عن محمّد بن حرب الهلالى ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 592 ح 2 .
2- .القلم : 4 .
3- .شرح الأخبار : ج 3 ص 485 ح 1405 عن أبى إسحاق النحوى .
4- .بشاره المصطفى : ص 51 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 377 ح 850 .
5- .فرج المهموم : ص 109 ، بحار الأنوار : ج 48 ص 147 ح 21 نقلاً عن كتاب نزهه الكرام وبستان العوام .

9345.امام علی علیه السلام :امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا دستان علی علیه السلام را در غدیر خم چنان بالا برد که مردم، سپیدی زیر بغل هر دو را دیدند. او وی را مولا و امام مسلمانان قرار داد.9346.امام علی علیه السلام (در عهدنامه خود به مالک اشتر) امام صادق علیه السلام :خداوند، پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله را با این آیه ستود : «و بی گمان، تو خویی والا داری» . سپس به او تفویض کرد و فرمود: «آنچه را پیامبر برایتان آورد، بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، باز ایستید» .

پیامبر خدا نیز به علی علیه السلام تفویض کرد و فرمود : «هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست» و او را امین خود کرد.9347.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :بشاره المصطفی به نقل از ابراهیم بن رجاء شیبانی : به امام جعفر صادق علیه السلام گفته شد : پیامبر خدا از این که در روز غدیر فرمود : «هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار»، چه چیزی برای علی علیه السلام اراده کرد؟

امام صادق علیه السلام صاف نشست و سپس فرمود : «به خدا سوگند، همین از پیامبر خدا پرسیده شد. فرمود : خدا مولای من و به من از خودم، سزاوارتر است و در برابر او اختیاری از خود ندارم ؛ و من [نیز] مولای مؤمنان و به آنها از خودشان سزاوارترم و در برابر من، اختیاری ندارند ؛ و هر کس که من مولای اویم و به او از خودش سزاوارترم و اختیاری در برابر من ندارد، پس علی بن ابی طالب، مولای او و به او از خودش سزاوارتر است و اختیاری در برابر علی ندارد ».9348.الإمامُ العسکریُّ علیه السلام :امام کاظم علیه السلام :ما ادّعا می کنیم که ولایت بر همه مردم، از آنِ ماست. منظورمان ولایت دین است... . این را بدان جهتْ ادّعا می کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود : «هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست». منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از آن [سخن] ، ولایت دین بود. .

9349.لقمانُ عليه السلام :الكافى عن عبد العزيز بن مسلم :كُنّا مَعَ الرِّضا عليه السلام بِمَروٍ ، فَاجتَمَعنا فِى الجامِعِ يَومَ الجُمُعَهِ فى بَدءِ مَقدَمِنا ، فَأداروا أمرَ الإمامَهِ ، وذَكَروا كَثرَهَ اختِلافِ النّاسِ فيها ، فَدَخَلتُ عَلى سَيِّدى عليه السلام فَأعلَمتُهُ خَوضَ النّاسِ فيهِ ، فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قالَ :

يا عَبدَ العَزيزِ ! جَهِلَ القَومُ وخُدِعوا عَن آرائِهِم ؛ إنَّ اللّهَ عز و جل لَم يَقبِض نَبِيَّهُ صلى اللّه عليه و آله حَتّى أكمَلَ لَهُ الدّينَ ، وأنزَلَ عَلَيهِ القُرآنَ فيهِ تِبيانُ كُلِّ شَىءٍ ، بَيَّنَ فيهِ الحَلالَ وَالحَرامَ ، وَالحُدودَ وَالأحكامَ ، وجَميعَ ما يَحتاجُ إلَيهِ النّاسُ كَمَلاً ، فَقالَ عز و جل : «مَّا فَرَّطْنَا فِى الْكِتَبِ مِن شَىْ ءٍ» (1) وأنزَلَ فى حِجَّهِ الوَداعِ ؛ وهِىَ آخِرُ عُمُرِهِ صلى الله عليه و آله : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» (2) .

وأمرُ الإمامَهِ مِن تَمامِ الدّينِ ، ولَم يَمضِ صلى الله عليه و آله حَتّى بَيَّنَ لِاُمَّتِهِ مَعالِمَ دينِهِم وأوضَحَ لَهُم سَبيلَهُم ، وتَرَكَهُم عَلى قَصدِ سَبيلِ الحَقِّ ، وأقامَ لَهُم عَلِيّا عليه السلام عَلَما وإماما ، وما تَرَكَ لَهُم شَيئا يَحتاجُ إلَيهِ الاُمَّهُ إلّا بَيَّنَهُ ، فَمَن زَعَمَ أنَّ اللّهَ عزّوجلّ لَم يُكمِل دينَهُ ، فَقَد رَدَّ كِتابَ اللّهِ ، ومَن رَدَّ كِتابَ اللّهِ فَهُو كافِرٌ بِهِ .

هَل يَعرِفونَ قَدرَ الإمامَهِ ومَحَلَّها مِنَ الاُمَّهِ ، فَيَجوزَ فيهَا اختِيارُهُم ؟ ! إنَّ الإمامَهَ أجَلُّ قَدرا ، وأعظَمُ شَأنا ، وأعلا مَكانا ، وأمنَعُ جانِبا ، وأبعَدُ غَورا مِن أن يَبلُغَهَا النّاسُ بِعُقولِهِم ، أو يَنالوها بِآرائِهِم ، أو يُقيموا إماما بِاختِيارِهِم .

إنَّ الإمامَهَ خَصَّ اللّهُ عز و جل بِها إبراهيمَ الخَليلَ عليه السلام بَعدَ النُّبُوَّهِ، وَالخُلَّهِ مَرتَبَهً ثالِثَهً، وفَضيلَهً شَرَّفَهُ بِها، وأشادَ بِها ذِكرَهُ ، فَقالَ : «إنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إمَامًا» فَقالَ الخَليلُ عليه السلام سُرورا بِها : «وَ مِن ذُرِّيَّتِى» قالَ اللّهُ تَبارَكَ وتَعالى : «لَا يَنَالُ عَهْدِى الظَّلِمِينَ» (3) فَأبطَلَت هذِهِ الآيَهُ إمامَهَ كُلِّ ظالِمٍ إلى يَومِ القِيامَهِ ، وصارَت فِى الصَّفوَهِ . (4) .

1- .الأنعام : 38 .
2- .المائده : 3 .
3- .البقره : 124 .
4- .الكافى : ج 1 ص 198 ح 1 ، كمال الدين : ص 675 ح 31 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 216 ح 1 ، معانى الأخبار : ص 96 ح 2 ،

الأمالى للصدوق : ص 773 ح 1049 ، تحف العقول : ص 436 ، الاحتجاج : ج 2 ص 439 ح 310 وفيها «وخدعوا عن أديانهم» بدل «وخدعوا عن آرائهم» ، الغيبه للنعمانى : ص 216 ح 6 .

9347.امام صادق علیه السلام :الکافی به نقل از عبد العزیز بن مسلم : با امام رضا علیه السلام در مرو بودیم. روز جمعه ای در نخستین روزهای ورودمان، در مسجد جامع، گرد آمدیم که بحث امامت به میان آمد و از اختلاف فراوان مردم در آن، یاد شد. من به نزد سرورم [امام رضا علیه السلام] رفتم بگو مگوهای مردم را در این باره، به او خبر دادم.

[امام علیه السلام] لبخندی زد و فرمود : «ای عبد العزیز! آنان [چیزی] نمی دانند و فریب خورده آرای خود شده اند. خداوند عز و جل پیامبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح نکرد، تا آن که دین را برایش به کمال رسانْد و قرآن را بر او فرستاد که بیان کننده همه چیز است و حلال و حرام و حدود و احکام را در آن، روشن کرد و نیز هر چه نیاز مردم بود ؛ و فرمود : «ما در این کتاب، هیچ چیز را فروگذار نکردیم» و در حَجّه الوداع، که در پایان عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نازل کرد : «امروز، دینتان را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما کامل کردم و دین [اسلام] را برایتان پسندیدم» و امر امامت، تمام کننده دین است .

و [پیامبر صلی الله علیه و آله] درنگذشت، تا آن که برای امّتش، معارف دینشان را روشن کرد و راهشان را مشخص نمود و آنان را در راه حق نهاد و علی علیه السلام را برایشان به رهبری و امامت منصوب کرد و هیچ چیزی را که امّت بدان نیازمند باشند ترک نکرد، جز آن که روشنش ساخت.

پس هر که می پندارد خدای عز و جل دینش را به کمال نرسانْد، کتاب خدا را رد می کند و هر کس کتاب خدا را رد کند، به آن، کفر ورزیده است.

آیا آنان منزلت امامت و جایگاه آن را در میان امّت می دانند تا بتوانند امام خود را انتخاب کنند؟! امامت، منزلتش شکوهمندتر و شأنش بزرگ تر و جایگاهش بالاتر و دست نیافتنی تر و ژرف تر از آن است که مردم، با خِردهایشان بدان برسند، یا با اندیشه هایشان به آن دست یابند و یا با انتخاب خود، کسی را امام کنند.

خداوند، پس از آن که إبراهیم خلیل را «پیامبر» و «دوست» خود کرد، «امامت» را در درجه سوم به او ارزانی داشت و به فضیلت آن، گرامی اش داشت و از آن ، سخن گفت و فرمود : «من تو را امام مردم قرار دادم» و ابراهیم خلیل علیه السلام از سر شادمانی گفت : «و [آیا]از

دودمانم [نیز]؟ امام می شوند» و خداوند تبارک و تعالی فرمود : «پیمان من به ستمکاران نمی رسد» . پس، این آیه، امامت هر ستمکاری را تا روز قیامت، باطل کرد و آن را در برگزیدگان [الهی]قرار داد». .

9348.امام عسكرى عليه السلام :كشف الغمّه عن الحسن بن ظريف :كَتَبتُ إلى أبى مُحَمَّدٍ [الإمامِ العَسكَرِىِّ عليه السلام]أسأَلُهُ : ما مَعنى قَولِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ ؟ قال : أرادَ بِذلِکَ أن يَجعَلَهُ عَلَماً يُعرَفُ بِهِ حِزبُ اللّهِ عِندَ الفُرقَهِ . (1)10 / 15عيدُ الغَديرِ فِى الإسلام9351.الإمامُ الصّادقُ عن أبيه عليهما السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يَومُ غَديرِ خُمٍّ أفضَلُ أعيادِ اُمَّتى وهُوَ اليَومُ الَّذى أمَرَنِى اللّهُ تَعالى ذِكرُهُ فيهِ بِنَصبِ أخى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عَلَما لِاُمَّتى ، يَهتَدونَ بِهِ مِن بَعدى ، وهُوَ اليَومُ الَّذى أكمَلَ اللّهُ فيهِ الدّينَ ، وأتَمَّ عَلى اُمَّتى فيهِ النِّعمَهَ ، ورَضِىَ لَهُمُ الإءسلامَ دينا . (2)9352.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (و قد سُئلَ : كيفَ دَفَعَكُم قَومُكُم عَن هذا ال) الإمام الحسين عليه السلام :اِتَّفَقَ فى بَعضِ سِنى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام الجُمُعَهُ وَالغَديرُ ، فَصَعِدَ المِنبَرَ عَلى خَمسِ ساعاتٍ مِن نَهارِ ذلِکَ اليَومِ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ حَمدا لَم يُسمَع بِمِثلِهِ ، وأثنى عَلَيهِ ثَناءً لَم يَتَوَجَّه إلَيهِ غَيرُهُ ، فَكانَ ما حُفِظَ مِن ذلِکَ ... :

ثُمَّ إنَّ اللّهَ تَعالى جَمَعَ لَكُم مَعشَرَ المُؤمِنينَ فى هذَا اليَومِ عيدَينِ عَظيمَينِ كَبيرَينِ لا يَقومُ أحَدُهُما إلّا بِصاحِبِهِ ؛ لِيُكمِلَ عِندَكُم جَميلَ صَنيعَتِهِ ، ويَقِفَكُم عَلى طَريقِ رُشدِهِ ، ويَقفُوَ بِكُم آثارَ المُستَضيئينَ بِنورِ هِدايَتِهِ ، ويُشمِلَكُم (3) مِنهاجَ قَصدِهِ ، ويُوَفِّرَ عَلَيكُم هَنىءَ رِفدِهِ ، فَجَعَلَ الجُمُعَهَ مَجمَعا نَدَبَ إلَيهِ لِتَطهيرِ ما كانَ قَبلَهُ ، وغَسلِ ما كانَ أوقَعَتهُ مَكاسِبُ السَّوءِ مِن مِثلِهِ إلى مِثلِهِ ، وذِكرى لِلمُؤمِنينَ ، وتِبيانَ خَشيَهِ المُتَّقينَ ، ووَهَبَ مِن ثَوابِ الأعمالِ فيهِ أضعافَ ماوَهَبَ لِأهلِ طاعَتِهِ فِى الأيّامِ قَبلَهُ وجَعَلَهُ لا يَتِمُّ إلّا بِالإِئتِمارِ لِما أمَرَ بِهِ ، وَالإنتِهاءِ عَمّا نَهى عَنهُ ، وَالبُخوعِ (4) بِطاعَتِهِ فيما حَثَّ عَلَيهِ ونَدَبَ إلَيهِ ، فَلا يَقبَلُ تَوحيدَهُ إلّا بِالإعتِرافِ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله بِنُبُوَّتِهِ ، ولا يَقبَلُ ديناً إلّا بِوِلايَهِ مَن أمَرَ بِوِلايَتِهِ ، ولا تَنتَظِمُ أسبابُ طاعَتِهِ إلّا بِالتَّمَسُّكِ بِعِصَمِهِ وعِصَمِ أهلِ وِلايَتِهِ ، فَأنزَلَ عَلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله فى يَومِ الدَّوحِ مابَيَّنَ بِهِ عَن إرادَتِهِ فى خُلَصائِهِ وذَوِى اجتِبائِهِ ...

إنَّ هذا يَومٌ عَظيمُ الشَّأنِ ، فيهِ وَقَعَ الفَرَجُ ، ورُفِعَتِ الدَّرَجُ ، ووَضَحَتِ الحُجَجُ ، وهُوَ يَومُ الإيضاحِ وَالإفصاحِ عَنِ المَقامِ الصِّراحِ ، ويَومُ كَمالِ الدّينِ ، ويَومُ العَهدِ المَعهودِ ، ويَومُ الشّاهِدِ وَالمَشهودِ ...

عودوا رَحِمَكُمُ اللّهُ بَعدَ انقِضاءِ مَجمَعِكُم ، بِالتَّوسِعَهِ عَلى عِيالِكُم ، وَالبِرِّ بِإِخوانِكُم ، وَالشُّكرِ لِلّهِ عزّوجلّ عَلى ما مَنَحَكُم ، وَاجمَعوا يَجمَعِ اللّهُ شَملَكُم ، وتَبارّوا يَصِلِ اللّهُ اُلفَتَكُم ، وتَهادَوا نِعَمَ اللّهِ كَما مَنّاكُم بِالثَّوابِ فيهِ عَلى أضعافِ الأَعيادِ قَبلَهُ وبَعدَهُ إلّا فى مِثلِهِ ، وَالبِرُّ فيهِ يُثمِرُ المالَ ، ويَزيدُ فِى العُمُرِ ، وَالتَّعاطُفُ فيهِ يَقتَضى رَحمَةَ اللّهِ وعَطفَهُ ، وهَيِّؤوا لِاءِخوانِكُم وعِيالِكُم عَن فَضلِهِ بِالجَهدِ مِن جودِكُم ، وبِما تَنالُهُ القُدرَهُ مِنِ استِطاعَتِكُم ، وأظهِرُوا البِشرَ فيما بيَنَكُم ، وَالسُّرورَ فى مُلاقاتِكُم ، وَالحَمدَ للّهِ عَلى ما مَنَحَكُم ، وعودوا بِالمَزيدِ مِنَ الخَيرِ عَلى أهلِ التَّأميلِ لَكُم ، وساووا بِكُم ضُعَفاءَكُم فى مَأكَلِكُم ، وما تَنالُهُ القُدرَهُ مِنِ استِطاعَتِكُم ، وعَلى حَسَبِ إمكانِكُم ، فَالدِّرهَمُ فيهِ بِمِائَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، وَالمَزيدُ مِنَ اللّهِ عزَّوجَلَّ ، وصَومُ هذَا اليَومِ مِمّا نَدَبَ اللّهُ تَعالى إلَيهِ ، وجَعَّلَ الجَزاءَ العَظيمَ كَفالَهً عَنهُ حَتّى لَو تَعَبَّدَ لَهُ عَبدٌ مِنَ العَبيدِ فِى الشَّبِيبَهِ مِنَ ابتِداءِ الدُّنيا إلى تَقَضّيها صائِماً نَهارَها قائِماً لَيلَها ، إذا أخلَصَ المُخلِصُ فى صَومِهِ لَقَصُرَت إلَيهِ أيّامُ الدُّنيا عَن كِفايَهٍ ، ومَن أسعَفَ أخاهُ مُبتَدِئاً ، وبَرَّهُ راغِباً ، فَلَهُ كَأَجرِ مَن صامَ هذَا اليَومِ وقامَ لَيلَتَهُ . (5) .

1- .كشف الغمّه : ج 3 ص 213 ، معانى الأخبار : ص 66 ح 3 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 395 ح 871 كلاهما عن علىّ بن هاشم عن أبيه وفى صدرهما «ذكر عند زيد بن علىّ بن الحسين عليهما السلام قول النبىّ صلى الله عليه و آله ...» ، بحار الأنوار : ج 37 ص 223 ح 95 .
2- .الأمالى للصدوق : ص 188 ح 197 ، بشاره المصطفى : ص 23 ، الإقبال : ج 2 ص 264 ، التحصين لابن طاووس : ص 550 ح 12 كلّها عن عبد اللّه بن الفضل الهاشمى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 115 .
3- .فى الإقبال : «يسلک بكم» بدل «يشملكم» وهو الأنسب.
4- .بخعتُ له : تذلّلت وأطعت وأقررت (لسان العرب : ج 8 ص 5 «بخع») .
5- .مصباح المتهجّد : ص 752 758 ح 843 ، الإقبال : ج 2 ص 254259 ، مصباح الزائر : ص 154159 كلّها عن الفيّاض بن محمّد بن عمر الطرسوسى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .

9350.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کشف الغُمّه به نقل از حسن بن ظریف : به امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از او پرسیدم معنای گفته پیامبر خدا در حقّ امیر مؤمنان : «هرکه من مولای اویم، این [علی]مولای اوست»، چیست؟

فرمود : «[پیامبر صلی الله علیه و آله] خواست که با آن[سخن]، او را نشانه ای قرار دهد تا هنگام اختلاف، حزب خدا، با او شناخته شود».10 / 15عید غدیر در اسلام9353.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :روز غدیر خم، برترین عید امّت من است و آن، روزی است که خداوند متعال به من فرمان داد تا برادرم علی بن ابی طالب را نشانه ای برای امّتم قرار دهم تا پس از من، بدان، راه یابند و آن، روزی است که خداوند، دین را در آن به کمال رسانْد و نعمت را بر امّتم کامل کرد و دین اسلام را برایشان پسندید.9354.تفسیر القمیّ عن الفضلِ بنِ أبی قرّةَ:امام حسین علیه السلام :در [یکی از سال های] دوران خلافت امیر مؤمنان، جمعه و غدیر با هم یکی شدند. امام علیه السلام پنج ساعت از آن روزْ گذشته به بالای منبر رفت و به حمد و ثنای الهی پرداخت؛ حمدی که مانندش شنیده نشد و ستایشی از خدا کرد که کسی جز او چنین [ستایش] نکرد. آنچه از آن به یاد مانده ، این است... :

«سپس ای گروه مؤمنان! خداوند متعال، امروز، دو عید بزرگ و سترگ را برایتان جمع کرد که هیچ یک بدون دیگری برپا نمی شود ، تا عطای نیکویش را برایتان تمام گردانَد و بر طریق هدایتش نگاهتان دارد و شما را دنباله رو آثار کسانی قرار دهد که از پرتو هدایتش نور گرفته اند و شما را بر راه روشن اعتدال، به سوی خود در آورد و عطایای خجسته اش را بر شما فراوان کند.

پس، جمعه را روز اجتماع قرار داد و برای پاک کردن گذشته ها و نیز برای شستن پلیدی هایی که انسان از جمعه ای تا جمعه دیگر گرد می آورد، به سوی آن فرا خوانْد و آن را تذکّری برای مؤمنان و نمایشی برای بیمناکیِ پرهیزگاران قرار داد و پاداش اعمال مطیعان را در آن، چندین برابر پاداش دیگر روزها بخشید و آن را این گونه قرار داد که جز با پذیرش فرمان ها و

باز ایستادن از نهی ها و سر فرود آوردن به اطاعتش در آنچه بر آن برانگیخت و دعوت کرد، کمال نمی یابد.

پس، توحیدش را جز با اعتراف به نبوّت پیامبرش نمی پذیرد و دین را جز با ولایت آن که به ولایتش فرمان داده، قبول نمی کند و اسباب فرمانبرداری اش جز با چنگ زدن به ریسمانش و ریسمان اهل ولایتش، سامان نمی یابد. پس در روز دُوح (1) بر پیامبرش چیزی فرو فرستاد که اراده او را در انتخاب خالصان و برگزیدگانش روشن کرد... .

بی گمان، این، روزی شکوهمند است. در این [روز است که] فَرَج (گشایشْ) واقع شد و درجه ها رفیع گشت و حجّت ها آشکار گردید و آن، روز آشکار کردن و روشن نمودن جایگاهِ نمایان [ولایت] و روز کمال دین و روز پیمانِ بسته شده و روز گواه و گواهی شده است... .

خدایتان بیامرزد! پس از پایان مراسم [عید غدیر]، بازگردید و بر خانواده تان گشایشی فراهم سازید و به برادرانتان نیکی کنید و پروردگار خود را بر نعمت هایی که به شما ارزانی داشته، سپاس بگذارید. گرد هم آیید تا خداوند، پراکندگی تان را سامان بخشد و به هم نیکی کنید تا خدا رشته الفت شما را نگسلد. نعمت های الهی را به هم هدیه دهید، همان گونه که خداوند، در این روز بر شما منّت نهاد و پاداش را در آن، چندین برابر عیدهای پیشین و پسین و غیر از آن قرار داد.

نیکی در آن [روز]، ثروت می آورد و عمر می افزاید، و مهربانی به همدیگر در آن، رحمت و رأفت خداوند را سبب می شود. از فضل خدا به برادران و خانواده تان، تا سر حدّ توان ، ببخشید و تا آن جا که دستتان می رسد، برایشان مهیّا دارید. با هم خوش رو باشید و در دیدار یکدیگر، اظهار شادمانی کنید و بر آنچه خداوند به شما بخشیده، سپاس بگزارید. به کسی که به خیر شما امید دارد، افزون بر آن بدهید و به ناتوانان خود، همچون خود و هر اندازه که از دستتان برمی آید و برایتان امکان دارد ، بخورانید.

[انفاقِ] یک درهم در این روز، پاداش [انفاقِ]صد هزار درهم [در روزهای دیگر]و [حتّی] بیشتر را از سوی خدای عز و جل دارد.

خداوند متعال به روزه این روز، فرا خوانده و پاداش بزرگی را برای آن به عهده گرفته است، به گونه ای که اگر بنده ای جوان، از آغاز دنیا تا پایان آن، روزهایش را روزه بگیرد و شب هایش را برخیزد، به پای روزه خالصانه این روز نمی رسد.

هر کس که پیش از درخواست برادر دینی اش، به یاری او بشتابد و از سر رغبت، به او نیکی کند، پاداش کسی را دارد که این روز را روزه گرفته و شبش را [به عبادت]برخاسته باشد».

.

1- .دوح (جمع «دَوحه») به معنای درختان بزرگ است. دوح در این جا، اشاره به درختان محلّ غدیر خم دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت علی علیه السلام را در سایه آنها اعلام نمود.

ص: 360

. .

ص: 361

. .

9355.الإمامُ الحسنُ عليه السلام (لَمّا سَأَلَهُ أبوهُ عنِ الشُّحِّ) الكافى عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عليه السلام :قُلتُ : جُعِلتُ فِداکَ ! لِلمُسلِمينَ عيدٌ غَيرُ العيدَينِ ؟ قالَ : نَعَم يا حَسَنُ ، أعظَمُهُما وأشرَفُهُما ، قُلتُ : وأىُّ يَومٍ هُوَ ؟ قالَ : هُوَ يَومُ نَصبِ أميرِ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ وسَلامُهُ عَلَيهِ فيهِ عَلَما لِلنّاسِ ، قُلتُ : جُعِلتُ فِداکَ وما يَنبَغى لَنا أن نَصنَعَ فيهِ ؟ قالَ : تَصومُهُ يا حَسَنُ ، وتُكثِرُ الصَّلاةَ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ ، وتَبَرَّأُ إلَى اللّهِ مِمَّن ظَلَمَهُم ؛ فَإِنَّ الأَنبِياءَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِم كانَت تَأمُرُ الأَوصِياءَ بِاليَومِ الَّذى كانَ يُقامُ فيهِ الوَصِيُّ أن يُتَّخَذَ عيدا . قالَ : قُلتُ : فَما لِمَن صامَهُ ؟ قالَ : صِيامُ سِتّينَ شَهراً . (1)9353.امام باقر عليه السلام :الكافى عن سالِم :سَأَلتُ أَبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام : هَل لِلمُسلِمينَ عيدٌ غَيرُ يَومِ الجُمُعَهِ وَالأَضحى وَالفِطرِ ؟ قالَ : نَعَم ، أعظَمُها حُرمَةً . قُلتُ : وأىُّ عيدٍ هُوَ جُعِلتُ فِداکَ ؟ قالَ : اليَومُ الَّذى نَصَبَ فيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام وقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ . قُلتُ : وأىُّ يَومٍ هُوَ ؟ قالَ : وما تَصنَعُ بِاليَومِ ؟ إنَّ السَّنَهَ تَدورُ ، ولكِنَّهُ يَومُ ثَمانِيَهَ عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّهِ . فَقُلتُ : وما يَنبَغى لَنا أن نَفعَلَ فى ذلِکَ اليَومِ ؟

قالَ : تَذكُرونَ اللّهَ عَزَّ ذِكرُهُ فيهِ بِالصِّيامِ وَالعِبادَهِ وَالذِّكرِ لِمُحَمَّدٍ ؛ وآلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أوصى أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام أن يَتَّخِذَ ذلِکَ اليَومَ عيداً ، وكَذلِکَ كانَتِ الأَنبِياءُ عليهم السلام : تَفعَلُ ؛ كانوا يوصونَ أوصِياءَهُم بِذلِکَ فَيَتَّخِذونَهُ عيدا . (2) .

1- .الكافى : ج 4 ص 148 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 4 ص 305 ح 921 ، مصباح المتهجّد : ص 736 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 90 ح 1816 ، ثواب الأعمال : ص 99 ح 1 ، بشاره المصطفى : ص 238 والثلاثه الأخيره نحوه وراجع تفسير فرات : ص 118 ح 123 .
2- .الكافى : ج 4 ص 149 ح 3 ، الإقبال : ج 2 ص 263 وراجع مصباح المتهجّد : ص 736 .

9354.تفسیر القمیّ به نقل از فضل بن ابی قرّه :الکافی به نقل از حسن بن راشد : به امام صادق علیه السلام گفتم : فدایت شوم ! آیا بجز دو عید [فطر و قربان]، عید دیگری برای مسلمانان هست؟

فرمود : «آری، ای حسن ! از آن دو ، بزرگ تر و والاتر [نیز هست]».

گفتم : پس آن کدامین روز است؟

فرمود : «روزی که امیر مؤمنان که درودها و سلام خدا بر او باد [به خلافت]منصوب شد و [به عنوان]نشانه ای برای مردم قرار گرفت».

گفتم : فدایت شوم ! شایسته است در آن ، چه کاری بکنیم؟

فرمود : «ای حسن ! آن را روزه می داری و فراوان بر محمّد و خاندانش صلوات می فرستی و از ستمکارانِ بر آنها، در نزد خدا بیزاری می جویی؛ زیرا پیامبران که درودهای خداوند بر آنان باد ، اوصیای خود را فرمان می دادند که روز تعیین خود را به وصایت [و جانشینی]، عید بگیرند».

گفتم : پاداش روزه دارِ این روز چیست؟

فرمود : «برابر روزه شصت ماه».9355.امام حسن علیه السلام (در پاسخ به پرسش پدرش از او درباره تنگ چشمی) الکافی به نقل از سالم : از امام صادق علیه السلام پرسیدم : آیا برای مسلمانان، عیدی غیر از جمعه و قربان و فطر هست؟

فرمود : «آری و احترامش از آنها بیشتر است».

گفتم : فدایت شوم ! آن عید، کدام است؟

فرمود : «روزی که پیامبر خدا امیر مؤمنان را [به خلافت] منصوب کرد و فرمود : هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست ».

گفتم : و آن، کدام روز [هفته] بوده است؟

فرمود : «روز را برای چه می خواهی؟ چرا که سال ، می گردد ؛ امّا آن، هجدهم ذی حجّه است».

گفتم : شایسته است در آن روز، چه کار کنیم؟

فرمود : «در آن روز ، خداوند را که یادش عزیز باد ، با روزه و عبادت و یاد کردن از محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمّد علیهم السلامیاد کنید؛ چرا که پیامبر خدا به امیر مؤمنان وصیّت کرد که آن روز را عید بگیرد که پیامبران [پیشین]هم چنین بودند و به اوصیای خود، توصیه می کردند که [روز تعیین وصی]را عید بگیرند». .

9356.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الخصال عن المفضّل بن عمر:قُلتُ لِأَبى عَبدِاللّهِ عليه السلام : كَم لِلمُسلمِينَ مِن عيدٍ ؟ فَقالَ : أربَعَهُ أعيادٍ . قالَ : قُلتُ : قَد عَرَفتُ العيدَينِ وَالجُمُعَهَ . فَقالَ لى : أعظَمُها وأشرَفُها يَومُ الثّامِنَ عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّهِ ، وهُوَ اليَومُ الَّذى أقامَ فيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ونَصَبَهُ لِلنّاسِ عَلَما . قالَ : قُلتُ : ما يَجِبُ عَلَينا فى ذلِكَ اليَومِ ؟ قالَ : يَجِبُ عَلَيكُم صِيامُهُ شُكرا للّهِ وحَمدا لَهُ ، مَعَ أنَّهُ أهلٌ أن يُشكَرَ كُلَّ ساعَهٍ ، وكَذلِكَ أمَرَتِ الأنبياءُ أوصِياءَها أن يَصومُوا اليَومَ الَّذى يُقامُ فيهِ الوَصِىُّ يَتَّخِذونَهُ عيدا ، ومَن صامَهُ كانَ أفضَلَ مِن عَمَلِ سِتّينَ سَنَهً . (1)9357.عنه عليه السلام :الإقبال عن أبيالحسن الليثى عن الإمام الصادق عليه السلام :أنَّهُ قالَ لِمَن حَضَرَهُ مِن مَواليهِ وشيعَتِهِ : أ تَعرِفونَ يَوما شَيَّدَ اللّهُ بِهِ الإسلامَ ، وأظهَرَ بِهِ مَنارَ الدّينِ ، وجَعَلَهُ عيدا لَنا ولِمَوالينا وشيعَتِنا ؟ فَقالوا : اللّهُ ورَسولُهُ وابنُ رَسولِهِ أعلَمُ ، أ يَومُ الفِطرِ هُوَ يا سَيِّدَنا ؟ قالَ: لا . قالوا : أفَيَومُ الأضحى هُوَ ؟ قالَ : لا ، وهذانِ يَومانِ جَليلانِ شَريفانِ ، ويَومُ مَنارِ الدّينِ أشرَفُ مِنهُما ؛ وهُوَ اليَومُ الثّامِنَ عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّهِ ، وإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمَّا انصَرَفَ مِن حِجَّهِ الوَداعِ وصارَ بِغَديرِ خُمٍّ أمَرَ اللّهُ عزّوجلّ جَبرَئيلَ عليه السلام أن يَهبِطَ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وَقتَ قِيامِ الظُّهرِ مِن ذلِكَ اليَومِ ، وأمَرَهُ أن يَقومَ بِوِلايَهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وأن يَنصِبَهُ عَلَما لِلنّاسِ بَعدَهُ ، وأن يَستَخلِفَهُ فى اُمَّتِهِ .

فَهَبَطَ إلَيهِ وقالَ لَهُ : حَبيبى مُحَمَّدُ ! إنَّ اللّهَ يُقرِئُکَ السَّلامَ ، ويَقولُ لَکَ : قُم فى هذَا اليَومِ بِوِلايَهِ عَلِىٍّ عليه السلام ؛ لِيَكونَ عَلَما لِاُمَّتِکَ بَعدَکَ ، يَرجِعونَ إلَيهِ ، ويَكونُ لَهُم كَأنتَ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : حَبيبى جَبرَئيلُ ! إنّى أخافُ تَغَيُّرَ أصحابى لِما قَد وُتِروهُ ، وأن يُبدوا ما يُضمِرونَ فيهِ .

فَعَرَجَ ، وما لَبِثَ أن هَبَطَ بِأَمرِ اللّهِ فَقالَ لَهُ : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (2) .

فَقامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذَعِرا مَرعوبا خائِفا مِن شِدَّهِ الرَّمضاءِ وقَدَماهُ تُشوَيانِ ، وأمَرَ بِأن يُنَظَّفَ المَوضِعُ ويُقَمَّ (3) ما تَحتَ الدَّوحِ (4) مِنَ الشَّوكِ وغَيرِهِ ، فَفُعِلَ ذلِکَ ، ثُمَّ نادى بِالصَّلاهِ جامِعَهً ، فَاجتَمَعَ المُسلِمونَ ، وفيمَنِ اجتَمَعَ أبو بَكرٍ وعُمَرُ وعُثمانُ وسائِرُ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ .

ثُمَّ قامَ خَطيبا وذَكَرَ بَعدَهُ الوِلايَةَ ، فَألزَمَها لِلنّاسِ جَميعا ، فَأعلَمَهُم أمرَ اللّهِ بِذلِکَ فَقالَ قَومٌ ما قالوا ، وتَناجَوا بما أَسَرّوا . (5) .

1- .الخصال : ص 264 ح 145 .
2- .المائده : 67 .
3- .قَمَّ الشىء : كَنَسَه (لسان العرب : ج 12 ص 493 «قمم») .
4- .جمع دَوْحه ؛ وهى الشجره العظيمه المتّسعه (لسان العرب : ج 2 ص 436 «دوح») .
5- .الإقبال : ج 2 ص 279 ، بحار الأنوار : ج 98 ص 300 ح 1 .

9358.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عن أشَحِّ الخَلقِ) الخصال به نقل از مفضّل بن عمر: به امام صادق علیه السلام گفتم : مسلمانان، چند عید دارند؟

فرمود : «چهار عید».

گفتم : دو عید [فطر و قربان] و جمعه را می شناسم.

فرمود : «بزرگ ترین و والاترین آنها، روز هجدهم ذی حجّه است و آن، روزی است که پیامبر خدا امیر مؤمنان را در آن، جانشین خود کرد و او را نشانه ای برای مردم قرار داد».

گفتم : لازم است ما در آن روز، چه کنیم؟

فرمود : «بر شما لازم است که از سر سپاس و ستایش خدا، آن روز را روزه بگیرید؛ گرچه خداوند، هر لحظه شایسته سپاس است. پیامبران [پیشین] هم به اوصیای خود فرمان می دادند که روز تعیین وصی را روزه و عید بگیرند. هر که آن را روزه بدارد، [پاداشی]برتر از عمل شصت سال دارد».9356.امام صادق علیه السلام :الإقبال به نقل از ابو الحسن لیثی ، درباره امام صادق علیه السلام : به وابستگان و پیروانش که حاضر بودند، فرمود : «آیا روزی را که خداوند، اسلام را در آن محکم ساخت و چراغ دین را برافروخت و آن را برای ما و وابستگان و پیروانمان عید قرار داد، می شناسید؟».

گفتند : خدا و پیامبرش و فرزند پیامبرش آگاه ترند. ای سرور ما ! آیا آن روز ، روز فطر است؟

فرمود : «نه».

گفتند : آیا روز عید قربان است؟

فرمود : «نه، و البتّه این دو روز، بزرگ و والایند ؛ ولی روز برافروختن چراغ دین، از آن دو، والاتر است و آن، روز هجدهم ذی حجّه است. پیامبر خدا، چون از حجّه الوداع بازگشت و به غدیر خم رسید، خداوند عز و جل به

جبرئیل علیه السلام فرمان داد که هنگام نماز ظهر آن روز، به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برود و به او فرمان دهد که به ولایت امیر مؤمنانْ قیام کند و او را برای مردمان پس از خود، منصوب کند و در میان امّتش به جای خود بگمارد.

پس، جبرئیل علیه السلام به نزد او آمد و گفت : دوست من، محمّد! خداوند، به تو سلام می رساند و می گوید : امروز به ولایت علی قیام کن تا پس از تو راهنمای امّتت باشد ، به او مراجعه کنند و برای آنان، همچون تو باشد .

پس، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : «دوست من، جبرئیل! بیم آن دارم که اصحابم، از آن رو که از وی ضربه خورده اند [و در زمان مشرک بودنشان خونشان به دست او ریخته شده است]، بر او خشم گیرند و کینه های درونی خود را آشکار کنند».

پس،جبرئیل علیه السلام بالا رفت.طولی نکشید که به فرمان خدا باز آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : «ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن، که اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند]مردم، حفظ می کند» .

پس، پیامبر خدا، بیمناک و ترسان و هراسان برخاست و در حالی که پاهایش از شدّت گرما می سوخت، فرمان داد تا جایگاه را تمیز کنند و زیر درختان بزرگ را از خار و خاشاک بروبند و چون انجام شد، فرمان نماز جماعت داد و مسلمانان گرد آمدند، که در میانشان ابو بکر و عمر و عثمان و دیگر مهاجران و انصار هم بودند. سپس به سخنرانی برخاست و پس از آن، از ولایتْ یاد کرد و آن را بر همه مردم، واجب نمود و فرمان خدا را درباره آن، به ایشان اعلام کرد. که برخی چیزهایی گفتند و با یکدیگر به خفا، زمزمه هایی کردند. .

9357.امام صادق عليه السلام :الأمالى للشجرى عن صفوان بن يحيى :سَمِعتُ الصّادِقَ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ عليهما السلام يَقولُ : الثّامِنَ عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّةِ عيدُ اللّهِ الأكبَرُ ، ما طَلَعَت عَلَيهِ شَمسٌ فى يَومٍ أفضَلَ عِندَ اللّهِ مِنهُ ، وهُوَ الَّذى أكمَلَ اللّهُ فيهِ دينَهُ لِخَلقِهِ ، وأتَمَّ عَلَيهِم نِعَمَهُ ، ورَضِىَ لَهُمُ الإِسلامَ ديناً ، وما بَعَثَ اللّهُ نَبِيّا إلّا أقامَ وَصِيَّهُ فى مِثلِ هذَا اليَومِ ، ونَصَبَهُ عَلَما لِاُمَّتِهِ ، فَليَذكُرِاللّهَ شيعَتُنا عَلى ما مَنَّ عَلَيهِم بِمَعرِفَتِهِ هذَا اليَومَ دونَ سائِرِ النّاسِ .

قالَ : فَقُلتُ : يَا بنَ رَسولِ اللّهِ ، فَما نَصنَعُ فيهِ ؟ فَقالَ : تَصومُهُ ؛ فَإِنَّ صِيامَهُ يَعدِلُ سِتّينَ شَهرا ، وتُحسِنُ فيهِ إلى نَفسِکَ وعِيالِکَ وما مَلَکَت يَمينُکَ بِما قَدَرتَ عَلَيهِ . (1) .

1- .الأمالى للشجرى : ج 1 ص 146 .

9358.امام علی علیه السلام (در پاسخ به این سؤال که تنگ چشم ترین مردم کیست) الأمالی ، شجری به نقل از صفوان بن یحیی : شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید : «هجدهم ذی حجّه، بزرگ ترین عید الهی است. خورشید، در هیچ روزی طلوع نکرد که در نزد خدا برتر از آن روز باشد و آن ، همان روزی است که خدا در آن ، دینش را برای آفریدگانش به کمال رسانْد و نعمتش را بر آنان کامل کرد و دین اسلام را برایشان پسندید. خداوند، پیامبری برنینگیخت، جز آن که [آن پیامبر ،] وصیّش را در چنین روزی به جای خود نهاد و رهبر امّتش قرار داد. پس، پیروان ما باید بر نعمت بزرگِ شناخت این روز که تنها به آنان عطا شده خدا را به یاد آورند».

گفتم : ای پسر پیامبر خدا ! در آن روز، چه کنیم؟

فرمود : «آن را روزه بدار ، که روزه اش برابر شصت ماه است. در آن روز به اندازه توان، به خود و عیال خود و هرکه در اختیار توست، احسان کن». .

9359.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :مصباح المتهجِّد عن أبى هارون عمّار بن حريز العبدى :دَخَلتُ عَلى أبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام فى يَومِ الثّامِنَ عَشَرَ مِن ذِى الحِجَّهِ ، فَوَجَدتُهُ صائِما ، فَقالَ لى : هذا يَومٌ عَظيمٌ ، عَظَّمَ اللّهُ حُرمَتَهُ عَلَى المُؤمِنينَ ، وأكمَلَ لَهُم فيهِ الدّينَ ، وتَمَّمَ عَلَيهِمُ النِّعمَهَ ، وجَدَّدَ لَهُم ما أخَذَ عَلَيهِم مِنَ العَهدِ وَالميثاقِ . فَقيلَ لَهُ : ما ثَوابُ صَومِ هذَا اليَومِ ؟ قالَ : إنَّهُ يَومُ عيدٍ وفَرَحٍ وسُرورٍ ويَومُ صَومٍ شُكرا للّهِ تَعالى ، وإنَّ صَومَهُ يَعدِلُ سِتّينَ شَهرا مِن أشهُرِ الحُرُمِ . (1)9360.عنه عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :صِيامُ يَومِ غَديرِ خُمٍّ يَعدِلُ صِيامَ عُمُرِ الدُّنيا ؛ لَو عاشَ إنسانٌ ثُمَّ صامَ ما عَمَرَتِ الدُّنيا لَكانَ لَهُ ثَوابُ ذلِكَ ، وصِيامُهُ يَعدِلُ عِندَ اللّهِ عزّوجلّ فى كُلِّ عامٍ مِائَهَ حَجَّهٍ ومِائَهَ عُمرَهٍ مَبروراتٍ مُتَقَبَّلاتٍ ، وهُوَ عيدُ اللّهِ الأكبَرُ . (2)9359.امام على عليه السلام :الإقبال عن الإمام الرضا عليه السلام :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ زُفَّت أربَعَهُ أيّامٍ إلَى اللّهِ كَما تُزَفُّ العَروسُ إلى خِدرِها . قيلَ : ما هذِهِ الأيّامُ ؟ قالَ : يَومُ الأضحى ، ويَومُ الفِطرِ ، ويَومُ الجُمُعَهِ ، ويَومُ الغَديرِ ، وإنَّ يَومَ الغَديرِ بَينَ الأضحى وَالفِطرِ وَالجُمُعَهِ كَالقَمَرِ بَينَ الكَواكِبِ ، وهُوَ اليَومُ الَّذى نَجّى فيهِ إبراهيمَ الخَليلَ مِنَ النّارِ ، فَصامَهُ شُكرا للّهِ ، وهُوَ اليَومُ الَّذى أكمَلَ اللّهُ بِهِ الدّينَ فى إقامَهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله عَلِيّا أميرَ المُؤمِنينَ عَلَما ، وأبانَ فَضيلَتَهُ ووِصايَتَهُ ، فَصامَ ذلِكَ اليَومَ ، وإنَّهُ لَيَومُ الكَمالِ ، ويَومُ مَرغمَهِ الشَّيطانِ ، ويَومُ تَقَبُّلِ أعمالِ الشّيعَهِ ومُحِبّى آلِ مُحَمَّدٍ ... وهُوَ يَومُ تَنفيسِ الكَربِ ، ويَومُ تَحطيطِ الوِزرِ ، ويَومُ الحِباءِ وَالعَطِيَّهِ ، ويَومُ نَشرِ العِلمِ ، ويَومُ البِشارَهِ ، وَالعيدِ الأكبَرِ ، ويَومٌ يُستَجابُ فيهِ الدُّعاءُ ، ويَومُ المَوقِفِ العَظيمِ ، ويَومُ لُبسِ الثِّيابِ ونَزعِ السَّوادِ ، ويَومُ الشَّرطِ المَشروطِ ، ويَومُ نَفيِ الهُمومِ ، ويَومُ الصَّفحِ عَن مُذنِبى شيعَهِ أميرِ المُؤمِنينَ .

وهُوَ يَومُ السَّبقَهِ ، ويَومُ إكثارِ الصَّلاهِ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، ويَومُ الرِّضا ، ويَومُ عيدِ أهلِ بَيتِ مُحَمَّدٍ ، ويَومُ قَبولِ الأعمالِ ، ويَومُ طَلَبِ الزِّيادَهِ ، ويَومُ استِراحَهِ المُؤمِنينَ ، ويَومُ المُتاجَرَهِ ، ويَومُ التَوَدُّدِ ، ويَومُ الوُصولِ إلى رَحمَهِ اللّهِ ، ويَومُ التَزكِيَهِ ، ويَومُ تَركِ الكَبائِرِ وَالذُّنوبِ ، ويَومُ العِبادَهِ ، ويَومُ تَفطيرِ الصّائِمينَ ، فَمَن فَطَّرَ فيهِ صائِما مُؤمِنا كانَ كَمَن أطعَمَ فِئاما وفِئاما إلى أن عَدَّ عَشرا . ثُمَّ قالَ : أوَتَدرى مَا الفِئامُ ؟ قالَ : لا . قالَ : مِئَهُ ألفٍ وهُوَ يَومُ التَّهنِئَهِ ، يُهَنِّئُ بَعضُكُم بَعضا ، فَإذا لَقِىَ المُؤمِنُ أخاهُ يَقولُ : الحَمدُ للّهِ الَّذى جَعَلَنا مِنَ المُتَمَسِّكينَ بِوِلايَهِ أميرِ المُؤمِنينَ وَالأئِمَّهِ عليهم السلام . (3)

.

1- .مصباح المتهجّد : ص 737 ، مصباح الزائر : ص 167 ، الإقبال : ج 2 ص 276 . راجع : ص 278 ح 803 .
2- .تهذيب الأحكام : ج 3 ص 143 ح 317 ، الإقبال : ج 2 ص 282 كلاهما عن عليّ بن الحسن أو الحسين العبدى ، العدد القويّه : ص 166 ح 4 ، جامع الأخبار : ص 205 ح 503 .
3- .الإقبال : ج 2 ص 260 .

9360.امام علی علیه السلام :مصباح المتهجّد به نقل از ابو هارون عمّار بن حریز عبدی : در روز هجدهم ذی حجّه به نزد امام صادق علیه السلام رفتم و او را روزه دار یافتم. به من فرمود : «امروز، روز بزرگی است. خداوند، حرمت آن را بر مؤمنان، بزرگ داشته و دین را در آن، برایشان به کمال رسانده و نعمت را بر ایشان کامل کرده و عهد و پیمانی را که از ایشان گرفته بود، تجدید کرده است».

از امام علیه السلام پرسیده شد : پاداش روزه این روز چیست؟

فرمود : «آن، روز عید و شادمانی و سُرور است و روز روزه شکر خدای متعال. روزه آن، برابر روزه شصت ماه از ماه های حرام (1) است» (2) .9361.عنه علیه السلام :امام صادق علیه السلام :روزه روز غدیر خم، برابر روزه عمر دنیاست. اگر انسانی به درازای عمر دنیا زندگی کند و [همه] آن را روزه بدارد، ثواب روزه روز غدیر را دارد و [نیز] روزه آن، در هر سال، نزد خدای عز و جل برابر صد حج و صد عمره مبرور (3) و مقبول است و آن، عید بزرگ خداست.9362.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الإقبال :امام رضا علیه السلام فرمود : «چون روز قیامت شود، چهار روز، به سوی خدا می شتابند، آن گونه که عروس را در شب زفاف به حجله می برند».

پرسیده شد : چه روزهایی؟

فرمود : «روز قربان و فطر و جمعه و غدیر. و روز غدیر، در میان قربان و فطر و جمعه، مانند ماه است در میان ستارگان و آن، روزی است که ابراهیم خلیل علیه السلام از آتش، نجات یافت و آن روز را برای سپاس گزاری از خدا، روزه گرفت و آن، روزی است که خداوند در آن با راهنما قرار دادن علی علیه السلام به دست پیامبر صلی الله علیه و آله ، دین را به کمال رسانْد و فضیلت و وصایت او را آشکار کرد و او آن روز را روزه گرفت.

و آن، روز کمال [دین] و به خاک مالیده شدن بینی شیطان است و روزی است که اعمال شیعه و دوستداران آل محمّد علیهم السلامپذیرفته می شود ... و آن روز، روز گره گشایی و سبک کردن بار گناه و روز ارمغان و هدیه است و [نیز]روز انتشار دانش و روز مژدگانی و شادمانی و بزرگ

ترین عید. [آن روز،] روز استجابت دعا و جایگاه سترگ و روز پوشیدن لباس [شاد] و کندن [لباس] سیاه و روز بستن پیمان [ولایت] و راندن غم ها و روز عفو پیروان گنهکار امیر مؤمنان است.

و آن، روز پیش گامی [در خیر] و روز فراوانی صلوات بر محمّد و آل محمّد علیهم السلام و روز خشنودی و روز عید اهل بیت محمّد علیهم السلام و روز پذیرش اعمال و روز طلب فراوانی و روز راحت مؤمنان و روز تجارت [آخرت] و روز دوستی و روز رسیدن به رحمت خدا و روز پاک سازی [نفس] و روز ترک گناهان کوچک و بزرگ و روز عبادت و روز افطار دادن به روزه داران است و هر کس در آن روز، مؤمن روزه داری را افطار دهد، مانند کسی است که فئام و فئام و... را اطعام کند» و امام علیه السلام «فئام» را ده بار گفت.

سپس فرمود : «آیا می دانی فئام چیست؟».

گفت : نه.

فرمود : «یعنی : صد هزار نفر. و آن [روز]، روز شادباش است. به همدیگر شادباش بگویید و چون مؤمنی برادرش را دید، بگوید : سپاس، خدای را که ما را از چنگ زنندگان به ولایت امیر مؤمنان و [دیگر]امامان علیهم السلامقرار داد». .

1- .ماه های حرام ، یعنی ماه هایی که رعایت حرمتشان واجب است و جنگ و جهاد ابتدایی در آنها جایز نیست و آنها عبارت اند از : رجب ، ذی قعده ، ذی حجّه و محرّم . م .
2- .ر . ک : ص 279 ح 803 .
3- .حجّ مَبرور ، یعنی حجّی که با کلام پاکیزه و اطعام دیگران همراه باشد (ر . ک : حج و عمره در قرآن و حدیث : بخش دوم / فصل چهارم / ح 719) .

9363.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الرضا عليه السلام فى بَيانِ فَضلِ يَومِ الغَديرِ : لَو عَرَفَ النّاسُ فَضلَ هذَا اليَومِ بِحَقيقَتِهِ لَصافَحَتهُمُ المَلائِكَهُ فى كُلِّ يَومٍ عَشرَ مَرّاتٍ . (1)9364.عنه صلى الله عليه و آله :مصباح المتهجّد عن الفيَّاض بن محمّد الطرسوسى :أَنّهُ شَهِدَ أبَا الحَسَنِ عَلِىَّ بنَ موسى الرِّضا عليه السلام فى يَومِ الغَديرِ وبِحَضرَتِهِ جَماعَهٌ مِن خاصَّتِهِ قَدِ احتَبَسَهُم لِلإفطارِ ، وقَد قَدَّمَ إلى مَنازِلِهِمُ الطَّعامَ وَالبُرَّ وَالصِّلاتِ وَالكِسوَهَ حَتَّى الخَواتيمَ وَالنِّعالَ ، وقَد غَيَّرَ مِن أحوالِهِم وأحوالِ حاشِيَتِهِ ، وجُدِّدَت لَهُ آلَهٌ غَيرُ الآلَهِ الَّتى جَرَى الرَّسمُ بِابتِذالِها قَبلَ يَومِهِ ، وهُوَ يَذكُرُ فَضلَ اليَومِ وقِدَمَهُ . (2) .

1- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 24 ح 52 ، الإقبال : ج 2 ص 269 ، فرحه الغرىّ : ص 107 كلّها عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر .
2- .مصباح المتهجّد : ص 752 ، مصباح الزائر : ص 154 ، وراجع مصباح المتهجّد : ص 736 758 والإقبال : ج 2 ص 237 309.

9361.امام علی علیه السلام :امام رضا علیه السلام در بیان فضیلت روز غدیر : اگر مردم، فضیلت حقیقی این روز را می دانستند، فرشتگان در هر روز، ده بار با آنان مصافحه می کردند.9362.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مصباح المتهجّد به نقل از درباره فیّاض بن محمّد طرسوسی : در روز غدیر، او در نزد امام رضا علیه السلام بود و عدّه ای از یاران خاصّ ایشان هم در آن جا حضور داشتند که امام علیه السلام آنان را برای افطار، نگاه داشته بود و برای خانه هایشان، غذا و هدیه و صِله و پوشاک و حتّی انگشتر و کفش فرستاده بود و وضعیت آنان و اطرافیان خود را تغییر داده بود. امام علیه السلام ، وسایل و ابزارهای کهنه خود را [نیز] نو کرده بود و فضیلت و سابقه آن روز را بیان می کرد. .

راجع: نفحات الأزهار : ج 6 ، 7 ، 8 ، 9 . الغدير : ج 1 ص 12 14 و ص 267 289 .

10 / 16زِيارَةُ أميرِ المُؤمِنينَ فى عيدِ الغَدير9366.عنه صلى الله عليه و آله (لِمُعاذٍ) تهذيب الأحكام عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر :كُنّا عِندَ الرِّضا عليه السلام وَالمَجلِسُ غاصٌّ بِأهلِهِ ، فَتَذاكَروا يَومَ الغَديرِ ، فَأنكَرَهُ بَعضُ النّاسِ ، فَقالَ الرِّضا عليه السلام : حَدَّثَنى أبى عَن أبيهِ عليه السلام قالَ :

إنَّ يَومَ الغَديرِ فِى السَّماءِ أشهَرُ مِنهُ فِى الأَرضِ ، إنَّ للّهِ فِى الفِردَوسِ الأعلى قَصرا لَبِنَةً مِن فِضَّةٍ ولَبِنَةً مِن ذَهَبٍ ، فيهِ مِئَةُ ألفِ قُبَّةٍ مِن ياقوتَةٍ حَمراءَ ، ومِئَةُ ألفِ خَيمَةٍ مِن ياقوتٍ أخضَرَ ، تُرابُهُ المِسكُ وَالعَنبَرُ ، فيهِ أربَعَةُ أنهارٍ : نَهرٌ مِن خَمرٍ ، ونَهرٌ مِن ماءٍ ، ونَهرٌ مِن لَبَنٍ ، ونَهرٌ مِن عَسَلٍ ، وحَواليهِ أشجارُ جَميعِ الفَواكِهِ ، عَلَيهِ طُيورٌ أبدانُها مِن لُؤلُؤٍ وأجنِحَتُها مِن ياقوتٍ تُصَوِّتُ بِألوانِ الأَصواتِ ، إذا كانَ يَومُ الغَديرِ وَرَدَ إلى ذلِكَ القَصرِ أهلُ السَّماواتِ يُسَبِّحونَ اللّهَ ويُقَدِّسونَهُ ويُهَلِّلونَهُ ، فَتَطايَرُ تِلكَ الطُّيورُ فَتَقَعُ فى ذلِكَ الماءِ وتَتَمَرَّغُ عَلى ذلِكَ المِسكِ وَالعَنبَرِ ، فَإذَا اجتَمَعَتِ المَلائِكَةُ طارَت ، فَتَنفُضُ ذلِكَ عَلَيهِم ، وإنَّهُم فى ذلِكَ اليَومِ لَيَتَهادَونَ نِثارَ فاطِمَةَ عليها السلام ، فَإذا كانَ آخِرُ ذلِكَ اليَومِ نودوا : اِنصَرِفوا إلى مَراتِبِكُم فَقَد أمِنتُم مِنَ الخَطَإِ وَالزَّلَلِ إلى قابِلٍ فى مِثلِ هذَا اليَومِ تَكرِمَةً لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وعَلِيٍّ عليه السلام .

ثُمَّ قالَ : يَا بنَ أبى نَصرٍ ، أينَما كُنتَ فَاحضُر يَومَ الغَديرِ عِندَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ؛ فَإنَّ اللّهَ يَغفِرُ لِكُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَةٍ ، ومُسلِمٍ ومُسلِمَةٍ ذُنوبَ سِتّينَ سَنَةً ، ويُعتِقُ مِنَ النّارِ ضِعفَ ما أعتَقَ فى شَهرِ رَمَضانَ ولَيلَةِ القَدرِ ولَيلَةِ الفِطرِ ، وَالدِّرهَمُ فيهِ بِألفِ دِرهَمٍ لِإخوانِكَ العارِفينَ ، فَأفضِل عَلى إخوانِكَ فى هذَا اليَومِ وسُرَّ فيهِ كُلَّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَةٍ .

ثُمَّ قالَ : يا أهلَ الكوفَةِ ! لَقَد اُعطيتُم خَيرا كَثيرا ، وإنَّكُم لَمِمَّن امتَحَنَ اللّهُ قَلبَهُ لِلإيمانِ ، مُستَقَلّونَ مَقهورونَ مُمتَحَنونَ يُصَبُّ عَلَيكُمُ البَلاءُ صَبّا ، ثُمَّ يَكشِفُهُ كاشِفُ الكَربِ العَظيمِ ، وَاللّهِ لَو عَرَفَ النّاسُ فَضلَ هذَا اليَومِ بِحَقيقَتِهِ لَصافَحَتهُمُ المَلائِكَةُ فى كُلِّ يَومٍ عَشرَ مَرّاتٍ ، ولَولا أنّى أكرَهُ التَّطويلَ لَذَكَرتُ مِن فَضلِ هذَا اليَومِ وما أعطَى اللّهُ فيهِ مَن عَرَفَهُ ما لا يُحصى بِعَدَدٍ . (1) .

1- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 24 ح 52 ، الإقبال : ج 2 ص 268 ، مصباح الزائر : ص 153 وليس فيه صدره إلى «لمحمّد صلى الله عليه و آله وعلىّ عليه السلام ثمّ قال» ، بحار الأنوار : ج 100 ص 358 ح 2 .

10 / 16 زیارت امیر مؤمنان در عید غدیر

10 / 16زیارت امیر مؤمنان در عید غدیر9369.عنه صلی الله علیه و آله :تهذیب الأحکام به نقل از احمد بن محمّد بن ابی نصر : نزد امام رضا علیه السلام بودیم و مجلس، لبریز از جمعیّت بود. [اهل مجلس] از روز غدیر یاد کردند که برخی آن را انکار کردند. امام رضا علیه السلام فرمود : «پدرم از پدرش نقل کرد که فرمود: روز غدیر، در آسمان، مشهورتر از زمین است. خدا در بهشت برین، کاخی دارد که خشت هایش یکی از سیم و یکی از زر است و در آن، صد هزار گنبد از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز است و خاک آن [نیز] مُشک و عنبر است. در آن، چهار نهر جاری است : نهر شراب، نهر آب، نهر شیر و نهر عسل. و پیرامون آن، درختانی با همه گونه میوه هست که بر آنها پرندگانی با پیکرهایی از مروارید و بال هایی از یاقوت با صداهای گوناگون نشسته اند. چون روز غدیر می شود، ساکنان آسمان با تسبیح و تقدیس و تهلیل خداوند، به آن کاخ، وارد می شوند. پس، همه پرندگان می پرند و داخل آب ها می شوند و خود را به مُشک و عنبر [بهشتی]آغشته می کنند و هنگامی که فرشتگانْ گِرد می آیند، پرواز می کنند و آن مشک و عنبر را بر آنها می افشانند و در آن روز، فرشتگان، شاد باش عروسی فاطمه علیها السلام را که سنبل و میخک بهشتی بود (1) به هم هدیه می دهند.

در پایان آن روز، به آنان ندا می شود که به جایگاه های خود بازگردید که به خاطر بزرگداشت محمّد و علی، تا چنین روزی در سال دیگر، از خطا و لغزش ، ایمن خواهید بود».

سپس فرمود : «ای ابن ابی نصر! روز غدیر، هر کجا بودی، نزد [مزار] امیر مؤمنان حاضر شو، که خداوند [در این روز]، گناهان شصت ساله هر مرد و زن باایمان و مسلمان را می آمرزد و دو برابر کسانی که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر از آتش رهانیده، آزاد می سازد و انفاق یک درهم در آن روز به برادران حق آشنای خود، برابر هزار درهم [در روزهای دیگر]است. پس در این روز، به برادرانت احسان کن و هر مرد و زن باایمان را در آن، خوش حال کن».

سپس فرمود : «ای کوفیان! خیری فراوان به شما عطا شده و شما از کسانی هستید که خداوند، دل هایشان را به ایمان آزموده است. شما را خوار و مقهور می سازند و آزمایش می شوید و بلاها بر شما سرازیر می شود. سپس بازکننده گره های بزرگ، آن را می گشاید.

به خدا سوگند، اگر مردم، فضیلت حقیقی این روز را می دانستند، فرشتگان با آنها در هر روز، ده بار مصافحه می کردند و اگر نبود که درازگویی را ناخوش دارم، از فضیلت های این روز و عطایای خداوند بر شناسندگانِ [قدرِ] این روز، چندان ذکر می کردم که به شماره نیاید».

.

1- .ر . ک : الأمالی ، صدوق ، مجلس 83 ، حدیث نخست . در آنجا آمده است که فرشتگان ، در روز ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام سنبل و میخک بهشتی بر سر آن دو افشاندند .

9365.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام الصادق علیه السلام :إذا کُنتَ فی یَومِ الغَدیرِ فی مَشهَدِ مَولانا أمیرِ المُؤمِنینَ صَلَواتُ اللّهُ عَلَیهِ فَادنُ مِن قَبرِهِ بَعدَ الصَّلاهِ وَالدُّعاءِ ، وإن کُنتَ فی بُعدٍ مِنهُ فَأومِ إلَیهِ بَعدَ الصَّلاهِ وهذَا الدُّعاءُ :

اللّهُمَّ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ ، وأخی نَبِیِّکَ ، ووَزیرِهِ ، وحَبیبِهِ ، وخَلیلِهِ ، ومَوضِعِ سِرِّهِ ، وخِیَرَتِهِ مِن اُسرَتِهِ ، ووَصِیِّهِ وصَفوَتِهِ وخالِصَتِهِ وأمینِهِ ووَلِیِّهِ وأشرَفِ عِترَتِهِ ؛ الَّذینَ آمَنوا بِهِ ، وأبی ذُرِّیَّتِهِ ، وبابِ حِکمَتِهِ ، وَالنّاطِقِ بِحُجَّتِهِ ، وَالدّاعی إلی شَریعَتِهِ ، وَالماضی عَلی سُنَّتِهِ ، وخَلیفَتِهِ عَلی اُمَّتِهِ ، سَیِّدِ المُسلِمینَ (1) وأمیرِ المُؤمِنینَ ، وقائِدِ الغُرِّ المُحَجَّلینَ ، أفضَلَ ما صَلَّیتَ عَلی أحَدٍ مِن خَلقِکَ وأصفِیائِکَ وأوصِیاءِ أنبِیائِکَ .

اللّهُمَّ إنّی أشهَدُ أنَّهُ قَد بَلَّغَ عَن نَبِیِّکَ ما حُمِّلَ ، ورَعی مَا استُحفِظَ ، وحَفِظَ مَا استودِعَ ، وحَلَّلَ حَلالَکَ ، وحَرَّمَ حَرامَکَ ، وأقامَ أحکامَکَ ، ودَعا إلی سَبیلِکَ ، ووالی أولِیاءَکَ ، وعادی أعداءَکَ ، وجاهَدَ النّاکِثینَ عَن سَبیلِکَ ، وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ عَن أمرِکَ ، صابِرا مُحتَسِبا ، [مُقبِلاً] (2) غَیرَ مُدبِرٍ ، لا تَأخُذُهُ فِی اللّهِ لَومَهُ لائِمٍ ، حَتّی بَلَغَ فی ذلِکَ الرِّضاء[و] (3) سَلَّمَ إلَیکَ القَضاءَ ، وعَبَدَکَ مُخلِصا ، ونَصَحَ لَکَ مُجتَهِدا ، حَتّی أتاهُ الیَقینُ ، فَقَبَضتَهُ إلَیکَ شَهیدا سَعیدا ، وَلِیّا تَقِیّا ، رَضِیّا زَکِیّا ، هادِیا مَهدِیّا ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ ، وعَلَیهِ أفضَلَ ما صَلَّیتَ عَلی أحَدٍ مِن أنبِیائِکَ وأصفِیائِکَ ، یا رَبَّ العالَمینَ . (4) .

1- .فی المصدر : «المرسلین» ، وما أثبتناه من بحار الأنوار .
2- .ما بین المعقوفتین أثبتناه من بحار الأنوار .
3- .الزیاده من بحار الأنوار .
4- .الإقبال : ج 2 ص 306 عن محمّد بن أحمد الصفوانی ، بحار الأنوار : ج 100 ص 372 ح 8 .

9366.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به معاذ) امام صادق علیه السلام :چون در روز غدیر در مزار مولایمان، امیر مؤمنان که درودهای خدا بر او باد بودی، پس از نماز و دعا، نزدیک قبرش برو و اگر [در شهرهای] دور بودی، پس از نماز، به او اشاره کن و این دعا را بخوان:

خدایا ! بر ولی ات و برادر نبی ات و وزیر و حبیب و خلیل و رازدارش و برگزیده خاندانش و وصی و گزیده و ویژه و امین و ولیّ و اشرف خاندانش از آنان که به او ایمان آوردند و پدر ذریّه اش و دریچه حکمتش و گوینده حجّتش و دعوتگر آیینش و پوینده راهش و جانشینش در امّتش، سَرور مسلمانان و امیر مؤمنان و پیشوای سپیدرویان، درود فرست، برترین درودی که بر هر یک از آفریدگان و برگزیدگان و اوصیای پیامبران فرستاده ای !

خدایا ! من شهادت می دهم که او هر چه از پیامبرت دریافته بود، رسانْد و هر چه را مسئول حفظش بود، پایید و آنچه را بدو سپرده شده بود ، حفظ نمود و حلالت را حلال و حرامت را حرام شمرد و احکامت را برپا داشت و به راه تو فراخوانْد و دوستانت را دوست و دشمنانت را دشمن داشت و با پیمان شکنانِ راه تو و ستمکاران و بیرون روندگان از [زیر] فرمان تو، پرشکیب و بااخلاص [رو در رو]جنگید و پشت نکرد و در راه تو از سرزنش ملامتگران نهراسید، تا آن که به خشنودی تو رسید و تسلیم حکم تو شد. تو را خالصانه پرستید و با تمام توان و اخلاص، برای تو کوشید تا مرگش فرا رسید و او را با شهادتی سعادتمندانه قبض روح کردی، در حالی که ولی ای پرهیزگار و پاک و پسندیده و رهنما و ره یافته بود.

خدایا ! بر محمّد درود فرست، برترین درودی که بر هر یک از پیامبران و برگزیدگانت می فرستی، ای پروردگار جهانیان ! .

9367.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام الهادی علیه السلام فی زِیارَهٍ زارَ بِها فی یَومِ الغَدیرِ فِی السَّنَهِ الَّتی أشخَصَهُ المُعتَصِمُ : تَقِفُ عَلَیهِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ وتَقولُ :

السَّلامُ عَلی مُحَمَّدٍ رَسولِ اللّهِ ، خاتَمِ النَّبِیّینَ ، وسَیِّدِ المُرسَلینَ ، وصَفوَهِ رَبِّ العالَمینَ ، أمینِ اللّهِ عَلی وَحیِهِ ، وعَزائِمِ أمرِهِ ، الخاتِمِ لِما سَبَقَ ، وَالفاتِحِ لِمَا استَقبَلَ ، والمُهَیمِنِ عَلی ذلِکَ کُلِّهِ ، ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ ، وصَلَواتُهُ وتَحِیّاتُهُ ، السَّلامُ عَلی أنبِیاءِ اللّهِ ورُسُلِهِ ومَلائِکَتِهِ المُقَرَّبینَ وعِبادِهِ الصّالِحینَ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، وسَیِّدَ الوَصِیّینَ ، ووارِثَ عِلمِ النَّبِیّینَ ، ووَلِیَّ رَبِّ العالَمینَ ، ومَولایَ ومَولَی المُؤمِنینَ ، ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، یا أمینَ اللّهِ فی أرضِهِ ، وسَفیرَهُ فی خَلقِهِ ، وحُجَّتَهُ البالِغَهَ عَلی عِبادِهِ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا دینَ اللّهِ القَویمَ ، وصِراطَهُ المُستَقیمَ . السَّلامُ عَلَیکَ أیُّهَا النَّبَأُ العَظیمُ ، الَّذی هُم فیهِ مُختَلِفونَ ، وعَنهُ یُسألونَ . السَّلامُ عَلَیکَ یا أمیرَالمُؤمِنینَ ؛ آمَنتَ بِاللّهِ وهُم مُشرِکونَ ، وصَدَّقتَ بِالحَقِّ وهُم مُکَذِّبونُ ، وجاهَدتَ وهُم مُحجِمونَ ، وعَبَدتَ اللّهَ مُخلِصا لَهُ الدّینَ ، صابِرا مُحتَسِبا حَتّی أتاکَ الیَقینُ ، ألا لَعنَهُ اللّهِ عَلَی الظّالِمینَ . السَّلامُ عَلَیکَ یا سَیِّدَ المُسلِمینَ ، ویَعسوبَ المُؤمِنینَ ، وإمامَ المُتَّقینَ ، وقائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلینَ ورَحمَهُ اللّهِ وَبرَکاتُهُ ، أشهَدُ أنَّکَ أخُو الرَّسولِ ووَصِیُّهُ ، ووارِثُ عِلمِهِ ، وأمینُهُ عَلی شَرعِهِ ، وخَلیفَتُهُ فی اُمَّتِهِ ، وأوَّلُ مَن آمَنَ بِاللّهِ وصَدَّقَ بِما أنزَلَ عَلی نَبِیِّهِ ، وأشهَدُ أنَّهُ قَد بَلَّغَ عَنِ اللّهِ ما أنزَلَهُ فیکَ ، وصَدَعَ بِأمرِهِ ، وأوجَبَ عَلی اُمَّتِهِ فَرضَ وِلایَتِکَ ، وعَقَدَ عَلَیهِمُ البَیعَهَ لَکَ ، وجَعَلَکَ أولی بِالمُؤمِنینَ مِن أنفُسِهِم کَما جَعَلَهُ اللّهُ کَذلِکَ .

ثُمَّ أشهَدَ اللّهَ تَعالی عَلَیهِم فَقالَ : أ لَستُ قَد بَلَّغتُ ؟ فَقالوا : اللّهُمَّ بَلی . فَقالَ : اللّهُمَّ اشهَد ، وکَفی بِکَ شَهیدا وحاکِما بَینَ العِبادِ . فَلَعَنَ اللّهُ جاحِدَ وِلایَتِکَ بَعدَ الإقرارِ ، وناکِثَ عَهدِکَ بَعدَ المیثاقِ ، وأشهَدُ أنَّکَ أوفَیتَ بِعَهدِ اللّهِ تَعالی ، وأنَّ اللّهَتَعالی موفٍ بِعَهدِهِ لَکَ «وَ مَنْ أَوْفَی بِمَا عَهَدَ عَلَیْهُ اللّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْرًا عَظِیمًا» (1) .

وأشهَدُ أنَّکَ أمیرُ المُؤمِنینَ ، الحَقُّ الَّذی نَطَقَ بِوِلایَتِکَ التَّنزیلُ ، وأخَذَ لَکَ العَهدَ عَلَی الاُمَّهِ بِذلِکَ الرَّسولُ ، وأشهَدُ أنَّکَ وعَمَّکَ وأخاکَ الَّذینَ تاجَرتُمُ اللّهَ بِنُفوسِکُم ، فَأنزَلَ اللّهُ فیکُم : «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ وَ أَمْوَ لَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقَتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَیْهِ

حَقّاً فِی التَّوْرَاهِ وَ الاِءنجِیلِ وَ الْقُرْءَانِ وَ مَنْ أوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُم بِهِ وَ ذَ لِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ * التَّئِبُونَ الْعَبِدُونَ الْحَمِدُونَ السَّئِحُونَ الرَّ کِعُونَ السَّجِدُونَ الْأَمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنکَرِ وَ الْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ» (2) .

أشهَدُ یا أمیرَ المُؤمِنینَ أنَّ الشّاکَّ فیکَ ما آمَنَ بِالرَّسولِ الأَمینِ ، وأنَّ العادِلَ بِکَ غَیرَکَ عادِلٌ عَنِ الدّینِ القَویمِ الَّذی ارتَضاهُ لَنا رَبُّ العالَمینَ ، فَأکمَلَهُ بِوِلایَتِکَ یَومَ الغَدیرِ ، وأشهَدُ أنَّکَ المَعنِیُّ بِقَولِ العَزیزِ الرَّحیمِ : «وَأَنَّ هَذَا صِرَطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ» (3) ضَلَّ وَاللّهِ وأضَلَّ مَنِ اتَّبَعَ سِواکَ ، وعَنَدَ عَنِ الحَقِّ مَن عاداکَ .

اللّهُمَّ سَمِعنا لِأَمرِکَ ، وأطَعنا وَاتَّبَعنا صِراطَکَ المُستَقیمَ ، فَاهدِنا رَبَّنا ولا تُزِغ قُلوبَنا بَعدَ الهُدی عَن طاعَتِکَ ، وَاجعَلنا مِنَ الشّاکِرینَ لِأَنعُمِکَ ، وأشهَدُ أنَّکَ لَم تَزَل لِلهَوی مُخالِفا ، وِللتُّقی مُحالِفا ، وعَلی کَظمِ الغَیظِ قادِرا ، وعَنِ النّاسِ عافِیاً ، وإذا عُصِیَ اللّهُ ساخِطاً ، وإذا أُطیعَ اللّهُ راضِیاً ، وبِما عَهِدَ إلَیکَ عامِلاً ، راعِیا لِمَا استُحفِظتَ ، حافِظا مَا استودِعتَ ، مُبَلِّغا ما حُمِّلتَ ، مُنتَظِرا ما وُعِدتَ، وأشهَدُ أنَّکَ مَا اتَّقَیتَ ضارِعا (4) ، ولا أمسَکتَ عَن حَقِّکَ جازِعا ، ولا أحجَمتَ عَن مُجاهَدَهِ عاصیکَ ناکِلاً ، ولا أظهَرتَ الرِّضا بِخِلافِ ما یَرضَی اللّهُ مُداهِناً ، ولا وَهَنتَ لِما أصابَکَ فی سَبیلِ اللّهِ ، ولا ضَعُفتَ ولَا استَکَنتَ (5) عَن طَلَبِ حَقِّکَ مُراقِبا (6) . مَعاذَ اللّهِ أن تَکونَ کَذلِکَ ، بَل إذ ظُلِمتَ فَاحتَسَبتَ رَبَّکَ ، وفَوَّضتَ إلَیهِ أمرَکَ ، وذَکَّرتَ فَما ذَکَروا ، ووَعَظتَ فَمَا اتَّعَظوا ، وخَوَّفتَهُمُ اللّهَ فَما تَخَوَّفوا (7) .

وأشهَدُ أنَّکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ جاهَدتَ فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ ، حَتّی دَعاکَ اللّهُ إلی جِوارِهِ ، وقَبَضَکَ إلَیهِ بِاختِیارِهِ ، وألزَمَ أعداءَکَ الحُجَّةَ بِقَتلِهِم إیّاکَ ؛ لِتَکونَ لَکَ الحُجَّةُ عَلَیهِم ، مَعَ ما لَکَ مِنَ الحُجَجِ البالِغَهِ عَلی جَمیعِ خَلقِهِ .

السَّلامُ عَلَیکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، عَبَدتَ اللّهَ مُخلِصا ، وجاهَدتَ فِی اللّهِ صابِرا ، وجُدتَ بِنَفسِکَ مُحتَسِبا ، وعَمِلتَ بِکِتابِهِ ، وَاتَّبَعتَ سُنَّهَ نَبِیِّهِ ، وأقَمتَ الصَّلاهَ ، وآتَیتَ الزَّکاهَ ، وأمَرتَ بِالمَعروفِ ، ونَهَیتَ عَنِ المُنکَرِ مَا استَطَعتَ ، مُبتَغِیا مَرضاهَ ما عِندَ اللّهِ ، راغِبا فیما وَعَدَ اللّهُ ، لا تَحفِلُ (8) بِالنَّوائِبِ ، ولا تَهِنُ عِندَ الشَّدائِدِ ، ولا تُحجِمُ عَن مُحارِبٍ ، أفِکَ مَن نَسَبَ غَیرَ ذلِکَ ، وَافتَری باطِلاً عَلَیکَ ، وأولی لِمَن (9) عَنَدَ عَنکَ .

لَقَد جاهَدتَ فِی اللّهِ حَقَّ الجِهادِ ، وصَبَرتَ عَلَی الأَذی صَبرَ احتِسابٍ ، وأنتَ أوَّلُ مَن آمَنَ بِاللّهِ وصَلّی لَهُ وجاهَدَ ، وأبدی صَفحَتَهُ فی دارِ الشِّرکِ ،

وَالأرضُ مَشحونَةٌ ضَلالَةً ، وَالشَّيطانُ يُعبَدُ جَهرَةً .

وأنتَ القائِلُ : لا تَزيدُنى كَثرَةُ النّاسِ حَولى عِزَّةً ، ولا تَفَرُّقُهُم عَنّى وَحشَةً ، ولَو أسلَمَنِى النّاسُ جَميعا لَم أكُن مُتَضَرِّعا ، اِعتَصَمتَ بِاللّهِ فَعَزَزتَ ، وآثَرتَ الآخِرَةَ عَلَى الاُولى فَزَهِدتَ . وأيَّدَكَ اللّهُ وهَداكَ ، وأخلَصَكَ وَاجتَباكَ ، فَما تَناقَضَت أفعالُكَ ، ولَا اختَلَفَت أقوالُكَ ، ولا تَقَلَّبَت أحوالُكَ ، ولَا ادَّعَيتَ ولَا افتَرَيتَ عَلَى اللّهِ كَذِبا ، ولا شَرِهتَ إلَى الحُطامِ ، ولادَنَّسَكَ الآثامُ ، ولَم تَزَل عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّكَ ويَقينٍ مِن أمرِكَ ، تَهدى إلَى الحَقِّ وإلى صِراطٍ مُستَقيمٍ .

أشهَدُ شَهادَةَ حَقٍّ ، واُقسِمُ بِاللّهِ قَسَمَ صِدقٍ أنَّ مُحَمَّدا وآلَهُ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِم ساداتُ الخَلقِ ، وأنَّكَ مَولايَ ومَولَى المُؤمِنينَ ، وأنَّكَ عَبدُ اللّهِ ووَلِيُّهُ ، وأخُو الرَّسولِ ووَصِيُّهُ ووارِثُهُ ، وأنَّهُ القائِلُ لَكَ : وَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ ما آمَنَ بى مَن كَفَرَ بِكَ ، ولا أقَرَّ بِاللّهِ مَن جَحَدَكَ ، وقَد ضَلَّ مَن صَدَّ عَنكَ ، ولَم يَهتَدِ إلَى اللّهِ تَعالى ولا إلَىَّ مَن لا يُهدى بِكَ ، وهُوَ قَولُ رَبّى عزّوجلّ : «وَإِنِّى لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَلِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (10) إلى وِلايَتِكَ .

مَولايَ فَضلُكَ لا يَخفى ، ونورُكَ لا يُطفى ، وإنَّ مَن جَحَدَكَ الظَّلومُ الأَشقى . مَولايَ أنتَ الحُجَّةُ عَلَى العِبادِ ، وَالهادى إلَى الرَّشادِ ، وَالعُدَّةُ لِلمَعادِ .

مَولايَ لَقَد رَفَعَ اللّهُ فِى الاُولى مَنزِلَتَكَ ، وأعلى فِى الآخِرَةِ دَرَجَتَكَ ، وبَصَّرَكَ ما عَمِيَ عَلى مَن خالَفَكَ ، وحالَ بَينَكَ وبَينَ مَواهِبِ اللّهِ لَكَ ؛ فَلَعَنَ اللّهُ مُستَحِلَّى الحُرمَةِ مِنكَ ، وذائِدَ الحَقِّ عَنكَ ، وأشهَدُ أنَّهُمُ الأَخسَرونَ الَّذينَ «تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَلِحُونَ» (11) ، وأشهَدُ أنَّكَ ما أقدَمتَ ولا أحجَمتَ ولا نَطَقتَ ولا أمسَكتَ إلّا بِأمرٍ مِنَ اللّهِ ورَسولِهِ .

قُلتَ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لَقَد نَظَرَ إلَىَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أضرِبُ قُدّامَهُ بِسَيفى . فَقالَ : «يا عَلِيُّ أنتَ عِندى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعدى ، واُعلِمُكَ أنَّ مَوتَكَ وحَياتَكَ مَعى وعَلى سُنَّتى» ، فَوَاللّهِ ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ ، ولا ضَلَلتُ ولا ضَلَّ بى ، ولا نَسيتُ ما عَهِدَ إلَىَّ رَبّى ، وإنّى لَعَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبّى بَيَّنَها لِنَبِيِّهِ ، وبَيَّنَهَا النَّبِيُّ لى ، وإنّى لَعَلَى الطَّريقِ الواضِحِ ، ألفِظُهُ لَفظا .

صَدَقتَ وَاللّهِ وقُلتَ الحَقَّ ؛ فَلَعَنَ اللّهُ مَن ساواكَ بِمَن ناواكَ ، (12) وَاللّهُ جَلَّ ذِكرُهُ يَقولُ : «هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (13) ولَعَنَ اللّهُ مَن عَدَلَ بِكَ مَن فَرَضَ اللّهُ عَلَيهِ وِلايَتَكَ ، وأنتَ وَلِيُّ اللّهِ وأخو رَسولِهِ وَالذّابُّ عَن دينِهِ ، وَالَّذى نَطَقَ القُرآنُ بِتَفضيلِهِ ، قالَ اللّهُ تَعالى : «وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَهِدِينَ عَلَى الْقَعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا * دَرَجَتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً

وَرَحْمَةً وَكَانَ اللّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا» (14) وقالَ اللّهُ تَعالى : «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَآجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الأَخِرِ وَجَهَدَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّلِمِينَ * الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَهَدُواْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَ لِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَآئِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَ نٍ وَجَنَّتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (15) .

أشهَدُ أنَّکَ المَخصوصُ بِمِدحَهِ اللّهِ ، المُخلِصُ لِطاعَهِ اللّهِ ، لَم تَبغِ بِالهُدى بَدَلاً ، ولَم تُشرِکُ بِعِبادَهِ رَبِّکَ أحَدا ، وأنَّ اللّهَ تَعالى استَجابَ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله فيکَ دَعوَتَهُ .

ثُمَّ أمَرَهُ بِإظهارِ ما أولاکَ لِاُمَّتِهِ ، إعلاءً لِشَأنِکَ ، وإعلاناً لِبُرهانِکَ ، ودَحضاً لِلأباطيلِ ، وقَطعا لِلمَعاذيرِ ، فَلَمّا أشفَقَ مِن فِتنَهِ الفاسِقينَ ، وَاتَّقى فيکَ المُنافِقينَ ، أوحَى اللّهُ رَبُّ العالَمينَ : «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (16) فَوَضَعَ عَلى نَفسِهِ أوزارَ المَسيرِ ، ونَهَضَ فى رَمضاءِ الهَجيرِ ، فَخَطَبَ فَأسمَعَ ، ونادى فَأبلَغَ ، ثُمَّ سَأَلَهُم أجمَعَ فَقالَ : هَل بَلَّغتُ ؟ فَقالوا : اللّهُمَّ بَلى . فَقالَ : اللّهُمَّ اشهَد . ثُمَّ قالَ : أ لَستُ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ فَقالوا : بَلى ، فَأَخَذَ بِيَدِکَ وقالَ :

«مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ» فَما آمَنَ بِما أنزَلَ اللّهُ فيکَ عَلى نَبِيِّهِ إلّا قَليلٌ ، ولا زادَ أکثَرُهُم إلّا تَخسيرا ، ولَقَد أنزَلَ اللّهُ تَعالى فيکَ مِن قَبلُ وهُم کارِهونَ : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِى اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَفِرِينَ يُجَهِدُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَ لِکَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَاللَّهُ وَ سِعٌ عَلِيمٌ * إِنَّمَا وَلِيُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّکَوةَ وَهُمْ رَ کِعُونَ * وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَلِبُونَ» (17) «رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّهِدِينَ» (18) «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنتَ الْوَهَّابُ» (19) .

اللّهُمَّ إنّا نَعلَمُ أنَّ هذا هُوَ الحَقُّ مِن عِندِکَ ، فَالعَن مَن عارَضَهُ وَاستَکبَرَ ، وکَذَّبَ بِهِ وکَفَرَ «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُواْ أَىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ» (20) .

السَّلامُ عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وسَيِّدَ الوَصِيّينَ ، وأوَّلَ العابِدينَ ، وأزهَدَ الزّاهِدينَ ، ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ ، وصَلَواتُهُ وتَحِيّاتُهُ . أنتَ مُطعِمُ الطَّعامِ عَلى حُبِّهِ مِسكينا ويَتيما وأسيرا لِوَجهِ اللّهِ ، لا تُريدُ جَزاءً ولا شُكورا ، وفيکَ أنزَلَ اللّهُ تَعالى : «وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (21) وأنتَ الكاظِمُ لِلغَيظِ ، وَالعافى عَنِ النّاسِ ، وَاللّهُ يُحِبُّ المُحسِنينَ (22) ، وأنتَ الصّابِرُ فِى البَأساءِ وَالضَّرّاءِ وحينَ البَأسِ (23) وأنتَ القاسِمُ بِالسَّوِيَّهِ ، وَالعادِلُ فِى الرَّعِيَّهِ ، وَالعالِمُ بِحُدودِ اللّهِ مِن جَميعِ البَرِيَّهِ ، وَاللّهُ تَعالى أخبَرَ عَمّا أولاکَ مِن فَضلِهِ بِقَولِهِ : «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّلِحَتِ فَلَهُمْ جَنَّتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» (24) .

وأنتَ المَخصوصُ بِعِلمِ التَّنزيلِ ، وحُكمِ التَّأويلِ ، ونَصرِ الرَّسولِ ، ولَکَ المَواقِفُ المَشهودَهُ (25) ، وَالمَقاماتُ المَشهورَهُ ، وَالأيّامُ المَذكورَهُ ؛ يَومُ بَدرٍ ويَومُ الأحزابِ «إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَرُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا * هُنَالِکَ ابْتُلِىَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُواْ زِلْزَالًا شَدِيدًا * وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَفِقُونَ وَ الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَا غُرُورًا * وَ إِذْ قَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَأَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُواْ وَ يَسْتَئْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِىَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِىَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَا فِرَارًا» (26) وقالَ اللّهُ تَعالى : «وَ لَمَّا رَءَا الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُواْ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَا إِيمَنًا وَتَسْلِيمًا» (27) فَقَتَلتَ عَمرَوهُم ، وهَزَمتَ جَمعَهُم «وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُواْ خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا» (28) .

ويَومُ اُحُدٍ إذ يُصعِدونَ ولا يَلوونَ (29) عَلى أحَدٍ وَالرَّسولُ يَدعوهُم فى اُخراهُم (30) وأنتَ تَذودُ بِهِمُ المُشرِكينَ عَنِ النَّبِىِّ ذاتَ اليَمينِ وذاتَ الشِّمالِ ، حَتّى رَدَّهُمُ اللّهُ عَنکُما خائِفينَ (31) ، ونَصَرَ بِکَ الخاذِلينَ .

ويَومُ حُنَينٍ عَلى ما نَطَقَ بِهِ التَّنزيلُ «إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (32) وَالمُؤمِنونَ أنتَ ومَن يَليکَ ، وعَمُّکَ العَبّاسُ يُنادِى المُنهَزِمينَ : يا أصحابَ سورَهِ البَقَرَهِ ، يا أهلَ بَيعَهِ الشَّجَرَهِ ! حَتَّى استَجابَ لَهُ قَومٌ قَد كَفَيتَهُمُ المَؤونَهَ ، وتَكَفَّلتَ دونَهُمُ المَعونَهَ ، فَعادوا آيِسينَ مِنَ المَثوبَهِ ، راجينَ وَعدَ اللّهِ تَعالى بِالتَّوبَهِ ، وذلِکَ قَولُهُ جَلَّ ذِكرُهُ : « ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِن بَعْدِ ذَ لِکَ عَلَى مَن يَشَآءُ» (33) وأنتَ حائِزٌ دَرَجَهَ الصَّبرِ ، فائِزٌ بِعَظيمِ الأجرِ .

ويَومُ خَيبَرَ إذ أظهَرَ اللّهُ خَوَرَ المُنافِقينَ ، وقَطَعَ دابِرَ الكافِرينَ ، وَالحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ «وَلَقَدْ كَانُواْ عَهَدُواْ اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَرَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئولًا» (34) .

مَولایَ أنتَ الحُجَّةُ البالِغَةُ ، وَالمَحَجَّةُ الواضِحَةُ ، والنِّعمَةُ السّابِغَةُ ، وَالبُرهانُ المُنيرُ ، فَهَنيئا لَکَ ما آتاکَ اللّهُ مِن فَضلٍ ، وتَبّاً لِشانِئِکَ ذِی الجَهلِ . شَهِدتَ مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله جَميعَ حُروبِهِ ومَغازيهِ ، تَحمِلُ الرايَةَ أمامَهُ ، وتَضرِبُ بِالسَّيفِ قُدّامَهُ ، ثُمَّ لِحَزمِکَ المَشهورِ ، وبَصيرَتِکَ بِما فِی الاُمورِ ، أمَّرَکَ فِی المَواطِنِ ولَم يَکُ عَلَيکَ أميرٌ ، وکَم مِن أمرٍ صَدَّکَ عَن إمضاءِ عَزمِکَ فيهِ التُّقی ، وَاتَّبَعَ غَيرُکَ فی نَيلِهِ الهَوی ، فَظَنَّ الجاهِلونَ أنَّکَ عَجَزتَ عَمّا إلَيهِ انتَهی ، ضَلَّ وَاللّهِ الظّانُّ لِذلِکَ ومَا اهتَدی ، ولَقَد أوضَحتَ ما أشکَلَ مِن ذلِکَ لِمَن تَوَهَّمَ وَامتَری ، بِقَولِکَ صَلَّی اللّهُ عَلَيکَ : قَد يَرَی الحُوَّلُ القُلَّبُ وَجهَ الحيلَةِ ودونَها حاجِزٌ مِن تَقوَی اللّهِ ، فَيَدَعُها رَأیَ العَينِ ، ويَنتَهِزُ فُرصَتَها مَن لا جَريحَةَ (35) لَهُ فِی الدّينِ . صَدَقتَ وخَسِرَ المُبطِلونَ .

وإذ ماکَرَکَ النّاکِثانِ فَقالا : نُريدُ العُمرَةَ . فَقُلتَ لَهُما : لَعَمرُکُما ما تُريدانِ (36) العُمرَةَ لکِنِ الغَدرَةَ ، وأخَذتَ البَيعَةَ عَلَيهِما ، وجَدَّدتَ الميثاقَ فَجَدّا فِی النِّفاقِ ، فَلَمّا نَبَّهتَهُما عَلی فِعلِهِما أغفَلا وعادا ومَا انتَفَعا ، وکانَ عاقِبَةُ أمرِهِما خُسراً .

ثُمَّ تَلاهُما أهلُ الشّامِ فَسِرتَ إلَيهِم بَعدَ الإعذارِ وهُم لا يَدينونَ دينَ الحَقِّ ولا يَتَدَبَّرونَ القُرآنَ ، هَمَجٌ (37) رَعاعٌ (38) ضالّونَ ، وبِالَّذی أنزِلَ عَلی مُحَمَّدٍ فيکَ کافِرونَ ، ولِأهلِ الخِلافِ عَلَيکِ ناصِرونَ ، وقَد أمَرَ اللّهُ تَعالی بِاتِّباعِکَ ونَدَبَ المُؤمِنينَ إلی نَصرِکَ ، قالَ اللّهُ تَعالی : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ کُونُواْ مَعَ الصَّدِقِينَ» (39) .

مَولایَ بِکَ ظَهَرَ الحَقُّ وقَد نَبَذَهُ الخَلقُ ، وأوضَحتَ السُّنَنَ بَعدَ الدُّروسِ وَالطَّمسِ ، ولَکَ سابِقَةُ الجِهادِ عَلی تَصديقِ التَّنزيلِ ، ولَکَ فَضيلَةُ الجِهادِ عَلی تَحقيقِ التَّأويلِ ، وعَدُوُّکَ عَدُوُّ اللّهِ جاحِدٌ لِرَسولِ اللّهِ ، يَدعو باطِلاً ويَحکُمُ جائِرا ويَتَأمَّرُ غاصِباً ويَدعو حِزبَهُ إلَی النّارِ ، وعَمّارٌ يُجاهِدُ ويُنادی بَينَ الصَّفَّينِ : الرَّواحَ الرَّواحَ إلَی الجَنَّةِ ، ولَمَّا استَسقی فَسُقِیَ اللَّبَنَ کَبَّرَ وقالَ : قالَ لی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : آخِرُ شَرابِکَ مِنَ الدُّنيا ضَياحٌ مِن لَبَنٍ ، وتَقتُلُکَ الفِئَةُ الباغِيَةُ ، فَاعتَرَضَهُ أبُو العادِيَةِ الفَزارِیُّ فَقَتَلَهُ ، فَعَلی أبِی العادِيَةِ لَعنَةُ اللّهِ ولَعنَةُ مَلائِکَتِهِ ورُسُلِهِ أجمَعينَ ، وعَلی مَن سَلَّ سَيفَهُ عَلَيکَ ، وسَلَّلتَ عَلَيهِ سَيفَکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ مِنَ المُشرِکينَ وَالمُنافِقينَ إلی يَومِ الدّينِ ، وعَلی مَن رَضِیَ بِما ساءَکَ ولَم يَکرَهُ ، وأغمَضَ عَينَهُ ولَم يُنکِرهُ ، أو

أعانَ عَلَيکَ بِيَدٍ أو لِسانٍ ، أو قَعَدَ عَن نَصرِکَ ، أو خَذَلَ عَنِ الجِهادِ مَعَکَ ، أو غَمَطَ فَضلَکَ ، أو جَحَدَ حَقَّکَ ، أو عَدَلَ بِکَ مَن جَعَلَکَ اللّهُ أولى بِهِ مِن نَفسِهِ ، وصَلَواتُ اللّهِ عَلَيکَ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ وسَلامُهُ وتَحِيّاتُهُ ، وعَلَى الأئِمَّهِ مِن آلِکَ الطّاهِرينَ ، إنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ ... وأشبَهتَ فِى البَياتِ عَلَى الفِراشِ الذَّبيحَ عليه السلام ؛ إذ أجَبتَ کَما أجابَ ، وأطَعتَ کَما أطاعَ إسماعيلُ صابِرا مُحتَسِبا ؛ إذ قالَ لَهُ : «يَبُنَىَّ إِنِّى أَرَى فِى الْمَنَامِ أَنِّى أَذْبَحُکَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَأَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِى إِن شَآءَ اللَّهُ مِنَ الصَّبِرِينَ» (40) وکَذلِکَ أنتَ لَمّا أباتَکَ النَّبِىُّ صَلَّى اللّهُ عَلَيکُما وأمَرَکَ أن تَضطَجِعَ فى مَرقَدِهِ واقِياً لَهُ بِنَفسِکَ ، أسرَعتَ إلى إجابَتِهِ مُطيعاً ، ولِنَفسِکَ عَلَى القَتلِ مُوَطِّناً ، فَشَکَرَ اللّهُ تَعالى طاعَتَکَ ، وأبانَ عَن جَميلِ فِعلِکَ بِقَولِهِ جَلَّ ذِکرُهُ : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (41) .

ثُمَّ مِحنَتُکَ يَومَ صِفّينَ وقَد رُفِعَتِ المَصاحِفُ حيلَةً ومَکرا ، فَأُعرِضَ الشَّکُّ ، وعُرِفَ الحَقُّ، وَاتُّبِعَ الظَنُّ ، أشبَهَت مِحنَةَ هارونَ ؛ إذ أمَّرَهُ موسى عَلى قَومِهِ فَتَفَرَّقوا عَنهُ ، وهارونُ يُناديهِم : «يَقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَ إِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِى وَ أَطِيعُواْ أَمْرِى * قَالُواْ لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَکِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» (42) وکَذلِکَ أنتَ لَمّا رُفِعَتِ المَصاحِفُ قُلتَ : يا قَومِ إنَّما فُتِنتُم بِها وخُدِعتُم . فَعَصَوکَ وخالَفوا عَلَيکَ وَاستَدعَوا نَصبَ الحَکَمَينِ ، فَأَبَيتَ عَلَيهِم وتَبَرَّأتَ إلَى اللّهِ مِن فِعلِهِم وفَوَّضتَهُ إلَيهِم ، فَلَمّا أسفَرَ الحَقُّ ، وسَفِهَ المُنکَرُ ، وَاعتَرَفوا بِالزَّلَلِ وَالجَورِ عَنِ القَصدِ ، وَاختَلَفوا مِن بَعدِهِ ، وألزَموکَ عَلى سَفَهِ التَّحکيمِ الَّذى أبَيتَهُ ، وأحَبّوهُ ، وحَظَرتَهُ وأباحوا ذَنبَهُمُ الَّذِى اقتَرَفوهُ ، وأنتَ عَلى نَهجِ بَصيرَةٍ وهُدىً ، وهُم عَلى سُنَنِ ضَلالَةٍ وعَمىً ، فَما زالوا عَلَى النِّفاقِ مُصِرّينَ ، وفِى الغَىِّ مُتَرَدِّدينَ ، حَتّى أذاقَهُمُ اللّهُ وَبالَ أمرِهِم ، فَأماتَ بِسَيفِکَ مَن عانَدَکَ فَشَقِىَ وهَوى ، وأحيا بِحُجَّتِکَ مَن سَعِدَ فَهَدى ، صَلَواتُ اللّهِ عَلَيکَ غادِيَةً ورائِحَةً وعاکِفَةً وذاهِبَةً ، فَما يُحيطُ المادِحُ وَصفَکَ ، ولا يُحبِطُ الطاعِنُ فَضلَکَ ، أنتَ أحسَنُ الخَلقِ عِبادَةً ، وأخلَصُهُم زَهادَةً ، وأذَبُّهُم عَنِ الدّينِ ، أقَمتَ حُدودَ اللّهِ بِجُهدِکَ ، وفَلَلتَ عَساکِرَ المارِقينَ بِسَيفِکَ ، تُخمِدُ لَهَبَ الحُروبِ بِبَنانِکَ ، وتَهتِکُ سُتورَ الشُّبَهِ بِبَيانِکَ ، وتَکشِفُ لَبسَ الباطِلِ عَن صَريحِ الحَقِّ ، لا تَأخُذُکَ فِى اللّهِ لَومَةُ لائِمٍ ، وفى مَدحِ اللّهِ تَعالى لَکَ غِنىً عَن مَدحِ المادِحينَ وتَقريظِ الواصِفينَ ، قالَ اللّهُ تَعالى : «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَهَدُواْ اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُواْ تَبْدِيلاً» (43) ولَمّا رَأيتَ أن قَتَلتَ النّاکِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ وصَدَّقَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَعدَهُ فَأوفَيتَ بِعَهدِهِ ، قُلتَ : أ ما آنَ أن تُخضَبَ هذِهِ مِن هذِهِ ؟ أم مَتى يُبعَثُ أشقاها ؟ واثِقاً بِأنَّکَ عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّکَ ، وبَصيرَةٍ مِن أمرِکَ ، قادِما عَلَى اللّهِ ، مُستَبشِرا بِبَيعِکَ الَّذى بايَعتَهُ بِهِ ، وذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظيمُ (44) .

اللّهُمَّ العَن قَتَلَهَ أنبِيائِکَ ، وأوصِياءِ أنبِيائِکَ ، بِجَميعِ لَعَناتِکَ ، وأصلِهِم حَرَّ نارِکَ ... .

اللّهُمَّ العَن قَتَلَهَ أميرِ المُؤمِنينَ ومَن ظَلَمَهُ (45) وأشياعَهُم وأنصارَهُم ، اللّهُمَّ العَن ظالِمِی الحُسَينِ وقاتِليهِ ، وَالمُتابِعينَ عَدُوَّهُ وناصِريهِ ، وَالرّاضِينَ بِقَتلِهِ وخاذِليهِ ، لَعناً وَبيلاً ، اللّهُمَّ العَن أوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ آلَ مُحَمَّدٍ ومانِعيهِم حُقوقَهُم ، اللّهُمَّ خُصَّ أوَّلَ ظالِمٍ وغاصِبٍ لآلِ مُحَمَّدٍ بِاللَّعنِ ، وكُلَّ مُستَنٍّ بِما سَنَّ إلی يَومِ الدّينِ .

اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيّينَ وسَيِّدِ المُرسَلينَ وآلِهِ الطّاهِرينَ ، وَاجعَلنا بِهِم مُتَمَسِّكينَ ، وبِمُوالاتِهِم مِنَ الفائِزينَ الآمِنينَ ، الَّذينَ لا خَوفٌ عَلَيهِم ولا [هُم] (46) يَحزَنونُ إنَّکَ حَميدٌ مَجيدٌ . (47) .

1- .الفتح : 10 .
2- .التوبه : 111 و 112 .
3- .الأنعام : 153 .
4- .ضارعاً : أی متذلّلاً متضعّفا (بحار الأنوار : ج 100 ص 368) .
5- .إشاره إلی الآيه 146 من سوره آل عمران .
6- .مراقباً : أی منتظراً لحصول منفعه دنيويّه (بحار الأنوار : ج 100 ص 368) .
7- .فی المصدر : «يخافوا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فی بحار الأنوار .
8- .ما أحفِل بفلان أی ما اُبالی به (لسان العرب : ج 11 ص 159 «حفل») .
9- .أولی لک : كلمه تهديد وتخويف يخاطب بها من أشرف علی هلاک،فيُحَثّ بها علی التحرّز (مفردات ألفاظ القرآن: ص100 «أول»).
10- .طه : 82 .
11- .المؤمنون : 104 .
12- .ناواه : أی عاداه (لسان العرب : ج 15 ص 349 «نوی») .
13- .الزمر : 9 .
14- .النساء : 95 و 96 .
15- .التوبه : 19 22 .
16- .المائده : 67 .
17- .المائده : 54 56 .
18- .آل عمران : 53 .
19- .آل عمران : 8 .

20- .الشعراء : 227 .
21- .الحشر : 9 .
22- .إشاره إلى الآيه 134 من سوره آل عمران .
23- .إشاره إلى الآيه 177 من سوره البقره .
24- .السجده : 18 و 19 .
25- .فى المصدر : «المشهوره» ، والأنسب ما ذكرناه كما فى بحار الأنوار .
26- .الأحزاب : 10 13 .
27- .الأحزاب : 22 .
28- .الأحزاب : 25 .
29- .فى المصدر: « ... تصعدون ولا تلوون»، والتصويب من بحار الأنوار.
30- .إشاره إلى الآيه 153 من سوره آل عمران .
31- .فى المصدر : « ... حتّى صرفهما عنكم الخائفين»، والتصويب من المزار للشهيد الأوّل وبحار الأنوار.
32- .التوبه : 25 و 26 .
33- .التوبه : 27 .
34- .الأحزاب : 15 .
35- .قال المجلسى قدس سره : كذا فيما عندنا من النسخ بتقديم الجيم على الحاء المهمله ، ويمكن أن يكون تصغير الجرح ؛ أى لا يرى أمراً من الأُمور جارحاً فى دينه . والصواب ما فى نهج البلاغه بتقديم الحاء المهمله على الجيم ... أى ليس بذى حرج ، والحريجه التقوى (بحار الأنوار : ج 100 ص 369 و370) .
36- .فى المصدر : «لعمرى لما تريدان» ، وما أثبتناه من المزار للشهيد الأوّل وبحار الأنوار .
37- .الهَمَج : رُذاله الناس . والهمجُ: ذبابٌ صغير يسقط على وجوه الغنم والحمير ، فشبّه به رَعاع الناس ؛ (النهايه : ج 5 ص 273 «همج») .
38- .رَعاع الناس : غوغاؤهم وسقّاطهم وأخلاطهم (النهايه : ج 2 ص 235 «رعع») .
39- .التوبه : 119 .
40- .الصافّات : 102 .
41- .البقره : 207 .
42- .طه : 90 و 91 .
43- .الأحزاب : 23 .
44- .إشاره إلى الآيه 111 من سوره التوبه .
45- .فى المصدر : «قتله» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى المزار للشهيد الأوّل وبحار الأنوار .
46- .الزياده من المزار للشهيد الأوّل وبحار الأنوار .

47- .المزار الكبير : ص 264 ح 12 عن أبى القاسم بن روح وعثمان بن سعيد العمرى عن الإمام العسكرى عليه السلام ، المزار للشهيد الأوّل : ص 66 من دون إسنادٍ إليه عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 100 ص 359 ح 6 نقلاً عن المفيد .

9368.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ به این سؤال که بدترینْ مردم چه کسانی هس) امام هادی علیه السلام در هنگام زیارت [قبر امیر مؤمنان]در روز غدیرِ سالی که معتصم، او را فرا خوانْد : بر سر [قبر] او که درودهای خداوند بر او باد می ایستی و می گویی:

سلام و رحمت و برکات خدا و صلوات و درودهای او بر محمّد، پیامبر خدا، خاتم پیامبران و سَرور فرستادگان و گزیده پروردگار جهانیان [و] امین خداوند بر وحی و امور مهمّش، پایانبخش گذشته ها و گشایشگر آینده ها و نگاهبان همه آنها!

سلام و رحمت و برکات خدا بر پیامبران و فرستادگان الهی و فرشتگان مقرّب و بندگان صالحش!

سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای امیر مؤمنان و سَرور اوصیا و وارث دانش انبیا و ولیّ پروردگار جهانیان و مولای من و مولای مؤمنان!

سلام بر تو، ای امیر مؤمنان، ای امین خدا در زمینش و سفیر او در خلقش و حجّت رسای او بر بندگانش!

سلام بر تو، ای دین استوار خدا و راه راست او!

سلام بر تو، ای خبر بزرگی که در آن، اختلاف می ورزند و از آن، پرسیده می شوند!

سلام بر تو، ای امیر مؤمنان! تو به خداوند ایمان آوردی، در حالی که آنان مشرک بودند و حق را تصدیق کردی، در حالی که آنان تکذیب می کردند و جهاد کردی، در حالی که آنان پا پس می کشیدند. خدا را با آیینی پاک و بی آلایش، شکیبا و خالصانه پرستیدی، تا رحلتت فرا رسید. هان! نفرین خدا بر ستمکاران!

سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو ای سَرور مسلمانان و مهتر مؤمنان و پیشوای متّقیان و پیشوای سپیدرویان!

گواهی می دهم که تو، برادر پیامبر و وصیّ او و وارث دانش او و امانتدار آیین او و جانشین او در میان امّتش هستی و [نیز]نخستین کسی که به خدا ایمان آورْد و [نخستین کسی که] آنچه را خداوند بر پیامبرش نازل کرد، تصدیق نمود.

و [نیز] گواهی می دهم که او (پیامبر صلی الله علیه و آله)، آنچه خدا درباره تو بر او نازل کرد، ابلاغ نمود و آن را به انجام رساند و فریضه ولایت تو را بر امّتش واجب ساخت و بر آن برای تو بیعت گرفت و تو را به مؤمنان، از خود آنها سزاوارتر قرار داد، همان گونه که خداوند، او را چنین قرار داده بود. سپس خداوند متعال را بر آنان گواه گرفت و فرمود : «آیا من [رسالت پروردگارم را] ابلاغ نکردم؟».

گفتند : چرا.

فرمود : «خدایا! گواه باش و تو برای گواهی و داوری میان بندگان، کافی هستی».

پس خداوند، انکار کننده ولایتت را پس از اقرار نمودن [به آن] و شکننده پیمانت را پس از پیمان بستن، نفرین کند!

و گواهی می دهم که تو به عهد خدای متعال، وفا کردی و خداوند متعال هم به عهدش برای تو وفا می کند : «و هر کس به پیمانی که با خدا بسته، وفا کند، زودا که [خدا]پاداشی بزرگ به او بخشد» .

و گواهی می دهم که تو همان امیر حقیقیِ مؤمنانی که قرآن به ولایتت زبان گشود (1) و پیامبر خدا بر آن از امّت، تعهّد گرفت.

و گواهی می دهم که تو و عمو و برادرت کسانی هستید که جان های خود را با خدا داد و ستد کردید. پس خداوند درباره شما نازل کرد : «خداوند، جان ها و اموال مؤمنان را در برابر بهشت از آنان خریده است؛ آنان که در راه خدا می جنگند و می کُشند و کشته می شوند. وعده راستینی است که در تورات و انجیل و قرآن برعهده گرفته است ؛ و چه کسی از خداوند به عهدش وفادارتر است؟ پس، مژده باد به داد و ستدی که بدان دست یازیده اید و این ، همان رستگاری بزرگ است. آنان توبه کاران و عابدان و سپاس گزاران و روزه داران و رکوع کنندگان و سجود کنندگان و فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران احکام الهی اند. و مؤمنان را مژده بده» .

گواهی می دهم ای امیر مؤمنان! آن که در تو شک ورزد، به پیامبر امین، ایمان نیاورده و آن که از تو به دیگران متمایل شود، از دین استوار، منحرف گشته است؛ دینی که پروردگار جهانیان برای ما پسندید و روز غدیر، آن را به ولایت تو کامل کرد.

و گواهی می دهم که تو، مقصود گفته خدای عزیز و رحیمی : «و این، راه راست من است. پس، آن را بپویید و به راه های دیگر نروید، که شما را از راه او جدا می سازد» . به خدا سوگند، هر که از جز تو پیروی کرد، گم راه شد و گم راه کرد و هر که با تو دشمنی کرد، از حقْ جدا گشت.

خدایا! فرمانت را شنیدیم و اطاعت کردیم و راه راست تو را پیمودیم. پس ای پروردگار ما! ما را هدایت کن و دل هایمان را پس از هدایت، از اطاعتت منحرف مگردان و ما را از سپاس گزاران نعمت هایت قرار ده!

و گواهی می دهم که تو هماره با هوای نفست مخالف و با تقوا هم پیمان و بر فرو خوردن خشم، توانا و عفو کننده مردم بودی و چون خدا نافرمانی می شد، خشمگین و چون خدا اطاعت می شد، خشنود می شدی ؛ به آنچه خدا با تو پیمان بست، عمل کننده و برای آنچه حفاظتش را به عهده داشتی، مراقب و آنچه را به تو سپرده بودند، نگاهدار بودی ؛ آنچه را بر دوشت نهادند، [به مقصد] رساندی و آنچه را وعده داده شدی، انتظار کشیدی.

و گواهی می دهم که از سر ناتوانی پروا نکردی و از سر ناشکیبایی حقّت را فرو ننهشتی و از بیم کارزار با نافرمان هایت پا پس نگذاشتی و از سر سازشکاری و بر خلاف رضایت خدا خود را خشنود ننمودی و گرفتاری هایت در راه خدا، تو را سست نکرد و به چشمداشت دنیا، در طلب حقّ خود، ناتوانی و زبونی نشان ندادی. پناه بر خدا که تو این گونه باشی ؛ بلکه چون بر تو ستم شد، به حساب پروردگارت گذاشتی و کارَت را به او وا گذاشتی و تذکّر دادی و نشنیدند و پند دادی و نگرفتند و آنان را از خدا ترساندی و نترسیدند.

و گواهی می دهم که تو ای امیر مؤمنان! در راه خدا، آن گونه که بایست، کوشیدی، تا این که خدا تو را برگزید و [جان] تو را به نزد خویش برکشید و کُشتنت را به دست دشمنان، حجّت بر آنها قرار داد تا بر آنان، افزون بر حجّت های رسای دیگری که بر همه خلقش داری ، حجّتی داشته باشی.

سلام بر تو، ای امیر مؤمنان! خدا را خالصانه پرستیدی و در راه خدا صابرانه جنگیدی و جانت را برای خدا بخشیدی و به کتابش عمل کردی و از سنّت پیامبرش پیروی نمودی. نماز را برپا داشتی و زکات را پرداختی و تا آن جا که توانستی، به نیکی فرمان دادی و از زشتی بازداشتی، و این همه را برای کسب رضایت الهی و شوق به وعده خداوند انجام دادی. به گرفتاری ها اهمّیت ندادی و در سختی ها سست نگشتی و از کارزار، پا پس نگذاشتی. هر که جز این گوید، تهمت زده و باطلی را به تو نسبت داده است. وای بر کسی که از تو جدا شد!

در راه خدا به شایسته ترین وجه، جهاد نمودی و مخلصانه بر آزارها صبر کردی. و تو نخستین کسی بودی که به خدا ایمان آورد و برای او نماز گزارد و جنگید و برای او در خانه شرک، سینه سپر کرد، در حالی که زمین از گم راهی ، پر بود و شیطان، آشکارا پرستیده می شد.

و تو گوینده این سخنی که : «فراوانی مردمِ پیرامونم بر عزّتم نمی افزاید و پراکنده شدن آنان، بر تنهایی ام نمی افزایَد و اگر همه مردم مرا وا نهند، زاری نمی کنم». به خدا چنگ زدی، پس عزیزت داشت و آخرت را بر دنیا مقدّم داشتی، پس زهد ورزیدی. خدا هم تو را تأیید و هدایت کرد و [از میان مردم] برکشید و برگزید. پس، کارهایت ضد و نقیض نگشت و گفته هایت مختلف نگردید و احوالت دگرگون نشد و بر خدا ادّعای دروغین و بهتان نبستی و به کالای بی ارزش دنیا حریص نشدی و گناهان، تو را نیالودند و هماره بر دلیلی روشن از جانب پروردگارت بودی و در کارَت یقین داشتی. [و تو] به حقیقت و راه راست ، ره می نمایی .

به حق ، گواهی می دهم و به خداوند، سوگندی راستین می خورم که محمّد و خاندانش که درودهای خدا بر آنان باد ، سروران مردم اند و تو، مولای من و مولای مؤمنانی و تو، بنده خدا و ولیّ او و برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی و وارث اویی؛ و او درباره تو گفت : «سوگند به کسی که مرا به حق بر انگیخت، آن که به تو کفر ورزید، به من ایمان نیاورده و آن که تو را انکار کرد، به خداوند، اقرار نکرده است. آن که از تو دوری گزید، گم راه شد و آن که از تو هدایت نجست، نه به خدای متعالْ راه یافت و نه به من ؛ و این، همان گفته پروردگار من عز و جل است : «ومن، آمرزشگر کسی هستم که توبه کرد و ایمان آورد و کار صالح کرد و سپس هدایت یافت» به ولایت تو».

مولای من ! فضیلت تو مخفی و نور تو خاموش شدنی نیست. راستی که هر که تو را انکار کرد، ستمکارتر و بدبخت تر است.

مولای من ! تو حجّت بر بندگان و هدایتگر به راه صلاح و توشه آخرتی.

مولای من ! خداوند، منزلتت را در دنیا والا گردانید و درجه ات را در آخرت، تعالی بخشید و آنچه را بر مخالفان تو پوشیده مانْد، برای تو روشن ساخت؛ مخالفانی که میان تو و موهبت های خداوندی به تو، جدایی انداختند. پس خداوند، کسانی را که حرمت تو را پاس نداشتند و تو را از حقّت باز داشتند، لعنت کناد ! گواهی می دهم که آنان، زیانکارترین اند ، کسانی که «آتش، بر چهره هایشان می زند و آنان، در آن جا تُرش روی اند» .

و گواهی می دهم که نه خود را پیش انداختی و نه پا پس کشیدی و جز به فرمان خدا و پیامبر او نگفتی و دست نکشیدی. گفتی : «سوگند به آن که جانم در دست اوست، پیامبر خدا، در حالی که در جلوی رویَش شمشیر می زدم، به من نگریست و فرمود : ای علی ! تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست و به تو اعلام می کنم که مرگ و زندگی ات، با من و به روش من است . به خدا سوگند، نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است، نه گم راه شده ام و نه گم راه نموده ام و نه عهد پروردگارم را از یاد برده ام. من بر آن دلیل روشنی هستم که پروردگارم برای پیامبرش روشن نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای من روشن ساخت. من بر راهی آشکارم و به حقیقت می گویم و باکی از کسی ندارم».

به خدا سوگند که راست و حقیقت گفتی . پس خدا نفرین کند آن که تو را با دشمنانت برابر نهاد، در حالی که خداوند که یادش بلند باد می گوید : «آیا دانایان، با نادانان برابرند؟» و خداوند، لعنت کند آن که تو را با کسی که ولایتت بر او واجب است ، همسنگ کرد ، در حالی که تو ولیّ خدا و برادر پیامبرش و حمایتگر دینش بودی ؛ همان کسی که قرآن به برتری اش زبان گشود و خدای متعال فرمود : «خداوند، مجاهدان را بر خانه نشینان، به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است، به درجاتی از جانبش و نیز آمرزش و رحمت ؛ و خداوند، آمرزنده و مهربان است» .

و نیز خدای متعال فرمود : «آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار]کسی پنداشته اید که به خدا و روز قیامت، ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند؟ اینها نزد خدا یک سان نیستند و

خدا ستمکاران را هدایت نمی کند. کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا جنگیدند، نزد خدا منزلتی والاتر دارند و اینان رستگارند. پروردگارشان آنان را به رحمتی از جانب خود و خشنودی و باغ هایی که در آنها نعمتی پایدار دارند، مژده می دهد. جاودانه در آنها خواهند بود و بی گمان، خداست که نزدش پاداشی بزرگ است» .

گواهی می دهم که تو به ستایش خداوند ، اختصاص یافتی و در طاعت خداوند ، اخلاص ورزیدی ، در برابر هدایت، چیزی نخواستی و در عبادت پروردگارت احدی را شریک نساختی. خداوند متعال هم دعای پیامبرش را درباره تو اجابت کرد. سپس برای بالا بردن منزلت تو و اعلان حجّت تو و ابطال نمودن باطل ها و از میان بردن بهانه ها، او را به اظهار کردن ولایتت بر امّتش، فرمان داد و چون [پیامبر صلی الله علیه و آله] از فتنه انگیزی فاسقان، بیمناک و از کار منافقان درباره تو، هراسناک شد، خداوندِ پروردگار جهانیان، وحی کرد : «ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن، که اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای و خداوند، تو را [گزند] از مردم، حفظ می کند» .

پس، سختی های راه را به جان خرید و در اوج گرما برخاست و سخن راند و به گوش همه رساند و ندا داد و ابلاغ کرد و سپس از همه آنان پرسید و فرمود : «آیا [پیام حق را] رساندم؟».

گفتند : آری.

فرمود : «خدایا! شاهد باش».

سپس فرمود : «آیا من به مؤمنان، از خود آنها سزاوارتر نیستم؟».

گفتند : چرا.

پس دستت را گرفت و فرمود : «هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار و یاورش را یاری ده و وا گذارنده اش را وا گذار».

پس به آنچه خداوند درباره تو بر پیامبرش نازل کرده بود، جز اندکی ، ایمان نیاوردند و بیشترشان، جز بر زیان [خود]نیفزوند.

و خداوند، پیش از آن هم درباره تو چیزهایی نازل کرده بود که آنان را خوش نمی آمد :

« ای مؤمنان ! هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست دارد و آنان هم او را دوست دارند. آنان در برابر مؤمنان، فروتن و بر کافران، سرفراز و در راه خدا جهادگر و از سرزنش ملامتگر ، بی هراس اند. این، فضل خداست که آن را به هر که خواهد، می دهد و خدا گشایشگر داناست. ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز برپا می دارند و در حال رکوع، صدقه می دهند . و هر کس خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولیّ خود گیرد، بداند [پیروز است] که حزب خدا پیروز است» ؛

و «پروردگارا ! به آنچه نازل کردی، ایمان آوردیم و پیامبر را پیروی کردیم. پس، ما را در زمره گواهان بنویس» ؛

و «پروردگارا ! پس از آن که ما را هدایت نمودی، دل هایمان را دستْ خوش کژروی مگردان و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار، که تو بخشنده ای» .

خدایا ! ما می دانیم که این، حق است و از جانب تو. پس، هر کس را که با آن می ستیزد و گردن فرازی می کند و آن را تکذیب و انکار می نماید، لعنت کن «و ستمکاران، به زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه، باز می گردند» .

سلام و رحمت و برکات و صلوات و درودهای خدا بر تو، ای امیر مؤمنان و سَرور اوصیا و اوّلینِ عابدان و زاهدترین زاهدان !

تو همانی که خوراکت را با وجود میل به آن، برای خدا به مسکین و یتیم و اسیر دادی و پاداش و سپاس نخواستی (2) و خداوند متعال درباره تو [چنین] نازل کرد : «هرچند خود نیازی مبرم دارند، دیگران را بر خود، مقدّم می دارند و هر کس از خسّتِ نفس خود، نگاه داشته شود، رستگار است» .

تو فرو خورنده خشم و عفو کننده مردم بودی و خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد. (3)

تو در سختی و زیان و هنگامه جنگ، شکیبا بودی (4) و مساوی تقسیم کردی و در میان مردم، عادل و از همه مردمان به احکام الهی داناتر بودی و خداوند متعال با این آیه از آنچه به تو عطا کرده بود، خبر داد : «آیا مؤمن، همچون فاسق است؟ یک سان نیستند ؛ امّا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در برابر کارهایشان، باغ هایی دارند که در آنها، جای می گیرند» .

و تو ویژه به علم تنزیل [قرآن] و حکم تأویل و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و تو جایگاه هایی مشهود و مقام هایی مشهور و روزهایی به یاد ماندنی داری : روز بَدر و روز احزاب : «آن گاه که چشم ها خیره شد و جان ها به لب رسید و به خدا گمان هایی [نابجا]می بردید. آن جا مؤمنان، آزمایش شدند و سخت تکان خوردند ؛ و هنگامی که منافقان و کسانی که دل هایشان بیمار بود، می گفتند : خدا و پیامبرش وعده ای جز فریب به ما ندادند ؛ و هنگامی که گروهی از آنان گفتند : ای مردم مدینه! دیگر جای درنگ ندارید. پس، بازگردید و گروهی از آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه می خواستند و می گفتند : خانه های ما بی حفاظ است، و حال آن که [خانه هایشان]بی حفاظ نبود. آنان جز فرار نمی خواستند» .

و خداوند متعال فرمود : «و چون مؤمنانْ دسته های دشمن را دیدند، گفتند : این همان است که خدا و پیامبرش به ما وعده دادند و خدا و پیامبرش راست گفتند و جز بر ایمان و تسلیم آنان، نیفزود» .

پس، عمرو [قهرمان آنان] را کُشتی و گروهشان را پراکندی «و خداوند، کافران را بی آن که به مال برسند، به غیظ و حسرت، بازگرداند و خدا [زحمت]جنگیدن را از مؤمنان برداشت و خدا نیرومند پیروز است» .

و روز جنگ اُحد، هنگامی که [مسلمانان کم ایمان،]راه خویش در پیش گرفتند و به پشت سرشان هم ننگریستند و پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبالشان، آنها را فرا می خوانْد، (5) تو حمله مشرکان را از چپ و راست، دفع می کردی و آنان را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور می ساختی، تا آن که خداوند، آنان را ترسان و هراسان از شما دور ساخت و هزیمت یافتگان را با تو یاری نمود.

و روز جنگ حُنَین بنا به آنچه قرآن می گوید : «[و به یاد آورید] آن گاه را که فراوانی تان، شما را خوش آمده بود؛ ولی هیچ سودی برایتان نداشت، و زمین با همه فراخی اش بر شما تنگ آمد و عقب نشینی کردید. سپس

خداوند، آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد» و «مؤمنان»، تو و همراهانت بودید و عمویت عبّاس، که فراریان را ندا می داد: ای اصحاب سوره بقره، ای بیعت کنندگان شجره ! تا آن که گروهی او را اجابت کردند.

به جای آنان، رنج جنگ را به دوش کشیدی و یاری [پیامبر صلی الله علیه و آله] را به عهده گرفتی و آنان، مأیوس از پاداش و تنها به امید وعده خداوند متعال به قبول توبه، باز آمدند و این، همان گفته خداوند بلندمرتبه است : «و در پی آن، خداوند از هر کس که بخواهد، درمی گذرد» . تو به درجه صبر نائل گشتی و به پاداشی بزرگ رسیدی .

و روز جنگ خیبر، آن گاه که خداوند، منافقان را سست و کافران را ریشه کن ساخت. سپاس، از آنِ خدای جهانیان است . «و همینان بودند که پیش تر، با خدا پیمان بسته بودند که پشت نکنند، و پیمان الهی بازخواست دارد» .

مولای من ! تو حجّت رسا و راه آشکار و نعمت فراوان و برهان نورافشانی. مبارکت باد فضیلتی را که خدا به تو بخشید و نابود باد دشمن جاهلت !

در همه جنگ ها و نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله با او بودی و پرچم را پیشاپیش او حمل می کردی و در جلوی او شمشیر می زدی. سپس تو را به خاطر دوراندیشیِ مشهور و بینشت در امور، در معرکه ها فرمانده کرد و کسی بر تو فرمانده نبود.

چه بسیار که تقوا تو را از اجرای تصمیمت بازداشت ؛ ولی غیر تو برای دستیابی بدان، از هوا و هوس خویش پیروی کرد . از این رو، جاهلان پنداشتند که تو در آنچه اتّفاق افتاد، ناتوان بودی. به خدا سوگند، کسی که چنین پنداشت، گم راه شد و ره نیافت و تو خود درود خدا بر تو باد ! با این سخنت : «بینا و آگاه به امور می داند چگونه حیله کند ؛ امّا تقوای الهی مانع اوست. پس، دیده را نادیده می گیرد ؛ امّا آن که پروای دین ندارد، از آن فرصت، سوء استفاده می کند»، هر چه را در این میانْ مبهم بود، برای آنان که دچار توهّم و تردید بودند، توضیح دادی. تو راست گفتی و باطل اندیشان زیانکارند.

و چون پیمان شکنان (طلحه و زبیر) با تو مکر کردند و گفتند : قصد عمره داریم، تو به آنان گفتی : «به جانتان (6) سوگند که آهنگ عمره ندارید ؛ بلکه قصد خیانت دارید» و از آن دو، بیعت گرفتی و تجدید پیمان کردی ؛

امّا آن دو در نفاق، جدّیت ورزیدند و چون آن دو را بر کارشان آگاهی دادی، بی اعتنایی کردند و بازگشتند و [از تذکّرت] سود نبردند و فرجامشان به زیان کشید.

پس از آن دو، اهالی شام بودند که پس از اتمام حجّت بر آنان، به سویشان حرکت کردی، در حالی که نه به دین حق گرویده بودند و نه تدبّری در قرآن داشتند؛ [کسانی]پَست و سبکْ سر و گُم راه. و به آنچه درباره تو بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل شد، منکر و یاور مخالفان تو بودند، در حالی که خدای متعال، به پیروی از تو فرمان داده بود و مؤمنان را به یاری تو فرا خوانده بود، [آن جا که]خداوند متعال فرمود : «ای مؤمنان ! از خدا پروا کنید و با راستان باشید» .

مولای من ! حق، با تو آشکار شد، در حالی که مردم، آن را دور افکنده بودند. سنّت ها را پس از کهنگی و فرسودگی، روشن ساختی و برای توست سابقه جهاد بر سرِ تصدیق ظاهر قرآن و برای توست فضیلت جهاد در تحقّق باطنی آن.

دشمن تو دشمن خدا و منکر پیامبر خداست ، که به باطل می خوانَد و به ستم، حکم می دهد و غاصبانه فرمان می رانَد و پیروانش را به سوی آتش می کشاند.

عمّار، می جنگید و میان دو لشکر، ندا می داد : پیش به سوی بهشت ! و چون آب خواست و با شیر سیرابش کردند، تکبیر راند و گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : «آخرین نوشیدنیِ تو از دنیا، شیر رقیق شده است و تو را گروه ستمکار می کشد».

پس،ابو عادیه فزاری راه بر او گرفت و وی را به شهادت رساند.پس،لعنت خدا و لعنت همه فرشتگان و فرستادگانش تا روز قیامت بر ابو عادیه باد و نیز بر هر کسی که به روی تو شمشیر کشید و نیز بر مشرکان و منافقانی که تو ای امیر مؤمنان ! بر آنها شمشیر کشیدی و نیز لعنت خدا بر آن که به ناخشنودی تو رضایت داد و آن را ناپسند نداشت و چشم بر هم نهاد و انکارش نکرد، یا با دست و زبان [، دشمنت را]بر ضدّ تو یاری داد، یا از یاری ات دست کشید، یا از جهاد در کنار تو تن زد، یا فضلت را برنتافت، یا حقّت را انکار کرد، یا کسی را که خداوند، تو را به او از خودش سزاوارتر قرار داده بود، با تو هم تراز شمرد !

و درودهای خدا و نیز رحمت و برکات و سلام و شادباش های او بر تو و پیشوایان از میان خاندان پاک تو که او ستوده و بِشْکوه است !... .

تو [با] شب خوابیدن در بستر [پیامبر صلی الله علیه و آله]، به [اسماعیل] ذبیح [در قربانگاهْ] مانند بودی، هنگامی که همچون او [به پیامبر صلی الله علیه و آله] پاسخ مثبت دادی و همانند اسماعیل، صبورانه و خالصانه اطاعت نمودی، آن گاه که [ابراهیم علیه السلام] به او گفت : «پسرم ! من در خواب دیدم که تو را قربانی می کنم ، نظر تو چیست؟ گفت : ای پدرم ! آنچه را فرمان یافته ای، انجام بده، که إن شاء اللّه مرا از صابران می یابی» .

و همین گونه تو، آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله تو را که درود خدا بر شما دو تن باد بر بستر خویش خواباند و به تو فرمان داد که در خوابگاه او بیارامی تا با [بذل] جانت او را حفظ کنی، از سرِ اطاعت ، بی درنگ اجابتش کردی و خود را برای کشته شدن، آماده ساختی.

پس، خدای متعال از این فرمانبرداری ات سپاس گزاری نمود و این کار زیبایت را در گفته خویش که یادش بزرگ باد ، چنین آشکار کرد : «و از مردم، کسی است که در طلب رضایت خدا، جان فشانی می کند» .

سپس در نبرد صِفّین، تو را آزمود، در حالی که قرآن ها را به حیله و مکر، بالا بردند و شک، رو آورد و در حالی که حقْ مشخّص بود، از گمانْ پیروی شد، همچون ابتلای هارون، آن گاه که موسی علیه السلام او را بر قوم خود فرمانروا کرد ؛ امّا از او گسستند و هارون ندایشان می داد : «ای قوم من ! شما با این [گوساله] به فتنه افتادید و پروردگار شما، [خدای]رحمان است. پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا بپذیرید[آن] قوم [در پاسخ هارون]گفتند: ما به پرستش گوساله ادامه می دهیم تا موسی [از میقات]به نزد ما بازگردد» . تو نیز ، آن هنگام که قرآن ها بر سر نیزه رفت، این گونه گفتی : «ای قوم من ! شما [با این حیله]فتنه زده و گول خورده اید» ؛ امّا آنان از تو سرپیچیدند و با تو مخالفت کردند و خواستار تعیین داور شدند، و تو امتناع کردی و از کار آنان، نزد خدا بیزاری جستی و [کار را] به خودشان واگذار نمودی و چون حقْ چهره گشود و زشتیِ منکَرْ نمایان شد ، به لغزش و انحراف خود از حق، اقرار نمودند و پس از آن، اختلاف کردند و تو را با وجود خودداری ات، به [پذیرش] حکمیّتی نابخردانه وادار کردند و بدان علاقه نشان دادند، با آن که آنان را هشدار داده بودی ؛ و گناه خودکرده را روا دانستند، در حالی که تو بر راه روشن و هدایت بودی و

آنان بر [کج]راه تاریکی و ضلالت. پس همواره بر نفاق خود، اصرار داشتند و در گم راهی می چرخیدند، تا آن که خداوند، سرانجامِ کارشان را به آنان چشانید و با شمشیر تو، معاندانت را کشت ، که بدبخت و نگون سار شدند . و [خداوند] با حجّت تو، سعادتمندان را زنده و هدایت کرد.

درودهای خدا هر صبح و شام ، و در سفر و در حَضَر بر تو باد که ستایشگر، به اوصاف تو احاطه نیابد و سرزنشگر، فضیلتت را نابود نمی تواند کرد. تو نیکوترین مردم در عبادت و خالص ترین آنان در زهد و غیورترینْ حامی دین بودی. با تمام توانت، احکام الهی را جاری کردی و لشکر خوارج را با شمشیرت در هم شکستی. با سرپنجه ات آتش جنگ را خاموش کردی و با بیانت پرده های شبهه را دریدی و حق را از میان تیرگی های باطل، بیرون کشیدی. در راه خدا از سرزنش ملامتگران نهراسیدی و مدح خدای متعال، تو را از مدح مدّاحان و ستایش توصیفگران، بی نیاز کرده است، [که]خدای متعال فرمود: «از میان مؤمنان، مردانی هستند که صادقانه به عهدشان با خدا وفا کردند. برخی به شهادت رسیدند و برخی در انتظارند و آنان هرگز [عقیده خود را]تغییر ندادند» .

چون دیدی با کشتن عهدشکنان (ناکثین) و ستمکاران (قاسطین) و از دین به در رفتگان (مارقین) ، وعده پیامبر خدا به تو درست بود و به عهدش وفا نمودی، گفتی : «آیا وقت آن نرسیده است که این [ریش] با این [خون سر]خضاب شود؟» یا: «بدبخت ترین فرد امّت ، کِی دست به کار می شود؟» ؛ چون ، به این که دلیلی روشن از جانب پروردگارت داری، مطمئن بودی و در کارَت بینش داشتی و به سوی خداوند، می رفتی و از سودایی که با او کرده ای، بشارت یافته بودی و این ، همان رستگاری بزرگ است.

خدایا ! قاتلان پیامبرانت و [قاتلان] اوصیای پیامبران را با همه نفرین هایت نفرین کن و داغیِ آتشت را به آنان بچشان !

خدایا ! قاتلان امیر مؤمنان و ستمکاران بر او و پیروان و یاورانشان را نفرین کن !

خدایا ! ستمکاران بر حسین علیه السلام و قاتلان او و پیروان و یاوران دشمنش و رضایتمندان به قتلش و فروگذاران او را نفرینی سخت و شدید بنما !

خدایا ! نخستین ستمکاری را که بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ظلم کرد و [آنان را] از حقّشان بازداشت، لعنت فرست !

خدایا ! اوّلین ستمکار و غاصب حقّ خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را به لعن، مخصوص بدار و نیز هر بدعت گذاری را که بدعتش تا قیامت می پاید !

خدایا ! بر محمّد، خاتم پیامبران و سَرور فرستادگان و خاندان پاکش درود فرست و آنان را دستاویز ما ، و ولایتشان را مایه رستگاری و ایمنی ما قرار ده؛ [همان]کسانی که بیمی بر آنها نیست و اندوهگین نیز نمی شوند، که تو ستوده بزرگی ! .

1- .اشاره به آیه 55 از سوره مائده است . ر . ک : ص 119 (احادیث ولایت) .
2- .اشاره به آیات 8 و 9 از سوره انسان است.
3- .اشاره به آیه 134 از سوره آل عمران است.
4- .اشاره به آیه 177 از سوره بقره است.
5- .اشاره به آیه 153 از سوره آل عمران است .
6- .در نسخه اصلی «به جانم» آمده است.

ص: 378

. .

ص: 379

. .

ص: 380

. .

ص: 381

. .

ص: 382

. .

ص: 383

. .

ص: 384

. .

ص: 385

. .

ص: 386

. .

ص: 387

. .

ص: 388

. .

ص: 389

. .

ص: 390

. .

ص: 391

. .

ص: 392

. .

ص: 393

. .

ص: 394

. .

ص: 395

. .

ص: 396

. .

ص: 397

. .

ص: 398

. .

ص: 399

. .

10 / 17مَسجِدُ الغَديرِ9371.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام :أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عِندَما جاءَتهُ آيَةُ العِصمَهِ مُنادِيا يُنادى فِى النّاسِ بِالصَّلاهِ جامِعَهً ، ويَرُدُّ مَن تَقَدَّم مِنهُم ، ويَحبِسُ مَن تَأَخَّرَ ، وتَنَحّى عَن يَمينِ الطَّريقِ إلى جَنبِ مَسجِدِ الغَديرِ ، أمَرَهُ بِذلِکَ جَبرَئيلُ عَنِ اللّهِ عز و جل ، وكانَ فِى المَوضِعِ سَلَماتٌ (1) . (2)9372.عنه صلى الله عليه و آله :الكافى عن حسّان الجمّال :حَمَلتُ أبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام مِنَ المَدينَهِ إلى مَكَّهَ ، فَلَمَّا انتَهَينا إلى مَسجِدِ الغَديرِ نَظَرَ إلى مَيسَرَهِ المَسجِدِ فَقالَ : ذلِکَ مَوضِعُ قَدَمِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَيثُ قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . (3)9373.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الصادق عليه السلام :يُستَحَبُّ الصَّلاهُ فى مَسجِدِ الغَديرِ ؛ لِأَنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله أقامَ فيهِ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وهُوَ مَوضِعٌ أظهَرَ اللّهُ عزّوجلّ فيهِ الحَقَّ . (4)9374.عنه صلى الله عليه و آله :الكافى عن عبد الرحمن بن الحجّاج :سَأَلتُ أبا إبراهيمَ عليه السلام عَنِ الصَّلاهِ فى مَسجِدِ غَديرِ خُمٍّ بِالنَّهارِ وأنَا مُسافِرٌ ، فَقالَ : صَلِّ فيهِ ؛ فَإِنَّ فيهِ فَضلاً ، وقَد كانَ أبى يَأمُرُ بِذلِکَ . (5) .

1- .جمعُ جمعِ سَلَمه ؛ شجر من العِضاه (النهايه : ج 2 ص 395 «سلم»).
2- .الاحتجاج : ج1 ص138 ح32 عن علقمه بن محمّد الحضرمى، روضه الواعظين : ص 102 .
3- .الكافى : ج 4 ص 566 ح 2 ، تهذيب الأحكام : ج 3 ص 263 ح 746 .
4- .الكافى : ج 4 ص 567 ح 3 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 19 ح42 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج2 ص559 ح 3142 كلّها عن أبان.
5- .الكافى : ج 4 ص 566 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 18 ح 41 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 559 ح 3143 .

10 / 17 مسجد غدیر

اشاره

10 / 17مسجد غدیر9377.عنه علیه السلام :امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا، هنگامی که آیه عصمت (1) بر او نازل شد، فرمان داد که منادی در میان مردم، ندای نماز جماعت در دهد و آنان که پیش تر رفته اند، بازگردند و بازماندگان بمانند و [خود] از سمت راست راه، به سوی مسجد غدیر، کناره گرفت. جبرئیل علیه السلام ، این را از جانب خدای عز و جل به او فرمان داد و در محل، درختان بزرگ خار بود.9378.عنه علیه السلام :الکافی به نقل از حَسّانِ جمّال (شتربان) : امام صادق علیه السلام را از مدینه به مکّه بردم. چون به مسجد غدیر رسیدیم، نگاهی به سمت چپ مسجد کرد و فرمود : «این جا قدمگاه پیامبر خداست، آن گاه که فرمود : هرکه من مولای اویم، پس علی مولای اوست ».9370.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام :نماز در مسجد غدیر، مستحب است ؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان را در آن [به جای خود] منصوب کرد و آن، محلّی است که خداوند، حق را در آن آشکار کرد.9371.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الکافی به نقل از عبد الرحمان بن حَجّاج : از امام کاظم علیه السلام درباره نماز گزاردن در هنگام روز در مسجد غدیر خم در حال سفر، سؤال کردم. فرمود : «در آن جا نماز بگزار که فضیلت دارد و پدرم نیز به آن، فرمان می داد».

.

1- .منظور ، آیه 67 از سوره مائده است : «خداوند ، تو را از [گزند]مردم ، نگه می دارد» .

ص: 402

. .

بحثی درباره مکان غدیر

بحثی (1) درباره مکان (2) غدیرغدیر خم از مکان هایی است که شاهد توقّف های متعدّد پیامبر اسلام بوده است. توقّف های پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم را می توان چنین خلاصه کرد: 1 . هنگام هجرت به مدینه، 2 . در بازگشت از حَجّه الوداع، 3 . هنگام وقوع بیعت غدیر در آن. هر یک از اینها، سازنده بخشی مهم از تاریخ اسلام اند : هجرت، که مبدأ انتشار دعوت به اسلام و فراتر رفتن آن از حصار مکّه و فراگیر شدن آن در همه دنیا بود؛ حجّه الوداع و بازگشت از مکّه به مدینه، که پایان رسالت بود و در آن، دین به کمال رسید و نعمت، کامل شد؛ و بیعت غدیر، که زمینه سازی برای عهد امامت و امام، در انتهای عهد رسالت و رسول بود. و از این جاست که «غدیر خم»، در جغرافیای اسلام، اهمّیت، و در میان نشانه های برافراشته تاریخ اسلام، منزلتی رفیع یافت. این مکان، بیشتر به عنوان محلّ نصب امیر مؤمنان به ولایت، مشهور است تا به

.

1- .این بحث ، از مقاله دکتر عبد الهادی فضلی، برگرفته شده که به مناسبت گذشت چهارده قرن از واقعه غدیر، در شماره بیست و پنجم مجلّه تراثنا به چاپ رسیده است.
2- .برای آشنایی و آگاهی بیشتر ، به نقشه ها و تصاویر پایان کتاب مراجعه شود .

نام مکان

منزلی از منازل موجود در راه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله ، یا راه بازگشت از حجّه الوداع. سخن ما درباره این مکان مقدّس، در عناوین زیر آمده است: نام مکان، سبب نام گذاری، حدود جغرافیایی مکان، موقعیّت تاریخی آن، جایگاه اعلان ولایت، اَعمال مستحبّ این مکان، موقعیّت کنونی آن، راه های منتهی به آن، تصویرها. (1)

نام مکانالف این مکان به نام «غدیر خُم» مشهور شده است. در حدیثی از کتاب السیره النبویّه، چنین می خوانیم: مطّلب بن زیاد، از عبد اللّه بن محمّد بن عقیل، از جابر بن عبد اللّه نقل می کند که : ما در جُحفه در «غدیر خُم» بودیم. پس پیامبر خدا از چادر یا خیمه ای به نزد ما آمد... . (2) در حدیث زید بن ارقم، آمده است:

.

1- .برخی از این تصویرها در پایان همین جلد آمده است .
2- .السیره النبویّه ، ابن کثیر : ج 4 ص 424 .

پیامبر خدا در «غدیر خم»، در زیر درختان، خطبه خواند. (1) و همین گونه است در حدیث دیگرش: چون پیامبر خدا از حجّه الوداع بازگشت و در «غدیر خم» توقّف کرد، فرمان داد که زیر درختان را بروبند... . (2) در شعر نُصیب آمده است: و در غدیر، غدیر خم ، گفت: برادر کوچک من! تا کی در سفری؟ آیا ندیدی که تا وقتی در میان مایی، می خوابم و چون می روی، نمی خوابم؟ (3) و نیز در شعر کُمَیت اسدی آمده: و [در] روز درختان، درختان غدیر خم ولایت او را آشکار کرد. کاش اطاعت می شد! (4) واژه «خُم» در لسان العرب به فتح «خ» ضبط شده است ؛ ولی همان جا از ابن دُرَید نقل شده است که: آن ، خُم به ضمّ «خ» است. (5) ب این مکان به خاطر موقعیّت جغرافیایی اش «وادی خم» نیز نامیده می شود. حازمی می گوید: خُم، وادی میان مکّه و مدینه در نزدیکی جحفه است و در آن، گودالی است که

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 118 ح 4576 .
2- .الصواعق المحرقه : ص 43 .
3- .معجم ما استعجم : ج 2 ص 510 .
4- .ر . ک : ج 9 ، ص 225 (علی از زبان شاعران / کمیت بن زید اسدی) .
5- .لسان العرب : ماده «خمم» .

پیامبر خدا در آن جا سخنرانی کرد. این وادی به وخامت (ناهمواریِ) بسیار، توصیف شده است. (1) این نام، در حدیثی که ابن کثیر آورده، چنین است: امامْ احمد می گوید : عفّان، از ابو عوانه، از مغیره، از ابو عبید، از میمون (ابو عبد اللّه) برای ما نقل کرد که او شنیده است زید بن ارقم گفت : با پیامبر خدا در منزلی فرود آمدیم که «وادی خُم» نامیده می شد. (2) متن کتاب المراجعات نیز چنین است: و امامْ احمد بن حنبل، حدیث زید بن ارقم را چنین آورده است : با پیامبر خدا در وادی ای که «وادی خم» نامیده می شد، فرود آمدیم. پس به نمازْ فرمان داد و آن را، هنگام گرمای ظهر خواند... . (3) ج گاه به جهت اختصار، تنها واژه «خُم» بر آن اطلاق می شود، همان گونه که در کتاب صفه جزیره العرب آمده است. نویسنده این کتاب (همْدانی)، هنگام شمارش شهرهای «تهامه» در یمن، می گوید: و مکّه ؛ حوزه های آن، برای قریش و خزاعه است که از جمله آن نواحی است : مرّ الظهران، تنعیم، جعرانه، سَرِف، فخ، عصم، عسفان، قدید که از آنِ خزاعه است ، جحفه و خم، تا آن جا که به منطقه جُهَینه و محلّه های بنی حرب می رسد. (4) و نیز همان گونه که در شعر مَعْن بن اوس مُزَنی، آمده است: خم ، از آن یار که با تو بود ، تهی گشت

.

1- .معجم البلدان: ج2 ص389، معجم معالم الحجاز: ج3 ص157.
2- .السیره النبویّه، ابن کثیر : ج 4 ص 422.
3- .المراجعات : ص 309 .
4- .صفه جزیره العرب : ص 259 .

و یاد و آثار مانده در مسحاء در سَرِف (1) ، تو را مشتاق نموده است. در شعر مجالد بن ذی مرّان همدانی در قصیده ای که خطاب به معاویه بن ابی سفیان سرود، آن گاه که فریبکاری وی و عمرو بن عاص و نیرنگ آن دو را به مردم در خونخواهی عثمان دید نیز آمده است : و او (علی)، حرمت ولایت بر مردم را دارد از «خُم» و به [سبب] گفته ای آشکار و بلند. (2) د در برخی احادیث، نام «جُحفه» نیز بر آن اطلاق شده است، از باب نام گذاری کل به جزء ؛ زیرا خم، جزئی از وادی بزرگ جُحْفه است همان گونه که می آید . این نام، در حدیث عایشه دختر سعد نیز آمده است، که آن گونه که در المراجعات (3) آمده ، نسائی ، آن را در کتاب خصائص أمیر المؤمنین (4) آورده است. متن آن، چنین است: از عایشه، دختر سعد ، شنیدم که می گوید : پدرم می گفت : شنیدم پیامبر خدا روز «جحفه»... . ابن کثیر نیز آن را در السیره، از ابن جریر طبری چنین نقل کرده است: از عایشه، دختر سعد، روایت شده که شنیده است پدرش می گوید : شنیدم پیامبر خدا روز «جحفه»، در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، فرمود : ... . (5) ه به آن «خَرّار» هم گفته می شود. سکونی می گوید:

.

1- .سَرِف، جایی در شش میلی مکّه است. پیامبر خدا در آن جا با میمونه، دختر حارث ، ازدواج کرد. محلّ درگذشت میمونه نیز همان جاست (معجم البلدان : ج 3 ص 212) .
2- .شعر همدان و أخبارها، حسن عیسی ابو یاسین : ص372 .
3- .ر . ک : المراجعات : ص 311 .
4- .ر . ک : خصائص امیر المؤمنین ، نسایی : ص 42 ح 8 .
5- .ر . ک : السیره النبویّه ، ابن کثیر : ج 4 ص 423 .

به موضع غدیر در غدیر خم، «خرّار» می گویند. (1) این تعریف، با تعریف بکری از «خرّار» در معجم ما استعجم، مطابقت دارد. او می گوید: زبیر می گوید : آن، وادی ای در حجاز است که [آبش]به جحفه می ریزد. (2) و هم اکنون، مردم، نامش را مختصر می کنند و به آن «غدیر» می گویند. ز غُرَبه ، که نام کنونیِ منطقه است و آن را ساکنان امروزین آن، بر آن اطلاق می کنند. بلادی می گوید: غدیر خم، امروزه «غُرَبه» نامیده می شود و آن، گودالی است که تعدادی اندک درخت خرما دارد که برای مردمی از بلادیّه حرب است و آن، در دیار آنان و در هشت کیلومتری شرق جحفه واقع است و هر دو در وادی ای به نام وادی خرّار قرار دارند. (3) واژه «غدیر» با اضافه شدن به «خُم» مقیّد می شود تا از دیگر غدیرها (برکه ها) تمایز یابد. دیگر غدیرها نیز با اضافه شدن کلمه ای ، مشخّص می شوند، مانند: غدیر اشطاط (در نزدیکی عسفان)، غدیر بَرَکه (برکه زبیده)، غدیر بنات (در پایین درّه خماس)، غدیر سلمان (در درّه اغراف)، غدیر عروس (باز هم در درّه اغراف). (4) گاه به غدیر مورد بحث ما، «غدیر جحفه» می گویند، همان گونه که در حدیث زید بن ارقم آمده است:

.

1- .معجم ما استعجم : ج 2 ص 510 .
2- .ر . ک : معجم ما استعجم : ج 2 ص 492 .
3- .معجم معالم الحجاز : ج 3 ص 159 .
4- .ر . ک : معجم معالم الحجاز : ج 6 ص 223 .

علّت نام گذاری

پیامبر در حَجّه الوداع [به سوی مدینه] آمد، تا آن که در «غدیر جحفه» ، میان مکّه و مدینه ، فرود آمد. (1)

علّت نام گذاریاز مجموع آنچه معجم های عربی درباره «غدیر» گفته اند، می توانیم آن را چنین تعریف کنیم : گودالی طبیعی در زمین، که آب باران و سیل در آن جمع می شود و تا تابستان نمی مانَد. (2) غدیر، به صورت «غُدُر» (به ضمّ هر دو حرف نخست)، «غُدْر» (به ضمّ حرف نخست و سکون حرف دوم)، «اَغدُره» و «غُدران» ، جمع بسته می شود. در بیان علّت نام نهادن واژه «غدیر» بر گودالی که در آن آب جمع می شود، گفته اند: 1 . آن، اسم مفعول است ؛ زیرا سیل، آن را بر جای می نهد ؛ یعنی : هنگامی که سیل، گودال را با آبْ پُر می کند، آن را با آبش رها می کند. 2 . آن، اسم فاعل از غَدْر است ؛ زیرا به واردان بر خویش خیانت می کند، از آنان پوشیده می ماند و به اهلش خیانت می ورزد. نیز هنگام نیاز شدید به آب آن [در تابستان،]بی آب می گردد. زبیدی، در معجمش تاج العروس، این وجه [دوم] را با شعر کُمَیت، تقویت کرده است: و گذشتگان، به سبب خیانتش، آن را «غدیر» نامیدند و به غدیر، لقب «غدیر» دادند. (3)

.

1- .الغدیر : ج 1 ص 36، کشف الغمّه : ج 1 ص 48، التحصین : ص 578 ح 29 .
2- .ر . ک : لسان العرب و تاج العروس :ماده «غدر» .
3- .تاج العروس : ماده «غدر» به معنای خیانت .

موقعیّت جغرافیایی غدیر

بر اساس وجه نخست ، علّت نام گذاری این مکان به «غدیر»، به جهت آن است که جای گود درّه است ؛ امّا چرا آن را «خُم» نامیده اند؟ یاقوت حَمَوی در معجم البلدان از زمخشری نقل می کند که او گفته است: خُم، نام مردی رنگرز است که گودال میان مکّه و مدینه واقع در جحفه، به او نسبت داده شده است. (1) سپس از صاحب المشارق نقل کرده که او گفته است: خُم، نام بیشه ای در آن جاست و در آن ، غدیری (برکه ای) به آن منسوب است. همین تعلیل را بَکری پسندیده و در معجم ما استعجم آورده است: و غدیر خم، در سه میلی جحفه و در سمت چپ جاده است و آب چشمه ای به آن می ریزد و پیرامون آن ، درختان فراوان و در هم تنیده ای قرار دارد. آن بیشه، خُم نامیده می شود. (2)

موقعیّت جغرافیایی غدیربسیاری از لغتدانان، جغرافیدانان و مورّخان، تصریح کرده اند که غدیر خم در میان مکّه و مدینه واقع است. در لسان العرب، ذیل مادّه «خمم» آمده است : و خُم، گودالی معروف، میان مکّه و مدینه است. (3) ابن اثیر نیز در همان مادّه (خمم) آورده است: غدیر خم، جایی میان مکّه و مدینه است. (4) در معجم البلدان [آمده است] :

.

1- .معجم البلدان : ج 2 ص 389 .
2- .معجم ما استعجم : ج 2 ص 368 .
3- .لسان العرب : ماده «خمم» .
4- .النهایه : ماده «خمم» .

حازمی می گوید : خم، وادی ای میان مکّه و مدینه است. (1) و در همان کتاب است: زمخشری گفته است که خم، نام مردی رنگرز است که آبگیر میان مکّه و مدینه، به او نسبت داده شده است. از این همه، آشکار می گردد که میان دانشمندان ، درباره واقع بودن غدیر خم در بین مکّه و مدینه، اختلافی نیست. تنها، اختلافی کوچک در تعیین مکان دقیق غدیر خم وجود دارد، که بیشتر معتقدند آن، در «جُحْفه» واقع است، (2) از جمله : ابن منظور در لسان العرب در مادّه «خمم» : خَم، گودالی معروف میان مکّه و مدینه، در جحفه است. آن ، همان غدیر خَم است. (3) فیروزآبادی در القاموس المحیط در مادّه «خمّ» می گوید: غدیر خم، جایی در سه میلی جحفه، میان دو حرم (مکّه و مدینه) است. (4) زَمَخشَری در متنی که پیش تر گذشت و حَمَوی، آن را در معجم البلدان نقل کرده است، می گوید: خُم، نام مردی رنگرز است که آبگیر میان مکّه و مدینه [واقع] در جحفه، به او نسبت داده شده است. 5 در حدیث [موجود] در سیره ابن کثیر، که پیش تر آوردیم، [چنین آمده است] : مطّلب بن زیاد، از عبد اللّه بن محمّد بن عقیل نقل می کند که شنیده است

.

1- .لسان العرب : ماده «خمم» .
2- .معجم البلدان : ج 2 ص 389 .
3- .منظورشان از «فی الجحفه» یا «بالجحفه» همان وادی جحفه است، چنان که خواهد آمد.
4- .القاموس المحیط : ماده «خمم» .

جابر بن عبد اللّه می گوید : ما در جحفه، در غدیر خم بودیم... . (1) همان گونه که گفتیم، منظور همگی اینان از «جحفه» در این جا، وادی جحفه است، نه آبادی جحفه که میقات حج است ، به این قرینه که آنان، مقدار فاصله میان غدیر خم و جحفه را ذکر می کنند و این می فهماند که غدیر خم، غیر از آبادی جحفه است ؛ زیرا وادی جحفه از غدیر آغاز می شود و تا دریای سرخ، امتداد می یابد. پس غدیر، جزئی از آن می شود و بنا بر این، معنا ندارد که کسی فاصله میان غدیر و وادی ای را که غدیر، جزئی از آن است، بیان کند. [در مقابل نظر بیشتر دانشمندان،] تنها حِمْیری در الروض المعطار، موقعیّت غدیر را میان جحفه و عسفان تعیین کرده و گفته است: و غدیر خم، میان جحفه و عسفان است. (2) و این بدون شک، توهّمی بیش نیست، بویژه آن که این مکان را در سه میلی جحفه و سمت چپ جاده دانسته است که در این فاصله (میان جحفه و عسفان) مکانی به این نام نیست. ظاهرا او عبارت : «سه میلی جحفه، سمت چپ جاده» را از کتاب معجم ما استعجم نقل کرده است ؛ ولی توجّه نکرده که منظور بکری از «سمت چپ جاده» نسبت به کسی است که از مدینه به سوی مکّه می رود، نه از مکّه به مدینه. از این رو دچار این توهّم شده است. بکری در معجم ما استعجم می گوید: غدیر خم، در سه میلی جحفه و سمت چپ جاده است. (3) و همان گونه که گفتیم، منظورش از سمت چپ، سمت چپ کسی است که از

.

1- .السیره النبویّه ، ابن کثیر : ج 4 ص 424 .
2- .الروض المعطار : ص 156 .
3- .معجم ما استعجم : ج 2 ص 368.

مدینه به سوی مکّه می رود و این، از توضیحاتی به دست می آید که او در بیان منازل میان مکّه و مدینه و تعیین فاصله های آنها، ذکر نموده است. او در بیان راه مکّه و مدینه از طریق «عقیق» می گوید: راه مدینه به سوی مکّه از طریق عقیق : از مدینه تا ذوحُلَیفه... . (1) [در این جا] می توانیم چنین نتیجه بگیریم که غدیر خم، در وادی جحفه و در سمت چپ راه حج گزارانِ به راه افتاده از مدینه و نیز در آغاز وادی جحفه و انتهای وادی خرّار، واقع است و از این جاست که برخی آن را «خرّار» نامیده اند همان گونه که گذشت و شاید، علّت استظهار سمهودی در کتابش وفاء الوفا که گفته : «خرّار در جحفه است»، (2) این باشد که غدیر خم، در ابتدای وادی جحفه واقع است که دقیقا انتهای وادی خرّار می شود. گفته زبیر (نقل شده در معجم ما استعجم)، این نظر را تأیید می کند. پیش تر گفتیم که او می گوید: آن (خرّار)، وادی ای در حجاز است که [آبش] به جحفه می ریزد. و حَمَوی، در معجم البلدان به این قول، اشاره کرده است: خرّار، ... موضعی در حجاز است و گفته می شود که آن، نزدیک جحفه است. (3) و عبارت عرّام که در پی می آید، تأکید می کند که غدیر، جزو جحفه است. حموی در معجم البلدان از او نقل می کند: پایین تر از جحفه، به فاصله یک میلی، غدیر خم است و آب آن به دریا می ریزد. (4) و منظور از «آب آن»، آب وادی جحفه است ؛ زیرا آنچه به دریا می ریزد، آب

.

1- .معجم البلدان : ج 2 ص 389 .
2- .معجم ما استعجم : ج 3 ص 954.
3- .وفاء الوفا : ج 4 ص 1200 .
4- .معجم البلدان : ج 2 ص 350 .

وادی جحفه است که تا دریا امتداد دارد. امّا فاصله میان غدیر خم تا آبادی جحفه که میقات حاجیان است در برخی منابع، معیّن شده است، که در پی می آید: بکری، در معجم ما استعجم، آن را سه میل (1) دانسته است و از زمخشری «دو میل» نقل کرده و آن را ضعیف دانسته است. (2) حموی، در معجم البلدان، فاصله میان این دو را دو میل می داند: غدیر خم، میان مکّه و مدینه است و میان آن و [آبادیِ] جحفه، دو میل راه است. (3) فیروزآبادی، در القاموس (مادّه «خمّ») آن را سه میل دانسته است: غدیر خُم، مکانی میان دو حرم (مکّه و مدینه) و در سه میلی [آبادی] جحفه است. (4) نصر (5) و عرّام (6) هر دو، آن را یک میل گفته اند. در تاج العروس (مادّه «خمّ») آمده است: و نصر گفته است : [آن،] در نزدیکی [آبادی]جحفه به فاصله یک میل، و در میان دو حرم شریف (مکّه و مدینه) [واقع]است. (7)

.

1- .القاموس المحیط : ماده «خمم» .
2- .هر میل ، معادل یک سومِ فرسنگ و برابر با دو هزار متر است .
3- .معجم ما استعجم : ج 2 ص 368 .
4- .معجم البلدان : ج 4 ص 188.
5- .نصر بن عبد الرحمان اسکندری (م 561 ق). او کتابی به نام الأمکنه والمیاه والجبال والآثار ونحوها دارد (الأعلام، زِرِکلی : ج 8 ص 24) .
6- .عرّام بن اصبغ سلمی (م 275 ق). او صاحب کتاب أسماء جبال تهامه وسکّانها وما فیها من القری وما ینبت علیها من الأشجار وما فیها من المیاه است (الأعلام، زِرِکلی : ج 4 ص 223).
7- .تاج العروس : ماده «خمم» .

توصیف تاریخی مکان

1 . چشمه آب

و در معجم البلدان آمده است: عرّام گفته است : در نزدیکی [آبادی] جحفه به فاصله یک میل، غدیر خم واقع است... . (1) و این تفاوتِ در فاصله از یک تا سه میل، امری عادی است ؛ زیرا راه ها گوناگون است، بویژه آن که وادی جحفه، پس از غدیر، عریض می شود و در آبادی جحفه پهن تر می شود و در نزدیکی دریا کاملاً گسترده می گردد و بسیار می شود که شخصی از کناره کوه برود و یک میل بپیماید ، و یا از میانه وادی برود و دو میل بپیماید و یا کسی از راه دشت برود و راهش سه میل گردد.

توصیف تاریخی مکانتاریخ، تصویر روشن و کاملی از موقعیّت غدیر و نشانه های آن برایمان نگاه داشته است، این چنین:

1 . چشمه آبدر لسان العرب در ذیل مادّه «خمم» آمده است: ابن اثیر می گوید : آن، محلّی میان مکّه و مدینه است که چشمه آبی به آن جا می ریزد. (2) در معجم ما استعجم و الروض المعطار، چنین آمده است : به این گودال، چشمه آبی می ریزد. (3) و در معجم البلدان است که:

.

1- .معجم البلدان : ج 2 ص 389.
2- .النهایه : ماده «خمم» ، لسان العرب : ماده «خمم» .
3- .معجم ما استعجم : ج 2 ص 368، الروض المعطار : ص 156 .

2 . غدیر(بِرکه)
3 . درخت

خم، محلّی است که چشمه آبی به آن می ریزد. (1) این چشمه آب، در شمال غربی غدیر خم واقع است. این نکته از ذکر نشانه های دیگر، آشکار می شود.

2 . غدیر(بِرکه)جایی است که چشمه آبی که گفته شد، به آن می ریزد، همان گونه که از متن های نقل شده پیشین پیداست.

3 . درختدر حدیث طبرانی آمده است: پیامبر خدا در غدیر خم، زیر درختانی سخنرانی کرد. (2) و در حدیث حاکم نیشابوری است: چون پیامبر خدا از حَجّه الوداع بازگشت و در غدیر خم فرود آمد، فرمان داد که زیر درختان بزرگ را بروبند. (3) در حدیث احمد بن حنبل آمده است: و برای پیامبر خدا، سایبانی با پارچه برای جلوگیری از حرارت خورشید، بر روی درخت سمره، افکنده شد. (4) و در حدیث دیگر او، چنین آمده است: و زیر دو درخت را برای پیامبر خدا روفتند و نماز ظهر را خواند. (5)

.

1- .معجم البلدان : ج 2 ص 389 .
2- .الصواعق المحرقه : ص 43 .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 118 ح 4576 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 86 ح 19344 .
5- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 401 ح 18506 .

4 . بیشه
5 . گیاهان صحرایی

درختی که در این جا به آن اشاره شده است، از گونه «سَمُرَه» و از درختان خاردار و بزرگ و دارای شاخه های فراوان است و از این رو ، در احادیث و اشعار که برخی از آنها گذشت ، آن را «دوح (درخت بزرگ)» (1) گفته اند و این، غیر از «غیضه (بیشه)» است ؛ زیرا بیشه شامل چند درخت پراکنده است.

4 . بیشهبه جایی که در آن، درختان فراوان و در هم تنیده باشد ، «(غیضه (بیشه)» گفته می شود و به صورت «غیاض» و «اغیاض»، جمع بسته می شود. بیشه در پیرامون غدیر است. بکری، در معجم ما استعجم می گوید: به این غدیر، چشمه آبی می ریزد. نیز پیرامون آن، درختان فراوان و در هم تنیده ای هستند که بیشه نامیده می شوند. (2) نیز گذشت که صاحب المشارق گفته است: خم، نام بیشه ای در آن جاست و در آن، برکه ای منسوب به آن است.

5 . گیاهان صحراییاقوت حموی، در معجم البلدان از عرّام نقل کرده که او گفته است: هیچ گیاهی جز درخت بادام تلخ، (3) یَز (4) ، اراک (5) و اِستَبْرَق (6) در آن نیست.

.

1- .دوح، جمع «دوحه» است.
2- .معجم ما استعجم : ج 2 ص 368.
3- .در متن عربی، «مرخ» آمده که ممکن است «بارهنگ» باشد؛ گیاهی از تیره بارهنگ ها و نزدیک به تیره زیتونیان (ر . ک : فرهنگ فارسی معین : ذیل واژه «بارهنگ»).
4- .یَز، گیاهی خاردار است که بر اطراف خیمه می نهند تا مردم و جانوران نتوانند داخل شوند. به آن «یزبُن» هم گفته می شود (ر . ک : لغت نامه دهخدا : ذیل مدخل «یز»).
5- .اراک، درختچه ای از تیره اراکی هاست و از ریشه آن، مسواک تهیّه می کنند. این گیاه، خواصّ دارویی دارد و اُشتران از برگش تغذیه می کنند (فرهنگ فارسی معین : ذیل واژه «اراک»).

6- .استبرق، درختچه ای از تیره کاکتوس هاست که در نقاط گرمسیری می روید و از گیاهان کائوچویی ف به شمار می آید (ر . ک : فرهنگ فارسی معین : ذیل واژه «استبرق») .

6 . مسجد
7 . ناهمواری

6 . مسجدگفته اند که در غدیر خم، بر قدمگاه پیامبر خدا مسجدی ساختند، همان جا که نماز گزارْد و سخنرانی کرد و علی علیه السلام را به خلافت و ولایت مسلمانان نصب کرد. مکان این مسجد را میان گودال و چشمه آب گفته اند. بکری، در معجمش می گوید: میان گودال و چشمه آب، مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله است. (1) در معجم البلدان آمده که صاحب المشارق گفته است: خُم، جایی است که به آن، چشمه آبی می ریزد. آن، میان گودال و چشمه آب، واقع است و میان این دو، مسجد پیامبر خدا قرار دارد. (2) ظاهرا این مسجد، از میان رفته و در زمان شهید اوّل (م 786 ق) جز دیوارهایش چیزی از آن باقی نبوده است، چنان که صاحب جواهر در کتاب جواهر الکلام از کتاب الدروس فی الفقه الإمامیهی شهید اوّل، (3) نقل می کند: در الدروس چنین آمده است : و دیوارهای مسجد تاکنون باقی مانده است ؛ و خداوند، عالِم است. (4) امّا اکنون، هیچ اثری از آن نیافتیم... و به این، اشاره خواهیم کرد.

7 . ناهمواریاقوت حموی، در معجم البلدان از حازمی نقل می کند: این وادی به وخامت (دُرشتناکی و ناهمواریِ) بسیار، توصیف شده است. (5)

.

1- .معجم ما استعجم : ج 2 ص 368 .
2- .معجم البلدان : ج 2 ص 389 .
3- .الدروس : ص 156 .
4- .جواهر الکلام : ج 20 ص 75 .
5- .معجم البلدان : ج 2 ص 389.

8 . ساکنان

گردهمایی برای تعیین جانشین

از کاربرد واژه «وخامت» در متن، فهمیده می شود که محلّ مناسبی برای سکونت نیست.

8 . ساکنانبا آن که این محل، مسکونی نیست، یاقوت از عرّام نقل کرده است که: مردمی از خُزاعه و کنانه در آن ساکن اند ؛ امّا اندک اند.

گردهمایی برای تعیین جانشیندر پی توصیف موقعیّت تاریخی این مکان، واقعه ابلاغ ولایت را گام به گام و مرحله به مرحله در پیش دید خوانندگان گرامی می نهیم؛ واقعه ای که آن چنان اهمّیتی به این مکان بخشید که آن را از جمله نشانه های مهمّ سیره مقدّس نبوی قرار داد. مراحل مختلف واقعه ابلاغ ولایت، عبارت اند از: 1 . رسیدن کاروان نبوی به غدیر خم در ظهر روز هجدهم ذی حجّه الحرام سال دهم هجری، در بازگشت از حَجّه الوداع؛ از زید بن ارقم نقل است که: چون پیامبر خدا حجّه الوداع را به انجام رساند و به سوی مدینه بازگشت، در غدیر خم (برکه ای میان مکّه و مدینه) ایستاد و این، در روز هجدهم ذی حجّه الحرام بود. (1) 2 . چون این مکان، محلّ جدا شدن راه های مدینه، عراق، شام و مصر بود و مردم [در آن جا] از پیامبر خدا جدا می شدند و به سوی وطن های خود می رفتند، او به علی علیه السلام فرمان داد که آنان را گرد آوَرَد، پیشروان را بازگردانَد و به انتظار عقب ماندگان بمانَد.

.

1- .الفصول المهمّه : ص 39.

در حدیث جابر بن عبد اللّه انصاری است که: پیامبر خدا در «خم» فرود آمد و مردم از گِرد او پراکنده شدند... . آن گاه به علی علیه السلام فرمان داد که آنان را گرد آوَرَد. (1) و در حدیث سعد است که: ما با پیامبر خدا بودیم. چون به «غدیر خم» رسید، مردم را متوقّف کرد، پیشروان را بازگردانْد و عقب ماندگان رسیدند. (2) 3 . پیامبر خدا در نزدیکی پنج درخت بزرگ خارِ کنار هم، فرود آمد و از نشستن زیر آنها نهی کرد. زید بن ارقم می گوید: پیامبر خدا میان مکّه و مدینه، کنار پنج درخت بزرگ خار، پیاده شد. (3) در حدیث عامر بن ضمره و حذیفه بن اُسید آمده است: چون پیامبر خدا از حجّه الوداع بازگشت و [دیگر]غیر از آن، حج نگزارد ، آمد تا به جحفه رسید و در آن جا نهی کرد که کسی در زیر درختانی بنشیند که نزدیک به هم و در دشت بودند. (4) 4 . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد تا خارهای زیر درختان را بروبند و شاخه های فروافتاده اش را بزنند و بر زمین زیر آن، آب بپاشند. در حدیث زید بن ارقم است که: در زیر درختان ایستاد و زیر آنها از خار و خاشاک، روفته شد. (5)

.

1- .المناقب ، ابن مغازلی : ص 25 ح 37 .
2- .خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی : ص 177 ح 96.
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 118 ح 4577.
4- .الغدیر : ج 1 ص 46، جواهر العقدین : ص 237 .
5- .کشف الغمّه : ج 1 ص 48، الغدیر : ج 1 ص 36 .

و در حدیث دیگر او، چنین آمده است: پیامبر خدا فرمان داد که زیر درختان را بروبند و آب بپاشند. (1) در حدیث عامر بن ضمره و حذیفه بن اُسید، آمده است: زیر آنها روفته شد و سر شاخه ها را بریدند تا سر مردم به آنها نگیرد. (2) 5 . پس از آن که مردمْ توقّف کردند و جایگیر شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به منادی اش فرمان داد که ندا دهد : «نماز جماعت !». حبّه بن جوین عرنی بجلی می گوید: چون روز غدیر خم شد، پیامبر صلی الله علیه و آله در میانه روز، ندا داد : نماز جماعت !... . (3) در حدیث زید، که پیش تر هم گذشت ، آمده است : فرمان داد که خار و خاشاکِ زیر درختان بزرگ را بروبند و سپس ندا داد : «نماز جماعت !». 6 . پس از آن که صف های نماز جماعتْ کامل گشت، پیامبر صلی الله علیه و آله میان دو درخت (از آن پنج درخت خار) به امامت ایستاد. عامر و حذیفه، در حدیثی که از آنها نقل شده، می گویند: چون ندای نماز داده شد، به سوی درخت ها رفت و زیر آنها نماز خواند. در نقل احمد بن حنبل، از براء بن عازب آمده است: ما در سفر، با پیامبر خدا بودیم. پس، در غدیر خم، فرود آمدیم و در میان ما، ندای نماز جماعتْ داده شد. زیر دو درخت، برای پیامبر خدا روفته شد و

.

1- .الغدیر : ج 1 ص 46، جواهر العقدین : ص 237 .
2- .المعجم الکبیر : ج 5 ص 212 ح 5128 .
3- .اُسْد الغابه : ج 1 ص 669 الرقم 1031.

ایشان نماز ظهر را خواند. (1) 7 . برای نمازِ پیامبر خدا، سایبانی پارچه ای در برابر خورشید ساختند که از یکی از دو درخت، آویخته شد. در روایت احمد بن حنبل از زید بن ارقم ، چنین می خوانیم: برای پیامبر خدا، سایبانی پارچه ای در برابر خورشید درست شد، که بر درخت خار افکندند. (2) 8 . آن روز، گرم و سوزان بود. زید بن ارقم می گوید: با پیامبر خدا در روزی سختْ سوزان، حرکت کردیم. برخی از ما گوشه ای از ردایش را بر سرش می نهاد و گوشه دیگرش را از شدّت سوزندگی، به پایش می کشید. (3) 9 . پیامبر خدا پس از پایان نمازش، فرمان داد تا با جهاز شتران، منبری برایش بسازند. (4) 10 . سپس در حالی که به دست علی علیه السلام تکیه داده بود، از منبر بالا رفت. جابر، در حدیثی که پیش تر از او نقل شد ، می گوید: به علی علیه السلام فرمان داد تا آنان را گِرد آورد. چون گرد آمدند، در میان آنان ایستاد، در حالی که به دست علی بن ابی طالب علیه السلام تکیه داده بود. 11 . پیامبر صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد ... .

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 401 ح 18506 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 86 ح 19344 .
3- .الغدیر : ج 1 ص 36 . نیز ، ر . ک : کشف الغمّه : ج 1 ص 48، المناقب ، ابن مغازلی : ص 16 ح 23 .
4- .جامع الأخبار : ص 48 ، الغدیر : ج 1 ص 10 .

اعمال مستحب در این مکان

12 . «سپس مردم، آغاز به تبریک گفتن به امیر مؤمنان که درودهای خدا بر او باد! کردند و از جمله نخستین کسانی که پیش از دیگر اصحاب، تبریک گفتند، ابو بکر و عمر بودند که هر کدام، چنین گفتند : به به ، ای پسر ابو طالب! تو مولای من و مولای هر مرد و زن باایمان شدی». (1) 13 . ابن عبّاس می گوید: به خدا سوگند، در گردن مردم، ثابت شد. (2) یعنی : با آن بیعت، ولایت و امارت و خلافت علی علیه السلام واجب شد. 14 . سپس شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله ، حَسّان بن ثابت، از حضرت، اجازه خواست تا شعری به این مناسبت بسراید... . (3)

اعمال مستحب در این مکاناعمال مستحبّ این مکان، چند چیز است: 1 . بر هر مسلمان ، مستحب است که در مسجدِ این مکان، که در تاریخ به مسجد رسول اللّه ، مسجد النبی و مسجد غدیر خم مشهور شده است، نماز بگزارَد. 2 . مستحب است که مسلمان ، در آن مکان ، دعای فراوان کند و با خدای متعال، فراوان، راز و نیاز و گریه و لابه نماید. شیخ محمّد حسن نجفی، در کتاب جواهر الکلام می گوید: و نیز مستحب است کسی که از راه مدینه باز می گردد، در مسجد غدیر خم، نماز بگزارد و در آن جا، فراوانْ دعا کند ؛ همان مسجدی که جایگاه تصریح پیامبر خدا به خلافت امیر مؤمنان است. (4)

.

1- .ر . ک : ص 277 (تبریک رهبری) .
2- .الطرائف : ص 121 ح 184، بحار الأنوار : ج 37 ص 180 ح 67 .
3- .ر . ک : ص 305 (اشعار حسّان بن ثابت) .
4- .جواهر الکلام : ج 20 ص 75.

و برخی از احادیثِ دلالت کننده بر این امر، گذشت. (1) شیخ یوسف بحرانی، در کتاب الحدائق الناضره می گوید: برای کسانی که به سمت مدینه می روند، مستحب است از مسجد غدیر بگذرند و وارد آن شوند و نماز بگزارند و فراوانْ دعا کنند. و آن، جایگاه تصریح پیامبر خدا به امامت و خلافت امیر مؤمنان پس از اوست؛ جایی که امامت علی علیه السلام واجب شد. اگرچه پیش از آن نیز پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح های فراوانی کرده بود ؛ امّا تکلیف شرعی و واجب حتمی، در آن روز، مقرّر و ابلاغ شد و تصریحات پیشین، زمینه پذیرش درونی مردم را آماده می نمود تا پس از مکلّف شدن به آن، بپذیرند. (2) کلینی در کتاب الکافی (3) و صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه، (4) از ابان، از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده اند: نماز خواندن در مسجد غدیر، مستحب است ؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله در آن، امیر مؤمنان را به جای خود نهاد و آن، جایگاهی است که خدای عز و جل حق را در آن، آشکار ساخت. مشایخ سه گانه (کلینی، صدوق و طوسی) که خداوند متعال مزارشان را روشن کناد ! با سند صحیح، از عبد الرحمان بن حَجّاج، چنین نقل کرده اند: از امام کاظم علیه السلام درباره خواندن نماز در روز [غدیر] و در مسجد غدیر خم در حال سفر، سؤال کردم. فرمود : «در آن، نماز بخوان، که فضیلت دارد و پدرم نیز به آن، فرمان می داد». افزون بر کسانی که گفته شد، بسیاری از فقیهان شیعه، به استحباب نماز گزاردن

.

1- .ر . ک : ص 401 (مسجد غدیر).
2- .الحدائق الناضره : ج 17 ص 406.
3- .الکافی : ج 4 ص 567 ح 3 .
4- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 2 ص 559 ح 3142.

در مسجد غدیر ، فتوا داده اند، مانند: شیخ طوسی در النهایه : چون حاجی به مسجد غدیر رسید، داخل آن شود و دو رکعت نماز در آن بگزارد. (1) قاضی ابن برّاج در المهذّب : کسی که از مکّه به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله می رود، سزاوار است که چون به مسجد غدیر آمد... ، داخل آن شود و هر اندازه که می تواند، نماز بگزارد. سپس به سوی مدینه برود. (2) شیخ ابن ادریس در السرائر : چون حاجی به مسجد غدیر رسد، به آن در آید و دو رکعت نماز در آن بگزارد. (3) شیخ ابن حمزه در الوسیله : نیز حاجی، چون به مسجد غدیر رسد، در آن، دو رکعت نماز بگزارد. (4) شیخ یحیی بن سعید در الجامع للشرائع : چون حاجی به مسجد غدیر رسد، داخلش شود و دو رکعت نماز بگزارد. (5) سیّد محسن حکیم در منهاج الناسکین : همچنین، نماز گزاردن در مسجد غدیر خم، مستحب است و نیز گریه ولابه و دعای فراوان. و آن، جایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت امیر مؤمنان، تصریح

.

1- .النهایه : ص 286 ، الینابیع الفقهیه ، الحجّ : ص 220 .
2- .المهذّب : ج 1 ص 274، الینابیع الفقهیه، الحجّ : ص 325 .
3- .السرائر : ج 1 ص 651 ، الینابیع الفقهیه ، الحجّ : ص 592 .
4- .الوسیله : ص 220 ، الینابیع الفقهیه ، الحجّ : ص 452 .
5- .الجامع للشرائع : ص 231 ، الینابیع الفقهیه ، الحجّ : ص 729 .

وضعیّت کنونی مکان

راه های غدیر خم

اشاره

کرد و برایش بیعت گرفت. درود خداوند بر آن دو و خاندان پاکشان باد! (1)

وضعیّت کنونی مکانعاتق بن غیث بلادی، مورّخ معاصر حجازی، در کتابش معجم معالم الحجاز، «غدیر خُم» را چنین توصیف کرده است: امروزه، غدیر خم، به نام «غُرَبه» شناخته می شود و آن، برکه ای است که درختان خرمای اندکی بر آن روییده و از آنِ گروهی از بلادیّه از طایفه حرب است. و آن، در دیار آنان و در هشت کیلومتری شرق جحفه واقع است و وادی هر دو ، یکی و همان وادی خرّار است. (2) چشمه جحفه از نزدیک غدیر می جوشد و هنوز گودال آن، آشکار است و در غرب و شمال غربیِ غدیر، آثار شهری به جا مانده است که دیوارهای سنگی آن، هنوز هم پیداست. ویرانه های این آثار، نشان می دهد که برخی از آنها کاخ یا قلعه بوده اند و شاید هم محلّه ای از محلّه های شهر جحفه (بوده است) ؛ چرا که به هم شبیه اند. (3) و من، (4) با محل و موقعیّت غدیر، از طریق دو سفرم آشنا شدم : سفر نخست، روز سه شنبه، 7 / 5 / 1402 قمری، مطابق با 2 / 3 / 1982 میلادی و سفر دوم، روز چهارشنبه، 18 / 6 / 1409 قمری، مطابق با 25 / 1 / 1989 میلادی .

راه های غدیر خمدو راه، ما را به غدیر خم می رساند : یکی از جحفه و دیگری از رابُغ.

.

1- .منهاج الناسکین : ص 121 .
2- .بنا به آنچه برخی مورّخان جغرافیادانِ پیشین گفته اند ، غدیر، آغاز دره جُحفه و منتهای دره خرّار است.

3- .معجم معالم الحجاز : ج 3 ص 159.
4- .دکتر عبد الهادی فضلی.

1 . راه جحفه
2 . راه رابُغ

1 . راه جحفهدر نزدیکی فرودگاه رابُغ، راهی آسفالت شده جدا می گردد که پس از نُه کیلومتر، به ابتدای روستای قدیم جحفه می رسد، جایی که حکومت سعودی، مسجدی را که در سفر نخستْ دیده بودم، خراب کرده و مسجد بزرگی را به جای آن ساخته و در کنار آن، حمام، سرویس های بهداشتی و توقّفگاه ماشین، ایجاد کرده است. سپس جاده به سمت شمال می پیچد و از میان سنگلاخ و شن، پس از پنج کیلومتر به سوی قصر «علیاء»، به انتهای روستای جحفه می رسد و سپس به راست می رود و دو کیلومتر از میان تپّه های سنگی و تلّ شن و اندکی سنگلاخ می گذرد. سپس از سنگلاخ، پایین می آیی. در سمت راست راه، وادی غدیر است.

2 . راه رابُغاین راه، از راه اصلی مکّه و مدینه جدا می شود. پیش از ورود به شهر رابُغ و از سمت راست کسی که از مکّه می آید، از زیر تابلوی راهنما، به راست می پیچی و از کنار خانه هایی می گذری که برخی ، از حلبی و برخی گِلی و متعلّق به بادیه نشینان منطقه اند. سپس به راه قدیمی شوسه می رسی که به سمت چپ می پیچد و آن، همان راه اصلی قدیمی است که بقایای آن، در پشت فرودگاه رابُغ، باقی است. پس از طی ده کیلومتر و در سمت راست، راهی از آن جدا می شود که به غدیر می رسد و فاصله رابُغ تا غدیر در حدود 26 کیلومتر است. و از آنچه گفتیم، چنین نتیجه می شود: غدیر خم، در حدود هشت کیلومتری شرق میقاتِ جحفه و 26 کیلومتری جنوب شرقی رابُغ ، واقع است.

M2730_T1_File_2136567

M2730_T1_File_2136568

.

الفصل الحادى عشر : غايه جهد النبىّ فى تعيين الولىّ11 / 1طَلَبُ الصَّحيفَهِ وَالدَّواهِ9397.الإمامُ الصّادقُ عن آبائِه عليهم السلامصحيح البخارى عن الزهرى عن عبيد اللّه بن عبد اللّه عن ابن عبّاس :لَمّا حُضِرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وفِى البَيتِ رِجالٌ فيهِم عُمَرُ بنُ الخَطّابِ ، قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : هَلُمَّ أكتُب لَكُم كِتابا لا تَضِلّوا بَعدَهُ . فَقالَ عُمَرُ : إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قَد غَلَبَ عَلَيهِ الوَجَعُ ! ! ! وعِندَكُمُ القُرآنُ ، حَسبُنا كِتابُ اللّهِ ! ! فَاختَلَفَ أهلُ البَيتِ فَاختَصَموا ؛ مِنهُم مَن يَقولُ : قَرِّبوا يَكتُب لَكُمُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله كِتابا لَن تَضِلّوا بَعدَهُ ، ومِنهُم مَن يَقولُ ما قالَ عُمَرُ . فَلَمّا أكثَرُوا اللَّغوَ وَالاِختِلافَ عِندَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قوموا .

قالَ عُبَيدُ اللّهِ : فَكانَ ابنُ عَبّاسٍ يَقولُ : إنَّ الرَّزِيَّهَ (1) كُلَّ الرَّزِيَّهِ ما حالَ بَينَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وبَينَ أن يَكتُبَ لَهُم ذلِكَ الكِتابَ ؛ مِن اختِلافِهِم ولَغَطِهِم . (2) .

1- .الرَّزِيّه : المُصيبه (مجمع البحرين : ج 2 ص 695 «رزأ») .
2- .صحيح البخارى : ج 5 ص 2146 ح 5345 و ج4 ص 1612 ح 4169 و ج6 ص 2680 ح 6932 وفيه «قوموا عنّى» بدل «قوموا» و ج1 ص 54 ح 114 عن ابن شهاب عن عبيد اللّه بن عبد اللّه عن ابن عبّاس نحوه وفيه «قوموا عنّى ، ولا ينبغى عندى التنازع» ، صحيح مسلم : ج 3 ص 1259 ح 22 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 719 ح 3111 و ص695 ح 2992 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 244 وفيهما «قوموا عنّى» ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 227 ؛ الأمالى للمفيد : ص 36 ح 3 عن ابن شهاب عن عبيد اللّه بن عبد اللّه عن ابن عبّاس .

فصل یازدهم : آخرین تلاش های پیامبر برای تعیین جانشین

11 / 1 درخواست برگه و دوات

اشاره

فصل یازدهم : آخرین تلاش های پیامبر برای تعیین جانشین11 / 1درخواست برگه و دوات9398.امام صادق علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از زُهْری، از عبید اللّه بن عبد اللّه ، از ابن عبّاس : چون پیامبر خدا به حال احتضار افتاد و مردانی از جمله عمر بن خطّاب هم در خانه بودند، فرمود : «بشتابید تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن، گم راه نشوید».

عمر گفت : همانا بیماری بر پیامبر، چیره شده است(!). قرآن، نزد شما هست و کتاب خدا ما را بس است.

پس، حاضرانِ در خانه با هم اختلاف و دعوا کردند. برخی از آنها می گفتند : کاغذ بیاورید تا پیامبر صلی الله علیه و آله برایتان نوشته ای بنویسد که پس از آن، گم راه نشوید. برخی از آنها نیز همان گفته عمر را می گفتند. چون یاوه گویی و اختلاف در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بالا گرفت، پیامبر خدا فرمود : «برخیزید !». (1)

مصیبت حقیقی، مصیبت ممانعت از نوشتن پیامبر صلی الله علیه و آله ، آن هم با اختلاف و داد و فریاد است.

.

1- .در نقل دیگر صحیح البخاری آمده است : «از پیش من برخیزید، که دعوا و اختلاف در نزد من شایسته نیست».

9399.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صحیح البخاری عن ابن عبّاس :یَومُ الخَمیسِ ، وما یَومُ الخَمیسِ ! ! اِشتَدَّ بِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَجَعُهُ ، فَقالَ : اِیتونی أکتُب لَکُم کِتابا لَن تَضِلّوا بَعدَهُ أبَدا . فَتَنازَعوا ولا یَنبَغی عِندَ نَبِیٍّ تَنازُعٌ فَقالوا : ما شَأنُهُ ؟ ! أهَجَرَ (1) ؟ ! ! اِستَفهِموهُ ! ! ! فَذَهَبوا یَرُدّونَ عَلَیهِ . فَقالَ : دَعونی ؛ فَالَّذی أنَا فیهِ خَیرٌ مِمّا تَدعونَنی إلیَهِ . (2)9400.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :صحیح مسلم عن سعید بن جبیر عن ابن عبّاس :یَومُ الخَمیسِ ، وماویَومُ الخَمیسِ ! ! ثُمَّ جَعَلَ تَسیلُ دُموعُهُ ، حَتّی رَأیتُ عَلی خَدَّیهِ کَأنَّها نِظامُ اللُّؤلُؤِ . قالَ : قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اِیتونی بِالکَتِفِ (3) وَالدَّواهِ أکتُب لَکُم کِتابا لَن تَضِلّوا بَعدَهُ أبَدا . فَقالوا : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَهجُرُ !!! (4)9401.بحار الأنوار عن جابِرِ بنِ عبدِ اللّه :مسند ابن حنبل عن جابر :إنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله دَعا عِندَ مَوتِهِ بِصَحیفَهٍ لِیَکتُبَ فیها کِتابا لا یَضِلّونَ بَعدَهُ ، فَخالَفَ عَلَیها عُمَرُ بنُ الخَطّابِ حَتّی رَفَضَها . (5)9402.الإمامُ الصّادقُ عن أبیه عن جدّه عن علیّ بن أبی طالبإرشاد فی قَضِیَّهِ وَفاهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : ... ثُمَّ قالَ [رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله] : اِیتونی بِدَواهٍ وکَتِفٍ أکتُب لَکُم کِتابا لا تَضِلّوا بَعدَهُ أبَدا . ثُمَّ اُغمِیَ عَلَیهِ ، فَقامَ بَعضُ مَن حَضَرَ یَلتَمِسُ دَواهً وکَتِفا ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ : اِرجِع ، فَإنَّهُ یَهجُرُ ! ! ! فَرَجَعَ . ونَدِمَ مَن حَضَرَهُ عَلی ما کانَ مِنهُم مِنَ التَّضجیعِ (6) فی إحضارِ الدَّواهِ وَالکَتِفِ ، فَتَلاوَموا بَینَهُم فَقالوا : إنّا للّهِ وإنّا إلَیهِ راجِعونَ ! لَقَد أشفَقنا مِن خِلافِ رَسولِ اللّهِ .

فَلَمّا أفاقَ صلی الله علیه و آله قالَ بَعضُهُم : أ لا نَأتیکَ بِکَتِفٍ یا رَسولَ اللّهِ ودَواهٍ ؟ فَقالَ : أبَعدَ الَّذی قُلتُم ! ! لا ، ولکِنَّنی اُوصیکُم بِأهلِ بَیتی خَیرا . ثُمَّ أعرَضَ بِوَجهِهِ عَنِ القَومِ فَنَهَضوا ، وبَقِیَ عِندَهُ العَبّاسُ وَالفَضلُ وعَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ وأهلُ بَیتِهِ خاصَّهً .

فَقالَ لَهُ العَبّاسُ : یا رَسولَ اللّهِ ، إن یَکُن هذَا الأَمرُ فینا مُستَقِرّا بَعدَکَ فَبَشِّرنا ، وإن کُنتَ تَعلَمُ أنّا نُغلَبُ عَلَیهِ فَأوصِ بِنا ، فَقالَ : أنتُمُ المُستَضعَفونَ مِن بَعدی . وأصمَتَ ، فَنَهَضَ القَومُ وهُم یَبکونَ قَد أیِسوا مِنَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله . (7) .

1- .قال ابن الأثیر : أهْجَرَ فی مَنْطقه یُهْجِرُ إهْجارا : إذا أفْحَشَ ، وکذلک إذا أکثر الکلام فیما لا ینبغی ، والاسم : الهُجْر ، بالضم . وهَجَر یَهْجُر هَجْراً بالفتح : إذا خَلَط فی کلامه ، وإذا هَذَی . ومنه حدیث مَرضِ النبیّ صلی الله علیه و

آله قالوا : « ما شأنُه أهَجَرَ ؟» أى اختَلف كلامُه بسبب المرض ، على سبيل الاستفهام . أى هل تغيّر كلامه واختلط لأجل ما به من المرض ؟ وهذا أحسن ما يقال فيه . ولا يُجعل إخبارا ، فيكون إمّا من الفُحش أو الهَذَيان . والقائل كان عمر، ولا يُظَنّ به ذلک (النهايه : ج5 ص245 246 «هجر») .
2- .صحيح البخارى : ج 4 ص 1612 ح 4168 و ج3 ص 1155 ح 2997 ، صحيح مسلم : ج 3 ص 1257 ح 20 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 477 ح 1935 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 242 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 192 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 7 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 227 وفيهما «يهجر» بدل «أهجر» ، الإيضاح : ص 359 نحوه .
3- .الكَتِف : عَظْم عريض يكون فى أصل كَتِف الحيوان من الناس والدَّوابّ ، كانوا يكتُبون فيه لِقِلّه القَراطِيس عِندهم (النهايه : ج 4 ص 150 «كتف») .
4- .صحيح مسلم : ج 3 ص 1259 ح 21 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 760 ح 3336 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 243 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 193 .
5- .مسند ابن حنبل : ج 5 ص 115 ح 13732 ، مسند أبى يعلى : ج 2 ص 347 ح 1864 و 1866 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 243 كلّها نحوه .
6- .التَّضْجِيعُ فى الأمر : التَّقصِير فيه (لسان العرب : ج8 ص220 «ضجع»).
7- .الإرشاد : ج 1 ص 184 ، إعلام الورى : ج 1 ص 265 نحوه .

9400.امام علی علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از ابن عبّاس : روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه ای! بیماری پیامبر خدا شدّت گرفت. پس فرمود : «[کاغذ و قلمی] نزد من بیاورید تا برایتان نوشته ای بنویسم که دیگر پس از آن، هرگز گم راه نشوید».

پس با هم دعوا کردند، در حالی که دعوا در نزد هیچ پیامبری، شایسته نیست و می گفتند : او را چه شده است؟ آیا هذیان می گوید؟ (1) از او بپرسید. پس خواستند که از او بپرسند و معنای حرفش را جویا شوند که فرمود: «مرا وا گذارید، که آنچه در آنم، از آنچه مرا به آن می خوانید، بهتر است».9401.بحار الأنوار به نقل از جابر بن عبد اللّه :صحیح مسلم به نقل از سعید بن جُبَیر، از ابن عبّاس : روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه ای! [سعید می گوید : سپس اشک های ابن عبّاس فرو ریخت، تا آن جا که آنها را همچون رشته مروارید، بر گونه هایش دیدم]. پیامبر خدا فرمود : «برایم استخوان (2) و دوات بیاورید تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن، هرگز گم راه نشوید».

پس گفتند : بی گمان ، پیامبر خدا هذیان می گوید(!)9402.امام صادق از پدرش از جدش از امام علی علیهم السلاممسند ابن حنبل به نقل از جابر : پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش کاغذی خواست تا در آن، نوشته ای بنویسد که پس از آن، گم راه نشوند. پس عمر بن خطّاب، آن قدر با آن مخالفت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن [درخواست] را رها کرد.9403.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإرشاد در ماجرای وفات پیامبر خدا : سپس [پیامبر خدا] فرمود : «برایم مرکّبدان (دوات) و استخوانی بیاورید تا نوشته ای برایتان بنویسم که پس از آن، هرگز گم راه نشوید». سپس بیهوش شد.

یکی از حاضران به دنبال مرکّبدان و استخوان رفت. عمر به او گفت : بازگرد که او هذیان می گوید(!).

او هم بازگشت و حاضران از کوتاهی خود در حاضر کردن مرکّبدان و استخوان، پشیمان شدند و همدیگر را سرزنش کردند و گفتند : ما از خداییم و سوی او باز می گردیم! ما از مخالفت با پیامبر خدا ترسانیم.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله به هوش آمد، یکی از آنان گفت : ای پیامبر خدا ! آیا استخوان و مرکّبدان را نیاوریم؟

فرمود : «پس از آنچه گفتید؟ ! دیگر نه ؛ امّا شما را به نیکی به اهل بیتم، سفارش می کنم». سپس از آن جمع ، رو گرداند و آنان هم برخاستند و تنها عبّاس و فضل و علی بن ابی طالب و خانواده اش نزدش ماندند.

عبّاس گفت : ای پیامبر خدا ! اگر این امر در میان ما پس از تو می پاید، پس به ما مژده ده و اگر می دانی که بر ما چیره می شوند، به ما وصیّتی کن.

فرمود : «پس از من، شما را ضعیف می دارند» و ساکت شد. پس آن جمع هم در حالی که می گریستند و از [حیات]پیامبر صلی الله علیه و آله ناامید شده بودند ، برخاستند. .

1- .ابن اثیر می گوید : أهجَرَ فی مَنطِقِه یُهجِرُ إهجارا [از باب افعال]، هنگامی به کار می رود که کسی سخن زشتی بگوید و نیز اگر یاوه و لغو ببافد. اسم آن، هُجر است و هَجَر یهجُر هَجْرا، هنگامی به کار می رود که گوینده، در هم و بر هم و هذیان بگوید. حدیثِ بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله از همین است. گفتند : او را چه شده است؟ «أ هَجَرَ؛ آیا به علّت بیماری، هذیان می گوید؟» و این را به شکل استفهامی و نه خبری گفتند. و این، بهترین توجیهی است که می توان گفت که اگر اِخباری باشد، نسبت فحش و ناسزاگویی و یا هذیان به پیامبر صلی الله علیه و آله است و چون گوینده این سخن عمر است، به او چنین گمانی نمی رود (النهایه : ج 5 ص 245 246 ماده «هجر») .
2- .در زمان های پیشین، به علّت کمی کاغذ، از استخوان پهن موجود در شانه چهارپایان هم برای نوشتن ، استفاده می کرده اند (النهایه : ج 4 ص 150 ماده «کتف») .

9404.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :خَرَجتُ مَعَ عُمَرَ إلَی الشّامِ فی إحدی خَرجاتِهِ ، فَانفَرَدَ یَوما یَسیرُ عَلی بَعیرِهِ فَاتَّبَعتُهُ ، فَقال لی : یَا بنَ عَبّاسٍ ، أشکو إلَیکَ ابنَ عَمِّکَ؛ سَألتُهُ أن یَخرُجَ مَعی فَلَم یَفعَل ، ولَم أزَل أراهُ واجِدا ، فیمَ تَظُنُّ مَوجِدَتَهُ ؟ قُلتُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، إنَّکَ لَتَعلَمُ . قالَ : أظُنُّهُ لا یَزالُ کَئیبا لِفَوتِ الخِلافَهِ . قُلتُ : هُوَ ذاکَ ؛ إنَّهُ یَزعُمُ أنَّ رَسولَ اللّهِ أرادَ الأمرَ لَهُ . فَقالَ : یَا بنَ عَبّاسٍ ، وأرادَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله الأمرَ لَهُ فَکانَ ، ماذا إذا لَم یُرِدِ اللّهُ تَعالی ذلِکَ ! إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أرادَ أمرا وأرادَ اللّهُ غَیرَهُ ، فَنَفَذَ مُرادُ اللّهِ تَعالی ولَم یَنفُذ مُرادُ رَسولِهِ ، أوَ کُلَّما أرادَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله کانَ ؟ ! إنَّهُ أرادَ إسلامَ عَمِّهِ ولَم یُرِدهُ اللّهُ فَلَم یُسلِم !

وقَد رُوِیَ مَعنی هذَا الخَبَرِ بِغَیرِ هذَا اللَّفظِ ، وهُوَ قَولُهُ : إنَّ رسَولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أرادَ أن یَذکُرَهُ لِلأمرِ فی مَرَضِهِ ، فَصَدَدتُهُ عَنهُ خَوفا مِنَ الفِتنَهِ ، وَانتِشارِ أمرِ الإسلامِ ، فَعَلِمَ رَسولُ اللّهِ ما فی نَفسی وأمسَکَ ، وأبَی اللّهُ إلّا إمضاءَ ما حَتَمَ . (1) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 78 .

9405.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عبّاس : در یکی از سفرهای عمر به شام، همراهش رفتم. روزی به تنهایی بر شترش راه می پیمود که دنبالش کردم. پس به من گفت : «ای ابن عبّاس! من از پسرعمویت، گله دارم. از او خواستم که با من بیاید ؛ ولی نیامد و پیوسته او را ناراحتِ چیزی می بینم. تو گمان می کنی دنبال چیست؟».

گفتم : ای امیر مؤمنان! تو که خودت می دانی.

[عمر] گفت : «گمان دارم او همواره در اندوهِ از دست رفتن خلافت است».

گفتم : چنین است. او معتقد است که پیامبر خدا خلافت را برای او خواست.

[عمر] گفت : «ای ابن عبّاس! پیامبر خدا خلافت را برای او خواست و این گونه بود ؛ امّا چه می توان کرد که خدای متعال، آن را نخواست! پیامبر خدا چیزی خواست و خدا چیز دیگری خواست . پس، اراده خدا محقّق شد و اراده پیامبر او محقّق نشد. آیا هر چه پیامبر خدا خواست، شد؟ او مسلمان شدن عمویش را خواست و[لی]خدا نخواست و او هم ، اسلام نیاورد!».

این مضمون، با الفاظ دیگری هم نقل شده است و آن، همان گفته عمر است که : پیامبر خدا در زمان بیماری اش خواست که او (علی علیه السلام) را جانشین خود کند ؛ امّا من از ترس وقوع فتنه و برای نشر اسلام، مانع شدم. پس، پیامبر خدا مقصود قلبی ام را دانست و خودداری کرد و خداوند، جز از اجرای آنچه خود مقدّر و حتمی کرده، امتناع دارد. .

9406.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :دَخَلتُ عَلى عُمَرَ في أوَّلِ خِلافَتِهِ ، وقَد اُلقِىَ لَهُ صاعٌ مِن تَمرٍ عَلى خَصَفَةٍ (1) ، فَدَعانى إلَى الأكلِ ، فَأكَلتُ تَمرَةً واحِدَةً ، وأقبَلَ يَأكُلُ حَتّى أتى عَلَيهِ ، ثُمَّ شَرِبَ مِن جَرٍّ (2) كانَ عِندَهُ ، وَاستَلقى عَلى مِرفَقَةٍ لَهُ ، وطَفِقَ يحَمَدُ اللّهَ يُكَرِّرُ ذلِکَ ، ثُمَّ قالَ : مِن أينَ جِئتَ يا عَبدَ اللّهِ ؟ قُلتُ : مِنَ المَسجِدِ . قالَ : كَيفَ خَلَّفتَ ابنَ عَمِّکَ ؟ فَظَنَنتُهُ يَعنى عَبدَ اللّهِ بنَ جَعفَرٍ ؛ قُلتُ : خَلَّفتُهُ يَلعَبُ مَعَ أترابِهِ . قالَ : لَم أعنِ ذلِکَ ، إنَّما عَنَيتُ عَظيمَكُم أهلَ البَيتِ . قُلتُ : خَلَّفتُهُ يَمتَحُ بِالغَربِ (3) عَلى نَخيلاتٍ مِن فُلانٍ ، وهُوَ يَقرَأُ القُرآنَ . قالَ : يا عَبدَ اللّهِ ، عَلَيکَ دِماءُ البُدنِ إن كَتَمتَنيها ! هَل بَقِيَ فى نَفسِهِ شَىءٌ مِن أمرِ الخِلافَهِ ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَ : أ يَزعُمُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَصَّ عَلَيهِ ؟ قُلتُ : نَعَم ، وأزيدُکَ ؛ سَألتُ أبى عَمّا يَدَّعيهِ فَقالَ : صَدَقَ . فَقالَ عُمَرُ : لَقَد كانَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى أمرِهِ ذَروٌ (4) مِن قَولٍ لا يُثبِتُ حُجَّةً ، ولا يَقطَعُ عُذرا ، ولَقَد كانَ يَربَعُ (5) فى أمرِهِ وَقتا ما ، ولَقَد أرادَ فى مَرَضِهِ أن يُصَرِّحَ باسمِهِ فَمَنَعتُ مِن ذلِکَ إشفاقا وحيطَةً عَلَى الإسلامِ ، لا ورَبِّ هذِهِ البَنِيَّهِ لا تَجتَمِعُ عَلَيهِ قُرَيشٌ أبَدا ! ولَو وَلِيَها لَانتَقَضَت عَلَيهِ العَرَبُ مِن أقطارِها ، فَعَلِمَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنّى عَلِمتُ ما فى نَفسِهِ ، فَأمسَکَ ، وأبَى اللّهُ إلّا إمضاءَ ما حَتَمَ . (6) .

1- .الخَصَفَه : هى الجُلَّه التى يُكْنَز فيها التمر (النهايه: ج2 ص37 «خصف»).
2- .الجَرُّ : آنيه من خَزَف ، الواحده جَرَّهٌ (لسان العرب : ج 4 ص 131 «جرر») .
3- .الماتِح : المُسْتَقِى من البئر بالدَّلْو من أعلى البئر . والغَرْب : الدَّلْو العظيمه التى تُتَّخذ من جِلْد ثَوْرٍ (النهايه : ج 4 ص 291 «متح» و ج 3 ص 349 «غرب») .
4- .الذَّرْوُ من الحديث : ما ارتَفَع إليک وتَرامَى من حَواشِيه وأطرافه (النهايه : ج 2 ص 160 «ذرا») .
5- .رَبَعَ : وَقَفَ وانتَظَرَ (النهايه : ج 2 ص 187 «ربع») .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 20 ؛ كشف اليقين : ص 462 ح562، كشف الغمّه : ج 2 ص 46 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 156.

9403.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عبّاس : در آغاز حکمرانی عمر نزدش رفتم. یک مَن خرما در زنبیلی حصیری برایش نهاده بودند. مرا به خوردن دعوت کرد. من یک خرما خوردم و او نیز شروع به خوردن کرد تا این که خرماها تمام شد. سپس از کوزه ای که نزدش بود، آب خورد و به پشت، بر متّکایش دراز کشید و به حمد و سپاس خدا و تکرار آن پرداخت. و گفت : «ای عبد اللّه ! از کجا می آیی؟». گفتم : از مسجد.

گفت : «پسرعمویت را چگونه دیدی؟». من گمان کردم که عبد اللّه بن جعفر را می گوید. گفتم : وقتی می آمدم او با همسالان خود، مشغول بازی بود.

گفت : «مقصودم او نبود. منظورم بزرگ شما اهل بیت است». گفتم : او را دیدم، در حالی که برای درختان خرمای فلان قبیله، آب از چاه می کشید و قرآن می خواند.

گفت : «ای عبد اللّه ! قربانی کردن شتران به گردنت، اگر آن را از من کتمان کنی ! آیا هنوز در دل، خیال خلافت دارد؟». گفتم : آری.

گفت : «آیا می پندارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او تصریح کرده است؟». گفتم : آری و برایت می افزایم که از پدرم درباره ادّعای علی پرسیدم. و او گفت : [علی]راست می گوید.

عمر گفت : «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتار ناتمامی درباره علی داشت که چیزی را اثبات نمی کند و دستاویزی به دست نمی دهد و بی گمان، مدّتی در کارش درنگ و تأمّل کرد و در بیماری اش می خواست به نام علی تصریح کند ؛ امّا من از بیم [فتنه] و به خاطر حفظ اسلام، مانع شدم و به پروردگار کعبه سوگند، قریش ، هرگز بر او گِرد نمی آمدند و اگر خلافت را به دست می گرفت، اعراب از همه سو بر او می شوریدند. چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فهمید که من منظورش را می دانم، پس خودداری ورزید و خداوند، جز از وقوع آنچه خود ، مقدّر و حتمی کرده، ابا دارد». .

نقد و بررسی جلوگیری از نوشتن وصیّت

نقد و بررسی جلوگیری از نوشتن وصیّتماجرای تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله به کتابت وصیّت و منع عمر بن خطّاب، ماجرایی تکان دهنده و شگفت آور است. پیامبر گرامی اسلام که «مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی * إِنْ هُوَ إِلَا وَحْیٌ یُوحَی ؛ نه از سر هوا، که به وحی الهی سخن می گوید» (1) ، تصمیم دارد در آخرین لحظات زندگی دنیوی خود، نکاتی را برای امّت اسلامی بیان کند. حتّی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ، انسانی عادی هم تلقّی شود، می باید به این خواسته او جامه عمل پوشیده شود. به علاوه، پیامبر صلی الله علیه و آله هدف از نوشتن وصیّت را «گم راه نشدنِ ابدی امّت اسلام» اعلام می کند؛ هدفی که هر کس به دنبال آن، روان است. شگفت، این جاست که عمر، با این خواسته کوچک که نتیجه ای بزرگ در بر دارد مخالفت می کند! دلایل مخالفت او روشن است و در بعضی متون تاریخی نیز بدان تصریح شده است. حتّی اگر هیچ گزارشی درباره مقصود عمر بن خطّاب وجود نداشته باشد،هر انسان محقّق و غیر متعصّبی، با کنار هم قرار دادن اتفاقات این حادثه واتفاقات سقیفه و نیز حادثه به حکومت رسیدن خود وی،حقیقت را درمی یابد. از گزارش های تاریخی درمی یابیم که گروهی با عمر همراهی و همیاری کرده اند. این گزارش ها، نشان دهنده وجود گروه فشاری است که حتّی در محفل خصوصی پیامبر صلی الله علیه و آله هم حضور دارند، به گونه ای که کشمکش و درگیری، بالا می گیرد و در پایان کار، نوشتن وصیّت نیز بی فایده می شود. امّا شگفت تر، آن که برخی به توجیه کار عمر پرداخته اند و برای آن که درستی عمل او را اثبات کنند، به خُرده گیری از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته اند. گاه می گویند:

.

1- .نجم ، آیه 3 و 4 .

آن ، از نشانه های فهم و دقّت و فضیلت عمر است ؛ چرا که او ترسید پیامبر صلی الله علیه و آله چیزهای صریحی بنویسد که نه بتوانند بدان عمل کنند و نه راهی برای تفسیر و تأویل آنها باقی بماند و در نتیجه گرفتار عقوبت شوند. (1) پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : «می خواهم چیزی برایتان بنویسم که تا ابد، گم راه نشوید» و اینان می گویند : نوشته پیامبر، موجب عقاب می شد و مخالفت عمر، دلیلی بر فقه و فضیلت و دقّت نظر اوست. با توجّه به تقابل صریح نظر پیامبر صلی الله علیه و آله با نظر عمر، این گونه ستودن از عمر، چه توجیهی دارد؟ عجیب تر از این، توجیهی است که قاضی عیّاض، درباره همه واقعه بیان کرده است و آن را تحریف نموده و از صورت اصلی خود، به شکل دیگری در آورده است. او می گوید: «آیا پیامبر خدا هذیان می گوید؟». این است آنچه در صحیح مسلم و غیر آن است، یعنی به شکل استفهام. و آن از نقل غیر استفهامی، چه به صیغه ماضی و چه مضارع ، درست تر است ؛ زیرا هیچ یک صحیح نیست. گوینده این سخن ، این سخن را گفت تا کسی را که گفت «ننویسید»، انکار کند ؛ یعنی : [منظورِ صاحب این سخن، این بوده که]فرمان پیامبر خدا را وا ننهید و آن را هذیان مپندارید ؛ زیرا او هذیان نمی گوید. [نیز] این که عمر گفت : «کتاب خدا برای ما بس است»، ردّ بر نزاع کننده است، نه بر پیامبر صلی الله علیه و آله . (2) آیا می توان تحریفی بارزتر از این پیدا کرد؟ ! مسلّما اگر این متن ، در کتاب های صحیح بخاری و صحیح مسلم نبود، به همین حالتِ تحریف شده به دست ما می رسید؛ هرچند بخاری هم در کتاب خود، متن را دو گونه نقل کرده است. او در جایی که گوینده را ذکر کرده است، لفظ «وجع» را می آورد که اهانت کم تری دارد و در جایی که نامی از گوینده نمی برد، واژه زشت «أ هَجَرَ؟» را آورده است، که ظاهرا واژه اصلیِ به کار رفته در آن مجلس است. شاید هم این تفاوت نقل ، مربوط به خود ابن عبّاس باشد ؛ یعنی : او با تدبیری ویژه، همه ماجرا را بیان کرده است؛ امّا در دو گزارش.

.

1- .شرح النووی علی صحیح مسلم : ج 11 ص 99 (ذیل حدیث 1637) .
2- .الشفا بتعریف حقوق المصطفی : ج 2 ص 194 .

11 / 2إنفاذُ جَيشِ اُسامَة9408.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الطبقات الكبرى عن عروه بن الزبير :كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد بَعَثَ اُسامَةَ وأمَرَهُ أن يوَطِّئَ الخَيلَ نَحوَ البَلقاءِ (1) حَيثُ قُتِلَ أبوهُ وجَعفَرٌ ، فَجَعَلَ اُسامَةُ وأصحابُهُ يَتَجَهَّزونَ وقَد عَسكَرَ بِالجُرفِ (2) ، فَاشتَكى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ عَلى ذلِكَ ، ثُمَّ وَجَدَ مِن نَفسِهِ راحَةً فَخَرَجَ عاصِبا رَأسَهُ ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! أنفِذوا بَعث اُسامَةَ ثَلاثَ مَرّاتٍ ثُمَّ دَخَلَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فَاستُعِزَّ (3) بِهِ ، فَتُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (4)9409.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الطبقات الكبرى عن ابن عمر :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله بَعَثَ سَرِيَّةً فيهم أبو بَكرٍ وعُمَرُ ، وَاستَعمَلَ عَلَيهِم اُسامَةَ بنُ زَيدٍ ، فَكانَ النّاسُ طَعَنوا فيهِ أى فى صِغَرِهِ فَبَلَغَ ذلِكَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَصَعِدَ المِنبَرَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وقالَ : إنَّ النّاسَ قَد طَعَنوا فى إمارَةِ اُسامَةَ ، وقَد كانوا طَعَنوا في إمارَةِ أبيهِ مِن قَبلِهِ ، وإنَّهُما لَخَليقانِ لَها ، وإنَّهُ لَمِن أحَبِّ النّاسِ إلَىَّ آلاً ، فَاُوصيكُم بِاُسامَةَ خَيرا ! (5)9410.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الطبقات الكبرى عن حَنَش :سَمِعتُ أبى يَقولُ : اِستَعمَلَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله اُسامَةَ بنَ زَيدٍ وهُوَ ابنُ ثَمانى عَشرَةَ سَنَةً . (6) .

1- .البَلْقاء : كوره من أعمال دمشق بين الشام ووادى القُرى ، قصبتها عَمّان (معجم البلدان : ج 1 ص 489) .
2- .الجُرْف : موضع على ثلاثه أميال من المدينه نحو الشام (معجم البلدان : ج 2 ص 128) .
3- .أياشتَدَّ به المرض وأشرَفَ على الموت (النهايه:ج3 ص228 «عزز»).
4- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 248 وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 113 وإعلام الورى : ج 1 ص 263 .
5- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 249 و ج4 ص 66 ، صحيح البخارى : ج 3 ص 1365 ح 3524 ، السيره النبويه لابن هشام : ج 4 ص 299 عن عروه بن الزبير وغيره ، تاريخ دمشق : ج 8 ص 60 ح 2092 و ص62 ح 2097 عن عروه ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 159 ؛ الاحتجاج : ج 1 ص 173 ح 36 عن أبى المفضّل محمّد بن عبد اللّه الشيبانى عن رجاله وكلّها نحوه .
6- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 66 ، صحيح البخارى : ج 4 ص 1620 ح 4198 عن سالم عن أبيه وليس فيه «وهو ابن ثماني عشره سنه» ، تاريخ دمشق : ج 8 ص 64 و ص 51 عن مصعب بن عبد اللّه الزبيرى .

11 / 2 روانه کردن سپاه اُسامه

اشاره

11 / 2روانه کردن سپاه اُسامهآخرین تلاش های پیامبر برای تعیین جانشین9408.امام علی علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از عُروه بن زبیر : پیامبر خدا اُسامه را برانگیخت و او را مأمور کرد که سواران را به سوی بَلقاء (1) ببرد؛ جایی که پدرش و جعفر [بن ابی طالب]کشته شده بودند. پس اسامه و یارانش، خود را تجهیز کردند و در جُرْف ، (2) اردو زدند.

پس، پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار شد و بر همین حال بود، تا اندکی بهبود یافت. و با سرِ بسته بیرون آمد و سه بار گفت : «ای مردم! سپاه اسامه را روانه کنید!». سپس باز گشت و داخل خانه شد. بیماری اش شدّت گرفت و از دنیا رفت.9409.امام باقر علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از ابن عمر : پیامبر صلی الله علیه و آله سپاهی را آماده کرد که ابو بکر و عمر هم در آن بودند و اسامه بن زید را فرمانده سپاه نمود. مردم، به دلیل جوان بودنِ اسامه به او طعنه می زدند. خبرِ آن به پیامبر خدا رسید. بر منبر ، بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت : «مردم به فرماندهی اسامه طعنه زده اند و پیش از این هم به فرماندهی پدرش طعنه می زدند، در حالی که آن دو، شایسته آن اند و او از محبوب ترینِ خاندانها نزد من است. پس شما را سفارش می کنم که با اسامه خوب باشید».9410.امام صادق علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از حَنَش : شنیدم پدرم می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را به فرماندهی گمارد، در حالی که هجده سال داشت.

.

1- .بلقاء، از نواحی دمشق در میان شام و وادی القری است که مرکز آن، عَمّان است (معجم البلدان : ج 1 ص 489) .
2- .جرف، جایی در سه میلی مدینه به طرف شام است (معجم البلدان : ج 2 ص 128) .

9411.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف :كانَ فى جَيشِ أُسامَةَ : أبو بَكرٍ ، وعُمَرُ ، ووُجوهٌ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ . (1)9412.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :المغازى فى ذِكرِ جَيشِ أُسامَةَ : ولَم يَبقَ أحَدٌ مِنَ المُهاجِرينَ الأَوَّلينَ إلَا انتُدِبَ فى تِلكَ الغَزوَةِ ؛ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ ، وأبو عُبَيدَةَ بنُ الجَرّاحِ ، وسَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ . (2)9413.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :دلائل النبوّه للبيهقى :كانَ أُسامَةُ بنُ زَيدٍ قَد تَجَهَّزَ لِلغَزوِ ، وخَرَجَ فى نَقلِهِ إلَى الجُرفِ ، فَأَقامَ تِلكَ الأَيّامَ يَشكوى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وكانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد أَمَّرَهُ عَلى جَيشٍ عامَّتُهُمُ المُهاجِرونَ ، فيهِم عُمَرُ بنُ الخَطّابِ . (3)9414.عنه عليه السلام :الطبقات الكبرى عن عروه:فِى الجَيشِ الَّذِى استَعمَلَهُ [النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله] عَلَيهِم : أبو بَكرٍ ، وعُمَرُ ، وأبو عُبَيدَةَ بنُ الجَرّاحِ . (4)9415.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :دَخَلَ أُسامَةُ مِن مُعَسكَرِهِ يَومَ الإِثنَينِ ؛ الثّانى عَشَرَ مِن شَهرِ رَبيعِ الأَوَّلِ ، فَوَجَدَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُفيقا ، فَأَمَرَهُ بِالخُروجِ وتَعجيلِ النُّفوذِ ، وقالَ : اُغدُ عَلى بَرَكَةِ اللّهِ ، وجَعَلَ يَقولُ : «أنفِذوا بَعثَ أُسامَةَ» ويُكَرِّرُ ذلِكَ ، فَوَدَّعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وخَرَجَ ومَعَهُ أبو بَكرٍ وعُمَرُ ، فَلَمّا رَكِبَ جاءَهُ رَسولُ اُمِّ أيمَنَ فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَموتُ ، فَأَقبَلَ ومَعَهُ أبو بَكرٍ وعُمَرُ وأبو عُبَيدَةَ . (5)9416.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الطبقات الكبرى عن هشام بن عروه :مَرِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَجَعَلَ يَقولُ فى مَرَضِهِ : أنفِذوا جَيشَ أُسامَةَ ، أنفِذوا جَيشَ أُسامَةَ . (6) .

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 115 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 52 والدرجات الرفيعه : ص 442 .
2- .المغازى : ج 3 ص 1118 .
3- .دلائل النبوّه للبيهقى : ج 7 ص 200 ، كنز العمّال : ج 10 ص 571 ح 30265 نقلاً عن ابن عساكر عن عروه نحوه .
4- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 68 ، تاريخ دمشق : ج 8 ص 63 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 52 عن عبد اللّه بن عبد الرحمن ؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج1 ص176 عن معاويه بن عمّار عن الإمام الصادق عليه السلام ، إعلام الورى : ج1 ص263 والثلاثه الأخيره نحوه.
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 160 .

6- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 67 ، تاريخ دمشق : ج 8 ص 62 ح 2098 و ص65 ح 2101 عن عروه ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 160 نحوه ؛ الاحتجاج : ج 1 ص 604 عن الإمام علىّ عليه السلام وفيه «وكان آخر ما عهد به فى أمر اُمّته قوله : أنفذوا جيش اُسامه ، يكرّر على أسماعهم إيجابا للحجّه عليهم فى إيثار المنافقين على الصادقين» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 176 عن معاويه بن عمّار عن الإمام الصادق عليه السلام .

9417.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :أنساب الأشراف :در سپاه اسامه، ابو بکر و عمر و سرشناسانی از مهاجر و انصار، حضور داشتند.9412.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المغازی در یادکردِ سپاه اسامه : و هیچ یک از مهاجران نخستین نمانْد، جز آن که برای آن نبرد، حاضر شد، همچون : عمر بن خطّاب، ابو عبیده بن جرّاح و سعد بن ابی وقّاص.9413.امام علی علیه السلام :دلائل النبوّه ، بیهقی :اسامه بن زید، برای نبرد آماده شد و در جُرف، اردو زد و به دلیل بیماری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، چند روز در آن جا ماند و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به فرماندهی سپاهی گمارده بود که همه از مهاجران بودند و عمر بن خطّاب هم در میان آنان بود.9414.امام علی علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از عروه : در میان سپاهی که پیامبر صلی الله علیه و آله او (اسامه) را فرمانده آن کرده بود، ابو بکر و عمر و ابو عبیده جرّاح هم بودند.9415.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :اسامه، روز دوشنبه، دوازدهم ربیع اوّل [سال یازدهم هجری] از اردوگاهش به مدینه آمد و حال پیامبر صلی الله علیه و آله را بهتر یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله به خروج و شتاب در روانه شدن، فرمانش داد و گفت : «به برکت خدا، صبح، حرکت کن» و هماره می گفت : «سپاه اسامه را روانه کنید».

پس با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وداع کرد و ابو بکر و عمر هم با او خارج شدند. چون سوار شد، پیک اُمّ ایمن، نزد او آمد و گفت : پیامبر خدا در حال موت است. پس، او بازگشت و ابو بکر و عمر و ابو عبیده هم همراهش آمدند.9416.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری به نقل از هشام بن عروه : پیامبر خدا بیمار شد و در همان بیماری پیوسته می گفت : «سپاه اسامه را روانه کنید. سپاه اسامه را روانه کنید» (1) . .

1- .در الاحتجاج (ج 1 ص 604) از امام علی علیه السلام نقل شده است : «و آخرین عهدی که با امّتش درباره من بست، گفته اش درباره روانه کردن سپاه اسامه بود. پیوسته در گوش آنها می خواند تا در ترجیح منافقان بر صادقان ، حجّتی برای آنان نگذارَد».

9417.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :جَهِّزوا جَيشَ اُسامَةَ ، لَعَنَ اللّهُ مَن تَخَلَّفَ عَنهُ ! (1)9418.عنه عليه السلام :الإرشاد :... فَلَمّا سَلَّمَ [النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله مِنَ الصَّلاهِ]انصَرَفَ إلى مَنزِلِهِ ، وَاستَدعى أبا بَكرٍ وعُمَرَ وجَماعَهً مِمَّن حَضَرَ المَسجِدَ مِنَ المُسلِمينَ ، ثُمَّ قالَ : أ لَم آمُرِ أن تُنفِذوا جَيشَ اُسامَهَ ؟ قالوا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : فَلِمَ تَأَخَّرتُم عَن أمرى ؟ فَقالَ أبو بَكرٍ : إنَّنى كُنتُ خَرَجتُ ثُمَّ عُدتُ لِاُجَدِّدَ بِکَ عَهدا . وقالَ عُمَرُ : يا رَسولَ اللّهِ ، لَم أخرُجُ لِأَنَّنى لَم اُحِبَّ أن أسألَ عَنکَ الرَّکبَ .

فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : فَأَنفِذوا جَيشَ اُسامَهَ ، فَأَنفِذوا جَيشَ اُسامَهَ يُكَرِّرُها ثَلاثَ مَرّاتٍ ثُمَّ اُغمِىَ عَلَيهِ مِنَ التَّعَبِ الَّذى لَحِقَهُ وَالأَسَفِ (2) ، فَمَكَثَ هُنَيهَهً مُغمىً عَلَيهِ ، وبَكَى المُسلِمونَ ، وَارتَفَعَ النَّحيبُ مِن أزواجِهِ ووُلِدِه وَالنِّساءِ المُسلِماتِ ومَن حَضَرَ مِنَ المُسلِمينَ . (3)9419.عنه عليه السلام :الإرشاد :عَقَدَ [النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله] لِاُسامَهَ بنِ زَيدِ بنِ حارِثَهَ الإِمرَهَ ، ونَدَبَهُ أن يَخرُجَ بِجُمهورِ الاُمَّهِ إلى حَيثُ اُصيبَ أبوهُ مِن بِلادِ الرّومِ ، وَاجتَمَعَ رَأيُهُ صلى الله عليه و آله عَلى إخراجِ جَماعَهٍ مِن مُتَقَدِّمِى المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ فى مُعَسكَرِهِ ؛ حَتّى لا يَبقى فِى المَدينَهِ عِندَ وَفاتِهِ صلى الله عليه و آله مَن يَختَلِفُ فِى الرِّئاسَهِ ، ويَطمَعُ فِى التَّقَدُّمِ عَلَى النّاسِ بِالإِمارَهِ ، ويَستَتِبُّ الأَمرُ لِمَنِ استَخلَفَهُ مِن بَعدِهِ ، ولا يُنازِعُهُ فى حَقِّهِ مُنازِعٌ ، فَعَقَدَ لَهُ الإِمرَهَ عَلى مَن ذَكَرناهُ .

وجَدَّ عَلَيهِ وآلِهِ السَّلامُ فى إخراجِهِم ، فَأَمَرَ اُسامَهَ بِالبُروزِ عَنِ المَدينَهِ بِمُعَسكَرِهِ إلَى الجُرفِ ، وحَثَّ النّاسَ عَلَى الخُروجِ إلَيهِ وَالمَسيرِ مَعَهُ ، وحَذَّرَهُم مِنَ التَّلَوُّمِ (4) وَالإِبطاءِ عَنهُ .

فَبَينا هُوَ فى ذلِکَ ، إذ عَرَضَت لَهُ الشَّكاهُ (5) الَّتى تُوُفِّىَ فيها . (6) .

1- .الملل والنحل : ج 1 ص 23 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 52 عن عبد اللّه بن عبد الرحمن وفيه «أنفذوا بعث اُسامه ...» ؛ الرواشح السماويّه : ص 140 .
2- .الأَسَف : المبالغه فى الحُزْن والغَضَب (لسان العرب : ج 9 ص 5 «أسف») .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 183 ، إعلام الورى : ج 1 ص 265 نحوه .

4- .التَّلَوُّم : الإنتظار والتَّلَبُّث (لسان العرب : ج 12 ص 557 «لوم») .
5- .الشَّكاه : المَرَض (النهايه : ج 2 ص 497 «شكا») .
6- .الإرشاد : ج 1 ص 180 .

9420.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سپاه اسامه را آماده کنید. خدای لعنت کناد کسی را که از آن ، جا بمانَد !9421.عنه صلی الله علیه و آله :الإرشاد :... چون پیامبر صلی الله علیه و آله سلام نماز را داد، به خانه اش بازگشت و ابو بکر و عمر و گروهی از مسلمانانِ حاضر در مسجد را فرا خوانْد. سپس گفت : «آیا فرمان ندادم که سپاه اسامه را روانه کنید؟». گفتند : چرا، ای پیامبر خدا ! گفت : «پس چرا در فرمانم تأخیر روا داشتید؟». ابو بکر گفت : من رفته بودم ؛ امّا بازگشتم تا تجدید عهدی با تو کرده باشم. عمر [نیز]گفت : ای پیامبر خدا ! من نرفتم ؛ چون دوست نداشتم خبر تو را از کاروان ها بگیرم.

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : «سپاه اسامه را روانه کنید. سپاه اسامه را روانه کنید» و آن را سه بار تکرار کرد. سپس به دلیل رنج و اندوه شدیدی که از این واقعه به او دست داده بود ، بیهوش شد و اندکی در همین حال ماند. مسلمانان گریستند و صدای گریه از همسران و فرزندان او و زنان مسلمان و دیگر مسلمانان حاضر ، بلند شد.9422.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإرشاد :پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم فرماندهی را برای اسامه بن زید بست و از او خواست که با عموم مردم به سوی مکانی از روم برود که پدر او [در آن جا]کشته شده بود.

نظر پیامبر صلی الله علیه و آله بر این بود که گروهی از مهاجران نخستین و انصار را با سپاه اسامه رهسپار کند تا هنگام وفاتش کسی در مدینه نباشد که در خلافت، اختلافْ ایجاد نماید و برای پیشی جستن در فرمانروایی بر مردم، طمع کند. او می خواست راه را برای کسی که جانشین پس از خود کرده بود، هموار کند، تا هیچ کس در حقی که او داشت با وی نستیزد.

پس اسامه را فرمانده این افراد کرد و برای بیرون فرستادن آن [سپاه] کوشید و به اسامه فرمان داد که با سپاهش از مدینه به جُرْف برود و نیز مردم را برانگیخت تا با او بیرون روند و آنان را از درنگ و تأخیر، بر حذر داشت.

در این میان، پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار شد و در همان بیماری از دنیا رفت. .

9418.امام على عليه السلام :السيره النبويّه لابن هشام عن عروه بن الزبير وغيره :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله استَبطَأَ النّاسَ فى بَعثِ اُسامَهَ بنِ زَيدٍ وهُوَ فى وَجَعِهِ ، فَخَرَجَ عاصِبا رَأسَهُ حَتّى جَلَسَ عَلَى المِنبَرِ وقَدِ كانَ النّاسُ قالوا فى إمرَهِ اُسامَهَ : أَمَّرَ غُلاما حَدَثا عَلى جِلَّهِ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ! فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ بِما هُوَ لَهُ أهلٌ ، ثُمَّ قالَ : أَيُّهَا النّاسُ ! أنفِذوا بَعثَ اُسامَهَ ، فَلَعمرى لَئِن قُلتُم فى إمارَتِهِ لَقَد قُلتُم فى إمارَهِ أبيهِ مِن قَبلِهِ ، وإنَّهُ لَخَليقٌ لِلإِمارَهِ ، وإن كانَ أبوهُ لَخَليقا لَها !

ثُمَّ نَزَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَانكَمَشَ (1) النّاسُ فى جِهازِهِم ، وَاستَعَرَّ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَجَعُهُ ، فَخَرَجَ اُسامَهُ وخَرَجَ جَيشُهُ مَعَهُ حَتّى نَزَلُوا الجُرفَ مِنَ المَدينَهِ عَلى فَرسَخٍ فَضَرَبَ بِهِ عَسكَرَهُ ، وتَتامَّ (2) إلَيهِ النّاسُ ، وثَقُلَ (3) رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأَقامَ اُسامَهُ وَالنّاسُ لِيَنظُروا مَا اللّهُ قاضٍ فى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (4) .

1- .اِنْكَمَشَ فى هذا الأمر : أى تَشَمَّرَ وجَدَّ (النهايه : ج 4 ص 200 «كمش») .
2- .تَتامُّوا : أى جاؤوا كُلُّهم وتَمُّوا . وفى الحديث : «تَتامَّتْ إليه قُريش» أى أجابَتْهُ وجاءَتْهُ مُتَوافِرَه مُتَتابِعه (تاج العروس : ج 16 ص 79 «تمم») .
3- .ثَقُلَ الرجُلُ : اشتَدَّ مرَضُه (لسان العرب : ج 11 ص 88 «ثقل») .
4- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 299 وراجع تاريخ الطبرى : ج 3 ص 184 و 186 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 5 .

9419.امام علی علیه السلام :السیره النبویّه ، ابن هشام به نقل از عروه بن زبیر و غیر او : پیامبر خدا در حال بیماری [بود که]دید مردم، در روانه کردن سپاه اسامه بن زید، کندی می کنند. پس در حالی که سرش را بسته بود، [از خانه] بیرون آمد و بر منبر نشست ، در حالی که مردم درباره فرماندهی اسامه می گفتند پسر جوانی را بر بزرگان مهاجر و انصار، فرمانده کرده است .

[پیامبر صلی الله علیه و آله] پس از حمد و ثنای الهی، آن چنان که شایسته خداوند بود، گفت : «ای مردم! سپاه اسامه را روانه کنید. به جانم سوگند، اگر [اکنون] به فرماندهی او طعنه می زنید، و پیش از این هم به فرماندهی پدرش طعنه می زدید، در حالی که او شایسته فرماندهی است و پدرش نیز شایسته فرماندهی بود».

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پایین آمد و مردم در تجهیز سپاه، جدّیت کردند و بیماری پیامبر خدا شدّت گرفت. اسامه با سپاهش بیرون رفت، تا این که در جُرْف (در یک فرسخی مدینه) توقف کردند و در آن جا اردو زد و مردم، همگی به سوی او رفتند. چون بیماری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شدّت گرفت، اسامه و مردم، درنگ کردند تا بدانند خداوند سرنوشت پیامبرش صلی الله علیه و آله را چگونه رقم می زند. .

9420.پیامبر خدا صلى الله علیه و آله :الإمام علىّ علیه السلام :أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله بِتَوجیهِ الجَیشِ الَّذی وَجَّهَهُ مَعَ اُسامَةَ بنِ زَیدٍ عِندَ الَّذی أحدَثَ اللّهُ بِهِ مِنَ المَرَضِ الَّذی تَوَفّاهُ فیهِ ، فَلَم یَدَعِ النَّبِیُّ أحَدا مِن أفناءِ (1) العَرَبِ ، ولا مِنَ الأوسِ وَالخَزرَجِ وغَیرِهِم مِن سائِرِ النّاسِ مِمَّن یَخافُ عَلى نَقضِهِ ومُنازَعَتِهِ ، ولا أحَدا مِمَّن یَرانی بِعَینِ البَغضاءِ مِمَّن قَد وَتَرتُهُ بِقَتلِ أبیهِ أو أخیهِ أو حَمیمِهِ ، إلّا وَجَّهَهُ فی ذلِکَ الجَیشِ ، ولا مِنَ المُهاجِرینَ وَالأنصارِ وَالمُسلِمینَ وغَیرِهِم وَالمُؤَلَّفَهِ قُلوبُهُم وَالمُنافِقینَ ؛ لِتَصفُوَ قُلوبُ مَن یَبقى مَعى بِحَضرَتِهِ ، ولِئَلّا یَقولَ قائِلٌ شَیئا مِمّا أکرَهُهُ ، ولا یَدفَعُنی دافِعٌ مِنَ الوِلایَهِ وَالقِیامِ بِأمرِ رَعِیَّتِهِ مِن بَعدِهِ .

ثُمَّ کانَ آخِرُ ما تَکَلَّمَ بِهِ فى شَىءٍ مِن أمرِ اُمَّتِهِ أن یُمضِیَ جَیشَ اُسامَهَ ، ولا یَتَخَلَّفَ عَنهُ أحَدٌ مِمَّن أنهَضَ مَعَهُ ، وتَقَدَّمَ فى ذلِکَ أشَدَّ التَّقَدُّمِ ، وأوعَزَ (2) فیهِ أبلَغَ الإیعازِ ، وأکَّدَ فیهِ أکثَرَ التَّأکیدِ .

فَلَم أشعُر بَعدَ أن قُبِضَ النَّبِیُّ صلى الله علیه و آله إلّا بِرِجالٍ مِن بَعثِ اُسامَهَ بنِ زَیدٍ وأهلِ عَسکَرِهِ قَد تَرَکوا مَراکِزَهُم ، وأخَلّوا مَواضِعَهُم ، وخالَفوا أمرَ رَسولِ اللّهِ صلى الله علیه و آله فیما أنهَضَهُم لَهُ وأمَرَهُم بِهِ وتَقَدَّمَ إلَیهِم ؛ مِن مُلازَمَهِ أمیرِهِم ، وَالسَّیرِ مَعَهُ تَحتَ لِوائِهِ ، حَتّى یُنفَذَ لِوَجهِهِ الَّذی أنفَذَهُ إلَیهِ !

فَخَلَّفوا أمیرَهُم مُقیما فى عَسکَرِهِ ، وأقبَلوا یَتَبادَرونَ عَلَى الخَیلِ رَکضا إلى حَلِ عُقدَهٍ عَقَدَهَا اللّهُ عز و جل لى ولِرَسولِهِ صلى الله علیه و آله فى أعناقِهِم فَحَلّوها ، وعَهدٍ عاهَدُوا اللّهَ ورَسولَهُ فَنَکَثوهُ ! وعَقَدوا لِأنفُسِهِم عَقدا ضَجَّت بِهِ أصواتُهُم ، وَاختَصَّت بِهِ آراؤُهُم ، مِن غَیرِ مُناظَرَهٍ لِأحَدٍ مِنّا بنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، أو مُشارَکَهٍ فى رَأیٍ ، أوِ استِقالَهٍ (3) لِما فى أعناقِهِم مِن بَیعَتى ! (4) .

1- .أى لم یُعْلَم مِمَّن هو (النهایه : ج 3 ص 477 «فنا») .
2- .الوَعْز:التَّقْدِمه فى الأمر والتَّقَدُّمُ فیه(لسان العرب:ج5 ص429 «وعز»).
3- .تَقایَلَ البَیِّعان : تَفاسَخا صَفْقَتَهما . وتکون الإقالَهُ فى البَیْعه والعهد . والاستِقالَه : طلَب الإقالَه (لسان العرب : ج 11 ص 579 و 580 «قیل») .

4- .الخصال : ص 371 ح 58 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام ، الاختصاص : ص 170 عن جابر عن أبى جعفر عن محمّد ابن الحنفيّه ، شرح الأخبار : ج 1 ص 346 ح 315 عن محمّد بن سلام بإسناده عنه عليه السلام نحوه .

9421.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا، در بیماری ای که به وفاتش انجامید ، فرمان داد که سپاهی برای اسامه، سامان دهند. پیامبر صلی الله علیه و آله هر آن کس را (از توده مردم و یا از اوس و خزرج و بقیه مردم) که می ترسید شورش و ستیزه کند و یا (به خاطر آن که پدر یا برادر یا خویشاوندش به دست من کشته شده بودند،) با من دشمنی ورزد، با این سپاه، روانه کرد و حتّی از مهاجران و انصار و مسلمانان و دیگران و کسانی که [با پول،]جذبشان کرده بود و نیز از منافقان، کسی را باقی نگذارد، تا دل های همه کسانی که در محضرش باقی می مانند، با من صاف باشد و کسی چیزی را که من ناپسند می دارم، نگوید و مرا از ولایت نراند و امور مردم را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به دست نگیرد.

آخرین سخنش درباره کار امّتش، روانه کردن سپاه اسامه بود و این که هیچ یک از آنان که روانه کرده بود، از او سرپیچی نکنند. پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را بر دیگر کارها سخت مقدّم داشت و به شدّت، در آن کوشید و تأکید فراوان کرد.

پس از قبض روح پیامبر صلی الله علیه و آله ، با تنی چند از سپاهیان اسامه و سربازانش مواجه شدم که مراکز خود را ترک کرده، جای خود را خالی گذارده و از فرمان پیامبر خدا که به آنان دستور داده بود حرکت و پیشروی کنند و همراه فرمانده شان باشند و در زیر پرچم او، مسیر را بپیمایند، تا مأموریّت را به انجام رسانند سرپیچی کرده بودند.

پس، فرمانده خود را در میان سپاه، برجای نهادند و شتابان بر اسب ها سوار شدند و به سوی انحلال پیمانی که خدای عز و جل برای من و پیامبرش در گردن آنها بسته بود، روانه شدند و آن را گشودند و پیمان خدا و پیامبرش را شکستند و آن را برای خود بستند و برای آن ، نعره کشیدندد و تنها نظر خود را اجرا کردند، بی آن که نظر کسی از ما بنی عبد المطّلب را جویا شوند و یا آن که ما را شرکت دهند و یا [دست کم، ابتدا]فسخ بیعت با من را که در گردنشان بود، بخواهند. .

ص: 448

. .

ص: 449

. .

ص: 450

. .

بحثی درباره آخرین تلاش پیامبر

بحثی درباره آخرین تلاش پیامبرولایت علوی، در ابلاغ و عرضه، همزاد با رسالت نبوی است. پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام تبلیغ علنی رسالت، با صراحت تمام ، از تداوم «رسالت» در قالب «ولایت»، سخن گفت و علی علیه السلام را به عنوان «وصی»، «خلیفه»، «وزیر» ، «یار» و «همراه» خود، معرّفی کرد. افزون بر آن، پیامبر خدا در مناسبت های مختلف و با توجّه به شرایط سیاسی و فرهنگی حاکم، در باب رهبری آینده امّت، سخن گفت و مولا علیه السلام را به عنوان شایسته ترین کسی که توانایی راهنمایی و نجات امّت را از امواج خروشان فتنه ها، کژاندیشی ها و ... دارد، شناسانْد. این حقایق، در لابه لای صفحات این دانش نامه، با استناد به انبوه روایات فریقین، آمده است و نیز بر آن، تأکید شده است که اوج این معرّفی و ابلاغ، در «حَجّه البلاغ» و به تعبیر دیگر «حَجّه الوداع» در «غدیر خم» بوده است. بدین سان، تأکید پیامبر خدا بر تعیین و تصریح مکتوبِ سرنوشت ولایت در آخرین ساعت های عمر مبارکش، بی گمان، آخرین تلاش و چاره اندیشی او برای حفظ سلامت جامعه و جلوگیری از انحراف امّت بوده است : پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری است. تن شریف او در تب می سوزد که فرمان

.

سازماندهی لشکری را به فرماندهی اسامه بن زید، صادر می کند و بدان بسی تأکید می ورزد و تَنْ زنندگان از این سپاه را «نفرین» می کند.هربار که چشمان مبارک را باز می کند، از چگونگی سپاه سؤال می کند... . امّا شگفتا و شگفتا که کسانی ، از همراهی با سپاه اسامه تن زدند و با تمسّک به بهانه هایی بازگشتند و با «اجتهادِ» ناروا در برابر «نصّ» صریحِ سخن پیامبر خدا، از همراهی با سپاه، خودداری کردند و افزون بر آن، پیامبر خدا را که سخن، جز به حق نمی گفت و لب، جز به آموزه «وحی» نمی گشود، (1) به«هذیانگویی»متهم کردند! و بدین گونه کتابت وصیّت، بی اثر گشت و آخرین تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله برای زمینه سازی در جهت تحکیم «حاکمیت حق»، عقیم مانْد. در این که آهنگ این وصیّت، «صراحت و تأکید درباره رهبر آینده» و «تنبّه و تأکید بر ابلاغ حق (همان حقّ فریادشده در طول بیست و سه سال و در هر کوی و بَرزن)» بود، هیچ تردیدی نیست؛ (2) امّا جای این پرسشْ باقی است که چرا پیامبر خدا پس از منع و غوغاسالاری آن کسان، بر کتابت ، پای نفشرد؟ و چرا پیش تر و به هنگام صحّت، بر این اقدام اساسی، همّت نگماشت؟ چرا با این که پیشنهاد شد ابزار کتابت را فراهم آورند، با این که پس از آن، چهار روز دیگر نیز زنده بود، پیشنهاد را نپذیرفت؟ چرا آن بزرگوار که به تعبیر قرآن: «حریص بر هدایت امّت» (3) بود، با این اقدام اساسی، مانع از گم راهیِ امّت نشد؟ تأمّل در چگونگی جامعه اسلامیِ آن روز و ترکیب جامعه مدینه و درنگریستن به جایگاه مولا علیه السلام می تواند در پاسخ یابی برای این سؤال، کارآمد باشد. پیامبر خدا

.

1- .«وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی * إِنْ هُوَ إِلَا وَحْیٌ یُوحَی» (نجم : آیه : 3 و 4) .
2- .ر . ک : المراجعات : ص 354 و سخن مفتی حنفی صور، حاج داوود دَدا در همان جا، و نیز به : معالم الفتن : ج 1 ص 262 که توجه برخی از محدّثان اهل سنّت را به این نکته ، گزارش کرده است.
3- .ر . ک : توبه ، آیه 128.

نبردهای بسیاری برای قلع و قمع شرک و زدودن موانع ابلاغ رسالت، سامان داده است. در این نبردها که سران بسیاری از جریان های شرک و استکبارْ نابود شده اند، بیشترین نقش را «شمشیر علی علیه السلام » بازی کرده است و این، برای هر کسی که اندکی با تاریخ اسلامْ آشنایی داشته باشد، جای تردید نیست. اکنون و در سال های پایانی عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وابستگان بسیاری از آنان به اردوگاه مسلمانان وارد شده اند. اینان «تازه مسلمان»هایی هستند که ایمان، در اعماق جانشان نفوذ نکرده است و به هیچ روی، حاضر نیستند رهبری مولا علیه السلام را بپذیرند. از سوی دیگر، کسانی از چهره های موجّه صحابیان، به هر انگیزه ای ، رهبری امام علیه السلام را به مصلحت نمی دانند و نگاشتن وصیّت را خوش ندارند. کتابت وصیّت، گو این که راه را بر توجیه ها و بهانه ها می بندد، امّا در شرایط عادی، زمینه را برای تفرقه های داخلی و بگومگوها در درون اردوگاه اسلام، فراهم می سازد. در آخرین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه و آله ، وصیّت، زمینه پذیرش دارد. او پیشوایی است که پس از سال ها تلاش در جهت استوارسازی پایه های آیین الهی خود، در آستانه رحلت قرار دارد. طبیعی است که برای آینده و آیین و امّت خود، طرحی درافکَنَد. اگر چهره های به ظاهر موجّه، جوسازی نکنند و آب را گل آلود نسازند، احتمال این که تازه به دوران رسیده ها چندان زمینه جولان نداشته باشند، بسیار است. بدین سان، پیامبر صلی الله علیه و آله بر اصل وصیّت و طرح کتابت آن، همّت می گمارد و از سوی دیگر با فرمان سازماندهی لشکر اسامه می کوشد تا مدّعیان و غوغاسالاران را از صحنه به دور سازد و بدین سان، زمینه را برای طرح نهایی مسئله فراهم آوَرَد. بی گمان،اگر لشکرْ اعزام شود و جوآفرینان از صحنه دور گردند، تا بازگشت آنان، وصیّت، کتابت می شود و خلافتْ استقرار می یابد و زمینه دگرسانی و جوآفرینی،

.

یکسر زدوده می شود ؛ (1) امّا چرا پیامبر صلی الله علیه و آله بدان پای نمی فشرَد و از فرصت باقی مانده، برای نوشتن، بهره نمی گیرد؟ درنگریستن به آنچه در آن جریان گفته شد، برای دستیابی به پاسخ، بسنده است ؛ چرا که به گفته اندیشمندی استواراندیش : آنان با کلمه «هَجْر (هذیان)» «استوارگویی» و «عصمت» را از پیامبر خدا زدودند. (2) چنین است که به گفته ابن عبّاس : چون غوغا خوابید و آن سخن یاوه فرو نشست، گفتند : ای پیامبر خدا! آنچه را خواستی، بیاوریم؟ فرمود : «پس از آنچه گفتید؟!». یعنی : پس از متّهم ساختن من به «هذیانگویی»، چه جای نوشتن و گفتن است؟! شگفتا و دردا! هنگامی که در حیات و حضور پیامبر خدا، کلام الهیِ : «از روی هوا سخن نمی گوید. آن، جز وحی ای نازل شده نیست» ، نادیده انگاشته گردد و نسبت «هذیان» به او داده شود، بدون شک، در غیبت و وفات او سخنانش مورد تردید قرار خواهد گرفت. این سخن و فضای به وجود آمده نشان می دهد که: الف مدّعیان خلافت که مدّتی در جهت ایجاد زمینه می کوشیدند، در مخالفت با خلافت علی علیه السلام بس جدّی بودند و در این راه، از اهانت به پیامبر خدا نیز اِبا نکردند. ب در آن هنگامه، کتابت نیز تأثیری نداشت ؛ چرا که آنان این سخن زشت خود را به میان مردم می کشاندند و نوشته را بی اثر می ساختند. ج شاید مهم ترین نکته این باشد که در نهایت، نه تنها علی علیه السلام به خلافتْ دست نمی یافت، بلکه دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تباه می شد و در حُجّیت آنها، تردید روا

.

1- .ر . ک : سخن عمر که می گفت : «... فکرهنا ذلک أشدّ الکراهه» (مجمع الزوائد : ج 8 ص 609 ح 14257) .

2- .سعید ایّوب، در : معالم الفتن : ج 1 ص 263 .

می گردید و اوامر و نواهی او در کشاکش نقض ها و ابرام ها از میان می رفت. به راستی، متّهم کردن پیامبر خدا به «هذیان گویی»، غم انگیزترین، تلخ ترین و زشت ترین حادثه تاریخ اسلام است و شاید رساترین تعبیر در این باره، کلام ابن عبّاس باشد که هماره با چشمانی اشک آلود می گفت: مصیبت حقیقی، مصیبت ممانعت از نوشتن پیامبر صلی الله علیه و آله ، با اختلاف و داد و فریاد است. دردآور، این که دو سال بعد، ابو بکر، در لحظات واپسین زندگی، آن هنگام که به سبب اغما توان سخن گفتن نداشت و سخن را به او تلقین می کردند، با کتابت تلقینی عثمان، عمر را به خلافتْ نصب کرد و هرگز کسی نسبت «هذیان گویی» به او نداد! و چنین شد که آن اهانت زشت، رقم خورد و آن وصیّت، نوشته نشد و انحراف در رهبری، بنیاد نهاده شد و بر سر امّت، آمد، آنچه نمی بایست. و این چنین، تاریخ مسلمانان با ناهنجاری های بسیار، شکل گرفت. (1)

ر . ک : ص 429 (آخرین تلاش های پیامبر برای تعیین جانشین) .

.

1- .ر . ک : النصّ والاجتهاد : ص 125 138 ، معالم الفتن : ص259 265 .

ص: 456

. .

بخش چهارم: امام علی ، پس از پیامبر

اشاره

بخش چهارم: امام علی ، پس از پیامبرفصل یکم : داستان سقیفهفصل دوم : روزگار عمر بن خطّابفصل سوم : زمینه های خلافت عثمانفصل چهارم : موجبات شورش بر عثمانفصل پنجم : شورش بر عثمان

.

الفصل الأول : قصّه السقيفه1 / 1إنكارُ مَوتِ النَّبِيِّ9427.امام على عليه السلام :سنن الدارمى عن عِكرِمَه :تُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ الاِثنَينِ ، فَحُبِسَ بَقِيَّهَ يَومِهِ ولَيلَتَهُ وَالغَدَ حَتّى دُفِنَ لَيلَهَ الأَربَعاءِ ، وقالوا : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَم يَمُت ، ولكِنَ عُرِجَ بِروحِهِ كَما عُرِجَ بِروحِ موسى ، فَقامَ عُمَرُ فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَم يَمُت ، ولكِن عُرِجَ بِروحِهِ كَما عُرِجَ بِروحِ موسى ، وَاللّهِ لا يَموتُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى يَقطَعَ أيدِىَ أقوامٍ وألسِنَتَهُمُ ، فَلَم يَزَل عُمَرُ يَتَكَلَّمُ حَتّى أزبَدَ شِدقاهُ مِمّا يوعِدُ ويَقولُ .

فَقامَ العَبّاسُ فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد ماتَ ، وإنَّهُ لَبَشَرٌ ، وإنَّهُ يَأسُنُ (1) كما يَأسُنُ البَشَرُ . أى قَومِ فَادفِنوا صاحِبَكُم ؛ فَإِنَّهُ أكرَمُ عَلَى اللّهِ مِن أن يُميتَهُ إماتَتَينِ ، أيُميتُ أحَدَكُم إماتَهً ويُميتُهُ إماتَتَينِ وهُوَ أكرَمُ عَلَى اللّهِ مِن ذلِکَ ؟ !

أى قَومِ فَادفِنوا صاحِبَكُم ؛ فَإِن يَکُ كَما تَقولونَ فَلَيسَ بِعَزيزٍ عَلَى اللّهِ أن يَبحَثَ عَنهُ التُّرابَ . إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَاللّهِ ما ماتَ حَتّى تَرَکَ السَّبيلَ نَهجا واضِحا ، فأحَلَّ الحَلالَ وحَرَّمَ الحَرامَ ، ونَكَحَ وطَلَّقَ ، وحارَبَ وسالَمَ .

ما كانَ راعى غَنَمٍ يَتبَعُ بِها صاحِبَها رُؤوسَ الجِبالِ يَخبِطُ عَلَيهَا العِضاهَ بِمِخبَطِهِ ، ويَمدُرُ (2) حَوضَها بِيَدِهِ بِأنصَبَ ولا أدأَبَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ فيكُم أى قَومِ ، فَادفِنوا صاحِبَكُم . (3) .

1- .أى يتغيّر (النهايه: ج 1 ص 50 «أسن») .
2- .مدَرَهُ : أى طيّنه وأصلحه بالمَدَر ؛ وهو الطين المتماسک ؛ لئلّا يخرج منه الماء (النهايه : ج 4 ص 309 «مدر») .
3- .سنن الدارمى : ج 1 ص 42 ح 83 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 266 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 243 عن ابن عبّاس وكلاهما نحوه ، كنز العمّال : ج 7 ص 244 ح 18773 .

فصل یکم : داستان سقیفه

1 / 1 انکار وفات پیامبر

فصل یکم : داستان سقیفه1 / 1انکار وفات پیامبر9431.عنه علیه السلام :سنن الدارِمی به نقل از عِکْرمه : پیامبر خدا روز دوشنبه وفات یافت ؛ ولی بقیّه روز و یک شبانه روز پس از آن نیز نگه داشته شد ، تا آن که شب چهارشنبه به خاک سپرده شد .

[برخی] گفتند : پیامبر خدا وفات نیافته است ؛ بلکه روحش عروج کرده است ، همان گونه که روح موسی علیه السلام عروج کرد . عمر برخاست و گفت : پیامبر خدا وفات نیافته است ؛ بلکه روحش عروج کرده است ، همان گونه که روح موسی علیه السلام عروج کرد و به خدا سوگند ، پیامبر خدا نمی میرد تا آن هنگام که دست و زبان کسانی را ببُرد .

عمر ، همچنان سخن گفت ، تا آن که دهانش از تهدید و سخن گفتن ، کف کرد . پس ، عبّاس برخاست و گفت : بی گمان ، پیامبر خدا وفات یافته است و او نیز انسان است و همانند دیگر انسان ها دگرگونی و زوال می پذیرد . ای قوم من ! یارتان را به خاک بسپارید که او نزد خدا ، گرامی تر از آن است که وی را دو بار بمیرانَد . آیا هریک از شما را یک بار و او را دو بار می میراند ، در حالی که او نزد خدا ، گرامی تر از این است؟ !

ای قوم من ! یارتان را به خاک بسپارید ، که اگر آن گونه باشد که شما می گویید ، برای خدا مشکل نیست او را از دل خاک بیرون آورد . به خدا سوگند ، پیامبر خدا وفات نیافت تا آن که مسیر [حق] را به صورت راهی روشن ، برای ما گذارْد و حلال را حلال و حرام را حرام کرد و ازدواج نمود و طلاق داد و جنگید و صلح کرد .

چوپانی که در پی گوسفندانش از قلّه کوه ها بگذرد و با چوب دستی اش درختان خاردار را بتکاند و با دست خود ، حوض آبی از گل بسازد ، از پیامبری که در میان شما بود ، سختکوش تر و زحمتکش تر نیست .

ای قوم من ! یارتان را به خاک بسپارید .

9430.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى عن عائشه:لَمَّا تُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، استَأذَنَ عُمَرُ وَالمُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ ، فَدَخَلا عَلَيهِ فَكَشَفَا الثَّوبَ عَن وَجهِهِ فَقالَ عُمَرُ : واغَشيا ! ما أشَدَّ غَشىَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . ثُمَّ قاما ، فَلَمَّا انتَهَيا إلَى البابِ قالَ المُغيرَهُ : يا عُمَرُ ماتَ وَاللّهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! فَقالَ عُمَرُ : كَذَبتَ ! ما ماتَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ولكِنَّکَ رَجُلٌ تَحوشُکَ فِتنَهٌ ، ولَن يَموتَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى يُفنِىَ المُنافِقينَ .

ثُمَّ جاءَ أبو بَكرٍ وعُمَرُ يَخطُبُ النّاسَ فَقالَ لَهُ أبو بَكرٍ : اُسكُت ! فَسَكَتَ ، فَصَعِدَ أبو بَكرٍ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قَرَأَ : «إِنَّکَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُم مَّيِّتُونَ» (1) ، ثُمَّ قَرَأَ : «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَبِكُمْ» (2) ، حَتّى فَرَغَ مِنَ الآيَهِ ، ثُمَّ قالَ : مَن كانَ يَعبُدُ مُحَمَّدا فَإِنَّ مُحَمَّدا قَد ماتَ ، ومَن كانَ يَعبُدُ اللّهَ فَإِنَّ اللّهَ حَىٌّ لا يَموتُ !

قالَ : فَقالَ عُمَرُ : هذا فى كِتابِ اللّهِ ؟ قالَ : نَعَم ! فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! هذا أبو بَكرٍ وذو شَيبَهِ المُسلِمينَ فَبايِعوهُ ! فَبايَعَهُ النّاسُ . (3)9431.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ وَفاهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : خَرَجَ عُمَرُ فَقالَ : وَاللّهِ ما ماتَ رَسولُ اللّهِ ولا يَموتُ ، وإنَّما تَغَيَّبَ كَما غابَ موسَى بنُ عِمرانَ أربَعينَ لَيلَهً ثُمَّ يَعودُ ، وَاللّهِ لَيَقطَعَنَّ أيدِىَ قَومٍ وأرجُلَهُم .

وقالَ أبو بَكرٍ : بَل قَد نَعاهُ اللّهُ إلَينا فَقالَ : «إِنَّکَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُم مَّيِّتُونَ» . فَقالَ عُمَرُ : وَاللّهِ لَكَأنّى ما قَرَأتُها قَطُّ ! ثُمَّ قالَ :

لَعَمرى لَقَد أيقَنتُ أنَّکَ مَيِّتٌ

ولكِنَّما أبدَى الَّذى قُلتُهُ الجَزَعُ (4) .

1- .الزمر : 30 .
2- .آل عمران : 144 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 267 ، مسند ابن حنبل : ج 10 ص 44 ح 25899 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 241 كلاهما نحوه ، كنز العمّال : ج 7 ص 232 ح 18755 .

4- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 114 ؛ السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 305 عن أبى هريره ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 178 و ج 2 ص 43 كلّها نحوه وليس فيها «بيت الشعر» .

9432.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری به نقل از عایشه : چون پیامبر خدا وفات یافت ، عمر و مغیره بن شعبه اجازه خواستند و بر او داخل شدند و پارچه از چهره اش کنار زدند.عمر گفت: چه بیهوشی ای! چه قدر بیهوشی پیامبر خدا شدید است!

سپس هر دو برخاستند و چون به در رسیدند ، مغیره گفت : ای عمر! به خدا سوگند ، پیامبر خدا وفات یافته است!

عمر گفت : دروغ می گویی! پیامبر خدا وفات نیافته است ؛ بلکه تو در پی فتنه ای . پیامبر خدا وفات نمی کند تا آن که منافقان را نابود سازد .

سپس ابو بکر آمد و عمر ، همچنان برای مردم سخن راند . پس ، ابو بکر به وی گفت : ساکت شو!

عمر ، ساکت شد و ابو بکر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی ، آیه : «بی گمان ، تو [ای پیامبر!]می میری و آنان نیز می میرند» را قرائت کرد و پس از آن [،آیه] : «و محمّد ، جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند . آیا اگر بمیرد یا کشته شود ، [از دین او] باز می گردید؟» را خواند تا آن که از آیه فارغ گشت . سپس گفت : هر کس محمّد را می پرستد ، [بداند که]محمّد در گذشت و هر کس که خدا را می پرستد ، پسْ خدا زنده است و نمی میرد .

عمر گفت : آیا این ، در کتاب خداست؟

[ابو بکر] گفت : آری .

عمر گفت: ای مردم! این، ابو بکر و ریش سفید مسلمانان است . پس با او بیعت کنید . مردم نیز بیعت کردند .9432.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی در یاد کردِ وفات پیامبر خدا : عمر ، بیرون آمد و گفت : به خدا سوگند ، پیامبر خدا نمرده است و نمی میرد . او فقط غایب شده است همان گونه که موسی بن عمران ، چهل شب غایب شد و سپس باز می گردد و به خدا سوگند ، دست ها و پاهای گروهی را قطع می کند .

ابو بکر گفت : بلکه خداوند ، خبر درگذشت او را [در قرآن] به ما داده و گفته است : «تو می میری و آنان نیز می میرند» .

پس عمر گفت : به خدا سوگند ، گویی که تاکنون این [آیه] را نخوانده بودم . سپس گفت :

به جانم سوگند ، یقین داشتم که تو در گذشته ای

لیکن بی تابی باعث شد تا آن سخنان را بگویم و آشکار کنم . .

9433.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :صحيح البخارى عن عائشه :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ماتَ وأبو بَكرٍ بِالسُّنحِ (1) يَعنى بِالعالِيَهِ فَقامَ عُمَرُ يَقولُ : وَاللّهِ ما ماتَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! قالَت : وقالَ عُمَرُ : وَاللّهِ ما كانَ يَقَعُ فى نَفسى إلّا ذاكَ ، ولَيَبعَثَنَّهُ اللّهُ ، فَليَقطَعَنَّ أيدِىَ رِجالٍ وأرجُلَهُم .

فَجاءَ أبو بَكرٍ فَكَشَفَ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقَبَّلَهُ ، قالَ : بِأبى أنتَ وأُمّى ، طِبتَ حَيّا ومَيّتا ، وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لا يُذيقُكَ اللّهُ المَوتَتَينِ أبَدا . ثُمَّ خَرَجَ فَقالَ : أيُّهَا الحالِفُ عَلى رِسلِكَ ، فَلَمّا تَكَلَّمَ أبو بَكرٍ جَلَسَ عُمَرُ ، فَحَمِدَ اللّهَ أبو بَكرٍ وأثنى عَلَيهِ ، وقالَ :

ألا مَن كانَ يَعبُدُ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله فَإِنَّ مُحَمَّدَا قَد ماتَ ، ومَن كانَ يَعبُدُ اللّهَ فَإِنَّ اللّهَ حَىٌّ لا يَموتُ . وقالَ : «إِنَّکَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُم مَّيِّتُونَ» . وقالَ : «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَبِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئا وَسَيَجْزِى اللَّهُ الشَّكِرِينَ» . فَنَشَجَ النّاسُ يَبكونَ . (2)9434.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :دلائل النبوّه للبيهقى عن عُروَه فى ذِكرِ وَفاهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قامَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ يَخطُبُ النّاسَ ويوعِدُ مَن قالَ : «قَد ماتَ» بِالقَتلِ وَالقَطعِ ويَقولُ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله في غَشيَتِهِ لَو قَد قامَ قَطَعَ وقَتَلَ ، وعَمرُو بن قَيسِ بنِ زائِدَهَ بنِ الأَصَمِّ بنِ اُمِّ مَكتومٍ قائِمٌ فى مُؤَخَّرِ المَسجِدِ يَقرَأُ «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ» إلى قَولِهِ «وَسَيَجْزِى اللَّهُ الشَّكِرِينَ» وَالنّاسُ فِى المَسجِدِ قَد مَلَؤوهُ ويَبكونَ ويَموجونَ لا يَسمَعونَ ، فَخَرَجَ عَبّاسُ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ عَلَى النّاسِ فَقالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ، هَل عِندَ أحَدٍ مِنكُم مِن عَهدٍ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى وَفاتِهِ فَليُحَدِّثنا ؟ قالوا : لا . قالَ : هَل عِندَکَ يا عُمَرُ مِن عِلمٍ ؟ قالَ : لا . قالَ العَبّاسُ :

أشهَدُ أيُّهَا النّاسُ أنَّ أحَدا لا يَشهَدُ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله لِعَهدٍ عَهِدَهُ إلَيهِ فى وَفاتِهِ ، وَاللّهِ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، لَقَد ذاقَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله المَوتَ .

وأقبَلَ أبو بَكرٍ مِنَ السُّنحِ عَلى دابَّتِهِ حَتّى نَزَلَ بِبابِ المَسجِدِ ، ثُمَّ أقبَلَ مَكروبا حَزينا ، فَاستَأذَنَ فى بَيتِ ابنَتِهِ عائِشَهَ ، فَأَذِنَت لَهُ ، فَدَخَلَ ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد تُوُفِّىَ عَلَى الفِرَاشِ وَالنِّسوَهُ حَولَهُ ، فَخَمَّرنَ

وُجوهَهُنَّ وَاستَتَرنَ مِن أبی بَکرٍ إلّا ما کانَ مِن عائِشَهَ ، فَکَشَفَ عَن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَحَنا عَلَیهِ یُقَبِّلُهُ ویَبکی ویَقولُ : لَیسَ ما یَقولُ ابنُ الخَطّابِ شَیءٌ ، تُوُفِّیَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَالَّذی نَفسی بِیَدِهِ ، رَحِمَهُ اللّهِ عَلَیکَ یا رَسولَ اللّهِ ! ما أطیَبَکَ حَیّا وما أطیَبَکَ مَیِّتا ! ثُمَّ غَشّاهُ بِالثَّوبِ ، ثُمَّ خَرَجَ سَریعا إلَی المَسجِدِ یَتَوَطَّأُ رِقابَ النّاسِ ، حَتّی أتَی المِنبَرَ ، وجَلَسَ عُمَرُ حینَ رَأی أبا بَکرٍ مُقبِلاً إلَیهِ ، فَقامَ أبو بَکرٍ إلی جانِبِ المِنبَرِ ثُمَّ نادَی النّاسَ فَجَلَسوا وأنصَتوا ، فَتَشَهَّدَ أبو بَکرٍ بِما عَلِمَهُ مِنَ التَّشَهُّدِ وقالَ :

إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی نَعی نَبِیَّکُم إلی نَفسِهِ وهُوَ حَیٌّ بَینَ أظهُرِکُم ، ونَعاکُم إلی أنفُسِکُم ؛ فَهُوَ المَوتُ حَتّی لا یَبقی أحَدٌ إلّا اللّهُ عَزَّ وجَلَّ ، قالَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالی : «وَمَا مُحَمَّدٌ إلَا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ» إلی قَولِهِ «وَسَیَجْزِی اللّهُ الشَّکِرِینَ» فَقالَ عُمَرُ : هذِهِ الآیَهُ فِی القُرآنِ ؟ ! وَاللّهِ ما عَلِمتُ أنَّ هذِهِ الآیَهَ اُنزِلَت قَبلَ الیَومِ ! ! (3) .

1- .السُّنْح : موضع قرب المدینه المنوّره علی ساکنها أفضلُ الصلاه والسلام کان به مسکن أبی بکر (تاج العروس : ج 4 ص 96 «سنح») .
2- .صحیح البخاری : ج 3 ص 1341 ح 3467 ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 520 ح 1627 ، مسند ابن حنبل : ج 10 ص 45 ح 25899 ، الطبقات الکبری : ج 2 ص 268 ، تاریخ الطبری : ج 3 ص 200 کلاهما عن أبی هریره ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 9 ، شرح نهج البلاغه: ج2 ص40، البدایه والنهایه: ج5 ص242 کلّها نحوه.
3- .دلائل النبوّه للبیهقی : ج 7 ص 217 ، البدایه والنهایه : ج 5 ص 242 و 243 ، کنز العمّال: ج 7 ص 245 ح 18775 .

9435.الإمامُ زينُ العابدينَ علیه السلام (لمّا سُئلَ عن جَميعِ شرائِعِ الدِّينِ) صحیح البخاری به نقل از عایشه : پیامبر خدا در گذشت ، در حالی که ابو بکر در سُنْح (عالیه) (1) بود . پس ، عمر برخاست و گفت : به خدا سوگند ، پیامبر خدا وفات نیافته است .

نیز گفت : به خدا سوگند ، جز این ، چیز دیگری را باور ندارم و بی گمان ، خداوند ، او را بر می انگیزد و دست و پای کسانی را می بُرد .

پس ، ابو بکر آمد و چهره پیامبر خدا را گشود و او را بوسید و گفت : پدر و مادرم فدای تو باد ! پاکْ زندگی نمودی و پاک در گذشتی . سوگند به آن که جانم در دست اوست ، هرگز خداوند ، مرگ را دو بار به تو نمی چشانَد .

سپس بیرون آمد و گفت : ای سوگندخورنده ! آرام تر .

چون ابو بکر به سخن در آمد ، عمر نشست . پس ، ابو بکر به حمد و ثنای الهی پرداخت و گفت : آگاه باشید ! هر کس محمّد را می پرستد ، [بداند که]محمّد در گذشته و هر کس خدا را می پرستد ، پس ، خداوندْ زنده است و نمی میرد . و گفت : «تو می میری و آنان نیز می میرند» و گفت : «و محمّد ، جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند . آیا اگر بمیرد یا کشته شود ، [از دین او] باز می گردید ؟ و هر کس از عقیده اش باز گردد ، هرگز به خداوند ، زیانی نمی رساند و زودا که خداوند ، سپاسگزاران را پاداش دهد !» .

9433.امام علی علیه السلام :دلائل النبوّه ، بیهقی به نقل از عُروه ، در یاد کردِ وفات پیامبر خدا : عمر بن خطّاب برخاست و با مردم ، سخن گفت . او هر کس را که می گفت : «پیامبر ، در گذشته است» ، به قتل و قطع [دست و پا] تهدید می نمود و می گفت : پیامبر خدا در بیهوشی است و اگر برخیزد ، می بُرد و می کُشد .

عمرو بن قیس بن زائده بن اصم بن اُمّ مکتوم ، در انتهای مسجد ایستاده بود و [این آیه را] می خواند : «و محمّد ، جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند ... و زودا که خداوند ، سپاس گزاران را پاداش دهد !» .

مردم ، مسجد را پر کرده بودند و می گریستند و آشفته بودند و گوش نمی کردند . پس ، عبّاس بن عبد المطّلب به سوی مردم آمد و گفت : ای مردم ! آیا نزد کسی از شما عهد و سفارش خاصّی از پیامبر خدا درباره وفاتش موجود است تا برای ما باز گوید؟ گفتند : نه .

[عبّاس] گفت : ای عمر ! آیا تو آگاهی خاصّی داری؟

گفت : نه .

[عبّاس] گفت : ای مردم ! گواهی ای می دهم که هیچ کس گواهی نمی دهد که سفارش خاصّی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وفاتش ، نزد او باشد . به خدایی که جز او خدایی نیست ، پیامبر خدا مرگ را چشید .

ابو بکر ، سوار بر مرکبش از سُنح آمد تا بر در مسجد پیاده شد . سپس با غم و اندوه ، جلو آمد و بر در منزل دخترش عایشه [ایستاد و] اجازه خواست . عایشه به او اجازه داد . او داخل شد ، در حالی که پیامبر خدا بر بسترْ وفات یافته بود و زنان ، پیرامونش بودند . پس ، چهره هایشان را پوشاندند و خود را از ابو بکر پنهان ساختند ، مگر عایشه .

ابو بکر ، چهره پیامبر خدا را گشود و بر روی او خم شد و در حالی که او را می بوسید و می گریست ، می گفت : آنچه ابن خطّاب می گوید ، درست نیست . سوگند به آن که جانم در دست اوست ، پیامبر خدا وفات یافته است . رحمت خدا بر تو باد ، ای پیامبر خدا ! چه پاکْ زندگی نمودی و چه پاک در گذشتی !

سپس او را با پارچه پوشاند و شتابان به سوی مسجد آمد . از روی گردن مردم گذشت تا خود را به منبر رساند . چون عمر ، او را دید که به سویش می آید ، نشست .

ابو بکر در کنار منبر ایستاد و مردم را ندا داد . پس نشستند و گوش سپردند . ابو بکر ، هر آنچه از شهادتین می دانست ، بر زبان آورد و گفت : خداوند تبارک و تعالی پیامبرتان را در همان زمان حیات ، از وفاتش باخبر ساخت و نیز وفات شما را به شما خبر داد . مرگ ، حق است ، تا آن هنگام که کسی جز خدای عز و جل نمانَد . خداوند تبارک و تعالی گفته است : «و محمّد ، جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند ... و زودا که خداوند ، سپاس گزاران را پاداش دهد !» .

پس ، عمر گفت : این آیه ، در قرآن است؟ به خدا سوگند ، تاکنون نمی دانستم که چنین آیه ای نازل شده است!.

1- .سُنح یا همان عالیه ، جایی در نزدیکی مدینه است که خانه ابو بکر در آن جا بوده است (تاج العروس : ج 4 ص 96 ماده «سنح») .

ص: 464

. .

ص: 465

. .

9434.امام صادق علیه السلام :صحیح البخاری عن أنس بن مالک :أَنَّهُ سَمِعَ خُطبَهَ عُمَرَ الآخِرَهَ حینَ جَلَسَ عَلَی المِنبَرِ ، وذلِکَ الغَدُ مِن یَومِ تُوُفِّیَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ، فَتَشَهَّدَ وأبو بَکرٍ صامِتٌ لا یَتَکَلَّمُ ، قالَ : کُنتُ أرجو أن یَعیشَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله حَتّی یدبُرنا یُریدُ بذلِکَ أن یَکونَ آخِرَهُم فَإن یَکُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله قَد ماتَ فَإِنَّ اللّهَ تَعالی قَد جَعَلَ بَینَ أظَهُرِکُم نورا تَهتَدونَ بِهِ بِما هَدَی اللّهُ مُحَمَّدا صلی الله علیه و آله ، وإنَّ أبا بَکرٍ صاحِبَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ثانِیَ اثنَینِ ؛ فَإِنَّهُ أولَی المُسلِمینَ بِاُمورِکُم ، فَقوموا فَبایِعوهُ ، وکانَت طائِفَهٌ مِنهُم قد بایَعوهُ قَبلَ ذلِکَ فی سَقیفَهِ بَنی ساعِدَهَ ، وکانَت بَیعَهُ العامَّهِ عَلَی المِنبَرِ . (1)9435.امام زین العابدین علیه السلام (در پاسخ به این سؤال که : مجموعه شرایع دین چیست) صحیح ابن حبّان عن أنس بن مالک :أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ مِنَ الغَدِ حینَ بویِعَ أبو بَکرٍ فی مَسجِدِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَاستَوی أبو بَکرٍ عَلَی مِنبَرِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، قامَ عُمَرُ فَتَشَهَّدَ قَبلَ أبی بَکرٍ ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ، فَإِنّی قُلتُ لَکُم أمسِ مَقالهً لَم تَکُن کَما قُلتُ ، وإنّی وَاللّهِ ما وَجَدتُها فی کِتابٍ أنزَلَهُ اللّهُ ، ولَا فی عَهدٍ عَهِدَهُ إلَیَّ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ولکِنّی کُنتُ أرجو أن یَعیشَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله حَتّی یَدبُرَنا یَقولُ : حَتّی یَکونَ آخِرَنا فَاختارَ اللّهُ جَلَّ وعَلا لِرَسولِهِ صلی الله علیه و آله ، الَّذی عِندَهُ عَلَی الَّذی عِندَکُم ، وهذا کِتابُ اللّهِ هَدَی اللّهُ بِهِ رَسولَهُ صلی الله علیه و آله ، فَخُذوا بِهِ تَهتَدوا بِما هَدَی اللّهُ بِهِ رَسولَهُ صلی الله علیه و آله . (2) .

1- .صحیح البخاری: ج 6 ص 2639 ح 6793 ، صحیح ابن حبّان : ج 15 ص 297 ح 6875 ؛ الطرائف : ص 453 نحوه .
2- .صحیح ابن حبّان : ج 14 ص 589 ح 6620 ، الطبقات الکبری: ج 2 ص 271 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 5 ص 437 ح 9756 نحوه .

9436.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :صحیح البخاری به نقل از اَنَس بن مالک : شنیدم عمر در خطبه دوم خویش ، در فردای وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر نشست و به یگانگی خداوند و رسالت محمّد صلی الله علیه و آله گواهی داد ، در حالی که ابو بکر ساکت بود و سخنی بر زبان نمی آورد .

[عمر] گفت : امید داشتم که پیامبر خدا زندگی کند ، آن قدر که پس از همه ما از دنیا برود! حال اگر محمّد در گذشته است ، خدای متعال ، نوری در میان شما قرار داده که با آن به سوی همان چیزهایی که خدا محمّد را هدایت کرد ، هدایت می یابید . ابو بکر ، همراه پیامبر و دومی از دو تن [اهل غار]است و او به امور شما از همه مسلمانانْ اولی است . پس برخیزید و با او بیعت کنید .

گروهی از مسلمانان ، پیش از آن ، در سقیفه بنی ساعده با ابو بکر بیعت کرده بودند و بیعت عمومی ، بر فراز منبر صورت گرفت .9437.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :صحیح ابن حبّان به نقل از انس بن مالک : عمر بن خطّاب ، فردا[ی وفات پیامبر صلی الله علیه و آله]و هنگام بیعت با ابو بکر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از قرار گرفتن ابو بکر بر منبر پیامبر خدا ، برخاست و پیش از ابو بکر ، به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد و سپس گفت :

امّا بعد ، من دیروز به شما سخنی گفتم که آن گونه که گفتم ، نبود و به خدا سوگند ، [آن را]در کتابِ نازل شده و در سفارشی که پیامبر خدا به من کرده بود ، نیافتم . من امیدوار بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر زنده باشد که پس از همه ما وفات کند ؛ امّا خدای بزرگوار و والا ، برای پیامبرش آنچه را نزد خود داشت ، بر آنچه شما می خواستید ، ترجیح داد . این ، کتاب خداست که خداوند ، پیامبرش را بدان هدایت نمود . پس ، آن را بر گیرید تا بدانچه خدا پیامبرش را هدایت نمود ، هدایت یابید . .

تحلیلی درباره سبب انکار وفات پیامبر

تحلیلی درباره سبب انکار وفات پیامبرپیامبر صلی الله علیه و آله زندگی را به سوی یار والا (رفیق اعلی) بدرود می گوید . با این حادثه ، مدینه تکان می خورَد و غوغایی به وجود می آید . خبر رحلت پیامبر خدا به سرعتْ گسترش می یابد . جان ها فشرده و قلب ها آکنده از غم می شود . همه اشک می ریزند و مویه می کنند و بر از دست رفتن پیشوایشان ناله می زنند . بر اساس آنچه گذشت ، تنها کسی که خبر را قاطعانه تکذیب می کند و تلاش دارد با تهدید ، از گسترش آن جلوگیری نماید ، عمر بن خطّاب است . عبّاس ، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ، با عمر سخن می گوید ؛ امّا او قانع نمی شود . مغیره بن شعبه با دیدن چهره پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد می کند که پیامبر خدا در گذشته است ؛ ولی عمر ، او را دروغگو می خوانَد و به فتنه انگیزی متّهم می سازد . ابو بکر در سُنح (در بیرون مدینه) به سر می بَرد که به او خبر می دهند پیامبر خدا از دنیا رفته است . او به مدینه می آید و عمر را می بیند که برای مردم ، سخن می گوید و آنها را تهدید می کند که مبادا کسی مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را باور کند و خبر آن را بگستراند . عمر با دیدن ابو بکر می نشیند . ابو بکر به سوی جنازه می رود و پوشش از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله بر می گیرد . خطبه ای کوتاه می خواند و آیه : «و محمّد ، جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند . آیا اگر

.

او بمیرد یا کشته شود ، [از دین او] باز می گردید؟» (1) را تلاوت می کند . عمر ، آرام می شود ، مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را باور می کند و پس از شنیدن آیه می گوید : به وفاتش یقین کردم . گویی این آیه را نشنیده بودم ! (2) به راستی عمر نمی دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشته است؟! برخی بر این باورند که عمر به واقع نمی دانسته پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشته است و به دیگر سخن ، انگاشته اند که برای عمر ، چنین باور بوده است که «پیامبر صلی الله علیه و آله نمی میرد ؛ بلکه او [انسانی] جاودانه است» . 3 اینان ، موضع عمر را سیاستبازی و صحنه آفرینی ندانسته اند ؛ ولی برخی بر این باورند که او خوب می دانسته که پیامبر خدا زندگی را بدرود گفته است و دیگر در میان مسلمانان نیست ؛ امّا مصلحت و چاره اندیشی برای آینده موجب شد که او با چنین موضعی،زمینه را برای حذف رقبای سیاسی آماده سازد. ابن ابی الحدید ، دیدگاه دوم را پذیرفته است ، با تأکید بر این که قصد عمر از این کار ، پیشگیری نمودن از بروز فتنه در امر امامت و پیشوایی امّت از سوی انصار یا دیگران بوده است . او می نویسد : و ما می گوییم شأن عمر ، بالاتر از این است که به آنچه در این واقعه بیان داشته ، باور داشته باشد ؛ لیکن چون دانست که پیامبر خدا وفات یافته است ، ترسید در کار پیشوایی امّت ، فتنه در گیرد و مردم ، از انصار گرفته تا دیگران ، از آنها روی گردانند ... . پس ، چنین مصلحت دید که با ادّعای وفات نیافتن پیامبر صلی الله علیه و آله ، مردم را آرام نگه دارد ... تا ابو بکر که غایب بود و در سُنح (منزلی دور از مدینه) به سر می بُرد ، آمد . چون با ابو بکر همراه شد ، اضطرابش پایان یافت ، پشت گرم شد و

.

1- .آل عمران ، آیه 144 .
2- .. شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 195 .

تمایل مردم به او و اطاعت از او فزونی گرفت . در این هنگام از ادّعای خود ، دست کشید . (1) با توجّه به قرائن تاریخی و مواضع ابو بکر و عمر و نیز با توجّه به سکوت ناگهانی عمر که در پی آن همه هیاهو و پس از رسیدن ابو بکر اتّفاق افتاد ، تردیدی باقی نمی ماند که این موضع عمر ، حرکتی سیاست مدارانه در جهت زمینه سازی همان چیزی بود که پیش تر ، او و ابو بکر به خاطر آن ، بر خلاف فرمان صریح پیامبر خدا ، از رفتن با سپاه اُسامه تن زدند ؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله خود از پایان یافتن عمرش سخن گفته و این را به همگان رسانده بود . عمر ، چند روز پیش از این و به هنگام جلوگیری از «کتابت وصیّت» ، شعار «کتاب خدا برای ما کافی است» را سر داده بود که طبعا مربوط به پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله است . اصولاً می توان گفت که با تصریح قرآن کریم به «میرا» بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و جاودانه نبودن آن بزرگوار ، «وفات نیافتن او» هرگز و حتّی به گونه باوری سست نیز در میان مؤمنان ، مطرح نبوده است . از همه روشن تر ، کلام خود عمر است ، آن هنگام که خلافت را بر ابو بکر استوار ساخت و او را بر مَسند نشانید و با صراحت ، نادرستی و نااستواری گفتارش را بیان داشت و گفت : امّا بعد ، من دیروز سخنی با شما گفتم که حقیقت نداشت و به خدا سوگند ، ندیدم که در کتاب خدا نازل شده و یا پیامبر خدا درباره آن به من سفارشی کرده باشد ؛ بلکه من امید داشتم پیامبر صلی الله علیه و آله زنده باشد و پس از همه ما از دنیا برود ؛ ولی خداوند ، آنچه را خود می خواست ، برای پیامبرش برگزید ، نه آنچه را شما می خواستید . و

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 42 .

این ، کتابی است که خداوند ، پیامبرتان را با آن ره نمود . پس ، آن را برگیرید تا به همان راهی که پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت شد ، رهنمون شوید . (1) اینها همه و همه ، نشانگر آن است که او تلاش می کرده است زمینه را برای به چنگ آوردن حکومتْ آماده ساخته ،مَسند خلافت را برای ابو بکر ، رقم زند تا در فردا و فرداها خود بدان مسند تکیه زند . چه گویاست کلام علی علیه السلام که خطاب به او فرمود : اُحلُب حَلبا لَکَ شَطرُهُ . شیری بدوش که از آن ، سهمی [هم] از آنِ تو باشد . (2)

.

1- .ر .ک : ص544 ، ح 928 .
2- .ر.ک : ص 517 (هجوم به خانه فاطمه ، دختر پیامبر) .

1 / 2ما جَرى فِى السَّقيفَهِ9439.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لَمّا سُئلَ عن شَىْءٍ مِنَ الحَلالِ و الحَرامِ) تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن عبد الرحمن بن أبى عَمرَه الأنصارى :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله لَمّا قُبِضَ اجتَمَعَتِ الأنصارُ فى سَقيفَهِ بَنى ساعِدَهَ (1) ، فَقالوا : نُوَلّى هذَا الأَمرَ بَعدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله سَعدَ بنَ عُبادَهَ ، وأخرَجوا سَعدا إلَيهِم وهُوَ مَريضٌ .

فَلَمَّا اجتَمَعوا قالَ لِابنِهِ أو بَعضِ بَنى عَمِّهِ : إنّى لا أقدِرُ لِشَكواىَ أن اُسمِعَ القَومَ كُلَّهُم كَلامى ، ولكِن تَلَقَّ مِنى قَولى فَأَسمِعهُموهُ . فَكانَ يَتَكَلَّمُ ويَحفَظُ الرَّجُلُ قَولَهُ ، فَيَرفَعُ صَوتَهَ فَيُسمِعُ أصحابَهُ ، فَقالَ بَعدَ أن حَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ :

يا مَعشَرَ الأَنصارِ ! لَكُم سابِقَهٌ فِى الدّينِ ، وفَضيلَهٌ فِى الإِسلامِ لَيسَت لِقَبيلَهٍ مِنَ العَرَبِ ؛ إنَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله لَبِثَ بِضعَ عَشَرَهَ سَنَهً فى قَومِهِ يَدعوهُم إلى عِبادَهِ الرَّحمنِ وخَلعِ الأَندادِ وَالأَوثانِ ، فَما آمَنَ بِهِ مِن قَومِهِ إلّا رِجالٌ قَليلٌ ، وكانَ ما كانوا يَقدِرونَ عَلى أن يَمنَعوا رَسولَ اللّهِ ولا أن يُعِزّوا دينَهُ ، ولا أن يَدفَعوا عَن أنفُسِهِم ضَيما عُمّوا بِهِ ، حَتّى إذا أرادَ بِكُمُ الفَضيلَهَ ساقَ إلَيكُمُ الكَرامَهَ وخَصَّكُم بِالنِّعمَهِ ، فَرَزَقَكُمُ اللّهُ الإِيمانَ بِهِ وبِرَسولِهِ ، وَالمَنعَ لَهُ ولِأَصحابِهِ ، وَالإِعزازَ لَهُ وَلِدينِهِ ، وَالجِهادَ لِأَعدائِهِ ، فَكُنتُم أَشَدَّ النّاسِ عَلى عَدُوِّهِ مِنكُم ، وأثقَلَهُ عَلى عَدُوِّهِ مِن غَيرِكُم ، حَتَّى استَقامَتِ العَرَبُ لِأَمرِ اللّهِ طَوعا وكَرها ، وأعطَى البَعيدُ المَقادَهَ صاغِرا داخِرا حَتّى أثخَنَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ لِرَسولِهِ بِكُمُ الأرضَ ، ودانَت بِأَسيافِكُم لَهُ العَرَبَ ، وتَوَفّاهُ اللّهُ وهُوَ عَنكُم راضٍ وبِكُم قَريرُ عَينٍ ، اِستَبِدّوا بِهذَا الأَمرِ ؛ فَإِنَّهُ لَكُم دونَ النّاسِ .

فَأَجابوهُ بِأَجمَعِهِم : أن قَد وُفِّقتَ فِى الرَّأيِ ، وأصَبتَ فِى القَولِ ، ولَن نَعدُوَ ما رَأَيتَ ، ونُوَلِّيکَ هذَا الأَمرَ ؛ فَإِنَّکَ فينا مَقنَعٌ ولِصالِحِ المُؤمِنينَ رِضىً .

ثُمَّ إنَّهُم تَرادُّوا الكَلامَ بَينَهُم ، فَقالوا : فَإِن أبَت مُهاجِرَهُ قُرَيشٍ ، فَقالوا : نَحنُ المُهاجِرونَ وصَحابَهُ رَسولِ اللّهِ الأَوَّلونَ ، ونَحنُ عَشيرَتُهُ وأَولِياؤُهُ ، فَعَلامَ تُنازِعونَنا هذَا الأَمرَ بَعدَهُ ؟ فَقالَت طائِفَهٌ مِنهُم : فَإنّا نَقولُ إذا : مِنّا أميرٌ ومِنكُم أميرٌ ، ولَن نَرضى بِدونِ هذَا الأَمرِ أَبَدا . فَقالَ سَعدُ بن عُبادَهَ حينَ سَمِعَها : هذا أوَّلُ الوَهنِ !

وأتى عُمَرَ الخَبَرُ ، فَأقبَلَ إلى مَنزِلِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَأرسَلَ إلى أبى بَكرٍ ، وأبو بَكرٍ فِى الدّارِ وعَلِىُّ بنُ أبى طالبٍ عليه السلام دائِبٌ فى جَهازِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأرسَلَ إلى أبى بَكرٍ أنِ اخرُج إلَىَّ ، فَأرسَلَ إلَيهِ : إنّى مُشتَغِلٌ ، فَأرسَلَ إلَيهِ أنَّهُ قَد حَدَثَ أمرٌ لابُدَّ لَکَ مِن حُضورِهِ ، فَخَرَجَ إلَيهِ فَقالَ : أما عَلِمتَ أنَّ الأَنصارَ قَدِ اجتَمَعَت فى سَقيفَهِ بَنى ساعِدَهَ يُريدونَ أن يُوَلّوا هذَا الأَمرَ سَعدَ بن عُبادَهَ ، وأحسَنُهُم مَقالَهً مَن يَقولُ : مِنّا أميرٌ ومِن قُرَيشٍ أميرٌ ؟

فَمَضَيا مُسرِعَينِ نَحوَهُم ، فَلَقِيا أبا عُبَيدَهَ بنَ الجَرّاحِ ، فَتَماشَوا إلَيهِم ثَلاثَتُهُم ، فَلَقِيَهُم عاصِمُ بنُ عَدِىٍّ وعُوَيمُ بنُ ساعِدَهَ ، فَقالا لَهُم : اِرجِعوا ؛ فَإِنَّهُ لا يَكونُ ما تُريدونَ ، فَقالوا : لا نَفعَلُ . فَجاؤوا وهُم مُجتَمِعونَ .

فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : أتَيناهُم وقَد كُنتُ زَوَّرتُ كَلاما أرَدتُ أن أقومَ بِهِ فيهم فَلَمّا أن دَفَعتُ إلَيهِم ذَهَبتُ لِابتَدِئَ المَنطِقَ ، فَقالَ لى أبو بَكرٍ : رُوَيدا حَتّى أتَكَلَّمَ ، ثُمَّ انطِق بَعدُ بِما أحبَبتَ . فَنَطَقَ ، فَقالَ عُمَرُ : فَما شَىءٌ كُنتُ أرَدتُ أن أقولَهُ إلّا وقَد أتى بِهِ أو زادَ عَلَيهِ .

فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبدِ الرَّحمنِ : فَبَدَأَ أبو بَكرٍ فَحَمِدَ اللّهَ وأَثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : إنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّدَا رَسولاً إلى خَلقِهِ ، وشَهيدا عَلى اُمَّتِهِ ؛ لِيَعبُدُوا اللّهَ ويُوَحِّدوهُ ، وَهُم يَعبُدونَ مِن دونِهِ آلِهَهً شَتّى ، ويَزعُمونَ أنَّها لَهُم عِندَهُ شافِعَهٌ ، ولَهُم نافِعَهٌ ، وإنَّما هِىَ مِن حَجَرٍ مَنحوتٍ ، وخَشَبٍ مَنجورٍ ، ثُمَّ قَرَأَ : «وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَؤُنَا عِندَ اللَّهِ» (2) وقالوا : «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (3) فَعَظُمَ عَلَى العَرَبِ أن يَترُكوا دينَ آبائِهِم ، فَخَصَّ اللّهُ المُهاجِرينَ الأَوَّلينَ مِن قَومِهِ بِتَصديقِهِ وَالإيمانِ بِهِ وَالمُؤاساهِ لَهُ ، والصَّبرِ مَعَهُ عَلى شِدَّهِ أذى قَومِهِم لَهُم وتَكذيبِهِم إيّاهُم ، وكُلُّ النّاسِ لَهُم مُخالِفٌ زارٍ عَلَيهِم ، فَلَم يَستَوحِشوا لِقِلَّهِ عَدَدِهِم وشَنَفِ (4) النّاسِ لَهُم ، وإجماعِ قَومِهِم عَلَيهِم ، فَهُم أوَّلُ مَن عَبَدَ اللّهَ فِى الأَرضِ ، وآمَنَ بِاللّهِ وبِالرَّسولِ ، وهُم أولِياؤُهُ وعَشيرَتُهُ وأحَقُّ النّاسِ بِهذَا الأَمرِ مِن بَعدِهِ ، ولا يُنازِعُهُم ذلِکَ إلّا ظالِمٌ .

وأنتُم يا مَعشَرَ الأَنصارِ ! مَن لا يُنكَرُ فَضلُهُم فِى الدِّينِ ، ولا سابِقَتُهُم العَظيمَهُ فِى الإِسلامِ ، رَضِيَكُمُ اللّهُ أنصارا لِدينِهِ ورَسولِهِ ، وجَعَلَ إلَيكُم هِجرَتَهُ ، وفيكُم جُلَّهُ أزواجِهِ وأصحابِهِ ، فَلَيسَ بَعدَ المُهاجِرينَ الأَوَّلينَ عِندَنا أحَدٌ بِمَنزِلَتِكُم ، فَنَحنُ الأُمَراءُ وأنتُمُ الوُزَراءُ ، لا تَفتاتونَ بِمَشورَهٍ ولا نَقضى دونَكُمُ الاُمورَ .

فَقامَ الحُبابُ بنُ المُنذِرِ بنِ الجَموحِ فَقالَ : يا مَعشَرَ الأنصارِ ! املِكوا عَلَيكُم أمرَكُم ؛ فَإِنَّ النّاسَ فى فَيئِكُم وفى ظِلِّكُم ، ولَن يَجتَرِئَ مُجتَرِئٌ عَلى خِلافِكُم ، ولَن يَصدُرَ النّاسُ إلّا عَن رَأيِكُم ، أنتُم أهلُ العِزِّ وَالثَّروَةِ ، وأُولُو العَدَدِ وَالمَنَعَةِ والتَّجرِبَةِ [و] (5) ذَوُو البَأسِ وَالنَّجدَةِ ، وإنَّما يَنظُرُ النّاسُ إلى ما تَصنَعونَ ، ولا تَختَلِفوا فَيَفسُدَ عَلَيكُم رَأيُكُم ، ويَنتَقِضَ عَلَيكُم أمرُكُم ، فَإِن أبى هؤُلاءِ إلّا ما سَمِعتُم ، فَمِنّا أميرٌ ومِنهُم أميرٌ .

فَقالَ عُمَرُ : هَيهاتَ لا يَجتَمِعُ اثنانِ فى قَرنٍ ! وَاللّهِ لا تَرضَى العَرَبُ أن يُؤَمِّروكُم ونَبِيُّها مِن غَيرِكُم ، ولكِنَّ العَرَبَ لا تَمتَنِعُ أن تُوَلِّىَ أمرَها مَن كانَتِ النُّبُوَّةُ فيهِم ووَلِىُّ أمورِهِم مِنهُم ، ولَنا بِذلِکَ عَلى مَن أبى مِنَ العَرَبِ الحُجَّةُ الظّاهِرَةُ وَالسُّلطانُ المُبينُ . مَن ذا يُنازِعُنا سُلطانَ مُحَمَّدٍ وإمارَتَهُ ونَحنُ أولِياؤُهُ وعَشيرَتُهُ إلّا مُدلٍ بِباطِلٍ ، أو مُتَجانِفٌ لِاءِثمٍ ، ومُتَوَرِّطٌ فى هَلَكَةٍ ....

فَقالَ أبو بَكرٍ : هذا عُمَرُ وهذا أبو عُبَيدَةَ ، فَأَيُّهُما شِئتُم فَبايِعوا . فَقالا : لا وَاللّهِ لا نَتَوَلّى هذَا الأَمرَ عَلَيکَ ؛ فَإِنَّکَ أفضَلُ المُهاجِرينَ ، وثانِىَ اثنَينِ إذ هُما فِى الغارِ ، وخَليفَةُ رَسولِ اللّهِ عَلَى الصَّلاةِ ، وَالصَّلاةُ أفضَلُ دينِ المُسلِمينَ ، فَمَن ذا يَنبَغى لَهُ أن يَتَقَدَّمَکَ أو يَتَوَلّى هذَا الأَمرَ عَلَيکَ ، ابسُط يَدَکَ نُبايِعکَ .

فَلَمّا ذَهَبا لِيُبايِعاهُ سَبَقَهُما إلَيهِ بَشيرُ بنُ سَعدٍ فَبايَعَهُ ، فَناداهُ الحُبابُ بنُ المُنذِرِ : يا بَشيرَ بنَ سَعدٍ ! عَقَّتک عِقاقٌ ، ما أحوَجَکَ إلى ما صَنَعتَ ، أ نَفِستَ عَلَى ابنِ عَمِّکَ الإِمارَةَ ؟ ! فَقالَ : لا وَاللّهِ ، ولكِنّى كَرِهتُ أن أُنازِعَ قَوما حَقّا جَعَلَهُ اللّهُ لَهُم .

ولَمّا رَأَتِ الأَوسُ ماصَنَعَ بَشيرُ بنُ سَعدٍ ، وما تَدعو إلَيهِ قُرَيشٌ ، وما تَطلُبُ الخَزرَجُ مِن تَأميرِ سَعدِ بنِ عُبادَةَ قالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ وفيهِم اُسَيدُ بنُ حُضَيرٍ وكانَ أحَدَ النُّقَباءِ (6) : وَاللّهِ لَئِنِ وَلِيَتهَا الخَزرَجُ عَلَيكُم مَرَّةً لا زالَت لَهُم عَلَيكُم بِذلِکَ الفَضيلَةُ ، ولا جَعَلوا لَكُم مَعَهُم فيها نَصيبا أبَدا ، فَقوموا فَبايِعوا أبا بَكرٍ . فَقاموا إلَيهِ فَبايَعوهُ ، فَانكَسَرَ علَى سَعدِ بن عُبادَةَ وعَلَى الخَزرَجِ ما كانوا أجمَعوا لَهُ مِن أمرِهِم . (7) .

1- .سقِيفه بنى ساعده : بالمدينه ، وهى ظلّه كانوا يجلسون تحتها ، فيها بويع أبو بكر (معجم البلدان : ج 3 ص 228) .
2- .يونس : 18 .
3- .الزمر : 3 .
4- .يقال : شَنِفَ له شَنَفا ؛ إذا أبغضه (النهايه : ج 2 ص 505 «شنف») .
5- .هذه الزياده من الكامل فى التاريخ .

6- .النقباء : جمع نقيب ؛ وهو كالعريف على القوم المقدّم عليهم ، الّذى يتعرّف أخبارهم ، وينقّب عن أحوالهم ؛ أى يفتّش . وكان النبىّ صلى الله عليه و آله قد جعل ليلةَ العقبه كلَّ واحد من الجماعه الّذين بايعوه بها نقيبا على قومه وجماعته ، ليأخذوا عليهم الإسلام ، ويعرّفوهم شرائطه . وكانوا اثنى عشر نقيبا ، كلّهم من الأنصار (النهايه : ج 5 ص 101 «نقب») .
7- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 218 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 12 و 13 عن أبى عمره الأنصارى ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 21 نحوه .

1 / 2 آنچه در سقیفه گذشت

1 / 2آنچه در سقیفه گذشتداستان سقیفه9440.امام رضا علیه السلام (به فضل بن شاذان) تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن عبد الرحمان بن ابی عمره انصاری : چون پیامبر صلی الله علیه و آله قبض روح شد ، انصار در سقیفه بنی ساعده (1) گرد آمدند و گفتند : «پس از محمّد صلی الله علیه و آله سرپرستی این امر را به سعد بن عباده می سپاریم» و سعد را در حالی که بیمار بود ، به مجلسشان آوردند .

چون جمع شدند ، سعد به پسرش (یا یکی از پسرعموهایش) گفت : من به سبب بیماری ام نمی توانم سخنم را به گوش همه برسانم . تو سخن مرا بفهم و به آنان برسان . او سخن می گفت و آن مرد ، گفته وی را به خاطر می سپرد و با صدای بلند به یاران وی می رساند .

[سعد] پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت : ای گروه انصار! شما چنان سابقه ای در دین و چنان فضیلتی در اسلام دارید که هیچ قبیله ای از عرب ندارد . محمّد صلی الله علیه و آله ده سال و اندی در میان قومش ماند و آنان را به پرستش [خدای]رحمان و نفی شریکان [خدا] و بُتانْ فرا خواند ؛ امّا از قومش جز مردانی اندک به او ایمان نیاوردند ، به گونه ای که قادر نبودند از آزار رسیدن به پیامبر خدا جلوگیری کنند و دینش را عزّت بخشند و نمی توانستند ستمی را که گریبانگیر همگی شان شده بود ، از خود برانند ، تا آن که خدا برای شما فضیلت خواست ، کرامت را به سوی شما راند ، به نعمت ، مخصوصتان ساخت ، ایمان به خود و پیامبرش را روزی تان کرد و توان حفظ و تقویت او و اصحابش و یاری او و دینش و نیز پیکار با دشمنانش را [ارزانی تان داشت] . پس ، شما سخت ترینِ مردم بر دشمنش شُدید و از دیگران بر دشمنش سنگین تر .

[سرانجام ،] عرب در برابر امر الهی ، به رغبت و یا کراهت ، تسلیم گشت و دیگران با خواری و پریشانی دست اطاعت دادند ، تا آن که خداوند عز و جل زمین را با شما مطیع پیامبرش ساخت . با شمشیرهای شما [بود که]عرب در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله سر فرود آوْرْد .

خداوند ، پیامبر صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد ، در حالی که از شما خشنود و چشمش به شما روشن بود . بر این امر (به دست آوردن خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله) پای فشارید که آن ، برای شماست و نه دیگر مردم .

همه با هم در پاسخش گفتند : نظرت درست و گفته ات صواب است . از رأی تو نمی گذریم و این امر را به تو می سپاریم که تو در میان ما مقبولی و مؤمنانِ صالح به تو راضی اند .

سپس در میان خود به گفتگو پرداختند که : اگر مهاجرانِ قریشْ خودداری کنند و بگویند : «ما ، مهاجران و اصحاب نخستین پیامبر خدا و نیز عشیره و دوستان اوییم . پس چگونه با ما در خلافت پس از او کشمکش می کنید؟» [، چه بگوییم؟] .

از میان انصار ، گروهی گفتند : در این صورت می گوییم که امیری از ما باشد و امیری از شما و هرگز به کمتر از این ، رضایت نمی دهیم .

چون سعد بن عباده این را شنید ، گفت : این ، اوّلین سستی است !

خبر به عمر رسید . پس به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله روی آورد و به دنبال ابو بکر فرستاد و ابو بکر در خانه[ی پیامبر صلی الله علیه و آله]بود و علی بن ابی طالب به آماده سازی جنازه پیامبر خدا مشغول بود . [عمر]به دنبال ابو بکر فرستاد که : «به سوی من حرکت کن» و او پاسخ فرستاد که : «من مشغولم» .

عمر ، دوباره پیغام داد که : امری پیش آمده است که حضور تو را ضروری می سازد .

ابو بکر به سویش بیرون آمد و عمر گفت : مگر نمی دانی که انصار ، در سقیفه بنی ساعده گرد آمده اند و می خواهند این امر را به سعد بن عباده بسپارند و [مگر نمی دانی که]خوشایندترین گفته شان آن است که : «امیری از ما و امیری از قریش»؟

پس به سرعت به سوی آنان روان شدند . [در راه ،]ابو عبیده بن جرّاح را دیدند و سه نفری به پیمودن راه ، ادامه دادند که به عاصم بن عدی و عویم بن ساعده برخورد کردند . آن دو به اینها گفتند : باز گردید که آنچه می خواهید ، نمی شود .

گفتند : نه ، باز نمی گردیم .

پس [به سقیفه] آمدند ، در حالی که [انصار ،] گِرد هم بودند .

عمر بن خطّاب گفت : نزد آنان آمدیم . سخنی آماده کرده بودم که می خواستم با آن ، رویاروی آنان بایستم [و سخن برانم] ؛ امّا چون به آن جا رسیدم و خواستم آغاز به سخن کنم ، ابو بکر به من گفت : مهلت ده که من سخن بگویم [و]سپس تو هر چه را دوست داشتی ، بگو .

ابو بکر ، سخن گفت . هیچ چیزی نمی خواستم بگویم ، جز آن که ابو بکر ، آن را و بیش از آن را بیان داشت .

ابو بکر ، شروع به سخن گفتن کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت : خداوند ، محمّد را به پیامبری به سوی خلقش بر انگیخت و او را گواه بر امّتش قرار داد تا خدا را بپرستند و او را یگانه بشمرند ، در حالی که آنان خدایان چندگانه ای جز او را می پرستیدند و آنها را شفیع خود به نزد خدا و سودمند به حال خود می پنداشتند ، و در حالی که خدایانشان جز سنگی تراشیده و چوبی ساخته شده ، نبودند.

سپس [این آیه را] قرائت کرد : «و به جای خداوند ، چیزی را می پرستند که نه زیانی به آنان می رساند و نه سودی ، و می گویند : اینان شفیعان ما در نزد خداوندند» . [آن گاه افزود :] می گفتند : «ما آنان را نمی پرستیم ، جز برای آن که ما را به خداوند ، نزدیک گردانند» . امّا بر عرب ، گران آمد که دین پدرانشان را وا نهند . پس ، خداوند ، تنها مهاجرانِ نخستینِ قوم او را به تصدیق وی ، ایمان به وی ، همکاری با وی و پایداری در کنار او در آزارِ شدید و انکار قومش ویژه ساخت ، در حالی که همه مردم ، مخالف و ملامتگرشان بودند ؛ امّا آنان از کمی تعداد و دشمنی مردم و اجتماع قومشان بر ضدّشان ، نهراسیدند .

آنان نخستین کسانی هستند که خدا را در زمین پرستیدند و به خدا و پیامبرش ایمان آوردند . آنان ، خویشاوندان و عشیره اویند و پس از او ، سزاوارترینِ مردم به این امر (خلافت) هستند و در این امر ، جز ستمکار ، با آنان به کشمکش بر نمی خیزد .

شما ای گروه انصار کسانی هستید که فضیلتشان در دین و سابقه شکوهمندشان در اسلام ، انکار نمی شود . خداوند ، شما را به عنوان یاوران دین و [یاوران]پیامبر خود پسندید و هجرت او را به سوی شما

قرار داد . [نیز]بیشتر همسران و اصحاب او از میان شمایند . پس از مهاجران نخستین ، هیچ کس نزد ما به منزلت شما نمی رسد . پس ، ما امیریم و شما وزیر . [شما]مشورت را از دست نمی دهید و [ما]بدون شما کاری نمی کنیم .

حُباب بن منذر بن جموح برخاست و گفت : ای گروه انصار! کار خود را در دست گیرید که مردم ، در پناه و سایه شمایند و هیچ کس جرئت مخالفت با شما را ندارد و مردم، جز با رأی شما کاری نمی کنند . شما اهل عزّت و ثروتید و [نیز]دارای افراد و قدرت و تجربه و شجاعت و دلیری . مردم می نگرند که شما چه می کنید . اختلاف نکنید ، که رأیتان تباه می شود و کارتان بر سرتان خراب. اگر اینان آنچه را شنیدید،نمی پذیرند، امیری از ما باشد و امیری از ایشان.

عمر گفت : به هیچ وجه! هرگز در یک دوران ، دو فرمان روا نمی گنجند . به خدا سوگند ، عرب ، راضی نمی شود که شما را امیر گردانَد ، در حالی که پیامبرش از غیر شماست ؛ ولی ابا ندارد از این که کارش را به کسانی بسپارد که نبوّت ، در میان آنان و ولایت امر ، از آنِ آنان است . این ، برای ما ، در برابرِ هر کس از عرب که انکار ورزد ، حجّتی آشکار و برهانی روشن است . چه کسی با سیطره و امارت محمّد ، کشمکش می کند در حالی که ما ، دوستان و عشیره اوییم ، جز سرگشتگان در باطل ، یا متمایلان به گناه و یا فروافتادگان در هلاکت؟ ! ...

سپس ، ابو بکر گفت : این ، عمر است و این ، ابو عبیده . با هر کدام که خواستید ، بیعت کنید . آن دو گفتند : نه! به خدا سوگند ، ولایتِ بر تو را به عهده نمی گیریم ؛ چرا که تو برترینِ مهاجران و یکی از دو تنِ در غار و جانشین پیامبر خدا در نماز هستی و نماز ، برترین جزء دین مسلمانان است . پس ، چه کس را سزاست که از تو پیش افتد ، یا بر تو امیر شود؟ دستت را بگشا تا با تو بیعت کنیم .

و چون آن دو رفتند که با او بیعت کنند ، بشیر بن سعد ، از آن دو پیشی گرفت و با او بیعت کرد . پس ، حباب بن منذر ندا داد : ای بشیر بن سعد! قطع رحم کردی . خدا تو را بی یاور گذارد! چه چیز ، تو را به این کار وا داشت؟ آیا امیر گشتن پسر عمویت را تاب نیاوردی؟

گفت : نه ، به خدا سوگند ؛ بلکه ناپسند داشتم در حقّی که خداوند برای گروهی قرار داده ، با آنان به کشمکش بپردازم .

قبیله اوس ، وقتی آنچه را بشیر بن سعد کرد و آنچه را قریش بدان فرا می خوانْد و آنچه را قبیله خزرج در امیر کردن سعد بن عباده می خواست ، دیدند ، در حالی که اُسید بن حُضیر (یکی از نقیبان) (2) در میان آنان بود ، به یکدیگر گفتند : به خدا سوگند ، اگر خزرج برای یک بار بر شما ولایت یابد ، هماره بدان بر شما فضیلت خواهد داشت و هرگز سهمی از آن به شما نخواهد داد . برخیزید و با ابو بکر بیعت کنید! پس برخاستند و با او بیعت کردند و آنچه سعد بن عباده و خزرج برایش گرد آمده بودند ، در هم شکست .

.

1- .سقیفه بنی ساعده ، سایبانی در مدینه بوده است که زیر آن می نشستند . در این مکان با ابو بکر ، بیعت شد (معجم البلدان : ج 3 ص 228) .

2- .نقیب ، کسی است که احوال قوم خود را می شناسد و آن را می کاود . پیامبر صلی الله علیه و آله در شب پیمان عقبه ، هر یک از کسانی را که با او بیعت کردند ، نقیب بر قوم خود قرار داد تا آنان را به اسلام در آورند و شروط آن را بیان کنند . اینان ، دوازده نفر و همگی از انصار بودند (النهایه : ج 5 ص 101 ماده «نقب») .

ص: 474

. .

ص: 475

. .

ص: 476

. .

ص: 477

. .

ص: 478

. .

ص: 479

. .

9441.عنه علیه السلام :صحیح البخاری عن عائشه :اِجتَمَعَتِ الأَنصارُ إلی سَعدِ بن عُبادَهَ فی سَقیفَهِ بَنی ساعِدَهَ ، فَقالوا : مِنّا أمیرٌ ومِنکُم أمیرٌ ، فَذَهَبَ إلَیهِم أبو بَکرٍ وعُمَرُ بنُ الخَطّابِ وأبو عُبَیدَهَ بَنُ الجَرّاحِ ، فَذَهَبَ عُمَرُ یَتَکَلَّمُ فَأَسکَتَهُ أبو بَکرٍ ، وکانَ عُمَرُ یَقولُ : وَاللّهِ ما أرَدتُ بِذلِکَ إلّا أنّی قَد هَیَّأتُ کَلاما قَد أعجَبَنی ، خَشیتُ أن لا یَبلُغَهُ أبو بَکرٍ .

ثُمَّ تَکَلَّمَ أبو بَکرٍ فَتَکَلَّمَ أبلَغَ النّاسِ ، فَقالَ فی کَلامِهِ : نَحنُ الاُمَراءُ وأنتُمُ الوُزَراءُ ، فَقالَ حُبابُ بنُ المُنذِرِ : لَا وَاللّهِ لا نَفعَلُ ، مِنّا أمیرٌ ، ومِنکُم أمیرٌ ، فَقالَ أبو بَکرٍ : لا ، ولکِنَّا الاُمَراءُ وأنتُم الوُزَراءُ ، هُم أوسَطُ العَرَبِ دارا ، وأعرَبُهُم أحسابا ، فَبایِعوا عُمَرَ أو أبا عُبَیدَهَ بنَ الجَرّاحِ ، فَقالَ عُمَرُ : بَل نُبایِعُکَ أنتَ ؛ فَأَنتَ سَیِّدُنا وخَیرُنا وأَحَبُّنا إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَأَخَذَ عُمَرُ بِیَدِهِ فَبایَعَهُ وبایَعَهُ النّاسُ ، فَقالَ قائِلٌ : قَتَلتُم سَعدا ، فَقالَ عُمَرُ : قَتَلَهُ اللّهُ ! (1)9441.امام رضا علیه السلام :تاریخ الطبری عن الضحّاک بن خلیفه :لَمّا قامَ الحُبابُ بنُ المُنذِرِ انتَضی سَیفَهُ ؛ وقالَ أنَا جُذَیلُهَا المُحَکَّکُ (2) ، وعُذَیقُهَا المُرَجَّبُ (3) ، أنَا أبو شِبلٍ فی عِرّیسَهِ (4) الأَسَدِ ، یُعزی إلیَّ الأَسدُ . فَحامَلَهُ عُمَرُ فَضَرَبَ یَدَهُ ، فَنَدَرَ (5) السَّیفُ فَأَخَذَهُ ، ثُمَّ وَثَبَ عَلی سَعدٍ ووَثَبوا عَلی سَعدٍ ، وتَتابَعَ القَومُ عَلَی البَیعهِ ، وبایَعَ سَعدٌ ، وکانَت فَلتَهً کَفَلَتاتِ الجاهِلِیَّهِ ، قامَ أبو بَکرٍ دونَها . (6) .

1- .صحیح البخاری : ج 3 ص 1341 ح 3467 ، الطبقات الکبری : ج 2 ص 269 .
2- .جُذَیلها : تصغیر جِذل ، وهو العود الَّذی یُنصَب للإبل الجربی لتحتکّ به ، وهو تصغیر تعظیم ؛ أی أنا ممّن یستشفی برأیه کما تستشفی الإبل الجربی بالاحتکاک بهذا العود (النهایه : ج 1 ص 251 «جذل») .
3- .عُذیقها : تصغیر العَذق : النخله ، والرُّجْبَه : هو أن تُعمَد النخله الکریمه ببناءٍ من حجاره أو خشب إذا خیف علیها لطولها وکثره حَملها أن تقع (النهایه : ج 3 ص 199 «عذق» و ج 2 ص 197 «رجب») .
4- .العِرِّیسه : الشجر الملتفّ ، وهو مأوی الأسد فی خیسه (لسان العرب : ج 6 ص 136 «عرس») .
5- .أی سقط ووقع (النهایه: ج 5 ص 35 «ندر») .
6- .تاریخ الطبری : ج 3 ص 223 .

9442.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از عایشه : انصار ، در سقیفه بنی ساعده ، گرد سعد بن عباده جمع شدند و گفتند : امیری از ما باشد و امیری از شما . پس ، ابو بکر و عمر بن خطّاب و ابو عبیده بن جرّاح به سوی آنان [در سقیفه]رفتند .

[در آن جا]عمر رفت تا سخن بگوید که ابو بکر ، ساکتش کرد و عمر می گفت : به خدا سوگند ، از این کار قصدی نداشتم ، جز آن که سخنی [مهم] آماده کرده بودم که مرا به شعف می آورد و می ترسیدم که ابو بکر بدان نرسد .

سپس ابو بکر همچون بلیغ ترینِ مردم سخن گفت و در سخنانش گفت : ما امیریم و شما وزیر .

حُباب بن منذر گفت : نه ، به خدا سوگند چنین نخواهیم کرد ! امیری از ما و امیری از شما .

ابو بکر گفت : نه ؛ بلکه ما امیریم و شما وزیر . آنان (مهاجران) شایسته ترین خاندان های عرب و دارای بهترین دودمان اند . با عمر یا ابو عبیده بن جرّاح بیعت کنید .

امّا عمر گفت : بلکه با تو بیعت می کنیم ، که تو سَرور و بهترین ما و محبوب ترین ما نزد پیامبر خدایی . پس ، عمر دستش را گرفت و با او بیعت کرد و مردم هم با او بیعت کردند . [در این هنگام] کسی گفت : سعد را کشتید . عمر [نیز در پاسخ]گفت : خدا او را بکشد !9443.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ضحّاک بن خلیفه : چون حُباب بن منذر برخاست ، شمشیرش را از نیام بیرون کشید و گفت : من دوای درد و چاره کارم . من پدر شیربچگان در کُنام شیرانم و شیران را به من نسبت می دهند .

عمر به او حمله کرد و چون بر دستش زد ، شمشیرش افتاد و عمر ، آن را گرفت . سپس او و بقیّه [مهاجران] بر سعد پریدند و همه یکی پس از دیگری بیعت کردند و سعد هم بیعت کرد . پیشامدی غیرمنتظره بود ، همانند پیشامدهای دوران جاهلیّت که ابو بکر بدان قیام کرد . .

9444.عنه عليه السلام :صحيح البخارى عن ابن عبّاس عن عمر مِن خُطبَتِهِ فى أواخِرِ عُمُرِهِ :بَلَغَنى أنَّ قائِلاً مِنكُم يَقولُ : وَاللّهِ لَو قَد ماتَ عُمَرُ بايَعتُ فُلاناً فَلا يَغتَرَّنَّ امرُؤٌ أن يَقولَ : إنَّما كانَت بَيعَةُ أبى بَكرٍ فَلتَةً وتَمَّت . ألا وإنَّها قَد كانَت كَذلِكَ ، ولكِنَّ اللّهَ وقى شَرَّها ، ولَيسَ فيكُم مَن تُقطَعُ الأعناقُ إلَيهِ مِثلُ أبى بَكرٍ .

مَن بايَعَ رَجُلاً عَن غَيرِ مَشورَةٍ مِنَ المُسلِمينَ فَلا يُتابَعُ هُوَ ولَا الَّذى تابَعَهُ تَغِرَّةٌ (1) أن يُقتَلا وإنَّه قَد كانَ مِن خَبَرِنا حينَ تَوفَّى اللّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله أنَّ الأنصارَ خالَفونا ، واجتَمَعوا بِأَسْرِهِم فى سَقيفَةِ بَنى ساعِدَةَ ، وخالَفَ عَنّا عَليٌّ والزُّبَيرُ ومَن مَعَهُما ، واجتَمَعَ المُهاجِرونَ إلى أبى بَكرٍ ، فَقُلتُ لأَبى بَكرٍ : يا أبا بَكرٍ انطَلِق بِنا إلى إخوانِنا هؤلاءِ مِنَ الأنصارِ ، فَانطَلَقنا نُريدُهُم ، فَلمّا دَنَونا مِنهُم لَقيَنا مِنهُم رَجُلانِ صالِحانِ ، فَذَكَرا ما تَمالأَ عَلَيهِ القَومُ ، فَقالا : أينَ تُريدونَ يامَعشَرَ المُهاجِرينَ ؟ فَقُلنا : نُريدُ إخوانَنا هؤلاءِ مِنَ الأنصارِ . فَقالا : لا عَلَيكُم أن لا تَقرَبوهُم ، اقضوا أمرَكُم . فَقُلتُ : وَاللّهِ لَنَأتِيَنَّهُم .

فَانطَلَقنا حَتّى أتَيناهُم فى سَقيفَةِ بَنى ساعِدَةَ ، فإذا رَجُلٌ مُزَمَّلٌ بَينَ ظَهرانيهم ، فَقُلتُ : مَن هذَا ؟ فَقالوا : هذَا سَعدُ بن عِبادَةَ . فَقُلتُ : ما لَهُ ؟ قالوا : يُوعَكُ ، فَلَمّا جَلَسنا قَليلاً تَشَهَّدَ خَطيبَهُم ، فَأَثنى عَلَى اللّهِ بِما هو أهلُهُ ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ، فَنَحنُ أنصارُ اللّهِ وكَتيبَةُ الإسلامِ ، وأنتُم مَعشَرَ المُهاجِرينَ رَهطٌ ، وقَد دَفَّت دافّةٌ (2) مِن قَومِكُم ، فإذا هُم يُريدونَ أن يَختَزِلونا مِن أصلِنا ، وأن يَحضِنونا مِنَ الأمرِ .

فَلَمّا سَكَتَ أردتُ أن أتَكَلَّمُ ، وكُنتُ قَد زَوّرتُ مَقالَةً أعجَبَتنى أرَدتُ أن أُقَدِّمَها بَينَ يَدَى أبى بَكرٍ ، وكُنتُ أُدارى مِنهُ بَعضَ الحَدِّ ، فَلَمّا أرَدتُ أن أتَكَلَّمُ قالَ أبو بَكرٍ : عَلى رِسلِكَ ، فَكَرِهتُ أن أُغضِبَهُ ، فَتَكَلَّمَ أبو بَكر ، فَكانَ هو أحلَمُ مِنّى وأوقَرُ ، وَاللّهِ ما تَرَكَ مِن كَلِمَةٍ أعجَبَتنى فى تَزويرى إلّا قالَ فى بَديهَتِهِ مِثلها أو أفضَلَ ، حَتّى سَكَتَ فَقالَ : ما ذَكَرتُم فيكُم مِن خَيرٍ فأنتُم لَهُ أهلٌ ، ولَن يُعرَفُ هذَا الأمرُ إلّا لِهذا الحَىِّ مِن قُرَيشٍ ، هُم أوسَطُ العَرَبِ نَسَباً ودارا ، وقَد رَضيتُ لَكُم أحَدَ هذَينِ الرَّجُلينِ ، فَبايِعوا أيُّهُما شِئتُم ، فأَخَذَ بِيَدى وبِيَدِ أبى عُبيدةَ بن الجرّاح وهو جالِسٌ بَينَنا ، فَلَم أكرَه مِمّا قالَ غَيرَها ، كانَ وَاللّهِ أن أُقَدَّمَ فَتُضرَبُ عُنُقى ، لا يَقرِبُنى ذلِكَ مِن إثمٍ أحَبَّ إلىَّ مِن أن أتَأَمَّرُ عَلى قَومٍ فيهم أبو بَكر ، اللّهُمّ إلّا أن تُسَوِّلَ لى نَفسى عِندَ المَوتِ

شَيئا لا أجِدَهُ الآنَ ، فَقالَ قائِلٌ مِنَ الأنصارِ : أنا جُذَيلَها المُحَكّكُ ، وعُذَيقُها المُرَجّبُ ، مِنّا أميرٌ ومِنكُم أميرٌ . يامَعشَرَ قُرَيشَ ! فَكَثَرَ اللّغَطُ وارتَفَعَتِ الأصواتُ ، حَتّى فَرِقَت مِنَ الاختِلافُ ، فَقُلتُ : ابسُط يَدَکَ يا أبا بَكرٍ ، فَبَسَطَ يَدَهُ فَبايَعتُهُ وبايَعَهُ المُهاجِرونَ ثُمَّ بايَعَتهُ الأنصارُ ، ونَزَونا عَلى سعدِ بن عِبادَةَ فَقالَ قائِلٌ مِنهُم : قَتَلتُم سَعدَ بنَ عِبادَةَ ! فَقُلتُ : قَتَلَ اللّهُ سَعدَ بنَ عِبادَةَ . قالَ عُمَرُ : وإنّا وَاللّهِ ما وَجَدنا فيما حَضَرنا مِن أمرٍ أقوى مِن مُبايَعَهِ أبى بَكرٍ خَشَينا إن فارَقنا القَومَ ولَم تَكُن بَيعَهٌ أن يُبايِعوا رَجُلاً مِنهُم بَعدَنا ، فَإمّا بايَعناهُم عَلَى ما لا نَرضى ، وإمّا نُخالِفَهُم فَيَكونُ فَسادٌ . فَمَن بايَعَ رَجُلاً عَلَى غَيرِ مَشوَرَهٍ مِنَ المُسلِمينَ فَلا يُتابَعُ هو ولا الَّذى بايَعَهُ تَغِرَّهَ أن يُقتَلا . (3) .

1- .التَّغِرّه : مصدر غرّرته: إذا ألقيته فى الغَرَر (النهايه : ج 3 ص 356 «غرر») .

2- .الدافّه : القوم يسيرون جماعه (النهايه : ج 2 ص 124 «دفف») .

3- .صحيح البخارى : ج 6 ص 2505 ح 6442 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 123 ح 391 ، صحيح ابن حبّان : ج 2 ص 148 ح 413 و ص 155 ح 414 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 5 ص 441 ح9758، تاريخ الطبرى : ج3 ص205، السيره النبويّه لابن هشام: ج 4 ص 308 ، تاريخ دمشق : ج 30 ص 281 و ص 284 وليس فيه صدره إلى «أن يقتلا» ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 11 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 23 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 265 نحوه ، السيره النبويّه لابن كثير : ج 4 ص 487 .

9445.عنه علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از ابن عبّاس ، از خطبه عمر در روزهای پایانی زندگی اش :به من خبر رسیده که کسی از میان شما گفته است : «به خدا سوگند ، اگر عمر بمیرد ، با فلان کس بیعت می کنم» . کسی فریب این سخن را نخورد که : «بیعت ابو بکر ، ناگهانی و حساب ناشده بود ؛ امّا [به نیکویی]تمام شد» .

هان ! آن [بیعت] ، همین گونه بود ؛ امّا خداوند ، شرّ آن را حفظ کرد و در میان شما کسی نیست که همچون ابو بکر ، گردن ها در برابر او فرود آیند . هر کس بدون مشورت با مسلمانان ، با کسی بیعت کند ، بیعت کننده و بیعت شونده پیروی نمی شوند ، از بیم آن که کشته شوند .

داستان [بیعت ابو بکر] ، چنین بود که چون خداوندْ پیامبرش را قبض روح کرد ، انصار با ما مخالفت کردند و همگی در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و مهاجران ، جز علی و زبیر و همراهان آن دو که با ما همراه نشدند ، بر گرد ابو بکر جمع شدند و من به ابو بکر گفتم : ای ابو بکر! بیا تا نزد این برادران انصاری مان برویم .

به سوی آنان روانه شدیم و چون به آنان نزدیک گشتیم ، دو مرد صالح را از آنان دیدیم که آنچه را قوم بر آن ، اتّفاق کرده بودند ، ذکر کردند و گفتند : ای گروه مهاجران ! کجا می روید؟

گفتیم : به سوی این برادران انصاری مان .

گفتند : نه ! به آنان نزدیک نشوید ؛ چرا که آنان ، امر شما (ولایت) را به فرجام رساندند .

گفتم : به خدا سوگند ، نزد آنان می رویم .

پس رفتیم تا به آنان در سقیفه بنی ساعده رسیدیم . دیدیم مردی جامه به خود پیچیده در میان آنهاست .

گفتم : این کیست؟

گفتند : این سعد بن عباده است .

گفتم : چرا این گونه است؟

گفتند : بیمار است . پس چون اندکی نشستیم ، سخنگوی آنان به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد و آن گونه که شایسته بود ، خدا را ثنا گفت و سپس گفت : امّا بعد ، ما یاوران خدا و گُردان اسلام هستیم و شما ای مهاجران! گروهی اندک بودید که از قوم خود بیرون آمدید . حال می خواهند ما را از اصل و ریشه خود جدا کنند و ما را از حاکمیّت ، خارج سازند .

چون ساکت شد ، خواستم سخن بگویم . سخنی را آماده کرده بودم که مرا به شعف می آورد و می خواستم پیش روی ابو بکر بگویم که از شدّت و ناراحتی او بکاهم؛ امّا چون خواستم سخن بگویم ، ابو بکر گفت : آرام باش . پس نخواستم او را خشمناک کنم .

ابو بکر ، سخن گفت و از من ، بردبارتر و باوقارتر بود . به خدا سوگند ، با آن که بدون آمادگی قبلی سخن می گفت ، هیچ یک از سخنانی را که من آماده کرده بودم و از آنها به شعف می آمدم ، فرو نگذاشت و مانند آن یا بهترش را بیان داشت ، تا آن که ساکت شد .

سپس گفت : هر خوبی ای که درباره خود گفتید ، شایسته آن هستید ؛ امّا امر خلافت ، بایسته جز این تیره از قریش نیست ؛ چرا که آنان برترین عرب در نسب و جایگاه اند . من ، برای شما یکی از این دو مرد را پسندیدم . پس با هر کدام که می خواهید ، بیعت کنید .

سپس ، دست مرا و دست ابو عبیده بن جرّاح را که در میان ما نشسته بود ، گرفت و من ، جز از این سخن او ناراحت نشدم ؛ زیرا به خدا سوگند ، اگر پیش انداخته شوم و بی آن که گناهی مرتکب شده باشم ، گردنم را بزنند ، نزد من محبوب تر از آن است که امیر قومی شوم که ابو بکر در میان آنان است ، مگر آن که نَفْسم ، به هنگام مرگ ، چیزی را برایم بیاراید که الان آن را نمی یابم .

پس ، کسی از انصار گفت : من دوای درد و چاره کارم . ای گروه قریش! امیری از ما باشد و امیری از شما .

همهمه ها زیاد و صداها بلند گردید ، تا آن جا که ترسیدم اختلاف شود . پس گفتم : ای ابو بکر! دستت را بگشای .

او هم گشود و من و مهاجران ، با او بیعت کردیم . سپس انصار بیعت کردند و ما بر سعد بن عباده پریدیم و کسی از میان آنان گفت : سعد بن عباده را کشتید . [من هم]گفتم : خداوند ، سعد بن عباده را بکشد !

به خدا سوگند ، در آن هنگام ، بهتر از بیعت با ابو بکر نیافتیم . بیم آن داشتیم که اگر بدون بیعت از قوم انصار جدا شویم ، پس از ما با مردی از خودشان بیعت کنند و در آن صورت ، یا با وجود ناخشنودی ، با وی بیعت می کردیم و یا با آنان مخالفت می کردیم که فساد به پا می شد .

پس ، هر کس بدون مشورت با مسلمانان ، با کسی بیعت کند ، نه او و نه کسی که با او بیعت کرده ، نباید پیروی شوند ، مبادا که کشته شوند . .

9446.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ السَّقيفَهِ : قامَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ فَتَكَلَّمَ ، فَقالَ : يا مَعشَرَ الأنصارِ ! ، إنَّكُم وإن كُنتُم عَلى فَضلٍ ، فَلَيسَ فيكُم مِثلُ أبى بَكرٍ وعُمَرَ وعَلِىٍّ .

وقامَ المُنذِرُ بنُ أرقَمَ ، فَقالَ : ما نَدفَعُ فَضلَ مَن ذَكَرتَ ، وإنَّ فيهم لَرَجُلاً لَو طَلَبَ هذَا الأمرَ لَم يُنازِعهُ فيهِ أحَدٌ ، يَعنى عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ . (1) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 123 ؛ الأخبار الموفّقيّات : ص 578 ح 378 نحوه .

9447.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی در یادکردِ سقیفه : عبد الرحمان بن عوف برخاست و سخن راند و چنین گفت : ای گروه انصار! اگر چه شما دارای فضیلت هستید ، امّا در میان شما مانند ابو بکر و عمر و علی نیست .

منذر بن ارقم برخاست و گفت : ما فضیلت آنان را که گفتی ، انکار نمی کنیم و بی تردید در میان آنان ، کسی هست که اگر این امر (خلافت) را بطلبد ، هیچ کس با او به کشمکش برنمی خیزد . مقصود منذر ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود . .

9448.عنه عليه السلام :الردّه عن زيد بن الأَرقَم :يَابنَ عَوفٍ ! لَولا أنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام وغَيرَهُ مِن بَنى هاشِمٍ اِشتَغَلوا بِدَفنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آلَه وبِحُزنِهِم عَلَيهِ ، فَجَلَسوا فى مَنازِلِهِم ، ما طَمِعَ فيها مَن طَمِعَ . (1)9442.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أبى بكر بن محمّد الخُزاعىّ :إنَّ أسلَمَ 2 أقبَلَت بِجَماعَتِها حَتّى تَضايَقَ بِهِمُ السِّكَكُ ، فَبايَعوا أبا بَكرٍ ، فَكانَ عُمَرُ يَقولُ : ما هُوَ إلّا أن رَأَيتُ أسلَمَ ، فَأَيقَنتُ بِالنَّصرِ . (2)1 / 3كَلامُ أبى بَكرٍ بَعدَ البَيْعَهِ9445.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أنس بن مالك :لَمّا بويعَ أبو بَكرٍ فِى السَّقيفَهِ ؛ وكانَ الغَدُ ، جَلَسَ أبو بَكرٍ عَلَى المِنبَرِ ... فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ بِالَّذى هُوَ أهلُهُ ، ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ أيُّهَا النّاسُ ؛ فَإِنّى قَد وُلِّيتُ عَلَيكُم ولَستُ بِخَيرِكُم ؛ فَإِن أحسَنتُ فَأَعينونى ؛ وإن أسَأتُ فَقَوِّمونى ... أطيعونى ما أطَعتُ اللّهَ ورَسولَهُ ؛ فَإِذا عَصَيتُ اللّهَ ورَسولَهُ فَلا طاعَهَ لى عَلَيكُم . قوموا إلى صَلاتِكُم رَحِمَكُمُ اللّهُ ! (3) .

1- .الردّه : ص 45 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 222 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 210 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 311 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 248 و ج 6 ص 301 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 11 ص 336 ح 20702 عن معمّر عن بعض أهل المدينه نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 2 ص 273 و 274 .

1 / 3 سخن ابو بکر پس از بیعت

9446.امام علی علیه السلام :الرِّدَّه به نقل از زید بن ارقم : ای پسر عوف! اگر نبود که علی بن ابی طالب و بقیّه بنی هاشم به دفن پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول و بر او اندوهگین اند و در خانه نشسته اند ، هیچ یک از طمعکاران ، به آن (خلافت) ، طمع نمی کردند .9447.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابو بکر بن محمّد خُزاعی : تیره اَسلَم (1) همگی روی آوردند و با ابو بکر ، بیعت کردند ، تا آن جا که راه ها تنگ شد . عمر می گفت : آن [بیعت] ، استوار نبود ، تا آن که اسلم را دیدم . پس یقین کردم که پیروزیم .1 / 3سخن ابو بکر پس از بیعت9450.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از انس بن مالک : چون در سقیفه با ابو بکر بیعت شد ، فردای آن روز ، ابو بکر بر منبر نشست ، و آن گونه که شایسته خداوند بود ، به حمد و ثنای الهی پرداخت و سپس گفت : و امّا ای مردم! من بر شما امیر شدم و بهترینِ شما نیستم . پس اگر نیکویی کردم ، یاری ام دهید و اگر بد کردم ، مرا به راه راست بیاورید ... . تا هنگامی که از خدا و پیامبرش اطاعت می کنم ، اطاعتم کنید و چون از خدا و پیامبرش سرپیچی کردم ، حقّ اطاعتی بر گردن شما ندارم . به نمازتان برخیزید ؛ خداوندْ شما را بیامرزد!

.

1- .اسلم ، تیره ای از خزاعه بود . سخن عمر ، بر کم بودن بیعت کنندگانِ با ابو بکر در سقیفه دلالت دارد ؛ چون بنی اسلم ، نه بیشترین سواران عرب را داشتند و نه شجاع ترین و قوی ترین گروه عرب بودند . این سخن ، همچنین معارض با خبر دیگری است که چنین دلالت دارد که بنی اسلم ، از بیعت ، خودداری ورزیدند تا آن که بریده بن خصیب اسلمی بیعت کرد و او هم بیعت نکرد ، مگر پس از امام علی علیه السلام (ر . ک : الشافی : ج 3 ص 243 و پاورقی بحار الأنوار : ج 28 ص 335) .

9451.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :صَعِدَ أبو بَكرٍ المنبَرَ عِندَ وِلايَتِهِ الأَمرَ ، فَجَلَسَ دونَ مَجلِسِ رَسولِ اللّهِ بِمِرقاهِ ، ثُمَّ حَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وقالَ : إنّى وُلّيتُ عَلَيكُم ولَستُ بِخَيرِكُم ، فَإِنِ استَقَمتُ فَاتَّبِعونى ، وإن زُغتُ فَقَوِّمونى ! لا أقولُ إنّى أفضَلُكُم فَضلاً ، ولكِنّى أفضَلُكُم حَملاً ، وأثنى عَلَى الأَنصارِ خَيرا وقالَ : أنَا وإيّاكُم مَعشَرَ الأَنصارِ كَما قالَ القائِلُ :

جَزَى اللّهُ عَنّا جَعفَرا حينَ اُزلِقَت

بِنا نَعلُنا فى الواطِئينَ فَزَلّتِ أبَوا أن يَمِلّونا ولَو أنَّ اُمَّنا

تُلاقِى الَّذى يَلقَونَ مِنّا لَمَلَّتِ

فَاعتَزَلَتِ الأَنصارُ عَن أبى بَكرٍ ، فَغَضِبَت قُرَيشٌ . (1)9452.عنه عليه السلام :الأخبار الموفّقيّات :فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ ، قامَ أبو بَكرٍ فَخَطَبَ النّاسَ ، وقالَ : أيُّهَا النّاسُ ، إنّى وُلّيتُ أمرَكُم ولَستُ بِخَيرِكُم ؛ فَإِذا أحسَنتُ فَأَعينونى ، وإن أسَأتُ فَقَوِّمونى .

إنَّ لى شَيطانا يَعتَرينى ، فَإِيّاكُم وإيّاىَ إذا غَضِبتُ !! (2)1 / 4دَورُ عُمَرَ فى بَيعَةِ أبى بَكرٍ9455.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :عُمَرُ هُوَ الَّذى شَدَّ بَيعَةَ أبى بَكرٍ ، ووَقَمَ (3) المُخالِفينَ فيها ؛ فَكَسَرَ سَيفَ الزُّبَيرِ لَمّا جَرَّدَهُ ، ودَفَعَ فى صَدرِ المِقدادِ ، ووَطِئَ فِى السَّقيفَهِ سَعدَ بنَ عُبادَهَ ، وقالَ : اُقتُلوا سَعدا ، قَتَلَ اللّهُ سَعدا ! وحَطَّمَ أنفَ الحُبابِ بنِ المُنذِرِ الَّذى قالَ يَومَ السَّقيفَهِ : أنَا جُذَيلُهَا المُحَكَّكُ ، وعُذَيقُهَا المُرَجَّبُ . وتَوَعَّدَ مَن لَجَأَ إلى دارِ فاطِمَهَ عليها السلام مِنَ الهاشِمِيّينَ ، وأخرَجَهُم مِنها . ولَولاهُ لَم يَثبُت لِأَبى بَكرٍ أمرٌ ، ولا قامَت لَهُ قائِمَهٌ . (4) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 127 .
2- .الأخبار الموفّقيّات : ص 579 ح 379 .
3- .وقم الرجل : أذلّه وقهره ، وقيل : ردّه أقبح الردّ (لسان العرب : ج 12 ص 642 «وقم») .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 174 .

1 / 4 نقش عمر در بیعت ابو بکر

9456.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :ابو بکر در آغاز حکمرانی و حکومتش از منبر بالا رفت و یک پلّه از جایگاه پیامبر خدا پایین تر نشست . سپس به حمد و ثنای الهی پرداخت و گفت : من بر شما امیر شدم و بهترینِ شما نیستم . پس اگر در راه راست بودم ، از من پیروی کنید و اگر کژ شدم ، مرا راست کنید . نمی گویم که من فضیلتی بیش از شما دارم ؛ ولی تحمّلم بیشتر است . [سپس]انصار را به نیکی ستود و گفت : ای گروه انصار ! من و شما همچون گفته آن شاعریم که :

خدا از جانب ما ، خاندان جعفر را جزای خیر دهد !

هنگامی که لغزیدیم و از روندگان دور افتادیم ، ما را رها نکردند ، در حالی که اگر حتّی مادرمان

آنچه را آنان دیدند ، می دید ، ما را رها می نمود .

پس ، انصار از ابو بکر ، کناره گرفتند و از این رو ، قریش ، خشمناک شد .9457.عنه علیه السلام :الأخبار الموفّقیّات :چون فردا شد ، ابو بکر برخاست و برای مردم ، سخنرانی نمود و گفت : ای مردم ! من امیر شما شدم و بهترینِ شما نیستم . پس اگر نیکویی کردم ، یاری ام دهید و اگر بد کردم ، راستم گردانید . من ، شیطانی دارم که عارضم می شود . پس ، زنهارْ شما و مرا ، هنگامی که خشمناک می شوم !1 / 4نقش عمر در بیعت ابو بکر9450.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :عمر ، همان کسی است که بیعت ابوبکر را محکم کرد و مخالفان آن را خوار و ذلیل نمود و شمشیر آخته زبیر را شکست و بر سینه مقداد زد و سعد بن عباده را در سقیفه لگدمال نمود و گفت : سعد را بکشید . خداوند ، سعد را بکشد !» .

و بینی حُباب بن منذر را که روز سقیفه گفت : «من دوای درد و چاره کارم» ، به خاک مالید و هر کس از بنی هاشم را که به خانه فاطمه علیها السلام پناه بُرد ، تهدید نمود و آنان را از آن جا خارج ساخت . اگر عمر نبود ، حکمرانی ابو بکر ، استوار و برپا نمی شد .

.

1 / 5مَن تَخَلَّفَ عَن بَيعَهِ أبَى بَكرٍ9453.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :تَخَلَّفَ عَن بَيعَهِ أبى بَكرٍ قَومٌ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، ومالوا مَعَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، مِنهُمُ : العَبّاسُ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ ، وَالفَضلُ بنُ العَبّاسِ ، وَالزُّبَيرُ بنُ العَوّامِ بنِ العاصِ ، وخالِدُ بنُ سَعيدٍ ، وَالمِقدادُ بنُ عَمرٍو ، وسَلمانُ الفارِسِىُّ ، وأبو ذَرٍّ الغِفارِىُّ ، وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، وَالبَراءُ بنُ عازِبٍ ، وأُبَىُّ بنُ كَعبٍ .

فَأَرسَلَ أبو بَكرٍ إلى عُمَرَ بنِ الخَطّابِ ، وأبى عُبَيدَةَ بنِ الجَرّاحِ ، وَالمُغيرَةَ بنِ شُعبَةَ ، فَقالَ : مَا الرَّأىُ ؟ قالوا : الرَّأىُ أن تَلقَى العَبّاسَ بنَ عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَتَجعَلَ لَهُ فى هذَا الأَمرِ نَصيبا يَكونُ لَهُ ولِعَقِبِهِ مِن بَعدِهِ ، فَتَقطَعونَ بِهِ ناحِيَةَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ حُجَّةً لَكُم عَلى عَلِيٍّ إذا مالَ مَعَكُم .

فَانطَلَقَ أبو بَكرٍ وعُمَرُ وأبو عُبَيدَةَ بنُ الجَرّاحِ والمُغيرَةُ حَتّى دَخَلوا عَلَى العَبّاسِ لَيلاً ، فَحَمِدَ أبو بَكرٍ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ :

إنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّدا نَبِيّا ، ولِلمُؤمِنينَ وَلِيّا ، فَمَنَّ عَلَيهِم بِكَونِهِ بَينَ أظهُرِهِم ، حَتّى اختارَ لَهُ ما عِندَهُ ، فَخَلّى عَلَى النّاسِ اُمورا لِيَختاروا لِأَنفُسِهِم (1) فى مَصلَحَتِهِم مُشفِقينَ ، فَاختارونى عَلَيهِم وَالِيا ، ولِأُمورِهِم راعِيا ، فَوُلّيتُ ذلِكَ ، وما أخافُ بِعَونِ اللّهِ وتَسديدِهِ وَهنا ولا حَيرَةً ولا جُبنا ، وما تَوفيقى إلّا بِاللّهِ ، عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وإلَيهِ اُنيبُ .

ومَا انفَكَّ يَبلُغُنى عَن طاعِنٍ يَقولُ الخِلافَ عَلى عامَّةِ المُسلِمينَ ، يَتَّخِذُكُم لَجَأً ، فَتَكونونُ حِصنَهُ المَنيعَ وخَطبَهُ البَديعَ ، فَإِمّا دَخَلتُم مَعَ النّاسِ فيمَا اجتَمَعوا عَلَيهِ ، وإمّا صَرَفتُموهُم عَمّا مالوا إلَيهِ ، ولَقَد جِئناكَ ونَحنُ نُريدُ أنَّ لَكَ فى هذَا الأَمرِ نَصيبا يَكونُ لَكَ ، ويَكونُ لِمَن بَعدَكَ مِن عَقِبِكَ إذ كُنتَ عَمَّ رَسولِ اللّهِ ، وإن كانَ النّاسُ قَد رَأَوا مَكانَكَ ومَكانَ صاحِبِكَ ... (2) عَنكُم ، وعَلى رِسلِكُم بَنى هاشِمٍ ، فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ مِنّا ومِنكُم .

فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : إى وَاللّهِ ، واُخرى ؛ أنّا لَم نَأتِكُم لِحاجَةٍ إلَيكُم ، ولكِن كَرِهنا أن يَكونَ الطَّعنُ فيمَا اجتَمَعَ عَلَيهِ المُسلِمونُ مِنكُم ، فَيَتَفاقَمَ الخَطبُ بِكُم وبِهِم ، فَانظُروا لِأَنفُسِكُم .

فَحَمِدَ العَبّاسُ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وقالَ : إنَّ اللّهَ بَعَثَ محُمَّدا كَما وَصَفتَ نَبِيّا ، ولِلمُؤمِنينَ وَلِيّا ، فَمَنَّ عَلى اُمَّتِهِ بِهِ ، حَتّى قَبَضَهُ اللّهُ إلَيهِ ، وَاختارَ لَهُ ما عِندَهُ

، فَخَلّى عَلَى المُسلِمينَ اَمورَهُم لِيَختاروا لاِنفُسِهِم (3) مُصيبينَ الحَقَّ ، لا مائِلينَ بِزَيغِ الهَوى ، فَإِن كُنتَ بِرَسولِ اللّهِ فَحَقّا أَخَذتَ ، وإن كُنتَ بِالمُؤمِنينَ فَنَحنُ مِنهُم ، فَما تَقَدَّمنا فى أمرِکَ فَرَضا ، ولا حَلَلنا وَسَطا ، ولا بَرِحنا سَخَطا ، وإن كانَ هذَا الأَمرُ إنَّما وَجَبَ لَکَ بِالمُؤمِنينَ ، فَما وَجَبَ إذ كُنّا كارِهينَ .

ما أبعَدَ قَوَلَکَ مِن أَنَّهُم طَعَنوا عَلَيکَ مِن قَولِکَ إنَّهُمُ اختاروکَ ومالوا إلَيکَ ، وما أبعَدَ تَسمِيَتَکَ بِخَليفَهِ رَسولِ اللّهِ مِن قَولِکَ خَلّى عَلَى النّاسِ اُمورَهُم لِيَختاروا فَاختاروکَ ، فَأَمّا ما قُلتَ إنَّکَ تَجعَلُهُ لى ، فَإِن كانَ حَقّا لِلمُؤمِنينَ فَلَيسَ لَکَ أن تَحكُمَ فيهِ ، وإن كانَ لَنا فَلَم نَرضَ بِبَعضِهِ دُونَ بَعضٍ ، وعَلى رِسلِکَ ؛ فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ مِن شَجَرَهٍ نَحنُ أغصانُها وأَنتُم جيرانُها . فَخَرَجوا مِن عِندِهِ . (4) .

1- .هذا القول هو على خلاف ما ثبت من الأدلّه العقليّه والنقليّه الَّتى ذكرت فى مدخل القسم الثالث .
2- .بياض فى الأصل ، وفى نسخه : «فعدلوا الأمر» .
3- .راجع : الهامش الثانى من الصفحه السابقه .
4- .تاريخ اليعقوبى: ج 2 ص 124 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 32 وليس فيه صدره إلى «ما الرأى؟ قالوا» ونحوه وراجع شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 21 .

1 / 5 کسانی که از بیعت با ابو بکر ، سر باز زدند

1 / 5کسانی که از بیعت با ابو بکر ، سر باز زدند9456.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :گروهی از مهاجران و انصار از بیعت با ابو بکر ، سر باز زدند و به علی بن ابی طالب علیه السلام متمایل شدند ، از جمله : عبّاس بن عبد المطّلب ، فضل بن عبّاس ، زبیر بن عوّام بن عاص ، خالد بن سعید ، مقداد بن عمرو ، سلمان فارسی ، ابو ذر غِفاری ، عمّار بن یاسر ، بَراء بن عازب و اُبیّ بن کعب .

ابو بکر به دنبال عمر بن خطّاب و ابو عبیده بن جرّاح و مغیره بن شعبه فرستاد و گفت : نظر (صواب) ، چیست؟

گفتند : صواب ، آن است که عبّاس بن عبد المطّلب را ببینی و سهمی از این حکومت برای او و نسلش قرار دهی و بدین وسیله در طرف علی بن ابی طالب ، شکاف اندازید تا اگر با شما شد ، برایتان حجّتی بر ضدّ علی باشد .

پس ، ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن جرّاح و مغیره رفتند تا شبانه بر عبّاس در آمدند و [در آغاز سخن ،]ابو بکر به حمد و ثنای الهی پرداخت و سپس گفت :

خداوند ، محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری بر انگیخت و او را ولیّ مؤمنان قرار داد و با قرار دادن او در میان آنان، بر ایشان منّت نهاد تا آن که او را نزد خود برد . اموری را [نیز] برای مردم ، آزاد گذاشت تا آنان به مصلحت خود ، دلسوزانه برگزینند . (1)

پس ، آنان مرا سرپرست خود و مراقب کارهایشان برگزیدند و من هم سرپرستی کار را به عهده گرفتم و با کمک و تأیید خداوند ، بیم سستی و سرگردانی و هراس ندارم . موفّقیت من جز با خدا نیست ؛ بر او توکّل کرده ، به سوی او باز می گردم .

پیوسته به من خبر می رسد که معترضی ، در میان مسلمانان اختلاف می اندازد و شما را پناه خود کرده است و[شما]پناهگاه محکم و دستاویز

جدید او شده اید . پس یا با مردم در آنچه بر آن گرد آمده اند ، داخل شوید و یا آنان را از آنچه بدان متمایل شده اند ، برگردانید .

ما به نزد تو آمده ایم و می خواهیم سهمی را از این حکمرانی برای تو و نسلت قرار دهیم ؛ زیرا تو عموی پیامبر خدا هستی و مردم ، اگر موضع تو و همراهت را ببینند ، از شما رویگردان می شوند . (2) ای بنی هاشم ! آرام گیرید ؛ چرا که پیامبر خدا ، از ما و شماست !

عمر بن خطّاب نیز گفت : به خدا سوگند ، همین گونه است و دیگر این که ما از سر نیاز ، نزد شما نیامده ایم ؛ بلکه ناپسند می داریم که از سوی شما بر آنچه مسلمانان بر آن گرد آمده اند ، ضربه ای وارد شود و کارتان با مسلمانان گره خورد . پس در کار خود بنگرید .

پس ، عبّاس به حمد و سپاس الهی پرداخت و گفت : همان گونه که توصیف کردی ، خداوند ، محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری بر انگیخت و او را برای مؤمنان ، ولی قرار داد و بدین وسیله بر امّتش منّت نهاد ، تا [آن که]قبض روحش کرد و او را به نزد خود برد و مسلمانان را در برخی از امور آزاد گذاشت تا برای خود به درستی و حق برگزینند ، نه آن که به تمایلات نفسانی کژ شوند .

پس اگر خود را از جانب پیامبر خدا فرمان روا می پنداری ، حقّ [ما] (3) را گرفته ای و اگر خود را [برگزیده] از سوی مؤمنان می دانی ، ما [نیز] از مؤمنانیم که نه تو را مقدّم داشتیم و نه به میدان آمدیم و چیزی ابراز داشتیم و ما هماره ناراضی بوده ایم . اگر این امر ، تنها از سوی مؤمنانْ حقّ تو شده ، چون ما مخالفیم ، پس [حقّی برای تو]ثابت و استوار نشده است .

چه تفاوت بزرگی است میان این سخنت که آنان بر تو اعتراض می کنند ، با سخن دیگرت که آنان تو را برگزیدند و به تو متمایل شدند ! و چه تناقض آشکاری است میان نامیده شدن تو به «جانشین پیامبر خدا» با [این] گفته ات که مردم را در کارهایشان آزاد گذاشت تا برگزینند و آنان هم تو را برگزیدند !

امّا آن سخنت که [سهمی از]آن را برای من قرار می دهی : پس اگر حقّ مؤمنان است ، تو حق نداری که در آن ، حکم برانی [و آن را به دیگری وا گذاری] و اگر حقّ ماست،ما همه آن را می خواهیم و به بخشی از

آن،رضایت نمی دهیم . و تو آرام گیر ؛ چرا که پیامبر خدا از درختی بود که ما شاخه های آن هستیم و شما همسایه های آن !

پس ، آنان از نزد عبّاس بیرون آمدند .

.

1- .این گفته ، مخالف دلیل های عقلی و نقلی ای است که در درآمد بخش سوم گذشت.
2- .این زیادت از الإمامه و السیاسه اخذ شده است .
3- .این زیادت از الإمامه والسیاسه اخذ شده است .

ص: 492

. .

ص: 493

. .

9457.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :كانَ فيمَن تَخَلَّفَ عَن بَيعَهِ أبى بَكرٍ أبو سُفيانَ بنُ حَربٍ ، وقالَ : أ رَضيتُم يا بَنى عَبدِ مَنافٍ أن يَلِىَ هذَا الأمرَ عَلَيكُم غَيرُكُم ؟ وقالَ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالبٍ : اُمدُد يَدَکَ اُبايِعکَ ، وعَلِىٌّ مَعَهُ قُصَىٌّ ، وقالَ :

بَنى هاشِمٍ لا تُطمِعُوا النّاسَ فيكُم

ولا سِيَّما تَيمُ بنُ مُرَّةَ أو عَدِىٌّ فَمَا الأَمرُ إلّا فيكُمُ وإلَيكُم

ولَيسَ لَها إلّا أبو حَسَنٍ عَلِىٌّ أبا حَسَنٍ فَاشدُد بِها كَفَّ حازِمٍ

فَإِنَّکَ بِالأَمرِ الَّذى يُرتَجى مَلِىٌّ وإنَّ امرَأً يَرمى قُصَىٌّ ورَاءَهُ

عَزيزُ الحِمى ، وَالنّاس مِن غالِبٍ قَصِىٌّ

وكانَ خالِدُ بن سَعيدٍ غائِبا ، فَقَدِمَ فَأَتى عَلِيّا فَقالَ : هَلُمَّ اُبايِعکَ ، فَواللّهِ ما فِى النّاسِ أحَدٌ أولى بِمَقامِ مُحَمَّدٍ مِنکَ . (1)9458.امام على عليه السلام :أنساب الأشراف عن صالح بن كيسان :قَدِمَ خالِدُ بنُ سَعيدِ بنِ العاصِ مِن ناحِيَهِ اليَمَنِ بَعدَ وَفاهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَأَتى عَلِيّا وعُثمانَ فَقالَ : أنتُمَا الشِّعارُ دونَ الدِّثارِ ؛ أ رَضيتُم يا بَنى عَبدَ مَنافٍ أن يَلِىَ أمرَكُم عَلَيكُم غَيرُكُم ؟ ... وعَن عَوانَهَ وَابنِ جُعدُبَهَ : لَم يُبايِع خالِدُ بنُ سَعيدٍ أبا بَكرٍ إلّا بَعدَ سِتَّهِ أشهُرٍ . (2) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 126 ، الإرشاد : ج 1 ص 190 ، الجمل : ص 117 ، إعلام الورى : ج 1 ص 271 ؛ الأخبار الموفّقيّات : ص 577 ح 376 ، العقد الفريد : ج 3 ص 271 كلّها نحوه .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 270 .

9459.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :از جمله کسانی که از بیعت با ابو بکر سر باز زدند ، ابو سفیان بن حرب بود . [او]گفت : ای پسران عبد مناف! آیا راضی شدید که کس دیگری جز خودتان ، سرپرستی شما را در این امر به عهده گیرد؟ [سپس] به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت : دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم ، در حالی که [تبار] قُصَی ، همراه علی علیه السلام بودند . [سپس] سرود :

بنی هاشم! مبادا مردم در [حقّ] شما طمع کنند

بویژه تیم بن مرّه ، یا عَدی! امر [خلافت] ، جز در میان شما و به سوی شما نیست

و جز ابو الحسن ، علی ، کسی شایسته آن نیست . ای ابو الحسن! آن را هوشیارانه و محکم به دست گیر

که تو به این کار (که مورد طمع دیگران است) ، سزاوارتری . و مردی که قُصَی را در پشت خود دارد

عزیز و مورد حمایت است ، در حالی که مردم از [جدّش ،]غالب ، بسی دورند .

و خالد بن سعید ، غایب بود و چون باز آمد ، بر علی علیه السلام وارد شد و گفت : بیا تا با تو بیعت کنم . به خدا سوگند ، هیچ کس در میان مردم ، سزاوارتر از تو به جانشینی محمّد صلی الله علیه و آله نیست .9460.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از صالح بن کیسان : خالد بن سعید بن عاص ، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از یمن باز آمد و نزد علی علیه السلام و عثمان رفت و گفت : شما جامه رویین هستید ، نه [جامه] زیرین . ای پسران عبد مناف! آیا راضی شدید که سرپرستی امرتان را کسی جز خودتان عهده دار شود؟! ... .

از عوانه و ابن جعدبَه نقل شده است که خالد بن سعید ، تا شش ماه با ابو بکر بیعت نکرد . .

9461.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه فی ذِکرِ قِصَّهِ السَّقیفَهِ : لَمّا رَأَتِ الأَوسُ أنَّ رَئیسا مِن رُؤسَاءِ الخَزرَجِ قَد بایَعَ ، قامَ أُسَیدُ بنُ حُضَیرٍ وهُوَ رَئیسُ الأَوسِ فَبایَعَ حَسَدا لِسَعدٍ أیضا ، ومُنافَسَهً لَهُ أن یَلِیَ الأَمرَ ، فَبایَعَتِ الأَوسُ کُلُّها لَمّا بایَعَ أُسَیدٌ ، وحُمِلَ سَعدُ بنُ عُبادَه وهُوَ مَریضٌ ، فَأُدخِلَ إلی مَنزِلِهِ ، فَامتَنَعَ مِنَ البَیعَهِ فی ذلِکَ الیَومِ وفیما بَعدَهُ ، وأرادَ عُمَرُ أن یُکرِهَهُ عَلَیها ، فَأُشیرَ عَلَیهِ أَلّا یَفعَلَ ، وأَنَّهُ لا یُبایِعَ حَتّی یُقتَلَ ، وأَنَّهُ لا یُقتَلُ حَتّی یُقتَلَ أهلُهُ ، ولا یُقتَلُ أَهلُهُ حَتّی یُقتَلَ الخَزرَجُ ، وإن حورِبَتِ الخَزرَجُ کانَتِ الأَوسُ مَعَها ، وفَسَدَ الأَمرُ . فَتَرَکوهُ ، فَکانَ لا یُصَلّی بِصَلاتِهِم ولا یُجَمِّعُ بِجَماعَتِهِم ولا یَقضی بِقَضائِهِم ، ولَو وَجَدَ أعوانا لَضارَبَهُم .

فَلَم یَزَل کَذلِکَ حَتّی ماتَ أبو بَکرٍ ، ثُمَّ لَقِیَ عُمَرَ فی خِلافَتِهِ وهُوَ عَلی فَرَسٍ وعُمَرُ عَلی بَعیرٍ ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ : هَیهاتَ یا سَعدُ ! فَقالَ سَعدٌ : هَیهاتَ یا عُمَرُ ! فَقالَ : أَنتَ صاحِبُ مَن أَنتَ صاحِبُهُ ؟ قالَ : نَعَم ، أنَا ذاکَ . ثُمَّ قالَ لِعُمَرَ : وَاللّهِ ما جاوَرَنی أحَدٌ هُوَ أبغَضُ إلَیَّ جِوارا مِنکَ ! قالَ عُمَرُ : فَإِنَّهُ مَن کَرِهَ جِوارَ رَجُلٍ اِنتَقَلَ عَنهُ ، فَقالَ سَعدٌ : إنّی لَأَرجو أن أُخَلِّیَها لَکَ عاجِلاً إلی جِوارِ مَن هُوَ أَحَبُّ إلَیَّ جِوارا مِنکَ ومِن أصحابِکَ .

فَلَم یَلبَث سَعدٌ بَعدَ ذلِکَ إلّا قَلیلاً حَتّی خَرَجَ إلَی الشّامِ ، فَماتَ بِحَورانَ (1) ولَم یُبایِع لِأَحَدٍ ؛ لا لِأَبی بَکرٍ ، ولا لِعُمَرَ ، ولا لِغَیرِهِما . (2)9462.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه فی ذِکرِ قِصَّهِ السَّقیفَهِ : ووَطِئَ النّاسُ فِراشَ سَعدٍ ، فَقیلَ : قَتَلتُم سَعدا ، فَقالَ عُمَرُ : قَتَلَ اللّهُ سَعدا ! فَوثَبَ رَجُلٌ مِنَ الأَنصارِ فَقالَ : أنَا جُذَیلُهَا المُحَکَّکُ وعُذَیقُهَا المُرَجَّبُ . فَأُخِذَ ووُطِئَ فی بَطنِهِ ودَسّوا فی فیهِ التُّرابَ . (3) .

1- .حَوْران: کوره واسعه من أعمال دمشق من جهه القبله، ذات قری کثیره ومزارع (معجم البلدان : ج 2 ص 317).
2- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 10 .
3- .شرح نهج البلاغه: ج 6 ص 40 .

9459.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه در یادکردِ داستان سقیفه : چون قبیله اوس دید که یکی از رؤسای خزرج (بشیر بن سعد) [با ابو بکر]بیعت کرد ، اُسید بن حُضیر هم که رئیس [قبیله] اوس بود ، از سر حسادت و از بیم ریاست سعد [بن عباده ، رئیس خزرج ،]بیعت نمود و در پی او اوسیان همگی بیعت نمودند .

سعد بن عباده ، در حالی که بیمار بود ، به منزلش برده شد و آن روز و روزهای بعد هم بیعت ننمود . عمر خواست او را مجبور کند ؛ امّا به او گفته شد که این کار را نکند ؛ زیرا او بیعت نمی کند تا کشته شود و کشته نمی شود تا آن که خانواده اش کشته شوند و خانواده اش کشته نمی شوند تا [قبیله] خزرج کشته شود و اگر با خزرجْ جنگ شود ، اوس هم با آنها خواهد شد و کار ، تباه خواهد گشت .

پس ، او را وا نهادند و او به نماز و جماعتشان حاضر نمی شد و حکم آنان را نمی پذیرفت و حتّی اگر یاورانی می یافت ، با آنان زد و خورد می کرد و هماره چنین بود تا ابو بکر در گذشت .

سپس [سعد ،] عمر را در دوران خلافتش دید ، در حالی که او بر اسب و عمر بر شتر بود . پس عمر به او گفت : هیهات ، ای سعد!

سعد گفت : هیهات ، ای عمر! و سپس گفت : تو جانشین همان کسی هستی که او را جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله کردی؟

گفت : آری ، من همو هستم .

به عمر گفت : به خدا سوگند ، برای من مجاورت هیچ کس ، از مجاورت تو منفورتر نیست .

عمر گفت : هر کس مجاورت کسی را نمی پسندد ، از آن جا می رود .

سعد گفت : امید می برم که به زودی تو را تنها گذارم و به جوار کسی بروم که مجاورتش برایم از مجاورت تو و همراهانت ، محبوب تر است .

پس از آن ، سعد جز اندکی نماند ، تا آن که به سوی شام بیرون رفت و در حوران (1) در گذشت و با هیچ کس ، چه ابو بکر ، چه عمر و چه غیر آن دو ، بیعت نکرد .9460.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه در یادکردِ داستان سقیفه : مردم، بستر سعد را پایمال کردند و گفته شد : سعد را کشتید .

عمر [در پاسخ] گفت : خداوند ، سعد را بکشد !

پس ، مردی از انصار به میان پرید و گفت : من دوای درد و چاره کارم . او را گرفتند و شکمش را لگدمال و دهانش را پر از خاک کردند . .

1- .حوران ، منطقه بزرگی از توابع دمشق در جهت قبله که روستاها و کشتزارهای فراوانی دارد (معجم البلدان : ج 2 ص 317) .

1 / 6اِغتِيالُ سَعدِ بنِ عُبادَة9463.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (لعبد اللّه بن مسعود) أنساب الأشراف عن ابن جُعدُبه عن صالح بن كَيسان وعن أبى مِخنَف عن الكَلبى وغيرهما :إنَّ سَعدَ بنَ عُبادَةَ لَم يُبايِع أبا بَكرٍ ، وخَرَجَ إلَى الشّام . فَبَعَثَ عُمَرُ رَجُلاً وقالَ : اُدعُهُ إلَى البَيعَهِ وَاختِل لَهُ ، وإن أبى فَاستَعِن بِاللّهِ عَلَيهِ . فَقَدِمَ الرَّجُلُ الشّامَ ، فَوَجَدَ سَعدا فى حائِطٍ (1) بِحَوارين ، فَدَعاهُ إلَى البَيعَهِ ، فَقالَ : لا اُبايِعُ قُرَشِيّا أبَدا . قالَ : فَإنّى اُقاتِلُکَ . قالَ : وإن قاتَلتَنى . قالَ : أفَخارِجٌ أنتَ مِمّا دَخَلَت فيهِ الاُمَّهُ ؟ قالَ : أمّا مِنَ البَيعَهِ فَإنّى خارِجٌ ، فَرَماهُ بِسَهمٍ فَقَتَلَهُ . ورُوِىَ أنَّ سَعدا رُمِىَ فى حَمّامٍ . وقيلَ : كانَ جالِسا يَبولُ ، فَرَمَتهُ الجِنُّ فَقَتَلَتهُ . وقالَ قائِلُهُم :

قَتَلنا (2) سَيِّدَ الخَز

رَجِ سَعدَ بنَ عُبادَه رَمَيناهُ بِسَهمَى

نِ فَلَم تُخطِ فُؤادَه (3)9464.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :أنساب الأشراف فى أحوالِ سَعدِ بنِ عُبادَةَ : كانَ نَقيبا ، سَيِّدا ، جَوادا . وماتَ بِحَورانَ فُجأةً لِسَنَهٍ مَضَت مِن خِلافَهِ عُمَرَ . ويُقالُ : إنَّهُ امتَنَعَ مِنَ البَيعَهِ لِأبى بَكرٍ ، فَوَجَّهَ إلَيهِ رَجُلاً لِيَأخُذَ عَلَيهِ البَيعَهَ وهُوَ بِحَورانَ مِن أرضِ الشّامِ . فَأباها ، فَرَماهُ فَقَتَلَهُ . وفيهِ يُروى هذَا الشِّعرُ الَّذى يَنتَحِلُهُ الجِنُّ :

قَتَلنا سَيِّدَ الخَز

رَجِ سَعدَ بنَ عُبادَهَ رَمَيناهُ بِسَهمَينِ

فَلَم نُخطِ فُؤادَه (4) .

1- .الحائط : البستان من النخيل إذا كان عليه حائط وهو الجِدَار (النهايه : ج 1 ص 462 «حوط») .
2- .كذا فى المصدر ، وفى الطبقات الكبرى : ج 3 ص 617 والمصنّف لعبد الرزّاق : ج 3 ص 597 ح 6780 : «قد قتلنا» ، وفى الشطر الثانى : «ورميناه» ، ونحوه فى الصراط المستقيم : ج 3 ص 109 .
3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 272 وراجع سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 276 وبحار الأنوار : ج 28 ص 367 .

4- .أنساب الأشراف: ج 1 ص 291 وراجع المصنّف لعبد الرزّاق : ج11 ص434 ح20931 والمعجم الكبير : ج 6 ص 16 ح5360 والطبقات الكبرى : ج 7 ص 391 .

1 / 6 ترور سعد بن عُباده

1 / 6ترور سعد بن عُباده9465.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابن جَعدَبَه ، از صالح بن كيسان و ابو مِخْنَف و غير آن دو ، از كلبى : سعد بن عُباده با ابو بكر بيعت نكرد و به سوى شام بيرون رفت . پس عمر ، مردى را فرستاد و به او گفت : وى را به بيعت فرا خوان و برايش چاره اى بينديش و اگر خودداری ورزيد ، بر ضدّ او از خدا يارى بجوى .

آن مرد به شام آمد و سعد را در بوستانى در [منطقه]حوران ديد و او را به بيعت فرا خواند . سعد گفت : هرگز با يک قريشى بيعت نمى كنم .

گفت : پس با تو مى جنگم .

گفت : حتّى اگر با من بجنگى . گفت : آيا تو از آنچه امّت در آن داخل شده اند ، خارج مى مانى؟

گفت : از بيعت ، خارج مى مانم . پس ، او را با تير زد و كشت .

نقل [ديگرى] است كه او در حمّام ، تير خورد .

و نيز گفته شده كه او به قضاى حاجت نشسته بود كه جنّيان ، او را با تيرى كشتند و يكى از آنان سرود :

سَرور خزرج ، سعد بن عباده را كشتيم .

دو تير به سويش انداختيم و قلبش هدف قرار گرفت .9466.الإمامُ الباقرُ عليه السلام (لَمّا سُئلَ عن أدنَى الشِّركِ) أنساب الأشراف در احوال سعد بن عباده : او نقيب (سرپرست قوم) ، سَرور و بخشنده بود و در حوران ، در حالى كه يک سال از خلافت عمر گذشته بود ، به مرگ ناگهانى درگذشت .

و گفته مى شود كه او از بيعت با ابو بكر سر باز زد . [عمر] ، مردى را به سوى او فرستاد تا از وى كه در حورانِ شام بود ، بيعت بگيرد . او خودداری

ورزید و آن مرد هم او را با تیر زد و کشت . درباره همین حادثه ، شعری را به جنّیان بسته اند که :

سَرور خزرج ، سعد بن عباده را کشتیم .

دو تیر به سویش انداختیم و قلبش هدف قرار گرفت .

.

9467.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لمّا سُئل عَن أرنَى الشرک) مروج الذهب :خَرَجَ سَعدُ بنُ عُبادَةَ ولَم يُبايِع ، فَصارَ إلَى الشّامِ ، فَقُتِلَ هُناکَ فى سَنَهِ خَمسَ عَشَرَةَ ، ولَيسَ كِتابُنا هذا مَوضِعا لِخَبرِ مَقتَلِهِ . (1)9468.الكافى عن عبد اللّه بن يحيى الكاهلى :العِقد الفريد عن أبى المُنذِر هشام بن محمّد الكلبى :بَثَّ عُمَرُ رَجُلاً إلَى الشّامِ ، فَقالَ : اُدعُهُ إلَى البَيعَهِ وَاحمِل لَهُ بِكُلِّ ما قَدَرتَ عَلَيهِ ، فَإِن أبى فَاستَعِن اللّهَ عَلَيهِ . فَقَدِمَ الرَّجُلُ الشّامَ ، فَلَقِيَهَ بِحَورانَ فى حائِطٍ ، فَدَعاهُ إلَى البَيعَهِ ، فَقالَ : لا اُبايِعُ قُرَشِيّا أبَدا . قالَ : فَإِنِّى اُقاتِلُکَ . قالَ : وإن قاتَلتَنى ! قالَ : أفَخارِجٌ أنتَ مِمّا دَخَلَت فيهِ الاُمَّهُ ؟ قالَ : أمّا مِنَ البَيعَهِ فَأَنَا خارِجٌ . فَرَماهُ بِسَهمٍ ، فَقَتَلَهُ .

مَيمونُ بنُ مِهران عَن أبيهِ قالَ : رُمِىَ سَعدُ بنُ عُبادَةَ فى حَمّامٍ بِالشّامِ ، فَقُتِلَ . (2)9465.امام صادق عليه السلام :الاحتجاج عن محمّد بن عبد اللّه الشيبانى :كانَ سَبَبُ مَوتِهِ أن رُمِىَ بِسَهمٍ فِى اللَّيلِ فَقَتَلَهُ ، وزَعَموا أنَّ الجِنَّ رَمَوهُ ، وقيلَ أيضا : إنَّ مُحَمَّدَ بنَ سَلَمَهَ الأنصارِىَّ تَوَلّى ذلِکَ بِجُعلٍ جُعِلَ لَهُ عَلَيهِ ، وَرُوِى أنَّهُ تَوَلّى ذلِکَ المُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ ، وقيلَ : خالِدُ بنُ الوَليدِ . (3)9466.امام باقر عليه السلام (در پاسخ به پرسش از كمترين شرک) شرح نهج البلاغه فى ذِكرِ سَعدِ بنِ عُبادَهَ : لَم يُبايِع أبا بَكرٍ حينَ بويِعَ ، وخَرَجَ إلى حَورانَ ، فَماتَ بِها . قيلَ : قَتَلَتهُ الجِنُّ ؛ لِأَنَّهُ بالَ قائِما فِى الصَّحراءِ لَيلاً ، ورَوَوا بَيتَينِ مِن شِعرٍ ؛ قيلَ : إنَّهُما سُمِعا لَيلَهَ قَتلِهِ ، ولَم يُرَ قائِلُهُما :

نَحنُ قَتَلنا سَيِّد الخَز

رَجِ سَعدَ بنَ عُبادَه ورَمَيناهُ بِسَهمَى

نِ فَلَم نُخطِئ فُؤادَه

ويَقولُ قَومٌ : إنَّ أميرَ الشّامِ يَومَئِذٍ كَمَنَ لَهُ مَن رَماهُ لَيلاً ، وهُوَ خارِجٌ إلَى الصَّحراءِ بِسَهمَينِ ، فَقَتَلَهُ لِخُروجِهِ عَن طاعَهِ الإِمامِ ، وقَد قالَ بَعضُ المُتأَخِّرينَ فى ذلِکَ :

يَقولونَ سَعدٌ شَكّتِ الجِنُّ قَلبَهُ

ألا رُبَّما صَحَّحتَ دِينَکَ بِالغَدرِ وما ذَنبُ سَعدٍ أنَّهُ بالَ قائِما

ولكِنَّ سَعدا لَم يُبايِع أبا بَكرِ وقَد صَبَرَت مِن لَذَّهِ العَيشِ أنفُسٌ

وما صَبَرَت عَن لَذَّهِ النَّهيِ وَالأَمرِ (4) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 307 .
2- .العقد الفريد: ج 3 ص 273 ؛ نهج السعاده : ج 5 ص 272 .
3- .الاحتجاج : ج 1 ص 180 ح 36 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 111 ؛ الصراط المستقيم : ج 3 ص 109 نحوه ، الدرجات الرفيعه : ص 334 .

9467.امام صادق علیه السلام (نیز در همین باره) مُروج الذَّهَب :سعد بن عباده خارج شد و بیعت نکرد . او به سوی شام رفت و در همان جا در سال پانزدهم کشته شد و این کتاب ما ، جای گزارش قتل او نیست .9468.الکافی (به نقل از عبد اللّه بن یحیی الکاهلی) العِقد الفرید به نقل از ابو منذر هشام بن محمّد کلبی : عمر ، مردی را به سوی شام فرستاد و گفت : او (سعد) را به بیعت فرا بخوان و هر گونه که می توانی ، او را به این امر ، وادار کن و اگر خودداری ورزید ، بر ضدّ او از خدا یاری بجوی . آن مرد به شام آمد و او را در بوستانی در [منطقه] حوران دید و او را به بیعت فرا خواند . او گفت : هرگز با یک قریشی بیعت نمی کنم .

گفت : پس با تو می جنگم .

گفت : حتّی اگر با من بجنگی . گفت : آیا از آنچه امّت در آن داخل شدند ، خارج می مانی؟

گفت : از بیعت ، خارج می مانم . پس ، او را با تیر زد و کشت .

میمون بن مهران ، از پدرش نقل می کند که سعد بن عباده ، در حمّامی در شام ، تیر خورد و کشته شد .9469.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الاحتجاج به نقل از محمّد بن عبد اللّه شیبانی : سبب درگذشتش این بود که شب هنگام ، تیری به او اصابت کرد و او را کشت . گفتند که جنّیان به او تیراندازی کرده اند و نیز گفته شد که محمّد بن سلمه انصاری ، این کار را در مقابل مقدار معیّنی پول به عهده گرفت . همچنین نقل شده که مغیره بن شعبه ، عهده دار آن شد و [در نقل دیگر ،]خالد بن ولید گفته شده است .9470.عنه صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه درباره سعد بن عباده : هنگامی که با ابو بکر بیعت شد ، او بیعت نکرد و به [منطقه]حوران رفت و در آن جا در گذشت . گفته شده است که جنّیانْ او را کشتند ؛ زیرا شبی در صحرا ، ایستاده بول کرد . نیز دو بیت شعر در این باره نقل کرده اند که گفته شده در شب قتل سعد ، شنیده شد ؛ ولی گوینده اش دیده نشد :

ما سَرور خزرج ، سعد بن عباده را کشتیم .

دو تیر به سوی او پرتاب کردیم و قلبش هدف قرار گرفت .

گروهی می گویند : امیر شام در آن زمان ، کسی را در کمین او گمارد و چون شب هنگام به سوی صحرا بیرون آمد ، دو تیر به سوی او پرتاب کرد و وی را کشت ؛ زیرا از اطاعت خلیفه سر باز زده بود و برخی از متأخّران ، در این باره چنین سروده اند :

می گویند جنّیان قلب سعد را شکافتند .

هان که گاهی فرمانت را با نیرنگ ، کامل می کنی ! و گناه سعد ، این نبود که ایستاده بول کرد ؛

بلکه سعد ، با ابو بکر بیعت نکرد . و برخی جان ها بر از دست رفتن زندگی شکیبایند ؛

امّا بر از دست دادن فرمان روایی ، نه . .

9471.المصنّف لابن أبى شيبه عَن سعيدِ بن المنذرِ :شرح نهج البلاغه :قالَ شَيطانُ الطِّاقِ [يَعنى مُؤمِنَ الطّاقِ مُحَمَّدَ بنَ عَلِيِّ بنِ النُّعمانِ الأَحوَلَ]لِسائلٍ سَأَلَهُ : ما مَنَعَ عَلِيّا أن يُخاصِمَ أبا بَكرٍ فى الخِلافَهِ ؟ فَقالَ : يَابنَ أخى ، خافَ أن تَقتُلَهُ الجِنُّ ! !

[قالَ ابنُ أبِى الحَديدِ] وَالجَوابُ ، أمّا أنَا فَلا أعتَقِدُ أنَّ الجِنَّ قَتَلَت سَعدا ، ولا أنَّ هذا شِعرُ الجِنِّ ، ولا أرتابُ أنَّ البَشَرَ قَتَلوهُ ، وأنَّ هذَا الشِّعرَ شِعرُ البَشَرِ ، ولكِن لَم يَثبُت عِندى أنَّ أبا بَكرٍ أمَرَ خالِدا ، ولا أستَبعِدُ أن يَكونَ فِعلُهُ مِن تِلقاءِ نَفسِهِ لِيُرضِىَ بِذلِکَ أبا بَكرٍ وحاشاهُ فَيَكونَ الإِثمُ عَلى خالِدٍ ، وأبو بَكر بَرىءٌ مِن إثمِهِ ؛ وما ذلِکَ مِن أفعالِ خالِدٍ بِبَعيدٍ . (1)تعليقعمدت بعض النصوص التاريخيّه إلى إظهار أنّ موت سعد بن عباده كان موتاً طبيعيّاً ، بل إنّها ذكرت أنّ سعداً كان ممّن عارضوا أبا بكر فى البدايه ثمّ بايعوه لاحقاً . ولكن يتّضح من التأمّل فى واقعه السقيفه واستجلاء النصوص المختلفه الوارده فى هذَا المجال ، بشكل لايقبل الشكّ ، بأنّه لم يبايع ، واغتيل على يد خصومه السياسيّين . إنّ المكانه السياسيّه والاجتماعيّه الّتى كان يتبوّؤها سعد بن عباده ومعارضته الجادّه لخلافه الحاكم آنذاک دعت إلى إزاحته عن الساحه السياسيّه بهدوء ، وبدون إثاره أىّ توتّر فى الأجواء ، ثمّ اُلقيت تهمه قتله على عاتق الجنّ كيلا تنجم عنه مشكله سياسيّه واجتماعيّه . ويمكن للباحث من ظلال هذَا التحليل البسيط معرفه المتّهم الأصلى فى اغتيال سعد بن عباده ، وحتّى إذا لم يتوفّر نصّ تاريخى دالّ على صحّه هذَا التحليل إلّا أنّ هناک مؤشّرات تؤيّد صحّه هذَا التحليل ، بل ويُفهم من كلام مؤمن الطاق بأنّ مقتله على يد خصومه السياسيّين كان أمراً بديهيّاً فى ذلک العصر .

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 17 ص 223 .

نکته

9471.المصنّف لابن أبی شیبه (به نقل از سعید بن المنذر) شرح نهج البلاغه :شیطانِ طاق (1) به کسی که پرسیده بود «چه چیزی علی علیه السلام را از این که با ابو بکر درباره خلافت درگیر شود ، باز داشت؟» ، گفت : ای پسر برادرم ! ترسید که جنّیان ، او را بکشند .

من (ابن ابی الحدید) اعتقاد ندارم که جنّیان ، سعد را کشته باشند و این شعر از آنان باشد . شک ندارم که آدمیان ، او را کشتند و این شعر هم شعر آدمیان است ؛ امّا برایم ثابت نشد که ابو بکر به خالد ، [چنین] فرمان داده است و بعید نمی دانم که خالد ، خودسرانه این کار را کرده باشد تا بدین وسیله ابو بکر را خشنود سازد و ساحت ابو بکر ، از این ، دور است . پس ، گناهش بر گردن خالد است و ابو بکر ، از این گناه ، مبرّاست و این گونه کارها از خالد ، بعید نیست .نکتهبرخی متون تاریخی به این سو رفته اند که مرگ سعد بن عباده را مرگی طبیعی نشان دهند و حتّی گفته اند که سعد ، از جمله کسانی بوده است که در آغاز ، با ابو بکر مخالفت کردند و سپس با وی بیعت نمودند ؛ امّا دقّت در ماجرای سقیفه و دلالت آشکار متون گوناگون مربوط به این موضوع ، هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که او هرگز بیعت نکرد و به دست دشمنان سیاسی اش ترور شد . جایگاه سیاسی و اجتماعی سعد بن عباده و مخالفت جدّی او با خلافت سردمداران قدرت ، انگیزه ای شد تا او را به آرامی و بدون ایجاد تنش در فضای جامعه ، از صحنه سیاست برانند . سپس کشتنش را به گردن جنّیان انداختند تا مشکل سیاسی و اجتماعی پدید نیاید . هر پژوهنده ای می تواند از خلال این تحلیل ساده ، متّهم اصلی را در ترور سعد بن عباده بشناسد ؛ چرا که اگر هیچ متن تاریخی صریحی نیز بر درستی این نظر وجود نمی داشت ، اشاره های نهفته در متون ، برای اثبات آن ، بسنده بود . حتّی از سخن مؤمن طاق فهمیده می شود که کشته شدن سعد به دست دشمنان سیاسی اش ، در آن روزگار ، برای همگان ، امری آشکار بوده است .

.

1- .منظور ، مؤمنِ طاق یا همان محمّد بن علی بن نعمان احول است . (م)

1 / 7مَنْ أنكَرَ عَلى بَيعَهِ أبى بَكْرٍ9473.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف عن أبى عمرو الجونى :قالَ سَلمانُ الفارِسىُّ حِينَ بويِعَ أبو بَكرٍ : كرداذ وناكرداذ ؛ أى عَمِلتُم وما عَمِلتُم ، لَو بايَعوا عَليّا لَأَكَلوا مِن فَوقِهِم ومِن تَحتِ أرجُلِهِم . 19474.شرح نهج البلاغه :شرح نهج البلاغه :إنَّ سَلمانَ وَالزُّبَيرَ وَالأنصارَ كانَ هَواهُم أن يُبايِعوا عَليّا عليه السلام بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا بويِعَ أبو بَكرٍ قالَ سَلمانُ : أصَبتُمُ الخُبرَةَ وأخطَأتُمُ المَعدِنَ ... وقالَ يَومَئِذٍ : أصَبتُم ذَا السِّنِّ مِنكُم ، وأخطَأتُم أهلَ بَيتِ نَبِيِّكُم ، لَو جَعَلتُموها فيهِم ما اختَلَفَ عَلَيكُمُ اثنانِ ، ولَأَكَلتُموها رَغَدا . (1) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 49 و ج 6 ص 43 وراجع الاحتجاج : ج 1 ص 217 ح 38 .

1 / 7 معترضان به بیعت با ابو بکر

1 / 7معترضان به بیعت با ابو بکر9477.عنه صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از ابو عمرو جونی : چون با ابو بکر بیعت شد ، سلمان فارسی گفت : کردید و نکردید ! اگر با علی علیه السلام بیعت می کردند ، نعمت از آسمان و زمین ، آنان را فرا می گرفت . (1)9475.شرح نهج البلاغه : (درباره غزوه احد) شرح نهج البلاغه :سلمان و زبیر و انصار ، دوست داشتند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام بیعت کنند و چون با ابو بکر بیعت شد ، سلمان گفت : شخص کاردانی را برگزیدید ؛ ولی از اصل (سرچشمه) ، دور شدید ... .

و در آن روز گفت : سالخورده ترین شخص را برگزیدید و خاندان پیامبرتان را کنار زدید . اگر خلافت را در میان آنان قرار می دادید ، دو نفر هم با هم اختلاف نمی کردند و روزیِ فراوان و گوارا می خوردید .

.

1- .ر.ک : ج 8 ص 513 (سلمان فارسی) .

9476.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الاحتجاج عن أبان بن تَغلِب :قُلتُ لِأَبی عَبدِ اللّه جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ علیهما السلام : جُعِلتُ فِداکَ ، هَل کانَ أحَدٌ فی أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أنکَرَ عَلی أبی بَکرٍ فِعلَهُ وجُلوسَهُ فی مَجلِسِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟

فَقالَ : نَعَم ، کانَ الَّذی أنکَرَ عَلی أبی بَکرٍ اِثنا عَشَرَ رَجُلاً ، مِنَ المُهاجِرینَ : خالِدُ بنُ سَعیدِ بنِ العاصِ وکانَ مِن بَنی اُمَیَّهَ ، وسَلمانُ الفَارِسِیُّ ، وأبو ذَرٍّ الغِفارِیُّ ، وَالمِقدادُ بنُ الأَسوَدِ الکِندِیُّ ، وعَمّارُ بنُ یاسِرٍ ، وبُرَیدَهُ الأَسلَمِیُّ .

ومِنَ الأنصارِ : أبُو الهَیثَمِ بنُ التَّیِّهانِ ، وسَهلٌ وعُثمانُ اِبنا حُنَیفٍ ، وخُزَیمَهُ بنُ ثابِتٍ ذُو الشَّهادَتَینِ ، وأُبَیُّ بنُ کَعبٍ ، وأبو أیّوبَ الأَنصارِیُّ . 11 / 8کَلامُ الإِمامِ لَمّا وَصَلَ إِلَیهِ خَبَرُ السَّقیفَهِ9479.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عن کونِ الشِّرکِ أخفی مِن دَبِیبِ ا) الإرشاد :لَمّا تَمَّ ، لِأَبی بَکرٍ ما تَمَّ ، وبایَعَهُ مَن بایَعَ ، جاءَ رَجُلٌ إلی أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام وهُوَ یُسَوّی قَبرَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِمِسحاهٍ فی یَدِهِ فَقالَ لَهُ: إنَّ القَومَ قَد بایَعوا أبا بَکرٍ، ووَقَعَتِ الخَذلَهُ فِی الأَنصارِ لِاختِلافِهِم ، وبَدَرَ الطُّلَقاءُ بِالعَقدِ لِلرَّجُلِ خَوفا مِن إدراکِکُمُ الأَمرَ . فَوَضَعَ طَرَفَ المِسحاهِ فِی الأَرضِ ویَدُهُ عَلَیها ثُمَّ قالَ : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُواْ أَن یَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا یُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُواْ وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکَذِبِینَ * أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ أَن یَسْبِقُونَا سَآءَ مَا یَحْکُمُونَ» (1) . (2) .

1- .العنکبوت : 1 4 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 189 ، بحار الأنوار : ج 22 ص 519 ح 27 .

1 / 8 سخن امام علی پس از آگاهی از ماجرای سقیفه

9480.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الاحتجاج به نقل از اَبان بن تَغلب : به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم : فدایت شوم ! آیا کسی از اصحاب پیامبر خدا ، کار ابو بکر را و نشستنِ او را در جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله تقبیح کرد؟

فرمود : «آری . دوازده مرد ، ابو بکر را تقبیح کردند ؛ از مهاجران : خالد بن سعید بن عاص (که از بنی امیّه بود) ، سلمان فارسی ، ابو ذر غفاری ، مِقداد بن اسود کِندی ، عمّار بن یاسر و بُرَیده اسلمی ، و از انصار : ابو هیثم بن تیّهان ، سهل و عثمان (دو پسر حُنیف) ، خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین) ، اُبیّ بن کعب و ابو ایّوب انصاری (1) .1 / 8سخن امام علی پس از آگاهی از ماجرای سقیفه9479.امام صادق علیه السلام (آنگاه که درباره این جمله که شرک نا محسوستر از ح) الإرشاد :چون ماجرای بیعت ابو بکر پایان گرفت و بیعت کنندگان ، با وی بیعت کردند ، مردی نزد امیر مؤمنان ، که قبر پیامبر خدا را با بیل صاف می کرد ، آمد و به او گفت : مردم با ابو بکر بیعت کردند و انصار ، به سبب اختلاف داخلی شان خوار شدند و آزادشدگان [فتح مکّه] (2) به بیعت با آن مرد (ابوبکر) ، مبادرت ورزیدند که مبادا [خلافت]به شما برسد .

امام علیه السلام سر بیل را بر زمین زد و دستش را بر آن نهاد و گفت : «الف ، لام ، میم . آیا مردم گمان می برند که رها می شوند تا [تنها به زبان]بگویند : ایمان آوردیم ، و [آیا گمان می برند که]آزمایش نمی شوند؟ و بی گمان ، پیشینیانِ آنان را آزموده ایم و بی شک، خداوند، راستگویان و دروغگویان را معلوم می دارد . آیا آنان که کارهای زشت می کنند ، گمان می برند که بر ما پیشی می گیرند؟ چه بد حکم می رانند !» .

.

1- .سعید ایّوب در معالم الفتن (ج 1 ص 322) می گوید : آیا فاطمه زهرا علیها السلام با ابو بکر بیعت کرد؟ پاسخی که در صحیح البخاری و جاهای دیگر می یابیم ، همان حدیث عایشه است که : هنگامی که ابو بکر از اعطای خواسته فاطمه علیها السلام خودداری کرد ، فاطمه علیها السلام

خشمناک شد و ابو بکر را ترک کرد و از او روی گردان بود تا درگذشت . در صحیح البخاری آمده است : «علی وی را شبانه به خاک سپرد و ابو بکر را از وفاتش آگاه نکرد (ر . ک : از ژرفای فتنه ها : ج 1 ص 391) .
2- .منظور ، آن دسته از قریش هستند که در فتح مکّه هنوز مسلمان نشده بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که کسی آنان را به اسارت نگیرد تا بلکه مسلمان شوند .

9480.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :نهج البلاغه :قالوا : لَمَّا انتَهَت إلی أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام أنباءُ السَّقیفَهِ بَعدَ وَفاهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ علیه السلام : ما قالَتِ الأَنصارُ ؟ قالوا : قالَت : مِنّا أمیرٌ ومِنکُم أمیرٌ . قالَ علیه السلام : فَهَلّا احتَجَجتُم عَلَیهِم بِأَنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَصّی بِأن یُحسَنَ إلَی مُحسِنِهِم ، ویُتَجاوَزَ عَن مُسیئِهِم ؟ قالوا : وما فی هذا مِنَ الحُجَّهِ عَلَیهِم ؟ فَقالَ علیه السلام : لَو کانَتِ الإِمامَهُ فیهِم لَم تَکُنِ الوَصِیَّهُ بِهِم .

ثُمَّ قالَ علیه السلام : فَماذا قالَت قُرَیشٌ ؟ قالوا : اِحتَجَّت بِأَنَّها شَجَرَهُ الرَّسولِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ علیه السلام : اِحتَجُّوا بِالشَّجَرَهِ وأضاعُوا الثَّمَرَهَ . (1)9481.کنز العمّال (به نقل از ابو موسی اشعری) نثر الدرّ :اُخبِرَ [عَلِیٌّ] علیه السلام بِقَولِ الأَنصارِ یَومَ السَّقیفَهِ لِقُرَیشٍ : مِنّا أمیرٌ ومِنکُم أمیرٌ ، فَقالَ : أ ذَکَّرتُموهُم قَولَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اِستَوصوا بِالأَنصارِ خَیرا ؛ اِقبَلوا مِن مُحسِنِهِم ، وتَجاوَزوا عَن مُسیئِهِم ؟ قالوا : وما فی ذلِکَ ؟ قالَ : کَیفَ تَکونُ الإِمامَهَ لَهُم مَعَ الوَصِیَّهِ بِهِم ؟ لَو کانَتِ الإِمامَهُ لَهُم لَکانَتِ الوَصِیَّهُ إلَیهِم .

فَبَلَغَ ذلِکَ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ فَقالَ : ذَهَبَت وَاللّهِ عَنّا ، ولَو ذَکَرناها مَا احتَجنا إلی غَیرِها . (2) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 67 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 86 وفی صدره «لمّا رفع أمیر المؤمنین علیه السلام یده من غسل رسول اللّه صلی الله علیه و آله أتته أنباء ...» .
2- .نثر الدرّ : ج 1 ص 279 .

9482.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُه) نهج البلاغه :پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله چون اخبار سقیفه به امیر مؤمنان رسید ، فرمود : انصار چه گفتند؟ .

پاسخ دادند که انصار گفتند : امیری از ما باشد و امیری از شما .

فرمود : «پس چرا بر آنان به این که پیامبر صلی الله علیه و آله وصیّت نمود که به نیکوکارشان نیکی و از بدکارشان گذشت شود ، احتجاج نکردید؟» .

گفتند : و در این ، چه حجّتی بر آنان است؟

فرمود : «اگر امامت در میان آنان بود ، معنا نداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله برایشان سفارش کند» .

سپس فرمود : «قریش چه گفتند؟» .

پاسخ دادند که حجّت آوردند که شجره (و از خاندان) پیامبرند .

فرمود : «به شجره احتجاج کردند و ثمره (اهل بیت) را تباه ساختند» .9483.تفسیر العیّاشی عن مالکِ بنِ عَطِیَّه عن الإمامُ ا (أیضا) نثر الدُّرّ :علی علیه السلام آگاه شد که در روز سقیفه ، انصار به قریش گفته اند : امیری از ما باشد و امیری از شما . پس فرمود : «آیا گفته پیامبر خدا را به آنان یادآوری کردید که فرمود : سفارش می کنم که با انصار به نیکی رفتار کنید ؛ از نیکوکارشان بپذیرید و از بدکارشان در گذرید؟» .

گفتند : چه [حجّتی] در آن است؟

گفت : «چگونه امامت برای آنان باشد ، در حالی که درباره آنان سفارش می شود؟ اگر امامت از آنِ ایشان بود ، سفارش [دیگران] را به ایشان می کرد [و نه سفارش ایشان را به دیگران]» .

این گفته به عمر بن خطّاب رسید . او گفت : به خدا سوگند ، این نکته [در روز سقیفه]از ما فوت شد و اگر آن را ذکر می کردیم ، به دلیل دیگری نیاز نداشتیم . .

9484.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (أيضا) خصائص الأئمّه عليهم السلام: قالَ [عَلِىٌّ] عليه السلام فى شَأنِ الخِلافَهِ : وا عَجَبا ! أ تَكونُ الخِلافَهُ بِالصَّحابَهِ ، ولا تَكونُ بِالصَّحابَهِ وَالقَرابَهِ ؟ ! ويُروى : وَالقَرابَهِ وَالنَّصِّ . 1 .

9485.عنه علیه السلام (أیضا) خصائص الأئمّه علیهم السلام: [علی علیه السلام] درباره خلافت گفت : شگفتا! آیا مقام خلافت ، مشروط به «همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله » است و مشروط به «همراهی و خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله » (1) نیست؟! 2 . .

1- .در نقل دیگر ، به جای «همراهی و خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله » آمده است : «خویشاوندی و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله » .

تحقیقی درباره سخن امام

تحقیقی درباره سخن امامسخن امام علی علیه السلام درباره سقیفه به سه گونه نقل شده است : 1 أ تکون الخلافه بالصحابه والقرابه ؟ «آیا خلافت ، مشروط به همراهی و خویشاوندی است؟!» . (1) 2 أ تکون الخلافه بالصحابه ولا تکون بالصحابه والقرابه ؟ «آیا خلافت ، مشروط به همراهی است و مشروط به همراهی و خویشاوندی نیست؟!» . (2) 3 أ تکون الخلافه بالصحابه [والقرابه] ولا تکون بالقرابه والنصّ ؟ «آیا خلافت ، مشروط به همراهی [و خویشاوندی] است و مشروط به خویشاوندی و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟!» . (3) بی گمان ، یکی از این سه سخن ، از امام علیه السلام صادر شده است و نمی توان بر این باور بود که امام علیه السلام هر سه سخن را فرموده باشد . جمله اوّل را می توان جزئی از جمله سوم تلقّی کرد؛امّا جمله اوّل و دوم (4) قطعا معارض اند. از این رو، یا باید جمله

.

1- .نهج البلاغه (تصحیح صبحی الصالح وتصحیح محمّد عبده) : حکمت 190 .

2- .نهج البلاغه (تصحیح فیض الإسلام) : حکمت 181 ، نهج الإیمان : ص 384 .

3- .با استنتاج از گفته سیّد رضی که در ذیل روایت 960 گذشت.

4- .در متن عربی کتاب ، به جای «الثانیه» ، «الثالثه» آمده است که به قرینه سیاقی و تصریح محقّقان کتاب ، اشتباه است و بدین وسیله تصحیح می شود . (م)

دوم را برگزید ، یا یکی از دو جمله دیگر را . برخی بر این باورند که امام علی علیه السلام جمله دوم را فرموده و به واقع ، «جدال به احسن» را پیشه کرده است ؛ یعنی امام علیه السلام در تحقّق امامت ، به «نص (تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله)» باور دارد و بر آن ، تأکید می ورزد ؛ امّا چون در فضایی سخن می گوید که حقایق ، دگرسان شده و کسی این حقیقت را نمی پذیرد ، او با اهل سقیفه به جدال احسن می پردازد و می گوید : اگر «صحابی بودن» می تواند شرط خلافت باشد ، چرا افزون بر آن ، «قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله » شرط نباشد ؟ به این معنا که «وقتی صحابی بودن» با «قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله » همراه شد ، دارنده آن ، اولی خواهد بود . (1) این استدلال را می توان از جهاتی نااستوار دانست و متونی را ارائه داد که نشانگر آن است که استدلال امام علیه السلام به خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و نه همراهی و مصاحبت ، برای دستیابی به خلافت بوده است : 1 . در سقیفه ، هنگامی که انصار برای دستیابی به خلافت ، بر صحابی بودن خود استناد کردند ، مهاجران و در رأس آنها ابو بکر و عمر ، صحابی بودن را کافی ندانستند و قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله را هم شرط دانستند . عمر گفت : به خدا سوگند ، عرب ، راضی نمی شود که شما را امیر گردانَد ، در حالی که پیامبرش از غیر شماست ؛ ولی از آن ابا ندارد که امرش را به کسی بسپارد که نبوّت ، در میان آنان و ولایت امر ، از آن آنهاست و این برای ما ، بر هر کس از عرب که مخالفت ورزد ، حجّت آشکار و برهان روشنی است . چه کسی با سیطره و حکومت محمّد کشمکش می کند در حالی که ما ، دوستان و عشیره اوییم ، جز سرگشتگان در باطل ، یا متمایلان به گناه و یا فروافتادگان در هلاکت؟ ! در این جلسه ، ابو بکر نیز با تکیه بر قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شایستگی خود

.

1- .مصادر نهج البلاغه و أسانیده : ج 4 ص 152 ، تصنیف نهج البلاغه : ص 413 .

برای خلافت گفت : مهاجران ، نخستین کسانی بودند که خدا را در زمین پرستیدند و به خدا و پیامبرش ایمان آوردند . آنان دوستان و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و پس از او ، سزاوارترین مردم به این امر (حکومت) هستند و در این امر ، جز ستمکار ، با آنان به کشمکش برنمی خیزد . (1) 2 . پس از پایان یافتن جریان سقیفه ، امام علی علیه السلام از کسانی که در سقیفه حاضر بودند ، در مورد استدلال دو طرف (انصار و قریش) ، سؤال کرد و سپس ایشان را به تأمّل در استدلال آنان (به این که آنان شجره پیامبر صلی الله علیه و آله اند) رهنمایی نمود : «قریش چه گفتند؟» . پاسخ دادند که : حجّت آوردند که شجره (و از خاندان) پیامبرند . گفت : «به شجره احتجاج کردند و ثمره (اهل بیت) را تباه ساختند» . (2) 3 . شعری که سیّد رضی در نهج البلاغه و خصائص الأئمّه نقل کرده و آن را مضمون کلام علی علیه السلام [در خطاب به خلیفه]دانسته ، نشانگر این است که مهاجران ، به «قرابت (خویشاوندی با پیامبر خدا)» استدلال کرده اند و در برابر آنها، امام علیه السلام به «اقربیّت(نزدیک ترینْ خویش بودن)»: و اگر بر مدّعیان ، به خویشاوندی ات احتجاج کردیدیگران از تو به پیامبر ، نزدیک تر و سزاوارتر بودند . 4 . علی علیه السلام در توضیح جریان سقیفه می گوید : قالَت قُرَیشٌ : مِنّا أمیرٌ . وقالَت الأَنصارُ : مِنّا أمیرٌ . فَقالَت قُرَیشٌ : مِنّا مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَنَحنُ أَحقُ بِذلِکَ الأَمرِ . فَعَرَفَت ذلِکَ الأَنصارُ ، فَسَلَّمَت لَهُم الوِلایَه والسُّلطان . فإِذا استَحَقّوها بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله دونَ الأَنصارِ ، فإِنّ أَولَی النّاسِ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَحَقُّ بِها مِنهُم .

.

1- .تاریخ الطبری : 3 / 220 ، الکامل فی التاریخ : 2 / 13 ، الإمامه و السیاسه : 1 / 24 .
2- .نهج البلاغه : خطبه 67 ، خصائص الأئمّه : 86 .

قریش گفتند : امیر باید از ما باشد . و انصار گفتند : باید از ما باشد . قریش گفتند : محمّد ، پیامبر خدا ، از ماست . لذا ما به این امر ، سزاوارتریم . پس ، انصار پذیرفتند و این حق را برای آنان شناختند و حکومت و قدرت را به ایشان سپردند . پس اگر قریش به سبب پیوند با محمّد صلی الله علیه و آله ، سزاوار آن شدند ، آن کس که به محمّد صلی الله علیه و آله نزدیک تر است ، از همه آنان سزاوارتر خواهد بود . (1) نیز در نامه 28 نهج البلاغه در این زمینه آمده است : لَمَّا احتَجَّ المُهاجِرونَ عَلَی الأنصارِ یَومَ السَّقیفَهِ بِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَلَجوا عَلَیهِم ، فَإِن یَکُنِ الفَلجُ بِهِ فَالحَقُّ لَنا دونَکُم . در سقیفه ، مهاجران بر انصار به «قرابت با پیامبر خدا» احتجاج کردند و به واسطه آن بر آنان چیره گشتند . پس اگر چیرگی به آن است ، حقّ [خلافت]برای ماست نه شما . گزیده سخن ، آن که با توجّه به مبنای صحیح که عبارت است از : امامت ، منصبی الهی است و تحقّق آن با نص (تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله) صورت می پذیرد و مشروعیت خود را از مردم نمی گیرد و نااستواری حمل کلام اوّل بر «جدال احسن» ، شایسته است که متن سوم را درست تر بدانیم و جمله را بدین گونه نقل کنیم : «آیا خلافت ، مشروط به همراهی [و خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله] است و به خویشاوندی و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ !» . (2) البتّه جمله اوّل نیز پذیرفتنی است ، اگر به صورت استفهام انکاری در نظر گرفته شود ، بدین گونه : «آیا خلافت ، مشروط به همراهی و خویشاوندی [پیامبر صلی الله علیه و آله] است؟ !» .

.

1- .وقعه صفّین : ص 91 ، شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 78 .
2- .درباره نقد و بررسی این احادیث ، ر. ک : نهج السعاده : ج 4 ص 195 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 250 .

1 / 9الهُجومُ عَلى بَيتِ فاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ9486.عنه عليه السلام :أنساب الاشراف عن ابن عبّاس :بَعَثَ أبو بَكرٍ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ إلى عَلِيٍّ حينَ قَعَدَ عَن بَيعَتِهِ وقالَ : ائتِنى بِهِ بِأعنَفِ العُنفِ ، فَلَمّا أتاهُ جَرى بَينَهُما كَلامٌ فَقالَ عَلِيٌّ : اِحلِب حَلبا لَکَ شَطرُهُ ، وَاللّهِ ما حِرصُکَ عَلى إمارَتِهِ اليَومَ إلّا لِيُؤَمِّرَکَ غَدا . (1)9487.عنه عليه السلام (فى قولِ النبىِّ صلى الله عليه و آله : إنَّ الشرّ) أنساب الأشراف عن سليمان التيمى وعن ابن عَون:إنَّ أبا بَكرٍ أرسَلَ إلى عَلِيٍّ يُريدُ البَيعَةَ ، فَلَم يُبايِع . فَجاءَ عُمَرُ ، وَمَعَهُ قَبَسٌ ، فَتَلَقَّتهُ فاطِمَةُ عَلَى البابِ ، فَقالَت فاطِمَةُ : يَابنَ الخَطّابِ ! ! أ تُراکَ مُحَرِّقا عَلَىَّ بابى ؟ ! قالَ : نَعَم ! ! ، وذلِکَ أقوى فيما جاءَ بِهِ أبوکِ . (2)9488.عنه عليه السلام (فى قولِهِ تعالى : {Q} «و ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُ) تاريخ الطبرى عن زياد بن كُلَيب :أتى عُمَرُ بنُ الخَطّابِ مَنزِلَ عَلِيٍّ وَفيهِ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ ورِجالٌ مِنَ المُهاجِرينَ ، فَقالَ : وَاللّهِ لَاُحرِقَنَّ عَلَيكُم أَو لَتَخرُجُنَّ إلَى البَيعَةِ . فَخَرَجَ عَلَيهِ الزُّبَيرُ مُصلِتا بِالسَّيفِ ، فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيفُ مِن يَدِهِ ، فَوَثَبوا عَلَيهِ فَأَخَذوهُ . (3)9486.امام صادق عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :بَلَغَ أبا بَكرٍ وعُمَرَ أنَّ جَماعَةً مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ قَدِ اجتَمَعوا مَعَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ فى مَنزِلِ فاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ ، فَأَتَوا فى جَماعَةٍ حَتّى هَجَمُوا الدّارَ ... ودَخَلُوا الدّارَ فَخَرَجَت فاطِمَةُ فَقالَت : وَاللّهِ لَتَخرُجُنَّ أو لَأَكشِفَنَّ شَعرى وَلَأَعِجَّنَّ إلَى اللّهِ . فَخَرَجوا وخَرَجَ مَن كانَ فِى الدّارِ ، وأقامَ القَومُ أيّاما ، ثُمَّ جَعَلَ الواحِدُ بَعدَ الواحِدِ يُبايِعُ ، وَلَم يُبايِع عَلِيٌّ إلّا بَعدَ سِتَّةِ أشهُرٍ . (4) .

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 269 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 29 نحوه وفيه «واشدد له اليوم أمره يردده عليک غدا» بدل «واللّه ما ...» ؛ الشافى : ج 3 ص 240 عن ابن عبّاس ، الاحتجاج : ج 1 ص 183 ح 36 نحوه وفيه «اشدد له اليوم ليردّ عليک غدا» بدل «واللّه ما ...» .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 268 ؛ بحار الأنوار : ج 28 ص 389 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 202 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 56 عن سلمه بن عبد الرحمن و ج 6 ص 48 عن أبى زيد عمر بن شبّه عن رجاله وكلاهما نحوه .
4- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 126 .

1 / 9 هجوم به خانه فاطمه ، دختر پیامبر

1 / 9هجوم به خانه فاطمه ، دختر پیامبرداستان سقیفه9489.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابن عبّاس : هنگامی که علی علیه السلام از بیعت با ابو بکر خودداری ورزید ، ابو بکر ، عمر بن خطّاب را به سوی علی علیه السلام فرستاد و گفت : او را با شدیدترین و سخت ترین شکل ، نزد من آر .

چون عمر به نزد علی علیه السلام آمد ، سخنانی میان آن دو رد و بدل شد و علی [به کنایه]فرمود: «شیری را بدوش که سهمی از آن برای توست! به خدا سوگند ، امروز ، اشتیاق تو به حکومت ابوبکر،جز برای آن نیست که فردا تو را امیر کند».9490.عنه صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از سلیمان تَیمی و ابن عون : ابو بکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد و از او بیعت خواست ؛ [امّا]او بیعت نکرد . پس عمر آمد و همراه او شعله ای از آتش بود .

فاطمه علیها السلام او را در آستانه در دید و فرمود : «ای پسر خطّاب! آیا درِ خانه ام را بر روی من آتش می زنی؟» .

گفت : آری ، و این ، آنچه را پدرت آورْد ، استوارتر می کند .9491.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از زیاد بن کلیب : عمر بن خطّاب به خانه علی علیه السلام که در آن ، طلحه و زبیر و مردانی از مهاجران بودند ، آمد و گفت : به خدا سوگند ، یا [خانه را] با شما آتش می زنم ، یا برای بیعتْ بیرون آیید .

زبیر با شمشیر آخته ، به سوی او بیرون دوید ؛ امّا [پایش] لغزید و شمشیر از دستش به زمین افتاد . پس بر او ریختند و دستگیرش نمودند .9492.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :به ابو بکر و عمر خبر رسید که گروهی از مهاجران و انصار ، در منزل فاطمه (دختر پیامبر خدا) ، با علی بن ابی طالب علیه السلام گرد آمده اند . پس با گروهی آمدند تا به خانه هجوم برند ... . آنان ، داخل خانه شدند .

فاطمه علیها السلام بیرون آمد و فرمود : «به خدا سوگند ، یا بیرون روید ، یا موهایم را باز و پریشان می کنم و به خدا شِکوه می برم» .

پس [مهاجمان]بیرون رفتند و هر کس هم درون خانه بود ، بیرون آمد و چند روزی بیعت نکردند و سپس یکی پس از دیگری بیعت کردند ، و علی علیه السلام بیعت نکرد ، مگر پس از شش ماه .

.

9493.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمامه والسياسه :إنَّ أبا بَكرٍ تَفَقَّدَ قَوما تَخَلَّفوا عَن بَيعَتِهِ عِندَ عَلِىٍّ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ ، فَبَعَثَ إلَيهِم عُمَرَ ، فَجاءَ فَناداهُم وهُم فى دارِ عَلِىٍّ ، فَأَبَوا أن يَخرُجوا ، فَدَعا بِالحَطَبِ وقالَ : وَالَّذى نَفسُ عُمَرَ بِيَدِهِ ، لَتَخرُجُنَّ أو لَأُحرِقَنَّها عَلى مَن فيها ، فَقيلَ لَهُ : يا أبا حَفصٍ ، إنَّ فيها فاطِمَةَ . فَقالَ : وَإن ! !

فَخَرَجوا فَبايَعوا إلّا عَلِيّا ؛ فَإِنَّهُ زَعَمَ أَنَّهُ قالَ : حَلَفتُ أن لا أخرُجَ وَلا أضَعَ ثَوبى عَلى عاتِقى حَتّى أجمَعَ القُرآنَ ، فَوَقَفَت فاطِمَةُ عليها السلام عَلى بابِها فَقالَت : لا عَهدَ لى بِقَومٍ حَضَروا أسوَأَ مَحضَرٍ مِنكُم ، تَرَكتُم رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَنازَةً بَينَ أيدينا ، وَقَطَعتُم أمرَكُم بَينَكُم ، لَم تَستَأمِرونا ، ولَم تَرُدّوا لَنا حَقّا .

فَأَتى عُمَرُ أبا بَكرٍ فَقالَ لَهُ : أ لا تَأخُذُ هذَا المُتَخَلِّفَ عَنكَ بِالبَيعَهِ ؟ فَقالَ أبو بَكرٍ لِقُنفُذٍ وهُوَ مَولىً لَهُ : اِذهَب فَادعُ لى عَلِيّا ، فَذَهَبَ إلى عَلِىٍّ فَقالَ لَهُ : ما حاجَتُکَ ؟ فَقالَ : يَدعوکَ خَليفَةُ رَسولِ اللّهِ ، فَقالَ عَلِىٌّ : لَسَريعٌ ما كَذَبتُم عَلى رَسولِ اللّهِ . فَرَجَعَ فَأَبلَغَ الرِّسالَةَ ، فَبَكى أبو بَكرٍ طَويلاً .

فَقالَ عُمَرُ الثّانِيَةَ : لا تُمهِل هذَا المُتَخَلِّفَ عَنكَ بِالبَيعَهِ ، فَقالَ أبو بَكرٍ لِقُنفُذٍ : عُد إلَيهِ فَقُل لَهُ : خَليفَةُ رَسولِ اللّهِ يَدعوکَ لِتُبايِعَ ، فَجاءَهُ قُنفُذٌ ، فَأَدّى ما اُمِرَ بِهِ ، فَرَفَعَ عَلِىٌّ صَوتَهُ فَقالَ : سُبحانَ اللّهِ ! لَقَدِ ادَّعى ما لَيسَ لَهُ . فَرَجَعَ قُنفُذٌ فَأَبلَغَ الرِّسالَةَ ، فَبَكى أبو بَكرٍ طَويلاً .

ثُمَّ قامَ عُمَرُ فَمَشى مَعَهُ جَماعَهٌ ، حَتّى أتَوا بابَ فاطِمَةَ ، فَدَقُّوا البابَ ، فَلَمّا سَمِعَت أصواتَهُم نادَت بِأعلى صَوتِها : يا أبَتِ يا رَسولَ اللّهِ ! ماذا لَقينا بَعدَکَ مِنِ ابنِ الخَطّابِ وَابنِ أبى قُحافَةَ ؟ ! !

فَلَمّا سَمِعَ القَومُ صَوتَها وبُكاءَهَا انصَرَفوا باكينَ ، وكادَت قُلوبُهُم تَنصَدِعُ ، وأكبادُهُم تَنفَطِرُ ، وبَقِىَ عُمَرُ ومَعَهُ قَومٌ ، فَأَخرَجوا عَلِيّا ، فَمَضَوا بِهِ إلى أبى بَكرٍ ، فَقالوا لَهُ : بايِع ، فَقالَ : إن أنَا لَم أفعَل فَمَه ؟ قالوا : إذا وَاللّهِ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ نَضرِبُ عُنُقَکَ ، فَقالَ : إذا تَقتُلونَ عَبدَ اللّهِ وأخا رَسولِهِ ، قالَ عُمَرُ : أمّا عَبدُ اللّهِ فَنَعَم ، وَأمّا أخو رَسولِهِ فَلا ، وأبو بَكرٍ ساكِتٌ لا يَتَكَلَّمُ ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ : أ لا تَأمُرُ فيهِ بِأمرِکَ ؟ فَقالَ : لا اُكرِهُهُ عَلى شَىءٍ ما كانَت فاطِمَةُ إلى جَنبِهِ .

فَلَحِقَ عَلِیٌّ بِقَبرِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَصیحُ ویَبکی ، وَیُنادی : یَابنَ اُمِّ ! إنَّ القَومَ استَضعَفونی وکادوا یَقتُلونَنی (1) . (2) .

1- .إشاره إلی الآیه 150 من سوره الأعراف .
2- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 30 وراجع الاحتجاج : ج 1 ص 207 ح 38 .

9494.الکافی عن أبان عن أبی عبد اللّه علیه السلام :الإمامه و السیاسه :ابو بکر ، از کسانی که از بیعتش سر باز زده بودند و نزد علی که خداوندْ او را بزرگ و گرامی بدارد به سر می بردند ، جویا شد و عمر را به دنبال آنان فرستاد .

عمر ، آنان را ، در حالی که درون خانه علی علیه السلام بودند ، ندا داد . پس ، از بیرون آمدن خودداری نمودند . عمر ، هیزم خواست و گفت : سوگند به کسی که جان عمر به دست اوست ، یا بیرون می آیید ، یا خانه را با هر که در آن است ، می سوزانم .

به او گفته شد : ای ابو حفص! درون این خانه ، فاطمه است!

گفت : حتّی اگر [فاطمه درون خانه باشد] .

پس بیرون آمدند و بیعت کردند ، جز علی علیه السلام که فرمود : «سوگند خورده ام که بیرون نیایم و ردا بر دوش نیندازم ، تا آن که قرآن را گرد آورم» .

فاطمه که خداوند از او خشنود باد بر در خانه ایستاد و فرمود : «در یاد و خاطرم ، گروهی بد مَحضرتر از شما نیست . پیکر پیامبر خدا را در میان ما وا نهادید و خلافت را برای خود تمام کردید . از ما نظر نخواستید و حق را به ما باز نگرداندید» .

عمر ، نزد ابو بکر آمد و به او گفت : چرا این متخلّف از بیعتت را دستگیر نمی کنی؟

ابو بکر به قُنفُذ که بنده آزاد شده اش بود ، گفت : برو و علی را فرا بخوان .

او نزد علی علیه السلام رفت . علی علیه السلام به او فرمود : «چه می خواهی؟».

گفت : جانشین پیامبر خدا تو را فرا می خواند .

علی علیه السلام فرمود : «چه زود به پیامبر خدا دروغ بستید [و ابوبکر را خلیفه پیامبر خدا خواندید] !» .

پس ، قُنفُذ باز گشت و پیام را رساند و ابو بکر ، زمان درازی گریست .

عمر، بار دوم گفت:این متخلّف از بیعتت را مهلت نده.

ابو بکر به قُنفُذ گفت : به سوی او باز گرد و به او بگو : جانشین پیامبر خدا ، تو را فرا می خواند تا با او بیعت کنی .

قنفذ به نزد او آمد و آنچه را فرمان یافته بود ، رساند .

علی علیه السلام صدایش را بلند کرد و گفت : «سبحان اللّه ! چیزی را ادّعا می کند که از آنِ او نیست» .

قنفذ باز گشت و پاسخ را ابلاغ نمود .

ابو بکر ، زمان درازی گریست . سپس عمر به پا خاست و گروهی با او به راه افتادند تا به در خانه فاطمه علیها السلام رسیدند و در زدند .

چون فاطمه علیها السلام صدایشان را شنید ، با بلندترین صدا فریاد بر آورد : «ای پدر ! ای پیامبر خدا ! پس از تو چه چیزها که از پسر خَطّاب و پسر ابو قُحافه ندیدیم !» .

چون قوم ، صدا و گریه فاطمه علیها السلام را شنیدند ، گریه کنان باز گشتند و نزدیک بود که دل هایشان چاک چاک و جگرهایشان پاره پاره شود ؛ ولی عمر با گروهی باقی ماند . پس ، علی علیه السلام را بیرون کشیدند و او را نزد ابو بکر آوردند و به وی گفتند : بیعت کن .

فرمود : «اگر نکنم ، چه؟» .

گفتند : در آن صورت ، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست ، گردنت را می زنیم .

فرمود : «در آن صورت ، بنده خدا و برادر پیامبرش را کُشته اید» .

عمر گفت:بنده خدا را آری؛امّا برادر پیامبر خدا را نه !

و ابو بکر ، ساکت بود و سخن نمی گفت .

عمر به ابو بکر گفت : آیا فرمانت را درباره او نمی دهی؟

گفت : تا فاطمه در کنار اوست ، وی را به چیزی وادار نمی کنم .

علی علیه السلام نزد قبر پیامبر خدا آمد و صیحه می زد و می گریست و ندا می داد : «ای پسر مادرم (ای برادر)! این گروه ، مرا خوار داشتند و نزدیک بود که مرا بکشند» (1) . .

1- .اشاره به آیه 150 از سوره اعراف است که پاسخ هارون را به مؤاخذه برادرش موسی علیه السلام نقل می کند : «قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُواْ یَقْتُلُونَنِی» .

9489.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى عن أبى بكر قُبَيلَ مَوتِهِ : ما آسى إلّا عَلى ثَلاثِ خِصالٍ صَنَعتُها لَيتَنى لَم أكُن صَنَعتُها ، وَثَلاثٍ لَم أصنَعها لَيتَنى كُنتُ صَنَعتُها ، وَثَلاثٍ لَيتَنى كُنتُ سَألتُ رَسولَ اللّهِ عَنها .

فَأَمَّا الثَّلاثُ الَّتى صَنَعتُها فَلَيتَ أنّى لَم أكُن تَقَلَّدتُ هذَا الأَمرَ ، وقَدَّمتُ عُمَرَ بَينَ يَدَىَّ ؛ فَكُنتُ وَزيرا خَيرا مِنّى أميرا ، ولَيتَنى لم اُفَتِّش بَيتَ فاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ واُدخِلهُ الرِّجالَ ولَو كانَ اُغلِقَ عَلى حَربٍ ، ولَيتَنى لَم اُحرِقِ الفُجاءَةَ السُّلَمِىَّ ؛ إمّا أن أكونَ قَتَلتُهُ سَريحا (1) أو أطلَقتُهُ نَجيحا . (2) .

1- .أمر سَريح : أى معجّل (لسان العرب : ج 2 ص 479) .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 137 ، الخصال : ص 171 ح 228 ؛ تاريخ الطبرى : ج 3 ص 430 ، تاريخ الإسلام للذهبى: ج 3 ص 117 ، الأموال : ص 144 ح 353 وفيه «وددت أنّى لم أكن فعلت كذا وكذا لخلّه ذكرها» بدل «لم اُفتّش بيت فاطمه ... الحرب» ، العقد الفريد : ج 3 ص 279 ، تاريخ دمشق : ج 30 ص 418 و 419 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 46 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 36 كلّها نحوه .

9490.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی به نقل از ابو بکر ، اندکی پیش از درگذشتش : جز بر سه چیزْ تأسّف نمی خورم . سه کار کردم و کاش نکرده بودم ؛ و سه کار نکردم و کاش کرده بودم ؛ و سه چیز که کاش از پیامبر خدا پرسیده بودم .

امّا آن سه کار که کردم : پس کاش این خلافت را به گردن نمی گرفتم و عمر را جلو می انداختم ، که اگر وزیر بودم ، بهتر از آن بود که امیر باشم ؛ و کاش خانه فاطمه ، دختر پیامبر خدا را تفتیش و بازرسی نمی کردم و مردان [غریبه] را به خانه اش داخل نمي کردم ، هر چند که در خانه را به قصد جنگ بسته بودند ؛ و کاش فجائه سَلْمی (1) را نمی سوزاندم و او را به آسانی می کشتم و یا به آسودگی رهایش می نمودم . (2) .

1- .برای آگاهی از ماجرای فجائه ، ر . ک : بحار الأنوار : ج 30 ص 509 .
2- .برای اطّلاع بیشتر از منابع تاریخی این واقعه ، ر.ک : الهجوم علی بیت فاطمه ، عبد الزهراء مهدی (بیروت ، دار الزهراء) ؛ مَأساه الزهراء، جعفر مرتضی عاملی (بیروت،دار السیره). (م)

1 / 10اِمتِناعُ الإمامِ مِنَ البَيْعَهِ9493.امام على عليه السلام :الردّه :أرسَلَ أبو بَكرٍ إلى عَلِيٍّ فَدَعاهُ ، فَأقبَلَ وَالنّاسُ حُضورٌ ، فَسَلَّمَ وجَلَسَ ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَى النّاسِ ، فَقالَ : لِمَ دَعَوتَنى ؟ فَقالَ لَهُ عُمَرُ : دَعَوناکَ لِلبَيعَهِ الَّتى قَدِ اجتَمَعَ عَلَيهَا المُسلِمونَ ، فَقالَ عَلِىٌّ : يا هؤُلاءِ ، إنَّما أخَذتُم هذَا الأَمرَ مِنَ الأَنصارِ بِالحُجَّهِ عَلَيهِم وَالقَرابَهِ لِأَبى بَكرٍ ؛ لِأَنَّكُم زَعَمتُم أنَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله مِنكُم ، فَأَعطَوكُمُ المَقادَهَ ، وَسَلَّموا إلَيكُمُ الأَمرَ ، وأنَا أحتَجُّ عَلَيكُم بِالَّذى احتَجَجتُم بِهِ عَلَى الأَنصارِ ، نَحنُ أولى بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله حَيّا ومَيِّتا ؛ لِأَنّا أهلُ بَيتِهِ ، وأقرَبُ الخَلقِ إلَيهِ ، فَإن كُنتُم تَخافونَ اللّهَ فَأنصِفونا ، وَاعرِفوا لَنا فى هذَا الأَمرِ ما عَرَفَتهُ لَكُمُ الأَنصارُ .

فَقالَ لَهُ عُمَرُ : إنَّکَ أيُّها الرَّجُلُ لَستَ بِمَتروکٍ أو تُبايِعُ كَما بايَعَ غَيرُکَ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : إذا لا أقبَلُ مِنکَ وَلا اُبايِعُ مَن أنَا أحَقُّ بِالبَيعَهِ مِنهُ . فَقالَ لَهُ أبو عُبَيدَهَ بنُ الجَرّاحِ : وَاللّهِ يا أبَا الحَسَنِ ، إنَّکَ لَحَقيقٌ لِهذَا الأَمرِ لِفَضلِکَ وسابِقَتِکَ وقَرابَتِکَ ، غَيرَ أنَّ النّاسَ قَد بايَعوا ورَضوا بِهذَا الشَّيخِ ، فَارضَ بِما رَضِىَ بِهِ المُسلِمونَ .

فَقالَ لَهُ علىّ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ : يا أبا عُبَيدَهَ ، أنتَ أمينُ هذِهِ الاُمَّهِ ! ! فَاتَّقِ اللّهَ فى نَفسِکَ ؛ فَإنَّ هذَا اليَومَ لَهُ ما بَعدَهُ مِنَ الأَيّامِ ، ولَيسَ يَنبَغى لَكُم أن تُخرِجوا سُلطانَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله مِن دارِهِ وقَعرِ بَيتِهِ إلى دورِكُم وقُعورِ بُيوتِكُم ؛ فَفى بُيوتِنا نَزَلَ القُرآنُ ، ونَحنُ مَعدِنُ العِلمِ وَالفِقهِ وَالدّينِ وَالسُّنَّهِ وَالفَرائِضِ ، ونَحنُ أعلَمُ بِاُمورِ الخَلقِ مِنكُم ؛ فَلا تَتَّبِعُوا الهَوى فَيَكونَ نَصيبُكُمُ الأَخَسَّ .

فَتَكَلَّمَ بَشيرُ بنُ سَعدٍ الأَنصارِىُّ فَقالَ : يا أبَا الحَسَنِ ، أما وَاللّهِ لَو أنَّ هذَا الكَلامَ سَمِعَهُ النّاسُ مِنکَ قَبلَ البَيعَهِ لَمَا اختَلَفَ عَلَيکَ رَجُلانِ ، وَلَبايَعَکَ النّاسُ كُلُّهُم ، غَيرَ أنَّکَ جَلَستَ فى مَنزِلِکَ وَلَم تَشهَد هذَا الأَمرَ ، فَظَنَّ النّاسُ أن لا حاجَهَ لَکَ فيهِ ، وَالآنَ فَقَد سَبَقَتِ البَيعَهُ لِهذَا الشَّيخِ ، وَأنتَ عَلى رَأسِ أمرِکَ .

فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : وَيحَکَ يا بَشيرُ ! أ فَكانَ يَجِبُ أن أترُکَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى بَيتِهِ فَلَم أجِبهُ إلى حُفرَتِهِ ، وأخرُجَ اُنازِعُ النّاسَ بِالخِلافَهِ ؟ ! (1) .

1- .الردّه : ص 46 وراجع الاحتجاج : ج 1 ص 182 ح 36 والمسترشد : ص 374 ح 123 وشرح نهج البلاغه : ج 6 ص 6 12 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 28 .

1 / 10 خودداری امام از بیعت

1 / 10خودداری امام از بیعت9496.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام (لمّا سُئلَ عن ماءِ الوادِی) الرِّدَّه :ابو بکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد و او را فرا خواند . پس آمد و در حالی که مردمْ حاضر بودند ، سلام داد و نشست . سپس روی به مردم کرد و گفت : «چرا مرا فرا خوانده ای؟» .

عمر به او گفت : تو را برای بیعتی فرا خوانده ایم که مسلمانان ، بر آن اجتماع کرده اند .

علی علیه السلام فرمود : «ای گروه! شما حکومت را از دست انصار گرفتید ، با این استدلال که ابو بکر [با پیامبر صلی الله علیه و آله]خویشاوند است ؛ چون می پنداشتید که محمّد صلی الله علیه و آله از میان شماست . پس ، آنان زمام امور را به شما سپردند و کار را به شما وا نهادند .

من ، با همان استدلالی که بر انصار احتجاج کردید ، بر شما احتجاج می کنم . ما در زندگی و مرگ ، به محمّد صلی الله علیه و آله نزدیک تریم ؛ چرا که ما ، اهل بیت او و نزدیک ترینِ مردم به او هستیم .

پس اگر از خدا می ترسید ، با ما انصاف بورزید و در این امر ، آنچه را انصار برای شما شناختند ، شما نیز برای ما بشناسید» .

پس ، عمر به او گفت : ای مرد! تو رها نمی شوی ، مگر آن که همان گونه که دیگران بیعت کردند ، بیعت کنی .

علی علیه السلام فرمود : «من هم از تو نمی پذیرم و با کسی که از او برای بیعت گرفتن سزاوارترم ، بیعت نمی کنم» .

پس ، ابو عبیده بن جرّاح به او گفت : ای ابو الحسن! به خدا سوگند ، تو به این امر به خاطر فضل و سابقه و خویشاوندی ات سزاواری ؛ امّا مردمان بیعت کردند و به این پیرمرد ، راضی شدند . پس تو هم به آنچه مسلمانان راضی شدند ، راضی شو .

علی که خداوند گرامی اش بدارد فرمود : «ای ابو عبیده! تو امین این امّتی . پس ، از خدا درباره خودت پروا کن ، که این روز ، روزهایی در پشت سر دارد و برای شما شایسته نیست که حاکمیّت و قدرت محمّد صلی الله علیه و آله را از خانه و درون اتاقش بیرون بکشید و به خانه ها و درون اتاق هایتان ببرید ؛ زیرا قرآن ، در اتاق های ما نازل شد و ما ، معدن و منشأ علم و حکمت و دین و سنّت و واجباتیم و ما از شما به کارهای مردم ، آگاه تریم . پس ، از هوا و هوس پیروی نکنید ، که بی ارزش ترین سهم ، نصیب شما می شود» .

بشیر بن سعد انصاری به سخن در آمد و گفت : ای ابو الحسن! به خدا سوگند ، اگر مردم ، این سخن را پیش از بیعت از تو شنیده بودند ، دو نفر هم بر سر تو اختلاف نمی کردند و همه مردم با تو بیعت می نمودند ؛ امّا تو در خانه ات نشستی و در این کار ، حاضر نشدی و مردم پنداشتند که تو نیازی به خلافت نداری . اکنون هم بیعت با این پیرمرد ، رخ داده [و به انجام رسیده است] و تو ، اختیار کار خود را داری .

علی علیه السلام به او فرمود : «ای بشیر ، وای بر تو! آیا وظیفه این بود که [جنازه]پیامبر خدا را در خانه اش رها سازم و [هنوز] او را به مدفنش نبرده ، بیرون بیایم و بر سر خلافت ، با مردمْ کشمکش کنم؟ !» .

.

9497.كتاب من لا يحضره الفقيه:شرح نهج البلاغه عن سعيد بن كثير بن عُفيرِ الأنصارى فى ذِكرِ يَومِ السَّقيفَهِ :كَثُرَ النّاسُ عَلى أبى بَكرٍ ، فَبايَعَهُ مُعظَمُ المُسلِمينَ فى ذلِکَ اليَومِ ، وَاجتَمَعَت بَنو هاشِمٍ إلى بَيتِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وَمَعَهُمُ الزُّبَيرُ ؛ وكانَ يَعُدُّ نَفسَهُ رَجُلاً مِن بَنى هاشِمٍ ، كانَ عَلِىٌّ يَقولُ : ما زالَ الزُّبَيرُ مِنّا أهلَ البَيتِ حَتّى نَشَأ بَنوهُ فَصَرَفوهُ عَنّا .

وَاجتَمَعَت بَنو اُمَيَّهَ إلى عُثمانَ بنِ عَفّانَ ، وَاجتَمَعَت بَنو زُهرَهَ إلى سَعدٍ وَعَبدِ الرَّحمنِ ، فَأقبَلَ عُمَرُ إلَيهِم وَأبو عُبَيدَهَ فَقالَ : مالى أراكُم مُلتاثينَ (1) ؟ قوموا فَبايِعوا أبا بَكرٍ ؛ فَقَد بايَعَ لَهُ النّاسُ ، وَبايَعَهُ الأنصارُ . فَقامَ عُثمانُ وَمَن مَعَهُ ، وَقامَ سَعدٌ وعَبدُ الرَّحمنِ وَمَن مَعَهُما فَبايَعوا أبا بَكرٍ .

وَذَهَبَ عُمَرُ وَمَعَهُ عِصابَهٌ إلى بَيتِ فاطِمَهَ ، مِنهُم اُسَيدُ بنُ حُضَيرٍ ، وَسلَمَهُ بنُ أسلَمَ ، فَقالَ لَهم : اِنطَلِقوا فَبايِعوا ، فَأبَوا عَلَيهِ ، وَخَرَجَ إلَيهِمُ الزُّبَيرُ بِسَيفِهِ ، فَقالَ عُمَرُ : عَلَيكُم الكَلبَ ، فَوَثَبَ عَلَيهِ سَلَمَهُ بنُ أسلَمَ ، فَأخَذَ السَّيفَ مِن يَدِهِ ، فَضَرَبَ بِهِ الجِدارَ ، ثُمَّ انطَلَقوا بِهِ وَبِعَلِىٍّ وَمَعَهُما بَنو هاشِمٍ ، وَعَلِىٌّ يَقولُ : أنَا عَبدُ اللّهِ وَأخو رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . حَتّى انتَهَوا بِهِ إلى أبى بَكرٍ ، فَقيلَ لَهُ : بايِع ، فَقالَ :

أنَا أحَقُّ بِهذا الأَمرِ مِنكُم ، لا اُبايِعُكُم وأنتُم أولى بِالبَيعَهِ لى ، أخَذتُم هذَا الأَمرَ مِنَ الأنصارِ ، وَاحتَجَجتُم عَلَيهِم بِالقَرابَهِ مِن رَسولِ اللّهِ ، فَأعطَوكُمُ المَقادَهَ وَسَلَّموا إلَيكُمُ الإمارَهَ ، وَأنَا أحتَجُّ عَلَيكُم بِمِثلِ مَا احتَجَجتُم بِهِ عَلَى الأنصارِ ، فَأنصِفونا إن كُنتُم تَخافونَ اللّهَ مِن أنفُسِكُم ، وَاعرِفوا لَنا مِنَ الأمرِ مِثلَ ما عَرَفَتِ الأنصارُ لَكُم ، وَإلّا فَبوؤوا بِالظُّلمِ وَأنتُم تَعلَمونَ .

فَقالَ عُمَرُ : إنَّکَ لَستَ مَتروكا حَتّى تُبايِعَ ، فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : اِحلَب ياعُمَرُ حَلَبا لَکَ شَطرُهُ ، اشدُد لَهُ اليَومَ أمرَهُ لِيَرُدَّ عَلَيکَ غَدا ، ألا وَاللّهِ لا أقبَلُ قَولَکَ ولا اُبايِعُهُ . فَقالَ لَهُ أبو بَكرٍ : فَإن لم تُبايِعنى لَم اُكرِهکَ .

فَقالَ لَهُ أبو عُبَيدَهَ : يا أبَا الحَسَنِ ! إنَّکَ حَديثُ السِّنِّ وَهؤُلاءِ مَشيخَهُ قُرَيشٍ قَومِکَ ، لَيسَ لَکَ مِثلُ تَجرِبَتِهِم وَمَعرِفَتِهِم بِالاُمورِ ، وَلا أرى أبا بَكرٍ إلّا أقوى عَلى هذَا الأمرِ مِنکَ ، وَأشَدَّ احتِمالاً لَهُ وَاضطِلاعا بِهِ ، فَسَلِّم لَهُ هذَا الأمرَ وَارضَ بِهِ ؛ فَإنَّکَ إن تَعِش وَيَطُل عُمُرُکَ فَأنتَ لِهذَا الأَمرِ خَليقٌ ، وَبِهِ حَقيقٌ فى فَضلِکَ وَقَرابَتِکَ وَسابِقَتِکَ وَجِهادِکَ .

فَقالَ عَلِیٌّ : یامَعشَرَ المُهاجِرینَ ، اللّهَ اللّهَ لا تُخرِجُوا سُلطانَ مُحَمَّدٍ عَن دارِهِ وبَیتِهِ إلی بُیوتِکُم وَدورِکُم ، وَلا تَدفَعوا أهلَهُ عَن مَقامِهِ فِی النّاسِ وَحَقِّهِ ، فَوَاللّهِ یا مَعشَرَ المُهاجِرینَ ، لَنَحنُ أهلَ البَیتِ أحَقُّ بِهذَا الأَمرِ مِنکُم ، أما کانَ مِنَّا القارِئُ لِکِتابِ اللّهِ ، الفَقیهُ فی دینِ اللّهِ ، العالِمُ بالسُّنَّهِ ، المُضطَلِعُ بِأمرِ الرَّعِیَّهِ ؟ وَاللّهِ إنَّهُ لَفینا ؛ فَلا تَتَّبِعُوا الهَوی ؛ فَتَزدادوا مِنَ الحَقِّ بُعدا .

فَقالَ بَشیرُ بنُ سَعدٍ : لَو کانَ هذَا الکَلامُ سَمِعَتهُ مِنکَ الأَنصارُ یاعَلِیُّ قَبلَ بَیعَتِهِم لِابی بَکرٍ مَا اختَلَفَ عَلَیکَ اثنانِ ، ولکِنَّهُم قَد بایَعوا !.

وَانصَرَفَ عَلِیٌّ إلی مَنزِلِهِ وَلَم یُبایِع ، ولَزِمَ بَیتَهُ حَتّی ماتَت فاطِمَهُ فَبایَعَ . (2) .

1- .اللوثه : الاسترخاء والبط ء (لسان العرب : ج 2 ص 185 «لوث») .
2- .شرح نهج البلاغه: ج 6 ص 11 ؛ بحار الأنوار : ج 28 ص 347 ح 60 .

9498.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از سعید بن کثیر بن عُفَیر انصاری ، درباره واقعه سقیفه : مردمِ پیرامون ابو بکر ، فراوان شدند و مسلمانان بسیاری در آن روز با او بیعت کردند .

بنی هاشم و زبیر که خود را از بنی هاشم می شمرد ، در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام گرد آمدند . علی علیه السلام هماره می فرمود : «زبیر ، پیوسته از ما اهل بیت بود ، تا آن که پسرانش بزرگ شدند و او را از ما جدا کردند» .

بنی امیّه به گرد عثمان بن عفّان جمع شدند و بنی زهره [نیز] به گرد سعد و عبد الرحمان .

عمر و ابو عبیده به سوی آنان (بنی امیّه) روی آوردند و عمر گفت : چرا درنگ می کنید؟ برخیزید و با ابو بکر بیعت کنید ، که مردم و انصار با او بیعت کرده اند .

عثمان و کسانی که با او بودند و [نیز] سعد و عبد الرحمان و کسانی که با آن دو بودند ، برخاستند و با ابو بکر بیعت کردند .

عمر و گروه همراهش ، از جمله : اُسید بن حُضیر و سلمه بن اسلم ، به سوی خانه فاطمه علیها السلام رفتند .

عمر به [افراد داخل خانه] گفت : بیایید بیعت کنید .

آنان خودداری ورزیدند و زبیر با شمشیرش به سوی آنها بیرون آمد .

عمر گفت : این سگ را بگیرید!

سلمه بن اسلم به زبیر ، یورش برد و شمشیر را از دستش گرفت و به دیوار زد .

سپس او و علی علیه السلام را بردند و بنی هاشم هم با آن دو بودند و علی علیه السلام می فرمود : «من بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم» ، تا این که او را نزد ابو بکر آوردند . به او گفته شد : بیعت کن .

فرمود : «من از شما به این امر ، سزاوارترم . با شما بیعت نمی کنم و سزاست که شما با من بیعت کنید . این حکومت را از انصار گرفتید و بر آنان به خویشاوندی با پیامبر خدا استدلال کردید و آنان هم زمام امور را به شما سپردند و حاکمیت را به شما وا نهادند .

من با همان استدلالی که بر انصار احتجاج کردید ، بر شما احتجاج می کنم . پس اگر از خدا می ترسید ، با ما انصاف بورزید و در این امر ، آنچه را انصار برای شما شناختند ، شما نیز برای ما بشناسید ، وگرنه ستمکارید و خود نیز می دانید» .

عمر گفت : تو رها نمی شوی ، مگر آن که بیعت کنی .

علی علیه السلام به او فرمود : «ای عمر! شیری را بدوش که سهمی از آن برای توست . امروز ، کار ابو بکر را محکم کن تا فردا آن را به تو باز گردانَد . هان! به خدا سوگند ، سخنت را نمی پذیرم و با او بیعت نمی کنم» .

ابو بکر به او گفت : اگر با من بیعت نکنی ، تو را وادار نمی کنم .

ابو عبیده به او گفت : ای ابو الحسن! تو جوانی و اینها ریش سفیدان قومت (قریش)اند . تو تجربه و شناخت آنان را در کارها نداری و ابو بکر را برای این کار ، از تو نیرومندتر می بینم و تحمّل و قوّت و طاقتش را بیشتر . پس ، این کار را به او بسپار و بدان راضی شو ؛ چرا که اگر تو زنده بمانی و عمرت طولانی شود ، شایسته این امر هستی و به خاطر فضل و خویشاوندی و سابقه و کوشش هایت ، سزاوار آنی .

علی علیه السلام فرمود : «ای گروه مهاجران! خدا را ، خدا را [در نظر بگیرید] ! فرمان روایی محمّد صلی الله علیه و آله را از خانه اش بیرون و به خانه های خود مبرید و خاندانش را از حقّ و جایگاهشان در میان مردم محروم مکنید ، که ای گروه مهاجران! به خدا سوگند ، ما اهل بیت ، از شما به این امر سزاوارتریم .

آیا قرائت کننده کتاب خدا ، فقیه در دین خدا ، دانای به سنّت ، و نیرومند در تحمّل کار مردم ، در میان ما نیست؟ به خدا سوگند که آن ، در میان ماست . پس ، از هوا و هوسْ پیروی مکنید که از حق ، بیشتر دور می شوید» .

بشیر بن سعد گفت : ای علی ! اگر انصار این سخن را پیش از بیعت با ابو بکر از تو شنیده بودند ، دو نفر هم بر سر تو اختلاف نمی کردند ؛ امّا [اکنون] دیگر بیعت کرده اند .

علی علیه السلام به خانه اش باز گشت و بیعت نکرد و در خانه اش بود تا آن که فاطمه علیها السلام درگذشت . سپس بیعت کرد . .

ص: 526

. .

ص: 527

. .

1 / 11اِعتِراضُ الإمامِ عَلى قَرارِ السَّقيفَهِ9497.كتاب من لا يحضره الفقيه :الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَهٍ تَشتَمِلُ عَلَى الشَّكوى مِن أمرِ الخِلافَهِ : أما وَاللّهِ لَقَد تَقَمَّصَها فُلانٌ وإنَّهُ لَيَعلَمُ أنَّ مَحَلّى مِنها مَحَلُّ القُطبِ مِنَ الرَّحا ، يَنحَدِرُ عَنِّى السَّيلُ ولا يَرقى إلَىَّ الطَّيرُ ، فَسَدَلتُ دونَها ثَوبا ، وطَوَيتُ عَنها كَشحا (1) ، وطَفِقتُ أرتَئى بَينَ أن أصولَ بِيَدٍ جَذّاءَ (2) ، أو أصبِرَ عَلى طَخيَهٍ (3) عَمياءَ ، يَهرَمُ فيهَا الكَبيرُ ، وَيَشيبُ فيهَا الصَّغِيرُ ، ويَكدَحُ فيها مُؤمِنٌ حتّى يَلقى رَبَّهُ ! فَرَأيتُ أنَّ الصَّبرَ عَلى هاتا أحجى ، فَصَبَرتُ وفِى العَينِ قَذىً ، وفِى الحَلقِ شَجا (4) ، أرى تُراثى نَهبا . (5)9498.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام :وقَد قالَ قَائِلٌ : إنَّكَ عَلى هذَا الأمرِ يَابنَ أبى طالِبٍ لَحَريصٌ ! فَقُلتُ : بَل أنتُم وَاللّهِ لَأَحرَصُ وأبعَدُ ، وأنَا أخَصُّ وأقرَبُ ، وإنَّما طَلَبتُ حَقّا لى ، وأنتمُ تَحولونَ بَينى وبَينَهُ ، وتَضرِبونَ وَجهى دونَهُ . فَلَمّا قَرَّعتُهُ بِالحُجَّهِ فِى المَلَأِ الحاضِرينَ هَبَّ كَأنَّهُ بُهِتَ لا يَدرى ما يُجِيبُنى بِهِ !

اللّهُمَّ إنِّى أستَعديکَ عَلى قُرَيشٍ ومَن أعانَهُم ! فَإنَّهُم قَطَعوا رَحِمى ، وصَغَّروا عَظيمَ مَنزِلَتى ، وأجمَعوا عَلى مُنازَعَتى أمرا هُوَ لى . ثُمَّ قالوا : ألا إنَّ فِى الحَقِّ أن تأخُذَهُ ، وفِى الحَقِّ أن تَترُکَهُ . (6) .

1- .الكَشْح : ما بين الخاصره إلى الضلع الخَلْف ، كنايه عن امتناعه وإعراضه عنها (مجمع البحرين : ج 3 ص 1572 «كشح») .
2- .جَذّاء : مقطوعه ، كنّى به عن قصور أصحابه وتقاعدهم عن الغزو ؛ فإنّ الجند للأمير كاليد (النهايه : ج 1 ص 250 «جذذ») .
3- .طخيه عمياء : أى ظلمه لا يهتدى فيها للحقّ ، وكنّى بها عن التباس الاُمور فى أمر الخلافه (مجمع البحرين : ج 1 ص 279 «جذذ») .
4- .القذى : ما يقع فى العين فيؤذيها كالغبار ونحوه . والشجا : ما ينشب فى الحلق من عظمٍ ونحوه فيُغصُّ به ، وهما كنايتان عن النقمه ومراره الصبر والتألّم من الغبن (مجمع البحرين : ج 2 ص 932 «شجا») .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 3 ، معانى الأخبار : ص 361 ح 1 ، علل الشرائع : ص 150 ح 12 ، الإرشاد : ج 1 ص 287 ، الأمالى للطوسى : ص 372 ح 803 كلّها عن ابن عبّاس ، الجمل : ص 171 وليس فيه من «فسدلت» إلى «أحجى» .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 172 وراجع كشف المحجّه : ص 247 .

1 / 11 اعتراض امام به نتیجه اجتماع سقیفه

1 / 11اعتراض امام به نتیجه اجتماع سقیفه9501.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در خطبه ای که از امر خلافت شِکوه می کند : هان! به خدا سوگند ، فلان شخص ، جامه خلافت به تن کرد و می دانست که من ، محور گردش آسیاب خلافتم . سیلاب [فضائل] از ستیغ بلندم ریزان است و مرغ [اندیشه]از رسیدن به قلّه ام ناتوان . پس ، دامن از خلافت بر کشیدم و پهلو از آن پیچیدم و نیک اندیشیدم که یا بی یاور بستیزم و یا بر این تیرگی و ظلمت ، شکیب ورزم ؛ ظلمتی که در آن ، بزرگ سالانْ فرتوت و خردسالانْ پیر گردند و مؤمن ، تا لحظه دیدار پروردگارش ، در آن به رنج و زحمت باشد . دیدم که شکیبایی خردمندانه تر است . پس با خاری در چشم و استخوانی در گلو و با این که میراثم را به تاراج رفته می دیدم ، شکیب ورزیدم .9499.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :کسی گفت : ای پسر ابو طالب! تو بر این کار (خلافت) ، حریصی! گفتم : «به خدا سوگند که شما حریص تر هستید ، با وجود آن که از آن دورترید و من بدان مخصوص تر و نزدیک ترم . من ، حقّم را می خواهم و شما ، میان من و آن ، جدایی می اندازید و مرا از رسیدن به آن باز می دارید» .

چون او را در میان حاضران ، با برهان کوبیدم ، در مانْد . گویی که مبهوت شده بود و نمی دانست چه پاسخی دهد .

خدایا! من از تو در برابر قریش و هر کسی که یاری شان می کند ، کمک می خواهم ؛ چرا که آنان پیوند خویشاوندی ام را گسستند و منزلت شکوهمندم را کوچک شمردند و همگی در امر [خلافت]که حقّ من است ، با من ستیزه کردند و سپس گفتند : می توانی حقّت را بگیری و می توانی آن را وا نهی .

.

9500.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام يَصِفُ حالَهُ قَبلَ البَيعَهِ لَهُ : فَنَظَرتُ فَإذا لَيسَ لى مُعينٌ إلّا أهلُ بَيتى ، فَضَنِنتُ بِهِم عَنِ المَوتِ ، وأغضَيتُ عَلَى القَذى ، وشَرِبتُ عَلَى الشَّجا ، وصَبَرتُ عَلى أخذِ الكَظَمِ وعَلى أمَرَّ مِن طَعمِ العَلقَمِ . (1)9501.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فِى التَّظَلُّمِ وَالتَّشَكّى مِن قُرَيشٍ : اللّهُمَّ إنّى أستَعديکَ عَلى قُرَيشٍ ومَن أعانَهُم ؛ فَإنَّهُم قَد قَطَعوا رَحِمى ، وأكفَؤوا إنائى ، وأجمَعوا عَلى مُنازَعَتى حَقّا كُنتُ أولى بِهِ مِن غَيرى ، وقالوا : «ألا إنَّ فِى الحَقِّ أن تَأخُذَهُ ، وفِى الحَقِّ أن تُمنَعَهُ ، فَاصبِر مَغموما ، أو مُت مُتَأسِّفا» ، فَنَظَرتُ فَإذا لَيسَ لى رافِدٌ ، ولا ذابٌّ ، ولا مُساعِدٌ ، إلّا أهلَ بَيتى ، فَضَنِنتُ بِهِم عَنِ المَنِيَّهِ ، فَأغضَيتُ عَلَى القَذى ، وجَرِعتُ رِيقى عَلَى الشَّجا ، وصَبَرتُ مِن كَظمِ الغَيظِ عَلى أمَرَّ مِنَ العَلقَمِ ، وآلَمَ لِلقَلبِ مِن وَخزِ الشِّفارِ. (2)9502.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام زين العابدين عليه السلام :بَينَما أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ فى أصعَبِ مَوقِفٍ بِصِفّينَ ، إذ قامَ إلَيهِ رَجُلٌ مِن بَنى دودانَ ، فَقالَ : ما بالُ قَومِكُم دَفَعوكُم عَن هذَا الأمرِ وأنتُمُ الأعلونَ نَسَبا ، وأشَدَّ نَوطا (3) بِالرَّسولِ ، وفَهما بِالكِتابِ وَالسُّنَّهِ ؟ !

فَقالَ : سَأَلتَ يا أخا بَنى دودانَ ولَکَ حَقُّ المَسأَلَهِ ، وذِمام الصَّهرِ ، وإنَّکَ لَقَلِقُ الوَضينِ (4) ، تُرسِلُ عَن ذى مَسَدٍ (5) ، إنَّها إمرَهٌ شَحَّت عَلَيها نُفوسُ قَومٍ ، وسَخَت عَنها نُفوسُ آخَرينَ ، ونِعمَ الحَكَمُ اللّهُ .

فَدَع عَنکَ نَهبا صيحَ فى حَجَراتِهِ . (6) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 26 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 271 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 217 ، الغارات : ج 1 ص 308 ، كشف المحجّه : ص 248 ، الصراط المستقيم : ج 3 ص 43 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 176 كلّها نحوه .
3- .ناطه : علّقه (المصباح المنير : ص 630 «ناطه») . أى أشدّ تعلّقا بالرسول صلى الله عليه و آله .
4- .الوَضِين : بِطانٌ منسوج بعضه على بعض ؛ يُشدّ به الرّحل على البعير كالحزام للسرج . أراد أنّه سريع الحركه ، يصفه بالخفّه وقله الثبات كالحزام إذا كان رخوا (النهايه : ج 5 ص 199 «وضن») .
5- .كذا فى المصدر ، وفى نهج البلاغه : الخطبه 162 «تُرسل فى غير سَدَد» وهو المناسب للسياق .

6- .الأمالى للصدوق: ص 716 ح 986 عن أبى الأحوص المصرى عن جماعه من أهل العلم عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام ، علل الشرائع: ص 146 ح 2 عن أبى الأحوص عمّن حدّثه عن آبائه عن الإمام الحسن عليه السلام ، الإرشاد : ج 1 ص 294 ، الفصول المختاره : ص 77 ، نثر الدرّ: ج 1 ص 287 ، المسترشد : ص 371 ح 122 والأربعه الأخيره من دون إسنادٍ إليه عليه السلام وكلّها نحوه .

9503.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در توصیف وضعیّتش ، پیش از آن که با وی بیعت کنند : نگریستم و دیدم که مرا جز خاندانم (بنی هاشم) ، یاوری نیست . پس دریغم آمد که آنان را به کام مرگ بفرستم . ناچار با خارِ خلیده در چشم ، دیده بر هم نهادم و با استخوانِ در گلو خزیده ، شربت صبر نوشیدم و اندوه و خشم خود را فرو خوردم و بر تلخ تر از عَلْقَم (1) صبر نمودم .9504.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در دادخواهی و شکایت از قریش : خدایا! من از تو در برابر قریش و یاورانشان کمک می خواهم ؛ چرا که آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند و پیمانه[ی حقِّ]مرا را واژگون ساختند و همگی در حقّی که بدان از دیگران سزاوارتر بودم ، با من ستیزه کردند و گفتند : «[ممکن است]حق را به دست آوری و [ممکن است] آن را از دستت بگیرند . پس یا غمگینانه صبر کن و یا از غصّه بمیر» .

پس نگریستم . نه یاری یافتم و نه مدافع و یاوری ، جز خاندانم . دریغم آمد که آنان را به چنگال مرگ بسپارم . ناچار با خارِ خلیده در چشم ، دیده بر هم نهادم و با استخوانِ خزیده در گلو ، آب دهان را فرو بردم و برای فرو خوردن خشمم ، بر تلخ تر از عَلْقَم و دردناک تر از سوزش قلبِ دریده با تیغ ، صبر نمودم .9505.عنه علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام : که درودهای خداوند بر او باد هنگامی که امیر مؤمنان در سخت ترین وضعیّت معرکه صفّین بود ، مردی از بنی دودان به سوی او برخاست و گفت : چه شد که قومتان (قریش) ، شما را از این مقام باز داشتند ، در حالی که شما با پیامبر صلی الله علیه و آله نسبتی نزدیک تر و پیوندی استوارتر و از کتاب و سنّت ، فهمی بهتر داشتید؟

[امیر مؤمنان] فرمود : «ای برادر بنی دودانی! پرسیدی و حقّ پرسش و رابطه خویشاوندی داری ، اگرچه نااستوار و نسنجیده و نابجا می پرسی . (2) آن ، مقامی بود که گروهی، آزمندانه به آن چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور ، خداست :

پس ، غارتی را که در اطراف آن ، فریاد و هیاهو شده است ، وا گذار» . .

1- .علقم ، گیاهی در نهایت تلخی است .

2- .ترجمه لفظ به لفظ متن ، چنین بود : «تنگ مَرکبت سست است و افسار را رها کرده ای» . تَنگ ، تسمه ای پهن است که به کمر مَرکب می بندند و بدان ، بار را بر پشت چارپا محکم می سازند . مقصود امام علیه السلام در این جا ، نسنجیده بودن سخن پرسشگر است که در بحبوحه جنگ ، پرسش نامربوطی کرده است. (م)

9506.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام لِبَعضِ أصحابِهِ وقَد سَأَلَهُ : كَيفَ دَفَعَكُم قَومُكُم عَن هذَا المَقامِ وأنتمُ أحَقُّ بِهِ ؟ : يا أخا بَنى أسَدٍ ، إنَّکَ لَقَلِقُ الوَضينِ ، تُرسِلُ فى غَيرِ سَدَدٍ ، ولَکَ بَعدُ ذِمامَةُ الصِّهرِ ، وحَقُّ المَسأَلَهِ ، وقَدِ استَعلَمتَ فَاعلَم :

أمَّا الِاستِبدادُ عَلَينا بِهذَا المَقامِ ونَحنُ الأَعلَونَ نَسَبا وَالأَشَدّونَ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَوطا فَإِنَّها كانَت أثَرَةً ، شَحَّت عَلَيها نُفوسُ قَومٍ ، وسَخَت عَنها نُفوسُ آخَرينَ ، وَالحَكَمُ اللّهُ ، وَالمَعوَدُ إلَيهِ القيامَةُ .

وَدَع عَنکَ نَهبا صيحَ فى حَجَراتِهِ

ولكِن حَديثا ما حَديثَ الرَّواحِلِ (1)(2)راجع : ج 5 ص 418 (حرب الدعايه) .

.

1- .البيت لامرئ القيس بن حجر الكندى ، وروى أنّ أمير المؤمنين عليه السلام لم يستشهد إلّا بصدره فقط وأتمّه الرواه (شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 243) .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 162 .

9508.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام خطاب به یکی از یارانش که پرسید : چگونه قومتان (قریش) ، شما را از این مقام باز داشتند ، در حالی که شما بدان سزاوارتر بودید؟: ای برادر اسدی! نااستوار و نابه جا می پرسی ؛ امّا تو حقّ خویشاوندی و پرسیدن داری ، و می خواهی بدانی ، پس بدان : از سرِ خودخواهی بود که خلافت را در انحصار خود گرفتند و ما را با وجود نسبت نزدیک تر و استوارتر[مان] به پیامبر خدا ، کنار زدند . گروهی آزمندانه بدان چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و خداوند ، داور است و بازگشت روز قیامت به سوی اوست :

غارت [شترانی] را که در اطراف آن فریاد و هیاهو شده است ، واگذار .

بلکه از غارت شترانی سخن بگو که در پی باز پس گرفتن شتران نخستین رفته بودند (1) .ر . ک : ج 5 ص 419 (نبرد تبلیغاتی) .

.

1- .شعر از امرئ القیس بن حجر کندی است و گفته شده است که امیر مؤمنان ، تنها به مصرع نخست استشهاد نمود و دنباله شعر را راویان آورده اند (شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 243) .

1 / 12اِسْتِنصارُ الإِمامِ المُهاجِرينَ وَالأَنصارَ9502.امام على عليه السلام :الإمامه والسياسه :خَرَجَ عَلِىٌّ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ يَحمِلُ فاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى دابَّةٍ لَيلاً فى مَجالِسِ الأَنصارِ ؛ تَسأَلُهُمُ النُّصرَةَ ، فَكانوا يَقولونَ : يا بِنتَ رَسولَ اللّهِ ، قَد مَضَت بَيعَتُنا لِهذَا الرَّجُلِ ، ولَو أنَّ زَوجَكِ وَابنَ عَمِّكِ سَبَقَ إلَينا قَبلَ أبى بَكرٍ ما عَدَلنا بِهِ !

فَيَقولُ عَلِىّ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ : أفَكُنتُ أدَعُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى بَيتِهِ لَم أدفِنهُ ، وأخرُجُ اُنازِعُ النّاسَ سُلطانَهُ ؟ !

فَقالَت فاطِمَةُ : ما صَنَعَ أبُو الحَسَنِ إلّا ما كانَ يَنبَغى لَهُ ، ولَقَدَ صَنَعوا مَا اللّهُ حَسيبُهُم وطالِبُهُم . (1)9503.امام على عليه السلام :كتاب سليم بن قيس :قالَ سَلمانُ : فَلَمّا أن كانَ اللَّيلُ حَمَلَ عَلِىٌّ عليه السلام فاطِمَةَ عليها السلام عَلى حِمارٍ ، وأخَذَ بِيَدَىِ ابنَيهِ الحَسَنِ والحُسَينِ عليهما السلام ، فَلَم يَدَعِ أحَدا مِن أهلِ بَدرٍ مِنَ المُهاجِرينَ ولا مِنَ الأَنصارِ إلّا أتاهُ فى مَنزِلِهِ ، فَذَكَّرَهُم حَقَّهُ ، ودَعاهُم إلى نُصرَتِهِ ، فَمَا استَجابَ لَهُ مِنهُم إلّا أربَعَةٌ وأربَعون رَجُلاً . فَأَمَرَهُم أن يُصبِحوا بُكرَةً مُحَلِّقينَ رُؤوسَهُم مَعَهُم سِلاحُهُم لِيُبايِعوا عَلَى المَوتِ ، فَأَصبَحوا ، فَلَم يُوافِ مِنهُم أحَدٌ إلّا أربَعَةٌ .

فَقُلتُ لِسَلمانَ : مَنِ الأَربَعَةُ ؟ فَقالَ : أنَا وأبو ذَرٍّ وَالمِقدادُ وَالزُّبَيرُ بنُ العَوّامِ .

ثُمَّ أتاهُم عَلِىٌّ عليه السلام مِنَ اللَّيلَةِ المُقبِلَةِ ، فَناشَدَهُم ، فَقالوا : نُصبِحُکَ بُكرَةً ، فَما مِنهُم أحَدٌ أتاهُ غَيرُنا .

ثُمَّ أتاهُمُ اللَّيلَةَ الثّالِثَةَ فَما أتاهُ غَيُرنا .

فَلَمّا رَأى غَدرَهُم وقِلَّةَ وَفائِهم لَهُ لَزِمَ بَيتَهُ ، وأقبَلَ عَلَى القُرآنِ يُؤَلِّفُهُ ويَجمَعُهُ ، فَلَم يَخرُج مِن بَيتِهِ حَتّى جَمَعَهُ . (2) .

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 29 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 13 عن الجوهرى عن عبد اللّه بن عبد الرحمن عن الإمام الباقر عليه السلام نحوه .
2- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 580 ح 4 ، الاحتجاج : ج 1 ص 206 ح 38 .

1 / 12 یاری خواهی امام از مهاجران و انصار

1 / 12یاری خواهی امام از مهاجران و انصار9506.امام علی علیه السلام :الإمامه و السیاسه :علی که خدا او را گرامی بدارد شبانه فاطمه ، دختر پیامبر خدا را سوار بر مرکب می کرد و به مجالس انصار می برد و فاطمه(س) از آنان یاری می خواست و آنان می گفتند : ای دختر پیامبر خدا! بیعت ما با این مرد (ابو بکر) به انجام رسیده است . اگر همسر و پسر عمویت پیش از ابو بکر به نزد ما می آمد ، از او عُدول نمی کردیم .

علی که خدا او را گرامی بدارد می فرمود : «آیا [جنازه]پیامبر خدا را در خانه اش وا می گذاشتم و او را به خاک نمی سپردم و بیرون می آمدم و با مردم ، بر سر فرمان روایی اش به کشمکش می پرداختم؟ !» .

فاطمه(س) می فرمود : «ابو الحسن ، جز آنچه را که شایسته اش بود ، نکرد . آنان ، کاری کردند که خدا حسابرس آنها و بازخواست کننده از آنها خواهد بود» .9507.امام علی علیه السلام :کتاب سُلَیم بن قیس :سلمان گفت : چون شب شد ، علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را بر درازگوشی سوار کرد و دست دو پسرش ، حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و هیچ یک از اهل بدر ، چه مهاجر و چه انصار را وا ننهاد ، جز آن که به منزلش رفت و حقّش را به آنان یادآوری کرد و آنان را به یاری خود فرا خواند ؛ امّا جز 44 نفر ، هیچ کدام پاسخ مثبت ندادند .

پس به آنان فرمان داد که صبح زود ، سر تراشیده و با سلاح هایشان بیایند و تا به پای مرگ ، پیمان ببندند . چون صبح شد ، جز چهار تن [به وعده خود] وفا نکردند .

به سلمان گفتم : آن چهار تن که بودند؟

گفت : من ، ابو ذر ، مقداد و زبیر بن عوّام .

سپس علی علیه السلام شب بعد به نزد آنان آمد و سوگندشان داد . گفتند : صبح با تو می آییم ؛ امّا هیچ یک از آنان ، جز ما [چهار تن]نیامدند .

و شب سوم هم به نزد آنان آمد و باز ، جز ما کسی نیامد . چون خیانت و بی وفایی آنان را دید ، خانه نشین شد و به گردآوری و کنار هم نهادن قرآن رو آورد و از خانه اش بیرون نیامد تا آن که قرآن را گرد آوْرد .

.

9508.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه :مِن كِتابِ مُعاوِيَةَ المَشهورِ إلى عَلِيٍّ عليه السلام :

وأعهَدُکَ أمسِ تَحمِلُ قَعيدَهَ بَيتِکَ لَيلاً عَلى حِمارٍ ، ويَداکَ فى يَدَىِ ابنَيکَ الحَسَنِ وَالحُسَينِ يَومَ بويِعَ أبو بَکرٍ الصِّدّيقُ ، فَلَم تَدَعِ أحَدا مِن أهلِ بَدرٍ والسَّوابِقِ إلّا دَعَوتَهُم إلى نفَسِکَ ، ومَشَيتَ إلَيهِم بِامرَأتِکَ ، وأدلَيتَ إلَيهِم بِابنَيکَ ، وَاستَنصَرتَهُم عَلى صاحِبِ رَسولِ اللّهِ ! فَلَم يُجِبکَ مِنهُم إلّا أربَعَهٌ أو خَمسَهٌ ، ولَعَمرى لَو کُنتَ مُحِقّا لَأجابوکَ ! ولکَنّکَ ادَّعَيتَ باطِلاً ، وقُلتَ ما لا يُعرَفُ ، ورُمتَ ما لا يُدرَکُ . ومَهما نَسيتُ فَلا أنسى قَولَکَ لِأبى سُفيانَ لَمّا حَرّکَکَ وهَيَّجَکَ : لَو وَجَدتُ أربَعينَ ذَوى عَزمٍ مِنهُم لَناهَضتُ القَومَ . فَما يَومُ المُسلِمينَ مِنکَ بِواحِدٍ ، ولا بَغيُکَ عَلَى الخُلَفاءِ بِطَريفٍ ولا مُستَبدَعٍ .

9509.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :اِجتَمَعَ جَماعَهٌ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ يَدعونَهُ إلَى البَيعَهِ لَهُ ، فَقالَ لَهُم : اُغدوا عَلى هذا مُحَلِّقينَ الرُّؤوسَ . فَلَم يَغدُ عَلَيهِ إلّا ثَلاثَهُ نَفَرٍ .

9510.امام على عليه السلام :الكافى عن أبى الهَيثَم بن التَّيِّهان :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام خَطَبَ النّاسَ بِالمَدينَهِ فَقالَ : أما وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرأَ النَّسَمَهَ ، لَوِ اقتَبَستُمُ العِلمَ مِن مَعدِنِهِ ، وشَرِبتُمُ الماءَ بِعُذوبَتِهِ ، وَادَّخَرتُمُ الخَيرَ مِن مَوضِعِهِ، وأخَذتُمُ الطَّريقَ مِن واضِحِهِ، وسَلَکتُم مِنَ الحَقِّ نَهجَهُ، لَنَهَجَت بِکُمُ السُّبُلُ ، وبَدَت لَکُمُ الأعلامُ ، وأضاءَ لَکُمُ الإسلامُ ، فَأکَلتُم رَغدا ، وما عالَ فيکُم عائِلٌ ، ولا ظُلِمَ مِنکُم مُسلِمٌ ولا مُعاهَدٌ ... .

رُوَيدا ، عَمّا قَليلٍ تَحصُدونَ جَميعَ ما زَرَعتُم ، وتَجِدونَ وَخيمَ مَا اجتَرَمتُم ومَا اجتَلَبتُم .

والَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، لَقَد عَلِمتُم أنّى صاحِبُکُم وَالَّذى بِهِ اُمِرتُم ، وأنّي عالِمُکُم وَالَّذى بِعِلمِهِ نَجاتُکُم ، ووَصِىُّ نَبِيِّکُم ، وخِيَرَهُ رَبِّکُم ، ولِسانُ نورِکُم ، وَالعالِمُ بِما يُصلِحُکُم ، فَعَن قَليلٍ رُوَيدا يَنزِلُ بِکُم ما وُعِدتُم ، وما نَزَلَ بِالاُمَمِ قَبلَکُم ، وسَيَسأَلَکُمُ اللّهَ عَزَّوجَلَّ عَن أئِمَّتِکُم ، مَعَهُم تُحشَرونَ ، وإلَى اللّهِ عز و جل غَدا تَصيرونَ .

أما وَاللّهِ لَو کانَ لى عِدَّهُ أصحابِ طالوتَ ، أو عِدَّهُ أهلِ بَدرٍ وهُم أعداؤُکُم ، لَضَرَبتُکُم بِالسَّيفِ حَتّى تَؤولوا إلَى الحَقِّ ، وتُنيبوا لِلصِّدقِ ، فَکانَ أرتَقَ لِلفَتقِ ، وآخَذَ بِالرِّفقِ ، اللّهُمَّ فَاحکُم بَينَنا بِالحَقِّ وأنتَ خَيرُ الحاکِمينَ .

قالَ : ثُمَّ خَرَجَ مِنَ المَسجِدِ فَمَرَّ بِصيرَهٍ (6) فيها نَحوٌ مِن ثَلاثينَ شَاهً ، فَقالَ :

وَاللّهِ لَو أنَّ لى رِجالاً يَنصَحونَ للّهِ عَزَّوجَلَّ ولِرَسولِهِ بِعَدَدِ هذِهِ الشِّياهِ لَأَزَلتُ ابنَ آكِلَهِ الذِّبّانِ عَن مُلكِهِ .

فَلَمّا أمسى بايَعَهُ ثَلاثُمِئَهٍ وسِتّون رَجُلاً عَلَى المَوتِ ، فَقالَ لَهُم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أغدوا بِنا إلى أحجارِ الزَّيتِ (7) مُحَلِّقينَ . وحَلَقَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَما وافى مِنَ القَومِ مُحَلِّقا إلّا أبو ذَرٍّ وَالمِقدادُ وحُذَيفَهُ بنُ اليَمانِ وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، وجاءَ سَلمانُ فى آخِرِ القَومِ . فَرَفَعَ يَدَهُ إلَى السَّماءِ فَقالَ :

اللَّهُمَّ إنَّ القَومَ استَضعَفونى كَمَا استَضعَفَت بَنو إسرائيلَ هارونَ ، اللّهُمَّ فَإنَّکَ تَعلَمُ ما نُخفى وما نُعلِنُ ، وما يَخفى عَلَيکَ شَىءٌ فِى الأَرضِ ولا فِى السَّماءِ ، تَوَفَّنى مُسلِما وألحِقنى بِالصّالِحينَ . (8) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 47 ، وللاطّلاع على جواب الإمام عليه السلام راجع : ج 5 ص 418 (حرب الدعايه) .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 126 .
3- .رغدا : أى كثيرا واسعا بلا عناء (مجمع البحرين : ج 2 ص 714 «رغد») .
4- .هذا الأمر وخيم العاقبه ، أى ثقيل ردىء (النهايه : ج 5 ص 164 «وخم») .
5- .فتقتُ الشىء فتقا : شققتهُ ، والفتق (أيضا) : شقّ عصا الجماعه ووقوع الحرب بينهم والرتق ضدّ الفتق (الصحاح : ج 4 ص 1539 «فتق» وص 1480 «رتق») .
6- .الصِّيرَه : حظيره من خشب وحجاره تبنى للغنم والبقر ، والجمع : صِيرٌ وصِيَرٌ (لسان العرب : ج 4 ص 478 «صير») .
7- .أحجار الزيت : موضع بالمدينه وهو موضع صلاه الاستسقاء (معجم البلدان : ج 1 ص 109) .
8- .الكافى : ج 8 ص 32 ح 5 .

9511.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه از نامه مشهور معاویه به علی علیه السلام : گویی همین دیروز بود که تو را دیدم ؛ وقتی که با ابو بکر صدّیق ، بیعت شده بود و تو ، خانه نشینِ خود (فاطمه(س)) را شب هنگام بر درازگوشی سوار کردی و در حالی که دستانت در دستان دو پسرت ، حسن و حسین بود ، هیچ یک از اهل بدر و سابقه داران را وا ننهادی ، جز آن که به سوی خود فرا خواندی و با همسرت به سوی آنان رفتی و دو پسرت را شفیع کردی و از آنان بر ضدّ صحابی پیامبر خدا یاری خواستی .

پس هیچ یک از آنان ، جز چهار یا پنج تن ، به تو پاسخ مثبت ندادند و به جانم سوگند ، اگر حق با تو بود ، پاسخت را می دادند .

تو ادّعای باطلی کردی و سخن نامقبولی گفتی و چیزی دست نیافتنی خواستی و هر چه را فراموش کنم ، سخنت را به ابو سفیان فراموش نمی کنم که چون تو را تحریک و تهییج کرد ، گفتی : «اگر در میان آنان ، چهل انسان بااراده می یافتم ، در برابر قوم [غاصب] ، ایستادگی می کردم» .

مسلمانان ، تنها امروز از تو سختی ندیده اند ، و سرکشی ات بر خلفا [کاری] تازه و جدید نیست . (1)9512.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :گروهی به گرد علی بن ابی طالب علیه السلام جمع شدند و به او پیشنهاد دادند تا از آنان برای خود ، بیعت بگیرد . پس به آنان فرمود : «برای این کار ، صبح ، سر تراشیده نزد من آیید» .

صبح هنگام ، جز سه نفر ، هیچ کس نیامد .9513.عنه علیه السلام :الکافی به نقل از ابو هیثم بن تَیِّهان : امیر مؤمنان ، در مدینه برای مردم ، سخنرانی کرد و فرمود : «هان ! سوگند به کسی که دانه را شکافت و جان را آفرید ، اگر علم را از معدنش بر می گرفتید و آب را از سرچشمه اش می نوشیدید و خیر را از جایگاهش فراهم می کردید و راه را از دانای آن می جستید ومسیر حق را می پیمودید ، راه ها برایتان معلوم می شد و نشانه ها برایتان آشکار می گشت و اسلام برای شما نورافشان می گردید و روزیِ فراوان و بی زحمت می خوردید و کسی در میان شما نیازمند نمی شد و نه به مسلمان ، ستم می شد و نه به کافرِ هم پیمان شما ... .

منتظر باشید ! به زودی همه آنچه را کِشتید ، درو می کنید و فرجام سنگین جُرمی را که مرتکب شدید و آنچه را به سوی خود کشیدید ، می یابید .

سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، بی گمان می دانید که من سرپرست شما و همان کسی هستم که به [پیروی]او فرمان یافته اید و من عالِم شما و همان کسی هستم که نجات شما با علم اوست و [من]وصیّ پیامبر شما و برگزیده پروردگارتان هستم و [نیز] زبان [قرآنِ]نورافشان شما و دانا به آنچه شما را اصلاح می کند .

منتظر باشید که به زودی ، آنچه بدان تهدید شده اید و نیز آنچه بر سر امّت های پیشین در آمد ، بر شما فرود می آید . خداوند عز و جل از شما درباره رهبرانتان می پرسد ؛ با آنان محشور می شوید و فردا به نزد خداوند عز و جل می روید .

هان ! به خدا سوگند ، اگر من به عدد پیروان طالوت ، یا به عدد اهل بدر ، یاور داشتم و آنان دشمنان شما بودند ، شما را با شمشیر می زدم تا به حق باز گردید و به راستی در آیید که این ، شکاف [ایجاد شده در دین]را بهتر می بندد و همراهی را بیشتر می کند .

خدایا ! میان من و آنان ، به حقْ داوری کن که تو بهترین داورانی !» .

سپس از مسجد ، بیرون رفت و بر آغُلی گذشت که در آن ، حدود سی گوسفند بود . پس فرمود : «به خدا سوگند ، اگر من به عدد این گوسفندان ، مردانی داشتم که برای خداوند عز و جل و پیامبرش دل می سوزاندند ، این پسرِ مگس خوار (2) را از تختش پایین می کشیدم» .

پس ، شب هنگام ، سیصد و شصت مرد با او تا به پای مرگ پیمان بستند و امیر مؤمنان علیه السلام به آنان گفت : «صبح در اَحجار الزَّیت ، (3) سر تراشیده به نزد ما بیایید» و امیر مؤمنان ، خود ، سرش را تراشید .

هیچ یک از آن گروه ، سر نتراشیدند و نیامدند ، جز ابو ذر و مقداد و حُذَیفه بن یمان و عمّار بن یاسر و پس از آنها سلمان .

امام علیه السلام دستش را به سوی آسمانْ بالا برد و گفت : «خدایا ! مردم ، مرا ناتوان کردند ، همان گونه که بنی اسرائیل ، هارون را ناتوان کردند . (4) خدایا ! تو آنچه را ما پنهان و آشکار می کنیم ، می دانی و چیزی در

زمین و آسمان ، از تو پنهان نمی مانَد . مرا مسلمان بمیران و به صالحانْ مُلحق کن !» . .

1- .برای اطّلاع از جواب امام علیه السلام ر. ک : ج 5 ص 419 (نبرد تبلیغاتی) .
2- .در متن عربی «ابن ذبّان» آمده است که می تواند اشاره به ابو قحافه باشد ؛ زیرا او در استخدام ابن جدعان بود تا مگس های سفره او را براند (ر .ک : شرح ابن ابی الحدید : ج 13 ص 274) ، همچنان که می تواند نوعی اشاره به پستی نسب و ریزه خوار بودن این خانواده باشد . (م)
3- .احجار الزیت ، جایی در مدینه است (معجم البلدان : ج 1 ص 109) .
4- .اشاره به آیه 150 سوره اعراف است .

ص: 538

. .

ص: 539

. .

1 / 13وَعىُ الإِمامِ فى مُواجَهَهِ الفِتْنَهِ9516.عنه عليه السلام :الإرشاد :قَد كانَ أبو سُفيانَ جاءَ إلى بابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وعَلِىٌّ وَالعَبّاسُ مُتَوَفِّرانِ عَلَى النَّظَرِ فى أمرِهِ ، فَنادى :

بَنى هاشِمٍ لا تُطمِعُوا النّاسَ فيكُم

ولا سيِّما تَيمُ بنَ مُرَّهَ أو عَدِىٌّ فَمَا الأَمرُ إلّا فيكُمُ وإلَيكُم

ولَيسَ لَها إلّا أبو حَسَنٍ عَلِىٌّ أبا حَسَنٍ فَاشدُد بِها كَفَّ حازِمٍ

فَإِنَّکَ بِالأَمرِ الَّذى يُرتَجى مَلىٌّ

ثُمَّ نادى بِأَعلى صَوتِهِ : يا بَنى هاشِمٍ ! يا بَنى عَبدِ مَنافٍ ! أرَضيتُم أن يَلِىَ عَلَيكُم أبو فَصيلٍ ... أما وَاللّهِ لَئِن شِئتُم لَأَملَأَنَّها خَيلاً ورَجِلاً !

فَناداهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : اِرجِع يا أبا سُفيانَ ، فَوَاللّهِ ما تُريدُ اللّهَ بِما تَقولُ ، وما زِلتَ تَكيدُ الإِسلامَ وأهلَهُ ، ونَحنُ مَشاغيلُ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وعَلى كُلِّ امرِئٍ مَا اكتَسَبَ ، وهُوَ وَلِىُّ مَا احتَقَبَ . (1) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 190 ، إعلام الورى : ج 1 ص 271 .

1 / 13 برخورد هشیارانه امام با فتنه

1 / 13برخورد هشیارانه امام با فتنه9512.امام علی علیه السلام :الإرشاد :ابو سفیان به در خانه پیامبر خدا آمد ، در حالی که علی علیه السلام و عبّاس به کار [کفْن و دفن]پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول بودند . پس ندا داد :

بنی هاشم ! مبادا مردم در [حقّ] شما طمع کنند

بویژه تیم بن مرّه ، یا عَدی ! امر [خلافت] ، جز در میان شما و به سوی شما نیست

و جز ابو الحسن ، علی ، کسی شایسته آن نیست . ای ابو الحسن ! آن را هوشیارانه و محکم به دست گیر

که تو به این کار (که مورد طمع دیگران است) ، سزاوارتری .

سپس با بلندترین صدایش ندا داد : ای بنی هاشم ! ای بنی عبد مناف ! آیا راضی شدید که ابو فصیل بر شما ولایت پیدا کند ... . به خدا سوگند ، اگر بخواهید ، مدینه را از سواره و پیاده پُر خواهم کرد .

امیر مؤمنان ، او را ندا داد : «ای ابو سفیان ! باز گرد . به خدا سوگند ، آنچه می گویی ، به خاطر خدا نیست و تو هماره با اسلام و اهل آن ، نیرنگ می کنی . ما مشغول [کفْن و دفن] پیامبر خداییم و دستاورد هر کس ، به گردن خود اوست و هر کس مسئول کار خویش است» .

.

9513.امام على عليه السلام :أنساب الأشراف عن الحسين عن أبيه :إنَّ أبا سُفيانَ جاءَ إلى عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقالَ : يا عَلِيُّ ، بايَعتُم رَجُلاً مِن أذَلِّ قَبيلَهٍ مِن قُرَيشٍ ! أما وَاللّهِ لَئِن شِئتَ لَاُضرِمَنَّها عَلَيهِ مِن أقطارِها ، ولَأملَأَنَّها عَلَيهِ خَيلاً ورِجالاً ! !

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ : إنَّکَ طالَما ما غَشَشتَ اللّهَ ورَسولَهُ وَالإِسلامَ ، فَلَم يَنقُصهُ ذلِکَ شَيئا . (1)9514.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عَوانَه :لَمَّا اجتَمَعَ النّاسُ عَلى بَيعَهِ أبى بَکرٍ ، أقبَلَ أبو سُفيانَ وهُوَ يَقولُ : وَاللّهِ إنّى لَأَرى عَجاجَةً لا يُطِفئُها إلّا دَمٌ ! يا آلَ عَبدِ مَنافٍ ، فيمَ أبو بَکرٍ مِن اُمورِکُم ؟ ! أينَ المُستَضعَفانِ ؟ ! أينَ الأَذَلّانِ ؛ عَلِيٌّ وَالعَبّاسُ ؟ ! وقالَ : أبا حَسَنٍ ، اُبسُط يَدَکَ حَتّى اُبايِعَکَ . فَأبى عَلِيٌّ عَلَيهِ ، فَجَعَلَ يَتَمَثَّلُ بِشِعرِ المُتَلَمِّسِ :

ولَن يُقيمَ عَلى خَسفٍ يُرادُ بِهِ

إلَا الأَذَلّانِ عَيْرُ الحَىِّ وَالوَتَدُ هذا عَلَى الخَسفِ مَعكوسٌ بِرُمَّتِهِ

وذا يُشَجُّ فَلا يَبكى لَهُ أحَدُ

فَزَجَرَهُ عَلِيٌّ ، وقالَ : إنَّکَ وَاللّهِ ما أرَدتَ بِهذا إلَا الفِتنَهَ ، وإنَّکَ وَاللّهِ طالَما بَغَيتَ الإِسلامَ شَرّا ، لا حاجَهَ لَنا فى نَصيحَتِکَ . (2)9515.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى بَعدَ بَيعَهِ أبى بَکرٍ فِى السَّقيفَهِ : جاءَ البَراءُ بنُ عازِبٍ فَضَرَبَ البابَ عَلى بَنى هاشِمٍ ، وقالَ : يا مَعَشَرَ بَنى هاشِمٍ ، بويِعَ أبو بَکرٍ ! فَقالَ بَعضُهُم : ما کانَ المُسلِمونَ يُحدِثونَ حَدَثا نَغيبُ عَنهُ ونَحنُ أولى بِمُحَمَّدٍ ! ! فَقالَ العَبّاسُ : فَعَلوها ورَبِّ الکَعبَهِ .

وکانَ المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ لا يَشُکّونَ فى عَلِيٍّ ، فَلَمّا خَرَجوا مِنَ الدّارِ قامَ الفَضلُ بنُ العَبّاسِ وکانَ لِسانَ قُرَيشٍ فَقالَ : يا مَعشَرَ قُرَيشٍ ، إنَّهُ ما حَقَّت لَکُمُ الخِلافَهُ بِالتَّمويهِ ، ونَحنُ أهلُها دونَکُم ، وصاحِبُنا أولى بِها مِنکُم ! !

وقامَ عُتبَهُ بنُ أبى لَهَبٍ فَقالَ :

ما کُنتُ أحسَبُ أنَّ الأَمرَ مُنصَرِفٌ

عَن هاشِمٍ ثُمَّ مِنها عَن أبِى الحَسَنِ عَن أوَّلِ النّاسِ إيمانا وسابِقَهً

وأعلَمِ النّاسِ بِالقُرآنِ والسُّنَنِ وآخِرِ النّاسِ عَهدا بِالنَّبِىِّ ومَن

جِبريلُ عَونٌ لَهُ فِى الغُسلِ وَالكَفَنِ مَن فيهِ ما فيهِمُ لا يَمتَرونَ بِهِ

ولَيسَ فِى القَومِ ما فيهِ مِنَ الحَسَنِ

فَبَعَثَ إلَيهِ عَلِىٌّ ، فَنَهاهُ . (3) .

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 271 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 209 عن ابن الحرّ نحوه .
2- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 209 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 11 .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 124 .

9516.امام علی علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از حسین ، از پدرش : ابو سفیان به نزد علی علیه السلام آمد و گفت : ای علی ! با مردی از خوارترین تیره قریش ، بیعت کردید ! هان ! به خدا سوگند ، اگر بخواهی ، بر ضدّ او از همه سو آتش بر افروزم و مدینه را از سواره و پیاده پُر کنم .

علی علیه السلام پاسخ داد : «دیر زمانی است که تو با خدا و پیامبرش و نیز اسلام ، نیرنگ می کنی ؛ [ولی کارگر نمی افتد] و نیرنگ تو از آن ، نکاسته است» .9517.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عوانه : چون مردم برای بیعت با ابو بکرْ اجتماع کردند ، ابو سفیان آمد ، در حالی که می گفت : به خدا سوگند ، غوغایی را می بینم که جز خون ، آن را فرو نمی نشانَد . ای خاندان عبد مناف ! ابو بکر چه کاره شماست؟ کجایند آن دو ناتوانْ شمرده شده؟ کجایند آن دو خوارشده : علی و عبّاس؟

و افزود : ای ابو الحسن ! دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم . علی علیه السلام خودداری ورزید و ابو سفیان به شعرِ متلمّس ، تمثّل جست :

و هرگز کسی این خواری را تحمّل نمی کند

مگر دو خوار شده : شُتر قبیله و میخ . سر میخ را بر زمین می کوبند

و شتر را سر می شکنند ؛ امّا کسی برایش نمی گرید .

پس ، علی علیه السلام بر او بانگ زد و وی را باز داشت و فرمود : «به خدا سوگند ، تو با این کار ، جز در پی فتنه نیستی و به خدا سوگند ، تو دیر زمانی است که بدخواه اسلام هستی . ما را به خیرخواهی تو نیازی نیست» .9518.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی پس از بیعت ابو بکر در سقیفه : براء بن عازب ، نزد بنی هاشم آمد و در زد و گفت : ای خاندان بنی هاشم ! با ابو بکر ، بیعت شد !

یکی از آنها گفت : مسلمانان کاری نمی کنند که ما در آن نباشیم ، در حالی که ما به محمّد صلی الله علیه و آله نزدیک تریم . امّا عبّاس گفت : به پروردگار کعبه سوگند ، کار را به انجام رساندند .

مهاجران و انصار ، در [ولایت] علی علیه السلام شک نداشتند . پس ، چون از خانه بیرون آمدند ، فضل بن عبّاس که سخنگوی قریش بود برخاست و گفت : ای قوم قریش! خلافت ، با نیرنگ ، بر شما ثابت و استوار نمی شود ، در حالی که ما سزاوار آنیم و نه شما و در حالی که سَرور ما (علی) از شما بدان شایسته تر است .

عُتبه بن ابی لهب [نیز] برخاست و گفت :

گمان نمی بردم که امارت ، از هاشم

و سپس از ابو الحسن ، روی بگرداند ؛ از نخستین انسان باایمان و باسابقه

و از داناترینِ مردم به قرآن و سنّت ها و آخرین همراه پیامبر و کسی که

جبرئیل ، یاور او در غسل دادن و کفن نمودن پیامبر بود ؛ کسی که هر چه در آنان بود ، بی شک ، در او بود

و هر خوبی ای که در او بود ، در آنان نبود .

پس ، علی علیه السلام به دنبال وی فرستاد و او را [از این کار] باز داشت . .

9519.عنه عليه السلام :نُزهَه الناظر :لَمّا قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، اجتَمَعَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وعَمُّهُ العَبّاسُ ومَواليهِما فى دورِ الأَنصارِ ؛ لإِجالَهِ الرَّأيِ ، فَبَدَرَهُما أبو سُفيانَ وَالزُّبَيرُ ، وعَرَضا نُفوسَهُما عَلَيهِما ، وبَذَلا مِن نُفوسِهِمَا المُساعَدَهَ وَالمُعاضَدَهَ لَهُما .

فَقالَ العَبّاسُ : قَد سَمِعنا مَقالَتَكُما ، فَلا لِقِلَّهٍ نَستَعينُ بِكُما ، ولا لِظِنَّهٍ (1) نَترُكُ رَأيَكُما ، لكِن لِالتِماسِ الحَقِّ ، فَأَمهِلا ؛ نُراجِعِ الفِكَرَ ، فَإِن يَكُن لَنا مِنَ الإِثمِ مَخرَجٌ يَصِرَّ بِنا وبِهِمُ الأَمرُ صَريرَ الجُندَبِ (2) ، ونَمُدَّ أكُفّا إِلَى المَجدِ لا نَقبِضُها أو نَبلُغِ المَدى ، وإِن تَكُنِ الأُخرى فَلا لِقِلَّهٍ فِى العَدَدِ ، ولا لِوَهنٍ فِى الأَيدى ، وَاللّهِ لَولا أنَّ الإِسلامَ قَيَّدَ الفَتكَ لَتَدَكدَكَت جَنادِلُ صخرٍ ، يُسمَعُ اصطِكاكُها مِن مَحَلِّ الأَبيلِ (3) .

قالَ : فَحَلَّ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام حِبوَتَهُ (4) ، وجَثا عَلى رُكبَتَيهِ وكَذا كانَ يَفعَلُ إذا تَكَلَّمَ فَقالَ عليه السلام : الحِلمُ زَينٌ ، وَالتَّقوى دينٌ ، وَالحُجَّهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، وَالطَّريقُ الصِّراطُ .

أيُّهَا النّاسُ ، رَحِمَكُمُ اللّهُ ، شُقّوا مُتَلاطِماتِ أمواجِ الفِتَنِ بِحَيازيمِ (5) سُفُنِ النَّجاهِ ، وعَرِّجوا عَن سَبيلِ المُنافَرَهِ ، وحُطّوا تيجانَ المُفاخَرَهِ . أفلَحَ مَن نَهَضَ بِجَناحٍ ، أوِ استَسلَمَ فَأَراحَ . ماءٌ آجِنٌ (6) ، ولُقمَهٌ يَغَصُّ بِها آكِلُها ، ومُجتَنِى الثَّمَرَهِ فى غَيرِ وَقتِها كَالزّارِعِ فى غَيرِ أرضِهِ ، وَاللّهِ لَو أقولُ لَتَداخَلَت أضلاعٌ كَتَداخُلِ أسنانِ دَوّارَهِ الرَّاحى ، وإِن أسكُت يَقولوا : جَزَعَ ابنُ أبى طالِبٍ مِنَ المَوتِ . هَيهاتَ ! بَعدَ اللُّتَيّا وَالَّتى ، وَاللّهِ لَعَلِىٌّ آنَسُ بِالمَوتِ مِنَ الطِّفلِ بِثَدىِ اُمِّهِ ، لكِنِّى اندَمَجتُ عَلى مَكنونِ عِلمٍ لَو بُحتُ بِهِ لَاضطَرَبتُمُ اضطِرابَ الأَرشِيَهِ (7) فِى الطَّوِىِّ (8) البَعيدَهِ .

ثُمَّ نَهَضَ عليه السلام . فَقالَ أبو سُفيانَ : لِشَىءٍ ما فارَقَنَا ابنُ أبى طالِبٍ ! (9) .

1- .الظِّنَّه : التُّهمَه (لسان العرب : ج 13 ص 273 «ظنن») .
2- .الجُندَب : ضرب من الجراد ، وقيل: هو الَّذى يَصِرّ فى الحرّ (النهايه : ج 1 ص 306 «جندب») .
3- .الأبيل بوزن الأمير : الراهب . وسمّى به لتأبله عن النساء وترک غِشيانهنّ والفعل منه أبَلَ يأبُلُ أباله ؛ إذا تنسّک وترهّب (لسان العرب : ج

11 ص 7 «أبل») . ولعلّ المراد به أنّه يُسمع من المكان القاصى كمحلّ عباده الراهب .
4- .الحِبْوَه والحُبْوَه : الثوب الَّذى يحتبى به ، يقال : حل حِبوَته وحُبوَته (لسان العرب : ج 14 ص 161 «حبا») .
5- .الحيازيم : جمع الحيزوم ، وهو الصدر وقيل وسطه (النهايه : ج 1 ص 467 «حيزم») .
6- .الآجن : الماء المتغيّر الطعم واللون (النهايه : ج 1 ص 26 «أجن») .
7- .الرشاء : الحبل الَّذى يتوصّل به إلى الماء ، وجمعه أرشيه (مجمع البحرين : ج 2 ص 703 «رشا») .
8- .الطَّوِىّ : البئر المطويّه بالحجاره (لسان العرب : ج 15 ص 19 «طوى») .
9- .نزهه الناظر : ص 55 ح 39 ، نهج البلاغه : الخطبه 5 وفى صدرها «ومن خطبه له عليه السلام لمّا قبض رسول اللّه صلى الله عليه و آله وخاطبه العبّاس وأبو سفيان بن حرب فى أن يبايعا له بالخلافه» ؛ مطالب السؤول : ص 58 وفيهما من «أيّها النّاس» إلى «البعيده» ، تذكره الخواصّ : ص 128 عن ابن عبّاس وكلّها نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 213 وفيه من «أيّها النّاس ...» .

9520.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :نزهه الناظر :چون پیامبر خدا قبض روح شد ، امیر مؤمنان و عمویش عبّاس و دوستداران آن دو ، در خانه های انصار گرد آمدند تا هم اندیشی کنند .

ابو سفیان و زبیر ، پیشی جستند و یاری خود را بر آن دو عرضه کردند و برای یاری آن دو ، از جان خود مایه گذاشتند .

عبّاس گفت : ما گفته شما را شنیدیم . نه یاریخواهی مان از شما ، از روی کمی عدد [یاران] است و نه وا نهادن نظرتان ، به خاطر بد گمانی ؛ بلکه پِیجوی حقّیم . پس مهلت دهید تا نیک بیندیشیم .

ما ، اگر راهی را درست و روا بیابیم ، کار را به آن جا می کشانیم که غوغایی چون همهمه ملخان به راه می اندازیم و دستان خود را به سوی مجد و شکوه بر می کشیم و تا آن را به چنگ نیاوریم ، بر نمی بندیم و باز نمی گردیم ، و اگر این راه را انتخاب نکردیم، از کمی یار و ناتوانی بازو نیست ؛ چرا که به خدا سوگند ، اگر اسلامْ زمام ترور را نبسته بود ، صخره های بزرگ را چنان خُرد می کردم که صدایشان از دوردست ترین جای ها نیز به گوش رسد .

امیر مؤمنان ، دستار[ی را که به گِرد پاهایش بسته بود ،] گشود و بر زانوان خود نشست و او هر گاه می خواست سخن بگوید ، چنین می کرد و فرمود : «بردباری ، زینت است و پروا ، دین . حجّت ، محمّد صلی الله علیه و آله است و راه ، همان صراط [مستقیم] .

ای مردم! خدایتان بیامرزاد! امواج پر تلاطم فتنه را با سینه کشتی های رستگاری بشکافید و از دشمنی و نفرت ، دوری گزینید و تاج فخر (و ناز) از سر بر گیرید . کسی رستگار شد که یا با پر و بال برخاست ، یا تسلیم شد و خود را آسوده گذاشت .

این (پیشنهاد خلافت) ، آبی گندیده و لقمه ای گلوگیر است . هر که میوه را نارسیده چینَد ، همچون کسی است که در زمین دیگری بذر بپاشد .

به خدا سوگند ، اگر سخن بگویم ، دنده هایی چون دندانه های چرخ آسیاب ، درگیر شوند و اگر خاموش بنشینم ، می گویند فرزند ابو طالب ، از مرگْ

هراس دارد . هرگز! آن هم پس از این همه سوابق درخشان فداکاری و جانبازی! به خدا سوگند ، اُنس علی با مرگ ، بیشتر از اُنس کودک با پستان مادرش است .

من با دانشی آمیخته ام که از شما پنهان است و اگر آشکارش سازم ، چون طناب آویخته در چاه ژرف ، بر خود بلرزید» . سپس برخاست .

ابو سفیان گفت:پسر ابو طالب برای چه از ما جدا شد؟

[عبّاس گفت : چون ماجرای صحیفه (1) و کار منافقان را در گردنه راه تبوک می داند .] .

1- .منظور ، صحیفه ای است که مشرکان مکّه نوشتند و در آن ، پیمان بستند که با بنی هاشم ، هیچ داد و ستد و رفت و آمدی نداشته باشند تا آنان از حمایت پیامبر دست کشند . ابو سفیان در این پیمان نامه بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم موضع گرفت (ر .ک : المناقب ، ابن شهر آشوب : ج 1 ص 57 60) .

9521.عنه عليه السلام :العقد الفريد عن مالک بن دينار :تُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأبو سُفيانَ غائِبٌ فى مَسعاهٍ أخرَجَهُ فيها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمَّا انصَرَفَ لَقِىَ رَجُلاً فى بَعضِ طَريقِهِ مُقبِلاً مِنَ المَدينَهِ ، فَقالَ لَهُ : ماتَ مُحَمَّدٌ ؟ قالَ :نَعَم . قالَ : فَمَن قامَ مَقامَهُ ؟ قالَ : أبو بَكرٍ . قالَ أبو سُفيانَ : فَما فَعَلَ المُستَضعَفانِ ؛ عَلِىٌّ وَالعَبّاسُ ؟ ! قالَ : جالِسَينِ . قالَ : أما وَاللّهِ ، لَئِن بَقيتُ لَهُما لَأَرفَعَنَّ مِن أعقابِهِما . ثُمَّ قالَ : إنّى أرى غيرَةً لا يُطفِئُها إلّا دَمٌ .

فَلَمّا قَدِمَ المَدينَهَ جَعَلَ يَطوفُ فى أزِقَّتِها ويَقولُ :

بَنى هاشِمٍ لا تَطمَعِ النّاسُ فيكُمُ

ولا سيِّما تَيمُ بنُ مُرَّهَ أو عَدِىٌّ فَمَا الأَمرُ إلّا فيكُمُ وإلَيكُمُ

ولَيسَ لَها إلّا أبو حَسَنٍ عَلِىٌّ

فَقالَ عُمَرُ لِأَبى بَكرٍ : إنَّ هذا قَد قَدِمَ ، وهُوَ فاعِلٌ شَرّا ، وقَد كانَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله يَستَألِفُهُ عَلَى الإِسلامِ ، فَدَع لَهُ ما بِيَدِهِ مِنَ الصَّدَقَهِ . فَفَعَلَ ، فَرَضِىَ أبو سُفيانَ ، وبايَعَهُ . (1) .

1- .العقد الفريد : ج 3 ص 271 .

9522.عنه علیه السلام :العقد الفرید به نقل از مالک بن دینار : پیامبر خدا وفات یافت و ابو سفیان،غایب و در پی گردآوری زکات بود که پیامبر خدا به او سپرده بود . در بازگشت ، مردی را در راه دید که از مدینه می آمد. از او پرسید: محمّد درگذشت؟

گفت : آری .

گفت : چه کسی جانشینش شد؟

گفت : ابو بکر .

ابو سفیان گفت : آن دو مستضعف ، علی و عبّاس ، چه کردند؟

گفت : نشسته اند .

گفت : هان ! به خدا سوگند ، اگر زنده بمانم ، آنان را بر مسند خلافت می نشانم . سپس گفت : من پیشامدی آتشناک می بینم که جز خون ، خاموشش نسازد .

چون وارد مدینه شد ، در کوچه ها می چرخید و می گفت :

بنی هاشم ! مبادا مردم در [حقّ] شما طمع کنند

بویژه [بنی] تَیم بن مرّه و [بنی] عَدی ! چرا که خلافت ، جز در میان شما و به سوی شما نیست

و کسی جز ابو الحسن ، علی ، شایسته آن نیست .

پس ، عمر به ابو بکر گفت : این [مرد] ، باز گشته و در پی شرارت است . پیامبر صلی الله علیه و آله او را [با مال و هدیه]به اسلام ، جذب می کرد . زکاتی را که [در مأموریت اخیرش]گرد آورده ، از او مگیر .

ابو بکر ، چنین کرد و ابو سفیان نیز راضی شد و با وی بیعت نمود . .

9523.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَةَ : كانَ أبوکَ أتانى حينَ وَلَّى النّاسُ أبا بَكرٍ ، فَقالَ : أنتَ أَحَقُّ النّاسِ بِهذا الأَمرِ مِنُهم كُلِّهِم بَعدَ مُحَمَّدٍ ، وأنَا يَدُکَ عَلى مَن شِئتَ ، فَابسُط يَدَکَ اُبايِعکَ ؛ فَأنتَ أعَزُّ العَرَبِ دَعوَةً . فَكَرِهتُ ذلِکَ ؛ كَراهَةً لِلفُرقَةِ ، وشَقِّ عَصَا الاُمَّةِ ؛ لِقُربِ عَهدِهِم بِالكُفرِ وَالاِرتِدادِ ، فَإِن كُنتَ تَعرِفُ مِن حَقِّى ما كانَ أبوکَ يَعرِفُهُ أصَبتَ رُشدَکَ ، وإن لَم تَفعَلِ استَعَنتُ بِاللّهِ عَلَيکَ ، ونِعمَ المُستَعانُ ، وعَلَيهِ تَوَكَّلتُ ، وإلَيهِ اُنيبُ . (1)1 / 14بَيْعَةُ الإمامِ بَعدَ وَفاةِ فاطِمَةَ9526.عنه عليه السلام :مروج الذهب :لَمّا بويِعَ أبو بَكرٍ فى يَومِ السَّقيفَةِ ، وجُدِّدَتِ البَيعَةُ لَهُ يَومَ الثُّلاثاءِ عَلَى العامَّةِ ، خَرَجَ عَلِىٌّ فَقالَ : أفسَدتَ عَلَينا اُمورَنا ، ولَم تَستَشِر ولَم تَرعَ لَنا حَقّا . فَقالَ أبو بَكرٍ : بَلى ، ولكِنّى خَشيتُ الفِتنَةَ ....

ولَم يُبايِعهُ أحَدٌ مِن بَنى هاشِمٍ حَتّى ماتَت فاطِمَةُ رَضِىَ اللّهُ عَنها . (2) .

1- .المناقب للخوارزمى : ص 254 ، العقد الفريد : ج 3 ص 332 ؛ وقعه صفّين : ص 91 كلاهما نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 2 ص 271 .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 307 وراجع الإمامه والسياسه : ج 1 ص 30 31 ومشاهير علماء الأمصار : ص 22 .

1 / 14 بیعت امام پس از درگذشت فاطمه

9527.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه : هنگامی که مردم ، حکومت را به ابو بکر سپردند ، پدرت نزد من آمد و گفت : تو پس از محمّد ، از همه مردم به این امر ، سزاوارتری و من برضدّ هر کس که می خواهی ، یاور تو ام . دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم ، که تو پیروزمندترین دعوتگر عرب هستی .

من ، آن را ناپسند داشتم ؛ چون اختلاف و شکاف انداختن در میان امّت را خوش نمی داشتم ، که آنان فاصله چندانی با کفر و ارتداد نداشتند . پس اگر تو حقّ مرا ، آن چنان که پدرت می دانست ، بشناسی ، راهت را یافته ای ، وگرنه از خداوند ، بر ضدّ تو یاری می گیرم ، که او بهترین یاور است و بر او توکّل کرده ، به سوی او باز می گردم .1 / 14بیعت امام پس از درگذشت فاطمه9521.امام علی علیه السلام :مروج الذهب :چون در سقیفه ، با ابو بکر بیعت شد و روز سه شنبه بیعت همگانی صورت پذیرفت ، علی علیه السلام بیرون آمد و [به ابو بکر] گفت : کارهایمان را تباه کردی و مشورت نکردی و حقّ ما را رعایت ننمودی .

ابو بکر گفت : «آری ؛ امّا از فتنه ترسیدم ...» . و هیچ یک از بنی هاشم ، با او بیعت نکردند ، تا آن که فاطمه که خدای از او خشنود باد درگذشت .

.

9522.امام علی علیه السلام :الکامل فی التاریخ عن الزُّهری:بَقِیَ عَلِیٌّ وبَنو هاشِمٍ وَالزُّبَیرُ سِتَّهَ أشهُرٍ لَم یُبایِعوا أبا بَکرٍ ، حَتّی ماتَت فاطِمَهُ رَضِیَ اللّهُ عَنها ، فَبایَعوهُ . (1)9523.امام علی علیه السلام :صحیح البخاری عن عائشه :إنَّ فاطِمَهَ علیها السلام بِنتَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أرسَلَت إلی أبی بَکرٍ تَسألُهُ میراثَها مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ مِمّا أفاءَ اللّهُ عَلَیهِ بِالمَدینَهِ ، وفَدَکَ ، وما بَقِیَ مِن خُمُسِ خَیبَرَ ... فَأبی أبو بَکرٍ أن یَدفَعَ إلی فاطِمَهَ مِنها شَیئا ، فَوَجَدَت فاطِمَهُ عَلَی أبی بَکرٍ فی ذلِکَ ، فَهَجَرَتهُ ؛ فَلَم تُکَلِّمهُ حَتّی تُوُفِّیَت ، وعاشَت بَعدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله سِتَّهَ أشهُرٍ .

فَلَمّا تُوُفِّیَت دَفَنَها زَوجُها عَلِیٌّ لَیلاً ، ولَم یُؤذِن بِها أبا بَکرٍ ، وصَلّی عَلَیها . وکانَ لِعَلِیٍّ مِنَ النّاسِ وجهٌ حَیاهَ فاطِمَهَ ، فَلَمّا تُوُفِّیَتِ استَنکَرَ عَلِیٌّ وُجوهَ النّاسِ ، فَالتَمَسَ مُصالَحَهَ أبی بَکرٍ ومُبایَعَتَهُ ، ولَم یَکُن یُبایِع تِلکَ الأشهُرَ . (2)9524.امام علی علیه السلام :الإمامه والسیاسه :لَم یُبایِع عَلیٌّ کَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ حَتّی ماتَت فاطِمَهُ رَضِیَ اللّهُ عَنهُما ، ولَم تَمکُث بَعدَ أبیها إلّا خَمسا وسَبعینَ لَیلَهً . (3)9525.امام علی علیه السلام :مُروج الذَّهَب :قَد تُنوزِعَ فی بَیعَهِ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ إیّاهُ [أبا بَکرٍ] ؛ فَمِنهُم مَن قالَ : بایَعَهُ بَعدَ مَوتِ فاطِمَهَ بِعَشرَهِ أیّامٍ ، وذلِکَ بَعدَ وَفاهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله بِنَیِّفٍ وسَبعینَ یَوما ، وقیلَ بِثَلاثَهِ أشهُرٍ ، وقیلَ : سِتَّهٍ ، وقیلَ غَیرَ ذلِکَ . (4) .

1- .الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 14 وفیص 10 «والصحیح أنّ أمیر المؤمنین ما بایع إلّا بعد ستّه أشهر» ، السنن الکبری : ج 6 ص 489 ح 12732 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 5 ص 472 ح 9774 ، تاریخ الطبری: ج 3 ص 208 ولیس فی الأربعه الأخیره «الزبیر» ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 268 عن عائشه ولیس فیه «بنو هاشم والزبیر» وکلّها نحوه .
2- .صحیح البخاری : ج 4 ص 1549 ح 3998 ، صحیح مسلم : ج 3 ص 1380 ح 52 .
3- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 31 ، الردّه : ص 47 نحوه وزاد فی آخره : «وقیل : بعد ستّه أشهر» .
4- .مروج الذهب : ج 2 ص 309 .

9526.امام علی علیه السلام :الکامل فی التاریخ به نقل از زُهْری : علی علیه السلام و بنی هاشم و زبیر ، شش ماه پایداری نمودند و با ابو بکر بیعت نکردند ، تا آن که فاطمه که خدا از او خشنود باد در گذشت . آن گاه با او بیعت کردند .9527.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صحیح البخاری به نقل از عایشه : فاطمه ، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله ، به ابو بکر پیام داد که میراث خود از پیامبر خدا را می خواهد ، که [میراثش] آنچه را خداوند ، بی جنگ و خونریزی در مدینه نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بود و نیز فدک و باقیمانده خمس خیبر ... را شامل می شد ؛ امّا ابو بکر ، از این که چیزی از آنها را به فاطمه باز گردانَد ، خودداری ورزید .

از این رو ، فاطمه بر ابوبکر خشمناک شد و با او قهر کرد و تا هنگام مرگ با او سخن نگفت .

فاطمه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زیست و چون وفات یافت ، همسرش علی او را شبانه دفن کرد و ابو بکر را از آن آگاه نساخت و خود بر او نماز خواند .

علی در زمان حیات فاطمه ، نزد مردم ، آبرویی داشت ؛ ولی چون فاطمه در گذشت ، مردم ، با علی چنان رفتار نمودند که گویی او را نمی شناختند . پس با ابو بکر به مصالحه برخاست و با وی بیعت کرد ؛ امّا در آن چند ماه [که فاطمه زنده بود ، هرگز]بیعت نکرد .9528.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإمامه و السیاسه :علی که خداوند ، گرامی اش بدارد بیعت نکرد ، تا آن که فاطمه که خدا از آن دو خشنود باد در گذشت . فاطمه پس از پدرش ، تنها 75 شب زنده ماند .9529.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :مروج الذهب :در بیعت علی علیه السلام با ابو بکر اختلاف است . برخی می گویند که ده روز پس از وفات فاطمه علیها السلام بیعت نمود و وفات فاطمه علیها السلام هفتاد و اندی روز پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است . نیز گفته شده است که[بیعت علی علیه السلام]سه ماه و یا شش ماه بعد بود و جز آن هم گفته شده است . .

9530.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه فى ذِكرِ حَديثِ السَّقيفَهِ : أمَّا الَّذى يَقولُهُ جُمهورُ المُحَدِّثينَ وأعيانُهُم فَإِنَّهُ عليه السلام امتَنَعَ مِنَ البَيعَهِ سِتَّهَ أشهُرٍ . (1)9531.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :يَنبَغى لِلعاقِلِ أن يُفَكِّرَ فى تَأَخُّرِ عَلِىٍّ عليه السلام عَنِ بَيعَهِ أبى بَكرٍ سِتَّهَ أشهُرٍ إلى أن ماتَت فاطِمَهُ ، فَإِن كانَ مُصيبا فَأَبو بَكرٍ عَلَى الخَطَأِ فِى انتِصابِهِ فى الخِلافَهِ ، وإن كانَ أبو بَكرٍ مُصيبا فَعَلِىٌّ عَلَى الخَطَاَء فى تَأَخُّرِهِ عَنِ البَيعَهِ وحُضورِ المَسجِدِ (2) . (3)1 / 15دَوافِعُ بَيعَهِ الإِمامِ بَعدَ امتِناعِهِ1 / 15 1مَخافَهُ الفُرقَهِ9531.امام على عليه السلام :الشافى عن موسى بن عبد اللّه بن الحسن :إنَّ عَلِيّا عليه السلام قالَ لَهُم [لِلمُتَخَلِّفينَ عَن بَيعَهِ أبى بَكرٍ] : بايِعوا ؛ فَإِنَّ هؤُلاءِ خَيَّرونى أن يَأخُذوا ما لَيسَ لَهُم ، أو اُقاتِلَهُم واُفَرِّقَ أمرَ المُسلِمينَ . (4)9532.امام على عليه السلام :الشافى عن سفيان بن فَروَه عن أبيه :جاءَ بُرَيدَهُ حَتّى رَكَزَ رايَتَهُ فى وَسَطِ أسلَمَ ، ثُمَّ قالَ : لا اُبايِعُ حَتّى يُبايِعَ عَلِىٌّ ! فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : يا بُرَيدَهُ ، ادخُل فيما دَخَلَ فيهِ النّاسُ ، فَإِنَّ اجتِماعَهُم أحَبُّ إلَىَّ مِنِ اختِلافِهِمُ اليَومَ . (5) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 22 .
2- .لكن عليّا معصوم عن الخطأ ، بدليل آيه التطهير وغيرها ، فالخطأ من غيره .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 24 .
4- .الشافى : ج 3 ص 243 ، الصراط المستقيم : ج 3 ص 111 وفى صدره «وروى إبراهيم بطريقين إنّ عليّا قال لبريده ولجماعه اُخر أبوا البيعه» ، بحار الأنوار : ج 28 ص 392 .
5- .الشافى : ج 3 ص 243 ، الدرجات الرفيعه : ص 403 ، بحار الأنوار : ج 28 ص 392 .

1 / 15 انگیزه های بیعت امام پس از خودداری

1 / 15 1 بیم اختلاف

9533.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :شرح نهج البلاغه در یادکردِ داستان سقیفه : امّا آنچه عموم محدّثان و برجستگانِ آنان می گویند ، این است که علی علیه السلام شش ماه از بیعت کردن ، خودداری ورزید .9534.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه :شایسته است که خردمند بیندیشد که چرا علی علیه السلام در بیعت با ابو بکر ، شش ماه ، یعنی تا درگذشت فاطمه علیها السلام تأخیر نمود ؛ اگر کار او درست بوده ، پس انتصاب ابو بکر به خلافت ، خطا بوده است و اگر کار ابو بکر درست بوده ، پس تأخیر علی علیه السلام در بیعت و حضور در مسجد ، خطا بوده است .1 / 15انگیزه های بیعت امام پس از خودداری1 / 15 1بیم اختلاف9536.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (لِابنِ مَسعودٍ و هو یَعِظُهُ) الشافی به نقل از موسی بن عبد اللّه بن حسن : علی علیه السلام [به کسانی که از بیعت با ابو بکر سر باز زده بودند ،]گفت : بیعت کنید ؛ چرا که اینان دو راه در پیش روی من گذارده اند ، [بدین ترتیب] که یا آنچه را حقّشان نیست بگیرند ، یا با آنان بجنگم و در میان مسلمانان ، اختلاف اندازم .9537.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الشافی به نقل از سفیان بن فَروه ، از پدرش : بُرَیده آمد تا آن که پرچمش را در میان [قبیله]اسلم کوبید و گفت : تا علی علیه السلام بیعت نکند ، من بیعت نمی کنم . پس ، علی علیه السلام گفت : ای بُرَیده ! در آنچه مردم بر آن همگام اند ، همراه شو ؛ زیرا امروز نزد من ، اجتماع (اتحاد) آنان بهتر از اختلافشان است .

.

9536.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در اندرز به ابن مسعود) شرح نهج البلاغه عن عبد اللّه بن جُنادَه :قَدِمتُ مِنَ الحِجازِ اُریدُ العِراقَ ، فی أوَّلِ إمارَهِ عَلِیٍّ علیه السلام ، فَمَرَرتُ بِمَکَّهَ ، فَاعتَمَرتُ ، ثُمَّ قَدِمتُ المَدینَهَ ، فَدَخَلتُ مَسجِدَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، إذ نودِیَ : الصَّلاهُ جامِعَهً ، فَاجتَمَعَ النّاسُ ، وخَرَجَ عَلِیٌّ علیه السلام مُتَقَلِّدا سَیفَهُ ، فَشَخَصَتِ الأَبصارُ نَحوَهُ ، فَحَمِدَ اللّهُ وصَلّی عَلی رَسولِهِ صلی الله علیه و آله ، ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ، فَإِنَّهُ لَمّا قَبَضَ اللّهُ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله قُلنا : نَحنُ أهلُهُ ، ووَرَثَتُهُ ، وعِترَتُهُ ، وأولِیاؤُهُ ، دونَ النّاسِ ، لا یُنازِعُنا سُلطانَهَ أحَدٌ ، ولا یَطمَعُ فی حَقِّنا طامِعٌ ! إذِ انبَری لَنا قَومُنا فَغَصَبونا سُلطانَ نَبِیِّنا ، فَصارَتِ الإِمرَهُ لِغَیرِنا ، وصِرنا سوقَهً ، یَطمَعُ فینَا الضَّعیفُ ، ویَتَعَزَّزُ عَلَینَا الذَّلیلُ ؛ فَبَکَتِ الأَعیُنُ مِنّا لِذلِکَ ، وخَشُنَتِ الصُّدورُ ، وَجزَعَتِ النُّفوسُ .

وَایمُ اللّهِ ، لَولا مَخافَهُ الفُرقَهِ بَینَ المُسلِمینَ ، وأن یَعودَ الکُفرُ ، ویَبورَ الدِّینُ ، لَکُنّا عَلی غَیرِما کُنّا لَهُم عَلَیهِ ، فَوَلِیَ الأَمرَ وُلاهٌ لَم یَألُوا النّاسَ خَیرا . (1)9537.امام علی علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام مِن خُطبَتِهِ بِذی قارٍ (2) : قَد جَرَت اُمورٌ صَبَرنا فیها وفی أعیُنِنَا القَذی ؛ تَسلیما لِامرِ اللّهِ تَعالی فیمَا امتَحَنَنا بِهِ ؛ رَجاءَ الثَّوابِ عَلی ذِلکَ ، وکانَ الصَّبرُ عَلَیها أمثَلَ مِن أن یَتَفَرَّقَ المُسلِمونَ ، وتُسفَکَ دِماؤُهُم .

نَحنُ أهلُ بَیتِ النُّبُوَّهِ ، وأحَقُّ الخَلقِ بِسُلطانِ الرِّسالَهِ ، ومَعدِنُ الکَرامَهِ الَّتِی ابتَدَأَ اللّهُ بِها هذِهِ الاُمَّهَ . وهذا طَلَحَهُ وَالزُّبَیرُ لَیسا مِن أهلِ النُّبُوَّهِ ، ولا مِن ذُرِّیَّهِ الرَّسولِ حینَ رَأَیا أنَّ اللّهَ قَد رَدَّ عَلَینا حَقَّنا بَعدَ أعصُرٍ ، فَلَم یَصبِرا حَولاً واحِدا ، ولا شَهرا کامِلاً ، حَتّی وَثَبا عَلی دَأبِ الماضینَ قَبلَهُما ؛ لِیَذهَبا بِحَقّی ، ویُفَرِّقا جَماعَهَ المُسلِمینَ عَنّی . (3) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 307 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 245 ، الجمل : ص 437 وفیهما من «أمّا بعد ...» .
2- .ذُوقار : موضع بین الکوفه وواسط ، وهو إلی الکوفه أقرب ، فیه کان یوم ذی قار المشهور بین الفرس والعرب (تقویم البلدان : ص 292) .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 249 .

9538.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از عبد اللّه بن جُناده : در آغاز حکومت علی علیه السلام ، از حجاز به قصد عراق آمدم . از مکّه گذشتم و عمره گزاردم . سپس وارد مدینه شدم و به مسجد پیامبر خدا آمدم و چون ندای نماز جمعه داده شد ، مردم گرد آمدند و علی علیه السلام ، در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود ، بیرون آمد و چشم ها به او متوجّه شد .

او خدا را ستود و بر پیامبرش درود فرستاد و سپس فرمود : «امّا بعد ، چون خداوند ، پیامبرش را قبض روح کرد ، [با خود]گفتیم : ما ، خاندان و وارث و خانواده و نزدیکان او هستیم ، نه دیگر مردم ؛ هیچ کس بر سر فرمان روایی او ، با ما کشمکش نمی کند و هیچ طمعکاری در حقّ ما طمع نمی ورزد ؛ امّا قوممان مانع ما شدند و فرمان روایی پیامبر صلی الله علیه و آله را از ما ربودند . پس ، حکومت از آنِ دیگری شد و ما دنباله رو شدیم . ناتوان ، در ما طمع ورزید و خوار ، بر ما عزّت گرفت . پس به خاطر آن ، چشم ها بر ما گریستند و سینه ها گرفتند و جان ها بی تاب شدند .

به خدا سوگند ، اگر از پراکندگی مسلمانان ، بازگشت کفر ، و نابودی دین هراسی نبود ، تصمیمی غیر از این می گرفتیم . کسانی حکومت را به دست گرفتند که خیرخواه مردم نبودند» .9539.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (فی مُناجاتِهِ) امام علی علیه السلام در خطبه اش در ذو قار (1) : اموری گذشت که در آن صبر کردیم ، در حالی که در چشمانمان خار بود ؛ و این صبر به خاطر تسلیم در برابر فرمان خدای متعال به آنچه ما را بدان امتحان کرد ، بود و [نیز به خاطر] امید به پاداش آن . و صبر ، بهتر از آن بود که مسلمانان ، متفرّق شوند و خونشان ریخته شود .

ماییم اهل بیت نبوّت ، سزاوارترینِ مردم به قدرت رسالت،و معدن کرامتی که خداوند، امّت را بر آن بنا نهاد.

این طلحه و زبیر ، که نه از خاندان نبوّت و نه از نسل پیامبرند ، چون دیدند که خداوند ، حقّ ما را پس از مدّتی به ما باز گردانْد ، نه یک سال ، که یک ماه کامل هم صبر نکردند و همچون پیشینیان خود ، خیز برداشتند تا حقّم را بربایند و مسلمانان را از گِردم پراکنده سازند . .

1- .ذو قار ، جایی میان کوفه و واسط (البتّه به کوفه نزدیک تر) است و در آن ، جنگ مشهور میان ایرانیان و اعراب ، واقع شده است (تقویم البلدان : ص 292) .

9540.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :عنه عليه السلام مِن خُطبَتِهِ قَبلَ حَربِ الجَمَلِ : إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله حينَ قُبِضَ كُنّا نَحنُ أهلَ بَيتِهِ ، وعُصبَتَهُ ، ووَرَثَتَهُ ، وأولِياءَهُ ، وأحَقَّ خَلقِ اللّهِ بِهِ ، لا نُنازَعُ فى ذلِکَ ... فَانتَزَعوا سُلطانَ نَبِيِّنا مِنّا ، ووَلَّوهُ غَيرَنا ، وَايمُ اللّهِ فَلَولا مَخافَةُ الفُرقَه بَينَ المُسلِمينَ أن يَعودوا إلَى الكُفرِ لَكُنّا غَيَّرنا ذلِکَ مَا استَطَعنا ! (1)راجع : ص 540 (وعى الإمام فى مواجهه الفتنه) .

1 / 15 2مَخافَةُ ارتِدادِ النّاسِ9538.امام على عليه السلام :الشافى عن موسى بن عبد اللّه بن الحسن :أبَت أسلَمُ أن تُبايِعَ ، وقالوا : ما كُنّا نُبايِعُ حَتّى يُبايِعَ بُرَيدَهُ ؛ لِقَولِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله لِبُرَيدَهَ : عَلِىٌّ وَلِيُّكُم مِن بَعدى . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : يا هؤُلاءِ ، إنَّ هؤُلاءِ خَيَّرونى أن يَظلِمونى حَقّى وأُبايِعَهُم ، أوِ ارتَدَّتِ النّاسُ حَتّى بَلَغَتِ الرِّدَّهَ اُحُدا ! فَاختَرتُ أن اُظلَمَ حَقّى وإن فَعَلوا ما فَعَلوا . (2)9539.امام زين العابدين عليه السلام (در مناجات خود) الطرائف عن أبى الطُّفيل عامِر بنِ واثِلَه :كُنتُ عَلَى البابِ يَومَ الشّورى ، فَارتَفَعَتِ الأصواتُ بَينَهُم ، فَسَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام يَقولُ : بايَعَ النّاسُ أبا بَكرٍ وأنَا وَاللّهِ أولى بِالأمرِ مِنهُ ، وأحَقُّ بِهِ مِنهُ ! فَسَمِعتُ وأطَعتُ مَخافَهَ أن يَرجِعَ القَومُ كُفّارا ، ويَضرِبَ بَعضُهُم رِقابَ بَعضٍ بِالسَّيفِ . ثُمَّ بايَعَ النّاسُ أبا بَكرٍ لِعُمَرَ ، وأنَا أولى بِالأمرِ مِنهُ ! فَسَمِعتُ وأطَعتُ مَخافَهَ أن يَرجِعَ النّاسُ كُفّارا . ثُمَّ أنتُم تُريدونَ أن تُبايِعوا عُثمانَ ! ! (3) .

1- .الجمل : ص 437 عن اُمّ راشد مولاه اُمّ هانئ ، الأمالى للمفيد : ص 155 ح 6 عن الحسن بن سلمه .
2- .الشافى : ج 3 ص 243 ، بحار الأنوار : ج 28 ص 392 .
3- .الطرائف : ص 411 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 313 ح 314 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 320 ح 251 .

1 / 15 2 بیم ارتداد

9540.امام باقر علیه السلام :امام علی علیه السلام در خطبه اش پیش از جنگ جمل : چون پیامبر صلی الله علیه و آله قبض روح شد ، ما ، خانواده و خاندان و وارثان و خویشان او و سزاوارترینِ مردم به او بودیم و با ما در این امر ، کشمکش نمی شد . پس ، حکومت پیامبرمان را از ما گرفتند و به دیگران سپردند و به خدا سوگند ، اگر از اختلاف مسلمانان و بازگشتشان به کفر هراسی نبود ، تا سر حدّ توانمان ، آن را دگرگون می ساختیم .ر . ک : ص 541 (داستان سقیفه برخورد هشیارانه امام با فتنه) .

1 / 15 2بیم ارتداد9544.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الشافی به نقل از موسی بن عبد اللّه بن حسن : قبیله اسلم ، از بیعت ، خودداری ورزیدند و گفتند : تا بُرَیده بیعت نکند ، بیعت نمی کنیم ؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله به بُرَیده گفته است : «علی ، ولیّ شما پس از من است» .

علی علیه السلام فرمود : «ای مردم! اینان دو راه در پیش روی من گذارده اند، [بدین ترتیب که] یا در حقّم ستم کنند و با ایشان بیعت کنم ، یا مردمْ مرتد شوند و مرتدّان تا پشت کوه اُحد برسند! پس ، ستم در حقّم را پذیرفتم ، هر آنچه باشد» .9545.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الطرائف به نقل از ابو طُفَیل عامر بن واثله : روز شورا[ی شش نفریِ عمر] بر در آن خانه بودم . پس ، صداها میان آنان بالا گرفت و شنیدم علی علیه السلام می فرماید : «مردم با ابو بکر بیعت کردند ، در حالی که به خدا سوگند ، من از او به این امر ، سزاوارتر و شایسته تر بودم ؛ امّا از بیم آن که مردم به کفر باز گردند و با شمشیر به جان هم بیفتند ، فرمان بردم و اطاعت نمودم .

سپس مردم با ابو بکر برای [جانشینی]عمر بیعت کردند ، در حالی که من از او به خلافت ، سزاوارتر بودم .

[باز هم] از بیم آن که مردم به کفر باز گردند ، فرمان بردم و اطاعت نمودم .

اکنون ، شما می خواهید با عثمان بیعت کنید!» .

9544.پيامبر خدا صلى اللهِ عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى أهلِ مِصرَ مَعَ مَالِكٍ الأَشتَرِ لَمّا ولَاهُ إمارَتَها (1) : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله نَذيرا لِلعالَمينَ ، ومُهَيمِنا عَلَى المُرسَلينَ ، فَلَمّا مَضى عليه السلام تَنازَعَ المُسلِمونَ الأَمرَ مِن بَعدِهِ ، فَوَاللّهِ ما كانَ يُلقى فى رَوعى ولا يَخطُرُ بِبالى أنَّ العَرَبَ تُزعِجُ هذَا الأَمرَ مِن بَعدِهِ صلى الله عليه و آله عَن أهلِ بَيتِهِ ، ولا أنَّهُم مُنَحّوهُ عَنّى مِن بَعدِهِ ! فَما راعَنى إلّا انثِيالُ النّاسِ عَلى فُلانٍ يُبايِعونَهُ ، فَأَمسَكتُ يَدى حَتّى رَأَيتُ راجِعَةَ النّاسِ قَد رَجَعَت عَنِ الإِسلامِ ؛ يَدعونَ إلى مَحقِ دِينِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، فَخَشيتُ إن لَم أنصُرِ الإِسلامَ وأهلَهُ أن أرى فيهِ ثَلما أو هَدما ، تَكونُ المُصيبَةُ بِهِ عَلَىَّ أعظَمَ مِن فَوتِ وِلايَتِكُمُ الَّتى إنَّما هِىَ مَتاعُ أيّامٍ قَلائِلَ ، يَزولُ مِنها ما كانَ كَما يَزولُ السَّرابُ ، أو كَما يَتَقَشَّعُ السَّحابُ ، فَنَهَضتُ فى تِلكَ الأَحداثِ ، حَتّى زاحَ الباطِلُ وزَهَقَ ، وَاطمَأَنَّ الدينُ وتَنَهنَهَ (2) . (3)9545.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه :رُوِىَ عَنهُ [عَلِىٍّ] عليه السلام أنَّ فاطِمَةَ عليها السلام حَرَّضَتهُ يَوما عَلَى النُّهوضِ وَالوُثوبِ ، فَسَمِعَ صَوتَ المُؤَذِّنِ : أَشهَدُ أنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ ، فَقالَ لَها : أَيَسُرُّكِ زَوالُ هذَا النِّداءِ مِنَ الأَرضِ ؟ قالَت : لا . قالَ : فَإِنَّهُ ما أقولُ لَكِ . (4)9546.الإمامُ الباقرُ و الإمامُ الصّادقُ عليهما السلامالإمام الباقر عليه السلام :إنَّ النّاسَ لَمّا صَنَعوا ما صَنَعوا إذ بايَعوا أبا بَكرٍ ، لم يَمنَع أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام مِن أن يَدعُوَ إلى نَفسِهِ إلّا نَظَرا لِلنّاسِ ، وتَخَوُّفا عَلَيهِم أن يَرتَدّوا عَنِ الإِسلامِ ؛ فَيَعبُدُوا الأَوثانَ ، ولا يَشهَدوا أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ... وبايَعَ مُكرَها ؛ حَيثُ لَم يَجِد أعوانا . (5) .

1- .وفى الغارات : «رساله علىّ عليه السلام إلى أصحابه بعد مقتل محمّد بن أبى بكر» ، وهذا هو الصحيح ظاهرا .
2- .تَنَهْنَهَ : سكن ، وأصلُه الكفّ ؛ تقول : نَهنَهتُ السبع فتنَهنَهَ ؛ أى كفّ عن حركته وإقدامه ، فكأنّ الدين كان متحرّكا مضطربا فسكن وكفّ عن ذلك الاضطراب (شرح نهج البلاغه : ج 17 ص 152) .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 62 ، الغارات : ج 1 ص 302 306 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 94 كلاهما عن جندب نحوه .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 11 ص 113 و ج 20 ص 326 ح 735 نحوه .

5- .الكافى : ج 8 ص 295 ح 454 عن زراره ، علل الشرائع : ص 149 ح 8 ، الأمالى للطوسى : ص 230 ح 406 كلاهما عن زراره عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه .

9547.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (لمّا قَرَأ : {Q} «لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّ) امام علی علیه السلام در نامه اش به مردم مصر که همراه مالک اَشتر فرستاد ، هنگامی که او را به حکومت آن دیار گمارْد (1) : امّا بعد ، بی گمانْ خدای سبحان ، محمّد صلی الله علیه و آله را بر انگیخت تا بیم دهنده ای برای جهانیان و گواهی دهنده ای بر پیامبران [پیشین]باشد و چون در گذشت ، مسلمانان بر سر جانشینی اش به ستیز برخاستند .

به خدا سوگند ، به دل و ذهنم خطور نمی کرد که عرب ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، خلافت را از اهل بیت و خاندان او بیرون کشند ، یا آن را پس از وی از من دور سازند ؛ و چیزی مرا به شگفت نیاورْد ، جز شتافتن مردم برای بیعت با فلان .

پس ، دست نگه داشتم تا آن که دیدم برخی مردمان از اسلام باز گشتند و به نابودی دین محمّد صلی الله علیه و آله فرا خواندند . ترسیدم که چنانچه اسلام و مسلمانان را یاری نکنم ، رخنه ای در آن ببینم و یا ویرانی ای که [در این صورت]مصیبت آن برای من ، بزرگ تر از دست نیافتن به حکومتِ بر شما بود ؛ حکومتی که تنها ، کالایی چند روزه است و همچون سراب از میان می رود و مانند ابر ، پراکنده می گردد .

پس ، در میان این حوادث برخاستم ، تا آن که باطل زدوده و نابود گشت ودین ، آرام و قرار یافت .9548.الدرّ المنثور :شرح نهج البلاغه :از علی علیه السلام روایت شده است که روزی فاطمه علیها السلام او را بر نهضت و قیام ، تحریک نمود . پس ، صدای مؤذّن را شنید که : أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه . علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام گفت : «آیا راضی می شوی که این ندا از زمین ، برچیده شود؟» .

گفت : نه .

گفت : «این ، همان [دلیلی] است که [درباره قیام نکردن خود] به تو می گویم» .9546.امام باقر و امام صادق علیهما السلام :امام باقر علیه السلام :چون مردم کردند آنچه در بیعت با ابو بکر کردند ، هیچ چیز از فراخوانی امیر مؤمنان به سوی خود مانع نشد ، مگر توجّه به مردم و بیم آن که از اسلام باز گردند و به پرستش بت ها روی آورند و به یگانگی

خداوند و رسالت خداییِ محمّد صلی الله علیه و آله گواهی ندهند ... . [پس ،] از سر ناچاری و بی یاوری بیعت کرد . .

1- .در کتاب الغارات ، چنین آمده است : «نامه علی علیه السلام به یارانش ، پس از کشته شدن محمّد بن ابی بکر نگاشته شده است» و این ، درست می نماید .

1 / 15 3عَدَمُ النّاصِرِ9549.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (فى ذَمِّ أتباعِ الشَّيطانِ) الإمام الحسن عليه السلام فى خُطبَتِهِ حينَ أجمَعَ عَلى صُلحِ مُعاوِيَةَ : قَد كَفَّ أبى يَدَهُ ، وناشَدَهُم ، وَاستَغاثَ أصحابَهُ ، فَلَم يُغَث ، ولَم يُنصَر ، ولَو وَجَدَ عَلَيهِم [أيِ المُتَقَدِّمينَ عَلَيهِ فى الخِلافَهِ]أعوانا ما أجابَهُم . (1)9550.عنه عليه السلام (مِن كتابٍ لَهُ إلى معاويهَ) الأمالى للمفيد عن أبى علىّ الهَمدانى :إنّ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ أبى لَيلى قامَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى سائِلُکَ لِاخُذَ عَنکَ ، وقَدِ انتَظَرناَ أن تَقولَ مِن أمرِکَ شَيئا فَلَم تَقُلهُ ، أ لا تُحَدِّثُنا عَن أمرِکَ هذا ؛ أ كانَ بِعَهدٍ مِن رَسولِ اللّهِ صلَى الله عليه و آله ، أو شَىءٍ رَأيتَهُ ؛ فَإنّا قَد أكثَرنا فيکَ الأَقاويلَ ، وأوثَقُهُ عِندَنا ما قَبِلناهُ عَنکَ وسَمِعناهُ مِن فيکَ إنّا كُنّا نَقولُ : لو رَجَعَت إلَيكُم بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَم يُنازِعكُم فيها أحدٌ ، واللّهِ ما أدرى إذا سُئِلتُ ما أقولُ ! ! أزعُمُ أنَّ القَومَ كانوا أولى بِما كانوا فيهِ مِنکَ ! فَإن قُلتَ ذلِکَ ، فَعَلامَ نَصَبَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعدَ حَجَّهِ الوَداعِ فَقالَ : «أَيُّهَا النّاسُ ، مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ» ؟ ! وإن تَکُ أولى مِنهُم بِما كانوا فيهِ فَعَلامَ نَتَوَلّاهُم ؟ !

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : يا عَبدَ الرَّحمنِ ، إنَّ اللّهَ تَعالَى قَبَضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله وأنَا يَومَ قَبَضُهُ أولى بِالنّاسِ مِنّى بِقَميصى هذا ، وقَد كانَ مِن نَبِيِّ اللّهِ إلَىِّ عَهدٌ لَو خَزَمتُمونى (2) بِأنفى لَأَقرَرتُ ؛ سَمعا للّهِ وطاعَةً ، وإنَّ أوَّلَ مَا انتَقَصناهُ بَعدَهُ إبطالُ حَقِّنا فِى الخُمُسِ . فَلَمّا رَقَّ أمرُنا طَمِعَت رُعيانُ البُهمِ مِن قُرَيشٍ فينا .

وقَد كانَ لى عَلَى النّاسِ حَقٌّ ، لَو رَدّوهُ إلَىَّ عَفوا قَبِلتُهُ ، وقُمتُ بِهِ ، وكانَ إلى أجَلٍ مَعلومٍ ، وكُنتُ كَرَجُلٍ لَهُ عَلَى النّاسِ حَقٌّ إلى أجَلٍ ؛ فَإنِ عَجَّلوا لَهُ مالَهُ أخَذَهُ وحَمِدَهُم عَلَيهِ ، وإن أخَّروهُ أخَذَهُ غَيرَ مَحمودينَ ، وكُنتُ كَرَجُلٍ يَأخُذُ السُّهولَهَ وهوَ عِندَ النّاسِ مَحزونٌ .

وإنَّما يُعرَفُ الهُدى بِقِلَّهِ مَن يَأخُذُهُ مِنَ النّاسِ ، فَإذا سَكَتُّ فَاعفونى ؛ فَإنَّهُ لَو جاءَ أمرٌ تَحتاجونَ فيهِ إلَى الجَوابِ أجَبتُكُم ، فَكُفّوا عَنّى ما كَفَفتُ عَنكُم .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَأَنتَ لَعَمرُکَ كَما قالَ الأَوَّلُ :

لَعَمرُکَ لَقَد أيقَظتَ مَن كانَ نائِما

وأسمَعتَ مَن كانَت لَهُ اَذُنانِ (3) .

1- .الأمالى للطوسى : ص 566 ح 1174 عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .
2- .يقال : خَزَمتُ البعير بالخِزامَه ؛ وهى حَلْقه من شَعر تُجعل فى وَترَه أنفه يُشدّ فيها الزمام (الصحاح : ج 5 ص 1911 «خزم») .
3- .الأمالى للمفيد : ص 223 ح 2 ، الأمالى للطوسى : ص 8 ح 9 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 260 ح 563 نحوه .

1 / 15 3 بی یاور بودن

1 / 15 3بی یاور بودن9550.امام علی علیه السلام (در نامه خود به معاویه) امام حسن علیه السلام در خطبه اش ، هنگامی که تصمیم به صلح با معاویه گرفت : پدرم دستش را دراز کرد و سوگندشان داد و اصحابش را به یاری نمودن فرا خواند ؛ امّا اجابت نشد و یاری نگردید ؛ و اگر بر ضدّ پیشی گرفتگان در خلافت ، یاورانی می یافت ، دعوتشان را به بیعت نمی پذیرفت .9551.امام علی علیه السلام :الأمالی ، مفید به نقل از ابو علی همدانی : عبد الرحمان بن ابی لیلی ، رو به روی امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام ، ایستاد و گفت : ای امیر مؤمنان! من از تو می پرسم تا [نادانسته ای را] فرا گیرم . ما منتظر بودیم تا از کار خود سخن بگویی ؛ ولی نگفتی . آیا ما را از این کارت باخبر نمی کنی؟ آیا پیامبر خدا به تو سفارشی کرده بود ، یا نظر خودت چنین بود؟

[می پرسم ؛] زیرا درباره تو سخن های فراوانی در بین ما گفته می شود و مطمئن ترین سخن در نزد ما ، آن است که از دهان خودت بشنویم و بپذیریم .

ما هماره می گفتیم : اگر [خلافت] پس از پیامبر خدا به شما باز می گشت ، هیچ کس در آن با شما کشمکش نمی کرد . به خدا سوگند ، اگر از من سؤال شود ، نمی دانم چه بگویم! اگر بگویم آنها از تو به خلافتْ سزاوارتر بودند ، پس برای چه پیامبر خدا تو را پس از حجّه الوداع ، نصب کرد و گفت : «ای مردم! هر که من مولای اویم ، پس علی مولای اوست» و اگر تو از آنان به خلافتْ سزاوارتری ، پس چگونه [می توانیم]آنان را ولیّ خود بدانیم!

امیر مؤمنان پاسخ داد : «ای عبد الرحمان! خداوند متعال ، پیامبرش را قبض روح کرد و در روز وفاتش ، اولویّت من به [حکومتِ بر] مردم ، بیشتر از اولویّتم به [تصرّف در] این پیراهنم بود ؛ ولی پیامبر خدا به من سفارشی کرده بود که اگر مرا با ریسمان هم می کشیدید ، به خاطر اطاعت از فرمان الهی ، مخالفت نمی کردم .

اوّلین چیزی که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از ما کم گذاردند، تباه کردن حقّ ما در خُمس بود و چون کارمان سست شد ، شترچرانان قریش در ما طمع کردند . بی گمان ، من بر مردم ، حقّی داشتم که مهلتی معیّن داشت و اگر خود ، آن را به من باز می گرداندند ، می پذیرفتم و بدان می پرداختم .

من مانند مردی بودم که حقّی با سررسید معیّن بر گردن مردم دارد ؛ اگر حقّش را زود بپردازند ، می گیرد و آنان را بر این کار می ستاید و اگر به تأخیر اندازند ، می گیرد ؛ امّا دیگر نمی ستاید .

نیز مانند کسی بودم که راهی هموار در پیش گرفته است ؛ امّا مردم ، او را در راهی ناهموار می پندارند .

راه هدایت ، تنها از کمیِ پویندگان آن شناخته می شود . پس ، هر گاه ساکت ماندم ، پیجویی مکنید که اگر کاری پیش آید که به پاسخش نیازمندید ، پاسختان می دهم . پس تا من از شما دستْ باز داشته ام ، شما نیز از من دست باز دارید» .

عبد الرحمان گفت : ای امیر مؤمنان! به جانت سوگند ، تو همان گونه هستی که آن شاعر گفته است :

به جانت سوگند ، خفته را بیدار کردی

و هر که را گوش داشت ، شنواندی .

.

9552.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الكافى عن سدير :كُنّا عِندَ أبى جَعفرٍ عليه السلام ، فَذَكَرنا ما أحدَثَ النّاسُ بَعدَ نَبِيِّهِم صلى الله عليه و آله ، وَاستِذلالَهُم أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ رَجُلٌ مِنَ القَومِ : أصلَحَکَ اللّهُ ، فَأينَ کانَ عِزُّ بَنى هاشِمٍ وما کانوا فيهِ مِنَ العَدَدِ ؟ !

فَقالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام : ومَن کانَ بَقِىَ مِن بَنى هاشِمٍ إنَّما کانَ جَعفَرٌ وحَمزَهُ ، فَمَضَيا ، وبَقِىَ مَعَهُ رَجُلانِ ضَعيفانِ ذَليلانِ ، حَديثا عَهدٍ بِالإِسلامِ ؛ عَبّاسٌ وعَقيلٌ ، وکانا مِنَ الطُّلَقاءِ ، أما وَاللّهِ لَو أنَّ حَمزَهَ وجَعفرا کانا بِحَضرَتِهِما ما وصَلا إلى ما وَصَلا إلَيهِ ، ولَو کانا شاهِدَيهِما لَأتلَفا نَفسَيهِما . (1)راجع : ص 534 (قصّه السقيفه استنصار الإمام المهاجرين والأنصار) .

.

1- .الكافى : ج 8 ص 189 ح 216 .

9553.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «و لَقَد صَدَّقَ...» {/Q}) الکافی به نقل از سدیر : نزد ابو جعفر (امام باقر) علیه السلام بودیم و آنچه را مردم پس از پیامبرشان کردند و امیر مؤمنان را خوار داشتند ، یاد نمودیم . پس ، مردی از آن میان گفت : خدا تو را به سلامت دارد ! پس ، عزّت و شوکت بنی هاشم و افراد آنها چه شد؟

امام باقر علیه السلام فرمود : «چه کسی از بنی هاشم باقی مانده بود؟ جعفر و حمزه که نبودندو با علی علیه السلام تنها دو مرد ناتوان و خوار و تازه مسلمان (عبّاس و عقیل) بودند که از آزاد شدگان [فتح مکّه]بودند . هان ! به خدا سوگند ، اگر حمزه و جعفر حاضر بودند ، کار آن دو (ابو بکر و عمر) به آن جا نمی رسید و اگر شاهد ماجرا بودند،خود را فدا می کردند».ر . ک : ص 535 (یاری خواهی امام از مهاجران و انصار) .

.

1 / 15 4الإكراه9555.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :المناقب لابن شهر آشوب :رُوِىَ أنَّهُ لَمّا طالَبوهُ بِالبَيعَهِ قالَ لَهُ الأَوَّلُ : بايِع . قالَ : فإِن لَم أفعَل ؟ قالَ : وَاللّهِ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ نَضرِبُ عُنُقَکَ .

فالتَفَت عَلِىٌّ إلَى القَبرِ ، فَقالَ : يَابنَ اُمِّ! إنَّ القَومَ استَضعَفونى وكادوا يَقتُلونَنى (1) . (2)9556.عنه عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :وَاللّهِ ما بايَعَ عَلِىٌّ عليه السلام حَتّى رَأَى الدُّخانَ قَد دَخَلَ عَلَيهِ بَيتَهُ . (3)راجع : ص 516 (الهجوم على بيت فاطمه بنت رسول اللّه) .

1 / 16الذَّرائِعُ فى قَرارِ السَّقيفَهِ1 / 16 1كَراهَهُ اجتِماعِ النُّبُوَّهِ والخِلافَهِ فى بَيتٍ9559.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن ابن عبّاس :قالَ [عُمَرُ بنُ الخَطّابِ] : يَابنَ عَبّاسٍ ، أ تَدرى ما مَنَعَ قَومَكُم مِنهُم [بَنى هاشِمٍ]بَعدَ مُحَمَّدٍ ؟ فَكَرِهتُ أن اُجيبَهُ ، فَقُلتُ : إن لَم أكُن أدرى فَأَميرُ المُؤمِنينَ يُدرينى .

فَقالَ عُمَرُ : كَرِهوا أن يَجمَعوا لَكُمُ النُّبُوَّهَ والخِلافَهَ ، فَتَبَجَّحوا عَلى قَومِكُم بَجَحا بَجَحا ، فَاختارَت قُرَيشٌ لِأَنفُسِها ، فَأَصابَت ووُفِّقَت .

فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إن تَأذَن لى فِى الكَلامِ وتُمِط عَنِّى الغَضَبَ ، تَكَلَّمتُ . فَقالَ : تَكَلَّم يَابنَ عَبّاسٍ .

فَقُلتُ : أمّا قَولُکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ : «اِختارَت قُرَيشٌ لِأَنفُسِها ، فَأَصابَت ووُفِّقَت» ، فَلَو أنَّ قُرَيشا اِختارَت لِنفُسِها حَيثُ اختارَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ لَها لَكانَ الصَّوابُ بِيَدِها غَيرَ مَردُودٍ ولا مَحسودٍ . وأمّا قَولُکَ : إنَّهُم كَرِهوا أن تَكونَ لَنَا النُّبُوَّهَ والخِلافَهُ ، فَإِنَّ اللّهَ عَزَّوجَلَّ وَصَفَ قَوما بِالكَراهِيَّهِ فَقالَ : «ذَ لِکَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ» (4) .

فَقالَ عُمَرُ : هيهاتَ وَاللّهِ يَابنَ عَبّاسٍ ، قَد كانَت تَبلُغُنى عَنکَ أشياءُ كُنتُ أكرَهُ أن أفُرُّکَ عَنها (5) ، فَتُزيلَ مَنزِلَتَکَ مِنِّى .

فَقُلتُ : وما هِىَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؛ فإِن كانَت حَقّا فَما يَنبَغى أن تُزيلَ مَنزِلَتى مِنکَ ، وإن كانَت باطِلاً فَمِثلى أماطَ الباطِلَ عَن نَفسِهِ !

فَقالَ عُمَرُ : بَلَغَنى أنَّکَ تَقولُ : إنَّما صَرَفوها عَنّا حَسَدا وظُلما !

فَقُلتُ : أمّا قَولَکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ : ظَلما ، فَقَد تَبَیَّنَ لِلجاهِلِ والحَلیمِ . وأمّا قَولُکَ : حَسَدا ، فَإِنَّ إبلیسَ حَسَدَ آدَمَ ، فَنَحنُ وُلدُهُ المَحسودونَ .

فَقالَ عُمَرُ : هَیهاتَ ، أبَت واللّهِ قُلوبُکُم یا بَنی هاشِمٍ إلّا حَسَدا ما یَحولُ ، وضَغَنا وغِشّا ما یَزولُ .

فَقُلتُ : مَهلاً یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، لا تَصِف قُلوبَ قَومٍ أذهَبَ اللّهُ عَنهُمُ الرِّجسَ وطَهَّرَهُم تَطهیرا بِالحَسَدِ وَالغِشِّ ؛ فَإِنَّ قَلبَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِن قُلوبِ بَنی هاشِمٍ . فَقالَ عُمَرُ : إلَیکَ عَنّی یَابنَ عَبّاسٍ .

فَقُلتُ : أفعَلُ ، فَلَمّا ذَهَبتُ لِأَقومَ استَحیا مِنّی ، فَقالَ : یَابنَ عَبّاسٍ ، مَکانَکَ ، فَوَاللّهِ إنّی لَراعٍ لِحَقِّکَ ، مُحِبٌّ لِما سَرَّکَ .

فَقُلتُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، إنَّ لی عَلَیکَ حَقّا وعَلی کُلِّ مُسلِمٍ ، فَمَن حَفِظَهُ فَحَظَّهُ أصابَ ، ومَن أضاعَهُ فَحَظَّهُ أخطَأَ . ثُمَّ قامَ فَمَضی . (6) .

1- .إشاره إلی الآیه : 150 من سوره الأعراف .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 115 ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 593 ح 4 عن سلمان ، المسترشد : ص 378 ح 125 عن أبی حمزه الثمالی عن الإمام زین العابدین علیه السلام ؛ الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 30 کلّها نحوه وراجع الاحتجاج : ج 1 ص 213 و215 .
3- .الشافی : ج 3 ص 241 عن حمران بن أعین ، بحار الأنوار : ج 28 ص 390 .
4- .محمّد : 9 .
5- .کذا ، وفی الکامل فی التاریخ : «اُقرّک علیها» .
6- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 223 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 218 .

1 / 15 4 اجبار

1 / 16 دستاویزهای اهل سقیفه

1 / 16 1 ناپسند داشتن اجتماع «نبوّت» و «خلافت» در یک جا

1 / 15 4اجبار9562.عنه علیه السلام (فی سؤالِ السائلِ بأنْ یَصِفَ اللّهَ حَتّی کَأن) المناقب ، ابن شهر آشوب :روایت شده است که چون از علی علیه السلام بیعت خواستند ، اوّلی به او گفت : بیعت کن .

فرمود : «اگر نکنم؟» .

گفت : به خدایی که جز او خدایی نیست ، گردنت را می زنیم .

علی رو به قبر [پیامبر صلی الله علیه و آله] کرد و گفت : «ای پسر مادرم (برادرم) ! قوم ، مرا خوار داشتند و نزدیک بود که مرا بکشند» (1) .9558.امام علی علیه السلام (به کمیل بن زیاد) امام صادق علیه السلام :به خدا سوگند ، علی علیه السلام بیعت نکرد تا آن که دید دودْ داخل خانه اش شد .ر . ک : ص 517 (هجوم به خانه فاطمه ، دختر پیامبر) .

1 / 16دستاویزهای اهل سقیفه1 / 16 1ناپسند داشتن اجتماع «نبوّت» و «خلافت» در یک جا9564.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابن عبّاس : عمر بن خطّاب به من گفت : ای ابن عبّاس ! آیا می دانی چه چیزْ موجب شد که پس از محمّد صلی الله علیه و آله قریش مانع [خلافت]بنی هاشم شوند؟

[من] ناپسند داشتم که پاسخش دهم . از این رو گفتم : اگر ندانم ، امیر مؤمنانْ آگاهم می کند .

عمر گفت : [آنان] خوش نداشتند که نبوّت و خلافت را برای شما جمع کنند تا بدان بر قومتان فخر بفروشید . از این رو قریش ، خلافت را برای خود برگزید و درست اندیشید و به موفّقیت رسید .

گفتم : ای امیر مؤمنان! اگر به من اجازه سخن گفتن می دهی و بر من خشم نمی گیری ، سخن بگویم .

گفت : بگو ، ای ابن عبّاس!

گفتم : ای امیر مؤمنان! امّا این که گفتی : قریش ، خلافت را برای خود برگزید و درست اندیشید و به موفّقیت رسید ؛ اگر قریش ، همان را که خداوند عز و جل برایش برگزیده بود ، برای خویش برمی گزید ، درست عمل می کرد و [در این صورت]نه مورد مخالفت بود و نه مورد حسادت .

و امّا این که گفتی : آنان خوش نداشتند که نبوّت و خلافت ، هر دو برای ما باشد ؛ پس خداوند عز و جل گروهی را همین گونه توصیف کرده و گفته است : «آن ، بدان جهت است که آنچه را خدا فرو فرستاد ، ناپسند داشتند . پس ، او هم اعمالشان را نابود ساخت» .

عمر گفت : ای ابن عبّاس ، چنین مباد! به خدا سوگند ، چیزهایی از تو به من می رسید که ناپسند می داشتم آنها را برایت بشکافم ؛ (2) چرا که از قدر و منزلتت در نزد من می کاهد .

گفتم : ای امیر مؤمنان! آنها چه هستند؟ اگر حق اند ، سزاوار نیست که از منزلت من نزد تو بکاهد و اگر باطل اند ، همچو منی ، باطل را از خود می رانَد .

عمر گفت : به من رسیده است که می گویی : از سر حسادت و ستم ، خلافت را از ما (بنی هاشم) گرداندند .

گفتم : ای امیر مؤمنان! امّا گفته ات : «از سر ستم [بودن آن]» که برای نابخرد و خردمند ، روشن شده است ؛ و امّا گفته ات : «از سر حسد» ، [بدان جهتْ درست است که]ابلیس بر آدم ، حسد برد و ما فرزندان آدم نیز مورد حسادتیم .

عمر گفت : چنین مباد! به خدا سوگند ای بنی هاشم که دل های شما جز حسدی همیشگی و کینه و نیرنگی جاوید را نمی پذیرد .

گفتم : ای امیر مؤمنان ، اندکی آهسته تر! دل کسانی را که خداوند ، پلیدی را از آنها زدوده و به تمام و کمال ، پاکیزه شان ساخته است ، به حسادت و

نیرنگْ توصیف مکن ؛ چرا که دل پیامبر خدا هم از جمله دل های بنی هاشم است .

عمر گفت : ای ابن عبّاس ! از من دور شو .

گفتم : باشد . همین که برخاستم تا بروم ، از من خجالت کشید و گفت : ای ابن عبّاس ! همان جا بمان . به خدا سوگند ، من حقّ تو را رعایت می کنم و دوست دارم تو را شادمان ببینم .

گفتم : ای امیر مؤمنان ! برای من حقّی بر تو و نیز بر هر مسلمان است . پس ، هر کس آن را پاس داشت ، به بهره اش رسید و هر کس آن را تباه ساخت ، به بهره اش نرسید .

سپس او برخاست و رفت .

.

1- .اشاره ای به آیه 150 از سوره اعراف است .
2- .در الکامل فی التاریخ آمده است : «آنها را از تو بدانم» .

ص: 566

. .

ص: 567

. .

9563.امام زين العابدين عليه السلام (در دعاى خود) شرح نهج البلاغه :قالَ [عُمَرُ بنُ الخَطّابِ] لِابنِ عَبّاسٍ : يا عَبدَ اللّهِ ، أنتمُ أهلُ رَسولِ اللّهِ ، وآلُهُ ، وبَنو عَمِّهِ ، فَما تَقولُ مَنعَ قَومِكُم مِنكُم ؟ قالَ : لا أدرى عِلَّتَها ، وَاللّهِ ما أضمَرنا لَهُم إلّا خَيرا .

قالَ : اللّهُمَّ غَفرا ، إنَّ قَومَكُم كَرِهوا أن يَجتَمِعَ لَكُمُ النُّبُوَّةُ والخِلافَةُ ، فَتَذهَبوا فِى السَّماءِ شَمَخا (1) وبَذَخا (2) ، ولَعَلَّكُم تَقولونَ : إنَّ أبا بَكرٍ أوَّلُ مَن أخَّرَكُم ، أما إنَّهُ لَم يَقصُد ذلِكَ ، ولكِن حَضَرَ أمرٌ لَم يَكُن بِحَضرَتِهِ أحزَمُ مِمّا فَعَلَ ، ولَولا رَأىُ أبى بَكرٍ فِىَّ لَجَعَلَ لَكُم مِنَ الأَمرِ نَصيبا ، ولَو فَعَلَ ما هَنَّأَكُم مَع قَومِكُم ؛ إنَّهُم يَنظُرونَ إلَيكُم نَظَرَ الثَّورِ إلى جازِرِهِ . (3)1 / 16 2حَداثَةُ السِّنِّ9566.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :رَوى أبو بَكرٍ الأَنبارِىُّ فى أماليهِ أنَّ عَليّا عليه السلام جَلَسَ إلى عُمَرَ فى المَسجِدِ وعِندَهُ ناسٌ ، فَلَمّا قامَ عَرَضَ واحِدٌ بِذِكرِهِ ، ونَسَبَهُ إلَى التَّيهِ وَالعُجبِ .

فَقالَ عُمَرُ : حَقٌّ لِمِثلِهِ أن يَتيهَ ! وَاللّهِ ، لَولا سَيفُهُ لَما قامَ عَمودُ الإِسلامِ ، وهُوَ بَعدُ أقضَى الاُمَّهِ ، وذو سابِقَتِها ، وذو شَرَفِها .

فَقالَ لَهُ ذلِكَ القائِلُ : فَما مَنَعَكُم يا أميرَ المُؤمِنينَ عَنهُ ؟ !

قالَ : كَرِهناهُ عَلى حَداثَهِ السِّنِّ ، وحُبِّهِ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ . (4) .

1- .شمخَ الجبلُ : علا وارتفع وطال (تاج العروس : ج 4 ص 283 «شمخ») .
2- .البَذَخ : الكبر ، والبَذَخ : تطاول الرجل بكلامه وافتخاره (لسان العرب : ج 3 ص 7 «بذخ») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 9 ؛ نثر الدرّ : ج 2 ص 28 نحوه .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 82 ؛ نهج الحقّ : ص 251 .

1 / 16 2 جوان بودن

9567.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه :عمر بن خطّاب به ابن عبّاس گفت : ای عبد اللّه ! شما خانواده و خاندان و عموزادگان پیامبر خدا هستید . پس در این باره که قومتان [خلافت را]از شما دریغ داشتند ، چه می گویی؟

گفت : علّتش را نمی دانم و به خدا سوگند ، برای آنها در دل ، جز خیر نیندوخته بودیم .

[عمر] گفت : خدایا ، بیامرز! قومتان (قریش) ، خوش نداشتند که نبوّت و خلافت برای شما جمع شود و [در نتیجه]از تکبّر ، سر به آسمان بکشید و فخر بفروشید .

شاید می گویید که ابو بکر ، نخستین کسی است که شما را پس زد ؛ [ولی]آگاه باش که او قصدش این نبود ؛ بلکه وضعیّتی پیش آمد که بهتر از آنچه کرد ، نمی توانست بکند ، و اگر ابو بکر به من نظر نداشت ، سهمی را از امارت برای شما قرار می داد و اگر [چنین]می کرد ، با قوم خود (قریش) رابطه خوشی نداشتید ؛ چرا که آنان به شما ، همچون گاو به قصّابش نگاه می کنند .1 / 16 2جوان بودن9566.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه :ابو بکرِ انباری در کتاب الأمالیاش روایت کرده است : در مسجد ، علی علیه السلام کنار عمر نشست و در کنار او چند نفر دیگر هم بودند . چون برخاست ، کسی نام او را برد و به او نسبت خودْبزرگ بینی و خودپسندی داد .

عمر گفت : مانند اویی ، حق دارد که بزرگی کند . به خدا سوگند ، اگر شمشیر او نبود ، ستون خیمه اسلام ، راست نمی شد . افزون بر آن ، او داناترین قاضی امّت و سابقه دارترین و شرافتمندترین فرد این امّت است .

گوینده آن سخن گفت : ای امیر مؤمنان! پس چرا خلافت را از او دریغ داشتید؟

عمر گفت : او را به خاطر جوانی اش و نیز محبّتش (گرایشش) به بنی عبد المطّلب ، ناپسند داشتیم» .

.

9567.امام صادق علیه السلام :الإمامه والسیاسه :قالَ أبو عُبَیدَهَ بنُ الجَرّاحِ بَعدَ بَیعَهِ أبی بَکرٍ لِعَلِیٍّ کَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ : یَابنَ عَمِّ ، إنَّکَ حَدیثُ السِّنِّ ، وهؤُلَاءِ مَشیخَهُ قَومِکَ ، لَیسَ لَکَ مِثلُ تَجرِبَتِهِم ومَعرِفَتِهِم بِالاُمورِ ، ولا أری أبا بَکرٍ إلّا أقوی عَلی هذَا الأمرِ مِنکَ ، وأشَدَّ احتِمالاً وَاضطِلاعا بِهِ ، فَسَلِّم لِأبی بَکرٍ هذَا الأمرَ ؛ فَإنَّکَ إن تَعِش ویَطُل بِکَ بَقاءٌ فَأنتَ لِهذَا الأمرِ خَلیقٌ ، وبِهِ حَقیقٌ ، فی فَضلِکَ ، ودینِکَ ، وعِلمِکَ ، وفَهمِکَ ، وسابِقَتِکَ ، ونَسَبِکَ ، وصِهرِکَ . (1)9568.امام صادق علیه السلام :تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :بَینا أنَا مَعَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فی بَعضِ طُرُقِ المَدینَهِ یَدُهُ فی یَدی إذ قالَ لی : یَابنَ عَبّاسٍ ، ما أحسَبُ صاحِبَکَ إلّا مَظلوما ! !

فَقُلتُ : فَرُدَّ إلَیهِ ظُلامَتَهُ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! !

فَانتَزَعَ یَدَهُ مِن یَدی ، ونَفَرَ مِنّی یُهَمهِمُ ، ثُمَّ وَقَفَ حَتّی لَحِقتُهُ ، فَقالَ لی : یَابنَ عَبّاسٍ ، ما أحسَبُ القَومَ إلَا استَصغَروا صاحِبَکَ ! !

قُلتُ : وَاللّهِ ، مَا استَصغَرَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله حینَ أرسَلَهُ وأمَرَهُ أن یَأخُذَ بَراءَهً مِن أبی بَکرٍ فَیَقرَأها عَلَی النّاسِ ! ! فَسَکَتَ . (2) .

1- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 29 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 12 عن سعید بن کثیر الأنصاری .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 349 ، شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 46 و ج 6 ص 45 ، أخبار الدوله العبّاسیّه : ص 128 نحوه .

9569.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإمامه و السیاسه :ابو عبیده بن جرّاح ، پس از بیعت ابو بکر ، به علی که خدا گرامی اش بدارد گفت : ای پسر عمو! تو کم سن و سال هستی و اینان ، پیرمردان قوم تواند و تو در کارها تجربه و شناخت آنان را نداری . [من] برای این کار ، ابوبکر را از تو قوی تر و پرطاقت تر و باتحمّل تر می بینم . پس ، کار را به ابو بکر بسپار ، که چنانچه تو زنده بمانی وعمرت به درازا کشد ، به خاطر فضیلت ، دین ، علم ، فهم ، سابقه ، خویشی ات با پیامبر صلی الله علیه و آله و نسبت دامادی ات [با او] ، شایسته این امارت و سزاوار آن هستی .9570.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : هنگامی که در یکی از راه های مدینه ، دست در دست عمر می رفتیم ، به من گفت : ای ابن عبّاس! بی گمان ، سَرور تو (علی) را مظلوم می دانم .

گفتم : ای امیر مؤمنان! پس ، حقِّ به ستم بُرده شده اش را به او باز گردان .

دستش را از دستم بیرون کشید و زیر لب ، چیزی گفت و از من دور شد .

سپس ایستاد تا به او رسیدم و به من گفت : ای ابن عبّاس! بی گمان ، مردم ، سَرور تو را کوچک دانستند!

گفتم : به خدا سوگند ، پیامبر خدا ، هنگامی که او را روانه کرد و به وی فرمان داد که [آیات] برائت را از ابو بکر بگیرد و بر مردم بخوانَد ، او را کم سن و سال نشمارْد .

پس عمر ، ساکت شد . .

9569.امام على عليه السلام :محاضرات الاُدباء عن ابن عبّاس :كُنتُ أسيرُ مَعَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فى لَيلَهٍ ، وعُمَرُ عَلى بَغلٍ ، وأنَا عَلى فَرَسٍ فَقَرَأ آيَةً فيها ذِكرُ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَقالَ : أما وَاللّهِ يا بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ! لَقَد كانَ عَلِيٌّ فيكُم أولى بِهذَا الأمرِ مِنّى ومِن أبى بَكرٍ .

فَقُلتُ فى نَفسى : لا أقالَنِى اللّهُ إن أقَلتُهُ ، فَقُلتُ : أنتَ تَقولُ ذلِكَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وأنتَ وصاحِبُکَ وَثَبتُما وَافتَرَعتُمَا (1) الأمرَ مِنّا دونَ النّاسِ ! !

فَقالَ : إلَيكُم يا بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ! أما إنَّكُم أصحابُ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ .

فَتَأَخَّرتُ ، وتَقَدَّمَ هُنَيهَةً ، فَقالَ : سِر ، لا سِرتُ ، وقالَ : أعِد عَلَىَّ كَلامَکَ ! فَقُلتُ : إنَّما ذَكَرتَ شَيئا فَرَدَدتُ عَلَيکَ جَوابَهُ ، ولَو سَكَتَّ سَكَتنا .

فَقالَ : إنّا وَاللّهِ ما فَعَلنَا الَّذى فَعَلنا عَن عَداوَهٍ ، ولكِنِ استَصغَرناهُ ، وخَشينا أن لا تَجتَمِعَ عَلَيهِ العَرَبُ وقُرَيشٌ ؛ لِما قَد وَتَرَها .

قالَ : فَأَرَدتُ أن أقولَ : كانَ رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَبعَثُهُ فَينطِحُ كَبشَها فَلَم يَستَصغِرهُ ، أفَتَستَصغِرُهُ أنتَ وصاحِبُکَ ؟ ! فَقالَ : لا جَرَمَ ، فَكَيفَ تَرى ، وَاللّهِ ما نقَطَعُ أمرا دونَهُ ، ولا نَعمَلُ شَيئا حَتّى نَستَأذِنَهُ .

9570.امام باقر عليه السلام :أخبار الدوله العبّاسيّه :قالَ عُمَرُ لِعَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ : أ تَدرى ما مَنَعَ النّاسَ مِنِ ابنِ عَمِّکَ أن يُوَلّوهُ هذَا الأمرَ ؟ قالَ : ما أدرى ! قالَ عُمَرُ : لِحَداثَهِ سِنِّهِ .

قالَ : فَقَد كانَ يَومُ بَدرٍ أحدَثَهُم سِنّا ! يُقَدِّمونَهُ فِى المَأزَرَهِ ، ويُؤَخِّرونَهُ فِى الإمامهِ ! ! حَدَّثَنا أبو عُمَرَ ، وأحمَدُ بنُ عَبدِ اللّهِ يَرفَعُهُ ، قال : مَرَّ عُمَرُ بِعَلِيٍّ عليه السلام وهُوَ يُحَدِّثُ النّاسَ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : إلى أينَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ فَقالَ : اُريدُ الحَديقَهَ يعنى بُستانا لَهُ . فَقالَ : أاُونِسُکَ بِابنِ عَبّاسٍ ؟ فَقالَ عُمَرُ : إذَن اُوحِشُکَ مِنهُ ! فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : إنّى اُوثِرُکَ بِهِ عَلى نَفسى ، قُم يَابنَ عَبّاسٍ فَحَدِّثهُ . فَقامَ إلَيهِ وسايَرَهُ .

فَقالَ عُمَرُ : ما أكمَلَ صاحِبَكُم هذا لَولا ! فَقالَ عَبدُ اللّهِ : لَولا ماذا ؟ فَقال عُمَرُ : لولا حَداثَهُ سِنِّهِ ، وكَلَفُهُ بِأهلِ بَيتِهِ ، وبُغضُ قُرَيشٍ لَهُ .

فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ : أ تَأذَنُ لی فِی الجَوابِ ؟ فَقالَ عُمَرُ : هاتِ . فَقالَ : أمّا حَداثَهُ سِنِّهِ ، فَمَا اَستُحدِثَ مَن جَعَلَهُ اللّهُ لِنَبِیِّهِ أخا ، ولِلمُسلِمینَ وَلِیّاً . وأمّا کَلَفُهُ بِأهلِ بَیتِهِ فَما وُلِّیَ فَآثَرَ أهلَ بَیتِهِ عَلی رِضاءِ اللّهِ . وأمّا بُغضُ قُرَیشٍ لَهُ فَعَلی مَن تَنقِمُ ؛ أعَلَی اللّهِ حینَ بَعَثَ فیهُم نَبِیّاً ، أم عَلی نَبِیِّهِ حینَ أدّی فیهِمُ الرِّسالَهَ ، أم عَلی عَلِیٍّ حینَ قَاتَلَهُم فی سَبیلِ اللّهِ ؟ ! فَقالَ عُمَرُ : یَابنَ عَبّاسٍ ! أنتَ تَغرِفُ مِن بَحرٍ ، وتَنحِتُ مِن صَخرٍ . (3) .

1- .فَرَع بینهم یفرِع فَرْعا: حجَزَ وکفَّ (تاج العروس : ج 11 ص 338 «فرع») . وافترعوا الحدیث : ابتدؤوه (تاج العروس : ج 11 ص 342 «فرع») . وفی کتاب الیقین : «انتزعتما» بدل «افترعتما» .
2- .محاضرات الأُدباء : ج 4 ص 464 ؛ الیقین : ص 523 .
3- .أخبار الدوله العبّاسیّه : ص 129 .

9571.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :محاضرات الاُدباء به نقل از ابن عبّاس : شبی با عمر بن خطّاب ، راه می پیمودیم و عمر بر استر و من بر اسب بودم . عمر ، آیه ای خواند که در آن ، یادی از علی بن ابی طالب علیه السلام بود . پس گفت : هان ! ای زادگان عبد المطّلب ! در میان شما ، علی از من و ابو بکر به این امر ، سزاوارتر بود .

پیش خود گفتم : خداوند از من نگذرد ، اگر از او بگذرم .

گفتم : ای امیر مؤمنان ! تو این را می گویی ، در حالی که تو و یارت ، بر این کار پریدید و مانع ما گشتید [و حکومت را از دستمان در آوردید] ، نه مردم !

[عمر] گفت : ای زادگان عبد المطّلب ! دور شوید . [بدانید که]شما ، تحت امر عمر بن خطّاب هستید .

پس ، کمی عقب کشیدم و او لحظه ای جلو افتاد و گفت : بیا . نمی روم ، و گفت : سخنت را دوباره برایم بگو .

گفتم : از چیزی یاد کردی و من هم پاسخش را دادم و اگر ساکت می ماندی ، ساکت می ماندیم .

گفت: به خدا سوگند، آنچه کردیم، از سر دشمنی نبود؛ بلکه او را کوچک دانستیم و ترسیدیم که عرب و قریش ، بر او اتّفاق نکنند ، از آن رو که خونشان را ریخته بود .

خواستم بگویم : پیامبر خدا او را می فرستاد تا سرکردگان دشمن را از پای در آورَد و او را کوچک نمی دانست و تو و یارت او را کوچک می شمرید ، که گفت : ناگزیر ، همان گونه که می بینی ، به خدا سوگند ، ما بدون او تصمیمی نمی گیریم و تا از او اجازه نگیریم ، کاری نمی کنیم .9572.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :أخبار الدوله العبّاسیّه :عمر به عبد اللّه بن عبّاس گفت : آیا می دانی چه چیزْ مردم را باز داشت که این کار را به پسر عمویت بسپارند؟

گفت : نمی دانم .

عمر گفت : به سبب کمی سن و جوان بودنش بود .

ابن عبّاس گفت : در جنگ بدر ، [علی علیه السلام] کم سن ترینِ مسلمانان بود . او را در سختی ها پیش می اندازند و در امامت ، عقب می زنند !

ابو عمر و احمد بن عبد اللّه برای ما [این گونه]خوانده و به راویان پیشین چنین نسبت داده اند که : عمر از کنار علی علیه السلام گذشت و علی علیه السلام با مردم از پیامبر خدا سخن می گفت.

علی علیه السلام فرمود : «ای امیر مؤمنان ! به کجا؟» .

گفت : می خواهم به باغم بروم .

فرمود:«آیا ابن عبّاس را همراهت کنم [تا تنها نباشی]؟».

عمر گفت : آن گاه ، تو بدون او تنها می مانی .

علی علیه السلام فرمود : «من ، تو را بر خود ، مقدّم می دارم . ای ابن عبّاس ! برخیز و با او هم صحبت شو» .

پس برخاست و با او به راه افتاد .

پس ، عمر [به عبداللّه بن عبّاس] گفت : این یار شما ، چه با کمال است ، اگر نبود ... !

عبد اللّه گفت : اگر چه چیز نبود؟

عمر گفت : اگر کمی سنّش و دل بستگی به خاندانش و [نیز]دشمنی قریش با او نبود .

عبد اللّه بن عبّاس گفت : آیا اجازه پاسخ دادن به من می دهی؟

عمر گفت : پاسخ ده .

گفت : امّا [در مورد]کمی سنّش : کسی که خداوند ، وی را برای پیامبرش برادر و برای مسلمانانْ ولی قرار داد ، کوچک شمرده نمی شود .

و امّا دل بستگی اش به خاندانش : سرپرست کاری نشد که [در آن ،] خاندانش را بر رضایت خداوندْ مقدّم بدارد .

و امّا دشمنی قریش با او : از چه کسی انتقام می گیرند؟ از خدا ، هنگامی که پیامبری در میانشان بر انگیخت؟ یا از پیامبرش ، هنگامی که پیام را رساند؟ یا از علی که در راه خدا با آنان جنگید؟

عمر گفت : ای ابن عبّاس ! تو از دریا بر می گیری و از صخره می تراشی .
.

1 / 17مَجالاتُ نَجاحِ قَرارِ السَّقيفَهِ1 / 17 1بُغضُ قُرَيشٍ9573.امام صادق عليه السلام (درباره آيه: «تسلّط او تنها بر كسانى است كه او ر) نثر الدرّ عن ابن عبّاس :وقَعَ بَينَ عَلِيٍّ وعُثمانَ كَلامٌ ، فَقالَ عُثمانُ : ما أَصنَعُ بِكُم إن كانَت قُرَيشٌ لا تُحِبُّكُم ! وقَد قَتَلتُم مِنهُم يَومَ بَدرٍ سَبعينَ ، كَأَنَّ وُجوهَهُم شُنوفُ (1) الذَّهَبِ ، تَشرَبُ آنُفُهُم (2) قَبلَ شِفاهِهِم ! (3) .

1- .الشَنْف : الذى يُلبس فى أعلى الاُذن ، والذى فى أسفلها القُرط ، وقيل : الشَّنْفُ والقرط سواء (لسان العرب : ج 9 ص 183 «شنف») .
2- .الآنُف كالآناف والاُنوف : جميع الأنف (اُنظر لسان العرب : ج 9 ص 12 «ألف») .
3- .نثر الدرّ : ج 2 ص 68 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 22 .

1 / 17 زمینه های موفّقیت سقیفه

1 / 17 1 دشمنی قریش

1 / 17زمینه های موفّقیت سقیفه1 / 17 1دشمنی قریش9578.عنه علیه السلام :نثر الدرّ به نقل از ابن عبّاس : میان علی علیه السلام و عثمان، گفتگویی در گرفت . عثمان گفت : من چه کنم که قریش ، (1) شما(بنی هاشم) را دوست ندارند . شما در جنگ بدر از آنها هفتاد تن را کشتید ؛ هفتاد نفری که سیمایشان چون گوشواره های زرین بود و بینی شان پیش از لب هایشان آب می نوشید (2) .

.

1- .چنان که پیش تر گفتیم ، هرجا سخن از «قریش» در برابر علی علیه السلام باشد ، مقصود، «قریش سیاسی» یا همان قُریشیانِ غیر بنی هاشم اند . (م)
2- .کنایه از تکبّر و بزرگ منشی آنهاست ، همچون «باد دماغ داشتن» در فارسی . (م)

9579.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :شرح نهج البلاغه فى عِلَّهِ شِدَّهِ بُغضِ الوَليدِ عَلِيّا عليه السلام : إنَّ عَلِيّا عليه السلام قَتَلَ أباهُ عُقبَهَ بنَ أبى مُعَيطٍ صَبرا يَومَ بَدرٍ ، وسُمِّىَ الفاسِقَ بَعدَ ذلِکَ فِى القُرآنِ لِنِزاعٍ وَقَعَ بَينَهُ وبَينَهُ .

9575.امام على عليه السلام :فرائد السّمطين عن نبيط بن شريط :خَرَجتُ مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، ومَعَنا عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ ، فَلَمّا صِرنا إلى بَعضِ حيطانِ الأَنصارِ وَجَدنا عُمَرَ جالِسا يَنكُتُ فِى الأَرضِ . فَقالَ لَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، مَا الَّذى أجلَسَکَ وَحدَکَ ها هُنا ؟

قالَ : لِأَمرٍ هَمَّنى .

قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أفَتُريدُ أحَدَنا ؟

قالَ عُمَرُ : إن كانَ عَبدُ اللّهِ .

فَتَخَلَّفَ مَعَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ ، ومَضَيتُ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام ، وأبطَأَ عَلَينَا ابنُ عَبّاسٍ ، ثُمَّ لَحِقَ بِنا .

فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : ما وَراؤَکَ ؟

قالَ : يا أبَا الحَسَنِ ! اُعجوبَهٌ مِن عَجائِبِ أميرِ المُؤمِنينَ اُخبِرُکَ بِها وَاكتُم عَلَىَّ ! !

قالَ : فَهَلُمَّ . قالَ : لَمّا أن وَلَّيتَ قالَ عُمَرُ وهوَ يَنظُرُ إلى أثَرِکَ : آه ، آه ، آه .

فَقُلتُ : مِمَّ تَأَوَّهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ !

قالَ : مِن أجلِ صاحِبِکَ يَابنَ عَبّاسٍ وقَد اُعطِىَ ما لَم يُعطَهُ أحَدٌ مِن آلِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ولَولا ثَلاثٌ هُنَّ فيهِ ما كانَ لِهذَا الأَمرِ مِن أحَدٍ سِواهُ ! !

قُلتُ : ما هُنَّ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟

قالَ : كِثرَهُ دُعابَتِهِ ، وبُغضُ قُرَيشٍ لَهُ ، وصِغَرُ سِنِّهِ ! !

قالَ : فَما رَدَدتَ عَلَيهِ ؟

قالَ : داخَلَنى ما يَدخُلُ ابنَ العَمِّ لِابنِ عَمِّهِ ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! أمّا كَثرَةُ دُعابَتِهِ : فَقَد كانَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله يُداعِبُ فَلا يَقولُ إلّا حَقّا ، وأينَ أنتَ حَيثُ كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ ونَحنُ حَولَهُ صِبيانٌ وكُهولٌ وشُيوخٌ وشُبّانٌ ويَقولُ لِلصَّبِىِّ : «سناقا ، سناقا» ، ولِكُلِّ ما يَعلَمهُ اللّهُ يَشتَمِلُ عَلى قَلبِهِ !

وأمّا بُغضُ قُرَيشٍ لَهُ ، فَوَاللّهِ ما يُبالى بِبُغضِهِم لَهُ بَعدَ أن جاهَدَهُم فى اللّهِ حينَ أظهَرَ اللّهُ دِينَهُ ، فَقَصَمَ أقرانَها ، وكَسَرَ آلِهَتَها ، وأثكَلَ نِساءَها ؛ لامَهُ مَن لامَهُ .

وأمّا صِغَرُ سِنِّهِ ، فَقَد عَلِمتَ أنَّ اللّهَ تَعالى حَيثُ أنزَلَ عَلَيهِ : «بَرَآءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (2) فَوَجَّهَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله صاحِبَهُ لِيُبَلِّغَ عَنهُ ، فَأَمَرَهُ اللّهُ أن لا يُبَلِّغَ عَنهُ إلّا رَجُلٌ مِن أهلِهِ ، فَوَجَّهَهُ بِهِ ، فَهَلِ استَصغَرَ اللّهُ سِنَّهُ ! !

فَقالَ عُمَرُ لِابنِ عَبّاسٍ : أمسِک عَلَىَّ ، وَاكتُم ، فَإِن سَمِعتُها مِن غَيرِکَ لَم أتَم بَينَ لابَتَيها . (3) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 8 .
2- .التوبه : 1 .
3- .فرائد السمطين : ج 1 ص 334 ح 258 .

9576.امام علی علیه السلام (در عهدنامه خود با مالک اشتر) شرح نهج البلاغه در بیان دشمنی شدید ولید با علی علیه السلام : در جنگ بدر ، علی علیه السلام پدر ولید (عُقبه بن ابی مُعَیط) را پس از به بند کشیدن ، کشت و افزون بر آن ، [خود ولید نیز] به خاطر کشمکش با علی علیه السلام ، در قرآن ، «فاسق» نامیده شد (1) .9577.امام علی علیه السلام (در توصیف فرشتگان) فرائد السمطین به نقل از نبیط بن شریط : با علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون آمدیم و عبد اللّه بن عبّاس نیز با ما بود . چون به برخی از باغ های انصار رسیدیم ، عمر را دیدیم که نشسته و به فکر فرو رفته است .

علی بن ابی طالب علیه السلام به او فرمود : «ای امیر مؤمنان! به چه خاطر ، تنها در این جا نشسته ای؟» .

گفت: به خاطر کاری که مرا به خود مشغول داشته است.

علی علیه السلام فرمود : «می خواهی یکی از ما با تو باشد؟» .

عمر گفت : اگر عبد اللّه باشد ، خوب است .

پس ، عبد اللّه با او ماند و من با علی علیه السلام روانه شدم . او [قدری] درنگ کرد و سپس به ما ملحق شد .

علی علیه السلام فرمود : «چه خبر بود؟» .

گفت:ای ابوالحسن !تو را از چیزی شگفت از شگفتی های امیر مؤمنان [عمر]باخبر می کنم ؛ ولی به کسی مگو!

فرمود : «باشد ، بگو» .

گفت : چون گذشتی ، عمر در حالی که به پشت سر تو می نگریست ، سه بار آه کشید . [به او] گفتم : ای امیر مؤمنان! از چه آه می کشی؟

گفت : ای پسر عبّاس! به خاطر آقایت ؛ و بی گمان ، چیزهایی به وی داده شده که به هیچ یک از خاندان محمّد داده نشده است و اگر سه چیز در او نبود ، برای این خلافت ، کسی جز او شایسته نبود .

گفتم : ای امیر مؤمنان ! آنها چه هستند؟

گفت : شوخ طبعی فراوان ، دشمنی قریش با او ، و کم بودن سنّش .

علی علیه السلام فرمود : «چه پاسخی به او دادی؟» .

[عبد اللّه] گفت : تعصّب عموزادگی مرا گرفت و گفتم : ای امیر مؤمنان ! امّا [در مورد] شوخ طبعی زیادش : پیامبر خدا نیز شوخی می کرد و جز حق نمی گفت . آن گاه که پیامبر خدا در حالی که ما از کودک و جوان و میان سال و کهن سال در پیرامون او بودیم به کودک می فرمود : «بخور ، بخور !» و سخن و دلش یک سان بود [و طعنه نمی زد و دروغ نمی گفت] ، تو کجا بودی؟

و امّا دشمنی قریش با او : به خدا سوگند ، او به دشمنی آنها اهمیّتی نمی دهد . پس از آن که به خاطر خدا آن هنگام که خداوند ، دینش را آشکار ساخت با آنان جنگید و سرکردگان آنان را در هم شکست و خدایانشان را خُرد نمود و زنانشان را در اندوه فرزندانشان نشانْد . حال ، هر کس می خواهد ، او را ملامت کند .

و امّا کمی سنّش : تو می دانی هنگامی که خدای متعال ، آیه [برائت] : «بیزاری و برائتی است از سوی خدا و پیامبرش» را نازل کرد ، پیامبر صلی الله علیه و آله یارش [ابو بکر]را به سوی مکّه فرستاد تا پیام را از جانب او برساند ؛ امّا خدا به پیامبرش فرمان داد که جز مردی از خاندان وی ، پیام را نرسانَد . پس ، علی علیه السلام را روانه کرد . آیا خداوند ، وی را کوچک شمرد؟ !

عمر گفت : بس است و این را پنهان دار که اگر از جز تو می شنیدم ، در میان دو سنگلاخ (2) مدینه نمی خفتم . .

1- .در آیه : «إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُواْ» (حجرات ، آیه 6) .
2- .در شرق و غرب مدینه ، دو منطقه پوشیده از سنگ های سخت و سیاه است که به احتمال فراوان گدازه های آتشفشانی اند . (م)

1 / 17 2ب : الحَسَد9580.الإمامُ الصّادقُ عن آبائهِ عليهم السلامالأخبار الموفّقيّات عن ابن عبّاس فى جَوابِ عُثمانَ : أمّا صَرفُ قَومِنا عَنَّا الأَمرَ فَعَن حَسَدٍ قَد وَاللّهِ عَرَفتَهُ ، وبَغيٍ قَد وَاللّهِ عَلِمتَهُ ، فَاللّهُ بَينَنا وبَينَ قَومِنا !

وأمّا قَولُکَ : إنّک لا تَدرى أدَفَعوهُ عَنّا أم دَفَعونا عَنهُ ! فَلَعَمرى إنَّک لَتَعرِفُ أنَّهُ لَو صارَ إلَينا هذَا الأمرُ ما زِدنا بِهِ فَضلاً إلى فَضلِنا ، ولا قَدرا إلى قَدرِنا ، وإنّا لَأهلُ الفَضلِ ، وأهلُ القَدرِ ، وما فَضَلَ فاضِلٌ إلّا بِفَضلِنا ، ولا سَبَقَ سابِقٌ إلّا بِسَبقِنا ، ولَولا هَدَينا مَا اهتَدى أحَدٌ ، ولا أبصَروا مِن عَمىً ، ولا قَصَدوا مِن جَورٍ . (1) .

1- .الأخبار الموفّقيّات : ص 606 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 9 .

1 / 17 2 حسادت

1 / 17 2حسادت9580.امام صادق علیه السلام (به نقل از پدرانش علیهم السلام) الأخبار الموفّقیّات به نقل از ابن عبّاس ، در پاسخ عثمان : امّا [این که گفتی]«قوم ما خلافت را از ما گرداندند» : به خدا سوگند ، می دانی که از روی حسادت و گردنکشی بود و به خدا سوگند ، تو به آن ، آگاهی ! پس ، خدا میان ما و قوممان [داور]باشد .

و امّا [در مورد] گفته ات که «نمی دانی خلافت را از ما راندند یا ما را از خلافت راندند» : به جانم سوگند ، تو می دانی که اگر این حکومت به ما می رسید ، فضیلتی بر فضیلت های ما و منزلتی بر منزلت های ما نمی افزود ؛ زیرا ما اهل فضیلت و منزلتیم و هیچ فاضلی فضیلتمند نشد ، جز با فضل ما و هیچ کس پیشی نگرفت ، جز با ما و اگر ما راه را ننموده بودیم ، کسی ره نمی یافت و از کوری به بینایی رهنمون نمی شد و از انحراف ، مصون نمی ماند .

.

9581.امام باقر عليه السلام :الأمالى للمفيد عن أبى الهَيثَم بن التَّيِّهان قَبلَ حَربِ الجَمَلِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ حَسَدَ قُرَيشٍ إيّاکَ عَلى وَجهَينِ : أمّا خِيارُهُم فَحَسَدوکَ مُنافَسَةً فِى الفَضلِ ، وَارتِفاعا فِى الدَّرَجَهِ . وأمّا أشرارُهُم فَحَسَدوکَ حَسَدا ، أحبَطَ اللّهُ بِهِ أعمالَهُم ، وأثقَلَ بِهِ أوزارَهُم . وما رَضوا أن يُساووکَ حَتّى أرادوا أن يَتَقَدَّموکَ ، فَبَعُدَت عَلَيهِمُ الغايَهُ ، وأسقَطَهُمُ المِضمارُ ، وكُنتَ أحَقَّ قُرَيشٍ بِقُرَيشٍ ، نَصَرتَ نَبِيَّهُم حَيّا ، وقَضَيتَ عَنهُ الحُقوقَ مَيِّتا ، وَاللّهِ ما بَغيُهُم إلّا عَلى أنفُسِهِم ، ونَحنُ أنصارُکَ وأعوانُکَ ، فَمُرنا بِأمرِکَ . (1)راجع : ج 3 ص 38 (رأى عمر فيمن رشّحهم للخلافه) . ج 12 ص 454 (قريش) .

1 / 18بَيعَهُ أبى بَكرٍ مِن وِجهَهِ نَظَرِ عُمَرِ9583.قصص الأنبياء :تاريخ اليعقوبى عن عمر بن الخطّاب :كانَت بَيعَهُ أبى بَكرٍ فَلتَهً ، وَقَى اللّهُ شَرَّها ، فَمَن عادَ لِمِثلِها فَاقتُلوهُ . (2)9584.امام صادق عليه السلام :صحيح البخارى عن ابن عبّاس:كُنتُ أُقرِئُ رِجالاً مِنَ المُهاجِرينَ، مِنهُم عَبدُ الرَّحمنِ بنَ عَوفٍ ، فَبَينَما أنَا فى مَنزِلِهِ بِمِنى وهوَ عِندَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فى آخرِ حَجَّهٍ حَجَّها إذ رَجَعَ إلَىَّ عَبدُ الرَّحمنِ فَقالَ : لَو رَأيتَ رَجُلاً أتى أميرَ المُؤمنينَ اليَومَ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمنينَ هَل لَکَ فى فُلانٍ يَقولُ : لَو قَد ماتَ عُمَرُ لَقَد بايَعتُ فُلانا فَوَاللّهِ ما كانَت بَيعَهُ أبى بَكرٍ إلّا فَلتَهً فَتَمَّت ! فَغَضِب عُمَرُ ، ثُمَّ قالَ : إنّى إن شاءَ اللّه لَقائِمٌ العشيّهَ فى النّاسِ ؛ فَمُحَذِّرُهُم هؤلاءِ الَّذى يُريدونَ أن يَغصبوهُم اُمورَهُم .

قالَ عَبدُ الرَّحمنِ : فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لا تَفعَل ؛ فإنَّ المَوسِمَ يَجمَعُ رُعاعَ النّاسِ وغَوغاءِهِم ، فَإنَّهُم هُم الَّذينَ يَغلِبونَ عَلى قُربِکَ حينَ تَقومُ فى النّاسِ ، وأنَا أخشَى أن تَقومَ فَتَقولَ مَقالَهً يُطَيِّرُها ، عَنکَ كُلُّ مُطَيِّرٍ ، وأن لا يَعوها ، وأن لا يَضَعوها عَلى مَواضِعِها ، فامهل حَتّى تَقدِمَ المَدينَهَ ؛ فإنَّها دارُ الهِجرَهِ والسنَّهِ ، فَتَخلص بِأهلِ الفِقهِ وأشرافِ النّاسِ ، فَتَقولُ ما قُلتَ مُتَمَكِّنا ؛ فَيَعى أهلُ العِلمِ مَقالَتَکَ ، ويَضَعونَها عَلى مَواضِعِها .

فَقالَ عُمَرُ : أما وَاللّهِ إن شاءَ اللّهُ لَأَقومَنَّ بِذلِکَ أوَّلَ مَقامٍ أقومُهُ بِالمَدينَهِ .

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَقَدِمنا المَدينَهَ فى عَقبِ ذى الحَجّهِ ، فَلَمّا كانَ يَومُ الجُمعَهِ عَجَّلتُ الرَّواحَ حينَ زاغَتِ الشَّمسُ ، حَتّى أجِدَ سَعيدَ بنَ زَيدِ بنِ عمرِو بنِ نُفَيل جالِسا إلى رُكنِ المَنبَرِ ، فَجَلَستُ حَولَهُ (3) تَمِسُّ رُكبَتى رُكبَتَهُ ، فَلَم أنشَب (4) أن خَرَجَ عُمَرُ بنَ الخَطّابِ ، فَلَمّا رَأيتُهُ مُقبِلاً قُلتُ لِسَعيدِ بنِ زَيدِ

بنِ عَمرِو بنِ نُفَيلٍ : لَيَقولَنَّ العَشيَّةَ مَقالَةً لَم يَقُلها مُنذَ استُخلف ! فَأنكَرَ عَلَيَّ ، وقالَ : ما عَسَيتَ أن يَقولَ ما لَم يَقُل قَبلَهُ ! !

فَجَلَسَ عُمَرُ عَلى المِنبَرِ ، فَلَمّا سَكَتَ المُؤَذِّنونَ قامَ ، فَأَثنى عَلَى اللّهِ بِما هوَ أهلُهُ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنّى قائِلٌ لَكُم مَقالَةً قَد قُدِّر لى أن أقولَها ، لا أدرى لَعَلَّها بَينَ يَدَى أجَلى ، فَمَن عَقَلَها ووَعاها فَليُحدِّثْ بِها حَيثُ انتَهَت بِهِ راحِلَتُهُ ، ومَن خَشِىَ أن لا يَعقِلَها فَلا اُحِلُّ لِأَحَدٍ أن يَكذِبَ عَلَىَّ :

إنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله بِالحَقِّ ، وأنزَلَ عَلَيهِ الكِتابَ ، فَكانَ مِمّا أنزَلَ اللّهُ آيَةَ الرَّجمِ (5) ، فَقَرَأناها وعَقَلناها ووَعَيناها ؛ رَجَمَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ورَجَمنا بَعدَهُ ، فَأخشَى إن طالَ بِالنّاسِ زَمانٌ أن يَقولَ قَائِلٌ : «وَاللّهِ ما نَجِدُ آيَةَ الرَّجمِ فى كِتابِ اللّهِ» ، فَيَضِلّوا بِتَركِ فَريضَةٍ أنزَلَها اللّهُ . والرَّجمُ فى كِتابِ اللّهِ حَقٌّ عَلى مَن زَنى إذا اُحصِنَ ؛ مِنَ الرِّجالِ والنِّساءِ إذا قامَت البَيِّنَةُ ، أو كانَ الحَبلُ ، أو الِاعتِرافُ .

ثُمَّ إنّا كُنّا نَقرَأُ فيما نَقرَأُ مِن كِتابِ اللّهِ «أن لا تَرغَبوا عَن آبائِكُم» (6) ؛ فَإِنَّهُ كُفرٌ بِكُم أن تَرغَبوا عَن آبائِكُم ، أو إنَّ كُفرا بِكُم أن تَرغَبوا عَن آبائِكُم ، ألا ثُمَّ إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : لا تُطرونى كَما اُطرى عيسى بنُ مَريَمَ ، وقولوا عَبدَ اللّهِ ورسولِهِ .

ثُمَّ إنَّهُ بَلَغَنى أنَّ قائِلاً مِنكُم يَقولُ : وَاللّهِ لَو قَد ماتَ عُمَر بايَعتُ فُلانا ، فَلا يَغتَرَّنَّ امرؤٌ أن يَقولَ : إنَّما كانَت بَيعَةُ أبى بَكرٍ فَلتة وتمّت ! ألا وإنَّها قَد كانَت كَذلِكَ ، ولكِنَّ اللّهَ وَقى شَرَّها ، ولَيسَ فيكُم مَن تُقطَعُ الأَعناقُ إلَيهِ مِثلَ أبى بَكرٍ . مَن بايَعَ رَجُلاً عَن غَيرِ مَشوِرَةٍ مِنَ المُسلِمينَ فَلا يُبايِعُ هوَ ولا الَّذى تابَعَهُ تَغِرَّةَ أن يُقتَلا . 7 .

1- .الأمالى للمفيد : ص 155 ح 6 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 158 ، المسترشد : ص 213 وفيه «ثمّ أمر بقتل من عاد لمثل فعله» بدل «فمن عاد لمثلها فاقتلوه» ؛ الملل والنحل : ج 1 ص 32 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 30 .
3- .كذا ، وفى مسند ابن حنبل : «حَذاءه» .
4- .لم ينشَبْ أن فعل كذا : أى لم يلبث وحقيقته : لم يتعلّق بشىء غيره ، ولا اشتغل بسواه (النهايه: ج 5 ص 52 «نشب») .
5- .من الواضح عدم وجود نصّ قرآنى بهذا التعبير .
6- .صحيح البخارى: ج 6 ص 2503 ح 6442 ، مسند ابن حنبل: ج 1 ص 121 ح 391 ، صحيح ابن حبّان : ج 2 ص 146 ح 413 و ص 155 ح 414 ،

المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 615 ح 5 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 5 ص 439 ح 9758 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 307 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 265 وفيه «إنّ عمر بن الخطّاب خطب خطبه ، قال فيها ...» ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 203 205 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 11 ، تاريخ دمشق : ج 30 ص 280 284 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 22 ، السيره النبويّه لابن كثير : ج 4 ص 486 كلّها نحوه .

1 / 18 بیعت ابو بکر از دیدگاه عمر

9585.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الأمالی ، مفید به نقل از ابو هیثم بن تَیَّهان ، پیش از جنگ جمل : ای امیرمؤمنان ! حسادت قریش بر تو ، دو گونه است : نیکان آنها به سبب همچشمی در فضیلت و یا بلندیِ مرتبت ، حسادت ورزیدند و بدکاران آنها بدخواهانه بر تو حسد بردند . خداوند نیز بدین سبب ، اعمالشان را هیچ انگاشت و بارشان را سنگین ساخت .

راضی نشدند که با تو برابر شوند ؛ بلکه خواستند از تو پیشی گیرند . پس ، هدف ، از آنها دور ماند و به پایان راه نرسیدند .

تو سزاوارترینِ قریش به حاکمیّت بر قریش هستی ؛ [چرا که] پیامبرشان را در زندگی ، یاری کردی و پس از مرگ ، حقوقش را از سوی او ادا نمودی . به خدا سوگند ، ستم و سرکشی شان ، جز به خودشان باز نمی گردد . و ما یاران و یاوران تو هستیم . پس ، هر فرمانی داری ، بفرما .ر . ک : ج 3 ص 39 (شایستگان خلافت از دیدگاه عمر) . ج 12 ص 455 (قریش) .

1 / 18بیعت ابو بکر از دیدگاه عمر9585.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی به نقل از عمر بن خطّاب : بیعت با ابو بکر ، ناگهانی (و بی مقدّمه) بود و خداوند ، شرّش را حفظ کرد . پس اگر کسی دوباره آن گونه کرد ، او را بکشید .9586.امام علی علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از ابن عبّاس : من به مردانی از مهاجران ، که از جمله آنان عبد الرحمان بن عوف بود ، قرائت [قرآن]می آموختم . هنگامی که در اقامتگاهش در مِنا [منتظرش] بودم ، او نزد عمر بن خطّاب (در آخرین سفر حجّ وی) بود .

او به نزد من بازگشت و گفت : کاش آن مرد را که امروز به نزد امیر مؤمنان [عمر]آمد ، می دیدی ! [آن مرد به عمر]گفت : ای امیر مؤمنان ! آیا خبر داری که فلانی می گوید : اگر عمر بمیرد ، با فلان کس بیعت می کنم ؛ چرا که به خدا سوگند ، بیعت ابو بکر ، جز یک پیشامد ناگهانی نبود ؛ ولی [به نیکویی] پایان یافت؟

عمر خشمناک شد و گفت : اگر خدا بخواهد ، امشب در میان مردم می ایستم و به آنها هشدار می دهم که اینان ، می خواهند حکومتشان را غصب

کنند .

عبد الرحمان می گوید : من گفتم : ای امیر مؤمنان ! [این کار را]مکن ؛ چرا که در موسم حج ، توده مردم و غوغاییان ، گرد می آیند و آنان اند که هنگامی که در میان مردم می ایستی ، گِردت را می گیرند . و من بیم آن دارم که برخیزی و چیزی بگویی که بدبینان ، از آن ، بد برداشت کنند و آن را درست نفهمند و در جایگاه [صحیح]خود قرار ندهند .

مهلت ده تا به مدینه در آیی ، که آن جا خانه هجرت و سنّت است و [در آن جا]به فهیمان و نخبگانْ دسترس می یابی . آن گاه ، هر چه می خواهی بگو ؛ زیرا دانایان ، سخنت را می فهمند و آن را در جایگاه خود می نهند .

عمر گفت : آگاه باش که به خدا سوگند ، إن شاء اللّه در نخستین روزی که به مدینه برسم ، به این کار خواهم پرداخت .

ابن عبّاس می گوید : پایان ذی حجّه به مدینه رسیدیم و چون ظهر روز جمعه شد ، شتابان [به مسجد] رفتم و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل را در کنار منبر یافتم و در کنارش زانو به زانو نشستم و هنوز به چیزی مشغول نشده بودم که عمر بن خطّاب ، وارد شد . چون دیدم که پیش می آید ، به سعید بن زید بن عمرو بن نفیل گفتم : امروز ، سخنی می گوید که از آغاز خلافتش تا کنون ، نگفته است .

سعید نپذیرفت و گفت : گمان نمی کنم چیزی بگوید که پیش از این نگفته باشد .

عمر به منبر نشست و چون مؤذّنانْ ساکت شدند ، برخاست و خدا را آن گونه که شایسته اش بود ، ستود و سپس گفت : امّا بعد ، سخنی که گفتنش بر من واجب می نماید ، با شما در میان می گذارم . نمی دانم ؛ شاید اجلم نزدیک است . هر کس آن را فرا گرفت و حفظ نمود ، تا آن جا که مَرکبش می رود ، آن را نقل نماید ، و کسی که می ترسد آن را درست فرا نگیرد ، پس به [او و به]هیچ کس [دیگر ،] اجازه نمی دهم که بر من دروغ ببندد .

خداوند ، محمّد صلی الله علیه و آله را به حق بر انگیخت و کتاب را بر او نازل کرد و از جمله چیزهایی که نازل نمود ، آیه «رَجْم (سنگسار [کردن زناکار])» بود (1) . پس ، آن را قرائت کردیم ، فرا گرفتیم و حفظ نمودیم . پیامبر خدا سنگسار کرد و ما نیز پس از او [چنین]کردیم . می ترسم

زمانی دراز بر مردم بگذرد و کسی بگوید که به خدا سوگند ، ما آیه «رجم» را در کتاب خدا نمی یابیم و با ترک این واجب الهی که خدا آن را نازل کرده است گم راه شوند .

رجم ، در کتاب خدا ، حقّی است بر گردن هر زناکار مُحصِن (2) ، چه مرد باشد و چه زن، آن گاه که شهادتی در کار باشد، یا [زنِ بدون همسر] باردار شود ، و یا اعتراف کند.

نیز در آیه هایی که از قرآن قرائت می نمودیم ، می خواندیم : «از پدرانتان روی مگردانید [و خود را به دیگران منسوب نکنید]» (3) ، که رو گردانیدن شما از پدرانتان کفر است . بی گمان ، کفر شما این است که از پدرانتان روی بگردانید .

بدانید که پیامبر خدا فرمود : «در ستایش من ، آن گونه که در ستایش عیسی بن مریم مبالغه شد ، مکنید ؛ بلکه مرا بنده خدا و پیامبر او بخوانید» .

سپس چنین به من خبر رسیده است که کسی از میان شما می گوید : به خدا سوگند ، اگر عمر بمیرد ، با فلانی بیعت می کنم .

کسی فریب این را نخورد که بگوید : بیعت با ابو بکر ناگهانی بود ؛ ولی [به نیکویی]پایان یافت . (4)

بدانید که آن ، این گونه (ناگهانی) بود ؛ ولی خدا شرّش را نگه داشت و در میان شما ، کسی مانند ابو بکر نیست که گردن ها در برابرش فرود آیند . هر کس بدون مشورت با مسلمانان ، با کسی بیعت کند ، بیعت کننده و بیعت شونده پیروی نمی شوند ؛ چرا که آن دو خود را به کشتن داده اند .

.

1- .روشن است که در قرآن ، چنین آیه ای وجود ندارد .
2- .کسی که همسرش در دسترس اوست .
3- .روشن است که در قرآن ، آیه ای این گونه وجود ندارد .
4- .این ، جمله ای است که خودِ عمر ، پیش تر ، در جمع مسلمانان گفته بود (ر.ک : حدیث پیشین). (م)

ص: 582

. .

ص: 583

. .

ص: 584

. .

ص: 585

. .

قال ابن أبى الحديد بَعدَ نَقلِ خُطبَهِ عُمَرَ عَنِ الطَّبَرِىِّ : هذا حَديثٌ مُتَّفَقٌ عَلَيهِ مِن أهلِ السّيرَهِ ، وقَد وَرَدَتِ الرِّواياتُ فيهِ بِزِياداتٍ ؛ رَوَى المَدائِنِىُّ قالَ : لَمّا أخَذَ أبو بَكرٍ بِيَدِ عُمَرَ وأبى عُبَيدَهَ وقالَ لِلنّاسِ : قَد رَضيتُ لَكُم أحَدَ هذَينِ الرَّجُلَينِ ، قالَ أبو عُبَيدَهَ لِعُمَرَ : اُمدُد يَدَکَ نُبايِعکَ . فَقالَ عُمَرُ : ما لَکَ فِى الإِسلامِ فَهَّهٌ (1) غَيرَها ! أ تَقولُ هذا وأبو بَكرٍ حاضِرٌ ! ! ثُمَّ قالَ لِلنّاسِ : أيُّكُم يَطيبُ نَفسا أن يَتَقَدَّمَ قَدَمَينِ قَدَّمَهُما رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِلصَّلاهِ ! ! رَضِيَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِدينِنا ، أفَلا نَرضاکَ لِدُنيانا ! ! ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ إلى أبى بَكرٍ فَبايَعَهُ . وهذِهِ الرِّوايَهُ هِىَ الَّتى ذَكَرَها قاضِى القُضاهِ فى كِتابِ المُغنى . وقالَ الواقِدِىُّ فى رِوايَتِهِ فى حِكايَهِ كَلامِ عُمَرَ : وَاللّهِ لَأن اُقَدَّمَ فَاُنحَرَ كَما يُنحَرُ البَعيرُ ، أحَبُّ إلَىَّ مِن أن أتَقَدَّمَ عَلى أبى بَكرٍ . وقالَ شَيخُنا أبُو القاسِمِ البَلخِىُّ : قالَ شَيخُنا أبو عُثمانَ الجاحِظُ : إنَّ الرَّجُلَ الَّذى قالَ : «لَو قَد ماتَ عُمَرُ لَبايَعتُ فُلانا» عَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، قالَ : لَو قَد ماتَ عُمَرُ لَبايَعتُ عَليّا عليه السلام ، فَهذَا القَولُ هوَ الَّذى هاجَ عُمَرَ أن خَطَبَ بِما خَطَبَ بِهِ . وقالَ غَيرُهُ مِن أهلِ الحَديثِ : إنَّما كانَ المَعزومُ عَلى بَيعَتِهِ لَو ماتَ عُمَرُ طَلحَهَ ابنَ عُبَيدِ اللّهِ . فَأمّا حَديثُ الفَلتَهِ ، فَقَد كانَ سَبَقَ مِن عُمَرَ أن قالَ : إنَّ بَيعَهَ أبى بَكرٍ كانَت فَلتَهً وَقَى اللّهُ شَرَّها ؛ فَمَن عادَ إلى مِثلِها فَاقتُلوهُ . وهذَا الخَبَرُ الَّذى ذَكَرناهُ عَنِ ابنِ عَبّاسٍ وعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ فيهِ حَديثُ الفَلتَهِ ؛ ولكِنَّهُ مَنسوقٌ عَلى ما قالَهُ أوَّلاً ، أ لا تَراهُ يَقولُ : فَلا يَغُرَّنَّ امرَأً أن يَقولَ : «إنَّ بَيعَهَ أبى بَكرٍ كانَت فَلتَهً ، فَلَقَد كانَت كَذلِکَ» ، فَهذا يُشعِرُ بِأنَّهُ قَد كانَ قالَ مِن قَبلُ : إنَّ بَيعَهَ أبى بَكرٍ كانَت فَلتَهً .... (2)

.

1- .الفَهَّه : السَّقْطَه والجهله (النهايه : ج 3 ص 482 «فهه») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 25 .

ابن ابی الحدید ، پس از نقل خطبه عمر از طبری می گوید : این ، حدیثی است که سیره نویسان ، بر آن اتّفاق نظر دارند و روایت های دیگر نیز با افزوده هایی در این باره هست. مدائنی نقل می کند که چون ابو بکر ، دست عمر و ابو عبیده را گرفت و به مردم گفت : یکی از این دو مرد را برای شما می پسندم . ابو عبیده به عمر گفت : دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم . عمر گفت : در اسلام ، نادانی و لغزشی جز این نداشته ای ! آیا این را می گویی ، در حالی که ابو بکر حاضر است؟ سپس عمر به مردم گفت : کدام یک از شما را خوش می آید که بر قدم هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای نمازْ مقدّم داشت ، مقدّم شود؟ [ای ابو بکر !] پیامبر خدا تو را برای دینمان پسندید ؛ آیا ما برای دنیایمان نپسندیم؟ ! سپس دستش را به سوی ابو بکر دراز کرد و با او بیعت نمود . این روایت ، همان است که قاضی القضاه در کتاب المغنی آورده است . واقدی ، در نقلی که از سخن عمر دارد ، [چنین آورده است که عمر]گفت : به خدا سوگند ، اگر مرا پیش اندازند تا همچون شترْ ذبح شوم ، برایم محبوب تر از آن است که از ابو بکر پیشی گیرم . و شیخ ما ، ابو القاسم بلخی ، می گوید : شیخ ما ، ابو عثمان جاحظ ، گفت : آن مردی که گفت : «اگر عمر بمیرد ، با فلانی بیعت می کنم» ، عمّار بن یاسر بود که گفت : «اگر عمر بمیرد ، با علی علیه السلام بیعت می کنم» و این ، سخنی بود که عمر را بر انگیخت تا آن خطبه را بخواند . و محدّثان دیگر می گویند : کسی که در صورت مرگ عمر ، آهنگ بیعت با او شده بود ، طلحه بن عبید اللّه بود . و امّا حدیث بیعت ناگهانی ! پیش از این ، گفته عمر گذشت که گفته بود : بیعت با ابو بکر ، ناگهانی بود و خداوند ، شرّش را نگه داشت . هر کس را که همانند آن کند ، بکشید . این خبر که آن را از ابن عبّاس و عبد الرحمان بن عوف نقل کردیم ، نیز به «بیعت ناگهانی» اشاره دارد ؛ ولی در روال همان سخن قبلی است ؛ زیرا می گوید : «کسی فریب نخورد که بگوید : بیعت با ابو بکر ناگهانی بود . بی گمان ، چنین بود» . این جمله اشاره به این دارد که وی پیش از آن نیز گفته بوده که : بیعت با ابو بکر ناگهانی بود

.

راجع : شرح نهج البلاغه : ج2 ص 26 37 ، فى نقل كلام السيّد المرتضى ونقده .

1 / 19مَكانُ الإِمامِ فِى الحُكومَهِ9592.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :أرادَ أبو بَكرٍ أن يَغزُوَ الرّومَ ، فَشاوَرَ جَماعَةً مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ ، فَقَدَّموا وأخَّروا ، فَاستَشارَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ، فَأشارَ أن يَفعَلَ ، فَقالَ : إن فَعَلتَ ظَفِرتَ . فَقالَ : بَشَّرتَ بِخَيرٍ .

فَقامَ أبو بَكرٍ فِى النّاسِ خَطيبا ، وأمَرَهُم أن يَتَجَهَّزوا إلَى الرّومِ ، فَسَكَتَ النّاسُ . فَقامَ عُمَرُ فَقالَ : «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا» (1) لَانتَدَبتُموهُ ! فَقامَ عَمرُو بنُ سَعيدٍ فَقالَ : لَنا تَضرِبُ أمثالَ المُنافِقينَ يَابنَ الخَطّابِ ، فَما يَمنَعُکَ أنتَ ما عِبتَ عَلَينا فيهِ ؟ ! (2)9589.امام على عليه السلام :الفتوح بَعدَ ذِكرِ قَضِيَّهِ ارتِدادِ الأَشعَثِ وعَزمِ أبى بَكرٍ عَلى تَوجيهِ الإِمامِ عَلِىٍّ عليه السلام لِقِتالِهِ : قالَ عُمَرُ : أخافُ أن يَأبى لِقِتالِ القَومِ ، فَلا يُقاتِلَهُم ، فَإِن أبى ذلِکَ فَلَم تَجِد أحَدا يَسيرُ إلَيهِم إلّا عَلَى المَكروهِ مِنهُ . ولكِن ذَر عَلِيّا يَكونُ عِندَکَ بِالمَدينَهِ ؛ فَإِنَّکَ لا تَستَغنى عَنهُ وعَن مَشورَتِهِ . (3) .

1- .التوبه : 42 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 132 وراجع الفتوح : ج 1 ص 80 .
3- .الفتوح : ج 1 ص 57 ، الردّه : ص 197 .

1 / 19 جایگاه امام در حکومت

1 / 19جایگاه امام در حکومت9592.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :ابو بکر تصمیم به جنگ با روم گرفت . از این رو با گروهی از اصحاب پیامبر خدا مشورت کرد . برخی مخالفت و برخی موافقت نمودند . [سپس] با علی بن ابی طالب علیه السلام مشورت کرد و او موافقت نمود و فرمود : «اگر اقدام کنی ، پیروز می شوی» .

ابو بکر گفت : به خیر ، بشارت دادی . آن گاه در میان مردم به سخنرانی ایستاد و به آنان فرمان داد که ساز و برگ سفر به سوی روم را آماده سازند ؛ امّا مردمْ ساکت ماندند .

عمر برخاست و گفت : «اگر متاعی نزدیک و سفری کوتاه بود» (1)(2) ، می پذیرفتید !

عمرو بن سعید برخاست و گفت : برای ما ، منافقان را مَثَل می زنی ، ای ابن خطّاب؟ چه چیزْ تو را از [آماده شدن برای]آنچه بر ما عیب گرفتی ، باز می دارد ؟9593.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الفتوح پس از ذکر ارتداد اشعث و تصمیم ابو بکر به فرستادن امام علی علیه السلام به پیکار با او : عمر [خطاب به ابو بکر]گفت : می ترسم که از پیکار با آن قوم ، خودداری ورزد و با آنان نجنگد ، و اگر خودداری ورزد ، کس دیگری را نمی یابی که به سوی آنها برود ، مگر با اجبار و اکراه . پس ، علی را واگذار تا نزد تو در مدینه باشد ، که تو از او و مشورتش بی نیاز نیستی .

.

1- .توبه ، آیه 42 .
2- .برگرفته از آیه 42 از سوره توبه است که سستی منافقان را در عزیمت به جنگ ، نکوهش می کند .

ص: 590

. .

ص: 591

فهرست تفصیلی .

ص: 592

. .

ص: 593

. .

ص: 594

. .

ص: 595

. .

ص: 596

. .

جلد 3

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل الثانى : عهد عمر بن الخطّاب2 / 1مَكانَهُ عُمَرَ عِندَ أبى بَكرٍ8089.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ الإسلام عن أبى بكر :وَاللّهِ ، ما عَلى ظَهرِ الأَرضِ رَجُلٌ أحَبُّ إلَىَّ مِن عُمَرَ . (1)8088.امام على عليه السلام (در ضمن وصيّت به فرزندش حسن عليه السلام) غريب الحديث :قالَ أبو عُبَيدٍ فى حَديثِ أبى بَكرٍ : وَاللّهِ ، إنَّ عُمَرَ لَأَحَبُّ النّاسِ إلَىَّ . (2)8087.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق عن نافع :إنَّ أبا بَكرٍ أقطَعَ الأَقرَعَ بنَ حابِسٍ وَالزِّبرِقانِ قَطيعَةً وكَتَبَ لَهُما كِتابا . فَقالَ لَهُما عُثمانُ : أشهِدا عُمَرَ ؛ فَإِنَّهُ حِرزُكُما وهُوَ الخَليفَةُ بَعدَهُ . قالَ : فَأَتَيا عُمَرَ ، فَقالَ لَهُما : مَن كَتَبَ لَكُما هذَا الكِتابَ ؟ قالا : أبو بَكرٍ . قالَ : لا وَاللّهِ ولا كَرامَةَ ! وَاللّهِ ، لَيُفلَقَنَّ وُجوهُ المُسلِمينَ بِالسُّيوفِ وَالحِجارَهِ ثُمَّ تَكونُ لَكُما هذا ! قالَ : فَتَفَلَ فيهِ فَمَحاهُ . فَأَتَيا أبا بَكرٍ فَقالا : ما نَدرى أنتَ الخَليفَةُ أم عُمَرُ ! قالَ : ثُمَّ أخبَراهُ ، فَقالَ : فَإِنَّا لا نُجيزُ إلّا ما أجازَهُ عُمَرُ . (3) .

1- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 265 ، تاريخ دمشق : ج 44 ص 247 ، الرياض النضره : ج 2 ص 399 .
2- .غريب الحديث للهروى : ج 2 ص 10 ، النهايه فى غريب الحديث : ج 4 ص 277 ، كنز العمّال : ج 12 ص 545 ح 35736.
3- .تاريخ دمشق : ج 9 ص 196 و ص 194 نحوه وفيه «فقال : أنت الأمير أم عمر ؟ فقال : عمر ، غير أنّ الطاعه لى فسكت» بدل «ما ندرى أنت الخليفه ...» و ص 196 نحوه وفيه «فقال أبو بكر : قد كنت قلت لک إنّک أقوى على هذا الأمر منّى ولكنّک غلبتنى» ، كنز العمّال : ج 12 ص 583 ح 35813 .

فصل دوم : روزگار عمر بن خطّاب

2 / 1 منزلت عمر در نزد ابو بکر

فصل دوم : روزگار عمر بن خطّاب2 / 1منزلت عمر در نزد ابو بکر8088.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (فِیما أوصَی ابنَهُ الحسنَ علیه السلام) تاریخ الإسلام به نقل از ابو بکر : به خدا سوگند ، بر روی زمین ، مردی محبوب تر از عمر ، نزد من نیست .8087.عنه صلی الله علیه و آله :غریب الحدیث :ابو عبید از ابو بکر چنین نقل می کند : به خدا سوگند ، عمر ، محبوب ترینِ مردم در نزد من است .8086.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از نافع : ابو بکر به اقرع بن حابس و زِبْرِقان ، دو قطعه زمین بخشید و نوشته ای هم برایشان نوشت .

عثمان به آن دو گفت : عمر را گواه بگیرید که او حافظ شما و خلیفه بعدی است . پس ، نزد عمر آمدند و او به آنها گفت : چه کسی این نوشته را برای شما نوشته است؟

گفتند : ابو بکر .

گفت : نه . به خدا سوگند [که کار درستی نیست] و این کار ، بزرگواری و کرامت نیست . به خدا سوگند ، [نمی توان پذیرفت که] صورت های مسلمانان ، با شمشیر و سنگ ، شکاف بردارد ، آن گاه ، این [زمین]برای شما باشد ! پس ، آب دهان بر آن انداخت و نوشته را محو کرد .

آن دو نزد ابو بکر آمدند و گفتند : ما نمی دانیم که تو خلیفه ای یا عمر ! سپس ماجرا را باز گفتند .

ابو بکر گفت : ما چیزی را جز آنچه عمر اجازه دهد ، اجازه نمی دهیم .

.

8085.امام صادق علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام یَصِفُ استِعمالَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ : ولَولا خاصَّةٌ ما کان بَینَهُ [أبی بَکرٍ]وبَینَ عُمَرَ ، لَظَنَنتُ أنَّهُ لا یَدفَعُها عَنّی . (1)2 / 2اِستِعمالُ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ8082.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :اِعتَلَّ أبو بَکرٍ فی جُمادَی الآخِرَهِ سَنَهَ (13) . فَلَمَّا اشتَدَّت بِهِ العِلَّهُ عَهِدَ إلی عُمَرَ بنِ الخَطّابِ ، فَأمَرَ عُثمانَ أن یَکتُبَ عَهدَهُ ، وکَتَبَ :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ . هذا ما عَهِدَ أبو بَکرٍ خَلیفَهُ رَسولِ اللّهِ إلَی المُؤمِنینَ وَالمُسلِمینَ : سَلامٌ عَلَیکُم ، فَإنّی أحمَدُ إلَیکُمُ اللّهَ ؛ أمّا بَعدُ فَإنّی قَدِ استَعمَلتُ عَلَیکُم عُمَرَ بنَ الخَطّابِ ، فَاسمَعوا وأطیعوا ، وإنّی ما آلَوتُکُم (2) نُصحا . وَالسَّلامُ . (3)8081.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری عن محمّد بن إبراهیم بن الحارث :دَعا أبو بَکرٍ عُثمانَ خالِیا (4) ، فَقالَ : اُکتُب :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ . هذا ما عَهِدَ أبو بَکرٍ بنُ أبی قُحافَهَ إلَی المُسلِمینَ ؛ أمّا بَعدُ .

قالَ : ثُمَّ اُغمِیَ عَلَیهِ ، فَذَهَبَ عَنهُ ، فَکَتَبَ عُثمانُ : أمّا بَعدُ ؛ فَإنّی قَدِ استَخلَفتُ عَلَیکُم عُمَرَ بنَ الخَطّابِ ، ولَم آلُکُم خَیرا مِنهُ .

ثُمَّ أفاقَ أبو بَکرٍ فَقالَ : اِقرَأ عَلَیَّ ، فَقَرأَ عَلَیهِ ، فَکَبَّرَ أبو بَکرٍ وقالَ : أراکَ خِفتَ أن یَختَلِفَ النّاسُ إنِ افتُلِتَت (5) نَفسی فی غَشیَتی ! قالَ : نَعَم . قالَ : جَزاکَ اللّهُ خَیرا عَنِ الإسلامِ وأهلِهِ ! وأقَرَّها أبو بَکرٍ مِن هذَا المَوضِعِ . (6) .

1- .الغارات : ج 1 ص 307 عن جندب ، المسترشد : ص 413 عن شریح بن هانی وزاد فیه «وأمر قد عقداه بینهما» بعد «بین عمر» ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 95 عن جندب .
2- .یقال : إنّی لا آلُوکَ نُصْحاً ، أی لا أفْتُرُ ولا اُقَصِّر (لسان العرب : ج 14 ص 40 «ألا») .
3- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 136 .
4- .الخِلْو : المُنْفَرِد (النهایه : ج 2 ص 74 «خلا») .
5- .افْتُلِتَ فلانٌ : أی ماتَ فجْأَةً (لسان العرب : ج 2 ص 68 «فلت») .

6- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 429 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 79 ، نهايه الأرب : ج 19 ص 152 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 200 ، تاريخ دمشق : ج 30 ص 411 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 117 والثلاثه الأخيره نحوه وراجع تاريخ المدينه : ج 2 ص 668 .

2 / 2 به خلافت رساندن عمر بن خطّاب

8085.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام در توصیف به خلافت رسیدن عمر بن خطّاب : و اگر ارتباط ویژه ابو بکر با عمر نبود ، امیدی داشتم که خلافت را از من نراند .2 / 2به خلافت رساندن عمر بن خطّاب8082.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :ابو بکر ، در جمادی دوم سال سیزدهم هجرت ، بیمار شد و چون بیماری اش شدّت گرفت ، به عمر بن خطّاب [برای خلافت آینده]سفارش کرد .

او به عثمان ، فرمان داد که وصیّتش [به مسلمانان]را بنویسد و وی چنین نوشت : «به نام خداوند بخشنده مهربان . این ، چیزی است که ابو بکر ، جانشین پیامبر خدا ، برای مؤمنان و مسلمانان به یادگار می نهد . سلام علیکم ! من نیز چون شما خدا را می ستایم . امّا بعد ، من ، عمر بن خطّاب را بر شما گماردم . پس بشنوید و فرمان برید . و من ، در خیرخواهی برای شما ، کوتاهی و سستی نکردم . و السلام !» .8081.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از محمّد بن ابراهیم بن حارث :ابو بکر ، عثمان را در خلوت فرا خواند و گفت : بنویس : «به نام خداوند بخشنده مهربان . این ، سفارشی است که ابو بکر بن ابی قُحافه به مسلمانان می کند . امّا بعد» .

سپس به حالت اغما افتاد و از حال رفت . پس ، عثمان نوشت : «امّا بعد ، من عمر بن خطّاب را جانشین خود در میان شما می سازم و بهتر از او برایتان نیافتم» .

پس ، ابو بکر به هوش آمد و گفت : برایم بخوان . او [نیز]خواند .

ابو بکر ، صدایش را به تکبیر بلند کرد و گفت : چنین می بینم که ترسیدی من در بیهوشی ام ناگهان بمیرم و مردم ، دچار اختلاف شوند .

عثمان گفت : آری .

گفت : خدا تو را از طرف اسلام و مسلمانان ، پاداش نیکو دهاد ! و این چنین ، کار او را تأیید نمود .

8080.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ المدینه عن أسلَم :کَتَبَ عُثمانُ عَهدَ الخَلیفَهِ بَعدَ أبی بَکرٍ ، وأمَرَهُ ألّا یُسَمِّیَ أحَدا ، وتَرَکَ اسمَ الرَّجُلِ ، فَأُغمِیَ عَلی أبی بَکرٍ إغماءَهً ، فَأخَذَ عُثمانُ العَهدَ فَکَتَبَ فیهِ اسمَ عُمَرَ . قالَ : فَأفاقَ أبو بَکرٍ فَقالَ : أرِنِی العَهدَ ، فَإذا فیهِ اسمُ عُمَرَ . قالَ : مَن کَتَبَ هذا ؟ فَقالَ عُثمانُ : أنَا . فَقالَ : رَحِمَکَ اللّهُ وجَزاکَ خَیرا ! فَوَاللّهِ لَو کَتَبتَ نَفسَکَ لَکُنتَ لِذلِکَ أهلاً . (1)8079.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری عن قیس :رَأیتُ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ وهُوَ یَجلِسُ وَالنّاسُ مَعَهُ ، وبِیَدِهِ جَریدَهٌ ، وهُوَ یَقولُ : أیُّهَا النّاسُ ! اسمَعوا وأطِیعوا قَولَ خَلیفَهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ إنَّهُ یَقولُ : إنّی لَم آلُکُم نُصحا . قالَ : ومَعَهُ مَولیً لِأبی بَکرٍ یُقالُ لَهُ شَدیدٌ ، مَعَهُ الصَّحیفَهُ الَّتی فیهَا استِخلافُ عُمَرَ . (2)8078.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمامه والسیاسه فی ذِکرِ کِتابَهِ استِخلافِ عُمَرَ : خَرَجَ عُمَرُ بِالکِتابِ وأعلَمَهُم ، فَقالوا : سَمعا وطاعَهً ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : ما فِی الکِتابِ یا أبا حَفصٍ ؟ قالَ : لا أدری ، ولکِنّی أوَّلُ مَن سَمِعَ وأطاعَ. قالَ: لکِنّی وَاللّهِ أدری ما فیهِ ؛ أمَّرتَهُ عامَ أوَّلٍ ، وأمَّرَکَ العامَ ! (3)8077.امام کاظم علیه السلام :شرح نهج البلاغه :إنَّ أبا بَکرٍ لَمّا نَزَلَ بِهِ المَوتُ دَعا عَبدَ الرَّحمنِ بنَ عَوفٍ ، فَقالَ : أخبِرنی عَن عُمَرَ . فَقالَ : إنَّهُ أفضَلُ مَن رَأیُکَ فیهِ ، إلّا أنَّ فیهِ غِلظَهً . فَقالَ أبو بَکرٍ : ذاکَ لِأنَّهُ یَرانی رَقیقا ، ولَو قَد أفضَی الأمرُ إلَیهِ لَتَرَکَ کَثیرا مِمّا هُوَ عَلَیهِ ، وقَد رَمَقتُهُ ؛ إذا أنَا غَضِبتُ عَلی رَجُلٍ أرانِی الرِّضی عَنهُ ، وإذا لِنتُ لَهُ أرانِی الشِّدَّهَ عَلَیهِ .

ثُمَّ دَعا عُثمانَ بنَ عَفّانَ فَقالَ : أخبِرنی عَن عُمَرَ ، فَقالَ : سَریرَتُهُ خَیرٌ مِن عَلانِیَتِهِ ، ولَیسَ فینا مِثلُهُ . فَقالَ لَهُما : لا تَذکُرا مِمّا قُلتُ لَکُما شَیئا ، ولَو تَرَکتُ عُمَرَ لَما عَدَوتُکَ یا عُثمانُ ، وَالخِیَرَهُ لَکَ ألّا تَلِیَ مِن اُمورِهِم شَیئا ، ولَوَدَدتُ أنّی کُنتُ مِن اُمورِکُم خِلوا ، وکُنتُ فیمَن مَضی مِن سَلَفِکُم .

ودَخَلَ طَلحَهُ بنُ عُبَیدِ اللّهِ عَلی أبی بَکرٍ فَقالَ : إنَّهُ بَلَغَنی أنَّکَ یا خَلیفَهَ رَسولِ اللّهِ استَخلَفتَ عَلَی النّاسِ عُمَرَ ، وقَد رَأیتَ ما یَلقی النّاسُ مِنهُ وأنتَ مَعَهُ ، فَکَیفَ بِهِ إذا خَلا بِهِم ! وأنتَ غَدا لاقٍ رَبَّکَ ؛ فَیَسألُکَ عَن رَعِیَّتِکَ .

فَقالَ أبو بَکر : أجلِسونی ، ثُمَّ قالَ : أ بِاللّهِ تُخَوِّفُنی؟ ! إذا لَقیتُ رَبّی فَسَألَنی قُلتُ : استَخلَفتُ عَلَیهِم خَیرَ أهلِکَ .

فَقالَ طَلحَهُ : أ عُمَرُ خَيرُ النّاسِ يا خَليفَهَ رَسولِ اللّهِ ؟ ! فَاشتَدَّ غَضَبُهُ وقالَ : إى وَاللّهِ ، هُوَ خَيرُهُم وأنتَ شَرُّهُم ! أما وَاللّهِ لَو وَلَّيتُکَ لَجَعَلتَ أنفَکَ فى قَفاکَ ، ولَرَفَعتَ نَفسَکَ فَوقَ قَدرِها ، حَتّى يَکونَ اللّهُ هُوَ الَّذى يَضَعُها ! أتَيتَنى وقَد دَلَکتَ عَينَکَ ؛ تُريدُ أن تَفتِنَنى عَن دينى ، وتُزيلَنى عَن رَأيى ! قُم ، لا أقامَ اللّهُ رِجلَيکَ ! أما وَاللّهِ لَئِن عِشتُ فُواقَ ناقَهٍ (4) وبَلَغَنى أنَّکَ غَمَصتَهُ (5) فيها أو ذَکَرتَهُ بِسوءٍ لَاُلحِقَنَّکَ بِمَحمَضاتِ قُنَّهَ (6) ، حَيثُ کُنتُم تُسقَونَ ولا تَروَونَ ، وتَرعَونَ ولا تَشبَعونَ ، وأنتُم بِذلِکَ بَجِحونَ (7) راضونَ فَقامَ طَلحَهُ فَخَرَجَ . (8) .

1- .تاريخ المدينه : ج 2 ص 667 ، تاريخ دمشق : ج 44 ص 252 عن عبد اللّه بن عمر ، الأوائل لأبى هلال : ص 102 عن المدائنى وكلاهما نحوه .
2- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 429 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 88 ح 259 نحوه . وفى معالم الفتن : ج 1 ص 326 «ياليت الفاروق قال ذلک يوم أن أمر النبىّ صلى الله عليه و آله أن يأتوه بصحيفه ليكتب لهم كتابا لا يضلّوا بعده أبدا» .
3- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 38 .
4- .أى قَدْرَ فُواق ناقهٍ ، وهو ما بين الحَلْبَتَين من الراحَه (النهايه : ج 3 ص 479 «فوق») .
5- .غَمَصَه : حَقَّرَه واستَصْغَره ولم يَرَهُ شيئا (لسان العرب : ج 7 ص 61 «غمص») .
6- .قال ابن منظور : المَحْمَض : الموضع الَّذى ترعى فيه الإبل الحَمْض . والحَمْض من النبات : كلّ نَبتٍ مالِحٍ أو حامضٍ يقوم على سُوقٍ ولا أصل له (لسان العرب : ج 7 ص 139 و 138) . وقال ياقوت : قُنَّهُ : منزل قريب من حومانه الدرّاج فى طريق المدينه من البصره . وقُنَّهُ : جبل فى ديار بنى أسد متّصل بالقنان (معجم البلدان : ج 4 ص 409) . ولعلّه قَصَد موضعا بعينه .
7- .البَجَح : الفَرَح (تاج العروس : ج 4 ص 5 «بجح»).
8- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 164 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 199 ، تاريخ المدينه: ج 2 ص 667 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 428 و ص 433 و فيه إلى «خير أهلک» و كلّها نحوه .

8076.امام صادق علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از اسلم : عثمان ، عهدنامه جانشین ابو بکر را نوشت و ابو بکر به او فرمان داد که از کسی نام نبرد و نام خلیفه را وا گذارد . سپس کاملاً بیهوش شد. عثمان،عهدنامه را برداشت و نام عمر را در آن نوشت.

ابو بکر که به هوش آمد ، گفت : عهدنامه را به من نشان بده . چون نام عمر را در آن دید ، گفت : چه کسی این را نوشت؟

عثمان گفت : من .

گفت: خدا رحمتت کند و به تو پاداش خیر دهد! به خدا سوگند ، اگر [نام]خودت را می نوشتی ، شایسته آن بودی .8080.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از قیس : عمر بن خطّاب را دیدم که نشسته و مردم ، همراهش بودند و در دستش ، شاخه نخلی داشت و می گفت : ای مردم! گوش کنید و از گفته [ابو بکر ،]خلیفه پیامبر خدا ، اطاعت کنید . او می گوید : من ، در خیرخواهی برای شما کوتاهی نکردم .

شدید (غلام ابو بکر) هم با او بود و صحیفه ای را که در آن به جانشینی عمر وصیّت شده بود ، همراه داشت (1) .8079.عنه صلی الله علیه و آله :الإمامه و السیاسه درباره نوشتن جانشینی عمر : عمر ، با نوشته بیرون آمد و به آنان خبر [وصیّت ابو بکر را]داد .

گفتند : گوش به فرمانیم .

مردی به عمر گفت : ای ابو حفص! چه چیز در این نوشته است؟

گفت : نمی دانم ؛ ولی من ، نخستین کسی هستم که گوش می دهم و فرمان می برم .

آن مرد گفت : امّا من می دانم چه چیزْ در آن است . بار اوّل ، تو او را امیر کردی و این بار ، او تو را!8078.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه :چون مرگ ابو بکر فرا رسید ، او عبد الرحمان بن عوف را فرا خواند و گفت : مرا از عمر آگاه کن .

گفت : او بهتر از آن است که در نظر توست ، جز آن که در او درشتی ای هست .

ابو بکر گفت : این از آن روست که مرا نرم می بیند و اگر حکومت به او برسد ، بسیاری از درشتی هایش را کنار می نهد . من او را زیر نظر داشته ام . هر گاه که بر کسی خشم می گیرم ، او خشنودی اش را به من نشان می دهد و هر گاه با کسی نرمی می کنم ، او شدّتش را به من نشان می دهد .

سپس عثمان بن عفّان را فرا خواند و گفت : مرا از عمر آگاه کن .

گفت : باطنش از ظاهرش بهتر است و مانند او در میان ما نیست .

ابو بکر به هر دو گفت : از آنچه برای شما گفتم ، به کسی چیزی نگویید . ای عثمان! اگر عمر را انتخاب نمی کردم ، از تو نمی گذشتم [و تو را تعیین می نمودم] ؛ ولی به صلاح توست که سرپرستی هیچ یک از کارهای آنان (مسلمانان) را به عهده نگیری ، که خود نیز دوست داشتم از کارهایتان جدا و بر کنار و [بلکه] در زمره پیشینیان درگذشته شما می بودم .

طلحه بن عبید اللّه بر ابو بکر وارد شد و گفت : به من خبر رسیده که تو ای خلیفه پیامبر خدا! عمر را بر مردمْ خلیفه کرده ای ، با آن که دیده ای مردم از او چه می کشند ، [آن هم] در حالی که تو هنوز هستی . پس او در زمانی که با مردمْ تنها شود ، چگونه خواهد بود؟! تو فردا پروردگارت را دیدار می کنی و [او]درباره مردمِ تحت سرپرستی ات می پرسد .

ابو بکر گفت : مرا بنشانید . سپس گفت : آیا مرا از خدا می ترسانی؟ هنگامی که پروردگارم را دیدار کنم و از من سؤال کند، می گویم: بهترینِ مردمان را بر آنان خلیفه کردم.

طلحه گفت : ای خلیفه پیامبر خدا! آیا عمر ، بهترینِ مردم است؟

خشم ابو بکر ، شدّت گرفت و گفت : آری . به خدا که او بهترین آنان است و تو بدترینِ آنانی! بدان که اگر حکومت را به تو بسپارم ، بینی ات را در پشتت می نهی (تکبّر می ورزی) و خود را بیش از اندازه بالا می بری ، تا آن جا که فقط خدا می تواند پایینت کشد!

نزد من آمده ای و چشمانت را نرم و فروهشته کرده ای تا مرا در دینم به فتنه اندازی و مرا از نظرم برگردانی ! برخیز ، خدا پاهایت را استوار ندارد !

بدان که به خدا سوگند ، اگر به اندازه میان دو شیر دوشیدن شتر ، زنده بمانم و به من برسد که عمر را کوچک شمرده و یا از او به بدی یاد کرده ای ، تو را به چراگاه قُنَّه (2) می فرستم ؛ جایی که بنوشید ؛ ولی سیراب نشوید ، و بچرید ؛ ولی سیر نشوید و به همان هم شادمان و خشنود باشید .

طلحه برخاست و بیرون رفت . .

1- .در معالم الفتن (ج 1 ص 326) آمده است : کاش عمر ، این را آن روز گفته بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد برایش کاغذی بیاورند تا برایشان چیزی بنویسد که هرگز پس از او ، گم راه نشوند !
2- .قُنَّه ، جایی در راه مدینه به بصره و یا کوهی در محلّ سکونت قبیله بنی اسد و متّصل به قنان است (معجم البلدان : ج 4 ص 409).

ص: 12

. .

ص: 13

. .

2 / 3مَوْقِفُ الإمامِ مِن خِلافَتِهِ8075.إرشاد القلوب :الإمام علىّ عليه السلام فى ذِكرِ السَّقيفَهِ ومابَعدَها : فَرَأيتُ أنَّ الصَّبرَ عَلى هاتا أحجى (1) ، فَصَبَرتُ وفِى العَينِ قَذىً ، وفِى الحَلقِ شَجا ، أرى تُراثى (2) نَهبا ، حَتّى مَضَى الأَوَّلُ لِسَبيلِهِ ، فَأَدلى بِها إلى فُلانٍ بَعدَهُ .

شَتّانَ ما يَومِى عَلى كورِها

ويَومُ حَيّانَ أخى جابِرِ (3)

فَيا عَجَبا ! ! بَينا هُوَ يَستَقيلُها فى حَياتِهِ إذ عَقَدَها لِاخَرَ بَعدَ وَفاتِهِ لَشَدَّ ما تَشَطَّرا ضَرعَيها ! فَصَيَّرَها فى حَوزَهٍ خَشناءَ يَغلُظُ كَلمُها (4) ، ويَخشُنُ مَسُّها ، ويَكثُرُ العِثارُ فيها ، وَالاِعتِذارُ مِنها ، فَصاحِبُها كَراكِبِ الصَّعبَهِ إن أشنَقَ لَها خَرَمَ ، وَإن أسلَسَ لَها تَقَحَّم (5) فَمُنِىَ النّاسُ لَعَمرُ اللّهِ بِخَبطٍ وشِماسٍ (6) ، وتَلَوُّنٍ وَاعتِراضٍ . (7) .

1- .أى أجدَر وأولى وأحقَّ (النهايه : ج 1 ص 348 «حجا») .
2- .التراث : ما يُخَلِّفه الرجل لورثته (النهايه : ج 1 ص 186 «ترث») .
3- .هذا البيت هو للأعشى ، وقد تمثّل به عليه السلام .
4- .الكَلْم : الجَرْح (النهايه : ج 4 ص 199 «كلم») .
5- .قال الشريف الرضى فى ذيل الخطبه : قوله عليه السلام : «كراكب الصعبه إن أشنق لها خرم ، وإن أسلس لها تقحّم» يريد : أنّه إذا شدّد عليها فى جذْب الزمام وهى تُنازعه رأسَها خرم أنفها ، وإن أرخى لها شيئا مع صعوبتها تقحّمت به فلم يملكها ، يقال : أشنَقَ الناقهَ : إذا جذَب رأسَها بالزمام فرفعه ، وشنَقَها أيضا . ذكر ذلک ابن السكّيت فى «إصلاح المنطق» ، وإنّما قال : «أشنق لها» ولم يقل: «أشنقها» لأنّه جعله فى مقابله قوله: «أسلس لها» ، فكأنّه عليه السلام قال : إن رفع لها رأسها بمعنى أمسكه عليها بالزمام .
6- .شَمَسَت الدابَّهُ والفَرس : شَرَدتْ وجَمَحَتْ ومَنَعتْ ظَهْرَها (لسان العرب : ج 6 ص 113 «شمس») .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 3 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 204 ، معانى الأخبار : ص 361 ح 1 ، علل الشرائع : ص 150 ح 12 ، الإرشاد : ج 1 ص 287 ، الاحتجاج : ج 1 ص 452 ح 105 والأربعه الأخيره عن ابن عبّاس ، الأمالى للطوسى : ص 373 ح 803 عن زراره عن الإمام الباقر

عليه السلام عن ابن عبّاس وعن الإمام الباقر عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، نثر الدرّ : ج 1 ص 275 ؛ تذكره الخواصّ : ص 124 والسبعه الأخيره نحوه .

2 / 3 موضع امام در برابر خلافت عمر

2 / 3موضع امام در برابر خلافت عمر8075.إرشاد القلوب :امام على عليه السلام درباره سقيفه و ماجراهاى پس از آن : و چنين ديدم كه صبر بر اين امر ، شايسته تر است . پس با خارى بر ديدگان و گلويى گرفته از استخوان ، صبر كردم . مى ديدم كه ميراثم به تاراج مى رفت ، تا آن كه اوّلى به راه خود رفت و خلافت را پس از خود به فلان سپرد :

چه قدر تفاوت است ميان اكنون كه [آواره] بر پشت شترم

و روزى كه با حيّان ، برادر جابر ، غنوده بودم ! (1)

شگفتا كه او (ابو بكر) در حياتش مى خواست تا وى را از خلافتْ معاف دارند ؛ امّا براى پس از وفاتش ، آن را به ديگرى سپرد !

چه سفت و محكم به پستان خلافت چسبيدند و آن را ميان خود قسمت كردند [، دوشيدند و نوشيدند] !

سپس آن را به جايى ناهموار و جان فرسا و پر گزند در آورد و در اختيار كسى قرار داد كه پى در پى مى لغزيد و پوزش مى طلبيد و همراهش [نيز] سوارى را مى مانْد كه بر مَركبى چموش است [كه] اگر مهارش را محكم كِشد ، بينى اش پاره گردد و اگر رهايش كند ، بجَهد و سرنگونش سازد .

به خدا سوگند ، مردم [در نتيجه كارهاى او]به انحراف و چموشى و رنگ به رنگ شدن و كجروى دچار گشتند .

.

1- .تمثيلى از امام عليه السلام به شعر اعشى است ، براى بيان تفاوت حالت خويش در زمان پيامبر صلى الله عليه و آله و پس از ايشان .

2 / 4اِستِشارَهُ عُمَرَ الإِمامَ فِی المُعضِلاتِ8072.امام صادق علیه السلام :تاریخ الإسلام عن عمر :أعوذُ بِاللّهِ مِن مُعضِلَهٍ لَیسَ لَها أبو حَسَنٍ ! (1)8071.امام صادق علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین عن عمر :أعوذُ بِاللّهِ أن أعیشَ فی قَومٍ لَستَ فیهِم یا أبا حَسَنٍ . (2)8070.امام زین العابدین علیه السلام :فضائل الصحابه عن سعید بن المُسَیّب :کانَ عُمَرُ یَتَعَوَّذُ بِاللّهِ مِن مُعضِلَهٍ لَیسَ لَها أبو حَسَنٍ . (3) .

1- .تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 638 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 406 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 360 .
2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 1 ص 628 ح 1682 ، شعب الإیمان : ج 3 ص 451 ح 4040 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 405 ، الریاض النضره : ج 3 ص 166 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 317 ح 652 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 647 ح 1100 ، الطبقات الکبری : ج 2 ص 339 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 406 ، الإصابه : ج 4 ص 467 الرقم 5704 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 96 الرقم 3789 ، الاستیعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 ، الصواعق المحرقه : ص 127 ، تاریخ الخلفاء : ص 203 .

2 / 4 مشورت عمر با امام در مشکلات

2 / 4مشورت عمر با امام در مشکلات8072.عنه علیه السلام :تاریخ الإسلام به نقل از عمر : من ، از مشکلی که ابو الحسن [علی]برای [حلّ]آن نباشد ، به خدا پناه می برم .8071.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از عمر : ای ابو الحسن! من از زندگی با کسانی که تو در میانشان نباشی ، به خدا پناه می برم .8070.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :فضائل الصحابه به نقل از سعید بن مُسَیَّب : عمر از مشکلی که ابو الحسن برای [حلّ]آن نبود ، به خدا پناه می بُرد .

.

8069.عنه صلى الله عليه و آله :الكافى عن عمر :لَولا عَلِىٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ ! (1)بيانكان الإمام علىّ عليه السلام يقدّم آراءه الاستشاريّه فى الميادين العلميّه أو فى المشاكل السياسيّه بعدما يحرز أنّها تعود بالفائده على المُجتَمع الإسلامى ، ولا يبدى رأيه إذا عاد بالنفع الشخصى على الخليفه ولم يَعُد على المُجتَمع بشىء . يَقولُ ابنُ عَبّاسٍ : خَرَجتُ مَعَ عُمَرَ إلَى الشّامِ فى إحدى خَرَجاتِهِ ، فَانفَرَدَ يَوما يَسيرُ عَلى بَعيرِهِ فَاتَّبَعتُهُ ، فَقالَ لى : يَابنَ عَبّاسٍ ، أشكو إلَيکَ ابنَ عَمَّکَ ! سَألتُهُ أن يَخرُجَ مَعى فَلَم يَفعَل . (2)

راجع : ج 8 ص 550 (علىّ عن لسان أصحاب النبىّ / عمر بن الخطّاب) .

2 / 5اِستِنجادُ عُمَرَ بِرَأيِ الإِمام2 / 5 1مَبدَأُ التَّاريخ8064.سنن أبى داوود به نقل از قيس بن سعد :المستدرک على الصحيحين عن سعيد بن المُسَيَّب:جَمَعَ عُمَرُ النّاسَ فَسَألَهُم : مِن أىِّ يَومٍ يُكتَبُ التَّأرِيخُ ؟ فَقالَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ : مِن يَومَ هاجَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وتَرَکَ أرضَ الشِّرکِ . فَفَعَلَهُ عُمَرُ . (3) .

1- .الكافى : ج 7 ص 424 ح 6 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 306 ح 849 و ج 10 ص 50 ح 186 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 36 ح 5025 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 85 ، الإيضاح : ص 191 و 192 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 75 ح 155 ، الفضائل لابن شاذان : ص 95 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 319 ح 655 ، المسترشد : ص 583 ح 253 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 31 ؛ الاستيعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 وفيه «فكان عمر يقول ...» ، ذخائر العقبى : ص 149 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 78 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 15 ح 4287 ، التاريخ الكبير : ج 1 ص 9 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 39 ، تاريخ المدينه : ج 2 ص 758 ؛ الإقبال : ج 3 ص 22 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 144 كلّها نحوه وراجع التنبيه والإشراف : ص 252 .

نکته

2 / 5 پذیرش آرای امام از سوی عمر

2 / 5 1 مبدأ تاریخ

8063.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الکافی به نقل از عمر : اگر علی نبود ، عمر هلاک می شد .نکتهامام علی علیه السلام هنگامی نظریّات مشورتی خود را در عرصه های علمی و یا مشکلات سیاسی ارائه می کرد که به رسیدن بهره آن به امّت مسلمان ، اطمینان داشت ؛ امّا هر گاه این بهره به اجتماع نمی رسید و تنها نصیب شخص خلیفه می شد ، آن را ابراز نمی کرد . ابن عبّاس می گوید : در یکی از سفرهای عمر به شام ، همراهش بودم . روزی با شترش تنها راه می پیمود که به دنبالش رفتم . پس به من گفت : ای ابن عبّاس ! از پسر عمویت گله دارم ! از او خواستم که با من بیاید ؛ ولی نیامد .

ر . ک : ج 8 ص551 (علی از زبان یاران پیامبر / عمر بن خطّاب) .

2 / 5پذیرش آرای امام از سوی عمر2 / 5 1مبدأ تاریخ8059.امام صادق علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از سعید بن مُسَیَّب :عمر ، مردم را گرد آورد و از آنان پرسید : تاریخ ، از چه روزی نوشته شود؟

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : «از روزی که پیامبر خدا هجرت کرد و سرزمین شرک را ترک نمود» .

عمر نیز چنین کرد .

.

8060.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :أَرَّخَ عُمَرُ الكُتُبَ ، وأرادَ أن يَكتُبَ التَّأريخَ مُنذُ مَولِدِ رَسولِ اللّهِ ، ثُمَّ قالَ : مِنَ المَبعَثِ . فَأشارَ عَلَيهِ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ أن يَكتُبَهُ مِنَ الهِجرَهِ ، فَكَتَبَهُ مِنَ الهِجرَهِ . (1)2 / 5 2الخُروجُ بِنَفسِهِ إلَى غَزوِ الرّوم8057.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ وقَدِ شاوَرَهُ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ فِى الخُروجِ إلى غَزوِ الرُّومِ : وقَد تَوَكَّلَ اللّهُ لِأَهلِ هذَا الدّينِ بِإعزازِ الحَوزَهِ ، وسَترِ العَورَهِ ، وَالَّذى نَصَرَهُم وَهُم قَليلٌ لا يَنتَصِرونَ ، ومَنَعَهُم وَهُم قَليلٌ لا يَمتَنِعونَ ، حَىٌّ لا يَموتُ .

إنَّکَ مَتى تَسِر إلى هذَا العَدُوِّ بِنَفسِکَ فَتَلقَهُم بِشَخصِکَ فَتُنکَب ؛ لا تَکُن لِلمُسلِمينَ کانِفَهٌ (2) دونَ أقصى بِلادِهِم . لَيسَ بَعدَکَ مَرجِعٌ يَرجِعونَ إلَيهِ ، فَابعَث إلَيهِم رَجُلاً مِحرَبا ، وَاحفِز مَعَهُ أهلَ البَلاءِ وَالنَّصيحَهِ ؛ فَإن أظهَرَ اللّهُ فَذاکَ ما تُحِبُّ ، وإن تَکُنِ الاُخرى کُنتَ رِدءا (3) لِلنّاسِ ومَثابَهً لِلمُسلِمينَ . (4) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 145 ؛ البدايه والنهايه : ج 7 ص 74 نحوه .
2- .أى ساتره . والهاء للمبالغه (النهايه : ج 4 ص 205 «كنف») .
3- .الرِّدْء : العَوْن والناصِر (النهايه : ج 2 ص 213 «ردأ») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 134 ، شرح المئه كلمه : ص 231 .

2 / 5 2 رفتن شخص عمر به جنگ با رومیان

8056.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :عمر ، نوشته ها را تاریخدار کرد و خواست که تاریخ را از «میلاد پیامبر خدا» آغاز کند . سپس گفت : از «بعثت» . علی بن ابی طالب علیه السلام نظر داد که آن را از «هجرت» بنویسد . پس ، او هم از «هجرت» نوشت .2 / 5 2رفتن شخص عمر به جنگ با رومیان8057.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام هنگامی که عمر برای رفتن به جنگ روم ، با او مشورت کرد : خدا خود ، حفظ عزّت حوزه اسلام و پنهان داشتن رخنه گاه آن [ضعف ها و ناتوانی ها]را به عهده گرفته است ؛ خدایی که در حال اندک بودن و بی یاوری ، مسلمانان را یاری داد و با آن که اندک و بی دفاع بودند ، از دشمن ، حفظشان نمود ؛ [او که] زنده است و هرگز نمی میرد .

هر گاه ، تو خود به سوی دشمن روی و با آنان رو به رو شوی و سپس آسیبی ببینی ، مسلمانان تا دوردست ترین شهرهایشان ، دیگر پناهگاهی نخواهند داشت و پس از تو کسی نیست که بدو روی آورند . پس ، مردی جنگاور را به سوی آنان روانه کن و کارآزمودگان خیرخواه را با او همراه ساز .

پس اگر خدا [پیروزی] داد ، به خواسته ات رسیده ای و اگر گونه ای دیگر شد ، تو [همچنان]یاور مردم و مرجع و پناه مسلمانان خواهی بود .

.

2 / 5 3الخُروجُ بِنَفسِهِ إلَى غَزوِ الفُرسِ8054.امام رضا عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى كَلامٍ لَهُ وقَدِ استَشارَهُ عُمَرُ فى الشُّخوصِ لِقِتالِ الفُرسِ بِنَفسِهِ :إنَّ هذَا الأَمرَ لَم يَكُن نَصرُهُ ولا خِذلانُهُ بِكَثرَةٍ ولا بِقِلَّةٍ ، وهُوَ دينُ اللّهِ الَّذى أظهَرَهُ ، وجُندُهُ الَّذى أعَدَّهُ وأَمَدَّهُ ، حَتّى بَلَغَ ما بَلَغَ ، وطَلَعَ حَيثُ طَلَعَ ، ونَحنُ عَلى مَوعودٍ مِنَ اللّهِ ، وَاللّهُ مُنجِزٌ وَعدَهُ ، وناصِرٌ جُندَهُ .

ومَكانُ القَيِّمِ بِالأَمرِ مَكانُ النِّظامِ (1) مِنَ الخَرَزِ ؛ يَجمَعُهُ ويَضُمُّهُ ، فَإِن انقَطَعَ النِّظامُ تَفَرَّقَ الخَرزُ وذَهَبَ ، ثُمَّ لَم يَجتَمِع بِحَذافيرِهِ أبَدا . وَالعَرَبُ اليَومَ وإن كانوا قَليلاً فَهُم كَثيرونَ بِالإِسلامِ ، عَزيزونَ بِالاِجتِماعِ . فَكُن قُطبا ، وَاستَدِرِ الرَّحى بِالعَرَبِ ، وأصلِهِم دونَكَ نارَ الحَربِ ؛ فَإِنَّكَ إن شَخَصتَ مِن هذِهِ الأَرضِ انتَقَضَت عَلَيكَ العَرَبُ مِن أطرافِها وأقطارِها ، حَتّى يَكونَ ما تَدَعُ وَراءَكَ مِنَ العَوراتِ أهَمَّ إلَيكَ مِمّا بَينَ يَدَيكَ .

إنَّ الأَعاجِمَ إن يَنظُروا إلَيكَ غَدا يَقولوا : هذا أصلُ العَرَبِ ، فَإِذا اقتَطَعتُموهُ استَرَحتُم ؛ فَيَكونُ ذلِكَ أشَدَّ لِكَلَبِهِم (2) عَلَيكَ وطَمَعِهِم فيكَ . فَأَمّا ما ذَكَرتَ مِن مَسيرِ القَومِ إلى قِتالِ المُسلِمينَ ، فَإِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ هُوَ أكرَهُ لِمَسيرِهِم مِنكَ ، وهُوَ أقدَرُ عَلى تَغييرِ ما يَكرَهُ ! وأَمّا ما ذَكَرتَ مِن عَدَدِهِم ، فَإِنّا لَم نَكُن نُقاتِلُ فيما مَضى بِالكَثرَةِ ، وإنَّما كُنّا نُقاتِلُ بِالنَّصرِ وَالمَعونَةِ ! (3)8053.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام لِعُمَرَ لَمَّا استَشارَ النّاسَ فى أن يَسيرَ فيمَن مَعَهُ لِقِتالِ الفُرسِ :إنَّ هذَا الأَمرَ لَم يَكُن نَصرُهُ ولا خِذلانُهُ لِكَثرَةٍ ولا قِلَّةٍ ؛ هُوَ دينُهُ الَّذى أظهَرَ ، وجُندُهُ الَّذى أعَزَّ وأَيَّدَهُ بِالمَلائِكَةِ ، حتّى بَلَغَ ما بَلَغَ ، فَنَحنُ عَلى مَوعودٍ مِنَ اللّهِ ، وَاللّهُ مُنجِزٌ وَعدَهُ ، وناصِرٌ جُندَهُ .

ومَكانُكَ مِنهُم مَكانُ النِّظامِ مِنَ الخَرَزِ ؛ يَجمَعُهُ ويُمسِكُهُ ، فإِن انحَلَّ تَفَرَّقَ ما فيهِ وذَهَبَ ، ثُمَّ لَم يَجتَمِع بِحَذافيرِهِ أبَدا . وَالعَرَبُ اليَومَ وإن كانوا قَليلاً فَهِىَ كَثيرٌ عَزيزٌ بِالإِسلامِ ؛ فَأَقِم ، وَاكتُب إلى أهلِ الكوفَةِ فَهُم أعلامُ العَرَبِ ورُؤَساؤُهُم ومَن لَم يَحفِل (4) بِمَن هُوَ أجمَعُ وأحَدُّ وأجَدُّ مِن هؤُلاءِ : فَليَأتِهِمُ الثُّلُثانِ وَليُقِمِ الثُّلُثُ ، وَاكتُب إلى أهلِ البَصرَةِ أن يُمِدُّوهُم بِبَعضِ مَن عِندَهُم . (5) .

1- .النظام: ما نَظَمْتَ فيه الشىء من خيط وغيره (لسان العرب : ج 12 ص 578 «نظم») .

2- .كَلِبَ على الشىء : إذا اشتدّ حِرْصُه على طلب شىء (تاج العروس : ج 2 ص 381 «كلب») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 146 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 193 ح 79 .
4- .الحَفْل : المُبالاه . يقال : ما أحْفِلُ بفلان ؛ أى ما أُبالى به (لسان العرب : ج 11 ص 159 «حفل») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 123 عن أبى طعمه ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 107 .

2 / 5 3 رفتن شخص عمر به جنگ با ایرانیان

2 / 5 3رفتن شخص عمر به جنگ با ایرانیان8054.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :امام علی علیه السلام در سخنش در پاسخ عمر ، که درباره شرکت کردن خویش در جنگ فارس ، از ایشان مشورت خواست : پیروزی و شکست این امر (اسلام) ، به فراوانی و کمی [افراد]نبود . اسلام ، دین خدا بود که خدا خود ، چیره اش ساخت و سپاه او بود که آماده و یاری اش نمود ، تا این که بدان جا رسید که باید می رسید و نورش بر همه جا دمید . ما به وعده خدا دل خوش داریم ، و خدا به وعده اش وفا می کند و لشکرش را نصرت می دهد .

جایگاه زمامدار این کار ، جایگاه رشته[ی تسبیح]است که مهره ها را گرد و به هم می آورد ؛ و چون بگسلد ، مهره ها پراکنده می شوند و از میان می روند و هیچ گاه همه آنها برای بار دیگر گرد نمی آیند .

و عرب ، اگر چه امروز اندک اند ، امّا به سبب اسلام ، بسیارند و به سبب اتّحاد و اتّفاق ، نیرومند و پیروز . تو مانند میله میان سنگ آسیاب باش و آسیاب جنگ را با عرب و نه خود ، بگردان . چرا که اگر تو از این سرزمین بیرون روی ، عرب از هر سو و هر جا بر تو می شورند ، تا آن جا که نگهداری آنچه پشت سر می نهی ، از آنچه در پیش روی داری ، برایت مهم تر می گردد . عجم نیز اگر فردا تو را ببینند ، می گویند : «این ، ریشه و اصل عرب است . اگر آن را ببُرید ، آسوده می گردید» و همین موجب می شود که حرص و طمع آنان در تو ، بیشتر گردد .

امّا این که گفتی آنان ، به عزم رزم با مسلمانان به راه افتاده اند : پس [بدان که]ناخشنودی خدای سبحان از حرکتشان ، از [ناخشنودی] تو بیشتر است و [او]بر تغییر آنچه ناپسند می دارد ، تواناتر است .

امّا آنچه از تعدادشان گفتی : ما در گذشته ، با فراوانیِ نیرو نمی جنگیدیم و تنها با نصرت و یاری [الهی]می رزمیدیم .8053.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام خطاب به عمر ، هنگامی که او از مردم ، درباره همراهی با سپاهیانی که به جنگ فارس می رفتند ، مشورت خواست : این امر (اسلام) ، نه پیروزی اش به فراوانی [افراد]بود و نه

خواری اش به کمی آنان . این ، دین خدا بود که چیره شد و سپاهی که با فرشتگان ، تأیید و نصرت یافت ، تا بدان جا رسید که باید می رسید . ما به وعده خدا دل خوش داریم ، و خدا به وعده اش وفا می کند و لشکرش را نصرت می دهد .

جایگاه تو در میان مردمان ، جایگاه رشته[ی تسبیح]است که مهره ها را گرد می آورد و نگه می دارد و چون بگسلد ، هر چه در آن است ، پراکنده می شود و از میان می رود و هیچ گاه برای بار دیگر ، همه آنها گرد نمی آیند .

و عرب ، اگر چه امروز اندک اند ، امّا به سبب اسلام ، بسیارند و با عزّت . پس ، در جای خود بمان و به اهالی کوفه بنویس که دو سوم آنان به جنگ فارس بروند و یک سومْ باقی بمانند ؛ چرا که آنان برجستگان و سرکردگان عرب اند و گروهی یکدل تر و کاراتر و کوشاتر از آنان نیست . و به مردم بصره نیز بنویس که آنان را با بخشی از نیروهای خود ، یاری کنند .

.

8052.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإرشاد عن أبى بكر الهُذَلِىّ :سَمِعتُ رِجالاً مِن عُلَمائِنا يَقولونَ : تَكاتَبَتِ الأَعاجِمُ مِن أهلِ هَمَذانَ وأهلِ الرَّىِّ وأهلِ أصفَهانَ وقومِسَ (1) ونُهاوَندَ (2) ، وأرسَلَ بَعضُهُم إلى بَعضٍ أنَّ مَلِكَ العَرَبِ الَّذى جاءَ بِدينِهِم وأخرَجَ كِتابَهُم قَد هَلَكَ يَعنونَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله وأنَّهُ مَلَكَهُم مِن بَعدِهِ رَجُلٌ مُلكا يَسيرا ثُمَّ هَلَكَ يَعنونَ أبا بَكرٍ وقامَ بَعدَهُ آخَرُ قَد طالَ عُمُرُهُ حَتّى تَناوَلَكُم فى بِلادِكُم وأغزاكُم جُنودَهُ يَعنونَ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ وأنَّهُ غَيرُ مُنتَهٍ عَنكُم حَتّى تُخرِجوا مَن فى بِلادِكُم مِن جُنودِهِ ، وتَخرُجوا إلَيهِ فَتَغزُوَهُ فى بِلادِهِ . فَتَعاقَدوا عَلى هذا وتَعاهَدوا عَلَيهِ .

فَلَمَّا انتَهَى الخَبَرُ إلى مَن بِالكوفَهِ مِنَ المُسلِمينَ أنهَوهُ إلى عُمَرَ بنِ الخَطّابِ، فَلَمَّا انتَهى إلَيهِ الخَبَرُ فَزِعَ عُمَرُ لِذلِکَ فَزَعا شَديدا ، ثُمَّ أتى مَسجِدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَصَعِدَ المِنبَرَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : مَعاشِرَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ! إنَّ الشَّيطانَ قَد جَمَعَ لَكُم جُموعا ، وأقبَلَ بِها لِيُطفِئَ نورَ اللّهِ ، ألا إنَّ أهلَ هَمَذانَ وأهلَ أصفَهانَ وَالرَّىِّ وقومِسَ ونُهاوَندَ مُختَلِفَهٌ ألسِنَتُها وألوانُها وأديانُها ، قَد تَعاهَدوا وتَعاقَدوا أن يُخرِجوا مِن بِلادِهِم إخوانَكُم مِنَ المُسلِمينَ ، ويَخرُجوا إلَيكُم فَيَغزُوَكُم فى بِلادِكُم ، فَأَشيروا عَلَىَّ وأوجِزوا ولا تُطنِبوا فِى القَولِ ، فَإِنَّ هذا يَومٌ لَهُ ما بَعدَهُ مِنَ الأَيّامِ .

فَتَكَلَّموا ، فَقامَ طَلحَهُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ وكانَ مِن خُطَباءِ قُرَيشٍ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ :

يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قَد حَنَكَتکَ الاُمورُ ، وجَرَّسَتکَ (3) الدُّهورُ ، وعَجَمَتکَ (4) البَلايا ، وأحكَمَتکَ التَّجارِبُ ، وأنتَ مُبارَکُ الأَمرِ ، مَيمونُ النَّقيبَهِ (5) ، قَد وَليتَ فخَبَرتَ ، وَاختَبَرتَ وخُبِرتَ ، فَلَم تَنكَشِف مِن عَواقِبِ قَضاءِ اللّهِ إلّا عَن خِيارٍ ، فَاحضَر هذَا الأَمرَ بِرَأيِکَ ولا تَغِب عَنهُ ! ثُمَّ جَلَسَ .

فَقالَ عُمَرُ : تَكَلَّموا . فَقامَ عُثمانُ بنُ عَفّانَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَإِنّى أرى أن تُشخِصَ أهلَ الشّامِ مِن شامِهِم ، وأهلَ اليَمَنِ مِن يَمَنِهِم ، وتَسيرَ أنتَ فى أهلِ هذَينِ الحَرَمَينِ وأهلِ المِصرَينِ الكوفَهَ والبَصرَهَ ، فَتَلقى جَمعَ المُشرِكينَ بِجَمعِ المُؤمِنينَ ، فَإِنَّکَ يا أميرَ

المُؤمِنينَ لا تَستَبقى مِن نَفسِکَ بَعدَ العَرَبِ باقِيَةً ، ولا تَمَتَّعُ مِنَ الدُّنيا بِعَزِيزٍ ، ولا تَلوذُ مِنها بِحَريزٍ ، فَاحضَرهُ بِرَأيِکَ ولا تَغِب عَنهُ ! ثُمَّ جَلَسَ .

فَقالَ عُمَرُ : تَکَلَّموا . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام :

الحَمدُ للّهِ حَتّى تَمَّ التَّحميدُ وَالثَّناءُ عَلَى اللّهِ والصَّلاةُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّکَ إن أشخَصتَ أهلَ الشّامِ مِن شامِهِم سارَتِ الرُّومُ إلى ذَراريهِم ، وإن أشخَصتَ أهلَ اليَمَنِ مِن يَمَنِهِم سارَتِ الحَبَشَةُ إلى ذَراريهِم ، وإن أشخَصتَ مَن بِهذَينِ الحَرَمَينِ انتَقَضَتِ العَرَبُ عَلَيکَ مِن أطرافِها وأكنافِها ، حَتّى يَكونَ ما تَدَعُ وَراءَ ظَهرِکَ مِن عِيالاتِ العَرَبِ أهَمَّ إلَيکَ مِمّا بَينَ يَدَيکَ .

وأمّا ذِكرُکَ كَثرَةَ العَجَمِ ورَهبَتُکَ مِن جُموعِهِم ، فَإنّا لَم نَكُن نُقاتِل عَلى عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالكَثرَةِ ، وإنَّما كُنّا نُقاتِلُ بِالنَّصرِ ! وأمّا ما بَلَغَکَ مِن اجتِماعِهِم عَلَى المَسيرِ إلَى المُسلِمينَ ، فَإنَّ اللّهَ لِمَسيرِهِم أكرَهُ مِنکَ لِذلِکَ ، وهُوَ أولى بِتَغييرِ ما يَكرَهُ ! وإنَّ الأعاجِمَ إذا نَظَروا إلَيکَ قالوا : هذا رَجُلُ العَرَبِ ، فَإن قَطَعتُموهُ فَقَد قَطَعتُمُ العَرَبَ ، فَكانَ أشَدَّ لِكَلَبِهِم ، وكُنتُ قَد ألَّبتَهُم (6) عَلى نَفسِکَ ، وأمَدَّهُم مَن لَم يَكُن يُمِدُّهُم . ولكِنّى أرى أن تُقِرَّ هؤُلاءِ فى أمصارِهِم ، وتَكتُبَ إلى أهلِ البَصرَةِ فَليَتَفَرَّقوا عَلى ثَلاثِ فِرَقٍ : فَلتَقُم فِرقَةٌ مِنهُم عَلى ذَراريهِم حَرَسا لَهُم ، وَلتَقُم فِرقَةٌ فى أهلِ عَهدِهِم لِئَلّا يَنتَقِضوا ، وَلتَسِر فِرقَةٌ مِنهُم إلى إخوانِهِم مَدَدا لَهُم !

فَقالَ عُمَرُ : أجَل ، هذَا الرَّأىُ ! وقَد كُنتُ اُحِبُّ أن اُتابِعَ عَلَيهِ . وجَعَلَ يُكَرِّرُ قَولَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ويُنسِقُهُ (7) ؛ إعجابا بِهِ وَاختِيارا لَهُ . (8) .

1- .قُومِس : تعريب كومس ، واسمها هذا اليوم «سمنان» ، وتقع وسط إيران فى الجنوب الشرقى من طهران ، وهى مركز محافظه سمنان .
2- .نُهَاوَنْد : تقع فى جنوبى همذان وشرق كرمانشاه على بعد 130 كيلو مترا، وجنوب غربى ملاير على بعد 64 كيلو مترا، طولها : 48 درجه و 22 دقيقه ، وعرضها : 34 درجه و 12 دقيقه. وهى مدينه على جبل، وفيها أنهار وبساتين . قيل : إنّ نوحا عليه السلام بناها . وكانت وقعه عظيمه للمسلمين زمن عمر بن الخطّاب (راجع تقويم البلدان : ص 416) .
3- .أى حَنَكَتْک وأحْكَمتْک ، وجَعلتْک خبيرا بالاُمور مُجرّبا (النهايه : ج 1 ص 261 «جرس») .
4- .أى خَبَرتْک ؛ من العَجْم : العَضّ. يقال : عَجَمْتُ العُودَ ؛ إذا عَضَضْتَه لتنظُر أصُلْبٌ هو أم رِخْوٌ (النهايه : ج 3 ص 188 «عجم») .

5- .أى مُنَجَّحُ الفِعال ، مُظَفَّر المَطالِب . والنَّقيبه : النَّفْس . وقيل : الطّبيعه والخَليقه (النهايه : ج 5 ص 102 «نقب») .
6- .التأليب : التحريض (لسان العرب : ج 1 ص 216 «ألب») .
7- .النَّسَق : ماجاء من الكلام على نظامٍ واحد . وأنْسَقَ الرجلُ : إذا تكلَّم سَجْعا (تاج العروس : ج 13 ص 457 «نسق») .
8- .الإرشاد : ج 1 ص 207 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 180 وتاريخ الطبرى : ج4 ص122125 والفتوح : ج2 ص289295 والأخبار الطوال : ص 134 .

8051.عنه صلی الله علیه و آله :الإرشاد به نقل از ابو بکر هُذَلی : شنیدم که برخی از دانشمندان ما می گویند : ایرانیانِ اهل همدان و ری و اصفهان و سمنان و نهاوند ، به یکدیگر نامه نوشتند و به دنبال یکدیگر فرستادند که پادشاه عرب ، [همان] که برایشان دین و کتاب آورْد منظورشان پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، در گذشته است و پادشاه بعدی شان منظورشان ابو بکر بود جز اندکی نپایید و در گذشت و پس از او کسی برخاست که عمرش طولانی گشت ، تا آن که به شما در شهرهایتان دست یافت و لشکریانش با شما جنگیدند منظورشان عمر بن خطّاب بود .

او از شما دست نمی کشد ، مگر آن که لشکریانش را از شهرهایتان برانید و سپس بیرون آیید و با او در شهرهای خودش بجنگید . آنان بر این امر با یکدیگر پیمان بستند و بدان متعهّد گردیدند .

چون به مسلمانان کوفه خبر رسید ، آن را برای عمر بن خطّاب فرستادند و چون خبر به عمر رسید ، به شدّت ، بی تاب شد . به مسجد پیامبر خدا آمد و بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت : ای گروه مهاجر و انصار! شیطان ، گروه هایی را برایتان گرد آورده و آنان را فرستاده تا به وسیله آنان نور خدا را خاموش سازد . آگاه باشید که اهالی همدان و اصفهان و ری و سمنان و نهاوند ، با همه تفاوت هایشان در زبان و رنگ پوست و دینشان ، متعهّد شده و پیمان بسته اند که برادران مسلمان شما را از شهرهایشان بیرون کنند و به سوی شما بیایند و با شما در شهرهایتان بجنگند .

نظر خود را به من بگویید و مختصر کنید و سخن را طول مدهید که این روز ، روزهایی را پشت سر دارد [و روزگار ، آبستن حوادثی است] .

همچنان سخن گفتند و طلحه بن عبید اللّه که از سخنوران قریش بود ، برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت : ای امیر مؤمنان! کارها تو را کارآزموده و روزگارْ تو را باتجربه و بلاها تو را استوار و آزموده ها ، تو را پایدار ساخته اند و کارت فرخنده و به توفیق ، قرین است . عهده دار کار شدی و آگاه گشتی ؛ در پی آزمون بودی و آگاهی یافتی ؛ و فرجام قضای الهی جز از روی اختیار ، معلوم نخواهد گشت . بنا بر این ، خودت در این جنگ ، حاضر باش و اِعمال نظر کن و از آن ، غافل مشو! سپس نشست .

عمر گفت : [باز هم] سخن بگویید .

عثمان بن عفّان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت : امّا بعد ، ای امیر مؤمنان ! نظر من این است که اهالی شام را از شام ، و اهالی یمن را از یمن حرکت دهی و خود با اهالی این دو حرم (مکّه و مدینه) و اهالی دو شهر کوفه و بصره به راه افتی و با همه مسلمانان ، در برابر همه مشرکان بِایستی ؛ زیرا تو ای امیر مؤمنان ! [چنین]نمی خواهی که پس از نابودی عرب ، لحظه ای [زنده] بمانی و [نیز نمی خواهی که]از دنیا لذّتی ببری و در آن ، پناهی بیابی . پس خودت در میدان ، حاضر شو و از آن ، غافل مشو ! سپس نشست .

عمر گفت : باز هم بگویید .

امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : «سپاس ، ویژه خداست ، تا آن جا که حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبر خدا را به پایان رساند» . سپس فرمود : «امّا بعد ، اگر اهل شام را از شام حرکت دهی ، رومیان به خانواده های آنان حمله می کنند و اگر اهل یمن را از یمن حرکت دهی ، حبشیان به سوی خانواده های ایشان حمله می برند و اگر ساکنان این دو حرم را حرکت دهی ، عرب از هر سو و هر جا بر تو می شورند ، تا آن جا که خانواده هایی که پشت سر می نهی ، از آنچه پیش روی داری ، برایت مهم تر می گردند .

امّا این که فراوانی فارسیان را ذکر کردی و از اجتماعشان هراس داری : پس [بدان که]که ما در روزگار پیامبر خدا با فراوانیِ نیرو نمی جنگیدیم و تنها با نصرت الهی می رزمیدیم .

و امّا آنچه از اتّفاقشان بر حرکت به سوی مسلمانان به تو رسیده است : پس [بدان که]خدا بیش از تو ، از حرکت آنان ناخشنود است و او به تغییر آنچه دوست ندارد ، سزاوارتر است !

و فارسیان ، چون تو را ببینند ، می گویند : «این ، سَرور عرب است . اگر او را از پا در آورید ، عرب را از پا در آورده اید» و این ، موجب شدّت حرص آنان می شود و[بدین ترتیب] تو آنان را با دست خود بر ضدّ خویش تحریک کرده ای و آنانی هم که یاری شان نکرده اند ، به یاری شان می آیند .

پس ، من چنین می بینم که اینان را در شهرهایشان نگه داری و به اهالی بصره بنویسی که سه دسته شوند : یک دسته برای محافظت از خانواده هایشان بمانند ، یک دسته در برابر کسانی که با آنان پیمان بسته اند ، بِایستند تا پیمان نشکنند و دسته سوم برای یاری رساندن به برادرانشان حرکت کنند» .

عمر گفت : آری . این نظر ، درست است و من دوست دارم که از آن پیروی کنم ! و پیوسته به تکرار گفته امیر مؤمنان علیه السلام پرداخت و از سر اعجاب و پذیرشش ، آن را به آهنگ و سجع ، باز می گفت . .

ص: 26

. .

ص: 27

. .

8050.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الفتوح :لَمّا سَمِعَ عُمَرُ مَقالَهَ عَلِیٍّ کَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ ومَشورَتَهُ [فی حَربِ الفُرسِ]أقبَلَ عَلَی النّاسِ وقالَ : وَیحَکُم ! عَجَزتُم کُلُّکُم عَن آخِرِکُم أن تَقولوا کَما قالَ أبُو الحَسَنِ ! (1) .

1- .الفتوح : ج 2 ص 295 .

8049.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الفتوح :چون عمر ، نظر علی که خدا گرامی اش بدارد را درباره جنگ فارس شنید ، به مردم رو کرد و گفت: وای بر شما ! همه شما از اوّل تا آخر، از دادن پاسخی، آن گونه که ابو الحسن گفت ، ناتوان بودید . .

2 / 5 4تَقسيمُ سَوادِ الكوفَهِ8046.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ اليعقوبى:شاوَرَ عُمَرُ أصحابَ رَسولِ اللّهِ فى سَوادِ الكوفَهِ ، فَقالَ لَهُ بَعضُهُم : تُقَسِّمُها بَينَنا ، فَشاوَرَ عَلِيّا ، فَقالَ : إن قَسَّمتَهَا اليَومَ لَم يَكُن لِمَن يَجىءُ بَعدَنا شَىءٌ ، ولكِن تُقِرُّها فى أيديهِم يَعمَلونَها ، فَتَكونُ لَنا ولِمَن بَعدَنا . فَقالَ : وَفَّقَكَ اللّهُ ، هذَا الرَّأىُ ! (1)2 / 5 5حَلىُ الكَعبَهِ8048.عنه صلى الله عليه و آله :نهج البلاغه :رُوِى أنَّهُ ذُكِرَ عِندَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فى أيّامِهِ حَلىُ الكَعبَهِ وكَثرَتُهُ ، فَقالَ قَومٌ : لَو أخَذتَهُ فَجَهَّزتَ بِهِ جُيوشَ المُسلِمينَ كانَ أعظَمَ لِلأجرِ ، وما تَصنَعُ الكَعبَهُ بِالحَلىِ ! فَهَمَّ عُمَرُ بِذلِکَ ، وسَألَ عَنهُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ عليه السلام :

إنَّ هذَا القُرآنَ اُنزِلَ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وَالأَموالُ أربَعَهٌ : أموالُ المُسلِمينَ فَقَسَّمَها بَينَ الوَرَثَهِ فِى الفَرائِضِ ، وَالفَىءُ فَقَسَّمَهُ عَلى مُستَحِقِّيهِ ، وَالخُمُسُ فَوَضَعَهُ اللّهُ حَيثُ وَضَعَهُ ، وَالصَّدَقاتُ فَجَعَلَهَا اللّهُ حَيثُ جَعَلَها . وكانَ حَلىُ الكَعبَهِ فيها يَومَئِذٍ ، فَتَرَكَهُ اللّهُ عَلى حالِهِ ؛ ولَم يَترُكهُ نِسيانا ، ولَم يَخفَ عَلَيهِ مَكانا ، فَأَقِرَّهُ حَيثُ أقَرَّهُ اللّهُ ورَسولُهُ .

فَقالَ لَهُ عُمَرُ : لَولاکَ لَافتَضَحنا ! وتَرَکَ الحَلىَ بِحالِهِ . (2) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 151 وراجع فتوح البلدان : ص 371 والأموال : ص 64 ح 151 و ص 65 ح 153 .
2- .نهج البلاغه : الحكمه 270 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 368 ؛ ربيع الأبرار : ج 4 ص 26 .

2 / 5 4 تقسیم زمین های کوفه

2 / 5 5 آراستن کعبه

2 / 5 4تقسیم زمین های کوفه8045.امام صادق علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :عمر درباره زمین های حاصلخیز کوفه با اصحاب پیامبر خدا مشورت کرد . برخی به او گفتند : آنها را میان ما قسمت کن .

سپس با علی علیه السلام مشورت کرد . [علی علیه السلام] فرمود : «اگر امروزْ آنها را تقسیم کنی ، برای افرادی که پس از ما می آیند ، چیزی نمی مانَد . آنها را به دست آنان وا گذار تا روی آن کار کنند و [در این صورت است که]خراج آنها ، هم برای ما می شود و هم برای آیندگان ما» .

عمر گفت : خدا تو را موفّق بدارد! این نظر ، درست است .2 / 5 5آراستن کعبه8042.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :نهج البلاغه :نقل شده است که در روزگار خلافت عمر بن خطّاب ، نزد وی ، از زیورهای کعبه و فراوانی آنها سخن به میان آمد . گروهی گفتند : اگر آنها را بفروشی و با آنها لشکرهای مسلمانان را تجهیز کنی ، پاداشش بیشتر است . کعبه چه نیازی به زیور دارد؟ !

عمر، قصد همین کار را کرد و درباره آن از امیر مؤمنان پرسید . [علی علیه السلام] فرمود : «این قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد . [در آن هنگام ،] دارایی ها چهار گونه بود :

دارایی های مسلمانان (که آن را میان وارثان و به میزان سهمی که خداوندْ معیّن کرده بود ، قسمت کرد) .

غنیمت جنگ (که آن را میان مستحقّانش قسمت نمود) ، خُمس (که خدا آن را در جایگاه آن قرار داد) .

و زکات (که خدا آن را برای مصرف های مشخّصی قرار داد) .

در آن روز زیور کعبه وجود داشت ؛ امّا خدا آن را به حال خود وا نهاد و این وا نهادن ، نه از روی فراموشی بود و نه از روی مخفی بودن آن بر خدا . پس ، تو هم آن را در جایی قرار ده که خدا و پیامبرش قرار دادند» .

عمر گفت : اگر تو نبودی ، رسوا می شدیم ! و زیورها را به حال خود وا نهاد .

.

2 / 5 6ما يَجوزُ لَهُ صَرفُهُ مِن بَيتِ المَالِ8045.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن ابن عمر :جَمَعَ النّاسَ عُمَرُ بِالمَدينَهِ حِينَ انتَهى إلَيهِ فَتحُ القادِسِيَّهِ ودِمَشقَ ، فَقالَ : إنّى كُنتُ امرَأً تاجِرا ، يُغنِى اللّهُ عِيالى بِتِجارَتِى ، وقَد شَغَلتُمونى بِأمرِكُم ، فَماذا تَرَونَ أنَّهُ يَحِلُّ لى مِن هذَا المالِ ؟ فَأكثَرَ القَومُ وعَلِىٌّ عليه السلام ساكِتٌ ، فَقالَ : ما تَقولُ يا عَلِىُّ ؟ فَقالَ : ما أصلَحَكَ وأصلَحَ عِيالَكَ بِالمَعروفِ ؛ لَيسَ لَكَ مِن هذَا المالِ غَيرُهُ . فَقالَ القَومُ : القَولُ قَولُ ابنِ أبى طالِبٍ . (1)راجع : ج 8 ص 550 (عمر بن الخطّاب) . ج 11 ص 488 (نماذج من قضاياه بعد النبىّ) .

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 616 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 135 ، شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 220 .

2 / 5 6 سهم خليفه از بيت المال

2 / 5 6سهم خليفه از بيت المال8041.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى به نقل از ابن عمر : پس از فتح قادسيّه و دمشق ، عمر ، مردم را در مدينه جمع كرد و گفت : من مردى تاجر بودم كه خداوند ، خانواده ام را با تجارت ، بى نياز مى كرد . اكنون [كه] مرا به كار خود گمارده ايد ، به نظر شما چه مقدار از بيت المال براى [مصرف شخصيِ] من حلال است؟

حاضران پرگويى كردند ؛ امّا على عليه السلام ساكت بود .

عمر گفت : اى على! چه مى گويى؟

فرمود : «مقدارى كه زندگى تو و عيالت را به سامان مى آورَد و جز اين،هيچ چيز از آن براى تو [حلال]نيست».

همه گفتند : نظر ، همان نظر على بن ابى طالب است.ر . ك : ج 8 ص 551 (عمر بن خطّاب) . ج 11 ص 489 (نمونه هايى از داورى هاى امام على پس از پيامبر) .

.

الفصل الثالث : مبادئ خلافه عثمان3 / 1وَصِيَّهُ عُمَرَ بِخُصوصِ الخِلافَهِ8038.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الطبقات الكبرى عن المِسوَرِ بن مَخرَمَهِ :كانَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ وهُوَ صَحيحٌ يُسأَلُ أن يَستَخلِفَ فَيَأبى ، فَصَعِدَ يَوما المِنبَرَ فَتَكَلَّمَ بِكَلِماتٍ وقالَ : إن مُتُّ فَأَمرُكُم إلى هؤُلاءِ السِّتَّهِ الَّذينَ فارَقوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ عَنهُم راضٍ : عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ، ونَظيرُهُ الزُّبَيرُ بنُ العَوّامِ ، وعَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ ، ونَظيرُهُ عُثمانُ بنُ عَفّانَ ، وطَلحَهُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ ، ونَظيرُهُ سَعدُ بنُ مالِكٍ . ألا وإنّى اُوصيكُم بِتَقوَى اللّهِ فِى الحُكمِ ، وَالعَدلِ فِى القَسمِ . (1)8037.امام رضا عليه السلام :الكامل فى التاريخ عن عمر بن الخطّاب قَبلَ الوَفاهِ : قَد كُنتُ أجمَعتُ بَعدَ مَقالَتى لَكُم أن أنظُرَ فَاُوَلِّىَ رَجُلاً أمرَكُم ؛ هُوَ أحراكُم أن يَحمِلَكُم عَلَى الحَقِّ وأشارَ إلى عَلِيٍّ فَرَهَقَتنى غَشيَهٌ ، فَرَأَيتُ رَجُلاً دَخَلَ جَنَّهً ، فَجَعَلَ يَقطِفُ كُلَّ غَضَّهٍ ويانِعَهٍ ، فَيَضُمُّهُ إلَيهِ ويُصَيِّرُهُ تَحتَهُ ، فَعَلِمتُ أنَّ اللّهَ غالِبٌ عَلى أمرِهِ ومُتَوَفٍّ عُمَرَ ، فَما أرَدتُ أن أتَحَمَّلَها حَيّا ومَيِّتا .

عَلَيكُم هؤُلاءِ الرَّهطَ الَّذينَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّهُم مِن أهلِ الجَنَّهِ . وهُم : عَلِيٌّ ، وعُثمانُ ، وعَبدُ الرَّحمنِ ، وسَعدٌ ، وَالزُّبَيرُ بنُ العَوّامِ ، وطَلحَهُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ ؛ فَليَختاروا مِنهُم رَجُلاً ، فَإِذا وَلَّوا والِيا فَأَحسِنوا مُؤازَرَتَهُ وأعينوهُ ... .

وما أظُنُّ يَلى إلّا أحَدُ هذَينِ الرَّجُلَينِ : عَلِيٌّ أو عُثمانُ . فَإِن وَلِىَ عُثمانُ فَرَجُلٌ فيهِ لينٌ ، وإن وَلِىَ عَلِيٌّ فَفيهِ دُعابَهٌ ، وأحرى بِهِ أن يَحمِلَهُم عَلى طَريقِ الحَقِّ ... .

وقالَ لِصُهَيبٍ : صَلِّ بِالنّاسِ ثَلاثَهَ أيّامٍ ، وأدخِل هؤلاءِ الرَّهطَ بَيتا ، وقُم عَلى رُؤوسِهِم ؛ فَإِنِ اجتَمَعَ خَمسَهٌ وأبى واحِدٌ فَاشدَخ رَأسَهُ بِالسَّيفِ ، وإنِ اتَّفَقَ أربَعَهٌ وأبَى اثنانِ فَاضرِب رَأسَيهِما ، وإن رَضِىَ ثَلاثَهٌ رَجُلاً وثَلاثَهٌ رَجُلاً فَحَكِّموا عَبدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ ، فَإِن لَم يَرضَوا بِحُكمِ عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ فَكونوا مَعَ الَّذينَ فيهِم عَبدُ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ ، وَاقتُلُوا الباقينَ إن رَغِبوا عَمَّا اجتَمَعَ فيهِ النّاسُ . (2) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 61 ، كنز العمّال : ج 5 ص 732 ح 14249 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 220 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 228 ، تاريخ المدينه : ج 3 ص 924 وفيه من «وما أظنّ يلى ...» ، العقد الفريد :

ج 3 ص 284 كلّها نحوه .

فصل سوم : زمینه های خلافت عثمان

3 / 1 وصیّت عمر درباره جانشین

فصل سوم : زمینه های خلافت عثمان3 / 1وصیّت عمر درباره جانشین8037.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از مِسوَر بن مَخرَمه : از عمر بن خطّاب ، زمانی که سالم بود ، خواسته می شد که جانشین تعیین کند ؛ امّا او خودداری می ورزید . روزی ، او بر منبر رفت و سخنانی گفت و از جمله گفت: اگر من مُردم، کار شما با این شش نفری است که پیامبر خدا در هنگام رحلتش از آنها خشنود بود : علی بن ابی طالب و همتایش زبیر بن عوّام ، عبد الرحمان بن عوف و مانندش عثمان بن عفّان ، طلحه بن عبید اللّه و همراهش سعد بن مالک .

هان ! شما را به قضاوت پروامَدارانه و تقسیم عدالتمندانه سفارش می کنم .8036.الإمامُ الحسنُ علیه السلام (لرجل جاءَ إلَیهِ یَستَشِیرُهُ فی تَزویجِ ابنَتِ) الکامل فی التاریخ به نقل از عمر بن خطّاب ، پیش از وفاتش : پس از سخنم با شما ، تصمیم گرفته بودم که با غور و بررسی ، کارتان را به کسی بسپارم که شایسته ترینِ شما در وا داشتن شما به حق است ؛ و به علی علیه السلام اشاره کرد .

[آن گاه افزود :] امّا بیهوش شدم و در رؤیا دیدم که مردی داخل باغی شد و شروع به چیدن هر میوه رسیده و تازه ای نمود . او آنها را برای خود برمی داشت و زیرش می نهاد . پس دانستم که خداوند ، کاری را که اراده کرده ، انجام می دهد و عمَر را قبض روح می کند . پس نخواستم که در زندگی و مرگ ، بار آن را به دوش گیرم .

[من] شما را نسبت به : علی ، عثمان ، عبد الرحمان ، سعد ، زبیر بن عوّام و طلحه بن عبید اللّه ، یعنی گروهی که پیامبر خدا آنان را بهشتی خوانْد ، سفارش می کنم . باید یکی از آنان را برگزینید و چون کسی والی شد ، نیکو یاری اش دهید و کمکش نمایید ... .

و گمان نمی کنم که جز یکی از این دو (علی یا عثمان) کس دیگری حاکم شود . پس اگر عثمانْ حاکم شود ، مردی است که در او نرمی هست و اگر

علی حاکم شود ، در او شوخ طبعی هست و شایسته ترین کسی است که مردم را به حقپویی وا می دارد ... .

نیز به صهیب گفت : سه روز با مردم نماز بگزار و این گروه را داخل خانه ای کن و بالای سر آنها بِایست . اگر پنج نفر اجتماع کردند و یک نفر خودداری نمود ، سر آن یک نفر را با شمشیر بزن و اگر چهار نفر اتّفاق کردند و دو نفر خودداری نمودند ، سر آن دو نفر را بزن و اگر سه نفر به کسی و سه نفر به کسی دیگر رضایت دادند ، عبد اللّه بن عمر را داور کنید و اگر به حکم عبد اللّه بن عمر رضایت ندادند ، با کسانی باشید که عبد الرحمان بن عوف در میان آنهاست و بقیّه را ، اگر با مردم همراهی نکردند ، بکشید .

.

8035.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :تاريخ اليعقوبى :صَيَّرَ [عُمَرُ]الأَمرَ شورى بَينَ سِتَّهِ نَفَرٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وعُثمانُ بنُ عَفّانٍ ، وعَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ ، وَالزُّبَيرُ بنُ العَوّامِ ، وطَلحَهُ بنُ عَبدِ اللّهِ (1) ، وسَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ . وقالَ : أخرَجتُ سَعيدَ بنَ زَيدٍ لِقَرابَتِهِ مِنّى .

فَقيلَ لَهُ فى ابنِهِ عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ ، قالَ : حَسبُ آلِ الخَطّابِ ما تَحَمَّلوا مِنها ! إنَّ عَبدَ اللّهِ لَم يُحسِن يُطَلِّقُ امرَأتَهُ !

وأمَرَ صُهَيبا أن يُصَلِّىَ بِالنّاسِ حَتّى يَتَراضَوا مِنَ السِّتَّهِ بِواحِدٍ ، واستَعمَلَ أبا طَلحَهَ زَيدَ بنَ سَهلٍ الأَنصارِىَّ ، وقالَ : إن رَضِىَ أربَعَهٌ وخالَفَ اثنانِ ، فَاضرِبِ عُنُقَ الِاثنَينِ ، وإن رَضِىَ ثَلاثَهٌ وخَالَفَ ثَلاثَهٌ ، فَاضرِب أعناقَ الثَّلاثَهِ الَّذينَ لَيسَ فيهِم عَبدُ الرَّحمنِ ، وإن جازَتِ الثَّلاثَهُ الأَيّامِ ولَم يَتَراضَوا بِأَحَدٍ، فَاضرِب أعناقَهُم جَميعا . (2) .

1- .كذا فى المصدر ، والصحيح : «عبيد اللّه » .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 160 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 187 .

8034.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :عمر ، خلافت را به شورایی شش نفره از اصحاب پیامبر خدا کشاند : علی بن ابی طالب علیه السلام ، عثمان بن عفّان ، عبد الرحمان بن عوف ، زبیر بن عوّام ، طلحه بن عبید اللّه و سعد بن ابی وقّاص ، و گفت : سعید بن زید را به جهت خویشی اش با من [از شورا] بیرون کردم .

با او درباره [شرکت دادن]پسرش عبد اللّه بن عمر صحبت شد .

گفت : برای خاندان خطّاب ، آنچه از خلافت به دست آورده اند ، کافی است . عبد اللّه [حتّی]نمی تواند زنش را طلاق بدهد .

او به صُهَیب ، فرمان داد که با مردمْ نماز بگزارد تا آن شش نفر ، از میان خود ، به یک تن رضایت دهند و ابو طلحه (زید بن سهل انصاری) را بر آنان گمارد و گفت : اگر چهار نفر رضایت دادند و دو نفر مخالفت کردند ، گردن آن دو نفر را بزن و اگر سه نفر رضایت دادند و سه نفر مخالفت کردند ، گردن آن سه نفری را بزن که عبد الرحمان در میانشان نیست و اگر سه روز گذشت و به هیچ کس رضایت ندادند ، همه آنها را گردن بزن . .

8033.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :صحيح البخارى عن عمرو بن ميمون :قالوا [لِعُمَرَ بَعدَ إِصابَتِهِ] : أوصِ يا أميرَ المُؤمِنينَ استَخلِف . قالَ : ما أجِدُ أحَدا أحَقَّ بِهذَا الأَمرِ مِن هؤُلاءِ النَّفَرِ أَوِ الرَّهطِ الَّذينَ تُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ عَنهُم راضٍ ، فَسَمّى عَلِيّا وعُثمانَ وَالزُّبَيرَ وطَلحَةَ وسَعدا وعَبدَ الرَّحمنِ ، وقالَ : يَشهَدُكُم عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ ، ولَيسَ لَهُ مِنَ الأَمرِ شَىءٌ كَهَيئَةِ التَّعزِيَةِ لَهُ فَإِن أصابَتِ الإِمرَةُ سَعدا فَهوَ ذاكَ ، وإلّا فَليَستَعِن بِهِ أَيُّكُم ما أُمِّرَ ، فَإِنّى لَم أَعزِلهُ عَن عَجزٍ ولا خِيانَةٍ . (1)3 / 2رَأىُ عُمَرَ فيمَن رَشَّحَهُم لِلْخِلافَهِ8030.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ اليعقوبى :رُوِىَ عَنِ ابنِ عَبّاسٍ قالَ : طَرَقَنى عُمَرُ بنُ الخَطّابِ بَعدَ هَدأَةٍ مِنَ اللَّيلِ ، فَقالَ : أُخرُج بِنا نَحرُسُ نَواحِىَ المَدينَهِ . فَخَرَجَ ، وعَلى عُنُقِهِ دِرَّتُهُ (2) حافِيا حَتّى أتى بَقيعَ الغَرقَدِ (3) ، فَاستَلقى عَلى ظَهرِهِ ، وجَعَلَ يَضرِبُ أخمَصَ (4) قَدَمَيهِ بِيَدِهِ ، وتَأَوَّهَ صَعَدا. (5)

فَقُلتُ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما أخرَجَکَ إلى هذَا الأَمرِ ؟ !

قالَ : أمرُ اللّهِ يَابنَ عَبّاسٍ !

قالَ : [قُلتُ :] (6) إن شِئتَ أخبَرتُکَ بِما فى نَفسِکَ .

قالَ : غُص غَوّاصُ (7) ، إن كُنتَ لَتَقول فَتُحسِنُ !

قالَ : [قُلتُ :]ذَكَرتَ هذَا الأَمرَ بِعَينِهِ وإلى مَن تُصَيِّرُهُ .

قالَ : صَدَقتَ !

قالَ : فَقُلتُ لَهُ : أينَ أنتَ عَن عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ ؟

فَقالَ :ذاکَ رَجُلٌ مُمسِکٌ ، وهذَا الأَمرُ لا يَصلَحُ إلّا لِمُعطٍ فى غَيرِ سَرَفٍ ، ومانِعٍ فى غَيرِ إقتارٍ .

قالَ : فَقُلتُ : سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ ؟

قالَ : مُؤمِنٌ ضَعيفٌ .

قالَ : فَقُلتُ : طَلحَهُ بنُ عَبدِ اللّهِ (8) ؟

قالَ : ذاکَ رَجُلٌ یُناوِلُ لِلشَّرَفِ وَالمَدیحِ ، یُعطی مالَهُ حَتّی یَصِلَ إلی مالِ غَیرِهِ ، وفیهِ بَأوٌ (9) وکِبرٌ .

قالَ : فَقُلتُ : فَالزُّبَیرُ بنُ العَوّامِ ؛ فَهُوَ فارِسُ الإِسلامِ ؟

قالَ : ذاکَ یَومٌ إنسانٌ ویَومٌ شَیطانٌ ، وعِفَّةُ نَفسٍ ، إن کانَ لَیُکادِحُ عَلی المِکیَلهِ مِن بُکرَهٍ إلَی الظُّهرِ حَتّی یَفوتَهُ الصَّلاهُ !

قالَ : فَقُلتُ : عُثمانُ بنُ عَفّانَ ؟

قالَ : إن وَلِیَ حَمَلَ ابنَ أبی مُعَیطٍ وبَنی اُمَیَّهَ عَلی رِقابِ النّاسِ ، وأعطاهُم مالَ اللّهِ ، ولَئِن وَلِیَ لَیَفعَلَنَّ وَاللّهِ ، وَلَئِن فَعَلَ لَتَسیرَنَّ العَرَبُ إلَیهِ حَتّی تَقتُلَهُ فی بَیتِهِ ! ثُمَّ سَکَتَ .

قالَ : فَقالَ : اِمضِها ، یَابنَ عَبّاسٍ ، أ تَری صاحِبَکُم لَها مَوضِعا ؟

قالَ : فَقُلتُ : وأینَ یَتَبَعَّدُ مِن ذلِکَ مَعَ فَضلِهِ وسابِقَتِهِ وقَرابَتِهِ وعِلمِهِ !

قالَ : هُوَ وَاللّهِ کَما ذَکَرتَ ، ولَو وَلِیَهُم تَحَمَّلَهُم عَلی مَنهَجِ الطَّریقِ ؛ فَأَخَذَ المَحَجَّهَ الواضِحَهَ ! إلّا أنَّ فیهِ خِصالاً : الدُّعابَهُ فِی المَجلِسِ ، وَاستِبدادُ الرَّأی ، والتَّبکیتُ (10) لِلنّاسِ مَعَ حَداثَهِ السِّنِّ .

قالَ : قُلتُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، هَلَا استَحدَثتُم بِسِنَّهُ یَومَ الخَندَقِ إذ خَرَجَ عَمرُو بنُ عَبدِ وُدٍّ ، وقَد کُعِمَ (11) عَنهُ الأَبطالُ وتَأَخَّرَت عَنهُ الأَشیاخُ ! ویَومَ بَدرٍ إذ کانَ یَقُطُّ (12) الأَقرانَ قَطّا ، ولا سَبَقتُموهُ بِالإِسلامِ إذ کانَ جَعَلَتهُ السَّعبُ (13) وقُرَیشٌ یَستَوفیکُم !

فَقالَ : إلَیکَ یَابنَ عَبّاسٍ ! أ تُریدُ أن تَفعَلَ بی کَما فَعَلَ أبوکَ وعَلِیٌّ بِأَبی بَکرٍ یَومَ دَخَلا عَلَیهِ ؟ !

قالَ : فَکَرِهتُ أن اُغضِبَهُ فَسَکَتُّ .

فَقالَ : وَاللّهِ ، یَابنَ عَبّاسٍ ، إنَّ عَلِیّا اِبنَ عَمِّکَ لَأَحَقُّ النّاسِ بِها ! ولکِنَّ قُرَیشا لا تَحتَمِلُهُ . وَلَئِن وَلِیَهُم لَیَأخُذَنَّهُم بِمُرِّ الحَقِّ لا یَجِدونَ عِندَهُ رُخصَهً ؛ وَلَئِن فَعَلَ لَیَنکُثُنَّ بَیعَتَهُ ثُمَّ لیَتَحارَبُنَّ ! (14) .

1- .صحيح البخارى : ج 3 ص 1355 ح 3497 ، السنن الكبرى : ج 8 ص 259 ح 16579 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 338 ، كنز العمّال : ج 5 ص 730 ح 14245 .
2- .الدِّرَّه : دِرَّه السلطان الَّتى يُضرب بها ، عربيّه معروفه (تاج العروس : ج 6 ص 397 «درر») .
3- .بَقِيع الغَرْقد : موضع بظاهر المدينه فيه قبور أهلها ، كان به شجَر الغَرْقَد ، فذهب وبقى اسمُه (النهايه : ج 1 ص 146 «بقع» وج 3 ص 362 «غرقد») .
4- .الأخْمَص من القَدَم : الموضع الَّذى لا يَلْصَق بالأرض منها عند الوطْ ء (النهايه : ج 2 ص 80 «خمص») .
5- .تَأَوَّه : تَوَجَّعَ (المصباح المنير : ص 31 «آه») . وصَعَدٌ : أى شديدٌ (لسان العرب : ج 3 ص 252 «صعد») .
6- .ما بين المعقوفين فى هذا المورد والَّذى يليه إضافه يقتضيها السياق .
7- .أى يا غَوّاصُ ، وهو مجاز (اُنظر : تاج العروس : ج 9 ص 319 «غوص») .
8- .كذا فى المصدر ، والصحيح : «عبيد اللّه » .
9- .البَأو : الكِبْر والتعظيم (النهايه : ج 1 ص 91 «بأو») .
10- .التَّبْكِيت : التَّقْرِيع والتَّوبيخ (النهايه : ج 1 ص 148 «بكت») .
11- .كَعَمَهُ الخوفُ فلا يَرجع : أى أمسَكَ فاهُ وسَدَّه عن الكلام ، وهو مجاز . وفى الأساس : كَعَمَهُ الخَوفُ فلا يَنْبسُ بكلمه (تاج العروس : ج 17 ص 623 «كعم») .
12- .قَطَّهُ : قَطَعَهُ عَرْضا نصفَين (النهايه : ج 4 ص 81 «قطط») .
13- .كذا فى المصدر ، ويحتمل وجود سقط أو تصحيف .
14- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 158 وراجع تاريخ المدينه : ج 3 ص 882 والفتوح : ج 2 ص 325 والاستيعاب : ج 3 ص 215 .

3 / 2 شایستگان خلافت از دیدگاه عمر

8029.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صحیح البخاری به نقل از عمرو بن میمون : پس از آن که عمر مجروح شد ، به او گفتند : ای امیر مؤمنان! وصیّت کن و برای خود جانشینی تعیین نما .

گفت : برای این کار ، کسی را شایسته تر از این چند نفری نمی بینم که پیامبر خدا وفات کرد ، در حالی که از آنان خشنود بود . سپس از علی علیه السلام و عثمان و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمان نام برد و گفت : عبد اللّه بن عمر ، در کنار شما حضور خواهد داشت ، بی آن که حقّ نظر داشته باشد .

عمر ، این را برای تسلّی خاطر او گفت[؛ چون او را از شورا بیرون نهاده بود] .

[سپس گفت :] اگر حکومت به سعد رسید ، که هیچ! و اگر به او نرسید ، هر که امیر شد ، باید از او کمک بگیرد ؛ چرا که من او را به خاطر ناتوانی یا خیانت ، عزل نکردم .3 / 2شایستگان خلافت از دیدگاه عمر8032.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :از ابن عبّاس روایت شده است که گفت : پاسی از شب گذشته بود که عمر بن خطّاب درِ خانه ام را زد و گفت : با ما بیرون بیا تا از اطراف مدینه حراست کنیم .

پس ، تازیانه به گردن و پا برهنه آمد تا به گورستان غَرقَد (1) رسید . به پشت دراز کشید و با دستش بر گودی کف پایش می زد و سخت آه می کشید .

به او گفتم : ای امیر مؤمنان! چه چیزْ تو را به این کار وا داشته است؟

گفت : امر خدا ، ای ابن عبّاس!

گفتم : اگر می خواهی ، تو را از راز درونت خبردهم .

گفت : ای سخنور ماهر! آغاز کن که چون می گویی ، نیکو می گویی .

گفتم : خلافت را به یاد آوردی و این که آن را به سوی چه کسی بکشانی .

گفت : درست گفتی .

به او گفتم : چرا از عبد الرحمان بن عوف ، غافلی؟

گفت : او مردی خسیس است . این کار ، شایسته کسی است که عطاکننده بی اسراف و بازدارنده بی خِسّت باشد .

گفتم : سعد بن ابی وقّاص چه؟

گفت : مؤمنی ناتوان است .

گفتم : طلحه بن عبید اللّه چه؟

گفت : او مردی است به دنبال بزرگی و مدح و ثنا . مالش را می بخشد تا به مال دیگری برسد . او فخرفروش و متکبّر است .

گفتم : زبیر بن عوّام که شه سوار اسلام است ، چه؟

گفت : او یک روز ، انسان و یک روز ، شیطان است . او بسیار مال اندوز است و برای یک پیمانه ، از صبح تا ظهر ، جان می کَند ، تا آن جا که نمازش از دست می رود .

گفتم : عثمان بن عفّان چه؟

گفت : اگر حاکم شود ، پسر ابی مُعَیط و بنی امیّه را بر گردن مردمْ سوار می کند و مال خدا را به آنان می بخشد و به خدا سوگند ، اگر حاکم شود ، این کار را می کند و اگر بکند ، عرب به سوی او هجوم می آورند ، تا آن که او را در خانه اش بکشند! و ساکت شد .

سپس گفت : ای ابن عبّاس! [از این حرف ها]بگذر . آیا برای سَرورت [علی]جایی می بینی؟

گفتم : چرا با آن همه فضیلت و سابقه و خویشاوندی و دانش ، از خلافت ، دور باشد؟

گفت : به خدا سوگند ، او همان گونه است که گفتی و اگر حکومت مسلمانان را به عهده بگیرد ، آنان را به راه می آورد و طریق روشن را

می پیماید ، جز آن که خصلت هایی دارد : شوخی در مجلس ، خود رأیی ، و توبیخ مردم با کمی سنّش .

گفتم : ای امیر مؤمنان! چرا او را در جنگ خندق ، کم سن نشمردید ، آن هنگام که برای مبارزه با عمرو بن عَبد وُد ، پا پیش نهاد ، [عبد وُدی] که در برابرش دلاورانْ میخکوب شده و بزرگانْ پا پس کشیده بودند ، و نیز در جنگ بدر ، آن گاه که هماوردانش را دو نیمه می کرد ، و چرا در اسلام آوردن بر او پیشی نگرفتید ، هنگامی که قریشْ شما را در بر گرفته بودند؟

[سخن که به این جا رسید ،] عمر گفت : ابن عبّاس ، بس است! آیا می خواهی با من همان کنی که پدرت و علی در روز ورود بر ابو بکر ، با او کردند؟ ! (2)

ناپسند داشتم که او را خشمناک کنم . بنا بر این ، ساکت شدم .

گفت : ای ابن عبّاس! به خدا سوگند ، علی ، پسر عمویت ، سزاوارترینِ مردم به خلافت است ؛ امّا قریش ، او را تحمّل نمی کنند و چنانچه حاکم آنان گردد ، آنان را چنان به حقّ محض می گیرد که از او گریزگاهی نمی یابند و اگر چنین کند ، بیعتش را می شکنند و با وی می جنگند .

.

1- .غَرقَد ، نام عربیِ گیاه «دیوخار» است که در گذشته در قبرستان بقیع می روییده و بقیع را به نام آن ، «بقیع الغَرقَد» می خوانده اند . (م)
2- .برای آگاهی از این ماجرا ، ر .ک : ج 1 ص 212 (نکته) .

ص: 40

. .

ص: 41

..

ص: 42

. .

ص: 43

. .

8031.عنه صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :كُنتُ عِندَ عُمَرَ ، فَتَنَفَّسَ نَفَسا ظَنَنتُ أنَّ أضلاعَهُ قَدِ انفَرَجَت ، فَقُلتُ : ما أخرَجَ هذَا النَّفَسَ مِنکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ إلّا هَمٌّ شَديدٌ !

قالَ : إى وَاللّهِ يَابنَ عَبّاسٍ ! إنّى فَكَّرتُ فَلَم أدرِ فيمَن أجعَلُ هذَا الأَمرَ بَعدى . ثُمَّ قالَ : لَعَلَّکَ تَرى صاحِبَکَ لَها أهلاً !

قُلتُ : وما يَمنَعُهُ مِن ذلِکَ مَعَ جِهادِهِ وسابِقَتِهِ وقَرابَتِهِ وعِلمِهِ !

قالَ : صَدَقتَ ! ولكِنَّهُ امرُؤٌ فيهِ دُعابَهٌ .

قُلتُ : فَأَينَ أنتَ عَن طَلحَهَ ؟

قالَ : ذُو البَأوِ ، وبِإِصبَعِهِ المَقطوعَهِ !

قُلتُ : فَعَبدُ الرَّحمنِ ؟

قالَ : رَجُلٌ ضَعيفٌ ؛ لَو صارَ الأَمرُ إلَيهِ لَوَضَعَ خاتَمَهُ فى يَدِ امرَأَتِهِ !

قُلتُ : فَالزُّبَيرُ ؟

قالَ : شَكِسٌ لَقِسٌ (1) يُلاطِمُ فِى النَّقيع فى صاعٍ مِن بُرٍّ !

قُلتُ : فَسَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ ؟

قالَ : صاحِبُ سِلاحٍ ومِقنَبٍ (2) .

قُلتُ : فَعُثمانُ ؟ قالَ : أوّه ! ثَلاثا وَاللّهِ ، لَئِن وَلِيَها لَيَحمِلَنَّ بَنى أبى مُعَيطٍ عَلى رِقابِ النّاسِ ، ثُمَّ لَتَنهَضُ العَرَبُ إلَيهِ !....

ثُمَّ أقبَلَ عَلَىَّ بَعدَ أن سَكَتَ هُنَيهَهً ، وقالَ : أجرَؤُهُم وَاللّهِ ، إن وَلِيَها ، أن يَحمِلَهُم عَلى كِتابِ رَبِّهِم وسُنَّهِ نَبِيِّهِم صلى الله عليه و آله لَصاحِبُکَ ! أما إن وَلِىَ أمرَهُم حَمَلَهُم عَلَى المَحَجَّهِ البَيضاءِ وَالصِّراطِ المُستَقيمِ ! (3) .

1- .الشَّكِس: السيّئ الخُلق . وقيل: هو السيّئُ الخُلق فى المبايعه وغيرها . واللَّقِس: الشَّرِهُ النفْس الحريصُ على كلّ شىء ، والسيّئُ الخُلق (لسان العرب : ج 6 ص 112 «شكس» و ص 208 «لقس») .
2- .المِقْنَب : جماعه الخيل والفُرسان . يريد أنّه صاحب حربٍ وجيوش ، وليس بصاحب هذا الأمر (النهايه : ج 4 ص 111 «قنب») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 51 و ج 6 ص 326 .

8030.عنه صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عبّاس : نزد عمر بودم . چنان نفسی کشید که پنداشتم دنده هایش از هم باز شد . گفتم : ای امیر مؤمنان ! این نفَس را جز اندوهی سخت ، بیرون نداد .

گفت : آری به خدا ، ای ابن عبّاس ! من بسیار اندیشیدم ؛ ولی ندانستم که پس از خود ، این امارت را برای چه کسی قرار دهم .

سپس گفت : شاید تو ، سَرورت را شایسته آن می بینی .

گفتم : با آن جهاد و سابقه و خویشی و علمش ، چه چیزی جلوی او را می گیرد؟

گفت : درست می گویی ؛ امّا او مردی شوخ طبع است .

گفتم : چرا طلحه را برنمی گزینی؟

گفت : فخرفروش است ، با آن انگشت قطع شده اش !

گفتم : عبد الرحمان [چه] ؟

گفت : مردی ناتوان است . اگر امارت به او برسد ، مُهرش را به دست زنش می سپارد .

گفتم : و زبیر؟

گفت : بدخو و حریص است و برای یک مَن گندمِ نم کشیده ، سیلی می زند .

گفتم : سعد بن ابی وقّاص چه؟

گفت : او مرد شمشیر و اسب است [، نه مرد خلافت] .

گفتم : پس عثمان؟

گفت : آه ، آه ، آه ! به خدا سوگند ، اگر او حکومت را به عهده بگیرد ، فرزندان ابی مُعَیط را بر دوش مردمْ سوار می کند و عرب بر او می شورند .

سپس اندکی سکوت کرد و رو به من کرد و گفت : به خدا سوگند ، کسی که جسارت آن را دارد که در صورت حاکم شدن ، ایشان را به عمل به کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان وا دارد ، همان سَرور تو [علی] است . بدان که اگر حکومتشان را به عهده بگیرد ، آنان را بر راه روشن و صراط مستقیم می برد . .

8029.عنه صلى الله عليه و آله :المصنّف عن عبد الرحمن القارى :إنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ ورَجُلاً مِنَ الأَنصارِ كانا جالِسَينِ ... ثُمَّ قالَ عُمَرُ لِلأَنصارِىِّ : مَن تَرَى النّاسَ يَقولونَ يَكونُ الخَليفَةَ بَعدى ؟

فَعَدَّدَ رِجالاً مِنَ المُهاجِرينَ ، ولَم يُسَمِّ عَلِيّا .

فَقالَ عُمَرُ : فَما لَهُم مِن أبِى الحَسَنِ ! فَوَاللّهِ إنَّهُ لَأحراهُم ، إن كان عَلَيهِم ، أن يُقيمَهُم عَلى طَريقَةٍ مِنَ الحَقِّ ! (1)8028.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمامه والسياسه عن عمر بن الخطّاب فى قَضِيَّةِ الشّورى : وَاللّهِ ، ما يَمنَعُنى أن أستَخلِفَكَ يا سَعدُ إلّا شِدَّتُكَ وغِلظَتُكَ ، مَعَ أنَّكَ رَجُلُ حَربٍ !

وما يَمنَعُنى مِنكَ يا عَبدَ الرَّحمنِ إلّا أنَّكَ فِرعَونُ هذِهِ الاُمَّهِ !

وما يَمنَعُنى مِنكَ يا زُبَيرُ إلّا أنَّكَ مُؤمِنُ الرِّضى ، كافِرُ الغَضَبِ !

وما يَمنَعُنى مِن طَلحَةَ إلّا نَخوَتُهُ (2) وكِبرُهُ ، ولَو وَلِيَها وَضَعَ خاتَمَهُ فى إصبَعِ امرَأَتِهِ !

وما يَمنَعُنى مِنكَ يا عُثمانُ إلّا عَصَبِيَّتُكَ وحُبُّكَ قَومَك وأهلَكَ !

وما يَمنَعُنى مِنكَ يا عَلِىُّ إلّا حِرصُكَ عَلَيها ! وإنَّكَ أحرَى القَومِ ، إن وُلّيتَها ، أن تُقيمَ عَلَى الحَقِّ المُبينِ ، وَالصِّراطِ المُستَقيمِ . (3)8027.امام رضا عليه السلام :الطبقات الكبرى عن عمرو بن ميمون :شَهِدتُ عُمَرَ يَومَ طُعِنَ ... ثُمَّ قالَ : اُدعوا لى عَلِيّا ، وعُثمانَ ، وطَلحَةَ ، وَالزُّبَيرَ ، وعَبدَ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ ، وسَعدا ؛ فَلَم يُكَلِّم أحَدا مِنهُم غَيرَ عَلِىٍّ وعُثمانَ .

فَقالَ : يا عَلِىُّ ، لَعَلَّ هؤُلاءِ القَومَ يَعرِفونَ لَكَ قَرابَتَكَ مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وصِهرَكَ ، وما آتاكَ اللّهُ مِنَ الفِقهِ وَالعِلمِ ، فَإِن وَلِيتَ هذَا الأَمرَ فَاتَّقِ اللّهَ فيهِ !

ثُمَّ دَعا عُثمانَ فَقالَ : يا عُثمانُ ، لَعَلَّ هؤُلاءِ القَومَ يَعرِفونَ لَكَ صِهرَكَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وسِنَّكَ وشَرَفَكَ ، فَإِن وَلِيتَ هذَا الأَمرَ فَاتَّقِ اللّهَ ، ولا تَحمِلَنَّ بَنى أبى مُعَيطٍ عَلى رِقابِ النّاسِ !

ثُمَّ قالَ : اَدعوا لی صُهَیبا ، فَدُعِیَ ، فَقالَ : صَلِّ بِالنّاسِ ثَلاثا ، وَلیَخلُ هؤُلاءِ القَومُ فی بَیتٍ ، فَإِذَا اجتَمَعوا عَلی رَجُلٍ ، فَمَن خالَفَهُم فَاضرِبوا رَأسَهُ .

فَلَمّا خَرَجوا مِن عِندِ عُمَرَ ، قالَ عُمَرُ : لو وَلَّوها الأَجلَحَ (4) سَلَکَ بِهِمُ الطَّرِیقَ ! فَقالَ لَهُ ابنُ عُمَرَ : فَما یَمنَعُکَ یا أَمیرَ المُؤمِنینَ ؟ قالَ : أکرَهُ أَن أتَحَمَّلَها حَیّا ومَیِّتا . (5) .

1- .المصنّف لعبد الرزّاق : ج 5 ص 446 ح 9761 ، الأدب المفرد : ص 176 ح 582 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 14 والعقد الفرید : ج 3 ص 284 وتاریخ الطبری : ج 4 ص 228 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 220 .
2- .النَّخْوه : الکِبْر والعُجْب ، والأنَفَه والحَمِیَّه (النهایه : ج 5 ص 34 «نخا») .
3- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 43 وراجع الإیضاح : ص 500 .
4- .هو الَّذی انحَسَر الشَّعَر عن جانبَیْ رأسه (النهایه : ج 1 ص 284 «جلح») .
5- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 340 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 427 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 120 وراجع الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 43 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 442 .

8026.امام کاظم علیه السلام :المصنَّف به نقل از عبد الرحمان قاری : عمر بن خطّاب با مردی از انصار نشسته بود ... . به وی گفت : مردم ، چه کسی را جانشین من می دانند؟ او چند تن از مهاجران را شمرد ؛ ولی نامی از علی علیه السلام نبرد .

عمر گفت : پس چرا به ابو الحسن توجّه ندارند؟ به خدا سوگند ، او سزاوارترین آنهاست . اگر او سرپرست آنها باشد ، در راه حق ، برپایشان می دارد .8025.امام صادق علیه السلام :الإمامه و السیاسه به نقل از عمر بن خطّاب ، درباره ماجرای شورا : ای سعد! به خدا سوگند ، هیچ چیز ، جز تندی و درشتی ات مرا از این که تو را جانشین خود سازم ، باز نمی دارد . افزون بر این ، تو مرد جنگی [و نه مرد خلافت] .

و ای عبد الرحمان! چیزی مانع [جانشینی] تو نیست ، جز آن که [در تکبّر ،]فرعون این امّت هستی .

و ای زبیر! چیزی مانع تو نیست ، جز آن که در حال خشنودی ، مؤمنی و در حال خشم ، کافر .

و چیزی مانع طلحه نیست ، جز خودپسندی و تکبّرش و این که اگر حاکم شود ، مُهرش را در انگشت زنش قرار می دهد .

و ای عثمان! چیزی مرا از تو باز نمی دارد ، جز تعصّب و محبّت تو به قوم و خاندانت(بنی امیّه) .

و ای علی! چیزی مرا از تو باز نمی دارد ، جز آزمندی ات به خلافت ؛ امّا اگر حکومت به تو سپرده شود ، تو شایسته ترین فرد قوم برای برپا داشتن آشکار حق و راه مستقیم هستی .8024.امام علی علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از عمرو بن میمون : روزی که عمرْ زخم خورد ، او را دیدم ... . او گفت : علی ، عثمان ، طلحه ، زبیر ، عبد الرحمان بن عوف و سعد را به نزد من بخوانید . امّا تنها با علی علیه السلام و عثمان سخن گفت .

او به علی علیه السلام گفت : شاید این قوم ، خویشاوندی نسبی و سببی ات را با پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه را خداوند از فقه و علم به تو

داده است ، قدر بدانند . پس اگر این حکومت را به عهده گرفتی ، در آن از خدا پروا کن .

سپس عثمان را فرا خواند و گفت : ای عثمان ! شاید این قوم ، خویشاوندی سببی ات با پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز سن و بزرگی ات را قدر بدانند . اگر این حکومت را به عهده گرفتی ، در آن از خدا پروا کن و فرزندان ابی مُعَیط را بر گردن مردم ، سوار مکن .

سپس گفت : صُهَیب را برایم فرا بخوانید . صهیب ، فرا خوانده شد . [به او]گفت : سه روز با مردم نماز بگزار . [نیز]باید این شش نفر در خانه ای ، خلوت کنند و چون بر مردی اتّفاق کردند ، هر کس را که با آنها مخالفت کرد ، گردن بزنید .

چون از نزد عمر بیرون رفتند ، عمر گفت : اگر حکومت را به مردی که موی جلوی سرش ریخته (یعنی علی) بسپارند ، آنان را به راه [مستقیم]می برد .

پسر عمر به او گفت : پس چه چیزْ تو را [از معرّفی او]باز می دارد؟

گفت : ناپسند می دارم که بار خلافت را در زندگی و مرگ به دوش گیرم .
.

3 / 3ما جَرى فِى الشّورى8025.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :صحيح البخارى عن عمرو بن ميمون :لَمّا فُرِغَ مِن دَفنِهِ [أى عُمَرَ]اجتَمَعَ هؤُلاءِ الرَّهطُ ، فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : اِجعَلوا أمرَكُم إلى ثَلاثَةٍ مِنكُم .

فَقالَ الزُّبَيرُ : قَد جَعَلتُ أمرى إلى عَلِىٍّ ، فَقالَ طَلحَةُ : قَد جَعَلتُ أمرى إلى عُثمانَ ، وقالَ سَعدٌ : قَد جَعَلتُ أمرى إلى عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : أيُّكُما تَبَرَّأَ مِن هذَا الأَمرِ فَنَجعَلُهُ إلَيهِ وَاللّهُ عَلَيهِ وَالإِسلامُ لِيَنظُرَنَّ أفضَلَهُم فى نَفسِهِ ؟ فَأُسكِتَ الشَّيخانُ .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : أفَتَجعَلونَهُ إلَىَّ وَاللّهُ عَلَىَّ أَلّا آلُوَ عَن أفضَلِكُم ؟ قالا : نَعَم .

فَأَخَذَ بِيَدِ أحَدِهِما فَقالَ : لَكَ قَرابَةٌ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَالقِدَمُ فِى الإِسلامِ ما قَد عَلِمتَ ، فَاللّهُ عَلَيكَ لَئِن أمَّرتُكَ لَتَعدِلَنَّ ، ولَئِن أمَّرتُ عُثمانَ لَتَسمَعَنَّ وَلَتُطيعَنَّ .

ثُمَّ خَلا بِالآخَرِ فَقالَ لَهُ مِثلَ ذلِكَ . فَلَمّا أخَذَ الميثاقَ قالَ : اِرفَع يَدَكَ يا عُثمانُ ، فَبايَعَهُ ، فَبايَعَ لَهُ عَلِىٌّ ، ووَلِجَ أهلُ الدّارِ فَبايَعوهُ . (1) .

1- .صحيح البخارى : ج 3 ص 1356 ح 3497 ، تاريخ الخلفاء : ص 158 .

3 / 3 آنچه در شورا گذشت

3 / 3آنچه در شورا گذشت8022.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صحیح البخاری به نقل از عمرو بن میمون : چون از دفن عمر فارغ شدند ، این گروه ، جمع شدند و عبد الرحمان گفت : رأیتان را در سه نفر قرار دهید . زبیر گفت : رأیم را به علی واگذار کردم .

طلحه گفت : رأیم را به عثمان وا نهادم .

وسعد گفت: رأیم را به عبد الرحمان بن عوف واگذاردم.

عبد الرحمان گفت : کدام یک از شما دو نفر (علی و عثمان) از این امر (خلافت) ، دوری می جوید تا کار تعیین را به او وا گذاریم و خدا و اسلام نیز بر او شاهد باشند تا با بررسی ، برترین را شناسایی کند؟

آن دو بزرگ ، ساکت ماندند .

عبد الرحمان گفت : آیا [داوری را]برای من قرار می دهید و خدا نیز بر من شاهد باشد که در تعیین برترینِ شما کوتاهی نکنم ؟

آن دو گفتند : آری ، باشد .

[عبد الرحمان] دست یکی از آنها [یعنی علی] را گرفت و گفت : تو با پیامبر خدا خویش هستی و در اسلام ، سابقه داری ، آن گونه که خود می دانی . پس ، خدا بر تو شاهد باشد که اگر تو را امیر ساختم ، عدالت بورزی و اگر عثمان را امیر ساختم ، گوش دهی و فرمان ببری .

سپس با دیگری خلوت کرد و مانند آن را به او گفت و چون پیمان گرفت ، گفت : عثمان ! دستت را بالا بیاور . پس با او بیعت کرد و علی علیه السلام هم با او بیعت نمود و اهل خانه هم داخل شده ، با او بیعت نمودند .

.

8021.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری :خَرَجَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ وعَلَیهِ عِمامَتُهُ الَّتی عَمَّمَهُ بِها رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، مُتَقَلِّدا سَیفَهُ ، حَتّی رَکِبَ المِنبَرَ ، فَوَقَفَ وُقوفا طَوِیلاً ، ثُمَّ دَعا بِما لَم یَسمَعهُ النّاسُ ، ثُمَّ تَکَلَّمَ فَقالَ : أیُّها النّاسُ ! إنّی قَد سَألتُکُم سِرّا وجَهرا عَن إمامِکُم فَلَم أجِدکُم تَعدِلونَ بِأحَدِ هذَینِ الرَّجُلَینِ : إمّا عَلِیٌّ وإمّا عُثمانُ ، فَقُم إلَیَّ یا عَلِیُّ !

فَقامَ إلَیهِ عَلِیٌّ فَوَقَفَ تَحتَ المِنبَرِ ، فَأَخَذَ عَبدُ الرَّحمنِ بِیَدِهِ فَقالَ : هَل أنتَ مُبایِعی عَلی کِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِیِّهِ وفِعلِ أبی بَکرٍ وعُمَرَ ؟

قالَ : اللّهُمَّ لا ، ولکِن عَلی جَهدی مِن ذلِکَ وطاقَتی . فَأَرسَلَ یَدَهُ .

ثُمَّ نادی فَقالَ : قُم إلَیَّ یا عُثمانُ ! فَأَخَذَ بِیَدِهِ وهُوَ فی مَوقِفِ عَلِیٍّ الَّذی کانَ فیهِ فَقالَ : هَل أنتَ مُبایِعی عَلی کِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِیِّهِ وفِعلِ أبی بَکرٍ وعُمَرَ ؟

قالَ : اللّهُمَّ نَعَم .

فَرَفَعَ رَأسَهُ إلی سَقفِ المَسجِدِ ویَدُهُ فی یَدِ عُثمانَ ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ اسمَع وَاشهَد ! اللّهُمَّ إنّی قد جَعَلتُ ما فی رَقَبَتی مِن ذاکَ فی رَقَبَهِ عُثمانَ .

وَازدَحَم النّاسُ یُبایِعونَ عُثمانَ حَتّی غَشوهُ عِندَ المِنبَرِ ، فَقَعَدَ عَبدُ الرَّحمنِ مَقعَدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مِنَ المِنبَرِ ، وأقعَدَ عُثمانَ عَلَی الدَّرَجَهِ الثّانِیَهِ ، فَجَعَلَ النّاسُ یُبایِعونَهُ ، وتَلَکَّأَ عَلِیٌّ ، فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : «فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ عَلَی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَی بِمَا عَهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْرًا عَظِیمًا» (1) .

فَرَجَعَ عَلِیٌّ یَشُقُّ النّاسَ حَتّی بایَعَ وهُوَ یَقولُ : خُدعَهٌ وأیُّما خُدعَهٍ ! ! (2) .

1- .الفتح : 10 .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 238 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 305 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 146 .

8020.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری :عبد الرحمان بن عوف ، در حالی که عمامه ای را که پیامبر خدا بر سرش نهاده بود ، بر سر داشت و شمشیرش را حمایل کرده بود ، بیرون آمد و بر منبر رفت و مدّت درازی نشست و سپس به گونه ای که کسی نمی شنید، دعا کرد و پس از آن ، به سخنرانی پرداخت و گفت : ای مردم ! من از شما در نهان و آشکار ، درباره پیشوایتان پرسش نمودم و کسی را نیافتم که او را با این دو (علی و عثمان) برابر بدانید . ای علی ! برخیز و به سوی من بیا .

علی علیه السلام برخاست و پایین منبر ایستاد . عبد الرحمانْ دست او را گرفت و گفت : آیا تو با من ، بر اساس کتاب خدا وسنّت پیامبرش و راه و روش ابو بکر و عمر،بیعت می کنی؟

علی علیه السلام فرمود : «خدا گواه است که نه ؛ بلکه به اندازه توانایی ام بر آن می پذیرم» .

او دست علی علیه السلام را رها کرد . سپس ندا داد و گفت : ای عثمان ! به سوی من برخیز . پس ، دست عثمان را گرفت و او در همان جا ایستاد که علی علیه السلام ایستاد .

[عبد الرحمان] گفت : آیا تو با من،بر اساس کتاب خدا و سنّت پیامبرش و راه و روش ابو بکر و عمر،بیعت می کنی؟

گفت : خدا گواه است که آری .

پس [عبد الرحمان] ، سرش را به سوی سقف مسجد بلند کرد و در همان حال که دستش در دست عثمان بود ، گفت : خدایا ! بشنو و شاهد باش . خدایا ! آنچه در این امر بر گردن من بود ، به عهده عثمان نهادم .

مردم در بیعت با عثمان ، ازدحام کردند ، تا آن جا که او را در کنار منبر از دیده ها پنهان ساختند .

عبد الرحمان در جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر نشست و عثمان را بر پلّه دوم نشاند و مردم به بیعت با او آغاز کردند .

علی علیه السلام درنگ کرد . عبد الرحمان [این آیه را]خواند : «هر کس پیمان بشکند ، به زیان خود می شکند و هر کس به عهدش با خدا وفا کند ، به زودی ، خدا پاداشی بزرگ به او می دهد» .

علی علیه السلام باز گشت و از میان مردم ، راه باز کرد و بیعت نمود ، در حالی که می فرمود : «نیرنگ بود و چه نیرنگی !» . .

8019.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الكامل فى التاريخ :لَمّا دُفِنَ عُمَرُ ، جَمَعَ المِقدادُ أهلَ الشّورى ... فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : أيُّكُمُ يُخرِجُ مِنها نَفسَهُ ويَتَقَلَّدُها عَلى أن يُوَلِّيَها أفضَلَكُم ؟ فَلَم يُجِبهُ أحَدٌ .

فَقالَ : فَأَنا أنخَلِعُ مِنها ، فَقالَ عُثمانُ : أنَا أوَّلُ مَن رَضِىَ ، فَقالَ القَومُ : قَد رَضينا ، وعَلِىٌّ ساكِتٌ .

فَقالَ : ما تَقولُ يا أبَا الحَسَنِ ؟

قالَ : أعطِنى مَوثِقا لَتُؤثِرَنَّ الحَقَّ ، ولا تَتَّبِعُ الهَوى ، ولا تَخُصُّ ذا رَحِمٍ ، ولا تَألُو الاُمَّةَ نُصحا .

فَقالَ : أعطونى مَواثيقَكُم عَلى أن تَكونوا مَعى عَلى مَن بَدَّلَ وغَيَّرَ ، وأن تَرضَوا مَنِ اختَرتُ لَكُم ؛ وعَلَىَّ ميثاقُ اللّهِ ألّا أخُصَّ ذا رَحِمٍ لِرَحِمِهِ ، ولا آلُوَ المُسلِمينَ . فَأَخَذَ مِنهُم ميثاقا ، وأعطاهُم مِثلَهُ ....

ودارَ عَبدُ الرَّحمنِ لَيالِيَهُ يَلقى أصحابَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ومَن وافَى المَدينَةَ مِن اُمَراءِ الأجنادِ وأشرافِ النّاسِ يُشاوِرُهُم ، حَتّى إذا كانَ اللَّيلَةُ الَّتى صَبيحَتُها تَستَكمِلُ الأجَلَ أتى مَنزِلَ المِسوَرِ بنِ مَخرَمَةَ فَأيقَظَهُ ، وقالَ لَهُ : لَم أذُق فى هذِهِ اللَّيلَةِ كَبيرَ غُمضٍ (1) ! اِنطَلِق فَادعُ الزُّبَيرَ وسَعدا . فَدَعاهُما ، فَبَدَأَ بِالزُّبَيرِ فَقالَ لَهُ : خَلِّ بَنى عَبدِ مَنافٍ وهذَا الأمرَ . قالَ : نَصيبى لِعَلِىٍّ . وقالَ لِسَعدٍ : اِجعَل نَصيبَكَ لى . فَقالَ : إنِ اختَرتَ نَفسَكَ فَنَعَم ، وإنِ اختَرتَ عُثمانَ فَعَلِىٌّ أحَبُّ إلَىَّ ... .

فَلَمّا صَلّوُا الصُّبحَ جَمَعَ الرَّهطَ ، وبَعَثَ إلى مَن حَضَرَهُ مِن المُهاجِرينَ وأهلِ السّابِقَهِ وَالفَضلِ مِنَ الأنصارِ وإلى اُمَراءِ الأجنادِ ، فَاجتَمَعوا حَتَّى التَجَّ (2) المَسجِدُ بِأهلِهِ ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ النّاسَ قَد أجمَعوا أن يَرجِعَ أهلُ الأمصارِ إلى أمصارِهِم ، فَأشيروا عَلَىَّ .

فَقالَ عَمّارٌ : إن أرَدتَ ألّا يَختَلِفَ المُسلِمونَ فَبايِع عَلِيّا . فَقالَ المِقدادُ بنُ الأسوَدِ : صَدَقَ عمّارٌ ! إن بايَعتَ عَلِيّا قُلنا : سَمِعنا وأطَعنا .

قالَ ابنُ أبى سَرحٍ : إن أرَدتَ ألّا تَختَلِفَ قُرَيشٌ فَبايِع عُثمانَ . فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ أبى رَبيعَةَ : صَدَقَ ! (3) إن بايَعتَ عُثمانَ قُلنا : سَمِعنا وأطَعنا .

فَشَتَمَ (4) عَمّارٌ ابنَ أبى سَرحٍ وقالَ : مَتى كُنتَ تَنصَحُ المُسلِمينَ ! !

فَتَكَلَّمَ بَنو هاشِمٍ وبنو اُمَيَّةَ ، فَقالَ عَمّارٌ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ اللّهَ أكرَمَنا بِنَبِيِّهِ وأعَزَّنا بِدينِهِ ، فَأَنّى تَصرِفونَ هذَا الأَمرَ عَن أهلِ بَيتِ نَبِيِّكُم ؟ ! فَقالَ رَجُلٌ مِن بَنى مَخزومٍ : لَقَد عَدَوتَ طَورَکَ يَابنَ سُمَيَّةَ ! وما أنتَ وتَأميرُ قُرَيشٍ لِأَنفُسِها ! !

فَقالَ سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ : يا عَبدَ الرَّحمنِ ، افرُغ قَبلَ أن يَفتَتِنَ النّاسُ .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : إنّى قَد نَظَرتُ وشاوَرتُ ، فَلا تَجعَلُنَّ أيُّهَا الرَّهطُ عَلى أنفُسِكُم سَبيلاً . ودَعا عَلِيّا وقالَ : عَلَيکَ عَهدُ اللّهِ وميثاقُهُ لَتَعمَلَنَّ بِكِتابِ اللّهِ وسُنَّةِ رَسولِهِ وسيرَةِ الخَليفَتَينِ مِن بَعدِهِ .

قالَ : أرجو أن أفعَلَ ؛ فَأَعمَلَ بِمَبلَغِ عِلمى وطاقَتى .

ودَعا عُثمانَ فَقالَ لَهُ مِثلَ ما قالَ لِعَلِيٍّ ، فَقالَ : نَعَم نَعمَلُ .

فَرَفَعَ رَأسَهُ إلى سَقفِ المَسجِدِ ويَدُهُ فى يَدِ عُثمانَ فَقالَ : اللّهُمَّ اسمَع واشهَد ! اللّهُمَّ إنّى قَد جَعَلتُ ما فى رَقَبَتى مِن ذلِکَ فى رَقَبَةِ عُثمانَ . فَبايَعَهُ .

فَقالَ عَلِيٌّ : لَيسَ هذَا أوَّلَ يَومٍ تَظاهَرتُم فيهِ عَلَينا ! «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (5) ، وَاللّهِ ما وَلَّيتَ عُثمانَ إلّا لِيَرُدَّ الأَمرَ إلَيکَ ! وَاللّهُ كُلَّ يَومٍ فى شَأنٍ ! .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : يا عَلِيُّ ، لا تَجعَل عَلى نَفسِکَ حُجَّةً وسَبيلاً . فَخَرَجَ عَلِيٌّ وهُوَ يَقولُ : سَيَبلُغُ الكِتابُ أجَلَهُ !

فَقالَ المِقدادُ : يا عَبدَ الرَّحمنِ ، أما وَاللّهِ لَقَد تَرَكتَهُ وإنَّهُ مِنَ الَّذينَ يَقضونَ بِالحَقِّ وبِهِ يَعدِلونَ !

فَقالَ : يا مِقدادُ ، وَاللّهِ لَقَدِ اجتَهَدتُ لِلمُسلِمينَ .

قالَ : إن كُنتَ أرَدتَ اللّهَ فَأَثابَکَ اللّهُ ثَوابَ المُحسِنينَ .

فَقالَ المِقدادُ : ما رَأيتُ مِثلَ ما أتى إلى أهلِ هذَا البَيتِ بَعدَ نَبِيِّهِم ! إنّى لَأَعجَبُ مِن قُرَيشٍ أنَّهُم تَرَكوا رَجُلاً ما أقولُ ولا أعلَمُ أنَّ رَجُلاً أقضى بِالعَدلِ ولا أعلَمُ مِنهُ ! ! أما وَاللّهِ لَو أجِدُ أعوانا عَلَيهِ !

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : يا مِقدادُ ، اَتَّقِ اللّهَ ! فَإِنّى خائِفٌ عَلَيکَ الفِتنَهَ .

فَقالَ رَجُلٌ لِلمِقدادِ : رَحِمَکَ اللّهُ ! مَن أهلُ هذَا البَيتِ ؟ ومَن هذَا الرَّجُلُ ؟

قالَ : أهلُ البَيتِ بَنو عَبدِ المُطَّلِبِ ، وَالرَّجُلُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ .

فَقالَ عَلِىٌّ : إنَّ النّاسَ يَنظُرونَ إلى قُرَيشٍ ، وقُرَيشٌ تَنظُرُ بَينَها فَتَقولُ : إن وَلِيَ عَلَيكُم بَنو هاشِمٍ لم تَخرُج مِنهُم أبَدا ، وما كانَت فى غَيرِهِم تَداوَلتُموها بَينَكُم . (6) .

1- .ما ذُقْتُ غُمْضا : أى ما ذُقْتُ نَوما (لسان العرب : ج 7 ص 199 «غمض») .
2- .التجّ الظلام : اختلط (المحيط فى اللغه : ج 6 ص 408 «لج») .
3- .فى المصدر : «صدقت» ، وما أثبتناه من تاريخ الطبرى ؛ وهو المناسب للسياق .
4- .فى المصدر: «فتبسَّم» ، وما أثبتناه من تاريخ الطبرى .
5- .يوسف : 18 .
6- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 221 224 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 230 233 ، تاريخ المدينه : ج 3 ص 926 931 ، العقد الفريد : ج 3 ص 286 288 كلّها نحوه .

8023.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الکامل فی التاریخ :چون عمر به خاک سپرده شد ، مقداد ، اعضای شورا را گرد آورد ... . عبد الرحمان گفت : کدام یک از شما خود را از آن (شورا) بیرون می کشد و به عهده می گیرد که آن (خلافت) را به برترینتان بسپارد؟

هیچ کس پاسخش را نداد . پس گفت : من ، خود را از آن ، کنار می کشم .

عثمان گفت : من نخستین کسی هستم که به داوریِ تو راضی می شود .

همه گفتند : ما هم راضی هستیم . و علی علیه السلام ساکت بود .

[عبد الرحمان] گفت : ای ابو الحسن ! تو چه می گویی؟

[علی علیه السلام] فرمود : «به من اطمینان ده که حق را برمی گزینی و از هوا و هوس ، پیروی نمی کنی و خویشانت را ویژگی نمی بخشی و از خیرخواهی برای امّت ، کوتاهی نمی ورزی» .

[عبدالرحمان] گفت : شما به من اطمینان دهید که در برابر کسی که [به قولش]عمل نکند و حرفش را تغییر دهد، با من باشید و هر که را برگزیدم ، بپسندید . من نیز با خدا پیمان می بندم که به هیچ خویشاوندی،به سبب خویشاوندی اش امتیاز ندهم و برای مسلمانان کوتاهی نکنم .

پس ، از آنها تعهّد گرفت و همان گونه هم تعهّد داد ... .

عبد الرحمان ، شب ها می گشت و با اصحاب پیامبر خدا و هر یک از فرماندهان لشکر و بزرگان مردم که در مدینه می یافت ، مشورت می کرد ، تا آن که در شبی که فردایش آخرین روز مهلت بود ، به خانه مِسوَر بن مَخرَمه آمد و بیدارش کرد و به او گفت : امشب درست نخوابیده ام . برو و زبیر و سعد را فرا بخوان .

[مسور ،] آن دو را فرا خواند . [عبد الرحمان] از زبیر آغاز کرد و به او گفت : بنی عبد مناف را با این امر ، تنها بگذار .

گفت : رأی من با علی است .

به سعد گفت : رأیت را به من بده .

گفت : اگر خود را برمی گزینی ، باشد ؛ امّا اگر عثمان را برمی گزینی ، علی برای من محبوب تر است ... .

چون نماز صبح گزاردند، [عبد الرحمان] اعضای شورا را گرد آورد و به همه حاضران از مهاجران و سابقه داران و فضیلتمندانِ انصار و فرماندهان لشکر ، پیام فرستاد . [آن قدر] گرد آمدند تا آن جا که مسجد از آنان پر شد .

آن گاه گفت : ای مردم ! همه گرد آمده اند تا اهل هر شهر ، به شهرهای خود باز گردند . پس ، آرای خود را به من بگویید .

عمّار گفت : اگر می خواهی که مسلمانان دچار اختلاف نشوند ، با علی بیعت کن .

مقداد بن اَسود گفت : عمّار ، درست می گوید . اگر با علی بیعت کنی ، می گوییم : شنیدیم و فرمان بردیم !

ابن ابی سَرح گفت : اگر می خواهی که قریشْ مخالفت نکنند ، با عثمان بیعت کن .

عبد اللّه بن ابی ربیعه گفت : راست می گوید ! اگر با عثمان بیعت کنی ، می گوییم : شنیدیم و فرمان بردیم !

عمّار به ابن ابی سرح دشنام داد و گفت : تو کِی خیرخواه مسلمانان بوده ای !!

بنی هاشم و بنی امیّه به گفتگو پرداختند .

عمّار گفت : ای مردم ! خداوند ، ما را با پیامبرش گرامی و با دینش عزیز داشت . پس چرا این امارت را از خاندان پیامبرتان می گردانید؟ !

مردی از بنی مخزوم گفت : از حدّ خود خارج شدی ، ای پسر سمیّه ! تو را چه رسد که برای قریش ، امیر تعیین کنی !!

سعد بن ابی وقّاص گفت : ای عبد الرحمان ! پیش از آن که مردمْ گرفتار فتنه شوند ، کار را تمام کن .

عبد الرحمان گفت : من به دقّت ، نظر کردم و مشورت نمودم . پس ای اعضای شورا ! راه [طعنه و اعتراضی] بر ضدّ خود قرار ندهید .

[عبد الرحمان] علی علیه السلام را فرا خواند و گفت : با خدا پیمان ببند که به کتاب خدا و سنّت پیامبرش و سیره دو جانشین او ، عمل می کنی .

فرمود : «امید دارم که انجام دهم . در حدّ علم و توانم عمل می کنم» .

[سپس ، عبد الرحمان] عثمان را فرا خواند و آنچه را به علی علیه السلام گفته بود ، به او باز گفت و او گفت : باشد ، عمل می کنم .

پس ، عبد الرحمان ، سرش را به سوی سقف مسجد بلند کرد و در حالی که دستش در دست عثمان بود ، گفت : خدایا ! بشنو و شاهد باش . خدایا ! آنچه را بر عهده من بود ، بر عهده عثمان نهادم . و با او بیعت کرد .

علی علیه السلام فرمود : «این ، نخستین روزی نیست که بر ضدّ ما ، پشت به پشت هم دادید ! «پس ، صبری نیکو [باید]و خداوند ، بر آنچه توصیف می کنید ، یاری رسان است» . به خدا سوگند ، خلافت را به عثمان نسپردی ، جز برای آن که به تو باز گردانَد ! و خداوند ، هر روز در کاری است» .

عبد الرحمان گفت : ای علی ! بر خودت حجّت و راه [اعتراض] قرار مده .

علی علیه السلام بیرون رفت ، در حالی که می فرمود : «به زودی نوشته به پایانش می رسد !» .

مقداد گفت : ای عبد الرحمان ! به خدا سوگند ، او را وا نهادی ، در حالی که از کسانی است که به حقْ حکم می کنند و با آن ، داد می ورزند .

[عبد الرحمان] گفت : ای مقداد ! به خدا سوگند ، من برای مسلمانان کوشیدم .

[مقداد] گفت : اگر به خاطر خدا انجام دادی ، خداوند به تو پاداش نیکوکاران را عطا فرماید !

مقداد افزود : من ، مانند آنچه را به اهل بیت علیهم السلامپس از پیامبرشان رسید ، ندیدم ! من از قریش در شگفتم که چگونه مردی را وا

نهادند که نه می گویم و نه می شناسم که کسی از او عادل تر و داناتر باشد !! هان ! به خدا سوگند ، اگر یاورانی بر آن می یافتم [، به نفع او قیام می نمودم] !

عبد الرحمان گفت : ای مقداد ! از خدا پروا کن که می ترسم دچار فتنه شوی .

مردی به مقداد گفت: خدا تو را بیامرزد ! اهل بیت، چه کسانی هستند و مرد مورد اشاره تو کیست؟

گفت: اهل بیت، زادگان عبد المطّلب اند و آن مرد ، علی بن ابی طالب است .

علی علیه السلام فرمود : «مردم به قریش می نگرند . قریش[هم]به میان خود می نگرند و [با خود]می گویند : اگر بنی هاشم بر ما حکومت بیابند ، [خلافت] هرگز از میان آنان بیرون نمی آید ؛ امّا تا آن گاه که در دست دیگران است ، در میان شما خواهد چرخید» . .

ص: 54

. .

ص: 55

. .

ص: 56

. .

ص: 57

. .

8022.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ اليعقوبى :كانَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ الزُّهرىُ لَمّا تُوُفِّىَ عُمَرُ وَاجتَمَعوا لِلشّورى سَألَهُم أن يُخرِجَ نَفسَهُ مِنها عَلى أن يَختارَ مِنهُم رَجُلاً ، فَفَعَلوا ذلِکَ ، فَأَقامَ ثَلاثَهَ أيّامٍ ، وخَلا بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَقالَ : لَنا اللّهُ عَلَيکَ ، إن وُلّيتَ هذَا الأَمرَ ، أن تَسيرَ فينا بِکتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ وسيرَهِ أبى بَکرٍ وعُمَرَ .

فَقالَ : أسيرُ فيکُم بِکِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ مَا استَطَعتُ .

فَخَلا بِعُثمانَ فَقالَ لَهُ : لَنا اللّهُ عَلَيکَ ، إن وُلّيتَ هذَا الأَمرَ ، أن تَسيرَ فينا بِکِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ وسيرَهِ أبى بَکرٍ وعُمَرَ .

فَقالَ : لَکُم أن أسيرَ فيکُم بِکِتابِ اللّه وسُنَّهِ نَبِيِّهِ وسيرَهِ أبى بَکرٍ وعُمَرَ .

ثُمَّ خَلا بِعَلِىٍّ فَقالَ لَهُ مِثلَ مَقالَتِهِ الاُولى ، فَأَجابَهُ مِثلَ الجَوابِ الأَوَّلِ ؛ ثُمَّ خَلا بِعُثمانَ فَقالَ لَهُ مِثلَ المَقالَهِ الاُولى ، فَأَجابَهُ مِثلَ ما کانَ أجابَهُ ، ثُمَّ خَلا بِعَلِىٍّ فَقالَ لَهُ مِثلَ المَقالَهِ الاُولى ، فَقالَ :

إنَّ کِتابَ اللّهِ وسُنَّهَ نَبِيِّهِ لا يُحتاجُ مَعَهُما إلى إجِّيرى (1) أحَدٍ ! أنتَ مُجتَهِدٌ أن تَزوِىَ هذَا الأَمرَ عَنّى ! !

فَخَلا بِعُثمانَ فَأَعادَ عَلَيهِ القَولَ ، فَأَجابَهُ بِذلِکَ الجَوابِ ، وصَفِقَ عَلى يَدِهِ . (2) .

1- .الإجِّيرَى : العادَه (تاج العروس : ج 6 ص 13 «أجر») . والمراد هنا : الطريقه .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 162 وراجع الأمالى للطوسى : ص 557 ح 1171 وشرح نهج البلاغه : ج 9 ص 53 .

8021.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :چون عمر در گذشت و اعضای شورا گرد آمدند ، عبد الرحمان بن عوفِ زُهْری از آنان خواست تا خویشتن را از نامزدیِ خلافت ، کنار کشد و در برابر [آن] ، او شخصی را از میان بقیّه برگزیند .

آنان چنین کردند و او سه روز درنگ کرد و با علی بن ابی طالب علیه السلام خلوت کرد و گفت : خدا را بر تو شاهد می گیریم که اگر این امر به تو سپرده شد ، در میان ما به روش کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره ابو بکر و عمر ، عمل کنی .

[علی علیه السلام] فرمود : «هر اندازه که بتوانم ، مطابق با کتاب خدا و سنّت پیامبرش عمل می کنم» .

عبد الرحمان با عثمان [نیز] خلوت کرد و به او گفت : خدا را بر تو شاهد می گیریم که اگر این امر به تو سپرده شد ، در میان ما به روش کتاب خدا و سنّت پیامبرش و سیره ابو بکر و عمر ، عمل کنی .

عثمان گفت : [این ،] حقّ شماست که در میانتان ، مطابق با کتاب خدا و سنّت پیامبرش و سیره ابو بکر و عمر ، عمل کنم .

سپس [عبد الرحمان دوباره] با علی علیه السلام خلوت کرد و گفته نخستین خود را به او باز گفت و علی علیه السلام نیز همان پاسخ پیشینش را گفت .

سپس با عثمان خلوت کرد و گفته نخستین خود را به او باز گفت و عثمان نیز همان پاسخ پیشینش را گفت .

سپس [عبد الرحمان برای بار سوم] با علی علیه السلام خلوت کرد و گفته نخستین خود را به او باز گفت وعلی علیه السلام نیز پاسخ داد : «بی گمان ، با بودن کتاب خدا وسنّت پیامبرش ، به سیره کس دیگری نیاز نیست . تو می کوشی که خلافت را از من دور کنی !» .

عبد الرحمان [برای بار سوم] با عثمان خلوت کرد و سخن را به او باز گفت و او هم همان پاسخ [پیشینش]را داد و عبد الرحمان دست بر

دستش زد [و با او بیعت کرد] . .

8020.عنه صلى الله عليه و آله :الأمالى للطوسى عن محمّد بن عمرو بن حزم :إنَّ القَومَ حينَ اجتَمَعوا لِلشّورى فَقالوا فيها ، وناجى عَبدُ الرَّحمنِ [كُلَّ] (1) رَجُلٍ مِنهُم عَلى حِدَهٍ ، ثُمَّ قالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام : عَلَيکَ عَهدُ اللّهِ وميثاقُهُ ، لَئِن وُلّيتَ لَتَعمَلَنَّ بِكِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ وسيرَهِ أبى بَكرٍ وعُمَرَ .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : عَلَىَّ عَهدُ اللّهِ وميثاقُهُ ، لَئِن وُلّيتُ أمرَكُم لَأَعمَلَنَّ بِكِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ رَسولِهِ .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ لِعُثمانَ كَقَولِهِ لِعَلِيٍّ عليه السلام فَأَجابَهُ : أن نَعَم .

فَردَّ عَلَيهِمَا القَولَ ثَلاثا ، كُلُّ ذلِکَ يَقولُ عَلِيٌّ عليه السلام كَقَولِهِ ، ويُجيبُهُ عُثمانُ : أن نَعَم ، فَبايَعَ عُثمانَ عَبدُ الرَّحمنِ عِندَ ذلِکَ . (2)8019.رسولُ اللّه صلى الله عليه و آله :مسند ابن حنبل عن أبيوائل:قُلتُ لِعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ : كَيفَ بايَعتُم عُثمانَ وتَرَكتُم عَلِيّا رضى الله عنه ؟ قالَ : ما ذَنبى ؟ قَد بَدَأتُ بِعَلِيٍّ فَقُلتُ : اُبايِعُکَ عَلى كِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ رَسولِهِ ، وسيرَهِ أبى بَكرٍ وعُمَرَ . فَقالَ : فيمَا استَطَعتُ ، ثُمَّ عَرَضتُها عَلى عُثمانَ فَقَبِلَها . 3 .

1- .ما بين المعقوفين إضافه منّا ، وهو ممّا يقتضيه السياق .
2- .الأمالى للطوسى : ص 709 ح 1512 .

8018.امام رضا علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از محمّد بن عمرو بن حزم :هنگامی که اعضای شورا برای مشورت گرد آمدند ، درباره خلافت به گفتگو پرداختند و عبد الرحمان با یک یک آنان ، جداگانه گفتگو کرد و سپس به علی علیه السلام گفت : عهد و پیمان خدا ، بر [ذمّه]تو باشد که اگر والی شدی ، به کتاب خدا و سنّت پیامبرش و سیره ابو بکر و عمر ، عمل کنی .

علی علیه السلام فرمود : «عهد و پیمان خدا ، بر [ذمّه] من [این چنین]باشد که اگر عهده دار امرتان شدم ، به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنم» .

عبد الرحمان ، آنچه را به علی علیه السلام گفته بود ، به عثمان گفت و او پاسخ مثبت داد .

[عبد الرحمان ،]این سخن را سه بار بر هر دو عرضه کرد و هر بار ، علی علیه السلام پاسخ خود را می داد و عثمان هم موافقت کامل خود را ابراز می نمود . در بار سوم ، عبد الرحمان با عثمان ، بیعت کرد .8017.بحار الأنوار :مسند ابن حنبل به نقل از ابو وائل : به عبد الرحمان بن عوف گفتم : چگونه با عثمان بیعت کردید و علی را وا نهادید؟

گفت : گناه من چیست؟ از علی آغاز کردم و گفتم : با تو بر کتاب خدا و سنّت پیامبرش و سیره ابو بکر و عمر بیعت می کنم . گفت : در حدّ توانم . سپس بر عثمان عرضه کردم و او آنها را پذیرفت . (1) .

1- .در کتاب الإمامه و السیاسه آمده است که عبد الرحمان بن عوف ، دست عثمان را گرفت و به او گفت : عهد و پیمان خدا بر [ذمّه] تو باشد که اگر با تو بیعت کردم ، کتاب خدا و سنّت پیامبرش و سنّت دو خلیفه قبلی را برپا داری و نیز شرط عمر را ؛ یعنی هیچ یک از بنی امیّه را بر دوش مردم ، سوار مکنی. عثمان گفت : باشد. سپس عبد الرحمان دست علی علیه السلام را گرفت و به او گفت : با تو بر شرط عمر بیعت می کنم ؛ یعنی این که هیچ یک از بنی هاشم را بر دوش مردم ، سوار نکنی . در این هنگام ، علی علیه السلام فرمود : «تو حق نداری این شرط را به گردن من بگذاری . آنچه به عهده من است ، کوشش و تلاش برای امّت

محمّد صلی الله علیه و آله است. هر جا [و در هر کس] توانایی و امانتداری یافتم ، از او کمک می گیرم ، در بنی هاشم باشد یا در غیر آنان». عبد الرحمان گفت : به خدا سوگند ، نه ، تا آن که رعایت این شرط را به من قول بدهی . علی علیه السلام فرمود : «به خدا سوگند که هرگز به تو این قول را نمی دهم» (الإمامه والسیاسه : ج1 ص 45) .

8016.امام صادق عليه السلام :الأمالى للطوسى عن أبى ذرّ :إنَّ عَلِيّا عليه السلام وعُثمانَ وطَلحَةَ وَالزُّبَيرَ وعَبدَ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ وسَعدَ بنَ أبى وَقّاصٍ ، أمَرَهُم عُمَرُ بنُ الخَطّابِ أن يَدخُلوا بَيتا ويُغلِقوا عَلَيهِم بابَهُ ويَتَشاوَروا فى أمرِهِم ، وأجَّلَهُم ثَلاثَةَ أيّامٍ ، فَإِن تَوافَقَ خَمسَهٌ عَلى قَولٍ واحِدٍ وأبى رَجُلٌ مِنهُم ، قُتِلَ ذلِكَ الرَّجُلُ ، وإن تَوافَقَ أربَعَهٌ وأبَى اثنانِ ، قُتِلَ الاِثنانِ ، فَلَمّا تَوافَقوا جَميعا عَلى رَأيٍ واحِدٍ ، قالَ لَهُم عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام : إنّى اُحِبُّ أن تَسمَعوا مِنّى ما أقولُ ، فَإِن يَكُن حَقّا فَاقبَلوهُ ، وإن يَكُن باطِلاً فَأنكِروهُ . قالوا : قُل ....

فَما زالَ يُناشِدُهُم ، ويُذَكِّرُهُم ما أكرَمَهُ اللّهُ تَعالى ، وأنعَمَ عَلَيهِ بِهِ ، حَتّى قامَ قائِمُ الظَّهيرَةِ ودَنَتِ الصَّلاهُ ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَيهِم فَقالَ : أمّا إذا أقرَرتُم عَلى أنفُسِكُم ، وبانَ لَكُم مِن سَبَبِىَ الَّذى ذَكَرتُ ، فَعَلَيكُم بِتَقوَى اللّهِ وَحدَهُ ، وأنهاكُم عَن سَخَطِ اللّهِ ، فَلا تُعرِضوا ولا تُضَيِّعوا أمرى ، ورُدُّوا الحَقَّ إلى أهلِهِ ، وَاتَّبِعوا سُنَّهَ نبِيِّكُم صلى اللّه عليه و آله وسُنَّتى مِن بَعدِهِ ، فَإِنَّكُم إن خالَفتُمونى خالَفتُم نَبِيَّكُم صلى الله عليه و آله ، فَقَد سَمِعَ ذلِكَ مِنهُ جَميعُكُم ، وسَلِّموها إلى مَن هُوَ لَها أهلٌ وهِىَ لَهُ أهلٌ ، أما وَاللّهِ ما أنَا بِالرّاغِبِ فى دُنياكُم ، ولا قُلتُ ما قُلتُ لَكُمُ افتِخارا ولا تزكِيَهً لِنَفسى ، ولكِن حَدَّثتُ بِنعمَهِ رَبّى ، وأخَذتُ عَلَيكُم بِالحُجَّهِ . ثُمَّ نَهضَ إلَى الصَّلاهِ .

فَتَآمَرَ القَومُ فيما بَينَهُم وتَشاوَروا ، فَقالوا : قَد فَضَّلَ اللّهُ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ بِما ذَكَرَ لَكُم ، ولكِنَّهُ رَجُلٌ لا يُفَضِّلُ أحَدا عَلى أحَدٍ ، ويَجعَلُكُم ومَوالِيَكُم سَواءً ، وإن وَلَّيتُموهُ إيّاها ساوى بَينَ أسوَدِكُم وأبيَضِكُم ، ولَو وَضَعَ السَّيفَ عَلى أعناقِكُم ، لكِنَ وَلّوها عُثمانَ ، فَهُوَ أقدَمُكُم مَيلاً ، وألينُكُم عَريكَهً (1) ، وأجدَرُ أن يَتبَعَ مَسَرَّتَكُم ، وَاللّهُ غَفورٌ رَحيمٌ . (2) .

1- .فلانٌ ليّن العَريكه : أى ليس ذا إباء ، فهو سَلِس (ترتيب كتاب العين : ص 535 «عرک») .
2- .الأمالى للطوسى : ص 545 و553 ح 1168 ، إرشاد القلوب : ص 259 و263 .

8018.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از ابو ذر : عمر به علی علیه السلام ، عثمان ، طلحه ، زبیر ، عبد الرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقّاص فرمان داد که داخل خانه ای شوند و در را بر خودشان ببندند و درباره کارشان با هم مشورت کنند و سه روز به آنان مهلت داد .

[نیز فرمان داد که] اگر پنج نفر بر یک نظر ، توافق کردند و یک نفر خودداری ورزید ، آن یک نفر کشته شود و اگر چهار نفر توافق کردند و دو نفر خودداری ورزیدند ، آن دو نفر کشته شوند .

پس چون همگی بر یک نظر توافق کردند ، علی بن ابی طالب علیه السلام به آنان فرمود : «من دوست دارم که آنچه را می گویم ، بشنوید ؛ اگر حق بود ، بپذیرید و اگر باطل بود ، انکار کنید» .

گفتند : بگو ... . پس پیوسته سوگندشان می داد و آنچه را خدای متعال بدان گرامی اش داشته و به او بخشیده بود ، به یاد آنان می آورد ، تا آن که ظهر شد و نماز ، نزدیک گشت .

سپس رو به آنان کرد و فرمود : «حال که بر ضدّ خود اقرار کردید و علّت چیزهایی که گفتم ، برایتان روشن شد ، پس تنها از خدا پروا کنید ، و شما را از خشم الهی باز می دارم .

متعرّض امر من نشوید و آن را تباه مکنید و حق را به اهلش باز گردانید و سنّت پیامبرتان را و پس از او سنّت مرا پیروی کنید که اگر با من مخالفت کنید ، با پیامبرتان مخالفت کرده اید و همه شما این را از او شنیده اید . خلافت را به کسی بسپارید که شایسته آن باشد و آن ، برازنده او .

بدانید که به خدا سوگند ، من به دنیای شما رغبت ندارم و آنچه گفتم ، از سر فخرفروشی و خودستایی نبود ؛ بلکه موهبت پروردگارم را باز گفتم و حجّت را بر شما تمام نمودم» .

سپس به نماز برخاست . اعضای شورا با هم به شور و مشورت نشستند و گفتند : خدا علی بن ابی طالب را به آنچه برایتان ذکر کرد ، برتری بخشیده است ؛ امّا او مردی است که کسی را بر کسی برتری نمی دهد و شما و بردگان آزادشده تان را یک سان قرار می دهد . اگر خلافت را به او

بسپارید ، میان سیاه و سفیدتان تساوی ایجاد می کند ، حتّی اگر با شمشیر نهادن بر گردن هایتان میسّر شود . آن را به عثمان بسپارید که او توجّه بیشتری به شما دارد و نرم ترینِ شما و بهترینْ کسی است که در پی شاد کردن شماست ؛ و خدا آمرزشگَر و مهربان است . .

8017.بحار الأنوار :تاريخ دمشق عن المنهال بن عمرو وعباد بن عبد اللّه الأسدى وعمرو بن واثِلَه :قالَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ يَومَ الشّورى : وَاللّهِ لَأَحتَجَّنَّ عَلَيهِم بِما لا يَستَطيعُ قُرَشِيُّهُم ولا عَرَبِيُّهُم ولا عَجَمِيُّهُم رَدَّهُ ، ولا يَقولُ خِلافَهُ .

ثُمَّ قالَ لِعُثمانَ بنِ عَفّانَ ولِعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ وَالزُّبَيرِ ولِطَلحَةَ وسَعدٍ ، وهُم أصحابُ الشّورى وكُلُّهُم مِن قُرَيشٍ ، وقَد كانَ قَدِمَ طَلحَةُ :

أنشُدُكُم بِاللّهِ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، أفيكُم أحَدٌ وَحَّدَ اللّهَ قَبلى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قال : أنشُدُكُم بِاللّهِ ، هَل فيكُم أحَدٌ صَلّى للّهِ قَبلى وصَلَّى القِبلَتَينِ ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قال : أنشُدُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُم أحَدٌ أخو رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله غَيرى ؛ إذ آخى بَينَ المُؤمِنينَ ، فَآخى بَينى وبَينَ نَفسِهِ ، وجَعَلَنى مِنهُ بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنّى لَستُ بِنَبِىٍّ ؟

قالوا : لا .

قالَ : أنشُدُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُم مُطَهَّرٌ غَيرى إذ سَدَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أبوابَكُم وفَتَحَ بابى ، وكُنتُ مَعَهُ فى مَساكِنِهِ ومَسجِدِهِ ، فَقامَ إلَيهِ عَمُّهُ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ غَلَّقت أبوابَنا وفَتَحتَ بابَ عَلِىٍّ ؟ قالَ : «نَعَم ، اللّهُ أمَرَ بِفَتحِ بابِهِ وسَدَّ أبوابِكُم»؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أفيكُم أحَدٌ أحَبُّ إلَى اللّهِ وإلى رَسولِهِ مِنّى ؛ إذ دَفَعَ الرّايَةَ إلَىَّ يَومَ خَيبَرَ ، فَقالَ : لَأُعطِيَنَّ الرّايَةَ إلى مَن يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، ويَومَ الطّائِرِ إذ يَقولُ : اللّهُمَّ ائتِنى بِأَحَبِّ خَلقِكَ إلَيكَ يَأكُلُ مَعى ، فَجِئتُ ، فَقالَ : اللّهُمَّ وإلى رَسولِكَ ، اللّهمّ وإلى رَسولِكَ ، غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أفيكُم أحَدٌ قَدَّمَ بَينَ يَدَى نَجواهُ صَدَقَةً غَيرى حَتّى رَفَعَ اللّهُ ذلِکَ الحُكمَ ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أفيكُم مَن قَتَلَ مُشرِكى قُرَيشٍ وَالعَرَبِ فِى اللّهِ وفى رَسولِهِ غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ أفيكُم أحَدٌ دَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَهُ فِى العِلمِ ، وأن يَكونَ اُذُنَهُ الواعِيَةَ مِثل ما دَعا لى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، هَل فيكُم أحَدٌ أقرَبُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى الرَّحِمِ ، ومَن جَعَلَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَفسَهُ ، وأبناءَهُ أبناءَهُ ، ونِساءَهُ نِساءَهُ غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُم أحَدٌ كانَ يَأخُذُ الخُمُسَ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله قَبلَ أن يُؤمِنَ أحَدٌ مِن قَرابَتِهِ غَيرى وغَيرُ فاطِمَةَ ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُمُ اليَومَ أحَدٌ لَهُ زَوجَةٌ مَثلُ زَوجتى فاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَيِّدَهِ نِساءِ عالَمِها ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، هَل فيكُم أحَدٌ لَهُ ابنانِ مِثلُ ابنَىَّ الحَسَنِ والحُسَينِ سَيِّدى شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ ما خَلا النَّبِيِّينَ غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُم أحَدٌ لَهُ أخٌ كَأخى جَعفَرٍ الطّيّارِ فِى الجَنَّهِ ، المُزَيَّنِ بِالجَناحَينِ مَعَ المَلائِكَهِ ، غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُم أحَدٌ لَهُ عَمٌّ مِثلُ عَمّى أسدِ اللّهِ وأسَدِ رَسولِهِ سَيِّدِ الشُّهَداءِ حَمزَهَ غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُم أحَدٌ وَلِىَ غَمضَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَعَ المَلائِكَهِ غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُم أحَدٌ وَلِىَ غُسلَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مَعَ المَلائِكَهِ يُقَلِّبونَهُ لى كَيفَ أشاءُ غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُم أحَدٌ كانَ آخِرُ عَهدِهِ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى وَضَعَهُ فى حُفرَتِهِ غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، أ فيكُم أحَدٌ قَضى عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعدَهُ دُيونَهُ ومَواعيدَهُ غَيرى ؟

قالوا : اللّهُمَّ لا .

قالَ : وقَد قالَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ : «وَ إِنْ أَدْرِى لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَّكُمْ وَ مَتَعٌ إِلَى حِينٍ» (1) . (2) .

1- .الأنبياء : 111 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 431 و ص 433 435 ؛ الأمالى للطوسى : ص 333 ح 667 ، بشاره المصطفى : ص 243 كلاهما نحوه .

8016.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از منهال بن عمرو و عَبّاد بن عبد اللّه اسدی و عمرو بن واثله : علی بن ابی طالب علیه السلام در روز شورا فرمود : «به خدا سوگند ، بر آنان چنان احتجاج می کنم که نه قُرَشی و نه عرب و نه عجمِ آنها نتواند آن را رد کند و خلافش را بگوید» .

سپس به عثمان بن عفّان و عبد الرحمان بن عوف و زبیر و طلحه و سعد ، که اعضای شورا و همگی از قریش بودند و طلحه ، آن هنگام ، رسیده بود فرمود : «شما را به خدایی که خدایی جز او نیست ، سوگند می دهم : آیا کسی در میان شما هست که پیش از من به یگانگی خداوند ، اقرار کرده باشد؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا کسی در میان شما هست که پیش از من برای خدا نماز گزارده و به سوی دو قبله ، نماز خوانده باشد؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «چون پیامبر صلی الله علیه و آله مؤمنان را با هم برادر کرد ، مرا با خود برادر نمود و [مرا]برای خود ، به منزله هارون برای موسی علیه السلام قرار داد ، جز آن که من پیامبر نیستم . شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما ، برادر پیامبر خدا هست؟» .

گفتند : نه .

فرمود : «چون پیامبر خدا درِ خانه هایتان را [که به مسجد باز می شد ،] بست و درِ خانه مرا گشود و با او در منزل و مسجدش بودم ، عمویش برخاست و به او گفت : ای پیامبر خدا! درهای خانه های ما را بستی و درِ خانه علی را گشودی! [پیامبر خدا]فرمود : آری . خداوند ، به گشودن درِ خانه او و بستن درهای خانه های شما فرمان داد .

شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، در میان شما پاک و پاکیزه ای هست؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «چون [پیامبر خدا] پرچم را در جنگ خیبر به من سپرد ، فرمود : پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند و نیز ، در روزِ پرنده [بریان شده]می گفت : خدایا! محبوب ترینِ خلق خود را نزد من آر تا با من غذا بخورد . پس ، من آمدم که گفت : خدایا! محبوب ترین فردِ نزد پیامبرت [نیز همین است] . خدایا! محبوب ترین فردِ نزد پیامبرت [نیز همین است] .

شما را به خدا سوگند می دهم : آیا در میان شما ، محبوب تر از من در نزد خدا و پیامبر او هست؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما هست که پیش از نجوا کردن [با پیامبر صلی الله علیه و آله] ، صدقه داده باشد ، تا زمانی که خداوند ، آن حُکم را برداشت؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما هست که مشرکان قریش و عرب را به خاطر خدا و پیامبرش ، کشته باشد؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا در میان شما کسی هست که پیامبر خدا برای او همانند من ، علم خواسته باشد و [نیز] دعا کرده باشد که گوشِ به خاطرسپارنده اش شود؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما هست که در خویشی ، نسبی نزدیک تر از من به پیامبر خدا داشته باشد و

کسی هست که پیامبر خدا ، او را جان خود و پسران او را پسران خود ، و زنان او را از خود دانسته باشد؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من و فاطمه ، کسی در میان شما هست که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله خُمس گرفته باشد ، پیش از آن که کسی از خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا در این روزگار ، کسی در میان شما هست که با همسری مانند همسرم فاطمه ، دختر پیامبر خدا و سَرور زنان روزگارِ خود ، ازدواج کرده باشد؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما هست که دو پسر مانند دو پسرم ، حسن و حسین ، داشته باشد که سَرور جوانان بهشتی ، جز پیامبران ، باشند؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما برادری مانند جعفر دارد که آراسته به دو بال باشد و در بهشت با فرشتگان پرواز کند؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود:«شما را به خدا سوگند می دهم:آیا جز من، کسی در میان شما هست که عمویی مانند عمویم حمزه داشته باشد که شیر خدا و شیر پیامبر خدا و سالار شهیدان باشد؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما هست که همراه فرشتگان ، به خاک سپردن پیامبر خدا را عهده دار شده باشد؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما هست که با فرشتگان ، غسل پیامبر صلی الله علیه و آله را عهده دار شده باشد ، [در حالی که]آن فرشتگان ، جنازه مطهّر را هر گونه که او می خواست ، برایش زیر و رو کنند؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما هست که او آخرین دیدار را با پیامبر خدا داشته است ، تا آن هنگام که پیامبر خدا را در قبرش نهاده است؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم : آیا جز من ، کسی در میان شما هست که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بدهی های او را پرداخته و وعده های او را به انجام رسانده باشد؟» .

گفتند : خدا گواه است که نه .

فرمود : «و خداوند عز و جل گفته است : «و نمی دانم ؛ شاید آن برای شما آزمایشی و تا چندگاهی مایه برخورداری باشد» » . .

ص: 66

. .

ص: 67

. .

ص: 68

. .

ص: 69

. .

8015.مجمع البيان :شرح نهج البلاغه فى ذِكرِ أحداثِ البَيعَه يَومَ الدّارِ : صَفَقَ [عَبدُ الرَّحمنِ]عَلى يَدِ عُثمانَ وقالَ : وَاللّهِ ، ما فَعَلتَها إلّا لِأنَّکَ رَجَوتَ مِنهُ مارَجا صاحِبُکُما مِن صاحِبِهِ ، دَقَّ اللّهُ بَينَکُما عِطرَ مَنشِمٍ (1) .

قيلَ : فَفَسَدَ بَعدَ ذلِکَ بَينَ عُثمانَ وعَبدِ الرَّحمن ، فَلَم يُکَلِّم أحَدُهُما صاحِبَهُ حَتّى ماتَ عَبدُ الرَّحمنِ . (2)8014.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :يَابنَ عَوفٍ ! کَيفَ رَأَيتَ صَنيعَکَ مَعَ عُثمانَ ؟ رُبَّ واثِقٍ خَجِلَ ، ومَن لَم يَتَوَخَّ بِعَمَلِهِ وَجهَ اللّهِ عادَ مادِحُهُ مِنَ النّاسِ لَهُ ذامّا . (3)8013.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه :لَمّا بَنى عُثمانُ قَصرَهُ طَمارَ بِالزَّوراءِ (4) ، وصَنَعَ طَعاما کَثيرا ، ودَعَا النّاسَ إلَيهِ ، کانَ فيهِم عَبدُ الرَّحمنِ ، فَلَمّا نَظَرَ لِلبِناءِ وَالطَّعامِ قالَ : يَابنَ عَفّانَ ، لَقَد صَدَّقنا عَلَيکَ ما کُنّا نُکَذِّبُ فيکَ ، وإنّى أستَعيذُ بِاللّهِ مِن بَيعَتِکَ . فَغَضِبَ عُثمانُ ، وقالَ : أخرِجهُ عَنّى يا غُلامُ ، فَأخرَجوهُ ، وأمَرَ النّاسَ ألّا يُجالِسوهُ ، فَلَم يَکُن يَأتيهِ أحَدٌ إلّا ابنُ عَبّاسٍ ، کانَ يَأتيهِ فَيَتَعَلَّمُ مِنهُ القُرآنَ وَالفَرائِضَ . ومَرِضَ عَبدُ الرَّحمنِ فَعادَهُ عُثمانُ وکَلَّمَهُ فَلَم يُکَلِّمهُ حَتّى ماتَ . (5) .

1- .قال الأصمعى : مَنشِم بكسر الشين : اسم امرأه كانت بمكّه عطّاره ، وكانت خزاعه وجُرهم إذا أرادوا القتال تطيّبوا من طيبها ، وكانوا إذا فعلوا ذلک كثرت القتلى فيما بينهم . فكان يقال : «أشأم من عطر منشم» ، فصار مثلاً (الصحاح : ج 5 ص 2041 «نشم») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 188 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 286 عن حنش الكنانى ، الجمل : ص 122 كلاهما نحوه .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 316 ح 627 .
4- .الزوراء : دار عثمان بن عفّان بالمدينه (معجم البلدان : ج 3 ص 156) .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 196 ، الأوائل لأبى هلال : ص 129 عن أبى يعقوب السروى .

8012.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه در یادکردِ حوادث بیعت یوم الدار (روز برگزاری شورای شش نفره) : چون عبد الرحمان با عثمانْ دست بیعت داد ، [امام علی علیه السلام]به او فرمود : «به خدا سوگند ، این کار را نکردی ، جز به همان امیدی که دوست شما (عمر) از دوستش (ابوبکر) داشت . خدا در میان شما عطر مَنْشِم (1) بپراکَنَد !» .

گفته اند که پس از آن ، میانه عثمان و عبد الرحمان به هم خورد و هیچ یک با دیگری سخن نگفت تا آن که عبد الرحمان درگذشت .8011.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :ای پسر عوف ! نتیجه کارت را با عثمان، چگونه دیدی؟ چه بسیار اطمینان کننده ای که شرمسار می شود ! هر کس کارش به خاطر خدا نباشد ، ستایشگر او در میان مردم ، به سرزنش کننده اش تبدیل می شود .8015.مجمع البیان :شرح نهج البلاغه :هنگامی که عثمان ، قصر مرتفعش را در زَوْراء (2) ساخت و خوراکی فراوان آماده کرد و مردم را بدان دعوت نمود ، عبد الرحمان در میان آنان بود . چون به ساختمان و غذا نگریست ، گفت : ای پسر عفّان ! آنچه را درباره تو تکذیب می کردیم ، اینک تصدیق می کنیم و من از بیعت با تو ، به خدا پناه می برم .

عثمان ، خشمناک شد و گفت : ای غلام ! او را از خانه من بیرون کن .

او را بیرون کردند و عثمان به مردم فرمان داد که با او همنشین نشوند و از این رو کسی نزد او نمی آمد ، جز ابن عبّاس که [به نزدش] می آمد و از او قرآن و واجبات را می آموخت .

چون بیمار شد ، عثمان از او عیادت کرد و با او سخن گفت؛ امّا عبد الرحمان با او هیچ سخن نگفت تا در گذشت. .

1- .مَنشِم ، زنی عطّار در مکّه بوده است که چون دو قبیله خزاعه و جُرهُم تصمیم به جنگ می گرفتند ، از عطرهای او استفاده می کردند و هنگامی که چنین می کردند ، کشتگان هر دو طرف ، فراوان می شد و از این رو می گفتند : «شوم تر از عطر منشم» (الصحاح : ج 5 ص 2041) .
2- .خانه عثمان در مدینه است (معجم البلدان : ج 3 ص 156) .

8014.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ اليعقوبى :إنَّ عُثمانَ اعتَلَّ عِلَّةً اِشتَدَّتَ بِهِ ، فَدَعا حُمرانَ بنَ أبانٍ ، وكَتَبَ عَهدا لِمَن بَعدَهُ ، وتَرَكَ مَوضِعَ الِاسمِ ، ثُمَّ كَتَبَ بِيَدِهِ : عَبد الرَّحمنِ بن عَوفٍ ، ورَبَطَهُ وبَعثَ بِهِ إلى اُمِّ حَبيبَةَ بِنتِ أبى سُفيانَ ، فَقَرأَهُ حُمرانُ فِى الطَّريقِ ، فَأتى عَبدَ الرَّحمنِ فَأخبَرَهُ .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ ، وغَضِبَ غَضَبا شَديدا : أستَعمِلُهُ عَلانِيَةً ، ويَستَعمِلُنى سِرّا .

ونَمَى الخَبَرُ وَانتَشَرَ بِذلِکَ فِى المَدينَهِ ، وغَضِبَ بَنو اُمَيَّهَ ، فَدَعا عُثمانُ بِحُمرانَ مَولاهُ ، فَضَرَبَهُ مِئَهَ سَوطٍ ، وسَيَّرَهُ إلَى البَصرَهِ ، فَكانَ سَبَبَ العَداوَهِ بَينَهُ وبَينَ عَبدِ الرَّحمنِ بن عَوفٍ . (1)3 / 4مَعلومِيَّهُ نَتيجَهِ الشّورى قَبلَ المَشورَهِ8011.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى :قالَ عَلِيٌّ لِقَومٍ كانوا مَعَهُ مِن بَنى هاشِمٍ : إن اُطيَع فيكُم قَومُكُم لَم تُؤَمَّروا أبَدا . وتَلَقّاهُ العَبّاسُ فَقالَ : عُدِلَت عَنّا ! فَقالَ : وما عِلمُکَ ؟ قالَ : قُرِنَ بى عُثمانُ ، وقالَ : كونوا مَعَ الأَكثَرِ ، فَإن رَضِىَ رَجُلان رَجُلاً ، ورَجُلانِ رَجُلاً ، فكونوا مَعَ الَّذينَ فيهِم عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ ، فَسَعدٌ لا يُخالِفُ ابنَ عَمِّهِ عَبدَ الرَّحمنِ ، وعَبدُ الرَّحمنِ صِهرُ عُثمانَ ؛ لا يَختَلِفونَ ، فَيُوَلّيها عَبدُ الرَّحمنِ عُثمانَ أو يُوَلّيها عُثمانُ عَبدَ الرَّحمنِ ، فَلَو كانَ الآخَرانِ مَعى لَم يَنفَعانى . (2) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 169 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 229 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 221 ، تاريخ المدينه : ج 3 ص 925 ، العقد الفريد : ج 3 ص 285 نحوه .

3 / 4 معلوم بودن نتیجه شورا پیش از مشورت

8010.امام صادق علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :عثمان ، بیمار شد و بیماری اش شدّت گرفت و حُمران بن آبان را فرا خواند . پس ، عهدنامه ای برای پس از خود نوشت و جای نام [خلیفه پس از خود]را خالی گذارد . سپس با دست خود نوشت : «عبد الرحمان بن عوف» و آن را بست و برای امّ حبیبه ، دختر ابو سفیان ، فرستاد .

حمران ، آن را در راه خواند . پس نزد عبد الرحمان آمد و از آن آگاهش کرد .

عبد الرحمان به شدّت خشمگین شد و گفت : من او را آشکارا به خلافت می گمارم و او مرا پنهانی به خلافت می گمارد !

خبر به همگان رسید و در مدینه پخش شد و بنی امیّه خشمگین شدند . عثمان ، حمران را فرا خواند و او را صد تازیانه زد و به بصره تبعید نمود و همین ، موجب دشمنی میان او و عبد الرحمان بن عوف شد .3 / 4معلوم بودن نتیجه شورا پیش از مشورت8007.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری :علی علیه السلام به کسانی از بنی هاشم که با او بودند ، فرمود : «اگر در میان شما از قومتان (قریش) پیروی شود ، هیچ گاه اِمارت به شما نمی رسد» .

عبّاس ، او را دید . [علی علیه السلام] به او فرمود : «[خلافت]از ما گرفته شد !» .

گفت : از کجا می دانی؟

فرمود : «عثمان در کنار من قرار داده شده است و [عمر] گفته است : با اکثریّت باشید و اگر دو نفر به یک نفر و دو نفر دیگر به شخص دیگری راضی شدند ، با دسته ای باشید که عبد الرحمان بن عوف در آنهاست .

سعد با پسر عمویش عبد الرحمان ، مخالفت نمی کند و عبد الرحمان با عثمان ، خویشاوندی سببی دارد . [آنان] با هم مخالفت نمی کنند . پس یا عبد الرحمانْ خلافت را به عثمان می سپارد ، یا عثمان آن را به عبد

الرحمان ؛ و حتّی اگر دو نفر دیگر هم با من باشند ، برای من سودی ندارد»
.

.

8006.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإرشاد عن أبى صادِق :لَمّا جَعَلَها عُمَرُ شورى فى سِتَّهٍ ، وقالَ : إن بايَعَ اثنانِ لِواحِدٍ ، وَاثنانِ لِواحِدٍ ، فَكونوا مَعَ الثَّلاثَهِ الَّذينَ فيهِم عَبدُ الرَّحمنِ ، وَاقتُلُوا الثَّلاثَهَ الَّذينَ لَيسَ فيهِم عَبدُ الرَّحمنِ ؛ خَرَجَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مِنَ الدّارِ وهُو مُعتَمِدٌ عَلى يَدِ عَبدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ فَقالَ لَهُ : يَابنَ عَبّاسٍ ! إنَّ القَومَ قَد عادَوكُم بَعدَ نَبِيِّكُم كَمُعاداتِهِم لِنَبِيِّكُم صلى الله عليه و آله فى حَياتِهِ ، أمَ وَاللّهِ ، لا يُنيبُ بِهِم إلَى الحَقِّ إلّا السَّيفُ .

فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : وكَيفَ ذاكَ ؟

قالَ : أما سَمِعتَ قولَ عُمَرَ : إن بايَعَ اثنانِ لِواحِدٍ ، وَاثنانِ لِواحِدٍ ، فَكونوا مَعَ الثَّلاثَهِ الَّذينَ فيهِم عَبدُ الرَّحمنِ ، وَاقتُلُوا الثَّلاثَهَ الَّذينَ لَيسَ فيهِم عَبدُ الرَّحمنِ ؟

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : بَلى .

قالَ : أ فَلا تَعلَمُ أنَّ عَبدَ الرَّحمنِ ابنُ عَمِّ سَعدٍ ، وأنَّ عُثمانَ صِهرُ عَبدِ الرَّحمنِ ؟

قالَ : بَلى .

قالَ : فَإنَّ عُمَرَ قَد عَلِمَ أنَّ سَعدا وعَبدَ الرَّحمنِ وعُثمانَ لا يَختَلِفونَ فِى الرَّأيِ ، وأنَّهُ مَن بويِعَ مِنهُم كانَ الاِثنانِ مَعَهُ ، فَأمَرَ بِقَتلِ مَن خالَفَهُم ، ولَم يُبالِ أن يَقتُلَ طَلحَهَ إذا قَتَلَنى وقَتَلَ الزُّبَيرَ . أمَ وَاللّهِ ، لَئِن عاشَ عُمَرُ لَأُعَرِّفَنَّهُ سوءَ رَأيِهِ فينا قَديما وحَديثا ، ولَئِن ماتَ لَيَجمَعَنّى وإيّاهُ يَومٌ يَكونُ فيهِ فَصلُ الخِطابِ . (1)8010.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن القطب الراوندى :إنَّ عُمَرَ لَمّا قالَ : كونوا مَعَ الثَّلاثَهِ الَّتى عَبدُ الرَّحمنِ فيها ، قالَ ابنُ عَبّاسٍ لِعَلِىٍّ عليه السلام : ذَهَبَ الأمرُ مِنّا ، الرَّجُلُ يُريدُ أن يَكونَ الأمرُ فى عُثمانَ .

فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : وأنَا أعلَمُ ذلِكَ ، ولكِنّى أدخُلُ مَعَهُم فِى الشّورى ؛ لِأنَّ عُمَرَ قَد أهَّلَنِى الآنَ لِلخِلافَهِ ، وكانَ قَبلَ ذلِكَ يَقولُ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : إنَّ النُّبُوَّهَ وَالإمامَهَ لا يَجتَمِعانِ فى بَيتٍ ، فَأنَا أدخُلُ فى ذلِكَ لِاُظهِرَ لِلنّاسِ مُناقَضَهَ فِعلِهِ لِرِوايَتِهِ . (2) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 285 و286 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 189 .

8009.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الإرشاد به نقل از ابو صادق : چون عمر ، خلافت را در شورای شش نفری نهاد و گفت : اگر دو نفر با یک نفر و دو نفر با نفر دیگر بیعت کردند ، با آن سه نفری باشید که عبد الرحمان در میان آنهاست و آن سه نفری را که عبد الرحمان در میان آنان نیست ، [چنانچه مخالفت ورزیدند ،]بکشید ، امیر مؤمنان ، در حالی که بر دست عبد اللّه بن عبّاس تکیه داشت ، بیرون آمد و به او فرمود : «ای ابن عبّاس ! این گروه ، پس از پیامبرتان با شما دشمنی کردند ، همان گونه که با پیامبرتان در زندگی اش به دشمنی برخاستند . آگاه باش که به خدا سوگند ، جز شمشیر ، آنان را به راه حق باز نمی گرداند» .

ابن عبّاس به او گفت : به چه دلیل [این سخن را می گویی]؟

فرمود : «آیا سخن عمر را نشنیدی که گفت : اگر دو نفر با یک نفر و دو نفر با یک نفر دیگر بیعت کردند ، با آن سه نفری باشید که عبد الرحمان در میان آنهاست و سه نفری را که عبد الرحمان در میان آنان نیست ، [چنانچه مخالفت ورزیدند ،]بکشید؟» .

ابن عبّاس گفت : چرا .

فرمود : «آیا نمی دانی که عبد الرحمان ، پسر عموی سعد است و با عثمان [نیز]خویشاوندی سببی (1) دارد؟» .

گفت : چرا .

فرمود : «عمر می دانست که سعد و عبد الرحمان و عثمان ، یک نظر دارند و با هر یک از آنان که بیعت شود ، آن دو نفر دیگر با او هستند . پس به کشتن مخالفان آنها فرمان داد و باکی ندارد که وقتی من و زبیر را می کشد ، طلحه هم کشته شود .

بدان که به خدا سوگند ، اگر عمَر زنده بمانَد ، زشتی نظرش را درباره ما از گذشته تا کنون به او می فهمانم و اگر بمیرد ، روز داوری ، من و او را گرد هم می آورَد» .8008.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از قُطب راوندی : چون عمر گفت : با سه نفری باشید که

عبد الرحمان در میان آنهاست، ابن عبّاس به علی علیه السلام گفت : حکومت از دست ما رفت ! عمر می خواهد که کار در درست عثمان باشد .

علی علیه السلام فرمود : «من نیز این را می دانم ؛ امّا همراه آنها در شورا داخل می شوم تا آشکار شود که اکنون عمر ، مرا شایسته خلافت می بیند . او پیش از این می گفت که پیامبر خدا فرموده است : نبوّت و امامت ، با هم در یک خانه جمع نمی شوند .

من در پیش دید مردم در شورا داخل می شوم تا تناقض کردارش را با روایتی که نقل کرده است ، روشن کنم» . .

1- .خواهر عثمان ، همسر عبد الرحمان بود . (م)

8007.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى :قالَ العَبّاسُ لِعَلِىٍّ عليه السلام : لا تَدخُل مَعَهم ، قالَ : أكرَهُ الخِلافَ ، قالَ : إذا تَرى ما تَكرَهُ . (1)3 / 5مَوقِفُ الإِمامِ مِن قَرارِ الشّورى8004.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ لَمّا عَزَموا عَلى بَيعَهِ عُثمانَ : لَقَد عَلِمتُم أنّى أحَقُّ النّاسِ بِها مِن غَيرِى ، ووَاللّهِ لَاُسلِمَنَّ ما سَلِمَت اُمورُ المُسلِمينَ ، ولَم يَكُن فيها جَورٌ إلّا عَلَىَّ خاصَّةً ؛ اِلتِماسا لِأَجرِ ذلِكَ وفَضلِهِ ، وزُهدا فيما تَنافَستُموهُ مِن زُخرُفِهِ وزِبرِجِهِ . (2)8003.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى عُمَرَ وجَعلِهِ الخِلافَهَ فى سِتَّهِ أشخاصٍ : حَتّى إذا مَضى لِسَبيلِهِ جَعَلَها فى جَماعَهٍ زَعَمَ أنّى أحَدُهُم ، فَيا للّهِ وَلِلشّورى ! مَتَى اعتَرَضَ الرَّيبُ فِىَّ مَعَ الأَوَّلِ مِنهُم ، حَتّى صِرتُ اُقرَنُ إلى هذِهِ النَّظائِرِ !! (3)8002.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن المِسوَر بن مَخرَمَه عن الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَتِهِ فى قَضِيَّهِ الشّورى : الحَمدُ للّهِ الَّذى بَعَثَ مُحَمَّدا مِنّا نَبِيّا ، وبَعَثَهُ إلَينا رَسولاً ، فَنَحنُ بَيتُ النُّبُوَّهِ ، ومَعدِنُ الحِكمَهِ ، وأمانُ أهلِ الأَرضِ ، ونَجاهٌ لِمَن طَلَبَ ، لَنا حَقٌّ إن نُعطَهُ نَأخُذهُ ، وإن نُمنَعهُ نَركَب أعجازَ الإِبِلِ ولَو طالَ السُّرى 4 ؛ لَو عَهِدَ إلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَهدا لَأَنفَذنا عَهدَهُ ، ولَو قالَ لَنا قَولاً لَجادَلنا عَلَيهِ حَتّى نَموتَ .

لَن يُسرِعَ أحَدٌ قَبلى إلى دَعوَهِ حَقٍّ وصِلَهِ رَحِمٍ ، ولا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ ، اسمَعوا كَلامى ، وعوا مَنطِقى ، عَسى أن تَرَوا هذَا الأَمرَ مِن بَعدِ هذَا المَجمَعِ تُنتَضى فيهِ السُّيوفُ ، وتُخانُ فيهِ العُهودُ ؛ حَتّى تَكونوا جَماعَهً ، ويَكونُ بَعضُكُم أئِمَّهً لِأَهلِ الضَّلالَهِ ، وشيعهً لِأَهلِ الجَهالَهِ ، ثُمَّ أنشَأَ يَقولُ :

فَإِن تكُ جاسِمٌ هَلَكَت فَإِنّى

بِما فَعَلَت بَنو عَبدِ بنِ ضخمِ مُطيعٌ فِى الهوَاجِرِ كُلَّ عَىٍّ

بَصيرٌ بِالنّوى مِن كُلِّ نَجمِ (4) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 228 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 220 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 191 وزاد فيه «وارفع نفسک عنهم» بعد «لا تدخل معهم» .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 74 .

3- .نهج البلاغه : الخطبه 3 ، الإرشاد : ج 1 ص 288 ، معانى الأخبار : ص 361 ح 1 ، علل الشرائع : ص 151 ص 12 ، الجمل : ص 126 وفيه «احتلج» بدل «اعترض» ، الاحتجاج : ج 1 ص454 ح105 كلّها عن ابن عبّاس، المناقب لابن شهر آشوب: ج2 ص205 ، نثر الدرّ : ج 1 ص275 ؛ تذكره الخواصّ : ص124 كلاهما نحوه .
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 236 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 225 كلاهما عن المسور بن مخرمه .

3 / 5 موضع امام در برابر نتیجه شورا

8005.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری :عبّاس به علی علیه السلام گفت : به شورا داخل مشو . (1)

فرمود : «اختلاف را ناپسند می دارم» .

گفت : پس ، چیزهایی می بینی که ناپسند می داری .3 / 5موضع امام در برابر نتیجه شورا8002.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در بخشی از سخنش ، هنگامی که اعضای شورا تصمیم به بیعت با عثمان گرفتند : خوب می دانید که من از دیگران بدان (خلافت) سزاوارترم . به خدا سوگند ، تا آن گاه تسلیم هستم که کارهای مسلمانان به سلامت باشد و در آن ستمی نباشد ، مگر بر خودم ؛ و این به خاطر پاداش و فضیلت صبر و نیز بی رغبتی به زر و زیوری است که به خاطرش بر هم پیشی می گیرید .8001.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام درباره عمر و قرار دادن خلافت در میان شش نفر :چون به راه خود رفت و در گذشت ، خلافت را در میان گروهی نهاد و مرا نیز یکی از آنان پنداشت . خدایا ، چه شورایی! چه وقت در برتری من بر اوّلیِ آنها (ابو بکر) تردید افتاد که اکنون با اینان برابر شمرده می شوم؟ !8000.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از مِسوَر بن مَخرَمه ، از امام علی علیه السلام در خطبه اش در باره ماجرای شورا : «سپاس ، خدایی را که محمّد صلی الله علیه و آله را از میان ما به پیامبری بر انگیخت و او را به سوی ما فرستاد . ما خانه نبوّت و معدن حکمت و امان زمینیان و نجات هر جوینده [نجات] هستیم .

ما حقّی داریم که اگر به ما داده شود ، آن را می گیریم و اگر از ما دریغ شود ، بر مَرکب صبر می نشینیم ، هر اندازه که به درازا کشد .

اگر پیامبر خدا به ما سفارشی کرده بود ، آن را اجرا می کردیم و اگر به ما چیزی گفته بود ، تا حدّ مرگ بر سر آن ، مبارزه می نمودیم .

پیش از من ، هیچ کس به سوی دعوت به حق و صله رحم نشتافت ؛ و هیچ جنبش و توانی جز به اراده خدا نیست .

سخنم را بشنوید و گفته ام را به خاطر بسپارید . شاید ببینید که پس از این اجتماع ، برای این خلافتْ شمشیرها کشیده شود و عهدها شکسته شود ، تا آن جا که گرد هم آیید ؛ برخی پیشوایان گم راهی و برخی پیروان نادانی» .

سپس این شعر را خوانْد :

«اگر جاسم به خاطر کارهای قبیله اش (بنی عبد بن ضخم)

از یادها رفت ، من می مانم . و از هر ناتوانی ، در سخت ترین حالت ، فرمان می برم

و می دانم که زمانه کی دگرگون می شود» .

.

1- .در شرح نهج البلاغه ، این افزونی آمده است : «و خود را از آنان بالاتر بگیر» (شرح نهج البلاغه : ج1 ص191) .

7999.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام :لَنا حَقٌّ ، فَإِن اُعطیناهُ ، وإلّا رَکِبنا أعجازَ الإِ بِلِ ، وإن طالَ السُّری . (1)7998.امام رضا علیه السلام :الإرشاد عن جُندب بن عبد اللّه :دَخَلتُ عَلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ بِالمَدینَهِ بَعدَ بَیعَهِ النّاسِ لِعُثمانَ فَوَجَدتُهُ مُطرِقا کَئیبا ، فَقُلتُ لَهُ : ما أصابَ قَومَکَ ؟ !

قالَ : صَبرٌ جَمیلٌ .

فَقُلتُ لَهُ : سُبحانَ اللّهِ ! وَاللّهِ إنَّکَ لَصَبورٌ .

قالَ : فَأَصنَعُ ماذا ؟ !

فَقُلتُ : تَقومُ فِی النّاسِ ، وتَدعوهُم إلی نَفسِکَ ، وتُخبِرُهُم أنَّکَ أولی بِالنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله بِالفَضلِ والسّابِقَهِ ، وتَسأَلُهُمُ النَّصرَ عَلی هؤُلاءِ المُتَمالِئینَ عَلَیکَ (2) ، فَإِن أجابَکَ عَشرَهٌ مِن مِئَهٍ شَدَدتَ بِالعَشرَهِ عَلَی المِئَهِ ، فَإِن دانوا لَکَ کانَ ذلِکَ عَلی ما أحبَبتَ ، وإن أبَوا قاتَلتَهُم ، فَإِن ظَهَرتَ عَلَیهِم فَهُوَ سُلطانُ اللّهِ الَّذی آتاهُ نَبِیَّهُ علیه السلام وکُنتَ أولی بِهِ مِنهُم ، وإن قُتِلتَ فی طَلَبِهِ قُتِلتَ شَهیدا ، وکُنتَ أولی بِالعُذرِ عِندَ اللّهِ ، وأحَقَّ بِمیراثِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله .

فَقالَ : أ تَراهُ یا جُندَبُ یُبایِعُنی عَشرَهٌ مِن مِئَهٍ ؟ !

قُلتُ : أرجو ذلِکَ .

قالَ : لکِنَّنی لا أرجو ولا مِن کُلِّ مِئَهٍ اثنَینِ ، وسَاُخبِرُکَ مِن أینَ ذلِکَ ، إنَّما یَنظُرُ النّاسُ إلی قُرَیشٍ ، وإنَّ قُرَیشا تَقولُ : إنَّ آلَ مُحَمَّدٍ یَرَونَ لَهُم فَضلاً عَلی سائِرِ النّاسِ ، وإنَّهُم أولِیاءُ الأَمرِ دونَ قُرَیشٍ ، وإنَّهُم إن وَلوهُ لَم یَخرُج مِنهُم هذَا السُّلطانُ إلی أحَدٍ أبَدا ، ومَتی کانَ فی غَیرِهِم تَداوَلتُموهُ بَینَکُم ، ولا وَاللّهِ لا تَدفَعُ قُرَیشٌ إلَینا هذَا السُّلطانَ طائِعینَ أبَداً .

فَقُلتُ لَهُ : أفَلا أرجِعُ فَاُخبِرَ النّاسَ بِمَقالَتِکَ هذِهِ ، وأدعُوَهُم إلَیکَ ؟

فَقالَ لی : یا جُندَبُ ، لَیسَ هذا زَمانَ ذاکَ .

فَرَجَعتُ بَعدَ ذلِکَ إلَی العِراقِ ، فَکُنتُ کُلّما ذَکَرتُ لِلنّاسِ شَیئا مِن فَضائِلِ عَلِیٍّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام ومَناقِبِهِ وحُقوقِهِ زَبَرونی ونَهَرونی ، حَتّی رُفِعَ ذلِکَ مِن قَولی إلَی الوَلیدِ بنِ عُقبَهَ لَیالِیَ وَلِیَنا ، فَبَعَثَ إلَیَّ فَحَبَسَنی حَتّی کُلِّمَ فِیَّ فَخَلّی سَبیلی . (3) .

1- .نهج البلاغه : الحکمه 22 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 274 ؛ تاریخ الطبری : ج 4 ص 236 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 225 کلّها نحوه .

2- .المتمالئین علیک : أی الَّذین تساعدوا واجتمعوا وتعاونوا (النهایه : ج 4 ص 353 «ملأ») .

3- .الإرشاد : ج 1 ص 241 ، الأمالی للطوسی : ص 234 ح 415 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 57 نحوه .

7997.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :ما را حقّی است که اگر دادند ، [می گیریم] و اگر نه ، بر ترک شتران سوار می شویم و می رانیم ، هر چند این سفرِ شبانه به درازا کشد .7996.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد به نقل از جُندَب بن عبد اللّه : در مدینه و پس از بیعت مردم با عثمان ، بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم و او را اندیشه ناک و اندوهگین دیدم . به او گفتم : قومت چه کردند؟

فرمود : «باید صبری نیکو داشت» .

به او گفتم : سبحان اللّه ! به خدا سوگند که تو صبوری .

فرمود : «[اگر صبر نکنم ،] چه کنم؟» .

گفتم : در میان مردم برمی خیزی و آنان را به سوی خود می خوانی و به آنان خبر می دهی که تو به خاطر فضل و سابقه ات ، به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تری و از آنان بر ضدّ این گروهِ گردآمده در برابرت ، یاری می خواهی . اگر ده نفر از صد نفر به تو پاسخ مثبت دادند ، با آن ده نفر ، بر صد نفر سخت می گیری . اگر در برابرت سر فرود آوردند ، همان چیزی است که می خواهی و اگر خودداری نمودند ، با آنان می جنگی .

اگر بر آنان غلبه کردی ، همان سیطره الهی است که خدا به پیامبرش داد و تو از آنان به آن ، شایسته تری و اگر در طلبش کشته شدی ، شهید گشته ای و عذرت در پیشگاه خدا پذیرفته تر است و به میراث پیامبر خدا سزاوارتری .

فرمود : «ای جُندب! آیا [به نظر تو] ده درصد مردم با من بیعت می کنند؟» .

گفتم : امیدوارم .

فرمود : «امّا من ، امید ندارم که حتّی دو درصد مردم ، با من همراه شوند . [من]تو را از علّت آن آگاه می کنم : مردم به قریش می نگرند . قریش می گوید : خاندان محمّد صلی الله علیه و آله خود را از سایر مردم برتر می دانند و خود (و نه قریش) را صاحب خلافت می دانند . اگر خلافت به

آنان رسد ، هیچ گاه از میان آنان خارج نمی شود و به کس دیگری نمی رسد ؛ ولی اگر در غیر آنان باشد ، میان شما می چرخد .

به خدا سوگند ، هرگز قریش ، این حکومت و سیطره را از روی اطاعت و رضایت به ما نخواهد داد» .

به او گفتم : آیا باز نگردم تا مردم را از این سخنت آگاه کنم و آنان را به سوی تو بخوانم؟

به من فرمود : «ای جندب ! اکنون زمان آن نیست» .

پس از آن به عراق باز گشتم و هر گاه که برای مردم ، چیزی از فضیلت های علی بن ابی طالب علیه السلام و مناقب و حقوق او را ذکر می کردم ، [حاکمان عراق ،] مرا با تندی و درشتی باز می داشتند و می راندند ، تا آن که سخنانم به گوش ولید بن عُقْبه (در دوران حکومتش بر ما) رسید . او به دنبال من فرستاد و مرا زندانی نمود ، تا آن که برایم شفاعت شد و آزادم ساخت . .

ص: 80

. .

ص: 81

..

3 / 6شِقشِقَةٌ هَدَرَتْ !7999.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَةٍ لَه عليه السلام : أما وَاللّهِ لَقَد تَقَمَّصَها (1) فُلانٌ ، وإنَّهُ لَيَعلَمُ أنَّ مَحلّى مِنها مَحَلُّ القُطبِ مِنَ الرَّحا ، يَنحَدِرُ عَنّى السَّيلُ ، ولا يَرقى إلَىَّ الطَّيرُ ؛ فَسَدَلتُ دونَها ثَوبا ، وطَوَيتُ عَنها كَشحا ، وطَفِقتُ أرتَئى بَينَ أن أصولَ بِيَدٍ جَذّاءَ (2) ، أو أصبِرَ عَلى طَخيَةٍ (3) عَمياءَ ، يَهرَمُ فيهَا الكَبيرُ ، ويَشيبُ فيهَا الصَّغيرُ ، ويَكدَحُ فيها مُؤمِنٌ حَتّى يَلقى رَبَّهُ !

فَرَأَيتُ أنَّ الصَّبرَ عَلى هاتا أحجى ، فَصَبَرتُ وفِى العَينِ قَذىً (4) ، وفِى الحَلقِ شَجا (5) ، أرى تُراثى نَهبا ، حَتّى مَضَى الأَوَّلُ لِسَبيلِهِ ، فَأَدلى بِها إلى فُلانٍ بَعدَهُ .

ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَولِ الأَعشى :

شَتّانَ ما يَومى عَلى كورِها (6)

ويومُ حَيَّان أخى جابِرِ

فَياعَجَبا ! ! بَينا هُوَ يَستَقيلُها فى حَياتِهِ إذ عَقَدَها لِاخَرَ بَعدَ وَفاتِهِ لَشَدَّ ما تَشَطَّرا ضَرعَيهَا ! فَصَيَّرَها فى حَوزَهٍ خَشناءَ يَغلُظُ كَلمُها ، ويَخشُنُ مَسُّها ، ويَكثُرُ العِثارُ فيها ، وَالاِعتِذارُ مِنها ، فَصاحِبُها كَراكِبِ الصَّعبَهِ إن أشنَقَ لَها خَرَمَ ، وإن أسلَسَ لَها تَقَحَّمَ ، فَمُنِىَ النّاسُ لَعَمرُ اللّهِ بِخَبطٍ وشِماسٍ ، وتَلَوُّنٍ وَاعتِراضٍ ؛ فَصَبَرتُ عَلى طولِ المُدَّهِ ، وشِدَّهِ المِحنَهِ ؛ حَتّى إذا مَضى لِسَبيلِهِ جَعَلَها فى جَماعَهٍ زَعَمَ أنّى أحَدُهُم ، فَيا للّهِ وَلِلشّورى ! مَتَى اعتَرَضَ الرَّيبُ فِىَّ مَعَ الأَوَّلِ مِنهُم ، حَتّى صِرتُ اُقرَنُ إلى هذِهِ النَّظائِرِ ! لكِنّى أسفَفتُ إذ أسفّوا ، وطِرتُ إذ طاروا ؛ فَصَغا رَجُلٌ مِنهُم لِضِغنِهِ ، ومالَ الآخَرُ لِصِهرِهِ ، مَعَ هَنٍ وهَنٍ ، إلى أن قامَ ثالِثُ القَومِ نافِجا حِضنَيهِ ، بَينَ نَثيلِهِ ومُعتَلَفِهِ ، وقامَ مَعَهُ بَنو أبيهِ يَخضَمونَ مالَ اللّهِ خِضمَهَ الإِبِلِ نِبتَهَ الرَّبيعِ ، إلى أنِ انتكَثَ عَلَيهِ فَتلُهُ ، وأجهَزَ عَلَيهِ عَمَلُهُ ، وكَبَتَ بِهِ بَطنَتُهُ !

فَما راعَنى إلّا وَالنّاسُ كَعُرفِ الضَّبُعِ إلَىَّ ، يَنثالونَ عَلَىَّ مِن كُلِّ جانِبٍ ، حَتّى لَقَد وُطِئَ الحَسَنانِ ، وشُقَّ عِطفاىَ ، مُجتَمِعينَ حَولى كَرَبيضَهِ الغَنَمِ ، فَلَمّا نَهَضتُ بِالأَمرِ نَكَثَت طائِفَهٌ ، ومَرَقَت اُخرى ، وقَسَطَ آخَرونَ : كَأَنَّهُم لَم يَسمَعُوا اللّهَ سُبحانَهُ يَقولُ : «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا

فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ» (7) بَلی ! وَاللّهِ لَقَد سَمِعوها ووَعَوهَا ، وَلکِنَّهُم حَلِیَتِ الدُّنیا فی أَعیُنِهِم وراقَهُم زِبرِجُها !

أما وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّةَ ، وَبَرأَ النَّسَمَةَ ، لَولا حُضورُ الحاضِرِ ، وقِیامُ الحُجَّهِ بِوُجودِ النّاصِرِ ، وما أخَذَ اللّهُ عَلَی العُلَماءِ أَلّا یُقارّوا عَلی کِظَّهِ ظالِمٍ ، ولا سَغَبِ مَظلومٍ ، لَأَلقَیتُ حَبلَها عَلی غارِبِها ، ولَسَقیتُ آخِرَها بِکَأسِ أَوَّلِها ، ولَأَلفَیتُم دُنیاکُم هذِهِ أزهَدَ عِندی مِن عَفطَهِ عَنْزٍ !

قالوا : وقامَ إلَیهِ رَجُلٌ مِن أهلِ السَّوادِ عِندَ بُلوغِهِ إلی هذَا المَوضِعِ مِن خُطبَتِهِ ، فَناوَلَهُ کِتابا قیلَ : إنَّ فیهِ مَسائِلَ کانَ یُریدُ الإِجابَهَ عَنها فَأَقبَلَ یَنظُرُ فیهِ ، فَلَمّا فَرَغَ مِن قِراءَتِهِ ، قالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ، لَوِ اطَّرَدَت خُطبَتُکَ مِن حَیثُ أفضَیتَ !

فَقالَ : هَیهاتَ یَابنَ عَبّاسٍ ! تِلکَ شِقشِقَهٌ هَدَرَت ثُمَّ قَرَّت !

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَوَاللّهِ ، ما أسَفتُ عَلی کَلامٍ قَطُّ کَأَسَفی عَلی هذَا الکَلامِ أَلّا یَکونَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام بَلَغَ مِنهُ حَیثُ أرادَ . (8) .

1- .قمصتُه قمیصا : إذا ألبسته ، وأراد بالقمیص الخلافه ، وهو من أحسن الاستعارات (النهایه : ج 4 ص 108 «قمص») .
2- .جَذَّاء : مقطوعه ، کنّی به عن قُصور أصحابه وتقاعُدِهم عن الغَزوِ ؛ فإنّ الجندَ للأمیر کالید (النهایه : ج 1 ص 250 «جذذ») .
3- .طخیه عمیاء : أی ظلمه لا یُهتدی فیها للحقّ ، وکنّی بها عن التباس الاُمور فی أمر الخلافه (مجمع البحرین : ج 1 ص 279 «جذذ») .
4- .القَذی : ما یقع فی العین والماء والشراب من تُراب أو تِبْن أو وسخ أو غیر ذلک (النهایه : ج 4 ص 30 «قذا») .
5- .ما یَنْشَبُ فی الحَلْق من عظمٍ ونحوه فَیُغَصُّ به (مجمع البحرین : ج 2 ص 932 «شجا») .
6- .الکُور بالضمّ : الرَّحل ، وقیل : الرَّحل بأداته (لسان العرب : ج 5 ص 154 «کور») .
7- .القصص : 83 .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 3 ، الإرشاد : ج 1 ص 287 ، معانی الأخبار : ص 361 ح 1 ، علل الشرائع : ص 150 ح 12 ، الأمالی للطوسی : ص 372 ح 803 ، الاحتجاج : ج 1 ص 452 ح 105 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 204 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 274 ؛ تذکره الخواصّ : ص 124 کلّها نحوه .

3 / 6 بانگ غم

3 / 6بانگ غم7996.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در یکی از خطبه هایش : هان ! به خدا سوگند ، فلان شخص ، جامه خلافت به تن کرد و می دانست که موقعیّت من به خلافت ، موقعیّت مرکز آسیاب به سنگی است که گرد آن می گردد . کوهی بلند را مانم که سیلاب از ستیغم ریزان است و مرغ [اندیشه] از رسیدن به قلّه ام ناتوان .

پس ، دامن از خلافت بر کشیدم و از آن ، روی پیچیدم و نیک اندیشیدم که یا بی یاور بستیزم و یا بر این تیرگی و ظلمت ، شکیب ورزم ؛ ظلمتی که در آن ، بزرگ سالانْ فرتوت و خُردسالانْ پیر گردند و مؤمن ، تا لحظه دیدار پروردگارش ، در آن به رنج و زحمت باشد .

دیدم شکیبایی خردمندانه تر است . پس با خاری در چشم و استخوانی در گلو و با آن که میراثم را تاراج رفته می دیدم ، شکیب ورزیدم تا آن که اوّلی به راه خود رفت [و مُرد] و خلافت را پس از خود به فلان سپرد .

[سپس امام علیه السلام به شعر اَعشی ، تمثّل جست] :

چه قدر تفاوت است میان اکنون که [آواره] بر پشت شترانم

و روزی که در کنار حیّان ، برادر جابر ، غنوده بودم !

شگفتا که او (ابو بکر) در حیاتش درخواست می کرد که وی را از خلافتْ معاف دارند ؛ امّا برای پس از وفاتش ، آن را به دیگری سپرد ! چه سفت و محکم به پستان خلافت چسبیدند و آن را میان خود قسمت کردند [، دوشیدند و نوشیدند] !

سپس آن را به جایی ناهموار و جانفرسا و پر گزند درآوزْد و در اختیار کسی قرار داد که پی در پی می لغزید و پوزش می طلبید و همراهش سواری را می مانْد که بر مَرکبی چموش است [که]اگر مهارش را محکم کِشد ، بینی اش پاره گردد و اگر رهایش کند ، بجَهد و سرنگونش سازد .

به خدا سوگند ، مردم در نتیجه [کارهای او]به انحراف و چموشی و رنگ به رنگ شدن و کجروی دچار گشتند و من ، با وجود آن که زمانش طولانی

و آزردگی اش سخت بود ، شکیب ورزیدم ، تا آن که او (عمَر) نیز به راه خود رفت و در گذشت و خلافت را در میان گروهی نهاد و مرا یکی از آنان پنداشت .

خدایا،چه شورایی ! چه وقت در برتری من بر اوّلیِ آنها (ابوبکر) تردید افتاد که اکنون با اینان برابر شمرده می شوم؟ !

ولی به ناچار [و برای حفظ اسلام ،] با آنان در فرود و اوج ، همگام و همراه شدم ؛ امّا یکی به کینه از من کناره گزید و دیگری به برادر زنش گروید و چیزهایی دیگر ، تا این که سومی (عثمان) به پا خاست و خورد و شکم را پر و تهی ساخت و خویشاوندانش به همراه او به خوردن و بُردن مال خدا برخاستند و چون شتران،که گیاهِ بهار را می خورند، آن را بلعیدند ، تا آن که رشته هایش پنبه شد و کارهایش سبب قتلش گردید و پرخوری اش سرنگونش ساخت .

ناگهان با شگفتی دیدم که مردم ، به انبوهیِ یال کفتار ، از هر سو به من هجوم آورده اند ، چندان که حسن و حسین (1) پایمال شدند و دو پهلوی جامه ام دریده گشت ؛ [مردم]چون گله گوسفند ، گرد مرا گرفتند .

آن گاه که [بیعتشان را پذیرفتم و] به کار برخاستم ، گروهی پیمان شکستند و گروهی از دین بیرون رفتند و گروهی ستم ، پیشه کردند . گویی این سخن خدا را نشنیده بودند که می فرماید : «این سرای آخرت ، از آنِ کسانی است که برتری نمی جویند و راه تبهکاری نمی پویند؛ و فرجام [نیک] ، از آنِ پرهیزگاران است» !

آری . به خدا سوگند ، آن را شنیدند و فهمیدند ؛ لیکن دنیا در دیده شان زیبا آمد و زینت هایش در چشمانشان بدرخشید .

هان ! سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، اگر حضور بیعت کنندگان نبود و وجود یاوران ، حجّت را بر من تمام نمی کرد و [نیز]اگر خداوند از عالِمان ، پیمان نگرفته بود که شِکمبارگیِ ستمگر و گرسنگی ستم دیده را بر نتابند ، افسار خلافت را بر گُرده اش می انداختم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و آن گاه می دیدید که دنیایتان ، نزد من ، خوار است و به اندازه آب عطسه بزی نمی ارزد» .

می گویند : چون سخن به این جا رسید ، مردی عراقی نزدیک رفت و نامه ای به امام علیه السلام داد . گفته شده که در آن ، پرسش هایی(خواسته

هایی) بود که پاسخ آنها را می خواست.

پس ، امام علیه السلام بدان نگریست و چون از خواندن آن فارغ شد ، ابن عبّاس گفت : ای امیر مؤمنان! کاش دنباله سخن را ادامه دهی .

امام علیه السلام فرمود : «هیهات ، ابن عبّاس! [چنین چیزی ناشدنی است] . آن ، شِقْشِقه ای (2) بود که بیرون آمد و به جای خود بازگشت» .

ابن عبّاس می گوید : به خدا سوگند ، هرگز بر هیچ سخنی ، چنان که بر این سخن افسوس خوردم ، افسوس نخوردم که چرا نشد امیر مؤمنان ، سخن خود را به آن جا که می خواست ، برسانَد!

.

1- .واژه «حَسَنان» که در این جا به «حسن و حسین» ترجمه شد ، به گونه های دیگری نیز خوانده و ترجمه شده است (ر .ک : ترجمه استاد سیّد جعفر شهیدی از نهج البلاغه) .
2- .شِقشِقَه ، پاره گوشتی است که شتر به هنگام بانگ زدن ، از گوشه دهانْ بیرون می دهد و درنگ آن در بیرون از دهان ، بسیار کوتاه است .

ص: 84

. .

ص: 85

. .

راجع : ج 7 ص 98 (خطبه الإمام بعد قتل محمّد بن أبى بكر) . و ص 100 (رساله الإمام المفتوحه إلى اُمّه الإسلام) .

.

ر .ک : ج 7 ص 99 (خطبه امام ، پس از کشته شدن محمّد بن ابی بکر) . و ص 101 (نامه سرگشاده امام به امّت اسلام ، پس از اشغال مصر) .

.

ص: 88

. .

تحلیل وقایع شورا

تحلیل وقایع شوراجریان شکل گیری خلافت پس از پیامبر خدا ، بسی شگفت انگیز و تنبّه آفرین است . جریان سقیفه روی می دهد و از درون آن ، خلافت ابو بکر رقم می خورد و چنان ادّعا می شود که اجماع امّت ، بر آن است . ابو بکر ، عمر را بر جای خود نصب می کند و بدین سان ، شیوه «تعیین جانشین (استخلاف)» را بنیاد می نهد . اکنون عمر در واپسین روزهای زندگی و در بستر مرگ ، در اندیشه آینده جامعه اسلامی است . گزارش های تاریخی به خوبی گواه اند که عمر نیز به نوعی به «استخلاف» می اندیشد ، بدین ترتیب که او از کسانی یاد می کند که اگر می بودند ، خلافت را بدانها می سپرد ، از جمله : معاذ بن جبل ، (1) ابو عبیده جرّاح ، (2) و سالم (آزاد شده حذیفه) . (3) به هر حال ، عمر به شورا می اندیشد ؛ شورایی که بتواند آرمان ها و اهداف او را

.

1- .الطبقات الکبری : ج3 ص590 ، تاریخ المدینه : ج3 ص 881 ، الإمامه و السیاسه : ج1 ص 42 .
2- .تاریخ الطبری : ج4 ص 227، الطبقات الکبری : ج3 ص 412 ، تاریخ المدینه : ج3 ص 881 ، الفتوح : ج 2 ص 325 .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 227 ، الطبقات الکبری : ج 3 ص 343 ، تاریخ المدینه : ج3 ص 881 ، الفتوح : ج 2 ص 86 .

فراهم آورد . در این میان ، علی علیه السلام فراموش ناشدنی است . این حقیقت از دیدگان عمر نیز به دور نیست . از این روی ، هنگامی که فردی از انصار را برای مشورت درباره جانشین ، به رایزنی می خوانَد و او از کسانی جز علی علیه السلام نام می برد ، عمَر زبان به اعتراض می گشاید که : چرا ابو الحسن نه؟ ! اگر او زمام امور را به دست گیرد ، مردمان را به راه حق ، هدایت خواهد کرد . (1) بدین سان ، عمر ، شورایی مرکّب از شش نفر می پردازد و صفات ناشایسته هر یک از آنان را بر می شمرد و از علی علیه السلام تنها بر شوخ طبعی اش تکیه می کند ، اگر چه تأکید می ورزد که اگر علی علیه السلام بر سر کار آید ، مردمان را به راه راست ، هدایت می کند . (2) عمر ، اعضای شورایی را که باید سرنوشت خلافت را تعیین کند،مشخّص می نماید: علی علیه السلام ، عثمان بن عفّان، طلحه، زبیر ، سعد بن ابی وقّاص و عبد الرحمان بن عوف ؛ ولی خلیفه ، که نه از بنی هاشم دل خوشی دارد و نه از علی علیه السلام ، سیاستمدارتر و زیرک تر از آن است که شورا را به گونه ای شکل دهد که برآمدن علی علیه السلام از آن ، حتّی محتمل باشد . (3) عمر ، چگونگی کار شورا و فرایند تصمیم گیری در آن را نیز روشن می سازد : آنان باید در خانه ای گرد آیند و پنجاه نفر از انصار به مراقبت از آنان بپردازند تا آنان یک نفر را برگزینند. اگر یک نفر، با گزینش پنج نفر دیگر مخالفت کند،باید گردنش

.

1- .المصنّف فی الأحادیث والآثار : ج5 ص 446 ش 9761 ، الأدب المفرد : ص176 ش 582 .
2- .المصنّف فی الأحادیث والآثار : ج 5 ص 447 ش 9762 ، تاریخ المدینه المنوّره : ج 2 ص 880 ، نثر الدرّ : ج 2 ص 49 .
3- .گفتگوی عمر با ابن عبّاس در این باره بسی نکته آموز است (ر. ک : تاریخ الطبری : ج4 ص 223) .

زده شود ؛ دو نفر نیز به همین گونه ؛ امّا اگر در یک سو سه نفر و در سوی دیگر سه نفر بودند ، باید عبد اللّه بن عمر حکمیّت کند و اگر بر آن رضایت نمی دهند ، باید سخن آن سویی پذیرفته شود که عبد الرحمان بن عوف در آن است . (1) صحنه سازی های خلیفه کاملاً روشن است و هوشمندان، از آغاز ، نتیجه را فهمیده اند . از این روی ، ابن عبّاس از علی علیه السلام می خواهد که وارد شورا نشود ؛ امّا امام علیه السلام پاسخ می دهد : وارد می شوم تا با پذیرفته شدن «شایستگی من برای خلافت» از ناحیه عمر ، آنچه را پیش تر گفته بود: «نبوّت و امامت در خانه ای، گرد هم نخواهند آمد» ، نقض شود . (2) نیز با صراحت تمام ، تأکید می کند که عمر ، با این ترکیب ، خلافت را از بنی هاشم ، دور ساخت : من و عثمان در این جمع هستیم و باید از اکثریّت پیروی شود . سعد با پسر عموی خود (عبد الرحمان) مخالفت نخواهد کرد . عبد الرحمان نیز که خویشاوند عثمان است ، از او دست برنخواهد داشت . بدین ترتیب ، بر فرض که طلحه و زبیر هم با من باشند ، چون [عبد الرحمان]ابن عوف در آن سوست ، سودی نخواهد داشت . (3) طلحه به نفع عثمان ، کنار می رود (بر اساس نقلی که می گوید : طلحه به شورا رسید) ، زبیر به نفع علی علیه السلام و سعد به نفع عبد الرحمان . عبد الرحمانْ اعلام می کند که خواستار خلافت نیست . او پیشنهاد می کند که یکی از دو نفرِ باقی مانده (علی علیه السلام و عثمان)حق را به دیگری وا نهد؛ولی هر دو

.

1- .تاریخ الطبری : ج4 ص 229 ، الإمامه و السیاسه : ج1 ص 43 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج1 ص 189.
3- .الإرشاد : ج1 ص 285 ، تاریخ الطبری : ج4 ص 229 ، شرح نهج البلاغه : ج1 ص 191 .

سکوت می کنند. عبد الرحمان شب ها پی در پی به رایزنی پرداخته ، با امرای لشکر و اشراف سخن می گوید (بر اساس نقل طبری) . آنان نیز او را به انتخاب عثمان ، توصیه می کنند . (1) پس از گذشت سه روز ، صبحگاه ، مردم در مسجد گرد می آیند . عبد الرحمان به جمع آنان آمده ، (بر اساس نقل زُهْری) به مردم می گوید : من از مردم پرسیده ام . آنان هیچ کس را با عثمان ، هم پایه نمی دانند . (2) عمّار و مقداد ، فریاد می زنند و بر انتخاب علی علیه السلام تأکید می ورزند.گفتگو در مسجد بالا می گیرد. عمّار فریاد می زند: چرا این امر را از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دور می گردانید؟ (3) عبد الرحمان بن عوف ، علی علیه السلام را مخاطب قرار می دهد و می گوید : آیا با خداوند ، پیمان می بندی که چون زمام امور را بر گرفتی ، به کتاب خدا ، سیره پیامبر خدا و شیوه دو شیخ ، عمل کنی؟ امام علیه السلام می گوید : به کتاب خداوند و سیره پیامبر خدا ، در حدّ توان ، عمل می کنم . و چون از عثمان می پرسد ، عثمان پاسخ می دهد :

.

1- .تاریخ الطبری : ج4 ص 231 ، تاریخ المدینه : ج3 ص 928 . عبد العزیز الدوری می گوید : این که عبد الرحمان می گوید : «لشکریان و اشراف در مشاوره با وی ، بر عثمان تکیه کرده اند» ، نشان آن است که امویان ، از فتح مکّه بدین سوی ، مشغول فعالیّت بوده اند و در دوره خلافت شیخین نیز در صحنه اجتماع به پیروزی چشمگیری رسیده اند ، به گونه ای که مردم با روی کار آمدن عثمان ، موافق بودند (مقدّمه فی تاریخ صدر الإسلام : ص 59).

2- .المصنّف فی الأحادیث والآثار : ج5 ص 477 ح 9775 .

3- .تاریخ الطبری : ج4 ص 233 ، شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 194 . نیز ، ر . ک : الأمالی ، مفید : ص 114 ح 7 .

بر اساس قرآن ، سنّت پیامبر خدا و شیوه دو شیخ ، عمل خواهم کرد . عبد الرحمان ، سخن خود را با علی علیه السلام تکرار می کند . علی علیه السلام سخن پیشین را تکرار و اضافه می کند : با کتاب خداوند و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله ، نیازی به روش هیچ کس نیست . تو کوشش داری که این امر را از من دور سازی ... . (1) بدین سان ، عبد الرحمان ، عثمان را به خلافت برمی گزیند و بر مسند قدرت می نشاند و یک بار دیگر ، «حق» در مسلخ تزویر و فتنه ذبح می شود . و این چنین ، کسانی که سال ها به روی پیامبر خدا شمشیر کشیده اند ، فرصت می یابند تا در سایه حمایت خلیفه پیامبر ، کار دشمنی با وی را از سر گیرند . چون علی علیه السلام چنین می بیند ، خطاب به عبد الرحمان می گوید : حَبَوتَهُ حَبوَ الدَّهرِ ، لَیسَ هذا أوَّلَ یَومٍ تَظاهَرتُم فیهِ عَلَینا ، «فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَی مَا تَصِفُونَ» (2) . وَاللّهِ ما وَلَّیتَ عُثمانَ إلّا لِیَرُدَّ الأَمرَ إلَیکَ ! چه بخشش ویژه ای به او (عثمان) کردی ! این ، نخستین روزی نیست که بر ضدّ ما پشت به پشت هم دادید ! «پس ، صبری نیکو [باید] ؛ و خداوند ، بر آنچه توصیف می کنید ، یاری رسان است» . به خدا سوگند ، خلافت را به عثمان نسپردی ، جز برای آن که به تو باز گردانَد ! (3) و مقداد فریاد بر می آورد :

.

1- .تاریخ الیعقوبی : ج2 ص 162 ، شرح نهج البلاغه : ج1 ص 188 و ج12 ص 262 ، البدء و التاریخ : ج5 ص 192 .
2- .یوسف ، آیه 18 .
3- .تاریخ الطبری : ج4 ص 233 ، تاریخ المدینه : ج3 ص 930 .

من ، مانند آنچه را به اهل بیت علیهم السلام پس از پیامبرشان رسید ، ندیده ام! من از قریش در شگفتم که چگونه مردی را وا نهادند که کسی را از او عادل تر و داناتر نمی دانم! هان! به خدا سوگند ، اگر یاورانی بر آن می یافتم [، به نفع او قیام می نمودم]! (1) عمّار از سرِ سوز می گوید : ای که خبر مردنِ اسلام را می دهی! برخیز و خبر کن که : نیکی مُرد و زشتی جای آن را گرفت . (2) آیا به راستی چنین نبود و با حاکمیّت بنی امیّه ، مرگ اسلام ، فریاد زده نمی شد ؟ و آیا جاهلیّت ، احیا نمی گشت؟ خلیفه در همان شب اوّل خلافت ، برای نماز عشا به سوی مسجد می رفت و شمع به دستان ، پیشاپیش او حرکت می کردند ، که مقداد فرمود : این ، چه بدعتی است؟! (3) برای تعمیم و تکمیل بحث ، نکاتی را می آوریم : 1 . آوردیم که علی علیه السلام به عبد الرحمان گفت : به خدا سوگند ، خلافت را به عثمان نسپردی ، جز برای آن که به تو باز گردانَد! علی علیه السلام بر اساس شناخت ژرف خود از احوال سیاستبازان و غوغاسالاران ، چنین حقایقی را بر مَلا می کرد ، و ای کاش در آن روز ، گوش های شنوایی می بود! شاهد این سخن بلند مولا علیه السلام ، گزارشی است که مورّخان آورده اند که : چون بیماری بر عثمانْ چیره گشت ، کاتبی را فرا خواند و گفت : «عهدی برای خلافت پس از من برای عبدالرحمان بنویس» و او نوشت. (4)

.

1- .تاریخ الطبری : ج4 ص 233 ، تاریخ المدینه : ج2 ص 931 .
2- .البدء والتاریخ : ج 5 ص 192 ، شرح نهج البلاغه : ج12 ص 266.
3- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 163 .
4- .تاریخ المدینه : ج 3 ص 1029 ، تاریخ دمشق : ج 15 ص 178 ، تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 169 .

2 . چرا امام علیه السلام شرط عبد الرحمان را نپذیرفت؟ سال ها از رحلت پیامبر خدا می گذشت . در این سال ها دگرسانی های بسیاری به وجود آمده ، حکم های فراوانی در نقض احکام صریح پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده و سنّت او در موارد بسیاری وارونه گشته بود . (1) امام علیه السلام چگونه می توانست شرط عبد الرحمان را بپذیرد و اگر می پذیرفت و بر فرض محال می توانست زمام امور را به دست گیرد ، چه سان با آن کنار می آمد؟ و با آن دگرگونی ها چه می کرد؟ آیا مردم ، آمادگی پذیرش باز گرداندن حقایق را بر مسیر اوّل داشتند؟ دوران خلافت علی علیه السلام نشان می دهد که پاسخ ، منفی است . در دوران خلافت مولا علیه السلام ، با این که مسائل بسیاری روشن شده بود و مردم ، خود ، به علی علیه السلام روی آورده بودند ، علی علیه السلام در بسیاری از تصمیم ها دچار مشکل بود . نمونه روشن آن ، «نماز تَراویح» است . (2) اگر سؤال را از زاویه دیگر بررسی کنیم ، علی علیه السلام را در مقابل دو فرایند می بینیم : یک . پذیرش شرط و در پیِ آن ، به حکومت رسیدن علی علیه السلام ؛ دو . نپذیرفتن شرط به سبب حق نبودنش و در پیِ آن ، از دست دادن فرصت حکومتگری . چهره دیگر سؤال ، این است که اگر امام علیه السلام شرط را قبول می کرد ، آیا عبد الرحمان با وی بیعت می نمود؟ بر اساس گزارش واقعه شورا و تدبیری که برای آن اندیشیده شده بود و نیز

.

1- .ر. ک : النصّ و الاجتهاد ، سیّد عبد الحسین شرف الدین .
2- .ر . ک : ص 541 (اصلاحات علوی) .

سخنانی که علی علیه السلام با عبد الرحمان داشت ، قاطعانه می توان پاسخ را منفی دانست . علی علیه السلام با ژرف نگریِ ویژه خویش دریافت که این همه ، یکسر ، تمهیداتی برای موجّه جلوه دادن تصمیمی است که از پیش ، برنامه ریزی شده بود . بدین ترتیب ، چه بسا اگر امام علیه السلام شرط را می پذیرفت ، عثمان هم می پذیرفت و این جا بود که عبد الرحمان به دستاویزی دیگر روی می آورد (به طور مثال ، آنچه پیش تر گفته بود : لشکریان و رؤسای قبایل ، تمایل به عثمان دارند ...) و نتیجه ، باز هم انتخاب عثمان بود و در این میان ، آنچه می مانْد ، صحّت بخشیدن به روش دو شیخ (ابو بکر و عمر) از سوی علی علیه السلام بود ؛ و حاشا که علی علیه السلام فریب چنین صحنه سازی ای را بخورد ؛ او که نگاهش بسی پرده های سطحی را می درَد و حقایق را می نگرد . 3 . فرایند شورا از پیش ، روشن بود . و از این روی ، عمر فرمان داد : هر آن کس که مخالفت کند ، گردنش زده شود . چنین بود که پس از بیعت عبد الرحمان بن عوف و سایر اعضای شورا با عثمان ، علی علیه السلام همچنان ایستاده بود و بیعت نمی کرد . پس ، عبد الرحمان بن عوف بدو گفت : «بیعت کن ، وگرنه گردنت را خواهم زد» . امام علیه السلام از خانه بیرون آمد و اصحاب شورا از پی او آمدند و گفتند : بیعت کن ، وگرنه با تو می جنگیم . (1) چنین است که سیّد مرتضی ، با سوز می گوید : این ، چه رضایتی است ...؟! چگونه کسی که به قتل و پیکارْ تهدید می شود ، مختار است؟!

.

1- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 128 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 55 و ج 12 ص 265 ، الإمامه و السیاسه : ج 1 ص 176 .

و چنین است که علی علیه السلام فرمود : من ، از سَرِ ناخشنودی و کراهت ، بیعت نمودم . (1) 4 . به وجود آوردن طمع خلافت . نکته فرجامین ، این که عمر با این کار ، آتش طمع خلافت را عملاً در جان اعضای شورا بر افروخت . شیخ مفید رحمه اللهنوشته است : سعد بن ابی وقّاص ، خود را در برابر علی علیه السلام شخصیّتی نمی دید ؛ امّا حضورش در شورا ، در او این پندار را به وجود آورد که او نیز اهلیّت خلافت دارد . ابن ابی الحدید ، همین تحلیل را از استادش نقل کرده است و طلحه نیز در بیان برابری اش با علی علیه السلام ، از جمله ، وجود خود در شورا را دلیل می آورَد . (2) معاویه نیز به این نکته در گفتگویی اشاره دارد . (3) به هر حال ، عمر ، با شورایی که تعیین کرد ، یک بار دیگر بر از بین بردن «حقّ خلافت» و پاس نداشتن «حرمت خلافت» همّت گماشت و بنی امیّه را یکسر بر امّتْ مسلّط ساخت ؛ کسانی را که آن همه فساد به بار آوردند . نیز با به وجود آوردن طمع خلافت در جان کسانی چون طلحه و زبیر ، عملاً زمینه درگیری های بعد را فراهم ساخت . تأکید می ورزیم که با تتبّع کامل و بررسی دقیق این واقعه ، می توان به درستیِ این تحلیل ، دست یافت ... و خداوند ، از نیّت بندگان ، آگاه است .

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 265 .
2- .الإمامه و السیاسه : ج 1 ص 95 . نیز ، ر. ک : ج 5 ص 169 (گفتگوهای امام با طلحه) .
3- .العقد الفرید : ج 3 ص 289 ، تاریخ دمشق : ج 19 ص 197 .

الفصل الرابع : مبادئ الثوره على عثمان4 / 1التَّرف7991.امام على عليه السلام :مروج الذهب :بَنى [عُثمانُ] دارَهُ فِى المَدينَهِ ، وشَيَّدَها بِالحَجَرِ وَالكِلسِ ، وجَعَلَ أبوابَها مِنَ السّاجِ وَالعَرعَرِ ، وَاقتَنى أموالاً وجِنانا وعُيوناً بِالمَدينَهِ .

وذَكَرَ عَبدُ اللّهِ بنُ عُتبَهَ أنَّ عُثمانَ يَومَ قُتِلَ كانَ لَهُ عِندَ خازِنِهِ مِنَ المالِ خَمسونَ ومِئَهُ ألفِ دينارٍ ، وألفُ ألفِ دِرهَمٍ ، وقيمَهُ ضِياعِهِ بِوادِى القُرى وحُنَينٍ وغَيرِهِما مِئَهُ ألفِ دينارٍ ، وخَلَّفَ خَيلاً كَثيرا وإ بِلاً . (1)7990.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى عن عبيد اللّه بن عبد اللّه بن عُتبه :كانَ لِعُثمانَ بنِ عَفّانَ عِندَ خازِنِهِ يَومَ قُتِلَ ثَلاثونَ ألفَ ألفِ دِرهَمٍ وخَمسُمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، وخَمسونَ ومِئَهُ ألفِ دينارٍ ، فَانتُهِبَت ، وذَهَبَت . وتَرَكَ ألفَ بَعيرٍ بِالرَّبَذَهِ ، وتَرَكَ صَدَقاتٍ كانَ تَصَدَّقَ بِها بِبَراديسَ وخَيبَرَ ووادِى القُرى قيمَهَ مِئَتَى ألفِ دينارٍ . (2) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 341 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 76 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 461 نحوه وليس فيه من «كان تصدّق» إلى «القرى» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 192 وفيه «بئر أريس» بدل «ببراديس» .

فصل چهارم : موجبات شورش بر عثمان

4 / 1 رفاه زدگی

فصل چهارم : موجبات شورش بر عثمان4 / 1رفاه زدگی7991.عنه علیه السلام :مروج الذهب :عثمان ، خانه اش را در مدینه بنا نهاد و آن را با سنگ و آهک ، محکم ساخت و درهایی از چوب ساج (1) و سرو کوهی بر آن قرار داد و اموال ، چشمه های آب و باغ هایی در مدینه به چنگ آورد .

عبد اللّه بن عُتْبه می گوید : در روزی که عثمان کشته شد ، نزد خزانه دار او صد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم ، موجودی بود و ارزش املاکش در وادی القری و حُنَین و غیر آن ، صد هزار دینار بود و اسبان و شتران بسیاری بر جای نهاد .7990.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از عبید اللّه بن عبد اللّه بن عتبه : روزی که عثمان بن عفّان کشته شد ، نزد خزانه دار او سی میلیون و پانصد هزار درهم و صد و پنجاه هزار دینار بود که [همگی]غارت شد و رفت . او در ربذه (2) ، هزار شتر بر جای نهاد و زمین هایی که در برادیس و خیبر (3) و وادی القری (4) بر جای نهاد و از آنها صدقه می داد ، دویست هزار دینار می ارزید .

.

1- .ساج ، گونه ای از درختان جنگلی که بلند ، ستبر و دارای چوب سخت و مقاوم است و بیشتر در ساخت کشتی ها به کار می رود (الدروس : ج 2 ص 1154) .
2- .از روستاهای مدینه ، در نزدیکی ذات عرق در راه حجاز است که با مدینه سه شبانه روز راه فاصله دارد (معجم البلدان : ج 3 ص 24) .
3- .منطقه ای در 200 کیلومتری مدینه به طرف شام است (معجم البلدان : ج 2 ص 409) .
4- .دشتی میان مدینه و شام از توابع مدینه است و روستاهای زیادی در آن قرار دارد (معجم البلدان : ج 5 ص 345) .

7989.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن عامر :كُنتُ اُفطِرُ مَعَ عُثمانَ فى شَهرِ رَمَضانَ ، فَكانَ يَأتينا بِطَعامٍ هُوَ أليَنُ مِن طَعامِ عُمَرَ ؛ قَد رَأيتُ عَلى مائِدَهِ عُثمانَ الدَّرمَكَ الجَيِّدَ ، وصِغارَ الضَّأنِ كُلَّ لَيلَهٍ ، وما رَأيتُ عُمَرَ قَطُّ أكَلَ مِنَ الدَّقيقِ مَنخولاً ، ولا أكَلَ مِنَ الغَنَمِ إلّا مَسانَّها ، فَقُلتُ لِعُثمانَ فى ذلِکَ ، فَقالَ : يَرحَمُ اللّهُ عُمَرَ ! ومَن يُطيقُ ما كانَ عُمَرُ يُطيقُ ! (1)7988.عنه عليه السلام (فى وصفِ المَأخُوذِينَ على الغِرَّهِ فى حالِ الا) أنساب الأشراف عن سُلَيم أبى عامر :رَأيتُ عَلى عُثمانَ بُردا ثَمَنُهُ مِئَهُ دينارٍ . (2)7987.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى عن محمّد بن ربيعه بن الحارث :كانَ أصحابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُوَسِّعونَ عَلى نِسائِهِم فى اللِّباسِ الَّذى يُصانُ ويُتَجَمَّلُ بِهِ . ثُمَّ يَقولُ : رَأيتُ عَلى عُثمانَ مِطرَفَ خَزٍّ ثَمَنَ مِئَتَى دِرهَمٍ ، فَقالَ : هذا لِنائِلَهَ كَسَوتُها إيّاهُ ، فَأنَا ألبِسُهُ أسُرُّها بِهِ . (3)7986.امام علىّ عليه السلام :الصواعق المحرقه :جاءَهُ [عُثمانَ] أبو موسى بِحِليَهِ ذَهَبٍ وفِضَّهٍ ، فَقَسَمَها بَينَ نِسائِهِ وبَناتِهِ ، وأنفَقَ أكثَرَ بَيتِ المالِ فى ضِياعِهِ (4) ودورِهِ . (5)7985.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (وقتى كه مردى در دعاى خود عرض كرد : بار الها ! دن) الأخبار الموفّقيّات عنِ الزُّهرى :لَمّا اُتِىَ عُمَرُ بِجَوهَرِ كَسرى ، وَضَعَ فِى المَسجِدِ ، فَطَلَعت عَلَيهِ الشَّمسُ فَصارَ كَالجَمرِ ، فَقالَ لِخازِنِ بَيتِ المالِ : وَيحَکَ ! أرِحنى مِن هذا ، وَاقسِمهُ بَينَ المُسلِمينَ ؛ فَإنَّ نَفسى تُحَدِّثُنى أنَّهُ سَيَكونُ فى هذا بَلاءٌ وفِتنَهٌ بَينَ النّاسِ .

فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إن قَسَمتُهُ بَينَ المُسلِمينَ لَم يَسَعهُم ، ولَيسَ أحَدٌ يَشتَريهِ ؛ لِأنَّ ثَمَنَهُ عَظيمٌ ، ولكِن نَدَعُهُ إلى قابِلٍ ، فَعَسَى اللّهُ أن يَفتَحَ عَلَى المُسلِمينَ فَيَشتَرِيَهُ مِنهُم مَن يَشتَريهِ . قالَ : اِرفَعهُ ، فَأدخِلهُ بَيتَ المالِ وقُتِلَ عُمَرُ وهُوَ بِحالِهِ ، فَأخَذَهُ عُثمانُ لَمّا وُلِّىَ الخِلافَهَ فَحَلّى بِهِ بَناتِهِ .

فَقالَ الزُّهرِىُّ : كُلٌّ قَد أحسَنَ ؛ عُمَرُ حينَ حَرَمَ نَفسَهُ وأقارِبَهُ ، وعُثمانُ حينَ وَصَلَ أقارِبَهُ !! (6) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 401 .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 102 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 58 وفيه «بردا يمانيّا ثمن مئه درهم» .
3- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 58 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 102 وفيه «مئه دينار» بدل «مئتى درهم» .

4- .الضَّيعه : الأرض المُغلّه ، والجمع ضِيَع وضِياع (لسان العرب : ج 8 ص 230 «ضيع») .
5- .الصواعق المحرقه : ص 113 ، السيره الحلبيّه : ج 2 ص 78 وفيه «بكيله» بدل «بحليه» .
6- .الأخبار الموفّقيّات : ص 612 ح 396 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 16 .

7987.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن عامر : در ماه مبارک رمضان با عثمان افطار می کردم . او برایمان خوراکی می آورد که از خوراک عمر ، چرب و نرم تر بود . در سفره عثمان ، هر شب ، آرد سفید خوب و بزغاله های کوچک می دیدم ، در حالی که هرگز ندیدم عمر ، آرد الک شده بخورد و جز گوسفند پیر .

این را به عثمان گفتم . گفت : خدا عمر را بیامرزد! طاقت چه کسی به اندازه طاقت عمر است؟7986.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از سلیم ، ابو عامر : روپوشی بر تن عثمان دیدم که صد دینار می ارزید .7985.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (لَمّا قالَ رجلٌ فی دُعائهِ : اللّهُمّ أرِنِی ال) الطبقات الکبری به نقل از محمّد بن ربیعه بن حارث : اصحاب پیامبر خدا ، در لباس خانه و جشن و میهمانی ، برای زنان خود ، گشایشی فراهم می کردند . ردای پر نقش و نگاری از خز بر تن عثمان دیدم که دویست درهم می ارزید و گفت : این برای همسرم نائله است که آن را بر تن وی کرده بودم و حال ، خود می پوشم تا او را بدان خوش حال کنم .7984.امام علی علیه السلام :الصواعق المُحرِقه :ابو موسی ، زینت آلاتی از طلا و نقره را نزد عثمان آورد و او همه را میان زنان و دخترانش تقسیم کرد . او بیشتر بیت المال را در کشتزارها و خانه های خود هزینه کرد .7983.امام علی علیه السلام :الأخبار الموفّقیّات به نقل از زُهْری : چون گوهر کسری [پادشاه ایران]را نزد عمر آوردند ، او آن را در مسجد نهاد ، و هنگامی که آفتاب بر آن تابید ، چون اخگر آتش درخشید . پس به مسئول بیت المال گفت : وای بر تو! مرا از این آسوده کن و آن را میان مسلمانان تقسیم کن ؛ زیرا ندای درونی ام می گوید که به زودی این ، بلا و فتنه ای میان مردم به پا می کند .

گفت : ای امیر مؤمنان! اگر آن را میان مسلمانان قسمت کنی ، به همه نمی رسد . [اکنون نیز]هیچ کس آن را نمی خرد ؛ چون بسیار گران است ؛ امّا آن را می گذاریم تا شاید در آینده ، خدا بر مسلمانان گشایش دهد و کسی از آنان بتواند آن را بخرد .

[عمر] گفت : پس ، آن را بردار و به درون بیت المال ببر .

عمر کشته شد و آن گوهر به همین حالت بود و چون عثمان به خلافت رسید ، آن را گرفت و زیور دخترانش کرد .

هر دو ، نیکو عمل کردند : عمر ، آن گاه که خود و خویشانش را از آن محروم داشت و عثمان ، آن گاه که آن را به خویشانش داد (صله رحم کرد) . .

7982.امام على عليه السلام (در سفارشهاى خويش به فرزندش حسن عليه السلام) تاريخ اليعقوبى :كانَ عُثمانُ جَوادا وَصُولاً بِالأَموالِ ، وقَدَّمَ أقارِبَهُ وذَوى أرحامِهِ ، فَسَوّى بَينَ النّاسِ فِى الأَعطِيَهِ . وكانَ الغالِبَ عَلَيهِ مَروانُ بنُ الحَكَمِ بنِ أبِى العاصِ ، وأبو سُفيانَ بنُ حَربٍ . (1)7981.امام كاظم عليه السلام :دولِ الإسلامِ فِى الثَّورَهِ عَلى عُثمانَ : أخَذوا يَنقِمونَ عَلى خَليفَتِهِم عُثمانَ ؛ لِكَونِهِ يُعطِى المالَ لِأقارِبِهِ ، ويُوَلّيهِمُ الوِلاياتِ الجَليلَهَ ، فَتَكَلَّموا فيهِ ، وكانَ قَد صارَ لَهُ أموالٌ عَظيمَهٌ ، ولَهُ أَلفُ مَملوكٍ . (2)4 / 2جَعلُ المالِ دولَهً بَينَ الأَغنِياءِ4 / 2 1اِستِئثارُ عَمِّهِ الحَكَمِ بنِ أبِى العاصِ7980.امام زين العابدين عليه السلام :العِقد الفريد :مَمّا نَقَمَ النّاسُ عَلى عُثمانَ أَنَّهُ آوى طَريدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الحَكَمَ ابنَ أبِى العاصِ ، ولَم يُؤوِهِ أبو بَكرٍ ولا عُمَرُ ، وأَعطاهُ مِئَهَ ألفٍ . (3) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 173 .
2- .دول الإسلام : ص 16 .
3- .العقد الفريد : ج 3 ص 291 ، المعارف لابن قتيبه : ص 194 نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 198 .

4 / 2 گردش ثروت در میان توانگران

4 / 2 1 دادن امتیازاتِ ویژه به عمویش حکم بن ابی عاص

7979.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :عثمان ، بخشنده بود و با مال ، صله رحم می کرد و نزدیکان و خویشان خود را مقدّم می داشت و در عطایای [سایر]مردم ، مساوات را رعایت می نمود و مروان بن حکم بن ابی عاص و ابو سفیان بن حرب بر او مسلّط بودند .7978.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ به سؤال ابوذر از زاهدترین مردم) دول الإسلام درباره شورش بر عثمان : آغاز به خُرده گیری بر عثمان کردند ؛ چرا که اموال را به نزدیکان خود می داد و حکومت ایالت های مهم را به آنان می سپرد . پس ، لب به اعتراض گشودند . او اموال بسیاری را از آنِ خود کرده بود و هزار برده داشت .4 / 2گردش ثروت در میان توانگران4 / 2 1دادن امتیازاتِ ویژه به عمویش حکم بن ابی عاص7980.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :العِقد الفرید :از چیزهایی که مردم را بر عثمان شوراند ، باز گرداندن رانده شده پیامبر خدا (حَکَم بن ابی عاص) بود ؛ کسی که ابو بکر و عمر نیز بازگشتش را نپذیرفته بودند . [عثمان ،] صد هزار سکّه به او عطا کرد .

.

7979.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :أنساب الأشراف عن ابن عبّاس :كانَ مِمّا أنكَروا عَلى عُثمانَ أنَّهُ وَلَّى الحَكَمَ ابنَ أبِى العاصِ صَدَقاتِ قُضاعَةَ (1) ، فَبَلَغَت ثَلاثَمِئَةِ ألفِ دِرهَمٍ ، فَوَهَبَها لَهُ حينَ أتاهُ بِها . (2)راجع : ص 134 (توليه أعداء الإسلام من أقربائه على البلاد) .

4 / 2 2اِستِئثارُ ابنِ عَمِّهِ مَروانَ بنِ الحَكَم7975.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :أغزى عُثمانُ النّاسَ إفرِيقِيَّةَ (3) سَنَةَ سَبعٍ وعِشرينَ ... وكَثُرَتِ الغَنائِمُ ، وَبَلَغَت ألفَى ألفِ دينارٍ وخَمسَمِئَةِ ألفِ دينارٍ وعِشرينَ ألفَ دينارٍ .

ورَوى بَعضُهُم : أنَّ عُثمانَ زَوَّجَ ابنَتَهُ مِن مَروانَ بنِ الحَكَمِ ، وأمَرَ لَهُ بِخُمُسِ هذَا المالِ . (4)7974.عنه صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف عن عبد اللّه بن الزُّبير :أغزانا عُثمانُ سَنَةَ سَبعٍ وعِشرينَ إفرِيقِيَّةَ ، فَأصابَ عَبدُ اللّهِ بنُ سَعدِ بنِ أبى سَرحٍ غَنائِمَ جَليلَةً ، فَأعطى عُثمانُ مَروانَ بنَ الحَكَمِ خُمُسَ الغَنائِمِ . (5) .

1- .قُضاعَه : حىّ باليمن (تاج العروس : ج 11 ص 377 «قضع») .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 137 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 35 ؛ الشافى : ج 4 ص 273 كلاهما نحوه من دون إسنادٍ إلى الراوى .
3- .إفريقيّه : بلاد واسعه ومملكه كبيره قباله جزيره صقليه ، وينتهى آخرها إلى قباله جزيره الأندلس . وحدود هذه البقعه من العالم هى : من الشمال البحر الأبيض المتوسّط ، ومن الشمال الشرقى البحر الأحمر ، ومن الشرق المحيط الهندى ، ومن الغرب المحيط الأطلسى (راجع معجم البلدان : ج 1 ص 228) .
4- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 165 وراجع الجمل : ص 183 .
5- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 136 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 256 نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 37 وفيه «تلك الغنائم» بدل «خُمس الغنائم» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 152 وفيه «وصالحه بطريقها على ألفى ألف دينار وعشرين ألف دينار فأطلقها كلّها عثمان فى يوم واحد لآل الحكم ويقال : لآل مروان» بدل «غنائم جليله ...» ؛ الشافى : ج 4 ص 275 .

4 / 2 2 دادن امتیازاتِ ویژه به پسر عمویش مروان بن حَکَم

7973.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از ابن عبّاس : از جمله چیزهایی که بر عثمانْ خرده گرفتند ، آن بود که گردآوری زکات قُضاعه (1) را به حَکَم بن ابی عاص سپرد . زکات گردآوری شده به سیصد هزار درهم رسید و چون آنها را آورد ، عثمان ، همه را به او بخشید .ر . ک : ص 135 (حاکم کردن برخی دشمنان اسلام از میان نزدیکانش بر سرزمین های اسلامی) .

4 / 2 2دادن امتیازاتِ ویژه به پسر عمویش مروان بن حَکَم7969.امام علی علیه السلام (در سفارش به فرزند خود حسن علیه السلام) تاریخ الیعقوبی :در سال 27 هجری ، عثمان ، مردم را برای فتح افریقا گسیل داشت ... غنائم فراوانی به دست آمد که به دو میلیون و پانصد و بیست هزار دینار رسید . برخی روایت کرده اند که عثمان ، دخترش را به همسری مروان بن حکم در آورد و یک پنجم این مال را به او داد .7968.امام علی علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از عبد اللّه بن زبیر : در سال 27 هجری ، عثمان ، ما را برای جنگ به افریقا گسیل داشت . عبد اللّه بن سعد بن ابی سَرح ، به غنیمت های پر ارزشی دست یافت و عثمان ، یک پنجم (خُمس) غنیمت ها را به مروان بن حکم بخشید .

.

1- .قضاعه، نام قبیله ای در یمن است (تاج العروس: ماده «قضع»).

7967.امام على عليه السلام :تاريخ أبى الفداء :أقطَعَ [عُثمانُ] مَروانَ بنَ الحَكَمِ فَدَکَ (1) ، وهِىَ صَدَقَةُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الَّتى طَلَبَتها فاطِمَةُ ميراثا ! فَرَوى أبو بَكرٍ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : نَحنُ مَعاشِرَ الأَنبياءِ لا نُوَرِّثُ ، ما تَرَكناهُ صَدَقَةٌ . ولَم تَزَل فَدَکُ فى يَد مَروانَ وبَنيهِ إلى أن تَوَلّى عُمَرُ بنُ عَبدِ العَزيزِ ، فَانتَزَعَها مِن أهلِهِ ورَدَّها صَدَقَةً . (2)7973.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه :أَمَرَ [عُثمانُ] ... لِمَروانَ بنِ الحَكَمِ بِمِئَهِ ألفٍ مِن بَيتِ المالِ ، وقَد كانَ زَوَّجَهُ ابنَتَهُ اُمَّ أبانٍ ، فَجاءَ زَيدُ بنُ أرقَمَ صاحِبُ بَيتِ المالِ بِالمَفاتيحِ ، فَوَضَعَها بَين يَدَى عُثمانَ وبَكى ، فَقالَ عُثمانُ : أ تَبكى أن وَصَلتُ رَحِمى ! ! قالَ : لا ... وَاللّهِ لَو أعطَيتَ مَروانَ مِئَهَ دِرهَمٍ لَكانَ كَثيرا ! ! فَقالَ : ألقِ المَفاتيحَ يَابنَ أرقَمَ ؛ فَإِنّا سَنَجِدُ غَيرَکَ . (3)7972.عنه عليه السلام :أنساب الأشراف عن اُمّ بكر بنت المِسوَر :لَمّا بَنى مَروانُ دارَهُ بِالمَدينَهِ دَعَا النّاسَ إلى طَعامِهِ ، وكانَ المِسوَرُ فيمَن دَعا ، فَقالَ مَروانُ وهُوَ يُحَدِّثُهُم : وَاللّهِ ، ما أنفَقتُ فى دارى هذِهِ مِن مالِ المُسلِمينَ دِرهما فَما فَوقَهُ !

فَقالَ المِسوَرُ : لَو أكَلتَ طَعامَکَ وسَكَتَّ لَكانَ خَيرا لَکَ ! لَقَد غَزَوتَ مَعَنا إفريقِيَّةَ وأنَّکَ لَأَقَلُّنا مالاً ورَقيقا وأعوانا ، وأخَفُّنا ثَقَلاً ، فَأَعطاکَ ابنُ عَفّان خُمُسَ إفريقِيَّهٍ ، وعَمِلتَ عَلَى الصَّدَقاتِ فَأَخَذت أموالَ المُسلِمينَ ! ! (4) .

1- .فدک : قريه من قرى اليهود بينها وبين المدينه يومان ، وكانت لرسول اللّه صلى الله عليه و آله لأنّه فتحها هو وأمير المؤمنين عليه السلام ، وأعطاها رسول اللّه صلى الله عليه و آله لفاطمه وكانت فى يدها إلى أن توفّى رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، فأُخذت من فاطمه بالقهر والغلبه (مجمع البحرين : ج 3 ص 1370 «فدک») .
2- .تاريخ أبى الفداء : ج 1 ص 169 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 198 والمعارف لابن قتيبه : ص 195 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 199 .
4- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 136 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 37 ، الأوائل لأبى هلال : ص 127 عن جعفر بن عبد الرحمن ابن المسور نحوه ؛ الشافى : ج 4 ص 275 .

7971.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ أبی الفداء :عثمان ، فَدَک (1) را به مروان بن حکم داد ، در حالی که آن ، صدقه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که چون فاطمه علیها السلام به عنوان میراث ، مطالبه اش کرد ، ابو بکر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که : «ما پیامبران ، آنچه را بر جای می نهیم ، صدقه است ، نه ارث» .

فدک ، پیوسته در دست مروان و پسرانش بود ، تا آن که عمر بن عبد العزیز ، خلیفه شد و آن را از تصرف کنندگانش گرفت و صدقه اش گردانْد .7970.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :شرح نهج البلاغه :هنگامی که عثمان ، دخترش اُمّ اَبان را به همسری مروان در آورد ، فرمان داد تا از بیت المال ، صد هزار [درهم] به وی بدهند .

پس ، زید بن ارقم ، مسئول بیت المال ، کلیدها [ی بیت المال] را آورد و جلوی عثمان نهاد و گریست .

عثمان گفت : آیا به خاطر این که صله رحم می کنم ، می گریی؟

گفت : نه ... . به خدا سوگند ، اگر به مروان صد درهم نیز بدهی ، زیاد داده ای !

عثمان گفت : ای ابن ارقم ! کلیدها را بگذار که به زودی ، کس دیگری را [به جای تو]می یابیم .7969.عنه علیه السلام (مِن وصایاهُ لابنِهِ الحسن علیه السلام) أنساب الأشراف به نقل از اُمّ بَکر، دختر مِسوَر : چون مروانْ خانه اش را در مدینه ساخت ، مردم را به مهمانی دعوت کرد و مِسوَر نیز در میان دعوت شدگان بود .

مروان در گفتگویش با آنان گفت : به خدا سوگند ، برای این خانه ام ، درهمی یا بیشتر را از بیت المال مسلمانان هزینه نکرده ام .

مسور گفت : اگر غذایت را می خوردی و ساکت می ماندی ، برایت بهتر بود ! تو همراه ما در افریقا جنگیدی ، در حالی که دارایی و بَرده و کارگر و اعتبارت ، از همه ما کم تر بود . [عثمان]ابن عفّان ، خُمس [غنیمت]های افریقا را به تو داد ، و [نیز]کارگزار گردآوری زکات بودی و دارایی های مسلمانان را ربودی !! .

1- .فدک ، آبادی ای در حجاز با فاصله سه روز راه از مدینه است که برای یهودیان بود و پس از فتح خیبر ، خداوند در دل های صاحبانش هراس افکند و بر سر نصف محصول آن با پیامبر صلی الله علیه و آله مصالحه کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت و به او اختصاص یافت ؛ چون آن را با جنگ نگرفته بود . پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به جگر گوشه اش فاطمه علیها السلام بخشید و سپس ابو بکر ، آن را از او گرفت (معجم البلدان : ج 4 ص 238) .

4 / 2 3اِستِئثارُ ابنِ عَمِّهِ الحارِثِ بنِ الحَکَمِ7966.امام على عليه السلام :المعارف لابن قتيبه :تَصَدَّقَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِمَهزورٍ مَوضِعِ سوقِ المَدينَهِ عَلَى المُسلِمينَ ، فَأَقطَعَها عُثمانُ الحارِثَ بنَ الحَکَمِ ؛ أخا مَروانَ بنِ الحَکَمِ ، وأقطَعَ مَروانَ فَدَکَ وهِىَ صَدَقَهُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله (1) .7965.امام على عليه السلام :أنساب الأشراف عن اُمّ بكر عن أبيها :قَدِمَت إبِلُ الصَّدَقَهِ عَلى عُثمانَ ، فَوَهَبَها لِلحارِثِ بنِ الحَکَمِ بنِ أبِى العاصِ . (2)7964.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه :أنکَحَ [عُثمانُ] الحارِثَ بنَ الحَکَمِ ابنَتَهُ عائِشَهَ ، فَأعطاهُ مِئَهَ ألفٍ مِن بَيتِ المالِ أيضا ، بَعدَ صَرفِهِ زَيدَ بنَ أرقَمَ عَن خَزنِهِ . (3)4 / 2 4اِستِئثارُ صِهرِهِ عَبدِ اللّهِ بنِ خالِدٍ7961.امام على عليه السلام :تاريخ المدينه عن محمّد بن سلام عن أبيه :قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ خالِدٍ لِعَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ : کَلِّم أميرَ المُؤمِنينَ عُثمانَ ؛ فَإِنَّ لى عِيالاً وعَلَىَّ دَينا . فَقالَ : کَلِّمهُ ، فَإِنَّکَ تَجِدُهُ بَرّا وَصولاً . فَکَلَّمَهُ ، فَزَوَّجَهُ بِنتَهُ ، وأعطاهُ مِئَهَ ألفٍ . (4)7960.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :زَوَّجَ عُثمانُ بِنتَهُ مِن عَبدِ اللّهِ بنِ خالِدِ بنِ اُسَيدٍ ، وأمَرَ لَهُ بِستِّمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، وکَتَبَ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عامِرٍ أن يَدفَعَها إلَيهِ مِن بَيتِ مالِ البَصرَهِ . (5) .

1- .المعارف لابن قتيبه : ص 195 ، العقد الفريد : ج 3 ص 291 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 198 كلاهما نحوه .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 137 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 35 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 365 وفيه «اُمّ بكر بنت المسْوَر ابن مخرَمه» ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 286 وفيهما «فوهبها لبعض بنى الحكم» ؛ الشافى : ج 4 ص 273 كلاهما من دون إسنادٍ إلى الراوى .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 199 .
4- .تاريخ المدينه : ج 3 ص 1022 .
5- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 168 وراجع الأوائل لأبى هلال : ص 130 .

4 / 2 3 دادن امتیازاتِ ویژه به پسر عمویش حارث بن حَکَم

4 / 2 4 دادن امتیازاتِ ویژه به دامادش عبد اللّه بن خالد

4 / 2 3دادن امتیازاتِ ویژه به پسر عمویش حارث بن حَکَم7957.امام علی علیه السلام :المعارف ، ابن قتیبه :پیامبر خدا ، مَهزورِ (جایگاه بازار مدینه) را صدقه ای برای مسلمانان قرار داد ؛ ولی عثمان ، آن را به حارث بن حکم ، برادر مروان بن حکم ، داد و فدک را نیز به مروان بخشید که آن نیز صدقه پیامبر خدا بود .7966.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از اُمّ بکر ، از پدرش عثمان : شترانی را که به عنوان زکات گرفته شده بود ، نزد عثمان آوردند . او نیز آنها را به حارث بن حکم بن ابی عاص بخشید .7965.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه :عثمان ، دخترش عایشه را به همسری حارث بن حکم در آورد و از بیت المال ، صد هزار [سکّه]به او بخشید . این ، پس از آن بود که زید بن ارقم را از خزانه داری اش برکنار کرد .4 / 2 4دادن امتیازاتِ ویژه به دامادش عبد اللّه بن خالد7962.عنه علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از محمّد بن سلام ، از پدرش : عبد اللّه بن خالد به عبد اللّه بن عمر گفت : عیالوار و بدهکار بودنم را با امیر مؤمنان ، عثمان ، در میان بگذار .

گفت : خودت با او سخن بگو ، که او را نیکوکار و صله رحم کننده می یابی .

[عبداللّه بن خالد] به او گفت . او هم دخترش را به همسری اش در آورد و صد هزار [سکّه] به او بخشید .7961.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :عثمان ، دخترش را به همسری عبد اللّه بن خالد بن اُسَید در آورد و فرمان داد تا ششصد هزار درهم به او بدهند و به عبد اللّه بن عامر [والی خود در بصره]نوشت که آن را از بیت المال بصره به او بدهد .

.

7960.عنه عليه السلام :المعارف لابن قتيبه :وطَلَبَ إلَيهِ [إلى عُثمانَ]عَبدُ اللّهِ بنُ خالِدِ بنِ اُسَيدٍ صِلةً ، فَأعطاهُ أربَعَمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ . (1)7959.عنه عليه السلام :أنساب الأشراف عن أبى مِخنَف :كانَ عَلى بَيتِ مالِ عُثمانَ عَبدُ اللّهِ بنُ الأَرقَم ... ، فَاستَسلَفَ عُثمانُ مِن بَيتِ المالِ مِئَهَ ألفِ دِرهَمٍ ، وكَتَبَ عَلَيهِ بِها عَبدُ اللّهِ بنُ الأَرقَمِ ذِكرَ حَقٍّ لِلمُسلِمينَ ، وأشهَدَ عَلَيهِ عَلِيّاً ، وطَلحَهَ ، وَالزُّبَيرَ ، وسَعدَ بنَ أبى وَقّاصٍ ، وعَبدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ ، فَلَمّا حَلَّ الأَجَلُ رَدَّهُ عُثمانُ .

ثُمَّ قَدِمَ عَلَيهِ عَبدُ اللّهِ بنُ خالِدِ بنِ اُسَيدِ بنِ أبِي العيصِ مِن مَكَّهَ وناسٌ مَعَهُ غُزاهً ، فَأَمَرَ لِعَبدِ اللّهِ بِثَلاثِمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، ولِكُلِّ رَجُلٍ مِنَ القَومِ بِمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، وصَكَّ بِذلِكَ إلَى ابنِ أرقَمَ ، فَاستَكثَرَهُ ، ورَدَّ الصَّكَّ لَهُ .

ويُقالُ : إنَّهُ سَأَلَ عُثمانَ أن يَكتُبَ عَلَيهِ بِهِ ذِكرَ حَقٍّ ، فَأَبى ذلِكَ ، فَامتَنَعَ ابنُ الأَرقَمِ مِن أن يَدفَعَ المالَ إلَى القَومِ . فَقالَ لَهُ عُثمانُ : إنَّما أنتَ خازِنٌ لَنَا ، فَما حَمَلَكَ عَلى ما فَعَلتَ ؟ ! !

فَقالَ ابنُ الأَرقَمِ : كُنتُ أرانى خازِنا لِلمُسلِمينَ ، وإنَّما خازِنُکَ غُلامُکَ ! ! وَاللّهِ لا ألى لَکَ بَيتَ المالِ أبَدا . وجاءَ بِالمَفاتيحِ فَعَلَّقَها عَلَى المِنبَرِ ، ويُقالُ : بَل ألقاها إلى عُثمانَ . فَدَفَعها عُثمانُ إلى ناتِلٍ مَولاهُ ، ثُمَّ وَلّى زَيدَ بنَ ثابِتٍ الأنصارِىَّ بَيتَ المالِ ، وأعطاهُ المَفاتيحَ . (2) .

1- .المعارف لابن قتيبه: ص195، شرح نهج البلاغه: ج1 ص198 ، تاريخ الطبرى: ج4 ص345، الكامل فى التاريخ: ج 2 ص 279 وفيهما «خمسين ألفا»، العقد الفريد : ج 3 ص 291 وفيه «عبيد اللّه بن خالد بن اُسيد» ، الفتوح : ج 2 ص 370 ، تاريخ البصره : ج 3 ص 91 وفيهما «ثلاثمئه ألف درهم» ؛ الشافى : ج 4 ص 273 وفيه «ثلاثمئه ألف» .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 173 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 35 والشافى : ج 4 ص 274 .

7958.عنه علیه السلام :المعارف ، ابن قتیبه :عبد اللّه بن خالد بن اُسَید از عثمان درخواستِ صله کرد . عثمان نیز به او چهار صد هزار درهم عطا کرد .7957.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابو مِخْنَف : عبد اللّه بن ارقم (1) خزانه دار عثمان بود ... . عثمان ، صد هزار درهم از بیت المال قرض گرفت و عبد اللّه بن ارقم گواهی ای بر آن نوشت ؛ چون حقّ مسلمانان بود . او علی علیه السلام ، طلحه ، زبیر ، سعد بن ابی وقّاص و عبد اللّه بن عمر را بر آن ، گواه گرفت . پس چون موعدش رسید ، عثمانْ آن را ادا کرد .

سپس عبد اللّه بن خالد بن اُسَید بن ابی عیص از مکّه بر عثمان وارد شد و رزمندگانی با او بودند . عثمان فرمان داد که به عبد اللّه ، سیصد هزار درهم بدهند و نیز به هر یک از همراهان او صد هزار درهم و آن را به ابن ارقم حواله کرد ؛ امّا او آن را گزاف شمرد و حواله را به وی باز گرداند .

نیز گفته می شود که : ابن ارقم از عثمان خواست که گواهیِ آن را بنویسد تا حقیقتْ معلوم باشد ؛ امّا عثمان ، خودداری ورزید .

ابن ارقم نیز از پرداخت مال به آنان امتناع کرد .

عثمان به او گفت : تو خزانه دار مایی . پس چه چیزْ تو را به این کار وا داشت؟

ابن ارقم گفت : من خود را خزانه دار مسلمانان می دانم . خزانه دار تو غلام توست ! به خدا سوگند که هرگز برای تو مسئولیّت بیت المال را نمی پذیرم . سپس کلیدها را آورد و بر منبر آویخت . نیز گفته می شود که آنها را پیش عثمان انداخت .

عثمان ، آنها را به ناتل ، غلام آزاد شده اش داد . سپس بیت المال را به زید بن ثابت انصاری سپرد و کلیدها را به او داد . .

1- .ظاهرا عبداللّه بن ارقم درست نیست و زید بن ارقم درست است .(م)

4 / 2 5ما أعطى سَعيدَ بنَ العاصِ7954.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف عن أبى مِخنَف والواقِدى :أنكَرَ النّاسُ عَلى عُثمانَ إعطاءَهُ سَعيدَ بنَ العاصِ 1 مِئَةَ ألفِ دِرهَمٍ ، فَكَلَّمَهُ عَلِىٌّ وَالزُّبَيرُ وطَلحَهُ وسَعدٌ وعَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ فى ذلِکَ فَقالَ : إنَّ لَهُ قَرابةً ورَحِما !

قالوا : أفَما كانَ لِأَبى بَكرٍ وعُمَرَ قَرابَهٌ وذَوو رَحِمٍ ؟ !

فَقالَ : إنَّ أبا بَكرٍ وعُمَرَ كانا يَحتَسِبانِ فى مَنعِ قَرابَتِهِما ، وأنَا أحتَسِبُ فى إعطاءِ قَرابتى . (1) .

1- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 137 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 35 ؛ الشافى : ج 4 ص 273 .

4 / 2 5 آنچه به سعید بن عاص داد

4 / 2 5آنچه به سعید بن عاص داد7955.عنه صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از ابو مِخنَف و واقدی : مردم ، بخشش صد هزار درهمی عثمان به سعید بن عاص 1 را زشت شمردند و علی علیه السلام ، زبیر ، طلحه ، سعد و عبد الرحمان بن عوف در این باره با او گفتگو کردند .

عثمان گفت : او از نزدیکان و خویشاوندان من است .

گفتند : آیا ابو بکر و عمر ، نزدیک و خویشاوند نداشتند؟

گفت : ابو بکر و عمر ، پاداش خویش را در منع از خویشان می جستند و من ، در اعطای به نزدیکانم می جویم .

.

4 / 2 6ما أعطى أبا سُفيانَ بنَ حَربٍ7952.تنبيه الخواطر (به نقل از حنظله اُسَيدى از كاتبان پيامبر صلى ال) شرح نهج البلاغه :أعطى [عثمانُ] أبا سُفيانَ بنَ حَربٍ مِئَتَى ألفٍ مِن بَيتِ المالِ ، فِى اليَومِ الَّذى أمَرَ فيهِ لِمَروانَ بنِ الحَكَمِ بِمِئَةِ ألفٍ مِن بَيتِ المالِ . (1)4 / 2 7ما أعطى عَبدَ اللّهِ بنَ أبى سَرحٍ7950.بحار الأنوار :الكامل فى التاريخ :إنَّهُ [عُثمانَ] أعطى عَبدَ اللّهِ خُمُسَ الغَزوَةِ الاُولى ، وأعطى مَروانَ خُمُسَ الغَزوَةِ الثّانِيَةِ ؛ الَّتِى افتُتِحَت فيها جَميعُ إفريقِيَّةٍ . (2)7949.بحار الأنوار :شرح نهج البلاغه :أعطى [عثمانُ] عَبدَ اللّهِ بنَ أبى سَرحٍ جميعَ ما أفاءَ اللّهُ عَلَيهِ مِن فَتحِ إفريقِيَّةٍ بِالمَغرِبِ ؛ وهِىَ مِن طَرابلُسَ (3) الغَربِ إلى طَنجَةَ (4) ، مِن غَيرِ أن يَشرَكَهُ فيهِ أحَدٌ مِنَ المُسلِمينَ . (5)راجع : ص 134 (توليه أعداء الإسلام من أقربائه على البلاد) .

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 199 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 237 .
3- .طَرابلُس الغرب : مدينه تقع شمال إفريقيّه ، وهى من آخر المدن الَّتى فى شرقى القيروان ، وتقع على البحر بين تونس ومصر ، وتعرف بكرسىّ إفريقيّه ، وهى مبنيّه بالصخر (راجع تقويم البلدان : ص 147).
4- .طَنْجَه : مدينه تقع شمال إفريقيّه ، على ساحل بحر المغرب مقابل الجزيره الخضراء ، وهى من البرّ الأعظم وبلاد البربر (معجم البلدان : ج 4 ص 43).
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 199 وراجع تنقيح المقال : ج 2 ص 184 الرقم 6876 .

4 / 2 6 آنچه به ابو سفیان بن حرب داد

4 / 2 7 آنچه به عبد اللّه بن ابی سَرح داد

4 / 2 6آنچه به ابو سفیان بن حرب داد7948.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :در همان روزی که عثمانْ فرمان داد که از بیت المال ، صد هزار سکّه به مروان بن حکم بدهند ، نیز از بیت المال ، دویست هزار سکّه به ابو سفیان بن حرب داد .4 / 2 7آنچه به عبد اللّه بن ابی سَرح داد7945.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الکامل فی التاریخ :عثمان، خُمس [غنیمت های]پیکار نخست افریقا (1) را به عبد اللّه و خُمس [غنیمت]پیکار دوم برای فتح همه افریقا را به مروان داد .7948.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :شرح نهج البلاغه :عثمان ، همه آنچه را در جریان فتح غرب افریقا ، از طرابلس غربی (2) تا طَنجه (3) به دست آورده بود ، به عبد اللّه بن ابی سَرح داد ، بی آن که یک نفر از مسلمانان را با او شریک کند .ر . ک : ص 135 (حاکم کردن برخی دشمنان اسلام از میان نزدیکانش بر سرزمین های اسلامی) .

.

1- .ظاهراً مقصود از «افریقا» در این دو روایت تاریخی ، سرزمین های آباد شمال افریقا (سواحل جنوبی مدیترانه) در حدّ فاصل مصر و تنگه جبل الطارق و طبعاً اعم از : بَرقه ، اِفریقیّه و مغرب است (برای اطلاعات بیشتر ، ر . ک : جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی) .
2- .طرابلس غرب ، شهری در شمال افریقا در شرق قَیْرَوان مغرب است . این شهر ، در کناره دریا و میان تونس و مصر [و در لیبی کنونی] واقع شده است (تقویم البلدان : ص 147) .
3- .طنجه ، شهری در شمال افریقا که بر ساحل دریای مغرب (مدیترانه) و رو به روی اندلس است و از شهرهای بربر به شمار می رود (معجم البلدان : ج 4 ص 43) .

4 / 2 8ما أعطى زَيدَ بنَ ثابِتٍ7944.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الشافى عن الواقدى :إنَّ زَيدَ بنَ ثابِتٍ اِجتَمَعَ عَلَيهِ عِصابَهٌ مِنَ الأَنصارِ وهُوَ يَدعوهُم إلى نَصرِ عُثمانَ ، فَوَقَفَ عَلَيهِ جَبَلَهُ بنُ عَمرِو بنِ حَيَّهٍ المازِنِىُّ ، فَقالَ لَهُ جَبَلَهُ : ما يَمنَعُکَ يا زَيدُ أن تَذُبَّ عَنهُ ! أعطاکَ عَشرَهَ آلافِ دينارٍ ، وأعطاکَ حَدائِقَ مِن نَخلٍ لَم تَرِث مِن أبيکَ مِثلَ حَديقَهٍ مِنها ! !7943.امام زين العابدين عليه السلام :أنساب الأشراف :لَمّا أعطى عُثمانُ ... زَيدَ بنَ ثابِتٍ الأَنصارِىَّ مِئَهَ ألفِ دِرهَمٍ ، جَعَلَ أبو ذَرٍّ يَقولُ : بَشِّرِ الكانِزينَ بِعَذابٍ أليمٍ ، ويَتلو قَولَ اللّهِ عَزَّوجَلَّ : «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ» الآيه (1) . (2)7942.امام زين العابدين عليه السلام :أنساب الأشراف عن أبى مِخنَف :إنَّ زَيدَ بنَ ثابِتٍ الأَنصارِىَّ قالَ : يا مَعشَرَ الأَنصارِ ، إنَّكُم نَصَرتُمُ اللّهَ ونَبِيَّهُ ، فَانصُروا خَليفَتَهُ . فَأَجابَهُ قَومٌ مِنهُم ؛ فَقالَ سَهلُ بنُ حُنَيفٍ : يا زَيدُ ، أشبَعَکَ عُثمانُ مِن عِضدانِ المَدينَهِ . (3)7944.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :مروج الذهب عن سعيد بن المُسَيَّب :إنَّ زَيدَ بنَ ثابِتٍ حينَ ماتَ خَلَّفَ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّهِ ما كانَ يُكسَرُ بِالفُؤوسِ ، غَيرَ ما خَلَّفَ مِنَ الأَموالِ وَالضِّياعِ بِقيمَهِ مِئَهِ ألفِ دينارٍ . (4) .

1- .الشافى : ج 4 ص 241 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 8 .
2- .التوبه : 34 .
3- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 166 وراجع الجمل : ص 183 .
4- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 197 .
5- .مروج الذهب : ج 2 ص 342 .

4 / 2 8 آنچه به زید بن ثابت داد

4 / 2 8آنچه به زید بن ثابت داد7941.امام علی علیه السلام :الشافی به نقل از واقدی : گروهی از انصار ، گرد زید بن ثابتْ جمع شده بودند و او آنان را به یاری عثمان فرا می خواند که جبله بن عمرو بن حَیّه مازِنی در برابرش ایستاد و به او گفت : ای زید! چرا از او دفاع نکنی که ده هزار دینار به تو داد و نخلستان هایی را به تو بخشید که مانند یکی از آنها را نیز از پدرت به ارث نبردی !7940.امام علی علیه السلام :أنساب الأشراف :چون عثمانْ صد هزار درهم به زید بن ثابت انصاری عطا کرد ، ابو ذر ، شروع به گفتن این سخن کرد که : «زراندوزان را به عذابی دردناک بشارت ده» و گفته خدای عز و جل را می خواند : «و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند [و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند ، به عذابی دردناک ، بشارت بده]» .7939.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از ابو مِخْنَف : زید بن ثابت انصاری گفت : ای گروه انصار! شما خدا و پیامبرش را یاری کردید . پس ، جانشین او را نیز یاری کنید .

گروهی او را جواب گفتند . سهل بن حُنَیف گفت : ای زید! عثمان،تو را از عضیده های (1) مدینه سیراب کرده است.7938.بحار الأنوار :مروج الذهب به نقل از سعید بن مُسَیَّب : چون زید بن ثابت در گذشت ، آن قدرْ زر و سیم بر جای نهاد که با تبر شکسته [و قسمت]می شد و این ، افزون بر دارایی ها و کشتزارهایش بود که صد هزار دینار می ارزید .

.

1- .عَضیده ، نخل کوتاهی است که بارَش در دسترس است .

4 / 2 9ما أعطَى ابنَ شَريكِهِ فِى الجاهِلِيَّهِ7939.رسولُ اللّهِ ِ صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن سحيم بن حَفصٍ :كانَ رَبيعَهُ بنُ الحارِثِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ شَريكَ عُثمانَ فِى الجاهِلِيَّهِ ، فَقالَ العَبّاسُ بنُ رَبيعَهَ لِعُثمانَ : اُكتُب لى إِلَى ابنِ عامِرٍ يُسلِفُنى مِئَهَ أَلفٍ . فَكَتَبَ ، فَأعطاهُ مِئَهَ ألفٍ ؛ وَصَلَهُ بِها ، وأقطَعَهُ دارَهُ ؛ دارَ العَبّاسِ بنِ رَبيعَهَ اليَومَ . (1)4 / 2 10ما أعطى طَلحَهَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ7936.امام كاظم عليه السلام (به گاه حضور بر سر گورى) أنساب الأشراف عن موسى بن طلحه :أعطى عُثمانُ طَلحَهَ فى خِلافَتِهِ مِئَتَى ألفِ دينارٍ . (2)7935.امام كاظم عليه السلام :تاريخ المدينه عن موسى بن طَلحَه :أوَّلُ مَن أقطَعَ بِالعِراقِ عُثمانُ بنِ عَفّانَ قَطائِعَ مِمّا كانَ مِن صَوافى آلِ كَسرى ، ومِمّا جَلا عَنهُ أهلُهُ ، فَقَطَعَ (3) لِطَلحَهَ ابنِ عُبَيدِ اللّهِ النَّشاستَجَ (4) . (5)7934.امام باقر عليه السلام :تاريخ الطبرى :قالَ خُنَيسُ بنُ فُلانٍ : ما أجوَدَ طَلحَهَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ ! فَقالَ سَعيدُ بنُ العاصِ : إِنَّ مَن لَهُ مِثلُ النَّشاستَجِ لَحَقيقٌ أن يَكونَ جَوادا ، وَاللّهِ لَو أنَّ لى مِثلَهُ لَأعاشَكُمُ اللّهُ عَيشا رَغَدا . (6)7937.الإمامُ العسكرىُّ عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن عثمان :وَيلى عَلَى ابنِ الحَضرَمِيَّهِ ؛ يَعنى طَلحَهَ ، أعطَيتُهُ كَذا وكَذا بُهارا (7) ذَهَبا ، وهُوَ يَرومُ (8) دَمى ؛ يُحَرِّضُ عَلى نَفسى ، اللّهُمَّ لا تُمَتِّعهُ بِهِ ، ولَقِّهِ عَواقِبَ بَغيِهِ . (9) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 404 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 151 ، المعارف لابن قتيبه : ص 128 نحوه .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 108 ؛ الغدير : ج 8 ص 283 .
3- .كذا ، والظاهر أنّ الصحيح : «فأقطَع» .
4- .نَشاسْتَج : ضيعه أو نهر بالكوفه ، وكانت عظيمه كثيره الدخل (معجم البلدان : ج 5 ص 285) .
5- .تاريخ المدينه : ج 3 ص 1020 ، معجم البلدان : ج 5 ص 286 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 318 ، معجم البلدان : ج 5 ص 285 ، الفتنه ووقعه الجمل : ص 35 .
7- .البُهار : الحِمل ، وقيل : هو ثلاثمئه رطل (لسان العرب : ج 4 ص 84 «بهر») .
8- .رامَ الشىء يَرومُه : طلبه (لسان العرب : ج 12 ص 258 «روم») .
9- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 35 .

4 / 2 9 آنچه به پسر شریکِ دوران جاهلیّتش داد

4 / 2 10 آنچه به طلحه بن عبید اللّه داد

4 / 2 9آنچه به پسر شریکِ دوران جاهلیّتش داد7934.. الإمامُ الباقرُ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از سحیم بن حفص : ربیعه بن حارث بن عبد المطّلب ، شریک عثمان در دوران جاهلیّت بود .

عبّاس بن ربیعه به عثمان گفت : به ابن عامر بنویس که صد هزار به من وام بدهد .

او نوشت و ابن عامر ، صد هزار به او داد و عثمان با آن ، صله رحم کرد و خانه فعلی عبّاس بن ربیعه را نیز به او بخشید .4 / 2 10آنچه به طلحه بن عبید اللّه داد7917.امام صادق علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از موسی بن طلحه : عثمان در دوران خلافتش دویست هزار دینار به طلحه بخشید .7918.عنهُ علیه السلام (لمّا سُئلَ عن الزاهِدِ فی الدنیا) تاریخ المدینه به نقل از موسی بن طلحه : عثمان ، نخستین کسی بود که در عراق ، قطعه هایی را از زمین های ویژه (اراضی خالصه) فرمان روایان ایران و نیز جاهایی را که صاحبان آنها کوچ کرده بودند ، به افراد بخشید و از جمله ، نَشاستَج (1) را به طلحه بن عبید اللّه داد .7919.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری :خُنَیس بن فلان گفت : چه قدر طلحه بن عبید اللّه بخشنده است! سعید بن عاص گفت : کسی که ملکی همچون نشاستج داشته باشد ، شایسته است که بخشنده باشد . به خدا سوگند ، اگر من مانند آن را داشتم ، زندگی پر برکتی را برای شما فراهم می آوردم .7920.الإمامُ الرِّضا علیه السلام (لَمّا سُئلَ عن صِفَهِ الزاهِدِ) شرح نهج البلاغه به نقل از عثمان : وای بر پسر حَضْرَمیّه (طلحه) ! باری گران از طلا به او بخشیدم و اینک او به دنبال ریختن خون من است و [مردم را] بر من می شورانَد . خدایا! او را از آن ، بهره مند مگردان و سرانجامِ سرکشی اش را به او برسان!

.

1- .نشاستج ، کشتزار یا جوی آب بزرگ و پُر درآمدی در کوفه است (معجم البلدان : ج 5 ص 285) .

4 / 2 11ما أعطَى الزُّبَيرَ7918.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به اين كه زاهدِ به دنيا كيست؟) الطبقات الكبرى عن أبى حصين :إنَّ عُثمانَ أجازَ الزُّبَيرَ بنَ العَوّام بِستِّمِئَهِ ألفٍ ، فَنَزَلَ عَلى أخوالِهِ ؛ بَنى كاهِلٍ ، فَقالَ : أىُّ المالِ أجوَدُ ؟ قالوا : مالُ أصبَهانَ . قالَ : أعطونى مِن مالِ أصبَهانَ . 7919.امام صادق عليه السلام :الطبقات الكبرى عن عُروَه :كانَ لِلزُّبَيرِ بِمِصرَ خِطَطٌ (2) ، وبِالإِسكَندَرِيَّهِ خِطَطٌ ، وبِالكوفَهِ خِطَطٌ ، وبِالبَصرَهِ دورٌ ، وكانَت لَهُ غَلّاتٌ تَقدَمُ عَلَيهِ مِن أعراضِ المَدينَهِ . (3)راجع : ج 4 ص 522 (الزبير بن العوّام) .

4 / 2 12ثَروَهُ عَبدِ الرَّحمن بنِ عَوفٍ7923.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ المدينه عن عثمان لِعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ : يا أبا مُحَمَّدٍ ، فَهَل وَلَّيتَنى هذَا الأَمرَ يَومَ وَلَّيتَهُ وأنتَ تَقدِرُ عَلى أن تَصرِفَ ذلِکَ إلى نَفسِکَ ، أو تُوَلِّيَهُ مَن بَدا لَکَ ، وفِى القَومِ مَن هُوَ أمَسُّ بِکَ يَومَئِذٍ رَحِما مِنّى إلّا رَجاءَ الصِّلَهِ والإِحسانِ فيما بَينى وبَينَکَ ! ! (4) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 107 ، تاريخ أصبهان : ج 1 ص 66 ، مكارم الأخلاق لابن أبى الدنيا : ص 269 ح 420 ، تاريخ المدينه : ج 3 ص 1021 .
2- .الخطّه : الأرض والدار يختطّها الرجل فى أرض غير مملوكه ليتحجّرها ويبنى فيها ، وذلک إذا أذن السلطان لجماعه من المسلمين أن يختطّوا الدور فى موضع بعينه ويتّخذوا فيه مساكن لهم . وجمع الخِطّه : خِطَط (لسان العرب : ج 7 ص 288 «خطط») .
3- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 110 .
4- .تاريخ المدينه : ج 3 ص 1028 .

4 / 2 11 آنچه به زبیر داد

4 / 2 12 ثروت عبد الرحمان بن عوف

4 / 2 11آنچه به زبیر داد7926.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از ابو حُصَین : عثمان به زبیر بن عوّام اجازه داد تا ششصد هزار [درهم از بیت المال]بردارد . او نزد دایی هایش ، بنی کاهل ، آمد و گفت : کدام مالْ بهتر است؟ گفتند : مال اصفهان . گفت : از مال اصفهان به من بدهید .7927.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی ذکْرِ مناجاتِهِ سبحانَهُ و تَعالی لموسی علیه) الطبقات الکبری به نقل از عُروه : زبیر ، زمین ها و خانه هایی محصور و قطعه بندی شده در مصر ، اسکندریه و کوفه ، و [نیز] خانه هایی در بصره و سهمی از غَلّات اطراف مدینه داشت .ر . ک : ج 4 ص 523 (زبیر بن عوّام) .

4 / 2 12ثروت عبد الرحمان بن عوف7926.امام علی علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از عثمان ، خطاب به عبد الرحمان بن عوف : ای ابو محمّد! آیا آن روز که [در شورا]عهده دار کار بودی و حکومت را به من سپردی ، جز از سر خویشی و امید به صله و احسان من بود ، در حالی که می توانستی آن را برای خود کنی ، یا به هر کس که می خواستی بسپاری ، که در میان اعضای شورا کسانی نزدیک تر از من به تو بودند؟

.

7927.امام صادق علیه السلام :مروج الذهب فی ذِکرِ ثَروَهِ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ الزُّهرِیِّ : اِبتَنی دارَهُ ، ووَسَّعَها ، وکانَ عَلی مَربَطِهِ مِئَهُ فَرَسٍ ، ولَهُ ألفُ بَعیرٍ ، وعَشرَهُ آلافِ شاهٍ مِنَ الغَنَمِ ، وبَلَغَ بَعدَ وَفاتِهِ رُبُعُ ثَمَنِ مالِهِ أربَعَهً وثَمانینَ ألفا . (1)7928.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (مِن وصایاهُ لابنِهِ الحسنِ علیه السلام) تاریخ المدینه عن عبد اللّه بن الصامت فی خَبرِ دُخولِ أبی ذَرٍّ عَلی عُثمانَ : دَخَلَ عَلَیهِ وهُوَ یَقسِمُ مالَ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ بَینَ وَرَثَتِهِ ، وعِندَهُ کَعبٌ ، فَأقبَلَ عُثمانُ . فَقالَ : یا أبا إسحاقَ ، ما تَقولُ فی رَجُلٍ جَمَعَ هذَا المالَ فَکانَ یَتَصَدَّقُ مِنهُ ، ویَحمِلُ فِی السَّبیلِ ، ویَصِلُ الرَّحِمَ ؟ فَقالَ : إنّی لَأَرجو لَهُ خَیرا .

فَغَضِبَ أبو ذَرٍّ ، ورَفَعَ عَلَیهِ العَصی ، وقالَ : ما یُدریکَ یَابنَ الیَهودِیَّهِ ! ! لَیَوَدَّنَ صاحِبُ هذَا المالِ یَومَ القِیامَهِ أن لَو کانَ عَقارِبُ تَلسَعُ السُّوَیداءَ مِن قَلبِهِ. (2)7929.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الطبقات الکبری عن عثمان بن الشرید :تَرَکَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ ألفَ بَعیرٍ ، وثَلاثَهَ آلافِ شاهٍ بِالبَقیعِ ، ومِئَهَ فَرَسٍ تَرعی بِالبَقیعِ . وکانَ یَزرَعُ بِالجُرفِ (3) عَلی عِشرینَ ناضِحا ، وکانَ یَدخُلُ قوتَ أهلِهِ مِن ذلِکَ سَنَهً . (4)7930.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری عن محمّد :إنَّ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ عَوفٍ تُوُفِّیَ ، وکانَ فیما تَرَکَ ذَهَبٌ ؛ قُطِّعَ بِالفُؤوسِ حَتّی مَجِلَت (5) أیدِی الرِّجالِ مِنهُ . وتَرَکَ أربَعَ نِسوَهٍ ، فَاُخرِجَتِ امرَأَهٌ مِن ثُمُنِها بِثَمانینَ ألفا . (6) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 342 .
2- .تاریخ المدینه : ج 3 ص 1036 ، سیر أعلام النبلاء : ج 2 ص 67 الرقم 10 ، حلیه الأولیاء : ج 1 ص 160 .
3- .الجُرْف : موضع علی ثلاثه أمیال من المدینه نحو الشام (معجم البلدان : ج 2 ص 128) .
4- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 136 .
5- .مَجِلَت یدُه ومَجَلَت : ثخُن جلدُها وتعجّر ، وظهر فیها ما یشبه البَثر ؛ من العمل بالأشیاء الصلبه الخشنه (النهایه : ج 4 ص 300 «مجل») .
6- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 136 ، أسد الغابه : ج 3 ص 480 الرقم 3370 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 164 کلاهما نحوه ، الریاض النضره : ج 4 ص 315 .

7931.عنه علیه السلام :مروج الذهب در یادکردِ ثروت عبد الرحمان بن عوف زُهْری :خانه اش را ساخت و آن را توسعه داد و صد اسب در اصطبلش بود و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت . پس از مردنش ، یک چهارم از یک هشتم دارایی اش [یعنی سهم هر یک از همسرانش] ، هشتاد و چهار هزار [دینار] شد .7932.عنه علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از عبد اللّه بن صامت ، در بیان ورود ابو ذر بر عثمان : [ابو ذر]بر عثمان وارد شد ، در حالی که دارایی عبد الرحمان بن عوف را میان وارثانش قسمت می کرد و کعب ، نزدش بود .

عثمان [به کعب]رو کرد و گفت : ای ابو اسحاق! درباره مردی که این دارایی را گرد آورد و از آن صدقه می داد و در راه خدا خرج می کرد و با آن ، صله رحم می نمود ، چه می گویی؟

کعب گفت : برایش امید خیر دارم!

ابو ذر خشمناک شد و عصایش را بر او بلند کرد و گفت : چه می دانی ، ای پسر زن یهود؟ در روز قیامت ، دارنده این دارایی دوست می دارد که [به جای اینها]عقرب هایی داشت که درون قلب او را می گزیدند .7933.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از عثمان بن شرید : عبد الرحمان بن عوف در [منطقه]بقیع ، هزار شتر و سه هزار گوسفند بر جای نهاد و [نیز]صد اسب که در بقیع می چریدند .

او در جُرْف (1) با بیست شترِ آبکشی زراعت می کرد و خوراک سال خانواده اش را از آن در می آورد .7928.امام علی علیه السلام (در ضمن سفارشهای خود به فرزندش حسن علیه السلام) الطبقات الکبری به نقل از محمّد : عبد الرحمان بن عوف وفات یافت و در میان آنچه بر جای نهاد ، [آن قدر]طلا بود که با تبر شکسته می شد ، تا آن جا که دستان مردان ، تاول زد . او چهار زن بر جای گذاشت که سهم یک زن از یک هشتم آن مال ، هشتاد هزار [دینار] شد . .

1- .جرف ، در سه میلی مدینه و بر سر راه مدینه به شام است (معجم البلدان : ج 2 ص 128) .

7929.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :كانَ عَبدُ الرَّحمنَ قَد أطلَقَ امرَأَتَهُ تُماضِرَ بِنتَ الأَصبَغِ الكَلبِيَّةَ لَمَّا اشتَدَّت عِلَّتُهُ ، فَوَرَّثَها عُثمانُ . فَصولِحَت عَن رُبُعِ الثُّمُنِ عَلى مِئَةِ ألفِ دينارٍ ، وقيلَ : ثَمانينَ ألفَ دينارٍ . (1)4 / 2 13الخَليفَةُ وخازِنُ بَيتِ المالِ7932.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى عن عبد الرحمن بن يَسار :رَأَيتُ عامِلَ صَدَقاتِ المُسلِمينَ عَلى سوقِ المَدينَةِ إذا أمسى أتاها عُثمانُ ، فَقالَ لَهُ : اِدفَعها إلَى الحَكَمِ ابنِ أبِى العاصِ .

وكانَ عُثمانُ إذا أجازَ أحَدا مِن أهلِ بَيتِهِ بِجائِزَةٍ جَعَلَها قَرضا مِن بَيتِ المالِ . فَجَعَلَ يُدافِعُهُ ويَقولُ لَهُ : يَكونُ ، فَنُعطيكَ إن شاءَ اللّهُ . فَأَلَحَّ عَلَيهِ . فَقالَ : إنَّما أنتَ خازِنٌ لَنا ! فَإِذا أعطَيناكَ فَخُذ ، وإذا سَكَتنا عَنكَ فَاسكُت ! !

فَقالَ: كَذَبتَ وَاللّهِ ! ما أنَا لَكَ بِخازِنٍ ، ولا لِأَهلِ بَيتِكَ ، إنَّما أنَا خازِنُ المُسلِمينَ. وجاءَ بِالمِفتاحِ يَومَ الجُمُعَهِ وعُثمانُ يَخطُبُ فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! زَعَمَ عُثمانُ أنّى خازِنٌ لَهُ ولِأَهلِ بَيتِهِ ! وإنَّما كُنتُ خازِنا لِلمُسلِمينَ ، وهذِهِ مَفاتيحُ بَيتِ مالِكُم ورَمى بِها . فَأَخَذَها عُثمانُ ، ودَفَعَها إلى زَيدِ بنِ ثابِتٍ . (2) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 169 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 168 ، الأمالى للمفيد : ص 70 ح 5 عن أبى يحيى مولى معاذ بن عفراء الأنصارى ؛ أنساب الأشراف : ج 6 ص 173 عن أبى مخنف ، الأوائل لأبى هلال : ص 130 عن قتاده وكلّها نحوه .

4 / 2 13 خلیفه و مسئول بیت المال

8093.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :چون بیماری عبد الرحمانْ شدّت گرفت ، زنش تماضر (دختر اصبغ کلبی) را طلاق داد ؛ ولی عثمان ، او را جزو وارثان شمرد و سهمش (یعنی یک چهارم از یک هشتم) را با صد هزار دینار مصالحه کرد .4 / 2 13خلیفه و مسئول بیت المال8096.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی به نقل از عبد الرحمان بن یسار : کارگزار زکات مسلمانان در بازار مدینه را دیدم که چون شب شد ، عثمان به نزدش آمد و به او گفت : آن [زکات گردآمده] را به حَکَم بن ابی عاص بده .

عثمان ، چون جایزه ای به هر یک از خاندانش می بخشید ، آن را از بیت المال می داد و [در هنگام باز پس دادن ،]مقاومت می کرد و [به خزانه دار بیت المال]می گفت : باشد ؛ إن شاء اللّه به تو [باز پس] می دهیم .

[یک بار ،] خزانه دار ، پافشاری کرد . عثمان به او گفت : تو خزانه دار ما هستی! هر گاه [قرض را] به تو باز پس دادیم ، بگیر و هر گاه ساکت ماندیم ، ساکت بمان!

خزانه دار گفت : به خدا سوگند که دروغ گفتی! من خزانه دار تو و خاندانت نیستم . من خزانه دار مسلمانانم .

خزانه دار ، روز جمعه ، در حالی که عثمانْ خطبه می خواند ، کلیدها را آورد و گفت : ای مردم! عثمان می پندارد که من خزانه دار او و خاندانش هستم ، در حالی که من خزانه دار مسلمانانم و اینها کلیدهای بیت المال شماست . و آنها را پرتاب کرد .

عثمان آنها را گرفت و به زید بن ثابت داد .

.

8097.الكافى عن رسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف عن أبى مِخنَف :لَمّا قَدِمَ الوَليدُ الكوفَةَ ألفَى ابنَ مَسعودٍ عَلى بَيتِ المالِ ، فَاستَقرَضَهُ مالاً وقَد كانَتِ الوُلاهُ تَفعَلُ ذلِکَ ثُمَّ تَرُدُّ ما تَأخُذُ ، فَأقرَضَهُ عَبدُ اللّهِ ما سَأَلَهُ .

ثُمَّ إنَّهُ اقتَضاهُ إيّاهُ ، فَكَتَبَ الوَليدُ فى ذلِکَ إلى عُثمانَ .

فَكَتَبَ عُثمانُ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ مَسعودٍ : إنّما أنتَ خازِنٌ لَنا ، فَلا تَعَرَّض لِلوَليدِ فيما أخَذَ مِنَ المالِ .

فَطَرَحَ ابنُ مَسعودٍ المَفاتيحَ وقالَ : كُنتُ أظُنُّ أنّى خازِنٌ لِلمُسلِمينَ ! فَأَمّا إذ كُنتُ خازِنا لَكُم فَلا حاجَةَ لى فى ذلِکَ . وأقامَ بِالكوفَهِ بَعدَ إلقائِهِ مَفاتيحَ بَيتِ المالِ . (1)8091.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :العِقد الفريد عن عبد اللّه بن سِنان :خَرَجَ عَلَينَا ابنُ مَسعودٍ ونَحنُ فِى المَسجِدِ وكانَ عَلى بَيتِ مالِ الكوفَهِ ، وأميرُ الكوفَهِ الوَليدُ بنُ عُقبَةَ بنِ أبى مُعَيطٍ فَقالَ : يا أهلَ الكوفَهِ ، فُقِدَت مِن بَيتِ مالِكُمُ اللَّيلَةَ مِئَةُ ألفٍ ، لَم يَأتِنى بِها كِتابٌ مِن أميرِ المُؤمِنينَ ، ولَم يَكتبُ لى بِها بَراءَةً ! !

قالَ : فَكَتَبَ الوَليدُ بنُ عُقبَةَ إلى عُثمانَ فى ذلِکَ ، فَنَزَعَهُ عَن بَيتِ المالِ . (2)4 / 2 14الإِصرارُ عَلَى استِئثارِ الأَقرِباءِ8094.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :مسند ابن حنبل عن سالم بن أبى الجعد :دَعا عُثمانُ ناسا مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فيهِم عَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، فَقالَ : إنّى سائِلُكُم ، وإنّى اُحِبُّ أن تُصَدِّقونى : نَشَدتُكُم اللّهَ ! أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ يُؤثِرُ قُرَيشا عَلى سائِرِ النّاسِ ، ويُؤثِرُ بَنى هاشِمٍ عَلى سائِرِ قُرَيشٍ ؟ ! فَسَكَتَ القَومُ .

فَقالَ عُثمانُ : لَو أنَّ بِيَدى مَفاتيحَ الجَنَّهِ لَأَعطَيتُها بَنى اُمَيَّهَ ، حَتّى يَدخُلوا مِن عِندِ آخِرِهِم ! ! (3) .

1- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 140 .
2- .العقد الفريد : ج 3 ص 308 .
3- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 136 ح 439 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 432 ، تاريخ المدينه : ج 3 ص 1098 ، تاريخ دمشق : ج 39 ص 252 ،

البدايه والنهايه : ج 7 ص 178 .

4 / 2 14 اصرار بر ترجیح دادن نزدیکان

8095.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از ابو مِخنَف : چون ولید به کوفه رسید ، ابن مسعود را خزانه دار بیت المال یافت . پس ، مالی از او وام گرفت که والیانْ چنین می کردند و آنچه را می گرفتند ، باز می گرداندند .

عبد اللّه [بن مسعود ،]وامی را که او خواسته بود ، به وی داد و [بعد از تمام شدن مدّت ،] آن را طلب کرد .

ولید ، این را به عثمان نوشت و عثمان به عبد اللّه بن مسعود نوشت : تو خزانه دار ما هستی . پس ، متعرّض ولید ، به خاطر آنچه از بیت المال گرفته ، مشو .

ابن مسعود کلیدها را [پیش عثمان] انداخت و گفت : من گمان می کردم خزانه دار مسلمانان هستم ؛ امّا حال که خزانه دار تو هستم ، نیازی بدان ندارم !

او پس از انداختن کلیدهای بیت المال ، در کوفه ماند .8096.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :العقد الفرید به نقل از عبد اللّه بن سنان : در دوران حکومت ولید بن عُقبه بن ابی مُعَیط بر کوفه ، در مسجد بودیم که [عبد اللّه] ابن مسعود ، مسئول بیت المال کوفه ، به سویمان آمد و گفت: ای کوفیان ! دیشب از بیت المال شما صد هزار ، مفقود شده است که درباره آن ، نوشته ای از امیر مؤمنان [عثمان] نیامده و آن را با من تسویه نکرده است .

ولید بن عقبه این [جریان] را برای عثمان نوشت و او هم ابن مسعود را برکنار کرد .4 / 2 14اصرار بر ترجیح دادن نزدیکان8099.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لامرَأهِ سعدٍ) مسند ابن حنبل به نقل از سالم بن ابی جعد : عثمان ، گروهی از اصحاب پیامبر خدا را دعوت کرد و عمّار بن یاسر هم در میان آنان بود . پس گفت : من از شما می پرسم و دوست دارم که با من راست باشید . شما را به خدا سوگند ، آیا می دانید که پیامبر خدا قریش را بر بقیّه مردمْ ترجیح می داد و بنی هاشم را بر بقیّه قریش؟ مردم ، ساکت شدند .

عثمان گفت : اگر کلیدهای بهشت به دستم بود ، آنها را به بنی امیّه می دادم تا آخرین نفرشان نیز وارد شود .

.

8100.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف عن أبى مِخنَف فى إسنادِهِ : كانَ فى بَيتِ المالِ بِالمَدينَةِ سَفَطٌ (1) ، فِيهِ حَلىٌ وجَوهَرٌ ، فَأَخَذَ مِنهُ عُثمانُ ما حَلّى بِهِ بَعضَ أهلِهِ . فَأظهَرَ النّاسُ الطَّعنَ عَلَيهِ فى ذلِکَ ، وكَلَّموهُ فيهِ بِكَلامٍ شَديدٍ ، حَتّى أغضَبوهُ . فَخَطَبَ فَقالَ :

لَنَأخُذَنَّ حاجَتَنا مِن هذَا الفَىءِ ، وإن رَغِمَت اُنوفُ أقوامٍ .

فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : إذا تُمنَعُ مِن ذلِکَ ، ويُحالُ بَينکَ وبَينَهُ .

وقالَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ : اُشهِدُ اللّهَ أنَّ أنفى أوَّلُ راغِمٍ مِن ذلِکَ . (2)8101.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن عثمان :إنَّ عُمَرَ كانَ يَمنَعُ أهلَهُ وأقرِباءَهُ ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ ، وإنّى اُعطى أهلى وأقرِبائِىَ ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ . (3)8102.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :أنساب الأشراف عن الزُّهرى :لَمّا وُلِّىَ عُثمانُ عاشَ اثنَتَى عَشَرَةَ سَنَةً أميرا ؛ فَمَكَثَ سِتَّ سِنينَ لا يَنقِمُ النّاسُ عَلَيهِ شَيئا ، وإنَّهُ لَأَحَبُّ إلى قُرَيشٍ مِن عُمَرَ ؛ لِشِدَّهِ عُمَرَ ، ولينِ عُثمانَ لَهُم ، ورِفقِهِ بِهِم .

ثُمَّ تَوانى فى أمرِهِم ، وَاستَعمَلَ أقارِبَهُ وأهلَ بَيتِهِ فى السِّتِّ الأَواخِرِ ، وأهمَلَهُم . وكَتَبَ لِمَروانَ بنِ الحَكَمِ بِخُمُسِ إفريقِيَّهٍ ، وأعطى أقارِبَهُ المالَ ، وتَأَوَّلَ فى ذلِکَ الصِّلَهَ الَّتى أمَرَ اللّهُ بِها ، وَاتَّخَذَ الأَموالَ ، وَاستَسلَفَ مِن بَيتِ المالِ مالاً . وقالَ : إنَّ أبا بَكرٍ وعُمَرَ تَرَكا مِن هذَا المالِ ما كانَ لَهُما ، وإنّى آخُذُهُ فَأَصِلُ بِهِ ذَوى رَحِمى . فَأَنكَرَ النّاسُ ذلِکَ عَلَيهِ . (4) .

1- .السَّفَط : الَّذى يعبّى فيه الطيب وما أشبهه من أدوات النساء (تاج العروس : ج 10 ص 281 «سفط») .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 161 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 49 ؛ الشافى : ج 4 ص 289 ، الدرجات الرفيعه : ص 262 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 226 .
4- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 133 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 64 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 431 .

8098.امام باقر علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابو مِخنَف : در بیت المال مدینه ، جعبه لوازم آرایشی بود که در آن زیورآلات و جواهر قرار داشت . عثمان ، چیزهایی از آن را برای زینت برخی از اعضای خانواده اش برداشت .

مردم ، زبان به اعتراض گشودند و با سخنانی تند به او پرخاش کردند تا آن که او را خشمگین ساختند و او سخنرانی کرد و گفت : ما نیاز خود را از این مالِ عمومی برمی داریم ، هر چند برخی را خوش نیاید .

علی علیه السلام به او فرمود : «در این صورت ، از این کارت جلوگیری می شود و میان تو و آن ، جدایی انداخته می شود» .

عمّار بن یاسر گفت : خدا را گواه می گیرم که من ، نخستین کسی هستم که آن [کار]را ناخوش می دارم .8099.امام صادق علیه السلام (به زن سعد) تاریخ الطبری به نقل از عثمان : عمر به خاطر خدا از استفاده خانواده و نزدیکان خود جلوگیری می کرد و من به خاطر خدا به خانواده و نزدیکانم عطا می کنم .8100.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از زُهْری : خلافت عثمان ، دوازده سال طول کشید . شش سال نخست ، مردم بر او خُرده ای نگرفتند و او نزد قریش ، محبوب تر از عمر بود ؛ چون عمَرْ تندخو ، و عثمانْ نرم و همراه آنان بود .

سپس [عثمان] در اداره امورشان سستی کرد و در شش سال دوم ، نزدیکان و خویشان خود را به کار گمارد و مردم را رها کرد و خُمسِ [غنیمت های]افریقا را به مروان بن حَکم داد و از بیت المال به نزدیکانش بخشش نمود و آن را معنای حقیقیِ صله رحمی که خدا به آن فرمان داده ، دانست .

او به گردآوری اموال پرداخت و از بیت المال ، وام گرفت و گفت : ابو بکر و عمر ، حقّشان را از این مال ، وا نهادند و من آن را می گیرم و بدان با خویشانم صله رحم می کنم .

مردم ، این را بر او زشت شمردند . .

4 / 3رَدُّ طُرَداءِ رَسولِ اللّهِ8103.عنه عليه السلام :مروج الذهب :قَدِمَ عَلى عُثمانَ عَمُّهُ الحَكَمُ بنُ أبِى العاصِ وَابنُهُ مَروانُ وغَيرُهُما مِن بَنى اُمَيَّةَ ، وَالحَكَمُ هُوَ طَريدُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ الَّذى غَرَّبَهُ عَنِ المَدينَهِ ، ونَفاهُ عَنِ جِوارِهِ . (1)8104.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :كَتَبَ عُثمانُ إلَى الحَكَمِ بنِ أبِى العاصِ أن يَقدَمَ عَلَيهِ ، وكانَ طَريدَ رَسولِ اللّهِ وقَد كانَ عُثمانُ لَمَّا وُلِّىَ أبو بَكرٍ اِجتَمَعَ هُوَ وقَومٌ مِن بَنى اُمَيَّةَ إلى أبى بَكرٍ ، فَسَألوهُ فِى الحَكَمِ ، فَلَم يَأذَن لَهُ ، فَلَمّا وُلِّىَ عُمَرُ فَعلوا ذلِكَ ، فَلَم يَأذَن لَهُ فَأنكَرَ النّاسُ إذنَهُ لَهُ .

وقالَ بَعضُهُم : رَأَيتُ الحَكَمَ بنَ أبِى العاصِ يَومَ قَدِمَ المَدينَهَ عَلَيهِ فرزٌ خَلِقٍ (2) ، وهُوَ يَسوق تَيسا ، حَتّى دَخَلَ دارَ عُثمانَ ، وَالنّاسُ يَنظُرونَ إلى سوءِ حالِهِ وحالِ مَن مَعَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ وعَلَيهِ جُبَّهُ خَزٍّ وطَيلَسانٌ . (3)8105.عنه عليه السلام :العقد الفريد :لَمّا رَدَّ عُثمانُ الحَكَمَ بنَ أبِى العاصِ ؛ طَريدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وطَريدَ أبى بَكرٍ وعُمَرَ إلَى المَدينَهِ ، تَكَلَّمَ النّاسُ فى ذلِكَ .

فَقالَ عُثمانُ : ما يَنقِمُ النّاسُ مِنّى ! إنّى وَصَلتُ رَحِما ، وقَرَّبتُ قَرابَهً . (4) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 343 وراجع تاريخ أبى الفداء : ج 1 ص 169 .
2- .الفَرْز : الفسخ فى الثوب ، والفِرَز : الشقوق . وخَلَق الشىءُ وخَلُق : بلِىَ (لسان العرب : ج 5 ص 53 «فزر» و ج 10 ص 88 «خلق») .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 164 .
4- .العقد الفريد : ج 3 ص 308 .

4 / 3 باز گرداندن رانده شدگان پیامبر خدا

4 / 3باز گرداندن رانده شدگان پیامبر خدا8103.امام صادق علیه السلام :مروج الذهب :عموی عثمان (حَکَمِ بن ابی عاص) و پسرش مروان و بقیّه بنی امیّه بر عثمان وارد شدند . حَکَم ، رانده شده پیامبر خدا بود . [پیامبر صلی الله علیه و آله] او را از مدینه راند و از خود ، دور کرد .8104.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :عثمان به حکم بن ابی عاص که رانده شده پیامبر خدا بود نوشت که به نزد او بیاید . پیش تر نیز ، آن هنگام که ابو بکر خلیفه شده بود ، عثمان با گروهی از بنی امیّه نزد أبو بکر جمع شده و از او خواسته بودند که حَکَم را باز گردانَد ؛ ولی ابو بکر اجازه نداده بود .

عمر هم که خلیفه شد ، چنین کردند ؛ ولی او نیز اجازه نداده بود .

از این رو مردم ، اجازه دادن عثمان را زشت شمردند و یکی [از اهالی مدینه]می گوید : حکم بن ابی عاص را در روز ورودش به مدینه دیدم که لباس پاره و کهنه ای به تن داشت و بُز یک ساله ای را می رانْد ، تا آن که وارد خانه عثمان شد و مردم به بدحالی او و همراهانش می نگریستند . سپس بیرون آمد ، در حالی که بالاپوشی از خز و ردایی سبز به تن داشت .8105.امام علی علیه السلام :العقد الفرید :چون عثمان ، حکم بن ابی عاص (رانده شده پیامبر خدا و ابو بکر و عمر) را به مدینه باز گردانْد ، مردم ، لب به سخن گشودند . عثمان گفت : چرا مردم به من خُرده می گیرند؟ ! من صله رحمی کردم و خویشاوندم را نزدیک گرداندم .

.

8106.امام صادق علیه السلام :أنساب الأشراف عن هشام الکلبی عن أبیه :إنَّ الحَکَمَ بنَ أبِی العاصِ بنِ اُمَیَّةَ عَمَّ عُثمانَ بنِ عَفّانَ بنِ أبِی العاصِ بنِ اُمَیَّةَ کانَ جارا لِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی الجاهِلِیَّهِ ، وکانَ أشَدَّ جیرانِهِ أذیً لَهُ فِی الإِسلامِ ، وکانَ قُدومُهُ المَدینَهَ بَعدَ فَتحِ مَکَّهَ ، وکانَ مَغموصا (1) عَلَیهِ فی دینِهِ . فَکانَ یَمُرُّ خَلفَ رَسولِ اللّه صلی الله علیه و آله فَیَغمِزُ بِهِ ، ویَحکیهِ ، ویَخلُجُ بِأنفِهِ وفَمِهِ ، وإذا صَلّی قامَ خَلفَهُ فَأشارَ بِأصابِعِهِ . فَبَقِیَ عَلی تَخلیجِهِ ، وأصابَتهُ خَبلهٌ .

وَاطَّلَعَ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ذاتَ یَومٍ وهُوَ فی بَعضِ حُجَرِ نِسائِهِ ، فَعَرَفَهُ ، وخَرَجَ إلَیهِ بِعَنَزَهٍ ، وقالَ : مَن عَذیری مِن هذَا الوَزَغَهِ اللَّعینِ . ثُمَّ قالَ : لا یُساکِنُنی ولا وَلَدُهُ . فَغَرَّبَهُم جَمیعا إلَی الطّائِفِ .

فَلَمّا قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، کَلَّمَ عُثمانُ أبا بَکرٍ فیهِم ، وسَأَلَهُ رَدَّهُمُ ، فَأبی ذلِکَ ، وقالَ : ما کُنتُ لَاوِیَ طُرَداءَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . ثُمَّ لَمَّا استُخلِفَ عُمَرُ کَلَّمَهُ فیهِم ، فَقالَ مِثلَ قَولِ أبی بَکرٍ .

فَلَمَّا استُخلِفَ عُثمانُ أدخَلَهُمُ المَدینَهَ ، وقالَ : قُد کُنتُ کَلَّمتُ رَسولَ اللّهِ فیهِم وسَأَلتُهُ رَدَّهُم ، فَوَعَدَنی أن یَأذِنَ لَهُم ، فَقُبِضَ قَبلَ ذلِکَ . فَأنکَرَ المُسلِمونَ عَلَیهِ إدخالَهُ إیّاهُمُ المَدینَهَ . (2) .

1- .رجل مَغموصٌ علیه فی حَسَبه أو فی دینه : أی مطعون علیه (لسان العرب : ج 7 ص 61 «غمص») .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 135 وراجع الأوائل لأبی هلال : ص 127 .

8107.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از هشام کلبی ، از پدرش : حکم بن ابی عاص بن امیّه ، عموی عثمان بن عفّان بن ابی عاص بن امیّه ، در جاهلیّت ، همسایه پیامبر خدا و پس از پیدایش اسلام ، موذی ترین و بدرفتارترین همسایه ایشان بود .

ورود او به مدینه ، پس از فتح مکّه اتّفاق افتاد و در دینش به دیده تردید نگریسته می شد . او پشت سر پیامبر خدا راه می رفت و به او اشاره می کرد و کارهای ایشان را تقلید می نمود و با بینی و دهانش شکلک در می آورد و چون پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می گزارد ، پشت سرش می ایستاد و با انگشتانش به ایشان اشاره می کرد . پس [با نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله]بر همان شکل ماند و نیمه فلج شد .

یک روز ، او به یکی از حجره های زنان پیامبر صلی الله علیه و آله که ایشان نیز در آن بود ، سرک کشید . پیامبر صلی الله علیه و آله او را شناخت و با چوب دستی اش بیرون آمد و فرمود : «چه کسی مرا بر این بُزمَجّه ملعون ، یاری می دهد؟» . سپس فرمود : «در جایی که من سکونت دارم ، این و فرزندانش نباید باشند» . پس ، همه آنها را به طائف تبعید کرد .

چون پیامبر خدا قبض روح شد ، عثمان با ابو بکر درباره آنها گفتگو کرد و خواست که آنها را باز گردانَد ؛ امّا ابو بکر خودداری کرد و گفت : من رانده شدگان پیامبر خدا را راه نمی دهم .

سپس چون عمر جانشینش شد ، عثمان با او گفتگو کرد و عمر ، همان پاسخ ابو بکر را به وی گفت .

چون عثمان ، خودش خلیفه شد ، آنان را وارد مدینه کرد و گفت : من با پیامبر خدا درباره آنان گفتگو کردم و بازگشت آنها را از او خواستم و او به من وعده داد که اجازه دهد ؛ ولی پیش از آن ، قبض روح شد .

مردم ، باز گرداندن آنان را به مدینه برای عثمان ، زشت شمردند . .

4 / 4تَولِيَهُ أعداءِ الإسلامِ مِن أقرِبائِهِ عَلَى البِلادِ8110.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الآثارِ عن أبى حنيفه :بَلَغَنى أنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ قالَ : لَو وَلّيتُها عُثمانَ لَحَمَلَ آلَ أبى مُعَيطٍ عَلى رِقابِ النّاسِ ، وَاللّهِ لَو فَعَلتُ لَفَعَلَ ! ولَو فَعَلَ لَأوشَكوا أن يَسيروا إلَيهِ حَتّى يَجُزّوا رَأسَهُ ! ! (1)8111.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ المدينه عن المدائنى :قالَ مُعاوِيَهُ [لِعُثمانَ] : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّکَ قَد بَلَغتَ مِن صِلَتِنا مايَبلُغُهُ کَريمُ قَومٍ مِن صِلَهِ قَومٍ (2) ؛ حَمَلتَنا عَلى رِقابِ النّاسِ ، وجَعَلتَنا أوتادَ الأَرضِ ، فَخُذ کُلَّ رَجُلٍ مِنّا بِعَمَلِهِ وما يَليهِ يَکفِکَ . قالَ : فَأَخَذَ بِقَولِ مُعاوِيَهَ ، ورَدَّ عُمّالَهُ إلى أمصارِهِم . (3)8108.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :إرشاد القلوب عن حُذَيفَه بن اليَمانِ :لَمَّا استُخلِصَ عُثمانُ بنُ عَفّانَ آوى إلَيهِ عَمَّهُ الحَکَمَ بنَ العاصِ ، ووَلَدَهُ مَروانَ ، وَالحارِثَ بنَ الحَکَمِ ، ووَجَّهَ عُمّالَهُ فِى الأَمصارِ .

وکانَ فيمَن عَمَّلَهُ (4) عُمَرُ بنُ سُفيانَ بنِ المُغيرَهَ بنِ أبِى العاصِ بنِ اُمَيَّهَ إلى مُشکانَ (5) ، وَالحارِثُ بنُ الحَکَمِ إلَى المَدائِنِ (6) ، فَأَقامَ بِها مُدَّهً يَتَعَسَّفُ أهلَها ، ويُسىءُ مُعامَلَتَهُم .

فَوَفَدَ مِنهُم إلى عُثمانَ وَفدٌ يَشکوهُ ، وأعلَموهُ بِسوءِ ما يُعامِلُهُم بِهِ ، وأغلَظوا عَلَيهِ فِى القَولِ ، فَوَلّى حُذَيفَهَ بنَ اليَمانِ عَلَيهِم ، وذلِکَ فى آخِرِ أيّامِهِ . (7) .

1- .الآثار : ص 217 ح 960 وراجع أنساب الأشراف : ج 6 ص 121 وتاريخ المدينه : ج 3 ص 881 والصراط المستقيم : ج 3 ص 23 .
2- .کذا ، والظاهر أنّ الصحيح : «قومه» .
3- .تاريخ المدينه : ج 3 ص 1096 .
4- .عمَّلْته : ولّيته ، وجعلته عاملاً (لسان العرب : ج 11 ص 475 «عمل») .
5- .مُشکان : قريه باصطخر ، ومُشکان : قريه بفيروز آباد فارس ، وأيضاً : قريه من عمل همذان بالقرب من قريه يقال لها : روادور ، ومشکان أيضاً : مدينه بقهستان (تاج العروس : ج 13 ص 644 «مشک») .
6- .المَدائِن : أصل تسميتها هى : المدائن السبعه ، وکانت مقرّ ملوک الفرس . وهى تقع على نهر دجله من شرقيّها تحت بغداد على مرحله منها . وفيها إيوان کسرى . فُتحت هذه المدينه فى (14 ه . ق) على يد المسلمين (راجع تقويم البلدان : ص 302).
7- .إرشاد القلوب : ص 321 ، بحار الأنوار : ج 28 ص 86 ح 3 .

4 / 4حاکم کردن برخی دشمنان اسلام (از میان نزدیکانش) بر سرزمین های اسلامی8111.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الآثار به نقل از ابو حنیفه : برایم روایت شده که عمر بن خطّاب گفت : اگر خلافت را به عثمان بسپارم ، او خاندان ابو مُعَیط را بر گُرده مردمْ سوار می کند . به خدا سوگند ، اگر بکنم ، می کند و اگر بکند ، طولی نمی کشد که [مردم]به سوی او می آیند تا سرش را جدا سازند .8112.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از مدائنی : معاویه به عثمان گفت : ای امیر مؤمنان! تو در صله رحم با ما ، به آن جا رسیدی که بزرگ هر قوم برای قوم می کند . ما را بر گُرده مردم سوار کردی و بزرگ هر سرزمین قرار دادی . پس ، هر یک از ما را مسئول حوزه ولایت خودش و توابع آن کن تا کارهایت به سامان رسد .

عثمان ، سخن معاویه را پسندید و کارگزارانش را به شهرهایشان باز گرداند .8113.بحار الأنوار :إرشاد القلوب به نقل از حذیفه بن یمان : چون عثمان بن عفّان برگزیده شد ، عمویش حکم بن عاص و فرزندان وی (مروان و حارث بن حکم) به او پناه آوردند .

او کارگزارانش را به شهرها روانه کرد . در میان کسانی که کارگزارشان نمود ، عمر بن سفیان بن مغیره بن ابی عاص بن امیّه بود که به مُشکان (1) روانه اش کرد و [نیز]حارث بن حَکم که وی را به مدائن (2) فرستاد .او مدّتی در آن جا ماند ؛ [ولی]بر مردمش سخت می گرفت و با آنان بدرفتاری می کرد .

از این رو ، نمایندگانی از آنان به عثمانْ شکایت آوردند و از بدرفتاری او با آنها آگاهش ساختند و به درشتی با او سخن گفتند . عثمان نیز حذیفه بن یمان را حاکم آنان کرد و این ماجرا در پایان دوران او بود . .

1- .مشکان ، آبادی ای در استخر فارس و نیز آبادی ای در فیروزآباد فارس و نیز آبادی ای در ناحیه همدان ، در نزدیکی روادور و همچنین شهری در قُهستان است (تاج العروس : ماده «مشک») .
2- .مدائن ، در اصل ، «مدائن (شهرهای) هفتگانه» نام داشته و جایگاه پادشاهان فارس بوده و بر کرانه شرقی دجله و به فاصله یک مرحله راه در

پایین بغداد بوده است . ایوان کسرا در آن قرار دارد و در سال چهاردهم هجری به دست مسلمانان فتح شده است (تقویم البلدان : ص 302) .

8112.امام صادق علیه السلام :مروج الذهب :كانَ عُمّالُهُ [عُثمانَ]جَماعَةً ، مِنهُمُ : الوَليدُ بنُ عُقبَةَ بنِ أبى مُعَيطٍ عَلَى الكوفَهِ ، وهُوَ مِمَّن أخبَرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله أنَّهُ مِن أهلِ النّارِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ أبى سَرحٍ عَلى مِصرَ ، ومُعاوِيَهُ بن أبى سُفيانَ عَلَى الشّامِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ عَلَى البَصرَهِ . وصَرَفَ عَنِ الكوفَهِ الوَليدَ بنَ عُقبَهَ ، ووَلّاها سَعيدَ بنَ العاصِ . (1)8113.بحار الأنوار :أنساب الأشراف :أمّا عَبدُ اللّهِ بنُ سَعدِ بنِ أبى سَرحٍ فَإِنَّهُ أسلَمَ ، وكانَ يَكتُبُ بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَيُملى عَلَيهِ : «الكافِرينَ» فَيَجعَلُها «الظّالِمينَ» ، ويُملى عَلَيهِ : «عَزيزٌ حَكيمٌ» فَيَجعَلُها «عَليمٌ حَكيمٌ» ، وأشباهَ هذا .

فَقالَ : أنَا أقولُ كَما يَقولُ مُحَمَّدٌ ، وآتى بِمِثلِ ما يَأتى بِهِ مُحَمَّدٌ ، فَأَنزَلَ اللّهُ فيهِ : «وَمَنْ أَظْ لَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ اُوحِىَ إِلَىَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَىْ ءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَآ أَنزَلَ اللَّهُ» (2) .

وهَرَبَ إلى مَكَّهَ مُرتَدّا ، فَأَمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِقَتلِهِ . وكانَ أخا عُثمانَ بنِ عَفّانَ مِنَ الرَّضاعِ ؛ فَطَلَبَ فيهِ أشَدَّ طَلَبٍ حَتّى كَفَّ عَنهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . وقالَ : أما كانَ فيكُم مَن يَقومُ إلى هذَا الكَلبِ قَبلَ أن اُؤَمِّنَهُ فَيَقتُلُهُ ! !

فَقالَ عُمَرُ ويُقالُ أبُو اليُسرِ : لَو أومَأتَ إلَينا ، قَتَلناهُ .فَقالَ : إنّى ما أقتُلُ بِإشارَهٍ ؛ لِأَنَّ الأَنبِياءَ لا يَكونُ لَهُم خائِنَهُ الأَعيُنِ .وكانَ يَأتِى النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَيُسَلِّمُ عَلَيهِ .

ووَلّاهُ عُثمانُ مِصرَ . (3) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 343 و ص 346 ، الفتوح : ج 2 ص370، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 299 كلّها نحوه .
2- .الأنعام : 93 .
3- .أنساب الأشراف : ج 1 ص 454 ، سنن أبى داوود : ج 3 ص 59 ح 2683 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 47 ح 4360 و ح 4361 و ص 48 ح 4362 قال الحاكم : «إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله أمر قبل دخوله مكّه بقتل عبد اللّه بن سعد وعبد اللّه بن خطل ، فمن نظر فى مقتل أمير المؤمنين عثمان بن عفّان وجنايات عبد اللّه بن سعد عليه بمصر

إلى أن كان أمره ما كان ، علم أنّ النبىّ صلى الله عليه و آله كان أعرف به» ، المغازى : ج 2 ص 855 ، تاريخ دمشق : ج 29 ص 34 36 ، الاستيعاب : ج 3 ص 50 الرقم 1571 ، المعارف لابن قتيبه : ص 300 كلّها نحوه .

8114.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :مروج الذهب :کارگزاران عثمان گروهی بودند ، از جمله : ولید بن عقبه بن ابی معیط (کارگزار کوفه ، که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از زمره اهل آتش خوانده بود) ، عبد اللّه بن ابی سرح (کارگزار مصر) ، معاویه بن ابی سفیان (در شام) و عبد اللّه بن عامر (در بصره) .

او ولید بن عقبه را از حکومت کوفه برکنار و سعید بن عاص را حاکم آن جا نمود .8115.عنه صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف :امّا [داستان] عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح ، این است که او اسلام آورد و برای پیامبر صلی الله علیه و آله [قرآن]می نوشت . پیامبر صلی الله علیه و آله به او «الکافرین» املا می کرد و او به جای آن ، «الظالمین» می نوشت و «عزیز حکیم» املا می کرد و او «علیم حکیم» می نوشت و مانند این .

او گفت: من مانند آنچه محمّد می گوید،می گویم و مانند آنچه محمّد می آورد، می آورم. پس، خداوند درباره اش نازل کرد: «و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بست ، یا گفت : به من وحی شد ، در حالی که چیزی به او وحی نشد؟ و یا آن که گفت : به زودی مانند آنچه را خدا نازل کرد ، نازل می کنم ؟» .

او مرتد شد و به مکّه گریخت . پس ، پیامبر خدا به کشتنش فرمان داد و چون برادر شیریِ عثمان بن عفّان بود ، وی خواهش و التماس کرد ، تا پیامبر خدا از او دست کشید.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آیا کسی در میان شما نبود که به سوی این سگ برخیزد و پیش از آن که امانش دهم ، او را بکشد؟» .

عمر (1) گفت : اگر با چشم به ما اشاره می کردی ، او را می کشتیم .

[پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «من ، کسی را با اشاره نمی کشم ؛ چون پیامبران ، چشم خیانتکار ندارند .

[پس از آن ،] او هماره نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد و بر ایشان سلام می داد . عثمان ، او را حاکم مصر کرد (2) . .

1- .به جای «عمر» ، «ابو یسر» نیز گفته شده است .
2- .حاکم نیشابوری می گوید : پیامبر خدا قبل از ورودش به مکّه ، به قتل عبد اللّه بن سعد و عبد اللّه بن خطل فرمان داد . پس هر کس به ماجرای کشته شدن عثمان بن عفّان و جنایت های عبد اللّه بن سعد بر او در مصر و نیز به فرجام کار او بنگرد ، می فهمد که پیامبر صلی الله علیه و آله به او آگاه تر بوده است (المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 47 ح 4360) .

8116.عنه صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف :كانَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وَجَّهَ الوَليدَ عَلى صَدَقاتِ بَنِى المُصطَلِقِ ، فَجاءَ فَقالَ : إنَّهُم مَنَعُوا الصَّدَقَةَ ، فَنَزَلَ فيهِ : «إن جَآءَكُمْ فَاسِقٌ» (1) . (2)8117.عنه صلى الله عليه و آله :البدايه والنهايه :الوَليدُ بنُ عُقبَةَ ... قَد وَلّاهُ عُمَرُ صَدَقاتِ بَنى تَغلِبَ ، ووَلّاهُ عُثمانُ نِيابَةَ الكوفَهِ بَعدَ سَعدِ بنِ أبى وَقّاصٍ سَنَةَ خَمسٍ وعِشرينَ . (3)8118.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :ما يُريدُ عُثمانُ أن يَنصَحَهُ أحَدٌ ! ! اِتَّخَذَ بِطانَةً (4) أهلَ غِشٍّ ، لَيسَ مِنهُم أحَدٌ إلّا قَد تَسَبَّبَ بِطائِفَهٍ مِنَ الأرضِ ؛ يَأكُلُ خَراجَها ، ويَستَذِلُّ أهلَها . (5)8119.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى فِى الكِتابِ الَّذى كُتِبَ بِأمرِ المُعتَضِد لِيُقرَأ بَعدَ صَلاهِ الجُمُعَهِ : وأشَدُّهُم فى ذلِکَ عَداوَهً ... أبو سُفيانَ بنُ حَربٍ ، وأشياعُهُ مِن بَنى اُمَيَّهَ المَلعونينَ فى كِتابِ اللّهِ، ثُمَّ المَلعونينَ عَلى لِسانِ رَسولِ اللّهِ فى عِدَّهِ مَواطِنَ، وعِدَّهِ مَواضِعَ؛ لِماضى عِلمِ اللّهِ فيهِم ، وفى أمرِهِم ، ونِفاقِهِم ... فَمِمّا لَعنَهُمُ اللّهُ بِهِ عَلى لسانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، وأنزَلَ بِهِ كِتابا قَولُهُ : «وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِى الْقُرْءَانِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَنًا كَبِيرًا» (6) ، ولَا اختِلافَ بَينَ أحَدٍ أنَّهُ أرادَ بِها بَنى اُمَيَّهَ ... .

ومِنهُ ما يَروِيهِ الرُّواهُ مِن قَولِهِ [أى قَولِ أبى سُفيانَ] : « يا بَنى عَبدِ مَنافٍ ، تَلَقَّفوها تَلَقُّفَ الكُرَهِ ، فَما هُناکَ جَنَّهٌ ولا نارٌ» وهذا كُفرٌ صِراحٌ ، يَلحَقُهُ بِهِ اللَّعنَهُ مِنَ اللّهِ ، كَما لَحِقَت . (7) .

1- .الحجرات : 6 .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 145 ، المعجم الكبير : ج 23 ص 401 ح 960 عن اُمّ سلمه ، الاستيعاب : ج 4 ص 114 الرقم 2750 وزاد فى صدره «ولا خلاف بين أهل العلم بتأويل القرآن فيما علمت أنّ قوله عزّ وجلّ : «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ ...» نزلت فى الوليد بن عقبه» وراجع مسند ابن حنبل : ج 6 ص 396 ح 18486 والمعجم الكبير : ج 3 ص 274 ح 3395 .
3- .البدايه والنهايه : ج 8 ص 214 ، تهذيب الكمال : ج 31 ص 54 الرقم 6723 وليس فيه «سنه خمس وعشرين» وراجع الاستيعاب : ج 4 ص 115 الرقم 2750 .
4- .بِطانَه الرجل : خاصّته ، وصاحب سرّه وداخله أمره الَّذى يشاوره فى أحواله (لسان العرب : ج 13 ص 55 «بطن») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 406 .

6- .الإسراء : 60 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 10 ص 57 ، الأغانى : ج 6 ص 371 ، الاستيعاب : ج 4 ص 241 الرقم 3035 وفيهما ذيله ، شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 175 ح 27 نحوه . راجع : ج 5 ص 330 (بلاغ تعميمى للمعتضد العبّاسى) .

8120.عنه صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف :پیامبر صلی الله علیه و آله ولید را برای گردآوری زکات قبیله بنی مُصطَلِق روانه کرد ؛ امّا او آمد و گفت : آنان زکات ندادند . پس آیه نازل شد : «اگر فاسقی نزد شما آمد [و خبری آورْد ، در آن دقّت کنید ...]» (1) .8114.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :البدایه و النهایه :عمر ، ولید بن عُقبه را برای [جمع آوری] زکات قبیله بنی تَغْلب گمارد . در سال بیست و پنجم [نیز]عثمان ، او را پس از سعد بن ابی وقّاص به ولایت کوفه گمارد .8115.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :عثمان نمی خواهد که کسی او را نصیحت کند . او فریبکاران را همکار و مشاور خود گرفته است و هیچ یک از آنها نیست ، مگر این که بر منطقه ای دست انداخته ، مالیات آن را می خورَد و اهل آن را خوار می دارد .8116.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری از نامه ای که به فرمان معتضد عبّاسی درباره بنی امیّه نوشته شد [تا پس از نماز جمعه بخوانند] : و در این باره ، شدیدترین دشمنی را ابو سفیان بن حرب داشت و نیز پیروانش از بنی امیّه ، که در کتاب خدا و نیز با زبان پیامبر خدا ، در جاهای متعدّد و موقعیّت های گوناگون ، به خاطر علم سابق الهی به آنان و کارها و نفاقشان ، نفرین شده اند ... .

از جمله این نفرین ها که خداوند از زبان پیامبرش گفت و در قرآنْ نازل کرد ، این گفته است : «و [یاد کن]درخت نفرین شده در قرآن را ، که ما آنها را بیم می دهیم ؛ امّا جز بر طغیان آنها نمی افزاید» .

مخالفی وجود ندارد که منظور خدا از آن (شجره ملعونه) در این آیه ، بنی امیّه اند ... .

و از جمله چیزهایی که مخالفی در آن نیست ، چیزی است که راویان از ابو سفیان روایت می کنند : ای بنی عبد مناف ! آن (خلافت) را همچون گویِ بازی بقاپید ، که بهشت و دوزخی به کار نیست .

و این ، کفر صریح است که لعنت خدا را در پی دارد و همان گونه نیز شد . (2) .

1- .در الاستیعاب آمده است : در آنچه من می دانم که گفته خدای عز و جل : «إِن جَآءَكُمْ فَاسِقُ ...» درباره ولید بن عقبه نازل شده است ، هیچ اختلافی در میان آشنایانِ با قرآن نیست .
2- .ر. ک : ج 5 ص 331 (بخش نامه عمومی معتضد عبّاسی) .

8117.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه :قالَ أبو سُفیانَ فی أیّامِ عُثمانَ وقَد مَرَّ بِقَبرِ حَمزَةَ وضَرَبَهُ بِرِجلِهِ وقالَ : یا أبا عمارَةَ ، إنَّ الأَمرَ الَّذِی اجتَلَدنا عَلَیهِ بِالسَّیفِ أمسی فی یَدِ غِلمانِنَا الیَومَ ، یَتَلَعَّبونَ بِهِ ! (1)8118.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الأغانی عن الحسن :دَخَلَ أبو سُفیانَ عَلی عُثمانَ بَعدَ أن کُفَّ بَصَرُهُ ، فَقالَ : هَل عَلَینا مِن عَینٍ (2) ؟ فَقالَ لَهُ عُثمانُ : لا .

فَقالَ : یا عُثمانُ ، إنَّ الأَمرَ أمرٌ عالِمِیَّةٌ ، وَالمُلکُ مُلکٌ جاهِلِیَّةٌ ، فَاجعَل أوتادَ الأَرضِ بَنی اُمَیَّةَ . (3)8119.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مروج الذهب :قَد کانَ عَمّارٌ حینَ بویِعَ عُثمانُ بَلَغَهُ قَولُ أبی سُفیانَ صَخرِ بنِ حَربٍ فی دارِ عُثمانَ عَقیبَ الوَقتِ الَّذی بویِعَ فیهِ عُثمانُ ، ودَخَلَ دارَهُ ومَعَهُ بَنو اُمَیَّةَ ، فَقالَ أبو سُفیانَ : أفیکُم أحَدٌ مِن غَیرِکُم وقَد کانَ عَمِیَ ؟ قالوا : لا .

قالَ : یا بَنی اُمَیَّةَ ، تَلَقَّفوها تَلَقُّفَ الکُرَهِ ، فَوَالَّذی یَحلِفُ بِهِ أبو سُفیانَ ما زِلتُ أرجوها لَکُم ، وَلتَصیرَنَّ إلی صِبیانِکُم وَراثَةً .

فَانتَهَرَهُ عُثمانُ ، وساءَهُ ما قالَ . ونُمِیَ (4) هذَا القَولُ إلَی المُهاجِرینَ وَالأَنصارِ ، وغَیرُ ذلِکَ الکَلامُ .

فَقامَ عَمّارٌ فِی المَسجِدِ فَقالَ : یا مَعشَرَ قُرَیشٍ ، أما إذ صَرَفتُم هذَا الأَمرَ عَن أهلِ بَیتِ نَبِیِّکُم ؛ هاهُنا مَرَّةً ، وهاهُنا مَرَّةً ، فَما أنَا بِآمَنَ مِن أن یَنزَعَهُ اللّهُ مِنکُم فَیَضَعَهُ فی غَیرِکُم ، کَما نَزَعتُموهُ مِن أهلِهِ ووَضَعتُموهُ فی غَیرِ أهلِهِ ! (5) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 136 .
2- .العین : الَّذی یُبعث لیتجسّس الخبر (لسان العرب : ج 13 ص 301 «عین») .
3- .الأغانی : ج 6 ص 370 ، تاریخ دمشق : ج 23 ص 471 عن أنس وفیه «اللّهُمّ اجعل الأمر أمر جاهلیّه ، والملک ملک غاصبیّه ، واجعل أوتاد الأرض لبنی اُمیّه» بدل «إنّ الأمر ...» .
4- .نمیتُ الحدیث : رفعتُه وأبلغتُه (النهایه : ج 5 ص 121 «نما») .
5- .مروج الذهب : ج 2 ص 351 .

8120.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه :در روزگار عثمان ، ابو سفیان از کنار قبر حمزه گذشت و در حالی که با پایش به آن می زد ، گفت : ای ابو عماره! آنچه به خاطرش با هم جنگیدیم ، امروز ، بازیچه دست جوانان ماست .8121.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الأغانی به نقل از حسن : ابوسفیان ، پس از آن که نابینا شده بود ، بر عثمان وارد شد و گفت : آیا جاسوسی در میان ما هست؟

عثمان به او گفت : نه .

پس گفت : ای عثمان! این اَمارت ، اَمارتی جهانی است و این پادشاهی ، همان پادشاهی جاهلی است . پس ، بنی امیّه را بزرگان زمین قرار بده .8122.عنه علیه السلام :مروج الذهب :چون با عثمانْ بیعت شد ، به عمّار خبر رسید که ابو سفیان (صخر بن حرب) پس از بیعت ، به خانه عثمان رفته و چون نابینا شده بود ، پرسیده است : «آیا بیگانه ای میان شما هست؟» .

گفته اند : نه .

او گفته است : «ای بنی امیّه! آن (خلافت) را همچون گوی بازی بقاپید ، که سوگند به کسی که ابو سفیان به او سوگند می خورَد ، پیوسته امید داشتم که آن به شما برسد و ارث فرزندان شما شود» ؛ ولی عثمان ، او را سخت نکوهش کرده و از گفته اش ناراحت شده است .

این گفته و دیگر سخنان [آن مجلس] ، به مهاجران و انصار رسید . پس ، عمّار در مسجد برخاست و گفت : ای گروه قریش! حال که این خلافت را از خاندان پیامبرتان می گیرید و گاه به این و گاه به آن می دهید ، من مطمئن نیستم که خداوند ، آن را از شما نگیرد و در اختیار غیر شما نگذارد ، همان گونه که شما از شایستگانِ آن گرفتید و در اختیار ناشایستگان نهادید . .

8123.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف :كانَ عُثمانُ وَلَّى الحارِثَ [بنَ الحَكَمِ] السّوقَ ، فَكانَ يَشتَرِى الجَلَبَ (1) بِحَكَمِهِ (2) ، ويَبيعُهُ بِسَومِهِ (3) ، ويجبى مَقاعِدَ المُتَسَوِّقينَ ، ويَصنَعُ صَنيعا مُنكَرا .

8124.عنه صلى الله عليه و آله :الاستيعاب :إنَّهُ [شبلَ بنَ خالِدٍ] دَخَلَ عَلى عُثمانَ حينَ لَم يَكُن عِندَهُ غَيرُ اُمَوِىٍّ ، فَقالَ : ما لَكُم مَعشَرَ قُرَيشٍ ، أما فيكُم صَغيرٌ تُريدونَ أن يَنبُلَ ، أو فَقيرٌ تُريدونَ غِناهُ ، أو خامِلٌ تُريدونَ التَّنويهَ بِاسمِهِ ! ! عَلامَ أقطَعتُم هذَا الأشعَرِىَّ العِراقَ ، يَأكُلُها خَضما ؟ ! (4)

فَقالَ عُثمانُ : ومَن لَها ؟ فَأَشاروا بِعَبدِ اللّهِ بنِ عامِرٍ ، وهُوَ ابنُ سِتَّ عَشَرَةَ سَنَةً ، فَوَلّاهُ حينَئِذٍ . (5) .

1- .الجَلَب : ما جُلب من خيل وإبل ومتاع (لسان العرب : ج 1 ص 268 «جلب») .
2- .حَكَم : جمع حَكَمه : وهى اللجام (لسان العرب : ج 12 ص 144 «حكم») .
3- .السَّوْم : أن تُجشّم إنسانا مشقّه أو سوءا أو ظلما (لسان العرب : ج 12 ص 312 «سوم») .
4- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 160 .
5- .الاستيعاب : ج 2 ص 250 الرقم 1160 .

8125.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :أنساب الأشراف :عثمان ، حارث بن حَکَم را سرپرست بازار قرار داد . او چارپایان را با لگامشان می خرید و آنها را با اِجحاف می فروخت و از مغازه داران ، باج می گرفت و کارهای زشتی می کرد .

با عثمان گفتگو شد که بازار را از دست او بیرون بیاورد ؛ امّا نکرد .8397.عنه صلی الله علیه و آله :الاستیعاب :[شبل بن خالد] بر عثمانْ وارد شد و هیچ کس از غیر بنی امیّه نزد او نبود . پس گفت : ای قریش! شما را چه شده است؟ آیا در میان شما شخص کوچکی که بخواهد بزرگی یابد ، یا ناداری که بخواهد توانگر شود ، یا گم نامی که بخواهد مشهور گردد ، نیست؟ به چه خاطر عراق را به این [ابو موسی]اشعری داده اید تا آن را چنین ببلعد؟

عثمان گفت : چه کسی برای آن دارید؟

[آنان] به عبد اللّه بن عامر اشاره کردند ، که در آن زمان ، شانزده ساله بود . عثمان ، او را حاکم عراق کرد . .

راجع : ج 4 ص 542 (عبد اللّه بن عامر) .

4 / 5الصَّدُّ عَن إقامَهِ الحَدِّ عَلَى الوَليدِ8393.امام على عليه السلام (در سفارش به فرزند خود حسن عليه السلام) مروج الذهب :إنَّ الوَليدَ بنَ عُقبَهَ كانَ يَشرَبُ مَعَ نُدَمائِهِ وَمُغَنّيهِ مِن أوَّلِ اللَّيلِ إلَى الصَّباحِ ، فَلَمّا آذَنَهُ المُؤَذِّنونَ بِالصَّلاهِ خَرَجَ مُتَفَضِّلاً فى غَلائِلِهِ (1) ، فَتَقَدَّمَ إلَى المِحرابِ فى صَلاهِ الصُّبحِ ، فَصَلّى بِهِم أربَعا ، وقالَ : أ تُريدُونَ أن أزيدَكُم؟ وقيلَ : إنَّهُ قالَ فى سُجودِهِ وقَد أطالَ : اِشرَب وَاسقِنى .

فَقالَ لَهُ بَعضُ مَن كانَ خَلفَهُ فِى الصَّفِ الأوَّلِ : ما تَزيدُ ! لا زادَكَ اللّهُ مِنَ الخَيرِ،وَاللّهِ لا أعجَبُ إلّا مِمَّن بَعَثَكَ إلَينا والِيا، وعَلَينا أميرا . وكانَ هذَا القائِلُ عتابَ بن غيلانَ الثَّقَفِىَّ ...

وأشاعوا بِالكوفَهِ فِعلَهُ ، وظَهَرَ فِسقُهُ ومُداوَمَتُهُ عَلى شُربِ الخَمرِ ، فَهَجَمَ عَلَيهِ جَماعَهٌ مِنَ المَسجِدِ ، مِنهُم : أبو زَينَبَ بنُ عَوفٍ الأزدِىُّ ، وجُندَبُ بنُ زُهَيرٍ الأزدِىُّ ، وغَيرُهُما ، فَوَجَدوهُ سَكرانَ مُضطَجِعا عَلى سَريرِهِ ، لا يَعقِلُ ، فَأيقَظوهُ مِن رَقَدَتِهِ ، فَلَم يَستَيقِظ . ثُمَّ تَقايَأَ عَلَيهِم ما شَرِبَ مِنَ الخَمرِ ، فَانتَزَعوا خاتَمَهُ مِن يَدِهِ ، وخَرَجوا مِن فَورِهِم إلَى المَدينَهِ ؛ فَأتَوا عُثمانَ بنَ عَفّانَ ، فَشَهِدوا عِندَهُ عَلَى الوَليدِ أنَّهُ شَرِبَ الخَمرَ .

فَقالَ عُثمانُ : وَما يُدريكُما أنَّهُ شَرِبَ خَمرا ؟ !

فَقالا : هِىَ الخَمرُ الَّتى كُنّا نَشرَبُها فِى الجاهِلِيَّهِ ؛ وأخرَجا خاتَمَهُ ، فَدَفَعاهُ إلَيهِ ، فَزَجَرَهُما ، ودَفَعَ فى صُدورِهِما ، وقالَ : تَنَحَّيا عَنّى .

فَخَرَجا مِن عِندِهِ وأتَيا عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ، وأخبَراهُ بِالقِصَّهِ . فَأتى عُثمانَ وهُوَ يَقولُ : دَفَعتَ الشُّهودَ ، وأبطَلتَ الحُدودَ ! !

فَقالَ لَهُ عُثمانُ : فَما تَرى ؟

قالَ : أرى أن تَبعَثَ إلى صاحِبِكَ فَتُحضِرَهُ ، فَإن أقامَا الشَّهادَهَ عَلَيهِ فى وَجهِهِ ولَم يَدرَأ عَن نَفسِهِ بِحُجَّهٍ أقَمتَ عَلَيهِ الحَدَّ !

فَلَمّا حَضَرَ الوَليدُ ، دَعاهُما عُثمانُ : فَأقامَا الشَّهادَةَ عَلَيهِ ، وَلَم يُدلِ بِحُجَّهٍ ، فَأَلقى عُثمانُ السَّوطَ إلى عَلِيٍّ ...

فَلَمّا نَظَرَ إلَى امتِناعِ الجَماعَهِ عَن إقامَهِ الحَدِّ عَلَيهِ ؛ تَوَقِّيا لِغَضَبِ عُثمانَ ؛ لِقَرابَتِهِ مِنهُ ، أخَذَ عَلِيٌّ السَّوطَ ودَنا مِنهُ . فَلَمّا أقبَلَ نَحوَهُ سَبَّهُ الوَليدُ ، وَقالَ : يا صاحِبَ مَكسٍ (2) .

فَقالَ عَقيلُ بنُ أبى طالِبٍ وَكانَ مِمَّن حَضَرَ : إنَّکَ لَتَتَكَلَّمُ يَابنَ أبى مُعَيطٍ كَأَنَّکَ لا تَدرى مَن أنتَ ! وأنتَ عِلجٌ مِن أهلِ صَفّورِيَهَ (3) وهِيَ قَريَهٌ بَينَ عَكّاءَ وَاللَّجونِ ، مِن أعمالِ الأُردُنِّ مِن بِلادِ طَبَرِيَّهَ ، وكانَ ذُكِرَ أنَّ أباهُ كانَ يَهودِيّا مِنها .

فَأَقبَلَ الوَليدُ يَروغُ مِن عَلِيٍّ ، فَاجتَذَبَهُ عَلِيٌّ فَضَرَبَ بِهِ الأَرضَ ، وعَلاهُ بِالسّوطِ .

فَقالَ عُثمانُ : لَيسَ لَکَ أن تَفعَلَ بِهِ هذا !

قالَ : بَل وشَرّا مِن هذا ، إذا فَسَقَ ومَنَعَ حَقَّ اللّهِ تَعالى أن يُؤخَذَ مِنهُ ! ! (4) .

1- .رجل متفضّل : أى فى ثوب واحد . والغلائل : الدروع ، وقيل : بطائن تُلبس تحت الدروع (لسان العرب : ج 11 ص 502 «غلل» و ص 526 «فضل») .
2- .المكس : النقص والظلم (القاموس المحيط : ج 2 ص 252 «مكس») .
3- .صَفُّورِيَه : بلده من نواحى الأُردن بالشام وهى قرب طَبَريه (معجم البلدان : ج 3 ص 414) .
4- .مروج الذهب : ج 2 ص 344 وراجع الأغانى : ج 5 ص 139 .

4 / 5 جلوگیری از اجرای حد بر ولید

ر . ک : ج 4 ص 543 (عبد اللّه بن عامر) .

4 / 5جلوگیری از اجرای حد بر ولید8392.امام صادق علیه السلام :مروج الذهب :ولید بن عُقبه از آغاز شب تا صبح ، با هم پیاله ها و خواننده هایش شراب می نوشید . چون اذانگوها اذان گفتند ، با همان لباس زیر بیرون آمد و برای اقامه نماز صبح به محراب رفت و برای مردم ، چهار رکعت نماز گزارد و گفت : آیا می خواهید بیشترش کنم؟ ! (1)

یکی از آنان که در صف اوّل و پشت ولید بود ، گفت : چه چیز را بیشتر می کنی؟ خدا به تو خیر ندهاد! به خدا سوگند ، در شگفت نیستم ، مگر از آن که تو را به سرپرستی ما فرستاد و بر ما امیر کرد . این گوینده ، عَتّاب بن غیلان ثقفی بود ... .

[آنان] خبر کار ولید را در کوفه پخش کردند و [در نتیجه ،] فسق و مداومت او بر باده نوشی آشکار شد . از این رو ، گروهی از اهل مسجد ، از جمله : ابو زینب بن عوف آزْدی و جُندَب بن زُهَیر ازدی بر [استراحتگاهِ]او هجوم بردند و او را مست و بی هوش و در بستر افتاده یافتند و هر چه تلاش کردند ، بیدار و هوشیار نشد .

ولید ، آنچه را نوشیده بود ، پیش روی آنان بالا آورد . آنان هم انگشترش را از دستش بیرون آوردند و بی درنگ به مدینه و نزد عثمان بن عفّان آمدند و در حضورش شهادت دادند که ولید ، شراب نوشیده است .

عثمان گفت: از کجا می دانید که او شراب نوشیده است؟

گفتند : این ، همان شرابی است که ما در جاهلیّت می نوشیدیم . سپس انگشترش را بیرون آوردند و به عثمان دادند .

عثمان با آنان تندی کرد و به سینه شان کوفت و گفت : از من دور شوید .

پس ، از نزدش بیرون آمدند و نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و ماجرا را باز گفتند .

علی علیه السلام نزد عثمان آمد و فرمود : «گواهان را راندی و حدود الهی را لغو کردی !» .

عثمان به او گفت : چه نظر می دهی؟

فرمود : «نظر من این است که به سوی ولید بفرستی و او را احضار کنی . پس اگر در برابرش بر ضدّش شهادت دادند و او دلیلی برای دفاع از خود نداشت ، حد را بر او جاری کن» .

چون ولید حاضر شد ، عثمان ، آن دو شاهد را فرا خواند و آن دو بالای ضدّ ولید ، شهادت دادند و او هم دلیلی بر خلاف آن نیاورد .

عثمان ، تازیانه را به علی علیه السلام داد ... .

علی علیه السلام چون دید که مردم برای در امان ماندن از خشم عثمان که با ولید ، خویشاوند بود از اجرای حد بر ولید خودداری می کنند ، تازیانه را گرفت و به ولید ، نزدیک شد و چون به او رو آورد ، ولید ، او را دشنام داد و گفت : ای بی رحم !

عقیل بن ابی طالب که در میان حاضران بود گفت : چنان سخن می گویی که گویی نمی دانی کیستی . تو درازگوشی وحشی از اهالی صفّوریه (2) هستی .

ولید خواست بگریزد که علی علیه السلام او را گرفت و بر زمینش زد و با تازیانه بالای سرش ایستاد .

عثمان گفت : تو حق نداری با او چنین کنی .

علی علیه السلام فرمود : «بدتر از این را هم حق دارم ، اگر فسق ورزد و مانع شود که حقّ خدای متعال ، از او گرفته شود» .

.

1- .گفته شده که او سجده اش را طول داد و در آن چنین گفت : بنوش و بنوشان .
2- .صفّوریه ، آبادی ای میان عکّا و لجون ، از نواحی اردن و نزدیک طبریّه است . گفته شده که پدر ولید از یهودیان این منطقه بوده است .

ص: 146

. .

ص: 147

. .

8391.امام على عليه السلام :أنساب الأشراف عن مسروق فى الوَليدِ بنِ عُقبَةَ : إنَّهُ حينَ صَلّى لَم يَرِم (1) حَتّى قاءَ . فَخَرَجَ فى أمرِهِ إلى عُثمانَ أربَعَةُ نَفَرٍ : أبو زَينَبَ ، وجُندَبُ بنُ زُهَيرٍ ، وأبو حَبيبَةَ الغِفارِىُّ ، وَالصَّعبُ بنُ جَثّامَةَ ؛ فَأخبَروا عُثمانَ خَبَرَهُ .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ : ما لَهُ ، أجُنَّ ؟ ! قالوا : لا ، ولكِنَّهُ سكرٌ . قالَ : فَأوعَدَهُم عُثمانُ ، وَتَهَدَّدَهُم ؛ وقالَ لِجُندَبٍ : أنتَ رَأيتَ أخى يَشرَبُ الخَمرَ ؟ ! قالَ : مَعاذَ اللّهِ ، ولكِنّى أشهَدُ أنّى رَأَيتُهُ سَكرانَ يَقلِسُها (2) مِن جَوفِهِ ، وأنّى أخَذتُ خاتَمَهُ مِن يَدِهِ وهُوَ سَكرانُ لا يَعقِلُ .

قالَ أبو إسحاقَ : فَأَتَى الشُّهودُ عائِشَةَ ، فَأَخبَروها بِما جَرى بَينَهُم وبَينَ عُثمانَ ، وأنَّ عُثمانَ زَبَرَهُم . فَنادَت عائِشَةُ : إنَّ عُثمانَ أبطَلَ الحُدودَ ، وتَوَعَّدَ الشُّهودَ .

قالَ الواقِدىُّ : وقَد يُقالُ : إنَّ عُثمانَ ضَرَبَ بَعضَ الشُّهودِ أسواطا ، فَأَتَوا عَلِيّا فَشَكَوا ذلِكَ إلَيهِ .

فَأَتى عُثمانَ فَقالَ : عَطَّلتَ الحُدودَ ، وضَرَبتَ قَوما شَهِدوا عَلى أخيكَ ؛ فَقَلَبتَ الحُكمَ ، وقَد قالَ عُمَرُ : لا تُحَمِّل بَنى اُمَيَّةَ وآلَ أبى مُعَيطٍ خاصَّةً عَلى رِقابِ النّاسِ .

قالَ : فَما تَرى ؟ !

قالَ : أرى أن تَعزِلَهُ ، ولا تُوَلِّيَهُ شَيئا مِن اُمورِ المُسلِمينَ ، وَأن تَسأَلَ عَنِ الشُّهودِ ؛ فَإِن لَم يَكونوا أهلَ ظِنَّةٍ ولا عَداوَةٍ أقَمتَ عَلى صاحِبِكَ الحَدَّ .

قالَ : ويُقالُ إنَّ عائِشَةَ أغلَظَت لِعُثمانَ ، وأغلَظَ لَها ، وقالَ : وما أنتِ وهذا ! ؟ إنَّما اُمِرتِ أن تَقَرَّىَ فى بَيتِكِ ! ! فَقالَ قَومٌ مِثلَ قَولِهِ ، وقالَ آخَرونَ : ومَن أولى بِذلِكَ مِنها ! ! فَاضطَرَبوا بِالنِّعالِ ، وكانَ ذلِكَ أوَّلَ قِتالٍ بَينَ المُسلِمينَ بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله . (3) .

1- .الرَّيْم : البَراح ؛ يقال : ما يَريمُ يفعل ذلک ؛ أى ما يبرح (لسان العرب : ج 12 ص 259 «ريم») .

2- .القَلَس : ما خرج من الجوف ؛ مل ء الفم ، أو دونه ، وليس بقىء ، فإن عاد فهو القىء (النهايه : ج 4 ص 100 «قلس») .
3- .أنساب الأشراف : ج 6 ص144 ، شرح نهج البلاغه : ج3 ص 19 .

8390.امام علی علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از مسروق ، درباره ولید بن عقبه : او در نماز ، بد حال بود ، تا بالا آورد . پس چهار نفر (ابو زینب ، جندب بن زهیر ، ابو حبیبه غِفاری ، صعب بن جثامه) برای پیگیری کار او به سوی عثمان به راه افتادند و خبرش را به او دادند .

عبد الرحمان بن عوف پرسید : او را چه شده؟ آیا دیوانه گشته است؟

گفتند : نه ؛ بلکه مست کرده است .

عثمان ، آنها را تهدید کرد و ترساند و به جندب گفت : آیا تو دیدی که برادرم [ولید] ، شراب می نوشد؟

گفت : به خدا پناه می برم! من گواهی می دهم که او را مست دیدم . او شرابْ بالا می آورد و در همان حال مستی ، انگشترش را از دستش بیرون آوردم و نفهمید .

ابو اسحاق [مورّخ] می گوید : گواهان به نزد عایشه آمدند و او را از ماجرای میان خود و عثمان و تندی عثمان با آنها آگاه ساختند .

عایشه ندا در داد که : عثمان ، حدود الهی را لغو کرده و گواهان را تهدید نموده است .

واقدی [سیره نویس] می گوید : گاه گفته می شود که عثمان ، چند تازیانه به یکی از گواهان زد . آنها نیز نزد علی علیه السلام آمدند و از او شکایت کردند .

علی علیه السلام نزد عثمان آمد و فرمود : «حدود را تعطیل کرده ای و گروهی را که بر ضدّ برادرت شهادت داده اند ، زده ای . حکومت را دگرسان کرده ای ، در حالی که عمر گفت : بنی امیّه و بویژه خاندان ابو مُعیط را بر گُرده مردم بار نکن» .

گفت : چه نظر می دهی؟

فرمود : «نظر من این است که او را برکنار کنی و هیچ کاری از امور مسلمانان را به او وا نگذاری و درباره گواهان بپرسی و اگر مورد تهمت

نبودند و [با ولید]دشمنی نداشتند ، بر او حد جاری کنی» .

گفته می شود که عایشه به عثمان درشتی کرد . عثمان نیز به او درشتی نمود و گفت : تو را به این کار چه؟ تو فرمان یافته ای که در خانه ات بنشینی! و گروهی ، مانند عثمان سخن گفتند و گروهی دیگر گفتند : چه کس از عایشه به آن [اعتراض] ، سزاوارتر است؟! پس با کفش به زد و خورد پرداختند و این ، نخستین درگیری میان مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود . .

8389.امام على عليه السلام :أنساب الأشراف فِى الوَليدِ بنِ عُقبَةَ : لَمّا شُهِدَ عَلَيهِ فى وَجهِهِ ، وأرادَ عُثمانُ أن يَحُدَّهُ ، ألبَسَهُ جُبَّةَ حِبرٍ ، وأدخَلَهُ بَيتا ، فَجَعَلَ إذا بَعَثَ إلَيهِ رَجُلاً مِن قُرَيشٍ لِيَضرِبَهُ ، قالَ لَهُ الوَليدُ : أنشَدَکَ اللّهُ أن تَقطَعَ رَحِمى ، وتُغضِبَ أميرَ المُؤمِنينَ عَلَيکَ ، فَيَکُفُّ .

فَلَمّا رَأى ذلِکَ عَلِىُّ بن أبى طالِبٍ ، أخَذَ السَّوطَ ودَخَلَ عَلَيهِ ... وجَلَدَهُ . (1)تَحريفُ التّاريخِ فى قَضِيَّهِ شُربِ الوَليدِمن المواطن الملحوظه فى تحريف التاريخ مسأله شرب الوليد الخمر ، وإقامه الحدّ عليه . فقد حاول الطبرى فى تاريخه عن طريق سلسله سنده المشهوره : «السرّى ، عن شعيب ، عن سيف بن عمر» وابن الأثير فى الكامل ، تنزيه الوليد ، خلافا لما ذَكَرته جميع النصوص التاريخيّه ، ولما رواه المؤرّخون من شربه الخمر ؛ فقد نزّهاه ، واتّهما الشهود بالتآمر عليه ، بدخولهم عليه وهو نائم ، ونزعهم خاتمه ، وشهادتهم عليه عند عثمان . ودانهُ عثمان بإقامه الحدّ عليه مع علمه ببراءته ، وفوّض إلى اللّه تعالى جزاء شهود الزور ! ! ! وذكرا أنّ الَّذى تولّى إقامه الحدّ هو سعيد بن العاص (2) . قارن هذا القول مع قول أبى عمر فى الاستيعاب ، فى ذكر أحوال الوليد بن عقبه : وخبر صلاته بهم وهو سكران ، وقوله : أزيدكم بعد أن صلّى الصبح أربعا مشهورٌ ، من روايه الثقات ، من نقل أهل الحديث وأهل الأخبار ... وقد روى فيما ذكر الطبرى أنّه تعصّب عليه قوم من أهل الكوفه ؛ بغيا وحسدا ، وشهدوا عليه زورا أنّه تقيّأ الخمر ، وذكر القصّه ، وفيها : إنّ عثمان قال له : يا أخى اصبر ؛ فإنّ اللّه يأجُرک ، ويبوء القوم بإثمک . وهذا الخبر من نقل أهل الأخبار لا يصحّ عند أهل الحديث ولا له عند أهل العلم أصل . (3)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 145 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 20 ؛ الشافى : ج 4 ص 254 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 271 278 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 245 و246 .
3- .الاستيعاب : ج 4 ص 116 الرقم 2750 .

تحریف تاریخ در ماجرای شرابخواری ولید

8386.امام علی علیه السلام :أنساب الأشراف درباره ولید بن عُقْبه : چون [گواهان] در برابرش بر ضدّش شهادت دادند و عثمان خواست که بر او حد جاری کند ، بالاپوشی نرم و نو بر او پوشاند و وی را داخل اتاقی کرد .

هر کس از قریش که برای حد زدنش به سویش می رفت ، ولید به وی می گفت : تو را به خدا سوگند می دهم که مبادا قطع رحم کنی و امیر مؤمنان [عثمان]را بر خود خشمناک سازی . او نیز دست می کشید .

هنگامی که علی علیه السلام وضعیّت را چنین دید ، تازیانه را گرفت و بر او وارد شد ... و وی را حد زد .تحریف تاریخ در ماجرای شرابخواری ولیدیکی دیگر از موارد تحریف تاریخ ، در مسئله شراب خوردن ولید و حد خوردن اوست . طبری در التاریخ و ابن اثیر در الکامل،ولید بن عقبه را از طریق سلسله سند مشهور خود : «سَری ، از شعیب ، از سیف بن عمر» تبرئه نموده و بر خلاف تمام متون تاریخی و مورّخان که ولید را به عنوان شرابخوار معرّفی کرده اند ،او را پاک شمرده و کسانی را که به شراب خوردن او شهادت داده اند ، متّهم به توطئه بر ضدّ او کرده اند و واقعیّت را چنین دانسته اند که آنان در هنگام خواب ، وارد اتاق ولید شده و انگشتر او را در آورده و سپس نزد عثمان ، بر ضدّ او شهادت داده اند(!) و عثمان نیز با این که علم به برائت ولید داشته،او را به حدْ محکوم کرده و جزای شاهدان دروغین را به خداوند، حواله داده است(!). طبری و ابن اثیر ، مُجری حد را سعید بن عاص دانسته اند . حال ، این گفته را با گفته ابو عُمر در الاستیعاب بسنجید که در ذکر احوال ولید بن عقبه می گوید : خبر نماز خواندن او با حالت مستی و گفته او به کوفیان ، پس از آن که نماز صبح را چهار رکعت خواند ، مشهور است . راویانِ این خبر ، ثقه و مورد اعتمادند و آن را ، هم محدّثان و هم مورّخان نقل کرده اند ... . در میان اخباری که طبری نقل می کند ، خبری است که برخی از کوفیان ، بر ولید ، تعصّب ورزیدند و از روی ستم و حسادت ، بر ضدّ او شهادت دروغ دادند که او شرابْ قی کرده است . طبری ، داستان را باز گفته و افزوده است : عثمان به ولید گفت : ای برادر من ! بردبار باش ! خداوند به تو اجر می دهد و اینان بار این گناه را با خود می برند ؛ ولی این خبر ، از قصّه های داستان سرایان و برخی مورّخان است که محدّثان ، آن را صحیح نمی دانند و نزد دانشیان ، اصل و ریشه ای ندارد .

4 / 6العَفوُ عَن قاتِلِ الهُرمُزانِ وَابنَهِ أبى لُؤلُؤه8381.إمام على عليه السلام :السنن الكبرى عن عبد اللّه بن عُبَيد بن عُمَير :لَمّا طُعِنَ عُمَرُ ، وَثَبَ عُبَيدُ اللّهِ ابنُ عُمَرَ عَلى الهُرمُزانِ فَقَتَلَهُ ، فَقيلَ لِعُمَرَ : إنَّ عُبَيدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ قَتَلَ الهُرمُزانَ ! قالَ : ولِمَ قَتَلَهُ ؟ قالَ : إنَّهُ قَتَلَ أبى . قيلَ : وكَيفَ ذاكَ ؟ قالَ رَأَيتُهُ قَبلَ ذلِكَ مُستَخلِياً (1) بِأبى لُؤلُؤه ، وَهُوَ أمَرَهُ بِقَتلِ أبى .

قالَ عُمَرُ : ما أدرى ما هذا ! اُنظُروا إذا أنَا مِتُّ فَاسأَلوا عُبَيدَ اللّهِ البَيِّنَةَ عَنِ الهُرمُزانِ هُوَ قَتَلَني ؛ فَإِن أقامَ البَيِّنَةَ فَدَمُهُ بِدَمى ، وإن لَم يُقِمِ البَيِّنَةَ فَأَقيدوا (2) عُبَيدَ اللّهِ مِنَ الهُرمُزانَ .

فَلَمّا وُلِّىَ عُثمانُ ، قيلَ لَهُ : أ لا تُمضى وَصِيَّةَ عُمَرَ فى عُبَيدِ اللّهِ ؟ قالَ : ومَن وَلِىُّ الهُرمُزانَ؟ قالوا: أنتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ! فَقالَ: فَقَد عَفَوتُ مِن (3) عُبَيدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ . (4) .

1- .فى المصدر: «مستخلى» وهو تصحيف.
2- .القَوَد : القصاص وقتلُ القاتِل بدل القتيل (النهايه : ج 4 ص 119 «قود») .
3- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّها تصحيف : «عن» .
4- .السنن الكبرى : ج 8 ص 108 ح 16083 .

4 / 6 عفو قاتل هُرمزان و دختر ابو لؤلؤ

4 / 6عفو قاتل هُرمزان و دختر ابو لؤلؤ8391.عنه علیه السلام :السنن الکبری به نقل از عبد اللّه بن عبید بن عمیر : چون عمرْ ضربت خورد ، عبید اللّه بن عمر بر هُرمزان یورش برد و او را کشت . به عمر گفته شد : عبید اللّه بن عمر ، هرمزان را کشته است .

گفت : چرا او را کشته است؟ .

[عبید اللّه بن عمر] گفت : چون او پدرم را کشته است .

گفته شد : به چه دلیل؟

گفت : پیش از آن ، او را دیدم که با ابو لؤلؤ خلوت کرده بود . او کسی است که فرمان کشتن پدرم را داده است .

عمر گفت : من از این ، اطّلاعی ندارم! بنگرید ، وقتی مُردم ، از عبید اللّه بیّنه (شاهد و دلیل) بخواهید که [نشان دهد]هرمزان ، مرا کشته است . پس اگر بیّنه آورد ، خون هرمزان در برابر خون من [به حق ریخته شده است]و اگر بیّنه نیاورد ، عبید اللّه را در برابر [خون] هرمزان ، قصاص کنید .

چون عثمان به خلافت رسید ، به او گفته شد : آیا وصیّت عمر را درباره عبید اللّه اجرا نمی کنی؟

گفت : ولیّ دمِ هرمزان کیست؟ .

گفتند : تو ، ای امیر مؤمنان!

گفت : من از عبید اللّه بن عمر گذشتم .

.

8390.عنه عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :وَثَبَ ابنُهُ عُبَيدُ اللّهِ [بنُ عُمَرَ]فَقَتَلَ أبا لُؤلُؤه وَابنَتَهُ وَامرَأَتَهُ ، وَاغتَرَّ الهُرمُزانَ فَقَتَلَهُ . وكانَ عُبَيدُ اللّهِ يُحَدِّثُ أنَّهُ تَبِعَهُ ، فَلَمّا أحَسَّ الهُرمُزانُ بِالسَّيفِ قالَ : أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ .

ورَوى بَعضُهُم أنَّ عُمَرَ أوصى أنَّ يُقادَ عُبَيدُ اللّهِ بِالهُرمُزانِ ، وأنَّ عُثمانَ أرادَ ذلِكَ ، وقَد كانَ قَبلَ أن يَلِىَ الأمرَ أشَدَّ مَن خَلَقَ اللّهُ عَلى عُبَيدِ اللّهِ ، حَتّى جَرَّ بِشَعرِهِ ، وقالَ : يا عَدُوَّ اللّهِ ، قَتَلتَ رَجُلاً مُسلِما ، وصَبِيَّةً طِفلَةً ، وَامرَأةً لا ذَنبَ لَها ! قَتَلَنِى اللّهُ إن لَم أقتُلكَ ! ! فَلَمّا وُلِّىَ رَدَّهُ إلى عَمرِو بنِ العاصِ .

ورَوى بَعضُهُم عَن عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ أنَّهُ قالَ : يَغفِرُ اللّهَ لِحَفصَةَ ! فَإنَّها شَجَّعَت عُبَيدَ اللّهِ عَلى قَتلِهِم . (1)8389.عنه عليه السلام :أنساب الأشراف عن غياث بن إبراهيم فى ذِكرِ خُطبَهِ عُثمانَ فى أوَّلِ خِلافَتِهِ : إنَّ عُثمانَ صَعِدَ المِنبَرَ فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنّا لَم نَكُن خُطَباءَ ، وإن نَعِش تَأتِكُمُ الخُطبَهُ عَلى وَجهِها إن شاءَ اللّهُ ، وقَد كانَ مِن قَضاءِ اللّهِ أنَّ عُبَيدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ أصابَ الهُرمُزانَ ، وكانَ الهُرمُزانُ مِنَ المُسلِمينَ ، ولا وارِثَ لَهُ إلّا المُسلِمونَ عامَّةً ، وأنَا إمامُكُم ، وقَد عَفَوتُ ، أ فَتَعفونَ ؟ قالوا : نَعَم .

فَقالَ عَلِىٌّ : أقِدِ الفاسِقَ ؛ فَإنَّهُ أتى عَظيما ؛ قَتَلَ مُسلِما بِلا ذَنبٍ .

وَقالَ لِعُبَيدِ اللّهِ : يا فاسِقُ ! لَئِن ظَفِرتُ بِکَ يَوما لَأَقتُلَنَّکَ بِالهُرمُزانِ . (2)8388.عنه عليه السلام :الطبقات الكبرى عن المُطَّلِب بن عبد اللّه بن حنطب :قالَ عَلِىٌّ لِعبُيَدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ : ما ذَنبُ ابنَهِ أبى لُؤلُؤهِ حينَ قَتَلتَها ؟ !

قالَ : فَكانَ رَأىُ عَلِىٍّ حينَ استَشارَهُ عُثمانُ وَرَأىُ الأَكابِرِ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ عَلى قَتلِهِ ، لكِنَّ عَمرَو بنَ العاصِ كَلَّمَ عُثمانَ حَتّى تَرَكَهُ .

فَكانَ عَلِىٌّ يَقولُ : لَو قَدَرتُ عَلى عُبَيدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ ولِىَ سُلطانٌ لَاقتَصَصتُ مِنهُ . (3) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 160 .

2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 130 وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 239 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 226 وشرح نهج البلاغه : ج 9 ص 54 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 16 .

8387.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :عبید اللّه ، پسر عمر ، یورش برد و ابو لؤلؤ و دختر و زنش را کشت و هرمزان را فریب داد و او را نیز کشت . عبید اللّه [چنین]تعریف می کرد که او را دنبال کرده است و هرمزانْ وقتی [برق] شمشیر را دیده ، گفته است : أشهد أن لا إله إلّا اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه .

برخی روایت کرده اند که عمر ، وصیّت کرد که عبید اللّه در برابر [خون]هرمزان ، قصاص شود و قصد عثمان نیز همین بود و پیش از آن که به خلافت رسد ، تندترین مردم با عبید اللّه بود ، تا آن جا که مویش را کشید و گفت : «ای دشمن خدا ! مردی مسلمان و دختری کوچک و زنی بی گناه را کشتی . خدا مرا بکشد ، اگر تو را نکشم !» ؛ امّا چون به خلافت رسید ، او را به سوی عمرو بن عاص فرستاد .

نیز برخی ، از عبد اللّه بن عمر نقل می کنند که [عثمان]گفت : خدا حفصه را بیامرزد ! او عبید اللّه را بر کشتن آنان تحریک کرد .8386.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از غیاث بن ابراهیم ، در یادکردِ خطبه عثمان در آغاز خلافتش : عثمان از منبر بالا رفت و گفت : ای مردم ! ما خطیب نبوده ایم و اگر زنده بمانیم ، خطبه ای خوب و در خورْ ایراد می کنیم ، إن شاء اللّه ! از امور مقدّر الهی این است که عبید اللّه بن عمر ، هرمزان را کشته است . هرمزان از مسلمانان بوده است و وارثی جز عموم مسلمانان ندارد . من امام شما هستم و او را عفو می کنم . آیا شما [نیز]عفو می کنید؟

گفتند : آری .

علی علیه السلام فرمود : «این فاسق را قصاص کن که او گناهی بزرگ کرده [و مسلمانی را بی گناه کشته] است» .

[نیز] به عبید اللّه گفت : ای فاسق ! اگر روزی بر تو دست یابم ، تو را در برابر [خون]هرمزان می کشم .8385.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از مطّلب بن عبد اللّه بن حنطب :علی علیه السلام به عبید اللّه بن عمر فرمود : «گناه دختر ابو لؤلؤ چه بود که او را کشتی؟» .

هنگامی که عثمان از علی علیه السلام نظر خواست ، رأی او و نیز رأی بزرگان اصحاب پیامبر خدا ، کشتن عبید اللّه بود ؛ امّا عمرو بن عاص آن قدر با عثمان گفتگو کرد تا او را رها ساخت .

پس علی علیه السلام می فرمود : «اگر بر عبید اللّه بن عمر دست یابم و قدرت داشته باشم ، او را قصاص خواهم کرد» . .

8384.عنه عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :أكثَرَ النّاسُ فى دَمِ الهُرمُزانِ ، وإمساكِ عُثمانَ عُبَيدَ اللّهِ ابنَ عُمَرَ .

فَصَعِدَ عُثمانُ المِنبَرَ ، فَخَطَبَ النّاسَ ، ثُمَّ قالَ : ألا إنّى وَلِىُّ دَمِ الهُرمُزانِ ، وَقَد وَهَبتُهُ للّهِ ولِعُمَرَ ، وتَرَكتُهُ لِدَمِ عُمَرَ .

فَقامَ المِقدادُ بنُ عَمرٍو فَقالَ : إنَّ الهُرمُزانَ مَولى للّهِ ولِرَسولِهِ ، ولَيسَ لَکَ أن تَهِبَ ما کانَ للّهِ ولِرَسولِهِ !

قالَ : فَتَنظُرُ ، وتَنظُرونَ . ثُمَّ أخرَجَ عُثمانُ ، عُبَيدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ مِنَ المَدينَهِ إلَى الکوفَهِ ، وأنزَلَهُ دارا . (1)8383.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى :جَلَسَ عُثمانُ فى جانِبِ المَسجِدِ ، ودَعا بِعُبَيدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ وکانَ مَحبوسا فى دارِ سَعدِ بنِ أبى وَقّاصٍ ، وهُوَ الَّذى نَزَعَ السَّيفَ مِن يَدِهِ بَعدَ قَتلِهِ جُفينَهَ وَالهُرمُزانَ وَابنَهَ أبى لُؤلُؤهِ ؛ وکانَ يَقولُ : وَاللّهِ لَأَقتُلَنَّ رِجالاً مِمَّن شَرِکَ فى دَمِ أبى يُعَرِّضُ بِالمُهاجِرينَ وَالأَنصارِ فَقامَ إلَيهِ سَعدٌ ، فَنَزَعَ السَّيفَ مِن يَدِهِ ، وجَذَبَ شَعرَهُ حَتّى أضجَعَهُ إلَى الأَرضِ ، وحَبَسَهُ فى دارِهِ ، حَتّى أخرَجَهُ عُثمانُ إلَيهِ . فَقالَ عُثمانُ لِجَماعَهٍ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ : أشيروا عَلَىَّ فى هذَا الَّذى فَتَقَ فِى الإِسلامِ ما فَتَقَ !

فَقالَ عَلِىٌّ : أرى أن تَقتُلَهُ . فَقالَ بَعضُ المُهاجِرينَ : قُتِلَ عُمَرُ أمسِ ، ويُقتَلُ ابنُهُ اليَومَ ! فَقالَ عَمرُو بنُ العاصِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ اللّهَ قَد أعفاکَ أن يَکونَ هذَا الحَدَثُ کانَ ولَکَ عَلَى المُسلِمينَ سُلطانٌ ؛ إنَّما کانَ هذَا الحَدَثُ ولا سُلطانَ لَکَ ! قالَ عُثمانُ : أنَا وَلِيُّهُم ، وقَد جَعَلتُها دِيَهً ، وَاحتَمَلتُها فى مالى .

قالَ : وکانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنصارِ يُقالُ لَهُ : زِيادُ بنُ لُبَيدٍ البَيّاضى إذا رَأى عُبَيدَ اللّهِ ابنَ عُمَرَ ، قالَ :

ألا يا عُبَيدَ اللّهِ مالَکَ مَهرَبٌ

ولا مَلجَأٌ مِنِ ابنِ أروى ولا خَفَر أصَبتَ دَما وَاللّهِ فى غَيرِ حِلِّهِ

حَراما وقَتلُ الهُرمُزانِ لَهُ خَطَر عَلى غَيرِ شَىءٍ غَيرَ أن قالَ قائِلٌ

أتَتَّهِمونَ الهُرمُزانَ عَلى عُمَر فَقالَ سَفيهٌ وَالحَوادِثُ جَمَّهٌ

نَعَم أتَّهِمهُ قَد أشارَ وقَد أمَر وكانَ سِلاحُ العَبدِ فى جَوفِ بَيتِهِ

يُقَلِّبُها وَالأَمرُ بِالأَمرِ يُعتَبَر

قالَ : فَشَكا عُبَيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ إلى عُثمانَ زِيادَ بنَ لَبيدٍ وشِعرَهُ ، فَدَعا عُثمانُ زِيادَ ابنَ لَبيدٍ ، فَنَهاهُ . قالَ : فَأنشَأ زيادُ يَقولُ فى عُثمانَ :

أبا عَمرٍو عُبَيدُ اللّهِ رَهنٌ

فَلا تَشكُک بِقَتلِ الهُرمُزانِ فَإِنَّکَ إن غَفَرتَ الجُرمَ عَنهُ

وأسبابُ الخَطا فَرَسا رِهانِ أتَعفو إذ عَفَوتَ بِغَيرِ حَقٍّ

فَمالَکَ بِالَّذى تَحكى يَدانِ !

فَدَعا عُثمانُ زِيادَ بنَ لَبيدٍ ، فَنَهاهُ ، وَشَذَّبَهُ (2) . (3) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 163 .
2- .شَذّبَه عن الشىء : طرده (لسان العرب : ج 1 ص 486 «شذب») .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 239 .

8382.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :مردم درباره خون هرمزان و خودداری عثمان از قصاص عبید اللّه بن عمر ، فراوان سخن گفتند . پس ، عثمان بر منبر رفت و برای مردم سخنرانی کرد و سپس گفت : آگاه باشید که من ولیّ خون هرمزان هستم و او (عبید اللّه بن عمر) را به خاطر خدا و عمر بخشیدم و به خاطر خون عمر ، او را وا نهادم .

مقداد بن عمرو برخاست و گفت : هرمزان ، بنده خدا و پیامبر او [و در پناه آنها]بود و تو حق نداری آنچه را از آنِ خدا و پیامبر اوست ، ببخشی .

عثمان گفت : می بینیم و می بینید .

سپس عثمان ، عبید اللّه بن عمر را از مدینه به کوفه فرستاد و او را در خانه ای جای داد .8381.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری :عثمان در گوشه مسجد نشست و عبید اللّه بن عمر را که در خانه سعد بن ابی وقّاص زندانی بود ، فرا خواند . [جریان ، چنین بود که]عبید اللّه ، جُفینه و هرمزان و دختر ابو لؤلؤ را کشت و [در همان حال] با گوشه و طعن به مهاجران و انصار ، می گفت : «به خدا سوگند ، مردانی را که در خون پدرم شریک اند ، می کشم» که سعد به سوی او رفت و شمشیر را از دستش بیرون آورد و مویش را گرفت تا او را بر زمین خواباند و در خانه خود حبس نمود ، تا آن که عثمان او را بیرون آورد و به سوی خود برد .

عثمان به گروهی از مهاجران و انصار گفت : نظر خود را درباره کسی که چنین شکافی را در اسلام ایجاد کرده ، به من بگویید .

علی علیه السلام فرمود : «نظر من این است که او را بکشی» .

یکی از مهاجران گفت : عمر ، دیروز کشته شد و امروز پسرش کشته شود؟

عمرو بن عاص گفت : ای امیر مؤمنان ! خداوند ، تو را از این که این حادثه در روزگار تسلّط تو رخ دهد ، معاف داشت و آن ، در زمانی واقع شد که تو خلیفه نبودی .

عثمان گفت : من ولیّ خون آنان هستم . آن [خون]را به دیه تبدیل کردم که از مال خود می پردازم .

و چون مردی از انصار به نام زیاد بن لَبید بیّاضی ، عبید اللّه بن عمر را دید ، سرود :

هان ، ای عبید اللّه ! راه فراری نداری

و ابن اَروی (عثمان) ، پناهگاه و مَفرّ خوبی نیست . به خدا ، بی اجازه و به حرام ، خونی را ریختی

و کشتن هرمزان ، با اهمیّت است . بی هیچ دلیلی و تنها به گفته گوینده ای

که حرفی زد ، آیا هرمزان را در قتل عمر ، متّهم می کنید؟! پیشامدها با هم شدند و نابخردی گفت :

«آری ، او را متّهم می کنم» و [بدین گونه] نظر و فرمان داد . و سلاح آن بنده ، در داخل خانه اش است

آن (سلاح) را زیر و رو می کند و [بدین گونه]کارها با هم سنجیده می شوند .

عبید اللّه بن عمر ، از زیاد بن لبید و شعرش به عثمان شکایت کرد . عثمان ، زیاد بن لبید را فرا خواند و او را نهی کرد . زیاد ، به گفتن شعری درباره عثمان پرداخت و گفت :

ای ابو عمرو! شک مکن که

عبید اللّه در گروِ قتل هرمزان است . و بی گمان ، اگر جرم او را ببخشی

به خطا نزدیک شده ای، همانند نزدیک شدن دو اسب مسابقه. آیا به ناحقْ او را می بخشی؟

پس با واقعیّت ، چه می کنی؟

عثمان ، زیاد بن لبید را فرا خواند و او را نهی کرد و براند . .

ص: 158

. .

ص: 159

. .

4 / 7مُعاقَبَهُ مَن أنكَرَ عَلَيهِ أحداثَهُ4 / 7 1نَفىُ أبى ذَرٍّ8376.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه :إنَّ أبا ذَرٍّ لَمّا دَخَلَ عَلى عُثمانَ ، قالَ لَهُ : لا أنعَمَ اللّهُ بِکَ عَينا يا جُنَيدِبُ ! فَقالَ أبو ذَرٍّ : أنَا جُنَيدِبٌ ، وسَمّانى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَبدَ اللّهِ ، فَاختَرتُ اسمَ رَسولِ اللّهِ الَّذى سَمّانى بِهِ عَلَى اسمى .

فَقالَ عُثمانُ : أنتَ الَّذى تَزعُمُ أنّا نَقولُ : إنَّ يدَ اللّهِ مَغلولَهٌ ؛ وإنَّ اللّهَ فَقيرٌ ونَحنُ أغنِياءُ !

فَقالَ أبو ذَرٍّ : لَو كُنتُم لا تَزعُمونَ لَأَنفَقتُم مالَ اللّهِ عَلى عِبادِهِ ! ولكِنّى أشهَدُ لَسَمِعتُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إذا بَلَغَ بَنو أبِى العاصِ ثَلاثينَ رَجُلاً جَعَلوا مالَ اللّهِ دَولاً ، وعِبادَ اللّهِ خَوَلاً ، ودينَ اللّهِ دَخلاً . (1)

فَقالَ عُثمانُ لِمَن حَضَرَهُ : أسَمِعتُموها مِن نَبِىِّ اللّهِ ؟ ! فَقالوا : ما سَمِعناهُ . فَقالَ عُثمانُ : وَيلَکَ يا أبا ذَرٍّ ! أ تَكذِبُ عَلى رَسولِ اللّهِ !

فَقالَ أبو ذَرٍّ لِمَن حَضَرَ : أما تَظُنّونَ أنّى صَدَقتُ ! قالوا : لا وَاللّهِ ما نَدرى .

فَقالَ عُثمانُ : اُدعُوا لى عَلِيّا . فَدُعِىَ ، فَلَمّا جاءَ قالَ عُثمانُ لِابى ذَرٍّ : اُقصُص عَلَيهِ حَديثَکَ فى بَنى أبِى العاصِ ! فَحَدَّثَهُ ، فَقالَ عُثمانُ لِعَلِىٍّ : هَل سَمِعتَ هذَا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟

فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : لا ، وَقَد صَدَقَ أبو ذَرٍّ .

قالَ عُثمانُ : بِمَ عَرَفتَ صِدقَهُ ؟

قالَ : لَأَنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : ما أظَلَّتِ الخَضراءُ ، ولا أقَلَّتِ الغَبراءُ مِن ذى لَهجَهٍ أصدَقَ مِن أبى ذَرٍّ . (2)

فَقالَ جَميعُ مَن حَضَرَ مِن أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : لَقَد صَدَقَ أبو ذَرٍّ .

فَقالَ أبو ذَرٍّ : اُحَدِّثُكُم أنّى سَمِعتُ هذا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ تَتَّهِمونَنى ! ! ما كُنتُ أظُنُّ أنّى أعيشُ حَتّى أسمَعَ هذا مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ . (3) .

1- .اُنظر فی خصوص هذا الحدیث : مسند ابن حنبل : ج 4 ص 160 ح 11758 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 4 ص 527 ح 8478 8480 ، مسند أبی یعلی : ج 2 ص 52 ح 1147 ، المعجم الصغیر : ج 2 ص 135 ، المعجم الأوسط : ج 8 ص 6 ح 7785 ؛ روضه الواعظین : ص 311 .
2- .اُنظر فی خصوص هذا الحدیث : مسند ابن حنبل : ج 8 ص 169 ح 21783 ، سنن الترمذی : ج 5 ص 669 ح 3801 و ح 3802 ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 55 ح 156 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 385 ح 5461 و ح 5462 ؛ معانی الأخبار : ص 179 ح 1 ، علل الشرائع : ص 177 ح 1 و ح 2 ، الاحتجاج : ج 1 ص 616 ح 139 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 55 ، الریاض النضره : ج 3 ص 83 نحوه ؛ الشافی : ج 4 ص 295 وراجع تفسیر القمّی : ج 1 ص 52 .

4 / 7 مجازات کردن مخالفانِ بدعت هایش

4 / 7 1 تبعید ابو ذر

4 / 7مجازات کردن مخالفانِ بدعت هایش4 / 7 1تبعید ابو ذر8371.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :چون ابو ذر بر عثمان وارد شد ، عثمان به او گفت : چشمت روشن مباد ، ای جُنَیدِب !

ابو ذر گفت : من ، «جُنَیدب» هستم که پیامبر خدا مرا «عبد اللّه » نامید . پس ، نامی را که پیامبر خدا مرا بدان نامید ، بر نام خودم ترجیح دادم .

عثمان گفت : تو کسی هستی که می پنداری ما می گوییم : «دست خدا بسته است و خدا نیازمند است و ما بی نیازیم» (1) ؟

ابو ذر گفت : اگر چنین نمی پنداشتید ، مال خدا را برای بندگانش خرج می کردید . من شهادت می دهم که شنیدم پیامبر خدا می گوید : «چون پسران ابو عاص سی نفر گردند ، مال خدا را در میان خود دست به دست می گردانند و بندگان خدا را برده خود می کنند و دین خدا را سرمایه می سازند» .

عثمان به حاضران گفت : آیا این را از پیامبر خدا شنیده اید؟

گفتند : ما نشنیده ایم .

عثمان گفت : وای بر تو ، ای ابو ذر ! آیا بر پیامبر خدا دروغ می بندی؟ !

ابو ذر به حاضران گفت : آیا گمان ندارید که من راست می گویم؟

گفتند : نه ؛ به خدا سوگند که نمی دانیم .

عثمان گفت : علی را برایم فرا بخوانید .

او فرا خوانده شد و چون آمد ، عثمان به ابو ذر گفت : حدیثت را درباره پسران ابو عاص برای علی باز گو .

آن گاه عثمان به علی علیه السلام گفت : آیا این حدیث را از پیامبر خدا شنیده ای؟

علی علیه السلام فرمود : «نه ؛ ولی ابو ذر ، راست می گوید» .

عثمان گفت : با چه چیز به راستی [سخن] او پی بردی؟

فرمود : «زیرا شنیدم که پیامبر خدا می گوید : آسمان بر کسی سایه نینداخته و زمین ، کسی را بر روی خود حمل نکرده که راستگوتر از ابو ذر باشد » .

پس ، هر کس از اصحاب پیامبر که حاضر بود ، گفت : بی گمان ، ابوذرْ راستگوست .

ابو ذر گفت : به شما می گویم که این را از پیامبر خدا شنیدم و شما مرا متّهم می کنید! گمان نمی کردم زنده بمانم تا این را از اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله بشنوم .

.

1- .اشاره به آیه 64 سوره مائده است : «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَآءُ ...» ؛ یعنی یهود ، فقر مردم را به سبب بسته بودن دست و عدم انفاق خداوند می دانستند و خود را در برابر فقیران ، مسئول نمی دانستند و بر آنها انفاق نمی کردند . (م)

8370.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :بَلَغَ عُثمانَ أنَّ أبا ذَرٍّ يَقَعُ فيهِ ، ويَذكُرُ ما غُيِّرَ وبُدِّلَ مِن سُنَنِ رَسولِ اللّهِ ، وسُنَنِ أبى بَكرٍ وعُمَرَ ، فَسَيَّرَهُ إلَى الشّامِ إلى مُعاوِيَةَ .

وكانَ يَجلِسُ فِى المَسجِدِ ، فَيَقولُ كَما كانَ يَقولُ ، ويَجتَمِعُ إلَيهِ النّاسُ ، حَتّى كَثُرَ مَن يَجتَمِعُ إلَيهِ ، ويَسمَعُ مِنهُ . وكانَ يَقِفُ عَلى بابِ دِمَشقَ إذا صَلّى صَلاةَ الصُّبحِ فَيَقولُ : جاءَتِ القَطارُ تَحمِلُ النّارَ ، لَعَنَ اللّهُ الآمِرينَ بِالمَعروفِ وَالتّارِكينَ لَهُ ، وَلَعَنَ اللّهُ النّاهينَ عَنِ المُنكَرِ وَالآتينَ لَهُ .

وكَتَبَ مُعاوِيَةُ إلى عُثمانَ : إنَّکَ قَد أفسَدتَ الشّامَ عَلى نَفسِکَ بِأَبى ذَرٍّ . فَكَتَبَ إلَيهِ : أنِ احمِلهُ عَلى قَتَبٍ (1) بِغَيرِ وَطاءٍ . فَقَدِمَ بِهِ إلَى المَدينَهِ ، وقَد ذَهَبَ لَحمُ فَخِذَيهِ ... .

فَلَم يُقِم بِالمَدينَهِ إلّا أيّاما ، حَتّى أرسَلَ إلَيهِ عُثمانُ : وَاللّهِ لَتَخرُجَنَّ عَنها !

قالَ : أتُخرِجُنى مِن حَرَمِ رَسولِ اللّهِ ؟ ! قالَ : نَعَم ، وأنفُکَ راغِمٌ .

قالَ : فإلى مَكَّهَ ؟ قالَ : لا .

قالَ : فَإِلى البَصرَهِ ؟ قالَ : لا .

قالَ : فَإلَى الكوفَهِ ؟ قالَ : لا ولكِن إلَى الرَّبَذَهِ الَّتى خَرَجتَ مِنها ، حَتّى تَموتَ بِها. يا مَروانُ ، أخرِجهُ ، ولا تَدَع أحَدا يُكَلِّمُهُ حَتّى يَخرُجَ . (2) .

1- .القَتَبُ : رَحلُ البعير، صغير على قدر السنام (مجمع البحرين : ج 3 ص 1437 «قتب») .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 171 .

8369.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :به عثمان خبر رسید که ابو ذر بر او خُرده گیری می کند و تغییر و تبدیل های او در سنّت های پیامبر خدا و ابو بکر و عمر را بازگو می نماید . از این رو او را به شام ، نزد معاویه تبعید کرد .

ابو ذر در مسجد می نشست و همان حرف ها را می گفت و مردم به گرد او جمع می شدند ، تا آن که اجتماع کنندگان و شنوندگانِ او فراوان شدند .

ابو ذر ، چون نماز صبح را می گزارد ، بر دروازه دمشق می ایستاد و می گفت : کاروانی آمد که بارَش آتش سوزان است . خداوند ، کسانی را که به نیکی فرمان می دهند و خود عمل نمی کنند و نیز آنان را که از زشتی نهی می کنند و خود مرتکب می شوند ، لعنت کند .

معاویه به عثمان نوشت که تو با [تبعید] ابو ذر ، شام را برای خود ، تباه ساختی . عثمان به او نوشت : او را بر زینی کوچک و بدون پوشش ، سوار کن [و به سوی من بفرست] . و چون این گونه به مدینه رسید ، گوشت ران هایش رفته بود ... .

چند روزی بیشتر در مدینه نبود که عثمان به او پیغام داد : به خدا سوگند باید از این [شهر ،]بیرون بروی .

ابو ذر گفت : مرا از حرم پیامبر خدا بیرون می کنی؟

گفت : آری ، هر چند تو را خوش نیاید .

گفت : آیا به مکّه [می فرستی]؟

گفت : نه .

گفت : به بصره؟

گفت : نه .

گفت : به کوفه؟

گفت : نه ؛ بلکه به رَبَذه [، آن جا] که از آن بیرون آمده ای ، تا این که در آن بمیری . ای مروان ! او را اخراج کن و تا هنگامی که بیرون می رود ، مگذار کسی با او سخن بگوید . .

8368.امام على عليه السلام :مُروج الذّهب فى ذِكرِ ما طُعِنَ بِهِ عَلى عُثمانَ : ومِن ذلِکَ ما فَعَلَ بِأبى ذَرٍّ ؛ وَهُوَ أنَّهُ حَضَرَ مَجلِسَهُ ذاتَ يَومٍ ، فَقالَ عُثمانُ : أ رَأيتُم مَن زَکّى مالَهُ ، هَل فيهِ حَقٌّ لِغَيرِهِ ؟ فَقالَ کَعبٌ : لا ، يا أميرَ المُؤمِنينَ .

فَدَفَعَ أبو ذَرٍّ فى صَدرِ کَعبٍ ، وَقالَ لَهُ : کَذِبتَ يَابنَ اليَهودِىِّ ، ثُمَّ تَلا : «لَّيْسَ الْبِرَّ أن تُوَلُّواْ وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ» (1) اَلآيَةَ .

فَقالَ عُثمانُ : أ تَرَونَ بَأسا أن نَأخُذَ مالاً مِن بَيتِ مالِ المُسلِمينَ فَنُنفِقَهُ فيما يَنوبُنا مِن اُمورِنا ، ونُعطيکُموهُ ؟ فَقالَ کَعبٌ : لا بَأسَ بِذلِکَ .

فَرَفَعَ أبو ذَرٍّ العَصا ، فَدَفَعَ بِها فى صَدرِ کَعبٍ ، وَقالَ : يَابنَ اليَهودِىِّ ما أجرَأکَ عَلَى القَولِ فى دينِنا !

فَقالَ لَهُ عُثمانُ : ما أکثَرَ أذاکَ لى ! غَيِّب وَجهَکَ عَنّى ؛ فَقَد آذَيتَنا . فَخَرَجَ أبو ذَرٍّ إلَى الشّامِ .

فَکَتَبَ مُعاوِيَهُ إلى عُثمانَ : إنَّ أبا ذَرٍّ تَجتَمِعُ إلَيهِ الجُموعُ ، ولا آمَنُ أن يُفسِدَهُم عَلَيکَ ، فَإن کانَ لَکَ فِى القَومِ حاجَةٌ فَاحمِلهُ إلَيکَ .

فَکَتَبَ إلَيهِ عُثمانُ بِحَملِهِ . فَحَمَلَهُ عَلى بَعيرٍ ، عَلَيهِ قَتَبٌ يابِسٌ ، مَعَهُ خَمسَةٌ مِنَ الصَّقالِبَهِ (2) يَطيرونَ (3) بِهِ ، حَتّى أتَوا بِهِ المَدينَةَ ، وقَد تَسَلَّخَت بَواطِنُ أفخاذِهِ ، وکادَ أن يَتلِفَ ، فَقيلَ لَهُ : إنَّکَ تَموتُ مِن ذلِکَ . فَقالَ : هَيهاتَ ، لَن أموتَ حَتّى اُنفى . وذَکَرَ جَوامِعَ ما يَنزِلُ بِهِ بَعدُ ، ومَن يَتَوَلّى دَفنَهُ .

فَأَحسَنَ إلَيهِ فى دارِهِ أيّاما ، ثُمَّ دَخَلَ إلَيهِ فَجَلَسَ عَلى رُکبَتَيهِ ، وتَکَلَّمَ بِأَشياءَ ، وذَکَرَ الخَبَرَ فى وُلدِ أبِى العاصِ : «إذا بَلَغوا ثَلاثينَ رَجُلاً اِتَّخَذوا عِبادَ اللّهِ خَوَلاً» ... وکانَ فى ذلِکَ اليَومِ قَد اُتِىَ عُثمانُ بِتَرَکَهِ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ الزُّهرِىِّ مِنَ المالِ ، فَنُثِرَتِ البِدَرُ حَتّى حالَت بَينَ عُثمانَ وبَينَ الرَّجُلِ القائِمِ ، فَقالَ عُثمانُ : إنّى لَأَرجو لِعَبدِ الرَّحمنِ خَيرا ؛ لِأَنَّهُ کانَ يَتَصَدَّقُ ، ويُقرِى الضَّيفَ ، وتَرَکَ ما تَرَونَ .

فَقالَ كَعبُ الأحبارِ : صَدَقتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَشالَ أبو ذَرٍّ العَصا ، فَضَرَبَ بِها رَأسَ كَعبٍ ، ولَم يَشغَلهُ ما كانَ فيهِ مِنَ الأَلَمِ ، وقالَ : يَابنَ اليَهودِىِّ تَقولُ لِرَجُلٍ ماتَ وتَرَكَ هذَا المالَ : إنَّ اللّهَ أعطاهُ خَيرَ الدُّنيا وخَيرَ الآخِرَهِ ، وتَقطَعُ عَلَى اللّهِ بِذلِكَ ! وأنَا سَمِعتُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «ما يَسُرُّنى أن أموتَ وأَدَعَ ما يَزِنُ قيراطا» ! !

فَقالَ لَهُ عُثمانُ : وارِ عَنّى وَجهَكَ . فَقالَ : أسيرُ إلى مَكَّهَ ؟ قالَ : لا وَاللّهِ . قالَ : فَتَمنَعُنى مِن بَيتِ رَبّى أعبُدُهُ فيهِ حَتّى أموتَ ؟ قالَ : إى وَاللّهِ .

قالَ : فَإِلَى الشّامِ ؟ قالَ : لا وَاللّهِ .

قالَ : البَصرَهِ ؟ قالَ : لا وَاللّهِ ، فَاختَر غَيرَ هذِهِ البُلدانِ .

قالَ : لا واللّهِ ، ما أختارُ غيرَ ما ذَكَرتُ لَكَ ، ولَو تَرَكتَنى فى دارِ هِجرَتى ما أرَدتُ شَيئا مِنَ البُلدانِ ، فَسَيِّرنى حَيثُ شِئتَ مِنَ البِلادِ .

قالَ : فَإِنّى مُسَيِّرُكَ إلَى الرَّبَذَهِ . قالَ : اللّهُ أكبَرُ ! صَدَقَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ قَد أخبَرَنى بِكُلِّ ما أنَا لاقٍ .

قالَ عُثمانُ : وما قالَ لَكَ ؟ ! قالَ : أخبَرَنى بِأَنّى اُمنَعُ عَن مَكَّهَ وَالمَدينَهِ ، وأموتُ بِالرَّبَذَهِ ، ويَتَوَلّى مُواراتى نَفَرٌ مِمَّن يَرِدونَ مِنَ العِراقِ نَحوَ الحِجازِ .

وبَعَثَ أبو ذَرٍّ إلى جَمَلٍ لَهُ ، فَحَمَلَ عَلَيهِ امرَأَتَهُ ، وقيلَ : ابنَتَهُ . وأمَرَ عُثمانُ أن يَتَجافاهُ النّاسُ حَتّى يَسيرَ إلَى الرَّبَذَهِ .

فَلَمّا طَلَعَ عَنِ المَدينَهِ ومَروانُ يُسَيِّرُ[ه]عَنها طَلَعَ عَلَيهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ، ومَعَهُ ابناهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ ، وعَقيلٌ أخوهُ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ ، وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ .

فَاعتَرَضَ مَروانُ ، فَقالَ : يا عَلِىُّ ، إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ قَد نَهَى النّاسَ أن يَصحَبوا أبا ذَرٍّ فى مَسيرِهِ ويُشَيِّعوهُ ، فَإِن كُنتَ لَم تَدرِ بِذلِكَ فَقَد أعلَمتُكَ !

فَحَمَلَ عَلَيهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ بِالسَّوطِ ، وضَرَبَ بَينَ اُذُنَى راحِلَتِهِ ، وقالَ : تَنَحَّ ، نَحّاكَ اللّهُ إلَى النّارِ . ومَضى مَعَ أبى ذَرٍّ فَشَيَّعَهُ ، ثُمَّ وَدَّعَهُ وَانصَرَفَ .

فَلَمّا أرادَ عَلِىُّ الاِنصِرافَ بَكى أبو ذَرٍّ ، وقالَ : رَحِمَكُمُ اللّهُ أهلَ البَيتِ ، إذا رَأيتُكَ يا أبَا الحَسَنِ ووُلدَكَ ذَكَرتُ بِكُم رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

فَشَكا مَروانُ إلى عُثمانَ ما فَعَلَ بِهِ عَلِىّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَقالَ عُثمانُ : يا مَعشَرَ المُسلِمينَ ! مَن يَعذِرُنى مِن عَلِىٍّ ؟ رَدَّ رَسولى عَمّا وَجَّهتُهُ لَهُ ، وفَعَلَ كَذا ، وَاللّهِ لَنُعطِيَنَّهُ حَقَّهُ !

فَلَمّا رَجَعَ عَلِىٌّ اِستَقبَلَهُ النّاسُ ، فَقالوا لَهُ : إنَّ أميرَالمُؤمِنينَ عَلَيکَ غَضبانُ ؛ لِتَشييعِکَ أبا ذَرٍّ . فَقالَ عَلِىٌّ : «غَضَبُ الخَيلِ عَلَى اللُّجُمِ» .

فَلَمّا كانَ بِالعَشِىِّ جاءَ إلى عُثمانَ ، فَقالَ لَهُ : ما حَمَلَکَ عَلى ما صَنَعتَ بِمَروانَ ! ولِمَ اجتَرَأتَ عَلَىَّ ، ورَدَدتَ رَسولى وأمرى ؟ !

قالَ : أمّا مَروانُ ؛ فَإِنَّهُ استَقبَلَنى يَرُدُّنى ، فَرَدَدتُهُ عَن رَدّى . وأمّا أمرُکَ فَلَم أرُدَّهُ .

قالَ عُثمانُ : أ لَم يُبلِغکَ أنّى قَد نَهَيتُ النّاسَ عَن أبى ذَرٍّ وعَن تَشييعِهِ ؟

فَقالَ عَلِىٌّ : أوَكُلُّ ما أمَرتَنا بِهِ مِن شَىءٍ نَرى طاعَةَ اللّهِ وَالحَقَّ فى خِلافِهِ اتَّبَعنا فيهِ أمرَکَ ! ! بِاللّهِ لا نَفعَلُ .

قالَ عُثمانُ : أقِد مَروانَ .

قالَ : ومِمَّ أُقيدُهُ ؟

قالَ : ضَرَبتَ بَينَ اُذُنَى راحِلَتِهِ ، وشَتَمتَهُ ، فَهُوَ شاتِمُکَ وضارِبٌ بَينَ اُذُنَى راحِلَتِکَ .

قالَ عَلِىٌّ : أمّا راحِلَتى فَهِىَ تِلکَ ، فَإِن أرادَ أن يَضرِبَها كَما ضَرَبتُ راحِلَتَهُ فَليَفعَل ، وأمّا أنَا فَوَاللّهِ لَئِن شَتَمَنى لَأَشتَمَنَّکَ أنتَ مِثلَها بِما لا أكذِبُ فيهِ ، ولا أقولُ إلّا حَقّا .

قالَ عُثمانُ : ولِمَ لا يَشتِمُکَ إذا شَتَمتَهُ ؟ ! ، فَوَاللّهِ ما أنتَ عِندى بِأَفضَلَ مِنهُ !

فَغَضِبَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وقالَ : أَلِىَ تَقولُ هذَا القَولَ ؟ ! وبِمَروانَ تَعدِلُنى ! ! فَأَنَا وَاللّهِ أفضَلُ مِنکَ ! وأبى أفضَلُ مِن أبيکَ ! واُمّى أفضَلُ مِن اُمِّکَ ! وهذِهِ نَبلى قد نَثَلتُها (4) ، وهَلُمَّ فَانثُلْ بِنَبلِکَ (5) .

فَغَضِبَ عُثمانُ ، وَاحمَرَّ وَجهُهُ ، فَقامَ ودَخَلَ دارَهُ . وَانصَرَفَ عَلِىٌّ ، فَاجتَمَعَ إلَيهِ أهلُ بَيتِهِ ، ورجالٌ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصار .

فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ وَاجتَمَعَ النّاسُ إلى عُثمانَ شَكا إلَيهم عَلِيّا ، وقالَ : إنَّهُ يَعيبُنى ويُظاهِرُ مَن يَعيبُنى يُريدُ بِذلِکَ أبا ذَرٍّ وعَمّارَ بنَ ياسِرٍ وغَيرَهُما . فَدَخَلَ النّاسُ بَينَهُما ، حَتَّى اصطَلَحا ، وقالَ لَهُ عَلِىٌّ : وَاللّهِ ، ما أَرَدتُ بِتَشييعِ أبى ذَرٍّ إلّا اللّهَ تَعالى . (6) .

1- .البقره : 177 .
2- .الصِّقلاب : الشديد من الرؤوس . والصَّقالِبَه : جيلٌ حُمْر الألوان ، صُهْب الشعور ، تُتاخِم بلادهم بلادَ الخزر وبعض بلاد الروم بين بُلْغَر وقُسطنطينيّه ، وقيل للرجل الأحمر : صقلاب ، تشبيها بهم (تاج العروس : ج 2 ص 147 «صقلب») .
3- .فى الطبعه المعتمده : «بطيرون» ، والتصحيح من طبعه قم / منشورات دار الهجره .
4- .نَثَل كِنانته نثلاً : استخرج ما فيها من النبل (لسان العرب : ج 11 ص 645 «نثل») .
5- .كذا ، والظاهر أنّ الصحيح : «نبلَک» .
6- .مروج الذهب : ج 2 ص 348 .

8367.امام علی علیه السلام :مروج الذهب در یادکردِ اعتراض هایی که به عثمان شد : و از جمله ، کاری است که با ابو ذر کرد . روزی ، ابو ذر در مجلس عثمان حاضر بود . عثمان گفت : آیا اگر کسی زکات مالش را پرداخت کند ، برای دیگران حقّی در آن هست؟

کعب گفت : نه ، ای امیر مؤمنان !

ابو ذر به سینه کعب زد و به او گفت : ای یهودی زاده ! دروغ گفتی . سپس تلاوت کرد : «نیکی ، آن نیست که چهره هایتان را به مشرق و مغرب بچرخانید ...» (1) .

عثمان گفت : آیا اشکالی می بینید که ما مالی را از بیت المال مسلمانان برداریم و در پیشامدهایی که برای ما روی می دهد ، هزینه کنیم و یا آن را به شما اعطا کنیم؟

کعب گفت : اشکالی ندارد .

ابو ذر ، عصایش را بلند کرد و با آن بر سینه کعب زد و گفت : ای یهودی زاده ! چه چیزی تو را بر نظر دادن در دین ما گستاخ کرده است !

پس ، عثمان به ابو ذر گفت : چه قدر مرا آزار می دهی ! از جلوی چشمم دور شو ، که ما را آزار دادی .

پس از آن ، ابو ذر به سوی شام ، بیرون رفت .

معاویه به عثمان نوشت : گروه ها بر گرد ابو ذر جمع شده اند و می ترسم که آنها را بر ضدّ تو بشوراند . اگر نیازی به این مردم داری ، او را به سوی خود باز گردان .

عثمان نوشت که او را بیاورند . او را بر شتری سوار کرد که بر آن ، کجاوه ای زُمُخت و سخت بود . پنج نفر مأمور خشن ، او را تند و پیوسته می راندند ، تا آن که او را به مدینه آوردند ، در حالی که پوست ران هایش رفته بود و نزدیک بود که تلف شود . [حتّی] به او گفته شد : تو از این محنت می میری .

گفت : هرگز نخواهم مرد تا آن که تبعید شوم . او همه آنچه را در آینده برایش پیش می آمد ، ذکر کرد و نیز این که چه کسی او را به خاک می سپارد .

عثمان ، چند روزی در منزلش به او رسیدگی کرد . سپس او بر عثمانْ وارد شد و دو زانو نشست و چیزهایی گفت و حدیث مربوط به فرزندان ابو عاص را باز گفت که : «[آنان] چون به سی نفر برسند ، بندگان خدا را برده می کنند» ... . این در همان روزی بود که اموالِ بر جای مانده از عبد الرحمان بن عوف زُهْری را برای عثمان آوردند و تعداد کیسه ها [ده هزار درهمی] به اندازه ای فراوان شد که میان عثمان و یک آدمِ ایستاده را پر کرد .

عثمان گفت : من برای عبد الرحمان ، امید خیر دارم ؛ چون او صدقه می داد و مهمانداری می کرد و آنچه را نیز که می بینید ، به ارث نهاد .

کعب الأحبار گفت : ای امیر مؤمنان ! درست گفتی .

ابو ذر ، عصای خود را بلند کرد و با آن بر سر کعب زد و در حالی که درد خویش را از یاد برده بود ، گفت : ای یهودی زاده ! درباره مردی که مرده و این مال را بر جای نهاده است ، می گویی : خداوند ، خیر دنیا و آخرت را به او عطا کرده است. این را به طور قطعی به خدا نسبت می دهی، در حالی که من شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید : «خوشحال نمی شوم که بمیرم و به اندازه قیراطی بر جای نهم» .

عثمان به ابو ذر گفت : از جلوی چشمم دور شو .

ابو ذر گفت : به مکّه بروم؟

گفت : به خدا سوگند ، نه .

گفت : مرا از خانه پروردگارم باز می داری که در آن عبادت کنم تا بمیرم؟

گفت : آری ، به خدا سوگند .

گفت : به سوی شام [بروم]؟

گفت : نه ، به خدا سوگند .

گفت : بصره؟

گفت : نه ، به خدا سوگند . شهر دیگری انتخاب کن .

ابو ذر گفت: نه، به خدا سوگند. جز آنچه برایت گفتم، جای دیگری را اختیار نمی کنم و اگر مرا در هجرتگاهم (مدینه) وا می نهادی ، هیچ شهر دیگری را نمی خواستم . اکنون مرا به هر شهری که می خواهی ، بفرست .

گفت : تو را به رَبَذه تبعید می کنم .

گفت : اللّه اکبر! پیامبر خدا راست گفت . او همه آنچه را با آن رو به رو می شوم ، به من خبر داد .

عثمان گفت : [پیامبر صلی الله علیه و آله] به تو چه گفته است؟

گفت : به من خبر داد که من را از مکّه و مدینه باز می دارند و در ربذه می میرم و گروهی که از عراق به حجاز می آیند ، دفن مرا عهده دار می شوند .

ابو ذر به دنبال شترش فرستاد و زنش (و برخی گفته اند : دخترش) را بر آن ، سوار کرد .

عثمان ، فرمان داد که مردم ، گِرد او را خالی کنند تا به ربذه برود و مروان ، او را روانه می کرد .

چون از مدینه بیرون رفت ، علی بن ابی طالب علیه السلام به همراه پسرانش (حسن و حسین علیهما السلام) و برادرش عقیل و عبد اللّه بن جعفر و عمّار بن یاسر به بدرقه آمدند .

مروان ، اعتراض کرد و گفت : ای علی! امیر مؤمنان(عثمان) ، مردم را از این که با ابو ذر در مسیرش همراه شوند و به بدرقه اش بیایند ، نهی کرده است . اگر این را نمی دانستی ، آگاهت کردم .

علی علیه السلام با تازیانه به او حمله برد و بر میان دو گوش مرکبش زد و فرمود : «دور شو! خداوند ، تو را به آتش بیندازد!» و با ابو ذر ، روانه شد و او را بدرقه کرد و سپس با او وداع نمود و باز گشت .

چون علی علیه السلام خواست باز گردد ، ابو ذر گریست و گفت: خداوند، شما اهل بیت را رحمت کناد! ای ابو الحسن! هر گاه تو و فرزندانت را می بینم ، به یاد پیامبر خدا می افتم .

مروان از کار علی بن ابی طالب علیه السلام به عثمان شکایت کرد.

عثمان گفت : ای مسلمانان! من با علی چه کنم؟ فرستاده ام را از کاری که برای آن فرستاده بودم ، باز گردانده و این گونه کرده است . به خدا سوگند ، حقّش را کف دستش می گذاریم! چون علی علیه السلام باز گشت ، مردم به استقبال او آمدند و به او گفتند : امیر مؤمنان(عثمان) از تو به خاطر این که ابو ذر را بدرقه کردی ، خشمگین است .

علی علیه السلام فرمود : «خشم اسب از لگام است !» .

چون شب شد، [علی علیه السلام]نزد عثمان آمد. عثمان به وی گفت : چه چیزْ تو را وا داشت که با مروان ، این گونه کنی و چرا بر من گستاخی کردی و فرستاده و فرمانم را رد کردی؟

فرمود : «امّا مروان ، او جلوی من آمد تا مانع من شود و من ، مانع جلوگیری او شدم .

و امّا فرمانت ، آن را رد نکردم» .

عثمان گفت : آیا به تو خبر نرسیده بود که من مردم را از ابو ذر و بدرقه کردن او نهی کرده ام؟

علی علیه السلام فرمود : «آیا از آنچه به ما فرمان می دهی و ما اطاعت از خدا و حق را در خلاف آن می بینیم ، باید پیروی کنیم؟ به خدا سوگند که [چنین]نمی کنیم» .

عثمان گفت : خود را برای قصاص ، در اختیار مروان بنه .

فرمود : «چه قصاصی؟» .

گفت : بر میان دو گوش مرکبش زده ای و به او ناسزا گفته ای . پس او باید به تو دشنام بدهد و بر میان دو گوش مرکبت بزند .

علی علیه السلام فرمود : «امّا مرکبم ، این جاست . اگر می خواهد ، همان گونه که مرکبش را زده ام ، آن را بزند . و امّا من ، به خدا سوگند که اگر به من دشنام دهد ، تو را به مانند آن ، دشنام می دهم ، بی آن که در آن ، دروغ بگویم و من ، هیچ گاه جز حق نمی گویم» .

عثمان گفت : چرا به تو ناسزا نگوید ، در حالی که به او ناسزاگفته ای؟ به خدا سوگند ، نزد من ، تو از او برتر نیستی.

علی بن ابی طالب علیه السلام خشمگین شد و فرمود : «با من ، این گونه سخن می گویی ؟! و مرا با مروان ، برابر می سازی؟! به خدا سوگند ، من از تو برترم ، پدرم از پدرت و مادرم از مادرت برتر است و این شرافت و کرامت من است که نشان دادم . تو نیز شرافت خود را نشان بده» .

عثمان ، خشمناک گردید و صورتش سرخ شد . برخاست و داخل خانه اش شد و علی علیه السلام نیز باز گشت و خاندانش و [نیز]مردانی از مهاجران و انصار ، گِردش را گرفتند .

چون فردا شد و مردم به گِرد عثمان اجتماع کردند ، او نزد آنان از علی علیه السلام شکایت کرد و گفت : او بر من عیب می گیرد و عیبجویانِ مرا (2) نیز پشتیبانی می کند .

مردم ، پا در میانی کردند و آنان را صلح دادند .

علی علیه السلام به عثمان فرمود : «به خدا سوگند ، من جز به خاطر [رضای] خدای متعال ، ابو ذر را بدرقه نکردم» . .

1- .دنباله آیه چنین است : «بلکه نیکوکار ، کسی است که به خداوند و روز واپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران ، ایمان دارد و مال خود را با آن که دوستش دارد به خویشان و یتیمان و بینوایان و ماندگانِ در راه و گدایان و در بند ماندگان می بخشد» (بقره ، آیه 177) .
2- .منظور عثمان ، ابو ذر و عمّار بن یاسر و دیگران بودند .

ص: 166

. .

ص: 167

. .

ص: 168

. .

ص: 169

. .

ص: 170

. .

ص: 171

. .

ص: 172

. .

ص: 173

. .

ص: 174

. .

تحریف تاریخ در ماجرای تبعید ابو ذر

تحریف تاریخ در ماجرای تبعید ابو ذرتحریف حقایق در متون کهن تاریخی از یک سو تأسفبار و از سوی دیگر ، لغزاننده و دگرگونساز چهره وقایع و رویدادهاست . متأسفانه متون کهن از جهات بسیاری دست خوش تحریف اند و یکی از روشن ترین مصادیق آن ، تحریف گزارش های مرتبط با تبعید ابو ذر است . طبری و ابن اثیر ، به وجود گزارش هایی درباره زمینه ها و چگونگی تبعید ابو ذر و نیز چگونگی اخراج او از شام اشاره می کنند ؛ امّا از این که از حقایقْ پرده بر گیرند و واقعیّت را صادقانه گزارش کنند،تن می زنند . طبری می گوید: و در این سال (سال سی ام) ، درگیری میان معاویه و ابو ذر و باز گرداندن ابو ذر به مدینه رخ داد . علّت های فراوانی برای این کار معاویه بیان شده است که خوش ندارم بیشتر آنها را ذکر کنم ؛ امّا کسانی که برای معاویه عذر تراشیده اند ، می گویند : ... . (1) ابن اثیر نیز می گوید : در این سال (سال سی ام هجری) ، ماجرای ابو ذر و معاویه و باز گرداندن ابو ذر از شام به مدینه رخ داد که علّت های فراوانی برای آن بیان شده است و نیز دشنام

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص283 .

دادن معاویه به ابو ذر و تهدید او به قتل و روانه داشتن او به مدینه با شترِ بدون جهاز و تبعید او از مدینه به گونه ای زشت ، که نقل آن ، صحیح نیست و اگر هم صحیح باشد ، باید عذری برای عثمان جُست ([مثل این که]حاکم می تواند رعیّت خود را تأدیب کند ، و یا عذرهایی دیگر) و نباید آن را سبب طعن و اعتراض بر عثمان قرار داد . من یادآوری آن را خوش ندارم . عذرتراشان می گویند : ... . (1) اینان که این چنین بر حقْ پرده می افکنند ، از آن سو گزارش هایی دروغین درباره ابو ذر می آورند و بدین سان در شکستن قداست آن «راستگوترین مرد روی زمین» می کوشند. شگفتا که این همه را از سیف بن عمر آورده اند؛او که قهرمان جعل و تندیسی از دروغ و تبلور عینی اشاعه کذب است . هیچ کس سیف را نستوده است . ابن معین ، او را ضعیف شمرده و گفته است : «یک سکّه پول خُرد ، از او بهتر است» . ابو حاتم ، او را «متروک الحدیث» می داند . نسایی و دارقُطنی بر «ضعف» او تصریح کرده اند . ابو داوود گفته است : «[خبر او]ارزشی ندارد» و ابن حبّان آورده است که : «به بزرگان ، دروغ می بندد» . سیف به زندیق بودنْ متّهم است و نیز گفته اند که حدیث می ساخته است . حاکم نیشابوری نیز او را متّهم به زندقه دانسته است . (2) گزارش های سیف بن عمر ، یکسر در پیراستن عثمان و دفاع از اوست . به طور مثال ، او درباره تبعید ابو ذر توسط عثمان می گوید : [ابو ذر به عثمان] گفت : اجازه خروج به من بده ؛ چرا که مدینه خانه من نیست . [عثمان]گفت : آیا جز این است که بهتر از آن نخواهی یافت؟ . [ابو ذر] گفت : پیامبر خدا به من فرمان داده که چون خانه های مدینه به منطقه سلع رسید ، از آن

.

1- .الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 251 .
2- .تهذیب التهذیب : ج 2 ص 467 ش 3184 ، میزان الاعتدال : ج 2 ص 255 ش 3637 .

بروم . [عثمان]گفت : پس ، فرمان را اجرا کن . ابو ذر ، خارج شد تا به ربذه رسید . در آن جا ، جایی برای مسجد معیّن کرد و عثمان نیز ده ها شتر و دو برده به او داد و برایش پیغام فرستاد که گاه به مدینه بیاید تا [پس از عالِم شدن ،]بَدَوی و بیابانی نشود . او نیز چنین کرد . همچنین او می گوید : چون ابو ذر دید که عثمان از او خوشش نمی آید ، خود به ربذه رفت . (1) می دانیم که پاره ای از افسانه ها درباره «عبد اللّه بن سبا» نیز از ساخته های سیف است . او به این شخص ساختگی چنان قدرت می بخشد که گویا تمام مخالفت هایی که با عثمان و معاویه شده ، توسط وی رقم خورده است ؛ فردی که یهودی بوده و اسلام آورده است . (2)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 284 .
2- .ر . ک : ج 5 ص 366 (عبداللّه بن سبا ، چهره ای مرموز) .

4 / 7 2ضَربُ عَمّارِ بنِ یاسِرٍ8377.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف عن أبی مِخنَف فی إسنادِهِ : کانَ فی بَیتِ المالِ بِالمَدینَهِ سَفَطٌ فیهِ حُلِیٌّ وجَوهَرٌ ، فَأَخَذَ مِنهُ عُثمانُ ما حَلّی بِهِ بعضَ أهلِهِ ، فَأَظهَرَ النّاسُ الطَّعنَ عَلَیهِ فی ذلِکَ وکَلَّمُوهُ فیهِ بِکَلامٍ شَدیدٍ حَتّی أغضَبوهُ ، فَخَطَبَ فَقالَ : لَنأخُذَنَّ حاجَتَنا مِن هذَا الفَیءِ وإن رَغِمَت أُنوفُ أقوامٍ .

فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ : إذا تُمنَعُ مِن ذلِکَ ویُحالُ بَینَکَ وبَینَهُ .

وقالَ عَمّارُ بنُ یاسِرٍ : اُشهِدُ اللّهَ أنَّ أنفی أوَّلُ راغِمٍ مِن ذلِکَ .

فَقالَ عُثمانُ : أعَلَیَّ یَابنَ المَتکاءِ (1) ! تَجتَرِئُ ؟ خُذوهُ ، فَاُخِذَ ودَخَلَ عُثمانُ فَدَعا بِهِ فَضَرَبَهُ حَتّی غُشِیَ عَلَیهِ ، ثُمَّ اُخرِجَ فَحُمِلَ حَتّی اُتِیَ بِهِ مَنزِلَ اُمِّ سَلَمَهَ زَوجِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَلَم یُصَلِّ الظُّهرَ وَالعَصرَ وَالمَغرِبَ ، فَلَمّا أفاقَ تَوَضَّأَ وصَلّی وقالَ : الحَمدُ للّهِ ، لَیسَ هذَا أوَّلَ یَومٍ اُوذینا فیهِ فِی اللّهِ ... .

وبَلَغَ عائِشَهَ ما صُنِعَ بِعَمّارٍ ، فَغَضِبَت وأخرَجَت شَعرا مِن شَعرِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وثَوبا مِن ثِیابِهِ ، ونَعلاً مِن نِعالِهِ ، ثُمَّ قالَت : ما أسرَعَ ما تَرَکتُم سُنَّهَ نَبِیِّکُم وهذا شَعرُهُ وثَوبُهُ ونَعلُهُ ولَم یَبلَ بَعدُ ، فَغَضِبَ عُثمانُ غَضَبا شَدیدا حَتّی ما دَری ما یَقولُ . (2)8376.عنه علیه السلام :تاریخ المدینه عن المُغیره :اِجتَمَعَ ناسٌ فَکَتَبوا عُیوبَ عُثمانَ وفیهِمُ : ابنُ مَسعودٍ ، فَاجتَمَعوا بِبابِ عُثمانَ لِیَدخُلوا عَلَیهِ فَیُکَلِّموهُ ، فَلَمّا بَلَغوا البابَ نَکَلوا إلّا عَمّارَ بنَ یاسِرٍ ؛ فَإِنَّهُ دَخَلَ عَلَیهِ فَوَعَظَهُ ، فَأَمَرَ بِهِ فَضُرِبَ حَتّی فُتِقَ ؛ فَکانَ لا یَستَمسِکُ بَولَهُ .

فَقیلَ لِعَمّارٍ : ما هذا ؟ قالَ : إنّی مُلَقّیً مِن قُرَیشٍ ؛ لَقیتُ مِنهُم فِی الإِسلامِ کَذا ، وفَعَلوا بی کَذا ، ثُمَّ دَخَلتُ عَلی هذا یَعنی عُثمانَ فَأَمَرتُهُ ونَهَیتُهُ ، فَصَنَعَ ما تَرَونَ ؛ فَلا یُستَمسَکُ بَولی . (3) .

1- .امرأه مَتْکاء : بَظْراء . وقیل : المَتکاء من النساء : الَّتی لم تُخفَض ؛ ولذلک قیل فی السبّ : یا بن المتکاء (لسان العرب : ج 10 ص 485 «متک») .

2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 161 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 49 ؛ الشافى : ج 4 ص 289 .
3- .تاريخ المدينه : ج 3 ص 1099 .

4 / 7 2 کتک زدن عمّار یاسر

4 / 7 2کتک زدن عمّار یاسر8373.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابو مخنف در بیت المال مدینه جعبه ای بود که زیورآلات و جواهر در آن قرار داشت . عثمان ، زیورآلاتی را برای یکی از اعضای خانواده اش از آن برداشت . مردم ، زبان به اعتراض گشودند و به تندی با او سخن گفتند ، تا [این که]وی را خشمگین ساختند .

عثمان ، خطبه خواند و گفت : ما نیازمان را از بیت المال برمی گیریم ، هر چند برخی را خوش نیاید.

علی علیه السلام به او فرمود : «در این صورت ، جلویت گرفته می شود و میان تو و آن ، جدایی انداخته می شود» .

عمّار بن یاسر گفت : من خدا را گواه می گیرم که نخستین کسی هستم که آن را ناپسند می دارد .

عثمان گفت : ای پسر زن ختنه نشده! بر من گستاخی می کنی؟ او را بگیرید .

او را گرفتند . عثمان ، داخل شد و او را فرا خواند و [آن قدر] کتکش زد تا بیهوش شد . سپس وی را بیرون آوردند و به منزل اُمّ سلمه ، همسر پیامبر خدا ، بردند و او [در اثر بیهوشی]نماز ظهر و عصر و مغرب را نخواند . آن گاه که به هوش آمد ، وضو گرفت و نماز خواند و گفت : الحمد للّه ! این ، نخستین روزی نیست که به خاطر خدا اذیّت می شویم ... .

خبر آنچه با عمّار شده بود ، به عایشه رسید . او خشمگین شد و مویی از موهای پیامبر خدا و جامه ای از جامه های او و کفشی از کفش های او را بیرون آورد و گفت : چه زود سنّت پیامبرتان را وا نهادید ، در حالی که مو و جامه و کفش او هنوز کهنه نشده است .

عثمان چنان خشمگین شد که نمی دانست چه می گوید .8372.عنه علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از مُغیره : گروهی جمع شدند و عیب های عثمان را نوشتند . در میان آنان ابن مسعود نیز بود . پس بر در خانه عثمان

جمع شدند تا بر او داخل شوند و با او سخن بگویند . چون به در خانه رسیدند ، همه بجز عمّار بن یاسر ترسیدند و عقب کشیدند .

عمّار بر عثمان وارد شد و او را اندرز داد . عثمان ، فرمان داد او را زدند ، تا آن جا که دچار فتق شد و قادر به نگه داشتن ادرار خویش نبود .

به عمّار گفته شد : این چه حالت است؟

گفت : من از قریش ، مصیبت می کشم . به خاطر اسلام آوردنم ، آن گونه از آنها [شکنجه]دیدم و با من چنان کردند [که می دانید] و اکنون نیز بر این (عثمان) وارد شدم و او را امر به معروف و نهی از منکر کردم . پس با من آن کرد که دیدید و [دیگر]ادرارم در اختیارم نیست .

.

8371.عنه عليه السلام :أنساب الأشراف :يُقالُ : إنَّ المِقدادَ بنَ عَمروٍ ، وعَمّارَ بنَ ياسِرٍ ، وطَلحَةَ وَالزُّبَيرَ ، فى عِدَّةٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَتَبوا كِتابا عَدَّدوا فيهِ أحداثَ عُثمانَ ، وخَوَّفوهُ رَبَّهُ ، وأعلَموهُ أنَّهُم مُواثِبوهُ إن لَم يَقلَع .

فَأَخَذَ عَمّارُ الكِتابَ وأتاهُ بِهِ ، فَقَرَأَ صَدرا مِنهُ ، فَقالَ لَهُ عُثمانُ : أعَلَىَّ تَقدَمُ مِن بَينِهِم ؟

فَقالَ عَمّارٌ : لِأَنّى أنصَحُهُم لَکَ . فَقالَ : كَذَبتَ يَابنَ سُمَيَّةَ .

فَقالَ : أنَا وَاللّهِ ابنُ سُمَيَّةَ وَابنُ ياسِرٍ . فَأَمَرَ غِلمانا لَهُ فَمَدّوا بِيَدَيهِ ورِجلَيهِ ، ثُمَّ ضَرَبَهُ عُثمانُ بِرِجلَيهِ وهِىَ فِى الخُفَّينِ عَلى مَذاكيرِهِ ، فَأَصابَهُ الفَتقُ ، وكانَ ضَعيفا كَبيرا فَغُشِىَ عَلَيهِ. (1)8370.عنه عليه السلام :الاستيعاب :كانَ اجتِماعُ بَنى مَخزومٍ إلى عُثمانَ حينَ نالَ مِن عَمّارٍ غِلمانُ عُثمانَ ما نالوا مِنَ الضَّربِ ، حَتَّى انفَتَقَ لَهُ فَتقٌ فى بَطنِهِ ، ورَغَموا وكَسَروا ضِلعا مِن أضلاعِهِ ، فَاجتَمَعَت بَنو مَخزومٍ وقالوا : وَاللّهِ لَئِن ماتَ لا قَتَلنا بِهِ أحَدا غَيرَ عُثمانَ . (2)8369.عنه عليه السلام :الإمامه والسياسه :اِجتَمَعَ ناسٌ مِن أصحابِ النَّبِىِّ عَلَيهِ الصَّلاةُ وَالسَّلامُ فَكَتَبوا كِتابا ذَكَروا فيهِ ما خالَفَ فيهِ عُثمانُ مِن سُنَّهِ رَسولِ اللّهِ وسُنَّهِ صاحِبَيهِ ، وما كانَ مِن هِبَتِهِ خُمُسَ إفريقِيَّهٍ لِمَروانَ وفيهِ حَقُّ اللّهِ ورَسولِهِ ، ومِنهُم ذَوُو القُربى وَاليَتامى وَالمَساكينُ .

وما كانَ مِن تَطاوُلِهِ فِى البُنيانِ ، حَتّى عَدّوا سَبعَ دورٍ بَناها بِالمَدينَهِ : دارا لِنائِلَهَ ، ودارا لِعائِشَهَ وغَيرِهِما مِن أهلِهِ وبَناتِهِ . وبُنيانَ مَروانَ القُصورَ بِذى خَشَبٍ ، وعِمارَهَ الأَموالِ بِها مِنَ الخُمُسِ الواجِبِ للّهِ ولِرَسولِهِ .

وما كانَ مِن إفشائِهِ العَمَلَ والوِلاياتِ فى أهلِهِ وبَنى عَمِّهِ مِن بَنى اُمَيَّهَ أحداثٍ وغِلمَهٍ لا صَحِبَهَ لَهُم مِنَ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله ولا تَجرَبَهَ لَهُم بِالاُمورِ .

و ما كانَ مِنَ الوَليدِ بنِ عُقبهَ بِالكوفَهِ إذ صَلّى بِهِمُ الصُّبحَ وهُوَ أميرٌ عَلَيها سَكرانَ أربَعَ رَكَعاتٍ ، ثُمَّ قالَ لَهُم : إن شِئتُم أزيدُكُم صَلاهً زِدتُكُم ، وتَعطيلِهِ إقامَهَ الحَدِّ عَلَيهِ ، وتَأخيرِهِ ذلِکَ عَنهُ .

وتَركِهِ المُهاجِرينَ وَالأنصارَ لا يَستَعمِلَهُم عَلى شَىءٍ وَلا يَستَشيرُهُم ، وَاستَغنى بِرَأيِهِ عَن رَأيِهِم .

وما كانَ مِنَ الحِمَى الَّذى حَمى حَولَ المَدينَهِ ، وما كانَ مِن إدرارِهِ القَطائِعَ وَالأرزاقَ وَالأعطِياتِ عَلى أقوامٍ بِالمَدينَهِ لَيسَت لَهُم صُحبَهٌ مِنَ النَّبِىِّ عَلَيهِ الصَّلاهُ وَالسَّلامُ ، ثُمَّ لا يَغزونَ ولاَ يَذُبّونَ .

وما كانَ مِن مُجاوَزَتِهِ الخَيزُرانَ إلَى السَّوطِ ، وأنَّهُ أوَّلُ مَن ضَرَبَ بِالسِّياطِ ظُهورَ النّاسِ ، وإنَّما كانَ ضَربُ الخَليفَتَينِ قَبلَهُ بِالدِّرَهِ وَالخَيزُرانِ . ثُمَّ تَعاهَدَ القومُ لِيَدفَعَنَّ الكِتابَ فى يَدِ عُثمانَ ، وكانَ مِمَّن حَضَرَ الكِتابَ : عَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، وَالمِقدادُ بنُ الأسوَدِ ، وكانوا عَشَرَهً ؛ فَلَمّا خَرَجوا بِالكِتابِ لِيَدفَعوهُ إلى عُثمانَ وَالكِتابُ فى يَدِ عَمّارٍ ، جَعَلوا يَتَسَلَّلونَ عَن عَمّارٍ حَتّى بَقِىَ وَحدَهُ ، فَمَضى حَتّى جاءَ دارَ عُثمانَ ، فَاستَأذَنَ عَلَيهِ ، فَأذِنَ لَهُ فى يومٍ شاتٍ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ وعِندَهُ مَروانُ بنُ الحَكَمِ وأهلُهُ مِن بَنى اُمَيَّهَ ، فَدَفَعَ إلَيهِ الكِتابَ فَقَرَأهُ، فَقالَ لَهُ : أنتَ كَتَبتَ هذَا الكِتابَ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ: ومَن كانَ مَعَكَ ؟ قالَ : كانَ مَعى نَفَرٌ تَفَرَّقوا فَرَقا (3) مِنكَ .

قالَ : مَن هُم ؟ قالَ : لا اُخبِرُكَ بِهِم .

قالَ : فَلِمَ اجتَرَأتَ عَلَىَّ مِن بَينِهِم ؟ فَقالَ مَروانُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّ هذَا العَبدَ الأسوَدَ يَعنى عَمّارا قَد جَرَّأ عَلَيكَ النّاسَ، وإنَّكَ إن قَتَلتَهُ نَكَّلتَ بِهِ مَن وَراءَهُ.

قالَ عُثمانُ : اِضرِبوهُ ، فَضَرَبوهُ وضَرَبَهُ عُثمانُ مَعَهُم حَتّى فَتَقوا بَطنَهُ ، فَغُشِىَ عَلَيهِ ، فَجَرّوهُ حَتّى طَرَحوهُ عَلى بابِ الدّارِ ، فَأمَرَت بِهِ اُمُّ سَلَمَهَ زَوجُ النَّبِىِّ عَلَيهِ الصَّلاهُ وَالسَّلامُ ، فَاُدخِلَ مَنزِلَها .

وغَضِبَ فيهِ بَنو المُغيرَهِ وكانَ حَليفَهُم ، فَلَمّا خَرَجَ عُثمانُ لِصَلاهِ الظُّهرِ ، عَرَضَ لَهُ هِشامُ بنُ الوَليدِ بنِ المُغيرَهِ ، فَقالَ : أما وَاللّهِ لَئِن ماتَ عَمّارٌ مِن ضَربِهِ هذا لَأقتُلَنَّ بِهِ رَجُلاً عَظيما مِن بَنى اُمَيَّهَ ، فَقالَ عُثمانُ : لَستَ هُناكَ . (4) .

1- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 162 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 50 ، الفتوح : ج 2 ص 372 ، الرياض النضره : ج 3 ص 85 كلاهما نحوه ؛ الشافى : ج 4 ص 290 .

2- .الاستيعاب : ج 3 ص 227 الرقم 1883 ، شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 102 و ج 20 ص 36 .
3- .الفَرَق : الخوف والفزع (النهايه : ج 3 ص 438 «فرق») .
4- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 50 .

8368.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف :گفته می شود که مقداد بن عمرو ، عمّار بن یاسر ، طلحه و زبیر به همراه عدّه ای از اصحاب پیامبر خدا چیزی نوشتند و در آن ، بدعت های عثمان را بر شمردند و او را از پروردگارش بیم دادند و به او اعلام کردند که اگر [از کارهایش]دست نکشد ، بر او می شورند .

عمّار ، نوشته را گرفت و نزد عثمان آورد و بخشی از آغاز آن را خواند .

عثمان به او گفت : [چرا] از میان آنان ، تو بر من در آمده ای؟

عمّار گفت : چون من از همه آنان بر تو دلسوزترم . گفت : ای پسر سمیّه ! دروغ می گویی .

گفت : به خدا سوگند ، من پسر سمیّه و یاسر هستم .

عثمان به غلامانش فرمان داد تا او را بر زمین بخوابانند . سپس با پاهایش که در کفش بود ، بر بیضه های او کوفت . از این رو دچار فتق شد و چون پیر و ناتوان بود ، بیهوش گردید .8367.عنه علیه السلام :الاستیعاب :اجتماع قوم بنی مخزوم در نزد عثمان ، هنگامی بود که غلامان او به فرمان وی ، چنان عمّار را کتک زدند که دچار فتق شکم شد و نیز او را بر زمین افکندند و یکی از دنده هایش را شکستند .

بنی مخزوم ، گرد آمدند و گفتند : به خدا سوگند ، اگر عمّار بمیرد ، کسی جز عثمان را به قصاص او نمی کشیم .8366.عنه علیه السلام :الإمامه و السیاسه :گروهی از یاران پیامبر که درود و سلام بر او باد گرد آمدند و چیزی نوشتند و در آن، مخالفت های عثمان با سنّت پیامبر خدا و دو خلیفه قبلی اش را ذکر کردند ، از جمله :

بخشیدن خُمس [غنائم] افریقا به مروان (که در آن ، حقّ خدا و پیامبر خدا و نیز خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و یتیمان و بینوایان نیز وجود داشت) ؛

زیاده روی در خانه سازی (تا آن جا که هفت خانه ای را که در مدینه برای نائله و عایشه و سایر افراد خانواده و دخترانش ساخته بود ، بر شمردند) ؛

کاخ سازی مروان در منطقه ذو خُشُب (که هزینه آن از خُمس پرداخت شده بود که ویژه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است) ؛

پخش کردن کارها و ولایت ها در میان خاندان و پسر عموهای کم سال و جوان خود (که سابقه مصاحبت با پیامبر خدا و تجربه ای در کارها نداشتند) ؛

جاری نکردن حد بر ولید بن عقبه و تأخیر در آن و حد زدن او [از سر ناچاری](در آن اتّفاقی که از ولید بن عقبه در نماز صبح ، در دوران حکومتش بر کوفه ، سر زد که با حالت مستی ، نماز را چهار رکعتی خواند و سپس به آنها گفت : اگر بخواهید بیشتر بخوانم ، می خوانم) ؛

وا نهادن مهاجران و انصار (بدون آن که آنان را به کاری بگمارد و یا از آنان نظرخواهی کند ؛ چرا که عثمان به سبب استبداد رأی ، خود را از رایزنی با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بی نیاز می دید) ؛

ایجاد قُرُقگاه برای خود در پیرامون مدینه ؛

بخشیدن قطعات حاصلخیز و گشاده دستی در محصولات و سایر بخشش ها (به گروه هایی در مدینه که نه از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و نه به جنگ و دفاع برمی خاستند) ؛

کنار گذاشتن خیزران (1) و در دست گرفتن تازیانه ای از پوست (و او نخستین کسی بود که با چنین تازیانه ای بر پشت مردم نواخت ، در حالی که تنبیه های دو خلیفه پیشین ، با شلّاق نرم و خیزران بود) . (2)

این گروه ، پیمان بستند که نوشته را به دست عثمان برسانند و در میان نویسندگان ، عمّار بن یاسر و مقداد بن اسود نیز بودند و جمعا ده نفر می شدند . چون بیرون آمدند تا نوشته را که در دست عمّار بود به عثمان بدهند ، یکی یکی از گرد عمّار پراکنده شدند ، تا آن که او تنها ماند .

او رفت تا به خانه عثمان رسید . از او اجازه خواست و عثمان ، در آن روز سرد و بارانی به وی اجازه داد و عمّار بر او وارد شد ، در حالی که مروان بن حکم و خاندان عثمان از بنی امیّه نزدش بودند .

عمّار ، نوشته را به عثمان داد و او خواند و به وی گفت : تو این را نوشته ای؟

گفت : آری .

گفت : چه کسانی با تو بودند؟

گفت: چند نفر با من بودند که از ترس تو پراکنده شدند.

گفت : چه کسانی بودند؟

گفت : به تو نخواهم گفت .

گفت : چگونه جرئت کردی که از میان آنان [تنها] نزد من بیایی؟

مروان گفت : ای امیر مؤمنان! این بنده سیاه (عمّار) ، مردم را بر تو گستاخ کرده است . اگر او را بکشی ، مایه عبرت دیگرانش ساخته ای .

عثمان گفت : او را بزنید .

او را کتک زدند و عثمان نیز همراه آنان وی را زد ، تا آن که شکمش ورم کرد و بر آمد و بیهوش شد . پس ، او را تا جلوی در خانه بر زمین کشاندند و [در همان جا]افکندند.

اُمّ سلمه ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله ، دستور داد که او را به درون خانه وی ببرند . بنی مغیره که عمّارْ هم پیمان آنان بود ، خشمناک شدند و چون عثمان برای نماز ظهر خارج شد ، هشام بن ولید بن مغیره راه بر او گرفت و گفت : آگاه باش! به خدا سوگند ، اگر عمّار از این ضربه بمیرد ، مردی بزرگ از بنی امیّه را به قصاص او خواهم کشت . عثمان گفت : تو مرد آن نیستی . .

1- .گونه ای نیِ مغزدار که از آن ، عصا و چوبْ دستی می سازند .
2- .تازیانه دو خلیفه پیشین ، شلّاقِ نرمی بود که از آن برای تأدیب کودکان استفاده می شد و در عربی به آن «دِرّه» می گویند ؛ ولی عثمان ، این تازیانه را به تازیانه ای از پوست تبدیل کرد که با آن ، حدود شرعی را اجرا می کنند و در زبان عربی به آن «سَوْط» گفته می شود. (م)

ص: 182

. .

ص: 183

. .

8365.عنه عليه السلام :الفتوح فى خَبَرِ وَفاهِ أبى ذَرٍّ : بَلَغَ ذلِکَ عُثمانَ ، فَقالَ : رَحِمَ اللّهُ أبا ذَرٍّ ! فَقالَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ : فَرحَمَ اللّهُ أبا ذَرٍّ مِن کُلِّ قُلوبِنا ! فَغَضِبَ عُثمانُ ثُمَّ قالَ : يا کَذا وکَذا أ تَظُنُّ أنّى نَدِمتُ عَلى تَسييرِهِ إلى رَبَذَهَ ؟

قالَ عَمّارٌ : لا وَاللّهِ ما أرى ذلِکَ !

قالَ عُثمانُ : اِدفَعوا فى قَفاهُ ، وأنتَ فَالحَقْ بِالمَکانِ الَّذى کانَ فيهِ أبو ذَرٍّ ، ولا تَبرَحهُ أبَدا ما بَقيتَ وأنَا حَىٌّ .

فَقالَ عَمّارٌ : وَاللّهِ إنَّ جِوارَ السِّباعِ لَأَحَبُّ إلَىَّ مِن جَوارِکَ ؛ ثُمَّ قامَ عَمّارٌ فَخَرَجَ مِن عِندِهِ .

قالَ: وعَزَمَ عُثمانُ عَلى نَفيِ عَمّارٍ، وأقبَلَت بَنو مَخزومٍ إلى عَلِىِّ بنِ أبيطالِبٍ رضى الله عنه فَقالوا : إنَّهُ يا أبَا الحَسَنِ قَد عَلِمتَ بِأنّا أخوالُ أبيکَ أبى طالِبٍ ، وهذا عُثمانُ بنُ عَفّانَ قَد أمَرَ بِتَسييرِ عَمّارِ بنِ ياسِرٍ ، وقَد أحبَبنا أن نَلقاهُ فَنُکَلِّمَهُ فى ذلِکَ ونَسألَهُ أن يَکُفَّ عَنهُ ولا يُؤذِيَنا فيهِ ، فَقَد وَثَبَ عَلَيهِ مَرَّةً فَفَعَلَ بِهِ ما فَعَلَ ، وهذِهِ ثانِيَهٌ ، ونَخافُ أن يَخرُجَ مَعَهُ إلى أمرٍ يَندَمُ ونَندَمُ نَحنُ عَلَيهِ .

فَقالَ : أفعَلُ ذلِکَ فَلا تَعجَلوا ، فَوَاللّهِ لَو لَم تَأتونى فى هذَا لَکانَ ذلِکَ مِنَ الحَقِّ الَّذى لا يَسَعُنى تَركُهُ ولا عُذرَ لى فيهِ .

قالَ : ثُمَّ أقبَلَ عَلِىٌّ رضى الله عنه حَتّى دَخَلَ عَلى عُثمانَ فَسَلَّمَ وجَلَسَ فَقالَ : اتَّقِ اللّهَ أيُّهَا الرَّجُلُ ، وکُفَّ عَن عَمّارٍ وغَيرِ عَمّارٍ مِنَ الصَّحابَهِ ؛ فَإنَّکَ قَد سَيَّرتَ رَجُلاً مِن صُلَحاءِ المُسلِمينَ وخِيارِ المُهاجِرينَ الأوَّلينَ ، حَتّى هَلَکَ فى تَسييرِکَ إيّاهُ غَريبا ، ثُمَّ إنَّکَ الآنَ تُريدُ أن تَنفى نَظيرَهُ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله !

فَقالَ عُثمانُ : لَأَنتَ أحَقُّ بِالمَسيرِ مِنهُ ، فَوَاللّهِ ما أفسَدَ عَلَىَّ عَمّارا وغَيرَهُ سِواکَ !

فَقالَ عَلِىٌّ رضى الله عنه : وَاللّهِ يا عُثمانُ ! ما أنتَ بِقادِرٍ عَلى ذلِکَ ولا إلَيهِ بِواصِلٍ ، فَرَوِّم (1) ذلِکَ إن شِئتَ . وأمّا قَولُکَ : إنّى اُفسِدُهُم عَلَيکَ ، فَوَاللّهِ

ما يُفسِدُهُم عَلَيکَ إلّا نَفسُکَ ؛ لِأنَّهُم يَرَونَ ما يُنکِرونَ ؛ فَلا يَسَعُهُم إلّا تَغييرُ ما يَرَونَ ... .

ثُمَّ أقبَلَ عَلِيٌّ رضى الله عنه عَلى عَمّارِ بنِ ياسِرٍ فَقالَ لَهُ : اِجلِس فى بَيتِکَ ولا تَبرَح مِنهُ ، فَإِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى مانِعُکَ مِن عُثمانَ وغَيرِ عُثمانَ ، وهؤُلاءِ المُسلِمونَ مَعَکَ .

فَقالَت بَنو مَخزومٍ : وَاللّهِ يا أبَا الحَسَنِ ! لَئِن نَصَرتَنا وکُنتَ مَعَنا لا وَصَلَ إلَينا عُثمانُ بِشَىءٍ نَکرَهُهُ أبَدا .

وبَلَغَ ذلِکَ عُثمانَ فَکَفَّ عَن عَمّارٍ ونَدِمَ عَلى ما کانَ مِنهُ . (2) .

1- .من روّمتُ فلانا : إذا جعلته يطلب الشىء (لسان العرب : ج 12 ص 258 «روم»).
2- .الفتوح : ج 2 ص 378 وراجع أنساب الأشراف : ج 6 ص 169 وتاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 173 .

8364.امام علی علیه السلام :الفتوح در گزارش وفات ابو ذر : چون این خبر به عثمان رسید ، گفت : خداوند ، ابو ذر را بیامرزد !

عمّار بن یاسر گفت : از صمیم دل بگوییم : خداوند ، ابو ذر را بیامرزد !

عثمان خشمگین شد و گفت : ای فلان و فلان ! گمان می کنی که من از تبعید او به ربذه پشیمانم؟

عمّار گفت : به خدا سوگند ، نه ؛ چنین نمی بینم .

عثمان گفت : او را در پی ابو ذر بفرستید . تو باید به همان جا که ابو ذر بود ، بروی و تا من زنده ام ، از آن جا بیرون نیایی .

عمّار گفت : به خدا سوگند ، برای من مجاورت با درندگان از مجاورت با تو محبوب تر است . سپس برخاست و از نزد او بیرون رفت .

عثمان تصمیم به تبعید عمّار گرفت و بنی مخزوم به علی بن ابی طالب علیه السلام روی آوردند و گفتند : ای ابو الحسن ! تو خوب می دانی که ما دایی های پدرت ابو طالب هستیم. عثمان بن عفّان به تبعید عمّار بن یاسر فرمان داده است و ما دوست داریم که او را ملاقات نماییم و درباره آن با او گفتگو کنیم و از او بخواهیم که از عمّار ، دست بردارد و ما را آزار ندهد ؛ چرا که [عثمان]یک بار بر او پرید و آن کار را کرد و این ، بار دوم است و می ترسیم که کار ما و او به جایی بکشد که هر دو پشیمان شویم .

[علی علیه السلام] فرمود : «[من]این کار را می کنم . پس عجله نکنید که به خدا سوگند ، اگر نزد من هم نمی آمدید ، بر من لازم بود که چنین کنم و مجال و عذری برای وا نهادنش نداشتم» .

[علی علیه السلام] به سوی عثمان رفت و بر او وارد شد و سلام داد و نشست و فرمود : «ای مرد ! از خدا پروا کن و از عمّار و صحابه دیگر دست بردار . تو مردی از مسلمانان صالح و گزیده نخستینْ مهاجران را تبعید کردی ، تا آن که در تبعیدگاه تو ، غریب و بی کس در گذشت و اکنون می خواهی یکی دیگر از اصحاب پیامبر خدا را چون او تبعید کنی !» .

عثمان گفت : تو از او به تبعید شدن ، سزاوارتری ! به خدا سوگند ، کسی جز تو ، عمّار و دیگران را بر من نمی شورانْد .

علی علیه السلام فرمود : «به خدا سوگند ای عثمان ، تو نه بر چنین کاری توانایی و نه دستت به آن می رسد . اگر می خواهی ، آزمایش کن . و امّا گفته ات که من آنان را بر تو می شورانم ، به خدا سوگند ، کسی جز خودت ، آنها را بر تو نمی شورانَد ؛ چون آنان زشتکاری هایی می بینند و چاره ای جز تغییر آن نمی یابند ... » .

سپس علی علیه السلام پیش عمّار بن یاسر رفت و به او فرمود : «در خانه ات بنشین و از آن جا تکان مخور ؛ که خدای تبارک و تعالی تو را از عثمان و غیر عثمان ، حفظ می کند و این مسلمانان با تو هستند» .

بنی مخزوم گفتند : ای ابو الحسن ! به خدا سوگند ، اگر تو ما را یاری دهی و با ما باشی ، عثمان هرگز نمی تواند آسیبی به ما برساند .

این به عثمان رسید . پس ، از عمّار ، دست کشید و از آنچه کرده بود ، پشیمان شد . .

ص: 186

. .

ص: 187

. .

4 / 7 3ضَربُ عَبدِ اللّهِ بنِ مَسعودٍ وتَسييرُهُ8361.امام على عليه السلام :تاريخ المدينه عن إسماعيل بن أبى خالد :إنَّ الوَليدَ بنَ عُقبَةَ كَتَبَ إلى عُثمانَ يُبغِضُهُ عَلَى ابنِ مَسعودٍ ، وأنَّ عُثمانَ سَيَّرَهُ مِنَ الكوفَهِ إلَى المَدينَهِ ، وحَرَمَهُ عَطاءَهُ ثَلاثَ سِنينَ . (1)8360.امام على عليه السلام :تاريخ المدينه عن إسماعيل بن أبى خالد :لَمّا بَلَغَ عُثمانَ أنَّ عَبدَ اللّهِ مَريضٌ حَمَلَ إلَيهِ عَطاءَهُ خَمسَهَ عَشَرَ ألفا ، وكانَ عَطاءُ البَدريّينَ خَمسَهَ آلافٍ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ عُثمانُ فَقالَ : كَيفَ تَجِدُکَ ؟ قالَ : مَردودٌ إلَى مَولاىَ الحَقِّ . قالَ : يَرحَمُکَ اللّهُ ، كَأنَّهَا ظِنَّهٌ ، هذا عَطاؤُکَ خَمسَهَ عَشَرَ ألفا فَاقبِضهُ . قالَ : مَنَعتَنيهِ إذ كانَ يَنفَعُنى ! فَأنَا آخُذُهُ مِنکَ يَومَ القِيامَهِ . فَانصَرَفَ ولَم يَقبَل عَطاءَهُ . (2)8359.امام على عليه السلام :أنساب الأشراف عن أبى مخنف وعوانه :إنَّ عَبدَ اللّهِ بنَ مَسعودٍ حينَ ألقى مَفاتيحَ بَيتِ المالِ إلَى الوَليدِ بنِ عُقبَةَ قالَ : مَن غَيَّرَ غَيَّرَ اللّهُ ما بِهِ ، ومَن بَدَّلَ أسخَطَ اللّهُ عَلَيهِ ، وما أرى صاحِبَكُم إلّا وقَد غَيَّرَ وبَدَّلَ ، أ يُعزَلُ مِثلُ سَعدِ بنِ أبى وَقّاصٍ ويُولَّى الوَليدُ ؟ وكانَ يَتَكَلَّمُ بِكَلامٍ لا يَدَعُهُ وهُوَ : إنَّ أصدَقَ القَولِ كِتابُ اللّهِ ، وأحسَنَ الهُدى هُدى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وشَرَّ الاُمورِ مُحدَثاتُها ، وكُلَّ مُحدَثٍ بِدعَهٌ ، وكُلَّ بِدعَهٍ ضَلالَهٌ ، وكُلَّ ضَلالَهٍ فِى النّارِ .

فَكَتَبَ الوَليدُ إلى عُثمانَ بِذلِکَ وقالَ : إنَّهُ يَعيبُکَ ويَطعَنُ عَلَيکَ ، فَكَتَبَ إلَيهِ عُثمانُ يَأمُرُهُ بِإشخاصِهِ ، وشَيَّعَهُ أهلُ الكوفَهِ ، فَأوصاهُم بِتَقوَى اللّهِ ولُزومِ القُرآنِ ، فَقالوا لَهُ : جُزِيتَ خَيرا ؛ فَلَقَد عَلَّمتَ جاهِلَنا ، وثَبَّتَّ عالِمَنا ، وأقرَأتَنَا القُرآنَ ، وفَقَّهتَنا فِى الدّينِ ، فَنِعمَ أخُو الإِسلامِ أنتَ ونِعمَ الخَليلُ ، ثُمَّ وَدَّعوهُ وَانصَرَفوا .

وقَدِمَ ابنُ مَسعودٍ المَدينَهَ وعُثمانُ يَخطُبُ عَلى مِنبَرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا رَآهُ قالَ : ألا إنَّهُ قَدِمَت عَلَيكُم دُوَيبَهُ سوءٍ ، مَن تَمشِ عَلى طَعامِهِ يَقِئ ويَسلَح (3) .

فَقالَ ابنُ مَسعودٍ : لَستُ كَذلِکَ ، ولكِنّى صاحِبُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ بَدرٍ ، ويَومَ بَيعَهِ الرِّضوانِ .

ونادَت عائِشَهُ : أى عُثمانُ ! أ تَقولُ هذا لِصاحِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟

ثُمَّ أمَرَ عُثمانُ بِهِ فَاَخرِجَ مِنَ المَسجِدِ إخراجا عَنيفا ، وضَرَبَ بِهِ عَبدُ اللّهِ بنُ زمعَةَ بنِ الأسوَدِ بنِ المُطَّلِبِ بنِ أسَدِ بنِ عَبدِ العُزَّى بنِ قُصَى الأَرضَ ، ويُقالُ : بَلِ احتَمَلَهُ يَحمومُ غُلامُ عُثمانَ ورِجلاهُ تَختَلِفانِ عَلى عُنُقِهِ ، حَتّى ضَرَبَ بِهِ الأَرضَ ، فَدَقَّ ضِلعُهُ .

فَقالَ عَلِىٌّ : يا عُثمانُ ! أ تَفعَلُ هذا بِصاحِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِقَولِ الوَليدِ بنِ عُقبَةَ ؟

فَقالَ : ما بِقَولِ الوَليدِ فَعَلتُ هذا ، ولكِن وَجَّهتُ زُبَيدَ بنَ الصَّلتِ الكَندِىَّ إلَى الكوفَةِ ، فَقالَ لَهُ ابنُ مَسعودٍ : إنَّ دَمَ عُثمانَ حَلالٌ .

فَقالَ عَلِىٌّ : أحَلتَ مِن زُبَيدٍ عَلى غَيرِ ثِقَةٍ ... وقامَ عَلِىٌّ بِأَمرِ ابنِ مَسعودٍ حَتّى أتى بِه مَنزِلَهُ ، فَأَقامَ ابنُ مَسعودٍ بِالمَدينَةِ لا يَأذَنُ لَهُ عُثمانُ فِى الخُروجِ مِنها إلى ناحِيَةٍ مِنَ النَّواحى ، وأرادَ حينَ بَرِئَ الغَزوَ ، فَمَنَعَهُ مِن ذلِکَ .

وقالَ لَهُ مَروانُ : إنَّ ابنَ مَسعودٍ أفسَدَ عَلَيکَ العِراقَ ، أ فَتُريدُ أن يُفسِدَ عَلَيکَ الشّامَ ؟

فَلَم يَبرَحِ المَدينَةَ حَتّى تُوُفِّىَ قَبلَ مَقتَلِ عُثمانَ بِسَنَتَينِ ، وكانَ مُقيما بِالمَدينَةِ ثَلاثَ سِنينَ . وقالَ قومٌ : إنَّهُ كانَ نازِلاً عَلى سَعدِ بنِ أبى وَقّاصٍ .

ولَمّا مَرِضَ ابنُ مَسعودٍ مَرَضَهُ الَّذى ماتَ فيهِ أتاهُ عُثمانُ عائِدا فَقالَ : ما تَشتَکى ؟ قالَ : ذُنوبى .

قالَ : فَما تَشتَهى ؟ قالَ : رَحمَةَ رَبّى .

قالَ : أ لا أدعو لَکَ طَبيبا ؟ قالَ : الطَّبيبُ أمرَضَنى .

قالَ : أ فَلا آمُرُ لَکَ بِعَطائِکَ ؟ قالَ : مَنَعتَنيهِ وأنَا مُحتاجٌ إلَيهِ ، وتُعطينيهِ وأنَا مُستَغنٍ عَنهُ ؟

قالَ : يَکونُ لِوُلدِکَ ، قالَ : رِزقُهُم عَلَى اللّهِ .

قالَ : اِستَغفِر لى يا أبا عَبدِ الرَّحمنِ . قالَ : أسأَلُ اللّهَ أن يَأخُذَ لى مِنکَ بِحَقّى .

وأوصى أن لا يُصَلِّىَ عَلَيهِ عُثمانُ ، فَدُفِنَ بِالبَقيعِ وعُثمانُ لا يَعلَمُ ، فَلَمّا عَلِمَ غَضِبَ وقالَ : سَبَقتُمونى بِهِ ؟ ! فَقالَ لَهُ عَمّارُ بنُ ياسِر : إنَّهُ أوصى أن لا

تُصَلَى عَلَيهِ ؛ وقالَ الزُّبَيرُ :

لَأَعرِفَنَّکَ بَعدَ المَوتِ تَندُبُنی

وفی حَیاتیَ ما زَوَّدتَنی زادی (4) .

1- .تاریخ المدینه : ج 3 ص 1049 .
2- .تاریخ المدینه : ج 3 ص 1051 .
3- .السُّلاح : النَّجْو [أی الغائط] ، وقد سَلَحَ الرجُل یَسْلَح سَلْحا (تاج العروس : ج 4 ص 92 «سلح») .
4- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 146 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 42 والشافی : ج 4 ص 279 .

4 / 7 3 کتک زدن و کوچاندن عبد اللّه بن مسعود

4 / 7 3کتک زدن و کوچاندن عبد اللّه بن مسعود8356.امام علی علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از اسماعیل بن ابی خالد : ولید بن عقبه به عثمان نامه نوشت و او را با ابن مسعود ، دشمن کرد . عثمان نیز او را از کوفه به مدینه آورد و برای سه سال ، سهمش را از بیت المالْ قطع کرد .8355.امام علی علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از اسماعیل بن ابی خالد : چون به عثمان خبر رسید که عبد اللّه [بن مسعود]بیمار است ، سهم [سه ساله]او را از بیت المال به مبلغ پانزده هزار (1) برایش فرستاد و سپس بر او وارد شد و گفت : چگونه ای؟

گفت : در حال بازگشت به مولای حقیقی ام (خداوند) هستم .

گفت : خدا تو را بیامرزد! خیال می کنی که چنین است! این پانزده هزار ، سهم توست . آن را بگیر .

گفت : آن گاه که برایم نفعی داشت ، ندادی . من آن را روز قیامت از تو می گیرم . پس رو گرداند و عطای عثمان را نپذیرفت .8354.امام علی علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابو مِخْنَف و عَوانه : هنگامی که عبد اللّه بن مسعود ، کلیدهای بیت المال را پیش ولید بن عقبه انداخت ، گفت : هر کس [احکام خدا را]دگرگون سازد ، خداوند ، دگرگونش خواهد ساخت و هر کس [سنّت های پیامبر خدا را] تبدیل کند ، خداوند بر او خشم می گیرد . من جز این نمی بینم که خلیفه شما ، [احکام خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را]دگرگون و تبدیل کرده است . آیا همچون سعد بن ابی وقّاص را برکنار و [به جایش]ولید را حاکم می کنند؟!

ابن مسعود ، همواره این سخن را بر زبان می آورد که : راست ترین گفته ها ، کتاب خدا و بهترین هدایت ، هدایت محمّد صلی الله علیه و آله است و بدترین کارها ، نوآوری در دین است و هر نوآوری [در دین] بدعت و هر بدعتی گم راهی و هر گم راهی ای در آتش است .

ولید ، این را به عثمان نوشت و گفت : او بر تو عیب می گیرد و از تو بدگویی می کند . عثمان نیز به ولید نوشت که او را [به مدینه]روانه کند .

اهالی کوفه او را بدرقه کردند و او هم آنان را به تقوای الهی و همراهی قرآن سفارش کرد .

آنان گفتند : خیر ببینی که نادان ما را دانش آموختی و دانای ما را استوار داشتی و به ما قرآن یاد دادی و ما را در دین ، بینا کردی . تو بهترین برادر دینی و بهترین دوست ما هستی . سپس با او وداع کردند و باز گشتند .

ابن مسعود به مدینه آمد ، در حالی که عثمان بر منبر پیامبر خدا خطبه می خواند . چون ابن مسعود را دید ، گفت : هان ! جنبنده بدی بر شما وارد شد که بر روی غذای خود راه می رود و استفراغ می کند و مدفوعش را بیرون می فرستد .

ابن مسعود گفت : من این گونه نیستم ؛ بلکه من یاور پیامبر خدا در جنگ بدر و در روز بیعت رضوانم .

عایشه ندا داد : ای عثمان ! آیا به صحابی پیامبر خدا چنین می گویی؟ !

سپس عثمان فرمان داد او (ابن مسعود) را با زور و درشتی از مسجد بیرون کردند . عبد اللّه بن زمعه بن اسود بن مطّلب بن اسد بن عبد العُزّی بن قُصَی ، او را بر زمین زد و گفته می شود یحموم ، غلام عثمان ، او را بر دوش خود بلند کرد و در حالی که پا در هوا بود ، او را بر زمین زد ، چنان که دنده اش شکست .

علی علیه السلام فرمود : «ای عثمان ! آیا به استناد گفته ولید بن عقبه ، با صحابی پیامبر خدا چنین می کنی؟» .

گفت : به استناد گفته ولید ، چنین نکردم ؛ بلکه زُبید بن صَلت کِندی را به کوفه روانه کردم و [در آن جا]ابن مسعود به او گفته است که خون عثمان ، حلال است .

علی علیه السلام فرمود : «بدون اطمینان یافتن از درستی گفته زبید ، این [مجازات] را حلال دانستی ...» .

علی علیه السلام به ابن مسعود ، رسیدگی کرد و او را به خانه خویش آورد . ابن مسعود در مدینه ماند و عثمان به او اجازه نمی داد تا از مدینه به جای دیگری برود . چون بهبود یافت ، خواست به جهاد برود ؛ امّا عثمانْ او

را منع کرد ؛ زیرا مروان به او گفت : ابن مسعود ، عراق را برای تو تباه کرده است . آیا می خواهی شام را نیز برای تو تباه کند؟

[ابن مسعود] همواره در مدینه بود تا آن که دو سال پیش از کشته شدن عثمان و پس از سه سال اقامت در مدینه (2) در گذشت .

چون ابن مسعود به بیماری ای (که در آن در گذشت ،) دچار شد ، عثمان به عیادتش آمد و گفت : از چه ناراحتی؟

گفت : از گناهانم .

گفت : چه دوست داری؟

گفت : رحمت پروردگارم را .

گفت : برایت طبیبی نیاورم؟

گفت : طبیب ، مرا بیمار کرده است .

گفت : فرمان ندهم که سهمت را بیاورند؟

گفت : در حالی که بدان نیازمند بودم ، ندادی . اکنون که از آن بی نیازم ، می دهی؟

گفت : برای فرزندانت می شود .

گفت : روزی آنان با خداست .

گفت : ای ابو عبد الرحمان ! برایم آمرزش بخواه .

گفت : از خدا می خواهم که حقّم را از تو بگیرد .

او وصیّت کرد که عثمان بر او نماز نگزارَد . پس در بقیع ، دفن شد و عثمان بی خبر بود و چون پی برد ، خشمگین شد و گفت : بر من پیشی جستید !

عمّار بن یاسر به او گفت : او وصیّت کرد که تو بر او نماز نگزاری .

زبیر گفت :

می دانم که پس از مرگم بر من ناله می کنی

در حالی که در زندگی ام ، توشه ام را به من ندادی .

.

1- .سهم بَدریان (مسلمانانی که در جنگ بدر حضور داشتند) ، پنج هزار در سال بود .
2- .برخی گفته اند که او در خانه سعد بن ابی وقّاص می زیست .

ص: 190

. .

ص: 191

. .

ص: 192

. .

ص: 193

. .

4 / 7 4تَسييرُ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ حَنبَلٍ8351.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :سَيَّرَ [عُثمانُ]عَبدَ الرَّحمنِ بنِ حَنبَلٍ 1 صاحِبَ رَسولِ اللّهِ إلَى القَموسِ (1) مِن خَيبَرٍ ، وكانَ سَبَبُ تَسييرِهِ إيّاهُ أنَّهُ بَلَغَهُ كُرهُهُ مَساوِئَ ابنِهِ وخالِهِ ، وأنَّهُ هَجاهُ . (2)4 / 7 5تَسييرُ عامِرِ بنِ قَيسٍ8363.عنه عليه السلام :المعارف :سَيَّرَ [عُثمانُ] عامِرَ بنَ عَبدِ القَيسِ 4 مِنَ البَصرَهِ إلَى الشّامِ . (3)8362.عنه عليه السلام :أنساب الأشراف عن أبى مِخنَف لوط بن يحيى وغيره :كانَ عامِرُ بنُ عَبدِ قَيسٍ التَّميمىُّ يُنكِرُ عَلى عُثمانَ أمرَهُ وسيرَتَهُ، فَكَتَبَ حَمرانُ بنُ أبانٍ مَولى عُثمانَ إلى عُثمانَ بِخَبَرِهِ، فَكَتَبَ عُثمانُ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عامِرِ بنِ كُرَيزٍ فى حَملِهِ فَحَمَلَهُ . (4) .

1- .كذا فى المصدر . وفى معجم البلدان (ج 4 ص 398) : القَمُوص : جبل بخيبر ، عليه حصن أبى الحُقيق اليهودى .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 173 .
3- .المعارف لابن قتيبه : ص 195 ، العقد الفريد : ج 3 ص 291 وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 166 .
4- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 172 .

4 / 7 4 تبعید عبد الرحمان بن حنبل

4 / 7 5 تبعید عامر بن عبد قیس

4 / 7 4تبعید عبد الرحمان بن حنبل8359.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :عثمان ، عبد الرحمان بن حنبل ، 1 صحابی پیامبر خدا را به قَمُوس خیبر (1) تبعید کرد . علّت تبعیدش آن بود که به عثمان خبر رسید که وی زشتکاری های پسر و دایی عثمان را ناپسند شمرده ، او را هجو کرده است .4 / 7 5تبعید عامر بن عبد قیس8356.عنه علیه السلام :المعارف :[عثمان ،] عامر بن عبد قیس (2) را از بصره به شام تبعید کرد .8355.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابو مِخنَفْ لوط بن یحیی و غیر او : عامر بن عبد قیس تمیمی ، کار و شیوه عثمان را زشت می شمرد . پس حُمران بن اَبان ، وابسته عثمان ، خبرش را به او نوشت . عثمان نیز به عبد اللّه بن عامر بن کُرَیز نوشت که او را روانه کن . او نیز روانه اش کرد .

.

1- .قَموس یا قَموص ، کوهی در خیبر است که قلعه ابو حُقیق یهودی بر آن ، قرار داشته است (معجم البلدان : ج 4 ص 398) .
2- .عامر بن عبد قیس ، از زاهدان هشتگانه است که بر جلالت او اتّفاق است . در بصره متولّد شد و از زینت های دنیا دور بود . بدعت های عثمان را در دین ، زشت شمرد و عثمان هم او را به شام تبعید کرد (برای آگاهی بیشتر از تحریف های سیف بن عمر در این واقعه ، ر .ک : تاریخ الطبری : ج 4 ص 327 و تاریخ دمشق : ج 26 ص 18 24) .

8354.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عنِ العلاء بن عبد اللّه بن زيد العنبرى :اِجتَمَعَ ناسٌ مِنَ المُسلِمينَ ، فَتَذاكَروا أعمالَ عُثمانَ وما صَنَعَ ، فَاجتَمَعَ رَأيُهُم عَلى أن يَبعَثَوا إلَيهِ رَجُلاً يُكَلِّمُهُ ، ويُخبِرُهُ بِأحداثِهِ .

فَأَرسَلوا إلَيهِ عامِرَ بنَ عَبدِ اللّهِ التَّميمىَّ ثُمَّ العَنبَرِىَّ وهُوَ الَّذى يُدعى عامِرَ بنَ عَبدَ قَيسٍ فَأتاهُ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ ، فَقالَ لَهُ : إنَّ ناسا مِنَ المُسلِمينَ اجتَمَعوا فَنَظَروا فى أعمالِکَ ، فَوَجَدوکَ قَد رَکِبتَ اُمورا عِظاما ، فَاتَّقِ اللّهَ عَزَّوجَلَّ ، وتُب إلَيهِ ، وَانزِع عَنها .

قالَ لَهُ عُثمانُ : اُنظُر إلى هذا ؛ فَإِنَّ النّاسَ يَزعُمونَ أنَّهُ قارِئٌ ، ثُمَّ هُوَ يَجىءُ فَيُكَلِّمُنى فِى المُحَقَّراتِ ، فَوَاللّهِ ما يَدرى أينَ اللّهُ !

قالَ عامِرٌ : أنَا لا أدرى أينَ اللّهُ ؟

قالَ : نَعَم ، وَاللّهِ ما تَدرى أينَ اللّهُ .

قالَ عامِرٌ : بَلى وَاللّهِ ، إنّى لَأَدرى أنَّ اللّهَ بِالمِرصادِ لَکَ . (1)4 / 7 6ضَربُ کَعبِ بنِ عَبدَةَ وتَسييرُهُ8351.عنه عليه السلام :أنساب الأشراف :کَتَبَ جَماعَةٌ مِنَ القُرّاءِ [أى مِن قُرّاءِ الکوفَهِ] إلى عُثمانَ ، مِنهُم : مَعقِلُ بنُ قَيسٍ الرِّياحِىُّ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ الطَّفَيلِ العامِرِىُّ ، ومالِکُ بنُ حَبيبٍ التَّميمِىُّ ، ويَزيدُ بنُ قَيسٍ الأرحَبِىُّ ، وحُجرُ بنُ عَدِىٍّ الکِندِىُّ ، وعَمرُو بنُ الحَمِقِ الخُزاعِىُّ ، وسُلَيمانُ بنُ صُرَدٍ الخُزاعِىُّ ويُکنّى أبا مُطَرِّفٍ ، والمُسَيِّبُ بنُ نَجَبَةَ الفَزارِىِّ ، وزَيدُ بنُ حِصنٍ الطّائى ، وکَعبُ بنُ عَبدَةَ النَّهدى ، وزِيادُ بنُ النَّضرِ بنِ بُشرِ بنِ مالِکِ بنِ الدَّيّانِ الحارِثِىُّ ، ومَسلَمَةُ بنُ عَبدِ القارِى مِنَ القارَهِ مِن بَنِى الهونِ بنِ خُزَيمَةَ بنِ مُدرِکَةَ : أنَّ سَعيدا کَثُرَ عَلى قَومٍ مِن أهلِ الوَرَعِ وَالفَضلِ وَالعَفافِ ، فَحَمَلَکَ فى أمرِهِم عَلى ما لا يَحِلُّ فى دينٍ ، ولا يَحسُنُ فى سَماعٍ ، وإنّا نُذَکِّرُکَ اللّهَ فى اُمَّهِ مُحَمَّدٍ ؛ فَقَد خِفنا أن يَکونَ فَسادُ أمرِهِم عَلَى يَدَيکَ ؛ لِأَنَّکَ قَد حَمَلتَ بَنى أبيکَ عَلى رِقابِهِم ، وَاعلَم أنَّ لَکَ ناصِرا ظالِما وناقِما عَلَيکَ مَظلوما ، فَمتى نَصَرَکَ الظّالِمُ ونَقَمَ عَلَيک النّاقِمُ تَبايَنَ الفَريقانِ وَاختَلَفَتِ الکَلِمَةُ ، ونَحنُ نُشهِدُ عَلَيکَ اللّهَ وکَفى بِهِ شَهيدا ؛ فَإِنَّکَ أميرُنا ما أطَعتَ اللّهَ وَاستَقَمتَ ، ولَن تَجِدَ دونَ اللّهِ مُلتَحَدا (2) ولا عَنهُ مُنتَقِذا .

ولَم يُسَمِّ أحَدٌ مِنهُم نَفسَهُ فِى الكِتابِ ، وبَعَثوا بِهِ مَعَ رَجُلٍ مِن عَنزَةَ يُكَنّى أبا رَبيعَةَ ، وكَتَبَ كَعبُ بنُ عَبدَةَ كِتابا مِن نَفسِهِ تَسمّى فيهِ ودَفَعَهُ إلى أبى رَبيعَةَ ...

ويُقالُ : إنَّ عُثمانَ لَمّا قَرَأَ كِتابَ كَعبٍ ، كَتَبَ إلى سَعيدٍ فى إشخاصِهِ إلَيهِ ، فَأشخَصَهُ إلَيهِ مَعَ رَجُلٍ أعرابِىٍّ مِن أعرابِ بَنى أسَدٍ ، فَلَمّا رَأى الأعرابِىُّ صَلاتَهُ وعَرَفَ نُسُكَهُ وفَضلَهُ قالَ :

لَيتَ حَظّى مِن مَسيرى بِكَعبِ

عَفوُهُ عَنّى وغُفرانُ ذَنبى

فَلَمّا قَدِمَ بِهِ عَلى عُثمانَ قالَ عُثمانُ : لَأَن تَسمَعَ بِالمُعَيدى خَيرٌ مِن أن تَراهُ (3) ، وكانَ شابّا حَديثَ السِّنِّ نَحيفا ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَيهِ فَقالَ : أ أنتَ تُعَلِّمُنِى الحَقَّ وَقَد قَرَأتُ كِتابَ اللّهِ وأنتَ فى صُلبِ رَجُلٍ مُشرِكٍ ؟

فَقالَ لَهُ كَعبٌ : إنَّ إمارَةَ المُؤمِنينَ إنَّما كانَت لَکَ بِما أوجَبَتهُ الشُّورى حينَ عاهَدتَ اللّهَ عَلى نَفسِکَ لِتَسيرَنَّ بِسيرَةِ نَبِيِّهِ لا تُقَصِّرُ عَنها ، وإن يُشاوِرونا فيکَ ثانِيةً نَقَلناها عَنکَ .

يا عُثمانُ ! إنَّ كِتابَ اللّهِ لِمَن بَلَغَهُ وقَرَأَهُ ، وقَد شَرَكناکَ فى قِراءَتِهِ ، ومَتى لَم يَعمَلِ القارِئُ بِما فيهِ كانَ حُجَّةً عَلَيهِ .

فَقالَ عُثمانُ : وَاللّهِ ، ما أظُنُّکَ تَدرى أينَ رَبُّکَ ؟

فَقالَ : هُوَ بِالمِرصادِ .

فَقالَ مَروانُ : حِلمُکَ أغرى مِثلَ هذا بِکَ وجَرَّأَهُ عَلَيکَ .

فَأَمَرَ عُثمانُ بِكَعبٍ فَجُرِّد وضَرَبَ عِشرينَ سَوطا وسَيَّرَهُ إلى «دَباوَندَ (4) » ، ويُقالُ : إلى «جَبَلِ الدُّخانِ» .

فَلَمّا وَرَدَ عَلى سَعيدٍ حَمَلَهُ مَعَ بُكَيرِ بنِ حُمرانَ الأَحمَرِىِّ ، فَقالَ الدِّهقانُ الَّذى وَرَدَ عَلَيهِ : لِمَ فُعِلَ بِهذَا الرَّجُلِ ما أرى ؟

قالَ بُكَيرٌ : لِأَنَّهُ شِرِّيرٌ ! فَقالَ : إنَّ قَوما هذا مِن شِرارِهِم لَخِيارٌ .

ثُمَّ إنَّ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ وَبَّخا عُثمانَ فى أمرِ كَعبٍ وغَيرِهِ ، وقالَ طَلحَةُ : عِندَ غِبِّ الصَّدَرِ تُحمَدُ عاقِبَةُ الوِردِ ، فَكَتَبَ فى رَدِّ كَعبٍ وحَمَلَهُ إلَيهِ ، فَلَمّا قَدِمَ عَلَيهِ نَزَعَ ثَوبَهُ وقالَ : يا كَعبُ اقتَصِّ ، فَعَفا . (5) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 333 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 274 نحوه .
2- .المُلْتَحَد : الملجأ (لسان العرب : ج 3 ص 389 «لحد») .
3- .مثل يُضرب لمن خَبَرُه خير من مَرْآه . وأوّل من قاله المنذر ابن ماء السماء (مجمع الأمثال : ج 1 ص 227) .
4- .مدينه دَبَاوَنْد وهو المشهور الآن ب دماوند . قرب طهران عاصمه إيران وهى تقطع على صفح جبل دماوند أعظم جبل فى إيران .
5- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 153 وراجع الفتوح : ج 2 ص 390 394 .

4 / 7 6 کتک زدن و تبعید کعب بن عبده

8350.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از علاء بن عبد اللّه بن زید عنبری :گروهی از مسلمانان گرد آمدند و کارهای عثمان و آنچه را کرده بود ، یادآور شدند و نظرشان بر این قرار گرفت که کسی را به سوی او بفرستند تا با او سخن بگوید و او را از بدعت هایش آگاه کند . پس ، عامر بن عبد اللّه تمیمی عنبری را (که عامر بن عبد قیس نیز خوانده می شد) ، به سوی او فرستادند .

عامر بر عثمان وارد شد و به وی گفت : گروهی از مسلمانان گرد آمدند و در کارهای تو نگریستند و چنین یافتند که تو کارهای بسیار بدی مرتکب شده ای . پس ، از خدای عز و جل پروا کن و توبه نما و از این کارها دست بردار .

عثمان گفت : به این نگاه کنید . مردم می پندارند که او قاری قرآن است ؛ ولی او می آید و با من درباره چیزهای بی ارزش سخن می گوید! به خدا سوگند ، او نمی داند خدا کجاست .

عامر گفت : من نمی دانم خدا کجاست؟

گفت : آری . به خدا سوگند ، نمی دانی خدا کجاست .

عامر گفت : به خدا سوگند ، چرا . می دانم که خدا در کمین توست . (1)4 / 7 6کتک زدن و تبعید کعب بن عبده8348.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به پرسش درباره سائلی که معلوم نیست راست) أنساب الأشراف :گروهی از قاریان [کوفه] ، از جمله : مَعقِل بن قیس ریاحی ، عبد اللّه بن طُفَیل عامری ، مالک بن حبیب تمیمی ، یزید بن قیس اَرحبی ، حُجر بن عَدیٍّ کِندی ، عمرو بن حَمِق خُزاعی ، سلیمان بن صُرَد خزاعی (که کنیه اش ابو مُطرِّف بود) ، مُسَیَّب بن نَجْبه فَزاری ، زید بن حِصن طایی ، کعب بن عبده نَهْدی ، زیاد بن نَضْر بن بِشْر بن مالک بن دیّان حارثی و مسلمه بن عبد القاری (از تیره «قاره» از قبیله بنی هون بن خزیمه بن مدرکه) به عثمان نوشتند که : «سعید [بن عاص]درباره گروهی از اهل ورع و فضیلت و عفّت ، سخن بسیار [و ناصواب]گفته و تو را درباره آنان به کاری وا داشته است که در دینْ روا نیست و آوازه خوبی ندارد .

ما به تو یادآوری کرده ، تذکّر می دهیم که [اوامر]خدا را در حقّ امّت محمّد صلی الله علیه و آله رعایت کنی که می ترسیم تباهیِ کار امّت به دست تو باشد ؛ زیرا تو خویشانت را بر گُرده آنان سوار کردی .

و بدان که تو یاورانی ستمگر و ناراضیانی ستم دیده داری و هر گاه ستمگران به یاری ات بیایند و ناراضیان از تو انتقاد کنند ، میان دو گروه ، جدایی می افتد و اختلاف کلمه پیش می آید .

ما خدا را بر تو گواه می گیریم ، که او برای گواهی ، بس است . تا آن گاه که خدا را اطاعت کنی و در راه مستقیم باشی ، امیر ما هستی ؛ و جز خدا پناه و جز از سوی او راه نجاتی نمی یابی» .

هیچ یک از آنان نام خود را در نامه ننوشت و آن را با مردی از قبیله عَنْزه که کنیه اش ابو ربیعه بود ، فرستادند .

کعب بن عبده نیز نامه ای از سوی خود نوشت و نامش را در آن نوشت و آن را به ابو ربیعه داد ... . گفته می شود که چون عثمان ، نامه کعب را خواند ، به سعید [بن عاص]نوشت که او را به سوی وی روانه کند .

او نیز وی را با مردی بادیه نشین (از اعراب بنی سعد) روانه کرد و آن بادیه نشین ، چون نماز کعب را دید و به عبادت و فضیلتش پی بُرد ، گفت :

کاش بهره ام از بردن کعب

این بود که مرا ببخشد و گناهم آمرزیده شود !

هنگامی که کعب بر عثمان در آمد ، عثمان گفت : آوازه اش را شنیدن ، بهتر از خود او را دیدن است ! کعب ، جوان و کم سال و لاغر بود .

عثمان به کعب رو کرد و گفت : آیا تو حق را به من می آموزی ، در حالی که من ، آن گاه که تو در صُلب مردی مشرک بودی ، قرآن می خواندم؟

کعب به او گفت : حکومت بر مؤمنان ، تنها به وسیله شورا به تو رسید ، آن هم هنگامی که با خدا عهد بستی تا به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنی و در آن ، کوتاهی نکنی . اگر برای بار دوم با ما مشورت کنند ، آن را از تو می گیریم .

ای عثمان! کتاب خدا برای کسی است که به او برسد و آن را بخوانَد و ما با تو در خواندن آن ، شریک هستیم و هر گاه قاری به آنچه در قرآن است ، عمل نکند ، [قرآنْ]حجّتی بر ضدّ او می شود .

عثمان گفت : به خدا سوگند ، گمان نمی کنم که بدانی پروردگارت کجاست .

گفت : او در کمین است! (2)

مروان [به عثمان] گفت : بردباریِ تو ، مانند این را بر انگیخته و بر تو گستاخ کرده است .

عثمان ، فرمان داد که کعب را برهنه کنند و بیست تازیانه به او بزنند . [سپس]او را به دماوند (3) تبعید کرد . (4)

چون بر سعید [بن عاص] در آمد ، او را با بُکَیر بن حُمران اَحمری روانه ساخت . کدخدایی که بر او وارد شدند ، گفت : چرا با این مرد ، چنین شده است؟

بکیر گفت : چون او شرور است .

گفت : مردمی که این شخصْ از اشرار آنان باشد ، بهترینْ مردم اند!

[از آن سو] طلحه و زبیر ، عثمان را به خاطر کاری که با کعب و دیگران کرده بود ، سرزنش نمودند .

طلحه گفت : در بازگشت از آبشخور است که سرانجام ورود ، ستایش می شود .

عثمان نوشت که او را باز گردانند و به سوی وی روانه اش کنند . چون وارد شد ، عثمان ، جامه از تن خویش به در آورد و گفت : ای کعب! قصاص کن . ولی او عفو کرد .

.

1- .اشاره است به آیه 14 از سوره فجر .
2- .اشاره به آیه 14 از سوره فجر است .

3- .دماوند ، شهری در مجاورت کوه دماوند (بلندترین قلّه ایران) در شمال شرقی تهران است .
4- .نیز گفته شده که عثمان ، او را به «کوه دود» تبعید کرد . علّت نام گذاری دماوند به «کوه دود» ، سابقه آتش فشانی و دودخیزیِ آن است.

ص: 198

. .

ص: 199

. .

ص: 200

. .

ص: 201

. .

4 / 7 7تَسييرُ جَماعَةٍ من صُلَحاءِ الاُمَّةِ8345.امام زين العابدين عليه السلام (هنگامى كه ديد سائلى مى گريد) تاريخ الطبرى عن الشعبى :قَدِمَ سَعيدُ بنُ العاصِ الكوفَةَ ، فَجَعَلَ يَختارُ وُجوهَ النّاسِ يَدخُلونَ عَلَيهِ ويَسمُرونَ عِندَهُ ؛ وإنَّهُ سَمَرَ عِندَهُ لَيلَةً وُجوهُ أهلِ الكوفَةِ ، مِنهُم : مالِكُ بنُ كَعبٍ الأَرحَبِىُّ ، وَالأَسوَدُ بنُ يَزيدَ ، وعَلقَمَةُ بنُ قَيسِ النَّخَعِيّانِ ، وفيهِم : مالِكٌ الأَشتَرُ فى رِجالٍ .

فَقالَ سَعيدٌ : إنَّما هذَا السَّوادُ بُستانٌ لِقُرَيشٍ !

فَقالَ الأَشتَرُ : أ تَزعُمُ أنَّ السَّوادَ الَّذى أفاءَهُ اللّهُ عَلَينا بِأَسيافِنا بُستانٌ لَكَ ولِقَومِكَ ؟ ! وَاللّهِ ما يَزيدُ أوفاكُم فيهِ نَصيبا إلّا أن يَكونَ كَأَحَدِنا ، وتَكَلَّمَ مَعَهُ القَومُ .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ الأَسَدِىُّ وكانَ عَلى شُرطَةِ سَعيدٍ : أ تَرُدّونَ عَلَى الأَميرِ مَقالَتَهُ ؟ وأغلَظَ لَهُم .

فَقالَ الأَشتَرُ : مَن هاهُنا ؟ لا يَفوتَنَّكُمُ الرَّجُلُ ، فَوَثَبوا عَلَيهِ فَوَطَؤوهُ وَطأً شَديدا ، حَتّى غُشِىَ عَلَيهِ ، ثُمَّ جُرَّ بِرِجلِهِ فَاُلقِىَ ... .

فَكَتَبَ سَعيدٌ إلى عُثمانَ يُخبِرُهُ بِذلِكَ ويَقولُ : إنَّ رَهطا مِن أهلِ الكوفَةِ سَمّاهُم لَهُ عَشَرَةً يُؤَلِّبونَ ويَجتَمِعونَ عَلى عَيبِكَ وعَيبى وَالطَّعنِ فى دينِنا ، وقَد خَشِيتُ إن ثَبَتَ أمرُهُم أن يَكثُروا .

فَكَتَبَ عُثمانُ إلى سَعيدٍ : أن سَيِّرَهُم إلى مُعاوِيَةَ ومُعاوِيَةُ يَومَئِذٍ عَلَى الشّامِ فَسَيَّرَهُم وهُم تِسعَةُ نَفَرٍ إلى مُعاوِيَةَ ، فيهِم : مالِكٌ الأَشتَرُ ، وثابِتُ بنُ قَيسِ بنِ مُنقِعٍ ، وكُمَيلُ بنُ زِيادٍ النَّخَعِىُّ ، وصَعصَعَةُ بنُ صوحانَ . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 322 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 267 ، الفتوح : ج 2 ص 384 كلاهما نحوه .

4 / 7 7 تبعید گروهی از صالحان امّت

4 / 7 7تبعید گروهی از صالحان امّت8348.عنه علیه السلام (لَمّا سُئلَ عنِ السائلِ یَسألُ و لا یَدرِی ما ه) تاریخ الطبری به نقل از شعبی : سعید بن عاص ، وارد کوفه شد و بزرگان کوفه را برمی گزید تا بیایند و با هم شب نشینی کنند .

یک شب ، در میان بزرگان کوفه که با او بودند ، مالک بن کعب اَرحبی ، اَسود بن یزید نَخَعی ، عَلقمه بن قیس نخعی و مالک اَشتر و همراهانش نیز حضور داشتند .

سعید گفت : این سرزمین سرسبز (عراق) ، بوستان قریش است .

اَشتر گفت : آیا می پنداری که سرزمین حاصلخیزی که خدا با شمشیرهایمان نصیب ما کرده ، بوستان تو و قوم توست؟ به خدا سوگند ، بیشترین سهم هر یک از شما ، همانند سهم یکی از ماست . و گروهی با او دهان به دهان شدند .

عبد الرحمان اسدی که رئیس انتظامات کوفه بود ، گفت : آیا گفته امیر را رد می کنید؟ و با آنان تندی کرد .

اَشتر گفت : چه کسی این جاست؟ [مواظب باشید که]این مرد (عبد الرحمان) ، از دست شما نگریزد .

پس [یاران اَشتر] بر او ریختند و او را به سختی لگدکوب کردند تا آن که بیهوش شد . سپس پایش را گرفته ، کشیدند و او را [بیرون]انداختند ... .

سعید ، خبر آن را به عثمان نوشت که : «گروهی از اهالی کوفه فتنه انگیزی می کنند و بر عیبجویی از من و تو و طعنه زدن به دین ما گرد آمده اند و من می ترسم که اگر کارشان استوار گردد ، فراوان شوند» . او نام ده تن را نیز در نامه آورد .

عثمان به سعید نوشت : «آنان را به سوی معاویه روانه کن» . و معاویه آن روزها امیر شام بود . پس ، نه نفر را به شام تبعید کرد ، از جمله : مالک

آشتر ، ثابت بن قیس بن منقع ، کُمیل بن زیاد نخعی و صعصعه بن صوحان را .

.

8347.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :أنساب الأشراف :لَمّا خَرَجَ المُسَيَّرونَ مِن قُرّاءِ أهلِ الكوفَهِ فَاجتَمَعوا بِدِمَشقَ نَزَلوا مَعَ عَمرِو بنِ زُرارَهَ ، فَبَرَّهُم مُعاوِيَهُ وأكرَمَهُم ، ثُمَّ إنَّهُ جَرى بَينَهُ وبَينَ الأشتَرِ قَولٌ حَتّى تَغالَظا ، فَحَبَسَهُ مُعاوِيَهُ ...

وبَلَغَ مُعاوِيَهَ أنَّ قَوما مِن أهلِ دِمَشقٍ يُجالِسونَ الأَشتَرَ وأصحابَهُ ، فَكَتَبَ إلى عُثمانَ : إنَّکَ بَعَثتَ إلَيَّ قَوما أفسَدوا مِصرَهُم وأنغَلوهُ (1) ، ولا آمَنُ أن يُفسِدوا طاعَهَ مَن قِبَلى ويُعَلِّموهُم ما لا يُحسِنونَهُ حَتّى تَعودَ سَلامَتَهُم غائِلَهً ، وَاستِقامَتَهُمُ اعوِجاجا .

فَكَتَبَ إلى مُعاوِيَهَ يَأمُرُهُ أن يُسَيِّرَهُم إلى حِمصٍ (2) فَفَعَلَ ، وكانَ واليها عَبدَ الرَّحمنِ بنَ خالِدِ بنِ الوَليدِ بنِ المُغيرَهِ . ويُقالُ : إنَّ عُثمانَ كَتَبَ فى رَدِّهِم إلَى الكوفَهِ ، فَضَجَّ مِنهُم سَعيدٌ ثانِيَهً ، فَكَتَبَ فى تَسييرِهِم إلى حِمصٍ ، فَنَزَلُوا السّاحِلَ . (3)8346.بحار الأنوار :تاريخ الطبرى عن الشَّعبى فى خَبَرِ مُسَيَّرَهِ الكوفَهِ : كَتَبَ [مُعاوِيَهُ] إلى عُثمانَ : لَستُ آمَنُ إن أقاموا وَسَطَ أهلِ الشّامِ أن يُغروهُم بِسِحرِهِم وفُجورِهِم ! فَاردُدهُم إلى مِصرِهِم ؛ فَلتَكُن دارُهُم فى مِصرِهِمُ الَّذى نَجَمَ فيهِ نِفاقُهُم ، وَالسَّلامُ .

فَكَتَبَ إلَيهِ عُثمانُ يَأمُرُهُ أن يَرُدَّهُم إلى سَعيدِ بنِ العاصِ بِالكوفَهِ ، فَرَدَّهُم إلَيهِ ، فَلَم يَكونوا إلّا أطلَقَ ألسِنَهً مِنهُم حينَ رَجَعوا .

وكَتَبَ سَعيدٌ إلى عُثمانَ يَضِجُّ مِنهُم ؛ فَكَتَبَ عُثمانُ إلى سَعيدٍ أن سَيِّرْهُم إلى عَبدِ الرَّحمنِ بنِ خالِدِ بنِ الوَليدِ ؛ وكانَ أميرا عَلى حِمصٍ .

وكَتَبَ إلَى الأَشتَرِ وأصحابِهِ : أمّا بَعدُ ؛ فَإنّى قَد سَيَّرتُكُم إلى حِمصٍ ، فَإذا أتاكُم كِتابى هذا فَاخرُجوا إلَيها ؛ فَإنَّكُم لَستُم تَألونَ (4) الإسلامَ وأهلَهُ شَرّاً ، وَالسَّلامُ .

فَلَمّا قَرَأَ الأَشتَرُ الكِتابَ ، قالَ : اللّهُمَّ ! أسوَأنا نَظَرا لِلرَّعِيَّهِ ، وأعمَلنا فيهِم بِالمَعصيَهِ ، فَعَجِّل لَهُ النَّقِمَهَ .

فَكَتَبَ بِذلِکَ سَعيدٌ إلى عُثمانَ ، وسارَ الأَشتَرُ وأصحابُهُ إلى حِمصٍ ؛ فَأَنزَلَهُم عَبدُ الرَّحمنِ بنِ خالِدٍ السّاحِلَ ، وأجرى عَلَيهِم رِزقا . (5) .

1- .من النَّغل ؛ الفساد ، وقد نَغِل الأديم ، إذا عَفِن وتهرّى فى الدِّباغ ، فينفسد ويهلِک (النهايه : ج 5 ص 88 «نغل») .
2- .حِمْص : أحد قواعد الشام ، وتقع إلى الشمال من مدينه دمشق تبعد عنها150 كيلو متراً ، وهى ذات بساتين ، وشربها من نهر العاصى . دخلت هذه المدينه تحت سيطره المسلمين فى سنه 15 للهجره (راجع تقويم البلدان : ص 261).
3- .أنساب الأشراف: ج 6 ص 155 .
4- .يقال : فُلانٌ لا يألوا خيرا ؛ أى لا يدعه ولا يزال يفعله (لسان العرب : ج 14 ص 40 «ألا») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 325 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 271 .

8345.عنه علیه السلام (لَمّا نَظَرَ إلی سائلٍ یَبکِی) أنساب الأشراف :چون قاریانِ تبعیدشده کوفه بیرون رفتند ، در دمشق گرد هم آمدند و بر عمرو بن زُراره وارد شدند . معاویه به آنان احسان و اکرام کرد ؛ ولی سپس میان او و اَشتر ، سخنانی رد و بدل شد و به تندی گرایید و معاویه وی را به زندان انداخت ... .

به معاویه خبر رسید که گروهی از اهالی دمشق با مالک و همراهانش همنشینی می کنند . پس به عثمان نوشت : «تو گروهی را به سوی من فرستاده ای که شهر خود را تباه و هلاک کردند و ایمن نیستم که فرمانبرداران مرا نیز تباه سازند و به آنان چیزهایی را که نمی دانند ، بیاموزند و در نتیجه سلامت ایشان به فتنه تبدیل شود و راستی شان به کژی» .

عثمان به معاویه نوشت و فرمان داد که آنان را به حِمْص (1) تبعید کند و او نیز چنین کرد . حاکم آن جا ، عبد الرحمان بن خالد بن ولید بن مغیره بود (2) .8344.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از شعبی ، در گزارش تبعیدشدگان کوفه : [معاویه]به عثمان نوشت : «ایمن نیستم که این افراد ، در میان اهالی شام بمانند و آنان را با جادو و بدکاری خود ، فریب دهند . پس ، آنان را به شهرشان باز گردان و خانه شان در همان شهری باشد که نفاقشان از آن جا پدیدار شده است . والسلام !» .

عثمان به او نوشت و به او فرمان داد که آنان را به نزد سعید بن عاص در کوفه باز گردانَد . معاویه نیز آنان را به سوی وی باز گرداند ؛ امّا در بازگشت ، زبان برخی از آنها رهاتر شد [وبر انتقادهایشان افزوده شد] .

سعید به عثمان نامه نوشت و از آنان شکایت کرد . عثمان نیز به سعید نوشت که آنان را نزد عبد الرحمان بن خالد بن ولید ، امیر حمص ، بفرستد .

نیز به [مالک] اَشتر و همراهانش نوشت : «امّا بعد ، من شما را به حمص تبعید کردم و چون این نوشته ام به شما رسید ، به سوی آن بیرون روید ؛ چرا که شما هماره در پی آسیب رساندن به اسلام و مسلمانان هستید . و السلام !» .

وقتی [مالک] اَشتر نامه عثمان را خواند ، گفت : خدایا ! در مجازات هر یک از ما که نظر سوء به مردم دارد و بیشتر معصیت می کند ، تعجیل کن .

سعید ، این [گفته مالک]را به عثمان نوشت .

اَشتر و همراهانش به حمص رفتند و عبد الرحمان بن خالد نیز آنان را در ساحلْ سکونت داد و خوراک آنها را می فرستاد . .

1- .حِمْص ، یکی از شهرهای اصلی شام (سوریه امروزی) است که در 150 کیلومتری شمال دمشق واقع است . حمص ، شهری آباد و دارای باغ هایی است که از رودخانه «عاصی» سیراب می شوند . این شهر در سال 15 هجری به تصرّف مسلمانان در آمد (تقویم البلدان : ص 261) .
2- .گفته می شود که عثمان نوشت که آنان را به کوفه باز گردانَد ؛ امّا صدای سعید برای بار دوم به اعتراض بلند شد . پس به تبعیدشان به حمص ، فرمان داد و آنان در ساحل رود عاصی ، فرود آمدند .

ص: 206

. .

ص: 207

. .

الفصل الخامس : الثوره على عثمانقام عثمان بن عفّان من بين أعضاء الشورى الّتى كان عمر بن الخطّاب قد شكّلها ، فتربّع على أريكه الحكم . وأرسى دعائم حكومته منذ البدايه على قواعد مخالفه للسيره النبويّه . (1) وكانت ممارساته ، سواءً فى تعامله مع النّاس والصحابه ، أم كانت فى موقفه من أحكام الدين مَدْعاهً لاحتجاج الأمّه عليه ، فوُصِم بمعارضه السنّه النبويّه وانتهاک حُرمه الدين . وكان منقادا لبِطانهٍ سقيمه الفكر زائغه النهج قد حاقت به ، فلم تدعه يأخذ الخطر المُحْدِق به مأخذ الجدّ ، ولا يكترث بالاحتجاجات والانتقادات الموجّهه إليه . تدلّ النصوص المذكوره فى الصفحات المتقدّمه على اتّساع نطاق الشذوذ فى حكومه عثمان ، كما تدلّ على زيغه عن الحقّ وإلغائه للمعايير السليمه . ويرى بعض المؤرّخين أنّ السنين الستّ الاُولى من حكومته كانت هادئه لم تطرأ فيها حادثه تُذكَر ولم يعترض عليها أحدٌ يومئذٍ ، ثمّ حدثت تبدّلات متنوّعه ، (2) ولكن هذا الرأى لم يكن صحيحا ، إذ بدأ عثمان انحرافه منذ الأيّام الاُولى لتبلور حكومته، بإرجاعه الحكم بن العاص ومروان ، وتسليطهما على الاُمّه ، وزاد فى ذلک أيضا بتأمير أقاربه على الأمصار ، وإسرافه الفاضح من بيت المال . فأثار عمله هذا صحابه النبىّ صلى الله عليه و آله منذ البدايه ، بَيْد أنّ المعارضه العامّه والنهوض والتحرّک الجماعى ضدّه حدثت فى السنين الستّ الأخيره من حكومته . (3) فى سنه (33 ه) أقدم عثمان على نفى ثلّه من كبار أهل الكوفه وصالحيهم ، وكان فيهم بعض الصحابه أيضا . (4) وبعد مدّه ثار الكوفيّون فى سنه (34 ه) مطالبين بعزل سعيد بن العاص والى الكوفه ، فلم يُصغِ عثمان إلى طلبهم ، فحالوا دون دخوله مدينتهم مقاوِمين . فاضطرّ عثمان بعدئذ إلى عزله راضخا لمطالبهم وكان سعيد من أقربائه وعيّن مكانه أبا موسى الأشعرى الّذى كان يرتضيه أهل الكوفه . وفى تلک السنه تراسل الصحابه وخطّطوا للثوره على عثمان طاعنين بتصرّفاته الشاذّه . وممّا جاء فى مراسلاتهم قولهم : «إن كُنتُم تُريدونَ الجِهادَ فَعِندَنا الجِهادُ» . وبلّغ أمير المؤمنين عليه السلام عثمان احتجاجات الصحابه ، ووعظه بأسلوب ليّن لعلّه يثوب إلى رشده ، ويغيّر منهجه فى الحكم ، ويستقيم على الطريقه ، لكنّه لم يستجب وخطب خطبه شديده اللهجه عنّف فيها المعترضين ولجأ فيها إلى التهديد . وكتب طلحه وبعض الصحابه الآخرين كتابا إلى أهل مصر وغيرها من الأمصار الإسلاميّه يَدْعونهم فيها إلى الثوره على عثمان . وفى أعقاب هذه الدعوه وسواها ، ونتيجةً لجميع ضروب الشذوذ ، وعدم اعتناء عثمان باحتجاجات النّاس وانتقاداتهم تقاطر على المدينه جماعات مختلفه من مصر ، والكوفه ، والبصره ، وحاصروا عثمان

يؤازرهم عدد من الصحابه ، وطالبوه بكلّ حزم أن يعتزل الحكم . وكان لعائشه ، وطلحه بن عبيد اللّه ، وعمرو بن العاص دور مهمّ فى إلهاب الثوره عليه . وقالت عائشه قولها المشهور فيه إبّان تلك الأحداث : «أقتُلوا نَعثَلاً ، قَتَلَ اللّهُ نَعثَلاً» . وتناقلت الألسن قولها هذا ، واشتهر فى الآفاق بعد ذلک التاريخ . ويبدو أنّ عثمان قد أفاق بعدئذٍ من نومه الثقيل الّذى كانت بطانته قد فرضته عليه من قبل ، وشعر بالخطر . من هنا ، طلب من الإمام عليه السلام أن يصرف الثوّار عن أهدافهم ، وعاهده على تغيير سياسته ، والعمل كما يريدون ، فتكلّم الامام عليه السلام معهم وأقنعهم بفكّ الحصار عنه ، ووعدهم عثمان بتلبيه طلباتهم وألّا يكرّر النهج الّذى كان قد سلكه من قبل وأن يعمل بكتاب اللّه تعالى ، وسنّه نبيّه صلى الله عليه و آله ... وخطب عثمان خطبه أعلن فيها صراحةً توبته من فعلاته السابقه ، وقال أمام الحشد الغفير من المسلمين : «أستَغفِرُ اللّهَ مِمّا فَعَلتُ وأتوبُ إلَيهِ» . وقال نادما ، وهو غارق فى حيرته : «فَوَاللّهِ ، لَئِن رَدَّنى الحَقَّ عَبدا لَأستَنُّ بِسُنَّهِ العَبدِ ، ولَأذلنّ ذلّ العَبدِ ، ولَأكونَنَّ كالمرقوق ...» . وانتهى الحصار ، وعاد المصريّون إلى بلادهم مع واليهم الجديد محمّد بن أبى بكر ، وعزم سائر المسلمين على الرجوع إلى مدائنهم ، وآبَ أهل المدينه إلى دورهم وحياتهم اليوميّه ... لكن المؤسف أنّ هذه التوبه لم تدم طويلاً ، فقد تدخّلت البطانه الأمويّه المريضه الفكر والعمل لا سيّما مروان وجعلته يعدل عن قراره ، وافتعلت ضجّه ضيّقت عليه الأرض بما رحبت ، فتراجع ونقض جميع وعوده ، والثوّار لمّا يصلوا إلى أمصارهم بعد . وكان هذا التغيّر فى الموقف على درجه من القبح حتّى صاحت نائله زوجته قائلةً : «إنَّهُم وَاللّهِ قاتِلوهُ ومُؤَثِّموهُ ، إنَّهُ قالَ مَقالَةً لا يَنبَغى أن يَنزِعَ عَنها» . وحين كان المصريّون فى طريق عودتهم إلى مصر بعد وعود عثمان تفطّنوا فى أحد المواضع إلى أنّ غلاما لعثمان متوجّه إلى مصر أيضا ، فشكّوا فيه واستوقفوه ، فاستبان أنّه رسوله إلى مصر ، وفتّشوه فوجدوا عنده حكم عثمان إلى واليه على مصر عبد اللّه بن سعد بن أبى سرح يأمره فيه بقتل عدد من الثوّار . وكان الكتاب بخطّ كاتب عثمان وعليه ختمه ، وعندئذٍ عاد الثوّار إلى المدينه وحاصروا عثمان مرّه أخرى . . . فلم يُجْدِ نفعا حينئذٍ كلام وسيط ، ولم تُقبل توبه ... واستغاث عثمان هذه المرّه بمعاويه يستنجده لإنقاذه بشكل من الأشكال . بَيْد أنّ معاويه الّذى كان متعطّشا للسلطه والتسلّط وجد الفرصه مؤاتيه لركوب الموجه والقفز على أريكه الحكم . من هنا لم يُسارع إلى إغاثه عثمان والذبّ عنه وإنقاذه حتّى يقتل ، ومن ثمّ يتربّع على العرش بذريعه المطالبه بدمه . ودام الحصار أربعين يوما . وفيها طلب عثمان من الإمام عليه السلام مرّتين أن يخرج من المدينه ، فاستجاب عليه السلام لذلک . كما طلب منه فى كلّ منهما أن يرجع ، وفعل عليه السلام أيضا . وأعان كبار الصحابه الثوّار فى هذا الحصار . والقلّه الباقيه منهم كانوا إمّا مؤيّدين لعثمان ، أو لم يبدوا معارضه علنيّه له

. وهكذا قُتل عثمان فى اليوم الثامن عشر من ذى الحجّه سنه (35 ه) بفعل اقتحام الثوّار داره بعد أن قُتل أحدهم بسيف مروان . وسنتحدّث فى بدايه الفصول القادمه عن تفصيل ذلک ، والشواهد التاريخيّه الدالّه عليه .

.

1- .راجع : ص 152 (العفو عن قاتل الهرمزان وابنه أبى لؤلؤه) .
2- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 431 .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 163 .
4- .راجع : ص 202 (تسيير جماعه من صلحاء الاُمّه) .

فصل پنجم : شورش بر عثمان

اشاره

فصل پنجم : شورش بر عثمانعثمان بن عفّان از شورایی که عمر بن خطّاب تعیین می کند ، سر بر می آورَد و بر اریکه حکومت تکیه می زند . او از همان آغاز ، خلافت خود را بر خلاف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله استوار می کند . (1) رفتار او ، چه در تعامل با مردم و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در برخورد با احکام الهی ، به گونه ای است که مردمان ، زبان به اعتراض می گشایند و او را به رویارویی با سنّت نبوی و شکستن حریم دینْ متّهم می کنند ؛ ولی او که سخت تحت تأثیر اطرافیان زشت اندیش و کج رفتارش است ، هرگز خطر را جدّی نمی گیرد و به اعتراض ها و انتقادها وقعی نمی نهد . متونی که در صفحات پیشین آورده شد، نشانگر انحراف روزافزون در حکومت عثمان است. همچنین،نشانگر دوری وی از حقیقت و بی توجّهی به معیارهای صحیح است . برخی از مورّخان ، معتقدند که شش سال اوّل از حکومت عثمان ، آرام بوده ، به صورتی که حادثه مهمّی در آن ، روی نداده و کسی بر او اعتراض خاصّی نکرده است ؛ اما پس از آن ، اتفاقات گوناگونی به وقوع پیوسته است. این دیدگاه ، صحیح به نظر نمی رسد ؛ چرا که انحراف عثمان ، از همان روزهای اوّل شکل گیری حکومتش ، با بازگرداندن حکم بن العاص و مروان [از تبعیدگاه] و به قدرت رساندن آنها ، آغاز شد . افزون بر این ، وی ، بستگان خود را به امارتْ بر سرزمین های اسلامی منصوب کرد و بی پروا ، در بیت المال ، اسراف نمود . این رفتار عثمان ، از همان آغاز ، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را برانگیخت ؛ امّا مخالفت عمومی و شورش مردم علیه او ، در شش سال آخر حکومتش روی داد. عثمان به سال 33 هجری ، گروهی از صالحان و بزرگان کوفه را که برخی از اصحاب پیامبر خدا نیز در میان آنان اند ، تبعید می کند . (2) مدّتی پس از این جریان ، به سال 34 هجری ، کوفیانْ شورش می کنند و خواستار عزل سعید بن عاص (فرماندار کوفه) می شوند . عثمان ، بِدان اعتراض توجّه نمی کند ؛ امّا کوفیان با پافشاری بر خواسته خویش ، با مقاومت ، از ورود سعید بن عاص به کوفه جلوگیری می کنند . سرانجام ، عثمان بر اثر مقاومت کوفیان ، سعید را که از نزدیکانش است عزل می کند و ابو موسی را که مورد قبول کوفیان است ، به حکومت آن دیار می گمارد . در همین سال ، صحابیان پیامبر خدا به یکدیگر نامه می نویسند و ضمن انتقاد از رفتار

ناهنجار خلیفه ، انقلاب بر ضدّ عثمان را پی می نهند و در نامه آنان به سربازان و مجاهدان ، چنین می آید که : «. . . اگر خواستار جهادید ، نزد ما بیایید» . امیر مؤمنان ، اعتراض های صحابیان را به عثمان می رسانَد و او را با لحنی آرام پند می دهد ، شاید که او به خود آید و شیوه حکومتداری را دگرگون سازد و بر صراط حقْ استوار آید ؛ امّا او در سخنرانی بسیار تندی ، تمامی معترضان را مورد عتاب قرار داده ، آنان را تهدید می کند . طلحه و برخی دیگر از اصحاب پیامبر خدا به مصر (و آبادی هایی دیگر از جامعه اسلامی) نامه می نویسند و آنان را به قیام بر ضدّ عثمان فرا می خوانند . در پی این فراخوانی ها و آن همه ناهنجاری و نیز بی توجّهی خلیفه به اعتراض ها و انتقادها ، گروه های گوناگونی از مصر ، کوفه و بصره به مدینه می آیند و همراه با صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله عثمان را محاصره می کنند و به جِد از او می خواهند که حکومت را رها کند . در این خیزش ، عایشه ، طلحه بن عبید اللّه و عمرو بن عاص از جمله کسانی هستند که در تشدید قیام بر ضدّ عثمان، نقش اساسی دارند . در این هنگامه است که عایشه می گوید : این پیر خِرِفت را بکشید . خدا او را بکشد ! این سخن ، زبان به زبان می گردد و پس از آن نیز شهره آفاق می شود . گویا اکنون است که خلیفه از خواب سنگینی که اطرافیانش بر او تحمیل کرده اند ، بیدار می شود و خطر را جدّی می یابد . از این رو از علی علیه السلام می خواهد که انقلابیون را از اهدافشان باز دارد و در مقابل ، متعهّد می شود که شیوه حکومتداری را دگرگون سازد و بر اساس خواست آنان رفتار کند . امام علیه السلام با انقلابیون سخن می گوید و آنان را به پایان دادن محاصره عثمان ، متقاعد می سازد . در مقابل ، عثمان ، وعده می دهد که خواست هایِ آنان را بر آورَد و شیوه ای را که تا کنون عمل می کرده ، ادامه ندهد و بر اساس کتاب خدا و سنّت پیامبر خدا عمل کند و ... . عثمان ، خطابه ای ایراد می کند و در خطابه خود ، به صراحت از رفتار گذشته خود توبه کرده ، در برابر دیدگان انبوه مسلمان می گوید : به خاطر آنچه کرده ام ، از خدا آمرزش می طلبم و به سوی او باز می گردم . سپس از سَرِ ندامت و در نهایت وا ماندگی می گوید : به خدا سوگند ، اگر حقْ تعالی مرا «بَرده» خواهد ، چون برده رفتار می کنم و مانند بردگان ، فروتنی می ورزم و همچون برده ای می شوم ... . محاصره پایان می یابد . مصریان با حاکم جدید خود ، محمّد بن ابی بکر ، راهی مصر می شوند . مسلمانان دیگر نیز آهنگ بازگشت دارند و آنان که در مدینه اند ، آهنگ خانه ها و زندگی عادی و ... ؛ امّا افسوس که این توبه چندان دوام نمی آورَد و نزدیکان خلیفه و امویانِ زشت اندیش و زشت کردار ، بویژه مروان ، او را از تصمیم خود باز می گردانند و با جَوسازی و صحنه گَردانی ، چنان عرصه را بر او تنگ می کنند که هنوز انقلابیون به آبادی های خود

نرسیده ، تمام وعده های خویش را زیر پای می نهد . این دگرگونی خلیفه به قدری زشت است که نائله ، همسر عثمان ، فریاد می زند : به خدا سوگند ، آنان (مشاوران عثمان) ، او را به کشتن می دهند و به گناهش وا می دارند . او سخنی گفته است و سزا نیست که از آن ، دست کشد . مصریان که پس از وعده عثمان ، راهیِ مصرند ، متوجّه می شوند که غلام عثمان، راهی مصر است. به او شک برده، او را متوقّف می سازند . معلوم می شود که او پیک خلیفه به مصر است . چون او را وارسی می کنند ، حکم خلیفه را به حاکم آن دیار ، عبد اللّه بن ابی سرح ، می یابند که در آن ، دستور قتل گروهی از انقلابیون صادر شده است . نامه به خطّ کاتب خلیفه است و با مهر خلیفه پایان یافته است . انقلابیون باز می گردند و بار دیگر ، خلیفه را محاصره می کنند ... . دیگر نه سخن واسطه ، کار را پیش می بَرد و نه توبه پذیرفتنی می نماید ... . این بار، عثمان به معاویه روی می آورد و از او می خواهد که به گونه ای وی را نجات دهد ؛ امّا معاویه که تشنه قدرت است و بهترین فرصتِ پَرش به سکّوی قدرت را فراهم می بیند ، به یاری او نمی شتابد تا با کشته شدن عثمان و بهانه ساختن خونخواهی اش ، به خلافتْ دست یابد . محاصره خلیفه چهل روزْ طول می کشد . او در این مدّت ، دو بار از علی علیه السلام می خواهد که از مدینه بیرون برود . امام علیه السلام نیز چنین می کند و هر بار به درخواست خود خلیفه ، باز می گردد . در این محاصره ، صحابیان بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز انقلابیون را یاری می رسانند و کسانی بس اندک اند که یا با عثمان موافق اند و یا آشکارا با او مخالفت نمی کنند . بدین سان ، عثمان در روز هجدهم ذی حجّه سال 35 هجری ، با نفوذ انقلابیون به خانه اش ، پس از آن که یکی از آنان با شمشیر مروان کشته می شود ، به قتل می رسد . تفصیل این اجمال و اسناد تاریخی آن را در ابواب آینده ، ملاحظه خواهید کرد .

.

1- .ر.ک : ص 153 (عفو قاتل هرمزان و دختر ابو لؤلؤ) .
2- .ر . ک : ص 203 (تبعید گروهی از صالحان امّت) .

ص: 210

. .

ص: 211

. .

ص: 212

. .

ص: 213

. .

ص: 214

. .

ص: 215

. .

5 / 1التَّمَرُّدُ فِى الكوفَهِ8337.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف :كَتَبَ عُثمانُ إلى اُمَرائِهِ فِى القُدومِ عَلَيهِ لِلَّذى رَأى مِن ضَجيجِ النّاسِ وشَكِيَّتِهِم ، فَقَدِمَ عَلَيهِ مُعاوِيَهُ مِن الشّامِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ سَعدِ بنِ أبى سَرحٍ مِنَ المَغرِبِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عامِرِ بنِ كُرَيزٍ مِنَ البَصرَهِ ، وسَعيدُ بنُ العاصِ مِنَ الكوفَهِ ... .

وَاغتَنَمَ أهلُ الكوفَهِ غَيبَهَ مُعاوِيَهَ عَنِ الشّامِ فَكَتَبوا إلى إخوانِهِمُ الَّذينَ بِحِمصٍ مَعَ هانِئِ بنِ خَطّابٍ الأَرحَبِىِّ يَدعونَهُم إلَى القُدومِ ، ويُشَجِّعونَهُم عَلَيهِ ، ويُعلِمونَهُم أنَّهُ لا طاعَهَ لِعُثمانَ مَعَ إقامَتِهِ عَلى ما يُنكَرُ مِنهُ .

فَسارَ إلَيهِم هانِئُ بنُ خَطّابٍ مُغِذّا (1) لِلسَّيرِ راكِبا لِلفَلاهِ ، فَلَمّا قَرَؤوا كِتابَ أصحابِهِم أقبَلَ الأَشتَرُ وَالقَومُ المُسَيَّرونَ حَتّى قَدِموا الكوفَهَ ، فَأعطاهُ القُرّاءُ وَالوُجوهُ جَميعا مَواثيقَهُم وعُهودَهُم أن لا يَدَعوا سَعيدَ بنَ العاصِ يَدخُلُ الكوفَهَ والِيا أبَدا ... وقامَ مالِكُ بنُ الحارِثِ الأَشتَرُ يَوما فَقالَ : إنَّ عُثمانَ قَد غَيَّرَ وبَدَّلَ ، وحَضَّ النّاسَ عَلى مَنعِ سَعيدٍ مِن دُخولِ الكوفَهِ .

فَقالَ لَهُ قَبيصَهُ بنُ جابِرِ بنِ وَهَبٍ الأَسَدِىُّ مِن وُلدِ عُمَيرَهَ بنِ جَدارٍ : يا أشتَرُ ! دامَ شَترُكَ ، وعَفا أثَرُكَ ، أطَلتَ الغَيبَهَ ، وجِئتَ بِالخَيبَهِ ، أ تَأمُرُنا بِالفُرقَهِ وَالفِتنَهِ ونَكثِ البَيعَهِ وخَلعِ الخَليفَهِ ؟

فَقالَ الأَشتَرُ : يا قَبيصَهُ بنُ جابِرٍ ! وما أنتَ وهذا ، فَوَاللّهِ ما أسلَمَ قَومُكَ إلّا كُرها ، ولا هاجَروا إلّا فَقرا ، ثُمَّ وَثَبَ النّاسُ عَلى قَبيصَهٍ فَضَرَبوهُ وجَرَحوهُ فَوقَ حاجِبِهِ .

وجَعَلَ الأَشتَرُ يَقولُ : لا حُرَّ بِوادى عَوفٍ (2) ، مَن لا يَذُد عَن حَوضِهِ يُهَدَّم . 3 ثُمَّ صَلّى بِالنّاسِ الجُمُعَهَ وقالَ لِزِيادِ بنِ النَّضرِ : صَلِّ بِالنّاسِ سائِرَ صَلَواتِهِم ، وَالزَم القَصرَ ، وأمَرَ كُمَيلَ بنَ زِيادٍ فَأخرَجَ ثابِتَ بنَ قَيسِ بنِ الخطيمِ الأَنصارِىَّ مِنَ القَصرِ ، وكانَ سَعيدُ بنُ العاصِ خَلَّفَهُ عَلَى الكوفَهِ حينَ شَخَصَ إلى عُثمانَ .وعَسكَرَ الأَشتَرُ بَينَ الكوفَهِ وَالحيرَهِ وبَعَثَ عائِذَ بنَ حَمَلَهَ فى خَمسِمِئَهٍ إلى أسفَلِ كَسْكَرٍ (3) مَسلَحَهً (4) بَينَهُ وبَينَ البَصرَهِ ، وبَعَثَ جَمرَهَ بنَ سِنانٍ الأَسَدِىَّ فى خَمسِمِئَهٍ إلى عَينِ التَّمرِ (5) لِيَكونَ مَسلَحهً بَينَهُ وبَينَ الشّامِ ، وبَعَثَ هانِئَ بنَ أبى حَيَّهَ بنِ عَلقَمَهَ الهَمدانِىَّ ثُمَّ الوادِعِىَّ إلى حُلوانَ (6) فى ألفِ فارِسٍ لِيَحفَظَ الطَّريقَ بِالجَبَلِ ، فَلَقِىَ الأَكرادَ بِناحِيَهِ الدَّينَوَرِ (7) وقَد أفسَدوا ، فَأَوقَعَ بِهِم ، وقَتَلَ مِنهُم مَقتَلَهً عَظيمَهً .وبَعَثَ الأَشتَرُ أيضا

يَزيدَ بنَ حُجَيَّةَ التَيمِىَّ إلَى المَدائِنِ وأرضِ جُوخا (8) ووَلّى عُروَةَ بنَ زَيدِ الخَيلِ الطائِىَّ ما دونَ المَدائِنِ ، وتَقَدَّمَ إلى عُمّالِهِ أن لا يَجبوا دِرهَما ، وأن يُسَكِّنُوا النّاسَ ، وأن يَضبِطُوا النَّواحِىَ . وبَعَثَ مالِکَ بنَ کَعبٍ الأرحَبِىَّ فى خَمسِمِئَهِ فارِسٍ ومَعَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ کَباثَهَ أحَدُ بَنى عائِذِ اللّهِ بنِ سَعدِ العَشيرَهِ بنِ مالِکِ بنِ اُدَدِ بنِ زَيدٍ إلَى العُذَيبِ لِيَلقى سَعيدَ بنَ العاصِ ويَرُدَّهُ ، فَلَقِىَ مالِکُ بنُ کَعبٍ الأرحَبِىُّ سَعيدا فَرَدَّهُ وقالَ : لا وَاللّهِ ، لا تَشرَبُ مِن ماءِ الفُراتِ قَطرَهً ، فَرَجَعَ إلَى المَدينَهِ .فَقالَ لَهُ عُثمانُ : ما وَراءَکَ ؟

قالَ : الشَّرُّ .فَقالَ عُثمانُ : هذَا کُلُّهُ عَمَلُ هؤَلاءِ ؛ يَعنى عَلِيّا وَالزُّبَيرَ وطَلحَهَ .

وأنهَبَ الأَشتَرُ دارَ الوَليدِ بنِ عُقبَهَ وکانَ فيها مالُ سَعيدٍ ومَتاعُهُ حَتّى قُلِعَت أبوابُها . ودَخَلَ الأشتَرُ الکوفَهَ فَقالَ لِأَبى موسى : تَوَلَّ الصَّلاهَ بِأهلِ الکوفَهِ وَليَتَوَلَّ حُذَيفَهُ السَّوادَ وَالخَراجَ .وکَتَبَ عُثمانُ إلَى الأَشتَرِ وأصحابِهِ مَعَ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ أبى بَکرٍ ، وَالمِسوَرِ بنِ مَخرَمَهَ يَدعوهُم إلَى الطّاعَهِ ، ويُعلِمُهُم أنَّهُم أوَّلُ مَن سَنَّ الفُرقَهَ ، ويَأمُرُهُم بِتَقوَى اللّهِ ومُراجَعَهِ الحَقِّ وَالکِتابِ إلَيهِ بِالَّذى يُحِبّونَ .فَکَتَبَ إلَيهِ الأَشتَرُ : مِن مالِکِ بنِ الحارِثِ إلَى الخَليفَهِ المُبتَلَى الخاطِئِ الحائِدِ عَن سُنَّهِ نَبِيِّهِ ، النّابِذِ لِحُکمِ القُرآنِ ورَاءَ ظَهرِهِ .أمّا بَعدُ ، فَقَد قَرَأنا کِتابَکَ فَانهَ نَفسَکَ وعُمّالَکَ عَنِ الظُّلمِ وَالعُدوانِ وتَسييرِ الصّالِحينَ نَسمَح لَکَ بِطاعَتِنا ، وزَعَمتَ أنّا قَد ظَلَمنا أنفُسَنا وذلِکَ ظَنُّکَ الَّذى أرداکَ ، فَأراکَ الجَورَ عَدلاً ، وَالباطِلَ حَقّا ، وأمّا مَحَبَّتُنا فَأن تَنزَعَ وتَتوبَ وتَستَغفِرَ اللّهَ مِن تَجَنّيکَ عَلى خِيارِنا ، وتَسييرِکَ صُلَحاءَنا ، وإخراجِکَ إيّانا مِن دِيارِنا ، وتَولِيَتِکَ الأحداثَ عَلَينا ، وأن تُوَلِّىَ مِصرَنا عَبدَ اللّهِ بنَ قَيسٍ أبا موسَى الأشعَرِىَّ وحُذَيفَهَ فَقَد رَضيناهُما ، وَاحبَس عَنّا وَليدَکَ وسَعيدَکَ ومَن يَدعوکَ إلَيهِ الهَوى مِن أهلِ بَيتِکَ إن شاءَ اللّهُ ، وَالسَّلامُ .

وخَرَجَ بِکتابِهِم يَزيدُ بنُ قَيسٍ الأَرحَبِىُّ ، ومَسروقُ بنُ الأَجدَعِ الهَمدانِىُّ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ أبى سَبرَهَ الجُعفِىُّ وَاسمُ أبى سَبرَهَ يَزيدُ وعَلقَمَهُ بنُ قَيسٍ أبو شِبلٍ النَّخَعِىُّ ، وخارِجَهُ بنُ الصَّلتِ البرجَمِىُّ مِن بَنى تَميمٍ فى آخَرينَ .فَلَمّا قَرَأَ عُثمانُ الکِتابَ قالَ : اللّهُمَّ إنّى تائِبٌ ، وکَتَبَ إلى أبى موسى وحُذَيفَهَ : أنتُما لِأَهلِ الکوفَهِ رِضىً ، ولَنا ثِقَهٌ ، فَتَوَلَّيا أمرَهُم ، وقوما بِهِ بِالحَقِّ ، غَفَرَ اللّهُ لَنا ولَکُما .

فَتَوَلّى أبو موسى وحُذَيفَهُ الأَمرَ وسَکَّنَ أبو موسَى النّاسَ . (9) .

1- .أغذّ : أسرع فى السَّير (النهايه : ج 3 ص 347 «غذذ») .

2- .أى أنّه يقهر من حلّ بواديه ، فكلّ من فيه كالعبد له لطاعتهم إيّاه (مجمع الأمثال : ج 3 ص 194) .
3- .كَسْكَر : كوره واسعه قصبتها اليوم واسط الَّتى بين الكوفه والبصره (معجم البلدان : ج 4 ص 461) .
4- .المَسْلَحه : القوم الَّذين يحفظون الثغور من العدوّ ، سمّوا مسلحه لأنّهم يكونون ذوى سلاح ، أو لأنّهم يسكنون المسلَحه ؛ وهى كالثغر . والمرقب : يكون فيه أقوام يرقبون العدوّ لئلّا يطرقهم على غفله ، فإذا رأوه أعلموا أصحابهم ليتأهّبوا له ، وجمع المسلَح مسالِح (النهايه: ج 2 ص 388 «سلح»).
5- .هى بلده قريبه من الأنبار غربىّ الكوفه (معجم البلدان : ج 4 ص 176) .
6- .حُلْوان : مدينه عامره ليس بأرض العراق بعد الكوفه والبصره وواسط وسرّ من رأى أكبر منهما ، وأكثر ثمارها التين ، وهى بقرب الجبل وليس للعراق مدينه بقرب الجبل غيرها (معجم البلدان : ج 2 ص 291) .
7- .الدَّيْنَوَر: بلده من بلاد الجبل عند قرميسين، وبينها وبين الموصل أربعون فرسخا (تقويم البلدان: ص 415).
8- .هو اسم نهر عليه كوره واسعه فى سواد بغداد ، وهو بين خانقين وخوزستان (معجم البلدان : ج 2 ص 179) .
9- .أنساب الأشراف: ج 6 ص 156 ، ولمزيد الاطّلاع على مسيّرى الكوفه وقصّتهم راجع الفتوح : ج 2 ص 384 402 .

5 / 1 نافرمانی در کوفه

5 / 1نافرمانی در کوفه8341.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :أنساب الأشراف :هنگامی که عثمانْ متوجّه اعتراض و شکایت مردم شد ، کارگزارانش را نزد خود فرا خواند . پس معاویه (از شام) ، عبد اللّه بن سعد بن ابی سَرْح (از مغرب) ، عبد اللّه بن عامر بن کریز (از بصره) و سعید بن عاص (از کوفه) نزد او آمدند ... .

اهالی کوفه غیبت معاویه را از شامْ مغتنم شمرده ، به برادرانشان که در حمص بودند ، نامه نوشتند که باز آیند و آنان را به این کار ، ترغیب کردند و به آنان اعلام کردند که با پافشاری عثمان بر زشتکاری هایش ، اطاعتش لازم نیست و آن نامه را به وسیله هانی بن خطّابِ ارحبی فرستادند .

هانی بن خطّاب ، با شتاب و از راه صحرا به سوی آنان رفت . پس چون نامه یاران خود را خواندند ، [مالک]اَشتر و گروه تبعیدی ، رو به کوفه نهادند و وارد آن شدند .

قاریان و سرشناسان ، همگی با اَشتر پیمان بستند و تعهّد دادند که هرگز نگذارند سعید بن عاص به عنوان فرماندار ، داخل کوفه شود ... .

یک روز مالک بن حارثِ اَشتر برخاست و گفت : عثمان ، [سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را]تغییر داده و دگرگون کرده است . و مردم را بر جلوگیری از ورود سعید به کوفه تحریک کرد .

قبیصه بن جابر بن وهب اسدی که از نسل عمیره بن جدار بود به او گفت : ای اَشتر! (1) زخمت همیشگی باد و اثری از تو مباد! دیر آمده ای و بدبختی آورده ای . آیا ما را به اختلاف و فتنه و شکستن بیعت و خلع خلیفه فرمان می دهی؟

اَشتر گفت : ای قبیصه بن جابر! تو را به اینها چه؟ به خدا سوگند ، قومت جز به اکراه ، ایمان نیاوردند و جز از سر فقر ، هجرت نکردند .

مردم بر سر قبیصه ریختند و او را زدند و بالای ابرویش را زخمی کردند .

اَشتر می گفت : هیچ مردی در وادی عوف ، آزاد نیست (2) و هر کس از آبگیر خود دفاع نکند ، نابود می شود . 3

سپس با مردم ، نماز جمعه خواند و به زیاد بن نضر گفت : تو بقیّه نمازها را با مردم بخوان و در کاخ (دار الحکومه) باش . و به کمیل بن زیاد ، فرمان داد تا ثابت بن قیس بن خطیم انصاری را از کاخ ، بیرون کند . او کسی بود که سعید بن عاص ، هنگامی که به سوی عثمان می رفت ، او را به جای خود نهاده بود .

سپاه اَشترِ ، میان کوفه و حیره مستقر شد و عائذ بن حمله را با پانصد نفر به پایین کَسکَر (3) فرستاد تا نیروی کمینِ میان کوفه و بصره باشند و جمره بن سنان اسدی را با پانصد نفر به عین التَّمْر (4) روانه کرد تا پاسگاه مرزبانیِ میان آن جا و شام باشند و هانی بن ابی حیّه بن علقمه همْدانیِ وادعی را با هزار سوار به حُلوان (5) فرستاد تا راه کوهستان را محافظت کنند . او به گروهی از کُردها در منطقه دَینَوَر (6) بر خورد که تبهکاری کرده بودند . پس به میان آنها رفت و بسیاری از آنان را کشت .

اَشتر ، همچنین یزید بن حجیّه تَیمی را به مدائن و سرزمین جُوخا (7) فرستاد و پایین دست مدائن را به عُروه بن زید الخیل طایی سپرد و به کارگزارانش سپرد که درهمی به عنوان مالیات نگیرند و مردم را آرام سازند و از مناطق خود به دقّت نگهداری کنند .

نیز مالک بن کعبِ اَرحبی را با پانصد سوار به همراهی عبد اللّه بن کباثه (شخصی از قبیله بنی عائذ اللّه بن سعد العشیره بن مالک بن اُدد بن زید) به عُذیب (8) فرستاد تا سعید بن عاص را ببیند و او را باز گرداند .

مالک بن کعب ارحبی ، سعید را دید . او را باز گردانْد و گفت : به خدا سوگند ، قطره ای از آب فرات را نمی نوشی !

او نیز به مدینه باز گشت . عثمان به او گفت : پشت سرت چه خبر است؟

گفت : شرارت .

عثمان گفت : همه اینها کار اینهاست . و مقصودش علی علیه السلام ، زبیر و طلحه بود .

اَشتر ، خانه ولید بن عقبه را که اموال و اثاث سعید نیز در آن بود ، به تاراج داد ، که حتّی درهایش نیز کنده شد . اَشتر وارد کوفه شد و به ابو موسی گفت : نماز گزاردن با اهالی کوفه را به عهده بگیر . حذیفه نیز رسیدگی به کشتزارها و خراج را عهده دار شود .

عثمان به وسیله عبد الرحمان بن ابی بکر و مِسوَر بن مَخرَمه به اَشتر و همراهانش نامه نوشت و آنان را به اطاعت فرا خواند و به آنان اعلام کرد که آنان نخستین پایه گذاران اختلاف اند و ایشان را به تقوای الهی و بازگشت به حقْ سفارش کرد و این که خواسته شان را به او بنویسند .

اَشتر به عثمان نوشت : «از مالک بن حارث به خلیفه مبتلای خطاکاری که از سنّت پیامبرش کناره گرفته و حکم قرآن را به پشت سر انداخته است . امّا بعد ، ما نامه تو را خواندیم . پس ، خود و کارگزارانت را از ستم و تجاوز و تبعید صالحان بر حذر دار تا اطاعتمان را ارزانی ات داریم .

تو پنداشته ای که ما به خود ستم کرده ایم و همین پندارت ، تو را از چشم ها انداخته و ستم را برایت عدل و باطل را برایت حقْ جلوه داده است .

و امّا خواسته ما این است که از جنایت بر نیکان ما و تبعید صالحان ما و اخراج ما از شهرهایمان و حاکم کردن نو رسیدگان بر ما دست بکشی و توبه کنی و از خدا آمرزش بخواهی و عبد اللّه بن قیس (ابو موسی) اشعری و حُذیفه را بر دیار ما حاکم کنی که از آنان خشنودیم . و [نیز]این که ولید و سعید و هر کس از خاندانت را که به او علاقه داری ، برای خود، نگه داری و به سوی ما نفرستی ، إن شاء اللّه . و السلام !» .

یزید بن قیس ارحبی ، مسروق بن اجدع همْدانی ، عبد اللّه بن ابی سبره (یزید) جعفی ، علقمه بن قیس ، ابو شبل نخعی و خارجه بن صلت برجمی (از بنی تمیم) با کسانی دیگر ، نامه را بردند .

عثمان چون نامه را خواند ، گفت : خدایا ! من توبه کارم . و به ابو موسی و حذیفه نوشت : «شما مورد رضایت اهل کوفه و مورد اطمینان ما هستید . حکومت آنان را عهده دار شوید و به حق ، قیام کنید . خداوند ، ما و شما را بیامرزد !» .

پس ، ابو موسی و حذیفه عهده دار امر شدند و ابو موسی مردم را آرام کرد . (9)

.

1- .اَشتر به کسی می گویند که بر اثر ضربه ، پلک چشمش دریده یا فرو افتاده باشد .
2- .یعنی همه تسلیم ما هستند . این ، مثلی است که به هنگام ابراز چیرگیِ کسی و به اطاعت در آمدن دیگران ، گفته می شود (ر .ک : مجمع الأمثال : ج 3 ص 194) .
3- .کسکر ، منطقه ای وسیع در کنار واسط (شهری میان کوفه و بصره) است (معجم البلدان : ج 4 ص 461) .
4- .عین التمر ، شهری نزدیک انبار ، در غرب کوفه است (معجم البلدان : ج 4 ص 176) .
5- .حُلوان ، از شهرهای مهمّ عراق ، پس از کوفه و بصره و واسط و بغداد و سامرّاست . آن ، آخرین شهر عراق است و پس از آن به کوه های کردستان می رسی . حُلوان ، تا بغداد ، پنج منزلْ فاصله دارد و در سال 16 یا 19 هجری فتح شده است (ر . ک : تقویم البلدان : ص 307) .
6- .دَینَوَر ، شهری کوهستانی نزدیک کرمانشاه است و با موصل ، چهل فرسخ فاصله دارد (تقویم البلدان : ص 415) .
7- .جوخا ، رودی است از شاخه های دجله که منطقه وسیعی از دشت بغداد را آبیاری می کند و میان خانقین و خوزستان است (معجم البلدان : ج 2 ص 179) . (م)
8- .عُذَیب ، آبی است میان قادسیه کوفه و مغیثه ، که دارای پاسگاه مرزی بوده است (معجم البلدان : ج 4 ص 92) .
9- .برای آگاهی بیشتر از داستان کوفه ، ر . ک : الفتوح : ج 2 ص 384 402 .

ص: 218

. .

ص: 219

. .

ص: 220

. .

ص: 221

. .

8340.عنه صلى الله عليه و آله :مروج الذهب :لَمَّا اتَّصَلَت أيّامُ سَعيدِ [بنِ العاصِ]بِالكوفَهِ ظَهَرَت مِنهُ اُمورٌ مُنكَرَهٌ ، فَاستَبَدَّ بِالأَموالِ ، وقالَ فى بَعضِ الأَيّامِ أو كَتَبَ بِهِ عُثمان : إنَّما هذَا السَّوادُ قَطينٌ 1 لِقُرَيشٍ .فَقالَ لَهُ الأَشتَرُ وهُوَ مالِكُ بنُ الحارِثِ النَّخَعِىُّ : أ تَجعَلُ ما أفاءَ اللّهُ عَلَينا بِظَلالِ سُيوفِنا ومَراكِزِ رِماحِنا بُستانا لَکَ ولِقَومِکَ ؟

ثُمَّ خَرَجَ إلى عُثمانَ فى سَبعينَ راكِبا مِن أهلِ الكوفَهِ فَذَكَروا سوءَ سيرَهِ سَعيدِ بنِ العاصِ ، وسَألوا عَزلَهُ عَنهُم .فَمَكَثَ الأَشتَرُ وأصحابُهُ أيّاما لا يَخرُجُ لَهم مِن عُثمانَ فى سَعيدٍ شىءٌ ، وَامتَدَّت أيّامُهُم بِالمَدينَهِ ، وقَدِمَ عَلى عُثمانَ اُمَراؤُهُ مِنَ الأَمصارِ ، مِنهُم : عَبدُ اللّهِ ابنُ سَعدِ بنِ أبى سَرحٍ مِن مِصرَ ، ومُعاوِيَهُ مِنَ الشّامِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ مِنَ البَصرَهِ ، وسَعيدُ بنُ العاصِ مِنَ الكوفَهِ ، فَأَقاموا بِالمَدينَهِ أيّاما لا يَرُدُّهُم إلى أمصارِهِم ، وكَراهَهَ أن يَرُدَّ سَعيدا إلَى الكوفَهِ ، وكَرِهَ أن يَعزِلَهُ ، حَتّى كَتَبَ إلَيهِ مَن بِأَمصارِهِم يَشكونَ كَثرَهَ الخَراجِ وتَعطيلَ الثُّغورِ .فَجَمَعَهُم عُثمانُ وقالَ : ما تَرَونَ ؟

فَقالَ مُعاوِيَهُ : أمّا أنَا فَراضٍ بى جُندى .وقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عامِرِ بنِ كُرَيزٍ : لِيَكفِکَ امرُؤٌ ما قِبَلَهُ أكفِکَ ما قِبَلى .

وقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ سَعدِ بنِ أبى سَرحٍ : لَيسَ بِكَثيرٍ عَزلُ عامِلٍ لِلعامَّهِ وتَولِيَهُ غَيرِهِ .وقالَ سَعيدُ بنُ العاصِ : إنَّکَ إن فَعَلتَ هذا كانَ أهلُ الكوفَهِ هُمُ الَّذين يُوَلُّونَ ويَعزِلونَ ، وقَد صاروا حَلَقا فِى المَسجِدِ لَيسَ لَهُم غَيرُ الأَحاديثِ وَالخَوضِ ، فَجَهِّزهُم فى البُعوثِ حَتّى يَكونَ هَمُّ أحدِهِم أن يَموتَ عَلى ظَهرِ دابَّتِهِ .قالَ : فَسَمِعَ مَقالَتَهُ عَمرُو بنُ العاصِ فَخَرجَ إلَى المَسجِدِ ، فَإذا طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ جالِسانِ فى ناحِيَهٍ مِنهُ ، فَقالا لَهُ : تَعالَ إلَينا ، فَصارَ إلَيهِما ، فَقالا : ما وَراءَکَ ؟ قالَ : الشَّرُّ ، ما تَرَکَ شَيئا مِنَ المُنكَرِ إلّا أتى بِهِ وأَمَرَهُ بِهِ .وجاءَ الأَشتَرُ فَقالا لَهُ : إنَّ عامِلَكُمُ الَّذى قُمتُم فيهِ خُطَباءَ قَد رُدَّ عَلَيكُم واُمِرَ بِتَجهيزِكُم فِى البُعوثِ وبِكَذا وبِكَذا .فَقالَ الأَشتَرُ : وَاللّهِ ، لَقَد كُنّا نَشكو سوءَ سيرَتِهِ وما قُمنا فيهِ خُطَباءَ ، فَكَيفَ وقَد قُمنا ؟ ! وَايمُ اللّهِ عَلى ذلِکَ ، لَولا أنّى أنفَدتُ النَّفَقَهَ وأنضَيتُ الظَّهرَ لَسَبَقتُهُ إلَى الكوفَهِ حَتّى أمنَعَهُ دُخولَها .فَقالا لَهُ : فَعِندَنا حاجَتُکَ الَّتى تَقومُ بِکَ فى سَفَرِکَ .

قالَ : فَأَسلِفانى إذا مِئَهَ ألفِ دِرهَمٍ . قالَ : فَأَسلَفَهُ كُلُّ واحِدٍ مِنهُما خَمسينَ ألفَ دِرهَمٍ ، فَقَسَمَها بَينَ أصحابِهِ ، وخَرَجَ إلَى الكوفَهِ فَسَبَقَ سَعيدا ، وصَعِدَ المِنبَرَ وسَيفُهُ فى عُنُقِهِ ما وَضَعَهُ بَعدُ .ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّ عامِلَكُمُ الَّذى

أنكَرتُم تَعَدِّيَهُ وسوءَ سيرَتِهِ قَد رُدَّ عَلَيكُم ، وأمِرَ بِتَجهيزِكُم فِى البُعوثِ ، فَبايِعونى عَلى أن لا يَدخُلَها ، فَبايَعَهُ عَشَرَهُ آلافٍ مِن أهلِ الكوفَهِ ، وخَرَجَ راكِبا مُتَخَفِّيا يُريدُ المَدينَهَ أو مَكَّهَ ، فَلَقِىَ سَعيدا بِواقِصَهَ فَأخبَرَهُ بِالخَبَرِ ، فَانصَرَفَ إلَى المَدينَهِ .وكَتَبَ الأَشتَرُ إلى عُثمانَ : إنّا وَاللّهِ ما مَنَعنا عامِلَکَ الدُّخولَ لِنُفسِدَ عَلَيکَ عَمَلَکَ ، ولكِنَ لِسوءِ سيرَتِهِ فينا وشِدَّهِ عَذابِهِ ، فَابعَث إلى عَمَلِکَ مَن أحبَبتَ . فَكَتَبَ إلَيهِم : اُنظُروا مَن كانَ عامِلَكُم أيّامَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فَوَلّوهُ ، فَنَظَروا فَإِذا هُوَ أبو موسَى الأَشعَرِىُّ ، فَوَلَّوهُ . (1) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 346 .

8339.عنه صلی الله علیه و آله :مروج الذهب :چون روزگار [فرمانداری] سعید بن عاص در کوفه به درازا کشید ، کارهای زشتی از او پدیدار شد : اموال را در انحصار خود در آورد و روزی از روزها گفت یا به عثمان نوشت : «این سرزمین ، از املاک خالصه قریش است» .

اَشتر (همان مالک بن حارث نخعی) به او گفت : آیا آنچه را خدا در سایه شمشیرها و سرنیزه هایمان نصیبمان کرده ، بوستان خود و قومت قرار می دهی؟

سپس با هفتاد سوار از اهالی کوفه به سوی عثمان رفت . آنان سوء رفتار سعید بن عاص را ذکر کردند و خواستار برکناری او شدند .

اَشتر و همراهانش چندین روز منتظر ماندند ؛ امّا چیزی از عثمان درباره سعید به آنان نرسید و روزهای اقامتشان در مدینه طول کشید .

فرمانداران عثمان در شهرها ، بر او وارد شدند ، از جمله : عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح (از مصر) ، معاویه (از شام) ، عبد اللّه بن عامر (از بصره) و سعید بن عاص (از کوفه) . پس چند روزی در مدینه اقامت کردند و عثمان ، آنها را به شهرهایشان باز نگردانْد(؛ زیرا نه دوست داشت که سعید را به کوفه باز گردانَد و نه دوست داشت که او را برکنار کند) ، تا این که کسانی از این شهرها ، از سنگینی خراج و معطّل ماندن مرزها نامه نوشتند .

عثمان ، آنان را گرد آورد و گفت : چه نظر می دهید؟

معاویه گفت : امّا لشکر من که از من راضی است .

عبد اللّه بن عامر بن کُرَیز گفت :هر کس مسئول [آرام کردن] حوزه خود باشد .

من نیز منطقه خود را سامان داده ام و آرام ساخته ام .

عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح نیز گفت : برکنار کردن یک کارگزار و حاکم کردن دیگری به خاطر توده مردم ، کار سخت و بزرگی نیست .

سعید بن عاص گفت : اگر این کار را بکنی ، کوفیان ، عزل و نصب را به دست می گیرند . آنان در مسجد ، گِرد هم نشسته اند و جز گفتگو و فرو رفتن در کار این و آن ، کاری ندارند . آنان را به مأموریت هایی بفرست تا همّ و غمشان این باشد که بر پشت مرکبشان بمیرند .

عمرو عاص ، سخن او را شنید و از آن جا خارج شد و به سوی مسجد آمد . طلحه و زبیر را دید که در گوشه ای نشسته اند . به او گفتند : نزد ما بیا . او نیز رفت . آن دو گفتند : آن جا چه خبر است؟

گفت : شر! [عثمان ،]هیچ کار زشتی را نگذارْد ، جز آن که انجام داد و یا بدان فرمان داد .

اَشتر [نیز]آمد . آن دو به او گفتند : کارگزار شما [سعید بن عاص] که درباره او سخن می گفتید ، [دوباره] به سوی شما باز گردانده شد . او فرمان یافته است که شما را در پی مأموریت هایی بفرستد و چنین و چنان کند .

اَشتر گفت : به خدا سوگند که ما [تا به حال] از رفتارش شکایت می کردیم ، نه این که در مقابله با او سخن گفته باشیم ؛ ولی حالا دیگر در مقابلش ایستاده ایم . به خدا قسم ، اگر توشه ام تمام و مَرکبم رنجور نشده بود ، پیش از او به کوفه می رفتم و از ورودش جلوگیری می کردم .

آن دو گفتند : آنچه برای سفرت نیاز داری ، نزد ما موجود است .

گفت : پس ، صد هزار درهم به من وام بدهید . هر یک پنجاه هزار درهم به او وام دادند . او نیز آن را میان همراهانش قسمت کرد و به سوی کوفه رفت و از سعید ، پیشی گرفت .

اَشتر [به محض ورود به کوفه ،] شمشیرش را از گردن نگشوده و بر زمین ننهاده ، بر منبر رفت و سپس گفت : امّا بعد ، کارگزاری که تجاوز و سوء رفتارش را زشت شمردید ، به سویتان باز گردانده شده است . او فرمان یافته است تا شما را برای مأموریت های گوناگون آماده کند . با من بیعت کنید که مانع ورودش شوم .

ده هزار تَن از اهالی کوفه با او بیعت کردند . او سواره و پنهانی راه مدینه (یا مکّه) را پیش گرفت و سعید را در واقصه دید و او را از ماجرا باخبر کرد و او نیز به مدینه باز گشت .

آشتر به عثمان نوشت : «به خدا سوگند ، ما از ورود کارگزارت جلوگیری نکردیم تا کار را بر تو تباه کنیم ؛ بلکه به خاطر بدرفتاری اش با ما و شدّت شکنجه هایش ، چنین کردیم . پس ، هر کس را که دوست داری ، برای کارگزاری ات بفرست» .

عثمان به آنها نوشت : «ببینید در روزگار عمر بن خطّاب ، چه کسی حاکم شما بوده است ؛ حکومت را به همو بدهید» .

دیدند که او ، ابو موسی اشعری است . پس ، حکومت را به وی سپردند . .

ص: 224

. .

ص: 225

. .

5 / 2إشخاصُ عُثْمانَ عُمّالَهُ مِن جَميعِ البِلادِ8336.تحف العقول :الفتوح :أرسَلَ عُثمانُ إلى جَميعِ عُمّالِهِ ، فَأَشخَصَهُم إلَيهِ مِن جَميعِ البِلادِ ، ثُمَّ أحضَرَهُم وأقبَلَ عَلى أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! هؤُلاءِ عُمّالِى الَّذينَ أعتَمِدُهُم ؛ فَإن أحبَبتُم عَزَلتُهُم ووَلَّيتُ مَن تُحِبّونَ .قالَ : فَتَكَلَّمَ عَلِىُّ بن أبى طالِبٍ رضى الله عنه وقالَ : يا عُثمانُ ! إنَّ الحَقَّ ثَقيلٌ مُرٌّ ، وإنَّ الباطِلَ خَفيفٌ ، وأنتَ رَجُلٌ إذا صُدِقتَ سَخَطتَ وإذا كُذِبتَ رَضيتَ ، وقَد بَلَغَ النّاسَ عَنكَ اُمورٌ تَركُها خَيرٌ لَكَ مِنَ الإقامَةِ عَلَيها ، فَاتَّقِ اللّهَ يا عُثمانُ ، وتُب إلَيهِ مِمّا يَكرَهُهُ النّاسُ مِنكَ .قالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ طَلحَةُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ فَقالَ: يا عُثمانُ! إنَّ النّاسَ قَد سَفَّهوكَ وكَرِهوكَ لِهذِهِ البِدَعِ وَالأحداثِ الَّتى أحدَثتَها ولَم يَكونوا يَعهَدونَها ، فَإن تَستَقِم فَهُوَ خَيرٌ لَكَ ، وإن أبَيتَ لَم يَكُن أحَدٌ أضَرَّ بِذلِكَ فِى الدُّنيا وَالآخِرَةِ مِنكَ .قالَ : فَغَضِبَ عُثمانُ ثُمَّ قَالَ : ما تَدَعونّى ولا تَدَعونَ عَتبى ، ما أحدَثتُ حَدَثا ، ولكِنَّكُم تُفسِدونَ عَلَىَّ النّاسَ ، هَلُمَّ يَابنَ الحَضرَمِيَّةِ ! ما هذِهِ الأحداثُ الَّتى أحدَثتُ ؟فَقالَ طَلحَةُ : إنَّهُ قَد كَلَّمَكَ عَلِىٌّ مِن قَبلى ، فَهَلّا سَأَلتَهُ عَن هذِهِ الأحوالِ الَّتى أحدَثتَ فَيُخبِرَكَ بِها . ثُمَّ قامَ طَلحَةُ فَخَرَجَ مِن عِندِ عُثمانَ ، وجَعَلَ يُدَبِّرُ رَأيَهُ بَينَهُ وبَينَ نَفسِهِ أ يَرُدُّ عُمّالَهُ إلى أعمالِهِم أم يَعزِلُهُم ويُوَلّى غَيرَهُم ؟ . (1) .

1- .الفتوح : ج 2 ص 395 وراجع أنساب الأشراف: ج 6 ص 156 .

5 / 2 احضار کارگزاران از همه شهرها

5 / 2احضار کارگزاران از همه شهرها8333.امام صادق علیه السلام :الفتوح :عثمان به دنبال همه کارگزارانش فرستاد و آنان را از همه شهرها احضار کرد . سپس همه آنان را گرد آورد و به اصحاب پیامبر خدا رو کرد و گفت : ای مردم ! اینان کارگزاران من هستند که به آنها اعتماد دارم . اگر دوست دارید ، آنان را برکنار کنم و هر که را می خواهید ، حکومت دهم .

علی بن ابی طالب علیه السلام سخن آغاز کرد و فرمود:«ای عثمان ! حق ، سنگین و تلخ است و باطل ، سبُک و راحت . و تو مردی هستی که چون به تو راست بگویند،ناراحت می شوی و چون دروغ بگویند ، خُشنود می گردی . چیزهایی از تو به مردم رسیده است که وا نهادن آنها از پافشاری بر آنها برای تو بهتر است . پس ای عثمان ! از خدا پروا کن و به خاطر آنچه مردم از تو ناپسند می دارند ، به سوی خدا توبه کن» .

سپس طلحه سخن آغاز کرد و گفت : ای عثمان ! مردم به خاطر این بدعت ها و نوآوری هایی که پدید آورده ای و [از سابق] به یاد ندارند ، تو را نابخرد دانسته ، ناخوش می دارند . اگر به راه راست بیایی ، برایت بهتر است و اگر امتناع کنی ، هیچ کس از خودت برای دنیا و آخرتت زیانبارتر نیست .

عثمان ، خشمگین شد و گفت : مرا رها نمی کنید و سرزنشم را وا نمی نهید . هیچ بدعتی نیاورده ام ؛ بلکه شما ، مردم را بر من می شورانید . ای پسر حَضْرَمیّه(ای طلحه) ! زود بگو این بدعت هایی که پدید آورده ام ، چیست؟

طلحه گفت : علی پیش از من با تو سخن گفت . چرا از او نپرسیدی که این چیزهایی که پدید آورده ای ، چیست تا به تو خبر دهد؟

سپس طلحه برخاست و از نزد عثمان بیرون رفت و عثمان با خود به این می اندیشید که آیا کارگزارانش را باز گردانَد ، یا آنان را برکنار کند و دیگران را حکومت دهد .

.

5 / 3الدَّعوَةُ إلَى الخُروجِ5 / 3 1دَعوَةُ أصحابِ النَّبِیِّ مِنَ الآفاقِ8331.بحار الأنوار (به نقل از معصومان علیهم السلام) تاریخ الطبری عن عبد الرحمن بن یسار :لَمّا رَأَی النّاسُ ما صَنَعَ عُثمانُ کَتَبَ مَن بِالمَدینَهِ مِن أصحابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله إلی مَن بِالآفاقِ مِنهُم وکانوا قَد تَفَرَّقوا فِی الثُّغورِ : إنَّکُم إنَّما خَرَجتُم أن تُجاهِدوا فی سَبیلِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ تَطلُبونَ دینَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ؛ فَإِنَّ دینَ مُحَمَّدٍ قَد اُفسِدَ مِن خَلفِکُم وتُرِکَ ، فَهَلُمّوا فَأَقیموا دینَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، فَأَقبَلوا مِن کُلِّ اُفُقٍ حَتّی قَتَلوهُ . (1) .

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 367 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 287 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 149 کلاهما نحوه .

5 / 3 فرا خواندن به شورش

اشاره

5 / 3 1 فرا خواندن یاران پیامبر از هر سو

5 / 3فرا خواندن به شورش5 / 3 1فرا خواندن یاران پیامبر از هر سو8330.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد الرحمان بن یسار : چون مردمْ آنچه را عثمان کرد ، دیدند ، آن دسته از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مدینه بودند ، به آن دسته که در مرزها پراکنده شده بودند ، چنین نوشتند : «شما برای جهاد در راه خدای عز و جل و هواداری از دین محمّد صلی الله علیه و آله بیرون رفتید . دین محمّد صلی الله علیه و آله پشت سر شما تباه و متروک شد . پس بشتابید و دین محمّد صلی الله علیه و آله را به پا دارید» .

[اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله] از هر سو روی آوردند ، تا آن که عثمان را کشتند .

.

5 / 3 2كِتابُ طَلحَةَ إلى أهلِ مِصرَ8327.امام صادق عليه السلام :الإمامه والسياسه فى ذِكرِ كِتابِ طَلحَةَ إلى أهلِ مِصرَ لِاجتِماعِهِم لِقَتلِ عُثمانَ :بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ،

مِنَ المُهاجِرينَ الأَوَّلينَ وبَقِيَّهِ الشُورى ، إلى مَن بِمِصرَ مِنَ الصَّحابَهِ وَالتّابِعينَ .أمّا بَعدُ : أن تَعالَوا إلَينا وتَدارَكوا خِلافَهَ رَسولِ اللّهِ قَبلَ أن يُسَلبَها أهلُها ؛ فَإنَّ كِتابَ اللّهِ قَد بُدِّلَ ، وسُنَّهَ رَسولِهِ قَد غُيِّرَت ، وأحكامُ الخَليفَتَينِ قَد بُدِّلَت .فَنُنشِدُ اللّهَ مَن قَرَأَ كِتابَنا مِن بَقِيَّهِ أصحابِ رَسولِ اللّهِ والتّابِعينَ بِإحسانٍ إلّا أقبَلَ إلَينا ، وأخَذَ الحَقَّ لَنا ، وأعطاناهُ .فَأقبِلوا إلَينا إن كُنتُم تُؤمِنونَ بِاللّهِ وَاليَومِ الآخِرِ ، وأقيمُوا الحَقَّ عَلَى المِنهاجِ الواضِحِ الَّذى فارَقتُم عَلَيهِ نَبِيَّكُم ، وفارَقَكُم عَلَيهِ الخُلَفاءُ . غُلِبنا عَلى حَقِّنا وَاستولِىَ عَلى فَيئِنا ، وحيلَ بَينَنا وبَينَ أمرِنا ، وكانَتِ الخِلافَهُ بَعدُ نَبِيِّنا خِلافَهَ نُبُوَّهٍ ورَحمَهٍ ، وهِىَ اليَومَ مُلكُ عَضوضٍ ، مَن غَلَبَ عَلى شَىءٍ أكَلَهُ . (1)5 / 3 3تَحريضُ عائِشَهَ8324.امام زين العابدين عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :كانَ بَينَ عُثمانَ وعائِشَهَ مُنافَرَهٌ ؛ وذلِکَ أنَّهُ نَقَصَها مِمّا كانَ يُعطيها عُمَرُ بنُ الخَطّابِ ، وصَيَّرَها اُسوَهَ غَيرِها مِن نِساءِ رَسولِ اللّهِ ، فَإنَّ عُثمانَ يَوما لَيَخطُبُ ، إذ دَلَّت عائِشَهُ قَميصَ رَسولِ اللّهِ ، ونادَت : يا مَعشَرَ المُسلِمينَ ! هذَا جِلبابُ رَسولِ اللّهِ لَم يَبلَ ، وقَد أبلى عُثمانُ سُنَّتَهُ ! فَقالَ عُثمانُ : رَبِّ اصرِف عَنّى كَيدَهُنَّ إنَّ كَيدَهُنَّ عَظيمٌ . (2) .

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 53 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 175 .

5 / 3 2 نامه طلحه به اهالی مصر

5 / 3 3 تحریکات عایشه

5 / 3 2نامه طلحه به اهالی مصر8327.عنه علیه السلام :الإمامه و السیاسه در یادکردِ نامه طلحه به اهالی مصر برای گرد آمدن بر کشتن عثمان : به نام خداوند بخشنده مهربان . از مهاجران اوّلیه و بقیّه شورا ، به صحابه و تابعان ساکن مصر .

امّا بعد ، به سوی ما بیایید و جانشینی پیامبر خدا را به دست گیرید ، پیش از آن که از سزامندان آن گرفته شود ؛ چرا که کتاب خدا تبدیل و سنّت پیامبر خدا دگرگون و احکام دو خلیفه پیشین ، دگرسان شده است .

ما بقیّه اصحاب پیامبر خدا و تابعان نیکوی آنان را که این نامه را می خوانند ، به خدا سوگند می دهیم که به سوی ما بیایند و حقّ ما را بگیرند و به ما بدهند .

پس اگر به خدا و روز آخرتْ ایمان دارید ، به سوی ما بیایید و حق را در همان راه روشنی به پا دارید که بر آن از پیامبرتان جدا شدید و خلفا نیز بر همان از شما جدا شدند .

بر حقّ ما چیره و بر سهم ما از بیت المال ، مسلّط شده اند و میان ما و کارمان جدایی انداخته اند . خلافتِ پس از پیامبرمان ، جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و رحمت بود و اکنون ، سلطنت ستم است که هر کس بر چیزی چیره شود ، آن را می خورد .5 / 3 3تحریکات عایشه8324.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :میان عثمان و عایشه کشمکش و دشمنی بود و این از آن رو بود که عثمان ، سهمی را که عمر به عایشه می داد ، کم کرد و سهمش را مانند دیگر زنان پیامبر خدا قرار داد .

عثمان ، روزی خطبه می خوانْد که عایشه پیراهن پیامبر خدا را نشان داد و ندا داد : ای گروه مسلمانان ! این ، بالاپوش پیامبر خداست که هنوز کهنه نشده ؛ ولی عثمان ، سنّت او را کهنه کرده است .

عثمان گفت : پروردگارا! مکر آنان را از من دور کن ، که مکر آنان بزرگ است (1) .

.

1- .اشاره به آیه 28 از سوره یوسف است .

8323.الإمامُ الحسينُ عليه السلام :الفتوح :كانَت عائِشَهُ تُحَرِّضُ عَلى قَتلِ عُثمانَ جَهدَها وطاقَتَها ، وتَقولُ : أيُّهَا النّاسُ ! هذا قَميصُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لم يَبلَ وبُلِيَت سُنَّتُهُ ، اُقتُلوا نَعثَلاً (1) ، قَتَلَ اللّهُ نَعثَلاً . (2)8322.امام على عليه السلام (در بيان خصلتهاى والاى پيامبر صلى الله عليه و آل) الجمل عن الحسن بن سعد :رَفَعَت عائِشَهُ وَرَقَةً مِنَ المُصحَفِ بَينَ عودَتَينِ مِن وَراءِ حَجَلَتِها ، وعُثمانُ قائِمٌ ، ثُمَّ قالَت : يا عُثمانُ ! أقِم ما فى هذَا الكِتابِ . فَقالَ : لَتَنتَهِنَّ عَمّا أنتِ عَلَيهِ أو لَاُدخِلَنَّ عَلَيکَ جَمرَ

النّارِ . فَقالَت لَهُ عائِشَهُ : أما وَاللّهِ ، لَئِن فَعَلتَ ذلِکَ بِنِساءِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله لَيَلعَنُکَ اللّهُ ورَسولُهُ ، وهذا قَميصُ رَسولِ اللّهِ لَم يَتَغَيَّر ، وقَد غَيَّرتَ سُنَّتَهُ يا نَعثَلُ . (3)8321.امام على عليه السلام :الجمل عن حكيم بن عبد اللّه :دَخَلتُ يَوما بِالمَدينَهِ المَسجِدَ ، فَإذا كَفٌّ مُرتَفِعَهٌ وصاحِبُ الكَفِّ يَقولُ : أيُّها النّاسُ ! العَهدُ قَريبٌ ، هاتانِ نَعلَا رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقَميصُهُ ، كَأنّى أرى ذلِکَ القَميصَ يَلوحُ وإنَّ فيكمُ

فِرعَونَ هذِه الاُمَّهِ ؛ فَإذا هِىَ عائِشَهُ ، وعُثمانُ يَقولُ لَها : اُسكُتى ، ثُمَّ يَقولُ لِلنّاسِ : إنَّهَا امرَأهٌ ، وعَقلُها عَقلُ النِّساءِ ؛ فَلا تُصغوا إلى قَولِها . (4)8320.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :المصنّف عن أبى كعب الحارثى :اُقيمَتِ الصَّلاهُ ، فَتَقَدَّمَ عُثمانُ فَصَلّى ، فَلَمّا كَبَّرَ قامَتِ امرَأهٌ مِن حُجرَتِها ، فَقالَت : أيُّهَا النّاسُ ! اسمَعوا . قالَ : ثُمَّ تَكَلَّمَت ، فَذَكَرَت رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وما بَعَثَهُ اللّهُ بِهِ ، ثُمَّ قالَت : تَرَكتُم

أمرَ اللّهِ ، وخالَفتُم رَسولَهُ أو نَحوَ هذا ثُمَّ صَمَتَت فَتَكَلَّمَت اُخرى مِثلَ ذلِکَ ، فَإذا هِىَ عائِشَهُ وحَفصَهُ .

قالَ : فَلَمّا سَلَّمَ عُثمانُ أقبَلَ عَلَى النّاسِ ، فَقالَ : إنِ هاتانِ الفَتّاتَانِ فَتَنَتَا النّاسَ فى صَلاتِهِم ، وإلّا تَنتَهِيانِ أو لَأَسُبَّنَّكُما ما حَلَّ لِىَ السَّبابُ ، وإنّى لِأَصلِكُما لَعالِمٌ .قالَ : فَقالَ لَهُ سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ : أ تَقولُ هذا لِحَبائِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ ! قالَ : وفيما أنتَ ! وما هاهُنا ؟ ثُمَّ أقبَلَ عَلى سَعدٍ عامِدا إلَيهِ . قالَ : وَانسَلَّ سَعدٌ . (5) .

1- .النَّعْثَل : الشيخ الأحمق . وكان أعداء عثمان يسمّونه نعثلاً . وفى حديث عائشه : اقتلوا نعثلاً قتل اللّه نعثلاً . تعنى عثمان ، وكان هذا منها لمّا غاضبته

وذهبت إلى مكّه (لسان العرب : ج 11 ص 669 و670 «نعثل») .
2- .الفتوح : ج 2 ص 421 ، شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 22 وراجع الأمالى للطوسى : ص 714 ح 1517 والمسترشد : ص 222 ح 64 .
3- .الجمل : ص 147 .
4- .الجمل : ص 147 .
5- .المصنّف لعبد الرزّاق : ج 11 ص 355 الرقم 20732 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 5 .

8319.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الفتوح :عایشه به جِد و جهد و با تمام توان ، بر کشتن عثمان ، تحریک می کرد و می گفت : ای مردم ! این پیراهن پیامبر خداست که کهنه نشده ؛ ولی سنّتش کهنه شده است . پیر خِرِفت را بکشید . خدا او را بکشد !8318.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الجمل به نقل از حسن بن سعد : عایشه برگه ای از قرآن را که میان دو چوب بود ، از پشت حجره اش بالا آورد و در حالی که عثمان ایستاده بود ، به وی گفت : ای عثمان ! آنچه را در این کتاب است ، برپا دار .

عثمان گفت : یا از کارهایت دست می کشی ، یا تو را به شعله های آتش در می آورم .

عایشه به او گفت : هان ! به خدا سوگند ، اگر این کار را با زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بکنی ، خدا و پیامبرش تو را لعنت می کنند . این ، پیراهن پیامبر خداست که هنوز تغییری در آن رخ نداده است و تو ای پیر خِرِفت سنّت و سیره او را تغییر داده ای .8317.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الجمل به نقل از حکیم بن عبد اللّه : روزی در مدینه وارد مسجد نبوی شدم . دستی در هوا بلند بود و صاحب آن می گفت : ای مردم ! از روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله چندان نگذشته است . این ، نعلین پیامبر خدا و [این ،]پیراهن اوست . هنوز درخشش آن نرفته که فرعون این امّت ، در میان شما پدید آمده است .

متوجّه شدم که [فریادگر] عایشه است . و عثمان به او می گفت : ساکت شو ! سپس به مردم گفت : او زن است و عقلش به سان عقل زنان است . پس به گفته اش گوش نسپارید .8322.عنه علیه السلام (فی مکارمِ أخلاقِ النبیِّ صلی الله علیه و آله) المصنَّف به نقل از ابو کعب حارثی : نماز برپا شد و عثمان جلو رفت و نماز خواند و چون تکبیر گفت ، زنی از حجره اش برخاست و گفت : ای مردم ! گوش کنید . سپس سخن گفت و از پیامبر خدا و محتوای رسالتش یاد کرد و گفت : امر خدا را وا نهادید و با پیامبرش مخالفت کردید (یا سخنی مشابه آن گفت) . سپس ساکت شد و زن دیگری همانند او سخن گفت . آن دو ، عایشه و حفصه بودند .

چون عثمانْ سلام نماز را داد ، به مردم رو کرد و گفت : این دو فتنه گر ، مردم را در نمازشان دچار شبهه کردند . [شما دو نفر ،]یا از این کار

دست می کشید ، یا به دشنامی که برایم حلال است ، دشنامتان می دهم ؛ چرا که من به اصل (ریشه) شما آگاهم .

سعد بن ابی وقّاص به او گفت : آیا به محبوبه های پیامبر خدا چنین می گویی؟ !

[عثمان] گفت : به تو چه ؟ این جا چه کار داری؟

سپس به سعد ، رو آورد و آهنگ او کرد ؛ ولی سعد گریخت . .

8321.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :شرح نهج البلاغه :أقوالُ عائِشَةَ فيهِ [أى فى عُثمانَ] مَعروفَةٌ ومَعلومَةٌ ، وإخراجُها قَميصَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهِىَ تَقولُ : هذا قَميصُهُ لَم يَبلَ وقَد أبلى عُثمانُ سُنَّتَهُ ، إلى غَيرِ ذلِکَ مِمّا لا يُحصى كَثرَةً . 18320.عنه صلى الله عليه و آله :العقد الفريد :دَخَلَ المُغيرَةُ بنُ شُعبَةَ عَلى عائِشَةَ ، فَقالَت : يا أبا عَبدِ اللّهِ ! لَو رَأيتَنى يَومَ الجَمَلِ وقَد نَفَذَتِ النِّصالُ هَودَجى حَتّى وَصَلَ بَعضُها إلى جِلدى .

قالَ لَهَا المُغيرَةُ : وَدَدتُ وَاللّهِ أنَّ بَعضَها كانَ قَتَلَكِ .قالَت : يَرحَمُکَ اللّهُ ، ولِمَ تَقولُ هذا ؟

قالَ : لَعَلَّها تَكونُ كَفّارَةً فى سَعيِکَ عَلى عُثمانَ . (1) راجع : ص 318 (حجّ عائشه فى حصر عثمان) .5 / 3 4تَحريضُ طَلحَة8317.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :تاريخ المدينه عن عوف :كانَ أشَدُّ الصَّحابَهِ عَلى عُثمانَ ، طَلحَةَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ . (2) .

1- .العقد الفريد : ج 3 ص 300 وراجع الجمل : ص 381 .
2- .تاريخ المدينه : ج 4 ص 1169 وراجع الجمل : ص 306 .

5 / 3 4 تحریکات طلحه

8316.امام جواد علیه السلام :شرح نهج البلاغه :گفته های عایشه درباره عثمان ، معروف و معلوم است و نیز نشان دادن پیراهن پیامبر خدا ، در حالی که می گفت : این ، پیراهن اوست . هنوز کهنه نشده که عثمان ، سنّتش را تغییر داده است . و سخنان بی شمار دیگر .8315.امام جواد علیه السلام :العقد الفرید :مغیره بن شعبه بر عایشه وارد شد . عایشه گفت : ای ابو عبد اللّه ! کاش در جنگ جمل می دیدی که تیرها کجاوه ام را سوراخ کرده و حتّی برخی از آنها به پوستم رسیده بود .

مغیره به او گفت : دوست داشتم که یکی از تیرها تو را می کشت .

گفت : خدایت بیامرزد ! چرا چنین می گویی؟

گفت : شاید کفّاره سعی و تلاشت بر ضدّ عثمان می شد .ر . ک : ص 319 (حج گزاری عایشه به هنگام محاصره عثمان) .

5 / 3 4تحریکات طلحه8311.امام صادق علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از عوف : طلحه بن عبید اللّه ، تندترین صحابی بر ضدّ عثمان بود .

.

8310.امام على عليه السلام :العقد الفريد عن ابن سيرين :لَم يَكُن أحَدٌ مِن أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله أشَدَّ عَلى عُثمانَ مِن طَلحَةَ . (1)8309.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن عبيد بن حارثه :سَمِعتُ عُثمانَ وهُوَ يَخطُبُ ، فَأكَبَّ النّاسُ حَولَهُ ، فَقالَ : اِجلِسوا يا أعداءَ اللّهِ ! فَصاحَ بِهِ طَلحَةُ : إنَّهُم لَيسوا بِأعداءِ اللّهِ ، لكِنَّهُم عِبادُهُ ، وقَد قَرَؤوا كِتابَهُ . (2)8308.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن محمّد بن سليمان :كانَ [طلحَةُ] لا يَشُكُّ أنَّ الأمرَ لَهُ مِن بَعدِهِ لِوُجوهٍ ، مِنها : سابِقَتُهُ . ومِنها : أنَّهُ ابنُ عَمٍّ لِأبى بَكرٍ ، وكانَ لِأبى بَكرٍ فى نُفوسِ أهلِ ذلِكَ العَصرِ مَنزِلَةٌ عَظيمَةٌ أعظَمُ مِنهَا الآنَ .

ومِنها : أنَّهُ كانَ سَمِحا جَوادا ، وقَد كانَ نازَعَ عُمَرَ فى حَياةِ أبى بَكرٍ ، وأحَبَّ أن يُفَوِّضَ أبو بَكرٍ الأمرَ إلَيهِ مِن بَعدِهِ ، فَما زالَ يَفتِلُ فى الذِّروَةِ وَالغارِبِ (3) فى أمرِ عُثمانَ ، ويُنكِرُ لَهُ القُلوبَ ، ويُكَدِّرُ عَلَيهِ النُّفوسَ ، ويُغرى أهلَ المَدينَةِ وَالأعرابَ وأهلَ الأمصارِ بِهِ .وساعَدَهُ الزُّبَيرُ ، وكانَ أيضا يَرجُو الأمرَ لِنَفسِهِ ، ولَم يَكُن رَجاؤُهُما الأمرَ بِدونِ رَجاءِ عَلِىٍّ ، بَل رَجاؤُهُما كانَ أقوى ؛ لِأنَّ عَلِيّا دَحَضَهُ (4) الأوَّلانِ وأسقَطاهُ ، وكَسَرا ناموسَهُ بَينَ النّاسِ ، فَصارَ نَسيا مَنسِيّا ، وماتَ الأكثَرُ مِمَّن يَعرِفُ خَصائِصَهُ الَّتى كانَت فى أيّامِ النُّبُوَّةِ وفَضلَهُ .ونَشَأ قَومٌ لا يَعرِفونَهُ ولا يَرَونَهُ إلّا رَجُلاً مِن عُرضِ المُسلِمينَ ، ولَم يَبقَ لَهُ مِمّا يَمُتُّ بِهِ إلّا أنَّهُ ابنُ عَمِّ الرَّسولِ ، وزَوجُ ابنَتِهِ ، وأبو سِبطَيهِ ، ونُسِىَ ما وَراءَ ذلِكَ كُلُّهُ ، وَاتَّفَقَ لَهُ مِن بُغضِ قُرَيشٍ وَانحِرافِها ما لَم يَتَّفِق لِأحَدٍ .وكانَت قُرَيشٌ بِمِقدارِ ذلِكَ البُغضِ تُحِبُّ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ ؛ لِأنَّ الأسبابَ الموجِبَةَ لِبُغضِهِم (5) لَم تَكُن مَوجودَةً فيهِما ، وكانا يَتألَّفانِ قُرَيشا فى أواخِرِ أيّامِ عُثمانَ ، ويَعِدانِهِم بِالعَطاءِ وَالإفضالِ ، وهُما عِندَ أنفُسِهِما وعِندَ النّاسِ خَليفَتانِ بِالقُوَّةِ لا بِالفِعلِ ؛ لِأنَّ عُمَرَ نَصَّ عَلَيهِما ، وَارتَضاهُما لِلخِلافَةِ . (6) .

1- .العقد الفريد : ج 3 ص 303 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 201 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 9 وزاد فى صدره : «الظاهر المعروف أنّه ...» .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 17 .
3- .ما زال فلان يَفْتل من فلان فى الذِروه والغارب : أى يدور من وراء خديعته ؛ وهو مثل فى المخادعه (لسان العرب : ج 11 ص 514 «فتل») .
4- .الدحض : الزلَق (النهايه : ج 2 ص 104 «دحض») .
5- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّ الصحيح : «لبُغضه» ؛ أى لبُغض علىّ عليه السلام .

6- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 28 .

8316.عنه علیه السلام :العقد الفرید به نقل از ابن سیرین : از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله کسی تندتر از طلحه بر ضدّ عثمان نبود .8315.الإمامُ الجوادُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از عبید بن حارثه : شنیدم که عثمانْ خطبه می خوانْد و مردم ، پیرامون او را گرفته بودند . او گفت : ای دشمنان خدا! بنشینید . طلحه بر او بانگ زد : آنان دشمنان خدا نیستند ؛ بلکه بندگان اویند و کتابش را خوانده اند .8314.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از محمّد بن سلیمان : طلحه شک نداشت که حکومت ، پس از عثمان به او می رسد ، به دلیل هایی از جمله : سابقه اش [در اسلام] ، پسر عمو بودنش با ابو بکر (که ابو بکر در میان مردم آن روزگار ، منزلتی بزرگ تر از اکنون داشت) و نیز گشاده دستی و سخاوتش .

[نیز] او در زمان ابو بکر ، با عمر ، کشمکش داشت و دوست داشت که ابو بکر ، خلافت را پس از خود به او وا گذارَد . او پیوسته چیزهایی درباره عثمان می بافت و در همه جا می پراکند و دل ها را با او دشمن و مردم را از او دلْ چرکین می ساخت و اهالی مدینه و صحرانشین و شهرنشین را بر او می شوراند و زبیر ، او را یاری می کرد .

زبیر نیز امید به خلافت خود داشت و امید آن دو کم تر از امید علی علیه السلام نبود و بلکه بیشتر هم بود ؛ زیرا دو خلیفه اوّل ، علی علیه السلام را از جایگاه حقیقی اش کنار زده و او را پایین آورده و حرمتش را در میان مردم ، شکسته بودند و [او دیگر] از یادها رفته بود و بیشتر کسانی که ویژگی ها و فضیلت های او را در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند ، از دنیا رفته بودند و مردمی پدید آمده بودند که او را نمی شناختند و او را جز مردی از توده مسلمانان نمی دانستند و از آنچه او را بالا می بُرد ، چیزی باقی نمانده بود ، جز آن که پسر عموی پیامبر خداست و همسر دختر او و پدر دو نوه او و جز این ، همه چیز از یادها رفته بود و قریش بر دشمنی با او و رو گرداندن مردم از او چنان اتّفاق کرده بودند که با هیچ کس این گونه نبودند .

[از سوی دیگر ، قریش] به اندازه بغضی که از علی علیه السلام داشتند ، طلحه و زبیر را دوست می داشتند ؛ چون موجبات بغض او در این دو نبود و این دو در اواخر روزگار عثمان ، با قریش الفت داشتند و به آنان وعده

عطا و بخشش می دادند و این دو ، اگر چه خلیفه نبودند ، امّا نزد خود و مردم ، شایستگی خلافت را داشتند ؛ چرا که عُمَر به [شایستگی]این دو تصریح کرده و آنان را برای خلافتْ پسندیده بود . .

5 / 3 5تَأليبُ عَمرِو بنِ العاصِ8311.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :أُسد الغابه :لَمَّا استَعمَلَهُ [أى عبدَ اللّهِ بنَ سَعدِ بنِ أبى سَرحٍ] عُثمانُ عَلى مِصرَ وعَزَلَ عَنها عَمروا جَعَلَ عَمرٌو يَطعَنُ عَلى عُثمانَ ، ويُؤَلِّبُ عَلَيهِ ، ويَسعى فى إفسادِ أمرِهِ . (1)8310.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أبى عون مولى المِسْور :كانَ عمرُو بنُ العاصِ عَلى مِصرَ عامِلاً لِعُثمانَ ، فَعَزَلَهُ عَنِ الخَراجِ وَاستَعمَلَهُ عَلَى الصَّلاهِ ، وَاستَعمَلَ عَبدَ اللّهِ بنَ سَعدٍ عَلَى الخَراجِ ، ثُمَّ جَمَعَهُما لِعَبدِ اللّهِ بنِ سَعدٍ ، فَلَمّا

قَدِمَ عمرُو بنِ العاصِ المَدينَهَ جَعَلَ يَطعَنُ عَلى عُثمانَ ، فَأَرسَلَ إلَيهِ يَوما عُثمانُ خالِيا بِهِ ، فَقالَ : يَابنَ النّابِغَهِ ما أسرَعَ ما قَمِلَ جُرُبّانُ (2) جُبَّتِکَ ! إنَّما عَهدُکَ بِالعَمَلِ عاما أوَّلَ ، أ تَطعَنُ عَلَىَّ وتَأتينى بِوَجهٍ ، وتَذهَبُ عَنّى بِآخَرَ ؟ وَاللّهِ لَولا اُکلَهٌ ما فَعَلتَ ذلِکَ . قالَ : فَقالَ عَمرٌو : إنَّ کَثيرا مِمّا يَقولُ النّاسُ ويَنقُلونَ إلى وُلاتِهِم باطِلٌ ، فَاتَّقِ اللّهَ يا أميرَ المُؤمِنينَ فى رَعِيَّتِکَ . فَقالَ عُثمانُ : وَاللّهِ لَقَدِ استَعمَلتُکَ عَلى ظَلَعِکَ (3) وكَثرَهِ القالَهِ فيکَ ... .

فَخَرَجَ عَمرٌو مِن عِندِ عُثمانَ وهُوَ مُحتَقَدٌ عَلَيهِ ، يَأتى عَلِيّا مَرَّهً فَيُؤَلِّبُهُ عَلى عُثمانَ ، ويَأتِى الزُّبَيرَ مَرَّهً فَيُؤَلِّبُهُ عَلى عُثمانَ ، ويَأتى طَلحَهَ مَرَّهً فَيُؤَلِّبُهُ عَلى عُثمانَ ، ويَعتَرِضُ الحاجَّ فَيُخبِرُهُم بِما أحدَثَ عُثمانُ ، فَلَمّا كانَ حَصرُ عُثمانَ الأَوَّلُ خَرَجَ مِنَ المَدينَهِ حَتَّى انتَهى إلى أرضٍ لَهُ بِفِلَسطينَ يُقالُ لَها : السَّبعُ ، فَنَزَلَ فى قَصرٍ لَهُ يُقالُ لَهُ العَجلانُ ... حَتّى مَرَّ بِهِ راكبٌ آخَرُ فَناداهُ عَمرٌو : ما فَعَلَ الرَّجُلُ يَعنى عُثمانَ ؟ قالَ : قُتِلَ . قالَ : أتَا أبو عَبدِ اللّهِ إذا حَكَكتُ قَرحَهً نَكَأتُها (4) ، إن كُنتُ لَاُحَرِّضُ عَلَيهِ ، حَتّى إنّى لَاُحَرِّضُ عَلَيهِ الرّاعِىَ فى غَنَمِهِ فى رَأسِ الجَبَلِ . (5) .

1- .اُسد الغابه : ج 3 ص 261 الرقم 2976 .
2- .القَمِلُ : القذر ، والجُرُبّان : جيب القميص (النهايه : ج 4 ص 110 «قمل» و ج 1 ص 253 «جرب») .
3- .الظَّلَع : الميل عن الحقّ وضعف الإيمان (النهايه : ج 3 ص 159 «ضلع») .
4- .نكأتُ القَرحهَ : إذا قشرتها (النهايه : ج 5 ص 117 «نكا») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 356 وراجع الإصابه : ج 6 ص 24 الرقم 7812 والغدير : ج 9 ص 138 .

5 / 3 5 تحریکات عمرو بن عاص

5 / 3 5تحریکات عمرو بن عاص8307.امام علی علیه السلام :اُسد الغابه :چون عثمان ، عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح را به حکومت مصر گمارد و عمرو را از آن برکنار کرد ، عمرو زبان به اعتراض به عثمان گشود و بر او می شورانْد و در تباهی کارش تلاش می نمود .8306.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابو عون ، وابسته مِسوَر : عمرو بن عاص ، کارگزار عثمان در مصر بود . عثمان ، او را از کار خراج برکنار کرد و او را به نماز گماشت و عبد اللّه بن سعد را بر خراج گمارد . سپس نماز را نیز به او داد . و چون عمرو بن عاص به مدینه آمد ، زبان به اعتراض به عثمان گشود .

روزی عثمان به دنبالش فرستاد و با او خلوت کرد و گفت : ای پسر نابغه ! چه زودْ یقه لباست کثیف شد ! کار تو همان سال اوّل بود . آیا بر من طعنه می زنی و با چهره ای می آیی و با چهره ای دیگر می روی؟ به خدا سوگند ، اگر [از حکومت مصر]سود نمی بردی ، این گونه نمی کردی .

عمرو گفت : بسیاری از آنچه مردم می گویند و برای حاکمان خود نقل می کنند ، نادرست است . پس ای امیر مؤمنان ! از خدا درباره مردم خود پروا کن .

عثمان گفت : به خدا سوگند ، تو را با وجود کژی هایت و گفته های بسیار درباره ات به کار گماردم ... .

عمرو از نزد عثمان بیرون آمد ، در حالی که کینه او را به دل داشت .

عمرو ، گاه نزد علی علیه السلام می آمد و او را بر ضدّ عثمان ، تحریک می نمود و گاه نزد زبیر می آمد و او را بر عثمان می شوراند و گاه نیز نزد طلحه . همچنین بر سر راه حاجیان می ایستاد و خلافکاری های عثمان را به آنان می گفت .

عمرو ، پس از محاصره اوّل عثمان ، از مدینه بیرون رفت تا به مزرعه اش به نام «سبع» در فلسطین رسید و در کاخش (عجلان) فرود آمد ... . سواری از کنار او گذشت . عمرو فریاد زد : عثمان چه شد؟

گفت : کشته شد .

گفت : من ابو عبد اللّه هستم . وقتی دُمَلی را بخراشم ، بازش می کنم ! من آن قدر بر ضدّ او تحریک کردم که حتّی چوپان گله بر سر کوه را بر او شوراندم .

.

8305.امام على عليه السلام :تاريخ المدينه عن غسّان بن عبد الحميد :كانَ عمرُو بنُ العاصِ مِن أشدِّ النّاسِ طَعنا عَلى عُثمانَ ، وقالَ : وَاللّهِ لَقَد أبغَضتُ عُثمانَ وحَرَّضتُ عَلَيهِ حَتَّى الرّاعِىَ فى غَنَمِهِ ، وَالسَّقّايَةَ تَحتَ قِربَتِها . 18304.امام على عليه السلام :الفتوح :دَخَلَ عَمرُو بنُ العاصِ عَلى عُثمانَ مُسَلِّما ، فَقالَ لَهُ عُثمانُ : يَابنَ العاصِ ! وأنتَ أيضا مِمَّن تَوَلَّيتَ عَلَى النّاسِ فيما بَلَغَنى ، وتَسعى فِى السّاعينَ عَلَىَّ ، حَتّى قد أَضرَمتَها وأسعَرتَها ، ثُمَّ تَدخُلُ مُسَلِّما

عَلَىَّ ؟ ! (1)8307.عنه عليه السلام :أنساب الأشراف :كان عَمرُو بنُ العاصِ قالَ لِعُثمانَ حينَ حَضَرَ الحِصارَ الأَوَّلَ : إنَّکَ يا عُثمانُ رَكِبتَ بِالنّاسِ النَّهابيرَ (2) فَاتَّقِ اللّهَ وتُب إلَيهِ .

فَقالَ لَهُ : يَابنَ النّابِغَهِ ! وإنَّکَ لَمِمَّن تُؤَلِّبُ عَلَىَّ الطَّغامِ (3) ؛لِأَن عَزَلتُکَ عَن مِصرَ .

فَخَرَجَ إلى فِلَسطينَ فَأَقامَ بِها فى ما لَهُ هُناکَ ، وجَعَلَ يُحَرِّضُ النّاسَ عَلى عُثمانَ حَتّى رُعاةَ الغَنَمِ ، فَلَمّا بَلَغَهُ مَقتَلُهُ قالَ : أَنَا أبو عَبدِ اللّهِ ، إنّى إذا حَكَكتُ قَرحَةً نَكَأتُها . (4) .

1- .الفتوح : ج 2 ص 417 .
2- .النهابير : الاُمور الشديده الصعبه (النهايه : ج 5 ص 134 «نهبر») .
3- .الطَّغام : من لا عقل له ولامعرفه . وقيل : هم أوغاد النّاس وأراذلهم (النهايه : ج 3 ص 128 «طغم») .
4- .أنساب الأشراف: ج6 ص192 وج3 ص70 عن عبد الوارث بن محرّر ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 284 كلاهما نحوه وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 357 و ص 360 وتاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 175 .

8306.عنه علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از غَسّان بن عبد الحمید : عمرو بن عاص ، بیشترین اعتراض ها را بر عثمان وارد می آورْد و می گفت : به خدا سوگند ، عثمان را دشمن می داشتم و همه افراد ، حتّی چوپانِ در میان گله و سقّای زیر بار مَشک آب را بر او شوراندم .8305.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الفتوح :عمرو بن عاص بر عثمان وارد شد و سلام داد . عثمان به او گفت : ای پسر عاص! تا آن جا که به من خبر رسیده ، تو نیز از کسانی هستی که رهبریِ مردم را به دست گرفته ای و بر ضدّ من می کوشی ، تا آن جا که آتش فتنه را برافروخته و شعله ور ساخته ای . [با این حال ،] بر من وارد می شوی و سلام می دهی؟ !8304.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف :نخستین بار که عثمانْ محاصره شد ، عمرو بن عاص به او گفت : ای عثمان! تو کارهای سختی را بر مردم تحمیل کردی . از خدا پروا کن و به سوی او باز گرد .

عثمان به وی گفت : ای پسر نابغه! تو از کسانی هستی که بی خِردان و غوغاییان را بر من می شورانی ؛ چرا که تو را از حکومت مصر برکنار کردم .

عمرو به سوی فلسطین بیرون رفت و در مِلکش اقامت گزید . او همه مردم ، حتّی چوپان های گله را بر ضدّ عثمان ، تحریک می کرد و چون خبر کشته شدن عثمان به او رسید ، گفت : من ابو عبد اللّه هستم . چون دُمَلی را بخراشم ، بازش می کنم !.

8303.امام علی علیه السلام (به فرزند خود حسن علیه السلام) تاریخ الطبری :لَمّا بَلَغَ عَمروا قَتلُ عُثمانَ قالَ : أنَا عَبدُ اللّهِ قَتَلتُهُ وأنَا بِوادِی السِّباعِ ، مَن یَلی هذَا الأمرَ مِن بَعدِهِ ؟ إن یَلِهِ طَلَحَهُ فَهُو فَتَی العَرَبِ سَیبا (1) ، وإن یَلِهِ ابنُ

أبی طالِبٍ فَلا أراهُ إلّا سَیَستَنظِفُ الحَقَّ ، وهُوَ أکرَهُ مَن یَلیهِ إلَیَّ . (2)5 / 3 6وَصِیَّهُ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ8302.رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف عن عثمان بن الشرید :ذُکِرَ عُثمانُ عِندَ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ فی مَرَضِهِ الَّذی ماتَ فیهِ فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : عاجِلوهُ قَبلَ أن یَتَمادی فی مُلکِهِ ، فَبَلَغَ ذلِکَ عُثمانَ ، فَبَعَثَ إلی بِئرٍ کانَ یُسقی مِنها نَعَمُ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ فَمَنَعَهُ إیّاها . (3)5 / 4جُهودُ الإِمامِ لِلحَیلولَهِ دونَ الفِتنَهِ8299.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری عن عبد اللّه بن محمّد عن أبیه :لَمّا کانَت سَنَهُ أربَعٍ وثَلاثینَ کَتَبَ أصحابُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَعضُهُم إلی بَعضٍ : أن أقدِموا ؛ فَإِن کُنتُم تُریدونَ الجِهادَ فَعِندَنَا الجِهادُ . وکَثُرَ النّاسُ عَلی عُثمانَ ونالوا مِنهُ أقبَحَ ما نیلَ مِن أحَدٍ ، وأصحابُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَرَونَ ویَسمَعونَ ؛ لَیسَ فیهِم أحدٌ یَنهی ولا یَذُبُّ إلّا نُفَیرٌ ، مِنهُم : زیدُ بنُ ثابِتٍ ، وأبو اُسَیدٍ السّاعِدِیُّ ، وکَعبُ بنُ مالِکٍ ، وحَسّانُ بنُ ثابِتٍ . فَاجتَمَعَ النّاسُ ، وکَلَّموا عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ ، فَدَخَلَ عَلی عُثمانَ ، فَقالَ :النّاسُ وَرائی ، وقَد کَلَّمونی فیکَ ، وَاللّهِ ما أدری ما أقولُ لَکَ ، وما أعرِفُ شَیئا تَجهَلُهُ ، ولا أدُلُّکَ عَلی أمرٍ لا تَعرِفُهُ ؛ إنَّکَ لَتَعلَمُ ما نَعلَمُ ، ما سَبَقناکَ إلی شَیءٍ فنُخبِرَکَ عَنهُ ، ولا خَلَونا بِشَیءٍ فَنُبلِغَکَهُ ، وما خُصِصنا بِأمرٍ دونکَ ، وقَد رَأیتَ وسَمِعتَ ، وصَحِبتَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ونِلتَ صِهرَهُ ، ومَا ابنُ أبی قُحافَهَ بِأولی بِعَمَلِ الحَقِّ مِنکَ ، ولَا ابنُ الخَطّابِ بِأولی بِشَیءٍ مِنَ الخَیرِ مِنکَ ، وإنَّکَ أقرَبُ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله رَحِما ، ولَقَد نِلتَ مِن صِهرِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ما لَم یَنالا ، ولا سَبَقاکَ إلی شَیءٍ .فَاللّهَ اللّهَ فی نَفسِکَ ؛ فَإِنَّکَ وَاللّهِ ما تُبَصَّرُ مِن عَمیً ، ولا تُعَلَّمُ مِن جَهلٍ ، وإنَّ الطَّریقَ لَواضِحٌ بَیِّنٌ ، وإنَّ أعلامَ الدّینِ لَقائِمَهٌ .تَعلَمُ یا عُثمانُ أنَّ أفضَلَ عِبادِ اللّهِ عِندَ اللّهِ إمامٌ عادِلٌ ، هُدِیَ وهَدی ، فَأقامَ سُنَّهً مَعلومَهً ، وأماتَ بِدعَهً مَتروکَهً ، فَوَاللّهِ إنَّ کُلّاً لَبَیِّنٌ ، وإنَّ السُّنَنَ لَقائِمَهٌ لَها أعلامٌ ، وإنَّ البِدَعَ لَقائِمَهٌ لَها أعلامٌ ، وإنَّ شَرَّ النّاسِ عِندَ اللّهِ إمامٌ جائِرٌ ، ضَلَّ وضُلَّ بِهِ ، فَأماتَ سُنَّهً مَعلومَهً ، وأحیا بِدعَهً مَتروکَهً ، وإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : «یُؤتی یَومَ القِیامَهِ بِالإِمامِ الجائِرِ ولَیسَ مَعَهُ نَصیرٌ ولا عاذِرٌ ، فَیُلقی فی جَهَنَّمَ ، فَیَدورُ فی جَهَنَّمَ

كما تَدورُ الرَّحا ، ثُمَّ يَرتَطِمُ فى غَمرَهِ جَهَنَّمَ» .وإنّى اَحَذِّرُکَ اللّهَ ، واَحَذِّرُکَ سَطوَتَهُ ونَقِماتِهِ ؛ فَإِنَّ عَذابَهُ شَديدٌ أليمٌ ، واُحَذِّرُکَ أن تَکونَ إمامَ هذِهِ الاُمَّهِ المَقتولَ ؛ فَإِنَّهُ يُقالُ : يُقتَلُ فى هذِهِ الاُمَّهِ إمامٌ ، فَيُفتَحُ عَلَيهَا القَتلُ وَالقِتالُ إلى يَومِ القِيامَهِ ، وتُلَبَّسُ اُمورُها عَلَيها ، ويَترُکُهُم شِيَعا ، فَلا يُبصِرونَ الحَقَّ ؛ لِعُلُوِّ الباطِلِ ، يَموجونَ فيها مَوجا ، ويَمرُجونَ (4) فيها مَرَجا .فَقالَ عُثمانُ : قَد واللّهِ عَلِمتُ ، لَيَقولُنَّ الَّذى قُلتَ ، أما وَاللّهِ لَو کُنتَ مکانى ما عَنَّفتُکَ ، ولا أسلَمتُکَ ، ولا عِبتُ عَلَيکَ ، ولا جِئتُ مُنکَرا أن وَصَلتُ رَحِما ، وسَدَدتُ خَلَّهً ، وآوَيتُ ضائِعا ، ووَلَّيتُ شَبيها بِمَن کانَ عُمَرُ يُوَلّى .اُنشِدُکَ اللّهُ يا عَلِيُّ ، هَل تَعلَمُ أنَّ المُغيرَهَ بنَ شُعبَهَ لَيسَ هُناکَ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : فَتَعلَمُ أنَّ عُمَرَ وَلّاهُ . قالَ : نَعَم ، قالَ : فَلِمَ تَلومُنى أن وَلَّيتُ ابنَ عامِرٍ فى رَحِمِهِ وقَرابَتِهِ ؟ قالَ عَلِيٌّ : سَاُخبِرُکَ أنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ کانَ کُلَّ مَن وَلّى فَإِنَّما يَطَأُ عَلى صِماخِهِ إن بَلَغَهُ عَنهُ حَرفٌ جَلَبَهُ ، ثُمَّ بَلَغَ بِهِ أقصَى الغايَهِ ، وأنتَ لا تَفعَلُ ، ضَعَفتَ ورَفَقتَ عَلى أقرِبائِکَ . قالَ عُثمانُ : هُم أقرِباؤُکَ أيضا . فَقالَ عَلِيٌّ : لَعَمرى إنَّ رَحِمَهُم مِنّى لَقَريبَهٌ ولکِنَّ الفَضلَ فى غَيرِهِم .قالَ عُثمانُ : هَل تَعلَمُ أنَّ عُمَرَ وَلّى مُعاوِيَهَ خِلافَتَهُ کُلَّها ؟ فَقَد وَلَّيتُهُ . فَقالَ عَلِيٌّ : اُنشِدُکَ اللّهُ هَل تَعلَمُ أنَّ مُعاوِيَهَ کانَ أخوَفَ مِن عُمَرَ مِن يَرفَأَ غُلامِ عُمَرَ مِنهُ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ عَلِيٌّ : فَإِنَّ مُعاوِيَهَ يَقتَطِعُ الاُمورَ دونَکَ وأنتَ تَعلَمُها ، فَيَقولُ لِلنّاسِ : هذا أمرُ عُثمانَ فَيَبلُغُکَ ولا تُغَيِّرُ عَلى مُعاوِيَهَ .ثُمَّ خَرَجَ عَلىٌّ مِن عِندِهِ وخَرَجَ عُثمانُ عَلى أثَرِهِ فَجَلَسَ عَلَى المِنبَرِ ، فَقالَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ لِکُلِّ شَىءٍ آفَهً ، ولِکُلِّ أمرٍ عاهَهً ، وإنَّ آفَهَ هذِهِ الاُمَّهِ وعاهَهَ هذِهِ النِّعمَهِ عَيّابونَ طَعّانونَ يُرونَکُم ما تُحِبّونُ ويُسِرّونَ ما تَکرَهونَ ، يَقولونَ لَکُم وتَقولونَ ، أمثالُ النَّعامِ يَتَّبِعونَ أوَّلَ ناعِقٍ ، أحَبُّ مَوارِدِها إلَيهَا البَعيدُ ، لا يَشرَبونَ إلّا نَغَصا ، ولا يَرِدونَ إلّا عَکَرا ، لا يَقومُ لَهُم رائِدٌ وقَد أعيَتهُمُ الاُمورُ وتَعَذَّرَت عَلَيهِمُ المَکاسِبُ .

ألا فَقَد وَاللّهِ عِبتُم عَلَىَّ بِما أقرَرتُم لِابنِ الخَطّابِ بِمِثلِهِ ، ولکِنَّهُ وَطَئَکُم بِرِجلِهِ ، وضَرَبَکُم بِيَدِهِ ، وقَمَعَکُمُ بِلِسانِهِ ، فَدِنتُم لَهُ عَلى ما أحبَبتُم أو کَرِهتُم ، ولِنتُ لَکُم ، وأوطَأتُ لَکُم کَتِفى ، وکَفَفتُ يَدى ولِسانى عَنکُم ، فَاجتَرَأتُم عَلَىَّ ، أما وَاللّهِ لَأنَا أعَزُّ نَفَرا ، وأقرَبُ ناصِرا ، وأکثَرُ عَدَدا وأقمَنُ (5) ، إن قُلتُ : هَلُمَّ ، اُتِىَ إلَىَّ ، ولَقَد أعدَدتُ لَکُم أقرانَکُم وأفضَلتُ عَلَيکُم فُضولا ، وکَشَرتُ لَکُم عَن نابى ، وأخرَجتُم مِنّى خُلقا لَم أکُن اُحسِنُهُ ، ومَنطِقا لَم أنطِق بِهِ ، فَکُفّوا عَلَيکُم ألسِنَتَکُم وطَعنَکُم وعَيبَکُم عَلى وُلاتِکُم ؛ فَإِنّى قَد کَفَفتُ عَنکُم مَن لَو کانَ هُوَ الَّذى يُکَلِّمُکُم لَرَضيتُم مِنهُ بِدونِ مَنطِقى هذا .ألا فَما تَفقِدونَ مِن حَقِّکُم ؟ وَاللّهِ ما قَصَّرتُ فى بُلوغِ ما کانَ يَبلُغُ مَن کانَ

قَبلى ، ومَن لَم تَكونوا تَختَلِفونَ عَلَيهِ ، فَضَلَ فَضلٌ مِن مالٍ ؛ فَما لى لا أصنَعُ فى الفَضلِ ما اُريدُ ، فَلِمَ كُنتُ إماما ؟

فَقامَ مَروانُ بنُ الحَكَمِ فَقالَ : إن شِئتُم حَكَّمنا وَاللّهِ بَينَنا وبَينَكُمُ السَّيفَ ، نَحنُ وَاللّهِ وأنتُم كَما قالَ الشّاعِرُ :

فَرَشنا لَكُم أعراضَنا فنبَت بِكُم

مَعارِسُكُم تَبنون فى دِمَنِ الثَّرى

فَقالَ عُثمانُ : اُسكُت لا سَكَتَّ ، دَعنى وأصحابى ، ما مَنطِقُكَ فى هذا ! أ لَم أتَقَدَّم إلَيكَ أ لّا تَنطِقَ . فَسَكَتَ مَروانُ ونَزَلَ عُثمانُ . (6) .

1- .السَّيْب : العطاء (لسان العرب : ج 1 ص 477 «سيب») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 560 .
3- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 171 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 28 .
4- .المَرَج : الاختلاط والاضطراب ، ومرج الدِّين : اضطرب والتبس المخرج فيه (تاج العروس : ج 3 ص 484 «مرج») .
5- .يقال : قَمَنٌ وقَمِنٌ وقمين : أى خليق وجدير (النهايه : ج 4 ص 111 «قمن») .
6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 336 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 275 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 174 نحوه ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 168 ؛ الجمل : ص 187 190 عن ابن دأب .

5 / 3 6 وصیّت عبد الرحمان بن عوف

5 / 4 کوشش های امام برای پیشگیری از فتنه

8298.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری :چون خبر کشته شدن عثمان به عمرو رسید ، گفت : من ابو عبد اللّه هستم . من او را کشتم ، درحالی که در دره «سِباع» بودم . چه کسی پس از او حکومت را به عهده می گیرد؟ اگر طلحه حکومت پیدا کند ، او در بخشش ، جوان مرد عرب است و اگر پسر ابو طالبْ حاکم شود ، جز این نمی بینم که حق را به کمال ، اخذ کند و او نزد من ، ناپسندترین کسی است که والی شود .5 / 3 6وصیّت عبد الرحمان بن عوف8300.عنه صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از عثمان بن شرید : در نزد عبد الرحمان بن عوف ، هنگامی که بیمار بود (همان بیماری ای که به فوتش انجامید) ، از عثمان یاد شد . عبد الرحمان گفت : پیش از آن که سلطنتش به درازا کشد ، کارش را بسازید .

خبر آن به عثمان رسید . پس [عدّه ای را] به چاهی که چارپایانِ عبد الرحمان از آن آب می نوشیدند ، فرستاد و جلوی آنان را گرفت .5 / 4کوشش های امام برای پیشگیری از فتنه8297.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن محمّد ، از پدرش : چون سال 34 هجری در رسید ، اصحاب پیامبر خدا به هم نوشتند که : «بیایید . اگر خواستار جهاد هستید ، جهاد ، این جاست !» و مردم بر ضدّ عثمان ، سخنِ فراوان گفتند و زشت ترین چیزهایی را که می شود به کسی نسبت داد ، به وی نسبت دادند و اصحاب پیامبر خدا می دیدند و می شنیدند و هیچ کس نبود که مردم را نهی کند و از عثمانْ دفاع نماید ، جز چند تن انگشت شمار مانند : زید بن ثابت ، ابو اُسید ساعدی ، کعب بن مالک و حَسّان بن ثابت .

مردم ، گرد آمدند و با علی علیه السلام گفتگو کردند . علی علیه السلام بر عثمان وارد شد و فرمود : «مردم ، پشت سر من اند و درباره تو با من گفتگو کرده اند . به خدا سوگند ، نمی دانم با تو چه بگویم ! چیزی نمی دانم که ندانی و نمی توانم به چیزی راهنمایی ات کنم که نشناسی . آنچه ما می دانیم ، می دانی . ما به چیزی پیشی نگرفته ایم تا از آن آگاهت کنیم و بی تو با چیزی نبوده ایم که خبرش را به تو برسانیم و به امری اختصاص

نیافته ایم که تو در آن نباشی . تو دیده و شنیده ای و با پیامبر خدا مصاحبت داشته و به دامادی او رسیده ای .

نه پسر ابو قحافه (ابو بکر) در عمل به حق ، از تو سزاوارتر است و نه پسر خطّاب به چیزی از خیر و نیکی ، از تو شایسته تر . و تو از آنان به پیامبر خدا نزدیک تری و افزون بر خویشی نسبی ، به دامادی او نیز نایل آمدی و آن دو نایل نیامدند و در چیزی بر تو پیشی نگرفتند .

پس ، خدا را ، خدا را [در نظر داشته باش] ! مواظب خود باش که به خدا سوگند ، تو نابینا نیستی تا به تو ره بنمایند و نادان نیستی تا به تو بیاموزند . راه ، آشکار و هویداست و نشانه های دینْ برپا .

ای عثمان! می دانی که برترینِ بندگان خدا نزد خدا پیشوای عادلی است که ره یافته و رهنما باشد و سنّت معروف را برپا دارد و بدعتِ رها شده را بمیرانَد . به خدا سوگند ، هر دو روشن و آشکارند : سنّت ها برپا و نشانه دار هستند و بدعت ها نیز برپا و هویدا .

بدترینِ مردم در نزد خدا ، پیشوای ستمکار است ؛ او که گم راه و گم راه کننده است و سنّت معروف را می میراند و بدعتِ رها شده را زنده می گرداند . شنیدم که پیامبر خدا می فرمود : روز قیامت ، پیشوای ستمکار را بیاورند ، بی آن که یاور و یا عذرخواهی داشته باشد . او را در دوزخ می اندازند و در آن ، همچون سنگ آسیا می چرخد . سپس به قعر دوزخ فرو می رود . و من تو را از خدا بیم و از مجازات ها و انتقام هایش هشدار می دهم ، که عذاب او سخت و دردناک است .

تو را هشدار می دهم که مبادا پیشوای مقتول این امّت باشی که گفته می شود : در این امّت ، پیشوایی کشته می شود و درِ کُشت و کشتار تا روز قیامت گشوده می گردد و کارها بر امّت، مشتبه می شود و [در نتیجه]گروه گروه می گردند. پس حق را نمی بینند ؛ چرا که باطل ، اوج گرفته است . در آن (باطل)، غوطه می خورند و در لابه لای آن گم می شوند».

عثمان گفت : به خدا سوگند ، می دانم آنان همین را که تو گفتی ، می گویند ؛ امّا به خدا سوگند ، اگر تو جای من بودی ، به تو فشار نمی آوردم و تو را به تسلیم شدن نمی کشاندم و بر تو عیب نمی گرفتم . این که صله رحم کردم و کمبودی را جبران نمودم و سرگردانی را پناه دادم و کسانی را که به کارگزاران عمر شباهت داشتند ، حکومت دادم ، کار ناروایی انجام نداده ام .

ای علی! تو را به خدا سوگند ، آیا می دانی که مغیره بن شعبه ، شایسته این مقام نیست؟

فرمود : «آری» .

گفت : پس می دانی که عمر ، او را حکومت داد .

فرمود : «آری» .

گفت : پس چرا مرا سرزنش می کنید که ابن عامر را به خاطر خویشی و نزدیکی اش ولایت می دهم؟

علی علیه السلام فرمود : «[علّتش را] به تو می گویم : عمر بن خطّاب ، هر کس را که حاکم می کرد ، گوشش را می کشید و اگر کوچک ترین سخنی درباره او می شنید ، جلبش می کرد و بر او سخت می گرفت . تو [این کار را]نمی کنی و سستی می ورزی و با نزدیکانت راه می آیی» .

عثمان گفت : آنان خویشان تو نیز هستند .

علی علیه السلام فرمود : «به جانم سوگند که خویشاوندی من نیز با آنان نزدیک است ؛ امّا بزرگی و بزرگواری در غیر آنان است» .

عثمان گفت : آیا می دانی که عمر ، معاویه را در همه دوره خلافتش ولایت داد؟ من نیز همو را ولایت داده ام .

علی علیه السلام فرمود: «تو را به خدا سوگند،آیا می دانی که ترس معاویه از عمر ، بیش از ترس یَرفا (غلام عمر) از او بود؟» .

گفت : آری .

علی علیه السلام فرمود : «معاویه کارها را در دست خود گرفته و از تو اجازه نمی گیرد و تو هم می دانی . او به مردم می گوید : این ، فرمان عثمان است . پس هنگامی که به تو خبر می رسد ، بر معاویه خشم نمی گیری» .

سپس علی علیه السلام از نزد او بیرون آمد و عثمان پس از او آمد و بر منبر نشست و گفت : امّا بعد ، هر چیزی آفتی دارد و هر کاری آسیبی ؛ آفت این امّت و آسیب این نعمت ، خُرده گیران و طعنه زنانی هستند که

آنچه دوست دارید ، به شما نشان می دهند و آنچه خوش ندارید ، پنهان می کنند . برای شما سخن می گویند و شما نیز آن را تکرار می کنید .

[آنان] همچون شترمرغ ، در پی نخستین صدایند و آبشخور دور را بیشتر دوست دارند . جز آب تیره که سیراب کننده نیست ، نمی نوشند و جز بر آب گل آلود در نمی آیند. رراهنمایی پیشرو ندارند و کارها،آنان را فرومانده و به دست آوردن مقصودشان را ناممکن ساخته است .

آگاه باشید ! به خدا سوگند،چیزی را بر من عیب گرفتید که مانندش را برای پسر خطّاب پذیرفتید ؛ او که با پایش شما را کوفت و با دستش بر شما نواخت و با زبانش شما را راند . از این رو ، مشتاقانه و یا به اکراه ، در برابرش سر فرود آوردید؛امّا من با شما نرمی کردم و به شما سواری دادم و دست و زبانم را از شما باز داشتم.پس بر من گستاخ شدید.

آگاه باشید ! به خدا سوگند، افراد من نیرومندتر و یاورانم نزدیک تر و بیشتر و شایسته ترند . اگر بگویم : بشتابید ، به سوی من می آیند . [این گونه] هماوردان شما و [حتّی]برتر از شما را برایتان آماده کرده ام و به شما چنگ و دندان نشان داده ام . مرا وادار کرده اید که رفتاری نشان دهم که آن را خوش نمی دارم و گفته ای بگویم که تاکنون نگفته ام .

پس ، زبان هایتان را به کام برید و از اعتراض و خرده گیری بر والیان خود دست کشید که من ، کسی را از شما باز داشته ام که اگر با شما سخن می گفت ، بی آن که چون من بگوید ، از او خشنود می شدید .

هان ! چه چیزی از حقّتان فوت شده است؟ به خدا سوگند ، از آنچه می رسد ، به شما می رسانم و کوتاهی نمی کنم و به اندازه آنچه پیشینیان و کسانی که بر آنان اعتراضی نداشتید ، می دهم . با این همه ، اموالی زیاد آمده است و آیا من حق ندارم که در این مازاد ، آنچه می خواهم ، بکنم؟ پس برای چه پیشوا شده ام؟ !

مروان بن حکم برخاست و گفت : اگر بخواهید ، شمشیر را میان خود داور می کنیم . به خدا سوگند ، ما و شما مانند گفته شاعر هستیم :

ما آبروی خود را برای شما گستراندیم

و شما خوابگاهتان را در زباله دان می سازید .

عثمان گفت : ساکت شو ، لال نشوی ! مرا با اصحابم وا بگذار . جای سخن گفتن تو این جا نیست . آیا پیش تر به تو نگفتم که سخن نگویی؟

مروان ، ساکت شد و عثمان [از منبر] فرود آمد .

.

ص: 244

. .

ص: 245

. .

ص: 246

. .

ص: 247

. .

ص: 248

. .

ص: 249

. .

8296.امام صادق علیه السلام :نهج البلاغه :مِن کَلامٍ لَهُ علیه السلام لَمَّا اجتَمَعَ النّاسُ إلَیهِ وشَکَوا ما نَقَموهُ عَلی عُثمانَ وسَألوهُ مُخاطَبَتَهُ لَهُم وَاستِعتابَهُ لَهُم ، فَدَخَلَ عَلَیهِ فَقالَ :

إنَّ النّاسَ وَرائی ، وقَدِ استَسفَرونی بَینَکَ وبَینَهُم ، ووَاللّهِ ما أدری ما أقولُ لَکَ ! ما أعرِفُ شَیئا تَجهَلُهُ ، ولا أدُلُّکَ عَلی أمرٍ لا تَعرِفُهُ ، إنَّکَ لَتَعلَمُ ما نَعلَمُ . ما سَبَقناکَ إلی شَیءٍ فَنُخبِرَکَ عَنهُ ، ولا خَلَونا بَشَیء فَنُبَلِّغَکَهُ . وقَد رَأیتَ کَما رَأینا ، وسَمِعتَ کَما سَمِعنا ، وصَحِبتَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله کَما صَحِبنا .

ومَا ابنُ أبی قُحافَةَ ولا ابنُ الخَطّابِ بِأَولی بِعَمَلِ الحَقِّ مِنکَ ، وأنتَ أقرَبُ إلی أبی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَشیجَةَ رَحِمٍ مِنهُما ، وقَد نِلتَ مِن صِهرِه ما لَم یَنالا .

فاللّهَ اللّهَ فی نَفسِکَ ! فَإنَّکَ وَاللّهِ ما تُبَصَّرُ مِن عَمیً ، ولا تُعَلَّمُ مِن جَهلٍ ، وإنَّ الطُّرُقَ لَواضِحَةٌ ، وإنَّ أعلامَ الدّینِ لَقائِمَةٌ . فَاعلَم أنَّ أفضَلَ عِبادِ اللّهِ عِندَ اللّهِ إمامٌ عادِلٌ ، هُدِیَ وهَدی ، فَأقامَ سُنَّةً مَعلومَةً ، وأماتَ بِدعَةً مَجهولَةً . وإنَّ السُّنَنَ لَنَیِّرَةٌ ، لَها أعلامٌ ، وإنَّ البِدَعَ لَظاهِرَةٌ ، لَها أعلامٌ . وإنَّ شَرَّ النّاسِ عِندَ اللّهِ إمامٌ جائِرٌ ضَلَّ وضُلَّ بِهِ ، فَأماتَ سُنَّةً مَأخوذَةً ، وأحیا بِدعَةً مَتروکَةً .

وإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : «یُؤتی یَومَ القیامَهِ بِالإمامِ الجائِرِ ولَیسَ مَعَهُ نَصیرٌ ولا عاذِرٌ ، فیُلقی فی نارِ جَهَنَّمَ ، فَیَدورُ فیها کَما تَدورُ الرَّحا ، ثُمَّ یَرتَبِطُ فی قَعرِها» .

وإنّی أنشُدُکَ اللّهَ أَلّا تَکونَ إمامَ هذِهِ الاُمَّهِ المَقتولَ ؛ فَإنَّهُ کانَ یُقالُ : یُقتَلُ فی هذِهِ الاُمَّهِ إمامٌ یُفتَحُ عَلَیهَا القَتلُ وَالقِتالُ إلی یَومِ القِیامَهِ ، ویُلبَسُ اُمورَها عَلَیها ، ویُبَثُّ الفِتَنُ فیها ، فَلا یُبصِرونَ الحَقَّ مِنَ الباطِلِ ، یَموجونَ فیها مَوجا ، ویَمرُجونَ فیها مَرجا . فَلا تَکونَنَّ لِمَروانَ سَیِّقَةً (1) یَسوقُکَ حَیثُ شاءَ بَعدَ جَلالِ السِّنِّ وتَقَضِّی العُمُرِ .

فَقالَ لَهُ عُثمانُ : کَلِّمِ النّاسَ فی أن یُؤَجِّلونی ، حَتّی أخرُجَ إلَیهِم مِن مَظالِمِهِم .

فَقالَ عليه السلام : ما كانَ بِالمَدينَهِ فَلا أجَلَ فيهِ ، وما غابَ فَأجَلَهُ وُصولُ أمرِکَ إلَيهِ . (2) .

1- .السَّيِّقَهُ : ما استاقهُ العدوُّ من الدوابّ (لسان العرب : ج 10 ص 167 «سوق») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 164 ؛ العقد الفريد : ج 3 ص 309 نحوه .

8295.امام صادق علیه السلام :نهج البلاغه :مردم ، نزد علی علیه السلام گرد آمدند و درباره آنچه از عثمانْ ناپسند می داشتند ، شکایت کردند و از امام علیه السلام خواستند تا از سوی ایشان با عثمان گفتگو کند و او را به راضی کردن مردم وا دارد .

امام علیه السلام بر عثمان در آمد و فرمود : «مردم ، پشت سر من اند و مرا میانجی خود و تو ساخته اند . به خدا سوگند ، نمی دانم به تو چه بگویم! چیزی نمی دانم که تو ندانی و نمی توانم به چیزی راهنمایی ات کنم که نشناسی . آنچه ما می دانیم ، تو نیز می دانی . ما به چیزی پیشی نگرفته ایم تا از آن آگاهت کنیم و بی تو با چیزی نبوده ایم تا خبرش را به تو برسانیم . تو همان گونه که ما دیده ایم ، دیده ای و همان سان که شنیده ایم ، شنیده ای و با پیامبر خدا بودی ، چنان که ما بودیم .

پسر ابو قُحافه (ابو بکر) و پسر خطّاب (عمر) ، در عمل به حق از تو سزاوارتر نبودند و تو از آنان به پیامبر خدا نزدیک تری ؛ زیرا افزون بر خویشاوندی نسبی ، داماد او هم شدی و آنان نشدند .

پس ، خدا را ، خدا را [در نظر داشته باش] ! مواظب خود باش که به خدا سوگند ، تو نابینا نیستی تا به تو ره بنمایند و نادان نیستی تا به تو بیاموزند . راه ، هویداست و نشانه های دینْ برپا .

بدان که برترینِ بندگان خدا نزد او ، پیشوای عادلی است که ره یافته و رهنما باشد و سنّت شناخته شده را برپا دارد و بدعت متروک را بمیراند . سنّت ها روشن و هویدایند و نشانه ها دارند و بدعت ها نیز آشکارند و دارای نشانه ها . بدترینِ مردم در نزد خدا پیشوای ستمکار است ؛ همو که گم راه و گم راه کننده است و سنّت مقبول را می میراند و بدعت رها شده را زنده می گردانَد . من خود از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : روز قیامت ، پیشوای ستمکار را بیاورند ، بی آن که یاور و یا عذرخواهی داشته باشد . او را در دوزخ می اندازند و در آن ، همچون سنگ آسیاب می چرخد . سپس او را در قعر دوزخ ، به بند می کشند .

من تو را به خدا سوگند می دهم که مبادا پیشوای مقتول این اِمّت شوی که گفته می شود : در این امّت ، پیشوایی کشته می شود و درِ کُشت و کشتار تا روز قیامتْ گشوده می گردد و کارها بر امّت ، مشتبه می شوند و فتنه

در میان آنان پراکنده می گردد ، چنان که حق را از باطل نشناسند و در آن غوطه ور شوند و در هم آمیزند .

پس از این عُمری که بر تو گذشته ، برای مروان ، همانند چارپایی به بند کشیده شده مباش تا تو را به هر جا که بخواهد ، بکشد» .

عثمان گفت : با مردم گفتگو کن و برایم مهلت بگیر تا از عهده ستمی که بر آنان رفته ، به در آیم .

امام علیه السلام فرمود : «آنچه در مدینه است ، مهلتی نیاز ندارد و مهلت آنچه در مدینه نیست ، تا هنگام رسیدن فرمان تو به آن است» . .

8280.كنز العمّال :شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :شَهِدتُ عِتابَ عُثمانَ لِعَلِيٍّ عليه السلام يَوما ، فَقالَ لَهُ فى بَعضِ ما قَالَهُ :

نَشَدتُکَ اللّهَ أن تَفتَحَ لِلفُرقَهِ بابا ! فَلِعَهدى بِکَ وأنتَ تُطيعُ عَتيقا وَابنَ الخَطّابِ طاعَتَکَ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ولَستَ بِدونِ واحِدٍ مِنهُما ، وأنا أمَسُّ بِکَ رَحِما ، وأقرَبُ إلَيکَ صِهرا ، فَإن کُنتَ تَزعُمُ أنَّ هذَا الأمرَ جَعَلَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَکَ فَقَد رَأيناکَ حينَ تُوُفِّىَ نازَعتَ ثُمَّ أقرَرتَ ، فَإن کانا لَم يَرکَبا مِنَ الأمرِ جَدَدا (1) فَکَيفَ أذعَنتَ لَهُما بِالبَيعَهِ ، وبَخعتَ بِالطّاعَهِ ؟ ! وإن کانا أحسَنا فيما وَلِيا ، ولَم اُقَصِّر عَنهُما فى دينى وحَسَبى وقَرابَتى ، فَکُن لى کَما کُنتَ لَهُما .

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : أمَّا الفُرقَهُ ، فَمَعاذَ اللّهِ أن أفتَحَ لَها بابا ، واُسَهِّلَ إلَيها سَبيلاً ، ولکِنّى أنهاکَ عَمّا يَنهاکَ اللّهُ ورَسولُهُ عَنهُ ، وأهديکَ إلى رُشدِکَ .

وأمّا عَتيقٌ وَابنُ الخَطّابِ ، فَإن کانا أخَذا ما جَعَلَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لى ، فَأنتَ أعلَمُ بِذلِکَ وَالمُسلِمونَ ، وما لى ولِهذَا الأمرِ وقَد تَرَکتُهُ مُنذُ حينٍ ! فَأمّا أن لا يَکونَ حَقّى بَلِ المُسلِمونَ فيهِ شَرَعٌ فَقَد أصابَ السَّهمُ الثُّغرَهَ (2) ، وأمّا أن يَکونَ حَقّى دونَهُم فَقَد تَرَکتُهُ لَهُم ، طِبتُ بِهِ نَفسا ، ونَفَضتُ يَدى عَنهُ استِصلاحا .

وأمَّا التَّسوِيَهُ بَينَکَ وبَينَهُما ، فَلَستَ کَأَحَدِهِما ؛ إنَّهُما وَلِيا هذَا الأَمرَ ، فَظَلَفا (3) أنفُسَهُما وأهلَهُما عَنهُ ، وعُمْتَ فيهِ وقَومَکَ عَومَ السّابِحِ فى اللُّجَّهِ (4) ، فَارجِع إلَى اللّهِ أبا عَمرٍو ، وَانظُر هَل بَقِىَ مِن عُمُرِکَ إلّا کَظِم ءِ الحِمارِ (5) ؟ ! فَحَتّى مَتى وإلى مَتى ؟ !

أ لا تَنهى سُفَهاءَ بَنى اُمَيَّهَ عَن أعراضِ المُسلِمينَ وأبشارِهِم وأموالِهِم ؟ ! وَاللّهِ لَو ظَلَمَ عامِلٌ مِن عُمّالِکَ حَيثُ تَغرُبُ الشَّمسُ لَکانَ إثمُهُ مُشتَرَکا بَينَهُ وبَينَکَ .

فَقالَ عُثمانُ : لَکَ العُتبى ، وأفعَلُ وأعزِلُ مِن عُمّالى کُلَّ مَن تَکرَهُهُ ويَکرَهُهُ المُسلِمونَ . ثُمَّ افتَرَقا ، فَصَدَّهُ مَروانُ بنُ الحَکَمِ عَن ذلِکَ ، وقالَ : يَجتَرِئُ عَلَيکَ النّاسُ ؛ فَلا تَعزِلُ أحَدا مِنهُم !. (6) .

1- .ركب فلان جُدّةً من الأمر : إذا رأى فيه رأيا (لسان العرب : ج 3 ص 108 «جدد») .
2- .الثُّغْره : هى نُقره النحر فوق الصدر (النهايه : ج 1 ص 213 «ثغر») .
3- .ظَلَف : أى كفّ ومنع (النهايه : ج 3 ص 159 «ظلف»).
4- .لُجَّه البحر : معظمهُ (النهايه : ج 4 ص 233 «لجج») .
5- .ظِم ء الحمار : أى لم يبق من عمره إلّا اليسير ، يقال : إنّه ليس شىء من الدوابّ أقصر ظِمأً من الحمار (لسان العرب : ج 1 ص 116 «ظمأ») .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 15 .

8279.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عبّاس : روزی شاهد بودم که عثمان ، علی علیه السلام را سرزنش کرد و در میان سخنانش به او گفت : تو را به خدا سوگند می دهم که درِ اختلاف را نگشایی . من به یاد دارم که تو از عتیق (1) و پسر خطّاب ، همچون اطاعت از پیامبر خدا ، اطاعت می کردی ، در حالی که از هیچ یک [از آن دو]کم تر نبودی ؛ و من خویشی نسبی ام با تو بیشتر و خویشی سببی ام با تو نزدیک تر است .

اگر می گویی که پیامبر خدا این امر را برای تو قرار داد ، پس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشت ، دیدیم که بر سر آن کشمکش نمودی و سپس اقرار کردی . اگر آن دو ، کار درستی نکرده بودند ، چگونه با بیعتت ، آنان را تأیید کردی و سر اطاعت فرود آوردی ؟ و اگر در به دست گرفتن حکومت ، کار خوبی کردند ، من نیز در دین و شرافت و خویشاوندی ام ، از آنان کم تر نیستم . پس با من همان گونه باش که با آنها بودی .

علی علیه السلام فرمود : «امّا اختلاف : پناه بر خدا از این که باب اختلاف را بگشایم و راهی بدان هموار کنم ؛ بلکه من ، تو را از آنچه خدا و پیامبرش نهی می کنند ، نهی می کنم و تو را به خیر و صلاح خودت ره می نمایم .

و امّا درباره ابو بکر و پسر خطّاب : اگر [آن دو ،]آنچه را پیامبر خدا برای من قرار داده بود ، گرفتند ، تو و مسلمانان بِدان آگاه ترید ، و مرا با آن ، چه کاری است ، که مدّت هاست آن را رها کرده ام ! و اگر حقّ من نباشد و مسلمانان در آن ، شریک و همسان باشند ، پس تیر به گودی گلو[ی شتر] اصابت کرده [و کار به پایان رسیده است] ، و اگر فقط حقّ من باشد و نه حقّ آنان ، به آنان وا گذار کردم ، بدان راضی ام و به امید اصلاح ، از آن دست شسته ام .

و امّا درباره برابر بودن تو با آن دو [خلیفه] : تو مانند هیچ کدام نیستی . آنها این کار را به دست گرفتند ؛ امّا خود و خاندانشان را از آن باز داشتند و [لیکن] تو و قومت همچون شناگر در میان دریا ، در آن فرو رفتید .

پس ای ابو عمرو! به سوی خدا باز گرد و بنگر که آیا از عمرت ، جز به اندازه تشنگی درازگوش (2) باقی مانده است! پس تا کی و تا به کجا؟!

آیا نابخردان بنی امیّه را از [دست درازی به] آبروی مسلمانان و کِشت و زرع و اموالشان باز نمی داری؟ به خدا سوگند ، اگر در دوردست ترین نقطه ، کارگزاری از کارگزارانت ستم کند ، گناهش میان تو و او مشترک خواهد بود» .

عثمان گفت : تو را راضی می کنم . چنین می کنم و هر یک از کارگزارانم را که تو و مسلمانان نمی پسندید ، برکنار می نمایم .

سپس از هم جدا شدند ؛ ولی مروان بن حکم او را از تصمیمش باز داشت و گفت : مردم بر تو گستاخ می شوند . پس ، هیچ یک از آنان را برکنار مکن . .

1- .نام ابو بکر است (ر . ک : الإصابه : ج 4 ص 146) .
2- .یعنی زمانی بسیار کوتاه ؛ زیرا گفته می شود که تشنه شدن درازگوش ، از تشنه شدن دیگر حیوانات ، سریع تر است (لسان العرب : ماده «ظمأ») .

5 / 5المُشاجَرَهُ بَينَ الزُّبَيرِ وعُثْمانَ8267.عنه عليه السلام :الفتوح :أقبَلَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ حَتّى دَخَلا عَلى عُثمانَ ثُمَّ تَقَدَّمَ إلَيهِ الزُّبَيرُ وقالَ : يا عُثمانُ ! أ لَم يَكُن فى وَصِيَّهِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ : أن لا تَحمِلَ آلَ بَنى مُعَيطٍ عَلى رِقابِ النّاسِ إن وُليتَ هذَا الأمرَ ؟

قالَ عُثمانُ : بَلى .

قالَ الزُّبَيرُ : فَلِمَ استَعمَلتَ الوَليدَ بنَ عُقبَهَ عَلَى الكوفَهِ ؟

قالَ عُثمانُ : اِستَعمَلتُهُ كَمَا استَعمَلَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ عَمرَو بنَ العاصِ وَالمُغيرَهَ بنَ شُعبَهَ ، فَلَمّا عَصَى اللّهَ وفَعَلَ ما فَعَلَ عَزَلتُهُ وَاستَعمَلتُ غَيرَهُ عَلى عَمَلِهِ .

قالَ : فَلِمَ استَعمَلتَ مُعاوِيَهَ عَلَى الشّامِ ؟

فَقالَ عُثمانُ : لِرَأيِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فيهِ .

قالَ : فَلِمَ تَشتُمُ أصحابَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ولَستَ بِخَيرٍ مِنهُم ؟

قالَ عُثمانُ : أمّا أنتَ فَلَستُ أشتِمُکَ ، ومَن شَتَمتُهُ فَما كانَ بِهِ عَجَزَ عَن شَتمى .

فَقالَ : ما لَکَ ولِعَبدِ اللّهِ بنِ مَسعودٍ هَجَرتَ قِراءَتَهُ وأمَرتَ بِدَوسِ بَطنِهِ ، فَهُوَ فى بَيتِهِ لِما بِهِ وقَد أقرَأهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟

فَقالَ عُثمانُ : إنَّ الَّذى بَلَغَنى مِن ابنِ مَسعودٍ أكثَرُ مِمّا بَلَغتَ مِنهُ ، وذاکَ أنَّهُ قالَ : وَدَدتُ أنّى وعُثمانَ بِرَملِ عالِجٍ (1) يَحُثُّ عَلَىَّ وأحُثُّ عَلَيهِ ، حَتّى يَموتَ الأعجَزَ مِنّا .

قالَ : فَما لَکَ ولِعَمّارِ بنِ ياسِرٍ أمَرتَ بِدَوسِ بَطنِهِ حَتّى أصابَهُ الفَتقُ ؟

فَقالَ : لِأَنَّهُ أرادَ أن يُغرِىَ النّاسَ بِقَتلى .

قالَ : فَما لَکَ ولِأبی ذَرٍّ حَبیبِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ سَیَّرتَهُ حَتّی ماتَ غَریبا طَریدا .

قالَ : لِما قَد عَلِمتَ أنَّهُ قَد أفسَدَ عَلَیَّ النّاسَ ، ورَمانی بِکُلِّ عَیبٍ .

قالَ : فَما لَکَ ولِلأَشتَرِ وأصحابِهِ نَفَیتَهُم إلَی الشّامِ وفَرَّقتَ بَینَهُم وبَینَ أهالیهِم وأولادِهِم ؟

فَقالَ : لِأنَّ الأَشتَرَ أغرَی النّاسَ بِعامِلی سَعیدِ بنِ العاصِ ، وأضرَمَ الکوفَةَ عَلَیَّ نارا .

فَقالَ الزُّبَیرُ : یا عُثمانُ ! إنَّ هذِهِ الأَحداثَ الَّتی عَدَدتُها عَلَیکَ هِیَ أقَلُّ أحداثِکَ ، ولَو شِئتُ أن أرُدَّ عَلَیکَ جَمیعَ ما تَحتَجُّ بِهِ لَفَعَلتُ ، وأراکَ تَقرَأُ صَحیفَتَکَ مِن حَیثُ تُریدُ ، وأخافُ عَلَیکَ یَوما لَهُ ما بَعدَهُ مِنَ الأَیّامِ . (2) .

1- .عالِجٌ : هو ما تراکم من الرَّمل ، ودخلَ بعضه فی بعض (النهایه : ج 3 ص 287 «عرد») .
2- .الفتوح : ج 2 ص 393 .

5 / 5 مشاجره میان زبیر و عثمان

5 / 5مشاجره میان زبیر و عثمان8264.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الفتوح :طلحه و زبیر به سوی عثمان آمدند و بر او داخل شدند . زبیر ، پیش افتاد و گفت : ای عثمان ! آیا در وصیّت عمر بن خطّاب نبود که اگر خلیفه شدی ، خاندان بنی مُعَیط را بر گُرده مردم سوار نکنی؟

عثمان گفت : چرا .

زبیر گفت : پس چرا ولید بن عقبه را بر کوفه گماردی؟

عثمان گفت : همان گونه که عمر بن خطّاب عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه را به کار گمارد ؛ و چون [ولید ،]معصیت خدا نمود و آن کارها را کرد ، او را برکنار کردم و دیگری را به جای او گماردم .

[زبیر] گفت : چرا معاویه را بر شام گماردی؟

عثمان گفت : چون عمر بن خطّاب به او نظر داشت .

[زبیر] گفت : چرا به اصحاب پیامبر خدا دشنام می دهی ، با آن که تو از آنان بهتر نیستی؟

عثمان گفت : امّا به تو که دشنام نداده ام و هر کس را هم که دشنام داده ام ، می تواند مرا دشنام دهد .

[زبیر] گفت : چرا قرائت عبد اللّه بن مسعود را مهجور کردی و فرمان دادی شکمش را لگدکوب کنند که او خانه نشین شود ، در حالی که پیامبر خدا به او قرائت آموخته است .

عثمان گفت : آنچه از ابن مسعود به من گزارش شده ، بیش از چیزی است که به تو رسیده است و آن ، این است که او گفته : دوست داشتم که من و عثمان در ریگزاری انبوه بودیم . او بر من سنگ می زد و من بر او تا آن کس که ناتوان تر است ، بمیرد !

[زبیر] گفت : با عمّار بن یاسر چه کار داشتی که فرمان دادی شکمش را لگدمال کنند ، تا آن جا که دچار فتق شد؟

گفت : چون می خواست مردم را به کشتن من تحریک کند .

[زبیر] گفت : با ابو ذر ، حبیب پیامبر خدا ، چه کار داشتی که او را تبعید کردی ، تا آن که غریب و رانده شده جان داد؟

گفت : از آن رو که می دانی . او مردم را با من دشمن کرد و هر گونه عیبی را به من نسبت می داد .

[زبیر] گفت : چرا مالک اَشتر و همراهانش را به شام، تبعید کردی و میان آنها و اهل و فرزندانشان جدایی انداختی؟

گفت : چون [مالک] اَشتر ، مردم را بر ضدّ کارگزار من ، سعید بن عاص ، شوراند و کوفه را بر من شعله ور کرد .

زبیر گفت : ای عثمان! این کارهایی که برایت شمردم ، کم ترین کارهایت است و اگر بخواهم همه پاسخ ها و استدلال هایت را رد کنم ، می توانم ؛ امّا تو را این گونه می بینم که نوشته ات را از هر جا که بخواهی ، می خوانی (باز هم حرف خودت را می زنی) . بر تو از روزی می ترسم که روز دیگری در پی نداشته باشد!

.

ص: 256

. .

ص: 257

. .

5 / 6أوَّلُ مَنِ اجتَرَأَ عَلى عُثْمانَ8264.رسولُ اللّهِ ِصلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن عامر بن سعد :كانَ أوَّلُ مَنِ اجتَرَأَ عَلى عُثمانَ بِالمَنطِقِ السَّيِّئِ جَبَلَةَ بنَ عَمرٍو السّاعِدِىَّ ، مَرَّ بِهِ عُثمانُ وهُوَ جالِسٌ فى نَدِىِّ قَومِهِ ، وفى يَدِ جَبَلَةَ بنِ عمرٍو جامِعَةٌ ، فَلَمّا مَرَّ عُثمانُ سَلَّمَ ، فَرَدَّ القَومُ .

فَقالَ جَبَلَةُ : لِمَ تَرُدّونَ عَلى رَجُلٍ فَعَلَ كَذَا وكَذا !

قالَ : ثُمَّ أقبَلَ عَلى عُثمانَ ، فَقالَ : وَاللّهِ ، لَأَطرَحَنَّ هذِهِ الجامِعَةَ فى عُنُقِكَ أو لَتَترُكَنَّ بِطانَتَكَ هذِهِ .

قالَ عُثمانُ : أىُّ بِطانَةٍ ! فَوَاللّهِ إنّى لَأَتَخَيَّرُ النّاسَ .

فَقالَ : مَروانُ تَخَيَّرتَهُ ! ومُعاوِيَةُ تَخَيَّرتَهُ ! وعَبدُ اللّهِ بنُ عامِرِ بنِ كُرَيزٍ تَخَيَّرتَهُ ! وعَبدُ اللّهِ بنُ سَعدٍ تَخَيَّرتَهُ ! مِنهُم مَن نَزَلَ القُرآنُ بِدَمِهِ ، وأباحَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَمَهُ . (1)8250.امام على عليه السلام :أنساب الأشراف عن الواقدى :كانَ [جَبَلَةُ بنُ عَمرٍو السّاعِدِىُّ]أوَّلَ مَنِ اجتَرَأَ عَلى عُثمانَ وتَجَهَّمَهُ بِالمَنطِقِ الغَليظِ ، وأتاهُ يَوما بِجامِعَةٍ فَقالَ : وَاللّهِ ، لَأَطرَحَنَّها فى عُنُقِكَ أو لَتَترُكَنَّ بِطانَتَكَ هذِهِ ، أطعَمتَ الحارِثَ بنَ الحَكَمِ السّوقَ ، وفَعَلتَ وفَعَلتَ .

وكانَ عُثمانُ وَلَّى الحارِثَ السّوقَ فَكانَ يَشتَرِى الجَلَبَ بِحُكمِهِ ، ويَبيعُهُ بِسَومِهِ ، ويَجبى مَقاعِدَ المُتَسَوِّقينَ ، ويَصنَعُ صَنيعا مُنكَرا ، فَكُلِّمَ فى إخراجِ السّوقِ مِن يَدِهِ فَلَم يَفعَل .

وقِيلَ لِجَبَلَةَ فى أمرِ عُثمانَ وسُئِلَ الكَفَّ عَنهُ فَقالَ : وَاللّهِ ، لا ألقَى اللّهَ غَدا فَأَقولُ: إنَّا أطَعنا سادَتَنا فَأَضَلُّونَا السَّبيلَ (2) . (3) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 365 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 176 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 287 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 149 كلاهما نحوه .
2- .إشاره إلى الآيه 67 من سوره الأحزاب .
3- .أنساب الأشراف: ج 6 ص 160 .

5 / 6 نخستین کسی که به عثمان ، جسارت کرد

5 / 6نخستین کسی که به عثمان ، جسارت کرد8249.مجمع البیان :تاریخ الطبری به نقل از عامر بن سعد : نخستین کسی که با سخن زشت به عثمانْ جسارت کرد ، جبله بن عمرو ساعدی بود . او در مجلس مشورت قومش نشسته و در دستش طوقی آهنی بود که عثمان از کنارش گذشت . عثمان سلام کرد و قوم جبله پاسخ دادند .

جبله گفت : چرا جواب سلام کسی را می دهید که آن گونه و این گونه کرد؟

سپس رو به عثمان کرد و گفت : به خدا سوگند ، یا این طوق را بر گردنت می اندازم ، یا خواص و نزدیکانت را رها کن .

عثمان گفت : کدام خواص؟ به خدا سوگند ، من از میان مردم برمی گزینم .

گفت:مروان را برگزیدی، معاویه را برگزیدی، عبد اللّه بن عامر را برگزیدی ، عبد اللّه بن سعد را برگزیدی ! در میان اینان ، کسانی هستند که قرآن به کشتنشان فرمان داده است و پیامبر خدا [نیز] خونشان را حلال کرده است .8248.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از واقدی : جبله بن عمرو ساعدی ، نخستین کسی بود که به عثمانْ جسارت کرد و با وی با سخن تند ، برخورد نمود . او یک روز ، طوقی آورد و گفت : [ای عثمان !] به خدا سوگند ، یا آن را در گردنت می اندازم ، یا خواص و نزدیکانت را رها کن . بازار را طعمه حارث بن حَکَم نمودی و فلان و بهمان کردی .

عثمان ، حارث را سرپرست بازار کرده بود . او [نیز]چارپایان را با لگامشان می خرید و آنها را با اجحاف می فروخت ، و از مغازه داران باج می گرفت و کارهای زشت می کرد .

با عثمان گفتگو شد که بازار را از چنگ او بیرون آورد ؛ امّا نکرد .

با جبله [نیز] درباره عثمانْ گفتگو شد و از او خواسته شد که با عثمان ، کاری نداشته باشد ؛ امّا وی گفت : به خدا سوگند ، نمی خواهم فردا که خدا را ملاقات می کنم ، بگویم : ما از بزرگان خود پیروی کردیم ؛ آنها [نیز] ما را از راه ، گم راه کردند (1) .

.

1- .اشاره به آیه 67 از سوره احزاب است .

8249.مجمع البيان :تاريخ الطبرى عن عثمان بن الشريد :مَرَّ عُثمانُ عَلى جَبلَةَ بنَ عمرٍو السّاعِدِىِّ وهُوَ بِفِناء دارِهِ ومَعَهُ جامِعَةٌ ، فَقالَ : يا نَعثَلُ ! وَاللّهِ لَأقتُلَنَّکَ ، ولَأحمِلَنَّکَ عَلى قَلوصٍ (1) جَرباءَ ، ولَأُخرِجَنَّکَ إلى حَرَّةِ النّارِ . ثُمَّ جاءَهُ مَرَّةً اُخرى وعُثمانُ عَلَى المِنبَرِ فَأَنزَلَهُ عَنهُ . (2)5 / 7الحَصرُ الأَوَّلُ8246.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن عِكرِمه عن ابن عبّاس قالَ : لَمّا حُصِرَ عُثمانُ الحَصرَ الآخرَ ، قالَ عِكرِمَةُ : فَقُلتُ لِابنِ عَبّاسٍ : أَوَكانا حَصرَينِ ؟ فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : نَعَم ، الحَصرُ الأَوَّلُ ، حُصِرَ اثنَتَى عَشَرَةَ ، وقَدِمَ المِصرِيّونَ فَلَقِيَهُم عَلِىٌّ بِذى خُشُبٍ (3) ، فَرَدَّهم عَنهُ . (4)8239.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :مروج الذهب :لَمّا كانَ سَنَةُ خَمسٍ وثَلاثينَ سارَ مالِکُ بنُ الحارِثِ النَّخَعِىُّ مِنَ الكوفَهِ فى مِئَتَى رَجُلٍ ، وحَكيمُ بنُ جَبلَةَ العَبدِىُّ فى مِئَهِ رَجُلٍ مِن أهلِ البَصرَهِ ، ومِن أهلِ مِصرَ سِتُّمِئَهِ رَجُلٍ عَلَيهِم عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عُدَيسٍ البلوى وقَد ذَكَرَ الواقِدِىُّ وغَيرُهُ مِن أصحابِ السِّيَرِ : أَنَّهُ مِمَّن بايَعَ تَحتَ الشَّجَرَهِ إلى آخَرينَ مِمَّن كانَ بِمِصرَ ، مِثلُ : عَمرِو بنِ الحَمِقِ الخُزاعِىِّ ، وسَعدِ بنِ حَمرانَ التَّجيبى ، ومَعَهُم مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ الصِّدِّيقِ ، وقَد كانَ تَكَلَّمَ بِمِصرَ ، وحَرَّضَ النّاسَ عَلى عُثمانَ لِأمرٍ يَطولُ ذِكرُهُ كانَ السَّبَبُ فيهِ مَروانَ بنَ الحَكَمِ .

فَنَزَلوا فى المَوضِعِ المَعروفِ بِذِى الخُشُبِ فَلَمّا عَلِمَ عُثمانُ بِنُزولِهِم بَعَثَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ فَأَحضَرَهُ ، وسَأَلَهُ أن يَخرُجَ إلَيهِم ويَضمُنَ لَهُ عَنهُ كُلَّ ما يُريدونَ مِنَ العَدلِ وحُسنِ السّيرَهِ .

فَسارَ عَلِىٌّ إلَيهِم ، فَكانَ بَينَهُم خَطبٌ طَويلٌ ، فَأَجابوهُ إلى ما أرادَ وَانصَرَفوا . (5) .

1- .القَلُوص : الفتيّه من الإبل (لسان العرب : ج 7 ص 81 «قلص») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 365 ، أنساب الأشراف: ج 6 ص 160 .
3- .خُشُب : وادٍ على مسيره ليله من المدينه (معجم البلدان : ج 2 ص 372).
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 405 .
5- .مروج الذهب : ج 2 ص 352 وراجع تاريخ المدينه : ج 4 ص 1155 1160 .

5 / 7 محاصره اوّل

8238.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عثمان بن شرید : عثمان از کنار جبله بن عمرو ساعدی که در حیاط خانه اش نشسته و طوقی همراهش بود گذشت . جبله گفت : ای پیر خِرِفت! به خدا سوگند ، تو را می کشم و بر شتر جوانِ گری می نشانم و به سوی آتش سوزان می برم .

یک بار دیگر [نیز او به مسجد] آمد و عثمان را که بر منبر بود ، پایین کشید .5 / 7محاصره اوّل8235.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از عِکرمه : ابن عبّاس گفت : «چون عثمان در محاصره بعدی قرار گرفت» . به او گفتم: مگر دو محاصره بود؟ ابن عبّاس گفت : آری . محاصره اوّل ، دوازده روز طول کشید . مصریانْ وارد شدند و علی علیه السلام آنها را در ذو خُشُب (1) ملاقات کرد و آنها را باز گرداند .8221.امام علی علیه السلام :مروج الذهب:چون سال 35 [هجری] شد،مالک بن حارث نَخَعی با دویست مرد (از کوفه) ، حکیم بن جبله عبدی با صد نفر از اهالی بصره ، ششصد تن از اهالی مصر به فرماندهی عبد الرحمان بن عدیس بلوی (2) و دیگر کسانی که (همانند : عمرو بن حَمِق خُزاعی و سعد بن حُمران تِجیبی) در مصر بودند ، حرکت کردند .

محمّد بن ابی بکر نیز با مصریان بود . او در مصر ، سخنرانی و مردم را بر ضدّ عثمان، تحریک کرده بود. سبب این کار او، مروان بن حکم بود که ذکر آن به درازا می کشد. آنها در جایی معروف به ذو خُشُب فرود آمدند . چون عثمان از فرود آمدن آنها آگاه شد ، به دنبال علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد و او را احضار کرد و از او خواست که به سوی آنها بیرون رود و هر چه از عدل و حُسن رفتار خواستند ، از جانب وی برایشان ضمانت کند .

علی علیه السلام به سوی آنها رفت و میانشان ، گفتگوی بسیار صورت گرفت . در نهایت ، آنان خواسته امام علیه السلام را اجابت کردند و باز گشتند .

.

1- .ذو خُشُب ، وادی ای در فاصله یک شب راه [پیاده] از مدینه است (معجم البلدان : ج 2 ص 372) .
2- .واقدی و دیگر سیره نویسان ، او را جزو بیعت کنندگان زیر درخت [در صلح حدیبیّه] می دانند که آن به بیعت «شجره» یا «رضوان» معروف است .

5 / 8فَكُّ الحِصارِ بِوَساطَهِ الإِمام8204.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن محمّد عن أبيه :فَلَمّا رَأى عُثمانُ ما رَأى [أنَّ القَومَ يَرَونَ قَتلَهُ إن لَم يَنزِع]جاءَ عَلِيّا فَدَخَلَ عَلَيهِ بَيتَهُ ، فَقالَ : يَا بنَ عَمِّ ، إنَّهُ لَيسَ لى مَتَركٌ ، وإنَّ قَرابَتى قَريبَهٌ ، ولى حَقٌّ عَظيمٌ عَلَيکَ ، وقَد جاءَ ما تَرى مِن هؤُلاءِ القَومِ وهُم مُصَبِّحىّ ، وأنَا أعلَمُ أنَّ لَکَ عِندَ النّاسِ قَدرا ، وأنَّهُم يَسمَعونَ مِنکَ ، فَأنَا اُحِبُّ أن تَرکَبَ إلَيهِم فَتَرُدَّهُم عَنّى ؛ فَإِنّى لا اُحِبُّ أن يَدخُلوا عَلَىَّ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ جُرأَهٌ مِنهُم عَلَىَّ ، وَلِيَسمَع بِذلِکَ غَيرُهُم .

فَقالَ عَلِىٌّ : عَلامَ أرُدُّهُم ؟ قالَ : عَلى أن أصيرَ إلى ما أشَرتَ بِهِ عَلَىَّ ورَأيتَهُ لى ، ولَستُ أخرُجُ مِن يَدَيکَ .

فَقالَ عَلِىٌّ : إنّى قَد کُنتُ کَلَّمتُکَ مَرَّهً بَعدَ مَرَّهٍ ، فَکُلُّ ذلِکَ تَخرُجُ فَتُکَلِّمُ ، وتَقولُ وتَقولُ ، وذلِکَ کُلُّهُ فِعلُ مَروانَ بنِ الحَکَمِ وسَعيدِ بنِ العاصِ وَابنِ عامِرٍ ومُعاوِيَهَ ، أطَعتَهُم وعَصَيتَنى . قالَ عُثمانُ : فَإِنّى أعصيهِم واُطيعُکَ .

قالَ : فَأَمَرَ النّاسَ فَرَکِبوا مَعَهُ ؛ المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ قالَ : وأرسَلَ عُثمانُ إلى عَمّارِ بنِ ياسِرٍ يُکَلِّمُهُ أن يَرکَبَ مَعَ عَلِىٍّ فَأبى ، فَأرسَلَ عُثمانُ إلى سَعدِ بنِ أبى وَقّاصٍ ، فَکَلَّمَهُ أن يَأتِىَ عَمّارا فَيُکَلِّمَهُ أن يَرکَبَ مَعَ عَلِىٍّ ، قالَ : فَخَرَجَ سَعدٌ حَتّى دَخَلَ عَلى عَمّارٍ فَقالَ : يا أبَا اليَقظانِ ، أ لا تَخرُجُ فيمَن يَخرُجُ وهذا عَلِىٌّ يَخرُجُ فَاخرُج مَعَهُ ، وَاردُد هؤُلاءِ القَومَ عَن إمامِکَ ؛ فَإِنّى لَأحسَبُ أنَّکَ لَم تَرکَب مَرکَبا هُوَ خَيرٌ لَکَ مِنهُ .

قالَ : وأرسَلَ عُثمانُ إلى کَثيرٍ بنِ الصَّلتِ الکِندِىِّ وکانَ مِن أعوانِ عُثمانَ فَقالَ : اِنطَلِق فى إثرِ سَعدٍ فَاسمَع ما يَقولُ سَعدٌ لِعَمّارٍ ، وما يَرُدُّ عَمّارٌ عَلى سَعدٍ ، ثُمَّ ائتِنى سَريعا .

قالَ : فَخَرَجَ کَثيرٌ حَتّى يَجِدَ سَعدا عِندَ عَمّارٍ مُخليا بِهِ ، فَأَلقَمَ عَينَهُ جُحرَ البابِ ، فَقامَ إلَيهِ عَمّارٌ ولا يَعرِفُهُ وفى يَدِهِ قَضيبٌ ، فَأَدخَلَ القَضيبَ الجُحرَ الَّذى ألقَمَهُ کَثيرٌ عَينَهُ ، فَأَخرَجَ کَثيرٌ عَينَهُ مِنَ الجُحرِ ووَلّى مُديرا مُتَقَنِّعا ، فَخَرَجَ عَمّارٌ فَعَرَفَ أثَرَهُ ونادى : ياقَليلَ بنِ اُمِّ قَليلٍ ؛ أعَلَىَّ تَطَّلِعُ وتَستَمِعُ حَديثى ! وَاللّهِ لَو دَرَيتُ أنَّکَ هُوَ لَفَقَأتُ عَينَکَ بِالقَضيبِ ؛ فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد أحَلَّ ذلِکَ ، ثُمَّ رَجَعَ عَمّارٌ إلى سَعدٍ فَکَلَّمَهُ سَعدٌ وجَعَلَ يَفتِلُهُ بِکُلِّ وَجهٍ ، فَکانَ آخِرُ ذلِکَ أن قالَ عَمّارٌ : وَاللّهِ لا أرُدُّهُم عَنهُ أبَدا .

فَرَجَعَ سَعدٌ إلى عُثمانَ فَأخبَرَهُ بِقَولِ عَمّارٍ ، فَاتَّهَمَ عُثمانُ سَعدا أن يَكونَ لَم يُناصِحهُ ، فَأَقسَمَ لَهُ سَعدٌ بِاللّهِ لَقَد حَرَّضَ ، فَقَبِلَ مِنهُ عُثمانُ ، قالَ : ورَكِبَ عَلِيٌّ عليه السلام إلى أهلِ مِصرَ فَرَدَّهُم عَنهُ ، فَانصَرَفوا راجِعينَ . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 358 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 283 نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 6 ص 176 .

5 / 8 گشوده شدن محاصره با وساطت امام

5 / 8گشوده شدن محاصره با وساطت امام8213.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن محمّد ، از پدرش : چون عثمان دید [که اگر از کارهایش دست نکشد ، مردم به کشتن وی رأی می دهند] ، نزد علی علیه السلام آمد و به خانه وی وارد شد . پس گفت : ای پسر عمو! برای من راه گریزی نمانده است . [من]خویشاوند نزدیک توام و حقّی بزرگ بر گردنت دارم و چنان که می بینی ، این قوم با من رویارو خواهند شد و من می دانم که تو نزد این مردم ، قدر و منزلت داری و از تو حرف شنوی دارند . دوست دارم که به سوی آنان بروی و ایشان را باز گردانی ؛ زیرا خوش ندارم بر من در آیند ؛ چرا که این کار ، آنان را بر من گستاخ می کند و به گوش دیگران نیز می رسد .

علی علیه السلام فرمود : «آنها را با چه چیز باز گردانم؟» .

گفت : با این تعهّد که هر چه تو اشاره کنی و به صلاح من بینی ، همان کنم و [البتّه] از چنگ تو بیرون نمی روم .

علی علیه السلام فرمود : «من بارها و بارها با تو سخن گفته ام و همین که بیرون می رویم ، تو سخن خود می گویی [و کار خود می کنی]و می گوییم و می گویی و همه اینها کار مروان بن حکم و سعید بن عاص و ابن عامر و معاویه است . به سخن آنان گوش می دهی و با نظر من مخالفت می کنی» .

عثمان گفت : [از این پس]سخن تو را گوش می دهم و با آنان مخالفت می کنم .

سپس فرمان داد و مردم، از مهاجر و انصار، با او همراه شدند و عثمانْ [کسی را]به دنبال عمّار فرستاد تا با وی گفتگو و او را با علی علیه السلام همراه کند ؛ امّا عمّار امتناع کرد .

عثمان ، سعد بن ابی وقّاص را فرستاد تا برای همراه کردن عمّار با علی علیه السلام ، با وی گفتگو کند . سعد بیرون آمد ، تا بر عمّار وارد شد و گفت : ای ابو یقظان! آیا تو با کسانی که بیرون آمده اند ، نمی آیی ، در

حالی که علی بیرون آمده است؟ تو نیز همراه او بیرون رو و این گروه را از پیشوایت باز گردان . من می پندارم که هیچ گاه مَرکَبی را بهتر از این زمان ، سوار نشده ای .

عثمان به کثیر بن صَلت کِندی ، که از یاورانش بود ، پیغام فرستاد که : به دنبال سعد برو و هر چه را که سعد به عمّار می گوید و عمّار به او پاسخ می دهد ، بشنو و با شتاب ، نزد من بیا .

کثیر ، بیرون آمد و سعد را نزد عمّار یافت که با او خلوت کرده بود . چشم بر سوراخ در نهاد . عمّار برخاست و بدون آن که او را بشناسد ، چوبی را که به دست داشت ، وارد سوراخی کرد که کثیر چشمش را بر آن نهاده بود . کثیر ، چشم از سوراخ برداشت و در حالی که چهره اش را پوشانده بود ، به عقب باز گشت .

عمّار ، بیرون آمد و ردّ پای او را شناخت و ندا داد : ای قلیل ، پسر اُمّ قلیل ! آیا به کار من سر می کشی و بر سخن من گوش می نهی؟ ! به خدا سوگند ، اگر می دانستم که تو هستی ، چشمانت را با همین چوب ، بیرون می آوردم ، که پیامبر خدا این را حلال دانسته است .

سپس به سوی سعد باز گشت و سعد با او به گفتگو نشست ؛ ولی از هر راهی که در آمد ، عمّار نپذیرفت و در پایان گفت : به خدا سوگند ، هرگز آنان (مصریان) را باز نمی گردانم .

سعد به نزد عثمان باز گشت و سخن عمّار را به او گفت. عثمان، سعد را متّهم کرد که دلسوزی نکرده است و سعد به خدا سوگند یاد کرد که اصرار ورزیده است و عثمان پذیرفت.

و علی علیه السلام به سوی مصریان رفت و آنان را باز گرداند و آنان نیز منصرف شدند و باز گشتند .

.

ص: 264

. .

ص: 265

. .

5 / 9تَوبَهُ عُثمانَ فی خِطابِ عامٍّ8195.بحار الأنوار :تاریخ الطبری عن علیّ بن عمر عن أبیه :إنَّ عَلِیّا جاءَ عُثمانَ بَعدَ انصِرافِ المِصریّینَ فَقالَ لَهُ : تَکَلَّم کَلاما یَسمَعُهُ النّاسُ مِنکَ ویَشهَدونَ عَلَیهِ ، ویَشهَدُ اللّهُ عَلَی ما فی قَلبِکَ مِنَ النُّزوعِ وَالإِنابَهِ ؛ فَإِنَّ البِلادَ قَد تَمَخَّضَت عَلَیکَ ، فَلا آمَنُ رَکبا آخَرینَ یَقدَمونَ مِنَ الکوفَهِ ، فَتَقولُ : یا عَلِیُّ ارکَب إلَیهِم ، ولا أقدِرُ أن أرکَبَ إلَیهِم ولا أسمَعَ عُذرا ، ویَقدَمُ رَکبٌ آخَرونَ مِنَ البَصرَهِ ، فَتَقولُ : یا عَلِیُّ ارکَب إلَیهِم ، فَإِن لَم أفعَل رَأَیتَنی قَد قَطَعتُ رَحِمَکَ ، وَاستَخفَفتُ بِحَقِّکَ .

قالَ : فَخَرَجَ عُثمانُ فَخَطَبَ الخُطبَهَ الَّتی نَزَعَ فیها ، وأعطَی النّاسَ مِن نَفسِهِ التَّوبَهَ ، فَقامَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنی عَلَیهِ بِما هُوَ أهلُهُ ، ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ أیُّهَا النّاسُ ! فَوَاللّهِ ما عابَ مَن عابَ مِنکُم شَیئا أجهَلُهُ ، وما جِئتُ شَیئا إلّا وأنَا أعرِفُهُ ، ولکِنّی مَنَّتنی نَفسی وکَذَّبَتنی وضَلَّ عَنّی رُشدی ، ولَقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : « مَن زَلَّ فَلیَتُب ، ومَن أخطَأَ فَلیَتُب ولا یَتَمادَ فِی الهَلَکَهِ ؛ إنَّ مَن تَمادی فِی الجَورِ کانَ أبعَدَ مِنَ الطَّریقِ» فَأنَا أوَّلُ مَن اتَّعَظَ ، أستَغفِرُ اللّهَ مِمّا فَعَلتُ وأتوبُ إلَیهِ ، فَمِثلی نَزَعَ وتابَ ، فَإِذا نَزَلتُ فَلیَأتِنی أشرافُکُم فَلیُرُوّنی رَأیَهُم ، فَوَاللّهِ لَئِن رَدَّنی الحَقُّ عَبدا لَأَستَنَّ بِسُنَّهِ العَبدِ ، ولَأَذِلَّنَ ذُلَّ العَبدِ ، ولَأَکونَنَّ کَالمَرقوقِ ، إن مُلِکَ صَبَرَ وإن عُتِقَ شَکَرَ ، وما عَنِ اللّهِ مَذهَبٌ إلّا إلَیهِ ، فَلا یَعجَزَنَّ عَنکُم خیارُکُم أن یَدنوا إلَیَّ ، لَئِن أبَت یَمینی لَتُتابِعُنی شِمالی .

قالَ : فَرَقَّ النّاسُ لَهُ یَومَئِذٍ وبَکی مَن بَکی مِنهُم ، وقامَ إلَیهِ سَعیدُ بنُ زَیدٍ فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، لَیسَ بِواصِلٍ لَکَ مَن لَیسَ مَعَکَ ، اللّهَ اللّهَ فی نَفسِکَ ، فَأَتمِم عَلی ما قُلتَ. (1) .

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 360 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 172 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 284 ؛ الجمل : ص 191 کلاهما نحوه .

5 / 9 توبه کردن عثمان در پیشگاه مردم

5 / 9توبه کردن عثمان در پیشگاه مردم8192.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از علی بن عمر ، از پدرش : پس از بازگشت مصریان ، علی علیه السلام نزد عثمان آمد و گفت : سخنی بگو که مردم از تو بشنوند و گواهِ بر آن باشند و خداوند نیز تغییر روش و توبه ات را ببیند ؛ زیرا شهرها بر تو شوریده اند و ایمن از آن نیستم که گروهی دیگر از کوفه بر تو در آیند و تو بگویی : «ای علی! به سوی آنان برو» و من نتوانم به سوی آنان بروم و تو را نزد آنان معذور بدارم ، و [نیز]گروهی دیگر از بصره بیایند و بگویی : «ای علی! به سوی آنان برو» و چون نروم ، چنین بپنداری که با تو قطع رحم کرده و حقّت را سبُک شمرده ام .

عثمان ، بیرون آمد و همان خطبه[ی مشهور] را خواند که تغییر رفتار و توبه اش را اعلام می داشت . او برخاست و پس از حمد و ثنایی شایسته مقام ربوبی و الهی، چنین گفت:

امّا بعد ، ای مردم! به خدا سوگند ، عیب گیرنده شما عیبی نگرفت که از آن بی اطّلاع باشم و هیچ کاری نکرده ام ، مگر آن که از آن آگاهم ؛ امّا نفسم مرا سست کرد و فریبم داد و به بیراهه کشاند و من از پیامبر خدا شنیدم که می گفت : «هر که لغزید ، باز گردد و هر که خطا کرد ، توبه کند و بر هلاکت ، لجاجت نورزد ؛ زیرا هر کس بر انحرافْ لجاجت ورزد ، از راه ، دورتر می شود» .

من نخستین پندگیرنده ام . از آنچه کرده ام ، استغفار می کنم و به سوی خدا باز می گردم ؛ چرا که همچون منی ، دست می کشد و باز می گردد! چون [از منبر]فرود آمدم ، بزرگانتان نزد من آیند و نظر خود را به من ارائه دهند که به خدا سوگند ، اگر حقْ مرا به بردگی کشد ، چون بَرده رفتار می کنم و مانند برده خوار می شوم و همچون برده ای می گردم که اگر برده بمانَد ، صبر می کند و اگر آزاد شود ، سپاس می گزارَد ؛ و راه گریزی از خدا نیست ، جز آن که به سوی همو باز گردم. پس، نیکان شما از نزدیکی به من سستی نکنند که اگر دست راستم نپذیرد، دست چپم پیروی می کند.

در آن روز ، مردم با او مهربان شدند و برخی از آنها گریستند و سعید بن زید به سوی او رفت و گفت : ای امیر مؤمنان! آنهایی که با تو همراه نگشتند ، پیوند با تو را بریدند . خدا را ، خدا را درباره خودت [در نظر داشته باش] که آنچه را گفته ای ، به پایان بری!

.

8177.امام هادى (در پاسخ به ابراهيم بن عقبه كه از ايشان درباره ز) تاريخ الطبرى عن عبّاد بن عبد اللّه بن الزبير :كَتَبَ أهلُ المَدينَهِ إلى عُثمانَ يَدعونَهُ إلَى التَّوبَهِ ، ويَحتَجّونَ ويُقسِمونَ لَهُ بِاللّهِ لا يُمسِكونَ عَنهُ أبَدا حَتّى يَقتُلوهُ أو يُعطِيَهُم ما يَلزَمُهُ مِن حَقِّ اللّهِ .

فَلَمّا خافَ القَتلَ شاوَرَ نُصَحاءَهُ وأهلَ بَيتِهِ ، فَقالَ لَهُم : قَد صَنَعَ القَومُ ما قَد رَأَيتُم ، فَمَا المَخرَجُ ؟

فَأَشاروا عَلَيهِ أن يُرسِلَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ فَيَطلُبَ إلَيهِ أن يَرُدَّهُم عَنهُ ، ويُعطِيَهُم ما يَرضيهُم لِيُطاوِلَهُم (1) حَتّى يَأتِيَهُ أمدادٌ .

فَقالَ : إنَّ القَومَ لَن يَقبَلوا التَّعليلَ ، وهُم مُحَمِّلىّ عَهدا ، وقَد كانَ مِنّى فى قِدمَتِهِمُ الاُولى ما كانَ ، فَمَتى اُعطِهِم ذلِکَ يَسأَلونِى الوَفاءَ بِهِ !

فَقالَ مَروانُ بنُ الحَكَمِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! مُقارَبَتُهُم حَتّى تَقوى أمثَلُ مِن مُكاثَرَتِهِم عَلَى القُربِ ، فَأَعطِهِم ما سَأَلوکَ ، وطاوِلهُم ما طاوَلوکَ ؛ فَإِنَّما هُم بَغَوا عَلَيکَ ؛ فَلا عَهدَ لَهُم .

فَأَرسَلَ إلى عَلِىٍّ فَدَعاهُ ، فَلَمّا جاءَهُ قالَ : يا أبا حَسَنٍ ! إنَّهُ قَد كانَ مِن النّاسِ ما قَد رَأَيتَ ، وكانَ مِنّى ما قَد عَلِمتَ ، ولَستُ آمَنُهُم عَلى قَتلى ، فَاردُدهُم عَنّى ؛ فَإِنَّ لَهُمُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ أن أعتَبَهُم مِن كُلِّ ما يَكرَهونَ ، وأن اُعطِيَهُمُ الحَقَّ مِن نَفسى ومِن غَيرى ، وإن كانَ فى ذلِکَ سَفکُ دَمى .

فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : النّاسُ إلى عَدلِکَ أحوَجُ مِنهُم إلى قَتلِکَ ، وإنّى لَأَرى قَوما لا يَرضَونَ إلّا بِالرِّضى ، وقَد كُنتَ أعطَيتَهُم فى قِدمَتِهِمُ الاُولى عَهدا مِنَ اللّهِ لَتَرجَعَنَّ عَن جَميعِ ما نَقِموا ، فَرَدَدتُهُم عَنکَ ، ثُمَّ لَم تَفِ لَهُم بِشَىءٍ مِن ذلِکَ ، فَلا تَغُرَّنى هذِهِ المَرَّةَ مِن شَىءٍ ؛ فَإِنّى مُعطيهِم عَلَيکَ الحَقَّ .

قالَ : نَعَم ، فَأَعطِهِم ، فَوَاللّهِ لَأَفِيَنَّ لَهُم .

فَخَرَجَ عَلِىٌّ إلَى النّاسِ ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّكُم إنَّما طَلَبتُمُ الحَقَّ فَقَد اُعطيتُموهُ ، إنَّ عُثمانَ قَد زَعَمَ أنَّهُ مُنصِفُكُم مِن نَفسِهِ ومِن غَيرِهِ ، وراجِعٌ عَن جَميعِ ما تَكرَهونَ ، فَاقبَلوا مِنهُ ووَكِّدوا عَلَيهِ .

قالَ النّاسُ : قَد قَبِلنا فَاستَوثِق مِنهُ لَنا ؛ فَإِنّا وَاللّهِ لا نَرضى بِقَولٍ دونَ فِعلٍ .

فَقالَ لَهُم عَلِىٌّ : ذلِکَ لَکُم . ثُمَّ دَخَلَ عَلَيهِ فَأَخبَرَهُ الخَبَرَ .

فَقالَ عُثمانُ : اِضرِبَ بَينى وبَينَهُم أجَلاً يَکونُ لى فيهِ مُهلَةٌ ؛ فَإِنّى لا أقدِرُ عَلى رَدِّ ما کَرِهوا فى يَومٍ واحِدٍ .

قالَ لَهُ عَلِىٌّ : ما حَضَرَ بِالمَدينَهِ فَلا أجَلَ فيهِ ، وما غابَ فَأَجَلُهُ وُصولُ أمرِکَ .

قالَ : نَعَم . ولکِن أجِّلنى فيما بِالمَدينَهِ ثَلاثَهَ أيّامٍ .

قالَ عَلِىٌّ : نَعَم . فَخَرَجَ إلَى النّاسِ فَأَخبَرَهُم بِذلِکَ ، وکَتَبَ بَينَهُم وبَينَ عُثمانَ کِتابا أجَّلَهُ فيهِ ثَلاثا ، عَلى أن يَرُدَّ کُلَّ مَظلَمَهٍ ، ويَعزِلُ کُلَّ عامِلٍ کَرِهوهُ ، ثُمَّ أخَذَ عَلَيهِ فِى الکِتابِ أعظَمَ ما أخَذَ اللّهُ عَلى أحَدٍ مِن خَلقِهِ مِن عَهدٍ وميثاقٍ ، وأشهَدَ عَلَيهِ ناسا مِن وُجوهِ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ ، فَکَفَّ المُسلِمونَ عَنهُ ورَجَعوا إلى أن يَفِىَ لَهُم بِما أعطاهُم مِن نَفسِهِ ، فَجَعَلَ يَتَأَهَّبُ لِلقِتالِ ، ويَستَعِدُّ بِالسِّلاحِ وقَد کانَ اتَّخَذَ جُندا عَظيما مِن رَقيقِ الخُمُسِ فَلَمّا مَضَتِ الأيّامُ الثَّلاثَهُ وهُوَ عَلى حالِهِ لَم يُغَيِّر شَيئا مِمّا کَرِهوهُ ولَم يَعزِل عامِلاً ، ثارَ بِهِ النّاسُ . (2) .

1- .طاولته فى الأمر : أى ماطلتُه (لسان العرب : ج 11 ص 412 «طول») .

2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 369 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 288 نحوه .

8162.بحار الأنوار عن معاویه بنِ وهبٍ :تاریخ الطبری به نقل از عبّاد بن عبد اللّه بن زبیر : مردم مدینه به عثمان ، نامه نوشتند و او را به توبه فرا خواندند و حجّت آوردند و برایش به خداوند ، سوگند خوردند که هرگز از او دست نکشند ، تا آن که یا او را بکشند ، یا او حقوق الهی و واجبشان را ادا کند .

چون [عثمان] از کشته شدن ترسید ، با خیرخواهان و خانواده اش مشورت کرد و به آنان گفت : رفتار این مردم را دیدید! چاره چیست؟

آنان نظر دادند که [باید] به دنبال علی بن ابی طالب علیه السلام بفرستد و از او بخواهد که ایشان را از وی باز گردانَد و چیزی به آنان [وعده] بدهد تا راضی شوند و آن قدر طول بدهد تا کمک برسد .

عثمان گفت : این مردم ، تأخیر و بهانه تراشی را نمی پذیرند . آنان پیمانی را به من تحمیل می کنند و پیش تر نیز تعهّداتی نسبت به آنها داشته ام . پس ، هر گاه این را به آنان [وعده]بدهم ، از من می خواهند که به آن وفا کنم .

مروان بن حکم گفت : ای امیر مؤمنان! همراهی با آنها ، تا زمانی که نیرومند شوی ، بهتر از زیاد شمردن آنان در این مهلت اندک است . آنچه را خواسته اند ، به آنان [وعده]بده و تا می توانی به تأخیر انداز ؛ زیرا آنان بر تو سرکشی کرده اند و وفای به پیمانشان لازم نیست .

عثمان به دنبال علی علیه السلام فرستاد و او را فرا خواند و چون آمد ، [به او]گفت : ای ابو الحسن! دیده ای که مردم چه کرده اند و آنچه را من کرده ام ، نیز می دانی و از این که مرا بکُشند ، ایمن نیستم . پس ، آنان را از من باز گردان که خدا را شاهد می گیرم که از هر چه ناپسند می دارند ، دست بردارم و خشنودشان سازم و حقّشان را از خودم و دیگران بگیرم و به آنان بدهم ، حتّی اگر در این راه ، خونم ریخته شود .

علی علیه السلام به او فرمود : «مردم به عدالتت نیازمندترند تا به کُشتنت . من ، مردمی را می بینم که تا راضی نشوند ، باز نمی گردند . در شورش قبلی به آنان تعهّدی دادی و خدا را گواه گرفتی که از همه آنچه ناپسند می دارند ، باز گردی ، و من آنها را باز گرداندم ؛ امّا به هیچ یک از آنها وفا

نکردی . پس ، این بار ، فریبم مده ؛ چرا که [دارم]از جانب تو ، ادای حقّشان را به آنها قول می دهم» .

عثمان گفت : باشد ، به آنها قول بده ؛ به خدا سوگند ، بدان وفا می کنم .

علی علیه السلام به سوی مردم آمد و فرمود : «ای مردم ! شما تنها حق را طلبیدید ، پس به شما داده شد . عثمان می گوید که حقّ شما را از خود و دیگران می گیرد و از همه آنچه ناپسند می دارید ، باز می گردد . از او بپذیرید و قرارش را محکم کنید» .

مردم گفتند : ما پذیرفتیم . از او برای ما وثیقه بگیر که به خدا سوگند ، ما به گفته بدون عمل ، راضی نمی شویم .

علی علیه السلام به آنان فرمود : «این ، حقّ شماست» .

پس ، بر عثمان در آمد و خبر را به او داد .

عثمان گفت : مهلتی میان من و آنان تعیین کن ؛ زیرا نمی توانم آنچه را آنان ناپسند می دارند ، یک روزه دگرگون کنم .

علی علیه السلام به او فرمود : «آنچه در مدینه است ، مهلت نمی خواهد و آنچه از دیده غایب است ، مهلتش رسیدن فرمان توست» .

گفت : باشد ؛ امّا برای آنچه در مدینه است ، سه روز مهلت بده .

علی علیه السلام فرمود : «باشد» و به سوی مردم آمد و ماجرا را به آنها خبر داد و میان آنان و عثمان ، پیمانی نوشت که : «عثمان ، سه روز مهلت دارد که هر چه را به ستم گرفته شده ، باز گرداند و هر کارگزاری را که [مردم]ناپسند می دارند ، برکنار کند» .

سپس در آن پیمان نامه ، بزرگ ترین عهد و پیمانی را که خداوند بر فردی از آفریدگانش می گیرد ، بر گردن عثمان نهاد و گروهی از سرشناسان مهاجر و انصار را بر آن گواه گرفت .

پس مسلمانان از عثمان ، دست کشیدند و باز گشتند تا وعده هایی را که به آنان داده بود ، عمل کند ؛ امّا عثمان به آماده شدن برای جنگ پرداخت و

سلاحْ آماده ساخت . پیش از آن [نیز]لشکری بزرگ از بردگانی که بابت خمس غنیمت ، سهم حکومت می شدند ، فراهم آورده بود .

چون سه روز گذشت و او بر حالت پیشینش ماند و از آنچه مردم ناپسند می داشتند ، هیچ چیز را دگرگون نساخت و کارگزاری را برکنار نکرد ، بر او شوریدند . .

ص: 270

. .

ص: 271

. .

8150.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمامه والسياسه :خَرَجَ عُثمانُ فَصَعِدَ المِنبَرَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ نَصيحَتى كَذَّبَتنى ، ونَفسى مَنَّتنى ، وقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ يَقولُ : لا تَتَمادَوا فِى الباطِلِ ؛ فَإِنَّ الباطِلَ يَزدادُ مِنَ اللّهِ بُعدا ، مَن أساءَ فَليَتُب ، ومَن أخطَأَ فَليَتُب ، وأنَا أوَّلُ مَنِ اتَّعَظَ ، وَاللّهِ لَئِن رَدَّنِى الحَقُّ عَبدا لَأَنتَسَبَنَّ نَسَبَ العَبيدِ ، ولَأَكونَنَّ كَالمَرقوقِ الَّذى إن مُلِكَ صَبَرَ ، وإن أُعتِقَ شَكَرَ ، ثُمَّ نَزَلَ ، فَدَخَلَ عَلى زَوجَتِهِ نائِلَةَ بِنتِ الفَرافِصَهِ ، ودَخَلَ مَعَهُ مَروانُ بنُ الحَكَمِ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أتَكَلَّمُ أو أسكُتُ ؟ فَقالَت لَهُ نائِلَهُ : بَلِ اسكُت ! فَوَاللّهِ لَئِن تَكَلَّمتَ لَتُغِرَّنَّهُ ولَتوبقَنَّهُ . فَالتَفَتَ إلَيها عُثمانُ مُغضَبا ، فَقالَ : اُسكُتى ، تَكَلَّم يا مَروانُ . فَقالَ مَروانُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! وَاللّهِ لَو قُلتَ الَّذى قُلتَ وأنتَ فى عِزٍّ ومَنَعَهٍ لَتابَعتُکَ ، ولكِنَّکَ قُلتَ الَّذى قُلتَ وقَد بَلَغَ السَّيلُ الزُّبى ، وجاوَزَ الحِزامُ الطُّبيَينِ ، فَانقُضِ التَّوبَهَ ولا تُقِرَّ بِالخَطيئَهِ . (1)M2731_T1_File_2142293

5 / 10نَقضُ التَّوبَهِ وَالمُعاهَدَهِ8137.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن علىّ بن عمر عن أبيه فى ذِكرِ عُثمانَ بَعدَ أن خَطَبَ الخُطبَهَ الَّتى أعلَنَ فيها تَوبَتَهُ : فَلَمّا نَزَلَ عُثمانُ وَجَدَ فى مَنزِلِهِ مَروانَ وسَعيدا ونَفَرا مِن بَنى اُمَيَّهَ ، ولَم يَكونوا شَهِدُوا الخُطبَهَ ، فَلَمّا جَلَسَ قالَ مَروانُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ أتَكَلَّمُ أم أصمُتُ ؟ فَقالَت نائِلَهُ بِنتُ الفَرافِصَهِ اِمرَأَهُ عُثمانَ الكَلبِيَّهُ : لا بَلِ اصمُت ؛ فَإِنَّهُم وَاللّهِ قاتِلوهُ ومُؤَثِّموهُ ، إنَّهُ قَد قالَ مَقالَهً لا يَنبَغى لَهُ أن يَنزِعَ عَنها ... .

فَأَعرَضَ عَنها مَروانُ ثُمَّ قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ أ تَكَلَّمُ أم أصمُتُ ؟ قالَ : بَل تَكَلَّم . فَقالَ مَروانُ : بِأَبى أنتَ واُمّى ، وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنَّ مَقالَتَکَ هذِهِ كانَت وأنتَ مُمتَنِعٌ مَنيعٌ فَكُنتُ أوَّلَ مَن رَضِىَ بِها وأعانَ عَلَيها ، ولكِنَّکَ قُلتَ ما قُلتَ حينَ بَلَغَ الحِزامُ الطُّبْيَين ، وخَلَّفَ السَّيلُ الزُّبى (2) ، وحينَ أعطَى الخطَّهَ الذَّليلَهَ الذَليلُ ، وَاللّهِ لَاءقامَهٌ عَلى خَطيئَهٍ تَستَغفِرُ اللّهَ مِنها أجمَلُ مِن تَوبَهٍ تُخُوِّفَ عَلَيها ، وإنَّکَ إن شِئتَ تَقَرَّبتَ بِالتَّوبَهِ ولَم تُقرِرْ بِالخَطيئَهِ ، وقَدِ اجتَمَعَ إلَيکَ عَلَى البابِ مِثلُ الجِبالِ مِن النّاسِ ، فَقالَ عُثمانُ : فَاخرُج اِلَيهِم فَكَلِّمهُم ؛ فَإنّى أستَحيى أن أُكَلِّمُهُم .

قالَ : فَخَرَجَ مَروانُ إلَى البابِ وَالنّاسُ يَركَبُ بَعضُهُم بَعضا ، فَقالَ : ما شَأنُكُم قَدِ اجتَمَعتُم كَأَنَّكُم قَد جِئتُم لِنَهبٍ ؟ شاهَتِ الوُجوهُ ، كُلُّ إنسانٍ آخِذٌ

بِاَذُنِ صاحِبِهِ ، ألا مَن اَريدَ ، جِئتُم تُريدونَ أن تَنزِعوا مُلكَنا مِن أيدينا ، اَخَرُجوا عَنّا ، أما وَاللّهِ لَئِن رُمتُمونا لَيَمُرَّنَّ عَلَيكُم مِنّا أمرٌ لا يَسُرُّكُم ، ولا تَحمَدوا غبَّ رَأيِكُمُ ، ارجَعوا إلى مَنازِلِكُم ؛ فَإِنّا وَاللّهِ ما نَحنُ مَغلوبينَ عَلى ما فى أيدينا .

قالَ : فَرَجَعَ النّاسُ ، وخَرَجَ بَعضُهُم حَتّى أتى عَلِيّا فَأَخبَرَهُ الخَبَرَ ، فَجاءَ عَلِىٌّ عليه السلام مُغضَبا حَتّى دَخَلَ عَلى عُثمانَ ، فَقالَ : أما رَضيتَ مِن مَروانَ ولا رَضِىَ مِنکَ إلّا بِتَحَرُّفِکَ عَن دينِکَ وعَن عَقلِکَ ، مِثلِ جَمَلِ الظَّعينَهِ يُقادُ حَيثُ يُسارُ بِهِ ؟ وَاللّهِ ما مَروانُ بِذى رَأيٍ فى دينِهِ ولا نَفسِهِ ، وَايمُ اللّهِ إنّى لَأَراهُ سَيورِدُکَ ثُمَّ لا يَصدُرُکَ ، وما أنَا بِعائِدٍ بَعدَ مَقامى هذا لِمُعاتَبَتِکَ ، أذهَبتَ شَرَفَکَ ، وغُلِبتَ عَلى أمرِکَ .

فَلَمّا خَرَجَ عَلِىٌّ ، دَخَلَت عَلَيهِ نائِلَهُ بِنتُ الفَرافِصَهِ امرَأَتُهُ ، فَقالَت : أتَكَلَّمُ أو أسكُتُ ؟ فَقالَ : تَكَلَّمى .

فَقالَت : قَد سَمِعتُ قَولَ عَلِىٍّ لَکَ وإنَّهُ لَيسَ يُعاوِدُکَ ، وقَد أطَعتَ مَروانَ يَقودُکَ حَيثُ شاءَ ، قالَ : فَما أصنَعُ ؟ قالَت : تَتَّقِى اللّهَ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وتَتَّبِعُ سُنَّهَ صاحِبَيکَ مِن قَبلِکَ ؛ فَإِنَّکَ مَتى أطَعتَ مَروانَ قَتَلَکَ ، ومَروانُ لَيسَ لَهُ عِندَ النّاسِ قَدرٌ ولا هَيبَهٌ ولاَ مَحَبَّهٌ ، وإنَّما تَرکُکَ النّاسَ لِمَكانِ مَروانَ ، فَأرسِل إلى عَلِىٍّ فَاستَصلِحهُ ؛ فَإِنَّ لَهُ قَرابَهً مِنکَ وهُوَ لا يُعصى .

قالَ : فَأَرسَلَ عُثمانُ إلى عَلِىٍّ فَأَبى أن يَأتِيَهُ ، وقالَ : قَد أعلَمتُهُ أنّى لَستُ بِعائِدٍ . (3) .

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 49 .
2- .كذا فى المصدر ، وفى البدايه والنهايه : «جاوزَ الحزامُ الطُّبْيَين وبلغ السيلُ الزُّبى» وهو الموجود فى كتب الأمثال . قال الميدانى : بلغ السَّيلُ الزُّبى : هى جمع زُبْيه ؛ وهى حفره تُحفر للأسد إذا أرادوا صيده ، وأصلها الرابيه لا يعلوها الماء ، فإذا بلغها السيل كان جارفاً مجحفاً . وهو مثل يضرب لما جاوز الحدّ . وجاوز الحزام الطُّبيين : الطُّبىُ للحافر والسباع كالضرع لغيرها ، وهو مثل يُضرب عند بلوغ الشدَّه منتهاها (مجمع الأمثال : ج 1 ص 158 الرقم 436 و ص 295 الرقم 871) .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 361 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 284 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 172 ؛ الجمل : ص 192 .

5 / 10 شکستن توبه و پیمان

8136.الإمامُ الجوادُ علیه السلام :الإمامه و السیاسه :عثمان ، بیرون آمد و بالای منبر رفت و به حمد و ثنای الهی پرداخت و سپس گفت : امّا بعد ، ای مردم! ناصحانم به من دروغ گفته اند و نفْسم مرا سست کرده است و شنیدم پیامبر خدا می فرماید : «بر باطل ، لجاجت نورزید که باطل بر دوری از خدا می افزاید . هر که بدی کرد ، باز گردد و هر که خطا کرد ، توبه کند» .

من نخستین پندگیرنده ام و به خدا سوگند ، اگر حقْ مرا به بردگی کشد ، چون برده می گردم و همچون بنده ای می شوم که اگر برده بماند ، صبر می کند و اگر آزاد شود ، سپاس می گزارد .

سپس [از منبر] فرود آمد و بر همسرش نائله (دختر فرافصه) وارد شد و مروان بن حکم نیز با او داخل شد و گفت : ای امیر مؤمنان! سخن بگویم ، یا ساکت بمانم؟

نائله به او گفت : ساکت شو! به خدا سوگند ، اگر سخن بگویی ، فریبش می دهی و او را به هلاکت می اندازی . عثمان ، خشمگینانه به نائله رو کرد و گفت : تو ساکت شو . مروان! سخن بگو .

مروان گفت : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، اگر آنچه را گفتی ، در حال عزّت و قدرت گفته بودی ، همراهی ات می کردم ؛ امّا آنچه را گفتی ، در حال ناتوانی گفتی ، هنگامی که کار از کار گذشته و چاره ای نمانده بود . پس ، توبه بشکن و به خطا اقرار مکن .5 / 10شکستن توبه و پیمان8122.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از علی بن عمر ، از پدرش ، در یادکردِ عثمان ، پس از خطبه ای که توبه خود را در آن اعلان کرد : چون عثمانْ فرود آمد ، مروان و سعید و چند نفر از بنی امیّه را در خانه اش یافت که در سخنرانی اش حاضر نبودند . چون نشست ، مروان گفت : ای امیر مؤمنان! سخن بگویم ، یا ساکت بمانم؟

نائله (همسر عثمان و دختر فرافصه ، از قبیله کلب) گفت : نه ، ساکت شو! به خدا سوگند ، آنان او را می کُشند و او را گناهکار می دانند . او سخنی گفته که برای او شایسته نیست از آن ، دست کشد ... .

مروان از او رو گرداند و سپس گفت : ای امیر مؤمنان ! سخن بگویم ، یا ساکت بمانم؟

[عثمان] گفت : سخن بگو .

مروان گفت : پدر و مادرم فدای تو باد ! به خدا سوگند ، دوست داشتم که این خطبه ات را در حال عزّت و قدرتت می گفتی تا من نخستین رضایت دهنده به آن و یاری کننده بر آن باشم ؛ امّا تو آن سخنان را هنگامی گفتی که کار به آخر رسیده ، چاره ای نمانده و خواری و زبونی ات آشکار شده است .

به خدا سوگند ، ماندن بر خطایی که از آن در پیشگاه خدا آمرزش بطلبی ، زیباتر از توبه ای است که از سر ترس کنی . اگر می خواهی ، با توبه کردن به آنان نزدیک شو ؛ ولی به خطا اقرار مکن ، که مردمی انبوه چون کوه ها بر در خانه ات گرد آمده اند .

عثمان گفت : تو به سوی آنان برو و با آنان سخن بگو ؛ چرا که من خجالت می کشم با آنان سخن بگویم .

مروان به سوی در رفت ، در حالی که مردم از سر و دوش هم بالا می رفتند . مروان گفت : چه کار دارید؟ به گونه ای جمع شده اید که گویی برای غارت آمده اید . چهره هایتان زشت باد ! هر کس ، گوش همراهش را بگیرد [و برود] . چه کسی را می خواهید؟ آمده اید تا حکومت را از چنگ ما بگیرید ! بیرون روید . به خدا سوگند که اگر قصد ما کنید ، کاری با شما خواهیم کرد که خرسندتان نمی کند . فرجام کارتان را نیکو نشمارید . به خانه هایتان باز گردید که به خدا سوگند ، ما آنچه را در دست داریم ، از دست نمی دهیم .

مردم باز گشتند و یکی از آنها نزد علی علیه السلام رفت و به او خبر داد . علی علیه السلام خشمگینانه آمد تا بر عثمانْ وارد شد و فرمود : «آیا تو از مروان و مروان از تو ، جز به انحراف از دین و خِرَدْ راضی نشدید ، همانند شتری رام که هر کجا کشیده شود ، می رود؟ ! به خدا سوگند ، مروان نه در دینْ صاحب نظر است و نه در کار خودش . به خدا سوگند ، او را می بینم که تو را در ورطه هلاکت می افکند ؛ امّا بیرونت نمی کشد . و من پس از این ، دیگر برای سرزنش تو نمی آیم . شرفت را از دست داده ای و کار از دستت بیرون رفته است».

چون علی علیه السلام بیرون رفت ، نائله دختر فرافصه (همسر عثمان) بر عثمان وارد شد و گفت : سخن بگویم ، یا ساکت بمانم؟

گفت : سخن بگو .

گفت : سخن علی را با تو شنیدم و او با تو دشمنی ندارد . از مروانْ پیروی کردی و او تو را به هر سو که بخواهد ، می کشانَد .

گفت : پس چه کنم؟

گفت : از خدای یکتایی پروا کن که هیچ شریکی ندارد و شیوه دو خلیفه پیشینت را دنبال کن که اگر از مروانْ پیروی کنی ، تو را به کشتن می دهد . مروان ، در نزد مردم ، منزلت و هیبت و محبّتی ندارد و مردمْ تو را به خاطر مروان وا نهاده اند . پس به سوی علی بفرست و اصلاح کار را از او بخواه؛چرا که با تو خویشاوندی دارد و سرپیچی اش نمی کنند.

عثمان به سوی علی علیه السلام فرستاد؛امّا او از آمدن، خودداری ورزید و فرمود : «به او گفتم که دیگر باز نمی گردم» .

.

ص: 274

. .

ص: 275

. .

8121.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری فی ذِکرِ ما حَدَثَ بَعدَ رُجوعِ المِصرِیّینَ : لَمّا رَجَعَ عَلِیٌّ علیه السلام إلی عُثمانَ أخبَرَهُ أنَّهُم قَد رَجَعوا ، وکَلَّمَهُ عَلِیٌّ کَلاما فی نَفسِهِ ، قالَ لَهُ : اِعلَم أنّی قائِلٌ فیکَ أکثَرَ مِمّا قُلتُ . قالَ : ثُمَّ خَرَجَ إلی بَیتِهِ .

قالَ : فَمَکَثَ عُثمانُ ذلِکَ الیَومَ حَتّی إذا کانَ الغَدُ جاءَهُ مَروانُ ، فَقالَ لَهُ : تَکَلَّم وأعلِمِ النّاسَ أنّ أهلَ مِصرَ قَد رَجَعوا ، وأنَّ ما بَلَغَهُم عَن إمامِهِم کانَ باطِلاً ؛ فَإِنَّ خُطبَتَکَ تَسیرُ فِی البِلادِ قَبلَ أن یَتَحَلَّبَ النّاسُ عَلَیکَ مِن أمصارِهِم ، فَیَأتِیَکَ مَن لا تَستَطیعُ دَفعَهُ . قالَ : فَأبی عُثمانُ أن یَخرُجَ ، قالَ : فَلَم یَزَل بِهِ مَروانُ حَتّی خَرَجَ ، فَجَلَسَ عَلَی المِنبَرِ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنی عَلَیهِ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ : فَإِنَّ هؤُلاءِ القَومَ مِن أهلِ مِصرَ کانَ بَلَغَهُم عَن إمامِهِم أمرٌ ، فَلَمّا تَیَقَّنوا أنَّهُ باطِلٌ ما بَلَغَهُم عَنهُ رَجَعوا إلی بِلادِهِم. قالَ: فَناداهُ عَمرُو بنُ العاصِ مِن ناحِیَهِ المَسجِدِ: اِتَّقِ اللّهَ یا عُثمانُ ؛ فَإِنَّکَ قَد رَکِبتَ نَهابیرَ وَرِکبناها مَعَکَ ، فَتُب إلَی اللّهِ نَتُب . قالَ : فَناداهُ عُثمانُ ، وإنَّکَ هُناکَ یَابنَ النابِغَهِ ! قَمَلَت وَاللّهِ جُبَّتُکَ مُنذُ تَرَکتُکَ مِنَ العَمَلِ . قالَ : فَنودِیَ مِن ناحِیَهٍ اُخری : تُب إلَی اللّهِ ، وأظهِرِ التَّوبَهَ یَکُفَّ النّاسُ عَنکَ . قالَ : فَرَفَعَ عُثمانُ یَدَیهِ مَدّا ، وَاستَقبَلَ القِبلَهَ فَقالَ : اللّهُمَّ إنّی أوَّلُ تائِبٍ تابَ إلَیکَ .

ورَجَعَ إلی مَنزِلِهِ ، وخَرَجَ عَمرُو بنُ العاصِ حَتّی نَزَلَ مَنزِلَهُ بِفِلَسطینَ ، فَکانَ یَقولُ : وَاللّهِ إن کُنتُ لَأَلقَی الرّاعِیَ فَاُحَرِّضَهُ عَلَیهِ . (1) .

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 360 .

8428.امام صادق علیه السلام (درباره آیه «و هیچ چیز نیست مگر آن که . . ») تاریخ الطبری در یادکردِ آنچه پس از بازگشت مصریان رخ داد :علی علیه السلام به سوی عثمان باز گشت و به او خبر داد که آنان باز گشته اند و با عثمان درباره خود او گفتگو کرد و فرمود : «بدان که من درباره تو ، بیش از آنچه گفته ام ، می گویم» . سپس به سوی خانه اش به راه افتاد .

عثمان ، آن روز را صبر کرد . فردای آن روز ، مروان آمد و به عثمان گفت : سخنرانی کن و به مردم بگو که مصریان باز گشته اند و آنچه از خلیفه به آنان خبر رسیده ، نادرست است ؛ زیرا خطبه [توبه] تو در همه جا پخش می شود.پیش از آن که مردم از شهرهایشان به سوی تو روان شوند و آن قدر بیایند که نتوانی آنها را برانی[، چنین کن].

عثمان از بیرون رفتن ، خودداری کرد . مروان ، پیوسته در گوش او خواند ، تا آن که بیرون آمد و بر منبر نشست و به حمد و ثنای الهی پرداخت و سپس گفت : امّا بعد ، به این اهالی مصر ، چیزی درباره خلیفه شان رسیده بود که چون به نادرستی اش پی بردند ، به شهرهایشان باز گشتند .

عمرو بن عاص از گوشه مسجد بانگ زد : ای عثمان! از خدا پروا کن ، که تو بر مرکب هلاکت سوار شده ای و ما نیز با تو سوار شده ایم . به سوی خدا باز گرد تا ما نیز [به سوی او] باز گردیم .

عثمان ندایش داد : ای پسر نابغه! تو این جایی؟! به خدا سوگند ، از آن هنگام که تو را از کار برکنار کرده ام ، لباست شپش گذاشت .

از ناحیه دیگر مسجد ، ندا آمد : به سوی خدا باز گرد و اظهار توبه کن تا مردم از تو دست بر دارند .

پس عثمان ، دستانش را بالا برد و رو به قبله کرد و گفت : خدایا! من نخستین توبه کننده ای هستم که به سوی تو باز می گردد .

سپس به خانه اش باز گشت و عمرو بن عاص [نیز]بیرون رفت و در خانه اش در فلسطین ، منزل گزید و می گفت : به خدا سوگند ، اگر چوپانی هم ببینم ، او را بر عثمان می شورانم . .

8427.امام باقر عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أبى عَون :سَمِعتُ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ الأَسوَدِ بنِ عَبدِ يَغوثَ يَذكُرُ مَروانَ بنَ الحَكَمِ ، قالَ : قَبَّحَ اللّهُ مَروانَ ؛ خَرَجَ عُثمانُ إلَى النّاسِ فَأعطاهُمُ الرِّضى ، وبَكى عَلَى المِنبَرِ وبَكَى النّاسُ حَتّى نَظَرتُ إلى لِحيَهِ عُثمانَ مُخضِلَهً مِنَ الدُّموعِ ، وهُوَ يَقولُ : اللّهُمَّ إنّى أتوبُ إلَيکَ ، اللّهُمَّ إنّى أتوبُ إلَيکَ ، اللّهُمَّ إنّى أتوبُ إلَيکَ ! وَاللّهِ لَئِن رَدَّنِى الحَقُّ إلى أن أكونَ عَبدا قنّا لَأَرضَيَنَّ بِهِ ، إذا دَخَلتُ مَنزِلى فَادخُلوا عَلَىَّ ، فَوَاللّهِ لا أحتَجِبُ مِنكُم ، ولَأُعطِيَنَّكُمُ الرِّضى ، ولَأَزيدَنَّكُم عَلَى الرِّضى ، ولَأُنَحِّيَنَّ مَروانَ وذَويهِ .

قالَ : فَلَمّا دَخَلَ أمَرَ بِالبابِ فَفُتِحَ ، ودَخَلَ بَيتَهُ ، ودَخَلَ عَلَيهِ مَروانُ ، فَلَم يَزَل يَفتِلُهُ فِى الذِّروَهِ وَالغارِبِ حَتّى فَتَلَهُ عَن رَأيِهِ ، وأزالَهُ عَمّا كانَ يُريدُ ، فَلَقَد مَكَثَ عُثمانُ ثَلاثَهَ أيّامٍ ما خَرَجَ استِحياءً مِنَ النّاسِ .

وخَرَجَ مَروانُ إلَى النّاسِ ، فَقالَ : شاهَتِ الوُجوهُ ! ألا مَن اُريدَ ! ارجَعُوا إلى مَنازِلِكُم ؛ فَإِن يَكُن لِأَميرِ المُؤمِنينَ حاجَهٌ بِأَحَدٍ مِنكُم يُرسِل إلَيهِ ، وإلّا قَرَّ فى بَيتِهِ .

قالَ عَبدُ الرَّحمنِ : فَجِئتُ إلى عَلِىٍّ فَأَجِدُهُ بَينَ القَبرِ وَالمِنبَرِ ، وأجِدُ عِندَهُ عَمّارَ بنَ ياسِرٍ ، ومُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ ، وهُما يَقولانِ : صَنَعَ مَروانُ بِالنّاسِ وصُنَعَ .

قالَ : فَأَقبَلَ عَلَىَّ عَلِىٌّ ، فَقالَ : أ حَضَرتَ خُطبَهَ عُثمانَ ؟ قُلتُ : نَعَم .

قالَ : أفَحَضَرتَ مَقالَهَ مَروانَ لِلنّاسِ ؟ قُلتُ : نَعَم .

قالَ عَلِىٌّ : عِياذُ اللّهِ ، يا لَلمُسلِمينَ ! إنّى إن قَعَدتُ فى بَيتى قالَ لى : تَرَكتَنى وقَرابَتى وحَقّى ، وإنّى إن تُكَلَّمتُ فَجاءَ ما يُريدُ يَلعَبُ بِهِ مَروانُ ، فَصارَ سَيِّئَهً لَهُ يَسوقُهُ حَيثُ شاءَ بَعدَ كِبَرِ السِّنِّ وصُحبَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

قالَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ الأَسوَدِ : فَلَم يَزَل حَتّى جاءَ رَسولُ عُثمانَ : ائتِنى .

فَقالَ عَلِىٌّ بِصَوتٍ مُرتَفِعٍ عالٍ مُغضَبٍ : قُل لَهُ : ما أنَا بِداخِلٍ عَلَيکَ ولا عائِدٍ .

قالَ : فَانصَرَفَ الرَّسولُ .

قالَ : فَلَقيتُ عُثمانَ بَعدَ ذلِکَ بِلَيلَتَينِ خائِبا ، فَسَأَلتُ ناتِلاً غُلامَهُ : مِن أينَ جاءَ أميرُ المُؤمِنينَ ؟

فَقالَ : كانَ عِندَ عَلِيٍّ .

فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ الأَسوَدِ : فَغَدَوتُ فَجَلَستُ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقالَ لى : جاءَنى عُثمانُ البارِحَةَ ، فَجَعَلَ يَقولُ : إنّى غَيرُ عائدٍ ، وإنّى فاعِلٌ . قالَ : فَقُلتُ لَهُ : بَعدَما تَكَلَّمتَ بِهِ عَلى مِنبَرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأعطَيتَ مِن نَفسِکَ ، ثُمَّ دَخَلتَ بَيتَکَ ، وخَرَجَ مَروانُ إلَى النّاسِ فَشَتَمَهُم عَلى بابِکَ ويُؤذيهِم !

قالَ : فَرَجَعَ وَهُوَ يَقولُ : قَطَعتَ رَحِمى وخَذَلتَنى ، وجَرَّأتَ النّاسَ عَلَىَّ .

فَقُلتُ : وَاللّهِ ، إنّى لَأَذُبُّ النّاسَ عَنکَ ، ولكِنّى كُلَّما جِئتُکَ بِهَنَهٍ أظُنُّها لَکَ رِضىً جاءَ بِاُخرى ، فَسَمِعتَ قَولَ مَروانَ عَلَىَّ ، وَاستَدخَلتَ مَروانَ .

قالَ : ثُمَّ انصَرَفَ إلى بَيتِهِ .

قالَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ الأَسوَدِ : فَلَم أزَل أرى عَلِيّا مُنَكِّبا عَنهُ لا يَفعَلُ ما كانَ يَفعَلُ ، إلّا أنّى أعلَمُ أنَّهُ قَد كَلَّمَ طَلحَةَ حينَ حُصِرَ فى أن يَدخُلَ عَلَيهِ الرَّوايا (1) ، وغَضِبَ فى ذلِکَ غَضَبا شَديدا ، حَتّى دَخَلَتِ الرَّوايا عَلى عُثمانَ . (2) .

1- .الرَّوايا من الإبل : الحوامل للماء ، واحدتها راويه (النهايه : ج 2 ص 279 «روى») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 363 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 284 286 والأغانى : ج 19 ص 481 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 172 و173 .

8426.امام باقر علیه السلام (در پاسخ به پرسش زراره از آیه «و هیچ چیز نیست مگ) تاریخ الطبری به نقل از ابو عون : شنیدم که عبد الرحمان بن آسود بن عبد یَغوث ، از مروان بن حَکم یاد می کند و می گوید : خدا روی مروان را زشت بدارد! عثمان به سوی مردمْ بیرون آمد و آنان را راضی کرد و بر منبر گریست و مردم نیز گریستند ، تا آن جا که دیدم ریش عثمان از اشک هایش خیس شده بود و می گفت :

خدایا! به سوی تو باز می گردم . خدایا! به سوی تو باز می گردم . خدایا! به سوی تو باز می گردم . به خدا سوگند ، اگر حقْ مرا بَرده ای مادرزاد کند ، بدان راضی می شوم . چون به خانه ام رفتم ، بر من در آیید ، که به خدا سوگند ، مانع شما نمی شوم و رضایت شما را به دست می آورم و بیشتر از رضایتتان به شما می دهم و مروان و دار و دسته اش را می رانم .

چون [عثمان] داخل شد ، فرمان داد که در را باز بگذارند و به درون اتاقش رفت . مروان بر او وارد شد و پیوسته به پر و پای او پیچید تا او را از رأیش منصرف ساخت و از تصمیمش باز گردانْد . عثمان ، سه روزْ درنگ کرد و از خجالت مردم ، بیرون نیامد .

مروان به سوی مردم ، بیرون آمد و گفت : رویتان زشت باد! چه کسی را می خواهید؟ به خانه هایتان باز گردید . اگر امیر مؤمنان به هر یک از شما نیاز داشته باشد ، به سویش می فرستد ، و گرنه در خانه اش بمانَد .

[عبد الرحمان می گفت :] نزد علی علیه السلام آمدم و او را میان قبر و منبر [پیامبر صلی الله علیه و آله]یافتم و عمّار بن یاسر و محمّد بن ابی بکر را نیز نزد او دیدم که می گفتند : مروان با مردم ، چنین و چنان کرد .

علی علیه السلام به من رو کرد و فرمود : «آیا در سخنرانی عثمان ، حاضر بودی؟» .

گفتم : آری .

فرمود : «آیا در گفتگوی مروان با مردم نیز حضور داشتی؟» .

گفتم : آری .

علی علیه السلام فرمود : «پناه بر خدا ! ای مسلمانان ، چاره ای کنید ! اگر در خانه ام بنشینم ، عثمان به من می گوید : مرا با وجود خویشاوندی و حقّی که بر گردنت دارم ، وا نهادی ؛ و اگر سخن بگویم ، تا بخواهد عمل کند ، مروانْ بازی اش می دهد و او را با آن که کُهن سال است و با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت داشته به هر سو که بخواهد ، می کشاند» .

در این حال بود که پیک عثمان آمد و [به علی علیه السلام]گفت : نزد من بیا .

علی علیه السلام با صدایی بلند و خشمناک ، فریاد زد : «به او بگو که من نه بر تو وارد می شوم و نه باز می گردم» .

پیک باز گشت . دو شب بعد ، عثمان را دیدم که سخت ناامید است . از غلامش ناتل ، پرسیدم : امیر مؤمنان از کجا آمده است؟ گفت : نزد علی بود .

صبح شد و نزد علی علیه السلام رفتم . به من فرمود : «دیشب ، عثمان به نزد من آمد و مکرّر می گفت : من [به خطاهای پیشین]باز نمی گردم و [هر چه بخواهید ،]می کنم . و من به او گفتم : [اکنون ، این را می گویی .]پس از آن که همین سخن را بر بالای منبر پیامبر خدا گفتی و از جانب خودت وعده دادی و سپس داخل خانه ات شدی ، مروان به سوی مردم ، بیرون آمد و آنان را جلوی درِ خانه ات دشنام و آزار داد !

عثمان باز گشت [که برود]و می گفت : تو با من قطع رحم کردی و مرا وا نهادی و مردم را بر من جسور کردی .

گفتم : به خدا سوگند ، من مردم را از تو می رانم ؛ امّا هر گاه چیزی می گویم که به گمانم آن را پذیرفته ای ، چیز دیگری پیش می آید و سخن مروان را بر گفته من ترجیح می دهی و او را در کار ، دخالت می دهی . سپس عثمان به خانه اش باز گشت» .

[از آن پس ،] هماره می دیدم که علی علیه السلام از او کناره می گیرد و آنچه را پیش از این می کرد، نمی کند ، جز آن که می دانم هنگامی که محاصره شد ، با طلحه گفتگو کرد تا شتران آبکش [بتوانند] بر عثمان در

آیند و در این باره سخت خشمگین شد ، تا آن هنگام که شتران آبکش بر عثمان وارد شدند . .

ص: 280

. .

ص: 281

. .

5 / 11خِيانَهُ بِطانَهِ السَّوءِ8428.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (فى قولهِ تعالى : {Q} «و إنْ مِنْ شىْءٍ...» {/Q}) تاريخ الطبرى عن العَلاء بن عبد اللّه بن زَيد العنبرى :أرسَلَ عُثمانُ إلى مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ ، وإلى عَبدِ اللّهِ بنِ سَعدِ بنِ أبى سَرحٍ ، وإلى سَعيدِ بنِ العاصِ ، وإلى عَمرِو بنِ العاصِ بنِ وائِلٍ السَّهمِىِّ ، وإلى عَبدِ اللّهِ بنِ عامِرٍ ، فَجَمَعَهُم لِيُشاوِرَهُم فى أمرِهِ وما طُلِبَ إلَيهِ وما بَلَغَهُ عَنهُم ، فَلَمَّا اجتَمَعوا عِندَهُ قالَ لَهُم :

إنَّ لِكُلِّ امرِئٍ وُزَراءَ ونُصَحاءَ ، وإنَّكُم وُزَرائى ونُصَحائى وأهلُ ثِقَتى ، وقَد صَنَعَ النّاسُ ما قَد رَأيتُم ، وطَلَبوا إلَىَّ أن أعزِلَ عُمّالى وأن أرجِعَ عَن جَميعٍ ما يَكرَهونَ إلى ما يُحِبّونَ ، فَاجتَهِدوا رَأيَكُم وأشيروا عَلَىَّ .

فَقالَ لَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ : رَأيى لَکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ أن تَأمُرَهُم بِجِهادٍ يَشغَلُهُم عَنکَ ، وأن تُجَمِّرهُم (1) فِى المَغازى حَتّى يَذِلّوا لَکَ ، فَلا يَكونُ هِمَّهُ أحَدِهِم إلّا نَفسَهُ وما هُوَ فيهِ مِن دَبَرَهِ دابَّتِهِ وقَملِ فَروِهِ .

ثُمَّ أقبَلَ [على] عُثمانُ عَلى سَعيدِ بنِ العاصِ فَقالَ لَهُ : ما رَأيُکَ ؟ قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ إن كُنتَ تَرى رَأيَنا فَاحسِم عَنکَ الدّاءَ ، وَاقطَع عَنکَ الَّذى تَخافُ ، وَاعمَل بِرَأيى تُصِب . قالَ : وما هُوَ ؟ قالَ : إنَّ لِكُلِّ قَومٍ قادَةً مَتى تَهلِک يَتَفَرَّقوا ولا يَجتَمِع لَهم أمرٌ، فَقالَ عُثمانُ : إنَّ هذَا الرَّأىَ لَولا ما فيهِ .

ثُمَّ أقبَلَ مُعاوِيَهَ فَقالَ : ما رَأيُکَ ؟ قالَ : أرى لَکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ أن تَرُدَّ عُمّالَکَ عَلَى الكِفايَهِ لِما قِبَلَهُم ، وأنَا ضامِنٌ لَکَ قِبَلى .

ثُمَّ أقبَلَ عَلى عَبدِ اللّهِ بنِ سَعدٍ فَقالَ : ما رَأيُکَ ؟ قالَ : أرى يا أميرَ المُؤمِنينَ أنَّ النّاسَ أهلُ طَمَعٍ فَأعطِهِم مِن هذَا المالِ تَعطِف عَلَيکَ قُلوبَهُم .

ثُمَّ أقبَلَ عَلى عَمرِو بنِ العاصِ فَقالَ لَهُ : ما رَأيُکَ ؟ قالَ : أرى أنَّکَ قَد رَكِبتَ النّاسَ بِما يَكرَهونَ ، فَاعتَزِم أن تَعتَدِلَ ؛ فَإِن أبَيتَ فَاعتَزِم أن تَعتَزِلَ ؛ فَإِن أبيتَ فَاعتَزِم عَزما وَامضِ قُدُما .

فَقالَ عُثمانُ : مالَکَ قَمِلَ فَرَوُکَ ؟ ! أ هذَا الجِدُّ مِنکَ ؟ فَأَسكَتَ عَنهُ دَهرا ، حَتّى إذا تَفَرَّقَ القَومُ قالَ عَمرٌو : لا وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَأَنتَ أعَزُّ عَلَىَّ مِن ذلِکَ ، ولكِن قَد عَلِمتُ أن سَيَبلُغَ النّاسَ قَولُ كُلِّ رَجُلٍ مِنّا ، فَأَرَدتُ أن يَبلُغَهُم قَولى فَيَثِقوا بى ، فَأَقودَ إلَيکَ خَيرا أو أدفَعَ عَنکَ شَرّا ... فَرَدَّ عُثمانُ

عُمّالَهُ عَلى أعمالِهِم ، وأمَرَهُم بِالتَّضييقِ عَلى مَن قِبَلَهُم ، وأمَرَهُم بِتَجميرِ النّاسِ فِى البُعوثِ ، وعَزَمَ عَلى تَحريمِ أعطِياتِهِم لِيُطيعوهُ ويَحتاجوا إلَيهِ . (2) .

1- .تجمير الجيش : جمعهم فى الثغور ، وحبسهم عن العود إلى أهلهم (النهايه : ج 1 ص 292 «جمر») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 333 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 346 .

5 / 11 خیانت خواصّ بدکردار

5 / 11خیانت خواصّ بدکردار8425.الصحیفه السجادیّه الجامعه به نقل از سعید بن مسیّبتاریخ الطبری به نقل از علاء بن عبد اللّه بن زید عنبری : عثمان به دنبال معاویه بن ابی سفیان ، عبد اللّه بن سعد بن ابی سَرْح ، سعید بن عاص ، عمرو بن عاص بن وائل سهمی و عبد اللّه بن عامر فرستاد و آنان را گرد آورد تا درباره کار خویش و آنچه از او خواسته شده و از آنان به وی رسیده بود ، مشورت کند .

چون گرد آمدند ، به آنان گفت : هر کس وزیران و ناصحانی دارد و شما ، وزیران و ناصحان من و مورد اطمینان من هستید . دیده اید که مردم چه کرده اند! از من خواسته اند که کارگزارانم را برکنار کنم و از همه آنچه ناپسند می دارند ، به آنچه دوست دارند ، باز گردم . پس خوب بیندیشید و به من نظر دهید .

عبد اللّه بن عامر به او گفت : ای امیر مؤمنان! من نظرم این است که آنان را به جهاد ، فرمان دهی تا از تو باز بمانند و در مرزها و دور از خانواده نگهشان داری تا در برابر تو رام شوند و همّ و غمّشان جز [حفظ]خود و پرداختن به زخم چارپا و شپش لباسشان نباشد .

سپس عثمان به سعید بن عاص رو کرد و به او گفت : نظر تو چیست؟

گفت : ای امیر مؤمنان! اگر نظر ما را می خواهی ، ریشه بیماری را ببُر و آنچه را از آن می ترسی ، قطع کن و به نظر من عمل کن تا به مقصودت برسی .

عثمان گفت : نظرت چیست؟

گفت : هر گروهی رهبری دارد که هر گاه [رهبرش]نابود شود ، [افرادش]متفرّق می شوند و کارشان پریشان می گردد .

عثمان گفت : این ، نظر درستی است ، اگر در آن [مشکلی]نبود .

سپس به معاویه رو کرد و گفت : نظر تو چیست؟

گفت: ای امیر مؤمنان! نظر من این است که کارگزارانت را به منطقه خودشان باز گردانی و مأمور حلّ مسائل منطقه خودشان کنی، و من، منطقه خودم را ضمانت می کنم.

سپس عثمان به عبد اللّه بن سعد رو کرد و گفت : نظر تو چیست؟

گفت : ای امیر مؤمنان! نظرم این است که مردم ، طمعکارند . از این مال به آنان ببخش ، که دل هایشان به تو رو می کند .

سپس به عمرو بن عاص رو کرد و به او گفت : نظر تو چیست؟

گفت : چنین می بینم که تو کارهایی با مردم کرده ای که ناپسند می دارند . پس تصمیم بگیر که به اعتدالْ رفتار کنی و اگر نمی خواهی ، تصمیم به کناره گیری بگیر و اگر نمی خواهی ، عزمت را جزم کن و پیش برو .

عثمان گفت : چه شده که لباست شپش گذاشته است؟! آیا این را جدّی می گویی؟

عمرو عاص ساکت ماند ، تا این که همه پراکنده شدند . سپس گفت : ای امیر مؤمنان! تو برای من عزیزتر از این چیزها هستی ؛ امّا من می دانم که سخن همگی ما به زودی به همه مردم می رسد . پس خواستم که سخن من به آنان برسد تا به من اعتماد کنند و بتوانم خیری را به سوی تو بکشانم ، یا شرّی را از تو دفع کنم ... .

عثمان ، کارگزاران خود را به سوی مناطقشان باز گردانْد و به آنان فرمان داد که بر مخالفان خود سخت بگیرند و مردم را در پی مأموریّت های جنگی بفرستند . [نیز]تصمیم گرفت که مردم را از سهمشان محروم دارد تا از سر نیاز ، اطاعتش کنند .

.

راجع : ص 272 (نقض التوبه والمعاهده) .

5 / 12آخِرُ ما أدّى إلى قَتلِ عُثمانَ8423.امام صادق عليه السلام (آن گاه كه درباره اين سخن خداوند عزّ و جلّ : «سب) الفتوح :أرسَلَ عُثمانُ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ، فَدَعاهُ فَقالَ : يا أبَا الحَسَنِ ! أنتَ لِهؤُلاءِ القَومِ ، فَادعوهُم إلَى كِتابِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ وَاكفِنى مِمّا يَكرَهونَ .

فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : إن أعطَيتَنى عَهدَ اللّهِ وميثاقَهُ أنَّکَ توفى لَهُم بِكُلِّ ما اُعطيهِم فَعَلتُ ذلِکَ .

فَقالَ عُثمانُ : نَعَم يا أبَا الحَسَنِ ، أضمَنُ لَهُم عَنّى جَميعَ ما يُريدونَ .

قالَ : فَأَخَذَ عَلِىٌّ عَلَيهِ عَهدا غَليظا وميثاقا مُؤَكَّدا ، ثُمَّ خَرَجَ مِن عِندِهِ فَأَقبَلَ نَحوَ القَومِ ، فَلَمّا دَنا مِنهُم قالوا : ما وَراءَکَ يا أبَا الحَسَنِ فَإِنَّنا نُجِلُّکَ ؟

فَقالَ : إنَّكُم تُعطَونَ ما تُريدونَ ، وتُعافَونَ مِن كُلِّ ما أسخَطَكُم ، ويُولّى عَلَيكُم مَن تُحِبّونَ ، ويُعزَلُ عَنكُم مَن تَكرَهونَ .

فَقالوا : ومَن يَضمَنُ لنا ذلِکَ ؟

قالَ عَلِىٌّ : أنَا أضمَنُ لَكُم ذلِکَ .

فَقالوا : رَضينا .

قالَ : فَأَقبَلَ عَلِىٌّ إلى عُثمانَ ومَعَهُ وُجوهُ القَومِ وأشرافُهُم ، فَلَمّا دَخَلوا عاتَبوهُ فَأَعتَبَهُم مِن كُلِّ ما كَرِهوا .

فَقالوا : اُكتُب لَنا بِذلِکَ كِتابا ، وأدخِل لَنا فى هذَا الضَّمانِ عَلِيّا بِالوَفاءِ لَنا بِما فى كِتابِنا .

فَقالَ عُثمانُ : اُكتُبوا ما أحبَبتُم وأدخِلوا فى هذَا الضَّمانِ مَن أرَدتُم .

قالَ : فَكَتَبوا :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، هذا كِتابٌ مِن عَبدِ اللّهِ عُثمانَ بنِ عَفّانَ أميرِ المُؤمِنينَ لِجَميعِ مَن نَقَمَ عَلَيهِ مِن أهلِ البَصرَهِ وَالكوفَهِ وأهلِ مِصرَ : أنَّ لَكُم عَلَىَّ أن أعمَلَ فيكُم بِكِتابِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وأنَّ المَحرومَ يُعطى ، وَالخائِفَ يُؤمَنُ ، وَالمَنفِىَّ يُرَدُّ ، وأنَّ المالَ يُرَدُّ عَلى أهلِ الحُقوقِ ، وأن يُعزَلَ عَبدُ اللّهِ بنُ سَعدِ بنِ أبى سَرحٍ عَن أهلِ مِصرَ ، ويُوَلّى عَلَيهِم مَن يَرضَونَ .

قالَ : فَقالَ أهلُ مِصرَ : نُريدُ أن تُوَلِّىَ عَلَينا مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ .

فَقالَ عُثمانُ : لَكُم ذلِكَ .

ثُمَّ أثبَتوا فِى الكِتابِ :

وأنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ضَمينٌ لِلمُؤمِنينَ بِالوَفاءِ لَهُم بِما فى هذَا الكِتابِ ، شَهِدَ عَلى ذلِكَ : الزُّبَيرُ بنُ العَوّامِ ، وطَلحَهُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ ، وسَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ ، وزَيدُ بنُ ثابتٍ ، وسَهلُ بنُ حُنَيفٍ ، وأبو أيّوبَ خالِدُ بنُ زَيدٍ . وكُتِبَ فى ذِى الحِجَّهِ سَنَهَ خَمسٍ وثَلاثينَ .

قالَ : فَأَخَذَ أهلُ مِصرَ كِتابَهُم وَانصَرَفوا ، ومَعَهُم مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ أميرا عَلَيهِم ، حَتّى إذا كانوا عَلى مَسيرَهِ ثَلاثَهِ أيّامٍ مِنَ المَدينَهِ وإذا هُم بِغُلامٍ أسوَدَ عَلى بَعيرٍ لَهُ يَخبِطُ خَبطا عَنيفا .

فَقالوا : يا هذا ! اِربَع قَليلاً ما شَأنُكَ ؟ كَأنَّكَ هارِبٌ أو طالِبٌ ، مَن أنتَ ؟

فَقالَ : أنا غُلامُ أميرِ المُؤمِنينَ عُثمانَ وَجَّهَنى إلى عامِلِ مِصرَ .

فَقالَ لَهُ رَجُلٌ مِنهُم : يا هذا ! فَإِنَّ عامِلَ مِصرَ مَعَنا .

فَقالَ : لَيسَ هذَا الَّذى اُريدُ .

فَقالَ مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ : أنزِلوهُ عَنِ البَعيرِ ، فَحَطّوهُ ، فَقالَ لَهُ مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ : أصدِقنى غُلامُ مَن أنتَ ؟

قالَ : أنَا غُلامُ أميرِ المُؤمِنينَ .

قالَ : فَإِلى مَن اُرسِلتَ ؟

قالَ : إلى عَبدِ اللّهِ بنِ سَعدٍ عاملِ مِصرَ .

قالَ : وبِماذا اَرسِلتَ ؟

قالَ : بِرِسالَهٍ .

قالَ مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ : أ فَمَعَکَ كِتابٌ ؟

قالَ : لا .

فَقالَ أهلُ مِصرَ : لَو فَتَّشناهُ أيُّهَا الأَميرُ ؛ فَإِنَّنا نَخافُ أن يَكونَ صاحِبُهُ قد كَتَبَ فينا بِشَىءٍ ، فَفَتَّشوا رَحلَهُ ومَتاعَهُ ونَزَعوا ثِيابَهُ حَتّى عَرَّوهُ فَلَم يَجِدوا مَعَهُ شَيئا ، وكانَت عَلى راحِلَتِهِ إداوَهٌ (1) فيها ماءٌ ، فَحَرَّكوها فَإِذا فيها شَىءٌ يَتَقَلقَلُ ، فَحَرَّكوهُ لِيَخرُجَ فَلَم يَخرُج .

فَقالَ كِنانَهُ بنُ بَشرٍ التَّجيبى : وَاللّهِ ! إنَّ نَفسى لَتُحَدِّثُنى أنَّ فى هذِهِ الإِداوَهِ كِتابا .

فَقالَ أصحابُهُ : وَيحَکَ ! ويَكونُ كِتابٌ فى ماءٍ ؟

قالَ : إنَّ النّاسَ لَهُم حِيَلٌ ، فَشَقُّوا الإِداوَهَ فَإِذا فيها قارورَهٌ مَختومَهٌ بِشَمعٍ ، وفى جَوفِ القارورَهِ كِتابٌ ، فَكَسَرُوا القارورَهَ وأخرَجوا الكِتابَ ، فَقَرَأَهُ مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ فَإِذا فيهِ :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، مِن عَبدِ اللّهِ عُثمانَ أميرِ المُؤمِنينَ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ سَعدٍ ، أمّا بَعدُ ، فَإِذا قَدِمَ عَليکَ عَمرُو بنُ يَزيدَ بنِ وَرقاءَ فَاضرِب عُنُقَهُ صبرا ، وأمّا عَلقَمَهُ بنُ عُدَيس البلوى ، وكِنانَهُ بنُ بشرٍ التَّجيبى ، وعُروَهُ بنُ سَهمٍ اللَّيثىُّ ، فَاقطَع أيدِيَهُم وأرجُلَهُم مِن خِلافٍ ودَعهُم يَتَشَحَّطونَ فى دِمائِهِم حَتّى يَموتوا ، فَإِذا ماتوا فَاصلِبهُم عَلى جُذوعِ النَّخلِ ، وأمّا مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ فَلا يُقبَلُ مِنهُ كِتابُهُ وشُدَّ يَدَکَ بِهِ ، وَاحتَل فى قَتلِهِ ، وقَرَّ عَلى عَمَلِکَ حَتّى يَأتِيَکَ أمرى إن شاءَ اللّهُ تَعالى .

فَلَمّا قَرأَ مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ الكِتابَ رَجَعَ إلَى المَدينَهِ هُوَ ومَن مَعَهُ ، ثُمَّ جَمَعَ أصحابَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وقَرَأَ عَلَيهِمُ الكِتابَ وأخبَرَهُم بِقِصَّهِ الكِتابِ .

فَلَم يَبقَ بِالمَدينَهِ أحَدٌ إلّا حَنَقَ عَلى عُثمانَ ، وَاشتَدَّ حَنَقُ بَنى هُذَيلٍ خاصَّهً عَلَيهِ لِأَجلِ صاحِبِهِم عَبدِ اللّهِ بنِ مَسعودٍ ، وهاجَت بَنو مَخزومٍ لِأَجلِ صاحِبِهِم عَمّارِ بنِ ياسِرٍ ، وكَذلِکَ غِفارٌ لِأَجلِ صاحِبِهِم أبى ذَرٍّ .

ثُمَّ إنَّ عَلِيّا أخَذَ الكِتابَ وأقبَلَ حَتّى دَخَلَ عَلى عُثمانَ ، فَقالَ لَهُ : وَيحَکَ ! لا أدرى عَلى ماذا أنزِلُ ! استَعتَبَکَ القَومُ فَأعتَبتَهُم بِزَعمِکَ وضَمِنتَنى ثُمَّ أحقَرتَنى ، وکَتَبتَ فيهِم هذَا الکِتابَ !

فَنَظَرَ عُثمانُ فِى الکِتابِ ثُمَّ قالَ : ما أعرِفُ شَيئا مِن هذا ! !

فَقالَ عَلِىٌّ : الغُلامُ غُلامُکَ أم لا ؟

قالَ عُثمانُ : بَل هُوَ وَاللّهِ غُلامى ، وَالبَعيرُ بَعيرى ، وهذَا الخاتَمُ خاتَمى ، وَالخَطُّ خَطُّ کاتِبى .

قال عَلِىٌّ رضى الله عنه : فَيَخرُجُ غُلامُکَ عَلى بَعيرِکَ بِکِتابٍ وأنتَ لا تَعلَمُ بِهِ ؟

فَقالَ عُثمانُ : حَيَّرتُکَ يا أبَا الحَسَنِ ! وقَد يُشبِهُ الخَطُّ الخَطَّ وقَد تَختِمُ عَلَى الخاتَمِ ، ولا وَاللّهِ ما کَتَبتُ هذَا الکِتابَ ، ولا أمَرتُ بِهِ ، ولا وَجَّهتُ هذَا الغُلامَ إلى مِصرَ .

فَقالَ عَلِىٌّ : لا عَلَيکَ ، فَمَن نَتَّهِمُ ؟ قالَ : أتَّهِمُکَ وأتَّهِمُ کاتِبى !

قالَ عَلِىٌّ : بَل هُوَ فِعلُکَ وأمرُکَ . ثُمَّ خَرَجَ مِن عِندَهُ مُغضَبا . (2) .

1- .الإداوه : إناء صغير من جلد يُتّخذ للماء كالسطيحه ونحوها (النهايه : ج 1 ص 33 «أدا») .
2- .الفتوح : ج 2 ص 410 ؛ الأمالى للطوسى : ص 712 ح 1517 عن عبد الرحمن بن أبى عمره الأنصارى نحوه وراجع تاريخ المدينه : ج 4 ص 1158 1160 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 55 والجمل : ص 139 141 .

5 / 12 آخرین کاری که به قتل عثمان انجامید

ر . ک : ص 273 (شکستن توبه و پیمان) .

5 / 12آخرین کاری که به قتل عثمان انجامید8422.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عن تفسیرِ «سبحانَ اللّهِ») الفتوح :عثمان به دنبال علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد و او را فرا خواند و گفت : ای ابو الحسن ! تو می توانی از پس این گروه بر آیی . آنان را به کتاب خدای عز و جل و سنّت پیامبر او دعوت کن و مرا از آنچه ناپسند می دارند ، کفایت کن .

علی علیه السلام به او فرمود : «اگر با من عهد و پیمانی الهی می بندی که به همه وعده هایی که به آنان دادی ، وفا کنی ، آن را انجام می دهم» .

عثمان گفت : باشد ، ای ابو الحسن ! هر چه را می خواهند ، از جانب من ضمانت کن .

علی علیه السلام عهدی شدید و پیمانی محکم از او گرفت . سپس از نزدش بیرون آمد و به مردم رو آورد . چون به آنها نزدیک شد ، گفتند : ای ابو الحسن ! ما تو را بزرگ می شماریم . آن طرف چه خبر است؟

فرمود : «آنچه می خواهید ، به شما داده می شود و از هر آنچه شما را ناراحت می کرد ، راحت می شوید . کسانی بر شما گمارده می شوند که دوست می دارید و آنان را که ناپسند می دارید ، برکنار می شوند» .

گفتند : چه کسی این وعده ها را برای ما ضمانت می کند؟

علی علیه السلام فرمود : «من آنها را برایتان ضمانت می کنم» .

گفتند : راضی شدیم .

آن گاه علی علیه السلام در حالی که سرشناسان و بزرگانِ معترضانْ همراهش بودند ، به سوی عثمان آمد . چون داخل شدند ، عثمان را سرزنش کردند و او نیز از همه آنچه ناپسند می داشتند ، پوزش خواست .

آنان گفتند : برای ما نوشته ای بنویس و علی علیه السلام را در ضمانت آن ، داخل کن تا به این نوشته عمل کنی .

عثمان گفت : هر چه دوست دارید ، بنویسید و هر که را خواستید ، در این ضمانت ، وارد کنید .

پس نوشتند : «به نام خداوند بخشنده مهربان . این ، نوشته ای از بنده خدا ، عثمان بن عفّان ، امیر مؤمنان ، به همه معترضان بر او از اهالی بصره و کوفه و مصر است . برای شما بر عهده من است که به کتاب خدای عز و جل و سنّت پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله عمل کنم ، به محروم شدگان [از بیت المال ، سهمشان] عطا شود و به ترسان ، امان داده شود و تبعیدشده به وطنش باز گردد و اموال به صاحبان حق بر گردد و عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح از کارگزاری مصر برکنار شود و هر که مصریان دوست دارند ، امیرشان گردد».

مصریان گفتند : می خواهیم که محمّد بن ابی بکر را امیر ما کنی .

عثمان گفت : باشد .

سپس در نوشته آوردند : «و علی بن ابی طالب برای مؤمنان ، ضامن است که عثمان به آنچه در این نوشته است ، وفا می کند» و زبیر بن عوّام ، طلحه بن عبید اللّه ، سعد بن ابی وقّاص ، عبد اللّه بن عمر ، زید بن ثابت ، سهل بن حنیف و ابو ایّوب (خالد بن زید) ، آن را گواهی کردند و این در ذی حجّه سال 35 بود .

پس ، مصریان نوشته شان را گرفتند و باز گشتند و محمّد بن ابی بکر ، به عنوان امیر ، با آنان بود . پس از سه روز راه رفتن ، غلام سیاه چهره ای را دیدند که بر شتری سوار است و آن را به شدّت می رانَد .

گفتند : ای مرد ! کمی آرام تر . چه کاره ای؟ گویا فرار می کنی ، یا در پی کسی هستی ! تو کیستی؟

گفت : من غلام امیر مؤمنان عثمان ام که مرا به سوی کارگزار مصر ، روانه کرده است .

مردی از میان آنان گفت : ای مرد ! کارگزار مصر ، همراه ماست .

گفت : آن که می خواهم ، این نیست .

محمّد بن ابی بکر گفت : او را از شترش پایین آورید .

او را پایین آوردند . محمّد بن ابی بکر به او گفت : به من راست بگو ، غلامِ کیستی؟

گفت : من ، غلام امیر مؤمنانم .

گفت : به سوی چه کسی فرستاده شده ای؟

گفت : به سوی عبد اللّه بن سعد ، کارگزار مصر .

گفت : چه چیزی برای او می بری؟

گفت : پیامی را .

محمّد بن ابی بکر گفت : آیا نوشته ای همراه توست؟

گفت : نه .

مصریان گفتند : ای امیر! خوب است او را بازرسی کنیم ؛ چرا که بیم داریم اربابش درباره ما چیزی نوشته باشد .

آن گاه بار و متاعش را بازرسی کردند و لباسش را کندند و برهنه اش کردند ؛ امّا چیزی را همراه او نیافتند . روی شترش ، مشک آب کوچکی بود . آن را تکان دادند ؛ چیزی در آن به جنبش و صدا در آمد . پس ، مشک را تکان دادند که بیرون آید ؛ امّا بیرون نیامد .

کنانه بن بشر تِجیبی گفت : به خدا سوگند ، روحم به من می گوید که در این مشک ، نوشته ای هست .

همراهانش گفتند : وای بر تو! نوشته ای در میان آب؟

گفت : مردم ، حیله ها دارند .

مشک را پاره کردند و در آن،یک بُطری یافتند که سرش با شمع ، بسته و مُهر شده بود . در درون بطری نوشته ای بود . بطری را شکستند و نوشته

را بیرون کشیدند و محمّد بن ابی بکر ، آن را خواند . در آن چنین نوشته شده بود :

«به نام خداوند بخشنده مهربان . از بنده خدا ، عثمان ، امیر مؤمنان ، به عبد اللّه بن سعد . امّا بعد ، چون عمرو بن یزید بن ورقا بر تو وارد شد ، او را حبس کن و گردنش را بزن .

و امّا علقمه بن عدیس بلوی ، کنانه بن بشر تجیبی و عروه بن سهم لیثی : دست و پایشان را از خلاف هم قطع کن و آنان را وا گذار تا در خونشان بغلتند و بمیرند و چون مردند ، آنان را بر درختان خرما به صلیب بکش .

و امّا محمّد بن ابی بکر : نوشته اش پذیرفته نمی شود . بر او سخت بگیر و در کشتن او حیله کن و بر کار خودت بمان تا فرمان من به تو بیاید ، إن شاء اللّه تعالی !» .

چون محمّد بن ابی بکر نوشته را خواند ، با همراهانش به مدینه باز گشت و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را گرد آورد و نوشته را برایشان خواند و از قصّه آن آگاهشان نمود . پس در مدینه کسی نماند ، مگر آن که کینه عثمان را به دل گرفت ، بویژه بنی هُذَیل (که به خاطر یارشان عبد اللّه بن مسعود ، کینه شان شدیدتر بود) و بنی مخزوم (که به خاطر یارشان عمّار بن یاسر به جوش آمدند) و نیز قبیله غِفار (به خاطر ابو ذر) .

سپس علی علیه السلام نوشته را گرفت و به سوی عثمان رفت و بر او وارد شد و به او فرمود : «وای بر تو ! نمی دانم بر چه چیزْ اعتماد کنم؟ ! مردم بر تو خُرده گرفتند و تو به گمان خودت از آنان پوزشی خواستی و مرا ضامن ساختی . سپس مرا کوچک شمردی و این نامه را درباره آنان نوشتی !» .

عثمان به نامه نگریست . سپس گفت : چیزی از این نمی دانم .

علی علیه السلام فرمود : «این غلام ، غلام تو هست ، یا نه؟» .

عثمان گفت : به خدا سوگند ، او غلام من است و شتر نیز شتر من و مُهر نیز مهر من و خط نیز خطّ کاتب من است .

علی علیه السلام فرمود : «غلام تو بر شترت با نوشته ای بیرون می رود و تو از آن آگاه نیستی؟» .

عثمان گفت : ای ابو الحسن ! تو را متحیّر ساختم ! گاه خطی به خطی شبیه می شود و مُهری شبیه مهری دیگر زده می شود . به خدا سوگند ، نه این نوشته را نوشته ام و نه بدان [مجازات ها]فرمان داده ام و این غلام را نیز به سوی مصر نفرستاده ام .

علی علیه السلام فرمود : «حرفی نیست . پس ، چه کس را متّهم کنیم؟» .

گفت : تو و کاتبم را متّهم می کنم .

علی علیه السلام فرمود : «بلکه آن ، کار و فرمان خود توست» .

سپس از نزد او خشمگینانه بیرون آمد .

.

ص: 286

. .

ص: 287

. .

ص: 288

. .

ص: 289

. .

ص: 290

. .

ص: 291

. .

ص: 292

. .

ص: 293

. .

8421.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (لَمّا سَأَلَهُ طَلحهُ بنُ عُبيدِ اللّهِ عن تفسى) تاريخ المدينه عن هارون بن عنتره عن أبيه :لَمّا كانَ مِن أَمرِ عُثمانَ ما كانَ ، قَدِمَ قَومٌ مِن مِصرَ مَعَهُم صَحيفَهٌ صَغيرَهُ الطَىِّ ، فَأَتَوا عَلِيًّا رضى الله عنه فَقالوا : إنَّ هذَا الرَّجُلَ قَد غَيَّرَ وبَدَّلَ ، ولَم يَسِر مَسيرَهَ صاحِبَيهِ ، وكَتَبَ هذَا الكِتابَ إلى عامِلِهِ بِمِصرَ : أن خُذ مالَ فُلانٍ ، وَاقتُل فُلانا ، وسَيِّر فُلانا .

فَأَخَذَ عَلِىٌّ الصَّحيفَهَ فَأَدخَلَها عَلى عُثمانَ ، فَقالَ : أ تَعرِفُ هذَا الكِتابَ ؟

فَقالَ : إنّى لَأَعرِفُ الخاتَمَ .

فَقالَ : اِكسِرها فَكَسَرَها . فَلَمّا قَرَأَها قَالَ : لَعَنَ اللّهُ مَن كَتَبَهُ ومَن أملاهُ .

فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ رضى الله عنه : أ تَتَّهِمُ أحَدا مِن أهلِ بَيتِکَ ؟ قالَ : نَعَم .

قالَ : مَن تَتَّهِمُ ؟ قالَ : أنتَ أوَّلُ مَن أتَّهِمُ !

قالَ : فَغَضِبَ عَلِىٌّ رضى الله عنه فَقامَ وقالَ : وَاللّهِ لا اُعينُکَ ولا اُعينُ عَلَيکَ حَتّى ألتَقى أنَا وأنتَ عِندَ رَبِّ العالَمينَ . (1)8420.شرح نهج البلاغه :مروج الذهب بَعدَ ذِكرِ حَلِّ اختِلافِ المِصرِيِّينَ مَعَ عُثمانَ وَانصِرافِهِم : فَلَمّا صاروا إلَى المَوضِعِ المَعروفِ بِحِسمى (2) ، إذا هُم بِغُلامٍ عَلى بَعيرٍ وهُوَ مُقبِلٌ مِنَ المَدينَهِ ، فَتَأَمَّلوهُ فَإِذا هُوَ وَرشٌ غُلامُ عُثمانَ ، فَقَرَّروهُ فَأَقَرَّ وأَظهَرَ كِتابا إلَى ابنِ أبى سَرحٍ صاحِبِ مِصرَ وفيهِ : إذا قَدِمَ عَلَيکَ الجَيشُ فَاقطَع يَدَ فُلانٍ ، وَاقتُل فُلانا ، وَافعَل بِفُلانٍ كَذا ، وأَحصى أكثَرَ مَن فِى الجَيشِ ، وأَمِرَ فيهِم بِما اُمِرَ .

وعَلِمَ القَومُ أنَّ الكِتابَ بِخَطِّ مَروانَ ، فَرَجَعوا إلَى المَدينَهِ ، وَاتَّفَقَ رَأيُهُم ورَأىُ مَن قَدِمَ مِنَ العِراقِ ، ونَزَلُوا المَسجِدَ وتَكَلَّموا ، وذَكَروا ما نَزَلَ بِهِم مِن عُمّالِهِم ، ورَجَعوا إلى عُثمانَ فَحاصَروهُ فى دارِهِ . (3) .

1- .تاريخ المدينه : ج 4 ص 1154 و1155 عن محمّد بن سعد و ص 1168 عن نوفل بن مساحق ، شرح نهج البلاغه : ج3 ص 22 كلّها نحوه .
2- .هو أرض بباديه الشام (معجم البلدان : ج 2 ص 258) .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 353 وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 175 .

8419.کنز العمّال :تاریخ المدینه به نقل از هارون بن عَنتره ، از پدرش : چون برای عثمانْ آن پیشامدها پدید آمد ، از مصر گروهی آمدند که نوشته کوچک در هم پیچیده ای همراهشان بود . نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند : این مرد ، [سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را]تغییر داده و دگرگون ساخته و به سیره دو خلیفه پیشین رفتار نکرده است . [نیز]این نامه را به کارگزارش در مصر نوشته است که مال فلانی را بگیر و فلانی را بکش و فلان کس را تبعید کن .

علی علیه السلام نامه را گرفت و آن را بر عثمان در آورد و فرمود : «آیا این نامه را می شناسی؟» .

گفت : مُهر را می شناسم .

فرمود : «پس مُهر را باز کن» .

چون باز کرد و خواند ، گفت : خداوند ، هر کس را که آن را نگاشته و هر کس را که آن را املا کرده ، نفرین کند !

علی علیه السلام به او فرمود : «آیا کسی از خاندانت را متّهم می کنی؟» .

گفت : آری .

فرمود : «چه کسی را متّهم می کنی؟» .

گفت : اوّلین کسی که متّهمش می کنم ، تو هستی .

علی علیه السلام خشمگین شد و برخاست و فرمود : «به خدا سوگند ، یاری ات نمی کنم و نیز بر ضدّ تو یاری نمی دهم ، تا آن که همدیگر را نزد پروردگار جهانیان ، ملاقات کنیم» .8420.شرح نهج البلاغه :مروج الذهب پس از یادکردِ حلّ اختلاف مصریان با عثمان و بازگشت آنان : چون به محلّی به نام حِسمی (1) رسیدند ، به غلامی بر خوردند که سوار بر شتر از مدینه می آمد . چون به دقّت در او نگریستند ، دیدند که او وَرْش ، غلام عثمان ، است . پس ، او را به اقرار وا داشتند . او نیز اقرار و اعتراف کرد

و نامه ای را که به ابن ابی سرح ، کارگزار مصر ، نوشته شده بود ، آشکار نمود .

متن آن چنین بود : با ورود این گروه بر تو ، دست فلانی را قطع کن و فلانی را بکش و با فلان کس این گونه کن . و بیشتر کسانی که در [رأس] آن گروه بودند ، شمرده شده بودند و فرمانی درباره هر یک داده شده بود .

آن گروه ، پی بردند که نوشته به خطّ مروان است . پس به مدینه باز گشتند و نظر آنان و نظر کسانی که از عراق آمده بودند ، یکی شد . در مسجدْ منزل کردند و سخن گفتند و آنچه را کارگزاران بر سر آنها آورده بودند ، یاد کردند و به سوی عثمان باز گشته،او را در خانه اش محاصره کردند. .

1- .سرزمینی در صحرای شام است (معجم البلدان : ج 2 ص 258) .

8419.كنز العمّال :الطبقات الكبرى عن جابر بن عبد اللّه :إنَّ المِصرِيّينَ ... رَجَعوا فَلَمّا كانوا بِالبُوَيبِ (1) رَأَوا جَمَلاً عَلَيهِ ميسَمُ الصَّدَقَهِ فَأَخَذوهُ ، فَإِذا غُلامٌ لِعُثمانَ فَأَخَذوا مَتاعَهُ فَفَتَّشوهُ ، فَوَجَدوا فيهِ قَصبَةً مِن رَصاصٍ فيها كِتابٌ فى جَوفِ الإِداوَهِ (2) فِى الماءِ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ سَعدٍ : أنِ افعَل بِفُلانٍ كَذا وبِفُلانٍ كَذا مِنَ القَومِ الَّذين شَرَعوا فى عُثمانَ .

فَرَجَعَ القَومُ ثانِيَهً حَتّى نَزَلوا بِذى خَشُبٍ ، فَأَرسَلَ عُثمانُ إلى مُحَمَّدِ بنِ مَسلَمَهَ فَقالَ : أُخرُج فَاردُدهُم عَنّى .

فَقالَ : لا أفعَلُ .

فَقَدِموا فَحَصروا عُثمانَ . (3)8418.امام على عليه السلام :سير أعلام النبلاء :كانَ [مَروانُ بنُ الحَكَمِ] كاتِبَ ابنِ عَمِّهِ عُثمانَ ، وإلَيهِ الخاتَمُ ، فَخانَهُ ، وأجلَبوا بِسَبَبِهِ عَلى عُثمانَ . (4)5 / 13الحَصرُ الثّانى8415.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به سؤال از حكم كسى كه رسول خدا صلى الله) الشافى عن ابن أبى جعفر القارى مولى بنى مخزوم :كانَ المِصرِيّونَ الَّذينَ حَصَروا عُثمانَ سِتَّمِئَهٍ ، عَلَيهِم : عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عُدَيس البلوى ، وكِنانَهُ بنُ بِشرٍ الكِندِىُّ، وعَمرُو بنُ الحَمِقِ الخُزاعِىُّ .

وَالَّذينَ قَدِموا مِنَ الكوفَهِ مِئَتَينِ ، عَلَيهِم : مالِكُ بنُ الحارِثِ الأَشتَرُ النَّخَعِىُّ .

وَالَّذينَ قَدِموا مِن البَصرَهِ مِئَهُ رَجُلٍ ، رَئيسُهُم : حَكيمُ بنُ جَبَلَهَ العَبدِىُ .

وكانَ أصحابُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله الَّذينَ خَذَلوهُ لا يَرَونَ أنَّ الأَمرَ يَبلُغُ بِهِم إلَى القَتلِ ، ولَعَمرى لَو قامَ بَعضُهُم فَحَثَا التُّرابَ فى وجُوهِ أُولئِکَ لَانصَرَفوا . (5) .

1- .البُوَيْب : هو مدخل أهل الحجاز إلى مصر (معجم البلدان : ج 1 ص 512) .
2- .فى المصدر : «الإداره» ، وما أثبتناه عن تاريخ الإسلام للذهبى وأنساب الأشراف وهو الصحيح .
3- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 65 ، تاريخ دمشق : ج 39 ص 323 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 441 و442 ، أنساب الأشراف: ج 6 ص 182

و183 و ص 177 والثلاثه الأخيره نحوه .
4- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 477 الرقم 102 .
5- .الشافى : ج 4 ص 262 ؛ الطبقات الكبرى : ج 3 ص 71 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 219 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 447 ، تاريخ دمشق : ج 39 ص 360 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 27 كلّها عن أبى جعفر القارى .

5 / 13 محاصره دوم

8418.عنه علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از جابر بن عبد اللّه : مصریان ... [به سوی سرزمینشان]باز می گشتند . چون به بُوَیب (1) رسیدند ، شتری را دیدند که داغ زکات داشت (متعلّق به بیت المال بود) . او را گرفتند و متوجّه شدند که غلام عثمان [سوار]بر آن است . پس بارَش را گرفتند و بازرسی کردند و در آن ، لوله ای سُربی یافتند که داخل مشک آب ، جاسازی شده و درونش نامه ای بود .

نامه خطاب به عبد اللّه بن سعد بود که : از میان سردمداران شورش ، فلانی را این گونه و فلانی را آن گونه کن . پس قوم ، دوباره باز گشتند تا در ذو خُشُب فرود آمدند . عثمان به دنبال محمّد بن مسلمه فرستاد و گفت : بیرون آی و آنان را از من باز گردان .

گفت : نمی کنم .

پس آنان آمدند و عثمان را محاصره کردند .8417.عنه علیه السلام :سیر أعلام النبلاء :مروان بن حکم ، کاتب پسر عمویش عثمان بود و مُهر [عثمان]در نزد او بود . او به عثمان خیانت کرد و به خاطر خیانت او ، مردم بر ضدّ عثمانْ گرد آمدند .5 / 13محاصره دوم8414.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الشافی به نقل از ابو جعفر قاری ، هم پیمان بنی مخزوم : مصریانی که عثمان را محاصره کردند ، ششصد نفر بودند و فرماندهی آنها با عبد الرحمان بن عدیس بلوی ، کِنانه بن بِشْر کِنْدی و عمرو بن حَمِق خُزاعی بود .

کسانی که از کوفه آمدند ، دویست تن بودند و مالک بن حارث اَشتر نَخَعی ، فرمانده شان بود .

کسانی که از بصره آمدند ، صد مرد بودند و حکیم بن جبله عبدی رئیس آنها بود .

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که عثمان را وا نهادند ، نمی پنداشتند که کار به کشتن برسد و به جانم سوگند ، اگر یکی از آنان برمی خاست و خاک به صورت آنها می پاشید ، باز می گشتند .

.

1- .بُوَیب ، ورودی اهالی حجاز به مصر است (معجم البلدان : ج1 ص 512) .

8413.امام کاظم علیه السلام (درباره دو نفر که به یکدیگر ناسزا بگویند) تاریخ الطبری عن عبد اللّه بن الزبیر عن أبیه :کَتَبَ أهلُ مِصرَ بِالسُّقیا (1) أو بِذی خُشُبٍ إلی عُثمانَ بِکِتابٍ ، فَجاءَ بِهِ رَجُلٌ مِنهُم حَتّی دَخَلَ بِهِ عَلَیهِ ، فَلَم یَرُدَّ عَلَیهِ شَیئا ، فَأَمَرَ بِهِ فَاُخرِجَ مِنَ الدّارِ .

وکانَ أهلُ مِصرَ الَّذینَ ساروا إلی عُثمانَ سِتَّمِئَهِ رَجُلٍ عَلی أربَعَهٍ ألوِیَهٍ لَها رُؤوسٌ أربَعَهٌ ، مَعَ کُلِّ رَجُلٍ مِنهُم لِواءٌ .

وکانَ جِماعُ أمرِهِم جَمیعا إلی عَمرِو بنِ بُدَیلِ بنِ وَرقاءَ الخُزاعِیِّ وکانَ مِن أصحابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وإلی عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عُدَیسٍ التَّجیبیّ .

فکانَ فیما کَتَبوا إلَیهِ :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ : أمّا بَعدُ ، فَاعلَم أنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَومٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِأنفُسِهِم ، فَاللّهَ اللّهَ ! ثُمَّ اللّهَ اللّهَ ! فَإنَّکَ عَلی دُنیا فَاستَتِمَّ إلَیها مَعَها آخِرَهً ، ولا تُلبِسُ نَصیبَکَ مِنَ الآخِرَهِ ، فَلا تَسوغَ لَکَ الدُّنیا .

وَاعلَم أنّا وَاللّهِ للّهِ نَغضَبُ، وفِی اللّهِ نَرضی، وإنّا لَن نَضَعَ سُیوفَنا عَن عَواتِقِنا حَتّی تَأتِیَنا مِنکَ تَوبَهٌ مُصَرَّحَهٌ ، أو ضَلالَهٌ مُجَلَّحَهٌ مُبلَجَهٌ ، فَهذِهِ مَقالَتُنا لَکَ ، وقَضِیَّتُنا إلَیکَ ، وَاللّهُ عَذیرُنا مِنکَ . وَالسَّلامُ . (2) .

1- .قریه جامعه من عمل الفُرْع ، بینهما ممّا یلی الجحفه تسعه عشر میلاً (معجم البلدان : ج 3 ص 228) .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 369 .

8412.امام کاظم علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن زبیر ، از پدرش : اهل مصر در سُقْیا (1) یا در ذو خُشُب (2) به عثمان ، نامه نوشتند و فردی از آنان ، آن را آورد تا به عثمان داد ؛ ولی او پاسخی نداد و فرمان داد تا از خانه بیرونش کنند .

مصریانی که به سوی عثمانْ حرکت کرده بودند ، ششصد مرد با چهار پرچم و چهار فرمانده بودند که هر یک ، پرچمی داشتند و کلّیه کارهایشان با عمرو بن بُدَیل بن ورقاء خزاعی (صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله) و عبدالرحمان بن عدیس تَجیبی بود .

در نوشته آنان به عثمان ، این گونه آمده بود : «به نام خداوند بخشنده مهربان . امّا بعد ، بدان که خداوند ، سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد تا زمانی که درون خود را تغییر بدهند . پس ، خدا را ، خدا را ! و باز ، خدا را ، خدا را [در نظر گیر] ! تو بر دنیا سواری . پس آخرت را نیز به دست آور و نصیبت را کامل کن ؛ چرا که اگر آخرتت را از دست بدهی ، دنیا نیز برایت گوارا نیست .

و بدان که به خدا سوگند ، ما به خاطر خدا خشم گرفته ایم و به خاطر خدا راضی می شویم . شمشیرهایمان را پایین نمی آوریم تا این که [خبر] توبه صریحت و یا گم راهی روشن و آشکارت ، به ما برسد . این ، حرف ما با تو و جریان کار ماست که با تو در میان می گذاریم ؛ و خداوند ، عذر ما را درباره تو بپذیرد . و السلام !» . .

1- .سُقْیا ، آبادی بزرگی در ناحیه فُرع است . از آن جا تا جُحفه ، نوزده میل فاصله است (معجم البلدان : ج3 ص 228) .
2- .ذو خُشُب ، وادی ای به فاصله یک شب راه تا مدینه است (معجم البلدان : ج 2 ص 372) .

8411.امام كاظم عليه السلام (آن گاه كه دو مرد را ديد كه به يكديگر ناسزا مى گ) تاريخ اليعقوبى :حَصَرَ ابنُ عُدَيسٍ البَلَوىُّ عُثمانَ فى دارِهِ ، فَناشَدَهُمُ اللّهَ ، ثُمَّ نَشَدَ مَفاتيحَ الخَزائِنِ ، فَأَتَوا بِها إلى طَلحَةَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ ، وعُثمانُ مَحصورٌ فى دارِهِ ، وكانَ أكثَرُ مَن يُؤَلِّبُ عَلَيهِ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ وعائِشَةَ . (1)8410.امام على عليه السلام :الإمامه والسياسه :أقبَلَ الأَشتَرُ النَّخَعِىُّ مِنَ الكوفَهِ فى ألفِ رَجُلٍ ، وأقبَلَ ابنُ أبى حُذَيفَهَ مِن مِصرَ فى أربَعِمِئَهِ رَجُلٍ ، فَأَقامَ أهلُ الكوفَهِ وأَهلُ مِصرَ بِبابِ عُثمانَ لَيلاً ونَهارا ، وطَلحَهُ يُحَرِّضُ الفَريقَينِ جَميعا عَلى عُثمانَ .

ثُمَّ إنَّ طَلحَهَ قالَ لَهُم : إنَّ عُثمانَ لا يُبالى ما حَصَرتُموهُ وهُوَ يَدخُلُ إلَيهِ الطَّعامُ والشَّرابُ ، فَامنَعوهُ الماءَ أن يَدخُلَ عَلَيهِ . (2)8409.تنبيه الخواطر به نقل از عياض بن حمّاد :تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن عيّاش بن أبى ربيعه:دَخَلتُ عَلى عُثمانَ ، فَتَحَدَّثتُ عِندَهُ ساعَهً ، فَقالَ : يَابنَ عَيّاشٍ ! تَعالَ ، فَأَخَذَ بِيَدى ، فَأسمَعَنى كَلامَ مَن عَلى بابِ عُثمانَ ، فَسَمِعنا كَلاماً ، مِنهُم مَن يَقولُ : ما تَنتَظِرونَ بِهِ ؟ ومِنهُم مَن يَقولُ : اُنظُروا عَسى أن يُراجِعَ .

فَبَينا أنَا وهُوَ واقِفانِ ، إذ مَرَّ طَلحَهُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ ، فَوَقَفَ فَقالَ : أينَ ابنُ عُدَيسٍ ؟

فَقيلَ : ها هُوَ ذا . فَجاءَهُ ابنُ عُدَيسٍ ، فَناجاهُ بِشَىءٍ ، ثُمَّ رَجَعَ ابنُ عُدَيسٍ ، فَقالَ لِأَصحابِهِ : لا تَترُكوا أحَدا يَدخُلُ عَلى هذَا الرَّجُلِ ، ولا يَخرُجُ مِن عِندِهِ .

قالَ : فَقالَ لى عُثمانُ : هذا ما أمَرَ بِهِ طَلحَهُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ ! ثُمَّ قالَ عُثمانُ : اللّهُمَّ اكفِنى طَلحَهَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ ؛ فَإِنَّهُ حَمَلَ عَلَىَّ هؤُلاءِ ، وألَّبَهُم (3) ، وَاللّهِ إنّى لَأَرجو أن يَكونَ مِنها صِفرا (4) ، وأن يُسفَكَ دَمُهُ ؛ إنَّهُ انتَهَكَ مِنّى ما لا يَحِلُّ لَهُ . (5) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 175 .
2- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 56 .
3- .ألَّبَهم من التأليب : التحريض (لسان العرب : ج 1 ص 216 «ألب») .
4- .الصِّفْر والصَّفْر والصُّفْر : الشىء الخالى (لسان العرب : ج 4 ص 461 «صفر») .

5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 378 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 291 وفيه «عبّاس» بدل «عيّاش» .

8414.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :ابن عدیس بلوی ، عثمان را در خانه اش محاصره کرد و آنان را به خدا سوگند داد . سپس کلیدهای خزانه را از آنان خواست . کلیدها را نزد طلحه بن عبید اللّه آوردند ، در حالی که عثمان در خانه اش در محاصره بود . طلحه ، زبیر و عایشه ، بیش از دیگران ، [مردم را]بر ضدّ عثمان می شوراندند .8413.عنه علیه السلام (فی رَجُلَینِ یَتَسابّانِ) الإمامه و السیاسه :آشتر نخعی با هزار مرد ، از کوفه و ابن ابی حذیفه با چهار صد نفر ، از مصر آمدند و اهالی کوفه و مصر ، شب و روز بر درِ خانه عثمان بودند و طلحه هر دو گروه را بر ضدّ عثمانْ تحریک می کرد .

طلحه به آنان گفت : عثمان ، تا هنگامی که غذا و آب به او می رسد ، از محاصره شما باکی ندارد . پس ، آنان مانع شدند که آب به او برسد .8412.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن عیّاش ، از ابو ربیعه : بر عثمانْ وارد شدم و ساعتی با او به گفتگو نشستم . گفت : ای ابن عیّاش! بیا . آن گاه دستم را گرفت و سخن کسانی را که بر درِ خانه اش بودند ، به من شنوانْد . سخنانی شنیدیم . برخی می گفتند : منتظَر چه هستید؟ و برخی می گفتند : صبر کنید ؛ امید است که باز گردد .

در همان هنگام که من و او ایستاده بودیم ، طلحه بن عبید اللّه از آن جا عبور می کرد . پس ایستاد و گفت : ابن عدیس کجاست؟

گفته شد : او این جاست .

ابن عدیس به نزدش آمد و طلحه چیزی در گوش او گفت . سپس ابن عدیس باز گشت و به یارانش گفت : نه کسی را بگذارید بر این مرد [عثمان] داخل شود و نه کسی از نزد او بیرون بیاید .

عثمان به من گفت : این ، چیزی است که طلحه بن عبید اللّه بدان فرمان داده است .

سپس گفت : خدایا! خودت طلحه بن عبید اللّه را از من باز دار ؛ زیرا او اینان را بر ضدّ من برانگیخته و گِردشان آورده است و به خدا سوگند ، امید می برم که چیزی از آن [خلافت] را به دست نیاورَد و خونش ریخته شود ، که او حرمت مرا به ناروا شکسته است . .

8411.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام (لَمّا رَأى رَجُلَينِ يَتَسابّانِ) الفتوح :كانَ طَلحَةُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ قَدِ استَولى عَلى حِصارِ عُثمانَ مَعَ نَفَرٍ مِن بَنى تَيمٍ ، وبَلَغَ ذلِکَ عُثمانَ ، فَأَرسَلَ إلى عَلِيٍّ بِهذَا البَيتِ :

فَإِن كُنتُ مَأكولاً فَكُن أنتَ آكِلى

وإلّا فَأَدرِكنى ولَمّا اُمَزَّقُ

أ تَرضى أن يُقتَلَ ابنُ عَمِّکَ وابنُ عَمَّتِکَ ، ويُسلَبَ نِعمَتُکَ وأمرُکَ ؟ ! فَقالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه : صَدَقَ واللّهِ عُثمانُ ! لا وَاللّهِ ، لا نَترُکُ ابنَ الحَضرَمِيَّهِ يَأكُلُها .

ثُمَ خَرَجَ عَلِيٌّ إلَى النّاسِ ، فَصَلّى بِهِمُ الظُّهرَ وَالعَصرَ ، وتَفَرَّقَ النّاسُ عَن طَلحَةَ ، ومالوا إلى عَلِيٍّ . فَلَمّا رَأى طَلحَةُ ذلِکَ ، أقبَلَ حَتّى دَخَلَ عَلى عُثمانَ ، فَاعتَذَرَ إلَيهِ مِمّا كانَ مِنهُ . فَقالَ لَهُ عُثمانُ : يَابنَ الحَضرَمِيَّهِ ! وَلَّيتَ عَلَى النّاسِ ، ودَعَوتَهم إلى قَتلى ، حَتّى إذا فاتَکَ ما كُنتَ تَرجو ، وعَلاکَ عَلِيٌّ رضى الله عنه عَلَى الأَمرِ ، جِئتَنى مُعتَذِرا ! ! لا قَبِلَ اللّهُ مِمَّن قَبِلَ مِنکَ .
8410(1).الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن محمّد بن مَسلَمه فى ذِكرِ اجتِماعِ المِصرِيّينَ عِندَ عُثمانَ : تَكَلَّمَ القَومُ ، وقَد قَدَّموا فى كَلامِهِمُ ابنَ عُدَيسٍ ، فَذَكَرَ ما صَنَعَ ابنُ سَعدٍ بِمِصرَ ، وذَكَرَ تَحامُلاً مِنهُ عَلَى المُسلِمينَ وأهلِ الذِّمَّهِ ، وذَكَرَ استِئثارا مِنهُ فى غَنائِمِ المُسلِمينَ ، فَإِذا قيلَ لَهُ فى ذلِکَ ، قالَ : هذا كِتابُ أميرِ المُؤمِنينَ إلَيَّ . ثُمَّ ذَكَروا أشياءَ مِمَّا أحدَثَ بِالمَدينَهِ ، وما خالَفَ بِهِ صاحِبَيهِ .

قالَ : فَرَحِلنا مِن مِصرَ ونَحنُ لا نُريدُ إلّا دَمَکَ ، أو تَنزِعُ ، فَرَدَّنا عَلِيٌّ ومُحَمَّدُ بنُ مَسلَمَهَ ، وضَمِن لَنا مُحَمَّدٌ النُّزوعَ عَن كُلِّ ما تَكَلَّمنا فيهِ ...

ثُمَّ رَجَعنا إلى بِلادِنا نَستَظهِرُ بِاللّهِ عَزَّوجَلَّ عَلَيکَ ، ويَكونُ حُجَّهً لَنا بَعدَ حُجَّهٍ ، حَتّى إذا كُنّا بِالبُوَيبِ أخَذنا غُلامَکَ ، فَأَخَذنا كِتابَکَ وخاتَمَکَ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ سَعدٍ ، تَأمُرُهُ فيهِ بِجَلدِ ظُهورِنا ، وَالمَثلِ بِنا فى أشعارِنا ، وطولِ الحَبسِ لَنا ! ! وهذا كِتابُکَ .

قالَ : فَحَمِدَ اللّهَ عُثمانُ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : وَاللّهِ ، ما كَتَبتُ ، ولا أمَرتُ ، ولا شَوَّرتُ (2) ، ولا عَلِمتُ .

فَقُلتُ وعَلِیٌّ جَمیعا : قَد صَدَقَ . فَاستَراحَ إلَیها عُثمانُ .

فَقالَ المِصرِیّونَ : فَمَن کَتَبَهُ ؟ !

قالَ : لا أدری .

قالَ : أفَیُجتَرَأُ عَلَیکَ ؛ فَیُبعَثُ غُلامُکَ ، وجَمَلٌ مِن صَدَقاتِ المُسلِمینَ ، ویُنقَشُ علی خاتَمِکَ ، ویُکتَبُ إلی عامِلِکَ بِهذِهِ الاُمورِ العِظامِ ، وأنتَ لا تَعلَمُ ! !

قالَ : نَعم .

قالوا : فَلَیسَ مِثلُکَ یَلِی ؛ اخلَع نَفسَکَ مِن هذَا الأَمرِ کَما خَلَعَکَ اللّهُ مِنهُ .

قالَ : لا أنزِعُ قَمیصا ألبَسَنیهِ اللّهُ عَزَّوجَلَّ .

قالَ : وکَثُرَتِ الأَصواتُ وَاللَّغطُ ، فَما کُنتُ أظُنُّ أنَّهُم یَخرُجونَ حَتّی یُواثِبوهُ . وقامَ عَلِیٌّ فَخَرَجَ . قالَ : فَلَمّا قامَ عَلِیٌّ قُمتُ ، قالَ : وقالَ لِلمِصرِیّینَ : اُخرُجوا . فَخَرَجوا .

قالَ : ورَجَعتُ إلی مَنزِلی ، ورَجَعَ عَلِیٌّ إلی مَنزِلِهِ ، فَما بَرِحوا مُحاصِریهِ حَتّی قَتَلوهُ . (3) .

1- .الفتوح : ج 2 ص 423 .
2- .أشار إلیه وشَوَّر : أومَأ . وفی الحدیث : کان یشیر فی الصلاه ؛ أی یومئ بالید والرأس ؛ أی یأمر وینهی بالإشاره (لسان العرب : ج 4 ص 436 و437 «شور») .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 374 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 288 نحوه .

8409.تنبیه الخواطر عن عیاضِ بنِ حمّاد :الفتوح :طلحه بن عبید اللّه با چند نفر از قبیله بنی تَیْم ، فرماندهی محاصره کنندگان عثمان را در دست داشت و چون خبر آن به عثمان رسید ، این شعر را برای علی علیه السلام فرستاد :

اگر قرار است خورده شوم ، تو خورنده ام باش

وگرنه مرا ، تا تکّه تکّه نشده ام ، دریاب .

آیا راضی می شوی که پسر عمو و پسر عمّه ات کشته شود و نعمت و کارت از دست برود؟

علی علیه السلام فرمود : «به خدا سوگند ، عثمانْ راست می گوید ! به خدا سوگند ، نمی گذاریم پسر حَضرَمیّه (طلحه) ، آن (خلافت) را در دست گیرد» .

سپس به سوی مردم ، به راه افتاد و نماز ظهر و عصر را با آنان خواند .

مردم از گرد طلحه پراکنده شدند و به سوی علی علیه السلام میل کردند . چون طلحه چنین دید ، رو به عثمان آورد و بر او وارد شد و از کرده های قبلی اش پوزش خواست .

عثمان به او گفت : ای پسر حضرمیّه ! کار مردم را به دست می گیری و آنان را به کشتن من فرا می خوانی و چون آرزویت را بر باد رفته می یابی و تسلّط علی را بر اوضاع می بینی ، به عذرخواهی نزد من می آیی؟ ! خداوند از کسی که عذر تو را بپذیرد ، عذری نپذیرد !8408.بحار الأنوار :تاریخ الطبری به نقل از محمّد بن مَسلَمَه ، در یادکردِ اجتماع مصریانْ نزد عثمان : آنان سخن گفتند و ابن عدیس را در سخن گفتن ، مقدّم داشتند . او آنچه را عبد اللّه بن سعد [بن ابی سَرْح] در مصر کرده بود ، گفت و از بدرفتاری وی با مسلمانان و کافران ذمّی و اختصاص دادن غنیمت مسلمانان به خودش یاد کرد .

سپس پاسخ عبداللّه بن سعد را نیز یادآوری کرد که چون در این باره به وی اعتراض می شود ، می گوید : این ، نوشته امیر مؤمنان به من است .

سپس کارهایی را که عثمان در مدینه کرده بود و مخالف روش دو خلیفه قبلی بود ، بر شمردند .

ابن عدیس گفت : ما از مصر آمدیم و جز خون تو را نمی خواستیم ، مگر این که [از خلاف هایت] دست می کشیدی ؛ امّا علی و محمّد بن مسلمه ، ما را باز گرداندند و محمّد [بن مسلمه] برای ما ضمانت کرد که از همه آنچه گفتیم ، دست می کشی ... .

سپس به شهرهایمان باز گشتیم و در برابر تو ، به خدا پشت گرم بودیم و حجّت هایی پی در پی برای ما بود ، تا آن که در بُوَیب ، غلام تو را گرفتیم و نامه و مُهرت به عبد اللّه بن سعد را به دست آوردیم که در آن ، به تازیانه زدن بر پشت هایمان ، تراشیدن موهایمان و حبس های طولانی فرمان داده بودی و این ، نامه توست .

عثمان به حمد و ثنای الهی پرداخت و سپس گفت : به خدا سوگند ، من ننوشتم ، فرمان ندادم ، اشاره نکردم و حتّی اطّلاع ندارم .

من و علی علیه السلام ، هر دو گفتیم : بی گمان ، راست می گوید .

پس عثمان ، نفس راحتی کشید .

مصریان گفتند : پس ، چه کسی آن را نوشته است؟

گفت : نمی دانم .

[مصریان] گفتند : بر تو گردن فرازی می کنند ، غلامت را با شتری از بیت المال مسلمانان می فرستند و مُهرت را نقش می زنند . این همه کارهای مهم را به کارگزارانت می نویسند و تو ، هیچ یک را نمی دانی؟ !

گفت : آری [، نمی دانم] .

گفتند : پس مانند تویی ، شایستگی حکومت ندارد . از این امر ، کناره بگیر ، چنان که خداوند از آن برکنارت کرده است .

عثمان گفت : پیراهنی را که خدا به من پوشانده است ، از تن به در نمی کنم !

صدا و همهمه فراوان شد و من گمان نمی بردم که آنان بدون آن که با او در آویزند ، بیرون آیند .

علی علیه السلام برخاست و بیرون رفت و چون علی علیه السلام برخاست ، من نیز برخاستم .

علی علیه السلام به مصریان فرمود : «بیرون بروید» .

پس بیرون رفتند . و من به خانه ام باز گشتم و علی علیه السلام نیز به خانه اش باز گشت و مصریان ، عثمان را در محاصره داشتند تا او را کشتند . .

ص: 304

. .

ص: 305

. .

8407.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری عن سفیان بن أبی العوجاء :قالَ عُثمانُ [لِلمِصرِیّینَ] : ... أمّا قَولُکُم : تَخلَعُ نَفسَکَ ؛ فلا أنزِعُ قَمیصا قَمَّصَنیهِ اللّهُ عَزَّوجَلَّ ، وأکرَمَنی بِهِ ، وخَصَّنی بِهِ عَلی غَیری ، ولکِنّی أتوبُ ، وأنزِعُ ، ولا أعودُ لِشَیءٍ عابَهُ المُسلِمونَ ، فَإِنّی وَاللّهِ الفَقیرُ إلَی اللّهِ ، الخائِفُ مِنهُ !

قالوا : إنَّ هذا لَو کانَ أوَّلَ حَدَثٍ أحدَثتَهُ ثُمَّ تُبتَ مِنهُ ولَم تَقُم عَلَیهِ لَکان عَلَینا أن نَقبَلَ مِنکَ ، وأن نَنصَرِفَ عَنکَ ، ولکِنَّهُ قَد کانَ مِنکَ مِنَ الأَحداثِ قَبلَ هذا ما قَد عَلِمتَ ، ولَقَدِ انصَرَفنا عَنکَ فِی المَرَّهِ الاُولی وما نَخشی أن تَکتُبَ فینا ، ولا مَن اعتَلَلتَ بِهِ بِما وَجَدنا فی کِتابِکَ مَعَ غُلامِکَ . وکَیفَ نَقبَلُ تَوبَتَکَ وقَد بَلَونا مِنکَ أنَّکَ لا تُعطی مِن نَفسِکَ التَّوبَهَ مِن ذَنبٍ إلّا عُدتَ إلَیهِ ! ! فَلَسنا مُنصَرِفینَ حَتّی نَعزِلَکَ ، ونَستَبدِلَ بِکَ ، فَإِن حالَ مَن مَعَکَ مِن قَومِکَ وذَوِی رَحِمِکَ وأهلِ الِانقِطاعِ إلَیکَ دونَکَ بِقِتالٍ قاتَلناهُم ، حَتّی نَخلُصَ إلَیکَ فَنَقتُلَکَ ، أو تَلحَقَ أرواحُنا بِاللّهِ . (1)5 / 14اِستِنصارُ عُثمانَ مُعاوِیَهَ وخِذلانُهُ8404.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری عن محمّد بن السائب الکلبی :لَمّا رَأی عُثمانُ ما قَد نَزَلَ بِهِ . وما قَدِ انبَعَثَ عَلَیهِ مِنَ النّاسِ ، کَتَبَ إلی مُعاوِیَهَ بنِ أبی سُفیانَ وهُوَ بِالشّامِ :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ ، أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ أهلَ المَدینَهِ قَد کَفَروا ، وأخلَفُوا الطّاعَهَ، ونَکَثُوا البَیعَهَ ، فَابعَث إلَیَّ مَن قِبَلَکَ مِن مُقاتَلَهِ أهلِ الشّامِ عَلی کُلِّ صَعبٍ وذَلولٍ .

فَلَمّا جاءَ مُعاوِیَهَ الکِتابُ تَرَبَّصَ بِهِ ، وکَرِهَ إظهارَ مُخالَفَهِ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وقَد عَلِمَ اجتِماعَهُم . (2) .

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 376 .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 368 وراجع الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 288 .

5 / 14 یاریخواهی عثمان از معاویه و کمک نکردن او

8403.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از سفیان بن ابی عَوجاء : عثمان به مصریان گفت : ... امّا سخنتان که «کناره بگیر» : من لباسی را که خدای عز و جل بر من پوشانده و با آن ، بزرگم داشته و آن را ویژه من ساخته است ، از تن به در نمی کنم ؛ امّا توبه می کنم و [از گناه ،]دست می کشم و چیزی را که مسلمانانْ عیب می شمرند ، تکرار نمی کنم که به خدا سوگند ، به خدا نیازمند و از او ترسانم .

گفتند : اگر این ، نخستین گناهی بود که از تو سر می زد و سپس از آن توبه می کردی و دوباره آن را انجام نمی دادی ، بر ما لازم بود که از تو بپذیریم و از پیش تو باز گردیم ؛ امّا همان گونه که می دانی ، پیش از این [نیز]گناهان دیگری از تو سر زد و در مرتبه نخست ، از نزد تو رفتیم و گمان نمی کردیم که درباره ما چیزی بنویسی ، یا کار ما را آن گونه چاره کنی که در نامه همراه غلامت یافتیم .

اینک چگونه توبه ات را بپذیریم ، در حالی که تو را آزموده ایم ، که از گناهی توبه نمی کنی ، جز آن که به سوی آن باز می گردی؟ ما باز نمی گردیم تا آن که تو را برکنار کرده ، کسی دیگر را به جای تو بنشانیم . و اگر قوم و خویشان و وابستگان تو از این امرْ مانع شوند ، با آنان می جنگیم تا یا به تو دست یابیم و تو را به قتل برسانیم ، یا این که جان های ما به خدا بپیوندد .5 / 14یاریخواهی عثمان از معاویه و کمک نکردن او8406.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از محمّد بن سائب کلبی : چون عثمان دید که چه بر سر او آمده است و مردم چگونه بر ضدّ او بر انگیخته شده اند ، به معاویه بن ابی سفیان که در شام بود نوشت :

«به نام خداوند بخشنده مهربان . امّا بعد ، اهل مدینه کافر شده اند ، اطاعت نمی کنند و بیعت شکسته اند . پس ، جنگاوران شام را که نزد تو اند ، به هر گونه و وسیله ای که می توانی ، به سوی من گسیل دار» .

هنگامی که نامه به معاویه رسید ، منتظر ماند و چون اجتماع اصحاب پیامبر خدا را [بر مخالفت با عثمان]می دانست ، اظهار مخالفت با آنان را ناپسند داشت .

8405.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ الإسلام عن ابن الزبير وابن عبّاس :بَعَثَ عُثمانُ المِسوَرَ بنَ مَخرَمَةَ إلى مُعاوِيَةَ ؛ يُعلِمُهُ أنَّهُ مَحصورٌ ، ويَأمُرُهُ أن يُجَهِّزَ إلَيهِ جَيشا سَريعا .

فَلَمّا قَدِمَ عَلى مُعاوِيَةَ ، رَكِبَ مُعاوِيَةُ لِوَقتِهِ هُوَ ومُسلِمُ بنُ عُقبَةَ وابنُ حُدَيجٍ ، فَساروا مِن دِمَشقَ إلى عُثمانَ عَشرا .

فَدَخَلَ مُعاوِيَةُ نِصفَ اللَّيلِ ، وقَبَّلَ رَأسَ عُثمانَ ، فَقالَ : أينَ الجَيشُ ؟ ! قالَ : ما جِئتُ إلّا فى ثَلاثَةِ رَهطٍ .

فَقالَ (1) عُثمانُ : لا وَصَلَ اللّهُ رَحِمَكَ ، ولا أعَزَّ نَصرَكَ ، ولا جَزاكَ خَيرا ، فَوَاللّهِ لا اُقتَلُ إلّا فيكَ ، ولا يُنقَمُ عَلَىَّ إلّا مِن أجلِكَ .

فَقالَ : بِأَبى أنتَ واُمّى ، لَو بَعَثتُ إلَيكَ جَيشا فَسَمِعوا بِهِ عاجَلوكَ ، فَقَتَلوكَ ، ولكِنَّ مَعى نَجائِبَ ، فَاخرُج مَعى ، فَما يَشعُرُ بى أحَدٌ ، فَوَاللّهِ ما هِىَ إلّا ثَلاثٌ حَتّى نَرى مَعالِمَ الشّامِ .

فَقالَ : بِئسَ ما أشَرتَ بِهِ ، وأبى أن يُجيبَهُ . فَأَسرَعَ مُعاوِيَةُ راجِعا .

ووَرَدَ المِسوَرُ يُريدُ المَدينَةَ بِذى المَروَهِ (2) راجِعا ، وقَدِمَ عَلى عُثمانَ وهُوَ ذامٌّ لِمُعاوِيَةَ غَيرُ عاذِرٍ لَهُ ، فَلَمّا كانَ فى حَصرِهِ الآخِرِ ، بَعَثَ المِسوَرُ ثانِيا إلى مُعاوِيَةَ لِيَنجدَهُ ، فَقالَ : إنَّ عُثمانَ أحسَنَ فَأَحسَنَ اللّهُ بِهِ ، ثُمَّ غَيَّرَ فَغَيَّرَ اللّهُ بِهِ ، فَشَدَدتُ عَلَيهِ.

فَقالَ : تَرَكتُم عُثمانَ ، حَتّى إذا كانَت نَفسُهُ فى حَنجَرَتِهِ قُلتُم : اِذهَب ؛ فَادفَع عَنهُ المَوتَ ، ولَيسَ ذلِكَ بِيَدى ! ! ثُمَّ أنزِلنى فى مَشرَبَهٍ عَلى رَأسِهِ ، فما دَخَلَ عَلَىَّ داخِلٌ حَتّى قُتِلَ عُثمانُ . (3) .

1- .فى المصدر : «فقط» بدل «فقال» ، وهو تصحيف ؛ اُنظر تاريخ دمشق : ج 39 ص 377 .
2- .ذو المروه : قريه بوادى القُرى ، وقيل : بين خشب ووادى القرى (معجم البلدان : ج 5 ص 116) .
3- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 450 ، تاريخ دمشق : ج 39 ص 377 نحوه .

8404.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الإسلام به نقل از ابن زبیر و ابن عبّاس : عثمان ، مِسوَر بن مَخْرَمه را به سوی معاویه فرستاد [و او را موظّف ساخت] تا به معاویه اطّلاع دهد که وی در محاصره است و به او فرمان داد تا لشکری را سریع به سوی او بفرستد .

چون [مِسوَر] بر معاویه وارد شد ، بلافاصله معاویه و مسلم بن عقبه و ابن حدیج ، سوار شدند و خود را ده روزه از دمشق به مدینه رساندند . معاویه نیمه شبْ وارد شد و سرِ عثمان را بوسید .

عثمان گفت : لشکر کجاست؟

گفت : تنها ما سه نفر آمدیم .

عثمان گفت : خداوند ، نعمت خویشاوندی به تو ندهد و یاری ات نکند و پاداش خیر به تو ندهد ، که به خدا سوگند ، جز به خاطر تو کشته نمی شوم و جز به موجب تو از من انتقام گرفته نمی شود .

معاویه گفت : پدر و مادرم فدای تو باد! اگر لشکری به سوی تو می فرستادم و آنان می شنیدند ، شتاب می کردند و تو را می کشتند ؛ امّا اسبانی تیزرو با من است . با من بیرون شو که هیچ کس از [ورود] من اطّلاع ندارد . به خدا سوگند ، سه روز نمی گذرد که نشانه های منطقه شام را می بینیم .

گفت : بد نظری دادی . و از قبولش خودداری ورزید .

معاویه به سرعت باز گشت .

مِسوَر در بازگشت به مدینه ، وارد ذو مروه (1) شد و بر عثمان در حالی که معاویه را نکوهش می کرد و عذرش را نمی پذیرفت در آمد .

[عثمان ،] چون دوباره محاصره شد ، مِسوَر را برای بار دوم به سوی معاویه فرستاد تا به یاری او بشتابد ؛ امّا معاویه گفت : عثمانْ [مدّتی] نیکی کرد ، خدا نیز به او نیکی کرد . سپس [روش خود را] تغییر داد ، خدا [نیز روش خود را]تغییر داد و بر او سخت گرفت .

او ادامه داد : عثمان را رها کردید ؛ حال که جانش به گلویش رسیده ، [به من]می گویید : برو و مرگ را از او دور کن . این ، در توان من نیست . سپس مرا در بوستانی نزدیک خود فرود آورد و هیچ کس نزد من نیامد تا آن که عثمانْ کشته شد . .

1- .ذو مروه ، آبادی ای در وادی القری است و [نیز] گفته شده که میان خُشُب و وادی القری است (معجم البلدان: ج 5 ص 116) .

8403.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الفتوح فى ذِكرِ استِنصارِ عُثمانَ عُمَّالَهُ لَمّا أيِسَ مِن رَعِيَّتِهِ : خَشِىَ [عُثمانُ]أن يُعاجِلَهُ القَومُ فَيُقتَلَ ، فَكَتَبَ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عامِرِ بنِ كُرَيزٍ وهُوَ الأميرُ بِالبَصرَهِ وإلى مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ وهُوَ أميرُ الشّامِ بِأجمَعِها فَكَتَبَ إلَيهِم عُثمانُ نُسخَهً واحِدَهً :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ أهلَ البَغىِ وَالسَّفَهِ وَالجَهلِ وَالعُدوانِ مِن أهلِ الكوفَهِ وأهلِ مِصرَ وأهلِ المَدينَهِ قَد أحاطوا بِدارى ، ولَم يُرضِهِم شَىءٌ دونَ قَتلى ، أو خَلعى سَربالاً سَربَلَنيهِ رَبّى ! ألا وإنّى مُلاقٍ رَبّى ، فَأَعِنّى بِرِجالٍ ذَوى نَجدَهٍ ورَأىٍ ، فَلَعَلَّ رَبّى يَدفَعُ بِهِم عَنّى بَغىَ هؤُلاءِ الظّالِمينَ الباغينَ عَلَىَّ ، وَالسَّلامُ .

قالَ : وأمّا مُعاوِيَهُ فَإِنَّهُ أتاهُ بِالكِتابِ المِسوَرُ بنُ مُخرَمَهَ ، فَقَرَأَهُ لَمّا أتاهُ ، ثُمَّ قالَ : يا مُعاوِيَهُ ، إنَّ عُثمانَ مَقتولٌ ، فَانظُر فيما كَتَبتَ بِهِ إلَيهِ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : يامَسوّرُ ، إنّى مُصَرِّحٌ أنَّ عُثمانَ بَدَأَ فَعَمِلَ بِما يُحِبُّ اللّهَ ويَرضاهُ ، ثُمَّ غَيَّرَ فَغَيَّرَ اللّهُ عَلَيهِ ، أفَيَتَهَيَّأُ لى أن أرُدَّ ما غَيَّرَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ ؟ ! (1)8402.امام على عليه السلام (به قنبر ، كه خواست به كسى كه بدو ناسزا گفته بود) تاريخ اليعقوبى :كَتَبَ [عُثمانُ] إلى مُعاوِيَهَ يَسأَلُ تَعجيلَ القُدومِ عَلَيهِ ، فَتَوَجَّهَ إلَيهِ فِى اثنَى عَشَرَ ألفا ، ثُمَّ قالَ : كونوا بِمَكانِكُم فى أوائِلِ الشّامِ حَتّى آتِىَ أميرَ المُؤمِنينَ ؛ لِأَعرِفَ صِحَّهَ أمرِهِ .

فَأَتى عُثمانَ ، فَسَأَلَهُ عَنِ المُدَّهِ ، فَقالَ : قَد قَدِمتُ لِأَعرِفَ رَأيَکَ ، وأعودَ إلَيهِم فَأُجيؤَکَ بِهِم .

قالَ : لا وَاللّهِ ، ولكِنَّکَ أرَدتَ أن اُقتَلَ فَتَقولَ : أَنا وَلِىُّ الثَّأرِ ؛ ارجِع ، فَجِئنى بِالنّاسِ ! فَرَجَعَ ، فَلَم يَعُد إلَيهِ حَتّى قُتِلَ . (2) .

1- .الفتوح : ج 2 ص 416 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 175 .

8401.نهج البلاغه : امام علی علیه السلام آنگاه که شنیدالفتوح در یادکردِ یاری خواستن عثمان از کارگزارانش ، هنگامی که از مردمْ ناامید شد : عثمان ترسید که شورشیان شتاب کنند و او کشته شود . پس به عبد اللّه بن عامر بن کُرَیز (فرماندار بصره) و معاویه بن ابی سفیان (فرماندار کلّ شام)نامه ای با یک مضمون نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان . امّا بعد ، سرکشان و سفیهان و نابخردان و متجاوزانِ از اهالی کوفه و مصر و مدینه ، خانه ام را محاصره کرده اند و هیچ چیز ، جز کشته شدنم و یا خلع از منصبی که پروردگارم نصیبم کرده است ، آنان را راضی نمی کند .

آگاه باشید که من به دیدار پروردگارم می روم ! پس ، مرا با مردانی دلاور و صاحب رأی یاری دهید ؛ شاید پروردگارم به وسیله آنان ، سرکشی این ستمگران و متجاوزانِ بر من را از من دور کند . و السلام !» .

مِسوَر بن مَخْرَمه ، نامه به معاویه را آورد و چون به او رسید ، برایش خواند . سپس گفت : ای معاویه ! عثمان ، کشته شدنی است . پس در آنچه به او می نویسی ، دقّت کن .

معاویه گفت : ای مِسوَر ! من آشکارا می گویم که عثمان ، در آغاز ، به آنچه خدا دوست داشت و می پسندید ، عمل کرد ؛ سپس [روش خود را]دگرگون کرد . خدا نیز نسبت به او دگرگونی ایجاد کرد . آیا من می توانم آنچه را خدای عز و جل تغییر داده است ، باز گردانم؟8400.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :[عثمان] به معاویه [نامه ای]نوشت و از او خواست که زود به نزد او بیاید . پس با دوازده هزار نفر به سوی او به راه افتاد .

سپس [معاویه به سپاه]گفت : در همین جا ، در ابتدای شام بمانید تا نزد امیر مؤمنان بروم و از صحّت فرمانش آگاه شوم . آن گاه نزد عثمان آمد .

او پرسید : چند روزه آمدید؟

گفت : آمده ام تا نظرت را بدانم ، به سوی آنان باز گردم و سپس آنها را نزد تو بیاورم .

گفت : به خدا سوگند ، این گونه نیست ؛ بلکه تو می خواهی که من کشته شوم تا بگویی : من ولیّ دَم هستم ! باز گرد و مردم را برایم بیاور .

معاویه باز گشت ؛ امّا به سوی عثمان باز نیامد ، تا آن که عثمان کشته شد . .

8402.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (لِقَنْبرٍ و قد رامَ أن يَشتِمَ شاتِمَهُ) تاريخ المدينه عن جعفر بن سليمان الضّبعى :حَدَّثَنا جُوَيرِيَّهُ قالَ : أرسَلَ عُثمانُ إلى مُعاوِيَهَ يَستَمِدُّهُ ، فَبَعَثَ مُعاوِيَهُ يَزيدَ بنَ أسَدٍ جَدَّ خالِدٍ القَسرىِّ وقالَ لَهُ : إذا أتَيتَ ذا خُشُبٍ فَأَقِم بها ، ولا تَتَجاوَزها ، ولا تَقُل : الشّاهِدُ يَرى ما لا يَرَى الغائِبُ . قالَ : أنَا الشّاهِدُ ، وأنتَ الغائِبُ .

فَأَقامَ بِذى خُشُبٍ ، حَتّى قُتِلَ عُثمانُ ، فَقُلتُ لِجُوَيرِيَّهَ : لِمَ صَنَعَ هذَا ؟ قالَ : صَنَعَهُ عَمدا ؛ لِيُقتَلَ عُثمانُ ، فَيَدعُوَ إلى نَفسِهِ . (1)8401.نهج البلاغه :تاريخ المدينه عن غسّان بن عبد الحميد :قَدِمَ المِسوَرُ بنُ مُخرَمَهَ عَلى مُعاوِيَهَ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ وعِندَهُ أهلُ الشّامِ ، فَقالَ مُعاوِيَهُ : يا أهلَ الشّامِ هذا مِن قَتَلَهِ عُثمانَ ، فَقالَ المِسوَرُ : إنّى وَاللّهِ ما قَتَلتُ عُثمانَ ، ولكِن قَتَلَهُ سيرَهُ أبى بَكرٍ وعُمَرَ ، وكَتَبَ يَستَمِدُّکَ بِالجُندِ فَحَبَستَهُم عَنهُ حَتّى قُتِلَ ، وهُم بِالزَّرقاءَ (2) . (3)8400.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمامه والسياسه فى كِتابِ أبى أيّوبَ إلى مُعاوِيَهَ : فَما نَحنُ وقَتَلَهُ عُثمانَ ! إنَّ الَّذى تَرَبَّصَ بِعُثمانَ وثَبَّطَ أهلَ الشّامِ عَن نُصرَتِهِ لَأَنتَ ، وإنَّ الَّذينَ قَتَلوهُ غَيرُ الأَنصارِ . (4)8399.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :سير أعلام النبلاء عن جويريه بن أسماء :إنَّ عَمرَو بنَ العاصِ قالَ لِابنِ عَبّاسٍ : يا بَنى هاشِمٍ ! لَقَد تَقَلَّدتُم بِقَتلِ عُثمانَ فَرمَ (5) الإماءِ العَوارِک (6) ، أطَعتُم فُسّاقَ العِراقِ فى عَيبِهِ ، وأجزَرتُموهُ مَرّاق أهلِ مِصرَ ، وآوَيتُم قَتَلَتَهُ .

فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : إنَّما تُكَلِّمُ لِمُعاوِيَهَ ، إنَّما تُكَلِّمُ عَن رَأيِکَ ، وإنَّ أحَقَّ النّاسِ أ لّا يَتَكَلَّمَ فى أمرِ عُثمانَ لَأَنتُما ! أمّا أنتَ يا مُعاوِيَهُ ، فَزَيَّنتَ لَهُ ما كانَ يَصنَعُ ، حَتّى إذا حُصِرَ طَلَبَ نَصرَکَ ، فَأبطَأتَ عَنهُ ، وأحبَبتَ قَتلَهُ ، وتَرَبَّصتَ بِهِ . وأمّا أنتَ يا عَمرُو ، فَأَضرَمتَ عَلَيهِ المَدينَهَ ، وهَرَبتَ إلى فِلَسطينَ تَسأَلُ عَن أنبائِهِ ، فَلَمّا أتاکَ قَتلَهُ ، أضافَتکَ عَداوَهُ عَلِىٍّ أن لَحِقتَ بِمُعاوِيَهَ ، فَبِعتَ دينَکَ بِمِصرَ .

فَقالَ مُعاوِيَهُ : حَسبُکَ ، عَرَّضَنى لَکَ عَمرٌو ، وعَرَّضَ نَفسَهُ . (7) .

1- .تاريخ المدينه : ج 4 ص 1288 ، شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 154 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 98 .
2- .الزَّرقاء : موضع بالشام بناحيه معان (معجم البلدان : ج 3 ص 137) .
3- .تاريخ المدينه : ج 4 ص 1289 .

4- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 130 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 44 ؛ وقعه صفين : ص 368 .
5- .الفَرْم والفِرام : ما تتضيّق به المرأه من دواء ، ومَرَهٌ فرماء ومستفرِمه : وهى الّتى تجعل الدواء فى فرجها ليضيق (لسان العرب : ج 12 ص 451 «فرم») .
6- .العرَكيَّه : المرأه الفاجره (لسان العرب : ج 10 ص 466 «عرک») .
7- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 73 الرقم 15 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 103 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 94 .

8398.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ المدینه به نقل از جعفر بن سلیمان ضبعی : جُوَیریه برای ما نقل کرد که عثمان به دنبال معاویه فرستاد و از او یاری طلبید .

معاویه نیز یزید بن اسد (جدّ خالد قَسری) را فرستاد و به او گفت : چون به ذو خُشُب رسیدی ، در آن جا بِایست و از آن ، در مگذر و [سرخود ، کاری مکن و]مگو : حاضر ، چیزهایی را می بیند که غایب نمی بیند . و گفت : من حاضرم و تو غایبی !

[یزید بن اسد] در ذو خشب (1) ماند تا عثمان کشته شد .

به جویریه گفتم : چرا این گونه کرد؟

گفت : به عمدْ این گونه کرد تا عثمان کشته شود و او [مردم را] به سوی خود بخواند .8397.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ المدینه به نقل از غَسّان بن عبد الحمید : مِسوَر بن مخرمه به سوی معاویه آمد و در حالی که شامیانْ نزدش بودند ، بر او وارد شد .

معاویه گفت : ای شامیان ! این شخص ، از کشندگان عثمان است .

مِسوَر گفت : به خدا سوگند ، من عثمان را نکشتم ؛ بلکه سیره ابو بکر و عمر ، او را کشت و به تو نامه نوشت و از تو سپاه کمکی خواست ؛ امّا تو سپاه را از او دریغ داشتی تا کشته شد ، در حالی که آنان در زرقاء (2) بودند .8396.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمامه و السیاسه در نامه ابو ایّوب به معاویه : ما را با کشندگان عثمان چه کار؟ کسی که عثمان را منتظر گذاشت و شامیان را از یاری او باز داشت ، تو هستی . آنان که عثمان را کشتند ، افرادی غیر از انصار بودند .8399.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :سیر أعلام النبلاء به نقل از جویریه بن اسماء : عمرو بن عاص به ابن عبّاس گفت : ای بنی هاشم ! شما با کشتن عثمان ، همچون مداوای کنیزان بدکاره رفتار کردید . در خُرده گیری از او ، از فاسقان عراق اطاعت کردید و او را به شورشیان مصر سپردید تا وی را بکشند و کشندگانش را پناه دادید .

ابن عبّاس گفت : این سخنان را برای خشنودی معاویه می گویی . بهتر است نظر واقعی خودت را بگویی و بلکه سزاوارترین مردم به سخن نگفتن درباره عثمان ، شما دو تن هستید .

امّا تو ای معاویه! آنچه را عثمان می کرد ، در نظرش زینت می دادی ؛ ولی چون محاصره شد و از تو یاری خواست ، تو [یاری رساندن به وی را] به تأخیر انداختی و کشته شدنش را دوست داشتی و منتظرش گذاشتی .

و امّا تو ای عمرو! مدینه را بر ضدّ او بر افروختی و به فلسطین گریختی و از اخبارش می پرسیدی و چون خبر کشته شدنش به تو رسید ، دشمنی با علی ، تو را به سوی معاویه کشاند و دینت را در برابر [فرمان روایيِ]مصر فروختی .

معاویه گفت : کافی است . عمرو ، من و خودش را در معرض کلام تو قرار داد . .

1- .دشتی است در اطراف مدینه به فاصله یک شب راه تا مدینه به سمت تبوک (معجم البلدان : ج 2 ص 372) .
2- .زَرقاء ، جایی در منطقه معان شام است (معجم البلدان : ج 3 ص 137) .

8398.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ الخلفاء عن أبى الطُّفيل عامِر بن واثِله الصَّحابى :إنَّهُ دَخَلَ عَلى مُعاوِيَهَ ، فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : أ لَستَ مِن قَتَلَهِ عُثمانَ ؟ قالَ : لا ، ولكِن مِمَّن حَضَرَهُ فَلَم يَنصُرهُ . قالَ : وما مَنَعَکَ مِن نَصرِهِ ؟ قالَ : لَم تَنصُرهُ المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : أما لَقَد كانَ حَقُّهُ واجِبا عَلَيهِم أن يَنصُروهُ ! قالَ : فَما مَنَعَکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ مِن نَصرِهِ ومَعَکَ أهلُ الشّام ؟ ! فَقالَ مُعاوِيَهُ : أما طَلَبى بِدَمِهِ نُصرَهٌ لَهُ ؟ ! ! فَضَحِکَ أبُو الطُّفَيلِ ، ثُمَّ قالَ : أنتَ وعُثمانُ كَما قالَ الشّاعِرُ :

لا ألفِيَنَّکَ بَعدَ المَوتِ تَندُبُنى

وفى حَياتِىَ ما زَوَّدتَنى زادا (1) .

1- .تاريخ الخلفاء : ص239، الاستيعاب : ج4 ص260 الرقم3084، اُسد الغابه : ج 6 ص 177 الرقم 6035 كلاهما نحوه .

8429.امام صادق علیه السلام :تاریخ الخلفاء درباره ابو طُفَیل ، عامر بن واثله صحابی : او بر معاویه وارد شد و معاویه به او گفت : آیا تو از کشندگان عثمان نیستی؟

گفت : نه ؛ امّا از کسانی هستم که در [مدینه]حاضر بودند و یاری اش نکردند .

معاویه گفت : چه چیز ، تو را از یاری او باز داشت؟

گفت : این که مهاجران و انصار ، او را یاری ندادند .

معاویه گفت : آگاه باش که یاری اش حقّی واجب بر گردن آنان بود .

گفت : ای امیر مؤمنان ! تو که مردم شام را با خود داشتی ، چرا یاری اش نکردی؟

معاویه گفت : همین که به خونخواهی او برخاسته ام ، یاری او نیست؟

ابو طفیل خندید و سپس گفت : تو و عثمان ، مانند گفته آن شاعرید که گفت :

تو را نبینم که پس از مرگ ، برایم گریه می کنی

در حالی که در زندگی ام ، توشه ای همراهم نکردی . .

8123.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف :قالَ عَمرُو [بنُ العاصِ لِمُعاوِیَهَ] : إنَّ أحَقَّ النّاسِ أن لا یَذکُرَ عُثمانَ لَأَنا وأنتَ ؛ أمّا أنَا فَتَرَکتُهُ عَیانا وهَرَبتُ إلی فِلَسطینَ ، وأمّا أنتَ فَخَذَلتَهُ ومَعَکَ أهلُ الشّامِ ، حَتّی استَغاثَ بِیَزیدَ بنِ أسَدٍ البَجَلیِّ ، فَسارَ إلَیهِ . (1)8124.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الفتوح عن معاویه :لَقَد نَدِمتُ عَن قُعودی عَن عُثمانَ ، وقَدِ استَغاثَ بی فَلَم اُجِبهُ . (2)8125.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه فی کِتابِ ابنِ عَبّاسٍ إلی مُعاوِیَهَ : اُقسِمُ بِاللّهِ لَأَنتَ المُتَرَبِّصُ بِقَتلِهِ ، وَالمُحِبُّ لِهَلاکِهِ ، وَالحابِسُ النّاسَ قِبَلَکَ عَنهُ ، عَلی بَصیرَهٍ مِن أمرِهِ ؛ ولَقَد أتاکَ کِتابُهُ وصَریخُهُ یَستَغیثُ بِکَ ویَستَصرِخُ فَما حَفَلتَ (3) بِهِ ، حَتّی بَعَثتَ إلَیهِ مُعذِرا بِأجرهٍ (4) ، أنتَ تَعلَمُ أنَّهُم لَن یَترُکوهُ حَتّی یُقتَلَ ، فَقُتِلَ کَما کُنتَ أرَدتَ ، ثُمَّ عَلِمتَ عِندَ ذلِکَ أنَّ النّاسَ لَن یَعدِلوا بَینَنا وبَینَکَ ، فَطَفِقتَ تَنعی عُثمانَ وتُلزِمُنا دَمَهُ ، وتَقولُ : «قُتِلَ مَظلوما» ، فَإِن یَکُ قُتِلَ مَظلوما فَأنتَ أظلَمُ الظّالِمینَ .

ثُمَّ لَم تَزَل مُصَوِّبا ومُصَعِّدا (5) ، وجاثِما ورابِضا (6) ، تَستَغوِی الجُهّالَ ، وتُنازِعُنا حَقَّنا بِالسُّفَهاءِ ، حَتّی أدرَکتَ ما طَلَبتَ ، «وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَّکُمْ وَ مَتَعٌ إِلَی حِینٍ» (7) . (8)8126.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام مِن کِتابٍ لَهُ فی جَوابِ مُعاوِیَهَ : ثُمَّ ذَکَرتَ ما کانَ مِن أمری وأمرِ عُثمانَ ، فَلَکَ أن تُجابَ عَن هذِهِ ؛ لِرَحِمِکَ مِنهُ ، فَأیُّنا کانَ أعدی لَهُ ، وأهدی إلی مَقاتِلِهِ ! أمَن بَذَلَ لَهُ نُصرَتَهُ فَاستَقعَدَهُ وَاستَکَفَّهُ ، أم مَنِ استَنصَرَهُ فَتَراخی عَنهُ ، وبَثَّ المَنونَ إلَیهِ حَتّی أتی قَدرَهُ عَلَیهِ ؟ ! کَلّا وَاللّهِ ، لَقَد یَعلَمُ اللّهُ المُعَوِّقینَ مِنکُم وَالقائِلینَ لِاِءخوانِهِم هَلُمَّ إلَینا ولا یَأتونَ البَأسَ إلّا قَلیلاً (9) .

وما کُنتُ لِأَعتَذِرَ مِن أنّی کُنتُ أنقِمُ عَلَیهِ أحداثا ، فَإِن کانَ الذَّنبُ إلَیهِ إرشادی وهِدایَتی لَهُ ، فَرُبَّ مَلومٍ لا ذَنبَ لَهُ ، وقَد یَستَفیدُ الظِّنَّهَ المُتَنَصِّحُ . وما أرَدتُ إلَا الإِصلاحَ مَا استَطَعتُ ، وما تَوفیقی إلّا بِاللّهِ ، عَلَیهِ تَوَکَّلتُ وإلَیهِ اُنیبُ (10) . (11) .

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 74 ، الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 118 ؛ تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 186 .
2- .الفتوح : ج 2 ص 446 .

3- .ما حَفَله ، وما حَفَلَ به ، وما احتَفَلَ به : أى ما بالَى ، والحَفْل : المبالاه (لسان العرب : ج 11 ص 159 «حفل») .
4- .فى بحار الأنوار : «بأخره». وقال الجوهرى : جاء فلان بأخَرَهٍ : أى أخيرا (الصحاح : ج 2 ص 577 «أخر») .
5- .التصويب : خلاف التصعيد ، وصَوَّب رأسه : خفضه (لسان العرب : ج 1 ص 534 «صوب») . وفى الحديث «فصعَّد فىَّ النظر وصَوَّبه» : أى نظر إلى أعلاى وأسفلى يتأمّلنى (النهايه : ج 3 ص 30 «صعد») .
6- .جثم الإنسان والطائر يَجثِم جَثَما وجُثوما فهو جاثِم : لزمَ مكانَه فلم يبرح . وربضَ بالمكان يَربِض : إذا لصِق به وأقام ملازما له (لسان العرب : ج 12 ص 82 «جثم» و ج 7 ص 151 «ربض») .
7- .الأنبياء : 111 .
8- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 155 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 99 .
9- .إشاره إلى الآيه 18 من سوره الأحزاب .
10- .إشاره إلى الآيه 88 من سوره هود .
11- .نهج البلاغه : الكتاب 28، الاحتجاج : ج 1 ص 424 ح 90؛ نهايه الأرب : ج 7 ص 236، صبح الأعشى : ج 1 ص 230 .

8127.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :أنساب الأشراف :عمرو بن عاص به معاویه گفت : سزاوارترین مردم به یاد نکردن عثمان ، من و تو هستیم . امّا من : چون او را آشکارا رها کردم و به فلسطین گریختم . و امّا تو : [چون] با آن که مردم شام را همراه داشتی ، او را وا نهادی ، تا این که از یزید بن اسد بجلی کمک خواست و او به سویش رفت .8128.عنه علیه السلام :الفتوح به نقل از معاویه : از این که عثمان را یاری نکردم ، پشیمان گشته ام ، که او از من یاری جست و من پاسخش ندادم .8129.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه در نامه ابن عبّاس به معاویه : به خدا سوگند می خورم که تو ، مرگش را انتظار می کشیدی و دوستدار هلاکتش بودی و مردمت را از کمکش باز داشته بودی ، با آن که از ماجرایش آگاه بودی . نامه و فریاد کمک خواهی اش به تو رسیده بود و از تو یاری می جست و تو اعتنایی نکردی و در آخر ، [تنها] پیکی را برای عذرخواهی فرستادی .

تو می دانستی که آنان او را رها نمی کنند تا به قتلش برسانند . او همان گونه که می خواستی ، کشته شد . و می دانستی که مردم ، ما را با تو برابر نمی نهند . از این رو ، مرگ عثمان را دستاویز خود قرار دادی و خونش را به گردن ما انداختی و گفتی : او مظلومانه کشته شد! اگر او مظلومانه کشته شده باشد ، پس تو ظالم ترینِ ظالمانی .

پس از آن ، پیوسته بالا و پایین کردی و این در و آن در زدی ؛ نادانان را فریب دادی و با نابخردان ، در حقّ ما ستیزه نمودی تا به آنچه خواستی ، رسیدی و «نمی دانم . شاید آن ، آزمونی برای شما باشد و برخورداری ای تا زمانی معیّن» .8130.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش در پاسخ به معاویه : سپس از آنچه میان من و عثمان بود ، یاد کردی . تو حق داری که در این باره پاسخت دهند ؛ زیرا با او خویشاوندی . امّا کدام یک از ما با او دشمن تر بود و او را به هلاکتگاهش رهنمون تر؟ کسی که کمکش را ارزانی اش داشت ؛ ولی عثمان از او خواست که بنشیند و دست کشد ، یا کسی که چون از او کمک خواست ، سستی کرد و مرگ را به سوی او کشانْد ، تا آن که سرنوشتش در رسید؟

نه به خدا! همانا خدا کارشکنان شما را می شناسد و نیز آنان را که به برادران خود می گفتند : نزد ما بیایید . و جز اندکی به کارزار نمی آمدند .

(1)

من ، از این که از عثمان به خاطر بدعت هایش انتقاد می کردم ، پوزش نمی خواهم و اگر گناه من ، ارشاد و راهنمایی اوست . پس بسی سرزنش شده ای که گناهی برای او نیست ، گاه ، آن که بسیار اندرز دهد ، در معرض تهمت است . و من ، جز اصلاحْ تا سر حدّ توان نمی خواهم و موفّقیتم نیز با خداست . بر او توکّل کردم و به سوی او باز می گردم (2) .
.

1- .اشاره است به آیه 18 سوره احزاب : «قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنکُمْ وَ الْقَآئِلِینَ لِاِءِخْوَ نِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنَا وَ لَا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَا قَلِیلاً» .
2- .اقتباس از آیه 88 سوره هود است : «إِنْ أُرِیدُ إِلَا الْاِءِصْلَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِیقِی إِلَا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ» .

8126.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام فی کِتابِهِ إلی مُعاوِیَهَ : فَوَاللّهِ ما قَتَلَ ابنَ عَمِّکَ غَیرُکَ ، وإنّی أرجو أن اُلحِقَکَ بِهِ عَلی مِثلِ ذَنبِهِ ، وأعظَمَ مِن خَطیئَتِهِ . (1)8127.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام فی کِتابِهِ إلی مُعاوِیَهَ : أمّا إکثارُکَ الحِجاجَ عَلی عُثمانَ وقَتَلَتِهِ ؛ فَإنَّکَ إنَّما نَصَرتَ عُثمانَ حَیثُ کانَ النَّصرُ لَکَ ، وخَذَلتَهُ حَیثُ کانَ النَّصرُ لَهُ ، وَالسَّلامُ . (2)5 / 15حَجُّ عائِشَهَ فی حَصرِ عُثمانَ8130.امام کاظم علیه السلام :تاریخ المدینه عن یحیی بن سعید الأنصاری :حَدَّثَنی عَمّی أو عَمٌّ لی قالَ : بَینَما أنَا عِندَ عائِشَهَ وعُثمانُ مَحصورٌ ، وَالنّاسُ مُجَهِّزونَ لِلحَجِّ إذ جاءَ مَروانُ ، فَقالَ : یا اُمَّ المُؤمِنینَ ، إنَّ أمیرَ المُؤمِنینَ یَقرَأُ عَلَیکِ السَّلامَ ورَحمَهَ اللّهِ ، ویَقولُ : رُدّی عَنّی النّاسَ ؛ فَإنّی فاعِلٌ وفاعِلٌ ، فَلَم تُجِبهُ .

فَانصَرَفَ وهُوَ یَتَمَثَّلُ بِبَیتِ الرَّبیعِ بنِ زِیادٍ العَبَسی :

وحَرَّقَ قَیسٌ عَلَیَّ البِلا

دَ حَتّی إذَا اشتَعَلت أجذَما

فَقالَت : رُدّوا عَلَیَّ هذَا المُتَمَثِّلَ ، فَرَدَدناهُ .

فَقالَت وفی یَدِها غِرارَهٌ (3) لَها تُعالِجُها : وَاللّهِ ، لَوَدِدتُ أنَّ صاحِبَکَ الَّذی جِئتَ مِن عِندِهِ فی غِرارَتی هذِهِ ، فَأُوکَیتُ عَلَیها ، فَأَلقَیتُها فِی البَحرِ . (4) .

1- .العقد الفرید : ج 3 ص 330 ، شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 84 نحوه ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 125 ح 414 .
2- .نهج البلاغه : الکتاب 37 ، الاحتجاج : ج 1 ص 428 ح 92 .
3- .الغِراره : الجُوالق ، [وهو وعاءٌ من الأوعیه معروف] واحده الغرائِر (لسان العرب : ج 5 ص 18 «غرر») .
4- .تاریخ المدینه : ج 4 ص 1172 وراجع أنساب الأشراف : ج 6 ص 192 والطبقات الکبری : ج 5 ص 36 وشرح نهج البلاغه : ج 3 ص 7 والشافی : ج 4 ص 241 وقرب الإسناد : ص 26 ح 89 .

5 / 15 حج گزاری عایشه به هنگام محاصره عثمان

8131.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه : به خدا سوگند ، کسی جز تو پسر عمویت را نکشت و من امید دارم که تو را با گناهی همچون او و خطایی بزرگ تر از خطای او ، به وی ملحق کنم .8132.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه : امّا پرگویی ات درباره عثمان و کشندگان وی : تو عثمان را هنگامی یاری کردی که به سود خودت بود و آن گاه که به سود او [و نه تو]بود ، او را وا نهادی . و السلام !5 / 15حج گزاری عایشه به هنگام محاصره عثمان8135.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از یحیی بن سعید انصاری : عمویم برایم نقل کرد که : نزد عایشه بودم و عثمان در محاصره بود . مردم [نیز] آماده حج می شدند . مروان آمد و گفت : ای مادر مؤمنان! امیر مؤمنان (عثمان) به تو سلام و رحمت خداوند را می رساند و می گوید : مردم را از من باز گردان که هر چه بگویی ، می کنم .

امّا عایشه پاسخ نداد .

مروان ، در حالی که باز می گشت ، شعر ربیع بن زیاد عَبْسی را مَثَل آورْد :

و قیس ، شهرها را بر ضدّ من بر افروخت

و چون زبانه کشید ، از یاری ام باز ایستاد .

عایشه گفت : او را باز گردانید .

پس ، او را باز گرداندیم . عایشه ، در حالی که جوالی در دستش بود و آن را اصلاح می کرد ، گفت : به خدا سوگند ، دوست داشتم رفیقت (عثمان) همو که از نزدش آمده ای ، در این جوالم بود و درِ آن را می بستم و در دریا می انداختم .

.

8131.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :صارَ مَروانُ إلى عائِشَةَ ، فَقالَ : يا اُمَّ المُؤمِنينَ ! لَو قُمتِ فَأصلَحتِ بَينَ هذَا الرَّجُلِ وبَينَ النّاسِ !

قالَت : قَد فَرَغتُ مِن جِهازى ، وأنَا اُريدُ الحَجَّ .

قالَ : فَيَدفَعُ إلَيكِ بِكُلِّ دِرهَمٍ أنفَقتِهِ دِرهَمَينِ !

قالَت : لَعَلَّکَ تَرى أنّى فى شَکٍّ مِن صاحِبِکَ ! ! أما وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنَّهُ مُقَطَّعٌ فى غِرارَهٍ مِن غِرائِرى ، وأنّى اُطيقُ حَملَهُ ، فَأطرَحُهُ فِى البَحرِ . (1)8132.امام باقر عليه السلام :الفتوح :عَزَمَت عائِشَةُ عَلَى الحَجِّ ، وكانَ بَينَها وبَينَ عُثمانَ قَبلَ ذلِکَ كَلامٌ ؛ وذلِکَ أنَّهُ أخَّرَ عَنها بَعضَ أرزاقِها إلى وَقتٍ مِنَ الأوقاتِ فَغَضِبتِ ، ثُمَّ قالَت : يا عُثمانُ ! أكَلتَ أمانَتَکَ ، وضَيَّقتَ رَعِيَّتَکَ ، وسَلَّطتَ عَلَيهِمُ الأشرارَ مِن أهلِ بَيتِکَ ، لا سَقاکَ اللّهُ الماءَ مِن فَوقِکَ ، وحَرَمَکَ البَرکَةَ مِن تَحتِکَ ! أما وَاللّهِ لَولَا الصَّلَواتُ الخَمسُ لَمَشى إلَيکَ قَومٌ ذو ثِيابٍ وبَصائِر ، يَذبَحوکَ كَما يُذبَحُ الجَمَلُ .

فَقالَ لَها عُثمانُ : «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّ خِلِينَ» (2) . (3) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 175 وراجع الإيضاح : ص 264 .
2- .التحريم : 10 .
3- .الفتوح : ج 2 ص 421 .

8133.امام صادق علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :مروان به نزد عایشه آمد و گفت : ای مادر مؤمنان! کاش به اصلاح میان این مرد با مردم برمی خاستی!

گفت : من ، بارَم را بسته ام و عازم حجّم .

گفت : در برابر هر درهمی که هزینه کرده ای ، دو درهم به تو پرداخته می شود .

گفت : گویی تو می پنداری که من درباره رفیقت (عثمان) ، تردید دارم! آگاه باش که به خدا سوگند ، دوست داشتم او تکّه تکّه شده ، در جوالی از این جوال هایم بود و من می توانستم او را حمل کنم تا در دریایش بیفکنم .8430.تفسیر قمی (ذیل آیه «و هیچ چیز نیست مگر آن که . . .») الفتوح :عایشه قصد حج کرد و پیش از آن ، میان او و عثمان ، بگو مگویی بود ؛ زیرا عثمان ، روزی و سهم مقرّر عایشه را به تأخیر انداخته و آن را به وقتی دیگر موکول کرده بود .

عایشه [نیز] خشمناک شده و گفته بود : ای عثمان! امانتی را که در نزد تو بود ، خوردی و بر رعیّتت تنگ گرفتی و اشرار خاندانت را بر آنان مسلّط کردی . خداوند ، آب را از آسمان به تو نرسانَد و برکت زمین را از تو محروم بدارد! به خدا سوگند که اگر نمازهای پنجگانه[ات]نبود ، گروهی با پوشش و سلاح به سویت می آمدند و تو را چون شتر نر ، ذبح می کردند .

عثمان [نیز] به او گفت : «خداوند برای کسانی که کفر ورزیدند ، زنان نوح و لوط را مَثَل آورده که هر دو ، در نکاح دو بنده از شایستگان ما بودند و به آن دو خیانت کردند و کاری از دست شوهرانشان در برابر [عذاب]خدا ساخته نبود ، و گفته شد : همراه داخل شوندگان ، داخل آتش شوید» . .

8431.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الفتوح فى ذِكرِ خُروجِ عائِشَةَ إلَى الحَجِّ لَمّا حوصِرَ عُثمانُ واُشرِفَ عَلَى القَتلِ ومَقالِها فيهِ : ... ثُمَّ إنَّها خَرَجَت تُريدُ مَكَّةَ ، فَلَقِيَهَا ابنُ عَبّاسٍ ، فَقالَت لَهُ : يَا ابنَ عَبّاسٍ ، إنَّکَ قَد اُوتيتَ عَقلاً وبَيانا ، فَإيّاکَ أن تَرُدَّ النّاسَ عن قَتلِ هذَا الطّاغى ؛ عُثمانَ ؛ فَإنّى أعلَم أنَّهُ سَيَشأَمُ (1) قَومَهُ كما شَأَمَ أبو سُفيانَ قَومَهُ يَومَ بَدرٍ . (2)8432.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن ابن عبّاس :قالَ لى عُثمانُ : إنّى قَدِ استَعمَلتُ خالِدَ بنَ العاصِ بنِ هِشامٍ عَلى مَكَّةَ ، وقَد بَلَغَ أهلَ مَكَّةَ ما صَنَعَ النّاسَ ، فَأنَا خائِفٌ أن يَمنَعوهُ المَوقِفَ ، فَيَأبى ، فَيُقاتِلَهُم فى حَرَمِ اللّهِ جَلّ وعَزَّ وأمنِهِ ! وإنَّ قَوما جاؤوا مِن كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ لِيَشهَدوا مَنافِعَ لَهُم ، فَرَأيتُ أن اُوَلِّيَکَ أمرَ المَوسِمِ ... .

فَخَرَجَ ابنُ عَبّاسٍ ، فَمَرَّ بِعائِشَةَ فى الصُّلصُلِ (3) ، فَقالَت : يَابنَ عَبّاسٍ ! أنشَدَکَ اللّهُ فَإنَّکَ قَد اُعطيتَ لِسانا إزعيلاً (4) أن تُخَذِّلَ عَن هذَا الرَّجُلِ ، وأن تَشُکَّکَ فيهِ النّاسُ؛ فَقَد بانَت لَهُم بَصائِرُهُم وأنهَجَت ، ورَفَعَت لَهُمُ المِنارُ ، وتَحَلَّبوا (5) مِنَ البُلدانِ لِأَمرٍ قَد حُمَّ . وقَد رَأيتُ طَلحَةَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ قَدِ اتَّخَذَ عَلى بُيوتِ الأموالِ وَالخَزائِنِ مَفاتيحَ ، فَإن يَلِ يَسرِ بِسيرَهِ ابنِ عَمِّهِ أبى بَكرٍ .

قالَ : قُلتُ : يا اُمَّه ! لَو حَدَثَ بِالرَّجُلِ حَدَثٌ ما فَزَعَ النّاسُ إلّا إلى صاحِبِنا ! !

فَقالَت : إيها عَنکَ ! إنّى لَستُ اُريدُ مُكابَرَتَکَ ، ولا مُجادَلَتَکَ . (6) .

1- .شأمَ فلان أصحابَه : إذا أصابهم شُؤمٌ من قِبَلِه (لسان العرب : ج 12 ص 315 «شأم») .
2- .الفتوح : ج 2 ص 422 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 193 ؛ الجمل : ص 149 عن محمّد بن إسحاق والمدائنى وأبى حذيفه وفيهما إلى «الطاغى عثمان» .
3- .الصُلْصُل : موضع على سبعه أميال من المدينه . منزل رسول اللّه صلى الله عليه و آله يوم خرج من المدينه إلى مكّه عام الفتح (تاج العروس : ج 15 ص 410 «صلل») .
4- .إزعيل : نشيط (لسان العرب : ج 11 ص 303 «زعل») .
5- .حَلَبَ القَومُ : اجتمعوا وتألّبوا من كلّ وجه (تاج العروس : ج 1 ص 438 «حلب») .

6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 407 ، شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 6 نحوه .

8433.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الفتوح در یادکردِ بیرون رفتن عایشه [از مدینه]به قصد حج و سخنان او ، هنگامی که عثمان در محاصره و نزدیک کشته شدن بود : ... سپس عایشه به قصد مکّه بیرون رفت و ابن عبّاس را دید . به او گفت : ای ابن عبّاس! به تو عقل و زبان داده شده است . پس مبادا مردم را از کشتن این طغیانگر ، عثمان ، باز داری . من می دانم که او بلای خاندانش می شود ، آن گونه که ابو سفیان در ماجرای بدر ، گروهش را دچار بلا ساخت .8138.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از ابن عبّاس : عثمان به من گفت : خالد بن عاص بن هشام را بر مکّه گمارده ام و خبر آنچه مردم کرده اند ، به مکّیان رسیده است . می ترسم که او را از برگزاری حج ، باز دارند و او نیز نپذیرد و با آنان در حرم خدای عز و جل و محلّ امن الهی بجنگد ؛ در حالی که مردم از دورترین نقطه ها می آیند تا شاهد منافع خود باشند . از این رو به نظرم رسید که سرپرستی امور حج را به تو بسپارم ... .

ابن عبّاس ، بیرون آمد و در صُلصُل (1) بر عایشه گذشت .

عایشه گفت : ای ابن عبّاس! تو را به خدا سوگند می دهم که مبادا این مرد را با زبانِ گویایت رها کنی و مردم را درباره اش به تردید اندازی ؛ زیرا مردمْ درباره او بینا گشته و راه خود را به روشنی یافته اند و از هر سو به کاری که مقدّر و حتمی شده ، گرد آمده اند و دیدم که طلحه بن عبید اللّه ، کلیدهای بیت المال و خزانه را تحویل گرفته است و اگر او خلیفه شود ، به سیره پسر عمویش ابو بکر رفتار می کند .

ابن عبّاس می گوید : گفتم : ای مادر! اگر بر سر این مردْ بلایی بیاید ، مردم جز به سَرور ما [علی علیه السلام] روی نمی آورند .

گفت : بس کن ، که من نمی خواهم با تو کشمکش و ستیزه کنم . .

1- .صُلصُل ، مکانی در هفت میلی مدینه است که در سال فتح مکّه ، محلّ فرود آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله در روز بیرون آمدنش از مدینه به سوی مکّه بود (تاج العروس : ماده «صلل») .

8139.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عبيد بن عمرو القرشى :خَرَجَت عائِشَهُ وعُثمانُ مَحصورٌ ، فَقَدِمَ عَلَيها مَكَّهَ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ : أخضَرُ ، فَقالَت : ما صَنَعَ النّاسُ ؟

فَقالَ : قَتَلَ عُثمانُ المِصرِيّينَ .

قالَت : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ! أ يَقتُلُ قَوما جاؤوا يَطلُبونَ الحَقَّ ، ويُنكِرونَ الظُّلمَ ! وَاللّهِ لا نَرضى بِهذا .

ثُمَّ قَدِمَ آخَرُ ، فَقالَت : ما صَنَعَ النّاسُ ؟

قالَ : قَتَلَ المِصرِيّونَ عثمانَ .

قَالَت : العَجَبُ لِأَخضَرَ ؛ زَعَمَ أنَّ المَقتولَ هُوَ القاتِلُ ! فَكانَ يُضرَبُ بِهِ المَثلُ : «أكذَبُ مِن أخضَرَ» . (1)8140.عنه عليه السلام (مِن وَصِيَّتِهِ لابنِهِ الحسين عليه السلام) تاريخ اليعقوبى :كانَت عائِشَهُ بِمَكَّهَ ، خَرَجَت قَبلَ أن يُقتَلَ عُثمانُ فَلَمّا قَضَت حَجَّهَا انصَرَفَت راجِعَهً ، فَلَمّا صارَت فى بَعضِ الطَّريقِ لَقِيَها ابنُ اُمِّ كِلابٍ ، فَقالَت لَهُ : ما فَعَلَ عُثمانُ ؟ قال : قُتِلَ . قالَت : بُعدا وسُحقا ! قالَت : فَمَن بايَعَ النّاسُ ؟ قال : طَلحَهَ . قالَت : إيها ذُو الإِصبَعِ .

ثُمَّ لَقِيَها آخَرُ ، فَقالَت : ما فَعَلَ النّاسُ ؟ قال : بايَعوا عَلِيّا .

قالَت : وَاللّهِ ، ما كُنتُ اُبالى أن تَقَعَ هذِهِ عَلى هذِهِ . (2) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 449 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 180 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 18 عن أبى يوسف الأنصارى ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 215 كلاهما نحوه .

8141.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبید بن عمرو قرشی : عایشه [از مدینه]بیرون رفت ، در حالی که عثمان در محاصره بود . در مکّه مردی به نام اخضر به نزدش آمد . عایشه به او گفت : مردم چه کردند؟

گفت : عثمان ، مصریان را کشت .

گفت : إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون! آیا گروهی را که به طلب حق آمده اند و به انکار ظلم برخاسته اند ، می کشد؟! به خدا سوگند ، به این کار ، رضایت نمی دهیم .

سپس شخص دیگری آمد . عایشه از او پرسید : مردم چه کردند؟

گفت : مصریان ، عثمان را کشتند .

گفت : شگفتا از اخضر! مقتول را قاتل پنداشته است !

از این رو ، به اخضر ، مَثَل می زنند و می گویند : دروغگوتر از اخضر .8142.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :عایشه در مکّه بود . او پیش از کشته شدن عثمان ، از مدینه بیرون آمده بود . چون حجّش را به پایان برد ، باز گشت و در میان راه به ابن اُمّ کِلاب برخورد . به او گفت : عثمان چه کرد؟

گفت : کشته شد .

گفت : از رحمت خدا دور باشد!

سپس پرسید : مردم با چه کسی بیعت کردند؟

گفت : با طلحه .

گفت : به خوب کسی رسید ، صاحب انگشت [که در جهاد ، قطع شد] .

سپس کس دیگری او را دید . از او نیز پرسید که مردم چه کردند؟

گفت : با علی بیعت کردند .

گفت : به خدا سوگند ، به خاطرم نمی رسید که کار به این جا بکشد . .

8136.امام جواد علیه السلام :تاریخ الطبری عن أسد بن عبد اللّه عمّن أدرک من أهل العلم :إنَّ عائِشَهَ لَمَّا انتَهَت إلی سَرِفٍ (1) راجِعَهً فی طَریقِها إلی مَکَّهَ لَقِیَها عَبدُ بنِ اُمِّ کلابٍ وهُوَ عَبدُ بنِ أبی سَلَمَهَ ؛ یُنسَبُ إلی اُمِّهِ فَقالَت لَهُ : مَهیَم (2) ؟

قالَ : قَتَلوا عُثمانَ ، فَمَکَثوا ثَمانِیا .

قالَت : ثُمَّ صَنَعوا ماذا ؟

قالَ : أخَذَها أهلُ المَدینَهِ بِالاِجتِماعِ ، فَجازَت بِهِمُ الاُمورُ إلی خَیرِ مَجازٍ ، اِجتَمَعوا عَلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ .

فَقالَت : وَاللّهِ ، لَیتَ أنَّ هذِهِ انطَبَقَت عَلی هذِهِ إن تَمَّ الأَمرُ لِصاحِبِکَ ! رُدّونی رُدّونی . فَانصَرَفَت إلی مَکَّهَ وهِیَ تَقولُ : قُتِلَ وَاللّهِ عُثمانُ مَظلوما ، وَاللّهِ لَأَطلُبَنَّ بِدَمِهِ .

فَقالَ لَهَا ابنُ اُمِّ کِلابٍ : ولِمَ ؟ فَوَاللّهِ إنَّ أوَّلَ مَن أمالَ حَرفَهُ لَأَنتِ ! ولَقَد کُنتِ تَقولینَ : اُقتُلوا نَعثَلاً فَقَد کَفَر !

قالَت : إنَّهُمُ استَتابوهُ ثُمَّ قَتَلوهُ ، وقَد قُلتُ وقالوا ، وقَولِیَ الأَخیرُ خَیرٌ مِن قَولِیَ الأَوَّلِ .

فَقالَ لَهَا ابنُ اُمِّ کِلابٍ :

فَمِنکِ البَداءُ ومِنکِ الغَیرُ

ومِنکِ الرِّیاحُ ومِنکِ المَطَر وأنتِ أمَرتِ بِقَتلِ الإِمامِ

وقُلتِ لَنا إنَّهُ قَد کَفَر فَهَبنا أطَعناکِ فی قَتلِهِ

وقاتِلُهُ عِندَنا مَن أمَر (3) .

1- .سَرِف : موضع علی ستّه أمیال من مکّه، وقیل : سبعه، وتسعه، واثنی عشر، تزوّج به رسول اللّه صلی الله علیه و آله میمونه بنت الحارث وهناک

توفّيت (معجم البلدان : ج 3 ص 212).
2- .مَهْيَم : كلمه يمانيّه معناها : ما أمرک ، وما هذا الَّذى أرى بک ، ونحو من هذا الكلام (لسان العرب : ج 12 ص 565 «مهيم») .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 458 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 312 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 71 وفيه «فقال عبيد : عذرٌ واللّه ضعيف يا اُمّ المؤمنين ...» بعد «قولى الأوّل» ، الفتوح : ج 2 ص 437 وفيه «فقال لها عبيد بن اُمّ كلاب : هذا واللّه التخليط يا اُمّ المؤمنين ...» بعد «واللّه لأطلبنّ بدمه» وكلاهما نحوه وراجع تذكره الخواصّ : ص 69 .

8137.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از اسد بن عبد اللّه ، از عالِمی که محضرش را درک کرده بود : چون عایشه در راه بازگشت از مکّه به سَرِف (1) رسید ، عبد بن اُمّ کلاب (2) او را دید . عایشه به وی گفت : چه خبر؟

گفت : عثمان را کشتند و هشت روز درنگ کردند .

پرسید : سپس چه کردند؟

گفت : اهالی مدینه اجتماع کردند و کارشان سرانجامی نیک یافت . آنان بر علی بن ابی طالب ، اتّفاق کردند .

گفت : اگر کار برای سَرورت به انجام رسد ، خدا کند که این [آسمان] بر این [زمین]فرود آید ! مرا باز گردانید ، مرا باز گردانید .

آن گاه به سوی مکّه باز گشت و می گفت : به خدا سوگند ، عثمانْ مظلومانه کشته شد . به خدا سوگند ، به خونخواهی اش برمی خیزم .

ابن امّ کلاب گفت : برای چه؟ به خدا سوگند ، تو نخستین کسی هستی که سخن خود را تغییر می دهی و تو بودی که می گفتی : پیر خِرِفت را بکُشید که کافر شده است !

[عایشه] گفت : آنها او را توبه دادند ؛ سپس وی را کشتند . من گفتم و آنان گفتند ، و گفته اکنونم ، از گفته پیشینم بهتر است .

ابن امّ کلاب به وی گفت :

از تو تصمیم و از تو تغییر است

از تو باد و از تو باران است . به قتل خلیفه فرمان دادی

آن هنگام که گفتی کفر ورزیده است . پس بپذیر که در قتل عثمان ، از تو اطاعت کردیم

قاتلش نزد ما کسی است که فرمان داد . .

1- .سَرِف ، محلّی در شش میلی مکّه است . هفت ، نُه و دوازده میلی نیز گفته شده است . پیامبر خدا در این محل با میمونه ، دختر حارث ، ازدواج کرد (معجم البلدان : ج 3 ص 212) .
2- .او عبد بن ابی سلمه است که به مادرش نسبت داده می شود .

M2731_T1_File_2142401

5 / 16دِفاعُ الإِمامِ عَن عُثمانَ8141.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى دِفاعِهِ عَن عُثمانَ : وَاللّهِ ، لَقَد دَفَعتُ عَنهُ حَتّى خَشيتُ أن أكونَ آثِما . (1)8142.امام على عليه السلام :الإمام زين العابدين عليه السلام :قالَ مَروانُ : ما كانَ فى القَومِ أدفَعُ عَن صاحِبِنا مِن صاحِبِكُم يَعنى عَلِيّا عَن عُثمانَ .

فَقُلتُ : ما بالُكُم تَسُبّونَهُ عَلَى المَنابِرِ ؟ !

قالَ : لا يَستَقيمُ الأَمرُ إلّا بِذلِکَ . (2) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 240 .
2- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 460 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 438 كلاهما عن عمر بن علىّ بن الحسين ، أنساب الأشراف: ج 2 ص 407 عن عمر بن علىّ وفيه «أكفّ» بدل «أدفع» ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 220 عن عمرو بن علىّ بن الحسين .

5 / 16 دفاع امام از عثمان

5 / 16دفاع امام از عثمان8145.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در دفاعش از عثمان : به خدا سوگند ، آن قدر از او دفاع کردم که ترسیدم به گناه افتم .8146.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (لَمّا سَأَلَهُ الحسنُ بنُ علیٍّ علیهما السلام: ی) امام زین العابدین علیه السلام :مروان گفت : در میان مردم ، هیچ کس چون بزرگ شما از بزرگ ما دفاع نکرد . منظور او دفاع علی علیه السلام از عثمان بود .

گفتم : «پس چرا بر منبرها او را دشنام می دهید؟» .

گفت : چون کار [حکومت] ، جز با آن ، برپا نمی شود .

.

8143.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری عن حکیم بن جابر :قالَ عَلِیٌّ لِطَلحَةَ : أنشَدَکَ اللّهُ إلّا رَدَدتَ النّاسَ عَن عُثمانَ ! قالَ : لا وَاللّهِ حَتّی تُعطی بَنو اُمَیَّةَ الحَقَّ مِن أنفُسِها . (1)8144.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ المدینه عن الکلبی :أرسَلَ عُثمانُ إلی عَلِیٍّ رضی الله عنه یُقرِئُهُ السَّلامَ ویَقولُ : إنَّ فُلانا یَعنی طَلحَةَ قَد قَتَلَنی بِالعَطَشِ ! والقَتلُ بِالسِّلاحِ أجمَلُ مِنَ القَتلِ بِالعَطَشِ .

فَخَرَجَ عَلِیٌّ رضی الله عنه یَتَوَکَّأُ عَلی یَدِ المُسوّرِ بنِ مُخرَمَةَ ، حَتّی دَخَلَ عَلی ذلِکَ الرَّجُلِ وهُوَ یَتَرامی بِالنَّبلِ ، عَلَیهِ قَمیصٌ هِرَویٌّ . فَلَمّا رَآهُ تَنَحّی عَن صَدرِ الفِراشِ ، ورَحَّبَ بِهِ .

فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ رضی الله عنه : إنَّ عُثمانَ أرسَلَ إلَیَّ أنَّکُم قَد قَتَلتُموهُ بِالعَطَشِ ، وإنَّ ذلِکَ لَیسَ یَحسُنُ ، وأنَا اُحِبُّ أن تُدخِلَ عَلَیهِ الماءَ .

فَقالَ : لا وَاللّهِ ، ولا نُعمَةَ عَینٍ ! لا تَترُکُهُ یَأکُلُ ویَشرَبُ .

فَقالَ عَلِیٌّ رضی الله عنه : ما کُنتُ أری أنّی اُکَلِّمُ أحَدا مِن قُرَیشٍ فی شَیءٍ فَلا یَفعَلُ ! !

فَقالَ : وَاللّهِ ، لا أفعَلُ ! وما أنتَ مِن ذلِکَ فی شَیءٍ یا عَلِیُّ .

فَقامَ عَلِیٌّ رضی الله عنه غَضبانَ ، وقالَ : لَتَعلَمَنَّ بَعدَ قَلیلٍ أکونُ مِن ذلِکَ فی شَیءٍ أم لا ! ! ... [وفی روایهِ ابنِ السّائِبِ :] سَتَعلَمُ یَابنَ الحَضرَمِیَّهِ أکونُ فی ذلِکَ مِن شَیءٍ أم لا ! !

وخَرَجَ عَلِیٌّ رضی الله عنه مُتَوَکِّئا عَلَی المِسوَرِ ، فَلَمَّا انتَهی إلی مَنزِلِهِ التَفَت إلَی المُسوّرِ فَقالَ : أما وَاللّهِ لَیصلَیَنَّ حَرَّها ، ولَیَکونَنَّ بَردُها وحَرُّها لِغَیرِهِ ، ولَتَترُکَنَّ یَداهُ مِنها صِفرا . وبَعَثَ ... ابنَهُ إلی عُثمانَ بِراوِیَهٍ مِن ماءٍ . (2)راجع : ص 272 (نقض التوبه والمعاهده) .

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 405 ، شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 5 ؛ الأمالی للطوسی : ص 715 ح 1517 عن عبد الرحمن بن أبی عمره الأنصاری .

2- .تاريخ المدينه : ج 4 ص 1202 ؛ الجمل : ص 145 نحوه وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 385 و386 وشرح نهج البلاغه : ج 2 ص 148 و ص 153 و154 .

8146.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ به حسن بن علی علیه السلام که عرض کرد :) تاریخ الطبری به نقل از حکیم بن جابر : علی علیه السلام به طلحه فرمود : «تو را به خدا ، مردم را از عثمانْ باز دار!» .

[طلحه] گفت : به خدا سوگند ، این کار را نمی کنم تا این که بنی امیّه به سوی حق باز آیند .8434.عنه علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از کلبی : عثمان به دنبال علی علیه السلام فرستاد و او را سلام رساند و گفت : فلانی (یعنی : طلحه) مرا با تشنگی از پای در آورْد! کشتن با اسلحه ، زیباتر از کشتن با تشنگی است .

علی علیه السلام بیرون آمد و در حالی که به دست مِسوَر بن مَخْرَمه تکیه داده بود ، بر طلحه وارد شد . طلحه تیر می انداخت و پیراهن هراتی به تن داشت . چون علی علیه السلام را دید ، از بالای جایگاه ، کنار رفت و به او خیر مقدم گفت .

علی علیه السلام به او فرمود : «عثمان به من پیام داده که او را با تشنگی از پای در آورده اید و این نیکو نیست و من دوست دارم که به او آب رسانده شود» .

طلحه گفت : به خدا سوگند ، پذیرفته نمی شود . حتّی اگر تو بگویی ، نمی گذاریم او بخورد و بیاشامد .

علی علیه السلام فرمود : «گمان نمی کردم که با کسی از قریش درباره چیزی گفتگو کنم و او نپذیرد» .

گفت : به خدا سوگند ، این کار را نمی کنم و تو ای علی در این باره کاره ای نیستی .

پس ، علی علیه السلام خشمگینانه برخاست و فرمود : «به زودی خواهی دانست که من در این باره کاره ای هستم یا نه ...» . (1)

علی علیه السلام در حالی که دست بر شانه مِسوَر داشت ، بیرون آمد و چون به خانه اش رسید ، به مسور رو کرد و فرمود : «آگاه باش که به خدا

سوگند ، [طلحه] به عقوبتش می رسد و منافعش برای دیگران است و دستانش از آن ، تهی می ماند و ...» .

امام علیه السلام پسرش را با مشک آب به سوی عثمان روانه کرد .ر . ک : ص 273 (شکستن توبه و پیمان) .

.

1- .در نقل ابن سائب کلبی آمده است که : «ای زاده زن حضرمیّه! به زودی خواهی دانست که در این باره کاره ای هستم یا نه» .

5 / 17خُروجُ الإِمامِ مِنَ المَدينَهِ8147.امام صادق عليه السلام :تاريخ المدينه عن الشَّعبى :لَمّا قَدِمَ أهلُ مِصرَ المَرَّهَ الثانِيَهَ ، صَعِدَ عُثمانُ المِنبَرَ ، فَحَصَبوهُ (1) ، وجاءَ عَلِىٌّ رضى الله عنهفَدَخَلَ المَسجِدَ . فَقالَ عُثمانُ : يا عَلِىُّ ! قَد نَصَبتَ القِدرَ عَلى أثافٍ (2) ؟

قالَ : ما جِئتُ إلّا وأنَا اُريدُ أن اُصلِحَ أمرَ النّاسِ ، فَأَمّا إذَا اتَّهَمتَنى فَسَأَرجِعُ إلى بَيتى . (3)8148.امام كاظم عليه السلام :الإمامه والسياسه :لَمَّا اشتَدَّ الطَّعنُ عَلى عُثمانَ ، استَأذَنَهُ عَلِىٌّ فى بَعضِ بَواديهِ يَنتَحى إلَيها ، فَأَذِن لَهُ .

وَاشتَدَّ الطَّعنُ عَلى عُثمانَ بَعدَ خُروجِ عَلِىٍّ ، ورَجَا الزُّبَيرُ وطَلحَهُ أن يُميلا إلَيهِما قُلوبَ النّاسِ ، ويَغلِبا عَلَيهِم ، وَاغتَنَما غَيبَهَ عَلِىٍّ .

فَكَتَبَ عُثمانُ إلى عَلِىٍّ إذِ اشتَدَّ الطَّعنُ عَلَيهِ : أمّا بَعدُ ، فَقَد بَلَغَ السَّيلُ الزُّبى ، وجاوَزَ الحِزامُ الطُّبيَينِ (4) ، وَارتَفَعَ أمرُ النّاسِ فى شَأنى فَوقَ قَدرِهِ ! وزَعَموا أنَّهُم لا يَرضَونَ دونَ دَمى ، وطَمِعَ فِىَّ مَن لا يَدفَعُ عَن نَفسِهِ .

وإنَّکَ لَم يَفخَر عَلَيکَ كَفاخِرٍ

ضَعيفٍ ولَم يَغلِبکَ مِثلُ مُغَلَّبِ

وقَد كانَ يُقالُ : أكلُ السَّبُعِ خَيرٌ مِنِ افتِراسِ الثَّعلَبِ ، فَأَقبِل عَلَىَّ أو لى ..

فَإِن كُنتُ مَأكولاً فَكُن خَيرَ آكِلٍ

وإلّا فَأَدرِكنى ولَمّا اُمَزَّقُ (5) .

1- .حَصَبه : رماه بالحَصباء ، والحَصباء : هو الحَصَى الصغار (لسان العرب : ج 1 ص 319 «حصب») .
2- .الأُثفِيَّه والإثفِيَّه : الحجر الَّذى توضع عليه القِدر ، وجمعها أثافىُّ وأثافٍ (لسان العرب : ج 9 ص 3 «أثف») .
3- .تاريخ المدينه : ج 4 ص 1167 .

4- .الطّبْىُ للحافر والسباع ؛ كالضرع لغيرها . وهو مثل يضرب عند بلوغ الشدّه منتهاها (مجمع الأمثال : ج 1 ص 295 الرقم 871) .
5- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 52 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 448 عن محمّد بن الحسن ، العقد الفريد : ج 3 ص 310 عن عبد اللّه بن العبّاس وكلاهما نحوه .

5 / 17 بیرون رفتن امام از مدینه

5 / 17بیرون رفتن امام از مدینه8151.عنه علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از شعبی : چون مصریان برای بار دومْ وارد شدند ، عثمان بر منبر رفت . پس ، او را سنگباران کردند .

علی علیه السلام آمد و داخل مسجد شد . عثمان گفت : ای علی! دیگ را بر سنگ نهاده ای (1)] و خود را برای خلافت آماده کرده ای] !

فرمود : «من ، جز برای آن که کار مردم را اصلاح کنم ، نیامده ام ؛ امّا اگر مرا متّهم می داری ، هم اکنون به خانه ام باز می گردم» .8152.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :الإمامه و السیاسه :چون اعتراض ها به عثمانْ فزونی گرفت ، علی علیه السلام از او اجازه خواست تا به یکی از مزرعه های خود برود و [از آشوب ها] کنار بمانَد . عثمانْ اجازه داد .

پس از بیرون رفتن علی علیه السلام ، اعتراض ها به عثمان ، افزایش یافت و زبیر و طلحه امیدوار شدند که دل های مردم به سوی آن دو متمایل شود و آن دو بر مردم ، چیره شوند . آن دو ، غیبت علی علیه السلام را مغتنم شمردند .

چون اعتراض ها زیاد شد ، عثمان به علی علیه السلام نوشت که : «امّا بعد ، کار به آخر رسیده و چاره ای نمانده است . کار مردم با من بالا گرفته و از حدّ خود گذشته است . می گویند که به کم تر از ریختن خونم رضایت نمی دهند و حتّی بی عرضه ای که از خود نیز نمی تواند دفاع کند ، در [کشتن] من طمع کرده است .

و فخرفروشِ ناتوان بر تو فخر نفروشد

و شکست خورده ای بر تو چیره نگردد!

و گفته می شود : خوراک شیر شدن ، بهتر از دریده شدن به وسیله روباه است . پس به سوی من رو کن ؛ چه با من باشی و چه بر ضدّ من .

پس اگر خورده شدنی ام ، تو بهترین خورنده ای

وگرنه ، مرا تا تکّه تکّه نشده ام ، دریاب» .

.

1- .یعنی : مردم را بر ضدّ من برافروخته ای .

8153.تهذيب الأحكام عن يزيد بن عبد الملک عن أبيه عن جدّالإمام علىّ عليهِ السلام لِعَبدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ وقَد جاءَهُ بِرِسالَهٍ مِن عُثمانَ وهُوَ مَحصورٌ يَسأَلُهُ فيهَا الخُروجَ إلى مالِهِ بِيَنبُعَ ، لِيَقِلَّ هَتفُ النّاسِ بِاسمِهِ لِلخِلافَهِ ، بَعدَ أن كانَ سَأَلَهُ مِثلَ ذلِکَ مِن قَبلُ : يَابنَ عَبّاسٍ ! ما يُريدُ عُثمانُ إلّا أن يَجعَلَنى جَمَلاً ناضِحا بِالغَربِ ؛ اُقبِلُ واُدبِرُ ؛ بَعَثَ إلَىَّ أن اَخرُجَ ، ثُمَّ بَعَثَ إلَىَّ أن أقدَمَ ، ثُمَّ هُوَ الآنَ يَبعَثُ إلَىَّ أن اَخرُجَ ! وَاللّهِ لَقَد دَفَعتُ عَنهُ حَتّى خَشيتُ أن أكونَ آثِما . (1)M2731_T1_File_2142425

5 / 18مَقتَلُ عُثمانَ8153.تهذيب الأحكام :تاريخ الطبرى عن حسين بن عيسى عن أبيه :لَمّا مَضَت أيّامُ التَّشريقِ ، أطافوا بِدارِ عُثمانَ ، وأبى إلَا الإِقامهَ عَلى أمرِهِ . وأرسَلَ إلى حَشَمِهِ وخاصَّتِهِ فَجَمَعَهُم .

فَقامَ رَجُلٌ مِن أصحابِ النَّبِىِّ صلى اللهِ عليه و آله يُقالُ لَهُ : نيارُ بنُ عَياضٍ وكانَ شَيخا كَبيرا فنَادى : يا عُثمانُ فَأَشرَفَ عَلَيهِ مِن أعلى دارِهِ ، فَناشَدَهُ اللّهُ ، وذَكَّرَهُ اللّهُ لَمَّا اعتَزَلَهُم . فَبَينا هُوَ يُراجِعُهُ الكَلامُ إذ رَماهُ رَجُلٌ مِن أصحابِ عُثمانَ فَقَتَلَهُ بِسَهمٍ ، وزَعَموا أنَّ الَّذى رَماهُ كَثيرُ بنُ الصَّلتِ الكِندى .

فَقالوا لِعُثمانَ عِندَ ذلِکَ : اِدفَع إلَينا قاتِلَ نيارِ بنِ عَياضٍ ؛ فَلنَقتُلهُ بِهِ .

فَقالَ : لَم أكُن لَأَقتُلُ رَجُلاً نَصَرَنى ، وأنتُم تُريدونَ قَتلى .

فَلَمّا رَأَوا ذلِکَ ثاروا إلى بابِهِ فَأَحرَقوهُ ، وخَرَجَ عَلَيهِم مَروانُ بنُ الحَكَمِ مِن دارِ عُثمانَ فى عِصابهٍ ، وخَرَجَ سَعيدُ بنُ العاصِ فى عِصابَهٍ ، وخَرَجَ المُغيرَهُ بنُ الأَخنَسِ ابنِ شُرَيقٍ الثَّقَفِىُّ حَليفُ بَنى زُهرَهَ فى عِصابَهٍ ، فَاقتَتَلوا قِتالاً شَديدا .

وكانَ الَّذى حَداهُم عَلَى القِتالِ أنَّهُ بَلَغَهُم أنَّ مَدَدا مِن أهلِ البَصرَهِ قَد نَزَلوا صُرارا وهِىَ مِنَ المَدينَهِ عَلى لَيلَهٍ ، وأنَّ أهلَ الشّامِ قَد تَوَجَّهوا مُقبِلينَ ، فَقاتَلوهُم قِتالاً شَديدا عَلى بابِ الدّارِ . (2) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 240 .

2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 382 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 291 .

5 / 18 هنگامه کشتن عثمان

8154.تهذیب الأحکام به نقل از ابراهیم بن محمّد بن عیسیامام علی علیه السلام خطاب به عبد اللّه بن عبّاس ، هنگامی که نامه ای از عثمانِ در محاصره افتاده برای او آورد و [عثمان] در آن [نامه] خواسته بود که علی علیه السلام به مِلکش در یَنبُع برود تا مردم ، نام او را برای خلافت ، کم تر بر زبان آورند . او پیش تر نیز از امام علیه السلام چنین خواسته بود : ای ابن عبّاس ! عثمان ، جز این نمی خواهد که مرا چون شترِ آبکش کُنَد که با دلوی بزرگ ، پیش آیم و پس روم . به سویم فرستاد که بیرون روم و سپس فرستاد که باز آیم و اکنون فرستاده تا بیرون روم . به خدا سوگند ، آن قدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم .5 / 18هنگامه کشتن عثمان8155.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از حسین بن عیسی ، از پدرش : چون روزهای تشریق (1) سپری شد ، گِرداگرد خانه عثمان را گرفتند ؛ ولی او از کنار گذاردن کارِ [خلافت] ، سر باز زد و به دنبال اطرافیان و خواصّ خود فرستاد و آنان را گرد آورد .

پس، مردی از اصحاب پیامبر خدا به نام نیار بن عیاض، که پیری فرتوت بود ، بلند شد و بانگ زد : ای عثمان !

عثمان ، از بالای خانه اش متوجّه او شد . نیار ، عثمان را به خدا سوگند داد و خدا را به یاد او آوْرْد تا از خلافت ، کناره بگیرد .

در میان این گفتگو ، ناگهان مردی از یاران عثمان به او تیراندازی کرد و وی را کشت و گفتند که تیرانداز ، کثیر بن صَلت کِندی بوده است .

[معترضان] به عثمان گفتند : قاتل نیار بن عیاض را به ما تحویل بده تا [او را] به قصاص وی بکشیم .

عثمان گفت : در این حال که شما قصد جانم را دارید ، کسی را که به یاری ام برخاسته است ، به کشتن نمی دهم .

آنان ، چون چنین دیدند ، به سوی درِ خانه اش هجوم آوردند و آن را آتش زدند .

مروان بن حکم با گروهی ، از خانه عثمان بیرون آمدند . سعید بن عاص و مغیره بن اَخنس بن شریق ثقفی (هم پیمان بنی زهره) نیز با گروه هایی بیرون آمدند و جنگ سختی در گرفت .

آنچه اینان را بر جنگْ مصمّم کرد ، خبرِ رسیدن نیروهای کمکی بصره به صرار (2) و نیز حرکت اهالی شام [به سوی مدینه]بود . از این رو آنان ، جلوی درِ خانه ، با محاصره کنندگان به سختی جنگیدند .

.

1- .دهم تا دوازدهم ذی حجّه .
2- .صَرار ، ناحیه ای که تنها یک شب تا مدینه فاصله داشت .

8156.امام باقر علیه السلام :تاریخ المدینه عن مولی سهل بن یسار عن أبیه بَعدَ کَلامِ عُثمانَ وإمساکِ النّاسِ عَن قَتلِهِ : رَمی یَزیدُ أو أبو حَفصَةَ غُلامُ مُروانَ رَجُلاً مِن أسلَمَ بِسَهمٍ فَقَتَلَهُ . فَاستَأذَنوا عَلی عُثمانَ ، فَأَذِنَ لَهُم ، فَأَدخَلُوا الأَسلَمِیَّ مَقتولاً ، فَقالُوا : زَعَمتَ أَنَّکَ لا تُقاتِلُ ، وهذا صاحِبُنا مَقتولاً ، قَتَلَهُ رَجُلٌ مِن أصحابِکَ ! فَأَقِدنا . (1)

قالَ : ما لَکُم قَوَدٌ قِبَلَهُ ؛ رَجُلٌ دَفَعَ عَن نَفسِهِ أن تَقتُلوهُ ، ولَم آمُرهُ بِقِتالٍ . وقالَ : زَعَمتُم أَنَّهُ لَیسَ عَلَیکُم طاعَهٌ ، ولا أَنَا لَکُم بِإِمامٍ فیما تَقولونَ ، وإنَّما القَوَدُ إلَی الإِمامِ ! ! (2)8157.الإمامُ الصّادقُ علیه السّلام :تاریخ الطبری عن أبی حفصه الیمانی :کُنتُ مَعهُ [مَروانَ] فِی الدّارِ ، فَأَتَا وَاللّهِ أنشَبتُ القِتالَ بَینَ النّاسِ ؛ رَمَیتُ مِن فَوقِ الدّارِ رَجُلاً من أسلَمَ ، فَقَتَلتُهُ ، وهُوَ نیارُ الأَسلَمِیُّ ، فَنَشَبَ القِتالُ ، ثُمَّ نَزَلتُ ، فَاقتَتَلَ النّاسُ عَلَی البابِ ، وقاتَلَ مَروانُ حَتّی سَقَطَ ، فَاحتَمَلتُهُ ، فَأَدخَلتُهُ بَیتَ عَجوزٍ ، وأغلَقتُ عَلَیهِ .

وألقَی النّاسُ النّیرانَ فی أبوابِ دارِ عُثمانَ ، فَاحتَرَقَ بَعضُها .

فَقالَ عُثمانُ : مَا احتَرَقَ البابُ إلّا لِما هُوَ أعظَمُ مِنهُ ، لا یُحَرِّکَنَّ رَجُلٌ مِنکُم یَدَهُ ... ثُمَّ قالَ لِمَروانَ : اِجلِس فَلا تَخرُج . فَعَصاهُ مَروانُ ، فَقالَ : وَاللّهِ لا تُقتَلُ ، ولا یُخلَصُ إلَیکَ ، وأَنَا أسمَعُ الصَّوتَ . ثُمَّ خَرَجَ إلَی النّاسِ .

فَقُلتُ : ما لِمَولایَ مُتَّرَکٌ ! فَخَرَجتُ مَعَهُ أذُبُّ عَنهُ ، ونَحنُ قَلیلٌ ، فَأَسمَعُ مَروانَ یَتَمَثَّلُ :

قَد عَلِمَت ذاتُ القُرونِ المیلِ

وَالکَفِّ وَالأَنامِلِ الطُّفولِ

ثُمَّ صاحَ : مَن یُبارِزُ وقَد رَفَعَ أسفَلَ دَرعِهِ ، فَجَعَلَهُ فی مَنطِقَتِهِ ؟

قالَ : فَیَثِبُ (3) إلَیهِ ابنُ النّباعِ ، فَضَرَبَهُ ضَربَهً عَلی رَقَبَتِهِ مِن خَلَفِهِ ، فَأَثبَتَهُ حَتّی سَقَطَ ، فَما یَنبضُ مِنهُ عِرقٌ . (4) .

1- .القَوَد : القصاص وقتلُ القاتِل بدل القتیل (النهایه : ج 4 ص 119 «قود») .

2- .تاريخ المدينه : ج 4 ص 1193 .
3- .كذا ، والظاهر أنّها تصحيف : «فوثب» .
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 379 .

8158.عنه علیه السلام :تاریخ المدینه به نقل از آزادشده سهل بن یسار ، از پدرش ، پس از سخنان عثمان و دست نگه داشتن مردم از کشتنش : یزید یا ابو حفصه (غلام مروان) به مردی از [قبیله]اسلم تیر انداخت و او را کشت .

[محاصره کنندگان ،] از عثمان ، اجازه ورود [به خانه]خواستند و چون اجازه داد ، جنازه مرد اسلمی را به داخل بردند و گفتند : گمان می کنی که نمی جنگی ، در حالی که این همراه ما کشته شده و قاتلش مردی از همراهان توست . او را قصاص کن .

عثمان گفت : شما حق ندارید در برابر کشته خود ، مردی را که از خود دفاع کرده است ، بکشید . من نیز به او فرمان کشتن نداده ام . خودتان هم گفته اید که اطاعتی بر گردن ندارید . به اعتقاد شما ، من پیشوای شما نیستم ، در حالی که قصاص کردن ، به عهده پیشواست و نه کس دیگر .8159.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابو حفصه یمانی (1) : من به همراه مروان در خانه[ی عثمان]بودم . به خدا سوگند ، این من بودم که مردم را به جنگ وا داشتم . از بام خانه ، تیری به مردی از قبیله اَسلَم به نام نیار اَسلَمی نواخته و وی را کشتم و [در پی آن] جنگ به پا شد . سپس پایین آمدم و در جلوی در خانه به جنگ پرداختم . مروان هم در حال جنگ بود تا آن که از پای درآمد و بر زمین افتاد . او را برداشتم و به خانه پیرزنی برده ، دَر خانه را بستم .

مردم به سوی درهای خانه عثمان ، آتش پرتاب می کردند تا آن که برخی از درها آتش گرفت . عثمان گفت : آتش زدن درها برای انجام دادن کار بزرگ تری است . هیچ کس از شما نباید حرکتی انجام دهد .

سپس به مروان گفت : بنشین و بیرون مرو . امّا مروان ، سرپیچی کرد و گفت : به خدا سوگند ، تا من چیزی می شنوم [و زنده ام] ، نه کشته می شوی و نه به تو دست می یابند .

سپس [مروان] به سوی مردم بیرون آمد . [با خود]گفتم : مولایم (مروان) ، راه فراری ندارد . پس با او بیرون آمدم تا از او دفاع کنم و ما اندک بودیم . و می شنیدم که مروان به این شعر ، تمثّل می جوید :

بی گمان ، آن دختر زیبا با آن گیسوی پُرشِکن

و دست و انگشتان ظریفش خواهد دانست [که من به دفاع برمی خیزم] . (2)

سپس در حالی که پایین زرهش را بالا آورده و در زیر کمربندش جا داده بود، فریاد زد: چه کسی به مبارزه می آید؟

ابن نباع بر او پرید و از پشت ، ضربه ای بر گردنش زد و [شمشیر را] نگه داشت تا مروان بر زمین افتاد و نبضش از تپش باز ایستاد . (3) .

1- .ابو حفصه یمانی ، عربی بادیه نشین بود که مروان ، او و خانواده اش را خرید و آزاد نمود.او غلام حلقه به گوش مروان و همراه همیشگی وی بود (ر.ک: تاریخ الطبری : ج 4 ص 379) .
2- .این ، تغزّلی در مطلع قصیده است و گاهی شاعران ، چنین آغازی دارند ، بی آن که شخص خاصّی را منظور کنند. (م)
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 379 . گفتنی است مروان از این مهلکه می رهد و به خلافت نیز می رسد .

8160.عنه عليه السلام :مروج الذهب :كانَت مُدَّهُ ما حوصِرَ عُثمانُ فى دارِهِ تِسعةً (1) وأربَعينَ يَوما ، وقيلَ : أكثَرَ مِن ذلِکَ . وقُتِلَ فى لَيلَهِ الجُمُعَهِ لِثَلاثٍ بَقينَ مِن ذِى الحِجَّهِ .

وذُكِرَ : أنَّ أحَدَ الرَّجُلَينِ كَنانَهَ بنَ بِشرٍ التّجيبىَّ ضَرَبَهُ بِعَمودٍ عَلى جَبهَتِهِ ، وَالآخَرَ مِنهُما سَعدَ بنَ حَمرانَ المُرادِىَّ ضَرَبَهُ بِالسَّيفِ عَلى حَبلِ عاتِقِهِ ، فَحَلَّهُ .

وقَد قيلَ : إنَّ عَمرَو بنَ الحَمِقِ طَعَنَهُ بِسِهامٍ تِسعَ طَعَناتٍ . وكانَ فيمَن مالَ عَلَيهِ عُمَيرُ بنُ ضابِىءً البَرجَمِىُّ التَّميمِىُّ ، وخَضخَضَ سَيفَهُ فى بَطنِهِ . (2) .

1- .فى المصدر : «تسعا» ، وهو تصحيف .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 355 وراجع تاريخ دمشق : ج 39 ص 409 وتاريخ الطبرى : ج 4 ص 393 و394 وشرح نهج البلاغه : ج 2 ص 157 و158 .

8161.عنه علیه السلام :مروج الذهب :مدّت محاصره عثمان در خانه اش ، 49 روز بود و بیشتر از آن نیز گفته شده است . او در شب جمعه ، سه روزْ مانده از ذی حجّه ، کشته شد .

و گفته شده که کِنانه بن بِشْر تِجیبی ، با عمود ، بر پیشانی عثمان کوفت و دیگری ، سعد بن حُمران مرادی ، با شمشیر بر بند گردنش زد و آن را قطع کرد .

[نیز] گفته شده که عمرو بن حَمِق ، با تیر ، نُه زخم بر او زد و در میان کسانی که به او حمله بردند ، عُمَیر بن ضابیِ بُرجُمیِ تمیمی بود که شمشیرش را در شکم او فرو کرد . .

8157.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری عن عبد الرحمن بن أبزی :رَأیتُ الیَومَ الَّذی دُخِلَ فیهِ عَلی عُثمانَ ، فَدَخَلوا مِن دارِ عَمرِو بنِ حَزمٍ خَوخَةً (1) هُناکَ ، حَتّی دَخَلُوا الدّارَ ، فَناوَشوهُم شَیئا مِن مُناوَشَهٍ ، ودَخَلوا ، فَوَاللّهِ ما نَسینا أن خَرَجَ سودانُ بنُ حَمرانَ ، فَأسمَعُهُ یَقولُ : أینَ طَلحَهُ بنُ عُبَیدِ اللّهِ ؟ قَد قَتَلنَا ابنَ عَفّانَ ! (2)5 / 19مَوقِفُ الإِمامِ مِن قَتلِ عُثمانَ8160.امام صادق علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :وَاللّهِ ما قَتَلتُ عُثمانَ ، ولا مالَأتُ (3) عَلی قَتلِهِ . (4)8161.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام مِن کَلامٍ لَهُ فی قَتلِ عُثمانَ : لَو أمَرتُ بِهِ لَکُنتُ قاتِلاً ! أو نَهَیتُ عَنهُ لَکُنتُ ناصِرا !غَیرَ أنَّ مَن نَصَرَهُ لا یَستَطیعُ أن یَقولُ : خَذَلَهُ مَن أنا خَیرٌ مِنهُ ، ومَن خَذَلَهُ لا یَستَطیعُ أن یَقولَ : نَصَرَهُ مَن هُوَ خَیرٌ مِنّی .

وأنَا جامِعٌ لَکُم أمرَهُ ، استَأثَرَ ، فَأَساءَ الأَثَرَهَ ، وجَزَعتُم فَأَسأتُمُ الجَزَعَ ، وللّهِ حُکمٌ واقِعٌ فِی المُستَأثِرِ وَالجازِعِ . (5)8434.امام صادق علیه السلام :نثر الدرّ :دَخَلَ عَلَیهِ [عَلِیٌّ علیه السلام] کَعبُ بنُ مالِکٍ الأنصارِیُّ ، فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! بَلَغَکَ عَنّا أمرٌ لَو کانَ غَیرُکَ لَم یَحتَمِلهُ ، ولَو کانَ غَیرُنا لَم یَقُم مَعَکَ عَلَیهِ ! ما فِی النّاسِ مَن هُوَ أعلَمُ مِنکَ ، وفِی النّاسِ مَن نَحنُ أعلَمُ مِنهُ ! ! وأوضَعُ العِلمِ ما وَقَفَ عَلَیهِ اللِّسانُ، وأرفَعُهُ ما ظَهَرَ فِی الجَوارِحِ وَالأَرکانِ .

ونَحنُ أعرَفُ بِقَدرِ عُثمانَ مِن قاتِلیهِ ، وأنتَ أعلَمُ بِهِم وبِخاذِلیهِ ، فَإِن قُلتَ : إنَّهُ قُتِلَ ظالِما ، قُلنا بِقَولِکَ ، وإن قُلتَ : إنَّهُ قُتِلَ مَظلوما ، قُلتَ بِقَولِنا ، وإن وَکَلتَنا إلَی الشُّبهَهِ أیأَستَنا بَعدَکَ مِن إصابَهِ البَیِّنَهِ .

فَقالَ علیه السلام : عِندی فی عُثمانَ أربَعٌ : اِستَأثَرَ فَأَساءَ الأَثَرَهَ ، وجَزَعتُم فَأَسَأتُمُ الجَزَعَ ، وللّهِ عَزَّوَجَلَّ حُکمٌ عادِلٌ فِی المُستَأثِرِ وَالجازِعِ . (6) .

1- .الخَوخَه : باب صغیر کالنافذه الکبیره ، وتکون بین بیتین ینصب علیها باب (النهایه : ج 2 ص 86 «خوخ») .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 379 .
3- .مالأتُه علی الأمر مُمالَأهً : ساعدتُه علیه ، وشایعتُه (لسان العرب : ج 1 ص 159 «ملأ») .
4- .تاریخ المدینه : ج 4 ص 1265 عن نمیره وعمیره بن سعد و ص 1263 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 221 کلاهما عن أبی خلده نحوه ، تاریخ دمشق

: ج 39 ص 453 عن عمر بن سعيد ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 65 ؛ الشافى : ج 4 ص 307 ، الجمل : ص 201 وراجع الطبقات الكبرى : ج 3 ص 82 .

5- .نهج البلاغه : الخطبه 30 .

6- .نثر الدرّ : ج 1 ص 281 وراجع الأغانى : ج 16 ص 248 وتاريخ المدينه : ج 4 ص 1168 .

5 / 19 موضع امام در برابر قتل عثمان

اشاره

8162.بحار الأنوار به نقل از معاویه بن وهب :تاریخ الطبری به نقل از عبد الرحمان بن آبزی : من روزی را که به خانه عثمان ریختند ، دیدم . [آنان]از دریچه خانه عمرو بن حزم ، وارد خانه عثمان شدند و زد و خوردی شد .

به خدا سوگند ، فراموش نمی کنم که سودان بن حُمران ، بیرون آمد و شنیدم که می گفت : طلحه بن عبید اللّه کجاست؟ پسر عفّان را کشتیم .5 / 19موضع امام در برابر قتل عثمان8164.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، نه عثمان را کشتم و نه بر کشتنش یاری دادم .8165.بحار الأنوار عن خزام (لأبی عبدِ اللّهِ علیه السلام) امام علی علیه السلام درباره کشته شدن عثمان : اگر بِدان فرمان داده بودم ، قاتل بودم و اگر از آن باز داشته بودم ، یاور محسوب می گشتم . حقیقت ، این است که کسی که او را یاری داد ، نمی تواند بگوید : من از آن کس که او را وا نهاد ، بهترم . و آن که او را وا نهاد ، نمی تواند بگوید : آن کس که او را یاری داد ، از من بهتر است .

من ، همه ماجرا را در این سخن برایتان می گویم : [عثمان ،] خود و خویشانش را بر همه مقدّم داشت و این خودخواهی را از حد گذراند . شما نیز بی تابی کردید و در این بی تابی ، زیاده روی نمودید . خدا هم درباره خودخواه و نیز ناشکیبا ، حکمی واقع شدنی دارد» .8166.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :نثر الدرّ :کعب بن مالک انصاری بر علی علیه السلام وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان! از تو چیزی به ما رسیده که اگر از غیر تو بود ، آن را تحمّل و باور نمی کردیم و اگر غیر ما آن را شنیده بود ، دیگر همراه و در کنار تو نمی ایستاد . کسی در میان مردم از تو داناتر نیست و در میان مردم ، کسانی هستند که ما از آنها داناتریم . فروترینِ دانش ، آن است که از زبان در نگذرد و والاترینِ آن ، دانشی است که [اثرش]در اعضا و جوارح پدیدار شود . ما به منزلت عثمان از کشندگان او آگاه تریم و تو به آنان و وا نهندگانِ او داناتر .

پس اگر بگویی : «او ظالم بود و کشته شد» ، ما همانند تو می گوییم و اگر بگویی : «مظلومانه کشته شد» ، تو همانند ما می گویی و اگر ما را از

شبهه بیرون نیاوری ، پس از تو دیگر امیدی به روشن شدن امر ، نخواهیم داشت .

علی علیه السلام فرمود : «من ، چهار چیز درباره عثمان دارم : او خود و خویشانش را بر همه مقدّم داشت و بد نمود . شما نیز شکیب نورزیدید وبه زشتیْ بی تابی نشان دادید.خدای عز و جل درباره خودخواه و بی تاب ، حکمی عادلانه دارد» .

.

8164.امام صادق علیه السلام :نثر الدرّ :سُئِلَ [عَلِیٌّ علیه السلام] عَن عُثمانَ ، فَقالَ : خَذَلَهُ أهلُ بَدرٍ ، وقَتَلَهُ أهلُ مِصرَ ، غَیرَ أنَّ مَن نَصَرَهُ لا یَستَطیعُ أن یَقولُ : خَذَلَهُ مَن أنَا خَیرٌ مِنهُ .

ووَاللّهِ ، ما أمَرتُ بِهِ ، ولا نَهَیتُ عَنهُ ، ولَو أمَرتُ بِهِ لَکُنتُ قاتِلاً ! ولَو نَهَیتُ عَنهُ لَکُنتُ ناصِرا ! اِستَأثَرَ عُثمانُ فَأساءَ الأثَرَةَ ، وجَزَعتُم فَأفحَشتُمُ الجَزَعَ . 8165.بحار الأنوار (به نقل از خزام) تاریخ الطبری عن عبد الرحمن بن عبید فی حَربِ صِفّینَ : إنَّ مُعاوِیَهَ بَعَثَ إلی عَلِیٍّ حَبیبَ بنَ مَسلَمَهَ الفِهرِیَّ وشَرَحبیلَ بنَ السَّمط ومَعنَ بنَ یَزیدَ بنِ الأخنَسِ فَدَخَلوا عَلَیهِ وأنَا عِندَهُ ... فَقالَا اشهَد أنَّ عُثمانَ قُتِلَ مَظلوما !

فَقالَ لَهُما : لا أقولُ : إنَّهُ قُتِلَ مَظلوما ، ولا إنَّهُ قُتِلَ ظالِما .

قالا : فَمَن لَم یَزعُم أنَّ عُثمانَ قُتِلَ مَظلوما فَنَحنُ مِنهُ بُرَآءٌ . ثُمَّ قاما فَانصَرَفا .

فَقالَ عَلِیٌّ : «إِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْاْ مُدْبِرِینَ * وَ مَآ أَنتَ بِهَدِی الْعُمْیِ عَن ضَلَلَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَا مَن یُؤْمِنُ بِئایَتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ» (2) .

ثُمَّ أقبَلَ عَلِیٌّ عَلی أصحابِهِ فَقالَ : لا یَکُن هؤُلاءِ أولی بِالجِدِّ فی ضَلالِهِم مِنکُم بِالجِدِّ فی حَقِّکُم وطاعَهِ رَبِّکُم ! ! (3) .

1- .نثر الدرّ : ج 1 ص 274 ، المسترشد : ص 418 ح 141 عن شریح بن هانی نحوه .
2- .النمل : 80 و81 .
3- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 7 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 369 ؛ وقعه صفین : ص 201 .

8166.امام صادق علیه السلام :نثر الدرّ :از علی علیه السلام درباره عثمانْ سؤال شد . فرمود : «بدریان ، او را وا نهادند و مصریان ، او را کشتند ؛ امّا کسی که او را یاری کرد ، نمی تواند بگوید : من از کسی که او را وا نهاد ، بهترم . به خدا سوگند ، من ، نه بدان فرمان دادم و نه [از آن]باز داشتم . اگر بدان فرمان می دادم ، قاتل بودم و اگر از آن باز می داشتم ، یاور بودم . عثمان ، خود و خویشانش را بر همه مقدّم داشت و بد نمود . شما نیز شکیب نورزیدید و به زشتیْ بی تابی نشان دادید» .8167.عنه علیه السلام (لَمّا سُئلَ : ما لِمَن زارَ أحَداً مِنکُم ؟) تاریخ الطبری به نقل از عبد الرحمان بن عبید ، در جنگ صفّین : معاویه ، حبیب بن مسلمه فهری و شرحبیل بن سمط و معن بن یزید بن اخنس را به سوی علی علیه السلام فرستاد . آنان بر او وارد شدند و من نیز حاضر بودم ... . آنان گفتند : شهادت بده که عثمان ، مظلومانه کشته شد .

امام علیه السلام به آنان فرمود : «نه می گویم مظلومانه کشته شد و نه [می گویم] ظالم بود و کشته شد» .

گفتند : هر کس نگوید که عثمانْ مظلومانه کشته شده است ، ما از او بیزاریم . سپس برخاستند و باز گشتند .

علی علیه السلام فرمود : «بی گمان ، تو [ای پیامبر!]نمی توانی مردگان را شنوا گردانی و این ندا را به کران ، چون پشت کنند ، بشنوانی و راهنمای کوران [و باز گرداننده آنها]از گم راهی شان نیستی . تو نمی توانی به کسی بشنوانی ، جز آنان که به آیه های ما ایمان آوردند و تسلیم اند» » .

سپس رو به همراهانش کرد و فرمود : «مبادا جِدّیت اینان در گم راهی شان ، از جِدّیت شما در حق و اطاعت پروردگارتان ، بیشتر باشد!» . .

8168.الإمامُ العسكریُّ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین عن حصین الحارثی :جاءَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ إلی زَیدِ بنِ أرقَمَ یَعودُهُ وعِندَهُ قَومٌ ، فَقالَ عَلِیٌّ : اُسکُنوا أوِ اسکُتوا فَوَاللّهِ لا تَسألونّی عَن شَیءٍ إلّا أخبَرتُکُم ! !

فَقالَ زَیدٌ : أنشَدَکَ اللّهُ ، أنتَ قَتَلتَ عُثمانَ ؟

فَأَطرَقَ عَلِیٌّ ساعَةً ، ثُمَّ قالَ : وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ ما قَتَلتُهُ ، ولا أمَرتُ بِقَتلِهِ . (1)8169.الإمامُ الرِّضا علیه السلام (لَمّا سَألَهُ ابنُ سِنانٍ : ما لِمَن زارَ أباکَ) الإمام علیّ علیه السلام مِن کتابٍ لَهُ إلی مُعاوِیَةَ : لَعَمری ، یا مُعاوِیَةُ ! لَئِن نَظَرتَ بِعَقلِکَ دونَ هَواکَ لَتَجِدَنّی أبرَأَ النّاسِ مِن دَمِ عُثمانَ ، ولَتَعلَمَنَّ أنّی کُنتُ فی عُزلَةٍ عَنهُ ، إلّا أن تَتَجَنّی (2) ، فَتَجَنَّ ما بَدا لَکَ ، وَالسَّلامُ . (3)8170.بحار الأنوار عن الإمام الرِّضا علیه السلام :الطبقات الکبری عن عمرو بن الأصمّ :کُنتُ فیمَن اُرسِلوا مِن جَیشِ ذی خُشُبٍ ، قالَ : فَقالوا لَنا : سَلوا أصحابَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَاجعَلوا آخِرَ مَن تَسألونَ عَلِیّا أتَقدَمُ ؟ قالَ : فَسَألناهُم ، فَقالوا : اِقدَموا ، إلّا عَلِیّا ؛ قالَ : لا آمُرُکُم ، فَإِن أبَیتُم فَبیضٌ فَلیُفرَخ . (4)8167.امام صادق علیه السلام (وقتی از ایشان سؤال شد : ثواب کسی که یکی از شما) الإمام علیّ علیه السلام لَمّا جاءَهُ سَعدُ بنُ أبی وَقّاصٍ وسَألَهُ أن یَتَدَخَّلَ فی قَضِیَّةِ عُثمانَ ویَحقُنَ دَمَهُ : وَاللّهِ ، ما زِلتُ أذُبُّ عَنهُ حَتّی إنّی لَأَستَحی ، ولکِنَّ مَروانَ ومُعاوِیَةَ وعَبدَ اللّهِ بنَ عامِرٍ وسَعیدَ بنَ العاصِ هُم صَنَعوا بِهِ ما تَری ، فَإِذا نَصَحتُهُ وأمَرتُهُ أن یُنَحِّیَهُمُ ، اُستَغَشَّنی ، حَتّی جاءَ ما تَری . (5) .

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 114 ح 4567، تاریخ دمشق : ج 39 ص 454 ، تاریخ المدینه : ج 4 ص 1262 کلاهما عن سریه بنت زید بن أرقم .
2- .تَجنّی علیه وجانی : ادّعی علیه جنایه (لسان العرب : ج 14 ص 154 «جنی») .
3- .نهج البلاغه : الکتاب 6 ، وقعه صفّین : ص 29 عن عامر الشعبی ؛ العقد الفرید : ج 3 ص 329 ، الفتوح : ج 2 ص 506 ، الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 114 وفیها إلی «دم عثمان» .
4- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 65 .
5- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 378 .

8168.امام عسکری علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از حصین حارثی : علی بن ابی طالب علیه السلام برای عیادت زید بن ارقم آمد و گروهی نزد او بودند . علی علیه السلام فرمود : «آرام باشید (یا : ساکت باشید)! به خدا سوگند ، از من چیزی نمی پرسید ، جز آن که آگاهتان می کنم» .

زید گفت : تو را به خدا سوگند می دهم ، تو عثمان را کشتی؟

علی علیه السلام لختی ساکت ماند و سپس فرمود : «به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید ، من ، نه او را کشتم و نه به کشتن او فرمان دادم» .8169.امام رضا علیه السلام (در پاسخ به ابن سنان که پرسید : ثواب کسی که پدر) امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه : ای معاویه! به جانم سوگند ، اگر به دیده عقلت ، و نه [به دیده]هوا و هوسَت ، بنگری ، مرا پاک ترینِ مردم نسبت به خون عثمان می یابی . تو می دانی که من از آن بر کنارم ، جز آن که بخواهی گناهِ ناکرده را به گردنم گذاری . پس ، آنچه می خواهی ، بکن . و السلام!8170.بحار الأنوار :الطبقات الکبری به نقل از عمرو بن اَصَم : من در میان کسانی بودم که از سپاه ذو خُشُب ، فرستاده شدند . به ما گفتند : از اصحاب پیامبر خدا بپرسید که «آیا وارد [مدینه]بشویم ، یا نه» و علی را آخرین نفر قرار دهید .

پس ، از آنان پرسیدیم و گفتند : وارد شوید ، جز علی علیه السلام که فرمود : «به شما فرمان نمی دهم ؛ [ولی] اگر [گفته ام را]نپذیرید ، جوجه از تخم بیرون می آید [و نتیجه کردارتان پدیدار می شود]» .8171.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام هنگامی که سعد بن ابی وقّاص به نزدش آمد و از او خواست که در ماجرای عثمان ، دخالت کند و از ریختن خونش جلوگیری نماید : به خدا سوگند ، هماره از او دفاع کردم تا آن که خجل شدم .

مروان و معاویه و عبد اللّه بن عامر و سعید بن عاص با او کاری کردند که می بینید و چون او را نصیحت و امر کردم که آنان را برانَد ، مرا به خیانتْ متّهم کرد ، تا این که آنچه می بینید ، پیش آمد . .

8172.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :وقعه صفّين عن خفاف بن عبد اللّه لَمّا قالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : حَدِّثنا عَن قَتلِ عُثمانَ : حَصَرَهُ المَكشوحُ ، وحَكَمَ فيهِ حُكَيمٌ ، ووَلِيَهُ مُحَمَّدٌ وعَمّارٌ ، وتَجَرَّدَ فى أمرِهِ ثَلاثَهُ نَفَرٍ : عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ ، والأَشتَرُ النَّخَعِىُّ ، وعَمرُو بنُ الحَمِقِ ، وجَدَّ فى أمرِهِ رَجُلانِ : طَلحَهُ ، وَالزُّبَيرُ ، وأبرَأُ النّاسِ مِنهُ عَلِىٌّ . (1)8173.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :العقد الفريد عن محمّد بن سيرين :ما عَلِمتُ أنَّ عَلِيّا اُتُّهِمَ فى دَمِ عُثمانَ حَتّى بويِعَ ، فَلَمّا بويِعَ اتَّهَمَهُ النّاسُ ! (2)راجع : الجمل : ص 200 (موقف أمير المؤمنين من أحداث عثمان) .

.

1- .وقعه صفّين : ص 65 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 111 .
2- .العقد الفريد : ج 3 ص 307 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 452 ، أنساب الأشراف: ج 6 ص 223 ، تاريخ دمشق: ج 39 ص 390 وفيها «لقد قتل عثمان وما أعلم أحدا يتّهم عليّا فى قتله» .

8175.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :وقعه صفّین به نقل از خفاف بن عبد اللّه ، هنگامی که معاویه به او گفت : برای ما از کشتن عثمان ، سخن بگو : مکشوح (1) او را محاصره کرد و حُکیم [بن جبله]در آن حکم کرد و محمّد [بن ابی بکر]و عمّار ، متولّی کار بودند و سه نفر ، تمام همّ خود را در این کار نهادند : عَدیّ بن حاتم ، اَشتر نخعی و عمرو بن حمق ؛ و دو نفر در کارش جِدّیت کردند : طلحه و زبیر . پاک ترینِ مردم نسبت به آن [قتل] ، علی علیه السلام است .8176.عنه علیه السلام :العقد الفرید به نقل از محمّد بن سیرین : من ندیدم که علی علیه السلام در خون عثمان متّهم شود ، تا آن که با او بیعت شد . همین که با او بیعت شد ، مردم ، او را متّهم کردند .ر . ک : الجمل : ص 200 (موضع امیر مؤمنان در برابر بدعت های عثمان) .

.

1- .مکشوح ، یعنی کسی که بر پهلوی او ضربتی وارد آمده و یا برای معالجه داغ نهاده اند و در تاریخ ، لقب هبیره بن عبد یغوث است . او پیش از ظهور اسلام ، رئیس قبیله مراد در یمن بوده است ؛ امّا متون تاریخی ، گزارش از اسلام آوردن او ارائه نداده اند و در عوض ، وقایع متعدّدی مانند ارتداد و اسلام درباره و حضور در جنگ جَلَولا را به پسرش قیس ، نسبت داده اند . از این رو محتمل است که کلمه «ابن» از متن افتاده باشد (ر .ک : الصحاح ، جوهری : ج 1 ص 399 ، تاریخ دمشق : ج 49 ص 481 ، الطبقات الکبری : ج 5 ص 525 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 227 ، الفتوح ، ابن اعثم : ج 1 ص 280 ، وقعه صفّین : ص 54) .

ص: 348

. .

تحلیلی درباره عوامل شورش علیه عثمان

تحلیلی درباره عوامل شورش علیه عثمانپس از مرگ خلیفه دوم ، شورایی تشکیل می شود و خلافت را به عثمان بن عفّان می سپارد . روزگارِ خلافت عثمان و بویژه سال های پایانی آن ، از اهمیّت بسزایی برخوردار است . در دوران خلافتِ خلیفه دوم ، جامعه اسلامی روزگار آرامی را می گذراند و این آرامش ، از جمله معلول خوی صلابتِ آمیخته با استبداد خلیفه دوم است . جامعه ای بدان سان آرام ، در زمانی اندک ، به محیطی پر تلاطم و سرشار از اعتراض نسبت به خلیفه مبدّل می شود . این رویداد ، چگونه شکل می گیرد؟ اعتراض های سرازیر شده به سوی خلیفه ، سرچشمه در کجا دارند؟ مردمانی که برای ستاندن دادِ خویش از خلیفه در مدینه گرد آمده اند ، به گواه تاریخ ، نه از قشری خاص و نه از آبادی و شهری خاص اند . پس به واقع ، جامعه اسلامی ، یکسر خیزش کرده است . چرا؟ شگفتا که خلیفه مسلمانان که پیوند نسبی نیز با پیامبر خدا دارد ، در مدینه محاصره می شود و هیچ کس به یاری اش برنمی خیزد! محاصره طولانی می شود و هیچ کس از بیرون مدینه به یاری نمی آید . حتّی معاویه نیز که بعدها عنوان «خونخواه» او را یدک می کشد درخواست او را بدون پاسخ می گذارد! آیا معاویه ای که می تواند در نبرد صفّین ، صد هزار نفر را به

.

مقرّب ساختن طُلَقا

خونخواهی عثمان بسیج کند ، نمی تواند تنها هزار نفر را به یاری عثمان بفرستد؟! پس چرا چنین نمی کند . ساده انگاری است که حادثه ای به این گستردگی را به فردی ناشناخته و یا جریانی بی ریشه مستند سازیم . تأمّل در پرسش های یادشده و نیز ژرفکاوی در متون و منابع برای پیجویی پاسخ آنها ، جستجوگر تاریخ اسلام را به مسائل و نکاتی رهنمون می شود که فراتر از آن چیزی است که ساده انگارانْ مطرح کرده ، کوشش در استوار جلوه دادن آن دارند . در یک کلام می توان گفت که شورش مسلمانان بر ضدّ عثمان ، ریشه در عملکرد او و اطرافیان وی دارد. این نکته را اندکی بیشتر می کاویم . عثمان ، مردی از طبقه اشراف مکّه است که نزدیکان او (بنی امیّه) از دشمنان دیرین و کین توز اسلام اند . طایفه بنی امیّه ، از جمله سران مبارزه با اسلام اند ؛ همان کسانی که تا مجبور نشدند ، اسلام نیاوردند . (1) به همین جهت ، نه وجهه دینی دارند و نه پایگاه اجتماعی . در این جا رفتار عثمان را اندکی مشروح تر بنگریم :

مقرّب ساختن طُلَقاهنگامی که عثمان به خلافت می رسد ، کسان خود و در حقیقت ، «حزب طُلَقا(آزادشدگان پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکّه)» را بسی می نوازد و آنان را که برخی شان (همانند : حَکَم و پسرانش مروان و حارث) مطرود پیامبر خدایند ، همرازان و کارگزاران خود بر می گیرد . در حکومتِ خلیفه مسلمانان ، مروانِ مطرودِ پیامبر صلی الله علیه و آله ، منشی ویژه خلیفه است

.

1- .در جریان فتح مکّه ، بنی امیّه پس از اجبار به تسلیم شدن ، اسلام آوردند و به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله آزاد شدند و به «طُلَقا (آزادشدگان)» شهرت یافتند .

ریخت و پاش از بیت المال

و حارث ، ریاست بازار را به عهده دارد یعنی سیاست و اقتصاد را یک جا ! . معاویه در شام ، عبد اللّه بن عامر (جوانی 25 ساله از بنی امیّه) در بصره ، عبد اللّه بن ابی سرح (با سابقه ارتداد) در مصر ، سعید بن عاص در کوفه و اشعث بن قیس در آذربایجان ، همگی از بستگان عثمان اند که به جای صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و چهره های برجسته جامعه اسلامی ، حکم می رانند . اینان با پشتیبانی خلیفه ، بر مردم سخت می گیرند و فریاد مردم به جایی نمی رسد و چون صحابه بزرگ پیامبر خدا زبان به اعتراض می گشایند ، سیاسی می شوند و عثمان ، برخوردی خشن و دور از انصاف را با آنان پیشه می سازد : ابو ذر را به ربذه تبعید می کند و او در تنهایی و مظلومیّت ، زندگی را بدرود می گوید ؛ عمّار بن یاسر ، حق مدار بزرگ ، را با آن پیشینه درخشان ، شخصا چنان می زند که به «فتق» دچار می شود ؛ عبد اللّه بن مسعود را تبعید کرده ، حقوقش را از بیت المال می بُرد ؛ و ... . (1)

ریخت و پاش از بیت المالروش اقتصادی عثمان نیز بسی شگفت انگیز است . او با بیت المال ، چنان رفتار می کند که گویا «مِلک طِلق» اوست . گشاده دستی و بخشش او را بسیار گزارش کرده اند ، به طوری که زشتی این همه گشاده دستی ، از دید محقّقان آگاه اهل سنّت نیز پنهان نمانده است . او اموال بسیاری را به ابو سفیان ، حَکَم ، مروان و دیگران می بخشد و در برابر اعتراض مردم ، هرگز تسلیم نمی شود . و شگفت ، این جاست که گاه ، این همه بخشندگی از بیت المال را «صله رحم» تلقّی می کند ! وی با این گونه کارها تضادّ طبقاتیِ شگفتی را در جامعه اسلامی پدید می آورَد .

.

1- .موارد دیگر را در همین کتاب بنگرید : ص 99 (موجبات شورش بر عثمان) .

برخورد با آموزه های دین

این رفتارها و این نواختن های ظالمانه و بخشش های متضاد با فرهنگ دینی ، اندک اندک ، اعتراض مردم را می گستراند ، تا بدان جا که به شورشی همگانی و حرکتی عمومی بر ضدّ عثمان تبدیل می شود .

برخورد با آموزه های دینکته مهمّی که گاه از دید محقّقانْ پنهان مانده و شایان بسی توجّه است ، تغییر و دگرسانی در دین و تحریف و دستکاری احکام الهی از سوی عثمان است که در روزهای شورش ، در شعارها و سخنان مخالفان خلیفه به روشنی دیده می شود . گشاده دستی هایِ خلیفه در بیت المال ، بخشش های بی حساب وی و نیز به کار گماری های بی معیار و به دور از سیاست از یک سو و تلاش مورّخانی که به جای نگاهبانی از میراث تاریخی ، نگهبان شخصیّت های تاریخی بوده و چهره ها را پرداخته و بر ساخته اند ، از سوی دیگر ، نگذاشته تا این بُعد از ناهنجاری های خلیفه که شاید بیشترین نقش را در خیزش مردم داشته است نمایان شود . نمونه هایی را می آوریم . روایت شده که به زید بن ارقم گفته شد : چرا عثمان را تکفیر کردید؟ گفت : به خاطر سه چیز : اموال را تنها بازیچه اغنیا قرار داد و به دیگران نداد ؛ آن دسته از اصحاب پیامبر خدا را که در راه دینْ هجرت کرده بودند ، در جایگاه کسانی قرار داد که با خدا و پیامبرش جنگیده بودند ؛ و به غیر کتاب خدا عمل کرد . (1) عمّار یاسر که در حق مداری ، شهره آفاق بود و در خیزش بر ضدّ عثمان نقش مؤثّری داشت ، در هنگامه صفّین ، خطبه ای خواند و در ضمن آن ، برای ترغیب مردمان بر ضدّ معاویه گفت : اِنهَضوا مَعی عِبادَ اللّهِ إلی قَومٍ یَطلُبونَ فیما یَزعُمونَ بِدَمِ الظّالِمِ لِنَفسِهِ ، الحاکِمِ

.

1- .الشافی : ج 4 ص 291 .

على عِبادِ اللّهِ بِغَيرِ ما فى كِتابِ اللّهِ ، إنَّما قَتَلَهُ الصّالِحونَ المُنكِرونَ لِلعُدوانِ ، الآمِرونَ بِالإحسانِ ، فَقالَ هؤُلاءِ الَّذينَ لا يُبالونَ إذا سَلِمَت دُنياهُم ولو دَرَسَ هذَا الدّينُ : لِمَ قَتَلتُموهُ ؟ فَقُلنا : لِأَحداثِهِ ... ای بندگان خدا ! با من به سوی گروهی برخیزید که ادّعای خونخواهی کسی را دارند که بر خود ستم کرد و حکمی جز آنچه کتاب خدا گفته بود ، بر بندگان خدا روا داشت . او را شایستگانی کشتند که ستم را تاب نمی آوردند و به نیکی فرمان می دادند . و حال ، اینانی که چون دنیایشان به سلامت مانَد ، از کهنه شدن دینْ واهمه ای ندارند ، می گویند : چرا او را کشتید؟ می گوییم : به خاطر بدعت هایش! (1) در میان اظهار نظرهای صحابیان درباره رفتار عثمان ، تعبیرهایی چون : «دینتان را دگرگون کرد» ، «بدعت هایی آورد» ، «تو بدعت هایی آوردی که مردم ، آنها را نمی شناسند» ، «خواست که دینمان را دگرگون کند» ، «بدعت هایی آورد و با حُکمِ قرآنْ مخالفت کرد» ، «حکم قرآن را پشت سر انداخت» ، «کتاب خدا را دگرگون کردی» (2) و ... فراوان است و این تعبیرها به واقع ، نشانی از باور داشتن به تحریف دین ، دگرگونی احکام الهی و دگرسانی آموزه های محمّدی اند که در حکومت عثمان اتّفاق افتاده است . چنین است که می بینیم تنی چند از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به آبادی ها نوشتند که : «دین محمّد صلی الله علیه و آله تباه شد» . به هر حال ، هنوز از روزگار حیات پیامبر خدا چندان نمی گذرد و مردمان نمی توانند بنگرند که دین خدا دستْ خوش تحریف می شود ، آموزه های الهی به سُخره گرفته می شوند و حکم خدا دگرگون می گردد . نمی توانند این همه را بنگرند و دم فرو بندند .

.

1- .وقعه صفّین : ص 319 .

2- .ر . ک : أنساب الأشراف : ج 6 ص 133 138 وتاریخ الطبری : ج 4 ص 376 و ج 5 ص 43 وشرح نهج البلاغه : ج 9 ص 36 و ج 8 ص 22 ووقعه صفّین : ص 339 .

مشاوران نابکار

اشاره

مشاوران نابکارمشاوران هر مدیر ، در اداره و سامان بخشی امور و تحقّق عینی جریان ها نقشی بس تعیین کننده دارند . به واقع ، مشاوران اجرایی ، نقشی تکمیلی (و البتّه بنیادی) در مدیریّت مدیر و پیشوایی رهبر جامعه به عهده دارند . بدین سان ، گزینش آنان از یک سو و گونه بهره گیری مدیر از آنها و چگونگی مشاورت آنان با مدیر و حد و حدود فهم و نیز اخلاص آنان به مدیر و ... از سوی دیگر ، بسی حسّاس است . متأسّفانه عثمان در تمام این موارد ، یکسر ناهنجار است و موضعی نااستوار دارد . از گزینش افراد ، سخن گفتیم . نزدیکان عثمان ، نه وجهه اجتماعی دارند و نه چهره دینی . خلیفه نیز عنصری بی اراده و سست رأی در برابر آرا و اظهار نظرهای مشاوران است . مشاوران او نیز نه از اندیشه درست و نه از تعهّد دینی برخوردارند . در نتیجه آنچه می گویند و به عثمان تحمیل می کنند ، در جهت هوس های خویش و رویارویی با مخالفان است ، نه برای صلاح امّت و خلافت و خلیفه . اطرافیان عثمان (بنی امیّه) ، نه با انصارْ پیوندی درست دارند و نه با مهاجرانْ کرداری صواب . در نتیجه عثمان را به سمتی سوق می دهند که نتیجه اش قتل وی است . ابو سفیان ، پیر سیاست آنان ، که کین ورزی اش با اسلامْ شهره آفاق است ، به عثمان می گوید : این اِمارت ، امارتی جهانی و این پادشاهی ، همان پادشاهی جاهلی است . پس بنی امیّه را بزرگان زمین قرار ده . (1) عثمان نیز چنین می کند ؛ امّا آنان او را به کجا می برند؟ بنگرید : سررشته تمام کارهایی که به نام عثمان انجام می شود ، در دست مروان (داماد و

.

1- .الأغانی : ج 6 ص 370 .

کاتب عثمان) است ؛ جوانی که از آداب اسلامی ، هیچ نمی داند و مطرود و تبعیدی پیامبر صلی الله علیه و آله است . زمانی که او از تبعید باز می گردد و پای به مدینه می نهد ، بغض فروخورده چندین ساله خود را در سایه قدرتی که خلیفه مسلمانان بدو داده است ، بیرون می ریزد . او به تحقیر تمامی انصار و مهاجران می پردازد و این ، در تهییج آنان بر ضدّ عثمان ، مؤثّر می شود . خلیفه ، عنصر چشم و گوش بسته ای می نماید که در دست مروان ، همانند موم ، تغییر می کند ؛ چه آن زمان که رسما و در ملأ عام ، توبه می کند و مروانْ او را به توبه شکنی وادار می سازد ، و چه زمانی که با عزل والی مصر موافقت می کند و سپس به پیشنهاد مروان ، به قتل و تبعید و شکنجه کردن انقلابیون مصر ، فرمان می دهد . مروان که به واقع ، دیکته کننده سیاست های عثمان است ، در کشاندن عثمان به افراطِ در رفتار ، بدان گونه تلاش می کند که نائله ، همسر عثمان ، می گوید : به خدا سوگند ، آنان او را می کشند و او را گناهکار می شمارند ... . و تو [ای عثمان !]از مروان ، فرمان می بری و او تو را به هر کجا که بخواهد ، می کشاند . (1) مشاوران دیگر عثمان نیز از این قبیل اند . عثمان ، آنان را جمع می کند تا درباره نارضایتی مردم با آنها به رایزنی بپردازد . معاویه راه حل را یاری جستن عثمان از نیروی نظامی می داند . عبد اللّه بن عامر نیز می گوید : باید آنان را به جهادْ فرمان دهی تا از تو باز بمانند . [باید آنان را] در مرزها نگاه داری تا در برابر تو خوار شوند و هَمّ و غمّشان جز [حفظ جان] خود نباشد . سعید بن عاص نیز می گوید که عثمان باید سرچشمه ها را بخشکاند و رهبران آنان را بکشد ... . (2) در این مورد ، معاویه پیشنهاد می کند که علی علیه السلام ، طلحه ، زبیر و ...

.

1- .ر.ک : ص 273 (شکستن توبه و پیمان) .
2- .ر . ک : ص 283 (خیانت خواصّ بدکردار) .

کشته شوند . حال ، با وجود این همه ذهن بیمار و اندیشه فاسد و جهتگیری ستمگرانه و شورش برانگیز ، چه نیازی به سؤال از علل شکل گیری شورش است؟ در این روز ، تنها کسی که از سر سوز و به لحاظ حراست از هویّت جامعه اسلامی ، خالصانه به عثمان نصیحت می کند و عثمان را از پیامدها بر حذر می دارد ، علی علیه السلام است ؛ کسی که با آن همه ظلم روا شده به وی ، باز هم نمی خواهد کار بِدان جا بکشد ... و ای کاش که گوش شنوایی باشد و عثمان ، به عهدهایی که می بندد و قول هایی که می دهد ، پایدار بمانَد ! امام علی علیه السلام درباره موضع خود و چگونگی برخورد اطرافیان عثمان ، سخنانی نغز و بیدارگر دارد . از جمله : وَاللّهِ ما زِلتُ أَذُبُّ عَنهُ حَتّی إنّی لَأَستَحی ، ولکِنَّ مَروانَ ومُعاوِیَهَ وعَبدَ اللّهِ بنَ عامِرٍ وسَعیدَ بنَ العاصِ هُم صَنَعوا بِهِ ما تَری . فَإِذا نَصَحتُهُ وأَمَرتُهُ أَن یُنَحِّیَهُمُ استَغَشَّنی حَتّی جاءَ ما تَری . به خدا سوگند ، هماره از او دفاع کردم تا آن که خجل شدم . مروان و معاویه و عبد اللّه بن عامر و سعید بن عاص ، با او کاری کردند که می بینید و چون او را نصیحت و امر کردم که آنان را براند ، مرا به خیانتْ متّهم کرد ، تا [این که]آنچه می بینید ، پیش آمد . (1) اینها و جز اینها که گفتیم ، عوامل خیزش بر ضدّ عثمان و زمینه های قیام بر ضدّ خلافت مرکزی بود . مسعودی در مروج الذهب درباره دلایل اعتراضات بر ضدّ عثمان می گوید : در سال سی و پنجم [هجری] اعتراض ها نسبت به عثمانْ فراوان شد و رد و انکار کارهایش بالا گرفت ؛ همانند آنچه میان او و عبد اللّه بن مسعود واقع شد و [قبیله]

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 378 .

هُذَیل به خاطر آن ، از عثمان کناره گرفتند و یا ضرب و شتم عمّار بن یاسر که او را به فتق دچار کرد و بنی مخزوم را به کناره گیری از عثمان وا داشت . و از این جمله است کار ولید بن عقبه در مسجد کوفه و نیز کارهایی که عثمان با ابو ذر کرد . (1) یعقوبی نیز دلایل را این گونه می شمرد : پس از شش سال که از خلافت عثمان گذشت ، مردم ، زبان به اعتراض بر ضدّ او گشودند و برخی افراد ، سخنانی درباره او به زبان آوردند و گفتند : نزدیکان خود را بر دیگران مقدّم داشته و زمین هایی را در قُرُق خود کرده و خانه [مجلّلی] ساخته و مزارع و اموالی را از مال خدا و مسلمانان برای خود برداشته و ابو ذر (صحابی پیامبر خدا) و عبد الرحمان بن حنبل را تبعید کرده و حکم بن ابی عاص و عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح (دو رانده شده پیامبر خدا) را باز گردانده و خون هرمزان را هدر داده و قاتل او (عبید اللّه بن عمر) را به قصاص او نکشته و ولید بن عقبه را به حکومت کوفه گمارده تا در نماز ، چنان کاری کند و با این همه ، او را در پناه خود آورده و [ناشیانه]حکم رجم داده است . و این ، در مورد زنی از [قبیله]جُهَینه بود که شش ماه پس از ورود به خانه شوهر ، فرزندی آورد و عثمان به رجم او فرمان داد و چون برای رجم ، بیرون برده شد ، علی بن ابی طالب علیه السلام بر عثمان وارد شد و گفت : «خداوند عز و جل[درباره فرزند] می گوید : وَ حَمْلُهُ وَ فِصَلُهُ ثَلَثُونَ شَهْرًا ؛ (2) و بارداری و از شیر گرفتن او ، سی ماه است و درباره شیر دادن فرزند می گوید : حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ ؛ (3) دو سال کامل . [پس ، بارداری می تواند شش ماه باشد]» . از این رو عثمان در پی آن زن فرستاد ؛ امّا او را رجم شده و مرده یافتند . آن مرد نیز به فرزند خود ، اعتراف و اقرار کرد . (4)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 350 .
2- .احقاف ، آیه 15 .
3- .بقره ، آیه 233 .
4- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 173 .

1 . معترضان و انقلابیون سنّت شناس و استوار اندیش

عمّار بن یاسر

طبری نیز ضمن اشاره به بعضی نکات ، از ذکر بقیّه آنها صرف نظر کرده و گفته است : ما بسیاری از عواملی را که به دست قاتلان عثمان بهانه داد تا کشتن او را توجیه کنند ، بیان کردیم و از بسیاری دیگر ، به خاطر علّت هایی که ما را به ترک نقل آنها بر انگیخت ، صرف نظر کردیم . (1) تا این جا صحبت از زمینه ها و عوامل قیام بر ضدّ عثمان بود ؛ ولی نکته مهم تر و قابل تأمّل تر ، بررسی افراد و گروه های شرکت کننده در این خیزش است . روشن است که همه کسانی که در این جریان گسترده شرکت کرده اند ، هم هدف نیستند و برخی ، آرمان هایی دیگر دارند . عوامل دخیل در این جریان را بدین سان می توان معرّفی کرد :

1 . معترضان و انقلابیون سنّت شناس و استوار اندیشدر این خیزش ، چهره های برجسته ای از صحابیان و مؤمنان ژرف باور حضور دارند . به واقع ، توده های عظیم مردم انقلابی ، به رهبری اینان حرکت می کنند . این چهره ها کسانی نیستند که بتوان اندکی در اخلاص ، نیک نگری و استوار اندیشی آنان تردید کرد . برخی از اینان عبارت اند از : عمّار بن یاسر عمّار از پیشتازان در اسلام و از مجاهدان استوارگام و سر افراز است . پیامبر خدا او را معیار حق می شناسانَد و می فرماید : إذَا اختَلَفَ النّاسُ کانَ ابنُ سُمَیَّهَ مَعَ الحَقِّ . چون مردم با هم اختلاف کردند ، پسر سمیّه همراه حق است . (2)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 365 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 286 .
2- .المعجم الکبیر : ج 10 ص 96 ح10071 ، سیر أعلام النبلاء : ج 1 ص 416 ح84 ، البدایه و النهایه : ف ج 6 ص 214 ، کنز العمّال : ج 11 ص 721 ح 33525 .

زید بن صُوحان

و نیز : و«ما خُیِّرَ عَمّارُ بَینَ أمرَینِ إلّا اختارَ أرشَدَهُما» . عمّار ، میان هیچ دو کاری مخیّر نشد ، مگر آن که کاری را برگزید که به هدایت ، نزدیک تر بود . (1) و«مَلِئَ عَمّارٌ إیمانا إلی مُشاشِهِ» . عمّار ، تا مغز استخوانش ، انباشته از ایمان است . (2) «یَزولُ مَعَ الحَقِّ حَیثُ یَزولُ» . [عمّار ،] همراه حق است ، هر کجا که برود . (3) عمّار ، با این جایگاه در نگاه پیامبر خدا و با این ویژگی ها ، از معترضان و مخالفان بنیادی و آغازین عثمان است و نیز سختکوش در این راه . ابن کثیر آورده است که : عمّار ، مردم را بر ضدّ عثمان می شوراْند و او را رها نمی کرد و باز نمی گشت و منصرف نمی شد . (4) بر اساس همین اعتراض ها و انتقادهاست که عمّار از سوی شخص عثمان و اطرافیانش کتک می خورد ، بیهوش می شود و معلول می گردد .

ر . ک : ص 179 (کتک زدن عمّار یاسر) .

زید بن صُوحاناز زاهدان بزرگ و از چهره های برجسته تاریخ اسلام است که او را از «اَبدال» بر

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 438 ح 5665 و 5664 .
2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 443 ح 5680 ، تاریخ دمشق : ج 43 ص 391 ح 9262 و 9263 .
3- .تاریخ دمشق : ج 43 ص 406 ح 9291 .
4- .البدایه و النهایه : ج 7 ص 171 .

جَبَله بن عمرو انصاری

شمرده اند . وی از یاران باوفای علی علیه السلام است و برخی او را از صحابیان پیامبر خدا نیز می دانند ؛ چون درباره وی از پیامبر خدا گزارش کرده اند که : مَن سَرَّهُ أن یَنظُرَ إلی رَجُلٍ یَسبِقُهُ بَعضُ أعضائِهِ إلَی الجَنَّهِ ؛ فَلیَنظُر إلی زَیدِ بنِ صوحانَ . هر کس دوست دارد که مردی را ببیند که برخی از اعضایش پیش تر به سوی بهشت می رود ، به زید بن صوحان بنگرد . (1) زید را از عُظَما ، زُهّاد و ابدال شمرده اند . (2) عمر بن خطّاب ، او را بسیار می نواخت و گرامی می داشت ؛ امّا عثمان ، او را به شام تبعید می کند . زید در جنگ جمل ، شهد شهادت نوشید و امام علی علیه السلام خطاب به او گفت : تو کم هزینه و پرکمک بودی .

جَبَله بن عمرو انصاریاو را از فقیهان و چهره های برجسته صحابیان بر شمرده اند (3) که در جنگ اُحد شرکت داشته است . (4) او از این که عثمان ، رازدارانی زشت خوی و بد اندیش (بطانه سوء) بر گرفته است ، بدو سخت اعتراض می کند و عبارتش بر ضدّ عثمان ، بسی تند و از سر سوز است : ای پیر خِرِفت ! به خدا سوگند ، تو را می کشم و بر شتر جوانِ گری می نشانم و به سوی آتش سوزان می برم . (5)

.

1- .مسند أبی یعلی : ج 1 ص 267 ح 507 .
2- .تاریخ بغداد : ج 8 ص 439 ش 4549 .
3- .اُسد الغابه : ج 1 ص 511 ش 686 ؛ رجال الطوسی : ص59 ش 501 .
4- .الإصابه : ج 1 ص 566 ش 1083 .
5- .البدایه و النهایه : ج 7 ش 176 .

جَهجاه غفاری
عمرو بن حَمِق
عبد الرحمان بن عُدَیس

جَهجاه غفاریاو از صحابیان پیامبر خداست که در بیعت رضوان (بیعت شجره) ، در زیر درخت ، حضور داشته است . بخاری و مسلم ، از وی روایت کرده اند . (1)

عمرو بن حَمِقاز صحابیان پیامبر خداست که بعد از حُدیبیّه مسلمان شد . (2)

عبد الرحمان بن عُدَیساز صحابیان پیامبر خداست و از بیعت کنندگان در «بیعت شجره» به شمار می آید . (3) چهره های صالح ، نیک اندیش و بزرگی چون : مالک اَشتر ، محمّد بن ابی بکر ، محمّد بن ابی حذیفه ، حکیم بن جبلّه و ... نیز در این حرکت ، حضوری جدّی دارند . تأمّل در این کسان و شعارها و گفتارهای آنان نشان می دهد که حرکت ، از ابعاد بس وسیعی برخوردار است . به لحاظ حضور جدّی صحابیان که به واقع ، حضور آنان ، جهت دهنده مردم و توده های مؤمن است ، می توان خیزش بر ضدّ عثمان را «ثوره الصحابه (قیام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله)» نامید . در تاریخ الطبری آمده است که : چون مردمْ کارهای عثمان را دیدند ، آن دسته از اصحاب پیامبر که در مدینه بودند ، به آن دسته که در مرزها پراکنده شده بودند ، چنین نوشتند : «دین محمّد صلی الله علیه و آله تباه شده است» . (4)

.

1- .الإصابه : ج 1 ص 621 ش 1248 .
2- .الاستیعاب : ج 3 ص 257 ش 1931 .
3- .الإصابه : ج 4 ص 281 ش 5179 .
4- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 367.

2 . فرصت طلبان

2 . فرصت طلباندر این جمع عظیم ، سیاست پیشگانی نیز هستند که برای به دست آوردن موقعیّت بهتر ، بر امواج اعتراض ، سوار شده و یا به گسترش آن کمک می کنند . طبیعی است که آنان ، نه مشکلات مردم را در می یابند و نه به آن می اندیشند ؛ کسانی که : اوّلاً ، احساس می کنند که در خویشاوندنوازیِ عثمان و واگذاری منصب ها ، عقب مانده اند و از امتیازهایی که نزدیکان عثمان به دست آورده اند ، محروم گشته اند . ثانیا ، احساس می کنند اکنون که خیزشْ گسترش یافته ، فرصتی شایسته فرا چنگ آمده است تا آنان به آرزوهای دنیاطلبانه خویش برسند . اینان در واقع ، نمی دانند که فرجام این خیزش پس از قتل عثمان کجا خواهد بود . مخالفت آنان با عثمان ، نه از سرِ سوز و نه از سرِ دین خواهی و احساس وظیفه شرعی است . آنان به دنبال ریاست اند و در پی آن که از «نمدِ» بزرگ خلافت و حکومت ، «کلاهی» برای خود دست و پا کنند . به مَثَل ، طلحه از اینان است . او به کوفیان می نویسد که آنان به مدینه بیایند و به خلافکاری های عثمان ، پایان دهند . گویا او پس از قتل عثمان ، انتظاری جز نشستن بر مسند خلافت ندارد . برخی از طرفداران او نیز بر این پندارند ، از جمله ، سودان بن حُمران ، که چون از قتل عثمان فارغ شد ، از خانه عثمان بیرون آمد و فریاد برآورد که : طلحه بن عبید اللّه کجاست؟ پسر عفّان را کشتیم . (1) بعدها ، در جنگ جمل ، مروان او را از پشت ، هدف می گیرد و می کشد ؛ چون بر

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 379 .

این باور است که عامل قتل عثمان ، اوست . عایشه نیز چنین است . او نیز در انتظار بر کشیدن خویشان خود است . جمله معروف او این است : پیر خِرِفت را بکشید ، که کفر ورزیده است . (1) و آن گاه که عثمان کشته می شود و ورق برمی گردد ، در موضعی دیگر می ایستد . این ، نشانگر آن است که او در پی چیزی غیر از حق است . او بعدها در جنگ جمل ، وقتی مورد سؤال قرار می گیرد که : «چرا آن روز ، ما را به قتل عثمانْ تحریک کردی و اکنون ، هوادار و خونخواه او شده ای؟» ، می گوید : گفتم و گفتند و گفته اکنونم از گفته پیشینم بهتر است . (2) عمرو بن عاص نیز از این گونه کسان است . او در زمان حکومت عثمان ، موقعیّت خود را از دست داده است و برای او دشوار است که بنگرد مصری که او فتح کرده ، اکنون در دست عبد اللّه بن ابی سرح است . او تلاش می کند که شورش بر ضدّ عثمان ، شتاب بیشتری بگیرد . برخی از تلاش های او را در این زمینه ، در ضمن گزارش متون آوردیم . خود او می گوید : من ابو عبد اللّه هستم . وقتی به دُمَلی دست کشم ، بازش می کنم . من حتّی چوپان گله بر سر کوه را بر او می شورانم . (3) زبیر نیز چنین است . او با طلحه همراه است و می کوشد تا از خیزش مردم ، در فرصتی مناسب ، برای رسیدن به اهداف دلخواه خویش بهره گیرد . او خود را رهبر آنان می داند .

.

1- .الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 313 ، الفتوح : ج 2 ص 437 .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 459 .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 357 .

3 . هم گامان فرصت طلب عثمان

اشاره

3 . هم گامان فرصت طلب عثمانبرخی همراه و هم رأی عثمان اند ؛ امّا در این حادثه ، نه یاور ، که در هم شکننده او و تلاشگر بر ضدّ اویند (اگر چه به طور غیر مستقیم) ؛ و این از عبرت های شگفت تاریخ است . معاویه را باید شاخص این گروه دانست ؛ یعنی به واقع ، معاویه و حزب او چنین اند . حقیقتْ این است که او در قتل عثمان ، دستی تأثیرگذار دارد . معاویه به راحتی می تواند گروهی را برای حفاظت از خلیفه از شام گسیل بدارد و یا برای نبرد با مخالفان ، کسانی را بفرستد ؛ ولی چنین نمی کند . حتّی آن گاه که عثمان از وی یاری می طلبد ، به تنهایی به مدینه می آید . عثمان هم قصد او را از آمدن ، در می یابد و به او می گوید : تو می خواهی که من کشته شوم و سپس بگویی : من ولیّ خونم ! (1) چون عثمان ، نامه می نویسد که معاویه به یاری او بشتابد و در این کار شتاب کند ، معاویه با امروز و فردا کردن ، عملاً فرصت جلوگیری از کشته شدن خلیفه را بر باد می دهد . به این متن تاریخی بنگریم : چون نامه به معاویه رسید ، منتظر ماند و از آن جا که اجتماع اصحاب پیامبر خدا را [بر مخالفت با عثمان]می دانست ، اظهار مخالفت با آنان را ناپسند داشت . (2) بدین سان می توان گفت که معاویه ، به طور غیر مستقیم در قتل عثمانْ دست دارد ؛ دستی تأثیرگذار که علی علیه السلام نیز بدان اشاره می کند . به هر حال ، چنین می شود که جریان های سرچشمه گرفته از چهار نقطه مهمّ سرزمین های خلافت اسلامی ، به هم می پیوندند و شورش بر ضدّ عثمان را فراگیر

.

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 175 .
2- .ر . ک : ص 307 (یاریخواهی عثمان از معاویه و کمک نکردن او) .

می سازند . حضور جمع عظیمی از مسلمانان در مدینه و اعتراض صریح آنان به اعمال عثمان ، به جای آن که در وی و مشاورانش انگیزه تأمّلی در گذشته شود ، به بی توجّهی آنان و برخوردهای ناشایست بیشتر و به دنبال آن ، به قتل عثمان می انجامد . با آنچه آمد ، می توان دریافت که گزارش های سیف بن عمر که کوشیده است عوامل یادشده را یکسر نادیده بگیرد و حرکت بر ضدّ عثمان را به فردی چون عبد اللّه بن سبا نسبت دهد ، تا چه اندازه از حقیقت و واقعیّت صادقِ تاریخ به دور است . سیف بن عمر ، در منابع رجالی ، یکسر به «کذب» نسبت داده شده و «مطعون» است . از این روی ، به گزارش های او هرگز وَقْعی نهاده نمی شود . بیفزاییم که اگر او راستگوی نیز می بود ، گزارش های وی نوعا به گونه ای هستند که با روش تحقیق علمی در تاریخ ، نادرستی آنها خیلی زود آشکار می شود . به علاوه ، نقش عبد اللّه بن سبا در آن گزارش ها ، کاملاً و به صورت واضحی افسانه ای و پندارگرایانه است (که این موضوع را در تحلیل بعدی بررسی خواهیم نمود) .

.

عبد اللّه بن سبا ، چهره ای مرموز

عبد اللّه بن سبا ، چهره ای مرموزدر منابع و متون تاریخ اسلام ، از شخصی به نام عبد اللّه بن سبا (/ سبأ) یاد شده است . گزارش های متفاوت و گاه متضاد درباره چگونگی شخصیّت او و تأثیر او در حوادث و جایگاه فکری و نیز پایگاه اجتماعی و سیاسی او ، چهره او را در هاله ای از ابهام فرو برده است . برخی از پژوهشیان (1) بر پایه برخی گزارش ها تأثیر او را در حوادث صدر اسلام ، بسی شگرف دانسته اند و گاه از سَرِ بی تأمّلی ، نگرشی خاص را در فرهنگ اسلامی بدو نسبت داده اند و حوادثی چون خیزش بر ضدّ عثمان را از جمله کارهای او تلقّی کرده اند . از سوی دیگر ، متفکّرانی نیز وجود دارند که نه تنها بدین سان در او ننگریسته اند ، بلکه وجود چهره ای با این عنوان را یکسر زیر سؤال برده و وجود او را افسانه ای تلقّی کرده اند (2) و یا دست کم در وجود او تردید نموده اند . (3)

.

1- .همانند : محمود شاکر در الخلفاء الراشدون ، سعید افغانی در عائشه و السیاسه ، عبد الرحمان بدوی در مذاهب الإسلامیّین ، احسان الهی ظهیر در الشیعه و السنّه .
2- .همانند : علّامه مرتضی عسکری در عبد اللّه بن سبأ و أساطیر أخری ، علی وَردی در وعّاظ السلاطین ، عبد اللّه فیّاض در تاریخ الإمامیّه .
3- .همانند : طه حسین در علی و بنوه ، وجواد علی در مجلّه الرساله ، ش 778 ، ص 609 610 .

در این تحلیل ، در اندیشه بازکاوی تمام نقل ها و گزارش ها درباره عبد اللّه بن سبا و چگونگی شخصیّت او نیستیم . تنها بر آنیم تا با نیم نگاهی به شخصیّت او ، نقش وی را در خیزش بر ضدّ عثمان نفی کنیم و بگوییم که گزارش مربوط به آن ، به لحاظ سند و نیز محتوا ، شایستگی استناد ندارد . طبری به نقل از سَری و او از شعیب و او از سیف بن عمر گزارش می کند که : عبد اللّه بن سبا ، مردی یهودی و اهل صنعا بود و مادرش زنی سیاه . در زمان عثمان ، مسلمان شد و سپس در شهرهای مسلمانان می چرخید و آنان را گم راه می نمود و از حجاز آغاز کرد و سپس به بصره و کوفه و شام و مصر رفت . (1) بر اساس این گزارش ، ابن سبا یهودی زاده ای است که به آهنگ گم راهی آفرینی در جامعه اسلامی ، مسلمان شد و سپس در شهرها و آبادی ها راه می سپرد تا خواسته خویش را بگسترد . نوعِ نقل طبری ، به قصّه ای ساختگی مانندتر است تا گزارشی تاریخی ؛ چرا که تازه مسلمانی که از فرهنگی دیگر به حوزه فرهنگ اسلامی وارد شده است ، با شرایط سفر آن روز ، چگونه این همه شهر را در نوردیده و چه سان سخن می گفته که توان گم راهی آفرینی نیز داشته است؟! گزارش ها درباره وی بسیار است . در مجموع ، کارهایی که به عبد اللّه بن سبا نسبت داده اند ، عبارت اند از : 1 . طرح موضوع وصی بودن علی علیه السلام و غصب خلافت به وسیله عثمان ؛ 2 . تأثیرگذاری بر اصحاب بزرگ پیامبر خدا همچون : ابو ذر ، عمّار و نیز چهره های برجسته ای چون : مالک اَشتر و محمّد بن ابی بکر ؛

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 340 .

سند گزارش

3 . دعوت مردم به قیام بر ضدّ عثمان در کوفه ، بصره و مصر ؛ 4 . به عهده داشتن رهبری شورش بر ضدّ عثمان ، که به کشته شدن عثمان منتهی شد ؛ 5 . شعله ور کردن آتش جنگ جمل ، در هنگامه ای که به مصالحه نزدیک می شد . به هر حال ، گزارش یادشده را از لحاظ سند و متن ، اندکی می کاویم .

سند گزارشدر منابع مهمّ رجالی ، ناقلان سند این گزارش ، یکسر تضعیف شده اند . بنگرید : ابن حجر درباره «سیف» می گوید : سیف بن عمر تمیمی بُرجُمی و نیز گفته می شود : سعدی ، یا ضبعی ، و یا اسدی کوفی مؤلّف کتاب الردّه و الفتوح است . ابن معین می گوید : «ضعیف الحدیث است» و در جای دیگر می گوید : «یک سکّه پول خرد و بی ارزش ، از او بهتر است» . ابو حاتم می گوید : «متروک الحدیث است و حدیثش به حدیث واقدی می مانَد» . ابو داوود می گوید : «اهمیّتی ندارد» و نسایی و دارقُطنی می گویند : «ضعیف است» . ابن عَدی می گوید : «برخی از احادیثش شناخته شده اند ؛ ولی عموم آنها ناشناخته اند و مؤیّد و پشتیبانی ندارند» . ابن حبّان می گوید : «احادیثی ساختگی را از بزرگان نقل می کند [و به آنان نسبت می دهد]و گفته اند که او جعل حدیث می کرده است» . ابن حبّان در ادامه سخنش می گوید : «به زندیقی گری نیز متّهم شده است» . برقانی از دارقطنی نقل می کند که : «او متروک است» و حاکم [نیشابوری] می گوید : «به زندیقی گری نیز متّهم شده است و روایتش بی اعتبار است» . نوشته ای به خطّ ذهبی خواندم که سیف ، در زمان [هارون]الرشید مُرد . (1) و علّامه امینی در ذکر «سَری» می گوید :

.

1- .تهذیب التهذیب : ج 2 ص 466 و467 ش 3184 ، تهذیب الکمال : ج 12 ص 326 ش 2676 .

محتوای گزارش

ابن حجر ، «سَریّ» واقع در سند را سَریّ بن اسماعیل همْدانی کوفی می داند که یحیی بن سعید ، او را دروغگو خوانده و برخی دیگر از حافظان نیز او را تضعیف کرده اند . ما او را سَریّ بن عاصم همْدانی می دانیم که در بغداد ساکن بوده و در سال 258 هجری درگذشته و ابن جریر طبری بیش از سی سال از حیات او را درک کرده است . ابن خراش ، او را «دروغگو» دانسته و ابن عَدی او را «واهی» شمرده و گفته است : «حدیث می دزدیده است» و ابن حبّان افزوده : «[او]احادیثی را که سند آنها موقوف بوده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نمی رسیده ، به پیامبر صلی الله علیه و آله می رسانده است و احتجاج به احادیث او روا نیست» . و نقّاش درباره حدیثی گفته است : «سَری ، آن را ساخته است» . پس سری ، میان دو نفر دروغ پرداز ، مورد تردید است و برای ما اهمیّتی ندارد که تعیین کنیم کدام یک بوده اند ... ؛ ولی خواننده [کتاب] مپندارد که او همان سریّ بن یحیی است که ثقه و مورد اطمینان است ؛ زیرا او بسی پیش تر می زیسته و در سال 167 [هجری] در گذشته است که 57 سال پیش از ولادت طبری (به سال 224) است . پس طبری از سریّ دیگری ، روایت می کند . و در سند ، شعیب بن ابراهیم کوفی است که مجهول است و ابن عَدی می گوید : «شناخته شده نیست» و ذهبی گفته است (1) : «کتاب های سیف را روایت کرده است ؛ ولی شناخته شده نیست و مجهول است» . (2)

محتوای گزارشتأمّل در محتوای گزارش و چگونگی آن،به همراه نکاتی که با اندکی درنگریستنْ به

.

1- .میزان الاعتدال : ج 2 ص 275 ش 3704 ، لسان المیزان : ج 3 ص 145 ش 517 .
2- .الغدیر : ج 8 ص 140 .

ذهن می آید ، می تواند استواری این نقل را به شدّت مخدوش کند ، از جمله این که : 1 . چگونه می شود باور کرد که مردی یمنی و تازه مسلمان ، در مدّتی کم تر از ده سال ، بدان گونه قدرت یابد که بتواند شورشی عظیم را بر ضدّ خلیفه مسلمانان طراحی کند؟ 2 . گفتیم که از روزگار مسلمانیِ ابن سبا تا خیزش مردم بر ضدّ عثمان ، کم تر از ده سال فاصله است . او که بر اساس گزارش طبری ، به آبادی ها و شهرهای اسلامی ره می سپرَد ، از چه نفوذ کلام شگرفی برخوردار است که در مدّتی بس کوتاه توجّه کنیم که او در ده سال به این شهرها رفته است مردمان سرزمین هایی چون : مصر ، حجاز ، بصره و کوفه را (با وجود تفاوت های فرهنگی و گرایش های مختلف فکری) یک سان به قیام وا می دارد ، بر ضدّ خلیفه سخن می گوید و هیچ کس نیز در برابر او نمی ایستد؟ ! چرا در منابع تاریخی ، هیچ گونه عکس العملی از چگونگی برخورد او با مردم و مردم با او در گشت و گذارهایش وجود ندارد؟ 3 . آیا می توان باور کرد که صحابیان بزرگی چون : ابو ذر (که پیامبر صلی الله علیه و آله او را راستگوترین مردمان شناسانده) و عمّار (که پیامبر خدا بر حق مداری او تصریح و تأکید کرده است) ، تحت تأثیر کلام او قرار گیرند؟ آنان که مرعوب و مقهور کلام خلیفه اوّل و دوم و سوم نیز قرار نمی گیرند و از آنها تأثیر نمی پذیرند ، چگونه می توان تصوّر کرد که از تازه مسلمانی تبارْ ناشناخته و ... تأثیر بپذیرند؟ ابو ذر به عثمان اعتراض می کند که چرا تحت تأثیر کلام کعب الأحبارِ یهودی زاده است . پس چگونه خود ، زیر نفوذ عبد اللّه بن سبای یهودی زاده سخن بگوید و حکومت نیز این نفوذ را به رخ او نکشد؟ این را نیز بیفزاییم که عالمان و متفکّران اهل سنّت ، که صحابه پیامبر خدا را بدان سان بزرگ می دارند ، چگونه در برابر حوادث و در تحلیل واقعیّت ، به خود حق

.

می دهند که به لحاظ فکری ، آنان را تا این حد سطحی نگر و ساده اندیش جلوه دهند که آنان تحت نفوذ مردی یهودی ، بر ضدّ خلیفه خود شمشیر بر کشیده و فتنه ایجاد کرده اند؟ 4 . آورده اند که ابن سبا در جنگ جمل ، نقش آفرینی کرده است . چرا پس از جنگ ، هیچ خبری از او نیست؟ شخصی که تا بدان اندازه مقتدر است که می تواند خلیفه را به زیر کشد ، چرا در اوج قدرت ، هیچ کاری نمی کند و تاریخ ، حتّی نامی از او نمی برد؟ 5 . چرا معاویه که خود را «ولیّ خونِ» عثمان می شمرد و حتّی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را که در مدینه حضور داشتند و به عثمان کمک نکردند ، مستحقّ قتل می داند ، (1) هیچ گونه پیگیری ای از منشأ اصلی قتل ، انجام نمی دهد؟ چرا در متون تاریخی ، حتّی یک گزارش ، در پیجوییِ معاویه از عبد اللّه بن سبا نقل نشده است؟ 6 . و سرانجام ، این که : عبد اللّه بن سبا کیست؟ تبار او کجا و چه کسانی هستند؟ پدر و مادرش کیستند و زیستگاه آنان کجاست؟ و اصلاً عبد اللّه از چه قبیله ای است؟ این سؤال ها پاسخ ندارند . با توجّه به این که اعراب به دانش تبارشناسی بسی اهمیّت می دهند ، چگونه است که هیچ نشانه ای را از او که تا این اندازه آوازه دارد ، ثبت نکرده اند و هیچ کس از دودمان او را نشناسانده اند؟ ملاحظاتی از این دست ، چهره ابن سبا را یکسر در ابهام فرو می برد . چنین است که او در میان پژوهشیان اخیر چنان که پیش تر اشاره شد ، چهره ای مرموز تلقّی شده است . خاورشناسانی چون : فرد لندر ، برنارد لوییس و کایتانی و نیز محقّقانی

.

1- .وقعه صفّین : ص 197 .

از اهل سنّت ، چون : طه حسین ، با نقد و تحلیل گزارش های مربوط به عبد اللّه بن سبا ، در وجود او تردید روا داشته و نقش اسطوره ای او را در حوادث دوره عثمان ، یکسر مردود دانسته اند . طه حسین تصریح می کند که عبد اللّه بن سبا را مخالفان شیعه ساخته و پرداخته اند و نیز ، تأکید بر یهودی زاده بودن او را نیز تعریضی بر مذهب شیعه می داند . نکته مهمّی که طه حسین بدان تأکید می کند ، این است که بَلاذُری ، با این که حوادث زمان عثمان را به دقّتْ گزارش کرده ، هرگز از عبد اللّه بن سبا و نقش او یاد نکرده است . علّامه امینی نیز در اثر ارجمندش (الغدیر) ، بدین نکته توجّه داده است . (1) گسترده ترین پژوهش را درباره نقل های مربوط به عبد اللّه بن سبا ، علّامه سیّد مرتضی عسکری سامان داده است . وی در پیجویی ریشه این نقل ها ، به تاریخ الطبری می رسد و آن گاه ، نشان می دهد که نقش اسطوره ای عبد اللّه بن سبا را تنها سیف بن عمر گزارش کرده است و در گزارش های دیگر مورّخان ، از آن ، اثری نیست . کند و کاو در گزارش های سیف بن عمر درباره حوادث پس از پیامبر خدا ، نشانگر این است که او قصّه پردازی چیره دست ، بی پروا و جهتدار است که تلاش می کند تا حاکمان اموی (و به تعبیر علّامه عسکری : عدنانیان) را از زشتی ها و پلیدی ها بپیراید . او در این جهت ، تاریخ را تحریف می کند تا غباری بر چهره عثمان ، معاویه ، طلحه و زبیر ننشیند . به گفته علّامه عسکری ، سیف بن عمر از یکصد و پنجاه صحابی سخن گفته است که به واقع ، ساخته و پرداخته ذهن خود اویند ؛ صحابیانی که در هیچ منبعی جز گزارش های او ، ردّ پایی ندارند .

.

1- .الغدیر : ج 9 ص 258 259 .

نگاهی به دو دیدگاه

رجالیان اهل سنّت ، سیف بن عمر را با عناوینی چون : «اهمیّتی ندارد» ، «دروغپرداز» ، «ضعیف» ، «یک سکّه پول خرد و بی ارزش ، از او بهتر است» ، «متروک الحدیث»، «عموم احادیثش ناشناخته است»، «احادیثی ساختگی را از بزرگان نقل می کند» ، «جعل حدیث می کرده است» و ... یاد کرده اند که همگی نشانگر چهره دروغ آفرین و زشت و ناهنجار اویند . علّامه عسکری بر این باور است که عبد اللّه بن سبا وجود خارجی نداشته ، چهره ای ساختگی است که سیف بن عمر،او را ساخته و پرداخته و در منابع تاریخی نهاده است. به هر حال ، می توان چنین نتیجه گرفت که درباره عبد اللّه بن سبا ، دو نظریّه کاملاً متضاد وجود دارد: 1 . چهره ای صحنه آفرین و حادثه ساز و ... ؛ 2 . چهره ای ساختگی و محصول ذهن بیمار سیف بن عمر .

نگاهی به دو دیدگاهدیدگاه اوّل ، از آنِ اهل سنّت و مشهور میان مورّخان آنان است . این دیدگاه ، بی گمان ره به جایی نمی بَرد و سؤالاتی که در این نوشتار درباره آن طرح شد و بدون پاسخ ماند ، برای تباه ساختن آن ، بسنده است . نیز اشکال های علّامه عسکری و تأکید وی بر این نکته که نقش عبد اللّه بن سبا در جریان های مرتبط با عثمان و ... ، به روایات سیف بن عمر استوار و منحصر است ، در نقد این دیدگاه ، به واقع ، بسنده و کارآمدند . از این روی در بطلان دیدگاهی که عبد اللّه بن سبا را چهره ای نقش آفرین ترسیم می کند ، نمی توان تردید کرد .

.

چنان که گفتیم ، بیشتر از هر کسی علّامه عسکری بر موهوم بودن عبد اللّه بن سبا تأکید ورزیده است . بنا بر این ، دیدگاه علّامه عسکری نیازمند تأمّلی فزون تر است . چنان که آوردیم ، نقش رهبری عبد اللّه بن سبا و تأثیر افسانه ای او در حوادث ، بی گمان نااستوار است ؛ امّا این بدان معنا نیست که عبد اللّه بن سبا وجود خارجی نداشته است . اگر گزارش های سیف بن عمر ، تنها نقل های مربوط به عبد اللّه بن سبا بود ، امکان داشت که بر دیدگاهی چنین ، تأکید کرد ؛ امّا نکته تأمّل برانگیز ، این است که متون تاریخی و حدیثی بسیاری ، از غیر طریق سیف بن عمر ، درباره وجود شخصی به نام عبد اللّه بن سبا ، سخن گفته اند . در بسیاری از متون ، عبد اللّه بن سبا چهره ای غالی نامیده شده و در برخی منابع ، سوزاندن او به وسیله علی علیه السلام به خاطر غلو و باور او به الوهیّتِ مولا علیه السلام گزارش شده است : 1 . در کتاب رجال الکشّی پنج روایت ، وجود عبد اللّه بن سبا و چگونگی عقاید او را گزارش می کنند که سه روایت از این پنج روایت ، سند صحیح دارند . (1) 2 . در کتاب من لا یحضره الفقیه و نیز در تهذیب الأحکام ، روایتی نقل شده که در آن ، عبد اللّه بن سبا از حکمتِ بلند کردن دست در هنگام دعا ، سؤال می کند . (2) 3 . در کتاب الاعتقادات صدوق ، گزارشی نقل شده که در آن ، زراره از امام صادق علیه السلام سؤال می کند : «مردی از فرزندان عبد اللّه بن سبا ، قائل به تفویض است ...» . (3) 4 . در کتاب رجال الطوسی در شمارِ اصحاب امام علی علیه السلام به عبد اللّه بن سبا اشاره

.

1- .رجال الکشّی : ج 1 ص 323 ح 170 و 171 و ج 1 ص 324 ح 172 و 173 و174 .

2- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 1 ص 325 ح 955 ، تهذیب الأحکام : ج 2 ص 322 ح 1315 .

3- .الاعتقادات : ص 100 ح 37 .

شده و آمده است : عبد اللّه بن سبا ، کسی است که به کفر باز گشت و اظهار غلو کرد . (1) 5 . در کتاب الغیبهی طوسی ، به مناسبت طرح دیدگاه اعتقاد به امام زمان علیه السلام و جریان هایی که مخالف این دیدگاه هستند ، آمده است : آیا با جماعت ، مخالفت نکرد ...؟ و در میان آنان ، کسانی از سبائیان اند که می گویند : او ، علی علیه السلام است و نمرده است ... . (2) 6 . در کتاب المحبّر ، تألیف محمّد بن حبیب نَسّابه (م 245 ق) ، در باب «أبناء الحبشیّات (مردان عربی که مادر حبشی داشتند)» آمده است : ... و عبد اللّه بن سبا ، رهبر سبائیان . (3) 7 . ابن قُتَیبه (م 276 ق) در کتاب المعارف می گوید : سبائیان از رافضه اند و به عبد اللّه بن سبا منسوب اند و او نخستین رافضی است که کفر ورزید و گفت : «علی ، پروردگار جهانیان است» . علی علیه السلام نیز او و یارانش را سوزاند . (4) 8 . اَعشی همْدان ، که در سال 83 هجری توسط حَجّاج به قتل رسید ، درباره مختار و صندلی او که ادّعا می کرد امام علی علیه السلام روی آن می نشسته است و آن را مقدّس می دانست می گوید : گواهی می دهم که سبایی هستید و من شما را می شناسم ، ای سپاهیان شرک ! (5) کسان دیگری همچون: سعد بن عبد اللّه اشعری (م 301 ق) در کتاب المقالات

.

1- .رجال الطوسی : ج 75 ش 718 .
2- .الغیبه ، طوسی : ص 192 ح 154 .
3- .المحبّر : ص 308 .
4- .المعارف ، ابن قتیبه : ص 622 .
5- .البدایه و النهایه : ج 8 ص 279 .

گزیده سخن ، آن که :

و الفرق ، نوبختی (م 310 ق) در کتاب فرق الشیعه ، علی بن اسماعیل (م 330 ق) در کتاب مقالات الإسلامیّین ، ابو الحسن مَلَطی (م 377 ق) در کتاب التنبیه و الردّ و عبد القادر بغدادی (م 429 ق) در کتاب الفَرق بین الفِرَق نیز از عبد اللّه بن سبا و یا سبائیه یاد کرده اند . (1) این نقل ها با تمام گوناگونی ها و مراتب مختلف اعتبارشان ، یک نکته را به روشنی نشان می دهند و آن ، این است که عنوان های «عبد اللّه بن سبا (/ سبأ)» و «سبائیه (/سبأیّه)» ویژه گزارش های طبری و سیف بن عمر نیستند .

گزیده سخن ، آن که :1 . با توجّه به منابع موجود ، در میان اصحاب امام علی علیه السلام فردی به نام عبد اللّه بن سبا بوده است . 2 . او به احتمال فراوان ، فردی «غالی» بوده است . 3 . وی پیروانی داشته که پس از وی نیز از عقیده خود دست نکشیده اند . 4 . هیچ گزارش مقبولی درباره رویارویی او با عثمان و برانگیختن مردم بر ضدّ خلیفه از سوی وی ، در دست نیست و گزارش ها ، یکسر به سیف بن عمر دروغ پرداز ، منتهی می شوند . 5 . سیف بن عمر ، چهره ای دروغ پرداز ، افسانه ساز و غیر معتمد است و منابع علم رجال ، به صراحت ، او را «کذّاب» دانسته اند . 6 . هیچ یک از گزارشگران حوادث سال های 30 تا 36 هجری ، از گروه سبائیان نام نبرده اند . 7 . نقش افسانه ای عبد اللّه بن سبا ، که از گزارش های سیف بن عمر به دست

.

1- .عبد اللّه بن سبأ و أساطیر اُخری : ج 2 ص 221 231 .

می آید ، بی گمانْ کذب محض است . 8 . رهبری عبد اللّه بن سبا در جریان قتل عثمان و نیز اثرپذیری صحابیان و دیگر مسلمانان از او ، کذب محض است و چنانچه مورّخان معتبر نیز آن را گزارش می کردند ، توجّه به واقعیّت جامعه اسلامی آن روز و شخصیّت های برجسته صحابی ، در استواری آن گزارش ها تردید ایجاد می کرد . 9 . گفتیم که سیف بن عمر ، بر اساس گزارش رجالیان ، مطعون و دروغپرداز است . اکنون می افزاییم که اگر سیف ، چهره ای مقبول نیز می داشت ، این گزارش ها به لحاظ نقد محتوایی ، پذیرفتنی نبودند . طرح جریان ها در این گزارش ها به حدّی خام و نسنجیده است که هیچ مورّخ و حتّی انسان معمولی ای نیز نمی تواند آنها را بپذیرد . نکته دیگر این که این گزارش ها ، از وی چهره ای برجسته و تأثیرگذار ساخته اند ؛ امّا گاه رفتارهای وی را به گونه ای رقم زده اند که انسان معمولی نیز آن چنان نمی کند ، تا چه رسد به یک چهره با شعور سیاسی و برجسته ! 10 . به هر حال ، به نظر می رسد که دو دیدگاه کاملاً متضاد در دو سوی افراط و تفریط ، پذیرفتنی نیستند ؛ یعنی نه نقش آفرینی شگفت عبد اللّه بن سبا پذیرفتنی است و نه موهوم بودن او . او فردی است معمولی و شاید با دیدگاهی غلوآمیز . یادآوری می کنیم که علّامه عسکری به وجود این نقل ها توجّه داشته است ؛ چرا که این نقل ها را مطرح و درباره آنها بحث کرده و سپس به نااستواری آنها رسیده است . اکنون ، مجال مناقشه در آن بحث ها نیست . به پندار ما ، دلالت نقل ها بر وجود «ابن سبا» حتمی است ؛ امّا تنها در همین حد ، یعنی در حدّ یک شهروند عادی ، همانند دیگر کسانی که در جامعه اسلامی زندگی می کرده اند .

.

ص: 378

. .

بخش پنجم : سیاست امام علی در ایّام حکومت

اشاره

بخش پنجم : سیاست امام علی در ایّام حکومتفصل یکم : بیعت نورفصل دوم : اصلاحات علویفصل سوم : سیاست های اداریفصل چهارم : سیاست های فرهنگیفصل پنجم : سیاست های اقتصادیفصل ششم : سیاست های اجتماعیفصل هفتم : سیاست های قضاییفصل هشتم : سیاست های امنیتیفصل نهم : سیاست های جنگیفصل دهم : سیاست های حکومتی

.

ص: 380

. .

(1) سیاست در دو مکتب

اشاره

(1)سیاست در دو مکتبامام علی علیه السلام در هیجدهم ذی حجه سال سی و پنجم هجری ، زمام امور مسلمانان را به دست گرفت و در 21 رمضان سال چهلم هجری در محراب عبادت ، شهد شهادت نوشید . بنا بر این ، روزگار زمامداری آن بزرگوار ، چهار سال و نُه ماه و سه روز بوده است . مباحث مرتبط با این دوران از زندگی آن امام ، از این قرار است : 1 . چگونگیِ به قدرت رسیدن امام علیه السلام ، ابعاد اصلاحات علوی و مبانی آن ؛ 2 . مقاومت هایِ گونه گون در برابر سیاست های علوی ، جنگ ها و درگیری های دوران کوتاه حکومت آن بزرگوار ؛ 3 . نافرمانی سپاه امام ، تن زدن آنها از نبرد ، سستی در برابر دشمن ، یورش های ستمگرانه و شبیخون های جبّارانه و غارتگرانه معاویه به مرزهای حکومت علی علیه السلام ؛ 4 . توطئه ترور امام علی علیه السلام و شهادت آن حضرت ؛ 5 . کارگزاران حکومت علی علیه السلام و صحابیان آن بزرگوار . از میان عناوین یاد شده ، «سیاست های علوی در حکومت» ، به لحاظ آموزنده بودن و کاربردی بودن آن در عصر حاضر ، و راه گشایی آموزه های آن برای حاکمان ، بویژه دولت مردان جمهوری اسلامی ایران ، از اهمّیت ویژه و موقعیتی خاص ، برخوردار است .

.

سیاست اموی

بر این باوریم که اگر «سیاست» در مکتب های علوی و اموی ، به درستی تعریف شود و مبانی سیاسی امام در کشورداری ، گرچه به اجمال ، روشن شود ، ایرادهایی که بر بینش سیاسی ایشان می گرفته اند و شاید هنوز هم در بیان و بنان کسانی جلوه گر باشد ، پاسخ می یابد و از سیاست وی ، به درستی و با استواری ، می توان دفاع کرد . از نگاه امام علی علیه السلام ، بینش سیاسی ، از استوارترین شرایط رهبری است . امام ، سیاست فهمی و درک درست از سیاست را نه تنها رمز تداوم حکومت می داند ؛ بلکه بر این نکته دقیق ، تأکید می ورزیده است که «کشورداری ، عین سیاست است» . (1) او تصریح می کند که ناتوانی سیاسی ، آفتی است که زمامداری زمامداران را به زوال ، تهدید می کند و حاکمانی که از بینش سیاسی قوی و کارآمدی برخوردار نیستند، حاکمیتِ درازی نخواهند داشت ، و در نهایت، بر اساس آموزه های علوی ، سیاست های غلط ، نشانه سقوط دولت ها و زوال حکومت هاست . (2) بدین سان ، اداره جامعه بر اساس مبانی اسلام ، در مکتب علوی ، تنها با سیاست مداری درست حاکمان ، امکان پذیر است . به دیگر سخن ، سیاست مداری ، یکی از اصول عامّ مدیریتی است و در این نکته ، تفاوتی میان مکتب ها نیست . آنچه اسلام را در این زمینه از سایر مکتب ها جدا می کند و سیاست علوی را در برابر دیگر سیاست ها جلو می اندازد و رویاروی سیاست اموی می سازد ، نوع نگرش و نحوه تلقّی و چگونگی فهم و برداشت از سیاست است .

سیاست امویسیاست در مکتب اموی ، عبارت است از «تشخیص هدف و به دست آوردن آن از

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 341 (اسباب ماندگاری دولت ها) .
2- .ر. ک : ج 4 ص 353 (اسباب زوال دولت ها) .

هر راه ممکن» . سیاست مداران جهان نیز در گذشته و حال ، از واژه «سیاست» ، گویا چیزی جز این نمی فهمیده اند . به واقع ، سیاست در مکتب اموی ، همان معنای رایج آن در عرف سیاسی حکومت هایی است که بر مبانی ارزشی استوار نیستند و معیار حق و باطل ، جهت دهنده آنها در رفتار و تعاملْ نخواهد بود . اُسوالد اِشپنکلر ، در وصفی از چهره سیاست مدار ، می گوید : «سیاست مدار فطری ، کاری به حق یا باطل بودن اُمور ندارد» . (1) برتراند راسل نیز انگیزه های سیاسی و سرچشمه رفتارهای انسانی در سیاست را چنین چیزی تلقّی کرده ، نوشته است : انگیزه سیاسی در اکثر مردمان،عبارت از نفع پرستی، خودبینی، رقابت و عشق به قدرت می باشد . به عنوان مثال، در سیاست ، سرچشمه های اعمال انسانی ، همگی از عوامل فوق الذکر می باشد . رهبر سیاسی ای که بتواند مردم را متقاعد نماید که او می تواند این خواسته ها را ارضا نماید ، قادر است توده مردم را چنان به زیر سلطه خود در آورد که معتقد شوند دو به علاوه دو،پنج خواهد شد،یا این که اختیارات او از جانب خداوند،تفویض شده است! رهبر سیاسی ای که این انگیزه های اساسی را نادیده انگارد ، معمولاً از حمایت توده ، محروم خواهد بود . روان شناسی نیروهای محرّک توده ها ،از اساسی ترین قسمت[های] تعلیم و تربیت رهبران سیاسی موفّق می باشد. اکثر رهبران سیاسی ، با معتقد نمودن گروه کثیری از مردم به این که ایشان خواسته های بشردوستانه دارند ، مناصب خود را به دست می آورند . به خوبی فهمیده شده که چنین اعتقادی در اثر وجود هیجان ، خیلی زودتر قبول می شود . غل و زنجیر کردن افراد ، نطق و خطابه های عمومی ، مجازات های بی قانون و جنگ ، مراحلی در تشکیل و توسعه هیجان اند.فکر می کنم برای طرفداران فکر غیرمنطقی ، با در هیجان نگه داشتن

.

1- .سیاست : ص 6 .

سیاست علوی

افراد ، شانس بهتری جهت گول زدن و منفعت بردن از ایشان ، وجود دارد . (1) آنچه در این تحلیل ، درباره رهبران سیاسی جامعه آمده است ، همگون است با تفسیری که سیاست مداران اموی ، از سیاست به دست می دادند . معاویه ، بنیادگذار این نگرش به سیاست در تاریخ اسلام است . او بر این پایه و با تکیه بر شعار «الملک عقیم ؛ (2) سیاست ، نازاست» ، برای چنگ انداختن به قدرت و حراست از قدرتِ به دست آمده ، حاضر بود دست به هر کاری بزند و هر کار ناشایستی را انجام دهد و هر نوع ابزار زشتی را به کار گیرد .

سیاست علویسیاست در نگاه علی علیه السلام ، اداره استوار جامعه بر اساس معیارهای الهی ، و حرکتی حق مدارانه است . او که می گوید : المُلکُ سیاسَهٌ . (3) کشورداری ، سیاست است . و هرگز برای رسیدن به قدرت و حراست از قدرتِ به دست آمده ، هر کاری را روا نمی داند ؛ بلکه به عکس ، او توسّل به ابزار نامشروع را حتی به بهای از دست دادن قدرت صحیح نیز جایز نمی داند . بر پایه آموزه های علوی ، سیاست ، شناخت و بهره وری از ابزارهای مشروع در اداره جامعه و تأمین رفاه مادّی و معنوی مردم است . به دیگر سخن ، در آموزه های علوی ، به کارگیری شیوه های نامشروع و ابزارِ به ظاهر کارآمد ، امّا به واقع ناصحیح ،

.

1- .برگزیده افکار راسل : ص 222 .
2- .الأمالی ، صدوق : ص 132 ح 125 .
3- .غرر الحکم : ح 17 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 18 ح 45 .

سیاست نیست ؛ بلکه خدعه ، نیرنگ ، فریب و به تعبیر امام صادق علیه السلام ، «نکراء» است . (1) از نگاه علی علیه السلام ، حکومت ، چیرگی بر دل ها و تسخیر خردها و عاطفه هاست ، نه رام سازی «تن»ها و سلطه بر افراد و چیرگی بر گُرده ها . چنان تفسیری از حکومت ، چه نیازی به توسّل به ابزار نامشروع سیاسی دارد . قدرت در نگاه او جز برای احقاق حق ، قداستی ندارد تا برای حفظ آن ، به شیوه های باطلْ چنگ بیفکند . تصرّف دل ها راهی جز استفاده صحیح از شیوه ها و راه سپردن بر اساس ارزش ها ندارد . سیاست های نامشروع و باطل گرایانه ، شاید روزگاری کوتاه ، با جست و خیزْ سلطه بیافرینند و آن را ادامه دهند ؛ امّا هرگز دوام نخواهند آورد و برای مردم ، جز زیان ، چیزی نخواهند داشت که : لِلحَقِّ دَولَهٌ ولِلباطِلِ جَولَهٌ . (2) حقّ را دولتی است ، و باطل را جولانی .

اصلاحات علویبا این نگرش به حکومت و حاکمیت ، و با این تفسیر از سیاست ، علی علیه السلام زمام امور را به دست می گیرد و بر این اساس ، پس از دست یافتن به قدرت سیاسی ، بی درنگ ، اصلاحات حکومتی را با شعار «عدالت اجتماعی و اقتصادی» آغاز می کند . او هدف از پذیرش حکومت را «ایجاد اصلاحات و احقاق حقوق پایمال شده» اعلام کرده بود . علی علیه السلام بر این باور بود که آنچه در روزگار پیش از وی و پس از پیامبر خدا روی داده ، جامعه را یکسر دیگرگون کرده است و ارزش ها دیگرسان

.

1- .امام صادق علیه السلام درباره هوش سیاسی معاویه می فرماید : «تلک النکراء تلک الشیطنه وهی شبیهه بالعقل و لیست بالعقل ؛ این ، نیرنگ و شیطنت است و به عقل مانَد ؛ اما عقل نیست» (الکافی : ج 1 ص 11) .

2- .الکافی : ج 2 ص 447 .

سیاست علوی در رویارویی با انحراف ها

شده و آنچه نام «حکومت اسلامی» را یدک می کشد ، با آنچه پیامبر خدا آن را پی نهاده بود ، بس ناهمگون است و فاصله بسیاری دارد . علی علیه السلام در آغازین بیان رسمی خود در مسند خلافت ، تصریح می کند که آنچه انجام می شده است ، با سیره و سنّت پیامبر خدا ، ناسازگار بوده ، وضع موجود ، قابل تحمّل نیست و ارائه راهی نو و شیوه ای استوار ، ضروری است ، و آن ، نه «سنّت شیخین» که «سنّت علوی و اصلاحات علوی» است ؛ همگون با «سنّت نبوی و اصلاحات محمّدی» . شگفتا که مولا با نگاه سیاسی ژرف خود ، دریافته است که چنین شیوه و اصلاحی را مردمانی که روزگارانی دراز ، به ارزش های وارونه خو کرده اند ، برنخواهند تابید : لا تَقومُ لَهُ القُلوبُ ولا تَثبُتُ لَهُ العُقولُ . (1) دل ها بر آن ، استوار نخواهند گشت و خردها ، بدان پایدار نخواهند شد . امّا او سیاست مداری است حق مدار ، و افزون بر حق مداری ، صداقت در سخن و موضع شفّاف را «سیاست» می داند ، نه جز آن . چنین است که در همان سخن نخستین ، مبارزه بی امان با دگرگونی ها ، تحریف ها ، دگرسانی ها ، و فراز و فرودهای نا به جا را به صراحتْ اعلام می کند ، بدون این که از پیامدهای سیاسی و تنش های اجتماعی آن ، هراسی به دل راه دهد . البته همه اینها را با حزم و دوراندیشی ، سیاست گذاری و برنامه ریزی دقیق و استوارْ آغاز کرد .

سیاست علوی در رویارویی با انحراف هاامام علی علیه السلام ، با آنچه در جامعه گذشته است ، آشنایی ژرف و دقیقی دارد ، از چگونگی آنچه بر مردم رفته است ، دقیقاً آگاه است ، و چه سانیِ خوگرفتن مردم با

.

1- .ر. ک : ص 462 ح 1282 و ص 464 ح 1283 .

سیاست اصلاح اداری و اقتصادی

انحراف ها را می داند ، و اکنون ، آهنگ اصلاح دارد ؛ هم عمق فاجعه را می داند و هم دشواری زدودن آن را از زوایای جامعه . از این رو ، علی علیه السلام ، نه شتاب زده عمل کرد و نه بی برنامه . او اصلاحاتی را که باید انجام می داد ، دو دسته کرد : 1 . مبارزه با فساد اداری و اقتصادی ؛ 2 . مبارزه با انحراف های فرهنگی .

سیاست اصلاح اداری و اقتصادیعلی علیه السلام ، برخورد با انحراف های اداری و اقتصادی و مبارزه با مفاسد اداری و اقتصادی را از نخستین روزهای حکومت ، آغاز کرد . کارگزاران ناشایسته ، فسادآفرین و زشت کردار را از کار برکنار کرد و اموال به یغما رفته از بیت المال را باز گرداند . امام ، در آغازین روز خلافت ، با اشارتی تأمّل برانگیز ، آهنگ سیاست اصلاحی خود را باز گفت : وَ اعلَموا أنّی إن أجَبتُکُم رَکِبتُ بِکُم ما أعلَم ، ولَم اُصغِ إلی قَولِ القائِلِ وعَتبِ العاتِبِ . (1) بدانید که اگر به درخواست شما جواب مثبت دهم ، با شما آن گونه که می دانم ، رفتار خواهم کرد و در این راه ، سخن سرایان و سرزنش ملامتگران را نخواهم شنید . یعنی شما باید با من همراه شوید ، نه من با شما . همراهی شما با من ، بدان سان است که من می دانم . علی علیه السلام ، مردی است حق مدار ، سنّت شناس و ذوب در خدا . نکته تأمّل برانگیز ، این است که امام ، نشان می دهد که می داند این همراه سازی ،

.

1- .ر. ک : ص 464 ح 1283 .

سختی ها درپی خواهد داشت ؛ بلکه فراتر از آن ، سرزنش ها ، بهانه جویی ها و جوسازی ها به دنبال دارد ؛ ولی شعار او این است که من ، حق مدارم و حق را پاس می دارم نه چیز دیگر را . آن گاه ، روز دوم خلافت ، از جایگاه والای رهبری جامعه ، و با توجّه به مسئولیت عظیم رهبری ، با صراحت فرمود : ألا إنَّ کُلَّ قَطیعَهٍ أقطَعَها عُثمانُ ، وکُلَّ مالٍ أعطاهُ مِن مالِ اللّهِ فَهُوَ مَردودٌ فی بَیتِ المالِ ، فَإنَّ الحَقَّ القَدیمَ لا یُبطِلُهُ شَیءٌ ، وَلَو وَجَدتُهُ وقَد تُزُوِّجَ بِهِ النِّساءُ وفُرِّقَ فِی البُلدانِ ، لَرَدَدتُهُ إلی حالِهِ ، فَإنَّ فِی العَدلِ سَعَهٌ ، ومَن ضاقَ عَنهُ العَدلُ فَالجَورُ عَنهُ أضیَقُ . (1) بدانید هر زمینی که عثمان آن را بخشید و هر ثروتی که آن را از اموال خداوندی هدیه کرد ، به بیت المال باز می گردد ؛ چرا که حقوق گذشته را چیزی از میان نمی برَد و اگر این ثروت ها را بیابم در حالی که مهریه زنان شده یا در شهرها توزیع شده است ، به جایگاهش باز می گردانم ؛ چرا که عدالت را گشایشی است و هر آن کس که عدالت برایش تنگ باشد ، ستم بر او تنگ تر خواهد بود . امام ، در خطابه ای شورانگیز ، بیدارگر و تأمّل آفرین ، در همین روز ، به گستردگی درباره مسئولیت زمامداران جامعه در تحقّق بخشیدن به عدالت اجتماعی ، سخن گفت و تأکید کرد که در بهره برداری از اموال عمومی ، به هیچ کس امتیاز ویژه ای نخواهد داد ؛ و آنان که از طریق غصب اموال عمومی ، مِلک و آب و اسب های عالی و کنیزکان زیبا فراهم آورده اند ، بدانند که علی ، همه آنها را مصادره خواهد کرد و به بیت المال ، باز خواهد گردانْد . این سخنان ، چونان صاعقه ای فرود می آمد و به سانِ پتکی سنگین ، بر سر کسانی که بُرده بودند و خورده بودند و اکنون نگران بودند ، می نشست و بسی سنگین بود و

.

1- .ر. ک : ص 570 ح 1347 .

دلهره آفرین ؛ و چنین بود که بازتاب فریاد عدالت خواهی علی علیه السلام ، پیش از هر جا در میان چهره های سرشناس بود ، و آنان ، آغازین مخالفان حکومت علوی شدند . این شعارها فراز آمد و مردمان ، با آهنگی جز آنچه تاکنون می شنیدند ، آشنا شدند . در سومین روز حکومت علی علیه السلام ، مردم برای دریافت حقوق خود از بیت المالْ مراجعه کردند . امام ، به عبیداللّه بن ابی رافع ، کاتب خود ، فرمود : از مهاجران آغاز کن . آنان را فراخوان و به هر کدامْ سه دینار بده . آن گاه انصار را بخواه و همان گونه با آنان رفتار کن . هر کس که آمد ، سیاه و قرمز و ... ، با وی همان گونه رفتار کن که با مهاجران و انصار و ... . (1) بزرگان قوم ، دیدند که طرح عدالت اقتصادی علی علیه السلام ، شعار نیست ؛ عمل است و بسی جدّی . در محضر کاتب امام ، اشکال تراشی ها آغاز شد . او رویدادها را گزارش کرد . امام ، نه تنها از آغاز مخالفت ها ، آن هم از سوی چهره های پر طَمطُراق ، تکان نخورد و در ادامه راه ، تردید نکرد ؛ بلکه با قاطعیت ، بر ادامه یافتن اصلاحاتْ تأکید کرد و فرمود : وَاللّهِ إن بَقیتُ و سُلِّمتُ لَهُم لَأُقیمَنَّهُم عَلَی المَحَجَّهِ البَیضاء . (2) به خدای سوگند ، اگر بمانم و سالم باشم ، آنان را بر راه روشن ، استوار خواهم داشت . خونخواهی عثمان ، از همین جا آغاز شد ! آیا تأمّل برانگیز نیست که برخی از زراندوزان ، بیعت خود را با امام ، به دو شرط ، مشروط ساخته بودند : 1 . علی علیه السلام به ثروت هایی که آنان در دوران حکومت عثمان به چنگ آورده

.

1- .ر. ک : ص 544 ح 1337 .
2- .ر. ک : ص 544 ح 1337.

سیاست اصلاح فرهنگی

بودند ، کار نداشته باشد ؛ 2 . قاتلان عثمان را شناسایی کند ، دستگیر کرده ، بکشد . امّا امام می دانست که خونخواهی عثمان ، بهانه ای بیش نیست . آنچه برای آنان مهم است ، جلوگیری از بازپس گیری ثروت های نامشروع و اموال برهم هشته برجای مانده از روزگار عثمان است . امام ، در این باره ، پیشنهادهای گونه گونی را شنیده بود و همه پیشنهادهای سازشکارانه و متضاد با احقاق حقوق و مبتنی بر پایمال شدن بیت المال را با قاطعیت ، رد کرده بود .

سیاست اصلاح فرهنگیدر بخش هایی از دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام ، چرایی و چگونگی قیام مردم علیه حکومت عثمان ، گزارش شده است که از جمله مهم ترین آنها ، خیزش در هدفگیری و حرکت علیه فساد اداری و مفاسد اقتصادی بود . (1) مردم ، از گشاده دستی ها و خودی نوازی های بی مبنا ، به ستوه آمده بودند و حاکمیت های ناشایسته و زمامداران نالایق و بی کفایتی را که فقط وابستگی به خلیفه ، باعث نصب آنها شده بود ، بر نمی تابیدند . از این روی ، دگرگونی های اداری و مبارزه با فساد اقتصادی ، زمینه ای کاملاً مساعد داشت . بدین سان ، علی علیه السلام اصلاحات اداری و اقتصادی را با همه مشکلاتی که در پی داشت ، از آغازین روزهای حکومتْ شروع کرد . امّا به انجام رساندن اصلاحات فرهنگی و فکری و مبارزه با دگرسانی هایِ ارزشی و تحریف هایی که در ابعاد مختلف در حکومت اسلامی روی داده بود ، زمینه مساعدی نداشت . علی علیه السلام باید درنگ می کرد ، زمینه را آماده می ساخت و مبارزه را آغاز می کرد . به دیگر سخن ، آن حرکت ، نیازمند ثبات بیشتر و استقرار فزون تر در حکومت بود . چنین بود که علی علیه السلام فرمود :

.

1- .ر. ک : ص 99 (موجبات شورش بر عثمان) .

لَو قَدِ استَوَت قَدَمایَ مِن هذِهِ المَداحِضِ لَغَیَّرتُ أشیاءَ . (1) اگر گام هایم از این فتنه ها استوار آید ، اموری را دگرگون خواهم کرد . امام ، به آسانی و بدون درنگ ، نمی توانست به آنچه در طول 25 سال ریشه دوانده بود و ذهن ها و زبان ها ، جان ها و منش ها بدان خو گرفته بودند و برای مردم ، فرهنگی دیگر ساخته بود ، مبارزه کند . این پیکار ، بی گمان ، نارضایتی های گسترده ای را در پی می داشت و گرهی بر گره ها می افزود و فرصت را برای اصلاحات دیگر نیز از دستْ می گرفت . باید شکیبایی پیشه می شد ، تا روزگاری که زمان برچیدن میوه فرا می رسید . باری ، علی علیه السلام اصلاحات را بر اساس برنامه ای دقیق و چشم اندازی روشن و اهدافی مشخّص ، در جهت برگرداندن جامعه به سیره و سنّت نبوی آغاز کرد و گام اوّل را در جهت ایجاد و گسترش عدالت اجتماعی و جاری ساختن اصلاحات اداری و اقتصادی برداشت و تا آخرین لحظه های زندگی ادامه داد ، تا جامعه ای به تمام معنا «اسلامی» و مبتنی بر ارزش های قرآنی و آموزه های الهی پی افکند . افسوس که کج اندیشی ها ، زشت خویی ها ، نامردمی ها و ستمگری ها ، آن مرد عدالت و ایمان را از رسیدن به تمامی آن اهدافْ باز داشت . آنچه اکنون بدان می پردازیم ، گزارشی است از اصولی ترین اصلاحات علوی در زمینه های اداری ، فرهنگی ، اقتصادی ، اجتماعی ، قضایی ، امنیتی ، نظامی و بین المللی ، بر اساس نصوص حدیثی و تاریخی ، و نیز تبیین مبانی اصلاحات . بی گمان ، شرح کامل مبانی سیاسی امام و توضیح و تفسیر چگونگی اصلاحات او ، مجالی فراخ تر می طلبد .

.

1- .ر. ک : ص 572 ح 1348 .

ص: 392

. .

(2) مبانی حکومت بر دل ها

اشاره

(2)مبانی حکومت بر دل هااسلام ، دین حکومت است . آموزه های این آیین الهی ، به روشنی بر این مدّعا دلالت دارند ؛ امّا بررسی دقیق متون (نصوص) اسلامی در ریشه یابی مبنای حکومت اسلام ، نشان می دهد که اسلام ، بیشتر از آن که بر «تن»ها حکومت کند و سلطه بر مردمان را با اقتدار سیاسی پیشه سازد ، در پی حکومت بر دل هاست . اصول این نوع حکومت و کشورداری ، همان مبانی سیاسی حکومتیِ اسلام است و مبانی سیاسی نظام علوی ، چیزی جز مبانی مدیریت اسلامی نیست . اسلام ، آیین نامه تکامل مادّی و معنوی انسان است . بنیادی ترین عنصر این آیین نامه ، محبّت است . نقش محبّت در تحقّق حکومت اسلامی و برنامه هایی که دین الهی برای پیشرفت جامعه انسانی رقم زده است ، به حدّی است که امام باقر علیه السلام ، دین اسلام را جز محبّت نمی داند و تصریح می کند که : هَلِ الدّینُ إلّا الحُبُّ ؟ (1) آیا دینداری ، جز دوستی و مهرورزی است ؟ از نگاه علی علیه السلام ، ستون های اصلی اسلام و اصول برنامه های تکامل آفرین آن ، بر

.

1- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 71 نیز ، ر . ک : دوستی در قرآن و حدیث : بخش یکم/ فصل نهم : نقش دوستی در سرنوشت انسان .

پایه محبّت خداوند ، استوار است . او در این زمینه می فرماید : إنَّ هذَا الإسلامَ دینُ اللّهِ الَّذِی اصطَفاهُ لِنَفْسِهِ ، وَ اصطَنَعَهُ عَلی عَینِهِ وأصفاهُ خِیَرَهَ خَلقِهِ ، وأقامَ دَعائِمَهُ عَلی مَحَبَّتِهِ . (1) اسلام ، دین خداوند است که آن را برای خود برگزید و به دیده عنایت خویش ، آن را بپرورید ، و بهترین آفریدگان خود را ویژه آن ساخت و ستون هایِ آن را بر دوستی خود ، استوار داشت . پیشوایان دینی و رهبران راستین سیاسی امّت اسلامی ، جلوه های محبّت مردم به آفریدگارند و مهرورزی مردم به آنان ، مهرورزی به خداست . بر این اساس ، پایگاه اصلی حکومت اسلامی ، فراتر از بیعت و رأی مردم است . حکومت اسلامی ، ریشه در عشق و محبّت مردم دارد ؛ و این است راز آن همه تأکید قرآن و احادیث اسلامی بر محبّت اهل بیت علیهم السلام . از سوی دیگر ، روشن است که محبّت ، امری دستوری نیست . چنین نیست که بتوان انسان را با بخش نامه ای ، بر خلاف کشش درونی او ، به مهرورزی به کسی یا چیزی وا داشت . انسان ، عاشق زیبایی هاست . عشق به زیبایی ، در اعماق جان انسان است . او به گونه ای فطری ، همه زیبایی های مادّی و معنوی را دوست دارد . بدین سان ، اگر بینش ، منش و کردار کسی را زیبا دید ، به او عشق می ورزد ، و اگر نازیبا دید ، از او روی بر می تابد . این ، مقتضای فطرت اوست ، مگر این که فطرت او دیگرسان شود . از این جا در می یابیم که راز تأکید بر محبّت اهل بیت ، و فلسفه وجوب دوستی با آن بزرگواران ، ترغیب به شناخت واقعی آنهاست ؛ چرا که منش ، رفتار و تعامل آنان با مردمان ، آن سان زیبا و کشش آفرین است که شناخت بی پیرایه و واقعیْ همان ، و

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 198 نیز ، ر . ک : دوستی در قرآن و حدیث : بخش دوم / فصل دوم : اسباب خدا دوستی .

یک سیاست های اداری

اشاره

دل بستگی و سپس وابستگی ، همان . نمی شود آن همه زیباییِ نهفته در رفتار علی علیه السلام را دید و شناخت ، ولی بدو عشق نورزید ؛ مگر آن که وجدان انسانی ، از دست رفته باشد و فطرت پاک و پیراسته ، آلوده شده باشد . راز آن همه شیدایی و شیفتگی و دل دادگیِ مردمان به علی علیه السلام ، در همین است . روشن است که این عاشقان ، در گستره تاریخ ، از همه گونه ای هستند و فراتر از مرزهای عقیده و باورها ، این شیفتگان ، از همه مکتب ها هستند ؛ چون زیبایی و عشق بدان ، و نیز عشق به علی علیه السلام که برترین جلوه آن زیبایی است ، مرز ندارد . کردار علی علیه السلام در دوران زندگی ، سرشار از حق گرایی ، حق مداری و حق گستری است ؛ بویژه که در روزگار کوتاه حکومتش ، زیباترین چهره انسانیِ حکومتِ مبتنی بر ارزش های انسانی را به نمایش گذاشت . مگر می توان جمالِ جمیل علی علیه السلام و جلوه آن جمال را در حکومت او نگریست و بدان عشق نورزید؟ ! اکنون و پیش تر از آن که متون حدیثی و تاریخیِ سیاست علوی را گزارش کنیم ، آهنگ آن داریم تا مبانی سیاسی امام را در کشورداری ، مرور کنیم . این نگاه ، بس گذراست ، در حدّ توان و مجال . واگویی این مبانی ، به واقع ، بَر نمودن راز آفرینش زیبایی ها و جاذبه های علی علیه السلام است و نشان دهنده اصول سیاسی حکومت بر دل ها . بدان امید که مسئولان جوامع اسلامی ، در هر چه بیشتر شناختن ، شناساندن و نزدیک شدن به این زیبایی ها تلاش کنند و در نزدیک کردن واقعِ زندگانی سیاسی و اداری و مسئولیتِ گذرای خویش به او بکوشند ، و بدین سان ، دورنمایی از چهره زیبایِ حکومت علوی را برای ارائه به جهانیان ، رقم بزنند .

یک سیاست های اداریسیاست های مدیریتی امام علی علیه السلام را در اداره امور ، در اصول زیر می توان گزارش کرد :

.

1 . صداقت در سیاست

1 . صداقت در سیاستصداقت را بنیادی ترین اصل سیاست های مدیریتی علی علیه السلام می توان شمرد . سیاست مداران ، در گذرگاه تاریخ ، غالبا با مردمان رو راست نبوده اند و آنچه با مردم درمیان نهاده اند ، آن چیزی نبوده که بدان اندیشیده و عمل کرده اند . علی علیه السلام صداقت و رو راستی با مردمان را اصل قویم حاکمیتش قرار داده بود و از آغازین روزها تا لحظه های شهادت ، بر آن استوار مانْد . بی گمان ، صداقت ، از مهم ترین عوامل جاذبه های جاودانی حکومت علی علیه السلام بر دل ها و بر رواق تاریخ بوده ، و نیز مرز روشن و فرق فارق سیاست علوی و اموی است . در فرهنگ امویان ، صداقتْ بی معناست ، و وارونه گویی ، دروغ پردازی و تزویر ، درونْ مایه سیاست آنان است . چنان که اشاره کردیم و برای کسانی که اندکی با تاریخ سیاستْ آشنا باشند ، روشن است ، اکثرسیاست مداران گذشته ، از سیاست ، جز واژگون سازی واقعیت و دروغ پردازی در برخوردها ، تلقّی دیگری نداشتند . گزارش خاطره ای در این زمینه از علوی اندیشِ عرصه سیاست در تاریخ معاصر ، حضرت امام خمینی رحمه الله، بس گویا و جالب است . آن بزرگوار ، پس از اوّلین حرکت توفنده اش علیه حاکمیت ستم ، دستگیر شده بود . یکی از سرانِ حکومت ، با ایشان ملاقات می کند و در مورد سیاست ، با وی سخن می گوید . گزارش امام رحمه الله از سخنان او چنین است : [او گفت :] سیاست ، عبارت از بد ذاتی ، دروغگویی و ... خلاصه ، پدرسوختگی است ، و این را بگذارید برای ما ! امام خمینی رحمه الله در ادامه می فرماید : راست هم می گفت . اگر سیاست از اینهاست ، مخصوص آنها می باشد . (1)

.

1- .ولایت فقیه : ص 192 193 .

2 . حق مداری

چنین است کار و بار سیاست مداران حرفه ای ، که اگر دروغگویی و فریب و دو رویی ، از دایره سیاست آنان حذف شود ، چیزی از آن باقی نخواهد ماند . سیاستِ علوی ، دقیقا در تضاد با این شیوه است . در نگاه او ، صداقت ، نخستین شرط سیاست مداری است . اگر صداقت از مجموعه کُنش ها و رویارویی های سیاست مداران با مردم حذف شود ، حق مداری ، قانون گرایی ، حقوق بشر ، عدالت اجتماعی و . .. بی معنا خواهد بود و پوچ . به دیگر سخن ، همه اینها در نبود صداقت ، شعارهایی خواهند بود به قصد فریب مردم و ابزاری برای تجاوز بیشتر به حقوق آنان . در سیاست علوی ، بهره گیری از شیوه وارونه سازی ، تنها در جنگ ، مجاز خواهد بود ؛ با قیدها ، ویژگی ها و چارچوب هایی که بدان اشاره خواهد شد و به هنگام سخن گفتن از «سیاست نظامی امام» ، چگونگی آن را بیان خواهیم کرد .

2 . حق مداریحق محوری ، مظهر صداقت سیاسی در حکومت علوی است . حق مداری ، جلوه والای استوارْ گامی آن بزرگوار در صداقت سیاسی است . حق گرایی و حق مداری ، در جایْ جایِ حکومت کوتاه آن بزرگوار ، به روشنی پیداست . علی علیه السلام جز به حق نمی اندیشد و آهنگی جز احقاق حق ندارد . فریاد او برای احقاق حق است ، و سکوتش برای ایجاد زمینه هایی در جهت پاسداری از حق . آموزه هایِ آن بزرگوار در این زمینه ، بسی تأمّل برانگیز و تنبّه آفرین است . کم نبودند کسانی که از حقّ و حق مداری سخن می گفتند ؛ امّا چون منافع شخصی ، گروهی و مسلکی آنان با شعارهایشان رویاروی می شد ، تأویل ها و توجیه ها ، حق را به مسلخ می برد ؛ و شگفتا از استواری علی علیه السلام بر حق مداری . در نگاه او اجرای حق ، «اصل» است . پس باید بر همگان روا شود : دوستان ، نزدیکان ، خودی ها و غیرخودی ها و ... .

.

3 . قانون گرایی

4 . انضباط اداری

3 . قانون گراییقانون ، رشته استوار پیوندآفرین لایه های مختلف جامعه است . سخن از بی قانونی نیست که جامعه ای چنین ، جنگل است ، نه جامعه انسانی . سخن از جایگاه قانون است و چگونگی نگاه حاکمان و مردمان به آن . حرمت قانون ، در نگاه امام علی علیه السلام بی بدیل است . این حقیقت والا را از متون بسیاری که در دانش نامه امیر المؤمنین نیز آمده و تعامل امام علیه السلام را با مردم در مسائل مالی ، اجرای حدود ، داوری ها و . .. گزارش کرده است ، می توان دریافت . تأمّل در این مجموعه ، نشان می دهد که در نگاه علی علیه السلام ، هیچ کس فراتر از قانون نیست ، و هیچ کس و هیچ مقامی نمی تواند مانع اجرای قانون الهی گردد . موضع علی علیه السلام ، به روشنی ، نشان دهنده آن است که او خود را در برابر قانون ، صاحب اختیار نمی داند . (1) چنین بود که سازشکاری را برنمی تابید و با «مداهنه» در سیاست ، مبارزه می کرد و با باطل گرایی و حق نمایی و سازشکاری و توجیه ها و تأویل ها که سرفصل سیاست اموی بود ، به شدّتْ مخالفت می کرد .

4 . انضباط ادارینظم در امور و انضباط در رفتار ، سفارش مکرّر و مؤکّد امام علی علیه السلام است . این آموزه بدان حد مهم است که امام ، در بستر شهادت که طبیعی است در آن هنگامه ، مهم ترین و ضروری ترین و کارآمدترین سفارش های خویش را فرموده باشد ، بر نظم در اموزْ تأکید می کند . (2) او از جمله اهداف بلند نزول کتاب الهی را ایجاد نظم در زندگی و انضباط در عمل می داند :

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 12 ح 1364 .
2- .ر. ک : ج 4 ص 18 ح 1377 .

5 . گزینش کارگزاران شایسته و توانمند

ألا إِنَّ فیهِ عِلمَ ما یَأتی وَالحَدیثَ عَنِ الماضی ودَواءَ دائِکُم ونَظمَ ما بَینَکُم ... (1) بدانید که در آن (قرآن) ، دانش آینده و گزارش گذشته است ؛ درمان دردها و [برقرارکننده]نظم میان شماست . و مکرّر به کارگزاران ، توصیه می کرد که در انضباط اداری بکوشند و نظم در امور را فراموش نکنند و آنچه را باید انجام دهند ، در زمان های مقرّر سامان دهند و لحظه ها را با بی نظمی و به هم ریختگی تباه نسازند .

5 . گزینش کارگزاران شایسته و توانمندکارگزاران ، بازوان اجرایی حاکمان ، و عاملان اقامه عدل و بسط قانون در جامعه هستند . شایستگی ، توانمندی ، استوارگامی و سلامت رفتاری آنان ، بی گمان ، مهم ترین نقش را در سامان یابی جامعه در ابعاد مختلف خواهد داشت . از این رو ، در نگاه علی علیه السلام ، در گزینش کارگزاران ، فقط شایستگی ها باید حاکم باشد ، و نه وابستگی ها . «شایسته سالاری» ، اصلِ اساسی گزینش در سیاست علوی است . صلاحیت اخلاقی ، اصالت خانوادگی ، تخصّص و توانایی ، باید معیار گزینش باشد ، نه وابستگی های سببی ، نَسَبی ، جناحی و مسلکی ، آن هم با پیرایه سیاسی اش . بر اساس آموزه های امام ، مدیران و مسئولان ، در نظام اسلامی حق ندارند مناصب دولتی را بر اساس وابستگی های خانوادگی و یا سیاسی تقسیم کنند . آنها حق ندارند کارهای مردم را به کسانی بسپُرند که اصالت خانوادگی ندارند ؛ حق ندارند کسانی را بر کار بگمارند که از مکرمت هایِ اخلاقی و خوی نیکو به دورند ؛ حق ندارند از کسانی که توانایی لازم را ندارند و از تخصّص بایسته و نشاط مطلوب

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 18 ح 1376 .

6 . تأمین نیازهای اقتصادی کارگزاران

7 . توجه ویژه به نیروهای مسلّح

8 . لزوم تشکیلات ناظر بر عملکرد کارگزاران

برخوردار نیستند ، در امور اجرایی بهره گیرند . کارگزاری ، امانت است و جز به امین نباید سپرده شود .

6 . تأمین نیازهای اقتصادی کارگزارانامام بر این باور بوده که کارگزاران ، باید از حقوق مادّی کافی برخوردار باشند . از نگاه امام علی علیه السلام ، برای پیشگیری از فساد و ایجاد زمینه های اصلاح ، بهره مندی کارگزاران از درآمدی بایسته ، ضروری است . در این صورت ، آنان از یک سو از چنگ اندازی بر بیت المال خودداری خواهند کرد و از سوی دیگر ، مسئولان در تنبیه سرکشان و خائنان و اصلاح فاسدان ، توانمند خواهند بود و متخلّفان ، بهانه ای برای تخلّف نخواهند داشت .

7 . توجه ویژه به نیروهای مسلّحنیروهای مسلّح ، دژهای استوارِ حراست از کیان جامعه هستند . توانمندی نظامی جامعه ، بی گمان ، در امنیت آن و جلوگیری از دست اندازی دشمنان و فراتر از آن ، اندیشه هجوم سرکشان ، بسی مؤثّر خواهد بود . از دیدگاه امام ، نیروهای مسلّح ، باید از توجّه ویژه مسئولان ، برخوردار باشند . مسئولان باید با نیروهای نظامی ، تعاملی چونان تعامل پدر با فرزند داشته باشند .

8 . لزوم تشکیلات ناظر بر عملکرد کارگزاراندنیا ، لغزشگاه است و جاذبه ها و کشش های دنیوی ، لغزش آفرین . مسئولان ، در گزینش کارگزاران ، باید نهایت دقّت را به کار گیرند تا مردمانی پیراسته جان ، نیک خوی و استوارْ گام را برای کارگزاری برگزینند . اگر بر چنین هدفی نایل آمدند نیز نباید از امکان فساد اداری و به وجود آمدن تخلّف از قانون و ناهنجاری در رفتار ، آسوده خاطر باشند . از این رو ، تشکیلاتی که ناظر بر رفتار کارگزاران ، و

9 . پذیرش هدیه ، هرگز!

نگرانِ لغزش ها ، تخلّف ها و ناهنجاری های اداری باشد ، ضروری است . امام علی علیه السلام ، تجسّس در احوال شخصی را در نظام حکومتی ، به شدّت ممنوع کرد ؛ (1) اما بر مراقبت از کارمندان نظام اسلامی و نظارت بر رفتار کارگزاران از طریق تشکیلاتی اطّلاعاتی ، تأکید ورزید ، تا این که مبادا کارگزاران ، در انجام دادن وظایفْ کوتاهی کنند و با تکیه بر قدرت و مسندی که در اختیار دارند ، به حقوق مردم ، تجاوز روا دارند . بخش نامه های امام در این زمینه و نامه های آن بزرگوار به کارگزاران متخلّف ، مانند : اشعث بن قیس ، زیاد بن ابیه ، عبداللّه بن عباس ، قدامه بن عجلان ، مصقله بن هبیره و منذر بن جارود ، نشان دهنده آن است که آن حضرت ، در حکومت ، از تشکیلات اطّلاعاتی بس نیرومندِ ناظر بر رفتار کارگزاران ، برخوردار بوده است . امّا آنچه در این زمینه فوق العاده مهم است ، اهل صدق و وفا بودن گزارشگران است ، تا از یک سو به دقت بنگرند ، به استواری پی گیرند ، از سرِ صدق ، تحقیق کنند و در گزارش و واگویی ، صداقت و وفا را پیشه سازند و ... . کسانی را که علی علیه السلام برای این عمل بس مهم گزینش کرده بود ، از آن چنان عدالت ، صداقت و وثاقتی برخوردار بودند که گزارش آنان ، مبنای تشویق و تنبیه اداری اش بود . نیکوکاران ، با آن گزارش ها تشویق می شدند و خیانتکاران را پس از اثبات جرم ، تنبیه می کرد ، و فاسدان را برای عبرت دیگران ، از کارْ بر کنار می نمود .

9 . پذیرش هدیه ، هرگز!امام علی علیه السلام برای این که جلو رشوه خواری را در نظام اداری بگیرد و این پدیده پلید و فسادآفرین را از صحنه اجتماع پاک کند ، گرفتن هدیه را نیز ممنوع کرد .

.

1- .ر. ک : نهج البلاغه : نامه 53 .

10 . قاطعیت توأم با مدارا

دو سیاست های فرهنگی

1 . توسعه آموزش و پرورش

باری ، شیّادان ، برای نفوذ در بدنه کارگزاری حکومت و بهره گیری از امکانات حکومتی ، از هر راه ممکن ، آهنگ نفوذ خواهند کرد . امام ، برای کارگزاران ، پذیرفتن هدیه را «غلول» ، و گرفتن رشوه را «شرک» دانسته است .

10 . قاطعیت توأم با مدارارفتار علی علیه السلام ، نمود والای قاطعیت و مدارا بود . از دیدگاه او کارگزاران ، باید در عین قاطعیت ، از مدارا و رفق برخوردار باشند . ایشان ، خشونتِ مطلق را آفت مدیریت می داند ، همان گونه که نرمش بی حساب و سهل انگاری در حقگزاری در اداره امور مردم را زیانبار تلقّی می کند . از نگاه امام ، مدیری موفّق خواهد بود که به تعبیر آن بزرگوار ، میان قاطعیت و رأفت ، و نرمش و شدّت ، جمع کند . هر جا نیاز به قاطعیت و شدّت است ، آن را اعمال کند و کوتاه نیاید ، و اگر موقعیت ، نرمش می طلبید و نرمش ، کارساز بود ، از به کارگیری آن ، تن نزند . قاطعیت در عین مدارا ، و شدّت در عین نرمش ، سیاست علوی است ، تا نه سرکشانْ سرکش تر شوند و نه امیدوارانْ مبتلا به یأس گردند . در نگریستن به نمونه های عینی ، آنچه یاد شد و در این کتابْ عرضه شده است ، بسی درس آموز است .

دو سیاست های فرهنگیسخن از ابعاد گسترده سیاست های فرهنگی ، در این مجال نمی گنجد . اکنون و در حدّ درآمدی بر متون حدیثی و تاریخی ، به اشارت هایی بسنده می کنیم :

1 . توسعه آموزش و پرورشدر نظام علوی ، توسعه فرهنگی بر توسعه اقتصادی ، تقدّم دارد ؛ زیرا افزون بر این که توسعه اقتصادی بدون توسعه فرهنگی ممکن نیست ، جامعه خفته و در جهل فرو رفته ، نه از امکانات و زمینه ها و بایسته های اقتصادی برخوردار است ، و

نه بر چگونگی بهره وری از آن ، چیره ، و نه بر ضرورت بهره وری و استفاده از آن ، آگاه . توسعه فرهنگی و آموزش و پرورش ، نیاز جان و خرد انسانی است و توسعه اقتصادی ، خواست تن ؛ و روشن است که نیاز جان و خرد ، بر نیاز جسم و تن ، مقدّم است . امام علی علیه السلام ، دانش را پایه و اساس همه خوبی ها و کامیابی های مادّی و معنوی ، و معیار ارزشیابی انسان می دانست و معتقد بود که جهل ، ریشه همه بدی ها وناکامی هاست : قیمَهُ کُلِّ امرِئٍ ما یَعلَمُهُ . (1) ارزش هر انسان به اندازه چیزی است که می داند . العِلمُ أصلُ کُلِّ خَیرٍ . الجَهلُ أصلُ کُلِّ شَرٍّ . (2) دانش ، پایه هر خوبی ، و نادانی پایه هر بدی است . همچنین تأکید داشت که نیاز مردم به دانش و تحصیل اخلاق شایسته ، بیش از نیازهای اقتصادی آنهاست : إنَّ النّاسَ إلی صالِحِ الأدَبِ أحوَجُ مِنهُم إلَی الفِضَّهِ وَالذَّهَبِ . (3) به درستی که مردم ، به فرهنگ نیکو نیازمندترند از طلا و نقره . إنَّکُم إلَی اکْتِسابِ الأَدَبِ أحوَجُ مِنکُم إلَی اکْتِسابِ الفِضَّهِ وَالذَّهَبِ . (4) به درستی که شما به کسب ادب و فرهنگ ، نیازمندترید از کسب طلا و نقره .

.

1- .ر. ک : علم و حکمت در قرآن و حدیث : ج 1 ص 34 ح 15 .
2- .ر . ک : علم و حکمت در قرآن و حدیث : ج1 ص 38 ح30 . برای آگاهی بیشتر با متونی که دلالت بر تقدّم توسعه فرهنگی بر توسعه اقتصادی دارند ، به فصل دوم از بخش اوّل آن کتاب نگاه کنید .
3- .غرر الحکم : ح 3590 .
4- .غرر الحکم : ح 3835 .

2 . تصحیح فرهنگ عمومی

3 . نقد ، آری ! چاپلوسی ، هرگز !

اگر مسئله را از زاویه دیگر بنگریم ، در آموزه های الهی به این نکته تصریح شده است که فلسفه وحی و راز نبوّت و چرایی حکومت در مکتب رسولان ، آموزش و پرورش انسان ها ، جهل زدایی و برانگیختن خِرَدهاست و علی علیه السلام که بیشتر از هر کسی ذهن ، زبان و کردارش ، مبیّن و مفسّر فرهنگ نبوی بوده است ، این حقیقت را به گونه ای بس زیبا در خطابه هایش برنموده است (1) و ضرورت پرداختن به فرهنگ و ادب مردمان ، و تقدّم آموزش و پرورش بر آب و نان انسان ، و تأکید بر گسترش فرهنگ را در کنار ابعاد دیگر زندگی ، در سیره عملی خود نیز به روشنی عرضه کرده است . چه زیباست کلام او که جامعه جاهلی را نماد جهل گستری و دانش کُشی می داند ، که بی گمان ، جامعه نبوی ، علوی و الهی باید جز آن باشد (2) .

2 . تصحیح فرهنگ عمومیاز جمله سیاست های والا ، برجسته و ارجمند علوی ، مبارزه با سنّت های باطل ، شیوه های ناهنجار ، روش هایِ ناشایسته ، و تأکید بر شیوه های پسندیده و روش های بایسته و در یک جمله ، تصحیح فرهنگ عمومی است . علی علیه السلام به کارگزاران نیز سفارش می کرد که هر چیزی را به بهانه وامانده از گذشته بودن ، از جامعه نزدایند ، به دقّت بنگرند و از سنّت های سازنده و انسانی حمایت کنند و با شیوه ها و سنّت های غلط ، مبارزه کنند و هرگز استمرار و گسترش آن را برنتابند .

3 . نقد ، آری ! چاپلوسی ، هرگز !انتقاد ، حقّی است که بدان وسیله ، سایر حقوق احیا می گردد و از استبداد که خطرناک ترین آفت حکومت هاست ، پیشگیری کند .

.

1- .ر .ک : نهج البلاغه : خطبه 1 و 2 .

2- .ر . ک : نهج البلاغه : خطبه 2 .

در جامعه ای که انتقاد ، آزاد است و مردم می توانند ضعف ها و کاستی های مدیریت حاکم را بازگو کنند ، دولت مردان ، بهتر می توانند نقاط ضعف کارهای خود را مشاهده کنند و با فساد و بی عدالّتی ، مبارزه نمایند و خدمات ارزنده ای ارائه دهند . از سوی دیگر ، با نبودن انتقاد ، زمینه برای رشد چاپلوسان و تملّق گویان ، باز می شود ؛ نقاط ضعف سیاست ها و برنامه ها و اقدامات دولت مردان ، پنهان می ماند و در نتیجه ، فساد و تباهی و بی عدالتی در دستگاه های دولتی رشد می نماید و به سقوط حکومت ها می انجامد . هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام ، زمام حکومت را به دست گرفت ، ستایش های بی مورد و گزافه گویی ها درباره زمامداران ، بخشی از فرهنگ عمومی بود . حاکمان نه تنها از آن جلوگیری نمی کردند که بدان دامن می زدند . بدین سان ، فرهنگ چاپلوسی و تملّق گسترش یافته بود و زیرکان حقیقت ستیز ، با چاپلوسی امرا و سردمداران ، بدون شایستگی های لازم ، به موفقیت های سیاسی و اجتماعی دست می یافتند . از سوی دیگر ، زمامداران ، چون هرگز نقد نمی شدند ، رفته رفته خود را پیراسته از هر کاستی تلقّی می کردند و در ادامه این روند ، انتقادها و نقدهای از سرِ دلسوزی و سازنده را اهانت تلقّی می کردند و برخورد با آن را فرض می دانستند . از جمله زیباترین و هیجانبارترین اقدامات علوی در تصحیح فرهنگ عمومی ، مبارزه با چاپلوسی و تملّق گویی و تأکید بر لزوم نقد و انتقاد سازنده است . امام ، از کارگزاران خود می خواست تا نزدیکان ، مشاوران و همراهان خود را از کسانی برگزینند که در حقگویی ، صراحت بیشتری داشته باشند و با آنان ، به گونه ای رفتار کنند که هرگز به تملّق روی نیاورند و از نقد و انتقاد ، تن نزنند و در ستایش ،

.

افزونگویی نکنند . خود نیز با هر گونه مدیحه سرایی ، به شدّت و با قاطعیت و علنی مبارزه می کرد و بر ثناگویان ، طعن می زد و از مردم می خواست به پاس آنچه به عنوان وظایف الهی انجام داده است ، از او ستایش نکنند ، تملّق نپراکنند ، و به جای این همه ، اگر به برنامه های او انتقادی دارند و رفتار او را قابل نقد می دانند ، خیرخواهانه بگویند و با او چونان جبّاران ، سخن نگویند . جالب توجه و قابل تأمّل آن که امیرمؤمنان علیه السلام ، اجازه انتقاد به خود را نه در شرایط عادی حکمرانی ، بلکه در بحرانی ترین ایّام زمامداری ، یعنی در بحبوحه جنگ صفّین ، مطرح کرده است . داستان بدین سان بود که امام ، ضمن یک سخنرانی هیجان انگیز ، مطالبی را درباره حقوق متقابل رهبری و مردم ، بیان کرد . یکی از یاران وی که از این سخنان ، سختْ هیجان زده شده بود ، ضمن اظهار فرمانبرداری ، به شیوه معمول ستایشگران ، به تفصیل ، از امام تمجید و تعریف کرد . امام علی علیه السلام ، بی آن که تحت تأثیر ستایش های او قرار گیرد و یا حتی شرایط حسّاس و بحرانی جاری را مدّ نظر قرار دهد ، در پاسخ آن همه ستایش ها می فرماید : وإنَّ مِن أسخَفِ حالاتِ الوُلاهِ عِندَ صالِحِ النّاسِ أن یُظَنَّ بِهِم حُبُّ الفَخرِ ، ویُوضَعَ أمرُهُم عَلَی الکِبْرِ . وقَد کَرِهتُ أن یَکونَ جَالَ فی ظَنِّکُم أنّی اُحِبُّ الإطراءَ وَاستِماعَ الثَّناءِ ، ولَستُ بِحَمدِاللّهِ کَذلِکَ ، وَلَو کُنتُ اُحِبُّ أن یُقالَ ذلِکَ لَتَرَکتُهُ انحِطاطاً لِلَّهِ سُبحانَهُ ... . فَلا تُکَلِّمونی بِما تُکَلَّمُ بِهِ الجَبابِرَهُ ، ولاتتَحَفَّظوا منّی بِما یُتَحَفَّظُ بِهِ عِندَ أهلِ البادِرَهِ ، ولاتُخالِطونی بِالمُصانَعَهِ ، ولاتَظُنُّوا بِی استِثقالاً فی حَقٍّ قیلَ لی ، ولَاالتِماسَ إعظامٍ لِنَفسی ، فَإنَّهُ مَنِ استَثْقَلَ الحَقَّ أن یُقالَ لَهُ أوِ العَدلَ أن یُعرَضَ عَلَیهِ کانَ العَمَلُ بِهِما أثقَلَ عَلَیهِ . (1)

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 72 ح 1439 .

در دیده مردم پارسا ، زشت ترین خوی زمامداران این است که بخواهند مردم ، آنان را دوستدار بزرگ منشی شمارند وکارهایشان را به حساب کبر و خودخواهی بگذارند ، و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم و خواهان ستایش شنودن . سپاس خدای را که چنین نیستم ، و اگر ستایش خواه بودم ، آن را به خاطر فروتنی در پیشگاه خدا وا می گذاردم ... . پس به زبانی که باگردنکشان سخن می گویند ، با من سخن مگویید ، و چنان که از حاکمان تندخو ، کناره می جویند ، از من کناره مجویید ، و برای من ، ظاهرسازی و خودنمایی نکنید ، و بر من گمان مبرید که اگر حرف حقّی بگویید ، پذیرفتنش بر من سنگین و دشوار است ، و خیال نکنید که من می خواهم که بزرگم شمارید ؛ چه ، آن کسی که شنیدن سخن حق و یا نمایاندن عدل بر او سنگین آید ، اجرای حق و عدل ، بر وی سنگین تر می نماید . و سرانجام ، از سخنان خود چنین نتیجه می گیرد که : فَلا تَکُفّوا عَنّی مَقالَهً بِحَقٍّ أو مَشورَهً بِعَدلٍ ، فَإنّی لَستُ فی نَفسی بِفَوقِ أن اُخطِئَ و لا آمَنُ ذلِکَ مِن فِعلی إلّا أن یَکفِیَ اللّهُ مِن نَفسی ما هُوَ أملَکُ بِهِ مِنّی . (1) پس از گفتن حق یا رایزنی در عدالت ، خودداری نکنید که من ، نه برتر از آنم که خطا کنم ، و نه در کار خویش از خطا ایمنم ، مگر آن که خداوند ، مرا کفایت کند که از من بر آن تواناتر است . امام علی علیه السلام در این کلام ، تصریح می کند که اگر کفایت خدایی و عصمت الهی نبود ، خطاکردن وی نیز ممکن می نمود ، و با این که از مصونیت الهی برخوردار است ، از مردم می خواهد که شخصیت سیاسی و معنوی اش مانع از انتقادکردن آنان نباشد و تأکید می کند که اگر در حکومت او کاری را نادرستْ تشخیص دادند ، حتماً به او تذکّر دهند .

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 74 ح 1439.

4 . برخورد امام علی با انتقادهای ویرانگر

5 . حق گرایی ، نه شخصیت گرایی

به سخن دیگر ، امام در پاسخ به آن ستایشگر ، از یک سو ، عادت زشت ثناگویی و مدّاحی امرا و رجال سیاسی را در جامعه اسلامی ، قاطعانه محکوم می کند ، و از سوی دیگر ، می خواهد روح انتقادکردن و ژرفنگری در اعمال مسئولان نظام اسلامی را در مردم پرورش دهد ، حتی اگر در بالاترین سطح نظام ، یعنی امام معصوم باشد ، و در عمل نیز پذیرش انتقادسازنده را در مدیریت عالی جامعه اسلامی رایج گرداند .

4 . برخورد امام علی علیه السلام با انتقادهای ویرانگرنکته ای که در پایان این بحثْ باید بدان توجه کرد ، برخورد هوشمندانه امام با انواع انتقادهاست . ملاحظه سیره وی در برخورد با انتقادها و اعتراضات سه جریان عمده سیاسی مخالف خود «ناکثین ، قاسطین و مارقین» ، نشان می دهد که اگر او به صورت رسمی و عملی از مردم می خواهد تا انتقاد خود را با صراحتْ بیان کنند ، لیکن به افراد قدرت طلب و کینه توز و توطئه گر ، اجازه نمی دهد برای رسیدن به مقاصد سیاسی و به بهانه نقد و انتقاد ، هر آنچه می خواهند ، بگویند و بنویسند . (1)

5 . حق گرایی ، نه شخصیت گراییانسان ها هر اندازه در مسیر حقْ اوج بگیرند ، امکان کژروی در آنان ، منتفی نیست . از این رو ، شایسته است تا مردمان در پیروی از شخصیت ها به این نکته توجّه کنند و هرگز انسان ها را «مطلق» ندانند . توجّه به این نکته و دیگر آموزه های بیدارگر امام علی علیه السلام در این باره را باید اساسی ترین رهنمودهای آن بزرگوار در تصحیح فرهنگ عمومی تلقّی کرد . روشن است که در جریان های اجتماعی و سیاسی ، بیشترین انحراف های سیاسی و اجتماعی ، ناشی از مطلق گرایی درباره

.

1- .بنگرید به : رهبری در اسلام ، محمد محمدی ری شهری : ص 391 418 .

سه سیاست های اقتصادی

1 . ترویج فرهنگ کار

چهره ها و شخصیت گرایی در موضعگیری هاست . امام علی علیه السلام به مردم هشدار می داد که شخصیت ها هر چند بزرگ و ارجمند و محبوب و معتمَد باشند ، نمی توانند معیار حق و باطل قرار گیرند . امام می کوشید جامعه را به لحاظ آگاهی و شناخت موضع ها و معیارها و آگاهی های فرهنگی ، به سطحی برساند که شخصیت ها و مواضع آنان را هر اندازه بزرگ باشند ، با حق بسنجند ، نه حق را با شخصیت ها ؛ حق را معیار شناخت شخصیت بدانند ، نه شخصیت را معیار شناخت حق .

سه سیاست های اقتصادیمردمانی که علیه سیاست های عثمان قیام کردند ، از جمله دلایل قیام خود را نابسامانی هایِ اقتصادی ، گشاده دستی های خلیفه ، بذل و بخشش های بی رویه ، بی توجّهی به معیشت مردم ، و ناهنجاری در اموال عمومی برمی شمردند . در چنین فضایی ، امام علی علیه السلام از یک سو بر تولید تأکید می ورزد ، و از سویِ دیگر ، تنظیم بازار را در اولویت قرار می دهد ، و در نهایت ، در تقسیم بیت المال ، نهایت دقّت را معمول داشته ، هرگونه تبعیض را در آن ، رد می کند و شاید این ، دشوارترین موضع امام بوده است . اصول سیاست های علوی در اقتصاد را می توان در عناوین ذیل برشمرد :

1 . ترویج فرهنگ کاردر آموزه های علوی ، توجّه به تلاش و کار ، جایگاه بلندی دارد . از دیدگاه علی علیه السلام ، فقر اقتصادی ، معلول پیوند فرهنگ کسالت ، بی تحرّکی ، تنبلی و ناتوانی است . جامعه سرشار از نشاط و آکنده از تحرّک ، که فرهنگ کار بر آن حاکم باشد ، به بیماری فقر که زمینه بسیاری از بیماری های مادّی و معنوی ، و فردی و اجتماعی

.

2 . توسعه کشاورزی

3 . توسعه صنعت

است ، مبتلا نخواهد شد . از این رو ، امام بر لزوم کار و تلاش ، بسی تأکید می کند و کار را عبادت تلقّی کرده ، تلاش در جهت سامانبخشی زندگی را گام زدن در راه خدا می داند .

2 . توسعه کشاورزیزمین ، منبع «حیات» است . از نگاه امام علی علیه السلام ، مردمانی که زمین و آب دارند و فقر بر آنها سایه افکنده است ، از رحمت الهی به دور ، و از عنایت خداوند ، جدا هستند . علی علیه السلام ، بر احیایِ زمین ، تأکید می ورزید و برای فقرزدایی از جامعه ، به توسعه کشاورزی توصیه می کرد و مردمان را به آبادانی زمین و بهره وری از آن ، فرا می خوانْد ؛ و فراتر از آن ، یکی از ملاک های ارزشیابی حکومت ها و چندی و چونی آنها در حکومتداری را حدّ و حدود توجّه به کشاورزی می دانست ، و توسعه کشاورزی را از جمله وظایف اصلی کارگزاران می دانست و فرماندهان سپاه را مأمور دفاع از حقوق کشاورزان می کرد .

3 . توسعه صنعتبه لحاظ شرایط اقلیمی ، جامعه ای که علی علیه السلام حکومت را در آن به پا داشته بود ، زمینه «توسعه صنعتی» را نداشت . با این همه ، حضرت با توجّه به نصوصی که از آن بزرگوار گزارش کرده اند ، اهمیّت زیادی برای صنعتْ قائل بود و به صنعت و حرفه ، صفت «گنج» می داد . امام علیه السلام به کارگزارانش سفارش می کرد تا از صنعتگران ، به حد حمایت کنند و از صنعتگران می خواست که در به وجود آوردن صنایع ، دقّت کنند و در استواری و جودت صنایع بکوشند و هرگز «اتقان» و «احسان» کالا را فدای «سرعت» نسازند .

.

4 . توسعه تجارت

5 . نظارت مستقیم بر بازار

4 . توسعه تجارتدر صدر اسلام و نیز در اقتصاد دوران حکومت امام علی علیه السلام ، تجارت ، بیشترین نقش را داشت . از این رو ، ایشان از یک سو بر نشاط تجاری سفارش می کرد و از سوی دیگر ، بر لزوم حمایت از بازرگانان در ساختار حکومتی تأکید می ورزید و در نهایت ، چگونگی تجارت و چه سانی حضور بازرگانان در صحنه مبادلات را تبیین می کرد و آداب تجارت را بیان می نمود .

5 . نظارت مستقیم بر بازاربازار ، تلاش های اقتصادی جامعه را عرضه می کند . داد و ستد ، در بازار شکل می گیرد و بازاریان ، به گونه ای مستقیم ، با مردم در پیوندند . سلامت بازار ، سلامت داد و ستد را درپی خواهد داشت و بهره وری درست مردم از فرایند تلاش های اقتصادی و معیشتی را . بی گمان ، اوّلین ضرر ناهنجاری در روابط نادرست در داد و ستد بازار ، متوجّه مردم خواهد بود . علی علیه السلام به لحاظ اهمیّت بازار و نقش آفرینی شگرف آن در اقتصاد و معیشت مردم ، به گونه ای مستقیم ، بر بازار و چگونگی داد و ستد در آن ، نظارت می کرد . آن بزرگوار ، هر روز صبح به بازارهای کوفه می رفت و به تعبیر راوی ، چونان «معلّم کودکان» ، بازاریان را به تقوا و دوری از کم فروشی ، دروغ ، خیانت و ظلم ، سفارش می کرد . متونی که این نظارت مستقیم را گزارش کرده اند ، بسی خواندنی و درس آموز است . امام ، درمیان مسلمانان فریاد برمی آورد که در معامله «غِش» نکنند ، احتکار روا ندارند ، انصاف را پیشه سازند و کالا را بدان گونه که هست ، عرضه کنند ، نیک نمایی نکنند ، با مراجعه کنندگان ، با خُلق و خوی انسانی برخورد کنند ، به هنگام خرید کالا ، فروشنده را کم ارزش نسازند ، و چون آهنگ فروش چیزی داشتند ، کالای خود را چنان و چنین ، وا ننمایند و ... .

.

6 . اخذ منصفانه مالیات

همه این گفتارها و هشدارها و توصیه های امام به بازاریان در رعایت انصاف ، عدالت و خلق و خوی انسانی و کرامت و رادمردی ، شایان توجّه اند .

6 . اخذ منصفانه مالیاتحکومت ، در نگاه امام علی علیه السلام ، برای مردم و در جهت احقاق حقوق مردم است . چنین است که بخشی از نیازهای مالی حکومت را باید مردم بپردازند ؛ همان ها که از وجود حکومت ، بهره می گیرند و در سایه آن ، به تولید و تجارت و ... می پردازند . وضعِ مالیات در تمام نظام ها با چنین آهنگی شکل می گیرد ، گو این که چگونگی فراگیری و وصول آن در نظام های مختلف ، متفاوت است . در سیاست علوی ، ضمن تأکید بر وضعِ مالیات و مسئولیت دولت در فراگیری گرفتن آن از مردم ، نوعِ نگاه به مالیات و چرایی و چگونگی گرفتن آن از مردم ، شایان توجّه است . اعتماد به مردم ، تأکید بر عدم مشکل آفرینی برای مردم ، توجّه دادن مردم به جایگاه مالیات و اهمیّت آن و ... شایان توجه است . امام علی علیه السلام در دستورالعملی به یکی از کارگزاران خود می فرماید : «هرگز در وصول مالیات ، تازیانه برنکشید و در گرفتن آن ، مردم را در تنگنا قرار ندهید» ؛ و کارگزار ، می گوید که اگر چنین شود ، باید بدان گونه که رفته ام ، بازگردم ، یعنی مردمْ خود ، چیزی نخواهند داد . امام می فرماید : «گرچه چنین شود» . (1) نگریستن در آموزه های علوی در این زمینه ، نشان دهنده آن است که سازمان و مأموران مالیات ، موظف اند ضمن هوشیاری و دقّت لازم در جهت تأمین بیت المال و فراگیری دقیق مسائل مربوط به مالیات ، بکوشند تا اعتماد مردم را جلب کنند و اخلاق اسلامی و رفتار دینی را مراعات کنند .

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 106 ح 1483 .

7 . عدم تأخیر در توزیع اموال عمومی

8 . لزوم بهره وری همسان مردم از اموال عمومی

9 . تأمین نیازهای اوّلیه زندگی برای همه

7 . عدم تأخیر در توزیع اموال عمومیامام علی علیه السلام ، حبس اموال عمومی را در خزانه دولت ، روا نمی دانست ومی کوشید تا هرچه زودتر ، به دست نیازمندان برساند . سیره امام ، نشان دهنده آن است که ایشان حتّی تأخیر یک شب را نیز در این امر برنمی تابید . او بر این باور بود که آنچه برای مردم و از آنِ مردم است ، در اوّلین فرصتْ باید در اختیار آنان قرار گیرد .

8 . لزوم بهره وری همسان مردم از اموال عمومیتقسیم اموال عمومی ، به طور یکسان و مساوی در میان همه مسلمانان ، از جمله سیاست هایِ حکومت علی علیه السلام بود . این حرکت ، با آنچه در سال هایِ پیش از او بر مردم روا شده بود ، تضاد داشت . از این رو ، برای بهره وران و متمتّعان از حکومت و به اصطلاحْ «دانه درشت ها» ، بسی گران تمام شد . در نگاه امام ، رنگ چهره مسلمان ، تبار و نیایِ او ، و وابستگی گروهی و اجتماعی او ، در بهره وری اش از اموال عمومی ، تفاوتی ایجاد نمی کرد . عرب و عجم ، مهاجر و انصاری ، سفید و سیاه ، و حتّی بردگان آزاد شده ، با اربابان گذشته خود ، در این جهتْ یکسان بودند و همه ، از درآمدهای عمومی به طور مساوی بهره می گرفتند .

9 . تأمین نیازهای اوّلیه زندگی برای همهآهنگ کلّی سیاست اقتصادی علی علیه السلام ، مبارزه با فقر و ریشه کن ساختن آن از صحنه جامعه اسلامی است . رهنمودهای حضرت در این زمینه ، بسی قابل تأمّل است . او تأکید می کند که گرسنگی و تنگ دستی عدّه ای ، معلول بهره وری های بدون مرز عدّه ای دیگر و گشاده دستی های توانگران است :

.

ما جاعَ فَقیرٌ إلّا بِما مُتِّعَ بِهِ غَنِیٌ . (1) تنگ دستی گرسنه نمانْد ، مگر از آن رو که توانگری بهره مند شد . دولت اسلامی ، موظّف است که از انباشته شدن بی رویّه ثروت در دست توانگران ، جلوگیری کند و زمینه های تمتّع استثمارگرانه اغنیا را از بین ببرد و با تلاش مستمر و برنامه ریزی دقیق ، فرودستان را در جهت دستیابی به نیازهای ضروری زندگی ، یاری رساند . امّا در این جهت ، در همان روزگار کوتاه حکومت و با آن همه درگیری ها و توطئه ها و کارشکنی ها ، دست کم ، کوفه را به جایی رساند که می فرمود : ما أصبَحَ بِالکوفَهِ أحَدٌ إلّا ناعِما ؛ إنَّ أدناهُم مَنزِلَهً لَیَأکُلُ مِنَ البُرِّ ولَیَجلِسُ فِی الظِّلِّ و یَشرَبُ مِن ماءِ الفُراتِ . (2) اکنون در کوفه ، همگان از زندگی بهره مندند و فرودست ترینِ آنها ، نان و سایبان دارد و از آبِ فرات ، بهره می گیرد . سفارش های امام علیه السلام به کارگزاران در توجّه به طبقات فرودست جامعه و به اصطلاح امروزی «قشرِ کم درآمد» ، تکان دهنده است . امام ، تنگ دستی فردی نصرانی را که روزگاری توانگران ، از توانِ او بهره گرفته اند و به هنگام پیری و ناتوانی ، او را رها کرده اند ، بر نمی تابد (3) و به تأمین زندگانی او از بیت المال ، فرمان می دهد و حاکمان را به جستجو در زوایایِ اجتماع ، امر می کند تا زمینگیران و مستمندان را دریابند و آنان را از چنگال فقر برَهانند .

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 142 ح 1522 .
2- .ر. ک : ج 4 ص 142 ح 1524 .
3- .ر . ک : ج 4 ص 142 ح 1525 .

10 . ممنوعیت بخشش از اموال عمومی

11 . امتیازدادن به نزدیکان ، هرگز!

12 . صرفه جویی در اموال عمومی

10 . ممنوعیت بخشش از اموال عمومیحاکمان ، امین مردم اند و آنچه در اختیار دارند ، امانت است . کارگزاران دولت ، حق ندارند به مناسبت های مختلف و به بهانه هایِ گونه گون ، از اموال دولتی بذل و بخشش کنند . علی علیه السلام برخوردهایی از این دست با اموال عمومی را ستمگری تلقّی می کرد : جودُ الوُلاهِ بِفَیءِ المُسلِمینَ جَورٌ و خَترٌ . (1) دست و دل بازی زمامداران در ثروت های عمومی ، ستم و خیانت است .

11 . امتیازدادن به نزدیکان ، هرگز!گفتیم که در نگاه امام علی علیه السلام ، آنچه در اختیار حاکمان و کارگزاران است ، «امانت» است و حاکمان ، تنها در جهت کارگزاری و خدمتْ می توانند از امکاناتِ دراختیار خود ، بهره گیرند . آنان ، حق ندارند تا برای کسانِ خاصّی بهره وری ویژه ای را قائل شوند . فرزندان و نزدیکان شخصیت های برجسته سیاسی و اجتماعی در حکومت علی علیه السلام و نزدیکان و فرزندان آن بزرگوار نیز از هیچ امتیاز ویژه ای برخوردار نبودند . فراتر از این ، امام نسبت به دوستان و نزدیکان خود ، حسّاسیت بیشتری داشت و بر آنها در استفاده از اموال عمومی ، بیشتر سخت می گرفت تا دیگران را درس عبرت باشد .

12 . صرفه جویی در اموال عمومیبر پایه آنچه گذشت ، سیاست امام در مصرف اموال عمومی و چگونگی بهره گیری کارگزاران از آن و چه سانی هزینه کردن بیت المال ، فوق العاده جالب و

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 154 ح 1537 .

آموزنده است . امام برای این که کارگزاران را به نهایت صرفه جویی از درآمدهای عمومی توجّه دهد و آنان را به جلوگیری از اسراف وا دارد ، در بخش نامه ای از آنان خواست تا حتی در نوشتن نامه به او صرفه جویی کنند و چنین تأکید کرد : أَدِقّوا أقلامَکُم ، و قارِبوا بَینَ سُطورِکُم ، وَاحذِفوا عَنّی فُضولَکُم وَاقصِدوا قَصدَ المَعانی وإیّاکُم وَالإکثارَ ، فَإِنَّ أموالَ المُسلِمینَ لا تَحتَمِلُ الإضرارَ . (1) قلم هایتان را تیز کنید و سطرها را به هم نزدیک سازید . [در نگارش] برای من ، زیادی ها را حذف کنید و به معنا بنگرید ، و بپرهیزید از زیاده نویسی ؛ چرا که بیت المال مسلمانان ، زیان را بر نمی تابد . روشن است که کارگزارْ چون این همه دقّت را در نگارش نامه ای بشنود ، دیگر از اموال عمومی ، سفره های آن چنانی نمی آراید ، بر مَرکب های آن چنانی سوار نمی شود و در جهت آسایش هرچه بیشتر خویش نمی کوشد . صرفه جویی شخصی امام در مصرف بیت المال نیز بسی شگفت انگیز است . او حاضر نبود حتی برای پاسخگویی به کسانی که برای کار شخصی در شب به او مراجعه می کردند ، از نور چراغی که به درآمدهای عمومی تعلّق داشت ، استفاده کند . داستان تأمّل برانگیز و عبرت آموز طلحه و زبیر که در هنگام رسیدگی حضرت به امور بیت المال ، برای بازگویی مسائل شخصی خدمت علی علیه السلام رسیدند و ایشان ، چراغ بیت المال را خاموش کرد و فرمود تا از خانه اش چراغی دیگر بیاورند وحاضر نشد حتی دقایقی از پرتو نور چراغی که از درآمدهای عمومی بود ، برای مسائل شخصی بهره گیرد ، در همین راستاست . (2)

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 174 ح 1557 .
2- .ر . ک : ج 4 ص174 ح 1558 .

چهار سیاست های اجتماعی

1 . عدالت اجتماعی

چهار سیاست های اجتماعیدر مسائل اجتماعی نیز حکومت علی علیه السلام پایه ها ، شیوه ها و مواضع اصولی و استواری دارد . متونی که ابعاد سیاست های اجتماعی ایشان را گزارش می کند ، شایان توجّه و تأمّل است . بر پایه آن متون ، اصول سیاست های اجتماعی امام را چنین می توان گزارش کرد :

1 . عدالت اجتماعیعدالت ، محوری ترین ، استوارترین ، بنیادی ترین و شامل ترین مسئله سیاست و حکومت علوی است . نام مقدس امام علی علیه السلام ، آن چنان با عدالت در آمیخته که علی ، عدالت را تداعی می کند و عدالت ، علی را . عدالت ، آمیزه هماره زندگی علی علیه السلام بود و او در راه اجرای عدالت و گسترش قسط ، شهد شهادت نوشید . تأکید بر این نکته ، از آن روست که بگوییم و تأکید کنیم که حکومتی می تواند ادّعا کند از حکومت علی علیه السلام الگو گرفته و سنّت شناسانه بر سیره آن بزرگوارْ اقتدا می کند که سردمداران آن ، به عدالتْ بیش از هر چیز ، اهمیّت دهند و برای گسترش عدل و توسعه قسط و همه گیر ساختن داد ، از هیچ کوششی دریغ نورزند ؛ نه در بیان و کلام که امروز سرفصل شعار بسیاری از مدّعیان است ؛ بلکه در عمل ، کردار و تعامل با مردم و در تمام لایه های اجتماع ، که همچون کیمیا نایاب است . حکومتی می تواند مدّعی عدالت گستری باشد که عدالت را با تأویل و توجیه ، به مسلخ نبرد و عدالت را به پای مصلحت ، قربانی نکند . در نظام علوی و در آموزه های آن «عدالت مجسّم»، هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت اقامه عدل نیست . حکومتی می تواند مقتدای خود را علی علیه السلام معرّفی کند و رهرو علی علیه السلام باشد که با مقدّم داشتن عدالت بر مصلحت و پای فشردن بر اجرای

.

2 . پاسداری از حقوق مردم

عدالت ، علی رغم جوسازی ها و غوغاسالاری ها ، آهنگ حکومت جاودانه بر دل ها را داشته باشد ، نه با ترجیح مصالح بی بنیاد ، قصد حاکمیت زودگذر بر «تن»ها را .

2 . پاسداری از حقوق مردمعوامل روانی حمایت مردم از حکومت ها ، به تعداد نیازهای گوناگون معنوی آنان است . یکی از مهم ترین عوامل حمایت های مردمی ، پاس داشتن حقوق مردم توسط حکومت است . یکی از چیزهایی که رضایت عمومْ بدان بستگی دارد ، این است که : حکومت ، با چه دیده ای به توده مردم و به خودش نگاه می کند؟ با این چشم که آنها برده و مملوک اند ، و او خود ، مالک و صاحب اختیار است؟ ویا با این چشم که آنها صاحب حقّ اند و او خود ، تنها وکیل و امین و نماینده است؟ در صورت اوّل ، هر خدمتی انجام دهد ، از نوع تیماری است که مالک یک حیوان ، برای حیوان خویش انجام می دهد ، و در صورت دوم ، از نوع خدمتی است که یک امین صالحْ انجام می دهد . اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که مشعر بر نفی حاکمیت آنها باشد ، از شرایط اوّلیه جلب رضا و اطمینان آنان است . (1) استاد شهید مطهری رحمه الله در تحلیلی عالمانه ، یکی از علل عمده گرایش به مادّیگری را در قرون جدید ، این اندیشه خطرناک و گم راه کننده می داند که مسئولیت در برابر خدا ، مستلزم عدم مسئولیت در برابر خلق است ، و «حق اللّه » ، جانشین «حق النّاس» است ، و حقّ حاکمیت ملّی ، مساوی است با بی خدایی : در قرون جدید ، چنان که می دانیم ، نهضتی بر ضدّ مذهب در اروپا برپا شد و کم و بیش ، دامنه اش به بیرون دنیای مسیحیت ، کشیده شد . گرایش این نهضت ، به طرف مادّیگری بود . وقتی که علل و ریشه های این امر را جستجو می کنیم ،

.

1- .سیری در نهج البلاغه : ص 118 .

می بینیم یکی از آنها ، نارسایی مفاهیم کلیسایی ، از نظر حقوق سیاسی است . ارباب کلیسا و همچنین برخی فیلسوفان اروپایی ، نوعی پیوند تصنّعی میان اعتقاد به خدا از یک طرف ، و سلب حقوق سیاسی و تثبیت حکومت های استبدادی ، از طرف دیگر ، برقرار کردند . طبعاً نوعی ارتباط مثبت میان دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و بی خدایی فرض شد . چنین فرض شد که یا باید خدا را بپذیریم و حقّ حکومت را از طرف او تفویض شده به افراد معیّنی که هیچ نوعی امتیاز روشنی ندارند ، تلقّی کنیم ، و یا خدا را نفی کنیم تا بتوانیم خود را ذی حق بدانیم . از نظر روانشناسی مذهبی ، یکی از موجبات عقبگرد مذهبی ، این است که اولیای مذهب ، میان مذهب و یک نیاز طبیعی ، تضاد برقرار کنند ؛ مخصوصاً هنگامی که آن نیاز ، در سطح افکار عمومی ظاهر شود . درست در مرحله ای که استبدادها و اختناق ها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم ، تشنه این اندیشه بودند که حقّ حاکمیت ، از آنِ مردم است ، توسط کلیسا یا طرفداران کلیسا و یا با اتّکا به افکار کلیسا ، این فکر عرضه شد که مردم ، در زمینه حکومت ، فقط تکلیف و وظیفه دارند ، نه حق . همین کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضد کلیسا ، بلکه بر ضد دین و خدا به طور کلّی برانگیزد . این طرز تفکّر ، هم در غرب و هم در شرق ، ریشه ای بسیار قدیمی دارد ... (1) . براساس این تفکّر خطرناک ، مردم هیچ گونه حقّی بر امام و رهبر ندارند و ولایت و رهبری دینی ، مساوی است با سلب حقوق سیاسی و اجتماعی مردم ، و در یک جمله ، رهبرْ مخدوم است و مردم ، همگی خادم! بدیهی است حکومتی که بر مبنای این فلسفه حرکت کند ، فاقد پشتوانه مردمی است و رهبری که درباره حقوق مردم ، دارای چنین اعتقادی باشد ، از رضایت و حمایت مردمْ برخوردار نخواهد بود .

.

1- .سیری در نهج البلاغه : ص 119 .

حقوق متقابل مردم و رهبری

حقوق متقابل مردم و رهبریاز نگاه علی علیه السلام ، نه تنها حقّ رهبر سیاسی جامعه در چارچوب این آیین ، منافاتی با حقوق مردم ندارد ، بلکه حقّ رهبر سیاسی ، در گرو ادای حقوق آنان از سوی رهبر است و مردم ، در صورتی موظّف به اطاعت و حمایت از رهبر هستند که حقوق آنان در نظام تحت فرمان او رعایت شود . امام علی علیه السلام در این زمینه ، چنین فرموده است : أمّا بَعدُ ، فَقَد جَعَلَ اللّهُ سُبحانَهُ لی عَلَیکُم حَقّاً بِوِلایَهِ أمرِکُم ، ولَکُم عَلَیَّ مِنَ الحَقِّ مِثلُ الَّذی لی عَلَیکُم ، فَالحَقُّ أوسَعُ الأَشیاءِ فی التَّواصُفِ وأضیَقُها فی التَّناصُفِ ، لایَجری لِأَحَدٍ إلّا جَری عَلَیهِ ، و لایَجری عَلَیهِ إلّا جَری لَهُ . (1) بعد از حمد و ستایش خدا ؛ همانا خداوندِ سبحان ، با سرپرستی و ولایت در کارهایتان ، حقی برای من بر عهده شما گذاشته است و در مقابل ، برای شما نیز همانند آن ، حقّی برگردن من نهاده است . پس حق در مقام توصیف ، از همه چیزها فراخ تر ، و در مقام انصاف در عملْ تنگ و باریک تر است . حق به سود کسی نیست ، مگر آن که به زیان او نیز هست ، و بر زیان کسی نیست ، مگر این که به سود او نیز خواهد بود . آن حضرت ، در سخنی دیگر ، حقوق متقابل مردم و رهبری را چنین بیان می کند : حَقٌّ عَلَی الإمامِ أن یَحکُمَ بِما أنزَلَ اللّهُ و أن یُؤَدِّیَ الأمانَهَ ، فَإذا فَعَلَ فَحَقٌّ عَلَی الناسِ أن یَسمَعوا لَهُ وأن یُطیعوا ، وأن یُجیبوا إذا دُعوا . (2) بر امام لازم است که طبق آنچه خداوند مقرّر کرده است ، حکومت کند و امانتی را

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 190 ح 1580 .
2- .کنزالعمّال : ج 5 ص 764 ح 14313 .

که خداوند به او سپرده ، ادا نماید . هرگاه چنین کرد ، بر مردم واجب است که سخنش را بپذیرند و فرمانش را اطاعت کنند و هنگامی که فراخوانده می شوند ، اجابت نمایند . در این سخن ، نه تنها حقّ رهبر در گرو ادای حقوق مردم گذاشته شده است ؛ بلکه حقّ امامت و ولایت و رهبری نیز به عنوان حقّ امانتداری ، مطرح گردیده است . در گذرگاه تاریخ ، پاسداری از حقوق مردم ، غالباً از مرز شعار فراتر نرفته ؛ بلکه در طول تاریخ ، این شعار ، هماره ابزاری شده است برای تجاوز به حقوق انسان ها و زدودن حق مداری ها . در درازنای تاریخ اسلام ، پس از دوران پیامبر خدا ، روزگار علی علیه السلام ، استثنایی بود برای استقرار عدالت اجتماعی و بسط قسط و احقاق حقوق مردم که متأسفانه ، مردم در کشاکش غوغاسالاری های فتنه جویان ، فرصت بهره وری از این موقعیت را از دست دادند و به واقع ، بر حکومت او ستم روا داشتند . به فرموده علی علیه السلام : إن کانَتِ الرَّعایا قَبلی لَتَشکو حَیفَ رُعاتِها وإنَّنی الیَومَ لَأَشکو حَیفَ رَعِیَّتی . (1) اگر در گذشته ، مردم از ستم والیان شکوه می کردند ، من امروز از ستم مردمان خود ، شکوه دارم . چنین شد که علی علیه السلام ، با دلی آکنده از غم ، به دیدار معبود شتافت . عدالت نیز با رفتن او دامن برچید و بار دیگر ، حکومت ها بودند و مظلومیت فرودستان و تجاوز به حقوق انسان ها ! و اینک بر ماست که از آنچه گذشته ، پند بگیریم و با عبرت آموزی از آنچه در آن روزگاران اتّفاق افتاد ، زمینه را برای استقرار عدالت اجتماعی آماده سازیم .

.

1- .ر ک : ج 5 ص 375 ح 4750 و4751 .

3 . توسعه آزادی های مشروع و سازنده

3 . توسعه آزادی های مشروع و سازندهآزادی ، نخستین گام در راه تحقّق عدالت و گسترش احترام به حقوق مردم است ؛ امّا آزادی سازنده ، نه ویرانگر ؛ آزادی از بندهای درونی و برونی و به تعبیر قرآن کریم ، رهایی از «إصْر» : «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلَلَ الَّتِی كَانَتْ عَلَيْهِمْ . (1) و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است ، بر می دارد» . رسولان الهی ، مبشّران آزادی بودند و داعیه داران آزادگی . علی علیه السلام ، فلسفه بعثت را رهاسازی انسان از کمند بندگان و رساندن آنان به اوج عزّت ، و عبادت الهی دانسته است : إنَّ اللّهَ تَبارَکَ و تعالی بَعَثَ مُحَمّداً صلی الله علیه و آله لِيُخرِجَ عِبادَهُ مِن عِبادَهِ عِبادِهِ إلی عِبادَتِهِ ... و مِن وِلايَهِ عِبادِهِ إلی وِلايَتِهِ . (2) خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را بر انگیخت تا بندگانش را از بندگی بندگان ، به سوی بندگی خود ، بیرون بَرَد ... و آنان را از ولایت بندگان ، به سوی بندگی خود بکشاند . براساس آموزه های مکتب علوی ، همه انسان ها آزادند و هرگز نباید در کمند برده داری و برده آفرینی دیگران ، قرار گیرند . روشن است که آنچه انسان را به بردگی ابرقدرت ها می افکند و او را در کمند بندگی دیگران وا می نهد ، اسارت درونی او در کمند هواها و هوس هاست . آن که از درون آزاد شده و کمند هوس را بریده و بندگی خداوند را پذیرفته است و شأن خود را فراتر از آن یافته که در چنبر اطاعت کسی چون خودش قرار گیرد ، هرگز استقلالش را وا نمی نهد و بردگی را نمی پذیرد . تنها

.

1- .اعراف ، آیه 157 .
2- .ر . ک : ج 4 ص 194 ح 1583 .

4 . مردمداری

چنین کسی شایستگی آزادی را دارد . به گفته امام علی علیه السلام : مَن قامَ بِشَرائِطِ العُبودِیَّهِ أهلٌ لِلعِتقِ . (1) آن که به شرایط بندگی [خدا] قیام کند ، شایسته آزادی است . شرایط عبودیت ، گردن نهادن به بندگی خداوند و پذیرفتن قوانین الهی است که هیچ فرایندی جز استقلال ، آزادی و حریّت واقعی نخواهد داشت و سر باز زدن از آن ، بازگشت به «رقّیت» و «بردگی» است ، گرچه با ظاهری آزادی نما .

4 . مردمداریمردمداری ، ارج نهادن به مردم ، و توجّه به عموم آنان ، از جلوه های والای سیاست های اجتماعی حکومت علوی است . در نگاه علی علیه السلام ، تعامل مردم ، باید از سرِ مهر و شفقت باشد و حاکمان ، باید به مردم ، دیدگاه های آنها و آرمان هایشان ارج بگزارند . سیاست مداران ، در حکومت ها غالباً می کوشند تا «ملأ» و قدرت مآب ها و به دیگر سخن ، خواصّ عرصه سیاست را راضی نگه دارند ، گرچه به بهای نارضایتی مردم . امام علی علیه السلام ، در جهت عکس این سیاست فرموده است : فَإِنَّ سُخطَ العامَّهِ یُجحِفُ بِرِضَی الخاصَّهِ وإنّ سُخطَ الخاصَّهِ ، یُغتَفَرُ مَعَ رِضَی العامَّهِ . (2) به درستی که خشم عمومی ، به خشنودی خواص ، زیان رساند ، و خشم خواص ، با رضایت عمومی قابل گذشت است . امام علی علیه السلام ، به کارگزاران سفارش می کرد که با مردم ، مهربان باشند و با آنها

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 194 ح 1585 .
2- .ر. ک : ج 4 ص 196 ح 1592 .

5 . حمایت از ستم دیدگان

ارتباط مستقیم داشته باشند ؛ شخصاً با آنها دیدار کنند و از مشکلاتشان ، آگاه شوند . امام می فرماید : مردم ، غالباً رنج کشیده اند ، درد دیده اند و بر آنها ستم روا شده است . بدین جهت ، اگر فرصتی برای واگویی دردها و رنج ها پیدا کنند ، شاید به درشتی سخن بگویند . لذا به کارگزاران خویش سفارش می کند تا لحن درشت و گاه کَج خُلقی ها و تلخی ها و برخوردهای ناصواب مردم را تحمّل کنند ، هرگز در برخورد با آنان ، خشم نگیرند ، با چهره ای خندان و کلامی مهربان با مردم برخورد کنند ، و اگر بر لغزش هایی از مردمانْ آگاه شدند که در پنهان و به دور از دیده مردمْ انجام داده اند ، در مورد آنها تفحّص نکنند . امام علی علیه السلام می کوشید که پیوند مردم با حکومت ، روشن ، شفّاف و به دور از ابهام باشد . از این رو ، به کارگزاران سفارش می کرد تا با تلاش و صداقت ، زمینه هایِ سوءظن مردم به حکومت را بزدایند ، و اگر غوغاسالارانی با جوسازی ، کارگزاران را به تجاوز به حقوق مردمْ متّهم کردند ، سعی کنند که با برخورد رویاروی و صادقانه و توضیح و تشریح های شفّاف ، دلایل اقدامات خود را روشن کنند و هرگز در ذهن مردمان ، درباره حکومت ، ابهامی باقی نگذارند ، و این همه ، نشانِ ارج و عظمت مردم است در دیدگاه علی علیه السلام .

5 . حمایت از ستم دیدگانامام علی علیه السلام ، ستاندن داد مظلوم از ظالم را «پیمان الهی» می داند . پس بر یاری مظلوم ، تأکید می کند و بر ستیز با ظالم ، پای می فشارد . یاری رسانی مظلومان و ستیزندگی با ظالمان ، از جمله آخرین وصیّت های او به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و تمام کسانی است که در گذرگاه زمان ، وصیّت امام را می شنوند . علی علیه السلام ، از هر فرصتی برای گسترش فرهنگ ستم ستیزی و حمایت از ستمدیدگان ، بهره می گرفت و از مردم ، برای اصلاح اجتماع و پیوندهای اجتماعی و

.

6 . تأسیس «بیت القصص (صندوق شکایات)»

روابط اجتماعی ، یاری می خواست و می فرمود : أیُّهَا النّاسُ ! أعینونی عَلی أنفُسِکُم وایمُ اللّهِ لِأُنصِفَنَّ المَظلومَ مِن ظالِمِهِ ، و لَأَقودَنَّ الظّالِمَ بِخِزامَتِهِ . (1) به خدا سوگند ، که دادِ ستمدیده را از آن که بر او ستم شده بستانم و مهار ستمکار را بگیرم . داستان های حمایت عملی آن اسوه عدالت از ستمدیدگان ، بسیار خواندنی ، و برای داعیه داران پیروی از آن بزرگوار ، بسی آموزنده است .

6 . تأسیس «بیت القصص (صندوق شکایات)»پیشوایِ ستم ستیزان که می کوشید که به هر گونه ممکن ، ستمدیده یاری شود و داد او ستانده شود ، بی گمان ، از هیچ کوششی در این راه برای دریافت پژواک ندای مظلوم ، دریغ نمی کرد . مظلومان چگونه باید ندایِ خود را به حاکمان برسانند؟ روشن است که گاهی فرودستان ، یارای نزدیک شدن به دستگاه حاکمی را ندارند ، تا چه رسد به طرح سخن و گزارش و شِکوه و . .. و چه بسیار که ناله مظلومْ چون انعکاس یافته ، نتیجه عکس داده است و مسئولی که باید مؤاخذه شود ، ارتقا یافته و شاکیِ شکوه کننده از خود شده است . حضرت علی علیه السلام برای این که این دشواری را چاره کند و در حدّ ممکن ، مشکل عدم طرح مستقیم مظلومیت ها و دادخواهی ها حل شود ، جایگاهی به نام «بیت القصص» تأسیس کرده بود تا مردمان ، مظلومان و هر آن که مسئله ای دارد و از طرح رویاروی آن ناتوان است ، دادخواهی خود را بنویسد و بدان جا بیفکند تا علی علیه السلام از آن مطّلع شود . امام ، خود در میان مردمان ندا در داد که هر کس را نیازی

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 210 ح 1624 .

7 . تلاش برای همدلی و وحدت جامعه

است و نمی خواهد واگویی اش را کسی بداند تا از شناخته شدن ، مصون بماند ، خواستِ خود را در نوشتاری بنویسد و در «بیت القصص (صندوق شکایات)» بیفکند . گویا این کار در تاریخ ، اوّلین گام در جهت مرتبط ساختن مردم با هیئت حاکم است .

7 . تلاش برای همدلی و وحدت جامعهپیشوا ، نقطه اتصال جریان هایِ موجود در جامعه است ورهبری ، محور تلاش ها ، حرکت ها و نشاط ها . وجود اندیشه ها ، گرایش ها و جریان های مختلف در جامعه ، امری طبیعی است و تصوّر وحدت در اندیشه ها و آرمان ها ، در همه قشرهای جامعه و همه لایه های اجتماع ، تصوّری بس نادرست و غیر واقعی است . از این رو ، جریان ها ، گروه ها و دارندگان اندیشه های مختلف ، برای رهانیدن جامعه از تفرقه ، باید راه های وحدت آفرینی را بجویند و در ضمن تأکید بر تکثّرِ اندیشه ، همسویی در آرمان های والا را از دست ندهند . رهبری ، بزرگ ترین نقش را در این زمینه بازی می کند . علی علیه السلام ، بر لزوم اتّحاد و همدلی در جامعه ، بسی تأکید کرده است . آن بزرگوار ، اتّحاد را ضامن بقای حکومت ها ، و اختلاف را عامل سقوط دولت ها می داند و از این رو ، بسیار بر آن ، تأکید می ورزد . بخش هایی از «خطبه قاصعه» ، از جمله موارد درس آموز و تنبّه آفرین آموزه های حکومت علوی است . در شناخت ریشه های اختلاف ها و چگونگی دست یافتن به وحدت و همدلی ، او خود نیز در این جهت ، بیشترین تلاش را می کرد و از حقوق مسلّم خود ، چشم می پوشید تا جامعه در آتش اختلاف نسوزد و می فرمود : لَیسَ رَجُلٌ فَاعلَم أحرَصَ عَلی جَماعَهِ اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و أُلفَتِها مِنّی . (1)

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 218 ح 1635 .

پنج سیاست های قضایی

1 . گزینش بهترین ها برای تصدّی داوری

هیچ کس بر اجتماع (و الفت) امّت محمّد ، از من حریص تر نیست . امام تا بدان جا بر وحدت کلمه تأکید می ورزید و همدلی و تشنّج زدایی را ضروری می دانست که دستگاه قضایی خود را موظّف کرده بود که اگر اجرای حکمی رشته های الفت جامعه را به هم می ریزد ، از اجرای آن ، چشم بپوشد و از اختلاف انگیزی جلوگیری کند . امام ، بارها هشدار داده بود که اگر مؤمنان ، متفرّق شوند و وحدت و تشکّل را از دست بدهند ، چیرگی باطل بر آنها قطعی است .

پنج سیاست های قضاییداوری ، رکن اساسی نظام هاست . داوری هایِ درست و قانونمند ، در حراست از سلامت جامعه و استواری پایه های اجتماع ، بیشترین نقش را بازی می کند . آموزه های حکومت علی علیه السلام ، نشان دهنده آن است که حضرت ، توجّه و عنایتی ویژه به داوری و دستگاه قضایی داشته است . متونی که چگونگی داوری های علی علیه السلام و توجه او به داوری و سفارش و تأکید امام علیه السلام را در این زمینه گزارش کرده ، بسی فراوان و تأمّل برانگیز است . آنچه در این مجموعه آمده نیز می تواند برای قاضیان و نیز متصدیان امر قضا ، بسی روشنگر باشد . اصول سیاست های امام علی علیه السلام را در داوری ، بدین گونه می توان گزارش کرد :

1 . گزینش بهترین ها برای تصدّی داوریبی گمان قاضی ، عنصر اصلی داوری و نقش آفرین تشکیلات قضایی است و نقش بسزایی در احقاق حقوق مردم و مبارزه با ستمگری ها و ناهنجاری ها دارد . قاضی در کار داوری ، هر اندازه استوارگام تر ، و به لحاظ اخلاقی ، هر قدر پاک تر و سالم تر ، و به لحاظ عملی ، هر اندازه قوی تر و انعطاف ناپذیرتر باشد ، کارآیی داوری و قضاوت او بسامان تر و استوارتر خواهد بود . از این رو ، علی علیه السلام به مالک توصیه

.

2 . تأمین نیازهای اقتصادی قضات

3 . امنیت شغلی قضات

می کند تا برای داوری ، بهترین کسان را برگزیند ؛ کسانی که نه مردمان را در تنگنا افکنند و نه در داوری ، سرِ لجاج داشته باشند ، و نه با اندک چیزی بلغزند ؛ کسانی که هوشمند و ژرفنگر باشند و در شبهه ها گرفتار نیایند ؛ صبور باشند و شکیبا که معرکه ها و جوآفرینی ها دگرگونشان نکند .

2 . تأمین نیازهای اقتصادی قضاتواقعِ زندگی و نیازمندی هایِ آن ، نه فراموش کردنی است و نه می توان از سرِ سهل انگاری ، از کنار آن گذشت . اگر کسانی زاهد باشند و دنیا گریز ، باید دانست که چون زندگی را رقم زنند و دارای مسئولیت اداره زندگانی باشند ، با مجموعه ای در داخل زندگی رویاروی اند . نیازمندی های معقول زن و فرزند ، نه فراموش کردنی است و نه شایسته است که فراموش شود . امام علی علیه السلام با توجّه به این نکته است که به مالک اشتر سفارش می کند تا برای داوری ، بهترین ها برگزیده شوند و زندگانی این بهترین ها ، به درستی و شایستگی تأمین شود ، تا هرگز داور در داوری ، به دست مردمان دیده ندوزد و برای دستیابی به دنیا ، در جهت رفع نیازمندی هایش به فساد کشیده نشود و فرد و دستگاهی که ضامن سلامت جامعه و ستُردن فساد از جامعه است ، خود به فسادْ دچار نگردد .

3 . امنیت شغلی قضاتقاضی حکم می کند و روشن است که با حکم قاطعش ، عدّه ای را می رنجاند . بسیار کم اند کسانی که چون حکم علیه آنها صادر شد ، به مقتضایِ حکمْ گردن نهند و در درون خود ، دغدغه ای نداشته باشند . نیز روشن است که هماره متخلّفان و قانون شکنان ، طبقات فرودست جامعه نیستند و درگیری و جدال ها ، همیشه در لایه های زیرین اجتماعْ شکل نمی گیرد ؛ بلکه توان گفت که فرادستان ، هم بیشترین

.

4 . رعایت آداب قضا

قانون شکنی را دارند و هم جدال ها و درگیری ها بیشتر در میان آنان شکل می گیرد و آنان اند که اهل نفوذند و در گردونه سیاست و کشاکش جریان ها قرار دارند . اگر قاضی در داوری درباره اینان احساس آرامش نکند و دستگاه حکومت و داوری را پشتوانه خود نداند ، ممکن است به هنگام صدور حکم ، دستش بلرزد و در احقاق حق ، کوتاه بیاید . در نظام علوی ، قاضیان واجد شرایط ، از جایگاهی بس بلند برخوردارند . امام علی علیه السلام در دستورالعمل بس ارجمندش به مالک ، پس از آن که به او سفارش می کند برای داوری ، برترین ها را برگزیند ، سفارش می کند که قاضیان را در پیش خود و نظام ، در مکانتی قرار دهد که هرگز ، حتی نزدیکانش سعایت علیه آنان را در پیش او در سر نپرورانند . شایان تأمّل است که او پس از آن ، به شرآفرینی بدنهادان توجّه می دهد ، تا نشان دهد که هواپرستان ، چه بسا در چنگ اندازی به دنیا علیه قاضیان ، از نزدیکی به او سوء استفاده کنند و از چنگ عدالت ، به در روند .

4 . رعایت آداب قضاقاضی در مسندی بس ارجمند نشسته است و احقاق حق و داوری استوار ، وظیفه اوست . قاضی ، یک سوی دعوا نیست و سخنش «فصل الخطاب» دعواهاست . او باید آداب داوری را به دقّت مراعات کند . آموزه های امام علی علیه السلام در این زمینه ، بسی تنبّه آور است . آن بزرگوار ، به قاضیان هشدار می دهد که هرگز بین مراجعه کنندگان ، تفاوت قائل نشوند ؛ به طرفین مخاصمه ، به دیده تردید ننگرند ؛ در مجلس داوری ، با درشتگویی و تکیه کلام های مقتدرانه ، مخاصمان را نیازارند ؛ به هنگام خشم ، تصمیم نگیرند ؛ آزمندی را به یک سو ننهند و از سر هوس ، سخن نگویند ؛ در

.

5 . نظارت دقیق بر عملکرد داوران

6 . وحدت رویّه قضایی

مجلس قضا ، شکوه و وقار را حفظ کنند و جایگاه داوری را خُرد نینگارند ؛ با مرافعه کنندگان ، از سرِ مهر ، سخن بگویند ، و همگان را یکسان بنگرند و چنان نروند که فرودستان ، از این که از سرِ عدل ، به حقّ خود دست یابند ، مأیوس گردند . حضرت ، یکی از اصحاب را از منصب داوری عزل می کند ، و چون او از چرایی عزلش سؤال می کند ، در پاسخ وی می فرماید : إنّی رَأَیتُ کَلامَکَ یَعلو عَلی کَلامِ الخَصمِ . (1) من دیدم سخن تو در داوری ، بلندتر از خصم بود .

5 . نظارت دقیق بر عملکرد داورانقاضیان ، عامل سلامت جامعه اند و دستگاه قضایی ، مسئول امنیت جامعه است . صلاح جامعه ، بیشتر از هر چیز ، در گرو سلامت دستگاه قضایی است . از این رو ، علی علیه السلام در مقام ولایت امر مسلمانان ، خود را مسئول عملکرد دستگاه قضایی می دانست و تنها به پند و وعظ قاضیان ، بسنده نمی کرد و به هشدار و تحذیر ، اکتفا نمی کرد ؛ بلکه شخصاً بر عملکرد قاضیان ، و حتی گاه بر چگونگی احکام قضات ، نظارت می کرد و به لحاظ نقش شگرفی که دستگاه قضایی در سلامت جامعه و اصلاح امور داشت ، با همه مسئولیت های سنگین و کارهای فراوانی که بر عهده آن بزرگوار بود ، در فرصتی که پیش می آمد ، به «دکّه القضاء» می رفت و خود داوری می کرد ، تا الگویی درست از داوری را در پیش چشم مردم و قاضیان نهد .

6 . وحدت رویّه قضاییاز جمله اموری که امیر مؤمنان در داوری بر آن تأکید داشت ، همگونی

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 238 ح 1656 .

7 . تساوی همگان در برابر قانون

داوری ها و به دیگر سخن ، وجود «وحدت رویه» در قضا بوده است . اگر مردمان بنگرند که داوران در قضایای همگون ، داوری های گونه گون می کنند ، بی گمان ، اوّلین عکس العمل آن ، بی اعتمادی مردم به دستگاه قضایی و باور نداشتن به پشتوانه قانونی درست داوری هاست . امام ، تأکید می کند که گونه گونی داوری ها و اختلاف در قضاوت ، زمینه های اجرای عدالت را می زداید و در جامعه ، تفرقه می آفریند . امام توصیه می کند که قاضیان ، در اموری که اختلافی است ، با هم سخن بگویند و با بحث و بررسی ، به وحدت نظر برسند ، و اگر چنین نشد ، مسئله را به رهبر ارائه دهند و بر حکم او گردن نهند ؛ یعنی مسئولیت ایجاد وحدت رویه در داوری ، به واقع ، به عهده پیشوای جامعه است .

7 . تساوی همگان در برابر قانونامام علی علیه السلام ، بر برابری همگان در اجرای احکامْ تأکید می کند . در نظام علوی ، همه مردم ، در برابر قانونْ یکسان هستند و دستگاه قضایی ، از چنان مکانت و جایگاهی استوارْ برخوردار است که می تواند قانون را درباره همگان اجرا کند و مردم نیز ، در تمام لایه های اجتماع ، حتی در سطح حاکمان ، به حکم قاضیان و دستگاه قضایی تن دهند . امام ، در آموزه هایش بر این برابری تأکید می کرد و با آن همه عظمت و جلالت و جایگاه والا در علم و عمل ، در برابر دستگاه قضایی حکومت خود ، فروتنانه می ایستاد و به پرسش های قاضی منصوب خود ، پاسخ می گفت و بدین سان ، هم اهمّیت دستگاه قضایی را نشان می داد و هم از جایگاه داوری حراست می کرد و هم عملاً ، پاسداری از حقوق مردم را نشان می داد ؛ تا مگر درسی باشد برای همگان و آیندگان .

.

8 . جایگاه مصالح نظام اسلامی در صدور حکم

شش سیاست های امنیتی

اشاره

8 . جایگاه مصالح نظام اسلامی در صدور حکمپیش تر آوردیم که علی علیه السلام ، «حقیقت» را هرگز به مسلخ «مصلحت» نمی بُرد و با تکیه بر مصالح مشخّص ، موضع نمی گرفت ؛ ولی او پیشوا بود ، پیشوای مردم و حافظ نظامِ در خدمت مردم . بدین سان ، برای برترین مصلحت ، که حفظ نظام بود نظامی که در خدمت مردم و برای آنان است ، جایگاه و ارزشی والا قائل بود . امام ، در داوری ها اذعان می دارد که به مصالح نظامْ توجه شود . در نظام علوی که هیچ چیز نمی تواند مانع اجرای قوانین اصیل اسلامی در دستگاه قضایی شود ، مصالح نظام ، در چگونگی اجرای احکامْ جایگاهی ویژه دارد . ایشان در جایی به دلیل شرایط خاصّ اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی ، و برداشت ویژه مردم از قانون الهی ، داوری بر اساس قوانین اصیل و استوار اسلامی را تفرقه آفرین تشخیص داده است و با اجرای آن ، اساس حکومت را متزلزل دیده ، داوری را روا ندانسته است تا جامعه دچار تفرقه نشود . چنین است که امام به شریح می فرماید : إِقضِ بِما کُنتَ تَقضی ، حَتّی یَجتَمِعَ أمرُ النّاسِ . (1) همان گونه که در گذشته داوری می کردی ، داوری کن ، تا کار جامعه سامان (انسجام) گیرد .

شش سیاست های امنیتیجامعه ناامن و آکنده از هرج و مرج ، به جنگلی بی قانون و آشفته ، مانندتر است تا به جامعه انسانی . در نگاه علی علیه السلام ، جامعه تهی از آرامش و امنیت ، بدترین سرزمین هاست . امام ، از جمله مهم ترین دلایل پذیرش حکومت را بازگرداندن آرامش و امنیت به جامعه دانست . بدین سان ، آن بزرگوار ، توجّهی بلیغ به امنیت

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 252 ح 1674 .

1 . تأسیس نظام اطّلاعاتی کارآمد

2 . تشنّج زدایی

داشت . اصول و شیوه های سیاست های امنیتی امام و تلاش آن بزرگوار در ایجاد امنیت را بدین گونه می توان برشمرد :

1 . تأسیس نظام اطّلاعاتی کارآمدگو این که در سیره امام علی علیه السلام ، از تشکیلاتی با عنوان «نظام اطّلاعاتی» سخن نرفته است ، امّا نصوص مختلف و پراکنده ای که در زمینه مأموریت های اطّلاعاتی وجود دارد ، و اقداماتی که آن بزرگوار ، به روزگار حکومتش بر اساس جمع آوری گزارش های پنهانی انجام می داده است ، همه و همه ، نشان دهنده این است که حکومت امام ، از وجود تشکیلاتی کارآمد و دقیقْ برخوردار بوده است . جستجوی پنهانی و جمع آوری گزارش های گونه گون مرتبط با امنیت داخلی ، اطّلاعات نظامی و عملکرد کارگزاران ، وظیفه اساسی این تشکیلات است . متأسفانه از جزئیات تشکیلات یاد شده ، اطّلاعی در دست نیست ؛ امّا از آثار و چگونگی تصمیم های امام ، کاملاً می توان به وجود آن پی برد . این تشکیلات را می توان یک یا چند دستگاه اطّلاعاتی تلقّی کرد .

2 . تشنّج زداییاز جمله آموزه های ارجمند علوی ، توجّه به دگرگونی اندیشه وموضع مخاصمان است . خصومت بسیاری از مخاصمان،از ناآگاهی به مواضع و عدم اطّلاع آنها از شیوه و روش ها و چرایی آنها سرچشمه گرفته است. امام ، تأکید می کند که باید در جهت تصحیح اندیشه و آن گاه تغییر موضع مخالفان کوشید و به تعبیر آن بزرگوار ، «استصلاح الأعداء» و«استصلاح الأضداد» را چونان شیوه ای در سیاست حکومت ، اعمال کرد . امام ، جذب مخاصمان و سالم سازی ذهنی و استوار سازی موضع آنان را «کمال

.

3 . هوشیاری و زمان شناسی

4 . پرهیز از رعب آفرینی و وحشت گستری

دوراندیشی و ژرفنگری» می داند وتأکید می کند که دگرگون سازی اندیشه و موضع دشمن ، با نیک گفتاری و زیبا کرداری ، بسی سهل تر و کارآمدتر است تا به آوردگاه کشاندن دشمن ، و چونان شیوه ای از جمله در جهت «استصلاح» و به نیکی وا داشتن مخاصمانی که بد کرده اند ، اثر می گذارد . این همه ، نشان آن است که امام ، با حرکت در جهت تبدیل دشمن به دوست و مصالحه هوشیارانه با دشمن ، سیاست تشنّج زدایی را پیشه کرده است و برای استقرار امنیت داخلی ، بر سیاست تشنج زدایی تأکید می کرده است .

3 . هوشیاری و زمان شناسیامام علی علیه السلام ، در کنار تأکید بر سیاست تشنج زدایی و حرکت به سوی حیاتی مسالمت آمیز و مصالحه با دشمن ، به هوشیاری و حزم اندیشی در برابر دشمن نیز تأکید می کرد . امام ، بر این نکته پای می فشرد که مؤمنان ، نباید دشمن را خُرد بشمارند و بویژه در برابر دشمنانی که دشمنی خود را اظهار نمی کنند ، باید نهایت هوشیاری را معمول دارند و آمادگی لازم را برای برخورد و رویارویی در زمانِ مناسب ، و هنگام بروز و ظهور حوادث ، هرگز از دست ندهند و بدانند که اگر آنها در خواب فراموشی فرو روند ، دشمن ، هرگز غافل نخواهد ماند .

4 . پرهیز از رعب آفرینی و وحشت گستریامام علی علیه السلام در حکومت خود ، در برابر متخلّفان ومخالفان ، هرگز به رعب آفرینی و وحشت گستری توسّل نمی جست . آن بزرگوار ، حتی در برخورد با عوامل ضدّ امنیتی نیز از سیاست رعب و وحشت و خشونت های غیر قانونی بهره نمی گرفت . امام ، هرگز بر اساس گمان و تخمین و احتمال با مردمان برخورد نمی کرد و هرگز پیش از وقوع جُرم،متّهمان و مظنونان به اقدامات ضد امنیتی را عقوبت نمی کرد.

.

5 . قانون گرایی در برخورد با مجرمان

6 . مدارا با مخالفان سیاسی

5 . قانون گرایی در برخورد با مجرمانظام حکومت علی علیه السلام ، متّکی به قانونْ بود و در همه جوانب ، قانون بود که حکومت می کرد ، نه اراده فرد . بدین سان ، او درآموزه هایش ، به قانون گرایی و محوریت قانون ، بسی تأکید می کرد . چنین بود که در نظام حکومت او نه تنها شکنجه متّهمان و مظنونان به اقدامات ناروا ممنوع بود ، که مجرمان نیز شکنجه نمی شدند و به مجرم نیز هرگز اهانت نمی شد و اگر کسی مجرم شناخته می شد ، تنها و تنها به مقتضای قانون ، مجازات می گشت ، و اگر مجری قانون ، عمداً و یا سهواً ، در اجرای حکم از مرز قانونْ تجاوز می کرد ، قصاص می شد . چنین بود که چون دریافت قنبر ، سه تازیانه بیشتر به مجرمی نواخته است ، او را با سه تازیانه قصاص کرد . (1)

6 . مدارا با مخالفان سیاسیامام ، با مخالفان سیاسی نیز هرگز با خشونت رفتار نمی کرد . مدارا در سیاست علوی ، اصلی بود خدشه ناپذیر . این مدارا تا مرز توطئه آفرینی مخالفان ، پیش می رفت . علی علیه السلام بر این باور بود که مدارا با مخالفان ، از تندی آنان می کاهد و زمینه های صحنه آفرینی و جوسازی را از آنان می ستاند . بر این اساس بود که تا خوارج به قتلْ دست نیازیدند و امنیت جامعه را به جد به خطر نیفکندند ، با آنان برخورد نکرد ، دشنام های آنان را تحمّل کرد و حتی حقوق آنان را از بیت المال ، قطع نکرد . برخورد امام ، با توطئه گران علیه امنیت داخلی ، به تناسب حدّ و حدود توطئه آنان و نقشی بود که در توطئه داشتند . گاه آنان را تبعید می کرد و دیگر گاه ، به زندان می افکند و در نهایت ، چون هیچ گونه چاره اندیشی ای کارساز نبود ، با برخورد

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 248 ح 1669 .

هفت سیاست های نظامی

1 . اهتمام به آموزش هایِ رزمی و سازماندهی سپاه

نظامی ، مشکل را حل می کرد .

هفت سیاست های نظامیامام علی علیه السلام ، رزم آوری شجاع بود و بی باک . هماوردجویی او در میدان های نبرد ، و فرازمندی او در نبردها ، شهره تاریخ است . افزون بر این ، او فرماندهی بود تیزنگر ، مدبّر و حزم اندیش . این که حکومت امام علی علیه السلام با وجود کوتاهی ، یکسر به جنگ و نبرد داخلی با توطئه گران گذشت ، بسی تأسّف آور است ؛ امّا سیره او در این نبردها سرشار است از آموزه های نظامی و نگرش انسانی ، و آکنده از کرامت در جنگ و نبرد ، و بسی درس آموز و بیدارگر . سیاست های علی علیه السلام را در نبرد ، بدین سان می توان گزارش کرد :

1 . اهتمام به آموزش هایِ رزمی و سازماندهی سپاهگفتیم که امام علی علیه السلام ، رزم آورترینِ رزم آوران صحنه های نبرد بود . او که عمری دراز را در صحنه های جهاد سپری کرده بود ، بی گمان ، بیشترین و کارآمدترین تجربه ها را در اختیار داشت . افزون بر این ، او به لحاظ شجاعت ، دلیری و بُرنادلی و آگاهی به گونه های نبرد ، بی نظیر بود . امام ، شخصا سپاهیان خود را آموزش می داد و پیش از آغاز نبرد ، ضمن سازماندهی نیروها و آرایش رزم آوران ، نکات مهم آموزشی را تکرار می کرد . هنگامی که شبیخون های معاویه فزونی گرفت و مخالفان ، او را به ناآشنایی با فنون جنگی متّهم کردند ، امام ، ضمن گلایه از برخی یارانش فرمود : وأفسَدتُم عَلَیَّ رَأیی بِالعِصیانِ وَالخِذلانِ حَتّی لَقَد قالَت قُرَیشٌ إنَّ ابنَ أبی طالِبٍ رَجُلٌ شُجاعٌ ولکِن لاعِلمَ لَهُ بِالحَربِ . للّهِ أبو هُم ! وهَل أحَدٌ مِنهُم أشَدُّ لَها مِراساً

.

2 . تشکیل نیروی مخصوص

وأقدَمُ فیها مَقاماً مِنّی؟ لَقَد نَهَضتُ فیها وما بَلَغتُ العِشرینَ ، وها أنَا ذا قَد ذَرَّفتُ عَلَی السِّتّینَ . ولکِن لارَأیَ لِمَن لایُطاعُ . (1) با نافرمانی و سستی ، کار را بر من تباه کردید تا آن جا که قریش می گوید پسر ابوطالب ، دلیر است ، امّا دانش جنگ ندارد . خدا پدرانشان را مزد دهد! کدام یک از آنان ، بیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من ، نبرد و میدان را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون ، سالیان عمرم از شصت ، فزون است ؛ اما آن را که فرمان نبرند ، سررشته کار از دستش بیرون است . علی علیه السلام ، در آموزش هایِ نظامی رزمندگان ، از تأکید بر ریزترین نکات آموزشی نیز غفلت نمی ورزید ، مانند این که : نیروها از اسلحه خود جدا نشوند ؛ از فرصت های مناسب در ضربه زدن به دشمن ، بیشترین بهره را برگیرند ؛ به چهره دشمن ، خیره نشوند ؛ کثرت نیروهایِ دشمن ، در دل هایشان هراس نیافریند ؛ و این که اگر شکست خوردند ، چه کنند و چگونه عقب نشینی تاکتیکی را معمول دارند ؛ و ...

2 . تشکیل نیروی مخصوصنیروها گرچه در یک جبهه و با یک آهنگ باشند ، لیکن به لحاظ روحی و سطح آگاهی و حدّ و حدود توانایی و فداکاری ، یکسان نخواهند بود . صحنه های رویارویی نیز یکسان نیست وهر صحنه ای را مردانی و رزم آورانی مناسب و شایسته ، لازم است و بر این اساس ، یکی از برجسته ترین نکات در سیاست های جنگی علی علیه السلام ، تشکیل سپاه مخصوص است (2) که امام ، به آنان عنوان «شُرطَه الخمیس (نیروهای ویژه)» داده بود .

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 27 . نیز ، ر. ک : ج 6 ص 537 (ترساندن از چیرگی شامیان) .
2- .ر. ک : ج 4 ص 301 (تشکیل نیروهای ویژه) .

پیراسته ترین ، فداکارترین و رزم آورترین نیروهای علی علیه السلام ، در «شرطه الخمیس» سازماندهی شده بودند . این نیرو ، کارآیی شگفت و شگرفی داشت و امام ، هماره از آنان ، برای اهداف ویژه و صحنه های خاص ، بهره می گرفت . امام علی علیه السلام در خطبه ای خطاب به آنان فرموده است : أنتُمُ الأَنصارُ عَلَی الحَقِّ ، وَ الإخوانُ فی الدِّینِ ، وَالجُنَنُ یَومَ البَأسِ ، وَالبِطانَهُ دونَ النّاسِ ، بِکُم أضرِبُ المُدبِرَ ، و أرجو طاعَهَ المُقبِلِ ، فَأَعینونی بِمُناصَحَهٍ خَلِیَّهٍ مِنَ الغَشِّ ، سَلیمَهٍ مِنَ الرَّیبِ فَوَاللّهِ إنّی لَأَولَی النّاسِ بِالنّاسِ . (1) شمایید یارانِ حق ، و برادران دینی ، و سپرها در روزگار بلا و سختی ، و مَحرم هایی جدای از دیگر مردمان . به کمک شما پشت کننده ها را می زنم و پیروی روی آوردگان را امید دارم . پس مرا یاری کنید با خیرخواهیِ تهی از دغلی و سالم از دوری جویی که به خدا سوگند ، من از مردمان بر آنها سزاوارترم . شرطه الخمیس ، به تعبیر امروز ، «اصولگرایان» و «حزب اللهی ها»ی خردمند و کاردانِ کنار امام بودند که هم به موقع ، انتقاد می کردند و دیدگاه هایِ خود را درباره سیاست های او بیان می کردند ، و هم در سخت ترین شرایط حکومتی امام ، به او وفادار بودند . گویا اینان را به لحاظ نشانه های ویژه ای که داشتند و یا چون با پیمان ویژه ای در محضر امام بودند ، «شُرطه الخمیس» (2) می نامیدند . از اصبغ بن نباته پرسیدند : چگونه شرطه الخمیس نامیده شدید ، ای اصبغ ؟

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 118 .
2- .النهایه : ج 2 ص 460 .

3 . تقویت روحیه سپاه

گفت : ما جانفشانی را برای او تضمین کردیم ، و او پیروزی را برای ما . (1)

3 . تقویت روحیه سپاهتردیدی نیست که نیروهای معنوی وتوانِ روحی ، در حرکت ها وصحنه آفرینی ها نقشی تعیین کننده و شگرف دارد . از این رو ، امام برای قدرت روانی و بنیه معنوی و روح سلحشوری نیروهای رزمی ، اهمیّت ویژه ای قائل بود و از هر راه ممکن ، تلاش می کرد تا روحیه نیروهای مسلّح را در برخورد با دشمن ، تقویت کند و استوارگامی آنان را در برابر دشمن ، از طریق افزون سازی روحیه سلحشوری ، ارتقا بخشد . سخنرانی هایِ امام در این زمینه ، بسی قابل تأمّل و خواندنی است . سخنرانی های آتشین ، گفتارهای هیجانبار ، خطابه های شورانگیز و شعارهای هیجان آفرینِ امام ، ترسیم صحنه های دل انگیز فرجام زندگی ، تبیین جایگاه نهایی رزمِ آوران در فراسوی زندگی ، و همه و همه از سوی او ، در جهت فراهم آوردن و گستراندن چنین حالت هایی بوده است . امام ، چون نیروهای نبردکننده را سامان می داد ، با خطابه هایی در اوج بلاغت و ستیغ فصاحت ، چنان زودگذری و ناهنجاری زندگی دنیوی را تصویر می کرد و در برابر آن ، والایی و عظمت آخرت را بیان می کرد که گاه ، تأثیر آن در نیروها تا زمان هایی طولانی بر جای می ماند ؛ و چنین است که در بسیاری از آنان ، سر از پا نشناختن ، ایثارگری ، رزم آوری ، بُرنادلی و شورآفرینی ، آمیزه زندگی شان ، و استوار گامی ، شکن ناپذیری و رویارویی دلیرانه با دشمن ، آمیخته حرکتشان بود . ایجاد روحیه «شهادت طلبی» در یاران علی علیه السلام که بی گمان ، در اثر خطابه ها و آموزه های والایِ حضرت بود ، شگفت آور است .

.

1- .مجمع البحرین : ج 2 ص 942 .

از جمله شیوه های شایان توجّه علی علیه السلام در نبرد ، توجّه به نقش «تلقین» است که امام ، برای افزون سازی نیروی معنوی مجاهدان ، از آن بهره می گرفت و آن را بدانها توصیه می کرد . امام ، درباره تجربه شخصی خود به فرزندش محمّد بن حنفیه می گوید : إنَّنی لَم ألق أحَدا إلّا حَدَّثَتنی نَفسی بِقَتلِهِ ، فَحَدِّث نَفسَکَ بِعَونِ اللّهِ بِظُهورکَ عَلَیهِم . (1) من با کسی [در جنگ] رو در رو نشدم ، جز آن که به خودم کُشتن او را تلقین می کردم . پس پیروزی بر آنان را با کمک الهی ، به خود تلقین کن . از سوی دیگر ، امام نشان می دهد که تلقین ضعف و هراس و توانمندی حریف ، از جمله موجبات درهم ریختگی صفوف و شکست از حریف است . از امام سؤال کردند : بِأیِّ شَیءٍ غَلَبتَ الأقرانَ؟ چگونه بر هماوردان ، پیروز گشتی؟ در پاسخ فرمود : ما لَقیتُ رَجُلاً إلّا أعانَنی عَلی نَفسِهِ . (2) کسی را ندیدم ، جز آن که مرا بر خود ، یاری داد . یکی دیگر از راه های تقویت بنیه معنوی ، ترسیم بس گویای فرجام شوم دنیوی و اخروی تن زدن از نبرد با دشمن و فرار از صحنه جنگ ، توسط علی علیه السلام بود ، که از جمله روش های مقاوم سازی روانی مجاهدان در سیاست های نظامی علوی است . افزون بر آنچه یاد شد ، امام بر این نکته تأکید می کرد که فرماندهان ، هرگز آنچه از واقعیت وضع حاکم را که تأثیر سوء در روح و روان رزم آوران دارد ، افشا نکنند .

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 316 ح 1774 .
2- .نهج البلاغه : حکمت 318 .

4 . چاره اندیشی نیرنگ آمیز در جنگ

امام در هنگامه صفّین و در دشوارترین حالت های رویارویی ، برای یکی از فرماندهان ، وضع آینده درگیری و فرجام آن را ترسیم می کند و نشان می دهد که رویارویی آینده ، چه سان سنگین ، دشوار و از بین برنده نیروهاست ؛ امّا تأکید می کند که این حقیقت ، باید در گنجینه سینه ات بماند و به گوش سپاه نرسد .

4 . چاره اندیشی نیرنگ آمیز در جنگامام در دستیابی به پیروزی ، تمام چاره اندیشی هایِ خردمندانه را معمول می داشت . او که پیش تر گفتیم در سیاست کشورداری ، هرگز به «خدعه و نیرنگ» وَقعی نمی نهاد و در سیاست مدیریتی ، هرگز از آن بهره نمی جست ، در نبردها از آن بهره می گرفت و در این باره تأکید می کرد که : کُن فِی الحَربِ بِحیلَتِکَ أوثَقَ مِنک بِشِدَّتِکَ . (1) در نبرد ، بر نیرنگ و حیله ات بیشتر اعتماد کن تا بر توان و نیرویت . و این ، از جمله تفاوت های سیاست های علوی و اُموی است . آموزه های امام علیه السلام و موارد عینی این موضوع نیز نشان دهنده آن است که «خدعه» در سیاست جنگی ، چاره اندیشه خردمندانه است برای دستیابی به پیروزی و تا حدّ امکان ، تن زدن از چنگ زدن به خلافِ واقع . عدی بن حاتم می گوید که در هنگامه رویارویی نیروها در صفّین ، علی علیه السلام با صدایی رسا ، آن گونه که یارانش می شنیدند ، فرمود : وَاللّهِ لَأقتُلَنَّ مُعاوِیَهَ و أصحابَهُ . به خدا سوگند ، معاویه و یارانش را خواهم کشت . آن گاه در پایان کلام ، در حالی که صدایش را کوتاه کرده بود ، فرمود :

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 320 ح 1783 .

5 . اخلاق جنگ

الف آغاز به جنگ ، هرگز!

إن شاء اللّه ! راوی می گوید،گفتم: «ای امیر مؤمنان! شما سوگند یاد کردی و آن گاه، استثنا کردی. چرا؟» .امام فرمود: الحَربُ خُدعَهٌ . (1) جنگ ، نیرنگ است . امام در برخورد با عمرو بن عبدود نیز از این شیوه بهره گرفت و با استفاده از فرصتی که با این شیوه فراچنگ آمده بود ، او را از پای درآورد . بدین سان ، بهره گیری مولا از خدعه نیز همسوی با ارزش ها و کرامت های انسانی است و از سوی دیگر ، روشی کارآمد و دقیق در رزم آوری .

5 . اخلاق جنگدر فرهنگ علوی ، جنگ ، برای دفاع از کیان مکتب و در جهت دفع ظلم و رفع ستم و زدودن دشواری های راه حکومت است . او که «شمشیر از پی حق می زد» ، نمی توانست در دشوارترین لحظات نبرد و در سخت ترین لحظات جنگ ، از اصول اخلاقی و بنیادهای انسانی غافل بماند . نگرشِ این خلق و خوی جنگی و آیین اخلاقی نبرد در سیره علوی ، درس آموز است و بیدارکننده . برخی از عناوین این موضوع را بدین قرار می توان گزارش کرد :

الف آغاز به جنگ ، هرگز!امام ، هرگز آغاز به جنگ نکرد و تا دشمن ، در نهایت خیره سری ، عرصه را بر گفتگو و رویارویی مسالمت آمیزْ تنگ نکرد ، دست به شمشیر نبرد و به همراهان و یاران

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 320 ح 1782 و 1784 .

ب دعوت نکردن به جنگ

خود نیز تأکید کرد که هرگز آغازِ به نبرد نکنند . به واقع ، این سیاست امام ، تأکیدی است بر صلح دوستی اسلام علوی و ارزش های انسانی ، و مخالفت با ستیزه جویی . امام ، این سیاست را هماره معمول داشت و بر آن پای فشرد . جندب ازدی می گوید : إنَّ عَلِیّا کانَ یَأمُرُنا فی کُلِّ مَوطِنٍ لَقینا فیهِ مَعَهُ عَدُوّا فَیَقولُ : لا تُقاتِلُوا القَومَ حَتّی یَبدَؤُوکُم فَأَنتُم بِحَمدِاللّهِ عز و جل عَلی حُجَّهٍ وتَرکُکُم إیّاهُم حَتّی یَبدَؤُوکُم حُجَّهٌ أُخری لَکُم . (1) هرگاه همراه علی علیه السلام با دشمن رو به رو می شدیم ، به ما فرمان می داد : «با آنان ، نبرد نکنید تا آنان ، آغاز کنند ؛ چرا که شما بحمداللّه عز و جل برهان دارید و رها کردن آنان تا نبرد را آغاز کنند ، برهانی دیگر است برای شما» . بدین سان ، او نشان می داد که در فرهنگ او ستیزه گری اصل نیست و صلح و آرامش ، اصل است . چنین بود که امام ، به نیروهای رزم آورش سفارش کرده بود تا آغاز به جنگ نکنند و چون آتش جنگ با شروع دشمن ، شعله ور شد و به یاری خداوند ، دشمنْ شکست خورد ، فراریان را نکُشند ، بر مجروحان یورش نبرند ، بدن ها را عریان نسازند ، اجساد را مُثله نکنند و ... اینها و جز اینها در سیره جنگی علوی ، نشان دهنده این است که جنگاوری در سیاست آن بزرگوار ، استثناست و تأکید بر ارزش های انسانی و گسترش آن قاعده .

ب دعوت نکردن به جنگعلی علیه السلام بر رزم آوری ، استوار گامی ، میدانداری ، شورآفرینی و دشمن شکنی نیروهایش تأکید می کرد و از هر جهت ، آنان را برای رزم ، آماده می ساخت ؛ امّا

.

1- .ر. ک : ج 4 ص 326 ح 1786 .

ج مصونیت سیاسی فرستادگان دشمن
د اقامه حجّت ، قبل از شروع جنگ
ه نیایش در هنگام جنگ

بدانها تأکید می کرد که هرگز در برابر دشمن ، هماوردجویی نکنند و صلای «هل مِن مبارز؟» که شیوه ای بود برای رعب آفرینی ، در ندهند . به واقع ، این نیز ادامه همان سیاست مخالفت با ستیزه جویی است . امام ، تنها سفارش می کرد که چون دشمن هماورد جُست و همرزم طلبید ، برای جلوگیری از خیره سری خصم ، میدان را خالی نکنند .

ج مصونیت سیاسی فرستادگان دشمناسلام، آیینی است جهانی و آموزه های آن، جهان شمول و زمان شمول ، و بدین سان ، سیاست هایی جهانی و بین المللی را نیز رقم زده است . در اسلام ، در رویارویی های نظامی و سیاسی ، نمایندگان سیاسی کشورهای بیگانه و فرستادگان دشمن (گرچه در اوج هنگامه نبرد) ، مصونیت دارند . علی علیه السلام ، این آموزه ارجمند را به سپاهیان آموخته بود و از آنها خواسته بود که این سیاست را جدّی بگیرند و حتّی اگر کسانی مدّعی پیام آوری از سویِ دشمن بودند، بدون بررسی های لازم و کشف حقیقت ، با او برخورد نکنند .

د اقامه حجّت ، قبل از شروع جنگگفتیم که جنگ در نگاه امام علی علیه السلام ، برای رفع موانع گسترش حق و هدایت انسان است . از این رو ، او هرگز روشنگری دشمن را فرو نمی گذاشت و برای هدایت آنان ، هیچ فرصتی را از دست نمی داد . امام ، در اوج شعله وری آتش جنگ و رویارویی نیروها نیز به هدایت دشمن می پرداخت و مکرّر ، اقامه حجّت می کرد تا جنگ درنگیرد . باری ، جنگ در سیره علوی ، جز در هنگام ضرورتْ شکل نمی گرفت .

ه نیایش در هنگام جنگدر سیره علوی ، ابعاد معنوی و گسترش روح معنویت در انسان و جامعه انسانی ، بر

.

و شروع کردن جنگ در بعد از ظهر
ز رفتار نیک با بازماندگانِ دشمن

هر چیز دیگر ، مقدّم است . امام ، ایجاد و گسترش این حالت را در اوج نبرد نیز فراموش نمی کرد . چون صف ها آراسته می شد و نیروها آماده درگیری می شدند ، امام سخن می گفت و با سخنانی روشنگر ، می کوشید تا فتنه را خاموش کند ؛ امّا سود نمی بخشید و خیره سری دشمن ، جنگ را ناگزیر می ساخت . امام ، در هنگام جنگ ، به نیایش می پرداخت ، یاد خدا را در دل ها زنده می کرد و با زمزمه های عارفانه ، فضای سپاه خود را عطرآگین می ساخت و از خدا استمداد می جست . بدین سان ، جهاد و نبردش نیز مقدمه حبّ الهی بود و زمینه نزدیک شدن به خدا ، و گامی در جهت تحقّق آرمان های الهی و ارزش های انسانی . محتوای دعاهای امام در نبرد و مضمون نیایش هایِ آن بزرگوار ، بر آنچه آمد ، دلیلی است روشن و بسی قابل تأمّل .

و شروع کردن جنگ در بعد از ظهرامام ، از هر راهی و با هر تمهیدی می کوشید تا جنگ ، کم ترین ضایعه را داشته باشد و تا آن جا که ممکن است ، پس از ناگزیری از نبرد ، کسانِ اندکی کشته شوند . بدین سان ، امام می کوشید تا نبرد ، بعد از ظهر آغاز شود ، تا با فرا رسیدن شب ، جنگْ دامن برچیند و در نتیجه ، خونِ کم تری ریخته شود و جنگجویان ، زودتر باز گردند و فراریان از صحنه ، بتوانند بگریزند .

ز رفتار نیک با بازماندگانِ دشمنچون آتش جنگ فروکش می کرد ، علی علیه السلام دستور می داد که با سپاه شکست خورده ، مجروحان ، اسیران و بازماندگانِ سپاه دشمن ، بویژه با زنان ، نهایت خوش رفتاری انجام شود . امام چنان که پیش تر نیز آوردیم ، دستور می داد تا فراریان را دنبال نکنند ، مجروحان را نکشند ، به خانه های مردم وارد نشوند ، از اموال مناطق فراچنگ آمده جز آنچه در اردوگاه دشمن می یابند چیزی برندارند ، هرگز به زنان آزار نرسانند و متعرّض آنان نشوند ، گرچه به آنان و فرماندهان نبرد ، ناسزا بگویند .

.

هشت سیاست های بین المللی

1 . سیاست هایِ تداوم بخش حکومت

هشت سیاست های بین المللیآنچه تا بدین جا آمد ، نگاهی بود به سیاست های علوی در زمینه های گونه گون کشور داری . اکنون ، بر آنیم که گوشه هایی از سیاست هایِ جهانی امام علی علیه السلام را برشماریم . از سیاست هایِ جهانی امام ، رهنمودهایی را برگزیده ایم که برای کشورداری در هر جا و با هر فرهنگی ، سودمند و کارآمد خواهد بود . رهنمودهایی که اکنون بر می شماریم و متون نشان دهنده آنها را در متن کتاب آورده ایم ، رهنمودهایی است سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و حکومتی که فطرت سالم و عقل سلیم ، بر استواری و کارآمدی آنها گواهی می دهد و تجربه تاریخی ، بر درستی و شایستگی آنها ، شاهدی صادق خواهد بود . این حقایق را هر کس با هر گونه باوری ، با مراجعه به وجدان و تاریخ ، به سادگی می تواند دریابد و بر استواری آنها در کشورداری گواهی دهد . در فصل دهم همین کتاب ، این اصول و رهنمودها به سه دسته تقسیم شده اند ، بدین سان :

1 . سیاست هایِ تداوم بخش حکومتامام علی علیه السلام ، سیاست هایی را برای بقای دولت ها ضروری شمرده است . از درْ نگریستن به آموزه های علوی و سیره آن بزرگوار ، می توان دریافت که امام ، بسط و قسط ، برقراری عدالت اجتماعی ، گسترش دادگری و حسن تدبیر در اداره امور مردم ، نیک رفتاری با مردم و اهمیّت دادن به آنان ، هوشیاری در برابر جریان های سیاسی و پاسداری از آزادی ، استقلال ، عزّت و هر آنچه را که به حقوق فردی و اجتماعی مردمْ مرتبط می شود ، از ضرورت های حکومت ها تلقّی کرده و برای استواری و ماندگاری حکومت ها ، آنها را ضروری می داند . تعابیر امام از عدل ، بسی جالب و تأمّل برانگیز است . علی علیه السلام ، عدل را به دژ ، سپر ، استوانه استوار ، رشته پیوند آفرین و ... مانند کرده

.

2 . سیاست های سقوط آفرین

و اجرایِ عدل را برترین شیوه و کارآمدترین سیاست در حکمرانی دانسته و فرموده است : «عدالت ، آرایه سیاست است» و با عدالت است که حاکم ، دل ها را تسخیر می کند و رحمت الهی را فراچنگ می آورد . نیز فرموده است که حکومت ها چون برپایه های عدلْ استوار آمدند و بر استوانه های خِرَد ایستادند ، خداوند ، یارانش را یاری می رساند و دشمنانش را درهم می شکند . در کنار دادگستری ، امام ، برای استواری و تداوم حکومت ها ، حسن تدبیر را نیز لازم شمرده است و نیکْ سیرتی را جمال قدرتْ تلقّی کرده و بیداری و هوشیاری را نشانه هوشمندی و دولتمداری برشمرده است .

2 . سیاست های سقوط آفرینامام علی علیه السلام ، سیاست هایی را باعث تباهی و دگرگون کننده دانسته است . این گونه سیاست ها ، گو این که روزگاری کوتاه ، سودمند افتند و زمانی نه چندان طولانی ، حکومت را استوار بدارند ، در نهایت ، به سقوط و تباهی آن منجر خواهند شد . آنچه را که آموزه های علی علیه السلام دگرسان کننده و باعث تباهی نشان داده ، عبارت اند از : تجاوز به حقوق مردم ، خونریزی به ناحق ، سوء تدبیر در اداره امور ، خودخواهی و استئثار ، مقدّم دانستن حاکمان و سران و اطرافیان حکومت بر دیگران ، بی توجّهی به حرکت ها و امور بنیادین ، و پرداختن به مسائل کوچک و بی ثمر و کم اهمیّت ، واگذاری کارها به افراد ناکارآمد ، و بهره نگرفتن از انسان های کارآمد . امام ، تأکید می کند که ظلم و ستمگری ، با هر عنوان و با هر شکلی ، زوال آفرین است و چون در جامعه ای ستمْ روا داشته شد ، در نتیجه ، شمشیر در میان نهاده می شود و قدرت و ابهّت حکومت ، زدوده می شود . چنین است که او ظلم را بدترین شیوه سیاست دانسته و تأکید کرده است که ستم و ستمگری ، گام ها را نااستوار ، نعمت ها را دگرگون ، و امّت ها و دولت ها را هلاک می کند .

.

3 . سیاست هایِ کارآمد بین المللی

علی علیه السلام ، در عهد نامه خویش به مالک می نویسد : هرگز در برخورد با دگراندیشان ، خونریزی را معمول مدار که خونریزی ناحق ، نقمت الهی را باعث می شود و نعمت را می زداید و هرگز هیچ حاکمیت و سُلطه ای ، با خونریزی استوار نمی شود ؛ بلکه وهن می آورد و سستی می آفریند . او تأکید می کند که اگر حکومتی به سوء تدبیر دچار شد و سیاستی خردمندانه و دقیق نداشت ، رو به تباهی می نهد و در نتیجه ، سقوط می کند . حکومتی که بهترین امکانات را برای حاکم و سلطه حاکم ، جلب می کند و به جای از خود گذشتگی (ایثار) ، به خودگرایی و جلب و جذب امکانات برای خود و دانه درشت ها (استئثار) می پردازد ، بی گمان ، در سراشیبی سقوط قرار می گیرد . امام می فرماید : حاکمانی که به جای کارهای بنیادی و سیاست های اساسی و برنامه ریزی هایِ اصولی ، به مسائل جزئی ، بی اساس و زودگذر می پردازند ، به زوالْ دچار خواهند شد . آنان که بلندی ها و سرافرازی ها را به یک سو می نهند و به کارهای خُرد و پست می پردازند ، حکومت را رو به سقوط می برند . تأمّل در این گونه آموزه هایِ او ، برای حاکمان ، مسئولان و سر رشته داران حکومت ، بسی لازم و کارآمد است .

3 . سیاست هایِ کارآمد بین المللیافزون بر آنچه آمد ، امام ، سیاست هایی را در پیش گرفته و شیوه هایی از تعامل را بر شمرده است که باید حاکمان ، در برخورد با دولت ها ، ملّت ها و دیگر کشورها ، بدان توجّه کنند . این حقایق را از لا به لای سخنان زرّین امام و نیز با تأمّل در سیره آن بزرگوار ، می توان به دست آورد : رعایت حقوق انسان ها با هر اندیشه و تفکّری و برای آنها حقوق انسانی قائل شدن ، در برخوردها و رویارویی با دیگران ، عزّت مداری را پیشه خود ساختن ، و در برقراری پیوند با دولت ها و ارتباط با ملّت ها از هر گونه پیوند و ارتباط عزّت سوز ، تن زدن و هرگز تن به ذلّت ندادن ، بر سیاست تشنج زدایی در برخورد با

.

جمع بندی سیاست های امام علی علیه السلام

دولت ها تأکید کردن ، و در جهت گسترش صلح راستین و زندگی مسالمت آمیز آمیخته به عزّتْ حرکت کردن ، جلوگیری از دشمن تراشی ، و برای تصحیح اندیشه و رفتار دشمن ، مایه گذاشتن (استصلاح العدو) ، به پیمان هایِ گونه گونْ وفادار ماندن ، و در حفظ حقوق دیگران ، امانتداری را پاس داشتن ، در حوزه فرهنگ ، از دانش و علوم دیگرانْ بهره گرفتن و از فرایند دانش بشری بهره جستن ، و با این همه ، بر سیاست استقلال فرهنگی تأکید کردن ، و هشدار دادن در جهت هضم نشدن در فرهنگ هایِ شرک آلود و ناشایسته ، و سرانجام ، در فرهنگ ها در نگریستن و بِه گزینی کردن و ... افزون بر اینها حقایقی در سخنان مختلف علی علیه السلام آمده است که در زمینه ارتباط های جهانی ، حقایقی بس روشنگر دارد و آموزه هایی از این دست را ذیل عنوان «گوناگون» آورده ایم .

جمع بندی سیاست های امام علی علیه السلامآنچه تا بدین جا آوردیم ، نگاهی بود گذرا به محتوای فصولی که در جهت تبیین سیاست های مختلف علی علیه السلام ، تدوین شده است . تأمّل در آنچه آمد ، نشان دهنده آن است که سیاست از دیدگاه امام علی علیه السلام ، ابزار حکومت بر مبنای حقوق انسانی و نیازهای واقعی مردم است ، نه ابزار سلطه زورمداران و متجاوزان به حقوق مردم . اکنون با توجه به آنچه آوردیم ، می توانیم با نگاهی کلّی و جمع بندی دقیق ، به پرسش ها و انتقادهای طرح شده درباره سیاست های امام علی علیه السلام پاسخ بگوییم و چند و چون آنچه را درباره سیاست مداری امام گفته اند ، تحلیل کنیم و استواری و نااستواری آنها را واگوییم .

.

(3) دفاع کلّی از سیاست مداری امام علی

(3)دفاع کلّی از سیاست مداری امام علیعلی علیه السلام با خواست عمومی و اصرار مردم ، زمام خلافت را به دست گرفت و در روز 21 رمضان سال چهلم هجری ، با شهادت آن بزرگوار ، طومار خلافت او درهم پیچیده شد . مردم 25 سال با حاکمیتِ سه خلیفه ، خو گرفته بودند که به روزگار خلافت آنان ، سیاست هایی معمول شده بود و شیوه هایی در حکومت بر مردمْ روا شده بود که امام ، بسیاری از آن سیاست ها را استوار نمی دانست ؛ و سختی تغییر خُلق و خوی مردم را در حدّ «بازگرداندن آب بر جوی» می دانست ، که بسی مشکل بود و گاه در مواردی محال . بدین سان ، با نهایت احتیاط و حزم اندیشی و پس از تن زدن فراوان از پذیرش تا چنان نپندارند که او را در حکومتْ طمعی است ، خلافت را پذیرفت . امّا از همان آغاز ، هم برنامه های آینده را به صراحت گفت ، و هم دشواری های راه را برشمرد . بخش هایی از سیاست امام علی علیه السلام و برخی از مواضع سیاسی آن بزرگوار ، از دیربازْ زمینه گفتگوهایی را به وجود آورده است و باعث نقدها و انتقادهایی شده است . چگونگی نگاه به سیاست و حکومت ، زمینه بسیاری از این نقدها و انتقادهاست . آنان که سیاست را ابزار قدرت می انگارند و از موقعِ حکومت ، سلطه بر مردم را هدف گرفته اند ، برخی از مواضع سیاسی امام را بر نتابیده اند . پیش از هر

.

چیز باید دانسته شود که علی علیه السلام ، حکومت را برای احقاق حقْ پذیرفته بود ، و سیاست را به عنوان ابزار حکومت ، بر مبنای حقوق انسانی و برآوردن نیازهای واقعی انسان ، قبول کرده بود . اگر از این زاویه بنگریم و با این ملاکْ حکومت و حاکمیت او را ارزیابی کنیم ، خواهیم دید که آنچه امامْ بدان دست یازیده ، دقیقا در جهت اهداف بلند او ، و استوار و به سامان بوده است . اما کسانی که از این زاویه نگاه نمی کنند ، موضع امام را در شورای شش نفری عمر برای تعیین خلیفه نمی پذیرند و تأکید بر عزل معاویه را در آغاز حکومت و در هنگامه ای که هنوز پایه های حاکمیت او استوار نشده بود ، از شیوه های سیاست مدارانه ، به دور می دانند و می گویند که علی علیه السلام ، رزم آوری دلیر و بی باک بود ؛ امّا سیاست مداری حکومتگر ، نه ! می گویند اگر علی علیه السلام ، مرد سیاست بود ، چرا هنگامی که عبدالرحمان در شورای شش نفری که عمر برای تعیین خلیفه پس از خود تشکیل داده بود ، به او پیشنهاد کرد که با وی بیعت کند ، مشروط به آن که به سیره ابوبکر و عمر عمل کند ، شرط او را نپذیرفت؟ ! سیاست مدارانه آن بود که می پذیرفت و پس از استوار سازی پایه هایِ حکومت ، به شیوه خودْ عمل می کرد و به راه خود می رفت . مگر عثمان که شرط را پذیرفت ، به شیوه آنها رفت؟ ! اگر امام با سیاستْ عمل می کرد ، نباید در آغاز حکومت ، با عناصر مخالف ، بویژه طلحه و زبیر که چهره های موجّهی بودند ، و معاویه که در شامْ سلطه و نفوذ داشت ، بدان سان برخورد می کرد . باید موقّتا می ساخت و خواسته های آنان را تأمین کرد و پس از استقرار حکومت ، به قلع و قمع آنان می پرداخت . این گونه موضع گیری ها و برخوردهای سؤال انگیز ، در زندگی سیاسی علی علیه السلام ، کم نیست .

.

پافشاری امام بر ارزش های اخلاقی و اسلامی ، در استواری قدرت و سلطه وی ، مشکل آفرید و او را با دشواری های جدّی روبه رو کرد . اکنون پیش از هر چیز ، سخن ابن ابی الحدید را بیاوریم که می گوید : وَاعلَم أنَّ قَوماً مِمَّن لَم یَعرِف حَقیقَةَ فَضلِ أمیرِالمُؤمِنینَ علیه السلام زَعَموا أنَّ عُمَرَ کانَ أسوَسَ مِنهُ ، وإن کانَ هُوَ أعلَمَ مِن عُمَرَ . (1) بدان، گروهی از کسانی که برتری امیرمؤمنان را نمی شناسند ، عمر را سیاست مدارتر از او می پندارند ، گرچه او را داناتر از عمر دانسته اند . سپس ابن ابی الحدید می افزاید : ابو علی سینا در کتاب الشفاء ، بدین امر تصریح کرده و استاد ما نیز بدین سخن ، تمایل داشت و در کتاب الغرر بدان پرداخت . همچنین دشمنان و مخالفانش گمان برده اند که معاویه از او سیاست مدارتر و تدبیرش درست تر بود . 2 آنچه در این جا برای پرهیز از طولانی شدن مطلب می آید ، پاسخی کلّی است به همه انتقادهایی که به سیاست های حضرت علی علیه السلام وارد می شود و پاسخ های تفصیلی ، در جای مناسب هر پرسش ، ارائه خواهد شد . مهم ترین نکته در پاسخ به این موضوع ، تأکید بر نوع نگاه به سیاست و حکومت است . اگر سیاست را ابزار حکومت بر دل ها بدانیم،و یا سیاست را حکومت بر اساس حقوق مردم و نیازهای واقعی جامعه تفسیر کنیم و با این نگاه به مواضع علی علیه السلام بنگریم ، خواهیم یافت که علی علیه السلام ، بزرگ ترین سیاستمدار تاریخ پس از پیامبر خداست ؛ امّا اگر سیاست و سیاست مداری را ابزاری برای رسیدن به قدرت و زورمداری و سلطه جویی بدانیم و یا آن را بهره کشی از مردم و تسلّط استثماری

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 212 .

بر مردم تفسیر کنیم ، مواضع حضرت ، به عنوان سیاست مدار ، قابل دفاع نیست . روشن است که امام ، به این مسائل توجه دارد و شیوه بهره گیری از آن را نیز می داند ؛ ولی به لحاظ تقیّد به قوانین الهی و ارزش های اخلاقی و تأکید بر حقوق مردم ، بهره گیری از آن را روا نمی داند . این کلام او به روشنی ، نشان دهنده حقیقت یاد شده است که فرمود : لَولا إنَّ المَکرَ وَ الخَدیعَةَ فِی النّارِ لَکُنتُ أمکَرَ النّاسِ . (1) اگر نبود که نیرنگ و حیله ، جایش در آتش است ، من از نیرنگبازترینِ مردم بودم . هَیهاتَ ! لَولَا التُّقی لَکُنتُ أدهَی العَرَبِ . (2) هرگز ! اگر پارسایی نبود ، من زیرک ترینِ مردمانِ عرب بودم . و نیز می فرماید : به خدا سوگند، معاویه از من زیرک تر نیست؛ لیکن او حیله می کند و به فجور دست می زند؛ و اگر نبود زشتیِ حیله ، من از زیرک ترینِ مردمان بودم ، امّا هر نیرنگی ، معصیت است ، و هر معصیتی سرپوشی است ، و برای هر نیرنگبازی ، پرچمی است در روز قیامت که بدان شناخته گردد . (3) بدین سان ، امام به خوبی می داند که چگونه نفس ها را در سینه خفه کند ، و چه سان ، فریادها را به سکوت بکشاند و با نیرنگ ، کسان را فریب دهد و با زورمداری ، در دل ها هراس افکنَد ، و با تطمیع ، آزمندانِ سرکش را رام کند ، و تجاوز به حقوق مردم و از کشته ، پُشته ساختن ، و مخالفت ها و شورش هایِ داخلی را از بیخ و بُن برکَنَد ؛ امّا او علی است و حق مدار و خدا بین و معاد باور ، که تقیّدش به حق و

.

1- .الکافی : ج 2 ص 336 .
2- .ر. ک : ج 4 ص 4 ح 1350 .
3- .ر. ک : ج 4 ص 6 ح 1352 .

پایبندی اش به ارزش هایِ اخلاقی و تأکیدش بر آموزه های الهی ، او را از این که به سیاست های نامشروعْ دست یازد ، باز می دارد . امام ، بارها به این حقایق ، اشاره کرده و از جمله می فرماید : إنّی لَعالِمٌ بِما یُصلِحُکُم و یُصلِحُ أوَدَکُم ولکِنّی لا أری إصلاحَکُم بِإفسادِ نَفسی . (1) به خدا سوگند که دانایم به چیزی که شما را رام گرداند و کجی تان را راست کند ؛ ولیکن نمی خواهم با رام کردن شما خود را تباه سازم . امام ، به روشنی می فرماید که او نیز شیوه رام کردن مردم را می داند و سیاست های زورمدارانه ای را که در کوتاه مدّت ، صداها را خفه می کند ، می شناسد ، امّا به کار نمی برد و آنها را عامل فساد مصلح می داند . شگفتا ! در نگاه علی علیه السلام ، این گونه کردارها ، بیش از هر چیز ، سیاست مدار را به وادی هولناک زورمداری ، سلطه جویی و به تعبیر آن بزرگ ، به فساد می کشاند و همین است که صَلا در می دهد : اصلاح به بهای فسادِ مصلح ، هرگز ! سخن بلند امام ، نشان دهنده آن است که اصلاحاتِ پنداری ، بهایی جز فساد مصلح ندارد . روشن است که مراد امام ، اصلاحات نامشروع است ؛ مانند انجام دادن اصلاحات اقتصادی به بهای قربانی شدن عدالت اجتماعی در جهان امروز . امام ، چنین اصلاحاتی را بر نمی تابید . او خوب می دانست که چگونه از یک سو مخالفان و سرکشانِ پرنفوذ سیاسی خود را فریب دهد و آنان را با وعده دادن به تأمین آزمندی هایشان ساکت کند ، و اندک اندک ، آنان را از میان بردارد ، و از سویِ دیگر ، به مردم ، وعده برآوردن حقوق واقعی را بدهد ، و در پیش دید مردم ، بر گسترش ارزش های الهی و انسانی تأکید کند و چون پایه های حکومت را استوار کرد ، به آنچه

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 69 . نیز ، ر. ک : ج 6 ص 575 (اصلاح شما با خراب کردن خودم؟ هرگز !) .

که بخواهد ، عمل کند و همه وعده ها را دگرسان کند ، چنان که سیاست مداران ، هماره چنان کرده اند . اگر چنین می کرد ، دیگر او علی بن ابی طالب نبود . سیاست مداری بود چون دیگر سیاست مدارها . این همه شیدایی در تاریخ و شیفتگی انسان ها به علی علیه السلام ، معلول حق مداری اوست . اکنون نیک بنگریم که کجایند سالوسان و تزویرگران زورمدار؟ و از سوی دیگر ، ببینیم علّت ماندگاری علی علیه السلام بر رواق تاریخ و بلندای زمان ، چیست؟ سینه ها چرا آن همه عشق به علی علیه السلام را بر خود نهاده اند؟ گفتیم و باز هم می گوییم که علی علیه السلام ، سیاست را ابزار اقامه حق و تأمین حقوق مردم می داند ، نه ابزار سلطه بر آنان . اصلاحات علوی،هدفی جز زنده گرداندن سیره و سنّت و شیوه حکومت نبوی نداشت . امام علی علیه السلام ، نمی توانست سیاست های ضد ارزشی ، ضد دینی و ضد انسانی را معمول بدارد . چنین بود که علی علیه السلام با همان دشواری هایی رو به رو بود که پیامبر خدا نیز با آنها درگیر بود . (1) علی علیه السلام می کوشید تا با تحمّل دشواری ها و شکیبایی در برابر تلخی ها و مشکلات ، یک بار دیگر ، سیمای نورانی حکومت نبوی و شیوه پیامبر خدا را در تاریخ اسلام ، تکرار کند و سیره ای کارآمد و عدالت گستر و زیبا را در پیش دید نسل ها و عصرها بگذارد .

M2731_T1_File_2142684

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 214 و 222 .

M2731_T1_File_2142685

الفصل الأوّل: بيعه النور1 / 1تاريخُ بَيعَهِ الإمامِاختلف المؤرّخون وكُتّاب السِّيره فى تعيين التاريخ الدقيق لبيعه النّاس للإمام عليه السلام ، فقال البعض : إنّها حصلت فى اليوم الّذى قُتل فيه عثمان . (1) وقال آخرون : إنّها وقعت بعد قتل عثمان بفتره ؛ واختلفوا فى تحديدها بين اليوم الواحد والخمسه أيّام . 2 فورد فى بعض المصادر التاريخيّه : «بويِعَ عَلِيٌّ يَومَ الجُمُعَهِ لِخَمسٍ بَقينَ مِن ذِي الحِجَّهِ وَالنّاسُ يَحسَبونَ مِنْ يَوْمِ قَتْلِ عُثمانَ . (2) لكن نقل الطبرى عن أبى المليح (3) ونقل ابن أبى الحديد عن أبى جعفر الإسكافى ، (4) كما جاء فى تاريخ دمشق وتذكره الخواصّ ، (5) أنّ بيعه النّاس كانت يوم الثامن عشر من ذى الحجّه سنه (35 ه) . والّذى نراه هو أنّ القول الثانى أقرب إلى الواقع ؛ حيث أنّه يلائم القول باتّحاد تاريخ قتل عثمان الّذى هو 18 ذى الحجّه على أصحّ الأقوال (6) مع تاريخ بيعه الإمام ، مضافا إلى تصريح المصادر السابقه بذلک . ومن جهه اُخرى إذا لاحظنا الشرائط السياسيّه الحاكمه على المجتمع الإسلامى آنذاک ، ولاحظنا شخصيّه الإمام العديمه النظير ، فإنّه يبعد غايه البُعد وقوع فاصل زمانى بين قتل عثمان وتعيين القائد الجديد للاُمّه .

.

1- .الاستيعاب: ج 3 ص 217 الرقم 1875 ، مروج الذهب : ج2 ص358، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 436 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 305 وفيهما «والنّاس يحسبون بيعته من يوم قتل عثمان» ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 123 ح 4594 وفيه «وقيل : بويع عقيب قتل عثمان» .
2- .تاريخ الطبرى: ج 4 ص 436، الكامل فى التاريخ: ج 2 ص 305، المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 123 ح 4594.
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 428 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 36 .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 437 ، تذكره الخواصّ : ص 56 .
6- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 480 ح 778 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 7 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 77 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 415 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 132 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 294 ، الاستيعاب : ج 3 ص 159 الرقم 1797 .

فصل یکم : بیعت نور

1 / 1 تاریخ بیعت با امام

فصل یکم : بیعت نور1 / 1تاریخ بیعت با اماممورّخان و سیره نویسان ، در تعیین تاریخ دقیق بیعت مردم با امام علی علیه السلام اختلاف نظر دارند . برخی گفته اند همان روزی که عثمان کشته شد ، مردم با امام علیه السلام بیعت کردند . (1) برخی دیگر بر این باورند که بیعت با امام ، چند روز پس از قتل عثمان ، اتّفاق افتاد . این فاصله نیز از یک تا پنج روز ، 2 مورد اختلاف مورّخان است . در بعضی از منابع تاریخی آمده است : با علی علیه السلام در روز جمعه بیست و پنجم ذی حجه ، بیعت شد که گمان می رود آن روز ، همان روز کشته شدن عثمان بوده است . و نهایت این که بر اساس آنچه طبری از ابو ملیح و ابن ابی الحدید از استاد خود ، ابو جعفر اسکافی نقل کرده اند و همچنین طبق آنچه در تاریخ دمشق و تذکره الخواصّ آمده است ، بیعت مردم با امام ، در روز هیجدهم ذی الحجه الحرام سال 35 هجری بوده است . به اعتقاد ما نظر اخیر ، به واقعْ نزدیک تر است ؛ زیرا علاوه بر تصریح مصادری که بدانها اشارت رفت ، با نظر کسانی که تاریخ بیعت با امام را با تاریخ قتل عثمان یکی می دانند نیز سازگار است ؛ زیرا قتل عثمان ، بنا بر صحیح ترین اقوال ، هیجدهم ذی حجه اتّفاق افتاده است . از سوی دیگر ، با عنایت به شرایط سیاسی جامعه اسلامی در آن هنگام و موقعیت منحصر به فرد امام علی علیه السلام ، فاصله چند روزه میان قتل عثمان و تعیین رهبر جدید ، بسیار دور از واقع است .

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 436، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 305. در این دو کتاب آمده: «مردم ، بیعت امام را روز کشته شدن عثمان می پنداشتند» ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 123 ح 4594 . در این کتاب آمده : «گفته شده پس از کشته شدن عثمان ، بیعت انجام شد» .

1 / 2حُرِّيَّةُ النّاسِ فِی انتِخابِ الإِمامِ8289.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام فی کِتابِهِ إلی أهلِ الکوفَهِ عِندَ مَسیرِهِ مِنَ المَدینَهِ إلَی البَصرَهِ : بایَعَنِی النّاسُ غَیرَ مُستَکرَهینَ ، ولا مُجبَرینَ ، بَل طائِعینَ مُخَیَّرینَ . (1)8287.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وأنَا أری أنّی أحَقُّ النّاسِ بِهذَا الأَمرِ ! فَاجتَمَعَ النّاسُ عَلی أبی بَکرٍ ! فَسَمِعتُ وأطَعتُ . ثُمَّ إنَّ أبا بَکرٍ حَضَرَ فَکُنتُ أری أن لا یَعدِلَها عَنّی ، فَوَلّی (2) عُمَرَ ، فَسَمِعتُ وأطَعتُ ! ثُمَّ إنَّ عُمَرَ اُصیبَ ، فَظَنَنتُ أنَّهُ لا یَعدِلُها عَنّی ، فَجَعَلَها فی سِتَّهٍ أنَا أحَدُهُم ! فَوَلّاها عُثمانَ ، فَسَمِعتُ وأطَعتُ . ثُمَّ إنَّ عُثمانَ قُتِلَ، فَجاؤونی ، فَبایَعونی طائِعینَ غَیرَ مُکرَهینَ . (3) .

1- .نهج البلاغه : الکتاب 1 ، الجمل : ص 244 ، الأمالی للطوسی : ص 718 ح 1518 عن عبد الرحمن بن أبی عمره الأنصاری وفیه إلی «غیر مُستکرَهین» .
2- .فی الطبعه المعتمده : «فولی» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی تاریخ دمشق «ترجمه الإمام علیّ علیه السلام » تحقیق محمّد باقر المحمودی (ج 3 ص 101 ح 1142) .
3- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 439 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 106 الرقم 3789 کلاهما عن یحیی بن عروه المرادی .

1 / 2 آزادی مردم در انتخاب امام

1 / 2آزادی مردم در انتخاب امام8290.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در نامه ای به کوفیان ، هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره : مردم با من بیعت کردند ، نه از روی بی میلی و جبر ، بلکه با میل و اختیار .8291.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا قبض روح شد ، در حالی که من خود را سزاوارترینِ مردم به امر حکومت می دانستم . امّا مردم ، بر حکومت ابوبکر توافق کردند . من هم پذیرفتم و اطاعت کردم .

سپس هنگام مرگ ابوبکر رسید . چنین می دیدم که حکومت را به [کسی] جز من واگذار نکند ؛ امّا او عمر را به حکومت رساند.من هم تسلیم شدم و اطاعت کردم. سپس عمر بیمار شد . گمان می بردم حکومت از من نگذرد ؛ امّا عمر ، آن را میان شش نفر قرار داد که من یکی از آنها بودم . در نتیجه ، حکومت به عثمان رسید . بازْ پذیرفتم و اطاعت کردم . تا این که عثمان کشته شد . مردم به نزد من آمدند و با من با میل و رغبت ، بیعت کردند ، نه از روی اجبار .

.

8292.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى طَلحَةَ والزُّبَيرِ : أمّا بَعدُ ، فَقَد عَلِمتُما وإن كَتَمتُما أنّى لَم اُرِدِ النّاسَ حَتّى أرادونى ، ولَم اُبايِعهُم حَتّى بايَعونى ، وإنَّكُما مِمَّن أرادَنى وبايَعَنى ، وإنَّ العامَّةَ لَم تُبايِعنى لِسُلطانٍ غالِبٍ ، ولا لِعَرَضٍ حاضِرٍ . (1)8293.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الفتوح :أقبَلَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ إلَى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمنينَ ، إنَّ النّاسَ قَد بايَعوكَ طائِعينَ غَيرَ كارِهينَ ، فَلَو بَعَثتَ إلى اُسامَةَ بنِ زَيدٍ وعَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ ومُحَمَّدِ بنِ مَسلَمَةَ وحَسّانِ بنِ ثابِتٍ وكَعبِ بنِ مالِكٍ فَدَعَوتَهُم ؛ لِيَدخُلوا فيما دَخَلَ فيهِ النّاسُ مِنَ المُهاجِرينَ والأَنصارِ !

فَقالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه : إنَّهُ لا حاجَةَ لَنا فيمَن لا يَرغَبُ فينا . (2)1 / 3كَراهَةُ الإِمامِ لِلحُكومَةِ8296.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَتِهِ بَعدَ البَيعَةِ : أمّا بَعدُ ، فَإنّى قَد كُنتُ كارِها لِهذهِ الوِلايَةِ يَعلَمُ اللّهُ فى سَماواتِهِ وفَوقَ عَرشِهِ عَلى اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، حَتَّى اجتَمَعتُم عَلى ذلِکَ ، فَدَخَلتُ فيهِ . (3) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 54 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 239 ؛ الفتوح : ج 2 ص 465 كلاهما نحوه ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 90 وفيه «خاصّ» بدل «غالب» وليس فيه «ولا لعرض حاضر» .
2- .الفتوح : ج 2 ص 441 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 728 ح 1530 عن مالک بن أوس ، بحار الأنوار : ج 32 ص 26 ح 9 .

1 / 3 بی میلی امام به حکومت

8290.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در نامه ای به طلحه و زبیر : پس از حمد و سپاس خدا ؛ به درستی که شما دانستید گرچه آن را کتمان کردید که من به سوی مردم نرفتم تا این که مردم ، مرا خواستند ، و من با آنان بیعت نکردم ، تا این که آنان با من بیعت کردند و در حقیقت ، شما دو نفر هم از کسانی بودید که به سویم آمدید و با من ، بیعت کردید . به درستی که عموم مردم با من ، نه بر پایه زورْ بیعت کردند و نه برای [دستیابی به]متاعی آماده .8291.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الفتوح :عمّار یاسر ، نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! حال که مردم با میل و رغبت با تو بیعت کردند ، نه از روی ناخشنودی ، به سوی اسامه بن زید، عبد اللّه بن عمر ، محمد بن مسلمه ، حَسّان بن ثابت و کعب بن مالک بفِرست و آنان را به آنچه مهاجران و انصار در آن شرکت کردند ، فراخوان . علی علیه السلام فرمود : «ما را به کسانی که به ما میل و رغبت نشان نمی دهند، نیازی نیست».1 / 3بی میلی امام به حکومت8294.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام در سخنرانی اش پس از بیعت : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی که من حکومت بر امت محمّد را خوش نمی داشتم این را خداوند در آسمان ها و بالای عرش می داند ، تا آن که شما [مردم]بر این امر (حکومت من) ، اتّفاق کردید . پس من هم آن را پذیرفتم .

.

8454.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری عن أبی بَشیرٍ العابِدیّ :کُنتُ بِالمَدینَهِ حینَ قُتِلَ عُثمانُ ، وَاجتَمَعَ المُهاجِرونَ والأنصارُ فیهِم طَلحَهُ والزُّبَیرُ فَأَتَوا عَلِیّا ، فَقالوا : یا أبا حَسَنٍ ، هَلُمَّ نُبایِعکَ !

فَقالَ : لا حاجَهَ لی فی أمرِکُم ، أنَا مَعَکُم ؛ فَمَنِ اختَرتُم فَقَد رَضیتُ بِهِ ، فَاختاروا وَاللّهِ ! فَقالوا : ما نَختارُ غَیرَکَ .

قالَ : فَاختَلَفوا إلَیهِ بَعدَما قُتِلَ عُثمانُ مِرارا ، ثُمَّ أتَوهُ فی آخِرِ ذلِکَ ، فَقالوا لَهُ : إنّه لا یَصلُحُ النّاسُ إلّا بِإمرَهٍ ، وقَد طالَ الأَمرُ ! فَقالَ لَهُم : إنَّکُم قَدِ اختَلَفتُم إلَیَّ وأتَیتُم ، وإنّی قائِلٌ لَکُم قَولاً إن قَبِلتُموهُ قَبِلتُ أمرَکُم ، وإلّا فَلا حاجَهَ لی فیهِ . قالوا : ما قُلتَ مِن شَیءٍ قَبِلناهُ إن شاءَ اللّهُ .

فَجاءَ فَصَعِدَ المِنبَرَ ، فَاجتَمَعَ النّاسُ إلَیهِ ، فَقالَ : إنّی قَد کُنتُ کارِها لِأَمرِکُم ، فَأَبَیتُم إلّا أن أکونَ عَلَیکُم ، ألا وإنَّهُ لَیسَ لی أمرٌ دونَکُم ، إلّا أنَّ مَفاتیحَ مالِکُم مَعی ، ألا وإنَّهُ لَیسَ لی أن آخُذَ مِنهُ دِرهَما دونَکُم ، رَضیتُم ؟ قالوا : نَعَم . قالَ : اللّهُمَّ اشهَد عَلَیهِم . ثُمَّ بایَعَهُم عَلی ذلِکَ . (1)8455.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الطبری عن محمّد وطَلحَه :غَشِیَ النّاسُ عَلیّا ، فَقالوا : نُبایِعُکَ ؛ فَقَد تَری ما نزَلَ بِالإِسلامِ ، ومَا ابتُلینا بِهِ مِن ذَوِی القُربی ! فَقالَ عَلیٌّ : دَعونی ، وَالتَمِسوا غَیری ؛ فَإنّا مُستَقبِلونَ أمرا لَهُ وجوهٌ ولَهُ ألوانٌ ، لا تَقومُ لَهُ القُلوبُ ، ولا تَثبُتُ عَلَیهِ العُقولُ . فَقالوا : نَنشُدُکَ اللّهَ ، أ لا تَری ما نَری ! أ لا تَرَی الإِسلامَ ! أ لا تَرَی الفِتنَهَ ! أ لا تَخافُ اللّهَ !

فَقالَ : قَد أجَبتُکُم لِما أری ، وَاعلَموا إن أجَبتُکُم رَکِبتُ بِکُم ما أعلَمُ ، وإن تَرَکتُمونی فَإِنَّما أنَا کَأَحَدِکُم ، إلّا أنّی أسمَعُکُم وأطوَعُکُم لِمَن وَلَّیتُموهُ أمرَکُم . (2) .

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 427 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 302 و ص 304 نحوه ؛ الکافئه : ص 12 ح 7 عن أبی بشر العائذی وفیه إلی «مرارا» ، شرح الأخبار : ج 1 ص 376 ح 318 عن أبی بشیر العائدی نحوه وراجع الفتوح : ج 2 ص 434 436 والمناقب للخوارزمی : ص 49 ح 11 .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 434 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 304 ، نهایه الأرب : ج 20 ص 13 وفیهما «بین القری» بدل «ذوی القربی» ؛ الجمل : ص 129 عن سیف عن رجاله نحوه .

8456.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا قالَ لَهُ سعیدُ بنُ یسارٍ : أدعُو و أنا ر) تاریخ الطبری از ابو بشیر عابدی : هنگام کشته شدن عثمان ، در مدینه بودم . مهاجران و انصار که در میان آنان ، طلحه و زبیر نیز بودند گرد آمدند و نزد امام علی علیه السلام رفته ، گفتند : ای ابو الحسن ! بیا تا با تو بیعت کنیم .

امام فرمود : «مرا نیازی به حکومتِ بر شما نیست . من همراه شمایم و هر که را برگزیدید ، من هم بدان خشنودم» . سوگند به خداوند که برگزیدند و گفتند جز تو را برنمی گزینیم .

[ابو بشیر گفت :] پس از کشته شدن عثمان ، بارها نزد امام رفت و آمد کردند ، تا این که در آخرین بار به وی گفتند : امور مردم ، جز در سایه حکومت ، سامان نگیرد ، و زمانِ قبول تو ، به درازا کشید .

پس به آنان فرمود : «به درستی شما بارها نزد من آمدید . [اینک] سخنی به شما می گویم که اگر آن را بپذیرید ، حکومت را می پذیرم ، وگرنه مرا نیازی به حکومت کردن نیست» .

گفتند : هر چه بگویی ، اگر خدا بخواهد ، خواهیم پذیرفت .

امام علیه السلام آمد و بر منبر رفت . مردم ، اطراف او جمع شدند . سپس فرمود : «به درستی که من از حکومت بر شما اکراه داشتم ؛ ولی شما جز به زمامداری من راضی نشدید . بدانید که بدون نظر شما کاری بر من روا نیست . بدانید که کلیدهای ثروتِ شما نزد من است . بدانید مرا حقّی نیست که درهمی از آن را جز با رضایت شما بردارم . آیا بدین امر راضی هستید؟» .

گفتند : بلی .

فرمود : «بار خدایا ! تو گواه باش بر آنان» .

سپس بر این اساس ، با آنان بیعت کرد .8455.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمد و طلحه : مردم ، اطراف علی علیه السلام را گرفتند و گفتند : با تو بیعت می کنیم . تو خود می بینی که چه حوادثی بر

اسلام فرود آمد و چه مصیبت هایی از ناحیه خویشاوندان ، بر ما روا داشته شد .

آن گاه علی علیه السلام فرمود : «مرا رها سازید و دیگری را بجویید . به درستی که حوادثی چند پهلو و چند رنگ در پیش داریم که دل ها بر آن ، پایدار نمی شود و اندیشه ها در آن ، استوار نمی مانَد» .

مردم گفتند : تو را به خداوند سوگند می دهیم . آیا آنچه را که ما می بینیم ، نمی بینی؟ آیا [مشکلات]اسلام را نمی بینی؟ آیا فتنه ها و بحران ها را نمی بینی؟ آیا از خدا نمی هراسی؟

آن گاه فرمود : «بر پایه آنچه می اندیشم ، پاسختان دادم . بدانید اگر من حکومت را بپذیرم ، براساس آنچه می دانم ، رفتار می کنم ، و اگر مرا رها سازید ، مانند یکی از شما خواهم بود ، جز آن که شنواترینِ شما و فرمانبُردارترینِ شما هستم ، نسبت به کسی که زمامداری خویش را بدو بسپارید» . .

8456.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به سعید بن یسار که پرسید : در حال رکوع) الإمام علیّ علیه السلام مِن کَلامٍ لَهُ لَمّا أرادَهُ النّاسُ عَلَی البَیعَهِ بَعدَ قَتلِ عُثمانَ : دَعونی وَالتَمِسوا غَیرِی ؛ فَإِنّا مُستَقبِلونَ أمرا لَهُ وجوهٌ وألوانٌ ، لا تَقومُ لَهُ القُلوبُ ، ولا تَثبُتُ عَلَیهِ العُقولُ . وإِنَّ الآفاقَ قَد أغامَت ، وَالمَحَجَّهَ قَد تَنَکَّرَت ، وَاعلَموا أنّی إن أجَبتُکُم رَکِبتُ بِکُم ما أعلَمُ ، ولَم اُصغِ إلی قَولِ القائِلِ ، وعَتبِ العاتِبِ ، وإن تَرَکتُمونی فَأنَا کَأَحَدِکُم ، ولَعَلّیٌ أسمَعُکُم وأطوَعُکُم لِمَن وَلَّیتُموهُ أمرَکُم ، وأنَا لَکُم وَزیرا خَیرٌ لَکُم مِنّی أمیرا . (1)8457.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :تاریخ الطبری عن محمّد ابن الحنفیّه :کُنتُ مَعَ أبی حینَ قُتِلَ عُثمانُ ، فَقامَ فَدَخَلَ مَنزِلَهُ ، فَأتاهُ أصحابُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالوا : إنَّ هذَا الرَّجُلَ قَد قُتِلَ ، ولابُدَّ لِلنّاسِ مِن إمامٍ ، ولا نَجِدُ الیومَ أحَدا أحَقَّ بِهذَا الأمرِ مِنکَ ؛ لا أقدَمَ سابِقَهٍ ، ولا أقرَبَ مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ! !

فَقالَ : لا تَفعَلوا ، فَإِنّی أکونُ وَزیرا خَیرٌ مِن أن أکونَ أمیرا . فَقالوا : لا ، وَاللّهِ ما نَحنُ بِفاعِلینَ حَتّی نُبایِعَکَ . قالَ : فَفِی المَسجِدِ ؛ فَإِنَّ بَیعَتی لا تَکونُ خَفِیّا ، ولا تَکونُ إلّا عَن رِضا المُسلِمینَ . (2)8458.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام مِن کَلامٍ لَهُ فی جَوابِ طَلحَهَ والزُّبَیرِ : وَاللّهِ ما کانَت لی فی الخِلافَهِ رَغبَهٌ ، ولا فِی الوِلایَهِ إربَهٌ ، ولکِنَّکُم دَعَوتُمونی إلَیها ، وحَمَلتُمونی عَلَیها ، فَلَمّا أفضَت إلَیَّ نَظَرتُ إلی کِتابِ اللّهِ وما وَضَعَ لَنا وأمَرَنا بِالحُکمِ بِهِ فَاتَّبَعتُهُ ، وما استَنَّ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَاقتَدَیتُهُ . (3) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 92 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 110 وفیه إلی «وعتب العاتب» .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 427 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 11 نحوه .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 205 .

8459.عنه علیه السلام (لَمّا سُئلَ عن معنی السُّجودِ) امام علی علیه السلام از سخنان وی هنگامی که پس از کشته شدن عثمان ، مردم خواستند با وی بیعت کنند : مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید که ما به استقبال امورِ چند پهلو و رنگارنگ می رویم . دل ها در آن ، بر جا نمی ماند و خِرَدها بر آن ، استوار نمی گردد . گستره زندگی را ابرهای فتنه پوشانده است و راه روشن دگرگون شده است ؛ و بدانید اگر من درخواستِ شما را پذیرفتم ، با شما چنان رفتار می کنم که [خود]می دانم و به سخنِ سخنسرایان و ملامتِ سرزنش کنندگان ، گوش نمی دهم ، و اگر مرا واگذارید ، همچون یکی از شمایم و شاید من برای کسی که کار خود را بدو می سپارید ، بهتر از دیگران ، فرمانبُردار و شنوا باشم . من اگر وزیر شما باشم ، بهتر است تا امیرِ شما باشم .8457.امام رضا علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمد بن حنفیه : هنگام کشته شدن عثمان ، با پدرم بودم . وی برخاست و به منزل خود رفت . یاران پیامبر خدا نزد او آمدند و گفتند : این مرد ، کشته شده و مردم را چاره ای از داشتن پیشوا نیست . ما امروز کسی را از تو سزاوارتر بر این امر نمی دانیم که سابقه دارتر [در اسلام] و نزدیک تر به پیامبر خدا باشد .

پدرم فرمود: «چنین مکنید! من [برای شما] وزیر باشم، بهتر از آن است که امیر باشم» .

مردم گفتند : نه ، به خدا سوگند ، کاری انجام ندهیم ، مگر آن که با تو بیعت کنیم» .

فرمود : «پس در مسجد ؛ چرا که بیعت من با شما پنهانی نیست و جز با خشنودی مسلمانان ، صورت نگیرد» .8458.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنان وی در پاسخ طلحه و زبیر : به خداوند سوگند که مرا نه در خلافت ، رغبتی بود و نه به فرمان روایی تمایلی ؛ امّا شما مرا بدان فرا خواندید و بر آنْ وادارم ساختید . پس از آن ، چون حکومت به من رو آورد ، به کتاب خدا و آنچه بر ما نهاده و آنچه ما را در حکمرانی فرمان داده است ، نظر کردم و پیروی کردم و به سنّتی که پیامبر خدا نهاده است ، اقتدا نمودم . .

8459.امام على عليه السلام (در پاسخ به سؤال از معناى سجود [در حال نماز]) عنه عليه السلام مِن كَلامِهِ لَمّا أرادَ المَسيرَ إلى ذى قارٍ : يايَعتُمونى وأنَا غَيرُ مَسرورٍ بِذلِكَ ، ولا جَذِلٍ (1) ، وقَد عَلِمَ اللّهُ سُبحانَهُ أنّى كُنتُ كارِها لِلحُكومَهِ بَينَ اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ؛ ولَقَد سَمِعتُهُ يَقولُ : ما مِن والٍ يَلى شَيئا مِن أمرِ اُمَّتى إلّا اُتِىَ بِهِ يَومَ القيامَهِ مَغلولَهً يَداهُ إلى عُنُقِهِ ، عَلى رُؤوسِ الخَلائِقِ ، ثُمَّ يُنشَرُ كِتابُهُ ، فَإِن كانَ عادِلاً نَجا ، وإن كانَ جائِرا هَوى . (2) .

1- .جَذِل بالشىء يَجذَل جَذَلاً ، فهو جَذِلٌ وجذلانُ : فَرِحَ (لسان العرب : ج 11 ص 107 «جذل») .
2- .الجمل : ص 267 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 63 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 309 عن زيد بن صوحان .

8460.مصباح الشریعه (فیما نسبه إلی الإمامِ الصّادقِ علیه السلام) امام علی علیه السلام از سخنان او به هنگام حرکت به سوی ذی قار : با من بیعت کردید ، در حالی که بدان ، شادمان و خوش حال نبودم . خداوندِ سبحان ، می دانست که من حکومت بر امّت محمّد را خوش نمی داشتم ؛ چرا که شنیده بودم پیامبر خدا می فرمود: «هیچ فرمانروایی نیست که کاری از امّت مرا بر عهده گیرد ، جز آن که روز قیامت ، در حضور مردمان آورده شود ، در حالی که دست هایش به گردنش بسته است . آن گاه پرونده اش گشوده شود . اگر عدالت پیشه باشد ، رهایی یابد و اگر ستمگر باشد ، سقوط کند . .

ص: 468

. .

تحلیلی بر علل ناخشنودی امام علی از پذیرش حکومت

تحلیلی بر علل ناخشنودی امام علی از پذیرش حکومتخیزش علیه عثمان ، به لحاظ چگونگی حکومت او همگانی شده بود . فراگیری قیام علیه عثمان و توجّه مردم به چهره ای برجسته برای خلافت ، عملاً سرنوشت خلافت را از دست جریان های سیاسی به در برده بود . بدین سان ، مردم بودند که درباره رهبر سیاسی خود ، تصمیم می گرفتند . در آن هنگامه شگفت ، تقریبا تمام دل ها بدون اندکْ تردیدی ، متوجّه امام علی علیه السلام بود : شایسته ترین فرد برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله که اکنون از پسِ 25 سال انزوا ، نامش بر سرِ زبان ها می گشت . گرایش عمومی مردم ، به گونه ای بود که هیچ کس را یارای مخالفت با این حرکت عمومی نبود . از این روی ، داعیه دارانی که خود را همتای علی علیه السلام می پنداشتند و در شورای شش نفری عمر در کنار امام علیه السلام بودند نیز احساس می کردند که درایت سیاستمدارانه(!) اقتضا می کند که پیش تر از دیگران ، دست بیعت به سوی امام ، دراز کنند . سیل خروشان امّت ، از هر سو برای بیعت ، آهنگ خانه علی علیه السلام را داشت ؛ امّا امام ، قاطعانه ایستاد و از پذیرش پیمان با مردم ، تَنْ زد و با صراحتْ اعلام کرد که سراغ دیگری بروید که : «من وزیر شما باشم ، بهتر است از آن که امیر شما باشم» . شگفتا ! کسی که خود را خلیفه بلافصل پیامبر خدا می داند و در روزگار دراز

.

انزوا ، در هر موقع مناسب و موضع مقتضی ، مظلومیت خود را به زبان آورده و از شایستگی خود برای خلافت ، سخن گفته و ربوده شدن حقّ خود را از سرِ سوز و از ژرفای جان ، فریاد کرده است ، اکنون در برابر چنین رویکردی شگرف که همگان با تمام وجود و با جان و دل ، آهنگِ پذیرش زمامداری او را دارند ، و در انتخابی آزاد و مستقیم ، بر حاکمیت و حکومت او تأکید می ورزند ، نمی پذیرد و صریحا عدم تمایل خود را به پذیرش این مسئولیت ، اعلام می کند . چرا؟! آیا به واقعْ امام علیه السلام ، پذیرفتن حکومت را خوش نمی داشت و به حاکمیت دیگری تمایل داشت؟! یا با این گونه موضعگیری ، نوعی تعارف سیاسی برای جلب توجّه بیشتر مردم ، طرح می کرد؟! یا این دو گونه برخورد در زندگانی وی ، دلیل یا دلایل دیگری دارد که ما نمی دانیم؟ اندکْ آشنایی با بینش ، روش و منش علی علیه السلام ، تردیدی باقی نمی گذارد که او از تعارفات سیاستمدارانه به دور است و از نَفْس حکومت ، بیزار . علی علیه السلام ، نه در پی حکومت بود و نه در اندیشه سلطه بر مردم . او به حکومت ، چونان ابزاری برای استوارداری حق و گسترش عدل و اقامه قسط می اندیشید . آیا شرایط سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار ، برای دست یافتن به چنین اهدافی از حکومت ، آماده بود؟ اکنون و از پسِ 25 سال دگرگونی های سیاسی ، اجتماعی و فکری و دیگرسانی هایِ روحی و ذهنی ، صحابیان و همراهان نیز دگرگونه شده اند ، با اندیشه هایی دیگر ، و معیارها و ملاک هایی دیگر برای زندگانی و ... . نسل حاضر که میداندارِ صحنه سیاست و آخرین هنگامه هاست نیز در شرایطی قرار دارد که نه با معیارها و ملاک های استوار دین آشناست ، و نه با چگونگی اوضاع عصر رسالت ، و نه با سیره پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ ونه از علی علیه السلام و جایگاه والایِ او در دین و

.

شأن عظیم او آگاهی درستی دارد . آنچه در ربع قرن بر دین رفته ، به ویژه در زمان خلیفه سوم تفسیر و تأویل هایی است که از متون دینی شده ، و دگرسانی هایی است که در احکام ، پدید آمده است . همه اینها تصویری از دین در ذهن و زبانْ رقم زده بود که عمل بر اساس کتاب و سنّت (به دور از مجامله ها و مداهنه ها) را بسی دشوار می ساخت . امام علی علیه السلام می دانست که آب رفته را به جوی بازگرداندن ، همان و سر برکشیدن فتنه ها ، همان! گزاردن حق ، همان و سر برکشیدن باطلْ مداران حق ستیز ، همان! از این روی ، از پذیرش ، تن می زد و بر آن تأکید می ورزید ، تا مگر فردا و فرداها در برابر سرکش ها حجّتی باشد . چنین است که حضرت در جایی فرمود : دَعونی وَالتَمِسوا غَیری ، فَإنّا مُستَقبِلونَ أمرا لَهُ وُجوهٌ وألوانٌ ، لا تَقومُ لَهُ القُلوبُ ولا تَثبُتُ عَلَیهِ العُقولُ . و إنَّ الآفاقَ قَد أغامَت ، وَالمَحَجَّةُ قَد تَنَکَّرَت ، وَاعلَموا أنّی إن أُجِبتُکُم رَکِبتُ بِکُم ما أعلَمُ ، ولَم اُصغِ إلی قَولِ القائِلِ وعَتبِ العاتِبِ ، وإن تَرَکتُمونی فَأنَا کَأحَدِکُم ، ولَعَلّی أسمَعُکُم وأطوَعُکُم لِمَن وَلَّیتُموهُ أمرَکُم ، وأنَا لَکُم وَزیرا ، خَیرٌ لَکُم مِنّی أمیرا . (1) مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید که ما به استقبال امور چند پهلو و رنگارنگ می رویم . دل ها در آن ، بر جا نمی ماند و خِرَدها بر آن ، استوار نمی گردد . گستره زندگی را ابرهای فتنه ، پوشانده و راه روشن ناشناخته شده است ؛ و بدانید اگر من درخواستِ شما را پذیرفتم ،با شما چنان رفتار می کنم که [خود]می دانم و به سخنِ سخنسرایان و ملامتِ سرزنش کنندگان ، گوش نمی دهم ، واگر مرا واگذارید ، همچون یکی از شمایم و شاید برای کسی که کار خود را بدو می سپارید ، بهتر از دیگران ، فرمانبردار و شنوا باشم . اگر من وزیر شما باشم ، بهتر است تا امیر شما باشم .

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 92 ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج 2 ص 110 .

کلام امام علیه السلام بسی گویا روشنگر و ژرف است . آنچه به استقبال آن می رویم ، گونه گون است و دارای رویه ها : امواجی که در پیش داریم ، توفان هایی که آغاز خواهد شد ، عدالتی که من بر آن پای خواهم فشرد ، فریادهایی که در پی آن برخواهد آمد و ... . امام می خواست تا زمینه آماده شود و معیارها و ملاک های تعامل را با مردم در میان نهد، خطوط اصلی حکومت را وا گوید و آینده را روشن سازد ، تا مردمْ آگاهانه انتخاب کنند و هوشمندانه موضع گیرند . سخنان امام ، پس از آن تن زدن ها و نپذیرفتن ها در خطبه ای که یاد شد و مواردی دیگر : 1 . تأکیدی است بر این که او شیدا و شیفته ریاست نیست . اگر از خودْ سخن گفته ، اگر از دیگرسانی ها پس از پیامبر خدا نالیده ، اگر بر امامت و پیشوایی خود تأکید کرده ، همه و همه ، برای آشکار ساختن حقایق و تأکید بر مصالح بوده است . اکنون نیز اگر زمام امور را به دست می گیرد و مسئولیت خلافت را می پذیرد ، برای اجرای حقّ است و پی نهادنِ حکومتی بدان سان که خود می داند و می پسندد ، تا فردا هیچ کس و هیچ گروه و قبیله ای ، به لحاظ فریادگری و بیعت امروزش ، خود را طلبکار نداند و آهنگ تحمیل خواسته هایش را بر او نداشته باشد . 2 . تأکیدی است بر این که دگرگونی هایی در آموزه های دین ، چهره بسته است . پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، آیین الهی دست خوش دگرسانی هایی شده است . اکنون او چون زمام امور را به دست گیرد ، با تحریف ها مبارزه خواهد کرد و در جهت نمودنِ چهره راستین دین از پس غبار تحریف ، خواهد کوشید و این همه ، بسی تنش های سیاسی و اجتماعی به همراه خواهد داشت . 3 . نشان از جامعه شناسی دقیق ، روان شناسی و زمان شناسی امام علیه السلام دارد و

.

گواهی می دهد که وی فریفته روی آوردن مردم به بیعت با وی در آن شرایط ویژه سیاسی نشد و آینده حکومت خود را به روشنی می دید و می دانست که شرایط برای اصلاحات علوی و باز گرداندن امّت اسلامی به روش و سیره پیامبر خدا و سنّت او فراهم نیست . همچنین نیک می دانست که شورش عمومی علیه عثمان ، برخاسته از بازگشت جامعه به ارزش های اسلامی نبود ؛ بلکه برخی از موج سوارانِ این شورش ، چون عایشه و طلحه و زبیر ، با انگیزه های خاصّ سیاسی و اقتصادی دست به چنین اقدامی زدند . از این رو ، انگیزه بیعت آنان ، با اهداف حکومتی امام علیه السلام سازگار نبود و هرگاه بدین نتیجه قطعی می رسیدند که علی علیه السلام آنان را همراهی نمی کند و بدانان امتیازهای خلاف حق و عدالت نمی بَخشد ، در برابر اصلاحات وی قیام خواهند کرد و جامعه اسلامی را به تفرقه و تشتّت خواهند کشانْد . (1) 4 . بیعت با او ، بیعت با آرمان های علوی است . اکنون ، آن که دست در دست او می نهد و با او پیمان می بندد ، باید آماده همراهی باشد ؛ همراهی برای زدودن تحریف ها ، بازسازی معنوی جامعه ، حاکمیت واقعی دین ، باز نمودن آنچه از یادها رفته است و روشن ساختن حقایقی که دست خوش دگرگونی شده اند و ... بدین سان ، مولا علیه السلام با امواج خروشان مردمی که فریاد برآورده اند که علی باید زمامِ خلافت را به دست گیرد ، اتمام حجّت می کند که او از پذیرش خلافت ، گسترش عدالت ، گزاردن حق و احیایِ آیین الهی را مراد کرده است و راه ، این است ، نه جز این .

.

1- .تبیین این واقعیّت تاریخی در ج 6 ص 523 (بخش هفتم : روزگار سختی) آمده است .

1 / 4دَوافِعُ الإمامِ لِقَبولِ الحُكومَهِ8461.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :أما وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ ، وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، لَولا حُضورُ الحاضِرِ ، وقِيامُ الحُجَّهِ بِوُجودِ النّاصِرِ ، وما أخَذَ اللّهُ عَلَى العُلَماءِ أَلّا يُقارّوا (1) عَلى كِظَّهِ (2) ظالِمٍ ، ولا سَغَبِ (3) مَظلومٍ ، لَأَلقَيتُ حَبلَها عَلى غارِبِها ، وَلَسَقَيتُ آخِرَها بِكَأسِ أوَّلِها ، ولَأَلفَيتُم دُنياكُم هذِهِ أزهَدَ عِندى مِن عَفطَهِ عَنزٍ . (4)8462.امام علي عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ يُبَيِّنُ سَبَبَ طَلَبِهِ الحُكمَ : أيَّتُهَا النُّفوسُ المُختَلِفَهُ ، وَالقُلوبُ المُتَشَتِّتَهُ ، الشّاهِدَهُ أبدانُهُم ، وَالغائِبَهُ عَنهُم عُقولُهُم ، أظأرُكُم (5) عَلَى الحَقِّ وأنتُم تَنفِرونَ عَنهُ نُفورَ المِعزى مِن وَعوَعَهِ الأَسَدِ ! هَيهاتَ أن أطلَعَ بِكُم سَرارَ العَدلِ ، أو اُقيمَ اعوِجاجَ الحَقِّ .

اللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ أنَّهُ لَم يَكُنِ الَّذى كانَ مِنّا مُنافَسَهً فى سُلطانٍ ، ولَا التِماسَ شَىءٍ مِن فُضولِ الحُطامِ ، ولكِن لِنَرِدَ المَعالِمَ مِن دينِکَ ، ونُظهِرَ الإِصلاحَ فى بِلادِکَ ؛ فَيَأمَنَ المَظلومونَ مِن عِبادِکَ ، وتُقامَ المُعَطَّلَهُ مِن حُدودِکَ . (6)8463.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام فى الحِكَمِ المَنسوبَه إلَيهِ : اللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ أنّى لَم اُرِدِ الإِمرَهَ ، ولا عُلُوَّ المُلكِ وَالرِّياسَهِ ، وإنَّما أرَدتُ القِيامَ بِحُدودِکَ ، وَالأداءَ لِشَرعِکَ ، ووَضعَ الاُمورِ فى مَواضِعِها ، وتَوفيرَ الحُقوقِ عَلى أهلِها ، والمُضِىَّ عَلى مِنهاجِ نَبِيِّکَ ، وإرشادَ الضّالِّ إلى أنوارِ هِدايَتِکَ. (7) .

1- .قارَّه مُقارَّه : أى قرَّ معه وسكن ، وهو تفاعل من القرار (لسان العرب : ج 5 ص 85 «قرر») .
2- .الكِظَّه : البِطنَه ، كظّه الطعامُ والشرابُ يكُظُّه كظّا؛ إذا ملأه حتّى لا يطيق النفَس (لسان العرب : ج 7 ص 457 «كظظ») . والمراد استئثار الظالم بالحقوق .
3- .سَغِب الرجل يَسغَب وسَغَبَ يَسغُبُ : جاع (لسان العرب : ج 1 ص 468 «سغب») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 3 ، علل الشرائع : ص 151 ح 12 ، معانى الأخبار : ص 362 ح 1 ، الإرشاد : ج 1 ص 289 وفيه «أولياء الأمر» بدل «العلماء» والثلاثه الأخيره عن ابن عبّاس ، نثر الدرّ : ج 1 ص 275 نحوه ، غرر الحكم : ح 10149 ؛ تذكره الخواصّ : ص 125 وفيه إلى «حبلها» .
5- .ظَأرنى فلان على أمرٍ كذا وأظأرَنى وظاءَرَنى : أى عَطَفنى (لسان العرب : ج 4 ص 515 «ظأر») .

6- .نهج البلاغه : الخطبه 131 ، تحف العقول : ص 239 ؛ المعيار والموازنه : ص 277 كلاهما نحوه من «اللهمّ» .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 299 ح 414 ؛ الدرجات الرفيعه : ص 38 .

1 / 4 انگیزه های امام برای پذیرش حکومت

1 / 4انگیزه های امام برای پذیرش حکومتبیعت نور8466.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آگاه باشید! سوگند به آن که دانه را شکافت وانسان را بیافرید ، اگر حضور حاضران نبود و حجّت با وجود یاورْ تمام نمی شد ، و [اگر نبود]پیمانی که خداوند از عالمان گرفته که بر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان ، بی قرار باشند ، هر آینه ، افسار حکومت را بر پشتش رها می کردم و آخرش را با کاسه اوّلش سیراب می ساختم و می دیدید که دنیای شما نزد من ، از آبِ بینی بُز ماده ای بی ارزش تر است .8467.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنان او که اسباب پذیرش حکومت را بیان می دارد :ای جان های گوناگون و دل های پراکنده که بدن هاشان حضور دارد و خِرَدهایشان از آنها غایب است! شما را به حق بر می گردانم ، ولی از آن می گریزید ، چنان که بزغالگان از بانگ شیرِ غرّان می گریزند . دور است که با شما پایه های عدل را به پا دارم یا کژی های حقیقت را راست کنم!

بار خدایا! تو می دانی که آنچه از ما سر زد ، رقابت در سلطنت (و حکومت) و آرزوی زیادیِ مال دنیا نبود ؛ بلکه [بدان جهت بود] تا نشانه های دینت را بازگردانیم و اصلاح را در شهرهایتْ آشکار سازیم تا در سایه آن ، بندگان ستمدیده ات امنیت پیدا کنند و حدودِ معطّل مانده ، اقامه گردد .8468.بحار الأنوار عن علیِّ بنِ الحسینِ علیه السلام :امام علی علیه السلام از حکمت های منسوب به ایشان : بارِ خدایا! تو می دانی که من در پیِ زمامداری و حکومت و برتری جویی و ریاست نبودم ؛ بلکه تنها در پیِ اقامه حدود و اجرا کردن شریعت ، نهادن امور بر جای خود ، رساندن حقوق صاحبان حق ، حرکت بر روش پیامبرت و هدایت گم راهان به نور هدایت بودم .

.

8464.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :لَم تَکُن بَیعَتُکُم إیّایَ فَلتَةً ، ولَیسَ أمری وأمرُکُم واحِدا ، إنّی اُریدُکُم للّهِ ، وأنتُم تُریدونَنی لِأَنفُسِکمُ .

أیُّها النّاسُ أعینونی عَلی أنفُسِکُم، وَایمُ اللّهِ لَاُنصِفَنَّ المَظلومَ مِن ظالِمِهِ ، ولَأَقودَنَّ الظالِمَ بِخِزامَتِهِ حَتّی اُورِدَهُ مَنهَلَ الحَقِّ وإن کانَ کارِها . (1)8465.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :عَدَا النّاسُ عَلی هذَا الرَّجُلِ وأنَا مُعتَزِلٌ فَقَتَلوهُ ، ثُمَّ وَلُّونی وأنَا کارِهٌ ، ولَولا خَشیَهٌ عَلَی الدّینِ لَم اُجِبهُم . (2)8466.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام فی کِتابِهِ إلی أهلِ الکوفَهِ : وَاللّهُ یَعلَمُ أنّی لَم أجِد بُدّا مِنَ الدُّخولِ فی هذَا الأَمرِ ، ولَو عَلِمتُ أنَّ أحَدا أولی بِهِ مِنّی ما قَدِمتُ عَلَیهِ . (3)8467.امام باقر علیه السلام :عنه علیه السلام :وَاللّهِ ما تَقَدَّمتُ عَلَیهَا [الخِلافَهِ] إلّا خَوفا مِن أن یَنزُوَ عَلَی الأَمرِ تَیسٌ (4) مِن بَنی اُمَیَّهَ ، فَیَلعَبَ بِکِتابِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ . (5)راجع : ج 4 ص 182 (إقامه العدل) .

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 136 ، الإرشاد : ج 1 ص 243 عن الشعبی وفیه إلی «لأنفسکم» .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 491 ، فتح الباری : ج 13 ص 57 کلاهما عن کلیب الجرمی .
3- .الجمل : ص 259 .
4- .التَیْس : الذَکر من المعز (لسان العرب : ج 6 ص 33 «تیس») .
5- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 353 عن حبیب بن أبی ثابت .

8469.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :بیعت شما با من ، ناگهانی و بی اندیشه نبود و انگیزه من و شما هم یکی نیست . به درستی که من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خودْ می خواهید . ای مردم ! مرا در امور خود یاری رسانید . سوگند به خداوند که حقّ ستمدیده را از ستمگر خواهم ستاند و لگام ستمگر را گرفته ، او را بر آبشخور حقیقتْ وارد خواهم کرد ، گرچه از آن کراهت داشته باشد .8470.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :مردم بر عثمان شوریدند و در حالی که من کناره گیر بودم او را به قتل رساندند . سپس با [وجود]کراهت من ، مرا به حکومت رساندند . اگر ترسِ بر دین نبود ، آنان را اجابت نمی کردم .8471.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه ایشان به کوفیان : خداوند آگاه است که چاره ای جز پذیرش حکومت نداشتم و اگر شایسته تر از خود را می یافتم ، در این امر ، پیش قدم نمی شدم .8469.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :سوگند به خداوند که بر خلافتْ اقدام نکردم ، مگر از ترس آن که بُزی نَر (1) از بنی امیّه بر آن چنگ اندازد و کتاب خداوند را بازیچه سازد .ر . ک : ج 4 ص 183 (به پا داشتن عدالت) .

.

1- .این تعبیر ، تمثیل است ، زیرا بز ، گلّه را این طرف و آن طرف می کشاند .

1 / 5أوَّلُ مَن بايَعَ8472.علل الشرائع به نقل از هشام بن حكم :الكامل فى التاريخ :لَمّا قُتِلَ عُثمانُ ، اجتَمَعَ أصحابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ وفيهم طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ ، فَأتَوا عَلِيّا ، فَقالوا لَهُ : إنَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِن إمامٍ ! قالَ : لا حاجَةَ لى [فى] (1) أمرِكُم ؛ فَمَنِ اختَرتُم رَضيتُ بِهِ . فَقالوا : ما نَختارُ غَيرَکَ .

وتَرَدَّدوا إلَيهِ مِرارا ، وقالوا لَهُ فى آخِرِ ذلِکَ : إنّا لا نَعلَمُ أحَدا أحَقَّ بِهِ مِنکَ ؛ لا أقدَمَ سابِقَةً ، ولا أقرَبَ قَرابَةً مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . فَقالَ : لا تَفعَلوا ، فَإنّى أكونُ وَزيرا خَيرا مِن أن أكونَ أميرا . فَقالوا : وَاللّهِ ما نَحنُ بِفاعِلينَ حَتّى نُبايِعَکَ . قالَ : فَفِى المَسجِدِ ؛ فَإنَّ بَيعَتى لا تَكونُ خَفِيَّةً ، ولا تَكونُ إلّا فِى المَسجِدِ وكانَ فى بَيتِهِ ، وقيلَ : فى حائِطٍ لِبَنى عَمرِو بنِ مَبذولٍ .

فَخَرَجَ إلَى المَسجِدِ وعَلَيه إزارٌ وطاقٌ وعِمامَةُ خَزٍّ ، ونَعلاهُ فى يَدِهِ ، مُتَوَكِّئا عَلى قَوسٍ ، فَبَايَعَهُ النّاسُ . وكانَ أوَّلُ مَن بايَعَهُ مِنَ النّاسِ طَلحَةَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ . فَنَظَرَ إلَيهِ حَبيبُ بنُ ذُؤَيبٍ فَقالَ : إنّا للّهِ ! أوَّلُ مَن بَدَأَ بِالبَيعَهِ يَدٌ شَلّاءُ ، لا يَتِمُّ هذَا الأمرُ ! وبايَعَهُ الزُّبَيرُ . وقالَ لَهُما عَلِىٌّ : إن أحبَبتُما أن تُبايِعانى ، وإن أحبَبتُما بايَعتُكُما ! فَقالا : بَل نُبايِعُکَ . (2)8473.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الجمل عن زيد بن أسلم :جاءَ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ إلى عَلِىٍّ عليه السلام وهُوَ مُتَعَوِّذٌ بِحيطانِ المَدينَهِ ، فَدَخلا عَلَيهِ وقالا لَهُ : اُبسُط يَدَکَ نُبايِعکَ ، فَإنَّ النّاسَ لا يَرضَونَ إلّا بِکَ .

فَقالَ لَهُما : لا حاجَةَ لى فى ذلِکَ ، لَأَن أكونَ لَكُما وَزيرا خَيرٌ مِن أن أكونَ لَكُما أميرا ، فَليَبسُط مَن شاءَ مِنكُما يَدَهُ اُبايِعهُ .

فَقالا : إنَّ النّاسَ لا يُؤثِرونَ غَيرَکَ ، ولا يَعدِلونَ عَنکَ إلى سِواکَ ، فَابسُط يَدَکَ نُبايِعکَ أوَّلَ النّاسِ .

فَقالَ : إنَّ بَيعَتى لا تَكونُ سِرّا ، فَأَمهِلا حَتّى أخرُجَ إلَى المَسجِدِ .

فَقالا : بَل نُبايِعُکَ هاهنا ، ثُمَّ نُبايِعُکَ فِى المَسجِدِ . فَبايَعاهُ أوَّلَ النّاسِ ، ثُمَّ بايَعَهُ النّاسُ عَلَى المِنبَرِ ، أوَّلُهُم طَلحَةُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ ، وكانَت يَدُهُ شَلّاءَ ، فَصَعِدَ المِنبَرَ إلَيهِ فَصَفَقَ عَلى يَدِهِ ، ورَجُلٌ مِن بَنى أسَدٍ يَزجُرُ الطَّيرَ قائِمٌ يَنظُرُ إلَيهِ ، فَلَمّا رَأى أوَّلَ يَدٍ صَفَقَت عَلى يَدِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام يَدَ

طَلحَةَ وهِىَ شَلّاءُ ، قالَ : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ؛ أوَّلُ يَدٍ صَفَقَت عَلى يَدِهِ شَلّاءُ ، يُوشِکُ ألّا يَتِمَّ هذَا الأَمرُ . ثُمَّ نَزَلَ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ وبايَعَهُ النّاسُ بَعدَهُما . (3) .

1- .ما بين المعقوفين إضافه يقتضيها السياق .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 302 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 428 عن أبى المليح نحوه ، نهايه الأرب : ج 20 ص 10 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 7 ح 2 وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 227 .
3- .الجمل : ص 130 .

1 / 5 نخستین کسی که بیعت کرد

1 / 5نخستین کسی که بیعت کرد8475.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الکامل فی التاریخ :هنگامی که عثمان کشته شد ، یاران پیامبر خدا از مهاجران و انصار ، در حالی که در میان آنان طلحه و زبیر نیز بودند ، گِرد آمده ، نزد علی علیه السلام رفتند و به وی گفتند : مردم را گریزی از داشتن پیشوا نیست . علی علیه السلام فرمود : «مرا به حکومت بر شما نیازی نیست . هر آن کس را که برگزیدید ، بدان رضایت می دهم» .

گفتند : جز تو را برنگزینیم .

بارها نزد او آمد و شد کردند و در آخرین مرتبه به وی گفتند : به درستی که کسی را شایسته تر از تو بر امر حکومت نمی شناسیم که از تو پیشتازتر [در اسلام] و به پیامبر ، نزدیک تر باشد .

آن گاه امام فرمود : «چنین مکنید ! اگر من وزیر باشم ، بهتر از آن است که امیر باشم» .

آنان گفتند : به خدا سوگند ، هیچ کاری انجام نمی دهیم ، مگر آن که با تو بیعت کنیم .

فرمود : «پس در مسجد ؛ چرا که بیعت من ، پنهانی نخواهد بود و جز در مسجد ، انجام نخواهد شد» .

در این هنگام ، امام در خانه اش بود و گفته شده در بُستان بنی عمرو بن مبذول بود .

آن گاه حضرت به سوی مسجد روانه شد ، در حالی که عبایی بر دوش و لباسی بلند برتن و عِمامه ای از خَز بر سر داشت و کفش هایش در دستش بود و بر کمانی تکیه کرده بود . سپس مردم ، با وی بیعت کردند .

نخستین کسی که بیعت کرد ، طلحه بن عبیداللّه بود . حبیب بن ذؤیب ، به وی نگاه کرد و گفت : پناه بر خدا ! نخستین دستی که برای بیعت دراز شد ، دستی علیل و ناتوان بود . این کار ، به سامان نرسد ! سپس زبیر بیعت کرد .

علی علیه السلام به آن دو فرمود : «اگر دوست دارید ، شما با من بیعت کنید و اگر می خواهید ، من با شما بیعت کنم؟» .

گفتند : ما با تو بیعت می کنیم .8474.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الجمل به نقل از زید بن اَسلَم : طلحه و زبیر ، نزد علی علیه السلام آمدند ، در حالی که به باغ های [اطراف]مدینه پناه برده بود . آن دو بر وی وارد شدند وگفتند : دستت را بیاور تا با تو بیعت کنیم ؛ زیرا مردم ، تنها به [خلافت] تو رضایت می دهند .

امام به آن دو فرمود : «مرا نیازی به این امر نیست . اگر برای شما دو نفر ، وزیر باشم ، بهتر از آن است که بر شما امیر باشم . هریک از شما که می خواهد دستش را بیاورد ، تا با او بیعت کنم» .

آن دو گفتند : مردم ، غیر از تو را انتخاب نکنند و از تو عدول نکنند . دستت را بیاور تا به عنوان نخستین افراد ، با تو بیعت کنیم .

امام فرمود : «بیعت من پنهانی نخواهد بود . مهلت دهید تا به مسجد درآیم» . گفتند : در این جا با تو بیعت کنیم و سپس در مسجد هم بیعت خواهیم کرد . پس به عنوان نخستین افراد ، با وی بیعت کردند . آن گاه ، مردم با وی بر منبر بیعت کردند که پیشاپیش آنان ، طلحه بن عبیداللّه بود که دستی معلول داشت . طلحه بر منبر بالا رفت و با علی علیه السلام دست داد .

مردی از بنی اسد که فال بَد می زد ، ایستاده بود و نگاه می کرد . چون دید نخستین دستی که بیعت کرد ، دست طلحه بود که معلول است ، گفت : «إنّا للّهِ وَإنّا إلَیْهِ راجِعُون» ! نخستین دستی که با امیرمؤمنان بیعت کرد ، معلول بود . دور نیست که این امر ، سامان نگیرد .

سپس طلحه و زبیر [از منبر] فرود آمدند و دیگر مردمان ، بیعت نمودند .

.

8475.امام صادق علیه السلام :الإمامه والسیاسه فی ذِکرِ بَیعَهِ الإِمامِ عَلیٍّ علیه السلام : کانَ أوَّلُ مَن صَعِدَ المِنبَرَ طَلحَهَ ، فَبایَعَهُ بِیَدِهِ ، وکانَت أصابِعُهُ شَلّاءَ ، فَتَطَیَّرَ (1) مِنها عَلِیٌّ ، فَقالَ : ما أخلَقَها (2) أن تُنکَثَ . ثُمَّ بایَعَهُ الزُّبَیرُ ، وسَعدٌ ، وأصحابُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله جَمیعا . (3)8476.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :العِقد الفرید :لَمّا قُتِلَ عُثمانُ بنُ عَفّانَ ، أقبَلَ النّاسُ یُهرَعونَ إلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، فَتَراکَمَت عَلَیهِ الجَماعَهُ فِی البَیعَهِ ، فَقالَ : لَیسَ ذلِکَ إلَیکُم ، إنَّما ذلِکَ لِأَهلِ بَدرٍ ، لِیُبایِعوا . فَقالَ : أینَ طَلحَهُ وَالزُّبَیرُ وسَعدٌ ؟ فَأَقبَلوا فَبایَعوا ، ثُمَّ بایَعَهُ المُهاجِرونَ والأَنصارُ ، ثُمَّ بایَعَهُ النّاسُ . وذلِکَ یَومَ الجُمُعَهِ لِثَلاثَ عَشَرَهَ خَلَت مِن ذِی الحِجَّهِ سَنَهَ خَمسٍ وثَلاثینَ .

وکانَ أوَّلُ مَن بایَعَ طَلحَهَ ، فَکانَت إصبَعُهُ شَلّاءَ ، فَتَطَیَّرَ مِنها عَلِیٌّ ، وقالَ : ما أخلَقَهُ أن یُنکَثَ . (4) .

1- .تطیّرت من الشیء ، وبالشیء ، والاسم منه الطِّیَرَه وقد تسکّن الیاء : وهو ما یُتشاءم به من الفأل الردیء (لسان العرب : ج 4 ص 512 «طیر») .
2- .ما أخلَقَه : أی ما أشبهه ، ویقال : إنّه لخَلیق ؛ أی حَرِیّ (لسان العرب : ج 10 ص 91 «خلق») .
3- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 66 .
4- .العقد الفرید : ج 3 ص 311 .

8477.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الامامه و السیاسه در گزارش بیعت امام علی علیه السلام : نخستین کسی که بر منبر رفت ، طلحه بود . او با دستش که انگشتانی معلول داشت ، با او بیعت کرد . علی علیه السلام ، آن را به فال بَد گرفت و فرمود : «چه قدر سزاوار است که این بیعت ، شکسته شود !» . سپس زبیر ، سعد و تمامی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند .8478.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :العقد الفرید :هنگامی که عثمان بن عفّان کشته شد ، مردم شتابان به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و جمعیّت ، برای بیعتْ گِرد او اجتماع کردند . سپس علی علیه السلام فرمود : «این امر ، به دست شما نیست ؛ بلکه حقّ بَدریان است که بیعت کنند» . آن گاه فرمود : «طلحه و زبیر و سعد کجایند؟» . پس آنان آمدند و بیعت کردند و سپس مهاجران و انصار و دیگر مردمان ، بیعت کردند . این واقعه ، در روز جمعه سیزدهم ذی حجّه سال سی و پنجم اتّفاق افتاد .

نخستین کسی که بیعت کرد، طلحه بود. انگشتان [دست]وی معلول بود . علی علیه السلام ، آن را به فال بد گرفت و فرمود : «چه قدر شایسته است که این بیعت ، شکسته شود !» . .

8479.بحار الأنوار :المناقب للخوارزمى عن سعيد بن المُسَيَّب :خَرَجَ عَلِىٌّ عليه السلام فَأتى مَنزِلَهُ ، وجاءَ النّاسُ كُلُّهُم يُهرَعونَ (1) إلى عَلىٍّ ، وأصحابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولونَ : أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ ، حَتّى دَخَلوا عَلَيهِ دارَهُ ، فَقالوا لَهُ : نُبايِعُکَ ، فَمُدَّ يَدَکَ ؛ فَلابُدَّ مِن أميرٍ .

فَقالَ عَلِىٌّ : لَيسَ ذلِکَ إلَيکُم ، إنَّما ذلِکَ لِأَهلِ بَدرٍ ، فَمَن رَضِىَ بِهِ أهلُ بَدرٍ فَهُوَ خَليفَةٌ . فَلَم يَبقَ مِن أهلِ بَدرٍ إلّا أتى عَلِيّا ، فَقالوا : ما نَرى أحَدا أحَقَّ بِها مِنکَ ؛ مُدَّ يَدَکَ نُبايِعکَ . فَقالَ : أينَ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ ؟ فَکانَ أوَّلُ مَن بايَعَهُ طَلحَةَ ، فَبايَعَهُ بِيَدِهِ ، وکانَت إصبَعُ طَلحَةَ شَلّاءَ ، فَتَطَيَّرَ مِنها عَلِىٌّ وقالَ : ما أخلَقَهُ أن يُنکَثَ . ثُمَّ بايَعَهُ الزُّبَيرُ ، وسَعدٌ ، وأصحابُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله جَميعا . (2)القول فى نسبه التطيّر إلى الإمام !فى ضوء ما تقدّم كان طلحه أوّل من بايع الإمام عليه السلام . وكانت يده شلّاء ، لذلک تطيّروا بعدم دوام بيعته. وقد تضاربت المصادر فيمن أنطق الألسن بهذا التطيّر؛ فبعضها عزاه إلى شخص يُدعى حبيب بن ذؤيب، وبعضها الآخر ذكر أنّ المتطيّر رجل من بنى أسد ، وقال: «أوَّلُ مَن بَدَأَ بِالبَيعَهِ يَدٌ شَلّاءُ! لا يَتِمُّ هذَا الأَمرُ». بَيْد أنّ روايات نسبت هذا التطيّر إلى الإمام عليه السلام ، وذكرت أنّه عليه السلام قال عند بيعته: «ما أخلَقَها أن تُنكَثَ!» لكنّ هذه النسبه لا تستقيم ولا تثبت على أىّ حال، ويمكن الاستناد إلى العقل والنقل فى إثبات وهنها وهشاشتها. إذ لا ريب فى أنّ العقل لا يُجيز التطيّر والتشاؤم حين يُجمع النّاس قاطبةً على حلف وعهد معيّنين. من هنا يأبى كلّ عاقل ذلک ولا يقول به ولا يفعله، فكيف يعلن الإمام عليه السلام وهو اللبيب الّذى لا ندّ له فى اليوم الأوّل للبيعه أمام النّاس عن نكث بيعه رجل كان من أبرز الوجوه السياسيّه آنذاک، ويفعل ذلک توكّؤا على «التطيّر» و«التفأل»؟! إنّ هذا الضرب من الكلام يثير الإشاعه لإضعاف أركان الدوله ودعائمها من جهه، ويشجّع على نكث العهود ونقضها من جهه أُخرى ، فلا شكّ أنّه مفترىً على الإمام . يضاف إلى ذلک أنّ روايات كثيره ذمّت التطيّر، ونهت النّاس عنه، وأكّدت أنّ أهل البيت عليهم السلام لا يتطيّرون (3) ... فمن الممتنع جدّا أن يتفوّه الإمام عليه السلام بكلام غير مقبول أو يقوم بعمل واهٍ غير محكم.

.

1- .أى يسعَون عِجالاً (لسان العرب : ج 8 ص 369 «هرع») .

2- .المناقب للخوارزمی : ص 49 ح 11 ، اَسد الغابه : ج 4 ص 107 ح 3789 ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 78 کلاهما نحوه .
3- .راجع : بحار الأنوار : ج 58 ص 312 الباب 11 وکنز العمّال : ج 10 ص 111 .

نسبت دادن «فال بد زدن» به امام

8478.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المناقب ، خوارزمی به نقل از سعیدبن مسیّب : علی علیه السلام بیرون رفت و وارد خانه اش شد . مردم ، با شتاب ، به سوی وی آمدند و صحابیان پیامبر خدا شعار می دادند که : «علی ، امیرمؤمنان است» ، تا آن که به خانه وی وارد شدند و گفتند : با تو بیعت می کنیم . دستت را دراز کن . چاره ای از زمامدار نیست .

آن گاه علی علیه السلام فرمود : «این ، در اختیار شما نیست . این ، حقّ بدریان است . هر آن کس که اهل بدر بدو راضی شوند ، خلیفه خواهد بود» . کسی از بدریان نماند ، جز آن که نزد علی علیه السلام آمد . آن گاه گفتند : ما کسی را جز تو سزاوارتر بر امرِ حکومت نمی دانیم . دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم .

سپس علی علیه السلام فرمود : «طلحه و زبیر کجایند؟» . نخستین کسی که بیعت کرد ، طلحه بود که با دستْ بیعت نمود . انگشتان [دست] طلحه ، معلول بود . علی علیه السلام آن را به فالِ بد گرفت و فرمود : «چه قدر سزاوار است که این بیعت ، شکسته شود!» . سپس زبیر ، سعد و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند .نسبت دادن «فال بد زدن» به امامبراساس آنچه گذشت ، طلحه ، نخستین کسی بود که با علی علیه السلام بیعت کرد . دست طلحه ، ناقص بود . از این روی ، فال بد زدند که این بیعت ، دوام نخواهد داشت . در این که تفأُلِ بد را چه کسی بر زبان ها انداخت ، منابع ، یکْ داستان نیستند . برخی آن را به شخصی به نام حبیب بن ذؤیب نسبت داده اند و بعضی آورده اند که مردی از بنی اسد ، فال بد زد و گفت : نخستین کسی که بیعت را آغاز کرد ، دستی ناقص است . این کار ، به سامان نرسد . امّا روایاتی هم این «تطیّر» را به امام علی علیه السلام نسبت داده و نوشته اند که آن بزرگوار ، به هنگام بیعت او فرمود : چه قدر سزاوار است که [این بیعت] شکسته شود ! امّا به نظر می رسد که این نسبت ، استوار نباشد و بر نااستواری آن ، به عقل و نقل می توان استناد کرد . بی گمانْ عقل ، در هنگامه ای آن چنان ، که مردمانْ یکسر بر پیمانی گرد آمده اند ، تفأُل به ناکامی را روا نمی دارد و از این روی ، هیچ خردمندی چنین نمی کند . چگونه علی علیه السلام ، آن خردمند بی بدیل ، در نخستین روز بیعت ، در میان مردمْ نقضِ بیعت یکی از برجسته ترین چهره های سیاسی را مطرح می سازد ، آن هم با استناد به تطیّر و تفأُل؟ !

این گونه سخن راندن ، از یک سو جوّ شایعه را برای سست کردن پایه های حکومت ، دامن می زند و از سوی دیگر ، نوعی ترغیب برای شکستن پیمان است و بی گمان ، افترایی است بر امام . به علاوه ، در روایات فراوانی ، تطیّر ، ناپسند تلقّی شده است و مردم ، از تطیّر بازداشته شده اند وبراین نکته تأکید شده است که اهل بیت علیهم السلام، فالِ بد نمی زنند و ... . بدین سان ، بسیار بعید است که امام علیه السلام چنین سخنی بر زبان آورد و یا به عملی این گونه نااستوار ، دست یازد .

.

1 / 6إقبالُ النّاسِ عَلَى البَيعَهِ8480.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى وَصفِ بَيعَتِهِ : أقبَلتُم إلَىَّ إقبالَ العوذِ المَطافيلِ (1) عَلى أولادِها ، تَقولونَ : البَيعَهَ البَيعَهَ ! قَبَضتُ كَفّى فَبَسَطتُموها ، ونازَعتُكُم يَدى فَجاذَبتُموها ! ! (2) .

1- .العُوذ : الإبل الَّتى وضعت أولادها حديثا ، ويقال : أطفلت فهى مطفل . ويريد أنّهم جاؤوا بأجمعهم صغارهم وكبارهم (لسان العرب : ج 11 ص 402 «طفل») .

2- .نهج البلاغه : الخطبه 137 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 78 ح 51 .

1 / 6 رو آوردن مردم برای بیعت

1 / 6رو آوردن مردم برای بیعت8483.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در توصیف بیعت خود : به سان شتران که به بچّه های تازه متولّد شده شان روی می آورند ، به من رو آوردید ، در حالی که می گفتید : «بیعت ، بیعت !» . دست خود را بستم ، و شما آن را باز کردید . دست خود را وا گرفتم ، و شما آن را [به سوی خود] کشیدید .

.

8484.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى صِفَهِ النّاسِ عِندَ بَيعَتِهِ :فَما راعَنى إلّا وَالناسُ كَعُرفِ الضَّبُعِ 1 إلَىَّ ، يَنثالونَ عَلَىَّ مِن كُلِّ جانِبٍ ، حَتّى لَقَد وُطِئَ الحَسَنانِ ، وشُقَّ عِطفَاىَ ، مُجتَمِعينَ حَولى كَرَبيضَهِ الغَنَمِ . (1)8485.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى ذِكرِ البَيعَهِ : فَتَداكّوا عَلَىَّ تَداكَّ الإِبلِ الهيمِ (2) يَومَ وِردِها ، وقَد أرسَلَها راعيها ، وخُلِعَت مَثانيها ، حَتّى ظَنَنتُ أنَّهُم قاتِلِىَّ ، أو بَعضُهُم قاتِلُ بَعضٍ لَدَىَّ . (3)8483.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى ذِكرِ نَكثِ طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ بَيعَتَهُ : أتَيتُمونى فَقُلتُم : بايِعنا ، فَقُلتُ : لا أفعَلُ ، فَقُلتُم : بَلى ، فَقُلتُ : لا . وقَبَضتُ يَدى فَبَسَطتُموها ، ونازَعتُكُم فَجَذَبتُموها ، وتَداكَكتُم عَلَىَّ تَداكَّ الإِبلِ الهيمِ عَلى حِياضِها يَومَ وُرودِها ، حَتّى ظَنَنتُ أنَّكُم قاتِلِىَّ ، وأنّ بَعضَكُم قاتِلُ بَعضٍ ، فَبَسَطتُ يَدى ، فَبايَعتُمونى مُختارِينَ ، وبايَعَنى فى أوَّلِكُم طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ طائِعين غَيرَ مُكرَهينَ . (4)8484.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى وَصفِ بَيعَتِهِ : بَسَطتُم يَدى فَكَفَفتُها ، ومَدَدتُموها فَقَبَضتُها ، ثُمَّ تَداكَكتُم عَلَىَّ تَداكَّ الإِبلِ الهيمِ عَلى حِياضِها يَومَ وِردِها ، حَتَّى انقَطَعَتِ النَّعلُ ، وسَقَطَ الرِّداءُ ، ووُطِئَ الضَّعيفُ ، وبَلَغَ مِن سُرورِ النّاسِ بِبَيعَتِهِم إيّاىَ أن ابتَهَجَ بِهَا الصَّغيرُ ، وهَدَجَ إلَيهَا الكَبيرُ ، وتَحامَلَ نَحوَهَا العَليلُ ، وحَسَرَت إلَيهَا الكِعابُ . (5) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 3 ، معانى الأخبار : ص 361 ح 1 ، علل الشرائع : ص 151 ح 12 ، الإرشاد : ج 1 ص 289 والثلاثه الأخيره عن ابن عبّاس ، نثر الدرّ : ج 1 ص 275 كلاهما نحوه وليس فيها من «مجتمعين ...» وراجع تذكره الخواصّ : ص 125 .
2- .الهِيم : الإبل العطاش (الصحاح : ج 5 ص 2063 «هيم») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 54 .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 244 ، الاحتجاج : ج 1 ص 375 ح 68 ، الجمل : ص 267 نحوه ؛ العقد الفريد : ج 3 ص 123 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 309 عن زيد بن صوحان والثلاثه الأخيره نحوه .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 229 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 51 ح 35 .

8485.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در توصیف مردم به هنگام بیعت : چیزی مرا به هراس نینداخت ، جز آن که مردم ، همچون یال کفتار به دورم ریخته ، از هر سو به من هجوم آوردند ، چنان که حسنْ و حسین ، در زیر پاها لگدمال شدند ، پهلوهایم آزرده شد و مانند گلّه گوسفند ، مرا در میان گرفتند .8486.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در گزارش بیعت (1) : به سان شتران تشنه که به آبخور رسند در حالی که چوپان ، آنها را رها ساخته و مهارشان را گشوده ، گرد من ازدحام نمودند ، به گونه ای که گمان بردم کُشنده من اند یا این که برخی از آنان ، کشنده برخی دیگر ، در حضور من اند .8487.الإمامُ الصّادقُ عن آبائه علیهم السلامامام علی علیه السلام به هنگام گزارش بیعت شکنی طلحه و زبیر : نزد من آمدید و گفتید : با ما بیعت کن .

گفتم : چنین نکنم .

گفتید : آری؟

گفتم : نه ؛ و دست خود را جمع کردم ، و شما دستانم را گشودید،و دست خود را پس کشیدم ، و شما آن را کشیدید. گرد من ازدحام نمودید ، چونان شتران تشنه که بر آبخور وارد شوند ، به گونه ای که گمان بردم کُشنده من هستید و برخی از شما کُشنده دیگری هستید . آن گاه دست خود را گشودم و با اختیار ، با من بیعت کردید و در آغاز ، طلحه و زبیر،از روی میل و اراده، و نه اجبار ، با من بیعت کردند.8488.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام در گزارش بیعت خود : دستم را گشودید و من آن را بستم ، و شما آن را کشیدید و من جمع کردم . آن گاه ، مانند شتران تشنه که به آبخورها وارد شوند ، گرد من ازدحام نمودید ، به گونه ای که کفش از پایم در آمد و عبا از دوشم افتاد و ناتوانان ، لگدمال شدند . شادمانی مردم از بیعت با من ، بدان پایه رسید که خردسالان ، شادمان شدند ، بزرگ سالان ، لرزان لرزان ، و ناتوانان ، به سختی بدان جا روان شدند ، و دخترانِ نورسیده [برای دیدن منظره]حجاب از چهره برگرفتند .
.

1- .در نسخه فیض الإسلام : خطبه 53 وشرح نهج البلاغه : ج 4 ص 6 متن سخن به گونه ای است که ترجمه شد و همان صحیح است و آنچه در

نسخه صبحی الصالح وشرح ابن میثم ، خطبه 53 آمده که : «من خطبه له علیه السلام وفیها یصف أصحابه بصفّین ...» و با این مقدمه سخن را به جنگ صفّین مربوط می کند ، صحیح نیست ؛ گرچه پایان خطبه ، بدین مطلب اشاره ای دارد . گویا سیّد رضی دو خطبه را با هم جمع کرده است . برای پژوهش بیشتر پایان خطبه 53 با آغاز خطبه 43 و نیز آغاز خطبه 53 با خطبه 229 مقایسه گردد (ر . ک : بحار الأنوار : ج 32 ص 555 ح 463) .

8489.عنه عليه السلام :وقعه صفّين عن خفاف بن عبد اللّه :تَهافَتَ النّاسُ عَلى عَلِيٍّ بِالبَيعَهِ تَهافُتَ الفَراشِ ، حَتّى ضَلَّتِ النَّعلُ وسَقَطَ الرِّداءُ ، ووُطِئَ الشَّيخُ . (1)1 / 7بَيعَهُ عامَّهِ النّاسِ8488.امام صادق عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :لَمّا دَخَلَ عَلِيٌّ عليه السلام المَسجِدَ وجاءَ النّاسُ لِيُبايِعوهُ ، خِفتُ أن يَتَكَلَّمَ بَعضُ أهلِ الشَّنآنِ لِعَلِيٍّ عليه السلام ؛ مِمَّن قَتَلَ أباهُ أو أخاهُ أو ذا قَرابَتِهِ في حَياهِ رسَولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَيَزهَدَ عَلِيٌّ فِي الأَمرِ ويَترُكَهُ ، فَكُنتُ أرصُدُ ذلِكَ وأتَخَوَّفُهُ ، فَلَم يَتَكَلَّم أحَدٌ حَتّى بايَعَهُ النّاسُ كُلُّهُم، راضينَ مُسَلِّمينَ غَيرَ مُكرَهينَ . (2)8489.امام صادق عليه السلام :الفتوح :قالَتِ الأَنصارُ [لِلنّاسِ] : إنَّكُم قَد عَرَفتُم فَضلَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ وسابِقَتَهُ وقَرابَتَهُ وَمَنزِلَتَهُ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، مَعَ عِلمِهِ بِحَلالِكُم وحَرامِكُم ، وحاجَتُكُم إلَيهِ مِن بَينِ الصَّحابَهِ ، ولَن يَألُوَكُم نُصحا ، ولَو عَلِمنا مَكانَ أحَدٍ هُوَ أفضَلُ مِنهُ وأجمَلُ لِهذَا الأَمرِ وأولَى بِهِ مِنهُ لَدَعَوناكُم إلَيهِ . فَقالَ النّاسُ كُلُّهُم بِكَلِمَهٍ واحِدَهٍ : رَضينا بِهِ طائِعينَ غَيرَ كارِهينَ .

فَقالَ لَهُم عَلِيٌّ : أخبِرونى عَن قَولِكُم هذا : «رَضينا بِهِ طائِعينَ غَيرَ كارِهينَ» ، أحَقٌّ واجِبٌ هذا مِنَ اللّهِ عَلَيكُم ، أم رَأىٌ رَأَيتُموهُ مِن عِندِ أنفُسِكُم ؟

قالوا : بَل هُوَ واجِبٌ أوجَبَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَکَ عَلَينا . (3) .

1- .وقعه صفّين : ص 65 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 111 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 105 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 10 . وفى هذا القول تأمّل ؛ لأنّ عبد اللّه بن عبّاس كان عاملاً من جانب عثمان على الحجّ وقدم المدينه وقد بويع لعلىّ عليه السلام . راجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 439 . ويمكن أن يكون الراوى عبيد اللّه أو قثم ابنا عبّاس .
3- .الفتوح : ج 2 ص 435 .

1 / 7 بیعت عمومِ مردم

8490.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :وقعه صفّین به نقل از خفاف بن عبداللّه : مردم برای بیعت با علی علیه السلام ، مانند پروانگان ، گرد او ازدحام نمودند ، تا آن جا که کفش ها ناپدید شد ، عباها از دوش افتاد ، و پیرمردها لگدمال شدند .1 / 7بیعت عمومِ مردم8493.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عبّاس : هنگامی که علی علیه السلام وارد مسجد شد و مردم آمدند تا با وی بیعت کنند، هراس داشتم که برخی از دشمنان علی که پدر یا برادر و یا نزدیکان آنها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله توسط وی کشته شده بودند، سخنی بگویند و علی علیه السلام در امر حکومت ، رویگردان شود و آن را رها کند . من همواره مترصّد این امر بودم و هراس داشتم ؛ [لیکن]کسی سخنی بر زبان نیاورد تا آن که تمامی مردم با رضایت و میل و بدون اکراه ، بیعت کردند. (1)8490.امام علی علیه السلام :الفتوح :انصار به مردم گفتند : شما از برتری علی بن ابی طالب ، سابقه ، خویشاوندی و جایگاه او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهید و علم او را به حلال و حرام [می دانید ، چنان که]بر نیاز خود به وی از میان صحابیان [آگاهید] و [او کسی است که]هرگز از خیرخواهی شما فروگذار نکرد . اگر ما شخصی را برتر و شایسته تر از او در امر حکومت می دیدیم ، شما را به وی دعوت می کردیم .

مردم ، یکْ سخن گفتند : به وی از روی رغبت ، و نه اجبار ، رضایت دادیم .

آن گاه علی علیه السلام به آنان فرمود : «به من بگویید این سخن شما که : به وی از روی رغبت ، و نه اجبار ، رضایت دادیم ، حقّی است واجب از سوی خداوند بر شما یا نظری است که از جانب خود می دهید؟» .

گفتند : این ، واجبی است که خداوند ، بر ما تکلیف کرده است .

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 10 . در این رأی جای تأمل است ؛ زیرا عبد اللّه بن عبّاس کارگزار عثمان در حج بود و وقتی وارد مدینه شد که با علی بیعت شده بود. ر. ک : تاریخ الطبری : ج 4 ص 439 . ممکن است راوی عبید اللّه یا قثم پسران عبّاس باشند .

8491.بحار الأنوار :الجمل عن عبد الحَميد بن عبد الرحمن عن ابنِ أبزى :أ لا اُحَدِّثُکَ ما رَأَت عَيناى وسَمِعَت اُذُناى ! ! لَمَّا التَقَى النّاسُ عِندَ بَيتِ المالِ قالَ عَلِىٌّ لِطَلحَةَ : اُبسُط يَدَکَ اُبايِعکَ . فَقالَ طَلحَةُ : أنتَ أحَقُّ بِهذَا الأَمرِ مِنّى ، وقَدِ اجتَمَعَ لَکَ مِن أهواءِ النّاسِ ما لَم يَجتَمِع لى . فَقالَ عليه السلام لَهُ : ما خَشينا غَيرَکَ ! فَقالَ طَلحَةُ : لا تَخشَ ، فَوَاللّهِ لا تُؤتى مِن قِبَلى .

وقامَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، وأبو الهَيثَمِ بنُ التَّيِّهانِ ، ورِفاعَةُ بنُ رافِعِ بنِ مالِکِ بنِ العَجلانِ ، وأبو أيّوبَ خالِدُ بنُ زَيدٍ ، فَقالوا لِعَلِىٍّ : إنَّ هذَا الأَمرَ قَد فَسَدَ ، وقَد رَأَيت ما صَنَعَ عُثمانُ ، وما أتاهُ مِن خِلافِ الكِتابِ وَالسُّنَّهِ ، فَابسُط يَدَکَ نُبايِعک ؛ لِتُصلِحَ مِن أمرِ الاُمَّهِ ما قَد فَسَدَ .

فَاستَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام وقالَ : قَد رَأَيتُم ما صُنِعَ بى ، وعَرَفتُم رَأىَ القَومِ ، فَلا حاجَهَ لى فيهِم .

فَأَقبَلوا عَلَى الأَنصارِ فَقالوا : يا مَعاشِرَ الأَنصارِ ، أنتُم أنصارُ اللّهِ وأنصارُ رَسولِهِ ، وبِرَسُولِهِ أکرَمَکُمُ اللّهُ تَعالى ، وقَد عَلِمتمُ فَضلَ عَلِىٍّ وسابِقَتَهُ فِى الإِسلامِ ، وقَرابَتَهُ ومَکانَتَهُ الَّتى کانَت لَهُ مِنَ النَّبِىّ صلى الله عليه و آله ، وإن وَلِىَ أنالَکُم خَيرا . فَقالَ القَومُ : نَحنُ أرضَى النّاسِ بِهِ ، ما نُريدُ بِهِ بَدَلاً .

ثُمَّ اجتَمَعوا عَلَيهِ ، فَلَم يَزالوا بِهِ حَتّى بايَعوهُ . (1)8492.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن کِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَه : إنَّهُ بايَعَنِى القَومُ الَّذينَ بايَعوا أبا بَکرٍ وعُمَرَ وعُثمانَ عَلى ما بايَعوهُم عَلَيهِ ، فَلَم يَکُن لِلشّاهِدِ أن يَختارَ ، ولا لِلغائِبِ أن يَرُدَّ ، وإنَّمَا الشّورى لِلمُهاجِرينَ والأَنصارِ ؛ فَإِنِ اجتَمَعوا عَلى رَجُلٍ وسَمَّوهُ إماما کانَ ذلِکَ للّهِ رِضاً ، فَإِن خَرَجَ عَن أمرِهِم خارِجٌ بِطَعنٍ أو بِدعَهٍ رَدّوهُ إلى ما خَرَجَ مِنهُ ، فَإِن أبى قاتَلوهُ عَلَى اتِّباعِهِ غَيرَ سَبيلِ المُؤمِنينَ ووَلّاهُ اللّهُ ما تَوَلّى. (2) .

1- .الجمل : ص 128 وراجع الكافئه : ص 12 ح 8 والفتوح : ج 2 ص 434 و 435 .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 6 ، وقعه صفّين : ص 29 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 113 ، العقد الفريد : ج 3 ص 329 وفى صدرها «أمّا بعد ، فإنّ بيعتى بالمدينه لزمتک وأنت بالشام ...» ، الفتوح : ج 2 ص 506 وفيه من «وإنّما

الشورى للمهاجرين ...» وليس فيه «وولّاه اللّه ما تولّى» ، الأخبار الطوال : ص 157 نحوه وراجع الإرشاد : ج 1 ص 243 .

8493.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الجمل به نقل از عبدالحمید بن عبدالرحمان ، از ابن ابزی : آیا برایت نقل کنم آنچه را با چشمانم دیدم و با گوش هایم شنیدم؟ هنگامی که مردم نزد بیت المال ، گِرد آمدند ، علی علیه السلام به طلحه فرمود : «دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم» . آن گاه طلحه گفت : تو به این امر ، از من سزاوارتری ، در حالی که آرای مردم بر تو آن چنان است که بر من نیست .

علی علیه السلام فرمود : «از غیر تو هراسی نداریم» .

طلحه گفت : هراسی نداشته باش . سوگند به خداوند که از جانب من آسیبی به تو نرسد .

آن گاه ، عمّار یاسر ، ابوالهیثم ابن تیهان ، رفاعه بن رافع و ابو ایّوب خالد بن زید ، به پا خاستند و خطاب به علی علیه السلام گفتند : حکومتْ تباه شده و خود ، رفتار عثمان را و آنچه را که او برخلاف کتاب و سنّتْ انجام داد ، دیده ای . دستت را بیاور تا با تو بیعت کنیم تا آنچه را که از امور امّت تباه شده است ، اصلاح کنی .

علی علیه السلام عذر خواست و فرمود : «شما دیدید که چگونه با من رفتار شد و رأی مردم را دانستید . مرا به آنان ، نیازی نیست» .

[این چند نفر] نزد انصار آمدند و گفتند:ای گروه انصار! شما یاران خدا و یاران پیامبر خدایید . خداوند ، شما را به واسطه پیامبر ، کرامت بخشید . به درستی که شما برتری علی علیه السلام و سابقه او را در اسلام می دانید و از خویشاوندی وی و جایگاهش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله [باخبرید] . اگر او به حکومت رسد ، شما را به نیک بختی و سعادت رساند .

آن گاه گروه انصار گفتند : ما از همه مردم ، به وی راغب تریم و جایگزینی برایش نمی جوییم .

سپس همه نزد وی اجتماع کردند و نزد او بودند تا آن که با او بیعت نمودند .8494.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه ای به معاویه : به درستی که مردمانی که با ابوبکر ، عمر و عثمان بیعت کردند ، به همان گونه با من بیعت کردند . از این رو ، برای حاضران ، جای انتخاب

[جدید]نیست و غایبان ، حقّ ردّ آن را ندارند . همانا شورا برای مهاجران و انصار است . اگر آنان بر شخصی اتّفاق کردند و او را امام نامیدند ، خداوند هم به آنْ رضایت دارد ، و اگر کسی از این امر خارج شود (با ایراد گرفتن یا بدعتگذاری) ، مردمان او را به راهی که از آن خارج شده بازگردانند ، و اگر سرپیچی کرد (به جهت پیروی از غیر راه مؤمنان) ، با او نبرد کنند و خداوند ، او را با آنچه برگزیده، واگذارد . .

8495.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى جَوابِ كِتابِ مُعاوِيَةَ : أمّا تَمييزُکَ بَينَکَ وبَينَ طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ ، وبَينَ أهلِ الشّامِ وأهلِ البَصرَهِ ، فَلَعَمرى مَا الأمرُ فيما هُناکَ إلّا سَواءٌ ، لِأنَّها بَيعَهٌ شامِلَهٌ ؛ لا يُستَثنى فيهَا الخِيارُ ، ولا يُستَأنَفُ فيهَا النَّظَرُ . (1)8496.مصباح الشريعه (فيما نسبه إلى الإمامِ الصّادقِ عليه السلام) الفتوح :بايَعَت أهلُ الكوفَهِ عَلِيّا رضى الله عنهبِأجمَعِهِم ... فَبايَعَت أهلُ الحِجازِ وأهلُ العِراقَينِ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه . (2)8494.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الطَبقات الكبرى :لَمّا قُتِلَ عُثمانُ يَومَ الجُمُعَهِ لِثَمانِىَ عَشَرَهَ لَيلَهً مَضَت مِن ذِى الحِجَّهِ سَنَهَ خَمسٍ وثَلاثينَ ، وبويِعَ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ بِالمَدينَهِ الغَدَ مِن يَومَ قُتِلَ عُثمانُ ، بِالخِلافَهِ ، بايَعَهُ طَلحَهُ ، وَالزُّبَيرُ ، وسَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ ، وسَعيدُ بنُ زَيدِ بنِ عَمرِو بنِ نُفَيلٍ ، وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، وأُسامَهُ بنُ زَيدٍ ، وسَهلُ بنُ حُنَيفٍ ، وأبو أيّوبَ الأنصارىُّ ، ومُحَمَّدُ بنُ مَسلَمَهَ ، وزَيدُ بنُ ثابِتٍ ، وخُزَيمَهُ بنُ ثابِتٍ ، وجَميعُ مَن كانَ بِالمَدينَهِ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وغَيرُهُم . (3) .

1- .الكامل للمبرّد : ج 1 ص 428 ؛ وقعه صفّين : ص 58 نحوه ، نهج البلاغه : الكتاب 7 وفيه «لأنّها بيعه واحده لا يُثنّى فيها النظر ولا يُستأنف فيها الخيار ، الخارج منها طاعن والمُروِّى فيها مُداهِن» .
2- .الفتوح : ج 2 ص 439 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 31 .

8495.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در پاسخ نامه معاویه : امّا این که خود را از طلحه و زبیر جدا کردی و شامیان را از اهل بصره متمایز ساختی ؛ به جانم سوگند که در امر حکومت ، همه برابرند ؛ زیرا بیعتی فراگیر بود که از آن ، نخبگانْ استثنا نشدند و جای بازنگری و تجدیدنظر ، در آن نیست .8496.مصباح الشریعه (در آنچه به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده) الفتوح :تمام کوفیان ، با علی علیه السلام بیعت کردند ... آن گاه ، اهل حجاز و عراقی ها با علی بن ابی طالب علیه السلام ، بیعت کردند .8497.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری :هنگامی که عثمان در هیجدهم ذی حجّه سال سی و پنجم ، کُشته شد و فردای آن روز ، در مدینه برای علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت گرفته شد ، طلحه ، زبیر ، سعد بن ابی وقّاص ، سعید بن زید ، عمّار یاسر ، اسامه بن زید ، سهل بن حنیف ، ابو ایّوب انصاری ، محمّد بن مسلمه ، زید بن ثابت ، خزیمه بن ثابت و هر کس که در مدینه بود ، از صحابیان پیامبر خدا و غیر صحابیان ، بیعت کردند . .

1 / 8خِطابُ طائِفَهٍ مِن أصحابِهِ بَعدَ البَيعَهِ8498.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى بَعدَ ذِكرِ بَيعَهِ النّاسِ لِعَلِيٍّ عليه السلام : وقامَ قَومٌ مِنَ الأَنصارِ فَتَكَلَّموا ، وكانَ أَوَّلُ مَن تَكَلَّمَ ثابِتَ بنَ قَيسِ بنِ شَمّاسٍ الأَنصارِىَّ وكانَ خَطيبَ الأَنصارِ فَقالَ : وَاللّهِ ، يا أَميرَ المُؤمِنينَ ، لَئِن كانوا تَقَدَّموكَ فى الوِلايَهِ فَما تَقَدَّموكُ فى الدّينِ ، ولَئِن كانوا سَبَقوكَ أَمسِ فَقَد لَحِقتَهُمُ اليَومَ ، ولَقَد كانوا وكُنتَ لا يَخفى مَوضِعُکَ ، ولا يُجهَلُ مَكانُک ، يَحتاجونَ إِلَيکَ فيما لا يَعلَمونَ ، ومَا احتَجتَ إلى أَحَدٍ مَعَ عِلمِکَ .

ثُمَّ قامَ خُزَيمَهُ بنُ ثابِتٍ الأَنصارِىُّ وهُوَ ذُو الشَّهادَتَينِ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما أَصَبنا لِأَمرِنا هذا غَيرَکَ ، ولا كانَ المُنقَلَبُ إلّا إِلَيکَ ، ولَئِن صَدَقنا أنفُسَنا فيکَ ، فَلَأَنتَ أقدَمُ النّاسِ إيمانا ، وأعلَمُ النّاسِ بِاللّهِ ، وأولَى المُؤمِنينَ بِرَسولِ اللّهِ ، لَکَ ما لَهُم ، ولَيسَ لَهُم ما لَکَ .

وقامَ صَعصَعَهُ بنُ صوحان فَقالَ : وَاللّهِ ، يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَقَد زَيَّنتَ الخِلافَهَ وما زانَتکَ ، ورَفَعتَها وما رَفَعَتکَ ، ولَهِىَ إِلَيکَ أحوَجُ مِنکَ إِلَيها .

ثُمَّ قامَ مالِکُ بنُ الحارِثِ الأَشتَرُ فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ، هذا وَصِىُّ الأَوصِياءِ ، ووَارِثُ عِلمِ الأَنبِياءِ ، العَظيمُ البَلاءِ ، الحَسَنُ العَناءِ (1) ، الَّذى شَهِدَ لَهُ كِتابُ اللّهِ بِالإِيمانِ ، ورَسولُهُ بِجَنَّهِ الرِّضوانِ ، مَن كَمُلَت فيهِ الفَضائِلُ ، ولَم يَشُکَّ فى سابِقَتِهِ وعِلمِهِ وفَضلِهِ الأَواخِرُ ولَا الأَوائِلُ .

ثُمَّ قامَ عُقبَهُ بنُ عَمرٍو فَقالَ : مَن لَهُ يَومٌ كَيَومِ العَقَبَهِ ، وبَيعَهٌ كَبَيعَهِ الرِّضوانِ، وَالإِمامُ الأَهدَى الَّذيلا يُخافُ جَورُهُ ، وَالعالِمُ الَّذى لا يُخافُ جَهلُهُ . (2) .

1- .فى الطبعه المعتمده : «الغناء» وما أثبتناه من طبعه النجف (ج 2 ص 155) . والعناء هنا : المداراه أو حسن السياسه (لسان العرب : ج 15 ص 106 «عنا») .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 .

1 / 8 سخنان گروهی از یاران امام علی پس از بیعت

1 / 8سخنان گروهی از یاران امام علی پس از بیعت8501.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ الیعقوبی پس از گزارش بیعت مردم با علی علیه السلام : گروهی از انصار ، به پا خاستند و سخن گفتند . نخستین کسی که سخن گفت ، ثابت بن قیس انصاری بود . وی که سخنران و خطیب انصار بود ، چنین گفت : سوگند به خداوند ، ای امیرمؤمنان ! اگر آنان در حکومت (و ولایت) ، بر تو پیشی گرفتند ، امّا در دین ، بر تو پیشی نداشتند . اگر دیروز از تو سبقت گرفتند ، امروز به آنان رسیدی و جایگاهت بر کسی پوشیده نیست و منزلتت ناشناخته نباشد . آنان به تو نیازمند بودند در آنچه نمی دانستند ؛ ولی تو با دانشت به کسی نیازمند نشدی .

سپس خزیمه بن ثابت انصاری که ذوالشهادتین لقب داشت (1) ، به پا خاست و گفت : ای امیرمؤمنان ! ما برای حکومت ، جز تو را نیافتیم و جریان امور ، جز به تو باز نمی گردد ، و اگر با خویشتن ، درباره تو صادق باشیم ، [خواهیم یافت که]تو از همه در ایمان ، پیشتازتری و به خداوند ، داناتری و نزدیک ترین مؤمنان به پیامبر خدایی . آنچه آنان دارند ، تو داری ؛ ولی آنچه تو داری ، آنان را از آن ، بهره ای نیست .

آن گاه ، صعصعه بن صوحان برخاست و گفت : سوگند به خداوند ، ای امیرمؤمنان ! به خلافت ، زینت بخشیدی ، و خلافتْ تو را زینت نداد . حکومت را برتری دادی ، و حکومت به تو برتری نداد . به درستی که حکومت و خلافت ، به تو نیازمندتر است از تو به حکومت .

سپس مالک بن حارث اشتر ، به پا خاست و گفت : ای مردم ! این ، جانشینِ جانشینان و میراثْ دار دانش پیامبران است ؛ [کسی که] بزرگْ آزمون ، نیک سیاست بود ، که کتاب خداوند ، به ایمانش و پیامبر ، او را به بهشت رضوان ، گواهی دادند . او کسی است که فضیلت ها را به کمال رسانید و هیچ کس از گذشتگان و آیندگان ، در سابقه ، دانش و برتری اش تردید نکرد .

آن گاه ، عقبه بن عمرو برخاست و گفت : کیست که [افتخار]بیعت عقبه و رضوان را داشته باشد ؛ پیشوایی باشد هدایتگر که از ستمش هراس نباشد ، و دانشمندی که از نادانی اش واهمه ای نباشد؟

.

1- .پیامبر صلی الله علیه و آله این لقب را به وی داد ، هنگامی که در نزاع پیامبر خدا با یک اعرابی ، جانب پیامبر خدا را گرفت ، با این استدلال که ما تو را در آوردن پیام الهی تصدیق می کنیم . چگونه در برخورد با یک اعرابی تصدیقت نکنیم ؟ (معجم رجال الحدیث : ج 8 ص 52) .

راجع : ج 8 ص 490 (حذيفه بن اليمان) و ص 496 (خزيمه بن ثابت) . ج 9 ص 114 (أحمد بن حنبل) .

1 / 9مَن تَخَلَّفَ عَن بَيعَتِهِكانت بيعه الإمام عليه السلام عامّه شامله ، وقد اشترک فيها جميع المهاجرين والأنصار ، (1) وتمام من كان فى المدينه . وقد بايع الجميع عن اختيار كامل ، وحرّيه تامّه . ثمّ بايعه أهالى مكّه والحجاز والكوفه . (2) وقد صرّح الإمام عليه السلام بأنّ بيعته عامّه شامله ، (3) كما صرّحت المصادر التاريخيّه الكثيره باجتماع المهاجرين والأنصار على بيعه الإمام عليه السلام . (4) لكن ذكرت بعض المصادر أخبارا تدلّ على تخلّف أمثال : عبد اللّه بن عمر ، وسعد بن أبى وقّاص ، ومحمّد بن مسلمه ، وأُسامه بن زيد ، وحسّان بن ثابت ، وكعب بن مالک ، وعبد اللّه بن سلام ، ومروان بن الحكم ، وسعيد بن العاص ، والوليد بن عقبه ، عن البيعه . (5) وفى تخلّف هؤلاء عن البيعه نظريّتان : الأُولى : إنّ هؤلاء تخلّفوا عن بيعه الإمام ، بل كانوا مخالفين لبيعته واقعا . الثانيه : إنّهم لم يخالفوا أصل البيعه ، وأنّ ما ورد فى النصوص مشعرا بذلک فهو بمعنى عدم مُسايرتهم للإمام فى حروبه الداخليّه . قال الحاكم النيسابورى بعد ذكر الأخبار الوارده فى بيعه النّاس للإمام : «أمّا قول من زعم أنّ عبد اللّه بن عمر وأبا مسعود الأنصارى وسعد بن أبى وقّاص وأبا موسى الأشعرى ومحمّد بن مسلمه الأنصارى وأسامه بن زيد قعدوا عن بيعته ، فإنّ هذا قول مَن يجحد حقيقه تلک الأحوال» ، ثمّ ذكر أنّ هؤلاء بايعوا الإمام لكن لم يسايروه فى حروبه الداخليّه ؛ لأسباب دَعَتهم إلى ذلک ، ممّا أوقع البعض فى اعتقاد أنّهم مخالفين لبيعه الإمام عليه السلام . (6) وقد ارتضى هذا الرأى ابن أبى الحديد ، ونسبه إلى المعتزله فى كتابه شرح نهج البلاغه . (7) وإذا تأمّلنا نصوص الباب نجد أنّ أكثر من عُرف بالتخلّف عن البيعه قد بايع الإمام عليه السلام ، لكنّ بيعه بعضهم نظير : عبد اللّه بن عمر ، وسعد بن أبى وقّاص لم تكن بمعنى الوفاء لقياده الإمام ؛ حيث أعلنوا صراحه عدم مرافقتهم للإمام فى حروبه . كما أنّ بيعه بعض آخر منهم نظير : مروان بن الحكم ، وسعيد بن العاص ، والوليد بن عقبه كانت بدوافع سياسيّه . (8) ومن هنا يمكن عدّ هؤلاء فى المتخلّفين عن البيعه ؛ لأنّ بيعتهم لم تكن حقيقيّه وكامله ، كما يكن عدّهم فى المبايعين ؛ لاشتراكهم من المراسم الرسميّه للبيعه . وبهذا يمكن الجمع بين النظريّتين . وهنا احتمال ثالث ، وهو : أنّهم تخلّفوا عن البيعه العامّه الشامله والّتى كانت فى المسجد ، وقد اختلقوا أعذارا لتبرير ذلک ، لكن لمّا تمّت البيعه واستحكمت خلافه الإمام عليه السلام رغبوا فى

البيعه . ويؤيّد ذلک أنّ مروان بن الحکم والوليد بن عقبه وسعيد بن العاص جاؤوا إلى الإمام بعد انتهاء البيعه العامّه فبايعوه بعد نقاش . کما يشهد له اعتراف عبد اللّه بن عمر واُسامه بن زيد وسعد بن أبى وقّاص ببيعه الإمام علىّ عليه السلام ، کما ورد فى بعض النصوص .

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 437 .
2- .الفتوح : ج 2 ص 439 .
3- .الکامل للمبرّد : ج 1 ص 428 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 243 ، وقعه صفّين : ص 58 .
4- .العقد الفريد : ج 3 ص 311 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 427 ، الکامل فى التاريخ : ج 2 ص 302 .
5- .الإرشاد : ج 1 ص 243 ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 437 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 9 .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 124 ح 127 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 9 و10 .
8- .أراد مروان أن يبايع الإمام بعد الانکسار فى حرب الجمل ، لکنّ الإمام ردّ ذلک ، وقال فى ردّه : «أوَلم يبايعنى بعد قتل عثمان ؟ لا حاجه لى فى بيعته ، إنّها کفّ يهوديّه» (نهج البلاغه : الخطبه 73 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 197 ح 35) .

1 / 9 روی گردانندگان از بیعت با امام

ر . ک : ج 8 ص 491 (حذیفه بن یمان) و ص 497 (خزیمه بن ثابت انصاری) . ج 9 ص 115 (احمد بن حنبل) .

1 / 9روی گردانندگان از بیعت با امامبیعت با علی علیه السلام فراگیر بود . در این پیمان شکوهمند ، تمام مهاجران و انصار و همه کسانی که در آن روز در مدینه بودند ، شرکت جستند و از سرِ اختیار و با آزادی بیعت کردند . پس از آن ، مردم مکّه ، کوفه و حجاز نیز بیعت کردند . امام علی علیه السلام ، صراحتاً بیعت خود را عام و فراگیر دانسته است، همان گونه که بسیاری از مصادر تاریخی، بر اجتماع مهاجران و انصار ، برای بیعت با امام ، تصریح کرده اند. دربرخی از منابع تاریخی،گزارش هایی آمده است که نشان می دهد کسانی چون : عبداللّه بن عمر ، سعد بن ابی وقّاص ، محمّد بن مسلمه ، اسامه بن زید ، حسّان بن ثابت ، کعب بن مالک ، عبداللّه بن سلّام ، مروان بن حکم ، سعید بن عاص و ولید بن عقبه ، از بیعت با علی علیه السلام تن زده اند . درباره روی برگرداندن اینان از بیعت با امام ، دو نظر وجود دارد : یکی این که آنان واقعاً با بیعت با امام ، مخالف بودند و بیعت نکردند . نظر دوم این که آنان با اصل بیعت ، مخالف نبودند و آنچه در متون درباره روی برگرداندن آنان از بیعت با امام آمده ، به معنای همراهی نکردن آنان با علی علیه السلام در جنگ های داخلی است . حاکم نیشابوری ، پس از ذکر اخباری که درباره بیعت مردم با امام آمده ، می گوید : سخن کسانی که گمان می برند که عبداللّه بن عمر ، ابو مسعود انصاری ، سعد بن ابی وقّاص ، ابو موسی اشعری ، محمّد بن مسلمه انصاری و اسامه بن زید ، از بیعت با علی علیه السلام سر باز زدند ، در حقیقتْ نادیده انگاشتن واقعیت هاست . و در ادامه ، توضیح می دهد که آنان با امامْ بیعت کردند ؛ امّا به دلایلی از همراهی با او در جنگ ، خودداری نمودند و خودداری آنان از شرکت در جنگ ، موجب شد که برخی تصوّر کنند که آنان با این بیعت ، مخالف بوده اند . ابن ابی الحدید معتزلی نیز همین نظر را پذیرفته و در شرح نهج البلاغه ، آن را به معتزله نسبت داده است . با تأمّل در اسناد این باب ، روشن می شود که اکثر کسانی که به عنوان متخلّف از بیعت با امام شناخته شده اند ، با امام علیه السلام بیعت کرده بودند ؛ امّا بیعت شماری از آنان ، مانند : عبداللّه بن عمر و سعد بن ابی وقّاص ، به معنای وفاداری به رهبریِ امام نبود ؛ چرا که آنها صریحاً

اعلام می کردند که در جنگ ها با او همراهی نخواهند کرد ، و بیعت شماری دیگر ، مانند : مروان ، سعید بن عاص و ولید ، با انگیزه های سیاسی بود . (1) از این رو ، به یک معنا می توان این جماعت را جزو متخلّفان از بیعت با امام شمرد ؛ چون بیعت آنان ، بیعت واقعی و کاملی نبود و می توان آنان را در صف بیعت کنندگان قرار داد؛ چون مراسم رسمی بیعت را انجام دادند و بدین ترتیب ، جمع بین دو قول ، امکان پذیر است . احتمال دیگر این است که اینان ، در بیعت عام و فراگیری که در مسجد انجام شد ، از بیعت کردن ، خودداری کردند و بهانه هایی هم برای این عمل خود ، تراشیدند ؛ لیکن پس از آن که مراسم بیعت تمام شد و خلافت علی علیه السلام استوار گشت ، آنان نیز به بیعت ، رغبت نشان دادند . گزارش مراجعه مروان و ولید و سعید بن عاص که پس از پایان بیعت عام ، به سراغ امام آمدند و پس از مباحثاتی ، با ایشان بیعت کردند و همچنین متن دیگری که از اعتراف عبداللّه بن عمر ، اسامه و سعد بر بیعت با امام علی علیه السلام حکایت دارد ، شاهد بر این ادّعاست .

.

1- .مروان پس از شکست در جنگ جمل ، خواست تا با امام علی علیه السلام بیعت کند . امام ، در ردّ بیعت او فرمود : «مگر پس از کشته شدن عثمان ، بیعت نکرد؟ مرا به بیعت وی نیازی نیست . آن ، دستِ یهودی است» (نهج البلاغه : خطبه 73 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 197 ح 35) .

ص: 498

. .

ص: 499

. .

8504.مجمع البيان (در تفسير آيه «و كمينگاه كسى كه از پيش با خدا و) الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامِهِ حينَ تَخَلَّفَ عَن بَيعَتِهِ عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ ، وسَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ ، ومُحَمَّدُ بنُ مَسلَمَةَ ، وحَسّانُ بنُ ثابِتٍ ، وأُسامَةُ بنُ زَيدٍ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّكُم بايَعتُمونى عَلى ما بُويِعَ عَلَيهِ مَن كانَ قَبلى ، وإنَّمَا الخِيارُ إلَى النّاسِ قَبلَ أن يُبايِعوا ، فَإذا بايَعوا فَلا خِيارَ لَهُم . وإنَّ عَلَى الإمامِ الاِستِقامَةَ ، وعَلَى الرَّعِيَّةِ التَّسليمَ. وهذِهِ بَيعَةٌ عامَّةٌ ، مَن رَغِبَ عَنها رَغِبَ عَن دينِ الإسلامِ ، وَاتَّبَعَ غَيرَ سَبيلِ أهلِهِ ، ولَم تَكُن بَيعَتُكُم إيّايَ فَلتَةً ، ولَيسَ أمرى وأمرُكُم واحِدا . وإنّى اُريدُكُم للّهِ ، وأنتُم تُريدونَنى لِأَنفُسِكُم ، وَايمُ اللّهِ لَأَنصَحَنَّ لِلخَصمِ ، ولَأُنصِفَنَّ المَظلومَ .

وقَد بَلَغَنى عَن سَعدٍ وَابنِ مَسلَمَةَ واُسامَةَ وعَبدِ اللّهِ وحَسّانِ بنِ ثابِتٍ اُمورٌ كَرِهتُها ، وَالحَقُّ بَينى وبَينَهُم . (1)8505.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :مروج الذهب :كانَ سَعدٌ واُسامَةُ بنُ زَيدٍ وعَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ ومُحَمَّدُ بنُ مَسلَمَةَ (2) مِمَّن قَعَدَ عَن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وأبَوا أن يُبايِعوهُ ، هُم وغَيرُهُم (3) مِمَّن ذَكَرنا مِنَ القُعّادِ ، وذلِكَ أنَّهُم قالوا : إنَّها فِتنَةٌ .

ومِنهُم مَن قالَ لِعَلِىٍّ : أعطِنا سُيوفا نُقاتِل بِها مَعَكَ ، فَإذا ضَرَبنا بِهَا المُؤمِنينَ لَم تَعمَل فيهِم ونَبَت (4) عَن أجسامِهِم ، وإذا ضَرَبنا بِهَا الكافِرينَ سَرَت فى أبدانِهِم . فَأَعرَضَ عَنهُم عَلِىٌّ ، وقالَ : «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ» (5) . (6) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 243 ؛ المعيار والموازنه : ص 105 ، الأخبار الطوال : ص 140 وفيه إلى «فلته» وكلاهما نحوه وراجع نهج البلاغه : الخطبه 136 .
2- .فى الطبعه المعتمده : «سلمه» وهو تصحيف ، والصحيح ما أثبتناه كما فى طبعه دار الهجره : ج 3 ص 15 .
3- .فى الطبعه المعتمده : «هم غيرهم» ، والتصحيح من طبعه دار الهجره : ج 3 ص 15 .
4- .نَبَا السيفُ عن الضريبه : كَلَّ ولم يَحِكْ فيها (لسان العرب : ج 15 ص 301 «نبا») .
5- .الأنفال : 23 .
6- .مروج الذهب : ج 3 ص 24 .

8506.مجمَعُ البیانِ :امام علی علیه السلام از سخنان ایشان به هنگام سر باز زدن عبداللّه بن عمر ، سعد بن ابی وقّاص ، محمد بن مسلمه ، حسّان بن ثابت و اسامه بن زید از بیعت : ای مردم ! با من بیعت کردید بر آنچه با حاکمانِ پیش از من بیعت شده است . همانا اختیار ، برای مردم است ، پیش از آن که بیعت کنند ؛ امّا هنگامی که بیعت کردند ، اختیاری برایشان نیست . به درستی که بر امام است که استواری و درستی پیشه سازد ، و بر مردم است تسلیم شدن و سازگاری .

این ، بیعتی است عمومی . هر آن کس که از آن رو گرداند ، از اسلام رو گردانده است و راهی جز راه مسلمانان را پیروی کرده است . بیعت شما با من ، ناگهانی و بی اندیشه نبود و انگیزه شما و من ، یکی نیست . من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید . به خدا سوگند ، برای دشمنان ، خیرخواهی می کنم و نسبت به ستمدیدگان ، انصاف به خرج می دهم .

به من از سعد ، ابن مسلمه ، اسامه ، عبداللّه و حسّان بن ثابت ، مطالبی رسیده که آن را نمی پسندم . خداوند ، میان من و آنان [داور] است .8505.امام علی علیه السلام :مُروج الذهب :سعد ، اسامه بن زید ، عبداللّه بن عمر و محمد بن مسلمه ، از کسانی بودند که از بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام سر باز زدند و از بیعت با وی خودداری کردند . اینان و گروهی دیگر ، از کناره گیرندگان [از بیعت]بودند و دلیل آنان ، این بود که گفتند : این [بیعت] ، فتنه است .

گروهی دیگر به علی علیه السلام گفتند : به ما شمشیرهایی بده تا همراه تو نبرد کنیم که اگر بر مؤمنان فرود آوردیم ، در آنها کارگر نباشد و در جسم هایشان فرو نرود ، و اگر بر کافران فرود آوریم ، بر بدن هایشان فرو رود !

علی علیه السلام از اینان رو گردانْد و این آیه را تلاوت کرد : «و اگر خداوند در آنان ، خیری می یافت ، قطعاً شنوایشان می ساخت ، و اگر آنان را شنوا می کرد ، حتماً باز به حال اعراض ، روی بر می تافتند» . .

8506.مجمع البيان :تاريخ اليعقوبى :بايَعَ النّاسُ إلّا ثَلاثَةَ نَفَرٍ مِن قُرَيشٍ : مَروانَ بنَ الحَكَمِ ، وسَعيدَ بنَ العاصِ ، وَالوَليدَ بن عُقبَةَ وكانَ لِسانَ القَومِ فَقالَ : يا هذا ، إنَّکَ قَد وَتَرتَنا جَميعا ، أمّا أنَا فَقَتَلتَ أبى صَبرا يَومَ بَدرٍ ، وأمّاَ سَعيدٌ فَقَتَلتَ أباهُ يَومَ بَدرٍ وكانَ أبوهُ مِن نورِ قُرَيشٍ وأمّا مَروانُ فَشَتَمتَ أباهُ وعِبتَ عَلى عُثمانَ حينَ ضَمَّهُ إلَيهِ ... فَتَبايَعنا عَلَى أن تَضَعَ عَنّا ما أصَبنا ، وتُعفِىَ لَنا عَمّا فى أيدينا ، وتَقتُلَ قَتَلَةَ صاحِبِنا .

فَغَضِبَ عَلِيٌّ وقالَ : أمّا ما ذَكَرتَ مِن وَترى إيّاكُم ، فَالحَقُّ وَتَرَكُم . وأمّا وَضعى عَنكُم ما أصَبتُم ، فَلَيسَ لى أن أضَعَ حَقَّ اللّهِ تَعالى . وأمّا إعفائى عَمّا فى أيديكُم ، فَما كانَ للّهِ ولِلمُسلِمينَ فَالعَدلُ يَسَعُكُم . وأمّا قَتلى قَتلَةَ عُثمانَ ، فَلَو لَزِمَنى قَتلُهُم اليَومَ لَزِمَنى قِتالُهُم غَدا ، ولكِن لَكُم أن أحمِلَكُم عَلى كِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ ، فَمَن ضاقَ عَلَيهِ الحَقُّ فَالباطِلُ عَلَيهِ أضيَقُ ، وإن شِئتُم فَالحَقوا بِمَلاحِقِكُم .

فَقالَ مَروانُ : بَل نُبايِعُکَ ، ونُقيمُ مَعَکَ ، فَتَرى ونَرى . (1) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 178 ؛ الفتوح : ج 2 ص 442 و 443 نحوه .

8507.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «نَبِّئْنا بِتَأْوِیلِهِ) تاریخ الیعقوبی :مردمان ، جز سه نفر از قریش ، بیعت کردند : مروان بن حکم ، سعید بن عاص و ولید بن عقبه که سخنگوی گروه بود . او چنین گفت : ای مرد! تو نزدیکان ما را کُشتی . امّا من ؛ پدرم را در جنگ بدر ، اسیر کُشتی ، و امّا سعید ؛ پس پدر او را در جنگ بدر کُشتی ، در حالی که پدرش از چهره های درخشان قریش بود ، و امّا مروان ؛ پس پدر او را سرزنش کردی و از عثمان ، هنگامی که وی را به خود نزدیک کرد ، عیبجویی نمودی ... [از این رو] با یکدیگر پیمان بستیم [که در صورتی با تو بیعت کنیم] که آنچه کرده ایم ، [کیفرش را] از ما برداری ، و آنچه در دست ماست ، بر ما ببخشی و قاتلان رفیق ما (عثمان) را به قتل برسانی .

علی علیه السلام خشمگین شد و فرمود : «امّا این که گفتی من نزدیکان شما را کشتم ، [بدانید که] حق ، نزدیکان شما را کشت . امّا این که از آنچه کرده اید ، دست بردارم ، من حق وانهادن حق خدا را ندارم ؛ و امّا این که آنچه در دست شماست ، بر شما ببخشم ، پس در آنچه از آنِ خداوند و مسلمانان است ، عدالت ، شما را فرا می گیرد .

و امّا کشتن قاتلان عثمان ؛ اگر امروز کشتن آنها بر من لازم باشد،فردا مبارزه با آنان نیز ، بر من لازم خواهد بود. لیکن به سود شماست که بر کتاب خدا و سنّت پیامبر خدا وادارتان سازم . آن که حق بر او تنگ باشد ، باطل برایش تنگ تر است ، و اگر مایلید ، به پیشگامانتان بپیوندید» .

آن گاه مروان گفت : با تو بیعت می کنیم و همراهت می مانیم تا ببینی و ببینیم [چه خواهد شد] . .

8508.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن الحسن :لَمّا قُتِلَ عُثمانُ بايَعَتِ الأَنصارُ عَليّا إلّا نُفَيرا يَسيرا ؛ مِنهُم حَسّانُ بنُ ثابِتٍ ، وكَعبُ بنُ مالِكٍ ، ومَسلَمَهُ بنُ مَخلَدٍ ، وأبو سَعيدٍ الخُدرِىُّ ، ومُحَمَّدُ بنُ مَسلَمَهَ ، وَالنُّعمانُ بنُ بَشيرٍ ، وزَيدُ بنُ ثابِتٍ ، ورافِعُ بنُ خَديجٍ ، وفَضالَهُ بنُ عُبَيدٍ ، وكَعبُ بنُ عُجرَهَ ؛ كانوا عُثمانِيَّةً .

فَقالَ رَجُلٌ لِعَبدِ اللّهِ بنِ حَسَنٍ : كَيفَ أبى هؤُلاءِ بَيعَهَ عَلِىٍّ ! وكانوا عُثمانِيَّةً ؟ !

قالَ : أمّا حَسّانٌ فَكانَ شاعِرا لا يُبالى ما يَصنَعُ . وأمّا زَيدُ بنُ ثابِتٍ فَوَلّاهُ عُثمانُ الدّيوانَ وبَيتَ المالِ ، فَلَمّا حُصِرَ عُثمانُ قالَ : يا مَعشَرَ الأَنصارِ كونوا أنصارا للّهِ ... مَرَّتَين . فَقالَ أبو أيّوبَ : ما تَنصُرُهُ إلّا أنَّهُ أكثَرَ لَكَ مِنَ العِضدانِ . فَأمّا كَعبُ بن مالِكٍ فَاستَعمَلَهُ عَلى صَدَقَهِ مُزَينَهَ ، وتَرَكَ ما أخَذَ مِنهُم لَهُ . (1)8509.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :وقعه صفّين عن عمر بن سعد :دَخَلَ عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ وسَعدُ بنُ أبى وقّاصٍ وَالمُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ مَعَ اُناسٍ مَعَهُم ، وكانوا قَد تَخَلَّفوا عَن عَلِىٍّ ، فَدَخَلوا عَلَيهِ ، فَسَأَلوهُ أن يُعطِيَهُم عَطاءَهُم وقَد كانوا تَخَلَّفوا عَن عَلِىٍّ حينَ خَرَجَ إلى صِفّينَ وَالجَمَلِ .

فَقالَ لَهُم عَلِىٌّ : ما خَلَّفَكُم عَنّى ؟

قالوا : قُتِلَ عُثمانُ ، ولا نَدرى أحَلَّ دَمُهُ أم لا ، وقَد كانَ أحدَثَ أحداثا ثُمَّ استَتَبتُموهُ فَتابَ ، ثُمَّ دَخَلتُم فى قَتلِهِ حينَ قُتِلَ ، فَلَسنا نَدرى أصَبتُم أم أخطَأتُم ! مَعَ أنّا عارِفونَ بِفَضلِكَ يا أميرَ المُؤمِنينَ وسابِقَتِكَ وهِجرَتِكَ .

فَقالَ عَلِىٌّ : أ لَستُم تَعلَمونَ أنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ قَد أمَرَكُم أن تَأمُروا بِالمَعروفِ وتَنهَوا عَنِ المُنكَرِ ، فَقالَ : «إِن طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَتِلُواْ الَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (2) ؟

قالَ سَعدٌ : يا عَلِىُّ ، أعطِنى سَيفا يَعرِفُ الكافِرَ مِنَ المُؤمِنِ ؛ أخافُ أن أقتُلَ مُؤمِنا فَأَدخُلَ النّارَ .

فَقالَ لَهُم عَلِىٌّ : أ لَستُم تَعلَمونَ أنَّ عُثمانَ كانَ إماما ، بايَعتُموهُ عَلَى السَّمعِ وَالطّاعَهِ ، فَعَلامَ خَذَلتُموهُ إن كانَ مُحسِنا ! ! وكَيفَ لَم تُقاتِلوهُ إذ كانَ مُسيئا

؟ ! فَإن كانَ عُثمانُ أصابَ بِما صَنَعَ فَقَد ظَلَمتُم ؛ إذ لَم تَنصُروا إمامَكُم ، وإن كانَ مُسيئا فَقَد ظَلَمتُم ؛ إذ لَم تُعينوا مَن أمَرَ بِالمَعروفِ ونَهى عَنِ المُنكَرِ ، وقَد ظَلَمتُم إذ لَم تَقوموا بَينَنا وبَينَ عَدُوِّنا بِما أمَرَكُم اللّهُ بِهِ ، فَإِنَّهُ قالَ : «قَتِلُواْ الَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» .

فَرَدَّهُم ولَم يُعطِهِم شَيئا . (3) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 429 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 303 وفيه «العبدان» بدل «العضدان» .
2- .الحجرات : 9 .
3- .وقعه صفّين : ص 551 .

8510.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبداللّه بن حسن : آن گاه که عثمان کشته شد ، انصار با علی علیه السلام بیعت کردند ، جز تعدادی اندک ، مانند : حسّان بن ثابت ، کعب بن مالک ، مسلمه بن مخلّد ، ابوسعید خُدری ، محمّد بن مسلمه ، نعمان بن بشیر ، زید بن ثابت ، رافع بن خدیج ، فضاله بن عبید و کعب بن عجره. اینان،عثمانی (پیروان عثمان) بودند.

سپس مردی به عبداللّه بن حسن گفت : چگونه اینان از بیعت علی علیه السلام سر باز زدند ، با آن که عثمانی بودند؟

پاسخ داد : امّا حَسّان ، شاعر است و بی تفاوت که چه می کند ؛ و امّا زید بن ثابت ، پس عثمان او را سرپرست دیوان و بیت المال نمود . هنگامی که عثمان محاصره شد ، او گفت : ای گروه انصار! یاوران خداوند باشید ... .

[این سخن را]دو بار تکرار کرد . ابو ایّوب در پاسخش گفت : تو او را یاری نمی کنی ، مگر بدان جهت که نخل های بی شمار ، در اختیارت گذارد .

و امّا کعب بن مالک ، پس عثمان او را در گردآوری زکات منطقه مُزینه به کار گرفت و آنچه را از مردم آن منطقه گرفته بود ، به وی بخشید .8507.امام صادق علیه السلام (درباره آیه «ما را از تعبیر آن آگاه کن که تو را) وقعه صفّین به نقل از عمر بن سعد : عبداللّه بن عمر ، سعد بن ابی وقّاص و مغیره بن شعبه ، با عدّه ای که آنان را همراهی می کردند ، و همگی از علی علیه السلام کناره گرفته بودند ، بر وی وارد شدند و درخواست کردند که سهم آنان را بپردازد (اینان ، کسانی بودند که از رفتن به جنگ صفین و جمل ، سر باز زدند) . علی علیه السلام به آنان فرمود : «چه چیزی شما را به کناره گیری از من ، واداشت؟» .

گفتند : عثمان کشته شد و نمی دانیم خونش به حق ریخته شد یا نه؟ او حوادثی پدید آورد و شما او را توبه دادید و او هم توبه کرد . آن گاه به هنگام کشته شدن ، در کشتن او داخل شدید . نمی دانیم در این کار ، درست عمل کردید یا به خطا رفتید ، با آن که ای امیرمؤمنان! از برتری ، سابقه[ات در اسلام]و هجرت تو آگاهیم .

آن گاه علی علیه السلام فرمود : «آیا نمی دانید که خداوند عز و جل شما را فرمان داد که امر به معروف کنید و از منکر ، نهی کنید و فرمود : «اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند ، میان آن دو را اصلاح دهید ، و اگر [باز]یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد ، با آن [طایفه ای] که تعدّی می کند ، بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد ؟» » .

سعد گفت : ای علی ! به من شمشیری ده که کافر را از مؤمن باز شناسد . می ترسم مؤمنی را بکشم و داخل آتش گردم !

علی علیه السلام به آنان فرمود: «آیا نمی دانید که عثمان، پیشوایی بود که بر پیروی و اطاعت با او بیعت کردید ؟ اگر درستکار بود ، چرا او را یاری نکردید؟ و اگر بدکار بود ، چرا با او نجنگیدید؟ اگر کارهای عثمان ، درست بود ، شما ستم کردید ؛ زیرا پیشوای خود را یاری نکردید ؛ و اگر بدکار بود ، [باز هم] ستم کردید ؛ زیرا کسی را که امر به معروف و نهی از منکر کرد ، یاری نکردید و ستم کردید که میان ما و دشمن ما به آنچه که خداوند شما را بدان فرمان داده ، به پا نخاستید زیرا خداوند فرمود : با آن [طایفه ای]که تعدّی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد . سپس آن گروه را باز گرداند و چیزی به آنان نبخشید . .

8508.امام صادق علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین بَعدَ ذِکرِ الأَخبارِ الوارِدَهِ فی بَیعَهِ النّاسِ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام : أمّا قَولُ مَن زَعَمَ أنَّ عَبدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ وأبا مَسعودٍ الأنصارِیَّ وسَعدَ بنَ أبی وقّاصٍ وأبا موسَی الأشعَرِیَّ ومُحَمَّدَ بنَ مَسلَمَهَ الأنصارِیَّ وأُسامَهَ بنَ زَیدٍ قَعَدوا عَن بَیعَتِهِ ، فَإِنَّ هذا قَولُ مَن یَجحَدُ حَقیقَهَ تِلکَ الأحوالِ ....

[ثُمَّ قالَ بَعدَ أن ذَکَرَ أسبابَ اعتِزالِهِم] : فَبِهذِهِ الأَسبابِ وما جانَسَها کانَ اعتِزالُ مَنِ اعتَزَلَ عَنِ القِتالِ مَعَ عَلِیٍّ رضی الله عنه ، وقِتالِ مَن قاتَلَهُ . (1)8509.امام علی علیه السلام :الجمل عن أبی مِخنَف :إنَّ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام لَمّا هَمَّ بِالمَسیرِ إلَی البَصرَهِ ، بَلَغَهُ عَن سَعدِ بنِ أبی وَقّاصٍ وَابنِ مَسلَمَهَ وأُسامَهَ بنِ زَیدٍ وَابنِ عُمَرَ تَثاقُلٌ عَنهُ ، فَبَعَثَ إلَیهِم . فَلَمّا حَضَروا قالَ لَهُم : قَد بَلَغَنی عَنکُم هَناتٌ کَرِهتُها ، وأنَا لا اُکرِهُکُم عَلَی المَسیرِ مَعی ، أ لَستُم عَلی بَیعَتی ؟

قالوا : بَلی .

قال : فَمَا الَّذی یُقعِدُکُم عَن صُحبَتی ؟

فَقالَ لَهُ سَعدٌ : إنّی أکرَهُ الخُروجَ فی هذَا الحَربِ ؛ لِئَلّا اُصیبَ مُؤمِنا ، فَإِن أعطَیتَنی سَیفا یَعرِفُ المُؤمِنَ مِنَ الکافِرِ ، قاتَلتُ مَعَکَ !

وقالَ لَهُ اُسامَهُ : أنتَ أعَزُّ الخَلقِ عَلَیَّ ، ولکِنّی عاهَدتُ اللّهَ أن لا اُقاتِلَ أهلَ لا إلهَ إلَا اللّهُ ... .

وقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ : لَستُ أعرِفُ فی هذَا الحَربِ شَیئا ، أسأَلُکَ ألّا تَحمِلَنی عَلی ما لا أعرِفُ .

فَقالَ لَهُم أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : لَیسَ کُلُّ مَفتونٍ مُعاتَبا ، أ لَستُم عَلی بَیعَتی ؟ قالوا : بَلی . قالَ : اِنصَرِفوا فَسَیُغنِی اللّهُ تَعالی عَنکُم . (2) .

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 124 ح 4596 و ص 127 ح 4605 .
2- .الجمل : ص 95 .

8510.امام صادق علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین پس از نقل روایت هایی در باب بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السلام : امّا سخن کسانی که گمان برده اند که عبداللّه بن عمر ، ابو مسعود انصاری ، سعد بن ابی وقّاص ، ابو موسی اشعری ، محمّد بن مسلمه انصاری و اسامه بن زید ، از بیعت کناره گیری کردند . در حقیقت ، این سخن کسانی است که بر حقیقت این رخدادها سرپوش می نهند ... [در ادامه این گزارش ، علل کناره گیری آنان را توضیح می دهد و سپس می گوید] : بر پایه این علل و مانند آن بود که گروهی از جنگیدن به همراه علی علیه السلام و جنگیدن با دشمنانش کناره گیری کردند .8511.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الجمل به نقل از ابو مخنف : به امیرمؤمنان ، هنگام حرکت به سوی بصره خبر رسید که سعد بن ابی وقّاص ، ابن مسلمه ، اسامه بن زید و ابن عمر ، از حرکتْ باز نشسته اند . [پیکی] به سوی آنان فرستاد و هنگامی که حضور یافتند ، خطاب به آنان فرمود : «سخنان ناخوشایندی از شما به من رسیده که آن را خوش نمی دارم . من شما را بر حرکت به سوی بصره وادار نمی کنم ؛ امّا مگر بر بیعت خود با من استوار نیستید؟» .

گفتند : چرا .

فرمود : «پس چرا از همراهی من ، سر باز می زنید؟» .

سعد گفت : من رفتن به این جنگ را خوش نمی دارم ، مبادا مؤمنی کشته شود . اگر به من شمشیری دهی که مؤمن را از کافر باز شناسد ، همراه تو خواهم جنگید !

اسامه گفت : تو گرامی ترین بنده خدا نزد منی ؛ ولی با خداوند عهد بسته ام که با اهل ایمان نجنگم ... .

و عبد اللّه بن عمر گفت : من نسبت به این جنگ ، شناختی ندارم و از تو می خواهم مرا بر امری که از آن ، آگاهی ندارم ، وادار نسازی .

آن گاه امیرمؤمنان به آنان فرمود : «هر گرفتار فتنه ای سرزنش نگردد . آیا بر بیعت با من استوارید؟» .

گفتند : بلی .

فرمود : «بازگردید . به زودی خداوند ، مرا از شما بی نیاز می کند» . .

8512.كنز العمّال عن الإمامِ علىٍّ عليه السلام (و قد سُئلَ عنِ السُّحتِ) تاريخ الطبرى عن أبى المليحِ فى ذِكرِ بَعضِ ما جَرى عِندَ بَيعَهِ الإمامِ عليه السلام :خَرَجَ عَلِىٌّ إلَى المَسجِدِ ، فَصَعِدَ المِنبَرَ وعَلَيهِ إزارٌ وطاقٌ وعِمامَهُ خَزٍّ ونَعلاهُ فى يَدِهِ ، مُتَوَكِّئا عَلى قَوسٍ ، فَبايَعَهُ النّاسُ .

وجاؤوا بِسَعدٍ ، فَقالَ عَلِىٌّ : بايِع . قالَ : لا اُبايِعُ حَتّى يُبايِعَ النّاسُ ، وَاللّهِ ما عَلَيکَ مِنّى بَأسٌ . قالَ : خَلّوا سَبيلَهُ .

وجاؤوا بِابنِ عُمَرَ ، فَقالَ : بايِع . قالَ : لا اُبايِعُ حَتّى يُبايِعَ النّاسُ . قالَ : اِئتِنى بِحَميلٍ . (1) قالَ : لا أرى حَميلاً . قالَ الأَشتَرُ : خَلِّ عَنّى أضرِبِ عُنُقَهُ ! قالَ عَلِىٌّ : دَعوهُ ؛ أنَا حَميلُهُ ، إنَّکَ ما عَلِمتُ لَسَيِّئُ الخُلُقِ صَغيرا وكَبيرا . (2) .

1- .الحميل : الكفيل (النهايه : ج 1 ص 442 «حمل») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 428 .

8513.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابو ملیح ، در گزارش پاره ای از رخدادهای هنگام بیعت با امام : علی علیه السلام روانه مسجد شد و بر منبر رفت ، در حالی که عبایی و لباسی بلند [در بر]و عمامه ای از خز [بر سر] داشت و کفش هایش را به دست گرفته بود . مردم با وی بیعت کردند ، در حالی که بر کمان ، تکیه زده بود . سعد را آوردند .

علی علیه السلام به وی فرمود : «بیعت کن» .

گفت : بیعت نمی کنم تا مردم ، بیعت کنند . سوگند به خداوند که از سوی من آسیبی به تو نرسد .

فرمود : «رهایش کنید» .

ابن عمر را آوردند . فرمود : «بیعت کن» .

گفت : بیعت نمی کنم تا مردم بیعت کنند .

فرمود : «ضامنی بیاور» .

گفت : ضامنی نمی بینم .

[مالک] اشتر گفت : بگذار گردنش را بزنم .

علی علیه السلام فرمود : «او را رها کنید . خودم ضامن اویم . به درستی که تو تا آن جا که من می دانم ، در کودکی و بزرگ سالی ، بداخلاق بودی» . .

8511.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :ذَكَرَ أبو مِخنَفٍ فی كِتابِ الجَمَل أنَّ الأَنصارَ وَالمُهاجِرينَ اجتَمَعوا فی مَسجِدِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ لِيَنظُروا مَن يُوَلّونَهُ أمرَهُم ، حَتّی غَصَّ المَسجِدُ بِأَهلِهِ ، فَاتَّفَقَ رَأیُ عَمّارٍ وأبِی الهَيثَمِ بنِ التَّيِّهانِ ورَفاعَةَ بنِ رافِعٍ ومالِكِ بنِ عَجلانَ وأبی أيُّوبَ خالِدِ بنِ زَيدٍ (1) عَلَی إقعادِ أميرِ المُؤمِنينَ عَليهِ السلام فِی الخِلافَهِ . وكانَ أشَدَّهُم تَهالُكا عَلَيهِ عَمّارٌ ، فَقالَ لَهُم : أيُّهَا الأَنصارُ ، قَد سارَ فيكُم عُثمانُ بِالأَمسِ بِما رَأَيتُموهُ ، وأنتُم عَلی شَرَفٍ مِنَ الوُقوعِ فی مِثلِهِ إن لَم تَنظُروا لِأَنفُسِكُم ، وإنَّ عَلِيّا أولَی النّاسِ بِهذَا الأَمرِ ؛ لِفَضلِهِ ، وسابِقَتِهِ !

فَقالوا : رَضينا بِهِ حينَئِذٍ .

وقالوا بِأَجمَعِهِم لِبَقِيَّهِ النّاسِ مِنَ الأَنصارِ وَالمُهاجِرينَ : أيُّهَا النّاسُ ، إنّا لَن نَألُوَكُم خَيرا وأنفُسَنا إن شاءَ اللّهُ ، وإنَّ عَلِيّا مَن قَد عَلِمتُم ، وما نَعرِفُ مَكانَ أحَدٍ أحمَلَ لِهذَا الأَمرِ مِنهُ ، ولا أولی بِهِ .

فَقالَ النّاسُ بِأَجمَعِهِم : قَد رَضينا ، وهُوَ عِندَنا ما ذَكَرتُم وأفضَلُ .

وقاموا كُلُّهُم ، فَأَتَوا عَلِيّا عليه السلام ، فَاستَخرَجوهُ مِن دارِهِ ، وسَأَلوهُ بَسطَ يَدِهِ ، فَقَبَضَها ، فَتَداكّوا عَلَيهِ تَداكَّ الإِبِلِ الهِيمِ عَلی وِردِها ، حَتّی كادَ بَعضُهُم يَقتُلُ بَعضا ، فَلَمّا رَأی مِنهُم ما رَأی سَأَلَهُم أن تَكونَ بَيعَتُهُ فِی المَسجِدِ ظاهِرَةً لِلنّاسِ ، وقالَ : إن كَرِهَنی رَجُلٌ واحِدٌ مِنَ النّاسِ لَم أدخُل فی هذَا الأَمرِ .

فَنَهَضَ النّاسُ مَعَهُ حَتّی دَخَلَ المَسجِدَ ، فَكانَ أوَّلُ مَن بايَعَهُ طَلحَهَ . فَقالَ قَبيصَهُ ابنُ ذُؤَيبٍ الأَسَدِیُّ : تَخَوَّفتُ أن لا يَتِمَّ لَهُ أمرُهُ ؛ لِأَنَّ أوَّلَ يَدٍ بايَعَتهُ شَلّاءُ . ثُمَّ بايَعَهُ الزُّبَيرُ ، وبايَعَهُ المُسلِمونَ بِالمَدينَهِ ، إلّا مُحَمَّدَ بنَ مَسلَمَهَ ، وعَبدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ ، وأُسامَهَ بنَ زَيدٍ ، وسَعدَ بنَ أبی وَقّاصٍ ، وكَعبَ بنَ مالِكٍ ، وحَسّانَ بنَ ثابِتٍ ، وعَبدَ اللّهِ بنَ سَلامٍ .

فَأَمَرَ بِإِحضارِ عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ ، فَقالَ لَهُ : بايِع . قالَ : لا اُبايِعُ حَتّی يُبايِعَ جَميعُ النّاسِ . فَقالَ لَهُ عَليه السلام : فَأَعطِنی حَميلاً أن لا تَبرَحَ . قالَ : ولا اُعطيكَ حَميلاً . فَقالَ الأَشتَرُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ هذا قَد أمِنَ سَوطَكَ وسَيفَكَ ، فَدَعنی أضرِب عُنُقَهُ ! فَقالَ : لَستُ اُريدُ ذلِكَ مِنهُ عَلی كُرهٍ ، خَلّوا

سَبيلَهُ . فَلَمَّا انصَرَفَ قالَ أميرُ المُؤمِنينَ : لَقَد كانَ صَغيرا وهُوَ سَيِّئُ الخُلَقِ ، وهُوَ فى كِبَرِهِ أسَوَأُ خُلُقا .

ثُمَّ اُتِىَ بِسَعدِ بنِ أبى وَقّاصٍ ، فَقالَ لَهُ : بايِع . فَقالَ : يا أبَا الحَسَنِ خَلِّنى ، فَإِذا لَم يَبقَ غَيرى بايَعتُکَ ، فَوَاللّهِ لا يَأتيکَ مِن قِبَلى أمرٌ تَکرَهُهُ أبَدا . فَقالَ : صَدَقَ ، خَلّوا سَبيلَهُ .

ثُمَّ بَعَثَ إلى مُحَمّدِ بنِ مَسلَمَةَ ، فَلَمّا أتاهُ قالَ لَهُ : بايِع . قالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنى إذَا اختَلَفَ النّاسُ وصاروا هکَذا وشَبَّکَ بَينَ أصابِعِهِ أن أخرُجَ بِسَيفى فَأضرِبَ بِهِ عَرضَ اُحُدٍ فإذا تَقَطَّعَ أتَيتُ مَنزِلى ، فَکُنتُ فيهِ لا أبرَحُهُ حَتّى تَأتِيَنى يَدٌ خاطِئَةٌ ، أو مَنِيَّةٌ قاضِيَةٌ . فَقالَ لَهُ عليه السلام : فَانطَلِق إذا ، فَکُن کَما اُمِرتَ بِهِ .

ثُمَّ بَعَثَ إلى اُسامَةَ بنِ زَيدٍ ، فَلَمّا جاءَ قالَ لَهُ : بايِع . فَقالَ : إنّى مَولاکَ ، ولا خِلافَ مِنّى عَلَيکَ ، وسَتَأتيکَ بَيعَتى إذا سَکَنَ النّاسُ . فَأمَرَهُ بِالاِنصِرافِ ، ولَم يَبعَث إلى أحَدٍ غَيرَهُ .

وقيلَ لَهُ : أ لا تَبعَثُ إلى حَسّانِ بنِ ثابِتٍ ، وکَعبِ بنِ مالِکٍ ، وعَبدِ اللّهِ بنِ سَلامٍ ؟ فَقالَ : لا حاجَةَ لَنا فيمَن لا حاجَةَ لَهُ فينا .

فَأَمّا أصحابُنا فَإِنَّهُم يَذکُرونَ فى کُتُبِهِم أنَّ هؤُلاءِ الرَّهط إنَّمَا اعتَذَروا بِمَا اعتَذَروا بِهِ لَمّا نَدَبَهُم إلَى الشُّخوصِ مَعَهُ لِحَربِ أصحابِ الجَمَلِ ، وأنَّهُم لَم يَتَخَلَّفوا عَنِ البَيعَهِ ، وإنَّما تَخَلَّفوا عَنِ الحَربِ .

وَرَوى شَيخُنا أبُو الحُسَينِ فى کِتابِ الغُرَرِ أنَّهُم لَمَّا اعتَذَروا إلَيهِ بِهذِهِ الأَعذارِ ، قالَ لَهُم : ما کُلُّ مَفتونٍ يُعاتَبُ ، أعِندَکُم شَکٌّ فى بَيعَتى ؟ قالوا : لا . قالَ : فَإِذا بايَعتُم فَقَد قاتَلتُم ، وأعفاهُم مِن حُضورِ الحَربِ . (2) .

1- .فى المصدر : «يزيد» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى كتب الرجال .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 8 .

8512.کنز العمّال :شرح نهج البلاغه :ابو مخنف در کتاب الجمل آورده است که مهاجران و انصار ، در مسجد پیامبر خدا گرد آمدند تا ببینند چه کسی را به پیشوایی بگمارند . مسجد از جمعیت پُر شد .

عمّار ، ابو هیثم ، رفاعه بن رافع ، مالک بن عجلان و ابو ایّوب خالد بن زید ، هم رأی شدند که امیرمؤمنان را بر پذیرش خلافت ، متقاعد سازند و بیشتر از همه ، عمّار اصرار می ورزید . وی خطاب به مردم گفت : ای گروه انصار! دیدید که عثمان ، دیروز چگونه در میان شما رفتار کرد و شما در آستانه تکرار آن ، قرار گرفته اید ، اگر خود را یاری نکنید . به درستی که علی ، به جهت برتری و سابقه اش ، سزاوارترینِ مردم برای پیشوایی است .

مردم گفتند : اینک به وی رضایت دادیم .

آن گاه [گروه هم پیمان ،] به سایر مردم از مهاجر و انصار ، رو کرده ، گفتند : ای مردم! ما از هیچ خیری برای شما و خودمان فروگذار نمی کنیم . به درستی که علی ، کسی است که شما او را می شناسید و ما کسی را که تواناتر و شایسته تر از او باشد ، برای امر خلافت نمی شناسیم .

سپس تمام مردم گفتند : ما رضایت دادیم . او نزد ما همان گونه است که شما توصیف کردید ؛ بلکه برتر از آن است .

تمام آنان به پا خاسته ، نزد علی علیه السلام آمدند و او را از خانه بیرون آوردند و از وی خواستند دستش را برای بیعت ، دراز کند . علی علیه السلام دست خود را جمع کرد . سپس مردم گرد او ازدحام نمودند ، چونان شتران تشنه ای که به گرد آبخور ازدحام نمایند ، تا آن جا که نزدیک بود برخی ، برخی را بکُشند . وقتی چنین دید ، درخواست کرد که بیعت ، در مسجد ، در برابر مردم باشد و فرمود : «اگر یک نفر از مردمْ رضایت ندهد ، در این امر ، وارد نمی شوم» .

مردم به همراه وی حرکت کردند و داخل مسجد شدند . نخستین کسی که بیعت کرد ، طلحه بود . قبیصه بن ذُؤیب اسدی گفت : می ترسم کار او به سامان نرسد ؛ چرا که نخستین دستی که با وی بیعت کرد ، ناقص بود .

پس از طلحه ، زبیر بیعت کرد و همه مسلمانان مدینه بیعت کردند ، جز محمّد بن مسلمه ، عبد اللّه بن عمر ، اسامه بن زید ، سعد بن ابی وقّاص ، کعب بن مالک ، حسّان بن ثابت و عبد اللّه بن سلّام .

علی علیه السلام فرمان داد تا عبد اللّه بن عمر را احضار کردند . به وی فرمود : «بیعت کن» .

گفت: بیعت نمی کنم،مگر آن که همه مردم، بیعت کنند.

آن گاه علی علیه السلام فرمود : «ضامنی بیاور که سر باز نمی زنی» . گفت : ضامنی معرّفی نخواهم کرد .

[مالک] اشتر گفت : ای امیرمؤمنان ! او خود را از تازیانه و شمشیر تو در امان می بیند . اجازه بده گردنش را بزنم .

فرمود: «بیعتِ با اکراه از او نمی خواهم. رهایش کنید».

وقتی که عبداللّه بن عمر رفت ، امیرمؤمنان فرمود : «وقتی کوچک بود ، بداخلاق بود و در بزرگی ، بداخلاق تر شده است» .

آن گاه ، سعد بن ابی وقّاص را آوردند . به وی فرمود : «بیعت کن» .

گفت : ای ابوالحسن ! آزادم بگذار . هرگاه کسی جز من نمانَد ، بیعت می کنم . سوگند به خداوند که هیچ گاه از جانب من آسیبی به تو نخواهد رسید .

فرمود : «راست می گوید . رهایش کنید» .

آن گاه در پی محمّد بن مسلمه فرستاد . وقتی او را آوردند ، فرمود : «بیعت کن» .

گفت : به درستی که پیامبر خدا به من دستور داد که هرگاه مردمْ اختلاف کردند و این چنین شدند (و انگشتانش را درهم کرد ، کنایه از آن که اگر با هم درگیر شدند) ، با شمشیرم خارج شوم و پهنای کوه احد را بپیمایم ، و چون [اختلاف ها] به پایان رسید ، به خانه برگردم ، در خانه بمانم و آن را ترک نکنم تا این که دستی خطاکار یا مرگ به سراغم آید .

علی علیه السلام به وی فرمود : «پس برو و همان گونه باش که بدان امر شدی» .

آن گاه در پی اسامه بن زید فرستاد . وقتی آمد ، به وی فرمود : «بیعت کن» .

گفت : من دوستدار توام و از سوی من مخالفتی با تو نخواهد شد . هرگاه مردم آرامش یافتند ، با تو بیعت خواهم کرد .

فرمان داد که بازگردد و دیگر به سوی کسی نفرستاد .

به وی گفته شد : آیا به سراغ حسّان بن ثابت ، کعب بن مالک و عبداللّه بن سلّام نمی فرستی؟

فرمود : «ما را به کسانی که به ما نیازی ندارند ، نیازی نیست» .

[ابن ابی الحدید گوید :] هم مذهبان ما (معتزله) در کتاب هایشان نوشته اند که این گروه ، هنگامی که برای نبرد با اصحاب جمل به همراهی با آن حضرت فراخوانده شدند ، عذر خواستند . آنان ، از بیعت ، سر باز نزدند ؛ بلکه از جنگ ، سر باز زدند .

استاد ما ابوالحسین در کتاب الغرر روایت کرده است : وقتی این گروه ، عذرهای خود را بیان کردند ، علی علیه السلام به آنان فرمود : «هر گرفتار فتنه ای سرزنش نشود . آیا در بیعت من تردید دارید؟» .

گفتند : نه .

فرمود : «اگر بیعت کرده اید ، [گویی] در جنگ ، حضور دارید» و آنان را از حضور در جنگ ، معاف داشت . .

ص: 512

. .

1 / 10 زندگی نامه گروهی از روی گردانندگان از بیعت

1 / 10 1 عبد اللّه بن عمر بن خطّاب

1 / 10زندگی نامه گروهی از روی گردانندگان از بیعت1 / 10 1عبد اللّه بن عمر بن خطّابعبد اللّه ، دو سال بعد از بعثت ، متولّد شد . او در کودکی همراه با پدرش ، در مکّه اسلام آورد و پیش از پدرش یا همراه او به مدینه هجرت کرد . در نبرد بدر و اُحُد ، به دلیل خردسالی شرکت نکرد و از جنگ خندق به بعد ، همراه سپاه اسلام بود . از او احادیث بسیاری در کتب اهل سنّت نقل شده است . چون عمر ، در آستانه مرگ قرار گرفت ، برای عضویت فرزند او عبد اللّه در شورا با وی رایزنی کردند . عمر مخالفت کرد و گفت : او شایستگی خلافت را ندارد . او حتّی توان آن که زنش را طلاق گوید نیز ندارد . در برخی گزارش ها آمده است که عبد اللّه ، به دستور عمر ، عضو شورا شد ، به این شرط که حقّ انتخاب شدن نداشته باشد . او به هنگام حکومت عثمان ، از مسائل سیاسی دوری گزیده بود و در جریان های سیاسی شرکت نمی جست و در ایام خلافت امام علی علیه السلام نیز به زاویه انزوا خزید و از مسائل سیاسی و اجتماعی ، کناره گیری کرد . در جنگ های روزگار حاکمیت علی علیه السلام نیز عبداللّه بن عمر، سیاست اجتماعی اش را بر این استوار داشته بود که کنار بماند و می گفت : من با مردم مدینه ام ؛ چرا که فردی از آنان هستم . آنان در بیعتْ وارد شدند ، من هم وارد شدم و از آنان جدا نخواهم شد . اگر قیام کنند، به پا می خیزم، و اگر بنشینند، می نشینم. روشن بود که این دیدگاه عبد اللّه بن عمر ، از سرِ تأمّل و چونان جریانی در سرتاسر زندگانی او نبود . او در روزگار خلفای پیشین ، چنین نکرده بود ، چنان که در روزگار حاکمان پس از علی علیه السلام نیز چنین نکرد . او با معاویه و یزید (که تعداد زیادی از چهره های برجسته امّت و اصحاب ، از جمله حسین بن علی علیهما السلام با او بیعت نکردند) بیعت کرد . او با عبدالملک نیز بیعت کرد . هنگامی که محمّد بن حنفیه از بیعت با عبدالملک تن زد و بیعتش را بر بیعت همه مردم ، مشروط ساخت ، عبد اللّه بن عمر با عبدالملک بیعت کرد و محمّد را نیز بر بیعت ، تشویق کرد . شگفتا که عبد اللّه ، شبانه برای بیعت با عبدالملک ، به سوی حجّاج بن یوسف رفت تا دست در دست او نهد و یک شب ، بدون امام و پیشوا نمانَد ؛ چون از پیامبر خدا روایت کرده

بود که : «اگر کسی بمیرد و پیشوایی نداشته باشد ، بر مرگ جاهلی مرده است» . حجّاج ، آن حاکم جبّار ، متکبّر و ستم پیشه هم که می دانست این همه ، از سرِ ترس ، زبونی و بیچارگی است ، تحقیرش نمود و پایش را از رخت خواب دراز کرد ، تا عبد اللّه ، دست بر پایش نهد و بیعت کند ! او در روزگار حکومت علی علیه السلام ، در جنگ ، با وی همراهی نکرد . البته در نیروهای مقابل نیز قرار نگرفت و به گفته امام ، از کسانی بود که : دست از یاری حق کشیدند و باطل را نیز یاری ندادند . برخی از اسناد تاریخی ، نشان دهنده آن است که او در فرجام زندگی ، بر سهل انگاری خود و یاری نکردن علی علیه السلام ، عمیقاً تأسّف می خورد و می گفت : بر هیچ چیز تأسّف نمی خورم ، جز آن که به همراه علی ، با گروه طغیانگر نجنگیدم . البته برخی از منابع ، مراد از «فئه باغیه» در کلام وی را خوارج یا حَجّاج یا ابن زبیر دانسته اند که با توجه به قید : «مع علیّ» در نصّی که بدان اشاره شد ، جایی برای احتمالات دیگر نیست . او می گفت : هرکس مرا به نماز فراخواند ، از او پیروی می کنم ، از هر گروه که باشد و از کسی که مرا به جنگ بخواند ، پیروی نمی کنم . در حاکمیت و اطاعت از حاکم نیز او به «قانون غلبه» باور داشت و می گفت : حق ، با کسی است که پیروز شود و بر مردم ، تسلّط یابد و چیره گردد . چنین بود که چون علی علیه السلام در بیعت بر آزادی و اختیار مردم ، تأکید می کرد و می گفت : «با اجبار ، هیچ کس را بر اطاعت از خویش وادار نمی کنم» ، عبد اللّه ، از پیروی او تن زد ؛ امّا از بیعت با یزید بن معاویه ، نه . او خیزش مردمان مدینه را پس از علنی شدن فسق ، فجور و هرزگی یزید (پس از قتل اباعبد اللّه علیه السلام) ، «غَدْر (پیمان شکنی)» نامید و خانواده خود را از این کار ، باز داشت . با این که از عبد اللّه ، روایات بسیاری نقل شده و بلکه از جمله محدّثان بزرگ اهل سنّت است ؛ امّا او سستْ عنصری تُنُک مایه ، تنگ نظر و مقدّس مآب بود ، از جریان های سیاسی و اجتماعی ، تحلیلی استوار نداشت و سستْ عنصری و دنیادوستی و مادی گرایی اش او را بر موضع زشت و ناهنجارش یاری می رساند . عبد اللّه به سال 74 هجری و در 84 سالگی درگذشت .

.

ص: 516

. .

ص: 517

. .

ص: 518

. .

ص: 519

. .

ص: 520

. .

ص: 521

. .

8519.الميزان فى تفسير القرآن :تاريخ الطبرى :بَعَثَ [عَلِىٌّ عليه السلام]إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ كُمَيلاً النَّخَعِىَّ ، فَجاءَ بِهِ ، فَقالَ : اِنهَض مَعِى . فَقالَ : أنَا مَعَ أهلِ المَدينَهِ ؛ إنَّما أنَا رَجُلٌ مِنهُم ، وقَد دَخَلوا فى هذَا الأمرِ فَدَخَلتُ مَعَهُم لا اُفارِقُهُم ، فَإن يَخرُجوا أخرُج ، وإن يَقعُدوا أقعُد . قالَ : فَأعطِنى زَعيما بِأن لا تَخرُجَ . قالَ : ولا اُعطيکَ زَعيما . قال : لَولا ما أعرِفُ مِن سوءِ خُلُقِکَ صَغيرا وکَبيرا لَأنکَرتُنى ، دَعوهُ ؛ فَأنَا بِهِ زَعيمٌ . (1)8520.الإمامُ علىٌّ عليه السلام عَن رسولُ اللّهِ صليتاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :خَرَجَ الزُّبَيرُ وطَلحَهُ حَتّى لَقِيا ابنَ عُمَرَ ، ودَعَواهُ إلَى الخُفوفِ ، فَقالَ : إنِّى امرُؤٌ مِن أهلِ المَدينَهِ ، فَإن يَجتَمِعوا عَلَى النُّهوضِ أنهَض ، وإن يَجتَمِعوا عَلَى القُعودِ أقعُد . فَتَرَکاهُ ورَجَعا . (2)8521.عنه عَليه السلام :الطبقات الكبرى عن أبى حصين :إنَّ مُعاوِيَهَ قالَ : ومَن أحَقُّ بِهذا الأمرِ مِنّا ؟ فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ : فَأرَدتُ أن أقولَ : أحَقُّ مِنکَ مَن ضَرَبَکَ وأباکَ عَلَيهِ ! ! ثُمَّ ذَکَرتُ ما فِى الجَنان ، فَخَشيتُ أن يَکونَ فى ذاکَ فَسادٌ ! . (3) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 446 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 312 نحوه .

2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 460 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 314 .

3- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 182 وأيضا فينفس الصفحه عن الزهرى نحوه ، تاريخ دمشق : ج 31 ص 183 وفيه «ما أعدّ اللّه فى الخلاف» بدل «ما فى الجنان» ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 225 الرقم 45 وليس فيه «ثمّ ذكرت ما فى الجنان» .

8518.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى :على عليه السلام ، كميل نَخَعى را در پى عبد اللّه بن عمر فرستاد و او را آورد . على عليه السلام به وى فرمود : «همراه من ، به پا خيز» .

عبد اللّه بن عمر گفت : من با مردم مدينه ام ؛ چرا كه يكى از آنانم . وقتى با تو بيعت كردند ، من هم بيعت كردم و از آنان ، جدا نشوم . اگر آنان براى نبرد به پا خاستند ، من هم حركت مى كنم ، و اگر نشستند ، من هم خواهم نشست .

على عليه السلام فرمود : «ضامنى معرّفى كن كه [عليه من]به پا نخيزى» .

گفت : ضامن هم معرّفى نمى كنم .

على عليه السلام فرمود : «اگر نبود كه بدخُلقى ات را در كودكى و بزرگ سالى مى دانم ، نمى پذيرفتم . رهايش كنيد . من خود ، ضامن اويم» .8519.الميزان فى تفسير القرآن :تاريخ الطبرى به نقل از محمّد و طلحه : زبير و طلحه ، بيرون آمدند و با عبد اللّه بن عمر ، ديدار كردند و وى را به سستى [در همراهى على عليه السلام]دعوت نمودند . عبداللّه گفت : من يكى از مردم مدينه ام . اگر به پا خيزند ، به پا خواهم خاست ، و اگر بنشينند ، من هم خواهم نشست . آن دو او را رها كردند و بازگشتند .8520.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى به نقل از ابو حصين : معاويه گفت : چه كسى براى حكومت ، از ما سزاوارتر است؟ عبد اللّه بن عمر مى گويد : خواستم بگويم كه سزاوارتر از تو كسى است كه با تو و پدرت بر سرِ حكومت جنگيد . سپس آنچه را در نهان داشتم ، به ياد آوردم ، پس ترسيدم [بازگو كردن ،] مفسده اى به دنبال داشته باشد . .

8521.امام على عليه السلام :الاستيعاب :قيلَ لِنافِعٍ : ما بالُ ابنِ عُمَرَ بايَعَ مُعاوِيَةَ ، ولَم يُبايِع عَلِيّا ؟ فقالَ : كانَ ابنُ عُمَرَ [لا] (1) يُعطى يَداً فى فُرقَةٍ ، ولَا يَمنَعُها مِن جَماعَةٍ ، ولَم يُبايِع مُعاوِيَةَ حَتّى اجتَمَعوا عَلَيهِ . (2)8522.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لَمّا سَأَلَهُ زِندِيقٌ عن السِّحرِ : ما أصلُهُ) مسند ابن حنبل عن نافع :إنَّ ابنَ عُمَرَ جَمَعَ بَنيهِ حينَ انتَزى (3) أهلُ المَدينَهِ مَعَ ابنِ الزُّبَيرِ ، وخَلَعوا يَزيدَ بنَ مُعاوِيَةَ فَقالَ : إنّا قَد بايَعنا هذَا الرَّجُلَ بِبَيعِ اللّهِ ورَسولِهِ ، وإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : الغادِرُ يُنصَبُ لَهُ لِواءٌ يَومَ القِيامَهِ ، فَيُقالُ : هذِهِ غُدَرَهُ فُلانٍ ، وإنَّ مِن أعظَمِ الغَدرِ إلّا أن يَكونَ الإِشراكُ بِاللّهِ تَعالى أن (4) يُبايِعَ الرَّجُلُ رَجُلاً عَلى بَيعِ اللّهِ ورَسولِهِ ثُمَّ يَنكُثَ بَيعَتَهُ ، فَلَا يَخلَعَنَّ أحَدٌ مِنكُم يَزيدَ ، ولا يُسرِفَنَّ أحَدٌ مِنكُم فى هذَا الأَمرِ ، فَيَكونَ صَيلَما فيما بَينى وبَينَكُم ! ! (5)8522.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به زنديقى كه پرسيد : منشأ جادو چيست و چ) فتح البارى :كانَ عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ فى تِلكَ المُدَّهِ [مُدَّهِ حُكومَهِ عَبدِ اللّهِ بنِ الزُّبَير]امتَنَعَ أن يُبايِعَ لِابنِ الزُّبَيرِ أو لِعَبدِ المَلِكِ ، كَما كانَ امتَنَعَ أن يُبايِعَ لِعَلىّ أو مُعاوِيَهَ ، ثُمَّ بايَعَ لِمُعاوِيَهَ لَمَّا اصطَلَحَ مَعَ الحَسَنِ بنِ عَلِىٍّ وَاجتَمَعَ عَلَيهِ النّاسُ ، وبايَعَ لِابنِهِ يَزيدَ بَعدَ مَوتِ مُعاوِيَهَ ؛ لِاجتِماعِ النّاسِ عَلَيهِ ، ثُمَّ امتَنَعَ مِنَ المُبايَعَهِ لِأَحدٍ حالَ الِاختِلافِ إلى أن قُتِلَ ابنُ الزُّبَيرِ وَانتَظَمَ المُلكُ كُلُّهُ لِعَبدِ المَلِكِ ، فَبايَعَ لَهُ حينَئِذٍ . (6) .

1- .ما بين المعقوفين إضافه يقتضيها السياق .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 472 الرقم 2464 .
3- .الانتزاء والتنزّى : تسرُّع الإنسان إلى الشرّ (لسان العرب : ج 15 ص 320 «نزا») .
4- .فى الطبعه المعتمده : «ينصب» بدل «أن» وهو تصحيف ، والتصحيح من طبعه دار صادر : ج 2 ص 96 .
5- .مسند ابن حنبل : ج 2 ص 412 ح 5713 و ص 304 ح 5088 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 183 كلاهما نحوه .
6- .فتح البارى : ج 13 ص 195 .

8523.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الاستیعاب :به نافع گفته شد : چرا ابن عمر با معاویه بیعت کرد و با علی علیه السلام بیعت نکرد؟

نافع گفت : ابن عمر ، دستی را در جدایی دراز نمی کرد ، چنان که آن را از جماعتْ باز نمی داشت . او با معاویه بیعت نکرد ، مگر زمانی که دیگران با وی بیعت کردند .8523.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از نافع : هنگامی که مردم مدینه به همراه ابن زبیر شورش کردند و یزید بن معاویه را از حکومت ، خلع نمودند ، ابن عمر ، فرزندان خود را فراخواند و گفت : ما با این مرد ، بر پایه بیعت خدا و پیامبرش بیعت کردیم . به درستی که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «برای نیرنگباز ، پرچمی در روز رستاخیز ، افراشته شود و گفته شود : این ، نیرنگِ فلانی است و بزرگ ترین نیرنگ به استثنای شرک به خدا ، آن است که کسی بر پایه بیعت خدا و پیامبرش ، با کسی بیعت کند و سپس آن را بشکند» . از این رو ، مبادا کسی از شما یزید را خلع نماید و در مسئله حکومت ، زیاده روی کند که شمشیر ، میان من و شما خواهد بود !8524.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :فتح الباری :در مدّت زمامداری عبد اللّه بن زبیر ، عبد اللّه بن عمر ، از بیعت با ابن زبیر یا عبدالملک ، امتناع ورزید ، همان گونه که از بیعت با علی علیه السلام یا معاویه سر باز زد . سپس او با معاویه بیعت کرد ، هنگامی که معاویه ، با حسن بن علی علیهما السلام سازش کرد و مردم ، بر وی اتّفاق کردند . همچنین ، پس از مرگ معاویه ، با فرزندش یزید ، بیعت کرد ؛ زیرا مردم بر او اتّفاق کردند . پس از آن در شرایط اختلاف ، با کسی بیعت نکرد ، تا این که ابن زبیر ، کشته شد و حکومت ، یکسره به عبدالملک رسید . آن گاه با وی بیعت کرد . .

8525.عنه علیه السلام (لَمّا دَخَلَتِ امرَأهٌ مَع مَولاهٍ لَها علَیهِ) صحیح البخاری عن عبد اللّه بن دینار :لَمّا بایَعَ النّاسُ عَبدَ المَلِکِ ، کَتَبَ إلَیهِ عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ : إلی عَبدِ اللّهِ عَبدِ المَلِکِ أمیرِ المُؤمِنینَ ، إنّی اُقِرُّ بِالسَّمعِ والطّاعَهِ لِعَبدِ اللّهِ عَبدِ المَلِکِ أمیرِ المُؤمِنینَ ، عَلی سُنَّهِ اللّهِ وسُنَّهِ رَسولِهِ فیمَا استَطَعتُ ، وإنَّ بَنِیَّ قَد أقَرّوا بِذلِکَ . (1)8526.بحار الأنوار عن هِشام بن سالم عن الإمام الصّاد (فی جَوابِ امرَأهٍ سَألَتهُ عن السَّحقِ) شرح نهج البلاغه :إنَّهُ [ابنَ عُمَرَ] امتَنَعَ عَن بَیَعَهِ عَلِیٍّ علیه السلام ، وطَرَقَ عَلَی الحَجّاجِ بابَهُ لَیلاً لِیُبایِعَ لِعَبدِ المَلِکِ ؛ کَی لا یَبیتَ تِلکَ اللَّیلَهَ بِلا إمامٍ ، زَعَمَ ، لِأنَّهُ رَوی عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أنَّهُ قالَ : «مَن ماتَ ولاَ إمامَ لَهُ ماتَ میتَهً جاهِلِیَّهً» ، وحَتّی بَلَغَ مِنِ احتِقارِ الحَجّاجِ لَهُ وَاستِرذالِهِ حالَهُ أن أخرَجَ رِجلَهُ مِنَ الفِراشِ ، فَقالَ : اِصفِق بِیَدِکَ عَلَیها . (2)8524.امام صادق علیه السلام :الطبقات الکبری عن نافع :قیلَ لِابنِ عُمَرَ زَمَنَ ابنِ الزُّبَیرِ وَالخَوارِجِ وَالخَشَبِیَّهِ : أ تُصَلّی مَعَ هؤُلاءِ ومَعَ هؤُلاءِ وبَعضُهُم یَقتُلُ بَعضا ؟ ! قالَ : فَقالَ : مَن قالَ : «حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ» أجَبتُهُ ، ومَن قالَ : «حَیَّ عَلَی الفَلاحِ» أجَبتُهُ ، ومَن قالَ : «حَیَّ عَلی قَتلِ أخیکَ المُسلِمِ وأخذِ مالِهِ» ، قُلتُ : لا . (3)8525.امام صادق علیه السلام (آنگاه که زنی همراه کنیز خود خدمت امام علیه السل) الطبقات الکبری عن سیف المازِنِیّ :کانَ ابنُ عُمَرَ یَقولُ : لا اُقاتِلُ فِی الفِتنَهِ ، واُصَلّی ورَاءَ مَن غَلَبَ . (4) .

1- .صحیح البخاری: ج6ص2634 ح6779 وح6777 و ص2654 ح 6844 ، الموطّأ : ج 2 ص 983 ح 3 ، الطبقات الکبری : ج 4 ص 183 ، السنن الکبری : ج 8 ص 254 ح 16565 و 16564 کلّها نحوه وراجع العقد الفرید : ج 3 ص 381 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 242 ؛ الفصول المختاره : ص 245 وفیه «فقال له الحجّاج : بالأمس تتأخّر عن بیعه علیّ بن أبی طالب مع روایتک هذا الحدیث ثمّ تأتینی الآن لاُبایعک لعبد الملک ، أمّا یدی فمشغوله عنک ، ولکن هذه رجلی فبایعها» .
3- .الطبقات الکبری: ج 4 ص 169، حلیه الأولیاء: ج 1 ص 309، تاریخ دمشق: ج 31 ص 191، سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 228 الرقم 45 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 5 ص 465 الرقم 199 والثلاثه الأخیره نحوه .
4- .الطبقات الکبری : ج 4 ص 149 .

8526.بحار الأنوار به نقل از هشام بن سالم :صحیح البخاری به نقل از عبداللّه بن دینار : وقتی که مردم با عبدالملک بیعت کردند ، عبد اللّه بن عمر ، نامه ای بدین مضمون به وی نوشت :

به بنده خدا ، عبدالملک ، امیرمؤمنان! به درستی که به پیروی و حرفْ شنوی نسبت به بنده خدا عبدالملک ، بر اساس سنّت خدا و پیامبر خدا در حدّ توان ، اعتراف می کنم و فرزندانم هم بدین امر ، اقرار می کنند .8527.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه :عبد اللّه بن عمر ، از بیعت با علی علیه السلام سر باز زد و شبانه ، درِ خانه حجّاج را کوبید تا با عبدالملک ، بیعت کند ، مبادا آن شب را بدون امام به صبح رساند . این گمان ، از آن جا برایش پیش آمد که او از پیامبر خدا روایت کرده که فرمود : «هرکس بمیرد و پیشوایی نداشته باشد ، به مرگ جاهلی مرده است» و کار بدان جا رسید که حجّاج ، از سر تحقیر و خوار شمردن او پایش را از رخت خواب بیرون آورد و گفت : [برای بیعت]دستت را به پایم بزن (1) !8527.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری به نقل از نافع : در زمان ابن زبیر ، خوارج و خَشَبیه ، (2) به ابن عمر گفته شد : با همه اینها نماز می گزاری ، با این که برخی از اینها برخی دیگر را می کُشند؟

ابن عمر پاسخ داد : هرکس «بشتابید به سوی نماز!» را بر زبان آورَد ، او را اجابت می کنم ، و هرکس «بشتابید به سوی رستگاری!» را بر زبان رانَد ، او را اجابت می کنم ، و هرکس بگوید : «بشتابید به سوی کشتنِ برادرِ مسلمان و گرفتن اموال وی!» ، گویم : «نه» .8528.عنه صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری به نقل از سیف مازنی : ابن عمر می گفت : در فتنه ها کارزار نمی کنم و پشت سرِ هر آن کس که پیروز شود ، نماز می گزارم . .

1- .در کتاب الفصول المختاره : ص 245 در ادامه حدیث ، چنین آمده است : حجّاج به وی گفت : دیروز از بیعت با علی علیه السلام سر باز زدی با این که خود این حدیث را روایت کرده ای و اینک نزد من آمده ای تا با عبدالملک برایت بیعت بگیرم ؟ دستانم مشغول است . این پای من است ، با آن بیعت نما !

2- .یکی از فرقه های جهمیه که قائل به جبرند و انسان را به منزله جماد می دانند . (م)

8529.الإمامُ الباقرُ عليه السلام (فى قولِهِ تعالى : {Q} «و إذا لَقُوا الذينَ آمَنٍ) المستدرک على الصحيحين عن عبد اللّه بن عمر :ما آسى عَلى شَىءٍ ، إلّا أنّى لَم اُقاتِل مَعَ عَلِىٍّ رضى الله عنهالفِئَةَ الباغِيَةَ . (1)8530.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الطبقات الكبرى عن حبيب بن أبى ثابت :بَلَغَنى عَنِ ابنِ عُمَرَ فى مَرَضِهِ الَّذى ماتَ فيهِ قالَ : ما أجِدُنى آسى عَلى شَىءٍ مِن أمرِ الدُّنيا ، إلّا أنّى لَم اُقاتِلِ الفِئَةَ الباغِيَةَ . (2)راجع : ج 8 ص 534 (عبد اللّه بن عمر) .

1 / 10 2سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍأسلم فى التاسعه عشره من عمره ، (3) وشهد حروب النبىّ صلى الله عليه و آله ، (4) عدّه أهل السُّنّه فى «العشره المبشَّره» . (5) تولّى قياده جيش القادسيّه فى خلافه عمر . (6) من هنا ذاع صيته فى التاريخ الإسلامى. ثمّ ولى الكوفه . (7) وبعد ذلک عزله عمر لأنّ أهلها شكوه إليه . (8) وكان سعد أحد أعضاء الشورى السداسيّه ، (9) ثمّ اعتزل لصالح عبد الرحمن إبن عوف . (10) وولى الكوفه مرّه اُخرى فى عهد عثمان . (11) وظلّ والياً عليها برهةً، ثمّ عزله عثمان وعيّن الوليد بن عقبه مكانه . (12) لم يبايع الإمام أمير المؤمنين عليه السلام بالخلافه أوّل الأمر ، (13) واعتزل جانباً ، ولم يشهد حروبه ، ولم ينصره . (14) وحين ملک معاويه أثنى سعد على الإمام علىّ عليه السلام أمامه، وعدّ شيئا من مناقبه وفضائله ، (15) فكبر ذلک على معاويه، وشتمه، وقال له: إذا كنت تقرّ بهذا كلّه، فلِمَ لم تنصره؟ (16) فاعترف سعد بتقصيره فى حقّ الإمام علىّ عليه السلام ، وببيعته ومرافقته له . (17) مات سعد سنه (55 ه) . (18) وابنه عمر بن سعد هو الَّذى قاد الجيش الاُمويّ لحرب الحسين عليه السلام فى كربلاء . (19)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 643 ح 6360 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 404 ، الاستيعاب : ج 3 ص 83 الرقم 1630 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 109 الرقم 3789 ؛ علل الشرائع : ص 222 نحوه .
2- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 187 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 339 الرقم 3082 نحوه .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 567 ح 6103 ، تهذيب الكمال : ج 10 ص 311 الرقم 2229 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 144 الرقم 4 ،

المعارف لابن قتيبه : ص 242 ، الاستيعاب : ج 2 ص 171 الرقم 968 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 569 ح 6111 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 142 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 144 الرقم 4 ، تهذيب الكمال : ج 10 ص 310 الرقم 2229 ، تهذيب التهذيب : ج 3 ص 422 الرقم 2352 ، تاريخ دمشق : ج 20 ص 280 ، الاستيعاب : ج 2 ص 171 الرقم 968 ، نسب قريش : ص 263 .
5- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 144 الرقم 4 ، تهذيب الكمال : ج 10 ص 310 الرقم 2229 ، تاريخ دمشق : ج 20 ص 280 ، المعارف لابن قتيبه : ص 241 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 93 الرقم 5 ، الاستيعاب : ج 2 ص 171 الرقم 968 ، نسب قريش : ص 263 .
6- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 12 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 144 الرقم 4 ، المعارف لابن قتيبه : ص 241 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 115 الرقم 5 ، الاستيعاب : ج 2 ص 172 الرقم 968 ، تهذيب التهذيب : ج 2 ص 288 الرقم 2654 ، نسب قريش : ص 263 .
7- .الاستيعاب : ج 2 ص 172 الرقم 968 ، التاريخ الصغير : ج 1 ص 134 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 12 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 144 الرقم 4 ، المعارف لابن قتيبه : ص 241 ، تهذيب التهذيب : ج 2 ص 288 الرقم 2654 .
8- .المعارف لابن قتيبه : ص 242 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 117 الرقم 5 ، تهذيب التهذيب : ج 2 ص 288 الرقم 2654 ، الاستيعاب : ج 2 ص 172 الرقم 968 .
9- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 144 الرقم 4 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 94 ، المعارف لابن قتيبه : ص 241 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 93 الرقم 5 ، الاستيعاب : ج 2 ص 171 الرقم 968 ، تهذيب التهذيب : ج 2 ص 288 الرقم 2654 ، نسب قريش : ص 263 .
10- .صحيح البخارى : ج 3 ص 1356 ح 3497 .
11- .التاريخ الصغير : ج 1 ص 134 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 12 ، المعارف لابن قتيبه : ص 242 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 118 الرقم 5 ، الاستيعاب : ج 2 ص 172 الرقم 968 .
12- .التاريخ الصغير : ج 1 ص 134 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 12 ، المعارف لابن قتيبه : ص 242 ، الاستيعاب : ج 2 ص 172 الرقم 968 .
13- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 9 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 431 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 303 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 437 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 9 .
14- .سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 122 الرقم 5 .

15- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 117 ح 4575 ، مروج الذهب : ج 3 ص 23 .
16- .مروج الذهب : ج 3 ص 24 .
17- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 126 ح 4601 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 401 ح 878 .
18- .التاريخ الصغير : ج 1 ص 126 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 149 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 139 ح 301 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 146 الرقم 4 ، المعارف لابن قتيبه : ص 242 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 123 الرقم 5 .
19- .المعارف لابن قتيبه : ص 243 .

1 / 10 2 سعدبن ابی وقّاص

8532.عنه صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین به نقل از عبداللّه بن عمر : بر هیچ چیزی تأسّف نمی خورم ، جز آن که به همراه علی علیه السلام ، با گروه طغیانگر نجنگیدم .8533.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از حبیب بن ابی ثابت : از ابن عمر به من خبر رسید که در بیماری [منتهی به]مرگش گفت : بر هیچ کاری از دنیا تأسّف نمی خورم ، جز آن که با گروه طغیانگر نجنگیدم .ر . ک : ج 8 ص 535 (عبداللّه بن عمر) .

1 / 10 2سعدبن ابی وقّاصاو در نوزده سالگی اسلام آورد و در جنگ ها همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت می کرد . اهل سنّت ، او را جزء «عَشَره مبشَّره (ده تن بشارت داده شده به بهشت)» بر شمرده اند . در خلافت عمر ، فرماندهی سپاه قادسیه را به عهده گرفت و از این جهت ، در تاریخ اسلام ، آوازه ای بلند یافت . سعد ، سپس فرماندار کوفه شد و چون کوفیان از وی شکایت کردند ، عمر ، او را عزل کرد . سعد ، یکی از اعضای شورای شش نفره بود که به نفع عبدالرحمان بن عوف ، کنار رفت . او بار دیگر ، به روزگار خلافت عثمان ، مدّتی بر مسند ولایت کوفه نشست . پس از مدّتی عثمان او را عزل کرد و ولید بن عقبه را برجای او نهاد . سعد ، پس از خلافت امام علی علیه السلام ، ابتدا با او بیعت نکرد و در جنگ های علی علیه السلام نیز به زاویه انزوا رفت و مولا را یاری نرساند . او به هنگام پادشاهی معاویه و در حضور وی ، امام علی علیه السلام را ستود و شایستگی های مولا را برشمرد . این کار ، بر معاویه گران آمد و او را دشنام داد و گفت : اگر بر این همه ، معترفی ، چرا او را یاری نکردی ؟ او به کوتاهی اش درباره علی علیه السلام در بیعت نکردن با ایشان و همراهی وی ، اعتراف کرد . سعد ، در سال 55 هجری درگذشت . عمر بن سعد ، فرمانده سپاه اُموی در واقعه کربلا ، فرزند اوست .

.

ص: 530

. .

ص: 531

. .

8538.عنه عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن خَيثَمَه بن عبد الرحمن :سَمِعتُ سَعدَ بنَ مالِکٍ وقالَ لَهُ رَجُلٌ : إنَّ عَلِيّا يَقَعُ فيکَ ، إنَّکَ تَخَلَّفتَ عَنهُ ! فَقالَ سَعدٌ : وَاللّهِ إنَّهُ لَرَأىٌ رَأَيتُهُ ، وأخطَأَ رَأيى ، إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ اُعطِىَ ثَلاثا ، لَأَن أكونَ اُعطيتَ إحداهُنَّ أحَبُّ إلَىَّ مِنَ الدُّنيا وما فيها . (1)8539.عنه عليه السلام :مُروج الذَّهَب عن ابن عائشه وغيره بَعدَ أن مَدَحَ سَعدٌ عَلِيّا عليه السلام وذَكَرَ لَهُ خِصالاً ، وتَمَنّى أن تَكونَ واحِدَةً مِن هذِهِ الخِصالِ لَهُ : قالَ [مُعاوِيَهُ] لَهُ : اُقعُد حَتّى تَسمَعَ جَوابَ ما قُلتَ ، ما كُنتَ عِندى قَطُّ ألأَمَ مِنکَ الآنَ ، فَهَلّا نَصَرتَهُ ، ولِمَ قَعَدتَ عَن بَيعَتِهِ ؟ ! فَإنّى لَو سَمِعتُ مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مِثلَ الَّذى سَمِعتَ فيهِ لَكُنتُ خادِما لِعَلِىٍّ ما عِشتُ . فَقالَ سَعدٌ : وَاللّهِ إنّى لَأَحَقُّ بِمَوضِعِکَ مِنکَ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : يَأبى عَلَيکَ ذلِکَ بَنو عُذرَهَ ، وكانَ سَعدٌ فيما يُقالُ لِرَجُلٍ مِن بَنى عُذرَهَ . (2)راجع : ج 8 ص 498 (سعد بن أبى وقّاص) .

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 126 ح 4601 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 401 ح 878 عن حبّه بن جوين نحوه .
2- .مروج الذهب : ج 3 ص 24 .

8531.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین به نقل از خیثمه بن عبدالرحمان :شنیدم که مردی به سعد بن مالک گفت : به درستی که علی علیه السلام تو را سرزنش می کند . چرا از بیعتِ با او سر باز زدی؟ سعد گفت : سوگند به خداوند که این نظری بود که بدان رسیدم و اشتباه کردم . به درستی که به علیّ بن ابی طالب علیه السلام ، سه خصلت داده شده است که اگر یکی از آنها نصیب من شده بود ، از دنیا و آنچه در آن است ، برایم دوست داشتنی تر بود .8532.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مروج الذهب به نقل از ابن عایشه و دیگران : پس از آن که سعد ، علی علیه السلام را ستایش نمود و برای وی ، خصلت هایی یاد کرد و آرزو کرد که یکی از آنها را داشته باشد ، معاویه به او گفت : بنشین و پاسخ گفته هایت را بشنو . تو هیچ گاه مانند الآن ، نزد من شایسته سرزنش نبوده ای . [اگر چنین بود] چرا او را یاری نکردی؟ چرا از بیعت با وی باز نشستی؟ حقیقتاً اگر آنچه را تو درباره علی علیه السلام شنیدی ، من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودم ، تا زنده بودم ، خدمت گزار وی می بودم .

سعد گفت : سوگند به خداوند که من به این مقام ، از تو سزاوارترم .

سپس معاویه گفت : فرزندان قبیله عُذره ، این را از تو نمی پذیرند (گفته شده که سعد ، از مردان قبیله عذره بود) .ر .ک : ج 8 ص 499 (سعد بن ابی وقّاص) .

.

1 / 10 3مُحَمَّدُ بنُ مَسلَمَهمن أصحاب رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، وقد شهد حروبه كلّها ، (1) إلّا تبوک . (2) وبعد النبىّ صلى الله عليه و آله كان مع عمر لمّا دخلوا بيت فاطمه عليها السلام . وهو الّذى كسر سيف الزبير . (3) ويقال : إنّه اشترک فى قتل سعد بن عباده . (4) وكان صاحب العمّال أيّام عمر . كان عمر إذا شُكىَ إليه عاملٌ أرسل محمّدا يكشف الحال . (5) وبعد قتل عثمان أبى عن بيعه الإمام علىّ عليه السلام وسمّاه «فتنه» ، واعتزل ، واتخذ سيفا من خشب . (6) قُتل بيد رجل من أهل الاُردن ، لقعوده عن الإمام علىّ عليه السلام ومعاويه . (7)

1 / 10 4اُسامه بن زيدمولى رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، (8) واُمّه اُم أيمن حاضنه رسول اللّه صلى الله عليه و آله . (9) استعمله النبىّ صلى الله عليه و آله فى آخر أيّام حياته وهو ابن ثمانى عشره سنه ، (10) وفى جيشه أبو بكر وعمر وأبو عبيده . وكان مكرّما معزّزا فى زمن الخلفاء ، ففرض عمر بن الخطّاب له خمسه آلاف ، فى الوقت الّذى فرض لابنه عبد اللّه بن عمر ألفين . (11) لكنّه لم يبايع الإمام عليّا عليه السلام ، واعتذر عن ذلک بمعاذير . (12) وقد ورد فى بعض النصوص أنّ الإمام عليه السلام قبل عذره . (13) وقد ورد عن الإمام الباقر عليه السلام أنّه قال : قَد رَجَعَ ؛ فَلا تَقولوا إلّا خَيرا . (14) مات اُسامه ، وكفّنه الإمام الحسن عليه السلام فى بُرد أحمر حبره . 15

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 443 ، سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 369 الرقم 77 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 107 الرقم 4768 ، الإصابه : ج 6 ص 28 الرقم 7822 ، الاستيعاب : ج 3 ص 433 الرقم 2372 .
2- .اُسد الغابه : ج 5 ص 107 الرقم 4768 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 443 ، الإصابه : ج 6 ص 28 الرقم 7822 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 48 ، السنن الكبرى : ج 8 ص 263 ح 16587 ؛ قاموس الرجال : ج 8 ص 388 .
4- .الاحتجاج : ج 1 ص 180 ح 36 .
5- .اُسد الغابه : ج 5 ص 107 الرقم 4768 ، الإصابه : ج 6 ص 29 الرقم 7822 .

6- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 445 ، سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 369 الرقم 77 ، أُسد الغابه : ج 5 ص 107 الرقم 4768 ، الإصابه : ج 6 ص 29 الرقم 7822 ، الاستيعاب : ج 3 ص 434 الرقم 2372 .
7- .سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 373 الرقم 77 ، الإصابه : ج 6 ص 29 الرقم 7822 .
8- .رجال الطوسى : ص 21 ح 1 ؛ سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 497 الرقم 104 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 195 الرقم 84 .
9- .سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 498 الرقم 104 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 195 الرقم 84 .
10- .سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 500 الرقم 104 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 195 الرقم 84 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 190 .
11- .أُسد الغابه : ج 1 ص 195 و 196 الرقم 84 .
12- .أُسد الغابه : ج 1 ص 196 الرقم 84 .
13- .رجال الكشّى : ج 1 ص 197 الرقم 82 .
14- .رجال الكشّى : ج 1 ص 195 الرقم 81 .

1 / 10 3 محمّد بن مسلمه

1 / 10 4 اُسامه بن زید

1 / 10 3محمّد بن مسلمهاز یاران پیامبر خدا بود که در همه جنگ های ایشان ، جز تبوک ، حضور داشت . پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از همراهان عمر بود هنگامی که به خانه فاطمه علیها السلام وارد شدند و او کسی است که شمشیر زبیر را شکست و گفته می شود در کشتن سعد بن عباده ، شرکت داشت . او بازرسی کارگزاران حکومتی را در زمان حکومت عمر بر عهده داشت . هرگاه از یکی از کارگزاران ، شکایتی می رسید ، عمر او را برای بررسی می فرستاد . محمّد ، پس از کشته شدن عثمان ، از بیعت با علی علیه السلام سر باز زد و آن را فتنه و بحران دانست . لذا گوشه گیری پیشه کرد و شمشیری چوبی به دست گرفت . او به دلیل همراهی نکردن با علی علیه السلام و معاویه ، به دست مردی اُردنی کشته شد .

1 / 10 4اُسامه بن زیداسامه ، هم پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود . مادرش امّ ایمن ، از دایگان پیامبر خدا بود . پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای پایانی زندگی خویش ، او را که هیجده سال بیش نداشت ، فرمانده سپاه اسلام کرد ، در حالی که در آن سپاه ، کسانی چون ابوبکر ، عمر و ابوعبیده حضور داشتند . او در زمان خلفا مورد تکریم و احترام بود . عمر برایش پنج هزار دینار حقوق تعیین کرد ، در حالی که فرزند خودش دو هزار دینار حقوق می گرفت . او از بیعت با علی علیه السلام سر باز زد و عذرهایی آورد و در پاره ای متون تاریخی،یاد شده که علی علیه السلام عذرش را پذیرفت. از امام باقر علیه السلام روایت شده که او از رفتار خویش باز گشت ، از این رو ، درباره اش جز نیکی بر زبان نرانید . وقتی اسامه از دنیا رفت ، امام حسن علیه السلام او را در بُرد یمانی قرمز رنگی کفن کرد .

.

1 / 10 5حَسّان بن ثابتصاحب الرسول الأعظم صلى الله عليه و آله ، وشاعره (1) الَّذى قال له : «لا تَزالُ يا حَسّانُ مُؤَيَّدا بِرُوحِ القُدُسِ ما نَصَرتَنا بِلِسانِکَ» . (2) ومن شعراء الأنصار الَّذين هجوا مشركى قريش . وهو الَّذى نظم حديث الغدير . (3) وكان من أجبن النّاس ، فلم يشهد حربا من حروب النبىّ صلى الله عليه و آله . (4) وكان عثمانيّا ، منحرفا عن الإمام علىّ عليه السلام . (5) لم يشهد بيعه الإمام عليه السلام ولا حربا من حروبه ، ولم يقُل شعرا فى مدحه بعد خلافته . عاش ستّين فى الجاهليه ، وستّين فى الإسلام 6 .

.

1- .سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 512 الرقم 106 .
2- .. الإرشاد : ج 1 ص 177 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 42 ، إعلام الورى : ج 1 ص 262 و263 .
3- .سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 513 521 الرقم 106 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 6 9 الرقم 1153 .
4- .مروج الذهب : ج 2 ص 356 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 164 ؛ الغارات : ج 1 ص 221 .
5- .سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 512 الرقم 106 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 9 الرقم 1153 .

1 / 10 5 حَسّان بن ثابت

1 / 10 5حَسّان بن ثابتحسّان از یاران پیامبر گرامی اسلام و از شاعران ایشان بود که حضرت درباره اش فرمود : «ای حسّان! همیشه از سوی روح القدس ، مدد شوی تا زمانی که ما را با زبانت یاری می رسانی» . او از شاعرانِ انصار بود که مشرکان قریش را هجو کردند و همانی است که واقعه غدیر را به نظم درآورد . حسّان ، از ترسوترین مردمان بود که در هیچ یک از جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله حضور نداشت . وی از طرفداران عثمان بود و از امام علی علیه السلام روگردان . در بیعت با علی علیه السلام شرکت نجُست و در هیچ یک از جنگ های آن حضرت ، حضور نداشت . او پس از خلافت علی علیه السلام هم شعری در بزرگداشت حضرتْ نسُرایید . حسّان ، شصت سال در عصر جاهلیت و شصت سال هم در زمان اسلام ، زندگی کرد .

.

8547.عنه علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین عن عُروَه عن صفیّه بنت عبد المطّلب :أنَا أوَّلُ امرَأهٍ قَتَلَت رَجُلاً ؛ کُنتُ فی فارِعٍ (1) حِصنِ حَسّانِ بنِ ثابِتٍ وکانَ حَسّانٌ مَعَنا فِی النِّساءِ وَالصِّبیانِ حینَ خَندَقَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ، قالَت صَفِیَّهُ : فَمَرَّ بِنا رَجُلٌ مِن یَهودَ ، فَجَعَلَ یَطیفُ بِالحِصنِ ، فَقُلتُ لِحَسّانٍ : إنَّ هذَا الیَهودِیَّ بِالحِصنِ کَما تَری ولا آمِنُهُ أن یَدُلَّ عَلی عَوراتِنا ، وقَد شُغِلَ عَنّا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وأصحابُهُ فَقُم إلَیهِ فَاقتُلهُ . فَقالَ : یَغفِرُ اللّهُ لَکِ یا بِنتَ عَبدِ المُطَّلِبِ ، وَاللّهِ لَقَد عَرَفتِ ما أنَا بِصاحِبِ هذا ! قالَت صَفِیَّهُ : فَلَمّا قالَ ذلِکَ ولَم أرَ عِندَهُ شَیئا اِحتَجَزتُ ، وأخَذتُ عَمودا مِنَ الحِصنِ ، ثُمَّ نَزَلتُ مِنَ الحِصنِ إلَیهِ فَضَرَبتُهُ بِالعَمودِ حَتّی قَتَلتُهُ ، ثُمَّ رَجَعتُ إلَی الحِصنِ ، فَقُلتُ : یا حَسّانُ انزِل فَاستَلِبهُ ، فَإنَّهُ لَم یَمنَعنی أن أسلُبَهُ إلّا أنَّهُ رَجُلٌ ! فَقالَ : ما لی بِسَلَبِهِ مِن حاجَهٍ . (2) .

1- .فارِع : هو حصن بالمدینه (معجم البلدان : ج 4 ص 228) .
2- .المستدرک علی الصحیحین: ج4 ص56 ح6867، السنن الکبری: ج6 ص502 ح12772 ، المعجم الکبیر : ج 24 ص 322 ح809 ، المعجم الأوسط: ج4ص116ح3754، السیره النبویّه لابن هشام: ج 3 ص 239 ، کنز العمّال : ج 13 ص 632 ح 37600 نقلاً عن ابن عساکر وکلّها نحوه .

8548.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از عروه ، از صفیه دختر عبدالمطّلب : من نخستین زنی بودم که مردی را کشتم . من در پناهگاه حسّان بن ثابت بودم . او به هنگام خندق کندن پیامبر صلی الله علیه و آله ، با زنان و کودکان ، همراه ما بود .

صفیه گفت : مردی یهودی از نزدیکی ما گذشت و اطراف پناهگاه می چرخید . به حسّان گفتم : این یهودی به پناهگاه نزدیک شده و من مطمئن نیستم که بر اسرار ما پی نبُرد . پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش از ما بی خبرند . به سوی او برو و او را بکُش .

حسّان گفت : خداوند ، تو را بیامرزد ، ای دختر عبدالمطّلب ! سوگند به خداوند که تو می دانی من اهل چنین کاری نیستم .

صفیه گفت : وقتی حسّان چنین گفت و نزد او چیزی نیافتم ، کمربندی به کمر بستم ستونی را از پناهگاه برداشتم ، بیرون آمدم و بر یهودی فرود آوردم تا او را کشتم . سپس به پناهگاه برگشتم و گفتم : ای حسّان ! بیرون برو و او را لُخت کن . چیزی مرا از این کار باز نداشت ، جز آن که او مرد بود .

حسّان گفت : مرا به لباس های او نیازی نیست . .

الفصل الثانى : الإصلاحات العلويّه2 / 1صَوتُ العَدالَهِ وصَداها8552.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبى جعفر الإِسكافىّ :صَعِدَ [عَلِىٌّ عليه السلام] المِنبَرَ فِى اليَومِ الثّانى مِن يَومِ البَيعَهِ وهُوَ يَومُ السَّبتِ لِاءِحدى عَشَرَهَ لَيلَهً بَقينَ مِن ذِى الحِجَّهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وذَكَرَ مُحَمَّدا فَصَلّى عَلَيهِ ، ثُمَّ ذَكَرَ نِعمَهَ اللّهِ عَلى أهلِ الإِسلامِ ، ثُمَّ ذَكَرَ الدُّنيا فَزَهَّدَهُم فيها ، وذَكَرَ الآخِرَهَ فَرَغَّبَهُم إلَيها ، ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ، فَإِنَّهُ لَمّا قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله استَخلَفَ النّاسُ أبا بَكرٍ ، ثُمَّ اِستَخلَفَ أبو بَكرٍ عُمَرَ فَعَمِلَ بِطَريقِهِ ، ثُمَّ جَعَلَها شورى بَينَ سِتَّهٍ ، فَأَفضَى الأَمرُ مِنهُم إلى عُثمانَ ، فَعَمِلَ ما أنكَرتُم وعَرَفتُم ، ثُمَّ حُصِرَ وقُتِلَ ، ثُمَّ جِئتُمونى طائِعينَ فَطَلَبتُم إلَىَّ ، وإنَّما أنَا رَجُلٌ مِنكُم ، لى ما لَكُم وعَلَىَّ ما عَلَيكُم ، وقَد فَتَحَ اللّهُ البابَ بَينَكُم وبَينَ أهلِ القِبلَهِ ، وأقبَلَتِ الفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيلِ المُظلِمِ ، ولا يَحمِلُ هذَا الأَمرَ إلّا أهلُ الصَّبرِ وَالبَصَرِ وَالعِلمِ بِمَواقِعِ الأَمرِ ، وإنّى حامِلُكُم عَلى مَنهَجِ نَبِيِّكُم صلى الله عليه و آله ومُنَفِّذٌ فيكُم ما اُمِرتُ بِهِ ، إنِ استَقَمتُم لى وبِاللّهِ المُستَعانُ . ألا إنَّ مَوضِعى مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعدَ وَفاتِهِ كَمَوضِعى مِنهُ أيّامَ حَياتِهِ ، فَامضوا لِما تُؤمَرونَ بِهِ وقِفوا عندَ ما تُنهَونَ عَنهُ ، ولا تَعجَلوا فى أمرٍ حَتّى نُبَيِّنَهُ لَكُم ، فَإِنَّ لَنا عَن كُلِّ أمرٍ تُنكِرونَهُ عُذرا .

ألا وإنَّ اللّهَ عالِمٌ مِن فَوقِ سَمائِهِ وعَرشِهِ أنّى كُنتُ كارِها لِلوِلايَهِ عَلى اُمَّهِ مُحَمَّدٍ حَتَّى اجتَمَعَ رَأيُكُم عَلى ذلِكَ ؛ لِأَنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «أيُّما والٍ وَلِىَ الأَمرَ مِن بَعدى اُقيمَ عَلى حَدِّ الصِّراطِ ، ونَشَرَتِ المَلائِكَهُ صَحيفَتَهُ ؛ فَإِن كانَ عادِلاً أنجاهُ اللّهُ بِعَدلِهِ ، وإن كانَ جائِرا اِنتَفَضَ بِهِ الصِّراطُ حَتّى تَتَزايَلَ مَفاصِلُهُ ، ثُمَّ يَهوى إلَى النّارِ ؛ فَيَكونُ أوَّلُ ما يَتَّقيها بِهِ أنفَهُ وحَرَّ وَجهِهِ» ولكِنّى لَمَّا اجتَمَعَ رَأيُكُم لَم يَسَعنى تَركُكُم .

ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام يَمينا وشِمالاً فَقالَ :

ألا لا يَقولَنَّ رِجالٌ مِنكُم غَدا قَد غَمَرَتهُمُ الدُّنيا فَاتَّخَذُوا العِقارَ ، وفَجَّرُوا الأَنهارَ ، ورَكَبُوا الخُيولَ الفارِهَهَ ، وَاتَّخَذُوا الوَصائِفَ الرّوقَهَ (1) فَصارَ ذلِكَ عَلَيهِم عارا وشَنارا ، إذا ما مَنَعتُهُم ما كانوا يَخوضونَ فيهِ وأصَرتُهُم إلى حُقوقِهِمُ الَّتى يَعلَمونَ ، فَيَنقِمونَ ذلِكَ ويَستَنكِرونَ ويَقولونَ : حَرَمَنَا ابنُ أبى طالِبٍ حُقوقَنا .

ألا وأيُّما رَجُلٍ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَرى أنَّ الفَضلَ لَهُ عَلى مَن سِواهُ لِصُحبَتِهِ ، فَإِنَّ الفَضلَ النَّيِّرَ غَدا عِندَ اللّهِ ، وثَوابَهُ وأجرَهُ عَلَى اللّهِ ، وأيُّما رَجُلٍ اِستَجابَ للّهِ وَلِلرَّسولِ فَصَدَّقَ مِلَّتَنا ودَخَلَ فى دينِنا وَاستَقبَلَ قِبلَتَنا ، فَقَدِ استَوجَبَ حُقوقَ الإِسلامِ وحُدودَهُ ، فَأَنتُم عِبادُ اللّهِ ، وَالمالُ مالُ اللّهِ يُقسَمُ بَينَكُم بِالسَّوِيَّهِ ، لا فَضلَ فيهِ لِأَحَدٍ عَلى أحَدٍ ، ولِلمُتَّقينَ عِندَ اللّهِ غَدا أحسَنُ الجَزاءِ وأفضَلُ الثَّوابِ ، لَم يَجعَلِ اللّهُ الدُّنيا لِلمُتَّقينَ أجرا ولا ثَوابا وما عِندَ اللّهِ خَيرٌ لِلأَبرارِ .

وإذا كانَ غَدا إن شاءَ اللّهُ فَاغدوا عَلَينا فَإِنَّ عِندَنا مالاً نَقسِمُهُ فيكُم ، ولا يَتَخَلَّفَنَّ أحَدٌ مِنكُم عَربِىٌّ ولا عَجَمِىٌّ ، كانَ مِن أهلِ العَطاءِ أو لَم يَكُن إلّا حَضَرَ إذا كانَ مُسلِما حُرّا . أقولُ قَولى هذا وأستَغفِرُ اللّهَ لى ولَكُم . ثُمَّ نَزَلَ .

قالَ شَيخُنا أبو جَعفَرٍ : وكانَ هذا أوَّلَ ما أنكَروهُ مِن كلامِهِ عليه السلام ، وأورَثَهُمُ الضِّغنَ عَلَيهِ ، وكَرِهوا إعطاءَهُ وقَسمَهُ بِالسَّوِيَّهِ . فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ غَدا وغَدا النّاسُ لِقَبضِ المالِ ، فَقالَ لِعُبَيدِاللّهِ بنِ أبى رافِعٍ كاتِبِهِ : اِبدَأ بِالمُهاجِرينَ فَنادِهِم وأعطِ كُلَّ رَجُلٍ مِمَّن حَضَرَ ثَلاثَهَ دَنانيرَ ، ثُمَّ ثَنِّ بِالأَنصارِ فَافعَل مَعَهُم مِثلَ ذلِکَ ، ومَن يَحضُرُ مِنَ النّاسِ كُلِّهِمُ الأَحمَرِ وَالأَسوَدِ فَاصنَع بِهِ مِثلَ ذلِکَ .

فَقالَ سَهلُ بنُ حُنَيفٍ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هذا غُلامى بِالأَمسِ وقَد أعتَقتُهُ اليَومَ ، فَقالَ : نُعطيهِ كَما نُعطيکَ ، فَأَعطى كُلَّ واحِدٍ مِنهُما ثَلاثَهَ دَنانيرَ ، ولَم يُفَضِّل أحَداً عَلى أحَدٍ ، وتَخَلَّفَ عَن هذَا القَسمِ يَومَئِذٍ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ وعَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ وسَعيدُ بنُ العاصِ ومَروانُ بنُ الحَكَمِ ورِجالٌ مِن قُرَيشٍ وغَيرِها .

قالَ : وسَمِعَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ أبى رافِعٍ عَبدَ اللّهِ بنَ الزُّبَيرِ يَقولُ لِأَبيهِ وطَلحَهَ ومَروانَ وسَعيدٍ : ما خَفِىَ عَلَينا أمسِ مِن كَلامِ عَلِىٍّ ما يُريدُ ، فَقالَ سَعيدُ بنُ العاصِ وَالتَفَتَ إلى زَيدِ بنِ ثابِتٍ : إيّاکَ أعنى واسمَعى يا جارَه ، فَقالَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ أبى رافِعٍ لِسَعيدٍ وعَبدِ اللّهِ بنِ الزُّبَيرِ : إنَّ اللّهَ يَقولُ فى كِتابِهِ : «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ» . (2)

ثُمَّ إنَّ عُبَيدَ اللّهِ بنَ أبى رافِعٍ أخبَرَ عَلِيّاً عليه السلام بِذلِکَ فَقالَ : وَاللّهِ ، إن بَقيتُ وسَلِمتُ لَهُم لَأُقيمَنَّهُم عَلَى المَحَجَّهِ البَيضاءِ وَالطَّريقِ الواضِحِ . قاتَلَ اللّهُ ابنَ العاصِ ، لَقَد عَرَفَ مِن كَلامى ونَظَرى إلَيهِ أمسِ أنّى اُريدُهُ وأصحابَهُ مِمَّن هَلَکَ فيمنَ هَلَکَ .

قالَ: فَبَينَا النّاسُ فِى المَسجِدِ بَعدَ الصُّبحِ إذ طَلَعَ الزُّبَيرُ وطَلحَةُ فَجَلَسا ناحِيَةً عَن عَلِيٍّ عليه السلام ، ثُمَّ طَلَعَ مَروانُ وسَعيدٌ وعَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ فَجَلَسوا إلَيهِما ، ثُمَّ جاءَ قَومٌ مِن قُرَيشٍ فَانضَمّوا إلَيهِم ، فَتَحَدَّثوا نَجِيّاً ساعَةً ، ثُمَّ قامَ الوَلِيدُ بنُ عُقبَةَ بنِ أبى مُعَيطٍ فَجاءَ إلى عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ : يا أبَا الحَسَنِ ، إنَّکَ قَد وَتَرتَنا (3) جَميعاً ، أمّا أنَا فَقَتَلتَ أبى يَومَ بَدرٍ صَبراً ، وخَذَلتَ أخى يَومَ الدّارِ بِالأمسِ ، وأمّا سَعيدٌ فَقَتَلتَ أباهُ يَومَ بَدرٍ فِى الحَربِ وكانَ ثَورَ قُرَيشٍ ، وأمّا مَروانُ فَسَخَّفتَ أباهُ عِندَ عُثمانَ إذ ضَمَّهُ إلَيهِ ، ونَحنُ إخوَتُکَ ونُظَراؤُکَ مِن بَنى عَبدِ مَنافٍ ، ونَحنُ نُبايِعُکَ اليَومَ عَلى أن تَضَعَ عَنّا ما أصَبناهُ مِنَ المالِ فى أيّامِ عُثمانَ ، وأن تَقتُلَ قَتَلَتَهُ ، وإنّا إن خِفناکَ تَرَکناکَ فَالتَحَقنا بِالشّامِ .

فَقالَ : أمّا ما ذَکَرتُم مِن وَترى إيّاکُم فَالحَقُّ وَتَرَکُم ، وأمّا وَضعى عَنکُم ما أصَبتُم فَلَيسَ لى أن أضَعَ حَقَّ اللّهِ عَنکُم ولا عَن غَيرِکُم ، وأمّا قَتلى قَتَلَةَ عُثمانَ فَلَو لَزِمَنى قَتلُهُمُ اليَومَ لَقَتَلتُهُم أمسِ ، ولکِن لَکُم عَلَىَّ إن خِفتُمونى أن اُؤَمِّنَکُم وإن خِفتُکُم أن اُسَيِّرَکُم .

فَقامَ الوَلِيدُ إلى أصحابِهِ فَحَدَّثَهُم ، وَافتَرَقوا عَلى إظهارِ العَداوَةِ وإشاعَةِ الخِلافِ . فَلَمّا ظَهَرَ ذلِکَ مِن أمرِهِم ، قالَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ لِأصحابِهِ : قوموا بِنا إلى هؤُلاءِ النَّفَرِ مِن إخوانِکُم فَإنَّهُ قَد بَلَغَنا عَنهُم ورَأينا مِنهُم ما نَکرَهُ مِنَ الخِلافِ وَالطَّعنِ عَلى إمامِهِم ، وقَد دَخَلَ أهلُ الجَفاءِ بَينَهُم وبَينَ الزُّبَيرِ وَالأعسَرِ العاقِّ يَعنى طَلحَةَ .

فَقامَ أبُو الهَيثَمِ وعَمّارٌ وأبو أيّوبَ وسَهلُ بنُ حُنَيفٍ وجَماعَةٌ مَعَهُم ، فَدَخَلوا عَلى عَلِيٍّ عليه السلام فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ انظُر فى أمرِکَ وعاتِب قَومَکَ هذَا الحَىَّ مِن قُرَيشٍ ، فَإنَّهُم قَد نَقَضوا عَهدَکَ وأخلَفوا وَعدَکَ ، وقَد دَعَونا فِى السِّرِّ إلى رَفضِکَ ، هَداکَ اللّهُ لِرُشدِکَ ، وذاکَ لِأنَّهُم کَرِهُوا الاُسوَةَ وفَقَدُوا الأثَرَةَ ، ولَمّا آيَسَتَ بَينَهُم وبَينَ الأعاجِمِ أنکَروا وَاستَشاروا عَدُوَّکَ وعَظَّموهُ ، وأظهَرُوا الطَّلَبَ بِدَمِ عُثمانَ فُرقَةً لِلجَماعَةِ وتَأ لُّفاً لِأهلِ الضَّلالَةِ ، فَرَأيَکَ !

فَخَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام فَدَخَلَ المَسجِدَ وصَعِدَ المِنبَرَ مُرتَدِياً بِطاقٍ مُؤتَزِراً بِبُردٍ قَطَرِىٍّ ، مُتَقَلِّداً سَيفاً مُتَوَکِّئاً عَلى قَوسٍ ، فَقالَ :

أمّا بَعدُ ، فَإنّا نَحمَدُ اللّهَ رَبَّنا وإلهَنا ووَلِيَّنا ووَلِىَّ النِّعَمِ عَلَينَا ، الَّذى أصبَحَت نِعَمُهُ عَلَينا ظاهِرَةً وباطِنَةً ، اِمتِناناً مِنهُ بِغَيرِ حَولٍ مِنّا ولا قُوَّةٍ ، لِيَبلُوَنا أنَشکُرُ أم نَکفُرُ فَمَن شَکَرَ زادَهُ ومَن کَفَرَ عَذَّبَهُ ، فَأفضَلُ النّاسِ عِندَ اللّهِ مَنزِلَةً

وأقرَبُهُم مِنَ اللّهِ وَسيلَةً أطوَعُهُم لِأمرِهِ ، وأعمَلَهُم بِطاعَتِهِ ، وأتبَعُهُم لِسُنَّهِ رَسولِهِ ، وأحياهُم لِكِتابِهِ ، لَيسَ لِأَحَدٍ عِندَنا فَضلٌ إلّا بِطاعَهِ اللّهِ وطاعَهِ الرَّسولِ . هذا كِتابُ اللّهِ بَينَ أظهُرِنا ، وعَهدُ رَسولِ اللّهِ وسيرَتُهُ فينا ، لا يَجهَلُ ذلِكَ إلّا جاهِلٌ عانِدٌ عَنِ الحَقِّ مُنكِرٌ ، قالَ اللّهُ تَعالى : «يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكُم مِّن ذَكَرٍ وَ أُنثَى وَ جَعَلْنَكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَآئلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَكُمْ» . (4)

ثُمَّ صاحَ بِأَعلى صَوتِهِ : أطيعُوا اللّهَ وأطيعُوا الرَّسولَ فَإِن تَوَلَّيتُم فَإِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الكافِرينَ . (5)

ثُمَّ قالَ : يا مَعشَرَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، أتَمُنّونَ عَلَى اللّهِ ورَسولِهِ بِإِسلامِكُم بَلِ اللّهُ يَمُنُّ عَلَيكُم أن هَداكُم لِلإِيمانِ إن كُنتُم صادِقينَ .

ثُمَّ قالَ : أنَا أبُو الحَسَنِ وكانَ يَقولُها إذا غَضِبَ ثُمَّ قالَ : ألا إنَّ هذِهِ الدُّنيَا الَّتى أصبَحتُم تَمَنَّونَها وتَرغَبونَ فيها ، وأصبَحَت تُغضِبُكُم وتُرضيكُم ، لَيسَت بِدارِكُم ولا مَنزِلِكُمُ الَّذى خُلِقتُم لَهُ ، فَلا تَغُرَّنَّكُم فَقَد حَذَّرتُكُموها ، وَاستَتِمّوا نِعَمَ اللّهِ عَلَيكُم بِالصَّبرِ لِأَنفُسِكُم عَلى طاعَهِ اللّهِ وَالذُّلِّ لِحُكمِهِ جَلَّ ثَناؤُهُ ، فَأَمّا هذَا الفَىءُ فَلَيسَ لِأَحَدٍ عَلى أحَدٍ فيهِ أَثَرَهٌ ، وقَد فَرَغَ اللّهُ مِن قَسمَتِهِ فَهُوَ مالُ اللّهِ ، وأنتُم عِبادُ اللّهِ المُسلِمونَ ، وهذا كِتابُ اللّهِ بِهِ أقرَرنا ولَهُ أسلَمنا ، وعَهدُ نَبِيِّنا بَينَ أظهُرِنا ، فَمَن لَم يَرضَ بِهِ فَليَتَوَلَّ كَيفَ شاءَ ، فَإِنَّ العامِلَ بِطاعَهِ اللّهِ وَالحاكِمَ بِحُكمِ اللّهِ لا وَحشَهَ عَلَيهِ .

ثُمَّ نَزَلَ عَنِ المِنبَرِ فَصَلّى رَكعَتَينِ ، ثُمَّ بَعَثَ بِعَمّارِ بنِ ياسِرٍ وعَبدِ الرَّحمنِ بنِ حِسلٍ القُرَشِىِّ إلى طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ وهُما فى ناحِيَهِ المَسجِدِ ، فَأَتَياهُما فَدَعَواهُما فَقاما حَتّى جَلَسا إلَيهِ عليه السلام .

فَقالَ لَهُما : نَشَدتُكُمَا اللّهَ هَل جِئتُمانى طائِعَينِ لِلبَيعَهِ ، ودَعَوتُمانى إلَيها وأنَا كارِهٌ لَها ؟

قالا : نَعَم .

فَقالَ : غَير مُجبَرَينِ ولا مَقسورَينِ ، فَأَسلَمتُما لى بَيعَتَكُما وأعطَيتُمانى عَهدَكُما .

قالا : نَعَم .

قالَ : فَما دَعاكُما بَعدُ إلى ما أرى ؟

قالا : أعطَيناکَ بَيعَتَنا عَلى أَلّا تَقضِىَ الاُمورَ ولا تَقطَعَها دونَنا ، وأن تَستَشيرَنا فى كُلِّ أمرٍ ، ولا تَستَبِدَّ بِذلِکَ عَلَينا ، ولَنا مِنَ الفَضلِ عَلى غَيرنا ما قَد عَلِمتَ ، فَأَنتَ تَقسِمُ القَسمَ وتَقطَعُ الأَمرَ ، وتَمضِى الحُكمَ بِغَيرِ مُشاوَرَتِنا ولا عِلمِنا .

فَقالَ : لَقَد نَقَمتُما يَسيرا ، وأرجَأتُما كَثيرا ، فَاستَغفِرَا اللّهَ يَغفِر لَكُما . أ لا تُخبِرانِنى ، أ دَفَعتُكُما عَن حَقٍّ وَجَبَ لَكُما فَظَلَمتُكُما إيّاهُ ؟

قالا : مَعاذَ اللّهِ !

قالَ : فَهَلِ استَأثَرتُ مِن هذَا المالِ لِنَفسى بِشَىءٍ ؟

قالا : مَعاذَ اللّهِ !

قالَ : أ فَوَقَعَ حُكمٌ أو حَقٌّ لِأَحَدٍ مِنَ المُسلِمينَ فَجَهِلتُهُ أو ضَعُفتُ عَنهُ ؟

قالا : معاذَ اللّهِ !

قالَ : فَمَا الَّذى كَرِهتُما مِن أمرى حَتّى رَأَيتُما خِلافى ؟

قالا : خِلافُکَ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ فِى القَسمِ ، إنَّکَ جَعَلتَ حَقَّنا فِى القَسمِ كَحَقِّ غَيرِنا ، وسَوَّيتَ بَينَنا وبَينَ مَن لا يُماثِلُنا فيما أفاءَ اللّهُ تَعالى عَلَينا بِأَسيافِنا ورِماحِنا ، وأوجَفنا عَلَيهِ بِخَيلِنا ورَجِلِنا ، وظَهَرَت عَلَيهِ دَعوَتُنا ، وأخَذناهُ قَسراً قَهراً مِمَّن لا يَرَى الإِسلامَ إلّا كَرهاً .

فَقالَ : فَأَمّا ما ذَكَرتُماهُ مِنَ الاِستِشارَةِ بِكُما ، فَوَاللّهِ ما كانَت لى فِى الوِلايَةِ رَغبَةٌ ، ولكِنَّكُم دَعَوتُمونى إلَيها وجَعَلتُمونى عَلَيها ، فَخِفتُ أن أرُدَّكُم فَتَختَلِفَ الاُمَّةُ ، فَلَمّا أفضَت إلَىَّ نَظَرتُ فى كِتابِ اللّهِ وسُنَّةِ رَسولِهِ فَأَمضَيتُ ما دَلّانى عَلَيهِ وَاتَّبَعتُهُ ، ولَم أحتَج إلى آرائِكُما فيهِ ولا رَأىِ غَيرِكُما ، ولَو وَقَعَ حُكمٌ لَيسَ فى كِتابِ اللّهِ بَيانُهُ ولا فِى السُّنَّةِ بُرهانُهُ ، وَاحتيجَ إلَى المُشاوَرَةِ فيهِ لَشاوَرتُكُما فيهِ .

وأمَّا القَسمُ وَالاُسوَةُ ، فَإِنَّ ذلِکَ أمرٌ لَم أحكُم فيهِ بادِئَ بَدءٍ ، قَد وَجَدتُ أنَا وأنتُما رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَحكُمُ بِذلِکَ ، وكِتابُ اللّهِ ناطِقٌ بِهِ ، وهُوَ الكِتابُ الَّذى لا يَأتيهِ الباطِلُ مِن بَينِ يَدَيهِ ولا مِن خَلفِهِ تَنزيلٌ مِن حَكيمٍ حَميدٍ .

وأمّا قَولَكُما : جَعَلتَ فَيئَنا وما أفاءَتهُ سُيوفُنا ورِماحُنا سَواءً بَينَنا وبَينَ غَيرِنا ، فَقَديماً سَبَقَ إلَى الإسلامِ قَومٌ ونَصَروهُ بِسُيوفِهِم ورِماحِهِم فَلَم يُفَضِّلهُم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى القَسمِ ولا آثَرَهُم بِالسَّبقِ ، وَاللّهُ سُبحانَهُ موفٍ السّابِقَ وَالمُجاهِدَ يَومَ القِيامَهِ أعمالَهُم ، ولَيسَ لَكُما وَاللّهِ عِندى ولا لِغَيرِكُما إلّا هذا ، أخَذَ اللّهُ بِقُلوبِنا وقُلوبِكُم إلَى الحَقِّ وألهَمَنا وإيّاكُمُ الصَّبرَ . ثُمَّ قالَ : رَحِمَ اللّهُ امرَأً رَأى حَقّاً فَأعانَ عَلَيهِ ، ورَأى جَوراً فَرَدَّهُ ، وكانَ عَوناً لِلحَقِّ عَلى مَن خالَفَهُ .

قالَ شَيخُنا أبو جَعفَرٍ : وقَد رُوِىَ أنَّهُما قالا لَهُ وَقتَ البَيعَهِ : نُبايِعُکَ عَلى أنّا شُرَكاؤُکَ فى هذَا الأَمرِ . فَقالَ لَهُما : لا ، ولكِنَّكُما شَريكاىَ فِى الفَىءِ ، لا أستَأثِرُ عَلَيكُما ولا عَلى عَبدٍ حَبَشِىٍّ مُجَدَّعٍ (6) بِدِرهَمٍ فَما دونَهُ ، لا أنَا ولا وَلَداىَ هذانِ ، فَإن أبَيتُما إلّا لَفظَ الشِّرکِهِ ، فَأنتُما عَونانِ لى عِندَ العَجزِ وَالفاقَهِ ، لا عِندَ القُوَّهِ وَالاِستِقامَهِ .

قالَ أبو جَعفَرٍ : فَاشتَرَطا ما لا يَجوزُ فى عَقدِ الأَمانَهِ ، (7) وشَرَطَ عليه السلام لَهُما ما يَجِبُ فِى الدّينِ وَالشَّريعَهِ .

قالَ : وقَد رُوِىَ أيضا أنَّ الزُّبَيرَ قالَ فى مَلَأٍ مِنَ النّاسِ : هذا جَزاؤُنا مِن عَلِىٍّ ! قُمنا لَهُ فى أمرِ عُثمانَ حَتّى قُتِلَ ، فَلَمّا بَلَغَ بِنا ما أرادَ جَعَلَ فَوقَنا مَن كُنّا فَوقَهُ . وقالَ طَلحَهُ : مَا اللَّومُ إلّا عَلَينا ، كُنّا مَعَهُ أهلَ الشّورى ثَلاثَهً فَكَرِهَهُ أحَدُنا يَعنى سَعداً وبايَعناهُ فَأعطَيناهُ ما فى أيدينا ومَنَعَنا ما فى يَدِهِ ، فَأصبَحنا قَد أخطَأنَا اليَومَ ما رَجَوناهُ أمسِ ، ولا نَرجو غَداً ما أخطَأنَا اليَومَ .

فَإن قُلتَ : فَإنَّ أبا بَكرٍ قَسَمَ بِالسَّواءِ كَما قَسَمَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، ولَم يُنكِروا ذلِکَ كَما أنكَروهُ أيّامَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَمَا الفَرقُ بَينَ الحالَتَينِ ؟

قُلتُ : إنَّ أبا بَكرٍ قَسَمَ مُحتَذِيا لِقَسمِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا وَلِىَ عُمَرُ الخِلافَهَ وفَضَّلَ قَوما عَلى قَومٍ أَلِفوا ذلِکَ ونَسوا تِلکَ القِسمَهَ الأُولى ، وطالَت أيّامُ عُمَرَ ، وَأُشرِبَت قُلوبُهُم حُبَّ المالِ وكَثرَهَ العَطاءِ ، وأمَّا الَّذينَ اهتَضَموا فَقَنِعوا ومَرَنوا عَلَى القَناعَهِ ، ولَم يَخطُر لِأَحَدٍ مِنَ الفَريقَينِ لَهُ أنَّ هذِهِ الحالَ تَنتَقِضُ أو تَتَغَيَّرُ بِوَجهٍ ما ، فَلَمّا وَلِىَ عُثمانُ أجرَى الأَمرَ عَلى ما كانَ عُمَرُ يَجريهِ ، فَازدادَ وُثوقُ القَومِ بِذلِکَ ، ومَن أَلِفَ أمراً شَقَّ عَلَيهِ فِراقُهُ ، وتَغييرُ العادَهِ فيهِ ، فَلَمّا وَلِىَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام أرادَ أن يَرُدَّ الأَمرَ إلى ما كانَ فى أيّامِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأبى بَكرٍ ، وقَد نُسِىَ ذلِکَ ورُفِضَ وتَخَلَّلَ بَينَ الزَّمانَينِ اثنَتانِ وعِشرونَ سَنَهً ، فَشَقَّ

ذلِکَ عَلَیهِم ، وأنکَروهُ وأکبَروهُ حَتّی حَدَثَ ما حَدَثَ مِن نَقضِ البَیعَهِ ومُفارَقَهِ الطّاعَهِ ، وللّهِ أمرٌ هُوَ بالِغُهُ . (8) .

1- .الرّوقه : الجمیل جدّا من النّاس (لسان العرب : ج 10 ص 134 «روق») .
2- .الزخرف : 78 .
3- .وتَرتَ الرجل : إذا قتلتَ له قتیلاً وأخذت له مالاً (لسان العرب : ج 5 ص 274 «وتر») .
4- .الحجرات : 13 .
5- .إشاره إلی الآیه 32 من سوره آل عمران .
6- .الجَدْع : قطع الأنف والأُذن والشفه ، وهو بالأنف أخصّ فإذا أُطلق غلب علیه (النهایه : ج 1 ص 246 «جدع») .
7- .کذا فی المصدر : والصحیح : «الإمامه».
8- .شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 36 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 16 ح 7 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 205 والمعیار والموازنه : ص 109 والأمالی للطوسی : ص 727 ح 1530 .

فصل دوم : اصلاحات علوی

2 / 1 فریاد عدالت و پژواک آن

فصل دوم : اصلاحات علوی2 / 1فریاد عدالت و پژواک آن8547.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابوجعفر اسکافی : [امام علی علیه السلام] در دومین روز بیعت خود که روز شنبه نوزدهم ذی حجّه بود ، بر منبر رفت ، خدا را حمد کرد و ستایش نمود و بر محمّد ، درود فرستاد . آن گاه ، نعمت های خداوند را بر مسلمانان ، برشمرد . سپس از دنیا یاد کرد و مردم را به بی رغبتی در آن دعوت کرد و از آخرت ، یاد کرد و مردم را بدان ، ترغیب نمود . آن گاه فرمود :

«پس از حمد و ستایش خداوند ؛ به درستی که چون پیامبر خدا قبض روح شد ، مردم ، ابوبکر را به خلافت رساندند . پس از آن ، ابوبکر ، عمر را به خلافت برگزید . عمر هم به روش ابوبکر ، عمل کرد . آن گاه ، خلافت را در شورای شش نفره قرار داد و نتیجه امر، به حکومت عثمان، منتهی شد و از او کارهایی سر زد که نزد شما ناپسند و پسندیده بود ، تا این که محاصره و کشته شد . سپس با رغبت نزد من آمدید و از من خواستید که رهبری شما را بپذیرم . همانا من هم مردی از شمایم که سود و زیانم، مانند شماست و خداوند ، میان شما و اهل قبله دری را گشود . فتنه ها مانند پاره های شبِ تاریک ، روآورده است و بار حکومت را جز مردی استقامت پیشه ، بینا و آگاه از زیر و بم حکومت ، برنتابد . من شما را بر روش پیامبرتان وا می دارم و آنچه را بدان مأمورم ، در میان شما به اجرا می گذارم ، اگر پا به پایم استقامت ورزید و از خداوند ، مدد باید جُست .

آگاه باشید که جایگاه من نسبت به پیامبر خدا پس از مرگش ، مانند جایگاه من در زمان حیات اوست . پس بر آنچه بدان امر می شوید ، پایبند باشید و از آنچه از آن نهی می شوید ، خودداری ورزید . در هیچ کاری شتاب مکنید ، تا آن را برایتان روشن سازم . به درستی که ما را در آنچه نمی پسندید ، دلیل و توجیهی است .

آگاه باشید که خداوند ، از فراز آسمان و عرش ، آگاه است که حکومت بر امّت محمّد صلی الله علیه و آله را خوش نمی داشتم تا این که رأی شما

بر این امر ، متفق شد ؛ چرا که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : هر زمامداری که حکومتِ پس از مرا بر عهده گیرد ، او را بر صراط ، نگه دارند . فرشتگان ، پرونده اش را بگشایند . اگر عدالت پیشه بود ، خداوند او را بر پایه عدلش نجات دهد ، و اگر ستمگر باشد ، صراط ، او را چنان بلرزاند که مفصل هایش از هم بگسلد . سپس سرنگون به آتش افکنده شود . و صورتش داغ شود . امّا اینک که رأی شما بر حکومتِ من متعلّق شد ، مجالی برای کناره گیری نیست» .

آن گاه ، به راست و چپ ، رو گردانْد و گفت :

«آگاه باشید! مبادا فردا مردانی از شما که در لذت های دنیا غرقه گشتند،بُستان ها برگرفتند، نهرها جاری ساختند، بر اسبان چالاک سوار شدند و کنیزکان زیبا روی بر گرفتند که بر آنان ، ننگ و عار شد وقتی که آنان را از آنچه در آن غوطه ور شدند ، باز داشتم و به حقوقی که می شناسند ، بازشان گرداندم ، از من خُرده گیرند و مپسندند و بگویند : پسر ابوطالب ، ما را از حقوق خویش ، محروم ساخت .

آگاه باشید! هریک از مهاجران و انصار از صحابیان پیامبر خدا که به دلیل همراهی پیامبر خدا ، برای خویش به فضیلت و برتری باور دارد ، [بداند] که فضیلت روشن فردا نزد خداست و پاداش و اجر او بر خداوند است ، و هرکس دعوت خداوند و پیامبرش را پاسخ گوید و آیین ما را تصدیق کند و در دین ما داخل گردد و به قبله ما روی آورد ، از حقوق و حدود اسلام ، برخوردار می شود .

شما بندگان خداوندید و ثروت ، از آنِ خداست و میان شما به مساوات تقسیم گردد . هیچ کس را بر دیگری برتری نیست ، و پارسایان را فردا نزد خداوند ، نیکوترین پاداش و برترین ثواب است . خداوند ، دنیا را پاداش و ثوابِ پارسایان ، قرار نداده است ، و آنچه نزد خداوند است ، برای نیکان ، بهتر باشد .

فردا ، به خواست خداوند ، پگاهان نزد ما آیید تا ثروتی را که نزد ماست ، میان شما تقسیم کنم . هیچ مسلمان آزادی ، از حضورْ خودداری نورزد ، تازی و غیر تازی ، ثروتمند یا مستمند . این بود سخنِ من . از خداوند ، برای خود و شما طلب آمرزش می کنم» .

سپس از منبر فرود آمد .

[ابن ابی الحدید گوید :] استاد ما ابوجعفر گفت : این ، نخستین سخنی بود که برخی را خوش نیامد و کینه به دل گرفتند و تقسیم برابرِ ثروت ها را نپسندیدند .

چون فردا شد ، علی علیه السلام آمد و مردم نیز برای گرفتن سهم ، حضور یافتند . آن گاه به دیواندار خود ، عبید اللّه بن ابی رافع فرمود : «از مهاجران ، شروع کن و آنها را فراخوان و به هریک ، سه دینار واگذار . آن گاه انصار را فراخوان و چنین کن و سپس ، تمام حاضران ، از عرب و عجم را دعوت کن و سهمشان را عطا نما» .

سهل بن حُنَیف گفت : ای امیرمؤمنان ! این مرد ، دیروزْ بنده من بود و امروز او را آزاد کردم . فرمود : «به او نیز مانند تو سهم می دهیم» و به هریک ، سه دینار واگذارْد و هیچ کس را بر دیگری برتری نداد . از [پذیرش]چنین تقسیمی طلحه ، زبیر ، عبد اللّه بن عمر ، سعید بن عاص ، مروان بن حکم و مردانی از قریش و دیگر قبیله ها خودداری ورزیدند .

ابوجعفر گوید : عبید اللّه بن ابی رافع ، از عبداللّه بن زبیر شنید که به پدرش و طلحه و مروان و سعید می گفت : مقصود علی از سخنان دیروزش بر ما پنهان نمانْد . سعید بن عاص ، در حالی که به زید بن ثابت رو کرده بود ، گفت : به در می گویم تا دیوار بشنود ! آن گاه عبید اللّه بن ابی رافع ، به سعید و عبداللّه بن زبیر گفت : خداوند ، در کتابش فرمود : «لیکن ، بیشترِ شما حقیقت را خوش نداشتید» .

آن گاه ، عبید اللّه بن ابی رافع ، جریان را به علی علیه السلام خبر داد . فرمود : «به خدا سوگند ، اگر زنده و سالم باشم ، آنان را بر راه روشن وا دارم . خداوند ، فرزند عاص را بکُشد ! او از سخنان دیروز من دانست که مقصودم او و یاران اوست ؛ کسانی که در زمره هلاک شدگان جای گرفته اند» .

[ابو جعفر] گوید : همچنان که مردم ، پس از پگاه ، در مسجد بودند ، طلحه و زبیر وارد شدند و در گوشه ای به دور از علی علیه السلام نشستند . آن گاه ، مروان ، سعید و ابن زبیر آمدند و نزد آن دو نشستند . سپس گروهی از قریش به آنان پیوستند . اینان ، ساعتی با نجوا سخن گفتند .

پس از آن ، ولید بن عقبه برخاست و نزد علی علیه السلام آمد و گفت : ای ابوالحسن ! تو نزدیکان ما را کُشته ای . امّا من ، پدرم را در جنگ بدر ،

اسیر کُشتی و برادرم را در جریان یوم الدار ، درمانده ساختی . امّا سعید ؛ پدرش را در جنگ بدر کُشتی ، با این که پهلوان قریش بود . امّا مروان ؛ پدرش را پیش عثمان هنگامی که عثمان او را به جمع خود خواند ، خوار کردی ، با آن که ما برادران و همتایان تو از فرزندان عبد مناف هستیم . ما امروز به این شرط با تو بیعت می کنیم که از اموالی که از زمان عثمان نزد ماست ، صرف نظر کنی و قاتلان عثمان را به قتل رسانی . همانا اگر از تو بیمناک شویم ، تو را رها کرده ، به شامیان بپیوندیم .

آن گاه ، علی علیه السلام فرمود : «امّا این که گفتید نزدیکان شما را کشته ام ، حق با شما چنین کرد ؛ و امّا این که از اموال شما صرف نظر کنم ، پس بر من روا نیست که از حقوق خداوند نسبت به شما و دیگران ، صرف نظر کنم ؛ و امّا کشتن قاتلان عثمان ، اگر امروز بر من لازم بود ، دیروز این کار را می کردم . امّا شما این حق را بر من دارید که اگر هراسی دارید ، شما را امان دهم ، و اگر من از شما ترسیدم ، شما را تبعید کنم» .

ولید نزد یارانش برگشت و با آنان صحبت کرد . آن گاه به قصد اظهار دشمنی و گسترش مخالفت ، پراکنده شدند . وقتی دشمنی آنان روشن شد ، عمّار یاسر به یارانش گفت : حرکت کنید تا به سوی این چند تن از برادرانتان رویم ؛ چرا که مخالفت و طعن آنان را برپیشوایشان شنیدیم . به درستی که ستمگران ، میان آنان و زبیر و چپ دستِ سرکش ، یعنی طلحه ، رخنه کرده اند .

ابو هیثم ، عمّار ، ابو ایّوب ، سهل بن حنیف و گروهی دیگر برخاستند و بر علی علیه السلام وارد شدند و گفتند : ای امیرمؤمنان ! در کارت اندیشه کن و این گروه از قریش را سرزنش نما ؛ چرا که پیمانت را شکستند و با تو خُلفِ وعده کردند و ما را پنهانی به کنارگذاردن تو فراخواندند که خداوند ، تو را در راهت موفّق بدارد . سبب ، آن است که آنان ، پیشوا را خوش ندارند . آن گاه که تو میان تازیان و غیر تازیان ، به مساوات رفتار کردی ، روی برتافتند و با دشمن تو به رایزنی پرداختند و او را بزرگ شمردند و برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و الفت میان گمراهان ، خونخواهی عثمان را بر زبان راندند . هرچه نظر توست !

علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و بر منبر رفت ، در حالی که پیراهنی بدون گریبان بر تن داشت و شَمَدی قَطَری (1) بر خود پیچیده بود ، شمشیر به کمر داشت و بر کمانی تکیه کرده بود . آن گاه فرمود : «ما

خداوند را می ستاییم ؛ همو که پروردگار ما ، خدای ما ، سرپرست ما و نعمت دهنده ماست ؛ او که نعمت های آشکار و پنهانش را از روی منّت و بدون نیرو و توان ما ارزانی داشت ، تا ما را بیازماید که سپاسگزاریم یا کفران می کنیم ، که هرکس سپاس گزارد ، بر او افزاید ، و هرکس ناسپاسی ورزد ، کیفرش دهد . [از این رو ،]برترینِ مردمان نزد خداوند از جهت منزلت ، ونزدیک ترینِ آنان از جهتِ وسیله ، مطیع ترینِ آنان نسبت به فرمان های او ، پایبندترینِ آنها نسبت به طاعت او ، و پیروترینِ آنها نسبت به سنّتِ فرستاده او ، و زنده کننده ترینِ آنان نسبت به قرآن است .

کسی نزد ما فضیلتی ندارد ، جز به پیروی از خداوند و پیامبر . این کتاب خدا در میان ماست وعهد و سیره پیامبر خدا ، در میان ماست . از این حقیقت ، جز نادانِ روگردان از حق و انکارکننده ، بی خبر نیست . خداوند فرموده است : «ای مردم ! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم ، و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا نسبت به یکدیگر ، شناسایی متقابل حاصل کنید . در حقیقت ، ارجمندترینِ شما نزد خداوند ، پرهیزگارترینِ شماست» .

آن گاه با صدای بلند فریاد زد : «اطاعت کنید خدا و رسول را . پس اگر روی گردانید ، به درستی که خداوند ، کافران را دوست نمی دارد» . (2)

سپس فرمود : «ای گروه مهاجر و انصار ! آیا با اسلام آوردن خود ، بر خدا و رسولش منّت می گذارید؟ بلکه خداوند ، بر شما منّت می گذارد که شما را به ایمان هدایت کرد ، اگر راستگو باشید» (3) .

آن گاه فرمود : «من ابو الحسن هستم !» (این جمله را به هنگام خشم ، بر زبان می آورد) . سپس فرمود : «آگاه باشید ! این دنیایی که آن را آرزو می کنید و بدان رغبت دارید و شما را خشنود می سازد و به خشم می آورد ، خانه شما و جایگاهی که برایش آفریده شده اید ، نیست . پس شما را فریب ندهد و شما را از آن ، برحذر داشتم . اتمام نعمت های خداوند را بر خود ، با استقامت در انجام دادن طاعت هایش و فروتنی در برابر فرمان های او که بلند باد ستایش او درخواست کنید .

در این ثروت ها ، کسی را بر کسی امتیازی نیست . اینها ثروت خداوندی است که از قسمت کردن آن ، فارغ شد و شما بندگان مسلمان خدایید ، و این کتاب خداوند است که بدان اعتراف کردیم و در برابرش تسلیم شدیم،و عهد پیامبر ما در میان است . هر آن که بدان راضی نیست ، به هر

کجا می خواهد ، روکند . به درستی که بر عمل کننده به طاعت خداوندی و حکم کننده به دستورات او ، بیمی نیست».

آن گاه از منبر پایین آمد و دو رکعت نماز گزارد . سپس عمّار یاسر و عبدالرحمان بن حسل قرشی را به سوی طلحه و زبیر که در گوشه دیگری از مسجد بودند ، فرستاد . آن دو نزد طلحه و زبیر رفتند و آنها را فراخواندند . آنان نیز برخاستند و در کنار علی علیه السلام نشستند .

علی علیه السلام به آنان فرمود : «شما را به خداوند سوگند ، مگر نه این بود که با رغبت برای بیعت ، نزد من آمدید و مرا به بیعت فرا خواندید ، در حالی که من از آن ، اکراه داشتم؟» .

گفتند : بلی .

فرمود : «[مگر نه این که] بدون فشار و جبر ، بیعتِ خود را به من وا گذاردید و عهدتان را به من سپردید؟» .

گفتند : بلی .

فرمود : «پس چه چیزی شما را به این کارها واداشته است؟» .

گفتند : با تو بیعت کردیم ، بدان شرط که کارها را بدون نظر ما به انجام نرسانی و درباره آنها تصمیم نگیری و با ما در تمامی امور،مشورت کنی و خودسرانه بر ما حکم نرانی. فضیلت و برتری ما بر دیگران ، بر تو معلوم است . [پس چگونه] اموال را تقسیم می کنی و در کارها تصمیم می گیری و آنها را بدون مشورت و آگاهی ما به اجرا می گذاری؟

علی علیه السلام فرمود : «کمی ایراد گرفتید و امور بسیاری را وا نهادید . از خداوند ، طلب آمرزش کنید . خداوند ، بر شما می بخشاید . به من بگویید آیا شما را از حقّ واجبی باز داشتم و بدان وسیله بر شما ستم کردم؟» .

گفتند : پناه بر خدا !

فرمود : «آیا از این ثروت ها چیزی برای خودم برگزیدم؟» .

گفتند : پناه بر خدا !

فرمود : «آیا نسبت به حقوق یکی از مسلمانان ، یا دستوری [از دین] ، اتّفاقی افتاده که من بی خبرم یا در آن ناتوانم؟» .

گفتند : پناه بر خدا !

فرمود : «پس از کدام کارِ من ناخشنودید که تصمیم به مخالفت با من گرفتید؟» .

گفتند : تو در تقسیم اموال ، بر خلاف شیوه عمربن خطّاب ، رفتار کردی ، سهم ما را مانند سهمِ دیگران قرار دادی و میان ما و آنان که مانند ما نیستند ، مساوات برقرار کردی ؛ در غنایمی که خداوند ، در سایه شمشیرهای ما و نیزه های ما ارزانی داشت و سواره و پیاده ، بر آن دست یافتیم و دعوت ما در آن ، غالب شد و آن را با فشار و جبر ، از کسانی که جز با زور تسلیم نمی شدند ، بازگرفتیم .

علی علیه السلام فرمود : «امّا آنچه درباره رایزنی با شما بر زبان راندید ، به خداوند سوگند که مرا در زمامداری میلی نبود . شما مرا بدان فراخواندید و بر آن ، گماردید . از آن ترسیدم که شما را رد کنم و امّت ، اختلاف کنند . پس آن زمان که حکومت بر من روی آورد ، در کتاب خدا و سنّت پیامبرش نظر کردم و آنچه مرا بدان راهنمایی کردند ، انجام دادم و از آن ، پیروی نمودم و مرا حاجتی به رأی شما و دیگران نبود . [بلی ،] اگر واقعه ای اتّفاق افتد که بیانش در کتاب خدا و دلیلش در سنّت نباشد و به رایزنی نیاز داشته باشد ، با شما مشورت خواهم کرد .

و امّا درباره تقسیم [ثروت ها] و تقسیم مساوی ، به درستی که این ، چیزی نیست که ابتدائا در آن حکم رانده باشم ؛ بلکه من و شما دیدیم که پیامبر خدا چنین می کرد و کتاب خداوند که باطل ، از پیش و پس به آن راه نمی یابد و فرستاده شده از سوی دانای ستوده است ، بدان گویاست .

و امّا این سخن شما که غنایم شمشیرها و نیزه را میان شما و دیگران ، به طور مساوی قسمت کردم ، در گذشته نیز گروهی سبقتِ در اسلام داشتند و آن را با شمشیرها و پیکان هایشان یاری رساندند ؛ ولی پیامبر خدا ، آنان را در تقسیم ، برتری نداد و به علّت سبقت در ایمان ، امتیاز نداد . البته خداوندِ سبحان ، اجر پیشتازان و مجاهدان را در روز قیامت ، ادا خواهد کرد . به خدا سوگند ، شما و دیگران ، جز این ، چیزی نزد من ندارید . خداوند ، دل های ما و شما را به حق هدایت گرداند و به ما و شما صبر و پایداری الهام کند !» .

سپس فرمود : «خدای بیامرزد کسی که حقّی را ببیند و آن را کمک کند ، و ستمی را ببیند و آن را طرد سازد ، و یاورِ حقیقت ، در برابرِ حق ستیزان باشد» .

[ابن ابی الحدید می گوید :] استاد ما ابوجعفر گوید : گزارش شده که طلحه و زبیر ، به هنگام بیعت گفتند : ما با این شرط با تو بیعت می کنیم که شریک تو در حکومت باشیم ، و امام علی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود : «خیر ؛ ولی شما در غنیمت شریک من هستید . هیچ کس را بر شما و یا بر یک برده حبشیِ بینی بریده ، به یک درهم و کم تر ، ترجیح ندهم . نه من چنین کنم و نه این دو فرزندم . اگر بر واژه مشارکت اصرار دارید ، شما یاوران من به هنگام ناتوانی و نیاز هستید ، نه به هنگام توانمندی و پایداری» .

ابوجعفر گوید : آنان شرایطی گذاشتند که در عقد امامت ، (4) روا نیست ، و او شرایطی گذاشت که در دین و شریعت ، واجب است . گزارش شده که زبیر ، در میان جمعیت ، بانگ زد : این است پاداش ما از علی ! در قضیه عثمان ، به نفع او به پا خاستیم تا عثمان کشته شد . وقتی با کمک ما به مقصودش رسید ، زیردستان ما را بالادست ما قرار داد .

و طلحه گفت : سرزنش ، سزاوار ماست . شورای سه نفره ای بودیم که یکی از ما ، یعنی سعد ، مخالفت ورزید و ما دو تن با او بیعت کردیم . آنچه ما در اختیار داشتیم ، به او بخشیدیم و آنچه او در دست داشت ، از ما دریغ کرد . امروز ، امیدهای دیروز را بر باد رفته می بینیم و بر خطای امروز ، به فردا امید نبندیم .

[ابن ابی الحدید گوید :] اگر بگویی که «ابوبکر نیز مانند امیر مؤمنان به مساوات تقسیم کرد و کسی بر او خُرده نگرفت ، چنان که در ایّام امیر مؤمنان خُرده گرفتند ، چه تفاوتی میان دو زمان است؟» ،

گویم : ابوبکر ، به پیروی از تقسیم های پیامبر خدا اموال را به مساوات ، قسمت کرد و آن گاه که عمر به خلافت رسید و گروهی را به گروهی ترجیح داد ، بدین امر ، خوگرفته، رفتار گذشته را از یاد بردند و دوران حکومت عمر به درازا کشید ، مال دوستی و بخشش های بسیار ، دل های آنان را سیراب کرد و طبقه ستمدیدگان ، قناعت پیشه کردند و بر آن ، خوگرفتند و برای هیچ یک از دو طبقه ، گمان نمی رفت که این وضعیت ، شکسته شود یا به گونه ای تغییر کند ؛ و هنگامی که عثمان به حکومت

رسید ، کارها را طبق شیوه عمر ، سامان داد . از این رو ، عادت مردم به این شیوه حکومتی ، بیشتر شد و آن کس که با امری مأنوس شود ، ترک آن و تغییر عادت ، برایش دشوار است .

پس هنگامی که امیرمؤمنان به حکومت رسید ، خواست تا رفتار حکومتی را به سان زمان پیامبر خدا و ابوبکر بازگرداند ؛ رفتاری که مدّت ها بر کنار افتاده بود و به فراموشی سپرده شده بود و 22 سال از آن می گذشت . از این رو ، این امر ، بر مردمْ گران آمد . آن را انکار کرده ، بزرگ شمردند ، تا این که حادثه های بیعت شکستن و سرپیچی پیش آمد ؛ و خداوند را مقدّراتی است که آنها را به انجام رسانَد .

.

1- .پارچه ای پنبه ای و لطیف که از سرزمین قطر (میان قطیف و عمان) می آوردند (ر . ک : تاج العروس : «قطر») .
2- .اشاره به آیه 32 سوره آل عمران .
3- .اشاره به آیه 17 سوره حجرات .
4- .در مصدر حدیث (شرح نهج البلاغه)، «امانت» آمده ؛ لیکن صحیح، همان است که در متن آورده شده است .

ص: 542

. .

ص: 543

. .

ص: 544

. .

ص: 545

. .

ص: 546

. .

ص: 547

. .

ص: 548

. .

ص: 549

. .

ص: 550

. .

ص: 551

. .

ص: 552

. .

ص: 553

. .

ص: 554

. .

ص: 555

. .

8548.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى أوَّلِ خُطبَهٍ خَطَبَها بَعدَ بَيعَهِ النّاسِ لَهُ عَلَى الأَمرِ ، وذلِکَ بَعدَ قَتلِ عُثمانَ : أمّا بَعدُ ، فَلا يُرعِيَنَّ مُرعٍ إلّا عَلى نَفسِهِ ، شُغِلَ عَنِ الجَنَّهِ مَنِ النّارُ أمامَهُ ، ساعٍ مُجتَهِدٌ ، وطالِبٌ يَرجو ، ومُقَصَّرٌ فِى النّارِ ، ثلاثَهٌ ، وَاثنانِ : مَلَکٌ طارَ بِجَناحَيهِ ، ونَبِىٌّ أخَذَ اللّهُ بِضَبعَيهِ ، (1) لا سادِسٌ .

هَلَکَ مَنِ ادَّعى ، ورَدِىَ مَنِ اقتَحَمَ . اليَمينُ وَالشِّمالُ مَضَلَّهٌ ، وَالوُسطَى الجادَّهُ ، مَنهَجٌ عَلَيهِ باقِى (2) الکِتابِ وَالسُّنَّهِ وآثارِ النُّبُوَّهِ .

إنَّ اللّهَ تَعالى داوى هذِهِ الاُمَّهَ بِدَواءَينِ : السَّوطِ وَالسَّيفِ ، لا هَوادَهَ عِندَ الإِمامِ ، فَاستَتِروا بِبُيوتِکُم ، وأصلِحوا فيما بَينَکُم ، وَالتَّوبَهُ مِن وَرائِکُم ، مَن أبدى صَفحَتَهُ لِلحَقِّ هَلَکَ .

قَد کانَت اُمورٌ لَم تَکونوا عِندى فيها مَعذورينَ ، أما إنّى لَو أشاءُ أن أقولَ لَقُلتُ ، عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ ، سَبَقَ الرَّجُلانِ ، وقامَ الثّالِثُ کَالغُرابِ هِمَّتُهُ بَطنُهُ ، وَيلَهُ لَو قُصَّ جَناحاهُ وقُطِعَ رأسُهُ لَکانَ خَيرا لَهُ .

اُنظُروا فَإِن أنکَرتُم فَأَنکِروا ، وإن عَرَفتُم فَبادِروا ، حَقٌّ وباطِلٌ ولِکُلٍّ أهلٌ ، ولَئِن أمِرَ (3) الباطِلُ لَقَديما فَعَلَ ، ولَئِن قَلَّ الحَقُّ فَلَرُبَّما ولَعَلَّ ، ولَقَلَّ ما أدبَرَ شَىءٌ فَأَقبَلَ ، ولَئِن رَجَعَت إلَيکُم نُفوسُکُم إنَّکُم لَسُعَداءُ ، وإنّى لَأَخشى أن تَکونوا فى فَترَهٍ ، وما عَلَىَّ إلّا الِاجتِهادُ .

ألا إنَّ أبرارَ عِترَتى وأطايِبَ اُرومَتى ، أحلَمُ النّاسِ صِغارا ، وأعلَمُ النّاسِ کِبارا ، ألا وإنّا أهلُ بَيتٍ مِن عِلمِ اللّهِ عَلِمنا ، وبِحُکمِ اللّهِ حَکَمنا ، وبِقَولٍ صادِقٍ أخَذنا ، فَإِن تَتَّبِعوا آثارَنا تَهتَدوا بِبَصائِرِنا ، وإن لَم تَفعَلوا يُهلِککُم اللّهُ بِأَيدينا ، مَعَنا رايَهُ الحَقِّ ، مَن تَبِعَها لَحِقَ ، ومَن تَأَخَّرَ عَنها غَرِقَ ، ألا وبِنا تُدرَکُ تِرَهُ (4) کُلِّ مُؤمِنٍ ، وبِنا تُخلَعُ رِبقَهُ الذُّلِّ مِن أعناقِکُم ، وبِنا فُتِحَ لا بِکُم ، وبِنا يُختَمُ لا بِکُم . (5) .

1- .الضَّبْع : وسط العَضُد . وقيل : هو ما تحت الإبط (النهايه : ج 3 ص 73 «ضبع») .
2- .فى هامش المصدر : فى «م» و هامش «ش» : «ما فى» وهو الصحيح.
3- .أمِرَ الشىء : کَثُر وتمّ (لسان العرب : ج 4 ص 31 «أمر») .

4- .التِّرَةُ : الثأر (مجمع البحرين : ج 3 ص 1903 «وتر») .
5- .الإرشاد : ج 1 ص 239 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 270 ؛ البيان والتبيين : ج 2 ص 50 كلّها عن أبى عبيده ، العقد الفريد : ج 3 ص 119 وفى الثلاثه الأخيره روى المقطع الأخير من قوله «ألا إنّ أبرار عترتى ...» عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام ، عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 2 ص 236 وفيه صدره إلى «ما أدبر شىء فأقبل» وكلّها نحوه .

8549.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در نخستین سخنرانی اش پس از بیعتِ مردم و کشته شدن عثمان : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ [بدانید !]هیچ کس جز خود را مراقبت نکند ، آن که دوزخ در پیش چشمانش باشد ، از بهشت ، بازداشته شده [و به دوزخ بیندیشد] . [آدمیان]سه دسته اند : کوشای تلاشگر ، جوینده امیدوار ، و تقصیرکاری که در آتش است . دو گروه دیگر نیز وجود دارند : فرشتگانی که با دو بال پرواز می کنند ، وپیامبری که خداوند ، زیربغل هایش را گرفته است . گروه ششمی نیست .

تباه شد آن که ادّعا کرد ، و پست شد آن که فرو غلتید . راست و چپ ، گمراهی است و میانه ، همان راه [درست]است ؛ این راهِ روشنی است که کتاب و سنّت و آثار نبوّت بر آن است . (1)

خداوند ، دردهای این امّت را با دو دارو ، درمان کرده است : تازیانه و شمشیر . نرمش و مدارا نزد امام نباشد ، (2) در خانه هایتان پنهان شوید و امورتان را اصلاح کنید . توبه (و بازگشت) ، پشت سر شماست . آن که برای ستیزه با حق رخ نماید ، هلاک گردد .

حوادثی گذشت که از نگاه من ، معذور نیستید . اگر می خواستم بر زبان آورم، گفته بودم. خداوند، از گذشته ها بگذرد . آن دو نفر رفتند ، سومی به پا خاست ، مانند کلاغی که همّتش شکمش است . وای بر او! اگر بال هایش کوتاه می شد و سرش قطع می شد ، برایش بهتر بود .

بنگرید . اگر نمی شناسید ، انکار کنید و اگر می شناسید ، سبقت گیرید . حقّ و باطلی است و هر کدام را طرفدارانی . اگر باطل بسیار گردد ، در گذشته نیز چنین شده است و اگر حق ، اندک است ، شاید [روزی قدرت یابد] . امّا کم است آنچه روگردانده ، روآورد . اگر به خود باز گردید ، نیک بخت خواهید بود . من از آن می هراسم که در سستی به سر ببرید و بر من ، جز تلاش وکوشش ، چیزی نیست .

آگاه باشید ! نیکانِ خاندان من و پاکیزگان تبارِ من ، در کوچکی ، بردبارترینِ مردم و در بزرگی ، داناترین آنان اند . آگاه باشید ! ما خاندانی هستیم که از دانش الهی ، علم آموختیم و به فرمان او حکم می رانیم و به سخنِ راست پایبندیم . اگر از ما پیروی کنید ، با بینایی ما راه یابید ، و اگر چنین نکنید ،

خداوند ، شما را با دستان ما نابود سازد . بیرق حق به همراه ماست . آن که در پی آن آید ، [به ما]رسد و آن که از آن بازمانَد ، نابود گردد .

آگاه باشید! به واسطه ما نقص و کاستی مؤمنان ، جبران شود و به سبب ما گردنبند خواری از گردن های شما کنار رود . [هدایت] با ما آغاز شود و نه شما ، و با ما ختم شود نه شما . .

1- .ترجمه این قسمت بر اساس نسخه ای است که به نظر مؤلف ، صحیح تر است .
2- .روشن است که منظور امام علیه السلام ، شرایط خاص و ویژه است ، چرا که سخنان دیگر امام در برخورد با مردم و سیره عملی آن حضرت ، بر این گواهی می دهد . (م)

8550.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كَلامِهِ لَمّا بويِعَ فِى المَدينَهِ : ذِمَّتى بِما أقولُ رَهينَهٌ ، وأنَا بِهِ زَعيمٌ ، إنَّ مَن صَرَّحَت لَهُ العِبَرُ عَمّا بَينَ يَدَيهِ مِنَ المَثُلاتِ ، حَجَزَتهُ التَّقوى عَن تَقَحُّمِ الشُّبُهاتِ ، ألا وإنَّ بَلِيَّتَكُم قَد عادَت كَهَيئَتِها يَومَ بَعَثَ اللّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله ، وَالَّذى بَعَثَهُ بِالحَقِّ لَتُبَلبَلُنَّ بَلبَلَهً ، ولَتُغَربَلُنَّ غَربَلَهً ، ولَتُساطُنَّ (1) سَوطَ القِدرِ ، حَتّى يَعودَ أسفَلُكُم أعلاكُم ، وأعلاكُم أسفَلَكُم ، ولَيَسبِقَنَّ سابِقونَ كانوا قَصَّروا ، ولَيُقَصِّرَنَّ سَبّاقونَ كانوا سَبَقوا .

وَاللّهِ ما كَتَمتُ وَشمَهً ، (2) ولا كَذَبتُ كِذبَهً ، ولَقَد نُبِّئتُ بِهذَا المَقامِ وهذَا اليَومِ . ألا وإنَّ الخَطايا خَيلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيها أهلُها ، وخُلِعَت لُجُمُها ، فَتَقَحَّمَت بِهِم فِى النّارِ . ألا وإنَّ التَّقوى مَطايا ذُلُلٌ ، حُمِلَ عَلَيها أهلُها ، وأُعطوا أزِمَّتَها ، فَأَورَدَتهُمُ الجَنَّهَ . حَقٌّ وباطِلٌ ، ولِكُلٍّ أهلٌ ، فَلَئِن أمِرَ الباطِلُ لَقَديما فَعَلَ ، ولَئِنَ قَلَّ الحَقُّ فَلَرُبَّما ولَعَلَّ ، ولَقَلَّما أدبَرَ شَىءٌ فَأقبَلَ ! (3) .

1- .ساطَ الشىء سوطا : خاضَه وخلَطه وأكثرَ ذلک . وخصّ بعضهم به القِدر إذا خُلِط ما فيها (لسان العرب : ج 7 ص325 «سوط»).
2- .أى كلمه (النهايه : ج 5 ص 189 «وشم») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 16 ، الكافى : ج 8 ص 67 ح 23 عن علىّ بن رئاب ويعقوب السرّاج عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام نحوه .

8551.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنرانی اش در مدینه به هنگامی که با او بیعت شد : آنچه می گویم ، بر عهده می گیرم و خود ، بدان ضامنم . آن که از عقوبت های مقابل دیدگانش عبرت گیرد ، تقوا او را از فرو افتادن در شبهه ها نگه دارد .

بدانید که آزمون شما مانند روزی که خداوند ، پیامبرش را برانگیخت ، بازگشته است . سوگند به کسی که او را به حق برانگیخت ، به هم در خواهید آمیخت و غربال می شوید و زیر و رو خواهید شد ، مانند آنچه در دیگ ، بالا و پایین رود ، تا این که پایینی ها رو آیند و بالایی ها پایین روند ؛ گروهی که واپس مانده اند ، پیش برانند و آنان که پیش افتاده بودند ، واپس مانند .

به خدا سوگند ، سخنی را نپوشاندم و دروغی بر زبان نراندم . از این موقعیت و چنین روزی آگاهم کرده اند . هان ، ای مردم ! خطاکاری ها چون اسبان چموش اند که خطاکاران ، بر آن سوار شده و عنان گشاده اند تا سوار خود را به آتش درافکنند .

هان ای مردم ! پرهیزگاری ، مرکب هایی است رام که پرهیزگاران،بر آن سوار شده،لِگام آن را به دست گرفته اند، که آنان را به بهشت می رساند . حقّ و باطلی هست و هریک را طرفدارانی . اگر باطل فزونی یابد ، در گذشته نیز چنین شده است و اگر حق ، اندک شود ، شاید [روزی قدرت یابد] ؛ ولی کم است آنچه رو گردانده ، رو آورد . 1 .

8552.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ بَعدَما بويِعَ بِالخِلافَهِ ، وقَد قالَ لَهُ قَومٌ مِنَ الصَّحابَهِ : لَو عاقَبتَ قَوما مِمَّن أجلَبَ عَلى عُثمانَ ؟ : يا إخوَتاه ! إنّى لَستُ أجهَلُ ما تَعلَمونَ ، ولكِن كَيفَ لى بِقُوَّهٍ وَالقَومُ المُجلَبونَ (1) عَلى حَدِّ شَوكَتِهِم ، يَملِكونَنا ولا نَملِكُهُم ؟ ! وهاهُم هؤُلاءِ قَدِ ثارَت مَعَهُم عِبدانُكُم ، وَالتَفَّت إلَيهِم أعرابُكُم ، وهُم خِلالَكُم يَسومونَكُم ما شاؤوا . وهل تَرَونَ مَوضِعا لِقُدرَهٍ عَلى شَىءٍ تُريدونَهُ ؟ ! إنَّ هذَا الأَمرَ أمرُ جاهِلِيَّهٍ . وإنَّ لِهؤُلاءِ القَومِ مادَّهً . إنَّ النّاسَ مِن هذَا الأَمرِ إذا حُرِّکَ عَلى أمورٍ : فِرقَهٌ تَرى ما تَرَونَ ، وفِرقَهٌ تَرى ما لا تَرَونَ ، وفِرقَهٌ لا تَرى هذا ولا ذاکَ ، فَاصبِروا حَتّى يَهدَأَ النّاسُ ، وتَقَعَ القُلوبُ مَواقِعَها ، وتُؤخَذَ الحُقوقُ مُسمَحَهً ، فَاهدَؤوا عَنّى ، وَانظُروا ماذا يَأتيكُم بِهِ أمرى ، ولا تَفعَلوا فَعلَهً تُضَعضِعُ قُوَّهً ، وتُسقِطُ مُنَّهً ، وتورِثُ وَهنا وذِلَّهً . وسَأُمسِکُ الأَمرَ مَا استَمسَکَ . وإذا لَم أجِد بُدّاً فَآخِرُ الدَّواءِ الکَىُّ . (2) .

1- .يقال : أجلَبوا عليه ؛ إذا تجمّعوا وتألّبوا (النهايه : ج 1 ص 282 «جلب») .

2- .نهج البلاغه : الخطبه 168 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 437 ، معالم الفتن : ج 1 ص 499 .

8553.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام پس از آن که با او بیعت شد و گروهی از صحابیان به وی گفتند : چه شود آنان را که بر عثمان شوریدند ، کیفر دهی؟ : برادران! چنین نیست که آنچه را شما می دانید ، ندانم ؛ امّا نیروی من کجاست؟ گروه شورشگر با این ساز و برگ و توانمندی ، بر ما مسلّط می شوند و ما بر آنان ، سلطه نمی یابیم .

اینان کسانی هستند که بردگان شما با آنها به پا خاسته اند و بادیه نشینانِ شما به آنان پیوسته اند . آنان ، در میان شما به سر می برند و هر گونه که بخواهند شما را می آزارند . آیا بر آنچه می خواهید ، قدرتی سراغ دارید؟ این کار ، کاری است جاهلی ، و برای شورشگران نیز یاران و مددکارانی هست . مردم نسبت به این کار اگر اتّفاق افتد ، چند دسته اند : گروهی مانند شما باور دارند ، و گروهی بدانچه شما باور دارید ، اعتقادی ندارند ، و گروه سومی ، نه این عقیده را دارند و نه آن را . پس شکیبایی کنید تا مردم ، آرام گیرند و دل ها در جای خود قرار گیرد و حق ها به آسانی گرفته شود . مرا آسوده گذارید و منتظر فرمان من باشید . کاری مکنید که قدرت و توان را سُست کند یا ضعفی به جای گذارد و یا خواری و سستی به بار آورد ؛ و به زودی مهار کار را به چنگ خواهم گرفت ، تا آن جا که نگهداشتنی باشد ، و اگر چاره ای نداشتم ، پس آخرین درمان ، داغ نهادن است . .

2 / 2عَزلُ عُمّالِ عُثمانَ8556.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :تاريخ اليعقوبى :عَزَلَ عَلِيٌّ عُمّالَ عُثمانَ عَنِ البُلدانِ خَلا أبى موسَى الأَشعَرِىِّ ، كَلَّمَهُ فيهِ الأَشتَرُ فَأَقَرَّهُ . (1)8557.عنه صلى الله عليه و آله (لِعَدِىِّ بنِ حاتِمٍ طيّئٍ) الاختصاص :اِجتَمَعَ النّاسُ عَلَيهِ جَميعا ، فَقالوا لَهُ : اُكتُب يا أميرَ المُؤمِنينَ إلى مَن خالَفَکَ بِوِلايَتِهِ ثُمَّ اعزِلهُ ، فَقالَ : المَكرُ وَالخَديعَةُ وَالغَدرُ فِى النّارِ . (2)8558.عنه صلى الله عليه و آله :الأمالى للطوسى عن سُحَيم :لَمّا بويِعَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، بَلَغَهُ أنَّ مُعاوِيَةَ قَد تَوَقَّفَ عَن إظهارِ البَيعَهِ لَهُ ، وقالَ : إن أَقَرَّنى عَلَى الشامِ وأعمالِىَ الَّتى وَلّانيها عُثمانُ بايَعتُهُ ، فَجاءَ المُغيرَهُ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ مُعاوِيَهَ مَن قَد عَرَفتَ ، وقَد وَلّاهُ الشّامَ مَن قَد كانَ قَبلَکَ ، فَوَلِّهِ أنتَ كَيما تَتَّسِقَ عُرَى الاُمورِ ، ثُمَّ اعزِلهُ إن بَدا لَکَ .

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أ تَضمَنُ لى عُمُرى يا مُغيرَهُ فيما بَينَ تَولِيَتِهِ إلى خَلعِهِ ؟

قالَ : لا .

قالَ : لا يَسأَ لُنِى اللّهُ عَزّ وجَلَّ عَن تَولِيَتِهِ عَلى رَجُلَينِ مِنَ المُسلِمينَ لَيلَهً سَوداءَ أبَدا «وَ مَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» (3) لكِن أبعَثُ إلَيهِ وأدعوهُ إلى ما فى يَدى مِنَ الحَقِّ ، فَإن أجابَ فَرَجُلٌ مِنَ المُسلِمينَ لَهُ ما لَهُم وعَلَيهِ ما عَلَيهِم ، وإن أبى حاكَمتُهُ إلَى اللّهِ .

فَوَلَّى المُغيرَهُ وهُوَ يَقولُ : فَحاكِمهُ إذَن ، وأنشَأَ يَقولُ :

نَصَحتُ عَلِيّا فِى ابنِ حَربٍ نَصيحَهً

فَرَدَّ فمَا مِنّى لَهُ (4) الدَّهرُ ثانِيَه ولَم يَقبَلِ النُّصحَ الَّذى جِئتُهُ بِهِ

وكانَت لَهُ تِلکَ النَّصيحَهُ كافِيَه وقالوا لَهُ ما أخلَصَ النُّصحَ كُلَّهُ

فَقُلتُ لَهُ إنَّ النَّصيحَهَ غالِيَه (5) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 .
2- .الاختصاص : ص 150 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 105 .

3- .الكهف : 51 .
4- .المَنى : القَدَر ، مناه اللّه يمنيه : قدّره (لسان العرب : ج 15 ص 292 «منى») .
5- .الأمالى للطوسى : ص 87 ح 133 ، بشاره المصطفى : ص 263 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 195 نحوه وليس فيه الشعر وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 382 والاستيعاب : ج 4 ص 9 الرقم 2512 والفتوح : ج 2 ص 446 .

2 / 2 کنار نهادن کارگزاران عثمان

2 / 2کنار نهادن کارگزاران عثمان8561.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :علی علیه السلام ، کارگزاران عثمان را از شهرها بر کنار کرد ، بجز ابو موسی اشعری را که مالک اشتر ، درباره اش صحبت کرد و وی را بر جای گذارْد .8555.الکافی :الاختصاص :مردم نزد علی علیه السلام گرد آمدند و به وی گفتند : برای مخالفانت فرمان حکمرانی صادر کن ، آن گاه ، آنان را کنار گذار . علی علیه السلام فرمود : «مکر و نیرنگ و خیانت ، در آتش اند» .8556.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الأمالی ، طوسی به نقل از سُحَیم : هنگامی که با امیرمؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت شد ، به وی خبر رسید که معاویه ، از بیعت با امام ، خودداری کرده و گفته است : اگر مرا بر حکومت شام و مسئولیت هایی که عثمان بر آنها گماشت ، بازگمارَد ، با وی بیعت کنم .

پس از این ، مغیره نزد امیرمؤمنان آمد و گفت : ای امیرمؤمنان ! معاویه را به نیکی می شناسی و حاکمِ پیش از تو او را بر حکومت شام ، گمارده است . تو هم او را بر آن کار بگمار تا رشته کارها از هم نگسلد . سپس اگر عقیده ات تغییر کرد ، او را کنار بگذار .

امیرمؤمنان فرمود : «ای مغیره ! آیا در فاصله نصب و عزل او ، حیات مرا تضمین می کنی؟» .

گفت : نه .

فرمود : «آیا خداوند عز و جل ، هیچ گاه از من نپرسد که چگونه او را بر دو مرد مسلمان در شبی تاریک گماردی؟ «و هیچ گاه گم راهان را یاور نگیرم» ؛ لیکن به سوی او می فرستم و او را به آنچه از حق نزد من است ، فرا می خوانم . اگر اجابت کرد ، او یکی از مسلمانان است که حقوق و وظایفی مانند دیگران دارد ، و اگر امتناع ورزید ، به خدا شکایت برم» .

مغیره بازگشت ، در حالی که می گفت : اینک از او [به خدا] شکایت کن ، و چنین سرود :

علی را درباره فرزند حرب ، نصیحت کردم

او نصیحت را رد کرد . و دیگر روزگار ، بدو رو نکند . خیرخواهی ام را نپذیرفت

با آن که این نصیحت ، برایش کافی بود . دیگران برایش خیرخواهی کامل و بی آلایش کردند

و من گفتم : این خیرخواهی ، بسیار گران است .

.

8557.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (به عدىّ پسر حاتم طايى) تاريخ الطبرى عن ابن عبّاس :دَعانى عُثمانُ فَاستَعمَلَنى عَلَى الحَجِّ ، فَخَرَجتُ إلى مَكَّةَ فَأقَمتُ لِلنّاسِ الحَجَّ ، وقَرأتُ عَلَيهِم كِتابَ عُثمانَ إلَيهِم ، ثُمَّ قَدِمتُ المَدينَةَ وقَد بويِعَ لِعَلِىٍّ ، فَأتَيتُهُ فى دارِهِ فَوَجَدتُ المُغيرَةَ بنَ شُعبَةَ مُستَخلِيا بِهِ ، فَحَبَسَنى حَتّى خَرَجَ مِن عِندِهِ ، فَقُلتُ : ماذا قالَ لَکَ هذا ؟

فَقالَ : قالَ لى قَبلَ مَرَّتِهِ هذِهِ : أرسِل إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عامِرٍ وإلى مُعاوِيَةَ وإلى عُمّالِ عُثمانَ بِعُهودِهِم تُقِرَّهُم عَلى أعمالِهِم ويُبايِعونَ لَکَ النّاسَ ، فَإنَّهُم يُهَدِّئونَ البِلادَ ويُسَكِّنونَ النّاسَ ، فَأبَيتُ ذلِکَ عَلَيهِ يَومَئِذٍ وقُلتُ : وَاللّهِ لَو كانَ ساعَةٌ مِن نَهارٍ لَاجتَهَدتُ فيها رَأيى ، ولا وَلّيتُ هؤُلاءِ ولا مِثلُهُم يُوَلّى . (1)

قالَ : ثُمَّ انصَرَفَ مِن عِندى وأنَا أعرِفُ فيهِ أنَّهُ يَرى أنّى مُخطِئٌ ، ثُمَّ عادَ إلَى الآنَ فَقالَ : إنّى أشَرتُ عَلَيکَ أوَّلَ مَرَّةٍ بِالَّذى أشَرتُ عَلَيکَ وخالَفتَنى فيهِ ، ثُمَّ رَأيتُ بَعدَ ذلِکَ رَأيا ، وأنَا أرى أن تَصنَعَ الَّذى رَأيتَ فَتَنزِعَهُم وتَستَعينَ بِمَن تَثِقُ بِهِ ، فَقَد كَفَى اللّهُ ، وهُم أهوَنُ شَوكَةً مِمّا كانَ .

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَقُلتُ لِعَلِىٍّ : أمَّا المَرَّةُ الاُولى فَقَد نَصَحَکَ ، وأمَّا المَرَّةُ الآخِرَةُ فَقَد غَشَّکَ .

قالَ لَهُ عَلِىٌّ : ولِمَ نَصَحَنى ؟

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : لِأنَّکَ تَعلَمُ أنَّ مُعاوِيَةَ وأصحابَهُ أهلُ دُنيا فَمَتى تُثبِتُهُم لا يُبالوا بِمَن وَلِىَ هذَا الأمرَ ، ومَتى تَعزِلُهُم يَقولوا : أخَذَ هذَا الأمرَ بِغَيرِ شورى وهُوَ قَتَلَ صاحِبَنا ، ويُؤَلِّبونَ عَلَيکَ فَيَنتَقِضُ عَلَيکَ أهلُ الشّامِ وأهلُ العِراقِ ، مَعَ أنّى لا آمَنُ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ أن يَكُرّا عَلَيکَ .

فَقالَ عَلِىٌّ : أمّا ما ذَكَرتَ مِن إقرارِهِم ، فَوَاللّهِ ما أشُکُّ أنَّ ذلِکَ خَيرٌ فى عاجِلِ الدُّنيا لِاِصلاحِها ، وأمَّا الَّذى يَلزَمُنى مِنَ الحَقِّ وَالمَعرِفَهِ بِعُمّالِ عُثمانَ فَوَاللّهِ لا اُوَلّى مِنهُم أحَدا أبَدا ، فَإن أقبَلوا فَذلِکَ خَيرٌ لَهُم ، وإن أدبَروا بَذَلتُ لَهُمُ السَّيفَ .

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَأَطِعنى وَادخُل دارَکَ وَالحَق بِمالِکَ بِيَنبُعَ (2) وأغلِق بابَکَ عَلَيکَ ، فَإنَّ العَرَبَ تَجولُ جَولَةً وتَضطَرِبُ ولا تَجِدُ غَيرَکَ ، فَإنَّکَ وَاللّهِ لَئِن

نَهَضتَ مَعَ هؤُلاءِ اليَومَ لَيُحَمِّلَنَّکَ النّاسُ دَمَ عُثمانَ غَدا .

فَأَبى عَلِیٌّ ، فَقالَ لِابنِ عَبّاسٍ : سِر إلَى الشّامِ فَقَد وَلَّیتُکَها .

فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : ما هذا بِرَأیٍ ، مُعاوِیَهُ رَجُلٌ مِن بَنی اُمَیَّهَ وهُوَ ابنُ عَمِّ عُثمانَ وعامِلُهُ عَلَى الشّامِ ، ولَستُ آمَنُ أن یَضرِبَ عُنُقی لِعُثمانَ أو أدنی ما هُوَ صانِعٌ أن یَحبِسَنی فَیَتَحَکَّمَ عَلَیَّ .

فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ : ولِمَ ؟

قالَ : لِقَرابَهٍ ما بَینی وبَینَکَ ، وإنَّ کُلَّ ما حُمِلَ عَلَیکَ حُمِل عَلَیَّ ، ولکِنِ اکتُب إلی مُعاوِیَهَ فَمُنَّهُ وعِدهُ .

فَأَبى عَلِیٌّ وقالَ : وَاللّهِ لا کانَ هذا أبَدا . (3) .

1- .وفی الکامل فی التاریخ : «فأبیت علیه ذلک وقلت : لا اُداهن فی دینی ، ولا اُعطی الدنیّه فی أمری» .
2- .یَنْبُع : بلیده بالقرب من المدینه ، بها عیون وحضر وحصن (تقویم البلدان : ص 89) .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 439 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 364 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 306 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 229 .

8558.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از ابن عبّاس : عثمان ، مرا فراخواند و بر امور حج گمارد . من هم به سوی مکّه روان شدم و حج را برای مردم به پا داشتم و نامه عثمان به مردم را بر آنها خواندم . سپس به مدینه بازگشتم ، در حالی که با علی علیه السلام بیعت شده بود . به خانه اش آمدم . دیدم مغیره بن شعبه ، با او خلوت کرده است . مرا [بر در]نگه داشت تا مغیره بیرون رفت . آن گاه گفتم : مغیره چه می گفت؟

فرمود : «پیش از این نزد من آمد و گفت که : برای عبد اللّه بن عامر ، معاویه و کارگزاران عثمان ، نامه بفرست و آنان را بر مسئولیت های گذشته شان ، باز گمار تا برایت از مردم بیعت بگیرند ؛ زیرا آنان شهرها و مردم را آرام می کنند . آن روز به وی جواب رد دادم و گفتم : به خدا سوگند ، اگر یک ساعت از روز برایم باقی باشد ، برای اِعمالِ نظر خویش ، تلاش کنم و اینان و مانند آنها را به حکومت نگمارم» . (1)

سپس فرمود : «مغیره از نزد من بازگشت و می دانم که معتقد بود که من ، بر خطایم . تا این که این دفعه برگشت و گفت : من در دفعه گذشته برایت خیرخواهی کردم و تو مخالفت ورزیدی . اینک نظری دیگر برایم پیدا شد و آن این است که به نظر خود عمل کنی و آنها را عزل کنی و از شخصیت های مورد اطمینان ، کمک بگیری . و یاری خدا تو را بسنده است . آنان ، از گذشته ناتوان تر شده اند» .

ابن عبّاس می گوید به علی علیه السلام گفتم که : در مرتبه نخست ، خیرخواهی کرد و در مرتبه دوم ، خیانت ورزید .

علی علیه السلام به ابن عبّاس فرمود: «چگونه خیرخواهی کرد؟».

ابن عبّاس گفت : تو می دانی که معاویه و یارانش دنیا مَدارند . اگر آنان را باز گماری ، باکی ندارند چه کسی حکومت را به دست گرفته است ، و اگر آنان را عزل کنی ، خواهند گفت : حکومت را بدون مشورت ، به دست گرفته و رئیس ما را به قتل رسانده است و مردم را بر تو بشورانند. آن گاه ، شامیان و عراقیان ، بر ضدّ تو به پا خیزند ، با این که از طلحه و زبیر مطمئن نیستم که به تو حمله ورزند .

علی علیه السلام فرمود : «این که گفتی آنان را بازگمارم ، به خدا سوگند ، تردیدی ندارم که این امر ، برای اصلاح زندگی زودگذر دنیا مفید است ؛ ولی آنچه از حق برعهده من است و با شناختی که از کارگزاران عثمان دارم ، سوگند به خداوند که هیچ یک از آنان را هیچ وقت به حکومت نگمارم . اگر بدین امر تن دادند ، برایشان بهتر است و اگر پشت کردند ، شمشیر به رویشان خواهم کشید» .

ابن عبّاس گفت : گفته مرا بپذیر و در خانه ات بنشین و سراغ اموالت در منطقه یَنبُع (2) برو و در را به روی خود ببند ؛ چرا که تازیان ، جنبشی کنند و سپس پراکنده شوند و جز خود را نخواهی یافت . به خداوند سوگند ، اگر امروز با اینان به پاخیزی ، فردا خونخواهی عثمان را به تو تحمیل کنند .

علی علیه السلام امتناع ورزید و به ابن عبّاس فرمود : «به سوی شام حرکت کن . تو را فرماندار آن سامان کردم» .

ابن عبّاس گفت : این رأیی درست نیست . معاویه ، مردی از بنی امیّه است و پسر عموی عثمان و کارگزار او در منطقه شام ، و من در امان نیستم از این که برای خونخواهی عثمان ، گردنم را بزند یا کم ترین کاری که با من بکند ، [این که] مرا زندانی کند و هر گونه خواهد ، با من رفتار نماید .

علی علیه السلام به وی فرمود : «چرا؟» .

ابن عبّاس گفت : به سبب خویشاوندی ای که میان من و تو وجود دارد . هر چه بر تو بار شود ، بر من نیز بار خواهد شد ؛ لیکن نامه ای برای معاویه بفرست ، بر او منّت گذار و به وی ، وعده ده .

علی علیه السلام امتناع ورزید و گفت : «به خدا سوگند ، هرگز چنین نخواهد شد» . .

1- .در کتاب الکامل فی التاریخ چنین آمده است : «از پیشنهاد مغیره امتناع ورزیدم و گفتم : در دینم سازش نکنم و تن به خواری در کارم ندهم» .
2- .شهرکی نزدیک مدینه که چشمه ها و بستان ها دارد .

ص: 566

. .

ص: 567

. .

8559.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه عن المدائنی فی ذِکرِ مَجلِسٍ حَضَرَ فیهِ ابنُ عَبّاسٍ ومُعاوِیَهُ : فَقالَ المُغیرَهُ بنُ شُعبَهَ : أما وَاللّهِ لَقَد أَشَرتُ عَلی عَلِیٍّ بِالنَّصیحَهِ فَآثَرَ رَأیَهُ ، وَمضی عَلی غُلَوائِهِ ، فَکانَتِ العاقِبَهُ عَلَیهِ لا لَهُ ، وإنّی لَأَحسَبُ أنَّ خَلقَهُ یَقتَدونَ بِمَنهَجِهِ .

فَقالَ ابنُ عبَّاسٍ : کانَ وَاللّهِ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام أعلَمَ بِوُجوهِ الرَّأیِ ، ومَعاقِدِ الحَزمِ ، وتَصریفِ الأُمورِ ، مِن أن یَقبَلَ مَشورَتَکَ فیما نَهَی اللّهُ عَنهُ ، وعَنَّفَ عَلَیهِ ، قالَ سُبحانَهُ : «لَا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْأَخِرِ یُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ...» ، (1) ولَقَد وَقَّفَکَ عَلی ذِکرٍ مُبینٍ ، وآیَهٍ مَتلُوَّهٍ ؛ قَولُهُ تَعالی : «وَ مَا کُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُدًا» . (2)

وهَل کانَ یَسوغُ لَهُ أن یُحَکِّمَ فی دِماءِ المُسلِمینَ وفَیءِ المُؤمِنینَ ، مَن لَیسَ بِمَأمونٍ عِندَهُ ، ولا مَوثوقٍ بِهِ فی نَفسِهِ ؟ هَیهاتَ هَیهاتَ ! هُوَ أعلَمُ بِفَرضِ اللّهِ وسُنَّهِ رَسولِهِ أن یُبطِنَ خِلافَ ما یُظهِرَ إلّا لِلتَّقِیَّهِ ، ولاتَ حینَ تَقِیَّهٍ ! مَعَ وُضوحِ الحَقِّ ، وثُبوتِ الجَنانِ ، وکَثرَهِ الأَنصارِ ، یَمضی کَالسَّیفِ المُصلِتِ فی أمرِ اللّهِ ، مُؤثِرا لِطاعَهِ ربِّهِ ، وَالتَّقوی عَلی آراءِ أهلِ الدُّنیا . (3) .

1- .المجادله : 22 .
2- .الکهف : 51 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 301 ؛ بحار الأنوار : ج 42 ص 170 .

8560.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از مدائنی در گزارش جلسه ای که در آن ، ابن عبّاس و معاویه ، حضور داشتند : مغیره بن شعبه گفت : آگاه باشید! سوگند به خداوند که برای علی علیه السلام ، خیرخواهی کردم و او رأی خود را ترجیح داد و به زیاده روی اش ادامه داد . از این رو ، فرجام امور ، به ضرر وی شد نه به سود او ، و من ، گمان برم که مردمانش از روش او پیروی کنند .

ابن عبّاس گفت : به خدا سوگند ، امیرمؤمنان ، به آرای گوناگون و خاستگاه دوراندیشی و گرداندن امور ، داناتر از آن بود که رایزنی تو را در آنچه خداوند از آن نهی کرده و آن را نکوهش ، بپذیرد . «نمی یابی گروهی را که به خداوند و روز واپسین ، ایمان آورند ، با کسانی که با خدا و رسولش دشمنی کنند ، دوستی پیشه سازند» و او تو را بر تذکری روشن و آیه ای تلاوت شده آگاه ساخت ؛ این سخن خداوند که : «گم راهان را یاور نگیرم» .

آیا برایش جایز بود بر اموال عمومی و خون مسلمانان ، افرادی را بگمارد که نزد او امین و مورد اعتماد نبودند؟ هرگز ، هرگز! او به واجبات الهی و سنّت پیامبر خدا داناتر است که خلاف آنچه اظهار می دارد ، در دل داشته باشد ، مگر برای تقیّه ؛ ولی با روشنی حق ، پایداری دل ها و فراوانی یاور ، مجالی برای تقیّه نیست . مانند شمشیر بیرون آمده از نیام ، در راه اجرای فرمان خدا به پیش می رود و طاعت پروردگار و پروای او را بر رأی دنیامداران ، ترجیح می دهد . .

2 / 3اِستِردادُ أموالِ بَيتِ المالِ8563.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام عليّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ فيما رَدَّهُ عَلَى المُسلِمينَ مِن قَطائِعِ عُثمانَ : وَاللّهِ لَو وَجَدتُهُ قَد تُزُوِّجَ بِهِ النِّساءُ ، ومُلِكَ بِهِ الإِماءُ ؛ لَرَدَدتُهُ ، فَإِنَّ فِى العَدلِ سَعَةً ، ومَن ضاقَ عَلَيهِ العَدلُ فَالجَورُ عَلَيهِ أضيَقُ . (1)8564.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :هذِهِ الخُطبَهُ ذَكَرَهَا الكَلبِىُّ مَروِيَّهً مَرفوعَهً إلى أبى صالحٍ عَنِ ابنِ عَبّاسٍ أنَّ عَلِيّا عليه السلام خَطَبَ فِى اليَومِ الثّانى مِن بَيعَتِهِ بِالمَدينَهِ ، فَقالَ :

ألا إنَّ كُلَّ قَطيعَهٍ أقطَعَها عُثمانُ ، وكُلَّ مالٍ أعطاهُ مِن مالِ اللّهِ ، فَهُوَ مَردودٌ فى بَيتِ المالِ ، فَإِنَّ الحَقَّ القَديمَ لا يُبطِلُهُ شَىءٌ ، ولَو وَجَدتُهُ وقَد تُزُوِّجَ بِهِ النِّساءُ ، وفُرِّقَ فِى البُلدانِ ، لَرَدَدتُهُ إلى حالِهِ ؛ فَإِنَّ فِى العَدلِ سَعَهً ، ومَن ضاقَ عَنهُ الحَقُّ فَالجَورُ عَلَيهِ أضيَقُ .

وتَفسيرُ هذَا الكَلامِ أنَّ الوالِىَ إذا ضاقَت عَلَيهِ تَدبيراتُ اُمورِهِ فِى العَدلِ ، فَهِىَ فِى الجَورِ أضيَقُ عَلَيهِ ؛ لِأَنَّ الجائِرَ فى مَظَنَّهِ أن يُمنَعَ ويُصَدَّ عَن جَورِهِ .

قالَ الكَلبِىُّ : ثُمَّ أمَرَ عليه السلام بِكُلِّ سِلاحٍ وُجِدَ لِعُثمانَ فى دارِهِ مِمّا تَقَوّى بِهِ عَلَى المُسلِمينَ فَقُبِضَ ، وأمَرَ بِقَبضِ نَجائِبَ كانَت فى دارِهِ مِن إبِلِ الصَّدَقَهِ فَقُبِضَت ، وأمَرَ بِقَبضِ سَيفِهِ ودِرعِهِ ، وأمَرَ ألّا يُعرَضَ لِسِلاحٍ وُجِدَ لَهُ لم يُقاتِل بِهِ المُسلِمونَ ، وبِالكَفِّ عَنِ جَميعِ أموالِهِ الَّتى وُجِدَت فى دارِهِ وفى غَيرِ دارِهِ ، وأمَرَ أن تُرتَجَعَ الأَموالُ الَّتى أجازَ بِها عُثمانُ حَيثُ اُصيبَت أو اُصيبَ أصحابُها .

فَبَلَغَ ذلِكَ عَمرَو بنَ العاصِ ، وكانَ بِأَيلَهَ مِن أرضِ الشّامِ ، أتاها حَيثُ وَثَبَ النّاسُ عَلى عُثمانَ فَنَزَلَها ، فَكَتَبَ إلى مُعاوِيَهَ : ما كُنتَ صانِعا فَاصنَع ، إذ قَشَرَكَ ابنُ أبى طالِبٍ مِن كُلِّ مالٍ تَملِكُهُ كَما تُقشَرُ عَنِ العَصا لِحاها . (2) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 15 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 110 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 396 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 373 ح 316 كلاهما نحوه .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 269 .

2 / 3 بازگرداندن ثروت های عمومی

2 / 3بازگرداندن ثروت های عمومی8562.الاختصاص :امام علی علیه السلام از سخنان او درباره بازگرداندن زمین هایی که عثمان به تیول بنی امیه درآورده بود ، به مسلمانان : به خداوند سوگند ، اگر هر تیولی را بیابم که با آن ، زنان به تزویج درآمده و کنیزکان خریداری شده باشند ، آن را بازخواهم گرداند . به درستی که در عدالت ، گشایش است و آن که عدالت بر او تنگ باشد ، ستم بر او تنگ تر خواهد بود .8563.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه این سخنرانی را کلبی به صورت روایتی مرفوع ، به ابو صالح نسبت داده و او از ابن عبّاس نقل کرده است : علی علیه السلام ، در دومین روز بیعت خود ، در مدینه سخنرانی کرد و فرمود :

«هان ، ای مردم ! هر زمینی که عثمان در تیول کسی درآورده ، و هر ثروتی از ثروت های خدا که بخشیده است ، به بیت المال ، باز خواهد گشت ؛ چرا که حقوق دیرین راچیزی باطل نسازد . اگر این ثروت ها را بیابم که با آن ، زنان به تزویج درآمده ، و [یا] در شهرها پراکنده شده اند ، هر آینه ، آن را به جای نخستین بازگردانم ؛ چرا که در عدالت ، گشایش است ؛ و آن که عدالت بر او تنگ باشد ، ستم بر او تنگ تر خواهد بود» .

تفسیر این سخن ، چنین است : اگر برای کارگزار ، اداره امور بر پایه عدل ، دشوار باشد ، در ستم ، دشوارتر خواهد بود ؛ چرا که ستمگر ، در مظانّ آن است که از ستم ، منع و باز داشته شود .

کلبی گوید : [علی علیه السلام] سپس فرمان داد تا تمام سلاح هایی که در خانه عثمان بود و از آن علیه مسلمانان استفاده می شد ، گردآوری شود و فرمان داد تا ثروت های ویژه ای که از شترهای زکات در خانه او بود ، گردآوری کنند . نیز فرمان داد شمشیر و سپرش ضبط گردد و فرمان داد متعرّض اسلحه هایی که با آنها با مسلمانان نبرد نگردد ، نشوند ؛ چنان که از ضبط ثروت های او در خانه اش و جاهای دیگر ، خودداری گردد . نیز فرمان داد ثروت هایی که عثمان واگذار کرده ، هرجا و نزد هرکس یافت شد ، برگردانده شود .

خبر این رفتار ، به عمرو بن عاص رسید . او در سرزمین آیله از منطقه شام بود و به هنگام هجوم مردم بر عثمان ، وارد این سرزمین شده بود . [از آن جا] به معاویه نامه نوشت : هرچه می خواهی ، انجام بده . فرزند ابوطالب ، تو را از ثروت هایت جدا کرد ، آن گونه که پوست عصا را از آن جدا کنند .

.

2 / 4تَعَذُّرُ بَعضِ الإصلاحاتِ8566.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لَو قَدِ استَوَت قَدَماىَ مِن هذِهِ المَداحِضِ لَغَيَّرتُ أشياءَ . (1)8567.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الكافى عن سُلَيم بن قيس :خَطَبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ صَلّى عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قالَ : ألا إنَّ أخوَفَ ما أخافُ عَلَيكُم خَلَّتانِ : اِتِّباعُ الهَوى ، وطولُ الأَمَلِ . أمَّا اتِّباعُ الهَوى : فَيَصُدُّ عَنِ الحَقِّ ، وأمّا طولُ الأَمَلِ : فَيُنسِى الآخِرَةَ ، ألا إنَّ الدُّنيا قَد تَرَحَّلَت مُدبِرَةً ، وإنَّ الآخِرَةَ قَد تَرَحَّلَت مُقبِلَةً ، ولِكُلِّ واحِدَةٍ بَنونَ ، فَكونوا مِن أبناءِ الآخِرَةِ ، ولا تَكونوا مِن أبناءِ الدُّنيا . فَإِنَّ اليَومَ عَمَلٌ ولا حِسابٌ ، وإنَّ غَدا حِسابٌ ولا عَمَلٌ.

وإنَّما بَدءُ وُقوعِ الفِتَنِ مِن أهواءٍ تُتَّبَعُ وأحكامٌ تُبتَدَعُ ، يُخالَفُ فيها حُكمُ اللّهِ ، يَتَوَلّى فيها رِجالٌ رِجالاً ، ألا إنَّ الحَقَّ لَو خَلَصَ لَم يَكُنِ اختِلافٌ ، ولَو أنَّ الباطِلَ خَلَصَ لَم يُخفَ عَلى ذى حِجىً . لكِنَّهُ يُؤخَذُ مِن هذا ضِغثٌ (2) ومِن هذا ضِغثٌ فَيَمزَجانِ فَيُجَلَّلانِ مَعا ، فَهُنالِکَ يَستَولِى الشَّيطانُ عَلى أولِيائِهِ ، ونَجَا الَّذينَ سَبَقَت لَهُم مِنَ اللّهِ الحُسنى .

إنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : كَيفَ أنتُم إذا لَبَسَتكُم فِتنَةٌ يَربو فيهَا الصَّغيرُ ، ويَهرَمُ فيهَا الكَبيرُ ، يَجرِى النّاسُ عَلَيها ويَتَّخِذونَها سُنَّةً ، فَإذا غُيِّرَ مِنها شَىءٌ قيلَ : قَد غُيِّرَتِ السُّنَّةُ ، وقَد أتَى النّاسَ مُنكَرا ! ثُمَّ تَشتَدُّ البَلِيَّةُ وتُسبَى الذُّرِّيَّةُ ، وتَدُقُّهُمُ الفِتنَةُ كَما تَدُقُّ النّارُ الحَطَبَ ، وكَما تَدُقُّ الرَّحا بِثِفالِها ، (3) ويَتَفَقَّهونَ لِغَيرِ اللّهِ ، ويَتَعَلَّمونَ لِغَيرِ العَمَلِ ، ويَطلُبونَ الدُّنيا بِأعمالِ الآخِرَةِ .

ثُمَّ أقبَلَ بِوَجهِهِ وحَولَهُ ناسٌ مِن أهلِ بَيتِهِ وخاصَّتِهِ وشيعَتِهِ ، فَقالَ : قَد عَمِلَتِ الوُلاةُ قَبلى أعمالاً خالَفوا فيها رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُتَعَمِّدينَ لِخِلافِهِ ، ناقِضينَ لِعَهدِهِ ، مُغَيِّرينَ لِسُنَّتِهِ ، ولَو حَمَلتُ النّاسَ عَلى تَركِها وحَوَّلتُها إلى مَواضِعِها ، وإلى ما كانَت فى عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، لَتَفَرَّقَ عَنّى جُندى حَتّى أبقى وَحدى ، أو قَليلٌ مِن شيعَتِىَ الَّذينَ عَرَفوا فَضلى وفَرضَ إمامَتى مِن كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وسُنَّةِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

أ رَأَيتُم لَو أمَرتُ بِمَقامِ إبراهيمَ عليه السلام فَرَدَدتُهُ إلى المَوضِعِ الَّذى وَضَعَهُ فيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ورَدَدتُ فَدَکَ إلى وَرَثَةِ فاطِمَةَ عليها السلام ، ورَدَدتُ صاعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَما كانَ ،

وأمضَيتُ قَطائِعَ أقطَعَها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأقوامٍ لَم تُمضَ لَهُم ولَم تُنفَذ ، ورَدَدتُ دارَ جَعفَرٍ إلى وَرَثَتِهِ وهَدَمتُها مِنَ المَسجِدِ ، ورَدَدتُ قَضايا مِنَ الجَورِ قُضِىَ بِها ، ونَزَعتُ نِساءً تَحتَ رِجالٍ بِغَيرِ حَقٍّ فَرَدَدتُهُنَّ إلى أزواجِهِنَّ ، وَاستَقبَلتُ بِهِنَّ الحُكمَ فِى الفُروجِ وَالأَحكامِ ، وسَبَيتُ ذَرارِىَّ بَنى تَغلِبَ ، ورَدَدتُ ما قُسِمَ مِن أرضِ خَيبَرَ ، ومَحَوتُ دَواوينَ العَطايا ، وأعطَيتُ كَما كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُعطى بِالسَّوِيَّهِ ، ولَم أجعَلها دَولَةً بَينَ الأَغنِياءِ وألقَيتُ المَساحَةَ ، وسَوَّيتُ بَينَ المَناكِحِ ، وأنفَذتُ خُمُسَ الرَّسولِ كَما أنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ وفَرَضَهُ ، ورَدَدتُ مَسجِدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلى ما كانَ عَلَيهِ ، وسَدَدتُ ما فُتِحَ فيهِ مِنَ الأَبوابِ ، وفَتَحتُ ما سُدَّ مِنهُ ، وحَرَّمتُ المَسحَ عَلَى الخُفَّينِ ، وحَدَدتُ عَلَى النَّبيذِ ، وأمَرتُ بِإحلالِ المُتعَتَينِ ، وأمَرتُ بِالتَّكبيرِ عَلَى الجَنائِزِ خَمسَ تَكبيراتٍ ، وألزَمتُ النّاسَ الجَهرَ بِبِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، وأخرَجتُ مَن اُدخِلَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى مَسجِدِهِ مِمّنَ كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخرَجَهُ ، وأدخَلتُ مَن اُخرِجَ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِمَّن كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أدخَلَهُ ، وحَمَلتُ النّاسَ عَلى حُكمِ القُرآنِ وعَلَى الطَّلاقِ عَلَى السُّنَّهِ ، وأخَذتُ الصَّدَقاتِ عَلى أصنافِها وحُدودِها ، ورَدَدتُ الوُضوءَ وَالغُسلَ وَالصَّلاهَ إلى مَواقيتِها وشَرائِعِها ومَواضِعِها ، ورَدَدتُ أهلَ نَجرانَ إلى مَواضِعِهِم ، ورَدَدتُ سَبايا فارِسَ وسائِرِ الاُمَمِ إلى كِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، إذا لَتَفَرَّقوا عَنّى .

وَاللّهِ لَقَد أمَرتُ النّاسَ أن لا يَجتَمِعوا فى شَهرِ رَمَضانَ إلّا فى فَريضَهٍ ، وأعلَمتُهُم أنَّ اجتِماعَهُم فِى النَّوافِلِ بِدعَهٌ ، فَتَنادى بَعضُ أهلِ عَسكرى مِمَّن يُقاتِلُ مَعى : يا أهلَ الإِسلامِ ، غُيِّرَت سُنَّهُ عُمَرَ ، يَنهانا عَنِ الصَّلاهِ فى شَهرِ رَمَضانَ تَطَوُّعا . ولَقَد خِفتُ أن يَثوروا فى ناحِيَهِ جانِبِ عَسكَرى ما لَقيتُ مِن هذِهِ الاُمَّهِ مِنَ الفُرقَهِ ، وطاعَهِ أئِمَّهِ الضَّلالَهِ ، وَالدُّعاهِ إلَى النّارِ .

وأعطَيتُ (4) مِن ذِلِكَ سَهمِ ذِى القُربَى الَّذى قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِاللَّهِ وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ» (5) فَنَحنُ وَاللّهِ عَنى بِذِى القُربَى ، الَّذى قَرَنَنَا اللّهُ بِنَفسِهِ وبِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ تَعالى : «فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى الْقُرْبَى وَ الْيَتَمَى وَالْمَسَكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (6) فينا خاصَّهً «كَىْ لَا يَكُونَ دُولَهَ بَيْنَ الْأَغْنِيَآءِ مِنكُمْ وَ مَآ ءَاتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَكُمْ عَنْهُ فَانتَهُواْ وَ اتَّقُواْ اللَّهَ» (7) فى ظُلمِ آلِ مُحَمَّدٍ «إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» 8 لِمَن ظَلَمَهُم ، رَحمَهً مِنهُ لَنا وغِنىً أغنَانا اللّهُ بِهِ ووَصّى بِهِ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله .

ولَم يَجعَل لَنا فى سَهمِ الصَّدَقَهِ نَصيبا ، أكرَمَ اللّهُ رَسولَهُ صلى الله عليه و آله وأكرَمَنا أهلَ البَيتِ أن يُطعِمَنا مِن أوساخِ النّاسِ ، فَكَذَّبُوا اللّهَ وكَذَّبوا رَسولَهُ وجَحَدوا كِتابَ اللّهِ النّاطِقَ بِحَقِّنا ، ومَنَعونا فَرضا فَرَضَهُ اللّهُ لَنا ، ما لَقِىَ أهلُ بَيتِ نَبِىٍّ مِن اُمَّتِهِ ما لَقينا بَعدَ نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله وَاللّهُ المُستَعانُ عَلى مَن ظَلَمَنا ، ولا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِىِّ العَظيمِ . 9 .

1- .نهج البلاغه : الحكمه 272 ، غرر الحكم : ح 7570 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 415 ح 7060 .
2- .الضِّغث : قبضه من قضبان مختلفه ، وقيل : هى الحُزمه من الحشيش (لسان العرب : ج 2 ص 163 «ضغث») .
3- .الثِّفال : جلده تُبسط تحت رَحا اليد ليقع عليها الدقيق ، ويسمّى الحجر الأسفل ثفالاً بها . والمعنى : أنّها [الفتنه]تدقّهم دقّ الرحا للحبّ إذا كانت مُثقَّله ، ولا تُثقّل إلّا عند الطحن (النهايه : ج 1 ص 215 «ثفل») .
4- .كذا فى المصدر ، وفى الاحتجاج : «وأعظم» وهو الصحيح ظاهرا .
5- .الأنفال : 41 .
6- .الحشر : 7 .
7- .الكافى : ج 8 ص 58 ح 21 ، الاحتجاج : ج 1 ص 626 ح 146 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام وفيه ذيله من «إنّى سمعتُ رسول اللّه صلى الله عليه و آله » ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 718 ح 18 كلاهما نحوه .

2 / 4 دشواری پاره ای اصلاحات

2 / 4دشواری پاره ای اصلاحات8570.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :اگر پاهایم در این لغزشگاه استوار ماند ، اموری را تغییر خواهم داد .8567.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الکافی به نقل از سلیم بن قیس : امیرمؤمنان ، سخنرانی کرد و حمد و سپاس خداوند گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد . آن گاه فرمود :

«ترسناک ترین چیزی که بر شما بیم دارم ، دو خصلت است : پیروی از هوا ، و آرزوهای دراز . پیروی هوا ، از حق باز می دارد و آرزوهای دراز ، آخرت را از یاد می برد . بدانید که دنیا پشت کرده و در حال کوچ است ، و آخرت ، رو آورده و در حال کوچ است ؛ و هریک را فرزندانی است . شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید ؛ چرا که امروز ، روزِ کار است ، نه حسابرسی ، و فردا روزِ حسابرسی است نه کار و تلاش . همانا آغاز رخ دادن فتنه ها و بحران ها ، از هواهایی است که پیروی می گردند و از احکامی است که بدعت گذارده می شوند و در آن با حکم خدا مخالفت می شود و مردانی از مردانی دیگر هواداری کنند .

آگاه باشید ! اگر حقیقت ، با باطل آمیخته نمی گشت ، اختلافی نبود و اگر باطل ، با حق در نمی آمیخت ، بر خردمندان پنهان نمی مانْد ؛ لیکن پاره ای از این و پاره ای از آن ، گرفته شود و به یکدیگر مخلوط شده ، با هم آمیخته شوند . در این جاست که شیطان ، بر دوستانش مسلّط گردد و کسانی که از پیش از جانب خدا به آنان وعده نیک داده شده ، نجات یابند .

به درستی که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : چگونه خواهید بود هنگامی که فتنه ای شما را فراگیرد که کودک در آن پیر ، و پیر در آن فرسوده گردد؟ مردم ، بر اساس این فتنه حرکت کنند و آن را سنّت گیرند ، و اگر چیزی از آن دگرگون شود ، فریاد برآید که سنّت ، دگرگون شد و مردم ، مرتکب زشتی ها شدند !

آن گاه گرفتاری ها شدّت یابند ، فرزندان به اسیری گرفته شوند و بحران ، آنان را در هم پیچد ، چنان که آتش ، هیزم را در هم می پیچد و سنگ آسیا ،

سنگ زیرین را می ساید . اینان برای غیر خدا علم دین فرا گیرند و برای غیرِ عمل ، بیاموزند و دنیا را به ابزارِ آخرت جویند .

آن گاه ، در حالی که گروهی از بستگان ، و خواص و پیروانش گِردش بودند ، رو کرد و فرمود :

«زمامدارانِ پیشین ، رفتاری داشتند که در آنها به عمد ، با پیامبر خدا مخالفت کردند و پیمان او را شکستند و سنّتش را دگرگون ساختند . اگر مردم را بر کناره گیری از آن دارم و آن را به جایگاه خود در دوران پیامبر خدا برگردانم، لشکریان ، از من دوری می جویند و من ، تنها می مانم ، یا به همراه گروهی اندک از پیروانم که برتری و پیشواییِ مرا بر پایه کتابِ خداوند عز و جل و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله باور دارند .

بنگرید اگر فرمان دهم و مقام ابراهیم را به جای خود که پیامبر خدا نهاده بود ، برگردانم ، و فدک را به ارثبَران فاطمه برگردانم ، پیمانه پیامبر (1) را به همان گونه ای که بود ، برگردانم ، زمین هایی را که پیامبر به مردمانی بخشید و در حق آنان به اجرا درنیامد ، به اجرا گذارم ، خانه جعفر را به ورثه او برگردانم و از مسجد جدا سازم ، داوری های ستمگرانه را برهم زنم ، زنانی که به ناحق به ازدواج مردانی درآمده اند ، جدا سازم و به شوهرانشان بازگردانم ، و احکام خدا را درباره این زنان ، جاری سازم ، فرزندان تَغْلَب (2) را به اسارت گیرم ، و زمین های تقسیمی خیبر را بازگردانم ، دیوان های بخشش را از میان بَرم و مانند زمان پیامبر خدا به مساوات رفتار کنم و از گردش اموال در میان ثروتمندان مانع شوم ، مالیات بر زمین را براندازم و در ازدواج ها به برابری حکم کنم ، و خمس پیامبر را چنان که خداوند عز و جل نازل فرموده و واجب نموده ، به اجرا گذارم ، مسجد پیامبر را به حالت گذشته اش برگردانم ، و درهای گشوده شده را ببندم ، و درهای مسدود شده را باز کنم ، و مسح بر کفش ها را حرام سازم ، بر نوشیدن شرابِ کشمش ، حد جاری سازم ، و دو متعه را حلال گردانم، و [تعداد]تکبیر نماز بر مردگان را پنج سازم ، و مردم را وادارم که «بسم اللّه الرحمن الرحیم» را در قرائت نماز ، بلند ادا کنند ، و آنان را که پیامبر خدا خارج کرده بود و اکنون با پیامبر خدا داخل مسجد شده اند ، بیرون بَرم و آنان را که پس از پیامبر خدا بیرون برده شده و رسول خدا آنها را داخل کرده بود ، داخل سازم ، و مردم را بر حکم قرآن و طلاقِ بر پایه سنّت ، وادارم ، و تمام مالیات های دینی (صدقات) را با صورت های متنوّع و اندازه هایش گردآوری کنم ، و وضو ، غسل و نماز را به زمان و جایگاه اوّلیه و احکام شرعی اش برگردانم ، و مردمان نجران را

به منزل هایشان بازگردانم ، و رفتار با اسیران فارس و سایر ملّیت ها را بر پایه کتاب خدا و سنّت پیامبر خدا باز گردانم ، آن گاه مردم از اطرافم پراکنده شوند .

سوگند به خداوند که به مردم ، دستور دادم که در ماه رمضان ، جز نمازهای واجب را به جماعت نخوانند ، و آنان را آگاه کردم که جماعت در نمازهای مستحبّی ، بدعت است . ناگهان ، گروهی از لشکر که به همراه من در نبرد بودند ، فریاد برآوردند که : «ای اهل اسلام! سنّت عمر ، دگرگون شد . ما را از خواندن نماز مستحبّی در ماه رمضان ، باز می دارد» . با مشاهده تفرقه و جدایی و پیروی از پیشوایان گمراهی و تبعیت از داعیان به آتش در این امت بیمناک شدم [اگر این دستور را لغو نکنم] بخشی از سپاهم شورش کنند .

[همچنین اگر] سهم ذی القربی را پرداخت کنم که خداوند ، در وصفشان فرموده است : «اگر به خدا و آنچه بر بنده اش در روز جدایی حق از باطل [جنگ بدر] روزی که دو گروه [مؤمن و کافر] ، با هم روبه رو شدند نازل کردیم ، ایمان آورده اید ؛ و خداوند ، بر هر چیزی تواناست» . سوگند به خداوند که مقصود او از ذی القربی ماییم که خداوند ، ما را با خود و پیامبر ، قرین ساخته و فرموده است : «[و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمتْ عاید پیامبر خود گردانید] از آنِ خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است» ؛ و درباره ما فرموده است : «تا میان توانگران شما دست به دست نگردد ، و آنچه را فرستاده [او]به شما داد ، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت ، باز ایستید و از خدا پروا بدارید» . [و نسبت به]ستمگران بر دودمان پیامبر خدا فرمود : «به درستی که خداوند ، سخت کیفر دهنده است» بر آنان که بر دودمان پیامبر ستم کنند .

این نعمتی از جانب خداست بر ما و سرمایه ای که ما را بدان ، بی نیاز کرد و پیامبرش را نیز بدان سفارش نمود .

برای ما از صدقه ها نصیب و بهره ای قرار نداد ؛ چرا که خداوند ، پیامبر و اهل بیت را گرامی تر از آن داشت که از اموال ناپاک مردمان روزیشان کند .

آنان ، خدا و پیامبرش را تکذیب کرده ، کتاب خداوند را که درباره حقوق ما سخن می راند ، انکار نمودند و از پرداخت سهم واجب ما سر باز زدند . خاندان هیچ پیامبری از سوی امّت او به اندازه ما پس از پیامبر خدا سختی

و دشواری ندیدند . خداوند ، مددکار ماست بر آنان که بر ما ستم روا داشتند ، و هیچ تحوّل و توانی ، جز به [کمک] خداوندِ برتر و بزرگ نیست .

.

1- .پیمانه ای (صاعی) که نزد مسلمانان رواج دارد ، چهار مُد (هر مُد ، ده سیر) است ؛ ولی پیمانه پیامبر صلی الله علیه و آله طبق پاره ای روایت ها پنج مُد بود (شرح اُصول الکافی ، مُلّا صالح. ج 11 ص 373). (م)
2- .آنان اهل ذمّه نبودند ، از این رو ، اسیر گرفتن آنان روا بود . در زمان عمر ، وی با آنان مصالحه کرد که از جزیه معاف شوند و زکات را دو برابر بپردازند (مرآه العقول : ج 25 ص 134) . (م)

ص: 574

. .

ص: 575

. .

ص: 576

. .

ص: 577

. .

ص: 578

. .

ص: 579

. .

ص: 580

. .

ص: 581

فهرست تفصیلی .

ص: 582

. .

ص: 583

. .

ص: 584

. .

ص: 585

. .

ص: 586

. .

ص: 587

. .

ص: 588

. .

4 / 4 حاکم کردن برخی دشمنان اسلام (از میان نزدیکانش) بر سرزمین های اسلامی

.

.

1 / 10هُوِيَّهُ عِدَّهٍ مِمَّن تَخَلَّفَ عَن بَيعَتِهِ1 / 10 1عبد اللّه بن عمر بن الخطّابولد فى السنه الثانيه بعد البعثه (1) وأسلم منذ نعومه أظفاره مع أبيه فى مكّه ، (2) وهاجر إلى المدينه المنوّره قبل أبيه (3) أو معه . (4) ولصغر سنّه (5) لم يشترک فى حربى بدر (6) وأُحد ، نعم التحقَ بعسكر المسلمين فى حرب الخندق وما بعدها من الحروب . (7) كما روى أحاديث كثيره فى كتب أهل السنّه . (8) وقد استُشير عمر أواخر أيّام حياته فى جعله أحد أعضاء الشورى ، لكنّه خالف ذلک وقال : ليس له أهليّه الخلافه ، بل ليس له القدره على طلاق زوجته ! (9) بَيدَ أنّه ذُكر فى بعض الروايات أنّه صار أحد أعضاء الشورى بأمر أبيه على أن لا يكون له من الأمر شىء . (10) ولمّا تسنّم عثمان الخلافه ابتعد عن الساحه السياسيّه ، فلم يشترک فى التيّارات السياسيّه الحاكمه آنذاک ، كما اعتزل الساحه السياسيّه والاجتماعيّه أيّام خلافه الإمام على عليه السلام ، بل جعل العزله قوام سياسته الاجتماعيه ، فلم يشترک مع الإمام عليه السلام فى شىء من حروبه أيّام الخلافه . (11) ومن الواضح أنّ هذه السيره كانت قائمه على أُسس واهيه لا على أساس متين ، ولهذا لم يتّخذها منهجا إلّا هذه البرهه من حياته ؛ فلم يعتزل الساحه أيّام الخلفاء الثلاث ، كما لم يعتمد هذه السياسه زمن الحكّام الّذين تقلّدوا زمام الاُمور بعد أمير المؤمنين عليه السلام ؛ حيث بايع معاويه (12) ويزيد (13) مع تخلّف عدد كبير من الصحابه والوجوه البارزه من الاُمّه ومنهم الحسين بن على عليهما السلام عن بيعته . وكذا بايع عبد الملک ، (14) بل حثّ محمّد ابن الحنفيّه على البيعه له لمّا امتنع منها وشرط لها بيعه جميع النّاس . (15) والعجب أنّه ذهب ليلاً إلى الحجّاج بن يوسف ليمدّ له يد البيعه لعبد الملک ؛ لئلّا يبقى ليلهً بلا إمام ، لأنّه روى عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله : «مَن ماتَ ولا إمام لَهُ ماتَ ميتَهً جاهِلِيَّهً» ، فاحتقره الحجّاج ذلک الحاكم المتكبّر الظالم ومدّ له رجله من تحت الفراش ليصفق عليها يد البيعه ؛ لعلمه بأنّ منشأ هذه البيعه هو الخوف والضعف والعجز . (16) مع أنّه لم يصحب الإمام فى شىء من حروبه أيّام خلافته . (17) نعم لم يكن من المعادين له أيضا ، بل كان من جمله الّذين وصفهم الإمام عليه السلام بأنّهم «خَذَلُوا الحَقَّ ، ولَم يَنصُرُوا الباطِلَ» . (18) نعم أشارت بعض النصوص التاريخيّه إلى أنّه تأسّف نهايه عمره أسفاً عميقاً على تساهله وعدم نصرته للإمام عليه السلام ، وكان يقول : «ما آسى على شىء إلّا أنّى لم اُقاتل مع علىّ الفئهَ الباغيه» . (19) نعم فى بعض المصادر أنّ المراد ب «الفئه الباغيه» فى كلامه هو الخوارج ، (20) أو الحجّاج ، (21) أو ابن الزبير . (22) وإذا لاحظنا قوله : «مع علىّ»

فى النصّ الّذى أشرنا إليه لا يبقى مجال لاحتمال آخر . وكان يقول : كلّ من يدعونى إلى الصلاه أقتدى به ؛ من أىّ فرقه كان ، ولا أتبع من يدعونى إلى القتال . (23) وكان يعتقد أنّ الحكومه وطاعه الحاكم قائمان على أساس «قانون القَهر» ، فكان يقول : الحقّ لمَن غلب وتسلّط على رقاب النّاس وقهرهم . (24) ولمّا كان الإمام علىّ عليه السلام يؤكّد حرّيه النّاس واختيارهم فى البيعه ويقول : «لا اُجبر أحدا على طاعتى» تخلّف عن بيعته ، ولم يتخلّف عن البيعه ليزيد بن معاويه ! وقد عرّف انتفاضه أهل المدينه حين اشتهر فسق يزيد وفجوره وعدم تورّعه عن فعل أىّ محرم ، وبعد قتله أبا عبد اللّه الحسين عليه السلام بأنّها غدر للبيعه ، ولذا منع أهله عن الاشتراک فيها . (25) وأخيراً ، فمع أنّ عبد اللّه كثير الروايه ، بل هو فى عِداد كبار محدّثى أهل السنه لكنّه قليل المعرفه ، ضيّق الرؤيه ، متحجّرا ، لا يملک تحليلاً متينا للتيارات السياسيّه والاجتماعيّه القائمه آنذاک . وقد أعانه ضعف شخصيّته وطلبه للحياه على ارتكاب ذلک الموقف القبيح . توفّى سنه (74 ه) عن عُمرٍ يناهز (84) سنه . (26)

.

1- .استنتاج من الطبقات الكبرى : ج 4 ص 143 ، تهذيب الكمال : ج 15 ص 340 الرقم 3441 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 172 الرقم 13 ، الاستيعاب : ج 3 ص 81 الرقم 1630 .

2- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 142 ، تهذيب الكمال : ج 15 ص 333 الرقم 3441 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 171 الرقم 13 ، تاريخ دمشق : ج 31 ص 84 ، الاستيعاب : ج 3 ص 81 الرقم 1630 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 337 الرقم 3082 وزاد فيهما «قد قيل : إنّ إسلامه كان قبل إسلام أبيه» ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 647 ح 6377 وفيه «أسلم عبد اللّه بن عمر قبل أبيه» وفيه تأمّل ، لأنّ إسلام عمر فى السنه السادسه من البعثه وفى هذه السنه كان لعبد اللّه بن عمر أربع أو خمس سنين .

3- .الاستيعاب : ج 3 ص 81 الرقم 1630 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 337 الرقم 3082 .

4- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 142 ، تهذيب الكمال : ج 15 ص 333 الرقم 3441 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 171 الرقم 13 ، تاريخ دمشق : ج 31 ص 85 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 204 الرقم 45 .

5- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 143 ، تهذيب الكمال : ج 15 ص 333 الرقم 3441 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 172 الرقم 13 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 454 الرقم 199 ، تاريخ دمشق : ج 31 ص 83 .

6- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 644 ح 6362 ، الطبقات الکبری : ج 4 ص 143 ، الاستیعاب : ج 3 ص 81 الرقم 1630 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 337 الرقم 3082 ، سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 210 الرقم 45 .
7- .تهذیب الکمال : ج 15 ص 333 الرقم 3441 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 644 ح 6362 ، الطبقات الکبری : ج 4 ص 143 ، تاریخ بغداد : ج 1 ص 172 الرقم 13 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 5 ص 454 الرقم 199 ، تاریخ دمشق : ج 31 ص 79 ، الاستیعاب : ج 3 ص 81 الرقم 1630 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 338 الرقم 3082 .
8- .سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 204 الرقم 45 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 5 ص 455 الرقم 199 ، تهذیب الکمال : ج 15 ص 333 الرقم 3441 ، تاریخ دمشق : ج 31 ص 79 و 80 ، البدایه والنهایه : ج 9 ص 5 .
9- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 160 ؛ تاریخ الطبری : ج 4 ص 228 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 219 .
10- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 229 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 220 ، تاریخ دمشق : ج 31 ص 179 ، الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 158 .
11- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 446 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 312 وراجع ص 314 وتاریخ الطبری : ج 4 ص 460 .
12- .الاستیعاب : ج 3 ص 472 الرقم 2464 .
13- .الطبقات الکبری : ج 4 ص 182 ، مروج الذهب : ج 2 ص 361 .
14- .صحیح البخاری : ج 6 ص 2634 ح 6777 وح 6779 ، الموطّأ : ج 2 ص 983 ح 3 ، السنن الکبری : ج 8 ص 254 ح 16564 ، الطبقات الکبری : ج 4 ص 183 ، مروج الذهب : ج 2 ص 361 .
15- .الطبقات الکبری : ج 5 ص 111 ، سیر أعلام النبلاء : ج 4 ص 128 الرقم 36 .
16- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 242 ؛ الفصول المختاره : ص 245 ، الإیضاح : ص 73 .
17- .الاستیعاب : ج 3 ص 83 الرقم 1630 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 339 الرقم 3082 .
18- .نهج البلاغه : الحکمه 18 ؛ الاستیعاب : ج 2 ص 173 الرقم 968 .
19- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص643 ح6360 ، الاستیعاب : ج 3 ص 83 الرقم 1630 ، سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 232 الرقم 45 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 404 ، الطبقات الکبری : ج 4 ص 187 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 339 الرقم 3082 ولیس فیهما «مع علیّ» .
20- .فتح الباری : ج 12 ص 286 .
21- .الطبقات الکبری : ج 4 ص 185 و ص 187 ، تاریخ دمشق : ج 31 ص 197 ، سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 232 الرقم 45 ، تاریخ الإسلام للذهبی :

ج 5 ص 465 الرقم 199 .
22- .السنن الكبرى : ج 8 ص 298 ح 16706 ، تاريخ دمشق : ج 31 ص 193 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 229 الرقم 45 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 465 ح 199 .
23- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 169 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 309 ، تاريخ دمشق : ج 31 ص 191 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 228 ح 45 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 465 ح 199 .
24- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 149 ، الاستيعاب : ج 3 ص 472 الرقم 2464 .
25- .مسند ابن حنبل : ج 2 ص 412 ح 5713 وص 304 ح 5088 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 183 .
26- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 642 ح 6355 وح 6358 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 187 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 173 الرقم 13 . وفيه أقوال أُخرى ، منها : «مات سنه 73 وكان عُمرُه 87 سنه» ، التاريخ الكبير : ج 5 ص 2 الرقم 4 ، تاريخ دمشق : ج 31 ص 83 الرقم 87 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 173 الرقم 13، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 467 .

ص: 515

جلد 4

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل الثالث : السياسه الإداريّه3 / 1الصِّدقُ فِی السِّیاسَهِ6714.عنه علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :هَیهاتَ ! لَولَا التُّقی لَکُنتُ أدهَی العَرَبِ . (1)6713.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :یا أیُّهَا النّاسُ ! لَولا کَراهِیَهُ الغَدرِ کُنتُ مِن أدهَی النّاسِ ، ألا إنَّ لِکُلِّ غُدَرَهٍ فُجَرَهً ، ولِکُلِّ فُجَرَهٍ کُفَرَهً . ألا وإنَّ الغَدرَ وَالفُجورَ وَالخِیانَهَ فِی النّارِ . (2)6712.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه علیه السلام :وَاللّهِ ما مُعاوِیَهُ بِأدهی مِنّی ، ولکِنَّهُ یَغدِرُ ویَفجُرُ ، ولَولا کَراهِیَهُ الغَدرِ لَکُنتُ مِن أدهَی النّاسِ ، ولکِن کُلُّ غُدَرَهٍ فُجَرَهٌ ، وکُلُّ فُجَرَهٍ کُفَرَهٌ ، ولِکُلِّ غادِرٍ لِواءٌ یُعرَفُ بِهِ یَومَ القِیامَهِ . وَاللّهِ ما اُستَغفَلُ بِالمَکیدَهِ ، ولا اُستَغمَزُ بِالشَّدیدَهِ . (3)6711.بحار الأنوار :عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ : وإن عَقَدتَ بَینَکَ وَبینَ عَدُوِّکَ عُقدَهً ، أو ألبَستَهُ مِنکَ ذِمَّهً ، فَحُط عَهدَکَ بِالوَفاءِ ، وَارعَ ذِمَّتَکَ بِالأمانَهِ ، وَاجعَل نَفسَکَ جُنَّهً دونَ ما أعطَیتَ ، فَإِنَّهُ لَیسَ مِن فَرائِضِ اللّهِ شَیءٌ النّاسُ أشَدُّ عَلَیهِ اجتِماعا ، مَعَ تَفَرُّقِ أهوائِهِم ، وتَشَتُّتِ آرائِهِم ، مِن تَعظیمِ الوَفاءِ بِالعُهودِ ، وقَد لَزِمَ ذلِکَ المُشرِکونَ فیما بَینَهُم دونَ المُسلِمینَ لِمَا استَوبَلوا (4) مِن عَواقِبِ الغَدرِ ، فَلا تَغدِرَنَّ بِذِمَّتِکَ ، ولا تَخیسَنَّ (5) بِعَهدِکَ ، ولا تَختِلَنَّ (6) عَدُوَّکَ . (7) .

1- .الکافی : ج 8 ص 24 ح 4 عن جابر بن یزید عن الإمام الباقر علیه السلام ، غرر الحکم : ح 10041 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 512 ح 9322 .

2- .الکافی : ج 2 ص 338 ح 6 عن الأصبغ بن نباته ، بحار الأنوار : ج 33 ص 454 ح 671 .

3- .نهج البلاغه : الخطبه 200 ؛ ینابیع المودّه : ج 1 ص 454 ، المعیار والموازنه : ص 166 وفیه إلی «یوم القیامه» .

4- .الوبال : الوخامه وسوء العاقبه (مجمع البحرین : ج 3 ص 1901 «وبل») .

5- .خاسَ عهده وبعهده : نقضه وخانه (لسان العرب : ج 6 ص 75 «خیس») .

6- .خَتَلَه : خدعه وراوغه (النهایه : ج 2 ص 9 «ختل») .

7- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 123 ، تحف العقول : ص 145 نحوه .

فصل سوم : سیاست های اداری

3 / 1 راستی در سیاست

فصل سوم : سیاست های اداری3 / 1راستی در سیاست6710.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :هیهات! اگر پرهیزگاری نبود ، من زیرک ترینِ تازیان بودم .6709.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :ای مردم! اگر نبود که پیمان شکنی ، امری زشت و ناپسند است ، من از زیرک ترینِ مردمان بودم . آگاه باشید که هر پیمان شکنی ای ، معصیت است و هر معصیتی ، کفر و ناسپاسی است . بدانید که پیمان شکنی ، معصیت و خیانت ، در آتش است .6708.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، معاویه از من زیرک تر نیست ؛ لیکن او پیمان شکنی می کند و معصیت می ورزد ، و اگر نبود که پیمان شکنی ، زشت و ناپسند است ، من از زیرک ترین مردمان بودم ؛ لیکن هر پیمان شکنی ای ، معصیت است و هر معصیتی ، کفر و ناسپاسی است ؛ و برای هر پیمان شکن ، پرچمی است که در قیامت ، بدان شناخته گردد . به خدا سوگند ، با فریب ، غافلگیر نشوم و در سختی ها ، ناتوان نشوم .6707.الکافی (به نقل از أبو حمزه الثمالی) امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : اگر با کسی که میان تو و او دشمنی است ، پیمانی بستی ، یا به وی امانی دادی ، بر عهدت وفا کن ، و امان را رعایت نما، و خود را سپری برای انجام یافتن وعده ها قرار ده ؛ چرا که مردم ، با اختلاف خواسته ها و آرای گوناگون ، آن سان که وفای به عهد را بزرگ می شمارند و بر آن پایبندند ، بر هیچ یک از واجبات الهی اتّفاق عملی ندارند . مشرکان نیز جدا از مسلمانان در میان خود ، بدان ملتزم بودند ؛ چرا که فرجام تباه پیمان شکنی را بر خویش گران می شمردند . از این رو ، در امان هایت خیانت مورز ، پیمان هایت را نقض نکن ، و با دشمنت ، نیرنگ مکن .

.

راجع : ص 320 (الخدعه) .

3 / 2الإلِتِزامُ بِالحَقِّ6705.الدرّ المنثور (به نقل از أنس بن مالک و بريده) الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ أفضَلَ النّاسِ عِندَ اللّهِ مَن كانَ العَمَلُ بِالحَقِّ أحَبَّ إلَيهِ وإن نَقَصَهُ وكَرَثَهُ (1) مِنَ الباطِلِ وإن جَرَّ إلَيهِ فائِدَهً وزادَهُ . (2)6704.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :لا تَمنَعَنَّكُم رِعايَهُ الحَقِّ لِأحَدٍ عَن إقامَهِ الحَقِّ عَلَيهِ . (3)6706.المناقب لابن شهر آشوب عن أبى حمزه الثمالى :الإرشاد :لَمّا تَوَجَّهَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلَى البَصرَهِ ، نَزَلَ الرَّبَذَهَ (4) فَلَقِيَهُ بِها آخِرُ الحاجِّ ، فَاجتَمَعوا لِيَسمَعوا مِن كَلامِهِ وهُوَ فى خِبائِهِ .

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَأَتَيتُهُ فَوَجَدتُهُ يَخصِفُ نَعلاً ، فَقُلتُ لَهُ : نَحنُ إلى أن تُصلِحَ أمرَنا أحوَجُ مِنّا إلى ما تَصنَعُ ، فَلَم يُكَلِّمنى حَتّى فَرَغَ مِن نَعلِهِ ، ثُمَّ ضَمَّها إلى صاحِبَتِها ، ثُمَّ قالَ لى : قَوِّمها ، فَقُلتُ : لَيسَ لَها قيمَهٌ ، قالَ : عَلى ذاکَ ، قُلتُ : كَسرُ دِرهَمٍ .

قالَ : وَاللّهِ لَهُما أحَبُّ إلَىَّ مِن أمرِكُم هذا ، إلّا أن اُقيمَ حَقّا أو أدفَعَ باطِلاً . (5) .

1- .كَرَثَه : أى اشتدّ عليه وبلغ منه المشقّه (النهايه : ج 4 ص 161 «كرث») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 125 ، وقعه صفّين : ص 542 نحوه ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 69 كلاهما عن شريح بن هانى وفيه «حرّ» بدل «جرّ» .
3- .غرر الحكم : ح 10328 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 529 ح 9620 .
4- .راجع : ج 2 ص 204 .
5- .الإرشاد : ج 1 ص 247 ، نهج البلاغه : الخطبه 33 نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 113 ح 90 .

3 / 2 حق مداری

ر . ک : ص 321 (نیرنگ) .

3 / 2حق مداری6702.امام زین العابدین علیه السلام (در دعا) امام علی علیه السلام :برترینِ مردمان نزد خداوند ، کسی است که رفتار بر پایه حق گرچه او را به سختی اندازد ، برایش دوست داشتنی تر از باطل است ؛ گرچه برایش سودآور شود .6701.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :در نظر گرفتنِ حق به سود کسی ، شما را باز ندارد که حق را به زیان او به پا دارید .6700.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد :هنگامی که امیر مؤمنان ، عزم سفر به سوی بصره کرد ، در یکی از روستاهای مدینه به نام «رَبَذه» (1) فرود آمد . بازمانده حاجیان ، او را ملاقات کردند و نزد او گِرد آمدند تا سخنان او را که در خیمه اش بود ، بشنوند .

ابن عبّاس گوید : نزد علی علیه السلام آمدم . دیدم کفش هایش را وصله می کند . بدو گفتم : نیاز ما به تو برای اصلاح امور ، بیشتر از آن چیزی است که انجام می دهی . سخنی نگفت تا از وصله کردن کفش فراغت یافت و آن را کنار کفش دیگر گذاشت .

سپس به من فرمود : «آنها را قیمت بگذار» .

گفتم : ارزشی ندارند .

فرمود : «هر چه قدر می ارزد !» .

گفتم : نیم درهم .

فرمود : «به خدا سوگند ، این کفش ها برایم دوست داشتنی تر است از فرمانروایی بر شما ، مگر آن که حقّی را به پا دارم یا باطلی را بزدایم» .

.

1- .ر . ک : ج 2 ص205 .

6699.کنز العمّال (به نقل از ضمره بن حبیب) الإمام علیّ علیه السلام فی حَربِ صِفّینَ : فَوَاللّهِ ما دَفَعتُ الحَربَ یَوما إلّا وأنَا أطمَعُ أن تَلحَقَ بی طائِفَهٌ ، فَتَهتَدِیَ بی وتَعشُوَ إلی ضَوئی ، وذلِکَ أحَبُّ إلَیَّ مِن أن أقتُلَها عَلی ضَلالِها ، وإن کانَت تَبوءُ بِآثامِها . (1)6703.الإمامُ الباقرُ أو الإمامُ الصّادقُ علیهما السلامعنه علیه السلام فِی الشَّکوی مِمَّن یَمیلُ إلی مُعاوِیَهَ مِن أصحابِهِ : یا وَیحَهُم ، مَعَ مَن یَمیلونَ ویَدَعونَنی ! فَوَاللّهِ ما أرَدتُهُم إلّا عَلی إقامَهِ حَقٍّ ، ولا یَریدُهُم غَیری إلّا عَلی باطِلٍ . (2)6702.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (فی الدعاءِ) عنه علیه السلام مِن کِتابِهِ إلی أهلِ مِصرَ لَمّا وَلّی عَلَیهِمُ الأشتَرَ : أمّا بَعدُ فَقَد بَعَثتُ إلَیکُم عَبدا مِن عِبادِ اللّهِ ، لا یَنامُ أیّامَ الخَوفِ ولا یَنکُلُ عَنِ الأعداءِ ساعاتِ الرَّوعِ ، أشَدَّ عَلَی الفُجّارِ مِن حَریقِ النّارِ وهُوَ مالِکُ بنُ الحارِثِ أخو مَذحِجٍ ، فَاسمَعوا لَهُ وأطیعوا أمرَهُ فیما طابَقَ الحَقَّ . (3)6701.عنه صلی اللّه علیه و آله :عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ : ألزِمِ الحَقَّ مَن لَزِمَهُ مِنَ القَریبِ وَالبَعیدِ ، وکُن فی ذلِکَ صابِرا مُحتَسِبا ، واقِعا ذلِکَ مِن قَرابَتِکَ وخاصَّتِکَ حَیثُ وَقَعَ ، وَابتَغِ عاقِبَتَهُ بِما یَثقُلُ عَلَیکَ مِنهُ ، فإنَّ مَغَبَّهَ ذلِکَ مَحمودَهٌ . (4) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 55 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 556 ح 464 .
2- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 184 .
3- .نهج البلاغه : الکتاب 38 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 595 ح 741 .
4- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 123 ، تحف العقول : ص 145 .

6700.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در جنگ صفّین : سوگند به خداوند که یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم ، جز آن که امید داشتم گروهی به من ملحق شده ، راه یابند و به نور هدایت من به راه حق آیند . این امر ، برای من دوست داشتنی تر است از آن که آنان را بر گمراهی بکُشم ، گرچه خود آنان ، گناه خویش را بر دوش می کشند .6699.کنز العمّال عن ضمره بن حبیب :امام علی علیه السلام در شِکوه از یارانش که به سوی معاویه می رفتند : وای بر آنان! سوی چه کسی می روند و مرا نیز بدان فرا می خوانند؟! به خدا سوگند ، من آنان را نخواستم ، جز برای برپا داشتن حق ، و دیگران آنها را نمی خواهند ، مگر بر باطل .6698.مستدرک الوسائل:امام علی علیه السلام از نامه اش به مصریان هنگامی که اشتر را بر آنان گمارد : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای بیم ، نخوابد و در ساعت های ترس ، از دشمن روی برنتابد . از آتش سوزان بر بدکارانْ تندتر است . او مالک ، پسر حارث مَذْحِجی است . آن جا که فرمانش حق بود ، سخن او را بشنوید و او را فرمان برید .6697.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : حق را از آنِ هر که بود ، بر عهده گیر ، نزدیک یا دور ، و در این راه ، شکیبا باش و آن را به حساب خداوند بگذار ، هر چند این رفتار ، با نزدیکان و خویشاوندان و اطرافیانت باشد ، و پایان آن را با همه دشواری ای که دارد ، طلب کن ؛ زیرا که پایان آن ، پسندیده است . .

6696.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :بِلُزومِ الحَقِّ يَحصُلُ الاستِظهارُ . (1)6698.مستدرک الوسائل عن بعض الصادِقينَ عليهم السلامعنه عليه السلام :مَن عَمِلَ بِالحَقِّ مالَ إلَيهِ الخَلقُ . (2)6697.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن جاهَدَ عَلى إقامَهِ الحَقِّ وُفِّقَ . (3)3 / 3الاِلتِزامُ بِالقانونِ6695.الكافى :الإمام الباقر عليه السلام :أخَذَ [عَلِىٌّ عليه السلام]رَجُلاً مِن بَنى أسَدٍ فى حَدٍّ ، فَاجتَمَعَ قَومُهُ لِيُكَلِّموا فيهِ ، وطَلَبوا إلَى الحَسَنِ أن يَصحَبَهُم ، فَقالَ : ائتوهُ فَهُوَ أعلى بِكُم عَينا ، فَدَخَلوا عَلَيهِ وسَألوهُ ، فَقالَ : لا تَسألونّى شَيئا أملِکُ إلّا أعطَيتُكُم ، فَخَرَجوا يَرَون أنَّهُم قَد أنجَحوا ، فَسَألَهُمُ الحَسَنُ ، فَقالوا : أتَينا خَيرَ مَأتِىٍّ . وحَكَوا لَهُ قَولَهُ ، فَقالَ : ما كُنتُم فاعِلينَ إذا جُلِدَ صاحِبُكُم فَاصنَعوهُ ، فَأخرَجَهُ عَلِىٌّ فَحَدَّهُ ، ثُمَّ قالَ : هذا وَاللّهِ لَستُ أملِكُه . (4)6694.امام على عليه السلام :الغارات فى ذِكرِ النَّجاشِى الشّاعِرِ : كانَ شاعِرَ عَلِىٍّ عليه السلام بِصفّينَ ، فَشَرِبَ الخَمرَ بِالكوفَهِ ، فَحَدَّهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَغَضِبَ ولَحِقَ بِمُعاوِيَهَ وهَجا عَلِيّا عليه السلام ...

لَمّا حَدَّ عَلِىٌّ عليه السلام النَّجاشِىَّ غَضِبَ لِذلِکَ مَن كانَ مَعَ عَلِىٍّ مِنَ اليَمانِيَّهِ ، وكانَ أخَصُّهُم بِهِ طارِقَ بنَ عَبدِ اللّهِ بنِ كَعبِ بنِ اُسامَهَ النَّهدِىَّ ، فَدَخَلَ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما كُنّا نَرى أنَّ أهلَ المَعصِيَهِ وَالطّاعَهِ وأهلَ الفُرقَهِ والجَماعَهِ عِندَ وُلاهِ العَدلِ ومَعادِنِ الفَضلِ سِيّانِ فِى الجَزاءِ ، حَتّى رَأيتُ ما كانَ مِن صَنيعِکَ بِأخِى الحارِثِ ، فَأوغَرتَ صُدورَنا ، وشَتَّتَ اُمورَنا ، وحَمَلتَنا عَلَى الجادَّهِ التَّى كُنّا نَرى أنَّ سَبيلَ مَن رَكِبَها النّارُ .

فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : «وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَهٌ إِلَا عَلَى الْخَشِعِينَ» (5) ، يا أخا بَنى نَهدٍ ، وهَل هُوَ إلّا رَجُلٌ مِنَ المُسلِمينَ انتَهَکَ حُرمَهَ مَن حَرَّمَ اللّهُ فَأقَمنا عَلَيهِ حَدّا كانَ كَفّارَتَهُ، إنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ : «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ عَلَى أَلَا تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (6) . (7) .

1- .غرر الحكم : ح 4352 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 189 ح 3897 .
2- .غرر الحكم : ح 8646 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 460 ح 8362 .
3- .غرر الحكم : ح 8651 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 440 ح 7653 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 147 ، دعائم الإسلام: ج 2 ص 443 ح 1547 نحوه، بحار الأنوار: ج 41 ص 9 ح 1.

5- .البقره : 45 .
6- .المائده : 8 .
7- .الغارات : ج 2 ص 533 و ص 539 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 147 نحوه ، بحار الأنوار : ج 41 ص 9 ح 2 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 89 نحوه .

3 / 3 قانون گرایی

6779.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :حق مداری ، پیروزی را به همراه می آورَد .6778.امام باقر علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که به حق پایبند باشد ، مردم به سویش رغبت کنند .6781.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن که در به پا داشتن حق بکوشد ، موفّق گردد .3 / 3قانون گرایی6778.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام باقر علیه السلام :[علی علیه السلام] ، مردی از قبیله بنی اسد را برای اجرای حد ، بازداشت کرد . خویشان او گرد آمدند تا درباره اش میانجیگری کنند و از حسن علیه السلام خواستند آنان را همراهی کند .

[حسن علیه السلام] فرمود : «نزد او (علی علیه السلام) بروید . او بهتر بر امور شما آگاه است» .

نزد او رفتند و خواسته خود را مطرح ساختند .

فرمود : «چیزی را که در اختیار من باشد ، از من نمی خواهید ، مگر که آن را به شما خواهم داد» .

آنها بیرون آمدند و گمان کردند که موفّق شده اند .

حسن علیه السلام از آنان پرسید [چه شد؟] .

گفتند : به بهترین خواسته ، دست یافتیم و داستان را برایش باز گفتند .

فرمود : «آنچه می خواهید برای دوست خود به هنگام اجرای حد به انجام رسانید ، انجام دهید» .

علی علیه السلام او را بیرون آورد و بر او حد زد . سپس فرمود : «به خدا سوگند ، این [اجرای حد] از اموری است که در اختیار من نیست [بلکه دستور خداست]» .6777.امام زین العابدین علیه السلام :الغارات در گزارشی درباره نجاشی شاعر : نجاشی در جنگ صفّین ، شاعر علی علیه السلام بود . در کوفه باده نوشید و امیرمؤمنان او را حد زد . وی خشمگین شد و به معاویه پیوست و علی علیه السلام را هجو کرد .

هنگامی که علی علیه السلام نجاشی را حد زد ، همراهان علی علیه السلام از قبیله یَمانی ، خشمگین شدند . نزدیک ترین فرد این قبیله به امیرمؤمنان ، طارق بن عبداللّه نَهدی بود که بر علی علیه السلام وارد شد و گفت : ای امیرمؤمنان ! گمان نمی کردیم که معصیتکاران و طاعت پیشگان ، جدایی طلبان و همگرایان ، نزد پیشوایان عدالت و سرچشمه های فضیلت ، در کیفر برابر باشند ، تا این که رفتارت را با برادرم حارث [نجاشی] دیدم . سینه هایمان را به درد آوردی ، امورمان را از هم گسستی و ما را بر راهی واداشتی که پیش از آن ، گمان می کردیم رونده اش به آتش در می غلتد .

علی علیه السلام فرمود : « «و به درستی که این کار ، گران است ، مگر بر فروتنان» . ای برادرِ قبیله بنی نهد ! مگر او مرد مسلمانی نبود که یکی از محرّمات خداوند را هتک کرد و ما حدّی را که کفّاره اش بود ، بر او جاری ساختیم؟ خدای متعال می فرماید : «و البته نباید دشمنی گروهی ، شما را بر آن دارد که به عدالت رفتار نکنید . عدالت پیشه کنید که آن به پرهیزگاری نزدیک تر است» » .

.

راجع : ص 246 (إقامه الحدود على القريب والبعيد) .

3 / 4عَدَمُ المُداهَنَهِ6773.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إرفَعوا أَلسِنَتَكُم عَن عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَإِنَّهُ خَشِنٌ فى ذاتِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، غَيرُ مُداهِنٍ فى دينِهِ . (1)6772.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لا يُقيمُ أَمرَ اللّهِ سُبحانَهُ إلّا مَن لا يُصانِعُ ، ولا يُضارِعُ ، ولا يَتَّبِعُ المَطامِعَ . (2)6771.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام لَمّا أرادَهُ النّاسُ عَلَى البَيعَهِ : اِعلَموا أنّى إن أجَبتُكُم رَكِبتُ بِكُم ما أعلَمُ ، ولَم اُصغِ إلى قَولِ القائِلِ وعَتبِ العاتِبِ . (3) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 173 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 236 ، بحار الأنوار : ج 21 ص 385 ح 10 وراجع مسند ابن حنبل : ج 4 ص 172 ح 11817 والبدايه والنهايه : ج 5 ص 209 و ج 7 ص 346 ومجمع الزوائد : ج 9 ص 174 ح 14735 .
2- .نهج البلاغه : الحكمه 110 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 541 ح 10032 وفيه «يخادع» بدل «يضارع» و«يغيّره» بدل «يتّبع» وراجع نثر الدرّ : ج 1 ص 292 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 92 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 110 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 35 ح 23 .

3 / 4 سازش ناپذیری

ر . ک : ص 247 (به پا داشتن حدود ، بر نزدیک و دور) .

3 / 4سازش ناپذیری6774.عنه علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله :زبانتان را از [ایراد به] علی بن ابی طالب علیه السلام بردارید . به درستی که او درباره [اجرای مقرّرات]خداوند عز و جل ، سختگیر است و در دینش سازشکار نیست .6773.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :بر پا ندارد فرمان های خداوندِ سبحان را ، جز کسی که سازش نمی کند و خود را خوار نمی سازد و از طمع ها پیروی نمی کند .6772.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام هنگامی که مردم ، او را برای بیعت خواستند : بدانید که اگر خواسته شما را اجابت کنم ، شما را آن گونه که می دانم ، راه بَرَم و به سخنِ سخنسرایان و سرزنش سرزنش کنندگان ، گوش فرا ندهم .

.

6771.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام :ولَعَمرى ما عَلَىَّ مِن قِتالِ مَن خالَفَ الحَقَّ وخابَطَ الغَىَّ من إدهانٍ ولا إيهانٍ ، فَاتَّقُوا اللّهَ عِبادَ اللّهِ وفِرُّوا إلَى اللّهِ مِنَ اللّهِ . (1)6770.صحيح البخارى (به نقل از عبد اللّه بن مسعود) عنه عليه السلام :لا اُداهِنُ فى دينى ، ولا اُعطِى الدَّنِيَّةَ فى أمرى (2) .6769.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :حليه الأولياء عن عبد الواحد الدمشقى :نادى حَوشَبٌ الخَيرِىُّ عَلِيّا يَومَ صِفّينَ ، فَقالَ : اِنصَرِف عَنّا يَابنَ أبى طالِبٍ ، فَإِنّا نَنشُدُکَ اللّهَ فى دِمائِنا ودَمِکَ ، نُخَلّى بَينَکَ وبَينَ عِراقِک ، وتُخَلّى بَينَنا وبَينَ شامِنا ، وتَحقِنُ دِماءَ المُسلِمينَ .

فَقالَ عَلِىٌّ : هَيهاتَ يابنَ اُمِّ ظَليمٍ ! وَاللّهِ لَو عَلِمتُ أنَّ المُداهَنَةَ تَسَعُنى فى دينِ اللّهِ لَفَعَلتُ ، ولَكانَ أهوَنَ عَلَىَّ فى المَؤونَهِ ، ولكِنَّ اللّهَ لَم يَرضَ مِن أهلِ القُرآنِ بِالإدهانِ وَالسُّكوتِ ، واللّهُ يُعصى . (3)راجع : ص 30 (الموقف الحازم مع العمّال) . ج 3 ص 562 (عزل عمّال عثمان) .

3 / 5تَنظيمُ الاُمورِ6769.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : وأمضِ لِكُلِّ يَومٍ عَمَلَهُ ؛ فإنَّ لِكُلِّ يَومٍ ما فيهِ ... إيّاکَ وَالعَجَلَهَ بِالاُمورِ قَبلَ أوانِها ، أوِ التَّسَقُّطَ فيها عِندَ إمكانِها ، أوِ اللَّجاجَهَ فيها إذا تَنَكَّرَت ، أوِ الوَهنَ عَنها إذا استَوضَحَت . فَضَع كُلَّ أمرٍ مَوضِعَهُ ، وأوقِع كُلَّ أمرٍ مَوقِعَهُ . (4) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 24 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 306 ، مروج الذهب : ج 2 ص 364 وفيه «الرياء» بدل «الدنيّه» ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 439 نحوه وكلّها عن ابن عبّاس وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 229 .
3- .حليه الأولياء : ج 1 ص 85 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 92 الرقم 1298 ، الاستيعاب : ج 1 ص 457 الرقم 599 وفيهما «الحميرى» بدل «الخيرى» وراجع تاريخ دمشق : ج 39 ص 264 .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 143 و ص 147 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 367 كلاهما نحوه .

3 / 5 برنامه ریزی و سازماندهی

6768.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :امام علی علیه السلام :به جانم سوگند ، در نبرد با آنان که با حق مخالفت بورزند و در گم راهی قدم بگذارند ، سازش و سستی ، پیشه نسازم . پس ای بندگان خدا ! از خدا پروا کنید و از [خشم] خداوند نیز به سوی [رحمت] خدا بگریزید .6767.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :در دینم سازش نمی کنم و در کارها ، خواری پیشه نمی سازم .6766.امام علی علیه السلام :حلیه الأولیاء به نقل از عبد الواحد دمشقی : حَوشبِ خیری ، در جنگ صفّین ، علی علیه السلام را ندا داد و گفت : ای فرزند ابو طالب! از ما دست بردار . از تو می خواهیم که خداوند را در خون های ما و خودت منظور داری . ما تو را با سرزمین عراق ، رها می کنیم و تو ما را با سرزمین شام ، رها کن و خون مسلمانان را حفظ نما .

علی علیه السلام فرمود : «هرگز ، ای فرزند اُمّ ظَلیم! سوگند به خداوند ، اگر برای سازش در دین خداوند ، راهی می جُستم ، بدان عمل می کردم و هزینه اش بر من آسان تر بود ؛ ولی خداوند نمی پسندد که پیروان قرآن ، سازش و سکوت کنند ، در حالی که خداوند ، معصیت می شود» .ر . ک : ص 31 (قاطعیت در برابر کارگزاران) . ج 3 ص 563 (کنار نهادن کارگزاران عثمان) .

3 / 5برنامه ریزی و سازماندهی6762.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : ... کار هرروز را در همان روز انجام بده ؛ چرا که هر روز ، کار خود را دارد ... از شتاب در کارهایی که هنگام انجام دادن آن نرسیده ، و از سستی در آن وقتی که انجام دادنش ممکن گردیده ، یا اصرار بی جا به هنگامی که ناشناخته و مبهم است ، و یا سستی به هنگامی که روشن و آشکار است ، بپرهیز! هر کاری را در جای آن بِنه و هر کاری را به هنگام آن ، بگزار .

.

6761.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى اُمَراءِ الخَراجِ : إيّاكُم وتَأخيرَ العَمَلِ ودَفعَ الخَيرِ ؛ فَإِنَّ فى ذلِكَ النَّدَمَ . (1)6766.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :مُجتَنِى التَّمَرَهِ لِغَيرِ وَقتِ إيناعِها كَالزّارِعِ بِغَيرِ أرضِهِ . (2)6765.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :مِنَ الخُرقِ المُعاجَلَةُ قَبلَ الإِمكانِ ، وَالأَناةُ بَعدَ الفُرصَهِ . (3)6764.. الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام فى صِفَهِ القُرآنِ : أَلا إنَّ فيهِ عِلمَ ما يَأتى ، وَالحَديثَ عَنِ الماضى ، ودَواءَ دائِكُم ، ونَظمَ ما بَينَكُم . (4)6763.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى وَصِيَّتِهِ لِلحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهماالسلام لَمّا ضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ :اُوصيكُما وجَميعَ وُلدى وأهلى ومَن بَلَغَهُ كِتابى ، بِتَقوَى اللّهِ ونَظمِ أمرِكُم . (5)3 / 6اِنتِخابُ العُمّالِ الصّالِحينَ6760.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : لِكُلٍّ عَلَى الوالى حَقٌّ بِقَدرِ ما يُصلِحُهُ ، ولَيسَ يَخرُجُ الوالى مِن حَقيقَهِ ما ألزَمَهُ اللّهُ مِن ذلِكَ إلّا بِالِاهتِمامِ وَالِاستِعانَهِ بِاللّهِ ، وتَوطينِ نَفسِهِ عَلى لُزومِ الحَقِّ ، وَالصَّبرِ عَلَيهِ فيما خَفَّ عَلَيهِ أو ثَقُلَ .

فَوَلِّ مِن جُنودِكَ أنصَحَهُم فى نَفسِكَ للّهِ ولِرَسولِهِ ولإِمامِكَ ، وأنقاهُم جَيبا ، وأفضَلَهُم حِلما ، مِمَّن يُبطِئُ عَنِ الغَضَبِ ، ويَستَريحُ إلَى العُذرِ ، ويَرأَفُ بِالضُّعَفاءِ ، ويَنبو (6) عَلَى الأقوِياءِ ، ومِمَّن لا يُثيرُهُ العُنفُ ، ولا يَقعُدُ بِهِ الضَّعفُ .

ثُمَّ الصَق بِذَوِى المُروءاتِ وَالأَحسابِ ، وأهلِ البُيوتاتِ الصّالِحَهِ ، وَالسَّوابِقِ الحَسَنَهِ ؛ ثُمَّ أهلِ النَّجدَهِ وَالشَّجاعَهِ ، وَالسَّخاءِ وَالسَّماحَهِ ؛ فَإِنَّهُم جِماعٌ مِنَ الكَرَمِ ، وشُعَبٌ مِنَ العُرفِ . ثُمَّ تَفَقَّد مِن اُمورِهِم ما يَتَفَقَّدُ الوالِدانِ مِن وَلَدِهِما ...

ثُمَّ انظُر فى اُمورِ عُمّالِكَ فَاستَعمِلهُمُ اختِبارا ، ولا تُوَلِّهِم مُحاباهً وأثَرَهً ، فَإِنَّهُما جِماعٌ مِن شُعَبِ الجَورِ وَالخيانَهِ ، وتَوَخَّ مِنهُم أهلَ التَّجرِبَهِ والحَياءِ مِن أهلِ البُيوتاتِ الصّالِحَهِ ، وَالقَدَمِ فِى الإِسلامِ المُتَقَدِّمَهِ ؛ فَإِنَّهُم أكرَمُ أخلاقا ، وأصَحُّ أعراضا ، وأقَلُّ فى المَطامِعِ إشراقا ، وأبلَغُ فى عَواقِبِ الاُمورِ نَظَرا ...

ثُمَّ لا يَكُنِ اختِيارُكَ إيّاهُم عَلى فِراسَتِكَ ، وَاستِنامَتِكَ (7) ، وحُسنِ الظَّنِّ مِنكَ ؛ فَإِنَّ الرِّجالَ يَتَعَرَّضونَ لِفِراساتِ الوُلاهِ بِتَصَنُّعِهِم وحُسنِ خِدمَتِهِم ، ولَيسَ وَراءَ ذلِكَ مِنَ النَّصيحَهِ وَالأَمانَهِ شَىءٌ ، ولكِن اختَبِرهُم بِما وُلّوا لِلصّالِحينَ

قَبلَکَ ، فَاعمِد لأِحسَنِهِم کانَ فی العامَّهِ أثَرا ، َ وأعرَفِهِم بِالأمانَهِ وَجها ؛ فَإِنَّ ذلِکَ دَلیلٌ عَلی نَصیحَتِکَ للّهِ ولِمَن وُلّیتَ أمرَهُ .

وَاجعَل لِرَأسِ کُلِّ أمرٍ مِن اُمورِکَ رَأسا مِنهُم لا یَقهَرُهُ کَبیرُها ، ولا یَتَشَتَّتُ عَلَیهِ کَثیرُها ، ومَهما کانَ فی کُتّابِکَ مِن عَیبٍ فَتَغابَیتَ (8) عَنهُ اُلزِمتَهُ . (9) .

1- .وقعه صفّین : ص 108 ، بحار الأنوار : ج 75 ص 355 ح 70 ؛ المعیار والموازنه : ص 123 نحوه .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 5 ، کشف الیقین : ص 216 ح 218 ، نزهه الناظر : ص 56 ح 39 نحوه ، بحار الأنوار : ج 28 ص 235 .
3- .نهج البلاغه : الحکمه 363 ، نزهه الناظر : ص 48 ح 17 ، بحار الأنوار : ج 71 ص 341 ح 14 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 158 ، الرواشح السماویّه : ص 22 ، بحار الأنوار : ج 92 ص 23 ح 24 .
5- .نهج البلاغه : الکتاب 47 ، روضه الواعظین : ص 152 ؛ ینابیع المودّه : ج 2 ص 30 ح 2 .
6- .نَبا فُلان عن فلان : لم ینقَد له ، ونَبابی فلان نَبْوا : إذا جَفانی (لسان العرب : ج 15 ص 302 «نبا») .
7- .استنام إلی الشیء : استأنس به ، واستنام فلان إلی فلان : إذا أنس به واطمأنّ إلیه وسکن (لسان العرب : ج 12 ص 598 «نوم») .
8- .تغابی : أی تغافلَ وتبالَهَ (النهایه : ج 3 ص 342 «غبا») .
9- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، تحف العقول : ص 132 و 137 و 139 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 357 و 361 و 365 کلاهما نحوه .

3 / 6 گزینش کارگزاران شایسته

6759.امام زین العابدین علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به سرپرستان خراج : بپرهیزید از عقب انداختن کارها و کنارگذاردن خوبی ها ؛ چرا که در آن ، پشیمانی است .6758.امام علی علیه السلام (در سفارش های خود به فرزندش حسن علیه السلام) امام علی علیه السلام :میوه چینِ پیش از [فصل] رسیدن میوه ها ، مانند کشاورزی است که در زمین دیگری کشت می کند .6760.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :از ابلهی است : شتاب کردنِ پیش از توان یافتن ، و درنگ کردنِ پس از فرصت .6759.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :امام علی علیه السلام در توصیف قرآن : بدانید که در قرآن است دانشِ آنچه که [در آینده]می آید ، و سخن از گذشته ها و درمان دردها و راهِ سامان دادن کارها .6758.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (مِن وصایاهُ لابنِهِ الحسنِ علیه السلام) امام علی علیه السلام در سفارشی به حسن و حسین علیهماالسلامهنگامی که ابن مُلجَم ، او را ضربت زده بود : سفارش می کنم شما را و همه فرزندان و بستگان و هر آن که را نامه ام به وی رسد ، به پرهیزگاری و نظم در کارها .3 / 6گزینش کارگزاران شایسته6755.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : هریک از تهی دستان را بر زمامدار ، حقّی است به اندازه ای که زندگی اش را سامان دهد و زمامدار ، چنان که باید ، از عهده آنچه خداوند بر او واجب کرده ، برنیاید ، جز با کوشش و یاری جُستن از خداوند و آماده کردن خویش بر همراهی حق و پایداری در انجام دادن آنچه بر او آسان باشد یا دشوار .

از میان لشکریانت ، آن را که از نظر تو برای خدا و پیامبر و امام خود ، خیرخواه تر است ، به فرماندهی برگزین ؛ کسی که دامنش پاک تر و بُردباری اش بیشتر است ؛ از میان آنان که دیر به خشم آیند ، و به پذیرش پوزش ، تن دهند و بر ناتوانان رحمت آورند ، و در برابر قوی دستان ، سر فرود نیاورند ، و از آن کسان که درشتی ، آنان را بر نمی انگیزد و ناتوانی ، آنان را بر جای نمی نشانَد .

به آنان که صاحب فتوّت و بزرگ منشی اند و از خاندانی پارسایند و از سابقه ای نیکو برخوردارند ، نزدیک شو . سپس به دلیران و رزم آوران و بخشندگان و جوان مردانی که بزرگواری و خوبی ها را در خود فراهم آورده

اند، نزدیک باش.پس در کارهای آنان، چنان بیندیش که پدر و مادر ، نسبت به فرزندان خویش می نگرند ...

پس در کار کارگزاران خویش بیندیش و آنان را پس از آزمون ، به کار گمار و به میل خود و بدون مشورت ، آنان را به کار مگیر که این [خودسری و خودرأیی] ، شاخه های ستم و خیانت را گِرد آورد . چنین افرادی را از میان کسانی که تجربه و حیا دارند و از خاندان های شایسته که در مسلمانی قدمتی بیشتر دارند ، جستجو کن ؛ زیرا که آنان ، دارای خُلق و خویی گرامی ترند و آبرویشان ، محفوظ تر و طمعشان ، کم تر و عاقبت نگریشان ، فزون تر است ...

البته در گزینش آنان ، تنها به خواست و اطمینان و خوش گمانی خود ، اعتماد مکن ؛ چرا که شخصیت ها برای جلب نظر زمامداران ، به آراستن ظاهر و خوش خدمتی می پردازند ؛ ولی در پسِ آن ، از خیرخواهی و امانتداری نشانی نیست ؛ لیکن آنان را به خدمتی که برای کارگزاران نیکوکارِ پیش از تو عهده دار آن بوده اند ، بیازمای و بر کسی اعتماد کن که نیکوترین اثر را در میان همکاران داشته و به امانتداری ، از همه شناخته شده تر است که این ، نشانه خیرخواهی تو برای [دینِ]خدا و کسانی است که کار آنها را بر عهده گرفته ای .

بر سرِ هریک از کارهایت رئیسی بگمار که بزرگیِ کار ، او را ناتوان نسازد و بسیاری اش ، وی را پریشان نکند . هر عیبی که در دیوانداران تو باشد و تو از آن بی خبر باشی ، بر عهده توست .

.

ص: 20

. .

ص: 21

. .

6754.امام كاظم عليه السلام :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : فَاصطَفِ لِوِلايَهِ أعمالِکَ أهلَ الوَرَعِ وَالعِلمِ وَالسِّياسَهِ . (1)راجع : ج 3 ص 562 (عزل عمّال عثمان) .

3 / 7عَدَمُ استِعمالِ الخائِنِ وَالعاجِزِ6755.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ المُغيرَهَ بنَ شُعبَهَ قَد كانَ أشارَ عَلَيَّ أن أستَعمِلَ مُعاوِيَهَ عَلَى الشّامِ وأنَا بِالمَدينَهِ ، فَأَبَيتُ ذلِکَ عَلَيهِ ، ولَم يَكُنِ اللّهُ لِيَرانى أتَّخِذُ المُضِلِّينَ عَضُدا (2) . (3)6754.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : إنَّ شَرَّ وُزَرائِکَ مَن كانَ لِلأَشرارِ قَبلَکَ وَزيرا ، ومَنِ شَرِكَهُم فِى الآثامِ ؛ فَلا يَكونَنَّ لَکَ بِطانَهً ؛ فَإِنَّهُم أعوانُ الأَثَمَهِ وإخوانُ الظَّلَمَهِ ، وأنتَ واجِدٌ مِنهُم خَيرَ الخَلَفِ مِمَّن لَهُ مِثلُ آرائِهِم ونَفاذِهِم ، ولَيسَ عَلَيهِ مِثلُ آصارِهِم وأوزارِهِم وآثامِهِم مِمَّن لَم يُعاوِن ظالِما عَلى ظُلمِهِ ، ولا آثِما عَلى إثمِهِ . أُولئِکَ أَخَفُّ عَلَيکَ مَؤونَهً ، وأحسَنُ لَکَ مَعونَهً ، وأحنى عَلَيکَ عَطفا ، وأَقَلُّ لِغَيرِکَ إلفا ، فَاتَّخِذ أُولئِکَ خاصَّهً لِخَلَواتِکَ وحَفَلاتِکَ (4) . (5)6753.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى رِفاعَهَ قاضِيهِ عَلَى الأَهوازِ : اِعلَم يا رِفاعَهُ أنَّ هذِهِ الإِمارَهَ أمانَهٌ ؛ فَمَن جَعَلَها خِيانَهً فَعَلَيهِ لَعنَهُ اللّهِ إلى يَومِ القيامَهِ ، ومَنِ استَعمَلَ خائِنا فَإِنَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله بَرىءٌ مِنهُ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . (6) .

1- .تحف العقول : ص 137 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 361 .
2- .إشاره إلى الآيه 51 من سوره الكهف .
3- .وقعه صفّين : ص 52 عن الجرجانى ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 116 ، تاريخ دمشق : ج 59 ص 131 وراجع الخصال : ص 379 ح 58 والاختصاص : ص 177 .
4- .حَفَل القومُ : اجتمعوا واحتشدوا (لسان العرب : ج 11 ص 157 «حفل») .
5- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 129 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 355 كلاهما نحوه .
6- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 531 ح 1890 ، نهج السعاده : ج 5 ص 33 .

3 / 7 به کار نگرفتن خائنان و ناتوانان

6752.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : برای سرپرستی کارها ، پرواپیشگان ، اهل دانش و اهل سیاست را برگزین .ر . ک : ج 3 ص 563 (کنار نهادن کارگزاران عثمان) .

3 / 7به کار نگرفتن خائنان و ناتوانان6748.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :مغیره بن شعبه ، به من پیشنهاد کرد معاویه را بر شام بگمارم و خود در مدینه باشم ؛ ولی از آن ، سر باز زدم ، و هرگز خداوند نبیند که گمراهان را به یاری گرفته ام (1) .6752.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه ای به مالک اشتر : بدترینِ دستْ یاران تو آنانی اند که دستْ یار بدکاران پیش از تو بوده اند و در گناهان ، با آنان شریک بوده اند . پس مبادا چنین کسانی ، محرم تو باشند که آنان ، یاوران گناهکاران اند وبرادرانِ ستمکاران ، وتو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رأی و انجام دادن کار ، مانند آنان باشد و گناهان و کردار بدِ آنان را بر عهده ندارد ؛ کسی که ستمکاری را در ستم ، یار نبوده ، و گناهکاری را در گناهش مددکار نبوده است . اینان ، برای تو کم هزینه تر و کمک کارتر و مهربان ترند ، و دلبستگی شان به دیگران ، کم تر است . اینان را ویژه خلوت ها و مجلس هایت در نظر بگیر .6751.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه اش به رفاعه ، قاضی او در اهواز : بدان ای رفاعه که این حکمرانی، امانت است. هرکه در آن خیانت ورزد ، نفرین خدا بر او باد تا روز رستاخیز ، و هرکس خیانتکاری را به کار گمارد ، حقیقتاً محمّد صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت ، از او بیزار است .

.

1- .اشاره به آیه 51 از سوره کهف .

6750.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :عنه عليه السلام يَصِفُ الإمامَ الحَقَّ : وقَد عَلِمتُم أنَّهُ لا يَنبَغى أن يَكونَ الوالى عَلَى الفُروجِ وَالدِّماءِ وَالمَغانِمِ وَالأَحكامِ وإمامَهِ المُسلِمينَ البَخيلَ ؛ فَتَكونَ فى أموالِهِم نَهمَتُهُ ، ولَا الجاهِلَ ؛ فَيُضِلَّهُم بِجَهلِهِ ، ولَا الجافِىَ ؛ فَيَقطَعَهُم بِجَفائِهِ ، ولَا الحائِفَ لِلدُّوَلِ ؛ فَيَتَّخِذَ قَوما دونَ قَومٍ ، ولَا المُرتَشِىَ فِى الحُكمِ ؛ فَيذَهَبَ بِالحُقوقِ ، ويَقِفَ بِها دُونَ المَقاطِعِ (1) ، ولَا المُعَطِّلُ لِلسُّنَّهِ ؛ فَيُهلِکَ الاُمَّهَ . (2)6749.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :عنه عليه السلام فِى الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : مَن فَسَدَت بِطانَتُهُ کانَ کَمَن غَصَّ بِالماءِ ؛ فَإِنَّهُ لَو غَصَّ بِغَيرِهِ لَأَساغَ الماءُ غُصَّتَهُ . (3)6748.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام :آفَهُ الأَعمالِ عَجزُ العُمّالِ . (4)6747.امام کاظم عليه السلام :عنه عليه السلام :لَا تَتَّکِلَ فى اُمورِکِ عَلى کَسلانَ . (5)6746.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن خانَهُ وَزيرُهُ فَسَدَ تَدبيرُهُ . (6)6745.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :کِذبُ السَّفيرِ يُوَلِّدُ الفَسادَ ، ويُفَوِّتُ المُرادَ ، ويُبطِلُ الحَزمَ، ويَنقُضُ العَزمَ . (7) .

1- .المَقاطِع : جمع مقطع وهو ما ينتهى الحقّ إليه ، أى لا تصل الحقوق إلى أربابها لأجل ما أخذ من الرشوه عليها (شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 266) .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 131 وراجع دعائم الإسلام : ج 2 ص 531 ح 1886 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 308 ح 526 .
4- .غرر الحكم : ح 3958 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 181 ح 3711 .
5- .غرر الحكم : ح 10205 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 518 ح 9384 .
6- .غرر الحكم : ح 8054 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 432 ح 7430 .
7- .غرر الحكم : ح 7259 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 397 ح 6724 .

6744.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در توصیف پیشوای حق : می دانید که شایسته نیست بخیل ، بر ناموس ، جان ها ، غنیمت ها ، احکام و پیشوایی مسلمانان ، ولایت یابد تا در مال های آنان ، حریص گردد ؛ و نه نادان ، تا به نادانی خویش ، مسلمانان را به گمراهی بَرَد ؛ و نه ستمکار ، تا به ستم ، عطای آنان را بِبُرد ؛ و نه بی عدالت در تقسیم مال ، تا به گروهی ببخشد و گروهی را محروم سازد ؛ و نه آن که به خاطرِ حکم کردن ، رشوه ستانَد ، تا حقوق را پایمال کند و آن را چنان که باید ، نرساند ؛ و نه آن که سنّت را ضایع سازد و امّت را به هلاکت در اندازد .6743.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از حکمت های منسوب به ایشان : آن که نزدیکانش فاسد شوند ، مانند کسی است که آب در گلویش گیر کند [و راه علاجی نیابد] ؛ چرا که هرچه در گلو گیر کند ، با آبْ برطرف شود .6747.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :آفتِ کارها ، ناتوانی کارگزاران است .6746.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :در کارهایت ، بر تنبل ها تکیه مکن .6745.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که دست یارش به او خیانت ورزد ، مدیریتش نافرجام گردد .6744.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :دروغگویی سفیران ، تباهی به بار آورَد ، مقصود را از بین بَرَد ، دوراندیشی را برهم زند ، و تصمیم را بشکند . (1) .

1- .ممکن است به اندیشه برخی خطور کند که چرا امام علی علیه السلام که خود بر گزینش کارگزاران صادق تأکید می ورزید و از به کار گرفتن ناتوانان و خیانت پیشگان بر حذر می داشت ، کارگزاران و فرماندارانی غیر صالح را به کار گرفت و کسانی چون زیاد بن ابیه ، منذر بن جارود ، نعمان بن عجلان و... را که خیانت پیشه بودند و عبید اللّه بن عباس و ابو ایوب و دیگران را که ناتوان بودند ، به کار گمارد؟ و از سوی دیگر ، چرا مردی دیندار و با کفایت چون قیس بن سعد را کنار نهاد و محمّد بن ابی بکر را که جوانی بی تجربه بود ، بر جایش نشاند؟ پاسخ پرسش نخست ، در درآمد بخش شانزدهم داده شده و پاسخ پرسش دوم نیز در همان بخش در ضمن سیره قیس بن سعد ، آمده است.

3 / 8إسباغُ الأَرزاقِ عَلَى العُمّالِ6742.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : ثُمَّ أسبِغ عَلَيهِمُ الأَرزاقَ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ قُوَّةٌ لَهُم عَلَى استِصلاحِ أنفُسِهِم ، وغِنىً لَهُم عَن تَناوُلِ ما تَحتَ أيديهِم ، وحُجَّةٌ عَلَيهِم إن خالَفوا أمرَکَ أو ثَلَموا أمانَتَکَ . (1)راجع : ص 228 (التأمين الاقتصادى للقضاه) .

3 / 9اِختِيارُ العُيونِ لِمُراقَبَهِ العُمّالِ6738.بحار الأنوار (به نقل از جابر بن عون) الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى كَعبِ بنِ مالِكٍ : أمّا بَعدُ ؛ فَاستَخلِف عَلى عَمَلِکَ ، وَاخرُج فى طائِفَهٍ مِن أصحابِکَ حَتّى تَمُرَّ بِأرضِ كورَهِ السَّوادِ ، فَتَسأَلَ عَن عُمّالى ، وتَنظُرَ فى سيرَتِهِم فيما بَينَ دَجلَهَ وَالعُذَيبِ ، ثُمَّ ارجِع إلَى البِهقُباذاتِ فَتَوَلَّ مَعونَتَها ، وَاعمَلِ بِطاعَهِ اللّهِ فيما وَلّاک مِنها .

وَاعلَم أنَّ كُلَّ عَمَلٍ ابنِ آدَمَ مَحفوظٌ عَلَيهِ مَجزِىٌّ بِهِ ، فَاصنَع خَيرا صَنَعَ اللّهُ بِنا وبِکَ خَيرا ، وأَعلِمنى الصِّدقَ فيما صَنَعتَ . وَالسَّلامُ . (2)6737.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : ثُمَّ انظُر فى اُمورِ عُمّالِکَ فَاستَعمِلهُمُ اختِبارا ... ثُمَّ تَفَقَّد أعمالَهُم ، وَابعَثِ العُيونَ مِن أهلِ الصِّدقِ وَالوَفاءِ عَلَيهِم ؛ فَإِنَّ تَعاهُدَکَ فِى السِّرِّ لِاُمورِهِم حَدوَهٌ (3) لَهُم عَلَى استِعمالِ الأَمانَهِ ، وَالرِّفقِ بِالرَّعِيَّهِ ، وتَحَفَّظ مِنَ الأَعوانِ ؛ فَإِن أحَدٌ مِنهُم بَسَطَ يَدَهُ إلى خِيانَهٍ اِجتَمَعَت بِها عَلَيهِ عِندَکَ أخبارُ عُيونِکَ ، اكتَفَيتَ بِذلِکَ شاهِدا ، فَبَسَطتَ عَلَيهِ العُقوبَهَ فى بَدَنِهِ ، وأخَذتَهُ بِما أصابَ مِن عَمَلِهِ ، ثُمَّ نَصَبتَهُ بِمَقامِ المَذَلَّهِ ، ووَسَمتَهُ بِالخِيانَهِ ، وقَلَّدتَهُ عارَ التُّهَمَهِ . (4) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 137 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 361 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 204 .
3- .حدوه لهم: أى باعث ومحرّض لهم ، والحدو فى الأصل: سَوق الإبل والغناء لها (بحار الأنوار: ج 33 ص 625).
4- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 137 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 361 كلاهما نحوه .

3 / 8 گشاده دستی در روزیِ کارگزاران

3 / 9 برگزیدن دیده بان برای مراقبت از کارگزاران

3 / 8گشاده دستی در روزیِ کارگزاران6739.کشف الغمه :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : آن گاه بر آنان روزی را فراوان ساز ؛ چرا که این ، نیرویی است برای اصلاح نفس آنان ، و سبب بی نیازی است برای آنها ، تا به مالی که در اختیار دارند ، دست نگشایند ، و حجّتی است بر آنها ، اگر فرمانت را نپذیرفتند یا در امانت ، خیانت ورزیدند .ر . ک : ص 229 (تأمین مالی قضات) .

3 / 9برگزیدن دیده بان برای مراقبت از کارگزاران6735.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به کعب بن مالک (1) : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ کسی را به جای خود بگمار و با گروهی از یارانت ، از شهر خارج شو تا به روستاهای سواد (2) برسی . در آن جا از کارگزاران من در منطقه دجله وعُذَیْب (3) پرس وجو کن و در رفتار آنان بنگر . آن گاه به بِهْقُبادات (4) برگرد و کار آن را بر عهده گیر ، و در دایره سرپرستی ای که خداوند به تو داده ، از او پیروی کن و بدان که کار فرزند آدم ، بایگانی شده و بدان ، پاداش داده می شود . نیکی به جا آر . خداوند ، ما و تو را به نیکی موفّق دارد ؛ و در کارهایت راستی را نشانم ده . و السلام !6734.امام باقر علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : آن گاه ، در امر کارگزارانت بنگر و آنان را با آزمودن ، به کار گیر ... و رفتار آنان را وارسی کن . دیده بانانی صداقت پیشه و وفادار به سویشان گسیل دار ؛ چرا که وارسی پنهانی ، آنان را به امانتداری و ملایمت با شهروندان وا دارد ؛ و خود را از کارگزارانت واپای . اگر یکی از آنها دست به خیانتی زد و گزارش دیده بانان تو بر آن خیانت ، هم داستان بود ، بدین گواه ، بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و از کاری که کرده است ، بازخواست نما . پس او را خوار بدار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی را در گردنش بیاویز .

.

1- .به حسب ظاهر ، باید مالک بن کعب درست باشد ؛ زیرا امام علی علیه السلام ، کارگزاری به نام کعب بن مالک نداشت . کعب بن مالک با امام

علیه السلام بیعت نکرد ، در حالی که مالک بن کعب از کارگزاران مورد اعتماد امام در منطقه عین تمر و بِهقبادات در اطراف بغداد بود .
2- .سواد از سرزمین ها و روستاهای عراق است که در زمان عمر بن خطاب به دست مسلمانان فتح شد . از آن رو آن را سواد گویند که پوشیده از نخلستان و درخت و کشت بود (ر . ک : معجم البلدان : ج3 ص272) .
3- .عُذَیْب ، آبگاه بنی تمیم است و اولین آبی است که مسافران در بیابان ، به هنگام حرکت از کوفه به سمت مکّه ، با آن مواجه می شوند (تقویم البلدان : ص 79) .
4- .بِهْقُبادات ، نام سه آبادی بغداد در اطراف شطّ فرات است (معجم البلدان : ج 1 ص 516) .

6733.إمام زين العابدين عليه السلام :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ (فى مُراقَبَهِ الجُنودِ) : ثُمَّ لا تَدَع أن يَكونَ لَکَ عَلَيهِم عُيونٌ (1) مِن أَهلِ الأَمانَهِ وَالقَولِ بِالحَقِّ عِندَ النّاسِ ، فَيُثبِتونَ بَلاءَ كُلِّ ذى بَلاءٍ مِنهُم لِيَثِقَ اُولئِکَ بِعِلمِکَ بِبَلائِهِم . (2)3 / 10التَّشويقُ وَالتَّنبيهُ6730.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : ولا يَكونُ المُحسِنُ وَالمُسىءُ عِندَکَ بِمَنزِلَهٍ سَواءٍ ؛ فَإِنَّ فى ذلِکَ تَزهيدا لِأَهلِ الإِحسانِ فِى الإِحسانِ ، وتَدريبا لِاهلِ الإِساءَهِ عَلَى الإِساءَهِ . وألزِم كُلّاً مِنهُم ما ألزَمَ نَفسَهُ . (3)6729.امام علىّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : وَليَكُن آثَرُ رُؤوسِ جُنودِکَ مَن واساهُم فى مَعونَتِهِ ، وأَفضَلَ عَلَيهِم فى بَذلِهِ مِمَّن يَسَعُهُم ويَسَعُ مَن وَراءَهُم مِنَ الخُلوفِ (4) مِن أَهلِهِم ، حَتّى يَكونَ هَمُّهُم هَمّاً واحِداً فى جِهادِ العَدُوِّ .

ثُمَّ واتِر أعلامَهُم ذاتَ نَفسِکَ فى إيثارِهِم وَالتَّكرِمَهِ لَهُم ، وَالإِرصادِ بِالتَّوسِعَهِ . وحَقِّق ذلِکَ بِحُسنِ الفِعالِ وَالأَثَرِ وَالعطَفِ؛ فَإِنَّ عَطفَکَ عَلَيهِم يَعطِفُ قُلوبَهُم عَلَيکَ . (5) .

1- .العَين : الَّذى يُبعث ليتَجسّس الخبرَ (لسان العرب : ج 13 ص 301 «عين») .
2- .تحف العقول : ص 133 .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 130 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 356 نحوه .
4- .الخوالف : الَّذين لا يغزون والخلوف : الغُيَّب (لسان العرب : ج 9 ص 86 «خلف») .
5- .تحف العقول : ص 133 .

3 / 10 تشویق درست کار و تنبیه خطاکار

6728.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر (درباره نظارت بر سپاهیان) : سپس از گماشتن بازرسانی امین و حقگوی نزد مردم ، فروگذاری مکن تا آزمون [و حُسنِ خدمت]هر آزمایش داده ای را ثبت کنند تا آنان ، اعتماد یابند که به حُسنِ خدمتشان آگاهی .3 / 10تشویق درست کار و تنبیه خطاکار6734.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر ، هنگامی که او را بر حکومت مصر گماشت : نیکوکار و بدکار ، نزدِ تو یکسان نباشند ؛ چرا که این کار ، نیکوکاران را از نیکی باز دارد و بدکاران را به بدی وا دارد ، و درباره هریک از آنان ، به چیزی پایبند باش که خود بدان پایبند است .6733.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : و باید گزیده ترین سرانِ سپاه ، نزد تو کسی باشد که آنان را یار باشد و کمک کار ، و از آنچه دارد بر آنان ببخشاید ، چندان که آنان و بستگانشان را فرا گیرد تا عزم همگی شان در جهاد با دشمن ، یکی شود و سپس ، پیاپی از سوی خود به آنها اعلام کن که آنان با از خود گذشتگی ، نزد تو عزیز و ارجمندند ، و متوجّه گشایش معیشت آنان باش و آن را با خوش رفتاری و توجّه و مهربانی، ثابت کن؛ زیرا مهربانيِ تو با آنها دل هایشان را به مهر تو می کشانَد .

.

راجع : ج 13 ص 254 ح 6477 و 6478 .

3 / 11المَوقِفُ الحازِمُ مَعَ العُمّالِ3 / 11 1الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ (1)6727.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلَى الأشعَثِ بنِ قَيسٍ عامِلِ أذربيجان (2) : إنَّ عَمَلَکَ لَيسَ لَکَ بِطُعمَةٍ ، ولكِنَّهُ فى عُنُقِکَ أمانَةٌ ، وأنتَ مُستَرعىً لِمَن فَوقَکَ ، لَيسَ لَکَ أن تَفتاتَ (3) فى رَعِيَّةٍ ، ولا تُخاطِرَ إلّا بِوَثيقَةٍ ، وفى يَدَيکَ مالٌ مِن مالِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وأنتَ مِن خُزّانِهِ حَتّى تُسَلِّمَهُ إلىَّ ، ولَعَلِّى ألّا أكونَ شَرَّ وُلاتِکَ لَکَ . وَالسَّلامُ . (4)6726.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :نثر الدرّ :قالَ [عَلِىٌّ عليه السلام] لِلأَشعَثِ بنِ قَيسٍ : أدِّ وإلّا ضَرَبتُکَ بِالسَّيفِ . فَأدّى ما كانَ عَلَيهِ ، فَقالَ لَهُ : مَن كانَ عَلَيکَ لَو كُنّا ضَرَبناکَ بِعَرضِ السَّيفِ ؟ فَقالَ : إنَّکَ مِمَّن إذا قالَ فَعَلَ . (5)راجع : ج 13 ص 88 (الأشعث بن قيس) .

.

1- .الأشعث هو عامل عثمان ، عزله الإمام عليه السلام عقيب خلافته .
2- .أذربيجان : اسم لمنطقه كبيره ؛ وهى اليوم قسمان : القسم الجنوبى ؛ وهو يشكّل ثلاث محافظات من محافظات شمال غربى إيران ، وهى : أذربيجان الشرقيّه ، وأذربيجان الغربيّه ، وأردبيل . والقسم الشمالى الّذى كان ضمن دول الاتّحاد السوفيتى السابق وقد استقلّ وصار يعرف اليوم بأذربيجان .
3- .يقال : افتات عليه : إذا انفرد برأيه دونه فى التصرّف فيه (النهايه : ج 3 ص 477 «فوت») .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 5 ، وقعه صفّين : ص 20 عن الجرجانى ؛ العقد الفريد : ج 3 ص 327 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 111 وكلّها نحوه .
5- .نثر الدرّ : ج 1 ص 292 .

3 / 11 قاطعیت در برابر کارگزاران

3 / 11 1 اشعث بن قیس

ر.ک: ج 13 ص 255 ح 6477 و 6478 .

3 / 11قاطعیت در برابر کارگزاران3 / 11 1اشعث بن قیس 6724.مشکاه الأنوار عن داوود الرَّقّی :امام علی علیه السلام در نامه اش به اشعث بن قیس ، کارگزار آذربایجان : کاری که بر عهده توست ، طعمه تو نیست ؛ بلکه امانتی برگردنت است و در نظارتِ بالادست ، تو را نرسد که آنچه خواهی ، به شهروندان فرمایی و بدون دستور ، به کاری دشوار درآیی . در دست تو مالی از اموال خداوند عز و جل است و تو خزانه دار آنی تا آن را به من بسپاری . امیدوارم برای تو بدترین زمامداران نباشم . والسلام !6723.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :نثر الدرّ :[امام علی علیه السلام] به اشعث بن قیس فرمود : «آنچه بر عهده توست ، ادا نما ؛ و گرنه تو را با شمشیر خواهم زد» .

او نیز آنچه بر عهده اش بود ، ادا کرد .

آن گاه به وی فرمود : «چه کسی از تو نگهداری می کرد ، اگر بدون پرس و جو و بررسی تو را با شمشیر می زدیم؟» .

اشعث گفت : تو از کسانی هستی که وقتی [سخن]می گوید ، انجام می دهد .ر. ک: ج 13 ص 89 (اشعث بن قیس) .

.

1- .کارگزار عثمان بود که امام علی علیه السلام پس از خلافتش او را عزل کرد .

3 / 11 2زِيادُ بنُ أبيهِ6719.امام هادى عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى زِيادِ بنِ أبيهِ : إنّى اُقسِمُ بِاللّهِ قَسَما صادِقا ، لَئِن بَلَغَنى أنَّکَ خُنتَ مِن فَىءِ المُسلِمينَ شَيئا صَغيرا أو كَبيرا ، لَأَشُدَّنَّ عَلَيکَ شِدَّةً تَدَعُکَ قَليلَ الوَفر ، ثَقيلَ الظَّهرِ ، ضَئيلَ الأَمرِ . وَالسَّلامُ . (1)6722.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :أنساب الأشراف :وَجَّهَ [عَلِىٌّ عليه السلام] إلى زِيادٍ رَسولاً لِيَأخُذَهُ لِحَملِ مَا اجتَمَعَ عِندَهُ مِنَ المالِ ، فَحَمَلَ زِيادٌ ما كانَ عِندَهُ وقالَ لِلرَّسولِ : إنَّ الأَكرادَ قَد كَسَروا مِنَ الخَراجِ وأنَا اُداريهِم ، فَلا تُعلِم أميرَ المُؤمِنينَ ذلِکَ ، فَيَرى أنَّهُ اعتِلالٌ مِنّى .

فَقَدِمَ الرَّسولُ فَأَخبَرَ عَلِيّا بِما قالَ زِيادٌ ، فَكَتَبَ إلَيهِ : قَد بَلَّغَنى رَسولى عَنکَ ما أخبَرتَهُ بِهِ عَنِ الأَكرادِ ، وَاستِكتامَکَ إيّاهُ ذلِکَ ، وقَد عَلِمتَ أنَّکَ لَم تُلقِ ذلِکَ إلَيهِ إلّا لِتُبَلِّغَنى إيّاهُ ، وإنّى اُقسِمُ بِاللّهِ عَزَّ وجَلَّ قَسَما صادِقا لَئِن بَلَغَنى أنَّکَ خُنتَ مِن فَىءِ المُسلِمينَ شَيئا صَغيرا أو كَبيرا ، لَأَشُدَّنَّ عَلَيکَ شِدَّةً تَدَعُکَ قَليلَ الوَفرِ (2) ، ثَقيلَ الظَّهرِ . وَالسَّلامُ . (3)6721.الإمامُ الحسينُ عليه السلام (مخاطِبا عَسكرَ يَزيدَ يَوم عاشوراءَ) الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى زِيادٍ ، وكانَ عامِلَهُ عَلى فارسَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ رَسولى أخبَرَنى بِعَجَبٍ ، زَعَمَ أنَّکَ قُلتَ لَهُ فيما بَينَکَ وبَينَهُ : إنَّ الأَكرادَ هاجَت بِکَ ، فَكَسَرَت عَلَيکَ كَثيرا مِنَ الخَراجِ ، وقُلتَ لَهُ : لا تُعلِم بِذلِکَ أميرَ المُؤمِنينَ .

يا زِيادُ ! وأُقسِمُ بِاللّهِ إنَّکَ لَكاذِبٌ ، ولَئِن لَم تَبعَث بِخَراجِکَ لَأَشُدَّنَّ عَلَيکَ شِدَّةً تَدَعُکَ قَليلَ الوَفرِ ، ثَقيلَ الظَّهرِ ، إلّا أن تَكونَ لِما كَسَرتَ مِنَ الخَراجِ مُحتَمِلاً . (4) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 20 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 489 ح 695 .
2- .الوَفْر : المال الكثير (النهايه : ج 5 ص 210 «وفر») .
3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 390 .
4- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 204 .

3 / 11 2 زیاد بن ابیه

3 / 11 2زیاد بن ابیه6718.المناقب لابن شهرآشوب :امام علی علیه السلام از نامه اش به زیاد بن ابیه : به خدا سوگند یاد می کنم ، سوگندی راستین ، که اگر به من خبر رسد که در ثروت مسلمانان خیانت کرده ای ، کم یا زیاد ، چنان بر تو سخت بگیرم که تو را اندکْ مال کند ، و بارِ هزینه عیال بر دوشت سنگینی کند و خوار و پریشانْ حال شوی . والسلام !6717.امام علی علیه السلام :أنساب الأشراف :علی علیه السلام ، فرستاده ای را نزد زیاد روانه ساخت تا آنچه از مالیات ها نزد او جمع شده ، باز ستاند . زیاد ، آنچه نزدش بود ، همراهِ فرستاده کرد و به وی گفت : کُردها مالیات ها را نابود کرده اند و من با آنها مدارا می کنم . این مطلب را به امیرمؤمنان اعلام مکن که گمان کند کوتاهی از من بوده است .

فرستاده آمد و سخن زیاد را به علی علیه السلام رساند. او به زیاد نوشت : «فرستاده ام خبر داد آنچه را درباره کُردها به وی گفتی و این که آن را از من کتمان کرده ای . تو خود به نیکی می دانی که آن را به وی نگفتی ، مگر از آن رو که به من برسانی و من سوگند می خورم به خداوند عز و جل،سوگند راستین، که اگر به من خبر رسد که در ثروت مسلمانان خیانت کرده ای، کم یا زیاد ، چنان بر تو سخت بگیرم که تو را اندکْ مال کند و بارِ هزینه عیال ، بر دوشت سنگینی کند . والسلام !6716.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به زیاد که فرماندار وی در فارس بود : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی که فرستاده ام خبری شگفت انگیز به من داد . گمان کرده که مطلبی را با او در میان گذاشته ای که میان تو و او باشد که : «کُردها بر تو شوریده اند و بسیاری از مالیات ها را از میان برده اند» و به وی گفته ای که این مطلب را به امیرمؤمنان اعلام مکن .

ای زیاد! به خدا سوگند یاد می کنم که تو دروغگویی، واگر مالیات ها را نفرستی، چنان بر تو سخت بگیرم که تو را اندکْ مال کند و بارِ هزینه عیال ، بر دوشت سنگینی کند ، مگر این که آنچه از مال خراج از میان رفته، برعهده گیری.

راجع : ج 13 ص 202 (زياد بن أبيه) .

3 / 11 3شُرَيحٌ القاضى6693.امام على عليه السلام :نهج البلاغه :رُوِىَ أنَّ شُرَيحَ بنَ الحارِثِ قاضِىَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام اشتَرى عَلى عَهدِهِ دارا بِثَمانين دينارا ، فَبَلَغَهُ ذلِکَ فَاستَدعى شُرَيحا وقالَ لَهُ :

بَلَغَنى أنَّکَ ابتَعتَ دارا بِثَمانين دينارا ، وکَتَبتَ لَها کِتابا ، وأشهَدتَ فيهِ شُهودا !

فَقالَ لَهُ شُرَيحٌ : قَد کانَ ذلِکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ .

قالَ : فَنَظَرَ إلَيهِ نَظَرَ المُغضَبِ ثُمَّ قالَ لَهُ : يا شُرَيحُ ! أما إنَّهُ سَيَأتيکَ مَن لا يَنظُرُ فى کِتابِکَ ، ولا يَسأَلُکَ عَن بَيِّنَتِکَ حَتّى يُخرِجَکَ مِنها شاخِصا ، ويُسلِمَکَ إلى قَبرِکَ خالِصا . فَانظُر يا شُرَيحُ ! لا تَکونُ ابتَعتَ هذِهِ الدّارَ مِن غَيرِ مالِکَ ، أو نَقَدتَ الثَّمَنَ مِن غَيرِ حَلالِکَ ؛ فَإذا أنتَ قَد خَسِرتَ دارَ الدُّنيا ودارَ الآخِرَهِ . أما إنَّکَ لَو کُنتَ أتَيتَنى عِندَ شَرائِکَ مَا اشتَرَيتَ ، لَکَتَبتُ لَکَ کِتابا عَلى هذِهِ النُّسخَهِ ، فَلَم تَرغَب فى شِراءِ هذِهِ الدّارِ بِدِرهَمٍ فَما فَوقُ . وَالنُّسخَهُ هذِهِ :

هذا مَا اشتَرى عَبدٌ ذَليلٌ مِن مَيِّتٍ قد أُزعِجَ لِلرَّحيلِ ، اشتَرى مِنهُ دارا مِن دارِ الغُرورِ مِن جانِبِ الفانينَ ، وخِطَّهِ الهالِکينَ ، وتَجمَعُ هذِهِ الدّارَ حُدودٌ أَربَعَهٌ : الحَدُّ الأَوَّلُ يَنتَهى إلَى دَواعِى الآفاتِ،وَالحَدُّ الثّانى يَنتَهى إلى دَواعِى المُصيباتِ، وَالحَدُّ الثّالِثُ يَنتَهى إلَى الهَوَى المُردى ، وَالحَدُّ الرّابِعُ يَنتَهى إلَى الشَّيطانِ المُغوى ، وفيهِ يُشرَعُ بابُ هذِهِ الدّارِ .

اِشتَرى هذَا المُغتَرُّ بِالأَمَلِ ، مِن هذَا المُزعَجِ بِالأَجَلِ هذِهِ الدّارَ بِالخُروجِ مِن عِزِّ القَناعَهِ ، وَالدُّخولِ فى ذُلِّ الطَّلَبِ وَالصَّراعَهِ ؛ فَما أدرَکَ هذَا المُشتَرى فيما اشتَرى مِنهُ مِن دَرَکٍ .

فَعلى مُبَلبِلِ أجسامِ المُلوکِ ، وسالِبِ نُفوسِ الجَبابِرَهِ ، ومُزيلِ مُلکِ الفَراعِنَهِ ، مِثلِ کَسرى وقَيصَرَ ، وتُبَّعٍ وحِميَرَ ، ومَن جَمَعَ المالَ عَلَى المالِ فَأَکثَرَ ، ومَن بَنى وشَيَّدَ وزَخرَفَ ، ونَجَّدَ (1) وادَّخَرَ ، وَاعتَقَدَ ونَظَرَ بِزَعمِهِ لِلوَلَدِ إشخاصُهُ (2) جَميعا إلى مَوقِفِ العَرضِ وَالحِسابِ ، ومَوضِعِ الثَّوابِ وَالعِقابِ إذا وَقَعَ الأَمرُ بِفَصلِ القَضاءِ «وَ خَسِرَ هُنَالِکَ الْمُبْطِلُونَ» (3) شَهِدَ عَلى ذلِکَ العَقلُ إذا خَرَجَ مِن أَسرِ الهَوى وسَلِمَ مِن عَلائِقِ الدُّنيا . (4) .

1- .من التنجيد : التزيين (النهايه : ج 5 ص 19 «نجد») .
2- .م إشخاصُهم ، مبتدأ مرفوع ، وخبره الجار والمجرور المقدّم ؛ وهو قوله : «فعلى مُبلبل أجسام الملوک» .
3- .غافر : 78 .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 3 ، روضه الواعظين : ص 489 نحوه .

3 / 11 3 شُرَيح قاضی

ر . ک : ج 13 ص 203 (زیاد بن أبیه) .

3 / 11 3شُرَيح قاضی6694.عنه علیه السلام :نهج البلاغه :گزارش شده که شریح بن حارث ، قاضی امیر مؤمنان ، خانه ای در دوران حکومت وی ، به هشتاد دینار خریداری کرد . این خبر به علی علیه السلام رسید . شریح را خواست و به وی فرمود : «به من خبر رسیده است که خانه ای را به هشتاد دینار خریده ای و برایش سند نوشته ای و گواهانی بر آن گرفته ای» .

شریح گفت : همین طور است ، ای امیرمؤمنان !

[راوی گوید :] خشم آلود به وی نگاه کرد و فرمود : «ای شریح ! بدان که به زودی کسی سراغت آید که در سندت ننگرد و از گواهانت نپرسد ، تا این که تو را از خانه بیرون کرده ، به گور ، تسلیمت کند ، برهنه از همه چیز . ای شریح ! بنگر مبادا این خانه را از ثروت دیگران خریده باشی یا پول آن را از غیرِ حلال به دست آورده باشی ، که در این صورت ، در دنیا و آخرت ، زیان دیده ای . بدان اگر به هنگام خرید نزد من می آمدی ، برایت سندی این چنین می نوشتم که این خانه را به یک درهم یا بیشتر نمی خریدی . آن سند ، چنین است :

این است آنچه را که بنده ای خوار ، از مرده ای که او را برای کوچ حرکت داده اند ، خریده است . از او خانه ای از خانه های فریب ، خریده است ، در کویی که سپری شوندگان و تباه شوندگان در آن جای دارند . این خانه ، از چهار سو در این چهار حد ، جای گرفته است :

حدّ نخست ، بدان جا که آسیب ها و بلاها در کمین است ؛ حدّ دوم ، بدان جا که مصیبت ها جایگزین است ؛ حدّ سوم ، به هوسی که تباه سازد ؛ و حدّ چهارم ، به شیطانی که گمراه کند ؛ و درِ خانه ، به حدّ چهارم باز می شود .

این فریفته آرزومند ، [این خانه را] از کسی خرید که اَجَل ، او را از جای کنْد ، به بهای بیرون شدن از قناعتی که مایه ارجمندی است و [به بهای] وارد شدن در ذلّت و خواری .

و زیانی که این مشتری ، از خرید خانه در می یابد ، بر ناآرام کننده تن های پادشاهان و گیرنده جان های سرکشان است و درهم ریزنده دولت فرعون هایی چون : کسرا ، قیصر ، تُبّع ، حِمْیَر ، و آن کس که مال بر مال نهاد و افزون داشت و ساخت و برافراشت و بیاراست و اندوخت و به گمان خویش ، برای فرزند ، مایه گذاشت ، که همگان را در جایگاه رسیدگی و حساب و محلّ پاداش و عقابْ روانه کند ، آن گاه که کار داوری به نهایت رسد ، «و آن جاست که تبهکاران ، زیان کنند» . بر این سند ، خِرد گواهی دهد ، هرگاه از بندِ هوا و دلبستگی های دنیا بیرون رود» .

.

3 / 11 4عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ6691.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِمّا كَتَبَهُ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، وهُوَ عامِلُهُ عَلَى البَصرَهِ : فَاربَع (1) أبَا العَبّاسِ رَحِمَکَ اللّهُ فيما جَرى عَلَى لِسانِکَ ويَدِکَ مِن خَيرٍ وشَرٍّ ؛ فَإنّا شَريكانِ فى ذلِکَ ، وكُن عِندَ صالِحِ ظَنّى بِکَ ، ولا يَفيلَنَّ (2) رَأيى فيکَ . وَالسَّلامُ . (3) .

1- .ربع الرجل يربع : إذا وقف وتحبَّس . ومنه قولهم : اربَع على نفسک ، واربَعْ على ظلعِک ، أى ارفق بنفسک وكُفَّ (الصحاح : ج 3 ص 1212 «ربع») .
2- .من فال يفيل : أخطأ وضعُف (لسان العرب : ج 11 ص 534 «فيل») .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 18 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 493 ح 699 .

3 / 11 4 عبد اللّه بن عبّاس

3 / 11 4عبد اللّه بن عبّاس6688.امام على عليه السلام :امام على عليه السلام از نامه اى كه به عبد اللّه بن عبّاس ، كارگزارش در بصره نوشت : اى ابن عبّاس ! (1) خداى تو را بيامرزد ! در آنچه بر دست و زبانت از خوبى و بدى جارى مى شود ، درنگ كن . به درستى كه من و تو در اين امر ، شريك هستيم . خود را در جايگاه خوش گمانى من قرار ده و ديدگاهم را نسبت به خودت سُست منما . والسلام !

.

1- .در متن عربى حديث «ابو العبّاس» آمده است كه كُنيه «ابن عبّاس» است .

6687.بحار الأنوار :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلَى ابنِ عَبّاسٍ :أمّا بَعدُ ، فَقَد بَلَغَنى عَنکَ أمرٌ إن كُنتَ فَعَلتَهُ فَقَد أسخَطتَ رَبَّکَ ، وأخزَيتَ أمانَتَکَ ، وعَصَيتَ إمامَکَ ، وخُنتَ المُسلِمينَ .

بَلَغَنى أنَّکَ جَرَّدتَ الأَرضَ ، وأكَلتَ ما تَحتَ يَدَيکَ ، فَارفَع إلَىَّ حِسابَکَ ، وَاعلَم أنَّ حِسابَ اللّهِ أشَدُّ مِن حِسابِ النّاسِ . وَالسَّلامُ . (1)راجع : ج 13 ص 346 (عبد اللّه بن عبّاس) .

3 / 11 5عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ6686.امام رضا عليه السلام :الإمام عليّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ الأَنصارِىِّ ، وكانَ عامِلُهُ عَلَى البَصرَهِ ، وقَد بَلَغَهُ أنَّهُ دُعِىَ إلى وَليمَهِ قَومٍ مِن أهلِها ، فَمَضى إلَيها :أمّا بَعدُ ، يَابنَ حُنَيفٍ : فَقَد بَلَغَنى أنَّ رَجُلاً مِن فِتيَهِ أهلِ البَصرَهِ دَعاکَ إلى مَأدُبَهٍ ، فَأسرَعتَ إلَيها ، تُستَطابُ لَکَ الأَلوانُ ، وتُنقَلُ إلَيکَ الجِفانُ ، وما ظَنَنتَ أنَّکَ تُجيبُ إلى طَعامِ قَومٍ ، عائِلُهُم مَجفُوٌّ وغَنِيُّهُم مَدعُوٌّ . فَانظُر إلى ما تَقضَمُهُ (2) مِن هذا المَقْضَمِ ، فَمَا اشتَبَهَ عَلَيکَ عِلمُهُ فَالفِظهُ ، وما أيقَنتَ بِطيبِ وُجوهِهِ فَنَل مِنهُ .

ألا وإنَّ لِكُلِّ مَأمومٍ إماما ، يَقتَدى بِهِ ويَستَضىءُ بِنورِ عِلمِهِ ، ألا وإنَّ إمامَكُم قَدِ اكتَفى مِن دُنياهُ بِطِمرَيهِ (3) ، ومِن طُعمِهِ بِقُرصَيهِ ، ألا وإنَّكُم لا تَقدِرونَ عَلى ذلِکَ ، ولكِن أعينونى بِوَرَعٍ وَاجتِهادٍ ، وعِفَّهٍ وسَدادٍ .

فَوَاللّهِ ما كَنَزتُ مِن دُنياكُم تِبرا ، ولَا ادَّخَرتُ مِن غَنائِمِها وَفرا ، ولا أعدَدتُ لِبالى ثَوبى طِمرا ، ولا حُزتُ مِن أرضِها شِبرا ، ولا أخَذتُ مِنهُ إلّا كَقوتِ أتانٍ دَبِرَهٍ (4) ، ولَهِىَ فى عَينى أوهى وأهوَنُ مِن عَفصَهٍ مَقِرَهٍ (5) .

بَلى ! كانَت فى أيدينا فَدَکٌ مِن كُلِّ ما أظَلَّتهُ السَّماءُ ، فَشَحَّت عَلَيها نُفوسُ قَومٍ ، وسَخَت عَنها نُفوسُ قَومٍ آخَرين ، ونِعمَ الحَكَمُ اللّهُ .

وما أصنَعُ بِفَدَکٍ وغَيرِ فَدَکٍ ؟ وَالنَّفسُ مَظانُّها فى غَدٍ جَدَثٌ ، تَنقَطِعُ فى ظُلمَتِهِ آثارُها ، وتَغيبُ أخبارُها . وحُفرَهٌ لَو زيدَ فى فُسحَتِها ، وأوسَعت يَدا حافِرِها ، لَأضغَطَها الحَجَرُ وَالمَدَرُ ، وسَدَّ فُرَجَهَا التُّرابُ المُتَراكِمُ .

وإنَّما هِىَ نَفسى أروضُها بِالتَّقوى لِتَأتِىَ آمِنَهً يَومَ الخَوفِ الأَكبَرِ ، وتَثبُتَ عَلى جوانِبِ المَزلَقِ . ولَو شِئتُ لَاهتَدَيتُ الطَّريقَ إلى مُصَفّى هذَا العَسَلِ ، ولُبابِ

هذَا القَمحِ ، ونَسائِجِ هذَا القَزِّ ، ولكِن هَيهاتَ أن يَغلِبَنى هَوایَ ، ويَقودَنى جَشَعى إلَى تَخَيُّرِ الأَطعِمَهِ ولَعَلَّ بِالحِجازِ أوِ اليَمامَهِ مَن لا طَمَعَ لَهُ فِى القُرصِ ، ولا عَهدَ لَهُ بِالشِّبَعِ ، أوَ أبيتَ مِبطانا وحَولى بُطونٌ غَرثى وأكبادٌ حَرّى ، أو أكونَ كَما قالَ القائِلُ :

وحَسبُکَ داءً أن تَبيتَ بِبِطنَهٍ

وحَولَکَ أكبادٌ تَحِنُّ إلَى القِدِّ !

أ أقنَعُ مِن نَفسى بِأَن يُقالَ :هذا أميرُ المُؤمِنينَ ، ولا اُشارِكُهُم فى مَكارِهِ الدَّهرِ ، أو أكونَ اُسوَةً لَهُم فى جُشوبَهِ العَيشِ ! فَما خُلِقتُ لِيَشغَلَنى أكلُ الطَّيِّباتِ ، كَالبَهيمَهِ المَربوطَهِ ، هَمُّها عَلَفُها ، أوِ المُرسَلَهِ شُغُلُها تَقَمُّمُها (6) ، تَكتَرِشُ مِن أعلافِها ، وتَلهو عَمّا يُرادُ بِها ، أو اُترَکَ سُدىً ، أو اُهمَلَ عابِثا ، أو أجُرَّ حَبلَ الضَّلالَهِ ، أو أعتَسِفَ طَريقَ المَتاهَهِ !...

إلَيکِ عَنّى يا دُنيا ، فَحَبلُکِ عَلى غارِبِکِ ، قَدِ انسَلَلتُ مِن مَخالِبِکِ ، وأفلَتُّ مِن حَبائِلِکِ ، وَاجتَنَبتُ الذَّهابَ فى مَداحِضِکِ . أينَ القُرونُ الَّذينَ غَرَرتِهِم بِمَداعِبِکِ ! أينَ الاُمَمُ الَّذينَ فَتَنتِهِم بِزَخارِفِکِ ! فَهاهُم رَهائِنُ القُبورِ ، ومَضامينُ اللُّحودِ .

وَاللّهِ لَو كُنتِ شَخصا مَرئِيّا ، وقالَبا حِسِّيا ، لَأَقمتُ عَلَيکِ حُدودَ اللّهِ فى عِبادٍ غَرَرتِهِم بِالأَمانى ، واُمَمٍ أَلقَيتِهِم فِى المَهاوى ، ومُلوکٍ أسلَمتِهِم إلَى التَّلَفِ ، وأورَدتِهِم مَوارِدَ البَلاءِ ؛ إذ لا وِردَ ولا صَدَرَ !

هَيهاتَ ! مَن وَطِئَ دَحضَکِ زَلِقَ ، ومَن رَكِبَ لُجَجَکِ غَرِقَ ، ومَنِ ازوَرَّ عَن حَبائِلِکِ وُفِّقَ ، وَالسّالِمُ مِنکِ لا يُبالى إن ضاقَ بِهِ مُناخُهُ ، وَالدُّنيا عِندَهُ كَيَومٍ حانَ انسِلاخُهُ .

اُعزُبى عَنّى ! فَوَاللّهِ لا أذِلُّ لَکِ فَتَستَذِلّينى ، ولا أسلَسُ لَکِ فَتَقودينى . وَايمُ اللّهِ يَمينا أستَثنى فيها بِمَشيئَهِ اللّهِ لَأَروضَنَّ نَفسى رِياضَةً تَهشِشُ (7) مَعَها إلَى القُرصِ إذا قَدَرتُ عَلَيهِ مَطعوما ، وتَقنَعُ بِالمِلحِ مَأدوما ، ولَأَدَعَنَّ مُقلَتى كَعَينِ ماءٍ ، نَضَبَ مَعينُها ، مُستَفرِغَةً دُموعَها . أ تَمتَلِئُ السّائِمَهُ مِن رَعيِها فَتَبرُکَ ؟ وتَشبَعُ الرَّبيضَهُ مِن عُشبِها فَتَربِضَ (8) ؟ ويَأكُلُ عَلِيٌّ مِن زادِهِ فَيَهجَعَ ! قَرَّت إذا عَينُهُ إذَا اقتَدى بَعدَ السِّنينَ المُتَطاوِلَهِ بِالبَهيمَهِ الهامِلَهِ ، وَالسّائِمَهِ المَرعِيَّهِ !

طوبى لِنَفسٍ أدَّت إلى رَبِّها فَرضَها ، وعَرَكَت بِجَنبِها بُؤسَها ، وهَجَرَت فِى اللَّيلِ غُمضَها ، حَتّى إذا غَلَبَ الكَرى (9) عَلَيهَا افتَرَشَت أرضَها ، وتَوَسَّدَت كَفَّها ، فى مَعشَرٍ أسهَرَ عُيونَهُم خَوفُ مَعادِهِم ، وتَجافَت عَن مَضاجِعِهِم جُنوبُهُم ، وهَمهَمَت بِذِكرِ رَبِّهِم شِفاهُهُم ، وتَقَشَّعَت بِطولِ استِغفارِهِم ذُنوبُهُم «أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (10) .

فَاتَّقِ اللّهَ يَابنَ حُنَيفٍ ، وَلتَكفُف أقراصُکَ ، لِيَكونَ مِنَ النّارِ خَلاصُکَ . (11) .

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 397 ؛ نهج البلاغه : الكتاب 40 نحوه وفيه «إلى بعض عمّاله» بدل «إلى عبد اللّه بن عبّاس» .
2- .القَضْم : الأكل بأطراف الأسنان (لسان العرب : ج 12 ص 487 «قضم») .
3- .الطِّمْر : الثوب الخَلَق (النهايه : ج 3 ص 138 «طمر») .
4- .وهى الَّتى عُقر ظهرها ، فقلّ أكلُها (شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 207) .
5- .العَفصُ : حَملُ شجره البلّوط ، وطَعامٌ عَفِص : بشع فيه مراره (لسان العرب : ج 7 ص 55 «عفص») ، والمَقِر : الصبر ؛ وهو هذا الدواء المرّ المعروف (النهايه : ج 4 ص 347 «مقر») .
6- .تَقَمَّم : تتبّع القُمام فى الكُناسات (لسان العرب : ج 12 ص 493 «قمم») .
7- .هشّ لهذا الأمر يَهِشّ : إذا فرح واستبشر وارتاح له وخفَّ (النهايه : ج 5 ص 264 «هشش») .
8- .ربض فى المكان يربِض : إذا لصق به وأقام ملازما له (النهايه : ج 2 ص 184 «ربض») .
9- .أى النوم (النهايه : ج 4 ص 170 «كرا») .
10- .المجادله : 22 .
11- .نهج البلاغه : الكتاب 45 ؛ ربيع الأبرار : ج 2 ص 719 نحوه وفيه إلى «وتلهو عمّا يراد بها» وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 101 .

3 / 11 5 عثمان بن حُنَيف

6685.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه اش به ابن عبّاس : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ خبر کاری از تو به من رسیده که اگر انجام داده باشی ، خدا را به خشم آورده ای و امانتت را خراب کرده ای و نافرمانیِ امامت را نموده ای و به مسلمانان، خیانت کرده ای . خبر رسیده که زمین ها را پاکسازی کرده ای و آنچه را در اختیارت بود ، به مصرف رسانده ای . حساب هایت را برایم بفرست و بدان که حسابرسیِ خداوند ، شدیدتر است از حسابرسی مردم . والسلام!ر . ک : ج 13 ص 347 (عبد اللّه بن عبّاس) .

3 / 11 5عثمان بن حُنَیف6686.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به عثمان بن حنیف انصاری که کارگزارش در بصره بود و خبر یافت که به میهمانی گروهی از مردم بصره ، فرا خوانده شده و او بدان جا رفته است : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ ای پسر حنیف! به من خبر رسیده است که مردی از جوانان بصره ، تو را بر سفره ای دعوت کرده و تو به سوی آن شتافته ای . خوردنی های رنگارنگ گوارا برایت مهیّا شده و کاسه ها پیشت نهاده شده است . گمان نمی کردم تو میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندان آنها به جفا رانده شده و توانمندان آنها دعوت شده بودند . بنگر بدانچه از این سفره بر می داری . اگر حلال و حرامش را ندانی ، بیرون انداز و از آنچه می دانی حلال است ، استفاده کن .

آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که به وی اقتدا می کند و از نور دانش او روشنی می جوید . بدان که پیشوای شما از دنیای خود ، به دو جامه فرسوده اکتفا کرده و از خوراکی ها ، به دو گِرده نان . بدانید که شما چنین نتوانید کرد ؛ لیکن مرا یاری کنید به پارسایی و کوشیدن و پاک دامنی و درستی ورزیدن .

به خدا سوگند که از دنیای شما زری نیندوختم و از غنیمت های آن ، ذخیره ننمودم ، و جامه دیگری را به جای جامه کهنه ام آماده نساختم و از زمین این دنیا ، به اندازه یک وجب هم به چنگ نیاوردم و چیزی جز به اندازه

خوراک چارپایی پشتْ زخمی ، برنگرفتم ، در حالی که آن هم در چشم من ، پست تر و بی ارزش تر از میوه تلخ بلوط است .

آری ؛ از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده ، فدک در دست ما بود . مردمانی بر آن ، بخل ورزیدند و مردمانی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند ؛ و بهترین داور ، پروردگار است .

و مرا با فدک و جز فدک ، چه کار است ، در حالی که فردا جایگاه آدمی ، گور است که نشانه هایش ، در تاریکی آن از میان می رود و خبرهایش نهان می گردد ، در گودالی که اگر قدری وسعت یابد یا دست های گورکن آن را فراخ نماید ، سنگ و کلوخ ، آن را بفشارد و خاک انباشته ، رخنه هایش را به هم آرد؟ و من ، نفس خود را با پرهیزگاری می پرورانم ، تا در روزی که پُر بیم ترین روزهاست ، در امان بیاید و بر کرانه های لغزشگاه ، پایدار مانَد ، و اگر می خواستم ، می دانستم که چگونه عسل پالوده و مغز گندم و بافته ابریشم را به کار بَرم ؛ لیکن هرگز هوای من بر من چیره نخواهد گردید و حرص ، مرا به گُزیدن خوراکی ها نخواهد کشید .

چه بسا کسی در حجاز یا یمامه ، حسرت گِرده نانی ببرد ، یا هرگز شکمی سیر نخورد و من ، سیر بخوابم و پیرامونم شکم هایی باشند که از گرسنگی ، به پشت دوخته شده ، و جگرهایی سوخته است ، یا چنان باشم که گوینده ای سروده است :

درد تو این بس که شب ، سیر بخوابی

و گرداگردت جگرهایی در آرزوی پوست بزغاله باشند!

آیا بدین بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان گویند و در ناخوشایندی های روزگار ، شریک آنان نباشم؟ یا در سختی زندگی ، نمونه ای برایشان نشوم؟ مرا نیافریده اند تا خوردنی های گوارا سرگرمم سازد ، چون چارپای بسته که به علف پردازد ، یا [چارپایی]واگذارده ، که خاکروبه ها را به هم زند و شکم را از علف های آن ، پُر سازد و از آنچه بر سرش آرند ، غفلت دارد ، یا بیهوده رها گردم ، یا به بازی سرگرم شوم ، یا ریسمان گمراهی را بکشم ، یا بی خود ، در سرگردانی ها سرگردان شوم .

ای دنیا! از من دور شو که مهارت بر دوشت نهاده شده است و من از چنگالت بیرون جَسته ام و از ریسمان هایت رسته ، از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام . کجایند رفاهجویانی که به بازیچه ها فریبشان دادی؟

کجایند مردمی که با زیورهایت ، دام فریب بر سر راهشان نهادی؟ آنَک ، در گورها گرفتارند و در لابه لای لحدها ناپدیدار .

[ای دنیا !] به خدا اگر کالبدی بودی دیدنی یا قالبی محسوس ، حدّ خدا را درباره ات برپا می داشتم به کیفر بندگانی که آنان را با آرزوها ، دست خوشِ فریب ساختی ، و مردمانی که آنها را در جایگاه هلاکت در انداختی ، و پادشاهانی که به دست نابودی شان سپردی و در چنگال بلاشان درآوردی . نه راهی برای وارد شدن است و نه گریزگاهی برای بیرون آمدن .

هرگز ! آن که پا در لغزشگاهت نهاد ، به سر در آید ، و آن که در ژرفای دریایت فرو رفت ، غرق گردد ، و آن که از ریسمان هایت رهید ، توفیق یابد ، و آن که از گزند تو ایمن است ، باکش نباشد که مسکنش جای ننگ باشد ، و دنیا در دیده او چنان است که گویی روز پایان آن است . از دیده ام نهان شو ! به خدا سوگند ، رامَت نشوم که مرا خوار سازی ، و گردن به بندت ندهم تا از این سو بدان سویم کشانی ؛ و سوگند به خدا ، جز آن که او نخواهد ، نفس خود را چنان تربیت کنم که اگر گِرده نانی برای خوردن یافت ، شاد شود و از خورش ، به نمک خُرسند گردد ؛ و مردمک چشمم را رها کنم تا چون چشمه آبی که آبش خشکیده ، اشکی که دارد ، بریزد . آیا چرنده ، شکم را با چَرا پُر سازد و بخفتد ، و گوسفند ، در آغل ، سیر از گیاه بخورد و بیفتد و علی از توشه اش بخورد و آرام بخواهد؟ ! چشمش روشن باد که پس از سالیانی دراز ، چون چارپایی رها به سر بَرَد یا چون چرنده ای که می چَرَد !

خوشا کسی که به آنچه پروردگارش بر عهده وی نهاده ، پرداخته است و در سختی اش با شکیبایی ساخته و در شب ، دیده برهم ننهاده ، و چون خواب بر او چیره شده ، بر زمین خفته و کف دست را بالین قرار داده است ، در جمعی که از بیم روز قیامت ، دیده هاشان به شبْ بیدار است و پهلوهاشان از خوابگاه ، بر کنار ، و لب هاشان به ذکر پروردگار ، گویا ، و گناهانشان از آمرزش خواستن بسیار ، زدوده است . «آنان حزب خدایند و بدانید که حزب خدا رستگارند» .

پس ای پسر حنیف ! از خدا بترس و گِرده های نانت ، تو را کفایت کند تا از آتش دوزخ ، رهایی یابی .

.

ص: 40

. .

ص: 41

..

ص: 42

. .

ص: 43

. .

3 / 11 6قُدامَهُ بنُ عَجلانَ6683.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى قُدامَهَ بنِ عَجلانَ عامِلِهِ عَلى كَسكَر : أمّا بَعدُ ، فَاحمِل ما قِبَلَکَ مِن مالِ اللّهِ ؛ فَإِنَّهُ فَىءٌ لِلمُسلِمينَ ، لَستَ بِأوفَرَ حَظّا فيهِ مِن رَجُلٍ مِنهُم ، ولا تَحسَبَنَّ يَابنَ اُمِّ قُدامَهَ أنَّ مالَ كَسكَرَ مُباحٌ لَکَ كَمالٍ وَرِثتَهُ عَن أبيکَ واُمِّکَ ، فَعَجِّل حَملَهُ وَاعجَل فِى الإِقبالِ إلَينا ، إن شاءَ اللّهُ . (1)راجع : ج 13 ص 458 (قدامه بن عجلان الأزدى) .

3 / 11 7مَصقَلَهُ بنُ هُبَيرَة6679.امام صادق عليه السلام (درباره آيه: «پس ، از اهل ذكر بپرسيد ...») الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى مَصقَلَهَ بنِ هُبَيرَهَ : بَلَغَنى عَنکَ أمرٌ إن كُنتَ فَعَلتَهُ فَقَد أتَيتَ شَيئا إدّاً (2) ، بَلَغَنى أنَّکَ تَقسِمُ فَىءَ المُسلِمينَ فيمَنِ اعتَفاکَ وتَغَشّاکَ مِن أعرابِ بَكرِ بنِ وائِلٍ !

فَوَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، وأحاطَ بِكُلِّ شَىءٍ عِلما ، لَئِن كانَ ذلِکَ حَقّا لَتَجِدَنَّ بِکَ عَلَىَّ هَوانا ، فَلا تَستَهينَنَّ بِحَقِّ رَبِّکَ ، ولا تُصلِحَنَّ دُنياکَ بِفَسادِ دينِكِ ومَحقِهِ ؛ فَتَكونَ مِن «الْأَخْسَرِينَ أَعْمَلاً * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَيَوهِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (3) . (4) .

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 388 .
2- .الإدُّ : الأمر الفظيع العظيم (لسان العرب : ج 3 ص 71 «أدد») .
3- .الكهف : 103 و 104 .
4- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 389 ؛ نهج البلاغه : الكتاب 43 نحوه .

3 / 11 6 قُدامه بن عِجلان

3 / 11 7 مصقله بن هبیره

3 / 11 6قُدامه بن عِجلان6676.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به قدامه بن عجلان ، کارگزار وی در کَسکَر (1) : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ آنچه از ثروت های الهی بر عهده توست ، به سوی من بفرست ؛ چرا که ثروت عمومی مسلمانان است و بهره تو از آن ، بیش تر از بهره یک تن از آنان نیست . ای پسر قدامه ! گمان مبری که ثروت های کسکر برای تو مباح است ، مانند آنچه از پدر و مادرت به ارث برده ای . پس به سرعت ، اموال را بفرست و خودت نیز درآمدن به نزد ما شتاب کن . إن شاء اللّه !ر . ک : ج 13 ص 459 (قدامه بن عجلان آزْدی) .

3 / 11 7مصقله بن هبیره6679.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «فاسألُوا أهلَ الذِّکرِ .) امام علی علیه السلام در نامه اش به مصقله بن هبیره : خبری از تو به من رسیده که اگر چنان رفتاری از تو سر زده باشد ، رفتار ناشایستی را مرتکب شده ای . خبر رسیده است که ثروت مسلمانان را میان کسانی از بادیه نشینان قبیله بکر بن وائل که از تو درخواست احسان و نیکی کرده اند ، تقسیم کرده ای .

پس سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان ها را بیافرید و دانش او نسبت به هر چیز ، فراگیر است ، اگر این سخنْ درست باشد ، ارج خود را نزد من سبک یابی . پس حقوق پروردگارت را سَبُک مشمار و دنیایت را با خرابی دین و از میان بردنش اصلاح مکن که از این گروه باشی ، «زیانکارترینِ مردم ، کسانی اند که کوشش آنها در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند» .

.

1- .شهری بزرگ در عراق که میان کوفه و بصره قرار دارد و به عمّاره و کوت ، نزدیک تر از بصره و کوفه است (ر . ک : معجم البلدان : ج 4 ص 461) .

6678.عنه عليه السلام (فى صفهِ أبناءِ الآخرهِ) عنه عليه السلام فى كِتابِهِ إلى مَصقَلَه : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ مِن أعظَمِ الخِيانَهِ خِيانَهَ الاُمَّهِ ، وأعظَمُ الغِشِّ عَلى أهلِ المِصرِ غِشُّ الإِمامِ ، وعِندَکَ مِن حَقِّ المُسلِمينَ خَمسُمِئَهِ ألفٍ ، فَابعَث بِها إلَیَّ ساعَهً یَأتیکَ رَسولی ، وإلّا فَأقبِل حینَ تَنظُرُ فى کِتابى ؛ فَإِنّى قَد تَقَدَّمتُ إلى رَسولى إلَیکَ ألّا یَدَعَکَ أن تُقیمَ ساعَهً واحدهً بَعدَ قُدومِهِ عَلَیکَ إلّا أن تَبعَثَ بِالمالِ ، وَالسَّلامُ عَلَیکَ . (1)6677.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الغارات عن ذُهَل بن الحارِث :دَعانى مَصقَلَهُ إلى رَحلِهِ ، فَقَدَّمَ عَشاءً فَطَعِمنا مِنهُ ، ثُمَّ قالَ : وَاللّهِ إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ یَسألُنى هذَا المالَ ، ووَاللّهِ لا أقدِرُ عَلَیهِ ، فَقُلتُ لَهُ : لَو شِئتَ لا یَمضى عَلَیکَ جُمعَهٌ حَتّى تَجمَعَ هذَا المالَ . فَقالَ : وَاللّهِ ما کُنتُ لِاُحَمِّلَها قَومى ، ولا أطلُبَ فیها إلى أحَدٍ .

ثُمَّ قالَ : أما وَاللّهِ لَو أنَّ ابنَ هِندٍ یُطالِبُنى بِها ، أو ابنَ عَفّانَ لَتَرَکَها لى ، أ لَم تَرَ إلَى ابنِ عَفّانَ حَیثُ أطعَمَ الأَشعَثَ بنَ قَیسٍ مِئَهَ ألفِ دِرهَمٍ مِن خَراجِ أذرَبیجانَ فى کُلِّ سَنَهٍ ، فَقُلتُ : إنَّ هذا لا یَرى ذلِکَ الرَّأىَ ، وما هُوَ بِتارِکٍ لَکَ شَیئا ، فَسَکَتَ ساعَهً وسَکَتُّ عَنهُ ، فَما مَکَثَ لَیلَهً واحِدهً بَعدَ هذا الکَلامِ حَتّى لَحِقَ بِمُعاوِیَهَ ، فَبَلَغَ ذلِکَ عَلِیّا عليه السلام فَقالَ : مالَهُ ؟ ! تَرَّحَهُ (2) اللّهُ ! فَعَلَ فِعلَ السَّیِّدِ ، وفَرَّ فِرارَ العَبدِ ، وخانَ خِیانَهَ الفاجِرِ ! أما إنَّهُ لَو أقامَ فَعَجَزَ ما زِدنا عَلى حَبسِهِ ؛ فَإِن وَجَدنا لَهُ شَیئا أخَذناهُ ، وإن لَم نَقدِر لَهُ عَلى مالٍ تَرَکناهُ ، ثمَّ سارَ إلى دارِهِ فَهَدَمَها . (3) .

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 129 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 145 ؛ الغارات : ج 1 ص 364 وراجع نهج البلاغه : الکتاب 26 .
2- .التَّرَح : ضدّ الفرح وهو الهلاک والانقطاع أیضا (النهایه : ج 1 ص 186 «ترح») .
3- .الغارات : ج 1 ص 365 ؛ تاریخ الطبری : ج 5 ص 129 ، تاریخ دمشق : ج 58 ص 272 ح 7450 ، الکامل فى التاریخ : ج 2 ص 421 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 181 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 310 والفتوح : ج 4 ص 244 .

6676.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به مصقله : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ از بزرگ ترینِ خیانت ها ، خیانت به امّت است ، و بزرگ ترین دغلکاری بر مردمان یک شهر ، دغلکاری پیشوای آنان است . نزد تو از مال مسلمانان ، پانصد هزار [سکّه]است . آن را در هنگامی که فرستاده من نزد تو می آید ، برایم بفرست ؛ وگرنه ، وقتی نامه ام به تو رسید ، نزد من بیا ؛ چرا که به فرستاده ام گفته ام که پس از وارد شدن بر تو ، رهایت نکند ، مگر آن که اموال را بفرستی . والسلام علیک !6675.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الغارات به نقل از ذهل بن حارث : مصقله مرا به محلّ اقامت خود فرا خواند و شامی آماده ساخت و خوردیم . سپس گفت : به خدا سوگند ، امیرمؤمنان ، این ثروت ها را از من می خواهد و من بر آن ، توانایی ندارم .

[ذهل گوید :] به وی گفتم : اگر مایلی ، یک هفته دستور را به اجرا نگذارد تا ثروت ها را گردآوری کنی .

گفت : به خدا سوگند ، نمی خواهم آن را بر خویشاوندانم تحمیل کنم یا از کسی درخواست نمایم .

سپس گفت : بدانید به خدا قسم ، اگر پسر هند یا پسر عفّان ، آن ثروت را مطالبه می کرد ، آن را برای من واگذار می نمود . عثمان را ندیدی که چگونه [در حکومتش]صد هزار درهم از مالیات آذربایجان را هر ساله به اشعث بن قیس بخشید؟

ذهل گوید : گفتم این مرد (علی بن ابی طالب علیه السلام) ، بدین رأی معتقد نیست و چیزی را به تو نبخشد .

لحظاتی ساکت شد و من هم سکوت کردم . یک شب از این گفتگو نگذشت که مصقله به معاویه پیوست . خبر به علی علیه السلام رسید . فرمود : «او را چه شده است؟ خدا او را نابود سازد! مانند سروران ، رفتار کرد و مانند بردگان ، گریخت و مانند اهل فجور ، خیانت ورزید . بدانید که اگر او [برای گردآوری ثروت ها]می ماند و ناتوان می شد ، بر حبس او نمی افزودیم . اگر چیزی نزد او می یافتیم ، ضبط می کردیم و اگر ثروتی نزد او نمی جُستیم ، او را رها می کردیم» .

آن گاه به سوی خانه مصقله رفت و آن را خراب کرد . .

راجع : ج 13 ص 560 (مصقله بن هبيره) .

3 / 11 8المُنذِرُ بنُ الجارودِ6673.بحار الأنوار :أنساب الأشراف :وكَتَبَ عليه السلام إلَى المُنذِرِ بنِ الجارودِ ، وبَلَغَهُ أنَّهُ يَبسُطُ يَدَهُ فى المالِ ، ويَصِلُ مَن أتاهُ ، وكانَ عَلى اِصطَخرَ (1) : إنَّ صَلاحَ أبيکَ غَرَّنى مِنکَ ، وظَنَنتُ أنَّکَ تَتَّبِعُ هَديَهُ وفِعلَهُ ، فَإذا أنتَ فيما رُقِّىَ إلَىَّ عَنکَ لا تَدَعُ الاِنقِيادَ لِهَواکَ وإن أزرى ذلِکَ بِدينِکَ ، ولَا تُصغى إلَى النّاصِحِ وإن أخلَصَ النُّصحَ لَکَ ، بَلَغَنى أنَّکَ تَدَعُ عَمَلَکَ کَثيرا وتَخرُجُ لاهِيا مُتَنَزِّها مُتَصَيِّدا ، وأنَّکَ قَد بَسَطتَ يَدَکَ فى مالِ اللّهِ لِمَن أتاکَ مِن أعرابِ قَومِکَ ، کَأنَّهُ تُراثُکَ عَن أبيکَ وأُمِّکَ .

وإنّى اُقسِمُ بِاللّهِ لَئِن کانَ ذلِکَ حَقّا لَجَمَلُ أهلِکَ وشِسعُ نَعلِکَ خَيرٌ مِنکَ ، وأنَّ اللَّعِبَ وَاللَّهوَ لا يَرضاهُمَا اللّهُ ، وخِيانَةَ المُسلِمينَ وتَضييعَ أعمالِهِم مِمّا يُسخِطُ رَبَّکَ ، ومَن کانَ کَذلِکَ فَلَيسَ بِأهلٍ لِأن يُسَدَّ بِهِ الثَّغرُ ، ويُجبى بِهِ الفَىءُ ، ويُؤتَمَنَ عَلى مالِ المُسلِمينَ ، فَأقبِل حينَ يَصِلُ کِتابى هذا إلَيکَ .

فَقَدِمَ فَشَکاهُ قَومٌ ورَفَعوا عَلَيهِ أنَّهُ أخَذَ ثَلاثينَ ألفا ، فَسَأَلَهُ فَجَحَدَ ، فَاستَحلَفَهُ فَلَم يَحلِف ، فَحَبَسَهُ . (2) .

1- .اِصْطَخر : معرّب استخر ، وهى من أقدم مدن فارس ، وبها كان سرير الملک دارا بن داراب ، وبها آثار عظيمه. وبينها وبين شيراز اثنا عشر فرسخا (راجع تقويم البلدان : ص 329).
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 391 ؛ نهج البلاغه : الكتاب 71 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 كلاهما نحوه .

3 / 11 8 منذر بن جارود

ر . ک : ج 13 ص 561 (مصقله بن هبیره) .

3 / 11 8منذر بن جارود6669.امام صادق علیه السلام :أنساب الأشراف :امام علی علیه السلام در نامه ای به منذر بن جارود که فرماندارش در اصطخر (1) بود ، هنگامی که به وی خبر رسید که در ثروت ها گشاده دستی می کند و به آن که می خواهد می بخشد ، چنین نوشت : «خوبی پدرت ، مرا درباره تو فریب داد . گمان می کردم تو از شیوه و رفتار او پیروی می کنی ؛ امّا آن گونه که از تو به من رسیده ، پیروی هوا و هوس را رها نمی کنی ، گرچه به دینت آسیب رسانَد ، و به [سخن]خیرخواهان ، گوش فرا نمی دهی ، گرچه خالصانه خیرخواهی کنند . به من خبر رسیده که کارهای بسیاری را بر زمین می گذاری و برای سرگرمی و تفریح و صید ، بیرون می روی و در ثروت خداوند ، نسبت به بادیه نشینان قبیله ات گشاده دستی می کنی ، گویا میراث پدر و مادر توست .

به خدا سوگند ، اگر این گزارش ها درست باشد ، شتر قبیله ات و بند کفش هایت از تو بهترند . خداوند ، لهو و لعب را نمی پسندد و خیانت به مسلمانان و تباه کردن کارهای آنان ، خداوند را به خشم آورَد ، و کسی که چنین است ، شایسته نیست که با او مرزها پاسداری شود و ثروت های عمومی ، گردآوری گردد و امین اموال مسلمانان قرار گیرد . هر گاه نامه ام به تو رسید ، نزد من بیا» .

منذر ، نزد امام علی علیه السلام آمد و گروهی از او شکایت کردند که سی هزار[سکّه]از بیت المال برداشته است . امام از او سؤال کرد . وی انکار نمود . او را سوگند داد ، ولی سوگند یاد نکرد . سپس او را زندانی کرد .

.

1- .اصطخر ، معرّب استخر و از شهرهای قدیمی فارس است . پایتخت شاه دارا فرزند داراب آن جا بود و آثار بزرگی در آن است . فاصله این شهر تا شیراز ، دوازده فرسنگ است (تقویم البلدان : ص 329) .

راجع : ج 13 ص 582 (المنذر بن الجارود العبدى) .

3 / 12عَزلُ مَن ثَبَتَت خِيانَتُهُ مِنَ العُمّالِ6670.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :الاستيعاب :كانَ عَلىٌّ عليه السلام ... لا يَخُصُّ بِالوِلاياتِ إلّا أهلَ الدِّياناتِ وَالأَماناتِ ، وإذا بَلَغَهُ عَن أحَدِهِم خِيانَهٌ كَتَبَ إلَيهِ : قَد جاءَتكُم مَوعِظَهٌ مِن رَبِّكُم فَأَوفُوا الكَيلَ وَالميزانَ بِالقِسطِ ولا تَبخَسُوا النَّاسَ أشياءَهُم ولا تَعثَوا فِى الأَرضِ مُفسِدينَ . بَقِيَّهُ اللّهِ خَيرٌ لَكُم إن كُنتُم مُؤمِنينَ وما أنَا عَلَيكُم بِحَفيظٍ (1) . إذا أتاكَ كِتابى هذا فاحتَفِظ بِما فى يَدَيكَ مِن أعمالِنا حَتّى نَبعَثَ إلَيكَ مَن يَتَسَلَّمُهُ مِنكَ ، ثُمَّ يَرفَعُ طَرفَهُ إلَى السَّماءِ فَيَقولُ : اللّهُمَّ إنَّكَ تَعلَمُ أنّى لَم آمُرهُم بِظُلمِ خَلقِكَ ، ولا بِتَركِ حَقِّكَ .

وخُطَبُهُ ومَواعِظُهُ ووَصاياهُ لِعُمّالِهِ إذ كانَ يُخرِجُهُم إلى أعمالِهِ كَثيرَهٌ مَشهورَهٌ لَم أرَ التَّعَرُّضَ لِذِكرِها ، لِئَلّا يَطولَ الكِتابُ ، وهِىَ حِسانٌ كُلُّها . (2)6669.عنه عليه السلام :دعائم الإسلام :إنَّهُ [عَلِيّا عليه السلام]حَضَرَ الأَشعَثَ بنَ قَيسٍ ، وكانَ عُثمانُ استَعمَلَهُ عَلى أذرَبيجانَ ، فَأَصابَ مِئَهَ ألفِ دِرهَمٍ ، فَبَعضٌ يَقولُ : أقطَعَهُ عُثمانُ إيّاها ، وبَعضٌ يَقولُ : أصابَهَا الأَشعَثُ فى عَمَلِهِ .

فَأَمَرَهُ عَلِىٌّ عليه السلام بِإِحضارِها فَدافَعَهُ ، وقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَم اُصِبها فى عَمَلِكَ . قالَ : وَاللّهِ لَئِن أنتَ لَم تُحضِرها بَيتَ مالِ المُسلِمينَ ، لَأَضرِبَنَّكَ بِسَيفى هذا أصابَ مِنكَ ما أصابَ .

فَأَحضَرَها وأخَذَها مِنهُ وصَيَّرَها فى بَيتِ مالِ المُسلِمينَ ، وتَتَبَّعَ عُمّالَ عُثمانَ ، فَأَخَذَ مِنهُم كُلَّ ما أصابَهُ قائِما فى أيديهِم ، وضَمَّنَهُم ما أتلَفوا . (3) .

1- .اقتباس من سوره الأعراف : 85 وهود : 85 و 86 .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 210 و 211 الرقم 1875 عن أبى إسحاق السبيعى .
3- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 396 .

3 / 12 کنار نهادن کارگزاران خیانت پیشه

ر . ک : ج 13 ص 583 (منذر بن جارود عبدی) .

3 / 12کنار نهادن کارگزاران خیانت پیشه6665.امام باقر علیه السلام :الاستیعاب :علی علیه السلام بر شهرها ، دینداران و امانت پیشگان را می گماشت و اگر خیانتی از یکی از آنان به وی می رسید ، برایش می نوشت : «در حقیقت ، شما را از جانب پروردگارتان پند و اندرزی آمده است . پس پیمانه و ترازو را دادگرانه تمام نَهید ، و اموال مردم را کم مدهید و در زمین ، به فساد سر برمدارید . اگر مؤمن باشید ، باقی مانده [حلالِ]خداوند برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم . (1) هنگامی که نامه ام به تو رسید ، وظایفی که بر عهده ات بود ، سامان ده تا شخصی را روانه کنیم و از تو تحویل بگیرد» .

آن گاه رویش را به سوی آسمان می کرد و می گفت : «بار خدایا ! تو می دانی که من نه آنان را به ستم کردن بر بندگانت فرمان دادم و نه به کنار گذاردن حقوق تو» .

سخنرانی ها ، موعظه ها و سفارش های او به کارگزارانش هنگامی که آنان را به سوی کارها روانه می کرد ، بسیار است و از بازگو کردنش صرف نظر کردم تا کتابم طولانی نشود ؛ گرچه تمامی آنها زیباست .6667.عنه علیه السلام :دعائم الإسلام:علی علیه السلام ، اشعث بن قیس را احضار کرد. وی از سوی عثمان ، فرماندار آذربایجان بود و صد هزار درهم به دست آورد. برخی گویند آن را عثمان به وی بخشید و برخی دیگر گویند که آن را در کارش به دست آورد .

امام علی علیه السلام فرمان داد آن را آماده سازد ؛ ولی وی سر باز زد و گفت : ای امیر مؤمنان ! این ثروت را در دوران حکومت تو به دست نیاورده ام .

[امام] فرمود : «به خدا سوگند ، اگر آن را در بیت المال مسلمانان حاضر نسازی ، این شمشیر را چنان بر تو فرود آورم که هر چه خواست ، از تو باز ستانَد» .

پس اشعث ، اموال را آورد و امام ، آنها را از او گرفت و در بیت المال قرار داد . [این جستجو و پیگیری را] نسبت به کارگزاران عثمان ، پی گرفت و هر چه از ثروت در دستشان بود ، باز ستاند و در آنچه از میان برده بودند ، آنها را ضامن کرد .

.

1- .اقتباس از سوره اعراف ، آیه 85 وهود ، آیه 85 و 86 .

6666.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لحسينِ البزّازِ) الفصول المُهمّه :نُقِلَ عَن سَودَةَ بِنتِ عُمارَةَ الهَمدانِيَّهِ أنَّها قَدِمَت عَلى مُعاوِيَةَ بَعدَ مَوتِ عَلىٍّ عليه السلام ، فَجَعَلَ مُعاوِيَهُ يُؤَنِّبُها عَلى تَعريضِها عَلَيهِ فى أيّامِ قِتالِ صِفّين ، ثُمَّ إنَّهُ قالَ لَها : ما حاجَتُكِ ؟ فَقالَت : إنَّ اللّهَ تَعالى مُسائِلُکَ عَن أمرِنا وما فَوَّضَ إلَیکَ مِن أمرِنا ، ولا يَزال يَقدَمُ عَلَينا مِن قَبلِکَ مَن يَسمو بِمَقامِکَ ويَبطِشُ بِسُلطانِکَ فَيَحصُدُنا حَصدَ السُّنبُلِ ، ويَدوسُنا دَوسَ الحَرمَلِ ، يَسومُنَا الخَسفَ ، ويُذيقُنَا الحَتفَ ، هذا بُسرُ بنُ أرطاةَ قَد قَدِمَ عَلَينا ، فَقَتَلَ رِجالَنا ، وأخَذَ أموالَنا ، ولَولَا الطّاعَهُ لکَانَ فينا عِزٌّ ومَنَعَهٌ ، فَإن عَزَلتَهُ عَنّا شَکَرناکَ وإلّا فإلَى اللّهِ شَکَوناکَ .

فَقالَ مُعاوِيَهُ : إيّایَ تَعنينَ ولى تُهَدِّدينَ ! لَقَد هَمَمتُ يا سَودَه أن أحمِلَکِ عَلى قَتَبٍ أشوَسَ ، فَأُرُدَّکِ إلَيهِ ، فَيُنفِذَ حُکمَهُ فيکِ . فَأطرَقَت ثُمَّ أنشَأت تَقولُ :

صَلَّى الإلهُ عَلى جِسمٍ تَضَمَّنَهُ

قَبرٌ فَأَصبَحَ فيهِ العَدلُ مَدفونا قَد حالَفَ الحَقَّ لا يَبغى بِهِ بَدلاً

فَصارَ بِالحَقِّ وَالإيمانِ مَقرونا

فَقالَ مُعاوِيَهُ : مَن هذا يا سَودَهُ ؟ فَقالَت : هذا وَاللّهِ أميرُ المُؤمِنينَ عَلىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، لَقَد جِئتُهُ فى رَجُلٍ کانَ قَد وَلّاهُ صَدَقاتِنا فَجارَ عَلَينا فَصادَفتُهُ قائِما يُريدُ الصَّلاهَ ، فَلَمّا رَآنِى انفَتَلَ ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَيَّ بِوَجهٍ طَلِقٍ ، ورَحمَهٍ ورِفقٍ ، وقالَ : لَکِ حاجَهٌ ؟ فَقُلتُ : نَعَم ، وأخبَرتُهُ بِالأمرِ فَبَکى ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ أنتَ شاهِدٌ أنّى لَم آمُرهُم بِظُلمِ خَلقِکَ ولا بِتَرکِ حَقِّکَ . ثُمَّ أخرَجَ مِن جَيبِهِ قَطعَهَ جِلدٍ وکَتَبَ فيها :

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ جَآءَتْكُم بَيِّنَهٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُواْ الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُواْ فِى الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَحِهَا ذَ لِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ» (1) وإذا قَرَأتَ کِتابى هذا فَاحتَفِظ بِما فى يَدِکَ مِن عَمَلِکَ حَتّى نُقَدِّمَ عَلَيکَ مَن يَقبِضهُ . وَالسَّلامُ .

ثُمَّ دَفَعَ إلَیَّ الرُّقعَهَ ، فَجِئتُ بِالرُّقعَهِ إلى صاحِبِهِ فَانصَرَفَ عَنّا مَعزولاً .

فَقالَ : اَكتُبوا لَها بِما تُريدُ ، وَاصرِفوها إلى بَلَدِها غَيرَ شاكِيَهٍ . (2) .

1- .الأعراف : 85 .
2- .الفصول المهمّه : ص 127 ، العقد الفريد : ج 1 ص 335 عن عامر الشعبى ، بلاغات النساء : ص 47 عن محمّد بن عبيد اللّه وكلاهما نحوه ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 173 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 119 ح 27 .

6665.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :الفصول المهمه از سوده دختر عماره همدانیه که پس از مرگ علی علیه السلام بر معاویه وارد شد ، گزارش شده : معاویه شروع به سرزنش او کرد ، به سبب کنایه هایش بر معاویه در ایّام جنگ صفین . سپس به سوده گفت : نیاز تو چیست؟

سوده گفت : به درستی که خداوند از تو درباره امور مسلمانان و آنچه به تو واگذارده ، پرسشگر است . همواره از سوی تو کسی نزد ما می آید که مقامت را بزرگ می شمارد ، اقتدار تو را می گستراند ، ما را مانند خوشه گندم ، درو می کند ، و چون اسپند می کوبد و خوار می کند و مرگ را به ما می چشانَد . این بُسر بن ارطاه است که به سوی ما آمد ، مردان ما را کشت و ثروت های ما را گرفت . اگر سرسپاری نبود ، عزّت و سربلندی در میان ما حاکم بود . پس اگر او را عزل کنی ، تو را سپاس گوییم ؛ وگرنه ، به خداوند شِکوه بریم .

معاویه گفت : مرا منظور داری و تهدید می کنی؟ ! تصمیم گرفته ام تو را بر شتر سرکش سوار کنم و به سوی بُسر برگردانم تا فرمانش را درباره تو به اجرا گذارد .

سوده خاموش شد و چنین سرود :

درود خداوند بر بدنی که قبر ، او را در برگرفت

و عدالت در آن قبر ، دفن شد . او با حقیقت ، هم قسم شد و چیزی را جایگزین آن نمی کرد

او با ایمان و حقیقت ، همراه بود .

معاویه پرسید : این شخص کیست ای سوده؟

سوده گفت : به خدا سوگند ، این امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است . نزد او آمدم تا درباره مردی که او را سرپرست [گرفتن]مالیات ها کرده بوده و ستم کرده بود ، گفتگو کنم . او را ایستاده یافتم که قصد نماز[خواندن]داشت . وقتی مرا دید ، باز ایستاد و با روی گشاده و مهر و مدارا به سوی من آمد و گفت : خواسته ای داری؟

گفتم : بلی ؛ و جریان را به وی گفتم .

گریست و گفت : «بار خدایا ! تو گواهی که من به آنها فرمان ستمگری بر بندگانت و رها کردن حقوق تو را ندادم» . آن گاه از جیب خود ، قطعه ای چرم درآورد و در آن چنین نوشت :

«به نام خداوند بخشنده مهربان ! در حقیقت ، شما را از جانب پروردگارتان بُرهانی روشن آمده است . پس پیمانه و ترازو را تمام نهید ، و اموال مردم را کم مدهید و در زمین ، پس از اصلاح آن ، فساد مکنید . این [رهنمودها]اگر مؤمنید ، برای شما بهتر است» . هنگامی که نامه ام را خواندی ، کارهایی را که در دست توست ، سامان ده تا کسی را روانه کنیم از تو باز ستاند . والسلام !» .

آن گاه این نامه را به من داد و آن را آوردم و به فرماندارش سپردم و او برکنار شد .

معاویه گفت : آنچه می خواهد برایش بنویسید . او را به شهر خود بازگردانید که شکایتی نداشته باشد . .

3 / 13عُقوبَةُ الخَوَنَهِ مِنَ العُمّالِ6662.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام عِلىّ عليه السلام لَمَّا استَدرَکَ عَلَى ابنِ هَرمَةَ خِيانَةً ، وكانَ عَلى سوقِ الأَهوازِ ، فَكَتَبَ إلى رِفاعَةَ : إذا قَرَأتَ كِتابى فَنَحِّ ابنَ هَرمَةَ عَنِ السّوقِ ، وأوقِفهُ لِلنّاسِ ، وَاسجُنهُ ونادِ عَلَيهِ ، وَاكتُب إلى أهلِ عَمَلِکَ تُعلِمهُم رَأيى فيهِ ، ولا تَأخُذکَ فيهِ غَفلَةٌ ولا تَفريطٌ ، فَتَهلَکَ عِندَ اللّهِ ، وأعزِلُکَ أخبَثَ عُزلَةٍ ، وأُعيذُکَ بِاللّهِ مِن ذلِکَ .

فَإِذا كانَ يَومُ الجُمُعَهِ فَأَخرِجهُ مِنَ السِّجنِ ، وَاضرِبهُ خَمسَةً وثَلاثينَ سَوطا ، وطُف بِهِ إلَى الأَسواقِ ، فَمَن أتى عَلَيهِ بِشاهِدٍ فَحَلِّفهُ مَعَ شاهِدِهِ ، وَادفَع إلَيهِ مِن مَكسَبِهِ ما شُهِدَ بِهِ عَلَيهِ ، وَمُر بِهِ إلَى السِّجنِ مُهانا مَقبوحا مَنبوحا (1) ، وَاحزِم رِجلَيهِ بِحِزامٍ ، وأخرِجهُ وَقتَ الصَّلاهِ ، ولا تَحُل بَينَهُ وبَينَ مَن يَأتيهِ بِمَطعَمٍ أو مَشرَبٍ أو مَلبَسٍ أو مَفرَشٍ ، ولا تَدَع أحَدا يَدخُلُ إلَيهِ مِمَّن يُلَقِّنُهُ اللَّدَدَ (2) ويُرَجّيهِ الخُلوصَ .

فَإِن صَحَّ عِندَکَ أنَّ أحَدا لَقَّنَهُ ما يَضُرُّ بِهِ مُسلِما ، فَاضرِبهُ بِالدِّرَّهِ ، فَاحبِسهُ حَتّى يَتوبَ ، وَمُر بِإِخراجِ أهلِ السِّجنِ فِى اللَّيلِ إلى صَحنِ السِّجنِ لِيَتَفَرَّجوا غَيرَ ابنِ هَرمَةَ إلّا أن تَخافَ مَوتَهُ فَتُخرِجَهُ مَعَ أهلِ السِّجنِ إلَى الصَّحنِ ، فَإِن رَأَيتَ بِهِ طاقَةً أو استِطاعَةً فَاضرِبهُ بَعدَ ثَلاثينَ يَوما خَمسَةً وثَلاثينَ سَوطا بَعدَ الخَمسَهِ وَالثَّلاثينَ الأُولى ، وَاكتُب إلَىَّ بِما فَعَلتَ فِى السّوقِ ، ومَنِ اختَرتَ بَعدَ الخائِنِ ، وَاقطَع عَنِ الخائِنِ رِزقَهُ . (3) .

1- .المنبوح : المشتوم . يقال : نبحتنى كلابُک : أى لحقتنى شتائمک (النهايه : ج 5 ص 5 «نبح») .
2- .اللَّدَد : الخصومه الشديده (لسان العرب : ج 3 ص 391 «لدد») .
3- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 532 ح 1892 .

3 / 13 کیفر دادن کارگزاران خیانت پیشه

3 / 13کیفر دادن کارگزاران خیانت پیشه6659.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام هنگامی که آن حضرت ، خیانت ابن هَرمَه ، مأمور بازار اهواز را دریافت ، به رفاعه چنین نوشت : هنگامی که نامه ام را خواندی ، ابن هرمه را از بازار ، برکنار کن و او را به خاطر [حقوق]مردم از کار ، باز دار و سپس زندانی نما و خبر آن را اعلان عمومی کن و به کارگزارانت بنویس و نظرم را به آنان ابلاغ نما . درباره ابن هرمه ، غفلت یا کوتاهی نکنی که نزد خداوند ، هلاک شوی و من هم به بدترین شیوه برکنارت خواهم کرد که از این کار ، تو را به خدا پناه می دهم .

هنگامی که جمعه شد ، او را از زندان بیرون آر و 35 تازیانه بر او بزن و در بازارها بچرخان . اگر کسی از او شکایت کرد و شاهد آورد ، او را به همراه شاهدش سوگند ده و از درآمد ابن هرمه ، طلبی را که شاهد آورده ، به او بپرداز . فرمان ده تا او را با خواری و زشتی و فریاد کشیدن بر سرش ، به زندان ببرند ، با طنابی پاهایش را ببند و وقت نماز او را بیرون آور . اگر کسی برایش غذا ، آشامیدنی ، لباس و زیر اندازی آورد ، مانع مشو . مگذار کسی بر او وارد شود تا به او چاره ای تلقین کند یا به آزادی امیدوارش سازد . اگر برایت روشن شد که کسی مطلبی را به او القا کرده که به مسلمانی زیان می رساند ، او را با تازیانه تأدیب نما و زندانی کن تا توبه نماید .

و دستور بده که شب ها زندانیان را برای هواخوری به حیاط زندان بیاورند ، جز ابن هرمه را ، مگر این که ترس از تلف شدنش داشته باشی ، که او را نیز شب ها همراه با زندانیان به حیاط زندان بیاور . اگر در او طاقت و توان دیدی ، پس از سی روز ، 35 تازیانه دیگر ، افزون بر 35 تازیانه قبلی ، بر او بزن . برای من گزارش کارَت در بازار را بنویس و این که چه کسی را پس از آن خائن برگزیدی . حقوق ابن هرمه خائن را هم قطع کن .

.

6664.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام مِن عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ فى مُراقَبَهِ العُمّالِ : فَإِن أَحَدٌ مِنهُم بَسَطَ يَدَهُ إلى خِيانَهٍ اجتَمَعَت بِها أَخبارُ عُيونِکَ ، اکتَفَيتَ بِذلِکَ شاهِدا ، فَبَسَطتَ عَلَيهِ العُقوبَهَ فى بَدَنِهِ ، وأَخَذتَهُ بِما أَصابَ مِن عَمَلِهِ ، ثُمَّ نَصَبتَهُ بِمَقامِ المَذَلَّهِ ، و وَسَمتَهُ بِالخِيانَهِ ، وقَلَّدتَهُ عارَ التُّهَمَهِ . (1)3 / 14نَهىُ العُمّالِ عَن أخذِ الهَدِيَّهِ6661.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :أيُّما والٍ اِحتَجَبَ عَن حَوائِجِ النّاسِ ، احتَجَبَ اللّهُ عَنهُ يَومَ القِيامَهِ وعَن حَوائِجِهِ ، وإن أَخَذَ هَدِيَّهً كانَ غُلولاً (2) ، وإن أَخَذَ رَشوَهً فَهُوَ مُشرِکٌ . (3)6660.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :أخبار القُضاه عن علىّ بن ربيعه :إنَّ عَلِيّا اِستَعمَلَ رَجُلاً مِن بَنى أَسَدٍ يُقالُ لَهُ : ضُبَيعَهُ بنُ زُهَيرٍ ، فَلَمّا قَضى عَمَلَهُ أَتى عَلِيّا بِجِرابٍ فيهِ مالٌ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ قَوما كانوا يُهدونَ لى حَتَّى اجتَمَعَ مِنهُ مالٌ فَهاهُوَ ذا ، فَإِن كانَ لى حَلالاً أَكَلتُهُ ، وإن كانَ غَيرَ ذاکَ فَقَد أَتَيتُکَ بِهِ . فَقالَ عَلِىٌّ : لَو أَمسَكتَهُ لَكانَ غُلولاً . فَقَبَضَهُ مِنهُ وجَعَلَهُ فى بَيتِ المالِ . (4) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 137 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 361 نحوه .
2- .الغُلول : الخيانه فى المغنم ، والسرقه من الغنيمه قبل القسمه ، وكلّ من خان فى شىء خفيه فقد غلّ (النهايه : ج 3 ص 380 «غلل») .
3- .ثواب الأعمال : ص 310 ح 1 عن الأصبغ ، بحار الأنوار : ج 72 ص 345 ح 42 .
4- .أخبار القضاه : ج 1 ص 59 .

3 / 14 منع کارگزاران از پذیرش هدیه

6659.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام از سفارش نامه اش به مالک اشتر در مراقبت از کارگزاران : اگر یکی از آنان دست به خیانتی زد و گزارش بازرسان تو بر آن خیانت ، هم داستان بود ، بدین گواه بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و از کاری که کرده است ، بازخواست کن . سپس او را خوار بدار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی را بر گردنش بیاویز .3 / 14منع کارگزاران از پذیرش هدیه6656.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :هر زمامداری که از نیازمندی های مردم ، خود را پنهان سازد ، خداوند از او و خواسته هایش در رستاخیز ، پنهان شود و اگر زمامدار ، هدیه بپذیرد ، خیانتکار باشد و اگر رشوه قبول کند ، پس او مشرک است .6655.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أخبار القضاه به نقل از علی بن ربیعه آورده است : به درستی که علی علیه السلام ، مردی از قبیله بنی اسد به نام ضبیعه بن زهیر را به کار گرفت . وقتی مأموریتش پایان گرفت ، با انبانی از اموال ، نزد علی علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! مردمانی برایم هدیه می آوردند و این ، همان هدیه هاست . اگر برای من حلال است ، از آن استفاده کنم و اگر چنین نیست ، نزد تو آوردم .

علی علیه السلام فرمود: «اگر آنها را نگه می داشتی، خیانت بود».

آن گاه اموال را از او گرفت و در بیت المال قرار داد .

.

6658.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَهٍ ذَكَرَ فيها تَعامُلَهُ مَعَ عَقيلٍ عِندَما طَلَبَ مِن بَيتِ المالِ ، ثُمَّ قالَ : وأعجَبُ مِن ذلِكَ طارِقٌ طَرَقَنا بِمَلفوفَهٍ فى وِعائِها ، ومَعجونَهٍ شَنِئتُها ، كَأَنَّما عُجِنَت بِريقِ حَيَّهٍ أو قَيئِها ، فَقُلتُ : أ صِلَهٌ ، أم زَكاهٌ ، أم صَدَقَهٌ ؟ فَذلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَينا أهلَ البَيتِ ! فَقالَ : لا ذا ولا ذاكَ ، ولكِنَّها هَدِيَّهٌ ، فَقُلتُ : هَبِلَتكَ الهَبولُ ! (1) أ عَن دينِ اللّهِ أتَيتَنى لِتَخدَعَنى ؟ أ مُختَبِطٌ أنتَ أم ذو جِنَّهٍ ، أم تَهجُرُ ؟

وَاللّهِ لَو اُعطيتُ الأَقاليمَ السَّبعَهَ بِما تَحتَ أفلاكِها ، عَلى أن أعصِىَ اللّهَ فى نَملَهٍ أسلُبُها جُلبَ شَعيرَهٍ ما فَعَلتُهُ ، وإنَّ دُنياكُم عِندى لَأَهوَنُ مِن وَرَقَهٍ فى فَمِ جَرادَهٍ تَقضَمُها . ما لِعَلِىٍّ ولِنَعيمٍ يَفنى ، وَلَذَّهٍ لا تَبقى ! نَعوذُ بِاللّهِ مِن سُبَاتِ العَقل ، وقُبحِ الزَّلَلِ ، وبِهِ نَستَعينُ . (2)3 / 15الجَمعُ بَينَ الشِّدَّهِ وَاللِّينِ6655.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى بَعضِ عُمّالِهِ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ دَهاقينَ (3) أهلِ بَلَدِكَ شَكَوا مِنكَ غِلظَهً وقَسوَهً ، وَاحتِقارا وجَفوَهً ، ونَظَرتُ فَلَم أرَهُم أهلاً لِأَن يُدنَوا لِشِركِهِم ، ولا أن يُقصَوا ويُجفَوا لِعَهدِهِم ، فَالبَس لَهُم جِلبابا مِنَ اللّينِ تَشوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّهِ ، وداوِل لَهُم بَينَ القَسوَهِ وَالرَّأفَهِ ، وَامزُج لَهُم بَينَ التَّقريبِ وَالإِدناءِ ، وَالإِبعادِ وَالإِقصاءِ ، إن شاءَ اللّهُ . (4)6654.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :كَتَبَ عَلِىٌّ إلى عُمَرَ بنِ مَسلَمَهَ الأَرحَبِىِّ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ دَهاقينَ عَمَلِكَ شَكَوا غِلظَتَكَ ، ونَظَرتُ فى أمرِهِم فَما رَأَيتُ خَيرا ، فَلتَكُن مَنزِلَتُكَ بَينَ مَنزِلَتَينِ : جِلبابِ لِينٍ ، بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّهِ ، فى غَيرِ ظُلمٍ ولا نَقصٍ ؛ فَإِنَّهُم أحيَونا صاغِرينَ ، فَخُذ ما لَكَ عِندَهُم وهُم صاغِرونَ ، ولا تَتَّخِذ مِن دونَ اللّهِ وَليّا ، فَقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً» (5) وقالَ جَلَّ وَعَزَّ فى أهلِ الكِتابِ : «لَا تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَرَى أَوْلِيَآءَ» وقالَ تَبارَكَ وتَعالى : «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» (6) وقَرِّعهُم بِخَراجِهِم ، وقابِل فى وَرائِهِم ، وإِيّاكَ ودِماءَهُم . وَالسَّلامُ . (7) .

1- .أى ثكلتْك الثكول؛ وهى من النساء الَّتى لا يبقى لها ولد (النهايه : ج 5 ص 240 «هبل») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 224 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 162 ح 57 .
3- .الدهقان : رئيس القريه ومُقدَّم التُّجّاء وأصحاب الزراعه ، وهو معرَّب (النهايه : ج 2 ص 145 «دهقن») .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 19 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 489 ح 694 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 390 نحوه ، وذكر أنّه عليه السلام كتبه إلى عمرو بن

سلمه الأرحبى ، وفيه «فى غير ما أن يظلموا ، ولا ينقض لهم عهد ، ولكن تفرّغوا لخراجهم ، ويقاتل من ورائهم ، ولا يؤخذ منهم فوق طاقتهم ، فبذلک أمرتک ، واللّه المستعان . والسلام» بدل «وداول لهم ... » .

5- .آل عمران : 118 .

6- .المائده : 51 .

7- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 .

3 / 15 پیوند درشتی و نرمی

6653.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنرانی وی که در آن ، برخوردش را با عقیل بیان می کرد ، هنگامی که او از بیت المال ، تقاضای مال داشت : و شگفت تر از آن،این که شبْ هنگام، کسی با ما دیدار کرد و ظرفی سرپوشیده آورد ، با معجونی . چنان آن را ناخوش دانستم که گویی آب دهانِ مار بدان آمیخته ، یا از دهانی بیرون ریخته . گفتم : صله است؟ یا زکات؟ یا صدقه؟ که گرفتن اینها بر ما حرام است .

گفت : نه این است و نه آن ؛ بلکه ارمغان است .

گفتم : مادرت بر تو بگرید! آمده ای مرا از دین خدا بگردانی؟! آیا خِرَدْ آشفته ای یا دیوانه ای یا هذیان می گویی؟

به خدا اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان هاست ، به من دهند ، تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه ای به ناروا بربایم ، چنین نخواهم کرد . به درستی که دنیای شما نزد من خوارتر است از برگی در دهان ملخی که آن را می خاید و طعمه خود می نماید.علی را با نعمت های زودگذر و خوشی های ناپایدار چه کار؟! پناه می بریم به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزش ها ، و از او یاری می خواهیم .3 / 15پیوند درشتی و نرمی6653.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به یکی از کارگزارانش : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ دهقانان شهر تو به سبب درشتی ، سختی ، ستم و تحقیر کردن های تو [نسبت به ایشان] ، از تو شکایت دارند . من در کارشان نگریستم . آنان را به خاطر شرکشان شایسته این نیافتم که نزدیک شوند ، و نیز به خاطر پیمانشان [و بودنشان در پناه اسلام] ، شایسته نیست که رانده شوند یا بر آنان جفا شود . پس درباره آنان ، درشتی ونرمی را درهم آمیز ومیان درشتی و مهربانی با آنان ، در چرخش باش ، و میان تقریب و نزدیک کردن و دور کردن و راندن ، جمع کن ، إن شاء اللّه !(1)6652.عنه علیه السلام (أیضاً) تاریخ الیعقوبی :علی علیه السلام به عمر بن مسلمه اَرحبی نوشت : پس از حمد و سپاس خداوند؛ دهقانانِ منطقه ات ، از درشتی ات شکایت کرده اند و من در کار آنان نگریستم و خیری ندیدم . باید موضع تو میانه باشد : نرمی ای آمیخته با درشتی . [البته] بدون ستم و کم گذاشتن . چرا که آنان ، گرچه با خواری ، ما را به سر و سامان می رسانند . پس حقّی را که بر آنان داری ،

از ایشان با خواری بستان و غیرِ خدا را دوست مگیر . خداوند عز و جل فرموده است : «از غیرِ خودتان دوست و هم راز مگیرید . آنان از هیچ نابکاری در حقّ شما کوتاهی نورزند» و خداوند عز و جل درباره اهل کتاب فرموده است : «یهود و نصارا را به عنوان دوست ، انتخاب مکنید» و خداوند تبارک و تعالی فرموده است : «و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد ، از آنان خواهد بود» . با گرفتن مالیاتشان ، آنان را آزرده خاطر ساز و در برابر آنان ، آماده باش و از ریختن خون آنان ، برحذر باش . والسلام !

.

1- .در کتاب أنساب الأشراف آمده که این نامه را برای عمرو بن سلمه نوشت و در آن به جای «پس درباره آنان درشتی و نرمی را در هم آمیز ...» آمده است : «بدون آن که مورد ستم قرار گیرند و پیمانشان شکسته شود ؛ لیکن خراج بپردازند و برای حفظ آنان نبرد بیش از توانشان از آنان ستانده نشود ، بدین مطلب تو را فرمان دادم و خداوند ، کمک کار است . والسلام !» (أنساب الأشراف : ج 2 ص 390) .

6651.امام زین العابدین علیه السلام (در دعا) الإمام علیّ علیه السلام فی کِتابِهِ إلی بَعضِ عُمّالِهِ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّکَ مِمَّن أستَظهِرُ بِهِ عَلی إقامَهِ الدّینِ ، وأقمَعُ بِهِ نَخوَهَ الأثیمِ ، وأسُدُّ بِهِ لَهاهَ الثَّغرِ المَخوفِ . فَاستَعِن بِاللّهِ عَلی ما أهَمَّکَ ، وَاخلِطِ الشِّدَّهَ بِضِغثٍ مِنَ اللّینِ ، وَارفُق ما کانَ الرِّفقُ أرفَقَ ، وَاعتَزِم بِالشِّدَّهِ حینَ لا تُغنی عَنکَ إلّا الشِّدَّهُ . وَاخفِض لِلرَّعِیَّهِ جَناحَکَ ، وَابسُط لَهُم وَجهَکَ ، وألِن لَهُم جانِبَکَ . وآسِ بَینَهُم فِی اللَّحظَهِ والنَّظرَهِ ، وَالإشارَهِ وَالتَّحِیَّهِ ؛ حَتّی لا یَطمَعَ العُظَماءُ فی حَیفِکَ ، ولا یَیأَسَ الضُّعَفاءُ مِن عَدلِکَ . وَالسَّلامُ . (1) .

1- .نهج البلاغه : الکتاب 46 ، الأمالی للمفید : ص 80 ح 4 نحوه ، وفیه أنّه علیه السلام کتبه إلی الأشتر بعد قتل محمّد بن أبی بکر وهو غیر صحیح ظاهرا لأنّ شهاده محمّد بن أبی بکر وقعت بعد شهاده مالک الأشتر ، نهج البلاغه : الکتاب 27 ، تحف العقول : ص 177 ولیس فیهما صدره إلی « لا تغنی عنک إلّا الشدّه » وفیهما «أنّه علیه السلام کتبه إلی محمّد بن أبی بکر» .

6650.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به یکی از کارگزارانش : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ تو از آنانی که در یاریِ دین ، از آنان پشتیبانی خواهم و خودستایی گنهکاران را با او از بین بَرَم ، و رخنه مرزهای بیم آور را با او ببندم . پس در آنچه برایت مهمّ است ، از خداوند ، کمک بجو و درشتی و نرمی را درهم آمیز و آن جا که مهربانی باید ، مهربانی پیشه کن و آن جا که جز درشتی به کار نیاید ، درشتی پیش گیر . در برابر شهروندان ، فروتن باش و با آنان ، گشاده رویی کن و نرمخویی نما . با آنان ، یکسان رفتار نما در نگاه با گوشه چشم ، و نگاه خیره ، و در اشاره و تحیّت گفتن ؛ تا بزرگان ، در تو طمعِ ستم نکنند و ناتوانان ، از عدالتت مأیوس نگردند . والسلام (1) !.

1- .و در الأمالی ، مفید نوشته شده که این نامه را پس از کشته شدن محمّد بن ابی بکر به مالک اشتر نوشت ؛ ولی بر حسب ظاهر درست نیست ؛ چرا که شهادت محمّد بن ابی بکر ، پس از شهادت مالک رُخ داده است (الأمالی ، مفید : ص 80 ح 4) .

الفصل الرابع : السياسه الثقافيّه4 / 1تَنمِيَهُ التَّعليمِ وَالتَّربيَهِ6648.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :عَلَى الإِمامِ أن يُعَلِّمَ أهلَ وِلايَتِهِ حُدودَ الإِسلامِ والإِيمانِ . (1)6647.امام زين العابدين عليه السلام :عنه عليه السلام :إنَّ النّاسَ إلى صالِحِ الأَدَبِ أحوَجُ مِنهُم إلَى الفِضَّهِ وَالذَّهَبِ . (2)6646.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ لى عَلَيكُم حَقّا ، ولَكُم عَلَىَّ حَقٌّ ؛ فَأَمّا حَقُّكُم عَلَىَّ فَالنَّصيحَهُ لَكُم ، وتَوفيرُ فَيئِكُم عَلَيكُم ، وتَعليمُكُم كَى لا تَجهَلوا ، وتَأديبُكُم كَيما تَعلَموا . (3)6649.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام إذا صَلَّى الفَجرَ لَم يَزَل مُعَقِّبا إلى أن تَطلُعَ الشَّمسُ ، فَإِذا طَلَعَت اجتَمَعَ إلَيهِ الفُقَراءُ وَالمَساكينُ وغَيرُهُم مِنَ النّاسِ ، فَيُعَلِّمُهُمُ الفِقهَ وَالقُرآنَ ، وكانَ لَهُ وَقتٌ يَقومُ فيهِ مِن مَجلِسِهِ ذلِكَ . (4)6648.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :إرشاد القلوب :رُوِىَ أَنَّهُ[عليّا عليه السلام] كانَ إذا يَفرُغُ مِنَ الجِهادِ يَتَفَرَّغُ لِتَعليمِ النّاسِ ، وَالقَضاءِ بَينَهُم . (5) .

1- .غرر الحكم : ح 6199 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 328 ح 5637 .
2- .غرر الحكم : ح 3590 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 143 ح 3210 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه34 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 154 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 91 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 408 كلّها نحوه ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 171 وفيه «فالنصيحه فى ذات اللّه » بدل «فالنصيحه لكم».
4- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 109 عن أعين ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 132 .
5- .إرشاد القلوب : ص 218 ، عدّه الداعى : ص 101 ، بحار الأنوار : ج 103 ص 16 ح 70 .

فصل چهارم : سیاست های فرهنگی

4 / 1 توسعه آموزش و پرورش

فصل چهارم : سیاست های فرهنگی4 / 1توسعه آموزش و پرورش6644.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :بر پیشواست که به مردمان تحت حکومتش ، حدود اسلام و ایمان را بیاموزد .6643.امام زین العابدین علیه السلام (در دعا) امام علی علیه السلام :به درستی که مردمان ، به ادبِ شایسته ، نیازمندترند از طلا و نقره .6645.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :ای مردم! به درستی که مرا بر شما حقّی است و شما را نیز بر من حقّی است . امّا حقّ شما بر من ، خیرخواهی برای شما ، زیادکردن ثروت هایتان و آموزش دادنتان است تا در نادانی نمانید ، و پرورش شما ، تا آگاه شوید .6644.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :هنگامی که علی علیه السلام نماز صبح به جا می آورد ، در حال تعقیب نماز بود تا خورشید طلوع می کرد . هنگام طلوع خورشید ، تهی دستان و مستمندان و دیگر قشرهای مردم ، نزد او جمع می شدند و او به آنان ، دین شناسی و قرآن می آموخت و در ساعتی خاص ، از این جلسه برمی خاست .6643.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (فی الدعاءِ) إرشاد القلوب :گزارش شده که هر گاه علی علیه السلام از نبردْ فراغت پیدا می کرد، به آموزش مردم و داوری در میان آنان می پرداخت .

.

6642.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى عن عِلباء بن أحمَرَ :إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ خَطَبَ النّاسَ فَقالَ : مَن يَشتَرى عِلما بِدِرهَمٍ ؟ فَاشتَرَى الحارِثُ الأَعوَرُ صُحُفا بِدِرهَمٍ ، ثُمَّ جاءَ بِها عَلِيّا ، فَكَتَبَ لَهُ عِلما كَثيرا ، ثُمَّ إنَّ عَلِيّا عليه السلام خَطَبَ النّاسَ بَعدُ ، فَقالَ : يا أهلَ الكوفَهِ ! غَلَبَكُم نِصفُ رَجُلٍ . (1)6641.امام على عليه السلام :الغارات عن سالِم بن أبِى الجَعد :فَرَضَ عَلىٌّ عليه السلام لِمَن قَرَأَ القُرآنَ ألفَينِ ألفَينِ . قالَ : وكانَ أبى مِمَّن قَرَأَ القُرآنَ . (2)6640.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه :وَفَدَ غالِبُ بنُ صَعصَعَهَ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام ومَعَهُ ابنُهُ الفَرَزدَقُ 3 ، فَقالَ لَهُ : مَن أنتَ ؟ فَقالَ : غالِبُ بنُ صَعصَعَهَ المُجاشِعِىُّ ... قالَ : يا أبَا الأَخطَلِ ، مَن هذَا الغُلامُ مَعَكَ ؟ قالَ : اِبنى ، وهُوَ شاعِرٌ . قالَ : عَلِّمهُ القُرآنَ ؛ فَهُوَ خَيرٌ لَهُ مِنَ الشِّعرِ . (3)6639.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ عليه السلام إلى قُثَمِ بنِ العَبّاسِ ، وهوَ عامِلُهُ عَلى مَكَّهَ : أمّا بَعدُ ، فَأَقِمِ لِلنّاسِ الحَجَّ ، وذَكِّرهُم بِأَيّامِ اللّهِ ، وَاجلِس لَهُمُ العَصرَينِ ، فَأَفتِ المُستَفِتىَ ، وعَلِّمِ الجاهِلَ ، وذاكِرِ العالِمَ . (4) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 168 وراجع تاريخ بغداد : ج 8 ص 357 .
2- .الغارات : ج 1 ص 131 ؛ كنز العمّال : ج 2 ص 339 ح 4186 نقلاً عن شعب الإيمان وليس فيه «وكان أبى ...» .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 21 ، كنز العمّال : ج 2 ص 288 ح 4026 نقلاً عن ابن الأنبارى فى المصاحف والدينورى عن الفرزدق نحوه .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 67 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 497 ح 702 .

6638.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الطبقات الکبری به نقل از علباء بن احمر : علی بن ابی طالب علیه السلام ، سخنرانی کرد و فرمود : «چه کسی دانشی را به یک درهم می خرد؟» .

حارث اَعوَر (یک چشم) چند صفحه را به یک درهم خرید و آن را نزد علی علیه السلام آورد و ایشان ، برایش دانش های بسیاری نوشت .

پس از آن ، علی سخنرانی کرد و فرمود : «ای مردم کوفه ! نیمه مردی بر شما پیروز گشت» .6637.امام علی علیه السلام :الغارات به نقل از سالم بن ابی جعد : علی علیه السلام برای کسانی که قرآن قرائت می کردند ، دو هزار دو هزار ، مقرّری تعیین کرد ؛ و پدرم از قاریان قرآن بود .6636.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :غالب بن صعصعه ، بر علی علیه السلام وارد شد و فرزندش فَرَزدَق 1 با او بود . علی علیه السلام به وی فرمود : «کیستی؟» .

گفت : غالب ، فرزند صعصعه مجاشعی ...

فرمود : « ... ای ابو اخطل ! این جوانِ همراهت کیست؟» .

گفت : فرزندم ، و او شاعر است .

فرمود : «به وی قرآن بیاموز که برایش از شعر ، بهتر است» .6642.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه وی به قُثَم بن عباس که کارگزار وی در مکّه بود : پس از حمد خدا؛ حج را برای مردم به پا دار و به آنان روزهای خداوند را یادآوری کن، و بامداد و شامگاه برایشان بنشین ، به استفتاکنندگان فتوا ده ، نادان را تعلیم کن ، و با دانشمند ، مذاکره نما .
.

6641.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام لِسائِلٍ سَأَلَهُ عَن مُعضِلَهٍ : سَل تَفَقُّها ولا تَسأَل تَعَنُّتا ؛ فَإِنَّ الجاهِلَ المُتَعَلِّمَ شَبيهٌ بِالعالِمِ ، وإنَّ العالِمَ المُتَّعَسِّفَ شَبيهٌ بِالجاهِلِ المُتَعَنِّتِ . (1)6640.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام لِرَجُلٍ سَأَلَهُ رَجُلٌ أن يُعَرِّفَهُ الإيمانَ : إذا كانَ الغَدُ فَأتِنى حَتّى اُخبِرَکَ عَلى أسماعِ النّاسِ ، فَإِن نَسيتَ مَقالَتى حَفِظَها عَلَيکَ غَيرُکَ ؛ فَإِنَّ الكَلامَ كَالشّارِدَهِ يَنفُذُها هذا ويُخطِئُها هذا . (2)4 / 2النَّهىُ عَن نَقضِ السُّنَنِ الصّالِحَهِ6637.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : لا تَنقُض سُنَّهً صالِحَهً عَمِلَ بِها صُدورُ هذِهِ الاُمَّهِ ، وَاجتَمَعَت بِهَا الاُلفَهُ ، وصَلَحَت عَلَيهَا الرَّعِيَّهُ ، ولا تُحدِثَنَّ سُنَّهً تَضُرُّ بِشَىءٍ مِن ماضى تِلکَ السُّنَنِ ؛ فَيَكونَ الأَجرُ لِمَن سَنَّها ، وَالوِزرُ عَلَيکَ بِما نَقَضتَ مِنها ... وَالواجِبُ عَلَيکَ أن تَتَذَكَّرَ مامَضى لِمَن تَقَدَّمَکَ مِن حُكومَهٍ عادِلَهٍ ، أو سُنَّهٍ فاضِلَهٍ ، أو أثَرٍ عَن نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله ، أو فَريضَهٍ فى كِتابِ اللّهِ . (3)6636.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ (فى روايَهِ تُحَفِ العُقولِ) : وأكثِر مُدارَسَهَ العُلَماءِ ، ومُثافَنَهَ (4) الحُكَماءِ ، فى تَثبيتِ ما صَلَحَ عَلَيهِ أهلُ بِلادِکَ ، وإقامَهِ مَا استَقامَ بِهِ النّاسُ مِن قَبلِکَ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ يَحِقُّ الحَقَّ ، ويَدفَعُ الباطِلَ ، ويُكتَفى بِهِ دَليلاً ومِثالاً لِأَنَّ السُّنَنَ الصّالِحَهَ هِىَ السَّبيلُ إلى طاعَهِ اللّهِ . (5) .

1- .نهج البلاغه : الحكمه 320 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 132 ح 2980 نحوه ، بحار الأنوار : ج 1 ص 222 ح 7 .
2- .نهج البلاغه : الحكمه 266 ، بحار الأنوار : ج 2 ص 160 ح 8 .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 130 و ص 148 نحوه وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 356 و 357 .
4- .المُثافِن : المواظِب ، ويقال : ثافَنتُ فلاناً إذا حابَبته تحادِثُه وتلازِمه وتكَلّمه (لسان العرب : ج 13 ص 79 «ثفن») .
5- .تحف العقول : ص 131 .

4 / 2 بازداشتن از برهم زدن سنّت های پسندیده

6635.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در پاسخ پرسش کننده ای که از مشکلی پرسیده بود : برای فهمیدن بپرس ، نه برای چون و چرا کردن ، که نادانِ آموزنده ، همانند داناست ، و دانای بیرون از انصاف ، همانند نادانِ پُر چون و چراست .6634.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در پاسخ مردی که از او خواست تا ایمان را برایش معرّفی کند : چون فردا شود ، نزد من آی تا در حضور مردم ، برایت بازگویم که اگر سخنم را فراموش کردی ، دیگری آن را به خاطر بسپارد ؛ زیرا که سخن ، چون شکارِ رَمَنده است . یکی آن را به دست آرَد و دیگری از دست دهد .4 / 2بازداشتن از برهم زدن سنّت های پسندیده6631.امام علی علیه السلام (در دعا) امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : و آیین پسندیده ای را بر هم مزن که بزرگان این امّت ، بدان رفتار نموده اند و بدان وسیله ، الفت و پیوستگی به هم آمده است و شهروندان ، بر آن پایه ، سازش کرده اند ؛ و آیینی را مَنِه که به چیزی از سنّت های نیک گذشته ، زیان رسانَد ، تا پاداش ، از آنِ سنّت گذار باشد و گناهش بر تو مانَد که آن را شکسته ای ... و بر تو واجب است به خاطر داشته باشی که آنچه بر پیشینیان گذشته ، از حکومتی عادلانه است ، یا سنّتی نیکو ، یا اثری که از پیامبر ما به جا مانده ، یا از واجبی که در کتاب خداست .6630.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر (طبق گزارش تحف العقول) : در تثبیت آنچه همشهریانت بدان صالح بودند و استوار نگه داشتن آنان بر آنچه بدان استوار بودند ، درس آموزی از عالمان و هم نشینی با حکیمان را بسیار گردان ؛ چرا که این کار ، حق را به کُرسی بنشانَد و باطل را برچیند و بدان ، به عنوان نمونه و راهنما ، بسنده گردد ؛ چرا که سنّت های نیکو ، تنها راه برای اطاعت از خداوند است .

.

4 / 3الأَمرُ بِمُكافَحَهِ السُّنَنِ الطّالِحَه6635.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :اِعلَم أَنَّ أفضَلَ عِبادِ اللّهِ عِندَ اللّهِ إمامٌ عادِلٌ ، هُدِىَ وهَدى ، فَأَقامَ سُنَّةً مَعلومَةً ، وأماتَ بِدعَةً مَجهولَةً ، وإنَّ السُّنَنَ لَنَيِّرَهٌ لَها أعلَامٌ ، وإنَّ البِدَعَ لَظاهِرَهٌ لَها أعلامٌ . (1)6634.عنه عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :أتَتِ المَوالى أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالوا : نَشكو إلَيکَ هؤُلاءِ العَرَبَ ؛ إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ يُعطينا مَعَهُمُ العَطايا بِالسَّوِيَّهِ ، وزَوَّجَ سَلمانَ وبِلالاً وصُهَيبا ، وأبَوا عَلَينا هؤُلاءِ وقالوا : لا نَفعَلُ ! فَذَهَبَ إلَيهِم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَكَلَّمَهُم فيهم ، فَصاحَ الأَعاريبُ : أبَينا ذلِکَ يا أبَا الحَسَنِ ، أبَينا ذلِکَ ! فَخَرَجَ وهُوَ مُغضَبٌ يُجَرُّ رِداءُهُ وهُوَ يَقولُ : يا مَعشَرَ المَوالى ! إنَّ هؤُلاءِ قَد صَيَّروكُم بِمَنزِلَهِ اليَهودِ وَالنَّصارى ؛ يَتَزَوَّجونَ إلَيكُم ولا يُزَوِّجونَكُم ، ولا يُعطونَكُم مِثلَ ما يَأخُذونَ ؛ فَاتَّجِروا بارَکَ اللّهُ لَكُم ، فَإنّى قَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : الرِّزقُ عَشَرَهُ أجزاءٍ ؛ تِسعَهُ أجزاءٍ فِى التِّجارَهِ ، وَواحِدَهٌ فى غَيرِها . (2) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 164 ، الجمل : ص 187 عن ابن دأب ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 337 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 168 كلاهما عن عبد اللّه بن محمّد عن أبيه ، العقد الفريد : ج 3 ص 310 عن ابن دأب وليس فيه «وإنّ السنن لنيّره ...» ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 276 كلّها نحوه .
2- .الكافى : ج 5 ص 318 ح 59 عن الفضل بن أبى قرّه .

4 / 3 ستیز با سنّت های ناپسند

4 / 3ستیز با سنّت های ناپسند6631.عنه علیه السلام (فی الدُّعاءِ) امام علی علیه السلام :بدان که برترین بندگان خداوند نزد او ، پیشوای عادل است که راه یابد و راهنمایی کند تا سنّت های شناخته شده را بر پا دارد و بدعت های ناشناخته را بمیراند . به درستی که سنّت ها پرتوافشانی هستند که نشانه هایی دارند و بدعت ها نیز پدیده ای آشکارند که نشانه هایی دارند .6630.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :مسلمانان غیر عرب ، نزد امیر مؤمنان آمدند و گفتند : از این عرب ها به تو شِکوه می کنیم . به درستی که پیامبر خدا ما را سهمی برابر آنان می بخشید و برای سلمان و بلال و صهیب ، زن گرفت و اینان ، از این کارْ سر باز می زنند و می گویند : چنین نخواهیم کرد .

امیرمؤمنان نزد آنان رفت و در این باره با آنها صحبت نمود . عرب ها فریاد برآوردند که : ای ابوالحسن ! این را نمی پذیریم ؛ این را نمی پذیریم !

علی علیه السلام بیرون آمد ، در حالی که خشمگین بود و ردایش بر زمین کشیده می شد . و می گفت : «ای گروه غیر عرب ! به درستی که اینان ، شما را در جایگاه یهود و نصارا قرار داده اند . از شما زن می گیرند و به شما زن نمی دهند و به اندازه ای که از شما می گیرند، به شما نمی دهند. پس تجارت کنید ؛ خداوند به شما برکت خواهد داد . به درستی که از پیامبر خدا شنیدم که روزی ، ده قسمت است : نُه قسمت آن در تجارت است و یک قسمت آن در امور دیگر .

.

4 / 4التَّجَنُّبُ مِن مَراسِمِ الاِستِقبالِ6627.امام على عليه السلام :نهج البلاغه :قالَ [عَلِىٌّ] عليه السلام وقَد لَقِيَهُ عِندَ مَسيرِهِ إلَى الشّامِ دَهاقينُ الأَنبارِ ، فَتَرَجَّلوا لَهُ واشتَدّوا بَينَ يَدَيهِ فَقالَ : ما هذَا الَّذى صَنَعتُموهُ ؟ فَقالوا : خُلُقٌ مِنّا نُعَظِّمُ بِهِ اُمَراءَنا . فَقالَ : وَاللّهِ ما يَنتَفِعُ بِهذا اُمَراؤُكُم ، وإنَّكُم لَتَشُقّونَ عَلى أنفُسِكُم فى دُنياكُم ، وتَشقَونَ بِهِ فى آخِرَتِكُم . وما أخسَرَ المَشَقَّةَ وَراءَهَا العِقابُ ، وأربَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الأَمانُ مِنَ النّارِ ! (1)6626.امام على عليه السلام :نهج البلاغه :رُوِىَ أنَّهُ [عَليّاً] عليه السلام لَمّا وَرَدَ الكوفَةَ قادِما مِن صِفّينَ مَرَّ بِالشَّبامِيّينَ (2) فَسَمَعَ بُكاءَ النِّساءِ عَلَى قَتلَى صِفّين ، وخَرَجَ إلَيهِ حَربُ بنُ شَرَحبيلِ الشَّبامىّ ... يَمشى مَعَهُ وهوَ عليه السلام راكِبٌ ، فَقالَ عليه السلام : ارجَع ؛ فإنَّ مَشىَ مِثلِکَ مَعَ مِثلى فِتنَةٌ لِلوالى ، ومَذَلَّةٌ لِلمُؤمِنِ . (3)6625.امام على عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :خَرَجَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام عَلى أصحابِهِ وهُوَ راكِبٌ ، فَمَشَوا خَلفَهُ ، فَالتَفَتَ إلَيهِم ، فَقالَ : لَكُم حاجَةٌ ؟ فَقالوا : لا ، يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ولكِنّا نُحِبُّ أن نَمشِىَ مَعَکَ ، فَقالَ لَهُم : اِنصَرِفوا ؛ فَإِنَّ مَشىَ الماشى مَعَ الرّاكِبِ مَفسَدَةٌ لِلرّاكِبِ ، ومَذَلَّةٌ لِلماشى .

قالَ : ورَكِبَ مَرَّةً اُخرى فَمَشَوا خَلفَهُ ، فَقالَ : اِنصَرِفوا ؛ فَإِنَّ خَفقَ النِّعالِ خَلفَ أعقابِ الرِّجالِ مَفسَدَةٌ لِقُلوبِ النَّوکى (4) . (5) .

1- .نهج البلاغه : الحكمه 37 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 104 عن النوكى ، بحار الأنوار : ج 41 ص 55 ح 3 وراجع وقعه صفّين : ص 144 .
2- .الشبام : حىّ من اليمن من همدان (لسان العرب : ج 12 ص 317 «شبم») .
3- .نهج البلاغه : الحكمه 322 ، وقعه صفّين : ص 531 عن عبد اللّه بن عاصم الفائشى ؛ المعيار والموازنه : ص 193 كلاهما نحوه .
4- .النَّوكى : الحمقى (النهايه : ج 5 ص 129 «نوک») .
5- .المحاسن : ج 2 ص 470 ح 2632 ، الكافى : ج 6 ص 540 ح 16 وليس فيه ذيله وكلاهما عن هشام بن سالم ، تحف العقول : ص 209 نحوه ، مشكاه الأنوار : ص 364 ح 1189 عن هشام بن سالم رفعه إلى الإمام علىّ عليه السلام ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 104 وفيه «وارجعوا ، النعال خلف أعقاب الرجال مفسده القلوب» بدل «فإنّ خفق ...» .

4 / 4 پرهیز از مراسم استقبال

4 / 4پرهیز از مراسم استقبال6622.امام علی علیه السلام :نهج البلاغه :دهقانان شهر انبار ، هنگام رفتن امام به شام او را دیدند . برای وی پیاده شدند و پیشاپیشش دویدند .

فرمود : «این چه کاری است که انجام می دهید؟» .

گفتند : عادتی است که بدان ، امیران خود را احترام می کنیم .

فرمود : «به خدا سوگند که امیران شما از این کار ، سودی نمی برند و شما در دنیا خود را به رنج می افکنید و در آخرت نیز هلاک می شوید . چه زیانبار است رنجی که به دنبالش کیفر باشد ، و چه سودمند است آسایشی که بدان ، امان بودن از آتش است !» .6621.امام علی علیه السلام :نهج البلاغه :گزارش شده آن گاه که علی علیه السلام پس از جنگ صفّین ، وارد کوفه شد ، از ناحیه شبامیان (1) گذشت و [صدای]گریه زنان را بر کُشتگان صفّین شنید . حرب بن شُرَحْبیل شبامی بیرون آمد و در حالی که علی علیه السلام سواره بود ، او همراهش پیاده حرکت می کرد .

علی علیه السلام فرمود : «برگرد ! چرا که پیاده رفتن چون تویی با من ، برای زمامدار ، فتنه است و برای مؤمن ، خواری» .6620.امام علی علیه السلام :امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، سواره بیرون شد و یارانش پیاده به دنبالش راه افتادند . به سوی آنان برگشت و فرمود : «کاری دارید؟» .

گفتند : نه ای امیرمؤمنان ! ولی دوست می داریم با تو پیاده حرکت کنیم .

پس به آنان فرمود : «بازگردید ؛ زیرا پیاده رفتن پیاده به همراه سواره ، برای سواره فسادانگیز است و برای پیاده ، خواری است» .

[امام صادق علیه السلام] گفت : امام علی علیه السلام بار دیگر سوار شد وآنان به دنبالش پیاده ، راه افتادند . سپس فرمود : «بازگردید ؛ زیرا صدای کفشْ پشت سرِ مردان ، برای دل های نابخردان، فسادانگیز است» .

.

1- .شبامیان ، تیره ای از همْدانیان که از یمن بودند .

4 / 5النَّقدُ بَدَل الإطراءِ6625.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ بَعدَ ذِكرِ خَصائِصِ البِطانَهِ الصّالِحَهِ : فَاتَّخِذ اُولئِکَ خاصَّهً لِخَلَواتِکَ وحَفَلاتِکَ ، ثُمَّ لیَکُن آثَرُهُم عِندَکَ أقوَلَهُم بِمُرِّ الحَقِّ لَکَ ، وأقَلَّهُم مُساعَدَهً فیما یَکونُ مِنکَ مِمّا کَرِهَ اللّهُ لِأَولیائِهِ ، واقِعا ذلِکَ مِن هَواکَ حَیثُ وَقَعَ . وَالصَق بِأهلِ الوَرَعِ وَالصِّدقِ ، ثُمَّ رُضهُم عَلى أَلّا یُطروکَ ولا یَبجَحوکَ (1) بِباطِلٍ لَم تَفعَلَهُ ؛ فَإِنَّ کَثرَهَ الإطراءِ تُحدِثُ الزَّهوَ ، وتُدنى مِنَ العِزَّهِ . (2)6608.رسولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله :عنه علیه السلام فى جَوابِ مَن قالَ : أنتَ أمیرُنا ونَحنُ رَعِیَّتُکَ ، بِکَ أخرَجَنَا اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الذُّلِّ ، وبِإعزازِکَ أطلَقَ عِبادَهُ مِنَ الغُلِّ ، فَاختَر عَلَینا وأمضِ اختِیارَکَ ، وَائتَمِر فَأَمضِ ائتِمارَکَ ؛ فَإِنَّکَ القائِلُ المُصَدَّقُ ، وَالحاکِمُ المُوَفَّقُ والمَلِکُ المُخَوَّلُ ، لا نَستَحِلُّ فى شَىءٍ مَعصِیَتَکَ ، ولا نَقیسُ عِلما بِعِلمِکَ ، یَعظُمُ عِندَنا فى ذلِکَ خَطَرُکَ ویَجِلُّ عَنهُ فى أنفُسِنا فَضلُکَ : إنَّ مِن حَقِّ مَن عَظُمَ جَلالُ اللّهِ فى نَفسِهِ ، وَجَلَّ مَوضِعُهُ مِن قَلبِهِ أن یَصغُرَ عِندَهُ لِعِظَمِ ذلِکَ کُلُّ ما سِواهُ ، وإنَّ أحَقَّ مَن کانَ کَذلِکَ لَمَن عَظُمَت نِعمَهُ اللّهِ عَلَیهِ ، ولَطُفَ إحسانُهُ إلَیهِ ، فَإِنَّهُ لَم تَعظُم نِعمَهُ اللّهِ عَلى أحَدٍ إلّا زادَ حَقُّ اللّهِ عَلَیهِ عِظَما .

وإنَّ مِن أسخَفِ حالاتِ الوُلاهِ عِندَ صالِحِ النّاسِ أن یُظَنَّ بِهِم حُبُّ الفَخرِ ، ویوضَعَ أمرُهُم عَلَى الکِبرِ ، وقَد کَرِهتُ أن یَکونَ جالَ فى ظَنَّکُم أنّى اُحِبُّ الإطراءَ ، وَاستِماعَ الثَّناءِ ، ولَستُ بِحَمدِ اللّهِ کَذلِکَ ، ولَو کُنتُ اُحِبُّ أن یُقالَ ذلِکَ لَتَرَکتُهُ انحِطاطا للّهِ سُبحانَهُ عَن تَناوُلِ ما هُوَ أحَقُّ بِهِ مِنَ العَظَمَهِ وَالکِبرِیاءِ . ورُبَّمَا استَحلَى النّاسُ الثَّناءَ بَعدَ البَلاءِ .

فَلا تُثنوا عَلَىَّ بِجَمیلِ ثَناءٍ ، لِاءِخراجى نَفسى إلَى اللّهِ وإلَیکُم مِنَ البَقِیَّهِ فى حُقوقٍ لَم أفرُغ مِن أدائِها ، وفَرائِضَ لابُدَّ مِن إمضائِها ؛ فَلا تُکَلِّمونى بِما تُکَلَّمُ بِهِ الجَبابِرَهُ ، ولا تَتَحَفَّظوا مِنّى بِما یُتَحَفَّظُ بِهِ عِندَ أهلِ البادِرَهِ (3) ، ولا تُخالِطونى بِالمُصانَعَهِ ، ولا تَظُنّوا بِى استِثقالاً فى حَقٍّ قیلَ لى ، ولَا التِماسَ إعظامٍ لِنَفسى لِما لا یَصلُحُ لى ؛ فَإِنَّهُ مَنِ استَثقَلَ الحَقَّ أن یُقالَ لَهُ ، أو العَدلَ أن یُعرَضَ عَلَیهِ ، کانَ العَمَلُ بِهِما أثقَلَ عَلَیهِ .

فَلا تَکُفّوا عَنّى مَقالَهٍ بِحَقٍّ ، أو مَشورَهٍ بِعَدلٍ ؛ فَإِنّى لَستُ فى نَفسى بِفَوقِ ما أن اُخطِئَ ، ولا آمَنُ ذلِکَ مِن فِعلى ، إلّا أن یَکفِیَ اللّهُ مِن نَفسى ما هُوَ أملَکُ بِهِ مِنّى ، فَإِنَّما أنَا وأنتُم عَبیدٌ مَملوکونَ لِرَبٍّ لا رَبَّ غَیرُهُ ، یَملِکُ مِنّا ما

لا نَملِکُ مِن أنفُسِنا ، وأخرَجَنا مِمّا کُنّا فیهِ إلی ما صَلَحنا عَلَیهِ ، فَأبدَلَنا بَعدَ الضَّلالَهِ بِالهُدی ، وأعطانَا البَصیرَهَ بَعدَ العَمی . (4) .

1- .یَبْجَحوک أو کما فی شرح النهج : یُبَجِّحوک : أی لا یجعلوک ممّن یبجَح أی یفخر بباطل لم یفعله کما یبجِّح أصحابُ الاُمراء الاُمراء (شرح نهج البلاغه : ج 17 ص 45) .
2- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، تحف العقول : ص 129 نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 602 ح 744 .
3- .البادِره : الحِدّه ؛ وهو ما یَبدر من حِدّه الرجل عند غضبه من قول أو فعل (لسان العرب : ج 4 ص 48 «بدر») .
4- .الکافی : ج 8 ص 355 ح 550 عن جابر عن الإمام الباقر علیه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 216 وفیه «التقیّه» بدل «البقیّه» .

4 / 5 انتقاد ، نه ستایش!

4 / 5انتقاد ، نه ستایش!6603.بحار الأنوار :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر ، پس از بازگویی ویژگی های محرمان شایسته : اینان را خاصّ خلوت ها و مجلس هایت کن . سپس آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخِ حق را به تو بیشتر بگوید و در آنچه خداوند از دوستانش نمی پسندد و به گونه ای از تو سر می زند، کم تر یاری ات دهد ؛ و به پارسایان و راستگویان بپیوند و آنان را چنان بپرور که تو را فراوان نستایند ، و با ستودن کار بیهوده ای که نکرده ای ، خاطرت را شاد ننمایند که ستودنِ فراوان ، خودپسندی آرَد و به خودخواهی وا دارد .6601.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام در پاسخ کسی که گفت : تو امیر مایی و ما فرمانبران تو . به واسطه تو خداوند ما را از خواری بیرون آورد و با عزّت بخشیدن به تو ، بندگانش را از بند رهانید . تو برای ما انتخاب کن و انتخابت را به اجرا گذار و هرگونه می خواهی فرمان ده و آن را به اجرا درآور ؛ چرا که تو گوینده ای هستی که سخنش را باور کنند ، و حکمرانی کامیاب ، و فرمانروایی بهره مند از نعمت های الهی هستی . نافرمانی ات را در هیچ زمینه ای روا نمی دانیم و هیچ دانشی را با دانش تو نمی سنجیم که جایگاهت نزد ما بس بزرگ است و فضیلتت در جان ما بس والا : کسی که جلال خدا در جانش بزرگ است و منزلتش در دلِ او سُترگ ، سزاست که به سبب این بزرگی ، هر چه جز خداست ، نزد او خُرد باشد ، و سزاوارترین کس بدین آن بُود که نعمت های الهی بر او بزرگ باشد و احسانش نیکو ؛ زیرا نعمت خداوند ، بر کسی فزونی نیابد ، جز آن که حقّ خداوند ، بر او بزرگ گردد .

به درستی که پست ترین خوی زمامداران ، نزد مردمان نیک ، آن است که گمان رود که آنان ، فخرفروشی را دوست می دارند ، و کارِ آنان را بر پایه خودبینی نَهند . برایم ناگوار است که در خاطرِ شما بگذرد که من ستایش [از جانب شما]و شنیدن ثناگویی را دوست دارم . سپاسْ خدا را که چنین نیستم و حتّی اگر هم ستایشْ دوست بودم ، آن را وا می نهادم ، به سبب فروتنی در پیشگاه خدایِ سبحان ، از بزرگی و بزرگواری ای که تنها او بدان سزاوار است ؛ و چه بسا مردم ، ستایش پس از سختی را شیرین بدانند .

مرا به نیکی نستایید تا خود را نزدِ خداوند و شما ، از عهده حقوقی که تاکنون ادا نکرده ام و واجب هایی که بر من است ، بیرون سازم . پس با من چنان که با سرکشان سخن گویند ، سخن مگویید و چونان که با تیزخویان کنند ، از من کناره مگیرید . با ظاهرسازی و سازش با من رفتار مکنید و گمان مبرید که شنیدن حق ، بر من گران است ؛ و نمی خواهم که مرا بزرگ انگارید ، در آنچه که شایسته من نیست . همانا که آن که سخن حق بر او گران آید ، یا عرضه عدالت بر او دشوار بُود ، عمل به حق و عدالت ، بر او دشوارتر باشد .

پس،از گفتن حق و رایزنی در عدالت،خودداری مکنید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم ، و نه در کار خویش از خطا ایمنم ، مگر که خدا مرا در کارِ خویش ، کفایت کند که از من بر آن ، تواناتر است . (1) جز این نیست که ما و شما ، بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست . او از ما چیزی را مالک است که ما اختیارش را نداریم . ما را از آنچه در آن بودیم ، بیرون کرد و بدانچه صلاح ما بود ، درآورد . به جای گمراهی، رستگاری نصیبمان کرد و پس از کوری ، بینایی مان عطا فرمود .

.

1- .از جمله های بعد ، معلوم می شود که امام علی علیه السلام ، عصمت خود را موهبتی الهی می داند و لذا می گوید که اگر خداوند ، او را حفظ نکند ، خطاکار خواهد بود . بنا بر این ، این جمله با مقام عصمت امام ، مخالفتی ندارد .

ص: 74

. .

ص: 75

. .

4 / 6الاِلتِزامُ بِالحَقِّ فى مَعرِفَهِ الرِّجالِ6604.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (فيما أوصَى بهِ ابنَهُ الحسنَ عليه السلام) الأمالى للمفيد عن الأَصبغَ بن نُباته :دَخَلَ الحارِثُ الهَمدانِىُّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فى نَفَرٍ مِنَ الشّيعَهِ وكُنتُ فيهم ، فَجَعَلَ الحارِثُ يَتَأَوَّدُ فى مِشيَتِهِ ، ويَخبِطُ (1) الأَرضَ بِمِحجَنِهِ (2) ، وكانَ مَريضا ، فَأَقبَلَ عَلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وكانَت لَهُ مِنهُ مَنزِلَهٌ فَقالَ : كَيفَ تَجِدُکَ يا حارِثُ ؟ فَقالَ : نالَ الدَّهرُ يا أميرَ المُؤمِنينَ مِنّى ، وزادَنى اُوارا (3) وغَليلاً اِختِصامُ أصحابِکَ بِبابِکَ ، قالَ : وفيمَ خُصومَتُهُم ؟ قالَ : فيکَ وفِى الثَّلاثَهِ مِن قَبلِکَ ، فَمِن مُفرِطٍ مِنهُم غالٍ ، ومُقتَصِدٍ تالٍ ومِن مُتَرَدِّدٍ مُرتابٍ ، لا يَدرِى أ يُقدِمُ أم يُحجِمُ ؟ فَقالَ : حَسبُکَ يا أخا هَمدانَ ، ألا إنَّ خَيرَ شيعَتِى النَّمَطُ الأَوسَطُ ، إلَيهِم يَرجِعُ الغالى ، وبِهِم يَلحَقُ التّالى .

فَقالَ لَهُ الحارِثُ : لَو كَشَفتَ فِداکَ أبى واُمّى الرَّينَ عَن قُلوبِنا ، وجَعَلتَنا فى ذلِکَ عَلى بَصيرَهٍ مِن أمرِنا . قالَ عليه السلام : قَدکَ (4) فَإِنَّکَ امرُؤٌ مُلبوسٌ عَلَيکَ . إنَّ دينَ اللّهِ لا يُعرَفُ بِالرِّجالِ ، بَل بِآيَهِ الحَقِّ ؛ فَاعرِفِ الحَقَّ تَعرِف أهلَهُ .

يا حارِثُ ، إنَّ الحَقَّ أحسَنُ الحَديث ، وَالصّادِعُ بِهِ مُجاهِدٌ. (5) .

1- .الخبط : الضرب (المصباح المنير : ص 163 «خبط») .
2- .المِحْجَن : عصا مُعقّفه الرأس كالصولجان ، والميم زائده (النهايه : ج 1 ص 347 «حجن») .
3- .الاُوار بالضمّ : حراره النار والشمس والعطش (النهايه : ج 1 ص 80 «أور») . وهو هنا كنايه عن الإيلام .
4- .قَدْ : بمعنى حَسْب ، ويقال للمخاطب : قَدْک : أى حَسْبک (النهايه : ج 4 ص 19 «قد») .
5- .الأمالى للمفيد : ص 3 ح 3 ، الأمالى للطوسى : ص 625 ح 1292 وفيه «فى شأنک والبليّه من قبلک» بدل «فيک وفى الثلاثه من قبلک» و«قالٍ» بدل «تالٍ» ، بشاره المصطفى : ص 4 وفيه «والٍ» بدل «تالٍ» ، تأويل الآيات الظّاهره : ج 2 ص 649 ح 11 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 37 كلاهما نحوه و راجع : ج 9 ص 240 (السيّد الحميرى) .

4 / 6 حق مداری در شناخت مردان

4 / 6حق مداری در شناخت مردان6718.المناقب لابن شهرآشوب :الأمالی ، مفید به نقل از اصبغ بن نباته : حارث همْدانی با گروهی از شیعیان که من نیز جزوِ آنان بودم ، بر امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد . حارث که بیمار بود ، خمیده گام برمی داشت و عصا به زمین می کوبید . امیر مؤمنان به سویش آمد ؛ چرا که حارث ، نزد وی منزلتی داشت ، و فرمود : «چگونه ای حارث؟» .

گفت : ای امیرمؤمنان ! روزگار از من خواسته هایش را گرفته و درگیری یارانت در آستان تو ، مرا می سوزاند و به خشم آورده است .

فرمود : «نزاع آنان ، درباره چیست؟» .

گفت : درباره تو و سه خلیفه پیشین . گروهی افراطی و غلوکننده اند ، گروهی میانه و دنباله رواند ، و گروهی مردّد و شک کننده که نمی دانند به پیش بروند یا بازگردند .

فرمود : «کافی است برادرِ همدانی ! بدانیدکه بهترین پیروِ من ، گروه میانه اند که اهل غلو ، به آنان برمی گردند و عقب ماندگان ، به آنها می رسند» .

حارث به ایشان گفت : پدر و مادرم فدایت ، ای کاش زنگار از دل های ما برچینی و ما را در کارمان روشن سازی !

فرمود : «کافی است ! به درستی که کارها بر تو مشتبه شده است . دین خدا با مردان شناخته نگردد ؛ بلکه با نشانه های حقیقتْ [به شناخت درآید] . حق را بشناس تا پیروان حقیقت را بشناسی .

ای حارث ! زیباترین سخن ، سخنِ حقّ است و فریاد کننده حقّ ، مجاهد[در راه خدا] است» .

.

6712.امام على عليه السلام :البيان والتبيين :نَهَضَ الحارِثُ بنُ حَوطٍ اللَّيثِىُّ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وهُوَ عَلَى المِنبَرِ ، فَقالَ : أ تَظُنُّ أنّا نَظُنُّ أنَّ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ كاناَ عَلى ضَلالٍ ؟ قالَ : يا حارِ ، إنَّهُ مَلبوسٌ عَلَيکَ ؛ إنَّ الحَقَّ لا يُعرَفُ بِالرِّجالِ ؛ فَاعرِفِ الحَقَّ تَعرِف أهلَهُ !. (1)راجع : ج 5 ص 6 (التباس الأمر على من لا بصيره له) .

.

1- .البيان والتبيين : ج 3 ص 211 ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 273 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 210 نحوه وراجع نهج البلاغه : الحكمه 262 وروضه الواعظين : ص 39 .

6610.عنه علیه السلام :البیان والتبیین :هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام بر منبر بود ، حارث بن حوط لیثی برخاست و گفت : آیا گمان می بری که ما طلحه و زبیر را بر گمراهی می بینیم؟

فرمود : «ای حارث! کار بر تو مشتبه شده است . به درستی که حقیقت ، با مردان شناخته نگردد . پس حق را بشناس تا پیروانش را بشناسی» .ر . ک : ج 5 ص 7 (مشتبه شدن امور بر کسانی که چشم بصیرت نداشتند) .

.

الفصل الخامس : السياسه الاقتصاديّه5 / 1الحَثُّ عَلَى العَمَلِ6607.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ الأَشياءَ لَمَّا ازدَوَجَتِ ازدَوَجَ الكَسَلُ وَالعَجزُ ، فَنُتِجا (1) بَينَهُما الفَقرَ . (2)6608.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :إنّى لَأُبغِضُ الرَّجُلَ يَكونُ كَسلانَ مِن أمرِ دُنياهُ ؛ لأَنَّهُ إذا كانَ كَسلانَ مِن أمرِ دُنياهُ فَهوَ عَن أمرِ آخِرَتِهِ أكسَلُ . (3)6609.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :ما غُدوَةُ أحَدِكُم فى سَبيلِ اللّهِ بِأَعظَمَ مِن غُدوَتِهِ يَطلُبُ لِوُلدِهِ وعِيالِهِ ما يُصلِحُهُم. (4)6610.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن طَلَبَ الدُّنيا حَلالاً ؛ تَعَطُّفا عَلى والِدٍ أو وَلَدٍ أو زَوجَهٍ ، بَعَثَهُ اللّهُ تَعالى ووَجهُهُ عَلى صورَهِ القَمَرِ لَيلَهَ البَدرِ . (5)6611.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :اُوصيكُم بِالخَشيَهِ مِنَ اللّهِ فِى السِّرِّ وَالعَلانِيَهِ ، وَالعَدلِ فِى الرِّضا وَالغَضَبِ ، وَالاِكتِسابِ فِى الفَقرِ وَالغِنى . (6) .

1- .كذا فى المصدر ، وفى تحف العقول : «فنُتِج منهما» ، ولعلّه أصوب .
2- .الكافى : ج 5 ص 86 ح 8 عن علىّ بن محمّد رفعه ، تحف العقول : ص 220 .
3- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 14 ح 2 .
4- .السرائر : ج 2 ص 228 ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 15 ح 9 ، عوالى اللآلى : ج 3 ص 194 ح 6 .
5- .مسند زيد : ص 255 .
6- .تحف العقول : ص 390 عن هشام بن الحكم عن الإمام الكاظم عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 78 ص 304 ح 1 .

فصل پنجم : سیاست های اقتصادی

5 / 1 تشویق به کار

فصل پنجم : سیاست های اقتصادی5 / 1تشویق به کار6615.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن گاه که امور با یکدیگر جُفت شدند ، کسالت و ناتوانی با هم شدند و از آنها تهی دستی زاده شد .6616.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :دشمن می دارم آن کس را که در کار دنیایش تنبل است ؛ چرا که اگر در کار دنیا تنبل باشد ، در کار آخرت ، تنبل تر خواهد بود .6617.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :در سپیده دمْ روانه شدنِ هیچ یک از شما در راه خدا ، گران مایه تر نیست از سپیده دم روانه شدنِ کسی که برای فرزندان و خاندانش ، آنچه را که آنها را سامان بخشد ، می جوید .6618.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که دنیای حلال بجوید ، تا بر پدر یا فرزند و یا همسرش مهربانی ورزد ، خداوند ، او را برانگیزاند ، در حالی که چهره اش چون ماه شب چهارده باشد .6619.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :شما را سفارش می کنم به ترس از خداوند در نهان و آشکارا ، و عدالت پیشگی در خشنودی و خشم ، و کسب و کار در تنگ دستی و بی نیازی .

.

6612.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :إنَّ طَلَبَ المَعاشِ مِن حِلِّهِ لا يَشغَلُ عَن عَمَلِ الآخِرَهِ . (1)6613.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فى كِتابِهِ لابنِهِ الحَسَن عليه السلام : لا تَدَعِ الطَّلَبَ فيما يَحِلُّ ويَطيبُ ؛ فَلابُدَّ مِن بُلغَهٍ ، وسَيَأتيکَ ما قُدِّرَ لَکَ . (2)6614.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :لِلمُؤمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ : فَساعَهٌ يُناجى فيها رَبَّهُ ، وساعَهٌ يَرُمُّ (3) مَعاشَهُ ، وساعَهٌ يُخَلّى بَينَ نَفسِهِ وبَينَ لَذَّتِها فيما يَحِلُّ ويَجمُلُ .

ولَيسَ لِلعاقِلِ أن يَكونَ شاخِصا إلّا فى ثَلاثٍ : مَرَمَّهٍ لِمَعاشٍ ، أو خُطوَهٍ فى مَعادٍ ، أو لَذَّهٍ فى غَيرِ مُحَرَّمٍ . (4)6615.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه فيذِكرِ صَدَقاتِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : كانَ يَعمَلُ بِيَدِهِ ، ويَحرُثُ الأَرضَ، ويَستَقِيالماءَ، ويَغرِسُ النَّخلَ، كُلُّ ذلِکَ يُباشِرُهُ بِنَفسِهِ الشَّريفَهِ . (5)راجع : ج 10 ص 340 (الجمع بين العباده والعمل) . و ص 352 (صدقاته) .

.

1- .الأمالى للمفيد : ص 119 ح 3 عن الحسن بن أبى الحسن البصرى ، بحار الأنوار : ج 77 ص 422 ح 41 .
2- .كنز العمّال : ج 16 ص 177 ح 44215 نقلاً عن وكيع والعسكرى فى المواعظ .
3- .رَمَّ الشىء يَرُمّه : أصلحه (لسان العرب : ج 12 ص 252 «رمم») .
4- .نهج البلاغه : الحكمه 390 ، تحف العقول : ص 203 ، الأمالى للطوسى : ص 147 ح 240 عن أبى وجزه السعدى عن أبيه وفيهما «ساعه يحاسب فيها نفسه» بدل «ساعه يرمّ معاشه» ، بحار الأنوار : ج 103 ص 12 ح 56 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 147 .

6617.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :به درستی که جستجوی زندگی حلال ، [آدمی را] از کار آخرتْ باز نمی دارد .6618.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به فرزندش حسن علیه السلام : جستجوی آنچه را که حلال و گوارا است ، وا مگذار ؛ چرا که از زندگی ، به اندازه رفع حوایج ، چاره ای نیست و آنچه برایت مقدّر شده ، به تو خواهد رسید .6619.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :ساعت های [زندگی] دیندار ، سه بخش است : در بخشی با پروردگارش راز و نیاز می کند ؛ در بخشی دیگر ، به زندگی اش سامان دهد ؛ و بخشی دیگر را در خوشی های حلال و شایسته می گذراند . سزاوار نیست که خردمند ، جز در یکی از این حالت ها باشد : ساماندهی زندگی ، گام برداشتن برای آخرت ، و یا خوشی های حلال .6620.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه در گزارش صدقه های امیر مؤمنان : با دستانش کار می کرد ، زمین را می کاشت ، آبیاری می کرد ، درخت خرما می کاشت ، و همه اینها را شخصا خود انجام می داد .ر . ک : ج 1 ص 341 (جمع بین عبادت و کار کردن) و ص 353 (صدقه های علی) .

.

5 / 2عِمارَةُ البِلادِ (1)6624.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إِلى مالِكٍ الأَشتَرِ : هذا ما أَمَرَ بِهِ عَبدُ اللّهِ عَلِىٌّ أميرُ المُؤمِنينَ مالِكَ بنَ الحارِثِ الأَشتَرَ فى عَهدِهِ إِلَيهِ ، حينَ وَلاّهُ مِصرَ : جِبايَةَ خَراجِها ، وجِهادَ عَدُوِّها ، واستِصلاحَ أهلِها ، وعِمارَةَ بِلادِها . (2)6780.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام مِمّا كَتَبَهُ إلى قَرَظَةَ بنِ كَعبٍ الأَنصارِىِّ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ رِجالاً مِن أهلِ الذِّمَّهِ مِن عَمَلِكَ ذَكَروا نَهرا فى أرضِهِم قَد عَفا وَادُّفِنَ ، وفيهِ لَهُم عِمارَهٌ عَلَى المُسلِمينَ ، فَانظُر أنتَ وهُم ، ثُمَّ اعمُر وأصلِحِ النَّهرَ ؛ فَلَعَمرى لَأَن يَعمُروا أحَبُّ إِلَينا مِن أن يَخرُجوا وأن يَعجِزوا أو يُقَصِّروا فى واجِبٍ مِن صَلاحِ البِلادِ . وَالسَّلامُ . (3)6781.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :فَضيلَهُ السُّلطانِ عِمارَهُ البُلدانِ . (4)راجع : ص 104 (سياسه أخذ الخراج) .

5 / 3التَّنمِيَهُ الزِّراعِيَّهُ6782.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :مَن وَجَدَ ماءً وتُرابا ثُمَّ افتَقَرَ فَأَبعَدَهُ اللّهُ . (5) .

1- .العماره لغهً : نقيض الخراب (مفردات ألفاظ القرآن: ص586 «عمر») . وعماره البلاد: هى كلّ عمل ما من شأنه توفير الراحه والحياه الإنسانيّه الكريمه. بعباره اُخرى: عماره البلاد فيقاموس الثقافه المعاصره تعنى «التنميه» بمفهومها العامّ الشامل للتنميه الزراعيّه والصناعيّه والتجاريّه ، وكلّ ما يضمن رفاهيّه العيش لدى الإنسان من قبيل توفير الماء و الكهرباء وحمايه البيئه ، و غيرها . ومن هنا فالعناوين التاليه تُعدّ من قبيل ذكر الخاص بعد العامّ .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 126 .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 .
4- .غرر الحكم : ح 6562 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 357 ح 6044 .
5- .قرب الإسناد : ص 115 ح 404 عن الحسين بن علوان عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام ، بحار الأنوار : ج 103 ص 65 ح 10 .

5 / 2 آبادانی شهرها

5 / 3 توسعه کشاورزی

5 / 2آبادانی شهرها (1)6785.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : این است آنچه را بنده خدا ، علی ، پیشوای مؤمنان ، به مالک پسر حارث اشتر ، در سفارش نامه اش به وی فرمان داد ، آن گاه که او را بر حکومت مصر گمارد : گردآوری مالیات ها ، نبرد با دشمنان ، بهبود زندگی شهروندان ، و آبادانی شهرها .6786.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به قرظه بن کعب انصاری : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی که مردانی از اهل ذمّه ، در قلمروِ حکومتی ات گزارش داده اند که نهری در سرزمین آنان ، از میان رفته و نابود شده است و در [پایداریِ] آن نهر ، آبادانی سرزمینِ مسلمانان است . در این باره ، تو و آنان بنگرید . پس نهر را آباد کرده ، سامان ده . به جانم سوگند که آباد کردن آنان ، برای ما دلپذیرتر است از آن که بیرون روند ، یا تهی دست شوند ، یا از وظیفه آبادی شهرها قصور ورزند . والسلام!6787.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :برتری حکمران، در آبادانی شهرهاست.ر . ک : ص 105 (سیاست مالیاتی) .

5 / 3توسعه کشاورزی6786.امام زین العابدین علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که آب و خاکی بیابد و تنگ دست شود ، خداوند ، او را [از رحمت خویش] دور سازد .

.

1- .آبادانی شهرها به هر کاری گفته می شود که سبب ازدیاد رفاه و زندگی انسانی با کرامت گردد ؛ یعنی همان توسعه به معنای عام که شامل توسعه کشاورزی ، صنعت ، بازرگانی و هر چیزی است که تأمین کننده رفاه زندگی باشد ، از قبیل آب ، برق ، محیط زیست . از این رو ، عنوان های بعدی خاص هستند و مصداق های این توسعه اند .

6787.امام باقر علیه السلام :عنه علیه السلام :إنَّ مَعایِشَ الخَلقِ خَمسَهٌ : الإمارَهُ ، وَالعِمارَهُ ، وَالتِّجارَهُ ، وَالإجارَهُ ، وَالصَّدَقاتُ ... وأمّا وَجهُ العِمارَهِ فَقَولُهُ تَعالی : «هُوَ أنشَأَکُم مِّنَ الأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَکُمْ فِیهَا» (1) ، فَأَعلَمَنا سُبحانَهُ أنَّهُ قَد أمَرَهُم بِالعِمارَهِ ؛ لِیَکونَ ذلِکَ سَبَبا لِمَعایِشِهِم بِما یَخرُجُ مِنَ الأَرضِ ؛ مِنَ الحَبِّ ، وَالثَّمَراتِ ، وما شاکَلَ ذلِکَ ، مِمّا جَعَلَهُ اللّهُ مَعایِشَ لِلخَلقِ . (2)6788.امام صادق علیه السلام :الإمام الباقر علیه السلام :إنَّ عَلِیّا علیه السلام کانَ یَکتُبُ إلی اُمَراءِ الأَجنادِ : أنشُدُکُمُ اللّهَ فی فَلّاحِی الأَرضِ أن یُظلَموا قِبَلَکُم . (3)راجع : ص 104 (سیاسه أخذ الخراج) . التنمیه الاقتصادیه فی الکتاب والسنّه : الفصل الثالث : العمل / الحث علی الانتاج / الزرع والغرس .

5 / 4التَّنمِیَهُ الصِّناعِیَّهُ6792.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «لا تَقْرَبُوا الفَواحِشَ) الإمام علیّ علیه السلام :حِرفَهُ (4) المَرءِ کَنزٌ . (5)6790.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :إنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ یُحِبُّ المُحتَرِفَ الأَمینَ . (6) .

1- .هود : 61 .
2- .وسائل الشیعه : ج 13 ص 195 ح 10 نقلاً عن تفسیر النعمانی عن غیاث بن إبراهیم عن الإمام الصادق علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 93 ص 46 و 47 .
3- .قرب الإسناد : ص 138 ح 489 عن أبی البختری عن الإمام الصادق علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 100 ص 33 ح 10 .
4- .الحرفه : الاسم من الاحتراف ؛ وهو الاکتساب بالصناعه والتجاره (مجمع البحرین : ج 1 ص 389) .
5- .المواعظ العددیّه : ص 55 .
6- .الکافی : ج 5 ص 113 ح 1 عن محمّد بن مسلم عن الإمام الصادق علیه السلام ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 158 ح 3580 ، الخصال : ص 621 ح 10 عن أبی بصیر ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عنه علیهم السلام ، تحف العقول : ص 111 .

5 / 4 توسعه صنعتی

6791.امام باقر علیه السلام :امام علی علیه السلام :به درستی که گذران زندگی مردم ، در پنج امر است : حکمرانی ، آبادانی ، تجارت ، اجاره ، و مالیات ها ... امّا توجیه و راهنمای آبادانی ، این سخن خداوند است که : «او شما را از زمین ، پدید آورد و از شما آبادانی آن را خواست» . [این آیه]به ما می فهماند که خداوندِ سبحان ، بندگانش را به آبادانی زمین ، فرمان داده است تا گذرانِ زندگی شود با آنچه از زمین می روید از دانه ها ، میوه ها و مانند آن از چیزهایی که خداوند ، سبب گذرانِ زندگی بندگان قرار داده است .6792.امام باقر علیه السلام (درباره آیه «به کارهای زشت . . . نزدیک مشوید») امام باقر علیه السلام :به درستی که علی علیه السلام به فرماندهان لشکر می نوشت : «شما را به خدا سوگند که مبادا کشاورزان ، از جانب شما مورد ستم واقع شوند» .ر . ک : ص 105 (سیاست مالیاتی) . توسعه اقتصادی در قرآن وحدیث: بخش دوم / فصل سوم: کار / تشویق به تولید / کشاورزی و درختکاری.

5 / 4توسعه صنعتی6793.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :حرفه آدمی گنج است .6794.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :خداوند عز و جل ، صاحب حرفه امانتدار را دوست می دارد .

.

6795.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام فی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : لا تَطلُب سُرعَهَ العَمَلِ ، وَاطلُب تَجویدَهُ ؛ فَإِنَّ النّاسَ لاَ یَسألونَ فی کَم فَرَغَ مِنَ العَمَلِ ، إنَّما یَسألونَ عَن جَودَهِ صَنعَتِهِ . (1)6796.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الکافی عن اُمّ الحسن النَّخَعِیَّه :مَرَّ بی أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام فَقالَ : أیَّ شَیءٍ تَصنَعینَ یا اُمَّ الحَسَنِ ؟ قُلتُ : أغزِلُ . فَقالَ : أما إنَّهُ أحَلُّ الکَسبِ أو مِن أحَلِّ الکَسبِ . (2)6797.الإمامُ الباقِرُ علیه السلام :تفسیر العیّاشی عن محمّد بن خالد الضَّبِّیّ :مَرَّ إبراهیمُ النَّخَعِیُّ عَلَی امرَأَهٍ وهِیَ جالِسَهٌ عَلی بابِ دارِها بُکرَهً ، وکانَ یُقالُ لَها : اُمُّ بَکرٍ ، وفی یَدِها مِغزَلٌ تَغزِلُ بِهِ ، فَقالَ : یا اُمَّ بَکرٍ ، أ ما کَبِرتِ ! أ لَم یَأنِ لَکِ أن تَضَعی هذَا المِغزَلَ ؟ ! فَقالَت : وکَیفَ أضَعُهُ وسَمِعتُ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام یَقولُ : هوَ مِن طَیِّباتِ الکَسبِ ! (3)راجع : ص 88 (التنمیه التجاریّه) .

5 / 5التَّنمِیَهُ التِّجارِیَّهُ6801.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :تَعَرَّضوا لِلتِّجارَهِ ؛ فَإِنَّ فیها غِنیً لَکُم عَمّا فی أیدِی النّاسِ . (4)6796.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام لِلمَوالی : اِتَّجِروا ، بارَکَ اللّهُ لَکُم ؛ فَإِنّی قَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : الرِّزقُ عَشَرَهُ أجزاءٍ ؛ تِسعَهُ أجزاءٍ فِی التِّجارَهِ ، وَواحِدَهٌ فی غَیرِها . (5) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 267 ح 103 .
2- .الکافی : ج 5 ص 311 ح 32 ، تهذیب الأحکام : ج 6 ص 382 ح 1127 .
3- .تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 150 ح 494 ، بحار الأنوار : ج 103 ص 53 ح 15 .
4- .الکافی : ج 5 ص 149 ح 9 عن محمّد بن مسلم عن الإمام الصادق علیه السلام ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 193 ح 3723 ، الخصال : ص 621 ح 10 عن أبی بصیر ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عنه علیهم السلام وزاد فی آخره «وإنّ اللّه عزّوجلّ یحبّ العبد المحترف الأمین» .
5- .الکافی : ج 5 ص 319 ح 59 عن الفضل بن أبی قرّه عن الإمام الصادق علیه السلام ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 192 ح 3722 ، عدّه الداعی : ص 72 .

5 / 5 توسعه تجاری

6797.امام باقر علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : به دنبال سرعت انجام کار مباش ؛ بلکه کیفیت نیکو را بجو . به درستی که مردم نمی پرسند که در چند روز ، کار به پایان رسیده است ؛ بلکه آنان فقط از کیفیت و خوبی کار ، می پرسند .6798.امام باقر علیه السلام :الکافی به نقل از امّ حسن نخعی : امیر مؤمنان از کنارم گذشت و پرسید : «امّ حسن ! چه می کنی؟» .

گفتم : ریسندگی می کنم .

فرمود : «بدان که حلال ترین کسب و کار است» یا فرمود : «از حلال ترین کسب و کارهاست» .6799.امام صادق علیه السلام :تفسیر العیاشی به نقل از محمد بن خالد ضَبّی : ابراهیم نخعی ، بر زنی گذشت که صبحگاه ، بر درِ خانه اش نشسته بود و او را امّ بکر می نامیدند و در دستش دوکی بود که با آن ، ریسندگی می کرد . ابراهیم گفت : ای امّ بکر ! دیگر پیر شده ای . آیا وقت آن نرسیده که دوک را بر زمین گذاری؟

امّ بکر گفت : چگونه آن را بر زمین بگذارم که شنیدم علی بن ابی طالب ، پیشوای مؤمنان ، می فرمود : «ریسندگی از گواراترین کسب و کارهاست» .ر . ک : ص 89 (توسعه تجاری) .

5 / 5توسعه تجاری6803.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :به تجارت بپردازید که تجارت ، سبب بی نیازی شماست از آنچه در دست دیگران است .6804.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :امام علی علیه السلام به مسلمان غیر عرب : تجارت کنید . خداوند به شما برکت دهد . به درستی که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «روزی ، ده قسمت است . نُه قسمت آن در تجارت است و یکی در چیزهای دیگر» .

.

6805.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأشتَرِ : ثُمَّ استَوصِ بِالتُّجّارِ وذَوِى الصِّناعاتِ ، وأوصِ بِهِم خَيرا ، المُقيمِ مِنهُم وَالمُضطَرِبِ بِمالِهِ ، وَالمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ ؛ فَإِنَّهُم مَوادُّ المَنافِعِ ، وأسبابُ المَرافِقِ ، وجُلّابُها مِنَ المَباعِدِ وَالمَطارِحِ (1) ، فى بَرِّکَ وبَحرِکَ ، وسَهلِکَ وجَبَلِکَ ، وحَيثُ لا يَلتَئِمُ النّاسُ لِمَواضِعِها ، ولا يَجتَرِؤونَ عَلَيها ؛ فَإِنَّهُم سِلمٌ لا تُخافُ بائِقَتُهُ ، وصُلحٌ لا تُخشَى غائِلَتُهُ . وتَفَقَّد اُمورَهُم بِحَضرَتِکَ ، وفى حَواشى بِلادِکَ . (2)6802.امام كاظم عليه السلام :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأشتَرِ (فى روايَهِ تُحَفِ العُقولِ) : ثُمَّ التُّجّارَ وذَوِى الصِّناعاتِ فَاستَوصِ وأوصِ بِهِم خَيراً ؛ المُقيمِ مِنهُم ، وَالمُضطَرِبِ (3) بِمالِهِ ، وَالمُتَرَفِّقِ بِيَدِهِ ؛ فَإِنَّهُم مَوادٌّ لِلمَنافِعِ ، وجُلّابُها فِى البِلادِ فى بَرِّکَ وبَحرِکَ وسَهلِکَ وجَبَلِکَ ، وحَيثُ لا يَلتَئِمُ النّاسُ لِمَواضِعِها ولا يَجتَرِئونَ عَلَيها مِن بِلادِ أعدائِکَ مِن أهلِ الصِّناعاتِ الَّتى أجرَى اللّهُ الرِّفقَ مِنها عَلى أيديهِم فَاحفَظ حُرمَتَهُم ، وآمِن سُبُلَهُم ، وَخُذ لَهُم بِحُقوقِهِم ؛ فَإِنَّهُم سِلمٌ لا تُخافُ بائِقَتُهُ ، وصُلحٌ لا تُحذَرُ غائِلَتُهُ ، أحَبُّ الاُمورِ إلَيهِم أجمَعُها لِلأَمنِ وأجمَعُها لِلسُّلطانِ ، فَتَفَقَّد اُمورَهُم بِحَضرَتِکَ ، وفى حَواشى بِلادِکَ . (4)5 / 6مُراقَبَهُ السّوقِ مُباشَرَهً6805.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِالكوفَهِ عِندَكُم يَغتَدى كُلَّ يَومٍ بُكرَهً مِنَ القَصرِ ، فَيَطوفُ فى أسواقِ الكوفَهِ سوقا سوقا ومَعَهُ الدِّرَّهُ عَلى عاتِقِهِ ، وكانَ لَها طَرَفانِ ، وكانَت تُسَمّى : السَّبيبَهَ ، فَيَقِفُ عَلى أهلِ كُلِّ سوقٍ ، فَيُنادى : يا مَعشَرَ التُّجّارِ ، اتَّقُوا اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ .

فَإِذا سَمِعوا صَوتَهُ عليه السلام ألقَوا ما بِأَيديهِم ، وأرعَوا (5) إلَيهِ بِقُلوبِهِم ، وسَمِعوا بِآذانِهِم . فَيَقولُ عليه السلام : قَدِّمُوا الِاستِخارَهَ ، وتَبَرَّكوا بِالسُّهولَهِ ، وَاقتَرِبوا مِنَ المُبتاعينَ ، وتَزَيَّنوا بِالحِلمِ ، وتَناهَوا عَنِ اليَمينِ ، وجانِبُوا الكَذِبَ ، وتَجافَوا عَنِ الظُّلمِ ، وأنصِفُوا المَظلومينَ ، ولا تَقرَبُوا الرِّبا ، وأوفُوا الكَيلَ وَالميزانَ ، ولا تَبخَسُوا النّاسَ أشياءَهُم ، ولا تَعثَوا فِى الأَرضِ مُفسِدينَ . فَيَطوفُ عليه السلام فى جَميعِ أسواقِ الكوفَهِ ، ثُمَّ يَرجِعُ فَيَقعُدُ لِلنّاسِ . (6) .

1- .الطَّرَح : البُعد والمكان البعيد (لسان العرب : ج 2 ص 528 «طرح») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 53 .
3- .المضطرب بماله : المتردّد به بين البلدان .
4- .تحف العقول : ص 140 .

5- .أرعى إليه : استمع ، وأرعَيتُ فلانا سمعى : إذا استمعتَ إلى ما يقول وأصغيت إليه (لسان العرب : ج 14 ص 327 «رعى») .
6- .الكافى : ج 5 ص 151 ح 3 ، تهذيب الأحكام : ج 7 ص 6 ح 17 ، الأمالى للمفيد : ص 197 ح 31 كلّها عن جابر ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 193 ح 3726 ، الأمالى للصدوق : ص 587 ح 809 وليس فى الثلاثه الأخيره من «اتّقوا اللّه عزّوجلّ» إلى «بآذانهم» ، السرائر : ج 2 ص 230 ، تحف العقول : ص 216 نحوه .

5 / 6 بازرسی مستقیم بازار

6806.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : اینک سفارش مرا در حقّ بازرگانان و پیشه وران را بپذیر و درباره آنان به نیکویی سفارش کن ؛ چه کسی که مقیم باشد یا آن که با مال خود،از این سو به آن سو رود و با دست رنج خودْ سود کند ، که آنان ، مایه های منفعت و پدیدآورنده اسباب آسایش و راحتی اند ، و آورنده آن ، از جاهای دوردست و دشوار ، در بیابان و دریا و دشت و کوهسار ؛ جایی که مردمان در آن جا گِرد نیایند و در رفتن بدان جا دلیری نکنند . این بازرگانان ، مردمی آرام اند که از دشمنی آنان ، هراسی نیست ، و آشتی جویند که از فتنه آنان ، ترسی نیست . به کارهای آنان ، رسیدگی کن ؛ چه در آن جایی باشند که خود به سر می بری و چه در شهرهای دیگر .6807.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر (بر پایه گزارش تحف العقول) : آن گاه به بازرگانان و پیشه وران ، نیکی کن و آنان را به نیکویی درباره دیگران ، سفارش نما ؛ چه آن که مقیم باشد یا آن که با مال خود ، از این سو به آن سو رود و با دست رنج خودْ سود کند ، که آنان ، مایه های منفعت و پدید آورنده اسباب آسایش و راحتی اند ، و آورنده آن به شهرها از بیابان و دریا و دشت و کوهسارند ؛ جایی که مردمان در آن جا گِرد نیایند و در رفتن بدان جا دلیری نکنند ، مانند کشورهای دشمن تو که صنعتگرانی دارند که خداوند ، آسایش را بر دستان آنان ، جاری ساخته است .

پس حرمت آنان را نگه دار ، و راه هایشان را امن ساز ، و حقوقشان را بستان ؛ زیرا که آنان ، مردمی آرام اند که از دشمنی آنان ، هراسی نیست ، و آشتی جویند که از فتنه آنان ، ترسی نیست . دوست داشتنی ترین کار برایشان ، حفظ امنیت و اقتدار آنان است . پس به کارهای آنان ، رسیدگی کن ؛ چه در آن جایی باشند که خود به سر می بری و چه در شهرهای دیگر .5 / 6بازرسی مستقیم بازار6810.الکافی عن زیدُ الشحّامُ :امام باقر علیه السلام :امیر مؤمنان ، در کوفه میان شما بود . صبحگاهان ، از دارالحکومه بیرون می رفت و در بازارهای کوفه ، یکی یکی می گشت و تازیانه ای با او بود که آن را بر دوش داشت و دوسویه بود و «سبیبه» نامیده می شد . در برابر اهالی بازارها می ایستاد و فریاد می کرد : «ای بازرگانان! از خداوند عز و جل پروا کنید!» .

آن گاه که بازاریان ، صدای او را می شنیدند ، آنچه در دست داشتند ، رها می کردند و به وی دل می دادند و با گوش می شنیدند .

آن گاه می فرمود : «خیرخواهی پیشه سازید . از آسانگیری تبرّک جویید . به خریداران ، نزدیک شوید . خود را به بردباری بیارایید . از سوگند ، بپرهیزید و از دروغ ، کناره گیرید . از ستم ، دوری گزینید و داد ستمدیدگان ، بستانید . به رباخواری نزدیک نشوید و وزن و ترازو را تمام کنید . اموال مردم را کم ندهید و در زمین ، به فساد سر بر مَدارید» .

در تمام بازارهای کوفه می گشت . سپس برمی گشت و برای [رسیدگی به کارهای]مردم می نشست .

.

6806.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام الحسين عليه السلام :إنَّهُ [عَلِيّاً عليه السلام] رَكِبَ بَغلَةَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليهِ و آله الشَّهباءَ بِالكوفَهِ ، فَأَتى سوقا سوقا ، فَأَتى طاقَ اللَّحّامينَ ، فَقالَ بِأعلى صَوتِهِ : يا مَعشَرَ القَصّابينَ ، لا تَنخَعوا ، ولا تَعجَلُوا الأَنفُسَ حَتّى تَزهَقَ ، وإيّاكُم وَالنَّفخَ فِى اللَّحمِ لِلبَيعِ ؛ فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَنهى عَن ذلِکَ .

ثُمَّ أتَى التَّمّارينَ فَقالَ : أظهِروا مِن رَديِّ بَيعِكُم ما تُظهِرونَ مِن جَيِّدِهِ .

ثُمَّ أتَى السَّمّاكينَ فَقالَ : لا تَبيعوا (1) إلّا طَيِّبا ، وإيّاكُم وما طَفا . (2)

ثُمَّ أتَى الكُناسَهَ فَإِذا فيها أنواعُ التِّجارَهِ ؛ مِن نَحّاسٍ ، ومِن مائِعٍ ، ومِن قَمّاطٍ ، ومِن بائِعِ إبَرٍ ، ومِن صَيرَفِيٍّ ، ومِن حَنّاطٍ ، ومِن بَزّازٍ ، فَنادى بِأعلى صَوتِهِ : إنَّ أسواقَكُم هذِهِ يَحضُرُهَا الأَيمانُ ، فَشوبوا أيمانَكُم بِالصَّدَقَهِ ، وكُفّوا عَنِ الحَلفِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لا يُقَدِّسُ مَن حَلَفَ بِاسمِهِ كاذِبا . (3) .

1- .فى المصدر : «تبيعون» وهو تصحيف ، والصحيح ما أثبتناه كما فى دعائم الإسلام .
2- .فى المصدر : «وما حلفا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى دعائم الإسلام .
3- .الجعفريّات : ص 238 ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 538 ح 1913 عن الأصبغ نحوه .

6807.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام حسین علیه السلام :به درستی که علی علیه السلام در کوفه بر استرِ سیاه و سفید پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شد و به بازارها ، یکی یکی ، سر زد . وارد بازارچه گوشتْ فروش ها شد و با صدای بلند فرمود : «ای گروه قصابان ! نخاع را نَبُرید و در گرفتن جان [حیوان] ، تعجیل روا مدارید . [بگذارید] به آرامی روح از بدن ، خارج گردد . از دمیدن در گوشت به هنگام فروش بپرهیزید ؛ به درستی که شنیدم پیامبر خدا از این کار ، نهی می کرد» .

آن گاه نزد خرمافروشان آمد و فرمود : «محصول بد را به همان اندازه آشکار سازید که خوب را آشکار می سازید» .

آن گاه ، نزد ماهی فروشان آمد و فرمود : «جز ماهی های پاکْ مفروشید ، و بپرهیزید از آنچه مُرده به سطح آب آمده است» .

آن گاه وارد منطقه کُناسه (1) شد که در آن ، انواع داد و ستد ، رواج داشت ، از فروشنده مس ، مایعات ، قُنداق بچه و سوزن،تا صرّاف و فروشنده کافور و پارچه.پس به صدای بلند ، ندا داد : «به درستی که در بازارهای شما ، سوگندها حضور می یابند . سوگندهای خود را با صدقه درآمیزید ، و از سوگند ، خودداری ورزید که خداوند عز و جل ، پاک نگردانَد کسی را که به نامش به دروغ ، سوگند یاد کند» . .

1- .نام محلّه ای در کوفه ، در همین محلّه بود که یوسف بن عمر ثقفی و زید بن علی بن الحسین با یکدیگر جنگیدند (معجم البلدان : ج 4 ص 481) .

6808.امام باقر عليه السلام :فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبى الصَّهباء :رَأَيتُ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ بِشَطِّ الكَلَاَ يَسأَلُ عَنِ الأَسعارِ . (1)6809.امام صادق عليه السلام :دعائم الإسلام :إنَّهُ [عَليّا عليه السلام] كانَ يَمشى فِى الأَسواقِ ، وبِيَدِهِ دِرَّهٌ يَضرِبُ بِها مَن وَجَدَ مِن مُطَفِّفٍ أو غاشٍّ فى تِجارَهِ المُسلِمينَ .

قالَ الأَصبَغُ : قُلتُ لَهُ يَوما أنَا أكفيکَ هذا يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَاجلِس فى بَيتِکَ ! قالَ : ما نَصَحتَنى يا أصبَغُ . (2)6810.الكافى : (به نقل از زيد شحّام) تاريخ دمشق عن أبى سعيد :كانَ عَلِيٌّ يَأتِى السّوقَ فَيَقولُ : يا أهلَ السّوقِ ، اتَّقُوا اللّهَ ، وإيّاكُم وَالحَلفَ ؛ فَإِنَّ الحَلفَ يُنفِقُ السِّلعَهَ ، ويَمحَقُ البَرَكَهَ . وإِنَّ التّاجِرَ فاجِرٌ ، إلّا مَن أخَذَ الحَقَّ ، وأعطَى الحَقَّ ، وَالسَّلامُ عَلَيكُم . (3)6811.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :ربيع الأبرار :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَمُرُّ فِى السّوقِ عَلَى الباعَهِ ، فَيَقولُ لَهُم : أحسِنوا ، أرخِصوا بَيعَكُم عَلَى المُسلِمينَ ؛ فإِنَّهُ أعظَمُ لِلبَرَكَهِ . (4) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 547 ح 919 ، ذخائر العقبى : ص 192 .
2- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 538 ح 1913 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 409 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 5 ص 260 ح 4 عن زاذان نحوه وليس فيه ذيله من «وإنّ التاجر» ؛ الغارات : ج 1 ص 110 .
4- .ربيع الأبرار : ج 4 ص 154 .

6812.عنه صلی الله علیه و آله :فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابوالصهباء : علی بن ابی طالب علیه السلام را در کناره علفزاری دیدم که از قیمت ها می پرسید .6811.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دعائم الإسلام :به درستی که [علی علیه السلام] در بازارها راه می رفت و تازیانه ای در دست داشت که با آن ، کم فروشان و نیرنگبازان در تجارت مسلمانان را تنبیه می کرد .

اصبغ گوید : روزی به وی گفتم : ای امیرمؤمنان! شما در خانه بنشینید و من ، به جای شما این کار را بر عهده می گیرم . فرمود : «ای اصبغ! برایم خیرخواهی نکردی» .6812.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از ابو سعید : علی علیه السلام به بازار می آمد و می گفت : «ای بازرگانان! از خدا پروا کنید و از سوگند ، بپرهیزید! به درستی که سوگند ، کالا را از بین می برد و برکت را نابود می سازد . به درستی که بازرگان ، تبهکار است ، مگر آن که به حق دریافت کند و حق را بپردازد . والسلام علیکم!» .6813.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :ربیع الأبرار :علی علیه السلام در بازار بر فروشندگان می گذشت و به آنان می فرمود : «نیکی کنید . کالاها را به ارزانی به مسلمانان بفروشید که آن ، برکت را بزرگ تر گردانَد» . .

6814.الإمامُ الباقرُ عليه السلام (لمّا سُئِلَ عن الكبائرِ) تاريخ دمشق عن زاذان :إنّهُ [عَليّا عليه السلام] كانَ يَمشى فِى الأَسواقِ وَحدَهُ وهُوَ والٍ ، يُرشِدُ الضّالَّ ، ويُعينُ الضَّعيفَ ، ويَمُرُّ بِالبَيّاعِ وَالبَقّالِ فَيَفتَحُ عَلَيهِ القُرآنَ . وقَرَأَ : «تِلْكَ الدَّارُ الْأَخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا» (1) ، فَقالَ : نَزَلَت هذِهِ فى أهلِ العَدلِ وَالتَّواضُعِ مِنَ الوُلاهِ ، وأهلِ القُدرَهِ مِن سائِرِ النّاسِ . (2)6815.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (فِى قولِ اللّهِ عزّ و جلّ : {Q} «إنْ تَجْتَنِبُ) مكارم الأخلاق عن وشيكه :رَأَيتُ عَلِيّا عليه السلام يَتَّزِرُ فَوقَ سُرَّتِهِ ، ويَرفَعُ إزارَهُ إلى أنصافِ ساقَيهِ ، وبِيَدِهِ دِرَّهٌ يَدورُ فِى السّوقِ ، يَقولُ : اِتَّقُوا اللّهَ ، وأوفُوا الكَيلَ ، كَأَنَّهُ مُعَلِّمُ صِبيانٍ . (3)6816.عنه عليه السلام :الطبقات الكبرى عن جُرموز :رَأَيتُ عَلِيّا وهُوَ يَخرُجُ مِنَ القَصرِ وعَلَيهِ قِطرِيَّتانِ : إزارٌ إلى نِصفِ السّاقِ ، ورِداءٌ مُشَمَّرٌ قَريبٌ مِنهُ ، ومَعَهُ دِرَّهٌ لَهُ يَمشى بِها فِى الأسواقِ ، ويَأمُرُهُم بِتَقوَى اللّهِ ، وحُسنِ البَيعِ ، ويَقولُ : أوفُوا الكَيلَ وَالميزانَ ، وَيقولُ : لا تَنفَخُوا اللَّحمُ . (4)6817.عنه عليه السلام :مكارم الأخلاق عن عبد اللّه بن عبّاس :لَمَّا رَجَعَ مِنَ البَصرَهِ وحَمَلَ المالَ ودَخَلَ الكوفَهَ وَجَدَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام قائِما فِى السّوقِ ، وهُوَ يُنادى بِنَفسِهِ : مَعاشِرَ النّاسِ ، مَن أصَبناهُ بَعدَ يَومِنا هذا يَبيعُ الجِرِّىَّ وَالطّافِىَ وَالمارماهى عَلَوناهُ بِدِرَّتِنا هذِهِ وكانَ يُقالُ لِدِرَّتِهِ : السِّبِتيَّهُ .

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَسَلَّمتُ عَلَيهِ ، فَرَدَّ عَلَىَّ السَّلامَ ، ثُمَّ قالَ : يَابنَ عَبّاسٍ ، ما فَعَلَ المالُ ؟ فَقُلتُ : ها هُوَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وحَمَلتُهُ إلَيهِ ، فَقَرَّبَنى ، ورَحَّبَ بى .

ثُمَّ أتاهُ مُنادٍ ومَعَهُ سَيفُهُ يُنادى عَلَيهِ بِسَبعَهِ دَراهِمَ ، فَقالَ : لَو كانَ لى فى بَيتِ مالِ المُسلِمينَ ثَمَنُ سِواكِ أراكِ ما بِعتُهُ ، فَباعَهُ ، وَاشتَرى قَميصا بِأَربَعَهِ دَراهِمَ لَهُ ، وتَصَدَّقَ بِدِرهَمَينِ ، وأضافَنى بِدِرهَمٍ ثَلاثَهَ أيّامٍ . (5) .

1- .القصص : 83 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 489 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 5 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 104 نحوه وليس فيه من «فقال : نزلت ...» ، مجمع البيان : ج 7 ص 420 وراجع فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 621 ح 1064 .
3- .مكارم الأخلاق : ج 1 ص 247 ح 732 .

4- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 28 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 484 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 645 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 364 ح 725 نحوه .

5- .مكارم الأخلاق : ج 1 ص 249 ح 740 .

6813.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از زاذان : به درستی که [علی علیه السلام] به تنهایی در بازارها می گشت ، در حالی که زمامدار بود . گمشده ها را راهنمایی می کرد ، و به بینوایان ، کمک می نمود ، و بر فروشندگان و مغازه داران که می گذشت ، قرآن را می گشود و [این آیه را] تلاوت می کرد : «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین ، خواستار برتری و فساد نیستند» . آن گاه می فرمود : «این آیه ، درباره زمامداران عدالت پیشه و متواضع ، و مردم توانمند فرود آمده است» .6814.امام باقر علیه السلام (در پاسخ به سؤال از گناهان کبیره) مکارم الأخلاق به نقل از وشیکه : علی علیه السلام را دیدم که کمر خویش را بسته بود و جامه اش را تا نیمه ساق ها بالا زده بود ، در دستش تازیانه ای بود و در بازار می گشت و می فرمود : «از خداوند ، پروا کنید و پیمانه را کامل کنید» . گویا آموزگارِ کودکان است !6815.امام صادق علیه السلام (درباره آیه «اگر از گناهان بزرگی که شما را از آن) الطبقات الکبری به نقل از جرموز : علی علیه السلام را دیدم که از دارالحکومه بیرون آمد و دو پوشاک بر تن داشت : پوشاکی که تا نیمه ساقش بود و ردایی که تا نزدیک پوشاک نخست تا خورده بود . به همراه او تازیانه ای بود که با آن در بازارها قدم می زد و بازاریان را به پروای الهی و داد و ستد درست ، فرمان می داد و می فرمود : «پیمانه و ترازو را کامل کنید» و می فرمود : «در گوشت نَدَمید» .6816.امام صادق علیه السلام :مکارم الأخلاق به نقل از عبد اللّه بن عباس : هنگامی که [ابن عباس] از بصره بازگشت و اموال را آورد و وارد کوفه شد ، امیر مؤمنان را در بازار ، ایستاده دید که فریاد می کرد : «ای مردم ! از این پس ، هر که را مشاهده کنم که اسبله ماهی ، ماهی در آب مرده و مارماهی می فروشد ، با این تازیانه او را ادب می کنم» ؛ و تازیانه او «سبتیّه» نامیده می شد .

ابن عباس گوید : بر او سلام کردم و او پاسخم را داد و سپس فرمود : «ای ابن عباس ! مال ها چه شد؟» .

گفتم : این جاست ، ای امیر مؤمنان ! و آن را نزد او بردم . مرا نزدیک خود گرفت و به من خوشامد گفت .

آن گاه ، جارچی نزد او (علی علیه السلام) آمد که شمشیر وی را به هفت درهم برای فروش ، اعلام دارد و فرمود : «اگر در بیت المال مسلمانان ،

به اندازه بهای چوب مسواک اراکْ بهره ای داشتم ، آن را نمی فروختم» .

شمشیر را فروخت و پیراهنی برای خود به چهار درهم خرید و دو درهم را صدقه داد و با یک درهم ، سه روز مرا میهمان کرد . .

6818.عنه عليه السلام :فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبى مَطَرٍ البصرى :أنَّهُ شَهِدَ عَلِيّا عليه السلام أتى أصحابَ التَّمرِ وجارِيَهٌ تَبكى عِندَ التَّمّارِ ، فَقالَ : ما شَأنُكِ ؟ قالَت : باعَنى تَمرا بِدِرهَمٍ ، فَرَدَّهُ مَولاىَ ، فَأَبى أن يَقبَلَهُ .

قالَ : يا صاحِبَ التَّمرِ ، خُذ تَمرَکَ ، وأعطِها دِرهَمَها ؛ فَإنّها خادِمٌ ، ولَيسَ لَها أمرٌ . فَدَفَعَ عَلِيّا عليه السلام ، فَقالَ لَهُ المُسلِمونَ : تَدرى مَن دَفَعتَ ؟ ! ! قالَ : لا . قالوا : أميرَ المُؤمِنينَ ! ! فَصَبَّ تَمرَها ، وأعطاها دِرهَمَها .

قالَ : اُحِبُّ أن تَرضى عَنّى ! قالَ : ما أرضانى عَنکَ إذا أوفَيتَ النّاسَ حُقوقَهُم . (1)6819.عنه عليه السلام :مكارم الأخلاق عن مُختار التمّار :كُنتُ أبيتُ فى مَسجِدِ الكوفَهِ ، وأنزِلُ فى الرَّحبَهِ ، وآكُلُ الخُبزَ مِنَ البَقّالِ وكانَ مِن أهلِ البَصرَهِ . فَخَرَجتُ ذاتَ يَومٍ ، فَإذا رَجُلٌ يُصَوِّتُ بى : اِرفَع إزارَکَ ؛ فَإنَّهُ أنقى لِثَوبِکَ ، وأتقى لِرَبِّکَ . فَقُلتُ : مَن هذا ؟ فَقيلَ : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ .

فَخَرَجتُ أتبَعُهُ وهُوَ مُتَوَجِّهٌ إلى سوقِ الإِبِلِ ، فَلَمّا أتاها وَقَفَ ، وقالَ : يا مَعشَرَ التُّجّارِ ، إيّاكُم وَاليَمينَ الفاجِرَهَ ؛ فَإنَّها تُنفِقُ السِّلعَهَ ، وتَمحَقُ البَرَكَهَ .

ثُمَّ مَضى حَتّى أتى إلَى التَّمّارينَ ، فَإذا جارِيَهٌ تَبكى عَلى تَمّارٍ ، فَقالَ : ما لَكِ ؟ قالَت : إنّى أمَهٌ ، أرسَلَنى أهلى أبتاعُ لَهُم بِدِرهَمٍ تَمرا، فَلَمّا أتَيتُهُم بِهِ لَم يَرضَوهُ، فَرَدَدتُهُ، فَأَبى أن يَقبَلَهُ ! فَقالَ : يا هذا ، خُذ مِنهَا التَّمرَ ، ورُدَّ عَلَيها دِرهَمَها . فَأَبى ، فَقيلَ لِلتَّمّارِ : هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَقَبِلَ التَّمرَ ، ورَدَّ الدِّرهَمَ عَلَى الجارِيَهِ ، وقالَ : ما عَرَفتُکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَاغفِر لى . فَقالَ :يا مَعشَرَ التُّجّارِ ، اتَّقُوا اللّهَ ، وأحسِنوا مُبايَعَتَكُم ، يَغفِرُ اللّهُ لَنا ولَكُم .

ثُمَّ مَضى ، وأقبَلَتِ السَّماءُ بِالمَطَرِ ، فَدَنا إلى حانوتٍ ، فَاستَأذَنَ ، فَلَم يَأذَن لَهُ صاحِبُ الحانوتِ ودَفَعَهُ ، فَقالَ : يا قَنبَرُ ، أخرِجهُ إلَىَّ ، فَعَلاهُ بِالدِّرَّهِ ، ثُمَّ قالَ : ما ضَرَبتُکَ لِدَفعِکَ إيّاىَ ، ولكِنّى ضَرَبتُکَ لِئَلّا تَدفَعَ مُسلِما ضَعيفا فَتَكسِرَ بَعضُ أعضائِهِ فَيَلزَمَکَ .

ثُمَّ مَضى حَتّى أتى سوقَ الكَرابيسِ ، فَإذا هُوَ بِرَجُلٍ وَسيمٍ ، فَقالَ : يا هذا ، عِندَکَ ثَوبانِ بِخَمسَهِ دَراهِمَ ؟ فَوَثَبَ الرَّجُلُ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، عِندى حاجَتُکَ . فَلَمّا عَرَفَهُ مَضى عَنهُ . فَوَقَفَ عَلى غُلامٍ ، فَقالَ : يا غُلامُ ، عِندکَ

ثَوبانِ بِخَمسَهِ دَراهِمَ ؟ قالَ : نَعَم عِندى ، فَأخَذَ ثَوبَينِ ؛ أحَدَهُما بِثَلاثَهِ دَراهِمَ ، وَالآخَرُ بِدِرهَمَينِ ، فَقالَ : يا قَنبَرُ ، خُذِ الَّذى بِثَلاثَهٍ . فَقالَ : أنتَ أولى بِهِ ؛ تَصعَدُ المِنبَرَ ، وتَخطُبُ النّاسَ . قالَ : وأنتَ شابٌّ ولَکَ شِرَّهُ الشَّبابِ ، وأنَا أستَحيى مِن رَبّى أن أتَفَضَّلَ عَلَيکَ ؛ سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : ألبِسوهُم مِمّا تَلبَسونَ ، وأطعِموهُم مِمّا تَطعَمونَ .

فَلَمّا لَبِسَ القَميصَ مَدَّ يَدَهُ فى ذلِکَ ، فَإذا هُوَ يَفضُلُ عَن أصابِعِهِ ، فَقالَ : اِقطَع هذَا الفَضلَ ، فَقَطَعَهُ ، فَقالَ الغُلامُ : هَلُمَّ أكُفَّهُ ، قالَ : دَعهُ كَما هُوَ ؛ فَإِنَّ الأَمرَ أسرَعُ مِن ذلِکَ . (2) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 621 ح 1062 ، ربيع الأبرار : ج 4 ص 153 نحوه وراجع المناقب للكوفى : ج 2 ص 60 ح 547 .
2- .مكارم الأخلاق : ج 1 ص 224 ح 659 وراجع الغارات : ج 1 ص 105 والمناقب للكوفى : ج 2 ص 602 ح 1103 وفضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 528 ح 878 والمنتخب من مسند عبد بن حميد : ص 62 ح 96 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 485 وصفه الصفوه : ج 1 ص 134 والمناقب للخوارزمى: ص 121 ح 136 والبدايه والنهايه: ج 8 ص 4 .

6820.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (لَمّا سُئِلَ عن أکبَرِ الکبائرِ) فضائل الصحابه ، ابن حنبل از ابو مطر بصری : وی علی علیه السلام را دید که نزد خرمافروشان آمد . کنیزکی نزد خرمافروش می گریست . پرسید : «تو را چه شده است؟» .

کنیز گفت : خرمایی را به یک درهم به من فروخت ؛ ولی آقایم آن را برگرداند و [خرمافروش]آن را بازپس نمی گیرد .

[علی علیه السلام] فرمود : «ای دارنده خرما! خرمایت را بستان و درهمش را برگردان که او خدمتگزاری است و اختیاری ندارد» .

خرمافروش ، علی علیه السلام را عقب راند . مسلمانان به وی گفتند : می دانی چه کسی را عقب راندی؟ گفت : نه . گفتند : امیر مؤمنان را!

آن گاه ، خرمای کنیزک را بر روی خرماها ریخت و درهم را به وی بازگرداند .

[سپس خطاب به علی علیه السلام] گفت : دوست دارم از من خشنود باشی .

[علی علیه السلام]فرمود : «خشنودی من از تو وقتی است که حقوق مردم را کامل بپردازی» .6817.امام صادق علیه السلام :مکارم الأخلاق به نقل از مختار تمّار : من شب ها را در مسجد کوفه سپری می کردم و در میدان ، فرود می آمدم و از بقّال ها نان تهیه می کردم (وی از مردمان بصره بود) . روزی بیرون آمدم که ناگهان مردی خطاب به من گفت : «لباست را بالا گیر که برای پاکیزگی آن ، بهتر است و با تقوای پروردگار ، سازگارتر» .

پرسیدم : این کیست؟

گفته شد : علی بن ابی طالب علیه السلام .

به دنبالش حرکت کردم . او به سمت بازار شتران می رفت . وقتی بدان جا رسید ، ایستاد و فرمود : «ای بازرگانان! بپرهیزید از سوگند ناروا ، که

متاع را از میان می بَرَد و برکت را نابود می سازد» .

سپس از آن جا گذشت تا به خرمافروشان رسید . در این هنگام ، کنیزکی در برابر خرمافروشی گریه می کرد . پرسید : «تو را چه می شود؟» .

گفت : کنیزی هستم که خانواده ام مرا فرستاده اند تا برایشان با یک درهم ، خرما خریداری کنم . وقتی خرما را نزد آنان بُردم ، نپسندیدند . آن را برگرداندم و این مرد ، نمی پذیرد .

فرمود:«ای مرد ! خرما را بگیر و درهم او را بازگردان».

[فروشنده] امتناع ورزید . به خرمافروش گفتند : این ، علی بن ابی طالب علیه السلام است . آن گاه ، خرما را گرفت و درهم را به کنیز بازگرداند و گفت : ای امیر مؤمنان ! شما را نشناختم . بر من ببخشای .

فرمود : «ای بازرگانان ! تقوای الهی پیشه سازید و به نیکی داد و ستد کنید . خدا بر ما و شما ببخشاید !» .

از آن جا نیز گذشت . آسمان شروع به باریدن کرد . به مغازه ای نزدیک شد و اجازه خواست [پناه گیرد] ؛ امّا صاحب مغازه ، اجازه نداد و او را پس زد .

[علی علیه السلام] فرمود : «ای قنبر ! او را نزد من آور» .

پس با تازیانه او را ادب کرد و فرمود : «تو را نزدم از آن رو که مرا پس زدی ؛ بلکه تو را زدم تا مبادا مسلمانی ناتوان را بیرون اندازی و برخی اعضایش بشکند و بر عهده ات آید» .

از آن جا نیز گذشت تا به بازار کرباس فروشان رسید و به مردی زیباروی ، برخورد . پس فرمود : «ای مرد ! آیا دو لباس با قیمت پنج درهم ، نزد تو هست؟» .

مرد به پا خاست و گفت : ای امیر مؤمنان ! خواسته ات نزد من است . چون مردْ او را شناخت ، از او گذشت و به جوانی رسید و فرمود : «ای جوان ! آیا دو لباس به پنج درهم داری؟» .

گفت : بلی .

دو لباس ستانْد ، یکی به سه درهم ، و دیگری به دو درهم . سپس فرمود : «ای قنبر ! لباس سه درهمی را بردار» .

قنبر گفت : شما بدان سزاوارتری . منبر می روی و برای مردم ، سخنرانی می کنی .

فرمود : «و تو جوانی و خواسته های جوانی داری ، و من ، از پروردگارم شرم می کنم که بر تو برتری جویم . از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : بپوشانید بردگان را از آنچه خود می پوشید ، و بخورانید به آنان ، از آنچه خود می خورید » .

وقتی لباس را پوشید ، دستش را در آن دراز کرد و دریافت که از انگشتانش بلندتر است . فرمود : «زیادی را بِبُر» . آن را بُرید .

جوان گفت : نزدیک آی تا آن را سردوزی کنم .

فرمود : «بگذار همان طور باشد ؛ چرا که زندگی زودتر از این ، به سر آید» . .

ص: 100

. .

ص: 101

. .

6818.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری عن یزید بن عدی بن عثمان :رَأیتُ عَلِیّا علیه السلام خارِجا مِن هَمدانَ ، فَرَأی فِئَتَینِ یَقتَتِلانِ ، فَفَرَّقَ بَینَهُما ، ثُمَّ مَضی ، فَسَمِعَ صَوتا : یاغَوثاه بِاللّهِ ! فَخَرَجَ یَحضُرُ نَحوَهُ حَتّی سَمِعتُ خَفقَ نَعلِهِ وهوَ یَقولُ : أتاکَ الغَوثُ ، فَإِذا رَجُلٌ یُلازِمُ رَجُلاً ، فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، بِعتُ هذا ثَوبا بِتِسعَهِ دَراهِمَ ، وشَرَطتُ عَلَیهِ أَلّا یُعطِیَنی مَغمِوزا (1) ولا مَقطوعا وکانَ شَرطَهُم یَومَئِذٍ فَأَتَیتُهُ بِهذِهِ الدَّراهِمِ لِیُبدِلَها لی ، فَأَبی ، فَلَزِمتُهُ ، فَلَطَمَنی !

فَقالَ : أبدِلهُ . فَقالَ : بَیِّنَتُکَ عَلَی اللَّطمَهِ ؟ فَأَتاهُ بِالبَیِّنَهِ . فَأَقعَدَهُ ، ثُمَّ قالَ : دونَکَ فَاقتَصِّ ! فَقالَ : إنّی قَد عَفَوتُ یا أمیرَ المُؤمِنینَ . قالَ : إنّما أرَدتُ أن أحتاطَ فی حَقِّکَ ، ثُمَّ ضَرَبَ الرَّجُلَ تِسعَ دَرّاتٍ ، وقالَ : هذا حَقُّ السُّلطانِ . (2)5 / 7مَنعُ الاِحتِکارِ6821.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام مِن کِتابِهِ إلی رِفاعَهَ : اِنهَ عَنِ الحُکرَهِ ، فَمَن رَکِبَ النَّهیَ فَأَوجِعهُ ، ثُمَّ عاقِبهُ بِإِظهارِ مَا احتَکَرَ . (3)6822.عنه صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ : ثُمَّ استَوصِ بِالتُّجّارِ وذَوِی الصِّناعاتِ ... وَاعلَم مَعَ ذلِکَ أنَّ فی کَثیرٍ مِنهُم ضیقا فاحِشا ، وشُحّا قَبیحا ، وَاحتِکارا لِلمَنافِعِ ، وتَحَکُّما فی البِیاعاتِ ، وذلِکَ بابُ مَضَرَّهٍ لِلعامَّهِ ، وعَیبٌ عَلَی الوُلاهِ ، فَامنَع مِنَ الاِحتِکارِ ، فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَنَعَ مِنهُ .

وَلیَکُن البَیعُ بَیعا سَمحا ، بِمَوازینِ عَدلٍ ، وأسعارٍ لا تُجحِفُ بِالفَریقَینِ مِنَ البائِعِ وَالمُبتاعِ .

فَمَن قارَفَ حُکرَهً بَعدَ نَهیِکَ إیّاهُ فَنَکِّل بِهِ ، وعاقِبهُ فی غَیرِ إسرافٍ . (4) .

1- .لیس فیه مغْمَزَه : أی عیب (مجمع البحرین : ج 2 ص 1335) .
2- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 156 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 442 نحوه وفیه «رجلین» بدل «فئتین» .
3- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 36 ح 80 .
4- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، تحف العقول : ص 140 .

5 / 7 جلوگیری از احتکار

6823.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از یزید بن عدی بن عثمان : علی علیه السلام را دیدم که از [محلّه]همْدان می گذشت . دو گروه را دید که با هم می جنگیدند . آنها را از هم جدا کرد و از آن جا رد شد که صدایی شنید : شما را به خدا ، به دادم برسید!

به سرعت به سوی او حرکت کرد ، [به طوری] که صدای کفش هایش را شنیدم ، و می فرمود : «فریادرس آمد» .

در این هنگام ، به مردی رسید که مردی را چسبیده بود [و رها نمی کرد] . سپس گفت : ای امیر مؤمنان! من به این مرد ، لباسی را به نُه درهم فروختم و با او شرط کردم که درهم معیوب و شکسته به من ندهد (این ، قرار آن روزشان بود) . [اینک]این درهم اوست که آورده ام تا برایم تعویض کند ؛ ولی امتناع ورزید . به او چسبیدم که مرا سیلی زد .

علی علیه السلام فرمود : «آن را تعویض کن» .

سپس فرمود : «بیّنه تو بر سیلی خوردن چیست؟» .

مرد ، بیّنه آورد . پس مرد را نشانید و فرمود : «از او قصاص بگیر» .

مرد گفت : ای امیر مؤمنان ! او را بخشیدم .

فرمود: «خواستم در مورد حقّ تو احتیاط کنم». آن گاه، مرد را نُه تازیانه زد و فرمود : «این ، حقّ حاکم است» .5 / 7جلوگیری از احتکار6826.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «...و لَم یُصِرُّوا ...») امام علی علیه السلام از نامه اش به رفاعه : از احتکار ، بازدار ، و آن کس را که احتکار کند ، تأدیب کن ، و با آشکار ساختن آنچه احتکار شده ، او را کیفر ده .6821.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : در حق بازرگانان و پیشه وران ، سفارش به نیکی کن ... و بدان که با این همه ، در میان بسیاری از آنان ، سختگیریِ رسوا ، بُخلِ زشت ، و احتکار اموال ، و زورگویی در داد و ستد ، وجود دارد و این ، زیانی است برای همگان ، و

عیبی است بر زمامداران . پس ، از احتکار باز دار که پیامبر خدا از آن منع کرد . داد و ستدها باید آسان صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد و با نرخ هایی که به فروشنده و خریدار ، ضرر نرسانَد ؛ و هر کس که پس از منع تو ، دست به احتکار زد ، او را کیفر بده و بدون زیاده روی ، مجازات کن .

.

5 / 8سِياسَةُ أخذِ الخَراجِ6824.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى اُمَراءِ الخَراجِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى اُمَراءِ الخَراجِ ، أمّا بَعدُ ، فَإِنَّهُ مَن لَم يَحذَر ما هُوَ صائِرٌ إلَيهِ لَم يُقَدِّم لِنَفسِهِ ولَم يُحرِزها ، ومَنِ اتَّبَعَ هَواهُ وَانقادَ لَهُ عَلى ما يَعرِفُ نَفعَ عاقِبَتِهِ عَمّا قَليلٍ لَيُصبِحَنَّ مِنَ النّادِمينَ .

ألا وإنَّ أسعَدَ النّاسِ فِى الدُّنيا مَن عَدَلَ عَمّا يَعرِفُ ضَرَّهُ ، وإنَّ أشقاهُم مَنِ اتَّبَعَ هَواهُ . فَاعتَبِروا .

وَاعلَموا أنَّ لَكُم ما قَدَّمتُم مِن خَيرٍ ، وما سِوى ذلِكَ وَدِدتُم لَو أنَّ بَينَكُم وبَينَهُ أمَدا بَعيدا ، ويُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفسَهُ ، وَاللّهُ رَؤوفٌ ورَحيمٌ بِالعِبادِ . وأنَّ عَلَيكُم ما فَرَّطتُم فيهِ . وإنَّ الَّذى طَلَبتُم لَيَسيرٌ ، وإنَّ ثَوابَهُ لَكَبيرٌ .

ولَو لَم يَكُن فيما نُهِىَ عَنهُ مِنَ الظُّلمِ وَالعُدوانِ عِقابٌ يُخافُ ، كانَ فى ثَوابِهِ ما لا عُذرَ لِأَحَدٍ بِتَركِ طَلِبَتِهِ ، فَارحَموا تُرحَموا ، ولا تُعَذِّبوا خَلقَ اللّهِ ، ولا تُكَلِّفوهُم فَوقَ طاقَتِهِم ، وأنصِفُوا النّاسَ مِن أنفُسِكُم ، وَاصبِروا لِحَوائِجِهِم ؛ فَإِنَّكُم خُزّانُ الرَّعِيَّةِ . لا تَتَّخِذُنّ حُجّابا ، ولا تَحجُبُنَّ أحَدا عَن حاجَتِهِ حَتّى يُنهِيَها إلَيكُم ، ولا تَأخُذوا أحَدا بِأَحَدٍ ، إلّا كَفيلاً عَمَّن كَفَلَ عَنهُ ، وَاصبِروا أنفُسَكُم عَلى ما فيهِ الاِغتِباطُ ، وإيّاكُم وتَأخيرَ العَمَلِ ، ودَفعَ الخَيرِ ؛ فَإِنَّ فى ذلِكَ النَّدمَ . وَالسَّلامُ . (1) .

1- .وقعه صفّين : ص 108 ؛ المعيار والموازنه : ص 122 نحوه وراجع نهج البلاغه : الكتاب 51 .

5 / 8 سیاست مالیاتی

5 / 8سیاست مالیاتی6827.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به مأموران مالیات : به نام خداوند بخشنده مهربان . از بنده خدا علی ، امیر مؤمنان ، به متولّیان خراج . پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی آن که از سرایی که به سویش می رود ، پروا نکند ، برای خودْ چیزی نفرستد و خود نگهدار نباشد ؛ و آن که از هواها پیروی کند و برای سود عاجل رام آن گردد ، به زودی از پشیمانان خواهد بود .

بدانید که خوش بخت ترین انسان در دنیا ، کسی است که از آنچه زیانش را می شناسد ، کناره گیرد ؛ و بدبخت ترین انسان ها کسی است که از هوا پیروی کند. پس عبرت گیرید.

بدانید که تنها آنچه از خوبی ها پیش فرستید ، از آنِ شماست ؛ و جز آن ، هر چه فرستید ، دوست می دارید که میان شما و آن ، فاصله ای دراز باشد . خداوند ، شما را از خود پروا می دهد و او نسبت به بندگانش ، کریم و مهربان است . به درستی که در آنچه کوتاهی کردید ، زیانش بر شماست ، و آنچه از شما خواسته شده ، اندک است ، و پاداش خداوند ، بزرگ .

و اگر در ستم و تجاوز که از آن نهی شده ، کیفری که از آن ترسیده شود ، نبود ، در پرهیز از آن ، آن قدر ثواب هست که بهانه ای برای کنارگذاردن نباشد . مهربانی کنید تا با شما مهربانی شود ، بندگان خدا را شکنجه مکنید و بر آنان ، بیش از توان ، تکلیف روا مدارید . برای مردم ، از خود انصاف به خرج دهید ، و نسبت به برآوردن نیازمندی های مردم ، شکیبایی کنید ؛ چرا که شما گنجینه داران شهروندان هستید . برای خود ، دربان مگیرید و کسی را از دستیابی به نیازمندی هایش ، باز مدارید تا حاجتش را به سوی شما آورد . کسی را جای کسی دیگر ، مگیرید ، مگر ضامن را به جای آن که ضمانت کرده ؛ و در رفاه و آسایش [زندگی]خود را ، به شکیبایی وا دارید ؛ و از عقب انداختن کارها و کنار نهادن خوبی ها بپرهیزید که در آن ، پشیمانی است . والسلام !

.

6828.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الكافى عن مهاجر عَن رَجُلٍ مِن ثَقيفٍ :اِستَعمَلَنى عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام عَلى بانِقيا (1) وسَوادٍ مِن سَوادِ الكوفَهِ ، فَقالَ لى وَالنّاسُ حُضورٌ : اُنظُر خَراجَکَ فَجُدَّ فيهِ ، ولا تَترُک مِنهُ دِرهَما ، فَإِذا أرَدتَ أن تَتَوَجَّهَ إلى عَمَلِکَ فَمُرَّ بى .

قالَ : فَأَتَيتُهُ ، فَقالَ لى : إنَّ الَّذى سَمِعتَ مِنّى خُدعَهٌ ، إيّاکَ أن تَضرِبَ مُسلِما أو يَهودِيّا أو نَصرانِيّا فى دِرهَمِ خَراجٍ ، أو تَبيعَ دَابَّهَ عَمَلٍ فى دِرهَمٍ ، فَإِنَّما اُمِرنا أن نَأخُذَ مِنهُمْ العَفوَ . (2)6829.عنه عليه السلام :السنن الكبرى عن عبد الملک بن عمير :أخبَرَنى رَجُلٌ مِن ثَقيفٍ قالَ : اِستَعمَلَنى عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام عَلى بُزُرجَسابورَ (3) ، فَقالَ : لا تَضرِبَنَّ رَجُلاً سَوطا فى جِبايَهِ دِرهَمٍ ، ولا تَبيعَنَّ لَهُم رِزقا ، ولا كِسوَهَ شِتاءٍ ولا صَيفٍ ، ولا دَابَّهً يَعتَمِلونَ عَلَيها ، ولا تُقِم رَجُلاً قائِماً فى طَلَبِ دِرهَمٍ .

قالَ : قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إذا أرجِعُ إلَيکَ كَما ذَهَبتُ مِن عِندِکَ ! قالَ : وإن رَجَعتَ كَما ذَهَبتَ ، وَيحَکَ إنَّما اُمِرنا أن نَأخُذَ مِنهُم العَفوَ يَعِنى الفَضلَ . (4) .

1- .بانقيا : ناحيه من نواحى الكوفه (معجم البلدان : ج 1 ص 331) .
2- .الكافى : ج 3 ص 540 ح 8 ، تهذيب الأحكام : ج 4 ص 98 ح 275 عن إسماعيل بن إبراهيم بن مهاجر عن رجل من ثقيف ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 24 ح 1605 .
3- .بُزُرْجَسابور : من طساسيج بغداد (معجم البلدان : ج 1 ص 410) .
4- .السنن الكبرى : ج 9 ص 345 ح 18736 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 98 الرقم 3789 وفيه «مدرج سابور» بدل «بُزُرْجسابور» ، كنز العمّال : ج 4 ص 501 ح 11488 نقلاً عن سنن سعيد بن منصور وفيه «برج سابور» .

6830.عنه علیه السلام :الکافی به نقل از مهاجر ، از مردی از قبیله ثقیف : علی بن ابی طالب علیه السلام ، مرا بر [مالیات]منطقه بانقِیا (1) و آبادی ای در منطقه کوفه ، به کار گرفت و در برابر مردم ، به من گفت : «به مالیات ها بنگر و در آن ، تلاش کن . درهمی را فرو مگذار و هرگاه خواستی به سوی مأموریتت بروی ، نزد من بیا» .

نزد او رفتم . به من گفت : «به درستی که آنچه از من شنیدی ، نقشه بود . مبادا مسلمان یا یهودی و یا مسیحی را برای درهمی مالیات ، کتک بزنی یا آن که چارپایانِ کار را برای [گرفتن] مالیات ، به فروش رسانی ؛ چرا که ما مأموریم که زیادی را از آنها بستانیم» .6831.عنه علیه السلام :السنن الکبری به نقل از عبدالملک بن عمیر : مردی از قبیله ثقیف به من گفت : علی بن ابی طالب علیه السلام ، مرا در [مالیات]منطقه بزرگ شاپور (2) ، به کار گرفت و فرمود : «مبادا کسی را برای گردآوری درهمی ، تازیانه زنی و یا روزی یا لباس تابستانی و زمستانی و یا چارپایانِ کار آنها را به فروش گذاری ؛ و برای گرفتن درهم ، شخصی را مگُمار» .

آن مرد گفت که گفتم : ای امیر مؤمنان! اگر چنین باشد ، دست خالی نزد تو برگردم ، چنان که دست خالی از نزد تو رفتم!

فرمود : «گرچه همان گونه که رفته ای ، بازگردی . وای بر تو! همانا ما مأموریم که زیادی را از مردم ، بستانیم» . .

1- .ناحیه ای از منطقه کوفه بوده است .
2- .از توابع بغداد .

6832.عنه عليه السلام :تاريخ دمشق عن عبد المَلِک بن عُمَير :حَدَّثَنى رَجُلٌ مِن ثَقيفٍ أنَّ عَلِيّا اِستَعمَلَهُ عَلى عُکبَرا قالَ : ولَم يَکُنِ السَّوادُ يَسکُنُهُ المُصَلّونَ فَقالَ لى بَينَ أيديهِم : لَتَستَوفى خَراجَهُم ، ولا يَجِدونَ فيکَ رُخصَةً ، ولا يَجِدونَ فيکَ ضَعفا . ثُمَّ قالَ لى : إذا کانَ عِندَ الظُّهرِ فَرُح إلَىَّ . فَرُحتُ إلَيهِ ، فَلَم أجِد عَلَيهِ حاجِبا يَحجُبُنى دونَهُ ، وَجَدتُهُ جالِسا وعِندَهُ قَدَحٌ وکوزٌ فيهِ ماءٌ ، فَدَعا مطيّبه (1) ، فَقُلتُ فى نَفسى : لَقَد أمَنَنى حَتّى يُخرِجَ إلَىَّ جَوهَرا (2) إذ لا أدرى ما فيها ، فَإذا عَلَيها خاتَمٌ ، فَکَسَرَ الخاتَمَ فَإذا فيها سَويقٌ ، فَأخرَجَ مِنهُ وصَبَّ فى القَدَحِ ، فَصَبَّ عَلَيهِ ماءً ، فَشَرِبَ وسَقانى .

فَلَم أصبِر أن قُلتُ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ تَصنَعُ هذَا بِالعِراقِ ؟ ! ! طَعامُ العِراقِ أکثَرُ مِن ذلِکَ ! !

قالَ : أما وَاللّهِ ما أختِم عَلَيهِ بُخلاً عَلَيهِ ، ولکِنّى أبتاعُ قَدرَ ما يَکفينى ، فَأخافُ إن نمى (3) فَيَصنَعُ فيهِ مِن غَيرِهِ ، فَإنَّما حِفظى لِذلِکَ ، وأکرَهُ أن اُدخِلَ بَطنى إلّا طَيِّبا . وإنّى لَم أستَطِع أن أقولَ لَکَ إلَا الَّذى قُلتُ لَکَ بَينَ أيديهِم ، إنَّهُم قَومٌ خُدَّعٌ ، ولکِنّى آمُرُکَ الآنَ بِما تَأخُذُهُم بِهِ ، فَإن أنتَ فَعَلتَ وإلّا أخَذَکَ اللّهُ بِهِ دونى ، فَإن يَبلُغنى عَنکَ خِلافَ ما أمَرتُکَ عَزَلتُکَ ! فَلا تَبيعَنَّ (4) لَهُم رِزقا يَأکُلونَهُ ، ولا کِسوَةَ شِتاءٍ ولا صَيفٍ ، ولا تَضرِبَنَّ رَجُلاً مِنهُم سَوطا فى طَلَبِ دِرهَمٍ ، ولا تُقَبِّحُهُ فى طَلَبِ دِرهَمٍ ؛ فَإنّا لَم نُؤمَر بِذلِکَ ، ولا تَبيعَنَّ لَهُم دابَّةً يَعمَلونَ عَلَيها ، إنَّما اُمِرنا أن نَأخُذَ مِنهُمُ العَفوَ .

قالَ : قُلتُ : إذا أجيؤُکَ کَما ذَهَبتُ ! قالَ : وإن فَعَلتَ .

قالَ : فَذَهَبتُ فَتَتَبَّعتُ ما أمَرَنى بِهِ ، فَرَجَعتُ وَاللّهِ ما بَقِىَ عَلَىَّ دِرهَمٌ واحدٌ إلّا وَفَيتُهُ . (5) .

1- .کذا ، وفى حليه الأولياء : «بطينه» وفى هامشه : «کذا فى «ز» وفى «ج» بظبيه ، ولعلّه الصحيح ، والظبيه : جراب صغير أو هى شبه الخريطه والکيس» .
2- .فى المصدر : «جوهر» ، والصحيح ما أثبتناه کما فى حليه الأولياء .
3- .کذا فى المصدر ، وفى حليه الأولياء : «فأخاف أن يغنى فيُصنع من غيره» وهى أظهر .

4- .فى الطبعه المعتمده : «يتبعنّ» وهو تصحيف ، والتصحيح من تاريخ دمشق «ترجمه الإمام علىّ عليه السلام » تحقيق محمّد باقر المحمودى (ج 3 ص 199 ح 1249) .

5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 487 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 82 وفيه إلى «طيّبا» وراجع المعيار والموازنه : ص 248 وكنز العمّال : ج 5 ص 773 ح 14346 وشرح الأخبار : ج 2 ص 364 ح 726 .

6833.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از عبدالملک بن عمیر : مردی از ثقیف ، به من خبر داد که علی علیه السلام او را بر نواحی عُکْبَرا (1) به کار گماشت (در آن منطقه ، نمازگزار ، ساکن نبود) و به من در حضور آنان فرمود : «مالیات را کامل از آنان بستان . مبادا در تو نرمش (و سستی) ببینند» . سپس فرمود : «هنگامی که ظهر شد ، نزد من آی» .

نزد او رفتم . در آن جا دربانی که جلوی مرا بگیرد ، نیافتم . دیدم او نشسته و جلویش ظرفی است و کوزه آب . کیسه اش را خواست . پیش خود گفتم : می خواهد بر من ، منّت گذارد و گوهری برایم بیرون آورد ، چرا که نمی دانستم در آن چیست . آن گاه دیدم که کیسه ، مُهر شده است . مُهر را شکست . در آن ، سویق (2) بود . آن را بیرون آورد و در ظرف ریخت و بر آن ، آب ریخت . سپس خود از آن نوشید و به من هم نوشانید .

تاب نیاوردم . بدو گفتم : ای امیر مؤمنان ! در عراق ، چنین رفتار می کنی؟ ! خوراک عراقیان ، بیش از این است .

فرمود : «بدان ، به خداوند سوگند که از روی بخل ، بر آن [کیسه] مُهر نمی زنم ؛ بلکه به اندازه ای که مرا بی نیاز کند ، خریداری می کنم و می ترسم اگر زیاد باشد ، چیز دیگری در آن ، داخل گردد . از این رو ، از آن مراقبت می کنم (3) ، و ناخوش دارم که به معده ام ، جز غذای پاکیزه وارد کنم . به درستی که در حضور مردم ، چاره ای نداشتم جز این که آنچه گفتم ، به تو گویم . آنان ، مردمی حیله گرند ؛ ولی اینک به تو فرمان می دهم که چگونه با آنان رفتار کنی ، که اگر بدان شیوه رفتار کنی [رهایی یابی] ؛ وگرنه ، جز من ، خداوند تو را مؤاخذه خواهد کرد . اگر به من خبر رسد که خلاف آنچه به تو فرمان داده ام ، رفتار کرده ای ، تو را برکنار کنم . خوراکی هایی که روزمرّه می خورند ،و پوشاک زمستان و تابستان آنها را مفروش (مَسِتان) و برای گرفتن درهمی ، کسی را تازیانه مزن و او را رسوا مساز که ما بدین امر ، مأمور نیستیم ، و چارپایی را که بدان کار کنند ، مفروش ؛ چرا که ما مأموریم تا زیادی را از آنها بستانیم» .

گوید که گفتم : در این صورت ، همان گونه که رفته ام ، بازگردم !

فرمود : «گرچه چنین کنی» .

گوید : رفتم و بدان گونه که فرمان داده بود ، در پی جمع آوری مالیات بودم . سوگند به خداوند که بازگشتم و آنچه نزدم بود ، حتی یک درهم را ، به وی دادم . .

1- .حمزه اصفهانی گوید : عُکْبَرا نام سریانی منطقه بزرگ شاپور است که در اطراف «دُجیل» و نزدیک صریفین و اَوانا قرار دارد . فاصله عکبرا تا بغداد ده فرسخ می باشد (معجم البلدان : ج 4 ص 142) .
2- .غذایی که از آرد گندم و جو تهیّه می شود .
3- .ظاهرا مراد ، آن است که اگر این غذا زیادتر باشد ، ممکن است دوستان و بستگان ، غذای بهتری بر آن بیفزایند . از این رو ، به اندازه می خرم و درِ ظرف را مُهر می نمایم . (م)

6827.امام صادق علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام مِن عَهدِهِ إلى بَعضِ عُمّالِهِ وقَد بَعَثَهُ عَلَى الصَّدَقَهِ : أمَرَهُ بِتَقوَى اللّهِ فى سَرائِرِ أمرِهِ ، وخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ ، حَيثُ لا شَهيدَ غَيرُهُ ، ولا وَكيلَ دونَهُ . وأمَرَهُ ألّا يَعمَلَ بِشَىءٍ مِن طاعَهِ اللّهِ فيما ظَهَرَ ، فَيُخالِفَ إلى غَيرِهِ فِيما أسَرَّ ، ومَن لَم يَختَلِف سِرُّهُ وعَلانِيَتُهُ وفِعلُهُ ومَقالَتُهُ ، فَقَد أدَّى الأَمانَهَ ، وأخلَصَ العِبادَهَ .

وأمَرَهُ أن لا يَجبَهَهُم ، ولا يَعضَهَهُم (1) ، ولا يَرغَبَ عَنهُم ، تَفَضُّلاً بِالإِمارَهِ عَلَيهِم ؛ فَإِنَّهُمُ الإِخوانُ فِى الدّينِ ، وَالأَعوانُ عَلَى استِخراجِ الحُقوقِ .

وإنَّ لَکَ فى هذِهِ الصَّدَقَهِ نَصيبا مَفروضا ، وحَقّا مَعلوما ، وشُرَكاءَ أهلَ مَسكنَهٍ ، وضُعَفاءَ ذَوى فاقَهٍ ، وإنّا مُوَفّوکَ حَقَّکَ ، فَوَفِّهِم حُقوقَهُم ، وإلّا تَفعَل فَإِنَّکَ مِن أكثَرِ النّاسِ خُصوما يَومَ القِيامَهِ ، وبُؤسى لِمَن خَصمُهُ عِندَ اللّهِ الفُقَراءُ والمَساكِينُ وَالسّائِلونَ وَالمَدفوعونَ وَالغارِمونَ وَابنُ السَّبيلِ .

ومَن استَهانَ بِالأَمانَهِ ، ورَتَعَ فِى الخِيانَهِ ، ولَم يُنَزِّه نَفسَهُ ودينَهُ عَنها ، فَقَد أحَلَّ بِنَفسِهِ الذُّلَّ وَالخِزىَ فى الدُّنيا ، وهُوَ فِى الآخِرَهِ أذَلُّ وأخزى . وإنَّ أعظَمَ الخِيانَهِ خِيانَهُ الاُمَّهِ ، وأفظَعَ الغِشِّ غِشُّ الأَئِمَّهِ . وَالسَّلامُ . (2)6828.امام على علیه السلام :عنه علیه السلام مِن وَصِيَّهٍ لَهُ كانَ يَكتُبُها لِمَن يَستَعمِلُهُ عَلَى الصَّدَقاتِ (3) : اِنطَلِق عَلى تَقوَى اللّهِ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، ولا تُرَوِّعَنَّ مُسلِما ، ولا تَجتازَنَّ عَلَيهِ كارِها ، ولا تَأخُذَنَّ مِنهُ أكثَرَ مِن حَقِّ اللّهِ فى مالِهِ ، فَإِذا قَدِمتَ عَلَى الحَىِّ فَانزِل بِمائِهِم مِن غَيرِ أن تُخالِطَ أبياتَهُم ، ثُمَّ امضِ إلَيهِم بِالسَّكينَهِ وَالوقارِ حَتّى تَقومَ بَينَهُم فَتُسَلِّمَ عَلَيهِم ، ولا تُخدِج (4) بِالتَّحِيَّهِ لَهُم ، ثُمَّ تَقولَ : عِبادَ اللّهِ ، أرسَلَنى إلَيكُم وَلِىُّ اللّهِ وخَليفَتُهُ لِاَخُذَ مِنكُم حَقَّ اللّهِ فى أموالِكُم ، فَهَل للّهِ فى أموالِكُم مِن حَقٍّ فَتُؤَدّوهُ إلى وَلِيِّهِ ؟ فَإِن قالَ قائِلٌ : لا ، فَلا تُراجِعهُ . وإن أنعَمَ لَکَ مُنعِمٌ فَانطَلِق مَعَهُ مِن غَيرِ أن تُخيفَهُ أو توعِدَهُ أو تَعسِفَهُ أو تُرهِقَهُ ، فَخُذ ما أعطاک مِن ذَهَبٍ أو فِضَّهٍ . فَإِنَ كانَ لَهُ ماشِيَهٌ أو إبِلٌ فَلا تَدخُلها إلّا بِإِذنِهِ ، فَإِنَّ أكثَرَها لَهُ ، فَإِذا أتَيتَها فَلا تَدخُل عَلَيها دُخولَ مُتَسَلِّط عَلَيهِ ولا عَنيفٍ بِهِ .

ولا تُنَفِّرَنَّ بَهيمَهً ولا تُفزِعَنَّها ، ولا تَسوءَنَّ صاحِبَها فيها . وَاصدَعِ المالَ صَدعَينِ ، ثُمَّ خَيِّرهُ ، فَإِذَا اختارَ فَلا تَعرِضَنَّ لِما اختارَهُ . ثُمَّ اصدَعِ الباقِىَ صَدعَينِ ، ثُمَّ خَيِّرهُ ، فَإِذَا اختارَ فَلا تَعرِضَنَّ لِمَا اختارَهُ . فَلا تَزالُ كَذَلِکَ حَتّى يَبقَى ما فيهِ وَفاءٌ لِحَقِّ اللّهِ فى مالِهِ ، فَاقبِض حَقَّ اللّهِ مِنهُ . فَإِن استَقالَکَ

فَأقِلهُ ، ثُمَّ اخلِطهُما ، ثُمَّ اصنَع مِثلَ الّذى صَنَعتَ أوَّلاً حَتّى تَأخُذَ حَقَّ اللّهِ فى مالِهِ .

ولا تَأخُذَنَّ عَودا (5) ، ولا هَرِمَةً ، ولا مَكسورَةً ، ولا مَهلوسَةً ، ولا ذاتَ عَوارٍ ، ولا تَأمَنَنَّ عَلَيها إلّا مَن تَثِقُ بِدينِهِ ، رافقا بِمالِ المُسلِمينَ حَتّى يُوَصِّلَهُ إلى وَلِيِّهِم فَيَقسِمَهُ بَينَهُم ، ولا تُوكِّل بِها إلّا ناصِحاً شَفيقا ، وأمينا حَفيظا ، غَيرَ مُعنِفٍ ولا مُجحِفٍ (6) ، ولا مُلغِبٍ (7) ولا مُتعِبٍ . ثُمَّ احدُر إلَينا مَا اجتَمَعَ عِندَکَ نُصَيِّرهُ حَيثُ أمَرَ اللّهُ بِهِ .

فَإذا أخَذَها أمينُکَ فَأَوعِز إلَيهِ ألّا يَحولَ بَينَ ناقَةٍ وبَينَ فَصيلِها ، ولا يَمصُرَ (8) لَبَنَها فَيَضُرَّ ذلِکَ بِوَلَدِها ، ولا يَجهَدَنَّها رُکوبا ، وَليَعدِل بَينَ صَواحِباتِها فى ذلِکَ وبَينَها ، وَليُرَفِّه عَلَى اللّاغِبِ .

وَليَستَأنِ بِالنَّقِبِ (9) وَالظّالِعِ (10) ، وَليُورِدها ما تَمُرُّ بِهِ مِنَ الغُدُرِ ، ولا يَعدِل بِها عَن نَبتِ الأرضِ إلى جَوادِّ الطُّرُقِ ، وَليُرَوِّحها فِى السّاعاتِ ، وَليُمهِلها عِندَ النِّطافِ (11) وَالأعشابِ ؛ حَتّى تَأتِيَنا بِإذنِ اللّهِ بُدَّناً مُنقِياتٍ غَيرَ مُتعَباتٍ ولا مَجهوداتٍ ، لِنَقسِمَها عَلى كِتابِ اللّهِ وسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَإنَّ ذلِکَ أعظَمُ لِأجرِکَ ، وأقرَبُ لِرُشدِکَ ، إن شاءَ اللّهُ . (12) .

1- .العَضَهُ والعِضَهُ والعَضيهةُ : القاله القبيحه ، وهى الإفک والبهتان والنميمه (لسان العرب : ج 13 ص 515 «عضه») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 26 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 528 ح 719 وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 252 .
3- .قال الشريف الرضى : وإنّما ذكرنا هنا جملاً ليعلم بها أنّه عليه السلام كان يقيم عماد الحقّ ويشرع أمثله العدل فى صغير الأُمور وكبيرها ودقيقها وجليلها .
4- .الخداج : النقصان (لسان العرب : ج 2 ص 248 «خدج») .
5- .العَوْد : الجمل المُسِنّ وفيه بقيّه (لسان العرب : ج 3 ص 321 «عود») .
6- .العُنف : ضدّ الرفق ، والعنيف : مَن لا رِفق له بركوب الخيل ، وقيل : هو الّذى لايُحسن الركوب ، والعنيف أيضا : الشديد من السَّير . وأجحف بهم فلان : كلّفهم ما لايطيقون (تاج العروس : ج 12 ص 399 و 400 «عنف» و ص 107 «جحف») .
7- .اللغوب : التعب والإعياء (لسان العرب : ج 1 ص 742 «لغب») .
8- .المَصْر : حلبُ كلّ ما فى الضرع ، وفى حديث علىّ عليه السلام «ولا يمصر لبنها» يريد : لايكثر من أخذ لبنها (لسان العرب : ج 5 ص 175

«مصر») .
9- .النَّقَب : رقّه الأخفاف ، نَقِبَ البعيرُ ينقَبُ فهو نَقِبٌ ، وفى حديث على عليه السلام : «وليستأنِ بالنَّقِب والظالِع» أى يَرفُق بهما ، ويجوز أن يكون من الجَرَب (لسان العرب : ج 1 ص 766 «نقب») .
10- .الظالِع : المائل ، والظَّالَع : الاعوجاج خِلقه يكون فى المشى مع المَيل (لسان العرب : ج 8 ص 227 «ضلع») .
11- .النُّطفه والنُّطافه : القليل من الماء (لسان العرب : ج 9 ص 335 «نطف») .
12- .نهج البلاغه : الكتاب 25 ، الكافى : ج 3 ص 536 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 4 ص 96 ح 274 كلاهما عن بريد بن معاويه ، المقنعه : ص 255 عن بريد العجلى ، الغارات : ج 1 ص 126 عن عبد الرحمن بن سليمان وكلّها عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلامنحوه .

6829.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به یکی از کارگزاران که او را برای مالیاتْ فرستاده بود : فرمان می دهم او را به تقوای الهی در امور پنهانی و کارهای ناپیدا ، آن جا که گواهی جز خداوند ، و نماینده ای جز او حضور ندارد .

و فرمان می دهم او را که در آشکار به کاری از اطاعت خدا نپردازد که در پنهان ، با آن مخالفت می ورزد ؛ و هر آن کس که پنهان و آشکار ، و رفتار و گفتارش تفاوت نکند ، امانت را ادا کرده و بندگی را خالص گردانیده است .

و فرمان می دهم او را که آنان را نرنجاند و دروغگوشان نداند ، و به خاطر امیر بودن ، از ایشان ، روی نگرداند ؛ چرا که آنان ، برادران دینی اند و در به دست آوردن حقوق مسلمانان ، مددکار .

و برای تو در این زکات ، بهره ای معیّن و حقّی معلوم است ، و شریکانی داری ناتوان و تهی دست . ما حقّ تو را به تمام ، می پردازیم . پس تو هم حقوق آنان را به تمام ، به آنها برسان ؛ و گرنه ، روز رستاخیز ، بیشترین دشمنان را داری ، و بدا به حال آن که نزد خداوند ، دشمنش مستمندان و تهی دستان و نیازمندان و رانده شدگان و بدهکاران و در راه ماندگان باشند .

و آن که امانت را سبُک شمارد و در خیانت ، چَرا کند و جان و دین خود را از خیانتْ پاک ننماید ، در دنیا خود را در خواریِ رسوایی افکنَد و در آخرت ، خوارتر و رسواتر باشد ؛ و بزرگ ترین خیانت ، خیانت به جامعه [ی مسلمانان] است ، و زشت ترین دغلکاری ، دغلکاری با پیشوایان است . والسلام !6830.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از سفارشی که برای کارگزاران مالیات ها می نگاشت (1) : برو با پروای از خدا که یگانه است و بی همتا . مسلمانی را مترسان و با ناخوشی ، بر او عبور مکن و بیش از حقِّ خدا از مال او مَستِان . چون به قبیله ای رسی ، بر سرِ آب آنان ، فرود آی ، بی آن که به خانه شان درآیی . آن گاه ، آهسته و آرام ، به سویشان حرکت کن تا به میان آنان رسی . پس بر آنان ، سلام کن و در درود گفتن بر آنان ، کوتاهی مکن .

سپس بگو : ای بندگان خدا ! مرا ولیّ خدا و خلیفه او نزد شما فرستاد تا حقّی را که خدا در مال هاتان نهاده ، بگیرم . آیا خدا را در مال های شما حقّی است تا آن را به ولیّ او بپردازید؟ اگر کسی گفت : نه ؛ متعرّض او مشو ، و اگر کسی گفت : آری ؛ با او برو ، بی آن که او را بترسانی ، یا بیمش دهی ، یا بر او سخت گیری ، یا کار را بر او سخت گردانی . آنچه از زر یا سیم به تو دهد ، بگیر ؛ و اگر او را گاو و گوسفند و شتر است،بی اجازه او میان آنها داخل مشو؛ چرا که بیشترِ آنها از آنِ اوست ، و وقتی به گلّه رسیدی ، چونان چیره شدگان و آزاردهندگان به میانشان مرو .

چارپا را از جای مگریزان و مترسان ، و با صاحب آن ، بدرفتاری مکن . پس مال را دو بخش کن و او را مخیّر گردان و هر بخش را برگزید ، متعرّض او مشو . آن گاه باقی مانده را دو بخش کن و او را مخیّر گردان ، و هرچه را برگزید ، متعرّض او مشو . پس پیوسته چنین کن ، تا آنچه ادا کننده حقّ خدا باشد ، باقی مانَد . پس حقّ خدا را از او بگیر . اگر خواست که تقسیم را برهم زنی ، بپذیر . سپس آنها را به هم بیامیز و آنچه را که بارِ نخست انجام دادی ، انجام ده تا حقّ خدا را از مالش بستانی ، و آن را که کهن سال است یا پیر و فرسوده ، و یا شکسته پا و پشت ، و یا بیمار و معیوب ، مگیر ، و بر این اموال ، امین مگیر ، مگر آن را که به دینداری اش اطمینان داری ؛ آن که با مال مسلمانان ،مدارا کند تا آن را به ولیّ مسلمانان برساند و او آن را میان آنان ، تقسیم کند ؛ و بر آنْ مگمار ، جز خیرخواهی مهربان و درستکاری نگاهبان را که نه بر آنان درشتی کند و نه زیانشان رسانَد و نه مانده شان سازد و نه خسته شان گردانَد . سپس آنچه را نزد تو فراهم آمده ، شتابان به سوی ما بفرست ، تا چنان که خدا فرموده ، به مصرف رسانیم .

سپس آن گاه که امین تو آنها را گرفت ، بدو سفارش کن که میان ماده شتر و بچه شیرخوارش جدایی نیفکند ، و ماده را چندان ندوشاند که شیرش اندک مانَد و بچه اش را زیان رساند ، و در سوار شدن ، او را به خستگی نیندازد و میان آن [شتر]و دیگر شتران ، عدالت را برقرار سازد و باید ، شتر خسته را آسوده گردانَد و آن را که لاغر است یا آسیب دیده ، آرام براند ، و چون بر آبگیرها گذرد ، بدان جا واردشان سازد ، و راهشان را از زمین های علفزار ، به جاده ها تغییر ندهد و در ساعت هایی ، آنها را آسوده گذارد ؛ و به هنگام خوردن آب و چریدن گیاه ، مهلتشان ده تا آنها را به اذن خدا ، فربه و تناور ، و نه لاغر وخسته ، نزد ماآوری ، و ما بر پایه کتاب خدا و سنّت پیامبر او آن را تقسیم کنیم که این کار ، پاداش تو را بسیار گردانَد و به رستگاری ات نزدیک تر سازد . إن شاء اللّه !.

1- .سید رضی گفته است : در این جا جمله هایی را آوردیم تا دانسته شود که امام علی علیه السلام ستون حق را به پا داشت و نشانه های عدالت را در کارهای بزرگ و کوچک و باریک و ستُرگ ، به جای گذاشت .

ص: 112

. .

ص: 113

. .

6831.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : وتَفَقَّد أمرَ الخَراجِ بِما يُصلِحُ أهلَهُ ؛ فَإِنَّ فى صَلاحِهِ وصَلاحِهِم صَلاحا لِمَن سِواهُم ، ولا صَلاحَ لِمَن سِواهُم إلّا بِهِم ؛ لِأَنَّ النّاسَ كُلَّهُم عِيالٌ عَلَى الخَراجِ وأهلِهِ . وَلْيَكُن نَظَرُکَ فى عِمارَةِ الأَرضِ أبلَغَ مِن نَظَرِکَ فِى استِجلابِ الخَراجِ ، لِأَنَّ ذلِکَ لا يُدرَکُ إلّا بِالعِمارَةِ ؛ ومَن طَلَبَ الخَراجَ بِغَيرِ عِمارَةٍ أخرَبَ البِلادَ ، وأهلَکَ العِبادَ ، ولَم يَستَقِم أمرُهُ إلّا قَليلاً . فَإِن شَکَوا ثِقَلاً أو عِلّةً ، أوِ انقِطاعَ شِربٍ أو بالَّةٍ ، أو إحالَةَ أرضٍ اِغتَمَرَها غَرَقٌ ، أو أجحَفَ بِها عَطَشٌ ، خَفَّفتَ عَنهُم بِما تَرجُو أن يَصلُحَ بِهِ أمرُهُم ؛ ولا يَثقُلَنَّ عَلَيکَ شَىءٌ خَفَّفتَ بِهِ المَؤونَةَ عَنهُم ، فَإِنَّهُ ذُخرٌ يَعودونَ بِهِ عَلَيکَ فى عِمارَةِ بِلادِکَ ، وتَزيينِ وِلايَتِکَ ، مَعَ استِجلابِکَ حُسنَ ثَنائِهِم وتَبَجُّحِکَ بِاستِفاضَةِ العَدلِ فيهِم ، مُعتَمِدا فَضلَ قُوَّتِهِم بِما ذَخَرتَ عِندَهُم مِن إجمامِکَ لَهُم ، وَالثِّقَةَ مِنهُم بِماعَوَّدتَهُم مِن عَدلِکَ عَلَيهِم وَرِفقِکَ بِهِم ، فَرُبَّما حَدَثَ مِنَ الأُمورِ ما إذا عَوَّلتَ فيهِ عَلَيهِم مِن بَعدُ احتَمَلُوهُ طَيِّبَةً أنفُسُهُم بِهِ ؛ فَإِنَّ العُمرانَ مُحتَمِلٌ ما حَمَّلتَهُ ، وإنَّما يُؤتى خَرابُ الأَرضِ مِن إعوازِ أهلِها ، وإنَّما يُعوِزُ أهلُها لِإِشرافِ أنفُسِ الوُلاةِ عَلَى الجَمعِ وسوءِ ظَنِّهِم بِالبَقاءِ ، وقِلَّةِ انتِفاعِهِم بِالعِبَرِ . (1) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 53 وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 362 .

6832.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : و در کار خراج ، چنان بنگر که صلاح خراج دهندگان در آن است ؛ چرا که صلاح خراج و خراج دهندگان ، به صلاحِ دیگران است و کار دیگران ، سامان نگیرد تا کار خراج دهندگان ، سامان نپذیرد ؛ چرا که مردمان ، همه ، هزینه خوار خراج و خراج دهندگان اند . باید نگاه تو به آبادانی زمین ، بیشتر از گرفتن خراج باشد ؛ چرا که خراج ، بدون آبادانی به دست نیاید ؛ و آن کس که خراج را بدون آبادانی زمین ، جستجو کند ، شهرها را ویران سازد و بندگان را هلاک کند و کارش جز اندکی استوار نگردد .

و اگر از سنگینی [مالیات] شکایت کردند ، یا از آفتی [که به کشتشان رسیده] ، یا از قطع آب یا از خشک سالی یا تباهی زمین بر اثر غرق شدن ، یا از بی آبی ، بار آنان را سبُک گردان ، بدان اندازه که امید داری کارشان بدان ، سامان گیرد و بر تو سنگین نیاید ، آنچه بر آنان سبُک گردانیدی ؛ چرا که آن ، اندوخته ای است که به تو بازش دهند با آبادانی شهرها و آرایش ولایت ها ، جز آن که ستایش آنان را به خود جلب کرده ای و شادمانی شان را از گسترش عدالت در میان آنان . در حالی که بر زیادی قوّت آنان تکیه خواهی داشت ، بر اثر آنچه نزد آنان ذخیره ساخته ای ، از آسایشی که برایشان فراهم ساختی و اطمینان به آنها که با عادت دادن آنها به عدالت و مدارا [به دست آورده ای] ، چه بسا در آینده ، کاری پدید آید که چون آن را بر عهده آنان گذاری ، با خاطر آسوده بپذیرند ؛ چرا که آبادانی شهرها [باعث می شود] آنچه بر آنان روا داری ، بر دوش کشند .

و خرابی سرزمین ها از تنگ دستی صاحبان آنهاست ، وتنگ دستی صاحبان زمین ، زمانی است که زمامداران ، به گردآوری اموال ، خو کنند و به ماندن ، بدبین باشند ، و بهره گیری شان از عبرت ها اندک باشد . .

6833.امام زین العابدین علیه السلام :عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکِ الأَشتَرِ (فی روایَهِ تُحَفِ العُقولِ) : فَاجمَع إلَیکَ أهلَ الخَراجِ مِن کُلِّ بُلدانِکَ ، ومُرهُم فَلیُعلِموکَ حالَ بِلادِهِم وما فیهِ صَلاحُهُم ورَخاءُ جِبایَتِهِم ، ثُمَّ سَل عَمّا یَرفَعُ إلَیکَ أهلُ العِلمِ بِهِ مِن غَیرِهِم ؛ فَإن کانوا شَکَوا ثِقَلاً أو عِلَّهً مِن انقِطاعِ شِربٍ أو إحالَهِ أرضٍ اغتَمَرَها غَرَقٌ أو أجحَفَ بِهِمُ العَطَشُ أو آفَهٌ خَفَّفتَ عَنهُم ما تَرجو أن یُصلِحَ اللّهُ بِهِ أمرَهُم ، وإن سَألوا مَعونَهً عَلی إصلاحِ ما یَقدِرونَ عَلَیهِ بِأَموالِهِم فَاکفِهِم مَؤونَتَهُ ؛ فإنَّ فی عاقِبَهِ کِفایَتِکَ إیّاهُم صَلاحاً ، فَلا یَثقُلَنَّ عَلَیکَ شَیءٌ خَفَّفتَ بِهِ عَنهُمُ المَؤوناتِ ؛ فَإنَّهُ ذُخرٌ یَعودونَ بِهِ عَلَیکَ لِعِمارَهِ بِلادِکَ ، وتَزیینِ ولایَتِکَ ، مَعَ اقتِنائِکَ مَوَدَّتَهُم وحُسنَ نِیّاتِهِم ، وَاستِفاضَهَ الخَیرِ ، وما یُسَهِّلُ اللّهَ بِهِ مِن جَلبِهِم ، فَإنَّ الخَراجَ لا یُستَخرَجُ بِالکَدِّ وَالأَتعابِ ، مَعَ أنَّها عَقدٌ (1) تَعتَمِدُ عَلَیها إن حَدَثَ حَدَثٌ کُنتَ عَلَیهِم مُعتَمِداً ؛ لِفَضلِ قُوَّتِهِم بِما ذَخَرتَ عَنهُم مِنَ الجَمامِ (2) ، وَالثِّقَهِ مِنهُم بِما عَوَّدتَهُم مِن عَدلِکَ ورِفقِکَ ، ومَعرِفَتِهِم بِعُذرِکَ فیما حَدَثَ مِنَ الأَمرِ الَّذِی اتَّکَلتَ بِهِ عَلَیهِم ، فَاحتَمَلوهُ بِطیبِ أنفُسِهِم ، فَإنَّ العِمرانَ مُحتَمِلٌ ما حَمَّلتَهُ ، وإنَّما یُؤتی خَرابُ الأَرضِ لِاءِعوازِ أهلِها ، وإنَّما یُعوِزُ أهلُها لِاءِسرافِ الوُلاهِ وسوءِ ظَنِّهِم بِالبَقاءِ وقِلَّهِ انتِفاعِهِم بِالعِبَرِ . (3) .

1- .العُقده : کلّ شیء یستوثق الرجل به لنفسه ویعتمد علیه (لسان العرب : ج 3 ص 299 «عقد») .
2- .الجَمام : الراحه (لسان العرب : ج 12 ص 105 «جمم») .
3- .تحف العقول : ص 137 .

6834.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر (بر پایه گزارش تحف العقول) : خراج دهندگان را از همه شهرها نزد خود ، گِرد آور و به آنان دستور ده که از وضعیت شهرهایشان و آنچه صلاحشان در آن است و آسانی گردآوری خراج ، به تو گزارش دهند . آن گاه ، دیدگاه صاحب نظران غیر از خراج دهندگان را جویا شو . پس اگر از سنگینی مالیات یا آفت هایی چون قطع آب یا تباهی زمین بر اثر آب گرفتگی یا کم آبی یا آفتی دیگر به تو شِکوه کردند ، مالیات را بر آنان سبُک گیر ، به اندازه ای که امید داری خداوند ، بدان [مقدار]کارشان را اصلاح کند ، و اگر از تو درخواست کمک کردند ، بر اصلاح (و تقویت) آنچه با ثروت هایشان بر آن توانایی دارند،پس هزینه آن را بر عهده گیر؛ چرا که فرجام کمک هایت به خیر و صلاح آنان است.

پس بر تو آنچه از هزینه ها بر آنان تخفیف دادی ، گران نیاید ؛ چرا که ذخیره ای است که آن را در آبادانی شهرها و تزیین ولایت ها به تو برگردانند ، جز آن که دوستی و حُسن نیّت آنان و بهره دهی آنان را همراه با موجباتی که خدا جلب [محبّتشان]را آسان کند ، به دست آورده ای . چرا که خراج ، با تلاش و سختی به دست نیاید ، با آن که تکیه گاهی است که بدان اعتماد می کنی و اگر پیشامدی رُخ دهد ، بر آنان تکیه می کنی ، به جهت زیادی نیروی آنان که با آسایش آنان ، ذخیره ساختی و اطمینانی که از آنان [کسب کردی] ، بدان سبب که آنان را به عدالت و مدارا عادت دادی و شناخت آنان از عذرهایت ، در پیشامدهایی که در آن بر آنها تکیه کردی و آنان با طیب خاطر ، آن را بر دوش کشیدند؛ چرا که آبادانی شهرها [باعث می شود] آنچه بر آنان نهی، بر دوش کشند. به درستی که خرابی شهرها از تنگ دستی مردمان آنهاست و همانا مردمان شهرها ، در اثر زیاده روی زمامداران و بدبینی آنان به ماندن و کمی بهره گیری شان از عبرت ها ، تنگ دست شوند . .

5 / 9عَدَمُ التَّأخيرِ فى تَوزيعِ أموالِ العامَّهِ6834.امام على عليه السلام :أنساب الأشراف عن أبى صالح السَّمّان :رَأيتُ عَلِيّا دَخَلَ بَيتَ المالِ ، فَرَأى فيهِ مالاً ، فَقالَ : هذا هاهُنا وَالنّاسُ يَحتاجونَ ! ! فَأَمَرَ بِهِ فَقُسِمَ بَينَ النّاسِ ، فَأَمَرَ بِالبَيتِ فَكُنِسَ ، فَنُضِحَ ، وصَلّى فيهِ . (1)6835.امام باقر عليه السلام :الغارات عن بكر بن عيسى فى ذِكرِ سِيرَهِ الإِمامِ عَلىٍّ عليه السلام : إِنَّهُ كانَ يَقسِمُ ما فى بَيتِ المالِ ، فَلا تَأتِى الجُمُعَهُ وفى بَيتِ المالِ شَىءٌ . ويَأمُرُ بِبَيتِ المالِ فى كُلِّ عَشِيَّهِ خَميسٍ فَيُنضَحُ بِالماءِ ، ثُمَّ يُصَلّى فيهِ رَكعَتَينِ . (2)6836.امام صادق عليه السلام :الغارات عن مُجَمِّعٍ التَّيمىّ :إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ يَنضَحُ بَيتَ المالِ ، ثُمَّ يَتَنَفَّلُ فيهِ ويَقولُ : اِشهَد لى يَومَ القِيامَهِ أنّى لَم أحبِس فيكَ المالَ عَلَى المُسلِمينَ . (3)6837.عنه عليه السلام :فضائل الصحابه لابن حنبل عن مُجَمِّعٍ التَّيمىّ :إنَّ عَلِيّا كانَ يَأمُرُ بِبَيتِ المالِ فَيُكنَسُ ، ثُمَّ يُنضَحُ ، ثُمَّ يُصَلّى ؛ رَجاءً أن يَشهَدَ لَهُ يَومَ القِيامَهِ أَنَّهُ لَم يَحبِس فيهِ المالَ عَنِ المُسلِمينَ . (4)6838.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق عن أبى حكيم صاحب الحفاء عن أبيه :إنَّ عَلِيّا أعطَى العَطاءَ فى سَنَهٍ ثَلاثَ مَرّاتٍ ، ثُمَّ أتاهُ مالٌ مِن أصبَهانَ ، فَقالَ : اُغدوا إلَى العَطاءِ الرّابِعِ ؛ إنّى لَستُ لَكُم بِخازِنٍ . قالَ : وقَسَم الحِبالَ ، فَأَخَذَها قَومٌ ، ورَدَّها قَومٌ . (5) .

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 371 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 476 .
2- .الغارات : ج 1 ص 69 وراجع حليه الأولياء : ج 7 ص 300 .
3- .الغارات : ج 1 ص 49 ؛ تاريخ الخلفاء : ص 213 نحوه وراجع المناقب للكوفى : ج 2 ص 32 ح 517 .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 533 ح 886 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 643 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 478 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 81 ، الاستيعاب : ج 3 ص 211 الرقم 1875 كلّها نحوه وراجع الغارات : ج 1 ص 46 .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 477 ، الأموال : ص 284 ح 673 ، كنز العمّال : ج 4 ص 584 ح 11703 .

5 / 9 به تأخیر نینداختن تقسیم ثروت های عمومی

5 / 9به تأخیر نینداختن تقسیم ثروت های عمومی6841.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابو صالح سمّان : علی علیه السلام را دیدم که وارد بیت المال شد و در آن اموالی دید . فرمود : «اینها این جاست و مردم ، نیازمندند؟ !» . پس دستور داد آن را میان مردم ، تقسیم کردند و دستور داد تا بیت المال ، جاروب و آبپاشی شد و در آن ، نماز گزارد .6837.امام صادق علیه السلام :الغارات به نقل از بکربن عیسی ، در یادکرد سیره امام علی علیه السلام : به درستی که او آنچه در بیت المال بود ، تقسیم می کرد . پس جمعه ای نمی آمد که در بیت المال ، ثروتی باشد . در هر شامگاه پنج شنبه ، دستور می داد تا بیت المال ، آبپاشی شود . سپس در آن دو رکعت نماز می گزارد .6838.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الغارات به نقل از مجمّع التیمی : به درستی که علی علیه السلام ، بیت المال را آبپاشی می کرد و در آن ، نماز نافله می گزارد و می گفت : «در روز رستاخیز ، گواهی ده که ثروت ها را بر مسلمانان ، در درون تو حبس نکردم» .6839.امام علی علیه السلام :فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از مجمّع التیمی : به درستی که علی علیه السلام ، دستور می داد تا بیت المال جاروب شود ، سپس آبپاشی گردد . آن گاه [آن جا] نماز می گزارد ، بدان امید که روز رستاخیز ، برایش گواهی دهد که ثروت را در درون آن ، بر مسلمانان ، حبس نکرده است .6840.امام صادق علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابو حکیم صاحب الحفاء ، از پدرش : به درستی که علی علیه السلام در یک سال ، سه مرتبه اموال گردآوری شده را [میان مسلمانان]تقسیم کرد . سپس ثروتی را از اصفهان برایش آوردند . فرمود : «صبحگاهان ، چهارمین تقسیمی است . به درستی که من برای شما جمع کننده نیستم» .

[راوی] گوید : ریسمان ها را قسمت کرد . پس گروهی آن را گرفتند و گروهی بازگرداندند .

.

6841.امام صادق علیه السلام :مروج الذهب فی حَوادِثِ سَنَهِ 38 ه : قَبَضَ أصحابُهُ [عَلِیٍّ] عَن عَلِیٍّ فی هذهِ السَّنَهِ ثَلاثَهَ أرزاقٍ عَلی حَسَبِ ما کانَ یُحمَلُ إلَیهِ مِنَ المالِ مِن أعمالِهِ ، ثُمَّ وَرَدَ عَلَیهِ مالٌ مِن أصبَهانَ ، فَخَطَبَ النّاسَ ، وقالَ : اُغدوا إلی عَطاءٍ رابِعٍ ؛ فَواللّهِ ما أنَا لَکُم بِخازِنٍ .

وکانَ فی عَطائِهِ اُسوَهٌ لِلنّاسِ ؛ یَأخُذُ کَما یَأخُذُ الواحِدُ مِنهُم . (1)6842.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الأمالی للطوسی عن هلال بن مسلم الجَحدَریّ :سَمِعتُ جَدّی جَرَّهَ أو جَوَّهَ قالَ : شَهِدتُ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام اُتِیَ بِمالٍ عِندَ المَساءِ ، فَقالَ : اِقسِموا هذَا المالَ . فَقالوا : قَد أمسَینا یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! فَأَخِّرهُ إلی غَدٍ . فَقالَ لَهُم : تَقبَلونَ (2) لی أن أعیشَ إلی غَدٍ ؟ قالوا : ماذا بِأیدینا ! قالَ : فَلا تُؤَخِّروهُ حَتّی تَقسِموهُ ، فَأُتِیَ بِشَمعٍ ، فَقَسَموا ذلِکَ المالَ مِن تَحتِ لَیلَتِهِم . (3)6843.الإمامُ علیٌّ علَیه السلام :الغارات عن الضحّاک بن مزاحم عن الإمام علیّ علیه السلام :کانَ خَلیلی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لا یَحبِسُ شَیئا لِغَدٍ ، وکانَ أبو بَکرٍ یَفعَلُ ، وقَد رَأی عُمَرُ بن الخَطّابِ فی ذلِکَ أن دَوَّنَ الدَّواوینَ وأخَّرَ المالَ مِن سَنَهٍ إلی سَنَهٍ ، وأمّا أنَا فَأصنَعُ کَما صَنَعَ خَلیلی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله .

قالَ : وکانَ عَلِیٌّ علیه السلام یُعطیهِم مِنَ الجُمُعَهِ إلَی الجُمُعَهِ وکانَ یَقولُ :

هذا جَنایَ وخِیارُهُ فِیه

إذ کُلُّ جانٍ یَدُهُ إلی فیه (4) . (5) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 421 .
2- .القَباله : الکفاله ، وقَبُل بالضم : إذا صار قَبیلاً ؛ أی کفیلاً (لسان العرب : ج 11 ص 544 «قبل») .
3- .الأمالی للطوسی : ص 404 ح 904 ، تنبیه الخواطر : ج 2 ص 173 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 95 عن سالم الجحدری وفیه إلی «حَتّی تقسموه» .
4- .قال ابن الأثیر : هذا مَثلٌ ، أوّل من قاله عَمْرو ابن اُخت جَذِیمه الأبْرش ؛ کان یجنی الکَمْأه مع أصحابٍ له ، فکانوا إذا وَجَدوا خِیارَ الکَمْأه أکلوها ، وإذا وجدها عمروٌ جعلها فی کُمِّه حَتّی یأتی بها خاله . وقال هذه الکلمه فسارت

مثلاً . وأراد علىٌّ عليه السلام بقَوْلها أنّه لم يَتَلطّخ بشىء من فَىء المسلمين بل وَضَعه مَواضِعَه (النهايه : ج 1 ص 309 «جنى») .
5- .الغارات : ج 1 ص 47 ، بحار الأنوار : ج 100 ص 60 ح 9 .

6844.تحف العقول عنه علیه السلام :مروج الذهب در ذکر حوادث سال 38 هجری : یاران علی علیه السلام ، در این سال ، سه مرتبه از وی تقسیمی دریافت کردند ، بر حسب آنچه ثروت به دستش می رسید . پس ثروتی از اصفهان به وی رسید . برای مردم ، سخنرانی کرد و فرمود : «صبحگاهان ، چهارمین تقسیمی است . سوگند به خداوند که من ، برای شما جمع کننده نیستم» .

او در تقسیم اموال ، برای مردمان ، نمونه بود و خود او مانند یکی از مردم ، سهم بر می داشت .6842.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الأمالی ، طوسی به نقل از هلال بن مسلم جحدری : از جدّم جرّه (جوّه) شنیدم که گفت : من حضور داشتم که شبانگاه ، مالی برای علی بن ابی طالب علیه السلام آورده شد . فرمود : «این را تقسیم کنید» .

گفتند : ای امیر مؤمنان ! شب است . آن را به فردا واگذار .

به آنان فرمود : «آیا ضمانت می کنید که تا فردا زنده باشم؟» .

گفتند : در اختیار ما نیست .

فرمود : «پس تقسیم کنید و آن را به تأخیر میندازید» .

شمعی فراهم شد و شبانه ، مال ها را تقسیم کردند .6843.امام علی علیه السلام :الغارات به نقل از ضحاک بن مزاحم : [علی علیه السلام فرمود :]«دوستم پیامبر خدا چیزی را برای فردا نگه نمی داشت ، ولی ابوبکر نگه می داشت و عمر بن خطّاب هم تصمیم گرفت دیوان ها فراهم کند و ثروت ها را از سالی برای سال دیگر بگذارَد ؛ ولی من چنان می کنم که دوستم پیامبر خدا انجام می داد» .

[راوی] می گوید : علی علیه السلام جمعه تا جمعه ، مال ها را تقسیم می کرد و می فرمود :

این ، دستچین من و بهترین آن است

در حالی که هر میوه چین ، دستش به دهان خودش است [و خود می خورد] (1) . .

1- .ابن اثیر گوید : این ، مَثَلی است که نخستین بار بر زبان عمرو ، خواهرزاده جذیمه آمد . او و دوستانش قارچ می چیدند و دوستانش هرگاه قارچ خوب می دیدند ، به دهان می گذاشتند و او در آستین می گذاشت ، تا برای دایی اش بیاورد و علی علیه السلام ، از این مَثَل ، اراده کرده که ثروت مسلمانان را تباه نمی کند ، بلکه آن را در جایش قرار می دهد (النهایه : ج 1 ص 309) .

6844.تحف العقول :شرح نهج البلاغه عن عبد الرحمن بن عَجلان :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَقسِمُ بَينَ النّاسِ الأَبزارَ (1) وَالحُرفَ (2) وَالكَمُّونَ ، وكَذا وكَذا . (3)6845.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن الشَّعبى :دَخَلتُ الرَّحبَةَ بِالكوفَهِ وأنَا غُلامٌ فى غِلمانٍ ، فَإِذا أنَا بِعَلِىٍّ عليه السلام قائِما عَلى صُبرَتَينِ (4) مِن ذَهَبٍ وفِضَّهٍ ، ومَعَهُ مِخفَقَهٌ ، وهوَ يطرُدُ النّاسَ بِمِخفَقَتِهِ ، ثُمَّ يَرجِعُ إلَى المالِ فَيَقسِمُهُ بَينَ النّاسِ ، حَتّى لَم يَبقَ مِنهُ شَىءٌ .

ثُمَّ انصَرَفَ ولَم يَحمِل إلى بَيتِهِ قَليلاً ولا كَثيرا ، فَرَجَعتُ إلى أبى ، فَقُلتُ لَهُ : لَقَد رَأَيتُ اليَومَ خَيرَ النّاسِ أو أحمَقَ النّاسِ ! قالَ : مَن هوَ يا بُنَىَّ ؟ قُلتُ : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ أميرُ المُؤمِنينَ ، رَأَيتُهُ يَصنَعُ كَذا ، فَقَصَصتُ عَلَيهِ ، فَبَكى ، وقالَ : يابُنَىَّ ، بَل رَأَيتَ خَيرَ النّاسِ . (5)6846.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عَلِيّا اُتِىَ بِالمالِ فَأَقعَدَ بَينَ يَديهِ الوُزّانَ وَالنُقّادَ ، فَكَوَّمَ كومَةً مِن ذَهَبٍ ، وكومَةً مِن فِضَّهٍ ، فَقالَ : يا حَمراءُ ويا بَيضاءُ ، احمَرّى وابيَضّى وغُرّى غَيرى .

هذا جَناىَ وخِيارُهُ فيه

وكُلُّ جانٍ يَدُهُ إلى فيه (6) .

1- .البِزْر : التابَل ، وجمعه : أبزار ، وأبازير جمع الجمع (لسان العرب : ج 4 ص 56 «بزر») .
2- .الحُرف : حَبُّ الرَّشاد ، واحدته حُرفه . وقال الأزهرى : حَبّ كالخردل (لسان العرب : ج 9 ص 45 «حرف») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 199 ؛ الغارات : ج 1 ص 60 عن عبد الرحمن بن عجلان عن جدّته وزاد فيه «يصرّه صررا» بعد «الأبزار» ، بحار الأنوار : ج 41 ص 136 .
4- .الصُّبره : الكُدْس (لسان العرب : ج 4 ص 441 «صبر») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 198 ؛ الغارات : ج 1 ص 54 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 135 .
6- .الأموال : ص 285 ح 675 عن عبد العزيز بن محمّد عن الإمام الصادق عليه السلام ، حليه الأولياء : ج 1 ص 81 عن علىّ بن ربيعه الوالبى ، شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 126 من دون إسنادٍ إلى المعصوم وكلاهما نحوه ، كنز العمّال : ج 13 ص 182 ح 36545 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 53 ح

541 عن سليمان بن بلال عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلاموفيه «واُخرى من ورق» بدل «وكومه من فضّه» .

6847.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از عبدالرحمان بن عجلان : علی علیه السلام ، بذرِ کتّان ، ترتیزک ، زیره و سایر چیزها را میان مردم ، تقسیم می کرد .6848.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از شعبی : جوانی بودم که با گروهی از جوانان ، به میدانی در کوفه وارد شدم . علی علیه السلام را دیدم که بر توده ای از طلا و توده ای از نقره ایستاده و تازیانه ای در دست دارد که مردم را با آن ، دور می کند و باز می گردد و اموال را میان مردم ، تقسیم می کند ، تا آن که چیزی از آن ، باقی نماند . آن گاه بازگشت و به خانه خود ، چیزی نبُرد ، نه کم و نه زیاد .

من نزد پدرم بازگشتم و به او گفتم : امروز ، بهترینِ مردم یا نادان ترینِ آنها را دیدم !

گفت : کیست او پسرم؟

گفتم : علی بن ابی طالب ، امیر مؤمنان . او را دیدم که چنین و چنان می کرد ، و داستان را بازگفتم .

پدرم گریست و گفت : فرزندم ! بهترینِ مردم را دیده ای .6849.عنه علیه السلام :امام باقر علیه السلام :برای عَلی علیه السلام ثروتی آورده شد . وی وزن کنندگان و صرّافان را نزد خود نشانْد . آن گاه ، توده ای از طلا و توده ای از نقره ساخت و فرمود : «ای قرمزها و ای سفیدها ! سرخ و سفید شوید و جز مرا بفریبید .

این ، دستچین من و بهترین آن است

در حالی که هر میوه چین ، دستش به دهان خودش است [و خود می خورد]» . .

6850.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :تاريخ دمشق عن أبى صالح السمّان :رَأيتُ عَلِيّا دَخَلَ بَيتَ المالِ ، فَرَأى فيهِ شَيئا ، فَقالَ : لا (1) أرى هذا هاهُنا وبِالنّاسِ إلَيهِ حاجَةٌ ! ! فَأَمَرَ بِهِ فَقُسِمَ ، وأمَرَ بِالبَيتِ فَكُنِسَ ونُضِحَ ، فَصَلّى فيهِ ، أو قالَ (2) فيهِ ؛ يَعنى نامَ (3) . (4)6845.امام على عليه السلام :الدعوات :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إذا أعطى ما فى بَيتِ المالِ أمرَ بِهِ فَكُنِس ، ثُمَّ صَلّى فيهِ ، ثُمَّ يَدعو ، فَيَقولُ فى دُعائِهِ : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَحبِطُ العَمَلَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يُعَجِّلُ النِّقَمَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يُغَيِّرُ النِّعَمَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَمنَعُ الرِّزقَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَمنَعُ الدُّعاءَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَمنَعُ التَّوبَةَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَهتِکُ العِصمَةَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يُورِثُ النَّدَمَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَحبِسُ القِسَمَ . (5) .

1- .فى المصدر : «ألا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تاريخ دمشق «ترجمه الإمام على عليه السلام » تحقيق محمّد باقر المحمودى (ج 3 ص 180 ح 1219) .
2- .من القيلوله : الاستراحه نصف النهار ، وإن لم يكن معها نوم (النهايه : ج 4 ص 133 «قيل») .
3- .فى الطبعه المعتمده : «قام» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تاريخ دمشق «ترجمه الإمام علىّ عليه السلام ، تحقيق محمّد باقر المحمودى» .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 476 ، مسند ابن الجعد : ص 315 ح 2145 .
5- .الدعوات : ص 60 ح 150 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 93 ح 9 .

6846.امام باقر علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابو صالح سمّان : علی علیه السلام را دیدم که وارد بیت المال شد و در آن ، چیزی دید . پس فرمود : «این را این جا نبینم ، در حالی که مردم ، بدان نیاز دارند» .

سپس دستور داد آن را تقسیم کردند و دستور داد بیت المال ، جاروب و آبپاشی شد و در آن ، نماز گزارد یا در آن قیلوله (خواب قبل از ظهر) کرد ؛ یعنی خوابید .6847.امام صادق علیه السلام :الدعوات :امیر مؤمنان ، هرگاه اموال بیت المال را می بخشید ، دستور می داد جاروب شود و در آن ، نماز می گزارد و دعا می کرد و در دعایش می گفت : «بار خدایا ! به تو پناه می برم از گناهی که عمل را تباه سازد ، و به تو پناه می برم از گناهی که کیفرها را سریع گردانَد،و به تو پناه می برم از گناهی که نعمت ها را تغییر دهد، و به تو پناه می برم از گناهی که روزی را باز دارد، و پناه می برم به تو از گناهی که از دعا جلوگیری کند ، و پناه می برم به تو از گناهی که از توبه جلوگیری کند ، و پناه می برم به تو از گناهی که پرده ها را بدَرَد ، و پناه می برم به تو از گناهی که پشیمانی آورَد ، و پناه می برم به تو از گناهی که بهره را حبس کند . .

5 / 10تَوزيعُ أموالِ العامَّهِ بِالسَّوِيَّهِ6850.امام رضا عليه السلام :الاختصاص فى بَيانِ خِصالِ وفَضائِلِ الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : القَسمُ بِالسَّوِيَّهِ ، وَالعَدلُ فِى الرَّعِيَّهِ ؛ وَلّى بَيتَ مالِ المَدينَهِ عَمّارَ بنَ ياسِرٍ وأبَا الهَيثَمِ بنَ التَّيِّهانِ فَكَتَبَ : العَرَبِىُّ وَالقُرَشِىُّ وَالأَنصارِىُّ وَالعَجَمِىُّ وكُلُّ مَن كانَ فِى الإِسلامِ مِن قَبائِلِ العَرَبِ وأجناسِ العَجَمِ سَواءٌ.

فَأَتاهُ سَهلُ بنُ حُنَيفٍ بِمَولىً لَهُ أسوَدَ ، فَقالَ : كَم تُعطى هذا ؟ فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : كَم أخَذتَ أنتَ ؟ قالَ : ثَلاثَهَ دَنانيرَ ، وكَذلِكَ أخَذَ النّاسُ . قالَ : فأعطوا مَولاهُ مِثلَ ما أخَذَ ؛ ثَلاثَهَ دَنانيرَ . (1)6851.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الأمالى للطوسى عن إبراهيم بن صالح الأنماطى رفعه :لَمّا أصبَحَ عَلِىٌّ عليه السلام بَعدَ البَيعَهِ ، دَخَلَ بَيتَ المالِ ، فَدَعا بِمالٍ كانَ قَدِ اجتَمَعَ ، فَقَسَّمَهُ ثَلاثَهَ دَنانيرَ ثَلاثَهَ دَنانيرَ بَينَ مَن حَضَرَ مِنَ النّاسِ كُلِّهِم . فَقامَ سَهلُ بنُ حُنَيفٍ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قَد أعتَقتُ هذَا الغُلامَ ! فَأَعطاهُ ثَلاثَهَ دَنانيرَ ؛ مِثلَ ما أعطى سَهلَ بنَ حُنَيفٍ . (2)6852.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الكافى عن أبى مِخنَف :أتى أميرَ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ رَهطٌ مِنَ الشّيعَهِ، فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَو أخرَجتَ هذِهِ الأَموالَ فَفَرَّقتَها فى هؤُلاءِ الرُّؤَساءِ وَالأَشرافِ ، وفَضَّلتَهُم عَلَينا ، حَتّى إذَا استَوسَقَتِ الاُمورُ عُدتَ إلى أفضَلِ ما عَوَّدَكَ اللّهُ مِنَ القَسمِ بِالسَّوِيَّهِ ، وَالعَدلِ فِى الرَّعِيَّهِ ! ! فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أ تَأمُرونّى وَيحَكُم أن أطلُبَ النَّصرَ بِالظُّلمِ وَالجَورِ فيمَن وُلّيتُ عَلَيهِ مِن أهلِ الإِسلامِ ! ! لا وَاللّهِ ، لا يَكونُ ذلِكَ ما سَمَرَ السَّميرُ ، وما رَأَيتُ فِى السَّماءِ نَجما ، وَاللّهِ لَو كانَت أموالُهُم مالى لَساوَيتُ بَينَهُم ، فَكَيفَ وإنَّما هِىَ أموالُهُم ! ! (3) .

1- .الاختصاص : ص 152 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 107 ح 117 .
2- .الأمالى للطوسى: ص686 ح1457، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 111 عن مالک بن أوس بن الحدثان وفيه من «قام سهل ...» ، بحار الأنوار : ج 32 ص 38 ح 24 .
3- .الكافى : ج 4 ص 31 ح 3 ، تحف العقول : ص 185 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 318 كلاهما نحوه وراجع الأمالى للمفيد : ص 175 ح 6 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 95 .

5 / 10 تقسیم برابر ثروت های عمومی

اشاره

5 / 10تقسیم برابر ثروت های عمومی6852.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الاختصاص در توصیف خصلت ها وفضیلت های امام علی علیه السلام :تقسیمش به برابری بود و در میان شهروندان ، دادگر بود . عمّار بن یاسر و ابو هیثم بن تیهان را مسئول بیت المال مدینه کرد و نوشت : «عرب و قریش و انصار و غیرعرب ، هر که مسلمان است از قبیله های عرب و تیره های غیر عرب ، برابرند» .

سهل بن حنیف ، آزادشده سیاهی را نزد او آورد و گفت : به این ، چه قدر می دهی؟

امیر مؤمنان فرمود : «تو چه قدر گرفته ای؟»

گفت : سه دینار ، و دیگران نیز همین اندازه گرفته اند .

فرمود : «به آزاد شده نیز به اندازه او اختصاص دهید : سه دینار» .6853.امام زین العابدین علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از ابراهیم بن صالح انماطی : علی علیه السلام ، در صبحگاه پس از بیعت ، وارد بیت المال شد . اموالی را که جمع شده بود ، سه دینارْ سه دینار ، میان حاضران تقسیم نمود .

سهل بن حنیف ، به پاخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! این برده را آزاد کردم .

آن گاه به وی نیز سه دینار بخشید ، به همان اندازه که به سهل بن حنیف داد .6854.عنه علیه السلام :الکافی به نقل از ابو مخنف : گروهی از شیعیان ، نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند : ای امیر مؤمنان! کاش این اموال را میان اشراف و بزرگان تقسیم کنی و آنان را بر ما برتری دهی تا هنگامی که کارها سامان یابد . آن گاه به بهترین خصلت هایی که خداوندْ تو را بدان عادت داد ، بازگردی ؛ یعنی تقسیم برابر و عدالت در میان شهروندان .

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «وای بر شما! مرا وا می دارید که پیروزی را با ستم و جور بر مسلمانانی که بر آنها حکومت یافتم ، طلب کنم؟! نه ؛ به خدا سوگند ، چنین نخواهد شد تا روزگارْ باقی است و تا زمانی که در آسمان ، ستاره ببینم . به خدا سوگند ، اگر اینها ثروت های شخصی ام بود ، به برابری میان آنها رفتار می کردم ، چه رسد که اینها اموال خودشان است» .

.

6855.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ عِندما عوتِبَ عَلَى التَّسوِيَهِ فِى الفَىءِ :فَأمّا هذَا الفَىءُ فَلَيسَ لِأَحَدٍ فيهِ عَلى أَحَدٍ أُثرَهٌ (1) ، قَد فَرَغَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِن قَسمِهِ ، فَهُوَ مالُ اللّهِ ، وأنتُم عِبادُ اللّهِ المُسلِمونَ ، وهذا كِتابُ اللّهِ ، بِهِ أقرَرنا ، وعَلَيهِ شَهِدنا ، ولَهُ أسلَمنا ، وعَهدُ نَبِيِّنا بَينَ أظهُرِنا ، فَسَلِّموا رَحِمَكُم اللّهُ ، فَمَن لَم يَرضَ بِهذا فَليَتَوَلَّ كَيفَ شاءَ . (2)6856.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى مُصقَلَهَ بنَ هُبَيرهَ الشَّيبانِىِّ عامِلِهِ عَلى أردَشير خُرَّه : ألا وإنَّ حَقَّ مَن قِبَلَکَ وقِبَلَنا مِن المُسلِمينَ فى قِسمَهِ هذَا الفَىءِ سَواءٌ ، يَرِدونَ عِندى عَلَيهِ ويَصدُرونَ عَنهُ . (3)6854.امام زين العابدين عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى حُذَيفَهَ بنِ اليَمانِ والِى المَدائِنِ : آمُرُکَ أن تُجبِىَ خَراجَ الأَرَضينَ عَلَى الحَقِّ وَالنَّصَفَهِ ، ولا تَتَجاوَز ما قَدَّمتُ بِهِ إلَيکَ ، ولا تَدَع مِنهُ شَيئا ، ولا تَبتَدِع فيهِ أمرا ، ثُمَّ اقسِمهُ بَينَ أهلِهِ بِالسَّوِيَّهِ وَالعَدلِ . (4)6855.امام صادق عليه السلام :الغارات عن أبى إسحاق الهمدانى :إنَّ امرَأَتَينِ أتَتا عَلِيّا عليه السلام عِندَ القِسمَهِ ؛ إحداهُما مِنَ العَرَبِ ، وَالاُخرى مِنَ المَوالى ، فَأَعطى كُلَّ واحِدَهٍ خَمسَهً وعِشرينَ دِرهَما وكُرّا مِنَ الطَّعامِ .

فَقالَتِ العَرَبِيَّهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنِّى امرَأَهٌ مِنَ العَرَبِ ، وهذِهِ امرَأَهٌ مِنَ العَجَمِ ! ! فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : إنّى وَاللّهِ لا أجِدُ لِبَنى إسماعيلَ فى هذَا الفَىءِ فَضلاً عَلى بَنى إسحاقَ ! ! (5) .

1- .الاُثرَه والمأثَرَه والمأثُرَه : المكرمه (لسان العرب : ج 4 ص 7 «أثر») .
2- .تحف العقول: ص 184؛ المعيار والموازنه: ص 112 وفيه «فليتبوّأ» بدل «فليتولّ»، شرح نهج البلاغه: ج 7 ص 40.
3- .نهج البلاغه : الكتاب 43 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 516 ح 712 .
4- .إرشاد القلوب : ص 321 ، الدرجات الرفيعه : ص 289 ، بحار الأنوار : ج 28 ص 88 ح 3 .
5- .الغارات : ج 1 ص 70 وراجع الاختصاص : ص 151 والسنن الكبرى : ج 6 ص 567 ح 12990 وكنز العمّال : ج 6 ص 610 ح 17095 .

6856.امام رضا علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنرانی وی هنگامی که بر تقسیم برابر ثروت ها سرزنش شد : در این ثروت ها کسی را بر کسی امتیازی نیست . خداوند عز و جل آن را قسمت کرده است . اینها مالِ خداوند است و شما بندگان مسلمانِ خداوندید ؛ و این ، کتاب خداست . بدان اقرار داریم و بر او گواهی دادیم و در برابرش تسلیم هستیم و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله ، در برابر ماست . پس تن در دهید . خداوند ، شما را رحمت کند! هرکه بدین امر خشنود نیست ، هر کجا می خواهد ، برود .6857.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه او به مصقله بن هبیره شیبانی ، کارگزارش در منطقه اردشیر خُرّه (1) : بدان مسلمانانی که نزد تو و ما به سر می برند ، حقّشان از این غنیمت ها یکسان است . [برای گرفتن آن]نزد من می آیند و باز می گردند .6858.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (لَمّا سُئلَ : أیُّ ذَنبٍ أعجَلُ عُقوبَةً لِصاحِ) امام علی علیه السلام از نامه اش به حذیفه بن یمان ، فرماندار مدائن : به تو فرمان می دهم که خراج زمین ها را بر پایه حقّ و انصاف ، گِردآوری کنی و از آنچه برایت فرستادم ، تجاوز نکنی و چیزی را فرو مگذاری و بدعتی تازه بر پا مداری . آن گاه ، آن را به برابری و دادگری ، میان کسانی که سزاوار آن اند ، قسمت کن .6859.عنه علیه السلام :الغارات به نقل از ابو اسحاق همدانی : دو زن ، هنگام تقسیم ثروت ها نزد علی علیه السلام آمدند ، یکی عرب و دیگری غیر عرب . به هر کدام ، 25 درهم و پیمانه ای غذا داد .

زنِ عرب گفت : ای امیر مؤمنان! من زنی عربم و این زن ، غیر عرب است .

علی علیه السلام فرمود : به خدا سوگند ، من برای فرزندان اسماعیل ، برتری ای بر فرزندان اسحاق در این غنیمت ها نمی بینم . .

1- .از بزرگ ترین سرزمین های قدیمی فارس که اردشیر بابکان ، آن را بنا کرد و شیراز و کازرون ، بخشی از آن بود (ر . ک : معجم البلدان : ج 1 ص 146) .

6860.بحار الأنوار عن أبى حَمزَةَ الثُّمالى :أنساب الأشراف عن الحارث :كُنتُ عِندَ عَلِىٍّ ، فَأَتَتهُ امرَأَتانِ ، فَقالَتا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّنا فَقيرَتانِ مِسكينَتانِ . فَقالَ : قَد وَجَبَ حَقُّكُما عَلَينا وعَلى كُلِّ ذى سَعَهٍ مِنَ المُسلِمينَ إن كُنتُما صادِقَتَينِ ، ثُمَّ أَمَرَ رَجُلاً فَقالَ : اِنطَلِق بِهِما إلى سوقِنا ، فَاشتَر لِكُلِّ واحِدَهٍ مِنهُما كُرّاً مِن طَعامٍ وثَلاثَهَ أثوابٍ فَذَكَرَ رِداءً أو خِمارا وإزارا وأعطِ كُلَّ واحِدَهٍ مِنهُما مِن عَطائِى مِئَهَ دِرهَمٍ .

فَلَمّا وَلَّتا ، سَفَرَت إحداهُما وقالَت : يا أميرَ المُؤمِنينَ فَضِّلنى بِما فَضَّلَکَ اللّهُ بِهِ وشَرَّفَکَ ! قالَ : وبِماذا فَضَّلَنِى اللّهُ وشَرَّفَنى ؟ قالَت : بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . قالَ : صَدَقتِ ، وما أنتِ ؟ قالَت : أنَا امرَأَهٌ مِنَ العَرَبِ وهذِهِ مِنَ المَوالى . قالَ : فَتَناوَلَ شَيئا مِنَ الأَرضِ ، ثُمَّ قالَ : قَد قَرَأتُ ما بَينَ اللَّوحَينِ فَما رَأَيتُ لِوُلدِ إسماعيلَ عَلى وُلدِ إسحاقَ عليهماالسلامفَضلاً ولَو جَناحَ بَعوضَهٍ . (1)6857.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف عن مُصعَب :كانَ عَلِىٌّ يَقسِمُ بَينَنا كُلَّ شَىءٍ ، حَتّى يَقسِمَ العُطورَ بَينَ نِسائِنا . (2)6858.امام على عليه السلام (در پاسخ به اين سؤال كه كيفر كدام گناه زودتر دام) أنساب الأشراف عن الحارث :سَمِعتُ عَلِيّا يَقولُ وهُوَ يَخطُبُ : قَد أمَرنا لِنِساءِ المُهاجِرينَ بِوَرسٍ وإبرٍ . قالَ : فأَمّا الإِبرُ فَأَخَذَها مِن ناسٍ مِنَ اليَهودِ مِمّا عَلَيهِم مِنَ الجِزيَهِ . (3) .

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 376 .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 374 .
3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 374 .

6859.امام علی علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از حارث : نزد علی علیه السلام بودم که دو زن ، نزد او آمدند و گفتند : ای امیر مؤمنان! ما نیازمند و تهی دستیم .

فرمود : «اگر راستگو باشید ، حقوق شما بر ما و بر همه مسلمانانِ توانمند ، واجب است» .

آن گاه به مردی دستور داد : «به همراه این دو زن ، به بازارِ ما روانه شو و برای هریک ، پیمانه ای غذا و سه لباس (جامه ، چارقد و چادر) خریداری کن و به هریک ، از تقسیمی من ، صد درهم عطا کن» .

وقتی بازگشتند ، یکی از آنان ، از صورتش نقاب برداشت و گفت : ای امیر مؤمنان! مرا برتری ده بدانچه خداوند ، تو را بدان ، برتری و شرف داده است .

فرمود : «خداوند ، مرا به چه چیزی برتری و شرف داده است؟» .

گفت : به پیامبر خدا .

فرمود : «راست گفتی . تو کیستی؟» .

گفت من،زنی عرب هستم و این زن،از غیر عرب است.

[حارث] گوید : چیزی را از زمین برگرفت و سپس فرمود : «آنچه را میان دو لوح بود ، مطالعه کردم . در آن ، فضیلتی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نیافتم ، ولو به اندازه بالِ پشه ای» .6860.بحار الأنوار (به نقل از ابو حمزه ثمالی) أنساب الأشراف به نقل از مصعب : علی علیه السلام ، همه چیز را میان ما تقسیم می کرد ، حتی عطرها را میان زنان ما قسمت می نمود .6861.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از حارث : شنیدم که علی علیه السلام در سخنرانی اش می فرمود : دستور دادیم تا به زنان مهاجر ، جامه های سرخ و سوزن [بخشند]» . [حارث]گوید : سوزن ها را از گروهی یهودی به عنوان جزیه ستانده بود . .

6862.عنه علیه السلام :فضائل الصحابه لابن حنبل عن فَضالَه بن عبد المَلِک عن کریمه بنت همام الطابیه :کانَ عَلِیٌّ یَقسِمُ فینا الوَرِس بِالکوفَهِ . قالَ فَضالَهُ : حَمَلناهُ عَلَی العَدلِ مِنهُ . (1)6863.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المناقب لابن شهر آشوب عن حکیم بن أوس :کانَ عَلِیٌّ علیه السلام یَبعَثُ إلَینا بِزِقاقِ (2) العَسَلِ فَیَقسِمُ فینا ، ثُمَّ یَأمُرُ أن یَلعَقوهُ . وأُتِیَ إلَیهِ بِأحمالِ فاکِهَهٍ ، فَأمَرَ بِبَیعِها ، وأن یُطرَحَ ثَمَنُها فی بَیتِ المالِ. (3)6864.مستدرک الوسائل عن عمّار بنِ یاسرٍ :تاریخ دمشق عن کلیب :قَدِمَ عَلی عَلِیٍّ مالٌ مِن أصبَهانَ ، فَقَسَمَهُ عَلی سَبعَهِ أسهُمٍ ، فَوَجَدَ فیهِ رَغیفا ، فَکَسَرَهُ عَلی سَبعَهِ ، وجَعَلَ عَلی کُلِّ قِسمٍ مِنها کِسرَهً ، ثُمَّ دَعا اُمَراءَ الأَشیاعِ فَأقرَعَ بَینَهُم لِیَنظُرَ أیُّهُم یُعطی أوَّلاً . (4)6861.امام باقر علیه السلام :الغارات عن کُلَیب الجَرمِیّ :کُنتُ عِندَ عَلِیٍّ علیه السلام فَجاءَهُ مالٌ مِنَ الجَبَلِ ، فَقامَ وقُمنا مَعَهُ ، حَتّی انتَهَینا إلی خَربَندجن (5) وجَمّالینَ ، فَاجتَمَعَ النّاسُ إلَیهِ ، حَتّی ازدَحَموا عَلَیهِ ، فَأخَذَ حِبالاً فَوَصَلَها بِیَدِهِ وعَقَدَ بَعضَها إلی بَعضٍ ، ثُمَّ أدارَها حَولَ المَتاعِ ، ثُمَّ قالَ : لا اُحِلُّ لِأحَدٍ أن یُجاوِزَ هذَا الحَبلَ . فَقَعَدنا مِن وَراءِ الحَبلِ .

ودَخَلَ عَلِیٌّ علیه السلام فَقالَ : أینَ رُؤوسُ الأَسباعِ ؟ فَدَخَلوا عَلَیهِ ، فَجَعَلوا یَحمِلونَ هذَا الجوالِقَ إلی هذَا الجوالِقِ ، وهذا إلی هذا ، حَتّی قَسَموهُ سَبعَهَ أجزاءٍ .

قالَ : فَوَجَدَ مَعَ المَتاعِ رَغیفا ، فَکَسَرَهُ سَبعَ کِسَرٍ ، ثُمَّ وَضَعَ عَلی کُلِّ جُزءٍ کِسرَهً ، ثُمَّ قالَ :

هذا جَنایَ وخِیارُهُ فیه

إذ کُلُّ جانٍ یَدُهُ إلی فیه

قالَ : ثُمَّ أقرَعَ عَلَیها ، فَجَعَلَ کُلَّ رَجُلٍ یَدعو قَومَهُ ، فَیَحمِلونَ الجَوالِقَ . (6) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 547 ح 920 ، ذخائر العقبی : ص 191 ، الریاض النضره : ج 3 ص 221 وفیهما «الطائیّه» بدل «الطابیه»؛ المناقب للکوفی: ج 2 ص 77 ح 559 عن کریمه بنت عقبه ولیس فیه ذیله.

2- .الزِّقّ : كلّ وعاء اتَّخذ للشراب وغيره ، وجمعه أزقاق ، وزِقاق ، وزُقّان (تاج العروس : ج 13 ص 196 «زقق») .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 111 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 117 ح 24 .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 476 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 545 ح 913 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 442 ؛ الغارات : ج 1 ص 51 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 112 كلّها نحوه وراجع حليه الأولياء : ج 7 ص 300 .
5- .كذا فى المصدر ، وفى هامشه : والظاهر واللّه العالم أنّ العباره كانت هكذا «خر بنده جن وجمّالين» ، و«خر بنده جن» كلمه فارسيّه مركّبه من كلمتى «خر» و«بنده» ومعناهما : صاحب الحمار ومؤجره ومكريه ، وكلمه «جن» فى آخرها علامه الجمع الفارسى ؛ معرّب «گان» بالكاف الفارسيّه ، و«خر بنده جن» معرّبه من «خر بندگان» .
6- .الغارات : ج 1 ص 52 ، بحار الأنوار : ج 100 ص 60 ح 10 .

6862.امام باقر علیه السلام :فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از فضاله بن عبدالملک ، از کریمه ، دختر همام طابیه : علی علیه السلام در کوفه ، جامه های سرخ را میان ما تقسیم می کرد . فضاله گوید : آن را بر دادگری او حمل کردیم .6863.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از حکیم بن اوس : علی علیه السلام ظرف های عسل را به سوی ما می فرستاد و میان ما تقسیم می شد . آن گاه دستور می داد تا ظرف ها لیسیده شود . و چند بار میوه برایش آوردند . دستور داد آنها را بفروشند و پولش را در بیت المال بگذارند .6864.مستدرک الوسائل (به نقل از عمار بن یاسر) تاریخ دمشق به نقل از کلیب : مالی را از اصفهان برای علی علیه السلام آوردند . آنها را به هفت قسمت ، تقسیم کرد و در میان آنها نانی یافت . آن را نیز هفت قسمت کرد و برای هر سهمی از مال ها ، تکّه نانی قرار داد . آن گاه ، بزرگان تیره ها را فرا خواند و میان آنان ، قرعه زد که سهم کدام یک را نخست بدهد .6865.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الغارات به نقل از کلیب جرمی : نزد علی علیه السلام بودم که برایش اموالی از کوهستان آمد . او به پا خاست و ما نیز به همراهش برخاستیم تا به خَرَکچی ها (1) و شترداران رسیدیم . مردم ، گِردش جمع شدند و اطرافش ازدحام کردند . سپس ، ریسمانی را برداشت و آنها را به یکدیگر گره زد و آن را گرداگردِ اموال چرخانید و فرمود : «اجازه نمی دهم کسی از این ریسمان ، عبور کند» .

پشت ریسمان نشستیم . علی علیه السلام ، از ریسمان گذشت و فرمود : «بزرگانِ هفت تیره کجایند؟» .

آنها نزد او رفتند و شروع به جابه جا کردن جوال ها کردند تا آن را به هفت بخش ، قسمت نمودند .

[کلیب] گوید : [علی علیه السلام] در میان اموال ، نانی را یافت . آن را هفت قسمت کرد و بر هر یک ، از هفت قسمت ، تکّه نانی گذاشت . آن گاه فرمود :

«این ، دستچین من و بهترین آن است /

در حالی که هر میوه چین دستش در دهان خودش است [و خود می خورد]» .

[کلیب] گوید : سپس بر قسمت ها قرعه زد و هریک از سران قبیله ها ، تیره اش را صدا می زد و جوال ها را می بُردند . .

1- .در حاشیه کتاب الغارات نوشته شده است : به حسب ظاهر ، عبارت اصلی «خر بنده جن» و «جمّالین» بوده است . «خر بنده جن» ، کلمه ای فارسی است مرکّب از «خر» و «بندگان» ، به معنای صاحب الاغ و اجاره دهنده و کرایه دهنده آن . «خر بنده جن» ، معرّب «خر بندگان» است .

6866.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :مُروج الذَّهَب :اِنتَزَعَ عَلِىٌّ أملاكا كانَ عُثمانُ أقطَعَها جَماعَةً مِنَ المُسلِمينَ ، وقَسَمَ ما فى بَيتِ المالِ عَلَى النّاسِ ، ولَم يُفَضِّلُ أحَدا عَلى أحَدٍ . (1)6865.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :مروج الذهب فى ذِكرِ حَربِ الجَمَلِ : قَبَضَ [عَلِىٌّ عليه السلام] ما كانَ فى مُعَسكَرِهِم مِن سِلاحٍ ودابَّهٍ ومَتاعٍ وآلَهٍ وغَيرِ ذلِکَ فَباعَهُ ، وقَسَمَهُ بَينَ أصحابِهِ ، وأخَذَ لِنَفسِهِ كَما أخَذَ لِكُلِّ واحِدٍ مِمَّن مَعَهُ مِن أصحابِهِ وأهلِهِ ووُلدِهِ ؛ خَمسَمِئَهِ دِرهَمٍ .

فَأَتاهُ رَجُلٌ مِن أصحابِهِ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى لَم آخُذ شَيئا ، وخَلَّفَنى عَنِ الحُضورِ كَذا وأدلى بِعُذرٍ فَأَعطاهُ الخَمسَمِئَهِ الَّتى كانَت لَهُ . (2)6866.امام على عليه السلام :الجمل :ثُمَّ نَزَلَ عليه السلام [بَعدَ وَقعَهِ الجَمَلِ] ، وَاستَدعى جَماعَةً مِن أصحابِهِ ، فَمَشَوا مَعَهُ حَتّى دَخَلَ بَيتَ المالِ ، وأرسَلَ إلَى القُرّاءِ فَدَعاهُم ، ودَعَا الخُزّانَ ، وأمَرَهُم بِفَتحِ الأبوابِ الَّتى داخِلَهَا المالُ ، فَلَمّا رَأى كَثرَهَ المالِ قالَ :

هذا جَناىَ وخِيارُهُ فيه

ثُمَّ قَسَمَ المالَ بَينَ أصحابِهِ ، فَأَصابَ كُلَّ رَجُلٍ مِنهُم سِتَّهَ آلافِ دِرهَمٍ ، وكانَ أصحابُهُ اثنَى عَشَرَ ألفا ، وأخَذَ هُوَ عليه السلام كَأَحَدِهِم . فَبَينا هُم عَلَى تِلکَ الحالَهِ إذ أتاهُ آتٍ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ اسمى سَقَطَ مِن كِتابِکَ ، وقَد رَأَيتُ مِنَ البَلاءِ ما رَأَيتُ ! فَدَفَعَ سَهمَهُ إلى ذلِکَ الرَّجُلِ . (3) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 362 .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 380 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 250 .
3- .الجمل : ص 400 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 250 .

6867.عنه علیه السلام :مروج الذهب :علی علیه السلام املاکی را که عثمان به گروهی از مسلمانان بخشیده بود ، پس گرفت و آنچه در بیت المال بود ، میان مردمْ تقسیم کرد و کسی را بر کسی ترجیح نداد .6868.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :مروج الذهب در گزارش جنگ جمل : علی علیه السلام آنچه در لشکرگاه دشمن از اسلحه ، چارپا ، اموال و غیر آن بود ، برداشت و فروخت و آن را میان یارانش تقسیم کرد و برای خود ، به همان اندازه برداشت که به همراهان خود ، یاران و خانواده و فرزندانش ، داده بود ؛ یعنی پانصد درهم .

سپس مردی از یارانش نزد او آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من چیزی نگرفتم و به فلان سبب ، حضور نداشتم ؛ و عذری برای عدم حضور خود آورد . علی علیه السلام ، پانصد درهم خودش را به وی داد .6869.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الجمل :علی علیه السلام [پس از رُخداد جمل] فرود آمد و گروهی از یارانش را فرا خواند . به همراه وی روانه شدند تا آن که ، داخل بیت المال شد . آن گاه در پی قاریان فرستاد و آنها را فرا خواند و خزانه داران را نیز فرا خواند و آنان را به گشودن درهایی که ثروت ها را در آن نهاده بودند ، فرمان داد . وقتی زیادی اموال را دید ، فرمود : «این ، دستچین من و بهترین آن است» .

آن گاه ، اموال را میان یارانش قسمت کرد و به هر یک ، شش میلیون درهم رسید و یارانش دوازده هزار نفر بودند ، و خود نیز به اندازه دیگران برداشت . در این هنگام ، مردی آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! نام من از دیوان ها افتاده است و من ، به فلان مشکل مبتلا بودم . علی علیه السلام ، سهم خود را به آن مرد داد . .

6867.امام على عليه السلام :الغارات عن المغيره الضَّبّىّ :كانَ أشرافُ أهلِ الكوفَهِ غاشّينَ لِعَلِىٍّ عليه السلام ، وكانَ هَواهُم مَعَ مُعاوِيَهَ ؛ وذلِکَ أنَّ عَلِيّاً كانَ لا يُعطى أحَدا مِنَ الفَىءِ أكثَرَ مِن حَقِّهِ ، وكانَ مُعاوِيَهُ بنُ أبى سُفيانٍ جَعَلَ الشَّرَفَ فى العَطاءِ ألفَى دِرهَمٍ . (1)6868.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى ذَمِّ العاصِينَ مِن أصحابِهِ : أوَلَيسَ عَجَبا أنَّ مُعاوِيَهَ يَدعُو الجُفاهَ الطَّغامَ فَيَتَّبِعونَهُ عَلَى غَيرِ مَعونَهٍ ولا عَطاءٍ ، وأنَا أدعوكُم وأنتُم تَريكَهُ (2) الإِسلامِ ، وبَقِيَّهُ النّاسِ إلَى المَعونَهِ أو طائِفَهٍ مِنَ العَطاءِ ، فَتَفَرَّقونَ عَنّى وتَختَلِفونَ عَلَىَّ ؟ ! (3)6869.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى قَومٍ مِن أهلِ المَدينَهِ لَحِقوا بِمُعاوِيَهَ : قَد عَرَفُوا العَدلَ ورَأَوهُ وسَمِعوهُ ووَعَوهُ ، وعَلِموا أنَّ النّاسَ عِندَنا فى الحَقِّ أُسوَهٌ ، فَهَرَبوا إلَى الأثَرَهِ ، فَبُعدا لَهُم وسُحقا . (4)راجع : ص 182 (إقامه العدل) .

.

1- .الغارات : ج 1 ص 44 .
2- .التريكه : بيضه النعامه بعد أن يخرج منها الفرخ تتركها فى مجثمها (لسان العرب : ج 10 ص 405 «ترک») . والمراد : أنتم خَلَف الإسلام وعِوَض السَّلف .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 180 ، الغارات : ج 1 ص 291 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 107 عن عبد اللّه بن فقيم ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 316 كلّها نحوه .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 70 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 113 وفيه من «وعلموا ...» ، بحار الأنوار : ج 33 ص 521 ح 714 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 386 وفيه من «وعلموا ...» .

6871.عنه صلی الله علیه و آله :الغارات به نقل از مغیره ضبّی : بزرگان کوفه با علی علیه السلام یک رنگ نبودند و میل آنان ، به معاویه بود ؛ چرا که علی علیه السلام به کسی بیش از حقّش از غنایم نمی بخشید ؛ [امّا]معاویه بن ابی سفیان ، برای هر یک از اشراف ، دو هزار درهم قرار داده بود .6872.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در نکوهش یاران نافرمانش : شگفت نیست که معاویه ، بی سر و پاهای پست را می خواند ، و آنان پیروی اش می کنند ، بی آن که بدانان ، کمکی کند یا عطایی رساند ؛ ولی من ، شما را که یادگار اسلام و بازمانده نسل های گذشته اید ، می خوانم تا یاریتان دهم و یا بخششی برایتان مقرّر کنم ؛ امّا از گرد من پراکنده می شوید و با من ، مخالفت می ورزید .6870.بحار الأنوار :امام علی علیه السلام درباره گروهی از مردمان مدینه که به معاویه پیوستند : عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و آن را دریافتند و دانستند که مردم ، نزد ما در حق ، برابرند ؛ امّا گریختند به سوی برتری جویی و امتیازطلبی . پس دور باشند از رحمت خدا !ر . ک : ص 183 (به پا داشتن عدالت) .

.

ص: 138

. .

توضیحی در باره چگونگی تقسیم درآمدهای عمومی در صدر اسلام

1 . مصارف خاص

2 . مصارف عام

توضیحی در باره چگونگی تقسیم درآمدهای عمومی در صدر اسلاماصطلاح «بیت المال» در متون روایی،یک اصطلاح عام برای درآمدهای عمومی مسلمانان است که برای مصرف در اختیار حکومت اسلامی قرار می گیرد . از بررسی جامعِ روایات ، به طور کلّی دوگونه مورد مصرف برای بیت المال به دست می آید : مصارف خاص و مصارف عام .

1 . مصارف خاصاین قسم ، آن دسته از مصارف عمومی را که دارای عنوانی خاص هستند ، شامل می شود ، مانند : تأمین فقرا و مستمندان و از کارافتادگان و خانواده های شهدا ، تأمین حقوق کارگزاران بیت المال و قضات و سربازان ، آموزش و بهداشت،مخارج زندانیان، بدهی بدهکاران ، دیه مقتولانی که ضامن شخصی ندارند ، عمران و آبادی شهرها و ...

2 . مصارف عامدر صدر اسلام ، پس از تأمین مصارف خاص ، مازاد بیت المال بین عموم مسلمانان تقسیم می گردید . در متون روایی از این نوع مصرف ، به عنوان حقّ عام افراد در بیت المال ، یاد گردیده است .

.

توزیع مطلوب بیت المال از دیدگاه اسلام ، دو ویژگی اساسی را مورد تأکید قرار می دهد : 1) رعایت عدالت در تقسیم ، 2) حبس نکردن حقوق عمومی . 1 . رعایت عدالت در تقسیم : عدالت اقتصادی در توزیع امکانات عمومی در اسلام ، دارای دو معیار اصلی است : اولویت تأمین اجتماعی و رسیدگی به طبقات محروم و آسیب پذیر جامعه و افزایش رفاه آنان ؛ رعایت مساوات در زمینه استحقاق های برابر . شفاف ترین مصادیق این دو معیار ، در سیاست های توزیعی امام علی علیه السلام قابل مشاهده است . در نامه هایی که آن حضرت به کارگزاران خویش نوشته است ، اختصاص بخشی از منابع بیت المال بر طبقات محروم و کم درآمد ، همواره مورد تأکید قرار گرفته است و تأکید فراوان ایشان بر لغو امتیازات ناروا و موهوم و اعطای حقوق برابر بر خویشاوند و بیگانه ، عرب و عجم ، زن و مرد ، و افراد باسابقه و مشهور و افراد گم نام ، تصویر تابناکی از عدالت انسانی را برای عدالتجویان جهان به نمایش گذاشته است . 2 . حبس نکردن حقوق عمومی : تسریع در انفاق و پرهیز از حبس حقوق عامّه ، یکی از ویژگی های اساسی سیاست اقتصادی در اسلام است . اسلام با همه تأکیداتی که بر لزوم اعتدال و میانه روی و حتی برنامه ریزی و اندازه گیری در انفاق ابراز نموده است ، در عین حال ، حبس بی جهت حقوق عامّه را شدیدا مذمّت کرده و بر تسریع در انفاق ، تأکید نموده است . وضعیت مطلوب در انفاق بیت المال را با توجّه به این دو ویژگی می توان چنین بیان نمود که هرگاه بر اساس یک برنامه ریزی ، بخشی از درآمدها برای مورد خاصی درنظر گرفته شود ، به گونه ای که هم درآمد و هم محل مصرف ، هر دو فعلی

.

(موجود) باشند ، تأخیر انفاق در چنین مواردی «ادّخار» و «امساک» محسوب می شود و موضوع روایات «اجتناب از انباشته شدن بیت المال» نیز چنین مواردی است. اهتمام پیامبر اکرم در رعایت این اصل ، به گونه ای بود که هرگاه حتّی مقدار کمی از اموالی که باید به دست مستحقّان آن می رسید ، نزد ایشان باقی می مانْد ، آثار اندوه در چهره آن حضرت نمایان می گردید . در زمان عمر که درآمدهای بیت المال به گونه بی سابقه ای افزایش یافته بود ، حکومت ، اقدام به تأسیس بیت المال و تشکیل دیوان نمود . درآمدهای بیت المال ، در طول سال ، در بیت المال جمع و ذخیره می گردید و در پایان سال به صورت سرانه در میان عموم مسلمانان تقسیم می شد . امام علی علیه السلام پس از تصدّی حکومت ، با ردّ این سیاست ، روش پیامبر صلی الله علیه و آله را در پیش گرفت . خودداری آن حضرت از تأخیر در تقسیم بیت المال ، حتی به میزان یک شب ، و تأکید ایشان بر تقسیم هر آنچه در بیت المال وجود داشت ، شدّت اهتمام ایشان را در اجتناب از انباشته شدن بیت المال ، نشان می دهد .

.

5 / 11تَأمينُ الحاجاتِ الضَّروريَّهِ لِلجَميع6877.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ اَللّهَ سُبحانَهُ فَرَضَ فى أموالِ الأَغنِياءِ أقواتَ الفُقَراءِ ، فَما جاعَ فَقيرٌ إلّا بِما مُتِّعَ بِهِ غَنِىٌّ ؛ وَاللّهُ تَعالى سائِلُهُم عَن ذلِکَ . (1)6878.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :إنَّ اللّهَ فَرَضَ عَلَى الأَغنِياءِ فى أموالِهِم بِقَدرِ ما يَكفى فُقَراءَهُم ؛ فَإِن جاعوا وعَرَوا جَهَدوا فى مَنعِ الأَغنِياءِ ؛ فَحَقٌّ عَلَى اللّهِ أن يُحاسِبَهُم يَومَ القيامَهِ ويُعَذِّبَهُم عَلَيهِ . (2)6879.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :ما أصبَحَ بِالكوفَهِ أَحَدٌ إلّا ناعِما ؛ إنَّ أدناهُم مَنزِلَهً لَيَأكُلُ مِنَ البُرِّ ويَجلِسُ فِى الظِّلِّ ويَشرَبُ مِن ماءِ الفُراتِ . (3)6880.عنه صلى الله عليه و آله (لَمّا سَأَلَهُ رَجُلٌ : ما الذى يَمحو عَنّى الخَ) تهذيب الأحكام عن محمّد بن أبى حمزه عن رجل بلغ به أمير المؤمنين عليه السلام :مَرَّ شَيخٌ مَكفوفٌ كَبيرٌ يَسأَلُ ، فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : ما هذا ؟ فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، نَصرانِىٌّ ! قالَ : فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أستَعمَلتُموهُ ، حَتّى إذا كَبِرَ وعَجَزَ مَنَعتُموهُ ؟ ! أنفِقوا عَلَيهِ مِن بَيتِ المالِ . (4) .

1- .نهج البلاغه : الحكمه 328 ، روضه الواعظين : ص 497 نحوه ، عيون الحكم والمواعظ : ص 152 ح 3343 ؛ ينابيع المودّه : ج 2 ص 249 ح 699 وفيها «منع» بدل «مُتِّع به» .
2- .السنن الكبرى : ج 7 ص 37 ح 13206 عن محمّد بن علىّ ، كنز العمّال : ج 6 ص 528 ح 16840 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 531 ح 883 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 157 ح 15 كلاهما عن عبد اللّه بن سخبره ، كنز العمّال : ج 14 ص 172 ح 38276 نقلاً عن هنّاد ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 99 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 327 .
4- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 293 ح 811 .

5 / 11 فراهم ساختن نیازمندی های ضروری برای همه

5 / 11فراهم ساختن نیازمندی های ضروری برای همه6876.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :خداوندِ سبحان ، روزیِ تهی دستان را در مال های توانگران ، واجب کرد . پس تهی دستی گرسنه نمانْد ، جز آن که توانگری از حقّ او بهره بُرده است ، و خداوند ، توانگران را در این امر ، بازخواست کند .6877.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :خداوند ، واجب کرد در ثروت توانگران ، به اندازه ای که تهی دستان را کفایت کند . اگر تهی دستانْ گرسنه و برهنه بمانند ، باید در جلوگیری از توانگران ، تلاش کنند . سزاست که خداوند ، روز رستاخیز ، توانگران را حسابرسی کند و آنان را بر این کار ، عذاب کند .6878.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :در کوفه کسی نیست ، جز آن که از رفاه برخوردار است . پایین ترینِ مردمان کوفه از نظر جایگاه [اقتصادی ، چنان است که] نان گندم می خورَد و در سایه می نشیند و از آب فرات می نوشد .6879.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تهذیب الأحکام به نقل از محمد بن ابی حمزه ، از مردی که امیرمؤمنان با او برخورد : پیرمردی نابینا که گدایی می کرد ، عبور کرد . امیر مؤمنان پرسید : «این کیست؟» .

گفتند : ای امیر مؤمنان ! نصرانی است .

[راوی]گوید : امیر مؤمنان فرمود : «او را به کار گرفتید تا آن جا که پیر و ناتوان شد و [اکنون] از او دریغ می کنید؟ بر او از بیت المال ، انفاق کنید» .

.

5 / 12حِمايَةُ الطَّبَقَهِ السُّفلى6882.امام على عليه السلام (درباره بيمارى كودكان) الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى قُثَم بنِ العَبّاسِ : وانظُر إلى ما اجتَمَعَ عِندَکَ مِن مالِ اللّهِ فَاصرِفهُ إلى مَن قِبَلَکَ مِن ذَوِى العِيالِ وَالمَجاعَهِ ، مُصيبا بِهِ مَواضِعِ الفاقَهِ وَالخَلّاتِ (1) ، وما فَضَلَ عَن ذلِکَ فاحمِلهُ إلينا لِنَقسِمَهُ فيمَن قِبَلَنا . (2)6883.بحار الأنوار :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِکٍ الأَشتَرِ : ثُمَّ اللّهَ اللّهَ فِى الطَّبَقَهِ السُّفلى مِنَ الَّذينَ لا حيلَهَ لَهُم ، مِنَ المَساكينِ وَالمُحتاجينَ وأهلِ البُؤسى وَالزَّمنى (3) ؛ فَإِنَّ فى هذِهِ الطَّبَقَهِ قانِعا ومُعتَرّا (4) ، وَاحفَظ للّهِ ما استَحفَظَکَ مِن حَقِّهِ فيهِم،وَاجعَل لَهُم قِسما مِن بَيتِ مالِکَ،وقِسما مِن غَلّاتِ صَوافِى (5) الإِسلامِ فى كُلِّ بَلَد ، فَإِنَّ لِلأَقصى مِنهُم مِثلَ الَّذى لِلأَدنى،وكُلٌّ قَدِ استُرعِيتَ حَقَّهُ، فَلا يَشغَلَنَّکَ عَنهُم بَطَرٌ ، فَإِنَّکَ لا تُعذَرُ بِتَضييعِکَ التّافِهَ لِاءحكامِکَ الكَثيرَ المُهِمَّ ، فَلا تُشخِص هَمَّکَ عَنهُم ، ولا تُصَعِّر خَدَّکَ لَهُم .

وتَفَقَّد اُمورَ مَن لا يَصِلُ إلَيکَ مِنهُم مِمَّن تَقتَحِمُهُ العُيونُ ، وتَحْقِرُهُ الرِّجالُ ، فَفَرِّغ لِاُولئِکَ ثِقَتَکَ مِن أهلِ الخَشيَهِ وَالتَّواضُعِ . فَليَرفَع إلَيکَ اُمورَهُم ، ثُمَّ اعمَل فيهِم بِالإِعذارِ إلَى اللّهِ يَومَ تَلقاهُ ، فَإِنَّ هؤُلاءِ مِن بَينِ الرَّعِيَّهِ أحوَجُ إلَى الإِنصافِ مِن غَيرِهِم ، وكُلٌّ فَأَعذِر إلَى اللّهِ فى تَأدِيَهِ حَقِّهِ إلَيهِ .

وتَعَهَّدِ أهلَ اليُتمِ وذَوِى الرِّقَّهِ (6) فِى السِّنِّ مِمَّن لا حيلَهَ لَهُ ، ولا يَنصِبُ لِلمَسأَلَهِ نَفسَهُ . وذلِکَ عَلَى الوُلاهِ ثَقيلٌ ، وَالحَقُّ كُلُّهُ ثَقيلٌ . (7) .

1- .جَمْع خَلَّه : الحاجه والفَقْر (اُنظر النهايه : ج 2 ص 72 «خلل») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 67 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 497 ح 702 .
3- .جَمْع زَمِين . ورجلٌ زَمِنٌ وزَمِينٌ : أى مُبْتَلىً بَيِّنُ الزَّمانَه . والزَّمانه : العاهَه (اُنظر لسان العرب : ج 13 ص 199 «زمن») .
4- .المُعْتَرّ : هو الَّذى يتعرّض للسؤال من غير طلب (النهايه : ج 3 ص 205 «عرر») .
5- .الصَّوافى : الأملاک والأرض الَّتى جَلا عنها أهلُها أو ماتوا ولا وارث لها ، واحدتها صافِيه (لسان العرب : ج 14 ص 463 «صفا») .
6- .يقال : رقّت عظام فلان إذا كبر وأسنَّ (لسان العرب : ج 10 ص 122 «رقق») .
7- .نهج البلاغه : الكتاب 53 وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 366 .

5 / 12 حمایت از طبقه های پایین جامعه

5 / 12حمایت از طبقه های پایین جامعه6886.الدعوات عن رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه اش به قثم بن عباس : در آنچه از اموال خدا نزد تو گرد آمده است ، بنگر . پس آنها را در اختیار عائله مندان و گرسنگان ، که نزدیک تواند ، قرار ده [و تلاش کن] که به دست نیازمندان و تهی دستان برسد ، و آنچه باقی ماند ، به سوی ما بفرست تا در میان آنها که نزد مایند ، قسمت کنیم .6887.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : پس خدا را ، خدا را در طبقه پایین دست از مردم ! آنان که چاره ای ندارند از تنگ دستان و نیازمندان و بینوایان و زمینگیران ، که در میان آنان ، هم افراد قانع هست و هم نیازمندانی که روی سؤال ندارند ؛ و پاس دار حقّی را که خداوند برای آنان ، نگهبانی اش را به تو سپرده است ؛ و بخشی از بیت المال را به آنان اختصاص ده و بخشی از غلّه زمین های غنیمتی و خالص در هر شهر را به آنان ببخش ؛ چرا که دوردستان آنان را همان حقّی است که برای نزدیکان آنهاست و تو نگهبان حقوق همه آنهایی . مبادا فرو رفتن در نعمت ، تو را از آنان باز دارد ؛ چرا که پرداختن به کارهای مهم ، تو را معذور نمی دارد در ضایع کردن کارهای کوچک . پس از رسیدگی به کارشان دریغ مدار و به آنان ، روی ترش مکن .

و به کارهای کسی که به تو دسترس ندارد ، بنگر . آنان که دیده ها خوارشان شمارند و مردم ، تحقیرشان کنند . برای رسیدگی به حال اینان ، جماعتی بگذار که بدانها اعتماد داری از خداترسان و فروتنان ، تا خواست های آنان را به تو رساند ، و در میان آنان ، چنان رفتار کن که عذری نزد خداوند داشته باشی آن روز که او را ملاقات می کنی ؛ چرا که این گروه از میان مردمان ، به انصافْ نیازمندتر از دیگران اند و در ادای حقّ همگان ، چنان باش که نزد خداوند ، معذور باشی .

یتیمان و کهن سالانی را که چاره ای ندارند و خود را در معرض سؤال قرار نمی دهند ، بر عهده گیر ؛ و این کار ، بر زمامداران ، گران است و حق ، تمامش گران است .

.

6888.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ (فى روايَهِ تُحَفِ العُقولِ) : وتَعَهَّد أهلَ اليُتمِ وَالزَّماناَهِ وَالرِّقَّهِ فِى السِّنِّ مِمَّن لا حيلَهَ لَهُ ، ولا يَنصِبُ لِلمَسأَلَهِ نَفسَهُ ؛ فَأَجرِ لَهُم أرزاقاً ، فَإِنَّهُم عِبادُ اللّهِ ، فَتَقَرَّب إلَى اللّهِ بِتَخَلُّصِهِم ووَضعِهِم مَواضِعَهُم فى أقواَتِهِم وحُقوقِهِم ، فَإِنَّ الأَعمالَ تَخلُصُ بِصِدقِ النِّيّاتِ . ثُمَّ إنَّهُ لا تَسكُنُ نُفوسُ النّاسِ أو بَعضِهِم إلى أنَّکَ قَد قَضَيتَ حُقوقَهُم بِظَهرِ الغَيبِ دونَ مُشافَهَتِکَ بِالحاجاتِ ، وذلِکَ عَلَى الوُلاهِ ثَقيلٌ ، وَالحَقُّ كُلُّهُ ثَقيلٌ ، وقَد يُخَفِّفُهُ اللّهُ عَلَى أقوامٍ طَلَبُوا العاقِبَهَ فَصَبَّروا نُفوسَهُم ، ووَثِقوا بِصِدقِ مَوعودِ اللّهِ لِمَن صَبَرَ وَاحتَسَبَ ، فَكُن مِنهُم وَاستَعِن بِاللّهِ . (1)6883.بحار الأنوار :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ ، وهُوَ فى بَيانِ طَبَقاتِ النّاسِ :اِعلَمْ أنَّ الرَّعِيَّهَ طَبَقاتٌ ... ثُمَّ الطَّبَقَهُ السُّفلَى مِن أهلِ الحاجَهِ وَالمَسكَنَهِ الَّذينَ يَحِقُّ رِفدُهُم ومَعونَتُهُم . وفِى اللّهِ لِكُلٍّ سَعَهٌ ، ولِكُلٍّ عَلَى الوالى حَقٌّ بِقَدرِ ما يُصلِحُهُ . (2)6884.امام رضا عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى بَعضِ عُمّالِهِ ، وقَد بَعَثَهُ عَلَى الصَّدَقَهِ : إنَّ لَکَ فى هذِهِ الصَّدَقَهِ نَصيبا مَفروضا ، وحَقّا مَعلوما ، وشُرَكاءَ أهلَ مَسكَنَهٍ ، وضُعَفاءَ ذَوى فاقَهٍ ، وإنّا مُوَفّوکَ حَقَّکَ ، فَوَفِّهِم حُقوقَهُم ، وإلّا تَفعَل فَإِنَّکَ مِن أكثَرِ النّاسِ خُصوما يَومَ القِيامَهِ ، وبُؤسى لِمَن خَصمُهُ عِندَ اللّهِ الفُقَراءُ وَالمُساكينُ ، وَالسّائِلونَ ، وَالمَدفوعونَ ، وَالغارِمونَ ، وَابنُ السَّبيلِ ! (3)6885.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :دعائم الإسلام :إنَّهُ [عَلِيّاً عليه السلام]أوصى مِخنَفَ بنَ سُلَيمٍ الأَزدِىَّ وقَد بَعَثَهُ عَلَى الصَّدَقَهِ بِوَصِيَّهٍ طَويلَهٍ أمَرَهُ فيها بِتَقوَى اللّهِ رَبِّهِ ، فى سَرائِرِ اُمورِهِ وخَفِيّاتِ أعمالِهِ ، وأن يَلقاهُم بِبَسطِ الوَجهِ ، ولينِ الجانِبِ ، وأمَرَهُ أن يَلزَمَ التَّواضُعَ ، ويَجتَنِبَ التَّكَبُّرَ ؛ فَإِنَّ اللّهَ يَرفَعُ المُتَواضِعينَ ويَضَعُ المُتَكَبِّرينَ . ثُمَّ قالَ لَهُ : يا مِخنَفَ بنَ سُلَيمٍ ، إنَّ لَکَ فى هذِهِ الصَّدَقَهِ نَصيبا وحَقّا مَفروضا، ولَکَ فيهِ شُرَكاءَ: فُقَراءَ، ومَساكينَ، وغارِمينَ، ومُجاهِدينَ ، وأبناءَ سَبيلٍ ، ومَملوكينَ ، ومُتَأَلِّفينَ ، وإنّا مُوَفّوکَ حَقَّکَ ، فَوَفِّهِم حُقوقَهُم ، وإلّا فَإِنَّکَ مِن أكثَرِ النّاسِ يَومَ القِيامَهِ خُصَماءَ ، وبُؤسا لِامرِئٍ أن يَكونَ خَصمُهُ مِثلَ هؤُلاءِ ! (4) .

1- .تحف العقول : ص 141 .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 132 وفيه «فى فىء اللّه » بدل «فى اللّه » وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 357 .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 26 .

4- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 252 ، بحار الأنوار : ج 96 ص 85 ح 7 .

6886.الدعوات :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر (بر پایه گزارش تحف العقول): یتیمان و زمینگیران و کهن سالانی را که چاره ای ندارند و خود را در معرض سؤال قرار نمی دهند ، برعهده گیر . برای آنان ، روزی مستمر قرار ده ؛ چرا که آنان ، بندگان خدایند و به خداوند ، تقرّب جوی ، با رها ساختن آنان و قرار دادن آنها در جایگاهشان ، از جهت روزی و حقوق ، که کار ، با نیّت صادقْ خالص گردد .

آن گاه ، بدان که جان های مردم یا برخی از آنان ، آرامش نیابد که خواسته هایشان را غایبانه برآوری ، بدون آن که حضوری با نیازمندی ها درگیر شوی ، و این بر زمامداران ، گران است و حق ، تمامش گران است ، و گاه خداوند ، آن را سبُک گرداند ، بر گروه هایی که فرجام [نیک] را جویند و خودشان را به شکیبایی وا دارند ؛ و به راست بودن وعده خداوند درباره آنان که شکیبایی کنند و اخلاص ورزند ، اطمینان داشته باشند . پس ، از اینان باش و از خداوند ، مدد جو .6887.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر ، در بیان طبقات مردم : بدان که مردم ، طبقاتی دارند . پس طبقه فرودست ، از نیازمندان و تهی دستان اند که شایسته است یاری رساندن و کمک کردن به آنان ؛ در نزد خداوند ، برای هر یک از این اصناف ، گشایشی است ، و هریک را بر زمامدار ، حقّی است ، به اندازه ای که او را سامان بخشد .6888.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه اش به یکی از کارگزاران که او را برای گرفتن مالیات فرستاده بود : برای تو در این مالیات ها ، نصیبی معیّن و حقّی آشکار و شریکانی نیازمند و تهی دستانی حاجتمند است . به درستی که ما حقّ تو را کامل ادا می کنیم . تو هم حقوق آنان را کامل ادا کن ؛ و گرنه ، در روز رستاخیز ، پُر دشمن ترینِ مردم خواهی بود ؛ و بدا به حال کسی که نزد خداوند ، دشمنانش تهی دستان ، تنگ دستان ، درخواست کنندگان ، رانده شدگان ، بدهکاران و در راه ماندگان باشند .6889.بحار الأنوار :دعائم الإسلام :به درستی که [علی علیه السلام] به مخنف بن سلیم ازدی که او را برای گردآوری مالیات ها فرستاده بود ، به سفارشی طولانی سفارش کرد . او را به پروای خدا فرمان داد که پروردگار اوست در امور پنهان و کارهای ناپیدا ، و این که مردم را با روی گشاده و نرمی ملاقات کند ، و به او دستور داد به این که فروتنی پیشه سازد و از کبر ، اجتناب ورزد ؛ چرا که خداوند ، فروتنان را بالا بَرَد و متکبّران را پست کند .

سپس به مخنف فرمود : «ای مخنف بن سلیم ! برای تو در این مالیات ها بهره و حقّی معیّن است و تو در آن ، شریکانی داری : تنگ دستان ، تهی دستان ، بدهکاران ، مجاهدان ، در راه ماندگان ، بردگان ، ونیازمندان به الفت و مهربانی . (1) به درستی که ما حقّ تو را کامل ادا کنیم . تو نیز حقوق آنان را کامل ادا کن ، وگرنه در روز رستاخیز ، پُر دشمن ترینِ مردم خواهی بود ؛ و بدا به حال کسی که دشمنش اینها باشند !» . .

1- .مراد «مؤلّفه قلوبهم» است ؛ یعنی غیر مسلمانانی که اگر با آنان با مهربانی شود ، از مسلمان حمایت می کنند و یا لااقل با دشمن مسلمانان ، همراهی نمی کنند . (م)

5 / 13العِنايَةُ الخاصَّةُ بِالأَيتامِ6892.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :الكافى عن حبيب بن أبى ثابت :جاءَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام عَسَلٌ وتينٌ مِن هَمَدانَ (1) وحُلوانَ (2) ، فَأَمَرَ العُرَفاءَ (3) أن يَأتوا بِاليَتامى ، فأمكَنَهُم مِن رُؤوسِ الأزقاقِ (4) يَلعَقونَها وهُوَ يَقسِمُها لِلنّاسِ قَدَحا قَدَحا ، فَقيلَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما لَهُم يَلعَقونَها ؟ فَقالَ : إنَّ الإِمامَ أبُو اليَتامى ، وإنَّما ألعَقتُهُم هذا بِرِعايَةِ الآباءِ . (5)6889.بحار الأنوار :ربيع الأبرار عن أبى الطُّفيل :رَأَيتُ عَلِيّا كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ يَدعُو اليَتامَى فَيُطعِمُهُمُ العَسَلَ، حَتّى قالَ بَعضُ أصحابِهِ : لَوَدِدتُ أنّى كُنتُ يَتيما . (6) .

1- .هَمَدان : مدينه تقع فى غرب إيران ، وهى مركز محافظه همدان ، قريبه من مدينه كرمانشاه .
2- .حلوان : مدينه عامره ليس بأرض العراق بعد الكوفه والبصره وواسط وبغداد وسرّ مَن رأى أكبر منها ، وهى بقرب الجبل ، وليس للعراق مدينه بقرب الجبل غيرها (معجم البلدان : ج 2 ص 291) .
3- .جَمْع عَرِيف : وهو القيِّم بأُمور القبيله أو الجماعه من النّاس يَلى أُمورَهم ويتعرّف الأميرُ منه أحوالهم (النهايه : ج 3 ص 218 «عرف») .
4- .الزِّقّ : السِّقاء يُنْقَل فيه الماءُ ، أو جِلدٌ يُجَزّ شَعْرُه ولا يُنْتَف نَتْفَ الأدِيم . وقيل : الزِّقّ من الأُهُب : كلّ وعاءٍ اتُّخِذ للشراب وغيره . والجمع أزْقاق وزِقاق وزُقّان (تاج العروس : ج 13 ص 196 «زقق») .
5- .الكافى : ج 1 ص 406 ح 5 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 123 ح 30 .
6- .ربيع الأبرار : ج 2 ص 148 ، المعيار والموازنه : ص 251 نحوه ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 75 .

5 / 13 اهتمام ویژه به یتیمان

5 / 13اهتمام ویژه به یتیمان6892.امام رضا علیه السلام :الکافی به نقل از حبیب بن ابی ثابت : برای امیر مؤمنان ، از منطقه هَمِدان و حُلوان ، (1) عسل و انجیر آوردند . پس به سرشناسان قبایل دستور داد که یتیمان را بیاورند . آنان را بالای ظرف های عسل ، جای داد تا عسل بخورند ، و خود ، عسل ها را قدح قدح ، میان مسلمانان تقسیم می کرد .

گفته شد : ای امیر مؤمنان ! چرا عسل می خورند؟

فرمود : «امام ، پدر یتیمان است و همانا آنان را به خوردن عسل وا داشتم ، به جای پدرانشان» .6893.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :ربیع الأبرار به نقل از ابوطفیل : علی علیه السلام را دیدم که یتیمان را فرا می خواند و به آنان، عسل می خورانْد تا آن جا که یکی از یارانش گفت : دوست داشتم من هم یتیمی بودم !

.

1- .حُلوان ، از شهرهای آباد ایران قدیم (در حوالی «سَرپُل ذهاب» امروز ، در استان کرمانشاه) که بر اثر حمله ها و زلزله های مکرّر در قرن های پنجم و ششم هجری ، آبادی و رونق خود را از دست داد . انجیر آن ، شهرت داشت (ر . ک : دائره المعارف فارسی : ذیل «حُلوان» ؛ فرهنگ معین : ذیل «طاق گرا») .

6894.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :أنساب الأشراف عن الحَكَم :شَهدتُ عَلِيّا واُتِىَ بِزِقاقٍ مِن عَسَلٍ ، فَدَعَا اليَتامى وقالَ : دِبّوا (1) وَالعَقوا ، حَتّى تَمَنَّيتُ أنّى يَتيمٌ ، فَقَسَمَهُ بَينَ النّاسِ وبَقِىَ مِنهُ زِقٌّ (2) ، فَأَمَرَ أن يُسقاهُ أهلَ المَسجِدِ . (3)6895.عنه عليه السلام :المناقب لابن شهر آشوب :نَظَرَ عَلِىٌّ إلَى امرَأَةٍ عَلى كَتِفِها قِربَةُ ماءٍ ، فَأَخَذَ مِنهَا القِربَةَ فَحَمَلَها إلى مَوضِعِها ، وسَأَلَها عَن حالِها فَقالَت : بَعَثَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ صاحِبى إلى بَعضِ الثُّغورِ فَقُتِلَ ، وتَرَکَ عَلَىَّ صِبيانا يَتامى ولَيسَ عِندى شَىءٌ ، فَقَد ألجَأتنِى الضَّرورَةُ إلى خِدمَةِ النّاسِ . فَانصَرَفَ وباتَ لَيلَتَهُ قَلِقا .

فَلَمّا أصبَحَ حَمَلَ زِنبِيلاً فيهِ طَعامٌ ، فَقالَ بَعضُهُم : أعطِنى أحمِلهُ عَنکَ . فَقالَ : مَن يَحمِلُ وِزرى عَنّى يَومَ القِيامَةِ ! فَأَتى وقَرَعَ البابَ ، فَقالَت : مَن هذا ؟ قالَ : أنَا ذلِکَ العَبدُ الَّذى حَمَلَ مَعَکِ القِربَةَ،فَافتَحى فَإِنَّ مَعى شَيئا لِلصِّبيانِ . فَقالَت : رَضِىَ اللّهُ عَنکَ وحَكَمَ بَينى وبَينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ! فَدَخَلَ وقالَ : إنّى أحبَبتُ اكتِسابَ الثَّوابِ فَاختارِى بَينَ أن تَعجِنينَ (4) وتَخبِزينَ ، وبَينَ أن تُعَلِّلينَ (5) الصِّبيانَ لأَخبِزَ أنَا . فَقالَت : أنَا بِالخُبزِ أبصَرُ وعَلَيهِ أقدَرُ ، ولكِن شَأنَکَ وَالصِّبيانَ ؛ فَعَلَّلَهُم حَتّى أفرُغَ مِنَ الخُبزِ . فَعَمَدَت إلَى الدَّقيقِ فَعَجَنَتهُ ، وعَمَدَ عَلِىٌّ عليه السلام إلَى اللَّحمِ فَطَبَخَهُ ، وجَعَلَ يُلقِمُ الصِّبيانَ مِنَ اللَّحمِ وَالتَّمرِ وغَيرِهِ ، فَكُلَّما ناوَلَ الصِّبيانَ مِن ذلِکَ شَيئا قالَ لَهُ : يا بُنَىَّ ، اجعَل عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ فى حِلٍّ مِمّا مَرَّ فى أمرِکَ . فَلَمَّا اختَمَرَ العَجينُ قالَت : يا عَبدَ اللّهِ ، سَجِّرِ التَّنّورَ . فَبادَرَ لِسَجرِهِ ، فَلَمّا أشعَلَهُ ولَفحَ فى وَجهِهِ جَعَلَ يَقولُ : ذُق يا عَلِىُّ ! هذا جَزاءُ مَن ضَيَّعَ الأَرامِلَ وَاليَتامى . فَرَأَتهُ امرَأَةٌ تَعرِفهُ فَقالَت : وَيحَکِ ! هذا أميرُ المُؤمِنينَ . قالَ : فَبادَرَتِ المَرأَةُ وهِىَ تَقولُ : وا حَياىَ مِنکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَقالَ : بَل وا حَياىَ مِنکِ يا أمَةَ اللّهِ فيما قَصَّرتُ فى أمرِکِ ! (6) .

1- .الدبيب : حركه على الأرض أخفّ من المشى (معجم مقاييس اللغه : ج 2 ص 263 «دبّ») .
2- .فى المصدر : «زقّاً» ، وهو تصحيف .
3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 373 .
4- .كذا فى المصدر وبحار الأنوار ، ومقتضى القواعد النحويه المعمول بها اليوم أن يقال : «أن تعجنى وتخبزى ... وتعلّلى» ؛ لمكان «أنْ» الناصبه للفعل المضارع . لكن ذكر صاحب النحو الوافى أنّ بعض القبائل العربيّه يهملها ، فلا ينصب بها المضارع برغم استيفائها شروط نصْبه ؛ كقراءه من

قرأ قوله تعالى : «وَالْوَ لِدَ تُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» برفع المضارع «يتمُّ» على اعتبار «أَنْ» مصدريّه مهمله . والأنسب اليوم ترک هذه اللغه لأهلها ، والاقتصار على الإعمال ؛ حرصاً على الإبانه ، وبُعداً عن الإلباس (النحو الوافى : ج 4 ص 267) .

5- .عَلَّلَهُ بطعامٍ وحديثٍ ونحوهما : شَغَلَهُ بهما (لسان العرب : ج 11 ص 469 «علل») .

6- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 115 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 52 و راجع : ج 10 ص 292 (إمام المستضعفين) .

6896.الإمامُ الباقرُ أو الإمامُ الصّادقُ عليهما السلامأنساب الأشراف به نقل از حَکَم : علی علیه السلام را دیدم که برایش چند ظرف عسل آوردند . پس یتیمان را فرا خواند و فرمود : «آهسته حرکت کنید و عسل بخورید» ، تا آن جا که آرزو کردم یتیمی بودم . آن گاه ، عسل ها را میان مردم ، قسمت کرد و ظرفی باقی ماند . سپس دستور داد که به اهل مسجد ، خورانده شود .6893.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المناقب ، ابن شهر آشوب :علی علیه السلام ، زنی را دید که مشک آبی بر دوش دارد . مشک را از او گرفت و تا خانه اش بُرد . آن گاه از احوالش پرسید .

زن گفت : علی بن ابی طالب ، شوهرم را به یکی از مناطق مرزی فرستاد . او کشته شد و کودکانی یتیم برایم به جای گذاشت . چیزی ندارم و نیاز ، مرا به کلفتی مردم ، وا داشته است .

علی علیه السلام بازگشت و آن شب را تا صبح ، مضطرب بود .

هنگامی که صبح شد ، زنبیلی غذا به دوش گرفت . برخی گفتند : بگذار به جای تو بر دوش کشیم .

فرمود : «چه کسی روز قیامت ، گناه مرا بر دوش می کشد؟» .

سپس به درِ خانه آمد و در را کوبید .

زن گفت : کیستی؟

فرمود : «بنده ای که دیروز ، مشک آبت را به دوش کشید . در را باز کن . غذایی برای کودکان ، همراه من است» .

زن گفت : خدا از تو خشنود باشد و میان من و علی بن ابی طالب ، داوری کند!

سپس داخل خانه شد و فرمود : «دوست می دارم ثوابی به دست آورم . تو خمیر می کنی و نان می پزی یا کودکان را سرگرم می کنی تا من نان بپزم؟» .

زن گفت : من به پختن نان ، آگاه تر و بر آن ، توانمندترم . تو با کودکان باش و آنان را سرگرم کن ، تا از پختن نان ، فارغ شوم .

زن به سوی آردها رفت و آنها را خمیر کرد و علی علیه السلام به سوی گوشت رفت و آن را پخت و از خرما و گوشت و دیگر خوراکی ها ، لقمه به دهان کودکان می گذاشت ، و هرگاه کودکان ، لقمه ای می خوردند ، به آنها می گفت : «فرزندم ! علی بن ابی طالب را حلال کن به خاطر آنچه بر تو گذشته است» .

وقتی زن ، آرد را خمیر کرد ، گفت : ای بنده خدا ! تنور را روشن کن . علی علیه السلام ، شتابان ، برای روشن کردنش حرکت کرد . وقتی شعله ورش ساخت و به صورتش برخورد کرد ، گفت : «ای علی ! بچش . این است کیفر کسی که بیوه زنان و یتیمان را رها سازد» .

زنی [دیگر] که علی علیه السلام را می شناخت ، او را دید و گفت : وای بر تو ای زن ! این ، امیر مؤمنان است .

راوی گوید : زن ، با شتاب می گفت : شرمنده ات هستم ، ای امیر مؤمنان !

فرمود : «من شرمنده تو هستم ، ای بنده خدا ! از آن رو که درباره ات کوتاهی کرده ام» . (1) .

1- .ر . ک : ج 10 ص 293 (پیشوای مستضعفان) .

6894.امام على عليه السلام :كشف اليقين :رُوِىَ أَنَّهُ [عَلِيّاً عليه السلام] اجتازَ لَيلَةً عَلَى امرَأَةٍ مِسكينَةٍ لَها أطفالٌ صِغارٌ يَبكونَ مِنَ الجوعِ ، وهِىَ تُشاغِلُهُم وتُلهيهِم حَتّى يَناموا ، وكانَت قَد أشعَلَت نارا تَحتَ قِدرٍ فيها ماءٌ لا غَيرَ ، وأوهَمَتهُم أنَّ فيها طَعاما تَطبَخُهُ لَهُم ، فَعَرَفَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام حالَها ، فَمَشى عليه السلام ومَعَهُ قَنبَرٌ إلى مَنزِلِهِ ، فَأَخرَجَ قَوصَرَةَ (1) تَمرٍ وجِرابَ (2) دَقيقٍ وشَيئا مِنَ الشَّحمِ وَالأُرُزِّ وَالخُبزِ ، وحَمَلَهُ عَلى كَتِفِهِ الشَّريفِ ، فَطَلَبَ قَنبَرٌ حَملَهُ فَلَم يَفعَل .

فَلَمّا وَصَلَ إلى بابِ المَرأَةِ استَأذَنَ عَلَيها ، فَأَذِنَت لَهُ فِى الدُّخولِ ، فَأَرمى شَيئا مِنَ الأُرُزِّ فِى القِدرِ ومَعَهُ شَىءٌ مِنَ الشَّحمِ ، فَلَمّا فَرَغَ مِن نَضجِهِ عَرَّفَهُ لِلصِّغارِ (3) وأَمَرَهُم بِأَكلِهِ ، فَلَمّا شَبِعوا أخَذَ يَطوفُ بِالبَيتِ ويُبَعبِعُ لَهُم ، فَأَخَذوا فِى الضِّحكِ .

فَلَمّا خَرَجَ عليه السلام قالَ لَهُ قَنبَرٌ : يا مَولاىَ ، رَأَيتُ اللَّيلَةَ شَيئا عَجيبا قَد عَلِمتُ سَبَبَ بَعضِهِ وهُوَ حَملُکَ لِلزّادِ طَلَبا لِلثَّوابِ ، أمّا طَوافُکَ بِالبَيتِ عَلى يَدَيکَ ورِجلَيکَ وَالبَعبَعَةُ فَما أدرى سَبَبَ ذلِکَ !

فَقالَ عليه السلام : يا قَنبَرُ ، إنّى دَخَلتُ عَلى هؤلُاءِ الأَطفالِ وهُم يَبكونَ مِن شِدَّةِ الجوعِ ، فَأَحبَبتُ أن أخرُجَ عَنهُم وهُم يَضحَكونَ مَعَ الشِّبَعِ ، فَلَم أجِد سَبَبا سِوى ما فَعَلتُ . (4) .

1- .هى وعاءٌ من قَصَب يُعمَل للتمر ، ويُشَدَّد ويُخفَّف (النهايه : ج 4 ص 121 «قوصر») .
2- .هو وِعاءٌ من إهاب [جلد] الشاء لا يُوعَى فيه إلّا يابس (لسان العرب : ج 1 ص 261 «جرب») .
3- .هكذا فى المصدر ، وفى هامشه ما يلى: فى نسخه : « فلمّا فرغ من طبخه قرّبه للصغار » .
4- .كشف اليقين : ص 136 ح 129 .

6895.امام علی علیه السلام :کشف الیقین :گزارش شده که علی علیه السلام ، شبی بر زنی تهی دستْ عبور کرد که کودکانی خردسال داشت و از گرسنگی گریه می کردند . آن زن ، کودکان را مشغول و سرگرم می کرد تا بخوابند ، و آتشی زیر دیگی که فقط آب داشت ، برافروخته بود ، تا کودکان گمان برند که در دیگ ، غذایی است که برایشان می پَزَد .

امیر مؤمنان ، از حال زن آگاه شد . به سوی خانه اش راه افتاد ، در حالی که قنبر نیز با او بود . سپس زنبیلی خرما و کیسه ای آرد و مقداری چربی ، برنج و نان برداشت و بر دوشش نهاد . قنبر خواست آن را بر دوش کشد ، نگذاشت .

وقتی به خانه زن رسید ، اجازه ورود خواست .

زن ، اجازه داخل شدن داد .

سپس مقداری برنج در دیگ ریخت با مقداری چربی . وقتی که از پختن آن فارغ شد ، آن را در اختیار کودکان گذاشت و از آنها خواست که بخورند .

وقتی سیر شدند ، شروع کرد به دور اتاق گشتن و صدای «بَع بَع» در آوردن ، و آنها می خندیدند .

وقتی از خانه بیرون آمد ، قنبر به وی گفت : سرورم ! دیشب امری شگفت دیدم که علّت بعضی از آن را دانستم و آن ، بر دوش کشیدن توشه برای کسب ثواب بود ؛ امّا علّت گشتن دور خانه بر دست و پا و صدای «بع بع» درآوردن را ندانستم !

فرمود : «ای قنبر ! من بر این کودکان ، وارد شدم ، حال آن که از شدّت گرسنگی گریه می کردند . دوست داشتم از نزد آنان بیرون روم،در حالی که با سیری می خندند و راهی [برای خنداندن کودکان] جز آنچه انجام دادم ، نیافتم» . .

5 / 14النَّهىُ عَنِ الجودِ بِأَموالِ العامَّهِ6898.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :جودُ الوُلاهِ بِفَىءِ المُسلِمينَ جَورٌ وخَترٌ (1) . (2)6899.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كَلام لَهُ كَلَّمَ بِهِ عَبدَ اللّهِ بن زَمعَهَ ، وهُوَ مِن شيعَتِهِ ، وذلِکَ أنَّهُ قَدِمَ عَلَيهِ فى خِلافَتِهِ يَطلُبُ مِنهُ مالاً : إنَّ هذَا المالَ لَيسَ لى ولا لَکَ ، وإنَّما هُوَ فَىءٌ لِلمُسلِمينَ وجَلبُ أسيافِهِم ؛ فَإِن شَرِكتَهُم فى حَربِهِم كانَ لَکَ مِثلُ حَظِّهِم ، وإلّا فَجَناهُ (3) أيديهِم لا تَكونُ لِغَيرِ أفواهِهِم . (4)6897.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :دعائم الإسلام :إنَّهُ [عَلِيّاً عليه السلام] جَلَسَ يَقسِمُ مالاً بَينَ المُسلِمينَ ، فَوَقَفَ بِهِ شَيخٌ كَبيرٌ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى شَيخٌ كَبيرٌ كَما تَرى ، وأنَا مُكاتَبٌ ، فَأَعِنّى مِن هذَا المالِ ، فَقالَ : وَاللّهِ ، ما هُوَ بِكَدِّ يَدى ولا تُراثى مِنَ الوالِدِ ، ولكِنَّها أمانَهٌ اُرعيتُها فَأنَا اُؤَدّيها إلى أهلِها ، ولكِن اجلِس . فَجَلَسَ وَالنّاسُ حَولَ أميرِ المُؤمِنينَ ، فَنَظَرَ إلَيهِم فَقالَ : رَحِمَ اللّهُ مَن أعانَ شَيخا كَبيرا مُثقَلاً ! فَجَعَلَ النّاسُ يُعطونَهُ . (5) .

1- .الخَتْر : الغَدْر (النهايه : ج 2 ص 9 «ختر») .
2- .غرر الحكم : ح 4725 .
3- .جَنَى الثَمَرهَ ونحوها وتَجَنّاها : تناولها من شجرتها . والجَنَى : ما يُجْنَى من الشجر ، واحدته جَناه ، وقيل : الجَناهُ كالجَنَى (لسان العرب : ج 14 ص 155 «جنى») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 232 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 110 ، غرر الحكم : ح 3702 نحوه .
5- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 310 ح 1171 ، المناقب لابن شهرآشوب: ج 2 ص 110 نحوه وفيه «عاصم بن ميثم» بدل «شيخ كبير» .

5 / 14 جلوگیری از دست و دل بازی در اموال عمومی

5 / 14جلوگیری از دست و دل بازی در اموال عمومی6900.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :سخاوتمندی زمامداران در اموال عمومی مسلمانان ، ستم و عهدشکنی است .6901.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخن وی با عبداللّه بن زمعه که از پیروان او بود و در دوران خلافتش بر وی وارد شد و از او درخواست مالی کرد : این مال ، نه از آنِ من است و نه از آنِ تو ؛ بلکه غنیمتِ مسلمانان است که در سایه شمشیرها به دست آمده است . اگر در جنگ با آنان شریک بودی ، تو نیز به اندازه آنها سهم داری ؛ وگرنه ، دستاورد آنان ، برای غیر دهان هایشان نیست .6902.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :دعائم الإسلام :[علی علیه السلام] نشسته بود و مالی را میان مسلمانان قسمت می کرد . پیرمردی کهن سال ، کنارش ایستاد و گفت : ای امیرمؤمنان! من پیرمردی کهن سالم ، چنان که می بینی ، و برده ای مُکاتَب (1) هستم . از این مال به من کمک کن . فرمود : «به خدا سوگند ، این ثروت ، دست رنج من نیست . ارث پدرم هم نیست ؛ لیک ، امانتی است که برای نگهداری به من سپرده شده و من به صاحبانش بر می گردانم ؛ امّا بنشین» .

پیرمرد نشست و مردم ، گرداگرد امیر مؤمنان بودند . به آنان نظر افکند و فرمود : «خدای بیامرزد کسی که پیرمرد کهن سال سنگین بار [بدهکار بابت مکاتب بودن] را یاری رساند!»

مردم ، شروع به کمک کردن کردند .

.

1- .مُکاتَب ، برده ای را گویند که با مالک خود ، قراردادی بسته که اگر بهای خویش را بپردازد ، آزاد باشد (النهایه : ج 4 ص 148) .

5 / 15عَدَمُ استِئثارِ الأَولادِ وَالأَقرِباءِ6901.امام صادق عليه السلام :الاستيعاب :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام ... لا يَترُكُ فى بَيتِ المالِ مِنُه إلّا ما يَعجِزُ عَن قِسمَتِهِ فى يَومِهِ ذلِكَ ، ويَقولُ : يا دُنيا غُرّى غَيرى ! ولَم يَكُن يَستَأثِرُ مِنَ الفَىءِ بِشَىءٍ ، ولا يَخُصُّ بِهِ حَميما ولا قَريبا . (1)6902.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الاختصاص فى ذِكرِ مَناقِبِ الإِمامِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : دَخَلَ النّاسُ عَلَيهِ قَبلَ أن يُستَشهَدَ بِيَومٍ ، فَشَهِدوا جَميعا أنَّهُ قَد وَفَّرَ فَيئَهُم ، وظَلَفَ (2) عن دُنياهُم ، ولَم يَرتَشِ (3) فى إجراءِ أحكامِهِم ، ولَم يَتَناوَل مِن بَيتِ مالِ المُسلِمينَ ما يُساوى عِقالاً ، ولَم يَأكُل مِن مالِ نَفسِهِ إلّا قَدرَ البُلغَهِ ؛ وشَهِدوا جَميعا أنَّ أبعَدَ النّاسِ مِنهُم بِمَنزِلَهِ أقرَبِهِم مِنهُ ! (4)5 / 15 1الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلام6905.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :أنساب الأشراف عن داوودَ بنِ أبى عَوفٍ عَنِ رَجُلٍ مِن خَثعَم:رَأَيتُ الحَسَنَ وَالحُسَينَ عليهماالسلاميَأكُلانِ خُبزا وخَلّاً وبَقلاً ، فَقُلتُ : أ تَأكُلانِ هذا وفِى الرَّحَبَهِ (5) ما فيها ! فَقالا : ما أغفَلَكَ عَن أميرِ المُؤمِنينَ ! (6) .

1- .الاستيعاب : ج 3 ص 210 الرقم 1875 .
2- .رجلٌ ظليفُ النَّفس : أى نَزِهُها ، وهو من قولهم : ظَلَفهُ عن كذا : إذا مَنَعهُ (تاج العروس : ج 12 ص 367 «ظلف») .
3- .فى المصدر : «يرتشى» ، وهو تصحيف .
4- .الاختصاص : ص 160 .
5- .رَحَبَه المكان كالمسجد والدار : ساحته ومتّسعه (تاج العروس : ج 2 ص 18 «رحب») . والمراد به هنا رحبه بيت المال .
6- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 375 ، الورع لابن أبى الدنيا : ص 90 ح 129 نحوه ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 108.

5 / 15 برتر نداشتن فرزندان و خویشان

5 / 15 1 حسن و حسین علیهماالسلام

5 / 15برتر نداشتن فرزندان و خویشان6905.امام رضا علیه السلام :الاستیعاب :علی علیه السلام ... چیزی از اموال را در بیت المالْ نگه نمی داشت ، مگر چیزی را که از قسمت کردنش در همان روز ناتوان بود و می فرمود : «ای دنیا ، غیر مرا بفریب !» ، و چیزی از غنیمت ها را ویژه خود نمی ساخت و نیز چیزی را به بستگان و نزدیکان ، اختصاص نمی داد .6906.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الاختصاص در گزارش مناقب امیر مؤمنان علیه السلام : یک روز پیش از آن که به شهادت برسد ، مردم بر او وارد شدند و تمامشان گواهی دادند که ثروت های عمومی را فراوان ساخت و خود ، از دنیای آنان پاک بود و در اجرای احکام و قوانین ، رشوه نگرفت و از بیت المال مسلمانان ، به اندازه زانوبند شتری استفاده نکرد ، و از مال خود ، جز به اندازه نیاز نخورد ، و تمامی آنان گواهی دادند که دورترینِ مردم به آنان ، در جایگاهِ نزدیک ترین آنان به وی قرار داشت .5 / 15 1حسن و حسین علیهماالسلام6909.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از داوود بن ابی عوف ، از مردی از قبیله خثعم : حسن و حسین علیهماالسلام را دیدم که نان و سرکه و سبزی می خوردند . پس گفتم : این چنین غذایی می خورید ، حال آن که در حیاط [دار الحکومه] ، (1) همه گونه خوردنی ای پیدا می شود ؟

گفتند : از امیر مؤمنان غافلی !

.

1- .ظاهرا مقصود ، میدانی است که اموال بیت المال (زکات ، خراج ، خمس و . . .) ، قبل از توزیع ، در آن انباشته می شد ؛ حیاط بیت المال .

6910.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن خالد بن مُعَمَّر السَّدوسىّ لِعِلباء بنِ الهَيثَمِ : ماذا تُؤَمِّلُ عِندَ رَجُلٍ أَرَدتُهُ عَلى أن يَزيدَ فى عَطاءِ الحَسَنِ والحُسينِ دُرَيهِماتٍ يَسيرَةً رَيثَما يَرأَبانِ (1) بِها ظَلَفَ (2) عَيشِهِما ، فَأَبى وغَضِبَ فَلَم يَفعَل ! (3)6911.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبى صالح :دَخَلتُ عَلى اُمِّ كُلثومٍ بِنتِ عَلِىٍّ فَإذا هِىَ تَمَشَّطُ فى سِترٍ بَينى وبَينَها ، فَجاءَ حَسَنٌ وحُسَينٌ فَدَخَلا عَلَيها وهِىَ جالِسَةٌ تَمتَشِطُ فَقالا : أَ لا تُطعِمونَ أبا صالِحٍ شَيئا ؟ قالَ : فَأَخرَجوا لى قَصعَةً فيها مُرَقٌ بِحُبوبٍ ، قالَ : فَقُلتُ : تُطعِمونى (4) هذا وأنتُم اُمَراءُ ! فَقالَت اُمُّ كُلثومٍ : يا أبا صالِحٍ ، كَيفَ لَو رَأَيتَ أميرَ المُؤمِنينَ يَعنى عَلِيّا . (5)6907.امام عَلى عليه السلام :تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن أبى سفيان :أهدى إِلَىَّ دِهقانٌ (6) مِن دَهاقينِ السَّوادِ بُردا ، وإلَى الحَسَنِ أو الحُسَينِ بُردا مِثلَهُ ، فَقامَ عَلِىٌّ يَخطُبُ بِالمَدائِنِ يَومَ الجُمُعَهِ ، فَرَآهُ عَلَيهِما ، فَبَعَثَ إِلَىَّ وإلَى الحُسَينِ فَقالَ : ما هذانِ البُردانِ ؟ قالَ : بَعَثَ إِلَىَّ وإلَى الحُسَينِ دِهقانٌ مِن دَهاقينِ السَّوادِ . قالَ : فَأَخَذَهُما فَجَعَلَهُما فى بَيتِ المالِ . (7) .

1- .رَأَبَ : أصْلَحَ وجَبَرَ (النهايه : ج 2 ص 176 «رأب») .
2- .ظَلَفُ العَيْش : بُؤْسُه وشدَّتُه وخُشُونَتُه (النهايه : ج 3 ص 159 «ظلف») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 250 .
4- .كذا فى المصدر ، وفى ذخائر العقبى والرياض النضره : «تطعمون» ، ولعلّه أنسب .
5- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 540 ح 901 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 156 ح 7 نحوه ، ذخائر العقبى : ص 191 ، الرياض النضره : ج 3 ص 221 .
6- .الدهْقان : رئيس القريه ومُقَدَّم التُّجّار وأصحاب الزراعه . وهو معرَّب (النهايه : ج 2 ص 145 «دهقن») .
7- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 478 ، ترجمه الإمام علىّ عليه السلام من تاريخ دمشق : ج 3 ص 182 ح 1223 .

6908.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از خالد بن معمر سدوسی، خطاب به علباء بن هیثم [که قصد داشت از امام علی علیه السلام جدا شود و به معاویه ملحق گردد] : چه توقّع داری از مردی که خواستم تا در سهم حسن و حسین علیهماالسلام ، چند درهم اندک بیفزاید،شاید بدان وسیله،کاستی های زندگی را جبران کنند، ولی امتناع ورزید و خشمگین شد و انجام نداد.6909.امام علی علیه السلام :فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابو صالح : بر اُمّ کلثوم ، دختر علی علیه السلام وارد شدم . او پشت پرده ای که میان من و او بود ، موهایش را شانه می کرد . حسن و حسین علیهماالسلامآمدند و بر او وارد گشتند ، و او همچنان نشسته بود و موهایش را شانه می کرد .

گفتند : «به ابوصالح غذا نمی دهی؟» .

ابو صالح گفت : کاسه ای که در آن مقداری آب گوشت ، به همراه حبوبات بود ، برایم آوردند .

گفتم : این گونه به من غذا می دهید ، حال آن که شما فرمانروائید؟ !

امّ کلثوم گفت : ای ابو صالح ! اگر امیر مؤمنان را ببینی ، چه می گویی؟ 6910.امام صادق علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از عبداللّه بن ابی سفیان : زمینداری از زمینداران منطقه سواد (عراق) ، بُردی (جامه ای کتانی) برایم هدیه آورد و مانند آن را به حسن یا حسین علیهماالسلامبخشید . سپس علی علیه السلام برخاست تا که در روز جمعه در شهر مدائن (1) خطبه بخواند که بُردها را بر تن حسن و حسین علیهماالسلام دید . فرستاده ای نزد من و حسین علیه السلام فرستاد و پرسید : «این بُردها چیست؟» .

عبد اللّه بن ابی سفیان گفت : [گفتم : اینها را] زمینداری از زمینداران منطقه سواد ، برای من و حسین علیه السلام فرستاده است .

می گوید : آنها را گرفت و در بیت المال گذاشت . .

1- .مدائن ، در اصل «مدائن هفتگانه» بود که در شرق دجله و نزدیکی بغداد قرار داشت . این شهر مرکز حکومت شاهان ایران بود و ایوان کسرا در آن واقع بود و در سال چهاردهم قمری به دست مسلمانان فتح شد (ر . ک : تقویم البلدان : ص 302) .

6911.امام على عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :كَسا عَلِيٌّ عليه السلام النّاسَ بِالكوفَهِ ، وكانَ فِى الكِسوَهِ بُرنُسُ (1) خَزٍّ ، فَسَأَلَهُ إيّاهُ الحَسَنُ ، فَأَبى أن يُعطِيَهُ إيّاهُ ، وأَسهَمَ عَلَيهِ بَينَ المُسلِمينَ ، فَصارَ لِفَتىً مِن هَمدانَ ، فَانقَلَبَ بِهِ الهَمدانِىُّ ، فَقيلَ لَهُ : إنَّ حَسَنا كانَ سَأَلَهُ أباهُ فَمَنَعَهُ إيّاهُ ، فَأَرسَلَ بِهِ الهَمدانِىُّ إلَى الحَسَنِ عليه السلام فَقَبِلَهُ . (2)5 / 15 2أُمُّ كُلثوم6914.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الاختصاص :بُعِثَ إلَيهِ [عَلِىٍّ عليه السلام] مِنَ البَصرَهِ مِن غَوصِ البَحرِ بِتُحفَهٍ لا يُدرى ما قِيمَتُها ، فَقالَت لَهُ ابنَتُهُ أُمُّ كُلثوم : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أتَجَمَّلُ بِهِ ويَكونَ فى عُنُقى ؟ فَقالَ : يا أبا رافِعٍ ، أدخِلَهُ إلى بَيتِ المالِ ؛ لَيسَ إلى ذلِكَ سَبيلٌ حَتّى لا تَبقَى امرَأَهٌ مِنَ المُسلِمينَ إلّا ولَها مِثلُ ذلِكَ ! (3)6915.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :المصنَّف لابن أبى شيبه عن أبى رافع :كُنتُ خازِنا لِعَلىٍّ ، قالَ : زَيَّنتُ ابنَتَهُ بِلُؤلُؤَهٍ مِنَ المالِ قَد عَرَفَها ، فَرَآها عَلَيها ، فَقالَ : مِن أينَ لَها هذِهِ ؟ إنَّ للّهِ عَلَىَّ أن أقطَعَ يَدَها . قالَ : فَلَمّا رَأَيتُ ذلِكَ قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، زَيَّنتُ بِها بِنتَ أخى ، ومِن أينَ كانَت تَقدِرُ عَلَيها ! فَلَمّا رَأى ذلِكَ سَكَتَ . (4)6912.نهج البلاغه :تهذيب الأحكام عن علىّ بن أبى رافع :كُنتُ عَلى بَيتِ مالِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وكاتِبَهُ ، وكانَ فى بَيتِ مالِهِ عِقدُ لُؤلُؤٍ كانَ أصابَهُ يَومَ البَصرَهِ ، قالَ : فَأَرسَلَت إلَىَّ بِنتُ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام .

فَقالَت لى : بَلَغَنى أنَّ فى بَيتِ مالِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام عِقدُ لُؤلُؤٍ وهُوَ فى يَدِكَ ، وأنَا اُحِبُّ أن تَعيرَنيهِ أتَجَمَّلُ بِهِ فى أيّامِ عيدِ الأَضحى ، فَأَرسَلتُ إلَيها : عارِيَّهً مَضمونَهً مَردودَهً يا بِنتَ أميرِ المُؤمِنينَ ؟

فَقالَت : نَعَم ، عارِيَّهً مَضمونَهً مَردودَهً بَعدَ ثَلاثَهِ أيّامٍ ، فَدَفَعتُهُ إلَيها . وإنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام رَآه عَلَيها فَعَرَفَهُ .

فَقالَ لَها : مِن أينَ صارَ إلَيكِ هذَا العِقدُ ؟

فَقالَت : اِستَعَرتُهُ مِن عَلِىِّ بنِ أبى رافِعٍ خازِنِ بَيتِ مالِ أميرِ المُؤمِنينَ لِأَتَزَيَّنَ بِهِ فِى العيدِ ثُمَّ أرُدَّهُ .

قالَ : فَبَعَثَ إلَىَّ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَجِئتُهُ .

فَقالَ لى : أ تَخونُ المُسلِمينَ يَابنَ أبى رافِعٍ ؟ !

فَقلَتُ لَهُ : مَعاذَ اللّهِ أن أخونَ المُسلِمينَ !

فَقالَ : كَيفَ أعَرتَ بِنتَ أميرِ المُؤمِنينَ العِقدَ الَّذى فى بَيتِ مالِ المُسلِمينَ بِغَيرِ إذنى ورِضاهُم ؟ !

فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّهَا ابنَتُکَ وسَأَلَتنى أن اُعيرَها إيّاهُ تَتَزَيَّنُ بِهِ ؛ فَأَعَرتُها إيّاهُ عارِيَّةً مَضمونَةً مَردودَةً ، فَضَمِنتُهُ فى مالى ، وعَلَىَّ أن أَرُدَّهُ سَليما إلى مَوضِعِهِ .

قالَ : فَرُدَّهُ مِن يَومِکَ ، وإيّاکَ أن تَعودَ لِمِثلِ هذا فَتَنالَکَ عُقوبَتى ! ثُمَّ قالَ : اُولى (5) لِابنَتى لَو كانَت أخَذَتِ العِقدَ عَلَى غَيرِ عارِيَّةٍ مَضمونَةٍ مَردودَةٍ لَكانَت إذاً أوَّلَ هاشِمِيَّةٍ قُطِعَت يَدُها فى سَرِقَةٍ .

قالَ : فَبَلَغَ مَقالَتَهُ ابنَتَهُ ، فَقالَت لَهُ :

يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أنَا ابنَتُکَ وبَضعَةٌ مِنکَ ، فَمَن أحَقُّ بِلُبسِهِ مِنّى !

فَقالَ لَها أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : يا بَنتَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ! لا تَذهَبِنَّ بِنَفسِكِ عَنِ الحَقِّ ، أكُلُّ نِساءِ المُهاجِرينَ تَتَزَيَّنُ فى هذَا العيدِ بِمِثلِ هذا ؟ !

قالَ : فَقَبَضتُهُ مِنها ورَدَدتُهُ إلى مَوضِعِهِ . (6) .

1- .هو كلّ ثوب رأسُه منه مُلتَزِق به ؛ من دُرّاعه أو جُبّه أو مِمْطَر أو غيره (النهايه : ج 1 ص 122 «برنس») .
2- .قرب الإسناد : ص 148 ح 537 عن أبى البخترى عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 41 ص 104 ح 4 .
3- .الاختصاص : ص 151 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 106 نقلاً عن كتاب ابن دأب .
4- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 622 ح 6 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 156 نحوه .
5- .مضارعُ متكلِّمٍ من آلَى : أى حَلَف (اُنظر لسان العرب : ج 14 ص 40 «ألا») .
6- .تهذيب الأحكام : ج 10 ص 151 ح 606 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 3 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 108 .

5 / 15 2 امّ کلثوم

6913.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام در کوفه ، لباس هایی را میان مردم تقسیم کرد و در میان آنها پالتویی کلاهدار از جنس ابریشم بود . حسن علیه السلام ، آن را درخواست کرد ، ولی [علی علیه السلام] امتناع ورزید که به وی بخشد و آن را میان مسلمانان ، به قرعه گذارد و به جوانی همْدانی افتاد . جوان همدانی ، [لباس را پوشید] و بازگشت .

به وی گفتند : حسن علیه السلام ، آن را از پدرش درخواست کرد ، ولی به وی نداد .

آن گاه همدانی آن را برای حسن علیه السلام فرستاد و او پذیرفت . 15 / 15 2امّ کلثوم6916.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الاختصاص :برای علی علیه السلام از بصره ، از غوّاصی دریا هدیه ای آوردند که قیمت آن معلوم نبود . دخترش امّ کلثوم به وی گفت : ای امیر مؤمنان! آیا به عنوان زینت به من می دهی تا به گردن آویزم؟

فرمود : «ای ابو رافع! آن را در بیت المال قرار ده . چنین کاری ممکن نیست ، مگر آن که هیچ زن مسلمانی نماند ، جز آن که مانند آن را داشته باشد» .6917.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از ابورافع : خزانه دار علی علیه السلام بودم . دختر علی علیه السلام را با مرواریدی از بیت المال که امیر مؤمنان آن را می شناخت ، بیاراستم . علی علیه السلام آن را دید و فرمود : «این را از کجا آورده؟ بر من است که برای حق خداوند دست او را قطع کنم» .

ابو رافع گوید : وقتی چنین دیدم ، گفتم : ای امیر مؤمنان! دختر برادر خود را بدان زینت کردم ؛ وگرنه از کجا می توانست آن را به دست آورد؟

وقتی چنین دید ، ساکت شد .6918.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تهذیب الأحکام به نقل از علی بن ابی رافع : من خزانه دار علی بن ابی طالب علیه السلام و نویسنده وی بودم و در بیت المالش ، گردنبندی مروارید بود که در جنگ بصره به دست آورده بود .

دختر علی بن ابی طالب علیه السلام ، نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده ام در بیت المالِ امیر مؤمنان، گردنبندی از مروارید است که در اختیار توست . من دوست دارم آن را به من عاریه دهی ، تا در ایّام عید قربان ، خود را بدان بیارایم .

پیغام دادم : ای دختر امیر مؤمنان ! به عنوان عاریه ای ضمانت شده که باید برگردد؟

گفت : بلی ؛ عاریه ای ضمانت شده که پس از سه روز ، برمی گردد .

پس آن را به وی دادم .

امیر مؤمنان ، آن را نزد او یافت و شناخت و پرسید : «این گردنبند از کجا در اختیار تو قرار گرفته است؟» .

گفت : از علی بن ابی رافع ، خزانه دار بیت المال امیر مؤمنان ، عاریه گرفتم تا در ایّام عید ، به عنوان زینت ، از آن استفاده کنم و سپس آن را بازگردانم .

امیر مؤمنان ، به دنبال من فرستاد و نزد او رفتم . به من فرمود : «ای فرزند ابو رافع ! به مسلمانان خیانت می کنی؟ !» .

گفتم : به خداوند پناه می برم از این که به مسلمانان ، خیانت ورزم .

فرمود : «چگونه به دختر امیر مؤمنان ، گردنبندی را که در بیت المال مسلمانان بوده است ، بدون اجازه من و بدون رضایت آنان ، عاریه دادی؟» .

گفتم:ای امیر مؤمنان !او دختر شماست و از من خواست که آن را به وی عاریه دهم تا بدان ، خود را زینت کند . من هم آن را به وی دادم ، به عنوان عاریه ضمانت شده که باید برگردد و من ، آن را با اموال خود ، ضمانت کرده ام و بر عهده من است که آن را سالم به جایش برگردانم .

فرمود : «امروز ، آن را برگردان ، و مبادا چنین کاری از تو تکرار شود و گرفتار کیفر من شوی !» .

سپس فرمود : «سوگند می خورم که اگر دخترم آن گردنبند را به طریقی جز عاریه ضمانت شده که باید بازگردد ، گرفته بود ، نخستین زن هاشمی بود که دستش را به سبب سرقت ، قطع می کردم» .

گوید : این سخن به دخترش رسید و به پدر گفت : ای امیر مؤمنان! من دختر تو و پاره تن تو هستم . چه کسی از من سزاوارتر است به پوشیدن آن؟

امیرمؤمنان به وی فرمود : «ای دختر علی بن ابی طالب! از حق ، کناره مگیر . آیا همه زنان مهاجران ، در این عید ، با چنین گردنبندی خود را می آرایند؟» .

پسر ابو رافع گوید : گردنبند را از دختر علی علیه السلام گرفتم و به جایش برگرداندم .

.

ص: 162

. .

ص: 163

. .

M2732_T1_File_2154301

5 / 15 3عَقيل6917.امام باقر عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا وُلِّيَ عَلِيٌّ عليه السلام صَعِدَ المِنبَرَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : إنّى وَاللّهِ لا أرزَؤُكُم (1) مِن فَيئِكُم دِرهَما ما قامَ لى عَذقٌ (2) بِيَثرِبَ ، فَليَصدُقكُم أنفُسُكُم (3) ، أ فَتَرَوُنّى مانِعا نَفسى ومُعطِيَكُم ؟

قالَ: فَقامَ إلَيهِ عَقيلٌ فَقالَ لَهُ: وَاللّهِ لَتَجعَلُنيوأسوَدَ بِالمَدينَهِ سَواءً! فَقالَ: اِجلِس، أ ما كانَ هاهُنا أحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيرُکَ ! وما فَضلُکَ عَلَيهِ إلّا بِسابِقَهٍ أو بِتَقوىً ! (4)6918.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :وَاللّهِ لَأَن أبيتَ عَلى حَسَکِ السَّعدانِ مُسَهَّدا (5) ، أو اُجَرَّ فِى الأَغلالِ مُصَفَّدا ، أحَبُّ إلَىَّ مِن أن ألقَى اللّهَ ورَسولَهُ يَومَ القِيامَهِ ظالِما لِبَعضِ العِبادِ ، وغاصِبا لِشَىءٍ مِنَ الحُطامِ ! وكَيفَ أظلِمُ أحَدا لِنَفسٍ يُسرِعُ إلَى البِلَى قُفولُها (6) ، ويَطولُ فِى الثَّرى حُلَولُها ؟ !

وَاللّهِ ، لَقَد رَأَيتُ عَقيلاً وقَد أملَقَ حَتَّى استَماحَنى مِن بُرِّكُم صاعا ، ورَأَيتُ صِبيانَهُ شُعثَ الشُّعورِ ، غُبرَ الألوانِ مِن فَقرِهِم ، كَأَنَّما سُوِّدَت وُجوهُهُم بِالعِظلِمِ (7) ، وعاوَدَنى مُؤَكِّدا ، وكَرَّرَ عَلَىَّ القَولَ مُرَدِّدا ، فَأصغَيتُ إلَيهِ سَمعى ، فَظَنَّ أنّى أبيعُهُ دينى ، وأتَّبِعُ قِيادَهُ مُفارِقا طَريقَتى .

فَأَحمَيتُ لَهُ حَديدَهً ، ثُمَّ أدنَيتُها مِن جِسمِهِ لِيَعتَبِرَ بِها ، فَضَجَّ ضَجيجَ ذى دَنَفٍ (8) مِن أَلَمِها ، وكادَ أن يَحتَرِقَ مِن ميسَمِها (9) ، فَقُلتُ لَهُ : ثَكَلَتکَ الثَّواكِلُ يا عَقيلُ ! أتَئِنُّ مِن حَديدَهٍ أُحماها إنسانُها لِلَعِبِهِ ، وتَجُرُّنى إلى نارٍ سَجَرَها جَبّارُها لِغَضَبِهِ ؟ ! أتَئِنُّ مِنَ الأَذى ولا أئِنُّ مِن لَظىً ؟ ! (10) .

1- .ما رَزَأَ فلاناً شيئاً : أى ما أصاب من ماله شيئاً ولا نَقَص منه (لسان العرب : ج 1 ص 85 «رزأ») .
2- .العَذْق : النخله (النهايه : ج 3 ص 199) .
3- .أى ارجعوا إلى أنفسكم وأنصِفوا ، وليَقُلْ أنفسُكم لكم صِدْقاً فى ذلک (مرآه العقول : ج 26 ص 72) .
4- .الكافى : ج 8 ص 182 ح 204 عن محمّد بن مسلم ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 151 ، الاختصاص : ص 151 نحوه .

5- .السَّعْدان : نبتٌ ذو شوک ، ومَنْبَتُه سُهول الأرض ، وهو من أطيب مَراعى الإبل مادام رَطْباً . ولهذا النبْت شوکٌ يقال له حَسَکَهُ السَّعْدان . والسُّهاد : نقيض الرُّقاد ، وفُلان يُسَهَّد : لا يُترَک أن ينام (لسان العرب : ج 3 ص 215 «سعد» و ص 224 «سهد») .
6- .أى رجوعها . يقال : قَفَلَ من سَفره : أى رجع (اُنظر : المصباح المنير : ص 511 «قفل») .
7- .العِظْلِم : عصاره بعض الشجر وقيل : هو الوسمه (لسان العرب : ج 12 ص 412 «عظلم») .
8- .الدَّنَف : المرض اللازِم المُخامِر (لسان العرب : ج 9 ص 107 «دنف») .
9- .المِيْسَم : المِکواه (لسان العرب : ج 12 ص 636 «وسم») .
10- .نهج البلاغه : الخطبه 224 وراجع الأمالى للصدوق : ص 719 ح 988 .

5 / 15 3 عقیل

5 / 15 3عقیل6921.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :هنگامی که علی علیه السلام به حکومت رسید ، بر منبر رفت و خدا را حمد و سپاس گفت . آن گاه فرمود : «به خداوند سوگند که از ثروت های عمومی شما ، درهمی بر ندارم تا زمانی که درخت خرمایی در مدینه دارم . به خود باز گردید و انصاف دهید . آیا گمان می برید که خود را محروم می سازم و به شما می بخشم؟» .

راوی گوید : [در این هنگام] عقیل بلند شد و گفت : به خدا سوگند ، مرا و سیاهی در مدینه را یکسان قرار می دهی؟ !

فرمود : «بنشین ! آیا کسی دیگر جز تو نبود که سخن بگوید؟ تو بر آن سیاه ، برتری نداری ، جز به سبقت در دین یا پارسایی» .6922.الإمامُ الرِّضا علیه السلام (بعد ما ذَکَرَ الإمامُ علیه السلام رجُلاً و قالَ) امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، اگر شب را روی گیاه خاردار به سر برم یا در طوق های آهنین کشیده شوم ، برایم خوش تر است که در روز رستاخیز ، خدا و رسولش را ملاقات کنم ، در حالی که ستمکار بر برخی بندگان باشم ، و به ناحق ، چیزی را به دست آورده باشم ؛ و چگونه ستم روا دارم بر کسی به خاطر جانی که به سرعت به سوی نابودی روان است و ماندنش در خاک ، طولانی است؟ به خدا سوگند ، عقیل را دیدم که سخت نیازمند است و از من ، یک من از گندم شما را تقاضا کرد و کودکانش را دیدم که از تنگ دستی ، ژولیده موی و تیره رنگ بودند ؛ گویی چهره هایشان با نیلْ سیاه و کبود شده است ، و عقیل ، پی در پی به من مراجعه کرد و خواسته اش را تکرار کرد . به گفته هایش گوش دادم . پنداشت که دینم را به او می فروشم و از او پیروی می کنم و راه خودم را ترک می کنم .

پس آهنی برایش گداختم . آن گاه ، آن را به تنش نزدیک ساختم تا از آن عبرت گیرد . پس فریاد برآورد ، مانند بیمار از درد . نزدیک بود از حرارتش بگدازد . سپس به وی گفتم : نوحه گران کودک از دست داده ، بر تو بگِریند ای عقیل ! تو از آهنی می نالی که انسانی به بازیچه ، آن را گرم ساخته و مرا به سوی آتشی می کشانی که خدای جبّار ، از روی خشم ، آن را برافروخته؟ تو از آزار آهن داغ بنالی و من از آتش دوزخ ننالم؟

6923.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :المناقب لابن شهر آشوب :قَدِمَ عَلَيهِ [عَلِيٌّ عليه السلام]عَقيلٌ فَقالَ لِلحَسَنِ : اُكسُ عَمَّکَ ، فَكَساهُ قَميصا مِن قُمُصِهِ (1) ورِداءً مِن أردِيَتِهِ . فَلَمّا حَضَرَ العِشاءَ فَإِذا هُوَ خُبزٌ وملِحٌ ، فَقالَ عَقيلٌ : لَيسَ [إلّا] (2) ما أرى ؟

فَقالَ : أ وَلَيسَ هذا مِن نِعمَهِ اللّهِ ؟ ! فَلَهُ الحَمدُ كَثيرا .

فَقالَ : أعطِنى ما أقضى بِهِ دَينى وعَجِّل سِراحى حَتّى أرحَلَ عَنکَ .

قالَ : فَكَم دَينُکَ يا أبا يَزيدَ ؟

قالَ : مِئَهُ ألفِ دِرهَمٍ .

قالَ : وَاللّهِ ما هِىَ عِندى ولا أملِكُها ، ولكِن اصبِر حَتّى يَخرُجَ عَطائى فَاُواسِيَكَهُ ، ولَولا أنَّهُ لابُدَّ لِلعِيالِ مِن شَىءٍ لَأَعطَيتُکَ كُلَّهُ .

فَقالَ عَقيلٌ : بَيتُ المالِ فى يَدِکَ وأنتَ تُسَوِّفُنى إلى عَطائِکَ ؟ وكَم عَطاؤُکَ وما عَسى يَكونُ ولَو أعطَيتَنيهِ كُلَّهُ !

فَقالَ : ما أنَا وأنتَ فيهِ إلّا بِمَنزِلَهِ رَجُلٍ مِنَ المُسلِمينَ وكانا يَتَكَلَّمانِ فَوقَ قَصرِ الإِمارَهِ مُشرِفَينِ عَلى صَناديقِ أهلِ السّوقِ فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : إن أبَيتَ يا أبا يَزيدَ ما أقولُ فَانزِل إلى بَعضِ هذِهِ الصَّناديقِ فَاكسِر أقفالَهُ وخُذ ما فيهِ .

فَقالَ : وما فى هذِهِ الصَّناديقِ ؟

قالَ : فيها أموالُ التُّجّارِ .

قالَ : أ تَأمُرُنى أن أكسِرَ صَناديقَ قَومٍ قَد تَوَكَّلوا عَلَى اللّهِ وجَعَلوا فيها أموالَهُم ؟ !

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ : أ تَأمُرُنى أن أفتَحَ بَيتَ مالِ المُسلِمينَ فَاُعطِيَکَ أموالَهُم وقَد تَوَكَّلوا عَلَى اللّهِ وأقفَلوا عَلَيها ؟ ! وإن شِئتَ أخَذتَ سَيفَکَ وأخَذتُ سَيفى وخَرَجنا جَميعا إلى الحيرَهِ (3) ؛ فَإِنَّ بِها تُجّارا مَياسِيرَ (4) ، فَدَخَلنا عَلى بَعضِهِم فَأَخَذنا مالَهُ !

فَقالَ : أ وَسارِقا جِئتُ ؟ !

قالَ : تَسرِقُ مِن واحدٍ خَيرٌ من أن تَسرِقَ مِنَ المُسلِمينَ جَميعا !

قالَ لَهُ : أ فَتَأذَنُ لى أن أخرُجَ إلى مُعاوِيَةَ ؟

فَقالَ لَهُ : قَد أذِنتُ لَکَ .

قالَ : فَأَعِنّى على سَفَرى هذا .

قالَ : يا حَسَنُ ، أعطِ عَمَّکَ أربَعَمِئَهِ دِرهَمٍ .

فَخَرَجَ عَقيلٌ وهُوَ يَقولُ :

سَيُغْنينِى الَّذى أغناکَ عَنّى

ويَقضى دَينَنا رَبٌّ قَريبُ (5) .

1- .فى المصدر : «قميصه» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
2- .ما بين المعقوفين سقط من المصدر ، وأثبتناه من بحار الأنوار .
3- .الحِيْرَه : مدينه جاهليه ، كثيره الأنهار ، وهى عن الكوفه على نحو فرسخ، وكانت منازل آل النعمان بن المنذر (تقويم البلدان : ص 299).
4- .جمع مُوسِر . وأيْسَرَ الرجلُ : صار ذا غِنىً (تاج العروس : ج 7 ص 634 «يسر») .
5- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 108 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 113 ح 23 . والظاهر أنّ عقيل بن أبى طالب لم يأتِ معاويه قبل استشهاد الإمام علىّ عليه السلام .

6921.امام باقر علیه السلام :المناقب ، ابن شهر آشوب :عقیل بر او (علی علیه السلام) وارد شد و به حسن علیه السلام گفت : عمویت را بپوشان .

حسن علیه السلام با لباسی از لباس هایش و ردایی از رداهای خود ، او را پوشانید . چون هنگام شام شد ، [غذا]نان و نمک بود .

عقیل گفت : چیزی جز آنچه می بینم ، نیست؟

[علی علیه السلام] فرمود : «مگر این ، نعمت خدا نیست؟ او را بسیار سپاسگزاریم» .

عقیل گفت : مالی به من ده تا بدهی ام را بپردازم و زود ، خواسته ام را برآور تا از نزدت بروم .

فرمود : «ای ابویزید ! بدهی ات چه مقدار است؟» .

گفت : صدهزار درهم .

فرمود : «به خدا سوگند ، این مقدار نزد من نیست و من ، مالک چنین مقداری نیستم ؛ امّا شکیبایی کن تا سهم من [از بیت المال]برسد و با تو نصف کنم ، و اگر نبود که برای اهل و عیالْ نیاز است ، همه را به تو می بخشیدم» .

عقیل گفت : بیت المال در اختیار توست و تو وعده هنگام تقسیم اموال می دهی؟ حال ، سهم تو چه قدر است و اگر همه را به من دهی چه قدر می شود؟

فرمود : «من و تو در این اموال ، مانند یکی از مسلمانان هستیم» .

در بالای بام دارالحکومه با یکدیگر صحبت می کردند و بر صندوق های بازاریان ، اِشراف داشتند . علی علیه السلام به وی گفت : «ای ابو یزید ! اگر سخنم را نمی پذیری ، پس فرود آی و قفل آن صندوق ها را بشکن و آنچه درون آنهاست ، بردار !» .

عقیل گفت : درون این صندوق ها چیست؟

فرمود : «ثروت بازرگانان» .

عقیل گفت : آیا مرا فرمان می دهی که صندوق های مردمانی که بر خدا توکّل کرده و ثروت خود را در آن گذارده اند ، بشکنم؟ !

امیر مؤمنان فرمود : «آیا به من فرمان می دهی که بیت المال مسلمانان را بگشایم و اموال آنان را به تو بخشم ، حال آن که بر خدا توکّل کرده اند و بر آن قفل زده اند؟ ! اگر مایلی ، شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را بر می دارم و به سوی حیره (1) می رویم ؛ چرا که در آن جا بازرگانانی ثروتمند ، سکونت دارند . بر آنان شبیخون می زنیم و اموالشان را می گیریم !» .

عقیل گفت : مگر به عنوان دزد این جا آمده ام؟

فرمود : «از یکی بدزدی ، بهتر است که از همه مسلمانان بدزدی !» .

عقیل گفت : اجازه می دهی به سوی معاویه بروم؟

فرمود : «به تو اجازه دادم» .

عقیل گفت : برای این سفر ، یاری ام کن .

فرمود : «ای حسن ! به عمویت چهارصد درهم بپرداز» .

عقیل بیرون رفت ، در حالی که می گفت :

به زودی بی نیازم کند ، آن که تو را از من بی نیاز کرد

و پروردگارِ نزدیک ، بدهی ما را ادا کند . .

1- .حیره : شهری است از دوره جاهلیت در یک فرسخی کوفه که در آن منزل آل نعمان منذر قرار داشت و دارای نهرهای فراوان است و هوایش از کوفه بهتر است .

ص: 168

. .

ص: 169

. .

5 / 15 4عَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ6924.عنه صلى الله عليه و آله :الغارات عن حبيب بن أبى ثابت :قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرِ بنِ أبى طالِبٍ لِعَلِىٍّ عليه السلام : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَو أمَرتَ لى بِمَعونَهٍ أو نَفَقَهٍ ، فَوَاللّهِ ما عِندى إلّا أن أبيعَ بَعضَ عُلوفَتى .

قالَ لَهُ : لا وَاللّهِ ، ما أجِدُ لَکَ شَيئا إلّا أن تَأمُرَ عَمَّکَ أن يَسرِقَ فَيُعطِيَکَ ! (1)5 / 15 5حَفيدَهُ الإمام6927.عنه عليه السلام :أنساب الأشراف عن مسلم صاحب الحناء :لَمّا فَرَغَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ مِن أهلِ الجَمَلِ أتَى الكوفَهَ فَدَخَلَ بَيتَ مالِها... ثُمَّ جاءَتِ ابنَهٌ لِلحَسَنِ أوِ لِلحُسَينِ فَتَناوَلَت مِنهُ شَيئا، فَسَعى وَراءَها فَفَکَّ يَدَها ونَزَعَهُ مِنها . قالَ : فَقُلنا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ لَها فيهِ حَقّا ! قالَ : إذا أخَذَ أبوها حَقَّهُ فَليُعطِها ما شاءَ . (2) .

1- .الغارات : ج 1 ص 66 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 200 عن هارون بن سعيد وفيه «دابّتى» بدل «بعض علوفتى» .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 370 .

5 / 15 4 عبد اللّه بن جعفر

5 / 15 5 نوه امام

5 / 15 4عبد اللّه بن جعفر6930.عنه علیه السلام :الغارات به نقل از حبیب بن ابی ثابت : عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالب ، به علی علیه السلام گفت : ای امیر مؤمنان ! کاش دستور می دادی به من کمک شود ، یا خرجی دهند . به خدا سوگند ، چیزی ندارم ، مگر آن که برخی از حیواناتی را که در خانه نگهداری می کنم ، بفروشم .

به او فرمود : «نه ؛ به خدا سوگند ، چیزی (سهمی) برایت [در بیت المال] نمی بینم ، مگر آن که دستور دهی عمویت دزدی کند و به تو ببخشد !» .5 / 15 5نوه امام6926.امام صادق علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از مسلم صاحب الحناء : وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد ، به کوفه آمد و وارد بیت المال شد ... آن گاه ، دختر حسن یا حسین علیهماالسلام آمد . پس چیزی از آن جا برداشت . [علی علیه السلام] به دنبالش رفت ، دستش را باز کرد و آن را از او گرفت .

گفتیم:ای امیر مؤمنان ! او را در بیت المال، حقّی است !

فرمود : «وقتی پدرش سهمش را گرفت . هرچه قدر خواست ، به او ببخشد» .

.

5 / 15 6اُختُ الإمامِ6929.امامِ صادِق عليه السلام :الاختصاص :دَخَلَت عَلَيهِ [الإمام علىّ عَليهِ السلام] اُختُهُ اُمُّ هانى بِنتُ أبى طالِبٍ ، فَدَفَعَ إلَيها عِشرينَ دِرهَما ، فَسَأَلَت اُمُّ هانى مَولاتَهَا العَجَمِيَّةَ فَقالَت : كَم دَفَعَ إلَيكِ أَميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ؟ فَقالَت : عِشرينَ دِرهَما ، فَانصَرَفَت مُسخَطَةً ، فَقالَ لَها : اِنصَرِفى رَحِمَكِ اللّهُ ! ما وَجَدنا فى كِتابِ اللّهِ فَضلاً لِاءِسماعيلَ عَلى إسحاقَ ! ! (1)5 / 15 7اُمُّ وَلَدِ الإمامِ6932.معانى الأخبار عن سُفيان بن خالدٍ :المصنّف لابن أبى شيبه عن اُمّ عثمان اُمّ ولد لعلِىٍّ عليه السلام :جئتُ عَلِيّا عليه السلام وبَينَ يَدَيهِ قَرَنفُلٌ (2) مَكبوبٌ فِى الرَّحَبَهِ (3) ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هَب لِابنَتى مِن هذَا القَرَنفُلِ قِلادَةً ، فَقالَ هكَذا ونَقَرَ بِيَدَيهِ : أَرِنّى (4) دِرهَما جَيِّدا ؛ فَإنَّما هذا مالُ المُسلِمينَ ، وإلّا فَاصبِرى حَتّى يَأتِيَنا حَظُّنا مِنهُ فَنَهَبَ لِابنَتِكِ مِنهُ قِلادَةً . (5) .

1- .الاختصاص : ص 151 .
2- .القَرَنْفُل: ثَمَره شجره بِسُفاله الهِند. وهو أفضل الأفاوِيه الحارّه وأذكاها(تاج العروس: ج 15 ص 614و615 «قرفل»).
3- .رَحبَه المكان كالمسجد والدار : ساحته ومتّسعه (تاج العروس : ج 2 ص 18 «رحب») . والمراد به ظاهرا رحبه بيت المال .
4- .أرَنَّ : صَوَّت (تاج العروس : ج 18 ص 246 «رنن») .
5- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 157 ح 18 و ج 7 ص 622 ح 2 وفيه «اُمّ عفّان» بدل «اُمّ عثمان» و«ارمى درهم» بدل «أرنى درهماً جيّداً» ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 109 وفيه «هاكِ ذا ونفذ بيده إلىّ درهماً » بدل « هكذا ونقَر بيديه أرنى درهما جيّدا» ، بحار الأنوار : ج 41 ص 115 .

5 / 15 6 خواهر امام

5 / 15 7 کنیز امام

5 / 15 6خواهر امام6932.معانی الأخبار (به نقل از سفیان بن خالد) الاختصاص:خواهر علی علیه السلام اُمّ هانی،دختر ابوطالب، بر او وارد شد . به وی بیست درهم بخشید .

امّ هانی ، از برده غیر عربِ آزاد شده اش پرسید : امیر مؤمنان چه قدر به تو داد؟

گفت : بیست درهم .

امّ هانی ، خشمناک بازگشت .

علی علیه السلام به وی گفت : «بازگرد . خداوند ، تو را رحمت کند! ما در کتاب خداوند ، برتری ای برای اسماعیل بر اسحاق نیافتیم» .5 / 15 7کنیز إمام6935.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از اُمّ عثمان که کنیزی صاحب فرزندْ از علی علیه السلام بود : بر علی علیه السلام وارد شدم و در برابرش گُل های میخکی دیدم که در حیاط پاشیده بودند . گفتم : ای امیر مؤمنان! دسته ای از این گل ها برای دخترم بده .

فرمود : «این چنین (و با دستانش اشاره کرد که درهم خوبی بده) ؛ زیرا که این ، مال مسلمانان است ؛ وگرنه شکیبا باش تا سهم ما از آن برسد و برای دخترت دسته ای ببخشیم» .

.

5 / 16التَّقَشُّفُ وَالِاحتِياطُ فِى النَّفَقَهِ مِن بَيتِ المالِ6938.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى عُمّالِهِ : أدِقّوا أقلامَكُم ، وقارِبوا بَينَ سُطورِكُم ، وَاحذِفوا عَنّى فُضولَكُم ، وَاقصِدوا قَصدَ المَعانى ، وإيّاكُم وَالإِكثارَ ؛ فإنَّ أموالَ المُسلِمينَ لا تَحتَمِلُ الإِضرارُ . (1)6939.عنه عليه السلام :إحقاق الحقّ :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ دَخَلَ لَيلَةً فى بَيتِ المالِ يَكتُبُ قِسمَهَ الأَموالِ ، فَوَرَدَ عَلَيهِ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ، فَأَطفَأَ عليه السلام السِّراجَ الَّذى بَينَ يَدَيهِ ، وأمَرَ بِإحضارِ سِراجٍ آخَرَ مِن بَيتِهِ ، فَسَأَلاهُ عَن ذلِکَ ، فَقالَ : كانَ زَيتُهُ مِن بَيتِ المالِ ، لا يَنبَغى أن نُصاحِبَكُم فى ضَوئِهِ . (2)6940.عنه عليه السلام :مكارم الأخلاق عن عقيل بن عبد الرحمن الخَولانىّ :كانَت عَمَّتى تَحتَ عَقيلِ بنِ أبى طالِبٍ ، فَدَخَلَت عَلى عَلِىٍّ عليه السلام بِالكوفَهِ وهُوَ جالِسٌ عَلى بَرذَعَهِ (3) حِمارٍ مُبَتَّلَهً (4) ، قالَت : فَدَخَلَت عَلى عَلِىٍّ عليه السلام اِمرَأَهٌ لَهُ مِن بَنى تَميمٍ فَقُلتُ لَها : وَيحَکِ ! إنَّ بَيتَکِ مُمتَلِئٌ مَتاعا وأميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام جالِسٌ عَلى بَرذَعَهِ حِمارٍ مُبَتَّلَهً !

فَقالَت : لا تَلومينى ، فَوَاللّهِ ما يَرى شَيئا يَنكُرُهُ إلّا أخَذَهُ فَطَرَحَهُ فى بَيتِ المالِ . (5)6934.امام على عليه السلام :فضائل الصحابه لابن حنبل عن الأعمش :كانَ عَلِىٌّ يُغَدّى ويُعَشّى ، ويَأكُلُ هُوَ مِن شَىءٍ يَجيؤُهُ مِنَ المَدينَهِ . (6) .

1- .الخصال : ص 310 ح 85 عن محمّد بن إبراهيم النوفلى رفعه إلى الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 41 ص 105 ح 6 .
2- .إحقاق الحقّ : ج 8 ص 539 ، المناقب المرتضويّه : ص 289 .
3- .البَرْذَعه والبردعه : ما يوضع على الحمار أو البغل ليركب عليه ، كالسرج للفرس (المعجم الوسيط : ج1 ص48 «برد») .
4- .أى مُقَطَّعه . يقال : بَتَلَهُ : قَطَعَهُ ، كبَتَّلَهُ (اُنظر تاج العروس : ج 14 ص 40 «بتل») .
5- .مكارم الأخلاق: ج1ص286 ح894، المناقب لابن شهرآشوب: ج 2 ص 97 نحوه .
6- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 536 ح 892 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 82 ، الرياض النضره : ج 3 ص 221 .

5 / 16 پارسایی و احتیاط در هزینه کردن از بیت المال

5 / 16پارسایی و احتیاط در هزینه کردن از بیت المال6937.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به کارگزارانش : قلم هاتان را تیز کنید ، سطرها را به هم نزدیک سازید ، [در نگارش]برای من ، زیادی ها را حذف کنید و به معنا بنگرید ، و بپرهیزید از زیاده نویسی ؛ چرا که بیت المال مسلمانان ، زیان بر نمی تابد .6938.امام علی علیه السلام :إحقاق الحق :امیر مؤمنان ، شبی وارد بیت المال شد و تقسیم اموال را می نوشت . طلحه و زبیر بر او وارد شدند . چراغی را که در برابرش بود ، خاموش کرد و فرمود تا چراغی از خانه اش آوردند .

طلحه و زبیر ، سبب را پرسیدند . فرمود : «روغنِ چراغ ، از بیت المال بود . سزاوار نیست با شما در روشنایی اش هم نشینی کنم» .6939.امام علی علیه السلام :مکارم الأخلاق به نقل از عقیل بن عبد الرحمان خولانی : عمّه ام همسر عقیل پسر ابو طالب بود . بر علی علیه السلام در کوفه وارد شد و او بر پالان پاره الاغی نشسته بود . گوید : در این هنگام ، همسر علی علیه السلام از قبیله بنی تمیم ، داخل شد . به وی گفتم : وای بر تو! خانه ات پُر است از وسایل و امیر مؤمنان ، بر پالان پاره الاغی نشسته است؟!

زن گفت : مرا سرزنش منما . به خدا سوگند ، هر چه را می بیند و به چشمش ناآشناست ، می گیرد و در بیت المال قرار می دهد .6943.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره آیه «بشارت است ایشان را . . .») فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از اَعمش : علی علیه السلام [به دیگران] صبحانه و شام می داد و خود از آنچه از مدینه برایش می آوردند ، مصرف می کرد .

.

6944.عنه صلى الله عليه و آله (أيضا) الغارات عن بكر بن عيسى :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقولُ : يا أهلَ الكوفَهِ ! إذا أنَا خَرَجتُ مِن عِندِكُم بِغَيرِ رَحلى وراحِلَتى وغُلامى فَأنَا خائِنٌ . وكانَت نَفَقَتُهُ تَأتيهِ مِن غَلَّتِهِ بِالمَدينَهِ مِن يَنبُعَ. (1)6943.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (فى قولِهِ تعالى : {Q} «لَهُمُ البُشْرى ...» {/Q}) الجمل عن أبى مِخنَف لوط بن يَحيى عن رِجاله :لَمَّا أرادَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام التَّوَجُّهَ إلَى الكوفَهِ قامَ فى أهلِ البَصرَهِ فَقالَ : ما تَنقِمونَ عَلَيَّ يا أهلَ البَصرَهِ ؟ وأشارَ إلى قَميصِهِ وَرِدائِهِ فَقالَ : وَاللّهِ إنَّهُما لَمِن غَزلِ أهلى .

ما تَنقِمونَ مِنّي يا أهلَ البَصرَهِ ؟ وأشارَ إلى صُرَّهٍ فى يَدِهِ فيها نَفَقَتُهُ فَقالَ : وَاللّهِ ما هِىَ إلّا مِن غَلَّتى بِالمَدينَهِ ؛ فَإن أنَا خَرَجتُ مِن عِندِكُم بِأكثَرَ مِمّا تَرَونَ فَأنَا عِندَ اللّهِ مِنَ الخائِنينَ . (2)6942.امام صادق عليه السلام :تاريخ دمشق عن عَنتَرَه :دَخَلتُ عَلى عَلِيٍّ بِالخَوَرنَق (3) وعَلَيهِ سَمَلُ (4) قَطيفَهٍ وهُوَ يُرعَدُ فيها ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ اللّهَ قَد جَعَلَ لَکَ ولِأهلِ بَيتِکَ فى هذَا المالِ نَصيبا وأنتَ تَفعَلُ هذا بِنَفسِکَ ! قالَ : فَقالَ : إنّى وَاللّهِ ما أرزُؤُكُم شَيئا ، وما هِىَ إلّا قَطيفَتِى الَّتى أخرَجتُها (5) مِن بَيتى أو قالَ : مِنَ المَدينَهِ . (6)6941.امام على عليه السلام :الغارات عن زاذان :اِنطَلَقتُ مَعَ قَنبَرٍ إلى عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ : قُم يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَقَد خَبَّأتُ لَکَ خَبيئَهً . قالَ : فَما هُوَ (7) ؟ قالَ : قُم مَعى . فَقامَ وَانطَلَقَ إلى بَيتِهِ ، فَإذا باسِنَهٌ (8) مَملوءَهٌ جاماتٍ (9) مِن ذَهَبٍ وفِضَّهٍ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّکَ لا تَترُکُ شَيئا إلّا قَسَمتَهُ ، فَادَّخَرتُ هذا لَکَ .

قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَقَد أحبَبتَ أن تُدخِلَ بَيتى نارا كَثيرَهً ! فَسَلَّ سَيفَهُ فَضَرَبَها ، فانتَثَرَت مِن بَينِ إناءٍ مَقطوعٍ نِصفُهُ أو ثُلُثُهُ . ثُمَّ قالَ : اِقسِموهُ بِالحِصَصِ . فَفَعَلوا ، فَجَعَلَ يَقولُ :

هذا جَناىَ وخِيارُهُ فيه

إذ كُلُّ جانٍ يَدُهُ إلى فيه (10)

يا بَيضاءُ غُرّى غَيرى ، ويا صَفراءُ غُرّى غَيرى ! (11) .

1- .الغارات : ج 1 ص 68 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 200 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 98 .
2- .الجمل : ص 422 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 98 وفيه «يا أهل البصره ما تنقمون منّى إنّ هذا لمن غزل أهلى . وأشار إلى قميصه» .
3- .الخَوَرْنَق : موضع بالكوفه . وقيل : الخورنق : قصر كان بظهر الحيره (معجم البلدان : ج 2 ص 401) .
4- .سَمَل الثوب : أخلق ، فهو سَمَلٌ (لسان العرب : ج 11 ص 345 «سمل») .
5- .فى الطبعه المعتمده : «اللتين أخرجتهما» ، والتصحيح من تاريخ دمشق «ترجمه الإمام علىّ عليه السلام » تحقيق محمّد باقر المحمودى (ج 3 ص 181) .
6- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 477 و ص 481 ، الأموال : ص 284 ح 671 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 82 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 3 .
7- .كذا فى المصدر ، وفى تاريخ دمشق والأموال : «فما هى» ، وهو أنسب .
8- .البَاسِنَه : كالجُوالِق [وهو وعاء معروف] غليظٌ يُتّخذ من مُشاقَه الكَتّان أغْلَظُ ما يكون ، ومنهم من يهمزها . وقال الفرّاء : البَأسِنه : كِساء مخيطٌ يُجعَل فيه طعام (لسان العرب : ج 13 ص 52 «بسن») .
9- .جَمْع جام والواحده جامه : من الآنيه (المحيط فى اللغه : ج 7 ص 206 «جوم») .
10- .هذا مَثلٌ ، أوّل من قاله عَمْرو ابن اُخت جَذِيمه الأبْرش ؛ كان يجنى الكَمْأه مع أصحاب له ، فكانوا إذا وَجَدوا خِيارَ الكَمْأه أكلوها ، وإذا وجدها عمروٌ جعلها فى كُمِّه حَتّى يأتى بها خالَه . وقال هذه الكلمه فسارت مثلاً . وأراد علىٌّ رضى الله عنهبقَوْلها أنّه لم يَتَلطّخ بشىء من فَىء المسلمين بل وَضَعه مَواضِعَه (النهايه : ج 1 ص 309 «جنى») .
11- .الغارات : ج 1 ص 55 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 33 ح 519 نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 108 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 477 و 478 والأموال : ص 284 ح 674 .

6942.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الغارات به نقل از بکر بن عیسی : علی علیه السلام می فرمود : «ای کوفیان! اگر از پیش شما بیرون رفتم بجز با مرکب ، بار سفر و غلامم ، پس من خیانت پیشه ام!» . هزینه زندگی اش را از محصولات او در مدینه از منطقه یَنْبُع می آوردند .6941.عنه علیه السلام :الجمل به نقل از ابو مِخْنَف لوط بن یحیی ، از استادانش : هنگامی که امیر مؤمنان ، تصمیم گرفت به سوی کوفه برود ، در میان بصریان به پا خاست و فرمود : «ای مردمان بصره! از چه می خواهید بر من خُرده گیرید؟» . به لباس و ردایش اشاره کرد و فرمود : «به خدا سوگند ، این دو از نخ ریسی همسرم است . از چه می خواهید بر من خُرده گیرید ای بصریان؟» ، و اشاره کرد به کیسه ای که در دستش بود و خرجی اش در آن قرار داشت . آن گاه فرمود : «به خدا سوگند ، این ، از محصولات من در مدینه است . پس اگر از نزد شما بیرون روم و بیش از آنچه می بینید با من باشد ، پس نزد خداوند ، از خیانتکارانم» .6940.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از عنتره : بر علی علیه السلام در منطقه خُوَرْنَق (1) وارد شدم و جامه کهنه حاشیه داری بر تن داشت ... گفتم : ای امیرمؤمنان! خداوند برای تو و خانواده ات ، در این مال ، بهره ای قرار داده و تو با خود ، چنین می کنی؟ فرمود : «به خدا سوگند ، من چیزی از مال شما برندارم ، و این نیست ، مگر همان جامه ای که از خانه ام برداشتم» یا گفت : «از مدینه» .6978.امام علی علیه السلام :الغارات به نقل از زاذان : به همراه قنبر ، نزد علی علیه السلام رفتم . پس قنبر گفت : ای امیر مؤمنان! به پاخیز که برایت چیز گران بهایی پنهان کرده ام .

فرمود : «آن چیست؟» .

گفت : به همراهم برخیز .

علی علیه السلام به پاخاست و به سوی خانه اش رفت . در این هنگام ، کیسه هایی پُر از جام های طلا و نقره دید . قنبر گفت : ای امیر مؤمنان! تو چیزی را وا نمی گذاری ، مگر آن که آن را تقسیم کنی . از این رو ، اینها را برای شما ذخیره کردم .

علی علیه السلام فرمود : «دوست داشتی به خانه ام آتش بسیار وارد سازی؟!» . سپس شمشیر کشید و بر جام ها فرود آورد و جام ها دو

قسمت یا سه قسمت شدند . آن گاه فرمود : «اینها را قسمت قسمت کنید» . انجام دادند .

آن گاه ، این سروده را بر زبان آورد :

«این ، دستچین من و بهترین آن است

در حالی که هر میوه چین ، دستش به دهان خودش است [و خود می خورد]» .

ای سفید (نقره) ، دیگری را فریب ده ! ای زرد (طلا) ، دیگری را بفریب !» .
.

1- .مکانی در اطراف کوفه .

6982.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الاختصاص فى ذِكرِ طعامِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : سَمِعَ مِقلىً فى بَيتِهِ ، فَنَهَضَ وهُوَ يَقولُ : فى ذِمَّهِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ مِقلَى الكَراكِرِ (1) ؟ ! قالَ : فَفَزِعَ عِيالُهُ وقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّهَا امرَأتُکَ فُلانَهُ نَحَرَت جَزورا فى حَيِّها ، فَأُخِذَ لَها نَصيبٌ مِنها ، فَأهدى أهلُها إلَيها . قالَ : فَكُلوا هَنيئا مَريئا . (2) .

1- .قوله عليه السلام : «فى ذمّه علىّ بن أبى طالب مَقْلى الكَراكِر» استفهام استنكارى حُذفت منه أداه الاستفهام ؛ وكأنّ مفاده : أنّ ما يُقلى فى بيته عليه السلام من لحم فى ذمّته ومحاسَب عليه إن كان دخوله بيتَه من غير ما أحلّه اللّه له . وكأنّه عليه السلام عبّر بالكراكر كنايه عن اللحم الطيّب ؛ فإنّ الكَراكِر كما عن ابن الأثير : جمع كِرْكِره : زَوْر [:صدر]البعير الّذى إذا بَرَک أصاب الأرض ، وهى ناتئه عن جسمه كالقُرْصَه . ومنه حديث عمر : «ما أجهَلُ عن كَراكِر وأسْنِمه» ؛ فإنّها من أطايب ما يؤكَل من الإبل (النهايه : ج 4 ص 166 «كركر») .
2- .الاختصاص : ص 152 .

6981.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :الاختصاص در گزارش غذای امام علی علیه السلام : صدای بریان کردن گوشت را در خانه اش شنید . پس به پا خاست و می گفت : «بر گردن علی بن ابی طالب است بریانی گوشت لذیذ؟ !» . (1)

راوی گوید : خانواده اش برآشفتند و گفتند : ای امیرمؤمنان! در قبیله همسرت [فلانی] شتری کشته شده و از آن سهمی را برای او گذاشتند و خانواده اش برایش هدیه آورده اند . فرمود : «بخورید ، گوارا و پاکیزه!» .
.

1- .مراد از این جمله آن است که گوشتی که در خانه علی بریان شود ، اگر از غیر راه حلال به خانه اش آمده باشد ، بدان مؤاخذه شود ، و منظور از واژه «کَراکِر» در متن روایت ، گوشت لذیذ است ؛ زیرا کَراکِر ، به سینه شتر می گویند که هرگاه بدن شتر بخوابد به زمین اصابت کند ، از بدن شتر بیرون زده است و لذیذترین قسمت گوشت شتر است (النهایه : ج 4 ص 166) .

6980.عنه علیه السلام :تاریخ دمشق عن عبد الرحمن بن أبی بَکرَه :لَم یَرزَأ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ مِن بَیتِ مالِنا یَعنی بِالبَصرَهِ حَتّی فارَقَنا غَیرَ جُبَّهٍ مَحشُوّهٍ أو خَمیصَهٍ دَرابجِردِیَّهٍ (1) . (2)6979.عنه علیه السلام :الغارات عن أبی رجاء :إنَّ عَلِیّا علیه السلام أخرَجَ سَیفا لَهُ إلَی السّوقِ فَقالَ : مَن یَشتَری مِنّی هذا ؟ فَلَو کانَ مَعی ثَمَنُ إزارٍ ما بِعتُهُ . فَقُلتُ لَهُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، أنَا أبیعُکَ إزارا وأُنسِئُکَ ثَمَنَهُ إلَی عَطائِکَ ، فَبِعتُهُ إزارا إلی عَطائِهِ ، فَلَمّا قَبَضَ عَطاءَهُ أعطانی حَقّی . (3) .

1- .الخَمِیصَه : ثوبُ خَزٍّ أو صُوف مُعْلَم . وقیل : لا تُسمّی خَمِیصهً إلّا أن تکون سوداء مُعْلَمه (النهایه : ج2 ص 81 «خمس») . والدِّرابْجِرْدِیّه : نسبه إلی دِرابْجِرْد : کوره بفارس (معجم البلدان : ج 2 ص 446) .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 476 ، الأموال : ص 283 ح 670 .
3- .الغارات : ج 1 ص 63 ؛ حلیه الأولیاء : ج 1 ص 83 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 200 کلاهما نحوه .

6978.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از عبدالرحمان بن ابی بکره : علی بن ابی طالب علیه السلام از بیت المال ما (بصره) ، چیزی برنداشت تا زمانی که از ما جدا شد ، جز پوستینی پست ، یا لباسی سیاه از منطقه دارابْگِرد [در شیراز] .6977.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الغارات به نقل از ابو رجاء : علی علیه السلام شمشیری را به بازار آورد و فرمود : «چه کسی این را از من می خرد؟ اگر بهای لباسی را داشتم ، این را نمی فروختم» .

به وی گفتم : ای امیرمؤمنان! من به شما لباسی می فروشم و نسیه می دهم تا زمانی که سهمت [از بیت المال] بیاید .

پس به وی فروختم تا هنگام تقسیم بیت المال شد . وقتی سهمش را گرفت ، حقّ مرا پرداخت . .

الفصل السادس : السياسه الاجتماعيّه6 / 1إقامَةُ العَدلِ6975.امام عسكرى عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ لِابنِ عَبّاسٍ : فَقَد قَدِمَ عَلَىَّ رَسولُکَ ، وذَكَرتَ ما رَأَيتَ وبَلَغَکَ عَن أهلِ البَصرَهِ بَعدَ انصِرافى ، وسَأُخبِرُکَ عَنِ القَومِ : هُم بَينَ مُقيمٍ لِرَغبَهٍ يَرجوها ، أو عُقوبَهٍ يَخشاها ، فَأَرغِب راغِبَهُم بِالعَدلِ عَلَيهِ ، وَالإِنصافِ لَهُ ، والإِحسانِ إلَيهِ . (1)6974.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأشتَرِ : وَليَكُن أحَبُّ الاُمورِ إلَيکَ أوسَطَها فِى الحَقِّ ، وأعَمَّها فِى العَدلِ ، وأجمَعَها لِرِضَى الرَّعِيَّهِ ... إنَّ أفضَلَ قُرَّهِ عَينِ الوُلاهِ استِقامَهُ العَدلِ فِى البِلادِ ، وظُهورُ مَوَدَّهِ الرَّعِيَّهِ . (2)6973.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام فى كِتابِهِ إلَى الأَسوَدِ بنِ قُطبَهَ صاحِبِ جُندِ حُلوان : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ الوالى إذا اختَلَفَ هَواهُ مَنَعَهُ ذلِکَ كَثيرا مِنَ العَدلِ ، فَليَكُن أمرُ النّاسِ عِندَکَ فِى الحَقِّ سَواءً ؛ فَإِنَّهُ لَيسَ فى الجَورِ عِوَضٌ مِنَ العَدلِ ، فَاجتَنِب ما تُنكِرُ أمثالَهُ . (3) .

1- .وقعه صفّين : ص 105 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 322 نحوه .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 128 و133 نحوه وراجع دعائم الإسلام: ج 1 ص 355 و358.
3- .نهج البلاغه : الكتاب 59 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 511 ح 708 .

فصل ششم : سیاست های اجتماعی

6 / 1 به پا داشتن عدالت

فصل ششم : سیاست های اجتماعی6 / 1به پا داشتن عدالت6974.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به ابن عباس : فرستاده ات نزد من آمد . آنچه را پس از بازگشت من ، از مردم بصره دیده ای و یا شنیده ای ، گزارش کردی . من حال آنان را برایت باز می گویم . آنان ، [دو دسته اند :]گروهی هستند که خواسته ای دارند و رسیدن بدان را آرزو می کنند ؛ و گروهی که از کیفری می هراسند . پس تو رغبت کنندگان را با عدالت ورزی و انصاف و نیکی کردن ، امیدوار ساز .6973.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : باید دوست داشتنی ترین کارها برایت میانه آنها در حق باشد ، و فراگیرترین آنها در عدالت ، و جامع ترین آنها در خشنودسازی شهروندان . به درستی که برترین چشم روشنی زمامداران ، به پاداشتن عدالت در شهرهاست و آشکار شدن دوستی میان شهروندان .6972.جامع الأحادیث للقمّی عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در نامه اش به اسود بن قطبه ، فرمانده لشکر حُلْوان : پس از حمد و سپاس خدا ؛ به درستی که چون خواسته های زمامدار گوناگون شود (وابستگی هایش بسیار شود) ، او را بسیار از اجرای عدالت ، باز دارد . پس باید کار مردم در آنچه حق است ، نزد تو یکسان باشد ؛ چرا که در ستم ، چیزی جانشین عدل نیست . بپرهیز از آنچه مانند آن را نمی پسندی !

.

6971.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :هذا ما عَهِدَ عَبدُ اللّهِ عَلِىٌّ أميرُ المُؤمِنينَ إلى مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ حينَ وَلّاهُ مِصرَ ؛ أمَرَهُ بِتَقوَى اللّهِ وَالطّاعَهِ لَهُ فِى السِّرِّ وَالعَلانِيَهِ ، وخَوفِ اللّهِ فى الغَيبِ والمَشهَدِ ، وبِاللّينِ لِلمُسلِمِ ، وبِالغِلظَهِ عَلَى الفاجِرِ ، وبِالعَدلِ عَلى أهلِ الذِّمَّهِ ، وبِإنصافِ المَظلومِ ، وبِالشِّدَّهِ عَلَى الظّالِمِ ، وبِالعَفوِ عَنِ النّاسِ ، وبِالإحسانِ ما استَطاعَ ؛ وَاللّهُ يَجزِى المُحسِنينَ ويُعَذِّبُ المُجرِمينَ . (1)6970.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ حينَ قَلَّدَهُ مِصرَ : فَاخفِض لَهُم جَناحَکَ ، وألِن لَهُم جانِبَکَ ، وَابسُط لَهُم وَجهَکَ ، وآسِ بَينَهُم فِى اللَّحظَهِ وَالنَّظرَهِ ، حَتّى لا يَطمَعَ العُظَماءُ فى حَيفِکَ لَهُم ، ولا يَيأَسَ الضُّعَفاءُ مِن عَدلِکَ عَلَيهِم ؛ فَإِنَّ اللّهَ تَعالى يُسائِلُکُم مَعشَرَ عِبادِهِ عَنِ الصَّغيرَهِ مِن أعمالِکُم وَالکَبيرَهِ ، وَالظّاهِرَهِ وَالمَستورَهِ ، فَإِنِ يُعذِّب فَأَنتُم أظلَمُ ، وإن يَعفُ فَهُوَ أکرَمُ . (2)6969.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام مِن کَلامٍ لَهُ لَمّا عوتِبَ عَلَى التَّسوِيَهِ فِى العَطاءِ : أ تَأمُرونّى أن أطلُبَ النَّصرَ بِالجَورِ فيمَن وُلّيتُ عَلَيهِ ! وَاللّهِ لا أطورُ بِهِ ما سَمَرَ سَميرٌ (3) ، وما أَمَّ نَجمٌ فِى السَّماءِ نَجما ! لَو کانَ المالُ لى لَسَوَّيتُ بَينَهُم ، فَکَيفَ وإنَّمَا المالُ مالُ اللّهِ ؟ ! (4)6951.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :وَاللّهِ لَأَن أبيتَ عَلى حَسَکِ السَّعدانِ مُسَهَّدا ، أو أُجَرَّ فِى الأَغلالِ مُصَفَّدا ، أحَبُّ إلَىَّ مِن أن ألقَى اللّهَ ورَسولَهُ يَومَ القِيامَهِ ظالِما لِبَعضِ العِبادِ ، وغاصِبا لِشَىءٍ مِنَ الحُطامِ . وکَيفَ أظلِمُ أحَدا لِنَفسٍ يُسرِعُ إلَى البِلى قُفولُها ، ويَطولُ فِى الثَّرى حُلولُها ؟ ! (5) .

1- .تحف العقول : ص 176 ، الغارات : ج 1 ص 224 نحوه .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 27 و 46 ، تحف العقول : ص 177 وفيهما إلى «عدلک عليهم» .
3- .السَّمير : الدهر ، أى لا أفعله ما بقى الدهر (النهايه : ج 2 ص 400 «سمر») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 126 ، تحف العقول : ص 185 وفيه «أموالهم» بدل «مال اللّه » .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 224 ، الصراط المستقيم : ج 1 ص 163 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 506 ح 9285 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 442 ح 6 وفيه إلى «الحطام» وراجع الأمالى للصدوق : ص719 ح 988 .

6950.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :این است آنچه بنده خدا علی ، پیشوای مؤمنان ، با محمد بن ابی بکر عهد کرده است ، هنگامی که او را به ولایت مصر گمارد . دستور داد او را به پروای از خدا و پیروی از او در نهان و آشکار ، و ترس از خداوند در پنهان و آشکار ، و به نرمی با مسلمانان ، و درشتی با بدکاران ، و به عدالت با اهل ذمّه ، و رعایت انصاف با ستمدیده و سختگیری با ستمگر ، و به گذشت از مردم و نیکی بر آنان ، هرچه بتواند ؛ و خداوند ، نیکوکاران را پاداش دهد و مجرمان را کیفر کند .6955.المناقب لابن شهر آشوب :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به محمد بن ابی بکر ، هنگامی که حکومت مصر را بر عهده اش نهاد : با آنان ، فروتن باش و نرم خو و گشاده رو ، و میان آنان ، برابری روا دار در نگریستن با گوشه چشم یا خیره شدن ، تا بزرگانْ در تو طمعِ ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان ، از عدالتت ناامید نشوند ؛ چرا که خداوند متعال می پرسد از شما بندگان ، از کارهای کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان . اگر کیفر دهد ، پس شما ستمکارترید ، و اگر ببخشد ، او بزرگوارتر است .6954.بحار الأنوار :امام علی علیه السلام از سخنش به هنگامی که بر برابری در بخشش ، سرزنش شد : آیا مرا دستور می دهید که پیروزی را با ستم ، درباره آن که زمامدار اویم ، بجویم؟ به خداوند که نپذیرم تا جهان ، سرآید و ستاره ای در آسمان ، در پی ستاره ای درآید! اگر مال از آنِ من بود ، میان آنها برابر تقسیم می کردم ، چه رسد که مال ، مالِ خداوند است .6953.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، اگر شب را بر بوته های خاردار به سر کنم و دربندهای آهنین ، کشیده شوم ، برایم دوست داشتنی تر است که خدا و رسولش را در روز رستاخیزْ ملاقات کنم ، به عنوان ستمگر بر بعضی بندگان و غصب کننده اندکی از مال دنیا ؛ و چگونه ستم روا دارم بر کسی ، برای جانی که به سرعت به سوی نابودی در حرکت است و ماندنش در خاک ، طولانی؟ ! .

6952.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :وَاللّهِ لَو اُعطيتُ الأَقاليمَ السَّبعَةَ بِما تَحتَ أفلاكِها ، عَلى أن أعصِىَ اللّهَ فى نَملَةٍ أسلُبُها جُلبَ شَعيرَةٍ ما فَعَلتُهُ ، وإنَّ دُنياكُم عِندى لِأَهوَنُ مِن وَرَقَةٍ فى فَمِ جَرادَةٍ تَقضَمُها ، ما لِعَلِىٍّ ولِنَعيمٍ يَفنى ، ولَذَّةٍ لا تَبقى ! (1)6951.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :اُحاجُّ النّاسَ يَومَ القِيامَةِ بِتِسعٍ : بِإقامِ الصَّلاةِ ، وإيتاءِ الزَّكاةِ ، وَالأَمرِ بِالمَعروفِ ، وَالنَّهىِ عَنِ المُنكَرِ ، وَالعَدلِ فِى الرَّعِيَّةِ ، وَالقَسمِ بِالسَّوِيَّةِ ، وَالجِهادِ فى سَبيلِ اللّهِ ، وإقامَةِ الحُدودِ ، وأشباهِهِ . (2)6950.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق عن علىّ بن رَبيعَه :جاءَ جَعدَةُ بنُ هُبَيرَةَ إلى عَلِىٍّ فَقالَ: يا أميرَ المُؤمِنينَ ، يَأتيکَ الرَّجُلانِ إن أنتَ أحَبُّ إلى أحَدِهِما مِن نَفسِهِ أو مِن أهلِهِ ومالِهِ وَالآخَرُ لَو يَستَطيعُ أن يَذبَحَکَ لَذَبَحَکَ ، فَتَقضى لِهذا عَلى هذا ؟ قالَ: فَلَهَزَهُ (3) عَلِىٌّ وقالَ: إنَّ هذا شَىءٌ لَو كانَ لى فَعَلتُ ، ولكِن إنَّما ذا شَىءٌ لِلّهِ . (4)6947.امام على عليه السلام :الكامل فى التاريخ فى ذِكرِ عُبَيدِ اللّهِ بنِ الحُرِّ الجُعفِىِّ 5 : لَمّا قُتِلَ عُثمانُ ووَقَعَتِ الحَربُ بَينَ 6 عَلِىٍّ ومُعاوِيَةَ قَصَدَ مُعاوِيَةَ ، فَكانَ مَعَهُ لِمَحَبَّتِهِ عُثمانَ ، وشَهِدَ مَعَهُ صِفّينَ هُوَ ومالِکُ بنُ مِسمَعٍ ، وأقامَ عُبيدُ اللّهِ عِندَ مُعاوِيَةَ ، وكانَ لَهُ زَوجَةٌ بِالكوفَةِ ، فَلَمّا طالَت غَيبَتُهُ زَوَّجَها أخوها رَجُلاً يُقالُ لَهُ: عِكرِمَةُ بنُ الخَبيصِ ، وبَلَغَ ذلِکَ عُبَيدَ اللّهِ فَأقبَلَ مِنَ الشّامِ فَخاصَمَ عِكرِمَةَ إلى عَلِىٍّ ، فَقالَ لَهُ: ظاهَرتَ عَلَينا عَدُوَّنا فَغُلتَ ؟ فَقالَ لَهُ: أ يَمنَعُنى ذلِکَ مِن عَدلِکَ ؟ قالَ: لا . فَقَصَّ عَلَيهِ قِصَّتَهُ ، فَرَدَّ عَلَيهِ امرَأَتَهُ ، وكانَت حُبلى ، فَوَضَعَها عِندَ مَن يَثِقُ إلَيهِ حَتّى وَضَعَت ، فَألحَقَ الوَلَدَ بِعِكرِمَةَ ، ودَفَعَ المَرأَةَ إلى عُبَيدِ اللّهِ، وعادَ إلَى الشّامِ فَأقامَ بِهِ حَتّى قُتِلَ عَلِىٌّ. (5) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 224 ، الصراط المستقيم : ج 1 ص 163 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 442 ح 6 وراجع الأمالى للصدوق : ص 722 ح 988 .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 538 ح 898 ؛ الخصال : ص 363 ح 53 عن عبايه بن ربعى وفيه «بسبع» بدل «بتسع» وليس فيه «والجهاد فى سبيل اللّه » و«أشباهه» .
3- .اللَّهْز : الضرب بجُمْع الكفّ فى الصدر (النهايه : ج 4 ص 281 «لهز») .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 488 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 5 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 57 ح 545 نحوه .
5- .الكامل فى التاريخ : ج 3 ص 25 .

6946.بحار الأنوار :امام على عليه السلام :به خدا سوگند ، اگر هفت اقليم با آنچه زير آسمان هاست ، به من داده شود كه نافرمانى خدا كنم و پوستِ جوى از مورچه اى بزُبايم ، چنان نخواهم كرد ؛ و به درستى كه دنياى شما ، نزد من ، خوارتر است از برگى در دهان ملخى كه آن را مى جَوَد . على را چه كار با نعمتى كه فانى گردد و لذّتى كه نپايد؟ !6945.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (در پاسخ به پرسش جابر از آيه «بشارت است آنان را) امام على عليه السلام :روز رستاخيز ، با مردم ، با نُه چيز احتجاج كنم : به پا داشتن نماز ، پرداخت زكات ، امر به معروف ، نهى از منكر ، عدالت در ميان شهروندان ، تقسيم برابر ، جهاد در راه خدا ، به پا داشتن حدود ، و مانند آن .6949.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :تاريخ دمشق به نقل از على بن ربيعه : جَعده بن هُبَيره نزد على عليه السلام آمد وگفت : اى اميرمؤمنان ! اگر دو مرد به نزد تو آيند كه نزدِ يكى از جانش يا از خاندان و مالش دوست داشتنى ترى ، و ديگرى ، اگر بتواند تو را بكشد ، خواهد كشت ، پس به سود مرد اوّل و به زيان مرد دوم ، داورى مى كنى؟ !

با مشت بر سينه ام نواخت و فرمود : «به درستى كه اگر در اختيارم بود ، درست داورى مى كردم ، چه رسد كه اين ، امرى است مربوط به خدا» .6948.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :الكامل فى التاريخ در گزارش از عبيد اللّه بن حرّ جُعفى 1 : چون عثمان كشته شد و جنگ ميان على عليه السلام و معاويه در گرفت ، [عبيد اللّه]به سوى معاويه رفت و همچنان ، به جهت علاقه اش به 2 عثمان با او بود و در جنگ صفّين ، او و مالك بن مسمع ، به همراه معاويه بودند .

عبيد اللّه ، نزد معاويه اقامت گزيد و همسرى در كوفه داشت . سپس چون دورى اش به درازا كشيد ، برادرِ زنش او را به همسرى مردى به نام عكرمه بن خبيص درآورد . گزارش اين كار ، به عبيد اللّه رسيد . از شام آمد و نزد على عليه السلام از عكرمه شكايت كرد .

على عليه السلام به وى فرمود : «دشمن ما را يارى رساندى و خود را به هلاكت انداختى؟» .

عبيد اللّه گفت : آيا اين ، مرا از عدالت تو محروم مى سازد؟

فرمود : «نه» .

آن گاه داستانش را برای علی علیه السلام تعریف کرد.علی علیه السلام زنش را به وی باز گردانْد و زن ، حامله بود . [از این رو]زن را نزد کسی که بدو اطمینان داشت ، گذارْد تا وضعِ حمل کرد و فرزند را به عِکرمه داد و زن را به عبید اللّه بازگرداند .

عبیداللّه به شام بازگشت و در آن جا ماند تا علی علیه السلام کشته شد . .

ص: 188

. .

ص: 189

. .

6947.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ اليعقوبى عن الزُّهرى :دَخَلتُ إلى عُمَرَ [بنِ عَبدِ العَزيزِ]يَوما ، فَبَينا أنَا عِندَهُ ، إذ أتاهُ كِتابٌ مِن عامِلٍ لَهُ يُخبِرهُ أنَّ مَدينَتَهُم قَدِ احتاجَت إلى مَرَمَّهٍ ، فَقُلتُ لَهُ : إنَّ بَعضَ عُمّالِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ كَتَبَ بِمِثلِ هذا ، وكَتَبَ إلَيهِ : أمّا بَعدُ ، فَحَصِّنها بِالعَدلِ ، ونَقِّ طُرُقَها مِنَ الجَورِ . فَكَتَبَ بِذلِكَ عُمَرُ إلى عامِلِهِ . (1)راجع : ج 3 ص 474 (دوافع الإمام لقبول الحكومه) .

6 / 2الاِلتزِامُ بِالحُقوقِ7128.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى صِفَّينَ : أمّا بَعدُ ، فَقَد جَعَلَ اللّهُ سُبحانَهُ لى عَلَيكُم حَقّا بِوِلايَةِ أمرِكُم ، ولَكُم عَلَىَّ مِنَ الحَقِّ مِثلُ الَّذى لى عَلَيكُم ، فَالحَقُّ أوسَعُ الأَشياءِ فِى التَّواصُفِ ، وأضيَقُها فى التَّناصُفِ ، لا يَجرى لِأَحَدٍ إلّا جَرَى عَلَيهِ ، ولا يَجرى عَلَيهِ إلّا جَرى لَهُ ، ولَو كانَ لِأَحَدٍ أن يَجرِىَ لَهُ ولا يَجرِىَ عَلَيهِ لَكانَ ذلِكَ خالِصا للّهِ سُبحانَهُ دونَ خَلقِهِ ؛ لِقُدرَتِهِ عَلى عِبادِهِ ، ولِعَدلِهِ فى كُلِّ ما جَرَت عَلَيهِ صُروفُ قَضائِهِ ، ولكِنَّهُ سُبحانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى العِبادِ أن يُطيعُوهُ ، وجَعَلَ جَزاءَهُم عَلَيهِ مُضاعَفَةَ الثَّوابِ تَفَضُّلاً مِنهُ ، وتَوَسُّعا بِما هُوَ مِنَ المَزيدِ أهلُهُ .

ثُمَّ جَعَلَ سُبحانَهُ مِن حُقوقِهِ حُقوقا اِفتَرَضَها لِبَعضِ النّاسِ عَلى بَعضٍ ، فَجَعَلَها تَتَكافَأُ فى وُجوهِها ، ويوجِبُ بَعضُها بَعضا ، ولا يُستَوجَبُ بَعضُها إلّا بِبَعضٍ ، وأعظَمُ مَا افتَرَضَ سُبحانَهُ مِن تِلكَ الحُقوقِ حَقُّ الوالى عَلَى الرَّعِيَّةِ ، وحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الوالى ، فَريضَةٌ فَرَضَهَا اللّهُ سُبحانَهُ لِكُلٍّ عَلى كُلٍّ ، فَجَعَلَها نِظاما لِاُلفَتِهِم ، وعِزّا لِدينِهِم ، فَلَيسَت تَصلُحُ الرَّعِيَّةُ إلّا بِصَلاحِ الوُلاةِ ، ولا تَصلُحُ الوُلاةُ إلّا بِاستِقامَةِ الرَّعِيَّةِ .

فَإذا أدَّتِ الرَّعِيَّةُ إلَى الوالى حَقَّهُ ، وأدَّى الوالى إلَيها حَقَّها عَزَّ الحَقُّ بَينَهُم ، وقامَت مَناهِجُ الدّينِ ، وَاعتَدَلَت مَعالِمُ العَدلِ ، وجَرَت عَلى أذلالِهَا (2) السُّنَنُ ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمانُ ، وطُمِعَ فى بَقاءِ الدَّولَةِ ، ويَئِسَت مَطامِعُ الأَعداءِ .

وإذا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَها ، أو أجحَفَ الوالى بِرَعِيَّتِهِ ، اختَلَفَت هُنالِكَ الكَلِمَةُ ، وظَهَرَت مَعالِمُ الجَورِ ، وكَثُرَ الإِدغالُ فِى الدّينِ ، وتُرِكَت مَحاجُّ السُّنَنِ ، فَعُمِلَ بِالهَوى ، وعُطِّلَتِ الأَحكامُ ، وكَثُرَت عِلَلُ النُّفوسِ ، فَلا يُستَوحَشُ لِعَظيمِ حَقٍّ عُطِّلَ ، ولا لِعَظيمِ باطِلٍ فُعِلَ !

فَهُنالِکَ تَذِلّ الأبرارُ ، وتَعِزّ الأشرارُ ، وتَعظَمُ تَبِعاتُ اللّهِ سُبحانَهُ عِندَ العِبادِ ، فَعَلَیکُم بِالتَّناصُحِ فی ذلِکَ ، وحُسنِ التَّعاوُنِ عَلَیه ، فَلَیسَ أحَدٌ وإن اشتَدَّ عَلی رِضَی اللّهِ حِرصُهُ ، وطالَ فی العَمَلِ اجتِهادُهُ بِبالِغٍ حَقیقَهَ مَا اللّهُ سُبحانَهُ أهلُهُ مِنَ الطّاعَهِ لَهُ .

ولکِن مِن واجِبِ حُقوقِ اللّهِ عَلی عِبادِهِ : النَّصیحَهُ بِمَبلَغِ جُهدِهِم ، وَالتَّعاوُنُ عَلی إقامَهِ الحَقِّ بَینَهُم ، ولَیسَ امرُؤٌ وإن عَظُمَت فِی الحَقِّ مَنزِلَتُهُ ، وتَقَدَّمَت فِی الدّینِ فضیلَتُهُ بِفَوقِ أن یُعانَ عَلی ما حَمَّلَهُ اللّهُ مِن حَقِّهِ . ولَا امرُؤٌ وإن صَغَّرَتهُ النُّفوسُ ، وَاقتَحَمَتهُ العُیونُ بِدونِ أن یُعینَ عَلی ذلِکَ أو یُعانَ عَلَیهِ . (3) .

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 306 .
2- .أی وجوهها وطرقها ، وهو جمع ذِلّ (النهایه : ج 2 ص 166 «ذلل») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 216 وراجع الکافی : ج 8 ص 352 ح 550 .

6 / 2 پایبندی به حقوق

7127.مستدرک الوسائل :تاریخ الیعقوبی به نقل از زهری : روزی بر عمر بن عبدالعزیز وارد شدم . در هنگامی که نزد او بودم ، نامه ای از سوی یکی از کارگزارانش آمد که شهر آنان ، به بازسازی نیاز دارد .

[زهری گوید] به عمر گفتم : یکی از کارگزاران علی بن ابی طالب علیه السلام ، چنین نامه ای برایش نوشت و او در جواب نگاشت : «پس از حمد و سپاس خدا ؛ شهر را در دژِ عدالت قرار ده و راه هایش را از ستم ، پاک کن» .

عمر نیز همین جواب را برای کارگزارش نوشت .ر . ک : ج 3 ص 475 (انگیزه های امام برای پذیرش حکومت) .

6 / 2پایبندی به حقوق7127.مستدرک الوسائل :امام علی علیه السلام در صفّین : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ همانا خدا بر شما برای من ، حقّی نهاد ، به واسطه حکمرانی بر شما ، و شما را نیز حقّی است بر من ، همانند حقّ من بر شما . پس حق ، گسترده ترین چیزها در وصف کردن ، و تنگ ترین آنهاست در اجرا کردن .

حق ، به سود کسی جریان نیابد ، جز آن که به زیانش هم جریان یابد ؛ و به زیانش جاری نشود ، جز آن که به سودش جریان یابد و اگر بنا بود که حق به سود کسی جاری شود و به زیانش جاری نگردد ، او خدای سبحان است نه آفریده های او ، به جهت توانایی اش بر بندگان ، و عدالتش در هر چیزی که قضایش بر آن روان است ؛ ولی خداوند سبحان ، حقّ خود را بر بندگان ، اطاعت خویش قرار داد و پاداش آن را دو چندان کرد ، از درِ بخشندگی اش و افزون دهی ای که اهل آن است .

آن گاه ، خدای سبحان ، برخی از حقوقش را حق هایی قرار داد که بر بعضی مردم ، برای بعضی دیگر واجب ساخت و آن حق ها را برابرِ هم نهاد ، و واجب شدن حقّی را مقابل حقّی دیگر گذاشت ؛ و برخی حقوقْ واجب نشود ، مگر آن که برخی دیگر واجب شود و از این میان ، بزرگ ترین حقّی که خداوند سبحان واجب کرد ، حقّ زمامدار بر شهروندان است و حقّ شهروندان بر زمامدار . [این ، حقوقِ]واجبی است که خدای سبحان ،

برای هریک بر عهده دیگری نهاد و آن را موجب برقراری پیوند آنان و ارجمندی دینشان قرار داد . پس حال شهروندان نیکو نگردد ، جز آن گاه که زمامداران ، صالح شوند و زمامداران ، صالح نگردند ، مگر به درستکاری شهروندان .

پس اگر شهروند ، حقّ زمامدار را بپردازد و زمامدار ، حقّ شهروند را ادا کند ، حق در میان آنان ، عزیز گردد و روش های دین ، استوار شود و نشانه های عدالت ، برجا شود و سنّت چنان که باید ، به اجرا درآید و به پایداری دولت ، امید رود و امیدهای دشمنان ، به ناامیدی گراید .

و هرگاه شهروند بر زمامدار چیره گردد یا زمامدار بر شهروند ستم کند ، اختلاف کلمه پدیدار آید و نشانه های جور ، آشکار شود و تبهکاری در دین ، فراوان گردد و راهِ گشاده سنّت ها رها شود ، به هواها عمل شود و احکام ، معطّل مانَد و بیماری جان ها بسیار گردد ، کسی از حقوقِ بزرگ بر جای مانده نهراسد و از باطل های بزرگِ انجام شده ، بیمی حاصل نگردد .

در این هنگامه، نیکانْ خوار شوند و بدکارانْ بزرگ مقدار،و تاوانِ خداوند سبحان بر بندگان،بزرگ گردد.

پس بر شماست یکدیگر را در این کار ، اندرز دادن و به نیکی همکاری کردن ، و هیچ کسی نتواند [به تنهایی] حقّ طاعت خداوند سبحان را آن گونه که شایسته اوست ، ادا کند ، گرچه در به دست آوردن رضایت ، حریص باشد و در کار بندگی ، کوشش بسیار به عمل آورد .

لیکن از جمله حق های خدا بر بندگان ، یکدیگر را به اندازه توان اندرز دادن است ، و همکاری برای برپا داشتن حق در میان خود ، و هیچ کس هرچند منزلت او در حق بیشتر باشد و برتری اش در دین پیش تر ، بی نیاز نیست که در حقوقی که خداوند بر عهده اش نهاده ، یاری شود ؛ و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند و چشم ها او را بی مقدار ، کم تر از آن نیست که کسی را در انجام دادن حق ، یاری رساند یا بر انجام دادن حق ، یاری شود .

.

7126.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لَمّا بلَغهُ أنّ رَجلاً كانَ يَأكُلُ الرِّبا و) عنه عليه السلام :جَعَلَ اللّهُ سُبحانَهُ حُقوقَ عِبادِهِ مُقَدَّمَةً لِحُقوقِهِ ؛ فَمَن قامَ بِحُقوقِ عِبادِ اللّهِ كانَ ذلِکَ مُؤَدِّيا إلَى القِيامِ بِحُقوقِ اللّهِ . (1) .

1- .غرر الحكم : ح 4780 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 223 ح 4347 .

7125.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :خداوند سبحان ، حقوق بندگانش را مقدّم بر حقوق خود ، قرار داده است . پس هر آن کس که بر انجام حقوق بندگانْ همّت گمارد ، این ، سبب شود تا برای ادای حقوق خداوند ، به پا خیزد . .

6 / 3تَنمِيَهُ الحُرِّيَّهِ البَنّاءَهِ7122.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به مردى كه از آيه «خداوند ربا را مى كاه) الإمام علىّ عليه السلام :أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ آدَمَ لَم يَلِد عَبدا ولا أمَةً ، وإنَّ النّاسَ كُلُّهُم أحرارٌ . (1)7121.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به اين سؤال كه گاه مى بينيم كه مردى ربا) عنه عليه السلام :أمّا بَعدُ ! فَإِنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى بَعَثَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله بِالحَقِّ لِيُخرِجَ عِبادَهُ مِن عِبادَهِ عِبادِهِ إلى عِبادَتِهِ ، ومِن عُهودِ عِبادِهِ إلى عُهودِهِ ، ومِن طاعَهِ عِبادِهِ إلى طاعَتِهِ ، ومِن وِلايَهِ عِبادِهِ إلى وِلايَتِهِ . (2)7123.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :لا تَكُن عَبدَ غَيرِكَ وقَد جَعَلَكَ اللّهُ حُرّا . (3)7122.عنه عليه السلام (لَمّا سَأَلَهُ رَجُلٌ عن قولِ اللّهِ عزّ و جلّ) عنه عليه السلام :مَن قامَ بِشَرائِطِ العُبودِيَّهِ اُهِّلَ لِلعِتقِ . مَن قَصَّرَ عَن أحكامِ الحُرِّيَهِ اُعيدَ إلَى الرِّقِّ . (4)7121.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (و قد قِيلَ لَهُ : قد نَرى الرجُلَ يُربِى و مالُ) عنه عليه السلام :إيّاكَ وما يُسخِطُ رَبَّكَ وما يُوحِشُ النّاسَ مِنكَ ، فَمَن أسخَطَ رَبَّهُ تَعَرَّضَ لِلمَنِيَّهِ ، ومَن أوحَشَ النّاسَ تَبَرَّأَ مِنَ الحُرِّيَّهِ . (5)7120.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :جَمالُ الحُرِّ تَجَنُّبِ العارِ . (6) .

1- .الكافى : ج 8 ص 69 ح 26 عن محمّد بن جعفر العقبى رفعه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 134 ح 107 .
2- .الكافى : ج 8 ص 386 ح 586 عن محمّد بن الحسين عن أبيه عن جدّه عن أبيه ، فلاح السائل : ص 372 ح 248 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 365 ح 34 .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 77 ، عيون الحكم والموعظ : ص 526 ح 9579 ؛ ينابيع المودّه : ج 2 ص 253 ح 710 و ج 3 ص 441 ح 10 .
4- .غرر الحكم : ح 8529 و 8530 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 450 ح 8004 و 8005 .
5- .غرر الحكم : ح 2728 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 100 ح 2292 نحوه .
6- .غرر الحكم : ح 4745 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 222 ح 4333 .

6 / 3 توسعه آزادی های سازنده

6 / 3توسعه آزادی های سازنده7120.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :ای مردم! به درستی که آدم علیه السلام ، غلام و کنیز نزاد ومردم ، همه آزادند .7119.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی که خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا بندگانش را از بندگی بندگان ، به سوی بندگی خودش بیرون بَرَد ، و [آنها را] از پیمان های بندگان ، به سوی پیمان های خودش ، و از پیروی بندگان ، به پیروی خودش ، و از سرپرستی بندگان ، به جانب سرپرستی خودش خارج سازد .7118.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :برده دیگری مباش که خداوند ، تو را آزاد آفریده است .7117.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که به وظایف بندگی [خدا] به پا خیزد ، شایسته آزادی است ، و آن که از وظایف آزادی کوتاهی کند ، به بردگی باز گردد .7116.امام رضا علیه السلام (درباره علّت تحریم ربا) امام علی علیه السلام :بپرهیز از آنچه پروردگارت را به خشم آورَد و مردم را از تو برَمانَد! آن که پروردگارش را به خشم آورد ، دست خوش نابودی شود ، و آن که مردم را برَمانَد ، از آزادی بیزاری جُسته است .7117.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :زیبایی آزاده ، دوری از ننگ است .

.

7116.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :عنه عليه السلام :الحُرُّ حُرٌّ وإن مَسَّهُ الضُّرُّ ، العَبدُ عَبدٌ وإن ساعَدَهُ القَدَرُ . (1)7115.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به پرسش هشام بن حكم از علّت تحريم ربا) عنه عليه السلام :يا أهلَ الكوفَهِ ! مُنيتُ مِنكُم بِثَلاثٍ وَاثنَتَينِ ، صُمٌّ ذَوو أسماعٍ ، وبُكمٌ ذَوو كَلامٍ ، وعُميٌ ذَوو أبصارٍ ، لا أحرارُ صِدقٍ عِندَ اللِّقاءِ ، ولا إخوانُ ثِقَهٍ عِندَ البَلاءِ . (2)7114.امام صادق عليه السلام (در پاسخ به سؤال از علّت تحريم ربا) عنه عليه السلام بَعدَ سَماعِهِ لِأَمرِ الحَكَمَينِ : اُفٍّ لَكُم ! لَقَد لَقيتُ مِنكُم بَرحا (3) يَوما اُناديكُم ، ويَوما اُناجيكُم ؛ فَلا أحرارُ صِدقٍ عِندَ النِّداءِ ، ولا إخوانُ ثِقَهٍ عِندَ النَّجاءِ . (4)7113.امام باقر عليه السلام :عنه عليه السلام فى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : كُلُّ ما حَمَلتَ عَلَيهِ الحُرَّ احتَمَلَهُ ورَآهُ زِيادَهً فى شَرَفِهِ ، إلّا ما حَطَّهُ جُزءاً مِن حُرِّيَّتِهِ ؛ فَإنَّهُ يَأباهُ ولا يُجيبُ إلَيهِ . (5)6 / 4الاِهتِمامُ بِرِضَى العامَّهِ7110.امام باقر عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأشتَرِ : لِيَكُن أحَبُّ الاُمورِ إلَيكَ أوسَطَها فِى الحَقِّ ، وأعَمَّها فِى العَدلِ ، وأجمَعَها لِرِضَى الرَّعِيَّهِ ؛ فَإنَّ سُخطَ العامَّهِ يُجحِفُ بِرِضَى الخاصَّهِ ، وإنَّ سُخطَ الخاصَّهِ يُغتَفَرُ مَعَ رِضَى العامَّهِ ... إنَّما عِمادُ الدِّينِ ، وجِماعُ المُسلِمينَ ، وَالعُدَّهُ لِلأعداءِ ، العامَّهُ مِنَ الاُمَّهِ ، فَلْيَكُن صِغوُكَ (6) لَهُم ، ومَيلُكَ مَعَهُم ... . إنَّ أفضَلَ قُرَّهِ عَينِ الوُلاهِ استِقامَهُ العَدلِ فِى البِلادِ ، وظُهورُ مَوَدَّهِ الرَّعِيَّهِ ، وإنَّهُ لا تَظهَرُ مَوَدَّتُهُم إلّا بِسَلامَهِ صُدورِهِم . (7) .

1- .غرر الحكم : ح 1322 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 48 ح 1202 و 1203 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 12 ح 70 ؛ مطالب السؤول : ص 56 وفيه صدره .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 97 .
3- .البَرْح : الشِّدّه (النهايه : ج 1 ص 113 «برح») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 125 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 371 ح 602 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 279 ح 210 .
6- .صِغْوه معک : أى ميله معک (لسان العرب : ج 14 ص 461 «صغا») .
7- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 128 و 133 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 355 و 358 نحوه وليس فيهما من «إنّما عماد الدين» إلى «معهم» .

6 / 4 اهتمام به خشنود سازی مردم

7115.عنه علیه السلام (لَمّا سَأَلَهُ هِشامُ بنُ الحَکَمِ عن عِلَّهِ تَ) امام علی علیه السلام :آزاد ، آزاد است ، گرچه سختی گریبانگیرش شود . برده ، برده است ، گرچه تقدیر ، یاری اش کند .7114.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمَّا سُئلَ عن عِلَّهِ تحریمِ الرِّبا) امام علی علیه السلام :ای کوفیان! گرفتارِ شما شده ام به سه چیز [که دارید]و دو چیز [که ندارید] : کرانِ شنوا و گُنگانِ سخنور و نابینایان چشمدارید ، نه آزادگان راستین به هنگام رو در رویی هستید ، و نه برادران مورد اطمینان در سختی .7113.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام پس از شنیدن داستان حَکَمیت : اُف بر شما! از جانب شما سختی [فراوان]دیدم . روزی شما را به آواز بلند ، فرا خوانم ، و روزی با شما در گوشی سخن گویم . نه آزادگان راستین هستید به هنگام آواز دادن ، و نه برادران مورد اعتماد به هنگام نجوا و رازگویی .7112.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : هرچه بر آزاده بار گردد ، آن را به دوش کشد و آن را زیادتیِ بزرگواری خود بیند،مگر آن که ذرّه ای از آزادگی اش کم گردد ، که از آن ، سرْ باز می زند و بدان پاسخ نمی گوید .6 / 4اهتمام به خشنود سازی مردم7109.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : باید دوست داشتنی ترین کار نزد تو ، میانه آنها در حق باشد ، و فراخ ترین آن در عدل ، و جامع ترین آن برای خشنودی عمومی ؛ چرا که ناخشنودی عمومی ، خشنودی خواص را بی اثر سازد ، و خشم خواص با خشنودی همگانی ، بخشوده است ... همانا پشتیبان دین و موجب انبوهی مسلمانان و آماده پیکار با دشمن ، عامّه مردمان اند . پس باید گرایش تو به آنان و میلت به سوی ایشان باشد ... . به درستی که بهترین چشم روشنیِ زمامداران ، برپایی عدالت در شهرها و آشکار شدن دوستی مردم است ؛ و به درستی که دوستی [در میان]آنان آشکار نگردد ، مگر آن که دل هایشان سالم باشد .

.

7108.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکِ الأَشتَرِ : فَاعمَل فیما وُلّیتَ عَمَلَ مَن یُحِبُّ أن یَدَّخِرَ حُسنَ الثَّناءِ مِنَ الرَّعِیَّهِ ، وَالمَثوبَهِ مِنَ اللّهِ ، وَالرِّضا مِنَ الإِمامِ . ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ . (1)6 / 5الرَّحمَهُ لِلرَّعِیَّهِ وَالمَحَبَّهُ لَهُم7105.امام صادق علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکِ الأَشتَرِ : وأشعِر قَلبَکَ الرَّحمَهَ لِلرَّعِیَّهِ ، وَالمَحَبَّهَ لَهُم ، وَاللُّطفَ بِهِم ، ولا تَکونَنَّ عَلَیهِم سَبُعا ضارِیا تَغتَنِمُ أکلَهُم ؛ فَإِنَّهُم صِنفانِ : إمّا أخٌ لَکَ فِی الدّینِ ، وإمّا نَظیرٌ لَکَ فِی الخَلقِ ، یَفرُطُ مِنهُمُ الزَّلَلُ ، وتَعرِضُ لَهُمُ العِلَلُ ، ویُؤتی عَلی أیدیهِم فِی العَمدِ وَالخَطَاَ، فَأعطِهِم مِن عَفوِکَ وصَفحِکَ مِثلَ الَّذی تُحِبُّ وتَرضی أن یُعطِیَکَ اللّهُ مِن عَفوِهِ وصَفحِهِ ؛ فَإِنَّکَ فَوقَهُم ، ووالِی الأَمرِ عَلَیکَ فَوقَکَ ، واللّهُ فَوقَ مَن وَلّاکَ . وقَدِ استَکفَاکَ أمرَهُم وَابتَلاکَ بِهِم . ولا تَنصِبَنَّ نَفسَکَ لِحَربِ اللّهِ ؛ فَإِنهُ لا یَدَ لَکَ بِنِقمَتِهِ ، ولا غِنیً بِکَ عَن عَفوِهِ ورَحمَتِهِ ...

وَاعلَم أنَّهُ لَیسَ شَیءٌ بِأَدعی إلی حُسنِ ظَنِّ راعٍ بِرَعِیَّتِهِ مِن إحسانِهِ إلَیهِم ، وتَخفیفِهِ المَؤوناتِ عَلَیهِم ، وتَرکِ استِکراهِهِ إیّاهُم عَلی ما لَیسَ لَهُ قِبَلَهُم ، فَلیَکُن مِنکَ فی ذلِکَ أمرٌ یَجتَمِعُ لَکَ بِهِ حُسنُ الظَّنِّ بِرَعِیَّتِکَ ؛ فَإِنَّ حُسنَ الظَّنِّ یَقطَعُ عَنکَ نَصَباً طَویلاً ، وإنَّ أحَقَّ مَن حَسُنَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَن حَسُنَ بَلاؤُکَ عِندَهُ . وإنَّ أحَقَّ مَن ساءَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَن ساءَ بَلاؤُکَ عِندَهُ . (2)

وزاد فی تحف العقول : فَاعرِف هذِهِ المَنزِلَهَ لَکَ وعَلَیکَ لِتَزِدکَ بَصیرَهً فی حُسنِ الصُّنعِ ، وَاستِکثارِ حُسنِ البَلاءِ عِندَ العامَّهِ ، مَعَ ما یوجِبُ اللّهُ بِها لَکَ فِی المَعادِ . (3) .

1- .تحف العقول : ص 138 .
2- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 354 356 نحوه .
3- .تحف العقول : ص 126 130 .

6 / 5 مهربانی و دوستی با مردم

7104.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : در دایره حکومت ، مانند کسی رفتار کن که دوست می دارد ستایش مردم را برای خود ، ذخیره سازد و ثواب خداوند و خشنودی پیشوایش را به دست آورد . ولا قوه الّا باللّه !6 / 5مهربانی و دوستی با مردم7107.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : بر دلت مهربانی بر شهروندان و دوستی و لطف به آنان را وارد ساز و بر آنان ، درنده ای آسیب رسان مباش که خوردن شکارش را غنیمت داند ؛ چراکه شهروندان ، دو دسته اند : دسته ای برادر دینی تواند ، و دسته دیگر ، در آفرینشْ همانند تو . لغزش هایی از آنان سر می زند و عیب هایی بر آنان عارض می گردد و خواسته یا نخواسته ، خطایی بر دستشان می رود . پس به آنان ، از بخشش و گذشت خود ، نصیبی رسان ، چنان که دوست می داری خداوند به تو از بخشش و گذشتش عطا کند ؛ چه ، تو بالا دستِ آنانی و حکمرانِ بر تو بالا دستِ توست ، و خدا ، بالادستِ کسی است که تو را به ولایت رساند ؛ و خداوند ، ساماندهی کارشان را از تو خواست و تو را به وسیله آنان ، آزمایش کرد ؛ و خود را آماده جنگ با خدا مکن که کیفر او را تاب نیاوری و از عفو و مهربانی او بی نیاز نیستی ... .

بدان که هیچ چیز به خوش گمانی زمامدار به شهروند ، وادارکننده تر نیست از نیکی زمامدار در حقّ شهروندان و سبُک کردن هزینه ها بر آنان و آزاد گذاشتن ابراز ناخوشی از آنچه در آن زمینه ، حقّی ندارد . پس رفتار تو چنان باشد که خوش گمانی به شهروندان را برایت فراهم سازد ؛ چرا که خوش گمانی ، رنج دراز را از تو بزداید و سزاوارترین کس به خوش گمانی تو کسی است که رفتار نیکت درباره اوست ، و سزاوارترین کس به بدگمانی ، کسی است که از تو به او بدی رسید .

[در تحف العقول این زیادی وجود دارد :] این جایگاه را به سود یا زیان خود ، بشناس ، تا بینایی ات در کار نیک ، بالا رود و خوش ابتلایی ات نزد عامّه افزون گردد ، علاوه بر آنچه خداوند ، بدین سبب در قیامت برایت مهیّا سازد .

.

7106.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ لِابنِ عَبّاسٍ ، وهُوَ عامِلُهُ عَلَى البَصرَهِ : وَاعلَم أنَّ البَصرَهَ مَهبِطُ إبليسَ ، ومَغرِسُ الفِتَنِ ، فَحادِث أهلَها بِالإِحسانِ إلَيهِم ، وَاحلُل عُقدَهَ الخَوفِ عَن قُلوبِهِم . (1)6 / 6الِاتِّصالُ المُباشِرُ بِالنّاس7103.مستدرک الوسائل :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : اِجعَل لِذَوِى الحاجاتِ مِنکَ قِسما تُفَرِّغُ لَهُم فيهِ شَخصَکَ ، وتَجلِسُ لَهُم مَجلِسا عامّا ، فَتَتَواضَعُ فيهِ للّهِ الَّذى خَلَقَکَ ، وتُقعِدَ عَنهُم جُندَکَ وأعوانَکَ مِن أحراسِکَ وشُرَطِکَ ، حَتّى يُکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُم غَيرَ مُتَتَعتِعٍ ؛ فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ فى غَيرِ مَوطِنٍ : «لَن تُقَدَّسَ اُمّهٌ لا يُؤخَذُ لِلضَّعيفِ فيها حَقُّهُ مِنَ القَوِىِّ غَيرَ مُتَتَعتِعٍ» ...

ثُمَّ اُمورٌ مِن اُمورِکَ لابُدَّ لَکَ مِن مُباشَرَتِها ، مِنها : إجابَهُ عُمّالِکَ بِما يَعيا عَنهُ کُتّابُکَ . ومِنها : إصدارُ حاجاتِ النّاسِ يَومَ وُرودِها عَليکَ بِما تَحرَجُ بِهِ صُدورُ أعوانِکَ ... فَلا تُطَوِّلَنَّ احتِجابَکَ عَن رَعِيَّتِکَ ؛ فَإِنَّ احتِجابَ الوُلاهِ عَنِ الرَّعِيَّهِ شُعبَهٌ مِنَ الضِّيقِ ، وقِلَّهُ عِلمٍ بِالاُمورِ ، وَالِاحتِجابُ مِنهُم يَقطَعُ عَنهُم عِلمَ مَا احتَجَبوا دونَهُ ، فَيَصغُرُ عِندَهُمُ الکَبيرُ ، ويَعظُمُ الصَّغيرُ ، ويَقبُحُ الحَسَنُ ، ويَحسُنُ القَبيحُ . (2)7102.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى قُثَمِ بنِ العَبّاسِ وهُوَ عامِلُهُ على مَكَّهَ : لا يَكُن لَکَ إلَى النّاسِ سَفيرٌ إلّا لِسانُکَ ، ولا حاجِبٌ إلّا وَجهُکَ ، ولا تَحجُبَنَّ ذا حاجَهٍ عَن لِقائِکَ بِها ؛ فَإِنَّها إن ذيدَت عَن أبوابِکَ فى أوَّلِ وِردِها لَم تُحمَد فيما بَعدُ عَلى قَضائِها . (3) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 18 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 492 ح 699 .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 142 نحوه .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 67 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 497 ح 702 .

6 / 6 ارتباط مستقیم با مردم

7101.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره آیه «روزی که در صور دمیده شود و شما فوج) امام علی علیه السلام از نامه اش به ابن عبّاس در زمانی که کارگزار او در بصره بود : بدان که بصره ، جای فرود شیطان و محل رویش فتنه هاست . پس با مردمان آن گفتگو کن با نیکی کردن به آنها ، و گِرِه بیم را از دلشان بِگُشا .6 / 6ارتباط مستقیم با مردم7101.عنه صلی الله علیه و آله (فی قولِهِ تعالی : {Q} «یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّ) امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : برای نیازمندان ، ساعتی را بگذار که خود شخصاً بدان بپردازی و درنشستی عمومی با آنان بنشینی ، و برای خدایی که تو را آفرید ، فروتنی کنی ؛ و نگهبان و دربان را کنار گذار ، تا آن که سخن می گوید ، بی واهمه و بدون دلهره سخن گوید . به درستی که شنیدم پیامبر خدا بارها می فرمود : «هیچ امّتی پاک شمرده نشود که در آن ، حق ناتوان از توانا ، بدون دلهره ستانده نمی شود» ...

نیز بخشی از کارهاست که خود باید آن را انجام دهی : یکی پاسخگویی به کارگزاران ، آن جا که کاتبان درمانده شوند ؛ دیگری برآوردن نیازهای مردم در همان روز که بر تو عرضه شود و یارانت در انجام دادن آن کُندی کنند ...

پنهان بودنت از شهروندان ، طولانی نگردد ؛ چرا که پنهان بودن زمامداران از شهروندان،شاخه ای از کم اطّلاعی و تَنگ خویی است ، و پنهان شدن از شهروندان ،زمامداران را از دانستن آنچه از آنان پوشیده است ، باز دارد . پس کار بزرگْ نزد آنان ، خُرد به شمار آید و کار خُرد ، بزرگ نماید ؛ زیبا ، زشت شود و زشت ، زیبا گردد .7100.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه اش به قثم بن عباس ، کارگزارش در مکّه : و به سوی مردم ، پیام رسانی جز زبانت و دربانی جز چهره ات نباشد ، و هیچ نیازمندی را از ملاقات خودْ محروم مساز ؛ چه ، اگر در آغاز از درگاهت رانده شود ، تو ستوده نشوی ، گرچه در پایان ، حاجت او برآورده شود .

.

7099.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام مِن کِتابِهِ لِاُمَراءِ الخَراج : لا تَتَّخِذُنَّ حُجّابا ، ولا تَحجُبُنَّ أحَدا عَن حاجَتِهِ حَتّی یُنهِیَها إلَیکُم . (1)7100.عنه صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام مِن کِتابِهِ علیه السلام إلی اُمَرائِهِ عَلَی الجَیشِ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ أمیرِ المُؤمِنینَ إلی أصحابِ المَسالِحِ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ حَقّا عَلَی الوالی ألّا یُغَیِّرَهُ عَلی رَعِیَّتِهِ فَضلٌ نالَهُ ، ولا طَولٌ خُصَّ بِهِ ، وأن یَزیدَهُ ما قَسَمَ اللّهُ لَهُ مِن نِعَمِهِ دُنُوّا مِن عِبادِهِ ، وعَطفا عَلی إخوانِهِ . (2)7099.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام فی کِتابِهِ إلی قَیسِ بنِ سَعدٍ : فَأَلِن حِجابَکَ ، وَافتَح بابَکَ ، وَاعمَد إلَی الحَقِّ. (3)7098.امام رضا علیه السلام :عنه علیه السلام :ثَلاثَةٌ مَن کُنَّ فیهِ مِنَ الأَئِمَّهِ صَلُحَ أن یَکونَ إماما : اِضطَلَعَ (4) بِأمانَتِهِ إذا عَدَلَ فی حُکمِهِ ، ولَم یَحتَجِب دونَ رَعِیَّتِهِ ، وأقامَ کِتابَ اللّهِ تَعالی فِی القَریبِ وَالبَعیدِ . (5)6 / 7تَحَمُّلُ مَؤونَهِ النّاسِ7095.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام :مَن لَم یَحتَمِلُ مَؤونَهَ النّاسِ فَقَد أهَّلَ قُدرَتَهُ لِانتِقالِها . (6) .

1- .وقعه صفّین : ص 108 ، بحار الأنوار : ج 75 ص 355 ح 70 .
2- .نهج البلاغه : الکتاب 50 ، وقعه صفّین : ص 107 عن عمر بن سعد ، الأمالی للطوسی : ص 217 ح 381 عن ثعلبه بن یزید الحمّانی ؛ المعیار والموازنه : ص 103 کلّها نحوه .
3- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 202 .
4- .اضْطَلَع : افْتَعَل ؛ من الضَّلاعه ، وهی القوّه . یقال : اضْطَلَع بحِمْله ؛ أی قوِی علیه ونَهَض به (النهایه : ج 3 ص 97 «ضلع») .
5- .کنز العمّال : ج 5 ص 764 ح 14315 .
6- .غرر الحکم : ح 8982 .

6 / 7 تاب آوردن در دشواری های مردم

7094.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه اش به مأموران خراج : برای خود ، دربان مگیرید و هیچ کس را از خواسته اش باز مدارید تا آن را به شما برساند .7093.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه اش به فرماندهان ارتش : از بنده خدا علی بن ابی طالب ، امیر مؤمنان ، به مرزبانان . پس از حمد و ستایش خداوند ؛ به درستی که لازم است که [رفتار]زمامدار با مردمْ بر اثر به زیادتی مالی که بدو رسد یا نعمتی به وی اختصاص یابد ، دگرگون نشود ؛ و لازم است نعمت هایی که خداوند نصیبش کرده ، بر نزدیکی او به مردم و مهربانی اش با برادران بیفزاید .7092.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در نامه اش به کارگزارش ، قیس بن سعد : فاصله ات را با مردم ، کم کن و درت را باز گذار و به حق ، توجّه کن .7098.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :امام علی علیه السلام :سه خصلت است که در هریک از پیشوایان باشد ، رهبری نیرومند در کار جامعه خواهد بود : آن هنگام که به عدلْ حکم کند ؛ و از شهروندانش پنهان نگردد ؛ و حکمِ کتاب خداوند متعال را درباره آشنا و بیگانه بر پای دارد .6 / 7تاب آوردن در دشواری های مردم7095.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن که بار هزینه[های] مردم را برنتابد ، پس قدرت را برای انتقال ، آماده ساخته است .

.

7094.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :الاحتِمالُ زَينُ السِّياسَهِ . (1)7093.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : مَن ساسَ نَفسَهُ بِالصَّبرِ عَلى جَهلِ النّاسِ صَلُحَ أن يَكونَ سائِسا . (2)7092.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :إذا مَلَكتَ فَارفَق . (3)7091.امام حسين عليه السلام :عنه عليه السلام :رأسُ السِّياسَهِ استِعمالُ الرِّفقِ . (4)7090.امام حسن عليه السلام :عنه عليه السلام :نِعمَ السِّياسَهُ الرِّفقُ . (5)7089.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن عامَلَ بِالرِّفقِ وُفِّقَ . (6)7088.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن لَم يَلِن لِمَن دونَهُ لَم يَنَل حاجَتَهُ . (7)7091.الإمامُ الحسينُ عليه السلام :عنه عليه السلام فيما كَتَبَهُ لِحُذَيفَهَ بنَ اليمانِ : آمُرَکَ بِالرِّفقِ فى اُمورِکَ ، واللِّينُ والعَدلُ عَلى رَعيَّتِکِ . (8)7090.الإمامُ الحسنُ عليه السلام :عنه عليه السلام فيما كَتَبَهُ إلى أهلِ المَدائِنِ : قَد تَوَلَّيتُ اُمورَكُم حُذَيفَهَ بنَ اليَمانِ ؛ وهوَ مِمَّن أرتَضى بِهُداهُ ، وأرجو صَلاحَهُ ، وقَد أمَرتُهُ بِالإحسانِ إلى مُحسِنِكُم ، والشِّدَّهِ عَلى مُريبِكُم ، والرِّفقِ بِجَميلِكُم ، أسأَلُ اللّهَ لَنا ولَكُم حُسنَ الخِيَرَهِ والإِحسانَ ، ورَحمَتَهُ الواسِعَهَ فِى الدُّنيا والآخِرَهِ . (9) .

1- .غرر الحكم : ح 772 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 24 ح 219 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 318 ح 656 .
3- .غرر الحكم : ح 3974 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 133 ح 2998 .
4- .غرر الحكم : ح 5266 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 263 ح 4781 .
5- .غرر الحكم : ح 9947 .
6- .غرر الحكم : ح 7842 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 453 ح 8112 .
7- .غرر الحكم : ح 9006 .
8- .إرشاد القلوب : ص 321 ، الدرجات الرفيعه : ص 288 وفيه «الدين» بدل «اللين» ، بحار الأنوار : ج 28 ص 88 ح 3 .
9- .إرشاد القلوب : ص 322 ، الدرجات الرفيعه : ص 289 وفيه «الإسلام» بدل «الإحسان» فى الموضع الثانى وراجع الغارات : ج 1 ص 211 وشرح نهج البلاغه : ج 6 ص 59 .

7089.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :بردباری ، زینتِ حکمرانی است .7088.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : آن که نفْس خود را به شکیبایی بر نادانی مردم بپرورَد ، شایسته است که حکمران شود .7087.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :هرگاه به حکومت رسیدی ، نرم خو باش .7086.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :اساس حکمرانی ، به کار گرفتن نرم خویی است .7085.نهج البلاغه :امام علی علیه السلام :بهترین سیاست ، مداراست .7084.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که به نرم خویی رفتار کند ، کامیاب گردد .7083.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که با زیردستان نرمی نکند ، به خواسته اش نرسد .7082.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در آنچه برای حذیفه بن یمان نگاشت : فرمان می دهم تو را به مدارا کردن در کارها و نرمی و عدالت بر شهروندان .7081.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در ضمن نامه ای که برای مردمان مدائن نگاشت : کارهای شما را به حذیفه بن یمان سپردم ، و او از کسانی است که راهیابی اش را می پسندم و به صلاحش امیدوارم ، و به وی فرمان دادم به نیکی کردن بر نیکوکاران شما ، و سختگیری بر بدکاران شما ، و نرم خویی با زیباخصلتان شما . از خداوند ، برای خود و شما انتخاب نیک و نیکوکاری و رحمت گسترده اش را در دنیا و آخرت ، طلب می کنم . .

7080.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :عَلَيکَ بِالرِّفقِ ؛ فَإِنَّهُ مِفتاحُ الصَّوابِ وسَجِيَّهُ اُولِى الألبابِ . (1)7087.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :الرِّفقُ يُيَسِّرُ الصِّعابَ ، ويُسَهِّلُ شَديدَ الأَسبابِ . (2)7086.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام :مَنِ استَعمَلَ الرِّفقَ لانَ لَهُ الشَّديدُ . (3)6 / 8الاِجتِنابُ عَنِ الغَضَبِ7083.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن وَصِيَّتِهِ لِابنِ عَبّاسٍ عِندَ استِخلافِهِ إيّاهُ عَلَى البَصرَهِ : سَعِ النّاسَ بِوَجهِکَ ومَجلِسِکَ وحُکمِکَ ، وإيّاکَ وَالغَضَبَ ؛ فَإِنَّهُ طَيرَهٌ مِنَ الشَّيطانِ . (4)6 / 9النَّهىُ عَن تَتَبُّعِ العُيوبِ7080.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ للنّاسِ عُيوباً ؛ فَلا تَکشِف ما غابَ عَنکَ ؛ فَإِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ يَحکُمُ عَلَيها ، وَاستُرِ العَورَهَ مَا استَطَعتَ يَستُرِ اللّهُ سُبحانَهُ ما تُحِبُّ سَترَهُ . (5)7079.کنز العمّال :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِکٍ الأَشتَرِ : لِيَکُن أبعَدَ رَعِيَّتِکَ مِنکَ وأشنَأَهُم عِندَکَ أطلَبُهُم لِمَعائِبِ النّاسِ ؛ فَإِنَّ فِى النّاسِ عُيوبا ؛ الوالى أحَقُّ مَن سَتَرَها ؛ فَلا تَکشِفَنَّ عَمّا غابَ عَنکَ مِنها ؛ فَإِنَّما عَلَيکَ تَطهيرُ ما ظَهَرَ لَکَ ، وَاللّهُ يَحکُمُ عَلى ما غابَ عَنکَ ، فَاستُرِ العَورَهَ ما استَطَعتَ يَستُرِ اللّهُ مِنکَ ما تُحِبُّ سَترَهُ مِن رَعِيَّتِکَ . (6) .

1- .غرر الحكم : ح 6114 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 334 ح 5705 و ص 52 ح 1363 وفيه «الرفق مفتاح الصواب وشيمه ذوى الألباب» .
2- .غرر الحكم : ح 1778 .
3- .غرر الحكم : ح 8400 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 455 ح 8215 وفيه «الشدائد» بدل «الشديد» .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 76 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 498 ح 704 .
5- .غرر الحكم : ح 3505 وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 355 .
6- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 128 وليس فيه من «فإنّما» إلى «غاب عنک» .

6 / 8 دوری از خشم

6 / 9 پرهیز از پی جویی عیب ها

7078.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :بر تو باد نرم خویی ؛ چرا که کلید رسیدن به درستی است و منش خردمندان .7077.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :مدارا و نرمی ، سخت ها را آسان سازد و اسباب دشوار را ساده کند .7076.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن که نرم خویی پیشه سازد ، سخت ها برایش آسان گردد .6 / 8دوری از خشم7079.کنز العمّال :امام علی علیه السلام از سفارشش به ابن عباس ، هنگامی که او را در بصره به جای خود گمارد : با مردم ، در برخوردها و در مجالس و در حکم راندن گشاده رو باش ، و از خشم بپرهیز که نشانه سبکْ سری است و شیطان ، آن را راهبر است .6 / 9پرهیز از پی جویی عیب ها7076.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :به درستی که برای مردم ، عیب هایی است . پس پرده برمدار از آنچه از تو پنهان است که خدای سبحان ، بر آن حکم راند ، و تا آن جا که می توانی ، امور شرم آور را بپوشان ، تا خدای سبحان ، بپوشاند آنچه پوشیدنش را دوست می داری .7075.رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : دورترینِ شهروندان به تو و بدترین آنها نزد تو ، کسی باشد که بیشتر در جستجوی عیب های مردم است ؛ چرا که در مردم ، عیب هایی هست که زمامدار ، به پوشیدن آنها سزاوارتر است . پس آنچه را از آن عیب ها که از تو پنهان است ، برملا مساز . همانا بر توست که تطهیر کنی آنچه را که برایت آشکار شد ، و خداوند ، بر آنچه از تو پنهان مانَد ، حکم رانَد . امور شرم آور را تا آن جا که می توانی ، بپوشان . خداوند نیز می پوشاند از تو آنچه را دوست می داری که از شهروندان پوشیده مانَد .

.

7074.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام فى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : الأَشرارُ يَتَّبِعونَ مَساوِئَ النّاسِ ، ويَترُكونَ مَحاسِنَهُم ، كَما يَتَتَبَّعُ الذُّبابُ المواضِعَ الفاسِدَهَ . (1)7073.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :إذا سُئِلَتِ الفاجِرَهُ مَنِ فَجَرَ بِكِ ؟ فَقالَت : فُلانٌ ، فَإِنَّ عَلَيها حَدَّينِ : حَدّا لِفُجورِها ، وحَدّا لِفِريَتِها عَلَى الرَّجُلِ المُسلِمِ . (2)7072.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :تَتَبُّعُ العَوراتِ مِن أعظَمِ السَّوءاتِ . (3)6 / 10الإِصحارُ بِالعُذرِ لِدَفعِ سوءِ الظَّنِّ7069.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : إن ظَنَّتِ الرَّعِيَّهُ بِکَ حَيفا فَأَصحِر لَهُم بِعُذرِکَ (4) ، وَاعدِل عَنکَ ظُنونَهُم بِإِصحارِکَ ؛ فَإِنَّ فى ذلِکَ رِياضَهً مِنکَ لِنَفسِکَ ، وَرِفقا بِرَعِيَّتِکَ ، وإعذارا تَبلُغُ بِهِ حاجَتَکَ مِن تَقويمِهِم عَلَى الحَقِّ . (5)6 / 11إعانَهُ المَظلومِ7073.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :مَن لَم يُنصِفِ المَظلومَ مِنَ الظّالِمِ سَلَبَهُ اللّهُ قُدرَتَهُ . (6) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 269 ح 113 .
2- .الكافى : ج 7 ص 209 ح 20 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 48 ح 178 كلاهما عن السكونى عن الإمام الصادق عليه السلام ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 39 ح 118 عن داوود بن سليمان عن الإمام الرضا عن آبائه عنه عليهم السلام ، الجعفريّات : ص 138 وفيهما «لما أقرّت على نفسها» بدل «لفجورها» .
3- .غرر الحكم : ح 4580 .
4- .أى كن من أمرهم على أمرٍ واضح منكشف، من أصحر الرجل: إذا خرج إلى الصحراء (النهايه: ج 3 ص 12 «صحر») .
5- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 145 وزاد فى آخره «فى خَفْضٍ وإجمالٍ» .
6- .غرر الحكم : ح 8966 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 428 ح 7261 .

6 / 10 آشکار ساختن عذرها برای دفع بدگمانی

6 / 11 کمک به ستمدیدگان

7072.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : پلیدان ، بدی های مردم را جستجو می کنند و خوبی های آنان را رها می کنند ، همان گونه که مگس ، جاهای فاسد را می جوید .7071.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :هرگاه از زنِ بدکاری پرسیدی چه کسی با تو فسق و فجور انجام داد و زن ، در جواب گفت : «فلانی» ، بر آن زن ، دو حدّ است : حدّی برای کار زشتش ، و حدّی برای نسبت دادن فسق و فجور به مرد مسلمان .7070.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :جستجوی امور شرم آور و پنهان ، از بدترینِ بدی هاست .6 / 10آشکار ساختن عذرها برای دفع بدگمانی7067.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : اگر شهروندان [در کاری]به تو گمان ستم بردند ، عذرت (دلیلت) را برایشان آشکار ساز و با این کار ، سوء ظنّ آنان را از خود ، برطرف کن ؛ چرا که با این رفتار ، نفس خود را رام کرده ، با شهروندانْ مدارا کرده ای ، و به سبب عذرخواهی ، به حاجت خویش در استوار داشتن آنان بر مسیر حق ، دست یافته ای .6 / 11کمک به ستمدیدگان7064.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که حقّ ستمدیده را از ستمگر نستاند ، خداوند ، قدرتش را از او بستاند .

.

7063.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :أما والَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَولا حُضورُ الحاضِرِ ، وقِيامُ الحُجَّهِ بِوُجودِ النّاصِرِ ، وما أَخَذَ اللّهُ عَلَى العُلَماءِ أَلّا يُقارّوا عَلى كِظَّهِ (1) ظالِمٍ ، ولا سَغَبِ مَظلومٍ ، لَأَلقيتُ حَبلَها عَلى غارِبِها ، وَلَسَقَيتُ آخِرَها بِكَأسِ أَوَّلِها ، ولَأَلفَيتُم دُنياكُم هذِهِ أزهَدَ عِندى مِن عَفطَهِ عَنزٍ ! (2)7062.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :أيُّهَا النّاسُ ! أَعينونى عَلى أنفُسِكُم ، وايمُ اللّهِ لَأُنصِفَنَّ المَظلومَ مِن ظالِمِهِ ، ولَأَقودَنَّ الظّالِمَ بِخِزامَتِهِ ، حَتّى أُورِدَهُ مَنهَلَ الحَقِّ وإن كانَ كارِها . (3)7061.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :الذَّليلُ عِندى عَزيزٌ حَتّى آخُذَ الحَقَّ لَهُ ، وَالقَوِىُّ عِندى ضَعيفٌ حَتّى آخُذَ الحَقَّ مِنهُ . (4)7060.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : ثُمَّ انظُر فى أمرِ الأَحكامِ بَينَ النّاسِ بِنِيَّهٍ صالِحَهٍ ؛ فَإِنَّ الحُكمَ فى إنصافِ المَظلومِ مِنَ الظّالِمِ والأَخذِ لِلضَّعيفِ مِنَ القَوِىِّ وإقامَهِ حُدودِ اللّهِ عَلى سُنَّتِها ومِنهاجِها مِمّا يُصلِحُ عِبادَ اللّهِ وبِلادَهُ . (5)7059.امام على عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :رَجَعَ عَلِىٌّ عليه السلام إلى دارِهِ فى وَقتِ القَيظِ فَإِذَا امرَأَهٌ قائِمَهٌ تَقولُ : إنَّ زَوجى ظَلَمَنى وأخافَنى وتَعَدّى عَلَىَّ وحَلَفَ لَيَضرِبُنى ، فَقالَ عليه السلام : يا أَمَهَ اللّهِ ! اصبِرى حَتّى يَبرُدَ النَّهارُ ، ثُمَّ أذهَبُ مَعَكِ إن شاءَ اللّهُ ، فَقالَت : يَشتَدُّ غَضَبُهُ وحَردُهُ عَلَىَّ ، فَطَأطَأَ رَأسَهُ ثُمَّ رَفَعَهُ وهوَ يَقولُ : لا وَاللّهِ أو يُؤخَذُ لِلمَظلومِ حَقُّهُ غَيرَ مُتَعتَعٍ ، أينَ مَنزِلُكِ ؟ فَمَضى إلى بابِهِ فَوَقَفَ ، فَقالَ : السَّلامُ عَلَيكُم . فَخَرَجَ شابٌّ ، فَقالَ عَلِىٌّ : يا عَبدَ اللّهِ ! اتَّقِ اللّهَ فَإِنَّکَ قَد أَخَفتَها وأَخرَجتَها . فَقالَ الفَتى : وما أنتَ وذاکَ ؟ وَاللّهِ لَأُحرِقَنَّها لِكَلامِکَ !

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ : آمُرُکَ بِالمَعروفِ وأنهاکَ عَنِ المُنكَرِ تَستَقبِلُنى بِالمُنكَرِ ، وتُنكِرُ المَعروفَ ؟ قالَ : فَأَقبَلَ النّاسُ مِنَ الطُّرُقِ ويَقولونَ : سَلامٌ عَلَيكُم يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَسَقَطَ الرَّجُلُ فى يَدَيهِ (6) فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ أَقلِنى عَثرَتى ، فَوَاللّهِ لَأَكونَنَّ لَها أرضا تَطَأُنى ، فأَغمَدَ عَلِىٌّ سَيفَهُ وقالَ : يا أَمَهَ اللّهِ ادخُلى مَنزِلَكِ ، ولا تُلجِئى زَوجَكِ إلى مِثلِ هذا وشِبهِهِ . (7) .

1- .الكِظّه : ما يعترى الممتلئ من الطعام (النهايه : ج 4 ص 177 «كظظ») .

2- .نهج البلاغه: الخطبه 3، معانى الأخبار: ص 362 ح 1، الإرشاد: ج 1 ص 289 نحوه وفيهما «حضور الناصر» بدل «حضور الحاضر» ، علل الشرائع : ص 151 ح 12 ، الاحتجاج : ج 1 ص 458 ح 105 وفيه «أولياء الأمر» بدل

«العلماء» وفيها «يقرّوا» بدل «يقارّوا» وكلّها عن ابن عبّاس ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 205 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 136 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 49 ح 33 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 37 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 351 ح 25 .
5- .تحف العقول : ص 135 .
6- .يقال لكلّ من ندم وعجز عن الشىء: قد سُقِط فى يده، واُسقِط فى يده، لغتان (مجمع البحرين: ج 2 ص 854 «سقط»).
7- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 106 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 57 ح 7 .

7058.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :بدانید سوگند به کسی که دانه را شکافت و خلایق را آفرید ، اگر نبودند این بیعت کنندگان و حجّت ، با وجود یاوْر تمام نمی شد ، و این که خداوند از دانشمندان پیمان گرفته که شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستمدیده را بر نتابند ، افسار آن را بر دوشش می انداختم و پایانش را به کاسه آغازش سیراب می کردم و می دیدید که دنیای شما نزد من ، ناچیزتر است از نخامه بزِ ماده .7066.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :ای مردم ! مرا بر کارتان یاری رسانید . به خدا سوگند که داد ستمدیده را از آن که ستم کرده ، بستانم و مهار ستمکار را بگیرم و او را به آبشخور حق کشانم ، گرچه ناخشنود باشد .7065.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :خوار ، نزد من گرامی است تا زمانی که حقّ او را بستانم ، و قوی نزد من ، ناتوان است تا آن گاه که حق را از او بستانم .7064.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : آن گاه با انگیزه ای درست در حکم های میان مردم بنگر ؛ چرا که حکم در ستاندن دادِ ستمدیده از ستمگر ، و گرفتن حقّ ناتوان از توانمند ، و برپایی حدود خداوند بر سنّت و روش [درست] ، از اموری است که بندگان خدا و شهرها را به صلاح کشانَد .7063.عنه علیه السلام :امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام به هنگام گرمی هوا به خانه برگشت که در این هنگام ، زنی را ایستاده دید که می گفت : همسرم به من ستم کرده و مرا ترسانده و بر من تعدّی روا داشته است و سوگند یاد کرده که مرا کتک زند .

علی علیه السلام فرمود : «ای بنده خدا ! صبر کن تا هوا خُنک شود ، آن گاه با تو می رویم ، اگر خدا بخواهد» .

زن گفت : خشم و عصبانیتش بر من بسیار خواهد شد .

[علی علیه السلام] سپس سرش را پایین انداخت . آن گاه ، سر بلند کرد ، در حالی که می گفت : «نه ؛ به خدا سوگند ، تا حقّ ستمدیده ، بدون درماندگی (لُکنت) درگفتار ، گرفته شود . خانه ات کجاست؟» .

به درِ خانه مرد رفت و ایستاد و گفت : «السلام علیکم !» .

جوانی بیرون آمد . علی علیه السلام فرمود : «ای بنده خدا ! از خدا پروا کن . تو زنت را ترسانده ای و بیرون رانده ای» .

جوان گفت : تو را به او چه کار؟ به خدا سوگند ، به سبب این سخن تو او را می سوزانم !

آن گاه امیر مؤمنان فرمود : «تو را به نیکی امر می کنم و از زشتی ، باز می دارم . با زشتی به استقبالم می آیی و نیکی را نادیده می انگاری؟» .

مردم از گوشه و کنار می آمدند و می گفتند : سلام بر تو ای امیر مؤمنان !

مرد ، پشیمان و سرگشته گفت : ای امیر مؤمنان ! از لغزشم درگذر . به خدا سوگند ، [از این پس] در برابرش زمینی خواهم بود که بر من پا گذارد .

علی علیه السلام شمشیرش را غلاف نمود و گفت:«ای بنده خدا ! وارد خانه ات شو و همسرت را به چنین کارهایی وا مدار». .

7062.عنه عليه السلام :الاختصاص :إنَّ سَعيدَ بنَ القَيسِ الهَمدانِىَّ رَآهُ [عَليّا عليه السلام] يَوما فى شِدَّهِ الحَرِّ فى فِناءِ حائِطٍ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! بِهذِهِ السّاعَهِ ؟ قالَ : ما خَرَجتُ إلّا لِاُعينَ مَظلوما أو اُغيثَ مَلهوفا . فَبَينا هوَ كَذلِکَ إذ أتَتهُ امرَأهٌ قَد خَلَعَ قَلبَها ، لا تَدرى أينَ تَأخُذُ مِنَ الدُّنيا حَتّى وَقَفَت عَلَيهِ ، فَقالَت : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! ظَلَمَنى زَوجى وتَعَدّى عَلَىَّ وحَلَفَ لَيَضرِبُنى فَاذهَب مَعى إلَيهِ ، فَطَأطَأَ رَأسَهُ ثُمَّ رَفَعَهُ وهُوَ يَقولُ : لا وَاللّهِ ، حَتّى يُؤخَذَ لِلمَظلومِ حَقُّهُ غَيرَ مُتَعتَعٍ ، وأينَ مَنزِلُکِ ؟ قالَت : فى مَوضِعِ كَذا وكَذا .

فَانطَلَقَ مَعَها حَتَّى انتَهَت إلى مَنزِلِها ، فَقالَت : هذا مَنزِلى ، قالَ : فَسَلَّمَ ، فَخَرَجَ شابٌّ عَلَيهِ إزارٌ مُلَوَّنَهٌ ، فَقالَ: اِتَّقِ اللّهَ فَقَد أخَفتَ زَوجَتَکَ ، فَقالَ : وما أنتَ وذاکَ ؟ وَاللّهِ لَاُحرِقَنَّها بِالنّارِ لِكَلامِکَ .

قالَ : وكانَ إذا ذَهَبَ إلى مَكانٍ أخَذَ الدِّرَّهَ بِيَدِهِ ، والسَّيفُ مُعَلَّقٌ تَحتَ يَدِهِ ، فَمَن حَلَّ عَلَيهِ حُكمٌ بِالدِّرَّهِ ضَرَبَهُ ، ومَن حَلَّ عَلَيهِ حُكمٌ بِالسَّيفِ عاجَلَهُ ، فَلَم يَعلَمِ الشّابُّ إلّا وقَد أصلَتَ السَّيفَ وقالَ لَهُ : آمُرُکَ بِالمَعروفِ وأنهاکَ عَنِ المُنكَرِ ، وتَرُدُّ المُعروفَ ! تُب وإلّا قَتَلتُکَ .

قالَ : وأقبَلَ النّاسُ مِنَ السِّكَكِ يَسأَلونَ عَن أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام حَتّى وَقَفوا عَلَيهِ ، قالَ : فَأُسقِطَ في يَدِهِ (1) الشابُّ ، وقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اعفُ عَنّى عَفا اللّهُ عَنکَ ، وَاللّهِ لَأَكونَنَّ أرضا تَطَأُنى ، فَأَمَرَها بِالدُّخولِ إلى مَنزِلِها وَانكَفَأَ وهوَ يَقولُ : «لا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَحٍ بَيْنَ النَّاسِ» .

الحَمدُ للّهِ الَّذى أصلَحَ بى بَينَ مَرأَهٍ وزَوجِها ، يَقولُ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى : «لا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَ لِکَ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (2) . (3) .

1- .ما أثبتناه هو الصحيح كما فى بحار الأنوار ، وما فى المصدر: «فى يد الشابّ».
2- .النساء : 114 .
3- .الاختصاص : ص 157 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 113 .

7061.عنه علیه السلام :الاختصاص :سعید بن قیس همدانی ، در روزی گرم ، علی علیه السلام را در آستانه دیواری دید . پس گفت : ای امیر مؤمنان ! در این ساعت [این جا چه می کنی]؟

فرمود : «بیرون نیامدم ، جز آن که ستمدیده ای را یاری دهم یا دادخواهی را کمک رسانم» .

در این هنگام ، زنی نزد او آمد که دلْ تهی کرده بود و نمی دانست کجا پناه گیرد . نزد او ایستاد و گفت : ای امیر مؤمنان ! همسرم به من ستم کرده و بر من تعدّی روا داشته است و سوگند یاد کرده که مرا کتک زند . با من نزد او درآی .

پس [علی علیه السلام] سرش را پایین افکند . سپس سر بلند کرد ، در حالی که می گفت : «نه ؛ به خدا سوگند ، تا آن که حق ستمدیده ، بدون درماندگی (لُکنت) در گفتار ، ستانده شود . خانه ات کجاست؟» .

گفت : در فلان مکان .

با زن راه افتاد تا به خانه اش رسید . زن گفت : این است خانه من .

راوی گوید : [علی علیه السلام] سلام کرد . پس جوانی بیرون آمد که لباسی بلند و رنگی بر تن داشت . سپس علی علیه السلام فرمود : «از خدا پروا کن ! همسرت را ترسانده ای» .

جوان گفت : تو را با او چه کار؟ به خدا سوگند ، به خاطر سخنت او را در آتش می سوزانم .

راوی گوید : هرگاه [علی علیه السلام] جایی می رفت ، تازیانه اش به دستش بود و شمشیر به کمرش آویزان . آن که بر او حکم تازیانه روا می شد ، او را می زد و آن کس که حکم شمشیر بر او بار می شد ، به سرعت به اجرا می گذارد .

ناگاه ، جوان متوجّه شد که امیر مؤمنان شمشیرش را کشیده و می گوید : «تو را به نیکی فرمان می دهم و از زشتی باز می دارم . معروف را رد

می کنی؟ توبه کن ، وگرنه تو را می کشم» .

راوی گوید : مردم ، از کوچه های اطرافْ رو آوردند و سراغ امیر مؤمنان را می گرفتند تا در برابرش ایستادند. [در این هنگام]جوان پشیمان شد و گفت : ای امیر مؤمنان! از من درگذر . خداوند از تو درگذرد! به خدا سوگند ، [از این پس]زمینی خواهم بود که بر من پا گذارد .

پس زن را فرمان داد که به خانه اش رود و خود بازگشت ، در حالی که می گفت : «در بسیاری از رازگویی ایشان ، خیری نیست ، مگر کسی که [بدین وسیله]به صدقه یا کارپسندیده یا سازشی میان مردم ، فرمان دهد» .

سپاسْ خدای را که به واسطه من ، میان زن و شوهری صلح برقرار ساخت . خداوند تبارک و تعالی می فرماید : «در بسیاری از رازگویی ایشان ، خیری نیست ، مگر کسی که [بدین وسیله]به صدقه یا کارپسندیده یا سازشی میان مردم ، فرمان دهد ؛ و هرکس برای طلب خشنودی خدا چنین کند ، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد » . .

7060.عنه عليه السلام :الكافى عن أسيد بن صَفوانَ صاحبِ رسولِ اللّه صلى الله عليه و آله :لَمّا كانَ اليَومُ الَّذى قُبِضَ فيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ارتَجَّ المَوضِعُ بِالبُكاءِ ، ودَهِشَ النّاسُ كَيَومَ قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، وجاءَ رَجُلٌ باكِيا وهوَ مُسرِعٌ مُستَرجِعٌ وهوَ يَقولُ : اليَومَ انقَطَعَت خِلافَةُ النُّبُوَّةِ ، حَتّى وقَفَ عَلى بابِ البَيتِ الَّذى فيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : رَحِمَكَ اللّهُ يا أبَا الحَسَنِ ، كُنتَ أوَّلَ القَومِ إسلاما وأخلَصَهُم إيمانا ... الضَّعيفُ الذَّليلُ عِندَكَ قَوِىٌّ عَزيزٌ حَتّى تَأخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ ، وَالقَوِىُّ العَزيزُ عِندَكَ ضَعيفٌ ذَليلٌ حَتّى تَأخُذَ مِنهُ الحَقَّ ، والقَريبُ والبَعيدُ عِندَكَ فى ذلِكَ سَواءٌ . (1)راجع : ص 200 (الإتّصال المباشر بالنّاس) .

.

1- .الكافى : ج 1 ص 454 ح 4 ، كمال الدين : ص 388 390 ح 3 ، الأمالى للصدوق : ص 312 ح 363 .

7058.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الکافی به نقل از اُسید بن صفوان ، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : چون روزِ رحلت امیرمؤمنان فرا رسید ، شهر کوفه از گریه[ی مردم] به لرزه درآمد و مردم ، مانند روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله متحیّر ماندند .

[در این میان]مردی گریان و شتابان در حالی که کلمه استرجاع (إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون) بر زبان داشت ، آمد و گفت : امروز رشته جانشینی نبوت گسست ؛ تا درِ خانه ای که امیر مؤمنان در آن بود ، ایستاد و گفت : ای ابوالحسن ، خدای تو را رحمت کند! تو نخستین کسِ این قوم بودی در اسلام ، و خالص ترینِ آنان در ایمان ... ناتوانِ خوار ، نزدِ تو توانمند و گران مایه بود ، تا حقّش را بستانی ، و توانمند گرانِ مایه ، نزدِ تو ناتوان و خوار بود تا از او حق را بستانی ، و نزدیک و دور نزد تو در این جهت ، برابر بودند .ر . ک : ص 201 (ارتباط مستقیم با مردم) .

.

6 / 12تَأسيسُ بَيتِ القِصَصِ7054.امام علي عليه السلام :صبح الأعشى :أوَّلُ مَن اتَّخَذَ بَيتا تُرمى فيهِ قِصَصُ أهلِ الظُّلاماتِ أميرُ المُؤمِنينَ عَلىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (1)7053.امام على عليه السلام :الأوائل لأبى هلال عن محمّد بن سيرينَ :اِتَّخَذَ عَلِىٌّ بَيتا يُلقِى النّاسُ فيهِ القِصَصَ ، حَتّى كَتَبوا شَتمَهُ فَأَلقَوهُ فيهِ ، فَتَرَكَهُ . (2)7052.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه :كانَ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام بَيتٌ سَمّاهُ : بَيتَ القِصَصِ ، يُلقِى النّاسُ فيهِ رِقاعَهُم . (3)7051.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام لِأَصحابِهِ : مَن كانَت لَهُ إلَىَّ مِنكُم حاجَةٌ ، فَليَرفَعها فى كِتابٍ ؛ لِأَصونَ وُجوهَكُم عَنِ المَسأَلَهِ . (4)6 / 13المُراقَبَهُ لِدَفعِ مَظالِمِ الجُنودِ7055.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مَن مَرَّ بِهِ الجَيشُ مِن جُباهِ الخَراجِ وعُمّالِ البِلادِ :

أمّا بَعدُ ، فَإنّى قَد سَيَّرتُ جُنودا هى مَارَّهٌ بِكُم إن شاءَ اللّهُ ، وقَد أوصَيتُهُم بِما يَجِبُ لِلّهِ عَلَيهِم مِن كَفِّ الأَذى ، وصَرفِ الشَّذى (5) ، وأنَا أبرَأُ إلَيكُم وإلى ذِمَّتِكُم مِن مَعَرَّهِ (6) الجَيشِ ، إلّا مِن جَوعَهِ المُضطَرِّ ، لا يَجِدُ عَنها مَذهَبا إلى شِبَعِهِ ، فَنَكِّلوا مَن تَناوَلَ مِنهُم شَيئا ظُلما عَن ظُلمِهِم ، وكُفّوا أيدِىَ سُفَهائِكُم عَن مُضارَّتِهِم ، والتَّعَرُّضِ لَهُم فيما استَثنَيناهُ مِنهُم ، وأنَا بَينَ أظهُرِ الجَيشِ ، فَارفَعوا إلَىَّ مَظالِمَكُم ، وما عَراكُم مِمّا يَغلِبُكُم مِن أمرِهِم ، وما لا تُطيقونَ دَفعَهُ إلّا بِاللّهِ وبى ، فَأَنَا اُغَيِّرُهُ بِمَعونَهِ اللّهِ إن شاءَ اللّهُ . (7) .

1- .صبح الأعشى : ج 1 ص 414 .
2- .الأوائل لأبى هلال : ص 142 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 17 ص 87 .
4- .العقد الفريد : ج 1 ص 203 .
5- .الشَّذى : الشرّ والأذى (النهايه : ج 2 ص 454 «شذا») .
6- .المَعَرّه : الأمر القبيح المكروه والأذى (النهايه : ج 3 ص 205 «عرر») .
7- .نهج البلاغه : الكتاب 60 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 486 ح 691 .

6 / 12 بنیاد نهادن صندوق شکایات

6 / 13 بازرسی برای برچیدن ستم لشکریان

6 / 12بنیاد نهادن صندوق شکایات7052.عنه علیه السلام :صبح الأعشی :نخستین کسی که مکانی را بنیاد کرد که در آن ، شِکوه داد خواهان افکنده می شد ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود .7051.عنه علیه السلام :الأوائل ، ابو هلال به نقل از محمد بن سیرین : علی علیه السلام ، خانه ای بنیاد کرد که مردم ، عرضِ حال خود را در آن می افکندند ، تا آن که برایش دشنام نوشتند و در آنَ افکندند . آن گاه ، آن را کنار گذارد .7050.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :برای امیر مؤمنان ، خانه ای بود . آن را بیت القصص (صندوق گزارش ها و شکایات) نامید و مردم ، نامه های خود را در آن می افکندند .7049.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام به یارانش : هرکس از شما از من خواسته ای دارد ، آن را در کاغذی بنگارد تا چهره هاتان را از خواستن ، مصون دارم .6 / 13بازرسی برای برچیدن ستم لشکریان7046.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان ، به هرکس که ارتش بر او گذرد ، از گردآورندگان خراج و کارگزاران شهرها :

پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی که لشکری روانه ساختم که به خواست خدا ، از کنار شما عبور می کنند و به آنان سفارش کردم بدانچه از سوی خداوند بر آنان واجب است ، از خودداری کردن از آزار و کنار نهادن اذیّت و بدی ؛ و من نزد شما و پیمان شما ، از آزار سپاهیان بیزاری جویم ، مگر آن که گرسنگی ، سربازی را ناچار گردانَد و راهی برای سیر کردن خود ، جز آن نیابد . پس کسی را که دست ستم گشاید ، از ستمگری باز دارید و دست بی خردان خود را از زیان رساندن به لشکریان و متعرّض آنان شدن در آنچه استثنا کردم ، باز دارید . من پشتِ سر سپاه هستم . پس شکایت های خود را به من رسانید ، و آنچه به شما رسد به سبب غلبه آنان و توان برطرف کردن آن را ندارید ، جز به وسیله خدا و من ، به یاری خدا آن را تغییر دهم . إن شاء اللّه !

.

6 / 14الحِرصُ عَلى جَماعَةِ الاُمَّةِ7049.الإمامُ عليٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كتابٍ لَهُ إلى أبى موسَى الأشعَرِىِّ جَوابا فى أمرِ الحَكَمَينِ : فَإِنَّ النّاسَ قَد تَغَيَّرَ كَثيرٌ مِنهُم عَن كَثيرٍ مِن حَظِّهِم ، فَمالوا مَعَ الدُّنيا ، ونَطَقوا بِالهَوى ، وإنّى نَزَلتُ مِن هذا الأَمرِ مَنزِلاً مُعجِبا ، اِجتَمَعَ بِهِ أقوامٌ أعجَبَتهُم أنفُسُهُم ، وأنَا أُداوِى مِنهُم قَرحا أخافُ أن يَكونَ عَلَقا ، ولَيسَ رَجُلٌ فَاعلَم أحرَصَ عَلى جَماعَةِ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله واُلفَتِها مِنّى ، أبتَغى بِذلِكَ حُسنَ الثَّوابِ ، وكَرَمَ المَآبِ ، وسَأفى بِالَّذى وَأَيتُ (1) عَلى نَفسى . (2)7048.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام فى التَّحذيرِ مِنَ الفِتَنِ : لا تَكونوا أنصابَ الفِتَنِ ، وأعلامَ البِدَعِ ، وَالزَموا ما عُقِدَ عَلَيهِ حَبلُ الجَماعَةِ ، وبُنِيَت عَلَيهِ أركانُ الطّاعَةِ . (3)7047.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام (فى المناجاةِ) عنه عليه السلام مِن كَلامِهِ مَعَ الخَوارِجِ : اِلزَموا السَّوادَ الأَعظَمَ ؛ فَإِنَّ يَدَ اللّهُ مَعَ الجَماعَةِ ، وإيّاكُم والفُرقَةَ ! فَإِنَّ الشّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّيطانِ ، كَما أنَّ الشّاذَّ مِنَ الغَنَمِ لِلذِّئبِ . (4) .

1- .الوَأْى : الوعد الَّذى يوثّقه الرجل على نفسه ، ويعزم على الوفاء به (النهايه : ج 5 ص 144 «وأى») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 78 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 304 ح 554 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 151 ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 372 ح 4 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 127 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 101 ح 2312 وفيه من «إيّاكم والفُرقه ...» ، بحار الأنوار : ج 33 ص 373 ح 604 .

6 / 14 کوشش در جهت اتّحاد جامعه اسلامی

6 / 14کوشش در جهت اتّحاد جامعه اسلامی7044.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به ابو موسی اشعری ، در پاسخ به مسئله حکمیت : همانا بسیاری مردم ، از بسیاری از بهره هایشان ، بی نصیب ماندند . پس به دنیا رو آوردند و از روی هوا سخن گفتند . من در این کار ، به جایگاهی شگفت رسیدم . مردمی خودپسند بر آن گِرد آمدند . و من اکنون دُمَلی را درمان می کنم که می ترسم سرنگشاید ؛ و بدان که در یکپارچه کردن امّت پیامبر و الفت آنان ، کسی از من حریص تر نیست . من بدین کار ، پاداش نیکو و بازگشتی کریمانه بجویم ، و بدانچه با خود عهد کردم ، وفا کنم .7043.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در پرهیز دادن از فتنه ها : پس نمودارهای فتنه و نشانه های بدعت مباشید و آن را که پیوند جماعت مسلمانان ، بدان استوار است و ارکان اطاعت بر آن پایدار ، بر خودْ لازم شمارید .7042.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنش با خوارج : با اکثریت ، هم داستان شوید ، که دست خدا همراه جماعت است ؛ و از تفرقه بپرهیزید ، که آن که از مردم جدا افتد ، بهره شیطان است، چنان که گوسفند دور مانده از گلّه ، نصیب گرگ است .

.

7041.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :لِيَردَعكُمُ الإِسلامُ ووَقارُهُ عَنِ التَّباغى والتَّهاذى ، وَلتَجتَمِع كَلِمَتُكُم ، وَالزَموا دِينَ اللّهِ الَّذى لا يُقبَلُ مِن أحَدٍ غَيرُهُ ، وكَلِمَةَ الإِخلاصِ الَّتى هى قِوامُ الدّينِ . (1)7040.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :إيّاكُم وَالتَّلَوُّنَ فى دينِ اللّهِ ؛ فَإِنَّ جَماعَةً فيما تَكرَهونَ مِنَ الحَقِّ خَيرٌ مِن فُرقَةٍ فيما تُحِبّونَ مِنَ الباطِلِ ، و إنَّ اللّهَ سُبحانَهُ لَم يُعطِ أحَدا بِفُرقَةٍ خَيرا ، مِمَّن مَضَى ولا مِمَّن بَقِىَ . (2)7039.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :إنَّ الشَّيطانَ يُسَنّى (3) لَكُم طُرُقَهُ ، ويُريدُ أن يَحُلَّ دينَكُم عُقدَةً عُقدَةً ، ويُعطِيَكُم بِالجَماعَةِ الفُرقَةَ ، وبِالفُرقَةِ الفِتنَةَ ، فَاصدِفوا عَن نَزَغاتِهِ ونَفَثاتِهِ . (4)7038.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :وايمُ اللّهِ ، ما اختَلَفَت اُمَّةٌ بَعدَ نَبِيِّها إلّا ظَهَرَ باطِلُها عَلى حَقِّها ، إلّا ما شاءَ اللّهُ . (5)7044.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :وإنّى ، وَاللّهِ ، لَأَظُنُّ أنَّ هؤلاءِ القَومَ سَيُدالونَ (6) مِنكُم بِاجتِماعِهِم عَلى باطِلِهِم ، وتَفَرُّقِكُم عَن حَقِّكُم . (7) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 45 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 176 ، بحار الأنوار : ج 2 ص 313 ح 76 ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 437 ح 9 وليس فيه من «فإنّ جماعه» إلى «الباطل» .
3- .يقال : سنَّيتُ الشىء : إذا فتحته وسهّلته . وتسنّى لى كذا : أى تيسّر وتأتّى (النهايه : ج 2 ص 415 «سنا») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 121 .
5- .الأمالى للمفيد : ص 235 ح 5 ، الأمالى للطوسى : ص 11 ح 13 كلاهما عن الأصبغ بن نباته ، وقعه صفّين : ص 224 عن أبى سنان الأسلمى ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 181 وفيهما «أهل باطلها على أهل حقّها» .
6- .الإداله : الغلبه (النهايه : ج 2 ص 141 «دول») .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 25 .

7043.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :می باید اسلام و متانتش شما را از یاغیگری و یاوه گویی باز دارد و کلامتان یکی شود . بچسبید به دین خدا که جز آن ، از کسی پذیرفته نیست ، و [بچسبید]به کلمه اخلاص که سبب استواری دین است .7042.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :بپرهیزید از دگرگونی در دین خدا ، که همراه جماعت بودن در حقّی که آن را خوش نمی انگارید ، بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می دارید! و همانا خداوند سبحان ، به کسی به خاطر جدایی خیری نبخشید ، نه از گذشتگان و نه از باقی ماندگان .7041.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :به درستی که شیطان ، راه هایش را بر شما هموار می گردانَد و می خواهد دینتان را بند بند ، بگسلد و پراکندگی را جایگزین پیوند سازد و با تفرقه ، فتنه و بحران را به شما بخشد . پس از دمدمه و وسوسه او روی برگردانید .7040.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، امّتی پس از پیامبرش اختلاف نکرد ، جز آن که باطل ها بر حق هایش غالب گشت ، مگر آنچه خدا خواست .7039.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :به خدا سوگند که من گمان دارم این گروه ، به زودی بر شما پیروز گردند ، به سبب اجتماعشان بر باطل خود و پراکندگی شما از حقّتان . .

7038.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام فى تَحذيرِ الاُمَّهِ مِنَ الفُرقَهِ : اِحذَروا ما نَزَلَ بِالاُمَمِ قَبلَكُم مِنَ المَثُلاتِ بِسوءِ الأَفعالِ وذَميمِ الأَعمالِ ! فَتَذَكَّروا فِى الخَيرِ وَالشَّرِّ أحوالَهُم ، وَاحذَروا أن تَكونوا أمثالَهُم .

فَإذا تَفَكَّرتُم فى تَفاوُتِ حالَيهِم فَالزَموا كُلَّ أمرٍ لَزِمَتِ العِزَّهُ بِهِ شَأنَهُم ، وزاحَتِ الأَعداءُ لَهُ عَنهُم ، ومُدَّتِ العافِيَهُ بِهِ عَلَيهِم ، وَانقادَتِ النِّعمَهُ لَهُ مَعَهُم ، ووَصَلَتِ الكَرامَهُ عَلَيهِ حَبلَهُم مِنَ الاِجتِنابِ لِلفُرقَهِ ، وَاللُّزومِ لِلاُلفَهِ ، وَالتَّحاضِّ عَلَيها وَالتَّواصى بِها ، وَاجتَنِبوا كُلَّ أمرٍ كَسَرَ فِقرَتَهُم ، وأوهَنَ مُنَّتَهُم . مِن تَضاغُنِ القُلوبِ ، وتَشاحُنِ الصُّدورِ ، وتَدابُرِ النُّفوسِ ، وتَخاذُلِ الأَيدى ، وتَدَبَّروا أحوالَ الماضينَ مِنَ المُؤمِنينَ قَبلَكُم ، كَيفَ كانوا فى حالِ التَّمحيصِ وَالبَلاءِ ، أ لَم يَكونوا أثقَلَ الخَلائِقِ أعباءً ، وأجهَدَ العِبادِ بَلاءً ، وأضيَقَ أهلِ الدُّنيا حالاً ؟ اِتَّخَذَتهُمُ الفَراعِنَهُ عَبيدا ؛ فَساموهُم سوءَ العَذابِ ، وجَرَّعوهُمُ المُرارَ ؛ فَلَم تَبرَحِ الحالُ بِهِم فى ذُلِّ الهَلَكَهِ وقَهرِ الغَلَبَهِ . لا يَجِدونَ حيلَهً فى امتِناعٍ ، ولا سَبيلاً إلى دِفاعٍ .

حَتّى إذا رَأَى اللّهُ سُبحانَهُ جِدَّ الصَّبرِ مِنهُم عَلَى الأَذى فى مَحَبَّتِهِ ، وَالاِحتِمالَ لِلمَكروهِ مِن خَوفِهِ جَعَلَ لَهُم مِن مَضايِقِ البَلاءِ فَرَجا ، فَأبدَلَهُمُ العِزَّ مَكانَ الذُّلِّ ، وَالأَمنَ مَكانَ الخَوفِ ، فَصاروا مُلوكاً حُكّاماً ، وأئِمَّهً أعلاماً ، وقَد بَلَغَتِ الكَرامَهُ مِنَ اللّهِ لَهُم ما لَم تَذهَبِ الآمالُ إلَيهِ بِهِم .

فَانظُروا كَيفَ كانوا حَيثُ كانَتِ الأَملاءُ (1) مُجتَمِعَهً ، وَالأَهواءُ مُؤتَلِفَهً ، وَالقُلوبُ مُعتَدِلَهً ، وَالأَيدى مُتَرادِفَهً ، والسُّيوفُ مُتَناصِرَهً ، وَالبَصائِرُ نافِذَهً ، وَالعَزائِمُ واحِدَهً . أ لَم يَكونوا أَرباباً فى أقطارِ الأَرَضينَ ، ومُلوكاً عَلى رِقابِ العالَمينَ ؟ فَانظُروا إلى ما صاروا إلَيهِ فى آخِرِ اُمورِهِم حينَ وَقَعَتِ الفُرقَهُ ، وتَشَ الاُلفَهُ ، وَاختَلَفَتِ الكَلِمَهُ وَالأَفئِدَهُ ، وتَشَعَّبوا مُختَلِفينَ ، وتَفَرَّقوا مُتَحارِبينَ ، قَد خَلَعَ اللّهُ عَنهُم لِباسَ كَرامَتِهِ ، وسَلَبَهُم غَضارَهَ نِعمَتِهِ . وَبقِىَ قَصَصُ أخبارِهِم فيكُم عِبَرا لِلمُعتَبِرينَ .

فَاعتَبِروا بِحالِ وَلَدِ إسماعيلَ وبَنى إسحاقَ وبَنى إسرائيلَ عليهم السلام ؛ فَما أَشَدَّ اعتِدالَ الأَحوالِ ، وأقرَبَ اشتِباهَ الأَمثالِ . تَأَمَّلوا أمرَهُم فى حالِ تَشَتُّتِهِم وتَفَرُّقِهِم لَيالِىَ كانَتِ الأَكاسِرَهُ وَالقَياصِرَهُ أرباباً لَهُم ، يَحتازونَهُم عَن ريفِ الآفاقِ ، وبَحرِ العِراقِ وخُضرَهِ الدُّنيا إلى مَنابِتِ الشّيحِ ، ومَهافِى الرّيحِ ، ونَكَدِ المَعاشِ . فَتَرَكوهُم عالَهً مَساكينَ ، إخوانَ دَبَرٍ ووَبَرٍ ، أذَلَّ الاُمَمِ داراً ، وأجدَبَهُم قَراراً . لا يَأوونَ إلى جَناح دَعوَهٍ يَعتَصِمونَ بِها ، ولا إلى ظِلِّ اُلفَهٍ

يَعتَمِدونَ علَى عِزِّها . فَالأحوالُ مُضطَرِبَةٌ ، وَالأيدى مُختَلِفَةٌ ، وَالكَثرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ . فى بَلاءِ أزلٍ ، وأطباقِ جَهلٍ ! مِن بَناتٍ مَوؤُودَةٍ ، وأصنامٍ مَعبودَةٍ ، وأرحامٍ مَقطوعَةٍ ، وغاراتٍ مَشنونَةٍ .

فَانظُروا إلى مَواقِعِ نِعَمِ اللّهِ عَلَيهِم حينَ بَعَثَ إلَيهِم رَسولاً ، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طاعَتَهُم ، وجَمَعَ عَلَى دَعوَتِهِ اُلفَتَهُم . كَيفَ نَشَرَتِ النِّعمَةُ عَلَيهِم جَناحَ كَرامَتِها ، وأسالَت لَهُم جَداوِلَ نَعيمِها ، وَالتَفَّتِ المِلَّةُ بِهِم فى عَوائِدِ بَرَكَتِها . فَأصبَحوا فى نِعمَتِها غَرِقينَ ، وفى خُضرَةِ عَيشِها فَكِهينَ . قَد تَرَبَّعَتِ الاُمورُ بِهِم ، فى ظِلِّ سُلطانٍ قاهِرٍ ، وآوَتهُمُ الحالُ إلى كَنَفِ عِزٍّ غالِبٍ . وتَعَطَّفَتِ الاُمورُ عَلَيهِم فى ذُرى مُلكٍ ثابِتٍ . فَهُم حُكّامٌ عَلَى العالَمينَ ، ومُلوكٌ فى أطرافِ الأَرَضينَ . يَملِكونَ الاُمورَ عَلى مَن كانَ يَملِكُها عَلَيهِم . ويُمضونَ الأَحكامَ فيمَن كانَ يُمضيها فيهِم . لا تُغمَزُ لَهُم قَناةٌ ، ولا تُقرَعُ لَهُم صَفاةٌ (2) .

أَلَا وإنَّكُم قَد نَفَضتُم أيدِيَكُم مِن حَبلِ الطّاعَةِ . وثَلَمتُم حِصنَ اللّهِ المَضروبَ عَلَيكُم بِأحكامِ الجاهِلِيَّةِ ؛ فَإنَّ اللّهَ سُبحانَهُ قَدِ امتَنَّ عَلى جَماعَةِ هذِهِ الاُمَّةِ فيما عَقَدَ بَينَهُم مِن حَبلِ هذِهِ الاُلفَةِ التَّى يَنتَقِلونَ فى ظِلِّها ، ويَأوونَ إلى كَنَفِها ، بِنعمَةٍ لايَعرِفُ أحَدٌ مِنَ المَخلوقينَ لَها قيمَةً ؛ لِأَنَّها أرجَحُ مِن كُلِّ ثَمَنٍ ، وأجَلُّ مِن كُلِّ خَطَرٍ . (3) .

1- .جمع ملأ ؛ أشراف النّاس ورؤساؤهم ومقدّموهم الَّذى يُرجَع إلى قولهم (النهايه : ج 4 ص 351 «ملأ») .
2- .الصَّفاه : الصخره والحجر الأملَس ، والمراد أنّه لا ينالُهم أحد بسوء (النهايه : ج 3 ص 41 «صفا») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 192 ، بحار الأنوار : ج 14 ص 472 ح 37 .

7037.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام در پرهیز دادن امّت از پراکندگی : بپرهیزید از آنچه بر امّت های پیشین فرود آمد ، از کیفر بر کردار ناشایست و رفتار پست ! پس نیک و بد احوالشان را به یاد آرید ، و برحذر باشید از این که مانند آنان شوید !

و چون در خوش بختی و بدبختی شان اندیشیدید ، به چیزی بچسبید که آنان را عزیز گردانْد و دشمنان را از آنان ، دور ساخت و سلامتی بدان سبب بر ایشان ، طولانی گشت و نعمت ، در برابرشان تسلیم شد ، و رشته بزرگواری ، با آن استوار شد ، و آن ، دوری از پراکندگی و چسبیدن به الفت و یکدیگر را بدان واداشتن و سفارش کردن است ؛ و بپرهیزید از هر کاری که پشت آنان را شکست و نیروشان را سست کرد ، از کینه هم در دل داشتن و تخم نفاق در سینه کاشتن و به یکدیگر پشت کردن و دست از یاری یکدیگر کشیدن !

و در احوال گذشتگانِ مؤمن پیش از خود بنگرید که در آزمون و بلا چگونه بودند؟ آیا سنگین ترین بندگان از جهت بار ، و گرفتارترین در بلا ، و در تنگناترین مردم دنیا از جهت احوال نبودند؟ فرعون ها آنان را به بندگی گرفتند و در عذاب سخت کشیدند و تلخی را جرعه جرعه ، بدانان نوشاندند . پس پیوسته در خواریِ هلاکت و مقهور چیرگی بودند ؛ نه چاره ای می یافتند تا سر باز زنند ، و نه راهی که عذاب را از خود دور کنند ، تا این که خداوند ، شکیبایی آنان را بر آزار در دوستیِ خویش و بردباری آنان را در ناخوشایندی از بیم خود دید . گشایشی از تنگناهای بلا برایشان پدید آورد و از پسِ خواری ، ارجمندشان کرد و آرامش را جایگزین بیم کرد . پس پادشاهانِ حکمران و پیشوایانِ شاخص گشتند و کرامتِ خدا درباره شان بدان جا رسید که در عالم آرزو و خیال هم دست یافتنی نبود .

پس بنگرید چه سان بودند هنگامی که گروه ها اجتماع داشتند ، و آرزوها هماهنگ بود ، و دل ها راست ، و دست ها مددکار ، و شمشیرها به یاری آخته ، و دیده ها نافذ ، و تصمیم ها یکی بود . آیا مهترانِ سراسر زمین نبودند و بر جهانیان ، پادشاهی نمی کردند؟ پس بنگرید که پایانِ کارشان به کجا انجامید؟ چون میانشان جدایی افتاد و الفت به پراکندگی انجامید و سخن ها و دل ها ، گونه گون گشت و شاخه شاخه شده ، با هم اختلاف کردند و پراکنده شده ، با یکدیگر نبرد کردند ، در این هنگام ، خداوند ،

لباس کرامت خود را از تنشان بیرون آورد و نعمت فراخ خویش را از دستشان به در کرد و داستان آنان ، میان شما مانْد تا عبرتی برای پندگیرنده باشد .

پس ، از حال فرزندان اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل ، پند گیرید که چه قدر حالت ها با هم متناسب است و نمونه ها به هم نزدیک ! در کار آنان به هنگام تشتّت و پراکندگی بنگرید . روزگاری که کسراها و قیصرها بر آنان پادشاهی می کردند ، آنان را از مَرغزارهای پُر نعمت و دریای عراق و سرزمین های سرسبز دنیا می ربودند و به زمین هایی که روییدنی اش دِرَمْنه (1) بود و محلّ وزیدن باد و سختی زندگی ، روانه می داشتند . آنان را مستمند و تهی دستْ واگذاشتند ، هم نشینان بیابان و شتر ، خوارترین امّت ها از جهت خانه ، و خشک ترینشان از جهت کاشانه و محلّ قرار . به دعوتی روی نیاوردند تا بدان چنگ زنند و به سایه الفتی رو نکردند تا به عزّتش اعتماد کنند . حالت ها[شان]ناپایدار بود ، دست ها[شان]گوناگون ، جمعیتْ پراکنده ، در بلای سخت و وادی نادانی از دختران زنده به گور شده و بت های پرستیده شده ، و پیوندهای بریده شده ، و غارت های پی در پی .

پس بنگرید به نعمت های خدا بر آنان ، هنگامی که پیامبری برایشان برانگیخت . با آیینش ، طاعتشان را گره زد و بر محور دعوتش ، الفت آنان را بازسازی کرد . چگونه نعمت ها را با کرامت بر آنان ، گسترانْد و جویبارهای رفاه و آسایش را برایشان روان ساخت . آیین اسلام ، آنان را بر سفره برکت ها نشانید . پس در نعمت آن آیین ، غرق گردیدند و در خرّمی زندگی ، خرامان .

در سایه دولتی قاهر ، زندگی شان به سامان شد و نیکو حالی،آنان را به عزّتی ارجمند کشانید،و در سایه حکومتی پایدار ، کارهاشان استوار گردید . پس آنان ، حکمرانانِ جهانیان شدند و پادشاهانِ سراسر زمین . کار کسانی را به دست گرفتند که بر آنان حکومت می کردند و بر کسانی فرمان می راندند که بر آنان ، حکم می راندند . نه قناتی بر آنان چشمه می بست، و نه سنگی برایشان صدا می کرد .

بدانید که شما رشته فرمانبرداری را پاره کردید و با دستورات دوران جاهلیت ، در دژ خداوند که بر شما نهاده بود ، رخنه کردید . همانا خدای سبحان ، بر جماعت این امّت ، منّت نهاد که با ریسمان الفت ، آنان را به یکدیگر پیوند داد ؛ پیوندی که در سایه اش بخرامَند و در پناهش بیارامند ؛

در نعمتی که هیچ یک از آفریده ها قیمت آن را نداند ؛ چرا که آن نعمت ، از هر قیمتی برتر است ، و از هر شرفی گران قدرتر . .

1- .گیاهی است تلخ که خاصیت دارویی دارد و جانورِ روده و معده را می کَند .

ص: 224

. .

ص: 225

. .

راجع : ص 252 (موقع مصالح النظام الإسلامى فى صدور الأحكام) . ج 2 ص 552 (مخافه الفرقه) .

.

ر . ک : ص 253 (جایگاه مصلحت نظام اسلامی در صدور حکم) . ج 2 ص 553 (بیم از اختلاف) .

.

الفصل السابع : السیاسه القضائیه7 / 1اِختِیارُ الأَفاضِلِ لِلقَضاءِ7035.عنه علیه السلام (لَمّا قِیلَ لَهُ : أیُّ الخَلقِ أعمی ؟) الإمام علیّ علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ : ثُمَّ اختَرِ لِلحُکمِ بَینَ النّاسِ أفضَلَ رَعِیَّتِکَ فی نَفسِکَ ، مِمَّن لا تَضیقُ بِهِ الاُمورُ ، ولا تُمَحِّکُهُ (1) الخُصومُ ، ولا یَتَمادی فِی الزَّلَّهِ ، ولا یَحصَرُ مِنَ الفَیءِ إلَی الحَقِّ إذا عَرَفَهُ ، ولا تُشرِفُ نَفسُهُ عَلی طَمَعٍ ، ولا یَکتَفِی بِأدنی فَهمٍ دونَ أقصاهُ ، وأوقَفَهُم فِی الشُّبهاتِ ، وآخَذَهُم بِالحُجَجِ ، وأقَلَّهُم تَبَرُّما بِمُراجَعَهِ الخَصمِ ، وأصبَرَهُم عَلی تَکَشُّفِ الاُمورِ ، وأصرَمَهُم عِندَ اتِّضاحِ الحُکمِ ، مِمَّن لا یَزدَهیهِ إطراءٌ ولا یَستَمیلُهُ إغراءٌ ، واُولئِکَ قَلیلٌ . (2)7 / 2التَّأمینُ الاِقتِصادیُّ لِلقُضاهِ7032.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ : ثُمَّ اختَرِ لِلحُکمِ بَینَ النّاسِ أفضَلَ رَعِیَّتِکَ فی نَفسِکَ ... وَافسَح لَهُ فِی البَذلِ ما یُزیلُ عِلَّتَهُ وتَقِلُّ مَعَهُ حاجَتُهُ إلَی النّاسِ . (3) .

1- .المَحْک: اللجاج (النهایه: ج 4 ص 303 «محک»).
2- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ،تحف العقول : ص 135 .
3- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، تحف العقول : ص 135 و 136 نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 605 ح 744 .

فصل هفتم : سیاست های قضایی

7 / 1 گزینش نخبگان برای داوری

7 / 2 تأمین مالی قضات

فصل هفتم : سیاست های قضایی7 / 1گزینش نخبگان برای داوری7033.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : آن گاه برای داوری در میان مردم ، شایسته ترین فرد را از نظر خودت ، برگزین ؛ آن که کارها بر او دشوار نگردد ، و صاحبان دعوا او را به لجاجت نکشانند ، و در لغزش ها نماند ، و از بازگشت به حق ، آن گاه که آن را شناخت ، خودداری نورزد ، و به سبب طمع ، به هلاکت نیفتد ، و به جای فهم دقیق تر به اندکْ فهم ، اکتفا نکند ، و در شبهه ها درنگش از همه بیشتر باشد ، و از همه بیشتر به حجّت ها و استدلال ها بچسبد ، وکم تر از همه از مراجعه صاحبان دعوا به ستوه آید ، و در کشف کارها از همه شکیباتر باشد ، و قاطع ترین آنها به هنگام روشنی حکم باشد ، و ستایش فراوان ، او را به خودبینی نکشاند و تشویق و تحریک دیگران ، او را مجذوب نگرداند ؛ و اینان اندک اند .7 / 2تأمین مالی قضات7030.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : آن گاه برای داوری میان مردم ، شایسته ترین فرد را از نظر خودت برگزین ... و در بخشش بدو ، گشاده دستی پیشه ساز ، چنان که کاستی اش را بزداید و نیازش به مردمان ، کم شود .

.

7 / 3الأَمنُ الوَظيفىُّ لِلقُضاهِ7027.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : ثُمَّ اختَر لِلحُكمِ بَينَ النّاسِ أفضَلَ رَعِيَّتِکَ فى نَفسِکَ ... وأعطِهِ مِنَ المَنزِلَهِ لَدَیکَ ما لا یَطمَعُ فیهِ غَیرُهُ مِن خاصَّتِکَ ؛ لِیَأمَنَ بِذلِکَ اغتِیالَ الرِّجالِ لَهُ عِندَکَ فَانظُر فى ذلِکَ نَظَرا بَلیغاً ؛ فَإِنَّ هذَا الدّینَ قَد کانَ أَسیراً فى أَیدِی الأَشرارِ ، یُعمَلُ فیهِ بِالهَوى ، وتُطلَبُ بِهِ الدُّنیا . (1)

وفى روایَهِ تُحَفِ العُقولِ : ثُمَّ أکثِر تَعَهُّدَ قَضائِهِ ، وافتَح لَهُ فى البَذلِ ما یُزیحُ عِلَّتَهُ ، ویَستَعینُ بِهِ ، وتَقِلُّ مَعَهُ حاجَتُهُ إلَى النّاسِ ، وأعطِهِ مِنَ المَنزِلَهِ لَدَیکَ ما لا یَطمَعُ فیهِ غَیرُهُ مِن خاصَّتِکَ ؛ لِیَأمَنَ بِذلِکَ اغتِیالَ الرِّجالِ إیّاهُ عِندَکَ . وأحسِن تَوقیرَهُ فى صُحبَتِکَ ، وقُربَهُ فى مَجلِسِکِ ، وأمضِ قَضاءَهُ ، وأنفِذ حُکمَهُ ، وَاشدُد عَضُدَهُ ، وَاجعَل أعوانَهُ خِیارَ مَن تَرضى مِن نُظَرائِهِ مِنَ الفُقَهاءِ وأهلِ الوَرَعِ والنَّصیحَهِ للّهِ ولِعِبادِ اللّهِ ؛ لِیُناظِرَهُم فیما شُبِّهَ عَلَیهِ ، ویَلطُفَ عَلَیهِم لِعِلمِ ما غابَ عَنهُ ، ویَکونونَ شُهَداءَ عَلى قَضائِهِ بَینَ النّاسِ إن شاءَ اللّهُ . (2)7 / 4تَأکیدُ عَلى آدابِ القَضاءِ7024.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام لِشُرَیحٍ : اُنظُر إلى أهلِ المَعکِ (3) وَالمَطلِ ، ودَفعِ حُقوقِ النّاسِ مِن أهلِ المَقدُرَهِ وَالیَسارِ مِمَّن یُدلى بِأَموالِ المُسلِمینَ إلَى الحُکّامِ ، فَخُذ لِلنّاسِ بِحُقوقِهِم مِنهُم ، وَبِع فیهَا العَقارَ والدِّیارَ ؛ فَإِنّى سَمِعتُ رسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله یَقولُ : «مَطلُ المُسلِمِ الموسِرِ ظُلمٌ لِلمُسلِمِ ، ومَن لَم یَکُن لَهُ عَقارٌ ولا دارٌ ولا مالٌ فلا سَبیلَ عَلَیهِ» .

وَاعلَم أَنَّهُ لا یَحمِلُ النّاسَ عَلَى الحَقِّ إلّا مَن وَرَّعَهُم عَنِ الباطِلِ ، ثُمَّ واسِ بَینَ المُسلِمینَ بِوَجهِکَ ومَنطِقِکَ ومَجلِسِکَ حَتّى لا یَطمَعَ قَریبُکَ فى حَیفِکَ ، ولا یَیأَسَ عَدُوُّکَ مِن عَدلِکَ ، وَرُدَّ الیَمینَ عَلَى المُدَّعى مَعَ بَیِّنَهٍ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ أجلى لِلعَمى وأثبَتُ فِى القَضاءِ .

وَاعلَم أنَّ المُسلِمینَ عُدولٌ بَعضُهُم عَلى بَعضٍ إلّا مَجلودا فى حَدٍّ لَم یَتُب مِنهُ ، أو مَعروفا بِشَهادَهِ زورٍ ، أو ظَنینا (4) . وإیّاکَ والتَّضَجُّرَ والتَّأَذِّىَ فى مَجلِسِ القَضاءِ الَّذى أوجَبَ اللّهُ فیهِ الأَجرَ ، ویُحسِنُ فیهِ الذُّخرَ لِمَن قَضى بِالحَقِّ .

وَاعلَم أنَّ الصُّلحَ جائِزٌ بَینَ المُسلِمینَ إلّا صُلحا حَرَّمَ حَلالاً أو أحَلَّ حَراما ، وَاجعَل لِمَنِ ادَّعى شُهودا غُیَّبا أمَدا بَینَهُما ؛ فَإِن أحضَرَهُم أخَذتَ لَهُ بِحَقِّهِ وإن لَم یُحضِرهُم أوجَبتَ عَلَیهِ القَضِیَّهَ ، فَإِیّاکَ أن تُنَفِّذَ فیهِ قَضِیَّهً فى قِصاص أو

حَدٍّ مِن حُدودِ اللّهِ أو حَقٍّ مِن حُقوقِ المُسلِمينَ حَتّى تَعرِضَ ذلِکَ عَلَیَّ إن شاءَ اللّهُ ، ولا تَقعُدَنَّ فِی مَجلِسِ القَضاءِ حَتّى تَطعَمَ . (5) .

1- .نهج البلاغه : الکتاب 53 .
2- .تحف العقول : ص 136 .
3- .المَعْک : المِطال واللَّیُّ بالدَّین ، ورجل مَعِک : شدید الخصومه (لسان العرب : ج 10 ص 490 «معک») .
4- .ظنین : أی مُتَّهم فی دینه ؛ فعیل بمعنى مفعول ، من الظِّنَّه : التُّهَمه (النهایه : ج 3 ص 163 «ظنن») .
5- .الکافی : ج 7 ص 412 ح 1 ، تهذیب الأحکام : ج 6 ص 225 ح 541 کلاهما عن سلمه بن کهیل ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 15 ح 3243 نحوه .

7 / 3 امنیت شغلی قُضات

7 / 4 اهتمام به آداب داوری

7 / 3امنیت شغلی قُضات7026.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : آن گاه برای داوری میان مردم ، شایسته ترین فرد را از نظر خودت برگزین ... و رتبت او را نزد خود ، چندان بالا بر که کسی از نزدیکانت در وی طمع نکند و از گزند مردمان ، نزد تو ایمن ماند . در این باره ، نیک بنگر که این دین ، در دست بدکاران گرفتار بود . در آن ، بر پایه هوس رفتار می شد و به نام آن ، دنیا طلب می شد .

[در گزارش تحف العقول آمده است :] پس ، از داوری چنین کسی بسیار مراقبت کن و در بخشش به وی ، چنان گشاده دستی کن که کاستی اش را بزداید ، و بدان کمک جوید ، و نیازمندی اش به مردم در سایه آن اندک گردد ؛ و او را نزد خود ، مرتبتی ده که نزدیکانت در آن طمع نکنند ، تا بدان وسیله از گزند مردمانْ نزد تو ایمن ماند ، و در هم نشینی ات او را نیکو احترام کن و نزدیک خودت بنشان و داوری اش را امضا کن و حکمش را به اجرا گذار و بازوانش را محکم ساز . دستْ یارانش را از بهترین کسانی که می پسندی از همتایانش در میان دین شناسان ، پارسایان و خیرخواهان خدا و بندگانش قرار ده تا در اموری که بر او مشتبه گردد ، با آنان به بحث و گفتگو نشیند و در آنچه دانشش از او پنهان است ، به آنان رجوع کند و آنان ، گواهان داوری اش در میان مردم باشند . إن شاء اللّه !7 / 4اهتمام به آداب داوری7023.الکافی :امام علی علیه السلام به شریح : در حال تأخیرکنندگانِ در پرداخت حقوق مردم از توانمندان و بی نیازان ، که ثروت های مسلمانان را در اختیار حکمرانان می نهند ، بنگر . پس حقوق مردم را از آنان بستان و خانه ها و مستغلّات را بفروش که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «تأخیر مسلمان توانمند ، ستم بر مسلمان است ، و آن که مستغلات و خانه و ثروت ندارد ، جبری بر او نیست» .

و بدان که مردم را بر حق وا ندارد ، جز کسی که آنان را از باطلْ دور سازد . آن گاه ، میان مسلمانان در چهره و سخن و نشستن ، به برابری رفتار کن تا نزدیکت در ستمگری ات طمع نورزند و دشمنت از عدالت تو

ناامید نگردد ، و سوگند را بر مدّعی با آوردن بیّنه (دو شاهد) بازگردان ؛ چرا که این کار ، ابهام را برطرف سازد و داوری را استوار گردانَد .

و بدان که مسلمانان ، عادل اند و برخی بر برخی گواهی دهند ، مگر آن که در جرمی تازیانه خورده و از آن توبه نکرده است ، یا به شهادت نادرستْ شناخته شده است ، یا در مظان اتّهام قرار دارد ؛ و بپرهیز از شِکوه و اظهار رنج و درد در مجلس داوری ، که خداوند ، در آن پاداشی مقرّر داشته و ذخیره ای نیکوست برای آن که به حق ، داوری کند !

و بدان که صلح میان مسلمانان رواست ، مگر صلحی که حلالی را حرام گردانَد یا حرامی را حلال سازد ، و برای آن کس که مدّعیِ شهود غایب است ، مهلتی مقرّر ساز . اگر آنان را احضار کرد،حقّ او ستانده شود،و اگر آنان را حاضر ننمود ، قضیّه بر وی لازم گردد ؛ و بپرهیز از آن که قضاوتی را در باب قصاص و حدود الهی و حقوق مردم به اجرا گذاری ، مگر آن که آن را بر من عرضه داری ! إن شاء اللّه ، و در مجلس داوری منشین ، مگر آن که غذا خورده باشی .

.

7022.امام على عليه السلام :الكافى عن أحمد بن أبى عبد اللّه رفعه :قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام لِشُرَيحٍ : لا تُسارَّ أحَدا فى مَجلِسِکَ ، وإن غَضِبتَ فَقُم ؛ فَلا تَقضِيَنَّ وأنتَ (1) غَضبانٌ . (2) .

1- .فى المصدر : «فأنت» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى كتاب من لا يحضره الفقيه .
2- .الكافى : ج 7 ص 413 ح 5 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 14 ح 3239 .

7021.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الکافی به نقل از احمد بن ابی عبداللّه (به صورت مرفوع) : امیر مؤمنان به شریح فرمود : «در مجلس داوری ، با کسی در گوشی صحبت مکن ، و اگر خشمگین شدی ، به پاخیز . پس در حال خشم ، داوری مکن» . .

7023.الكافى :الإمام علىّ عليه السلام لَمّا بَلَغَهُ أنَّ شُرَيحا يَقضى فى بَيتِهِ : يا شُرَيحُ ، اجلِس فِى المَسجِدِ ؛ فَإنَّهُ أعدلُ بَينَ النّاسِ ، وإنَّهُ وَهنٌ بِالقاضى أن يَجلِسَ فى بَيتِهِ . (1)7022.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى رِفاعَةَ لَمَّا استَقضاهُ عَلَى الأهوازِ (2) : ذَرِ المَطامِعَ ، وخالِفِ الهَوى ، وزَيِّنِ العِلمَ بِسَمتٍ صالِحٍ ، نِعمَ عَونُ الدِّينِ الصَّبرُ ، لَو كانَ الصَّبرُ رَجُلاً لَكانَ رَجُلاً صالِحا .

وإيّاکَ وَالمَلالَةَ ؛ فَإنَّها مِنَ السُّخفِ وَالنَّذالَهِ ، لا تُحضِر مَجلِسَکَ مَن لا يُشبِهُکَ ، وتَخَيَّر لِوِردکَ ، اِقضِ بِالظّاهِرِ ، وفَوِّض إلَى العالِمِ الباطِنَ ، دَع عَنکَ : «أظُنُّ وأحسَبُ وأرى» لَيسَ فى الدّينِ إشكالٌ ، لا تُمارِ سَفيها ولا فَقيها ، أمَّا الفَقيهُ فَيَحرِمُکَ خَيرَهُ ، وأمَّا السَّفيهُ فَيُحزِنُکَ شَرُّهُ . لا تُجادِل أهلَ الكِتابِ إلّا بِالَّتى هِىَ أحسَنُ بِالكِتابِ وَالسُّنَّهِ . لا تُعَوِّد نَفسَکَ الضِّحکَ ؛ فَإنَّهُ يَذهَبُ بِالبَهاءِ ، ويُجَرِّئُ الخُصومَ عَلَى الِاعتِداءِ ، إيّاکَ وقَبولَ التُّحَفِ مِنَ الخُصومِ . وحاذِرِ الدُّخلَهَ (3) . مَنِ ائتَمَنَ امرَأهً حَمقاءَ ، ومَن شاوَرَها فَقَبِلَ مِنها نَدِمَ ، احذَر مِن دَمعَهِ المُؤمِنِ ؛ فَإنَّها تَقصِفُ مَن دَمَّعَها ، وتُطفِئُ بُحورَ النّيرانِ عَن صاحِبِها ، لا تَنبُزِ الخُصومَ ، ولا تَنهَرِ السّائِلَ ، ولا تُجالِس فى مَجلِسِ القَضاءِ غَيرَ فَقيهٍ ، ولا تُشاوِر فِى الفُتيا ؛ فَإنَّمَا المَشورَهَ فِى الحَربِ ومَصالِحِ العاجِلِ ، وَالدّينُ لَيسَ هوَ بِالرَّأيِ ، إنَّما هُوَ الِاتِّباعُ ، لا تُضَيِّعِ الفَرائِضَ وتَتَّكِلَ عَلَى النَّوافِلِ ، أحسِن إلى مَن أساءَ إلَيکَ ، وَاعفُ عَمَّن ظَلَمَکَ ، وَادعُ لِمَن نَصَرَکَ ، وأعطِ من حَرَمَکَ ، وتَواضَع لِمَن أعطاکَ ، وَاشكُرِ اللّهَ عَلى ما أولاکَ وَاحمَدهُ عَلى ما أبلاکَ ، العِلمُ ثَلاثَهٌ : آيَهٌ مُحكَمَهٌ ، وسُنَّهٌ مُتَّبَعَهٌ ، وفَريضَهٌ عادِلَهٌ ، ومِلاكُهُنَّ أمرُنا . (4) .

1- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 534 ح 1897 .
2- .الأَهْواز : مدينه كبيره من مدن إيران ، وهى مركز محافظه خوزستان . تقع فى جنوب غرب إيران قرب الخليج الفارسى . قيل : إنّ الّذى بناها هو أردشير بابكان .
3- .الدُّخله : بطانه الأمر (لسان العرب : ج 11 ص 241 «دخل») .
4- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 534 ح 1899 .

7021.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام هنگامی که به وی خبر رسید که شریح در خانه اش داوری می کند :ای شریح! در مسجد بنشین که آنْ عادلانه تر است میان مردم ، و به درستی که برای قاضی سبُک است که در خانه بنشیند .7020.امام صادق علیه السلام (آنگاه که عبید از ایشان درباره کسی که نمازش را ب) امام علی علیه السلام از نامه اش به رفاعه ، هنگامی که او را برای داوری اهواز خواست : آرزوها را کنار گذار ، و با هوسْ مخالفت کن ، و دانش را با سیمای شایسته بیارا . شکیبایی ، خوبْ کمک کاری است برای دین ؛ اگر شکیبایی مردی بود ، مردی شایسته بود .

بپرهیز از [اظهار] افسردگی که آن ، از سبُکی و فرومایگی است! در مجلست آن را که مانند تو نیست ، حاضر مکن ، و مردان شجاع را برگزین . بر پایه ظاهر ، داوری کن و باطن کارها را به عالِم حقیقی (خداوند) وا گذار . این سخن را کنار گذار که : «گمان می کنم!» یا «به نظرم!» . در دین ، اشکالی نیست . (1) با سفیهان و دین شناسانْ جدال مکن ؛ اما دین شناس ، چون از برکتش تو را محروم سازد ؛ و سفیه ، بدی هایش تو را غمگین کند . با اهل کتاب ، بجز با روش پسندیده قرآن و حدیث ، جدال مکن . خود را به خنده عادت مده که هیبت آدمی را می ریزد و صاحبان دعوا را بر دشمنی جری سازد . از قبول هدیه از صاحبان دعوا بپرهیز و از باطن کارها برحذر باش!

آن که زنی نادان را امین شمارد و با او مشورت کند و بپذیرد ، پشیمان گردد . از اشک مؤمن ، برحذر باش ؛ چرا که هر که او را به گریه آورد ، بشکند و دریاهای آتش را از صاحب اشک ، خاموش سازد . صاحبان دعوا را تحقیر مکن و گدا را [از خود]مران . در مجلس داوری ، جز با دین شناسان هم نشینی مکن و در فتاوا مشورت منما (2) ؛ چرا که مشورت در جنگ و مصلحت های فوری باشد ، و امور دینی با رأی و نظر نیست ، بلکه با تبعیت و پیروی است . امور واجب را ضایع مساز ، در حالی که بر نافله ها (امور مستحب) تکیه کرده باشی .

به آن کس که به تو بدی کرد ، نیکی روا دار ، و از آن که به تو ستم کرد ، گذشت کن ، و برای آن که تو را یاری رسانْد ، دعا کن ، و بر آن کس که تو را محروم کرد ، ببخشای ، و در برابر آن که به تو بخشید ، فروتنی کن .

خدا را بر آنچه به تو بخشید ، سپاس گو و او را بر آنچه تو را آزمود ، ستایش کن . دانش [و معارف دینی] ، سه چیز است : نشانه ای استوار ، سنّتی پیروی شده ، و فریضه ای معتدل ؛ و معیار این سه ، دستورات ماست . .

1- .ظاهرا مراد آن است که احکام الهی روشن و واضح است و جای جدل و فلسفه بافی ندارد . (م)
2- .ظاهرا بدین منظور است که احکام الهی در آن روزگار، روشن بود و جایی برای اجتهادهای پیچیده و دشوار نبود . (م)

7019.امام باقر علیه السلام (در پاسخ زراره که درباره شخصی پرسید که کار خوبی) عنه علیه السلام لِرِفاعَةَ : لا تَقضِ وأنتَ غَضبانُ ، ولا مِنَ النَّومِ سَکرانُ . (1)7018.عدّه الداعی :عنه علیه السلام فی کِتابِهِ إلی مُحَمَّدِ بنِ أبی بَکرٍ : وإذا أنتَ قَضَیتَ بَینَ النّاسِ فَاخفِض لَهُم جَناحَکَ ، ولَیِّن لَهُم جانِبَکَ ، وَابسُط لَهُم وَجهَکَ ، وآسِ بَینَهُم فی اللَّحظِ والنَّظَرِ ، حَتّی لا یَطمَعَ العُظَماءُ فی حَیفِکَ لَهُم ، ولا یَأیَسَ الضُّعَفاءُ مِن عَدلِکَ عَلَیهِم . (2)7017.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (آنگاه که به ایشان عرض شد : کسی کار خوبی انجام م) عنه علیه السلام :مَنِ ابتُلِیَ بِالقَضاءِ فَلیُواسِ بَینَهُم فِی الإِشارَهِ وفِی النَّظَرِ ، وفِی المَجلِسِ . (3)7020.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمَّا سَأَلَهُ عُبیدٌ عن الرجُلِ یَدخُلُ فی الص) عنه علیه السلام :یَنبَغی لِلحاکِمِ أن یَدَعَ التَّلَفُّتَ إلی خَصمٍ دونَ خَصمٍ ، وأن یُقَسِّمَ النَّظَرَ فیما بَینَهُما بِالعَدلِ ، ولا یَدَعَ خَصما یُظهِرُ بَغیا عَلی صاحِبِهِ . (4)7019.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (لمّا سَأَلَهُ زرارهُ عن الرَّجُلِ یَعمَلُ الشیءَ) الإمام الصادق علیه السلام :إنَّ رَجُلاً نَزَلَ بِأمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام ، فَمَکَثَ عِندَهُ أیّاما ، ثُمَّ تَقَدَّمَ إلَیهِ فی خُصومَهٍ لَم یَذکُرها لِأَمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام ، فَقالَ لَهُ : أ خَصمٌ أنتَ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : تَحَوَّلَ عَنّا ! إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله نَهی أن یُضافَ الخَصمُ إلّا ومَعَهُ خَصمُهُ . (5)7 / 5عَزلُ مَن تَخَلَّفَ عَنِ الآدابِ7016.امام صادق علیه السلام :عوالی اللآلی :إنَّ أمیرَ المُؤمِنینَ وَلّی أبَا (6) الأَسوَدِ الدُّؤلِیَّ القَضاءَ ثُمَّ عَزَلَهُ ، فَقالَ لَه: لِمَ عَزَلتَنی وما جَنَیتُ وما خُنتُ ؟ فَقالَ علیه السلام : إنّی رَأَیتُ کَلامَکَ یَعلو عَلی کَلامِ الخَصمِ . (7) .

1- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 537 ح 1909 ؛ دستور معالم الحکم : ص 63 .
2- .تحف العقول : ص 177 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 586 ح 733 .
3- .الکافی : ج 7 ص 413 ح 3 ، تهذیب الأحکام : ج 6 ص 226 ح 543 کلاهما عن السکونی عن الإمام الصادق علیه السلام ؛ نصب الرایه : ج 4 ص 73 وفیه «فلیسوّ» بدل «فلیواس» .
4- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 533 ح 1895 .
5- .الکافی : ج 7 ص 413 ح 4 ، تهذیب الأحکام : ج 6 ص 226 ح 544 کلاهما عن السکونی ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 12 ح 3236 وفیه «حکومه» بدل «خصومه» ؛ السنن الکبری : ج 10 ص 232 ح 20470 عن الحسن نحوه .

6- .فى المصدر : «أبو» ، وهو تصحيف .
7- .عوالى اللآلى : ج 2 ص 343 ح 5 .

7 / 5 عزل قُضات متخلّف از رعایت آداب

7015.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام به رفاعه : داوری مکن در حالی که خشمگینی ، و نیز آن گاه که مستِ خوابی .7014.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به محمّد بن ابی بکر : و هرگاه در میان مردمْ داوری می کنی ، در برابر آنان فروتنی کن و به نرمی رفتار نما و گشاده رو باش و در نگاه کردن به گوشه چشم و خیره شدن ، با برابری رفتار کن ، تا بزرگان ، به ستمگری ات به سود آنان طمع نکنند و ناتوانان ، از عدالت تو بر آنها ناامید مباشند .7013.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن که حرفه داوری را پیشه سازد ، باید میان مردم در اشاره و نگاه و نشستن ، برابری کند .7016.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :سزاوار است که قاضی ، توجّه به یکی از صاحبان دعوا به تنهایی را کنار گذارد و نگاه خودش را میان آنان ، عادلانه تقسیم کند ، و مگذارد که صاحب دعوایی بر دیگری ستم روا دارد .7015.عنه علیه السلام :امام صادق علیه السلام :مردی بر امیر مؤمنان ، فرود آمد و چند روزی نزد او توقّف کرد . آن گاه نزاعی را بر او عرضه داشت که ابتدا به امیر مؤمنان ، یادآوری نکرده بود . امیر مؤمنان به وی فرمود : «آیا تو یک طرف دعوایی؟» . گفت : بلی . فرمود : «از نزد ما بیرون شو . به درستی که رسول خدا نهی کرد که یک طرف دعوا مهمان شود ، مگر آن که طرف دیگر دعوا با او باشد» .7 / 5عزل قُضات متخلّف از رعایت آداب7012.امام صادق علیه السلام :عوالی اللآلی :به درستی که امیرمؤمنان ، ابوالاسود دئلی را به سِمت قضاوتْ منصوب کرد . سپس او را عزل کرد . [ابو الأسود] به وی گفت : چرا مرا عزل کردی ، در حالی که نه جنایت کردم و نه خیانت؟

فرمود : «دیدم صدای تو بلندتر از صدای صاحب دعواست» .

.

7 / 6مُراقَبَهُ قَضاءِ القُضاهِ7011.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ ، بَعدَ أن ذَكَرَ كَيفِيَّةَ اختِيارِ القُضاهِ : ثُمَّ أكثِر تَعاهُدَ قَضائِهِ . (1)7010.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام لِشُرَيحٍ : إيّاکَ أن تُنَفِّذَ قَضِيَّةً فى قِصاصٍ أو حَدٍّ مِن حُدودِ اللّهِ أو حَقٍّ مِن حُقوقِ المُسلِمينَ حَتّى تَعرِضَ ذلِکَ عَلَىَّ إن شاءَ اللّهُ . (2)7009.بحار الأنوار :الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا وَلّى أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ شُرَيحا القَضاءَ اشتَرَطَ عَلَيهِ أن لا يُنَفِّذَ القَضاءَ حَتّى يَعرِضَهُ عَلَيهِ . (3)7 / 7التَّحذيرُ مِنَ الجَورِ والجَهلِ فى القَضاءِ7009.بحار الأنوار :الإمام علىّ عليه السلام :أفظَعُ شَىءٍ ظُلمُ القُضاهِ . (4)7008.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :مَن جارَت أقضِيَتُهُ زالَت قُدرَتُهُ . (5) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 605 ح 744 .
2- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 226 ح 541 ، الكافى : ج 7 ص 412 ح 1 كلاهما عن سلمه بن كهيل ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 16 ح 3243 نحوه .
3- .الكافى : ج 7 ص 407 ح 3 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 217 ح 510 كلاهما عن هشام بن سالم ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 534 ح 1898 نحوه .
4- .غرر الحكم : ح 3011 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 119 ح 2671 .
5- .غرر الحكم : ح 7943 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 454 ح 8161 .

7 / 6 مراقبت از قضاوت قُضات

7 / 7 پرهیزاندن از قضاوت ستمگرانه و ناآگاهانه

7 / 6مراقبت از قضاوت قُضات7005.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به سؤال علاء بن فضیل از تفسیر این آیه «) امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر ، پس از آن که چگونگی گزینش قُضات را گوشزد کرد : آن گاه ، از داوری او بسیار مراقبت کن .7004.امام صادق علیه السلام (در تفسیر همان آیه) امام علی علیه السلام به شریح : بپرهیز از آن که حکمی را درباره قصاص یا حدود الهی یا حقوق مسلمانان ، به اجراگذاری ، مگر آن که آن را بر من عرضه داری . إن شاء اللّه !7007.مستدرک الوسائل :امام صادق علیه السلام :آن گاه که امیر مؤمنان ، شریح را به سمت قضاوت منصوب کرد ، با وی شرط کرد که داوری ها را به اجرا نگذارد ، مگر آن که بر او عرضه دارد .7 / 7پرهیزاندن از قضاوت ستمگرانه و ناآگاهانه7004.عنه علیه السلام (أیضا فی تفسیرِ الآیهِ) امام علی علیه السلام :زشت ترین کار ، ستمِ قُضات است .7003.امام صادق علیه السلام (درباره آیه «هرکه امید دیدار پروردگارش را دارد .) امام علی علیه السلام :آن که داوری هایش ستم باشد ، قدرتش نابود شود .

.

7002.امام باقر عليه السلام :عنه عليه السلام :إنَّ مِن أبغَضِ الخَلقِ إلَى اللّهِ عَزَّوجَلَّ لَرَجُلينِ : ... ورَجُلٌ قَمَشَ (1) جهلاً فى جُهّالِ النّاسِ ، عانٍ بِأغباشِ الفِتنَهِ (2) ، قَد سَمّاهُ أشباهُ النّاسِ عالِما ولَم يَغنَ فيهِ يَوما سالِما ، بَكَّرَ فَاستَكثَرَ ، ما قَلَّ مِنهُ خَيرٌ مِمّا كَثُرَ ، حَتّى إذَا ارتَوى مِن آجِنٍ (3) وَاكتَنَزَ مِن غَيرِ طائِلٍ جَلَسَ بَينَ النّاسِ قاضِياً ضامِنا لِتَخليصِ مَا التَبَسَ عَلى غَيرِهِ ، وإن خالَفَ قاضِيا سَبَقَهُ ، لَم يَأمَن أن يَنقُضَ حُكمَهُ مَن يَأتى بَعدَهُ ، كَفِعلِهِ بِمَن كانَ قَبلَهُ ، وإن نَزَلَت بِهِ إحدَى المُبهَماتِ المُعضِلاتِ هَيَّأَ لَها حَشواً مِن رَأيِهِ ، ثُمّ قَطَعَ بِهِ ، فَهُوَ مِن لَبسِ الشُّبُهاتُ فى مِثلِ غَزلِ العَنكَبوتِ لا يَدرى أصابَ أم أخطَأَ ، لا يَحسَبُ العِلمَ فى شَىءٍ مِمّا أنكَرَ ، ولا يَرى أنَّ وراءَ ما بَلَغَ فيهِ مَذهَبا ، إن قاسَ شَيئا بِشَىءٍ لَم يُكَذِّب نَظَرَهُ ، وإن أظلَمَ عَلَيهِ أمرٌ اِكتَتَمَ بِهِ ، لِما يَعلَمُ مِن جَهلِ نَفسِهِ ، لِكَيلا يُقالَ لَهُ : لا يَعلَمُ ، ثُمَّ جَسَرَ فَقَضى ، فَهُوَ مِفتاحُ عَشَواتٍ ، رَكّابُ شُبُهاتٍ ، خَبّاطُ جَهالاتٍ ، لا يَعتَذِرُ مِمّا لا يَعلَمُ فَيَسلَمَ ، ولا يَعَضُّ فِى العِلمِ بِضِرسٍ قاطِعٍ فَيَغنَمَ ، يَذرِى الرِّواياتِ ذَرو الرّيحِ الهَشيمِ ، تَبكى مِنهُ المَواريثُ ، وتَصرُخُ مِنهُ الدِّماءُ ، يُستَحَلُّ بِقَضائِهِ الفَرجُ الحَرامُ ، ويُحَرَّمُ بِقَضائِهِ الفَرجُ الحَلالُ ، لا مَلىءٌ (4) بِإصدارِ ما عَلَيهِ وَرَد ، ولا هُوَ أهلٌ لِما مِنهُ فَرَطَ مِن ادِّعائِهِ عِلمَ الحَقِّ . (5)راجع : الإرشاد : ج 1 ص 194 222 . قضاء أمير المؤمنين عليه السلام للتسترى .

.

1- .القَمْش: جمع الشىء (لسان العرب: ج 6 ص 338 «قمش»).
2- .العانى : الأسير ، وأغباش الفتنه : ظُلمها (النهايه : ج 3 ص 314 «عنا» و ص 339 «غبش») .
3- .الماء المتغيّر الطعم واللون (النهايه: ج 1 ص 26 «أجن»).
4- .الملىء : الثقهُ الغنىُّ (النهايه : ج 4 ص 352 «ملأ») .
5- .الكافى : ج 1 ص 55 ح 6 عن ابن محجوب رفعه ، نهج البلاغه : الخطبه 17 ، الإرشاد : ج 1 ص 231 ، الاحتجاج : ج 1 ص 621 ح 143 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 2 ص 284 ح 2 وراجع المعيار والموازنه : ص 289 .

7000.عدّه الداعی :امام علی علیه السلام :به درستی که دشمن ترینِ آفریدگان ، نزد خداوند عز و جل دو کس اند : ... و کسی که مردانی را از میان نادانان گرد می آورد ، گرفتار تاریکی فتنه هاست . آدم نمایان ، او را دانا نامیده اند در حالی که یک روز را به سلامت نگذرانده است . آغاز می کند و چیزی را فراوان گِرد می آورَد که اندکش از بسیارش بهتر است ، تا آن گاه که از آبِ بدمزه ، سیراب شود و دانش بیهوده اندوزد . پس میان مردم ، به داوری می نشیند و خود را عهده دار گشودن مشکل دیگری می بیند ؛ و اگر با [نظر]قاضیِ پیش از خود مخالفت کند ، در امان نیست که آن [قاضی] که پس از او می آید ، حکم او را بشکند ، آن گونه که او با پیشینیان کرد ؛ و اگر کارِ سربسته و دشواری نزد او ببَرَند ، یاوه هایی چند از رأی خود ، آماده می گردانَد و سپس حکم قطعی می دهد .

پس او با فرورفتن در امور مشتبه ، گویا در تنیده های عنکبوت است که نمی داند بر خطاست یا به حقیقت رسیده است . آنچه را خود نپذیرد ، علم به حساب نمی آورَد و جز آنچه خود بدان رسیده ، مذهبی را نمی بیند . اگر چیزی را به چیزی قیاس کند [و به اشتباه خویش هم پی ببرد] ، رأی خود را تکذیب نمی کند و اگر حکمی را نداند ، آن را می پوشانَد ؛ چرا که از نادانی خویش آگاه است ، تا درباره وی نگویند که نمی داند . آن گاه جسارت می ورزد و داوری می کند . پس او کلید تاریکی هاست ، مرتکب شبهات است و سرگردان جهالت ها .

از آنچه نمی داند ، عذر نخواهد تا سالم مانَد و به دانش ، از روی قطع و یقین نچسبد تا بهره بَرَد . روایت ها را می پراکَنَد ، چنان که باد ، کاه را زیر و رو می سازد . ارثیه ها[ی به ناحق تقسیم شده] از او می گریند و خون ها از او فریاد می کنند . با دادرسی اش ، ناموس حرام ، حلال می گردد و حلال ، حرام می شود . نه در صدور حکم آنچه بر او وارد شود ، مورد اعتماد است ، و نه در آنچه از او سر می زند ، شایسته است ؛ چرا که مدّعی دانستن حقیقت است . .

7 / 8مُباشَرَهُ الإِمامِ القَضاءَ بِنَفسِهِ7002.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :عوالى اللآلى :رُوِىَ عَن عَلِىٍّ عليه السلام أَنَّهُ كانَ يَفعَلُ ذلِکَ [أى القَضاءَ] فى مَسجِدِ الكوفَهِ ، ولَهُ بِهِ دَكَّهٌ مَعروفَهٌ بِدَكَّهِ القَضاءِ . (1)6989.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :إرشاد القلوب :رُوِىَ أَنَّهُ عليه السلام كانَ إذا يَفرُغُ مِنَ الجِهادِ يَتَفَرَّغُ لِتَعليمِ النّاسِ ، وَالقَضاءِ بَينَهُم . (2)6988.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام ومِن كَلامٍ لَهُ عليه السلام وقَد جَمَعَ النّاسَ وحَضَّهُم عَلَى الجِهادِ فَسَكَتوا مَلِيّا ، فَقالَ عليه السلام : ما بالُكُم ؟ أ مُخرَسونَ أنتُم ؟ فَقالَ قَومٌ مِنهُم: يا أميرَ المُؤمِنينَ إن سِرتَ سِرنا مَعَکَ . فَقالَ عليه السلام :

ما بالُكُم ؟ لا سُدِّدتُم لِرُشدٍ ، ولا هُديتُم لِقَصدٍ ! أ فى مِثلِ هذا يَنبَغى لى أن أخرُجَ ؟ وإنَّما يَخرُجُ فى مِثلِ هذا رَجُلٌ مِمَّن أرضاهُ مِن شُجعانِكُم وذَوى بَأسِكُم ، ولا يَنبَغى لى أن أدَعَ الجُندَ وَالمِصرَ وبَيتَ المالِ وجِبايَهَ الأرضِ وَالقَضاءَ بَينَ المُسلِمينَ وَالنَّظَرَ فى حُقوقِ المُطالِبينَ ، ثُمَّ أخرُجَ فى كَتيبَهٍ أتبَعُ أخرَى أتَقَلقَلُ تَقَلقُلَ القِدحِ فِى الجَفيرِ (3) الفارِغِ ، وإنَّما أنَا قُطبُ الرَّحا تَدورُ عَلَىَّ وأنَا بِمَكانى ، فَإِذا فَارَقتُهُ استَحارَ مَدارُهَا وَاضطَرَبَ ثِفالُها (4) ، هذا لَعَمرُ اللّهِ الرَّأىُ السّوءُ . (5) .

1- .عوالى اللآلى : ج 2 ص 344 ح 8 .
2- .إرشاد القلوب : ص 218 ، عدّه الداعى : ص 101 ، بحار الأنوار : ج 103 ص 16 ح 70 .
3- .القِدْح : السهم ، والجَفير : الكنانه والجَعْبه الَّتى تُجعل فيها السهام (النهايه : ج 4 ص 20 «قدح» و ج 1 ص 278 «جفر») .
4- .الثِّفال : جلده تُبْسط تحت رحا اليد ليقع عليها الدقيق (النهايه : ج 1 ص 215 «ثفل») .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 119 .

7 / 8 داوری مستقیم امام

7 / 8داوری مستقیم امام6985.امام علی علیه السلام :عوالی اللآلی :از علی علیه السلام گزارش شده که خود ، در مسجد کوفه به قضاوت می نشست و برای او سکّویی بود ، معروف به «سکّوی قضاوت» .6984.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :إرشاد القلوب :گزارش شده وقتی علی علیه السلام از جهادْ فراغت می یافت ، به آموزش مردم و داوری میان آنان می پرداخت .6983.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از سخنان او به هنگامی که مردم را گِرد آورد و به جهاد ترغیب کرد و همه سکوت کردند : «چه شده است شما را؟ آیا لالید؟» .

گروهی گفتند : ای امیر مؤمنان ! اگر تو حرکت کنی ، ما با تو حرکت کنیم .

آن گاه فرمود : «چه شده است شما را؟ توفیق رستگاری نیابید و به راه انصاف و عدل ، هدایت مشوید ! آیا در این هنگامه سزاوار است که من بیرون شوم؟ برای چنین کاری مردی از شما باید بیرون رود که او را در دلیری و تدبیر ، بپسندم . نشاید که شهر و سپاه و بیت المال و جمع آوری خراج و قضاوت میان مسلمانان و نگریستن در حق طلبکاران را واگذارم . آن گاه با دسته ای بیرون روم و به دنبال دسته ای دیگر راه بیفتم و چون تیرِ در تیردانِ خالی ، از این سو به آن سو درغلتم . همانا من قطب آسیابم که بر گردِ من بچرخد و من برجا ایستاده ام . اگر از آن جدا شوم ، مدارِ آن بلرزد و سنگ زیرین ، به اضطراب در آید . به خدا که این ، رأیی خطاست» .

.

7 / 9رَفعُ اختِلافُ القُضاهِ فِی الأَحکامِ6984.عنه صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ : ... ثُمَّ حَمَلَهُ الأَخبارِ لِأَطرافِکَ قُضاهٌ تَجتَهِدُ فیهم نَفسَهُ ، لا یَختَلِفونَ ولا یَتَدابَرونَ فی حُکمِ اللّهِ وسُنَّهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ فَإِنَّ الِاختِلافَ فِی الحُکمِ إضاعَهٌ لِلعَدلِ وغِرَّهٌ فِی الدّینِ وسَبَبٌ مِنَ الفُرقَهِ . وقَد بَیَّنَ اللّهُ ما یَأتونَ وما یُنفِقونَ ، وأمَرَ بِرَدِّ ما لا یَعلَمونَ إلی مَنِ استَودَعَهُ اللّهُ عِلمَ کِتابِهِ ، وَاستَحفَظَهُ الحُکمَ فیهِ ، فَإِنَّمَا اختِلافُ القُضاهِ فی دُخولِ البَغیِ بَینَهُم واکتِفاءُ کُلِّ امرِیً مِنهُم بِرَأیِهِ دونَ مَن فَرَضَ اللّهُ وِلایَتَهُ ، لَیسَ یَصلُحُ الدّینُ ولا أَهلُ الدّینِ عَلی ذلِکَ . ولکِن عَلَی الحاکِمِ أن یَحکُمَ بِما عِندَهُ مِنَ الأَثَرِ وَالسُّنَّهِ ، فَإِذا أعیاهُ ذلِکَ رَدَّ الحُکمَ إلی أهلِهِ ، فَإِن غابَ أهلُهُ عَنهُ ناظَرَ غَیرَهُ مِن فُقَهاءِ المُسلِمینَ لَیسَ لَهُ تَرکُ ذلِکَ إلی غَیرِهِ .

ولَیسَ لِقاضِیَینِ مِن أهلِ المِلَّهِ أن یُقیما عَلَی اختِلافٍ فی الحُکمِ دونَ ما رُفِعَ ذلِکَ إلی وَلِیِّ الأَمرِ فیکُم فَیَکونُ هوَ الحاکِمَ بِما عَلَّمَهُ اللّهُ ، ثُمَّ یَجتَمِعانِ عَلی حُکمِهِ فیما وافَقَهُما أو خالَفَهُما ، فَانظُر فی ذلِکَ نَظَرا بَلیغا ؛ فَإِنَّ هذَا الدّینَ قَد کانَ أسیرا بِأَیدِی الأَشرارِ ، یُعمَلُ فیهِ بِالهَوی ، وتُطلَبُ بِهِ الدُّنیا .

وَاکتُب إلی قُضاهِ بُلدانِکَ فَلیَرفَعوا إلَیکَ کُلَّ حُکمٍ اختَلَفوا فیهِ عَلی حُقوقِهِ . ثُمَّ تَصَفَّح تِلکَ الأَحکامَ ؛ فَما وافَقَ کِتابَ اللّهِ وسُنَّهَ نَبِیِّهِ وَالأَثَرَ مِن إمامِکَ فَأمضِهِ وَاحمِلهُم عَلَیهِ . ومَا اشتَبَهَ عَلَیکَ فَاجمَع لَهُ الفُقَهاءَ بِحَضرَتِکَ فَناظِرهُم فیهِ ، ثُمَّ أمضِ ما یَجتَمِعُ عَلَیهِ أقاویلُ الفُقَهاءِ بِحَضرَتِکَ مِنَ المُسلِمینَ ؛ فَإِنَّ کُلَّ أمرٍ اختَلَفَ فیهِ الرَّعِیَّهُ مَردودٌ إلی حُکمِ الإِمامِ ، وعَلَی الإِمامِ الِاستِعانَهُ بِاللّهِ ، وَالِاجتِهادُ فی إقامَهِ الحُدودِ ، وجَبرُ الرَّعِیَّهِ عَلی أمرِهِ ، ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ . (1) .

1- .تحف العقول : ص 136 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 251 ح 1 .

7 / 9 وحدت رویّه قضایی

7 / 9وحدت رویّه قضایی6981.امام باقر علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : ... سپس به گزارشگران اخبار قضایی از اطراف حکومتت [توجّه کن]که قاضیانی برای اطراف مملکت [انتخاب شوند]که اختلاف نمی ورزند و به حکم خدا و سنّت پیامبر خدا پشت نمی کنند ؛ چرا که اختلاف در حکم ، موجب تباه سازی عدل و خطری برای دین و سبب جدایی است . به درستی که خداوند ، بیان کرده که چه بیاورند و به چه بپردازند ، و دستور داده آنچه را که نمی دانند ، به کسانی که خداوندْ دانشِ کتابش را به آنان سپرده، برگردانند.

همه اختلاف قُضات آن است که بین خود ، سر به طغیان آورند و بی توجّه به [نظر] آن کس که خداوند ، ولایت او را واجب کرده ، هر یکْ خودسرانه رأی دهند که کار دین و دینداران ، با چنین روشی به اصلاح و نیکی نینجامد ؛ ولی بر حاکم است که به موجب قانون و سنّتی که در دست دارد ، داوری کند و چون از آن درمانْد ، داوری را به شایستگانش (ولیّ امر) رجوع دهد ، و اگر به او دسترس نداشت ، با دیگر دین شناسان مسلمان ، رایزنی و مباحثه کند و حق ندارد راه دیگری را انتخاب نماید .

و دو قاضی ملّت اسلام را نشاید که در اختلاف حکم خود ، پافشاری کنند و آن را به ولیّ امر بین خود ، رجوع ندهند تا او طبق دانشی که خداوند به او آموخته ، داوری کند و هر دو به داوری او ، چه موافق و چه مخالف نظر ایشان باشد ، رضا دهند . در این باره نیکْ نظر کن ؛ زیرا این دین [و آیین دادرسی]روزگاری به دست تبهکاران ، اسیر بوده است وبه هوای نفس با آن رفتار می شده و دنیا را بدان می خواسته اند .

به قاضیان شهرهای خود بنویس تا هر حکمی را که در حق و ناحق بودنش اختلاف دارند ، به تو ارجاع دهند . سپس آن احکام را بررسی کن و هرچه را موافق کتاب خدا و سنّت پیامبر او و دستور امام توست ، امضا کن و آنان را به اجرای آن وا دار ؛ و هرچه بر تو مشتبه شد ، دین شناسانی را که نزدت هستند ، گِرد آور و با ایشان ، مباحثه کن . آن گاه ، آرای دین شناسان مسلمان حاضر ، بر هرچه قرار گرفت ، همان را امضا کن ؛ زیرا هر حکمی که مورد اختلاف شهروندان است ، به امام ارجاع می شود و بر

امام است که از خدا یاری جوید و در برپاداری حدود و وا داشتن شهروندان به فرمان خدا بکوشد ، و نیرویی جز به خداوند نباشد .

.

6980.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فى ذَمِّ اختِلافِ العُلَماءِ فِى الفُتيا : تَرِدُ عَلى أحَدِهِمُ القَضِيَّةُ فى حُكمٍ مِنَ الأحكامِ فَيَحكُمُ فيها بِرَأيِهِ ، ثُمَّ تَرِدُ تِلكَ القَضِيَّةُ بِعَينِها عَلى غَيرِهِ فَيَحكُمُ فيها بِخِلافِ قَولِهِ ، ثُمَّ يَجتَمِعُ القُضاةُ بِذلِكَ عِندَ الإمامِ الَّذِى استَقضاهُم ، فَيُصَوِّبُ آراءَهُم جَميعا وإلهُهُم واحِدٌ ! ونَبِيُّهُم واحِدٌ ! وكِتابُهُم واحِدٌ !

أفَأَمَرَهُمُ اللّهُ سُبحانَهُ بِالاِختِلافِ فَأَطاعوهُ ! أم نَهاهُم عَنهُ فَعَصَوُه ! أم أنزَلَ اللّهُ سُبحانَهُ دينا ناقِصا فَاستَعانَ بِهِم عَلى إتمامِهِ ! أم كانوا شُرَكاءَ لَهُ ، فَلَهُم أن يَقولوا ، وعَلَيهِ أن يَرضى ! أم أنزَلَ اللّهُ سُبحانَهُ دينا تامّا فَقَصَّرَ الرَّسولُ صلى الله عليه و آله عَن تَبليغِهِ وأدائِهِ ، وَاللّهُ سُبحانَهُ يَقولُ: «مَّا فَرَّطْنَا فِى الْكِتَبِ مِن شَىْ ءٍ» (1) وفيهِ تِبيانٌ لِكُلِّ شَىءٍ ، وذَكَرَ أنَّ الكِتابَ يُصَدِّقُ بَعضُهُ بَعضا ، وأنَّهُ لَا اختِلافَ فيهِ ، فَقالَ سُبحانَهُ : «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلَفًا كَثِيرًا» (2) وإنَّ القُرآنَ ظاهِرُهُ أنيقٌ وباطِنُهُ عَميقٌ، لا تَفنى عَجائِبُهُ، ولا تَنقَضى غَرائِبُهُ، ولاتُكشَفُ الظُّلُماتُ إلّا بِهِ . (3)7 / 10إقامَةُ الحُدودِ عَلَى القَريبِ وَالبَعيدِ6998.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَةٍ لَهُ : إنَّ أحَقَّ ما يُتَعاهَدُ الرّاعى مِن رَعِيَّتِهِ أن يَتَعاهَدَهُم بِالَّذى للّهِ عَلَيهِم فى وَظائِفِ دينِهِم ، وإنَّما عَلَينا أن نَأمُرَكُم بِما أمَرَكُم اللّهُ بِهِ ، وأن نَنهاكُم عَمّا نَهاكُمُ اللّهُ عَنهُ ، وأن نُقيم أمرَ اللّهِ فى قَريبِ النّاسِ وبَعيدِهِم لا نُبالى فيمَن جاءَ الحقُّ عَلَيهِ . (4) .

1- .الأنعام : 38 .
2- .النساء : 82 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 18 ، الاحتجاج : ج 1 ص 620 ح 142 ، بحار الأنوار : ج 2 ص 284 ح 1 .
4- .الغارات : ج 2 ص 501 عن الأصبغ بن نباته ، بحار الأنوار : ج 27 ص 254 ح 15 .

7 / 10 به پا داشتن حدود ، بر نزدیک و دور

6996.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام در نکوهش اختلاف عالمان در فتوا : بر یکی از آنان ، واقعه ای در حوزه یکی از احکام ، عرضه می گردد و او بر پایه رأی خود ، در آن حکم می کند . آن گاه ، همان واقعه بر دیگری عرضه می گردد و او برخلاف اوّلی حکم می کند . آن گاه ، قُضاتْ نزد پیشوایی که آنان را به قضاوت گمارده ، جمع می شوند و او رأی همه را درست می داند ، با آن که خدایشان یکی است ، پیامبرشان یکی است ، و کتابشان یکی است .

آیا خداوند سبحان به آنان دستور داد که اختلاف کنند و آنان ، پیروی کردند؟! یا آن که خداوند ، از اختلافْ بازشان داشت و آنان نافرمانی کردند؟ آیا خداوند سبحان ، دینی ناتمام فرو فرستاد و از آنان برای تکمیلش کمک جُست؟! یا آنان با خداوند ، شریک اند و رواست که نظر دهند و بر خداوند است که بپذیرد؟! یا آن که خداوند سبحان ، دینِ کاملی فرو فرستاد وپیامبر صلی الله علیه و آله در رساندنش کوتاهی کرد؟! چرا که خداوند سبحان می گوید : «ما در آن کتاب ، چیزی را فروگذار نکردیم» ، و در آن کتاب ، تبیین هر چیزی است و [خداوند]یاد کرد که پاره ای از قرآن ، پاره دیگرش را تصدیق می کند و در آن ، اختلافی نیست و فرمود : «اگر از نزد غیر خدا بود ، در آن اختلاف فراوان می یافتند» ، و قرآن ، ظاهری زیبا و باطنی ژرف دارد ، شگفتی هایش سپری نگردد ، غرایب آن به پایان نرسد ، و تاریکی ها جز بدان زدوده نشوند .7 / 10به پا داشتن حدود ، بر نزدیک و دور6999.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (و قد رَآهُ شَدَّادُ بنُ أوسٍ یَبکی فَسَأَلَهُ عم) امام علی علیه السلام در سخنرانی اش : شایسته ترین چیزی که زمامدار از شهروند باید مراقبت کند ، مواظبت بر انجام دادن اموری است که خداوند بر آنان ، در حوزه وظایف دینی حق دارد ، و همانا بر ماست که به شما فرمان دهیم بدانچه خداوند ، بدان فرمان داده است ، و باز داریم شما را از آنچه خداوندْ باز داشته است ، و این که دستور خداوند را بر مردمان نزدیک و دور ، به پا داریم و پروا نکنیم که حق ، درباره چه کسی جاری می شود .

.

7000.عدّه الداعى عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام أمَرَ قَنبَرا أن يَضرِبَ رَجُلاً حَدّا ، فَغَلُظَ قَنبَرٌ فَزادَهُ ثَلاثَهَ أسواطٍ ، فَأقادَهُ عَلِىٌّ عليه السلام مِن قَنبَرٍ ثَلاثَهَ أسواطٍ . (1)7001.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام لِعُمَرَ بنِ الخَطّابِ : ثَلاثٌ إن حَفِظتَهُنَّ وعَمِلتَ بِهِنَّ كَفَتكَ ما سِواهُنَّ ، وإن تَرَكتَهُنَّ لَم يَنفَعكَ شَىءٌ سِواهُنَّ ، قالَ : وما هُنَّ يا أبَا الحَسَنِ ؟

قالَ : إقامَه الحُدودِ عَلَى القَريبِ وَالبَعيدِ ، وَالحُكمُ بِكِتابِ اللّهِ فِى الرِّضى والسُّخطِ ، وَالقَسمُ بِالعَدلِ بَينَ الأحمَرِ والأسوَدِ .

قالَ عُمَرُ : لَعَمْرى لَقَد أوجَزتَ وأبلَغتَ . (2)راجع : ج 6 ص 578 (النجاشى) و ص 580 (طارق بن عبداللّه) .

7 / 11الخُضوعُ لِلقَضاءِ6989.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الكامل فى التاريخ عن الشعبى :وَجَدَ عَلِىٌّ دِرعا لَهُ عِندَ نَصرانِىٍّ ، فَأقبَلَ بِهِ إلى شُرَيحٍ وجَلَسَ إلى جانِبِهِ ، وقالَ: لَو كانَ خَصمى مُسلِما لَساوَيتُهُ ، وقالَ: هذِهِ دِرعى . فَقالَ النَّصرانِىُّ: ماهِىَ إلّا دِرعى ، ولَم يَكذِب أميرُ المُؤمِنينَ . فَقالَ شُرَيحٌ لِعَلِىٍّ: أ لَكَ بَيِّنَهٌ ؟ قالَ: لا ، وهوَ يَضحَكُ . فَأخَذَ النَّصرانِىُّ الدِّرعَ ومَشى يَسيرا ثُمَّ عادَ وقالَ:

أشهَدُ أنَّ هذِهِ أحكامُ الأَنبِياءِ ، أميرُ المُؤمِنينَ قَدَّمَنى إلى قاضِيهِ ، وقاضيهِ يَقضى عَلَيهِ !

ثُمَّ أسلَمَ وَاعتَرَفَ أنَّ الدِّرعَ سَقَطَت مِن عَلِىٍّ عِندَ مَسيرِهِ إلى صِفّينَ ، فَفَرِحَ عَلِىٌّ بِإسلامِهِ ووَهَبَ لَهُ الدِّرعَ وفَرَسا ، وشَهِدَ مَعَهُ قِتالَ الخَوارِجِ . (3) .

1- .الكافى : ج 7 ص 260 ح 1 عن الحسن بن صالح الثورى ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 278 ح 1085 عن الحسن بن صالح بن حىّ عن الإمام الصادق عليه السلام ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 444 ح 1552 نحوه .
2- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 227 ح 547 عن الحلبى ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 208 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 147 وراجع دعائم الإسلام : ج 2 ص 443 ح 1543 .

3- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 443 ، جواهر المطالب : ج 2 ص 127 .

7 / 11 تسلیم در برابر داوری

6990.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :همانا امیر مؤمنان دستور داد که قنبر بر مردی به عنوان حد ، تازیانه زند . قنبر آن حد را افزون کرد و سه تازیانه بیشتر زد . علی علیه السلام از قنبر برای مرد تازیانه خورده ، سه تازیانه قصاص گرفت .6991.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :امیرمؤمنان به عمربن خطاب فرمود : «سه چیزند که اگر آنها را پاس داری و بدانها عمل کنی ، از غیر آنها بی نیازت کنند ، و اگر آن سه را رها کنی ، سایر امور برایت سودمند نباشند» .

عمر گفت : آن سه چیستند ای ابوالحسن؟

فرمود : «جاری ساختن حدود بر نزدیک و دور ؛ داوری براساس کتاب خداوند در خشنودی و خشم ؛ و تقسیم عادلانه میان سرخ و سیاه» .

عمر گفت : به جانم سوگند ، کوتاه و رسا گفتی .ر . ک : ج 6 ص 579 (نجاشی) و ص 581 (طارق بن عبد اللّه) .

7 / 11تسلیم در برابر داوری6949.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الکامل فی التاریخ به نقل از شعبی : علی علیه السلام سپرش را نزد مردی نصرانی یافت . او را پیش شُرَیح آورد و در کنارش نشست و فرمود : «اگر طرف نزاع من مسلمانی بود ، با او برابری می کردم» و فرمود : «این ، سپرِ من است» .

نصرانی گفت : این ، سپر من است و امیر مؤمنان ، دروغ نمی گوید !

شریح به علی علیه السلام گفت : آیا بیّنه داری؟

در حالی که می خندید ، فرمود : «نه» .

نصرانی سپر را برداشت و مقداری رفت و سپس برگشت و گفت : گواهی می دهم که اینها ، دستورات پیامبران است . امیر مؤمنان ، مرا نزد قاضی خود برد و قاضی اش بر زیان او حکم کرد .

آن گاه مسلمان شد و اعتراف کرد که سپر ، از علی علیه السلام ، هنگامی که به صفّین می رفت ، افتاده است . علی علیه السلام از اسلام آوردن او خشنود گشت و سپر و اسبی به وی بخشید و آن نصرانی ، در جنگ با خوارج ، به همراه او حضور یافت .

.

6994.عنه صلى الله عليه و آله :الغارات عن الشعبىّ :وَجَدَ عَلِىٌّ عليه السلام دِرعا لَهُ عِندَ نَصرانِىٍّ ، فَجاءَ بِهِ إلى شُرَيحٍ يُخاصِمُهُ إلَيهِ ، فَلَمّا نَظَرَ إلَيهِ شُرَيحٌ ذَهَبَ يَتَنَحّى فَقالَ: مَكانَکَ ، وجَلَسَ إلَى جَنبِهِ ، وقالَ: يا شُرَيحُ ، أما لَو كانَ خَصمى مُسلِما ما جَلَستُ إلّا مَعَهُ ! ولكِنَّهُ نَصرانِىٌّ ؛ وقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «إذا كُنتُم وإيّاهُم فى طَريقٍ فَألجِؤوهُم إلى مَضايِقِهِ ، وصَغِّروا بِهِم كَما صَغَّرَ اللّهُ بِهِم فى غَيرِ أن تَظلِموا» .

ثُمَّ قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : إنَّ هذِهِ دِرعى لَم أبِع ولَم أهَب . فَقالَ لِلنَّصرانِىِّ: ما يَقولُ أميرُ المُؤمِنينَ ؟ فَقالَ النَّصرانِىُّ: ما الدِّرعُ إلّا دِرعى ، وما أميرُ المُؤمِنينَ عِندى بِكاذِبٍ . فَالتَفَتَ شُرَيحٌ إلى عَلِىٍّ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هَل مِن بَيِّنَةٍ ؟ قالَ: لا . فَقَضى بِها لِلنَّصرانِىِّ ، فَمَشى هُنَيَّةَ ثُمَّ أقبَلَ فَقالَ:

أمّا أنَا فَأَشهَدُ أنَّ هذِهِ أحكامُ النَّبِيِّينَ ، أميرُ المُؤمِنينَ يَمشى بِى إلى قاضيهِ ، وقاضيهِ يَقضى عَلَيهِ ! أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهَ ، وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، الدِّرعُ وَاللّهِ دِرعُکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؛ انبَعَثَ الجَيشُ وأنتَ مُنطَلِقٌ إلى صِفّينَ ، فَخَرَّت مِن بَعيرِکَ الأَورَقِ (1) ، فَقالَ: أمّا إذا أسلَمتَ فَهِىَ لَکَ ، وحَمَلَهُ عَلى فَرَسٍ . (2) .

1- .الأورق : الأسمر (النهايه : ج 5 ص 175 «ورق») .
2- .الغارات : ج 1 ص 124 ، بحار الأنوار : ج 101 ص 290 ح 4 ؛ البدايه والنهايه : ج 8 ص 4 نحوه .

6995.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الغارات به نقل از شعبی : علی علیه السلام سپرش را نزد یک نصرانی یافت . او را نزد شریح برد و شکایت کرد . شریح ، وقتی به او نگاه کرد ، خواست به سمت دیگری برود .

[علی علیه السلام] فرمود : «در جایت باش» و در کنارش نشست و فرمود : «ای شریح ! اگر طرف دعوایم مسلمان بود ، حتماً در کنارش می نشستم ؛ ولی او نصرانی است و پیامبر خدا فرمود : اگر شما و آنان (اهل کتاب) در راهی قرار گرفتید ، آنان را به تنگی راه وادارید و آنان را کوچک شمارید ، آن گونه که خدا کوچک شمرده است ؛ ولی ستم نکنید » .

آن گاه علی علیه السلام فرمود : «این ، سپرِ من است . آن را نفروخته ام و نبخشیده ام» .

شریح به نصرانی گفت : امیر مؤمنان ، چه می گوید؟

نصرانی گفت : این سپر ، سپر من است و امیر مؤمنان ، به نظر من دروغگو نیست .

شریح رو به علی علیه السلام کرد و گفت : ای امیر مؤمنان ! آیا بیّنه داری؟

فرمود : «نه» .

پس شریح به نفع نصرانی حکم کرد .

پس [نصرانی] شادمان ، راه افتاد و سپس برگشت و گفت : بدانید که من گواهی می دهم که این داوری ، [از سنخ]داوری های پیامبران است . امیر مؤمنان ، مرا نزد قاضی خود می آورد و او بر زیانش داوری می کند ! گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست ، یکتاست و همتایی ندارد و محمّد بنده و فرستاده اوست. به خدا سوگند ای امیر مؤمنان ! سپر ، سپر توست . سپاه به راه افتاده بود و تو به سوی صفّین می رفتی که از شتر گندمگون تو افتاد .

آن گاه امیر مؤمنان فرمود : «حالا که اسلام آوردی ، سپر از آنِ تو» و او را بر اسبی [که بدو بخشید]سوار کرد . .

6991.امام صادق علیه السلام :ربیع الأبرار :اِستَعدی رَجُلٌ عُمَرَ عَلی عَلِیٍّ ، وعَلِیٌّ جالِسٌ ، فَالتَفَتَ عُمَرُ إلَیهِ فَقالَ : یا أبَا الحَسَنِ ، قُم فَاجلِس مَعَ خَصمِکَ ، فَقامَ فَجَلَسَ مَعَ خَصمِهِ فَتَناظَرا ، وَانصَرَفَ الرَّجُلُ ، فَرَجَعَ عَلِیٌّ إلی مَجلِسِهِ ، فَتَبَیَّنَ عُمَرُ التَّغَیُّرَ فی وَجهِهِ ، فَقالَ :

یا أبَا الحَسَنِ ، ما لی أراکَ مُتَغَیِّرا ؟ أکَرِهتَ ما کانَ ؟

قالَ : نَعَم .

قالَ : وما ذاکَ ؟

قالَ : کَنَّیتَنی بِحَضرَهِ خَصمی ، فَأَلّا قُلتَ لی : یا عَلِیُّ ، قُم فَاجلِس مَعَ خَصمِکَ ؟

فَأَخَذَ عُمَرُ بِرَأسِ عَلِیٍّ فَقَبَّلَ بَینَ عَینَیهِ ، ثُمَّ قالَ : بِأَبی أنتُم ، بِکُم هَداناَ اللّهُ ، وبِکُم أخرَجَنا مِنَ الظُّلُماتِ إلَی النّورِ . (1)7 / 12مَوقِعُ مَصالِحِ النِّظامِ الإِسلامیِّ فی صُدورِ الأَحکام6994.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الغارات عن شُرَیح :بَعَثَ إلَیَّ عَلِیٌّ علیه السلام أن اقضِ بِما کُنتَ تَقضی حَتّی یَجتَمِعَ أمرُ النّاسِ . (2)6995.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه فی شَرحِ قَولِهِ علیه السلام : «لَو قَدِ استَوَت قَدَمایَ مِن هذِهِ المَداحِضِ لَغَیَّرتُ أشیاءَ» قالَ : لَسنا نَشُکُّ أنَّهُ کانَ یَذهَبُ فی الأَحکامِ الشَّرعِیَّهِ وَالقَضایا إلی أشیاءَ یُخالِفُ فیها أقوالَ الصَّحابَهِ ، نَحوَ قَطعِهِ یَدَ السّارِقِ مِن رُؤوسِ الأَصابِعِ ، وبَیعِهِ اُمَّهاتِ الأَولادِ ، وغَیرِ ذلِکَ ، وإنَّما کانَ یَمنَعُهُ مِن تَغَیُّرِ أحکامِ مَن تَقَدَّمَهُ اشتِغالُهُ بِحَربِ البُغاهِ وَالخَوارِجِ ، وإلی ذلِکَ یُشیرُ بِالمَداحِضِ الَّتی کان یُؤَمِّلُ استِواءَ قَدَمَیهِ مِنها ، ولِهذا قالَ لِقُضاتِهِ : «اِقضوا کَما کُنتُم تَقضونَ حَتّی یَکونَ لِلنّاسِ جَماعَهٌ» ، فَلَفظَهُ «حَتّی» هاهُنا مُؤَذِّنَهٌ بِأَنَّهُ فَسَحَ لَهُم فی اتِّباعِ عادَتِهِم فی القَضایا والأَحکامِ الَّتی یَعهَدونَها إلی أن یَصیرَ لِلنّاسِ جَماعَه ، وما بَعدَ «إلی» و«حَتّی» یَنبَغی أن یَکونَ مُخالِفا لِما قَبلَهُما . (3) .

1- .ربیع الأبرار : ج 3 ص 595 ، المناقب للخوارزمی : ص 98 ح 99 عن عبد اللّه بن عبّاس ، شرح نهج البلاغه : ج 17 ص 65 کلاهما نحوه .
2- .الغارات : ج 1 ص 123 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 161 .

7 / 12 جایگاه مصلحت نظام اسلامی در صدور حکم

6996.عنه علیه السلام :ربیع الأبرار :مردی از علی علیه السلام نزد عمر شکایت کرد ، در حالی که علی علیه السلام نشسته بود . عمر به وی رو کرد و گفت : ای ابوالحسن! برخیز و نزد طرف دعوایت بنشین . علی علیه السلام برخاست و در کنار طرفِ دعوایش نشست و آن دو با یکدیگر ، بحث و گفتگو کردند و آن مرد ، مراجعت کرد و علی علیه السلام بر جای خود بازگشت .

عمر ، چهره او را دگرگون یافت و پرسید : ای ابوالحسن! چرا تو را دگرگون می بینم؟ آیا از آنچه اتفاق افتاد ، ناراحتی؟

فرمود : «بلی» .

گفت : چرا؟

فرمود : «مرا در حضور طرف دعوا با کنیه صدا زدی . چرا نگفتی : یا علی! برخیز و در کنار طرف دعوایت بنشین ؟» .

عمر ، سر علی علیه السلام را گرفت و میان دو چشمانش را بوسید . سپس گفت : پدرم فدای تو باد! خداوند به واسطه شما ما را هدایت کرد و به وسیله شما ما را از تاریکی ها به سوی روشنی بُرد .7 / 12جایگاه مصلحت نظام اسلامی در صدور حکم6954.بحار الأنوار :الغارات به نقل از شریح : علی علیه السلام نزد من فرستاد که همان گونه که در گذشته قضاوت می کردی ، قضاوت کن تا وحدت و هماهنگی امور مردم ، حفظ شود .6955.المناقب لابن شهر آشوب :شرح نهج البلاغه در شرح سخن علی علیه السلام که «اگر پاهایم در این لغزشگاه استوار مانَد ، اموری را دگرگون سازم» گوید : تردیدی نداریم که او در پاره ای احکام شرعی و رخدادها به سویی می رفت که با اقوال صحابیان مخالف بود ، مانند بریدن دست دزد از سرِ انگشت ها و فروش کنیزان فرزنددار و مانند آن ؛ و آنچه او را باز می داشت که احکام گذشتگان را دگرگون سازد ، درگیری اش در جنگ با یاغیان و خوارج بود و به همین مطلب با واژه «مَداحض (لغزشگاه ها)» اشاره می کند که آرزو دارد در آنها پایش استوار گردد و از همین رو ، به قاضیانش دستور داد «همان گونه که در گذشته قضاوت می کردید ،

قضاوت کنید تا وحدت مردم ، حفظ گردد» . پس واژه «حتی» اشاره دارد که به آنان اجازه داد که از عادات گذشته در داوری و از احکامی که مردم بدانها خو گرفته اند ، پیروی کنند تا وحدت مردمْ حاصل گردد ، و [روشن است که]جمله های پس از واژه «إلی» و «حتّی» با جمله های قبلی مغایرت دارند (یعنی وقتی وحدتْ حاصل گشت ، دیگر از عادت و رویه گذشته پیروی نکنید) .

.

ص: 254

. .

ص: 255

. .

الفصل الثامن : السياسه الأمنيّه8 / 1أهَمِّيَّهُ الأَمن6959.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :شَرُّ البِلادِ بَلَدٌ لا أمنَ فيهِ ، ولاخِصبَ . (1)6960.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه علَيه السلام :اللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ أنَّهُ لَم يَکُنِ الَّذى کانَ مِنّا مُنافَسَهً فى سُلطانٍ ، ولا التِماسَ شَىءٍ مِن فُضولِ الحُطامِ ، ولکِن لِنَرِدَ المَعالِمَ مِن دِينِکَ ، ونُظهِرَ الإِصلاحَ فى بِلادِکَ ، فَيَأمَنَ المَظلومونَ مِن عِبادِکَ ، وتُقامَ المُعَطَّلَهُ مِن حُدودِکَ . (2)6956.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِکٍ الأَشتَرِ : الجُنودُ بِإذنِ اللّهِ حُصونُ الرَّعِيَّهِ ، وزَينُ الوُلاهِ ، وعِزُّ الدّينِ ، وسُبُلُ الأَمنِ ، ولَيسَ تَقومُ الرَّعِيَّهُ إلّا بِهِم ... لا تَدفَعَنَّ صُلحا دَعاکَ إلَيهِ عَدوُّکَ وللّهِ فيهِ رِضىً ، فَإنَّ فِى الصُّلحِ دِعَهً لِجُنودِکَ ، وراحَهً مِن هُمومِکَ ، وأَمنا لِبِلادِکَ . (3)6957.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :لابُدَّ لِلنّاسِ مِن أميرٍ بَرٍّ أو فاجِرٍ ؛ يَعمَلُ فى إمرَتِهِ المُؤمِنُ ، ويَستَمتِعُ فيهَا الکافِرُ ، ويُبَلِّغُ اللّهُ فيهَا الأَجَلَ ، ويُجمَعُ بِهِ الفَىءُ ، ويُقاتَلُ بِهِ العَدُوُّ ، وتَأمَنُ بِهِ السُّبُلُ ، ويُؤخَذُ بِهِ لِلضَّعيفِ مِنَ القَوِىِّ ؛ حَتّى يَستَريحَ بَرٌّ ، ويُستَراحَ مِن فاجِرٍ . (4) .

1- .غرر الحكم : ح 5684 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 294 ح 5253 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 131 ؛ تذكره الخواصّ : ص 120 عن عبد اللّه بن صالح العجلى .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 131 وفيه «وسبيل الأمن والخَفْض» بدل «وسُبُل الأمن» و ص 145 وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 357 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 40 .

فصل هشتم : سیاست های امنیتی

8 / 1 اهمّیت امنیت

فصل هشتم : سیاست های امنیتی8 / 1اهمّیت امنیت6961.الإمامُ زَینُ العابِدینَ علیه السلام (فی خبرِ مَقتَلِ الحُسینِ علیه السلام) امام علی علیه السلام :بدترین شهرها ، شهری است که در آن ، امنیت و آبادانی نیست .6962.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :بار خدایا ! تو می دانی که آنچه از ما سر زد ، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه جستجوی زیادی دنیا ؛ بلکه می خواستیم نشانه های دین را به جای خود بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت آشکار سازیم ، تا بندگان ستمدیده ات ایمنی یابند و حدود معطّل مانده ات ، اجرا گردد .6963.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لمّا سَأَلَه أبو بصیرٍ : جُعِلتُ فِداکَ ، الرؤیا) امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : لشکریان به اذنِ خداوند ، دژهای مردم و زینت زمامداران ، و موجب عزّت دین و امنیت راه هایند ، و شهروندان ، جز به آنان استوار نگردند ... صلحی را که دشمنت تو را بدان فرا خوانَد و خشنودی خداوند درآن است ، رد مکن ؛ چرا که در صلح ، آسایش سپاهیان و آسودگی تو از غُصّه ها و امنیت شهرهاست .6961.امام زین العابدین علیه السلام (در گزارش کشته شدن حسین علیه السلام) امام علی علیه السلام :مردم را چاره ای از حکمرانی نیکْ رفتار یا فاجر نیست که در حکومتش مؤمن ، کار خود کند و کافر ، بهره خود بَرَد و خداوند هر یک را به سرانجام مقدّرش برساند و بدان وسیله ، ثروت های عمومی فراهم آید ، و با دشمنْ پیکار گردد ، و راه ها امن شود ، و حقوق ناتوان از توانمند ستانده شود ، تا آن جا که نیکورفتار ، آسوده باشد و از گزند تبهکار ، در امان مانَد .

.

8 / 2الاِستِخْبار6964.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام عليّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى عُمّالِهِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مَن قَرَأَ كِتابى هذا مِنَ العُمَّالِ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ رِجالاً لَنا عِندَهُم بَيعَةٌ خَرَجوا هُرّابا فَنَظَنُّهُم وَجَّهوا نَحوَ بِلادِ البَصرَهِ ، فَاسأَلْ عَنهُم أهلَ بِلادِكَ ، واجعَل عَلَيهِمُ العُيونَ فى كُلِّ ناحِيَهٍ مِن أرضِكَ ، ثُمَّ اكتُب إلَىَّ بِما يَنتَهى إلَيكَ عَنهُم ، وَالسَّلامُ . (1)6965.عنه صلى الله عليه و آله :وقعه صفّين :إنَّ عَلِيّا أظهَرَ أنَّهُ مُصَبِّحٌ غَدا مُعاوِيَهَ ومُناجِزُه ، فَبَلَغَ ذلِكَ مُعاوِيَهَ ، وفَزِعَ أهلُ الشّامِ لِذلِكَ وَانكَسَروا لِقَولِهِ . وكانَ مُعاوِيَهُ بنُ الضَّحّاكِ بنِ سُفيانَ صاحِبُ رايَهِ بَنى سُلَيمٍ مَعَ مُعاوِيَهَ ، وكانَ مُبغِضا لِمُعاوِيَهَ وأهلِ الشّامِ ، ولَهُ هَوىً مَعَ أهلِ العِراقِ وعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وكانَ يَكتُبُ بِالأخبارِ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ الطُّفَيلِ العامِرِىِّ ويَبعَثُ بِها إلى عَلِىٍّ عليه السلام . (2)6966.عنه صلى الله عليه و آله :وقعه صفّين :بَعَثَ عَلِىٌّ خَيلاً لِيَحبِسوا عَن مُعاوِيَهَ مادَّهً ، فَبَعَثَ مُعاوِيَهُ الضَّحاكَ بنَ قَيسٍ الفِهرِىَّ فى خَيلٍ إلى تِلكَ الخَيلِ فَأَزالوها ، وجاءَت عُيونُ عَلِىٍّ فَأَخبَرَتهُ بِما قَد كانَ ، فَقالَ عَلِىٌّ لِأَصحابِهِ : فَما تَرونَ فيما هاهنا ؟ فَقالَ بَعضُهُم : نَرى كَذا . وقالَ بَعضُهُم : نَرى كَذا. فَلَمّا رَأى ذلِكَ الاِختِلافَ أمَرَهُم بِالغُدُوِّ إلَى القَومِ، فَغاداهُم إلَى القِتالِ قِتالِ صِفّينَ ، فَانهَزَمَ أهلُ الشّامِ . (3) .

1- .الغارات : ج 1 ص 337 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 407 ح 628 .
2- .وقعه صفّين : ص 468 .
3- .وقعه صفّين : ص 360 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 500 ح 430 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 39 .

8 / 2 کسب اطّلاعات

8 / 2کسب اطّلاعات6966.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در نامه اش به کارگزارانش : به نام خداوند بخشنده مهربان . از بنده خدا علی ، پیشوای مؤمنان ، به هر آن کس از کارگزاران که نامه ام را بخواند . پس از حمد و سپاس الهی ؛ مردانی با ما بیعت داشتند و [اینک] گریخته اند . پس گمان می بریم که به سوی شهرهای ناحیه بصره رفته اند . از مردمان شهرهایت درباره آنان پرس وجو کن و مأموران مخفی (خبرچین ها) را از هر سوی سر زمین خود ، بر آنان بگمار . آن گاه ، آنچه را که بدان رسیدی ، برایم بنویس . والسلام !6967.عنه صلی الله علیه و آله :وقعه صفین :علی علیه السلام چنین وانمود کرد که فردا ، صبحگاهان ، به سوی معاویه خواهد رفت و با او پیکار خواهد نمود . این خبر به معاویه رسید و شامیان ، از این مطلب به وحشت افتادند و از این سخن ، شکسته شدند . معاویه بن ضحّاک بن سفیان ، پرچمدار قبیله بنی سلیم ، با معاویه بود و معاویه و شامیان را دشمن می داشت و به مردمان عراق و علی بن ابی طالب علیه السلام ، تمایل داشت و خبرها را برای عبد اللّه بن طفیل عامری می نوشت و او آن را برای علی علیه السلام می فرستاد .6968.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :وقعه صفین :علی علیه السلام ، گروهی را فرستاد تا از رسیدن نیروی پشتیبانی به معاویه جلوگیری کنند . معاویه هم ضحّاک بن قیس فَهری را با جمعیتی به سوی آنان گسیل داشت و آنان را پراکنده ساختند .

مأموران مخفی علی علیه السلام آمدند و آنچه را رخ داده بود ، گزارش دادند . پس علی علیه السلام به یارانش فرمود : «اینک چه باید بکنیم؟» .

گروهی گفتند : این کار ، و گروهی گفتند : آن کار . وقتی اختلاف نظر آنان را دید ، فرمان داد تا صبحگاهان به سوی معاویه هجوم بَرَند و آنان را بامدادان ، به نبرد (نبرد صفّین) سوق داد و شامیان ، شکست خوردند .

.

6969.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :أنساب الأشراف :قَدِمَ عَلى عَلِيٍّ بنِ أبى طالِبٍ عَينٌ لَهُ بِالشّامِ فَأخبَرَهُ بِخَبَرِ بُسرٍ يُقالُ: إنَّهُ قَيسُ بنُ زُرارَةَ بنِ عَمرِو بنِ حطيانِ الهَمدانِىُّ ، وكانَ قَيسٌ هذا عَينا لَهُ بِالشّامِ يَكتُبُ إلَيهِ بِالأخبارِ . (1)6970.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابِهِ إلَى عَبدِ اللّهِ بنِ بُدَيلٍ : وإيّاكَ ومُواقَعَةَ أحَدٍ مِن خَيلِ العَدُوِّ حَتّى أتَقَدَّمَ عَلَيكَ ، وأذكِ العُيونَ نَحوَهُم ، وَليَكُن مَعَ عُيونِكَ مِنَ السِّلَاحِ ما يُباشِرونَ بِهِ القِتالَ ، وَلتَكُن عُيونُكَ الشُّجعانَ مِن جُندِكَ ، فَإنَّ الجَبانَ لا يَأتيكَ بِصِحَّهِ الأمرِ ، وَانتَهِ إلى أمرى ومَن قِبَلَكَ بِإذنِ اللّهِ وَالسَّلامُ . (2)6967.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الفتوح فى ذِكرِ حَربِ صِفّينَ : قَد كانَ مَعَ مُعاوِيَةَ رَجُلٌ مِن حِميَرٍ يُقالُ لَهُ الحُصَينُ بنُ مالِكٍ وكانَ يُكاتِبُ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ويَدُلُّهُ عَلى عَوراتِ مُعاوِيَةَ . (3)راجع : ص 288 (تعليم الجيش) .

8 / 3اِستِصلاحُ الأَعداءِ7131.الإمامُ الرِّضا عليه السلام (و قد سَأَلَهُ المأمونُ : يا أبا الحسنِ، ما تقولُ) الإمام علىّ عليه السلام :مَنِ استَصلَحَ عَدُوَّهُ زادَ فى عَدَدِهِ . (4)7128.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام :مَنِ استَصلَحَ الأَضدادَ بَلَغَ المُرادَ . (5) .

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 212 .
2- .المعيار والموازنه : ص 131 .
3- .الفتوح : ج 3 ص 78 .
4- .غرر الحكم : ح 8230 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 445 ح 7838 .
5- .غرر الحكم : ح 8043 .

8 / 3 اصلاح دشمنان

7129.امام صادق علیه السلام (درباره آیه «آن که قرآن را بر تو نازل کرده است ت) أنساب الأشراف :دیده بان علی بن ابی طالب علیه السلام در شام ، نزد او آمد و گزارش بُسر را به وی داد . گفته شده که این شخص ، قیس بن زراره بن عمرو بن حطیان همدانی بود . قیس ، مأمور مخفی علی علیه السلام در شام بود و اخبار را برایش می نوشت .7130.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به عبد اللّه بن بدیل : و بپرهیز از برخورد با لشکر دشمن ، تا به سوی تو آیم ! و مأموران مخفی را به سویشان گسیل دار و باید همراه آنان ، سلاحی باشد که بتوانند با آن پیکار کنند . مأموران مخفی ، باید دلیرانِ سپاه باشند ؛ چرا که ترسوها گزارش درست برایت نیاورند . خودت و هرکه با توست ، با اذن خدا به دستوراتم پایبند باشید . والسلام !7131.امام رضا علیه السلام (در پاسخ به مأمون که پرسید : ای ابا الحسن ! نظر ش) الفتوح در گزارش جنگ صفین : مردی از قبیله حِمیَر ، به نام حصین بن مالک با معاویه بود که با علی بن ابی طالب علیه السلام مکاتبه داشت و او را بر اسرار معاویه آگاه می ساخت .ر . ک : ص 289 (آموزش سپاهیان) .

8 / 3اصلاح دشمنان7132.تأویل الآیات الظاهره :امام علی علیه السلام :آن که دشمنش را اصلاح کند ، بر جمعیت خودْ افزوده است .7133.بحار الأنوار :امام علی علیه السلام :آن که مخالفان را به صلاح آورد ، به مقصود رسد .

.

7134.بحار الأنوار (به نقل از عبد اللّه بن خفقه) عنه عليه السلام :كَمالُ الحَزمِ استِصلاحُ الأَضدادِ ، ومُداجاةُ الأَعداءِ . (1)7135.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :الاِستِصلاحُ لِلأَعداءِ بِحُسنِ المَقالِ وجَميلِ الأَفعالِ ، أهوَنُ مِن مُلاقاتِهِم ومُغالَبَتِهِم بِمَضيضِ (2) القِتالِ . (3)7136.الإمامُ عليٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام :الإِحسانُ إلَى المُسىءِ يَستَصلِحُ العَدُوَّ . (4)7135.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام :كانَتِ الحُكَماءُ فيما مَضى مِنَ الدَّهرِ تَقولُ : يَنبَغى أن يَكونَ الاِختِلافُ إلَى الأَبوابِ لِعَشرَةِ أوجُهٍ :

أوَّلُها : بَيتُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ لِقَضاءِ نُسُكِهِ وَالقِيامِ بِحَقِّهِ وأداءِ فَرضِهِ ...

الثّاسِعُ : أبوابُ الأَعداءِ الَّتى تَسكُنُ بِالمُداراهِ غَوائِلُهُم ، ويُدفَعُ بِالحِيَلِ وَالرِّفقِ وَاللُّطفِ وَالزِّيارَهِ عَداوَتُهُم . (5)7136.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :مَنعُ أذاکَ يُصلِحُ لَکَ قُلوبَ عِداکَ . (6)7137.الإمامُ الحسينُ عليه السلام :عنه عليه السلام :صافِح عَدُوَّکَ وإن کَرِهَ ، فإنّه مِمّا أمَرَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِهِ عِبادَهُ يَقولُ : «ادْفَعْ بِالَّتى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِى بَيْنَکَ وَ بَيْنَهُ عَدَوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِىٌّ حَمِيمٌ * وَ مَا يُلَقَّهَآ إِلَا الَّذِينَ صَبَرُواْ وَ مَا يُلَقَّهَآ إِلَا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (7) . (8) .

1- .غرر الحكم : ح 7232 .
2- .المَضَض : وجع المصيبه ، ومضِضتُ منه : ألمت ، ومضّنى الجُرح : آلَمَنى وأوجعنى (لسان العرب : ج 7 ص 233 «مضض») .
3- .غرر الحكم : ح 1926 .
4- .غرر الحكم : ح 1517 .
5- .الخصال : ص 426 ح 3 عن الأصبغ بن نباته ، بحار الأنوار : ج 76 ص 61 ح 1 .
6- .غرر الحكم : ح 9784 .
7- .فصّلت : 34 و 35 .
8- .الخصال : ص 633 ح 10 عن أبى بصير ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 71 ص 421 ح 58 .

7138.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (لِبُکَیرِ بنِ أعیَنَ) امام علی علیه السلام :کمال دوراندیشی ، به صلاح کشاندن مخالفان و مدارا با دشمنان است .7139.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :به صلاح آوردن دشمنان با سخن نیک و رفتار زیبا ، آسان تر است از رو در رو شدن با آنان و پیکار با آنان با درد و رنجِ نبرد .7140.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :نیکی کردن به بدکاران ، دشمن را به صلاح کشانَد .7141.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :حکیمان ، در روزگاران گذشته می گفتند : شایسته است که رفت و آمد بر درِ خانه دیگران ، برای ده انگیزه باشد : اوّلین آن ، بر در خانه خدا برای انجام دادن مناسک و اهتمام به حقّ الهی و ادای واجبات او ؛ ... نُهمی ، بر در خانه دشمنان ، که با مدارا ، غائله آنان فروکش کند و با نرمی و لطف و دید و بازدید ، دشمنی آنان برطرف شود .7142.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :خودداری از آزار [دیگران] ، دل های دشمنان را به صلاح کشانَد .7137.امام حسین علیه السلام :امام علی علیه السلام :با دشمنت مصافحه کن ، گرچه ناخوش دارد ؛ چرا که آن ، از چیزهایی است که خداوند عز و جل بندگانش را بدان فرمان داده است ، [آن جا که] می فرماید : «بدی را به آنچه بهتر است ، دفع کن . آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است ، گویی دوستی یکدل می گردد ؛ و این [خصلت]را جز کسانی که شکیبا بوده اند ، نمی یابند ، و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ ، نخواهد یافت» . .

7138.امام باقر علیه السلام (به بکیر بن اعین) عنه علیه السلام فی الحِکَم المَنسوبَهِ إلَیهِ : إذا صافاکَ عَدُوُّکَ رِیاءً مِنهُ فَتَلَقَّ ذلِکَ بِأوکَدِ مَوَدَّهٍ ، فَإنَّهُ إن أَلِفَ ذلِکَ وَاعتادَهُ خَلُصَت لَکَ مَوَدَّتُهُ . (1)8 / 4المُسالَمَهُ مَعَ الوَعی7141.امام صادق علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :وَجَدتُ المُسالَمَهَ ما لَم یَکُن وَهنٌ فِی الإسلامِ أنجَعَ مِنَ القِتالِ . (2)7142.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :مِن أفضَلِ النُّصحِ الإشارَهُ بِالصُّلحِ . (3)7143.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ : ولا تَدفَعَنَّ صُلحا دَعاکَ إلَیهِ عَدُوُّکَ وللّهِ فیهِ رِضَیً ، فَإنَّ فِی الصُّلحِ دَعَهً لِجُنودِکَ ، وراحَهً مِن هُمومِکَ ، وأمنا لِبِلادِکَ . ولکِنِ الحَذَرَ کُلَّ الحَذَرِ مِن عَدُوِّکَ بَعدَ صُلحِهِ ، فَإنَّ العَدُوَّ رُبَّما قارَبَ لِیَتَغَفَّلَ ، فَخُذ بِالحَزمِ ، واتَّهِم فی ذلِکَ حُسنَ الظَّنِّ . (4)8 / 5شِدَّهُ الحَذَرِ مِنَ العَدُوِّ7143.امام صادق علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :مَن نامَ لَم یُنَم عَنهُ . (5)7144.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :کُن مِن عَدُوِّکَ عَلی أشَدِّ الحَذَرِ . (6)
.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 321 ح 680 .
2- .غرر الحکم : ح 10138 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 506 ح 9288 وزاد فیه «خیرا» بعد «المسالمه» .
3- .غرر الحکم : ح 9379 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 470 ح 8579 وفیه «أحسن» بدل «أفضل» .
4- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 123 ، تحف العقول : ص 145 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 367 کلاهما نحوه .
5- .نهج البلاغه : الکتاب 62 ، الغارات : ج 1 ص 321 عن جندب .
6- .غرر الحکم : ح 10301 .

8 / 4 سازش به همراه زیرکی

8 / 5 پرهیز کامل از دشمن

7145.امام باقر و امام صادق علیهما السلام (درباره آیه «و [اهل]قریه ای را که به هلاکت رسان) امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : اگر دشمنت تظاهر به دوستی و یک رنگی با تو کرد ، آن را با دوستی گرم بپذیر ؛ چرا که اگر این را ادامه دهد و بدان خو گیرد ، دوستی اش خالص گردد .8 / 4سازش به همراه زیرکی7148.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام : (فی قولِ اللّهِ عزّ و جلّ : {Q} «وَ یَومَ نَحْش) امام علی علیه السلام :سازش را تا زمانی که در آن ضعفی برای اسلام نباشد ، سودمندتر از نبرد یافتم .7146.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :از برترین خیرخواهی ها ، راهنمایی به صلح و سازش است .7147.بحار الأنوار (به نقل از عبد الرحمن بن قصیر) امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : صلحی را که دشمنت تو را بدان فرا خوانَد وخشنودی خداوند در آن باشد ، کنار مَزن ؛ چرا که در صلح ، آسایش سپاهیان تو و آسودگی ات از غصّه ها و امنیت شهرهایت است.

لیکن زنهار ، زنهار از دشمن خود پس از آشتی ، که بسا دشمن ، نزدیک شود تا غفلتی یابد! پس دوراندیش باش و خوش گمانی را در این امور ، متّهم ساز .8 / 5پرهیز کامل از دشمن7150.عنه علیه السلام (مِن کتابِهِ إلی زیادٍ) امام علی علیه السلام :آن که به خواب رود ، [دشمنِ او] به خواب نرود .7151.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (فیمَن یَدَّعِی أنّهُ راجٍ) امام علی علیه السلام :از دشمنت ، به سختی برحذر باش .

.

7149.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :لا تَأمَن عَدُوّا وإن شَكَرَ .
7150.امام على عليه السلام (در نامه خود به زياد) عنه عليه السلام (1) :شَرُّ الأَعداءِ أبعَدُهُم غَورا وأخفاهُم مَكيدَةً .
7151.امام على عليه السلام (درباره كسى كه مدّعى اميدوار بودن است) عنه عليه السلام فى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : كُن لِلعَدُوِّ المُكاتِمِ أشَدُّ حَذَرا مِنكَ لِلعَدُوِّ المُبارِزُ. (2)
7152.عنه عليه السلام (لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أن يَعِظَهُ) عنه عليه السلام :أوهَنُ الأعداءِ كَيدا مَن أظهَرَ عَداوَتَهُ . (3)
7153.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام (فى مُناجاتِه) عنه عليه السلام :مَن أظهَرَ عَداوَتَهُ قَلَّ كَيدُهُ . (4)
7154.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :عنه عليه السلام :لا تَغتَرَّنَّ بِمُجامَلَهِ العَدُوِّ ، فَإِنَّهُ كَالماءِ وإن اُطيلَ إسخانُهُ بِالنّارِ لا يَمتَنِعُ مِن إطفائِها . 6 . (5)

1- .غرر الحكم : ح 10197 .
2- .غرر الحكم : ح 5781 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 311 ح 575 .
4- .غرر الحكم : ح 3258 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 343 ح 947 وفيه «أهون» بدل «أوهن» وراجع أعلام الدين : ص 313 وبحار الأنوار : ج 78 ص 377 ح 3 .
5- .غرر الحكم : ح 7956 .

7155.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سُئلَ عن قَومٍ یَعمَلُونَ بالمَعاصِی و یَ) امام علی علیه السلام :از هیچ دشمنی ایمن مباش ، گرچه سپاس گوید .7152.امام علی علیه السلام (در پاسخ مردی که از ایشان خواهش کرد اندرزی به او) امام علی علیه السلام :بدترین دشمنان،آن است که ژرف نگرتر و پنهانکاری اش نسبت به نیرنگ ، زیادتر باشد .7153.امام زین العابدین علیه السلام (در مناجاتش) امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : از دشمن پنهانکارْ بیشتر برحذر باش تا دشمنِ به میدان آمده .7154.امام باقر علیه السلام :امام علی علیه السلام :سست ترینِ دشمنان از جهت حیله و نیرنگ ، آن است که دشمنی اش را آشکار سازد .7155.امام صادق علیه السلام (هنگامی که به ایشان عرض شد : عدّه ای هستند که گن) امام علی علیه السلام :آن که دشمنی اش را آشکار کند ، حیله اش اندک باشد .7156.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :فریب ظاهرسازی دشمن را مخور ؛ چرا که دشمن ، چون آب است که گرچه گرم کردن آن با آتش به درازا کشد ، لیک از خاموش کردن آن سرْ باز نزند . 1 .

8 / 6التَّحذيرُ مِنِ استِصغارِ الخَصم7156.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لا تَستَصغِرَنَّ عَدُوّا وإن ضَعُفَ . (1)7157.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : اِحذَرِ استِصغارَ الخَصمِ فَإِنَّهُ يَمنَعُ مِن التَّحَفُّظِ ، ورُبَّ صَغيرٍ غَلَبَ كَبيرا . (2)7158.تفسير فرات (به نقل از بشر به شريح) عنه عليه السلام أيضا: لا تَستَصغِرَنَّ أمرَ عَدُوِّکَ إذا حارَبتَهُ ، فَإِنَّکَ إن ظَفِرتَ بِهِ لَم تُحمَد وإن ظَفِرَ بِکَ لَم تُعذَر ، والضَّعيفُ المُحتَرِسُ مِنَ العَدُوِّ القَوِىِّ أقرَبُ إلَى السَّلامَهِ مِنَ القَوِىِّ المُغتَرِّ بِالضَّعيفِ . (3)8 / 7التَّحذيرُ مِنِ استِنصاحِ الأعداءِ إلّا تَجرِبَهً7161.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :قَد جَهِلَ مَنِ استَنصَحَ أعداءَهُ . (4)7159.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :لا تُشاوِر عَدُوَّکَ وَاستُرهُ خَبَرَکَ . (5)7160.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :اِستَشِر أعداءَکَ تَعرِف مِن رَأيِهِم مِقدارَ عَداوَتِهِم ومَواضِعَ مَقاصِدِهِم . (6)7161.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام فى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : اِستَشِر عَدُوَّکَ تَجرِبَهً لِتَعلَمَ مِقدارَ عَداوَتِهِ . (7) .

1- .غرر الحكم : ح 10216 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 282 ح 231 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 309 ح 543 .
4- .غرر الحكم : ح 6663 .
5- .غرر الحكم : ح 10198 .
6- .غرر الحكم : ح 2462 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 317 ح 634 .

8 / 6 کوچک نشمردن دشمن

8 / 7 خیرخواهی نخواستن از دشمن ، جز برای آزمودن

8 / 6کوچک نشمردن دشمن7162.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :هیچ دشمنی را کوچک مشمار ، گرچه ناتوان باشد .7163.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بپرهیز از کوچک شمردن دشمن ، چرا که از مراقبتْ بازمی دارد ؛ و چه بسیار کوچک هایی که بر بزرگ ها پیروز گشتند !7164.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : کارِ دشمن را به هنگامی که با او نبرد می کنی ، کوچک مشمار ؛ چرا که اگر پیروز شدی ، ستایش نشوی ، و اگر او بر تو پیروز گشت ، معذور نیستی . ناتوانی که مراقب دشمن توانمند است ، به سلامتْ نزدیک تر است از توانمندی که بر ناتوان ، غرّه می شود .8 / 7خیرخواهی نخواستن از دشمن ، جز برای آزمودن7167.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :نادان است آن که از دشمنانش خیرخواهی طلبد .7168.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :با دشمنت رایزنی مکن و اخبارت را از او بپوشان .7169.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :با دشمنانت رایزنی کن تا از نظرشان ، اندازه دشمنی آنها و اهدافشان را بشناسی .7170.کنز العمّال عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : برای آزمودن ، با دشمنت رایزنی کن تا اندازه دشمنی اش را بدانی .

.

7164.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :مَنِ استَعانَ بِعَدُوِّهِ عَلی حاجَتِهِ ازدادَ بُعدا مِنها . (1)8 / 8اِنتِهازُ الفُرصَهِ فی مُواجَهَهِ الأَعداءِ7167.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام :اِستَعمِل مَعَ عَدُوِّکَ مُراقَبَهَ الإِمکانِ وانتِهازَ الفُرصَهِ ، تَظفَر . (2)7168.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :لا تُوقِع بِالعَدُوِّ قَبلَ القُدرَهِ . (3)7169.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :لا تُظهِرِ العَداوَهَ لِمَن لا سُلطانَ لَکَ عَلَیهِ . (4)7170.کنز العمّال :عنه علیه السلام :لا تَعَرَّض لِعَدُوِّکَ وهُوَ مُقبِلٌ ؛ فَإِنَّ إقبالَهُ یُعینُهُ عَلَیکَ ، ولا تَعَرَّض لَهُ وهُوَ مُدبِرٌ ؛ فَإِنَّ إدبارَهُ یَکفیکَ أمرَه . (5)7171.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :أنکَأُ الأَشیاءِ لِعَدُوِّکَ أَلّا تُعلِمَهُ أَنَّکَ اتَّخَذتَهُ عَدُوّا . (6)7172.عنه صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام فی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إِلَیهِ : أقتَلُ الأَشیاءِ لِعَدُوِّکَ أَلّا تُعَرِّفَهُ أَنَّکَ اتَّخَذتَهُ عَدُوّا. (7)8 / 9عَدَمُ العُقوبَهِ عَلَی الظِّنَّهِ والتُّهَمَهِ7175.عنه علیه السلام :الجمل :دَخَلَ [ابنُ عَبّاسٍ] عَلی أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام فَابتَدَأَهُ علیه السلام وقالَ : یَابنَ عَبّاسٍ ، أعِندَکَ خَبَرٌ ؟

فَقالَ : قَد رَأَیتُ طَلحَهَ وَالزُّبَیرَ .

فَقالَ لَهُ : إنَّهُمَا استَأذَنانی فِی العُمرَهِ ، فَأَذِنتُ لَهُما بَعدَ أن استَوثَقتُ مِنهُما بِالأَیمانِ أَلّا یَغدِرا ولا یَنکُثا ولا یُحدِثا فَسادا . وَاللّهِ یَابنَ عَبّاسٍ ما قَصَدا إلَا الفِتنَهَ ، فَکَأَنّی بِهِما وقَد صارا إلی مَکَّهَ لِیَستَعینا عَلی حَربی ، فَإِنَّ یَعلَی بنَ مُنیَهَ الخائِنَ الفاجِرَ قَد حَمَلَ أموالَ العِراقِ وفارِسَ لِیُنفِقَ ذلِکَ ، وسَیُفسِدُ هذانِ الرَّجُلانِ عَلَیَّ أمری ، ویَسفِکانِ دِماءَ شیعَتی وأنصاری .

فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ : إذا کانَ عِندَکَ الأَمرُ کَذلِکَ فَلِمَ أذِنتَ لَهُما ؟ وهَلّا حَبَستَهُما وأوثَقتَهُما بِالحَدیدِ ، وکَفَیتَ المُسلِمینَ شَرَّهُما ؟

فَقالَ لَهُ علیه السلام : یَابنَ عَبّاسٍ ، أ تَأمُرُنی أن أبدَأَ بِالظُّلمِ وبِالسَّیِّئَهِ قَبلَ الحَسَنَهِ ، وأُعاقِبَ عَلَی الظِّنَّهِ والتُّهَمَهِ وآخُذَ بِالفِعلِ قَبلَ کَونِهِ ؟ کَلّا ! وَاللّهِ لا عَدَلتُ عَمّا أخَذَ اللّهُ عَلَیَّ مِنَ الحُکمِ بِالعَدلِ ، ولَا القَولِ بِالفَصلِ . یَابنَ عَبّاسٍ ، إنّنیأذِنتُ لَهُما وأعرِفُ ما یَکونُ مِنهُما ، لکِنَّنِی استَظهَرتُ بِاللّهِ عَلَیهِما ، وَاللّهِ لَأَقتُلَنَّهُما ولَیَخیبَنَّ ظَنُّهُما ، ولا یَلقَیانِ مِنَ الأَمرِ مُناهُما ، فَإِنَّ اللّهَ یَأخُذُهُما بِظُلمِهِما لی ، ونَکثِهِما بَیعَتی ، وبَغیِهِما عَلَیَّ . (8) .

1- .غرر الحكم : ح 8984 .
2- .غرر الحكم : ح 2347 .
3- .غرر الحكم : ح 10258 .
4- .كنز الفوائد : ج 2 ص 183 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 93 ح 104 .
5- .غرر الحكم : ح 10306 .
6- .نثر الدرّ : ج 1 ص 293 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 283 ح 244 .
8- .الجمل : ص 166 .

8 / 8 موقعیت شناسی در برخورد با دشمنان

8 / 9 کیفر ندادن بر پایه گمان و اتّهام

7176.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که از دشمنش بر [رفع]نیازمندی اش کمک جوید ، از خواسته خود ، دورتر شود .8 / 8موقعیت شناسی در برخورد با دشمنان7171.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :به کارگیر با دشمنت انتظار توانایی و زمان شناسی را ، تا پیروز گردی .7172.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :پیش از توانمندی ، بر دشمن یورش مَبَر .7173.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :با کسی که بر او قدرت نداری ، دشمنی را آشکار مساز .7174.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :به هنگام روی کردنِ دشمن ، متعرّض او مشو ؛ چرا که روی کردنش او را بر تو یاری دهد ، و به هنگام روی گرداندنِ دشمن ، متعرّض او مشو ؛ چرا که روی گرداندنش تو را از کار او کفایت کند .7175.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :نابود کننده ترینِ چیزها برای دشمنت آن است که به وی اعلام نکنی که او را دشمن گرفته ای .7176.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : کُشنده ترین چیز برای دشمنت آن است که به وی نفهمانی که او را دشمن گرفته ای .8 / 9کیفر ندادن بر پایه گمان و اتّهام7179.عنه صلی الله علیه و آله :الجمل :ابن عباس بر امیر مؤمنان وارد شد و علی علیه السلام آغاز [به سخن]کرد و فرمود : «ای ابن عباس ! آیا نزد تو خبری است؟» .

گفت : طلحه و زبیر را دیدم .

به وی فرمود : «آن دو از من برای عمره اجازه خواستند و من هم ، پس از آن که با سوگندهایی از آنان پیمان گرفتم که حیله نکنند و بیعت نشکنند و فسادی ایجاد نکنند ، اجازه دادم .

ای ابن عباس ! به خدا سوگند ، آنان ، جز فتنه قصدی ندارند . گویا می بینم که به مکّه رفته اند تا برای نبرد با من مدد جویند ؛ چرا که یعلی بن منیه خیانت پیشه تبهکار ، ثروت های عراق و فارس را با خود بُرده تا در این راه

هزینه کند ، و به زودی این دو مرد ، کارم را تباه می کنند و خون پیروان و یارانم را می ریزند» .

عبد اللّه بن عباس گفت : اگر چنین نظری داری ، چرا به آنان اجازه دادی و چرا آنان را زندان نکردی و با آهن به بند نکشیدی تا مسلمانان را از شرّشان آسوده داری؟

فرمود : «ای ابن عباس! آیا مرا وا می داری که ستمْ آغاز کنم و بدی را پیش از نیکی به کار گیرم و آنان را بر پایه گمان و اتهام ، کیفر دهم و پیش از انجام دادن کار ، مؤاخذه کنم؟ هرگز! به خدا سوگند ، از آنچه خداوند از من پیمان گرفته از داوری بر پایه عدل و سخن حق عدول نمی کنم .

ای ابن عباس! من بدانان اجازه دادم و آنچه را از آنان سر می زنَد ، می دانم ؛ لیک در برابر آنان ، از خداوند کمک خواستم و به خدا سوگند ، آنان را خواهم کشت و امیدشان را ناامید خواهم ساخت ، و آن دو به خواسته شان نخواهند رسید ؛ چرا که خداوند ، آنان را بر ستمشان بر من و بیعت شکنی با من و تعدّی بر من ، مجازات خواهد کرد .

.

7180.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن جُندَب :لَمّا بَلَغَ عَلِيّا مُصابُ بَنى ناجِيَةَ وقَتلُ صاحِبِهِم ، قالَ : هَوَت اُمُّهُ ! ما كانَ أنقَصَ عَقلَهُ ، وأجرَأَهُ عَلى رَبِّهِ ! فإِنَّ جائِيا جاءَنى مَرّةً فَقالَ لى : فى أصحابِكَ رِجالٌ قَد خَشيتُ أن يُفارِقوكَ ، فَما تَرى فيهِم ؟

فَقُلتُ لَهُ : إنّى لا آخُذُ عَلَى التُّهَمَهِ ، ولا اُعاقِبُ عَلَى الظَّنِّ ، ولا اُقاتِلُ إلّا مَن خالَفَنى وناصَبَنى وأظهَرَ لِىَ العَداوَةَ ، ولَستُ مُقاتِلَهُ حَتّى أدعُوَهُ وأعذِرَ إلَيهِ ، فَإِن تابَ ورَجَعَ إلَينا قَبِلنا مِنهُ ، وهُوَ أخونا ، وإن أبى إلَا الاِعتِزامَ عَلى حَربِنَا استَعَنّا عَلَيهِ اللّهَ ، وناجَزناهُ ، فَكَفَّ عَنّى ما شاءَ اللّهُ .

ثُمَّ جاءَنيمَرَّةً اُخرى فَقالَ لى: قَد خَشيتُ أن يُفسِدَ عَلَيكَ عَبدُ اللّهِ بنُ وَهبٍ الراسِبِىُّ وزَيدُ بنُ حُصَينٍ ، إنّى سَمِعتُهُما يَذكُرانِكَ بِأشياءَ لَو سَمِعتَها لَم تُفارِقهُما عَلَيها حَتّى تَقتُلَهُما أو تُوبِقَهُما ، فَلا تُفارِقهُما مِن حَبسِكَ أبَدا .

فَقُلتُ : إنّى مُستَشيرُكَ فيهِما ، فَماذا تَأمُرُنى بِهِ ؟

قالَ : فَإِنّى آمُرُكَ أن تَدعُوَ بِهِما ، فَتَضرِبَ رِقابَهُما ، فَعَلِمتُ أنَّهُ لا وَرِعٌ ولا عاقِلٌ ، فَقُلتُ : وَاللّهِ ما أظُنُّكَ وَرِعا ، ولا عاقِلاً نافِعا ، وَاللّهِ لَقَد كانَ يَنبَغى لَكَ لَو أرَدتُ قَتلَهُم أن تَقولَ : اِتَّقِ اللّهَ ، لِمَ تَستَحِلُّ قَتلَهُم ولَم يَقتُلوا أحَدا ، ولَم يُنابِذوكَ ، ولَم يَخرُجوا مِن طاعَتِكَ ؟ ! (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 131 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 148 عن حبيب ؛ الغارات : ج 1 ص 371 وفيهما «توثقهما» بدل «توبقهما» وكلاهما نحوه .

7181.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از جندب : وقتی گزارش سبُک سری بنی ناجیه و کشته شدن بزرگشان به علی علیه السلام رسید ، فرمود : «مادرش بمیرد! چه قدر کم خِرَد و جسور بر خداوند بود! یک بار کسی نزد من آمد و به من گفت : در میان یارانت مردانی هستند که می ترسم از تو کناره گیرند . درباره آنان چه نظری داری؟

به وی گفتم : من بر پایه اتّهام ، مجازات نمی کنم و بر پایه گمان ، کیفر نمی دهم ، و جز با کسی که با من مخالفت ورزیده و دشمنی کرده و عداوتش را آشکار ساخته است ، نبرد نمی کنم ، و تا او را دعوت نکنم و برایش عذر (دلیل) نیاورم ، نبرد کننده با او نخواهم بود . پس اگر توبه کرد و به سوی ما بازگشت ، از او می پذیریم و او برادر ماست ، و اگر سر باز زد و جز نبرد با ما نخواست ، از خداوند بر او مدد جوییم و با او پیکار کنیم . پس آنچه را خدا خواسته از ما دور سازد؟

بار دیگر نزد من آمد و گفت : می ترسم که عبد اللّه بن وهب راسبی و زید بن حصین ، کار را بر تو تباه کنند . شنیدم که نسبت به تو چیزهایی می گویند که اگر بشنوی ، رهاشان نمی کنی ، مگر آن که آنها را بکشی یا کیفر دهی . پس هیچ گاه آنان را از زندان ، رها مساز .

گفتم : درباره آنان با تو مشورت می کنم . تو چه پیشنهاد می کنی؟ گفت : من پیشنهاد می کنم آنها را فرا خوانی و گردنشان را بزنی .

در این هنگام ، دانستم که او نه پرهیزگار است و نه خردمند . گفتم : به خدا سوگند ، گمان نبرم پارسا و خردمندی سودرسان باشی . به خدا سوگند ، سزاوار بود که اگر می خواستم آنان را بکُشم ، بگویی : از خدا پروا کن ؛ چرا خونشان را حلال می دانی با آن که کسی را نکشته اند و با تو به جنگ برنخاسته اند و از طاعتت بیرون نرفته اند؟» . .

7182.عنه عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّه عَلَيهِ يَقولُ لِلنّاسِ بِالكوفَهِ : يا أهلَ الكوفَهِ ، أ تَرَوُنّى لا أعلَمُ ما يُصلِحُكُم ؟ ! بَلى ، ولَكِنّى أكرَهُ أن اُصلِحُكُم بِفَسادِ نَفسى . (1)7183.عنه عليه السلام :الغارات فى خَبرِ مُفارَقَهِ الخِرّيتِ بنِ راشِدٍ (وهوَ مِنَ الخَوارِجِ) أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام : قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ قَعينٍ : ... أتَيتُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ... فَأخبَرتُهُ بِما سَمِعتُ مِنَ الخِرّيتِ وما قُلتُ لِابنِ عَمِّهِ وما رَدَّ عَلَىَّ .

فَقالَ عليه السلام : دَعهُ ، فإِن قَبِلَ الحَقَّ ورَجَعَ عَرَفنا ذلِکَ لَهُ وقَبِلناهُ مِنهُ ؛ وإن أبى طَلَبناهُ .

فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ فَلِمَ لا تَأخُذُهُ الآنَ فَتَستَوثِقَ مِنهُ ؟

فَقالَ: إنّا لَو فَعَلنا هذا لِكُلِّ مَن نَتَّهِمُهُ مِنَ النّاسِ مَلَأنَا السُّجونَ مِنهُم ، ولا أرانى يَسَعُنِى الوُثوبُ عَلَى النّاسِ وَالحَبسُ لَهُم وعُقوبَتُهُم حَتّى يُظهِروا لَنَا الخِلافَ . (2) .

1- .الأمالى للمفيد : ص 207 ح 40 عن هشام ، بحار الأنوار : ج 41 ص 110 ح 18 .
2- .الغارات : ج 1 ص 333 و ص 335 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 407 ح 628 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 129 .

7184.عنه علیه السلام :امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان علی بن ابی طالب که درود خدا بر او باد ، در کوفه به مردم می فرمود : «ای مردم کوفه ! آیا گمان می کنید نمی دانم چگونه شما را به راه آورم؟ چرا ؛ ولیکن خوش ندارم که شما را با بهای تباه کردن خویش ، به راه آورم»
.7185.عنه علیه السلام :الغارات در گزارش کناره گیری خرّیت بن راشد ، یکی از خوارج از امیر مؤمنان :عبد اللّه بن قعین گوید : ... نزد امیر مؤمنان آمدم و آنچه درباره خرّیت شنیده بودم و آنچه به پسرعمویش گفته بودم و آنچه را وی پاسخ داده بود ، به علی گزارش دادم .

فرمود : «او را رها کن . اگر حق را پذیرفت و بازگشت ، او را بدین امر بشناسیم و از او بپذیریم ، و اگر سر باز زد ، او را بخواهیم» .

گفتم : ای امیر مؤمنان ! چرا الان او را نمی گیری تا از او وثیقه بستانی [و از شرّ او اطمینان حاصل کنی]؟

فرمود : «اگر با هر کسی که او را متّهم می کنیم ، چنین رفتار کنیم ، باید زندان ها را از آنان پُر سازیم و معتقد نیستم که حمله به مردم و زندان کردن و کیفر دادن آنها روا باشد ، مگر آن که مخالفت با ما را آشکار سازند . .

راجع : ج 6 ص 508 (خروج الخرّيت بن راشد) .

8 / 10التَّحذيرُ مِنَ التَّعذيبِ7182.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :مَن ضَرَبَ رَجُلاً سَوطا ظُلما ، ضَرَبَهُ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى بِسَوطٍ مِن نارٍ . (1)7183.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :أبغَضُ الخَلقِ إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ مَن جَرَّدَ ظَهرَ مُسلِمٍ بِغَيرِ حَقٍّ ، ومَن ضَرَبَ فى غَيرِ حَقٍّ مَن لَم يَضرِبهُ أو قَتَلَ مَن لَم يَقتُلهُ . (2)7184.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى اُمَراءِ الخَراجِ : لَو لَم يَكُن فيما نُهِىَ عَنُه مِنَ الظُّلمِ وَالعُدوانِ عِقابٌ يُخافُ ، كانَ فى ثَوابِهِ ما لا عُذرَ لِأحَدٍ بِتَركِ طَلِبَتِهِ ، فَارحَموا تُرحَموا ، ولا تُعذِّبوا خَلقَ اللّهِ ولاتُكَلِّفوهُم فَوقَ طاقَتِهِم . (3)7185.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :أيُّهَا النَّاسُ ! إنّى دَعَوتُكُم إلَى الحَقِّ فَتَوَلَّيتُم عَنّي ، وضَرَبتُكُم بِالدِّرَّهِ فَأعيَيتُمونى . أما إنَّهُ سَيَليكُم بَعدى وُلاهٌ لا يَرضَونَ مِنكُم بِهذا حَتّى يُعَذِّبوكُم بِالسِّياطِ وبِالحَديدِ ، فَأمّا أنا فلا اُعَذِّبُكُم بِهما ؛ إنّهُ مَن عَذَّبَ النّاسَ فى الدُّنيا عَذَّبَهُ اللّهُ فِى الآخِرَهِ . (4)7186.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :مسند زيد عن زيد بن علىّ عن أبيه عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام أنَّهُ قالَ لِعُمَرَ فِى امرَأهٍ حامِلٍ اِعتَرَفَت بِالفُجورِ فَأمَرَ بِها أن تُرجَمَ : فَلَعَلَّکَ انتَهَرتَها أو أخَفتَها ؟ قالَ : قَد كانَ ذلِکَ ، فَقالَ : أ وَما سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : لا حَدَّ عَلى مُعتَرِفٍ بَعدَ بَلاءٍ ، إنَّهُ مَن قَيَّدتَ أو حَبَستَ أو تَهَدَّدتَ فلا إقرارَ لَهُ . قالَ : فَخَلّى عُمَرُ سَبيلَها ، ثُمَّ قالَ : عَجَزَتِ النِّساءُ أن تَلِدَ مِثلَ عَلىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، لَولا عَلىٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ . (5) .

1- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 541 ح 1927 .
2- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 444 ح 1551 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 148 ح 588 عن السكونى عن الإمام الصادق عليه السلام عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله وليس فيه «ومن ضرب فى غير ...» .
3- .وقعه صفّين : ص 108 ، نهج البلاغه : الكتاب 51 نحوه ؛ المعيار والموازنه : ص 122 .
4- .الغارات : ج 2 ص 458 عن زيد بن علىّ بن أبى طالب ، الإرشاد : ج 1 ص 322 وليس فيه «فأمّا أنا فلا اُعذّبكم بهما» ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 306 عن زيد بن علىّ .
5- .مسند زيد : ص 335 ، كشف اليقين : ص 73 ح 55 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 113 ؛ ذخائر العقبى : ص 146 وليس فيه «ثمّ قال ...» ، المناقب

للخوارزمى : ص 81 ح 65 .

8 / 10 پرهیزاندن از شکنجه

ر . ک : ج 6 ص 509 (شورش خرّیت بن راشد) .

8 / 10پرهیزاندن از شکنجه7189.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که به شخصی از روی ستم تازیانه زند ، خداوند تبارک و تعالی او را به تازیانه آتشین خواهد زد .7187.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :دشمن ترینِ بنده نزد خداوند عز و جل ، کسی است که پشتِ مسلمانی را به ناحقْ برهنه کند ، و کسی را که او را نزده است ، به ناحق کتک زند ، و کسی را که قصد کشتن او را نداشته است ، بکشد .7188.کنز العمّال :امام علی علیه السلام از نامه اش به مأموران خراج (مالیات) : اگر خداوند برای ستم و بیداد که از آن نهی فرمود ، کیفری که از آن ترسند ، نمی نهاد ، پاداشی که در پرهیز از ستم است ، عذری برای رها کردن [خواسته او]نمی گذارْد . پس رحم کنید تا به شما رحم شود ، بندگان خدا را شکنجه نکنید و بیش از توانشان بر آنان تکلیف مکنید .7189.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :ای مردم! شما را به حق فرا خواندم ، از من رو گرداندید ، و با تازیانه شما را زدم ، خسته ام کردید . بدانید که پس از من زمامدارانی بر شما حکم رانند که از شما بدین کار ، خشنود نشوند ، مگر آن که با تازیانه و آهن ، شما را شکنجه کنند ؛ و امّا من ، شما را با تازیانه و آهن شکنجه نمی کنم ؛ چرا که هرکس مردم را در دنیا شکنجه کند ، خداوند او را در آخرت ، شکنجه خواهد کرد .7190.عنه علیه السلام (یَصفُ خِلقَةَ آدَمَ علیه السلام) مسند زید به نقل از زید بن علی ، از پدرش ، از جدّش درباره امام علی علیه السلام : به درستی که او (علی علیه السلام) به عمر درباره زنِ حامله ای که اعتراف به زنا کرده بود و عمر دستور داده بود سنگسار شود ، گفت : «شاید بر سرش فریاد کشیده ای یا او را ترسانده ای؟» .

گفت : چنین بود .

فرمود : «آیا از پیامبر خدا نشنیدی که می فرمود : بر اعتراف کننده ، پس از شکنجه حدّی نیست . به درستی که آن که را دربند کشی یا زندان کنی ، یا تهدید کنی ، اقرارش [ارزش] ندارد؟ » .

گوید : عمر ، زن را آزاد کرد . سپس گفت : زنان ، ناتوان اند که فرزندی مانند علی بن ابی طالب بزایند . اگر علی نبود ، عمر هلاک می شد .

.

7191.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ فى أوائِلِ خِلافَتِهِ : إنَّ اللّهَ حَرَّمَ حَراما غَيرَ مَجهولٍ ، وأحَلَّ حَلالاً غَيرَ مَدخولٍ ، وفَضَّلَ حُرمَةَ المُسلِمِ عَلَى الحُرَمِ كُلِّها ، وَشَدَّ بِالإِخلاصِ والتَّوحيدِ حُقوقَ المُسلِمينَ فى مَعاقِدِها ، «فَالمُسلِمُ مَن سَلِمَ المُسلِمونَ مِن لِسانِهِ ويَدِهِ» إلّا بِالحَقِّ ، ولا يَحِلُّ أذَى المُسلِمِ إلّا بِما يَجِبُ . (1)8 / 11النَّهىُ عَنِ السَّبِّ7192.عنه صلى الله عليه و آله :وقعه صفّين عن عبد اللّه بن شريک :خَرَجَ حُجرُ بنُ عَدِىٍّ وعَمرُو بنُ الحَمِقِ يُظهِرانِ البَراءَةَ وَاللَّعنَ مِن أهلِ الشّامِ ، فَأرسَلَ إلَيهِما عَلِىٌّ : أن كُفّا عَمّا يَبلُغُنى عَنكُما .

فَأَتَياهُ فَقالا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ لَسنا مُحِقّينَ ؟

قالَ : بَلى .

قالا : أ وَلَيسوا مُبطِلينَ ؟

قالَ : بَلى .

قالا : فَلِمَ مَنَعتَنا مِن شَتمِهِم ؟

قالَ : كَرِهتُ لَكُم أن تَكونوا لَعّانينَ شَتّامينَ ، تَشتِمونَ وتَتَبَرَّؤونَ ، ولكِن لَو وَصَفتُم مَساوِئَ أعمالِهِم فَقُلتُم : مِن سيرَتِهِم كَذا وكَذا ، ومِن عَمَلِهِم كَذا وكَذا ، كانَ أصوَبَ فِى القَولِ ، وأبلَغَ فى العُذرِ . ولَو قُلتُم مَكانَ لَعنِكُم إيّاهُم وبَراءَتِكُم مِنهُمُ : اللّهُمَّ احقِن دِماءَنا ودِماءَهُم ، وأصلِح ذاتَ بَينِنا وبَينِهِم ، وَاهدِهِم مِن ضَلالَتِهِم ، حَتّى يَعرِفَ الحَقَّ مِنهُم مَن جَهِلَهُ ، ويَرعَوِىَ عَنِ الغَىِّ وَالعُدوانِ مَن لَهِجَ بِهِ ، كانَ هذا أحَبَّ إلَىَّ وخَيرا لَكُم .

فَقالا: يا أميرَ المُؤمِنينَ ، نَقبَلُ عِظَتَکَ ، ونَتَأَدَّبُ بِأَدَبِکَ. (2) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 167 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 40 ح 26 .
2- .وقعه صفّين : ص 103 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 399 ح 369 373 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 206 والأخبار الطوال : ص 165 .

8 / 11 پرهیزاندن از دشنام

7193.کنز العمّال عن عمر :امام علی علیه السلام از سخنرانی اش در آغاز خلافت : خدا حرامی را حرام کرده که ناشناخته نیست ، و حلالی را حلال کرده که از عیبْ خالی است ، و حرمت مسلمان را بر دیگر حرمت ها برتری داده است ، و حقوق مسلمانان را با اخلاص و یگانه پرستی پیوند داده است . پس مسلمان ، کسی است که مسلمانان ، از دست و زبان او آزاری نبینند ، جز آن که برای حق باشد ؛ و آزار مسلمانان روا نیست ، مگر آن جا که واجب شود .8 / 11پرهیزاندن از دشنام7196.عنه علیه السلام (لمّا قیلَ لَهُ: إنّ الحسنَ البصریَّ قالَ : لَیس) وقعه صفین به نقل از عبد اللّه بن شریک : حجربن عدی و عمرو بن حمق بیرون شدند ، در حالی که برائت و لعن بر شامیان را آشکار می کردند . علی علیه السلام به آنان پیغام داد که از آنچه به من خبر رسیده ، خودداری کنید .

آن دو نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند : ای امیرمؤمنان ! مگر ما برحق نیستیم ؟

فرمود : «چرا» .

گفتند : مگر آنان بر باطل نیستند؟

فرمود : «چرا» .

گفتند : پس چرا ما را از دشنام دادن آنان ، باز داشتی؟

فرمود : «دوست نداشتم شما جزو لعن کننده ها و دشنام دهنده ها باشید که دشنام بدهید و برائت بجویید ؛ امّا اگر بدی های رفتاری آنان را بازگو می کردید ومی گفتید : روش آنان چنین است و رفتارشان چنان است ، به سخن حق ، نزدیک تر بود و در عذرآوری ، رساتر ؛ و اگر به جای لعن آنان و برائت جُستن از آنها می گفتید : بار خدایا ! خون ما و آنان را حفظ کن ، میان ما و آنان را اصلاح کن و آنان را از گمراهی برَهان ، تا آن که حق را نمی داند ، بشناسد و آن که به گمراهی و دشمنی آزمند است ، از آن باز ایستد ، این ، نزد من دوست داشتنی تر بود و برای شما بهتر» .

آن دو گفتند : ای امیر مؤمنان ! پندت را می پذیریم و به ادب تو مؤدّب می شویم .

.

7192.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :لا تَشِن (1) عَدُوَّکَ وإن شانَکَ . (2)8 / 12الرِّفقُ ما لَم یَکُن تَآمُرا7195.امام زین العابدین علیه السلام (در مناجاتش) الإمام علیّ علیه السلام :الرِّفقُ یَفِلُّ حَدَّ المُخالَفَهِ . (3)7196.امام زین العابدین علیه السلام (آنگاه که به ایشان عرض شد : حسن بصری می گوید : ا) عنه علیه السلام فی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : قارِب عَدُوَّکَ بَعضَ المُقارَبَهِ تَنَل حاجَتَکَ ، ولا تُفرِطُ فی مُقارَبَتِهِ فَتُذِلَّ نَفسَکَ وناصِرَکَ ، وتَأمَّل حالَ الخَشَبَهِ المَنصوبَهِ فی الشَّمسِ الَّتی إن أمَلتَها زادَ ظِلُّها ، وإن أفرَطتَ فی الإمالَهِ نَقَصَ الظِّلُّ . (4)7197.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری عن عبد المَلِک بن أبی حُرّهَ الحَنَفیّ :أنّ عَلیّا خَرَجَ ذاتَ یَومٍ یَخطُبُ ، فَإنَّهُ لَفی خُطبَتِهِ إذ حَکَّمَتِ المُحَکِّمَهُ فی جَوانِبِ المَسجِدِ .

فَقالَ عَلیٌّ : اللّهُ أکبَرُ ! کَلِمَهُ حَقٍّ یُرادُ بِها باطِلٌ ! إن سَکَتوا عَمَمناهُم (5) ، وإن تَکَلَّموا حَجَجناهُم ، وإن خَرَجوا عَلَینا قاتَلناهُم . (6) .

1- .الشَّیْن : العَیْب (لسان العرب : ج 13 ص 244 «شین») .
2- .غرر الحکم : ح 10418 .
3- .غرر الحکم : ح 560 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 342 ح 923 .
5- .لعلّه من قولهم : عمّمناه أمرنا ؛ أی ألزمناه (اُنظر لسان العرب : ج 12 ص 427 «عمم») .
6- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 72 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 398 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 135 ولیس فیه «وإن خرجوا ...» وفیهما «غممناهم» بدل «عممناهم» .

8 / 12 نرم خویی تا زمانی که توطئه در کار نباشد

7198.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :از دشمنت عیبجویی مکن ، گرچه او از تو عیبجویی کند .8 / 12نرم خویی تا زمانی که توطئه در کار نباشد7199.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :نرم خویی ، تیزیِ مخالفت را کُند سازد .7200.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : به دشمنت ، اندازه ای نزدیک شو که به خواسته ات برسی ، و در نزدیکی به او زیاده روی منما تا خود و یاورت را خوار سازی . در چوبی که در برابر خورشید نصب شده ، بنگر . اگر آن را مایل کنی ، سایه اش بسیار شود و اگر در مایل کردن زیاده روی کنی ، سایه کم گردد .7199.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از عبد الملک بن ابی حرّه حنفی : علی علیه السلام روزی برای ایراد سخنرانی بیرون رفت . او در حال سخنرانی بود که خوارج ، در گوشه های مسجد ، شعار «لا حکم الّا للّه ؛ حکمرانی جز برای خداوند نیست !» ، سر دادند .

علی علیه السلام فرمود : «اللّه اکبر ! سخن حقّی است که از آن ، باطلْ اراده می شود . اگر ساکت شوند ، با آنان مانند دیگران برخورد می کنیم ، و اگر سخن گویند ، با آنان احتجاج می ورزیم، و اگر بر ما خروج کنند ، با آنان پیکار خواهیم کرد» .

.

7200.امام باقر عليه السلام :السنن الكبرى عن كثير بن نَمِر :بَينا أنَا فى الجُمُعَهِ وعَلىٌّ عليه السلام عَلَى المِنبَرِ ، إذ قامَ رَجُلٌ فَقالَ : لا حُكمَ إلّا لِلّهِ . ثُمَّ قامَ آخَرُ فَقالَ : لا حُكمَ إلّا للّهِ ، ثُمَّ قاموا مِن نَواحِي المَسجِدِ ، فَأشارَ إلَيهِم عَلىٌّ عليه السلام بِيَدِهِ : اِجلِسوا ، نَعَم لا حُكمَ إلّا للّهِ ، كَلِمَهٌ يُبتَغى بِها باطِلٌ ، حُكمَ اللّهِ نَنظُرُ فيكُم ، أَلا إنَّ لَكُم عِندي ثَلاثَ خِصالٍ : ما كُنتُم مَعَنا لا نَمنَعُكُم مَساجِدَ اللّهِ أن تَذكُرُوا فيهَا اسمَ اللّهِ ، ولا نَمنَعُكُم فَيئا ما كانَت أيديكُم مَعَ أيدينا ، ولا نُقاتِلُكُم حَتّى تُقاتِلوا . ثُمَّ أخَذَ فى خُطبَتِهِ . (1)7201.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : (لَمّا قالَ لَهُ رجُلٌ : اُحِبُّ أن يَرحَمَنى رَ) الأموال عن كثير بن نَمِر :جاءَ رَجُلٌ بِرَجُلٍ (2) مِنَ الخَوارِجِ إلى عَلىٍّ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى وَجَدتُ هذا يَسُبُّكَ ، قالَ : فَسُبَّهُ كَما سَبَّنى . قالَ : ويَتَوَعَّدُكَ ؟ فَقالَ : لا أقتُلُ مَن لَم يَقتُلنى ، قالَ عَلىٌّ : لَهُم عَلَينا ثَلاثٌ : أن لا نَمنَعَهُمُ المَساجِدَ أن يَذكُرُوا اللّهَ فيها ، وأن لا نَمنَعَهُمُ الفَىءَ ما دامَت أيديهِم مَعَ أيدينا ، وأن لا نُقاتِلَهُم حَتّى يُقاتِلونا . (3)7202.الإمامُ علىٌّ عَليه السلام (فى وصفِ آخِرِ الزمانِ) المصنّف لِابن أبى شيبه عن كثير بن نَمِر :جاءَ رَجُلٌ بِرِجالٍ إلى عَلىٍّ فَقالَ : إنّى رَأَيتُ هؤلاءِ يَتَوَعَّدونَكَ ، فَفَرّوا وأخَذتُ هذا ، قالَ : أفَأقتُلُ مَن لَم يَقتُلنى ؟ قالَ : إنَّهُ سَبَّكَ ! قالَ : سُبَّهُ أو دَع . (4) .

1- .السنن الكبرى : ج 8 ص 319 ح 16763 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 73 عن كثير بن بهز الحضرمى ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 398 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 285 كلّها نحوه .
2- .فى المصدر : «لرجل» وهو تصحيف.
3- .الأموال : ص 245 ح 567 ، كنز العمّال : ج 11 ص 300 ح 31569 .
4- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 614 ح 147 ، كنز العمّال : ج 11 ص 319 ح 31616 .

7201.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ به مردی که عرض کرد : دوست دارم پروردگار) السنن الکبری به نقل از کثیر بن نمر : در حالی که در نماز جمعه بودم و علی علیه السلام بر منبر بود ، مردی به پا خاست و گفت : «لا حکم الّا للّه ؛ حکمرانی جز برای خداوند نیست !» .

مردی دیگر هم به پا خاست و گفت : «لا حکم الّا للّه !» . آن گاه خوارج از گوشه های مسجد ، به پا خاستند . علی علیه السلام با دست به آنان اشاره کرد که بنشینند [و فرمود :]«آری ؛ لا حکم الّا للّه ! سخنی که از آن ، باطلْ طلب می شود . بر پایه حکم خداوند به شما می نگریم . بدانید که برای شما نزد من، سه ویژگی است : تا زمانی که با ما هستید ، شما را از مساجد خداوند باز نداریم که در آن ، نام خدا را بر زبان آورید ؛ و تا زمانی که دستان شما با دستان ماست ، شما را از ثروت های عمومی محروم نسازیم؛و با شما پیکار نکنیم، مگر آن که نبرد کنید» . آن گاه به ادامه خطبه پرداخت .7202.امام علی علیه السلام (در وصف آخر الزمان) الأموال به نقل از کثیر بن نمر : مردی ، مردی از خوارج را نزد علی علیه السلام آورد و گفت ای امیر مؤمنان ! دیدم که این مرد ، تو را دشنام می دهد .

فرمود: «به او دشنام ده،همان گونه که به من دشنام داد».

گفت : تو را دوزخی می انگاشت !

فرمود : «آن را که با من پیکار نکند ، نمی کُشم» .

[سپس]فرمود : «آنها بر ما سه حق دارند : آنان را از مساجد ، باز نداریم ، که در آن یاد خدا کنند ؛ و آنان را از ثروت های عمومی باز نداریم ، تا زمانی که دستان آنان با دست های ماست ؛ و با آنان پیکار نکنیم ، تا زمانی که با ما پیکار نکنند» .7203.عنه علیه السلام :المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از کثیر بن نمر : مردی ، مردی [دیگر] را نزد علی علیه السلام آورد و گفت : اینان ، تو را دوزخی می انگاشتند ! سپس فرار کردند . و این [مرد]را گرفتم .

فرمود : «آیا بکُشم آن که را با من پیکار نکرده است؟» .

گفت : تو را دشنام داد !

فرمود : «او را دشنام ده یا رها کن» . .

راجع : ج 6 ص 418 (صبر الإمام على أذاهم ورفقه بهم) .

8 / 13إجلاءُ المُتَآمِرينَ أو حَبسُهُم7207.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :قَد رُوِىَ أنَّ عِمرانَ بنَ الحُصَينِ كانَ مِنَ المُنحَرِفينَ عَنهُ عليه السلام ، وأنَّ عَليّا سَيَّرَهُ إلَى المَدائِنِ ، وذلِکَ أنَّهُ كانَ يَقولُ : إن ماتَ عَلىٌّ فَلا أدرى ما مَوتُهُ ، وإن قُتِلَ فَعَسى أنّى إن قُتِلَ رَجَوتُ لَهُ . (1)7208.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الغارات عن سعيد الأشعرىّ :اِستَخلَفَ عَلىٌّ عليه السلام حينَ سارَ إلَى النَّهرَوانِ رَجُلاً مِنَ النَّخَعِ يُقالُ لَهُ : هانِى بنُ هَوذَةَ ، فَكَتَبَ إلى عَلىٍّ عليه السلام : إنَّ غَنيّا وباهِلَةَ فَتَنوا ، فَدَعَوُا اللّهَ عَلَيکَ أن يَظفِرَ بِکَ عَدُوُّکَ ، قالَ : فَكَتَبَ إلَيهِ عَلىٌّ عليه السلام : أجلِهِم مِنَ الكوفَهِ ولا تَدَع مِنهُم أحَدا . (2)7209.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن المُحِلّ بن خَليفَه :إنَّ رَجُلاً مِنهُم مِن بَنى سَدوسٍ يُقالُ لَهُ العَيزارُ بنُ الأخنَسِ كانَ يَرى رَأىَ الخَوارِجِ ، خَرَجَ إلَيهِم ، فَاستَقبَلَ ورَاءَ المَدائِنِ عَدِىَّ بنَ حاتِمٍ ومَعَهُ الأسوَدُ بنُ قَيسٍ والأسوَدُ بنُ يَزيدَ المُرادِيّانِ ، فَقالَ لَهُ العَيزارُ حينَ استَقبَلَهُ: أسالِمٌ غانِمٌ ، أم ظالِمٌ آثِمٌ ؟ فَقالَ عَدِىٌّ : لا ، بَل سالِمٌ غانِمٌ ، فَقالَ لَهُ المُرادِيّانِ: ما قُلتَ هذا إلّا لِشَرٍّ فى نَفسِکَ ، وإنَّکَ لَتَعرِفُکَ يا عَيزارُ بِرَأيِ القَومِ ، فَلا تُفارِقنا حَتّى نَذهَبَ بِکَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ فَنُخبِرَهُ خَبَرَکَ . فَلَم يَكُن بِأوشَکَ أن جاءَ عَلىٌّ فَأخبَراهُ خَبَرَهُ ، وقالا: يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّهُ يَرى رَأىَ القَومِ ، قَد عَرَفناهُ بِذلِکَ .

فَقالَ : ما يَحِلُّ لَنا دَمُهُ ، ولكِنّا نَحبِسُهُ .

فَقالَ عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ: يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ادفَعهُ إلَىَّ وأنَا أضمِنُ ألّا يَأتِيَکَ مِن قِبَلِهِ مَكروهٌ . فَدَفَعَهُ إلَيهِ . (3) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 77 .
2- .الغارات : ج 1 ص 18 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 356 ح 588 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 89 .

8 / 13 تبعید یا زندانی کردن توطئه گران

ر . ک : ج 6 ص 419 (شکیبایی امام بر آزارِ خوارج و مدارا با ایشان) .

8 / 13تبعید یا زندانی کردن توطئه گران7206.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :گزارش شده که عمران بن حُصَین ، از کناره گیران از علی علیه السلام بود و علی علیه السلام او را به مدائن تبعید کرد ؛ چرا که می گفت : اگر علی بمیرد ، نمی دانم مرگش چگونه است !؟ و اگر کشته شود که امید داریم کشته شود ، برایش امیدوارم [که اهل نجات باشد] !7207.امام علی علیه السلام :الغارات به نقل از سعید اشعری : علی علیه السلام هنگام حرکت به سوی نهروان ، مردی از قبیله نخع را جانشین کرد که نامش هانی بن هوذه بود . وی به علی علیه السلام نامه نوشت که [دو گروهِ] غنی و باهله ، فتنه کرده اند و دعا کرده اند که دشمنت پیروز گردد .

علی علیه السلام به او نوشت : «آنان را از کوفه بیرون کن و هیچ یک از آنان را رها مکن» .7208.امام باقر علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محلّ بن خلیفه : مردی از قبیله بنی سدوس که نامش عَیْزار بن اخنس بود و به باورهای خوارج اعتقاد داشت ، به سمت آنان حرکت کرد . در بیرون مدائن،با عدی بن حاتم رو به رو شد که همراهش اسود بن قیس مرادی و اسود بن یزید مرادی بودند .

عیزار ، وقتی با عدی روبه رو شد ، گفت : آیا سالمِ بهره بَری یا ستمگرِ گنهکار؟

عدی گفت : سالمِ بهره بَر .

آن دو مرادی گفتند : این سخن را نگفتی ، مگر به جهت شرّی که در باطن داری . به درستی که ما می دانیم که عقیده خوارج را داری . ای عیزار! از ما جدا نمی شوی تا تو را نزد امیر مؤمنان ببریم و اخبارت را به وی گزارش دهیم .

زمانی نگذشت که علی علیه السلام آمد و آن دو خبر را به وی گزارش کردند و گفتند : ای امیرمؤمنان! او بر اعتقاد خوارج است . ما او را می

شناسیم .

فرمود : «خونش بر ما حلال نیست ؛ امّا او را زندان می کنیم» .

عدی بن حاتم گفت : ای امیر مؤمنان ! او را به من سپار و من ضمانت می کنم که از ناحیه او به شما آسیبی نرسد .

علی علیه السلام او را به عدی سپرد .

.

ص: 286

. .

ص: 287

. .

الفصل التاسع : السياسه الحربيه9 / 1الاِهتِمامُ بِالتَّدريبِ العَسكَرِيِّأ : تَعليمُ الجَيشِ7213.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام مِن وَصِيَّتِهِ لِزيادِ بنِ النَّضرِ حينَ أنفَذَهُ عَلى مُقَدِّمَتِهِ إلى صِفّينَ : اِعلَم أنَّ مُقَدِّمَةَ القَومِ عُيونُهُم ، وعُيونُ المُقَدِّمَهِ طَلائِعُهُم ، فَإِذا أنتَ خَرَجتَ مِن بِلادِكِ ودَنَوتَ مِن عَدُوِّکَ فَلا تَسأم (1) مِن تَوجيهِ الطَّلائِعِ فى كُلِّ ناحِيَهٍ ، وفى بَعضِ الشِّعابِ وَالشَّجَرِ وَالخَمَرِ (2) ، وفى كُلِّ جانِبٍ ، حَتّى لا يُغيرَكُم عَدُوُّكُم ، ويَكونَ لَكُم كَمينٌ .

ولا تُسَيِّرِ الكَتائِبَ وَالقَبائِلَ مِن لَدُنِ الصَّباحِ إلَى المَساءِ إلّا تَعبِيَةً ، فَإِن دَهَمَكُم أمرٌ أو غَشِيَكُم مَكروهٌ كُنتُم قَد تَقَدَّمتُم فِى التَّعبِيَهِ .

وإذا نَزَلتُم بِعَدُوٍّ أو نَزَلَ بِكُم فَليَكُن مُعَسكَرُكُم فى أقبالِ الأَشرافِ ، أو فى سِفاحِ الجِبالِ ، أو أثناءِ الأَنهارِ ؛ كَيما تَكونَ لَكُم رِدءا ودُونَكُم مَرَدّا . وَلتَكُن مُقاتَلَتُكُم مِن وَجهٍ واحِدٍ وَاثنَينِ .

وَاجعَلوا رُقَباءَكُم فى صَياصِي (3) الجِبالِ ، وبِأَعلى الأَشرافِ ، وبِمَناكِبِ الأَنهارِ ؛ يُريئونَ لَكُم ؛ لِئَلّا يَأتِيَكُم عَدُوٌّ مِن مَكانِ مَخافَهٍ أو أمنٍ .

وإذا نَزَلتُم فَانزِلوا جَميعا ، وإذا رَحَلتُم فَارحَلوا جَميعا ، وإذا غَشِيَكُمُ اللَّيلُ فَنَزَلتُم فَحُفّوا عَسكَرَكُم بِالرِّماحِ وَالتِّرَسَهِ ، وَاجعَلوا رُماتَكُم يَلوونَ تِرَسَتَكُم ؛ كَيلا تُصابَ لَكُم غِرَّهٌ ، ولا تُلقى لَكُم غَفلَهٌ .

وَاحرُس عَسكَرَکَ بِنَفسِکَ، وإيّاکَ أن تَرقُدَ أو تُصبِحَ إلّا غِرارا (4) أو مَضمَضَهً (5) . ثُمَّ لِيَكُن ذلِکَ شَأنَکَ ودَأبَکَ حَتّى تَنتَهِىَ إلى عَدُوِّکَ .

وعَلَيکَ بِالتَّأَنّى فى حَربِکَ ، وإيّاکَ والعَجَلَهَ إلّا أن تُمكِنَکَ فُرصَهٌ . وإيّاکَ أن تُقاتِلَ إلّا أن يَبدَؤوکَ ، أو يَأتِيَکَ أمرى . وَالسَّلامُ عَلَيکَ ورَحمَهُ اللّهِ . (6) .

1- .سَئِمَ منه : مَلّ (لسان العرب : ج 12 ص 280 «سأم») .
2- .الخَمَر : ما واراک من الشجر والجبال ونحوها (لسان العرب : ج 4 ص 256 «خمر») .
3- .صَياصى الجبال : أطرافُها العاليه (مجمع البحرين : ج 2 ص 1063 «صيص») .

4- .الغِرار : النوم القليل ، وقيل : هو القليل من النوم وغيره (لسان العرب : ج 5 ص 17 «غرر») .
5- .أى ينام ثمّ يستيقظ ثمّ ينام ؛ تشبيها بمضمضه الماء فى الفم يأخذه ثمّ يمجّه ، وهو أدقّ التشبيه وأجمله (صبحى الصالح) .
6- .تحف العقول : ص 191 ، نهج البلاغه : الكتاب 11 ، وقعه صفّين : ص 123 عن يزيد بن خالد بن قَطَن ؛ الأخبار الطوال : ص 166 كلّها نحوه .

فصل نهم : سیاست های جنگی

9 / 1 اهتمام به آموزش های نظامی

الف آموزش سپاهیان

فصل نهم : سیاست های جنگی9 / 1اهتمام به آموزش های نظامیالف آموزش سپاهیان7213.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از سفارش او به زیاد بن نضر ، هنگامی که او را پیشاپیش سپاه به صفّین گسیل داشت : بدان که پیشروان سپاه ، دیده بانان آن اند و دیده بان ها ، پیشروان جاسوسان اند . پس هنگامی که از شهرهایت بیرون شدی و به دشمن نزدیک گشتی ، بی احساس خستگی ، دیده بان را به هر سو ، بویژه شیار کوه ها ، لابه لای درختان ، کمینگاه ها و هر جای دیگر بفرست . تا دشمن بر شما شبیخون نزند و برای شما کمین نگذاشته باشند .

دسته ها و واحدها را از صبح تا به شب ، راه مَبَر ، مگر برای آمادگی که اگر حادثه ای رُخ داد یا امر ناگواری به شما رسید ، پیشاپیش ، خود را مهیّا کرده باشید .

چون به دشمن رسیدید یا دشمن بر شما فرود آمد ، لشکرگاهتان را برفراز بلندی ها یا دامنه کوه ها یا بین رودخانه ها قرار دهید تا برای شما پناه و برای دشمن ، مانعی باشد ؛ و نبرد را از یک سو و دو سو قرار دهید ، و دیده بان ها را بر ستیغ کوه ها و فراز پشته ها و کناره نهرها بگمارید تا برای شما دیده بانی کنند که مبادا دشمن ، بر شما از جایی که می ترسید و یا جایی که از آن بیم ندارید ، فرود آید .

هنگامی که فرود آمدید ، با هم فرود آیید ، و وقتی کوچ کردید ، با هم بکوچید . هنگامی که شب شما را فرا گرفت و فرود آمدید ، لشکرگاه را با نیزه ها و سپرها بپوشانید و تیراندازها را پشتِ سپرها بگمارید که مبادا فریب بخورید یا غفلت بر شما مستولی گردد .

خود ، لشکرت را نگاهبانی کن و بپرهیز از آن که به خواب روی یا شب را به روزآوری ، مگر با خوابِ اندک یا در حدّ چشیدن ، و همین شیوه و روش

را داشته باش تا به دشمن رسی .

بر تو باد درنگ در جنگ ؛ و بپرهیز از عجله ، مگر آن که فرصتی مناسبْ فراهم آید ؛ و بپرهیز از این که نبرد کنی ، مگر آن که آنان آغاز کنند یا دستور من به تو رسد . درود و رحمت خدا بر تو باد !

.

7214.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام ومِن وَصِيَّهٍ لَهُ عليه السلام لِمَعقِلِ بنِ قَيسٍ الرِّياحِىِّ حينَ أنفَذَهُ إلَى الشّامِ فى ثَلاثَهِ آلافٍ مُقَدِّمَهً لَهُ : اِتَّقِ اللّهَ الَّذى لابُدَّ لَکَ مِن لِقائِهِ ولا مُنتَهى لَکَ دونَهُ . ولا تُقاتِلَنَّ إلّا مَن قاتَلَکَ . وسِرِ البَردَينِ . وغَوِّرِ بالنّاسِ . ورَفِّهِ فِى السَّيرِ . ولا تَسِر أوَّلَ اللَّيلِ فَإنَّ اللّهَ جَعَلَهُ سَکَناً وقَدَّرَهُ مُقاماً لا ظَعناً . فَأرِح فيهِ بَدَنَکَ ورَوِّح ظَهرَکَ . فَإذا وَقَفتَ حينَ يَنبَطِحُ السَّحَرُ أو حينَ يَنفَجِرُ الفَجرُ فَسِر عَلى بَرَکَهِ اللّهِ . فَإذا لَقيتَ العَدُوَّ فَقِف مِن أصحابِکَ وَسَطا ، ولا تَدنُ مِنَ القَومِ دُنُوَّ مَن يُريدُ أن يُنشِبَ الحَربَ ، ولا تَباعَد عَنهُم تَباعُدَ مَن يَهابُ البَأسَ حَتّى يَأتِيَکَ أمرى ، ولا يَحمِلَنَّکُم شَنَآنُهُم عَلى قِتالِهِم قَبلَ دُعائِهِم والإعذارِ إلَيهِم . (1) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 12 .

7215.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از سفارش او به معقل بن قیس ریاحی ، هنگامی که او را با سه هزار [سپاهی]به عنوان پیشرو به سوی شام روانه کرد : پروا دار از خدایی که حتماً او را ملاقات کنی و پایانی جز او نداری . نبرد مکن ، مگر با آنانی که با تو نبرد کنند . در خُنُکی بامداد و عصرْ حرکت کن و در میانه روز ، مردمان را فرود آور ، و در حرکتْ رفاه و آسایش را منظور دار و سرِشب ، راه مرو که خداوند ، آن را برای آرامش و بار انداختن قرار داده ، نه برای کوچ کردن . پس سرِشب ، خود را آسوده دار و مَرکبت را نیز از خستگی بیرون آر . پس چون شب را آسودی ، هنگامی که سحر پدیدار شود یا سپیده بامداد آشکار گردد ، در پناه برکت خداوندْ حرکت کن ، و چون دشمن را دیدی ، در میان لشکرت بایست و به دشمن ، نه چندان نزدیک شو ، مانند کسی که می خواهد دست به جنگ آرد ، و نه چنان دور باش ، مانند کسی که از کارزار بیم دارد ، تا دستور من به تو رسد ؛ و بدرفتاریِ آنان ، شما را وا ندارد که جنگ را آغاز کنید ، پیش از آن که آنان را [به راه راست] فرا خوانید و درِ عذر را به رویشان ببندید . .

7216.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ عليه السلام إلى بَعضِ اُمَراءِ جَيشِهِ : فَإِن عادوا إلى ظِلِّ الطّاعَةِ فَذاکَ الَّذى نُحِبُّ ، وإن تَوافَتِ الاُمورُ بِالقَومِ إلَى الشِّقاقِ وَالعِصيانِ فَانهَد (1) بِمَن أطاعَکَ إلى مَن عَصاکَ ، وَاستَغنِ بِمَن انقادَ مَعَکَ عَمَّن تَقاعَسَ عَنکَ ؛ فَإِنَّ المُتَکارِهَ مَغيبُهُ خَيرٌ مِن مَشهَدِهِ ، وقُعودُهُ أغنى مِن نُهوضِهِ . (2)7217.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :إن زَحَفَ العَدُوُّ إلَيکُم فَصُفّوا عَلى أبوابِ الخَنادِقِ ، فَلَيسَ هُناکَ إلّا السُّيوفُ ، ولُزومُ الأَرضِ بَعدَ إحکامِ الصُّفوفِ ، ولا تَنظُروا فى وُجوهِهِم ، ولا يَهولَنَّکُم عَدَدُهُم ، وَانظُروا إلى أوطانِکُم مِنَ الأَرضِ . فَإِن حَمَلوا عَلَيکُم فَاجثُوا عَلَى الرُّکَبِ ، وَاستَتِروا بالأَترِسَةِ ، صَفّا مُحکَما لا خَلَلَ فيهِ ، وإن أدبَروا فَاحمِلوا عَلَيهِم بِالسُّيوفِ ، وإن ثَبَتوا فَاثبُتوا عَلَى التَّعابِىِّ ، وإنِ انهَزَموا فَارکَبُوا الخَيلَ وَاطلُبُوا القَومَ . (3)7218.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :إن کانَت وأعوذُ بِاللّهِ فيکُم هَزيمَةٌ فَتَداعَوا ، وَاذکُرُوا اللّهَ وما تَوعَّدَ بِهِ مَن فَرَّ مِنَ الزَّحفِ ، وبَکِّتوا (4) مَن رأيتُموهُ وَلّى . وَاجمَعوا الأَلوِيَةَ ، وَاعتَقِدوا . وَليُسرِعِ المُخِفُّونَ فى رَدِّ مَنِ انهَزَمَ إلَى الجَماعَةِ وإلَى المُعَسکَرِ ، فَليَنفِرِ مَن فيهِ إلَيکُم ، فَإِذَا اجتَمَعَ أطرافُکُم ، وأتَت أمدادُکُم ، وَانصَرَفَ فَلُّکُم ، فَألحِقُوا النّاسَ بِقُوّادِهِم ، وأحکِموا تَعابِيَّهُم ، وقاتِلوا ، وَاستَعينوا بِاللّهِ ، وَاصبِروا ؛ وفِى الثَّباتِ عِندَ الهَزيمَةِ ، وحَملِ الرَّجُلِ الواحِدِ الواثِقِ بِشَجاعَتِهِ عَلَى الکَتيبَةِ ، فَضلٌ عَظيمٌ . (5) .

1- .المناهَدَه فى الحرب : المُناهَضه ، ونَهَدَ إلى العدوّ يَنْهَد : نهض (لسان العرب : ج 3 ص 429 «نهد»).
2- .نهج البلاغه : الكتاب 4 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 67 ح 46 ؛ تذكره الخواصّ : ص 166 .
3- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 373 .
4- .التبكيت : التقريع والتوبيخ (النهايه : ج 1 ص 148 «بكت») .
5- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 373 .

7219.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به گروهی از فرماندهان سپاهش : اگر [دشمنان]به سایه فرمانبری بازگشتند ، این همان است که ما دوست می داریم ، و اگر کار آنان به جدایی و نافرمانی کشید ، آن را که فرمانت بَرَد ، به سوی آن که نافرمانی کند ، برانگیز ؛ و بی نیاز باش بدان که فرمانت بَرَد از آن که از یاری ات پای پس نهد ؛ زیرا آن که جنگ را خوش ندارد ، نبودنش بهتر از بودن است و نشستنش از برخاستن ، سودمندتر است .7220.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :اگر دشمن بر شما یورش آورد ، پس بر درِ خندق ها آرایش گیرید که در آن جا جز شمشیرها چیزی نیست ، و پس از منظّم کردن صف ها بر زمین ، استوار باشید. به صورت دشمنان منگرید و شمارِ آنان ، شما را به وحشت نیندازد و به سرزمین ها [و جبهه]خود بنگرید ؛ و اگر بر شما حمله ور شدند ، بر روی اسب ها خم شوید و در پناه سپرها پنهان شوید ، [چونان] دژی محکم که شکافی در آن نیست ؛ و اگر پشت کردند ، با شمشیرها بر آنها حمله ور شوید . اگر ایستادند ، شما هم در سمتی دیگر بایستید ، و اگر فرار کردند ، به سویشان بشتابید و به جستجویشان برخیزید .7221.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :اگر خدای ناکرده در میان شما شکستی رُخ داد ، جمع شوید و خدا را یاد کنید و یادآورید آنچه بر گُریختگان از نبرد ، وعده [کیفر]داده شده است و آن را که در حال پشت کردن به دشمن دیدید ، نکوهش کنید . پرچم ها را گردآورده ، یکی کنید . چابک سواران ، در بازگرداندن فراریان به سوی جمعیت و لشکر ، شتاب کنند ، و هرکس در مخفیگاه هاست ، به سوی شما کوچ کند . وقتی کناره های لشکر گِرد آمد و نیرو و توان به شما رسید و حالت شکست خوردگی از میان شما رخت بربست ، لشکر را به فرماندهان بسپارید و جهت ها (یگان ها) را استوار سازید و نبرد کنید ؛ و از خداوند یاری جویید و شکیبایی کنید که در پایداری به هنگام شکست و یورش مردی دلاور بر دشمن ، پاداشی بزرگ است . .

7222.عنه عليه السلام :تاريخ دمشق عن ابن عبّاس :عَقِمَ النِّساءُ أن يَأتينَ بِمِثلِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وَاللّهِ ، ما رَأَيتُ ولا سَمِعتُ رَئيسا يُوزَنُ بِهِ ، لَرَأَيتُهُ يَومَ صِفّينَ وعَلى رَأسِهِ عِمامَهٌ قَد أرخى طَرَفَيها ، كأَنَّ عَينَيهِ سِراجا سَليطٍ ، وهوَ يَقِفُ عَلى شِرذِمَهٍ يَحُضُّهُم ، حَتّى انتَهى إلَىَّ وأنَا فى كَنَفٍ مِنَ النّاسِ فَقالَ:

مَعاشِرَ المُسلِمينَ ! استَشعِرُوا الخَشيَهَ ، وغُضُّوا الأَصواتَ ، وتَجَلبَبُوا السَّكينَهَ ، وَاعملوا (1) الأَسِنَّهَ ، وأقلِقوا (2) السُّيوفَ قَبلَ السَّلِّهِ ، وَاطعُنوا الرّخِرَ (3) ، ونافِحوا بِالظُّبا ، وصِلُوا السُّيوفَ بِالخُطا ، وَالنِّبالَ بِالرِّماحِ ، فَإِنَّكُم بِعَينِ اللّهِ ومَعَ ابنِ عَمِّ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله .

عاوِدُوا الكَرّ ، وَاستَحيوا مِنَ الفَرِّ ؛ فَإِنَّهُ عارٌ باقٍ فِى الأَعقابِ وَالأَعناقِ ، ونارٌ يَومَ الحِسابِ . وطيبوا عَن أنفُسِكُم أنفُسا ، وَامشوا إلَى المَوتِ أسححا (4) . وعَلَيكُم بِهذَا السَّوادِ الأَعظَمِ ، والرِّواقِ المطيّبِ (5) ، فَاضرِبوا ثَبَجَهُ (6) ؛ فَإِنَّ الشَّيطانَ راكِبٌ صَعبَهً ، ومُفرِشٌ ذِراعَيهِ ، قَد قَدَّمَ لِلوَثبَهِ يَدا ، وأَخَّرَ لِلنُّكوصِ رِجلاً ، فَصَمدا صَمدا حَتّى يَتَجلّى لَكُم عَمودُ الدّينِ: «وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَن يَتِرَكُمْ أَعْمَلَكُمْ» (7) . (8)7223.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لا تَميلوا بِراياتِكُم ، ولا تُزيلوها ، ولا تَجعَلوها إلّا مَعَ شُجعانِكُم ؛ فَإِنَّ المانِعَ لِلذِّمارِ وَالصّابِرَ عِندَ نُزولِ الحَقائِقِ هُم أهلُ الحِفاظِ ... وَاعلَموا أَنَّ أهلَ الحِفاظِ هُمُ الَّذينَ يَحُفّونَ بِراياتِهِم ، ويَكتَنِفونَها ، ويَصيرونَ حِفافَيها ، ووَراءَها ، وأمامَها ، ولا يُضَيِّعونَها ، لا يَتَأَخَّرونَ عَنها فَيُسَلِّموها ، ولا يَتَقَدَّمونَ عَلَيها فَيُفرِدوها . (9) .

1- .فى تاريخ دمشق «ترجمه الإمام علىّ عليه السلام » تحقيق محمّد باقر المحمودى : «وأعلِموا» (ج 3 ص 145 ح 1191) .
2- .أقلقَ الشىءَ من مكانه وقَلَقَه : حرّكه (لسان العرب : ج 10 ص 324 «قلق») .
3- .كذا فى المصدر ، وفى نهج البلاغه : «واطعنوا الشَّزْرَ» .
4- .كذا فى المصدر ، وفى نهج البلاغه : «سُجُحا» . ومِشيَه سُجح : أى سهله (لسان العرب : ج 2 ص 475) .
5- .كذا فى المصدر ، وفى نهج البلاغه : «المطنّب» وهو أنسب .
6- .ثبَجُه : وسطه ومعظمه (النهايه : ج 1 ص 206 «ثبج») .
7- .محمّد : 35 .

8- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 460 ، مروج الذهب : ج 2 ص 389 ، عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 110 ؛ نهج البلاغه : الخطبه 66 وفيه من «معاشر المسلمين ...» ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 75 ، بشاره المصطفى : ص 141 كلّها نحوه .
9- .الكافى : ج 5 ص 39 ح 4 عن مالک بن أعين ، بحار الأنوار : ج 32 ص 563 ح 468 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 124 .

7215.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابن عباس : زنان عقیم شدند از این که مانند امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب بزایند . به خدا سوگند ، ندیدم و نشنیدم که رئیسی با وی مقایسه شود . او را به هنگام نبرد صفّین دیدم که بر سرش عمامه ای بود که دو طرفش را رها کرده بود . دو چشمانش گویا به سان دو چراغ درشت بود . او بر گروهی اندکْ ایستاده بود و آنان را به نبردْ وا می داشت تا به من رسید ، در حالی که من در لابه لای مردم بودم .

پس فرمود : «ای گروه مسلمانان! خشیت [از خدا]را احساس کنید ، صداها را پایین آورید ، آرامش را بر تَن کنید ، نیزه ها را به کار گیرید (1) و پیش از کشیدن شمشیر ، آن را به حرکت آورید و از چپ و راست ، شمشیر زنید و با تیزی اش ضربه زنید ، و شمشیرها را با گام ها و تیرها را با نیزه ها هماهنگ سازید . به درستی که در دید خداوند و همراه پسرعموی پیامبر او قرار گرفته اید .

پی در پی حمله کنید و از فرار ، شرم کنید ؛ چرا که آن ، ننگی است که در نسل ها و گروه ها باقی مانَد ، و آتشی است در روز رستاخیز .

خود را خرّم و سرخوش دارید و با آسانی و سبُک جانی به سوی مرگْ گام بردارید . لشکر انبوهِ [دشمن] و خیمه ای را که طناب هایش به اطراف کشیده شده ، هدف قرار دهید و قلب آن را نشانه بگیرید ؛ چرا که شیطان ، شتر سرکش را سوار شده و بازوانش را گسترانیده است ؛ دستی را برای حمله پیش دارد و پایی را برای فرار ، به عقب گذارد . پس استوار باشید و پایدار ، تا نور حق بر شما پرتو افکنَد ، «که شما برترید و خدا با شماست و از پاداش کردارتان نخواهد کاست» » .7216.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :پرچم هایتان را به این سو و آن سو متمایل مکنید و اطراف آن را خالی مکنید و آن را جز به دستِ دلاورمردان مسپارید ؛ چرا که پاسداران شرافت و آبرو، و شکیبا به هنگام فرود آمدن بلاها ، گِردِ پرچم حلقه می زنند ... و بدانید که پاسداران ، کسانی اند که گِرد پرچم های خود ، حلقه زنند و اطراف آن را نگه دارند و پیش و پس آن می گردند و آن را ضایع نمی سازند ؛ نه از آنْ پس می مانند که آن را به دشمن بسپارند ، و نه از آن پیش می افتند که تنهایش گذارند . .

1- .در برخی نسخه ها چنین آمده است : نیزه ها را آشکار سازید .

ب : تَنظيمُ الجَيشِ7218.امام على عليه السلام :دعائم الإسلام :إنَّهُ [عليّا عليه السلام] كانَ إذا زَحَفَ لِلقِتالِ جَعَلَ مَيمَنَةً وميسَرَةً وقَلبا يَكونُ هُوَ فيهِ ، ويَجعَلُ لَها رَوابِطُ ، ويُقَدِّمُ عَلَيها مُقَدّمينَ ، ويَأمُرُهُم بِخَفضِ الأصواتِ ، وَالدُّعاءِ ، وَاجتِماعِ القُلوبِ ، وشَهرِ السُّيوفِ ، وإظهارِ العِدَّهِ ، ولُزومِ كُلِّ قَومٍ مَكانَهُم ، ورُجوعِ كُلِّ مَن حَمَلَ إلى مَصافِّهِ بَعدَ الحَملَهِ . (1)7219.امام على عليه السلام :دعائم الإسلام :إنَّهُ [عليّا عليه السلام] كانَ إذا زَحَفَ لِلقِتالِ يُعَبِّئُ الكَتائِبَ ، ويُفَرِّقُ بَينَ القَبائِلِ ، ويُقَدِّمُ عَلى كُلِّ قَومٍ رَجُلاً ، ويُصَفِّفُ الصُّفوفَ ، ويُكَردِسُ الكَراديسَ (2) ، ثُمَّ يَزحَفُ إلَى القِتالِ . (3)7220.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى كَيفِيَّهِ القِتالِ : قَدِّمُوا الرَّجّالَهَ وَالرُّماهَ ؛ فَليَرشُقوا بِالنَّبلِ ، وَليَتَناوَشِ الجَنبانِ (4) ، وَاجعَلُوا الخَيلَ الرَّوابِطَ وَالمُنتَجَبَهَ (5) رِدءا لِلِّواءِ والمُقَدِّمَهِ ، ولا تَنشُزوا (6) عَن مَراكِزِكُم لِفارِسٍ شَذَّ مِنَ العَدُوِّ . (7) .

1- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 372 .
2- .الكردوس : الخيل العظيمه ، وقيل : القطعه من الخيل العظيمه . والكراديس : الفِرَق منهم ، ويقال : كَردسَ القائد خيلَه أى جعلَها كتيبه كتيبه (لسان العرب : ج 6 ص 195 «كردس») .
3- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 372 .
4- .الجَنْب : الناحيه (لسان العرب : ج 1 ص 278 «جنب») .
5- .المنتجَب : المختار من كلّ شىء (لسان العرب : ج 1 ص 748 «نجب») .
6- .يقال : نَشَزَ من مكانه نُشوزا ؛ إذا ارتفع عنه . ونَشَزَ الرجلُ من امرأته : تَركَها (المصباح المنير : ص 605 «نشز») .
7- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 372 .

ب آرایش سپاه

ب آرایش سپاه7222.امام علی علیه السلام :دعائم الاسلام درباره علی علیه السلام : او به هنگامی که برای نبرد آماده می شد ، برای سپاه ، [یگان های]راست و چپ و میانه قرار می داد که خود ، در میانه بود و برای آنها رابط هایی معیّن می کرد ، و پیشروانی جلو می فرستاد ، و آنان را به آهسته سخن راندن و نیایش و خاطرجمعی و بیرون کشیدن شمشیرها و آشکار ساختن توان و نیرو ، دستور می داد ، و به این که هر گروهی بر جای خود قرار گیرد و این که هر کس یورش بَرَد ، پس از یورش ، به جای خود برگردد .7223.امام علی علیه السلام :دعائم الاسلام درباره علی علیه السلام : به درستی که او به هنگامی که عازم نبرد می شد ، دسته ها را آماده می کرد و میان قبیله ها جدایی می افکند ، و بر هر گروهی فردی را می گماشت ، صف ها را منظّم می کرد و سواران را ستون ستون می کرد . آن گاه به نبرد می رفت .7224.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در بیان چگونگی نبرد : پیاده ها و تیر اندازها را جلو بیندازید . پس آنان ، [دشمن را]تیرباران کنند و دو طرف ، با نیزه هجوم برند . سواره ها و نیروهای ویژه را پناهِ پرچم و پیشروان قرار دهید و جایگاه خود را به خاطر سواری از دشمن که تنها مانده ، ترک مکنید .

.

7225.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام فى وَصِيَّةٍ لَهُ عليه السلام وَصّى بِها جَيشا بَعَثَهُ إلَى العَدُوِّ : فَإِذا نَزَلتُم بِعَدُوٍّ أو نَزَلَ بِكُم فَليَكُن مُعَسكَرُكُم فى قُبُلِ (1) الأَشرافِ ، أو سِفاحِ الجِبالِ ، أو أثناءِ الأَنهارِ ؛ كَيما يَكونَ لَكُم رِدءا ، ودونَكُم مَرَدّا . وَلتَكُن مُقاتَلَتُكُم مِن وَجهٍ واحِدٍ أوِ اثنَينِ .

وَاجعَلوا لَكُم رُقَباءَ فى صَياصِى الجِبالِ ، ومَناكِبِ الهِضابِ ؛ لِئَلّا يَأتِيَكُمُ العَدُوُّ مِن مكَانِ مَخافَةٍ أو أمنٍ . وَاعلَموا أنَّ مُقَدَّمَةَ القَومِ عُيونُهُم ، وعُيونُ المُقَدِّمَةِ طَلائِعُهُم .

وإيّاكُم وَالتَّفَرُّقَ ، فَإِذا نَزَلتُم فَانزِلوا جَميعا ، وإذَا ارتَحَلتُم فَارتَحِلوا جَميعا . وإذا غَشِيَكُمُ اللَّيلُ فَاجعَلُوا الرِّماحَ كِفَّةً ، ولا تَذوقُوا النَّومَ إلّا غِرارا أو مَضمَضَةً . (2)ج : عَدَمُ مُفارَقَةِ السِّلاحِ فِى الحَربِ7227.عنه عليه السلام :دعائم الإسلام :إنَّهُ [عَلِيّا عليه السلام] كَرِهَ أن يُلقِى الرَّجُلُ سِلاحَهُ عِندَ القِتالِ ؛ وقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ عِندَ ذِكرِ صَلاةِ الخَوفِ: «وَلْيَأْخُذُواْ أَسْلِحَتَهُمْ» ، وقالَ: «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَ حِدَةً» (3) ، فَأَفضَلُ الاُمورِ لِمَن كانَ فِى الجِهادِ أن لا يُفارِقَهُ السِّلاحُ عَلى كُلِّ الأَحوالِ . (4)راجع : ج 7 ص 86 (استشهاد محمّد بن أبى بكر) ، و ص 94 (حزن الإمام) .

.

1- .القُبُلُ بالضمّ من الجبل : سفحه ؛ يقال : انزل بقُبُل هذا الجبل أى بسفحه (تاج العروس : ج 15 ص 595 «قبل») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 11 ، تحف العقول : ص 192 ، وقعه صفّين : ص 124 عن يزيد بن خالد بن قَطَن ؛ الأخبار الطوال : ص 166 كلّها نحوه .
3- .النساء : 102 .
4- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 371 .

ج جدا نشدن از سلاح در جنگ

7229.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارشی که به سپاه کرد ، هنگامی که آن را به سوی دشمن گسیل داشت : هرگاه بر دشمن فرود آمدید یا دشمن بر شما فرود آمد ، لشکرگاهتان بر فراز بلندی ها یا دامنه کوه ها یا بین رودخانه ها باشد ، تا برای شما پناه و برای دشمن ، مانعی بر سر راه باشد ؛ و جنگتان از یک سو یا دو سو باشد و برای خود ، دیده بان هایی در ستیغ کوه ها و فراز پشته ها بگمارید ، تا مبادا دشمن از جایی که می ترسید و یا جایی که از آن بیم ندارید ، بر شما فرود آید ، و بدانید که پیشروان لشکر ، دیده بان های آن اند و دیده بان ها ، طلایه داران لشکرند .

بپرهیزید از پراکندگی ! پس هرگاه فرود می آیید ، با هم فرود آیید ، و هر گاه کوچ می کنید ، با هم کوچ کنید ، و هرگاه شب شما را فرا گیرد ، نیزه ها را گِرداگِرد خود ، برپا دارید ، و مخوابید جز اندک ، یا آن را مَضمَضه کنید (لَختی بخوابید و لَختی بیدار مانید) .ج جدا نشدن از سلاح در جنگ7224.امام علی علیه السلام :دعائم الإسلام :به درستی که [علی علیه السلام]نمی پسندید که مردی به هنگام نبرد ، سلاحش را بیفکند . خداوند عز و جل به هنگام یاد کردِ نماز خوف فرمود : «و اسلحه هایشان را برگیرند» و فرمود : «آنان که کفر ورزیدند ، دوست می دارند که شما از اسلحه ها و وسایلتان غفلت ورزید که ناگهان به شما هجوم آورند» .

پس برترین کار برای آنان که در جهاد به سر می برند ، این است که اسلحه را به هیچ روی ، از خود جدا مسازند .ر . ک : ج 7 ص 87 (شهادت محمّد بن ابی بکر) و ص 95 (اندوه امام) .

.

د : اِنتِهازُ الفُرصَهِ7227.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى وَصفِ القِتالِ : مَن رَأى فُرصَةً مِنَ العَدُوِّ فَليَنشُز ، وَليَنتَهِزِ الفُرصَةَ بَعدَ إحكامِ مَركَزِهِ ، فَإذا قَضى حاجَتَهُ عادَ إلَيهِ . (1)7228.امام على عليه السلام :وقعه صفّين :أقبَلَ الأَحنَفُ بنُ قَيسٍ السَّعدِيُّ [فى حَربِ صِفّينَ] فَقالَ: يا أهلَ العِراقِ ، وَاللّهِ لا تُصيبونَ هذَا الأَمرَ أذَلَّ عُنُقا مِنهُ اليَومَ ، قَد كَشَفَ القَومُ عَنكُم قِناعَ الحَياءِ ، وما يُقاتِلونَ عَلى دينٍ ، وما يَصبِرونَ إلّا حَياءً ؛ فَتَقَدَّموا .

فَقالوا: إنّا إن تَقَدَّمنَا اليَومَ فَقَد تَقَدَّمنا أمسِ ، فَما تَقولُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ: تَقَدَّموا فى مَوضِعِ التَّقَدُّمِ ، وتَأَخَّروا فى مَوضِعِ التَّأَخُّرِ ؛ تَقَدَّموا مِن قَبلِ أن يَتَقَدَّموا إلَيكُم . (2)ه : الاِنسِحابُ التّاكتيكىّ7230.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :الفِرارُ فى أوانِهِ يَعدِلُ الظَّفَرَ فى زَمانِهِ . (3)7231.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام كانَ يَقولُ لِأَصحابِهِ عِندَ الحَربِ : لا تَشتَدَّنَّ عَلَيكُم فَرَّهٌ بَعدَها كَرَّهٌ ، ولا جَولَهٌ بَعدَها حَملَهٌ . (4)9 / 2تَأسيسُ القُوّاتِ الخاصَّهِ7234.عنه عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :كانوا شُرطَهُ (5) الخَميسِ سِتَّهَ آلافِ رَجُلٍ أنصارهُ [أى عَلِىّ عليه السلام] . (6) .

1- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 372 .
2- .وقعه صفّين : ص 406 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 511 ح 437 .
3- .غرر الحكم : ح 2003 .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 16 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 530 ح 9644 وفيه «صوله» بدل «حمله» .
5- .شُرَط السلطان : نخبه أصحابه الَّذين يقدّمهم على غيرهم من جنده . وقال ابن الأعرابى : هم الشُّرَط ، والنسبه إليهم : شُرَطِىٌّ ؛ والشُرْطه ، والنسبه إليهم : شُرْطِىٌّ (النهايه : ج 2 ص 460 «شرط») .
6- .الاختصاص : ص 2 .

د بهره گیری از فرصت ها

ه عقب نشینی تاکتیکی

9 / 2 تشکیل نیروهای ویژه

د بهره گیری از فرصت ها7236.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در توصیف نبرد : آن که فرصتی را از سوی دشمن دید ، هجوم بَرَد و فرصت را غنیمت داند ، [البته]پس از محکم ساختن جایگاه خود ؛ و هرگاه خواسته اش را [از هجوم]برآورد ، به جایگاهش برگردد .7231.امام علی علیه السلام :وقعه صفّین :[در جنگ صفّین] ، احنف بن قیس سعدی رو آورد و گفت : ای مردم عراق! به خدا سوگند ، با این مسئله ، گردن خمیده تر از امروز ، برخورد نخواهید کرد . اینان ، پرده های حیا را از برابر شما برگرفتند و برای دین ، نبرد نمی کنند ، و استقامت نمی کنند ، مگر از روی شرم . پس به پیش روید .

گفتند : اگر امروز بتازیم ، دیروز هم به پیش تاختیم . ای امیر مؤمنان! شما چه می گویی؟

فرمود : «به هنگام تاختن ، بتازید و به هنگام پس کشیدن ، عقب بکشید . بتازید ، پیش از آن که آنان بر شما بتازند» .ه عقب نشینی تاکتیکی7233.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :فرارِ به هنگام ، برابر است با پیروزی در زمان خود .7234.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام به هنگام نبرد به یارانش می گفت : فراری که پس از آن یورش باشد ، یا عقب نشینی ای که پس از آن حمله باشد ، بر شما گران نیاید .9 / 2تشکیل نیروهای ویژه7237.عنه صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام :سپاه ویژه ، شش هزار نفر از یاران علی علیه السلام بودند .

.

7238.عنه صلى الله عليه و آله :الاختصاص عن علىّ بن الحكم :أصحابُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام الَّذينَ قالَ لَهُم : تَشَرَّطوا ، فَأَنَا اُشارِطُكُم عَلَى الجَنَّهِ ، ولَستُ اُشارِطُكُم عَلى ذَهَبٍ ولا فِضَّهٍ ؛ إنَّ نَبِيَّنا صلى الله عليه و آله فيما مَضى قالَ لِأَصحابِهِ : تَشَرَّطوا ، فَإنّى لَستُ اُشارِطُكُم إلّا عَلَى الجَنَّهِ وهُم : سَلمانُ الفارِسىُّ ، وَالمِقدادُ ، وأَبو ذَرٍّ الغِفارِىُّ ، وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، وأَبو ساسانَ وأبو عَمرٍو الأَنصارِيّانِ ، وسَهلٌ بَدرِىٌّ وعُثمانُ ابنا حُنَيفٍ الأَنصارِىُّ ، وجابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِىُّ .

ومِن أصفياءِ أصحابِهِ ، عَمرُو بنُ الحَمِقِ الخُزاعِىُّ عَرَبىٌّ ، ومَيثَمٌ التَّمّارُ وهُوَ مَيثَمُ بنُ يَحيى ، مَولى ، ورُشَيدٌ الهَجَرِىُّ ، وحَبيبُ بنُ مُظَهَّرٍ الأَسَدِىُّ ، ومُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ .

ومِن أوليائِهِ : العَلَمُ الأَزدِىُّ ، وسُوَيدُ بنُ غَفَلَهَ الجُعِفىُّ ، وَالحارِثُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَعوَرِ الهَمدانِىُّ ، وأبو عَبدِ اللّهِ الجَدَلِىُّ ، وأبو يَحيى حَكيمُ بنُ سَعدٍ الحَنَفِىُّ .

وكانَ مِن شُرطَهِ الخَميسِ: أبُو الرَّضِىِّ عَبدُ اللّهِ بنُ يَحيَى الحَضرَمِىُّ ، وسَليمُ بنُ قَيسٍ الهِلالِىُّ ، وعُبَيدَهُ السَّلمانِىُّ المُرادِىُّ ، عَرَبِىٌّ .

ومِن خَواصِّهِ : تَميمُ بنُ حِذيَمٍ النّاجى وقَد شَهِدَ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام ، [و] قَنبَرٌ مَولى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ، [و] أبو فاخِتَهَ مَولى بَنى هاشِمٍ ، وعُبَيدُ اللّهِ بنُ أبى رافِعٍ وكانَ كاتِبَهُ . (1)7239.بحار الأنوار :رجال الكشّى عن أبى الجارود :قُلتُ لِلأَصبَغِ بنِ نُباتَهَ : ما كانَ مَنزِلَهُ هذَا الرَّجُلِ [عَلِىٍّ عليه السلام]فيكُم ؟ قالَ : ما أدرى ما تَقولُ ! إلّا أنَّ سُيوفَنا كانَت عَلى عَواتِقِنا ، فَمَن أومى إلَيهِ ضَرَبناهُ بِها . وكانَ يَقولُ لَنا : تَشَرَّطوا ، فَوَاللّهِ مَا اشتِراطُكُم لِذَهَبٍ ولا لِفِضَّهٍ ، ومَا اشتِراطُكُم إلّا لِلمَوتِ ، إنَّ قَوما مِن قَبلِكُم مِن [بَنى إسرائيلَ] (2) تَشارَطوا بَينَهُم ، فَما ماتَ أحَدٌ مِنهُم حَتّى كانَ نَبِىَّ قَومِهِ ، أو نَبِىَّ قَريَتِهِ ، أو نَبِىَّ نَفسِهِ ، وإنَّكُم لَبِمَنزِلَتِهِم ، غَيرَ أنَّكُم لَستُم بِأَنبِياءَ . (3) .

1- .الاختصاص : ص 2 ؛ الفهرست لابن النديم : ص 223 وفيه إلى «إلّا على الجنّه» .
2- .سقط ما بين المعقوفين من المصدر وأثبتناه من بحار الأنوار .

3- .رجال الكشّى : ج 1 ص 19 الرقم 8 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 150 ح 16 .

7237.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الاختصاص به نقل از علی بن حکم : یاران امیرمؤمنان ، کسانی بودند که به آنان فرمود : «پیمان بندید! من با شما بر بهشتْ پیمان بندم ، نه بر طلا و نقره . پیامبر ما در گذشته به یارانش فرمود : پیمان بندید که من با شما جز بر بهشتْ پیمان نبندم » .

و آنان عبارت بودند از : سلمان فارسی ، مقداد ، ابوذر غفاری ، عمّار بن یاسر ، ابو ساسان انصاری ، ابو عمرو انصاری ، سهل (بدری) و عثمان ، پسران حنیف انصاری ، و جابر بن عبداللّه انصاری .

و از برگزیدگان یاران او بودند : عمرو بن حُمق خزاعی عرب و میثم تمّار (میثم بن یحیی ، برده آزاد شده) ، رُشید هجری ، حبیب بن مظهّر اسدی و محمد بن ابی بکر .

و از دوستان او بودند : عَلَم ازدی ، سوید بن غفله جعفی ، حارث بن عبد اللّه اعور همدانی ، ابو عبداللّه جدلی و ابو یحیی حکیم بن سعد حنفی .

و از نیروهای ویژه اش بودند : ابو رضی عبد اللّه بن یحیی حضرمی ، سلیم بن قیس هلالی و عبیده سلمانی مرادی عرب .

و از یاران خاصّ او بودند : تمیم بن حذیم ناجی (که در همراهی علی علیه السلام به شهادت رسید) ، قنبر (آزاد شده علی بن ابی طالب علیه السلام) ، ابو فاخته (آزاده شده بنی هاشم) و عبید اللّه بن ابی رافع (که منشی علی علیه السلام بود) .7238.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :رجال الکشی به نقل از ابو جارود : به اصبغ بن نباته گفتم : جایگاه این مرد (علی علیه السلام) در میان شما چیست؟

گفت : نمی دانم چه می گویی ؛ اما شمشیرهای ما بر دوشمان بود و هر کس را که وی اشاره می کرد ، با شمشیر می زدیم . علی علیه السلام به ما می گفت : «پیمان ببندید! به خدا سوگند که پیمان شما برای طلا و نقره نیست ، و پیمان شما جز برای مرگ نیست . به درستی که گروهی از پیشنیان بنی اسرائیل ، میان خودْ پیمان بستند . پس هیچ یک از آنان از دنیا نرفت ، مگر آن که پیامبرِ قومش یا روستایش و یا خودش بود ، و شما به سان آنانید ، جز آن که پیامبر نیستید» . .

7239.بحار الأنوار :رجال الكشّى :رُوِىَ عَن أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام أَنَّهُ قالَ لِعَبدِ اللّهِ بنِ يَحيَى الحَضرَمِىِّ يَومَ الجَمَلِ : أبشِر يَابنَ يَحيى ؛ فَأنتَ وأبوکَ مِن شُرطَهِ الخَميس حَقّا ، لَقَد أخبَرَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِاسمِکَ وَاسمِ أبيکَ فى شُرطَهِ الخَميس ، وَاللّهُ سَمّاکُم شُرطَهَ الخَميسِ عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله . وذَکَرَ أنّ شُرطَهَ الخَميسِ کانوا سِتَّهَ آلافِ رَجُلٍ ، أو خَمسَهَ آلافٍ . (1)9 / 3العِنايَهُ الخاصَّهُ بِالقُوّات المُسَلَّحَهِ7240.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِکِ الأَشتَرِ : ثُمَّ تَفَقَّد مِن اُمورِهِم ما يَتَفَقَّدُهُ الوالِدانِ مِن وَلَدِهِما ، ولا يَتَفاقَمَنَّ فى نَفسِکَ شَىءٌ قَوَّيتَهُم بِهِ . ولا تَحقِرَنَّ لُطفا تَعاهَدتَهُم بِهِ وإن قَلَّ ؛ فَإِنَّهُ داعِيَهٌ لَهُم إلى بَذلِ النَّصيحَهِ لَکَ ، وحُسنِ الظَّنِّ بِکَ . ولا تَدَع تَفَقُّدَ لَطيفِ اُمورِهِمُ اتِّکالاً عَلى جَسيمِها ؛ فَإِنَّ لِلِيَسيرِ مِن لُطفِکَ مَوضِعا يَنتَفِعونَ بِهِ ، ولِلجَسيمِ مَوقِعا لا يَستَغنونَ عَنهُ .

وَليَکُن آثَرُ رُؤوسِ جُندِکَ عِندَکَ مَن واساهُم فى مَعونَتِهِ ، وأفضَلَ عَلَيهِم مِن جِدَتِهِ بِما يَسَعُهُم ويَسَعُ مَن وَراءَهُم مِن خُلوفِ أهليهِم ، حَتّى يَکونَ هَمُّهُم هَمّا واحِدا فى جِهادِ العَدُوِّ؛ فَإِنَّ عَطفَکَ عَلَيهِم يَعطِفُ قُلوبَهُم عَلَيکَ. وإِنَّ أفضَلَ قُرَّهِ عَينِ الوُلاهِ استِقامَهُ العَدلِ فى البِلادِ ، وظُهورُ مَوَدَّهِ الرَّعِيَّهِ ، وإِنَّهُ لا تَظهَرُ مَوَدَّتُهُم إلّا بِسَلامَهِ صُدورِهِم ، ولا تَصِحُّ نَصيحَتُهُم إلّا بِحيطَتِهِم عَلى وُلاهِ اُمورِهِم ، وقِلَّهِ استِثقالِ دُوَلِهِم ، وتَرکِ استِبطاءِ انقِطاع مُدَّتِهِم .

فَافسَح فى آمالِهِم ، وواصِل فى حُسنِ الثَّناءِ عَلَيهِم ، وتَعديدِ ما أبلى ذَوُو البَلاءِ مِنهُم ؛ فَإِنَّ کَثرَهَ الذِّکرِ لِحُسنِ أفعالِهِم تَهُزُّ الشُّجاعَ ، وتُحَرِّضُ النّاکِلَ إن شاءَ اللّهُ . ثُمَّ اعرِف لِکُلِّ امرِئٍ مِنهُم ما أبلى ، ولا تَضُمَّنَّ بَلاءَ امرِئٍ إلى غَيرِهِ ، ولا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دونَ غايَهِ بَلائِهِ ، ولا يَدعُوَنَّکَ شَرَفُ امرِئٍ إلى أن تُعظِمَ مِن بَلائِهِ ما کانَ صَغيرا ، ولا ضَعَهُ امرِئٍ إلى أن تَستَصغِرَ مِن بَلائِهِ ما کانَ عَظيما . (2) .

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 24 الرقم 10 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 151 ح 18 .

2- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 137 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 361 كلاهما نحوه .

9 / 3 اهتمام ویژه به نیروهای مسلّح

7241.امام علی علیه السلام :رجال الکشّی :از امیر مؤمنان گزارش شده است که در جنگ جمل ، به عبد اللّه بن یحیی حضرمی فرمود : «بشارت باد بر تو ای پسر یحیی ! چرا که تو و پدرت حقیقتاً از نیروهای ویژه هستید . پیامبر خدا به من خبر داد که نام تو و پدرت جزو نیروهای ویژه است . خداوند ، شما را بر زبان پیامبرش نیروی ویژه (شُرطهُ الخمیس) نامید» و فرمود : «نیروهای ویژه ، شش یا پنج هزار تن اند» .9 / 3اهتمام ویژه به نیروهای مسلّح7244.عنه علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «و اتَّقُوا اللّهَ الَّذ) امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : پس در کار سپاهیان ، چنان بنگر که پدر و مادر در کار فرزندشان می نگرند ، و مباد آنچه که آنان را بدان نیرومند می کنی ، نزد تو بزرگ نماید . نیکویی ات درباره ایشان ، هرچند اندک باشد ، خُرد نیاید که آن نیکی ، آنان را به خیرخواهی تو خوانَد و گمانشان را درباره ات نیکو گرداند ، و رسیدگی به کارهای خُرد آنان را به اعتماد وارسی کارهای بزرگْ وا مگذار ؛ چرا که لطف کوچک را جایی است که از آن بهره برگیرند ، و لطف بزرگ را جایی است که از آن ، بی نیاز نباشند .

و باید گزیده ترینِ سران سپاه در نزد تو کسی باشد که کمک خود را ارزانی شان دارد و از آنچه دارد ، بر آنان ببخشاید ، آن اندازه که آنان و کسانشان را که باز مانده اند ، وسعت دهد ، تا عزم آنان در نبرد با دشمنْ یکی شود ؛ چرا که مهربانی تو به آنان ، دل هایشان را بر تو مهربان گردانَد ، و برترین چشم روشنیِ زمامداران ، برقراری عدالت در شهرها وپدیدارشدن دوستی میان شهروندان است ، و دوستی آنان آشکار نشود ، مگر هنگامی که دل هایشان وارسته [از کینه]باشد ، و خیرخواهی آنان راست نیاید ، مگر این که گِرد زمامداران حلقه زنند و از وجود دولتْ مردان ، احساس سنگینی نکنند و از دراز شدن دولت آنان را به نیکی ، به ستوه نیایند .

پس امیدشان را برآر ، و ستودن آنان را به نیکی و برشمردن رنج سختی کشیدگان آنها را پیوسته دار ؛ چرا که یاد کردن بسیار از کارهای نیک آنان ، شجاع را برانگیزد و بزدل را به کوشش وا دارد . إن شاء اللّه !

آن گاه برای هریک از آنان ، رنجی را که کشیده است ، در نظر دار و رنج یکی را به حساب دیگری مگذار ، و در [پاداش]رنجی که کشیده ، کوتاهی مکن ، و بزرگی کسی تو را وا مدارد که رنج کوچکش را بزرگ شماری ، و فرودستی کسی تو را وا مدارد که رنج بزرگش را کوچک شماری .

.

9 / 4الِاهتِمامُ بِمَعنَوِيّاتِ الجَيشِأ : التَّحريض7245.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لَمّا سَأَلَهُ الجهمُ بنُ حميدٍ : تكونُ لى القَر) الكافى عن أبى صادق :سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام يُحَرِّضُ النّاسَ فى ثَلاثَهِ مَواطِنَ : الجَمَلِ ، وصِفّينَ ، ويَومِ النَّهرِ ؛ يَقولُ : عِبادَ اللّهِ ، اتَّقُوا اللّهَ ، وغُضُّوا الأَبصارَ ، وَاخفِضُوا الأَصواتَ ، وأقِلُّوا الكَلامَ ، ووَطِّنوا أنفُسَكُم عَلَى المُنازَلَهِ ، وَالمُجادَلَهِ ، والمُبارَزَهِ ، وَالمُناضَلَهِ ، وَالمُنابَذَهِ ، وَالمُعانَقَهِ ، وَالمُكادَمَهِ (1) ، وَاثبُتوا «وَاذْكُرُواْ اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَأَطِيعُواْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَزَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّبِرِينَ» (2) . (3) .

1- .الكَدْم : العضّ بأدنى الفم كما يكدُمُ الحمار ، وقيل : هو العضّ عامه ، أو كدَمَه : أثّر فيه بحديده ، وكدَمَ الصيدَ كدما : طردَه وجدّ فى طلبه حَتّى يغلبَه (تاج العروس : ج 17 ص 604 «كدم») .
2- .الأنفال :45 46 .
3- .الكافى : ج 5 ص 38 ح 2 ، الإرشاد : ج 1 ص 265 ، وقعه صفّين : ص 204 عن الحضرمى ؛ المعيار والموازنه : ص 158 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 26 كلّها نحوه .

9 / 4 اهتمام به روحیه سپاه

الف تشویق

9 / 4اهتمام به روحیه سپاهالف تشویق7249.عنه صلی الله علیه و آله :الکافی به نقل از ابو صادق : شنیدم که علی علیه السلام مردم را در سه جا [به جنگ]تشویق می کرد . جمل ، صفّین و نهروان .

می فرمود : «بندگان خدا ! از خدا پروا کنید ، دیده ها را فرو نهید ، صداها را پایین آورید ، سخن را کوتاه کنید ، و خود را برای پیکار ، جدال ، رو در رو شدن ، درگیری ، نبرد ، دست به گردن شدن و رزمِ خشن ، آماده سازید و پایدار باشید «و خدا را بسیار یاد کنید ، باشد که رستگار شوید ، و خدا و رسولش را پیروی کنید و با هم نزاع مکنید ، که سست شوید و مهابت شما از بین برود ، و صبر کنید که خدا با شکیبایان است» » .

.

7245.امام صادق علیه السلام (آنگاه که جهم بن حمید به ایشان عرض کرد : خویشاون) الإمام علیّ علیه السلام مِن کَلامٍ لَهُ علیه السلام لِابنِهِ مُحَمَّدِ بنِ الحَنَفِیَّهِ لَمّا أعطاهُ الرّایَهَ یَومَ الجَمَلِ : تَزولُ الجِبالُ ولا تَزُل ، عَضَّ عَلی ناجِذِکَ . أَعِرِ اللّهَ جُمجُمَتَکَ . تِد فِی الأَرضِ قَدَمَک . ارم بِبَصَرِکَ أقصَی القَومِ ، وغُضَّ بَصَرَکَ ، وَاعلَم أنَّ النَّصرَ مِن عِندِ اللّهِ سُبحانَهُ . (1)7246.الکافی (به نقل از ابو بصیر) عنه علیه السلام مِمّا کانَ یَقولُهُ لِأَصحابِهِ عِندَ الحَربِ : لا تَشتَدَّنَّ عَلَیکُم فَرَّهٌ بَعدَها کَرَّهٌ ، ولا جَولَهٌ بَعدَها حَملَهٌ ، وأَعطُوا السُّیوفَ حُقوقَها . ووَطِّئوا لِلجُنوبِ مَصارِعَها ، وَاذمُروا (2) أنفُسَکُم عَلَی الطَّعنِ الدَّعسِیِّ (3) وَالضَّربِ الطِّلَحفِیِّ (4) . وأمیتُوا الأَصواتَ ؛ فَإِنَّهُ أطرَدُ لِلفَشَلِ . فَوَالَّذی فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ما أسلَموا ، ولکِن استَسلَموا ، وأَسَرُّوا الکُفرَ ، فَلَمّا وَجَدوا أعوانا عَلَیهِ أظهَروهُ . (5)7247.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام فی حَثِّ أَصحابِهِ عَلَی القِتالِ : فَقَدِّمُوا الدّارِعَ ، وأَخِّرُوا الحاسِرَ ، وعَضُّوا عَلَی الأَضراسِ ؛ فَإِنَّهُ أَنبی (6) لِلسُّیوفِ عَنِ الهامِ . وَالتَووا فی أطرافِ الرِّماحِ ؛ فَإِنَّهُ أَموَرُ (7) لِلأَسِنَّهِ . وغُضُّوا الأَبصارَ ؛ فَإِنَّهُ أربَطُ لِلجَأشِ ، وأسکَنُ لِلقُلوبِ . وأمیتُوا الأَصواتَ ؛ فَإِنَّهُ أطرَدُ لِلفَشَلِ . ورایَتَکُم فَلا تُمیلوها ، ولا تُخِلّوها ، ولا تَجعَلوها إلّا بِأَیدی شُجعانِکُم وَالمانِعینَ الذِّمارَ مِنکُم ؛ فَإِنَّ الصّابِرینَ عَلی نُزولِ الحَقائِقِ هُمُ الَّذینَ یَحُفّونَ بِراياتِهِم ، ویَکتَنِفونَها ؛ حَفافَیها و وراءَها وأَمامَها ، لا یَتَأَخَّرونَ عَنها فیُسلِموها ، ولاَ یَتَقَدَّمونَ عَلَیها فَیُفرِدوها .

أجزَأَ امرُؤٌ قِرنَه (8) ، وآسی أخاهُ بِنَفسِهِ ، ولَم یَکِل قِرنَهُ إلی أخیهِ ، فَیَجتَمِعَ عَلَیهِ قِرنُهُ وقِرنُ أخیهِ . وَایمُ اللّهِ لَئِن فَرَرتُم مِن سَیفِ العاجِلَهِ لا تَسلَموا مِن سَیفِ الآخِرَهِ ، وأنتُم لَهامیمُ (9) العَرَبِ ، وَالسِّنامُ الأَعظَمُ ؛ إنَّ فِی الفِرارِ مَوجِدَهَ اللّهِ ، وَالذُّلَّ اللّازِمَ ، وَالعارَ الباقِیَ . وإنَّ الفارَّ لَغَیرُ مَزیدٍ فی عُمُرِهِ ، ولا مَحجوزٍ بَینَهُ وبَینَ یَومِهِ . مَنِ الرّائِحُ إلَی اللّهِ کَالظَّمآنِ یَرِدُ الماءَ ؟ الجَنَّهُ تَحتَ أطرافِ العَوالی ! الیَومَ تُبلَی الأَخبارُ ! وَاللّهِ لَأَنَا أَشوَقُ إلی لِقائِهِم مِنهُم إلی دِیارِهِم ! !

اللّهُمّ فَإِن رَدُّوا الحَقَّ فَافضُض جَماعَتَهُم ، وشَتِّت کَلِمَتَهُم ، وأبسِلهُم بِخَطایاهُم ، إنَّهُم لَن یَزولوا عَن مَواقِفِهِم دونَ طَعنٍ دِراکٍ ؛ یَخرُجُ مِنهُمُ النَّسیمُ ، وضَربٍ یَفلِقُ الهامَ ، ویُطیحُ العِظامَ ، ویُندِرُ (10) السَّواعِدَ وَالأَقدامَ ، وحَتّی یُرمَوا بِالمَناسِرِ تَتبَعُهَا المَناسِرُ ، ویُرجَموا بِالکَتائِبِ تَقفوهَا الحَلائِبُ ،

وحَتّى يُجَرَّ بِبِلادِهِمُ الخَميسُ يَتلوهُ الخَميسُ ، وحَتّى تَدعَقَ (11) الخُيولُ فى نَواحِرِ أرضِهِم ، وبِأعنانِ مَسارِبِهِم ومَسارِحِهِم . (12) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 11 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 155 .
2- .أى نشّطوا (أساس البلاغه : ص 145) .
3- .الدَّعْس : شدّه الوط ء (لسان العرب : ج 6 ص 84 «دعس») . والمراد هنا الطعن الشديد.
4- .ضَربَه ضَربا طَلَحْفا : أى شديدا (لسان العرب : ج 9 ص 223 «طلحف») .
5- .نهج البلاغه : الكتاب 16 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 530 ح 9644 نحوه وليس فيه من «فوالَّذى ...» .
6- .نَبا السيفُ عن الضريبه : كَلَّ ولم يَحِک فيها (لسان العرب : ج 15 ص 301 «نبا») .
7- .مارَ الشىءيَمورُ مَورا: تَرَهْيَأ؛ أى تحرّک وجاء وذهب كما تتكفّأ النخله العيدانه (لسان العرب: ج 5 ص 186 «مور»).
8- .أجزأه الشىء : كفاه (لسان العرب : ج 1 ص 46 «جزأ») .
9- .لِهْميم ولُهْموم: جواد سابق يجرى أمام الخيل؛ لالتهامه الأرض، الجمع لَهاميم (لسان العرب : ج 12 ص 554 «لهم»).
10- .نَدَر : أى سقط ووقع (النهايه : ج 5 ص 35 «ندر») .
11- .قال الشريف الرضى : الدعق : الدقّ ؛ أى تدقّ الخيول بحوافرها أرضهم . ونَواحرُ أرضهم : متقابلاتها ، ويقال : منازل بنى فلان تتناحر ، أى تتقابل (نهج البلاغه : ذيل الخطبه 124) .
12- .نهج البلاغه : الخطبه 124 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 266 ووقعه صفّين : ص 235 .

7248.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از سخنش به محمّد بن حنفیه ، هنگامی که در روز جنگ جمل ، پرچم را به او سپرد : کوه ها از جای کَنده شوند و تو استوار باش . دندان هایت را برهم بفشار و کاسه سرت را به خدا عاریه ده . پایت را بر زمین بکوب و چشمت را به دورترین نقطه سپاه بیفکن و چشم فرو نِه و بدان که پیروزی ، از سوی خداوند سبحان است .7249.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از سخنان او که هنگام نبرد به یارانش می فرمود: گریزی که پس از آنْ بازگشت باشد ، یا عقب نشینی ای که پس از آنْ حمله باشد بر شما سخت نیاید . حقّ شمشیرها را ادا کنید وپهلوها[ی دشمن]را به خاک درآرید . بکوشید تا نیزه را هرچه کارگرتر فرو برید و ضربت را هرچه سخت تر وارد سازید ، و صداها را بمیرانید ، که دورکننده تر است سستی و اضطراب را . به خدایی که دانه را شکافت وجانداران را آفرید ، [منافقان]اسلام را نپذیرفته اند ، بلکه تسلیم شده اند و کفر را پنهان ساخته اند و هر گاه یاورانی بیابند ، کفر را آشکار سازند .7250.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در تشویق یارانش به نبرد : زرهپوشان را پیش دارید و بی زرهان را عقب اندازید . دندان ها را سخت برهم بفشارید که جلوگیرنده شمشیرهاست از این که به کاسه سر رسند . در برابر نیزه ها به خود پیچ و خم دهید ، زیرا که نیزه ها را از سر بیشتر دور می کند . و چشم ها را فرو نهید که نیرو بخش تر است برای دل ها و آرامش دهنده تر است برای قلب ها ، و صداها را بمیرانید که از بین برنده تر است سُستی را ، و پرچم خود را نیمه افراشته مدارید و اطراف آن را خالی مگذارید و آن را جز به دست دلیران و حافظان شرافت و آبرویتان مسپارید ؛ چرا که شکیبایان به هنگام فرود آمدن بلاها ، کسانی اند که خود را گِرد پرچم بدارند و دو سوی آن ، یعنی پشت و جلوی آن را پُر سازند . نه از آن پس می مانند تا به دشمنش بسپارند ، و نه از آن ، پیش می افتند که تنهایش گذارند . هر کسی ، حریف خود را کفایت کند و به برادرش نیز یاری رساند و حریفِ خود را به برادرش وا نگذارد تا حریف وی و حریف برادرش نزد او جمع گردند .

به خدا سوگند ، اگر از شمشیر این جهان گریختید ، از شمشیر آن جهانْ سالم نمانید . شما دلاوران عرب و از شناخته شدگانید . در گریختن ، خشم خداوند و خواری همیشگی و ننگ جاودان است ، و فرارکننده ، زیاد کننده عمر خود نیست و میان او و روزی [که برای مرگش مقدّر شده ، فرار]

مانع نخواهد شد . آن که به سوی خدا روی آرد ، مانند تشنه ای است که بر آبْ وارد شود . بهشت ، زیر لبه های نیزه هاست ؛ امروز ، روزی است که آن خبرها آشکار گردد . به خدا سوگند ، من به دیدار آنان (دشمنان) شیفته ترم از آنان به بازگشت به خانه هایشان !

بار خدایا ! اگر از حق سر باز زدند ، جمعیتشان را پریشان ساز و میانشان اختلاف افکن و به خاطر خطاکاریشان ، هلاکشان کن . آنان از جایگاهشان برکَنده نشوند ، مگر با نیزه سوراخ کننده تنِ آنان ؛ چنان که نسیم از آن بیرون آید ، و ضربتی که کاسه سر را بدرانَد ، و استخوان ها را خُرد کند و بازوها و پاها را از کار اندازد ، تا آن که با حمله پیاپی لشکر ، تیرباران شوند و با قبیله ها و گروه ها سنگ باران شده باشند و سپاهیان ، هزار هزار ، به شهرهایشان درآیند ، و اسبان سرزمین هایشان را که روی در روی یکدیگرند ، زیر سُم بسایند . .

7251.عنه صلى الله عليه و آله :الكافى عن مالک بن أعين :حَرَّضَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ النّاسَ بِصِفّينَ ، فَقالَ : إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ دَلَّكُم عَلى تِجارَةٍ تُنجيكُم مِن عَذابٍ أليمٍ ، وتُشفى (1) بِكُم عَلَى الخَيرِ ، وَالإِيمانِ بِاللّهِ ، وَالجِهادِ فى سَبيلِ اللّهِ، وجَعَلَ ثَوابَهُ مَغفِرَةً لِلذَّنبِ ، ومَساكِنَ طَيِّبَةً فى جَنّاتِ عَدنٍ ، وقالَ عَزَّ وجَلَّ : «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَتِلُونَ فِى سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَنٌ مَّرْصُوصٌ» (2) . فَسَوّوا صُفوفَكُم كَالبُنيانِ المَرصوصِ .

فَقَدِّمُوا الدّارِعَ ، وأخِّرُوا الحاسِرَ ، وعَضّوا عَلَى النَّواجِذِ ؛ فَإِنَّهُ أنبى لِلسُّيوفِ عَلَى الهامِ ، وَالتَووا عَلى أطرافِ الرِّماحِ ؛ فَإِنَّهُ أموَرُ لِلأَسِنَّهِ ، وغُضُّوا الأَبصارَ ؛ فَإِنَّهُ أربَطُ لِلجَأشِ ، وأسكَنُ لِلقُلوبِ ، وأميتُوا الأَصواتَ ؛ فَإِنَّهُ أطرَدُ لِلفَشَلِ ، وأَولى بِالوَقارِ . (3) .

1- .أشفى على الشىء : أشرف عليه (لسان العرب : ج 14 ص 436 «شفى»).
2- .الصفّ : 4 .
3- .الكافى : ج 5 ص 39 ح 4 .

7252.عنه صلی الله علیه و آله :الکافی به نقل از مالک بن اَعیَن : امیر مؤمنان که درود خدا بر او باد ، مردم را در صفّین تشویق کرد و فرمود : «خداوند عز و جل شما را بر داد و ستدی راهنمایی کرد که از عذاب دردناک ، رهایی بخشد و به خیر ، ایمان به خداوند و پیکار در راه خدا وا دارد و پاداش خود را آمرزش گناه و جایگاه های پاک در بهشت های برین قرار داد و خدای عز و جل فرمود : «در حقیقت ، خدا کسانی را که در راه او صف در صف ، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سُرب اند ، جهاد می کنند ، دوست می دارد» .

پسْ صف هاتان را همچون بنایی ریخته شده از سرب ، منظّم و یکنواخت کنید و زرهپوشان را پیش فرستید و بی زرهان را عقب اندازید و دندان ها را سخت به هم بفشارید که آن ، جلوگیرنده شمشیرهاست از این که به کاسه سر رسند . در برابر نیزه ها به خود پیچ و خم دهید که نیزه ها را از سر بیشتر دور می کند . و چشم ها را فرو نهید که نیروبخش تر است برای دل ها ، و آرامش دهنده تر است برای قلب ها ، وصداها را بمیرانید که برای زدودن سستی و افزودن بر متانت ، بهتر است . .

7253.فاطمةُ الزَّهراءُ عليها السلام :الإمام علىّ عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : لا يَصبِرُ عَلَى الحَربِ ويَصدُقُ فِى اللِّقاءِ إلّا ثَلاثَهٌ: مُستَبصِرٌ فى دينٍ ، أو غَيرانُ عَلى حُرمَهٍ ، أو مُمتَعِضٌ (1) مِن ذُلٍّ . (2)ب : الشِّعار7255.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَ بِإعلانِ الشِّعارِ قَبلَ الحَربِ ، وقالَ: لِيَكُن فى شِعارِكُمُ اسمٌ مِن أسماءِ اللّهِ . (3)7256.عنه عليه السلام :وقعه صفّين عن الأصبَغ بن نُباتَه :ما كانَ عَلِىٌّ فى قِتالٍ قَطُّ إلّا نادى : «كهيعص» . (4)7250.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام الصادق عليه السلام :شِعارُنا : «يا مُحَمَّدُ يا مُحَمَّدُ» ، وشِعارُنا يَومَ بَدرٍ: «يا نَصرَ اللّهِ اقتَرِبِ اقتَرِب» ، وشِعارُ المُسلِمينَ يَومَ اُحُدٍ: «يانَصرَ اللّهِ اقتَرِب» ، ويَومَ بِنَى النَّضيرِ: «يا روحَ القُدُسِ أرِح» ، ويَومَ بَنى قَينُقاعَ: «يا رَبَّنا لا يَغلِبَنَّکَ» ، ويَومَ الطّائِفِ: «يا رِضوانُ» ، وشِعارُ يَومِ حُنَينٍ: «يا بَنى عَبدِ اللّهِ يا بَنى عَبدِ اللّهِ» ، ويَومِ الأَحزابِ: «حم لا يُبصِرونَ» ، ويَومِ بَنى قُرَيظَهَ: «يا سَلامُ أسلِمهُم» ، ويَومِ المُرَيسيعِ ؛ وهُوَ يَومُ بَنِى المُصطَلِقِ: «ألا إلَى اللّهِ الأَمرُ» ، ويَومِ الحُدَيبِيَّهِ: «ألا لَعنَهُ اللّهِ عَلَى الظّالِمينَ» ، ويَومِ خَيبَرٍ ؛ يَومِ القَموصِ: «يا عَلِىُّ آتِهِم مِن عَلِ (5) » ، ويَومِ الفَتحِ: «نَحنُ عِبادُ اللّهِ حَقّا حَقّا» ، ويَومِ تَبوکَ: «يا أحَدُ يا صَمَدُ» ، ويَومِ بَنى المَلوحِ: «أمِت أمِت» ، ويَومِ صِفّينَ: «يا نَصرَ اللّهِ» ، وشِعارُ الحُسَينِ عليه السلام : «يا مُحَمَّدُ» ، وشِعارُنا: «يامُحَمَّدُ» . (6) .

1- .مَعِض من ذلک الأمر يَمعضُ مَعْضا ومَعَضا ، وامتَعَضَ منه : غضب وشقّ عليه وأوجعه (لسان العرب : ج 7 ص 234 «معض») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 288 ح 292 .
3- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 370 .
4- .وقعه صفّين : ص 231 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 461 ح 398 و ج 100 ص 36 ح 32 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 176 .
5- .أتيتُه من عَلِ الدار بكسر اللام وضمّها ، وأتيته من عَلَى ، ومن عالٍ ، كلّ ذلک أى من فوق (تاج العروس : ج 19 ص 696 «علو») .
6- .الكافى : ج 5 ص 47 ح 1 عن معاويه بن عمّار ، بحار الأنوار : ج 19 ص 163 ح 1 .

ب شعار

7251.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : در جنگ ، شکیبایی نکند و صادقانه با آن رو به رو نگردد ، مگر سه گروه : آن که روشن بینی در دین دارد ؛ یا آن که غیرتمند بر حریم است ؛ و یا آن که خواری و ذلّت ، برای او درد آور و ناراحت کننده است .ب شعار7253.فاطمه زهرا علیها السلام :امام علی علیه السلام :به درستی که پیامبر خدا به آشکار ساختن شعارها پیش از جنگ ، فرمان داد و فرمود : «در شعارتان ، نامی از نام های الهی باشد» .7254.امام حسین علیه السلام :وقعه صفین به نقل از اصبغ بن نباته : علی علیه السلام در هیچ نبردی قرار نگرفت، مگر آن که فریاد کرد: «کهیعص!».7255.امام باقر علیه السلام :امام صادق علیه السلام :شعار ما «یا محمّد ، یا محمّد!» است .

وشعار مسلمانان در روز بدر ، «ای پیروزی الهی ، نزدیک شو ، نزدیک شو!» بود .

و شعار مسلمانان در جنگ احد «ای پیروزی الهی ، نزدیک شو!» بود .

و شعار روز [نبرد] بنی نضیر ، «روح القدس ، آسایش ده!» بود .

و شعار روز [نبرد] بنی قینقاع ، «ای پروردگار ما ، هرگز بر تو غالب نگردند!» بود .

و شعار روز [نبرد] طایف ، «یا رضوان!» بود .

و شعار روز حُنین ، «ای فرزندان عبد اللّه ، ای فرزندان عبد اللّه !» بود .

و شعار روز [جنگ] احزاب «حم،آنها نمی بینند!» بود.

و شعار روز [نبرد] بنی قریظه ، «ای سلام ، آنان را سالم بدار!» بود .

و شعار روز مریسیع ، یعنی [نبرد] بنی مصطلق ، «بدانید کارها به خدا منتهی گردد» بود .

و شعار روز حدیبیه ، «بدانید که نفرین خدا بر ستمگران باد !» بود .

و شعار روز خیبر ، یعنی روز قموص ، (1) «ای علی ، بر آنان از روی بزرگی ببخش !» بود .

و شعار روز فتح [مکّه] ، «ما بندگان خداییم ، حقیقتاً حقیقتاً !» بود .

و شعار روز [نبرد] تبوک ، «یا احد ! یا صمد !» بود .

و شعار روز [نبرد] بنی ملوح ، «بمیران ، بمیران !» بود .

و شعار روز صفّین ، «ای پیروزی الهی !» بود .

و شعار حسین علیه السلام ، «یا محمّد !» بود .

و شعار ما «یا محمد !» است .

.

1- .نام قلعه ای از قلعه های خیبر . حیوانی که سوار خود را بجنباند . شیر درنده مضطرب که در جایی قرار نگیرد .

7256.امام باقر علیه السلام :شرح نهج البلاغه عن سلام بن سُوَید عن الإمام علیّ علیه السلام فی کَلِمَهِ «اللّهُ أکبَرُ» قالَ : هِیَ آیَهُ النَّصرِ .

قالَ سَلامٌ : کانَت شِعارَهُ علیه السلام ، یَقولُها فِی الحَربِ ، ثُمَّ یَحمِلُ فَیورِدُ وَاللّهِ مَنِ اتَّبَعَهُ ومَن حادَّهُ حِیاضَ المَوتِ . (1)7257.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :وقعه صفّین عن تمیم :کانَ عَلِیٌّ إذا سارَ إلَی القِتالِ ذَکَرَ اسمَ اللّهِ حینَ یَرکَبُ ... ثُمَّ یَقولُ : اللّهُ أکبَرُ ، اللّهُ أکبَرُ ، لا إلهَ إلّا اللّهُ واللّهُ أکبَرُ ، یا اللّهُ ، یا أحَدُ ، یا صَمَدُ ، یا رَبَّ مُحَمَّدٍ ، بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ ، لا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِیِّ العَظیمِ ، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِینَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ * إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» اللّهُمَّ کُفَّ عَنّا بَأسَ الظّالِمینَ . فَکانَ هذا شِعارَهُ بِصِفّینَ . (2)7258.الإمامُ الهادیُّ علیه السلام :وقعه صفّین :کانَت علامَهُ أهلِ العِراقِ بِصِفّینَ الصّوفَ الأبیَضَ ؛ قَد جَعَلوهُ فی رُؤوسِهِم ، وعَلی أکتافِهِم . وشِعارُهُم: «یا اللّهُ ، یا أحَدُ ، یا صَمَدُ ، یارَبَّ مُحَمَّدٍ ، یارَحمنُ یا رَحیمُ» .

وکانَ عَلامَهُ أهلِ الشّامِ خِرَقا صُفرا قَد جَعَلوها عَلی رُؤوسِهِم وأکتافِهِم ، وکانَ شِعارُهُم: «نَحنُ عِبادُ اللّهِ حَقّا حَقّا ، یا لَثاراتِ عُثمانَ» . (3) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 177 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 461 ح 400 و ج 100 ص 37 ح 35 .
2- .وقعه صفّین : ص 230 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 176 عن جابر الجعفی .
3- .وقعه صفّین : ص 332 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 27 ح 380 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 15 .

7259.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از سلام بن سوید ، از امام علی علیه السلام ، درباره عبارت «اللّه اکبر!» : این،آیه پیروزی است.

[سلام گوید :] «اللّه اکبر!» ، شعار علی علیه السلام بود که در جنگ ها آن را بر زبان می آورد و آن گاه یورش می برد ، و به خدا سوگند ، هرکس را که از او پیروی می کرد یا با او دشمنی می کرد ، بر آبگاه مرگ می رسانْد .7260.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (لِنَوفٍ) وقعه صفّین به نقل از تمیم : علی علیه السلام هرگاه به سوی پیکار حرکت می کرد ، به هنگام سوار شدن ، نام خدا را بر زبان می آورد ... آن گاه می گفت : «اللّه اکبر ، اللّه اکبر! خدایی جز خدای یگانه نیست و خدا بزرگ تر است! ای خدا! ای یگانه! ای بی نیاز! ای پروردگار محمّد! به نام خداوند بخشنده مهربان! نیرو و توانی جز از خدای برترِ بزرگ نیست . «ستایشْ خدایی را که پروردگار جهانیان است ؛ بخشایشگرِ مهربان و صاحب روز جزاست . [بارالها!]تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم» بار خدایا! نیرو و قدرت ستمگران را از ما باز دار!» . این ، شعار علی علیه السلام در صفّین بود .7261.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لمُیسّر) وقعه صفّین :نشانه مردم عراق در [نبرد] صفّین ، پارچه پشمی سفیدی بود که بر سرها و روی شانه ها می نهادند و شعارشان «ای خدا! ای یگانه! ای بی نیاز! ای پروردگار محمّد! ای بخشنده! ای مهربان!» بود .

و نشانه مردم شام ، تکّه پارچه ای زرد رنگ بود که بر سر و روی شانه ها نهاده بودند و شعار آنان : «ما بندگان خداییم ، حقیقتاً حقیقتاً ، ای خونخواهان عثمان!» بود . .

ج : تَحديثُ النَّفسِ بِالغَلَبَهِ7258.امام هادى عليه السلام :الجمل عن عمرو بن دينار :قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام لِابنِهِ مُحَمَّدٍ: خُذِ الرّايَهَ وَامضِ وعَلِىٌّ عليه السلام خَلفَهُ ، فَناداهُ: يا أبَا القاسِمِ ! فَقالَ: لَبَّيکَ يا أبَه . فَقالَ: يابُنَىَّ لا يَستَفِزَّکَ ما تَرى ، قَد حَمَلتُ الرّايَهَ وأنَا أصغَرُ مِنکَ فَمَا استَفَزَّنى عَدُوّى وذلِکَ أنَّنى لَم ألقَ أحَدا إلّا حَدَّثَتنى نَفسى بِقَتلِهِ ، فَحَدِّث نَفسَکَ بِعَونِ اللّهِ بِظُهورِکَ عَلَيهِم ، ولا يَخذُلکَ ضَعفُ النَّفسِ بِاليَقينِ ؛ فَإنَّ ذلِکَ أشَدُّ الخِذلانِ . قالَ: فَقُلتُ: يا أبَه ، أرجو أن أكونَ كَما تُحِبُّ ، إن شاءَ اللّهُ . (1)د : التَّحذيرُ مِنَ الفِرارِ7260.امام على عليه السلام (به نوف بكالى) الإمام علىّ عليه السلام :الفِرارُ مِنَ الزَّحفِ مِنَ الكَبائِرِ . (2)7261.امام صادق عليه السلام (به ميسّر) عنه عليه السلام :الفِرارُ أحَدُ الذُّلَّينِ . (3)7262.بحار الأنوار عن مُيسّر :عنه عليه السلام :عاوِدُوا الكَرَّ ، وَاستَحيوا مِنَ الفَرِّ ؛ فَإنَّهُ عارٌ فِى الأعقابِ ، ونارٌ يَومَ الحِسابِ . وطيبوا عَن أنفُسِكُم نَفسا ، وَامْشوا إلَى المَوتِ مَشيا سُجُحا . (4)7263.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :لِيَعلَمِ المُنهَزِمُ بِأنَّهُ مُسخِطٌ رَبَّهُ ، وموبِقٌ نَفسَهُ ، إنَّ فِى الفِرارِ مَوجِدَهَ اللّهِ ، وَالذُّلَّ اللّازِمَ ، وَالعارَ الباقِىَ ، وفَسادَ العَيشِ عَلَيهِ . وإنَّ الفارَّ لَغَيرُ مَزيدٍ فى عُمُرِهِ ، ولا مَحجوزٌ بَينَهُ وبَينَ يَومِهِ ، ولا يُرضى رَبَّهُ . ولَمَوتُ الرَّجُلِ مَحقا قَبلَ إتيانِ هذِهِ الخِصالِ خَيرٌ مِنَ الرِّضى بِالتَّلبيسِ بِها ، وَالإقرارِ عَلَيها ! (5) .

1- .الجمل : ص 368 .
2- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 370 ؛ المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 733 ح 6 عن مالک بن جرير الحضرمى .
3- .غرر الحكم : ح 1663 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 66 ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 460 وفيه «فإنّه عار باق فى الأعقاب والأعناق» .
5- .الكافى : ج 5 ص 41 ح 4 عن مالک بن أعين ، بحار الأنوار : ج 32 ص 472 ح 411 عن زيد بن وهب نحوه وفيه «الإصرار» بدل «الإقرار» وراجع المعيار والموازنه : ص 150 .

ج تلقین پیروزی

د پرهیزاندن از گریز

ج تلقین پیروزی7262.بحار الأنوار (به نقل از میسّر) الجمل به نقل از عمرو بن دینار : امیر مؤمنان به فرزندش محمد فرمود : «پرچم را بگیر و حرکت کن» و علی علیه السلام پشت سرِ او بود . پس [علی علیه السلام]او را صدا کرد : «ای ابو القاسم !» .

گفت : بله ، ای پدر !

فرمود : «فرزندم ! آنچه می بینی ، تو را به وحشت نیندازد . من در حالی که کوچک تر از تو بودم ، پرچم را بر دوش می کشیدم ، ولی دشمن ، مرا به وحشت نینداخت ؛ چرا که با کسی رو به رو نشدم ، جز آن که به خود تلقین می کردم که او را می کشم . پس به کمک خداوند ، به خود ، تلقین کن که بر آنان پیروز می شوی ، و کم اعتمادی به خود ، تو را ناتوان نسازد که این ، بدترین درماندگی است» .

[محمّد]گوید که گفتم : ای پدر ! امیدوارم چنان باشم که شما دوست می داری . إن شاء اللّه !د پرهیزاندن از گریز7264.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :گریختن از پیکار،از گناهان بزرگ است.7265.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :گریختن ، یکی از خواری هاست .7266.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :پی در پی یورش برید و از گریختن ، شرم کنید ، که ننگی است در نسل ها و آتشی است در روز رستاخیز .

خود را خرّم و شادمان دارید و با آسانی و سبُکْ جانی به سوی مرگْ گام بردارید .7267.الخصال عن أبی ذَرٍّ :امام علی علیه السلام :فرار کننده باید بداند که پروردگارش را به خشم آورده و هلاک کننده خویش است . به درستی که در فرار ، دشمنی خداوند ، خواری همیشگی ، ننگ جاودان و زندگی ناخوشایند است ، و فرارکننده ، زیاد کننده عمر خویش نیست و میان او و روزی که برای مرگش مقدّر شده، فاصله نشود و خداوند را خشنود نکند. مردن آدمی به راستی و حقیقت ، پیش از ارتکاب این خصلت ها (فرار از نبرد) ، بهتر است از درآمیختن با این خصلت ها و پذیرش آنها .

7268.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الكافى عن مالک بن أعيَن :حَرَّضَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ النّاسَ بِصِفّينَ فَقالَ : ... رَحِمَ اللّهُ امرَأً واسى أخاهُ بِنَفسِهِ ، ولَم يَكِل قِرنَهُ إلى أخيهِ ؛ فَيَجتَمِعَ قِرنُهُ وقِرنُ أخيهِ ، فَيَكتَسِبَ بِذلِکَ اللّائِمَةَ ، ويَأتِىَ بِدَناءَةٍ ؛ وكَيفَ لا يَكونُ كَذلِکَ وهُوَ يُقاتِلُ الاِثنَينِ ، وهذا مُمسِکٌ يَدَهُ قَد خَلّى قِرنَهُ عَلى أخيهِ ، هارِبا مِنهُ ، يَنظُرُ إلَيهِ وهذا ! ! فَمَن يَفعَلهُ يَمقُتهُ اللّهُ ، فَلا تَعَرَّضوا لِمَقتِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ؛ فَإنَّما مَمَرُّكُم إلَى اللّهِ ، وقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «لَن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَا قَلِيلاً» (1) .

وَايمُ اللّهِ ، لَئِن فَرَرتُم مِن سُيوفِ العاجِلَهِ لا تَسلَمونَ مِن سُيوفِ الآجِلَهِ ، فَاستَعينوا بِالصَّبرِ وَالصِّدقِ ؛ فَإنَّما يَنزِلُ النَّصرُ بَعدَ الصَّبرِ ، فَجاهِدوا فِى اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ . ولا قُوَّةَ إلّا بِاللّهِ . (2)ه : كِتمانُ ما يَضُرُّ بِمَعنَوِيّاتِ الجَيشِ7270.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :وقعه صفّين عن أبى رَوقٍ :قالَ زِيادُ بنُ النَّضرِ الحارِثِىُّ لِعَبدِ اللّهِ بنِ بُديلِ بنِ وَرقاءَ: إنَّ يَومَنا ويَومَهُم لَيَومٌ عَصيبٌ ؛ ما يَصبِرُ عَلَيهِ إلّا كُلُّ مُشَيَّعِ القَلبِ ، صادِقُ النِّيَّهِ ، رابِطُ الجَأشِ ، وَايمُ اللّهِ ، ما أظُنُّ ذلِکَ اليوَمَ يُبقى مِنّا ومِنهُم إلَا الرُّذّالَ ! قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ بُديلٍ: وَاللّهِ أظُنُّ ذلِکَ .

فَقالَ عَلِىٌّ: لِيَكن هذَا الكَلامُ مَخزونا فى صُدورِكُما، لا تُظهِراهُ، ولا يَسمَعهُ مِنكُما سامِعٌ ؛ إنَّ اللّهَ كَتَبَ القَتلَ عَلى قَومٍ ، وَالمَوتَ عَلى آخَرينَ ، وكُلٌّ آتيهِ مَنِيَّتُهُ كَما كَتَبَ اللّهُ لَهُ ، فَطوبى لِلمُجاهِدينَ فى سَبيلِ اللّهِ ، وَالمَقتولينَ فى طاعَتِهِ . (3) .

1- .الأحزاب : 16 .
2- .الكافى : ج 5 ص 39 ح 4 ، وقعه صفّين : ص 235 عن عبد الرحمن بن محمّد بن زياد المحاربى ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 16 عن أبى عمره الأنصارى وكلاهما نحوه وراجع نهج البلاغه : الخطبه 124 .
3- .وقعه صفّين: ص111، بحار الأنوار: ج32 ص403 ح369373؛ شرح نهج البلاغه:ج3 ص183 وفيه «عصبصب» بدل «عصيب».

ه پنهان کردن آنچه به روحیه سپاه ، آسیب می رساند

7271.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الکافی به نقل از مالک بن اَعیَن : امیر مؤمنان ، مردم را در [نبرد] صفّین ، تشویق کرد و فرمود : « ... خداىْ رحمت کند کسی را که برادرش را یاری رسانَد و حریفش را به برادرش وا مگذارد تا نزد او حریف خود و حریف برادرش جمع گردند و با این کار ، سرزنش کسب کند و مرتکب پستی گردد ؛ و چرا چنین نباشد ، که [برادرش]با دو نفر پیکار می کند و او [از نبرد]دست کشیده و حریفش را به برادرش وا نهاده ، در حالی که از حریف ، گریزان است و به دشمن و برادرش می نگرد . هرکه چنین کند ، خداوند ، او را دشمن دارد . پس خود را در معرض دشمنيِ خدای عز و جل قرار ندهید که همانا گذر شما به سوی خداوند است . خداوند عز و جل فرمود : «فرار ، شما را سودی نرساند ، اگر از مرگ یا پیکارْ بگریزید ، و در آن صورت ، جز اندکی بهره مند نخواهید شد» » .

به خدا سوگند ، اگر از شمشیر دنیا بگریزید ، از شمشیرهای آخرت در امان مباشید . پس از شکیبایی و راستی مدد گیرید که همانا پیروزی ، پس از شکیبایی فرود آید ، و در راه خدا به درستی پیکار کنید ؛ و نیرویی جز از خداوند نیست .ه پنهان کردن آنچه به روحیه سپاه ، آسیب می رساند7266.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وقعه صفّین به نقل از ابو رَوق : زیاد بن نضر حارثی به عبد اللّه بن بدیل بن ورقاء گفت : به درستی که روز ما و آنان ، روزِ سختی است . بر آن شکیبایی نکند ، جز کسی که دلیرْ دل ، راستْ نیّت و استوارْ قلب باشد . به خدا سوگند ، گمان مبرم امروز از ما وآنان ، کسی باقی مانَد ، جز فرومایگان .

عبد اللّه بن بدیل گفت : به خدا سوگند ، من نیز چنین گمان می کردم .

علی علیه السلام فرمود : «این سخن ، در دل شما دو نفر پنهان باشد . آن را اظهار مدارید و کسی آن را از شما نشنود . به درستی که خداوند ، بر گروهی کشته شدن را نوشته و بر گروهی دیگر مرگ را ، و هرکس ، مرگش آن گونه که نوشته شده به سراغش آید . پس خوشا به حال پیکارکنندگان در راه خدا و کشته شدگان در راه پیروی او!

9 / 5الخُدعَه7269.امام حسين عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :إذا حَدَّثتُكُم عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَديثا ، فَوَاللّهِ لَأَن أخِرَّ مِنَ السَّماءِ أحَبُّ إلَىَّ مِن أن أكذِبَ عَلَيهِ . وإذا حَدَّثتُكُم فيما بَينى وبَينَكُم ، فَإنَّ الحَربَ خُدعَةٌ . (1)7270.امام زين العابدين عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :إنّ عَلِيّا عليه السلام كانَ يَقولُ: لَأن تَخَطَّفَنِى الطَّيرُ أحَبُّ إلَىَّ مِن أن أقولَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ما لَم يَقُل ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ فى يَومِ الخَندَقِ: الحَربُ خُدعَةٌ . يَقولُ: تَكَلَّموا بِما أرَدتُم . (2)7271.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : كُن فِى الحَربِ بِحيلَتِکَ أوثَقَ مِنکَ بِشِدَّتِکَ ، وبِحَذَرِکَ أفرَحَ مِنکَ بِنَجدَتِکَ ؛ فَإنَّ الحَربَ حَربُ المُتَهَوِّرِ ، وغَنيمَهُ المُتَحَذِّرِ . (3)7272.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الكافى عن عَدِىّ بن حاتِم :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ يَومَ التقَى هُوَ ومُعاوِيَهُ بِصِفّينَ ورَفَع بِها صَوتَه لِيُسمِعَ أصحابَهُ : وَاللّهِ لَأَقتُلَنَّ مُعاوِيَهَ وأصحابَهُ ، ثُمَّ يَقولُ فى آخِرِ قَولِهِ : إن شاءَ اللّهُ يَخفِضُ بِها صَوتَهُ .

وكُنتُ قَريبا مِنهُ ، فَقُلتُ: يا أميرَ المُؤمِنينَ إنَّکَ حَلَفتَ عَلى ما فَعَلتَ ، ثُمَّ استَثنَيتَ ، فَما أرَدتَ بِذلِکَ ؟ ! فَقالَ لى: إنَّ الحَربَ خُدعَةٌ ، وأنَا عِندَ المُؤمِنينَ غَيرُ كَذوبٍ ، فَأَرَدتُ أن اُحَرِّض أصحابى عَلَيهِم ؛ كَيلا يَفشَلوا ، وكَى يَطمَعوا فيهِم ، فَأَفقَهُهُم يَنتَفِعُ بِها بَعدَ اليَومِ إن شاءَ اللّهُ . (4) .

1- .صحيح البخارى : ج 6 ص 2539 ح 6531 و ج 3 ص 1322 ح3415، صحيح مسلم : ج 2 ص 746 ح 1066 ، سنن أبى داوود : ج 4 ص 244 ح 4767 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 177 ح 616 وفيه «عن غيره فإنّما أنا رجل محارب» بدل «فيما بينى وبينكم» ، و ص 276 ح 1086 كلّها عن سويد بن غفله .
2- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 162 ح 298 عن إسحاق بن عمّار عن الإمام الصادق عليه السلام ، قرب الإسناد : ص 133 ح 466 عن أبى البخترى عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام نحوه .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 312 ح 588 .
4- .الكافى : ج 7 ص 460 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 163 ح 299 ، تفسير القمّى : ج 2 ص 60 نحوه وفيهما «فافهم» بدل «فأفقههم» ، بحار الأنوار : ج 100 ص 27 ح 33 نقلاً عن تفسير العيّاشى وفيه «فأفعلهم» بدل «فأفقههم» .

9 / 5 نیرنگ

9 / 5نیرنگ7274.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن گاه که از پیامبر خدا سخنی برای شما نقل می کنم ، به خدا سوگند ، اگر از آسمان فرو افتم ، برایم دوست داشتنی تر است از این که بر او دروغ ببندم ؛ و [نیز]آن گاه که میان خود و شما سخن می گویم : «به درستی که جنگ ، نیرنگ است» (1) .7275.عنه صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :به درستی که علی علیه السلام می فرمود : «اگر پرندگان ، مرا بزُبایند ، برایم دوست داشتنی تر است از این که چیزی را به پیامبر خدا نسبت دهم که نفرموده است . از پیامبر خدا شنیدم که در روز [جنگ] خندق می فرمود : جنگ ، نیرنگ است . می فرمود : هر گونه که می خواهید ، سخن بگویید » .7276.الکافی :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : در نبرد ، به نیرنگ خویش بیشتر اعتماد کن تا به نیرویت ، و [نیز]به پرهیز و احتیاط خود ، شادمان تر باش تا به کارزار و دلیری ات ؛ چرا که جنگ ، جنگِ بی باکان ، و غنیمتِ محتاطان است .7277.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الکافی به نقل از عدی بن حاتم : به درستی که امیرمؤمنان،هنگامی که در صفّین با معاویه رو در رو شد، صدایش را بلند می کرد تا یارانش بشنوند ومی فرمود : «به خدا سوگند ، معاویه و یارانش را خواهم کُشت!» . آن گاه در آخر سخن ، صدایش را آهسته می کرد و می گفت : «إن شاء اللّه !» .

من نزدیک ایشان بودم و گفتم : ای امیرمؤمنان! به درستی که سوگند یاد کردی بر آنچه انجام می دهی . آن گاه «ان شاء اللّه » گفتی . مقصودت از این ، چه بود؟

فرمود : «جنگ ، نیرنگ است و من نزد مؤمنان ، دروغگو نیستم . خواستم تا یارانم را بر دشمن بشورانم تا سُستی نکنند و [به نبردِ] با آنان ، رغبت پیدا کنند . پس در آینده، داناترین آنان، از این سخنْ سود بَرَد . إن شاء اللّه !».

.

1- .در مسند احمد بن حنبل ، این جمله این گونه نقل شده است : آن گاه که از غیر پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی گویم ، پس همانا مردی در

حال مبارزه ام .

7278.عنه عليه السلام :تفسير القمّى فى ذِكرِ غَزوَهِ الخَندَقِ : مَرَّ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يُهَروِلُ فى مَشيِهِ ... فَقالَ لَهُ عَمرٌو: مَن أنتَ ؟ قالَ: أنَا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ؛ ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وخَتَنُهُ . فَقالَ: وَاللّهِ إنَّ أباکَ کانَ لى صَديقا قَديما وإنّى أکرَهُ أن أقتُلَکَ ، ما أمِنَ ابنُ عَمِّکَ حينَ بَعَثَکَ إلَىَّ أن أختَطِفَکَ بِرُمحى هذا فَأترُکَکَ شائِلاً بَينَ السَّماءِ وَالأَرضِ ؛ لا حَىٌّ ولا مَيِّتٌ ! !

فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : قَد عَلِمَ ابنُ عَمّى أنَّکَ إن قَتَلتَنى دَخَلتُ الجَنَّهَ وأنتَ فِى النّارِ ، وإن قَتَلتُکَ فَأنتَ فِى النّارِ وأنَا فِى الجَنَّهِ .

فَقالَ عَمرٌو: وکِلتاهُما لَکَ يا عَلِىُّ ! تِلکَ إذا قِسمَهٌ ضيزى ! !

قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : دَع هذا يا عَمرُو ، إنّى سَمِعتُ مِنکَ وأنتَ مُتَعَلِّقٌ بِأستارِ الکَعبَهِ تَقولُ : «لا يَعرِضَنَّ عَلَىَّ أحَدٌ فِى الحَربِ ثَلاثَ خِصالٍ إلّا أجَبتُهُ إلى واحِدَهٍ مِنها» ، وأنَا أعرِضُ عَلَيکَ ثلاثَ خِصالٍ ، فَأجِبنى إلى واحِدَهٍ ! قالَ: هاتِ يا عَلِىُّ !

قالَ: أحَدُها تَشهَدُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ . قال: نَحِّ عَنّى هذِهِ ، فَاسأَلِ الثّانِيَهَ .

فَقالَ : أن تَرجِعَ وتَرُدَّ هذَا الجَيشَ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَإن يَکُ صادِقا فَأنتُم أعلى بِهِ عَينا ، وإن يَکُ کاذِبا کَفَتکُم ذُؤبانُ العَرَبِ أمرَهُ ! فَقالَ : إذا لا تَتَحَدَّثُ نِساءُ قُرَيشٍ بِذلِکَ ، ولا تُنشِدُ (1) الشُّعَراءُ فى أشعارِها أنّى جَبَنتُ ورَجَعتُ عَلى عَقِبى مِنَ الحَربِ ، وخَذَلتُ قَوما رَأَسونى عَلَيهِم ! !

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : فَالثّالِثَهُ أن تَنزِلَ إلَىَّ ؛ فَإنَّکَ راکِبٌ وأنَا راجِلٌ ؛ حَتّى اُنابِذَکَ ! فَوَثَبَ عَن فَرَسِهِ وعَرقَبَهُ ، وقالَ : هذِهِ خَصلَهٌ ما ظَنَنتُ أنَّ أحَدا مِنَ العَرَبِ يَسومُنى عَلَيها .

ثُمَّ بَدَأَ فَضَرَبَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام بِالسَّيفِ عَلى رَأسِهِ ، فَاتَّقاهُ أميرُ المُؤمِنينَ بِدَرَقَتِهِ ، فَقَطَعَها ، وَثَبَتَ السَّيفُ عَلى رَأسِهِ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : يا عَمرُو ، أما کَفَاکَ أنّى بارَزتُکَ وأنتَ فارِسُ العَرَبِ ، حَتَّى استَعَنتَ عَلَىَّ بِظَهيرٍ ؟ ! فَالتَفَتَ عَمرٌو إلى خَلفِهِ ، فَضَرَبَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام

مُسرِعا عَلى ساقَيهِ [فَ] (2) قَطَعَهُما جَميعا ، وَارتَفَعَت بَينَهُما عَجاجَةٌ ، فَقالَ المُنافِقونَ: قُتِلَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ . ثُمَّ انكَشَفَتِ (3) العَجاجَةُ فَنَظروا فَإذا أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام عَلى صَدرِهِ ، قَد أخَذَ بِلِحيَتِهِ يُريدُ أن يَذبَحَهُ ، فَذَبَحَهُ ، ثُمَّ أخَذَ رَأسَهُ وأقبَلَ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَالدِّماءُ تَسيلُ عَلى رَأسِهِ مِن ضَربَهِ عَمرٍو ، وسَيفُهُ يَقطُرُ مِنهُ الدَّمُ ، وهُوَ يَقولُ وَالرَّأسُ بِيَدِهِ :

أنَا عَلِيٌّ وَابنُ عَبدِ المُطَّلِبِ

المَوتُ خَيرٌ لِلفَتى مِنَ الهَرَبِ

فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ياعَلِيُّ ما كَرتَهُ ؟ قالَ: نَعَم يا رَسولَ اللّهِ ؛ الحَربُ خَديعَةٌ . (4) .

1- .فى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر : «إذا تتحدّث نساء قريش بذلک ، وينشد الشعراء ...» ، وهو الأنسب .
2- .ما بين المعقوفين إضافه يقتضيها السياق .
3- .فى المصدر : «انكشف» ، والتصحيح من بحار الأنوار .
4- .تفسير القمّى : ج 2 ص 183 ، بحار الأنوار : ج 20 ص 226 .

7279.عنه علیه السلام :تفسیر القمی در گزارش جنگ خندق : امیر مؤمنان ، در حالی که هَرْوَله می کرد ، [از جایی]گذشت ... عمرو [بن عبد ود] به وی گفت : کیستی؟

گفت : «من ، علی بن ابی طالب ، پسر عموی پیامبر خدا و داماد اویم» .

عمرو گفت : به خدا سوگند ، پدرت در گذشته با من دوست بود و ناخوش دارم که تو را به قتل رسانم . پسر عمویت هنگامی که تو را به سویم فرستاد ، در امان نبود که تو را با نیزه ام بزُبایم و میان زمین و آسمانْ رها سازم ، نه زنده و نه مرده !

امیرمؤمنان به وی گفت : «پسر عمویم می دانست که اگر تو مرا بکُشی ، من وارد بهشت شوم و تو در آتش باشی ، و اگر من تو را بکُشم ، تو در آتش باشی و من در بهشت» .

عمرو گفت : هر دوی آنها به سودِ توست ، ای علی! و این ، تقسیمِ ناعادلانه ای است !

علی علیه السلام فرمود : «این سخن ، بگذار . من از تو شنیدم که در حالی که پرده های کعبه را گرفته بودی ، می گفتی : هیچ کس در جنگ ، سه خواسته بر من عرضه ندارد ، جز آن که یکی از آنها مرا اجابت کنم و [اینکْ] من سه خواسته بر تو عرضه می دارم ، یکی را اجابت کن» .

[عمرو]گفت : بگو آنها را ، ای علی !

فرمود : «یکی آن که شهادت دهی که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمّد ، پیامبر خداست» .

[عمرو]گفت : این را رها کن و دومین خواسته را بپرس .

فرمود : «این که بازگردی و این سپاه را از [رویارویی با]پیامبر خدا بازگردانی . اگر [پیامبر]راستگو باشد ، شما نیز به واسطه او عزّت و برتری یابید ، و اگر دروغگو باشد ، دزدان و فرومایگان عرب [برای از میان بُردن او]بس باشند» .

عمرو گفت : آن وقت ، زنان قریش با یکدیگر گفتگو نمی کنند و شاعران در سروده هایشان [نخواهند گفت] که من از جنگ ترسیدم و به عقب بازگشتم؟ [در این صورت،]گروهی را که مرا برخود رئیس کردند ، یاری نکرده ام .

امیرمؤمنان فرمود: «[خواسته] سوم ، آن است که فرود آیی، تا با تو کارزار کنم ؛ چرا که تو سواره ای و من پیاده».

آن گاه از اسبش پایین پرید و آن را پی کرد وگفت : این ، خصلتی است که گمان نمی کردم یکی از عرب ها مرا بدان وادار نماید .

آن گاه [کارزار را]شروع کرد و با شمشیر بر سرِ علی علیه السلام زد . امیرمؤمنان ، خود را در پناه سپرش گرفت ؛ اما [شمشیر]سپر را بُرید و بر سرش نشست .

علی علیه السلام بدو فرمود : «ای عمرو! آیا همین که من با تو کارزار می کنم و تو جنگاور عرب هستی ، تو را بس نیست برای مبارزه با من ، از یاوْر کمک گرفتی؟» .

عمرو به پشت سرش نگاه کرد . امیرمؤمنان ، به سرعت ضربه ای بر دو ساقش فرود آورد و هر دو را قطع کرد . گَرد و غباری از میان آنان بلند شد .

منافقان گفتند : علی بن ابی طالب ، کشته شد .

سپس گَرد و غبار خوابید و نگاه کردند . در این هنگام ، امیر مؤمنان را بر روی سینه عمرو دیدند که ریش او را گرفته و می خواهد سر او را از تن جدا کند . سپس سرش را بُرید و آن را گرفت و به سوی پیامبر خدا آمد ، در حالی که بر اثر ضربتِ عمرو ، خون از سرش جاری بود و از شمشیرش خون می چکید ، و در حالی که سرِ عمرو در دستش بود ، چنین رجز می خواند :

«من ، علی و پسر عبدالمطّلبم

مرگ برای جوانمرد ، از فرار بهتر است» .

آن گاه پیامبر خدا فرمود : «ای علی! بر او نیرنگ کردی؟» .

گفت : بلی ای پیامبر خدا ! جنگ ، نیرنگ است . .

ص: 324

. .

ص: 325

. .

9 / 6أخلاقُ الحَربِ : النَّهىُ عَنِ الابتِداءِ بِالقِتالِ7276.الكافى :تاريخ الطبرى عن جُندَب الأَزدِىّ :إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ يَأمُرُنا فِى كُلِّ مَوطِنٍ لَقينا فيهِ مَعَهُ عَدُوّا فَيَقولُ: لا تُقاتِلُوا القَومَ حَتّى يَبدَؤوكُم ، فَأنتُم بِحَمدِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ عَلى حُجَّةٍ ، وتَركُكُم إيّاهُم حَتّى يَبدَؤوكُم حُجَّةٌ اُخرى لَكُم ، فَإذا قاتَلتُموهُم فَهَزَمتُموهُم فَلا تَقتُلوا مُدبِرا ، ولا تُجهِزوا عَلى جَريحٍ ، ولا تَكشِفوا عَورَةً ، ولا تُمَثِّلوا بِقَتيلٍ . فَإذا وَصَلتُم إلى رِحالِ القَومِ فَلا تَهتِكوا سِترا ، ولا تَدخُلوا دارا إلّا بِإذنٍ ، ولا تَأخُذوا شَيئا مِن أموالِهِم إلّا ما وَجَدتُم فى عَسكَرِهِم ، ولا تُهَيِّجُوا امرَأَةً بِأَذىً ، وإن شَتَمنَ أعراضَكُم وسَبَبنَ اُمَراءَكُم وصُلَحاءَكُم ، فَإنَّهُنَّ ضِعافُ القُوى وَالأنفُسِ . (1)7277.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ قَبلَ وَقعَهِ صِفّينَ : إيّاكَ أن تَبدَأَ القَومَ بِقِتالٍ إلّا أن يَبدَؤوكَ ، حَتّى تَلقاهُم ، وتَسمَعَ مِنهُم ، ولا يَجرِمَنَّكَ شَنَآنُهُم عَلى قِتالِهِم قَبلَ دُعائِهِم وَالإعذارِ إلَيهِم مَرَّةً بَعدَ مَرَّةٍ ! (2)7278.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن وَصِيَّةٍ لَهُ لِعَسكَرِهِ قَبلَ لِقاءِ العَدُوِّ بِصِفّينَ : لا تُقاتِلوهُم حَتّى يَبدَؤوكُم ؛ فَإنَّكُم بِحَمدِ اللّهِ عَلَى حُجَّةٍ ، وتَركُكُم إيّاهُم حَتّى يَبدَؤوكُم حُجَّةٌ اُخرى لَكُم عَلَيهِم . فَإذا كانَتِ الهَزيمَةُ بِإذنِ اللّهِ فَلا تَقتُلوا مُدبِرا ، ولا تُصيبوا مُعوِرا ، ولا تُجهِزوا عَلى جَريحٍ . (3) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 10 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 370 ، الفتوح : ج 3 ص 32 نحوه .
2- .وقعه صفّين : ص 153 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 414 ح 374 .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 14 ، وقعه صفّين : ص 203 .

9 / 6 اخلاق جنگ

الف پرهیز از آغاز کردن پیکار

9 / 6اخلاق جنگالف پرهیز از آغاز کردن پیکار7282.الکافی عن حُذیفه بنِ المنصور :تاریخ الطبری به نقل از جندب ازدی : به درستی که در هر جا که با دشمن برخورد می کردیم ، علی علیه السلام به ما فرمان می داد و می فرمود : «با آنان پیکار مکنید تا آن که آنان شروع کنند ، که شما بحمداللّه عز و جلحجّت دارید و رها ساختن آنان که [نبردِ با شما را]آغاز کنند ، حجّتی دیگر است برای شما . پس هرگاه با آنان پیکار کردید و آنان را شکست دادید ، پشت کرده به جنگ را مکشید ، مجروحان را به قتل نرسانید ، پرده دری مکنید ، کشته ها را مُثله نکنید ، وقتی به سراپرده دشمن رسیدید ، پرده دری نکنید ، و بدون اجازه برخانه ای وارد نشوید ، چیزی از آنان مَستانید ، مگر آنچه در لشکرگاه یافتید ، و زنی را با آزار ، به هیجان نیاورید ، گرچه به ناموس شما دشنام دهد و به فرماندهان و نیکان شما فحش گوید ؛ چرا که [زنان] ، دارای نیرو و توانی کم و ضعیف النفس اند .7283.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در نامه اش به مالک اشتر ، پیش از رُخداد صفّین : بپرهیز از این که با این گروه ، نبرد را آغاز کنی ، مگر آن که آنان آغاز کنند ، تا این که با آنان رو در رو شوی و سخن آنان را بشنوی ؛ و بدی های آنان ، تو را به نبرد وا ندارد ، قبل از دعوت آنان [به هدایت]و مکرّر ، راه بهانه جویی را بر آنان بستن .7284.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از سفارش وی به لشکرش پیش از رو در رویی با دشمن در صفّین : با آنان کارزار مکنید ، تا آن که آغاز کنند ؛ چرا که شما بحمداللّه ، حجّت دارید ، و رها ساختن آنان که [جنگ با] شما را آغاز کنند ، حجّت دیگری است به سود شما و بر زیان آنها . وقتی به خواست خدا شکست خوردند ، پشت کرده به جنگ را مکشید ، و به کسی که ناتوان است ، آسیب مرسانید و زخمی را از پادر میاورید .

.

ب : النَّهىُ عَنِ الدَّعوَهِ إلَى المُبارَزَهِ7280.امام باقر عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام لِابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام : لا تَدعُوَنَّ إلى مُبارَزَهٍ ، وإن دُعيتَ إلَيها فَأجِب ؛ فَإنَّ الدّاعِىَ إلَيها باغٍ ، وَالباغِىَ مَصروعٌ . (1)ج : الحَصانَهُ السِّياسِيَّهُ لِلرُّسُلِ7282.الكافى (به نقل از حذيفه بن منصور) الإمام علىّ عليه السلام :إن ظَفِرتُم بِرَجُلٍ مِن أهلِ الحَربِ فَزَعَمَ أنَّهُ رَسولٌ إلَيكُم ؛ فَإن عُرِفَ ذلِکَ مِنهُ وجاءَ بِما يَدُلُّ عَلَيهِ فَلا سَبيلَ لَكُم عَلَيهِ حَتّى يُبلِغَ رَسالاتِهِ ويَرجِعَ إلى أصحابِهِ ، وإن لَم تَجِدوا عَلى قَولِهِ دَليلاً فَلا تَقبَلوا مِنهُ . (2)د : إقامَهُ الحُجَّهِ قَبلَ الحَربِ7284.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :السنن الكبرى عن البَراءِ بن عازِب :بَعَثَنى عَلِىٌّ عليه السلام إلَى النَّهرِ إلَى الخَوارِجِ ، فَدَعَوتُهُم ثَلاثا قَبلَ أن نُقاتِلَهُم . (3)7285.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى مَن شاقَّ وغَدَرَ مِن أهلِ الجَنَدِ وصَنعاءَ : إذا أتاكُم رَسولى فَتَفَرَّقوا وَانصَرِفوا إلى رِحالِكُم أعفُ عَنكُم ، وأصفَح عَن جاهِلِكُم ، وأحفَظ قاصِيَكُم ، وأعمَل فيكُم بِحُكمِ الكِتابِ . فَإن لَم تَفعَلوا فَاستَعِدّوا لِقُدومِ جَيشٍ جَمِّ الفُرسانِ ، عَظيمِ الأَركانِ ، يَقصُدُ لِمَن طَغَى وعَصى ، فَتُطحَنوا كَطحَنِ الرَّحا ؛ فَمَن أحسَنَ فَلِنَفسِهِ ، ومَن أساءَ فَعَلَيها ، وما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلعَبيدِ (4) . (5)راجع : ج 5 ص 580 (إقامه الحجّه فى ساحه القتال) . ج 6 ص 462 (إقامه الحجّه فى ساحه القتال) .

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 233 ، عيون الحكم والمواعظ: ص 527 ح 9587 ، بحار الأنوار: ج 33 ص 454 ح 668 .
2- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 376 .
3- .السنن الكبرى : ج 8 ص 309 ح 16739 .
4- .إشاره إلى الآيه 46 من سوره فصّلت .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 5 .

ب پرهیز از دعوت به پیکار

ج مصونیت سیاسی فرستادگان

د اقامه حجّت ، پیش از نبرد

ب پرهیز از دعوت به پیکار7287.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام : تو هیچ گاه به پیکارْ دعوت مکن ، و اگر به پیکار دعوت شدی ، پاسخ ده ؛ چرا که دعوت کننده به پیکار ، ستمکار است و ستمکار ، شکست خورده [و خوار] است .ج مصونیت سیاسی فرستادگان7289.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام اگر بر مردی از دشمنْ دست یافتید و او ادّعا داشت که فرستاده به سوی شماست ، اگر این امر از او محرز شد و شاهدی بر آن آورد ، پس به او آسیبی مرسانید تا پیغامش را برسانَد و نزد یارانش باز گردد ؛ امّا اگر شاهدی بر سخنش نیافتید ، این ادّعا را از او نپذیرید .د اقامه حجّت ، پیش از نبرد7291.عنه صلی الله علیه و آله :السنن الکبری به نقل از براء بن عازب : علی علیه السلام مرا به سوی خوارج در نهروان فرستاد . پیش از کارزار ، سه مرتبه آنان را [به هدایتْ] دعوت نمودم .7292.بحار الأنوار :امام علی علیه السلام از نامه اش به کسانی از مردم صنعا (1) و جَنَد (2) که دشمنی نمودند و پیمان شکستند : هنگامی که فرستاده ام به سوی شما آمد ، پراکنده شوید و به محلّ سکونت خودْ بازگردید ، تا شما را عفو کنم و از نادانتان بگذرم و دور شده را حفظ کنم و در میان شما با حکم قرآن، رفتار کنم . امّا اگر چنین نکنید ، آماده آمدن سپاهی باشید نیرومند،با انبوه سواره ها که سراغ آن کسی بروند که طغیان و نافرمانی کند ، و لِه شوید ، مانند لِه شدن در آسیاب .

آن که نیکی کند ، به خود نیکی کرده است ، و آن که بدی کند ، به خود بدی کرده است ؛ و پروردگار تو ستم کننده بر بندگان نیست .ر . ک : ج 5 ص 581 (حجت آوردن در میدان نبرد) . ج 6 ص 463 (دلیل آوری در میدان نبرد) .

.

1- .پایتخت یمن . در جنوب حجاز و شمال عدن قرار گرفته است . صنعا از مهم ترین شهرهای شبه جزیره آن روزگار بوده است (تقویم البلدان : ص 91) .
2- .شهری در 45 فرسخی صنعا که در آن ، مسجد جامع معاذ بن جبل قرار دارد و اکثر ساکنان آن شیعه اند .

ه : الدُّعاءُ إذا أرادَ القِتالَ7289.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام كانَ إذا أرادَ القِتالَ قالَ هذِهِ الدَّعَواتِ: اللّهُمَّ إنَّکَ أعلَمتَ سَبيلاً مِن سُبُلِکَ ، جَعَلتَ فيهِ رِضاکَ ، وَنَدبتَ إلَيهِ أولِياءَکَ ، وجَعَلتَهُ أشرَفَ سُبُلِکَ عِندَک ثَوابا ، وأكرَمَها لَدَيکَ مَآبا ، وأحَبَّها إلَيکَ مَسلَکا ، ثُمَّ اشتَرَيتَ فيهِ مِنَ المُؤمِنينَ أنفُسَهُم وأموالَهُم بِأنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقاتِلونَ فى سَبيلِ اللّهِ فَيَقتُلونَ ويُقتَلونَ وَعدا عَلَيکَ حَقّا ، فَاجعَلنى مِمَّنِ اشتَرى فيهِ مِنکَ نَفسَهُ ثُمَّ وَفى لَکَ بِبَيعِهِ الَّذى بايَعَکَ عَلَيهِ ، غَيرَ ناكِثٍ ولا ناقِضٍ عَهدا ، ولا مُبَدِّلاً تَبديلاً ، بَلِ استيجابا لِمَحَبَّتِکَ ، وتَقَرُّبا بِهِ إلَيکَ ، فَاجعَلهُ خاتِمَةَ عَمَلى ، وصَيِّر فيهِ فَناءَ عُمُرى ، وَارزُقنى فيهِ لَکَ وبِهِ (1) مَشهدا توجِبُ لى بِهِ مِنکَ الرِّضا ، وتَحُطُّ بِهِ عَنِّى الخَطايا ، وتَجعَلُنى فِى الأحياءِ المَرزوقينَ بِأيدِى العُداهِ وَالعُصاهِ ، تَحتَ لِواءِ الحَقِّ ورايَهِ الهُدى ، ماضِيا عَلى نُصرَتِهِم قُدُما ، غَيرَ مُوَلٍّ دُبُرا ، ولا مُحدِثٍ شَكّا ، اللّهُمَّ وأعوذُ بِکَ عِندَ ذلِکَ مِنَ الجُبنِ عِندَ مَوارِدِ الأهوالِ ، ومِنَ الضَّعفِ عِندَ مُساوَرَهِ (2) الأبطالِ ، ومِنَ الذَّنبِ المُحبِطِ لِلأعمالِ ، فَأُحجِمَ مَن شَکٍّ ، أو أمضِىَ (3) بِغَيرِ يَقينٍ ، فَيَكون سَعيى فى تَبابٍ ، وعَمَلى غَيرَ مَقبولٍ . (4)7290.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :وقعه صفّين عن تميم :كانَ عَلِىٌّ إذا سارَ إلَى القِتالِ ذَكَرَ اسمَ اللّهِ حينَ يَركَبُ ، ثُمَّ يَقولُ : الحَمدُ للّهِ عَلى نِعَمِهِ عَلَينا ، وفَضلِهِ العَظيمِ ، «سُبْحَنَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَ إِنَّآ إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ» (5) ، ثُمَّ يَستَقبِلُ القِبلَهَ ، ويَرفَعُ يَدَيهِ إلَى اللّهِ ، ثُمَّ يَقولُ : اللّهُمَّ إلَيکَ نُقِلَتِ الأقدامُ ، وأُتعِبَتِ الأبدانُ ، وأفضَتِ القُلوبُ ، ورُفِعَتِ الأيدى ، وشَخَصَتِ الأبصارُ ، «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَتِحِينَ» (6) ، سيروا عَلى بَرَكَهِ اللّهِ .

ثُمَّ يَقولُ : اللّهُ أكبَرُ ، اللّهُ أكبَرُ ، لا إلهَ إلّا اللّهُ وَاللّهُ أكبَرُ ، يا اللّهُ ، يا أحَدُ ، يا صَمَدُ ، يا رَبَّ مُحَمَّدٍ ، بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، لا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِىِّ العَظيمِ ، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ» (7) ، اللّهُمَّ كُفَّ عَنّا بَأسَ الظّالِمينَ .

فَكانَ هذا شِعارَهُ بِصِفّينَ . (8) .

1- .قوله عليه السلام : «وبه مشهدا» عطف على «فيه» ، ولعلّه زيد من النسّاخ أو صُحّف (مرآه العقول : ج 18 ص 384) ، وفى تهذيب الأحكام : «وارزقنى فيه لک وبک مشهدا» ولعلّه أصوب .

2- .ساوَرَه مساوَرَه وسِوارا : واثَبَه ، والإنسان يُساوِر إنسانا : إذا تناول رأسه (لسان العرب : ج 4 ص 385 «سور») .
3- .فى الطبعه المعتمده : «مضى» ، والتصحيح من بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
4- .الكافى : ج 5 ص 46 ح 1 عن ميمون ، تهذيب الأحكام : ج 3 ص 81 ح 237 عن عبد اللّه بن ميمون عن الإمام الصادق عن أبيه عن الإمام زين العابدين عن الإمام عليّ عليهم السلام نحوه ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 113 ح 143 عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح وفيه إلى «تبديلاً» ، بحار الأنوار : ج 33 ص 452 ح 664 .
5- .الزخرف : 13 و 14 .
6- .الأعراف : 89 .
7- .الفاتحه : 2 5 .
8- .وقعه صفّين : ص 230 و 231 نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 460 ح 397 و ج 100 ص 36 ح 31 .

ه نیایش به هنگام نبرد

ه نیایش به هنگام نبرد7292.بحار الأنوار (به نقل از کافور خادم) امام صادق علیه السلام :به درستی که امیرمؤمنان هنگامی که قصد نبرد می کرد ، این نیایش ها را بر زبان می آورد :

«بار خدایا ! به درستی که تو راهی از راه هایت را نشان دادی و خشنودی ات را در آن نهادی ، و دوستانت را به سویش دعوت کردی و آن را برترین راه نزد خودت از جهت پاداش ، وگرامی ترینِ آنها از جهت بازگشت ، و دوست داشتنی ترینِ آنها نزد خودت از جهتِ روش قرار دادی . آن گاه در این راه ، از مؤمنان ، جان و مالشان را خریدی که در مقابل بهشت ، در راه خدا پیکار کنند ، می کُشند و کشته می شوند ؛ [و این ،]وعده ای است حق از جانب تو .

پس مرا از آنانی قرار ده که جانش را از او خریده ای و سپس ، او به داد و ستدی که با او داشتی ، وفا کرد ، پیمانی را نشکست و نقض نکرد و آن را تغییر نداد ؛ بلکه پاسخی به محبّت هایت و برای نزدیک شدن به تو قرارش داد .

پس آن را پایان کارم قرار ده و پایان عمرم را در این راه ، مقرّر ساز و در این راه ، شهادتی روزی ام کن که سبب خشنودی تو گردد و لغزش هایم را بدان پاک گردانَد ، و مرا در زمره زندگان که از دست دشمنان و نافرمانان روزی خورده اند ، در زیر پرچم حقّ و هدایت ، قرار ده که در [راه]پیروزی بر آنان ، گام بر می دارد ، پشت کننده [به نبرد] نیست ، و شک آور نباشد .

بار خدایا ! به تو پناه می برم در این هنگام ، از ترس به هنگام وحشت ها و از سُستی به هنگام یورش قهرمانان ، و از گناهی که اعمالم را تباه سازد . پس ، از روی شکْ باز ایستم ، یا بدون یقین بگذرانم ، و [در نتیجه]تلاشم بیهوده و عملم پذیرفته نشده باشد» .7293.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا قالَ بعضُ أصحابِهِ : مَدُّ الرِّقابِ أحَب) وقعه صفّین به نقل از تمیم : [علی علیه السلام] هنگامی که به سوی نبرد حرکت می کرد ، نام خدا را به هنگام سوار شدن بر زبان می آورد و می گفت : «سپاسْ خدا را بر نعمت

هایش بر ما و عطای بزرگش! «پاک است کسی که این را برای ما رام کرد ؛ و[گرنه ،]ما را یارای [رام ساختن]آنها نبود ، و به راستی که ما به سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت» » .

آن گاه رو به قبله می کرد و دستانش را به سوی خدا بالا می برد و می گفت : «بار خدایا! به سوی تو گام ها برداشته شد و بدن ها خسته گشت و دل ها به تو متوجّه شد و دست ها بلند شد و دیدگان ، تیز شدند . «پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق گشایش ده که تو بهترین گشایش دهندگانی!» . به برکت الهی حرکت کنید!» .

آن گاه می گفت : «خدا بزرگ تر است ! خدا بزرگ تر است! خدایی جز خدای یگانه نیست و خدا بزرگ تر است! ای خدا! ای یگانه! ای بی نیاز! ای پروردگار محمّد! «به نام خداوند بخشنده مهربان! توان و نیرویی جز از خدای برتر و بزرگ نیست! ستایشْ خدایی را که پروردگار جهانیان است ! مهربان و بخشنده و صاحبِ روز جزاست . تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم» . بار خدایا! ستم ستمگران را از ما بازدار!» .

این ، شعار علی علیه السلام در صفّین بود .

.

و : البَدءُ بِالقِتالِ بَعدَ الزَّوالِ7294.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإمام الصادق علیه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ لا يُقاتِلُ حَتّى تَزولَ الشَّمسُ ويَقولُ : تُفتَحُ أبوابُ السَّماءِ ، وتُقبِلُ الرَّحمَةُ ، ويَنزِلُ النَّصرُ . ويَقولُ: هُوَ أقرَبُ إلَى اللَّيلِ ، وأجدَرُ أن يَقِلَّ القَتلُ ، ويَرجِعَ الطّالِبُ ، ويُفلِتَ المُنهَزِمُ . (1)ز : إعانَةُ الضَّعيفِ7294.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام لِأصحابِهِ فى ساحَةِ الحَربِ بِصِفّينَ : أيُّ امرِئٍ مِنكُم أحَسَّ مِن نَفسِهِ رَباطَةَ جَأشٍ عِندَ اللِّقاءِ ، ورَأى مِن أحَدٍ مِن أخوانِهِ فَشَلاً ، فَليَذُبَّ عَن أخيهِ بِفَضلِ نَجدَتِهِ الَّتى فُضِّلَ بِها عَلَيهِ ، كَما يَذُبُّ عَن نَفسِهِ ، فَلَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَهُ مِثلَهُ . (2) .

1- .الكافى : ج 5 ص 28 ح 5 ، علل الشرائع : ص 603 و ص 70 وفيه «التوبه» بدل «الرحمه» وكلاهما عن يحيى بن أبى العلاء .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 123 ، الإرشاد : ج 1 ص 253 ، الجمل : ص 334 وليس فيهما «بفضل نجدته» .

و آغاز کردن نبرد بعد از ظهر

ز کمک کردن به ناتوان

و آغاز کردن نبرد بعد از ظهر7296.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام :امیرمؤمنان که درود خدا بر او باد ، پیکار نمی کرد ، مگر بعد از ظهر و می فرمود : «در این هنگام ، درهای آسمان ، گشوده می شود ، رحمت و مهربانی پذیرفته می گردد ، و پیروزی فرود می آید» .

و می فرمود : «این زمان (عصر) ، به شب نزدیک تر است و مناسب تر است برای آن که کشتارْ کم شود و جنگجو [از تعقیب دشمن] باز گردد ، و شکست خوردگان ، نجات یابند» .ز کمک کردن به ناتوان7298.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام به یارانش در میدان جنگ در صفّین فرمود : هریک از شما که هنگام برخورد با دشمن ، در خود دلاوری دید و از یکی از برادرانش سُستی دید ، باید از برادرش دفاع کند ، پس اگر خدا بخواهد ، او را همچون وی قرار دهد .

.

7296.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :إذا رَأَیتُم مِن إخوانِکُم فِی الحَربِ الرَّجُلَ المَجروحَ ، أو مَن قَد نُکِّلَ بِهِ ، أو مَن قَد طَمِعَ عَدُوُّکُم فیهِ ، فَقَوُّوهُ بِأنفُسِکُم . (1)ح : حُسنُ المُعامَلَهِ مَعَ بَقایَا العَدُوِّ7298.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی عن إسماعیل بن علیّ :إنَّ أوَّلَ مَن عَلَّمَ قِتالَ أهلِ القِبلَهِ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ، ولم یَکُن یَقتُلُ أسیرا ، ولا یَتبَعُ مُنهَزِما ، ولا یُجهِزُ عَلی جَریحٍ . (2)7299.عنه علیه السلام (مِن کتابِهِ إلی معاویهَ) العقد الفرید عن أبی الحسن فی ذِکرِ حَوادِثِ وَقعَهِ صِفّینَ : کانَ مُنادی عَلِیٍّ یَخرُجُ کُلَّ یَومٍ ویُنادی : أیُّهَا النّاسُ ، لا تُجهِزُنَّ عَلی جَریحٍ ، ولا تَتبَعُنَّ مُوَلِّیا ، ولا تَسلُبُنَّ قَتیلاً ، ومَن ألقی سِلاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ . (3) .

1- .الخصال : ص 617 ح 10 عن أبی بصیر ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام ، تحف العقول : ص 107 ، بحار الأنوار : ج 100 ص 21 ح 8 .

2- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 383 .

3- .العقد الفرید : ج 3 ص 333 ، هذا الموقف من العدوّ کان یمثّل السیره العملیّه للإمام أمیر المؤمنین علیه السلام فی حروبه جمیعها ، راجع وقعه صفّین : ص 204 والغیبه للنعمانی : ص 231 ح 15 وتفسیر القمّی : ج2 ص 321 . کما فعل مع عدوّه فی حرب الجمل ، راجع الکافی : ج 5 ص 33 ح 3 و ح 5 و ص 12 ح 2 وتهذیب الأحکام : ج 6 ص 155 ح 274 و ص 156 ح 276 و ص 137 ح 230 والخصال : ص 276 ح 18 والأمالی للمفید : ص 59 ح 3 والجمل : ص 341 و 342 و 403 ودعائم الإسلام : ج 1 ص 394 وتحف العقول : ص 290 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 274 وشرح الأخبار : ج 1 ص 388 ح 330 و ص 395 ح 334 والاختصاص : ص 95 والمستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 168 ح 2661 وتذکره الخواصّ: ص 72 وکنز العمّال: ج 4 ص 478 ح 11424 و ج 11 ص 335 ح 31675 . وکذلک فی حرب صفّین راجع : المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 167 ح 2660 والسنن الکبری : ج 8 ص 315 ح 16753 وتحف العقول : ص 480 . وقد استلهم الإمام علیه السلام هذا الموقف حیال العدوّ من سیره النبیّ صلی الله علیه و آله ، الکافی : ج 5 ص 12 ح 2 و 3 وتهذیب الأحکام : ج 6 ص 137 ح 230 و ص 155 ح 274 وتحف العقول : ص 290 .

ح خوش رفتاری با باقی مانده دشمن

7300.عنه علیه السلام (مِن کلام له علیه السلام کَلَّمَ به الخوارجَ) امام علی علیه السلام :هرگاه در جنگ یکی از برادرانتان را زخم خورده یافتید ، یا کسی را که به وی آسیبی رسیده است ، یا کسی را که دشمن در او طمع کرده [و به وی نزدیک شده]است ، او را با جانتان نیرومند سازید .ح خوش رفتاری با باقی مانده دشمن7299.امام علی علیه السلام (در نامه خود به معاویه) تاریخ الیعقوبی به نقل از اسماعیل بن علی : نخستین کسی که [چگونگی]نبرد با اهل قِبله را آموخت ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود . او اسیران را نمی کُشت ، به دنبال شکست خوردگان نمی رفت و زخمی ها را از پا در نمی آورد .7300.امام علی علیه السلام (به خوارج) العقد الفرید به نقل از ابوالحسن ، در گزارش رخدادهای جنگ صفّین : منادی علی علیه السلام ، هر روز بیرون می آمد و بانگ بر می آورد : ای مردم ! زخم خورده را مکشید ، پشت به جنگ کرده را دنبال مکنید ، کشته ها را عریان مکنید ؛ و هر کس اسلحه اش را بر زمین افکنَد ، در امان است . (1)

.

1- .این موضع در برابر دشمن را امام علی علیه السلام در جنگ های دیگر هم داشت ، ر . ک : وقعه صفّین : ص 204 ، الکافی : ج 5 ص 33 ح 3 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 167 ح 2660 وآن را از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله الهام گرفته بود . الکافی : ج 5 ص12 ح 2 ، تهذیب الأحکام : ج 6 ص 137 ح 230 ، همان : ص 155 ح 274 .

7301.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الكافى عن عبد اللّه بن شريک عن أبيهِ :لَما هُزم النّاسُ يَومَ الجَمَلِ ، قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : لا تَتبَعوا مُوَلِّيا ، ولا تُجيزوا (1) عَلى جَريحٍ ، ومنَ أغلَقَ بابَهُ فَهُوَ آمِنٌ .

فَلَمّا كانَ يَومُ صِفّينَ ، قَتَلَ المُقبِلَ وَالمُدبِرَ ، وأجازَ عَلى جَريحٍ . فَقالَ أبانُ بنُ تَغلِبَ لِعَبدِ اللّهِ بنِ شَريكٍ : هذِهِ سيرَتانِ مُختَلِفَتانِ ! فَقالَ: إنَّ أهلَ الجَمَلِ قُتِلَ (2) طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ ، وإنَّ مُعاوِيَةَ كانَ قائِما بِعَينِهِ وكانَ قائِدَهُم . (3)7302.الإمامُ عِلىٌّ عليه السلام :السنن الكبرى عن أبى فاخِتَةَ :إنَّ عَلِيا عليه السلام اُتِىَ بِأسيرٍ يَومَ صِفّينَ ، فَقالَ: لا تَقتُلنى صَبرا . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : لا أقتُلُکَ صَبرًا ؛ إنّى أخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمينَ . فَخَلّى سَبيلَهُ ، ثُمَّ قالَ: أ فيکَ خَيرٌ تُبايِعُ ؟ (4)7303.عنه عليه السلام :المصنّف لابن أبى شيبه عن يزيد بن بِلال :شَهِدتُ مَعَ عَلِىٍّ يَومَ صِفّينَ ، فَكانَ إذا اُتِىَ بِالأسيرِ قالَ: لَن أقتُلَکَ صَبرا ؛ إنّى أخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمينَ . وكانَ يَأخُذُ سِلاحَهُ ، ويُحَلِّفُهُ لا يُقاتِلُهُ ، ويُعطيهِ أربَعَةَ دَراهِمَ . (5)7304.عنه عليه السلام (لمّا كَتَبَ غلامُهُ إلَيهِ : أنّى قد أصَبتُ قَو) المصنّف لابن أبى شيبه عن أبى جعفر :كان عَلِىٌّ إذا اُتِىَ بِأسيرِ صِفّينَ أخَذَ دابَّتَهُ وسِلاحَهُ ، وأخَذَ عَلَيهِ أن [لا] (6) يَعودَ ، وخَلّى سَبيلَهُ . (7)7305.كنز العمّال :الإمام علىّ عليه السلام بَعدَ التَّحريضِ عَلَى القِتالِ فى صِفّينَ : ولا تُمَثِّلوا بِقَتيلٍ ، وإذا وَصَلتُم إلى رِحالِ (8) القَومِ فَلا تَهتِكوا سِترا ، ولا تَدخُلوا دارا ، ولا تَأخُذوا شَيئا مِن أموالِهِم إلّا ما وَجَدتُم فى عَسكَرِهِم ، ولا تُهَيِّجُوا امرَأةً بِأذىً وإن شَتَمنَ أعراضَكُم وسَبَبنَ اُمَراءَكُم وصُلَحاءَكُم ؛ فَإنَّهُنَّ ضِعافُ القُوى وَالأنفُسِ وَالعُقولِ ، وقَد كُنّا نُؤمَرُ بِالكَفِّ عَنهُنَّ وهُنَّ مُشرِكاتٌ ! وإن كانَ الرَّجُلُ لَيَتَناوَلُ المَرأةَ فَيُعَيَّرُ (9) بِها وعَقِبَهُ مِن بَعدِهِ . (10) .

1- .أجزتُ على الجريح: لغه فى أجهزت. وجهز على الجريح وأجهز: أثبتَ قتله (تاج العروس: ج 8 ص 40 «جوز» و41 «جهز»).
2- .كذا فى جميع المصادر ، ولعلّ المراد : «قُتل قادتهم» أو نحو ذلک .
3- .الكافى : ج 5 ص 33 ح 5 ، رجال الكشّى : ج 2 ص 482 الرقم 392 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 446 ح 657 .
4- .السنن الكبرى : ج 8 ص 315 ح 16754 ، كنز العمّال : ج 11 ص 348 ح 31706 .
5- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 725 ح 25 ، كنز العمّال : ج 11 ص 345 ح 31703 .

6- .إضافه يقتضيها السياق أثبتناها من كنز العمّال .
7- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 724 ح 23 ، كنز العمّال : ج 11 ص 345 ح 31702 .
8- .فى المصدر : «رجال» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى فروع الكافى ، الطبعه الحجريّه : ج 1 ص 338 .
9- .فى المصدر : «فيعبّر» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى فروع الكافى ، الطبعه الحجريّه : ج 1 ص 338 .
10- .الكافى : ج 5 ص 39 ح 4 عن مالک بن أعين ، وقعه صفّين : ص 204 عن جندب وزاد فيه «إلّا بإذنى» بعد «دارا» ، نهج البلاغه : الكتاب 14 وفيه من «ولا تُهيِّجوا ...» ، بحار الأنوار : ج 32 ص 563 ح 468 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 25 وزاد فيه «إلّا بإذن» بعد «دارا» .

7306.الإمامُ زينُ العابدينَ علیه السلام :الکافی به نقل از عبداللّه بن شریک از پدرش : وقتی مردم (خوارج) در نبرد جملْ شکست خوردند ، امیر مؤمنان فرمود : «به دنبال پشت کردگان به جنگ مروید و زخم خورده ها را مکشید . آن که درِ خانه اش را ببندد ، در امان است» .

وقتی نبرد صفّین شد ، جنگجو و پشت کرده به جنگ را می کُشت ، و زخم خورده ها را از پا در می آورد . ابان بن تغلب به عبداللّه بن شریک گفت : این ، دو روشِ گوناگون است .

[عبد اللّه بن شریک] گفت : در جنگ جمل ، [فرماندهان آنان]طلحه و زبیر ، کشته شدند ؛ ولی معاویه ، خود ایستاده است و رهبری می کند .7302.امام علی علیه السلام :السنن الکبری به نقل از ابو فاخته : در نبرد صفّین ، اسیری را نزد علی علیه السلام آوردند . [آن اسیر]گفت : مرا به زجر مکشید .

علی علیه السلام فرمود : «تو را به زجر نمی کشم . به درستی که از خداوند ، پروردگار جهانیان می ترسم» .

او را رها کرد و سپس فرمود : «آیا در تو خیری هست که بیعت کنی؟» .7303.امام علی علیه السلام :المصنّف ، ابن ابی شیبه به نقل از یزید بن بلال : به همراه علی علیه السلام در صفّین حضور داشتم . وقتی اسیری را نزد او می آوردند ، می فرمود : «تو را به زجر نکُشم . به درستی که از خداوند ، پروردگار جهانیان ، می ترسم» ، و سلاح وی را می گرفت و او را سوگند می داد که [دیگر]با او پیکار نکند و به وی ، چهار درهم می بخشید .7304.امام علی علیه السلام (در جواب نامه کارگزارش که از حضرت سؤال کرد : من) المصنّف ، ابن ابی شیبه به نقل از ابوجعفر : در نبرد صفّین ، هرگاه اسیری را نزد علی علیه السلام می آوردند ، چارپا و سلاح او را می گرفت و از او پیمان می گرفت که باز نگردد . سپس آزادش می کرد .7305.کنز العمّال :امام علی علیه السلام پس از وا داشتن [مردم] به جنگ در صفّین : کشته ها را مُثله مکنید . هنگامی که به سراپرده این گروه رسیدید ، پرده دری مکنید ، به خانه ها وارد نشوید ، و چیزی از اموالشان مستانید ، مگر آنچه در لشکرگاهشان یافتید ؛ و زنی را با آزار ، به هیجان وا مدارید ، گرچه به ناموس شما دشنام گوید و به فرماندهان و نیکان شما فحش دهد ؛ چرا که [زنان ،] دارای توانی کم و ضعیف النفس

اند و ما دستور داشته ایم که حتی اگر آنان مشرک باشند ، با آنها کاری نداشته باشیم ؛ و اگر کسی متعرّض زنی شود ، بدان کار سرزنش شود ، و نسل های پس از او نیز سرزنش شوند . .

7306.امام زین العابدین علیه السلام :تاریخ الطبری فی ذِکرِ وَقعَهِ الجَمَلِ : خَرَجَ إلَیهِ الأحنَفُ بنُ قَیسٍ وبَنو سَعدٍ مُشَمِّرینَ قَد مَنَعوا حُرقوصَ بنَ زُهَیرٍ ولا یَرَونَ القِتالَ مَعَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ فَقالَ : یا عَلِیُّ ، إنَّ قَومَنا بِالبَصرَهِ یَزعُمونَ أنَّکَ إن ظَهَرتَ عَلَیهِم غَدا أنَّکَ تَقتُلُ رِجالَهُم ، وتُسبی نِساءَهُم ! فَقالَ : ما مِثلی یُخافُ هذا مِنهُ ، وهَل یَحِلُّ هذا إلّا مِمَّن تَوَلّی وکَفَرَ ! ! أ لَم تَسمَع إلی قَولِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «لسْتَ عَلَیْهِم بِمُصَیْطِرٍ * إلّا مَن تَوَلّی وَ کَفَرَ» (1) !! (2)7307.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (لَمَّا سَأَلَهُ محمّدُ بنُ مسلمٍ عَنِ المُرتَدِّ) الکامل فی التاریخ :کانَ فِی الخَوارِجِ أربَعونَ رَجُلاً جَرحی ، فَأمَرَ عَلِیٌّ بِإدخالِهِمُ الکوفَهَ ومُداواتِهِم حَتّی بَرِؤوا . (3) .

1- .الغاشیه : 22 و 23 .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 496 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 334 .
3- .الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 424 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 248 .

7308.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :تاریخ الطبری در گزارش رُخداد جمل : احنف بن قیس و فرزندان سعد ، با شتاب به سوی علی علیه السلام بیرون رفتند ، در حالی که حرقوص بن زهیر را منع می کردند (آنان نبرد با علی بن ابی طالب علیه السلام را روا نمی دانستند) .

پس [حرقوص]گفت : ای علی! مردم ما در بصره گمان می کنند که اگر فردا بر آنان پیروز شوی ، مردانشان را می کُشی وزنانشان را به اسارت می گیری!

فرمود : «از مانندِ من واهمه چنین کارهایی نباشد ؛ و آیا این کار سر می زند ، جز از کسی که [از دین خدا]سرْ باز زده و کافر شده؟! آیا سخن خداوند عز و جل را نشنیده ای که : «بر آنان تسلّطی نداری ، مگر کسی که روی بگردانَد و کفر ورزد» ؟» .7309.عنه علیه السلام :الکامل فی التاریخ :در میان خوارج ، چهل مرد زخمی بود . پس علی علیه السلام فرمان داد تا آنان را وارد کوفه کنند و مداوا کنند تا بهبود یابند . .

الفصل العاشر : السياسه الدوليّه10 / 1ما يوجِبُ بَقاءُ الدُّوَلِ10 / 1 1إقامَةُ العَدلِ7312.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام عليّ عليه السلام لَمّا سُئِلَ عَنِ العَدلِ وَالجودِ أيُّهُما أفضَلُ ؟ : العَدلُ يَضَعُ الاُمورَ مَواضِعَها ، وَالجودُ يُخرِجُها مِن جِهَتِها ، وَالعَدلُ سائِسٌ عامٌّ ، وَالجودُ عارِضٌ خاصٌّ ، فَالعَدلُ أشرَفُهُما ، وأفضَلُهُما . (1)7313.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن عَمِلَ بِالعَدلِ حَصَّنَ اللّهُ مُلكَهُ . (2)7314.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :عنه عليه السلام :اعدِل تَمِلک . (3)7310.امام باقر عليه السلام :عنه عليه السلام :اعدِل تَحكُم . (4) .

1- .نهج البلاغه : الحكمه 437 ، روضه الواعظين : ص 511 .
2- .غرر الحكم : ح 8722 .
3- .غرر الحكم : ح 2253 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 82 ح 1981 .
4- .غرر الحكم : ح 2223 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 78 ح 1886 .

فصل دهم : سیاست های حکومتی

10 / 1 اسباب ماندگاری دولت ها

10 / 1 1 برپا داشتن عدالت

فصل دهم : سیاست های حکومتی10 / 1اسباب ماندگاری دولت ها10 / 1 1برپا داشتن عدالت7316.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام آن گاه که از او پرسیده شد که : عدل و بخشش ، کدام یک برترند؟ : عدالت ، کارها را به جای خود می نهد [و نظم اجتماعی و اقتصادی کامل فراهم می کند] ، ولی بخشش ، آنها را از همان راهی که باید ، بیرون می بَرَد . عدالت ، راهبری فراگیر است ، و بخشش ، حالتی ویژه . [از این رو]عدالت ، گرامی ترین و برترینِ آن دو است .7317.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که به عدالتْ رفتار کند ، خداوند ، از دولتش پاسداری کند .7315.امام رضا علیه السلام :امام علی علیه السلام :عدالت پیشه کن تا حکومتداری کنی .7316.امام رضا علیه السلام :امام علی علیه السلام :عدالت پیشه کن تا حکم برانی .

.

7317.امام رضا علیه السلام :عنه علیه السلام :ما حُصِّنَ الدُّوَلُ بِمِثلِ العَدلِ . (1)7318.بحار الأنوار :عنه علیه السلام :لَن تُحَصَّنَ الدُّوَلُ بِمِثلِ استِعمالِ العَدلِ فیها . (2)7319.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه علیه السلام :دولَةُ العادِلِ مِنَ الواجِباتِ . (3)7318.بحار الأنوار:عنه علیه السلام :اعدِل ، تَدُم لَکَ القُدرَةُ . (4)7319.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :ثَباتُ المُلکِ فِی العَدلِ . (5)7320.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :عنه علیه السلام :الطّاعَةُ جُنَّةُ الرَّعِیَّهِ ، وَالعَدلُ جُنَّةُ الدُّوَلِ . (6)7320.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :ثَباتُ الدُّوَلِ بِإِقامَهِ سُنَنِ العَدلِ . (7)7321.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه علیه السلام :فِی العَدلِ الِاقتِداءُ بِسُنَّهِ اللّهِ ، وثَباتُ الدُّوَلِ . (8)7322.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :مَن عَدَلَ فی سُلطانِهِ استَغنی عَن أعوانِهِ . (9)7323.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :العَدلُ قِوامُ الرَّعِیَّهِ . (10)7321.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :العَدلُ قِوامُ البَرِیَّهِ . (11)7322.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :حُسنُ العَدلِ نِظامُ البَرِیَّهِ . (12) .

1- .غرر الحکم : ح 9574 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 476 ح 8712 .
2- .غرر الحکم : ح 7444 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 408 ح 6904 .
3- .غرر الحکم : ح 5110 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 249 ح 4668 .
4- .غرر الحکم : ح 2285 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 83 ح 1998 .
5- .المواعظ العددیّه : ص 54 .
6- .غرر الحکم : ح 1873 .
7- .غرر الحکم : ح 4715 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 217 ح 4263 ولیس فیه «سنن» .
8- .غرر الحکم : ح 6496 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 355 ح 6023 وفیه «فی العدل طاعه اللّه ، وثبات الدول» .
9- .غرر الحکم : ح 8669 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 441 ح 7665 وفیه «إخوانه» بدل «أعوانه» ، الصراط المستقیم : ج 1 ص 222 وفیه «عدوانه» بدل «أعوانه» .
10- .غرر الحکم : ح 697 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 30 ح 466 و ص 42 ح 994 .
11- .غرر الحکم : ح 806 .
12- .غرر الحکم : ح 4819 .

7323.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :هیچ چیز مانند عدالت از دولت ها پاسداری نکرده است .7324.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :هیچ چیز به اندازه رفتار عادلانه از دولت ها پاسداری نمی کند .7325.عنه علیه السلام (فی قولهِ تعالی : {Q} «و اعْلَمُوا أَنَّما أَمْو) امام علی علیه السلام :دولت عادل ، پایدار است .7324.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :عدالت پیشه ساز ، تا اقتدارت استمرار یابد .7325.امام علی علیه السلام (درباره آیه «بدانید که دارایی ها و فرزندان شما م) امام علی علیه السلام :پایداری مملکت ، در عدالت است .7326.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :فرمانبری [از حاکمان] ، سپر شهروندان است ، و عدالت ، سپر دولت ها .7327.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :پایداری دولت ها ، در به پا داشتن سنّت های عادلانه است .7328.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :عدالت پیشگی ، پیروی از سنّت های الهی و [سبب]پایداری دولت هاست .7329.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که در حکومتش عدالت ورزد ، از یاوران ، بی نیاز گردد .7330.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (فی التَّحمیدِ للّهِ عزّ و جلّ) امام علی علیه السلام :عدالت پیشگی ، استواری شهروندان است .7326.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :عدالت پیشگی ، [مایه] استواری مردمان است .7327.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :نیکیِ عدالت ، سامانده مردمان است . .

7328.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :العَدلُ نِظامُ الإِمرَهِ .
7329.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :جَعَلَ اللّهُ سُبحانَهُ العَدلَ قِواما لِلأَنامِ ، وتَنزيها مِنَ المَظالِمِ وَالآثامِ ، وتَسنِيَةً لِلإِسلامِ . (1)
7330.امام زين العابدين عليه السلام (در حمد و ستايش خداوند عزّ و جلّ) عنه عليه السلام :إذا أدَّتِ الرَّعِيَّهُ إلَى الوالى حَقَّهُ ، وأدَّى الوالى إلَيها حَقَّها عَزَّ الحَقُّ بَينَهُم ، وقامَت مَناهِجُ الدّين ، وَاعتَدَلَت مَعالِمُ العَدلِ ، وجَرَت عَلى أذلالِهَا السُّنَنُ ، فَصَلَحَ بِذلِکَ الزَّمانُ ، وطُمِعَ فى بَقاءِ الدَّولَهِ ، ويَئِسَت مَطامِعُ الأَعداءِ. (2)
7331.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام :العَدلُ أقوى أساسٍ . (3)
7332.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لَمّا قالَ لَهُ أبو عُبَيدهَ: اُدعُ اللّه ِ لِى) عنه عليه السلام :العالَمُ حَديقَهٌ ؛ سَيّاحُهَا الشَّريعَهُ ، وَالشَّريعَهُ سُلطانٌ تَجِبُ لَهُ الطّاعَهُ ، وَالطّاعَهُ سِياسَهٌ يَقومُ بِهَا المَلِکُ ، وَالمَلِکُ راعٍ يَعضُدُهُ الجَيشُ ، وَالجَيشُ أعوانٌ يَکفُلُهُمُ المالُ ، وَالمالُ رِزقٌ يَجمَعُهُ الرَّعِيَّهُ ، وَالرَّعِيَّهُ سَوادٌ يستَعبِدُهُمُ العَدلُ ، وَالعَدلُ أساسٌ بِهِ قِوامُ العالَمِ . (4)
7333.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :العَدلُ أفضَلُ السِّياسَتَينِ . (5)
7334.رسولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :کَفى بِالعَدلِ سائِسا . (6)
7335.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام :مِلاکُ السِّياسَهِ العَدلُ . (7) .

1- .غرر الحكم : ح 774 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 42 ح 982 .
2- .غرر الحكم : ح 4789 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 223 ح 4355 .
3- .أى وجوهها وطرقها ، وهو جمع ذِلّ (النهايه : ج 2 ص 166 «ذلل») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 216 وراجع الكافى : ج 8 ص 352 ح 550 .
5- .غرر الحكم : ح 863 .
6- .بحار الأنوار : ج 78 ص 83 ح 87 .
7- .غرر الحكم : ح 1656 .
8- .غرر الحكم : ح 7031 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 386 ح 6537 .
9- .غرر الحكم : ح 9714 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 486 ح 8960 .

7331.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :عدالت پیشگی ، سامانده حکمرانی است .7332.امام صادق علیه السلام (وقتی ابو عبیده به ایشان عرض کرد: دعا کن که خداو) امام علی علیه السلام :خداوندِ سبحان ، عدالت را استواری مردم ، پاکی از ستم ها و گناهان ، و سبب تحقّق و اجرای اسلام ، قرار داد .7333.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :هرگاه شهروندان ، حقوق زمامدار را به جا آورند و زمامدار ، حقوق شهروندان را به جا آورد ، حق در میان آنان ، عزیز گردد ، و آیین دینداری بر پا شود ، و نشانه های عدالت ، استوار گردد ، و سنّت ها بر روش درست ، جاری شوند ، و در پرتو آن ، زمانه به صلاح گراید ، و بقای دولت ، جای امیدواری باشد ، و آرزوهای دشمنان ، به ناامیدی گراید .7334.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :عدالت ، نیرومندترین بنیان است .7335.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :جهان ، باغی است که گردشگر آن ، شریعت است ، و شریعت ، پادشاهی است که پیروی اش واجب است ، و پیروی ، روشی است که حکمران ، بدان استوار گردد ، و حکمران ، چوپانی است که سپاهیان ، او را کمک کنند ، و سپاهیان ، یاورانی اند که ثروتْ آنان را اداره کند ، و ثروت ، روزی ای است که مردمان ، آن را گِرِد آورند ، و مردمان ، توده هایی هستند که عدالت ، آنان را به بندگی کَشَد ، و عدالت ، بنیانی است که جهان ، با آن استوار گردد .7336.الإمامُ العسکریُّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :عدالت ، بهترین شیوه اداره کردن است .7337.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :بَس است عدالت ، به عنوان اداره کننده .7338.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :معیار سیاست ، عدالت است . .

7339.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :خَيرُ السِّياساتِ العَدلُ . 7340.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :لا رِياسَةَ كَالعَدلِ فِي السِّياسَةِ . (1) 7336.امام عسكرى عليه السلام :عنه عليه السلام :جَمالُ السِّياسَةِ العَدلُ فِى الإِمرَةِ ، وَالعَفوُ مَعَ القُدرَةِ . (2) 7337.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :الرَّعِيَّةُ لا يُصلِحُها إلّا العَدلُ . 7338.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :اِجعَلِ الدّينَ كَهفَكَ ، وَالعَدلَ سَيفَكَ ؛ تَنجُ مِن كُلِّ سوءٍ ، وتَظفَر عَلى كُلِّ عَدُوٍّ . (3) 7339.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :إذا بُنِىَ المُلكُ عَلى قَواعِدِ العَدلِ ، ودُعِمَ بِدَعائِمِ العَقلِ نَصَرَ اللّهُ مَوالِيَهُ ، وخَذَلَ مُعادِيَهُ . (4) 7340.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :قُلوبُ الرَّعِيَّهِ خَزائِنُ راعيها ، فَما أودَعَها مِن عَدلٍ أو جَورٍ وَجَدَهُ . (5) 7341.عنه عليه السلام (مِن كتابٍ لَهُ إلى عبدِ اللّه بن عبّاسٍ) عنه عليه السلام :ما عُمِرَتِ البُلدانُ بِمِثلِ العَدلِ . 7342.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :عَدلُ السُّلطانِ خَيرٌ مِن خَصبِ الزَّمانِ . (6) 7343.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام :بِالعَدلِ تَتَضاعَفُ البَرَكاتُ . (7) 7344.الإمامُ الحسينُ عليه السلام (لَمّا أتاهُ خَبرُ شَهادَهِ مسلمٍ) عنه عليه السلام :مَن عَدَلَ تَمَكَّنَ . (8) .

1- .غرر الحكم : ح 4948 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 237 ح 4505 .
2- .غرر الحكم : ح 10895 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 544 ح 10115 .
3- .غرر الحكم : ح 4792 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 223 ح 4356 .
4- .غرر الحكم : ح 1342 و ح 4215 وفيه «بالعدل تصلح الرعيّه» ، عيون الحكم والمواعظ : ص 303 ح 5396 وفيه «صلاح الرعيّه العدل» .
5- .غرر الحكم : ح 2433 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 77 ح 1853 وفيه «تظهر» بدل «تظفر» .
6- .غرر الحكم : ح 4118 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 132 ح 2971 .
7- .غرر الحكم : ح 6825 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 370 ح 6243 وفيه «مَلِكها» بدل «راعيها» .
8- .غرر الحكم : ح 9543 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 481 ح 8864 .
9- .مطالب السؤول : ص 56 .
10- .غرر الحكم : ح 4211 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 188 ح 3858 .
11- .غرر الحكم : ح 7711 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 428 ح 7283 .

7341.امام علی علیه السلام (در نامه خود به عبد اللّه بن عباس) امام علی علیه السلام :بهترین سیاست ها ، عدالت پیشگی است .7342.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :هیچ آقایی ای مانند عدالت در مدیریت نیست .7343.امام علی علیه السلام (در شعری) امام علی علیه السلام :زیبایی سیاست ، عدالت پیشگی در حکمرانی ، و گذشت در زمان توانمندی است .7344.امام حسین علیه السلام (پس از شنیدن خبر شهادت مسلم) امام علی علیه السلام :شهروندان را جز عدالت ، اصلاح نکند .7345.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :دین را پناهگاه و عدالت را شمشیر خویش قرار ده تا از هر بدی ای بِرَهی و بر هر دشمنی پیروز گردی .7346.شرح نهج البلاغه : أوحَی اللّهُ تعالی إلی بعضِ أنامام علی علیه السلام :اگر حکومت ، با پایه های عدالت بنا شود و با خِرَدَ پشتیبانی گردد ، خداوند ، دوستدارانش را پیروز و دشمنانش را خوار سازد .7347.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :دل های شهروندان ، گنجینه های حکمرانان است . آنچه از عدالت و ستم در آن ذخیره سازد ، خواهد یافت .7348.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :شهرها به چیزی جز عدالت ، آباد نگردند .7349.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :عدالت پادشاه ، بهتر از فراوانی و خرّمی روزگار است .7345.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :در سایه عدالت ، نعمت ها چند برابر شوند .7346.شرح نهج البلاغه :امام علی علیه السلام :آن که عدالت ورزد ، قدرت یابد . .

7347.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن عَدَلَ فِى البِلادِ نَشَرَ اللّهُ عَلَيهِ الرَّحمَةَ . (1)7348.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : مَن عَمِلَ بِالعَدلِ فيمَن دونَهُ ، رُزِقَ العَدلَ مِمَّن فَوقَهُ . (2)7349.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام :لَيسَ ثَوابٌ عِندَ اللّهِ سُبحانَهُ أعظَمَ مِن ثَوابِ السُّلطانِ العادِلِ ، وَالرَّجُلِ المُحسِنِ . (3)7350.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :شَيئانِ لا يوزَنُ ثَوابُهُما : العَفوُ وَالعَدلُ . (4)7351.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (لابنِهِ الحسنِ عليه السلام) عنه عليه السلام :سِياسَةُ العَدلِ ثَلاثٌ : لينٌ فى حَزمٍ ، واستِقصاءٌ فى عَدلٍ ، وإفضالٌ فى قَصدٍ . (5)7352.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :اِستَعِن عَلَى العَدلِ بِحُسنِ النِّيَّهِ فِى الرَّعِيَّهِ ، وقِلَّهِ الطَّمَعِ ، وكَثرَهِ الوَرَعِ . (6)راجع : ص 182 (إقامه العدل) .

10 / 1 2حُسنُ التَّدبيرِ7353.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :المُلكُ سِياسَهٌ . (7)7354.الإمامُ الحسنُ عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن حَسُنَت سِياسَتُهُ دامَت رِياسَتُهُ . (8) .

1- .غرر الحكم : ح 8638 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 460 ح 8361 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 308 ح 535 .
3- .غرر الحكم : ح 7526 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 410 ح 6976 .
4- .غرر الحكم : ح 5769 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 297 ح 5298 .
5- .غرر الحكم : ح 5592 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 284 ح 5141 وفيه «سياسه الدين ثلاث : رقّه فى حزم ...» .
6- .غرر الحكم : ح 2408 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 77 ح 1860 .
7- .غرر الحكم : ح 17 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 18 ح 45 .
8- .غرر الحكم : ح 8438 ؛ نظم درر السمطين : ص 160 وفيه «دانت» بدل «دامت» .

10 / 1 2 تدبیر نیکو

7355.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که در شهرها عدالت پیشه سازد ، خداوند ، رحمتش را بر او ارزانی دارد .7353.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از حکمت های منسوب به ایشان : آن که با زیردستان به عدالت رفتار کند ، از بالادستان ، عدالتْ روزی اش گردد .7354.امام حسن علیه السلام :امام علی علیه السلام :پاداشی نزد خداوند سبحان ، بزرگ تر از پاداش زمامدارِ عادل و مرد نیکوکار نیست .7355.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :دو چیز است که پاداش آنها اندازه نشود : گذشت و عدالت .7356.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :سیاست عادلانه ، سه چیز است : نرمی در دوراندیشی ، به نهایت رساندن عدالت ، و احسانِ به اعتدال .7357.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :در برپایی عدالت ، از خوش نیّتی در میان شهروندان ، و چشمداشتِ اندک ، و پارسایی فراوان ، کمک بجو .ر . ک : ص 183 (به پا داشتن عدالت) .

10 / 1 2تدبیر نیکو7361.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :کشورداری ، [همان] سیاست است .7356.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن که سیاستی نیکو پیشه سازد ، آقایی اش دوام یابد .

.

7357.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :حُسنُ السِّیاسَهِ یَستَدیمُ الرِّیاسَهَ . (1)7358.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :حُسنُ السِّیاسَهِ قِوامُ الرَّعِیَّهِ . (2)7359.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :مَن حَسُنَت سِیاسَتُهُ وَجَبَت طاعَتُهُ . (3)7360.امام علی علیه السلام (آنگاه که به ایشان عرض شد : اگر درِ خانه کسی را) عنه علیه السلام :بِحُسنِ السِّیاسَهِ یَکونُ الأَدَبُ الصّالِحُ . (4)10 / 1 3حُسنُ السّیرَهِ7363.عنه علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :حُسنُ السّیرَهِ جَمالُ القُدرَهِ ، وحِصنُ الإِمرَهِ . (5)7364.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :مَن کَثُرَ جَمیلُهُ أجمَعَ النّاسُ عَلی تَفضیلِهِ . (6)7365.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه علیه السلام :مَن عامَلَ النّاسَ بِالجَمیلِ کافَؤوهُ بِهِ . (7)10 / 1 4الیَقَظَهُ لِحِراسَهِ الاُمورِ7364.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام :مِن أماراتِ الدَّولَهِ الیَقَظَهُ لِحِراسَهِ الاُمورِ . (8)7365.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :مِنَ النُّبلِ أن تَتَیَقَّظَ لِاءِیجابِ حَقِّ الرَّعِیَّهِ إلَیکَ ، وتَتَغابی عَنِ الجِنایَهِ عَلَیکَ . (9) .

1- .غرر الحکم : ح 4820 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 229 ح 4409 .
2- .غرر الحکم : ح 4818 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 227 ح 4369 .
3- .غرر الحکم : ح 8025 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 431 ح 7403 .
4- .الکافی : ج 1 ص 28 ح 34 عن یحیی بن عمران عن الإمام الصادق علیه السلام .
5- .غرر الحکم : ح 4847 .
6- .غرر الحکم : ح 8407 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 455 ح 8218 .
7- .غرر الحکم : ح 8716 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 440 ح 7633 .
8- .غرر الحکم : ح 9360 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 469 ح 8558 وفیه «التیقّظ» بدل «الیقظه» .
9- .غرر الحکم : ح 9407 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 470 ح 8597 وفیه «علیک» بدل «إلیک» .

10 / 1 3 نیک سیرتی

10 / 1 4 بیداری و مراقبت از کارها

7366.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (فی الدعاءِ) امام علی علیه السلام :سیاستِ نیکو ، آقایی را پاینده سازد .7367.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا سَأَلَهُ محمّدُ بنُ مسلمٍ عن قولِ اللّهِ) امام علی علیه السلام :سیاست نیکو ، [مایه] استواری شهروندان است .7368.عنه علیه السلام (فی قولهِ تعالی : {Q} «و مَنْ یَتَّقِ اللّهَ ىَ) امام علی علیه السلام :آن که سیاستی نیکو پیشه سازد ، پیروی اش لازم است .7369.عنه علیه السلام (فی قولِهِ تعالی : {Q} «و یَرْزُقْهُ مِن حَیْثُ) امام علی علیه السلام :در پرتوِ سیاست نیکو ، تربیتِ درست انجام گیرد .10 / 1 3نیک سیرتی7368.امام صادق علیه السلام (درباره آیه «و هرکه از خدا پروا کند برای او راه) امام علی علیه السلام :رفتار نیکو ، زیباییِ قدرت و پناهگاه حکومت است .7369.امام صادق علیه السلام (درباره آیه «و او را از جایی که گمانش را نمی برد) امام علی علیه السلام :آن که رفتار نیکش فراوان شود ، مردم بر برتری اش اتّفاق کنند .7370.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که با مردم به نیکی رفتار کند ، مردم نیز با او چنان کنند .10 / 1 4بیداری و مراقبت از کارها7373.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :از نشانه های [پایداری] دولت ، بیداری برای مراقبت کارهاست .7370.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :از زیرکی است : بیداری ات برای ادای حقوق شهروندان و تغافل از ستم آنان بر تو .

.

7371.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :مِن دَلائِلِ الدَّولَهِ قِلَّهُ الغَفلَهِ . (1)10 / 2ما یوجبُ زَوالَ الدُّوَلِ10 / 2 1اِحتِقابُ المَظالِمِ7376.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام :شَرُّ الاُمَراءِ مَن ظَلَمَ رَعِیَّتَهُ . (2)7377.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :عنه علیه السلام :مَن ظَلَمَ رَعِیَّتَهُ نَصَرَ أضدادَهُ . (3)7378.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :عنه علیه السلام :الظُّلمُ بَوارُ الرَّعِیَّهِ . (4)7374.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :الظُّلمُ یُدَمِّرُ الدِّیارَ . (5)7375.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :مَن عامَلَ رَعِیَّتَهُ بِالظُّلمِ أزالَ اللّهُ مُلکَهُ ، وعَجَّلَ بَوارَهُ وهُلکَهُ . (6)7376.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ : أنصِفِ اللّهَ وأنصِفِ النّاسَ مِن نَفسِکَ ، ومِن خاصَّهِ أهلِکَ ، ومَن لَکَ فیهِ هَوىً مِن رَعِیَّتِکَ ؛ فَإِنَّکَ إلّا تَفعَل تَظلِم ، ومَن ظَلَمَ عِبادَ اللّهِ کانَ اللّهُ خَصمَهُ دونَ عِبادِهِ ، ومَن خاصَمَهُ اللّهُ أدحَضَ حُجَّتَهُ وکانَ للّهِ حَربا حَتّی یَنزِعَ أو یَتوبَ ، ولَیسَ شَیءٌ أدعی إلی تَغییرِ نِعمَهِ اللّهِ وتَعجیلِ نِقمَتِهِ مِن إقامَهٍ عَلی ظُلمٍ ؛ فَإِنَّ اللّهَ سَمیعٌ دَعوَهَ المُضطَهَدینَ ، وهُوَ لِلظّالِمینَ بِالمِرصادِ . (7) .

1- .غرر الحکم : ح 9410 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 473 ح 8668 وزاد فیه «إقبال» بعد «دلائل» .
2- .غرر الحکم : ح 5717 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 295 ح 5283 .
3- .غرر الحکم : ح 7815 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 429 ح 7299 .
4- .غرر الحکم : ح 807 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 42 ح 995 .
5- .غرر الحکم : ح 1068 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 43 ح 1047 .
6- .غرر الحکم : ح 8740 .
7- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، تحف العقول : ص 127 وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 355 .

10 / 2 اسباب زوال دولت ها

10 / 2 1 ستمگری

7377.امام کاظم علیه السلام :امام علی علیه السلام :از نشانه های [پایداری] دولت ، کمی غفلت از کارهاست .10 / 2اسباب زوال دولت ها10 / 2 1ستمگری7382.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :بدترین حکمرانان ، کسانی اند که بر شهروندان خود ، ستم روا دارند .7379.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن که بر شهروندان خویش ستم ورزد ، مخالفان خود را یاری رسانده است .7380.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :ستم ، نابود کننده شهروندان است .7381.امام علی علیه السلام (در سفارشهایش به کمیل) امام علی علیه السلام :ستم ، شهرها را ویران می سازد .7382.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که با شهروندان خویش با ستم رفتار کند ، خداوند ، دولتش را نابود می کند و نابودی و هلاکت او را سریع سازد .7383.بحار الأنوار :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : دادِ خدا و مردم را از خود و خویشاوندان نزدیک خویش و آن کس از شهروندان که دوست می داری ، بستان ، وگرنه ستم می کنی ؛ و آن که بر بندگان خدا ستم ورزد ، بجز بندگان ، خداوند نیز خصم او باشد ؛ و آن که خدا با او دشمنی کند ، دلیل او را نپذیرد و با خدا سرِ جنگ دارد ، تا آن گاه که بمیرد یا توبه کند ؛ و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن ، نعمت خدا را دگرگون نسازد و کیفر او را نزدیک نیارد ، که خداوند ، شنوای دعای ستمدیدگان است و در کمین ستمکاران .

.

7384.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام لِزيادِ بنِ أبيهِ : اِستَعمِلِ العَدلَ ، وَاحذَرِ العَسفَ وَالحَيفَ ؛ فَإِنَّ العَسفَ يَعودُ بِالجَلاءِ ، وَالحَيفَ يَدعو إلَى السَّيفِ . (1)7383.بحار الأنوار :عنه عليه السلام :ما مِن سُلطانٍ آتاهُ اللّهُ قُوَّةً ونِعمَةً ، فَاستَعانَ بِها عَلى ظُلمِ عِبادِهِ ، إلّا كانَ حَقّا عَلَى اللّهِ أن يَنزِعَها مِنهُ ، أ لَم تَر إلى قَولِ اللّهِ تَعالى : «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ» (2) ؟ (3)7384.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام :فِى احتِقابِ (4) المَظالِمِ زَوالُ القُدرَةِ . (5)7385.بحار الأنوار :عنه عليه السلام :مَن جارَت وِلايَتُهُ زالَت دَولَتُهُ . (6)7386.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :بِئسَ السِّياسَةُ الجَورُ . (7)7387.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن جارَ مُلكَهُ تَمَنَّى النّاسُ هُلكَهُ . (8)7388.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :ظُلمُ الظّالِمِ يَقودُهُ إلَى الهَلاكِ . (9)7389.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :مَن ظَلَمَ دُمِّرَ عَلَيهِ ظُلمُهُ . (10) .

1- .نهج البلاغه : الحكمه 476 وراجع روضه الواعظين : ص 511 .
2- .الرعد : 11 .
3- .إرشاد القلوب : ص 68 .
4- .احتقب فلانٌ الإثم : كأنّه جمعه واحتقبه من خلفه ، واحتقبه بمعنى احتمله (لسان العرب : ج 1 ص 325 و 326) .
5- .غرر الحكم : ح 6512 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 355 ح 6024 .
6- .غرر الحكم : ح 8365 .
7- .غرر الحكم : ح 4404 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 193 ح 3970 .
8- .غرر الحكم : ح 8742 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 439 ح 7606 وفيه «فى ملكه» بدل «ملكه» .
9- .المواعظ العدديّه : ص 59 .
10- .غرر الحكم : ح 7836 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 452 ح 8107 .

7385.بحار الأنوار:امام على عليه السلام به زياد بن ابيه : عدالتْ پيشه ساز و از بيداد و ستم بپرهيز ؛ چرا كه بيداد ، به آوارگى وا دارد و ستم ، شمشير به ميان آرد .7386.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :امام على عليه السلام :هيچ پادشاهى نيست كه خداوند ، به وى نيرو و نعمت ارزانى دارد و او آن را در ستم بر بندگان ، به كار گيرد ؛ مگر آن كه بر خداوند است كه آن را از او باز ستاند . نمى بينى كه خداوند فرموده است : «در حقيقتْ خداوند ، حال قومى را تغيير نمى دهد تا آنان حال خود را تغيير دهند» .7387.امام صادق عليه السلام :امام على عليه السلام :در ستم پيشگى ، [سبب] نابودى قدرت است .7388.امام صادق عليه السلام :امام على عليه السلام :آن كه در حكومتْ ستم ورزد ، دولتش نابود گردد .7389.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :امام على عليه السلام :بدترين روش مديريت ، ستمگرى است .7390.عنه صلى الله عليه و آله (لمّا قيلَ لَهُ : اُحِبُّ أن يُوَسَّعَ عَلَىَّ ف) امام على عليه السلام :آن كه در مملكتدارى ستمگرى كند ، مردمان ، نابودى اش را آرزو كنند .7391.عنه صلى الله عليه و آله :امام على عليه السلام :ستم ستمگر ، او را به نابودى كشانَد .7392.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :امام علَى عليه السلام :آن كه ستمگرى كند ، ستمش او را نابود سازد . .

7393.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :الجَورُ أحَدُ المُدَمِّرينَ . 7394.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :الظُّلمُ يُزِلُّ القَدَمَ ، ويَسلِبُ النِّعَمَ ، ويُهلِكُ الاُمَمَ . (1) 7395.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :القُدرَةُ يُزيلُهَا العُدوانُ . (2) 7396.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن لَم يُنصِفِ المَظلومَ مِن الظّالِمِ سَلَبَهُ اللّهُ قُدرَتَهُ . (3) 10 / 2 2سَفكُ الدِّماءِ بِغَيرِ حَقٍّ 7399.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأشتَرِ : إيّاکَ وَالدِّماءَ وَسفكَها بِغَيرِ حِلِّها ؛ فَإنَّهُ لَيسَ شَىءٌ أدنى لِنِقمَةٍ ، ولا أعظَمَ لِتَبِعَةٍ ، ولا أحرى بِزَوالِ نِعمَةٍ ، وَانِقطاعِ مُدَّةٍ مِن سَفكِ الدِّماءِ بِغَيرِ حَقِّها . وَاللّهُ سُبحانَهُ مُبتَدِئٌ بِالحُكمِ بَينَ العِبادِ فيما تَسافَكوا مِنَ الدِّماءِ يَومَ القِيامَةِ .

فَلا تُقَوِّيَنَّ سُلطانَکَ بِسَفكِ دَمٍ حَرامٍ ؛ فَإنَّ ذلِکَ مِمّا يُضعِفُهُ ويوهِنُهُ ، بَل يُزيلُهُ ويَنقُلُهُ . ولا عُذرَ لَکَ عِندَ اللّهِ وَلا عِندى فى قَتلِ العَمدِ ؛ لِأنَّ فيهِ قَوَدَ البَدَنِ . وإنِ ابتُليتَ بِخَطَأٍ ، وأفرَطَ عَلَيکَ سَوطُکَ أو سَيفُکَ أو يَدُکَ بِالعُقوبَةِ ؛ فَإنَّ فِى الوَکزَةِ (5) فما فَوقَها مَقتَلَةً ، فَلا تَطمَحَنَّ بِکَ نَخوَةُ سُلطانِکَ عَن أن تُؤَدِّىَ إلى أولِياءِ المَقتولِ حَقَّهُم . (6) 7400.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :بَقِيَّةُ السَّيفِ أبقى عددا ، وأكثَرُ وَلَدا . (7) .

1- .غرر الحكم : ح 1657 .
2- .غرر الحكم : ح 1734 .
3- .غرر الحكم : ح 865 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 51 ح 1319 .
4- .غرر الحكم : ح 8966 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 428 ح 7261 .
5- .الوَكْز : الضرب بجُمْع الكفّ (النهايه : ج 5 ص 219 «وكز») .
6- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 146 نحوه .
7- .نهج البلاغه : الحكمه 84 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 196 ح 4004 وفيه «أنمى» بدل «أبقى» .

10 / 2 2 خونریزی ناروا

7390.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (آنگاه که به ایشان عرض شد : دوست دارم روزی ام گس) امام علی علیه السلام :ستم ، یکی از نابود کننده هاست .7391.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :ستم ، گام ها را بلغزانَد و نعمت ها را بستانَد و امّت ها را نابود سازد .7392.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :توانمندی را ستم از بین ببرَد .7393.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که حقّ مظلوم را از ستمگر نستاند ، خداوند ، توانش را بستاند .10 / 2 2خونریزی ناروا7396.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : بپرهیز از خون ها و ریختن آنها به ناروا ؛ چرا که چیزی مانند ریختن خون به ناحق ، کیفر را نزدیک نسازد و گناه را بزرگ نگردانَد و نعمت را نبَرد و رشته عمر را پاره نسازد ، و خداوندِ سبحان ، در روز رستاخیز ، آغاز کننده داوری بین بندگان در خون هایی است که از یکدیگر ریخته اند .

پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام ، نیرومند مکن که خون به حرام ریختن ، قدرت را به ناتوانی و سستی کشانَد ، بلکه دولت را از صاحب آن ، به دیگری مُنتقل سازد ، و در کشتن به ناحق ، هیچ عذری نزد خداوند و من برایت نباشد ؛ چرا که در آن ، قصاص باشد ؛ و اگر دچار خطا گشتی و تازیانه یا شمشیر یا دستت ، در کیفر ، زیاده روی کرد یا به مشت زدن و یا بیشتر از آن ، [ناخواسته] مرتکب قتلی شدی ، گردنکشی و غرور قدرت نباید تو را وا دارد که خود را برتر دانی و خون بهای کشته شده را به خانواده اش نرسانی .7397.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :مانده [کسانی که] به شمشیر [رفته اند] ، پایدارتر و پرشمارتر است .

.

10 / 2 3سوءُ التَّدبيرِ7400.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :سوءُ التَّدبيرِ سَبَبُ التَّدميرِ . (1)7401.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن ساءَ تَدبيرُهُ تَعَجَّلَ تَدميرُهُ . (2)7402.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :يُستَدَلُّ عَلَى الإدبارِ بِأربَعٍ : سوءِ التَّدبيرِ ، وقُبحِ التَّبذيرِ ، وقِلَّهِ الِاعتِبارِ ، وكَثرَهِ الِاعتِذارِ . (3)7403.رسولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :مَن قَصُرَ عَنِ السِّياسَهِ صَغُرَ عَنِ الرِّياسَهِ . (4)7404.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :عنه عليه السلام :آفَهُ الزُّعَماءِ ضَعفُ السِّياسَهِ . (5)7405.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن تَأَخَّرَ تَدبيرُهُ تَقَدَّمَ تَدميرُهُ . (6)7406.رسولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :مَن ساءَ تَدبيرُهُ كانَ هَلاكُهُ فى تَدبيرِهِ . (7)7401.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : إذَا انقَضى مُلكُ قَومٍ خُيِّبوا فى آرائِهِم . (8)10 / 2 4الِاستِئثار7404.امام باقر عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : الِاستِئثارُ يوجِبُ الحَسَدَ ، وَالحَسَدُ يوجِبُ البِغضَهَ ، وَالبِغضَهُ توجِبُ الِاختِلافَ ، وَالِاختِلافُ يوجِبُ الفُرقَهَ ، وَالفُرقَهُ توجِبُ الضَّعفَ ، وَالضَّعفُ يوجِبُ الذُّلَّ ، وَالذُّلُّ يوجِبُ زَوالَ الدَّولَهِ وذَهابَ النِّعمَهِ . (9) .

1- .غرر الحكم : ح 5571 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 281 ح 5068 .
2- .غرر الحكم : ح 7906 و ح 8346 .
3- .غرر الحكم : ح 10958 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 552 ح 10176 وفيه «الاغترار» بدل «الاعتذار» .
4- .غرر الحكم : ح 8536 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 450 ح 8011 .
5- .غرر الحكم : ح 3931 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 181 ح 3703 .
6- .غرر الحكم : ح 8045 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 432 ح 7421 .
7- .غرر الحكم : ح 8768 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 438 ح 7602 .
8- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 303 ح 465 .
9- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 345 ح 961 .

10 / 2 3 تدبیر نادرست

10 / 2 4 خودکامگی

10 / 2 3تدبیر نادرست7407.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :تدبیر نادرست ، سبب هلاکت گردد .7408.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن که تدبیرش بد باشد ، نابودی اش زود رسد .7409.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :با چهار چیز ، بر پشت کردن [حکومت] ، استدلال شود : تدبیر نادرست ، زشتی اسراف ، کمی عبرت گرفتن ، و عذرخواهی فراوان .7410.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که در مدیریتْ کَم آورَد ، در ریاستْ کوچک آید .7411.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آفت پیشوایان ، سستی و ناتوانیِ سیاسی است .7412.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که تدبیرش [از جامعه] عقب افتد ، نابودی اش جلو افتد .7413.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که به نادرستی تدبیر کند ، نابودی اش در تدبیرش باشد .7414.الإمامُ الرِّضا علیه السلام :امام علی علیه السلام از حکمت های منسوب به ایشان : هنگامی که حکومت گروهی به سر آید ، آرایشان سست شود .10 / 2 4خودکامگی7409.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از حکمت های منسوب به ایشان : خودکامگی ، حسادت را برانگیزد ، و حسادتْ دشمنی آورد ، و دشمنی ، سبب اختلاف گردد ، و اختلاف ، باعث جدایی شود ، و جدایی ، سستی آورد ، و سستی ، سبب خواری گردد ، و خواری ، دولت را نابود سازد و نعمت ها را از میان بِبَرد .

.

7410.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ : ثُمَّ إنَّ لِلوالی خاصَّةً وبِطانَةً فیهِمُ استِئثارٌ وتَطاوُلٌ ، وقِلَّةُ إنصافٍ فی مُعامَلَهٍ ؛ فَاحسِم مادَّةَ اُولئِکَ بِقَطعِ أسبابِ تِلکَ الأحوالِ . ولا تُقطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِن حاشِیَتِکَ وحامَّتِکَ (1) قَطیعَةً . ولا یَطمَعَنَّ مِنکَ فِی اعتِقادِ عُقدَهٍ (2) تَضُرُّ بِمَن یَلیها مِنَ النّاسِ فی شِربٍ ، أو عَمَلٍ مُشتَرَکٍ یَحمِلونَ مَؤونَتَهُ عَلی غَیرِهِم ، فَیَکونَ مَهنَأُ ذلِکَ لَهُم دونَکَ ، وعَیبُهُ عَلَیکَ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . وألزِمِ الحَقَّ مَن لَزِمَهُ مِنَ القَریبِ وَالبَعیدِ ، وکُن فی ذلِکَ صابِرا مُحتَسِبا ، واقِعا ذلِکَ مِن قَرابَتِکَ وخاصَّتِکَ حَیثُ وَقَعَ . وَابتَغِ عاقِبَتَهُ بِما یَثقُلُ عَلَیکَ مِنهُ ؛ فَإِنَّ مَغَبَّهَ ذلِکَ مَحمودَهٌ . (3)7411.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ : إیّاکَ وَالِاستِئثارَ بِمَا النّاسُ فیهِ اُسوَهٌ ، وَالتَّغابی عَمّا تُعنی بِهِ مِمّا قَد وَضَحَ لِلعُیونِ ؛ فَإِنَّهُ مَأخوذٌ مِنکَ لِغَیرِکَ . وعَمّا قَلیلٍ تَنکَشِفُ عَنکَ أَغطِیَهُ الاُمورِ ، ویُنتَصَفُ مِنکَ لِلمَظلومِ . (4)7412.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام فی عُثمانَ : أنا جامِعٌ لَکُم أمرَهُ : اِستَأثَرَ فَأَساءَ الأَثَرَهَ (5) ، وجَزَعتُم فَأَسَأتُمُ الجَزَعَ ، وللّهِ حُکمٌ واقِعٌ فِی المُستَأثِرِ وَالجازِعِ . (6) .

1- .حامّه الإنسان : خاصّته ومن یقرب منه (النهایه : ج 1 ص 446 «حمم») .

2- .العقده : الضیعه ، واعتقد ضیعهً ومالاً أی اقتناهما (لسان العرب : ج 3 ص 299 «عقد») .

3- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، تحف العقول : ص 144 نحوه .

4- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، تحف العقول : ص 147 نحوه ، عیون الحکم والمواعظ : ص 100 ح 2296 وفیه إلی «لغیرک» .

5- .الأثَره : الاسم من آثر إذا أعطی ، والاستئثار : الانفراد بالشیء (النهایه : ج 1 ص 22 «أثر») .

6- .نهج البلاغه : الخطبه 30 .

7413.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : همچنین زمامدار را نزدیکان و خویشاوندانی است که خوی استبداد و گردن فرازی و کمیِ انصاف در معامله ها دارند . ریشه آن را با بُریدن اسباب آن ، درآور و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندانت زمینی را به بخشش وا مگذار ، و مبادا در تو طمع کنند با بستن پیمانی که همسایگان را زیان برساند در بهره آب ، یا کاری مشترک که رنج آن را بر عهده دیگران نهند . پس گوارایی اش برای آنان باشد نه تو و عیب آن در دنیا و آخرت ، بر تو مانَد .

وحق را از آنِ هر که باشد ، بر عهده دار ، نزدیک یا دور ، و در این باره ، شکیبا باش و این شکیبایی را به حساب خداوند بگذار ، هر چند این رفتار ، با خویشاوندان و اطرافیانت باشد ، و عاقبت آن را در نظر بگیر با دشواری هایی که برایت آورَد ؛ چرا که پایان آن ، پسندیده است .7414.امام رضا علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : بپرهیز از خودکامگی در آنچه مردم ، در آن یکسان اند ؛ و بپرهیز از غفلت در آنچه بدان توجّه شود ، از آنچه در دیده ها نمایان است ؛ چرا که آنچه به ناروا گرفته باشی ، به دیگران برگردد و به زودی ، پرده کارها از پیش دیده ات برداشته شود و داد ستمدیده را از تو بستانند .7415.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام درباره عثمان : در کوتاه سخن ، روش او را برای شما بگویم : او به استبداد و خودکامگی فرمان می رانْد و این ، سبب تباهی کارها شد . و شما بی تابی کردید و آن هم ناستوده بود . و خداوند را حکمی است که واقع شود بر خودکامه و ناشکیبا . .

10 / 2 5تَضييعُ الاُصولِ7418.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :يُستَدَلُّ عَلى إدبارِ الدُّوَلِ بِأربَعٍ : تَضييعِ الاُصولِ ، وَالتَّمَسُّكِ بِالفُروعِ (1) ، وتَقديمِ الأَراذِلِ ، وتَأخيرِ الأَفاضِلِ . (2)7419.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :تَوَلّى الأَراذِلِ وَالأَحداثِ الدُّوَلَ دَليلُ انحِلالِها وإدبارِها . (3)7420.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :زَوالُ الدُّوَلِ بِاصطِناعِ السِّفَلِ . (4)10 / 3إرشاداتٌ فِى العَلاقاتِ الاِجتِماعِيَّهِ وَالسِّياسِيَّهِ10 / 3 1قِياسُ النّاسِ بِالنَّفسِ7418.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى وَصِيَّتِهِ لِابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام : وأىُّ (5) كَلِمَهِ حُكمٍ جامِعَهٍ ! : أن تُحِبَّ لِلنّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفسِکَ وتَكرَهَ لَهُم ما تَكرَهُ لَها . (6)7419.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :مِن حَقِّ الرّاعى أن يَختارَ لِرَعِيَّتِهِ ما يَختارُهُ لِنَفسِهِ . (7)7420.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى كِتابِهِ إلى مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : وأحِبَّ لِعامَّهِ رَعِيَّتِکَ ما تُحِبُّ لِنَفسِکَ وأهلِ بَيتِکَ ، وَاكرَه لَهُم ما تَكرَهُ لِنَفسِکَ وأهلِ بَيتِکَ . (8) .

1- .فى الطبعه المعتمده «بالغرور» ، وما أثبتناه من طبعه النجف وبيروت .
2- .غرر الحكم : ح 10965 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 550 ح 10157 وفيه «زوال» بدل «إدبار» .
3- .غرر الحكم : ح 4523 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 202 ح 4095 .
4- .غرر الحكم : ح 5486 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 275 ح 4998 .
5- .فى هامش البحار : «كذا فى التحف ، وفى المصدر : وأحسن كلمه حكم» .
6- .تحف العقول : ص 81 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 208 ح 1 نقلاً عن السيّد ابن طاووس فى كتاب الوصايا .
7- .غرر الحكم : ح 9335 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 469 ح 8562 .
8- .الأمالى للمفيد : ص 269 ح 3 عن أبى إسحاق الهمدانى ، تحف العقول : ص 180 ، الأمالى للطوسى : ص 30 ح 31 ، الغارات : ج 1 ص 249 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 71 .

10 / 2 5 ضایع کردن اصول و مبانی

10 / 3 توصیه هایی در روابط اجتماعی سیاسی

10 / 3 1 دیگران را با خود سنجیدن

10 / 2 5ضایع کردن اصول و مبانی7423.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :استدلال شود بر پشت کردن حکومت ها به چهار چیز : ضایع کردن اصول [و مبانی] ، چنگ زدن به فروع ، به کار گماردن فرومایگان ، و کنار گذاردن نخبگان .7424.بحار الأنوار :امام علی علیه السلام :روی کار آمدن فرومایگان و تازه به دولت رسیدگان ، نشانه فروپاشی و پشت کردن آن (دولت) است .7425.کتاب من لا یحضره الفقیه عن الفضلِ بنِ أبی قُرَّهَامام علی علیه السلام :نابودی دولت ها در به کار گماردن مردمانِ پست است .10 / 3توصیه هایی در روابط اجتماعی سیاسی10 / 3 1دیگران را با خود سنجیدن7426.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سفارش او به فرزندش حسن علیه السلام :چه سخن حکیمانه ای جامع تر از این که دوست بداری برای مردم ، آنچه را برای خود دوست می داری ، و مپسندی برای آنان ، آنچه را برای خود نمی پسندی .7427.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :از وظایف زمامدار است که برای شهروندان ، برگزینند آنچه را برای خود برمی گزینند .7428.بحار الأنوار عن المفضّلِ بنِ عمرَ :امام علی علیه السلام در نامه اش به محمد بن ابی بکر : دوست بدار برای عموم شهروندانت ، آنچه را برای خود و خاندان خویش دوست می داری ، و ناپسند بدار برای آنان ، آنچه را برای خود و خاندان خویش ناپسند می شماری .

.

7429.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (مِن وَصيَّتِهِ لابنِهِ الحسنِ عليه السلام) عنه عليه السلام فى وَصِيَّتِهِ لِابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام : اِجعَل نَفسَکَ ميزانا فيما بَينَکَ وبَينَ غَيرِکَ ، فَأَحِبِب لِغَيرِکَ ما تُحِبُّ لِنَفسِکَ ، وَاکرَه لَهُ ما تَکرَهُ لَها ، ولا تَظلِم کَما لا تُحِبُّ أن تُظلَمَ ، وأَحسِن کما تُحِبُّ أن يُحسَنَ إلَيکَ ، واستَقبِح مِن نَفسِکَ ما تَستَقبِحُهُ مِن غَيرِکَ ، وَارضَ مِنَ النّاسِ بِما تَرضاهُ لَهُم مِن نَفسِکَ . (1)7426.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى وَصيَّتِهِ لِابنِهِ مُحَمَّدِ بنِ الحَنَفِيَّهِ : يا بُنَىَّ ! ... أحسِن إلى جَميعِ النّاسِ کَما تُحِبُّ أن يُحسَنَ إلَيکَ ، وَارضَ لَهُم ما تَرضاهُ لِنَفسِکَ ، وَاستَقبِح مِن نَفسِکَ ما تَستَقبِحُهُ مِن غَيرِکَ ، وحَسِّن مَعَ جَميعِ النّاسِ خُلُقَکَ ، حَتّى إذا غِبتَ عَنهُم حَنّوا إلَيکَ ، وإذا مِتَّ بَکَوا عَلَيکَ . وقالوا: إنّا لِلّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، ولا تَکُن مِنَ الَّذين يُقالُ عِندَ مَوتِهِ : الحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ . (2)7427.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام :أعدَلُ السّيرَهِ أن تُعامِلَ النّاسَ بِما تُحِبُّ أن يُعامِلوکَ بِهِ . (3)7428.بحار الأنوار (به نقل از مفضّل بن عمر) عنه عليه السلام فِى الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : اِصحَبِ النّاسَ بِأىِّ خُلقٍ شِئتَ يَصحَبوکَ بِمِثلِهِ . (4)10 / 3 2مُلازَمَهُ ما يوجِبُ العِزَّ7431.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :أکرِم نَفسَکَ عَن کُلِّ دَنِيَّهٍ وإن ساقَتکَ إلَى الرَّغائِبِ ؛ فَإِنَّکَ لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ مِن نَفسِکَ عِوَضا . (5) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، كشف المحجّه : ص 226 .
2- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 387 ح 5834 ، عيون الحكم والمواعظ: ص79 ح1914 وفيه «استقبح من نفسک ما تستقبحه من غيرک» فقط .
3- .غرر الحكم : ح 3170 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 116 ح 2580 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 309 ح 539 .
5- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، غرر الحكم : ح 2428 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 85 ح 2056 ؛ جواهر المطالب : ج 2 ص 161 ح 139 ، ينابيع المودّه : ج 3 ص 441 ح 10 وفيه إلى «الرغائب» .

10 / 3 2 عزّت گرایی

7432.عنه صلی الله علیه و آله (فی حدیثِ المعراج) امام علی علیه السلام در سفارش وی به فرزندش حسن علیه السلام : نفْس خود را ترازویی میان خویش و دیگران قرار ده . پس دوست بدار برای دیگران ، آنچه را برای خود دوست می داری ، و ناپسند بدار برایشان ، آنچه را برای خویش ناپسند می داری ، و ستم مکن ، چنان که دوست نداری به تو ستم شود ، و نیکی کن ، همان گونه که دوست داری به تو نیکی شود . زشت شمار از خود ، آنچه را از دیگران زشت می شماری و خشنود باش از مردم ، بدانچه مایلی به آن ، آنان از تو خشنود باشند .7430.الکافی (به نقل از عبد الاَعلی ، وابسته آل سام) امام علی علیه السلام از سفارش وی به فرزندش محمد بن حنفیه : فرزندم! به تمام مردم نیکی کن ، چنان که دوست داری به تو نیکی شود ، و برای آنان ، خوش بخواه آنچه برای خویش خوش می داری ، و زشت شمار از خود ، آنچه را از دیگران زشت می شماری ، و با تمام مردم ، خُلق و خویت را نیک گردان ، تا وقتی از آنان دور شدی ، به سویت پَر کِشند و هنگامی که مُردی ، بر تو بگریند و بگویند : «ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم» و از کسانی مباش که هنگام مرگشان گفته می شود : «سپاسْ خدای را که پرورنده جهانیان است!» .7431.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :عادلانه ترین رفتار (و روش) ، آن است که با مردم ، چنان معامله کنی که دوست می داری با تو معامله کنند .7432.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در حدیث معراج) امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : با مردم ، هر گونه می خواهی رفتار کن . آنان نیز با تو چنان کنند .10 / 3 2عزّت گرایی7433.شرح نهج البلاغه:امام علی علیه السلام :نفْس خودت را از هر پستی گرامی بدار ، گرچه تو را به خواستنی ها رسانند ؛ چرا که در برابر آنچه از خود مایه می گذاری ، چیزی به دست نخواهی آورد .

.

7434.امام باقر علیه السلام :عنه علیه السلام :مُبایَنَهُ الدَّنایا تَکبِتُ العَدُوَّ . 7435.الکافی عن أحمدَ بنِ محمّدٍ بنِ أبی نصرٍ :عنه علیه السلام :لا تَفعَل ما یَضَعُ قَدرَکَ . (1)7436.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :المَوتُ ولاَ ابتذالُ الخِزیَهِ . (2)7437.عنه صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :أیُّهَا النّاسُ ! إنَّ المَنِیَّهَ قَبلَ الدَّنِیَّهِ ، وَالتَّجَلُّدَ قَبلَ التَّبَلُّدِ . (3)7438.عنه صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :المَنِیَّهُ ولَا الدَّنِیَّهُ ، التَّقَلُّلُ ولَا التَّذَلُّلُ . (4)7435.الکافی (به نقل از احمد بن محمّد بن ابی نصر) عنه علیه السلام :مُقاساهُ الإقلالِ ولا مُلاقاهُ الإذلالِ . (5)10 / 3 3التَجَنُّبُ مِنَ المُعاداهِ7438.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام :اِجتَنِبوا ... مِن تَضاغُنِ القُلوبِ ، وتَشاحُنِ الصُّدورِ ، وتَدابُرِ النُّفوسِ ، وتَخاذُلِ الأیدی . (6) .

1- .غرر الحکم : ح 9774 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 485 ح 8954 .
2- .غرر الحکم : ح 10231 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 518 ح 9395 .
3- .غرر الحکم : ح 361 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 33 ح 621 وفیه «الحرمه» بدل «الخِزْیه» .
4- .التبلّد : نقیض التجلّد ؛ بلُد بلادهً فهو بَلید ؛ وهو استکانه وخضوع (لسان العرب : ج 3 ص 96 «بلد») .
5- .الکافی : ج 8 ص 21 ح 4 عن جابر بن یزید الجعفی عن الإمام الباقر علیه السلام ، تحف العقول : ص 207 نحوه .
6- .غرر الحکم : ح 360 و ح 362 ، نهج البلاغه : الحکمه 396 وفیه «التوسّل» بدل «التذلّل» ، عیون الحکم والمواعظ : ص 33 ح 620 و ص 38 ح 821 .
7- .غرر الحکم : ح 9802 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 488 ح 9044 وفیه «الأرذال» بدل «الإذلال» .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 192 ، غرر الحکم : ح 4544 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 200 ح 4046 .

10 / 3 3 پرهیز از دشمنی

7439.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :دوری جُستن از پستی ها ، دشمن را خوار گردانَد .7440.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آنچه جایگاهت را پایین آورد ، انجام مده .7441.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :مرگ ، و نه خواری و رسوایی!7442.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :ای مردم! به درستی که مُردن ، جلوتر (و بهتر) از پستی کشیدن است ، و تازیانه خوردن ، جلوتر (و بهتر) از خواری کشیدن است .7443.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (مِن دُعائهِ علیه السلام فی مَکارِمِ الأخلاقِ و) امام علی علیه السلام :مُردن [آری] و پستی کشیدن ، نه! به اندکْ ساختن [آری] و خواری کشیدن ، نه!7444.عنه علیه السلام (أیضا) امام علی علیه السلام :رنجِ کمبود (نداری) را تحمّل کردن [آری] و با خواری روبه رو شدن ، نه!10 / 3 3پرهیز از دشمنی7441.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :بپرهیزید ... از کینه هم را در دل داشتن و تخم نفاق در سینه کاشتن ، و از هم بریدن و دست از یاری یکدیگر کشیدن .

.

7442.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :خالِطُوا النّاسَ مُخالَطَةً إن مِتُّم مَعَها بَکَوا عَلَیکُم ، وإن عِشتُم حَنّوا إلَیکُم . (1)7443.امام زین العابدین علیه السلام (در بخشی از دعای خود در زمینه خویهای والا و رفتا) عنه علیه السلام :رَأسُ الجَهلِ مُعاداةُ النّاسِ . (2)7444.امام زین العابدین علیه السلام (در همان دعا) عنه علیه السلام :مِن سوءِ الِاختِیارِ مُغالَبَةُ الأَکفاءِ ، ومُعاداةُ الرِّجالِ . (3)7445.عنه علیه السلام (أیضا) عنه علیه السلام :مَن حارَبَ النّاسَ حُرِبَ . (4)7446.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه علیه السلام :حُسنُ العِشرَهِ یَستَدیمُ المَوَدَّهَ . (5)7447.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :عنه علیه السلام :بِحُسنِ العِشرَهِ تَدومُ المَوَدَّهُ . (6)7445.امام زین العابدین علیه السلام (نیز در همان دعا) عنه علیه السلام :أماراتُ الدَّوَلِ إنشاءُ الحِیَلِ . (7)7446.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :الواحِدُ مِنَ الأَعداءِ کَثیرٌ . (8)7447.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :یا بَنِیَّ إیّاکُم ومُعاداةُ الرِّجالِ ؛ فَإنَّهُم لا یَخلونَ مِن ضَربَینِ : مِن عاقِلٍ یَمکُرُ بِکُم ، أو جاهِلٍ یَعجَلُ عَلَیکُم ، وَالکَلامُ ذَکَرٌ ، وَالجَوابُ أُنثی ؛ فَاذَا اجتَمَعَ الزَّوجانِ فَلابُدَّ مِنَ النِّتاجِ . ثُمَّ أنشَأَ یَقولُ :

سَلیمُ العِرضِ مَن حَذَرَ الجَوابا

ومَن دارَی الرِّجالَ فَقَد أصابا ومَن هابَ الرِّجالَ تَهَیَّبوهُ

ومَن حَقَّرَ الرِّجالَ فَلَن یُهابا (9) .

1- .نهج البلاغه: الحکمه 10 ، غرر الحکم : ح 5070 وفیه «غبتم» بدل «عشتم» ، بحار الأنوار : ج 74ص 167ح 35 .
2- .غرر الحکم : ح 5247 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 264 ح 4814 .
3- .غرر الحکم : ح 9352 و ح 9429 ولیس فیه «ومعاداه الرجال» ، عیون الحکم والمواعظ : ص 469 ح 8555 .
4- .غرر الحکم : ح 9013 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 427 ح 7252 .
5- .غرر الحکم : ح 4811 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 228 ح 4380 .
6- .غرر الحکم : ح 4200 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 187 ح 3820 .
7- .غرر الحکم : ح 1230 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 127 ح 2902 .
8- .غرر الحکم : ح 1149 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 45 ح 1107 .

9- .الخصال : ص 72 ح 111 عن محمّد بن أحمد الكاتب النيسابورى ، روضه الواعظين : ص 412 نحوه وليس فيه الشعر ؛ شعب الإيمان : ج 6 ص 344 ح 8448 عن أبان بن تغلب ، كنز العمّال : ج 3 ص 695 ح 8489 .

7448.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :با یکدیگر دشمنی مکنید که زداینده [ی ایمان] است .7449.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :اوج نادانی ، دشمنی با مردم است .7450.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :از انتخاب های ناشایست است : کشمکش کردن با همتایان ، و دشمنی ورزیدن با مردمان .7448.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن که با مردمْ ستیز کند ، با او دشمنی شود .7449.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :دنیا بر دشمنان یکدیگر ، تنگ است .7450.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :دشمنی کردن با مردان از خصلت های مردم نادان است .7451.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :بر شما باد پیوند و هماهنگی با یکدیگر ، و بپرهیزید از جدایی و دوری .7451.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :یک دشمن [هم] بسیار است .7452.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :«فرزندانم! بپرهیزید از دشمنی با مردمان ؛ چرا که آنان ، از دو دسته خارج نیستند : خردمندی که با شما حیله ورزد ، یا نادانی که به سرعت با شما تلافی کند . سخن ، نَر است و پاسخ ، مادینه . هرگاه نر و ماده جمع گردند ، قهرا نتیجه ای [حاصل]آید» .

سپس این شعر را سرود :

«آبرومند ، کسی است که در پاسخ دادن ، احتیاط و حزم به خرج دهد

و آن که با مردمان مدارا کند ، به مقصد رسد . آن که برای مردمان ، حریم نگه دارد ، آنان [نیز] برایش احترام قائل شوند

و آن که مردمان را تحقیر کند ، احترامی نخواهد داشت» . .

10 / 3 4الوَفاءُ بِالعَهدِ7455.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :أيُّهَا النّاسُ ! وإنَّ الوَفاءَ تَوأَمُ الصِّدقِ ، ولا أعلَمُ جُنَّةً أوقى مِنهُ ، وما يَغدِرُ مَن عَلِمَ كَيفَ المَرجِعُ (1) ، ولَقَد أصبَحنا فى زَمانٍ قَدِ اتَّخَذَ أكثَرُ أهلِهِ الغَدرَ كَيسا (2) ، ونَسَبَهم أهلُ الجَهلِ فيهِ إلى حُسنِ الحيلَهِ . (3)7456.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :مِن أفضَلِ الإِسلامِ الوَفاءُ بِالذِّمامِ . (4)7457.سنن أبى داوود عن رسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آل (لِرَسولَينِ بَعثَهُما مُسيلَمهُ) عنه عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : وإن عَقَدتَ بَينَکَ وبَينَ عَدُوِّکَ عُقدَةً ، أو ألبَستَهُ مِنکَ ذِمَّةً فَحُط عَهدَکَ بِالوَفاءِ ، وَارعَ ذِمَّتَکَ بِالأَمانَهِ ، وَاجعَل نَفسَکَ جُنَّةً دونَ ما أعطَيتَ ؛ فَإِنَّهُ لَيسَ مِن فَرائِضِ اللّهِ شَىءٌ النّاسُ أشَدُّ عَلَيهِ اجتِماعا مَعَ تَفَرُّقِ أهوائِهِم وتَشَتُّتِ آرائِهِم مِن تَعظيمِ الوَفاءِ بِالعُهودِ . وقَد لَزِمَ ذلِکَ المُشرِکونَ فيما بَينَهُم دونَ المُسلِمينَ لِمَا استَوبَلوا (5) مِن عَواقِبِ الغَدرِ . فَلا تَغدِرَنَّ بِذِمَّتِکَ ، ولا تَخيسَنَّ بِعَهدِکَ ، ولا تَختِلَنَّ عَدُوَّکَ ؛ فَإِنَّهُ لا يَجتَرِئُ عَلَى اللّهِ إلّا جاهِلٌ شَقِىٌّ . وقَد جَعَلَ اللّهُ عَهدَهُ وذِمَّتَهُ أمنا أفضاهُ بَينَ العِبادِ بِرَحمَتِهِ ، وحَريما يَسكُنونَ إلى مَنَعَتِهِ ويَستَفيضونَ إلى جِوارِهِ . فَلا إدغالَ ولا مُدالَسَهَ ولا خِداعَ فيهِ .

ولا تَعقِد عَقدا تُجَوِّزُ فيهِ العِلَلَ ، ولا تُعَوِّلَنَّ عَلى لَحنِ قَولٍ بَعدَ التَّأكيدِ وَالتَّوثِقَهِ ، ولا يَدعُوَنَّکَ ضيقُ أمرٍ لَزِمَکَ فيهِ عَهدُ اللّهِ إلى طَلَبِ انفِساخِهِ بِغَيرِ الحَقِّ ؛ فَإِنَّ صَبرَکَ عَلَى ضيقِ أمرٍ تَرجُو انفِراجَهُ وفَضلَ عاقِبَتِهِ خَيرٌ من غَدرٍ تَخافُ تَبِعَتَهُ ، وأن تُحيطَ بِکَ مِنَ اللّهِ فيهِ طِلبَهٌ ، فَلا تَستَقبِلُ فيها دُنياکَ ولا آخِرَتَکَ . (6) .

1- .أى من علم الآخره وطوى عليها عقيدته منعه ذلک أن يغدر (شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 313) .
2- .الكَيْس : العقل (النهايه : ج 4 ص 217 «كيس») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 41 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 98 نحوه ، عيون الحكم والمواعظ : ص 152 ح 3334 وفيه إلى «أوقى منه» ؛ المعيار والموازنه : ص 96 نحوه .
4- .عيون الحكم والمواعظ : ص 471 ح 8614 .
5- .الوبال : الوخامه وسوء العاقبه (مجمع البحرين : ج 3 ص 1901 «وبل») .
6- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 145 نحوه وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 368 وعيون الحكم والمواعظ : ص 162 ح 3463 .

10 / 3 4 وفا به پیمان

10 / 3 4وفا به پیمان7454.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :ای مردم! به درستی که وفا ، همزاد راستی است ، و هیچ سپری بازدارنده تر از آن نمی شناسم . آن که از چگونگی رستاخیزْ آگاه شود ، دغلکاری نکند . در زمانه ای به سر می بریم که بسیاری از مردمان ، دغلکاری را زیرکی دانسته اند و نادانان ، آنها را چاره اندیشی خوانند .7455.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :برترین [خصلت] مسلمانی ، وفا به پیمان هاست .7456.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در سفارش نامه اش به مالک اشتر : اگر با دشمنت پیمانی بستی یا به او امان دادی ، به عهد خویش وفا کن و آنچه بر ذمّه داری ، ادا نما ، و خود را چون سپری ، برابرِ پیمانت قرار ده ؛ چرا که مردم ، بر هیچ چیز از واجب های خدا ، همچون بزرگ شمردن وفای به عهد ، سختْ هم داستان نباشند ، با هواهایی گونه گون و رأی های مخالف یکدیگر که دارند ؛ و مشرکان نیز جدا از مسلمانان ، وفای به عهد را لازم می شمردند ، بدان جهت که زیانِ فرجام ناگوار پیمان شکنی را به دوش کشیدند . پس در آنچه به عهده گرفته ای ، خیانت مکن و پیمانی را که بسته ای ، مشکن ، و دشمنت را مفریب که جز نادانِ بدبخت ، بر خدا جرئت نورزد ، و خداوند ، پیمان و ذمّه خود را امانی قرار داده ، و از روی رحمت خویش آن را میان بندگان ، همگانی کرده است و آن را چون حریمی استوار ساخته ، تا در سایه اش بیارامند و بدان پناه بَرَند . پس در پیمان ، خیانت ، فریب و مکر ، راه ندارد .

و پیمانی مبند که در آن برای بهانه تراشی جایی گذاری ، و پس از استواری عهد و پیمان ، برای بر هم زدن آن ، به عبارت های دو پهلو تکیه مکن ؛ و مبادا سختی پیمانی که بر عهده ات افتاده ، تو را وا دارد که به ناحق ، آن را بر هم زنی ؛ چرا که شکیبایی در کار دشواری در آن ، که امید به گشایش داری و پایان نیکویش را انتظار می کشی ، بهتر است از پیمان شکنی ای که از پیامدهایش هراس داری ؛ و [بپرهیز] از این که خداوند ، تو را بازخواست کند و در دنیا و آخرت نتوانی درخواست بخشش کنی .

.

10 / 3 5أداءُ الأَمانَهِ7459.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :أدُّوا الأَمانَهَ إلى مَنِ ائتَمَنَكُم ولَو إلى قَتَلَهِ أولادِ الأَنبِياءِ عليهم السلام . (1)7460.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :لا تَخُن مَنِ ائتَمَنَکَ وإن خانَکَ ، ولا تُذِع سِرَّه وإن أذاعَهُ . (2)7461.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ عليه السلام إلَى الأَشعَثِ بنِ قَيسٍ : وإنَّ عَمَلَکَ لَيسَ لَکَ بِطُعمَهٍ ، ولكِنَّهُ فى عُنُقِکَ أمانَهٌ ، وأنتَ مُستَرعىً لِمَن فَوقَکَ. (3)7458.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن عَهدٍ لَهُ إلى بَعضِ عُمّالِ الصَّدَقاتِ : مَن لَم يَختَلِف سِرُّهُ وعَلانِيَتُهُ وفِعلُهُ ومَقالَتُهُ فَقَد أدَّى الأَمانَهَ ، وأخلَصَ العِبادَهَ . وأمَرَهُ ألّا يَجبَهَهُم (4) ولا يَعضَهَهُم (5) ، ولا يَرغَبَ عَنهُم تَفَضُّلاً بِالإِمارَهِ عَلَيهِم ؛ فَإِنّهُمُ الإِخوانُ فِى الدّينِ ، وَالأَعوانُ عَلَى استِخراجِ الحُقوقِ . وإنَّ لَکَ فى هذِهِ الصَّدَقَهِ نَصيبا مَفروضا ، وحَقّا مَعلوما ، وشُرَكاءَ أهلَ مَسكَنَهٍ ، وضُعَفاءَ ذَوى فاقَهٍ ، وإنّا مُوَفّوکَ حَقَّکَ ، فَوَفِّهِم حُقوقَهُم ، وإلّا تَفعَل فَإِنَّکَ مِن أكثَرِ النّاسِ خُصوما يَومَ القِيامَهِ ، وبُؤسى لِمَن خَصمُهُ عِندَ اللّهِ الفُقَراءُ وَالمَساكينُ والسّائِلونَ وَالمَدفوعونَ وَالغارِمونَ وَابنُ السَّبيلِ . ومَنِ استَهانَ بِالأَمانَهِ ورَتَعَ فِى الخِيانَهِ ولَم يُنَزِّه نَفسَهُ ودينَهُ عَنها فَقَد أحَلَّ بِنَفسِهِ الذُّلَّ وَالخِزىَ فِى الدُّنيا ، وهُوَ فِى الآخِرَهِ أذَلُّ وأخزى . وإنَّ أعظَمَ الخِيانَهِ ، خِيانَهُ الأُمَّهِ ، وأفظَعَ الغِشِّ غِشُّ الأَئِمَّهِ . وَالسَّلامُ . (6) .

1- .الخصال : ص 614 ح 10 عن أبى بصير ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 75 ص 115 ح 8 .
2- .تحف العقول : ص 81 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 519 ح 9426 وفيه «ولا تشن عدوّک وإن شانک» بدل «ولا تذع ...» ، بحار الأنوار : ج 77 ص 208 ح 1 نقلاً عن السيّد ابن طاووس فى كتاب الوصايا ؛ نظم درر السمطين : ص 167 ، كنز العمّال : ج 16 ص 178 ح 44215 نقلاً عن الوكيع والعسكرى فى المواعظ .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 5 ؛ جواهر المطالب : ج 2 ص 26 وليس فيه ذيله .
4- .من الجَبْه : وهو الاستقبال بالمكروه (لسان العرب : ج 13 ص 484 «جبه») .
5- .عَضَهه يعضَهه : قال فيه ما لم يكن (لسان العرب : ج 13 ص 515 «عضه») .
6- .نهج البلاغه : الكتاب 26 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 528 ح 719 .

10 / 3 5 گزاردن امانت

10 / 3 5گزاردن امانت7461.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :امانت را به آن که شما را امین شمُرَد ، بازگردانید ؛ گرچه قاتلان فرزندان پیامبران باشند .7462.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :بر آن که تو را امین شمُرَد ، خیانت مکن ، گرچه به تو خیانت ورزد ؛ و رازش را فاش مساز ، گرچه خود ، آن را فاش سازد .7463.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه او به اشعث بن قیس : به درستی که کاری که بر عهده توست ، لقمه ای نیست برای تو ؛ بلکه امانتی است بر گردنت و تو در نظارت بالا دستانت قرار داری .7464.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به یکی از مأموران مالیات : آن که آشکار و نهانش و کردار و گفتارش دو گونه نباشد ، امانت را گزارده و عبادت را خالص ، به جای آورده است و او را فرمان دهم که [زیردستان را]نرنجاند و بدانان ، بهتان نزند و به سبب امیر بودن ، از آنها رو برنگرداند ؛ چرا که آنان ، در دینْ برادرند و در به دست آوردن حقوق ، مددکار .

و تو را در این زکات ، بهره ای معیّن و حقّی معلوم و شریکانی ناتوان و تنگ دست است . ما حقّ تو را به تمام می پردازیم . پس تو هم حقوق آنان را به تمام ، به آنان برسان ؛ وگرنه ، روز رستاخیزْ دارای بیشترین دشمنانی ؛ و بدا به حال کسی که نزد خداوند ، دشمنانش مستمندان ، تهی دستان ، درخواست کنندگان ، رانده شدگان ، بدهکاران ، و در راه ماندگان باشند .

و آن که امانت را سَبُک شمارد و در آن خیانت روا دارد و جان و دین خود را از خیانتْ پاک ننماید ، خود را در دنیا به خواری و رسوایی افکنده است و چنین کسی ، در آخرتْ فراری تر و رسواتر است ؛ و به درستی که بزرگ ترین خیانت ، خیانت به مردمان است و زشت ترین دغلکاری ، ناراستی است با پیشوایان . والسلام !

.

10 / 3 6الاِستِثمارُ مِن عُلومِ الأَجانِبِ7467.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :ضالَّةُ الحَكيمِ الحِكمَةُ ؛ فَهُوَ يَطلُبُها حَيثُ كانَت . (1)7462.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :ضالَّةُ العاقِلِ الحِكمَةُ فَهُوَ أحَقُّ بِها حَيثُ كانَت . (2)7463.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام :خُذِ الحِكمَةَ أنّى كانَت ؛ فَإِنَّ الحِكمَةَ ضالَّةُ كُلِّ مُؤمِنٍ . (3)7464.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام :الحِكمَةُ ضالَّةُ المُؤمِنِ ؛ فَليَطلُبها ولَو فى أيدى أهلِ الشَّرِّ . (4) .

1- .غرر الحكم : ح 5897 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 309 ح 5432 وفيه «أحقّ بها» بدل «يطلبها» .
2- .غرر الحكم : ح 5896 .
3- .غرر الحكم : ح 5043 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 243 ح 4628 .
4- .تحف العقول : ص 201 .

10 / 3 6 بهره گیری از دانش های دیگران

10 / 3 6بهره گیری از دانش های دیگران7467.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :دانشِ هرکس را که می داند ، فرا گیر ، و دانشت را به کسی که نمی داند بیاموز . هر گاه چنین کردی ، [خداوند]آنچه را ندانی ، به تو بیاموزد و از آنچه می دانی ، بهره ببری .7468.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :دانش ، گمشده مؤمن است ، پس آن را حتی از دست مشرکان بگیرید ، و هیچ یک از شما از فرا گرفتنِ حکمت از هر که بشنود خودداری نکند .7469.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :حکمت را هر کجا یافتی فراگیر . به درستی که حکمت ، گمشده هر مؤمن است .7468.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :حکمت ، گمشده مؤمن است ؛ باید آن را بجوید ، گرچه در اختیار بدکاران باشد .

.

7469.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :خُذُوا الحِکمَةَ ولَو مِنَ المُشرِکینَ . (1)7470.رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :الحِکمَةُ ضالَّةُ المُؤمِنِ ؛ فَالتَقِفها ولَو مِن أفواهِ المُشرِکینَ . (2)7471.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه علیه السلام :الحِکمَةُ ضالَّةُ المُؤمِنِ ؛ فَاطلُبوها ولَو عِندَ المُشرِکِ تَکونوا أحَقَّ بِها وأهلِها . (3)7472.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :الحِکمَةُ ضالَّةُ کُلِّ مُؤمِنٍ ؛ فَخُذوها ولَو مِن أفواهِ المُنافِقینَ . (4)7473.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :عنه علیه السلام :الحِکمَةُ ضالَّةُ المُؤمِنِ ؛ فَخُذِ الحِکمَةَ ولَو مِن أهلِ النِّفاقِ . (5)7470.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :خُذِ الحِکمَةَ أنّی أتَتکَ ؛ فَإِنَّ الحِکمَةَ تَکونُ فی صَدرِ المُنافِقِ ، فَتَلَجلَجُ فی صَدرِهِ حَتّی تَخرُجَ ، فَتَسکُنَ إلی صَواحِبِها فی صَدرِ المُؤمِنِ . (6)10 / 3 7الاِستِقلالُ الثَّقافِیُّ7473.امام باقر علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :قَلَّ مَن تَشَبَّهَ بِقَومٍ إلّا أوشَکَ أن یَکونَ مِنهُم . (7)7474.عنه علیه السلام :الإمام الصادق علیه السلام :کانَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام یَقولُ : لا تَزالُ هذِهِ الاُمَّةُ بِخَیرٍ ما لَم یَلبَسوا لِباسَ العَجَمِ ، ویَطعَموا أطعِمَةَ العَجَمِ ، فَإذا فَعَلوا ذلِکَ ضَرَبَهُم اللّهُ بِالذُّلِّ . (8) .

1- .المحاسن : ج 1 ص 360 ح 771 عن علیّ بن سیف ، بحار الأنوار : ج 2 ص 97 ح 41 .
2- .تنبیه الخواطر : ج 1 ص 81 .
3- .الأمالی للطوسی : ص 625 ح 1290 عن أبی أحمد عبید اللّه بن الحسین عن الإمام الجواد عن آبائه علیهم السلام .
4- .غرر الحکم : ح 1829 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 22 ح 145 .
5- .نهج البلاغه : الحکمه 80 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 94 .
6- .خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 94 ، نهج البلاغه : الحکمه 79 وفیه «کانت» بدل «أتتک» ؛ ربیع الأبرار : ج 3 ص 197 وفیه «أین کانت» بدل «أنّی أتتک» .
7- .نهج البلاغه : الحکمه 207 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 115 ، نزهه الناظر : ص 53 ح 31 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 162 ح 3464 وفیه «یصیر» بدل «یکون» .
8- .المحاسن : ج 2 ص 178 ح 1504 و ص 222 ح 1669 کلاهما عن طلحه بن زید ، بحار الأنوار : ج 66 ص 323 ح 6 .

7475.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :فرا گیرید حکمت را ، گرچه از مشرکان باشد .7476.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :حکمت ، گمشده مؤمن است . بِرُبا آن را ، گرچه از دهان مشرکان .7477.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :حکمت ، گمشده مؤمن است . بجویید آن را ، ولو نزد مشرکان ؛ چرا که شما بدان سزاوارترید و شایسته آنید .7478.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :حکمت ، گمشده مؤمن است . آن را فرا گیرید ، گرچه از دهان منافقان باشد .7479.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :حکمت ، گمشده مؤمن است . پس بستان آن را ، گرچه از منافقان .7480.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :حکمت را هر جا به تو رو آورد ، فراگیر ؛ چرا که حکمت ، [گاه] در سینه منافق است و در سینه اش بجنبد تا بیرون شود و با همسان های خود ، در سینه مؤمن ، آرام گیرد .10 / 3 7استقلال فرهنگی7476.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :کم است کسی که خود را همانند مردمی کند ، جز آن که از جمله آنان شود .7477.امام علی علیه السلام :امام صادق علیه السلام :امیرمؤمنان ، همیشه می فرمود : «این امّت ، همیشه در نیک بختی به سر برَند تا وقتی که لباس بیگانگان را نپوشند و غذای بیگانگان را نخورند ؛ امّا وقتی چنین کردند ، خداوند ، آنان را به خواری اندازد» .

.

10 / 3 8النَّوادِر7480.امام صادق علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :لا یَکونُ العِمرانُ حَیثُ یَجورُ (1) السُّلطانُ . (2)7481.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :آفَةُ العِمرانِ جَورُ السُّلطانِ . (3)7482.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام (لَمّا سَأَلَهُ أخُوهُ علَیٌّ ابنُ جعفرٍ عنِ امرأه) عنه علیه السلام :زُهدُکَ فی راغِبٍ فیکَ نُقصانُ حَظٍّ ، ورَغَبَتُکَ فی زاهِدٍ فیکَ ذُلُّ نَفسٍ . (4)7481.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :وَالاک مَن لَم یُعادِکَ . (5)7482.امام کاظم علیه السلام (آنگاه که برادرش علی بن جعفر ، از ایشان پرسید :) عنه علیه السلام :مَن رَغِبَ فیکَ عِندَ إقبالِکَ زَهِدَ فیکَ عِندَ إدبارِکَ . (6)7483.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :أحبِب حَبیبَکَ هَونا ما ؛ عَسی أن یَکونَ بغَیضَکَ یَوما ما ، وأبغِض بغَیضَکَ هَونا ما ؛ عَسی أن یَکون حَبیبَکَ یَوما ما . (7)7484.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإمام الصادق علیه السلام :کانَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام یَقولُ : لِیَجتَمِع فی قَلبِکَ الاِفتِقارُ إلَی النّاسِ ، وَالاِستِغناءُ عَنهُم ؛ یَکونُ افتِقارُکَ إلَیهِم فی لینِ کَلامِکَ وحُسنِ بِشرِکَ ، ویَکونُ استِغناؤُکَ عَنهُم فی نَزاهَهِ عِرضِکَ وبَقاءِ عِزِّکَ . (8) .

1- .فی الطبعه المعتمده : «یجوز» ، وما أثبتناه من طبعه بیروت وطهران .
2- .غرر الحکم : ح 10791 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 540 ح 10022 .
3- .غرر الحکم : ح 3954 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 181 ح 3717 .
4- .نهج البلاغه : الحکمه 451 ، بحار الأنوار : ج 74 ص 164 ؛ ینابیع المودّه : ج 2 ص 252 ح 707 وفیه «نفسک» بدل «نفس» .
5- .المواعظ العددیّه : ص 61 .
6- .غرر الحکم : ح 8878 .
7- .نهج البلاغه : الحکمه 268 ، تحف العقول : ص 201 وفیه «یعصیک» بدل «بغیضک» فی الموضع الأوّل ، الأمالی للطوسی : ص 364 ح 767 عن علیّ بن علیّ بن رزین عن الإمام الرضا عن آبائه عنه علیهم السلام و ص 703 ح 1505 عن زید بن علیّ عن أبیه عنه علیهماالسلام نحوه ؛ الأدب المفرد : ص 382 ح 1321 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 8 ص 341 ح 144 کلاهما عن محمّد بن عبید الکندی ، تاریخ المدینه : ج 4 ص 1266 عن عبید اللّه الأنصاری .

8- .الكافى : ج 2 ص 149 ح 7 عن عمّار الساباطى ، معانى الأخبار : ص 267 ح 1 عن يحيى بن عمران ، تحف العقول : ص 204 ، مشكاه الأنوار : ص 312 ح 977 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 196 .

10 / 3 8 گوناگون

10 / 3 8گوناگون7483.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن جا که حکمران ، ستم ورزد ، آبادانی نباشد .7484.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :آفت آبادانی ، ستمِ حکمران است .7485.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :بی میلی ات به کسی که خواهان توست ، کمی بهره است ، و گرایشت بدان که تو را نخواهد ، خوار ساختن گوهر جان است .7486.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که با تو دشمنی نکند ، تو را دوست دارد .7487.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که در دوران رویکرد دنیا به تو رو آورد ، در زمان پشت کردن دنیا از تو دوری گزیند .7488.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :دوستت را با اندکی خویشتنداری دوست بدار ، چه بسا که روزی دشمنت شود ؛ و دشمنت را با خویشتنداری مدارا دشمن بدار ، چه بسا که روزی دوستت گردد!7489.الإمامُ الحسنُ علیه السلام :امام صادق علیه السلام :امیرمؤمنان همیشه می فرمود : می باید در دلت نیازمندی به مردم و بی نیازی از آنان ، جمع گردد . نیازمندی ات به آنان ، در نرم سخن گفتن و خوش رویی ات آشکار شود ، و بی نیازی ات از آنان ، در پاک نگه داشتن آبرو و پایداری عزّتت ظاهر شود .

.

7490.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :أُبذُل لِصَدیقِکَ کُلَّ المَوَدَّهِ ، ولا تَبذُل لَهُ کُلَّ الطَّمَأنینَهِ . وأعطِهِ کُلَّ المُواساهِ ، ولا تَفُضَّ إلَیهِ بِکُلِّ الأَسرارِ ؛ توفِ (1) الحِکمَهَ حَقَّها ، وَالصَّدیقَ واجِبَهُ . (2)7491.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :لَیسَ الحَکیمُ مَن لَم یُدارِ مَن لا یَجِدُ بُدّا مِن مُداراتِهِ . (3)7492.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :عنه علیه السلام :لا تُعامِل مَن لا تَقدِرُ عَلَی الاِنتِصافِ مِنهُ . (4)7493.عنه علیه السلام :عنه علیه السلام :إیّاکَ أن توحِشَ مُوادَّکَ وَحشَهً تُفضی بِهِ إلَی اختِیارِهِ البُعدَ عَنکَ وإیثارِ الفُرقَهِ. (5)7487.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :مَن کانَ نَفعُهُ فی مَضَرَّتِکَ لَم یَخلُ فی کُلِّ حالٍ مِن عَداوَتِکَ . (6)7488.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :تَجاوَز مَعَ القُدرَهِ ، وأحسِن مَعَ الدَّولَهِ تَکمُل لَکَ السِّیادَهُ . (7)7489.امام حسن علیه السلام :عنه علیه السلام :اِحتَمِل زَلَّهَ وَلِیِّکَ لِوَقتِ وَثبَهِ عَدُوِّکَ . (8)7490.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :تَأمیلُ النّاسِ نَوالَکَ خَیرٌ مِن خَوفِهِم نَکالَکَ . (9)7491.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :أقِمِ الرَّغبَهَ إلَیکَ مَقامَ الحُرمَهِ بِک . (10)7492.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام :أقِمِ النّاسَ عَلی سُنَّتِهِم ودینِهِم ، وَلیَأمَنکَ بَرِئُهُم (11) وَلیَخَفکَ مُریبُهُم ، وتَعاهَد ثُغورَهُم وأطرافَهُم . (12) .

1- .فی المصدر : «توفی» ، والأصحّ ما أثبتناه .
2- .کنز الفوائد : ج 1 ص 93 .
3- .تحف العقول : ص 218 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 57 ص 121 .
4- .غرر الحکم : ح 10184 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 518 ح 9400 .
5- .غرر الحکم : ح 2689 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 98 ح 2253 .
6- .غرر الحکم : ح 9150 .
7- .غرر الحکم : ح 4528 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 200 ح 4048 .
8- .بحار الأنوار : ج 74 ص 166 .
9- .غرر الحکم : ح 4510 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 203 ح 4119 وفیه «خیرک» بدل «نوالک» .
10- .غرر الحکم : ح 2291 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 311 ح 573 .
11- .کذا فی المصدر ، والظاهر : «بَرِیؤهم» .
12- .غرر الحکم : ح 2419 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 81 ح 1961 وفی ذیله «وأطراف بلادهم» .

7493.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :تمام دوستی ات را درباره دوستت نثار کن ؛ امّا به وی اطمینان تمام منما . او را کاملْ یاری کن ؛ لیکن تمام رازها را به وی مگو ، تا آن که [از یک سو] حقّ خردمندی را به جا آوری و [از دگر سو]وظایف دوستی را به جا آورده باشی .7494.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :امام علی علیه السلام :حکیم نیست آن که مدارا نکند با کسانی که چاره ای جز مدارا با آنان نیست .7495.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :با آن که نمی توانی حقّت را از او بستانی ، داد و ستد منما .7496.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :بپرهیز از آن که دوستانت را چنان به هراس اندازی که آنان را به دوری از تو و جدایی طلبی کشانَد .7497.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که سودش در زیان دیدن تو باشد ، هیچ گاه از دشمنی با تو بیرون نباشد .7498.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :با توانمندی گذشت کن و با دولتْ مردی نیکی کن ، تا آقایی ات کامل گردد .7494.امام زین العابدین علیه السلام :امام علی علیه السلام :لغزش های دوست را تحمّل کن ، برای هنگام هجوم دشمنت .7495.امام زین العابدین علیه السلام :امام علی علیه السلام :امیدواری مردم به پاداشت ، بهتر است از ترس آنان از کیفرت .7496.امام زین العابدین علیه السلام :امام علی علیه السلام :علاقه مندی [دیگران] به خودت را جایگزین احترام گذاری [آنان]به خود قرار ده .7497.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :مردم را بر سنّت ها و آیینشان بر پای دار و [چنان کن] که بی گناهان ، از تو احساس امنیت کنند و بدکاران ، از تو بترسند ؛ و به مرز[نشین]ها و حاشیه [نشین]های شهرها رسیدگی کن . .

7498.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :أصعَبُ السِّياساتِ نَقلُ العاداتِ . (1)7499.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :لا يَزالُ النّاسُ بِخَيرٍ ما تَفاوَتوا ، فَإِذَا اسَتَوا هَلَكوا . (2)7500.الإمامُ الحسنُ عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن عامَلَ النّاسَ بِالمُسامَحَهِ استَمتَعَ بِصُحبَتِهِم . (3)7501.الإمامُ الباقرُ عليه السلام (فى قولهِ تعالى: {Q} «فلا و رَبِّکَ لا يُؤمِنُونِ) عنه عليه السلام :مِنَ الحِكمَهِ طاعَتُکَ لِمَن فَوقَکَ ، وإجلالُکَ مَن فى طَبَقَتِکَ ، وإنصافُکَ لِمَن دونَکَ . (4)7502.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :آلَهُ الرِّئاسَهِ سَعَهُ الصَّدرِ . (5)7503.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (فى كلام لهُ مع جبرَئيل عليه السلام) عنه عليه السلام :خَوضُ النّاسِ فِى الشَّىءِ مُقَدِّمَهُ الكائِنِ . (6)7499.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :إيّاکَ وكُلَّ عَمَلٍ يُنَفِّرُ عَنکَ حُرّا ، أو يُذِلُّ لَکَ قَدرا ، أو يَجلِبُ عَلَيکَ شَرّا ، أو تَحمِلُ بِهِ إلَى القِيامَهِ وِزرا . (7)7500.امام حسن عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن رُفِعَ بِلا كِفايَهٍ وُضِعَ بِلا جِنايَهٍ . (8)7501.امام باقر عليه السلام (درباره آيه «سوگند به پروردگار تو كه ايمان نداشت) عنه عليه السلام :زِنِ الرِّجالَ بِموازينِهِم . (9)7502.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام :مِنَ الحِكمَهِ أن لا تُنازِعَ مَن فَوقَک ، ولا تَستَذِلَّ مَن دونَکَ ، ولا تَتَعاطى ما لَيسَ فى قُدرَتِکَ ، ولا يُخالِفَ لِسانُک قَلبَکَ ، ولا قَولُک فِعلَکَ ، ولا تَتَكَلَّمَ فيما لا تَعلَمُ ، ولا تَترُکَ الأَمرَ عِندَ الإِقبالِ وتَطلُبَهُ عِندَ الإِدبارِ . (10) .

1- .غرر الحكم : ح 2969 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 118 ح 2649 وفيه «تغيير» بدل «نقل» .
2- .عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 53 ح 204 ، الأمالى للصدوق : ص 531 ح 718 كلاهما عن عبد العظيم الحسنى عن الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام ، غرر الحكم : ح 289 وفيه «النّاس بخير ما تفاوتوا» .
3- .غرر الحكم : ح 8861 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 457 ح 8286 .
4- .غرر الحكم : ح 9422 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 473 ح 8676 .
5- .نهج البلاغه : الحكمه 176 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 110 ، غرر الحكم : ح 1256 .
6- .غرر الحكم : ح 5067 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 242 ح 4612 .
7- .غرر الحكم : ح 2727 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 100 ح 2291 .
8- .غرر الحكم : ح 8613 .

9- .المواعظ العدديّه : ص 57 .
10- .غرر الحكم : ح 9450 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 473 ح 8681 .

7503.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :دشوارترین مدیریت ، جابه جا نمودن آداب و رسوم است .7504.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :مردم در نیکی به سر می برند تا زمانی که متفاوت باشند . پس آن گاه که برابر شوند ، نابود گردند .7505.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن که با مردمان ، با مدارا رفتار کند ، از همراهی آنان بهره بَرد .7506.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :از نشانه های حکمت ، فرمانبرداری از بالادست ، و احترام گذاردن به همتایان ، و انصاف نسبت به پایین دستان است .7507.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :ابزار حکمرانی ، سعه صدر (بردباری) است .7508.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :فرورفتن مردم در امری ، زمینه انجام گرفتن آن است .7509.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :بپرهیز از هر کاری که آزاده ای را از تو بِرَماند ، یا منزلت تو را خوار سازد ، یا بدی را به سویت سرازیر کند ، و یا عقوبتی را بدان عمل در رستاخیز ، به دوش کشی !7510.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آن که بدون شایستگی بلندی یابد ، بدون جُرم ، فرو افتد .7504.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :مردمان را با ترازوی خودشان وزن کن (1) .7505.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :حکمتْ آن است که با بالا دستِ خود ، جدال نکنی و زیردستان را خوار نسازی و آنچه در توان نداری ، عرضه نکنی و زبانت با دلت و سخنت با رفتارت مخالفت نکند و در آنچه نمی دانی ، سخن نگویی و کارها را به هنگام رویکرد ، رها نسازی و به هنگام پشت کردن ، پیگیری نکنی . .

1- .ظاهرا مراد آن است که هر کس را با توجّه به استعدادها و شرایط خودش مورد ارزیابی و سنجش قرار ده . (م)

7506.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : عامِلُوا الأَحرارَ بِالكَرامَهِ المَحضَهِ ، وَالأَوساطَ بِالرَّغبَهِ وَالرَّهبَهِ ، وَالسَّفِلَهَ بِالهَوانِ . (1)7507.امام صادق عليه السلام :عنه عليه السلام أيضا : إذا كانَ لَکَ صَديقٌ ولَم تَحمَد إخاءَهُ ومَوَدَّتَهُ فَلا تُظهِر ذلِکَ لِلنّاس ، فَإنَّما هُوَ بِمَنزِلَهِ السَّيفِ الكَليلِ (2) فى مَنزِلِ الرَّجُلِ ، يُرهِبُ بِهِ عَدُوَّهُ ولا يَعلَمُ العَدُوُّ أ صارِمٌ هُوَ أم كَليلٌ . (3)7508.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام أيضا : إذا أحسَنَ أحَدٌ مِن أصحابِکَ فَلا تَخرُج إلَيهِ بِغايَهِ بِرِّکَ ، ولكِنِ اترُک مِنهُ شَيئا تَزيدُهُ إيّاهُ عِندَ تَبَيُّنِکَ مِنهُ الزِّيادَهُ فى نَصيحَتِهِ . (4)7509.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام أيضا : مِنَ النّاسِ مَن يَنقُصُکَ إذا زِدتَهُ ، ويَهونُ عَلَيکَ إذا خاصَمتَهُ ، لَيسَ لِرِضاهُ مَوضِعٌ تَعرِفُهُ ، ولا لِسُخطِهِ مَكانٌ تَحذَرُهُ ، فَإذا لَقيتَ اُولئِکَ فَابذُل لَهُم مَوضِعَ المَوَدَّهِ العامَّهِ ، وَاحرِمهُم مَوضِعَ الخاصَّهِ ؛ لِيَكونَ ما بَذَلتَ لَهُم مِن ذلِکَ حائِلاً دونَ شَرِّهِم ، وما حَرِمتَهُم مِن هذا قاطِعا لِحُرمَتِهِم . (5)7510.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام أيضا : مَن ساسَ رَعِيَّهً حَرُمَ عَلَيهِ السُّكرُ عَقلاً ؛ لِأَنَّهُ قَبيحٌ أن يَحتاجَ الحارِسُ إلى مَن يَحرُسُهُ . (6)7511.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام أيضا : لا تَقبَلِ الرِّياسَهَ عَلى أهلِ مَدينَتِکَ ؛ فَإنَّهُم لا يَستَقيمونَ لَکَ إلّا بِما تَخرُجُ بِهِ مِن شَرطِ الرَّئيسِ الفاضِلِ . (7) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 311 ح 574 .
2- .كَلَّ السيف فهو كليل : إذا لم يَقطع (النهايه : ج 4 ص 198 «كلل») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 309 ح 550 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 331 ح 798 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 320 ح 673 .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 338 ح 871 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 282 ح 232 .

7512.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : با آزاد مردان ، تنها با بزرگواری رفتار کنید ، با مردمان متوسط ، با میل و هراس ، و با مردمان پست ، با تحقیر و سبُکی .7513.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : هر گاه دوستی داری که برادری و دوستی اش را نمی پسندی ، آن را برای مردمْ آشکار مساز ؛ چرا که چنین دوستی ، مانند شمشیر کُند در خانه آدمی است ؛ دشمن را می ترساند و دشمن نمی داند که بُرنده است یا کُند .7514.الإمامُ الحسنُ علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : هر گاه یکی از یارانت به تو نیکی روا داشت ، نهایتِ خوبی را در حقّ او روا مدار و قدری از آن را وا گذار که به هنگام آشکار شدن خیرخواهی فراوان او ، بر آن بیفزایی .7515.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : برخی از مردمان اند که اگر بر نیکی شان بیفزایی ، کم کنند ، و اگر آنان را دوست ویژه قلمداد کنی ، تو را سبُک سازند . خشنودی شان را جایگاهی نیست که آن را بشناسی و خشمشان مکانی ندارد که از آن بپرهیزی . اگر با اینان برخورد داشتی ، دوستی های عمومی را با آنان به کار بند و آنان را از دوستی خصوصی محروم ساز ، تا آنچه به آنان روا داشتی ، مانعی باشد در برابر آسیب های آنان ، و آنچه را از آنان دریغ داشتی ، بردارنده احترام آنان شود .7516.بحار الأنوار عنهم علیهم السلام (فی الزِّیارهِ الخامسهِ مِن الزِّیاراتِ الجامعهِ) امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : آن که جمعیتی را مدیریت می کند ، از نگاه خِرَد ، مستی بر او حرام است ؛ چرا که زشت است نگهبان ، نیازمند کسی شود که از او پاسداری کند .7517.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : مدیریت بر مردمان شهر خودت را مپذیر ؛ زیرا آنان ، با تو سازگار نشوند ، مگر آن که تو از جایگاه یک مدیر برجسته بیرون روی . .

7511.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام أیضا : لا تَخدِمَنَّ رَئیسا کُنتَ تَعرِفُهُ بِالخُمولِ وسَمَتْ بِهِ الحالُ و یَعرِفُ مِنکَ أنَّکَ تَعرِفُ قَدیمَهُ ؛ وإن سُرَّ بِمَکانِکَ مِن خِدمَتِهِ ، إلّا أنَّهُ یَعلَمُ العَین الَّتی تَراهُ بِها . فَیَنقَبِضُ عَنکَ بِحَسَبِ ذلِکَ . (1)7512.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام :ولا تُرَخِّصوا لِأَنفُسِکُم فَتُدهِنوا وتَذهَبَ بِکُمُ الرُّخَصُ مَذاهِبَ الظَّلَمَهِ فَتَهلِکوا ولا تُداهِنوا فِی الحَقِّ إذا وَرَدَ عَلَیکُم وعَرَفتُموهُ فَتَخسَروا خُسرانا مُبینا. (2)7513.امام علی علیه السلام :عنه علیه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : أضَرُّ الأَشیاءِ عَلَیکَ أن تُعلِمَ رَئیسَکَ أنَّکَ أعرَفُ بِالرِّیاسَهِ مِنهُ . (3)7514.امام حسن علیه السلام :عنه علیه السلام أیضا : قَلیلٌ یُتَرَقّی مِنهُ إلی کَثیرٍ خَیرٌ مِن کَثیرٍ یُنحَطُّ عَنهُ إلی قَلیلٍ . (4)7515.امام صادق علیه السلام :عنه علیه السلام أیضا : لَیسَ یضُرُّکَ أن تَری صَدیقَکَ عِندَ عَدُوِّکَ ؛ فَإِنَّهُ إن لَم یَنفَعکَ لَم یَضُرَّکَ . (5) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 337 ح 865 .
2- .تحف العقول : ص 150 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 337 ح 863 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 344 ح 953 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 336 ح 852 .

7516.بحار الأنوار :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : به مدیری که او را به ضعف و ناتوانی می شناسی و شرایط ، او را بزرگ کرده است و او می داند که گذشته اش را می شناسی ، خدمت مکن ، زیرا گرچه وی از خدمتگزاری ات خشنود باشد ، لیکن می داند که تو با چه دیدی به وی می نگری و از این رو ، از تو دلگیر می شود .7517.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :خود را دستِ کم نگیرید که سهل انگاری کنید و آن دستِ کم گرفتن ، شما را به راه ستمکاران بکشاند و به هلاکت برسید . چون حق به شما روی آورد و آن را شناختید ، در آن ، سستی نورزید ؛ چرا که به زیانی آشکار ، زیانمند خواهید شد .7518.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : زیانبارترین کار برای تو آن است که به مدیر خود بفهمانی که مدیریت را بهتر از او می دانی .7519.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : اندکی که با آن به بیشتر ترقّی شود ، بهتر است از زیادی که به کمی برگرداند .7520.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : اگر دوستت را نزد دشمنت یافتی ، ضرری برای تو ندارد ؛ چرا که او اگر سودی به تو نرسانَد ، آسیب نخواهد رسانْد . .

ص: 388

. .

بخش ششم : جنگ های امام علی در ایّام حکومت

اشاره

بخش ششم : جنگ های امام علی در ایّام حکومتنگاهی کلّی به جنگ های امامپیکار نخست : جنگ جملپیکار دوم: جنگ صفّینپیکار سوم: جنگ نهروان

.

ص: 390

. .

نگاهی کلّی به جنگ های امام

نگاهی کلّی به جنگ های امامدرآمدفصل یکم : پرهیز دادن پیامبر از نبرد با علیفصل دوم : خبردادن پیامبر از بحران های پس از خودفصل سوم : فرمان پیامبر به نبرد با فریب خوردگانفصل چهارم : نفرین فرستادن پیامبر بر فریب خوردگانفصل پنجم : انگیزه های تجاوزکاران در جنگ با امام علیفصل ششم : اهداف امام علی در نبرد با سرکشانفصل هفتم : دیدگاه هایی درباره نبرد با سرکشان

.

ص: 392

. .

درآمد

درآمدامام علی علیه السلام با هجوم شگفت مردم و اقبال عظیم توده ها و اصرار فراوان مسلمانان ، زمام خلافت را به دست گرفت و در یکی از آغازین سخنرانی های شکوهمند و پرشورش ، سیاست آینده خویش را به صراحت تبیین کرد و نشان داد که امتیازهای بی بنیاد را برنخواهد تابید و در جامعه ، دگرگونی بنیادینی به وجود خواهد آورد و برتری جویی ها و امتیازهای بی اساس را از همه سوی جامعه ، خواهد زدود ؛ چرا که این همه در نگاه او از ویژگی های تفکّر جاهلی است که چونان پیش از بعثت ، به سوی مردمان بازگشته است . (1) روشن است که کسان بسیاری ، این دیگرسانی را بر نمی تابیدند و از دست هِشْتن موقعیت ها و امتیازها را تحمّل نمی کردند و از جمله ، کسانی که در هنگامه شورش بر عثمان ، آب را گِل آلود کرده بودند تا ماهیِ منصب و قدرت بگیرند، اکنون آرام نمی نشستند و کسانی که بدون هیچ امتیازی سال ها بر گُرده مردمان سوار بودند و بدون توجّه به حکومت مرکزی ، هر آنچه روا می دانستند، انجام می دادند، این سیاست توفان زا را تحمّل نمی کردند. بدین سان ، هنوز روزهایی از حکومت علی علیه السلام نگذشته بود که رویارویی ها آغاز شد و بهانه های بی اساس ، چهره نمود و در

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 541 (اصلاحات علوی) .

تداوم خود ، تمام حکومت چهار سال و اندی او را با نبرد و خون بیالود. این رویارویی ها با توجّه به بنیاد جریان ها و چگونگی شکل گیری ساختارها و شخصیّتِ به وجود آورندگان، بویژه جَملیان و نَهروانیان ، بسی دشوار بود. علی علیه السلام خود ، بارها از این دشواری ها پرده برگرفته است: لَو لَم أکُ فیکُم ما قوتِلَ أصحابُ الجَمَلِ وأصحابُ النَّهرَوانِ . (1) اگر من در میان شما نبودم، جملیان و نهروانیان کشته نمی شدند. و فرمود: إنّی فَقَأتُ عَینَ الفِتنَهِ ، ولَم یَکُن لِیَجتَرِئَ عَلَیها أحَدٌ غَیری بَعدَ أن ماجَ غَیهَبُها وَاشتَدَّ کَلَبُها. (2) به راستی که من چشم فتنه را درآوردم و کسی جز من بر این کار جرئت نمی کرد، [بویژه] پس از آن که تاریکی اش فراگیر شد و هاری اش شدّت یافت . چه کسی توان آن را داشت که در پسِ عنوان های فریبنده «صحابی» و «سابقون» و چهره های عابد نما و پیشانی های پینه بسته از سجده ، انبوه بر هم هشته اندیشه های فاسد و جهل متراکم و شرک پیچیده را بنگرد و فرمان قلع و قمع دهد؟ راستی را ، کار علی علیه السلام بس دشوار بود و پیامبر خدا که در آینه زمان این همه را می دید، بارها به این حقیقت اشاره کرده بود که: ... تُقاتِلُ عَلَی التَّأویلِ کَما قاتَلتُ عَلَی التَّنزیلِ. (3) تو بر اساس تأویل می جنگی، چنان که من بر اساس تنزیل جنگیدم.

.

1- .خصائص أمیر المؤمنین ، نَسایی: ص 149 ح 184، الغارات: ج 1 ص 6 7 و 16 ، تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 193 ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 870 ح 48 .

2- .نهج البلاغه : خطبه 93 ، الغارات : ج 1 ص 6 ، تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 193 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 348 ح 61 .

3- .کفایه الأثر: ص 7576.

و فرموده بود : إنَّ عِلیَّ بنَ أبی طالِبٍ أخی و وَصِیِّی ، یُقاتِلُ بَعدی عَلی تَأویلِ القُرآنِ کَما قاتَلتُ عَلی تَنزیلِهِ . (1) به راستی که علی بن ابی طالب ، برادر و جانشین من است . پس از من برای تأویل قرآن می جنگد، چنان که من برای تنزیل آن جنگیدم. و فراتر از این ، چگونگی جنگ افروزان را نیز نشان داده و با اشاره به امام علی علیه السلام فرموده بود: هذا وَاللّهِ قاتِلُ القاسِطینَ وَالنّاکِثینَ ، والمارِقینَ . (2) به خدا سوگند ، این (علی بن ابی طالب علیه السلام) ، نبرد کننده با قاسطین (طغیانگران)، ناکثین (بیعت شکنان) و مارقین (منحرفان از دین) است. و بر این اساس ، برخی از صحابیان، پیش از آن که علی علیه السلام به خلافت برسد ، از این حقیقت ، سخن گفته بودند . (3) پیامبر خدا که رسالت ابلاغ دین را داشت ، مسئولیت برنمودن چگونگی های آینده این امّت را نیز به عهده داشت ؛ چرا که دین او جاودانه بود و آیینش زمان شمول و جهان شمول . بدین سان ، این رویارویی ها را پیش بینی کرد و با وصف چگونگی فتنه افروزان چنان که آمد ، بر موضع آنان خط بطلان کشید و آنان را جمعی فتنه انگیز و گروهی ستم پیشه و «باغی» معرفی کرد:

.

1- .الإرشاد: ج 1 ص 180 .

2- .تاریخ دمشق : ج 3 ص 163 ح 1203 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 306 .

3- .همانند ابو ایّوب و ابو سعید خُدْری. ر . ک : ص 465 (دیدگاه هایی درباره نبرد با سرکشان) . و ص 405 (خبر دادن پیامبر از فتنه های پس از خود) و ص 415 (فصل سوم : فرمان پیامبر به نبرد با فریب خوردگان) .

یا عَلِیُّ ! سَتُقاتِلُکَ الفِئَهُ الباغِیَهُ ، وأنتَ عَلَی الحَقِّ ، فَمَن لَم یَنصُرکَ فَلَیسَ مِنّی . (1) ای علی! به زودی گروه طغیانگر با تو می جنگند و تو بر حقّی، و آن که تو را یاری نکند ، از من نیست. و از سوی دیگر ، افزون بر ارج گزاری ها بر شخصیت علی علیه السلام و تأکید بر این که او هماره با حق است و حق با اوست ، (2) حقّانیت او در نبردها و استوار گامی او در جنگ ها را نیز به همگان نشان داد و فرمود: أنتَ ... تُقاتِلُ عَلی سُنَّتی . (3) تو ... بر سنّت من می جنگی . وفرمود: حَربُ عَلِیٍّ حَربُ اللّهِ . (4) نبرد علی، نبرد خداست . و یا: حَربُکَ حَربی . (5) جنگ تو ، جنگ من است .

.

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 473 ح 9044 ، کنز العمّال : ج 11 ص 613 ح 32970 .
2- .تاریخ بغداد: ج 14 ص 321، تاریخ دمشق : ج 3 ص 120 ح 1162 . نیز ، ر . ک : ج 2 ص 193 (علی با حق است) .
3- .مسند أبی یعلی: ج 1 ص 271 ح 524 ، المناقب ، خوارزمی : ص 129 ح 143 ، ینابیع المودّه : ج 1 ص 374 ح 3 .
4- .الخصال : ص 496 ح 5 ، الأمالی ، صدوق : ص 149 ح 146 و ص 85 ح 52 ، بشاره المصطفی : ص 20 .
5- .المناقب ، کوفی : ج 1 ص 351 ح 278 ، تفسیر فرات : ص 266 ح 360 .

و یا: حَربُکَ حَربی وسِلمُکَ سِلمی . (1) جنگ تو جنگ من، و آشتی تو آشتی من است. و... و با این همه ، پیامبر صلی الله علیه و آله موضع الهی علی علیه السلام را شناسانْد تا در آینده ، صف حق و باطل ، به روشنی از هم جدا شود و آنچه اکنون پس از این نگاه کوتاه می آید، انبوه نقل ها و اسناد است در جهت روشن ساختن آنچه آوردیم.

.

1- .الأمالی ، طوسی : ص 364 ح 763 ، کنز الفوائد : ج 2 ص 179 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 102 .

الفصل الأول : تحذير النبىّ من محاربه الإمام7526.امام على عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :حَربُ عَلِىٍّ حَربُ اللّهِ ، وسِلمُ عَلِىٍّ سِلمُ اللّهِ . (1)7527.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :وَلايَهُ عَلِىِّ بن أبى طالِبٍ وَلايَهُ اللّهِ ، وحُبُّهُ عِبادَهُ اللّهِ ، وَاتِّباعُهُ فَريضَهُ اللّهِ ، وأَولِياؤُهُ أولِياءُ اللّهِ ، وأعداؤُهُ أعداءُ اللّهِ ، وحَربُهُ حَربُ اللّهِ ، وسِلمُهُ سِلمُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . (2)7528.امام صادق عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : قاتَلَ اللّهُ مَن قاتَلَکَ ، وعادى مَن عاداکَ . (3)7529.امام صادق عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، حَربُکَ حَربى ، وحَربى حَربُ اللّهِ . (4) .

1- .الخصال : ص 496 ح 5 ، الأمالى للصدوق : ص 149 ح 146 ، بشاره المصطفى : ص 20 ، جامع الأخبار : ص 51 ح 56 كلّها عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
2- .الأمالى للصدوق : ص 85 ح 52 ، بشاره المصطفى : ص 153 ، روضه الواعظين : ص 114 ، جامع الأخبار : ص 50 ح 54 كلّها عن ابن عبّاس .
3- .الجمل : ص 81 ، الاحتجاج : ج 1 ص 330 ح 55 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عن الإمام علىّ عليهماالسلامعنه صلى الله عليه و آله ، بشاره المصطفى : ص 166 ، مائه منقبه : ص 99 ح 43 كلاهما عن رافع مولى عائشه ، الأمالى للصدوق : ص 757 ح 1021 عن الحسن بن علىّ بن فضّال عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه صدره ؛ الإصابه : ج 3 ص 82 الرقم 3254 عن ابن الزبير .
4- .كفايه الأثر : ص 184 عن اُمّ سلمه ، بحار الأنوار : ج 36 ص 348 ح 216 .

فصل یکم: پرهیز دادن پیامبر از نبرد با علی

فصل یکم: پرهیز دادن پیامبر از نبرد با علی7531.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (لَمّا شَکا عَلقَمَهُ إلَیهِ مِن ألسِنَهِ الناسِ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جنگ با علی ، جنگ با خداوند و آشتی با او ، آشتی با خداوند است.7530.امام علی علیه السلام (در وصیت به فرزند خود حسن علیه السلام) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ولایتِ علی بن ابی طالب، ولایت خداوند است و دوستی او ، عبادت خدا و پیروی اش، واجب الهی و دوستانِ او ، دوستان خداوندند و دشمنانش ، دشمنان خدا و جنگ با او ، جنگ با خداوند است و آشتی با او ، آشتی با خداوندِ عز و جل .7531.امام صادق علیه السلام (آنگاه که علقمه نزد ایشان از زبان مردم گله و شکا) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : خدا بِکُشد آن را که با تو می جنگد و دشمنی کند با آن که با تو دشمنی می کند!7532.لقمانُ علیه السلام (لابْنِهِ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! جنگ با تو، جنگ با من است و جنگ با من ، جنگ با خداست.

.

7533.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :حَربُکَ يا عَلِىُّ حَربى ، وسِلمُکَ سِلمى . (1)7534.عنه عليه السلام :الإمام علىٌّ عليه السلام عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أنَّهُ تَلا هذِهِ الآيَةَ : «فَأُوْلَئِکَ أَصْحَبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ» (2) ، قيلَ : يا رَسولَ اللّهِ مَن أصحابُ النّارِ ؟ قالَ : مَن قاتَلَ عَلِيّا بَعدى ، اُولئِکَ هُم أصحابُ النّارِ مَعَ الكُفّارِ ؛ فَقَد كَفَروا بِالحَقِّ لَمّا جاءَهُم . ألا وإنَّ عَلِيّا مِنّى ، فَمَن حارَبَهُ فَقَد حارَبَنى وأسخَطَ رَبّى .

ثُمَّ دَعا عَلِيّا عليه السلام فَقالَ : يا عَلِىُّ ، حَربُکَ حَربى ، وسِلمُکَ سِلمى ، وأنتَ العَلَمُ فيما بَينى وبَينَ اُمَّتى بَعدى . (3)7532.لقمان عليه السلام (به فرزندش) رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ، حَربُکَ حَربى ، وسِلمُکَ سِلمى ، وحَربى حَربُ اللّهِ ، ومَن سالَمَکَ فَقَد سالَمَنى ، ومَن سالَمَنى فَقَد سالَمَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ . (4)7533.امام على عليه السلام :الأمالى للطوسى عن عطيّه بن سعد العَوفىّ عن محدوج بن زيد الذُّهلِىّ وكانَ فى وَفدِ قَومِهِ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَتَلا هذِهِ الآيَةَ : «لَا يَسْتَوِى أَصْحَبُ النَّارِ وَ أَصْحَبُ الْجَنَّهِ أَصْحَبُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفَآئِزُونَ» (5) : قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ مَن أصحابُ الجَنَّهِ ؟ قالَ : مَن أطاعَنى وسَلَّمَ لِهذا مِن بَعدى .

قالَ : وأخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِكَفِّ عَلِىٍّ عليه السلام وهُوَ يَومَئِذٍ إلى جَنبِهِ فَرَفَعَها ، وقالَ : ألا إنَّ عَلِيّا مِنّى ، وأنَا مِنهُ ، فَمَن حادَّهُ فَقَد حادَّنى ، ومَن حادَّنى فَقَد أسخَطَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ . ثُمَّ قالَ : يا عَلِىُّ ، حَربُکَ حَربى ، وسِلمُکَ سِلمى ، وأنتَ العَلَمُ بَينى وبَينَ اُمَّتى .

قالَ عَطِيَّهُ : فَدَخَلتُ عَلى زَيدِ بنِ أرقَمَ فى مَنزِلِهِ فَذَكَرتُ لَهُ حَديثَ مَحدوجِ بنِ زَيدٍ ، فَقالَ : ما ظَنَنتُ أنَّهُ بَقِىَ مِمَّن سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ هذا غَيرى ! أشهَدُ لَقَد حَدَّثَنا بِهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . ثُمَّ قالَ : لَقَد حادَّهُ رِجالٌ سَمِعوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَولَهُ هذا ، وقَد رُدّوا (6) . (7) .

1- .الإفصاح : ص 128 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 179 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 217 ، تفسير فرات : ص266 ح 360 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 102 ، عوالى اللآلى : ج 4 ص 87 ح 108 ؛ المناقب لابن المغازلى : ص 50 ح 73 عن ابن عبّاس ، المناقب

للخوارزمى : ص 129 ح 143 عن زيد بن علىّ عن الإمام زين العابدين عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 221 .
2- .البقره : 275 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 364 ح 763 عن علىّ بن علىّ بن رزين عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام وراجع تفسير فرات : ص 477 ح 623 و 624 .
4- .الأمالى للصدوق : ص 656 ح 891 ، بشاره المصطفى : ص 180 كلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، فضائل الشيعه : ص 56 ح 17 عن أبى بصير عن الإمام الصادق عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه .
5- .الحشر : 20 .
6- .فى بحار الأنوار : «وقد وَرَدوا». وقال العلّامهُ المجلسىّ قدس سره فى بيان معناها: أى ورَدوا على عَملِهم أو الجَحيمِ.
7- .الأمالى للطوسى : ص 485 ح 1063 ، تأويل الآيات الظاهره: ج 2 ص 682 ح 10 وليس فيه من «قال عطيّه...» ، بحار الأنوار : ج 38 ص 119 ح 62 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 172 ح 19 نحوه .

7534.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جنگ با تو ای علی! نبرد با من است و آشتی با تو آشتی با من.7535.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا این آیه را تلاوت کرد: «آنان اهل آتش اند و در آن ، ماندگار خواهند بود» .

گفته شد : ای پیامبر خدا! اهل آتش چه کسانی اند؟

فرمود: «هر که پس از من با علی بجنگد. آنان همراه با کافران ، اهل آتش اند ؛ چرا که وقتی حق به سویشان آمد ، بدان کفر ورزیدند . بدانید که علی از من است . آن که با او بجنگد ، با من جنگیده است و پروردگارِ مرا به خشم آورده است».

آن گاه علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود: «ای علی! جنگ با تو ، جنگ با من است و آشتی با تو آشتی با من، و تو پس از من، نشانه [و امام] میان من و امّتم هستی».7536.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! جنگ با تو ، جنگ با من است ، و آشتی با تو آشتی با من ، و جنگ با من، جنگ با خداست. آن کس که با تو آشتی کند، با من آشتی کرده است، و آن کس که با من آشتی کند، با خداوند عز و جل آشتی کرده است.7537.عنه علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از عطیه بن سعد عوفی ، از محدوج بن زید ذهلی : او در میان نمایندگان اعزامی قومش به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بود . پیامبر خدا این آیه را تلاوت کرد: «دوزخیان با بهشتیانْ یکسان نیستند . بهشتیان اند که کامیاب اند» .

گفتم: ای پیامبر خدا! بهشتیان کیان اند؟

فرمود: «هر که از من پیروی کند و پس از من تسلیم [فرمان]این مرد باشد».

[محدوج] می گوید: سپس پیامبر خدا، دست علی علیه السلام را که در کنارش بود گرفت و بلند کرد و فرمود: «بدانید که علی از من است و من از اویم . پس هر که با او دشمنی کند ، با من دشمنی کرده است و آن که با من دشمنی کند ، خداوند عز و جل را به خشم آورده است».

آن گاه فرمود: «ای علی! جنگ با تو جنگ با من است و آشتی با تو آشتی با من ، و تو نشانه [و امام]میان من و امّت منی».

عطیه می گوید: بر زید بن ارقم در خانه اش وارد شدم و حدیث محدوج بن زید را برای او یادآور شدم. [زید] گفت: گمان نمی کردم جز من ، از آنها که این سخن را از پیامبر خدا شنیده اند ، کسی باقی مانده باشد . گواهی می دهم که پیامبر خدا ، این سخن را برای ما بیان کرد. آن گاه گفت: به راستی مردانی که این سخن را از پیامبر خدا شنیده بودند ، با علی علیه السلام دشمنی کردند و [از حق]بازگشتند. .

7538.عنه عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ وفاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهم السلام : أنَا حَربٌ لِمَن حارَبتُم ، وسِلمٌ لِمَن سالَمتُم . (1)7539.عنه عليه السلام :مسند ابن حنبل عن أبى هريره :نَظَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله إلى عَلِيٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَينِ وفاطِمَةَ فَقالَ : أنَا حَربٌ لِمَن حارَبَكُم ، وسِلمٌ لِمَن سالَمَكُم . (2)7540.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، سَتُقاتِلُکَ الفِئَةُ الباغِيَةُ وأنتَ عَلَى الحَقِّ ، فَمَن لَم يَنصُرکَ يَومَئِذٍ فَلَيسَ مِنّى ! (3) .

1- .سنن الترمذى : ج 5 ص 699 ح 3870 ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 52 ح 145 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 161 ح 4714 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 40 ح 2619 و2620 ؛ كشف الغمّه : ج 2 ص 154 كلّها عن زيد بن أرقم .
2- .مسند ابن حنبل : ج 3 ص 446 ح 9704 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 161 ح 4713 ، تاريخ بغداد : ج 7 ص 137 الرقم 3582 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 40 ح 2621 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 7 الرقم 2481 عن صبيح ، المناقب لابن المغازلى : ص 64 ح 90 ؛ الأمالى للطوسى : ص 336 ح 680 عن زيد بن أرقم ، الاعتقادات : ص 105 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 473 ح 9044 عن عمّار بن ياسر ، كنز العمّال : ج 11 ص 613 ح 32970 .

7541.بحار الأنوار :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام : من در جنگم با آن که با شما بجنگد و آشتی ام با آن که با شما آشتی باشد.7535.امام علی علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از ابو هریره : پیامبر خدا به علی ، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام نگاه کرد و فرمود: «من در جنگم با آن که با شما بجنگد و آشتی ام با آن که با شما آشتی باشد».7536.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! در آینده ، گروه طغیانگر با تو می جنگند ، در حالی که تو بر حقّی . پس هر کس تو را در آن روز یاری نکند ، از من نیست. .

الفصل الثانى : إخبار النبىّ بالفتن بعده7538.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا أنزَلَ اللّهُ سُبحانَهُ قَولَهُ : «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُواْ أَن يَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (1) عَلِمتُ أنَّ الفِتنَةَ لا تَنزِلُ بِنا ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أظهُرِنا ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما هذِهِ الفِتنَةُ الَّتى أخبَرَکَ اللّهُ تَعالى بِها ؟ فَقالَ : يا عَلِىُّ ، إنَّ اُمَّتى سَيُفتَنونَ مِن بَعدى .

فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ وَلَيسَ قَد قُلتَ لى يَومَ اُحُدٍ حَيثُ استُشهِدَ مَنِ استُشهِدَ مِنَ المُسلِمينَ وحيزَت (2) عَنِّى الشَّهادَةُ فَشَقَّ ذلِکَ عَلَىَّ ، فَقُلتَ لى : أبشِر ؛ فَإِنَّ الشَّهادَةَ مِن وَرائِکَ ؟ ! فَقالَ لى : إنَّ ذلِکَ لَکَذلِکَ ، فَکَيفَ صَبرُکَ إذَن ؟ فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، لَيسَ هذا مِن مَواطِنِ الصَّبرِ ، ولکِن مِن مَواطِنِ البُشرى وَالشُّکرِ .

وقالَ : يا عَلِىُّ ، إنَّ القَومَ سَيُفتَنونَ بِأَموالِهِم ، ويَمُنّونَ بِدينِهِم عَلى رَبِّهِم ، ويَتَمَنَّونَ رَحمَتَهُ ، ويَأمَنونَ سَطوَتَهُ . ويَستَحِلّونَ حَرامَهُ بِالشُّبُهاتِ الکاذِبَهِ وَالأَهواءِ السّاهِيَهِ ؛ فَيَستَحِلّونَ الخَمرَ بِالنَّبيذِ ، وَالسُّحتَ بِالهَدِيَّهِ ، وَالرِّبا بِالبَيعِ .

قُلتُ: يا رَسولَ اللّهِ، فَبِأَىِّ المَنازِلِ اُنزِلُهُم عِندَ ذلِکَ ؛ أ بِمَنزِلَهِ رِدَّهٍ ، أم بِمَنزِلَهِ فِتنَهٍ ؟ فَقالَ : بِمَنزِلَهِ فِتنَهٍ . (3) .

1- .العنکبوت : 1 و 2 .
2- .حزتُ الشىء : نحّيتُه (لسان العرب : ج 5 ص 341 «حوز») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 156 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 241 ح 191 ؛ کنز العمّال : ج 16 ص 194 ح 44216 نقلاً عن وکيع وراجع اُسد الغابه : ج 4 ص 110 ح 3789 .

فصل دوم: خبردادن پیامبر از فتنه های پس از خود

فصل دوم: خبردادن پیامبر از فتنه های پس از خود7540.امام زین العابدین علیه السلام :امام علی علیه السلام :آن گاه که خداوند سبحان ، این آیه را نازل کرد: «الف ، لام ، میم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند: ایمان آوردیم ، رها می شوند ومورد آزمایش قرار نمی گیرند؟» ، دانستم تا زمانی که پیامبر خدا در میان ماست ، فتنه ها [و بحران ها]بر ما فرود نمی آید. گفتم: ای پیامبر خدا! این چه فتنه ای است که خداوند متعال به تو خبر داده است؟

فرمود: «ای علی! امّت من پس از من آزمایش می شوند».

گفتم: ای پیامبر خدا! آیا در روز جنگ اُحُد ، آن گاه که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد و این بر من گران آمد ، به من نفرمودی: «تو را مژده باد که شهادت به دنبال توست»؟

پیامبر خدا فرمود: «این چنین است که می گویی. حال در آن هنگام ، صبر تو چگونه است؟».

گفتم : ای پیامبر خدا ! این از موارد صبر نیست ؛ بلکه از موارد مژده و سپاس گزاری است .

و [پیامبر خدا] فرمود: «ای علی! مردمان با ثروتشان آزموده می شوند و با دینداری خود بر پروردگارشان منّت می گذارند ، و رحمت خدا را آرزو می کنند و از قهر او ، خود را در امان می دانند . حرام خدا را با شبههای دروغ و هوس های غفلت زا ، حلال می شمارند ، خمر را به نام نبیذ ، حلال می شمارند و رشوه را با نام هدیه ، و ربا را با نام خرید و فروش».

گفتم: ای پیامبر خدا! در آن روزگار ، آنان را در چه جایگاهی قرار دهم : در جای ارتداد یا آزمایش؟

فرمود: «[جایگاه] آزمایش».

.

7541.بحار الأنوار :رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى قَولِهِ تَعالى : «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ» (1) : نَزَلَت فى عَلِیِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ أَنَّهُ یَنتَقِمُ مِنَ النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ بَعدى . (2)7542.بحار الأنوار :تاریخ دمشق عن عبد اللّه :خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَأَتى مَنزِلَ اُمِّ سَلَمَةَ ، فَجاءَ عَلِیٌّ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : یا اُمَّ سَلَمَةَ ، هذا وَاللّهِ قاتِلُ القاسِطینَ وَالنّاکِثینَ وَالمارِقینَ بَعدى . (3)7543.بحار الأنوار :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : تُقاتِلُ بَعدِى النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ . (4)7542.بحار الأنوار :المستدرک على الصحيحين عن أبى أیّوب الأنصارىّ :سَمِعتُ النَّبِیَّ صلى الله عليه و آله یَقولُ لِعَلِیِّ بنِ أبیطالِبٍ : تُقاتِلُ النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ بِالطُّرُقاتِ وَالنَّهرَواناتِ وبَالشَّعَفاتِ . (5)

قالَ أبو أیّوبَ : قُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، مَعَ مَن تُقاتِلُ هؤُلاءِ الأقوامُ ؟ ! قالَ : مَعَ عَلِیِّ بنِ أبى طالِبٍ . (6) .

1- .الزخرف : 41 .
2- .الفردوس : ج 3 ص 154 ح 4417 ، الدرّ المنثور : ج 7 ص 380 نقلاً عن ابن مردويه وكلاهما عن جابر بن عبد اللّه .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 470 ح 9041 ، المناقب للخوارزمى : ص 190 ح 225 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 306 ، مطالب السؤول : ص 24 ، الرياض النضره : ج 3 ص 226 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 126 والثلاثه الأخيره عن ابن مسعود ، بشاره المصطفى : ص 167 نحوه .
4- .الجمل : ص 80 ، الشافى : ج 3 ص 61 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 175 ، علل الشرائع : ص 222 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «اُمرت بقتال» بدل «تقاتل بعدى» وزاد فى ذيله : «وروى هذا الحديث من ثمانيه عشر وجها» ؛ شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 201 و ج 13 ص 183 .
5- .الشَعَفَات : جمع شعفه ؛ وهى رؤوس الجبال (تاج العروس : ج 12 ص 305 «شعف») .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 150 ح 4675 .

7543.بحار الأنوار :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره سخن خداوند : «پس اگر ما تو را [از دنیا] ببریم، قطعاً از آنان انتقام می کشیم» : [این آیه]در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است . او پس از من از ناکثین (بیعت شکنان) و قاسطین (طغیانگران) انتقام می کشد.7544.بحار الأنوار :تاریخ دمشق ، خوارزمی به نقل از عبد اللّه : پیامبر خدا به سوی خانه اُمّ سلمه رفت. سپس علی علیه السلام آمد. آن گاه پیامبر خدا فرمود: «ای اُمّ سلمه ! به خدا سوگند ، این مرد ، پس از من ، کشنده ناکثین، قاسطین و مارقین (منحرفان از دین) است.7545.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : تو پس از من با ناکثین، قاسطین و مارقین می جنگی.7546.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو ایوب انصاری : از پیامبر خدا شنیدم که به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: «تو با ناکثین، قاسطین و مارقین در راه ها، نهرها و بلندی کوه ها جنگ می کنی» .

گفتم: ای پیامبر خدا ! اینان با چه کسی جنگ می کنند؟

فرمود: «با علی بن ابی طالب». .

7547.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام الصادق عليه السلام فى حَديثٍ طَويلٍ : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِاُمِّ سَلَمَةَ : يا اُمَّ سَلَمَةَ اسمَعى وَاشهَدى ! هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ سَيِّدُ المُسلِمينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وقاتِلُ النّاكِثينَ وَالمارِقينَ وَالقاسِطينَ .

قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، مَنِ النّاكِثونَ ؟ قالَ : الَّذينَ يُبايِعونَهُ بِالمَدينَهِ ويَنكُثونَهُ بِالبَصرَهِ .

قُلتُ : مَنِ القاسِطونَ ؟ قالَ : مُعاوِيَهُ وأصحابُهُ مِن أهلِ الشّامِ .

ثُمَّ قُلتُ : مَنِ المارِقونَ ؟ قالَ : أصحابُ النَّهرَوانِ . (1)7544.بحار الأنوار :المناقب للخوارزمى عن عبد اللّه [بن العبّاس]:خَرَجَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله مِن عِندِ زَينَبَ بِنتِ جَحشٍ ، فَأَتى بَيتَ اُمِّ سَلَمَةَ وكانَ يَومَها مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَلَم يَلبَث أن جاءَ عَلِىٌّ ، فَدَقَّ البابَ دَقّا خَفِيّا ، فَاستَثبَتَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الدَّقَّ وأنكَرَتهُ اُمُّ سَلَمَةَ ، فَقالَ لَها رَسولُ اللّه صلى الله عليه و آله : قومى فَافتَحى لَهُ البابَ !

فَقالَت : يا رَسولَ اللّهِ ، مَن هذَا الَّذى بَلَغَ مِن خَطَرِهِ ما أفتَحُ لَهُ البابَ ، فَأَتَلَقّاهُ بِمَعاصِمى ، وقَد نَزَلَت فِىَّ آيَهٌ مِن كِتابِ اللّهِ بِالأَمسِ ؟ !

فَقالَ لَها كَالمُغضَبِ : إنَّ طاعَةَ الرَّسولِ طاعَةُ اللّهِ ، ومَن عَصَى الرَّسولَ فَقَد عَصَى اللّهَ ، إنَّ بِالبابِ رَجُلاً لَيسَ بِالنَّزِقِ (2) ولا بِالخَرِقِ ، يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ .

فَفَتَحتُ لَهُ البابَ ، فَأَخَذَ بِعِضادَتَىِ البابِ ، حَتّى إذا لَم يَسمَع حِسّا وَلا حَرَكَةً وصِرتُ إلى خِدرِى استَأذَنَ ، فَدَخَلَ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أ تَعرِفينَهُ ؟ قُلتُ : نَعَم ، هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . قالَ : صَدَقتِ ، سِحنَتُهُ (3) مِن سِحنَتى ، ولَحمُهُ مِن لَحمى ، ودَمُهُ مِن دَمى ، وهُوَ عَيبَهُ (4) عِلمى .

اِسمَعى وَاشهَدى ! هُوَ قاتِلُ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ مِن بَعدى . اِسمَعى وَاشهَدى ! هُوَ وَاللّهِ مُحيى سُنَّتى . اِسمَعى وَاشهَدى ! لَو أنَّ عَبدا عَبَدَ اللّهَ اَلفَ عامٍ مِن بَعدِ أَلفِ عامٍ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ ثُمَّ لَقِىَ اللّهَ مُبغِضا لِعَلِىٍّ لَأَكَبَّهُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ عَلى مِنخَرَيهِ فِى النّارِ . (5) .

1- .معانى الأخبار : ص 204 ح 1 عن المفضّل بن عمر ، الأمالى للصدوق : ص 464 ح 620 ، الأمالى للطوسى : ص 425 ح 952 ، بشاره المصطفى : ص 59 والثلاثه الأخيره عن المفضّل بن عمر عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، الاحتجاج : ج 1 ص 462 ح 106 عن اُمّ سلمه .
2- .النَّزَق : خِفّه فى كلّ أمر وعجله فى جهل وحُمق ؛ نَزِق ينزَق فهو نَزِق (لسان العرب : ج 10 ص 352 «نزق») .
3- .السِّحْنَه : بَشَره الوجه وهيأتُه وحاله (النهايه : ج 2 ص 348 «سحن») .
4- .العَيبَه : مستودع الثياب ، أو مستودع أفضل الثياب . وعيبه العلم على الاستعاره (مجمع البحرين : ج 2 ص 1296 «عيب») .
5- .المناقب للخوارزمى : ص 86 ح 77 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 470 ح 9042 ؛ علل الشرائع : ص 65 ح 3 عن عبد اللّه بن عبّاس وكلاهما نحوه .

7545.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام در ضمن گفتاری طولانی به نقل از اُمّ سلمه : پیامبرخدا فرمود: «ای اُمّ سلمه! بشنو و گواه باش. این علی بن ابی طالب، سرور مسلمانان و پیشوای پارسایان و رهبر سپیدرویان روز قیامت و جنگ کننده با ناکثین ، مارقین و قاسطین است».

گفتم: ای پیامبر خدا! ناکثینْ چه کسانی اند؟

فرمود: «آنان که با او در مدینه بیعت می کنند و در بصره آن را می شکنند».

گفتم: قاسطینْ چه کسانی اند؟

فرمود: «معاویه و یاران وی از شامیان».

سپس گفتم: مارقین چه کسانی اند؟

فرمود: «نهروانیان».7546.امام علی علیه السلام :المناقب ، خوارزمی به نقل از عبد اللّه [بن عبّاس] : پیامبر خدا از منزل [همسرش]زینب بنت جَحْش بیرون آمد و به منزل اُمّ سلمه رفت . آن روز ، نوبت اُمّ سلمه بود . زمانی نگذشت که علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید . پیامبر خدا ، در شنیدن صدای در ، تردید داشت و امّ سلمه ، شنیدن صدای در را انکار کرد . پیامبر خدا به اُمّ سلمه فرمود: «برخیز و در را باز کن».

امّ سلمه گفت: ای پیامبر خدا! این کیست که به چنین جایگاه بلندی رسیده که من باید برایش در باز کنم و خود به پیشوازش بروم با آن که دیروز در منزلتِ من آیه ای از قرآن نازل شد؟!

پیامبر خدا ، به سان خشمگینان به وی فرمود: «پیروی پیامبر ، پیروی خداست و آن که پیامبر را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. بر آستان در ، مردی سبک مایه و سُبک مغز نیست . او خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خداوند و پیامبر نیز او را دوست می دارند».

[امّ سلمه می گوید:] در را گشودم . او دو طرف چارچوب در را گرفت و آن هنگام که صدا[ی پا]و حرکتی نشنید و من حجاب خود را پوشیدم ، اجازه خواست و داخل شد. سپس پیامبر خدا فرمود: «او را می شناسی؟».

گفتم: آری . این ، علی بن ابی طالب است.

فرمود: «درست گفتی. پوست او از پوست من ، گوشت او از گوشت من ، و خون او از خون من است و او ظرف دانش من است.

بشنو و گواه باش! او پس از من جنگ کننده با ناکثین، قاسطین و مارقین است.

بشنو و گواه باش! به خدا سوگند ، او زنده کننده روش من است.

بشنو و گواه باش! اگر بنده ای هزار سال از پس هزار سال میان رکن و مقام [ابراهیم] خدا را بپرستد، سپس خداوند را ملاقات کند ، در حالی که دشمن علی است، خداوندْ او را با بینی در آتش می افکند». .

7547.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی أوحی إلَیَّ أنَّهُ جاعِلٌ لی مِن اُمَّتی أخا ووارِثا وخَلیفَةً ووَصِیّا . فَقُلتُ : یا رَبِّ ، مَن هُوَ ؟ فَأوحی إلَیَّ عَزَّ وَجَلَّ : یا مُحَمَّدُ ، إنَّهُ إمامُ اُمَّتِکَ ، وحُجَّتی عَلَیها بَعدَکَ . فَقُلتُ : یا رَبِّ مَن هُوَ ؟ فَأوحی إلَیَّ عَزَّ وَجَلَّ : یا مُحَمَّدُ، ذاکَ مَن اُحِبُّهُ ویُحِبُّنی ، ذاکَ المُجاهِدُ فی سَبیلی ، وَالمُقاتِلُ لِناکِثی عَهدی وَالقاسِطینَ فی حُکمی وَالمارِقینَ مِن دینی ، ذاکَ وَلِیّی حَقّا ، زَوجُ ابنَتِکَ ، وأبو وُلدِکَ ؛ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (1)7548.عنه صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه فی شَرحِ قَولِهِ علیه السلام : فَلَمّا نَهَضتُ بِالأمرِ نَکَثَت طائِفَةٌ ، ومَرَقَت اُخری ، وفَسَقَ آخَرونَ : فَأمَّا الطّائِفَةُ النّاکِثَةُ فَهُم أصحابُ الجَمَلِ ، وأمَّا الطّائِفَةُ الفاسِقَةُ فَأصحابُ صِفّینَ ، وسَمّاهُم رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله القاسِطینَ ، وأمَّا الطّائِفَةُ المارِقَةُ فَأصحابُ النَّهرَوانِ .

وأشَرنا نَحنُ بِقَولِنا : «سَمّاهُم رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله القاسِطینَ» إلی قَولِهِ علیه السلام : «سَتُقاتِلُ بَعدِی النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ» ، وهذَا الخَبَرُ مِن دَلائِلِ نُبُوَّتِهِ صلی الله علیه و آله ؛ لِأنَّهُ إخبارٌ صَریحٌ بِالغَیبِ ، لا یَحتَمِلُ التَّمویهَ وَالتَّدلیسَ کَما تَحتَمِلُهُ الأخبارُ المُجمَلَهُ ، وصَدَّقَ قولَهُ صلی الله علیه و آله : «وَالمارِقینَ» قَولُه أوَّلاً فِی الخَوارِجِ : «یَمرُقونَ مِنَ الدّینِ کَما یَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ» . وصَدَّقَ قولَهُ علیه السلام : «النّاکِثینَ» کَونُهُم نَکَثُوا البَیعَهَ بادِئَ بَدءٍ ، وقَد کانَ علیه السلام یَتلو وَقتَ مُبایَعَتِهِم لَهُ : «فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ عَلَی نَفْسِهِ» (2) . وأمّا أصحابُ صِفّینَ فَإنَّهُم عِندَ أصحابِنا مُخَلَّدونَ فِی النّارِ ؛ لِفِسقِهِم ، فَصَحَّ فیهِم قَولُهُ تَعالی : «وَ أَمَّا الْقَسِطُونَ فَکَانُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (3) . (4) .

1- .الأمالی للصدوق : ص 641 ح 867 عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 38 ص 107 ح 35 .
2- .الفتح : 10 .
3- .الجنّ : 15 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 200 .

7549.عنه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند تبارک و تعالی به من وحی کرد که از میان امّتم برایم برادر ، وارث، جانشین و وصی می گمارد.

گفتم: پروردگارا ! او کیست؟

خداوند عز و جل وحی فرستاد که: «ای محمّد ! او پیشوای امّت تو و حجّت من بر آنها پس از توست».

گفتم: پروردگارا ! او کیست؟

پس وحی فرستاد که: «ای محمّد ! او کسی است که من او را دوست می دارم و او مرا دوست می دارد . او جهادکننده در راهِ من و جنگ کننده با شکنندگان بیعت من و تجاوزکنندگان به دستور من و منحرفان از دینِ من است. او به حقیقتْ دوست من، همسر دختر تو و پدر فرزندان تو (حسن و حسین علیهماالسلام) ، علی بن ابی طالب است».7550.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (فیما کَتَبَ إلی محمّدِ بنِ أبی بکرٍ) شرح نهج البلاغه در شرح این سخن امام علی علیه السلام که فرمود: «آن گاه که کار [حکومت]را به دست گرفتم ، گروهی بیعت شکستند، و گروهی [از دین]بیرون رفتند ، و گروهی دیگر ستم ورزیدند» : امّا گروه بیعت شکن، جَمَلیان اند؛ و امّا گروه ستمگر ، اهل صِفّین اند که پیامبر خدا آنان را قاسطین نامید ؛ و امّا بیرون روندگان [از دین] ، همان نهروانیان اند .

با این سخن که «پیامبر خدا ، آنان را قاسطین نامید» ، به این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره داریم [که فرمود] : «پس از من با ناکثین ، قاسطین و مارقین خواهی جنگید» و این خبر ، از نشانه های نبوّت پیامبر خداست؛ چرا که به صراحت، خبردادن از غیب است و هیچ گونه تردید و شبهه ای در آن راه ندارد ، آن گونه که در گزارش های مجملْ راه دارد.

سخن پیامبر خدا [در حدیث یاد شده درباره جنگ با]مارقین، سخن نخست او را درباره خوارج ، تأیید می کند که فرمود : «آنان از دینْ بیرون می روند ، چنان که تیر از چلّه کمان بیرون می رود» و سخن او [درباره جنگ با] ناکثین ، گواهی می دهد که آنان در ابتدای امر ، بیعت شکستند و علی علیه

السلام به هنگام بیعت آنان با او این آیه را تلاوت می کرد: «پس هرکه پیمان شکنی کند ، تنها به زیان خود پیمان می شکند» » .

و امّا اهل صفّین ، پس آنان در نظر علمای معتزله ، به جهت ستمگری شان، در آتشْ جاودان اند و این سخن خداوند درباره شان صادق است : «ولی ستمگران ، هیزم جهنّم خواهند بود» . .

ص: 412

. .

ص: 413

. .

الفصل الثالث : أمر النبیّ بقتال المفتونین7548.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام یَومَ النَّهرَوانِ : أمَرَنی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِقِتالِ النّاکِثینَ وَالمارِقینَ وَالقاسِطینَ . (1)7549.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام :عَهِدَ إلَیَّ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أن اُقاتِلَ النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ . (2)7550.امام علی علیه السلام (در نامه خود به محمّد بن ابی بکر) عنه علیه السلام :اُمِرتُ بِقِتالِ النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ . (3)7551.امام حسین علیه السلام :عنه علیه السلام :اُمِرتُ أن اُقاتِلَ النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ ، فَفَعَلتُ ما اُمِرتُ بِهِ ؛ فَأمَّا النّاکِثونَ : فَهُم أهلُ البَصرَهِ وغَیرُهُم مِن أصحابِ الجَمَلِ ، وأمَّا المارِقونَ : فَهُمُ الخَوارِجُ ، وأمَّا القاسِطونَ : فَهُم أهلُ الشّامِ وغَیرُهُم مِن أحزابِ مُعاوِیَهَ . (4) .

1- .تاریخ بغداد : ج 8 ص 340 الرقم 4447 عن خلید العصری ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 468 عن زید بن علیّ بن الحسین عن أبیه عن جدّه عنه علیهم السلام و ص 470 عن خلید القصری ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 306 عن خلید المصری ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 338 ح 306 عن خالد بن الأعصری و ج 2 ص 38 ح 408 .
2- .مسند أبی یعلی : ج 1 ص 269 ح 515 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 468 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 108 الرقم 3789 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 305 کلّها عن علیّ بن ربیعه .
3- .الخصال : ص 145 ح 171 عن علقمه ، علل الشرائع : ص 222 ، عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 61 ح 241 عن الحسن بن عبد اللّه الرازی عن الإمام الرضا عن آبائه عنه علیهم السلام ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 199 ح 39 ؛ تاریخ دمشق : ج 42 ص 469 عن عمرو وأبی سعید التیمی وإبراهیم بن علقمه ، المعجم الأوسط : ج 8 ص 213 ح 8433 عن ربیعه بن ناجد ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 305 عن علقمه .
4- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 388 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 339 ح 308 ؛ تاریخ دمشق : ج 42 ص 469 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 306 کلاهما عن سعد بن جناده ، المناقب للخوارزمی : ص 176 ح 212 عن أبی سعید التمیمی وکلّها نحوه .

فصل سوم : فرمان پیامبر به نبرد با فریب خوردگان

فصل سوم : فرمان پیامبر به نبرد با فریب خوردگان7553.الإمامُ الجوادُ علیه السلام :امام علی علیه السلام به هنگام جنگ نهروان : پیامبر خدا دستور جنگیدن با ناکثین ، مارقین و قاسطین را به من داد.7554.الإمامُ الهادیُّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله با من پیمان بست که با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگم.7552.امام رضا علیه السلام :امام علی علیه السلام :من به جنگ با ناکثین ، قاسطین و مارقین ، مأمور شده ام.7553.امام جواد علیه السلام :امام علی علیه السلام :مأموریت داشتم تا با ناکثین ، قاسطین و مارقین بجنگم . پس در آنچه مأمور بودم ، انجام وظیفه کردم؛ امّا ناکثین، آنان ، بصریان و گروه جمل بودند ؛ و امّا مارقین ، همان خوارج بودند ؛ و امّا قاسطین ، آنان شامیان و دار و دسته معاویه بودند.

.

7554.امام هادى عليه السلام :عنه عليه السلام فى لَومِ العُصاهِ :ألا وقَد قَطَعتُم قَيدَ الإِسلامِ ، وعَطَّلتُم حُدودَهُ ، وأمَتُّم أحكامَهُ . ألاَ وقَد أمَرَنِىَ اللّهُ بِقِتالِ أهلِ البَغيِ وَالنَّكثِ وَالفَسادِ فِى الأَرضِ ، فَأَمَّا النّاكِثونَ فَقَد قاتَلتُ ، وأَمَّا القاسِطونَ فَقَد جاهَدتُ ، وأمَّا المارِقَةُ فَقَد دَوَّختُ ، وأمّا شَيطانُ الرَّدهَهِ فَقَد كُفيتُهُ بِصَعقَهٍ سُمِعَت لَها وَجْبَهُ (1) قَلبِهِ ، ورَجَّهُ (2) صَدرِهِ . (3)7555.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :أمَرَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِقِتالِ النّاكِثينَ ؛ طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ ، وَالقاسِطينَ ؛ مُعاوِيَهَ وأهلِ الشّامِ ، وَالمارِقينَ ؛ وهُم أهلُ النَّهرَوانِ ، ولَو أمَرَنى بِقِتالِ الرّابِعَهِ لَقاتَلتُهُم ! (4)7556.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :أمَا وَاللّهِ لَقَد عَهِدَ إلَىَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وقالَ لى : يا عَلِىُّ ، لَتُقاتِلَنَّ الفِئَهَ الباغِيَهَ ، وَالفِئَهَ النّاكِثَهَ ، وَالفِئَهَ المارِقَهَ ! (5)7557.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام فى خُطبَتِهِ الزَّهراءِ : وَاللّهِ ، لَقَد عَهِدَ إلَىَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله غَيرَ مَرَّهٍ ولَا اثنَتَينِ ولا ثَلاثٍ ولا أربَعٍ فَقالَ : «يا عَلِىُّ ، إنَّکَ سَتُقاتِلُ بَعدِى النّاكِثينَ وَالمارِقينَ وَالقاسِطينَ» ، أفَاُضَيِّعُ ما أمَرَنى بِهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، أو أكفُرُ بَعدَ إسلامى ؟ ! (6) .

1- .وَجَبَ القلبُ وَجبا ووجيبا : خفق واضطرب (لسان العرب : ج 1 ص 794 «وجب») .
2- .رَجّه صدره : اضطرابه (اُنظر النهايه : ج 2 ص 198 «رجج») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 192 ، غرر الحكم : ح 2790 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 109 ح 2397 ، بحار الأنوار : ج 14 ص 457 ح 37 .
4- .الأمالى للطوسى : ص 726 ح 1526 عن عبد اللّه بن شريک عن أبيه ، الملاحم والفتن : ص 222 ح 320 عن عبد اللّه بن شريک نحوه .
5- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 78 ح 25 عن الحسن البصرى ، مجمع البيان : ج 5 ص 18 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 147 وزاد فى آخره «إنّهم لا أيمان لهم لعلّهم ينتهون» .
6- .تفسير القمّى : ج 1 ص 283 .

7555.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سرزنش نافرمانان : بدانید که رشته اسلام را گسستید و حدود آن را تعطیل کردید و احکامش را نابود ساختید . بدانید که خداوند، مرا به پیکار با تجاوزگران، پیمان شکنان و فسادکنندگان در زمین ، فرمان داده است. امّا با ناکثین جنگیدم و با قاسطینْ جهاد کردم و مارقین را زبون و خوار ساختم؛ و اما شیطان رَدْهَه (1) را با فریادی که بر اثر آن ، تپش قلب و اضطراب سینه اش شنیده می شد ، کارش را ساختم.7556.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا مرا فرمان داد به جنگ با ناکثین [یعنی] طلحه و زبیر ، و قاسطین [یعنی]معاویه و شامیان ، و مارقین [یعنی]اهل نهروان ؛ و اگر مرا به جنگ با گروه چهارمی فرمان می داد با آنان هم می جنگیدم .7557.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :به خدا سوگند که پیامبر خدا با من پیمان بست و فرمود: «ای علی! با گروه تجاوزپیشه (معاویه و شامیان) و گروه پیمان شکن (طلحه و زبیر) و گروه بیرون رونده از دین (خوارج) ، جنگ خواهی کرد».7558.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در سخنرانی ای که به «خطبه الزهراء» مشهور است : به خدا سوگند که پیامبر خدا با من پیمان بست ، نه یک بار و دو بار و سه بار و چهار بار . پس فرمود: «ای علی! به درستی که پس از من با ناکثین ، مارقین و قاسطینْ پیکار خواهی کرد». آیا آنچه را پیامبر خدا به من فرمان داده ، تباه سازم یا پس از مسلمانی کافر شوم؟! .

1- .مراد از شیطان رَدْهَه ، حرقوص بن زهیر است که «ذوالثدیه» لقب داشت و ردْهه، گودی ای است در کوه که آب در آن جمع شود. (م)

7559.عنه صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه فى شَرح قَولِهِ عليه السلام : ألا وقَد أمَرَنِىَ اللّهُ بِقِتالِ أهلِ البَغىِ وَالنَّكثِ وَالفَسادِ فِى الأَرضِ ، فَأمَّا النّاكِثونَ فَقَد قاتَلتُ ، وأمَّا القاسِطونَ فَقَد جاهَدتُ ، وأمَّا المارِقَةُ فَقَد دَوَّختُ : قَد ثَبَتَ عَنِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله أنَّهُ قالَ لَهُ عليه السلام : «سَتُقاتِلُ بَعدِى النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ» ، فَكانَ النّاكِثونَ أصحابَ الجَمَلِ ؛ لِأَنَّهُم نَكَثوا بَيعَتَهُ عليه السلام ، وكانَ القاسِطونَ أهلَ الشّامِ بِصِفّينَ ، وكانَ المارِقونَ الخَوارِجَ فِى النَّهرَوانِ . وفِى الفِرَقِ الثَّلاثِ قالَ اللّهُ تَعالى : «فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» (1) ، وقالَ : «وَ أَمَّا الْقَسِطُونَ فَكَانُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (2) ، وقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : «يَخرُجُ مِن ضِئضِئِ هذا قَومٌ يَمرُقونَ مِنَ الدّينِ كَما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ ، يَنظُرُ أحَدُكُم فِى النَّصلِ فَلا يَجِدُ شَيئا ، فَيَنظُرُ فِى الفوقِ (3) فَلا يَجِدُ شَيئا ، سَبَقَ الفَرثُ وَالدَّمُ» . وهذَا الخَبَرُ مِن أعلامِ نُبُوَّتِهِ صلى الله عليه و آله ، ومِن أخبارِهِ المُفَصَّلَهِ بِالغُيوبِ . (4) .

1- .الفتح : 10 .
2- .الجنّ : 15 .
3- .الفُوقُ: مَوضِع الوتَر من السهم، والجمع: أفواق (الصحاح: ج 4 ص 1546 «فوق»).
4- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 182 .

7560.عنه صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در شرح سخن امام علی علیه السلام : «بدانید که خداوندْ مرا به جنگ با تجاوزکاران ، پیمان شکنان و فسادکنندگان در زمین ، مأمور ساخت . امّا با پیمان شکنان جنگیدم ، و با قاسطینْ جهاد کردم ، و مارقین را زبون ساختم» گوید : از پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل صحیح ، گزارش شده که به امام علی علیه السلام فرمود: «پس از من با ناکثین ، قاسطین و مارقین ، پیکار خواهی کرد».

پس ناکثین ، جملیان بودند ؛ چرا که آنان بیعت با علی علیه السلام را شکستند ، و قاسطین ، شامیان [حاضر]در صفّین ، و مارقین ، همان خوارج نهروان بودند؛ و درباره این سه گروه ، خداوند فرموده است : «هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود ، پیمان می شکند» .

و فرمود: «ولی تجاوزکاران ، هیزم جهنّم خواهند بود» .

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از درون این ، گروهی خواهند آمد که از دینْ بیرون می شوند ، چنان که تیر از کمان بیرون می رود . هریک از شما به پیکان تیر می نگرد ؛ ولی چیزی نمی یابد . به بالا می نگرد و [باز هم]چیزی نمی یابد ، [در حالی که] از شکمبه و خون ، گذر کرده است».

این روایت از نشانه های پیامبری او و از گزارش های تفصیلی او از غیب هاست. .

الفصل الرابع : دعاء النبىّ على المفتونين7562.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :وَالَّذى خَلَقَنى ولَم أكُ شَيئا ! لَقَد عَلِمَ المُستَحفَظونَ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أنَّ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ مَلعونونَ عَلى لِسانِ النَّبِىِّ الاُمِّىِّ ، «وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى» (1) . (2)7563.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :لَقَد عَلِمَ المُستَحفَظونَ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ أنَّ أهلَ صِفّينَ قَد لَعَنَهُمُ اللّهُ عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ ، «وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى» . (3)7564.عنه صلى الله عليه و آله :الاحتجاج :جاءَ رَجُلٌ مِن أهلِ البَصرَهِ إلى عَلِىِّ بنِ الحُسَينِ عليه السلام ، فَقالَ : يا عَلِىَّ بنَ الحُسَينِ ، إنَّ جَدَّکَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ قَتَلَ المُؤمِنينَ ! فَهَمَلَت عَينا عَلِىِّ بنِ الحُسَينِ عليه السلام دُموعا حَتَّى امتَلَأَت كَفُّهُ مِنها ، ثُمَّ ضَرَبَ بِها عَلى الحَصى ، ثُمَّ قالَ : يا أخا أهلِ البَصرَهِ ، لا وَاللّهِ ما قَتَلَ عَلِىٌّ مُؤمِنا ، ولا قَتَلَ مُسلِما ، وما أسلَمَ القَومُ ، ولكِنِ استَسلَموا وكَتَمُوا الكُفرَ وأظهَرُوا الإِسلامَ ، فَلَمّا وَجَدوا عَلَى الكُفرِ أعوانا أظهَروهُ . وقَد عَلِمَت صاحِبَهُ الخِدَبِّ (4) وَالمُستَحفَظونَ مِن آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أنَّ أصحابَ الجَمَلِ وأصحابَ صِفّينَ وأصحابَ النَّهرَوانِ لُعِنوا عَلى لِسانِ النَّبِىِّ الاُمِّىِّ ، «وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى» .

فَقالَ شَيخٌ مِن أهلِ الكوفَهِ : يا عَلِىَّ بنَ الحُسَينِ ، إنَّ جَدَّکَ كانَ يَقولُ : إخوانُنا بَغَوا عَلَينا !

فَقالَ عَلِىُّ بنُ الحُسَينِ عليه السلام : أما تَقرَأُ كِتابَ اللّهِ : «وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا» (5) ؟ فَهُم مِثلُهُم؛ أنجَى اللّهُ عَزَّوَجَلَّ هودا وَالَّذينَ مَعَهُ ، وأهلَکَ عادا بِالرّيحِ العَقيمِ . (6) .

1- .طه : 61 .
2- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 420 ح 5918 ، الأمالى للصدوق : ص 703 ح 961 ، بشاره المصطفى : ص 191 كلّها عن الأصبغ بن نباته ، بحار الأنوار : ج 39 ص 336 ح 4 .
3- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 64 ح 275 عن أبى محمّد الحسن بن عبد اللّه الرازى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 33 ص 162 ح 427 .
4- .الخِدَبُّ : الجَمَل الشديدُ الصُّلب الضخم القوىّ (تاج العروس : ج 1 ص 452 «خدب») .

5- .الأعراف : 65 .
6- .الاحتجاج : ج 2 ص 135 ح 176 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 343 ح 327 .

فصل چهارم : نفرین فرستادن پیامبر بر فریب خوردگان

فصل چهارم : نفرین فرستادن پیامبر بر فریب خوردگان7566.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :سوگند به آن که مرا که چیزی نبودم آفرید ، به راستی آگاهان از یاران محمّد صلی الله علیه و آله می دانند که ناکثین، قاسطین و مارقین ، از زبان پیامبر درس ناخوانده نفرین شده اند . «و هر که دروغ بندد ، ناکام گردد» .7567.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :به راستی که آگاهان از یاران محمّد صلی الله علیه و آله می دانند که خداوند ، اهل صفّین را از زبان پیامبرش نفرین کرده است ، «و هر که دروغ بندد ، ناکام گردد» .7558.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الاحتجاج:مردی از بصریان نزد علی بن حسین علیهماالسلام آمد و گفت : ای علی بن حسین! به درستی که جدّ تو، علی بن ابی طالب ، مؤمنان را کشت!

علی بن حسین علیهماالسلام آن قدر گریست که دستش از اشک پُر شد و بر سنگ ریزه ها ریخت . آن گاه فرمود : «ای برادر بصری! نه به خدا سوگند! علی علیه السلام نه مؤمنی را کُشت و نه مسلمانی را ؛ ولی آنان اسلام نیاوردند ، [بلکه] تسلیم شدند و کفرشان را پنهان کردند و اظهار اسلام نمودند و آن گاه که بر کفر خود یاورانی یافتند ، آن را اظهار داشتند و هر آینه ، آن زن شترسوار (عایشه) و آگاهان از آل محمّد صلی الله علیه و آله می دانند که اهل جمل و صفّین و نهروان ، از زبان پیامبر درس ناخوانده نفرین شدند : «و هر که دروغ بندد ناکام گردد» .

پیرمردی از کوفیان گفت : ای علی بن حسین! جدّ تو (علی علیه السلام) می گفت : «برادران ما بر ما ستم کردند» .

علی بن حسین علیهماالسلام فرمود : «آیا کتاب خدا را نمی خوانی که : «و به سوی قوم عاد ، برادرشان هود را [فرستاد]» ؟ اینان مانند آنان اند. خداوند عز و جل هود و همراهانش را نجات داد و قوم عاد را با بادی هلاک کننده، نابود ساخت».

.

7559.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام :عَلِمَ المُستَحفَظونَ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وعائِشَهُ بِنتُ أبی بَکرٍ أنَّ أصحابَ الجَمَلِ وأصحابَ النَّهرَوانِ مَلعونونَ عَلی لِسانِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، ولایَدخُلونَ الجَنَّهَ حَتّی یَلِجَ الجَمَلُ فی سَمِّ الخِیاطِ . (1) .

1- .تفسیر فرات : ص 141 ح 170 عن أبی الطفیل ، بحار الأنوار : ج 32 ص 127 ح 104 .

7560.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :آگاهان از یاران محمّد صلی الله علیه و آله و عایشه دختر ابو بکر می دانند که اهل جمل و نهروان ، بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نفرین شدند و آنان ، وارد بهشت نمی گردند ، مگر آن که شتر از سوراخ سوزن عبور کند. .

الفصل الخامس : دوافع البغاه فى قتال الإمام5 / 1الِاستِعلاءُ7564.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :فَلَمّا نَهَضتُ بِالأَمرِ نَكَثَت طائِفَةٌ ، ومَرَقَت اُخرى ، وقَسَطَ آخَرونَ ، كَأَنَّهُم لَم يَسمَعُوا اللّهَ سُبحانَهُ يَقولُ : «تِلْكَ الدَّارُ الْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (1) ، بَلى ! وَاللّهِ لَقَد سَمِعوها ، ووَعَوها ، ولكِنَّهُم حَلِيَتِ الدُّنيا فى أعيُنِهِم ، وراقَهُ (2) زِبرِجُها (3) . (4)7565.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه :جاءَ الزُّبَيرُ وطَلحَهُ إلى عَلِيٍّ عليه السلام بَعدَ البَيعَهِ بِأَيّامٍ ، فَقالا لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قَد رَأيتَ ما كُنّا فيهِ مِنَ الجَفوَهِ فى وِلايَهِ عُثمانَ كُلِّها ، وعَلِمتَ [أنَّ] (5) رَأىَ عُثمانَ كانَ فى بَنى اُمَيَّهَ ، وقَد وَلّاكَ اللّهُ الخِلافَهَ مِن بَعدِهِ ، فَوَلِّنا بَعضَ أعمالِكَ !

فَقالَ لَهُما : اِرضَيا بِقِسمِ اللّهِ لَكُما ، حَتّى أرى رَأيى . وَاعلَما أنّى لا اُشرِكُ فى أمانَتى إلّا مَن أرضى بِدينِهِ وأمانَتِهِ مِن أصحابى ، ومَن قَد عَرَفتُ دَخيلَتَهُ (6) . فَانصَرَفا عَنهُ وقَد دَخَلَهُمَا اليَأسُ . (7) .

1- .القصص : 83 .
2- .م الرَّوق : الإعجاب ، وراقنى الشىء : أعجبنى (لسان العرب : ج 10 ص 134 «روق») .
3- .الزِّبْرِج : الزينه والذهب (النهايه : ج 2 ص 294 «زبرج») .
4- .نهج البلاغه: الخطبه3، معانى الأخبار: ص361 ح1، علل الشرائع: ص 151 ح 12 وفيهما «فسقت اُخرى» بدل «قسط آخرون»، الإرشاد : ج1 ص289، الاحتجاج : ج1 ص457 ح105 والأربعه الأخيره عن ابن عبّاس ؛ تذكره الخواصّ : ص 125 نحوه .
5- .مابين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار، وهو الذى يقتضيه السياق.
6- .دَخيله الرجل : نيّته ومذهبه وخَلَده وبِطانته (لسان العرب : ج 11 ص 240 «دخل») .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 231 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 6 ح 1 .

فصل پنجم : انگیزه های تجاوز کاران در نبرد با امام علی

5 / 1 برتری جویی

فصل پنجم : انگیزه های تجاوز کاران در نبرد با امام علی5 / 1برتری جویی7569.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :پس آن گاه که حکومت را به دست گرفتم ، گروهی پیمان شکستند و گروهی منحرف شدند و گروهی تجاوز کردند . گویا سخن خداوند سبحان را نشنیده اند که می فرماید : «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین ، خواستار برتری و فساد نیستند، و فرجام [خوش] ، از آنِ پرهیزگاران است» ! آری ، به خدا سوگند ، آن را شنیدند و درک کردند ؛ ولی دنیا در دیده شان زیبا آمد و زیورهای آن ، چشمانشان را گرفت .7570.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :شرح نهج البلاغه :طلحه و زبیر ، چند روز پس از بیعت به نزد علی علیه السلام آمدند و به وی گفتند : ای امیر مؤمنان! ستمی را که در دوران حکومت عثمان بر ما رفت ، شاهد بودی و می دانستی که نظر عثمان بر [دادن کارها به دست] بنی امیّه بود. اینک که خداوندْ خلافت را پس از او به تو سپرده است، ما را بر فرمانداری برخی ولایات بگُمار.

علی علیه السلام به آنان فرمود : «به خواست خداوند ، تَنْ در دهید تا نظرم را ابراز کنم. بدانید که من کسی از یارانم را در امانت خود سهیم نمی سازم ، جز آن که دینداری و امانتداری اش را بپسندم و آن که روش و انگیزه اش را بدانم».

پس آن دو با ناامیدی از نزد وی بازگشتند.

.

7571.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى وَصفِ طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ : كُلُّ واحِدٍ مِنهُما يَرجُو الأَمرَ لَهُ ، ويَعطِفُهُ عَلَيهِ دونَ صاحِبِهِ ، لا يَمُتّانِ إلَى اللّهِ بِحَبلٍ ، ولا يَمُدّانِ إلَيهِ بِسَبَبٍ . كُلُّ واحِدٍ مِنهُما حامِلُ ضَبٍّ لِصاحِبِهِ ، وعَمّا قَليلٍ يُكشَفُ قِناعُهُ بِهِ !

وَاللّهِ ! لَئِن أصابُوا الَّذى يُريدونَ لَيَنتَزِعَنَّ هذا نَفسَ هذا ، ولَيَأتِيَنَّ هذا عَلى هذا .

قَد قامَتِ الفِئَةُ الباغِيَةُ ، فَأَينَ المُحتَسِبونَ ! فَقَد سُنَّت لَهُمُ السُّنَنُ ، وقُدِّمَ لَهُمُ الخَبَرُ ، ولِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ ، ولِكُلِّ ناكِثٍ شُبهَةٌ .

وَاللّهِ لا أكونُ كَمُستَمِعِ اللَّدمِ ؛ يَسمَعُ النّاعِىَ ، ويَحضُرُ الباكِىَ ، ثُمَّ لا يَعتَبِرُ !؟ (1)7572.عنه عليه السلام :الإرشاد :لَمَّا اتَّصَلَ بِهِ [بِعَلِىٍّ عليه السلام] مَسيرُ عائِشَةَ وطَلحَةَ وَالزُّبَيرِ إلَى البَصرَهِ مِن مَكَّةَ ، حَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : قَد سارَت عائِشَةُ وطَلحَةُ وَالزُّبَيرُ ، كُلُّ واحِدٍ مِنهُما يَدَّعِى الخِلافَةَ دونَ صاحِبِهِ ، فَلا يَدَّعى طَلحَةُ الخِلافَةَ إلّا أنَّهُ ابنُ عَمِّ عائِشَةَ ، ولا يَدَّعيهَا الزُّبَيرُ إلّا أنَّهُ صِهرُ أبيها ، وَاللّهِ لَئِن ظَفِرا بِما يُريدانِ لَيَضرِبَنّ الزُّبَيرُ عُنُقَ طَلحَةَ ، ولَيَضرِبَنَّ طَلحَةُ عُنُقَ الزُّبَيرِ ؛ يُنازِعُ هذا عَلَى المُلكِ هذا . (2)7573.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عتبه بن المغيره بن الأخنس :خَلا سَعيدُ [بنُ العاصِ بنِ مَروانَ]بِطَلحَةَ وَالزُّبَيرِ ، فَقالَ : إن ظَفِرتُما ، لِمَن تَجعَلانِ الأَمرَ ؟ أصدِقانى !

قالا : لِأَحَدِنا ؛ أيُّنا اختارَهُ النّاسُ .

قالَ : بَلِ اجعَلوهُ لِوَلَدِ عُثمانَ ؛ فَإِنَّكُم خَرَجتُم تَطلُبونَ بِدَمِهِ .

قالا : نَدَعُ شَيوخَ المُهاجِرينَ ونَجعَلُها لِأَبنائِهِم ! (3) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 148 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 80 ح 52 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 246 ، الكافئه : ص 19 ح 19 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 233 نحوه .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 453 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 315 وفيه «لأيتام» بدل «لأبنائهم» .

7574.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در توصیف طلحه و زبیر : هر یک از آن دو،امر خلافت را برای خود امید می بُرد و به سوی خود می کشید و نه همراهش. نه پیوندی با خدا دارند و نه با وسیله ای به سوی او روی می آورند . هر یک ، کینه دیگری را در دل دارد و زود است که پرده از آن برداشته شود.

به خدا سوگند که اگر به آنچه می خواهند برسند ، این یکی ، جانِ آن دیگری را بستانَد و این بر سرِ آن دیگری یورش بَرَد.

اینک گروه تجاوزگر به پا خاسته اند . پس گروهی که برای خدا جهاد کنند ، کجایند؟ راه های راست برایشان گشوده شد و از پیش،آنان را خبر دادند.برای هر گم راهی ای دلیلی وجود دارد و برای هر پیمان شکنی ای، شبهه ای.

به خدا سوگند ، من مانند شنونده ای نیستم که صدای بر سر و سینه زدن را می شنود و صدای جارچی مرگ را می شنود و دُرّ چشم های گریان را می بیند ، ولی عبرت نمی گیرد.7568.امام علی علیه السلام (در نامه خود به یکی از کار گزارانش) الإرشاد:آن گاه که خبر حرکت عایشه و طلحه و زبیر از مکّه به بصره به او (علی علیه السلام) رسید ، خدا را ستایش کرد و ثنا گفت و فرمود : «عایشه، طلحه و زبیر ، حرکت کردند و هر یک از طلحه و زبیر ، حکومت را برای خود می خواهد و نه همراهش. طلحه ادّعای خلافت نمی کند ، مگر از آن رو که پسر عموی عایشه است و زبیرْ مدّعی آن نیست ، مگر از آن رو که داماد پدر اوست. به خدا سوگند ، اگر آنان به آنچه می خواهند ، دست یابند ، زبیر ، گردن طلحه را خواهد زد و طلحه ، گردن زبیر را و هر یک با دیگری بر سر این حکومت ، ستیز خواهند کرد.7569.امام کاظم علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عتبه بن مغیره بن اَخنس : سعید بن عاص با طلحه و زبیر ، خلوت کرد و گفت : اگر پیروز شوید ، حکومت را به که می سپارید؟ با من صادقانه بگویید .

گفتند : برای یکی از خودمان، هر کدام که مردم انتخاب کنند.

سعید گفت : نه ؛ بلکه باید آن را در خاندان عثمان قرار دهید ؛ چرا که شما برای خونخواهی او دست به شورش زده اید .

گفتند : هجرت کنندگان بزرگ را وا گذاریم و حکومت را به فرزندانشان بسپاریم؟!.

7570.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن ابن عبّاس :خَرَجَ أصحابُ الجَمَلِ فى سِتِّمِئَهٍ ، مَعَهُم : عَبدُ الرَّحمنِ بنُ أبى بَكرَةَ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ صَفوانَ الجُمَحِىُّ ، فَلَمّا جاوَزا بِئرَ مَيمونٍ (1) إذا هُم بِجَزورٍ قَد نُحِرَت ونَحرُها يَنثَعِبُ (2) ، فَتَطَيَّروا .

وأذَّنَ مَروانُ حينَ فَصَلَ مِن مَكَّهَ ، ثُمَّ جاءَ حَتّى وَقَفَ عَلَيهِما ، فَقالَ : أيَّكُما اُسَلِّمُ بِالإِمرَهِ ، واُؤَذِّنُ بِالصَّلاهِ ؟ !

فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ : عَلى أبى عَبدِ اللّهِ . وقالَ مُحَمَّدُ بنُ طَلحَهَ : عَلى أبى مُحَمَّدٍ .

فَأرسَلَت عائِشَهُ إلى مَروانَ ، فَقالَت : ما لَكَ ! أ تُريدُ أن تُفَرِّقَ أمرَنا ؟ ! لِيُصَلِّ ابنُ اُختى ! فَكانَ يُصَلّى بِهِم عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ ، حَتّى قَدِمَ البَصرَهَ .

فَكانَ مُعاذُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ يَقولُ : وَاللّهِ لَو ظَفِرنا لَافتَتَنّا ؛ ما خَلَّى الزُّبَيرُ بَينَ طَلحَهَ وَالأَمرِ ، ولا خَلّى طَلحَهُ بَينَ الزُّبَيرِ وَالأَمرِ ! (3)7571.امام على عليه السلام :الجمل :لَمّا أصبَحوا [النّاكِثونَ بَعدَ استيلائِهِم عَلَى البَصرَهِ] ، اجتَمَعَ النّاسُ إلَيهِم ، وأذَّنَ مُؤذِّنُ المَسجِدِ لِصَلاهِ الغَداهِ ، فَرامَ (4) طَلحَهُ أن يَتَقَدَّمَ لِلصَّلاهِ بِهِم ، فَدَفَعَهُ الزُّبَيرُ وأرادَ أن يُصَلِّىَ بِهِم ، فَمَنَعَهُ طَلحَهُ ، فَما زالا يَتَدافَعانِ حَتّى كادَتِ الشَّمسُ أن تَطلُعَ .

فَنادى أهلُ البَصرَهِ : اللّهَ اللّهَ يا أصحابَ رَسولِ اللّهِ فِى الصَّلاهِ ، نَخافُ فَوتَها !

فَقالَت عائِشَهُ : مُروا أن يُصَلِّى بِالنّاسِ غَيرُهُما .

فَقالَ لَهُم يَعلَى بنُ مُنيَهَ : يُصَلّى عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ يَوما ، ومُحَمَّدُ بنُ طَلحَهَ يَوما ، حَتّى يَتَّفِقَ النّاسُ عَلى أميرٍ يَرضَونَهُ . فَتَقَدَّمَ ابنُ الزُّبَيرِ ، وصَلّى بِهِم ذلِكَ اليَومَ . (5) .

1- .بِئْر مَيْمُون : بئر بمكّه منسوبه إلى ميمون بن خالد الحضرمى (معجم البلدان : ج 1 ص 302) .
2- .ثَعَبَ الماءَ والدمَ ونحوهما : فَجَّره ، فانثَعَب كما ينثعبُ الدم من الأنف (لسان العرب : ج 1 ص 236 «ثعب») .

3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 454 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 314 نحوه .
4- .رامَ الشیء : طلبه (لسان العرب : ج 12 ص 258 «روم») .
5- .الجمل : ص 281 ، تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 181 نحوه وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 367 وشرح نهج البلاغه : ج 9 ص 320 و الفتوح : ج 2 ص 459 .

7572.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابن عبّاس : جملیان با ششصد نفر حرکت کردند . همراه آنان عبد الرحمان بن ابو بکره و عبد اللّه بن صفوان جمحی بودند. وقتی از منطقه چاه میمون (1) گذشتند ، شتری ذبح شده دیدند که خونش فوران می کرد. آن را به فال بد گرفتند.

وقتی مروان از مکّه بیرون رفت ، اذان گفت و نزد طلحه و زبیر آمد و به آنان گفت : بر کدام یک از شما به عنوان خلیفه سلام کنم و به نام او برای نماز ، اذان سردهم؟

عبد اللّه بن زبیر گفت : به نام ابو عبد اللّه (زبیر) و محمّد بن طلحه گفت : به نام ابو محمّد (طلحه) .

عایشه ، پیغامی برای مروان فرستاد که : چه می کنی؟ آیا می خواهی در کار ما تفرقه بیندازی؟ پسر خواهرم نماز بگزارد . [از آن پس] عبد اللّه بن زبیر با آنان نماز می گزارْد تا وارد بصره شد.

از این رو ، معاذ بن عبید اللّه همیشه می گفت : به خدا سوگند ، اگر پیروز گردیم ، گرفتار بحران می شویم. زبیر، طلحه را با حکومت ، تنها نخواهد گذاشت و طلحه، زبیر را با حکومت ، تنها نخواهد گذاشت.7573.امام علی علیه السلام :الجَمل:وقتی ناکثین [پس از مسلّط شدن بر بصره]صبح خود را آغاز کردند ، مردم نزد آنان گِرد آمدند و مؤذّن مسجد ، برای نماز صبحْ اذان گفت. طلحه خواست جهت اقامه نماز به پیش رود که زبیر ، او را کنار زد و خود خواست نماز را با آنان اقامه کند. طلحه او را از این کار بازداشت. آن دو یکدیگر را کنار می زدند تا آن جا که نزدیک بود خورشید طلوع کند.

مردم بصره فریاد برآوردند : ای صحابیان پیامبر خدا! نسبت به نماز ، خدا را، خدا را [در نظر آورید]! می ترسیم وقت از دست برود.

عایشه گفت : دستور دهید کسی جز آن دو با مردم نماز بگزارد.

یعلی بن منیه گفت : روزی عبد اللّه بن زبیر نماز اقامه کند و روزی محمّد بن طلحه تا مردم به خلیفه ای که می پسندند ، توافق کنند. سپس فرزند زبیر پیش افتاد و آن روز با مردم ، نماز خواند. .

1- .چاهی در مکّه ، منسوب به میمون بن خالد حضرمی.

راجع : ص 556 (بدء الخلاف) .

5 / 2الحِقدُ7577.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام عِندَ التَّهَيُّؤِ لِقِتالِ القاسِطينَ : ألا إنَّ خِضابَ النِّساءِ الحِنّاءُ ، وخِضابَ الرِّجالِ الدِّماءُ ، وَالصَّبرُ خَيرٌ فى عَواقِبِ الاُمورِ ، ألا إنَّها إحَنٌ (1) بَدرِيَّةٌ ، وضَغائِنُ اُحُدِيَّةٌ ، وأحقادٌ جاهِلِيَّةٌ ، وقَرَأَ : «فَقَتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ» (2) . (3)7578.عنه عليه السلام :الإقبال فى دُعاءِ النُّدبَهِ فى وَصفِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : ويُقاتِلُ عَلَى التَّأويلِ ، ولا تَأخُذُهُ فِى اللّهِ لَومَةُ لائِمٍ ، قَد وَتَرَ (4) فيهِ صَناديدَ (5) العَرَبِ ، وقَتَلَ أبطالَهُم ، وناوَشَ (6) ذُؤبانَهُم ، وأودَعَ قُلوبَهُم أحقادا بَدرِيَّةً ، وخَيبَرِيَّةً ، وحُنَينِيَّةً ، وغَيرَهُنَّ ، فَأَضَبَّت (7) عَلى عَداوَتِهِ ، وأكَبَّت عَلى مُنابَذَتِهِ ، حَتّى قَتَلَ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ . (8) .

1- .الإحَن : جمع إحنه ؛ الحقد (النهايه : ج 1 ص 27 «أحن») .
2- .التوبه : 12 .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 180 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 587 ح 472 .
4- .يقال : وَتَرتُ الرجل ؛ إذا قتلت له قتيلاً وأخذت له مالاً (لسان العرب : ج 5 ص 274 «وتر») .
5- .الصناديد : الواحد صِنديد ، وهو كلّ عظيم غالب (لسان العرب : ج 3 ص 260 «صند») .
6- .ناوَشَهم : قاتلَهم ، والمناوشه فى القتال : تدانى الفريقين وأخذ بعضهم بعضا (النهايه : ج 5 ص 128 «نوش») .
7- .أضبّ الشىء : أخفاه (لسان العرب : ج 1 ص 540 «ضبب») .
8- .الإقبال : ج 1 ص 507 ، المزار الكبير : ص 577 ، مصباح الزائر : ص 448 وفيهما «ناهش» بدل «ناوش» وفى صدر الحديث : «قال محمّد بن علىّ بن أبى قرّه : نقلت من كتاب محمّد بن الحسين بن سنان البزوفرى دعاء الندبه ، وذكر أنّه الدعاء لصاحب الزمان صلوات اللّه عليه» .

5 / 2 کینه

ر . ک : ص 557 (آغاز اختلاف) .

5 / 2کینه7577.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام هنگام آماده شدن برای جنگ با قاسطین : «آگاه باشید که خضابِ زنان ، حناست و خضابِ مردان ، خون ؛ و پایداری برای پایان کارها نیکوتر است. بدانید این [بحران ها و فتنه ها و جنگ ها] ، کینه های بدر و دشمنی های اُحُد و بغض های جاهلی است ... «پس با پیشوایان کفر بجنگید ؛ چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست . باشد که [از پیمان شکنی]باز ایستند» .7578.امام علی علیه السلام :الإقبال در دعای ندبه در توصیف امام علی علیه السلام : و او بر اساس تأویل می جنگد و در راه خدا ، سرزنش ملامتگران ، او را باز نمی دارد. او در راه خدا بزرگانِ [مشرک]عرب و قهرمانانشان را کشت و فرومایگان آنها را از پای درآورد و در دل های آنان ، کینه های بدر و خیبر و حُنین و دیگر جنگ ها را به یادگار گذاشت . از این رو ، دشمنیِ او را در دل پنهان داشتند و برای کنار زدن او هجوم آوردند تا آن جا که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید.

.

7579.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :بلاغات النساء عن اُمّ الخير بنت الحريش البارقيّه فى وَصفِ أعداءِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام فى حَربِ صِفّينَ : إنَّها إحَنٌ بَدرِيَّهٌ ، وأحقادٌ جاهِلِيَّهٌ ، وضَغائِنُ اُحُدِيَّهٌ ، وَثَبَ بِها مُعاوِيَهُ حينَ الغَفلَهِ ؛ لِيُدرِکَ بِها ثاراتِ بَنى عَبدِ شَمسٍ . (1)7580.عنه صلى الله عليه و آله :وقعه صفّين عن عبد اللّه بن بديل بن ورقاء الخزاعى فى حَربِ صِفّينَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ القَومَ لَو كانُوا اللّهَ يُريدونَ أو للّهِ يَعمَلونَ ما خالَفونا ! ولكِنَّ القَومَ إنَّما يُقاتِلونَ فِرارا مِنَ الاُسوَهِ (2) ، وحُبّا لِلأَثَرَهِ (3) ، وضَنّا (4) بِسُلطانِهِم ، وكُرها لِفِراقِ دُنياهُمُ الَّتى فى أيديهِم ، وعَلى إحَنٍ فى أنفُسِهِم ، وعَداوَهٍ يَجِدونَها فى صُدورِهِم؛ لِوَقائِعَ أوقَعتَها يا أميرَ المُؤمِنينَ بِهِم قَديمَهٍ،قَتَلتَ فيها آباءَهُم وإخوانَهُم.

ثُمَّ التَفَتَ إلَى النّاسِ فَقالَ : فَكَيفَ يُبايِعُ مُعاوِيَهُ عَلِيّا وقَدِ قَتَلَ أخاهُ حَنظَلَهَ ، وخالَهُ الوَليدَ ، وَجدَّهُ عُتبَهَ فى مَوقِفٍ واحِدٍ ! وَاللّهِ ما أظُنُّ أن يَفعَلوا ، ولَن يَستَقيموا لَكُم دونَ أن تُقَصَّدَ (5) فِيهِمُ المُرّانُ (6) ، وتُقَطَّعَ عَلى هامِهِمُ السُّيوفُ ، وتُنثَرَ حَواجِبُهُم بِعَمَدِ الحَديدِ ، وتَكونَ اُمورٌ جَمَّهٌ بَينَ الفَريقَينِ . (7) .

1- .بلاغات النساء : ص 57 ، العقد الفريد : ج 1 ص 345 وفيه «واثب» بدل «معاويه» ، صبح الأعشى : ج 1 ص 250 ؛ الطرائف : ص 28 .
2- .القوم اُسوه فى هذا الأمر : أى حالهم فيه واحده (لسان العرب : ج 14 ص 35 «أسا») .
3- .فى الحديث : «إنّكم ستلقون بعدى أثَرَه» ، الأثَرَه : الاسم من آثَرَ إذا أعطى ، أراد أنّه يستأثر عليكم فيُفضّل غيركم فى نصيبه من الفىء (لسان العرب : ج 4 ص 8 «أثر») .
4- .ضَنِنتُ بالشىء : بخِلت به (لسان العرب : ج 13 ص 261 «ظنن») .
5- .تَقَصَّدَت الرماح : تكسّرت (لسان العرب : ج 3 ص 355 «قصد») .
6- .المُرّان بالضمّ : الرماح الصُّلبه اللَّدْنه ، واحدتها مُرّانه (لسان العرب : ج 13 ص 403 «مرن») .
7- .وقعه صفّين : ص 102 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 180 وفيه «تُقْصَفَ فيهم قَنا» بدل «تقصّد فيهم» ، المعيار والموازنه : ص 128 نحوه .

7581.عنه صلی الله علیه و آله :بلاغات النساء به نقل از اُمّ الخیر دختر حریش بارقیه ، در توصیف دشمنان امام علی علیه السلام در جنگ صِفّین : به درستی که این کینه های بدر و بغض های جاهلیت و دشمنی های اُحد است که معاویه به هنگام غفلت و ناآگاهی [مردم]بر آن دست یافت تا انتقام خون فرزندان عبد شمس را بستاند.7582.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از عبد اللّه بن بدیل بن ورقاء خزاعی ، در جنگ صفّین : [عبد اللّه بن بدیل گفت :] ای امیر مؤمنان! اگر این مردمْ خدا را می خواستند یا برای خدا کار می کردند ، با ما به مخالفت بر نمی خاستند ؛ ولی اینان می جنگند برای گریز از برابری [در تقسیم بیت المال] و علاقه به بهره گرفتن بیشتر از بیت المال ، و بخل ورزیدن در قدرت و سلطنت ، و ناخوش داشتنِ از دست دادن دنیایی که در اختیارشان است ، و کینه هایی که در جان خود دارند ، و دشمنی هایی که در سینه های خود می یابند بر اثر حادثه ها ، و رخدادهایی که تو ای امیرمؤمنان در گذشته برایشان پدید آورده ای و پدران و برادرانشان را کشته ای.

آن گاه رو به مردم کرد و گفت: چگونه معاویه با علی علیه السلام بیعت کند ، حال آن که [علی علیه السلام] برادرش حنظله و دایی اش ولید و جدّش عُقبه را در یک جنگ کُشت؟! به خدا سوگند ، گمان نکنم چنین کنند و هرگز در برابر شما تسلیم نگردند تا آن که نیزه ها بشکند ، و شمشیرها بر سرشان فرود آید ، و عمودهای آهنین بر پیشانی های آنان نثار گردد ، و میان دو گروه ، اتّفاق های بسیار رُخ دهد. .

7583.الإمامُ الباقرُ أو الإمامُ الصّادقُ عليهما السلاموقعه صفّين :ذَكَروا أنَّهُ اجتَمَعَ . . . عُتبَهُ بنُ أبى سُفيانَ وَالوَليدُ بن عُقبَهَ ، ومَروانُ بنُ الحَكَمِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ ، وَابنُ طَلحَهَ الطَّلحاتِ ، فَقالَ عُتبَهُ : إنَّ أمرَنا وأمرَ عَلِىٍّ لَعَجَبٌ ، لَيسَ مِنّا إلّا مَوتورٌ مُحاجٌّ ؛ أمّا أنا فَقَتَلَ جَدّى ، وَاشتَرَکَ فى دَمِ عُمومَتى يَومَ بَدرٍ ، وأمّا أنتَ يا وَليدُ فَقَتَلَ أباکَ يَومَ الجَمَلِ ، وأيتَمَ إخوَتَکَ ، وأمّا أنتَ يا مَروانُ فَکَما قالَ الأَوَّلُ :

وأفلَتَهُنَّ عَلباءٌ جَريضا

ولَو أدرَکنَهُ صَفِرَ الوِطابُ

قالَ مُعاوِيَهُ : هذَا الإقرارُ ، فَأَينَ الغُيُرُ ؟ قالَ مَروانُ : أىَّ غُيُرٍ تُريدُ ؟ قالَ : اُريدُ أن يُشجَرَ بالرِّماحِ . فَقالَ : وَاللّهِ إنَّکَ لَهازِلٌ ، ولَقَد ثَقُلنا عَلَيکَ . (1)7584.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :المناقب للخوارزمى :يُروى فى يَومِ السّادِسِ وَالعِشرينَ مِن حُروبِ صِفّينَ : اجتَمَعَ عِندَ مُعاوِيَهَ المَلأُ مِن قَومِهِ ، فَذَکَروا شَجاعَهَ عَلِىٍّ وشَجاعَهَ الأَشتَرِ ، فَقالَ عُتبَهُ بنُ أبى سُفيانَ : إن کانَ الأَشتَرُ شُجاعا ، لکِنَّ عَلِيّا لا نَظيرَ لَهُ فى شَجاعَتِهِ وصَولَتِهِ وقُوَّتِهِ ! !

قالَ مُعاوِيَهُ : ما مِنّا أحَدٌ إلّا وقَد قَتَلَ عَلِىٌّ أباهُ ، أو أخاهُ ، أو وَلَدَهُ ؛ قَتَلَ يَومَ بَدرٍ أباکَ يا وَليدُ ، وقَتَلَ عَمَّکَ يا أبَا الأعوَرِ يَومَ اُحُدٍ ، وقَتَلَ يَابنَ طَلحَهَ الطَّلحاتِ أباکَ يَومَ الجَمَلِ ، فَإذَا اجتَمَعتُم عَلَيهِ أدرَکتُم ثَأرَکُم مِنهُ ، وشَفَيتُم صُدورَکُم . (2)راجع : ج 3 ص 496 (من تخلّف عن بيعته) .

.

1- .وقعه صفّين : ص 417 .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 234 .

7586.عنه علیه السلام :وقعه صِفّین:آورده اند که عقبه بن ابی سفیان ، ولید بن عقبه ، مروان بن حکم، عبد اللّه بن عامر و ابن طلحه الطلحات، (1) جمع شدند . عقبه گفت: داستان ما و علی، بس شگفت آور است. هیچ یک از ما نیست، جز آن که خونی بر گردن علی دارد و علیه او حجّت دارد . امّا درباره من، جدّم را کُشت و در ریختن خون عموهایم در جنگ بدر شرکت کرد؛ و امّا تو ای ولید ، پدرت را در جنگ جمل کشت و برادرانت را یتیم کرد ؛ و امّا تو ای مروان ، پس چنان است که شاعر عهد جاهلی [امرؤ القیس]گفته است:

علباء (قاتل پدرم) زن و فرزند وی را داغدار وا نهاد

چنان که اگر بیابندش ، در دَم ، خونش را خواهند ریخت .

معاویه گفت: این همه، اعتراف بود. غیرتمندی ها کجاست؟

مروان گفت: چه غیرتمندی و تعصّبی می خواهی؟

گفت: می خواهم با نیزه ها سوراخ سوراخ شود.

مروان گفت: به خدا سوگند، یاوه می گویی و بودن ما نزد تو برایت سنگین است.7580.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :المناقب ، خوارزمی :در گزارش روز بیست و ششم از جنگ های صِفّین ، روایت شده است: بزرگان گروه معاویه، نزد او گِرد آمدند و از شجاعت علی علیه السلام و اَشتر یاد کردند. عقبه بن ابی سفیان گفت: اگرچه اشتر شجاع است ؛ امّا برای علی ، همتایی در شجاعت، بزرگی و نیرومندی نیست.

معاویه گفت: هیچ یک از ما نیست ، جز آن که علی، پدر یا برادر یا فرزندش را کشته است. ای ولید ! در جنگ بدر، پدر تو را کُشت و عموی تو را ای ابو الأعور ! در جنگ اُحُد به قتل رسانید و ای ابن طلحه الطلحات ! پدر تو را در جنگ جمل کُشت. اگر همه بر او هجوم آورید، انتقام خود را از او خواهید گرفت و دل هایتان تَسلّی خواهد یافت.ر . ک : ج 3 ص 497 (روی گردانندگان از بیعت با امام) .

.

1- .طلحه الطلحات ، لقب طلحه بن عبد اللّه خلف خُزاعی از بخشندگان عرب است که در جنگ جمل در کنار عایشه کشته شد . او را از آن رو طلحه الطلحات نامیدند که مادرش دختر حارث بن ابی طلحه بود . پیامبر صلی الله علیه و آله او را در اُحد ، «طلحه الخیر» و در غزوه ذات العسره، «طلحه الفیاحی» و در حُنین، «طلحه الجواد» نامید (لغت نامه دهخدا ، ذیل واژه) . یعنی طلحات جمع طلحه است و چون چند نام برایش جمع شده ، او را چنین لقب داده اند . (م)

5 / 3الحَسَدُ7584.امام على عليه السلام :الأمالى للمفيد عن الحسن بن سلمه :لَمّا بَلَغَ أميرَ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ مَسيرُ طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ وعائِشَةَ مِن مَكَّةَ إلَى البَصرَهِ . . . فَقامَ أبُو الهَيثَمِ بنُ التَّيِّهانِ وقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ حَسَدَ قُرَيشٍ إيّاکَ عَلى وَجهَينِ : أمّا خِيارُهُم ؛ فَحَسَدوکَ مُنافَسَةً فِى الفَضلِ ، وَارتِفاعا فِى الدَّرَجَهِ ، وأمّا أشرارُهُم ؛ فَحَسَدوکَ حَسَدا أحبَطَ اللّهُ بِهِ أعمالَهُم ، وأثقَلَ بِهِ أوزارَهُم ، وما رَضوا أن يُساووکَ حَتّى أرادوا أن يَتَقَدَّموکَ ، فَبَعُدَت عَلَيهِمُ الغايَهُ ، وأسقَطَهُمُ المِضمارُ . وکُنتَ أحَقَّ قُرَيشٍ بِقُرَيشٍ ؛ نَصَرتَ نَبِيَّهُم حَيّاً ، وقَضَيتَ عَنهُ الحُقوقَ مَيِّتا . وَاللّهِ ما بَغيُهُم إلّا عَلَى أنفُسِهِم ، ونَحنُ أنصارُکَ وأعوانُکَ ، فَمُرنا بِأمرِکَ ! ثُمَّ أنشَأ يَقولُ :

إنَّ قَوما بَغَوا عَلَيکَ وکادو

کَ وعابوکَ بِالاُمورِ القِباحِ لَيسَ مِن عَيبِها جَناحُ بَعوضِ

فيکَ حَقّا ولا کَعُشرِ جَناحِ أبصَروا نِعمَهً عَلَيکَ مِنَ اللّ

هِ وقَرما (1) يَدُقُّ قَرنَ النِّطاحِ وإماما تَأوِى الاُمورُ إلَيهِ

ولِجاما يُلينُ غَربَ الجِماحِ (2) حاکِما تُجمَعُ الإمامَهُ فيهِ

هاشِمِيّا لَهُ عِراضُ البِطاحِ حَسَدا لِلَّذى أتاکَ مِنَ اللّ

هِ وعادوا إلى قُلوبٍ قَراحِ ونُفوسٌ هُناکَ أوعِيَهُ البُغ

ضِ عَلَى الخَيرِ لِلشَّقاءِ شِحاحِ مِن مُسِرٍّ يُکِنُّهُ حُجُبُ الغَى

بِ ومِن مُظهِرِ العَداوَهِ لاحِ يا وَصِىَّ النَّبِىِّ نَحنُ مِنَ الحَ

قِّ عَلى مِثلِ بَهجَهِ الإِصباحِ فَخُذِ (3) الأَوسَ وَالقَبيلَ مِنَ الخَز

رَجِ بِالطَّعنِ فِى الوَغى وَالکِفاحِ لَيسَ مِنّا مَن لَم يَکُن لَکَ فِى اللّ

هِ وَلِيّا عَلَى الهُدى وَالفَلاحِ (4) .

1- .القَرم من الرجال : السيّد المعظّم (لسان العرب : ج 12 ص 473 «قرم») .
2- .جَمَحَ الفرسُ : ذهب يجرى جريا غالبا ، واعتزّ فارسَه وغَلبَه (لسان العرب : ج 2 ص 426 «جمح») .
3- .فخّذت بينهم : أى فرّقت (لسان العرب : ج 3 ص 502 «فخذ») .
4- .الأمالى للمفيد : ص 154 ح 6 .

5 / 3 حسادت

5 / 3حسادت7587.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الأمالی ، مفید به نقل از حسن بن سَلَمه : وقتی خبر حرکت طلحه ، زبیر و عایشه از مکّه به سوی بصره به امیر مؤمنان رسید، ابو هیثم بن تیّهان به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان! حسد قریشیان نسبت به تو دو گونه است. نیکانشان بر فضیلت و برتری مقام تو رشک بَرند، و بدانِ آنها چنان حسد ورزیدند که خداوند، اعمال آنان را تباه ساخت و گناهشان را سنگین کرد . آنها به برابری با تو رضایت ندادند؛ بلکه خواستند بر تو پیشی گیرند؛ [لیکن] هدف ، دست نیافتنی بود و مسابقه ، آنان را فرو افکند . تو از خودِ قریش به آنان سزاوارتری . پیامبرِ آنان را در زندگی اش یاری رساندی و پس از مرگ، حق او را ادا نمودی. به خدا سوگند، آنان جز بر خویش ستم نکردند . اینک ما یاران و یاوران توایم . کارت را به ما بفرما. آن گاه چنین سرود:

به درستی که گروهی بر تو ستم کردند و فریبکاری نمودند

و در عیبجویی ، کارهای زشتی را به تو نسبت دادند. به حقیقت که در تو به اندازه بال مگسی

بلکه یکْ دهمِ بال مگس ، عیب نیست. در تو نعمت الهی را مشاهده کردند

و بزرگواری ای که شاخ گردنکشان را درهم می شکند و نیز پیشوایی را دیدند که کارها به سویش باز می گردد

و افساری که اسب چموش را رام می کند. حاکمی را [مشاهده کردند] که پیشوایی در او جمع شده

و هاشمی ای که گستره سرزمین مکّه از آنِ اوست . بر آنچه از جانب خدا به سوی تو آمد ، حسد ورزیدند

و با دل هایی زخمی و جان هایی که چون جام کینه ای بر ضد خوبی هاست

از سرِ شقاوت و پلیدی با تو دشمنی کردند. پنهان کننده[ی دشمنی] که ابرهای غیبی پنهانش می کنند

و آن که آشکارا اظهار دشمنی می کند . ای وصیّ پیامبر! ما نسبت به حق

به مانند طراوت بامدادانیم. قبیله اوس و خزرج را در میدان های ستیز و نبرد

به نیزه و تیر ، بگیر . از ما نیست آن که به خاطر خدا دوستدار تو نباشد

و بر طریق هدایت و رستگاری قرار ندارد.

.

7588.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَهٍ لَهُ عِندَ خُروجِهِ لِقتالِ أهلِ البَصرَهِ وفيها يَذُمُّ الخارِجينَ عَلَيهِ : ما لى ولِقُرَيشٍ ! وَاللّهِ لَقَد قاتَلتُهُم كافِرينَ ، ولَاُقاتِلَنَّهُم مَفتونينَ ، وإنّى لَصاحِبُهُم بِالأَمسِ كَما أنَا صاحِبُهُمُ اليَومَ . وَاللّهِ ما تَنْقِمُ مِنّا قُرَيشٌ إلّا أنَّ اللّهَ اختارَنا عَلَيهِم ، فَأدخَلناهُم فى حَيِّزِنا ، فَكانوا كَما قالَ الأَوَّلُ :

أدَمتَ لَعَمرى شُربَکَ المَحضَ صابِحا

وأكلَکَ بِالزُّبدِ المُقَشَّرَهَ البُجرا ونَحنُ وَهَبناکَ العَلاءَ ولَم تكُن

عَلِيّا وحُطنا حَولَکَ الجُردَ وَالسُّمرا (1)راجع : ج 9 ص 130 (خليل بن أحمد) . ج 3 ص 572 (تعذّر بعض الإصلاحات) .

5 / 4الحِرصُ7588.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الأمالى للطوسى عن مالک بن أوس:بَعَثَ [عَلِىٌّ عليه السلام]إلى طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ فَدَعاهُما ، ثُمَّ قالَ لَهُما : أ لَم تَأتِيانى وتُبايِعانى طائِعَينِ غَيرَ مُكرَهَينِ،فَما أنكَرتُم ! أ جَورٌ فى حُكمٍ، أوِ استِئثارٌ فى فَىءٍ؟ ! قالا : لَا . قالَ عليه السلام : أو فى أمرٍ دَعَوتُمانى إلَيهِ مِن أمرِ المُسلِمينَ فَقَصَرتُ عَنهُ؟ ! قالا : مَعاذَ اللّهِ .

قالَ عليه السلام : فَمَا الَّذى كَرِهتُما مِن أمرى حَتّى رَأَيتُما خِلافى ؟

قالا: خِلافَکَ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ فِى القَسمِ،وَانتِقاصَنا حَقَّنا مِنَ الفَىءِ ؛ جَعَلتَ حَظَّنا فِى الإِسلامِ كَحَظِّ غَيرِنا مِمّا أفاءَ اللّهُ عَلَينا بِسُيوفِنا مِمَّن هُوَ لَنا فَىءٌ فَسَوَّيتَ بَينَنا وبَينَهُم . (2) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 33 ، الإرشاد : ج 1 ص 248 ، الكافئه : ص20 ح 19 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 113 ح 89 .
2- .الأمالى للطوسى : ص 731 ح 1530 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 30 ح 9 .

5 / 4 حرص

7589.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در سخنرانی اش به هنگام حرکت کردن برای جنگ با بصریان، در نکوهش کسانی که علیه ایشان دست به شورش زدند : مرا با قریش چه کار؟ به خدا سوگند، با آنان در حال کفرشان جنگیدم و اینک، در حال فریب خوردگی شان هم با آنان می جنگم. به درستی که من دیروز همراه آنان بودم، چنان که امروز همراه آنانم.

به خدا سوگند ، انتقام قریش از ما جز بدان جهت نیست که خداوند ، ما را بر آنان برگزید و ما ، آنان را در حوزه آیین خود داخل کردیم. پس آنان چنان اند که آن شاعر جاهلی گفته است:

به جان خودم سوگند که صبحگاهان

نوشیدنی ات شیر خالص بود و خوراکت کره و خرمای بی هسته. این مقام بلند را به تو بخشیدیم و تو لایق مقام رفیع نبودی

ما بودیم که گِرد تو را با اسبان و نیزه ها گرفتیم .ر . ک : ج 3 ص 573 (دشواری پاره ای اصلاحات) . ج 9 ص 131 (خلیل بن احمد) .

5 / 4حرص7593.عنه علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از مالک بن اوس : [علی علیه السلام]به دنبال طلحه و زبیر فرستاد و آنان را فرا خواند . پس به آنان فرمود: «آیا شما دو نفر از روی میل و بدون اکراه به سراغ من نیامدید و با من بیعت نکردید؟ پس [در حکومت من]چه چیز را ناروا دیدید؟ آیا در داوری ستم کردم یا بیت المال را به خود اختصاص دادم؟».

گفتند : نه.

فرمود : «آیا مرا در کاری مربوط به مسلمانان فرا خواندید و کوتاهی کردم؟».

گفتند: پناه بر خدا!

فرمود : «پس کدام کارِ مرا خوش نمی دارید که به مخالفت با من برخاستید؟».

گفتند : این که تو با روش عمر بن خطّاب در تقسیم [بیت المال] ، مخالفت ورزیدی و سهم ما را از ثروت های عمومی کم ساختی و بهره ما را در اسلام ، از آنچه خداوند به واسطه شمشیرهای ما غنیمت قرار داد ، مانند دیگران قرار دادی؛ دیگرانی که خودْ [روزی] جزوِ غنیمت های ما بودند و میان ما و آنان به یک سانْ رفتار کردی.

.

7594.عنه عليه السلام :الجمل :صارا [طَلحَةُ وَالزَّبَيرُ] إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَخَطَبَ إلَيهِ طَلحَةُ ولايَةَ العِراقِ ، وطَلَبَ مِنهُ الزُّبَيرُ وِلايَةَ الشّامِ . فَأمسَکَ عليه السلام عَن إجابَتِهِما فى شَىءٍ مِن ذلِکَ . فَانصَرَفا وهُما ساخِطانِ مِنهُ ، فَعَرَفا ما كانَ غَلَبَ فى ظَنِّهِما قَبلُ مِن رَأيِهِ عليه السلام ، فَتَرَكاهُ يَومَينِ أو ثَلاثَةَ أيّامٍ ، ثُمَّ صارا إلَيهِ وَاستَأذَنا عَلَيهِ ، فَأذِنَ لَهُما ، وكانَ فى عُلِّيَّهٍ (1) فى دارِهِ ، فَصَعِدا إلَيهِ وجَلَسا عِندَهُ بَينَ يَدَيهِ ، وقالا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قَد عَرَفتَ حالَ هذِهِ الأزمِنَهِ وما نَحنُ فيهِ مِنَ الشِّدَّهِ ، وقَد جِئناکَ لِتَدفَعَ إلَينا شَيئا نُصلِحُ بِهِ أحوالَنا ، ونَقضى بِهِ حُقوقا عَلَينا !

فَقالَ عليه السلام : قَد عَرَفتُما مالِى بِيَنبُعَ (2) ، فَإِن شِئتُما كَتَبتُ لَكُما مِنهُ ما تَيَسَّرَ ! !

فَقالا : لا حاجَهَ لَنا فى مالِکَ بِيَنبُعَ .

فَقالَ لَهُما : فَما أصنَعُ ؟

فَقالا لَهُ : أعطِنا مِن بَيتِ المالِ شَيئا فيهِ لَنا كِفايَهٌ .

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : سُبحانَ اللّهِ ! وأَىُّ يَدٍ لى فى بَيتِ المالِ ! ذلِکَ لِلمُسلِمينَ ، وأنَا خازِنُهُم وأمينٌ لَهُم ، فَإِن شِئتُما رَقَيتُ المِنبَرَ وسَأَلتُهُم ذلِکَ مِمّا شِئتُما ، فَإِن أذِنوا فيهِ فَعَلتُ . وأنّى لى بِذلِکَ وهُوَ لِكافَّهِ المُسلِمينَ ؛ شاهِدِهِم وغائِبِهِم ! ! لكِنّى اُبلى لَكُما عُذرا .

قالا : ما كُنّا بِالَّذى يُكَلِّفُکَ ذلِکَ ، ولَو كَلَّفناكَهُ لَما أجابَکَ المُسلِمونَ .

فَقالَ لَهُما : فَما أصنَعُ ؟

قالا : سَمِعنا ما عِندَکَ . (3) .

1- .العُلِّيَّه: الغُرفه. وقال بعضهم: العِلِّيَّه بالكسر (الصحاح: ج 6 ص 2437 «علا»).
2- .يَنْبُع : بليده بالقرب من المدينه ، بها عيون وحضر وحصن(تقويم البلدان : ص 89) .
3- .الجمل : ص 164 .

7595.عنه علیه السلام :الجمل:طلحه و زبیر به سوی امیر مؤمنان رفتند . طلحه ، حکومت عراق را درخواست کرد و زبیر، حکومت شام را. علی علیه السلام هیچ یک از خواسته های آنان را نپذیرفت. آن دو خشمگینانه بازگشتند و نظر وی را که پیش از آن گمان می بردند ، فهمیدند. دو یا سه روز از او کناره گرفتند . پس نزد او رفتند و تقاضای ملاقات کردند. علی علیه السلام به آنان اذن داد . او (علی علیه السلام) در بالاخانه خود بود. آن دو بالا رفتند و در حضور او نشستند و گفتند: ای امیرمؤمنان! شرایط زمانه را می دانی و از گرفتاری ما باخبری . نزد تو آمده ایم تا چیزی به ما ببخشی تا به اوضاعمان سر و سامان دهیم و بتوانیم حقوقی را که بر گردن داریم، ادا کنیم.

علی علیه السلام فرمود: «شما از آنچه که من در منطقه یَنْبُع (1) دارم ، باخبرید . اگر می خواهید ، مقداری که ممکن است برای شما بنویسم».

گفتند: ما نیازی به ثروت [شخصی] تو در ینبع نداریم.

علی علیه السلام فرمود: «پس چه کنم؟».

گفتند: از بیت المال به ما مقداری اختصاص ده که زندگی ما را کفایت کند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: سبحان اللّه ! من چه اختیاری در بیت المال دارم؟ بیت المال، از آنِ مسلمانان است و من ، تنها خزانه دار و امین آنانم. اگر مایل باشید، بر منبر می روم و خواسته شما را از مردم می پرسم. اگر اجازه دادند ، انجام می دهم. من چه اختیاری نسبت بدان دارم؟ این برای تمام مسلمانان است، چه این جا باشند چه نباشند؛ لیکن من عذر خود را به شما گفتم».

آن دو گفتند: ما درصدد به زحمت انداختن تو نیستیم . اگر تو را بدین امر وا داریم ، مسلمانان تو را اجابت نخواهند کرد .

امام علیه السلام به آن دو فرمود: «پس من چه کنم؟».

گفتند: حرف هایت را شنیدیم. .

1- .شهرکی در نزدیکی مدینه که دارای چشمه ها و آبادانی و دژهاست (تقویم البلدان : ص 89) .

7596.الإمامُ الحسينُ عليه السلام :المناقب للخوارزمى عن أبى بشير الشيبانى :لَم يَكُن [بَعدَ بَيعَهِ عَلِىٍّ عليه السلام]إلّا يَسيرا حَتّى دَخَلَ عَلَيهِ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ، فَقالا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ أرضَنا أرضٌ شَديدَهٌ ، وعِيالَنا كَثيرٌ ، ونَفَقَتَنا قَليلَهٌ !

قالَ : أ لَم أقُل لَكُم إنّى لا اُعطى أحَدا دونَ أحَدٍ ؟ !

قالا : نَعَم .

قالَ : فَأْتونى بِأَصحابِكُم ، فَإن رَضوا بِذلِکَ أعطَيتُكُم ، وإلّا لَم اُعطِكُم دونَهُم . ولَو كانَ عِندى شَىءٌ أعطَيتُكُم مِنَ الَّذى لى؛ لَوِ انتَظَرتُم حَتّى يَخرُجَ عَطائى أعطَيتُكُم مِن عَطائى .

فَقالا : ما نُريدُ مِن مالِکَ شَيئا . وخَرَجا مِن عِندِهِ . فَلَم يَلبَثا إلّا قَليلاً حَتّى دَخَلا عَلَيهِ ، فَقالا : أ تَأذَنُ لَنا فِى العُمرَهِ ؟

قالَ : ما تُريدانِ العُمرَهَ ، ولكِن تُريدانِ الغُدرَهَ . (1)7597.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :دعائم الإسلام :رُوّينا عَن عَلِىٍّ عليه السلام أنَّهُ أمَرَ عَمَّارَ بنَ ياسِرٍ ، وعُبيدَ اللّهِ بنَ أبى رافِعٍ ، وأبَا الهَيثَمِ بنَ تَيِّهانَ ، أن يُقَسِّموا فَيئا بَينَ المُسلِمينَ ، وقالَ لَهُم : اِعدِلوا فيهِ ، ولا تُفَضِّلوا أحَدا عَلى أحَدٍ .

فَحَسَبوا ، فَوَجَدُوا الَّذى يُصيبُ كُلَّ رَجُلٍ مِنَ المُسلِمينَ ثَلاثَهَ دَنانيرَ ، فَأَعطَوُا النّاسَ . فَأقبَلَ إلَيهِم طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ، ومَعَ كُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا ابنُهُ ، فَدَفَعوا إلى كُلِّ واحِدٍ مِنهُم ثَلاثَهَ دَنانيرَ . فَقالَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ : لَيسَ هكَذا كانَ يُعطينا عُمَرُ ! فَهذا مِنكُم أو عَن أمرِ صاحِبِكُم ؟ قالوا : بَل هكَذا أمَرَنا أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام .

فَمَضَيا إلَيهِ ، فَوَجَداهُ فى بَعضِ أموالِهِ قائِما فِى الشَّمسِ عَلى أجيرٍ لَهُ يَعمَلُ بَينَ يَدَيهِ ، فَقالا : تَرى أن تَرتَفِعَ مَعَنا إلَى الظِّلِّ ؟ قالَ : نَعَم .

فَقالا لَهُ : إنّا أتَينا إلى عُمّالِکَ عَلى قِسمَهِ هذَا الفَىءِ ، فَأَعطَوا كُلَّ واحِدٍ مِنّا مِثلَ ما أعطَوا سائِرَ النّاسِ !

قالَ : وما تُريدانِ ؟ !

قالا : لَيسَ كَذلِکَ كانَ يُعطينا عُمَرُ !

قالَ : فَما كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُعطيكُما ؟ فَسَكَتا ، فَقالَ : أ لَيسَ كانَ صلى الله عليه و آله يَقسِمُ بِالسَّوِيَّهِ بَينَ المُسلِمينَ مِن غَيرِ زِيادَهٍ ؟ !

قالا : نَعَم .

قالَ : أفَسُنَّهُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أولى بِالاِتِّباع عِندَكُما ، أم سُنَّهُ عُمَرَ ؟ !

قالا : سُنَّهُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ولكِن يا أميرَ المُؤمِنينَ لَنا سابِقَهٌ وغَناءٌ وقَرابَهٌ ، فإِن رَأيتَ ألّا تُسَوّيَنا بِالنّاسِ فَافعَل .

قالَ : سابِقَتُكُما أسبَقُ ، أم سابِقَتى ؟ قالا : سابِقَتُکَ .

قالَ : فَقَرابَتُكُما أقرَبُ ، أم قَرابَتى ؟ قالا : قَرابَتُکَ .

قالَ : فَغَناؤُكُما أعظَمُ أم غَنائى ؟ قالا : بَل أنتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ أعظَمُ غَناءً .

قالَ : فَوَاللّهِ ، ما أنَا وأجيرى هذا فى هذَا المالِ إلّا بِمَنزِلَهٍ واحِدَهٍ ! ! (2) .

1- .المناقب للخوارزمى ، طبعه مكتبه نينوى : ص 112 وطبعه مؤسّسه النشر الإسلامى : ص 178 ح 216 وفيه جميع ضمائر المثنّى بصيغه الجمع ، تذكره الخواصّ : ص 59 نحوه وراجع الكافئه : ص 14 ح 12 و 13 .
2- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 384 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 111 نحوه وفيه من «قالا : ليس كذلک . . .» ، بحار الأنوار : ج 41 ص 116 ح 23 .

7598.عنه علیه السلام :المناقب ، خوارزمی به نقل از ابو بشیر شیبانی : از بیعت علی علیه السلام چیزی نگذشته بود که طلحه و زبیر، نزد او آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان! زمین ما زمینی سخت و ناهموار است و نانخور ما بسیار و درآمد ما اندک.

فرمود: «مگر به شما نگفتم من به هیچ کس چیزی نمی بخشم؟».

گفتند: چرا.

فرمود: «پس همکیشان خود را بیاورید . اگر بدین کار رضایت دادند ، به شما می بخشم ، وگرنه به شما تنها نخواهم داد، و اگر سرمایه ای نزد من باشد، از سهم خودم به شما خواهم داد . اگر صبر کنید تا سهم من به دست آید، از سهم خود به شما می بخشم».

گفتند: ما از سهم تو چیزی نمی خواهیم و از نزد او بیرون رفتند .

چند روزی نگذشت که دوباره بازگشتند و گفتند: آیا اجازه عمره به ما می دهی؟

فرمود: «شما قصد عمره ندارید ؛ بلکه قصد نیرنگ دارید».7591.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دعائم الإسلام:برای ما از علی علیه السلام گزارش شده است که به عمّار بن یاسر ، عبید اللّه بن ابی رافع و ابوهیثم بن تیّهان فرمان داد که غنیمتی را میان مسلمانان تقسیم کنند و به آنان فرمود: «در تقسیم آن، عدالت ورزید و کسی را بر کسی برتری ندهید».

آنان محاسبه کردند و دریافتند که به هریک از مسلمانان، سه دینار می رسد. پس آن را به مردم دادند. آن گاه طلحه و زبیر با پسرانشان آمدند. به هریک از آنان نیز سه دینار بخشیدند. طلحه و زبیر گفتند: عمر، این چنین به ما نمی داد. آیا این کار را خودسرانه می کنید یا دستور پیشوایتان است؟

گفتند: امیر مؤمنان به ما این چنین دستور داد.

طلحه و زبیر، نزد علی علیه السلام رفتند و او را بر سرِ یکی از زمین هایش زیر آفتاب یافتند که بر کارگری که در حضورش کار می کرد، نظارت

داشت.

گفتند: مایلی به سایه برویم؟

فرمود: «آری» .

آن گاه به وی گفتند: ما سراغ کارگزارانت در تقسیم این غنیمت رفتیم و آنان ، به اندازه دیگر مردم به ما بخشیدند؟

فرمود : «و شما چه می خواهید؟» .

گفتند: عُمر ، این چنین به ما نمی بخشید.

فرمود: «پیامبر خدا، چگونه به شما می بخشید؟».

ساکت شدند.

آن گاه فرمود: «آیا پیامبر خدا به طور برابر و بدون زیادی بین مسلمانان تقسیم نمی کرد؟».

گفتند: چرا.

فرمود : «به نظرتان روش پیامبر خدا برای پیروی شایسته تر است یا روش عمر؟» .

گفتند: روش پیامبر خدا؛ ولی ای امیرمؤمنان! ما دارای سابقه، دارایی و خویشاوندی هستیم . اگر می توانی ما را با مردمْ برابر نکنی ، چنین کن.

فرمود: «سابقه شما بیشتر است یا من؟» .

گفتند: سابقه تو.

فرمود: «خویشاوندی شما نزدیک تر است یا خویشاوندی من؟» .

گفتند: خویشاوندی تو.

فرمود: «بی نیازی شما بیشتر است یا من؟» .

گفتند: تو ای امیر مؤمنان ! بی نیازتری .

فرمود: «به خدا سوگند، من و این کارگر، در این غنیمت یکسانیم !». .

ص: 444

. .

ص: 445

. .

7592.امام على عليه السلام :مروج الذهب :لَمّا رَأى مُعاوِيَهُ القَتلَ فى أهلِ الشّامِ وكَلَبَ (1) أهلِ العِراقِ عَلَيهِم ، اِستَدعى بِالنُّعمانِ بنِ جَبَلَةَ التَّنوخِىِّ وكانَ صاحِبَ رايَهِ قَومِهِ فى تَنوخَ (2) وبَهراءَ (3) وقالَ لَهُ : لَقَد هَمَمتُ أن اُوَلِّىَ قَومَکَ مَن هُوَ خَيرٌ مِنکَ مُقدَما (4) ، وأنصَحُ مِنکَ دينا .

فَقالَ لَهُ النُّعمانُ : إنّا لَو كُنّا نَدعو قَومَنا إلى جَيشٍ مَجموعٍ لَكانَ فى كَسعِ (5) الرِّجالِ بَعضُ الأَناهِ (6) ، فَكَيفَ ونَحنُ نَدعوهُم إلى سُيوفٍ قاطِعَهٍ ، ورُدَينِيَّهٍ (7) شاجِرَهٍ ، وقَومٍ ذَوى بَصائِرَ نافِذَهٍ ! ! وَاللّهِ لَقَد نَصَحتُکَ عَلى نَفسى ، وآثَرتُ مُلکَکَ عَلى دينى ، وتَرَكتُ لِهَواکَ الرُّشدَ وأنَا أعرِفُهُ ، وحُدتُ عَنِ الحَقِّ وأنَا اُبصِرُهُ ، وما وُفِّقتُ لِرُشدٍ حينَ اُقاتِلُ عَلى مُلکِکَ ابنَ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأوَّلَ مُؤمِنٍ بِهِ ومُهاجِرٍ مَعَهُ ، ولَو أعطَيناهُ ما أعطَيناکَ لَكانَ أرأفَ بِالرَّعِيَّهِ ، وأجزَلَ فِى العَطِيَّهِ ، ولكِن قَد بَذَلنا لَکَ الأَمرَ ، ولابُدَّ مِن إتمامِهِ كانَ غَيّا أو رُشدا ، وحاشا أن يَكونَ رُشدا ، وسَنُقاتِلُ عَن تينِ الغَوطَهِ (8) وزَيتونِها ؛ إذ حُرِمنا أثمارَ الجَنَّهِ وأنهارَها . وخَرَجَ إلى قَومِهِ ، وصَمَدَ إلَى الحَربِ . (9) .

1- .كَلِب عليه كَلَبا : غضب (لسان العرب : ج 1 ص 723 «كلب») .
2- .تَنُوخ : حىّ من اليمن (لسان العرب : ج 3 ص 65 «نوخ») .
3- .بهراء : قبيله من اليمن (لسان العرب : ج 4 ص 85 «بهر») .
4- .يُقال: هو جَرىءُ المُقدَم: أى جرِىءٌ عِند الإقدام (تاج العروس: ج 17 ص 560 «قدم»).
5- .الكَسْع : أن تضرب بيدک أو برجلک بصدر قدمک على دُبر إنسان أو شىء (لسان العرب: ج 8 ص 309 «كسع») .
6- .الأناه : الحِلم والوقار (لسان العرب : ج 14 ص 48 «أنى») .
7- .رُدَيْنه : امرأه فى الجاهليّه كانت تسوِّى الرماح بخطّ هَجَر ، إليها نسبت الرماح الرُدينيه (تاج العروس: ج 18 ص 232 «ردن») .
8- .الغوطه : الكوره التى منها دمشق . والغوطه كلّها أشجار وأنهار متّصله(معجم البلدان : ج 4 ص 219) .
9- .مروج الذهب : ج 2 ص 394 .

7593.امام علی علیه السلام :مروج الذهب:وقتی معاویه کشته شدن شامیان و خشم گرفتنِ مردم عراق را بر آنها دید، نعمان بن جَبَله تَنوخی را که پرچمدار قوم خود در ناحیه ای از یمن در قبیله بَهْراء بود فرا خواند و به وی گفت: تصمیم گرفته ام فردی کاراتر از تو را که دینش خالص تر از تو باشد ، بر قبیله ات بگمارم .

نعمان به وی گفت: به راستی که اگر قوم خود را به پیوستن به سپاهی گِرد آمده فرا می خواندیم، در واداشتن آنان ، سستی و تأنّی مشهود بود؛ چه رسد که آنان را به سوی شمشیرهای بُرنده و نیزه های رُدَیْنی (1) مُشبّک [بر اثر فراوانی فرورفتگی در یکدیگر]و مردمانی تیزبین فرا می خوانیم . به خدا سوگند ، من خیر و صلاح تو را بر خودم ترجیح دادم و فرمان روایی تو را بر دین خود برگزیدم. خوش بختی و کمال را در راه خواسته های تو رها ساختم ، با این که آن را می شناختم و از حق کناره گرفتم ، با این که آن را می دیدم و به هیچ کمالی توفیق نیافتم ، آن گاه که به خاطر حکومت تو ، با پسر عموی پیامبر خدا و نخستین ایمان آورنده به او و هجرت کننده با او جنگیدم.

[ای معاویه !] اگر آنچه را در اختیار تو گذاردیم، در اختیار او می گذاشتم، با مردم ، بسیار مهربان تر بود و بیشتر می بخشید ؛ ولی ما کار را به تو واگذار کردیم و چاره ای جز به پایان بُردن آن نیست ؛ خواه گم راهی باشد و خواه کمال و پیشرفت ، و حاشا که کمال و پیشرفت باشد! و به زودی برای انجیر و زیتون غوطه (2) خواهیم جنگید ؛ زیرا از میوه ها و نهرهای بهشت ، محروم شده ایم !

آن گاه به سوی قومش رفت و آهنگ جنگ کرد. .

1- .رُدَیْنی : رُدَیْنه ، نام زنی است که در جاهلیت، نیزه های «خِطّ» (در بحرین قدیم) را صاف می کرد . از این رو ، این نیزه ها به وی منسوب شده بود (تاج العروس : ج 18 ص 232) .
2- .غوطه : ناحیه ای که دمشق بخشی از آن بود و پُر از درختان به هم پیوسته بود (معجم البلدان : ج4 ص 219) .

راجع : ص 550 (تأهّب الناكثين للخروج على الإمام) .

5 / 5الجَهالَةُ7597.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كتابٍ لَهُ إلى عَقيلٍ : ألا وإنَّ العَرَبَ قَدِ اجتَمَعَت عَلى حَربِ أخيكَ اليَومَ اجتِماعَها عَلى حَربِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله قَبلَ اليَومِ ، فَأصبَحوا قَد جَهِلوا حَقَّهُ ، وجَحَدوا فَضلَهُ . (1)7598.امام صادق عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أبى البخترى الطائى :أطافَت ضَبَّهُ والأَزدُ بِعائِشَةَ يَومَ الجَمَلِ ، وإذا رِجالٌ مِنَ الأَزدِ يأخُذونَ بَعرَ الجَمَلِ فَيَفُتّونَهُ ويَشُمّونَهُ ، ويَقولونَ : بَعرُ جَمَلِ اُمِّنا ريحُهُ رِيحُ المِسكِ ! (2)7599.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :مروج الذهب فى وَصفِ مُعاوِيَةَ : وبَلَغَ مِن إحكامِهِ لِلسِّياسَهِ وإتقانِهِ لَها وَاجتِذابِهِ قُلوبَ خَواصِّهِ وعَوامِّهِ أنَّ رَجُلاً مِن أهلِ الكوفَهِ دَخَلَ عَلى بَعيرٍ لَهُ إلى دِمَشقَ في حَالَهِ مُنصَرَفِهِم عَن صِفّينَ فَتَعَلَّقَ بِهِ رَجُلٌ مِن دِمَشقَ ، فَقالَ : هذِهِ ناقَتى ، اُخِذَت مِنّى بِصِفّينَ !

فَارتَفَعَ أمرُهُما إلى مُعاوِيَهَ ، وأقامَ الدِّمَشقِىُّ خَمسينَ رَجُلاً بَيِّنَهً يَشهَدون أنَّها ناقَتُهُ . فَقَضى مُعاوِيَهُ عَلَى الكوفِىِّ ، وأمَرَهُ بِتَسليمِ البَعيرِ إلَيهِ .

فَقالَ الكوفِىُّ : أصلَحَكَ اللّهُ ، إنَّهُ جَمَلٌ ، ولَيسَ بِناقَهٍ !

فَقالَ مُعاوِيَهُ : هذا حُكمٌ قَد مَضى . ودَسَّ إلَى الكوفِىِّ بَعدَ تَفَرُّقِهِم فَأَحضَرَهُ ، وسَأَلَهُ عَن ثَمَنِ بَعيرِهِ ، فَدَفَعَ إلَيهِ ضِعفَهُ ، وبَرَّهُ وأحسَنَ إلَيهِ ، وقالَ لَهُ : أبلِغ عَلِيّا أنّى اُقاتِلُهُ بِمِئَهِ ألفٍ ، ما فيهِم مَن يُفَرِّقُ بَينَ النّاقَهِ وَالجَمَلِ ! !

وقَد بَلَغَ مِن أمرِهِم فى طاعَتِهِم لَهُ أنَّهُ صَلّى بِهِم عِندَ مَسيرِهِم إلى صِفّينَ الجُمُعَهَ فى يَومِ الأَربِعاءِ ، وأعاروهُ رُؤوسَهُم عِندَ القِتالِ ، وحَمَلوهُ بِها ، ورَكَنوا إلى قَولِ عَمرِو بنِ العاصِ : إنَّ عَلِيّا هُوَ الَّذِى قَتَلَ عَمّارَ بنَ ياسِرٍ حينَ أخرَجَهُ لِنُصرَتِهِ . ثُمَّ ارتَقى بِهِمُ الأَمرُ فى طاعَتِهِ إلى أن جَعَلوا لَعَن عَلِىٍّ سُنَّهً ؛ يَنشَأُ عَلَيهَا الصَّغيرُ ، ويَهلِكُ عَلَيهَا الكَبيرُ . (3) .

1- .الغارات : ج 2 ص 431 عن زيد بن وهب ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 119 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 75 نحوه وفيه «قريشا» بدل «العرب» وراجع نهج البلاغه : الكتاب 36 .

2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 522 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 340 ، نهايه الأرب : ج 20 ص 72 كلاهما نحوه .
3- .مروج الذهب : ج 3 ص 41 .

5 / 5 نادانی

ر . ک : ص 551 (آمادگی ناکثین برای شورش بر ضد امام) .

5 / 5نادانی7600.امام زین العابدین علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به عقیل : بدان که اعراب، امروز بر جنگ با برادرت گرد آمده اند، چنان که دیروز بر جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله گِرد آمدند. اینان، حق او (برادرت) را نشناختند و برتری اش را مغرضانه انکار کردند.7601.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابو البختری طایی : در روز جنگ جمل، دو قبیله ضِبَّه و اَزْد، دور عایشه را گرفتند. در این میان، مردانی از قبیله اَزْد، سرگین شتر [عایشه] را بر می داشتند، آن را خُرد کرده، می بوییدند و می گفتند : سرگین شتر مادرمان بوی مُشک دارد .7602.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (فی دعاءٍ عَلَّمَهُ لِکُمیلٍ) مروج الذهب در وصف معاویه : در اتقان و محکم کاری وی در سیاست و جذب دل های خواص و عوام ، بدان جا رسید که مردی از کوفه به هنگام بازگشت شامیان از صِفّین ، با شتری نر (بَعیر) ، وارد دمشق شد . مردی دمشقی او را گرفت و گفت: این ناقه (ماده شتر) از آنِ من است . در صفّین از من به غارت رفته است .

نزاع آنان بالا گرفت تا به معاویه رسید. مرد دمشقی پنجاه مرد را به عنوان گواه آورد که شهادت دهند که شتر، از آنِ اوست.

معاویه به زیان مرد کوفی داوری کرد و دستور داد تا شتر را به مرد دمشقی تحویل دهد.

مرد کوفی گفت: خداوند ، تو را اصلاح کند! این ، شترِ نر است ، نه شترِ ماده (بعیر است ، و نه ناقه) .

معاویه گفت: این ، حکمی است که صادر شده است و پس از پراکنده شدن مردم ، به طور پنهانی مرد کوفی را حاضر کرد و از او قیمت شترش را پرسید و دو برابر آن را به او داد و با وی نیکی و احسان کرد و به او گفت : به علی بگو که من با صد هزار نفر با او می جنگم که در میان آنان، کسی نیست که شترِ ماده را از نر تشخیص دهد!

میزان پیروی شامیان از معاویه بدان جا رسیده بود که به هنگام حرکت به سوی صفّین، نماز جمعه را در روز چهارشنبه برایشان به جای آورد و آنان، سر و جان خود را در اختیار معاویه گذاشتند و او را به جنگ وا داشتند و به سخن عمرو بن عاص اعتماد کردند که [گفت] : علی، عمّار بن یاسر را کشته است؛ زیرا برای یاری خود، او را به جنگ آورده است.

نیز اطاعت و پیروی آنان تا بدان جا رسید که لعن نمودنِ علی علیه السلام را سنّت قرار دادند و خردسالان آنها بر آن [سنّت] ، رشد یافتند و پیرمردان آنها با آن از دنیا رفتند.

.

ص: 450

راجع : ج 12 ص 296 (بواعث بغضه) . ج 2 ص 574 (بغض قريش) .

.

ر . ک : ج 12 ص 297 (انگیزه های دشمنی با امام علی) . ج 2 ص 575 (دشمنی قریش) .

.

الفصل السادس : أهداف الإمام فى قتال البغاه6 / 1إحياءُ الدّين7604.امام على عليه السلام :مسند ابن حنبل عن أبى سعيدٍ الخدرىّ:كُنّا جُلوسا نَنتَظِرُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَخَرَجَ عَلَينا مِن بَعضِ بُيوتِ نِسائه قالَ : فَقُمنا مَعَهُ ، فَانقَطَعَت نَعلُهُ فَتَخَلَّفَ عَلَيها عَلِىٌّ يَخصِفُها ، فَمَضى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ومَضَينا مَعَهُ ، ثُمَّ قامَ يَنتَظِرُهُ ، وقُمنا مَعَهُ .

فَقالَ : إنَّ مِنكُم مَن يُقاتِلُ عَلى تَأويلِ هذَا القُرآنِ كَما قاتَلتُ عَلى تَنزيلِهِ ، فَاستَشرَفنا وفينا أبو بكرٍ وعُمَرُ ، فَقالَ : لا ، ولكِنَّهُ خاصِفُ النَّعلِ .

قالَ : فَجِئنا نُبَشِّرُهُ ، قال : وكَأَنَّهُ قَد سَمِعَهُ . (1) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 4 ص 163 ح 11773 و ص 68 ح 11289 ، مسند أبى يعلى : ج 2 ص 29 ح 1081 وفيهما من «إنّ منكم . . .» ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 637 ح 1083 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 132 ح 4621 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 286 ح 155 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 497 ح 19 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 67 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 426 الرقم 3277 عن عبد الرحمن بن بشير و ج 4 ص 107 ح 3789 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 207 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 305 ؛ الكافى : ج 5 ص 12 ح 2 ، تهذيب الأحكام : ج 4 ص 116 ح 3361 و ج 6 ص 137 ح 230 والثلاثه الأخيره عن حفص بن غياث عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام ، تحف العقول : ص290 عن الإمام الباقر عليه السلام ، الملاحم والفتن : ص330 ح 480 وفى الخمسه الأخيره من «إنّ منكم . . .» ، الأمالى للطوسى : ص 254 ح 458 كلّها نحوه وراجع الجعفريّات : ص 198 .

فصل ششم : اهداف امام علی در نبرد با سرکشان

6 / 1 زنده نگه داشتن دین

فصل ششم : اهداف امام علی در نبرد با سرکشان6 / 1زنده نگه داشتن دین7608.عنه علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از ابو سعید خُدْری : ما نشسته بودیم و انتظار پیامبر خدا را می کشیدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه یکی از زنانش به سوی ما بیرون آمد. ما به همراه او به پا خاستیم که کفشش پاره شد. علی علیه السلام ماند تا آن را وصله زند و پیامبر خدا رفت و ما به همراه او رفتیم . آن گاه ایستاد و انتظار علی علیه السلام را می کشید و ما هم با او ایستادیم.

سپس فرمود : «کسی از شما بر سرِ تأویل (1) این قرآن خواهد جنگید ، چنان که من بر تنزیل 2 آن جنگیدم».

ما به پا خاستیم و در میان ما ابو بکر و عمر نیز بودند.

آن گاه فرمود: «[شما] نه ؛ بلکه آن وصله کننده کفش [بر سرِ تأویل می جنگد]» .

به نزد او (علی علیه السلام) آمدیم ، تا مژده اش دهیم ؛ ولی گویا آن را شنیده بود.

.

1- .. تأویل و تنزیل به معنای باطن و ظاهر قرآن است . (م)

7609.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام زين العابدين عليه السلام :اِنقَطَعَ شِسعُ (1) نَعلِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَدَفَعَها إلى عَلِيٍّ عليه السلام يُصلِحُها ، ثُمَّ مَشى فى نَعلٍ واحِدَهٍ غَلوَةً (2) أو نَحوَها ، وأقبَلَ عَلى أصحابِهِ فَقالَ : إنَّ مِنكُم مَن يُقاتِلُ عَلى التَّأويلِ كَما قاتَلَ مَعى عَلَى التَّنزيلِ !

فَقالَ أبو بَكرٍ : أنَا ذاکَ ، يا رَسولَ اللّهِ ؟ ! قالَ : لا . فَقالَ عُمَرُ : فَأَنَا يا رَسولَ اللّهِ ؟ ! قالَ : لا . فَأمسکَ القَومُ ، ونَظَرَ بَعضُهُم إلى بَعضٍ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لكِنَّهُ خاصِفُ النَّعلِ وأومَأَ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وإنَّهُ المُقاتِلُ عَلَى التَّأويلِ إذا تُرِكَت سُنَّتى ونُبِذَت ، وحُرِّفَ كِتابُ اللّهِ ، وتَكَلَّمَ فِى الدّينِ مَن لَيسَ لَهُ ذلِکَ ، فَيُقاتِلُهُم عَلِيٌّ عليه السلام عَلى إحياءِ دينِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . (3)7610.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (لأبى ذَرٍّ) الإمام الباقر عليه السلام :جاءَ رَجُلٌ إلى عَلِيٍّ عليه السلام وهُوَ عَلى مِنبَرِهِ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ تَأذَنُ لى أن أتَكَلَّمَ بِما سَمِعتُ عَن عَمّارِ بنِ ياسِرٍ يَرويهِ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَقالَ : اِتَّقُوا اللّهَ ولاَتَقولوا عَلى عَمّارٍ إلّا ما قالَهُ حَتّى قالَ ذلِکَ ثَلاثَ مَرّاتٍ ثُمَّ قالَ لَهُ : تكَلَّم .

قالَ : سَمِعتُ عَمّارا يَقولُ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : أنَا اُقاتِلُ عَلَى التَّنزيلِ ، وَعَلِيٌّ يُقاتِلُ عَلَى التَّأويلِ .

فَقالَ عليه السلام : صَدَقَ عَمّارٌ ورَبِّ الكَعبَهِ، إنَّ هذِهِ عِندى لَفى ألفِ كَلِمَهٍ تَتبَعُ كُلَّ كَلِمَهٍ ألفُ كَلِمَهٍ . (4)7611.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :المناقب للخوارزمى عن أبى ذرّ الغفارى :كُنتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ بِبَقيعِ الغَرقَدِ (5) ، فَقالَ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، إنَّ فيكُم رَجُلاً يُقاتِلُ النّاسَ مِن بَعدى عَلى تَأويلِ القُرآنِ كَما قاتَلتُ المُشرِكينَ عَلى تَنزيلِهِ ، وهُم يَشهَدونَ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ ، فَيَكبُرُ قَتلُهُم عَلَى النّاسِ ، حَتّى يَطعَنوا عَلى وَلِيِّ اللّهِ ، ويَسخَطوا عَمَلَهُ كَما سَخِطَ موسى أمرَ السَّفينَهِ وقَتلَ الغُلامِ وأمرَ الجِدارِ ، وكانَ خَرقُ السَّفينَهِ وقَتلُ الغُلامِ وإقامَهُ الجِدارِ للّهِ رضِىً ، وسَخِطَ ذلِکَ موسى .

أرادَ بِالرَّجُلِ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام . (6) .

1- .شِسْع النعل: قِبالَها الذى يُشدّ إلى زمامها، والزمام: السَّير الذى يُعقد فيه الشِسع (لسان العرب: ج 8 ص 180 «شسع»).
2- .الغَلْوَه : قدر رميه بسهم (لسان العرب : ج 15 ص 132 «غلا») .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 123 عن جابر بن يزيد ، كشف الغمّه : ج 1 ص 211 كلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام ، كشف اليقين : ص 165 ح 175 من دون إسنادٍ إلى المعصوم ، بحار الأنوار : ج 32 ص 299 ح 260 .
4- .الخصال : ص 650 ح 48 عن جابر بن يزيد الجعفى ، بصائر الدرجات : ص 309 ح 5 عن جابر .
5- .بَقِيْعُ الغَرْقَد : موضع بظاهر المدينه فيه قبور أهلها (النهايه : ج 1 ص 146 «بقع») .
6- .المناقب للخوارزمى : ص 88 ح 78 ، كفايه الطالب : ص 334 ، الفردوس : ج 4 ص 368 ح 7068 نحوه ؛ تفسير فرات : ص 200 ح 262 وليس فيهما «أراد بالرجل علىّ بن أبى طالب عليه السلام » .

7612.عنه علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام :بندِ کفش پیامبر خدا پاره شد . آن را به علی علیه السلام داد تا تعمیر کند. سپس با یک [لنگه] کفش به اندازه فاصله پرتاب یک تیر یا چیزی نزدیک به آن ، راه رفت و سپس روی به یارانش کرد و فرمود : «در میان شما کسی است که برای تأویل می جنگد ، چنان که به همراه من بر سرِ تنزیل جنگید».

ابو بکر گفت: ای پیامبر خدا ! آیا آن شخصْ منم؟

فرمود : «نه».

سپس عمر گفت : ای پیامبر خدا ! آیا منم؟

فرمود : «نه».

مردم [از سخن گفتن] خودداری کردند و یکدیگر را نگاه کردند .

آن گاه پیامبر خدا فرمود : «ولی آن [که برای تأویل می جنگد] ، وصله کننده کفش است» و به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد و افزود : «به درستی که اوست جنگ کننده بر تأویل ، آن گاه که سنّت من رها شود و کنار نهاده شود و [مقاصد واقعی]کتاب خدا را تحریف کنند و کسانی که صلاحیت ندارند، درباره دینْ سخن گویند و علی ، برای زنده نگه داشتن دین خداوند عز و جل با آنان می جنگد».7606.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام برفراز منبر بود که مردی به سوی او آمد و گفت : ای امیر مؤمنان ! آیا به من اجازه می دهی درباره آنچه از عمّار بن یاسر شنیدم که او از پیامبر خدا روایت می کرد ، سخن گویم؟

[امام علی علیه السلام] فرمود: «از خداوند ، پروا کنید و به عمّار، چیزی جز آنچه را گفته ، نسبت مَدهید» و این را سه بار تکرار کرد . سپس به آن مرد فرمود : «بگو».

مرد گفت : از عمّار شنیدم که می گفت : شنیدم که پیامبر خدا می فرمود : «من برای تنزیل می جنگم و علی، برای تأویل خواهد جنگید».

[امام علی علیه السلام] فرمود: «به پروردگار کعبه سوگند که عمّار ، درست گفت! به درستی که آن [تأویل قرآن]در هزار کلمه نزد من است که در پیِ هر کلمه، هزار کلمه است».7607.امام علی علیه السلام :المناقب ، خوارزمی به نقل از ابوذر غِفاری : همراه پیامبر خدا در گورستان بقیع بودم که فرمود : «سوگند به آن که جانم در دست اوست ، در میان شما مردی است که پس از من با مردم [به ظاهر مسلمان]برای تأویل قرآن می جنگد ، چنان که من با مشرکان برای تنزیل قرآن جنگیدم و آنان کسانی اند که به یگانگی خداوند ، شهادت می دهند. از این رو ، کشتن آنان در نظر مردم ، سنگین است تا آن جا که بر ولیّ خدا طعن می زنند و از کارش به خشم می آیند ، چنان که موسی ، در داستان کِشتی و کُشتن نوجوان و آن دیوار، خشمگین شد؛ ولی سوراخ کردن کِشتی و کُشتن نوجوان و بر افراشتن دیوار ، برای خشنودی خداوند بود ؛ اگرچه موسی را به خشم آورد» و منظور او از آن مرد [که برای تأویل می جنگد] ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. .

7608.امام على عليه السلام :كفايه الأثر عن أنس بن مالک :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : أوصياءُ الأنبِياءِ الّذينَ [يَقومونَ مِن] (1) بَعدِهِم بِقَضاءِ دُيونِهِم ، وإنجازِ عِداتِهِم ، ويُقاتِلونَ عَلى سُنَّتِهِم .

ثُمَّ التَفَتَ إلى عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقالَ : أنتَ وَصِيّى ، وأخى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، تَقضى دَينى ، وتَنحو (2) عِداتى ، وتُقاتِلُ عَلى سُنَّتى ؛ تُقاتِلُ عَلَى التَّأويلِ كَما قاتَلتُ عَلَى التَّنزيلِ . (3)7609.امام صادق عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أيُّهَا النّاسُ ! لا اُلفِيَنَّكُم بَعدى تَرجِعونَ كُفّارا ؛ يَضرِبُ بَعضُكُم رِقابَ بَعضٍ ، فَتَلقَونى فى كَتيبَهٍ كَمَجَرِّ السَّيلِ الجَرّارِ ! ألا وإنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ أخى ، ووَصِيّى ، يُقاتِلُ بَعدى عَلى تَأويلِ القُرآنِ كَما قاتَلتُ عَلى تَنزيلِهِ . (4) .

1- .سقط ما بين المعقوفين من المصدر ، وأثبتناه من بحار الأنوار.
2- .كذا ، وفى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر : «وتُنجِزُ» .
3- .كفايه الأثر : ص 75 ، بحار الأنوار : ج 36 ص 311 ح 152 وراجع الأمالى للطوسى : ص 351 ح 726 والطرائف : ص 521 والصراط المستقيم : ص 87 والمناقب للخوارزمى : ص 61 ح 31 وينابيع المودّه : ج 3 ص 278 ح 2 .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 180 ، بحار الأنوار : ج 22 ص 46 ح 19 .

7610.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به ابوذر) کفایه الأثر به نقل از اَنَس بن مالک : شنیدم که پیامبر خدا می فرمود: «اوصیای پیامبران ، کسانی اند که پس از آنان به ادای دیون آنان و به عملی کردن وعده های آنان برمی خیزند و برای برپایی سنّت آنان، نبرد می کنند».

آن گاه رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «تو وصی و برادر من در دنیا و آخرتی ، دَین مرا می پردازی و وعده هایم را عملی می سازی ، و برای برپایی سنّت من جنگ می کنی. برای تأویل [قرآن] می جنگی ، چنان که من بر سر تنزیل [قرآن] جنگیدم».7611.امام علی علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! نبینم که پس از من به کفر باز گردید و برخی از شما گردن برخی را بزنند ؛ چرا که مرا ملاقات می کنید در میان لشکری، مانند آبْ راه سیلی کُشنده. بدانید که علی بن ابی طالب، برادر و وصیّ من است که پس از من برای تأویل قرآن می جنگد ، چنان که من برای تنزیل آن جنگیدم. .

7612.امام على عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ . . . تُقاتِلُ بَعدى عَلى التَّأويلِ كَما قاتَلتُ عَلَى التَّنزيلِ . (1)7613.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله :أنَا اُقاتِلُ عَلى تَنزيلِ القُرآنِ ، وعَلِىٌّ يُقاتِلُ عَلى تَأويلِ القُرآنِ . (2)7614.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : عَجَبا لِسَعدٍ وابنِ عُمَرَ ؛ يَزعُمانِ أنّى اُحارِبُ عَلَى الدُّنيا ! ! أفَكانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُحارِبُ عَلَى الدُّنيا ؟ ! فَإن زَعَما أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حارَبَ لِتَكسيرِ الأصنامِ ، وعِبادَهِ الرَّحمنِ ، فَإنَّما حارَبتُ لِدَفعِ الضَّلالِ ، وَالنَّهىِ عَنِ الفَحشاءِ وَالفَسادِ . أفَمِثلى يُزَنُّ (3) بِحُبِّ الدُّنيا ! وَاللّهِ ، لَو تَمَثَّلَت لى بَشَرا سَوِيّا لَضَرَبتُها بِالسَّيفِ ! (4)6 / 2الدِّفاعُ عَنِ السُّنَّهِ7614.امام صادق عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ أخى ، وأبو وُلدى ، تُقاتِلُ عَن سُنَّتى ، وتُبرِئُ ذِمَّتى . (5)7615.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :طَلَبَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَوَجَدَنى فى حائِطٍ نائِما ، فَضَرَبَنى بِرِجلِهِ ، قالَ : قُم ، فَوَاللّهِ لَاُرضِيَنَّکَ ! أنتَ أخى ، وأبو وُلدى ، تُقاتِلُ عَلى سُنَّتى . مَن ماتَ عَلى عَهدى فَهُوَ فى كَنزِ اللّهِ ، ومَن ماتَ عَلى عَهدِکَ فَقَد قَضى نَحبَهُ ، ومَن ماتَ بِحُبِّکَ بَعدَ مَوتِکَ خَتَمَ اللّهُ لَهُ بِالأمنِ وَالإيمانِ ما طَلَعَت شَمسٌ أو غَرَبَت . (6) .

1- .كفايه الأثر : ص 135 عن سعد بن مالک ، الجمل : ص 80 ، بشاره المصطفى : ص 142 عن ابن عبّاس ، المسترشد : ص 429 ح 142 ، عوالى اللآلى : ج 4 ص 87 ح 17 كلّها نحوه ؛ الصواعق المحرقه : ص 123 عن أبى سعيد الخدرى .
2- .الفردوس : ج1 ص46 ح115 عن وهب بن صيفى ، كنز العمّال: ج 11 ص 613 ح 32968 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 218 عن زيد بن أرقم .
3- .زَنَّهُ بكذا : إذا اتّهمه به وظنّه فيه (النهايه : ج 2 ص 316 «زنن») .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 328 ح 765 .
5- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 271 ح 524 عن أبى المغيره عن الإمام علىّ عليه السلام ، المناقب لابن المغازلى : ص 238 ح 285 ؛ الأمالى للصدوق : ص 156 ح 150 ، بشاره المصطفى : ص 155 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 179 كلّها عن جابر بن عبد اللّه وفيها ذيله .

6- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 656 ح 1118 عن أبى المغيره ، الصواعق المحرقه : ص 126 ، ذخائر العقبى : ص 124 وفيهما «كنز الجنّه» بدل «كنز اللّه » .

6 / 2 دفاع از سنّت

7616.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو... پس از من برای تأویل می جنگی، چنان که من برای تنزیل جنگیدم.7617.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من برای تنزیل قرآن می جنگم و علی، برای تأویل قرآن می جنگد.7618.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : شگفتا از سعد و فرزند عمر! ادّعا می کنند که من برای دنیا می جنگم! آیا پیامبر خدا برای دنیا می جنگید؟! اگر بر این باورند که پیامبر خدا برای شکستن بت ها و عبادت خداوند رحمان جنگید ، همانا من برای از میان برداشتن گم راهی و بازداشتن از فساد و فحشا می جنگم. آیا کسی مانند من ، به دنیا دوستی متهم می شود؟! به خدا سوگند، اگر دنیا برای من در قالب انسانی زیبا مجسّم شود، آن را با شمشیر خواهم زد.6 / 2دفاع از سنّت7617.امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [خطاب] به علی علیه السلام : تو برادر من و پدر فرزندان منی . در دفاع از سنّت من می جنگی و آنچه را بر عهده من است ، ادا می کنی.7618.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا در جستجوی من بود تا این که مرا در بُستانی در حال خواب یافت. پایش را بر من زد و فرمود : «برخیز . به خدا سوگند ، تو را خشنود می سازم! تو برادر من و پدر فرزندان منی که در دفاع از سنّت من می جنگی. آن که بر پیمان من بمیرد، در گنجینه الهی خواهد بود، و آن که بر پیمان تو جان دهد، عهد خود را ادا کرده است، و آن که پس از مرگِ تو، با دوستی تو بمیرد، خداوند تا زمانی که خورشیدْ طلوع و غروب می کند، زندگی اش را به امنیت و ایمان ختم خواهد کرد.

.

6 / 3مُكافَحَةُ البِدعَةِ7621.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ قَد كَتَبَ عَلَيکَ جِهادَ المَفتونينَ ، كَما كَتَبَ عَلَىَّ جِهادَ المُشرِكينَ .

فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما هذِهِ الفِتنَةُ الَّتى كُتِبَ عَلَىَّ فيهَا الجِهادُ ؟

قالَ : قَومٌ يَشهَدونَ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنّى رَسولُ اللّهِ ، وهُم مُخالِفونَ لِلسُنَّهِ .

فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ : فَعَلامَ اُقاتِلُهُم وهُم يَشهَدونَ كَما أشهَدُ ؟ !

قالَ : عَلَى الإحداثِ فِى الدّينِ ، ومُخالَفَهِ الأَمرِ .

فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّکَ كُنتَ وعَدتَنِى الشَّهادَةَ ، فَاسأَلِ اللّهَ أن يُعَجِّلَها لى بَينَ يَدَيکَ .

قالَ : فَمَن يُقاتِلُ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ ؟ ! (1)7622.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :الأمالى للطوسى عن أبى سعيدٍ الخدرىّ :أخبَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا بِما يَلقى بَعدَهُ ، فَبَكى عليه السلام وقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أسأَلُکَ بِحَقّى عَلَيکَ ، وقَرابَتى مِنکَ ، وحَقِّ صُحبَتى إيّاکَ ، لَمّا دَعَوتَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أن يَقبِضَنى إلَيهِ ؟

فَقالَ صلى الله عليه و آله : أ تَسأَ لُنى أن أدعُوَ رَبّى لِأَجَلٍ مُؤَجَّلٍ ؟

قالَ : فَعَلامَ اُقاتِلُهُم ؟ قالَ : عَلَى الإِحداثِ فِى الدّينِ . (2) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 206 .
2- .الأمالى للطوسى : ص 501 ح 1098 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 218 وفيه ذيله ؛ المناقب للخوارزمى : ص 175 ح 211 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 108 نحوه .

6 / 3 پیکار با بدعت ها

6 / 3پیکار با بدعت ها7622.امام کاظم علیه السلام :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود: «به درستی که خداوند ، جهاد علیه فریب خوردگان را بر تو واجب ساخته است، چنان که جهاد با مشرکان را بر من واجب کرد».

گفتم: ای پیامبر خدا ! آن فتنه ای که جنگ در آن بر من واجب شده ، چیست؟

فرمود: «گروهی هستند که به یگانگی خدا و فرستاده خدا بودنِ من گواهی می دهند ؛ ولی با سنّت من مخالف اند».

گفتم: ای پیامبر خدا! بر چه [جرمی] با آنان بجنگم ، با این که آنان چیزی را گواهی می دهند که من گواهی می دهم؟

فرمود: «به جرم بدعت گذاری در دین و مخالفت با امر [الهی]».

گفتم: ای پیامبر خدا ! به درستی که مرا وعده شهادت دادی . از خداوند بخواه که آن را پیش اندازد و در رکاب تو قرار دهد».

فرمود: «آن گاه چه کسی با ناکثین، قاسطین و مارقین پیکار کند؟».7623.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (مِن وَصایاهُ لکُمَیلٍ) الأمالی ، طوسی به نقل از ابو سعید خُدْری : پیامبر خدا، به علی علیه السلام از آنچه پس از او با آن رو به رو می شود ، خبر داد .

علی علیه السلام گریست و گفت: ای پیامبر خدا ! از تو می خواهم به حقّی که بر تو دارم و خویشاوندی ام و حق مصاحبت و همراهی با تو ، آن گاه که خداوند عز و جل را می خوانی ، از او بخواه که مرا به سوی خود بَرَد.

فرمود: «از من می خواهی که درباره اجلی که وقت معیّن دارد ، پروردگارم را بخوانم؟».

گفت: پس بر چه [جرمی] با آنان پیکار کنم؟

فرمود: «به جرم بدعتگذاری در دین».

.

6 / 4مُكافَحَةُ الفُجورِ7623.امام على عليه السلام (در سفارش به كميل) المستدرک على الصحيحين عن جابر بن عبد اللّه :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ آخِذٌ بِضَبعِ (1) عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وهُوَ يَقولُ : «هذا أميرُ البَرَرَةِ ، قاتِلُ الفَجَرةِ ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ ، مَخذولٌ مَن خَذَلَهُ» ، ثُمَّ مَدَّ بِها صَوتَهُ . (2)7624.امام زين العابدين عليه السلام :تاريخ بغداد عن جابر بن عبد اللّه :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ الحُدَيبِيَهِ وهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ يَقولُ : «هذا أميرُ البَرَرَةِ ، وقاتِلُ الفَجَرَةِ ، مَنصورٌ مَن نَصَرَهُ ، مَخذولٌ مَن خَذَلَهُ» ، يَمُدُّ بِها صَوتَهُ . (3) .

1- .الضبع بسكون الباء : وسط العضد وقيل : هو ما تحت الإبط (النهايه : ج 3 ص 73) .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 140 ح 4644 ، المناقب لابن المغازلى : ص 80 ح 120 وفيه «الكفره» بدل «الفجر به» ؛ الأمالى للطوسى : ص 483 ح 1055 وراجع علل الشرائع : ص213 ح 2 .
3- .تاريخ بغداد : ج 2 ص 377 الرقم 887 و ج 4 ص 219 الرقم 1915 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 383 ح 8985 ، المناقب لابن المغازلى : ص 84 ح 125 ، كفايه الطالب : ص 221 ؛ المسترشد : ص 622 ح 289 .

6 / 4 پیکار با تبهکاری ها

6 / 4پیکار با تبهکاری ها7627.عنه صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین به نقل از جابر بن عبد اللّه : از پیامبر خدا، در حالی که بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود ، شنیدم که با صدای بلند و کشیده می فرمود: «این ، پیشوای نیکوکاران و کُشنده تبهکاران است. هرکه او را یاری دهد ، یاری می شود ، و هرکه از یاری او دست بدارد ، بی یاور و درمانده می شود».7626.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ بغداد به نقل از جابر بن عبد اللّه : در روز حُدَیبیّه شنیدم پیامبر خدا، در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود ، با صدای رسا می فرمود: «این ، پیشوای نیکوکاران و کُشنده تبهکاران است. هرکه او را یاری دهد ، یاری می گردد ، و هر که از یاری او دست بدارد ، بی یاور و درمانده می شود».

.

الفصل السابع : نبذه من الآراء فى قتال البُغاه7 / 1أبو أيّوبَ الأنصارِىُ7630.عنه عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن أبى أيّوب الأنصارى فى خِلافَهِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ : أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ بِقِتالِ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ . (1)7631.عنه عليه السلام (مِن كِتابٍ كَتَبَهُ لِلْأَشْتَرِ) تاريخ دمشق عن أبى أيّوب الأنصارىّ فى خِلافَهِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ : أمَرَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِقِتالِ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (2)7632.الإمامُ الحسينُ عليه السلام :المعجم الكبير عن محنف بن سليم :أتَينا أبا أيّوبَ الأنصارِىَّ وهُوَ يَعلِفُ خَيلاً لَهُ بِصَعنَبى (3) ، فَقِلنا (4) عِندَهُ ، فَقُلتُ لَهُ : أبا أيّوبَ ، قاتَلتَ المُشرِكينَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ جِئتَ تُقاتِلُ المُسلِمينَ ؟ !

قالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنى بِقِتالِ ثَلاثَهٍ : النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ ، فَقَد قاتَلتُ النّاكِثينَ ، وقاتَلتُ القاسِطينَ ، وأنَا مُقاتِلٌ إن شاءَ اللّهُ المارِقين؛ بالشَّعَفاتِ، بِالطُّرُقاتِ، بِالنَّهراواتِ (5) ؛ وما أدرى ما هُم ! (6) .

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 150 ح 4674 ، كفايه الطالب : ص 168 عن ابن عبّاس نحوه .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 472 ، المناقب للخوارزمى : ص 190 ح 226 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 307 ؛ كفايه الأثر : ص 117 كلاهما نحوه وراجع الاستيعاب : ج 3 ص 214 الرقم 1875 .
3- .صَعْنَبَى : قريه باليمامه (معجم البلدان : ج 3 ص 407) .
4- .من القَيلولهَ؛ وهى النَّومُ فى الظَّهيرهِ. تقولُ: قالَ، يَقيلُ، قَيلولَهً (اُنظر الصحاح : ج 5 ص 1808 «قيل»).
5- .كذا فى المصدر، والظاهر أنّ الصواب: «بالنهروانات» كما فى تاريخ دمشق وغيره.
6- .المعجم الكبير : ج 4 ص 172 ح 4049 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 108 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 473 كلاهما عن مخنف بن سليم ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 307 عن مخنف بن سليمان ، كفايه الطالب : ص 169 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 339 ح 309 عن أبى مخنف وكلّها نحوه .

فصل هفتم : دیدگاه هایی درباره نبرد با سرکشان

7 / 1 ابو ایّوب انصاری

فصل هفتم : دیدگاه هایی درباره نبرد با سرکشان7 / 1ابو ایّوب انصاری7631.امام علی علیه السلام (در نامه خود به مالک اشتر) المستدرک علی الصحیحین ، طوسی به نقل از ابو ایّوب انصاری ، در خلافت عمر بن خطّاب : پیامبر خدا، علی بن ابی طالب را بر پیکار با ناکثین ، قاسطین و مارقین ، فرمان داد.7632.امام حسین علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابو ایّوب انصاری ، در خلافت عمر بن خطّاب : پیامبر خدا ، مرا بر پیکار با ناکثین، قاسطین و مارقین به همراه علی بن ابی طالب علیه السلام فرمان داد.7633.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (فی دعائه عِندَ الصَّباحِ و المَساءِ) المعجم الکبیر به نقل از محنف بن سلیم : نزد ابو ایّوب انصاری رفتیم که در روستای صَعْنَبی [در یمامه]اسبانش را علوفه می داد . پیش از ظهر ، نزد او استراحت کردیم . من به وی گفتم: ابو ایّوب ! تو همراه پیامبر خدا با مشرکانْ پیکار کردی و اینک با مسلمانان می جنگی؟

گفت: به درستی که پیامبر خدا ، مرا بر پیکار با سه گروه، فرمان داد : ناکثین، قاسطین و مارقین. [تاکنون]با ناکثین و قاسطین پیکار کرده ام و اگر خدا بخواهد ، بر سر کوه ها ، در راه ها و حاشیه رودخانه ها با مارقین هم جنگ خواهم کرد ؛ اگر چه اکنون نمی دانم آنان چه کسانی هستند .

.

7634.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :تاريخ بغداد عن علقمه والأسود :أتَينا أبا أيّوبَ الأنصارِيَّ عِندَ مُنصَرَفِهِ مِن صِفّينَ، فَقُلنا لَهُ : يا أبا أيّوبَ ! إنَّ اللّهَ أكرَمَکَ بِنُزولِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وبِمَجىءِ ناقَتِهِ؛ تَفَضُّلاً مِنَ اللّهِ وإكراما لَکَ حَتّى أناخَت بِبابِکَ دونَ النّاسِ ، ثُمَّ جِئتَ بِسَيفِکَ عَلى عاتِقِکَ تَضرِبُ بِهِ أهلَ لا إلهَ إلّا اللّهُ ؟ !

فَقالَ : يا هذا ! إنَّ الرّائِدَ لا يَكذِبُ أهلَهُ ، وإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنا بِقِتالِ ثَلاثَةٍ مَعَ عَلِيٍّ : بِقِتالِ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ .

فَأَمَّا النّاكِثونَ : فَقَد قابَلناهُم (1) ؛ أهلُ الجَمَلِ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ.

وأمَّا القاسِطونَ : فَهذا مُنصَرَفُنا مِن عِندِهِم يَعنى مُعاوِيَةَ وعَمرا .

وأمّا المارِقونَ : فَهُم أهلُ الطَّرفاواتِ، وأَهلُ السُّعَيفاتِ، وأَهلُ النُّخَيلاتِ، وأَهلُ النَّهرَواناتِ؛ وَاللّهِ ما أدرى أينَ هُم ! ولكِن لابُدَّ مِن قِتالِهِم إن شاءَ اللّهُ . (2)7 / 2أبو سَعيدٍ الخُدرِيُّ7634.امام صادق عليه السلام :تاريخ دمشق عن أبى سعيد الخدرى :أَمَرَنا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِقِتالِ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ ، فَقُلنا : يا رَسولَ اللّهِ ، أمَرتَنا بِقِتالِ هؤُلاءِ، فَمَعَ مَن ؟

قالَ : مَعَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، مَعَهُ يُقتَلُ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ . (3) .

1- .فى تاريخ دمشق والبدايه والنهايه : «قاتَلناهم» بدل «قابلناهم».
2- .تاريخ بغداد : ج 13 ص 186 الرقم 7165 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 472 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 307 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 207 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 471 ح 9043 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 108 الرقم 3789 ، المناقب للخوارزمى : ص 190 ح 224 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 306 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 281 ح 220 .

7 / 2 ابو سعید خُدْری

7635.امام کاظم علیه السلام :تاریخ بغداد به نقل از علقمه و اَسود : به هنگام بازگشت ابو ایّوب انصاری از صِفّین ، نزدش رفتیم و گفتیم: ای ابو ایّوب! به درستی که خداوند ، تو را با فرستادن محمّد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و آمدن شترش ، تفضّل و کرامتی از سوی خداوند برای تو بود که شترش را بر درِ خانه تو خوابانْد ، نه دیگران . (1) آن گاه ، شمشیرت را بر دوش گرفته ای و اهلِ توحید را [گردن]می زنی؟!

ابو ایّوب گفت: ای مرد! به درستی که راهنما ، هیچ گاه به گروهش دروغ نمی گوید ، و به درستی که پیامبر خدا ، پیکار با سه گروه را به همراه علی علیه السلام به ما فرمان داد : پیکار با ناکثین ، قاسطین و مارقین را . امّا ناکثین ، با آنان رو به رو شدیم ، [یعنی] اهل جمل ، طلحه و زبیر ؛ و امّا قاسطین ، اینک از [جنگ با آنان] باز می گردیم (یعنی معاویه و عمرو) ؛ و امّا مارقین ، آنان در حاشیه روخانه ها و نخلستان ها و کنار نهرها اقامت خواهند گزید . به خدا سوگند ، اکنون نمی دانم آنان کجایند ؛ ولی از پیکار با آنان چاره ای نیست ، به خواست خداوند.7 / 2ابو سعید خُدْری7638.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از ابو سعید خُدْری : پیامبر خدا، ما را بر پیکار با ناکثین ، قاسطین و مارقین ، فرمان داد. گفتیم: ای پیامبر خدا! ما را بر پیکار با اینان فرمان دادی ؛ [امّا] به فرماندهی چه کسی؟

فرمود: «به فرماندهی علی بن ابی طالب، که عمّار بن یاسر ، همراه او کشته خواهد شد» .

.

1- .به ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه اشاره دارد . آن گاه که اشراف مدینه از ایشان خواستند در منزل آنان بار اندازد ، فرمود : «هر کجا شترم خوابید ، همان جا فرود می آیم و شتر ، بر درِ خانه ابو ایّوب خوابید . (م)

7 / 3حُذَيفَةُ7638.امام زين العابدين عليه السلام :فتح البارى عن زيد بن وهب :بَينا نَحنُ حَولَ حُذَيفَةَ إذ قالَ : كَيفَ أنتُم وقَد خَرَجَ أهلُ بَيتِ نَبِيِّكُم صلى الله عليه و آله فِرقَتَينِ يَضرِبُ بَعضُهُم وُجوهَ، بَعضٍ بِالسَّيفِ ؟ فَقُلنا : يا أبا عَبدِ اللّهِ، وإنَّ ذلِکَ لَکائِنٌ ؟ ! فَقالَ بَعضُ أصحابِهِ : يا أبا عَبدِ اللّهِ، فَکَيفَ نَصنَعُ إن أدرَکنا ذلِکَ الزَّمانَ ؟ قالَ : اُنظُرُوا الفِرقَةَ الَّتى تَدعو إلى أمرِ عَلِيٍّ فَالزَموها، فَإِنَّها عَلىَ الهُدى . (1)7 / 4عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ7641.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الاستيعاب عن عبد اللّه بن عمر :ما آسى عَلى شَىءٍ إلّا أنّى لَم اُقاتِل مَعَ عَلِيٍّ رضى الله عنهالفِئَةَ الباغِيَةَ ! (2)7639.بحار الأنوار (به نقل از ابوذر) المستدرک على الصحيحين عن الزهرى :أخبَرَنى حَمزَةُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ أنَّهُ بَينَما هُوَ جالِسٌ مَعَ عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ إذ جاءَهُ رَجُلٌ مِن أهلِ العِراقِ فَقالَ : يا أبا عَبدِ الرَّحمنِ : إنّى وَاللّهِ لَقَد حَرَصتُ أن أتَسَمَّتَ بِسَمتِکَ وأقتَدِىَ بِکَ فى أمرِ فُرقَةِ النّاسِ ، وأعتَزِلَ الشَّرَّ مَا استَطَعتُ ، وإنّى أقرَأُ آيَةً مِن کِتابِ اللّهِ مُحکَمَةً قَد أخَذَت بِقَلبى، فَأخبِرنى عَنها .

أرَأَيتَ قَولَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «وَ إِن طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَتِلُواْ الَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَآءَتْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُواْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ » (3) ؟ أخبِرنى عَن هذِهِ الآيَهِ .

فَقالَ عَبدُ اللّهِ : ما لَکَ ولِذلِکَ ؟ اِنصَرِف عَنّى ، فَانطَلَقَ حَتّى تَوارى عَنّا سَوادُهُ ، وأقبَلَ عَلَينا عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ ، فَقالَ : ما وَجَدتُ فى نَفسى مِن شَىءٍ فيأمرِ هذِهِ الآيَهِ ما وَجَدتُ فى نَفسى أنّى لَم اُقاتِل هذِهِ الفِئَةَ الباغِيَةَ کَما أمَرَنِىَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ . (4) .

1- .فتح البارى : ج 13 ص 55 ، مجمع الزوائد : ج 7 ص 477 ح 12032 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 403 ح 354 عن محمّد بن إسماعيل بن أبان يرفعه .

2- .الاستيعاب : ج 3 ص 83 الرقم 1630 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 109 الرقم 3789 ؛ علل الشرائع : ص 222 نحوه .

3- .الحجرات : 9 .

4- .المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 125 ح 4598 وج 2 ص 502 ح 3722، السنن الكبرى: ج 8 ص 298 ح 16706 ، فتح البارى : ج 13 ص

72 وفيه من قوله تعالى نحوه .

7 / 3 حُذَیفه

7 / 4 عبد اللّه بن عمر

7 / 3حُذَیفه7642.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :فتح الباری به نقل از زید بن وَهْب : زمانی که اطراف حُذَیفه گرد آمده بودیم ، گفت: هرگاه خاندان پیامبر شما دو گروه شوند و گروهی با شمشیر ، گروه دیگر را بزنند ، شما چه خواهید کرد؟

گفتیم: ای ابو عبد اللّه ! چنین حادثه ای رُخ خواهد داد؟ و برخی از یاران حذیفه گفتند: اگر در آن زمان بودیم ، چه کنیم؟

[حذیفه] گفت: بنگرید به گروهی که به سوی علی علیه السلام فرا می خوانَد . همراه آنان باشید که آن گروه ، هدایت یافته اند.7 / 4عبد اللّه بن عمر7644.عنه صلی الله علیه و آله :الاستیعاب به نقل از عبد اللّه بن عمر : بر چیزی تأسّف نمی خورم ، جز آن که به همراه علی علیه السلام با گروه سرکش (باغی) ، پیکار نکردم.7645.عنه صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین به نقل از زُهْری : حمزه بن عبد اللّه بن عمر به من خبر داد که با عبد اللّه بن عمر نشسته بودم که مردی عراقی نزد عبد اللّه بن عمر آمد و گفت : ای ابو عبد الرحمان ! به خدا سوگند که من ، حقیقتا خیلی مشتاق بودم که به تو اقتدا کنم و به هنگام اختلاف مردم ، پیرو تو باشم و تا آن جا که بتوانم ، از آشوب ها کناره گیرم. من آیه ای از آیات محکم (1) قرآن را تلاوت می کنم که قلبم را می فشُرَد . مرا از آن با خبر کن. آیا این سخن خداوند عز و جل چه معنایی دارد : «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید ، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن [طایفه ای]که تعدّی می کند ، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد» ؟ از معنای این آیه مرا خبر ده.

عبد اللّه گفت : تو را با این آیه چه کار؟ از نزد من برو .

آن مرد ، باز گشت تا سایه او نیز از چشم ما پنهان شد و [آن گاه] عبد اللّه بن عمر ، رو به ما کرد و گفت : در خودم نسبت به این آیه چیزی

ندیدم ، جز این که می بینم من با این گروه سرکش (باغی) ، آن گونه که خداوند عز و جل مرا بدان فرمان داده بود ، پیکار نکردم .

.

1- .آیات محکم، آن دسته از آیات قرآن است که در تطبیق آنها بر مصادیقشان جای تردیدی نیست . (م)

7 / 5عمّارُ بنُ یاسِرٍ7644.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وقعه صفّین عن عمّارِ بن یاسر لِعَمرِو بنِ العاصِ : أمَرَنی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله أن اُقاتِلَ النّاکِثینَ، وقَد فَعَلتُ . وأمَرَنی أن اُقاتِلَ القاسِطینَ ، فأنتُم هُم . وأمَّا المارِقونَ فَما أدری اُدرِکُهُم أم لا . (1)راجع : ج 6 ص 56 (استشهاد عمّار بن یاسر) .

7 / 6اُمُّ سَلَمَهَ زَوجَهُ النَّبِیِّ7648.عنه علیه السلام (مِن دُعائهِ لِوَداعِ شَهرِ رَمَضانَ) المناقب للخوارزمی عن شهر بن حوشب :کُنتُ عِندَ اُمِّ سَلَمَهَ، فَسَلَّمَ رَجُلٌ فَقیلَ : مَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا أبو ثابِتٍ مَولی أبی ذَرٍّ . قالَت : مَرحَبا بِأبی ثابِتٍ ، اُدخُل. فَدَخَلَ فَرَحَّبَت بِهِ .

فقالت : أینَ طارَ قَلبُکَ حینَ طارَتِ القُلوبُ مَطایِرَها ؟

قالَ : مَعَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام .

قالَت : وُفِّقتَ وَالَّذی نَفسُ اُمِّ سَلَمَهَ بِیَدِهِ؛ لَسَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ وَالقُرآنُ مَعَ عِلِیٍّ ، لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ .

ولَقَد بَعَثتُ ابنی عُمَرَ وَابنَ أخی عَبدَ اللّهِ أبی اُمَیَّهَ وأمَرتُهُما أن یُقاتِلا مَعَ عَلِیٍّ مَن قاتَلَهُ ، ولَولا أنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أمَرَنا أن نَقِرَّ فی حِجالِنا (2) أو فی بُیوتِنا ، لَخَرَجتُ حَتّی أقِفَ فی صَفِّ عَلِیٍّ . (3) .

1- .وقعه صفّین : ص 338 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 21 وراجع المسترشد : ص 269 ح 79 وشرح الأخبار : ج 1 ص 383 و ج 2 ص 83 ومسند أبی یعلی : ج 2 ص 267 ح 1620 والمعیار والموازنه : ص 119 .
2- .الحَجَلهُ بالتحریک : بَیْتٌ کالقُبّهِ یُستَر بالثّیاب وتکون له أزرار کبار ، وتُجمع علی حِجال (النهایه : ج 1 ص 346 «حجل») .
3- .المناقب للخوارزمی : ص 176 ح 214 ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 148 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 35 ح 10 .

7 / 5 عمّار بن یاسر

7 / 6 امّ سلمه ، همسر پیامبر

7 / 5عمّار بن یاسر7649.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (مِن وَصِیَّتِهِ لِولْدِهِ عِندَ دُخُولِ شَهرِ ر) وقعه صفّین به نقل از عمّار بن یاسر به عمرو بن عاص : پیامبر خدا به من فرمان داد که با ناکثینْ پیکار کنم و من چنین کردم. به من فرمان داد که با قاسطینْ پیکار کنم و آنها شمایید ؛ و امّا درباره مارقین ، نمی دانم که آیا آنان را در می یابم یا نه .ر . ک : ج 6 ص 57 (شهادت عمّار بن یاسر) .

7 / 6امّ سلمه ، همسر پیامبر7650.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (هنگامی که در آخرین روز ماه شعبان ، برای مردم خط) المناقب ، خوارزمی به نقل از شهر بن حَوشَب : نزد اُمّ سَلَمه بودم که مردی سلام کرد. گفته شد : تو کیستی؟

گفت : من ابو ثابت ، آزاد شده ابو ذرم.

امّ سلمه گفت : خوش آمدی ابو ثابت ! داخل شو .

ابو ثابت داخل شد و امّ سلمه ، ضمن خوشامدگویی به وی گفت : قلب تو کجا پرواز کرد ، زمانی که دل ها به هر سو پرواز کردند؟

گفت : دلم با علی بن ابی طالب بود.

اُمّ سلمه گفت : به آن که جان امّ سلمه در دست اوست ، سوگند که رستگار شدی . شنیدم پیامبر خدا می فرمود: «علی با قرآن است و قرآن با علی . آن دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند» .

من ، فرزندم عمر و پسر برادرم عبد اللّه (ابو اُمیّه) را فرستادم و بدانها دستور دادم در کنار علی علیه السلام با هر که او پیکار می کند ، پیکار کنند، و اگر پیامبر خدا به ما [زنان]دستور نداده بود که در پسِ پرده ها یا در

خانه هایمان بنشینیم ، برای جنگ ، بیرون می رفتم تا در صف [یاران]علی علیه السلام قرار گیرم.

.

7 / 7أئِمَّةُ أهلِ السُّنَّهِ7653.عنه عليه السلام :مناقب أبى حنيفه عنه أنّه قال :ما قاتَلَ أحَدٌ عَلِيّا عليه السلام لِيَرُدَّهُ إلَى الحَقِّ إلّا وكانَ عَلِىٌّ أولى بِالحَقِّ مِنهُ ، ولَولاهُ ما عَلِمَ أحَدٌ كَيفَ السّيرَهُ فى قِتالِ المُسلِمينَ . (1)7652.امام باقر عليه السلام :أيضا :لا شَكَّ أنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ قاتَلا عَلِيّا بَعدَما بايَعاهُ وحالَفاهُ . (2)7653.امام باقر عليه السلام :مناقب أبى حنيفه :سُئِلَ الإمامُ [أبو حَنيفَهَ]عن قِتالِ يَومِ الجَمَلِ . فَقالَ : سارَ عَلِىٌّ عليه السلام فيهِ بِالعدَلِ ، وهُوَ الَّذى عَلَّمَ المُسلِمينَ قِتالَ أهلِ البَغىِ . (3) .

1- .مناقب أبى حنيفه : ج 2 ص 344 و ج 1 ص 342 .
2- .مناقب أبى حنيفه : ج 2 ص 344 و ج 1 ص 343 .
3- .مناقب أبى حنيفه : ج 2 ص 345 .

7 / 7 پیشوایان اهل سنّت

7 / 7پیشوایان اهل سنّت7656.عنه صلی الله علیه و آله :مناقب أبی حنیفه به نقل از ابو حنیفه : هیچ کس با علی علیه السلام پیکار نکرد که او را به سوی حق بازگردانَد ، جز آن که علی علیه السلام از او به حق ، نزدیک تر و سزاوارتر بود، و اگر علی علیه السلام نبود ، کسی نمی دانست روش اسلام در جنگ با مسلمانان چیست .7654.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مناقب أبی حنیفه به نقل از ابو حنیفه : تردیدی نیست که طلحه و زبیر با علی علیه السلام پیکار کردند ، پس از آن که با او بیعت کردند و با او هم پیمان شدند.7655.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مناقب أبی حنیفه:از امام ابو حنیفه درباره پیکار روز جملْ سؤال شد . وی گفت : علی علیه السلام در آن جنگ ، به عدالتْ رفتار کرد و او همان کسی است که چگونگی پیکار با سرکشان را به مسلمانان آموخت.

.

7656.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الاعتقاد والهدایه عن ابن خزیمه(1) : كُلُّ مَن نازَعَ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ فى إمارَتِهِ فَهُوَ باغٍ ، عَلى هذا عَهِدتُ مَشايِخَنا، وبِهِ قالَ ابنُ إدريسَ؛ يَعنِى الشّافِعِيَّ رَحِمَهُ اللّهُ .
7657.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الفرق بين الفِرق عن أبى منصور 3 فى بَيانِ الاُصولِ الَّتِى اجتَمَعَ عَلَيها أهلُ السُّنَّهِ الفرق بين الفِرق عن أبى منصور (3) : قالوا بإمامَهِ عَلِيٍّ فى وَقتِهِ ، وقالوا بِتَصويبِ عَلِيٍّ فى حُروبِهِ بِالبَصرَهِ ، وبِصِفّينَ ، وبِنَهرَوانَ . . . .

وقالوا فى صِفّينَ : إنَّ الصَّوابَ كانَ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام ، وإنَّ مُعاوِيَهَ وأصحابَهُ بَغَوا عَلَيهِ بِتَأويلٍ أخطَؤوا فيهِ ؛ ولَم يَكفُروا بِخَطَئِهِم .
7658.عنه صلى الله عليه و آله (فى خُطبتِهِ عندَ إقبالِ شهرِ رمضانَ) فيض القدير عن عبد القاهر الجرجانى (5) فى كِتابِ الإمامَهِ فيض القدير عن عبد القاهر الجرجانى 7 : أجمَعَ فُقَهاءُ الحِجازِ وَالعِراقِ مِن فَريقَيِ الحَديثِ وَالرَّأيِ ، مِنهُم : مالِكٌ والشّافِعِيُّ وأبو حَنيفَهَ وَالأوزاعِيُّ ، وَالجُمهورُ الأعظَمُ مِنَ المُتَكَلِّمينَ وَالمُسلِمينَ : أنَّ عَلِيّا مُصيبٌ فى قِتالِهِ لِأهلِ صِفّينَ ، كَما هُوَ مُصيبٌ فى أهلِ الجَمَلِ ، وأنَّ الَّذينَ قاتَلوهُ بُغاهٌ ظالِمونَ لَهُ ، لكِن لا يُكَفَّرونَ بِبَغيِهِم . 8 .

1- .محمّد بن إسحاق بن خزيمه (223 311 ه) الحافظ الحجّه الفقيه ، شيخ الإسلام إمام الأئمّه ، أبو بكر السلمى النيسابورى الشافعى ، صاحب التصانيف . عنى فى حداثته بالحديث والفقه حتى صار يضرب به المثل فى سعه العلم والإتقان ، وقال أبو الحسن الدارقطنى : كان ابن خزيمه إماما ثبتا معدوم النظير (سير أعلام النبلاء : ج 14 ص 365 الرقم 214 و ص 372) .
2- .الاعتقاد والهدايه : ص 248 .
3- .الفرق بين الفِرق : ص 309 .
4- .أبو بكر ، عبد القاهر بن عبد الرحمن الجرجانى وكان شافعيّا ، عالما ، أشعريّا ، ذا نسك ودين وكان آيه فى النحو . وصنّف شرحا حافلاً للإيضاح يكون ثلاثين مجلّدا ، وله «إعجاز القرآن» ضخم ، و«مختصر شرح الإيضاح» ثلاثه أسفار ، وكتاب «العوامل المِئه» وكتاب «المفتاح» ، وفسّر الفاتحه فى مجلّد ، وله «العمد فى التصريف» و«الجمل» وغير ذلک. توفّى سنه إحدى وسبعين وأربع مِئه، وقيل : سنه أربع وسبعين (راجع سير أعلام النبلاء : ج 18 ص 432 الرقم 219) .

5- .فيض القدير : ج 6 ص 366 ، التذكره للقرطبى : ج 2 ص 422 ح 1789 وراجع نصب الرايه : ج 4 ص 69 .

7659.عنه صلی الله علیه و آله :الاعتقاد والهدایه به نقل از ابن خُزَیمه (1) : هر کس با امیرمؤمنان علی بن ابی طالب در فرمان روایی اش منازعه کند، سرکش (باغی) است. این مطلب را از استادان خویش به یاد دارم . ابن ادریس شافعی نیز همین را گفته است.7660.عنه صلی الله علیه و آله :الفرق بین الفِرَق به نقل از ابو منصور ، 2 در تشریح اصولی که اهل سنّت بر آنها اتّفاق نظر دارند : آنان، به امامت علی علیه السلام در زمان خودش (پس از سه خلیفه) معتقدند و علی علیه السلام را در جنگ هایش در بصره، صفّین و نهروان، تأیید می کنند . آنان درباره جنگ صفّین معتقدند که : حق با علی علیه السلام بوده است و معاویه و یارانش بر او سرکشی کردند . بدین معنا که در رفتار خود با علی علیه السلام اشتباه کردند؛ ولی با اشتباهشان کافر نشدند.7661.بحار الأنوار عنه صلی الله علیه و آله (لَمّا صَعِدَ المِنبَرَ و قالَ : آمِینَ) فیض القدیر به نقل از عبد القاهر جُرجانی (2) (در کتاب الإمامه) : فقیهان حجاز و عراق از دو تیره حدیث گرا و اهل رأی که از جمله آنهایند : مالک، شافعی ، ابوحنیفه، اَوزاعی، و اکثر قابل توجّهی از متکلّمان و مسلمانان ، اتّفاق نظر دارند که علی علیه السلام در پیکارش با اهل صِفّینْ درستکار بود ، چنان که در نبرد با لشکر جمل نیز درستکار بود ، و کسانی که با وی جنگیدند ، سرکشانِ ستمکار به وی بودند؛ لیکن با سرکشی شان کافر نشدند. .

1- .محمّد بن اسحاق بن خُزَیمَه (223 311 ق)، حافظ، حجّت، فقیه ، شیخ الاسلام، امام الأئمه ، ابو بکر سُلَمی نیشابوری شافعی . وی دارای نوشته های فراوان است . او از کودکی به تحصیل حدیث و فقه پرداخت تا آن جا که در گستردگی دانش و اتقان، ضرب المثل بود . ابو الحسن دار قُطنی می گوید : ابن خزیمه، پیشوایی ثابت قدم و بی نظیری بود (سیر أعلام النبلاء : ج 14 ص 365 ش214 و ص 372) .

2- .ابو بکر عبد القاهر بن عبد الرحمان جُرجانی، شافعی ، دانشمندی اشعری و اهل عبادت و دینداری بود و در نحو، نمونه بود . وی شرحی مبسوط برای الإیضاح تألیف کرد که سی جلد بود . او کتاب إعجاز القرآن را در حجم بسیار نوشت و مختصر شرح الإیضاح در سه جلد و نیز کتاب های العوامل المئه والمفتاح را نوشت و سوره فاتحه را در یک جلد، تفسیر کرد . همچنین کتاب العمد فی التصریف و الجمل و کتاب های دیگری

نوشت . او در سال 471 ق، فوت کرد و برخی نیز گفته اند در سال 470 ق. (سیر أعلام النبلاء : ج 18 ص 432 ش 219).

7657.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :التذکره للقرطبی عن أبی المعالی1 : عَلِیٌّ علیه السلام کانَ إماما حَقّا فی تَولِیَتِهِ ، ومُقاتِلوهُ بُغاهٌ . (1)7658.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در خطبه اش به هنگام فرا رسیدن ماه رمضان) شرح صحیح مسلم للنووی :وکانَ عَلِیٌّ علیه السلام هُوَ المُحِقُّ المُصیبُ فی تِلکَ الحُروبِ ، هذا مَذهَبُ أهلِ السُّنَّهِ . (2)7659.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أیضا فی حَدیثِ عَمّارٍ (3) : قالَ العُلَماءُ : هذَا الحَدیثُ حُجَّهٌ ظاهِرَهٌ فی أنَّ عَلِیّا علیه السلام کانَ مُحِقّا مُصیبا . (4)7660.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سیر أعلام النبلاء :لا نَرتابُ أنَّ عَلِیّا أفضَلُ مِمَّن حارَبَهُ ، وأنَّهُ أولی بِالحَقِّ . (5)7661.بحار الأنوار :البدایه والنهایه :هذا مَقتَلُ عَمّارِ بنِ یاسِرٍ مَعَ أمیرِ المُؤمِنینَ عَلیِّ بنِ أبی طالِبٍ، قَتَلَهُ أهلُ الشّامِ ، وبانَ وظَهَرَ بِذلِکَ سِرُّ ما أخبَرَ بِهِ الرَّسولُ صلی الله علیه و آله مِن أنَّهُ تَقتُلُهُ الفِئَهُ الباغِیَهُ ، وبانَ بِذلِکَ أنَّ عَلِیّا مُحِقٌّ وأنَّ مُعاوِیَهَ باغٍ . (6) .

1- .التذکره للقرطبی : ج 2 ص 423 ح 1792 ، نصب الرایه : ج 4 ص 69 .
2- .شرح صحیح مسلم للنووی : ج 18 ص 228 .
3- .وهو قوله صلی الله علیه و آله : عمّار تقتّله الفئه الباغیه .
4- .شرح صحیح مسلم للنووی : ج 18 ص 252 .
5- .سیر أعلام النبلاء : ج 8 ص 210 الرقم 37 .
6- .البدایه والنهایه : ج 7 ص 267 .

7662.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :التذکره ، قرطبی به نقل از ابو المعالی (1) : علی علیه السلام پیشوایی بود که در حکومتش بر حق بود و پیکارکنندگانِ با وی ، همه سرکش بودند.7662.امام صادق علیه السلام :شرح صحیح مسلم ، نووی :علی علیه السلام در جنگ هایش بر حق و درستکار بود . این ، رأی اهل سنّت است.7663.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (فی تفسیرِ قولِهِ تعالی : {Q} «و أعِدُّوا لَهُم) شرح صحیح مسلم ، نَوَوی درباره حدیث عمّار : دانشمندان گفته اند : این حدیث ، دلیلی آشکار است بر این که علی علیه السلام بر حق و درستکار بود.7664.عنه صلی الله علیه و آله :سِیَر أعلام النبلاء :ما شک نداریم که علی علیه السلام برتر از کسانی بود که با وی جنگیدند و او به حق ، نزدیک تر و سزاوارتر است.7665.عنه صلی الله علیه و آله :البدایه والنهایه درباره شهادت عمّار : این است چگونگی کشته شدن عمّار بن یاسر در کنار امیرمؤمنان علی بن ابی طالب که شامیان او را کشتند و با کشته شدن او، رازی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده بود که عمّار را گروه سرکش خواهند کشت روشن و آشکار شد و نیز روشن گشت که علی علیه السلام بر حق بود و معاویه ، سرکش و ستمگر. .

1- .امام الحَرَمین، ابو المعالی، ضیاءالدین عبد الملک بن امام ابو محمّد عبداللّه بن یوسف بن عبداللّه بن یوسف بن محمّد بن حمویه جوینی نیشابوری شافعی (419478 ق) . وی در خانه اش دفن شد و پس از چند سال به حرم امام حسین علیه السلام منتقل شد و در کنار پدرش مدفون گشت . ابو سعد سمعانی می گوید : ابو المعالی، امام الأئمه به صورت مطلق بود، شرق و غرب بر پیشوایی اش اتّفاق داشتند و مانندش دیده نشده است . او نزد پدرش فقه آموخت . هنگامی که پدرش فوت کرد، ابو المعالی بیست ساله بود و به جای وی تدریس کرد . سپس به حج رفت و چهار سال آن جا بود، تدریس می کرد و فتوا می داد و میان مذاهب گوناگون، جمع می کرد، تا این که پس از گذشت دوران تعصّب ورزی به شهر خود بازگشت و در نظامیه نیشابور، تدریس می کرد. نزد او سیصد نفر برای درس آموزی حضور می یافتند (سیر أعلام النبلاء : ج 18 ص 468 ش240) .

7663.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در تفسیر آیه «و تا آن جا که می توانید . . .») فتح الباری بَعدَ ذِکرِ حَدیثِ عَمّارٍ : وفی هذَا الحَدیثِ عَلَمٌ مِن أعلامِ النُّبُوَّهِ ، وفَضیلَهٌ ظاهِرَهٌ لِعَلِیٍّ ولِعَمّارٍ ، ورَدٌّ عَلَی النَّواصِبِ الزّاعِمینَ أنَّ عَلِیّا لَم یَکُن مُصیبا فی حُروبِهِ . (1)7664.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أیضا بَعدَ ذِکرِ حَدیثِ الخَوارِجِ (2) : وفی هذَا الحَدیثِ مِنَ الفَوائِدِ غَیرُ ما تَقَدَّمَ مَنقَبَهٌ عَظیمَهٌ لِعَلِیٍّ ، وأنَّهُ کانَ الإمامَ الحَقَّ ، وأنَّهُ کانَ عَلَی الصَّوابِ فی قِتالِ مَن قاتَلَهُ فی حُروبِهِ فِی الجَمَلِ وصِفّینَ وغَیرِهِما . (3)7665.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أیضا فی قَولِهِ تَعالی : «وَ إِن طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُواْ . . .» (4) : فیهَا الأَمرُ بِقِتالِ الفِئَهِ الباغِیَهِ ، وقَد ثَبَتَ أنَّ مَن قاتَلَ عَلِیّا کانوا بُغاهً . (5)7666.عنه صلی الله علیه و آله :مجموع فتاوی ابن تیمیّه بَعدَ ذِکرِ حَدیثِ عَمّارٌ : وهذا أیضا یَدُلُّ عَلی صِحَّهِ إمامَهِ عَلِیٍّ ووُجوبِ طاعَتِهِ ، وأنَّ الدّاعِیَ إلی طاعَتِهِ داعٍ إلَی الجَنَّهِ ، وَالدّاعِیَ إلی مُقاتَلَتِهِ داعٍ إلَی النّارِ وإن کانَ مُتَأَوِّلاً وهُوَ دَلیلٌ عَلی أنَّهُ لَم یَکُن یَجوزُ قِتالُ عَلِیٍّ .

وعَلی هذا فَمُقاتِلُهُ مُخطِئٌ وإن کانَ مُتَأَوِّلاً ، أو باغٍ بِلا تَأویلٍ ، وهُوَ أصَحُّ القَولَینِ لِأَصحابِنا ، وهُوَ الحُکمُ بِتَخطِئَهِ مَن قاتَلَ عَلِیّا ، وهُوَ مَذهَبُ الأَئِمَّهِ الفُقَهاءِ الَّذینَ فَرَّعوا عَلی ذلِکَ قِتالَ البُغاهِ المُتَأَوِّلینَ . (6) .

1- .فتح الباری : ج 1 ص 543 ح 447 ، فیض القدیر : ج 4 ص 467 .
2- .وهو قوله صلی الله علیه و آله فی الخوارج : یخرج منه [العراق] قومٌ یقرؤون القرآن ولا یجاوز تراقیم یمرقون من الإسلام مروق السهم من الرمیه .
3- .فتح الباری : ج 12 ص 299 .
4- .الحجرات : 9 .
5- .فتح الباری : ج 13 ص 67 ح 7110 .
6- .مجموع فتاوی ابن تیمیّه : ج 4 ص 437 .

7667.عنه صلی الله علیه و آله :فتحُ الباری پس از آوردن حدیث عمّار : و در این حدیث ، نشانه ای از نشانه های نبوّت وفضیلتی آشکار برای علی علیه السلام وعمّار وجود دارد وخطّ بطلانی است بر عقیده ناصبیان که گمان می کنند علی علیه السلام در جنگ هایش بر حق نبود.7668.عنه صلی الله علیه و آله :ابن حَجر پس از گزارش حدیث خوارج : و از فایده های این حدیث جز آنچه گذشت ، این است که افتخاری بزرگ برای علی علیه السلام است و این که او پیشوایی بر حق بود، و این که او در پیکارش با کسانی که با او جنگیدند (در جمل و صفّین و غیر از این دو جنگ)، بر حق بود.7669.عنه صلی الله علیه و آله :ابن حَجر درباره آیه «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند ...» : در این آیه فرمان به پیکار با گروه سرکش وجود دارد و به اثبات رسیده است که کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند، سرکش (باغی) بودند.7670.الإمامُ الصّادقُ عن آبائه علیهم السلاممجموع فتاوی ابن تیمیّه پس از آوردن حدیث عمّار ، که او را گروه سرکش می کُشند : و این هم دلالت بر درستی امامت علی علیه السلام و وجوب اطاعت از وی دارد، و این که هر کس به پیروی از او دعوت کند، به بهشتْ دعوت کرده است، و آن که به جنگ با او فراخوانَد، به آتش فرا خوانده است گرچه تأویل کننده باشد ، و همین حدیث ، دلیل است بر آن که پیکار با علی علیه السلام جایز نبود. بر این اساس ، جنگ کننده با او خطاکار و بر باطل است گرچه تأویل کننده باشد ، یا سرکش (باغی) است اگر تأویل کننده نباشد و این ، درست ترین نظریه اصحاب ما و حکم به خطاکار بودن کسانی است که با علی علیه السلام پیکار کردند و این، همان نظر پیشوایان فقیه [اهل سنّت]است ؛ آنها که پیکار با سرکشان تأویل کننده را بر همین نظریه مبتنی داشته اند. .

سخنی در بر حق بودن امام علی در تمام جنگ ها

سخنی در بر حق بودن امام علی در تمام جنگ هاابو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان ، معروف به «شیخ مفید» ، می گوید : از دلایل آن که امیرمؤمنان در تمامی جنگ هایش بر حق بود و مخالفانش در گم راهی بودند ، روایت های فراوانی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله به این تعبیر رسیده است که : «حَربُکَ یا عَلِیُّ حَربی ، وسِلمُکَ یا عَلِیُّ سِلمی ؛ ای علی! جنگِ تو، جنگِ من است و صلحِ تو ، صلح من» (1) و نیز این سخن که : «یا عَلِیُّ، أنَا حَربٌ لِمَن حارَبَکَ ، وسِلمٌ لِمَن سالَمَکَ ؛ ای علی! من با کسی که با تو پیکار کند ، در جنگم و با آن که با تو در آشتی باشد ، در آشتی ام» . (2) این دو حدیث ، از طریق اهل سنّت و شیعه و نیز محدّثان منسوب به اهل سنّت و محدّثان منسوب به شیعه ، روایت شده است و هیچ یک از عالمان ، در سند آنها ایرادی وارد نساخته اند و هیچ فرد حدیث شناسی ادّعا نکرده است که راویان این دو حدیث ، دروغگو بوده اند.

.

1- .الفصول المختاره : ص 245 ، أوائل المقالات ، مفید : ج 4 ص 285 ، فقه القرآن ، راوندی : ج 1 ص 365 ، عوالی اللآلی : ج 2 ص 102 ح 278 و ج 4 ص 87 ح 108 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 331 .
2- .الأمالی ، مفید : ص 213 ح 4 ،بحار الأنوار : ج 39 ص 206 ح 25 وراجع سنن ابن ماجه : ج 1 ص 52 ح 145 ومسند ابن حنبل : ج 3 ص 446 ح 9704 والمستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 161 ح 4713 و 4714 والمناقب ، ابن مغازلی : ص 64 ح 90 .

سخنانی که وضعشان چنین است ، باید آنها را پذیرفت و به آنها عمل کرد ؛ چرا که هر یک از آنها اگر سخنی ناصواب بود ، امّت اسلامی از دانشمندی که آن را رد کند و راویانش را تکذیب نماید ، تهی نبود . چنین سخنی از طعن و ایراد ، مصون نمی مانْد و انگیزه های ساختگی بودنش روشن می گشت و نشانه های خداوند سبحان بر بطلانش اقامه می گردید . بدین ترتیب ، صحّت و سلامت این دو حدیث از تمام آنچه گفته شد، خود ، دلیلی روشن است بر ثابت بودن آنها چنان که ما بیان کردیم . از همین قبیل است روایت مستفیضی از پیامبر صلی الله علیه و آله که به امیرمؤمنان فرمود: «تُقاتِلُ یا عَلِیُّ عَلی تَأویلِ القُرآنِ ، کَما قاتَلتُ عَلی تَنزیلِهِ ؛ ای علی! تو برای تأویل قرآن می جنگی ، چنان که من برای تنزیلش جنگیدم». (1) نیز این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به سهیل بن عمرو و همراهان او که برای درخواست بازگرداندن بردگان به اسلام گرویده به مکّه ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بودند که : «ای گروه قریش! [یا از این کارها]دست بر می دارید، یا این که خداوند ، مردی را به سوی شما برمی انگیزد که برای تأویل قرآن با شما بجنگد ، چنان که من برای تنزیلش با شما جنگیدم» . برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفتند : ای پیامبر خدا! او کیست؟ آیا فلانی است؟ فرمود : «نه». گفتند : پس فلانی است؟ فرمود: «نه ؛ بلکه او همان وصله کننده کفش است که اکنون درون اتاق است». نگاه کردند و علی علیه السلام را در اتاق یافتند که کفش پیامبر خدا را وصله می زد. (2) و از همین قبیل است سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان که : «تُقاتِلُ بَعدِی النّاکِثینَ

.

1- .المسترشد : ص 429 ح 142 ، کفایه الأثر : ص 76 ، الإرشاد : ج 1 ص 123 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 336 .

2- .الإفصاح : ص 135 ، مجمع البیان : ج 3 ص 322 ، تأویل الآیات الظاهره : ج 1 ص 149 ح 7 .

وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ ؛ پس از من با ناکثین، قاسطین و مارقین می جنگی» . سخن درباره این حدیث هم مانند دیگر احادیثی است که گذشت . این حدیث نیز از هر ایراد سَندی مبرّاست و دلیلی بر بطلان صدور آن نیست و ثبوتش مسلّم است و شیعه و اهل سنّت ، تسلیم نقل و روایت آن اند و این ، دلیلی دیگر است بر درستی آن حدیث. و از همین نمونه هاست سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که : «عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ ، اللّهُمَّ أدِرِ الحَقَّ مَعَ عَلِیٍّ حَیثُما دارَ ؛ علی با حق است و حق با علی است . بار خدایا ! حق را بر محور علی بچرخان ، هر کجا که او چرخید» . (1) این را نیز محدّثان اهل سنّت روایت کرده اند و از جمله احادیث صحیح خود به شمار آورده اند و کسی بر سندش اعتراض نکرده است و هیچ یک از آنان بر تکذیب راویانش اقدامی نکرده است و دلیلی عقلی یا نقلی بر باطل بودنش یافت نمی شود. پس اعتقاد به درستی آن ، لازم است . و از همین هاست این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله : «اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ؛ بارخدایا ! دوست بدار آن را که علی را دوست بدارد ، و دشمن باش با آن که با علی دشمن است ، و یاری کن آن را که علی را یاری رسانَد ، و درمانده کن آن را که از یاری علی دست بدارد» . (2) این روایت ، مشهورتر از آن است که نیازمند جمع سند باشد و این حدیث نیز نزد ناقلان اخبار ، مسلّم است. و نیز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که : «قاتَلَ اللّهُ مَن قاتَلَکَ ، وعادَی اللّهُ مَن عاداکَ ؛

.

1- .الطرائف : ص 103 ح 150 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 143 ، إعلام الوری : ج 1 ص 316 ، نهج الحقّ : ص 224 ، إحقاق الحقّ : ج 5 ص 623 638 ؛ المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 135 ح 4629 ، تاریخ بغداد : ج 14 ص 321 ش 7643 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 176 ح 138 ، المناقب ، خوارزمی : ص 104 ح 107 ، الإنصاف : ص 66 ، تطهیر الجنان واللسان : ص 51 .

2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 254 ح 964 و ص 250 ح 951 .

خدا بکُشد آن را که با تو می جنگد و دشمن باشد با کسی که با تو دشمنی می کند». (1) این روایت نیز مشهور است و نزد محدّثان و اهل روایت، شناخته شده است و در کتب آنان ذکر شده است. و نیز این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که : «مَن آذی عَلِیّا فَقَد آذانی ، ومَن آذانی فَقَد آذَی اللّهَ تَعالی ؛ آن که علی را اذیت کند ، مرا اذیّت کرده است ، و کسی که مرا اذیت کند ، خداوند متعال را اذیّت کرده است». (2) پیامبر خدا با این سخن ، حکم کرد که آزُردن علی علیه السلام آزردن خداوند است و آزردن خداوند که نامش شکوهمند است ، هلاک کننده و بیرون برنده از ایمان است. خداوند عز و جل فرمود : «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْأَخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِیناً ؛ (3) بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت می کند و برایشان عذابی خفّت آور آماده ساخته است» . از این گونه احادیث که آوردیم ، با همان مضامینی که بر حقّانیت امیرمؤمنان و خطاکاریِ مخالفانش دلالت کنند، بسیار است که اگر بخواهیم همه را گرد آوریم ، کتابی قطور می شود و سخن به درازا می کشد و آنچه در این جا آوردیم ، برای اثبات حقّانیت و هدفی که آرزو می کنیم ، بس است اگر خداوند متعال بخواهد . (4) همچنین در پی گفتار شیخ مفید ، این سخن ابن ابی الحدید ، درخورِ توجّه است که می گوید :

.

1- .الکافئه : ص 36 ح 37 ، الاحتجاج : ج 1 ص 330 ح 55 ، بشاره المصطفی : ص 166 ، الاصابه : ج 3 ص 82 ش 3254 و ج 2 ص 373 ش 2560 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 238 ش 1589 .
2- .ذخائر العقبی : ص 122 ، المعیار والموازنه : ص 224 ، الإفصاح : ص 128 ، العدد القویّه : ص 248 ح 50 .
3- .احزاب ، آیه 57 .
4- .الجمل : ص 79 و 82 .

امامتِ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، حقّ امام علی علیه السلام بود و اگر او [پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله]شمشیر می کشید ، بی تردید ما حکم به خطاکاری و هلاکت تمام کسانی می کردیم که با او مخالفت کردند ؛ زیرا از پیامبر خدا احادیث صحیحی به اثبات رسیده است که : «علی با حق است و حق با علی است و حق ، آن جا می چرخد که علی بچرخد» و بارها به علی علیه السلام فرمود : «جنگ با تو، جنگ با من است و آشتیِ با تو آشتیِ با من». (1)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 297 .

پیکار نخست : جنگ جمل (فتنه ناکثین)

اشاره

پیکار نخست : جنگ جمل(فتنه ناکثین)فصل یکم : سیمای نبردفصل دوم : شخصیّت سران ناکثینفصل سوم : آمادگی ناکثین برای شورش بر ضد امامفصل چهارم : آمادگی امام برای رویارویی با ناکثینفصل پنجم : یاری خواستن امام از کوفیانفصل ششم : اشغال بصرهفصل هفتم : از ذی قار تا بصرهفصل هشتم : تلاش های امام برای جلوگیری از جنگفصل نهم : جنگفصل دهم : پس از پیروزی

.

الفصل الأول : مواصفات الحرب1 / 1تاريخُهاذكر بعض المؤرّخين أنّ معركه الجمل وقعت فى جمادى الأُولى (1) عام (36 ه) ، بينما أكّد بعض آخر أنّها وقعت فى جمادى الثانيه (2) من العام نفسه ، ولم تدُم أكثر من يوم واحد . (3) وتاريخ الرسالتين اللتين بعثهما الإمام إلى أهالى المدينه والكوفه بعد انتهاء الحرب يؤيّد الرأى الأوّل . فقد جاء فى ختام هاتين الرسالتين : «وكَتَبَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ أبى رافِعٍ فى جُمادَى الأُولى مِن سَنَهِ سِتٍّ وثَلاثينَ مِنَ الهِجرَهِ» . (4) النقطه الجديره بالاهتمام فيما يخصّ تاريخ وقوع أوّل حرب داخليّه فى عهد حكومه الإمام عليه السلام هى أنّ هذه الحرب وقعت بعد خمسه أشهر فقط من مبايعه الناس إيّاه ، وأنّه بقى مشغولاً بإخماد الفتن الداخليّه طوال عهد حكومته الذى استمرّ لأقلّ من خمس سنوات . وهذا يعنى أنّه لم تسنح له الفرصه للبناء ولتنفيذ سياساته وخططه . ولكنّه فى الوقت ذاته لم يفرّط بأيِ فرصه ، وقدّم فى عهد حكومته أفضل وأبدعها أساليب الحكم، وخلّف أكبر رقم فى ميدان البناء والإعمار.

.

1- .التاريخ الصغير : ج 1 ص 120 ، مروج الذهب : ج 2 ص 360 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 310 ؛ تاريخ اليعقوبى ¨ : ج 2 ص 182 .

2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 411 ح 5570 ، الطبقات الكبرى:ج3 ص224،تاريخ خليفه بن خيّاط: ص135 و138 ، تاريخ الطبرى ¨ : ج 4 ص 501 و514 و 534 ، الأخبار الطوال : ص 147 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 333 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 239 .

3- .ذكرت بعض المصادر أنّ الحرب استغرقت أربع ساعات (راجع : تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 183) ، وحدّد زمانها بما بين الظهر والمغرب فى مصادر أُخرى نظير (أنساب الأشراف : ج 3 ص 38) ، كما ذكر أنّها استمرّت يوما فى بعضها كما فى (تاريخ الطبرى : ج 4 ص 523) . ولا تعارض بين هذه الأقوال .

4- .الجمل : ص 396 و ص 399 .

فصل یکم : سیمای نبرد

1 / 1 زمان نبرد

فصل یکم : سیمای نبرد (1)1 / 1زمان نبردبرخی از مورّخان نوشته اند که جنگ جمل در جمادی اوّل سال 36 هجری اتّفاق افتاد ، در حالی که برخی دیگر تأکید کرده اند که در جمادی ثانی همان سال اتّفاق افتاد و بیش از یک روز به درازا نکشید. (2) تاریخ دو نامه ای که امام علی علیه السلام برای مردم مدینه و کوفه پس از پایان جنگ نوشت ، نظر اوّل را تأیید می کند ؛ زیرا در پایان این دو نامه ، چنین آمده است : عبید اللّه بن ابی رافع ، آن را در جمادی اوّل سال 36 هجری نوشت. نکته قابل توجّه در تاریخ نخستین جنگ داخلی در حکومت امام علی علیه السلام آن است که این جنگ ، تنها پس از پنج ماه از بیعت مردم با امام علیه السلام اتّفاق افتاد و او از آن پس ، سرگرم خاموش ساختن فتنه ها و بحران های داخلی ای بود که در تمام مدت زمامداری اش که کم تر از پنج سال طول کشید ادامه یافتند . معنای این سخن ، آن است که او فرصت سازندگی و اجرای سیاست ها و برنامه هایش را نیافت. با این همه ، امام علیه السلام هیچ فرصتی را از دست نداد و در دوران حکومتش برترین و انسانی ترین روش حکومت را ارائه داد و در عرصه سازندگی و عمران نیز آثاری ماندگار از خود بر جای نهاد.

.

1- .برای آگاهی بیشتر در خصوص این فصل ، به نقشه های ضمیمه کتاب مراجعه شود .

2- .برخی منابع یادآور شده اند که جنگ ، چهار ساعت به طول انجامید (ر . ک : تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 183) و برخی منابع ، زمان آن را میان ظهر و مغرب دانسته اند (مانند : أنساب الأشراف : ج 3 ص 38) ، و برخی منابع ، یادآور شده اند که جنگ ، یک روز به طول انجامید (چون : تاریخ الطبری : ج 4 ص 523) و میان این سخنان ، تعارضی نیست .

1 / 2مَكانُهاالبصره : مدينه تقع فى أقصى الجنوب الشرقى للعراق، قرب الحدود مع إيران والكويت . بُنيت البصره مع الكوفه فى عهد الخليفه الثانى وبأمره . وكانت مركزا عسكريّا تنطلق منه الجيوش الإسلاميّه لدى فتحها بلاد الشرق . (1) وعندما عزم الناكثون على محاربه أمير المؤمنين عليه السلام ، صاروا يبحثون عن مدينه عسكريّه . ولم تكن هناک مدينه تحمل هذه الخصوصيّه غير البصره والكوفه . ونظرا لطبيعه علاقه أهالى الكوفه بالإمام علىّ عليه السلام ، وتنفُّذ بعض رؤوس الناكثين بين أهالى البصره ، فقد وقع اختيارهم على البصره . وقعت معركه الجمل فى الزّابوقه ؛ (2) التى هى فى ضواحى البصره ، أو فى الزاويه ؛ (3) التى كانت واحده من أحياء البصره، أو فى الخريبه . (4)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 590 و 591 ، مروج الذهب : ج 2 ص 328 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 48 وفى كلّها قول آخر فى تمصيرها سنه ستّ عشره ، معجم البلدان : ج 1 ص 432 لمزيد الاطّلاع على البصره وتمصيرها راجع كتاب «موسوعه تاريخ البصره» ، الجزء الأوّل .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 466 و 470 و 505 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 336 ، معجم البلدان : ج 3 ص 125 ، معجم ما استعجم : ج 2 ص 691 ، الفتوح : ج 2 ص 463 .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 370 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 135 .
4- .الأخبار الطوال : ص 146 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 182 .

1 / 2 محل نبرد

1 / 2محل نبردبصره ، شهری در دورترین نقطه جنوب شرقی عراق و نزدیک مرزهای ایران و کویت است. بصره و کوفه در دوران حکومت خلیفه دوم و به فرمان او ساخته شدند و مراکزی نظامی بودند که سپاه اسلام برای فتح منطقه شرق از آن جا حرکت می کرد. هنگامی که ناکثینْ تصمیم بر پیکار با امیرمؤمنان گرفتند ، به جستجوی شهری نظامی پرداختند و از شهری با این خصوصیت ، جز بصره و کوفه ، نمونه ای وجود نداشت و از آن جا که مردمان کوفه به امام علی علیه السلام علاقه مند بودند و از سوی دیگر ، برخی سران ناکثین در میان مردم بصره نفوذ داشتند، قرعه انتخاب به نام بصره اصابت کرد. جنگ جمل در محلّی به نام زابوقه (در اطراف بصره) یا زاویه (یکی از محلّه های بصره) یا در خریبه (محلّی در نزدیکی بصره) اتّفاق افتاد .

.

1 / 3عَدَدُ المُشارِكينَ فيهابلغ قوام الجيشين فى معركه الجمل خمسين ألفا ، شكّل جيش الإمام أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام عشرين ألفا منهم ، (1) وشكّل جيش الناكثين ثلاثين ألفا . (2) ومن اللافت للنظر فى جيش الإمام عليه السلام أنّ بين أمرائه عددا من وجوه الصحابه المعروفين بطهرهم ، وجلالتهم ، والتزامهم ، وتعبّدهم .

1 / 4قادَهُ جَيشِ الإِمامِقائد الخيّاله : عمّار بن ياسر . (3) قائد الرجّاله : محمّد بن أبى بكر . (4) قائد الساقه : هند المرادى . (5) قائد المقدّمه : عبد اللّه بن عبّاس . (6) قائد الميمنه : الإمام الحسن عليه السلام . (7) قائد الميسره : الإمام الحسين عليه السلام . (8) صاحب الرايه : محمّد ابن الحنفيّه . (9)10

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 505 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 336 ، الفتوح : ج 2 ص 464 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 240 ؛ الجمل : ص 321 وفيه «فأحاط العسكر يومئذٍ من الفرسان المعروفين والرجّاله المشهورين على ستّه عشر ألف رجل» .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 505 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 336 ، الفتوح : ج 2 ص 464 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 240 .
3- .. تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 138 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 90 ؛ الجمل : ص 319 .
4- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 90 ؛ الجمل : ص 319 وزاد فيه «ثمّ الجملى» .
5- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 138 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 90 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 480 وفيه «أبو ليلى بن عمر بن الجراح» ؛ الجمل : ص 319 .
6- .العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 138 وفيهما «علباء بن الهيثم السدوسى ويقال : عبد اللّه بن جعفر ويقال : الحسن بن علىّ» على نحو الترديد بينهم ، تاريخ

الطبرى : ج 4 ص 480 وفيه «عبد اللّه بن عبّاس» ، الأخبار الطوال : ص 147 وفيه «الأشتر» ، هامش تاريخ دمشق : ج 13 ص 260 .
7- .تاريخ دمشق : ج 14 ص 187 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 138 ، تاريخ الطبرى ¨ : ج 4 ص 480 وفيه «عمر بن أبى سلمه أو عمرو بن سفيان بن عبد الأسد» ، الأخبار الطوال : ص 147 وفيه «عمّار بن ياسر» .
8- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 480 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، الأخبار الطوال : ص 147 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 138 .
9- .لمزيد الاطّلاع حول قاده جيش الإمام عليه السلام (راجع الفتوح : ج 2 ص 468) .

1 / 3 تعداد شرکت کنندگان در نبرد

1 / 4 فرماندهان سپاه امام علی

1 / 3تعداد شرکت کنندگان در نبردشمارِ نیروهای دو سپاه در جنگ جمل به پنجاه هزار نفر رسید که سپاه امام علی علیه السلام بیست هزار نفر بودند و سپاه ناکثین ، سی هزار نفر. از مطالب قابل توجّه در سپاه امام علی علیه السلام این است که در میان فرماندهانش تعدادی از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که به پاکی، بزرگی ، دینداری و تعبّد ، شُهره بودند.

1 / 4فرماندهان سپاه امام علیفرمانده سواره نظام : عمّار بن یاسر . فرمانده پیاده نظام : محمّد بن ابی بکر . فرمانده ساقه سپاه: هند مرادی . فرمانده پیش قراولان: عبد اللّه بن عبّاس . فرمانده طرف راست سپاه: امام حسن علیه السلام . فرمانده طرف چپ سپاه: امام حسین علیه السلام . پرچمدار سپاه: محمّد بن حنفیه (فرزند علی علیه السلام) . (1)

.

1- .برای آگاهی بیشتر درباره فرماندهان سپاه امام علیه السلام (ر. ک: الفتوح : ج 2 ص 468) .

1 / 5قادَهُ جَيشِ النّاكِثينَقائد الحرب : الزبير بن العوّام . (1) قائد الخيّاله : طلحه بن عبيد اللّه . (2) قائد خيّاله الميمنه : مروان بن الحكم . (3) قائد خيّاله الميسره : هلال بن وكيع الدارمى . (4) قائد الرجّاله : عبد اللّه بن الزبير . (5) قائد رجّاله الميمنه : عبد الرحمن بن عتاب بن أسيد . (6) قائد رجّاله الميسره : عبد الرحمن بن الحارث . (7) صاحب الرايه : عبد اللّه بن حكيم . (8)(9)

.

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 89 ؛ الجمل : ص 324 .
2- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 138 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 89 ، الفتوح : ج 2 ص 461 ، الأخبار الطوال : ص 146 وفيه «محمّد بن طلحه» .
3- .الجمل : ص 324 ؛ الفتوح : ج 2 ص 461 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 89 وفيه «على المقدّمه مروان» ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 138 وفيهما «على الميسره» .
4- .الجمل : ص 324 ؛ الفتوح : ج 2 ص 461 .
5- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، الأخبار الطوال : ص 146 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص138 ، الإمامه والسياسه : ج1 ص89 ، الفتوح : ج2 ص461.
6- .الجمل : ص 324 ؛ الفتوح : ج 2 ص 461 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 89 وفيه «عبد الرحمن بن عباده» ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 507 وفيه «إلى الميسره» .
7- .الجمل : ص 324 ؛ الأخبار الطوال : ص 147 وفيه «وإلى الميسره» ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 507 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 337 وفيهما «كان قائد الميمنه ، وفى الأخير : عبد الرحمن بن الحرث» ، الفتوح : ج 2 ص 461 وفيه «حاتم بن بكير الباهلى» ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 89 وفيه «وعلى الميسره هلال بن وكيع» .
8- .الجمل : ص 324 ؛ تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 138 ، الأخبار الطوال : ص 146 وفيه «عبد اللّه بن حرام بن خويلد» .
9- .لمزيد الاطّلاع حول قاده جيش واقعه الجمل (راجع الفتوح : ج 2 ص 461) .

1 / 5 فرماندهان سپاه ناکثین

1 / 5فرماندهان سپاه ناکثینفرمانده جنگ : زبیر بن عوام . فرمانده سواره نظام: طلحه بن عبید اللّه . فرمانده سمت راست سواره نظام: مروان بن حکم. فرمانده سمت چپ سواره نظام: هلال بن وکیع دارمی. فرمانده پیاده نظام: عبد اللّه بن زبیر. فرمانده سمت راست پیاده نظام: عبد الرحمان بن عتّاب بن اسید. فرمانده سمت چپ پیاده نظام: عبد الرحمان بن حارث. پرچمدار: عبد اللّه بن حکیم . (1)

.

1- .برای آگاهی بیشتر درباره فرماندهان سپاه جمل (ر . ک : الفتوح : ج 2 ص 461) .

1 / 6أكابِرُ أصحابِ الإِمامِشارک الکثیر من أکابر أصحاب الرسول صلی الله علیه و آله فی معرکه الجمل إلی جانب الإمام علیّ علیه السلام ، إلّا أنّ الروایات تختلف فی ذکر عددهم ؛ فبعض المصادر یصرّح بأنّ عددهم کان ثمانین من أهل بدر ، وألفا وخمسمئه من أصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله . ویذکر آخر أنّ عدد المشارکین فی هذه المعرکه من أصحاب الرسول کان ثمانمئه من الأنصار ، وأربعمئه ممّن شهدوا بیعه الرضوان . ومن بین الشخصیّات البارزه التی شارکت فی جیش الإمام علیّ علیه السلام یمکن الإشاره إلی کلّ من : أبی أیّوب الأنصاری وأبی الهیثم بن التیّهان وخزیمه بن ثابت وعبد اللّه بن بدیل وعبد اللّه بن عبّاس وعثمان بن حنیف وعدیّ بن حاتم وعمّار بن یاسر وعمرو بن الحمق وعمر بن أبی سلمه وهاشم بن عتبه . وشخصیّات کبیره اُخری مثل : اُویس القرنی ، جاریه بن قدامه ، حجر بن عدیّ ، زید بن صوحان ، سیحان بن صوحان ، صعصعه بن صوحان ، مالک الأشتر ، شریح بن هانی ، محمّد بن أبی بکر ومحمّد ابن الحنفیّه . وکان بین اُولئک الذین وقفوا إلی جانب الإمام علیه السلام شخصیّتان مؤثّرتان جدّا : الاُولی : عمّار بن یاسر ، فبالنظر إلی اشتهار ما تنبّأ به الرسول صلی الله علیه و آله حول مصیره ، کان وجوده فی جیش الإمام علیّ علیه السلام کفیلاً بعدم وقوف کلّ من یؤمن بالرسول صلی الله علیه و آله ضدّ جیش الإمام . ولهذا یُروی أنّ الزبیر لمّا بلغه أنّ عمّارا مع علیّ علیه السلام «اِرتابَ بِما کانَ فیهِ» . والثانیه : ابن اُمّ سلمه ، وکان وجوده دلیلاً علی تأیید زوجه رسول اللّه صلی الله علیه و آله لجبهه الإمام . وهذا التأیید وإن کان لا یرقی إلی مکانه عائشه الحسّاسه یوم الجمل ، ولکن کان له تأثیر کبیر فی أذهان عموم الناس .

.

1 / 6 بزرگان صحابه در سپاه امام

1 / 6بزرگان صحابه در سپاه امامبسیاری از بزرگان صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه امام علی علیه السلام در جنگ جمل شرکت جُستند ؛ لیکن روایت ها در گزارش تعداد آنان متفاوت است. برخی مصادر ، تصریح دارند که هشتاد نفر بدری و هزار و پانصد صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله در سپاه علی علیه السلام بودند. برخی دیگر از مصادر ، بیان می دارند که تعداد صحابیان شرکت کننده در این جنگ ، هشتصد نفر از انصار بود و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند . از میان شخصیت های برجسته ای که در سپاه امام علی علیه السلام شرکت جستند ، می توان به این افراد اشاره کرد: ابو ایّوب انصاری، ابو هیثم بن تیّهان، خزیمه بن ثابت، عبد اللّه بن بدیل، عبد اللّه بن عبّاس، عثمان بن حنیف، عدیّ بن حاتم، عمّار بن یاسر، عمرو بن حمق ، عمر بن ابی سلمه و هاشم بن عتبه. شخصیت های بزرگ دیگری چون: اویس قرنی، جاریه بن قدامه، حجر بن عدی، زید بن صوحان، سلیمان بن صوحان ، صعصعه بن صوحان ، مالک اشتر، شریح بن هانی، محمّد بن ابی بکر و محمّد بن حنفیه نیز درمیان سپاه او بودند. از میان کسانی که در کنار امام علیه السلام بودند، دو شخصیت ، بسیار تأثیرگذار بودند: نخست ، عمّار بن یاسر. با توجّه به خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آینده زندگی عمّار، حضور او در سپاه امام علی علیه السلام ضامن آن بود که کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند ، در صف مخالف امام علیه السلام قرار نگیرند و از این رو ، گزارش شده است که زبیر ، وقتی شنید عمّار به همراه علی علیه السلام است ، در وضعیت خود تردید کرد. دوم ، پسر اُمّ سلمه. حضور او در سپاه امام ، دلیلی بود بر تأیید جبهه امام علی علیه السلام توسط همسر پیامبر صلی الله علیه و آله . این تأیید ، گرچه به منزلت و جایگاه حسّاس عایشه در جنگ جمل نمی رسید ، ولی تأثیر بسیاری در افکار عمومی داشت.

.

7695.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الأمالى للطوسى عن عبد الرحمن بن أبى ليلى :شهد مع علىّ عليه السلام يوم الجمل ثمانون من أهل بدر ، وألف وخمسمِئهٍ من أصحاب رسول اللّه صلى الله عليه و آله . (1) .

1- .الأمالى للطوسى : ص 726 ح 1527 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 401 ح 350 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 367 وفيه «أربعمئه من المهاجرين والأنصار منهم : سبعون بدريّا وباقيهم من الصحابه» ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 484 عن السدّى وفيه «مئه وثلاثون بدريّا وسبعمئه من أصحاب النبىّ صلى الله عليه و آله » .

7693.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به هشام بن حکم که به ایشان عرض کرد : از) الأمالی ، طوسی به نقل از عبد الرحمان بن ابی لیلی : در جنگ جمل ، به همراه علی علیه السلام ، هشتاد نفر از اهل بدر و هزار و پانصد نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتند. .

7694.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به عبد اللّه بن فضل هاشمی که از ایشان پ) تاریخ الإسلام للذهبی عن سعید بن جبیر :کانَ مَعَ عَلِیٍّ یَومَ وَقعَهِ الجَمَلِ ثَمانُمِئَهٍ مِنَ الأَنصارِ ، وأربَعُمِئَهٍ مِمَّن شَهِدَ بَیعَهَ الرِّضوانِ . (1)7695.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الأخبار الطوال :إنَّ الزُّبَیرَ لَمّا عَلِمَ أنَّ عَمّارا مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام ارتابَ بِما کان فیهِ ؛ لِقَولِ رَسولِ اللّه صلی الله علیه و آله : «الحَقُّ مَعَ عَمّارٍ» ، و«تَقتُلُکَ الفِئَهُ الباغِیَهُ» . (2)7696.عنه صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری عن عبد الرحمن بن أبی عمره :قامَت اُمُّ سَلَمَهَ فَقالَت : یا أمیرَ المُؤمِنینَ، لَولا أن أعصِیَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ وأنَّکَ لا تَقبَلُهُ مِنّی؛ لَخَرَجتُ مَعَکَ ، وهذَا ابنی عُمَرُ وَاللّهِ ، لَهُوَ أعَزُّ عَلَیَّ مِن نَفسی یَخرُجُ مَعَکَ فَیَشهَدُ مَشاهِدَکَ .

فَخَرَجَ، فَلَم یَزَل مَعَهُ . (3)1 / 7وُجوهُ أصحابِ الجَمَلِکان وجوه أصحاب الجمل من أصحاب الرسول صلی الله علیه و آله والمقرّبین إلیه ، وکان فی جیشهم أیضا أشراف وأکابر آخرون . فقد کان فیهم عائشه وطلحه والزبیر ومروان بن الحکم وعبد اللّه بن عامر وکعب بن سور ، وغیرهم ممّن کانوا یؤیّدون عثمان أو لا یطیقون تحمّل عداله الإمام علیه السلام . وقد کان حضور أشخاصٍ کطلحه والزبیر وعائشه فی المعرکه باعثا علی وقوع غیر ذوی البصیره ممّن ینظرون إلی الحقّ من خلال الشخصیّات البارزه فی الشک والحیره ، أو الانضمام إلی جیش أصحاب الجمل . ولأجل تنویر عقول أمثال هؤلاء الناس قال أمیر المؤمنین علیه السلام قولته المشهوره : «إنَّ الحَقَّ لا یُعرَفُ بِالرِّجالِ ؛ اِعرِفِ الحَقَّ تَعرِف أهلَهُ» .

.

1- .تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 484 ، تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 138 ، العقد الفرید : ج 3 ص 314 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 9 ح 393 وفیه «وتسعمئه» بدل «وأربعمئه» و ج 1 ص 382 ح 324 نحوه وفیه «سبعمئه رجل من المهاجرین والأنصار» بدل «ثمانمِئه من الأنصار» .
2- .الأخبار الطوال : ص 147 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 335 و ص 337 ، نهایه الأرب : ج 20 ص 68 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 240 وفیها «کفّ الزبیر عن قتال عمّار لقوله صلی الله علیه و آله » وراجع تاریخ الطبری : ج 4 ص 510 .

3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 451 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 323 وفيه «هذا ابن عمّى» بدل «ابنى عمر» ، الفتوح : ج 2 ص 456 نحوه وفيه كتابها إلى الإمام عليه السلام .

1 / 7 سرشناسان سپاه جمل

7700.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ الإسلام ، ذهبی به نقل از سعید بن جبیر : در روز جنگ جمل ، هشتصد نفر از انصار و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، با علی علیه السلام همراه بودند.7696.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الأخبار الطوال:زبیر ، آن گاه که دانست عمّار به همراه علی علیه السلام است ، در موقعیت خود تردید کرد ، به خاطر سخن پیامبر خدا که : «حق با عمّار است» و «تو را [ای عمّار!]گروه سرکش می کشند».7697.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از عبد الرحمان بن ابی عمره : امّ سلمه به پا خاست و گفت : ای امیر مؤمنان! اگر نافرمانی خداوند عز و جل و نپذیرفتن تو نبود، به همراه تو [برای جنگ ، از خانه] بیرون می آمدم. این است فرزندم عمر که به خدا سوگند ، از جان خودم برایم عزیزتر است . او به همراه تو می آید و در تمامی صحنه ها[ی جنگ]حضور می یابد.

وی آمد و همواره با امام علی علیه السلام بود.1 / 7سرشناسان سپاه جملسرشناسان سپاه جمل ، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیکان وی بودند . همچنین در سپاه آنان ، اشراف و بزرگان دیگر نیز حضور داشتند. در میان آنان، عایشه ، طلحه ، زبیر، مروان بن حکم، عبد اللّه بن عامر ، کعب بن سور و افراد دیگری وجود داشتند که یا حامی عثمان بودند و یا تاب تحمّل عدالت امام علیه السلام را نداشتند. حضور شخصیت های برجسته ای چون طلحه و زبیر و عایشه در جنگ، سبب شد گروهی ناآگاه که حقیقت را در شخصیت های برجسته می بینند، در شک و تردید افتند یا به لشکر جمل بپیوندند. برای بیدار ساختنِ خِرَد چنین انسان هایی ، امیر مؤمنان ، آن سخن مشهور خود را بر زبان آورد که : «حقیقت با شخصیت ها شناخته نمی شود . حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی».

.

راجع : ج 5 ص 28 (التباس الأمر على من لا بصيره له) .

1 / 8عَدَدُ القَتلى فيهاقُتل فى معركه الجمل من جيش الإمام علىّ عليه السلام خمسه آلاف . (1) وتُجمع النصوص التاريخيّه كلّها على هذا العدد بدون أدنى اختلاف . ولكن هناک اختلاف كبير بين هذه النصوص حول عدد قتلى جيش الجمل، بحيث لا يمكن التعويل كثيرا على أيٍّ منها . فقد ذكرت بعض الأخبار التاريخيّه أنّ عدد من قُتل منهم عشرون ألفا (2) ، بينما جاء فى أخبار اُخرى أنّه قُتل منهم ثلاثه عشر ألفا (3) ، وعلى خبر آخر عشره آلاف (4) ، أو خمسه آلاف (5) . وجاء فى نقل سيف بن عمر أنّه قُتل منهم خمسه آلاف ، وهو فى العاده ينقل الأخبار الكاذبه ، أو يختلقها من عنده . وما ذُكر من أنّ عدد قتلى أصحاب الجمل كان عشره آلاف ، وإن لم يأتِ فى مصادر تاريخيّه كثيره ، إلّا أنّ نبوءه الإمام علىّ عليه السلام فى عدد قتلاهم تؤيّد هذا المعنى . فقد قال لمّا بلغه خروج عائشه : «وقَد وَاللّهِ عَلِمتُ أنَّهَا الرّاكِبَهُ الجَمَلَ؛ لا تَحُلُّ عُقدهً، ولا تَسيرُ عَقَبَهً، ولا تَنزِلُ مَنزِلاً إلّا إلى مَعصِيَهٍ ، حَتّى تُورِدَ نَفسَها ومَن مَعَها مَورِدا يُقتَلُ ثُلُثُهُم ، ويَهرُبُ ثُلُثُهُم ، ويَرجَعُ ثُلُثُهُم» . (6) وبما أنّ عدد أصحاب الجمل كان ثلاثين ألفا (7) ، فيجب أن يكون عدد قتلاهم عشره آلاف . وذكر الشيخ المفيد فى كتاب الجمل أنّ مجموع القتلى بلغ خمسهً وعشرين ألفا ، فإذا نقص منها خمسه آلاف ممّن قتلوا فى جيش الإمام يبقى العدد عشرون ألفا ، وهذا يؤيّد النصّ الوارد فى أنّ عدد من قُتل منهم عشرون ألفا . وواصل الشيخ المفيد يقول : وروى عبد اللّه بن الزبير روايه شاذّه أنّهم كانوا خمسه عشر ألفا . قيل : ويوشک أن يكون قول ابن الزبير أثبت . ولكنّ القول بذلک باطل ؛ لبعده عن جميع ما قاله أهل العلم به . (8) وكلام اُمّ أفعى مع عائشه الذى ورد فى عيون الأخبار يؤيّد صحّه هذا القول . على أنّه ذكرت بعض المصادر أنّ مجموع قتلى الفريقين كان ثلاثين ألفا (9) ، فيما ذكرت اُخرى أنّه كان عشرين ألفا (10) .

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 539 ، العقد الفريد : ج 3 ص 324 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 346 ، مروج الذهب : ج 2 ص 360 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 245 .
2- .العقد الفريد : ج 3 ص 324 .

3- .مروج الذهب : ج 2 ص 360 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 539 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 539 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 346 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 245 .
6- .الإرشاد : ج 1 ص 246 .
7- .راجع : ص 490 (عدد المشاركين فيها) .
8- .الجمل : ص 419 .
9- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 183 ؛ تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 484 .
10- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 59 .

1 / 8 تعداد کشتگان در جنگ

ر . ک : ج 5 ص 29 (مشتبه شدن امور بر کسانی که چشم بصیرت نداشتند) .

1 / 8تعداد کشتگان در جنگاز سپاه امام علی علیه السلام در جنگ جمل ، پنج هزار نفر کشته شدند و تمام متون تاریخی ، بدون کم ترین اختلافی بر این عدد ، اتّفاق دارند ؛ ولی متون تاریخی درباره تعداد کشته های لشکر جمل ، اختلاف بسیار دارند که نمی توان بر هیچ یک از آنها اعتماد کرد. در برخی گزارش ها آمده است که تعداد کشتگان آنها بیست هزار نفر بود ، با آن که در گزارش های دیگری آمده که سیزده هزار نفر از آنان کشته شدند و در خبر دیگری ده هزار یا پنج هزار نفر آمده است. در گزارش سیف بن عمر آمده است که : «پنج هزار نفر از لشکر جمل کشته شدند» که البته او معمولاً اخبار دروغ و یا خبرهای ساخته خود را گزارش می کند. آنچه گزارش شده که : «تعداد کشته های لشکر جمل ، ده هزار نفر بود»، گرچه در مصادر تاریخی فراوانی نیامده ، ولی با خبر امام علی علیه السلام درباره تعداد کشتگان آنها تأیید می شود. هنگامی که خبر شورش عایشه به علی علیه السلام رسید ، فرمود : «به خدا سوگند ، می دانم آن زن شترسوار ، گِرِهی نمی گشاید و از گردنه ای نمی گذرد و به منزلی فرود نمی آید ، مگر به سوی گناه، تا خود و کسانی را که به همراه اویند ، در مَهلکه ای قرار دهد که یکْ سومِ آنان کشته شوند، یک سوم آنان فرار کنند و یک سوم بازگردند» و از آن جا که تعداد سپاه جملْ سی هزار نفر بود، (1) تعداد کشته های آنان باید ده هزار نفر باشد. شیخ مفید در کتاب الجمل آورده است که مجموع کشته ها[ی دو سپاه] به 25 هزار نفر رسید و اگر از این رقم ، پنج هزار نفری را که در سپاه امام علیه السلام کشته شدند، کم کنیم ، بیست هزار نفر خواهند ماند و این ، تأیید کننده متونی است که تعداد کشته های سپاه جمل را بیست هزار نفر می دانند. شیخ مفید ، سپس می گوید : عبد اللّه بن زبیر ، در روایتی شاذ ، گزارش کرده که تعداد سپاه آنها [در جمل] ، پانزده هزار نفر بود. گفته اند: «شاید سخن فرزند زبیر ، صحیح تر باشد» ؛ ولی این ، روایتی نادرست است ؛ زیرا با تمام آنچه اهل علم گفته اند ، فاصله دارد. سخن اُمّ اَفعی با عایشه که در عیون الأخبار آمده، این سخن را تأیید می کند ، گذشته از آن که برخی

مصادر ، دلالت دارند که مجموع کشته های دو سپاه ، سی هزار نفر بوده است و برخی دیگر آن را بیست هزار نفر آورده اند.

.

1- .ر . ک : ص 491 (تعداد شرکت کنندگان در نبرد) .

ص: 502

. .

ص: 503

. .

7705.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (عند ما سَألَه أبو بصيرٍ عنِ الرُّوحِ عِندَ النّ) عيون الأخبار لابن قتيبه :دَخَلَت اُمُّ أفعَى العَبدِيَّهُ عَلَى عائِشَهَ [بَعدَ وَقعَهِ الجَمَلِ]فَقالَت :

يا اُمَّ المُؤمِنينَ ، ما تَقولينَ فِى امرَأَهٍ قَتَلَت ابنا لَها صَغيرا ؟

قالَت : وَجَبَت لَهَا النّارُ .

قالَت : فَما تَقولينَ فِى امرَأَهٍ قَتَلَت مِن أولادِها الأَكابِرِ عِشرينَ ألفا ؟!

قالَت : خُذوا بِيَدِ عَدُوَّهِ اللّهِ . (1) .

1- .عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 202 ، العقد الفريد : ج 3 ص 328 وفيه «اُمّ أوفى العبديّه» وراجع الأساب الأشراف : ج 3 ص 59 .

7706.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :عيون الأخبار ، ابن قتيبه :اُمّ اَفعى عبديه [پس از جنگ جمل] به نزد عايشه رفت و گفت : اى اُمّ المؤمنين ! درباره زنى كه فرزند خردسالش را به قتل رسانده ، چه نظرى دارى؟

گفت : دوزخ بر او لازم است.

گفت : نظرت درباره كسى كه بيست هزار از فرزندان بزرگ سالش را بكشد ، چيست؟

عايشه گفت : اين دشمن خدا را دستگير كنيد ! .

الفصل الثانى : هويّه رؤساء الناكثينتُعدّ معركه الجمل من الحوادث الجديره بالتأمّل فى التاريخ الإسلامىّ ؛ وإنّ فى التعرّف على دوافع مسعّريها وأهدافهم تذكيرا للمرء وتنبيها له لمعرفه رجاله الذين يقتدى بهم ويسير على نهجهم . إنّنا نلحظ فى النصوص التاريخيّه التى تحدّثت عن تنظيم القوّات وأهدافها وبواعثها نقاطا تثير التأمّل . منها : الأهواء ، والنزعات الدنيويّه ، واستغلال بعض الوجهاء لتحفيز عامّه الناس . ومنها : ممارسات مكتنزى الثروات ، وطلّاب السلطه ، ومَنْ وجد حياته المترفه مهدّده بالخطر . النقطه الأُخرى التى ينبغى ألّا ننساها هى كيفيّه مواجهه أشخاصٍ من الصحابه عليّا عليه السلام ، فى حين أنّهم كانوا يدّعون الإسلام والسبقَ إليه ! ومن جانب آخر ، وجاهه عامّه الأشخاص الذين كان موقفهم فى معركه الجمل يتعارض تماما مع موقفهم فى زمان عثمان . وننقل فيما يأتى بإيجاز نصوصا تتحدّث عن حياه الذين أوقدوا تلك الحرب ، وندعوا القرّاء إلى التأمّل فيها .

.

فصل دوم : شخصیّت سران ناکثین

اشاره

فصل دوم : شخصیّت سران ناکثینجنگ جمل، از حوادث قابل تأمّل تاریخ اسلام به شمار می رود . شناخت انگیزه ها و اهداف برافروزندگان این جنگ و شناخت سردمداران آن یعنی کسانی که به آنها اقتدا و از آنان پیروی شد ، برای آدمی مایه تذکّر و عبرت آموزی است. در متون تاریخی ای که از چگونگی شکل گیری سپاه جَمل و اهداف و انگیزه های آنها اطّلاعاتی در اختیار می نهند ، نکات تأمّل برانگیزی ملاحظه می شود. نقش هواهای نفسانی، گرایش های دنیوی،بهره گیری از چهره های موجّه برای ایجاد انگیزه در میان عموم مردم، نقش سرمایه اندوزان و مَسندجویان و کسانی که زندگی اشرافی خود را در خطر می دیدند ، بسی درخور تأمّل است . نکته دیگری که نباید فراموش کنیم ، چگونگی رویارویی کسانی با علی علیه السلام است که داعیه مسلمانی و پیشتازی در اسلام را داشتند . آخرین نکته این واقعه ، شخصیّت و موضعگیری های کسان بسیاری است که مواضعشان در جنگ جمل به طور کامل با مواضعشان در زمان عثمان در تضاد بود. آنچه در پی می آید ، اشاراتی کوتاه به چگونگی زندگی برافروزندگان این جنگ است که خوانندگان را به تأمّل در آنها دعوت می کنیم.

.

2 / 1خَصائِصُهُم7711.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :العقد الفريد :كانَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ يَقولُ : «بُليتُ بأَنَضِّ النّاسِ ، وأنطَقِ النّاسِ ، وأطوَعِ النّاسِ فِى النّاسِ» . يُريدُ بِأَنَضِّ النّاسِ : يَعلَى بنَ مُنيَةَ ؛ وكانَ أكثَرَ النّاسِ ناضّا (1) ، ويُريدُ بِأَنطَقِ النّاسِ : طَلحَةَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ ، وأطوَعِ النّاسِ فِى النّاسِ: عائِشَةَ أُمَّ المُؤمِنينَ . (2)7712.عنه عليه السلام (فى وَصفِ السّالِكِ إلى اللّهِ) الإمام علىّ عليه السلام :إنّى بُليتُ بِأَربَعَةٍ : أدهَى النّاسِ وأسخاهُم ؛ طَلحَةَ ، وأشجَعِ النّاسِ ؛ الزُّبَيرِ ، وأطوَعِ النّاسِ فِى النّاسِ ؛ عائِشَةَ ، وأسرَعِ النّاسِ إلى فِتنَةٍ ؛ يَعلَى بنِ اُمَيَّةَ . (3)7707.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :وَاللّهِ ، لَقَد مُنيتُ بِأَربَعٍ لَم يُمنَ بِمِثلِهِنَّ أحَدٌ بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : مُنيتُ بِأشجَعِ النّاسِ ؛ الزُّبَيرِ بنِ العَوّامِ ، وبِأخدَعِ النّاسِ ؛ طَلحَةَ بنِ عُبيدِ اللّهِ ، وبِأطوَعِ النّاسِ فِى النّاسِ ؛ عائِشَةَ بنتِ أبى بَكرٍ ، وبِمَن أعانَ عَلَىَّ بِأنواعِ الدَّنانيرِ؛ يَعلَى بنِ مُنيَةَ . (4)7708.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :إنّى مُنيتُ بِأربَعَةٍ ما مُنِىَ أحَدٌ بِمِثلِهِنَّ : مُنيتُ بِأطوَعِ النّاسِ فِى النّاسِ ؛ عائِشَةَ بِنتِ أبى بَكرٍ ، وبِأشجَعِ النّاسِ ؛ الزُّبَيرِ بنِ العَوّامِ ، وبِأخصَمِ النّاسِ ؛ طَلحَةَ بنِ عُبَيدِ اللّهِ ، وبِأكثَرِ النّاسِ مالاً ؛ يَعلَى بنِ مُنيَةَ التَّميمِىِّ ؛ أعانَ عَلَىَّ بِأصواعِ الدَّنانيرِ . (5) .

1- .الناضّ : هو ما كان ذهبا أو فضّه ، عينا وورِقا . وقد نَضَّ المالُ ينِضّ إذا تحوّل نقدا بعد أن كان متاعا (النهايه : ج 5 ص 72 «نضض») .
2- .العقد الفريد : ج 3 ص 323 ، جواهر المطالب : ج 2 ص 22 .
3- .الاستيعاب : ج 2 ص 318 الرقم 1289 عن صالح بن كيسان وعبد الملک بن نوفل والشعبى وابن أبى ليلى ، اُسد الغابه : ج 3 ص 87 الرقم 2627 وفيه «وأكثر الناس غنى يعلى بن مُنيه» بدل «وأسرع الناس . . .» .
4- .الفتوح : ج 2 ص 463 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 277 ح 199 .
5- .المسترشد : ص 419 ح 141 عن شريح بن هانئ ، كشف المحجّه : ص 254 نحوه وراجع فتح البارى : ج 13 ص 55 .

2 / 1 ویژگی های ناکثین

2 / 1ویژگی های ناکثین7711.امام علی علیه السلام :العقد الفرید:علی بن ابی طالب علیه السلام همیشه می فرمود: «من به زراندوزترینِ مردم، سخنگوترینِ مردم و مُطاع ترینِ مردم در میان مردم گرفتار شدم». مقصود او از زراندوزترینِ مردم، یَعلَی بن مُنْیَه بود که ثروتمندترین مردم بود ، و مقصود او از سخنگوترین مردم ، طلحه بن عبید اللّه بود ، و منظورش از مطاع ترین مردم در میان مردم ، عایشه امّ المؤمنین بود.7712.امام علی علیه السلام (در توصیف رهرو راه خدا) امام علی علیه السلام :من گرفتار چهار نفر شدم : زیرک ترین و سخاوتمندترینِ مردم ، طلحه ؛ و شجاع ترینِ مردم ، زبیر ؛ و مطاع ترینِ مردم در میان مردم ، عایشه ؛ و سریع ترین مردم برای بحران و فتنه ، یعلی بن اُمیّه . (1)7713.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، گرفتار چهار نفر شدم که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی به مانند آنان گرفتار نشده است. مبتلا شدم به دلیرترین مردم ، زبیر بن عوام ؛ و نیرنگبازترین مردم ، طلحه بن عبید اللّه ؛ و مُطاع ترین مردم در میان مردم ، عایشه دختر ابو بکر ؛ و کسی که با دینارهای گوناگون علیه من کمک کرد ، یَعلَی بن مُنْیه.7714.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :به راستی که گرفتار چهار نفر شدم که کسی به مانند آنها گرفتار نشد : مبتلا شدم به مطاع ترینِ مردم در میان مردم ، عایشه دختر ابو بکر ؛ و به دلیرترین مردم ، زبیر بن عوام ؛ و به کینه توزترین مردم ، طلحه بن عبید اللّه ؛ و به ثروتمندترینِ مردم ، یَعلَی بن منیه تمیمی که با پیمانه های دینار ، علیه من کمک رسانی کرد .

.

1- .در اُسد الغابه ، به جای «سریع ترین مردم .. .» آمده : «ثروتمندترینِ مردم ، یعلی بن امیّه بود» . گفتنی است : یَعلَی بن اُمیّه را گاهی به مادرش (مُنْیَه) نسبت می دهند .

7715.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :عنه عليه السلام :حارَبَنى خَمسَهٌ : حارَبَنى أطوَعُ النّاسِ فى النّاسِ ؛ عائِشَهُ ، وأشجَعُ النّاسِ ؛ الزُّبَيرُ ، وأمكَرُ النّاسِ ؛ طَلحَهُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ ؛ لَم يُدرِكهُ ماكِرٌ قَطُّ ، وحارَبَنى أعبَدُ النّاسِ ؛ مُحَمَّدُ بنُ طَلحَهَ بنِ عُبَيدِ اللّهِ ؛ كانَ مَحمودا حَتَّى استَزَلَّهُ أبوهُ ؛ فَخَرَجَ بِهِ ، وحارَبَنى أعطَى النّاسِ ؛ يَعلَى بنُ مُنيَهَ ؛ كانَ يُعطِى الرَّجُلَ الواحِدَ الثَّلاثينَ دينارا وَالسِّلاحَ وَالفَرَسَ عَلى أن يُقاتِلَنى . (1)7716.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :مُنيتُ أو بُليتُ بِأطوَعِ النّاسِ فى النّاسِ ؛ عائِشَهَ ، وبِأدهَى النّاسِ ؛ طَلحَهَ ، وبِأشجَعِ النّاسِ ؛ الزُّبَيرِ ، وبِأكثَرِ النّاسِ مالاً ؛ يَعلَى بنِ مُنيَهَ ، وبِأجوَدِ قُرَيشٍ ؛ عَبدِ اللّهِ بنِ عامِرٍ . (2)2 / 2عائِشَهُهى عائشه بنت أبى بكر ، وزوج النبىّ الأعظم صلى الله عليه و آله . (3) توفّى عنها النبىّ ولها من العمر ثمانى عشره سنهً . (4) حظيت باحترام بالغ فى عهد أبى بكر وعمر ، بَيْدَ أنّ عثمان قلّل من شأنها ومن احترامها ؛ فبرز الخلاف بينهما (5) إلى درجه أنّها كانت تحرّض الناس على قتله بقولها : اقتلوا نعثلاً فقد كفر (6) ! وحين حاصر الثوّار عثمان ذهبت إلى مكّه ، وظلّت فيها إلى أن قُتِل . (7) وعندما قُتل عثمان ، كانت تتطلّع إلى خلافه طلحه (8) والزبير . (9) ولمّا تناهى إلى سمعها استخلاف أمير المؤمنين عليه السلام رجعت من منتصف الطريق إلى مكّه ، ونادت بظُلامه عثمان مطالبه بثأره . (10) وعلى الرغم من أنّ موقفها من قتل عثمان كان واضحا للناس ؛ ومنهم من كان يذكّرها به ، بَيْدَ أنّهم كانوا يحترمونها ويسمعون كلامها ؛ إجلالاً لرسول اللّه صلى الله عليه و آله ، ولأُمومتها المؤمنين . كانت خطيبه وأديبه ؛ (11) وملمّه إلماما تامّا بسجايا العرب ، وتعرف مواطن ضعفهم ، لذا كانت قادره على تحريضهم . (12) وكان طلحه والزبير يعلمان أنّ الطريق الوحيد للنصر وتسلّم الخلافه هو تعبئه الناس بواسطه عائشه ؛ فلم يضيّعا هذه الفرصه . كانت عائشه تجاهر بعدائها للإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، وتذكر أنّ بينها وبينه ما يكون بين المرأه وبين أحمائها . (13) ولولا وجاهتها لما استطاع طلحه والزبير تعبئه الناس للحرب . وكانت فارسه الحلبه بعد مقتل طلحه والزبير . (14) مع هذا كلّه ، أرجعها الإمام عليه السلام إلى المدينه باحترامٍ تامّ . (15) واصلت عداءها للإمام عليه السلام على الرغم من إصحارها بالندم مرارا على ما فرّطت فى جنبه يوم الجمل . (16) أظهرت سرورها بعد استشهاد أمير المؤمنين عليه السلام ، (17) وسجدت لذلک شكرا ! (18) وحالت دون دفن الإمام الحسن عليه السلام عند جدّه رسول اللّه صلى الله عليه و آله . (19) ماتت سنه سبع وخمسين أو ثمانٍ وخمسين من الهجره . (20)

.

1- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 499 عن أبى فروه ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 59 الرقم 3 عن ابن أبى فروه .
2- .الأغانى : ج 12 ص 389 عن أبى الكنود .
3- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 58 ، سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 135 الرقم 19 ، الاستيعاب : ج 4 ص 435 الرقم 3463 ، أُسد الغابه : ج 7 ص 186 الرقم 7093 .
4- .تهذيب الكمال : ج 35 ص 236 الرقم 7885 ، الاستيعاب : ج 4 ص 436 الرقم 3463 ، أُسد الغابه : ج 7 ص 189 الرقم 7093 ، الإصابه : ج 8 ص 232 الرقم 11461 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 94 .
5- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 144 ، الفتوح : ج 2 ص 421 ؛ الجمل : ص 147 و 148 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 175 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 459 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 313 ، العقد الفريد : ج 3 ص 300 ، الفتوح : ج 2 ص 437 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 72 وفيه «فقد فجر» بدل «فقد كفر» .
7- .راجع : ج 3 ص 230 (تحريض عائشه) .
8- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 212 .
9- .الجمل : ص 231 .
10- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 458 و 459 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 312 و 313 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 212 و 213 ، الأخبار الطوال : ص 144 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 483 ، الفتوح : ج 2 ص 452 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 71 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 231 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 180 .
11- .سنن الترمذى : ج 5 ص 705 ح 3884 ، تهذيب الكمال : ج 35 ص234 الرقم 7885 ، الاستيعاب : ج 4 ص 437 الرقم 3463 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 92 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 516 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 340 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 243 .
13- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 544 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 348 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 246 و ص 305 .
14- .راجع : ج 5 ص 212 (استمرار الحرب بقياده عائشه) .
15- .راجع : ج 5 ص 246 (محادثات بين الإمام وعائشه) .
16- .راجع : ج 5 ص 254 (ندم عائشه) .

17- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 40 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 150 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 438 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 131 ح 59 .
18- .الجمل : ص 159 ؛ مقاتل الطالبيّين : ص 55 .
19- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 225 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 298 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 276 الرقم 47 ، تاريخ دمشق : ج 13 ص 293 .
20- .تهذيب الكمال: ج 35 ص 235 الرقم 7885 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 518 ، سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 192 الرقم 19 ، الاستيعاب : ج 4 ص 438 الرقم 3463 ، أُسد الغابه : ج 7 ص 189 الرقم 7093 .

2 / 2 عایشه

7715.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :پنج نفر با من پیکار کردند : مُطاع ترینِ مردم در میان مردم ، عایشه ؛ و دلیرترین مردم ، زبیر ؛ و مکّارترینِ مردم ، طلحه بن عبید اللّه که هرگز هیچ مکّاری به پای او نرسیده است ؛ و عابد پیشه ترینِ مردم ، محمّد بن طلحه بن عبید اللّه که فردی شایسته بود تا این که پدرش او را از راه به در کرد و او را برای جنگ ، بیرون کشید ؛ و بخشنده ترین مردم ، یَعلَی بن مُنْیه که به هر نفر ، سی دینار و اسلحه و اسبی می داد تا با من بجنگد .7716.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :گرفتار شدم به مطاع ترینِ مردم در میان مردم ، عایشه ؛ و به زیرک ترین مردم ، طلحه ؛ و به دلیرترین مردم ، زبیر ؛ و به ثروتمندترینِ مردم ، یعلی بن منیه ؛ و به بخشنده ترینِ قریشیان ، عبد اللّه بن عامر .2 / 2عایشهوی دختر ابو بکر و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله است که هنگام رحلت ایشان ، هجده سال داشت. او در زمان ابو بکر و عمر ، از احترام بسیاری برخوردار بود ؛ ولی عثمان از شأن و احترام او کاست. بدین سبب ، بین آنان اختلاف بروز کرد تا آن پایه که عایشه با این سخن خود ، مردم را به قتل عثمان تحریک می کرد : «اُقتلوا نَعثلاً فقد کَفَر ؛ پیرمردِ نادان را بکشید که کافر شده است». در زمانی که شورش کنندگان، عثمان را محاصره کردند، عایشه به مکّه رفت و در آن جا ماند تا عثمان کشته شد. (1) پس از قتل عثمان ، عایشه ، امید به خلافت طلحه و زبیر داشت ؛ ولی چون به گوشش رسید که امام علی علیه السلام به خلافت برگزیده شده است ، از نیمه راه مکّه و مدینه، به مکّه بازگشت و عَلَم مظلومیّت عثمان و خونخواهی او را برافراشت . اگرچه موضع او در قتل عثمان برای مردمْ روشن بود و برخی موارد را به او گوشزد هم می کردند ؛ لیکن به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و امّ المؤمنین بودنش، به او احترام می گذاردند و از وی حرف شنوی داشتند. عایشه زنی سخنران و ادیب بود و با خُلقیات اعراب ، آشنایی کامل داشت و نقاط ضعف آنان را به خوبی می دانست ، لذا قادر به تحریک آنان بود . طلحه و زبیر هم که می دانستند تنها راه پیروزی آنان و در دست گرفتن خلافت ، این است که به وسیله عایشه ، مردم را بشورانند ، این فرصت را از دست ندادند. عایشه به طور آشکار با امام علی علیه السلام دشمنی می کرد و یادآوری می کرد که اختلاف بین او و امام ، اختلاف زن با فامیل شوهر

است . اگر وجهه عایشه نبود ، طلحه و زبیر ، قادر به جمع آوری نیرو برای جنگ نبودند. او پس از کشته شدن طلحه و زبیر ، میداندار جنگ بود . (2) با این همه ، پس از جنگ، امام علی علیه السلام با احترام کامل، او را به مدینه برگرداند . (3) اگرچه عایشه چندین بار از آنچه در برابر امام علی علیه السلام در جنگ جمل از خود نشان داده بود ، اظهار ندامت کرد ، (4) ولی به دشمنی خود با امام علیه السلام ادامه داد. وی پس از شهادت امام علی علیه السلام ، خوش حالی خود را آشکار کرد و سجده شکر به جای آورد . همچنین او مانع خاک سپاری امام حسن علیه السلام در کنار جدّش پیامبر خدا گردید . عایشه در سال 57 یا 58 هجری درگذشت .

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 231 (تحریکات عایشه) .
2- .ر . ک : ج 5 ص 213 (تداوم نبرد به رهبری عایشه) .
3- .ر . ک : ج 5 ص 247 (گفتگوهایی میان امام و عایشه) .
4- .ر . ک : ج 5 ص 255 (پشیمانی عایشه) .

ص: 512

. .

ص: 513

. .

2 / 3طَلحَهُ بنُ عُبَيدِ اللّهِأحد السابقين إلى الإسلام ، (1) ومن كبار الصحابه . آخى الزبيرَ قبل الهجره . (2) كان تاجرا ، وعندما وقعت معركه بدر كان قد ذهب فى تجاره إلى الشام . (3) أثنى عليه أهل السُّنّه ، وعَدُّوه من العشره المبشَّره . (4) كان الخلفاء يحترمونه بعد وفاه النبىّ صلى الله عليه و آله . اختاره عمر فى الشورى السداسيّه ، لكنّه اعتزل لمصلحه عثمان . (5) كان فى غايه الدهاء والسياسه . (6) حصل على ثروه طائله فى عصر عثمان ؛ بسبب الأموال التى كان قد أعطاها إيّاه بلا حساب . (7) وَهَبه عثمان مرّهً دَيْنا كان عليه بلغ خمسين ألف درهم ، وقال له : معونهً على مروءتک ! ! (8) كان من ملّاکى الأرض الكبار ، حتى كان يُغِلّ بالعراق ما بين أربعمئه ألف إلى خمسمئه ألف ، ويُغلّ بالسَّراه (9) شره آلاف دينار . (10) خلّف بعد موته ثروهً قدِّرت بثلاثين مليون درهم . (11) لم يُولِّه عثمان على مصر من الأمصار مع أنّه كان يعظّمه ، ويعود ذلک إلى أنّه كان يهتمّ كثيرا بأقاربه وبِطانته ، ومن هنا توتّرت العلاقه بينهما ، (12) كما أعرض عثمان أيضا عن أهمّ سندٍ له فى الماضى وهو عبد الرحمن بن عوف . (13) كان طلحه يطمح إلى الخلافه ؛ (14) فكتب إلى البصره ، والكوفه ، وغيرهما من الأمصار محرّضا أهلها على قتل عثمان . (15) وكان بيت المال بيده فى جريان قتل عثمان ، (16) بَيْدَ أنّه لم يستطع أن يطالب بالخلافه ؛ لاتّهامه بالمشاركه فى قتله؛ فبايع أميرَ المؤمنين عليه السلام ، والعجيب أنّه أوّل شخص يبايع. لم يظفر طلحه بالخلافه ، ويضاف إلى ذلک أنّه حُرِمَ من الامتيازات التى كانت له فى عهد عثمان . ممّا حدا به إلى إعلان معارضته للإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، فأوقد نار الحرب مع الزبير ، وعائشه ، وغيرهما . وكان يقول : إنّا داهَنّا فى أمر عثمان ، فلا نجد اليوم شيئا أمثل من أن نبذل دماءنا فيه ! ! ! (17) قُتل طلحه فى معركه الجمل سنه 36 ه ، بسهم رماه به مروان بن الحكم مِن خلفه . (18)

.

1- .الإصابه : ج 3 ص 430 الرقم 4285 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 54 .
2- .تهذيب الكمال : ج 13 ص 415 الرقم 2975 ، الإصابه : ج 3 ص 431 الرقم 4285 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 66 .
3- .الاستيعاب : ج 2 ص 317 الرقم 1289 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 54 .
4- .تهذيب الكمال : ج 13 ص 412 الرقم 2975 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 24 الرقم 2 ، الاستيعاب : ج 2 ص 317 الرقم 1289 ، تاريخ دمشق :

ج 25 ص 54 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 523 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 248 .
5- .راجع : ج 3 ص 48 (ماجرى فى الشورى) .
6- .راجع : ص 508 (خصائصهم) .
7- .راجع: ج 3 ص 118 (ما أعطى طلحه بن عبيد اللّه) .
8- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 405 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 104 .
9- .السَّراه : الجبال والأرض الحاجزه بين تهامه واليمن ، ولها سعه ، وقال قوم : الحجاز هو جبال تحجز بين تهامه ونجد يقال لأعلاها السراه (معجم البلدان : ج 3 ص 204) .
10- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 221 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 32 الرقم 2 ، مروج الذهب : ج 2 ص 342 ، الاستيعاب : ج 2 ص 321 الرقم 1289 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 102 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 248 .
11- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 417 ح 5587 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 222 ، تهذيب الكمال : ج 13 ص 423 الرقم 2975 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 120 .
12- .تاريخ المدينه : ج 4 ص 1169 ، العقد الفريد : ج 3 ص 303 .
13- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 171 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 169 .
14- .الإرشاد : ج 1 ص 246 .
15- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 53 ، أنساب الاشراف : ج 6 ص 196 ، تاريخ المدينه : ج 4 ص 1198 .
16- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 407 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 175 .
17- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 222 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 476 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 35 الرقم 2 ، تاريخ المدينه : ج 4 ص 1169 ، الاستيعاب : ج 2 ص 318 الرقم 1289 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 109 .
18- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 417 ح 5586 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 223 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 139 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 36 الرقم 2 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 242 و ص 248 ؛ الجمل : ص 389 .

2 / 3 طلحه بن عبید اللّه

2 / 3طلحه بن عبید اللّهطلحه بن عبید اللّه از پیشتازان در اسلام بود و از بزرگان صحابیان به شمار می رفت . قبل از هجرت ، بین او و زبیر ، عقد برادری بسته شد . او تاجر بود و هنگام جنگ بدر ، برای تجارت به شام رفته بود . رجالیان اهل سنّت ، او را ستوده اند و از عشره مبشّره (ده نفر مژده داده شده به بهشت) دانسته اند. بعد از رحلت پیامبر خدا ، خلفای سه گانه ، احترام او را نگاه می داشتند. عمر ، او را به عضویت شورای شش نفره خود درآورد ؛ ولی او به نفع عثمان ، از خلافت کناره گرفت . (1) طلحه بسیار باهوش و سیاستمدار بود (2) و در زمان عثمان ، به سبب اموال بی حسابی که عثمان به او داده بود ، (3) ثروت بی شماری به دست آورد. یک بار عثمان ، پنجاه هزار درهم بدهیِ او را [به بیت المال]بخشید و گفت : تا کمکی باشد به جوان مردیِ تو! او از زمینداران بزرگ بود ، به گونه ای که درآمد غلّه او از عراق ، چهارصد تا پانصد هزار دینار و از [ناحیه] سَرات ، (4) ده هزار دینار بود. ثروت باقی مانده او پس از مرگ ، سی میلیون درهمْ تخمین زده می شود. عثمان با این که او را بزرگ می داشت ، به او مَسند و ریاستی نبخشید ؛ زیرا در این جهت ، بیشتر به خویشان و اطرافیان خود (بنی اُمیّه) توجّه داشت . از این رو ، رابطه طلحه با او به سردی گرایید، همان طور که عثمان از مهم ترین پشتیبان قبلی خود ، عبد الرحمان بن عوف نیز کناره گرفت. طلحه ، خود ، ادّعای خلافت داشت . لذا نامه هایی به بصره ، کوفه و دیگر نواحی نوشت و مردم را برای قتل عثمان تحریک کرد . وی قبل از کشته شدن عثمان ، بیت المال را در دست گرفته بود ؛ ولی بعد از آن به دلیل اتّهام شرکت در قتل عثمان ، نتوانست رسماً ادعای خلافت کند ، با امام علی علیه السلام بیعت کرد ؛ و شگفت آن که او نخستین بیعت کننده بود. طلحه که علاوه بر دست نیافتن به خلافت ، از امتیازات زمان عثمان هم محروم شده بود ، با امام علی علیه السلام به مخالفت برخاست و با همراهی زبیر و عایشه و دیگران ، جنگ جمل را به راه انداخت . او می گفت : ما درباره خون عثمان ، کوتاهی کردیم و امروز ، چیزی را شایسته تر از این نمی یابیم که خونمان را در راه عثمان بریزیم. طلحه در سال 36 هجری ، در جنگ جمل و با اصابت تیر از پشتِ سر ، به دست مروان بن حکم کشته شد.

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 49 (آنچه در شورا گذشت) .
2- .ر . ک : ص 509 (ویژگی های ناکثین) .
3- .ر . ک : ج 3 ص 119 (آنچه به طلحه بن عبید اللّه داد) .
4- .سر زمینی میان تهامه و یمن (معجم البلدان : ج 3 ص 204) .

ص: 516

. .

ص: 517

. .

7720.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى عن محمّد بن إبراهيم:كانَ طَلحَةُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ يُغِلُّ بِالعِراقِ ما بَينَ أربَعِمِئَهِ ألفٍ إلى خَمسِمِئَهِ ألفٍ ، ويُغِلُّ بِالسَّراهِ عَشرَهَ آلافِ دينارٍ أو أقَلَّ أو أكثَرَ . (1) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 221 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 32 الرقم 2 وليس فيه «إلى خمسمئه ألف» ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 101 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 342 والاستيعاب : ج 2 ص 321 الرقم 1289 .

7721.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى به نقل از محمّد بن ابراهيم : طلحه بن عبيد اللّه از سرزمين عراق، چهارصد هزار تا پانصد هزار [دينار] درآمد داشت و از منطقه سَرات ، نزديک به ده هزار دينار سود مى كرد. .

7722.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى عن إسحاق بن يحيى عن موسى بن طلحه :أنَّ مُعاوِيَهَ سَأَلَهُ : كَم تَرَكَ أبو مُحَمَّدٍ يَرحَمُهُ اللّهُ مِنَ العَينِ ؟

قالَ : تَرَكَ ألفَى ألفِ دِرهَمٍ ومِئَتَى ألفِ دِرهَمٍ ، ومِئَتَى ألفِ دينارٍ ، وكانَ مالُهُ قَدِ اغتيلَ . كانَ يُغِلُّ كُلَّ سَنَهٍ مِنَ العِراقِ مِئَهَ ألفٍ سِوى غَلّاتِهِ مِنَ السَّراهِ وغَيرِها ، ولَقَد كانَ يُدخِلُ قُوتَ أهلِهِ بِالمَدينَهِ سَنَتَهُم مِن مَزرَعَهٍ بِقَناهٍ كانَ يَزرَعُ عَلَى عِشرينَ ناضِحا ، وأَوَّلُ مَن زَرَعَ القَمحَ بِقَناهٍ هُوَ .

فَقالَ مُعاوِيَهُ : عاشَ حَميدا سَخِيّا شَريفا ، وقُتِلَ فَقيرا ، رَحِمَهُ اللّهُ ! (1)7723.بحار الأنوار :الطبقات الكبرى عن إبراهيم بن محمّد بن طلحه :كانَت قيمَهُ ما تَرَكَ طَلحَهُ بنُ عُبَيدِ اللّهِ مِنَ العَقارِ وَالأموالِ وما تَرَكَ مِنَ النّاضِّ ثَلاثينَ ألفَ ألفِ دِرهَمٍ ، تَرَكَ مِنَ العَينِ ألفَى ألفٍ ومِئَتَى ألفِ دِرهَمٍ ، ومِئَتَى ألفِ دينارٍ ، وَالباقى عُروضٌ (2) . (3)7724.الخصال :مروج الذهب فى ذِكرِ أحوالِ طَلحَهَ بنِ عُبَيدِ اللّهِ فى خِلافَهِ عُثمانَ : إبتَنى دارَهُ بِالكوفَهِ ، المَشهورَهَ بِهِ هذَا الوَقتِ ، المَعروفَهَ بِالكُناسَهِ بِدارِ الطَّلحِيّينَ ، وكانَ غَلَّتُهُ مِنَ العِراقِ كُلَّ يَومٍ ألفَ دينارٍ ، وقيلَ أكثَرُ مِن ذلِكَ ، وبِناحِيَهِ الشَّراهِ (4) أكثَرُ مِمّا ذَكَرنا ، وشَيَّد دارَهُ بِالمَدينَهِ وبَناها بِالآجُرِّ والجَصِّ وَالسّاجِ . (5) .

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 222 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 103 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 33 الرقم 2 نحوه .
2- .العُرُوض : الأمتعه التى لا يدخلها كيل ولا وزن ، ولا يكون حيوانا ولا عقارا (لسان العرب : ج 7 ص 170 «عرض») .
3- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 222 .
4- .الشَّرَاه : صقع بالشام بين دمشق ومدينه الرسول صلى الله عليه و آله (معجم البلدان : ج 3 ص 332) .
5- .مروج الذهب : ج 2 ص 342 .

7725.تحف العقول :الطبقات الکبری به نقل از اسحاق بن یحیی ، از موسی بن طلحه :معاویه از موسی بن طلحه پرسید: ابو محمّد (طلحه) ، چه قدر نقدینه از خود به جای گذاشت؟

گفت: دومیلیون و دویست هزار درهم و دویست هزار دینار ، و البته ثروتش در آن جا به غارت رفت . هر سال از سرزمین عراق، یکصد هزار درآمد داشت ، بجز درآمدش از منطقه سَرات و مناطق دیگر [بیرون از عراق] . خرجیِ سالانه خانواده اش را از مزرعه ای که با قناتْ آبیاری می شد ، به دست می آورد که با بیست شتر آبکش ، زراعت می کرد و اوّلین کسی بود که گندم را از طریق آبیاری با قنات ، کِشت کرد.

معاویه گفت: ستوده ، سخاوتمند و شریفْ زندگی کرد ؛ ولی فقیرانه از پای درآمد . خدایْ او را رحمت کند !7726.بحار الأنوار عن الإمام الصادق علیه السلام (لأصحابِهِ) الطبقات الکبری به نقل از ابراهیم بن محمّد بن طلحه : ارزش آنچه طلحه بن عبید اللّه از باغ و زمین و ثروت های مختلف و پول نقد بر جای گذاشت ، سی میلیون درهم بود. دو میلیون و دویست هزار درهم و دویست هزار دینار نقدینه بر جای گذاشت و باقی ثروتش کالاهایی بود که به پیمانه و وزن در نمی آمد و حیوان و زمین هم نبود.7724.الخصال (به نقل از زهری) مروج الذهب در گزارش وضعیت طلحه بن عبید اللّه در خلافت عثمان : او خانه اش را در کوفه ساخت (که در این روزگار ، همچنان به «خانه طلحه» مشهور است و در [محلّه]«کُناسه» کوفه به «دارالطلحیین» شناخته می شود) . درآمد او از عراق ، هر روز ، هزار دینار بود و برخی بیشتر گفته اند . درآمدش از منطقه شَرات، (1) بیشتر از آن بود. خانه اش را در مدینه با آجر و گچ و از چوب درخت ساج بنا کرد. .

1- .منطقه ای میان دمشق و مدینه (مجمع البلدان : ج 3 ص 332) .

7725.تحف العقول :تاريخ الطبرى عن موسى بن طلحه :كانَ لِعُثمانَ عَلى طَلحَةَ خَمسونَ ألفا ، فَخَرَجَ عُثمانُ يَوما إلَى المَسجِدِ ، فَقالَ لَهُ طَلحَةُ : قَد تَهَيَّأ مالُکَ فَاقبِضهُ .

قالَ : هُوَ لَکَ يا أبا مُحَمَّدٍ ! مَعونَةً لَکَ عَلى مُروءَتِکَ . (1)راجع : ج 3 ص 118 (ما أعطى طلحه بن عبيداللّه) . و ص 234 (تحريض طلحه) .

2 / 4الزُّبَيرُ بنُ العَوّامِهو ابن عمّه النبىّ صلى الله عليه و آله وأمير المؤمنين علىّ عليه السلام ، وهو رابع من أسلم ، أو خامسهم ، (2) وكان من الصحابه الشجعان (3) المشهورين ، وشهد مشاهد النبىّ صلى الله عليه و آله كلّها ، (4) وجُرح عدّه مرّات ، عدّه أهل السنّه أحد العشره المبشّره بالجنّه . (5) امتنع من بيعه أبى بكر ، وكان من خاصّه أمير المؤمنين عليه السلام ، وأصحابه الاُوَل ، (6) قيل : إنّه حضر دفن السيّده فاطمه الزهراء عليهاالسلام ، (7) ممّا يدلّ على قربه من الإمام أمير المؤمنين عليه السلام . كان أحد الستّه الذين رشّحهم عمر للشورى ، واعتزل نصرةً للإمام علىّ عليه السلام . (8) وكان صهر أبى بكر ، (9) بيد أنّه أمضى سنوات من عمره إلى جانب أمير المؤمنين عليه السلام . وقال عليه السلام فيه : ما زال الزبير رجلاً منّا أهلَ البيت حتى نشأ ابنه المشؤوم عبد اللّه . (10) وهذا يدلّ على أنّ عبد اللّه بن الزبير كان مثيرا للفتنه ، وهو ما سنشير إليه لاحقا . كَنَز الزبير ثروه طائله فى عهد عثمان ، (11) بلغت عند موته خمسين ألف دينار ، وألف فرس ، وألف عبد وأمَه . (12) لكنّه لم يتولَّ منصبا . وكان يساعد الثوّار الذين نهضوا ضدّ عثمان ، (13) بل طالب بقتله ؛ علّه يتقلّد أمر الخلافه . وبايع عليّا عليه السلام بعد قتل عثمان ، (14) ولكنّه لمّا حُرم من الإماره ، ومن الامتيازات التى كانت له فى عصر عثمان ، رفع لواء المعارضه بوجه أمير المؤمنين عليه السلام (15) يحرّضه على ذلک ولدُه عبد اللّه . توجّه إلى مكّه مع طلحه متظاهرَين أنّهما يريدان العمره ، (16) وهناک نسّقا مع عائشه وغيرها ، ثمّ اتّفقوا على إشعال فتيل «الجمل» ، واعتزل الزبير الحرب بعد كلام أمير المؤمنين عليه السلام معه ، لكنّه اغتيل على يد ابن جرموز . (17)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 405 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 103 و 104 .

2- .اَسد الغابه : ج 2 ص 307 الرقم 1732 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 1 ص 267 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 144 .
3- .راجع : ص 508 (خصائصهم) .
4- .اُسد الغابه : ج 2 ص 309 الرقم 1732 ، الاستيعاب : ج 2 ص 91 الرقم 811 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 249 .
5- .اُسد الغابه : ج 2 ص 309 الرقم 1732 ، الإصابه : ج 2 ص 457 الرقم 2796 ، الاستيعاب : ج 2 ص 91 الرقم 811 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 249 .
6- .راجع : ج 2 ص 516 (الهجوم على بيت فاطمه بنت رسول اللّه عليهاالسلام) .
7- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 363 ، بحار الأنوار : ج 43 ص 183 نقلاً عن تاريخ الطبرى .
8- .راجع : ج 3 ص 48 (ماجرى فى الشورى) .
9- .المحبّر : ص 54 ؛ تاريخ دمشق : ج 18 ص 429 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 242 الرقم 2949 .
10- .نهج البلاغه : الحكمه 453 ؛ العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، الاستيعاب : ج 3 ص 40 الرقم 1553 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 244 الرقم 2949 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 167 .
11- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 107 .
12- .مروج الذهب : ج 2 ص 342 .
13- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 211 .
14- .نهج البلاغه : الكتاب 54 ، الإرشاد : ج 1 ص 245 ؛ الطبقات الكبرى : ج 3 ص 31 .
15- .راجع : ص 424 (الاستعلاء) . وص 506 (هويّه رؤساء الناكثين) .
16- .راجع : ص 562 (خروج طلحه والزبير إلى مكّه) .
17- .راجع : ج 5 ص 166 (عاقبه الزبير) .

2 / 4 زبیر بن عوّام

7727.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از موسی بن طلحه : عثمان ، پنجاه هزار [سکّه]از طلحه طلب داشت . روزی عثمان برای رفتن به مسجد ، بیرون شد . طلحه به وی گفت: مال تو آماده است . آن را بستان.

عثمان گفت: برای تو باشد ، ای ابو محمّد! کمکی است در برابر جوان مردی تو.ر . ک : ج 3 ص 119 (آنچه به طلحه بن عبید اللّه داد) . ص 235 (تحریکات طلحه) .

2 / 4زبیر بن عوّامزُبیر بن عَوّام ، پسر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام است . او چهارمین یا پنجمین نفری بود که اسلام آورد ، از یاران شجاع (1) و سرشناس پیامبر اسلام بود و در تمام جنگ های او شرکت داشت و چندین بار مجروح شد. رجالیان اهل سنّت ، او را از عشره مبشّره (ده تن بشارت داده شده به بهشت) می شمرند. وی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از بیعت با ابو بکر ، سر باز زد و در زمره یاران اوّلیه و خاصّ امام علی علیه السلام بود . (2) زبیر بنا بر بعضی اقوال ، در دفن حضرت فاطمه علیهاالسلام شرکت داشت که به گونه ای نشان دهنده نزدیک بودن او به علی علیه السلام است. او یکی از اعضای شورای شش نفره ای بود که عمر ، آنان را نامزد خلافتْ ساخته بود ؛ ولی او به نفع امام علی علیه السلام کناره گرفت. (3) زبیر ، داماد ابو بکر بود ؛ ولی سال های بسیاری از عمر خود را در کنار امام علی علیه السلام گذراند. امام علی علیه السلام درباره او فرمود: زبیر ، همیشه از ما اهل بیت بود تا آن زمان که فرزند نامبارک او ، عبد اللّه ، بزرگ شد . و این ، خود نشان دهنده فتنه انگیزی عبد اللّه است که به آن اشاره خواهد شد. زبیر در زمان عثمان، به ثروت بسیار زیادی دست یافت، به گونه ای که هنگام مرگ ، پنجاه هزار دینار، یک هزار اسب و یک هزار غلام و کنیز داشت ؛ ولی عهده دار مقام و منصبی نبود. زبیر از کسانی بود که به شورشیانی که علیه عثمان قیام کرده بودند ، کمک می کرد و در حقیقت ، خواهان قتل عثمان بود تا خود به خلافت برسد. او پس از قتل عثمان ، با امام علی علیه السلام بیعت کرد ؛ ولی چون امارتی به دست نیاورد و افزون بر آن ، از

امتیازات دوران عثمان نیز محروم شد، در برابر امام علی علیه السلام پرچم اعتراض برافراشت . (4) تحریک کننده او در این موضعگیری ، پسرش عبد اللّه بود. زبیر به اتفاق طلحه با وانمود کردن انجام دادن عمره به سوی مکّه رفت (5) و در آن جا با عایشه و دیگران هماهنگ شدند و آتش جنگ جمل را برافروختند. زبیر ، پس از گفتگوی امام علی علیه السلام با او ، از جنگْ کناره گرفت ؛ ولی به دست ابن جرموز ، ترور شد . (6)

.

1- .ر . ک : ص 509 (ویژگی های ناکثین) .
2- .ر . ک : ج 2 ص 517 (هجوم به خانه فاطمه ، دختر پیامبر) .
3- .ر . ک : ج 3 ص 49 (آنچه در شورا گذشت) .
4- .ر . ک : ص 425 (برتری جویی) و ص 507 (شخصیّت سران ناکثین) .
5- .ر . ک : ص 563 (بیرون رفتن طلحه و زبیر به قصد مکّه) .
6- .ر . ک : ج 5 ص 167 (پایان کار زبیر) .

ص: 524

. .

ص: 525

. .

7732.عنه علیه السلام :مروج الذهب فی ذِکرِ أحوالِ الزُّبَیرِ بنِ العَوّامِ فی خِلافَهِ عُثمانَ : بَنی دارَهُ بِالبَصرَهِ ؛ وهِیَ المَعروفَهُ فی هذَا الوَقتِ وهُوَ سَنَهُ اثنَتَینِ وثَلاثینَ وثَلاثِمَئهٍ تَنزِلُها التُّجّارُ وأربابُ الأموالِ وأصحابُ الجَهازِ مِنَ البَحرِیّینَ (1) وغَیرِهِم ، وَابتَنی أیضا دورا بِمِصرَ وَالکوفَهِ وَالإسکَندَرِیَّهِ ، وما ذَکَرناَ مِن دَورِهِ وضِیاعِهِ فَمَعلومٌ غَیرُ مَجهولٍ إلی هذِهِ الغایَهِ .

وبَلَغَ مالُ الزُّبَیرِ بَعدَ وَفاتِهِ خَمسینَ ألفَ دینارٍ ، وخَلَّفَ الزُّبَیرُ ألفَ فَرَسٍ ، وألفَ عَبدٍ وأمَهٍ ، وخِطَطا (2) بِحَیثُ ذَکَرنا مِنَ الأمصارِ . (3)7733.عنه علیه السلام (فی وَصفِ شیعَهِ أهلِ البیتِ) الطبقات الکبری :کانَ لِلزُّبَیرِ أربَعُ نِسوَهٍ ، ورُبِّعَ الثُّمنُ ، فَأصابَ کُلَّ امرَأهٍ ألفُ ألفٍ ومِئَهُ ألفٍ . قالَ : فَجَمیعُ مالِهِ خَمسَهٌ وثَلاثونَ ألفَ ألفٍ ومِئَتا ألفٍ . (4)2 / 5عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَیرِولد فی السنه الاُولی من الهجره بالمدینه ، وهو أوّل مولود من أولاد المهاجرین . (5) وکان حفید أبی بکر . (6) وله دور مهمّ فی انحراف أبیه ، وإیقاد حرب الجمل . وقال فیه أمیر المؤمنین علیّ علیه السلام : «ما زالَ الزُّبَیرُ رَجُلاً مِنّا أهلَ البَیتِ حَتّی نَشَأ ابنُهُ المَشؤومُ عَبدُ اللّهِ» . (7) وبذل قصاری جهده فی تولیه أبیه الخلافه بعد مقتل عثمان ، إلّا أنّه لم یُفلح فی ذلک ، وکان حلقه الوصل بین عائشه من جهه ، والزبیر وطلحه من جهه اُخری . (8) وعندما عزم الزبیر علی اعتزال القتال حاول أن یُثنیه عمّا هو بسبیله مستخدما ضروب الحیل الأخلاقیّه والعاطفیّه . (9) ولمّا لم یبق أحد حول جمل عائشه ، أخذ بزمامه ، وجُرح جرحا بلیغا فی اصطراعه مع مالک الأشتر . وکان یرغب فی قتل مالک حتی لو کلّفه ذلک نفسَه ، لذا کان یقول وهما مصطرعان : اُقتُلونی ومالِکا وَاقتُلوا مالِکا مَعی ! (10) عفا عنه الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام بعد الحرب ، بطلبٍ من عائشه . (11) وکان مغرورا منبوذا حتی إنّ معاویه لم یحترمه ولم یُبالِ به . (12) ولم یبایع یزیدَ بعد هلاک معاویه . وتوطّن مکّه حفظا لنفسه (13) ثمّ تسلّط علیها فهاجمها جیش یزید لدحره ، واحترقت الکعبه ، ودُمّرت فی ذلک الهجوم . (14) لکنّ عبد اللّه نجا عندما بلغ مکّه خبرُ هلاک یزید . (15) ثمّ ادّعی الخلافه سنه 64 ه ، (16) واستولی علی الحجاز والیمن والعراق وخراسان . (17) وطلب البیعه من عبد اللّه بن عبّاس ، ومحمّد ابن الحنفیّه ، فلم یستجیبا له ، فعزم علی إحراقهما ، بَیْدَ أنّهما نجَوَا بعد حمله المختار . (18) قُتل ابن الزبیر ، ثمّ صُلب فی عهد عبد الملک بن مروان سنه 73 ه ، بعدما أغار الحجّاج علی مکّه والمسجد الحرام . (19)

.

1- .فی نسخه : «وأصحاب الجهات من البحرین» (هامش المصدر) .
2- .الخِطَط : جمع خِطّه ؛ وهی الأرض یختطّها الإنسان لنفسه بأن یُعلِّم علیها علامه ، ویَخُطَّ علیها خطّا لیُعلم أنّه قد احتازها ، وبها سمّیت خِطط الکوفه والبصره (النهایه : ج 2 ص 48 «خطط») .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 342 .
4- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 109 ، سیر أعلام النبلاء : ج 1 ص 67 الرقم 3 وفیه «ورفع الثلث» بدل «ورُبِّع الثُّمن» و «خمسون» بدل «خمسه وثلاثون» .
5- .صحیح مسلم : ج 3 ص 1690 ح 25 ، مسند ابن حنبل : ج 10 ص 270 ح 27004 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 631 ح 6326 ، السنن الکبری : ج 6 ص 335 ، السیره النبویّه لابن کثیر : ج 2 ص 331 .
6- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 631 ح 6326 ، تهذیب الکمال : ج 14 ص 509 الرقم 3269 ، تاریخ دمشق : ج 28 ص 146 .
7- .نهج البلاغه : الحکمه 453 ؛ العقد الفرید : ج 3 ص 314 ، الاستیعاب : ج 3 ص 40 الرقم 1553 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 244 الرقم 2949 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 167 .
8- .الجمل : ص 229 .
9- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 509 ، مروج الذهب : ج 2 ص 372 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 490 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 242 ؛ الجمل : ص 288 و 289 .
10- .مروج الذهب : ج 2 ص 376 ، تاریخ الطبری : ج 4 ص 519 و ص530 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 39 ؛ الجمل : ص 350 و ص 362 .
11- .مروج الذهب : ج 2 ص 378 ، الفتوح : ج 2 ص 485 .
12- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 323 ، مقاتل الطالبیّین : ص 397 .
13- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 340 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 530 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 4 ص 169 و 170 ، العقد الفرید : ج 3 ص 363 ، تاریخ دمشق : ج 28 ص 203 و ص 209 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 147 .
14- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 498 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 602 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 244 الرقم 2949 .
15- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 498 و ص 501 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 602 ، تاریخ دمشق : ج 28 ص 209 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 225 و 226 .

16- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 497 و ص 501 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 604 ، سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 364 الرقم 53 ، تاریخ دمشق : ج 28 ص 202 و 221 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 238 و 239 .
17- .أسد الغابه : ج 3 ص 244 الرقم 2949 ، سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 364 الرقم 53 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 615 ، تاریخ دمشق : ج 28 ص 209 و ص 245 و 246 ، مروج الذهب : ج 3 ص 83 . وقد ذکرت بعض المصادر أنّه حکم علی مصر أیضا ، ولکن لم یستوسق له الأمر ؛ إذ سرعان ما غلب مروان علیها .
18- .تاریخ دمشق : ج 28 ص 204 ، مروج الذهب : ج 3 ص 86 ؛ تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 261 .
19- .مروج الذهب : ج 3 ص 122 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 639 ح 6346 ، تاریخ الطبری : ج 6 ص 187 ، الکامل فی التاریخ : ج 3 ص 67 75 ، سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 377 الرقم 52 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 245 الرقم 2949 ، تاریخ دمشق : ج 28 ص 212 و ص 242 و 245 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 329 .

2 / 5 عبد اللّه بن زبير

7731.امام على عليه السلام :مروج الذهب در شرح وضعيت زبير بن عوّام به هنگام خلافت عثمان : خانه اى در بصره ساخت كه در اين زمان (يعنى سال 332ق) نيز معروف است و بازرگانان ، صاحبان ثروت و صاحبان وسايل (از دريانوردان و ديگران) ، در آن ، منزل مى كنند. همچنين خانه هايى در مصر ، كوفه و اسكندريه ساخت و آنچه از خانه و باغ و بستان هايش گزارش كرديم ، تا اين زمان ، معروف و مشهور است.

ثروت زبير پس از وفاتش پنجاه هزار دينار بود و پس از خود ، هزار اسب و هزار غلام و كنيز بر جاى نهاد و همچنين ، سرزمين هايى را در شهرها به نام خود كرد كه از آنها در بخش شهرها ياد كرديم.7732.امام على عليه السلام :الطبقات الكبرى:زبير ، چهار زن داشت و يكْ هشتمِ اموالش (يعنى سهم زن در تركه شوهر) بر چهار تقسيم شد و به هر زن ، يك ميليون و صد هزار [دينار]رسيد و ثروتش سى و پنج ميليون و دويست هزار [دينار]تمام بود.2 / 5عبد اللّه بن زبيروى در سال اوّل هجرى در مدينه به دنيا آمد و اوّلين فرزند مهاجران است كه در مدينه به دنيا آمد. او نوه ابوبكر بود و در انحراف پدرش از مسير حق و برپا كردن جنگ جمل ، نقشى اساسى داشت. امام على عليه السلام درباره او فرمود : زبير، هميشه از مااهل بيت بود تا زمانى كه فرزند نامباركش، عبداللّه ،بزرگ شد . او بعد از قتل عثمان ، بسيار تلاش مى كرد تا پدرش را به خلافت برساند ؛ ولى در كار خود ، موفّق نشد. او حلقه اتّصال عايشه از يك سو ، و زبير و طلحه از سوى ديگر بود. او حتّى هنگامى كه زبير قصد كناره گيرى از جنگ جمل را داشت ، به انواع حيله هاى اخلاقى و احساسى دست زد تا پدر را منصرف كند. در جنگ جمل ، زمانى كه كسى اطراف شتر عايشه نمانده بود ، عبد اللّه ، خودْ زمام شتر را به دست گرفت. او در جنگ تن به تن با مالك اشتر ، به شدّت مجروح شد. گفته اند كه به كشتن مالك اشتر بسيار تمايل داشت ، حتى اگر به قيمت جان خودش تمام شود. لذا در مواجهه با مالك اشتر مى گفت: من و مالك را بكُشيد و مالك را به همراه من به قتل رسانيد . بعد از پايان جنگ ، بنا به درخواست عايشه ، امام على عليه السلام او را عفو كرد. عبد اللّه بن زبير ، شخص مغرور و مطرودى بود ، به گونه اى كه حتى مورد توجّه و احترام معاويه هم قرار نگرفت. او پس از

مرگ معاویه ، با یزید ، بیعت نکرد و برای حفظ جان خود ، در مکّه ساکن شد و بعدها بر مکّه تسلّط یافت. لشکریان یزید به مکّه حمله بردند تا مقاومت عبد اللّه را درهم شکنند . در این حمله ، کعبه آتش گرفت و خراب شد؛ لیکن چون در همین زمان، خبر مرگ یزید به مکّه رسید ، عبد اللّه ، جان سالم به در بُرد. عبد اللّه ، پس از مرگ یزید، در سال 64 هجری، ادّعای خلافت کرد و بر حجاز و یمن و عراق و خراسان مسلّط شد. او از عبد اللّه بن عبّاس و محمّد بن حنفیه بیعت خواست ؛ ولی آنان روی برتافتند . از این رو ، تصمیم گرفت آن دو را آتش بزند ؛ لیکن با حمله [یاران]مختار ، آن دو از مرگ نجات پیدا کردند. در زمان خلافت عبد الملک بن مروان ، در سال 73 هجری ، با حمله حَجّاج به مکّه و مسجد الحرام، عبد اللّه بن زبیر ، کشته و سپس به دار کشیده شد.

.

ص: 528

. .

ص: 529

. .

7736.عنه عليه السلام (فيما كَتَبَهُ للأشتَرِ) شرح نهج البلاغه :ومِنَ المُنحَرِفينَ عَنهُ [عَلِيٍّ عليه السلام]المُبغِضينَ لَهُ : عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ. . . كانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقولُ : «ما زالَ الزُّبَيرُ مِنّا أهلَ البَيتِ حَتّى نَشَأَ ابنُهُ عَبدُ اللّهِ ، فَأَفسَدَهُ» .

وَعَبدُ اللّهِ هُوَ الَّذى حَمَلَ الزُّبَيرَ عَلَى الحَربِ ، وهُوَ الَّذى زَيَّنَ لِعائِشَةَ مَسيرَها إِلَى البَصرَهِ ، وكانَ سَبّابا فاحِشا ، يُبغِضُ بَنى هاشِمٍ ، ويَلعَنُ ويَسُبُّ عَلِيَّ بنَ أَبى طالِبٍ عليه السلام . (1) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 79 .

7737.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (مِن وَصایاهُ علیه السلام لِعُنوانِ البصریِّ) شرح نهج البلاغه:از جمله کسانی که از علی علیه السلام کناره گرفتند و در شمارِ دشمنانش درآمدند ، عبد اللّه بن زبیر است. علی علیه السلام می فرمود: «زبیر ، همیشه از ما اهل بیت بود تا زمانی که فرزندش عبد اللّه ، بزرگ شد و او را تباه ساخت».

عبد اللّه ، همان کسی است که زبیر را به جنگْ وا داشت و او کسی است که رفتن به بصره را در چشم عایشه خوب جلوه داد. او فردی بد دهن و فحّاش بود ، با بنی هاشم دشمنی می ورزید و علی بن ابی طالب علیه السلام را نفرین می کرد و دشنام می داد. .

7738.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله (مِن وصايا الخِضْرِ لموسى عليهما السلام) مروج الذهب عن مساور بن السائب :أنَّ ابنَ الزُّبَيرِ خَطَبَ أربَعينَ يَوما لا يُصَلّى عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، وقالَ : لا يَمنَعُنى أن اُصَلِّىَ عَلَيهِ إلّا أن تَشمَخَ رِجالٌ بِآنافِها . (1)قالَ ابنُ أبِى الحَديدِ بَعدَ ذِكرِهِ لِهذَا الخَبَرِ : وفى رِوايَهِ مُحَمَّدِ بنِ حَبيبٍ وأبى عُبَيدَهَ مُعَمَّرِ بنِ المُثَنّى : إنَّ لَهُ اُهَيلَ سوءٍ يُنغِضونَ (2) رُؤوسَهُم عِندَ ذِكرِهِ . (3)

7736.امام على عليه السلام (در عهد نامه خود با مالک اشتر) مقاتل الطالبيّين فى ذِكرِ عَبدِ اللّهِ بنِ الزُّبَيرِ : هُوَ الَّذى بَقِىَ أربَعينَ جُمعَهً لا يُصَلّى عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فى خُطبَتِهِ حَتَّى التاثَ (4) عَلَيهِ النّاسُ ، فَقالَ : إنَّ لَهُ أهلَ بَيتِ سوءٍ إذا صَلَّيتُ عَلَيهِ أو ذَكَرتُهُ أتلَعوا (5) أعناقَهُم ، وَاشرَأَبّوا لِذِكرِهِ ، وفَرِحوا بِذلِکَ ، فَلا اُحِبُّ أن اُقِرَّ عَينَهُم بِذِكرِهِ !! . (6)2 / 6مَروانُ بنُ الحَكَمِكان مروان بن الحكم شخصا مشبوها ، ورجلاً انتهازيّا يميل إلى اثاره الفتن والاضطرابات ، ويمثّل تجسيدا للشخص المرسوس فى أوساط حركه لا ينسجم مع مسارها ولا يعتقد بقيمها ولا يتماشى مع مُثُلها . وأمثال هؤلاء الأشخاص يُلحقون أضرارا فادحه بالتيّار الفكرى أو السياسى الذى ينتمون إليه . إنّ التأثير العميق الذى كان لمروان على عثمان من جهه ، والرغبه الجامحه فى إيجاد حكومه مجرّده من القيم من جهه اُخرى ، فضلاً عن عدم اعتقاده بالثقافه الإسلاميّه ، جعل له دورا مهمّا فى التطوّرات التى عصفت بالمجتمع الإسلامى آنذاک . لقد كان له دور جدير بالتأمّل فى تأجيج نار الغضب من جديد فى نفوس الثائرين على عثمان ، وتعجيل اضطرام المناحرات حول دار الخلافه . والمترجَم له هو ابن عمّ عثمان . وُلدَ فى مكّه أو فى الطائف ، ولكن لمّا كان النبىّ صلى الله عليه و آله قد نفى أباه الحكم بن أبى العاص إلى الطائف ، فقد ذهب معه إليها ؛ لذلک لم يَرَ رسول اللّه صلى الله عليه و آله . (7) وسبب نفى الحَكَم إلى الطائف هو نظره فى داخل بيت النبىّ صلى الله عليه و آله ، أو استهزاؤه بعمله وسيرته صلى الله عليه و آله . (8) لَعَنه رسول اللّه صلى الله عليه و آله وقال : «وَيلٌ لِاُمَّتى مِمّا فى صُلبِ هذا» . (9) وعندما تقلّد عثمان أمر الخلافه ، أعاد عمّه وابن عمّه إلى المدينه ، وبالغ فى إكرامهما (10) وأغدق عليهما الأموال (11) وفسح المجال لمروان أن يتدخّل فى شؤون الخلافه ؛ فأصبح كاتبه ، بل منظّر حكومته حقّا . لا ريب فى أنّ ركون عثمان إلى مروان ، وطاعته طاعهً مطلقه كان لها دور مهمّ فى قتله . (12) وكان مروان غِرّا لا حظّ له من آداب الإسلام فى المعاشره ؛ لأنّه كان يعيش

خارج المدينه منذ طفولته بوصفه طريدَ رسول اللّه صلى الله عليه و آله . وجُرح أثناء دفاعه عن عثمان ، (13) وضرب على قفاه فقُطع أحد علباويه ، فعاش بعد ذلک أوقص ، (14) وكان يلقّب «خيط باطل» لدقّه عنقه (15) ثمّ فرّ بعد مقتل عثمان إلى مكّه ، ولحق بالمتمرّدين ؛ أى أصحاب الجمل . (16) وكان على الميمنه فى حرب الجمل ، (17) وله فيها دور ماكر . وقَتل فى مَعْمعتها طلحةَ ؛ لأنّه كان يحسبهُ قاتلَ عثمان ، (18) وجُرح فى الحرب ، (19) بيد أنّ الإمام عليه السلام عفا عنه ، (20) ثمّ التحق بمعاويه ، (21) واشترک معه فى حرب صفّين . (22) تولّى حكم المدينه سنه 42 ه ، (23) وهو الذى حال دون دفن الإمام الحسن عليه السلام عند جدّه المصطفى صلى الله عليه و آله . (24) تأمّر مروان على المسلمين بعد يزيد بن معاويه ، لكنّه لم يحكم أكثر من تسعه أو عشره أشهر ، (25) فتحقّق فيه كلام الإمام أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه ؛ إذ كان قد شبّه قِصَرَ إمارته ب « لَعْقَهِ الكَلبِ أنفَهُ» ، (26) ثمّ تسلّط أبناؤه من بعده ، فتأسّس الكيان المروانىّ الذى كان له دور خبيث سيّئ فى تشويه المعارف الإسلاميّه ودمار المجتمع الإسلامىّ . هلک مروان سنه 65 ه . (27)

.

1- .مروج الذهب : ج 3 ص 88 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 62 نحوه .
2- .من الإنغاض : تحريک الرأس نحو الغير كالمتعجّب منه (مفردات ألفاظ القرآن : ص 816 «نغض») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 62 .
4- .الإلتِياث: الاختلاطُ والالتِفاف (لسان العرب : ج 2 ص 187 «لوث») .
5- .أتلَعَ: مَدَّ عُنُقَهُ مُتطاوِلاً (القاموس المحيط: ج 3 ص 10 «تلع»).
6- .مقاتل الطالبيّين : ص 397 ؛ بحار الأنوار : ج 48 ص 183 ح 26 وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 261 .
7- .أسد الغابه : ج 5 ص 139 الرقم 4848 .
8- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 135 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 647 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 49 الرقم 1217 .
9- .أُسد الغابه : ج 2 ص 49 الرقم 1217 و ج 5 ص 139 الرقم 4848 ، الاستيعاب : ج 3 ص 444 الرقم 2399 وفيهما «ونظر إليه علىّ يوما فقال : ويلک ، وويل اُمّه محمّد منک ومن بنيک !» .
10- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 164 و ص 166 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 343 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 647 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 257 .

11- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 133 و ص 136 ، الطبقات الكبرى : ج 5 ص 36 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 430 و ص432، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 50 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 362 و 363 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 173 .
13- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 37 ، الاستيعاب : ج 3 ص 444 الرقم 2399 .
14- .الوَقْص : قصر فى العنق كأنّه ردّ فى جوف الصدر (المحيط فى اللغه : ج 5 ص 467 «وقص») .
15- .أُسد الغابه : ج 5 ص 140 الرقم 4848 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 230 ، تاريخ المدينه : ج 4 ص 1282 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 260 .
16- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 73 ، الطبقات الكبرى : ج 5 ص 38 .
17- .راجع : ص 532 (مروان بن الحكم) .
18- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 223 ، تاريخ المدينه : ج 4 ص 1170 ، الاستيعاب : ج 2 ص 319 الرقم 1289 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 509 .
19- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 38 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 244 .
20- .نهج البلاغه : صدر الخطبه 73 ؛ الطبقات الكبرى : ج 5 ص 38 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 57 و 58 ، مروج الذهب : ج 2 ص 378 .
21- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 58 .
22- .الإصابه : ج 6 ص 204 الرقم 8337 .
23- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 38 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 172 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 455 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 8 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 153 وفيهما «سنه إحدى وأربعين» .
24- .تاريخ المدينه : ج 1 ص 110 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 44 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 225 .
25- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 611 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 233 ، الاستيعاب : ج 3 ص 445 الرقم 2399 ، أُسد الغابه : ج 5 ص 140 الرقم 4848 ، الإصابه : ج 6 ص 204 الرقم 8337 وفيه «قدر نصف سنه» .
26- .نهج البلاغه : الخطبه 73 .
27- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 43 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 610 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 646 ، مروج الذهب : ج 3 ص 97 ، الاستيعاب : ج 3 ص 445 الرقم 2399 .

2 / 6 مروان بن حکم

7740.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :مروج الذهب به نقل از مساور بن سائب : فرزند زبیر ، چهل روز خطبه خواند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود نفرستاد و گفت: چیزی مرا از این که بر پیامبر خدا درود فرستم ، باز نمی دارد ، جز این که [ممکن است سبب شود]مردانی خود را برتر ببینند.ابن ابی الحدید ، پس از نقل این روایت می گوید: در گزارش محمّد بن حبیب و ابو عبیده معمّر بن مثنّی (از قول عبد اللّه بن زبیر) ، چنین آمده است: او (پیامبر صلی الله علیه و آله) تعدادی خویشاوند نااهل دارد که وقتی از پیامبر خدا نام برده می شود ، [مغرورانه] سر می جنبانند.

7740.امام علی علیه السلام :مقاتل الطالبیین در شرح حال عبد اللّه بن زبیر : او کسی است که چهل جمعه در خطبه اش بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود نفرستاد تا این که مردم [به عنوان اعتراض] اطرافش جمع شدند. او [در پاسخ به اعتراض آنها]گفت: پیامبر خدا تعدادی خویشاوند نااهل دارد که اگر بر او درود فرستم یا از او یادی کنم ، گردن برمی افرازند و از یاد او احساس عزّت می کنند و بدان خشنود می گردند و من دوست ندارم یاد و نام او مایه چشمْ روشنی آنان باشد.2 / 6مروان بن حکممروان بن حَکَم ، چهره مرموز ، فتنه انگیز و فرصت طلبی بود که تمایل بسیاری به ایجاد فتنه ها و درگیری ها داشت. وی نمونه عینی نفوذیان در یک نهضت است که نه با روح جریان ، همگونی دارند و نه به ارزش های آن باور دارند و نه با اسوه های آن ، همراه اند . این گونه کسان ، بیشترین ضررها را به آن جریان فکری و سیاسی که در آن رشد می کنند ، وارد می سازند. مروان ، با نفوذ بسیاری که در عثمان داشت ، و تمایل بی اندازه اش به سلطنت و سرانجام ، بی اعتقادی اش به فرهنگ اسلامی ، نقش [تخریبی]مهمّی در تحوّلات جامعه اسلامی بازی کرده است. نقش او در شعله ورسازی دوباره آتش قهر شورشیان علیه عثمان و شتاب گرفتن درگیری های اطراف دارالخلافه نیز تأمّل برانگیز است. مروان ، از خاندان اُموی و پسر عموی عثمان بود که در مکّه یا طائف متولّد شد ؛ لیکن چون پیامبر خدا ، پدر او حَکم بن ابی العاص را به طائف تبعید کرده بود ، او نیز به همراه پدرش در طائف بود و لذا پیامبر خدا را ندید. دلیل تبعید حکم بن ابی العاص به طائف ، نگاه کردن او به داخل خانه

پیامبر صلی الله علیه و آله و یا به سخره گرفتن اعمال و رفتار ایشان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله ، یک بار ، حَکَم را نفرین کرده و فرموده بود : وای بر امّت من از دست نسل این مرد! هنگامی که عثمان به خلافت رسید ، عمو و پسر عموی خود (حَکَم و مروان) را به مدینه بازگرداند و اکرام بسیار کرد ، اموال زیادی به آنان داد و به مروانْ فرصت داد تا در تمام شئون خلافت ، دخالت کند. مروان ، مُنشی خلیفه ، ولی در واقع ، گرداننده اصلی کار حکومت بود. اعتماد عثمان به مروان و اطاعت بی چون و چرا از او ، بی گمان در قتل عثمان ، نقش مهمی داشت . مروان ، افزون بر آن که جوان و خام بود ، از آداب معاشرت اسلامی نیز بهره ای نداشت ؛ زیرا از آغاز زندگی ، خارج از مدینه و به عنوان تبعیدی و مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرده بود . او با ضربتی که بر پشت گردن او خورده بود ، زخمی شده بود و تا آخر عمر را با گردنی کج و خمیده گذراند و چون گردنی باریک داشت ، او را «خَیطُ الباطل (ریسمان باطل)» می نامیدند. او پس از کشته شدن عثمان به مکّه گریخت و به شورشیان جمل ملحق شد. مروان در جنگ جمل ، فرمانده سوارگان سمت راست سپاه بود . (1) او در این جنگ ، نقشی مزوّرانه داشت و در بحبوحه جنگ ، طلحه را کشت ؛ چون او را قاتل عثمان می دانست . او در همین جنگ ، مجروح شد ؛ ولی امام علی علیه السلام او را عفو کرد. وی سپس به معاویه ملحق شد و در جنگ صِفّینْ شرکت کرد. مروان پس از شهادت امام علی علیه السلام در سال 42 هجری از سوی معاویه حاکم مدینه شد. او مانع به خاک سپاریِ امام حسن علیه السلام در کنار جدّش پیامبر خدا گردید. او بعد از یزید بن معاویه به خلافت رسید ؛ لیکن نُه یا دَه ماه بیشتر حکومت نکرد و این سخن امام علی علیه السلام که مدّت زمان حکومت او را به «لعقةُ الکلبِ أنفَه (به اندازه ای که سگ ، دماغش را می لیسد)» تشبیه کرده بود، تحقّق یافت . پس از او فرزندانش خلافت را در دست گرفتند و بدین سان ، سلسله مروانیانْ بنیاد نهاده شد که در ناهنجار جلوه دادن معارف اسلام و سقوط جامعه اسلامی ، نقش بسیار بد و خبیثانه ای داشتند. مروان در سال 65 هجری کشته شد.

.

1- .ر . ک : ص 533 (مروان بن حکم) .

ص: 534

. .

ص: 535

. .

ص: 536

. .

ص: 537

. .

7744.عنه علیه السلام :المعجم الکبیر عن ثوبان :إنَّ رَسولَ اللّهِ قالَ : اُریتُ بَنی مَروانَ یَتَعاوَرونَ (1) مِنبَری ، فَساءَنی ذلِکَ . (2)7742.امام باقر علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین عن أبی هریره :إنَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ : «إنّی اُریتُ فی مَنامی کَأَنَّ بَنِی الحَکَمِ بنِ أبِی العاصِ یَنزونَ (3) عَلی مِنبَری کَما تَنزُو القِرَدَهُ» . قالَ : فَما رُؤِیَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مُستَجمِعا ضاحِکا حَتّی تُوُفِّیَ . (4) .

1- .تعاوروه : تداولوه فیما بینهم (تاج العروس : ج 7 ص 276 «عور») .
2- .المعجم الکبیر : ج 2 ص 96 ح 1425 ، مقتل الحسین للخوارزمی : ج 1 ص 173 .
3- .نزوت علی الشیء : إذا وثبت علیه (لسان العرب : ج 15 ص 319 «نزا») .
4- .المستدرک علی الصحیحین : ج 4 ص 527 ح 8481 ، مسند أبی یعلی : ج 6 ص 63 ح 6430 ، مقتل الحسین للخوارزمی : ج 1 ص173 ، سیر أعلام النبلاء : ج 2 ص 108 الرقم 14 نحوه.

7743.امام صادق علیه السلام :المعجم الکبیر به نقل از ثوبان : پیامبر خدا فرمود: «به من نشان داده شد که فرزندان مروان ، منبر مرا دست به دست می چرخانند و این ، مرا ناراحت کرد».7744.امام صادق علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو هریره : پیامبر خدا فرمود: «در خواب به من نشان داده شد که گویا فرزندان حَکَم بن ابی العاص بر منبرِ من می جَستند ، آن گونه که بوزینه ها بالا می جهند» و پیامبر صلی اللَه علیه و آله از آن پس تا هنگام وفات ، خندان دیده نشد. .

7745.عنه عليه السلام :المعجم الكبير عن أبى قبيل :إنَّ ابنَ مَوهَبٍ أخبَرَهُ أنَّهُ كانَ عِندَ مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ مَروانُ ، فَكَلَّمَهُ فى حَوائِجِهِ ، فَقالَ : اِقضِ حاجَتى يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَوَاللّهِ إنَّ مُؤنَتى لَعَظيمَةٌ؛ إنّى أصبَحتُ أبا عَشَرَةٍ ، وأخا عَشَرَةٍ ، وعَمَّ عَشَرَةٍ ، فَلَمّا أدبَرَ مَروانُ وَابنُ عَبّاسٍ جالِسٌ مَعَ مُعاوِيَةَ عَلى سَريرِهِ ، فَقالَ مُعاوِيَةُ : أنشُدُکَ اللّهَ يَابنَ عَبّاسٍ ، أما تَعلَمُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : «إذا بَلَغَ بَنُو الحَكَمِ ثَلاثينَ رَجُلاً اتّخَذوا مالَ اللّهِ بَينَهُم دُوَلاً ، وعِبادَهُ خَوَلاً ، وكِتابَهُ دَغَلاً ، (1) فَإذا بَلَغوا تِسعَةً وتِسعينَ وأربَعَمِئَةٍ كانَ هَلاكُهُم أسرَعَ مِنَ الثَّمَرَةِ» ؟ قالَ ابنُ عَبّاسٍ : اللّهُمَّ نَعَم . . . قالَ مُعاوِيَةُ : أنشُدُکَ اللّهَ يَابنَ عَبّاسٍ ، أما تَعلَمُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذَكَرَ هذا ، فَقالَ : «أبُو الجَبابِرَةِ الأَربَعَةِ»؟ قالَ ابنُ عَبّاسٍ : اللّهُمَّ نَعَم . (2)7746.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :نهج البلاغه :قالوا : أُخِذَ مَروانُ بنُ الحَكَمِ أسيرا يَومَ الجَمَلِ، فَاستَشفَعَ الحَسَنَ وَالحُسَينَ عليهماالسلامإلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَكَلَّماهُ فيهِ ، فَخَلّى سَبيلَهُ ، فَقالا لَهُ : يُبايِعُکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ؟ فَقالَ عليه السلام : أ وَلَم يُبايِعنى بَعدَ قَتلِ عُثمانَ ؟ لا حاجَةَ لى فى بَيعَتِهِ ! إنَّها كَفُّ يَهودِيَّةٌ، لَو بايَعَنى بِكَفِّهِ لَغَدَرَ بِسُبَّتِهِ ، (3) أما إنَّ لَهُ إمرَةً كَلَعقَةِ الكَلبِ أنفَهُ ، وهُوَ أبُو الأكبُشِ الأَربَعَةِ ، وسَتَلقَى الأُمَّةُ مِنهُ ومِن وُلدِهِ يَوما أحمَرَ ! (4) .

1- .دُوَلاً : جمع دَوْله ؛ وهو ما يُتداول من المال ؛ فيكون لقوم دون قوم . وخَوَلاً : أى خدما وعبيدا ؛ يعنى أنّهم يستخدمونهم ويستعبدونهم . ودَغَلاً : أى يخدعون به الناس ، وأصل الدغَل : الشجر الملتفّ الذى يكمنُ أهل الفساد فيه (النهايه : ج 2 ص 140 «دول» و ص 88 «خول» و ص 123 «دغل») .
2- .المعجم الكبير : ج 12 ص 182 ح 12982 وج 19 ص 382 ح 897 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 173 ؛ العمده : ص 472 ح 994 ، بحار الأنوار : ج 18 ص 126 .
3- .السُّبّه : الإست (مجمع البحرين : ج 2 ص 802 «سبب») . أى لو بايع فى الظاهر لغدر فى الباطن (بحار الأنوار : ج 32 ص 235) .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 73 وراجع الخرائج والجرائح : ج 1 ص 197 ح 35 .

7747.عنه صلی الله علیه و آله :المعجم الکبیر به نقل از ابو قبیل : ابن موهب برای وی نقل کرد که نزد معاویه بن ابی سفیان بودم که مروان بر او وارد شد و درباره خواسته هایش با او سخن گفت. آن گاه گفت: ای امیر مؤمنان! خواسته ام را برآور. به خدا سوگند که خرجم سنگین است . من پدر ده نفر و برادر ده نفر و عموی ده نفرم.

وقتی مروان رفت و ابن عبّاس در آن مجلس بود و معاویه نیز بر تختش نشسته بود ، معاویه گفت: ای ابن عبّاس! تو را به خدا سوگند می دهم ، آیا می دانی که پیامبر خدا فرمود: «اگر فرزندان حَکَم به سی مرد برسند ، مالِ خدا را میان خود دست به دست می گردانند و بندگان خدا را برده خویش می سازند و کتاب خدا را وسیله فریب دادن مردم قرار می دهند ، و اگر به 499 نفر رسند ، هلاکت آنان زودتر از گندیدن میوه خواهد بود»؟

ابن عبّاس گفت: آری ، به خدا.

معاویه گفت: ابن عبّاس! تو را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانی که پیامبر خدا این مطلب را بیان کرد و فرمود: «پدرِ جبّاران چهارگانه؟» .

ابن عبّاس گفت: آری ، به خدا.7748.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :نهج البلاغه:گفتند که مروان بن حکم ، در روز جنگ جمل به اسارت گرفته شد. آن گاه حسن و حسین علیهماالسلام را نزد امیر مؤمنان به شفاعت گرفت. آن دو با امیر مؤمنان صحبت کردند و او را رها کرد.

آن دو به علی علیه السلام گفتند: ای امیر مؤمنان! آیا با تو بیعت می کند؟

فرمود: «مگر پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا نیازی به بیعت او نیست. آن دست ، دست یهودی است . اگر با دستش بیعت کند ، با نشیمنگاهش آن [بیعت] را بر هم می زَنَد. (1) بدانید که او را حکومتی است [کوتاه] ، به اندازه ای که سگی دماغ خود را بلیسَد و او پدرِ چهار فرمان رواست و امّت [اسلام] از دست او و فرزندانش روزگاری خون رنگ خواهند داشت». .

1- .واژه «سُبّه» که در متن عربی آمده ، در اصل به معنی کفل و سُرین است و در این سخن ، دو احتمال وجود دارد : یکی آن که سُبّه به قصد تحقیر مروان و تندی کردن بر او به کار بُرده شده است و دیگر آن که معنای حقیقی داشته باشد؛ زیرا اعراب پیمان شکن هرگاه تصمیم بر شکستن پیمان بسته شده می گرفتند ، به عنوان به سخره گرفتن سوگند و پیمان خود ، بادی بیرون می دادند (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 147) .

2 / 7عَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍعبد اللّه بن عامر بن كُرَيْز ، ابن خال عثمان ، (1) عيّنهُ ماثله من الذين تمرّغوا فى الرفاه ، فانْبَرَوا للقيم الإنسانيّه مُشاكِسين لها ومُخاصمين . ولّاه عثمان على البصره وهو ابن أربع وعشرين أو خمس وعشرين سنه ، (2) كما كان يلى بلاد فارس أيضا . (3) عزله أمير المؤمنين عليه السلام بعد مقتل عثمان ، فَنَهب بيتَ مال البصره ، وفرّ إلى مكّه ، (4) وكانت معرفته بالبصره هى التى دفعت أصحاب الجمل إلى التوجّه نحوها ، (5) وهو أحد الذين جهّزوا الجيش بالمال الذى سرقه من خزانه البصره ، فأنفق مليون درهم ، وتبرّع بمائه بعير لقتال أمير المؤمنين عليه السلام . (6) لاذ بالفرار بعد معركه الجمل قاصدا الشام ، (7) وفيها صاهر معاويه ، (8) وكان معه فى حرب صفّين ، (9) كما شارك فى قتال الإمام الحسن عليه السلام ، وصار واسطه فى الصلح ، (10) ثمّ ولى البصره ثلاث سنوات أُخرى فى عهد معاويه . (11) حياته مَعْلَم على عبادته للدنيا وجشعه فى استغلال بيت المال . وهكذا . . . أ ليس عجيبا أن يذكروا فى ترجمته أنّه «كان أحد الأجواد الممدوحين» ؟ ! (12) هلك ما بين سنه 58 إلى 59 ه . (13)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 45 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 264 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 241 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 18 الرقم 6 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 289 الرقم 3033 ، تاريخ دمشق : ج 29 ص 250 ؛ الجمل : ص 166 .

2- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 116 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 289 الرقم 3033 ، تاريخ دمشق : ج 29 ص 254 ، الطبقات الكبرى : ج 5 ص 45 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 242 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 166 .

3- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 116 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 325 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 20 الرقم 6 ، تاريخ دمشق : ج 29 ص 254 .

4- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 48 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 259 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 289 الرقم 3033 ، تاريخ دمشق : ج 29 ص 261 .

5- .مروج الذهب : ج 2 ص 366 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 258 و 259 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 289 الرقم 3033 ؛ المسترشد : ص 419 ح 141 .

6- .مروج الذهب : ج 2 ص 366 وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 452 و الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 314 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 231 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 536 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 259 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 290 الرقم 3033 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 88 .
8- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 742 ح 6697 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 88 .
9- .الأخبار الطوال : ص 196 ؛ وقعه صفّين : ص 246 و ص 417 .
10- .الأخبار الطوال : ص 216 218 .
11- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 49 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 170 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 454 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 21 الرقم 6 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 290 الرقم 3033 .
12- .اُسد الغابه : ج 3 ص 290 الرقم 3033 ، العقد الفريد : ج 1 ص 245 ، الطبقات الكبرى : ج 5 ص 45 .
13- .تاريخ دمشق : ج 29 ص 271 ، الطبقات الكبرى : ج 5 ص 49 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 515 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 162 و ص 165 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 171 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 21 الرقم 6 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 290 الرقم 3033 .

2 / 7 عبد اللّه بن عامر

2 / 7عبد اللّه بن عامرعبد اللّه بن عامر بن كُرَيز ، پسر دايى عثمان است و نمونه عينى رفاه زدگانى است كه با هر آنچه ارزش انسانى است ، به ستيزه جويى و دشمنى مى پردازند. او در 24 يا 25 سالگى از طرف عثمان به حكومت بصره منصوب شد و افزون بر آن ، حكومت منطقه فارس را نيز در دست گرفت . پس از قتل عثمان ، امام على عليه السلام او را معزول ساخت . وى نيز موجودى خزانه بصره را دزديد و به مكّه فرار كرد . به واسطه شناخت او از بصره بود كه اهل جملْ تصميم گرفتند به بصره بروند. او يكى از كسانى بود كه با پولى كه از بيت المال دزديده بود ، به تجهيز لشكر پرداخت و يک ميليون درهم و يكصد شتر براى جنگ با امام على عليه السلام هزينه كرد. پس از جنگ جمل هم به شام فرار كرد و داماد معاويه شد . وى در جنگ صِفّين در لشكر شام بود، چنان كه در جنگ با امام حسن عليه السلام نيز شركت داشت و واسطه صلح بود . سپس در زمان خلافت معاويه ، سه سال ديگر فرماندار بصره شد . زندگانى او نشانگر دنياپرستى و آزمندى در بهره جويى از بيت المال است . بدين سان ، آيا شگفت انگيز نيست كه در شرح حال او بنويسند: «يكى از بخشندگانِ ستايش شده بود» . ابن عامر در سال 58 يا 59 هجرى درگذشت .

.

2 / 8يَعلَى بنُ مُنيَةَ (1)صهر الزبير ، (2) وعامل أبو بكر (3) وعمر وعثمان على اليمن ، (4) عزله أمير المؤمنين عليه السلام بعد مقتل عثمان ، فنهب بيت مال اليمن (5) ولجأ إلى مكّه ومعه ستّمئه ألف درهم وستّمئه بعير ، (6) فالتحق فيها بعائشه وطلحه والزبير ، وتعهّد بنفقات الحرب ، فدفع أربعمائه ألف درهم للمحاربين ، وجعل الإبل تحت تصرّفهم . (7) وهو الذى اشترى الجمل الذى كانت عليه عائشه . (8) وله ثروه طائله أيضا ، وكان أحد الصحابه الذين سَطَوا على بيت المال ، فملؤوا جيوبهم منه . ويا عجبا إذا اشتهر بالجود والكرم (9) ! ! ومن المحتمل أنّه مات فى أيّام معاويه . 10

.

1- .مُنْيَه هذه هى اُمّه ، وقد اشتهر بالنسبه إليها ، وهى مُنيه بنت غزوان . وأمّا أبوه فهو اُميّه بن أبى عبيده التميمى المكّى .
2- .المعارف لابن قتيبه : ص 276 .
3- .الإصابه : ج 6 ص 539 الرقم 9379 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 486 الرقم 5647 ، تهذيب الكمال : ج 32 ص 380 الرقم 7110 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 101 الرقم 20 وفيهما «كان عامل عمر على نجران» .
4- .الجمل : ص 233 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 450 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 313 ، الفتوح : ج 2 ص 453 وفيه «ومعه أربعمئه بعير» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 231 .
6- .اُسد الغابه : ج 5 ص 487 الرقم 5647 ، مروج الذهب : ج 2 ص 366 ، العقد الفريد : ج 3 ص 323 وفيه «وجهّز من ماله خمسمئه فارس بأسلحتهم وأزودتهم» ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 101 الرقم 20 وفيه «فأنفق أموالاً جزيله فى العسكر كما ينفق الملوک» ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 314 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 231 وفيهما «ستّمئه بعير وستّمئه ألف درهم» .
7- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 315 ، المعارف لابن قتيبه : ص 276 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 487 الرقم 5647 ، العقد الفريد : ج 3 ص 323 ، الفتوح : ج 2 ص 468 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 231 .
8- .اُسد الغابه : ج 5 ص 487 الرقم 5647 ، تهذيب الكمال : ج 32 ص 380 الرقم 7110 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 101 الرقم 20 .

9- .تهذيب الكمال : ج 32 ص 381 الرقم 7110 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 101 الرقم 20 ، الإصابه : ج 6 ص 539 الرقم 9379 ، أُسد الغابه : ج 5 ص 487 الرقم 5647 ، مختصر تاريخ دمشق : ج 28 ص 58 ح 40 وفيهما «ثمّ صار من أصحاب عليّ وقتل معه بصفّين» .

2 / 8 يَعْلَى بن مُنْيَه

2 / 8يَعْلَى بن مُنْيَه (1)يعلى بن منيه ، داماد زبير و كارگزار عمر و عثمان در يمن بود . امير مؤمنان ، پس از قتل عثمان ، او را معزول كرد . وى نيز بيت المال يمن را كه ششصد هزار درهم و ششصد شتر بود ، دزديد و به مكّه پناهنده شد. او در مكّه به عايشه ، طلحه و زبير ملحق شد و مخارج جنگ را به عهده گرفت ، چهارصد هزار درهم براى جنگ طلبان جمل خرج كرد و شترها را هم در اختيار آنان نهاد. شترى را كه عايشه در جنگ جمل سوار بود ، او خريده بود. يعلى بن منيه ، ثروتى بسيار داشت و از صحابيانى بود كه با چنگ اندازى به بيت المال ، زندگى شان را از ثروتْ آكنده بودند و شگفتا كه به «جود» و «كرم» مشهورند! به احتمال بسيار ، وى در زمان خلافت معاويه مُرده است.

.

1- .مُنْيَه ، نام مادر اوست كه شهرتش را از وى گرفته است و او دختر غزوان بود . پدرش اميه بن ابى عبيده تميمى مكّى بوده است .

7752.امام صادق علیه السلام :الجمل :لَمَّا اتَّصَلَ بِأَميرِ المُؤمِنينَ علیه السلام خَبَرُ ابنِ أبی رَبيعَةَ وَابنِ مُنيَةَ وما بَذَلاهُ مِنَ المالِ فی شِقاقِهِ وَالفَسادِ عَلَيهِ قالَ : وَاللّهِ إن ظَفِرتُ بِابنِ مُنيَةَ وَابنِ أبی رَبيعَةَ لَأجعَلَنَّ أموالَهُما فی مالِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ .

ثُمَّ قالَ : بَلَغَنی أنَّ ابنَ مُنيَةَ بَذَلَ عَشرَةَ آلافِ دينارٍ فی حَربی ! مِن أينَ لَهُ عَشرَةُ آلافِ دينارٍ ؟ سَرَقَها مِنَ اليَمَنِ ثُمَّ جاءَ بِها ! لَئِن وَجَدتُهُ لَاخُذَنَّهُ بِما أقَرَّ بِهِ .

فَلَمّا كانَ يَومُ الجَمَلِ وَانكَشَفَ النّاسُ هَرَبَ يَعلَی بنُ مُنيَةَ . (1) .

1- .الجمل : ص 232 .

7753.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به یزید بن هارون واسطی که از ایشان دربا) الجمل:وقتی خبر ابن ابی ربیعه و ابن مُنْیه و ثروتی که در راه ایجاد شکاف [بین مسلمانان]و دشمنی با امیر مؤمنانْ مصرف کرده اند، به ایشان رسید ، فرمود: «به خدا سوگند ، اگر بر ابن منیه و ابن ابی ربیعه دست یابم ، ثروتشان را جزو اموال خداوند عز و جل قرار می دهم».

سپس فرمود: «به من خبر رسیده است که ابن منیه ، ده هزار دینار در راه جنگ با من خرج کرده است . از کجا ده هزار دینار آورده است؟ آنها را از یمن دزدیده و [بدین جا]آورده است . اگر او را بیابم ، بدانچه اقرار کند ، مؤاخذه اش خواهم نمود» .

وقتی روز جنگْ فرا رسید و لشکر جمل از هم پراکنده شدند ، یعلی بن منیه پا به فرار گذاشت. .

ص: 548

. .

ص: 549

. .

الفصل الثالث : تأهّب الناكثين للخروج على الإمام3 / 1دَسائِسُ مُعاوِيَة7755.امام صادق عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن قيس بن عرفجه :لَمّا حُصِرَ عُثمانُ أبرَدَ مَروانُ بنُ الحَكَمِ بِخَبَرِهِ بَريدَين : أحَدَهُما إلَى الشّامِ وَالآخَرَ إلَى اليَمَنِ وبِها يَومَئِذٍ يَعلَى بنُ مُنيَةَ ومَعَ كُلِّ واحِدٍ مِنهُما كِتابٌ فيهِ :

إنَّ بَنى اُمَيَّةَ فِى النّاسِ كَالشّامَةِ الحَمراءِ ، وإنَّ النّاسَ قَد قَعَدوا لَهُم بِرَأسِ كُلِّ مَحَجَّةٍ ، وعَلى كُلِّ طَريقٍ ، فَجَعَلوهُم مَرمَى العُرّ (1) وَالعَضيهَةِ ، (2) ومَقذَفَ القَشبِ (3) وَالأفيكَةِ ، وقَد عَلِمتُم أنَّها لَم تَأتِ عُثمانَ إلّا كَرها تُجبَذُ (4) من وَرائِها ، وإنّى خائِفٌ إن قُتِلَ أن تَكونَ مِن بَنى اُمَيَّةَ بِمَناطِ الثُّرَيّا إن لَم نَصِر كَرَصيفِ الأساسِ المُحكَمِ ، ولَئِن وَهى عَمودُ البَيتِ لَتَتَداعَيَنَّ جُدرانُهُ ، وَالَّذى عِيبَ عَلَيهِ إطعامُكُمَا الشّامَ وَاليَمَنَ ، ولاشَكَّ أنَّكُما تابِعاهُ إن لَم تَحذَرا ، وأمّا أنَا فَمُساعِفٌ كُلَّ مُستَشيرٍ ، ومُعينٌ كُلَّ مُستَصرِخٍ ، ومُجيبٌ كُلَّ داعٍ ، أتَوَقَّعُ الفُرصَةَ فَأُثِبُ وَثبَةَ الفَهِدِ أبصَرَ غَفلَةَ مُقتَنَصِهِ ، ولَولا مَخافَةُ عَطَبِ البَريدِ وضَياعِ الكُتُبِ لَشَرَحتُ لَكُما مِنَ الأمرِ ما لا تَفزَعانِ مَعَهُ إلى أن يَحدُثَ الأمرُ ، فَجِدّا فى طَلَبِ ما أنتُما وَلِيّاهُ ، وعَلى ذلِكَ فَليَكُنِ العَمَلُ إن شاءَاللّهُ ... .

فَلَمّا وَرَدَ الكِتابُ عَلى مُعاوِيَةَ أذَّنَ فِى النّاسِ الصَّلاةَ جامِعَةً ، ثُمَّ خَطَبَهُم خُطبَةَ المُستَنصِرِ المُستَصرِخِ ، وفى أثناءِ ذلِکَ وَرَدَ عَلَيهِ قَبلَ أن يَكتُبَ الجَوابَ كِتابُ مَروانَ بِقَتلِ عُثمانَ . . . .

فَلَمّا وَرَدَ الكِتابُ عَلى مُعاوِيَةَ أمَرَ بِجَمعِ النّاسِ ، ثُمَّ خَطَبَهُم خُطبَةً أبكى مِنهَا العُيونَ ، وقَلقَلَ القُلوبَ ، حَتّى عَلَتِ الرَّنَّةُ ، وَارتَفَعَ الضَّجيجُ ، وهَمَّ النِّساءُ أن يَتَسَلَّحنَ .

ثُمَّ كَتَبَ إلى طَلحَةَ بنِ عُبَيدِ اللّهِ ، وَالزُّبَيرِ بنِ العَوّامِ ، وسَعيدِ بنِ العاصِ ، وعَبدِ اللّهِ بنِ عامِرِ بنِ كُرَيزٍ ، وَالوَليدِ بنِ عُقبَةَ ، ويَعلَى بنِ مُنيَةَ ؛ وهُوَ اسمُ اُمِّهِ ، وإنَّما اسمُ أبيهِ اُمَيَّةُ .

فَكانَ كِتابُ طَلحَةَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّکَ أقَلُّ قُرَيشٍ فِى قُرَيشٍ وِترا ، مَعَ صَباحَةِ وَجهِکَ ، وسَماحَةِ كَفِّکَ ، وفَصاحَةِ لِسانِکَ ؛ فَأنتَ بِإزاءِ مَن تَقَدَّمَکَ فِى السّابِقَةِ ، وخامِسُ

المُبَشّرينَ بِالجَنَّهِ ، ولَکَ يومُ أحُدٍ وشَرَفُهُ وفَضلَهُ ، فَسارِع رَحِمَکَ اللّهُ إلى ما تُقَلِّدُکَ الرَّعِيَّهُ مِن أمرِها مِمّا لا يَسَعُکَ التَّخَلُّفَ عَنهُ ، ولا يَرضَى اللّهُ مِنکَ إلّا بِالقِيامِ بِهِ ، فَقَد أحکَمتُ لَکَ الأمرَ قِبَلى ، وَالزُّبَيرُ فَغَيرُ مُتَقَدِّمٍ عَلَيکَ بِفَضلٍ ، وأيُّکُما قَدَّمَ صاحِبَهُ فَالمُقَدَّمُ الإمامُ، وَالأمرُ مِن بَعدِهِ لِلمُقَدِّمِ لَهُ ، سَلَکَ اللّهُ بِکَ قَصدَ المُهتَدينَ ، ووَهَبَ لَکَ رُشدَ المُوَفَّقينَ ، وَالسَّلامُ .

و کَتَبَ إلَى الزُّبَيرِ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّکَ الزُّبَيرُ بنُ العَوّامِ بنِ أبى خَديجَهَ ، وَابنُ عَمَّهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وحَوارِيُّهُ وسَلَفُهُ ، وصِهرُ أبى بَکرٍ ، وفارِسُ المُسلِمينَ ، وأنتَ الباذِلُ فِى اللّهِ مُهجَتَهُ بِمَکَّهَ عِندَ صَيحَهِ الشَّيطانِ ، بَعَثَکَ المُنبَعِثُ فَخَرَجتَ کَالثُّعبانِ المُنسَلِخِ بِالسَّيفِ المُنصَلِتِ ، تَخبِطُ خَبطَ الجَمَلِ الرَّديعِ ، (5) کُلُّ ذلِکَ قُوَّهُ إيمانٍ وصِدقُ يَقينٍ ، وسَبَقَت لَکَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله البِشارَهُ بِالجَنَّهِ ، وجَعَلَکَ عُمَرُ أحَدَ المُستَخلَفينَ عَلَى الأُمَّهِ .

وَاعلَم يا أبا عَبدِ اللّهِ ، أنَّ الرَّعِيَّهَ أصبَحَت کَالغَنَمِ المُتَفَرِّقَهِ لِغَيبَهِ الرّاعى ، فَسارِع رَحِمَکَ اللّهُ إلى حَقنِ الدِّماءِ ، ولَمِّ الشَعَثِ ، وجَمعِ الکَلِمَهِ ، وصَلاحِ ذَاتِ البَينِ قَبلَ تَفاقُمِ الأمرِ ، وَانتِشارِ الأُمَّهِ ؛ فَقَد أصبَحَ النّاسُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ عَمّا قَليلٍ يَنهارُ إن لَم يُرأَب ، (6) فَشَمِّر لِتَأليفِ الأُمَّهِ ، وَابتَغِ إلى رَبِّکَ سَبيلاً ، فَقَد أحکَمتُ الأمرَ عَلى مَن قِبَلى لَکَ ولِصاحِبِکَ ، عَلى أنَّ الأمرَ لِلمُقدَّمِ ، ثُمَّ لِصاحِبِهِ مِن بَعدِهِ ، جَعَلَکَ اللّهُ مِن أئِمَّهِ الهُدى ، وبُغاهِ الخَيرِ وَالتَّقوى ، وَالسَّلامُ . (7) .

1- .العُرّه : اللطخ والعيب (کتاب العين : ص 527 «عرر») .
2- .العَضِيهه : الإفک (المحيط فى اللغه : ج 1 ص 109 «عضه») .
3- .القَشْب من الکلام : الفِرَى ؛ يقال : قشَّبنا فلان؛ أى رمانا بأمر لم يکن فينا . وعن ابن الأعرابى : القاشب : الذى يعيب الناس بما فيه (لسان العرب : ج 1 ص 673 «قشب») .
4- .جبذتُ الشىءَ: مثل جَذَبتُه، مقلوبٌ منه (الصحاح: ج 2 ص 561 «جبذ»).
5- .أى المردوع ؛ من رَدَعه إذا کفّه (هامش المصدر) .
6- .الرَّأب : الجمع والشدّ برفق (النهايه : ج 2 ص 176 «رأب») .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 233 .

فصل سوم : آمادگی ناکثین برای شورش بر ضد امام

3 / 1 نیرنگ های معاویه

فصل سوم : آمادگی ناکثین برای شورش بر ضد امام3 / 1نیرنگ های معاویه7759.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از قیس بن عرفجه : وقتی عثمان به محاصره درآمد ، مروان بن حَکَم ، دو پیک برای رساندن خبر فرستاد ، یکی به سوی شام و دیگری به یمن که در آن زمان ، یعلی بن منیه بر آن حکم می راند و با هریک از پیک ها نامه ای ارسال کرد که در آن ، نوشته شده بود:

بنی امیّه در میان مردم ، مانند خالِ گوشتیِ سرخ اند که مردم بر سر هر گذرگاهی به صحبت کردن از آنان نشسته اند و آنان را در تیررس افترا و طعنه و عیبجویی قرار داده اند .

می دانید که این حادثه برای عثمان پیش نیامد،جز آن که ناگواری هایی در پی خواهد داشت و من ترس آن دارم که اگر او کشته شود ، حکومت از بنی امیّه به اندازه ثریّا دور شود، چنانچه ما همچون پایه هایی استوار و محکم نباشیم و اگر این ستون های خانه سست شود، دیوارها فرو ریزد.

اِشکال عثمان این بود که شام ویمن را طعمه شما دو نفر (معاویه ویعلی بن منیه) ساخت و شکّی نیست که اگر برحذر نباشید ، آنچه بر سر او آمد ، بر سرِ شما نیز خواهد آمد . و امّا من برای هر مشورت خواهی یار ، و برای هر فریادخواهی یاور ، و برای هر فراخواننده ای اجابت کننده ام . فرصت ها را به انتظار می نشینم تا مانند یوزپلنگی که غفلت شکار خود را دیده ، [از کمینگاه]بِجَهَم و اگر ترس هلاکت نامه رسان و تباه شدن نوشته ها نبود ، برایتان از کار عثمانْ شرحی می دادم که تا روز حادثه ، بی تابی نکنید . پس در تحقّق آنچه بر آن گماشته شده اید ، تلاش کنید و کارها باید این چنین باشد. إن شاء اللّه !

وقتی این نامه به معاویه رسید ، همگان را فراخواند و مانند کسی که یاری می طلبد و فریادخواهی می کند ، برایشان سخنرانی کرد . در همین هنگام

، پیش از آن که پاسخ نامه را بنویسد، نامه دیگر مروان با خبر کشته شدن عثمان رسید.

چون نامه به معاویه رسید ، دستور داد مردم را جمع کنند . سپس برای آنان سخنرانی کرد ، به گونه ای که چشم ها را به گریه درآورد و دل ها را به تپش انداخت ، آن چنان که ناله ها بالا گرفت و شیون ها بلند شد ، به طوری که زنان نیز تصمیم گرفتند [برای جنگ]سلاح برگیرند . آن گاه برای طلحه بن عبید اللّه ، زبیر بن عوّام ، سعید بن عاص ، عبد اللّه بن عامر بن کُرَیز ، ولید بن عُقْبه و یَعلَی بن مُنْیه (1) نامه نوشت.

نامه [معاویه به] طلحه چنین بود:

امّا بعد ؛ به راستی که تو تنهاترینِ قریش در میان قریشیانی، با این که سیمایی درخشان و دستی بخشنده و زبانی رسا داری. تو از نظر سابقه [در اسلام] ، همسان کسانی هستی که از تو پیش افتاده اند و پنجمین بشارت داده شده به بهشتی. تو افتخار جنگ اُحد و فضیلت آن را با خود داری. پس خدایت رحمت کند! به سوی حکومتی بشتاب که مردمْ آن را بر گردنت افکنده اند که مجالی برای سر باز زدن از آن نیست و خداوند ، از تو خشنود نخواهد شد ، مگر این که برای آن به پا خیزی .

از جانب من کارها استوار شده است . زبیر در هیچ فضیلتی بر تو تقدّم ندارد ؛ و هر یک از شما که رفیقش را مقدّم بدارد ، پیشوا همان است که حکومت به او تقدیم شده است و پس از او فرد تقدیم کننده است. خداوند ، تو را در مسیر هدایت شدگان قرار دهد و رشد انسان های موفّق را به تو بخشد . والسلام!

معاویه همچنین به زبیر نوشت:

امّا بعد ؛ به راستی که تو زبیر بن عوّام ، فرزند ابو خدیجه ای و پسر عمّه پیامبر خدا و از همراهان او و هم تبار اویی. داماد ابو بکر و جنگاور مسلمانانی و تویی که خونت را در راه خدا در مکّه به هنگام فریادگریِ شیطان بخشیدی. پیامبر خدا تو را برانگیخت و تو همچون اژدهایی که شمشیر از نیام برکشیده ، بیرون رفتی و مانند شتری که او را باز دارند ، [شیطان را] مضروب ساختی . تمام اینها نشانه نیرومندی ایمان و یقین راستین است و پیامبر خدا نیز پیش از آن ، بشارت بهشت به تو داد و عمر ، تو را یکی از نامزدهای خلافتِ بر امّت قرار داد.

بدان ای ابو عبد اللّه ! که مردم ، مانند رَمه ای پراکنده به سبب نبودِ چوپان اند . پس خدایت رحمت کند! برای حفظ خون ها و به سامان آوردن کارها و اتّحاد کلمه و اصلاح میان مردم ، پیش از وخیم شدن کارها و پراکندگی امّت، بشتاب ؛ زیرا مردم بر لب پرتگاه قرار گرفته اند و اگر به آرامی جمع نشوند ، زود است که سقوط کنند . پس برای جمع کردن امّت ، آماده شو و راهی به خشنودی پروردگار ، برگزین.

کارها از طرف من برای تو و رفیقت استوار گشته است . هر که زودتر جلو اُفتد ، حکومت از آنِ اوست و پس از او، برای رفیقش. خداوند ، تو را از پیشوایان هدایت و طالبان خیر و پرهیزگاری قرار دهد. والسلام!

.

1- .منیه نام مادر وی بود و نام پدرش امیّه بود .

ص: 552

. .

ص: 553

. .

7756.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه:بَعَثَ [مُعاوِیَهُ] رَجُلاً مِن بَنی عُمَیسٍ، وکَتَبَ مَعَهُ کِتابا إلَی الزُّبَیرِ بنِ العَوّامِ وفیهِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ ، لِعَبدِ اللّهِ الزُبَیرِ أمیرِ المُؤمِنینَ مِن مُعاوِیَهَ بنِ أبی سُفیانَ ، سَلامٌ عَلَیکَ . أمّا بَعدُ ؛ فَإنّی قَد بایَعتُ لَکَ أهلَ الشّامِ ، فَأجابوا وَاستَوسَقوا (1) کَما یَستَوسِقُ الجَلَبُ ، (2) فَدونَکَ الکوفَهَ والبَصرَهَ ، لا یَسبِقکَ إلَیها ابنُ أبی طالِبٍ ؛ فَإنَّه لا شَیءَ بَعدَ هذَینِ المِصرَینِ .

وقَد بایَعتُ لِطَلحَهَ بنِ عُبَیدِ اللّهِ مِن بَعدِکَ ، فَأَظهِرَا الطَّلَبَ بِدَمِ عُثمانَ ، وَادعُوَا النّاسَ إلی ذلِکَ ، وَلیَکُن مِنکُمَا الجِدُّ والتَّشمیرُ ، أظفَرَکُمَا اللّهُ ، وخَذَلَ مُناوِئَکُما ! !

فَلَمّا وَصَلَ هذَا الکِتابُ إلَی الزُّبَیرِ سُرَّ بِهِ ، وأَعلَمَ بِهِ طَلحَهَ وأَقرَأَهُ إیّاهُ ، فَلَم یَشُکّا فی النُّصحِ لَهُما مِن قِبَلِ مُعاوِیَهَ ، وأجمَعا عِندَ ذلِکَ عَلی خِلافِ عَلِیٍّ علیه السلام . (3) .

1- .أی اجتمعوا علی الطاعه (اُنظر النهایه : ج 5 ص 185 «وسق») .
2- .الجَلَب : ما جُلِب من خیل وإبل ومتاع (لسان العرب : ج 1 ص 268 «جلب») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 231 .

7757.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه:[معاویه] مردی از طایفه بنی عُمَیس را به همراه نامه ای نزد زبیر بن عوّام فرستاد و در نامه چنین بود :

به نام خداوند بخشنده مهربان . به بنده خدا زبیر ، امیرمؤمنان ، از معاویه بن ابی سفیان. درود بر تو! پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی که از شامیان برای تو بیعت خواستم و آنان اجابت کردند و چنان که اسبان و شترانْ جمع می شوند، جمع شدند. به سوی کوفه و بصره بشتاب و [مراقب باش]پسر ابو طالب بر تو پیشی نگیرد ؛ زیرا پس از این دو شهر ، چیزی نیست.

من برای طلحه بن عبید اللّه ، پس از تو بیعت گرفتم. خونخواهی عثمان را عَلَم کنید و مردم را بدان فرا خوانید و می باید شما دو نفر ، جدّیت و آمادگی داشته باشید. خداوند ، شما را پیروز گردانَد و بدخواه شما را درمانده سازد!

وقتی این نامه به زبیر رسید ، خشنود شد و طلحه را از آن آگاه کرد و برایش نامه را خواند. آن دو در خیرخواهی معاویه تردید نکردند و از این رو ، در مخالفت با علی علیه السلام هم رأی شدند . .

7758.امام رضا علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ قَبلَ حَربِ الجَمَلِ فی شَأنِ طَلحَهَ وَالزُّبَیرِ :ویا عَجَبا لِاستِقامَتِهِما لِأَبی بَکرٍ وعُمَرَ وبَغیِهِما عَلَیَّ ! وهُما یَعلَمانِ أنّی لَستُ دونَ أحَدِهِما ، ولَو شِئتُ أنَ أقولَ لَقُلتُ . ولَقَد کانَ مُعاوِیَهُ کَتَبَ إلَیهِما مِنَ الشّامِ کِتابا یَخدَعُهُما فیهِ ، فَکَتَماهُ عَنّی ، وخَرَجا یوهِمانِ الطَّغامَ (1) أنَّهُما یَطلُبانِ بِدَمِ عُثمانَ . (2)3 / 2بَدءُ الخِلافِ7761.عنه علیه السلام :الإمامه والسیاسه :ذَکَروا أنَّ الزُّبَیرَ وطَلحَهَ أتَیا عَلِیّا بَعدَ فَراغِ البَیعَهِ فَقالا : هَل تَدری عَلی ما بایَعناکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ؟

قالَ عَلِیٌّ : نَعَم ، عَلَی السَّمِعِ وَالطّاعَهِ ، وعَلی ما بایَعتُم عَلَیهِ أبا بَکرٍ وعُمَرَ وعُثمانَ .

فَقالا : لا ، ولکِنّا بایَعناکَ عَلی أنّا شَریکاکَ فِی الأَمرِ .

قالَ عَلِیٌّ : لا ، ولکِنَّکُما شَریکانِ فِی القَولِ وَالاِستِقامَهِ وَالعَونِ عَلَی العَجزِ وَالأوَدِ . (3)(4) .

1- .الطَّغام : من لا عقل له ولا معرفه . وقیل : هم أوغاد الناس وأراذلهم (النهایه : ج 3 ص 128 «طغم») .
2- .الجمل : ص 268 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 63 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 310 عن زید بن صوحان .
3- .فی المصدر : «والأولاد» وهو تصحیف ، والصحیح ما أثبتناه . والأود : العِوَج (النهایه : ج 1 ص 79 «أود») .
4- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 70 .

3 / 2 آغاز اختلاف

7762.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنرانی اش درباره طلحه و زبیر ، پیش از جنگ جمل : شگفتا از همراهی آن دو با ابو بکر و عمر و ستم آنان بر من ، با آن که می دانند که من کم تر از آن دو نیستم . و اگر بخواهم بگویم، می گویم. معاویه برای آنان از شام ، نامه ای نوشت و آن دو را فریفت و آن دو نفر از من کتمان کردند و بیرون رفتند و برای بی خِرَدان چنین وا نمود کردند که خونخواهی عثمان می کنند.3 / 2آغاز اختلاف7762.امام صادق علیه السلام :الإمامه والسیاسه:گفته اند زبیر و طلحه ، پس از انجام دادن بیعت ، نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند : ای امیرمؤمنان ! آیا می دانی بر چه چیزی با تو بیعت کردیم؟

علی علیه السلام فرمود : «آری ، بر پیروی و اطاعت و بر همان چه که با ابو بکر، عمر و عثمان ، بیعت کردید».

گفتند : خیر . ما با تو بیعت کردیم که شریک تو در حکومت باشیم.

علی علیه السلام فرمود : «خیر ؛ ولی شما شریکید در سخن ، پایداری و کمک در ناتوانی ها و کجی ها».

.

7763.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام لَمّا قالَ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ لَهُ عليه السلام : نُبايِعُکَ عَلى أنّا شُرَکاؤُکَ فى هذَا الأَمرِ ، قالَ : لا ولكِنَّكُما شَريكانِ فِى القُوَّةِ وَالاِستِعانَةِ ، وعَونانِ عَلَى العَجزِ وَالأَوَدِ . (1)7764.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :أتاهُ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ فَقالا : إنَّهُ قَد نالَتنا بَعدَ رَسولِ اللّهِ جَفوهٌ ، (2) فَأَشرِكنا فى أمرِکَ !

فَقالَ : أنتُما شَريكاىَ فِى القُوَّةِ وَالاِستِقامَةِ ، وعَوناىَ عَلَى العَجزِ وَالأَوَدِ . (3)راجع : ص 424 (دوافع البغاه فى قتال الإمام) .

3 / 3إظهارُ الشَّكاةِ7766.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمامه والسياسه :كانَ الزُّبَيرُ لا يَشُکُّ فِى وِلايَةِ العِراقِ ، وطَلحَةُ فِى اليَمَنِ ، فَلَمّا استَبانَ لَهُما أنَّ عَلِيّا غَيرُ مُوَلّيهِما شَيئا ، أظهَرا الشَّكاةَ ؛ فَتَكَلَّمَ الزُّبَيرُ فى مَلَاءٍ مِن قُرَيشٍ ، فَقالَ : هذا جَزاؤُنا مِن عِلِيٍّ ! قُمنا لَهُ فى أمرِ عُثمانَ ، حَتّى أثبَتنا عَلَيهِ الذَّنبَ ، وسَبَّبنا لَهُ القَتلَ ، وهُوَ جالِسٌ فى بَيتِهِ وكُفِىَ الأمرَ . فَلمّا نالَ بِنا ما أرادَ ، جَعَلَ دونَنا غَيرَنا .

فَقالَ طَلحَةُ : مَا اللَّومُ إلّا أنّا كُنّا ثَلاثَةً مِن أهلِ الشّورى ، كَرِهَهُ أحَدُنا وبايَعناهُ ، وأعطَيناهُ ما فى أيدينا ، ومَنَعَنا ما فى يَدِهِ ؛ فَأصبَحنا قَد أخطَأنا ما رَجَونا .

قالَ : فَانتَهى قَولُهُما إلى عَلِيٍّ ، فَدَعا عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ وكانَ استَوزَرَهُ ، فَقالَ لَهُ : بَلَغَکَ قَولُ هذَينِ الرَّجُلَينِ ؟ قالَ : نَعَم ، بَلَغَنى قَولُهُما . قالَ : فَما تَرى ؟ قالَ : أرى أنَّهُما أحَبّا الوِلايَةَ ؛ فَوَلِّ البَصرَةَ الزُّبَيرَ ، ووَلِّ طَلحَةَ الكوفَةَ ؛ فَإنَّهما لَيسا بِأقرَبَ إلَيکَ مِنَ الوَليدِ وَابنِ عامِرٍ مِن عُثمانَ . فَضَحِکَ عَلِيٌّ ، ثُمَّ قالَ : وَيحَکَ ، إنّ العِراقَينِ بِهِمَا الرِّجالُ وَالأَموالُ ، ومَتى تَمَلَّكا رِقابَ النّاسِ يَستَميلَا السَّفيهَ بِالطَّمَعِ ، ويَضرِبَا الضَّعيفَ بِالبَلاءِ ، ويَقوَيا عَلَى القَوِىِّ بِالسُّلطانِ ، ولَو كُنتُ مُستَعمِلاً أحَدا لِضُرِّهِ وَنَفعِهِ لَاستَعمَلتُ مُعاوِيَةَ عَلَى الشّامِ ، ولولا ما ظَهَرَ لى مِن حِرصِهِما عَلَى الوِلايَةِ ، لَكانَ لى فيهِما رَأىٌ . (4) .

1- .نهج البلاغه : الحكمه 202 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 114 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 48 ح 31 .
2- .الجَفاء : ترک الصله والبرّ (لسان العرب : ج 14 ص 148 «جفا») .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 .

4- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 71 وراجع الجمل : ص 164 والمسترشد : ص 418 ح 141 .

3 / 3 اظهار شِکوِه

7767.الإمامُ الحسنُ علیه السلام :امام علی علیه السلام هنگامی که طلحه و زبیر بدو گفتند : با تو بیعت می کنیم تا در حکومت ، شریک تو باشیم : خیر ؛ ولی شما دو شریکید در توان و کمک ، و دو یاورید در ناتوانی ها و کجی ها.7768.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :تاریخ الیعقوبی:طلحه و زبیر ، نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند : پس از پیامبر خدا به ما بی مهری شد . ما را در حکومت ، شریک ساز .

فرمود: «شما شریکانِ منید در توان و پایداری ، و یاوران منید در ناتوانی ها و کجی ها».ر . ک : ص 425 (انگیزه های تجاوزکاران در نبرد با امام علی) .

3 / 3اظهار شِکوِه7765.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمامه و السیاسه:زبیر در زمامداری عراق و طلحه در زمامداری یمن ، تردیدی نداشتند. وقتی برایشان آشکار شد که علی علیه السلام آن دو را به کاری نمی گمارَد، به شِکوه پرداختند. زبیر در حضور جمعی از قریش ، سخن راند و گفت : این است پاداش ما از سوی علی! در ماجرای عثمان به سود او دست به کار شدیم و عثمان را گناهکار دانستیم و زمینه های قتل او را فراهم آوردیم و علی در خانه اش نشسته بود و خواسته اش برآورده شد . حال که به دست ما به خواسته اش رسیده ، دیگران را به جای ما برگزیده است.

و طلحه گفت : سرزنش روا نیست ، جز این که ما سه نفر از اهل شورا بودیم که یکی از ما با او موافق نبود ، ولی ما دو نفر با او بیعت کردیم و آنچه در اختیار داشتیم ، به وی بخشیدیم ؛ امّا او ما را از آنچه دارد ، منع کرد. اینک آنچه را بدان امید داشتیم ، از دست رفته می بینیم.

سخن آن دو به علی علیه السلام رسید . عبد اللّه بن عبّاس را که مشاور خود کرده بود ، فرا خواند و بدو فرمود : «سخن این دو را شنیده ای؟» .

گفت : آری ، شنیده ام.

فرمود : «نظرت چیست؟» .

گفت : گمان می کنم که آن دو حکومت را دوست دارند . زبیر را بر بصره و طلحه را بر کوفه بگمار. آن دو به تو نزدیک تر از ولید و ابن عامر به عثمان نیستند .

علی علیه السلام خندید و فرمود: «وای بر تو! در دو شهر عراق ، مردان جنگی و ثروت ها هست . اگر آن دو مالک رقاب مردم شوند ، دل سفیه را با طمع به دست آورند و ناتوان را با سختی از میان بَرَنْد و با توانمندان با قدرتْ پیروز شوند . اگر قرار بود کسی را به خاطر محاسبه زیان و نفعش به کار گیرم ، معاویه را بر شام به کار می گماردم ، و اگر نبود که طمع آنان در حکومت ، بر من آشکار گشت، درباره آنان رأیی دیگر داشتم.

.

7766.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ عليه السلام كَلَّمَ بِهِ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ بَعدَ بَيعَتِهِ بِالخِلافَهِ ، وقَد عَتَبا عَلَيهِ مِن تَركِ مَشورَتِهِما وَالِاستِعانَهِ فِى الاُمورِ بِهِما : لَقَد نَقَمتُما يَسيرا ، وأَرجَأتُما كَثيرا . أ لا تُخبِرانّى ، أىُّ شَىءٍ كانَ لَكُما فيهِ حَقٌّ دَفَعتُكُما عَنهُ ؟ أم أىُّ قِسمٍ استَأثَرتُ عَلَيكُما بِهِ ؟ أم أىُّ حَقٍّ رَفَعَهُ إلَىَّ أحَدٌ مِنَ المُسلِمينَ ضَعُفتُ عَنهُ ، أم جَهِلتُهُ ، أم أخطَأتُ بابَهُ ؟

وَاللّهِ ، ما كانَت لى فِى الخِلافَهِ رَغبَهٌ ، ولا فِى الوِلايَهِ إربَهٌ ، (1) ولكِنَّكُم دَعَوتُمونى إلَيها ، وحَمَلتُمونى عَلَيها ، فَلَمّا أفضَت إلَىَّ نَظرتُ إلى كِتابِ اللّهِ وما وَضَعَ لَنا ، وأَمَرَنا بِالحُكمِ بِهِ فَاتَّبَعتُهُ ، ومَا استَنَّ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فَاقتَدَيتُهُ ، فَلَم أحتَج فى ذلِکَ إلى رَأيِكُما ، ولا رَأىِ غَيرِكُما ، ولا وَقَعَ حُكمٌ جَهِلتُهُ فَأَستَشيرَكُما وإِخوانى مِنَ المُسلِمينَ ، ولَو كانَ ذلِکَ لَم أرغَب عَنكُما ، ولاَ عَن غَيرِكُما .

وأَمّا ما ذَكَرتُما مِن أمرِ الاُسوَهِ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ أمرٌ لَم أحكُم أنَا فيهِ بِرَأيى ، ولا وَلَيتُهُ هَوىً مِنّى ، بَل وَجَدتُ أنَا وأَنتُما ما جاءَ بِهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد فُرِغَ مِنهُ ، فَلَم أحتَج إلَيكُما فيما قَد فَرَغَ اللّهُ مِن قَسمِهِ ، وأَمضى فيهِ حُكمُهُ ، فَلَيسَ لَكُما وَاللّهِ عِندى ولا لِغَيرِكُما فى هَذا عُتبى . (2) أخَذَ اللّهُ بِقُلوبِنا وقُلوبِكُم إلَى الحَقِّ ، وأَلهَمَنا وإِيّاكُمُ الصَّبرَ .

ثُمَّ قالَ عليه السلام : رَحِمَ اللّهُ رَجُلاً رَأى حَقّا فَأَعانَ عَلَيهِ ، أو رَأى جَورا فَرَدَّهُ ، وكانَ عَونا بِالحَقِّ عَلى صاحِبِهِ . (3) .

1- .أى حاجه (النهايه : ج 1 ص 36 «أرب») .
2- .العُتْبى : الرجوع من الذنب والإساءه (النهايه : ج 3 ص 175 «عتب») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 205 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 50 ح 34 ؛ المعيار والموازنه : ص113 و 114 .

7767.امام حسن علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنانی که با طلحه و زبیر ، پس از بیعت گفت ، در حالی که آن دو وی را به جهت مشورت نکردن با آنان و کمک نگرفتن از آنان سرزنش می کردند :شما دو تن ، اندکی ناخشنود شدید و کارهای بسیاری را به تأخیر انداختید. چرا نمی گویید که شما را در چه چیزی حقّی بوده و من آن را از شما دریغ داشته ام؟ و در کدام نصیب، خود را بر شما ترجیح داده ام؟ یا کدام حقّی بود که یکی از مسلمانان ، نزد من آورده و من در ادای آن ناتوان بوده ام یا حکم آن را ندانسته ام یا در آن خطا نموده ام؟

به خدا سوگند، نه به خلافتْ رغبتی داشتم و نه به حکومت ، نیازی. این شما بودید که مرا بدان فراخواندید و مرا بر آن وا داشتید.

هنگامی که خلافت به من رسید ، در کتاب خدا و آنچه برای ما در آن مقرّر داشته و بدان فرمانمان داده ، نظر کردم و از آن پیروی نمودم و به سنّتی که پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده بود ، اقتدا کردم و در این زمینه ، به رأی شما و جز شما نیازی ندارم. برای من حکمی پیش نیامد که ندانم و با شما و دیگر برادران مسلمان ، مشورت کنم و اگر چنین چیزی اتّفاق می افتاد ، از مشورت با شما و دیگران ، روی نمی گردانیدم.

و امّا درباره این که چرا در تقسیم [بیت المالْ]مساوات می کنم، این هم چیزی است که من بر پایه رأی خود و هوای نفْس بدان حکم نکردم ؛ بلکه من و شما دو تن دیده ایم که پیامبر خدا در این باب ، چه حکمی آورده و چگونه عمل کرده است. پس در کاری که خداوند حکمش را مقرّر داشته و امضا کرده ، نیازی به رأی شما نداشتم.

به خدا سوگند ، شما دو تن و دیگران را در این مسئله ، حقّی بر من نیست تا پوزش بخواهم و خشنودی تان را بجویم . خداوند ، دل های ما و شما را به حق ، متمایل سازد و در دل های ما و شما شکیبایی اندازد!

[سپس فرمود:] خدایْ رحمت کند کسی را که چون حقّی را بیند ، آن را یاری دهد و چون ستمی را بیند ، آن را دور سازد و برای صاحب حق [در ستاندن حق] ، یاور باشد!.

3 / 4خُروجُ طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ إلى مَكَّهَفى أعقاب عدّه أيّام من المداولات التى أجراها طلحه والزبير مع الإمام فى سبيل الحصول على بعض المناصب الحكوميّه ، (1) وكسب الامتيازات الاقتصاديّه ، ولم تتمخّض هذه المباحثات إلّا عن رفضه الانصياع لمطاليبهم ، تناهى إليهم خبر إعلان عائشه فى مكّه عن معارضتها للإمام ، والبراءه من قتله عثمان . ومن جهه اُخرى فقد فرّ بعض عمّال عثمان برفقه الأموال التى نهبوها من بيت المال إلى مكّه خوفا من حساب الإمام لهم . وهكذا فقد عزم كلّ من طلحه والزبير على الذهاب إلى مكّه ، والإعلان عن معارضتهما لحكومه الإمام من هناک . فجاءاه وهما يضمران هذه النيّه .

7771.امام كاظم عليه السلام :الجمل :فَلَمّا دَخَلا [طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ] عَلَيهِ قالا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! قَد جِئناکَ نَستَأذِنُکَ لِلخُروجِ فِى العُمرَهِ . فَلَم يَأذَن لَهُما .

فَقالا : نَحنُ بَعيدُو العَهدِ بِها ، اِئذَن لَنا فيها .

فَقالَ لَهُما : وَاللّهِ ، ما تُريدانِ العُمرَهَ ، ولكِنَّكُما تُريدانِ الغُدرَهَ ! وإِنَّما تُريدانِ البَصرَهَ !

فَقالا : اللّهُمَّ غَفرا ، ما نُريدُ إلَا العُمرَهَ .

فَقالَ لَهُما عليه السلام : اِحلِفا لى بِاللّهِ العَظيمِ أنَّكُما لا تُفسِدانِ عَلَىَّ اُمورَ المُسلِمينَ ، ولا تَنكُثانِ لى بَيعَهً ، ولا تَسعَيانِ فى فِتنَهٍ . فَبَذَلا ألسِنَتُهُما بِالأَيمانِ الوَكيدَهِ فيمَا استَحلَفَهُما عَلَيهِ مِن ذلِکَ .

فَلَمّا خَرَجا مِن عِندِهِ لَقِيَهُمَا ابنُ عَبّاسٍ فَقالَ لَهُما : فَأَذِنَ لَكُما أميرُ المُؤمِنينَ ؟ قالا : نَعَم .

فَدَخَلَ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَابتَدَأَهُ عليه السلام وقالَ : يَابنَ عَبّاسٍ ، أ عِندَکَ خَبَرٌ ؟

فَقالَ : قَد رَأَيتُ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ .

فَقالَ لَهُ : إنَّهُمَا استَأذَنانی فِی العُمرَهِ ، فَأذِنتُ لَهُما بَعدَ أنِ استَوثَقتُ مِنهُما بِالأَیمانِ ألّا یَغدِرا ولا یَنکُثا ولا یُحدِثا فَسادا ، وَاللّهِ یَا بنَ عَبّاسٍ ما قَصَدا إلَا الفِتنَهَ ، فَکَأنّی بِهِما وقَد صارا إلی مَکَّهَ لِیَستَعینا عَلی حَربی ؛ فَإنَّ یَعلَی بنَ مُنیَهَ الخائِنَ الفاجِرَ قَد حَمَلَ أموالَ العِراقِ وفارِسَ لِیُنفِقَ ذلِکَ ، وسَیُفسِدُ هذانِ الرَّجُلانِ عَلَیَّ أمری ، ویَسفِکانِ دِماءَ شیعَتی وأنصاری .

فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ : إذا کانَ عِندَکَ الأَمرُ کَذلِکَ فَلِمَ أذِنتَ لَهُما ؟ وهَلّا حَبَستَهُما وأوثَقتَهُما بِالحَدیدِ ، وکَفَیتَ المُسلِمینَ شَرَّهُما !

فَقالَ لَهُ علیه السلام : یَابنَ عَبّاسٍ ! أ تَأمُرُنی أن أبدَأَ بِالظُّلمِ ، وبِالسَّیِّئَهِ قَبلَ الحَسَنَهِ ، وأُعاقِبَ عَلَی الظِّنَّهِ وَالتُّهَمَهِ ، وآخُذَ بِالفِعلِ قَبلَ کَونِهِ ؟ کَلّا ! وَاللّهِ لا عَدَلتُ عَمّا أخَذَ اللّهُ عَلَیَّ مِنَ الحُکمِ بِالعَدلِ ، ولَا القَولِ بِالفَصلِ . (2) .

1- .الجمل : ص 164 . راجع : ص 424 (الاستعلاء) .
2- .الجمل : ص 166 وراجع الکافئه : ص 14 ح 13 والاحتجاج : ج 1 ص 373 ح 67 ومروج الذهب : ج 2 ص 366 و أنساب الأشراف : ج 3 ص 22 والفتوح : ج 2 ص 451 .

3 / 4 بیرون رفتن طلحه و زبیر به قصد مکّه

3 / 4بیرون رفتن طلحه و زبیر به قصد مکّهدر پی رفت و آمدهای چند روزه طلحه و زبیر به نزد امام علی علیه السلام برای دستیابی به پاره ای از سِمَت های حکومتی (1) و گرفتن امتیازهای مالی و در حالی که این گفتگوها نتیجه ای جز تن ندادن امام علیه السلام به خواسته های آنان دربرنداشت ، بدانان خبر رسید که عایشه در مکّه اعلان رویارویی با امام علیه السلام کرده و از کُشندگان عثمان ، برائت جسته است. از سوی دیگر ، برخی از کارگزاران عثمان ، از ترس حسابرسی امام علیه السلام به همراه اموالی که از بیت المالْ غارت کرده بودند ، به سوی مکّه گریختند. از این رو ، طلحه و زبیر نیز تصمیم گرفتند به مکّه بروند و در آن جا رویارویی خود را با حکومت امام علیه السلام اعلام کنند. آن دو نزد امام علیه السلام آمده بودند و این نیّت را در دل داشتند.

7775.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الجمل:وقتی که [طلحه و زبیر] نزد علی علیه السلام آمدند ، گفتند: ای امیرمؤمنان! نزد تو آمده ایم تا برای رفتن به عمره ، کسب اجازه کنیم.

[علی علیه السلام] بدانان اجازه نداد. گفتند: مدّت هاست که عمره نرفته ایم . به ما اجازه رفتن بده.

[علی علیه السلام] بدانان فرمود: «به خدا سوگند ، شما قصد عمره ندارید ؛ بلکه قصد پیمان شکنی دارید و می خواهید به بصره بروید».

گفتند: بار خدایا ! ما را بیامرز . ما قصدی جز عمره نداریم.

بدانان فرمود: «برای من به خداوند بزرگ ، سوگند یاد کنید که نسبت به امور مسلمانان ، در کار من فساد نمی کنید و بیعتی را که با من کردید ، نمی شکنید و در فتنه جویی تلاش نخواهید کرد».

آنان زبان به سوگندهای غلیظ در آنچه از آنان خواسته بود، گشودند.

وقتی از نزد او بیرون آمدند ، ابن عبّاس ، آن دو را دید و بدانان گفت : آیا امیرمؤمنان به شما اجازه [عمره] داد؟

گفتند: آری.

ابن عبّاس ، نزد امیرمؤمنان رفت و ایشان شروع به سخن کرد و فرمود: «ابن عبّاس ! آیا خبری داری؟» .

گفت: طلحه و زبیر را دیدم.

بدو فرمود: «آن دو از من اجازه عمره خواستند و من ، بدانان اجازه دادم ، البته پس از آن که با سوگند از آنان تعهّد گرفتم که حیله نکنند ، بیعت نشکنند و فساد ، ایجاد ننمایند. به خدا سوگند ای ابن عبّاس که آنان قصدی جز فتنه نداشتند. گویا می بینم آن دو را که به مکّه رفته اند تا به پیکار با من کمک برسانند. به راستی که یعلی بن منیه ، آن خیانت پیشه فاسد ، ثروت های عراق و فارس را با خود بُرد تا در این راه مصرف کند. به زودی این دو در کار حکومت من فساد می کنند و خون پیروان و یاران مرا می ریزند».

عبد اللّه بن عبّاس گفت: اگر مسئله در نظرت چنین بود ، چرا به آنان اجازه دادی؟ و چرا آنان را در حبس نکردی و به آهن نبستی تا مسلمانان را از شرّ آنان باز داری؟

[علی علیه السلام] به وی فرمود: «ای ابن عبّاس ! آیا مرا وا می داری که ستمْ آغاز کنم و بدی را پیش از نیکی بیاغازم و بر گمان و تهمت ، کیفر دهم و پیش از انجام دادن جرم ، دستگیرشان کنم؟ ! هرگز ! به خدا سوگند ، از آنچه خداوند بر من لازم دانسته که داوری بر پایه عدالت و سخن جداکننده حقّ و باطل باشد عدول نمی کنم».

.

1- .ر.ک : ص 425 (برتری جویی) .

7776.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :الجمل عن بكر بن عيسى :إنَّ عَلِيّا عليه السلام أخَذَ عَلَيهِمَا العَهدَ وَالميثاقَ أعظَمَ ما أخَذَهُ عَلى أحَدٍ مِن خَلقِهِ ألّا يُخالِفا ولا يَنكُثا ، ولا يَتَوَجَّها وَجها غَيرَ العُمرَهِ حَتّى يَرجِعا إلَيهِ ، فَأعطَياهُ ذلِکَ مِن أنفُسِهِما ، ثُمَّ أذِن لَهُما فَخَرَجا . (1) .

1- .الجمل : ص 437 ، الكافئه : ص 15 ح 14 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 32 ح 18 .

7777.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الجمل به نقل از بکر بن عیسی : به راستی که علی علیه السلام از آن دو (طلحه و زبیر) سخت ترین پیمان و میثاقی را که از کسی می توان گرفت، گرفت تا با وی مخالفت نورزند و بیعت نشکنند و جز عمره ، به سوی دیگر نروند تا نزد وی بازگردند و آن دو نیز چنین تعهّدی را از طرف خودشان به او سپردند، تا این که به آنان اجازه داد و آنان بیرون رفتند. .

3 / 5دَعوَهُ طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ عائِشَهَ إلَى الخُروجِ (1)7774.امام باقر عليه السلام :أنساب الأشراف عن صالح بن كيسان وأبى مخنف:قالوا : قَدِمَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ عَلى عائِشَهَ ، فَدَعَواها إلَى الخُروجِ ، فَقالَت : أ تَأمُرانّى أن اُقاتِلَ ؟

فَقالا : لا ، ولكِن تُعلِمينَ النّاسَ أنَّ عُثمانَ قُتِلَ مَظلوما ، وتَدعيهِم إلى أن يَجعَلُوا الأمرَ شورى بَينَ المُسلِمينَ ؛ فَيَكونوا عَلَى الحالَهِ الَّتى تَرَكَهُم عَلَيها عُمَرُ بنُ الخَطّابِ ، وتُصلِحينَ بَينَهُم . (2)7775.امام صادق عليه السلام :الفتوح :خَرَجَ الزُّبَيرُ وطَلحَهُ إلى مَكَّهَ ، وخَرَجَ مَعَهُما عَبدُ اللّهِ بنُ عامِرِ بنِ كُرَيزٍ؛ وهُوَ ابنُ خالِ عُثمانَ ، فَجَعَلَ يَقولُ لَهُما : أبشِرا ! فَقَد نِلتُما حاجَتَكُما ، وَاللّهِ لَأمُدَّنَّكُما بِمِئَهِ ألفِ سَيفٍ .

قالَ : وقَدِموا مَكَّهَ وبِها يَومَئِذٍ عائِشَهُ ، وحَرَّضوها عَلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ ، وكانَ مَعَها جَماعَهٌ مِن بَنى اُمَيَّهَ ، فَلَمّا عَلِمَت بِقُدومِ طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ فَرِحَت بِذلِكَ وَاستَبشَرَت ، وعَزَمَت عَلى ما أرادَت مِن أمرِها . (3) .

1- .هذا الكلام لا يعنى أنّ عائشه كانت بريئه تماما وأنّ طلحه والزبير هما اللذان حرّضاها على اتّخاذ ذلک الموقف . إنّ موقف عائشه أثناء العوده من مكّه وسماع خبر مقتل عثمان وخلافه الإمام عليه السلام ينمّ عن أنّها كانت تبحث عن ذريعه للإعلان عن معارضتها للإمام علىّ عليه السلام ، وأنّها كانت متأهّبه للإعلان عن تأييدها لأيّه حركه معارضه ، راجع : ج 3 ص 318 (حجّ عائشه فى حصر عثمان) .
2- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 23 .
3- .الفتوح : ج 2 ص 452 .

3 / 5 دعوت طلحه و زبیر از عایشه برای قیام

3 / 5دعوت طلحه و زبیر از عایشه برای قیام 17778.عنه علیه السلام :أنساب الأشراف به نقل از صالح بن کیسان و ابو مخنف : طلحه و زبیر ، نزد عایشه رفتند و او را به قیام فرا خواندند. عایشه گفت: آیا مرا وا گرمی دارید که پیکار کنم؟

گفتند: نه ؛ امّا به مردمْ اعلام کن که عثمان ، مظلومانه کشته شده است و آنها را دعوت کن که مسئله حکومت را شورایی میان مسلمانان قرار دهند تا بر همان روشی باشد که عمر بن خطّاب ، آنان را در آن رها کرد تا تو میان آنها صلح برقرار کنی.7779.عنه علیه السلام :الفتوح:طلحه و زبیر به سوی مکّه بیرون رفتند و عبد اللّه بن عامر بن کُرَیز (پسردایی عثمان) نیز با آنان بیرون رفت . عبد اللّه ، پیوسته به آن دو می گفت: مژده باد بر شما که به خواسته های خود ، دست یافتید. به خدا سوگند که شما را با صد هزار شمشیر ، یاری می رسانم.

آنان ، وارد مکّه شدند. در آن روزگار ، عایشه نیز در مکّه بود. آن دو او را بر خونخواهی عثمان ، تشویق کردند . گروهی از بنی امیّه نیز همراه وی بودند. چون عایشه خبر آمدن طلحه و زبیر را شنید، شادمان گشت و مژده داد و برخواسته خود در مسئله حکومت ، مصمّم شد.

.

7780.بحار الأنوار :الجمل :لَمّا عَرَفَ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ مِن حالِها [أى عائِشَةَ] وحالِ القَومِ عَمِلا عَلَى اللَّحاقِ بِها وَالتَّعاضُدِ عَلى شِقاقِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَاستَأذَناهُ فِى العُمرَةِ ... وسارا إلى مَكَّةَ خالِعَينِ الطّاعَةَ ، ومُفارِقَينِ الجَماعَةَ .

فَلَمّا وَرَدا إلَيها فيمَن تَبِعَهُما مِن أولادِهِما وخاصَّتِهِما وخالِصَتِهِما طافا بِالبَيتِ طَوافَ العُمرَةِ ، وسَعَيا بَينَ الصَّفا والمَروَةِ ، وبَعَثا إلى عائِشَةَ عَبدَ اللّهِ بنَ الزُّبَيرِ وقالا لَهُ : اِمضِ إلى خالَتِکَ ، فَأهدِ إلَيهَا السَّلامَ مِنّا وقُل لَها : إنَّ طَلحَةَ والزُّبَيرَ يُقرِئانِکِ السَّلامَ ويَقولانِ لَکِ : إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عُثمانَ قُتِلَ مَظلوما ، وإنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ابتَزَّ النّاسَ أمرَهُم ، وغَلَبَهُم عَلَيهِ بِالسُّفَهاءِ الَّذينَ تَوَلَّوا قَتلَ عُثمانَ ، ونَحنُ نَخافُ انتِشارَ الأمرِ بِهِ ؛ فَإن رَأَيتِ أن تَسيرى مَعَنا لَعَلَّ اللّهَ يَرتُقُ بِکِ فَتقَ هذِهِ الاُمَّهِ ، و يَشعَبُ بِکِ صَدعَهُم ، وَيلُمُّ بِکِ شَعَثَهُم ، (1) ويُصلِحُ بِکِ اُمورَهُم .

فَأَتاها عَبدُ اللّهِ ، فَبَلَّغَها ما أرسَلاهُ بِهِ ، فَأَظهَرَتِ الاِمتِناعَ مِن إجابَتِهِما إلَى الخُروجِ عَن مَكَّةَ ، وقالَت : يا بُنَيَّ ، لَم آمُر بِالخُروجِ ، لكِنّى رَجَعتُ إلَى مَكَّةَ لِأُعلِمَ النّاسَ ما فُعِلَ بِعُثمانَ إمامِهِم ، وأنَّهُ أعطاهُمُ التَّوبَةَ ، فَقَتَلوهُ تَقِيّا نَقِيّا بَرِيّا ، ويَرَونَ فى ذلِکَ رَأيَهُم ، ويُشيرونَ إلى مَن ابتَزَّهُم أمرَهُم وغَصَبَهُم مِن غَيرِ مَشورَةٍ مِنَ المُسلِمينَ ولا مُؤامَرَةٍ ، بِتَكَبُّرٍ وتَجَبُّرٍ ، ويَظُنُّ أنَّ النّاسَ يَرَونَ لَهُ حَقّا كَما كانوا يَرَونَهُ لِغَيرِهِ .

هَيهاتَ هَيهاتَ ! يَظُنُّ ابنُ أبى طالِبٍ يَكونُ فى هذَا الأَمرِ كَابنِ أبى قُحافَةَ ، لا وَاللّهِ ، ومَن فِى النّاسِ مِثلُ ابنِ أبى قُحافَةَ ؟ تَخضَعُ إلَيهِ الرِّقابُ ، ويُلقى إلَيهِ المَقادُ ، ولِيَها وَاللّهِ ابنُ أبى قُحافَةَ فَخَرَجَ مِنها كَما دَخَلَ ، ثُمَّ وَلِيَها أخو بَنى عَدِىٍّ ، فَسَلَكَ طَريقَهُ ، ثُمَّ مَضَيا فَوَلِيَهَا ابنُ عَفّانٍ ؛ فَرَكِبَها رَجُلٌ لَهُ سابِقَةٌ ومُصاهَرَةٌ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأفعالٌ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مَذكورَةٌ ، لا يَعمَلُ أحَدٌ مِنَ الصَّحابَهِ مِثلَ ما عَمِلَهُ فى ذاتِ اللّهِ ، وكانَ مُحِبّا لِقَومِهِ ، فَمالَ بَعضَ المَيلِ ، فَاستَتَبناهُ فَتابَ ثُمَّ قُتِلَ ، فَيَحِقُّ لِلمُسلِمينَ أن يَطلُبوا بِدَمِهِ .

فَقالَ لَها عَبدُ اللّهِ : فَإذا كانَ هذا قُولَكِ فى عَلِىٍّ يا اُمَّه ، ورَأيَكِ فى قاتِلى عُثمانَ ، فَمَا الَّذى يُقعِدُكِ عَنِ المُساعَدَهِ عَلى جِهادِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وقَد حَضَرَكِ مِنَ المُسلِمينَ مَن فيهِ غِنىً وكِفايَهٌ فيما تُريدينَ ؟

فَقالَت : يا بُنَىَّ اَفَكَرُ فيما قُلتَ وتَعودُ إلَىَّ .

فَرَجَعَ عَبدُ اللّهِ إلَى طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ بِالخَبَرِ ، فَقالا لَهُ : قَد أجابَت اُمُّنا وَالحَمدُ للّهِ إلى ما نُريدُ ، ثُمَّ قالا لَهُ : باكِرها فِى الغَدِ ، فَذَكِّرها أمرَ المُسلِمينَ ، وأعلِمها أنّا قاصِدانِ إلَيها لِنُجَدِّدَ بِها عَهدا ، ونُحكِمُ مَعَها عَقدا ، فَباكَرَها عَبدُ اللّهِ ، وأعادَ عَلَيها بَعضَ ما أسلَفَهُ مِنَ القَولِ إلَيها ، فَأجابَت إلَى الخُروجِ ونادى مُناديها : إنَّ اُمَّ المُؤمِنينَ تُريدُ أن تَخرُجَ تَطلُبَ بِدَمِ عُثمانَ ، فَمَن كانَ يُريدُ أن يَخرُجَ فَليَتَهَيَّأ لِلخُروجِ مَعَها .

وصارَ إلَيها طَلحَةُ ، فَلَمّا بَصُرَت بِهِ قالَت لَهُ : يا أبا مُحَمَّدٍ قَتَلتَ عُثمانَ وبايَعتَ عَلِيّا ؟ فَقالَ لَها : يا اُمَّه ، ما مَثَلى إلّا كَما قالَ الأَوَّلُ :

نَدِمتُ نَدامَةَ الكُسَعِىِّ (2) لَمّا

رَأَت عَيناهُ ما صَنَعَت يَداهُ

و جاءَهَا الزُّبَيرُ فَسَلَّمَ عَلَيها ، فَقالَت لَهُ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ! شَرِكتَ فى دَمِ عُثمانَ ، ثُمَّ بايَعتَ عَلِيّا ، وأنتَ وَاللّهِ أحَقُّ مِنهُ بِالأَمرِ ؟

فَقالَ لَهَا الزُّبَيرُ: أمّا ما صَنَعتُ مَعَ عُثمانَ فَقَد نَدِمتُ مِنهُ وهَرَبتُ إلى رَبّى مِن ذَنبى فى ذلِكَ ، ولَن أترُكَ الطَّلَبَ بِدَمِ عُثمانَ . وَاللّهِ ما بايَعتُ عَلِيّا إلّا مُكرَها ، اِلتَفَّ بِهِ السُّفَهاءُ مِن أهلِ مِصرَ وَالعِراقِ ، وسَلّوا سُيوفَهُم وأخافُوا النّاسَ حَتّى بايَعوهُ . (3)

وصارَ إلى مَكَّةَ عَبدُ اللّهِ بنُ أبى رَبيعَةَ وكانَ عامِلَ عُثمانَ عَلى صَنعاءَ فَدَخَلَها وقَدِ انكَسَرَ فَخِذُهُ ، وكانَ سَبَبُ ذلِكَ ما رَواهُ الواقِدِىُّ عَن رِجالِهِ : أنَّهُ لَمَّا اتَّصَلَ بِابنِ أبى رَبيعَةَ حَصرُ النّاسِ لِعُثمانَ أقبَلَ سَريعا لِنُصرَتِهِ ، فَلَقِيَهُ صَفوانُ بنُ اُمَيَّةَ ، وهُوَ عَلى فَرَسٍ يَجرى وعَبدُ اللّه بنُ أبى رَبيعَةَ عَلَى بَغلَةٍ ، فَدَنا مَنهَا الفَرَسُ ، فَحادَت فَطَرَحَت ابنَ أبى رَبيعَةَ وكَسَرَت فَخِذَهُ ، وعَرَفَ أنَّ النّاسَ قَد قَتَلوا عُثمانَ ، فَصارَ إلى مَكَّةَ بَعدَ الظُّهرِ ، فَوَجَدَ عائِشَةَ يَومَئِذٍ بِها تَدعو إلَى الخُروجِ لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ ، فَأَمَرَ بِسَريرٍ، فَوُضِعَ لَهُ سَريرٌ فِى المَسجِدِ ، ثُمَّ حُمِلَ وَوُضِعَ عَلَيهِ وقالَ لِلنّاسِ : مَن خَرَجَ لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ فَعَلَىَّ جَهازُهُ ، فَجَهَّزَ ناسا كَثيرا ، فَحَمَلَهُم ولَم يَستَطِعِ الخُروجَ مَعَهُم لِما كانَ بِرِجلِهِ . (4) .

1- .الرَّتْق : إلحام الفَتْق وإصلاحه . وشَعْبُ الصدع فى الإناء : إصلاحه ومُلاءمته . ويَلمُّ بک شعثهم أى : يجمع ما تفرّق منه (أنظر لسان العرب : ج 10 ص 114 «رتق» و ج 1 ص 498 «شعب» و ج 2 ص 161 «شعث») .
2- .الكُسَعى : يُضرب به المثل فى الندامه ، وهو رجل رامٍ رمى بعد ما أسدف الليلُ عَيْرا ، فأصابه وظنّ أنّه أخطأه ، فكسر قوسه ، وقيل : وقطع إصبَعَهُ ثمّ نَدِم من الغد حين نظر إلى العَيْر مقتولاً وسهمه فيه (لسان العرب : ج 8 ص 311 «كسع») .
3- .حاول الزبير بهذا الكلام الكاذب أن يوجّه أفعاله ، ولتتّضح لک هذه الأُكذوبه ، راجع : ج 4 ص 458 (الفصل الأوّل / أوّل من بايع) و ص 485 (إقبال الناس على البيعه) .
4- .الجمل : ص 229 .

7778.امام صادق علیه السلام :الجمل:وقتی طلحه و زبیر از وضعیت عایشه و مردمْ باخبر شدند ، برای پیوستن به وی و کمک به رویایی با امیر مؤمنان ، تلاش کردند . از این رو بود که از امیر مؤمنان برای سفر عمره ، اجازه خواستند و به سوی مکّه راه افتادند ، در حالی که جامه اطاعت از تن به درآورده ، از توده مسلمانان ، جدا می شدند.

[طلحه و زبیر ،] وقتی با همراهان خود ، از جمله فرزندان و نزدیکان و خواصّ خود به مکّه وارد شدند ، طواف عمره به جای آوردند و سعی میان صفا و مروه کردند . سپس عبد اللّه بن زبیر را نزد عایشه فرستادند و به وی گفتند: نزد خاله ات برو ، از سوی ما به وی اهدای سلام کن و به او بگو: به راستی که طلحه و زبیر ، بر تو درود می فرستند و می گویند: امیر مؤمنان ، عثمان ، مظلومانه کشته شد و علی بن ابی طالب ، کار مردم را از دستشان رُبود و به یاری نابخردانی که عهده دار کشتن عثمان شدند، بر مردم ، پیروز شد و ما می ترسیم که [سیطره و قدرت]حکومت وی گسترش یابد.

از این رو ، اگر با رأی ما موافقی ، با ما حرکت کن. شاید خداوند به واسطه تو ، تفرقه های میان این امّت را به اتّحاد ، و پراکندگی شان را به سامان ، و پریشانی هایشان را به وحدت ، مبدّل سازد و امور مسلمانان را اصلاح نماید.

عبد اللّه بن زبیر ، نزد عایشه آمد و آنچه را آن دو تنْ پیغام داده بودند ، به وی رساند ؛ ولی عایشه از پذیرفتن خواسته آنان در خروج از مکّه ، امتناع ورزید و گفت: فرزندم! من فرمان به خروج نمی دهم ؛ امّا خود به مکّه بازگشتم تا مردم را از آنچه بر پیشوایشان عثمان رفته است ، باخبر سازم . به راستی که عثمان در برابر مردمْ توبه کرد ؛ ولی آنان او را در نیکی ، پاکی و بی گناهی کُشتند .

مردم [باید] در این باره بیندیشند و [نیز] درباره کسی که بدون رایزنی مسلمانان و بدون تبادل نظر با آنان خلافت را غصب نموده و با زور و قلدری چیره شده است . او می پندارد که مردم برای او در خلافت ، حقّی می بینند ، همان گونه که برای دیگران می دیدند !؟

هرگز! هرگز! پسر ابوطالب گمان می بَرَد که در کار خلافت ، مانند پسر ابو قُحافه (ابو بکر) است؟ نه ، به خدا! چه کسی در میان مردم همچون پسر ابو قحافه است که گردن ها برای او خضوع کنند و در برابرش سر تسلیم فرود آورند؟ به خدا سوگند،پسر ابو قُحافه ، حکومت را بر عهده گرفت و همان گونه که آن را به دست گرفت ، از آن بیرون شد.

پس از او [عمر بن خطاب] آن که از تبار و خاندان عدی بود ، خلافت را بر عهده گرفت و راه ابو بکر را پیمود و پس از آن دو، پسر عفّان به خلافت رسید و بدین گونه ، مردی بر مَرکب حکومت سوار شد که دارای سابقه در اسلام بود و [افتخار] دامادی پیامبر خدا [را داشت] و کارهایی در خدمت پیامبر انجام داد که مشهور است و هیچ یک از اصحاب ، کارهایی همچون او برای خدا انجام نداد . او شیفته خویشان خود بود و اندکْ کژی ای پیدا کرد و ما او را به توبه کردن ، فراخواندیم و او نیز توبه کرد و سپس کشته شد ، و این ، حقّ مسلمانان است که خونخواه او باشند.

عبد اللّه بن زبیر به عایشه گفت: مادرجان! اگر چنین نظری درباره علی بن ابی طالب و قاتلان عثمان داری، چه چیزْ تو را از مساعدت بر جنگ با علی بن ابی طالبْ باز می دارد ، حالْ آن که آن اندازه از مسلمانان پیش تو جمع شده اند که برای اجرای نیّت تو کافی و بسنده اند؟

عایشه گفت: فرزندم! درباره آنچه گفتی می اندیشم و تو دوباره نزد من باز آی.

عبد اللّه ، خبر را به اطّلاع طلحه و زبیر رساند .

آن دو گفتند: سپاسْ خدا را که مادر ما با آنچه که ما می خواهیم ، موافقت کرده است. سپس به وی گفتند: فردا صبح زود ، نزد عایشه باش و کار مسلمانان را به وی گوشزد کن و به او اعلام کن که ما می خواهیم پیش او بیاییم تا تجدید عهدی کنیم و با او پیمان ببندیم.

عبد اللّه بن زبیر ، فردای آن روز ، صبحِ زود پیش عایشه برگشت و برخی از سخنان دیروز خود را تکرار کرد.

عایشه با خروج از مکّه موافقت کرد و جارچی او جار زد که: اُمّ المؤمنین،قصد دارد برای خونخواهی عثمان، قیام کند . هرکس می خواهد با او قیام کند ، خود را آماده کند.

طلحه نزد عایشه رفت . چون چشم عایشه به وی افتاد ، گفت: ای ابو محمّد! عثمان را کشتی و با علی بیعت کردی؟!

طلحه بدو گفت: مادرجان! داستان من چیزی نیست ، جز همان که آن شاعر جاهلی گفته است :

پشیمان شدم ، همچون پشیمانی آن مرد قبیله کُسَع (1)

هنگامی که چشمانش دید که دستانش چه کرده اند.

زبیر هم نزد عایشه آمد و بر او سلام کرد. عایشه به وی گفت: ای ابو عبد اللّه ! در ریختن خون عثمان ، شرکت جُستی و آن گاه با علی بیعت کردی ، در حالی که به خدا سوگند ، از او به خلافتْ سزاوارتر بودی؟!

زبیر گفت: امّا آنچه درباره عثمان انجام دادم ، از آن پشیمانم و از گناه خویش ، به پیشگاه خدای خود ، پناه می برم و هرگز خونخواهی عثمان را رها نخواهم کرد.

به خدا سوگند ، با علی جز با اکراهْ بیعت نکردم. نابخردان مصری و عراقی ، اطراف او را گرفته بودند و شمشیرهای خود را کشیده بودند و مردم را می ترساندند تا آن که مردم با علی بیعت کردند! (2)

عبد اللّه بن ابی ربیعه که کارگزار عثمان در صنعا بود ، با رانی شکسته به مکّه آمد. واقدی ، سبب آن را چنین روایت کرده است:

چون خبر محاصره شدن عثمان توسط مردم به وی رسید ، به سرعت برای یاری عثمان به سوی او شتافت. صفوان بن اُمیّه که بر اسبی سوار بود ، او را دید. عبد اللّه بن ابی ربیعه بر استری سوار بود. اسبِ صفوان به استرِ عبد اللّه نزدیک شد استر ، منحرف شد و عبد اللّه را به زمین زد و رانش شکست. سپس [در همان جا] خبر یافت که عثمان ، کشته شده است . از این رو ، بعد از ظهر ، به سوی مکّه روانه شد . آن روز ، عایشه را در مکّه دید که مردم را برای قیام به خونخواهی عثمان ، فرا می خواند.

عبد اللّه دستور داد برایش تختی فراهم آوردند و در مسجد الحرام نهادند . پس به آن جا منتقل شد و بر تخت ، نهاده شد . او به مردم گفت: هرکس برای خونخواهی عثمان بیرون رود ، ساز و برگش را من فراهم می سازم.

از این رو ، گروه بسیاری را آماده ساخت ؛ ولی خود به سبب شکستگی رانش نتوانست با آنان حرکت کند. .

1- .این مرد را برای پشیمانی مَثَل می زنند ؛ زیرا در شب به سوی الاغی تیر انداخت که بدان اصابت کرد، ولی وی گمان کرد که تیرش به خطا رفته و کمان خود را شکست یا انگشتان خود را برید . چون صبح شد و الاغ را کشته دید (که تیر بدو اصابت کرده بود) ، پشیمان شد (لسان العرب : ج 8 ص 311) .

2- .بر خلاف این سخن زبیر ، مردم در بیعت با علی علیه السلام از آزادی کامل برخوردار بودند. برای آگاهی بیشتر ، ر . ک : ج 3 ص 479 (فصل یکم : بیعت نور / نخستین کسی که بیعت کرد) و ص 485 (روی آوردن مردم برای بیعت) .

ص: 570

. .

ص: 571

. .

3 / 6تَخطيطُ النّاكِثينَ لِلحَربإنّ شورى الناكثين جديره بالتأمّل ، فقد اجتمعوا فى مكّه من أجل التخطيط لمواجهه أمير المؤمنين عليه السلام . وجلس طلحه ، والزبير ، وعائشه ، ومروان بن الحكم ، ويعلى بن منيه ، وعبد اللّه بن عامر ، وعبد اللّه بن الزبير ، ونظائرهم ليعيّنوا موضع القتال ، ويرسموا خطّه الحرب ، وأساليب المواجهه . وكان لكلّ واحدٍ من هؤلاء مواصفاته الخاصّه ؛ فطلحه والزبير كانا لاهثَين وراء السلطه ، وفى أنفسهما هوى الرئاسه والخلافه ، ومروان رجل ماكر ، مريب ، بعيد عن الدين ، وعبد اللّه بن عامر شخص موتور فَقَدَ سلطته بعد أن ملأ جيوبه بدنانير بيت المال ودراهمه ، وهكذا كان يعلى بن منيه ؛ فامتزج حبّ السلطه ، ونزعه الترف ، وبلبله الهوَس بفتنه عمياء تمخّضت عنها معركه الجمل . واختارت هذه الشرذمه البصره بعد مداولات كثيره ، ذلک أنّهم من جهه لم يثقوا بمعاويه ؛ فيذهبوا إلى الشام ، ومن جهه اخرى إنّهم كانوا يبتغون مدينه هى فى الوقت نفسه قاعده عسكريه ولم تكن مدينه غير الكوفه والبصره لها هذه الخصوصيّه ، فاختاروا البصره لميل أهل الكوفه للإمام علىّ عليه السلام ، وميل أهل البصره إلى عثمان ، مضافا إلى نفوذ ابن عامر فى البصره لأنّه كان حاكما عليها ، وهذا ما يساعدهم فى استقطاب الناس والحصول على معلومات ضروريّه تخدم موقف الحرب .

.

3 / 6 برنامه ریزی ناکثین برای پیکار

3 / 6برنامه ریزی ناکثین برای پیکاراساسِ شورای ناکثین ، جای درنگ دارد. آنان جهت برنامه ریزی برای رویارویی با امیر مؤمنان در مکّه اجتماع کردند . طلحه، زبیر ، عایشه ، مروان بن حکم ، یعلی بن منیه ، عبد اللّه بن عامر ، عبد اللّه بن زبیر و افرادی از این دست ، نشستند تا محلّ جنگ را معیّن سازند و نقشه جنگ و راه های رویایی را طرّاحی کنند. هریک از اینها ویژگی های خود را داشتند. طلحه و زبیر ، شیفته قدرت بودند و در سر ، هوای ریاست و خلافت داشتند . مروان ، مردی فریبکار ، وسوسه گر و به دور از دیانت بود. عبد اللّه بن عامر ، حاکمی برکنار شده بود که جیب هایش را از دینار و درهم بیت المال ، پُر کرده بود و همین طور ، یعلی بن منیه. بدین ترتیب ، قدرت طلبی ، رفاه جویی و هوا و هوس ها با فتنه ای کوژْ به هم آمیختند و از دل آنها ، «پیکار جمل» بیرون آمد. این گروه ، پس از بررسی های فراوان ، بصره را برگزیدند ؛ زیرا از یک سو به معاویه اطمینان نداشتند تا به سوی شام روند و از سوی دیگر ، به دنبال مکانی بودند که هم زمان ، پایگاه نظامی نیز باشد و هیچ شهری جز کوفه و بصره ، این ویژگی را نداشت. آنان به جهت تمایل کوفیان به امام علی علیه السلام و تمایل بصریان به عثمان ، بصره را برگزیدند ؛ افزون بر آن که ابن عامر ، در بصره نفوذ داشت ؛ زیرا وی زمانی حاکم آن دیار بود و این ، همان چیزی بود که آنان را برای گِردآوردن مردم و دستیابی به آگاهی های لازمی که در جنگ مفید می افتاد ، کمک می کرد.

.

7781.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمامه والسیاسه :قالَ الزُّبَیرُ : الشّامُ بِهَا الرِّجالُ وَالأَموالُ ، وعَلَیها مُعاوِیَهُ ، وهُوَ ابنُ عَمِّ الرَّجُلِ ، ومَتی نَجتَمِع یُوَلَّنا عَلَیهِ .

وقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ : البَصرَهُ ؛ فَإِن غَلَبتُم عَلِیّا فَلَکُمُ الشّامُ ، وإِن غَلَبَکُم عَلِیٌّ کانَ مُعاوِیَهُ لَکُم جُنَّهً ، وهذِهِ کُتُبُ أهلِ البَصرَهِ إِلَیَّ .

فَقالَ یَعلَی بنُ مُنیَهَ (1) وکانَ داهِیا : أیُّهَا الشَّیخانِ ! قَدِّرا قَبلَ أن تَرحَلا أنَّ مُعاوِیَهَ قَد سَبَقَکُم إِلَی الشّامِ وفیهَا الجَماعَهُ ، وأَنتُم تَقدَمونَ عَلَیهِ غَدا فی فُرقَهٍ ، وهُوَ ابنُ عَمِّ عُثمانَ دونَکُم ؛ أ رَأَیتُم إِن دَفَعَکُم عَنِ الشّامِ ، أو قالَ : أجعَلُها شوری ، ما أنتُم صانِعونَ ؟ أ تُقاتِلونَهُ أم تَجعَلونَها شوری فَتَخرُجا مِنها ؟ وأَقبَحُ مِن ذلِکَ أن تأتِیا رَجُلاً فی یَدَیهِ أمرٌ قَد سَبَقَکُما إِلَیهِ ، وتُریدا أن تُخرِجاهُ مِنهُ !

فَقالَ القَومُ : فَإِلی أینَ ؟

قالَ : إِلَی البَصرَهِ . (2) .

1- .فی المصدر : «منبه» وهو تصحیف ، والصحیح ما أثبتناه .
2- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 79 وراجع تاریخ الطبری : ج 4 ص 450 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 314 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 231 .

7782.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمامه والسیاسه:زبیر گفت: شام ، [جهت جنگ ، مناسب تر است ؛ زیرا]مردان جنگی و ثروت بسیار دارد و معاویه بر آن حکومت می کند که پسرعموی عثمان است و هرگاه اجتماع کنیم، ما را بر او (علی علیه السلام) مسلّط می گردانَد.

عبد اللّه بن عامر گفت: بصره [مناسب تر است] . اگر بر علی پیروز گشتید ، شام هم از آنِ شماست و اگر علی بر شما پیروز گشت ، معاویه سپر شماست، و این هم نامه های بصریان است که برای من فرستاده اند.

یعلی بن منیه که فردی زیرک بود گفت: ای دو بزرگوار! پیش از عزیمت ، کار را بسنجید. معاویه پیش از شما در شام بوده است و در آن جا اجتماع و اتّحاد است و شما فردا با پراکندگی بدان جا می روید. او عموزاده عثمان است و شما چنین نسبتی [با عثمان]ندارید . اگر شما را از شام بیرون رانَد یا بگوید: «کار را به شورا می گذارم» ، شما چه می کنید؟ آیا با او پیکار می کنید یا کار خلافت را به شورا وا می گذارید و از شامْ بیرون می روید؟ زشت تر آن که شما سراغ مردی می روید که از پیش ، حکومت در دستش بوده و شما می خواهید او را از آن منصبْ بیرون سازید.

گفتند: پس کجا برویم؟

گفت: به سوی بصره. .

7783.امام صادق علیه السلام :الفتوح :شاوَروا فِی المَسیرِ فَقالَ الزُّبَیرُ : عَلَیکُم بِالشّامِ ! فیهَا الرِّجالُ والأَموالُ ، وبِها مُعاوِیَهُ ؛ وهُوَ عَدُوٌّ لِعَلِیٍّ .

فَقالَ الوَلیدُ بنُ عُقبَهَ : لا وَاللّهِ ما فی أیدیکُم مِنَ الشّامِ قَلیلٌ ولا کَثیرٌ ! وذلِکَ أنَّ عُثمانَ بنَ عَفّانٍ قَد کانَ استَعانَ بِمُعاوِیَهَ لِیَنصُرَهُ وقَد حوصِرَ ، فَلَم یَفعَل وتَرَبَّصَ حَتّی قُتِلَ ، لِذلِکَ یَتَخَلَّصُ لَهُ الشّامُ ، أفَتَطمَعُ أن یُسَلِّمَها (1) إلَیکُم ؟ مَهلاً عَن ذِکرِ الشّامِ وعَلَیکُم بِغَیرِها . (2)7784.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری :ثُمَّ ظَهَرا یَعنی طَلحَهَ وَالزُّبَیرَ إلی مَکَّهَ بَعدَ قَتلِ عُثمانَ بِأَربَعَهِ أشهُرٍ وَابنُ عامِرٍ بِها یَجُرُّ الدُّنیا ، وقَدِمَ یَعلَی بنُ اُمَیَّهَ مَعَهُ بِمالٍ کَثیرٍ ، وزِیادَهٍ عَلی أربَعِمِئَهِ بَعیرٍ ، فَاجتَمَعوا فی بَیتِ عائِشَهَ ، فَأرادُوا الرَّأیَ ، فَقالوا : نَسیرُ إلی عَلِیٍّ فَنُقاتِلُهُ .

فَقالَ بَعضُهُم : لَیسَ لَکُم طاقَهٌ بِأَهلِ المَدینَهِ ، ولکِنّا نَسیرُ حَتّی نَدخُلَ البَصرَهَ وَالکوفَهَ ، ولِطَلحَهَ بِالکوفَهِ شیعَهٌ وهَویً ، ولِلزُّبَیرِ بِالبَصرَهِ هَویً ومَعونَهٌ .

فَاجتَمَعَ رَأیُهُم عَلی أن یَسیروا إلَی البَصرَهِ وإلَی الکوفَهِ . فَأَعطاهُم عَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ مالاً کَثیرا وإبِلاً ، فَخَرَجوا فی سَبعِمِئَهِ رَجُلٍ مِن أهلِ المَدینَهِ ومَکَّهَ ، ولَحِقَهُمُ النّاسُ حَتّی کانوا ثَلاثَهَ آلافِ رَجُلٍ . (3) .

1- .فی المصدر : «أسلمها» ، والصحیح ما أثبتناه کما یقتضیه السیاق .
2- .الفتوح : ج 2 ص 453 .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 452 ، الأساب الأشراف : ج 3 ص 21 نحوه وزاد فیه «قالوا : فنسیر إلی الشام فیه الرجال والأموال وأهل الشام شیعه لعثمان ، فنطلب بدمه ونجد علی ذلک أعوانا وأنصارا ومشایعین . فقال قائل منهم : هناک معاویه وهو والی الشام والمطاع به ، ولن تنالوا ما تریدون ، وهو أولی منکم بما تحاولون لأنّه ابن عمّ الرجل» بعد «بأهل المدینه» .

7785.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :الفتوح:درباره محل جنگ ، مشورت کردند. زبیر گفت: بر شماست که به شام بروید ؛ زیرا در آن ، مردان جنگی و ثروت است و در آن ، معاویه حکومت می کند که دشمن علی است.

ولید بن عقبه گفت: نه، به خدا سوگند! از شام ، چیزی در دست شما نیست ، نه اندک و نه بسیار ؛ چرا که عثمان بن عفّان ، به هنگام محاصره شدنش از معاویه کمک خواست تا او را یاری رساند ؛ ولی معاویه کمک نکرد و منتظر ماند تا عثمان کشته شد. از این رو ، شام کاملاً در اختیار او قرار گرفت . آیا چشم امید دارید که آن را به شما تقدیم کند؟ از شام درگذرید و به جای دیگر بیندیشید.7786.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری:طلحه و زبیر ، چهارماه پس از کشته شدن عثمان به مکّه رفتند و ابن عامر ، در مکّه حضور داشت و در جستجوی مال دنیا بود . یعلی بن منیه نیز با ثروت بسیار که بیش از چهارصد شتر بود، وارد مکّه شد. ایشان در خانه عایشه گِرد آمدند و به رایزنی نشستند و گفتند : به سوی علی می رویم و با وی پیکار می کنیم.

یکی از آنان گفت : شما را یارای برخورد با اهل مدینه نیست ؛ ولی به سوی بصره و کوفه حرکت می کنیم. طلحه در کوفه ، دوستان و هوادارانی دارد و زبیر نیز در بصره ، دارای طرفداران و یاورانی است.

رأیشان بر آن قرار گرفت که به سوی بصره و کوفه بروند. آن گاه ، عبد اللّه بن عامر ، ثروت فراوان و شترانی در اختیار آنان نهاد. آنها با هفتصد مرد جنگی از اهل مدینه و مکّه ، حرکت کردند و مردمان دیگر نیز به آنان پیوستند تا این که شمارشان به سه هزار نفر رسید. (1) .

1- .در أنساب الأشراف ، این افزونی آمده است : گفتند: به سوی شام حرکت می کنیم که در آن ، مردان و ثروت هاست و شامیان ، پیرو عثمان اند. خونخواهی عثمان می کنیم و در این راه ، اعوان و انصار و همراهانی می یابیم . یکی از آنان گفت : در آن جا معاویه است که حکمران شام است و در آن جا مُطاع است و به خواسته هایتان نمی رسید و او بر این کار ، از مردم مدینه سزاوارتر است؛ زیرا پسر عموی عثمان است .

3 / 7تَحذيرُ اُمِّ سَلَمَةَ عائِشَةَ عَنِ الخُروجِ7786.امام باقر عليه السلام :الجمل :بَلَغَ اُمَّ سَلَمَةَ اجتِماعُ القَومِ وما خاضوا فيهِ ، فَبَكَت حَتَّى اخضَلَّ خِمارُها ، ثُمَّ دَعَت بِثِيابِها ، فَلَبِسَتها وتَخَفَّرَت ومَشَت إلى عائِشَةَ لِتَعِظَها وتَصُدَّها عَن رأيِها فى مُظاهَرَهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام بِالخِلافِ ، وتَقعُدَ بِها عَنِ الخُروجِ مَعَ القَومِ .

فَلَمّا دَخَلَت عَلَيها قالَت : إنَّكِ سُدَّهُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ اُمَّتِهِ ، وحِجابُكِ مَضروبٌ عَلى حُرمَتِهِ ، وقَد جَمَعَ القُرآنُ ذَيلَكِ ؛ فَلا تَندَحيهِ ، ومَكَّنَكِ خُفرَتَكِ ؛ فَلا تُضحيها ، اللّهَ اللّهَ مِن وَراءِ هذِهِ الآيَهِ !

قَد عَلِمَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَكانَكِ ؛ فَلَو أرادَ أن يَعهَدَ إلَيكِ لَفَعَلَ ، بَل نَهاكِ عَن الفَرطَهِ فِى البِلادِ .

إنَّ عَمودَ الدّينِ لا يُقامُ بِالنِّساءِ إن مالَ ، ولا يُرأَبُ بِهِنَّ إن صُدِعَ ، حُمادَياتُ النِّساءِ : غَضُّ الأَطرافِ ، وخَفُّ الأعطافِ ، وقَصرُ الوَهازَهِ ، وضَمُّ الذُّيولِ .

ما كُنتِ قائِلَهً لَو أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عارَضَكِ بِبَعضِ الفَلَواتِ ، ناصَّهً قَلوصا مِن مَنهَلٍ إلى آخَرَ ! قَد هَتَكتِ صَداقَتَهُ ، وتَرَكتِ حُرمَتَهُ وعُهدَتَهُ ؟! إنَّ بِعَينِ اللّهِ مَهواكِ ، وعَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله تِردينَ .

وَاللّهِ لَو سِرتُ مَسيرَكِ هذا ثُمَّ قيلَ لى : اُدخُلِى الفِردَوسَ ، لَاستَحيَيتُ أن ألقى مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله هاتِكَهً حِجابا قَد سَتَرَهُ عَلَىَّ . اِجعَلى حِصنَكِ بَيتَكِ ، وقاعَهَ البَيتِ قَبرَكِ ، حَتّى تَلقَينَهُ ، وأنتِ عَلى ذلِكَ أطوَعُ ما تَكونينَ للّهِ ما لَزِمتيهِ ، (1) وأنصَرُ ما تَكونينَ لِلدِّينِ ما جَلَستِ عَنهُ .

فَقالَت لَها عائِشَهُ : ما أعرَفَنى بِوَعظِكِ ، وأَقبَلَنى لِنُصحِكِ ! ولَنِعمَ المَسيرُ مَسيرٌ فَزِعتُ إلَيهِ ، وأنَا بَينَ سائِرَهٍ أو مُتَأَخِّرَهٍ ، فَإن أقعُد فَعَن غَيرِ حَرَجٍ ، وإن أسِر فَإلى ما لابُدَّ مِنَ الِازدِيادِ مِنهُ . 2(2) .

1- .فى المصدر: «لزمته» بدل «ما لزمتيه»، والصواب ما أثبتناه كما فى الاحتجاج.

2- .الجمل : ص 236 ، الاحتجاج : ج 1 ص 391 ح 82 عن الإمام الصادق عليه السلام ، معانى الأخبار : ص 375 ح 1 عن أبى الأخنس الأرحبى ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 76 ، العقد الفريد : ج 3 ص 316 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 219 وفى الأربعه الأخيره «أنّها كتبت بهذا إلى عائشه» و ص 220 وكلّها نحوه وراجع الاختصاص : ص 116 وتاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 180 .

3 / 7 پرهیزاندن امّ سلمه ، عایشه را از حرکت

3 / 7پرهیزاندن امّ سلمه ، عایشه را از حرکت7788.امام صادق علیه السلام :الجمل:خبر گِردآمدن مردمان و اهدافشان ، به اُمّ سلمه رسید. چنان گریست که چارقدش پُر از اشک شد. آن گاه ، لباس هایش را خواست . آنها را بر تن کرد و خود را به شدّت پوشاند و به سوی عایشه روانه شد تا او را اندرز دهد و او را از تصمیمش در مخالفت با امیرمؤمنان باز دارد و از همراهی اش با جمعیت ، منصرف سازد.

[اُمّ سلمه] وقتی بر عایشه وارد شد ، گفت: به راستی که تو دری میان پیامبر خدا و امّت اویی و حجاب تو بر پایه حُرمت او زده شده است و قرآن کریم ، دامان تو را جمع کرده است . (1) پس پرده دری مکن . این جایگاه امن را نیز خدا به تو داد . پس آن را از میان مَبَر. خدا را ، خدا را در مورد پیامد این آیه 2 [در نظر بگیر]!

پیامبر خدا ، موقعیت تو را می دانست . اگر می خواست به تو سفارش کند، می کرد ؛ بلکه تو را از گشت و گذار در شهرها باز داشت. ستون دین ، اگر کج شود و شکافی بردارد، به دست زنان ، استوار نمی شود و ترمیم نمی گردد. نهایت کوشش زنان [در حریم دین] ، چشم برگرفتن از نامحرم و دامن برچیدن از کبر و نخوت و کوتاه گام برداشتن و جمع کردن دامان خویش است.

اگر [پیامبر خدا] تو را در صحراها و سوار بر شتران جوان ببیند که از آبشخوری به آبشخور دیگر می روی ، چه پاسخ خواهی داد؟ تو صداقت او را دریدی و حرمت و عهدش را وا نهادی. به راستی که کارهایت در محضر خداست و بر پیامبر خدا وارد خواهی شد.

به خدا سوگند ، اگر من این کار تو را انجام دهم و به من گفته شود : «وارد بهشت شو» ، شرم می کنم که محمّد صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم ؛ چون حجابی که بر من انداخته بود ، دریده ام. خانه ات را حصار خویش کن و کُنج خانه ات را گور خود بدان تا پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار کنی که تو بدین روش ، با آنچه بدان پایبند بوده ای ، خداوند را بیشتر اطاعت

کرده ای ، و با آنچه دست از آن نگه داشته ای ، دین را بیشتر یاری رسانده ای.

عایشه به اُمّ سلمه گفت: پند و اندرز تو را نمی فهمم و خیرخواهی ات را نمی پذیرم . راهی که برگزیده ام، راه خوبی است. من بر سرِ دو راهی «حرکت» و «برجای نشستن» مانده ام . اگر بنشینم ، از روی نیاز و ناچاری نیست ، و اگر به راه افتم ، به سوی چیزی رفته ام که چاره ای از ادامه دادن آن نیست.

.

1- .. اشاره است به آیات 30 34 از سوره احزاب که خداوند در آنها توصیه هایی به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و از جمله ، به آنان فرمان می دهد که : «در خانه های خود بمانید» . (م)

3 / 8رَسائِلُ عائِشَةَ إلى وُجوهِ البِلادِ7790.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى :كَتَبَت عائِشَةُ إلى رِجالٍ مِن أهلِ البَصرَهِ ، وكَتَبَت إلَى الأَحنَفِ بنِ قَيسٍ ، وصَبرَةَ بنِ شَيمانَ ، وأمثالِهِم مِنَ الوُجوهِ ، ومَضَت حَتّى إذا كانَت بِالحُفَيرِ (1) انتَظَرَتِ الجَوابَ بِالخَبَرِ . (2)7791.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (فى قَولِهِ تعالى : {Q} «إنّما الصَّدَقاتُ للفُقَ) الكامل فى التاريخ :كَتَبَت عائِشَةُ إلى أهلِ الكوفَهِ بِما كانَ مِنهُم ، وتَأمُرُهُم أن يُثَبِّطُوا النّاسَ عَن عَلِيٍّ ، وتَحُثُّهُم عَلى طَلَبِ قَتَلَهِ عُثمانَ ، وكَتَبَت إلى أهلِ اليَمامَهِ وإِلى أهلِ المَدينَهِ بِما كانَ مِنهُم أيضاً . (3) .

1- .الحُفَيْر : ماء لباهله ، بينه وبين البصره أربعه أميال من جهه مكّه (راجع معجم البلدان : ج 2 ص 277) .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 461 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 316 وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 232 .
3- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 322 وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 472 وفيه نصّ الكتاب ، والبدايه والنهايه : ج 7 ص 234 .

3 / 8 نامه های عایشه به سران شهرها

3 / 8نامه های عایشه به سران شهرها7791.امام صادق علیه السلام (درباره آیه «جز این نیست که صدقات برای فقیران اس) تاریخ الطبری:عایشه برای افراد سرشناس بصره نامه نگاشت و نیز برای احنف بن قیس، صبره بن شیمان وسرشناسانی همانند آنان ، نامه نوشت . آن گاه از مکّه بیرون رفت تا به چاهی در منطقه باهله (در چهار میلی بصره) رسید و منتظر جواب ماند.7792.الکافی (به نقل از مفضّل) الکامل فی التاریخ:عایشه برای کوفیان نامه ای نوشت و افتخاراتشان را برشمرد و به آنان فرمان داد که مردم را از علی علیه السلام دور سازند و آنان را به جستجوی قاتلان عثمان برانگیخت ، و برای مردم یمامه و مدینه نیز نامه هایی در باب افتخاراتشان نوشت.

.

7793.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن مجالد بن سعيد :لَمّا قَدِمَت عائِشَةُ البَصرَةَ كَتَبَت إلى زَيدِ بنِ صوحانَ : مِن عائِشَةَ بِنتِ أبى بَكرٍ اُمِّ المُؤمِنينَ حَبيبَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى ابنِها الخالِصِ زَيدِ بنِ صوحانَ ، أمّا بَعدُ : فَإذا أتاکَ کِتابى هذا فَاقدَم ، فَانصُرنا عَلى أمِرنا هذا ؛ فَإِن لَم تَفعَل فَخَذِّلِ النّاسَ عَن عَلِىٍّ .

فَکَتَبَ إلَيها : مِن زَيدِ بنِ صوحانَ إلى عائِشَةَ بِنتِ أبى بَکرٍ الصِدّيقِ حَبيبَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، أمّا بَعدُ : فَأَتَا ابنُکِ الخالِصُ إنِ اعتَزَلتِ هذَا الأمرَ ، ورَجَعتِ إلى بَيتِکِ ، وإلّا فَأَتَا أوَّلُ مَن نابَذَکِ .

قالَ زَيدُ بنُ صوحانَ : رَحِمَ اللّهُ اُمَّ المُؤمِنينَ ! اُمِرَت أن تَلزَمَ بَيتَها ، واُمِرنا أن نُقاتِلَ ، فَتَرَکَت ما اُمِرَت بِهِ وأَمَرَتنا بِهِ ، وصَنَعَت ما اُمِرنا بِهِ ونَهَتنا عَنهُ ! (1)3 / 9تَأَهُّبُ عائِشَةَ لِلخرُوجِ7796.عنه عليه السلام :الجمل :لَمّا رَأَت عائِشَةُ اجتِماعَ مَنِ اجتَمَعَ إلَيها بِمَکَّةَ عَلى مُخالَفَهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، والمُبايَنَهِ لَهُ وَالطّاعَهِ لَها فى حَربِهِ تَأَهَّبَت لِلخُروجِ .

وکانَت فى کُلِّ يَومٍ تُقيمُ مُنادِيَها يُنادى بِالتَّأَهُّبِ لِلمَسيرِ ، وکانَ المُنادى يُنادى ويَقولُ : مَن کانَ يُرِيدُ المَسيرَ فَليَسِر ؛ فَإِنَّ اُمَّ المُؤمِنينَ سائِرَهٌ إلَى البَصرَهِ تَطلُبُ بِدَمِ عُثمانَ بنِ عَفّانَ المَظلومِ . (2) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 476 ، الکامل فى التاريخ : ج 2 ص 319 ، العقد الفريد : ج 3 ص 317 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 226 عن الحسن البصرى ؛ رجال الکشّى : ج 1 ص 284 الرقم 120 ، الجمل : ص 431 والأربعه الأخيره نحوه وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 234 .
2- .الجمل : ص 233 وراجع شرح الأخبار : ج 1 ص 401 ح 351 .

3 / 9 آمادگی عایشه برای قیام

7797.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از مُجالد بن سعید : وقتی عایشه وارد بصره شد ، نامه ای بدین مضمون به زید بن صَوحان نوشت:

از امّ المؤمنین عایشه دختر ابو بکر ، محبوبه پیامبر خدا ، به فرزند بااخلاصش زید بن صوحان. امّا بعد ؛ هرگاه این نامه ام به دستت رسید ، به سوی ما حرکت کن و ما را در این کار ، یاری رسان و اگر چنین نکردی ، پس [حدّاقل]مردم را از یاری رساندن به علی ، بازدار .

زید در جواب او نوشت:

از زید بن صوحان ، به عایشه دختر ابو بکرِ صدّیق، محبوبه پیامبر خدا . امّا بعد ؛ من فرزند با اخلاص توام ، اگر از این کار ، کناره گیری نمایی و به خانه ات برگردی ؛ وگرنه نخستین کسی خواهم بود که تو را طرد می کنم.

زید بن صوحان گفت: خدایْ اُمّ المؤمنین را رحمت کند که دستور یافت در خانه اش بنشیند و ما مأمور پیکار شدیم ؛ ولی او دستوری را که به او داده شده بود ، کنار نهاد و ما را نیز بدان فرمان داد ، و آنچه را ما بدان مأمور شده بودیم ، او انجام داد و ما را از انجام دادن آن باز داشت.ر . ک : ج 5 ص 74 (قیس بن سعد و زید بن صوحان) .

3 / 9آمادگی عایشه برای قیام7793.امام علی علیه السلام :الجمل:چون عایشه اجتماع کسانی را که در مخالفت با امیرمؤمنان و جدا شدن از او در مکّه گرد آمده بودند ، دید و پیرویشان را از خویش در جنگ با ایشان مشاهده کرد ، برای پیکارْ مهیّا گشت و هر روز ، جارچی او برای آمادگی حرکت ، جار می زد و چنین می گفت: آن که قصد حرکت دارد ، حرکت کند که اُمّ المؤمنین به سوی بصره در حرکت است و برای عثمان بن عفّان مظلوم ، خونخواهی می کند.

.

7794.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :نادَى المُنادى : إنَّ اُمَّ المُؤمِنينَ وطَلحَةَ وَالزُّبَيرَ شاخِصونَ إلَى البَصرَهِ ، فَمَن كانَ يُريدُ إعزازَ الإِسلامِ ، وقِتالَ المُحِلّينَ ، وَالطَّلَبَ بِثَأرِ عُثمانَ، ولَم يَكُن (1) عِندَهُ مَركَبٌ ، ولَم يَكُن لَهُ جَهازٌ ؛ فَهذا جَهازٌ ، وهذِهِ نَفَقَهٌ . (2)3 / 10اِستِرجاعُ عائِشَهَ لَمّا سَمِعَت بِاسمِ جَمَلِها !7797.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه :لَمّا عَزَمَت عائِشَهُ عَلَى الخُروجِ إلَى البَصرَهِ طَلَبوا لَها بَعيرا أيِّدا (3) يَحمِلُ هَودَجَها ، فَجاءَهُم يَعلَى بنَ اُمَيَّهَ بِبَعيرِهِ المُسَمّى عَسكَرا ؛ وكانَ عَظيمَ الخَلقِ شَديدا ، فَلَمّا رَأَتهُ أعجَبَها ، وأَنشَأَ الجَمّالُ يُحَدِّثُها بِقُوَّتِهِ وشِدَّتِهِ ، ويَقولُ فى أثناءِ كَلامِهِ : عَسكَرٌ . فَلَمّا سَمِعَت هذِهِ اللَّفظَهَ استَرجَعَت وقالَت : رُدّوهُ لا حاجَهَ لى فيهِ ، وذَكَرَت حَيثُ سُئِلَت أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذَكَرَ لَها هذَا الاِسمَ ، ونَهاها عَن رُكوبِهِ ، وأَمَرَت أن يُطلَبَ لَها غَيرُهُ ، فَلَم يوجَد لَها ما يُشبِهُهُ ، فَغُيِّرَ لَها بِجِلالٍ (4) غَيرَ جِلالِهِ وقيلَ لَها : قَد أَصَبنا لَكِ أعظَمَ مِنهُ خَلقا ، وأَشَدَّ قُوَّهً ، واُتِيَت بِهِ فَرَضِيَت . (5)3 / 11اِستِرجاعُ عائِشَهَ لَمّا وَصَلَت إلى ماءِ الحَوأَبِ !7800.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :مَرَّ القَومُ فِى اللَّيلِ بِماءٍ يُقالُ لَهُ : ماءَ الحَوأَبِ ، (6) فَنَبَحَتهُم كِلابُهُ ، فَقالَت عائِشَهُ : ما هذَا الماءُ ؟ قالَ بَعضُهُم : ماءُ الحَوأَبِ .

قالَت : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ! رُدّونى رُدّونى ! هذَا الماءُ الَّذى قالَ لى رَسولُ اللّهِ : «لا تَكونِى الَّتى تَنبَحُكِ كِلابُ الحَوأَبِ» .

فَأَتاهَا القَومُ بِأَربَعينَ رَجُلاً ، فَأَقسَموا بِاللّهِ أنَّهُ لَيسَ بِماءِ الحَوأَبِ !! (7) .

1- .فى المصدر: «ومن لم يكن» ، والصواب ما أثبتناه كما يقتضيه السياق، وفى الكامل: «وليس له مركب...».
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 451 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 314 .
3- .أيِّد : أى قوىّ (النهايه : ج 1 ص 84 «أيد») .
4- .جِلال كلّ شىء : غطاؤه (لسان العرب : ج 11 ص 118 «جلل») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 224 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 138 ح 112 .
6- .الحَوْأَب : موضع فى طريق البصره من جهه مكّه ، وقيل : موضع بئر نبحت كلابه على عائشه عند مقبلها إلى البصره (معجم البلدان : ج 2 ص 314) .

7- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 181 .

3 / 10 استرجاع عایشه به هنگام شنیدن نام شترش

3 / 11 استرجاع عایشه به هنگام رسیدن به آبگاه حَوأب

7801.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : جارچی صدا زد : اُمّ المؤمنین و طلحه و زبیر ، به سوی بصره در حرکت اند . آن که قصد سربلند ساختن اسلام و پیکار با حلال کنندگان [خون خلیفه] و خونخواهی عثمان را دارد ، [همراهشان شود] و هر آن کس که مَرکب و تجهیزات جنگی ندارد ، این تجهیزات و این هم زاد و توشه !3 / 10استرجاع عایشه به هنگام شنیدن نام شترش7804.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه:هنگامی که عایشه تصمیم حرکت به سوی بصره گرفت ، برایش شتری نیرومند درخواست کردند تا کجاوه (هودج) او را حمل کند. یَعلَی بن اُمیّه ، شتر خود را که «عَسْکر» نام داشت ، آورد. شتر ، بسیار تنومند بود. عایشه چون آن را دید ، خوشش آمد و ساربان ، شروع کرد از نیرومندی و تیزرو بودن آن ، سخن گفتن و در لا به لای سخنش می گفت: عَسْکر.

عایشه چون این نام را شنید ، استرجاع کرد (آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَیْهِ رَ جِعُونَ» بر زبان آورد) و گفت: آن را بازگردانید ؛ مرا بدان نیازی نیست .

وقتی سببش را از او پرسیدند، گفت: پیامبر خدا این نام را برایش ذکر کرده و او را از سوار شدن بر آن ، نهی کرده است .

دستور داد شتری دیگر برایش مهیّا گردد ؛ ولی شتری مانند آن ، یافت نشد . از این رو ، روکش شتر را عوض کردند و به وی گفته شد : شتری تنومندتر و نیرومندتر برایت آوردیم. آن را برایش آوردند و او بدان ، راضی شد.3 / 11استرجاع عایشه به هنگام رسیدن به آبگاه حَوأب7801.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی:جمعیّت، شبانگاه از کنار آبگاهی گذشتند که «آب حَوْأب» نامیده می شد. سگان منطقه به روی آنان پارس کردند. عایشه گفت : [نام]این آبگاه چیست؟

یکی از آنان گفت : آبگاه حَوْأب .

عایشه گفت : إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون . مرا بازگردانید ! مرا بازگردانید ! این ، همان آبی است که پیامبر خدا به من فرمود: «تو آن کس مباش که سگ های حَوْأب به رویش پارس می کنند».

پس چهل مرد را نزد او آوردند و آنان به خدا سوگند خوردند که این آبگاه ، آبگاهِ حوأب نیست .

.

7802.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس وعامر الشعبى وحبيب بن عمير :لَمّا خَرَجَت عائِشَهُ وطَلَحَهُ وَالزُّبَيرُ مِن مَكَّهَ إلَى البَصرَهِ ، طَرَقَت ماءَ الحَوأَبِ وهُوَ ماءٌ لِبَنى عامِرِ بنِ صَعصَعَهَ فَنَبَحَتهُمُ الكِلابُ ، فَنَفَرَت صِعابُ إ بِلِهِم .

فَقالَ قائِلٌ مِنهُم : لَعَنَ اللّهُ الحَوأَبَ ؛ فَما أكثَرَ كِلابَها ! فَلَمّا سَمِعَت عائِشَهُ ذِكرَ الحَوأبِ ، قالَت : أ هذا ماءُ الحَوأَبِ ؟ قالوا : نَعَم ، فَقالَت : رُدّونى رُدّونى ، فَسَأَلوها ما شَأنُها ؟ ما بَدا لَها ؟

فَقالَت : إنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «كَأَنّى بِكِلابِ ماءٍ يُدعَى الحَوأَبَ ، قَد نَبَحَت بَعضَ نِسائى» ثُمَّ قالَ لى : «إيّاكِ يا حُميراءُ أن تَكونيها !» .

فَقالَ لَهَا الزُّبَيرُ : مَهلاً يَرحَمُكِ اللّهُ ؛ فَإنّا قَد جُزنا ماءَ الحَوأَبِ بِفَراسِخَ كَثيرَهٍ . فَقالَت : أ عِندَكَ مَن يَشهَدُ بِأنَّ هذِهِ الكِلابَ النابِحَهَ لَيسَت عَلى ماءِ الحَوأَبِ ؟

فَلَفَّقَ لَهَا الزُّبَيرُ وطَلحَهُ خَمسينَ أعرابِيّا جَعَلا لَهُم جُعلاً ، فَحَلَفوا لَها ، وشَهِدوا أنَّ هذَا الماءَ لَيسَ بِماءِ الحَوأَبِ ، فَكانَت هذِهِ أوَّلُ شَهادَهِ زورٍ فِى الإِسلامِ !

فَسارَت عائِشَهُ لِوَجهِها . (1)7803.امام على عليه السلام :الجمل عن العِرنى دَليلُ أصحابِ الجَمَلِ : سِرتُ مَعَهُم فَلا أمُرُّ عَلى وادٍ ولا ماءٍ إلّا سَأَلونى عَنهُ ، حَتّى طَرَقنا ماءَ الحَوأَبِ ، فَنَبَحَتنا كِلابُها ، قالوا : أىُّ ماءٍ هذا ؟ قُلتُ : ماءُ الحَوأَبِ .

قالَ : فَصَرَخَت عائِشَهُ بِأَعلى صَوتِها ، ثُمَّ ضَرَبَت عَضُدَ بَعيرِها فَأَناخَتهُ ، ثُمَّ قالَت : أنَا وَاللّهِ صاحِبَهُ كِلابِ الحَوأَبِ طُروقا ، رُدّونى ! تَقولُ ذلِكَ ثَلاثا ، فَأَناخَت وأناخوا حَولَها وهُم عَلى ذلِكَ ، وهِىَ تَأبى ، حَتّى كانَتِ السّاعَهُ الَّتى أناخوا فيها مِنَ الغَدِ .

قالَ : فَجاءَهَا ابنُ الزُّبَيرِ فَقالَ : النَّجاءَ النَّجاءَ (2) ! ! فَقَد أدرَكَكُم وَاللّهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ! قالَ : فَارتَحَلوا وشَتَمونى ، فَانصَرَفتُ . (3) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 310 ، مروج الذهب : ج 2 ص 366 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 82 ، الفتوح : ج 2 ص 457 كلّها نحوه وراجع المناقب للخوارزمى : ص181 ح 217 .
2- .أى أنجو بأنفسكم (النهايه : ج 5 ص 25) .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 457 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 315 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 231 كلاهما نحوه .

7804.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عبّاس و عامر شعبی و حبیب بن عُمَیر : چون عایشه به همراه طلحه و زبیر از مکّه به بصره حرکت کرد و از راه آبگاه حَوأب همان آبی که از آنِ بنی عامر بن صعصعه است گذشتند ، سگان به روی آنان پارس کردند و شترهای چموش آنان ، رَم کردند.

یکی از آنان گفت: خداوند ، حَوأب را لعنت کند ؛ چه قدر سگانش بسیارند ! وقتی عایشه نام حَوأب را شنید، گفت: آیا این آبگاه حَوأب است؟

گفتند: آری.

گفت: مرا بازگردانید ! مرا بازگردانید !

از وی پرسیدند : مگر چه شده؟ چه حادثه ای پیش آمده است؟

گفت: من خود شنیدم که پیامبر خدا می فرمود: «گویا می بینم سگان آبگاهی که حَوأب نامیده می شود ، بر روی یکی از زنانم پارس می کنند».

سپس رو به من کرد و فرمود : «ای حُمَیرا ، مبادا که تو آن زن باشی !».

زبیر به وی گفت: آرام باش . خداوند ، تو را رحمت کند ! ما از آبگاه حَوأب ، فرسنگ های بسیاری گذشته ایم.

عایشه گفت: آیا کسی هست که به گفته تو شهادت دهد که اینها سگانِ پارس کننده بر آبگاه حَوأب نیستند؟

زبیر و طلحه با کمک هم ، پنجاه بادیه نشین برای او گِرد آوردند و مبلغی را نیز برای آنها مقرّر داشتند و آنان برای عایشه سوگند یاد کردند و شهادت دادند که این آب در منطقه حَوأب نیست ، و این ، نخستین شهادت دادن دروغ در اسلام بود.

سپس عایشه به راه خود ادامه داد.7805.امام صادق علیه السلام :الجمل به نقل از عرنی ، که راهنمای جملیان بود : به همراه آنان حرکت کردم . از هیچ وادی و آبگاهی نگذشتم ، جز آن که نامش را از من می پرسیدند تا

این که به آبگاه حَوأب رسیدیم. سگان آن به روی ما پارس کردند. جملیان پرسیدند: این چه آبگاهی است؟

گفتم: آبگاه حَوأب.

عایشه با صدایی بلند ، فریاد کرد و بر پهلوی شترش زد و او را خواباند و گفت: به خدا سوگند ، من همان «گذر کننده بر سگان حَوأب» هستم . مرا بازگردانید !

این را سه مرتبه گفت و سپس شترش را خوابانید و آنها نیز شترانشان را گِرد شتر عایشه خواباندند. آنان بر نظر خود ، اصرار می ورزیدند و عایشه نظرشان را نمی پذیرفت و تا روز بعد در همین وقت برجای ماندند.

ابن زبیر ، نزد عایشه آمد و گفت: خودتان را نجات دهید ! خودتان را نجات دهید ! به خدا سوگند ، علی بن ابی طالب به شما نزدیک شده است.

آنان حرکت کردند و مرا دشنام دادند. من هم بازگشتم. .

7806.امام صادق علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله لِنِسائِهِ : لَیتَ شِعری، أَیَّتُکُنَّ صاحِبَهُ الجَمَلِ الأَدَبِ ، (1) الَّتی تَنبَحُها کِلابُ الحَوأَبِ ، فَیُقتَلُ عَن یَمینِها وعَن یَسارِها قَتلی کَثیرَهٌ ، ثُمَّ تَنجو بَعدَما کادَت ؟ ! (2)7807.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین عن اُمّ سلمه :ذَکَرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله خُروجَ بَعضِ اُمَّهاتِ المُؤمِنینَ ، فَضَحِکَت عائِشَهُ ، فَقالَ : اُنظُری یا حُمَیراءُ أن لا تَکونی أنتِ !

ثُمَّ التَفَتَ إلی عَلِیٍّ فَقالَ : إن وَلیتَ مِن أمرِها شَیئا فَارفُق بِها . (3) .

1- .أراد الأدبّ ، فأظهر الإدغام لأجل الحَوْأب . والأدب : الکثیر وبَرِ الوجه (النهایه : ج 2 ص 96) .
2- .معانی الأخبار: ص 305 ح 1 ، الجمل: ص 432 ، شرح الأخبار : ج1 ص338 ح304 ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 149، تنبیه الخواطر : ج 1 ص 22 ولیس فیه «فیُقتل عن یمینها . . .» ؛ مجمع الزوائد : ج 7 ص 474 ح 12026 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 311 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 490 ، الاستیعاب : ج 4 ص 439 الرقم 3463 کلاهما نحوه ، البدایه والنهایه : ج 6 ص 212 وراجع مسند ابن حنبل : ج 9 ص 310 ح 24308 والمستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 130 ح 6413 وصحیح ابن حبّان : ج 15 ص 126 ح 6732 والمصنّف لابن أبی شیبه : ج 8 ص 708 ح 15 والمصنّف لعبد الرزّاق : ج 11 ص 365 ح 20753 ومسند أبی یعلی : ج 4 ص 423 ح 4848 وفتح الباری : ج 13 ص 55 وفیه «سنده علی شرط الصحیح» .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 129 ح 4610 ، دلائل النبوّه للبیهقی : ج 6 ص 411 ، البدایه والنهایه : ج 6 ص 212 ، المحاسن والمساوئ : ص 49 ، المناقب للخوارزمی : ص 176 ح 213 ؛ الجمل : ص 431 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 148 والأربعه الأخیره عن سالم بن أبی الجعد ، شرح الأخبار : ج 1 ص 338 ح 305 نحوه .

7808.عنه علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زنانش : کاش می دانستم کدام یک از شما همراه شترِ پرکُرکْ صورت هستید که سگان حوأب بر روی او پارس می کنند و در چپ و راست او ، بسیاری کشته می شوند و پس از آنچه نزدیک شده بود ، نجات می یابد.7809.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از اُمّ سَلَمه : پیامبر صلی الله علیه و آله از قیام یکی از همسران خود ، یاد کرد. عایشه خندید. سپس [پیامبر خدا]فرمود: «مواظب باش ای حُمیرا که تو آن فرد نباشی !».

آن گاه به علی علیه السلام رو کرد و فرمود: «اگر تو عهده دار کار او شدی ، با وی مدارا کن». .

تَعليقٌ :قال ناصر الدين الألبانى (1) فى كتاب سلسله الأحاديث الصحيحه بعد ذكر حديث كلاب الحوأب : إنّ الحديث صحيح الإسناد ، ولا إشكال فى متنه ... فإنّ غايه ما فيه أنّ عائشه لمّا علمت بالحوأب كان عليها أن ترجع ، والحديث يدلّ أنّها لم ترجع ! وهذا ممّا لا يليق أن يُنسب لاُمّ المؤمنين . وجوابنا على ذلک : أنّه ليس كلّ ما يقع من الكُمّل يكون لائقا بهم ؛ إذ لا عصمه إلّا للّه وحده . والسنّى لاينبغى له أن يغالى فيمن يحترمه حتى يرفعه إلى مصافّ الأئمّه الشيعه المعصومين ! ولا نشكّ أنّ خروج اُمّ المؤمنين كان خطأً من أصله ، ولذلک همّت بالرجوع حين علمت بتحقّق نبوءه النبىّ صلى الله عليه و آله عند الحوأب ، ولكنّ الزبير أقنعها بترک الرجوع بقوله : عسى اللّه أن يُصلح بكِ بين الناس . ولا نشكّ أنّه كان مخطئا فى ذلک أيضا . والعقل يقطع بأنّه لا مناص من القول بتخطئه إحدى الطائفتين المتقاتلتين اللتين وقع فيهما مئات القتلى ، ولا شكّ أنّ عائشه هى المخطئه لأسباب كثيره وأدلّه واضحه ، ومنها : ندمها على خروجها ، وذلک هو اللائق بفضلها وكمالها ، وذلک ممّا يدلّ على أنّ خطأها من الخطأ المغفور ، بل المأجور ! ! (2) أقول : إنّنا نقلنا هذا الكلام للاستدلال على اتّفاق الشيعه والسنّه على خطأ عائشه فى إشعال معركه الجمل ، بحيث إنّ شخصا مثل الألبانى قبل بهذا الأمر وسلّم به ! ولا يخفى ما فى تبريراتِهِ لهذا الخطأ من قبل عائشه .

.

1- .الشيخ ناصر الدين الألبانى المالكى ، من أشدِّ المحدّثين السلفيّين تعصّبا ، وهو مشهور بتوجيه أفعال الصحابه والطعن على الشيعه ، بحيث يمكن القول بأنّ قبوله لحديث كهذا دال على اتّفاق جميع المسلمين .
2- .سلسله الأحاديث الصحيحه : ج 1 ص 775 .

یادداشت

یادداشتناصر الدین آلبانی (م 1417ق) (1) در کتاب سلسله الأحادیث الصحیحه، پس از گزارش حدیث «سگان حوأب» ، نوشته است: به راستی که این حدیث ، دارای سند درست است و در متن آن ، ایرادی نیست. نهایت اشکالی که در آن به چشم می خورد ، این است که عایشه ، آن گاه که دانست در منطقه حوأب است ، می بایست باز می گشت و این حدیث ، دلالت دارد بر این که او بازنگشت ؛ ولی این امر در شأن اُمّ المؤمنین نیست که به وی نسبت داده شود. امّا پاسخ ما : چنین نیست که هر آنچه از بزرگان سر می زند، در شأن آنان باشد ؛ زیرا عصمت و پاکی ، تنها از آنِ خداوند یگانه است. برای اهل سنّت ، شایسته نیست درباره افرادی که نزدشان محترم اند ، غلو کنند تا آن جا که آنان را هم تراز امامان معصوم شیعه قرار دهند . ما تردید نداریم که بیرون آمدن عایشه ، از اصل ، خطا بود و از این رو ، وقتی تصمیم به بازگشت گرفت که فهمید خبر پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین حوأب ، تحقّق یافته است ؛ لیکن زبیر با این سخن ، او را قانع ساخت تا از بازگشت ، صرف نظر کند که: «امید است که خداوند ، به واسطه تو در میان مردمان ، صلح برقرار سازد» ؛ ولی ما تردید نداریم که زبیر نیز در این کار ، خطاکار بود. خِرَد ، به طور قطع ، حکم می کند که ناچار باید یکی از دو گروه جنگ کننده که صدها کشته در میان آنان به جا ماند محکوم شوند و بی تردید ، عایشه به ادلّه فراوان و روشن ، خطاکار بود. یکی از ادلّه، «پشیمانی» وی از شورش بود و این ، شایسته فضایل و کمالات وی است و دلالت دارد که اشتباه او قابل بخشش ، بلکه سزاوار پاداش است. این سخن را آوردیم تا روشن شود که شیعه و اهل سنّت ، بر خطای عایشه در شعله ور ساختن جنگ جمل ، اتّفاق نظر دارند تا آن جا که شخصی مانند آلبانی نیز آن را پذیرفته و بدان تسلیم شده است. البته توجیه او برای خطای عایشه ، خالی از اشکال نیست.

.

1- .محمّد ناصرالدین آلبانی در سال 1914 م ، در کشور آلبانی به دنیا آمد . وی پس از به قدرت رسیدن «احمد زوغو» که افکار و سیاست های غرب گرایانه داشت در آلبانی ، مجبور به هجرت به دمشق شد . محمّد

ناصرالدین در دمشق به کار و تحصیل پرداخت و در حوزه حدیث و نقد آن ، مهارت یافت. وی سپس از طریق مجلّه مصری المنار ، با اندیشه های رشید رضا (از علمای سَلَفی مصر) ، آشنا شد و تحت تأثیر وی قرار گرفت . آلبانی به خاطر تندروی در فتاوای شرعی و ارتباط با بِن باز (مفتی پیشین عربستان سعودی) ، به وهّابیگیری شهرت یافت و آثار فراوانی بویژه در رد و نقد و تهذیب کتب حدیثی اهل سنت با همین دیدگاه نگاشت. وی نسبت به شیعه ، تعصّب منفی شدیدی داشت (ر . ک : حیاه الألبانی و آثاره وثناء العلماء علیه ، محمّد بن ابراهیم الشیبانی ، تونس: دارالسَّلَفیه ، اوّل ، 1987م) .

3 / 12مُناقَشاتُ عَائِشَةَ وسَعيدٍ7810.امام صادق عليه السلام :الإمامه والسياسه :لَمّا نَزَلَ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ وعائِشَةُ بِأَوطاسٍ مِن أرضِ خَيبَرَ ، أقبَلَ عَلَيهِم سَعيدُ بنُ العاصى عَلى نَجيبٍ (1) لَهُ ، فَأَشرَفَ عَلَى النّاسِ ومَعَهُ المُغيرَةُ بنُ شُعبَةَ ، فَنَزَلَ وتَوَكَّأَ عَلى قَوسٍ لَهُ سَوداءَ ، فَأَتى عائِشَةَ .

فَقالَ لَها : أينَ تُريدينَ يا اُمَّ المُؤمِنينَ ؟ قالَت : اُريدُ البَصرَةَ .

قال : وما تَصنَعينَ بِالبَصرَهِ ؟ قالَت : أطلُبُ بِدَمِ عُثمانَ .

قالَ : فَهؤُلاءِ قَتَلَهُ عُثمانَ مَعَكِ !

ثُمَّ أقبَلَ عَلى مَروانَ فَقالَ لَهُ : وأَنتَ أينَ تُريدُ أيضا ؟ قالَ : البَصرَةَ .

قالَ : وما تَصنَعُ بِها ؟ قالَ : أطلُبُ قَتَلَهَ عُثمانَ .

قالَ : فَهؤُلاءِ قَتَلَهُ عُثمانَ مَعَكَ ! إنّ هذَينِ الرَّجُلَينِ قَتَلا عُثمانَ «طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ» ، وهُما يُريدانِ الأَمرَ لِأَنفُسِهِما ، فَلَمّا غَلَبا عَلَيهِ قالا : نَغسِلُ الدَّمَ بِالدَّمِ ، وَالحَوبَةَ بِالتَّوبَهِ .

ثُمَّ قالَ المُغيرَةُ بنُ شُعبَةَ : أيُّهَا النّاسُ ! إن كُنتُم إنَّما خَرَجتُم مَعَ اُمِّكُم ؛ فَارجِعوا بِها خَيرا لَكُم ، وإن كُنتُم غَضِبتُم لِعُثمانَ ؛ فَرُؤَساؤُكُم قَتَلوا عُثمانَ ، وإن كُنتُم نَقَمتُم عَلى عَلِيٍّ شَيئا ؛ فَبَيِّنوا ما نَقَمتُم عَلَيهِ ، أنشُدُكُمُ اللّهَ فِتنَتَينِ فى عامٍ واحِدٍ .

فَأَبَوا إلّا أن يَمضوا بِالنّاسِ ، فَلَحِقَ سَعيدُ بنُ العاصى بِاليَمَنِ ، ولَحِقَ المُغيرَةُ بِالطّائِفِ ، فَلَم يَشهَدا شَيئا مِن حُروبِ الجَمَلِ ولا صِفّينَ . (2) .

1- .النجيب من الإبل : القوىّ منها ، الخفيف السريع (النهايه : ج 5 ص 17 «نجب») .

2- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 82 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 315 .

3 / 12 گفتگوهای عایشه و سعید

3 / 12گفتگوهای عایشه و سعید7813.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (فی قولهِ : {Q} «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی» {/Q}) الإمامه والسیاسه:وقتی که طلحه و زبیر و عایشه در منطقه اَوطاس از سرزمین خیبر اُتراق کردند ، سعید بن عاصی (عاص) ، سوار بر شتری نیرومند و تندرو و به همراه مغیره بن شعبه ، به سمت آنان آمد و با تکیه بر کمان سیاهش از شتر پیاده شد . سپس نزد عایشه رفت و گفت: ای اُمّ المؤمنین! قصد کجا داری؟

گفت: قصد بصره دارم.

سعید گفت: در بصره چه کار داری؟

گفت: خونخواهی عثمان.

سعید گفت: اینان که همراه تواند ، خودشان قاتلان عثمان اند!

آن گاه به سوی مروان آمد و به وی گفت: و تو قصد کجا داری؟

گفت: بصره .

گفت: آن جا چه کار داری؟

گفت : قاتلان عثمان را می جویم .

گفت: همین همراهان تو، قاتلان عثمان اند! به راستی که این دو مرد، طلحه و زبیر، عثمان را کشتند . آن دو ، حکومت را برای خود می خواهند. وقتی بر عثمانْ پیروز شدند ، گفتند: خون را با خون می شوییم و گناه را با توبه.

سپس مغیره بن شعبه گفت: ای مردم! اگر فقط به خاطر مادرتان بیرون آمده اید ، او را بازگردانید که برای خودتان بهتر است ؛ و اگر به خاطر [کشته شدن]عثمانْ خشمگین هستید، سردمدارانِ خودتان عثمان را کشته

اند ؛ و اگر بر علی خُرده می گیرید، روشن سازید که از چه چیزی خُرده می گیرید . شما را به خدا ، در یک سال ، دو فتنه به پا نکنید!

آنان رضایت ندادند ، جز آن که مردم را [به سمت بصره] به پیش بَرند . سعید بن عاصی (عاص) به یمن رفت و مغیره بن شعبه به طائف ، و این دو در جنگ های جمل و صفّین ، حضور نداشتند.

.

ص: 594

. .

ص: 595

. .

ص: 596

. .

ص: 597

فهرست تفصیلی .

ص: 598

. .

ص: 599

. .

ص: 600

. .

ص: 601

. .

ص: 602

. .

ص: 603

. .

ص: 604

. .

ص: 605

. .

جلد 5

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل الرابع : تأهّب الإمام لمواجهه الناكثين4 / 1اِستِشارَهُ الإِمامِ أصحابَهُ فيهِمكان معاويه قد أخضع الشام لسلطته عدّه سنين ، بيدٍ ميسوطه وهيمنه قيصريّه ، ولم يردعه أحد من الخلفاء الماضين عن أعماله قطّ . وكان يعرف أميرَ المؤمنين عليه السلام حقّ معرفته ، ويعلم علم اليقين أنّه لا يتساهل معه أبدا . فامتنع عن بيعته ، ورفع قميص عثمان ، ونادى بالثأر له مستغلاًّ جهل الشاميّين ، وتأهّب للحرب (1) . فتجهّز الإمام عليه السلام لقمع هذا الباغى ، وعيّن الاُمراء على الجيش ،وكتب إلى عمّاله فى مصر ، والكوفه ، والبصره يستظهرهم بإرسال القوّات اللازمه . وبينا كان يعدّ العدّه لذلک بلغه تواطؤ طلحه والزبير وعائشه فى مكّه ، وإثارتهم للفتنه ، وتحرّكهم صوب البصره ، (2) فرأى عليه السلام أنّ إخماد هذه الفتنه أولى ، لذلک دعا وجهاء أصحابه واستطلع آراءهم . ويستوقفنا حقّا اُسلوب هذا الحوار ، وآراء أصحابه ، وموقفه الحاسم عليه السلام من قمع البغاه ، وقد اشترک فى الحوار المذكور : عبد اللّه بن عبّاس ، ومحمّد بن أبى بكر ، وعمّار بن ياسر ، وسهل بن حُنيف ، واقترح عبد اللّه بن عبّاس عليه أن يأخذ معه اُمّ سلمه أيضا ، فرفض صلوات اللّه عليه ذلک ، وقال : «فَإِنّى لا أرى إخراجَها مِن بَيتِها كَما رَأى الرَّجُلانِ إخراجَ عائِشَهَ» . (3) ولِمَ ذاک ؟ ذاک لأنّه عليه السلام لم يفكّر إلّا بالحقّ ، لا بالنصر كيفما كان .

.

1- .راجع : ص 412 (ح 2377 استعداد الإمام لحرب معاويه قبل حرب الجمل) .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 455 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 312 و 323 .
3- .الجمل : ص 239 .

فصل چهارم : آمادگی امام برای رویارویی با ناکثین

4 / 1 مشورت امام با یارانش درباره ناکثین

فصل چهارم : آمادگی امام برای رویارویی با ناکثین4 / 1مشورت امام با یارانش درباره ناکثینمعاویه سال ها شام را با دستی باز و حکومتی قیصرگونه ، زیر سلطه خود داشت و هیچ یک از خلفای پیش از او، وی را از رفتارش باز نداشتند. او امیر مؤمنان را خوب می شناخت و به طور یقین و قطع می دانست که علی علیه السلام با وی سازش نمی کند. از این رو ، از بیعت با او سر باز زد و پیراهن عثمان را بالا برد و فریاد خونخواهی سرداد و از نادانی شامیان ، سود جُست و برای جنگ با امام علیه السلام آماده گشت. (1) امام علی علیه السلام برای ریشه کن کردن این طغیانگر (باغی) ، آماده گشت ؛ فرماندهان سپاه را تعیین نمود و برای کارگزاران خود در مصر ، کوفه و بصره ، نامه نوشت و از آنان خواست تا با فرستادن نیروهای لازم ، وی را پشتیبانی کنند. امام علیه السلام در اوانی که نیرو برای رویارویی با معاویه فراهم می ساخت، خبر زمینه سازی طلحه و زبیر و عایشه در مکّه و تحریک آنان برای ایجاد یک آشوب و حرکتشان به سوی بصره، به وی رسید . چنین صَلاح دید که فرو نشاندن این فتنه ، اولویت دارد. از این رو ، سرشناسان یاران خود را فرا خواند و از نظر آنان ، آگاهی یافت. شیوه این گفتگو و رأی یاران امام و موضع قاطع او برای ریشه کنی سرکشان ، ما را بر حقایقی واقف می سازد. در این گفتگو ، عبد اللّه بن عبّاس، محمّد بن ابی بکر، عمّار بن یاسر و سهل بن حُنَیف ، شرکت داشتند. عبد اللّه بن عبّاس پیشنهاد کرد که علی علیه السلام اُمّ سلمه را نیز همراه خود سازد. امام علیه السلام این نظر را رد کرد و فرمود: «من صلاح نمی بینم امّ سلمه را از منزلْ بیرون آورم ، آن گونه که طلحه و زبیر ، عایشه را بیرون آوردند». چرا چنین کرد؟ زیرا او تنها به حق می اندیشید، نه پیروزی به هر طریقی که باشد.

.

1- .ر . ک : ص 413 (ح 2377 آمادگی امام برای نبرد با معاویه پیش از جنگ جمل) .

5771.امام كاظم عليه السلام :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :كَتَبَ [عَلِىٌّ عليه السلام]إلى قَيسِ بنِ سَعدٍ أن يَندُبَ النّاسَ إلَى الشّامِ ، وإلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ ، وإلى أبى موسى مِثلَ ذلِکَ ، وأقبَلَ عَلَى التَّهَيُّؤَ وَالتَّجَهُّزِ ، وخَطَبَ أهلَ المَدينَهِ ، فَدَعاهُم إلَى النُهوضِ فى قِتالِ أهلِ الفُرقَهِ وقالَ : ... اِنهَضوا إلى هؤُلاءِ القَومِ الَّذينَ يُريدونَ يِفَرِّقونَ جَماعَتَكُم ؛ لَعَلَّ اللّهَ يُصلِحُ بِكُم ما أفسَدَ أهلُ الآفاقِ ، وتَقضونَ الَّذى عَلَيكُم .

فَبَينا هُم كَذلِکَ إذ جاءَ الخَبَرُ عَن أهلِ مَكَّهَ بِنَحوٍ آخَرَ وتَمامٍ عَلى خِلافٍ، (1) فَقامَ فيهِم بِذلِکَ فَقالَ : ... ألا وإنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ واُمَّ المُؤمِنينَ قَد تَمالَؤوا عَلى سُخطِ إمارَتى ، ودَعَوُا النّاسَ إلَى الإصلاحِ ، وسَأصبِرُ ما لَم أخَف عَلى جَماعَتِكُم ، وأكُفُّ إن كَفّوا ، وأقتَصِرُ عَلى ما بَلَغَنى عَنهُم . (2)5772.الكافى (به نقل از عمر بن يزيد) الجمل :ولَمَّا اجتَمَعَ القَومُ عَلى ما ذَكَرناهُ مِن شِقاقِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وَالتَّأهُّبِ لِلمَسيرِ إلَى البَصرَهِ ، وَاتَّصَلَ الخَبَرُ إلَيهِ ، وجاءَهُ كِتابٌ بِخَبَرِ القَومِ ، دَعَا ابنَ عَبّاسٍ ، ومُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ ، وعَمّارَ بنَ ياسِرٍ ، وسَهلَ بنَ حُنَيفٍ ، وأخبَرَهُم بِالكِتابِ وبِما عَلَيهِ القَومُ مِنَ المَسيرِ .

فَقالَ مَحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ : ما يُريدونَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ فَتَبَسَّمَ عليه السلام وقالَ : يَطلُبونَ بِدَمِ عُثمانَ ! فَقالَ مُحَمَّدٌ : وَاللّهِ ، ما قَتَلَ عُثمانَ غَيرُهُم ! ثَمَّ قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أشيروا عَلَىَّ بِما أسمَعُ مِنكُمُ القَولَ فيهِ .

فَقالَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ : الرَّأىُ المَسيرُ إلَى الكوفَهِ ؛ فَإِنَّ أهلَها لَنا شيعَهٌ ، وقَدِ انطَلَقَ هؤُلاءِ القَومُ إلَى البَصرَهِ .

وقالَ ابنُ عَبّاسٍ : الرَّأىُ عِندي يا أميرَ المُؤمِنينَ أن تُقَدِّمَ رَجُلاً إلَى الكوفَهِ فَيُبايِعونَ لَکَ ، وتَكتُبَ إلَى الأشعَرِىِّ أن يُبايِعَ لَکَ ، ثُمَّ بَعدَهُ المَسيرُ حَتّى نَلحَقَ بِالكوفَهِ ، وتُعاجِلَ القَومَ قَبلَ أن يَدخُلُوا البَصرَهَ ، وتَكتُبَ إلى اُمِّ سَلَمَهَ فَتَخرُجَ مَعَکَ ؛ فَإِنَّها لَکَ قُوَّهٌ .

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : بَل أسيرُ بِنَفسى ومَن مَعِىَ فِى اتِّباعِ الطَّريقِ وَراءَ القَومِ ، فَإِن أدرَكتُهُم فِى الطَّريقِ أخَذتُهُم ، وإن فاتونى كَتَبتُ إلَى الكوفَهِ وَاستَمدَدتُ الجُنودَ مِنَ الأمصارِ وسِرتُ إلَيهِم . وأمّا اُمُّ سَلَمَهَ فَإِنّى لا أرى إخراجَها مِن بَيتِها كَما رَأى الرَّجُلانِ إخراجَ عائِشَهَ .

فَبَينَما هُم فى ذلِکَ إذ دَخَلَ عَلَيهِم اَسامَةُ بنُ زَيدِ بنِ حارِثَة وقالَ لِأميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : فِداکَ أبِى واُمّى ! لا تَسِر سَيرا واحِدا ، وَانطَلِق إلى يَنْبُعَ ، وخَلِّف عَلَى المَدينَهِ رَجُلاً ، وأقِم بِما لَکَ ؛ فَإِنَّ العَرَبَ لَهُم جَولَهٌ ثُمَّ يَصيرونَ إلَيکَ .

فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : إنَّ هذَا القَولَ مِنکَ يا اُسامَهُ إن كانَ عَلى غَيرِ غِلٍّ فى صَدرِکَ فَقَد أخطَأتَ وَجهَ الرَّأيِ فيهِ ، لَيسَ هذا بِرَأيِ بَصيرٍ ، يَكونُ وَاللّهِ كَهَينَهِ الضَّبُعِ فى مغَارَتِها . فَقالَ اُسامَهُ : فَمَا الرَّأىُ ؟ قالَ : ما أشَرتُ بِهِ ، أو ما رَآهُ أميرُ المُؤمِنينَ لِنَفسِهِ .

ثُمَّ نادى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فِى النّاسِ : تَجَهَّزوا لِلمَسيرِ ؛ فَإِنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ قَد نَكَثَا البَيعَهَ ، ونَقَضَا العَهدَ ، وأخرَجا عائِشَهَ مِن بَيتِها يُريدانِ البَصرَهَ لِاءِثارَهِ الفِتنَهِ ، وسَفكِ دِماءِ أهلِ القِبلَهِ .

ثُمَّ رَفَعَ يَدَيهِ إلَى السَّماءِ فَقالَ : اللّهُمَّ إنَّ هذَينِ الرَّجُلَين قَد بَغَيا عَلَىَّ ، ونَكَثا عَهدى ، ونَقَضا عَقدى ، وشَقّانى بِغَيرِ حَقٍّ مِنهُما كانَ فى ذلِکَ ، اللّهُمَّ خُذهُما بِظُلمِهِما لى ، وأظفِرنى بِهِما ، وَانصُرنى عَلَيهِما» . (3) .

1- .كذا فى المصدر، وفى الكامل: «وأنّهم على الخِلافِ».
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 445 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 311 و 312 وراجع الإمامه والسياسه : ج 1 ص 74 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 230 .
3- .الجمل : ص 239 .

5773.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : علی علیه السلام برای قیس بن سعد، عثمان بن حُنَیف و ابو موسی نامه نوشت که مردم را برای جنگ با شام ، روانه سازند و خود به آماده سازی و فراهم آوردن ابزار جنگ پرداخت. ایشان برای مردم مدینه سخنرانی کرد و آنان را به برخاستن برای جنگ با تفرقه اندازان فرا خواند و فرمود: «... برای جنگ با گروهی که می خواهند اتّحاد و همبستگی شما را به تفرقه کشانند ، به پا خیزید . امید است که خداوند به واسطه شما ، آنچه را دیگران تباه کرده اند ، سامان بخشد و شما بتوانید آنچه را بر عهده تان است ، به جای آورید».

در این میان که مردم در حال آماده شدن [برای نبرد با معاویه] بودند، از اهل مکّه خبر دیگری آمد که آنان به مخالفت برخاسته اند. امام علی علیه السلام با شنیدن این خبر ، در میان مردم ایستاد و فرمود: «... بدانید که طلحه و زبیر و اُمّ المؤمنین (عایشه) ، بر ناخشنودی از حکومت من ، هم داستان شده اند و مردم را برای اصلاحْ فرا خوانده اند و من تا زمانی که از وحدت شما اطمینان داشته باشم ، مقاومت می کنم و اگر آنان دست بردارند، من هم دست برمی دارم و با آنان کاری ندارم و به همان گزارش هایی که از آنان به من می رسد ، اکتفا می کنم».5774.بحار الأنوار عن محمّدِ بنِ مُسلمٍ:الجمل:وقتی گروهی [از مردم] بر مخالفت با امیرمؤمنانْ یک سخن و آماده حرکت به سمت بصره شدند و خبرش به او رسید و نامه ای به او رسید که از آن گروه گزارش می داد، ابن عبّاس، محمّد بن ابی بکر، عمّار بن یاسر و سهل بن حنیف را فرا خواند و آنان را از نامه و حرکت آن گروه به سوی بصره ، آگاه ساخت.

محمّد بن ابی بکر گفت: ای امیرمؤمنان ! آنان چه می خواهند؟

تبسّمی کرد و فرمود: «خونخواه عثمان شده اند» .

محمّد گفت: به خدا سوگند که عثمان را کسی جز آنان نکُشت !

آن گاه امیرمؤمنان فرمود: «در این باره ، نظر مشورتی خود را با من در میان گذارید».

عمّار بن یاسر گفت: نظر من حرکت به سمت کوفه است ؛ زیرا مردمانش پیروان ما هستند و این گروه به سوی بصره روانه شده اند.

ابن عبّاس گفت: ای امیرمؤمنان! نظر من آن است که فردی را به سمت کوفه روانه کنی تا کوفیان با تو بیعت کنند و نامه ای برای [ابوموسی]اشعری بنویسی که برایت بیعت بگیرد . سپس حرکت کنیم و به کوفه ملحق شویم و پیش از آن که آنان وارد بصره شوند، کارشان را بسازی، و نامه ای به اُمّ سلمه بنویسی که به همراهت بیرون آید، زیرا او برای تو مایه قوّت است.

امیرمؤمنان فرمود: «[نه ؛] خودم و همراهانم در تعقیب آنان حرکت می کنیم. اگر در راهْ آنان را یافتیم، دستگیرشان می کنیم و اگر از دست رفتند، به کوفه نامه می نویسم و از شهرها[ی دیگر]درخواست لشکر می کنم و به سمت آنان می روم ؛ و امّا بیرون آوردن امّ سلمه را از خانه اش ، آن گونه که آن دو (طلحه و زبیر) عایشه را بیرون آوردند ، به صَلاح نمی دانم» .

در حالی که آنان در این گفتگو بودند، اُسامه بن زید بن حارثه وارد شد و به امیرمؤمنان گفت: پدر و مادرم فدایت! این مسیر را یکسره طی مکن. [نخست]به سوی یَنبُع برو و با همه امکانات در آن جا مستقر شو و فردی را در مدینه به جای خویش بگمار ؛ زیرا اعراب در آغاز ، هیاهویی می کنند و سپس [سر به فرمانْ]سوی تو می آیند.

ابن عبّاس به وی گفت: ای اُسامه! اگر این رأیْ بدون شائبه از دلت برخاسته باشد، در آن ، اشتباه کرده ای و رأی انسانِ آگاه نیست. به خدا سوگند، این کار به سان [کار]کفتاران است به هنگام یورش .

اسامه گفت: پس رأی درست چیست؟

ابن عبّاس گفت: آنچه من بدان اشاره کردم یا آنچه امیرمؤمنان، خود ، صلاح می داند.

آن گاه امیرمؤمنان در میان مردم ندا در داد : «برای حرکت ، آماده شوید که طلحه و زبیر، بیعت را شکسته اند و پیمان را نقض کرده اند . آنها عایشه را از خانه اش بیرون کشیده اند و برای به پا کردن فتنه و ریختن خون اهل قبله، قصد رفتن به بصره را دارند».

آن گاه ، دستانش را به سوی آسمانْ بلند کرد و گفت: «بار خدایا ! این دو مرد بر من ستم کردند و عهد مرا شکستند و پیمان مرا نقض کردند و بدون آن که حقّی داشته باشند، بر من جفا کردند. بار خدایا ! آنان را به خاطر ستمی که بر من کردند، بگیر و بر آنان پیروزم گردان و مرا بر آنان یاری فرما !» . .

ص: 10

. .

ص: 11

. .

5775رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام لَمّا اُشيرَ عَلَيهِ بِأَلّا يَتَّبِعَ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ ولا يَرصُدَ لَهُمَا القِتالَ : وَاللّهِ لا أكونُ كَالضَّبُعِ ؛ تَنامُ عَلى طولِ اللَّدم (1) حَتّى يَصِلَ إلَيها طالِبُها ، ويَختِلَها راصِدُها ، ولكِنّى أضرِبُ بِالمُقبِلِ إلَى الحَقِّ المُدبِرَ عَنهُ ، وبِالسّامِعِ المُطيعِ العاصِىَ المُريبَ أبداً حَتّى يَأتِىَ عَلَىَّ يَومى . فَوَاللّهِ ما زِلتُ مَدفوعا عَن حَقّى مُستَأثَرا عَلَىَّ مُنذُ قَبَضَ اللّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله حَتّى يَومِ النّاسِ هذا . (2)4 / 2خُطبَةُ الإِمامِ لَمّا بَلَغَهُ خَبَرُ النّاكِثينَ5773.امام صادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَةٍ لَهُ حينَ بَلَغَهُ خَبَرُ النّاكِثينَ بِبَيعَتِهِ : ألا وإِنَّ الشَّيطانَ قَد ذَمَّرَ حِزبَهُ ، (3) وَاستَجلَبَ جَلَبَهُ ؛ لِيَعودَ الجَورُ إلى أوطانِهِ ، ويَرجِعَ الباطِلُ إلى نِصابِهِ ، وَاللّهِ ما أنكَروا عَلَىَّ مُنكَرا ، ولا جَعَلوا بَينى وبَينَهُم نَصِفا .

وإِنَّهُم لَيَطلُبونَ حَقّا هُم تَرَكوهُ ، ودَما هُم سَفَكوهُ ؛ فَلَئِن كُنتُ شَريكَهُم فيهِ ؛ فَإِنَّ لَهُم لَنَصيبَهُم مِنهُ ، ولَئِن كانوا وَلوهُ دونى ، فَمَا التَّبِعَةُ إلّا عِندَهُم ، وإِنَّ أعظَمَ حُجَّتِهِم لَعَلى أنفُسِهِم ، يَرتَضِعونَ اُمّا قَد فَطَمَت ، ويُحيونَ بِدعَةً قَد اُميتَت .

يا خَيبَةَ الدّاعى ! مَن دَعا ! وإلامَ اُجيبَ ! وإنّى لَراضٍ بِحُجَّةِ اللّهِ عَلَيهِم ، وعِلمِهِ فيهِم . فَإِن أبَوا أعطَيتُهُم حَدَّ السَّيفِ، وكَفى بِهِ شافِيا مِنَ الباطِلِ ، وناصِرا لِلحَقِّ .

ومِنَ العَجَبِ بَعثُهُم إلَىَّ أن أبرُزَ لِلطِّعانِ ! وأن أصبِرَ لِلجِلادِ ! هَبِلَتهُمُ الهَبولُ ! لَقَد كُنتُ وما اُهَدَّدُ بِالحَربِ ، ولا اُرَهَّبُ بِالضَّربِ ! وإنّى لَعَلى يَقينٍ مِن رَبّى ، وغَيرِ شُبهَةٍ مِن دينى . (4) .

1- .أى ضَرْب جُحرها بحجر ، إذا أرادوا صَيْد الضَّبُع ضربوا جُحْرها بحَجر ، أو بأيديهم ، فتحسبُه شيئا تصيده ، فتخرج لتأخذه ، فتُصطاد (النهايه : ج 4 ص 246 «لدم») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 6 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 135 ح 110 .
3- .أى : حضّهم وشجّعهم (النهايه : ج 2 ص 167 «ذمر») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 22 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 110 ح 2401 وفيه إلى «لعلى أنفسهم» ، بحار الأنوار : ج 32 ص 53 ح 39 وراجع جواهر المطالب : ج 1 ص 324 .

4 / 2 سخنرانی امام به هنگام دریافت گزارش ناکثین

5774.بحار الأنوار (به نقل از محمّد بن مسلم) امام علی علیه السلام آن گاه که به وی پیشنهاد شد که طلحه و زبیر را تعقیب نکند و درصدد جنگ با آنان نباشد : به خدا سوگند، چون کفتار نخواهم بود که با ضرباهنگ مداوم و آرام ، به خواب رود تا جوینده اش به وی رسد و شکارچی اش او را فریب دهد؛ بلکه من همواره به کمک حق جویان با حق گریزان می جنگم و به کمک شنونده مطیع با نافرمانِ شکّاک، ستیز می کنم تا اجلم فرا رسد. به خدا سوگند، از آن زمان که خداوند پیامبرش را قبض روح کرد تا امروز، همیشه از حقّ خود بر کنار بوده ام [و دیگران]بر من مقدّم بوده اند .4 / 2سخنرانی امام به هنگام دریافت گزارش ناکثین5777.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخنرانی او به هنگامی که گزارش بیعت شکنی به وی رسید : بدانید که شیطان، گروهش را برانگیخته است و لشکر خویش را از هر سو فرا خوانده تا ستم در زادگاهش برقرار باشد و باطل در جایگاهش پایدار مانَد. به خدا سوگند، از من زشتی ندیدند و میان من و خودشان منصفانه رفتار نکردند.

آنان، حقّی را می جویند که خودْ آن را به کنار نهادند، و خونخواهی کسی را می کنند که خودْ خونش را ریختند. اگر در این کار، با آنان شریک بوده ام، آنان را هم سهمی است، و اگر بدون من دست به این کار زده اند، پیامدش نیز بر عهده خودشان است.

به راستی که بزرگ ترین دلیل آنان بر ضررِ خودشان است. آنان از مادری شیر می خورند که شیرش خشکیده است، و بدعتی را زنده می کنند که میرانده شده است.

ای دعوت کننده زیانکار! که می خواند؟ چرا پاسخ دهم؟ به راستی که من به حجّت الهی بر آنان و به علم او درباره ایشان خشنودم. اگر سر باز زنند، تیزیِ شمشیر را به آنان نشان خواهم داد که آن برای درمان باطل و یاری حق، کافی است.

و شگفت ، این است که فرستاده اند تا من به میدان کارزار آیم و در جنگ، پایداری نمایم. مادرشان بر آنان بگِرید! تاکنون در جنگ ، تهدید نشده ام و

از شمشیر نهراسیده ام. به راستی که من نسبت به پروردگارم یقین دارم و تردیدی در دینم ندارم.

.

5778.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام فى خُطبَتِهِ حينَ نُهوضِهِ إلَى الجَمَلِ : إنّى بُليتُ بِأربَعَةٍ : أدهَى النّاسِ وأسخاهُم ؛ طَلحَةَ ، وأشَجَعِ النّاسِ ؛ الزُّبَيرِ ، وأطوَعِ النّاسِ فِى النّاس ؛ عائِشَةَ ، وأسرَعِ النّاسِ إلى فِتنَةٍ ؛ يَعلَى بنِ اُمَيَّةَ .

وَاللّهِ ، ما أنكَروا عَلَىَّ شَيئا مُنكرا ، ولَا استَأثَرتُ بِمالٍ ، ولا مِلتُ بِهَوىً ، وإنَّهُم لَيَطلُبونَ حَقّا تَرَكوهُ ، ودَما سَفَكوهُ ، ولَقَد وَلوهُ دونى ، وإن كُنتُ شَريكَهُم فِى الإِنكارِ لِما أنكَروهُ .

وما تَبِعَهُ عُثمانَ إلّا عِندَهُم ، وإنَّهُم لَهُمُ الفِئَةُ الباغِيَةُ ؛ بايَعونى ونَكَثوا بَيعَتى ، ومَا استَأنَوا بى حَتّى يَعرِفوا جَورى مِن عَدلى ، وإنّى لَراضٍ بِحُجَّةِ اللّهِ عَلَيهِم ، وعِلمِهِ فيهِم ، وإنّى مَعَ هذا لَداعيهِم ومُعذِرٌ إلَيهِم ؛ فَإن قَبِلوا فَالتَّوبَةُ مَقبولَةٌ ، وَالحَقُّ أولى ما انصُرِفَ إلَيهِ ، وإن أبَوا أعطَيتُهُم حَدَّ السَّيفِ ، وكَفى بِهِ شافِيا مِن باطِلٍ وناصِرا . (1)5779.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ فى مَعنى (2) طَلحَةَ بنِ عُبَيدِ اللّهِ حينَ بَلَغَهُ خُروجَ طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ إلَى البَصرَةِ لِقِتالِهِ : قَد كُنتُ وما اُهَدَّدُ بِالحَربِ ، ولا اُرَهَّبُ بِالضَّربِ ، وأنَا عَلى ما قَد وَعَدَنى رَبّى مِنَ النَّصرِ ، وَاللّهِ مَا استَعجَلَ مُتَجَرِّدا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ إلّا خَوفا مِن أن يُطالَبَ بِدَمِهِ ؛ لِاَنَّهُ مَظِنَّتُهُ ، ولَم يَكُن فِى القَومِ أحرَصُ عَلَيهِ مِنهُ ، فَأرادَ أن يُغالِطَ بِما أجلَبَ فيهِ ؛ لِيَلتَبِسَ الأَمرُ ، ويَقَعَ الشَّكُّ .

وَوَاللّهِ ما صَنَعَ فى أمرِ عُثمانَ واحِدَةً مِن ثَلاثٍ : لَئِن كانَ ابنُ عَفّانَ ظالِما كَما كانَ يَزعُمُ لَقَد كانَ يَنبَغى لَهُ أن يُوازِرَ قاتِليهِ ، وأن يُنابِذَ ناصِريهِ . ولَئِن كانَ مَظلوما لَقَد كانَ يَنبَغى لَهُ أن يَكونَ مِنَ المُنَهنِهينَ (3) عَنهُ ، وَالمُعَذِّرينَ فيهِ. ولَئِن كانَ فى شَكٍّ مِنَ الخَصلَتَينِ ، لَقَد كانَ يَنبَغى لَهُ أن يَعتَزِلَهُ ويَركُدَ جانِبا ، ويَدَعَ النّاسَ مَعَهُ . فَما فَعَلَ واحِدَةً مِنَ الثَّلاثِ ، وجاءَ بِأمرٍ لَم يُعرَف بابُهُ ، ولَم تَسلَم مَعاذيرُهُ ! (4) .

1- .الاستيعاب : ج 2 ص 318 الرقم 1289 عن صالح بن كيسان وعبد الملک بن نوفل بن مساحق والشعبى وابن أبى ليلى ، اُسد الغابه : ج 3 ص 87 الرقم 2627 .
2- .معنى كلّ شىء : مِحْنته وحالُه التى يصير إليها أمرُه (لسان العرب : ج 15 ص 106 «عنا») .

3- .نهنههُ عنه : منعه وكفّه عن الوصول إليه (النهايه : ج 5 ص 139 «نهنه»)
.
4- .نهج البلاغه : الخطبه 174 ، الأمالى للطوسى : ص 169 ح 284 نحوه .

5780.الإمامُ زينُ العابدينَ علیه السلام :امام علی علیه السلام در سخنرانی اش به هنگام حرکت به سوی جنگ : من به چهار چیز مبتلا گشتم: زیرک ترین و سخاوتمندترینِ مردم، طلحه، و شجاع ترینِ مردم، زبیر، و مُطاع ترینِ مردم در نزد مردم، عایشه، و سریع ترینِ مردم در فتنه انگیزی، یَعلَی بن اُمَیّه.

به خدا سوگند، از من زشتی ندیدند و ثروتی را به خود اختصاص ندادم و به سوی هوا و هوس نرفتم. آنان حقّی را می جویند که خود به کناری نهادند و خونی را طلب می کنند که خود بر زمین ریختند و آنان،خودشان عهده دار آن بودند، نه من. اگر من شریک آنان بودم، آن را زشت نمی شمردند.

پیامد خون عثمان ، تنها بر گردن آنان است و آنان، همان گروه ستمکارند. با من بیعت کردند و سپس بیعت مرا شکستند و به من فرصت ندادند تا ستمکاری مرا از عدالت من بازشناسند. من به حجّت الهی بر آنان و آگاهی اش درباره آنها خشنودم. با این همه، آنان را [به اطاعت]فرا می خوانم و عذرشان را می پذیرم. اگر پذیرفتند، توبه ، پذیرفته شده است و حق، بهترین چیزی است که به سویش بازگشت شود، و اگر سر باز زدند، تیزی شمشیر را به آنان نشان می دهم که آن ، برای درمان باطل و یاوری حق، بسنده است .5781.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام از سخن وی درباره طلحه بن عبید اللّه ، وقتی خبر حرکتش با زبیر به سوی بصره برای چجنگ با وی به او رسید : تا بوده ام، مرا به جنگ ، تهدید نکرده اند و از شمشیر نهراسانده اند. من دل به وعده نصرت پروردگارم بسته ام. به خدا سوگند که او (طلحه) در خونخواهی عثمانْ شتاب نکرد، مگر از ترس آن که از او بازخواست شود؛ زیرا که وی متّهم بود و کسی در میان جمعیت بر [ریختن خون]عثمان ، حریص تر از او نبود. از این رو، تصمیم گرفت بدانچه برایش سودمندتر است، مغالطه کند تا حقیقتْ پوشیده مانَد و تردید، پیدا شود.

به خدا سوگند، طلحه در مسئله عثمان، باید یکی از سه کار را انجام می داد: اگر عثمانْ ستمگر بود چنان که وی گمان داشت ، سزاوار بود که قاتلان او را یاری کند و یاوران عثمان را دور سازد ؛ و اگر عثمانْ مظلوم بود، سزاوار بود که شورشیان را از او بازدارد و در آنچه متّهمش ساخته بودند، عذری آورَد؛ و اگر در تردید بود، سزاوار بود که کناره گیرد و در

گوشه ای بماند و مردم را با عثمان ، تنها گذارد. او هیچ یک از سه کار را نکرد و کاری تازه کرد که ناشناخته بود و عذرهایی آورد که درست نبود. .

5782.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :الإرشاد :ولَمَّا اتَّصَلَ بِهِ مَسيرُ عائِشَةَ وطَلحَةَ وَالزُّبَيرِ إلَى البَصرَهِ مِن مَكَّةَ، حَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ثُمَّ قالَ : قَد سارَت عائِشَهُ وطَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ؛ كُلُّ واحِدٍ مِنهُما يَدَّعِى الخِلافَهَ دونَ صاحِبِهِ ، لا يَدَّعى طَلحَهُ الخِلافَهَ إلّا أنَّهُ ابنُ عَمِّ عائِشَهَ ، ولا يَدَّعيهَا الزُّبَيرُ إلّا أنَّهُ صِهرُ أبيها ، وَاللّهِ لَئِن ظَفِرا بِما يُريدانِ لَيَضرِبَنَّ الزُّبَيرُ عُنُقَ طَلحَهَ ، ولَيَضرِبَنَّ طَلحَهُ عُنُقَ الزُّبَيرِ ، يُنازِعُ هذا عَلى المُلكِ هذا !

وقَد وَاللّهِ عَلِمَت أنَّهَا الرّاكِبَهُ الجَمَلَ ، لا تَحُلُّ عُقدَهً ، ولا تَسيرُ عَقَبهً ، ولا تَنزِلُ مَنزِلاً إلّا إلى مَعصِيَهٍ ؛ حَتّى تورِدُ نَفسَها ومَن مَعَها مَورِدا يُقتَلُ ثُلُثُهُم ، ويَهرُبُ ثُلُثُهُم ، ويَرجِعُ ثُلُثُهُم .

وَاللّهِ إنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ لَيَعلَمانِ أنَّهُما مُخطِئانِ وما يَجهَلانِ ، ولَرُبَّ (1) عالِمٍ قَتَلَهُ جَهلُهُ وعِلمُهُ مَعَهُ لا يَنفَعُهُ . وَاللّهِ لَيَنبَحَنَّها كِلابُ الحَوأَبِ ، فَهَل يَعتَبِرُ مُعتَبِرٌ أو يَتَفَكَّرُ مُتَفَكِّرٌ ؟!

ثُمَّ قالَ : قَد قامَتِ الفِئَهُ الباغِيَهُ ؛ فَأَينَ المُحسِنونَ ؟ (2) .

1- .فى الطبعه المعتمده للمصدر: «ولربّما»، والتصويب من بعض النسخ الخطيّه للمصدر.
2- .الإرشاد : ج 1 ص 246 ، الكافئه : ص19 ح 19 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 113 ح 88 ؛ المعيار والموازنه : ص 53 .

5778.امام علی علیه السلام :الإرشاد:وقتی خبر حرکت عایشه، طلحه و زبیر از مکّه به بصره به او (علی علیه السلام) رسید ، خدا را سپاس و ثنا گفت و فرمود: «عایشه ، طلحه و زبیر، حرکت کردند. هریک از آن دو نفر (طلحه و زبیر) ، خلافت را برای خود می خواهد، نه رفیقش. طلحه ادّعای خلافت نمی کند ، مگر از آن رو که پسرعموی عایشه است، و زبیر ، آن را ادّعا نمی کند، مگر از آن رو که داماد پدر عایشه است. به خدا سوگند، اگر به خواسته های خود دست یابند، زبیر ، گردن طلحه را خواهد زد و طلحه ، گردن زبیر را و هریک با دیگری در حکومت ، نزاع خواهد کرد.

به خدا سوگند، دانستم که عایشه، همان زنی است که سوارِ شتر خواهد شد؛ نه مشکلی را می گشاید و نه از گردنه ای عبور می کَند و بلکه در منزلی اُتراق نمی کند، مگر آن که بر معصیت است ، تا آن که خود و همراهانش را به ورطه ای افکنَد که یک سوم آنان کشته شوند و یک سوم دیگر فرار کنند و یک سوم، بازگردند. به خدا سوگند، طلحه و زبیر می دانند که خطاکارند و [بدین امر ،]ناآگاه نیستند. چه بسا عالمی که نادانی اش او را کُشت و دانشی را که با خود داشت، به او سودی نرسانْد !

به خدا سوگند، سگان آبگاه حَوأب بر عایشه پارس می کنند. آیا پندگیری هست که عبرت گیرد؟ ! و آیا اندیشمندی هست که بیندیشد؟ !».

سپس فرمود: «گروه تجاوزکار به پا خاستند. پس نیکوکاران کجایند؟». .

4 / 3خُروجُ الإِمامِ مِنَ المَدينَهِ5781.امام صادق عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن أبى الأسود الدؤلى عن الإمام علىّ عليه السلام :أتانى عَبدُ اللّهِ بنُ سَلامٍ وقَد وَضَعتُ رِجلى فِى الغَرزِ (1) وأنَا اُريدُ العِراق، فَقالَ : لا تَأتِ (2) العِراقَ ؛ فَإنَّکَ إن أتَيتَهُ أصابَکَ بِهِ ذُبابُ (3) السَّيفِ . قالَ عَلِىٌّ : وَايمُ اللّهِ ، لَقَد قالَها لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَبلَکَ . قالَ أبُو الأَسودِ : فَقُلتُ فى نَفسى: ، يا اَللّهُ ، ما رَأيتُ کَاليَومِ رَجُلاً مُحارِبا (4) يُحَدِّثُ النّاسَ بِمِثلِ هذا . (5)5782.امام كاظم عليه السلام :تاريخ الطبرى :بَلَغَ عَلِيّا الخَبَرُ وهُوَ بِالمَدينَهِ بِاجتِماعِهِم عَلَى الخُروجِ إلَى البَصرَهِ ، وبِالَّذِى اجتَمَعَ عَلَيهِ مَلَؤُهُم ؛ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ وعائِشَهُ ومَن تَبِعَهُم ، وبَلَغَهُ قَولُ عائِشَهَ ، وخَرَجَ عَلِىٌّ يُبادِرُهُم فى تَعبِيَتِهِ الَّتى کانَ تَعَبّى بِها إلَى الشّامِ ، وخَرَجَ مَعَهُ مَن نَشِطَ مِنَ الکوفِيّينَ وَالبَصرِيّينَ مُتَخَفِّفينَ فى سَبعِمِئَهِ رَجُلٍ ، وهُوَ يَرجو أن يُدرِکَهُم ، فَيَحولَ بَينَهُم وبَينَ الخُروجِ ، فَلَقِيَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ سَلامٍ فَأخَذَ بِعِنانِهِ وقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ لا تَخرُج مِنها ؛ فَوَاللّهِ لَئِن خَرَجتَ مِنها لا تَرجِعُ إلَيها ، ولا يَعودُ إلَيها سُلطانُ المُسلِمينَ أبَدا ، فَسَبّوهُ فَقالَ : دَعُوا الرَّجُلَ ؛ فَنِعمَ الرَّجُلُ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . وسارَ حَتَّى انتَهى إلَى الرَّبَذَهِ فَبَلَغَهُ مَمَرُّهُم ، فَأقامَ حينَ فاتوهُ يَأتَمِرُ بِالرَّبَذَهِ . (6) .

1- .الغَرْز : رِكاب كور الجملِ إذا كان من جلد أو خشب (النهايه : ج 3 ص 359 «غرز») .
2- .فى المصدر : «تأتى» ، والصحيح ما أثبتناه .
3- .ذُبابُ السَّيف: حَدُّ طَرفِه الذى بين شَفرَتَيه (لسان العرب: ج 1 ص 383 «ذبب»).
4- .فى المصدر: «رجلٌ محاربٌ»، والصواب ماأثبتناه كما فى المصادر الاُخرى.
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 151 ح 4678 ، صحيح ابن حبّان : ج 15 ص 127 ح 6733 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 259 ح 487 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 455 وراجع تاريخ ابن خلدون : ج 2 ص 611 .

4 / 3 بیرون آمدن امام علی از مدینه

4 / 3بیرون آمدن امام علی از مدینه5785.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (فی مُناجاتِهِ) المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو الأسود دُئلی : امام علی علیه السلام فرمود : «در حالی که پا در رکاب شتر نهاده، قصد عراق داشتم، عبد اللّه بن سلّام به نزد من آمد و گفت: به عراق نرو؛ زیرا اگر به عراق درآیی ، تیزی شمشیرها تو را آسیب می رساند.

به او گفتم : به خدا سوگند ، به یاد می آورم که پیش از تو این مطلب را پیامبر خدا به من فرمود» .

[ابو الأسود می گوید:] با خود گفتم: خدایا ! تا امروز ندیده بودم که مردی جنگاور، چنین با مردمْ سخن گوید.5783.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری:علی علیه السلام در مدینه بود که گزارش رسید که [اهل جمل]برای رفتن به سوی بصره اجتماع کرده اند و [همچنین] خبر تصمیم جمعی طلحه ، زبیر و عایشه و پیروانشان و نیز سخنان عایشه به وی رسید.

علی علیه السلام [از مدینه] بیرون آمد و آنان را با همان آرایش نظامی ای که برای رفتن به شامْ فراهم ساخته بود، تعقیب می کرد. هفتصد نفر از کوفیان و بصریانِ چالاک و سبک بار به همراه او بیرون رفتند و امید داشت به آنان برسد و از رفتن آنان به بصره جلوگیری کند.

در راه، عبد اللّه بن سلّام ، او را دید و زمام شترش را گرفت و گفت: ای امیرمؤمنان ! از مدینه بیرون مرو. به خدا سوگند، اگر از آن بیرون روی، هرگز بدان باز نمی گردی و قدرت و عظمت مسلمانان نیز هرگز به مدینه باز نمی گردد.

همراهان ، او را بد گفتند. علی علیه السلام فرمود: «رهایش سازید. او نیکْ مردی از یاران محمّد پیامبر است».

سپس حرکت کرد تا به منطقه رَبَذه رسید و خبر عبور آنان را دریافت . چون به آنها نرسید ، چند روزی برای مشاوره و گفتگو در رَبَذه ماند.

5784.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الجمل :ثُمَّ خَرَجَ فى سَبعِمِئَهِ رَجُلٍ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، وَاستَخلَفَ عَلَى المَدينَهِ تَمّامَ بنَ العَبّاسِ ، وبَعَثَ قُثَمَ بنَ العَبّاسِ إلى مَكَّهَ ، ولَمّا رَأى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام التَّوَجُّهَ إلَى المَسيرِ طالِبا لِلقَومِ رَكِبَ جَمَلاً أحمَرَ وقادَ كُمَيتا (1) وسارَ وهُوَ يَقولُ :

سيروا أبابيلَ وحُثُّوا السَّيرا

كَى نَلحَقَ التَّيمِىَّ وَالزُّبَيرا إذ جَلَبَا الشَّرَّ وعافَا الخَيرا

يا رَبِّ أدخِلهُم غَدا سُعَيرا

وسارَ مُجِدّا فِى السَّيرِ حَتّى بَلَغَ الرَّبَذَهَ ، فَوَجَدَ القَومَ قَد فاتوا ، فَنَزَلَ بِها قَليلاً ثُمَّ تَوَجَّهَ نَحوَ البَصرَهِ ، وَالمُهاجِرونَ وَالأَنصارُ عَن يَمينِهِ وشِمالِهِ ، مُحدِقونَ بِهِ مَعَ مَن سَمِعَ بِمَسيرِهِم ، فَاتَّبَعَهُم حَتّى نَزَلَ بِذى قارٍ فَأَقامَ بِها . (2)4 / 4كِتابُ الإِمامِ إلى أهلِ الكوفَهِ عِندَ المَسيرِ مِنَ المَدينَهِ5787.الإِمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى أهلِ الكوفَهِ عِندَ مَسيرِهِ مِن المَدينَهِ إلَى البَصرَهِ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى أهلِ الكوفَهِ ؛ جَبهَهِ الأَنصارِ ، وسَنامِ العَرَبِ .

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنّى اُخبِرُكُم عَن أمرِ عُثمانَ حَتّى يَكونَ سَمعُهُ كَعِيانِهِ : إنَّ النّاسَ طَعَنوا عَلَيهِ ، فَكُنتُ رَجُلاً مِنَ المُهاجِرينَ اُكثِرُ استِعتابَهُ ، واُقِلُّ عِتابَهُ ، وكانَ طَلَحَهُ وَالزُّبَيرُ أهوَنُ سَيرِهِما فيهِ الوَجيفُ ، (3) وأرفَقُ حِدائِهِمَا العَنيفُ ، وكانَ مِن عائِشَهَ فيهِ فَلتَهُ غَضَبٍ ، فَاُتيحَ لَهُ قَومٌ فَقَتَلوهُ ، وبايَعَنِى النّاسُ غَيرَ مُستَكرَهينَ ولا مُجبَرينَ ، بَل طائِعينَ مُخَيَّرينَ .

وَاعلَموا أنَّ دارَ الهِجرَهِ قَد قَلَعَت بِأَهلِها وقَلَعوا بِها ، وجاشَت جَيشَ المِرجَلِ ، (4) وقامَتِ الفِتنَهُ عَلَى القُطبِ ، فَأَسرِعوا إلى أميرِكُم ، وبادِروا جِهادَ عَدُوِّكُم ، إن شاءَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ . (5) .

1- .الكُمَيت : أقوى الخيل (لسان العرب : ج 2 ص 81 «كمى») .
2- .الجمل : ص 240 .
3- .الوجيف : هو ضَرْبٌ من السير سريعٌ (النهايه : ج 5 ص 157 «وجف») .

4- .المِرْجَل : قِدرٌ من نحاس ، وقيل : يطلق على كلّ قدر يُطبخ فيها (المصباح المنير : ص 221 «رجل») .
5- .نهج البلاغه : الكتاب 1 ، الأمالى للطوسى : ص 718 ح 1518 عن عبد الرحمن بن أبى عمره الأنصارى وليس فيه من «ولا مجبرين ...» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 151 كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج32 ص84 ح56؛ شرح نهج البلاغه: ج14 ص8 وفيه «روى محمّدبن إسحاق عن عمّه عبدالرحمن بن يسار القرشى قال : لمّا نزل علىّ عليه السلام الربذه متوجّها إلى البصره بعث إلى الكوفه محمّد بن جعفر بن أبى طالب ، ومحمّد بن أبى بكر الصدّيق ، وكتب إليهم هذا الكتاب ، وزاد فى آخره : فحسبى بكم إخوانا وللدين أنصارا ، ف «انفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَهِدُواْ بِأَمْوَ لِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ ذَ لِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» التوبه : 41» .

4 / 4 نامه امام به کوفیان به هنگام حرکت از مدینه

5788.عنه علیه السلام :الجمل:آن گاه [علی علیه السلام] با هفتصد نفر از مهاجران و انصار، بیرون رفت و تمّام بن عبّاس را به جای خویش در مدینه گمارد و قُثم بن عبّاس را به مکّه فرستاد. وقتی در جستجوی جملیان، تصمیم به حرکت گرفت ، بر شتری سرخ مویْ سوار شد و اسبی نیرومند در پی داشت و حرکت کرد و چنین زمزمه می کرد :

مانند پرستوها کوچ کنید و شتاب کنید

تا به مرد تَیمی و زبیر برسیم. زیرا شرارت به پا کردند و از نیکی گذشتند

بار پروردگارا ! فردای قیامت، آنان را در آتش وارد ساز.

امام علی علیه السلام با شتابْ حرکت کرد تا به ربذه رسید. چون بدان جا رسید، دریافت که آنان گذر کرده اند. اندکی در ربذه ماند و سپس به سمت بصره به راه افتاد و مهاجران و انصار در چپ و راست وی بودند و با کسان دیگری که خبر حرکت او و یارانش را شنیده [و همراهش شده]بودند ، او را در میان گرفته بودند. [علی علیه السلام]به دنبال آنان بود تا به ذو قار (1) رسید و در آن جا بار افکند.4 / 4نامه امام به کوفیان به هنگام حرکت از مدینه5787.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به کوفیان به هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره : از بنده خدا علی امیرمؤمنان به کوفیان ، پیشانی انصار و بزرگان عرب. پس از حمد و سپاس خداوند؛ به شما از ماجرای عثمان به گونه ای خبرمی دهم که شنیدنش مانند دیدنش باشد. مردم بر او خُرده می گرفتند و من یکی از مهاجران بودم که همواره، خشنودی او را می خواستم و کمتر او را سرزنش می کردم، (2) و طلحه و زبیر، آسان ترین کارشان آن بود که بر او بتازند و ملایم ترین صدایشان، درشتی کردن با او بود. عایشه، ناگهان نسبت به عثمان ، خشم گرفت. گروهی فرصت یافتند و او را کشتند.

مردمان ، بدون اکراه و جبر، بلکه با رغبت و اختیار با من بیعت کردند. بدانید که [مدینه]سرای هجرت، مردمانش را بلند کرده و بیرون رانده است و مردم از آن کوچیده اند. مدینه، مانند دیگ ، جوشید و آشوب پا

گرفت. به سوی پیشوای خود بشتابید و به سمت جنگ با دشمنانْ شتاب کنید، به خواست خداوند عز و جل . (3)

.

1- .ذو قار (ذی قار) ، جایی میان کوفه و واسط (البتّه به کوفه نزدیک تر) است و در آن ، جنگ مشهور میان ایرانیان و اعراب ، واقع شده است (تقویم البلدان: ص 292) .

2- .برخی مترجمان نهج البلاغه ، این قسمت را چنین ترجمه کرده اند : «تنها کسی بودم که در وا داشتن او به جلب رضایت مردم، می کوشیدم و کمتر به انتقادش زبان می گشودم» (خورشید بی غروب نهج البلاغه ، ص 29) . (م)

3- .در شرح نهج البلاغه (ج 14 ص 85) آمده است : محمّد بن اسحاق از عمویش عبد الرحمان بن یسار قُرَشی نقل می کند که گفت: چون علی علیه السلام در رَبَذه فرود آمد و عازم بصره بود ، محمّد بن جعفر بن ابی طالب و محمّد بن ابی بکر صدّیق را به سوی کوفه فرستاد و نامه ای برایشان نوشت و در آخر اضافه کرد : «من برای شما برادر ، و برای دین، یاورم. [خداوند فرموده است :] «سبک بار و گران بار، بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید . اگر بدانید ، این برای شما بهتر است» (توبه : آیه 41) .

4 / 5خُطبَةُ الإِمامِ لَمّا أرادَ المَسيرَ إلَى البَصرَهِ5790.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن الكلبى :لَمّا أرادَ عَلِىٌّ عليه السلام المَسيرَ إلَى البَصرَهِ ، قامَ فَخَطَبَ النّاسَ ، فَقالَ بَعدَ أن حَمِدَ اللّهَ وصلّى عَلى رَسولِهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ لَمّا قَبَضَ نَبِيَّهُ استَأثَرَت عَلَينا قُرَيشٌ بِالأَمرِ ، ودَفَعَتنا عَن حَقٍّ نَحنُ أحَقُّ بِهِ مِنَ النّاسِ كافَّهً ، فَرَأَيتُ أنَّ الصَّبرَ عَلى ذلِکَ أفضَلُ مِن تَفريقِ كَلِمَهِ المُسلِمينَ وسَفکِ دِمائِهِم . وَالنّاسُ حَديثو عَهدٍ بِالإِسلامِ ، وَالدّينُ يُمخَضُ مَخضَ الوَطبِ ، (1) يُفسِدُهُ أدنى وَهنٍ ، ويَعكِسُهُ أقَلُّ خُلفٍ . فَوَلِىَ الأَمرَ قَومٌ لَم يَألُوا فى أمرِهِمُ اجتِهادا ، ثُمَّ انتَقَلُوا إلى دارِ الجَزاءِ ، وَاللّهُ وَلِىُّ تَمحيصِ سَيِّئاتِهِم ، وَالعَفوِ عَن هَفَواتِهِم .

فَما بالُ طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ ، ولَيسا مِن هذَا الأَمرِ بِسَبيلٍ ! لَم يَصبِرا عَلَيَّ حَولاً ولا شَهرا حَتّى وَثَبا ومَرَقا ، ونازَعانى أمرا لَم يَجعَلِ اللّهُ لَهُما إلَيهِ سَبيلاً ، بَعدَ أن بايَعا طائِعَينِ غَيرَ مكرَهَينِ ، يَرتَضِعانِ اُمّا قَد فَطَمَت ، ويُحيِيانِ بِدعَهً قَد اُميتَت . أ دَمَ عُثمانَ زَعَما ! وَاللّهِ مَا التَّبِعَهُ إلّا عِندَهُم وفيهِم ، وإنَّ أعظَمَ حُجَّتِهِم لَعَلى أنفُسِهِم ، وأنَا راضٍ بِحُجَّهِ اللّهِ عَلَيهِم وعَمَلِهِ فيهِم ، فَإن فاءا وأنابا فَحَظُّهُما أحرَزا ، وأنفُسَهُما غَنِما ، وأعظِم بِها غَنيمَهً ! وإن أبَيا أعطَيتُهُما حَدَّ السَّيفِ ، وكَفى بِهِ ناصِرا لِحَقٍّ، وشافِيا لِباطِلٍ !

ثُمَّ نَزَلَ . (2) .

1- .الوَطْب : الزقّ الذى يكون فيه السمن واللبن ، وهو جلد الجذع الشابّ الفتى من الحيوانات فما فوقه (النهايه : ج 5 ص 203 «وطب») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 308 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 62 .

4 / 5 سخنرانی امام علی به هنگام حرکت به سمت بصره

4 / 5سخنرانی امام علی به هنگام حرکت به سمت بصره5793.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از کلبی : چون علی علیه السلام آهنگ حرکت به سوی بصره کرد، به پا خاست و برای مردم ، سخنرانی کرد و پس از حمد خداوند و درود بر پیامبرش فرمود : «به راستی که چون خداوندْ پیامبرش را قبض روح کرد، قریش، حکومت را از ما به یغما بردند و ما را از حقّی که از همه مردم بدان شایسته تر بودیم ، کنار زدند. چنین [مصلحت]دیدم که صبر بر این مسئله بهتر است از پراکندگی مسلمانان و ریخته شدن خون آنان.

مردم، تازه مسلمان بودند و دین، مانند مَشکِ شیر و کَره در تلاطم بود که کوچک ترین سستی ای آن را تباه می کرد و کمترین اختلافی آن را وارونه می ساخت. آن گاه [در پی تصمیم من به صبر]، کار حکومت را کسانی به دست گرفتند که در کارشان از هیچ کوششی فروگذار نکردند. سپس به سرای جزا رفتند و خداوند، عهده دار پاک کردن بدی های آنان و گذشت از لغزش های آنان است.

طلحه و زبیر ، چه فکر می کنند، در حالی که در حکومت، سهمی ندارند؟ آنان یک سال و حتّی یک ماه بر حکومت من صبر نیاوردند و از جای جهیدند و سرکشی کردند و در مسئله ای با من به منازعه پرداختند که خداوند، در آن، حقّی برای آنان قرار نداده است، آن هم پس از آن که با میل، و نه از روی اکراه، بیعت کردند . آنان از مادری شیر می نوشند که شیرش خشکیده است و بدعتی را زنده می کنند که میرانده شده است.

آیا ادّعای خونخواهی عثمان را دارند؟ به خدا سوگند که مسئولیت گناه آن کار بر آنها و در میان آنهاست و این بزرگ ترین دلیلشان ، بر ضدّ خودشان است و من به حجّت خداوند بر آنان و رفتار او با آنان خشنودم. اگر آن دو بازگردند و توبه کنند، خود ، سود بُرده اند و جانشان را مغتنم دانسته اند که چه غنیمت بزرگی است ! و اگر سر باز زنند، تیزی شمشیر را به آنان نشان خواهم داد و شمشیر، برای یاوری حق و درمان باطل ، بسنده است».

آن گاه از منبر فرود آمد.

4 / 6نُزولُ الإمامِ بِالرَّبَذَهِ5791.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإرشاد :لَمّا تَوَجَّهَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلَى البَصرَهِ نَزَلَ الرَّبَذَهَ ، (1) فَلَقِيَهُ بِها آخِرُ الحاجّ، فَاجتَمَعوا لِيَسمَعوا مِن كَلامِهِ وهُوَ فى خِبائِهِ ، قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَأَتَيتُهُ فوَجَدتُهُ يَخصِفُ نَعلاً ، فَقُلتُ لَهُ : نَحنُ إلى أن تُصلِحَ أمرَنا أحوَجُ مِنّا إلى ما تَصنَعُ ! فَلَم يُكَلِّمنى حَتّى فَرَغَ مِن نَعلِهِ ، ثُمَّ ضَمَّها إلى صاحِبَتِها ثُمَّ قالَ لى : قَوِّمَها ؟ فَقُلتُ : لَيسَ لَها قيمَهٌ . قالَ : عَلى ذاکَ ! قُلتُ : كِسرُ دِرهَمٍ ! قالَ : وَاللّهِ لَهُما أحَبُّ إلَىَّ مِن أمرِكُم هذا، إلّا أن اُقيمَ حَقّا أو أدفَعَ باطِلاً .

قُلتُ : إنَّ الحاجَّ قَد اِجتَمَعوا لِيَسمَعوا مِن كَلامِکَ ، فَتَأذَنُ لى أن أتَكَلَّمَ ؛ فَإن كانَ حَسَنا كانَ مِنکَ ، وإن كانَ غَيرَ ذلِکَ كانَ مِنّى ؟ قالَ : لا ، أنَا أتَكَلَّمُ . ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلى صَدرى وكانَ شَثنَ (2) الكَفَّينِ فَآلَمَنى ، ثُمَّ قامَ فَأَخَذتُ بِثَوبِهِ فَقُلتُ : نَشَدتُکَ اللّهَ وَالرَّحِمَ ! قالَ : لا تَنشُدنى . ثُمَّ خَرَجَ فَاجتَمَعوا عَلَيهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيه، ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ، فَإنَّ اللّهَ تَعالى بَعَثَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله ولَيسَ فى العَرَبِ أحَدٌ يَقرَأُ كِتَابا ولا يَدَّعى نُبُوَّهً ، فَساقَ النّاسَ إلى مَنجاتِهِم ، أمَ وَاللّهِ ما زِلتُ فى ساقَتِها ؛ ما غَيَّرتُ ولا خُنتُ حَتّى تَوَلَّت بِحَذافيرِها .

ما لى ولِقُرَيشٍ ؟ أمَ وَاللّهِ لَقَد قَاتَلتُهُم كافِرينَ ، ولَاُقاتِلَنَّهُم مَفتونينَ ، وإنَّ مَسيرى هذا عَن عَهدٍ إلَىَّ فيهِ ، أمَ وَاللّهِ : لَأبقُرَنَّ الباطِلَ حَتّى يَخرُجَ الحَقُّ مِن خاصِرَتِهِ . ما تَنقَمُ مِنّا قُرَيشٌ إلّا أنَّ اللّهَ اختارَنا عَلَيهِم فَأدخَلناهُم فى حَيِّزِنا، وأنشَدَ :

أدَمتَ (3) لَعَمرى شُربَکَ المَحضَ خالِصا

وأَكلَکَ بِالزُّبدِ المُقَشَّرَهَ البُجرا ونَحنُ وَهَبناکَ العَلاءَ ولَم تَكُن

عَلِيّا وحُطنا حَولَکَ الجُردَ وَالسُّمرا (4) .

1- .الرَّبَذَه : من قرى المدينه على ثلاثه أيّام ، قريبه من ذات عرق على طريق الحجاز . إذا رحلت من فيد تريد مكّه ، وبهذا الموضع قبر أبيذرّ الغفارى رحمه الله (معجم البلدان : ج 3 ص 24) .

2- .الشَّثَن بالتحريک مصدر شَثِنَت کفّه بالکسر ؛ أی خَشُنَت وغَلَظَت (لسان العرب : ج 13 ص 232 «شثن») .
3- .فی المصدر : «ذنب» وما أثبتناه من نهج البلاغه .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 247 ، نهج البلاغه : الخطبه 33 وفيه من «قال ابن عبّاس . . .» وراجع شرح المائه کلمه : ص 228 .

4 / 6 توقّف امام در رَبَذه

4 / 6توقّف امام در رَبَذه5794.امام صادق علیه السلام :الإرشاد:آن گاه که امیرمؤمنانْ قصد بصره کرد، در رَبَذه توقف نمود و آخرین حاجیان، او را در آن جا ملاقات کردند و نزد او که در خیمه خویش بود جمع شدند تا سخنش را بشنوند.

ابن عبّاس می گوید: نزد او رفتم و دیدم کفشی را وصله می کند. به وی گفتم: ما به اصلاح کارهایمان نیازمندتریم از این کاری که [اکنون]انجام می دهی.

با من سخن نگفت تا از [وصله کردن] کفش خود ، فارغ شد و آن را کنار لنگه دیگرش نهاد. پس به من فرمود: «اینها را قیمت کن» .

گفتم : قیمتی ندارند.

فرمود: «هرچه می ارزد، بگو!».

گفتم: کمتر از یک درهم [می ارزند].

فرمود: «به خدا سوگند، اینها برایم دوست داشتنی تر است از این حکومت بر شما، مگر آن که حقّی را به پا دارم یا باطلی را برانم».

گفتم : حاجیان ، جمع شده اند تا سخنت را بشنوند. آیا به من اجازه می دهی سخن بگویم که اگر سخنی نیکو بود، به نام توست و اگر جز آن بود، به نام من باشد؟

فرمود: «نه ؛ خودم صحبت می کنم».

آن گاه دستش را که بسیار ستبر بود بر سینه ام نهاد، به گونه ای که احساس درد کردم. پس بلند شد.

گوشه لباسش را گرفتم و گفتم: تو را به خدا سوگند می دهم و به حقّ خویشاوندی از تو درخواست می کنم.

فرمود: «مرا سوگند مده».

آن گاه بیرون رفت و مردمْ نزدش اجتماع کردند. آن گاه، خدا را سپاس گفت و بر او ثنا فرستاد و فرمود: «امّا بعد؛ به راستی که خداوند متعال، محمّد را [در زمانی]برانگیخت که کسی در میان عرب، کتاب خواندن نمی دانست و مدّعی نبود . او مردم را به جایگاه نجاتشان سوق داد. بدانید که به خدا سوگند ، همیشه در شمار فرماندهان [جنگ]بودم. نه چیزی را دگرگون کردم و نه خیانت ورزیدم تا آن که [لشکر جاهلیتْ]یکباره روی برگردانْد.

مرا با قریش چه کار؟ بدانید که به خدا سوگند، آنان کافر بودند و من با ایشان جنگیدم و اینک فریب خوردگان اند که با آنان جنگ می کنم و این حرکت من، به سبب عهدی است که با من شده است.

به خدا سوگند که باطل را می شکافم، تا حقیقت از تهیگاهش بیرون آید. قریش از ما انتقام نمی گیرد، مگر بدان جهت که خداوند، ما را بر آنان برگزید و ما آنان را در حوزه [دین و حکومتِ] خود درآوردیم» و این شعر را زمزمه کرد :

«به جانم سوگند که بامدادان ، پیوسته شیر خالص نوشیدی

و سرشیر و خرمای بی هسته خوردی. و ما به تو بزرگی بخشیدیم و تو بلند مرتبه نبودی

و ما گرداگردِ تو اسبان کوتاه مو و نیزه ها فراهم کردیم» .

.

ص: 26

. .

ص: 27

. .

4 / 7كِتابُ الإِمامِ إلى والِى البَصرَهِ5797.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام فِى كِتابِهِ إِلى عُثمانَ لَمّا بَلَغَهُ مُشارَفَهُ القَومِ البَصرَهَ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ ، أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ البُغاهَ عاهَدُوا اللّهَ ثُمَّ نَكَثوا وتَوَجَّهوا إلى مِصرِکَ ، وساقَهُمُ الشَّيطانُ لِطَلَبِ ما لا يَرضَى اللّهُ بِهِ ، وَاللّهُ أشَدُّ بَأسا وأشَدُّ تَنكيلاً . فَإِذا قَدِموا عَلَيکَ فَادعُهُم إلَى الطّاعَهِ وَالرُّجوعِ إلَى الوَفاءِ بِالعَهدِ وَالميثاقِ الَّذى فَارَقونا عَلَيهِ ، فَإِن أجابوا فَأحسِن جِوارَهُم ما داموا عِندَکَ ، وإن أبَوا إلّا التَّمَسُّکَ بِحَبلِ النَّکثِ وَالخِلافِ فَناجِزهُمُ القِتالَ حَتّى يَحكُمَ اللّهُ بَينَکَ وبينَهُم وهُوَ خَيرُ الحاكِمين . وكَتَبتُ كِتابى هذا إلَيکَ مِنَ الرَّبَذَهِ ، وأنَا مُعَجِّلٌ المَسيرَ إلَيکَ إن شاءَ اللّهُ . وكَتَبَهُ عُبَيدُ اللّهِ بنُ أبى رافِعٍ فى سَنَهِ سِتٍّ وثَلاثينَ . (1)4 / 8اِلتِباسُ الأمرِ عَلى مَن لا بَصيرَهَ لَهُ5795.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ اليعقوبى :وقالَ لَهُ [لِعَلِىٍّ عليه السلام] الحارِثُ بنُ حَوطٍ الرّانِىُّ : أظَنُّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ وعائِشَهَ اجتَمَعوا عَلى باطِلٍ ؟

فَقالَ : يا حارِثُ ! إنَّهُ مَلبوسٌ عَلَيکَ ، وإنَّ الحَقَّ وَالباطِلَ لا يُعرَفانِ بِالنّاسِ ، ولكنِ اعرِفِ الحَقَّ تَعرِف أهلَهُ ، وَاعرِفِ الباطِلَ تَعرِفْ مَن أتاهُ . (2)5796.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الأمالى للطوسى عن أبى بكر الهُذَلِىّ :دَخَلَ الحارِثُ بنُ حَوطٍ اللَّيثِىُّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبيطالِبٍ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما أرى طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ وعائِشَهَ احتَجّوا إلّا عَلى حَقٍّ ؟ فَقالَ : يا حارِثُ ، إنَّکَ إن نَظَرتَ تَحتَکَ ولَم تَنظُر فَوقَکَ جُزتَ عَنِ الحَقِّ ؛ إنَّ الحَقَّ وَالباطِلَ لا يُعرفانِ بِالنّاسِ ، ولكِنِ اعرِفِ الحَقَّ بِاتِّباعِ مَنِ اتَّبَعَهُ ، وَالباطِلَ بِاجتِنابِ مَنِ اجتَنَبَهُ .

قالَ : فَهَلّا أكونُ كَعَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ وسَعدِ بنِ مالِكٍ ؟ فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : إنَّ عَبدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ وسَعدا خَذَلا (3) الحَقَّ ولَم يَنصُرَا الباطِلَ ، مَتى كانا إمامَينِ فِى الخَيرِ فَيُتَّبَعانِ ؟ ! (4) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 312 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 210 ، الأمالى للطوسى : ص 134 ح 216 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 64 ، البيان والتبيين : ج 3 ص 211 كلّها نحوه وفيها «الليثى» بدل «الرانى» .
3- .فى المصدر: «وسعد أخذلا»، والصواب ماأثبتناه.

4- .الأمالى للطوسى : ص 134 ح 216 ، وفى الطرائف : ص 136 ح 215 : ومن ذلک ما ذکره الغزالى فى کتاب «المنقذ من الضلال» ما هذا لفظه : العاقل یقتدى بسیّد العقلاء علىّ علیه السلام حیث قال : «لا یُعرف الحقّ بالرجال ، اعرِف الحقّ تعرف أهله» فشهد أنّ علیّا سیّد العقلاء .

4 / 7 نامه امام علی به فرماندار بصره

4 / 8 مشتبه شدن امور بر کسانی که چشم بصیرت نداشتند

4 / 7نامه امام علی به فرماندار بصره5799.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در نامه اش به عثمان [بن حُنَیف] ، هنگام باخبر شدن از نزدیک بودن لشکر جملیان به بصره : از بنده خدا امیرمؤمنان، به عثمان بن حنیف. پس از حمد و سپاس خداوند؛ به راستی که این سرکشان، با خداوندْ پیمان بستند و سپس بیعت شکستند و به سوی دیار تو روان شدند. شیطان، آنان را به خواستن آنچه خداوندْ خوش نمی دارد، سوق داد و خداوند، قدرتش بیشتر و کیفرش سخت تر است.

هرگاه بر تو وارد شدند، آنان را به پیروی و وفای به پیمانی که آن را از ما بُریدند، فرا خوان. اگر پذیرفتند، آنان را گرامی دار تا زمانی که نزد تواند، و اگر سر باز زدند و جز چنگ زدن به ریسمان پیمان شکنی و مخالفتْ [کاری]نکردند ، با آنان پیکار کن تا خداوند، میان تو و آنان داوری کند که او بهترین داور است.

این نامه را از ربذه برایت نوشتم و من با شتاب ، نزد تو خواهم آمد اگر خدا خواهد .

نامه را عبید اللّه بن ابی رافع در سال سی و ششم [هجری] نوشت.4 / 8مشتبه شدن امور بر کسانی که چشم بصیرت نداشتند5802.الإمامُ الحسنُ علیه السلام :تاریخ الیعقوبی:حارث بن حوط رانی [به علی علیه السلام]گفت:باور کنم که طلحه،زبیر و عایشه بر باطلْ گِرد آمده اند؟

[علی علیه السلام] فرمود: «ای حارث! به راستی که حق بر تو مُشتَبَه شده است. به راستی که حق و باطل با مردمانْ شناخته نمی شوند؛ لیکن حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی، و باطل را بشناس تا کسانی را که آن را دنبال می کنند، بشناسی».5803.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی قولِ اللّهِ تبارکَ و تَعالی : {Q} «ما یَفْت) الأمالی ، طوسی به نقل از ابو بکر هُذَلی : حارث بن حوط لیثی نزد امیر مؤمنان علی بن ابی طالب آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! گمان نمی کنم طلحه و زبیر و عایشه، جز بر حق ، احتجاج کنند!

[امیر مؤمنان] فرمود: «ای حارث ! به راستی که اگر زیر پایت را بنگری و به بالای سرت ننگری، از حق ، منحرف می شوی. به راستی که حق و باطل با مردمان شناخته نمی شوند؛ لیکن حقیقت را با پیروی پیروان حق بشناس، و باطل را با دوری جُستن آنان که از آن دوری می جویند».

حارث گفت: چرا مانند عبد اللّه بن عمر و سعد بن مالک نباشم؟

امیر مؤمنان فرمود: «به راستی که عبد اللّه بن عمر و سعد، از یاری حق دست بداشتند و باطل را نیز یاری نرساندند. کِی آن دو پیشوایان خوبی بوده اند تا از آنان پیروی شود؟ !». (1)

.

1- .در کتاب الطرائف (ص 136 ح 215) چنین آمده است : و غزالی در کتاب المنقذ من الضلال نوشته است : خردمند ، به سرور خردمندان علی علیه السلام اقتدا می کند آن جا که فرمود : «حق با مردمان شناخته نمی شود . حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی» . غزالی با این سخن گواهی می دهد که علی علیه السلام سرور خردمندان است .

5804.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبى مخنف :وقامَ رَجُلٌ إلى عِلِىٍّ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أىُّ فِتنَهٍ أعظَمُ مِن هذِهِ ؟ إنَّ البَدرِيَّهَ لَيَمشى بَعضُها إلى بَعضٍ بِالسَّيفِ ! فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام :

وَيحَکَ ! أ تَکونُ فِتنَهٌ أنَا أميرُها وقائِدُها ؟ ! وَالَّذى بَعَثَ مُحَمَّدا بِالحَقِّ وکَرَّمَ وَجهَهُ ، ما کَذَبتُ ولا کُذِبتُ ، ولا ضَلَلتُ ولا ضُلَّ بى، ولا زَلَلتُ ولا زُلَّ بى ، وإنّى لَعَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبّى ؛ بَيَّنَهَا اللّهُ لِرَسولِهِ ، وبَيَّنَها رَسولُهُ لى ، وسَاُدعى يَومَ القِيامَهِ ولا ذَنبَ لى ، ولَو کانَ لى ذَنبٌ لَکفَّرَ عَنّى ذُنوبى ما أنَا فيهِ مِن قِتالِهِم . (1)5805.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :خَرَجَ طارِقُ بنُ شِهابٍ الأَحمَسِىُّ يَستَقبِلُ عَلِيّا عليه السلام وقَد صارَ بِالرَّبَذَهِ طالِبا عائِشَهَ وأصحابَها ، وکانَ طارِقٌ مِن صَحابَهِ عَلِىٍّ عليه السلام وشيعَتِهِ ، قالَ : فَسَأَلتُ عَنهُ قَبلَ أن ألقاهُ؛ ما أقدَمَهُ ؟ فَقيلَ : خالَفَهُ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ وعائِشَهُ ، فَأَتَوُا البَصرَهَ ، فَقُلتُ فى نَفسى : إنَّهَا الحَربُ ! أ فَاُقاتِلُ اُمَّ المُؤمِنينَ وحَوارِىَّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ إنَّ هذا لَعَظيمٌ ! ثُمَّ قُلتُ : أ أَدَعُ عَلِيّا وهُوَ أوَّلُ المُؤمِنينَ إيمانا بِاللّهِ وابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ووَصِيُّهُ ؟ هذا أعظَمُ ! ثُمَّ أتَيتُهُ فَسَلَّمتُ عَلَيهِ ، ثُمَّ جَلَستُ إلَيهِ فَقَصَّ عَلَىَّ قِصَّهَ القَومِ وقِصَّتَهُ . (2) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 265 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 226 .

5806.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مِخنَف : مردی در برابر علی علیه السلام به پا خاست و گفت: ای امیرمؤمنان! چه فتنه ای از این بزرگ تر است که برخی جنگاوران جنگ بدر، با شمشیر به سراغ برخی دیگر می روند؟

علی علیه السلام فرمود: «وای بر تو! آیا فتنه ای هست که من فرمانده و رهبر آنم؟! سوگند به آن که محمّد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت و او را عزّت بخشید ، نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است. نه من گم راه شدم و نه به واسطه من کسی گم راه شد. نه من لغزیدم و نه کسی به واسطه من لغزید.

به راستی که من دلیلی روشن از پروردگارم دارم که آن را خداوند برای پیامبرش روشن ساخت و پیامبرش آن را برای من روشن کرد و زودا که روز قیامت، فرا خوانده شوم و گناهی بر من نباشد و اگر گناهی داشته باشم، [ثواب]پیکار من با آنان، آن را خواهد پوشاند» .5807.قرب الإسناد عن البَزَنطیِّ :شرح نهج البلاغه:طارق بن شهاب اَحمسی، آن گاه که علی علیه السلام در تعقیب عایشه و همراهانش به ربذه آمد، به استقبال او رفت. وی از یاران علی علیه السلام و از پیروان او بود.

[طارق] می گوید: پیش از دیدن وی (علی علیه السلام)، پرسیدم که چه چیزی او را تا این جا آورده است؟

گفته شد: طلحه، زبیر و عایشه با او به مخالفت برخاسته اند و وارد بصره شده اند.

[طارق می گوید :] با خود گفتم: به راستی این یک جنگ است؟ و آیا با اُمّ المؤمنین و یاران پیامبر خدا بجنگم؟ به راستی که کاری بس دشوار است!

سپس با خود گفتم: آیا علی را رها سازم؟ او که نخستین ایمان آورنده به خداوند

و پسر عمو و وصی پیامبر خداست؟ این که بسیار دشوارتر است!

سپس نزد او (علی علیه السلام) آمدم و بر او سلام کردم. نزد او نشستم و او داستان خود و پیمان شکنان را برایم شرح داد. .

5800.امام على عليه السلام :فتح البارى عن العلاء أبى محمّد عن أبيه :جاءَ رَجُلٌ إلى عِلِىٍّ وهُوَ بِالزّاوِيَهِ ، فَقالَ : عَلامَ تُقاتِلُ هؤُلاءِ ؟ قالَ : عَلَى الحَقِّ ، قالَ : فَإِنَّهُم يَقولونَ إنَّهُم عَلَى الحَقِّ ؟ قالَ : اُقاتِلُهُم عَلَى الخُروجِ مِنَ الجَماعَهِ ، ونَكثِ البَيعَهِ . (1)راجع : ج 4 ص 76 (الإلتزام بالحقّ فى معرفه الرجال) .

.

1- .فتح البارى : ج 13 ص 57 .

5802.امام حسن علیه السلام :فتح الباری به نقل از ابو محمّد علاء از پدرش : آن گاه که امیرمؤمنان در زاویه بود،مردی نزد وی آمد و گفت: برای چه چیزی با اینان (جملیان) پیکار می کنی؟

فرمود: «برای حق».

مرد گفت: آنان هم که می گویند برای حق [می جنگند]!

فرمود: «به خاطر خارج شدنشان از جمعیّت مسلمانان و شکستن بیعت، با آنان پیکار می کنم».ر . ک : ج 4 ص 77 (حق مداری در شناخت مردان) .

.

M2733_T1_File_6525338

الفصل الخامس : استنصار الإمام من أهل الكوفه5 / 1كِتابُ الإمامِ إلى أهلِ الكُوفَهِ مِنَ الرَّبَذَهِ5808.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :تاريخ الطبرى عَن يَزيدَ الصَّخم :لَمّا أتى عَلِيّا الخَبَرُ وهُوَ بِالمَدينَهِ بِأمرِ عائِشَهَ وطَلحَهَ وَالزُّبَيرِ أنَّهُم قَد تَوَجَّهواَ نَحوَ العِراقِ ، خَرَجَ يُبادِرُ وهُوَ يَرجو أن يُدرِكَهُم ويَرُدَّهُم ، فَلَمَّا انتَهى إلَى الرَّبَذَهِ أتاهُ عَنهُم أنَّهُم قَد أمعَنوا ، (1) فَأقامَ بِالرَّبَذَهِ أيّاما ، وأتاهُ عَنِ القَومِ أنَّهُم يُريدونَ البَصرَهَ ، فَسُرِّىَ (2) بِذلِکَ عَنهُ ، وقالَ : إنَّ أهلَ الكوفَهِ أشَدُّ إلَىَّ حُبّا ، وفيهِم رُؤوسُ العَرَبِ وأعلامُهُم ... .

[و] عَن مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ أبى لَيلى عَن أبيهِ قالَ : كَتَبَ عَلِىٌّ إلى أهلِ الكوفَهِ : بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، أمّا بَعدُ ؛ فَإنِّى اختَرتُكُم والنُّزولَ بَينَ أظهُرِكُم لِما أعرِفُ مِن مَوَدَّتِكُم وحُبِّكُم للّهِ عَزَّ وجَلَّ ولِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، فَمَن جاءَنى ونَصَرَنى فَقَد أجابَ الحَقَّ وقَضَى الَّذى عَلَيهِ . (3) .

1- .أمعنوا فى الطلب : أى جَدُّوا وأبعدوا (النهايه : ج 4 ص 344 «معن») .
2- .سُرِّى عنه : أى كُشف عنه الخوف (النهايه : ج 2 ص 364 «سرى») .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 477 .

فصل پنجم : یاری خواستن امام از کوفیان

5 / 1 نامه امام به کوفیان از ربذه

فصل پنجم : یاری خواستن امام از کوفیان5 / 1نامه امام به کوفیان از ربذه5811.عنه علیه السلام (فی قَولِهِ : {Q} «فَلْیَستَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤ) تاریخ الطبری به نقل از یزید ضخم : وقتی خبر عایشه، طلحه و زبیر به علی علیه السلام در مدینه رسید که آنان به سمت عراق حرکت کرده اند، با شتاب از مدینه بیرون رفت و امیدوار بود به آنان برسد و بازشان گردانَد. وقتی به ربذه رسید، به وی خبر دادند که آنها بسیار دور شده اند. چند روزی در ربذه اقامت گزید. از آنان خبر رسید که قصد بصره کرده اند. بیمش برطرف شد و فرمود: «به راستی که کوفیان به من علاقه مندترند و در میان آنان، سران عرب و شخصیت های برجسته ای هست».

[و] از محمّد بن عبد الرحمان بن ابی لیلی، از پدرش نقل است که می گوید: علی علیه السلام برای کوفیان نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. پس از حمد و سپاس خداوند؛ به راستی که من شما را و اقامت در میان شما را برگزیدم ؛ چون دوستی و مهرورزیِ شما را نسبت به خداوند عز و جل و پیامبر خدا می دانم. پس هرکه سوی من آید و مرا یاری دهد، به ندای حقْ پاسخ گفته و وظیفه اش را به انجام رسانده است» .

.

5812.بحار الأنوار :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :لَمّا قَدِمَ عَلِىٌّ الرَّبَذَهَ أقامَ بِها ، وسَرَّحَ مِنها إلَى الكوفَهِ مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ ، ومُحَمَّدَ بنَ جَعفَرٍ وكَتَبَ إلَيهِم :

إنِّى اختَرتُكُم عَلَى الأَمصارِ ، وفَزِعتُ إلَيكُم لِما حَدَثَ ؛ فَكونوا لِدينِ اللّهِ أعوانا وأنصارا ، وأيِّدونا وانهَضوا إلَينا ؛ فَالإِصلاحُ ما نُريدُ ؛ لِتَعودَ الاُمَّهُ إخوانا ، ومَن أحَبَّ ذلِکَ وآثَرَهُ فَقَد أحَبَّ الحَقَّ وآثَرَهُ ، ومَن أبغَضَ ذلِکَ فَقَد أبغَضَ الحَقَّ وغَمِصَهُ (1) .

فَمَضَى الرَّجُلانِ وبَقِىَ عَلِىٌّ بِالرَّبَذَهِ يَتَهَيَّأُ ، وأرسَلَ إلَى المَدينَهِ ، فَلَحِقَهُ ما أرادَ مِن دابَّهٍ وسِلاحٍ ، وأمِرَ أمرُهُ ، (2) وقامَ فِى النّاسِ فَخَطَبَهُم وقالَ :

إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أعَزَّنا بِالإِسلامِ ، ورَفَعَنا بِهِ ، وجَعَلَنا بِهِ إخوانا بَعدَ ذِلَّهٍ وقِلَّهٍ وتَباغُضٍ وتَباعُدٍ ، فَجَرَى النّاسُ عَلى ذلِکَ ما شاءَ اللّهُ ؛ الإِسلامُ دينُهُم ، وَالحَقُّ فيهِم ، وَالكِتابُ إمامُهُم ، حَتّى اُصيبَ هذَا الرَّجُلُ بِأَيدى هؤُلاءِ القَومِ الَّذينَ نَزَغَهُمُ الشَّيطانُ لِيَنزَغَ بَينَ هذِهِ الاُمَّهِ ، ألا إنَّ هذِهِ الاُمَّهَ لابُدَّ مُفتَرِقَهٌ كَمَا افتَرَقَتِ الاُمَمُ قَبلَهُم ، فَنَعوذُ بِاللّهِ مِن شَرِّ ما هُوَ كائِنٌ . (3)5809.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن عبد الرحمن بن يسار القرشى فى ذكر كِتابِ عَلِيٍّ عليه السلام إلى أهلِ الكوفَهِ : لَمّا نَزَلَ عَلِىٌّ عليه السلام الرَّبَذَهَ مُتَوَجِّهاً إلَى البَصرَهِ بَعَثَ إلَى الكوفَهِ مُحَمَّدَ بن

جَعفَرِ بنِ أبى طالِبٍ ، ومُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ الصِّدّيقِ ، وكَتَبَ إلَيهِم هذَا الكتابَ (4) وزادَ فى آخِرِهِ :

فَحَسبى بِكُم إخواناً ، ولِلدّينِ أنصارا، ف «انفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَهِدُواْ بِأَمْوَلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ ذَ لِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» (5) ... .

قالَ : لَمّا قَدِمَ مُحَمَّدُ بنُ جَعفَرٍ ، ومَحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ الكوفَهَ استَنفَرَا النّاسَ ، فَدَخَلَ قَومٌ مِنهُم عَلى أبى موسى لَيلاً فَقالوا لَهُ : أشِر عَلَينا بِرَأيِکَ فِى الخُروجِ مَعَ هذَينِ الرَّجُلَينِ إلى عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقالَ : أمّا سَبيلُ الآخِرَهِ فَالزَموا بُيوتَكُم ، وأمّا سَبيلُ الدُّنيا فَاشخَصوا مَعَهُما ! فَمَنَعَ بِذلِکَ أهلَ الكوفَهِ مِنَ الخُروجِ . وبَلَغَ ذلِکَ المُحَمَّدَينِ ، فَأغلَظا لِأَبى موسى ، فَقالَ أبو موسى : وَاللّهِ إنَّ بَيعَهَ عُثمانَ لَفى عُنُقِ عَلِيٍّ وعُنُقى وأعناقِكُما ، ولَو أرَدنا قِتالاً ما كُنّا

لِنَبدَأ بِأحَدٍ قَبلَ قَتَلَهِ عُثمانَ . فَخَرجا مِن عِندِهِ ، فَلَحِقا بِعَلِیٍّ علیه السلام فَأَخبَراهُ الخَبَرَ . (6) .

1- .غَمِصَه : احتقره ولم یره شیئاً (النهایه : ج 3 ص 386 «غمص») .
2- .أمِرَ أمرُه : أی کثُر وارتفع شأنه (النهایه : ج 1 ص 65 «أمر») .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 478 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 324 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 235 کلاهما نحوه .
4- .الکتاب الأوّل من نهج البلاغه .
5- .التوبه : 41 .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 8 وراجع الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 84 و 85 .

5810.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به گروهی که از ایشان پرسیدند : چرا ما د) تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : وقتی علی علیه السلام به ربذه رسید، در آن جا اقامت گزید و از آن جا محمّد بن ابی بکر و محمّد بن جعفر را به کوفه روانه ساخت و برای اهل کوفه چنین نوشت: «به راستی که من ، شما را از میان شهرهای دیگر برگزیدم و برای حوادث پیش آمده، به شما روی آوردم. پس یاران و یاوران دین خدا باشید و ما را یاری دهید و به سوی ما برخیزید. آنچه ما می خواهیم، اصلاح است تا امّت به برادری بازگردند . و هر کس این را دوست بدارد و برگزیند، حق را دوست داشته و برگزیده است، و هر کس این را دشمن بدارد، حق را دشمن داشته و آن را کوچک شمرده است».

آن دو مرد رفتند و علی علیه السلام در رَبَذه ماند و آماده پیکار می شد. پیکی به مدینه فرستاد و آنچه از سلاح و مَرکب می خواست، برای او رسید و کارش بالا گرفت و در میان مردم به پا خاست و برایشان سخنرانی کرد و فرمود:

«به راستی که خداوند عز و جل ما را به واسطه اسلام، گرامی داشت و مرتبه ای بلند بخشید و پس از خواری، کمی، دشمنی و دوریِ از هم، با یکدیگر برادرمان ساخت. مردم بدین سان بودند تا خدا می خواست. اسلام، دین آنان و حقیقت ، در میانشان، و قرآن ، پیشوایشان بود تا آن که این مرد (عثمان) به دست این گروه کشته شد؛ گروهی که شیطان، آنان را برانگیخت تا در میان این امّتْ اختلاف اندازند. بدانید که این امّت، ناگزیر پراکنده خواهند شد ، چنان که امّت های پیشین پراکنده شدند ؛ و به خداوند پناه می بریم از شرّ آنچه که اتّفاق خواهد افتاد».5811.امام صادق علیه السلام (درباره آیه: «پس ، دعوت مرا اجابت کنند و به من ا) شرح نهج البلاغه به نقل از عبد الرحمان بن یسار قرشی، در گزارشِ نامه علی علیه السلام به کوفیان : چون علی علیه السلام در راه حرکت به سوی بصره به ربذه رسید، محمّد بن جعفر بن ابی طالب و محمّد بن ابی بکر را به کوفه فرستاد و این نامه (1) را برای آنان نوشت و در آخرش افزود:

«شما برای من به عنوان برادر و یاوران دین،کافی هستید. پس «سبُک بار و گران بار، بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید. اگر بدانید، این برای شما بهتر است» ».

چون محمّد بن جعفر و محمّد بن ابی بکر برای بسیج مردمْ وارد کوفه شدند، گروهی از مردم، شبانه نزد ابو موسی رفتند و به وی گفتند: نظرت را درباره خروج با این دو نفر به سوی علی علیه السلام برای ما بیان دار.

ابو موسی گفت: راه آخرتْ آن است که در خانه بمانید و راه دنیا آن است که با آنان حرکت کنید.

ابو موسی با این سخن، از حرکت کوفیانْ جلوگیری کرد. این خبر به محمّد بن جعفر و محمّد بن ابی بکر رسید و بر ابو موسی خشم گرفتند.

ابو موسی گفت: به خدا سوگند ، بیعت عثمان بر گردن علی و من و شما دو نفر است. اگر تصمیم بر جنگ داشته باشیم، پیش از جنگ با قاتلان عثمان ، با کسی دیگر نمی جنگیم.

آن دو از نزد ابو موسی بیرون آمدند و به علی علیه السلام پیوستند و ماجرای ابو موسی را به وی گزارش دادند. .

1- .اوّلین نامه در نهج البلاغه .

5 / 2بَعثُ الإمامِ هاشِمَ بنَ عُتبَةَ إلى أبى موسى لِيَستَنفِرَ النّاسَ5814.عنه صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن أبى ليلى :خَرَجَ هاشِمُ بنُ عُتبَةَ إلى عَلِىٍّ بِالرَّبَذَهِ ، فَأخبَرَهُ بِقُدومِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ وقَولِ أبى موسى ، فَقالَ : لَقد أرَدتُ عَزلَهُ وسَألَنِى الأشتَرُ أن اُقِرَّهُ . فَرَدَّ عَلِىٌّ هاشِما إلَى الكوفَهِ وكَتَبَ إلى أبى موسى :

إنّى وَجَّهتُ هاشِمَ بنَ عُتبَهَ لِيُنهِضَ مَن قِبَلَکَ مِنَ المُسلِمينَ إلَىَّ ، فَأَشخِصِ النّاسَ ؛ فَإِنّى لَم اُوَلِّکَ الَّذى أنتَ بِهِ إلّا لِتَکونَ مِن أعوانى عَلَى الحَقِّ .

فَدَعا أبو موسَى السّائِبَ بنَ مالِکٍ الأشعَرِىَّ ، فَقالَ لَهُ : ماتَرى ؟ قالَ : أرى أن تَتَّبِعَ ما کَتَبَ بِهِ إِلَیکَ . قالَ : لکِنّى لا أرى ذلِکَ ! فَکَتَبَ هاشِمٌ إلى عَلِىٍّ : إنّى قَد قَدِمتُ عَلَى رَجُلٍ غالٍّ مُشاقٍّ ظاهِرِ الغِلِّ والشَّنَآنِ . وبَعَثَ بِالکِتابِ مَعَ المُحِلِّ بنِ خَليفَهَ الطّائِىِّ . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 499 .

5 / 2 فرستادن هاشم بن عتبه نزد ابو موسی برای بسیج مردم

5 / 2فرستادن هاشم بن عتبه نزد ابو موسی برای بسیج مردم5817.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابو لیلی : هاشم بن عُتْبه در رَبَذه به نزد علی علیه السلام رفت و از بازگشت محمّد بن ابی بکر و سخن ابو موسی به وی گزارش داد. آن گاه وی فرمود: «قصد داشتم او را عزل کنم؛ ولی آشتر از من خواست او را ابقا کنم».

سپس علی علیه السلام هاشم را به کوفه فرستاد و برای ابوموسی نوشت:

«من هاشم بن عتبه را نزد تو فرستادم تا مسلمانانِ اطرافت را به سوی من بسیج کنی. پس مردم را حرکت ده؛ چرا که من تو را بر شهری که هم اکنون بر آن حاکمی ، نگماردم، مگر بدان جهت که برای [اقامه]حق ، از یاران من باشی».

ابو موسی، سائب بن مالک اشعری را فرا خواند و به وی گفت: تو چه نظری داری؟

گفت: معتقدم از آنچه برایت نوشته، پیروی کنی.

ابو موسی گفت: ولی من چنین نظری ندارم.

هاشم برای علی علیه السلام نوشت : «من بر مردی تُند رو و سختگیر واردشده ام که کینه توزی و دشمنی اش آشکار است» و نامه را توسط مُحِلّ بن خلیفه طایی برای علی علیه السلام فرستاد.

.

6054.عنه عليه السلام :الجمل :خَرَجَ [الإمامُ عَلِىٌّ عليه السلام] فى سَبعِمِئَهِ رَجُلٍ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ . . . ثُمَّ دَعا هاشِمَ بنَ عُتبَهَ المِرقالَ ، وكَتَبَ مَعَهُ كِتابا إلى أبى موسَى الأشعَرِىِّ وكانَ بِالكوفَهِ مِن قِبَلِ عُثمانَ وأمَرَهُ أن يوصِلَ الكِتابَ إلَيهِ لِيَستَنفِرَ النّاسَ مِنها إلَى الجِهادِ مَعَهُ ، وكانَ مَضمونُ الكِتابِ :

بِسمِ اللّهِالرَّحمنِ الرَّحيمِ ، مِن عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ قَيسٍ .

أمّا بَعدُ ؛ فَإنّى أرسَلتُ إلَيکَ هاشِمَ بنَ عُتبَهَ (المِرقالَ) لِتُشخِصَ مَعَهُ مَن قِبَلَکَ مِنَ المُسلِمينَ لِيَتَوَجَّهوا إلى قَومٍ نَکَثوا بَيعَتى ، وقَتَلوا شيعَتى ، وأحدَثوا فى هذِهِ الاُمَّهِ الحَدَثَ العَظيمَ ، فَأشخِص بِالنّاسِ إلَىَّ مَعَهُ حينَ يَقدَمُ عَلَيکَ (1) ولا تَحبِسهُ ؛ فَإنّى لَم اُقِرَّکَ فِى المِصرِ الَّذى أنتَ فيهِ إلّا أن تَکونَ مِن أعوانى وأنصارى عَلَى هذَا الأمرِ ، وَالسَّلامُ .

فَقَدِمَ هاشِمٌ بِالکِتابِ عَلى أبى موسَى الأَشعَرِىِّ ، فَلَمّا وَقَفَ عَلَيهِ دَعَا السّائِبَ بنَ مالِکٍ الأَشعَرِىَّ ، فَأقرَأهُ الکِتابِ ، وقالَ لَهُ : ماتَرى ؟ فقالَ السّائِبُ : اِتَّبِع ما کَتَبَ بِهِ إلَيکَ ، فَأبى أبو موسى ذلِکَ ، وکَسَرَ الکِتابَ ومَحاهُ ، وبَعَثَ إلى هاشِمِ بنِ عُتبَهَ يُخوِّفُهُ وَيَتَوَعَّدُهُ بِالسِّجنِ ، فَقالَ السّائِبُ بنُ مالِکٍ : فَأتَيتُ هاشِما فَأخبَرتُهُ بِأمرِ أبى موسى ، فَکَتَبَ هاشِمٌ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام :

أمّا بَعدُ ؛ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَإنّى قَدِمتُ بِکِتابِکَ عَلَى امرِئٍ عاقٍّ شاقٍّ ، بَعيدِ الرُّحم ، (2) ظاهِرِ الغِلِّ وَالشِّقاقِ ، وقَد بَعَثتُ إلَيکَ بِهذَا الکِتابِ مَعَ المُحِلِّ بنِ خَلَيفَهَ أخى طَيِّيٍ، وهُوَ مِن شيعَتِکَ وأنصارِکَ ، وعِندَهُ عِلمُ ما قِبَلِنا ، فَاَسأَلهُ عَمّا بَدا لَکَ ، وَاکتُب إلَىَّ بِرَأيِکَ أتَّبِعهُ ، وَالسَّلامُ .

فَلَمّا قَدِمَ الکِتابُ إلى عَلِىٍّ عليه السلام وقَرَأَهُ ، دَعَا الحَسَنَ ابنَهُ ، وعَمّارَ بنَ ياسِرٍ ، وقَيسَ بنَ سَعدٍ فَبَعَثَهُم إلى أبى موسى ، وکَتَبَ مَعَهُم :

مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ قَيسٍ: أمّا بَعدُ ؛ يَابنَ الحائِکِ ! ! وَاللّهِ إنّى کُنتُ لَأَرى أنَّ بُعدَکَ مِن هذَا الأمرِ الَّذى لَم يَجعَلکَ اللّهُ لَهُ أهلاً ، ولا جَعَلَ لَکَ فيهِ نَصيبا سَيَمنَعُکَ مِن رَدِّ أمرى ، وقَد بَعَثتُ إلَيکَ الحَسنَ وعَمّارا وقَيسا ، فَأخلِ لَهُمُ المِصرَ وأهلَهُ ، وَاعتَزِل عَمَلَنا مَذموما مَدحوراً ، فَإن فَعَلتَ وإلّا فَإنّى أمَرتُهُم أن يُنابِذوکَ عَلى سَواءٍ ، إنَّ اللّهَ لا

يُحِبُّ الخائِنينَ ، فَإِن ظَهَروا عَلَيکَ قَطّعوکَ إربا إربا ، وَالسَّلامُ عَلى مَن شَکَرَ النِّعمَةَ ورَضِىَ بِالبَيعَهِ ، وعَمِلَ للّهِ رَجاءَ العاقِبَهِ . (3) .

1- .فى المصدر: «يقدم الكتاب عليک»، والصواب ماأثبتناه كما فى بحار الأنوار.
2- .الرُّحم: العطف والرحمه. يقال: ما أقرب رُحمَ فلان؛ إذا كان ذا مرحمه وبِرٍّ (لسان العرب: ج 12 ص 231 «رحم»).
3- .الجمل: ص240 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 85 ؛ شرح نهج البلاغه: ج 14 ص 8 و 9 نحوه وراجع فتح البارى : ج 13 ص 58 .

6053.عنه علیه السلام :الجمل:[امام علی علیه السلام] با هفتصد نفر از مهاجران و انصار، حرکت کرد ... آن گاه، هاشم بن عُتبه مِرقال را فرا خواند و به همراهش نامه ای برای ابو موسی اشعری که از زمان عثمان ، حاکم کوفه بود فرستاد و به وی فرمان داد که نامه را به ابو موسی برساند تا مردم را از کوفه برای جهاد به همراه خود بسیج کند. مضمون نامه چنین بود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان . از علی امیرمؤمنان به [ابو موسی] عبد اللّه بن قیس. پس از حمد و سپاس خداوند ؛ من هاشم بن عُتبه مِرقال را نزد تو فرستادم تا مسلمانانِ اطرافت را همراه او بسیج کنی تا با گروهی که بیعت مرا شکستند و پیروانم را کشتند و در میان امّت، فتنه ای بزرگ پدید آوردند، رویاروی شوند. پس زمانی که نزد تو آمد، مردم را به همراه وی به سوی من روانه کن و محبوسش مکن ؛ زیرا من ، تو را در شهری که هم اکنون در آن حاکمی، ابقا نکردم، مگر بدان جهت که در امر حکومت ، از یاران و یاوران من باشی . والسلام !».

هاشم، نامه را برای ابو موسی آورد . وقتی ابو موسی به موضوع نامه واقف گشت، سائب بن مالک اشعری را فرا خواند و نامه را برایش خواند و به وی گفت: چه نظری داری؟

سائب به وی گفت: از آنچه برایت نوشته، پیروی کن.

ابو موسی از این کار، سر باز زد و نامه را پاره کرد و از بین برد و به سوی هاشم بن عتبه فرستاد و او را ترساند و تهدید به زندان کرد.

سائب بن مالک می گوید: نزد هاشم آمدم و دستور ابو موسی را به وی گزارش کردم. آن گاه، هاشم برای علی بن ابی طالب علیه السلام نوشت: پس از حمد و سپاس خداوند؛ ای امیر مؤمنان !نامه ات را برای مردی بُردم که سخت و نافرمان و به دور از رحمت است و کینه توزی و اختلاف افکنی اش آشکار است. این نامه را با مُحِلّ بن خلیفه (از قبیله طَی و از پیروان و یارانت) به سوی تو فرستادم و او اخبار ما را می داند . هرچه می خواهی از او بپرس و نظرت را برایم بنویس تا از آن پیروی کنم. والسلام !

وقتی نامه به علی علیه السلام رسید و آن را خواند، فرزندش حسن علیه السلام ، عمّار بن یاسر و قیس بن سعد را فرا خواند و آنان را با نامه ای که نوشت، نزد ابو موسی فرستاد:

«از بنده خدا علی ، امیرمؤمنان، به عبد اللّه بن قیس. پس از حمد و سپاس خداوند؛ ای خودخواهِ متکبّر! به خدا سوگند که معتقد بودم دوریِ تو از امر [حکومت] که خداوند، تو را شایسته آن قرار نداده و برایت در آن بهره ای ننهاده ، به زودی تو را از ردّ فرمان من باز می دارد.

اینک حسن، عمّار و قیس را به سویت فرستاده ام. شهر و مردمانش را به آنان وا گذار و از مسئولیتی که در حکومت ما داری با سرزنش و نکوهیدگی کنار رو. اگر چنین کردی [که هیچ]؛ و گرنه به آنان دستور داده ام تو را طرد کنند. به راستی که خداوند، خیانت پیشگان را دوست نمی دارد، و اگر بر تو پیروز گردند، تو را قطعه قطعه کنند. درود بر کسی که شکر نعمت کند و به بیعتْ خشنود باشد و به امید عاقبت خودش برای خداوند عمل کند». .

5 / 3إرسالُ الإِمامِ ابنَهُ إلَى الكوفَهِ6050.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أبى ليلَى :بَعَثَ عَلِىٌّ الحَسَنَ بنَ عَلِىٍّ وعَمّارَ بنَ ياسِرٍ يَستَنفِرانِ النّاسَ ، وبَعَثَ قَرَظَهَ بنَ كَعبٍ الأَنصارِىَّ أميرا عَلَى الكوفَهِ ، وكَتَبَ مَعَهُ إلى أبى موسى :

أمّا بَعدُ ؛ فَقَد كُنتُ أرى أنَّ بُعدَکَ مِن هذَا الأَمرِ الَّذى لَم يَجعَلِ اللّهُ عَزَّوجَلَّ لَکَ مِنهُ نَصيبا سَيَمنَعُکَ مِن رَدِّ أمرى ، وقَد بَعَثتُ الحَسَنَ بنَ عَلِىٍّ وعمّارَ بنَ ياسِرٍ يَستَنفِرانِ النّاسَ ، وبَعَثتُ قَرَظَهَ بنَ كَعبٍ والِيا عَلَى المِصرِ ، فَاعتَزِل مَذموما مَدحورا ؛ فَإِن لَم تَفعَل فَإِنّى قَد أمَرتُهُ أن يُنابِذَکَ ؛ فَإِن نَابَذتَهُ فَظَفِرَ بِکَ أن يُقَطِّعَکَ آرابا .

فَلَمّا قَدِمَ الكِتابُ عَلى أبى موسَى اعتَزَلَ ، ودَخَلَ الحَسنُ وعَمّارٌ المَسجِدَ ، فَقالا :

أيُّها النّاسُ ، إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ يَقولُ : إنّى خَرَجتُ مَخرَجى هذا ظالِما أو مَظلوما ، وإنّى اُذَكِّرُ اللّهَ عَزَّوجَلَّ رَجُلاً رَعى للّهِ حَقّاً إلّا نَفَرَ ؛ فَإِن كُنتُ مَظلوما أعانَنى ، وإن كُنتُ ظالِما أخَذَ مِنّى . وَاللّهِ إنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ لَأَوَّلُ مَن بايَعَنى ، وأوَّلُ مَن غَدَرَ ، فَهَلِ استَأثَرتُ بِمالٍ أو بَدَّلتُ حُكما ؟ فَانفِروا ؛ فَمُروا بِمَعروفٍ ، وَانهَوا عَن مُنكَرٍ . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 499 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 328 وشرح نهج البلاغه : ج 14 ص 10 12 والجمل : ص 243 و 244 .

5 / 3 فرستادن حسن بن علی به سوی کوفه

5 / 3فرستادن حسن بن علی به سوی کوفه6047.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از ابو لیلی : علی علیه السلام ، حسن بن علی علیه السلام و عمّار بن یاسر را فرستاد تا مردم را بسیج کنند و قُرظه بن کعب انصاری را به عنوان امیر کوفه فرستاد و نامه ای با وی برای ابو موسی فرستاد [بدین مضمون]:

«پس از حمد و سپاس خداوند؛ به تحقیق که معتقد بودم دوری جستن تو از امر [حکومت] که خداوند عز و جل برایت بهره ای در آن قرار نداده ، تو را از مخالفت با فرمان من باز دارد. من ، حسن بن علی و عمّار بن یاسر را برای بسیج مردم فرستادم و قُرظَه بن کعب را به عنوان فرماندار شهر گماشتم. تو با سرزنش و نکوهیدگی کنار برو و اگر چنین نکنی، به قُرظَه بن کعب دستور داده ام تو را طرد سازد و اگر تو او را طرد کردی و او بر تو پیروز گشت ، تو را قطعه قطعه کند».

وقتی نامه به ابو موسی رسید ، کنار رفت. حسن و عمّار، داخل مسجد شدند و گفتند: ای مردم ! امیر مؤمنان می فرماید : «من در این حرکت یا ستمگرم یا ستمدیده . هر که به حقّ خدا پایبند است ، خدا را در نظر آورد و بیاید ، اگر ستمدیده ام ، یاری ام کند و اگر ستمگرم ، حق را از من باز ستانَد . به خدا سوگند که طلحه و زبیر، نخستین کسانی بودند که با من بیعت کردند و نخستین کسانی بودند که بیعت شکستند . آیا من ثروتی را به خود اختصاص داده ام یا حکمی را دگرگون ساخته ام؟ پس بسیج شوید و امر به معروف و از منکر نهی کنید».

.

6046.إرشاد القلوب :شرح نهج البلاغه عن أبى مِخنَف عن موسى بن عبد الرحمن بن أبى ليلى عن أبيه :أقبَلنا مَعَ الحَسَنِ وعَمّارِ بنِ ياسِرٍ مِن ذى قارٍ (1) حَتّى نَزَلنَا القادِسِيَّةَ ، فَنَزَلَ الحَسَنُ وعَمّارٌ ونَزَلناَ مَعَهُما ، فَاحتَبى (2) عَمّارٌ بِحَمائِلِ سَيفِهِ ، ثُمَّ جَعَلَ يَسأَلُ النّاسَ عَن أهلِ الكوفَهِ وعَن حالِهِم ، ثُمَّ سَمِعتُهُ يَقولُ : ما تَرَكتُ فى نَفسى حَزَّةً أَهَمَّ إلَىَّ مِن أَلّا نَكونَ نَبَشناَ عُثمانَ مِن قَبرِهِ ، ثُمَّ أحرَقناه بِالنّارِ .

قال : فَلَمّا دَخَلَ الحَسَنُ وعَمّارٌ الكوفَهَ اجتَمَعَ إلَيهِمَا النّاسُ ، فَقامَ الحَسَنُ فَاستَنفَرَ النّاسَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وصَلّى عَلى رَسولِهِ ، ثُمَّ قالَ :

أيُّهَا النّاسُ ! إنّا جِئنا نَدعوكُم إلَى اللّهِ ، وإلى كِتابِهِ ، وسُنَّهِ رَسولِهِ ، وإلى أفقَهِ مَن تَفَقَّهَ مِنَ المُسلِمينَ ، وأعدَلِ مَن تُعدِّلونَ ، وأفَضلِ مَن تُفَضِّلونَ ، وأوفى مَن تُبايِعونَ ، مَن لَم يَعِبهُ القُرآنُ ، ولَم تُجَهِّلهُ السُّنَّهُ ، ولَم تَقعُد بِهِ السابِقَهُ . إلى مَن قَرَّبَهُ اللّهُ تَعالى إلى رَسولِهِ قَرابَتَينِ : قَرابَهَ الدّينِ ، وقَرابَهَ الرَّحِمِ . إلى مَن سَبَقَ النّاسَ إلى كُلِّ مَأثَرَهٍ . إلى مَن كَفَى اللّهُ بِهِ رَسولَهُ وَالنّاسُ مُتَخاذِلونَ ، فَقَرُبَ مِنهُ وهُم مُتَباعِدونَ ، وصَلّى مَعَهُ وهُم مُشرِكونَ ، وقاتَلَ مَعَهُ وهُم مُنهَزِمونَ ، وبارَزَ مَعَهُ وهُم مُحجِمونَ ، وصَدَّقَهُ وهُم يُكَذِّبونَ . إلى مَن لَم تُرَدَّ لَهُ رايَهٌ (3) ولا تُكافَأُ لَهُ سابِقَهٌ ، وهُوَ يَسأَلُكُمُ النَّصرَ ، ويَدعوكُم إلَى الحَقِّ ، ويَأمُرُكُم بِالمَسيرِ إلَيهِ لِتُوازِروهُ وتَنصُروهُ عَلى قَومٍ نَكَثوا بَيعَتَهُ ، وقَتَلوا أهلَ الصَّلاحِ مِن أصحابِهِ ، ومَثَّلوا بِعُمّالِهِ ، وَانتَهَبوا بَيتَ مالِهِ ، فَاشخَصوا إلَيهِ رَحِمَكُمُ اللّهُ ، فَمُروا بِالمَعروفِ ، وَانهَوا عَنِ المُنكَرِ ، وَاحضَروا بِما يَحضَرُ بِهِ الصالِحونَ .

قالَ أبو مِخنَفٍ : حَدَّثَنى جابِرُ بنُ يَزيدٍ قالَ : حَدَّثَنى تَميمُ بنُ حِذيَمٍ النّاجِىُّ قالَ : قَدِمَ عَلَينَا الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ عليه السلام وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ يَستَنفِرانِ النّاسَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام ومَعَهُما كَتابُهُ ، فَلَمّا فَرَغا مِن قِراءَهِ كِتابِهِ قامَ الحَسَنُ وهُوَ فَتىً حَدَثٌ وَاللّهِ إنّى لاُرثى لَهُ مِن حَداثَهِ سِنِّهِ وصُعوبَهِ مَقامِهِ فَرَماهُ النّاسُ بِأبصارِهِم وهُم يَقولونَ : اللّهُمَّ سَدِّد مَنطِقَ ابنِ بِنتِ نَبِيِّنا ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلى عَمودٍ يُتَساَنَدُ إلَيهِ وكانَ عَليلاً مِن شَكوى بِهِ فَقالَ :

الحَمدُ للّهِ العَزيزِ الجَبّارِ ، الواحِدِ القَهّارِ ، الكَبيرِ المُتَعالِ «سَوَآءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَن جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِالَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ » (4) أحمَدُهُ عَلى حُسنِ البَلاءِ ، وتَظاهُرِ النَّعماءِ ، وعَلى ما أحبَبناَ وكَرِهنا مِن شِدَّهٍ ورَخاءٍ ، وأشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ

ورَسولَهُ ، اِمتَنَّ عَلَينا بِنُبُوَّتِهِ ، وَاختَصَّهُ بِرِسالَتِهِ وأنزَلَ عَلَيهِ وَحيَهُ ، وَاصطَفاهُ عَلى جَميعِ خَلقِهِ ، وأرسَلَهُ إلَى الإِنسِ وَالجِنِّ حينَ عُبِدَتِ الأَوثانُ ، وأُطيعَ الشَّيطانُ ، وجُحِدَ الرَّحمنُ ، فَصَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وعَلى آلِهِ ، وجَزاهُ أفضَلَ ما جَزَى المُسلِمينَ .

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنّى لا أقولُ لَكُم إلّا ما تَعرِفونَ ؛ إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عَلىَّ بنَ أبى طالِبٍ أرشَدَ اللّهُ أمرَهُ ، وأعَزَّ نَصرَهُ ، بَعَثَنى إلَيكُم يَدعوكُم إلَى الصَّوابِ ، وإلَى العَمَلِ بِالكِتابِ ، وَالجِهادِ فى سَبيلِ اللّهِ ، وإن كانَ فى عاجِلِ ذلِكَ ما تَكرَهونَ ؛ فَإِنَّ فى آجِلِهِ ما تُحِبّونَ إن شاءَ اللّهُ ، ولَقَد عَلِمتُم أنَّ عَلِيّا صَلّى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَحدَهُ ، وأنَّهُ يَومَ صَدَّقَ بِهِ لَفى عاشِرَةٍ مِن سِنِّهِ ، ثُمَّ شَهِدَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَميعَ مشَاهِدِهِ ، وكانَ مِن اجتِهادِهِ فى مَرضاهِ اللّهِ وطاعَةِ رَسولِهِ وآثارِهِ الحَسَنَةِ فِى الإِسلامِ ما قَد بَلَغَكُم ، ولَم يَزَل رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله راضِيا عَنهُ حَتّى غَمَّضَهُ بِيَدِهِ ، وغَسَّلَهُ وحدَهُ ، وَالمَلائِكَةُ أعوانُهُ ، وَالفَضلُ ابنُ عَمِّهِ يَنقُلُ إلَيهِ الماءَ ، ثُمَّ أدخَلَهُ حُفرَتَهُ ، وأوصاهُ بِقَضاءِ دَينِهِ وعِداتِهِ وغَيرِ ذلِكَ مِن اُمورِهِ ، كُلُّ ذلِكَ مِن مَنِّ اللّهِ عَلَيهِ ، ثُمَّ وَاللّهِ ما دَعا إلى نَفسِهِ ، ولَقَد تَداكَّ النّاسُ عَلَيهِ تَداكَّ الإِبِلِ الهيمِ عِندَ وُرودِها ، فَبايَعوهُ طائِعينَ ، ثُمَّ نَكَثَ مِنهُم ناكِثونَ بِلا حَدَثٍ أحدَثَهُ ، ولا خِلافٍ أتاهُ ، حَسَدا لَهُ وبَغيا عَلَيهِ .

فَعَلَيكُم عِبادَ اللّهِ بِتَقوىَ اللّهِ وطاعَتِهِ ، وَالجِدِّ وَالصَّبرِ وَالاِستِعانَةِ بِاللّهِ ، وَالخُفوفِ إلى ما دَعاكُم إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ ، عَصَمَنَا اللّهُ وإيّاكُم بِما عَصَمَ بِهِ أولِياءَهُ وأهلَ طاعَتِهِ ، وألهَمَنا وإيّاكُم تَقواهُ ، وأعانَنا وإيّاكُم عَلى جِهادِ أعدائِهِ ، وأستَغفِرُ اللّهَ العَظيمَ لى ولَكُم . ثُمَّ مَضى إلَى الرُّحبَةِ (5) فَهَيَّأَ مَنزِلاً لِأَبيهِ أميرِ المُؤمِنينَ .

قالَ جابِرٌ : فَقُلتُ لِتَميمٍ : كَيفَ أطاقَ هذَا الغُلامُ ما قَد قَصَصتَهُ مِن كَلامِهِ ؟ فَقالَ : ولَما سَقَطَ عَنّى مِن قَولِهِ أكثَرُ ، ولَقَد حَفِظتُ بَعضَ ما سَمِعتُ .

قالَ أبو مِخنَفٍ : ولَمّا فَرَغَ الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ عليه السلام مِن خُطبَتِهِ ، قامَ بَعدَهُ عَمّارٌ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلى رَسولِهِ ، ثُمَّ قالَ :

أيُّهَا النّاسُ ! أخو نَبِيِّكُم وابنُ عَمِّهِ يَستَنفِرُكُم لِنَصرِ دينِ اللّهِ ، وقَد بَلاكُمُ اللّهُ بِحَقِّ دينِكُم وحُرمَةِ اُمِّكُم ، فَحَقُّ دينِكُم أوجَبُ وحُرمَتُهُ أعظَمُ .

أيُّهَا النّاسُ ! عَلَيكُم بِإِمامٍ لا يُؤَدَّبُ ، وفَقيهٍ لا يُعَلَّمُ ، وصاحِبِ بَأسٍ لا يَنكُلُ ، وذى سابِقَةٍ فِى الإِسلامِ لَيسَت لِأَحَدٍ ، وإنَّكُم لَو قَد حَضَرتُموهُ بَيَّنَ لَكُم أمرَكُم إن شاءَ اللّهُ . (6) .

1- .ذُوقار : موضع بين الكوفه وواسط ، وهو إلى الكوفه أقرب ، فيه كان «يوم ذى قار» بين الفرس والعرب (تقويم البلدان : ص 292) .
2- .الاحتباء : هو أن يضمّ الإنسان رجليه إلى بطنه بثوب يجمعهما به مع ظهره ، ويشدّه عليها (النهايه : ج 1 ص 335 «حبا») .
3- .فى المصدر: «روايه»، والصواب ماأثبتناه كما فى بحار الأنوار.
4- .الرعد : 10 .
5- .الرُّحْبَه : محلّه بالكوفه (مجمع البحرين : ج 2 ص 684 «رحب») .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 11 وراجع الإمامه والسياسه : ج 1 ص 86 و 87 وبحار الأنوار : ج 32 ص 88 .

6049.عنه صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مِخْنَف، از موسی بن عبد الرحمان بن ابی لیلی ، از پدرش : به همراه حسن علیه السلام و عمّار بن یاسر،از ذو قار آمدیم تا به قادسیه رسیدیم. حسن علیه السلام و عمّار ، اُتراق کردند و ما هم به همراه آنان اتراق کردیم. عمّار، حمایل شمشیرش را محکم به خود بست و آن گاه ، شروع به پرسش از مردم درباره کوفیان و وضعیتشان کرد و شنیدم که می گفت: در دلم خواسته ای مهم تر از این نیست که عثمان را از قبر ، بیرون آوریم و او را با آتش بسوزانیم.

[راوی می گوید:] چون حسن علیه السلام و عمّارْ وارد کوفه شدند، مردم ، نزد آنان گِرد آمدند. پس حسن علیه السلام به پا خاست و مردم را به بسیج شدن فرا خواند و خدا را سپاس گفت و بر پیامبرش درود فرستاد. سپس فرمود:

«ای مردم! ما نزد شما آمده ایم تا شما را به خداوند و کتابش و سنّت پیامبرش ، و به سوی دین شناس ترینِ مسلمانان و عادل ترین کسی که عادلش می شمرید و برترین کسی که بافضیلتش می دانید و باوفاترین کسی که با او بیعت می کنید ، فرا خوانیم؛ کسی که قرآن، او را سرزنش نکرده و در سنّت ، جاهل به شمار نیامده است و هیچ سابقه نیکی را از کف نداده است .

به سوی کسی فرا می خوانیم که خداوند، او را از دو راه به پیامبر خود نزدیک ساخت: نزدیکی در دین و نزدیکی در خویشاوندی؛ به سوی کسی که از همه مردم در هر کرامتی پیشی گرفت؛ پیشی گرفت؛ به سوی کسی که خداوند با یاری رساندن او پیامبرش را از یاری دیگران بی نیاز کرد، در حالی که مردمْ او را یاری نکردند ؛ به او (پیامبر صلی الله علیه و آله) نزدیک شد، در حالی که مردم از او دوری می جُستند، و با او نماز گزارْد، در حالی که مردمْ مشرک بودند ؛ همراه او پیکار کرد، در حالی که مردمْ فرار می کردند و با او به میدان آمد ، در حالی که مردم از ترس، پیش نمی رفتند؛ کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد، در حالی که مردمْ او را تکذیب می کردند؛ به سوی کسی که در هیچ جنگی مغلوب نشد و در پیشی گرفتن در اسلام، همتایی ندارد.

[اینک] او از شما کمک می خواهد و شما را به سوی حق ، دعوت می کند و شما را فرمان می دهد که به سویش حرکت کنید و یاری اش دهید و او را بر قومی که بیعتش را شکستند، یاران شایسته او را کشتند و فرماندارانش را مُثله کردند و بیت المال او را غارت نمودند ، یاری دهید. پس به سوی او حرکت کنید. خدایتان رحمت کند ! پس امر به معروف و نهی از منکر کنید و [برای فردای خود] چیزی را آماده کنید که صالحان آماده می کنند» .

[ابو مِخْنَف می گوید:] جابر بن یزید برایم روایت کرد و گفت : تمیم بن حذیم ناجی برایم روایت کرد و گفت : حسن بن علی علیه السلام و عمّار بن یاسر ، نزد ما آمدند تا از مردم بخواهند که به سوی علی علیه السلام بسیج شوند و نامه او با آنان بود. وقتی از خواندن نامه او فارغ شدند، حسن علیه السلام از جای برخاست. او جوانی نورس بود و به خدا سوگند، به جهت کمی سن و دشواری موقعیتش بر او نگران بودم.

مردم بدو خیره شده بودند و می گفتند: بارخدایا ! سخن پسر دختر پیامبر ما را استوار گردان.

حسن علیه السلام دستش را برعصایی که بر آن تکیه می کرد ، گذاشت (به خاطر بیماری ای که داشت، ناتوان شده بود) و فرمود:

«سپاسْ از آنِ خداوندِ عزّتمند و جبّار است. او یگانه قهّار و بزرگِ متعال است . «برای او یکسان است: کسی از شما که سخن خود را نهان کند و کسی که آن را فاش سازد و کسی که خویشتن را به شبْ پنهان دارد و در روز، آشکارا حرکت کند» . سپاس می گویم او را بر زیبایی آزمایش و بلا و پشت هم درآمدن نعمت ها و برآنچه ما دوست می داریم و یا ناخوش می انگاریم،از سختی و آسانی، و گواهی می دهم که خدایی جز او نیست؛یگانه است و شریکی برای او نیست.

و [شهادت می دهم بر] این که محمّد، بنده و فرستاده اوست. بر ما با پیامبری او منّت نهاد و او را به رسالت خویش، ویژه ساخت و وحی اش را بر او فرو فرستاد و او را از میان تمامی آفریدگانش برگزید و در هنگام بت پرستی و فرمانبرداری از شیطان و انکار خداوندِ بخشاینده، او را به سوی اِنس و جِن فرستاد. پس درود خدا بر او و خاندانش باد، و خداوند، او را از بهترین پاداشی که به مسلمانان عطا می فرماید، پاداش دهد !

پس از حمد و سپاس خداوند؛ من سخنی جز آنچه خودتان می دانید، نمی گویم. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب که خداوند ، کارش را سامان بخشد و پیروزی اش را قوی دارد! مرا به سوی شما فرستاد. او شما را به درستی و عمل به قرآن و جهاد در راه خدا فرا می خوانَد. اگر چه دنیای این کار ، چیزی است که خوش نمی دارید، ولی آخرت آن به گونه ای است که می پسندید اگر خدا خواهد .

شما نیک می دانید که علی با پیامبر خدا، به تنهایی نماز گزارد و آن روز که او را تصدیق کرد، در سال دهم عمرش بود. پس از آن با پیامبر خدا در تمامی جنگ ها حضور داشت و از تلاش او در راه رضایت خداوند و پیروی پیامبر خدا و آثار نیک او در اسلام، آنچه بوده، خبرش به شما رسیده است. همیشه پیامبر خدا از او خشنود بود تا [به هنگام مرگ]با دستان خود، چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله را فروبست و او را به تنهایی غسل داد و فرشتگان ، کمک کارش بودند و فضل، پسر عمویش، آب می آورد.

او بود که پیامبر خدا را در قبر نهاد. پیامبر خدا به وی گزاردنِ بدهکاری ها و به جایْ آوردنِ وعده ها و سایر کارهایش را سفارش نمود. تمامی اینها، منّت خداوند بر علی است.

به خدا سوگند، از آن پس، علی [کسی را] به [اطاعت از] خود ، دعوت نکرد تا این که مردم، چونان شتران تشنه به هنگام رسیدن به آبگاه ، بر او هجوم آوردند و از روی میل ، با او بیعت کردند. پس از آن، گروهی از روی حسادت و ستمگری بر او بیعت شکستند ، بدون آن که او کاری کرده باشد یا خلافی از او سر زده باشد.

بر شما باد بندگان خدا! پروای الهی و پیروی از او و تلاش و شکیبایی و یاری جستن از او ، و حرکت به سوی آنچه امیر مؤمنان، شما را بدان فرا می خوانَد. خداوند، ما و شما را بدانچه دوستان و مُطیعان خویش را بِدان مصون داشته، مصون دارد و بر ما و شما پروای خود را الهام کند، و ما و شما را بر پیکار با دشمنانش یاری رسانَد. از خداوند بزرگ برای خود و شما طلب آمرزش می کنم».

سپس به منطقه رُحْبَه (1) رفت و خانه ای برای پدرش امیر مؤمنان آماده ساخت.

جابر می گوید: به تمیم [که این سخنان حسن بن علی علیهماالسلام را برایم روایت کرد]گفتم: چگونه این جوان توانست سخنانی را که نقل

کردی، بر زبان آورد؟

تمیم گفت : آنچه از سخنانش که از یاد من رفته است ، بیشتر بود. من تنها برخی از آنچه را شنیدم، از حفظ دارم.

[ابو مخنف می گوید:] وقتی حسن بن علی علیهماالسلام از سخنرانی اش فارغ گردید، عمّار ، به پا خاست و خدا را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبرش درود فرستاد. سپس گفت: ای مردم! برادرِ پیامبرتان و پسر عموی او از شما برای یاری دین خدا درخواست حرکت کرده است و خداوند، شما را با حقّانیت دینتان و احترام مادرتان (عایشه) آزموده است. حقوق دین، واجب تر و احترامش بیشتر است.

ای مردم! دنباله روِ پیشوایی باشید که [نیازی به]تأدیب ندارد و دین شناسی است که اَو را [نیازی به] تعلیم نیست و توانمندی است که سستی و شکست ندارد و دارای سابقه ای در اسلام است که کسی جز او آن را ندارد؛ و به راستی اگر شما نزد او حاضر شوید، حقیقتِ کارتان را بر شما روشن می سازد اگر خدا خواهد . .

1- .روستایی در جنوبِ شرق کوفه ، در یک منزلیِ آن ، نزدیک قادسیه ، در سمت چپ راه حج گزارانی که به مکّه می روند (معجم البلدان : ج 3 ص 33) .

ص: 46

. .

ص: 47

. .

ص: 48

. .

ص: 49

. .

5 / 4مَوقِفُ أبى موسى مِن مَندوبِي الإمامِ6046.إرشاد القلوب :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :خَرَجَ أبو موسى فَلَقِىَ الحَسَنَ ، فَضَمَّهُ إلَيهِ وأقبَلَ عَلى عَمّارٍ ، فَقالَ : يا أبَا اليَقظانِ أ عَدَوتَ فيمَن عَدا عَلى أميرِ المُؤمِنينَ ؛ فَأحلَلتَ نَفسَکَ مَعَ الفُجّارِ ! فَقالَ : لَم أفعَل، ولِمَ تَسوؤُنى (1) ؟ وقَطَعَ عَلَيهِمَا الحَسَنُ فَأقبَلَ عَلى أبى موسى فَقالَ : يا أبا موسى ! لِمَ تُثَبِّطُ النّاسَ عَنّا ؟ فَوَاللّهِ ما أرَدنا إلّا الإصلاحَ ، ولا مِثلُ أميرِ المُؤمِنينَ يُخافُ عَلى شَىءٍ ، فَقالَ : صَدَقتَ بِأبى أنتَ وأُمّى ، ولكِنَّ المُستَشارَ مُؤتَمَنٌ ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إنَّها سَتكونُ فِتنَهٌ ؛ القاعِدُ فيها خَيرٌ مِنَ القائِمِ ، وَالقائِمُ خَيرٌ مِنَ الماشى ، وَالماشى خَيرٌ مِنَ الرّاكِبِ ، قَد جَعَلَنَا اللّهُ عَزَّوجَلَّ إخوانا ، وحَرَّمَ عَلَينا أموالَنا ودِماءَنا وقالَ : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُواْ أَمْوَ لَكُم بَيْنَكُم بِالْبَطِلِ . . . وَلَا تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» ، (2) وقالَ عَزَّوجَلَّ : «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ» (3) .

فَغَضِبَ عَمّارٌ وساءَهُ وقامَ وقالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ! إنَّما قالَ لَهُ خاصَّةً : «أنتَ فيها قاعِدا خَيرٌ مِنکَ قائِما» .. .

وقامَ أبو موسى فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! أطيعونى تَكونوا جُرثومَةً (4) مِن جَراثيمِ العَرَبِ ؛ يَأوى إلَيكُمُ المَظلومُ ، ويَأمَنُ فيكُمُ الخائِفُ ، إنّا أصحابَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أعلَمُ بِما سَمِعنا ، إنَّ الفِتنَهَ إذا أقبَلَت شَبَّهَت ، وإذا أدبَرَت بَيَّنَت ، وإنَّ هذِهِ الفِتنَهَ باقِرَهٌ كَداءِ البَطنِ ، تَجرى بِهَا الشَّمالُ وَالجَنوبُ، وَالصَّبا وَالدَّبورُ ، فَتَسكُنُ أحياناً فَلا يُدرى مِن أينَ تُؤتى ، تَذَرُ الحَليمَ كَابنِ أمسِ ، شيموا سُيوفَكُم ، وقَصِّدوا رِماحَكُم ، وأرسِلوا سِهامَكُم ، وَاقطَعوا أوتارَكُم ، وَالزَموا بُيوتَكُم ، خَلّوا قُرَيشا إذا أبَوا إلّا الخُروجَ مِن دارِ الهِجرَهِ وفِراقَ أهلِ العِلمِ بِالإمرَهِ تَرتُق فَتقَها ، وتَشعَب صَدعَها ؛ فَإن فَعَلَت فَلِأنفُسِها سَعَت ، وإن أبَت فَعَلى أنفُسِها مَنَّت ، سَمنَها تُهَريقُ فى أديمِها ، (5) اِستَنصِحونى ولا تَستَغِشّونى ، وأطيعونى يَسلَم لَكُم دينُكُم ودُنياكُم ، ويَشقى بِحَرِّ هذِهِ الفِتنَهِ مَن جَناها .

فَقامَ زَيدٌ فَشالَ يَدَهُ المَقطوعَهَ ، (6) فَقالَ: يا عَبدَاللّهِ بنَ قَيسٍ، رُدَّ الفُراتَ عَن دِراجِهِ ، (7) أُردُدهُ مِن حَيثُ يَجىءُ حَتّى يَعودَ كَما بَدَأ ، فَإن قَدَرتَ عَلى ذلِکَ فَسَتَقدِرُ عَلى ما تُريدُ ، فَدَع عَنکَ ما لَستَ مُدرِكَهُ . ثُمَّ قَرَأ : «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُواْ» (8) إلى آخِرِ الآيَتَينِ سيروا إلى أميرِ المُؤمِنينَ وسَيِّدِ المُسلِمينَ ، وَانفِروا إلَيهِ أجمَعينَ؛ تُصيبُوا الحَقَّ .

فَقامَ القَعقاعُ بنُ عَمرٍو فَقالَ : إنّى لَكُم ناصِحٌ ، وعَلَيكُم شَفيقٌ ، اَحِبُّ أن تَرشُدوا ، ولَأقولَنَّ لَكُم قَولاً هُوَ الحَقُّ ؛ أمّا ما قالَ الأَميرُ فَهُوَ الأَمرُ لَو أَنَّ إلَيهِ سَبيلاً ، وأمّا ما قالَ زَيدٌ فَزَيدٌ فِى الأَمرِ فَلا تَستَنصِحوهُ ؛ فَإِنَّهُ لا يُنتَزَعُ أحدٌ مِنَ الفِتنَهِ طَعَنَ فيها وَجَرى إلَيها . وَالقَولُ الَّذى هُوَ القَولُ: إنَّهُ لابُدَّ مِن إمارَهٍ تُنَظِّمُ النّاسَ ، وتَزَعُ الظّالِمَ ، وتُعِزُّ المَظلومَ ، وهذا عَلِىٌّ يَلى بِما وَلِىَ ، وقَد أنصَفَ فِى الدُّعاءِ ، وإنَّما يَدعو إلَى الإِصلاحِ ، فَانفِروا وكونوا مِن هذَا الأَمرِ بِمَرأى ومَسمَعٍ .

وقالَ سَيحانُ : أيُّها النّاسُ ! إنَّهُ لابُدَّ لِهذَا الأَمرِ وهؤُلاءِ النّاسِ مِن والٍ ؛ يَدفَعُ الظّالِمَ ، ويُعِزُّ المَظلومَ ، ويَجمَعُ النّاسَ ، وهذا واليكُم يَدعوكُم لِيُنظَرَ فيما بَينَهُ وبَينَ صاحِبَيهِ ، وهُوَ المَأمونُ عَلَى الاُمَّهِ ، الفَقيهُ فِى الدّينِ ؛ فَمَن نَهَضَ إلَيهِ فَإِنّا سائِرونَ مَعَهُ . (9) .

1- .هكذا فى المصدر، وفى الكامل: «ولَم يَسُؤنى»، والظاهر أنّه الصواب.
2- .النساء : 29 .
3- .النساء : 93 .
4- .الجُرثومه: الأصل (النهايه: ج 1 ص 254 «جرثم»).
5- .قال الميدانى : سمنكُم هُريق فى أديمكم : يُضرب للرجل ينفق ماله على نفسه ثمّ يريد أن يمتنّ به (مجمع الأمثال : ج 2 ص 112 الرقم 1799) . والأديم هنا هو طعامهم المأدوم .
6- .قُطعت فى معركه اليرموک.
7- .قال الميدانى : «مَن يردّ الفراتَ عن دِراجه» هو جمع دَرَج ؛ أى وجْهه الذى توجّه له . يعنى أنّ الأمر خرج من يده وأنّ الناس عزموا على الخروج من الكوفه ، فهو لا يقدر أن يردّهم من فورهم هذا (مجمع الأمثال : ج 3 ص 336 الرقم 4094) .
8- .العنكبوت : 1 و 2 .
9- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 482 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 327 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 236 كلاهما نحوه .

5 / 4 موضع ابو موسی در برابر فرستادگان امام علی

5 / 4موضع ابو موسی در برابر فرستادگان امام علی6043.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : ابو موسی بیرون آمد و حسن علیه السلام را ملاقات کرد و او را در آغوش کشید و رو به سوی عمّار کرد و گفت: ای ابو یقظان! تو هم به همراه دشمنان با امیرمؤمنان دشمنی می کنی؟ پس خودت را در جرگه فاجران قرار داده ای.

عمّار گفت: چنین نکردم و چرا نسبت به من بدگویی می کنی؟

حسن علیه السلام سخن آن دو را بُرید و روبه سوی ابو موسی نمود و فرمود: «ای ابو موسی! چرا مردم را از ما می رانی؟ به خدا سوگند، نه ما جز اصلاح، قصد دیگری داریم و نه از کسی مانند امیر مؤمنان بر چیزی باید هراس داشت».

ابو موسی گفت: راست می گویی پدر و مادرم فدایت! ؛ ولیکن مشاور، امین است. از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «فتنه ای رُخ خواهد داد که در آن زمان، آن کس که بنشیند، بهتر است از کسی که برخیزد، و آن که برخیزد، بهتر است از کسی که پیاده به راه افتد، و پیاده، بهتر است از سواره». خداوند عز و جل ما را برادر قرار داد و مال و خونمان را بر یکدیگر حرام گردانید و فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید ! اموال همدیگر را به ناروا مخورید... و همدیگر را مکُشید؛ زیرا خدا همواره با شما مهربان است» و خداوند عز و جل فرموده است: «و هر کس مؤمنی را عمداً بکشد ، کیفرش دوزخ است» .

عمّار ، خشمگین شد و این سخن، او را بد آمد و به پا خاست و گفت: ای مردم! همانا پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به ابو موسی فرمود: «تو در آن [فتنه] بنشینی، بهتر است از این که برخیزی»...

ابو موسی برخاست و گفت: ای مردم! مرا اطاعت کنید تا بنیادی از بنیادهای عرب باشید که گرفتار به شما پناه آورَد و هراسناک، در میان شما امنیت یابد. به راستی که ما یاران محمّد صلی الله علیه و آله به آنچه [از او] شنیدیم، داناتریم. فتنه وقتی رو آورَد، مشتبه باشد و وقتی رخت بر

بندد، آشکار گردد و به راستی که این فتنه، چونان دردی که شکم را می دَرَد ، رشته اتّحاد مسلمانان را خواهد درید ، با باد شمال و جنوب و صبا و مغرب از چهار سو خواهد وزید و زمانی آرام شود که کس نداند از کجا آمده است و خردمند را چون ابلهان ، سرگردان کند.

شمشیرهایتان را در نیام کنید، نیزه هاتان را کوتاه کنید ، تیرهایتان را بگذارید و زه های کمان هایتان را پاره کنید و در خانه هایتان بنشینید. قریش را واگذارید اگر اصرار دارند از دارالهجره (مدینه) بیرون آیند و از آگاهان به خلافتْ دوری گزینند تا شکافشان را به هم آورند و کمبودهای خود را پُر کنند. اگر کاری کنند، به سود خویش کوشیده اند و اگر کاری نکنند، برای خود ، بلیّه آورده اند. روغنشان را در مَشک خودشان می ریزند. (1) از من خیرخواهی جویید ، نه دغلکاری. مرا اطاعت کنید تا دین و دنیاتان به سلامت باشد. هرکه این فتنه را پدید آورَد، به آتش آن بسوزد.

زید برخاست و دست بریده خود را بلند کرد (2) و گفت:

ای عبد اللّه بن قیس (ابو موسی) ! فرات را از راه خود بازگردان. (3) از جایی که می آید، بَرَش گردان تا همان طور که آمده است ، بازگردد ! اگر این کار را بتوانی انجام دهی ، خواسته ات را هم می توانی انجام دهی. از کاری که توانش را نداری، دست بردار.

زید ، سپس خواند: «الف ، لام ، میم . آیا مردم پنداشتند که تا گفتند: ایمان آوردیم ، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟» .به سوی امیر مؤمنان و سرور مسلمانان حرکت کنید و همگی به سوی او بسیج شوید تا حق را دریابید.

قعقاع بن عمرو ، برخاست و گفت: به راستی که من، خیرخواه و دلسوز شمایم. دوست می دارم که راه صواب پویید و سخنی با شما می گویم که سخن حقّی است. آنچه امیر (ابو موسی) می گوید، همان [صحیح ترین کار] است ، اگر شُدنی باشد. امّا آنچه زید می گوید ، [باید دانست که]زید، خود از حکومتیان است. از او خیرخواهی مجویید؛ زیرا کسی که در فتنه بوده و به سویش حرکت کرده، خود را از آن باز نمی دارد.

سخن درست، آن است که ناچار، زمامداری باید که امور مردم را سامان دهد و ستمگر را باز دارد و ستمدیده را عزیز گردانَد. اینک علی،اموری را که برعهده گرفته، اداره می کند و منصفانه دعوت می کند و به اصلاحْ فرا می خواند. پس بسیج شوید و در صحنه حضور داشته باشید.

سیحان گفت: ای مردم! حکومت و مردم، زمامدار می خواهند تا ستمگر را برانَد و ستمدیده را عزّت بخشد و مردم را گِرد آورَد و اینک، این زمامدار شماست که شما را فرا می خواند تا در کار او و دو رقیبش [طلحه و زبیر] بنگرید. وی امین امّت و فقیه در دین است. هرکه می خواهد به سویش بیاید که ما به سوی وی روانیم.

.

1- .میدانی می گوید : این ، ضرب المثل است برای کسی که ثروتش را برای خودش مصرف می کند و می خواهد بدان وسیله منّت گذارد (مجمع الأمثال : ج 2 ص 112 ش1799) .
2- .دست او در نبرد «یَرموک» قطع شده بود .
3- .میدانی در توضیح جمله «من یرد الفرات عن دراجه» که در متن عربی آمده می گوید : دِراج ، جمع دَرَج به معنای صورت است؛ یعنی کار از دستش خارج شد و مردم تصمیم گرفتند از کوفه خارج شوند و او دیگر نمی توانست آنها را به سرعتْ بیرون بَرَد (مجمع الأمثال : ج 3 ص 336 ش4094) .

ص: 52

. .

ص: 53

. .

6042.امام صادق علیه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبی مِخنَف :لَمّا سَمِعَ أبو موسی خُطبَةَ الحَسَنِ وعَمّارٍ قامَ فَصَعِدَ المِنبَرَ ، وقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذی أکرَمَنا بِمُحَمَّدٍ ؛ فَجَمَعَنا بَعدَ الفُرقَهِ ، وجَعَلَنا إخوانا مُتَحابّینَ بَعدَ العَداوَهِ ، وحَرَّمَ عَلَینا دِماءَنا وأموالَنا ، قالَ اللّهُ سُبحانَهُ : «وَلَا تَأْكُلُواْ أَمْوَ لَكُم بَيْنَكُم بِالْبَطِلِ» ، (1) وقالَ تَعالی : «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَلِدًا فِيهَا» ، (2) فَاتَّقُوا اللّهَ عِبادَ اللّهِ ، وضَعوا أسلِحَتَکُم وکُفّوا عَن قِتالِ إخوانِکُم .

أمّا بَعدُ ؛ یا أهلَ الکوفَهِ ! إن تُطیعُوا اللّهَ بادِیا ، وتُطیعونی ثانِیا تَکونوا جُرثومَهً مِن جَراثیمِ العَرَبِ ، یَأوی إلَیکُمُ المُضطَرُّ ، ویَأمَنُ فیکُمُ الخائِفُ ، إنَّ عَلِیّا إنَّما یَستَنفِرُکُم لِجِهادِ اُمِّکُم عائِشَهَ وطَلحَهَ وَالزُّبَیرِ حَوارِیِّ رَسولِ اللّهِ ومَن مَعَهُم مِنَ المُسلِمینَ ، وأنَا أعلَمُ بِهذِهِ الفِتَنِ ؛ إنَّها إذا أقبَلَت شَبَّهَت ، وإذا أدبَرَت أسفَرَت . إنّی أخافُ عَلَیکُم أن یَلتَقِیَ غارانِ مِنکُم فَیَقتَتِلا ، ثُمَّ یُترَکا کَالأحلاسِ (3) المُلقاهِ بِنَجوَهٍ (4) مِنَ الأرضِ ، ثُمَّ یَبقی رِجرِجَهٌ (5) مِنَ النّاسِ لا یَأمُرونَ بِالمَعروفِ ولا یَنهَون عَن مُنکَرٍ ، إنَّها قَد جاءَتکُم فِتنَهٌ کافِرَهٌ لا یُدری مِن أینَ تُؤتی ! تَترُکُ الحَلیمَ حَیرانَ ! کَأنّی أسمَعُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِالأمسِ یَذکُرُ الفِتَنَ فَیَقولُ : «أنتَ فیها نائِما خَیرٌ مِنکَ قاعِداً ، وأنتَ فیها جالِسا خَیرٌ مِنکَ قائِما ، وأنتَ فیها قائِما خَیرٌ مِنکَ ساعِیا» . فَثَلِّموا سُیوفَکُم ، وقَصِّفوا رِماحَکُم ، وَأنصِلوا سِهامَکُم ، وقَطِّعوا أوتارَکُم ، وخَلّوا قُرَیشا تَرتُقِ فَتقَها وتَرأَب صَدعَها ؛ فَإن فَعَلَت فَلِأنفُسِها ما فَعَلَت ، وإن أبَت فَعَلی أنفُسِها ما جَنَت ، سَمنُها فی أدیمِها ، اِستَنصِحونی ولا تَستَغِشّونی ، وأطیعونی ولا تَعصونی ، یَتَبَیَّن لَکُم رُشدُکُم ، ویَصلی هذِهِ الفِتنَهَ مَن جَناها .

فَقامَ إلَیهِ عَمّارُ بنُ یاسِرٍ ، فَقالَ : أنتَ سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ ذلِکَ ؟ قالَ : نَعَم ، هذِهِ یَدی بِما قُلتُ ، فَقالَ : إن کُنتَ صادِقا فَإنَّما عَناکَ بِذلِکَ وَحدَکَ ، واتَّخَذَ عَلَیکَ الحُجَّهَ ، فَالزَمَ بَیتَکَ ولا تَدخُلَنَّ فِی الفِتنَهِ ، أما إنّی أشهَدُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أمَرَ عَلِیّا بِقِتالِ النّاکِثینَ ، وسَمّی لَهُ فیهِم مَن سَمّی ، وأمَرَهُ بِقِتالِ القاسِطینَ ، وإن شِئتَ لَاُقیمَنَّ لَکَ شُهودا یَشهَدونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله إنَّما نَهاکَ وَحدَکَ ، وحَذَّرَکَ مِنَ الدُّخولِ فِی الفِتنَهِ . ثُمَّ قالَ لَهُ : أعطِنی یَدَکَ عَلی ما سَمِعتَ ، فَمَدَّ إلَیهِ یَدَهُ ، فَقالَ لَهُ عَمّارٌ : غَلَبَ اللّهُ مَن غالَبَهُ وجاهَدَهُ . ثُمَّ جَذَبَهُ فَنَزَلَ عَنِ المِنبَرِ . (6) .

1- .البقره : 188 .
2- .النساء : 93 .
3- .الأحلاس : جمع حِلْس ؛ وهو الكساء الذى يلى ظهر البعير تحت القَتَب (النهايه : ج 1 ص 423 «حلس») .
4- .النجوه : ما ارتفع من الأرض (النهايه : ج 5 ص 26 «نجا») .
5- .الرِّجْرِجه فى الأصل : بقيّه الماء الكَدِره فى الحوض المختلطه بالطين ، فلا ينتفع بها . والمراد هنا : رُذاله الناس ورَعاعَهم الذين لاعقول لهم (وأُنظر النهايه : ج 2 ص 198 «رجرج») .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 14 ؛ الدرجات الرفيعه : ص 265 وراجع الأخبار الطوال : ص 145 والجمل : ص 247 .

6045.بحار الأنوار :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مخنف : وقتی ابو موسی، سخنرانی حسن علیه السلام و عمّار را شنید، به پا خاست و بر منبر رفت و گفت: سپاسْ از آنِ خدایی است که ما را به واسطه محمّد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و پس از جدایی، ما را جمع کرد و پس از دشمنی، ما را برادر و دوستدار یکدیگر قرار داد و بر ما خون و ثروت یکدیگر را حرام گردانید. خداوند سبحان فرمود: «و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید» و فرمود: «و هر کسی عمداً مؤمنی را بکشد ، کیفرش دوزخ است که در آن ، ماندگار خواهد بود» . پس ای بندگان خدا ! از خداوند ، پروا کنید ، سلاحتان را بر زمین گذارید و از کشتن برادرانتان خودداری ورزید .

امّا بعد؛ ای کوفیان ! اگر نخستْ خداوند را اطاعت کنید و در مرتبه دوم، مرا اطاعت کنید، از بنیادهای عرب خواهید بود که گرفتار به شما پناه آورَد و هراسناک، در میان شما امنیت یابد. به راستی که علی، شما را برای جنگ با مادرتان عایشه و طلحه و زبیر، دو حواری پیامبر خدا و مسلمانانِ همراهشان بسیج می کند و من ، این فتنه ها را بهتر می شناسم.

فتنه ها وقتی روی می آورند، مُشتَبَه (ناشناخته) هستند و وقتی روی می گردانند، آشکار می گردند . همانا می ترسم بر شما که دو گروه غافل از شما با یکدیگر رو در رو شوند و یکدیگر را بکشند و آن گاه مانند پلاسی افتاده بر زمینِ بلند، رها شوند. سپس اراذل ومردمان پست ، باقی مانند که نه امر به معروف می کنند و نه نهی از منکر .

به راستی که فتنه ای پوشیده بر شما وارد شده که معلوم نیست از کجا آمده است که خردمند را سرگردانْ رها می کند. گویا می شنوم که پیامبر خدا، دیروز از فتنه ها یاد می کرد و می فرمود: «تو در آن خُفته باشی ، بهتر از آن است که نشسته باشی، و نشسته باشی، بهتر از آن است که ایستاده باشی، و تو در آن ایستاده باشی، بهتر از آن است که کوشا باشی».

پس شمشیرها را در نیام کنید و نیزه ها را بشکنید و تیرها را بگذارید و زه ها را پاره کنید و قریش را رها کنید تا پارگی را خود رفو کنند و شکاف را خود پُر کنند. اگر کاری کنند، به سود خویش کرده اند و اگر سر باز زنند، هر ثمری که بدهد، برای خودشان است. روغنشان را در مَشک خودشان می

ریزند. از من خیرخواهی بجویید ، نه دغلکاری. مرا اطاعت کنید و نافرمانی مکنید تا راه سلامت بر شما آشکار گردد، و هرکه آتش فتنه را برافروخته است ، به آن درافتد .

عمّار بن یاسر، به سوی او بلند شد و گفت: تو خود شنیدی که پیامبر خدا چنین فرمود؟

ابو موسی گفت: آری. این دستانم گِرو آنچه گفتم !

عمّار گفت: اگر راست بگویی ، پس تنها تو مقصود پیامبر خدا بوده ای و حجّت را تنها بر تو تمام کرده است. پس در خانه ات بنشین و در فتنه، داخل مشو . امّا من گواهی می دهم که پیامبر خدا، علی را به پیکار با ناکثین فرمان داد و برای او افرادی را نام بُرد، و او را به پیکار با قاسطین فرمان داد. اگر می خواهی، گواهانی بیاورم که گواهی دهند پیامبر خدا تنها تو را [از فتنه]منع کرد و تنها تو را از ورود در فتنه، برحذر داشت.

سپس به وی گفت: دستت را بر آنچه شنیدی، به من ده.

ابو موسی دستش را دراز کرد. عمّار بدو گفت: خداوند، دستی را که با علی پیکار کند و او را انکار نماید، خوار می سازد.

سپس او را کشید و او از منبر به زیر آمد. .

ص: 56

. .

ص: 57

. .

6044.بحار الأنوار عن ابن أبى يعفور :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :قامَ الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ فَقالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ! أجيبوا دَعوَةَ أميرِكُم ، وسيروا إلى إخوانِكُم ؛ فَإنَّهُ سَيوجَدُ لِهذَا الأَمرِ مَن يَنفِرُ إلَيهِ ، وَاللّهِ لَأن يَلِيَهُ أُولُو النُّهى أمثَلُ فِى العاجِلَهِ ، وخَيرٌ فِى العاقِبَهِ ، فَأَجيبوا دَعوَتَنا وأعينونا عَلى مَا ابتُلينا وَابتُليتُم .

فَسامَحَ النّاسُ وأجابوا ورَضوا بِهِ . وأتى قَومٌ مِن طَيِّى ءٍ عَدِيّا فَقالوا : ماذا تَرى وما تَأمُرُ ؟ فَقالَ : نَنتَظِرُ ما يَصنَعُ النّاسُ . فَأُخبِرَ بِقِيامِ الحَسَنِ وكَلامِ مَن تَكَلَّمَ فَقالَ : قَد بايَعنا هذَا الرَّجُلَ ، وقَد دَعانا إلى جَميلٍ ، وإلى هذَا الحَدَثِ العَظيمِ لِنَنظُرَ فيهِ ، ونَحنُ سائِرونَ وناظِرونَ .

وقامَ هِندُ بنُ عَمروٍ فَقالَ : إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ قَد دَعانا ، وأرسَلَ الَينا رُسُلَهُ حَتّى جاءَنَا ابنُهُ ، فَاسمَعوا إلى قَولِهِ ، وَانتَهوا إلى أمرِهِ ، وَانفِروا إلى أميرِكُم ، فَانظُروا مَعَهُ فى هذَا الأَمرِ ، وأعينوهُ بِرَأيِكُم .

وقامَ حُجرُ بنُ عَدِىٍّ فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! أجيبوا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَانفِروا خِفافا وثِقالاً ، مُرّوا؛ أنَا أوَّلُكُم . (1)M2733_T1_File_6525376

5 / 5إشخاصُ الأَشتَرِ لِمُواجَهَهِ فِتنَهِ أبى موسيكان الإمام بحاجه إلى وجود جيش الكوفه إلى جانب سائر الجيش للتصدّى بحزم لحركه الناكثين ، إلّا أنّ تثبيط أبى موسى لأهالى الكوفه حال دون نهوضهم لنصرته . وكان مالک الأشتر قادرا على حلّ هذه العقده ؛ إذ إنّه هو الذى اقترح على أمير المؤمنين عليه السلام إبقاءه فى منصبه على ولايه الكوفه بعد أن كان الإمام قد هَمّ بعزله فيمن عزله من ولاه عثمان . وتصرّح بعض الوثائق التاريخيّه بأنّ الإمام قال له : «أنتَ شَفَعتَ فى أبى موسى أن أُقِرَّهُ عَلَى الكوفَهِ ؛ فَاذهَب فَأَصلِح ما أفسَدتَ» ، (2) بيد أنّ الروايه التى أوردها نصر بن مزاحم تفيد أنّ الأشتر هو الذى عرض على الإمام فكره المسير إلى الكوفه لمعالجه ما أفسده الأشعرى .

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 485 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 328 و 329 نحوه .

2- .شرح نهج البلاغه : ج 41 ص 20 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 482 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 236 كلاهما نحوه .

5 / 5 فرستادن اشتر برای رویارویی با فتنه ابو موسی

6039.امام زین العابدین علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : حسن بن علی علیهماالسلام به پا خاست و گفت:

«ای مردم! دعوت امیرتان علی علیه السلام را پاسخ گویید و به سوی برادرانتان روان گردید که به زودی کسانی برای این کار، پیدا خواهند شد. به خدا سوگند، اگر خردمندانْ بدین کار پردازند، برای دنیایشان شایسته تر و برای آخرتشان بهتر است. پس دعوت ما را بپذیرید و ما را در آزمایشی که دامنگیر ما و شما شده، کمک کنید».

مردم پذیرفتند و دعوتش را اجابت کردند و به آن رضایت دادند . گروهی از قبیله طَی، نزد عَدی [بن حاتم]رفتند و گفتند: چه نظری داری و چه دستور می دهی؟

گفت: ببینیم مردمْ چه کار می کنند.

چون خبر سخنان حسن علیه السلام و دیگران به وی داده شد، گفت: ما با این مرد (علی علیه السلام) بیعت کرده ایم و اکنون ما را به سوی کاری شایسته فرا خوانده است و به این که در این کار بزرگ بنگریم. ما حرکت می کنیم و می نگریم.

هند بن عمر به پا خاست و گفت: به راستی که امیر مؤمنان، ما را فرا خوانده است و نمایندگانش را نزد ما فرستاده و فرزندش نزد ما آمده است. پس سخنش را بشنوید و فرمانش را به کار بندید و به سوی امیرتان روید و با او در این کار بنگرید و با نظر خویش، او را یاری رسانید.

سپس حُجر بن عَدی به پا خاست و گفت: ای مردم! امیر مؤمنان را پاسخ گویید و سبک بار و گران بار، کوچ کنید. بیایید که من نخستینِ شمایم.5 / 5فرستادن اشتر برای رویارویی با فتنه ابو موسیامام علی علیه السلام به سپاه کوفه در کنار سپاه خود، نیاز داشت تا با قاطعیتِ تمام تر حرکت ناکثین را درهم شکند؛ امّا جلوگیری ابو موسی از بسیج مردم کوفه ، مانع حرکت آنان برای یاری امام علیه السلام شد. مالک اَشتر ، توان بازکردن این گره را داشت ؛ زیرا پس از آن که امام علیه السلام تصمیم داشت ابو

موسی را به همراه سایر کارگزاران عثمان عزل نماید، او بود که به امیر مؤمنان، باقی گذاردن ابو موسی را در منصب زمامداری کوفه پیشنهاد کرده بود. برخی اسناد تاریخی تصریح می کنند که امام علی علیه السلام به اشتر فرمود: «تو درباره ابو موسی وساطت کردی که او را در کوفه اِبقا کنم. اینک برو و آنچه را خراب کرده ای، اصلاح کن». امّا از روایتی که نصر بن مُزاحم آورده، چنین برمی آید که مالک، خود به امام علیه السلام پیشنهاد داد که به کوفه رود و آنچه را ابوموسی بر هم ریخته، اصلاح نماید.

.

6035.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن نصر بن مزاحم :قَد كانَ الأَشتَرُ قامَ إلى عَلِيٍّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى قَد بَعَثتُ إلى أهلِ الكوفَهِ رَجُلاً قَبلَ هذَينِ ، فَلَم أرَهُ أحكَمَ شَيئا ولا قَدَرَ عَلَيهِ ، وهذانِ أخلَقُ مَن بَعثتُ أن يُنشَبَ (1) بِهِمُ الأَمرُ عَلى ما تُحِبُّ ، ولَستُ أدرى ما يَكونُ ؛ فَإِن رَأَيتَ أكرَمَكَ اللّهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ أن تَبعَثَنى فى أثَرِهِم ؛ فَإِنَّ أهلَ المِصرِ أحسَنُ شَىءٍ لى طاعَةً ، وإن قَدِمتُ عَلَيهِم رَجَوتُ ألّا يُخالِفَنى مِنهُم أحَدٌ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : اِلحَق بِهِم .

فَأَقبَلَ الأَشتَرُ حَتّى دَخَلَ الكوفَهَ وقَدِ اجتَمَعَ النّاسُ فِى المَسجِدِ الأَعظَمِ ، فَجَعَلَ لا يَمُرُّ بِقَبيلَهٍ يَرى فيها جَماعَهً فى مَجلِسٍ أو مَسجِدٍ إلّا دَعاهُم ويَقولُ : اِتَّبِعونى إلَى القَصرِ ، فَانتَهى إلَى القَصرِ فى جَماعَهٍ مِنَ النّاسِ ، فَاقتَحَمَ القَصرَ ، فَدَخَلَهُ وأبو موسى قائِمٌ فِى المَسجِدِ يَخطُبُ النّاسَ ويُثَبِّطُهُم ؛ يَقولُ :

أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ هذِهِ فِتنَهٌ عَمياءُ صَمّاءُ تَطَأُ خِطامَها ، (2) النّائِمُ فيها خَيرٌ مِنَ القاعِدِ ، وَالقاعِدُ فيها خَيرٌ مِنَ القائِمِ ، وَالقائِمُ فيها خَيرٌ مِنَ الماشى ، وَالماشى فيها خَيرٌ مِنَ السّاعى ، وَالسّاعى فيها خَيرٌ مِنَ الرّاكِبِ . إنَّها فِتنَهٌ باقِرَهٌ كَداءِ البَطنِ ، أتَتكُم مِن قِبَلِ مَأمَنِكُم ، تَدَعُ الحَليمَ فيها حَيرانَ كَابنِ أمسِ . إنّا مَعاشِرَ أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أعلَمُ بِالفِتنَهِ ؛ إنَّها إذا أقبَلَت شَبَّهَت ، وإذا أدبَرَت أسفَرَت .

وعَمّارٌ يُخاطِبُهُ ، وَالحَسَنُ يَقولُ لَهُ : اِعتَزِل عَمَلَنا لا اُمَّ لَکَ ! وتَنَحَّ عَن مِنبَرِنا . وقالَ لَهُ عَمّارٌ : أنتَ سَمِعتَ هذا مِن رَسولِ اللّه صلى الله عليه و آله ؟ فَقالَ أبو موسى : هذِهِ يَدى بِما قُلتُ .

فَقالَ لَهُ عَمّارٌ : إنَّما قالَ لَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله هذا خاصَّهً ، فَقالَ : «أنتَ فيها قاعِدا خَيرٌ مِنکَ قائِما» . ثُمَّ قالَ عَمّارٌ : غَلَبَ اللّهُ مَن غالَبَهُ وجاحَدَهُ .

قالَ نَصرُ بنُ مُزاحِمٍ : حَدَّثَنا عُمَرُ بنُ سَعيدٍ قالَ : حَدَّثَنى رَجُلٌ عَن نُعَيمٍ عن أبى مَريمَ الثَّقَفِىِّ قالَ : وَاللّهِ إنّى لَفِى المَسجِدِ يَومَئِذٍ وعَمّارٌ يُخاطِبُ أبا موسى ويَقولُ لَهُ ذلِکَ القَولَ ، إذ خَرَجَ عَلَينا غِلمانٌ لِأَبى موسى يَشَتَدّونَ يُنادونَ : يا أبا موسى ! هذَا الأَشتَرُ قَد دَخَلَ القَصرَ فَضَرَبَنا وأخرَجَنا.

فَنَزَلَ أبو موسى ، فَدَخَلَ القَصرَ ، فَصاحَ بِهِ الأشتَرُ : اَخرُج مِن قَصرِنا لا اَمَّ لَکَ ! أخرَجَ اللّهُ نَفسَکَ ! فَوَاللّهِ إنَّکَ لَمِنَ المُنافِقینَ قَدیما . قالَ : أجِّلنی هذِهِ العَشِیَّةَ . فَقالَ : هِیَ لَکَ ، ولا تَبیتَنَّ فِی القَصرِ اللَّیلَةَ .

ودَخَلَ النّاسُ یَنتَهِبونَ مَتاعَ أبی موسی ، فَمَنَعَهُمُ الأَشتَرُ وأخرَجَهُم مِنَ القَصرِ ، وقالَ : إنّی قَد أخرَجتُهُ . فَکَفَّ النّاسَ عَنهُ . (3) .

1- .أی یستقیم ویستحکم ؛ من قولهم : نشِب الشیءُ فی الشیء کما ینشُب الصید فی الحباله ، والنَّشبه من الرجال : الذی إذا نشب بشیء لم یکد یفارقه (لسان العرب : ج 1 ص 757 «نشب») .
2- .الخِطام : الحبل الذی یُقاد به البعیر (النهایه : ج 2 ص 51 «خطم») . وقال المجلسی قدس سره : الوط ء فی الخطام ، کنایه عن فقد القائد ، وإذا خلت الناقه من القائد تعثر وتخبط وتفسد ما تمرّ علیه بقوائمها (بحار الأنوار : ج 69 ص 234) .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 486 ؛ الجمل : ص 251 نحوه وراجع تاریخ الطبری : ج 4 ص 482 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 329 وشرح نهج البلاغه : ج 14 ص 21 .

6041.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از نصر بن مزاحم : اَشتر نزد علی علیه السلام رفت و گفت: ای امیرمؤمنان ! به راستی که من پیش از این دو نفر، مردی را به کوفه فرستادم ؛ ولی ندیدم کاری انجام دهد و از [انجام دادن] آن، ناتوان بود، و این دو (امام حسن و عمّار یاسر) ، شایسته ترین کسانی هستند که فرستادی تا کار، آن گونه که می خواهی انجام شود ؛ امّا نمی دانم چه خواهد شد .

ای امیر مؤمنان که خداوند ، تو را گرامی بدارد! اگر صلاح می دانی، مرا به دنبال آنان بفرست؛ زیرا مردم شهر [کوفه]از من نیک اطاعت می کنند و اگر به سوی آنان روم، امیدوارم که هیچ کس از آنان با من مخالفت نکند.

علی علیه السلام فرمود: «بدانان ملحق شو».

اشتر رفت تا به کوفه رسید و مردم در مسجد بزرگ شهر، گِرد آمده بودند. اشتر بر هر قبیله ای که می گذشت و جمعی از آنها را در جلسه ای یا مسجدی می دید، دعوتشان می کرد و می گفت: همراه من به طرف قصر حکومتی (دار الإماره) بیایید.

او به همراه گروهی از مردم به قصر رسید. به زور ، وارد قصر شد . ابو موسی در نمازخانه قصر، ایستاده بود و برای مردم، سخنرانی می کرد و آنان را از حرکت، باز می داشت. او می گفت: ای مردم! به راستی که این، فتنه ای است کور و کَر که بی ساربانْ رها گشته است. آن که در این فتنه خُفته باشد، از نشسته، بهتر است و نشسته، از ایستاده بهتر است و ایستاده، از پیاده بهتر است و پیاده ، از دونده بهتر است و دونده، از سواره بهتر. این ، فتنه ای است که چون دردی که شکم را بدَرَد ، رشته اتّحاد مسلمانان را می دَرَد و از پناهگاه شما به سوی شما آمده است و خردمند را مانند ابلهان ، سرگردان می کند. ما یاران محمّد صلی الله علیه و آله از فتنه ها آگاه تریم. وقتی فتنه روی می آورد، مُشتَبَه است و آن گاه که از میان می رود، آشکار می گردد.

عمّار با او سخن می گفت و حسن علیه السلام بدو می فرمود: «بی مادر! از کارِ [حکومت]ما کناره گیر و از منبر ما دور شو» .

و عمّار به وی گفت: تو این سخن را از پیامبر خدا شنیدی؟

ابو موسی گفت: این دستان من، در گروِ آنچه گفتم !

عمّار بدو گفت: همانا پیامبر خدا، این سخن را تنها برای تو گفت و فرمود: «تو در فتنه نشسته باشی، بهتر است که به پا خیزی». آن گاه عمّار گفت: خداوند، آن که را با وی در افتد و او را انکار کند، خوار و زبون می سازد !

[نصربن مزاحم می گوید:] عمر بن سعید برای ما روایت کرد و گفت: مردی از قبیله نعیم، از ابو مریم ثقفی روایت کرد که گفت: به خدا سوگند که من آن روز، در مسجد بودم که عمّار، ابو موسی را مخاطب قرار داده بود و داشت این سخن را به وی می گفت که غلامان ابو موسی پیش دویدند و فریاد برآوردند : ای ابو موسی ! این ، اشتر است. به قصر [حکومتی] آمد و ما را کتک زد و بیرون انداخت.

ابو موسی از منبر پایین آمد و وارد قصر شد. اشتر بر سر او فریاد زد : ای بی مادر ! از قصر ما بیرون شو. خداوند ، جانت را بگیرد ! به خدا سوگند که تو از قدیم از منافقان بوده ای. ابو موسی گفت: امشب را به من مهلت ده. اشتر گفت: باشد؛ ولی امشب نباید در قصر بمانی.

مردم ریختند که اسباب و اثاثیه ابو موسی را غارت کنند که اشتر، آنان را از این کار ، باز داشت و از قصر بیرونشان کرد و گفت: من خود، او را بیرون می رانم، و مردم از ابو موسی دست برداشتند. .

ص: 62

. .

ص: 63

. .

5 / 6وُصولُ قُوّاتِ الكوفَهِ إلَى الإِمامِانتهى الموقف الحاسم الذى اتّخذه مالک الأشتر من أبى موسى الأشعرى بحلّ مشکله إرسال جيش من الکوفه ، فانطلقت القوّات من هناک والتحقت بالإمام فى ذى قار . وممّا يسترعى الاهتمام فى هذا الصدد هو أنّه عليه السلام أخبر أصحابه بعدد الجيش القادم من الکوفه قبل وصوله إليه .

6037.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أبى الطفيل :قالَ عَلِىٌّ : «يَأتيکُم مِنَ الکوفَهِ اثنا عَشَرَ ألفَ رَجُلٍ ورَجُلٌ» ، فَقَعَدتُ عَلى نَجَفَهِ (1) ذى قارٍ ، فَأحصَيتُهُم ، فَما زادوا رَجُلاً ، ولا نَقَصوا رَجُلاً . (2)6036.عنه عليه السلام :الإرشاد :قالَ [عَلِىٌّ عليه السلام] بِذى قارٍ وهوَ جالِسٌ لِأَخذِ البَيعَهِ : يَأتيکُم مِن قِبَلِ الکوفَهِ أَلفُ رَجُلٍ ؛ لا يَزيدون رَجُلاً ، ولا يَنقُصونَ رَجُلاً ، يُبايِعونّى عَلَى المَوتِ .

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَجَزِعتُ لِذلِکَ ، وخِفتُ أن يَنقُصَ القَومُ عَن العَدَدِ أو يَزيدوا عَلَيهِ ، فَيَفسُدَ الأَمرُ عَلَينا ، ولَم أزَل مَهموما دَأبى إحصاءُ القَومِ ، حَتّى وَرَدَ أوائِلُهُم ، فَجَعَلتُ اُحصيهِم ، فَاستَوفَيتُ عَدَدَهُم تِسعَمِئَهِ رَجُلٍ وتِسعَهً وتِسعينَ رَجُلاً ، ثُمَّ انقَطَعَ مَجىءُ القَومِ .

فَقُلتُ : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، ماذا حَمَلَهُ عَلى ما قالَ ؟ فبَينا أنَا مُفَکِّرٌ فى ذلِکَ إذ رَأَيتُ شَخصا قَد أقبَلَ ، حَتّى دَنا ؛ فَإِذا هُوَ راجِلٌ عَلَيهِ قَباءُ صوفٍ مَعَهُ سَيفُهُ وتُرسُهُ وإداوَتُهُ ، (3) فَقَرُبَ مِن أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ لَهُ : اُمدُد يَدَکَ اُبايِعکَ .

فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : وعَلامَ تُبايِعُنى ؟ قالَ : عَلَى السَّمعِ وَالطّاعَهِ ، وَالقِتالِ بَينَ يَدَيکَ حَتّى أموتَ أو يَفتَحَ اللّهُ عَلَيکَ .

فَقالَ لَهُ : مَا اسمُکَ ؟ قالَ : اُوَيسٌ .

قالَ : أنتَ اُويسٌ القَرَنِىُّ ؟ قالَ : نَعَم .

قالَ : اللّهُ أکبَرُ ، أخبَرَنى حَبيبى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنّى اُدرِکُ رَجُلاً مِن اُمَّتِهِ يُقالُ لَهُ : اُوَيسٌ القَرَنِىُّ ، يَکونُ مِن حِزبِ اللّهِ ورَسولِهِ ، يَموتُ عَلَى الشَّهادَهِ ، يَدخُلُ فى شَفاعَتِهِ مِثلُ رَبيعَهَ ومُضَرَ .

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَسُرِّیَ عَنّی (4) . (5) .

1- .النَّجَفَه: شبه التلّ (لسان العرب: ج 9 ص 323 «نجف»).
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 500 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 329 ، شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 21 .
3- .الإداوه : إناء صغیر من جلد یُتّخذ للماء کالسطیحه ونحوها (النهایه : ج 1 ص 33 «أدا») .
4- .سُرِّی عنه : أی کُشف عنه الخوف (النهایه : ج 2 ص 364 «سری») .
5- .الإرشاد : ج 1 ص 315 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 200 ح 39 ، الثاقب فی المناقب : ص 266 ح 230 ، إعلام الوری : ج 1 ص 337 ولیس فیه من «فجزعت لذلک» إلی «حتی ورد أوائلهم» وراجع إرشاد القلوب : ص 224 .

5 / 6 پیوستن نیروهای کوفه به امام

5 / 6پیوستن نیروهای کوفه به اماموضع قاطعی که مالک اشتر در برابر ابو موسی اشعری اتّخاذ کرد، سبب شد که مشکل بسیج نمودنِ مردم کوفه حل گردد و سپاهی بزرگ از کوفه حرکت کرده، در منطقه ذو قار به امام علیه السلام بپیوندند. آنچه در این زمینه قابل ملاحظه است، خبردادن امام علی علیه السلام به یارانش از تعداد سپاهیان کوفه، پیش از رسیدن آنان است.

6032.بحار الأنوار :تاریخ الطبری به نقل از ابو طُفَیل : علی علیه السلام فرمود: «از کوفه دوازده هزار و یک مرد می آید».

ابو طفیل می گوید : بر تپّه ای در ذو قار نشستم و آنان را شمردم. نه یک نفر بیش بودند و نه یک نفر کم.6031.عیسی علیه السلام :الإرشاد:علی علیه السلام که در منطقه ذو قار برای گرفتن بیعتْ جلوس کرده بود ، فرمود: «از سوی کوفه، هزار مرد خواهد آمد، نه یک نفر کم و نه یک نفر بیش. آنان با من تا پای جان ، بیعت خواهند کرد».

ابن عبّاس می گوید: پریشان شدم و ترسیدم که تعداد کوفیان بیشتر یا کمتر باشد و کار ما خراب گردد. پیوسته ناراحت بودم و می خواستم آن را بشمارم تا این که طلیعه آنان رسید. آنها را شمردم و تعدادشان 999 نفر بود و جمعیت، تمام شد. با خود گفتم: إنا للّه و انّا إلیه راجعون ! [کار خراب شد]. چه چیزی علی را وا داشت این سخن را بگوید؟

در همین حال که در اندیشه بودم، دیدم شخصی می آید. وقتی نزدیک شد، مردی پیاده بود که قبایی پشمین بر تن داشت وشمشیر وسپر وظرف آبش همراهش بود. به امیر مؤمنان نزدیک شد و گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم .

امیرمؤمنان بدو فرمود: «بر چه چیزی با من بیعت می کنی؟» .

گفت: بر شنیدن و اطاعت کردن و پیکار در رکاب تو تا مُردن . یا بمیرم یا آن که خداوند پیروزی را نصیب تو کند .

علی علیه السلام بدو فرمود: «نامت چیست؟» .

گفت: اویس.

فرمود: «تو اویس قَرَنی هستی؟» .

گفت: آری.

فرمود: «اللّه اکبر ! دوست من پیامبر خدا، مرا خبر داد که مردی از امّتش را خواهم دید که نامش اویس قرنی است. او از حزب خدا و حزب پیامبر اوست. با شهادت می میرد و جمیعتی به اندازه قبیله های ربیعه و مُضَر، در زمره شفاعت شدگان او قرار می گیرند».

ابن عبّاس می گوید: آن گاه بود که ترس از من برطرف شد.

.

ص: 66

راجع : ج 12 ص 66 (مصير الحرب فى وقعه الجمل) .

.

ص: 67

ر . ک : ج 12 ص 67 (سرانجام جنگ جمل) .

.

ص: 68

. .

پژوهشی درباره فرستادگان امام علی به کوفه

اشاره

پژوهشی درباره فرستادگان امام علی به کوفهامام علی علیه السلام برای جنگ با لشکر جمل، احتیاج به نیروهای رزمنده بیشتری داشت و شهر کوفه، بهترین شهری بود که می توانست چنین نیروهایی را برای یاری او روانه سازد. این ، بدان جهت بود که کوفه، شهری نظامی بود و تعداد سپاهیان رزمنده موجود در آن، بسیار فراوان بود، برخلاف مکّه، مدینه و یمن و... . افزون بر آن ، کوفه نزدیک ترین نقطه به بصره (پایگاه اصحاب جمل) بود و بدین جهت، بهترین مکان برای اعزام نیرو محسوب می شد. مشکل بزرگی که بر سر راه اعزام نیرو از کوفه وجود داشت ، حضور ابو موسی اشعری (فرماندار منصوب عثمان و علی علیه السلام بر این شهر) بود که مردم را از پیوستن به سپاه علی علیه السلام باز می داشت و این جنگ را که دو طرف آن ، صحابیان پیامبر خدا بودند فتنه ای می دانست که باید از آن ، برکنار مانْد . بدین جهت، امام علی علیه السلام نامه ای را به همراه نمایندگانی به کوفه فرستاد تا مردم کوفه را به حضور در سپاه ایشان ، دعوت و تشویق کنند. طبیعی است که این نمایندگان، باید از وجهه خوبی در میان مردم کوفه برخوردار می بودند تا قدرت مُحاجّه با ابو موسی اشعری را نیز دارا باشند. درباره نمایندگان امام علیه السلام و ترتیب اعزام آنها ، گزارش های بسیار گوناگونی در منابع تاریخی وجود دارد: 1 . طبری، گزارش نمایندگان علی علیه السلام و ترتیب آنان را این گونه آورده است: الف محمّد بن ابی بکر و محمّد بن عون ؛ امام حسن علیه السلام و عمّار بن یاسر؛

.

مالک اشتر. ب در گزارش سیف بن عمر، ترتیب نمایندگان ، چنین آمده است : محمّد بن ابی بکر و محمّد بن جعفر؛ مالک اشتر و عبد اللّه بن عبّاس؛ امام حسن علیه السلام و عمّار بن یاسر. ج محمّد بن ابی بکر؛ هاشم بن عتبه؛ امام حسن علیه السلام و عمّار یاسر . 2 . نقل الکامل فی التاریخ هم تقریبا همانند تاریخ الطبری است. (1) 3 . در البدایه والنهایه نیز تنها گزارش های سیف بن عمر از طبری نقل شده است. (2) 4 . کتاب أنساب الأشراف، نمایندگان را این گونه برشمرده است: هاشم بن عتبه؛ عبد اللّه بن عبّاس و محمّد بن ابی بکر؛ امام حسن علیه السلام و عمّار بن یاسر. در این کتاب ، همچنین آمده که امام حسن علیه السلام همراه با ده هزار مرد جنگی به خدمت امام علی علیه السلام رسیدند و نامی از مالک اشتر در بین نمایندگان امام علیه السلام نیست. (3) 5 . در کتاب الجَمل، اسامی نمایندگان علی علیه السلام این گونه آمده است: هاشم بن عتبه (از ربذه) ؛ امام حسن علیه السلام و عمّار بن یاسر و قیس بن سعد؛ مالک اشتر. در همین کتاب و در گزارش دیگری از واقدی، نمایندگان ، این چنین معرّفی شده اند: محمّد بن حنفیّه و محمّد بن ابی بکر؛ امام حسن علیه السلام و عمّار (یا ابن عبّاس). (4) 6 . در شرح نهج البلاغه ، ترتیب نمایندگان اعزامی علی علیه السلام به کوفه عبارت است از: هاشم بن عتبه؛ عبد اللّه بن عبّاس و محمّد بن ابی بکر (یا محمّد بن جعفر بن ابی طالب و محمّد بن ابی بکر، چنان که در گزارش محمّد بن اسحاق آمده است)؛

.

1- .الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 324329 .
2- .البدایه والنهایه : ج 7 ص 235237 .
3- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 31 و 32 .
4- .الجمل : ص 242257 .

1 . هاشم بن عتبه

2 . محمّد بن ابی بکر

امام حسن علیه السلام و عمّار بن یاسر و زید بن صوحان و قیس بن سعد، (1) و در ادامه نیز متن طبری آمده است. (2) 7 . در کتاب الامامه والسیاسه از این افراد ، نام برده شده است : عمّار بن یاسر و محمّد بن ابی بکر ؛ امام حسن علیه السلام و عبد اللّه بن عبّاس و عمّار بن یاسر و قیس بن سعد . (3) همان گونه که ملاحظه می شود، اختلاف بسیاری در تعداد نمایندگان و ترتیب آنان وجود دارد. به نظر می رسد که ترتیب صحیح نمایندگان ، این گونه باشد:

1 . هاشم بن عتبهامام علی علیه السلام از ربذه (در نزدیکی مدینه)، هاشم بن عتبه را با نامه ای به سوی ابو موسی اشعری (فرماندار کوفه) فرستاد و از او خواست تا مردم را به جنگیدن علیه سپاه جمل فرا خوانَد. دلیل انتخاب هاشم بن عتبه نیز مشخّص است. هاشم، از سران سپاه اسلام بود و در کوفه از وجهه خوبی برخوردار بوده است. هاشم بن عتبه، به کوفه رفت و نامه امام علیه السلام را ابلاغ کرد؛ ولی با مخالفت ابوموسی اشعری روبه رو شد. هاشم از کوفه، نامه ای به امام نوشت و ایشان را از اوضاع آن جا آگاه کرد. به دنبال آن ، خود هاشم به حضور علی علیه السلام رسید و جریان را مفصّلاً توضیح داد.

2 . محمّد بن ابی بکرنماینده دوم امام علی علیه السلام محمّد بن ابی بکر است که از وجهه مناسبی در نزد همه مسلمانان، بخصوص شورش کنندگان بر ضدّ عثمان برخوردار بود. متون تاریخی در

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 8 10 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 16 .
3- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 85 و 86 .

3 . حسن بن علی و عمّار بن یاسر

مورد اعزام محمّد بن ابی بکر ، اتّفاق نظر دارند ؛ اگرچه درباره ترتیب فرستاده شدن او اختلاف است . بعضی اعزام او را قبل از هاشم بن عتبه دانسته اند (1) و بعضی آن را بعد از بازگشت هاشم از کوفه (2) و بعضی هم زمانی را برای آن ذکر نکرده اند. (3) درباره همراهیان محمّد بن ابی بکر هم اختلاف است. برخی از محمّد بن عون ، (4) برخی از محمّد بن جعفر، (5) برخی از محمّد بن حنفیّه (6) و برخی از عبد اللّه بن عبّاس (7) نام برده اند. به زودی درباره این افراد، جداگانه سخن خواهیم گفت.

3 . حسن بن علی و عمّار بن یاسرامام حسن علیه السلام و عمّار بن یاسر، به طور قطع از نمایندگان امام علی علیه السلام به کوفه اند. پس از آن که سایر نمایندگان امام علی علیه السلام نتوانستند ابو موسی و مردم کوفه را به همراهی با علی علیه السلام ترغیب کنند، امام علیه السلام این دو بزرگوار را به کوفه فرستاد. متون مربوط به سخنرانی های ایشان در کوفه و بحث و گفتگوهای آنان با ابو موسی اشعری در کتب تاریخی و حدیثی ذکر شده است. اینان ، در نهایت نیز به همراه لشکر کوفه به سپاه امام علی علیه السلام ملحق شدند. برخی متون، اعزام سپاه کوفه را نتیجه فعّالیت های این دو تن می دانند 8 و بعضی دیگر، از

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 499 .
2- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 31 ، شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 10 .
3- .الجمل : ص 257 .
4- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 477 .
5- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 478 ، شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 8 .
6- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 31 ، شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 8 .
7- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 32 ، الجمل : ص 261 و 262 .

4 . مالک اشتر

اعزام اشتر به کوفه و اخراج ابو موسی از قصر حکومتی سخن گفته اند. (1)

4 . مالک اشتراز مالک اشتر نیز به عنوان فرستاده امام علی علیه السلام یاد شده است. بیشتر متون، او را آخرین فرستاده دانسته و گفته اند : بر اثر کوشش وی، مردم کوفه بسیج شدند و لشکری برای کمک به علی علیه السلام فرستادند (2) و بعضی دیگر، اعزام اشتر را در ابتدای کار دانسته اند و فعّالیت او را ناموفقْ تلقّی کرده اند. (3) گفتنی است که اشتر ، از وجهه بی مانندی در میان کوفیان برخوردار بود. او چند ماه پیش از این تاریخ و در اوج قدرت خلیفه سوم، توانست شهر را تصرّف کند و علیه عثمان بشوراَند. بنا بر این ، احتمال قوی آن است که اشتر، آخرین نماینده بوده و برای تمام کردنِ کار، روانه شده است؛ امّا نقلی که او را نماینده اوّل و ناموفّق معرّفی می کند، گزارش سیف بن عمر است که دشمنی آشکار و بی منطق او با مالک اشتر ، در جایْ جای کتاب تاریخ الطبری مشهود است. همچنین بعضی از منابع دیگر، از درخواست خودِ اشتر برای اعزام به کوفه سخن گفته اند؛ (4) زیرا ابو موسی، فرماندار عثمان بر کوفه بود و علی علیه السلام قصد عزل او را داشت؛ ولی به درخواست مالک اشتر و به خاطر او، ابو موسی را بر ولایت کوفه باقی گذارد . عمل اشتر، گویای این است که او برای جبران خطای قبلی خود ، دست به این کار زده است.

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 486 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 329 ، شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 17 .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 486 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 329 ، شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 17 .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 482 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 327 .
4- .الجمل : ص 251 ، تاریخ الطبری : ج 4 ص 486 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 329 .

نکته قابل توجّه

1 . عبد اللّه بن عبّاس

2 . قیس بن سعد و زید بن صوحان

نکته قابل توجّهبرخی منابع تاریخی از اعزام فرستادگان دیگری از سوی امام علی علیه السلام به کوفه نیز یاد کرده اند که ما در درستی این گزارش ها تردید داریم. آنان عبارت اند از:

1 . عبد اللّه بن عبّاسعبد اللّه بن عبّاس نیز به عنوان نماینده دیگر امام علی علیه السلام نام برده شده است ؛ اگرچه تفصیل چندانی از نقش او در آن جا مطرح نشده است؛ ولی این بعید است که عبد اللّه بن عبّاس، به عنوان نماینده امام علی علیه السلام به کوفه رفته باشد و منابع تاریخی، سخنی از او نقل نکرده باشند ، در حالی که می دانیم او از قدرت استدلال و گفتاری قوی برخوردار بوده است. بعضی متون به همراهی ابن عبّاس با محمّد بن ابی بکر اشاره کرده اند ، در جایی که مصادر دیگر، او را همراه مالک اشتر دانسته اند (1) و بعضی دیگر از منابع، تصریح دارند که او همراه امام حسن علیه السلام و عمّار یاسر بوده است. (2) جز کتاب الجمل، دیگر متون تاریخی، عبد اللّه بن عبّاس را جزو فرستادگان اوّلیه دانسته اند.

2 . قیس بن سعد و زید بن صوحانابن ابی الحدید، نام قیس بن سعد و زید بن صوحان را هم به عنوان فرستادگان علی علیه السلام یاد کرده است؛ (3) ولی این گزارش نمی تواند صحیح باشد ؛ چون قیس بن

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 482 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 327 .
2- .الجمل : ص 261 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 10 .

3 . محمّد بن عون و محمّد بن حنفیّه

سعد در ابتدای خلافت امام علی علیه السلام فرماندار مصر شد و به مصر رفت و در جنگ جمل، حضور نداشت . (1) امّا زید بن صوحان ، از شخصیت های بزرگ کوفه بود که عایشه بدو نامه نوشت و او را به همراهی خود و دستِ کم، شرکت نکردن در جنگ فرا خواند. زید بن صوحان، نامه عایشه را در مسجد کوفه خواند و جواب نیکویی بدان داد. او علاوه بر احتجاجاتی که با ابو موسی اشعری نمود، بگومگوهایی نیز با بعضی از مخالفان امام علیه السلام داشته است.

3 . محمّد بن عون و محمّد بن حنفیّههر یک این دو تن نیز تنها در یک گزارش یاد شده اند. کتاب الجمل، از محمّد بن حنفیّه نام برده است (2) و تاریخ الطبری ، از محمّد بن عون. (3) طبیعی است که انفراد این گزارش ها، عدم اعتماد بدانها را تقویت می کند . به علاوه ، شخصیت سیاسی و نظامی این دو نفر ، در حدّی نبوده است که فرستاده امام علیه السلام به سوی کوفیان باشند. چنین است محمّد بن جعفر که اگرچه نام او در متون متعددی به عنوان فرستاده امام علیه السلام آمده است، (4) ولی به خاطر نداشتن شهرت سیاسی و اجتماعی و نظامی، او را در شمار کسانی قرار داده اند که حضورشان در کوفه مورد تردید است.

.

1- .رجوع شود به تحلیل بلاذری در أنساب الأشراف: ج 3 ص 31 .
2- .الجمل : ص 257 .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 477 .
4- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 487 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 327 ، شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 8 .

الفصل السادس : احتلال البصره6 / 1مُناقَشاتُ مَندوبِ الوالى وَالنّاكِثينَ5925.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :أنساب الأشراف عن أبى مِخنَف فى إسناده :ولَمّا قَرُبَت عائِشَهُ ومَن مَعَها مِنَ البَصرَهِ بَعَثَ إلَيهِم عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ عِمرانَ بنَ الحُصَينِ الخُزاعِىَّ أبا نُجَيدٍ ، وأبَا الأسوَدِ الدُّؤَلِىَّ ، فَلَقِياهُم بِحَفَرِ أبى موسى (1) فَقالاَ لَهُم : فيما قَدِمتُم ؟ فَقالوا : نَطلُبُ بِدَمِ عُثمانَ ، وأن نَجعَلَ الأمرَ شورى ؛ فَإِنّا غَضِبنا لَكُم مِن سَوطِهِ وعَصاهُ ؛ أفَلاَ نَغضَبُ لَهُ مِنَ السَّيفِ ؟ ! !

وقالا لِعائِشَهَ : أَمَرَكِ اللّهُ أن تَقَرّى فى بَيتِكِ ؛ فَإِنَّكِ حَبيسُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وحَليلَتُهُ وحُرمَتُهُ . فَقالَت لِأَبى الأَسوَدِ : قَد بَلَغَنى عَنكَ يا أبَا الأَسوَدِ ما تَقولُ فِىَّ ! ! فَانصَرَفَ عِمرانُ وأَبُو الأَسوَدِ إلَى ابنِ حُنَيفٍ ، وجَعَلَ أبُو الأَسوَدِ يَقولُ :

يَا بنَ حُنَيفٍ قَد أُتيتَ فَانفِرِ

وطاعِنِ القَومَ وضارِب وَاصبِرِ وَابرُز لَهُم مُستَلئِماً وشَمِّرِ

فَقالَ عُثمانُ : إى ورَبِّ الحَرَمَينِ لَأَفعَلَنَّ . (2) .

1- .حَفَرُ أبى موسى : وهى ركايا أحفرها أبو موسى الأشعرى على جادّه البصره إلى مكّه (معجم البلدان : ج 2 ص 275) .
2- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 24 وراجع بلاغات النساء : ص 17 والمعيار والموازنه : ص 57 .

فصل ششم : اشغال بصره

6 / 1 گفتگوهای نماینده حاکم بصره با ناکثین

فصل ششم : اشغال بصره6 / 1گفتگوهای نماینده حاکم بصره با ناکثین5921.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از ابو مِخْنَف با سندهایش : چون عایشه و همراهانش به بصره نزدیک شدند ، عثمان بن حنیف ، عمران بن حُصَین خُزاعی و ابو الأسود دُئلی را نزد آنان فرستاد و در نزدیکی حوضچه های ابو موسی (1) آنان را ملاقات کردند و به آنان گفتند: برای چه آمده اید؟

گفتند: در پی خونخواهی عثمان و به شورا گذاشتن حکومتیم . ما به خاطر شما، از تازیانه و عصای او (عثمان) به خشم آمدیم . چگونه از شمشیر کشیدن بر روی او خشمگین نشویم؟

آن دو به عایشه گفتند: خداوند به تو دستور داد در خانه ات بنشینی ؛ زیرا تو در بند نکاح پیامبر خدا و همسر و حریم اویی .

عایشه به ابو الأسود گفت: گزارش سخنان تو درباره من، به گوش من رسیده است.

سپس عمران و ابو الأسود، نزد عثمان بن حنیف بازگشتند و ابو الأسود، چنین می گفت :

ای پسر حنیف ! بر تو حمله شد . به پا خیز

و با آنان به زد و خورد پرداز و شکیبا باش .

و سلاح برگیر ، در برابر آنان بِایست و دامن بر کمر زن .

عثمان بن حنیف گفت: آری. به خداوند مکّه و مدینه سوگند که چنین خواهم کرد !

.

1- .منظور ، حوضچه هایی است که ابو موسی آنها را در کنار جاده بصره به مکّه حفر کرد (معجم البلدان : ج 2 ص 275) .

5920.امام صادق علیه السلام :الجمل عن الواقدی وأبی مِخنَف عن أصحابهما والمدائنی وابنِ دأب عن مشایخهما بالأسانید :إنَّ عائِشَةَ وطَلحَةَ وَالزُّبَیرَ لَمّا ساروا مِن مَکَّةَ إلَی البَصرَهِ أغَذُّوا (1) السَّیرَ مَعَ مَنِ اتَّبَعَهُم مِن بَنی اُمیَّةَ وعُمّالِ عُثمانَ وغَیرِهِم مِن قُرَیشٍ ، حَتّی صاروا إلَی البَصرَهِ ، فَنَزَلوا حَفَرَ أبی موسی ، فَبَلَغَ عُثمانَ بنَ حُنَیفٍ وهُوَ عامِلُ البَصرَهِ یَومَئِذٍ ، وخَلیفَهُ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام ، وکانَ عِندَهُ حُکَیمُ بنُ جَبَلَهَ ، فَقالَ لَهُ حُکَیمٌ : مَا الَّذی بَلَغَکَ ؟ فَقالَ : خُبِّرتُ أنَّ القَومَ قَد نَزَلوا حَفَرَ أبی موسی ، فَقالَ لَهُ حُکَیمٌ : اِیذَن لی أن أسیرَ إلَیهِم ؛ فَإنّی رَجُلٌ فی طاعَهِ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام ، فَقالَ لَهُ عُثمانُ : تَوَقَّف عَن ذلِکَ حَتّی اُراسِلَهُم ، فَقالَ لَهُ حُکَیمٌ : إنّا للّهِ ، هَلَکتَ وَاللّهِ یا عُثمانُ !

فَأَعرَضَ عَنهُ وأَرسَلَ إلی عِمرانَ بنِ حُصَینٍ وأبِی الأسوَدِ الدُّؤَلِیِّ ، فَذَکَرَ لَهُما قُدومَ القَومِ البَصرَهَ وحُلولَهُم حَفَرَ أبی موسی ، وسَأَلَهُمَا المَسیرَ إلَیهِم وخِطابَهُم عَلَی ما قَصَدوا به ، وکَفَّهُم عَنِ الفِتنَهِ ، فَخَرَجا حَتّی دَخَلا عَلَی عائِشَهَ فَقالا لَها :

یا اُمَّ المُؤمِنینَ ! ما حَمَلَکِ عَلَی المَسیرِ ؟ فَقالَت : غَضِبتُ لَکُما مِن سَوطِ عُثمانَ وعَصاهُ، ولا أغضَبُ أن یُقتَلَ ؟!

فَقالا لَها : وما أنتِ مِن سوطِ عُثمانَ وعَصاهُ وإنَّما أنتِ حَبیسَهُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ نُذَکِّرُکِ اللّهَ أن تُهراقَ الدِّماءُ بِسَبَبِکِ . فَقالَت : وهَل مِن أحَدٍ یُقاتِلُنی ؟ فَقالَ لَها أبُو الأَسوَدِ : نَعَم وَاللّهِ؛ قِتالاً أهوَنُهُ شَدیدٌ !

ثُمَّ خَرَجا مِن عِندِها ، فَدَخَلا عَلَی الزُّبَیرِ فَقالا : یا أبا عَبدِ اللّهِ ! نَنشُدُکَ اللّهَ أن تُهراقَ الدِّماءُ بِسَبَبِکَ ! فَقالَ لَهُما : اِرجِعا مِن حَیثُ جِئتُما ، لا تُفسِدا عَلَینا . فَأَیِسا مِنهُ وخَرَجا حَتّی دَخَلا عَلی طَلحَهَ فَقالا لَهُ : نَنشُدُکَ اللّهَ أن تُهراقَ الدِّماءُ بِسَبَبِکَ ! فَقالَ لَهُما طَلحَهُ : أ یُحِبُّ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ أنَّهُ إذا غَلَبَ عَلی أمرِ المَدینَهِ أنَّ الأَمرَ لَهُ ، وأنَّهُ لا أمرَ إلّا أمرُهُ ؟ وَاللّهِ لَیَعلَمَنَّ ، فَانصَرِفا مِن حَیثُ جِئتُما . فَانصَرَفا مِن عِندِهِ إلی عُثمانَ بنِ حُنَیفٍ فَأَخبَراهُ الخَبَرَ .

ورَوَی ابنُ أبی سَبرَهَ عَن عیسَی بنِ أبی عیسی عَنِ الشَّعبِیِّ أنَّ أبَا الأَسوَدِ الدُّؤَلِیَّ وعِمرانَ لَمّا دَخَلا عَلی عائِشَهَ قالا لَها : مَا الَّذی أقدَمَکِ هذَا البَلَدَ وأنتِ حَبیسَهُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وقَد أمَرَکِ أن تَقَرّی فی بَیتِکِ ؟ فَقالَت : غَضِبتُ لَکُم مِنَ السَّوطِ وَالعَصا ، ولا أغضَبُ لِعثمانَ مِنَ

السَّيفِ ؟! فَقالا لَها : نَنشُدُكِ اللّهَ أن تُهراقَ الدِّماءُ بِسَبَبِكِ ، وأن تَحمِلِى النّاسَ بَعضَهُم عَلى بَعضٍ ، فَقالَت لَهُما : إنَّما جِئتُ لِاُصلِحَ بَينَ النّاسِ . وقالَت لِعِمرانَ بنِ الحُصَينِ : هَل أنتَ مُبَلِّغٌ عُثمانَ بنَ حُنَيفٍ رِسالَةً ؟ فَقالَ : لا اُبَلِّغُهُ عَنكِ إلّا خَيراً . فَقالَ لَها أبُو الأسوَدِ : أنَا اُبَلِّغُهُ عَنكِ فَهاتى ، قالَت : قُل لَهُ : يا طَليقَ ابنَ أبى عامِرٍ، بَلَغَنى أنَّكَ تُريدُ لِقائى لِتُقاتِلَنى ! فَقالَ لَها أبُو الأسوَدِ : نَعَم وَاللّهِ لَيُقاتِلَنَّكِ . فَقالَت : وأنتَ أيضا أيُّهَا الدُّؤَلِىُّ ؟ ! يَبلُغُنى عَنكَ ما يَبلُغُنى ! قُم فَانصَرِف عَنّى .

فَخَرَجا مِن عِندِها إلى طَلحَةَ فَقالا لَهُ : يا أبا مُحَمَّدٍ ! أ لَم يَجتَمِعِ النّاسُ إلى بَيعَةِ ابنِ عَمِّ رَسولِ اللّهِ الَّذى فَضَّلَهُ اللّهُ تَعالى كَذا وكَذا ؟ وجَعَلا يَعُدّانِ مَناقِبَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وفَضائِلَهُ وحُقوقَهُ ، فَوقَعَ طَلحَةُ بِعَلِىٍّ عليه السلام وسَبَّهُ ونالَ مِنهُ وقالَ : إنَّهُ لَيسَ أحَدٌ مِثلَهُ ، أمَ وَاللّهِ لَيَعلَمَنَّ غِبَّ (2) ذلِكَ . فَخَرَجا مِن عِندِهِ وهُما يَقولانِ : غَضِبَ هذَا الدَّنىءُ ، ثُمَّ دَخَلا عَلَى الزُّبَيرِ فَكَلَّماهُ مِثلَ كَلامِهِما لِصاحِبِهِ ، فَوَقَعَ أيضاً فى عَلِىٍّ عليه السلام وسَبَّهُ ، وقالَ لِقَومٍ كانوا بِمَحضَرٍ مِنهُ : صَبِّحوهُم قَبلَ أن يُمسوكُم ، فَخَرَجا مِن عِندِهِ حَتّى صارا إلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ فَأخبرَاهُ الخَبَرَ ، فَأذِنَ عُثمانُ لِلنّاسِ بِالحَربِ . (3) .

1- .أغَذّ : أسرع فى السير (النهايه : ج 3 ص 347 «غذذ») .
2- .غِبُّ كلّ شىء : عاقبته (لسان العرب : ج 1 ص 635 «غبب») .
3- .الجمل : ص 273 وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 462 466 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 316 وشرح نهج البلاغه : ج 6 ص 225 .

5923.عنه صلی الله علیه و آله :الجمل به نقل از واقدی و ابو مِخْنَف ، از یارانشان و مدائنی و ابن دأب از استادانشان با سندهایشان : عایشه ، طلحه و زبیر، وقتی از مکّه به سوی بصره حرکت کردند، با همراهانشان از بنی امیّه و کارگزاران عثمان و دیگر قریشیان با شتاب آمدند تا به بصره رسیدند و در ناحیه حوضچه های ابو موسی اُتراق کردند.

خبر [نزدیک شدن ناکثین] به عثمان بن حنیف رسید که در آن روز، فرماندار بصره و جانشین امیرمؤمنان [در بصره]بود. حُکَیم بن جَبَله که نزد او حضور داشت، به وی گفت: چه خبری به تو رسیده است؟

عثمان بن حنیف گفت: باخبر شدم که آنان (ناکثین) در ناحیه حوضچه های ابو موسی اردو زده اند.

حُکَیم گفت: اجازه بده به نزد آنان بروم . به راستی که من پیرو امیر مؤمنانم.

عثمان گفت: صبر کن تا با آنان مکاتبه کنم.

حکیم گفت: إنّا للّه ! به خدا سوگند ای عثمان که نابود گشتی !

عثمان از حُکَیم رو گرداند و به دنبال عمران بن حُصَین و ابو الأسود دُئلی فرستاد و به آن دو گفت که آنان (ناکثین) وارد بصره شده اند و در کنار حوضچه های ابو موسی پیاده شده اند و از آن دو خواست تا نزد آنان بروند و درباره مقصدشان با آنان گفتگو کنند و آنان را از آشوب و فتنه، باز دارند.

آن دو ، حرکت کردند و نزد عایشه رفتند و به وی گفتند : ای اُمّ المؤمنین ! انگیزه تو از این حرکت چیست؟

عایشه گفت: به خاطر شما از تازیانه و عصای عثمان به خشم آمدم . حالْ بر کشتن عثمان ، خشمگین نشوم؟

به وی گفتند: تو را با تازیانه و عصای عثمان، چه کار؟ تو بانویی ویژه پیامبر خدایی . خدا را به یاد تو می آوریم که مبادا به واسطه تو خون ها ریخته شود.

عایشه گفت: آیا کسی با من خواهد جنگید؟

ابو الأسود به وی گفت: آری، به خدا سوگند، جنگی که آسانش نیز سخت خواهد بود .

آن گاه از نزد عایشه بیرون آمدند و نزد زبیر رفتند و گفتند: ای ابو عبد اللّه ! تو را به خدا سوگند می دهیم که مبادا به وسیله تو خون هایی ریخته شود !

زبیر به آنان گفت: از همان جا که آمده اید، بازگردید. کار را بر ما تباه مسازید.

آنها از زبیر ، ناامید شدند و نزد طلحه رفتند و گفتند: تو را به خدا سوگند می دهیم که مبادا به واسطه تو خون هایی ریخته شود !

طلحه به آنان گفت: آیا علی بن ابی طالب، دوست می دارد اگر بر [شهر]مدینه پیروز شد، حکومت از آنِ او باشد و فرمانی جز فرمان او اجرا نشود؟ (1) به خدا سوگند که او خود [این را]می داند. از همان جا که آمده اید، بازگردید.

آنها از نزد او بازگشتند و به سوی عثمان بن حُنَیف رفتند و به وی گزارش دادند.

ابن ابی سبره ، از عیسی بن ابی عیسی ، از شعبی گزارش کرده است که وقتی ابو الأسود دُئلی و عمران بر عایشه وارد شدند و به وی گفتند: چه چیزی تو را به این شهر کشاند، با آن که تو بانویی ویژه پیامبر خدایی و او به تو فرمان داد در خانه ات بنشینی؟

عایشه گفت: به خاطر شما از تازیانه و عصا به خشم آمدم . چگونه به خاطر عثمان از شمشیر [فرود آمده بر او]خشمگین نشوم؟

آن دو به وی گفتند: تو را به خدا سوگند می دهیم که مبادا به وسیله تو خون هایی ریخته شود و مردم را بر یکدیگر بشورانی !

عایشه به آنان گفت: من آمده ام تا میان مردم ، صلح [و آرامش] برقرار کنم .

عایشه سپس به عمران بن حصین گفت: آیا تو نامه ای برای عثمان بن حنیف، می بری؟

گفت : جز خیر و خوبی ، چیزی از طرف تو برای او نمی برم .

ابو الأسود بدو گفت: من نامه ات را به او می رسانم. آن را بیاور . عایشه گفت: به عثمان بن حنیف بگو: ای آزاد شده ابن ابی عامر! به من خبر رسیده که قصد داری با من روبه رو شوی و پیکار کنی!

ابو الأسود به وی گفت: آری . به خدا سوگند که پیکار خواهد کرد!

عایشه گفت: و نیز تو ، ای دئلی؟! از تو هم خبرهایی به من می رسد. برخیز و از پیش من برو.

آن دو تن از نزد عایشه، به سوی طلحه رفتند و به او گفتند: ای ابو محمّد! آیا مردم بر بیعت پسرعموی پیامبر خدا که خداوندْ او را فضیلت های چنین و چنانِ بسیاری بخشیده، اجتماع نکردند؟ و شروع کردند به برشمردن مناقب ، فضایل و حقوق امیرمؤمنان.

طلحه از علی علیه السلام عیبجویی کرد و به وی دشنام داد و از او بدگویی نمود و گفت: به راستی که کسی مانند او نیست. به خدا سوگند، عاقبت کارش را خواهد دید.

آن دو از نزد طلحه خارج شدند و با هم می گفتند: این مردِ پست، به خشم آمد.

سپس بر زبیر وارد شدند و با او سخن هایی را که با طلحه گفته بودند، گفتند.

او نیز از علی علیه السلام عیبجویی کرد و به وی دشنام داد و به جمعیتی که در حضورش بودند، گفت: صبحگاهان بر آنان یورش برید ، پیش از آن که آنان، شامگاهان بر شما یورش آورند .

آن دو از نزد او هم بیرون رفتند و نزد عثمان بن حنیف بازگشتند و جریان را به وی گزارش دادند. آن گاه، عثمان به مردم ، اجازه پیکار داد. .

1- .ظاهرا منظور طلحه از این پرسش آن است که اگر علی بن ابی طالب علیه السلام چنین خواسته ای دارد، همین برای جنگیدن با او کافی است . (م)

ص: 80

. .

ص: 81

..

5922.عنه صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن أبى مخنف :أرسَلَ [عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ] إلى أبِى الأَسوَدِ الدُّؤَلِىِّ وعِمرانَ بنِ الحُصَينِ الخُزاعِىِّ ، فَأَمَرَهُما أن يَسيرا حَتّى يَأتِياهُ بِعِلمِ القَومِ ومَا الَّذى أقدَمَهُم ، فَانطَلَقا حَتّى إذا أتَيا حَفَرَ أبى موسى وبِهِ مُعَسكَرُ القَومِ ، فَدَخَلا عَلى عائِشَةَ ، فَنالاها ووَعَظاها وأذكَراها وناشَداهَا اللّهَ ، فَقالَت لَهُما : اِلقَيا طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ .

فَقاما مِن عِندِها ولَقِيَا الزُّبَيرَ فَكَلَّماهُ ، فَقالَ لَهُما : إنّا جِئنا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ ونَدعُوا النّاسَ إلى أن يَرُدّوا أمرَ الخِلافَهِ شورى ؛ لِيَختارَ النّاسُ لِأَنفُسِهِم . فَقالا لَهُ : إنَّ عُثمانَ لَم يُقتَل بِالبَصرَهِ لِيُطلَبَ دَمُهُ فيها ، وأنتَ تَعلَمُ قَتَلَهَ عُثمانَ مَن هُم وأينَ هُم ، وإنَّکَ وصاحِبَکَ وعائِشَهَ كُنتُم أشَدَّ النّاسِ عَلَيهِ ، وأعظَمَهُم إغراءً بِدَمِهِ ، فَأَقيدوا مِن أنفُسِكُم .

وأمّا إعادَهُ أمرِ الخِلافَهِ شورى ؛ فَكَيفَ وقَد بايَعتُم عَلِيّا طائِعينَ غَيرَ مُكرَهينَ ؟ وأنتَ يا أبا عَبدِ اللّهِ لَم يَبعُدِ العَهدُ بِقِيامِکَ دونَ هذَا الرَّجُلِ يَومَ ماتَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأنتَ آخذٌ قائِم سَيفِکَ تَقولُ : ما أحَدٌ أحَقَّ بِالخِلافَهِ مِنهُ ، ولا أولى بِها مِنهُ ، وَامتَنَعتَ مِن بَيعَهِ أبى بَكرٍ ، فَأينَ ذلِکَ الفِعلُ مِن هذَا القَولِ ؟ !

فَقالَ لَهُما : اِذهَبا فَالقَيا طَلحَهَ .

فَقاما إلى طَلحَهَ ، فَوَجَداهُ أخشَنَ المَلمَسِ ، شَديدَ العَريكَهِ ، قَوِىَّ العَزمِ فى إثارَهِ الفِتنَهِ وإضرامِ نارِ الحَربِ ، فَانصَرَفا إلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ فَأخبَراهُ ، وقالَ لَهُ أبُو الأَسوَدِ :

يَابنَ حُنَيفٍ قَد أُتيتَ فَانفِرِ

وطاعِنِ القَومَ وجالِد وَاصبِرِ وَابرُز لَها مُستَلئِما وشَمِّرِ

فَقالَ ابنُ حُنَيفٍ : إى وَالحَرَمَينِ لَأَفعَلَنَّ . (1) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 313 .

5921.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مخنف : عثمان بن حنیف ، فرستاده ای نزد ابو الأسود دئلی و عمران بن حصین خزاعی فرستاد و به آنان دستور داد که حرکت کنند و از گروه [ناکثین]برایش خبر آورند و این که [بفهمند] چه چیزی آنان را بر این امر وا داشته است. آن دو به راه افتادند تا به حوضچه های ابو موسی رسیدند که لشکرگاه ناکثین ، آن جا بود.

آن دو بر عایشه وارد شدند . از او خُرده گرفتند، او را موعظه کردند و به او تذکّر دادند و او را به خداوند ، سوگند دادند.

عایشه به آنان گفت: با طلحه و زبیر ، ملاقات کنید.

آن دو از پیش او برخاستند و با زبیر ملاقات کردند و با او سخن گفتند . زبیر به آنان گفت: ما برای خونخواهی عثمان آمده ایم و از مردم می خواهیم که مسئله خلافت را به شورا وا گذارند تا مردم برای خود [خلیفه ای] برگزینند.

آن دو به زبیر گفتند: عثمان در بصره کشته نشده است تا خونخواهی اش در آن جا باشد! تو خود می دانی که قاتلان عثمان ، چه کسانی اند و کجا هستند. به راستی که تو و رفیقت (طلحه) و عایشه، سرسخت ترینِ مردم علیه عثمان بودید و بیشتر از دیگران بر ریختن خون عثمان ، تشویق می کردید. پس باید از خودتان انتقام بگیرید! و امّا در مورد بازگشت مسئله خلافت به شورا، این دیگر چرا؟ شما که خودتان با علی علیه السلام از روی رغبت و بدون اکراه بیعت کردید. تو ، ای ابو عبد اللّه (زبیر)! از آن روز که به حمایت از علی برخاستی ، زمان زیادی نگذشته است . در روزی که پیامبر خدا از دنیا رفت ، تو خود ، قبضه شمشیر به دست گرفتی و می گفتی: کسی سزاوارتر از علی برای خلافت و شایسته تر از او نیست و از بیعت با ابو بکر ، سر باز زدی. آن رفتار کجا و این سخن کجا؟!

زبیر گفت: نزد طلحه بروید و با او دیدار کنید.

آن دو برخاستند و به سوی طلحه رفتند. او را تندخو ، ستیزه جو و مصمّم در به پا کردن فتنه و شعله ور ساختن آتش جنگ یافتند. از این رو ، نزد عثمان بن حنیف بازگشتند و به وی گزارش دادند و ابو الأسود بدو گفت:

ای پسر حنیف ! بر تو حمله شد . به پاخیز

و با آنان بجنگ و شکیبا باش.

و سلاح برگیر ، در برابر آنان بِایست و دامن بر کمر زن.

عثمان بن حنیف گفت: آری. سوگند به دو حرم (مکّه و مدینه) که چنین خواهم کرد ! .

5920.عنه عليه السلام :الإمامه والسياسه :ذَكَروا أنَّ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ لَمّا نَزَلَا البَصرَةَ ، قالَ عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ : نُعذِرُ إلَيهما بِرَجُلَينِ ، فَدَعا عِمرانَ بنَ الحُصَينِ صاحِبَ رَسولِ اللّهِ ، وأبَا الأَسوَدِ الدُّؤَلِىَّ ، فَأَرسَلَهُما إلى طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ ، فَذَهَبا إلَيهِما فَنادَيا : يا طَلحَةُ ! فَأَجابَهُما .

فَتَكَلَّمَ أبُو الأَسوَدِ الدُّؤَلِىُّ ، فَقالَ : يا أبا مُحَمَّدٍ ! إنَّكُم قَتَلتُم عُثمانَ غَيرَ مُؤامِرينَ لَنا فى قَتلِهِ ، وبايَعتُم عَلِيّا غَيرَ مُؤامِرينَ فى بَيعَتِهِ ، فَلَم نَغضَب لِعُثمانَ إذ قُتِلَ ، ولَم نَغضَب لِعَلِىٍّ إذ بويِعَ ، ثُمَّ بَدا لَكُم ، فَأَرَدتُم خَلعَ عَلِىٍّ ، ونَحنُ عَلَى الأَمرِ الأَوَّلِ ، فَعَلَيكُمُ المَخرَجُ مِمّا دَخَلتُم فيهِ .

ثُمَّ تَكَلَّمَ عِمرانُ ، فَقالَ : يا طَلحَةُ ! إنَّكُم قَتَلتُم عُثمانَ ولَم نَغضَب لَهُ إذ لَم تَغضَبوا ، ثُمَّ بايَعتُم عَلِيّا، وبايَعنا مَن بايَعتُم ؛ فَإن كان قَتلُ عَثمانَ صَوابا فَمسيرُكُم لِماذا ؟ وإن كانَ خَطَأً فَحَظُّكُم مِنهُ الأَوفَرُ ، ونَصيبُكُم مِنهُ الأَوفى !

فَقالَ طَلحَةُ : يا هذانِ ! إنَّ صاحِبَكُما لا يَرى أنَّ مَعَهُ فى هذَا الأَمرِ غَيرَهُ ، ولَيسَ عَلى هذا بايَعناهُ ، وَايمُ اللّهِ لَيُسفَكَنَّ دَمُهُ .

فَقالَ أبُو الأَسوَدِ : يا عِمرانُ ! أمّا هذا فَقَد صَرَّحَ أنَّهُ إنَّما غَضِبَ لِلمُلكِ .

ثُمَّ أتَيَا الزُّبَيرَ فَقالا : يا أبا عَبدِ اللّهِ ! إنّا أتَينا طَلحَةَ . قالَ الزُّبَيرُ : إنَّ طَلحَةَ وإيّاىَ كَروحٍ فى جَسَدَينِ ، وإنَّهُ وَاللّهِ يا هذانِ قَد كانَت مِنّا فى عُثمانَ فَلَتاتٌ ، احتَجنا فيها إلَى المَعاذيرِ ، ولَوِ استَقبَلَنا مِن أمرِنا مَا استَدبَرَنا نَصَرناهُ . (1) .

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 83 .

5919.امام صادق علیه السلام :الإمامه والسیاسه:آورده اند که چون طلحه و زبیر وارد بصره شدند، عثمان بن حنیف گفت: پیام خود را با دو مرد ، نزد آنان می فرستیم. آن گاه عمران بن حُصَین (صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله) و ابو الأسود دُئلی را فراخواند و آنان را به سوی طلحه و زبیر فرستاد . آن دو نزد آنان رفتند و بانگ برآوردند: ای طلحه !

طلحه به آن دو پاسخ داد . ابو الأسود دئلی شروع به سخن گفتن کرد و گفت: ای ابو محمّد ! به راستی که شما عثمان را کشتید ، بدون آن که در کشتن او با ما [صحابیانِ بیرون از مدینه]مشورت کنید و با علی علیه السلام بیعت کردید، بدون آن که در آن نیز مشورت کنید. ما نه به خاطر کشته شدن عثمان به خشم آمدیم و نه هنگامی که با علی علیه السلام بیعت شد، بر او خشم گرفتیم. پس از آن ، برای شما دگرگونی پیش آمد [و تصمیمتان تغییر کرد]و تصمیم به خلع علی علیه السلام از خلافت گرفتید ؛ ولی ما بر همان تصمیم اوّل ، ثابت قدم هستیم . پس بر شماست که خود را از آنچه در آن افکندید، بیرون کشید.

سپس عمران به سخن آمد و گفت: ای طلحه ! به راستی که شما عثمان را کشتید و ما برایش به خشم نیامدیم تا وقتی که شما به خشم نیامدید. سپس با علی علیه السلام بیعت کردید و ما هم با همان که شما بیعت کردید ، بیعت کردیم. حال اگر کشته شدن عثمان به حق بود ، حرکت [امروز] شما برای چیست؟ و اگر خطا بود ، بهره شما از آن فزون تر و سهم شما در آن بیشتر است .

طلحه گفت: ای شما دو مرد ! به راستی که رئیس شما معتقد نیست که در حکومت ، با او شریکی هست و ما با چنین وضعی (که ما را شریک نکند) ، با او بیعت نکردیم. به خدا سوگند که خونش ریخته خواهد شد !

ابو الأسود گفت: ای عمران ! این مرد به صراحتْ اعلام کرد که تنها برای حکومت به خشم آمده است.

آن گاه نزد زبیر آمدند و گفتند: ای ابو عبد اللّه ! ما نزد طلحه رفتیم.

زبیر گفت: طلحه و من ، مانند یک روح هستیم در دو پیکر.به خدا سوگند ای شما دو مرد ! از ما درباره عثمان، لغزش هایی سر زد که در آن،نیاز به

پوزش داریم و اگر این حوادث را پیش بینی می کردیم ، به یاری عثمان می رفتیم. .

6 / 2مُخالَفَهُ الوالى مُنابَذَهَ النّاكِثينَ5916.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس:إنَّ الزُّبَيرَ وطَلحَهَ أغَذَّ (1) السَّيرَ بِعائِشَهَ حَتَّى انتَهَوا إلى حَفَرِ أبى موسَى الأشعَرِىِّ وهُوَ قَريبٌ مِنَ البَصرَهِ ، وكَتَبا إلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ الأنصارِىِّ وهُوَ عامِلُ عَلِىٍّ عليه السلام عَلَى البَصرَهِ أن أخلِ لَنا دارَ الإِمارَهِ ، فَلَمّا وَصَلَ كِتابُهُما إلَيهِ بَعَثَ [إلَى] (2) الأحنَفِ بنِ قَيسٍ فَقالَ لَهُ : إنَّ هؤُلاءِ القَومَ قَدِموا عَلَينا ومَعَهُم زَوجَهُ رَسولِ اللّهِ ، وَالنّاسُ إلَيها سِراعٌ كَما تَرى .

فَقالَ الأَحنَفُ : إنَّهُم جاؤوكَ بِها لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ ، وهُمُ الَّذينَ أَلَّبوا عَلى عُثمانَ النّاسَ ، وسَفَكوا دَمَهُ ، وأراهُم وَاللّهِ لا يُزايِلونَ (3) حَتّى يُلقُوا العَداوَهَ بَينَنا ويَسفِكوا دِماءَنا ، وأظُنُّهُم وَاللّهِ سَيَركَبونَ مِنكَخاصَّهً ما لا قِبَلَ لَكَ بِهِ إن لَم تَتَأَهَّب لَهُم بِالنُّهوضِ إلَيهِم فيمَن مَعَكَ مِن أهلِ البَصرَهِ ؛ فَإِنَّكَ اليَومَ الوالى عَلَيهِم ، وأنتَ فيهِم مُطاعٌ ، فَسِر إلَيهِم بِالنّاسِ ، وبادِرهُم قَبلَ أن يَكونوا مَعَكَ فى دارٍ واحِدَهٍ ؛ فَيَكونَ النّاسُ لَهُم أطوعَ مِنهُم لَكَ .

فَقالَ عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ : الرَّأىُ ما رَأَيتَ ، لكِنَّنى أكرَهُ الشَّرَّ وأن أبدَأَهُم بِهِ ، وأرجُو العافِيَهَ وَالسَّلامَهَ إلى أن يَأتِيَنى كِتابُ أميرِ المُؤمِنينَ ورَأيُهُ فَأعمَلَ بِهِ .

ثُمَّ أتاهُ بَعدَ الأَحنَفِ حُكَيمُ بنُ جَبَلَهَ العَبدِىُّ مِن بَنى عَمرِو بنِ وَديعَهَ ، فَأَقرَأَهُ كِتابَ طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ ، فَقالَ لَهُ مِثلَ قَولِ الأَحنَفِ ، وأجابَهُ عُثمانُ بِمِثلِ جَوابِهِ لِلأَحنَفِ ، فَقالَ لَهُ حُكَيمٌ : فَائذَن لى حَتّى أسيرَ إلَيهِم بِالنّاسِ ، فَإِن دَخَلوا فى طاعَهِ أميرِ المُؤمِنينَ وإلّا نابَذتُهُم عَلى سَواءٍ ، فَقالَ عُثمانُ : لَو كانَ ذلِكَ رَأيى لَسِرتُ إلَيهِم بِنَفسى . قالَ حُكَيمٌ : أمَا وَاللّهِ إن دَخَلوا عَلَيكَ هذَا المِصرَ لَيَنتَقِلَنَّ قُلوبُ كَثيرٍ مِنَ النّاسِ إلَيهِم ، ولَيُزيلُنَّكَ عَن مَجلِسِكَ هذا، وأنتَ أعلَمُ . فَأبى عَلَيهِ عُثمانُ . (4) .

1- .أغذّ : إذا أسرع فى السَّير (النهايه : ج 3 ص 347 «غذذ») .
2- .ما بين المعقوفين سقط من المصدر ، وأثبتناه من الدرجات الرفيعه .
3- .زايلوهم : أى فارقوهم فى الأفعال التى لاتُرضى اللّه ورسوله (النهايه : ج 2 ص 325 «زيل») .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 311 ؛ الدرجات الرفيعه : ص 381 .

6 / 2 مخالفت حاکم بصره با بیرون راندن ناکثین

6 / 2مخالفت حاکم بصره با بیرون راندن ناکثین5919.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عبّاس : زبیر و طلحه با شتابْ عایشه را حرکت دادند تا به حوضچه های ابوموسی اشعری در نزدیکی بصره رسیدند و برای عثمان بن حنیف انصاری که کارگزار علی علیه السلام در بصره بود نامه نوشتند که دارالحکومه را برای ما خالی کن.

وقتی نامه آنها به وی رسید ، سراغ احنف بن قیس فرستاد و گفت: این گروه بر ما وارد شده اند و همسر پیامبر خدا، همراه آنان است و مردم به سرعت به سمت او می روند ، چنان که می بینی.

احنف گفت: آنان همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را برای خونخواهی عثمان آورده اند و آنان ، همان کسانی اند که مردم را بر عثمان شوراندند و خونش را ریختند. به خدا سوگند ، چنین می بینم که آنان دست نمی کشند تا آن که میان ما دشمنی افکنند و خون های ما را بریزند. به خدا سوگند ، گمان می کنم به زودی از تو چیزهایی می خواهند که به عهده تو و در اختیار تو نیست . اگر با کسانی که از بصریان در فرمان داری،آماده پیکار با آنان نباشی [فرصت از دست می رود]؛ زیرا که امروز ، تو حکمران بر آنانی و فرمان تو در میان آنان ، مُطاع است. پس همراه مردم به سوی آنان حرکت کن و بر آنان سبقت گیر، پیش از آن که با تو در یک خانه قرار گیرند ؛ چرا که مردم ، از آنان بیشتر اطاعت خواهند کرد.

عثمان بن حنیف گفت: رأی درست ، رأی توست؛ ولی من ستیز و شروع کردن به آن را خوش نمی دارم و امید به عافیت و صلح دارم تا این که نامه و رأی امیرمؤمنان به من برسد و طبق آن عمل کنم.

پس از احنف،حُکَیم بن جَبَله عبدی از قبیله بنی عمرو بن ودیعه ، نزد عثمان بن حنیف آمد و نامه طلحه و زبیر را برایش خواند . حکیم بن جبله نیز مانند احنف بن قیس با او سخن گفت و عثمان بن حنیف ، همان پاسخی را که به احنف داده بود ، به او هم داد .

حُکَیم به وی گفت: اجازه بده به همراه مردم ، به سوی آنان حرکت کنم. اگر به اطاعت امیرمؤمنانْ تن دادند [که هیچ] ؛ وگرنه تمامی آنان را می

رانم.

عثمان گفت: اگر نظرم چنین بود ، خودم به سوی آنان حرکت می کردم.

حُکَیم گفت: بدان، به خدا سوگند ، اگر آنان به این شهر وارد شوند ، دل های بسیاری از مردم به سویشان کشیده می شود. تو را از مقام و منصبت به زیر خواهند کشید و تو خود ، این را بهتر می دانی.

ولی عثمان بن حنیف از قبول پیشنهاد او سر باز زد.

.

6 / 3حَصرُ دارِ الإِمارَهِ وَالقِتالُ حَولَها5916.عنه صلى اللهِ عليه و آله :أنساب الأشراف :ونادى عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ فِى النّاسِ فَتَسَلَّحوا ، وأقبَلَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ وعائِشَهُ حَتّى دَخَلُوا المِربَدَ مِمّا يَلى بَنى سُلَيمٍ ، وجاءَ أهلُ البَصرَهِ مَعَ عُثمانَ رُكبانا ومُشاهً ، وخَطَبَ طَلحَهُ فَقالَ : إنَّ عُثمانَ بنَ عَفّانَ كانَ مِن أهلِ السّابِقَهِ وَالفَضيلَهِ مِنَ المُهاجِرينَ الأوَّلينَ ، وأحدَثَ أحداثاً نَقَمناها عَلَيهِ ، فَبايَنّاهُ ونافَرناهُ ، ثُمَّ أعتَبَ حينَ استَعتَبناهُ ، فَعَدا عَلَيهِ امرُؤٌ ابتَزَّ هذِهِ الأُمَّهَ أمرَها بِغَيرِ رِضىً ولا مَشورَهٍ ، فَقَتَلَهُ ، وساعَدَهُ عَلى ذلِكَ رِجالٌ غَيرُ أبرارٍ ولا أتقِياءَ ، فَقَتلوهُ بَريئاً تائِباً مُسلِماً ، فَنَحنُ نَدعوكُم إلَى الطَّلَبِ بِدَمِهِ ؛ فَإِنَّهُ الخَليفَهُ المَظلومُ . وتَكَلَّمَ الزُّبَيرُ بِنَحوٍ مِن هذَا الكَلامِ .

فَاختَلَفَ النّاسُ؛ فَقالَ قائِلونَ : نَطَقا بِالحَقِّ ، وقالَ آخَرونَ : كَذِبا ولَهُما كانا أشَدَّ النّاسِ عَلى عُثمانَ ! ! وَارتَفَعَتِ الأَصواتُ .

وأُتِىَ بِعائِشَهَ عَلى جَمَلِها فى هَودَجِها فَقالَت : صَهٍ صَهٍ ، (1) فَخَطَبَت بِلِسانٍ ذَلِقٍ وصَوتٍ جَهوَرِىٍّ، فأسكَتَ (2) لَهَا النّاسُ فَقالَت : إنَّ عُثمانَ خَليفَتَكُم قُتِلَ مَظلوماً بَعدَ أن تابَ إلى رَبِّهِ ، وخَرَجَ مِن ذَنبِهِ ، وَاللّهِ مابَلَغَ مِن فِعلِهِ ما يُستَحَلُّ بِهِ دَمُهُ ؛ فَيَنبَغى فِى الحَقِّ أن يُؤخَذَ قَتَلَتُهُ فَيُقتَلوا بِهِ ، ويُجعَلَ الأَمرُ شورى .

فَقالَ قائِلونَ : صَدَقتِ . وقالَ آخَرونَ : كَذَبتِ، حَتّى تَضارَبوا بِالنِّعالِ وتَمايَزوا ، فَصاروا فِرقَتَينِ : فِرقَهً مَعَ عائِشَهَ وأصحابِها ، وفرقَهً مَعَ ابنِ حُنَيفٍ ، وكانَ عَلى خَيلِ ابنِ حُنَيفٍ حُكَيمُ بنُ جَبَلَهَ ، فَجَعَلَ يَحمِلُ ويَقولُ :

خَيلى إلَىَّ إنَّها قُرَيشُ

لَيُردِيَنَّها نَعيمُها وَالطَّيشُ (3)

وتَأَهَّبوا لِلقِتالِ ، فَانتَهَوا إلَى الزّابوقَهِ ، (4) وأصبَحَ عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ فَزَحَفَ إلَيهِم ، فَقاتَلَهُم أشَدَّ قِتالٍ ، فَكَثُرَت بَينَهُمُ القَتلى ، وفَشَت فيهِمُ الجِراحُ . ثُمَّ إنَّ النّاسَ تَداعَوا إلَى الصُّلحِ ، فَكَتَبوا بَينَهُم كِتاباً بِالمُوادَعَهِ إلَى قُدومِ عَلِىٍّ عَلى أن لا يَعرِضَ بَعضُهُم لِبَعضٍ فى سوقٍ ولا مَشرَعَهٍ ، وأنَّ لِعُثمانَ بنِ حُنَيفٍ دارَ الإِمارَهِ وبَيتَ المالِ وَالمَسجِدَ ، وأنّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ يَنزِلانِ ومَن مَعَهُما حَيثُ شاؤوا . ثُمَّ انصَرَفَ النّاسُ وألقَوُا السِّلاحَ . (5) .

1- .هى كلمه زجر تقال عند الإسكات ، بمعنى اسكت (النهايه : ج 3 ص 63 «صه») .
2- .أسكت : أى أعرض ولم يتكلّم . يقال : تكلّم الرجل ثمّ سكت بغير ألف ، فإذا انقطع كلامه فلم يتكلّم قيل : اسكت (النهايه : ج 2 ص 383 «سكت») .
3- .كذا ورد فى المصدر ، وعجز البيت مختلّ الوزن .
4- .الزابوقَه : موضع قريب من البصره ، كانت فيه وقعه الجمل (معجم البلدان : ج 3 ص 125) .
5- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 25 وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 463 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 317 .

6 / 3 محاصره دارالحکومه و جنگ در اطراف آن

6 / 3محاصره دارالحکومه و جنگ در اطراف آن5913.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف:عثمان بن حنیف ، مردم را آماده باش داد و همه مسلّح شدند. طلحه و زبیر و عایشه نیز پیشروی کردند تا به منزلگاه مَرْبد (پس از منزلگاه بنی سلیم) رسیدند. بصریان به همراه عثمان ابن حنیف ، پیاده و سواره آمدند.

طلحه سخنرانی کرد و گفت: به راستی که عثمان بن عفّان، از پیشتازان و صاحبان فضیلت و از نخستین مهاجران بود. وی کارهایی انجام داد که ما بر او خُرده گرفتیم و در آن کارها از او جدا شدیم و اظهار نفرت کردیم و هنگامی که از او خواستیم راه خشنودی مسلمانان را در پیش گیرد ، چنین کرد. سپس مردی بر او هجوم برد که حکومت این مردم را بدون رضایت و مشورت ، در رُبود و سپس او را به قتل رساند و مردانی پست و بی تقوا ، او را در این کار ، یاری دادند . پس او را بی گناه و در حال توبه و مسلمان کُشتند. اینک شما را به خونخواهی اش می خوانیم؛ چرا که او خلیفه مظلوم است.

زبیر نیز سخنانی به همین گونه بر زبان آورد . مردم ، اختلاف کردند . برخی گفتند : «آنها به حقْ سخن گفتند» و برخی دیگر گفتند: «دروغ می گویند. آن دو از همه بر ضدّ عثمان، سخت تر بودند» .

داد و فریادها بلند شد. عایشه را که در هودج بود ، با شترش آوردند. گفت: ساکت باشید ! ساکت باشید !

آن گاه با زبانی گویا و صدایی رسا سخنرانی کرد. مردم ، هنگام سخنرانی سکوت کردند. وی گفت: به راستی که عثمان، خلیفه شما، مظلومانه کشته شد، پس از آن که به سوی پروردگارش توبه کرد و از گناهانش بیرون شده بود. به خدا سوگند ، رفتار او به مرتبه ای نرسید که ریختن خونش حلال شمرده شود. پس سزاوار است قاتلانش دستگیر و به انتقام خون او کُشته شوند و حکومت ، به شورا واگذار گردد .

گروهی گفتند: «راست می گوید» و گروهی گفتند: «دروغ می گوید» و میان آنها زد و خورد با کفش در گرفت و از هم جدا شدند و دو دسته

گردیدند: دسته ای با عایشه و همراهانش و دسته ای با عثمان بن حنیف.

حُکَیم بن جَبَله که فرمانده سواره نظام عثمان بن حنیف بود ، شروع به حمله کرد و می سرود:

سوارگان من ! به سویم بشتابید که اینان قریش اند

تا آسوده خاطران و سبک مغزان آنها پست شوند.

[سپاه جَمل ،] آماده پیکار شدند و به منطقه زابوقه (1) رسیدند. عثمان بن حنیف ، صبحگاهان بر آنان یورش بُرد و با آنان نبردی سخت کرد. کشته ها در میان دو لشکر زیاد شد و مجروحان ، در میان میدان جنگ افتاده بودند. سپس مردم را به صلحْ دعوت کردند و صلح نامه ای نوشتند که تا آمدن علی علیه السلام کسی در بازارها و خیابان ها متعرّض دیگری نشود ، دارالحکومه و بیت المال و مسجد ، از آنِ عثمان بن حنیف باشد و طلحه و زبیر و همراهانشان ، هر کجا که خواستند ، اُتراق کنند. پس از این بود که مردمْ پراکنده شدند و سلاح بر زمین گذاشتند.

.

1- .جایی نزدیک بصره است که در آن ، جنگ جمل رُخ داد.

6 / 4مُصالَحَهُ والِى البَصرَهِ وَالنّاكِثينَ5913.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الجمل :ثُمَّ إنَّهُم تَداعَوا إلَى الصُّلحِ ، ودَخَلَ بَينَهُمُ النّاسُ لِما رَأَوا مِن عَظيمِ مَا ابتُلوا بِهِ ، فَتَصالَحوا عَلى أنَّ لِعثمانَ بنِ حُنَيفٍ دارَ الإِمارَهِ وَالمَسجِدَ وبَيتَ المالِ ، ولِطَلحَهَ وَالزُّبَيرِ وعائِشَهَ ما شاؤوا مِنَ البَصرَهِ ولا يُهاجونَ حَتّى يَقدِمَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَإِن أحَبّوا عِندَ ذلِکَ الدُّخولَ فى طاعَتِهِ ، وإن أحبّوا أن يُقاتِلوا، وكَتَبوا بِذلِکَ كِتابا بَينَهُم، وأوثَقوا فيهِ العُهودَ وأَكَّدوها ، وأشهَدُوا النّاسَ عَلى ذلِکَ ، ووُضِعَ السِّلاحُ ، وأمِنَ عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ عَلى نَفسِهِ وتَفَرَّقَ النّاسُ عَنهُ . (1) .

1- .الجمل : ص 279 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 150 وتاريخ خليفه بن خيّاط : ص 136 .

6 / 4 مصالحه حاکم بصره با ناکثین

6 / 4مصالحه حاکم بصره با ناکثین5910.امام زین العابدین علیه السلام :الجمل:سپس [هر دو طرف درگیر در جنگ] به صلح فرا خواندند و مردم ، چون شدّت گرفتاری ها را دیدند، در این مصالحه شرکت کردند که دارالحکومه و مسجد و بیت المال ، در اختیار عثمان بن حنیف باشد و طلحه و زبیر و عایشه ، به هر کجای بصره که می خواهند ، بروند و به یکدیگر حمله نکنند تا امیر مؤمنان وارد شود. آن گاه اگر خواستند، تَن به اطاعت او دهند و اگر خواستند ، پیکار کنند. این مطلب را به صورت نوشته درآوردند و بر آن ، پیمان های اکید بستند و مردم را بر این امر ، گواه گرفتند. سپس اسلحه ها بر زمین گذارده شد و عثمان بن حنیف ، در خود ، احساس امنیت کرد و لشکریان [وی] از گِردش پراکنده شدند.

.

5909.امام حسن علیه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبی مِخنَف فی بَیانِ نَصِّ مُعاهَدَهِ الصُّلحِ :

هذا مَا اصطَلَحَ عَلَیهِ عُثمانُ بنُ حُنَیفٍ الأَنصارِیُّ ومَن مَعَهُ مِنَ المُؤمِنینَ مِن شیعَهِ أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، وطَلحَهُ وَالزُّبَیرُ ومَن مَعَهُما مِنَ المُؤمِنینَ وَالمُسلِمینَ مِن شیعَتِهِما ؛ أنَّ لِعُثمانَ بنِ حُنَیفٍ دارَ الإِمارَهِ وَالرُّحبَهَ وَالمَسجِدَ وبَیتَ المالِ وَالمِنبَرَ ، وأنَّ لِطَلحَهَ وَالزُّبَیرِ ومَن مَعَهُما أن یَنزِلوا حَیثُ شاؤوا مِنَ البَصرَهِ ، ولا یُضارَّ بَعضُهُم بَعضا فی طَریقٍ ولا فُرضَهٍ (1) ولا سوقٍ ولا شِرعَهٍ ولا مِرفَقٍ حَتّی یَقدَمَ أمیرُ المُؤمِنینَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ، فَإِن أحَبّوا دَخَلوا فیما دَخَلَت فیهِ الاُمَّهُ ، وإن أحَبّوا لَحِقَ کُلُّ قَومٍ بِهَواهُم وما أحَبّوا مِن قِتالٍ أو سِلمٍ أو خُروجٍ أو إقامَهٍ ، وعَلَی الفَریقَینِ بِما کَتَبوا عَهدُ اللّهِ ومیثاقُهُ ، وأشَدُّ ما أخَذَهُ عَلی نَبِیٍّ مِن أنبِیائِهِ مِن عَهدٍ وذِمَّهٍ .

وخُتِمَ الکِتابُ ، ورَجَعَ عُثمانُ بنُ حُنَیفٍ حَتّی دَخَلَ دارَ الإِمارَهِ ، وقالَ لِأَصحابِهِ : اِلحَقوا رَحِمَکُمُ اللّهُ بَأهلِکُم ، وضَعوا سِلاحَکُم ، وداووا جَرحاکُم . فَمَکَثوا کَذلِکَ أیّاما . (2)6 / 5اِستیلاءُ النّاکِثینَ عَلَی البَصرَهِ5910.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبی مِخنَف :ثُمَّ إنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَیرَ قالا : إن قَدِمَ عَلِیٌّ ونَحنُ عَلی هذِهِ الحالِ مِنَ القِلَّهِ وَالضَّعفِ لَیَأخُذَنَّ بِأعناقِنا ، فَأجمَعا عَلی مُراسَلَهِ القَبائِلِ وَاستِمالَهِ العَرَبِ ، فَأرسَلا إلی وُجوهِ النّاسِ وأهلِ الرِّیاسَهِ وَالشَّرَفِ یَدعُوانِهِم إلَی الطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ وخَلعِ عَلِیٍّ وإخراجِ ابنِ حُنَیفٍ مِنَ البَصرَهِ ، فَبایَعَهُم عَلی ذلِکَ الأَزدُ وضَبَّهُ وقَیسُ بنُ عَیلانَ کُلُّها إلَا الرَّجُلَ وَالرَّجُلَینِ مِنَ القَبیلَهِ کَرِهوا أمرَهُم فَتَوارَوا عَنهُم ، وأرسَلوا إلی هِلالِ بنِ وَکیعٍ التَّمیمِیِّ ، فَلَم یَأتِهِم ، فَجاءَهُ طَلحَهُ وَالزُّبَیرُ إلی دارِهِ ، فَتَواری عَنهُما ، فَقالَت لَهُ اُمُّهُ : ما رَأیتُ مِثلَکَ ! أتاکَ شَیخا قُرَیشٍ ، فَتَوارَیتَ عَنهُما ! فَلَم تَزَل بِهِ حَتّی ظَهَرَ لَهُما ، وبایَعَهُما ومَعَهُ بَنو عَمرِو بنِ تَمیمٍ کُلُّهُم، وبَنو حَنظَلَهَ، إلّا بَنی یَربوعٍ ؛ فَإِنَّ عامَّتَهُم کانوا شیعَهً لِعَلِیٍّ علیه السلام ، وبایَعَهُم بَنو دارِمٍ کُلُّهُم، إلّا نَفَرا مِن بَنی مُجاشِعٍ ذَوی دینٍ وفَضلٍ .

فَلَمَّا استَوسَقَ لِطَلحَهَ وَالزُّبَیرِ أمرُهُما، خَرَجا فی لَیلَهٍ مُظلِمَهٍ ذاتِ ریحٍ ومَطَرٍ ومَعَهُما أصحابُهُما قَد ألبَسوهُمُ الدُّروعَ وظاهَروا فَوقَها بِالثِّیابِ ، فَانتَهَوا إلَی المَسجِدِ وَقتَ صَلاهِ الفَجرِ ، وقَد سَبَقَهُم عُثمانُ بنُ حُنَیفٍ إلَیهِ ، واُقیمَتِ الصَّلاهُ ، فَتَقَدَّمَ عُثمانُ لِیُصَلِّیَ بِهِم ، فَأخَّرَهُ أصحابُ طَلحَهَ وَالزُّبَیرِ وقَدَّمُوا الزُّبَیرَ . (3) .

1- .الفُرْضه : المَشْرَعه (لسان العرب : ج 7 ص 206 «فرض») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 319 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 320 ؛ الدرجات الرفيعه : ص 386 .

6 / 5 سلطه ناکثین بر بصره با حیله

5909.الإمامُ الحسنُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مخنف ، در گزارش متن عهد نامه صلح : این است آنچه عثمان بن حنیف انصاری و مؤمنان همراهش از پیروان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ، با طلحه و زبیر و همراهانش از مؤمنان و پیروان مسلمانشان ، بر آن ، مصالحه نمودند:

همانا دارالحکومه، رُحْبه (1) ، مسجد ، بیت المال و منبر ، در اختیار عثمان بن حنیف باشد و طلحه و زبیر و همراهانشان حق دارند که هر کجای بصره که می خواهند ، منزل کنند و کسی از طرفین ، حق ندارد به دیگری در راه و آب گاه و بازار و آب راه و استراحتگاه، آسیبی برساند تا امیرمؤمنان علی بن ابی طالب به بصره بیاید. پس اگر [طرف مقابل] مایل بودند ، در آنچه امّت داخل شده اند، وارد شوند [که هیچ] ؛ و اگر نخواستند، هر گروه به سمت خواسته های خود رود ، یا جنگ و یا صلح ، یا بیرون رفتن و یا ماندن ، و عهد و میثاق خداوند و حتی سخت تر از پیمانی که خداوند از پیامبرانش گرفته است، برعهده دو گروه باشد.

سپس نامه مُهر شد. عثمان بن حنیف بازگشت و وارد دارالحکومه شد و به یاران خود گفت: خدایتان رحمت کند! نزد خانواده خود بروید و اسلحه بر زمین گذارید و زخمی ها را مداوا کنید.

چند روزی این چنین ، دست نگه داشتند.6 / 5سلطه ناکثین بر بصره با حیله5906.فاطمه زهرا علیها السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مخنف : پس [از امضای عهد نامه]طلحه و زبیر گفتند : اگر علی بیاید و ما این چنین اندک و ناتوان باشیم ، گردن ما را خواهد زد. از این رو ، تصمیم به نامه نگاری با قبیله ها و دلجویی از اعراب گرفتند. به سوی برجستگان و رؤسا و بزرگان ، پیک فرستادند و آنان را به خونخواهی عثمان و کنار زدن علی علیه السلام و بیرون راندن عثمان بن حنیف از بصره ، فرا خواندند.

قبیله های اَزْد و ضِبّه و قیس بن عیلان ، در این کار با آنان بیعت کردند ، جز یک یا دو نفر از مردان این قبیله ها که از این کار ، ناخرسند بودند و از چشم آنان پنهان شدند.

ناکثین به سوی هلال بن وکیع تمیمی فرستادند ؛ ولی او نزد آنان نیامد. طلحه و زبیر به خانه او رفتند ؛ امّا هلال ، خود را از آنها پنهان کرد. مادرش به وی گفت: تاکنون کسی را مانند تو ندیده ام. دو پیرمردِ قریش به نزد تو آمده اند و تو از آنان پنهان می شوی؟

مادر ، آن قدر اصرار ورزید تا هلال به نزد آن دو آمد و با آنان بیعت کرد و به همراه او تمامی قبیله عمرو بن تمیم و نیز قبیله بنی حنظله بیعت کردند ، بجز بنی یربوع ؛ زیرا تمام بنی یَربوع از پیروان علی علیه السلام بودند و نیز تمام قبیله بنی دارِم ، بیعت کردند ، بجز چند نفر از بنی مُجاشع که اهل دین و فضیلت بودند .

چون کار طلحه و زبیرْ محکم شد، شبی تار و بارانی و توفانی بیرون آمدند. به همراه آنان ، یارانشان بودند که زره بر آنها پوشانده بودند و بر روی زره ، لباس بر تن داشتند. به هنگام نماز صبح به مسجد رسیدند و عثمان بن حنیف ، پیش از آنان به مسجد رسیده بود و صف های نماز ، بسته شده بود. عثمان ، پیش رفت که با آنان نماز بگزارد ؛ ولی یاران طلحه و زبیر ، [برخلاف صلح نامه] او را کنار زدند و زبیر را جلو انداختند.

.

1- .رُحْبه ، نام روستایی است نزدیک کوفه . همچنین صحن مسجد و میدان های عمومی را نیز رُحْبه گویند . ظاهرا به تناسب سیاق، در این جا به معنای میدان است . (م)

5905.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مروج الذهب فی ذِکرِ أصحابِ الجَمَلِ : فَأَتَوُا البَصرَةَ ، فَخَرَجَ إلَیهِم عُثمانُ بنُ حُنَیفٍ فَماتَعَهُم ، وجَری بَینَهُم قِتالٌ ، ثُمَّ إنَّهُمُ اصطَلَحوا بَعدَ ذلِکَ عَلی کَفِّ الحَربِ إلی قُدومِ عَلِیٍّ .

فَلَمّا کانَ فی بَعضِ اللَّیالی بَیَّتوا (1) عُثمانَ بنَ حُنَیفٍ ، فَأَسَروهُ وضَرَبوهُ ونَتَفوا لِحیَتَهُ ، ثُمَّ إنَّ القَومَ استَرجَعوا وخافوا عَلی مُخَلَّفیهِم بِالمَدینَهِ مِن أخیهِ سَهلِ بنِ حُنَیفٍ وغَیرِهِ مِنَ الأنصارِ ، فَخَلَّوا عَنهُ .

وأرادوا بَیتَ المالِ ، فَماتَعَهُمُ الخَزّانُ والمَوکَّلونَ بِهِ وهُمُ السَّبابِجَهُ ، (2) فَقُتِلَ مِنهُم سَبعونَ رَجُلاً غَیرَ مَن جُرِحَ ، وخَمسونَ مِنَ السَّبعینَ ضُرِبَت رِقابُهُم صَبرا مِن بَعدِ الأَسرِ ، وهؤُلاءِ أوَّلُ مَن قُتِلَ ظُلما فِی الإِسلامِ وصَبرا .

وقَتَلوا حُکَیمَ بنَ جَبَلَهَ العَبدِیَّ ، وکانَ مِن ساداتِ عَبدِ القَیسِ ، وزُهّادِ ربَیعَهَ ونُسّاکِها . (3) .

1- .بَیَّتَ القَومَ والعَدُوَّ: أوقَعَ بهم لیلاً (لسان العرب: ج 2 ص 16 «بیت»).
2- .السبابِجه : قوم من السند کانوا بالبصره جلاوزهً وحرّاس السجن (الصحاح : ج 1 ص 321 «سبج») .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 367 وراجع الکافئه : ص 17 ح 17 .

5904.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مروج الذهب در گزارش اهل جمل : آنان وارد بصره شدند . عثمان بن حنیف [با یاران خود]به سوی آنان حرکت کرد و جلوی آنان را گرفت و میان آنان ، جنگی به پا خاست. سپس آنان بر کنار گذاشتن جنگ تا آمدن علی علیه السلام صلح کردند.

آن گاه در یکی از شب ها بر عثمان بن حنیف ، شبیخون زدند و او را به اسارت گرفتند و کتک زدند و موهای ریش او را کَندند. سپس پشیمان شدند و بر جانِ بازماندگان خود در مدینه از سوی برادر عثمان (یعنی سهل بن حنیف) و سایر انصار، احساس خطر کردند و از این رو ، وی را آزاد ساختند. سپس به سوی بیت المال رفتند. نگهبانان و کلیدداران که از سبابجه (از مردمان سند) بودند، راه بر آنان بستند، بجز زخمیان ، هفتاد نفر از آنان (نگهبانان) کشته شدند که پنجاه نفرشان را پس از اسارت و شکنجه ، گردن زدند. اینان ، نخستین کسانی اند که در اسلام ، مظلومانه و دست بسته کشته شدند.

[همچنین] حُکَیم بن جَبَله را به قتل رساندند که از بزرگان طایفه عبد القیس و از زُهّاد و عُبّاد قبیله ربیعه بود. .

5903.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری عن الزهری فی ذِکرِ أصحابِ الجَمَلِ : فَقَدِمُوا البَصرَةَ وعَلَیها عُثمانُ بنُ حُنَیفٍ ، فَقالَ لَهُم عُثمانُ : ما نَقَمتُم عَلی صاحِبِکُم ؟

فَقالوا : لَم نَرَهُ أولی بِها مِنّا ، وقَد صَنَعَ ما صَنَعَ .

قالَ : فَإِنَّ الرَّجُلَ أمَّرَنی ، فَأَکتُبُ إلَیهِ فَأُعلِمُهُ ما جِئتُم لَهُ ، عَلی أن اُصَلِّیَ بِالنّاسِ حَتّی یِأتِیَنا کِتابُهُ ، فَوَقَفوا عَلَیهِ وکَتَبَ .

فَلَم یَلبثَ إلّا یَومَینِ حَتّی وَثَبوا عَلَیهِ فَقاتَلوهُ بِالزّابوقَهِ عِندَ مَدینَهِ الرِّزقِ ، (1) فَظَهَروا وأَخَذوا عُثمانَ ، فَأَرادوا قَتلَهُ ، ثُمَّ خَشوا غَضَبَ الأَنصارِ ، فَنالَوهُ فی شَعرِهِ وجَسَدِهِ . (2)5902.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف عن أبی مِخنَف :صاروا [أهلُ البَصرَهِ] فِرقَتَینِ : فِرقَةً مَعَ عائِشَهَ وأصحابِها ، وفِرقَةً مَعَ ابنِ حُنَیفٍ . . . وتَأَهَّبوا لِلقِتالِ ، فَانتَهَوا إلَی الزّابوقَهِ ، وأصبَحَ عُثمانُ بنُ حُنَیفٍ ، فَزَحَفَ إلَیهِم ، فَقاتَلَهُم أشَدَّ قِتالٍ ، فَکَثُرَت بَینَهُمُ القَتلی ، وفَشَت فیهِمُ الجِراحُ .

ثُمَّ إنَّ النّاسَ تَداعَوا إلَی الصُّلحِ ، فَکَتَبوا بَینَهُم کِتابا بِالمُوادَعَهِ إلی قُدومِ عَلِیٍّ ، عَلی أن لا یَعرِضَ بَعضُهُم لِبَعضٍ فی سوقٍ ولا مَشرَعَهٍ ، وأنَّ لِعثمانَ بنِ حُنَیفٍ دارَ الإِمارَهِ وبَیتَ المالِ والمَسجِدَ ، وأنَّ طَلحَهَ والزُّبَیرَ یَنزِلانِ ومَن مَعَهُما حَیثُ شاؤوا . ثُمَّ انصَرَفَ النّاسُ وألقَوُا السِّلاحَ .

وتَناظَرَ طَلحَهُ وَالزُّبَیرُ ، فَقالَ طَلحَهُ : وَاللّهِ لَئِن قَدِمَ عَلِیٌّ البَصرَهَ لَیَأخُذَنَّ بِأعناقِنا ! فَعَزَما عَلی تَبییتِ ابنِ حُنَیفٍ وهُوَ لا یَشعُرُ ، وواطَآ أصحابَهُما عَلی ذلِکَ ، حَتّی إذا کانَت لَیلَهُ ریحٍ وظُلمَهٍ جاؤوا إلَی إبنِ حُنَیفٍ وهُوَ یُصَلّی بِالنّاسِ العِشاءَ الآخِرَهَ، فَأَخذوهُ وأمَروا بِهِ فَوُطِئَ وَطأً شَدیدا ، ونَتَفوا لِحیَتَهُ وشارِبَیهِ ، فَقالَ لَهُما : إنَّ سَهلاً حَیٌّ بِالمَدینَهِ، وَاللّهِ لَئِن شاکَنی شَوکَهٌ لَیَضَعَنَّ السَّیفَ فی بَنی أبیکُما ؛ یُخاطِبُ بِذلِکَ طَلحَهَ وَالزُّبَیرَ ، فَکَفّا عَنهُ وحَبَساهُ .

وبَعَثا عَبدَ اللّهِ بنَ الزُّبَیرِ فی جَماعَهٍ إلی بَیتِ المالِ وعَلَیهِ قَومٌ مِنَ السَّبابِجَهِ یَکونونَ أربَعینَ ، ویُقالُ : أربَعَمِئَهٍ ، فَامتَنَعوا مِن تَسلیمِهِ دونَ قُدومِ عَلیٍّ ، فَقَتَلوهُم ورَئیسَهُم أبا سَلَمَهَ الزُّطَّیَّ ، وکانَ عَبدا صالِحا . (3) .

1- .هى إحدى مسالح العجم بالبصره قبل أن يختطّها المسلمون (معجم البلدان : ج 3 ص 41) .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 469 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 319 وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 181 .
3- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 26 وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 464 و 467 و 506 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 318 .

5901.بحار الأنوار :تاریخ الطبری به نقل از زُهْری ، در گزارش اهل جمل : آنان وارد بصره شدند ، در حالی که عثمان بن حنیف ، حکمران آن بود. عثمان به آنان گفت: چه خُرده ای بر پیشوایتان [علی علیه السلام]می گیرید؟

گفتند: او را در خلافت ، از خود ، شایسته تر نمی دانیم ، در حالی که او هر کاری خواسته ، کرده است.

عثمان گفت: او مرا بر این شهر گمارده است . اینک برایش نامه می نویسم و او را از اهداف شما آگاه می سازم ، به شرط آن که تا پاسخ او به دست ما برسد ، نماز را من امامت کنم.

آنان بر این امر ، توافق کردند و عثمان ، نامه را نوشت.

دو روز نگذشته بود که بر او یورش بردند و در منطقه زابوقه ، نزدیکی [ویرانه های]شهر رزق ، به پیکار با او برخاستند و بر عثمان بن حنیفْ پیروز شدند، او را به اسارت گرفتند و خواستند او را به قتل برسانند ؛ ولی از خشم انصار [مدینه نسبت به خویشان خود] ، هراسان شدند و آسیب هایی بر موها و بدنش وارد کردند.5906.فاطمةُ الزَّهراءُ علیها السلام :أنساب الأشراف به نقل از ابو مخنف : اهل بصره دو دسته شدند . دسته ای با عایشه و همراهانش بودند ، و دسته ای دیگر با عثمان بن حنیف...[همه]آماده پیکار شدند و به منطقه زابوقه رسیدند. صبحگاهان ، عثمان بن حنیف بر آنان ، یورش بُرد و با آنان جنگ سختی کرد. کشته ها در میانشان بسیار شد و زخمیان ، پراکنده افتادند. پس آنان خواهان صلح شدند و در میان خود ، صلح نامه ای تا آمدن علی علیه السلام نگاشتند که هیچ یک در بازارها و راه ها متعرّض دیگری نشوند و دارالحکومه، بیت المال و مسجد ، در اختیار عثمان بن حنیف باشد و طلحه و زبیر و همراهانشان به هر کجا که خواستند ، بروند. سپس دو طرفِ مخاصمه بازگشتند و سلاح بر زمین گذاشتند.

طلحه و زبیر با یکدیگر به گفتگو نشستند . طلحه گفت: به خدا سوگند ، اگر علی وارد بصره گردد، گردن ما را خواهد زد. از این رو ، تصمیم گرفتند بر عثمان بن حنیف به گونه ای که متوجّه نشود ، شبیخون بزنند و یارانشان نیز بر این تصمیم توافق کردند تا این که در شبی تاریک و توفانی بر عثمان بن

حنیفْ وارد شدند. او در حال خواندن نماز عشا با مردم بود. وی را به شدّت ، زیر لگد گرفتند و موهای ریش و سبیل وی را کَندند.

عثمان به طلحه و زبیر گفت: [برادرم]سهل ، در شهر مدینه زنده است. به خدا سوگند ، اگر خاری بر من بخَلَد ، او به روی خاندان شما شمشیر خواهد کشید و مخاطبش طلحه و زبیر بودند . در این هنگام ، آنان از شکنجه کردن او دست برداشتند و زندانی اش کردند.

طلحه و زبیر ، گروهی را به سرکردگی عبد اللّه بن زبیر به سمت بیت المال فرستادند که بر آن ، چهل مرد و به قولی چهارصد تن از مردم سِنْد (از سیاهان هند) گمارده بودند. نگهبانان از واگذاری بیت المال، پیش از آمدن علی علیه السلام سر باز زدند. [مهاجمان،]نگهبانان و رئیسشان، ابوسلمه زُطّی را که بنده ای نیکوکار بود به قتل رساندند. .

5905.عنه صلى الله عليه و آله :الإمامه والسياسه :ذَكَروا أَنَّهُ لَمَّا اختَلَفَ القَومُ اصطَلَحوا عَلى أنّ لِعُثمانَ بنِ حُنَيفٍ دارَ الإِمارَهِ ومَسجِدَها وبَيتَ المالِ ، وأن يَنزِلَ أصحابُهُ حَيثُ شاؤوا مِنَ البَصرَهِ ، وأن يَنزِلَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ وأصحابُهُما حَيثُ شاؤوا حَتّى يَقدِمَ عَلِىٌّ ؛ فَإِنِ اجتَمَعوا دَخَلوا فيما دَخَلَ فيهِ النّاسُ ، وإن يَتَفَرَّقوا يَلحَق كُلُّ قَومٍ بِأَهوائِهِم ، عَلَيهِم بِذلِکَ عَهدُ اللّهِ وميثاقُهُ ، وذِمَّهُ نَبِيِّهِ . وأشهَدوا شُهودا مِنَ الفَريقَينِ جَميعا .

فَانصَرَفَ عُثمانُ ، فَدَخَلَ دارَ الإِمارَهِ ، وأمَرَ أصحابَهُ أن يَلحَقوا بِمَنازِلِهِم ، ويَضَعوا سِلاحَهُم ، وَافتَرَقَ النّاسُ ... فَمَكَثَ عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ فِى الدّارِ أَيّاما ، ثُمَّ إنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ ومَروانَ بنَ الحَكَمِ أتَوهُ نِصفَ اللَّيلِ فى جَماعَهٍ مَعَهُم فى لَيلَهٍ مُظلِمَهٍ سَوداءَ مَطيرَهٍ وعُثمانُ نائِمٌ ، فَقَتَلوا أربَعينَ رَجُلاً مِنَ الحَرَسِ ، فَخَرَجَ عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ ، فَشَدَّ عَلَيهِ مَروانُ فَأسَرَهُ ، وقَتَلَ أصحابَهُ . (1) .

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 88 .

5904.عنه صلی الله علیه و آله :الإمامه والسیاسه:گزارش کرده اند که چون میان دو طرف (بصریان و جَملیان) اختلاف شد، بر این مصالحه کردند که دارالحکومه، مسجد و بیت المال ، زیر نظر عثمان بن حنیف باشد و یاران عثمان ، هر کجا که خواستند ، بروند و نیز طلحه و زبیر و همراهانشان هر کجا که خواستند ، اقامت کنند تا علی علیه السلام از راه برسد. آن گاه اگر بر قول حقْ اتّحاد کردند ، همه در آنچه مردم پذیرفته اند ، داخل گردند و اگر اختلاف شد ، هر گروه به دنبال خواسته های خود رود و بر این [عهدنامه] ، پیمان و میثاق الهی ، ذمّه پیامبر صلی الله علیه و آله و گواهانی را از دو طرف به گواهی گرفتند.

آن گاه ، عثمان بازگشت و وارد دارالحکومه شد و به یارانش دستور داد که به خانه های خود بروند و سلاح بر زمین گذارند. مردم [نیز] پراکنده شدند... عثمان بن حنیف، چند روزی در دارالحکومه ماند. پس از مدتی طلحه، زبیر و مروان بن حَکَم، به همراه گروهی ، در نیمه شبی تاریک و بارانی ، در حالی که عثمان در خواب بود ، بر او حمله بُردند و چهل تن از نگهبانان عثمان را به قتل رساندند. عثمان ، بیرون آمد و مروان بن حَکَم بر وی حملَه کرد و او را به اسارت درآورد و یارانش را کُشت. .

5903.عنه صلى الله عليه و آله :الجمل فى ذِكرِ ماحَدَثَ بَعدَ مُصالَحَهِ عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ وأصحابِ الجَمَلِ : طَلَبَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ غَدرَتَهُ ، حَتّى كانَت لَيلَهٌ مُظلِمَهٌ ذاتُ رِياحٍ ، فَخَرَجَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ وأصحابُهُما حَتّى أتَوا دارَ الإمارَهِ وعُثمانُ بنُ حُنَيفٍ غافِلٌ عَنهُم ، وعَلَى البابِ السَّبابِجَهُ يَحرُسونَ بُيوتَ الأَموالِ وكانوا قَوما مِنَ الزُّطِّ (1) قَدِ استَبصَروا وأكَلَ السُّجودُ جِباهَهُم ، وَائتَمَنَهُم عُثمانُ عَلى بَيتِ المالِ ودارِ الإمارَهِ فَأَكَبَّ عَلَيهِمُ القَومُ وأَخَذوهُم مِن أربعِ جَوانِبِهِم ، ووَضَعوا فِيهِمُ السَّيفَ ، فَقَتَلوا مِنهُم أَربَعينَ رَجُلاً صَبرا ! يَتَوَلّى مِنهُم ذلِکَ الزُّبَيرُ خاصَّهً ، ثُمَّ هَجَموا عَلى عُثمانَ فَأَوثَقوهُ رِباطا ، وعَمَدوا إلى لِحيَتِهِ وكانَ شَيخا كَثَّ اللِّحَيهِ فَنَتَفوها حَتّى لَم يَبقَ مِنها شَيءٌ ولا شَعرَهٌ واحِدَهٌ ! وقالَ طَلحَهُ : عَذِّبُوا الفاسِقَ ، وَانتِفوا شَعرَ حاجِبَيهِ ، وأشفارَ عَينَيهِ ، وأَوثِقوهُ بِالحَديدِ ! (2)راجع : تاريخ الطبرى : ج 4 ص 469 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 319 ، مروج الذهب : ج 2 ص 367 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 26 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 88 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 181 .

.

1- .الزُّطّ : جنس من السودان والهنود (النهايه : ج 2 ص 302 «زطا») .
2- .الجمل : ص 281 .

5901.بحار الأنوار :الجمل در گزارش وقایع پس از مصالحه عثمان بن حنیف با اهل جمل : طلحه و زبیر به دنبال غافلگیر کردن عثمان بودند تا این که در شبی تاریک و توفانی ، آن دو به همراه یارانشان بیرون آمدند و وارد دارالحکومه شدند ، در حالی که عثمان بن حنیف از آنان غافل بود. بر در قصر [حکومتی]، گروهی از سربازان سِنْدی بودند که از بیت المال ، پاسداری می کردند. آنان (سِنْدیان)، گروهی از سیاهان هندی بودند که مسلمان شده بودند و از کثرت سجده، پیشانی هایشان پینه بسته بود و عثمان بن حنیف ، در پاسداری از بیت المال و دارالحکومه به آنان اطمینان داشت.

جملیان ، از چهار سو بر آنان یورش بُردند و آنان را در محاصره قرار دادند و بر آنان شمشیر کشیدند و چهل تن از آنان را با فجیع ترین وضع به قتل رساندند. این کار را زبیر به تنهایی بر عهده داشت . سپس بر عثمانْ یورش بُردند و او را با طناب بستند و موهای ریش او را که پُرپشت هم بود کَندند ، به گونه ای که حتی یک مویْ بر صورتش نماند. طلحه گفت: فاسق را شکنجه دهید ، موهای ابروان و پلک هایش را بکَنید و او را به زنجیر بکشید ! .

6 / 6أمرُ عائِشَةَ بِقَتلِ عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ5898.الكافى (به نقل از أبو بصير) الجمل :قالَ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ لِعائِشَةَ [بَعدَما أخَذا عُثمانَ بنَ حُنَيفٍ] : ما تَأمُرينَ فى عُثمانَ ؟ فَإِنَّهُ لِما بِهِ .

فَقالَت : اُقتُلوهُ قَتَلَهُ اللّهُ ! وكانَت عِندَهَا امرَأَهٌ مِن أهلِ البَصرَهِ فَقالَت لَها : يا اُمّاه ! أينَ يُذهَبُ بِكِ ؟ ! أ تَأمُرينَ بِقَتلِ عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ ، وأخوهُ سَهلٌ خَليفَهٌ عَلَى المَدينَهِ ، ومَكانُهُ مِنَ الأوسِ وَالخَزرَجِ ما قَد عَلِمتِ ! وَاللّهِ ، لَئِن فَعَلتِ ذلِکَ لَتَكونَنَّ لَهُ صَولَهٌ بِالمَدينَهِ يُقتَلُ فيها ذَرارى قُرَيشٍ .

فَنابَ إلى عائِشَهَ رَأيُها وقالَت : لا تَقتُلوهُ ، ولكِنِ احبِسوهُ وضَيِّقوا عَلَيهِ حَتّى أرى رَأيى .

فَحُبِسَ أيّاما، ثُمَّ بَدا لَهُم فى حَبسِهِ ، وخافوا مِن أخيهِ أن يَحبِسَ مَشايِخَهُم بِالمَدينَهِ ويوقِعَ بِهِم ، فَتَرَكوا حَبسَهُ . (1)5897.امام صادق عليه السلام :تاريخ الطبرى عن سهل بن سعد :لَمّا أخَذوا عُثمانَ بنَ حُنَيفٍ ، أرسَلوا أبانَ بنَ عُثمانَ إلى عائِشَهَ يَستَشيرونَها فى أمرِهِ ، قالَت : اُقتُلوهُ ! فَقالَت لَهَا امرَأَهٌ : نَشَدتُكِ بِاللّهِ يا اُمَّ المُؤمِنينَ فى عُثمانَ وصُحبَتِهِ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! قالَت : رُدّوا أبانا ، فَرَدّوهُ .

فَقالَت : اِحبِسوهُ ولا تَقتُلوهُ ، قالَ : لَو عَلِمتُ أنَّكِ تَدعينى لِهذا لَم أرجِع !

فَقالَ لَهُم مُجاشِعُ بنُ مَسعودٍ : اِضرِبوهُ وَانتِفوا شَعرَ لِحيَتِهِ . فَضَربوهُ أربَعينَ سَوطا، ونَتَفوا شَعرَ لِحَيتِهِ ورَأسِهِ وحاجِبَيهِ وأشفارَ عَينَيهِ، وحَبَسوهُ . (2) .

1- .الجمل : ص 284 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 468 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 319 نحوه .

6 / 6 فرمان عایشه بر کشتن عثمان بن حُنَیف

6 / 6فرمان عایشه بر کشتن عثمان بن حُنَیف5899.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الجمل:[پس از دستگیری عثمان بن حنیف ،] طلحه و زبیر به عایشه گفتند: درباره عثمان با این مواضعش ، چه دستور می دهی؟

عایشه گفت: خدا او را بِکُشد ! بکشیدش .

در این حال ، زنی بصری نزد وی بود و گفت: ای مادر! تو را به کجا می برند؟ آیا فرمان قتل عثمان بن حنیف را صادر می کنی با این که برادرش سهل ، فرماندار مدینه است و می دانی که وی در میان اوس و خزرج ، چه جایگاهی دارد؟ به خدا سوگند ، اگر چنین کنی ، سهل را در مدینه ابهّتی است که ذرّیه قریش را برمی اندازد.

عایشه از تصمیم خود بازگشت و گفت: او را مکشید ؛ ولی به زندانش افکنید و بر او سخت بگیرید تا نظر خود را اعلام دارم.

عثمان بن حنیف ، چند روزی در زندان بود ؛ ولی از آن هم منصرف شدند و ترسیدند برادرش بزرگان آنان را در مدینه به زندان افکَنَد و بر آنان یورش بَرَد. از این رو ، از زندانی کردن او منصرف شدند.5898.الکافی عن أبی بصیر عن الإمام الصّادقُ علیه السلامتاریخ الطبری به نقل از سهل بن سعد : چون عثمان بن حنیف را گرفتند ، اَبان بن عثمان [بن عفّان]را جهت نظرخواهی به سوی عایشه فرستادند . عایشه گفت: او را بِکُشید.

زنی بدو گفت: ای مادر مؤمنان! درباره عثمان بن حنیف که صحابی پیامبر خدا بوده است ، تو را به خدا سوگند می دهم!

عایشه گفت: ابان را بازگردانید .

او را بازگرداندند . سپس گفت: عثمان بن حنیف را به زندان افکنید و او را مکشید.

ابان گفت: اگر می دانستم مرا بدین جهت فرا خوانده ای، برنمی گشتم .

مُجاشع بن مسعود به آشوبگران گفت: او را کتک بزنید و موهای ریش او بِکَنید.

آنان نیز چهل تازیانه بر او زدند و موهای سر و صورت و ابروها و پلک های چشمش را کَندند و به زندانش انداختند.

.

6 / 7اِستِبصارُ أبی بَکرَةَ لَمّا رَأی عائِشَةَ تَأمُرُ وتَنهی5895.تنبیه الخواطر :صحیح البخاری عن أبی بکره(1) : لَقَد نَفَعَنِی اللّهُ بِکَلِمَةٍ أیّامَ الجَمَلِ ، لَمّا بَلَغَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله أنَّ فارِساً مَلَّکُوا ابنَةَ کِسری قال : «لَن یُفلِحَ قَومٌ وَلَّوا أمرَهُمُ امرَأَةً» . (2)5894.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به سؤال از آیه «آن چیزهایی را که خدا بع) المستدرک علی الصحیحین عن أبی بکره :لَمّا کانَ یَومُ الجَمَلِ أرَدتُ أن آتِیَهُم اُقاتِلُ مَعَهُم، حَتّی ذَکَرتُ حَدیثا سَمِعتُهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أنَّهُ بَلَغَهُ أنَّ کِسری أو بَعضَ مُلوکِ الأعاجِمِ ماتَ ، فَوَلَّوا أمرَهُمُ امرَأَةً ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «لا یُفلِحُ قَومٌ تَملِکُهُمُ امرَأَةٌ» . (3)6 / 8قَتلُ المُعارِضینَ5875.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری عن الزهری :قامَ طَلحَةُ وَالزُّبَیرُ خطیبَینِ فَقالا : یا أهلَ البَصرَهِ ! تَوبَةٌ بِحَوبَهٍ ، إنَّما أردَنا أن یُستَعتَبَ أمیرُ المُؤمِنینَ عُثمانُ ، ولَم نُرِد قَتلَهُ ، فَغَلَبَ سُفَهاءُ النّاسِ الحُلَماءَ حَتّی قَتَلوهُ .

فَقالَ النّاسُ لِطَلحَةَ : یا أبا مُحَمَّدٍ ، قَد کانَت کُتُبُکَ تَأتینا بِغَیرِ هذا ! فَقالَ الزُّبَیرُ : فَهَل جاءَکُم مِنّی کِتابٌ فی شَأنِهِ ؟ ثُمَّ ذَکَرَ قَتلَ عُثمانَ وما أتی إلَیهِ، وأظهَرَ عَیبَ عَلِیٍّ . فَقامَ إلَیهِ رَجُلٌ مِن عَبدِ القَیسِ فَقالَ : أیُّهَا الرَّجُلُ ! أنصِت حَتّی نَتَکَلَّمَ ، فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَیرِ : وما لَکَ ولِلکَلامِ ؟ فَقالَ العَبدِیُّ :

یامَعشَرَ المُهاجِرینَ ، أنتُم أوَّلُ مَن أجابَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَکانَ لَکُم بِذلِکَ فَضلٌ ، ثُمَّ دَخَلَ النّاسُ فِی الإسلامِ کَما دَخَلتُم ، فَلَمّا تُوُفِّیَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بایَعتُم رَجُلاً مِنکُم ، وَاللّهِ مَا استَأمَرتُمونا فی شَیءٍ مِن ذلِکَ ، فَرَضینا وَاتَّبَعناکُم ، فَجَعَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لِلمُسلِمِینَ فی إمارَتِهِ بَرَکَةً ، ثُمَّ ماتَ وَاستَخلَفَ عَلَیکُم رَجُلاً مِنکُم فَلَم تُشاوِرونا فی ذلِکَ ، فَرَضینا وسَلَّمنا ، فَلَمّا تُوُفِّیَ الأَمیرُ جَعَلَ الأَمرَ إلی سِتَّهِ نَفَرٍ ، فَاختَرتُم عُثمانَ وبایَعتُموهُ عَن غَیرِ مَشورَهٍ مِنّا ، ثُمَّ أنکَرتُم مِن ذلِکَ الرَّجُلِ شَیئا فَقَتَلتُموهُ عَن غَیرِ مَشوَرهٍ مِنّا ، ثُمَّ بایَعتُم عَلِیّا عَن غَیرِ مَشورَهٍ مِنّا ، فَمَا الَّذی نَقَمتُم عَلَیهِ فَنُقاتِلَهُ ؟ هَلِ استَأثَرَ بِفَیءٍ ؟ أو عَمِلَ بِغَیرِ الحَقِّ ؟ أو عَمِلَ شَیئاً تُنکِرونَهُ فَنَکونَ مَعَکُم عَلَیهِ ؟ وإلّا فَما هذا ؟

فَهَمّوا بِقَتلِ ذلِکَ الرَّجُلِ ، فَقامَ مِن دونِهِ عَشیرَتُهُ ، فَلَمّا کانَ الغَدُ وَثَبوا عَلَیهِ وعَلی مَن کانَ مَعَهُ ، فَقَتَلوا سَبعینَ رَجُلاً . (4) .

1- .أبو بكره هو الذى كان يحثّ الأحنف بن قيس على الاعتزال وينهاه عن الوقوف إلى جانب الإمام علىّ عليه السلام ، استنادا إلى الحديث النبوى : «إذا تواجه المسلمان بسيفيهما فكلاهما من أهل النار» (صحيح البخارى : ج 6 ص 2594 ح 672) . لكنّه شخصيّا كان يميل إلى نصره عائشه ، غير أنّه بعد ذكر هذا الحديث اعتزل الفريقين . نقل ابن حجر عن ابن التين : كلام أبى بكره يدلّ على أنّه لولا عائشه لكان مع طلحه والزبير ؛ لأنّه لو تبيّن له خطؤهما لكان مع علىّ (فتح البارى : ج 13 ص 56) .

2- .صحيح البخارى : ج 6 ص 2600 ح 6686 ، السنن الكبرى : ج3 ص127ح5128، البدايه والنهايه: ج6 ص212؛ العمده: ص454 ح 948 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 194 ح 143 .

3- .المستدرک على الصحيحين : ج 4 ص 570 ح 8599 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 277 ؛ الجمل : ص 297 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 212 ح 168 .

4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 469 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 320 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 28 .

6 / 7 بیدار شدن ابو بکره ، هنگام امر و نهی کردن عایشه

6 / 8 کشتن مخالفان

6 / 7بیدار شدن ابو بکره ، هنگام امر و نهی کردن عایشه5878.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از ابو بکره 1 : خداوند ، مرا با جمله ای در ایّام جنگ جَمَل، فایده رسانْد . چون به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسید که ایرانیان ، دختر کسرا را به حکومت نشانده اند ، فرمود: «گروهی که حکومتشان را به زنی بسپارند ، هرگز به راه نجات ، رهنمون نخواهند شد».5877.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو بکره : چون روز جنگ جَمَل فرا رسید، خواستم نزد آنان بروم و به همراهشان پیکار کنم که سخنی را که از پیامبر خدا شنیده بودم ، به یاد آوردم. هنگامی که به پیامبر خدا خبر رسید که کسرا (یا یکی از پادشاهان کشورهای غیر عرب) از دنیا رفته و حکومت را به زنی سپرده اند، فرمود: «گروهی که زنی بر آنان حکومت کند ، به راه نجات ، رهنمون نخواهند شد».6 / 8کشتن مخالفان5874.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از زُهْری : طلحه و زبیر برای سخنرانی به پا خاستند و گفتند: ای مردم بصره ! از گناه خویش توبه می کنیم ! ما خواستیم امیر المؤمنینْ عثمان [از راهی که در پیش گرفته بود]، بازگردد و قصد کشتنش را نداشتیم؛ ولی مردمان نادان بر خردمندانْ غلبه کردند و او را کُشتند.

مردم به طلحه گفتند: ای ابو محمّد ! نامه هایت که نزد ما می آمد ، غیر از این بود.

زبیر گفت: آیا از من نامه ای درباره عثمان به شما رسیده است؟

آن گاه ، داستان کشته شدن عثمان و آنچه را که بر سرش آمد ، بیان کرد و از علی علیه السلام عیبجویی نمود. مردی از طایفه عبد القیس در برابر زبیر به پا خاست و گفت: ای مرد ! ساکت شو تا سخن بگوییم.

عبد اللّه بن زبیر گفت: تو را چه به سخن گفتن؟ !

مرد گفت : ای گروه مهاجران ! شما نخستین کسانی بودید که [دعوت]پیامبر خدا را اجابت نمودید . از این رو، فضیلتی دارید. سپس مردم به اسلام گرویدند، آن گونه که شما اسلام آوردید.

چون پیامبر خدا وفات کرد، با مردی از خودتان بیعت کردید. به خدا سوگند، در این باره با ما هیچ مشورتی نکردید؛ ولی ما هم پذیرفتیم و پیروی کردیم. خداوند عز و جل در حکومت آن مرد ، برای مسلمانان برکتی نهاد. او از دنیا رفت و مردی از شما را به عنوان جانشین به خلافت برگزید و باز هم با ما مشورت نکردید؛ ولی ما پذیرفتیم و تسلیم شدیم.

وقتی آن امیر از دنیا رفت ، حکومت را به شش نفر واگذار کرد . شما بدون مشورت با ما عثمان را انتخاب کردید و با او بیعت نمودید . سپس کارهای او را نپسندیدید و بدون مشورت با ما او را کُشتید. پس از آن، بدون مشورت با ما با علی علیه السلام بیعت کردید. اینک چرا بر او خُرده می گیرید تا با او بجنگیم؟ آیا از بیت المالْ چیزی را به خود اختصاص داده است؟ یا برخلاف حقْ رفتار کرده است؟ یا کاری انجام داده که شما را خوش نیامده است تا علیه او شما را همراهی کنیم؟ اگر جز این است، این کارها چیست؟

خواستند او را بِکُشند که طایفه اش مانع شدند . فردای آن روز بر او و همراهانش یورش بُردند و هفتاد مرد را به قتل رساندند.

.

6 / 9إعلامُ خَبَرِ احتِلالِ البَصرَهِ5871.امام صادق عليه السلام :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه فى ذِكرِ أصحابِ الجَمَلِ : كَتَبوا إلى أهلِ الشّامِ بَما صَنَعوا وصاروا إلَيهِ : إنّا خَرَجنا لِوَضعِ الحَربِ ، وإقامَهِ كِتابِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِإقامَهِ حُدودِهِ فِي الشَّريفِ وَالوَضيعِ وَالكَثيرِ وَالقَليلِ ، حَتّى يَكونَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الَّذى يَرُدُّنا عَن ذلِکَ .

فَبايَعَنا خِيارُ أهلِ البَصرَهِ ونُجباؤُهُم ، وخالَفَنا شِرارُهُم ونُزّاعُهُم ، فَرَدّونا بِالسِّلاحِ وقالوا فيما قالوا : نَأخُذُ اُمَّ المُؤمِنينَ رَهينَهً ؛ أن أمَرَتهُم بِالحَقِّ وحَثَّتهُم عَلَيهِ .

فَأَعطاهُمُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ سُنّهَ المُسلِمينَ مَرَّهً بَعدَ مَرَّهٍ ، حَتّى إذا لَم يَبقَ حَجَّهٌ ولا عُذرٌ استَيسَلَ قَتَلَهُ أميرِ المُؤمِنينَ ، فَخَرَجوا إلى مَضاجِعِهِم ، فَلَم يَفلِت مِنهُم مُخبِرٌ إلّا حُرقوصَ بنَ زُهَيرٍ ، وَاللّهُ سُبحانَهُ مُقيدُهُ إن شاءَ اللّهُ . وكانوا كَما وَصَفَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ . وإنّا نُناشِدُكُمُ اللّهَ فى أنفُسِكُم إلّا نَهَضتُم بِمِثلِ ما نَهَضنا بِهِ ، فَنَلقَى اللّهَ عَزَّ وجَلَّ وتَلقَونَهُ ، وقَد أعذَرنا وقَضَينَا الَّذى عَلَينا ...

وكَتَبوا إلى أهلِ الكوفَهِ بِمِثلِهِ . . . وكَتَبوا إلى أهلِ اليَمامَهِ . . . وكَتَبوا إلى أهلِ المَدينَهِ . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 472 .

6 / 9 اعلام خبر اشغال بصره

6 / 9اعلام خبر اشغال بصره5872.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه ، در گزارش اهل جمل : آنان [طی نامه ای]به مردم شام ، کارها و اهداف خود را [چنین] نوشتند:

ما برای فرو نشاندن جنگ و برپاداشتن کتاب خداوند عز و جل از مدینه خارج شدیم تا حدود الهی در میان افراد بالا دست و فرو دست ، چه بسیار باشند و چه کم ، به اجرا درآید [و بر این راه ، ادامه می دهیم] تا خداوند ، ما را از آن باز دارد.

نیکان و بزرگان بصره با ما بیعت کردند و اشرار و اوباش به مخالفت با ما برخاستند و ما را با اسلحه به عقب راندند و [نیز]در ضمن سخنان خود [و برای تهدید ما]گفتند: ما اُمّ المؤمنین را به گروگان می گیریم تا آنان را به حقْ فرمان دهد و بر آن ، وا دارد.

خداوند ، روش مسلمانان را مکرّر به آنان گوشزد نمود، تا وقتی که عذر و بهانه ای باقی نمانْد . قاتلان امیر المؤمنین (عثمان) با اقدام به جنگ ، خود را در معرض هلاکت قرار دادند . آنان به خانه ها خزیدند و از خبررسانان آنها کسی جز حرقوص بن زهیر رهایی نیافت و خداوند سبحان ، او را به زنجیر خواهد کشید إن شاء اللّه و آنان ، همان گونه بودند که خداوند عز و جل توصیف کرده بود.

شما را به خداوند سوگند می دهیم که قیام کنید ، همان گونه که ما قیام کردیم . ما و شما، خداوند عز و جل را ملاقات خواهیم کرد . خداوند ، عذری بر ما باقی نگذارْد و آنچه بر عهده ما بود ، به انجام رسانیدیم.

مانند همین نامه را برای کوفیان و مردم یمامه و اهل مدینه نیز نوشتند.

.

6 / 10كِتابُ عائِشَةَ إلى حَفصَةَ5869.امام صادق عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبى مخنف :لَمّا نَزَلَ عَلِىٌّ عليه السلام ذا قارٍ ، كَتَبَت عائِشَةُ إلى حَفصَةَ بِنتِ عُمَرَ : أمّا بَعدُ ؛ فَإنّى اُخبِرُكِ أنَّ عَلِيّاً قَد نَزَلَ ذا قارٍ ، وأقامَ بِها مَرعوبا خائِفا لِما بَلَغَهُ مِن عُدَّتِنا وجَماعَتِنا ، فَهُو بِمَنزِلَهِ الأَشقَرِ ؛ إن تَقَدَّمَ عُقِرَ ، وإن تَأَخَّرَ نُحِرَ .

فَدَعَت حَفصَةُ جَوارِىَ لَها يَتَغَنَّينَ ويَضرِبنَ بِالدُّفوفِ ، فَأَمَرَتهُنَّ أن يَقُلنَ فى غِنائِهِنَّ :

مَا الخَبَرُ مَا الخَبَرُ ؟!

عَلِىٌّ فِى السَّفَرِ . كَالفَرَسِ الأَشقَرِ . إن تَقَدَّمَ عُقِرَ .

وإن تَأَخَّرَ نُحِرَ .

وجَعَلَت بَناتُ الطُّلَقاءِ يَدخُلنَ عَلى حَفصَةَ ، ويَجتَمِعنَ لِسَماع ذلِکَ الغِناءِ .

فَبَلَغَ اُمَّ كُلثومٍ بِنتَ عَلِيٍّ عليه السلام فَلَبِسَت جَلابيبَها ودَخَلَت عَلَيهِنَّ فى نِسوَهٍ مُتَنَكِّراتٍ ، ثُمَّ أسفَرَت عَن وَجهِها ، فَلَمّا عَرَفَتها حَفصَةُ خَجِلَت وَاستَرجَعَت .

فَقالَت اُمُّ كُلثومٍ : لَئِن تَظاهَرتُما عَلَيهِ مُنذُ اليَومِ لَقد تَظاهَرتُما عَلى أخيهِ مِن قَبلُ ، فَأنزَلَ اللّهُ فيكُما ما أنزَلَ .

فَقالَت حَفصَةُ : كُفّى رَحِمَكِ اللّهُ ! وأمَرَت بِالكِتابِ فَمُزِّقَ، وَاستَغفَرَتِ اللّهَ . (1) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 13 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 90 وراجع الجمل : ص 276 .

6 / 10 نامه عایشه به حفصه

6 / 10نامه عایشه به حفصه5869.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مخنف : وقتی علی علیه السلام به سرزمین ذوقار رسید ، عایشه برای حفصه دختر عمر ، چنین نامه نوشت:

پس از حمد و سپاس خداوند؛ تو را خبر می دهم که علی به ذوقار آمده است و چون خبر جمعیت و نیروی ما بدو رسیده ، با ترس و وحشت در آن جا اقامت گزیده است. او به سان اسب سرخْ موی است . اگر جلو آید ، پی شود و اگر عقب نشیند ، کشته شود.

حفصه ، کنیزان خود را فراخواند تا برایش بخوانند و دف زنند و به آنان دستور داد که در آوازه خوانی خود ، این اشعار را بخوانند:

چه خبر ؟ چه خبر؟

علی در سفر است.

مانند اسب سرخْ مو

اگر جلو رود ، پی شود .

و اگر عقب نشیند ، کشته شود.

و دختران طُلَقا (1) ، نزد حفصه می آمدند و برای شنیدن این آوازه خوانی اجتماع می کردند .

چون خبر به امّ کلثوم دختر علی علیه السلام رسید ، چادر به سر کرد و به همراه زنانی دیگر، به طور ناشناس ، نزد آنان رفت. سپس صورت خود را آشکار کرد.چون حفصه او را شناخت، خجالت کشید و «إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون» بر زبان راند.

امّ کلثوم گفت: اگر شما دو تن (یعنی عایشه و حفصه) امروز علیه علی همدست شده اید، در گذشته نیز علیه برادرش (پیامبر خدا) همدست شدید و خداوند درباره شما آیاتی را نازل کرده است.

حفصه گفت: بس کن ، خدایت رحمت کند !

و دستور داد تا نامه را آوردند و پاره کردند و به درگاه خداوند، استغفار نمود.

.

1- .آنانی که در اسلام ، اسیر شدند و سپس توسّط پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده و آزاد شدند . (م)

ص: 110

. .

ص: 111

. .

الفصل السابع : من ذى قار إلى البصره7 / 1أخذُ البَيعَهِ عَلى مَن حَضَرَ5865.امام صادق عليه السلام :الإرشاد عن ابن عبّاس :لَمّا نَزَلَ [الإءمامُ عَلِىٌّ عليه السلام]بِذى قارٍ أخَذَ البَيعَهَ عَلى مَن حَضَرَهُ ، ثُمَّ تَكَلَّمَ فَأكثَرَ مِنَ الحَمدِ للّهِ وَالثَّناءِ عَلَيهِ وَالصَّلاهِ عَلى رَسولِ اللّهِ، صلى الله عليه و آله ثُمَّ قالَ :

قَد جَرَت اُمورٌ صَبَرنا عَلَيها وفى أعيُنِنَا القَذى تَسليما لِأَمرِ اللّهِ تَعالى فيمَا امتَحَنَنا بِهِ رَجاءَ الثَّوابِ عَلى ذلِکَ ، وكانَ الصَّبرُ عَلَيها أمثَلَ مِن أن يَتَفَرَّقَ المُسلِمونَ وتُسفَکَ دِماؤُهُم .

نَحنُ أهلُ بَيتِ النُّبُوَّهِ ، وأحَقُّ الخَلقِ بِسُلطانِ الرِّسالَهِ ، ومَعدِنُ الكَرامَهِ الَّتِى ابتَدَأَ اللّهُ بِها هذِهِ الاُمَّهَ .

وهذا طَلحَهُ وُالزُّبَيرُ لَيسا مِن أهلِ النُّبُوَّهِ ولا مِن ذُرِّيَّهِ الرَّسولِ ، حينَ رَأَيا أنَّ اللّهَ قَد رَدَّ عَلَينا حَقَّنا بَعدَ أعصُرٍ ، فَلَم يَصبِرا حَولاً واحِدا ولا شَهرا كامِلاً حَتّى وَثَبا عَلى دَأبِ الماضينَ قَبلَهُما ، لِيَذهَبا بِحَقّى ، ويُفَرِّقا جَماعَهَ المُسلِمينَ عَنّى . ثُمَّ دَعا عَلَيهِما . (1) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 249 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 114 ح 91 وراجع الاحتجاج : ج 1 ص 374 ح 68 .

فصل هفتم : از ذو قار تا بصره

7 / 1 بیعت گرفتن از حاضران

فصل هفتم : از ذو قار تا بصره7 / 1بیعت گرفتن از حاضران5864.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (فی وصیَّتِهِ إلی ابنِهِ الحسنِ علیه السلام) الإرشاد به نقل از ابن عبّاس : چون [امام علی علیه السلام]به سرزمین ذو قار (1) رسید،از کسانی که به همراهش حضور داشتند، بیعت گرفت . سپس سخن گفت و بسیار حمد و ستایش الهی کرد و بر پیامبر خدا درود فرستاد.سپس فرمود:

«حوادثی گذشت که ما از روی تسلیم بودن به فرمان خداوند متعال ، در آزمایش هایی که ما را بدان آزمود و از روی امیدواری به پاداش ، بر آنها صبر کردیم در حالی که در چشمانمان خار بود ، و شکیبایی بر این حوادث ، بهتر از پراکندگی مسلمانان و ریخته شدن خون هایشان بود.

ما خاندان پیامبری هستیم که سزاوارترینِ مرد بود به رسالت و سرچشمه کرامتی که خداوند ، بدین امّتْ ارزانی داشت . این طلحه و زبیر ، نه از خاندان پیامبرند و نه از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله . چون دیدند که پس از سال های سال ، خداوندْ حقوقمان را به ما بازگردانْد، یک سال و [بلکه]یک ماه کاملْ تحمّل نکردند و به شیوه پیشینیانِ خود رو کردند تا حقّ مرا پایمال کنند و مسلمانان را از اطراف من پراکنده سازند».

آن گاه ، امام علیه السلام آن دو را نفرین نمود.

.

1- .ذو قار (ذی قار) ، جایی میان کوفه و واسط (البتّه به کوفه نزدیک تر) است و در آن ، جنگ مشهور میان ایرانیان و اعراب ، واقع شده است (تقویم البلدان: ص 292) .

7 / 2خُطَبُ الإمام بِذى قارٍ5861.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :نهج البلاغه فى ذِكرِ خُطَبَهٍ لَهُ عليه السلام عِندَ خُروجِهِ لِقتالِ أهلِ البَصرَهِ : قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ : دَخَلتُ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام بِذى قارٍ وهُوَ يَخصِفُ نَعلَهُ ، فَقالَ لى : ما قيمَهُ هذَا النَّعلِ ؟ فَقُلتُ : لا قيمَهَ لَها ! فَقالَ عليه السلام : وَاللّهِ لَهِىَ أحَبُّ إلَىَّ مِن إمرَتِكُم، إلّا أن اُقيمَ حَقّا أو أدفَعَ باطِلاً . ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ النّاسَ فَقالَ :

إنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله ولَيسَ أحَدٌ مِنَ العَرَبِ يَقرَأُ كِتابا ولا يَدّعى نُبُوَّهً ، فَساقَ النّاسَ حَتّى بَوَّأَهُم محَلَّتَهُم وبَلَّغَهُم مَنجاتَهُم ، فَاستَقامَت قَناتُهُم وَاطمَأنَّت صَفاتُهُم .

أمَا وَاللّهِ ، إن كُنتُ لَفى ساقَتِها (1) حَتّى تَوَلَّت بِحَذافيرِها ، ما عَجَزتُ ولا جَبُنتُ ، وإنَّ مَسيرى هذا لِمِثلِها ، فَلَأنقُبَنَّ الباطِلَ حَتّى يَخرُجَ الحَقُّ مِن جَنبِهِ .

ما لى ولِقُريشٍ ! وَاللّهِ ، لَقَد قاتَلتُهُم كافرينَ ولَاُقاتِلَنَّهُم مَفتونينَ ، وإنّى لَصاحِبُهُم بِالأَمسِ كَما أنَا صاحِبُهُمُ اليَومَ ! وَاللّهِ ما تَنقِمُ مِنّا قُرَيشٌ إلّا أنَّ اللّهَ اختارَنا عَلَيهِم ، فَأَدخَلناهُم فى حَيِّزِنا، فكانوا كَما قالَ الأَوَّلُ :

أدَمتَ لَعَمرى شُربَکَ المَحضَ صابِحاً

وأكلَکَ بِالزُّبدِ المُقَشَّرَهَ البُجرا ونَحنُ وَهَبناکَ العَلاءَ ولَم تَكُن

عَلِيّا وحُطنا حَولَکَ الجُردَ وَالسُّمرا (2)5863.بحار الأنوار عن ربيعهِ بن كعبٍ :شرح نهج البلاغه عن زيد بن صوحان:شَهِدتُ عَلِيّا عليه السلام بِذى قارٍ وهُوَ مُعتَمٌّ بِعِمامَهً سَوداءَ مُلتَفٌّ بِساجٍ يَخطُبُ، فَقالَ فى خُطبَهٍ :... قَد عَلِمَ اللّهُ سُبحانَهُ أنّى كُنتُ كارِها لِلحُكومَهِ بَينَ اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، ولَقَد سَمِعتُه يَقولُ : «ما مِن والٍ يَلى شَيئا مِن أمرِ اُمَّتى إلّا اُتِىَ بِهِ يَومَ القِيامَهِ مَغلولَهً يَداهُ إلى عُنُقِهِ عَلى رُؤوسِ الخَلائِقِ ، ثُمَّ يُنشَرُ كِتابُهُ ، فَإِن كانَ عادِلاً نَجا ، وإن كانَ جائِرا هَوى» .

حَتَّى اجتَمَعَ عَلَىَّ مَلَؤُكُم ، وبايَعَنى طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ، وأنَا أعرِفُ الغَدرَ فى أوجُهِهِما ، وَالنَّكثَ فى أعيُنِهِما ، ثُمَّ استَأذَنانى فِى العُمرَهِ ، فَأَعلَمتُهُما أن لَيسَ العُمرَهَ يُريدانِ ، فَسارا إلى مَكَّهَ وَاستَخَفّا عائِشَهَ وخَدَعاها ، وشَخَصَ مَعَهُما أبناءُ الطُّلَقاءِ ، فَقَدِمُوا البَصرَهَ ، فَقَتَلوا بِهَا المُسلِمينَ ، وفَعَلوا المُنكَرَ

. ويا عَجَبا لِاستِقامَتِهِما لِأبى بَكرٍ وعُمَرَ وَبغيِهِما عَلَىَّ ! وهُما يَعلَمانِ أنّى لَستُ دونَ أحَدهِما ، ولَو شِئتُ أن أقولَ لَقُلتُ ، ولَقَد كانَ مُعاوِيَهُ كَتَبَ إلَيهِما مِنَ الشّامِ كِتابا يَخدَعُهُما فيهِ ، فَكَتَماهُ عَنّى ، وخَرَجا يوهِمانِ الطَّغامَ (3) أنَّهُما يَطلُبانِ بِدَمِ عُثمانَ .

وَاللّهِ ، ما أنكَرا عَلَىَّ مُنكَرا ، ولا جَعَلا بَينى وبَينَهُم نَصِفا ، (4) وإنَّ دَمَ عُثمانَ لَمَعصوبٌ بِهِما ، ومَطلوبٌ مِنهُما .

يا خَيبَةَ الدّاعى ! إلامَ دَعا ؟ وبِماذا اُجيبَ ؟ وَاللّهِ ، إنَّهُما لَعَلى ضَلالَهٍ صَمّاءَ ، وجَهالَهٍ عَمياءَ ، وإنَّ الشَّيطانَ قَد ذَمَّرَ لَهُما حِزبَهُ ، وَاستَجلَبَ مِنهُما خَيلَهُ ورَجِلَهُ ، لِيُعيدَ الجَورَ إلى أوطانِهِ ، وَيُردَّ الباطِلَ إلى نِصابِهِ .

ثُمَّ رَفَعَ يَدَيهِ ، فَقالَ :

اللّهُمَّ إنَّ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ قَطَعانى ، وظَلَمانى ، وألّبَا عَلَىَّ ، ونَكَثا بَيعَتى ، فَاحلُل ما عَقَدا ، وَانكُث ما أبرَما ، ولا تغفِر لَهُما أبَدا ، وأرِهِمَا المَساءَهَ فيما عَمِلا وأمَّلا ! (5) .

1- .السَّاقهُ : جمعُ سائق ، وهم الذين يَسوقون جيش الغُزاه ويكونون من ورائه يحفظونه (النهايه : ج 2 ص 424 «سوق») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 33 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 76 ح 50 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 247 .
3- .الطَّغام : من لا عقل له ولا معرفه ، وقيل : هم أوغاد الناس وأراذلهم (النهايه : ج 3 ص 128 «طغم») .
4- .النِّصْف : الانْتِصاف . وَقد أنْصَفَه من خَصْمِه ، يُنْصِفُه إنْصافاً (النهايه : ج 5 ص 66 «نصف») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج1 ص309 ؛ الجمل : ص267 ، بحار الأنوار: ج 32 ص 63 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 22 .

7 / 2 سخنرانی های امام در ذو قار

7 / 2سخنرانی های امام در ذو قار5860.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :نهج البلاغه در گزارش سخنرانی امام علیه السلام به هنگام بیرون رفتن برای پیکار با مردم بصره : عبد اللّه ابن عبّاس گفت: در سرزمین ذو قار ، نزد امیرمؤمنان رفتم . او کفش هایش را وصله می زد. به من فرمود: «ارزش این کفش ، چه قدر است؟».

گفتم: ارزشی ندارد.

فرمود: «به خدا سوگند ، این برایم دوست داشتنی تر است از حکومت بر شما ، مگر آن که حقّی را به پا دارم یا باطلی را از میان بردارم» .

آن گاه بیرون رفت و برای مردم ، سخنرانی کرد و فرمود:

«به راستی که خداوند ، محمّد صلی الله علیه و آله را برانگیخت ، در آن زمان که هیچ یک از اعراب ، نه کتابی می خواندند و نه ادّعای پیامبری داشتند . او مردم را پیش بُرد تا آنان را به جایگاه خویش برنشانْد و به رستگاری رسانْد تا آن که کارشان استوار شد و جمعیتشان پایدار گردید.

بدانید! به خدا سوگند که من از پیشتازان پشتیبان سپاه او بودم تا [لشکر جاهلیتْ]پشت کرد[و تار و مار شد]. نه ناتوانی نمودم و نه سُست گشتم و راه امروز من ، مانند آن روز است. باطل را چنان می شکافم که حق از پهلویش به در آید.

مرا با قریشْ چه کار؟ به خدا سوگند ، پیش تر با آنان در حال کفرشان پیکار نمودم و امروز ، در حالی که فریب خورده اند ، با آنان پیکار می کنم. به راستی که من دیروز ، هماورد آنان بودم ، چنان که امروز چنینم.

به خدا سوگند ، قریش از ما کینه ای ندارد ، جز آن که خداوند ، ما را بر آنان برگزید و ما آنان را در زمره خود آوردیم. آنان چنان بودند که شاعر جاهلی گفته است:

به جانم سوگند که پیوسته صبحگاهان ، شیر خالص

نوشیدی و سرشیر و خرمای بی هسته خوردی. ما این رتبه را به تو دادیم و تو بلند مرتبه نبودی

و ما در اطراف تو اسبان کوتاه مو و نیزه ها فراهم کردیم».5859.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از زید بن صوحان ، از سخنرانی امام علی علیه السلام در سرزمین ذو قار ، در حالی که عمامه ای سیاه بر سر نهاده و ملحفه ای به خود پیچیده بود : خداوند سبحان می دانست که من،حکومت در میان امّت محمّد صلی الله علیه و آله را خوش نمی داشتم؛ چرا که [از پیامبر صلی الله علیه و آله]شنیده بودم که می فرمود: «هیچ حاکمی ، کار امّت مرا به دست نمی گیرد ، جز آن که روز قیامت ، در حالی که دست هایش به گردنش بسته است، او را در حضور مردمان می آورند. پرونده اش گشوده می شود. اگر عدالت پیشه باشد ، نجات می یابد و اگر ستم پیشه باشد ، سقوط می کند».

تا آن که بزرگان شما به دور من گرد آمدند و طلحه و زبیر با من بیعت نمودند. من نیرنگ را در چهره آنان و پیمان شکنی را در چشمانشان می دیدم. سپس از من اجازه عمره خواستند و من به آنان فهماندم که قصد عمره ندارند. به سوی مکّه رفتند، عایشه را سبُک و خوار کردند و فریفتند. فرزندان طُلقا ، به همراه آنان حرکت کردند و وارد بصره شدند و مسلمانان را در آن جا کشتند و کارهای زشتی انجام دادند.

شگفتا از این که آنها در کنار ابو بکر و عمر به همکاری ایستادند ؛ ولی بر من ستم روا می دارند ، با آن که خود می دانند که من کم تر از آن دو نیستم ! اگر می خواستم [اسرارشان را]بگویم ، می گفتم. معاویه از شام برایشان نامه ای نوشت و آن دو را با نامه فریب داد و آنها نامه را از من پنهان کردند. آن دو خروج کردند تا نابخردان را به این توهّم اندازند که خون عثمان را طلب می کنند.

به خدا سوگند که هیچ زشتی ای را در من سراغ نداشتند و میان من و خود ، عدالت و انصاف را حَکَم نکردند ، و به راستی که خون عثمان بر گردن آنهاست و می باید از آنان ستانده شود.

چه ناکام است این دعوت کننده ! به سوی چه فرا می خوانَد؟ و چه پاسخی دریافت کرده است؟ به خدا سوگند ، آنان در یک گم راهیِ کَر کننده و نادانیِ کورکننده اند و به راستی که شیطان ، حزبش را برای آن دو

برانگیخته و سواره و پیاده اش را به سوی آن فراخوانده است تا ستم را به جایش بازگردانَد و باطل را به حدّ نصاب خود برسانَد».

آن گاه دستانش را [به نفرین] بلند کرد و گفت : «بار خدایا ! طلحه و زبیر از من جدا شدند و به من ستم کردند و علیه من مجهّز شدند و بیعتم را شکستند. آنچه را بستند ، تو بِگُشا و آنچه را محکم کردند ، تو بشکَن و هیچ گاه آنان را مبخش ، و بدی را در آرزوها و کردارشان نشانشان ده !».

.

ص: 116

. .

ص: 117

. .

5858.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد :مِن كَلامِهِ علیه السلام وقَد نَهَضَ مِن ذی قارٍ مُتَوَجِّها إلَی البَصرَهِ بَعدَ حَمدِ اللّهِ وَالثَّناءِ عَلیهِ وَالصَّلاهِ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله :

أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ اللّهَ تَعالی فَرَضَ الجِهادَ وعَظَّمَهُ وجَعَلَهُ نُصرَهً لَهُ ، وَاللّهِ ، ما صَلَحَت دُنیا قَطُّ ولا دینٌ إلّا بِهِ ، وإنَّ الشَّیطانَ قَد جَمَعَ حِزبَهُ وَاستَجلَبَ خَیلَهُ، وشَبَّهَ فی ذلِکَ وخَدَعَ ، وقَد بانَتِ الاُمورُ وتَمَخَّضَت ، وَاللّهِ ما أنکَروا عَلَیَّ مُنکَرا ، ولا جَعَلوا بَینی وبَینَهُم نِصفا ، وإنَّهُم لَیَطلُبونَ حَقّا تَرَکوهُ ودَما هُم سَفَکوهُ ! ولَئِن کُنتُ شَرِکتُهُم فیهِ ، إنَّ لَهُم لَنَصیبَهُم مِنهُ ، ولَئِن کانوا وَلوهُ دونی فَما تَبِعتُهُ إلّا قِبَلَهُم ، وإنَّ أعظَمَ حُجَّتِهِم لَعَلی أنفُسِهِم ، وإنّی لَعَلی بَصیرَتی ما لَبَّسَت عَلَیَّ ، وإنَّها لَلفِئَهُ الباغِیَهُ، فیهَا الحُمّی وَالحُمَهُ ، (1) قَد طالَت هُلبَتُها ، (2) وأمکَنَت دِرَّتُها ، (3) یَرضَعونَ اُمّا فَطَمَت ، ویُحیونَ بَیعَهً تُرِکَت ؛ لِیَعودَ الضَّلالُ إلی نِصابِهِ .

ما أعتَذِرُ مِمّا فَعَلتُ ، ولا أتَبَرَّأُ مِمّا صَنَعتُ ، فَخَیبَهً لِلدّاعی ومَن دَعا ، لَو قیلَ لَهُ : إلی مَن دَعواکَ ؟ وإلی مَن أجَبتَ ؟ ومَن إمامُک ؟ وما سُنَّتُهُ ؟ إذا لَزاحَ الباطِلُ عَن مَقامِهِ ، ولَصَمَتَ لِسانُهُ فَما نَطَقَ . وَایمُ اللّهِ ، لَأُفرِطَنَّ (4) لَهُم حَوضا أنَا ماتِحُهُ ، (5) لا یَصدُرونَ عَنهُ ولا یَلقَونَ بَعدَهُ رِیّا أبَدا ، وإنّی لَراضٍ بِحُجَّهِ اللّهِ عَلَیهِم وعُذرِهِ فیهِم ، إذ أنَا داعیهِم فَمُعذِرٌ إلَیهِم ، فَإِن تابوا وأقبَلوا فَالتَّوبَهُ مَبذولَهٌ وَالحَقُّ مَقبولٌ ، ولَیسَ عَلَی اللّهِ کُفرانٌ ، وإن أبَوا أعطَیتُهُم حَدَّ السَّیفِ وکَفی بِهِ شافِیا مِن باطِلٍ وناصِرا لِمُؤمِنٍ . (6) .

1- .حُمَه العقرب : سمّها وضرّها (تاج العروس : ج 19 ص 344 «حمی»). أی فی هذه الفئه الأذی والضرر والفساد .
2- .الهُلْب : الشَّعَر . وقیل : هو ما غلُظ من شعر الذَّنَب وغیره (النهایه : ج 5 ص 269 «هلب») .
3- .الدِّرَّه : کثره اللبن وسیلانه (لسان العرب : ج 4 ص 279 «درر») .
4- .أفرط الحوض: أی ملأه . یُفرط فیه: أی یکثر فی صبّ الماء فیه (لسان العرب : ج 7 ص 366 «فرط») .
5- .الماتح : المستقی من البئر بالدَّلْو من أعلی البئر (النهایه : ج 4 ص 291متح) .
6- .الإرشاد : ج 1 ص 251 .

5857.امام علی علیه السلام :الإرشاد:از سخنان علی علیه السلام به هنگامی که از ذو قار به سمت بصره حرکت کرد : پس از حمد و سپاس خداوند و درود بر پیامبر خدا . امّا بعد ؛ به راستی که خداوند ، جهاد را واجب کرد و آن را بزرگ شمرد و آن را سبب یاری خود قرار داد. به خدا سوگند که دین و دنیا ، جز با جهاد ، سامان نمی گیرد و به راستی که شیطان ، حزب خود را گِرد آورده است و لشکرش را فراهم آورده و در این کار ، شبهه انداخته و نیرنگ کرده است.

امور آشکار و خالص [از ناخالص جدا] گشت. به خدا سوگند ، نه کار زشتی از من سراغ دارند ، نه انصاف را میان من و خود ، حکمفرما ساختند. به راستی آنان ، حقّی را می جویند که خود رهایش ساختند و خونی را طلب می کنند که خود ریختند. اگر من در آن کار با آنان شریک بودم، آنها نیز سهم دارند ، و اگر خودشان به تنهایی آن کار را انجام داده اند ، مسئولیتش نیز برگردن خودشان است و بزرگ ترین دلیلشان علیه خودشان است .

به راستی که من بر سر بینش خویش ایستاده ام و چیزی بر من مُشتَبَه نشده است. حقیقتاً آنان همان گروه طغیانگرند که سوزش و زهر در میان آنان است. مویشان بلند و شیرشان جاری است. از مادری شیر می خورند که شیرش خشکیده است و پیمانی متروک را زنده می کنند تا گم راهی را به جایش بازگردانند. (1)

من از آنچه کرده ام ، نه عذر می خواهم و نه بیزاری می جویم. فراخواننده و فراخوانده شده زیانکارند. اگر به وی گفته شود که : «به سوی چه کسی فرا می خوانی؟ و به چه کسی پاسخ می دهی؟ و پیشوایت کیست و روش او چیست؟»، در این هنگام است که باطل از جایش برکَنده می شود و سکوت می کند و زبانش بند می آید و سخن نمی گوید. به خدا سوگند ، برای آنان حوضی پُر خواهم ساخت که تنها خود از آن بنوشم ! از آن ، نتیجه ای نمی گیرند و پس از آن ، هیچ گاه سیراب نخواهند شد.

به راستی که من به تمام بودن حجّت خدا بر آنها و معذور نبودن آنها در پیشگاه خدا ، خشنودم؛ چرا که من آنان را فرا خواندم و راه عذر و بهانه را برایشان بستم. اگر توبه کرده ، رو آورند ، راه توبه باز است و حق ، پذیرفته است و خداوند ، ناسپاس نیست ؛ ولی اگر سر باز زنند ، لبه

شمشیر را نشانشان خواهم داد و آن، برای درمان باطل و یاری مؤمن، بس است . .

1- .این جملات ، تمثیل است و وضعیت گروه طغیانگر را ترسیم می کند که با ظاهری سودمند و باطنی زهرآلود و خشک، درصدد گم راه کردن مردم اند . (م)

5860.عنه صلى الله عليه و آله :الإرشاد عن سلمه بن كهيل :لَمَّا التَقى أهلُ الكوفَهِ وأميرُ المؤمِنينَ عليه السلام بِذى قارٍ رَحَّبوا بِهِ وقالوا : الحَمدُ للّهِ الَّذى خَصَّنا بِجِوارِکَ وأكرَمَنا بِنُصرَتِکَ . فَقامَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فيهِم خَطيبا فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ :

يا أهلَ الكوفَهِ ! إنَّكُم مِن أكرَمِ المُسلِمينَ وأقصَدِهِم تَقويما ، وأعدَلِهِم سُنَّةً ، وأفضَلِهِم سَهما فِى الإِسلامِ ، وأجوَدِهِم فِى العَرَبِ مُرَكَّبا (1) ونِصابا ، (2) أنتُم أشَدُّ العَرَبِ وُدّا لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ولِأَهلِ بَيتِهِ ، وإنَّما جِئتُكُم ثِقَةً بَعدَ اللّهِ بِكُم لِلَّذى بَذَلتُم مِن أنفُسِكُم عِندَ نَقضِ طَلَحَهَ والزُّبَيرِ وخَلعِهِما طاعَتى ، وإقبالِهِما بِعائِشَهَ لِلفِتنَهِ ، وإخراجِهِما إيّاها مِن بَيتِها حَتّى أقدَماهَا البَصرَهَ ، فَاستَغوَوا طَغامَها وغَوغاءَها ، مَعَ أنَّهَّ قَد بَلَغَنى أنَّ أهل الفَضلِ مِنهُم وخِيارَهُم فِى الدّينِ قَدِ اعتَزَلوا وكَرِهوا ما صَنَعَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ .

ثُمَّ سَكَتَ ، فَقالَ أهلُ الكوفَهِ : نَحنُ أنصارُکَ وأعوانُکَ عَلى عَدُوِّکَ ، ولَو دَعَوتَنا إلى أضعافِهِم مِنَ النّاسِ احتَسَبنا فى ذلِکَ الخَيرَ ورَجَوناهُ . (3)7 / 3قُدومُ عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ5857.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :لَمّا نَزَلَ عَلِىٌّ الثَّعلَبِيَّهَ (4) أتاهُ الَّذى لَقِىَ عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ وحَرَسُهُ ، فَقامَ وأخبَرَ القَومَ الخَبَرَ وقالَ : اللّهُمَّ عافِنى مِمّا ابتَلَيتَ بِهِ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ مِن قَتلِ المُسلِمينَ وسَلِّمنا مِنهُم أجمَعينَ .

ولَمَّا انتَهى إلَى الاسادِ (5) أتاهُ ما لَقِىَ حُكَيمُ بنُ جَبَلَهَ وقَتَلَهُ عُثمانَ بنِ عَفّانٍ ، فَقالَ : اللّهُ أكبَرُ، ما ينجينى مِن طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ إذ أصابا ثَأرَهُما أو يُنجيهِما ! وقَرَأَ : «مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَهٍ فِى الْأَرْضِ وَ لَا فِى أَنفُسِكُمْ إِلَا فِى كِتَبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ» ، (6) وقالَ :

دَعا حُكَيمٌ دَعوَهَ الزِّماعِ

حَلَّ بِها مَنزِلَهَ النِّزاعِ

ولَمَّا انتَهَوا إلى ذى قارٍ انتهى إلَيهِ فيها عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ ولَيسَ فى وَجهِهِ شَعَرٌ ، فَلَمّا رَآهُ عَلِىٌّ نَظَرَ إلى أصحابِهِ فَقالَ : اِنطَلَقَ هذا مِن عِندِنا وهُوَ شَيخٌ فَرَجَعَ إلَينا وهُوَ شابٌّ ! (7) .

1- .المُرَكّب : الأصل والمنبت ؛ تقول : فلانٌ كريم المُرَكّب ؛ أى كريم أصل منصبه فى قومه (لسان العرب : ج 1 ص 432 «ركب») .
2- .نصاب كلّ شىء أصله (لسان العرب : ج 1 ص 761 «نصب») .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 249 ، الجمل : ص 266 نحوه .
4- .الثَّعْلَبيَّه : من منازل طريق مكّه من الكوفه بعد الشقوق وقبل الخزيميه (معجم البلدان : ج 2 ص 78) .
5- .كذا فى المصدر ، ولعلّ الصحيح «الأَساود» : وهو اسم ماء على يسار الطريق للقاصد إلى مكّه من الكوفه (معجم البلدان : ج 1 ص 171) .
6- .الحديد : 22 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 481 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 326 نحوه وراجع شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 321 وتذكره الخواصّ : ص 68 .

7 / 3 آمدن عثمان بن حنیف

5813.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد به نقل از سَلَمه بن کَهیل : چون کوفیان با امیرمؤمنان در منطقه ذو قار به هم رسیدند ، به وی خوشامد گفته ، گفتند: سپاسْ خدا را که ما را به همراهی تو اختصاص داد و با یاری دادن به تو ، ما را گرامی داشت.

آن گاه امیرمؤمنان، برای سخنرانی در میانشان به پا خاست و سپاس و ثنای خداوند کرد و فرمود:

«ای کوفیان ! به راستی که شما از گرامی ترینِ مسلمانان و میانه روترینِ آنان در خُلق و خوی ، و متعادل ترین آنها در سنّت ، و سهیم ترینِ آنها در اسلام و بهترینِ اعراب از جهت تبار و ریشه اید. شما علاقه مندترین اعراب به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او هستید.

همانا من با اطمینانی که پس از خداوند به شما دارم به خاطر جانفشانی هایی که کردید ، به سویتان آمده ام ، در این هنگام که طلحه و زبیر ، پیمان شکستند و از اطاعت من سر باز زدند، و آن هنگام که برای آشوب به عایشه روی آوردند و او را از خانه اش بیرون کشیدند و به بصره واردش ساختند و اراذل و اوباش بصره را فریفتند ؛ هر چند به من خبر رسید که مردمان بافضیلت آنها و برجستگانشان ، از کارهایی که طلحه و زبیر کردند ، دوری جستند و خود را کنار کشیدند» .

آن گاه سکوت کرد.

کوفیان گفتند: ما یاوران و یاران تو بر ضدّ دشمنت هستیم. اگر ما را به سوی لشکری چند برابر آنان نیز فرا خوانی، خیر آن را از سوی خداوند می دانیم و به حساب او می گذاریم و بدان ، امید داریم.7 / 3آمدن عثمان بن حنیف5816.امام صادق علیه السلام (نیز در پاسخ به همین پرسش) تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : چون علی علیه السلام در سرزمین ثَعلبیه (1) منزل کرد، مردی که عثمان بن حنیف و محافظان او را دیده بود،نزد علی علیه السلام آمد. [علی علیه السلام]ایستاد و خبرها را با سپاهیان درمیان گذاشت و فرمود :

«بار خدایا ! ما را از کشتن مسلمانان که طلحه و زبیر را بدان گرفتار کردی ، سالم بدار و ما را از شرّ همه آنان، نجات بخش!».

وقتی علی علیه السلام به سرزمین اَساوِد (2) رسید ، از سرنوشت حُکَیم بن جَبَله و قاتلان عثمان [بن عفّان] خبر یافت و فرمود : «اللّه اکبر! اینک که طلحه و زبیر انتقام خود را گرفته اند ، چه چیز مرا از دست آنان نجات می بخشد ؟ یا آنها را [از من]نجات می دهد؟» .

سپس این آیه را تلاوت کرد : « «هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفْس های شما نرسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم، در کتابی است» » . و این بیت را خواند :

حُکَیم [بن جبله] ، چونان فردی مصمّم ، دعوت کرد

و این دعوت ، او را به مرحله جان باختن کشانْد .

و چون به منطقه ذو قار رسیدند ، عثمان بن حنیف ، در حالی نزد او آمد که مو بر صورت نداشت. وقتی علی علیه السلام او را دید ، رو به یارانش کرده و فرمود: «این مرد ، پیر از پیش ما رفت و جوانْ نزد ما بازگشت!».

.

1- .از منزلگاه های راه مکّه به کوفه است که روستایی آباد بود و سپس خراب شد (معجم البلدان : ج 2 ص 78) .
2- .آبگاهی در سمت چپ راه مکّه به کوفه (معجم البلدان : ج 1 ص 171) .

5817.امام صادق علیه السلام :الجمل :خَرَجَ ابنُ حُنَیفٍ حَتّی أتی أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام وهُوَ بِذی قارٍ ، فَلَمّا نَظَرَ إلَیهِ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام ، وقَد نَکَّلَ بِهِ القَومُ ، بَکی وقالَ : یا عُثمانُ، بَعَثتُکَ شَیخا ألحی فَرَدّوکَ أمرَدَ إلَیَّ ! اَللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ أنَّهُمُ اجتَرَؤوا عَلَیکَ وَاستَحَلّوا حُرُماتِکَ ، اللّهُمَّ اقتُلهُم بِمَن قَتَلوا مِن شیعَتی ، وعَجِّل لَهُمُ النَّقمَةَ بِما صَنَعوا بِخَلیفَتی . (1)7 / 4اِتِّباعُ الحَقِّ عِندَ قِیامِ الحَقِّ5820.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :نهج البلاغه :مِن کَلامِهِ علیه السلام فی وُجوبِ اتِّباعِ الحَقِّ عِندَ قِیامِ الحُجَّهِ کَلَّمَ بِهِ بَعضَ العَرَبِ ، وقَد أرسَلَهُ قَومٌ مِن أهلِ البَصرَهِ لَمّا قَرُبَ علیه السلام مِنها لِیَعلَمَ لَهُم مِنهُ حَقیقَهَ حالِهِ مَع أصحابِ الجَمَلِ لِتَزولَ الشُّبهَهُ مِن نُفوسِهِم ، فَبَیَّنَ لَهُ علیه السلام مِن أمرِهِ مَعَهُم ما عَلِمَ بِهِ أنَّهُ عَلَی الحَقِّ ، ثُمَّ قالَ لَهُ : بایِع .

فَقالَ : إنّی رَسولُ قَومٍ ، ولا اُحدِثُ حَدَثا حَتّی أرجِعَ إلَیهِم .

فَقالَ علیه السلام : أ رَأَیتَ لَو أنَّ الَّذینَ وَراءَکَ بَعثوکَ رائِدا تَبتَغی لَهُم مَساقِطَ الغَیثِ ، فَرَجَعتَ إلَیهِم وأخبَرتَهُم عَنِ الکَلَأِ وَالماءِ ، فَخالَفوا إلی المَعاطِشِ وَالمَجادِبِ ، ما کُنتَ صانِعا ؟

قالَ : کُنتُ تارِکَهُم ومُخالِفَهُم إلَی الکَلَأِ وَالماءِ .

فَقالَ علیه السلام : فَامدُد إذا یَدَکَ .

فَقالَ الرَّجُلُ : فَوَاللّهِ مَا استَطَعتُ أن أمتَنِعَ عِندَ قِیامِ الحُجَّهِ عَلَیَّ ، فَبایَعتُهُ علیه السلام .

وَالرَّجُلُ یُعرَفُ بِکُلَیبٍ الجَرمِیِّ . (2) .

1- .الجمل : ص 285 وراجع تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 182 وشرح نهج البلاغه : ج 14 ص 18 ونهایه الأرب : ج 20 ص 45 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 236 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 170 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 83 ح 55 ؛ ربیع الأبرار : ج 1 ص 710 نحوه وراجع تاریخ الطبری : ج 4 ص 491 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 46 .

7 / 4 پیروی از حق به هنگام برپا شدن آن

5821.عنه صلی الله علیه و آله (لِمَن قالَ لَهُ : اُحِبُّ أنْ یُستَجابَ دُعائی) الجمل:عثمان بن حنیف [از بصره] بیرون آمد تا در منطقه ذوقار به امیرمؤمنان رسید. وقتی امیر مؤمنان به وی نگاه کرد و دید که جملیانْ او را شکنجه داده اند ، با گریه فرمود:

«ای عثمان! من تو را پیرمردی با ریش فرستادم و اینک، تو را به شکل جوانی بی مو به من بازگردانده اند. بار خدایا! تو می دانی که آنان بر تو گستاخی کردند و حرمت هایت را شکستند. بارخدایا! در برابر هر یک از پیروان من که کشته اند ، آنان را بکش، و به خاطر آنچه با جانشین من [در بصره] کردند ، عذاب را به زودی بر آنان بفرست!».7 / 4پیروی از حق به هنگام برپا شدن آن5819.بحار الأنوار :نهج البلاغه از گفتگوهای علی علیه السلام است درباره لزوم پیروی از حق ، به هنگامی که حجّت و برهان بر پا شود، و علی علیه السلام این سخنان را هنگامی که به بصره نزدیک شد تا موضع خود (با اصحاب جمل) را بیان دارد و شبهه را از ذهن بصریانْ دور کند ، با عربی در میان گذارد که او را گروهی از بصریان، نزد او فرستاده بودند :

[علی علیه السلام] برای او وضعیت خود را با آنان (جملیان) به گونه ای روشن ساخت که آن مرد فهمید که امام علیه السلام بر حق است. سپس به او فرمود: «بیعت کن».

مرد عرب گفت: من فرستاده یک گروهم و کاری نخواهم کرد تا به سوی آنان بازگردم.

[امام علی علیه السلام] فرمود: «اگر گروهی که پشتِ سر تو هستند ، تو را فرستاده باشند تا سرزمینی را که باران در آن باریده ، بیابی و سپس ، نزد آنان بازگردی و از جایی پُر آب و علف به آنان خبر دهی و آنان مخالفت کنند و به سوی سرزمین خشک و بی آب روند ، تو چه می کنی؟».

گفت: با آنان مخالفت می کنم و به سوی جای پُر آب و علف می روم.

فرمود: «پس دستت را دراز کن».

آن مرد گفت: به خدا سوگند ، دیگر نتوانستم با [این همه] اقامه حجّت و دلیل بر من ، از پذیرش حق ، امتناع ورزم. پس با علی علیه السلام بیعت کردم .

آن مرد ، کُلَیب جَرمی بود.

.

5820.پیامبرِ خدا صلی الله علیه و آله :الجمل عن کُلَیبٍ :لَمّا قُتِلَ عُثمانُ ما لَبِثنا إلّا قَلیلاً حَتّی قَدِمَ طَلحَهُ وَالزُّبَیرُ البَصرَهَ ، ثُمَّ ما لَبِثنا بَعدَ ذلِکَ إلّا یَسیراً حَتّی أقبَلَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام فَنَزَلَ بِذی قارٍ ، فَقالَ شَیخانِ مِنَ الحَیِّ : إذهَب بِنا إلی هذَا الرَّجُلِ فَنَنظُرُ ما یَدعو إلَیهِ ، فَلَمّا أتَینا ذا قارٍ قَدِمنا عَلی أذکَی العَرَبِ ، فَوَاللّهِ لَدَخَلَ عَلی نَسَبِ قَومی ، فَجَعَلتُ أقولُ : هُوَ أعلَمُ بِهِ مِنّی وأطوَعُ فیهِم .

فَقالَ : مَن سَیِّدُ بَنی راسِبٍ ؟

فَقُلتُ : فُلانٌ .

قالَ : فَمَن سَیِّدُ بَنی قُدامَهَ ؟

قُلتُ : فُلانٌ ، لِرَجُلٍ آخَرَ .

فَقالَ : أنتَ مُبَلِّغُهُما کِتابَینِ مِنّی ؟

قُلتُ : نَعَم .

قالَ : أفَلا تُبایِعونّی ؟

فَبایَعَهُ الشَّیخانِ اللَّذانِ کانا مَعی وتَوَقَّفتُ عَن بَیعَتِهِ . فَجَعَلَ رِجالٌ عِندَهُ قَد أکَلَ السُّجودُ وُجوهَهُم یَقولونَ : بایِع، بایِع .

فَقالَ علیه السلام : دَعُوا الرَّجُلَ .

فَقُلتُ : إنَّما بَعَثَنی قَومی رائِدا وسأُنهی إلَیهِم ما رَأَیتُ ، فَإِن بایَعوا بایَعتُ ، وإنِ اعتَزَلُوا اعتَزَلتُ .

فَقالَ لی : أ رَأَیتَ لَو أنَّ قَومَکَ بَعثوکَ رائِدا فَرَأَیتَ رَوضَهً وغَدیرا ، فَقُلتَ : یا قَومی، النُّجعَهَ (1) النُّجعَهَ ! فَأَبَوا ، ما کُنتَ بِمُستَنجِحٍ (2) بِنَفسِکَ ؟

فَأَخَذتُ بِإِصبَعٍ مِن أصابِعِهِ وقُلتُ : اُبایِعُکَ عَلی أن اُطیعَکَ ما أطَعتَ اللّهَ ، فَإِذا عَصَیتَهُ فَلا طاعَهَ لَکَ عَلَیَّ .

فَقالَ : نَعَم . وطَوَّلَ بِها صَوتَهُ ، فَضَرَبتُ عَلى يَدِهِ .

ثُمَّ التَفَتَ إلى مُحَمَّدِ بنِ حاطِبٍ ، وكانَ فى ناحِيَهِ القَومِ ، فَقالَ :

إذَا انطَلَقتَ إلى قَومِکَ فَأَبلِغهُم كُتُبى وقَولى .

فَتَحَوَّلَ إلَيهِ مُحَمَّدٌ حَتّى جَلَسَ بَينَ يَدَيهِ وقالَ : إنَّ قَومى إذا أتَيتُهُم يَقولونَ : ما يَقولُ صاحِبُکَ فى عُثمانَ ؟ فَسَبَّ عُثمانَ الَّذينَ حَولَهُ ، فرَأَيتُ عَلِيّا قَد كَرِهَ ذلِکَ حَتّى رَشَحَ جَبينُهُ وقالَ :

أيُّهَا القَومُ ! كُفّوا، ما إيّاكُم يَسأَلُ .

قال : فَلَم أبرَح عَنِ العَسكَرِ حَتّى قَدِمَ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام أهلُ الكوفَهِ فَجَعَلوا يَقولونَ : نَرى إخوانَنا مِن أهلِ البَصرَهِ يُقاتِلونَنا ، وجَعَلوا يَضحَكونَ ويَعجَبونَ ويَقولونَ : وَاللّهِ لَوِ التَقَينا لَتَعاطَينَا الحَقَّ ، كَأَنَّهُم يَرَون أنَّهُم لا يَقتَتِلونَ .

وخَرَجتُ بِكِتابَى عَلِيٍّ عليه السلام فَأَتَيتُ أحَدَ الرَّجُلَينِ فَقَبِلَ الكِتابَ وأجابَهُ ، ودُلِلتُ عَلَى الآخَرِ ، وكانَ مُتَوارِياً ، فَلَو أنَّهُم قالوا لَهُ : كُلَيبٌ ، ما أذِنَ لى ، فَدَخَلتُ عَلَيهِ ودَفَعتُ الكِتابَ إلَيهِ وقُلتُ : هذا كِتابُ عَلِيٍّ، وأخبَرتُهُ الخَبَرَ وقُلتُ : إنّى أخبَرتُ عَلِيّاً أنَّکَ سَيِّدُ قَومِکَ . فَأَبى أن يَقبَلَ الكِتابَ ولَم يُجِبهُ إلى ما سَأَلَهُ وقالَ : لا حاجَهَ لِىَ اليَومَ فِى السُّؤدَدِ .

فَوَاللّهِ ، إنّى لَبِالبَصرَهِ ما رَجَعتُ إلى عَلِيٍّ حَتّى نَزَلَ العَسكَرُ ، ورَأَيتُ القَومَ الَّذينَ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام فَطَلَعَ القَومُ . (3) .

1- .النُجْعَهُ : طلب الكلأ ومَساقطِ الغَيْث (النهايه : ج 5 ص 22 «نجع») .
2- .هكذا فى المصدر، ولعلّ الصواب: «بِمُستَنجِعٍ»؛ من النُّجعَهِ .
3- .الجمل : ص 290 وراجع المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 703 ح 1 .

5821.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ به کسی که عرض کرد : دوست دارم دعایم پذی) الجمل به نقل از کُلَیب جَرْمی : چون عثمانْ کشته شد ، اندکی نگذشته بود که طلحه و زبیر ، وارد بصره شدند. پس از آن ، اندکی نگذشت که علی بن ابی طالب علیه السلام روی آورد و در ذو قار ، منزل گزید. دو پیرمرد از طایفه گفتند: ما را نزد این مرد بِبَر تا بنگریم به چه دعوت می کند.

وقتی وارد ذو قار شدیم ، دانستیم که بر باهوش ترینِ عربْ وارد شده ایم. به خدا سوگند ، اصل و نسب مرا می شناخت و من با خود می گفتم: او از من به تیره من داناتر است و در میان آنان مُطاع تر!

فرمود: «رئیس بنی راسب کیست؟».

گفتم: فلانی.

فرمود: «اکنون رئیس بنی قُدامه کیست؟» .

گفتم: فلانی؛ یعنی مردی دیگر.

فرمود: «تو دو نامه از آنان برای من داری؟».

گفتم: آری .

فرمود: «آیا با من بیعت نمی کنی؟» .

پس دو پیرمردی که با من بودند ، بیعت کردند و من ، خودداری کردم .

مردانی که نزد او بودند و سجده ، پیشانی آنها را ساییده بود ، پیوسته می گفتند: بیعت کن! بیعت کن!

فرمود: «او را رها کنید!» .

گفتم: قوم من ، مرا به عنوان خبررسان فرستاده اند و به زودی آنچه را دیده ام ، برایشان باز می گویم. اگر بیعت کردند ، من هم بیعت می کنم و اگر کناره گرفتند ، من هم کناره می گیرم.

به من فرمود: «به نظرت اگر قوم ، تو را به عنوان خبر آورنده فرستادند و تو باغ و آبشخوری یافتی و گفتی: ای قوم من ! آب و علف ، این جاست ، و آنان [از همراهیِ تو]امتناع ورزیدند، آیا خود را نجات نمی دهی؟».

آن گاه ، انگشتی از انگشتان او را گرفتم و گفتم: با تو بیعت می کنم که تو را پیروی کنم تا زمانی که خدا را اطاعت می کنی و هرگاه نافرمانی خدا کردی ، دیگر اطاعتی از تو بر عهده من نباشد.

فرمود: «باشد» و صدایش را کشید .

پس دستم را بر دستش زدم [و بیعت کردم].

آن گاه ، متوجّه محمّد بن حاطب شد که در گوشه جمعیت بود و فرمود: «وقتی به سوی قوم خود رفتی ، نامه و سخن مرا به آنان برسان».

محمّد ، نزد او آمد و در برابرش نشست و گفت: وقتی نزد قوم خود بازگردم ، خواهند گفت: نظر رئیس تو درباره عثمان چه بود؟

کسانی که در اطراف علی علیه السلام بودند ، عثمان را دشنام دادند . دیدم علی علیه السلام از این کار ، ناراحت شد و عَرَق بر پیشانی اش نشست و فرمود: «ای مردم ! بس کنید ! از شما که نمی پرسد».

[می گوید:] از لشکرگاه بیرون نرفته بودم که کوفیان بر علی علیه السلام وارد شدند و می گفتند: «می بینیم که برادران بصری ما با ما پیکار می کنند» و پیوسته می خندیدند و خوش بودند و می گفتند: «به خدا سوگند ، اگر با آنان رویاروی شویم ، حق را خواهیم گرفت». گویا معتقد بودند که بصری ها پیکار نمی کنند.

من با دو نامه علی علیه السلام حرکت کردم و نزد یکی از آن دو مرد رفتم. او نامه را پذیرفت و پاسخ داد و نزد دیگری راهنمایی شدم؛ ولی او پنهان شده بود. اگر بدو می گفتند : کُلَیب [آمده است] ، مرا نمی پذیرفت. [به هر حال] نزد او رفتم و نامه را به وی دادم و گفتم: «این ، نامه علی است» و جریان را به وی گزارش دادم و گفتم: «من به علی علیه السلام گفته ام که تو رئیس قبیله ات هستی».

او از پذیرفتن نامه علی علیه السلام امتناع ورزید و به درخواست او پاسخ نگفت و گفت: امروز به ریاست ، نیازی ندارم.

به خدا سوگند که من در بصره بودم و به سوی علی علیه السلام بازنگشته بودم که سپاه رسید و کسانی را که با علی علیه السلام بودند ، دیدم. پس جمعیت رسید. .

ص: 126

. .

ص: 127

. .

تَعليقٌتشير الأكثريّه القريبه من الاتّفاق من النصوص التاريخيّه إلى أنّ عثمان بن حنيف قدم على الإمام وهو فى ذى قار ، غير أنّ بعض المصادر تذكر بأنّه قدم عليه حينما كان فى الرَّبَذه (1) . ويبدو أنّ القول الأوّل أقرب إلى الواقع ؛ لأنّ الإمام عليّا عليه السلام كان يلاحق أصحاب الجمل ، ولم تكن تفصله عنهم مسافه كبيره . علما أنّ الإمام عليه السلام كان قد كتب من الرَّبَذه رساله إلى عثمان بن حُنيف يُعلمه فيها بمسير أصحاب الجمل صوب البصره . ونظرا لبعد الرَّبَذه عن البصره ، يُستبعد أن يكون الإمام توقّف هناک أكثر من شهر واحد ، بحيث يكون أصحاب الجمل قد ساروا نحو البصره ، وبعد التصالح والقتال وحبس عثمان بن حنيف وإخراجه من الحبس ، ثمّ يكون عثمان قطع هذا الطريق الطويل والتحق بالإمام فى الرَّبَذه ! ولكنّ الإمام عليه السلام كان قد سار من الرَّبَذه ، وعندما كان فى ذى قار بانتظار قدوم مدد أهل الكوفه ، دخل عليه عثمان بن حنيف .

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 480 .

یادداشت

یادداشتبیشتر منابع تاریخی به این نکته اشاره دارند که عثمان بن حنیف ، در منطقه ذو قار بر علی علیه السلام وارد شد؛ ولی برخی منابع،دلالت دارند که او در منطقه رَبَذه نزد امام علیه السلام رفت. به نظر می رسد که سخن اوّل به واقعْ نزدیک تر است؛ زیرا امام علی علیه السلام در تعقیب جملیان بود و فاصله زیادی با آنان نداشت. با توجّه به این که امام علیه السلام از رَبَذه برای عثمان بن حنیفْ نامه ای نوشت و به وی خبر داد که لشکر جمل به سوی بصره در حرکت اند و با توجّه به دوری ربذه از بصره، بعید می نماید که امام علیه السلام در ربذه بیش از یک ماه توقّف کرده باشد، به گونه ای که جملیان به بصره رفته باشند و پس از مصالحه و پیکار و زندانی شدن عثمان بن حنیف و بیرون کردن او از زندان، عثمان، این راه طولانی را پیموده و در ربذه به امام علیه السلام پیوسته باشد؛ لیکن علی علیه السلام از ربذه حرکت کرد و هنگامی که در ذو قار به انتظارِ رسیدنِ نیروهای کوفه بود، عثمان بن حنیف بر او وارد شد.

.

7 / 5قُدومُ الإِمامِ إلَى البَصرَهِ6012.مطالب السؤول عنه عليه السلام :مروج الذهب عن المنذر بن الجارود :لَمّا قَدِمَ عَلِيٌّ عليه السلام البَصرَهَ دَخَلَ مِمّا يَلى الطَفَّ إلى أن قالَ : فَساروا حَتّى نَزَلُوا المَوضِعَ المَعروفَ بِالزّاوِيَهِ ، فَصَلّى أربَعَ رَكَعاتٍ ، وعَفَّرَ خَدَّيهِ عَلَى التُّرابِ ، وقَد خَالَطَ ذلِکَ دُموعَهُ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيهِ يَدعو :

اللّهُمّ رَبَّ السَّمواتِ وما أظَلَّت، وَالأَرَضينَ وما أقَلَّت ، ورَبَّ العَرشِ العَظيمِ ، هذِهِ البَصرَهُ أسألُکَ مِن خَيرِها ، وأعوذُ بِکَ مِن شَرِّها ، اللّهُمَّ أنزِلنا فيها خَيرَ مُنزَلٍ وأنتَ خَيرُ المُنزِلينَ ، اللّهُمَّ إنّ هؤُلاءِ القَومَ قَد خَلَعوا طاعَتى وبَغَوا عَلَىَّ ونَكَثوا بَيعَتى ، اَللّهُمَّ احقِن دِماءَ المُسلِمينَ . (1)6011.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإرشاد مِن كَلامِهِ عليه السلام حينَ دَخَلَ البَصرَهَ وجَمَعَ أصحابَهُ فَحَرَّضَهُم عَلَى الجِهادِ :

عِبادَ اللّهِ ! اِنهَدوا (2) إلى هؤُلاءِ القَومِ مُنشَرِحَهً صُدورُكُم بِقِتالِهِم ، فَإِنَّهُم نَكَثوا بَيعَتى وأخَرَجُوا ابنَ حُنَيفٍ عامِلى بَعدَ الضَّربِ المُبَرِّحِ وَالعُقوبَهِ الشَّديدَهِ ، وقَتَلُوا السَّيابِجَهَ ، (3) وقَتَلوا حُكيمَ بنَ جَبَلَهَ العَبدِىَّ، وقَتَلوا رِجالاً صالِحينَ ، ثُمَّ تَتَبَّعوا مِنهُم مَن نَجا يَأخُذونَهُم فى كُلِّ حائِطٍ وتَحتَ كُلِّ رابِيَهٍ ، ثُمَّ يَأتونَ بِهِم فَيَضرِبونَ رِقابَهُم صَبرا ! ما لَهُم قَاتَلَهُمُ اللّهُ أنّى يُؤفَكونَ ؟ !

اِنهَدوا إلَيهِم وكونوا أشِدّاءَ عَلَيهِم ، وَالقَوهُم صابِرينَ مُحتَسِبينَ ، تَعلَمونَ أنَّكُم مُنازِلوهُم ومُقاتِلوهُم ، وقَد وَطَّنتُم أنفُسَكُم عَلَى الطَّعنِ الدَّعسِىِّ (4) والضَّربِ الطِّلَخفِىِّ (5) ومُبارَزَهِ الأَقرانِ ، وأىُّ امرِئٍ مِنكُم أحَسَّ مِن نَفسِهِ رَباطَهَ جَأشٍ عِندَ اللِّقاءِ ، ورَأى مِن أحَدٍ مِن إخوانِهِ فَشَلاً ، فَليَذُبَّ عَن أخيهِ الَّذى فُضِّلَ عَلَيهِ كَما يَذُبُّ عَن نَفسِهِ ، فَلَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَهُ مِثلَهُ . (6) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 368 و 370 .
2- .نَهَدَ : نهض ، نَهَدَ القوم لعدوّهم : إذا صمدوا له وشرعوا فى قتاله (النهايه : ج 5 ص 134 «نهد») .
3- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّ الصحيح : «السَّبابجه» كما فى بحار الأنوار : نقلاً عن المصدر وكما فى بقيّه المصادر . والسَّبابجه : قوم من السند كانوا بالبصره جلاوزه وحرّاس السجن (الصحاح : ج 1 ص 321 «سبج») . ائتمنهم عثمان [بن حنيف]على بيت المال ودار الإماره (الجمل : ص 281) .

4- .الدَّعس : شدّه الوط ء (لسان العرب : ج 6 ص 84 «دعس») . والمراد هنا الطعن الشديد.
5- .الطَّلَخْف والطِّلَّخف والطَّلَخْف : الشديد من الضرب والطعن (لسان العرب : ج 9 ص 223 «طلخف») .
6- .الإرشاد : ج 1 ص 252 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 171 ح 131 وراجع الجمل : ص 331 .

7 / 5 ورود امام به بصره

7 / 5ورود امام به بصره6008.امام صادق علیه السلام :مروج الذهب به نقل از مُنذر بن جارود : ... علی علیه السلام از سَمت راهی که به طف می روند ، وارد بصره شد ... و حرکت کردند تا در مکانی که به «زاویه» معروف بود ، توقّف کردند . چهار رکعت نماز به جا آورد، گونه هایش را به خاک سایید و اشک هایش با خاک ، عجین شد. سپس دست هایش را بلند کرد و دعا نمود:

«بار خدایا! ای پروردگار آسمان ها و آنچه سایه افکنده ، و [ای پروردگار]زمین ها و آنچه بر دوش می کشد ، و ای پروردگار عرش بزرگ! این ، بصره است . از تو خیرهایش را می خواهم و از شرّش به تو پناه می بَرَم.

بار خدایا! ما را به بهترین صورت ، در آن فرود آر که تو بهترینِ فرود آورندگانی . بار خدایا! این گروه ، اطاعت مرا کنار نهادند و بر من ستم کردند و بیعتم را شکستند. بارخدایا! خون مسلمانان را خودت حفظ کن.6007.امام علی علیه السلام :الإرشاد از سخن امام علی علیه السلام هنگامی که وارد بصره شد و یارانش را گِرد آورد و آنان را بر پیکار ، تشویق نمود : ای بندگان خدا! برای جنگ با اینان برخیزید و در جنگ با اینها گشاده دل باشید؛ چرا که بیعتم را شکستند و عثمان بن حنیف ، کارگزار مرا ، پس از کتک زدن و شکنجه کردنِ بسیار ، بیرون راندند و سیاهان هندی را کُشتند. حُکَیم بن جبله را به قتل رساندند و مردانی صالح را کشتند . سپس در جستجوی هرکه نجات یافته بود ، رفتند و آنان را در پسِ هر دیوار و بلندی ای که بودند ، گرفتند و آوردند و با شکنجه و دست بسته ، گردن زدند. چه می خواهند؟ خداوند، آنان را بکُشد! کِی بازگردانده می شوند.

به سوی آنان حمله برید و بر آنان سخت گیرید و با شکیبایی و امید به ثواب الهی، با آنان رو در رو شوید. در حالی که می دانید شما هماوردان و جنگ کنندگان با آنهایید ، خود را برای سختْ نیزه زدن و محکمْ شمشیر کوبیدن بر آنان و هماوردجویی آماده سازید و هریک از شما که در خود به هنگام رودررویی قوّت قلبی احساس کرد و در برادرش سستی دید ، از برادرش حمایت کند ، چنان که از خود دفاع می کند. اگر خدا می خواست ، او را نیز به سان وی قرار می داد».

ص: 132

. .

ص: 133

. .

الفصل الثامن : جهود الإمام لمنع القتالعندما تحرّک الإمام أمير المؤمنين عليه السلام مع قوّاته من ذی قار ، بعث صَعْصَعه بن صوحان إلی طلحه والزبير وعائشه ، ومعه کتاب تحدّث فيه عن إثارتهم للفتنه ، وذکر فيه موقفهم الحاقد الماکر من عثمان بن حُنيف ، وحذّرهم من مغبّه عملهم ، وعاد صعصعه فأخبره قائلاً : «رَأيتُ قَوما ما يُريدونَ إلّا قِتالَکَ» . (1) وتأهّبت قوّات الطرفين للحرب ، بيد أنّ الإمام سلام اللّه عليه منع أصحابه من أن يبدؤوهم بقتال ، وحاول فی بادئ أمره أن يردع اُولی الفتنه عن الحرب . وإنّ حديثه عليه السلام مع قاده جيش الجمل ، ومع الجيش نفسه يجلب الانتباه . (2) وبذل قصاری جهوده فی سبيل المحافظه علی الهدوء ، والحؤول دون اشتعال نار الحرب ، فبعث إلی قاده الجيش رسائل يحثّهم فيها علی عدم الاصطدام ، (3) ثمّ أوفد مبعوثيه للتفاوض معهم . (4) ولمّا لم تثمر جهوده شيئا ، ذهب بنفسه إليهم . (5) ونلاحظ أنّ الإمام عليه السلام قد ترجم لنا فی تلک الرسائل والمحاورات شخصيّته وأبان عظيم قدره ، وأماط اللثام عن الموقف السابق الذی کان عليه مساعير الحرب ، وتحدّث مرّه اُخری عن قتل عثمان وکيفيّته بدقّه تامّه ، وکشف أبعاد ذلک الحادث ، وأغلق علی مثيری الفتنه تشبّثهم بالمعاذير الواهيه . ولمّا وجد ذلک عقيما وتأهّب الفريقان للقتال ، أوصی عليه السلام أصحابه بمَلْک أنفسهم والمحافظه علی الهدوء ، وقال : «لا تَعجَلوا حَتّی اُعذِرَ إلَی القَومِ . . .» . فقام إليهم فاحتجّ عليهم فلم يجد عند القوم إجابه . وبعد اللتيا والتی ، بعث ابن عبّاس ثانيه من أجل التفاوض الأخير ؛ لعلّه يردعهم عن الحرب ؛ ، لئلّا تُسفک دماء المسلمين هدرا ، بيد أنّ القوم خُتم علی سمعهم ، فلم يصغوا إلی رسول الإمام ، کما لم يصغوا إلی الإمام عليه السلام من قبل . (6) وقد کان لعائشه وعبد اللّه بن الزبير خاصّه الدور الأکبر فی ذلک .

.

1- .الجمل : ص 313 و 314 وراجع الأخبار الطوال : ص 147 .
2- .قرب الإسناد : ص 96 ح 327 ، تفسير العيّاشی : ج 2 ص 77 ح 23 .
3- .نهج البلاغه : الکتاب 54 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 239 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 90 ، الفتوح : ج 2 ص 465 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 31 ؛ البيان والتبيين : ج 3 ص 221 .
5- .تاريخ الطبری : ج 4 ص 508 و 509 ، الکامل فی التاريخ : ج 2 ص 334 و 335 ، مسند أبی يعلی : ج 1 ص 320 ح 662 ، مروج الذهب : ج 2

ص 371 .
6- .الجمل : ص 336 338 .

فصل هشتم : تلاش های امام برای جلوگیری از نبرد

اشاره

فصل هشتم : تلاش های امام برای جلوگیری از نبردهنگامی که امیرمؤمنان با سپاه خود از ذو قار حرکت کرد، صعصعه بن صوحان را به سوی طلحه، زبیر و عایشه فرستاد و با او نامه ای بود که در آن ، از فتنه انگیزی آنان سخن رفته بود و رفتار کینه جویانه و مزوّرانه آنان را نسبت به عثمان بن حنیف ، گوشزد می کرد و آنها را از عاقبت رفتارشان برحذر می داشت. صعصعه بازگشت و چنین گزارش داد: گروهی را دیدم که جز پیکار با تو ، چیزی نمی خواهند. نیروهای دو طرف ، برای پیکارْ آماده شدند ، در حالی که امام علی علیه السلام یارانش را از شروع پیکار ، منع می کرد و در آغاز ، تلاش داشت که فتنه جویان را از جنگ ، باز دارد. گفتگوهای امام علیه السلام با سران لشکر جمل و سپاهیان آن ، قابل توجّه است . او تمام سعی خود را در راه حفظ آرامش و جلوگیری از برافروخته شدن آتش جنگ به کار گرفت. از این رو ، نامه هایی به سران لشکر نوشت و آنان را بر به وجود نیامدن درگیری برانگیخت. سپس نمایندگانش را برای گفتگو نزد آنان فرستاد و چون تلاش هایش بی نتیجه ماند ، خودش نزد آنان رفت. امام علی علیه السلام در این نامه ها و گفتگوها ، از شخصیت خود ، پرده برداشت و بزرگی منزلت خویش را روشن ساخت و از مسائل پیشین که شعله های جنگ از آنها افروخته شده بود نقاب برکشید و بار دیگر از کشته شدن عثمان و چگونگی آن ، با دقّت تمام ، سخن گفت و از ابعاد آن حادثه پرده برداشت و راه چنگ زدن به بهانه های سُست را بر فتنه انگیزان بست. وقتی هم که این روشنگری ها را بی نتیجه یافت و هر دو گروه برای پیکار مهیّا شدند ، یارانش را به خویشتنداری و حفظ آرامش ، سفارش نمود و فرمود: «شتاب مکنید تا نزد آنان عذری داشته باشم». سپس به سوی آنان رفت و بر آنان احتجاج کرد؛ ولی پاسخی دریافت نکرد. پس از این همه ، ابن عبّاس را برای بارِ دوم ، جهت آخرین گفتگو به سوی آنان فرستاد تا شاید آنان را از جنگ باز دارد تا خون مسلمانان ریخته نشود ؛ ولی بر گوش های آنان مُهر زده شده بود و به سخن فرستاده امام علیه السلام گوش ندادند ، چنان که پیش از آن نیز چنین کرده بودند . در این کار ، بیشترین نقش را عایشه و عبد اللّه بن زبیر بازی کردند.

.

8 / 1رَسائِلُ الإِمامِ إلى رُؤَساءِ الفِتنَهِ6008.الإمامُ الصادقُ عليه السلام :الأخبار الطوال :أقامَ عَلِيٌّ رضى الله عنه ثَلاثَةَ أيّامٍ يَبعَثُ رُسُلَهُ إلى أهلِ البَصرَهِ ، فَيَدعوهُم إلَى الرُّجوعِ إلَى الطّاعَهِ وَالدُّخولِ فِى الجَماعَهِ ، فَلَم يَجِد عِندَ القَومِ إجابَهً . (1)6007.عنه عليه السلام :الجمل :لَمّا سارَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مِن ذى قارٍ قَدَّمَ صَعصَعَهَ بنَ صوحانَ بِكِتابٍ إلى طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ وعَائِشَهَ ، يُعَظِّمُ عَلَيهِم حُرمَهَ الإسلامِ ، ويُخَوِّفُهُم فيما صَنَعوهُ ، ويَذكُرُ لَهُم قَبيحَ مَا ارتَكَبوهُ مِن قَتلِ مَن قَتَلوا مِنَ المُسلِمينَ ، وما صَنَعوا بِصاحِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ ، وقَتلِهِمُ المُسلِمينَ صَبرا ، ويَعِظُهُم ويَدعوهُم إلَى الطّاعَهِ .

قالَ صَعصَعَهُ : فَقَدِمتُ عَلَيهِم فَبَدَأتُ بِطَلحَهَ فَأَعطَيتُهُ الكِتابَ وأدَّيتُ إلَيهِ الرِّسالَهَ ، فَقالَ : الآنَ ؟ ! حينَ عَضَّتِ ابنَ أبى طالِبٍ الحَربُ يَرفُقُ لَنا !

ثُمَّ جِئتُ إلَى الزُّبَيرِ فَوَجَدتُهُ أليَنَ مِن طَلحَهَ ، ثُمَّ جِئتُ إلى عائِشَهَ فَوَجَدتُها أسرَعَ النّاسِ إلَى الشَّرِّ ، فَقالَت : نَعَم قَد خَرَجتُ لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ ، وَاللّهِ لِأَفعَلَنَّ وأفعَلَنَّ !

فَعُدتُ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَلَقيتُهُ قَبلَ أن يَدخُلَ البَصرَهَ ، فَقالَ :

ما وَراءَکَ يا صَعصَعَهُ ؟

قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، رَأَيتُ قَوما ما يُريدونَ إلّا قِتالَکَ !

فَقالَ : اللّهُ المُستَعانُ .

ثُمَّ دَعا عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ فَقالَ : اِنطَلِق إلَيهِم فَناشِدهُم وذَكِّرهُمُ العَهدَ الَّذى لى فى رِقابِهِم . (2) .

1- .الأخبار الطوال : ص 147 .
2- .الجمل : ص 313 .

8 / 1 نامه های امام به سران فتنه

8 / 1نامه های امام به سران فتنه6004.عنه علیه السلام :الأخبار الطوال:علی علیه السلام سه روز صبر کرد و نمایندگانش را به سوی مردم بصره [که در پی جملیان رفته بودند]می فرستاد و آنان را به بازگشت به اطاعت خویش و همراهی با جمعیت مسلمانانْ فرا می خواند ؛ ولی از آنان پاسخی دریافت نکرد.6003.عنه علیه السلام :الجمل:وقتی امیرمؤمنان از ذو قار حرکت کرد ، صعصعه بن صوحان را با نامه ای نزد طلحه ، زبیر و عایشه فرستاد [و در آن] ، حرمت اسلام را برایشان بزرگ شمرد و آنان را از عاقبت کارهایی که می کنند ، ترساند و زشتی کارهایی را که مرتکب شدند (کارهایی مثل: کشتن مسلمانان و آنچه با صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله ، عثمان بن حنیف انجام داده بودند و کشتن مسلمانان با شکنجه) به آنان گوشزد کرد، آنان را موعظه نمود و به اطاعت ، فرا خواند.

صعصعه می گوید: بر آنان وارد شدم . نخست ، نزد طلحه رفتم . نامه را به وی دادم و پیام را رساندم که او گفت: اینک؟! حال که جنگ، پسر ابو طالب را در تنگنا قرار داد، با ما نرمی می کند؟!

سپس نزد زبیر آمدم و او را نرم خوتر از طلحه یافتم. سپس نزد عایشه رفتم . او را در رسیدن به شر، از همه شتابنده تر یافتم. آن گاه عایشه گفت: آری، برای خونخواهی عثمانْ قیام کرده ام و به خدا سوگند که به یقین و به طور حتم ، چنین خواهم کرد!

به سوی امیرمؤمنان بازگشتم و پیش از ورود به بصره ، او را ملاقات کردم . فرمود: «چه خبر ، ای صعصعه؟».

گفتم: ای امیر مؤمنان! گروهی را دیدم که جز پیکار با تو، چیزی نمی خواهند.

فرمود: «خداوند ، یاری رسان است» .

آن گاه عبد اللّه بن عباس را خواست و فرمود: «نزد آنان برو و با آنان گفتگو کن و پیمانی را که بر عهده دارند ، به آنان یادآوری کن».

6002.عنه عليه السلام :الإمام عليّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ : أمّا بَعدُ ، فَقَد عَلِمتُما وإن كَتَمتُما ، أنّى لَم اُرِدِ النّاسَ حَتّى أرادونى ، ولَم اُبايِعُهم حَتّى بايَعونى . وإنَّكُما مِمَّن أرادَنى وبايَعَنى ، وإنَّ العامَّةَ لَم تُبايِعنى لِسلطانٍ غالِبٍ ، ولا لِعَرَضٍ حاضِرٍ ، فَإن كُنتُما بايَعتُمانى طائِعَينِ ، فَارجِعا وتوبا إلَى اللّهِ مِن قَريبٍ ، وإن كُنتُما بايَعتُمانى كارِهَينِ ، فَقَد جَعَلتُما لى عَلَيكُمَا السَّبيلَ بِإظهارِكُما الطّاعَةَ ، وإسرارِكُمَا المَعصِيَةَ . ولَعَمرى ، ما كُنتُما بِأحَقِّ المُهاجِرينَ بِالتَّقِيَّهِ وَالكِتمانِ ، وإنَّ دَفعَكُما هذَا الأَمرَ مِن قَبلِ أن تَدخُلا فيهِ ، كانَ أوسَعَ عَلَيكُما مِن خُروجِكُما مِنهُ بَعدَ إقرارِكُما بِهِ .

وقَد زَعَمتُما أنّى قَتَلتُ عُثمانَ ، فَبَينى وبَينَكُما مَن تَخَلَّفَ عَنّى وعَنكُما مِن أهلِ المَدينَهِ ، ثُمَّ يُلزَمُ كُلُّ امرِيءٍ بِقَدرِ مَا احتَمَلَ . فَارجِعا أيُّهَا الشَّيخانِ عَن رَأيِكُما ، فَإنَّ الآنَ أعظَمَ أمرِكُمَا العارُ ، مِن قَبلِ أن يَتَجَمَّعَ العارُ وَالنّارُ ، وَالسَّلامُ . (1) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 54 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 239 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 90 ، الفتوح : ج 2 ص 465 كلّها نحوه .

6001.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به طلحه و زبیر : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ شما دو نفر می دانید گرچه کتمان می کنید که من سراغ مردم نرفتم ؛ بلکه آنان مرا خواستند ، و من با آنان بیعت نکردم تا آن که آنان با من بیعت نمودند ، و شما دو تن ، از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید.

مردم به خاطر قدرت برتر یا ثروت آماده با من بیعت نکردند. پس اگر شما از روی رضایت با من بیعت کردید ، زود برگردید و به درگاه خدا توبه کنید ، و اگر از روی ناخشنودی با من بیعت کردید ، شما با آشکار داشتن فرمانبرداری و پنهان کردن نافرمانی خود ، راه بازخواست را برای من باز گذاردید.

به جانم سوگند که شما از دیگر مهاجران ، سزاوارتر به تقیّه و کتمان نبودید. به راستی که کنار گذاردن من از حکومت ، پیش از آن که در آن وارد شوید ، برای شما آسان تر از این بود که پس از اقرار به آن ، بخواهید از آن بیرون روید.

ادّعا می کنید که من عثمان را کشته ام. پس میان من و شما کسی از مردم مدینه را به داوری خوانید که نه هوادار من باشد و نه طرفدار شما . آن گاه ، هرکس به اندازه ای که در آن کار دخالت داشته ، مسئولیت بر گردن گیرد .

پس ای دو بزرگوار! از تصمیم خود بازگردید که اکنون ، بزرگ ترین چیزی که دامنگیر شما می شود ، ننگ است، پیش از آن که ننگ و آتش [دوزخ] با هم جمع گردد. والسلام ! .

6000.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام فى كِتابِهِ إلى عائِشَةَ قَبلَ الحَربِ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّكِ خَرَجتِ غاضِبَةً للّهِ ولِرَسولِهِ ، تَطلُبينَ أمرا كانَ عَنكِ مَوضوعا ، ما بالُ النِّساءِ وَالحَربَ وَالإصلاحَ بَينَ النّاسِ ؟ ! تُطالِبينَ بِدَمِ عُثمانَ ، ولَعَمرى لَمَن عَرَّضَكِ لِلبَلاءِ ، وحَمَلَكِ عَلَى المَعصِيَهِ ، أعظَمُ إلَيكِ ذَنبا مِن قَتلِهِ عُثمانَ ! وما غَضِبتِ حَتّى أغضَبتِ ، وما هِجتِ حَتّى هَيَّجتِ ، فَاتَّقِى اللّهَ وَارجِعى إلى بَيتِكِ . (1)8 / 2إشخاصُ ابنِ عَبّاسٍ إلَى الزُّبَيرِ5997.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :البيان والتبيين عن عبد اللّه بن مصعب :أرسَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ رحمه اللهعَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ لَمّا قَدِمَ البَصرَهَ فَقالَ لَهُ :

اِيتِ الزُّبَيرَ ولا تَأتِ طَلحَهَ؛ فَإنَّ الزُّبَيرَ أليَنُ ، وإنَّکَ تَجِدُ طَلحَهَ كَالثَّورِ عاقِصا (2) قَرنَهُ ، يَركَبُ الصُّعوبَهَ ويَقولُ : هِىَ أسهَلُ ! فَأقرِئهُ السَّلامَ ، وقُل لَهُ : يَقولُ لَکَ ابنُ خالِکَ : عَرَفتَنى بِالحِجازِ وأنكَرتَنى بِالعِراقِ ، فَما عَدا مِمّا بَدا لَکَ (3) ؟

قالَ : فَأَتَيتُ الزُّبَيرَ ، فَقالَ : مَرحَبا يَابنَ لُبابَهَ ، أزائِرا جِئتَ أم سَفيرا ؟ قُلتُ : كُلَّ ذلِکَ . وأبلَغتُهُ ما قالَ عَلِىٌّ .

فَقالَ الزُّبَيرُ: أبلِغهُ السَّلامَ وقُل لَهُ: بَينَنا وبَينَکَ عَهدُ خَليفَهٍ، ودَمُ خَليفَهٍ، واجتِماعُ ثَلاثَهٍ وَانفِرادُ واحِدٍ ، وأُمٌّ مَبرورَهٌ ، ومُشاوَرَهُ العَشيرَهِ ، ونَشرُ المَصاحِفِ ، فَنُحِلُّ ما أحَلَّت ، ونُحَرِّمُ ما حَرَّمَت . (4) .

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 90 ، الفتوح : ج 2 ص 465 ، المناقب للخوارزمى : ص 184 ح 223 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 239 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 152 كلّها نحوه .
2- .العَقِصُ : الألوى الصعْبُ الأخلاقِ ، تشبيها بالقرن المُلتوى (النهايه : ج 3 ص 276 «عقص») .
3- .قال السيّد الشريف : وهو عليه السلام أوّل من سمعت منه هذه الكلمه : أعنى «فما عدا ممّا بدا» (نهج البلاغه : ذيل الخطبه 31) .
4- .البيان والتبيين : ج 3 ص 221 ، عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 195 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 31 .

8 / 2 فرستادن ابن عبّاس نزد زبیر

5996.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در نامه اش به عایشه پیش از جنگ : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ تو از خانه ات بیرون آمدی ، در حالی که بر خدا و پیامبرش خشم گرفتی. کاری را می جویی که از عهده تو برداشته شده است. زنان را چه به جنگ و صلح در میان مردم؟!

تو خونخواه عثمان شده ای . به جانم سوگند ، کسانی که تو را در معرض این فتنه قرار دادند و تو را بر نافرمانی وا داشتند ، نزد تو گناهکارتر از قاتلان عثمان اند .

خشمگین نشدی تا این که [دیگران را] به خشم درآوردی ، و به هیجان نیامدی تا آن که [دیگران را] به هیجان انداختی . از خدا بترس و به خانه ات بازگرد.8 / 2فرستادن ابن عبّاس نزد زبیر5999.عنه صلی الله علیه و آله :البیان والتبیین به نقل از عبد اللّه بن مصعب : هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد بصره شد، عبد اللّه بن عباس را فرستاد و بدو فرمود: «نزد زبیر برو ، نه طلحه ؛ زیرا زبیر نرم خوست و طلحه را چون گاوی خواهی یافت که شاخ های درهم پیچیده دارد، بر دشواری سوار می شود و می گوید که این ، آسان تر است. به وی (زبیر) سلام برسان و بگو: پسر دایی ات به تو می گوید : در حجاز ، مرا شناختی و در عراق ، مرا نمی شناسی؟! چه چیز تو را از آنچه آشکار بود ، بازگردانْد؟». (1)

ابن عبّاس می گوید: نزد زبیر آمدم . او گفت: خوش آمدی ، ای پسر لبابه ! برای دیدار آمده ای یا ابلاغ پیام؟

گفتم:«برای هر دو» و سخن علی علیه السلام را به وی ابلاغ کردم.

زبیر گفت: به وی سلام برسان و به او بگو: میان ما و تو ، پیمان خلیفه ای است و خون خلیفه ای ، و جمع سه نفره ای است و جدایی یک نفره ای ، و مادری نیکوکار و رایزنی با بستگان ، و باز شدن مُصحف ها. آنچه را تو حلال می شماری ، ما نیز حلال می شمریم و آنچه را تو حرام می دانی ، ما نیز حرام می دانیم.

.

1- .سیّد رضی گفته است : او نخستین کسی است که چنین جمله ای از او شنیده شده است . یعنی جمله «چه چیزی تو را از آنچه آشکار بود، بازگرداند؟» (نهج البلاغه : ذیل خطبه 31) .

8 / 3الاحتجاجاتُ عَلى عائِشَة5996.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الفتوح :فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ دَعا عَلِىٌّ رضى الله عنه زَيدَ (1) بنَ صوحانَ وعَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ ، فَقالَ لَهُما : اِمضِيا إلى عائِشَةَ فَقولا لَها : أ لَم يَأمُركِ اللّهُ تَبارَكَ وتَعالى أن تَقَرّى فى بَيتِكِ ؟ فَخُدِعتِ وَانخَدَعتِ ، وَاستُنفِرتِ فَنَفَرتِ ، فَاتَّقِى اللّهَ الَّذى إلَيهِ مَرجِعُكِ ومَعادُكِ ، وتوبى إلَيهِ فَإنَّهُ يَقبَلُ التَّوبَةَ عَن عِبادِهِ ، ولا يَحمِلَنَّكِ قَرابَةُ طَلحَةَ وحُبُّ عَبدِ اللّهِ بنِ الزُّبَيرِ عَلَى الأعمالِ الَّتى تَسعى بِكِ إلَى النّارِ .

قالَ : فَانطَلَقا إلَيها وبَلَّغاها رِسالَةَ عَلِىٍّ رضى الله عنه ، فَقالَت عائِشَةُ : ما أنَا بِرادَّهٍ عَلَيكُم شَيئا فَإنّى أعلَمُ أنّى لا طاقَةَ لى بِحُجَجِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ فَرَجَعا إلَيهِ وأخبَراهُ بِالَخَبَرِ . (2)5995.الإمامُ الصّادِقُ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن القاسم بن محمّد :أقبَلَ جارِيَةُ بنُ قُدامَةَ السَّعدِىُّ ، فَقالَ : يا اُمَّ المُؤمِنينَ ! وَاللّهِ ، لَقَتلُ عُثمانَ بنِ عَفّانَ أهوَنُ مِن خُروجِكِ مِن بَيتِكِ عَلى هَذا الجَمَلِ المَلعونِ عُرضَةً لِلسِّلاحِ ! إنَّهُ قَد كانَ لَكِ مِنَ اللّهِ سِترٌ وحُرمَةٌ ، فَهَتَكتِ سِترَكِ وأبَحتِ حُرمَتَكِ ، إنَّهُ مَن رأى قِتالَكِ فَإنَّهُ يَرى قَتلَكِ ، وإن كُنتِ أتَيتِنا طائِعَةً فَارجِعى إلى مَنزِلِكِ ، وإن كُنتِ أتَيتِنا مُستَكرَهَةً فَاستَعينى بِالنّاس . (3) .

1- .فى المصدر : «يزيد» ، والصحيح ما أثبتناه .
2- .الفتوح : ج 2 ص 467 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 465 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 318 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 88 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 233 وفيه «حارثه» بدل «جاريه» وكلاهما نحوه .

8 / 3 احتجاج هایی با عایشه

8 / 3احتجاج هایی با عایشه5992.امام علی علیه السلام :الفتوح:صبحگاهان ، علی علیه السلام زید بن صوحان و عبد اللّه بن عبّاس را فرا خواند و بدانان فرمود : «نزد عایشه بروید و به وی بگویید: آیا خداوند تبارک و تعالی به تو فرمان نداد که در خانه ات بنشینی؟ با تو حیله کرده اند و تو فریب خورده ای . تو را به راه انداختند و تو نیز به راه افتادی . از خدایی که بازگشت و مَعادت به سوی اوست ، بترس و به سویش توبه کن که او توبه را از بندگانش می پذیرد. مبادا خویشاوندی طلحه و علاقه به عبد اللّه بن زبیر ، به کارهایی وادارت کند که به سوی آتش کشانده شوی !».

آن دو نزد عایشه رفتند و پیام علی علیه السلام را به وی رساندند.

عایشه گفت: من چیزی در پاسخ شما نخواهم گفت ؛ زیرا می دانم در برابر استدلال های علی بن ابی طالب ، مرا قدرت پاسخ نیست.

آن دو بازگشتند و جریان را با علی علیه السلام در میان نهادند.5991.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از قاسم بن محمّد : جاریه بن قُدامه سعدی پیش آمد و گفت: ای اُمّ المؤمنین! به خدا سوگند ، کشته شدن عثمان بن عفّان ، ساده تر از بیرون آمدن تو از خانه و سوارشدن بر این شتر لعنتی و در برابر اسلحه ها قرار گرفتن است . تو از جانب خداوند ، حرمتی و حجابی داشتی؛ ولی حجاب خود را دریدی و حرمت خویش را شکستی. به راستی که هرکس جنگ با تو را روا بداند، کشتن تو را هم روا می داند. اگر با میل خود به سوی ما آمده ای ، به خانه ات بازگرد ، و اگر با اکراه آمده ای ، از مردمْ کمک بخواه.

.

5994.عنه عليه السلام :المحاسن والمساوئ عن الحسن البصرى :إنَّ الأَحنَفَ بنَ قَيسٍ قالَ لِعائِشَةَ يَومَ الجَمَلِ : يا اُمَّ المُؤمِنينَ هَل عَهِدَ عَلَيكِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله هذَا المَسيرَ ؟ قالَت : اللّهُمَّ لا . قالَ : فَهَل وجَدتِهِ فى شَىءٍ مِن كِتابِ اللّهِ جَلَّ ذِكرُهُ ؟ قالَت : ما نَقرَأُ إلّا ما تَقرَؤونَ . قالَ : فَهَل رَأَيتِ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله استَعانَ بِشَىءٍ مِن نِسائِهِ إذا كانَ فى قِلَّهٍ وَالمُشرِكونَ فى كَثرَهٍ ؟ قَالت : اللّهُمَّ لا . قالَ الأَحنَفُ : فَإذا ما هُوَ ذَنبُنا ؟ ! (1)5993.عنه عليه السلام :فتح البارى عن الحسن :إنَّ عائِشَهَ أرسَلَت إلى أبى بَكرَهَ فَقالَ : إنَّكِ لَاُمٌّ ، وإنَّ حَقَّكِ لَعَظيمٌ ، ولكِن سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : لَن يُفلِحَ قَومٌ تَملِكُهُمُ امرَأَهٌ . (2)5992.عنه عليه السلام :مروج الذهب :قامَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ بَينَ الصّفَّينِ فَقالَ : أيُّها النّاسُ ! ما أنصَفتُم نَبِيَّكُم حينَ كَفَفتُم عَقائِلَكُم فِى الخُدورِ وأبرَزتُم عَقيلَتَهُ لِلسُّيوفِ ، وعائِشَهُ عَلى جَمَلٍ فى هَودَجٍ مِن دُفوفِ الخَشَبِ قَد أَلبَسوهُ المُسوحَ وجُلودَ البَقَرِ ، وجَعَلوا دونَهُ اللُّبودَ ، وقَد غُشِىَ عَلى ذلِكَ بِالدُّروعِ ، فَدَنا عَمّارٌ مِن مَوضِعِها ، فَنادى : إلى ماذا تَدعينَ ؟ قالَت : إلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ ، فَقالَ : قاتَلَ اللّهُ فى هذَا اليَومِ الباغِىَ وَالطّالِبَ بِغَيرِ الحَقِّ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّكُم لَتَعلَمونَ أيُّنَا المُمالِئُ فى قَتلِ عُثمانَ . (3)5991.عنه عليه السلام :مجمع الزوائد عن سعيد بن كوز :كُنتُ مَعَ مَولاىَ يَومَ الجَمَلِ ، فَأَقبَلَ فارِسٌ فَقالَ : يا اُمَّ المُؤمِنينَ ! فَقالَت عائِشَهُ : سَلوهُ مَن هُوَ ؟ قيلَ : مَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا عَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، قالَت : قولوا لَهُ : ما تُريدُ ؟ قالَ : أنشُدُكِ بِاللّهِ الَّذى أنزَلَ الكِتابَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى بَيتِكِ ، أ تَعلَمينَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَعَلَ عَلِيّا وصِيّا عَلى أهلِهِ ، وفى أهلِهِ ؟ قالَت : اللّهُمَّ نَعمَ . قالَ : فَما لَكِ ؟ قالَت : أَطلُبُ بِدَمِ عُثمانَ أميرِ المُؤمِنينَ . قالَ : فَتَكَلَّمَ .

ثُمَّ جاءَ فَوارِسُ أربَعَهٌ فَهَتَفَ بِهِم رَجُلٌ مِنهُم . ثُمَّ قالَ : تَقولُ عائِشَهُ : ابنُ أبى طالِبٍ ورَبِّ الكَعبَهِ ، سَلوهُ مَن هُوَ ؟ ما يُريدُ ؟ قالوا : مَن أنتَ ؟

قالَ : أنَا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ .

قالَت : سَلوهُ ما يُريدُ ؟

قالوا : ما تُريدُ ؟

قالَ : أنشُدُكِ بِاللّهِ الّذى أنزَلَ الكِتابَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى بَيتِكِ ، أ تَعلَمينَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَعَلَنى وَصِيّا عَلى أهلِهِ ، وفى أهلِهِ ؟

قالَت : اللّهُمَّ نَعَم .

قالَ : فَما لَكِ ؟

قالَت : أطلُبُ بِدَمِ أميرِ المُؤمِنينَ عُثمانَ !

قالَ : أرينى قَتَلَهَ عُثمانَ ! ! ثُمَّ انصَرَفَ وَالتَحَمَ القِتالُ . (4) .

1- .المحاسن والمساوئ : ص 49 .
2- .فتح البارى : ج 13 ص 56 .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 370 .
4- .مجمع الزوائد : ج 7 ص 479 ح 12038 وراجع الإيضاح : ص 77 وسعد السعود : ص 237 .

5990.امام علی علیه السلام :المحاسن والمساوئ به نقل از حسن بصری : اَحنف بن قیس در جنگ جمل به عایشه گفت:ای اُمّ المؤمنین! آیا پیامبر خدا این حرکت را به تو گوشزد کرده بود؟

عایشه گفت : نه به خدا!

پرسید:آیا آن را در جایی از کتاب خداوند متعال یافتی؟

گفت : ما چیزی جز آنچه شما می خوانید، نمی خوانیم.

پرسید: آیا سراغ داری که پیامبر خدا، آن هنگام که مسلمانان اندک بودند و مشرکانْ بسیار ، حتی در یک مورد از زنانش کمک بگیرد؟

گفت: نه به خدا!

احنف گفت: پس اینک گناه ما چیست؟ !5989.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :فتح الباری به نقل از حسن : عایشه ، کسی را به سوی ابو بکره فرستاد. ابو بکره گفت: تو [برای مؤمنانْ]مادری و حقّت بزرگ است ؛ ولی شنیدم که پیامبر خدا می فرمود: «گروهی که زنی بر آنان حکم رانَد ، رستگار نمی شوند».5990.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :مروج الذهب:عمّار بن یاسر ، میان دو لشکر ایستاد و گفت: ای مردم! شما نسبت به پیامبرتان انصاف به خرج ندادید . همسران خود را در پرده نگاه داشتید و همسر او را در برابر شمشیرها قرار دادید.

عایشه بر روی شتر و در کجاوه ای سوار بود که کناره هایش از چوب بود و آن را با پَلاس و پوست گاو ، پوشانده بودند و روی آن ، نَمَد کشیده بودند و آن را با زره آهنین ، مجهّز ساخته بودند.

عمّار به وی نزدیک شد و بانگ برآورد: به چه چیزی فرا می خوانی؟

عایشه گفت: به خونخواهی عثمان.

عمّار گفت: خداوند ، همین امروز ، تجاوزپیشه و جوینده غیر حق را بکشد. ای مردم! به راستی که شما می دانید کدام یک از ما طرفدار کشتن عثمان بودیم.5989.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :مجمع الزوائد به

نقل از سعید بن کُوز : در جنگ جمل به همراه مولای خود بودم . سواره ای پیش آمد و گفت: ای اُمّ المؤمنین !

عایشه گفت: بپرسید او کیست .

گفته شد: کیستی؟

گفت: من عمّار بن یاسرم.

عایشه گفت: به وی بگویید: چه می خواهی؟

گفت: تو را به خداوندی که قرآن را در خانه تو بر پیامبر خدا نازل کرد، سوگند ، آیا می دانی که پیامبر خدا، علی علیه السلام را جانشین بر اهل خود و در میان اهلش قرار داد؟

عایشه گفت: آری به خدا !

عمّار گفت: پس چه می خواهی؟

عایشه گفت: خون امیر المؤمنین عثمان را می جویم .

[راوی می گوید:] سپس [عمّار با او] سخن گفت. آن گاه چهار اسبْ سوار دیگر آمدند. مردی از میان آنان بر آنها بانگ زد. عایشه گفت: به پروردگار کعبه سوگند که او پسر ابو طالب است ! از او بپرسید که کیست و چه می خواهد.

گفتند: کیستی؟

فرمود : «من ، علی بن ابی طالبم» .

عایشه گفت: از او بپرسید که چه می خواهد .

گفتند: چه می خواهی؟

فرمود: «تو را به خدایی که قرآن را بر پیامبر خدا در خانه تو نازل کرد، سوگند ، آیا می دانی که پیامبر خدا مرا جانشین خویش بر اهل خود و در میان اهلش قرار داد؟» .

عایشه گفت: آری به خدا !

فرمود: «پس چه می خواهی؟»

عایشه گفت: از امیر المؤمنین عثمان ، خونخواهی می کنم.

فرمود: «قاتلان عثمان را نشانم ده !» .

سپس بازگشت و پیکار درگرفت. .

5988.بحار الأنوار (سلمان فارسى رضى الله عنه هنگام مرگ اظهار تأسف و) المحاسن والمساوئ عن سالم بن أبى الجعد :فَلَمّا كانَ حَربُ الجَمَلِ أقبلَتَ [عائِشَهُ]فى هَودَجٍ مِن حَديدٍ وهِىَ تَنظُرُ مِن مَنظَرٍ قَد صُيِّرَ لَها فى هَودَجِها ، فَقالَتِ لرَجُلٍ مِن ضَبَّهَ وهُوَ آخِذٌ بِخِطامِ جَمَلِها أو بَعيرِها : أينَ تَرى عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ؟ قالَ : ها هُوَ ذا واقِفٌ رافِعٌ يَدَهُ إلَى السَّماءِ ، فَنَظَرَت فَقالَت : ما أشبَهَهُ بِأخيهِ !

قالَ الضَّبِّىُّ : ومَن أخوهُ ؟

قالَت : رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

قالَ : فَلا أرانى اُقاتِلُ رَجُلاً هُوَ أخو رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . فَنَبَذَ خِطامَ راحِلَتِها مِن يَدِهِ ومالَ إلَيهِ . (1) .

1- .المحاسن والمساوئ : ص 49 .

5987.امام صادق علیه السلام :المحاسن والمساوئ به نقل از سالم بن ابی جعد : چون جنگ جملْ اتّفاق افتاد ، عایشه در کجاوه ای آهنین پیش آمد . او از سوراخی که برای کجاوه اش ساخته بودند ، بیرون را نگاه می کرد. به مردی از تیره ضِبّه که زمام شتر هفت یا نُه ساله اش را گرفته بود ، گفت: علی بن ابی طالب را کجا می بینی؟

مرد گفت: او آن جا ایستاده و دست ها را به سوی آسمان بلند کرده است.

عایشه نگاه کرده و گفت: چه قدر به برادرش شبیه است!

مرد ضِبّی پرسید : برادرش کیست؟

عایشه گفت: پیامبر خدا.

مرد گفت: پس روا نمی بینم با مردی پیکار کنم که برادر پیامبر خداست.

زمام شتر وی را رها کرد و به سوی علی علیه السلام رفت. .

8 / 4خُطبَهُ الإمام لَمّا رَجَعَت رُسُلُهُ5988.بحار الأنوار : (سلمانُ الفارسىُّ رضى الله عنه لمَّا سُئل عن تَحس) الأمالى للطوسى عن إسماعيل بن رجاء الزبيدى :لَمّا رَجَعَت رُسُلُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام مِن عِندِ طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ وعائِشَةَ ، يُؤذِنونَهُ بِالحَربِ ، قامَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ ، ثُمَّ قالَ :

يا أيُّهَا النّاسُ ! إنّى قَد راقَبتُ هؤُلاءِ القَومَ كَيما يَرعَووا أو يَرجِعوا ، وقَد وَبَّختُهُم بِنَكثِهِم وعَرَّفتُهُم بَغيَهُم ، فَلَيسوا يَستَجيبونَ ، ألا وقَد بَعَثوا إلَىَّ أن أبرُزَ لِلطِّعانِ ، وأصبِرَ لِلجِلادِ ، فَإنَّما مَنَّتکَ نَفسُکَ مِن أبنائِنَا الأباطيلَ ، (1) هَبِلَتهُمُ الهَبولُ ، (2) قَد كُنتُ وما اُهَدَّدُ بِالحَربِ ولا اُرَهَّبُ بِالضَّربِ ، وأنَا عَلى ما وَعَدَنى رَبّى مِنَ النَّصرِ وَالتَّأييدِ وَالظَّفَرِ ، وإنّى لَعَلى يَقينٍ مِن رَبّى ، وفى غَيرِ شُبهَةٍ مِن أمرى .

أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ المَوتَ لا يَفوتُهُ المُقيمُ ، ولا يُعجِزُهُ الهارِبُ ، لَيسَ عَنِ المَوتِ مَحيصٌ ، مَن لَم يَمُت يُقتَل ، إنَّ أفضَلَ المَوتِ القَتلُ ، وَالَّذى نَفسُ ابنِ أبى طالِبٍ بِيَدِهِ لِألفُ ضَربَةٍ بِالسَّيفِ أهوَنُ عَلَىَّ مِن مَوتٍ عَلى فِراشٍ !

يا عَجَباً لِطَلحَةَ ! ألَّبَ عَلَى ابنِ عَفّانَ حَتّى إذا قُتِلَ أعطانى صَفقَةَ يَمينِهِ طائِعاً ، ثُمَّ نَكَثَ بَيعَتى ، وطَفِقَ يَنعَى ابنَ عَفّانَ ظالِماً ، وجاءَ يَطلُبُنى يَزعُمُ بِدَمِهِ ، وَاللّهِ ، ما صَنَعَ فى أمرِ عُثمانَ واحِدَةً مِن ثَلاثٍ : لَئِن كانَ ابنُ عَفّانَ ظالِماً كَما كانَ يَزعُمُ حينَ حَصَرَهُ وألَّبَ عَلَيهِ ، إنَّهُ لَيَنبَغى أن يُؤازِرَ قاتِليهِ وأن يُنابِذَ ناصِريهِ ! وإن كانَ فى تِلکَ الحالِ مَظلوماً ، إنَّهُ لَيَنبَغى أن يَكونَ مَعَهُ ! وإن كانَ فى شَکٍّ مِنَ الخَصلَتَينِ ، لَقَد كانَ يَنبَغى أن يَعتَزِلَهُ ويَلزَمَ بَيتَهُ ويَدَعَ النّاسَ جانِباً ! فَما فَعَلَ مِن هذِهِ الخِصالِ واحِدَةً ، وها هُوَ ذا قَد أعطانى صَفقَةَ يَمينِهِ غَيرَ مَرَّةٍ ثُمَّ نَكَثَ بَيعَتَهُ ! اللّهُمَّ فَخُذهُ ولا تُمهِلهُ .

ألا وإنَّ الزُّبَيرَ قَطَعَ رَحِمى وقَرابَتى ، ونَكَثَ بَيعَتى ، ونَصَبَ لِىَ الحَربَ وهُوَ يَعلَمُ أنَّهُ ظالِمٌ لى ! اللّهُمَّ فَاكفِنيهِ بِما شِئتَ . (3) .

1- .هكذا فى المصدر، وفى بحار الأنوار: «من أنباء الأباطيل».
2- .هَبِلَتْهم الهَبُول : أى ثَكِلَتْهم الثَّكُول ؛ وهى من النساء التى لا يَبْقى لها وَلَدٌ (النهايه : ج 5 ص 240 «هبل») .
3- .الأمالى للطوسى : ص 169 ح 284 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 174 .

8 / 4 سخنرانی امام، هنگامی که فرستادگانش باز آمدند

8 / 4سخنرانی امام، هنگامی که فرستادگانش باز آمدند5985.عنه علیه السلام (فی زیارهِ الحسینِ علیه السلام عند الوَداع) الأمالی ، طوسی به نقل از اسماعیل بن رجاءَ زبیدی : چون فرستادگان امیرمؤمنان از نزد طلحه، زبیر و عایشه که ندای جنگ را سرداده بودند ، بازگشتند، به پا خاست، خدا را سپاس و ثنا گفت و بر محمّد و خاندانش درود فرستاد و سپس فرمود :

«ای مردم ! من منتظر بودم تا این گروه ، حرمت نگه دارند یا بازگردند . آنان را به جهت پیمان شکنی سرزنش کردم و طغیانگری شان را به آنان گوشزد کردم ؛ ولی پاسخی ندادند. بدانید که از من خواسته اند برای زد و خورد ، آماده شوم و بر نبرد، شکیبایی کنم و گفته اند که تو به خودت درباره [پیروزی بر] فرزندان قهرمان ما امید بیهوده می دهی. مادرانی که فرزندی برایشان نمانده ، بر آنان بگِریند ! تا بوده ام ، از جنگ نترسیده ام و از ضربت تیغ نهراسیده ام . من به وعده یاری، نیرومندی و پیروزی پروردگارم دل بسته ام و به پروردگار خود یقین دارم و در کار خود ، هیچ شبهه ای ندارم.

ای مردم ! به راستی که مرگ از [آن که در میدان جنگ] ایستاده ، در نمی گذرد و فرار کننده، آن را ناتوان نمی سازد. از مرگ ، چاره ای نیست. آن که نمیرد ، کشته می شود ، و برترین مرگ ، کشته شدن [در راه خدا] است. سوگند به آن که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من ، آسان تر است از مردن در بستر.

شگفتا از طلحه ! خودش [مردم را] بر پسر عفّان (عثمان) تحریک کرد و وقتی او کشته شد، از روی میل ، دست بیعت به سوی من دراز کرد و سپس ، بیعت مرا شکست و با این که [خود]ستمگر است، نوحه سرایی بر پسر عفّان را آغاز کرده است و آمده و از من، خون عثمان را می طلبد.

به خدا سوگند ، آنچه درباره عثمانْ واقع شد ، از این سه حالْ بیرون نیست : یا این که عثمانْ ستمگر بود، آن گونه که طلحه به هنگام محاصره و یورش بر او ادّعا کرد . پس می باید قاتلان عثمان را یاری می کرد و یاری کنندگانش را دور می ساخت ؛ و اگر عثمان در آن حالْ مظلوم بود، سزاوار

بود که طلحه همراه وی باشد ؛ و [سومْ این که]اگر طلحه در ستمگری یا مظلومیت عثمانْ تردید داشت ، سزاوار بود که از او کناره گیرد و در خانه خود بنشیند و از مردم ، کناره جوید.

طلحه هیچ یک از این سه کار را انجام نداد . همو بارها با من دست بیعت داد و پس از چندی بیعت را شکست. بار خدایا ! او را بگیر و مهلتش مده .

آگاه باشید که زبیر ، پیوند خویشاوندی مرا بُرید و بیعتم را شکست و در برابر من ، جنگ به راه انداخت . او خود می داند که بر من ستم کرده است. بار خدایا ! آن گونه که خود صلاح می دانی ، مرا از [شرّ] او حفظ فرما».

.

8 / 5تَحذيرُ شَبابِ قُريشٍ مِنَ الحَربِ5982.امام على عليه السلام :الجمل عن صفوان :لَمّا تَصافَّ النّاسُ يَومَ الجَمَلِ صاحَ صائِحٌ مِن أصحابِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ : يا مَعاشِرَ شَبابِ قُرَيشٍ ! أراكُم قَد لَجَجتُم وغُلِبتُم عَلى أمرِكُم هذا ، وإنّى أنشُدُكُمُ اللّهَ أن تَحقِنوا دِماءَكُم ولا تَقتُلوا أنفُسَكُم ، اِتَّقُوا الأَشتَرَ النَّخَعِيَّ وجُندُبَ بنَ زُهيرٍ العامِرِيَّ ، فَإِنَّ الأَشتَرَ نَشَرَ دِرعَهُ حَتّى يَعفُوَ أثَرُهُ ، وإنَّ جُندَباً يَخرِمُ دِرعَهُ حَتّى يُشَمَّرَ عَنهُ ، وفى رايَتِهِ عَلامَةٌ حَمراءُ ، فَلَمَّا التَقَى النّاسُ أقبَلَ الأَشتَرُ وجُندَبٌ قِبالَ الجَمَلِ يَرفُلانِ فِى السِّلاحِ حَتّى قَتَلا عَبدَ الرَّحمنِ بنَ عَتّابِ بنِ أسيدٍ ومَعبَدَ بنَ زُهَيرِ بنِ خَلَفِ بنِ اُمَيَّةَ ، وعَمَدَ جُندُبٌ لِابنِ الزُّبَيرِ فَلَمّا عَرَفَهُ قالَ : أتَرُكُكَ لِعائِشَةَ ...

ورَوى مُحَمَّدُ بنُ موسى عن مُحَمَّدِ بنِ إبراهيمَ عَن أبيهِ قالَ : سَمِعتُ مُعاذَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ التّميمِيَّ وكانَ قَد حَضَرَ الجَمَلَ يَقولُ : لَمَّا التَقَينا وَاصطَفَفنا نادى مُنادى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام : يا مَعاشِرَ قُرَيشٍ ! اِتَّقُوا اللّهَ عَلى أنفُسِكُم ، فَإِنّى أعلَمُ أنَّكُم قَد خَرَجتُم وظَنَنتُم أنَّ الأَمرَ لا يَبلُغُ إلى هذا ، فَاللّهَ اللّهَ فى أنفُسِكُم ! فَإِنَّ السَّيفَ لَيسَ لَهُ بُقيا ، فَإِن أحبَبتُم فَانصَرِفوا حَتّى نُحاكِمَ هؤُلاءِ القَومَ ، وإن أحبَبتُم فَإِلَىَّ فَإِنَّكُم آمِنونَ بِأَمانِ اللّهِ .

فَاستَحيَينا أشَدَّ الحَياءِ وأبصَرنا ما نَحنُ فيهِ ، ولكِنَّ الحِفاظَ (1) حَمَلَنا عَلَى الصَّبرِ مَعَ عائِشَةَ حَتّى قُتِلَ مَن قُتِلَ مِنّا ، فَوَاللّهِ ، لَقَد رَأَيتُ أصحابَ عَلِيٍّ عليه السلام وقَد وَصَلوا إلَى الجَمَلِ وصاحَ مِنهُم صائِحٌ : اِعقِروهُ ، فَعَقَروهُ فَوَقَعَ ، فَنادى عَلِيٌّ عليه السلام : «مَن طَرَحَ السِّلاحَ فَهُوَ آمِنٌ ، ومَن دَخَلَ بَيتَهُ فَهُوَ آمِنٌ» . فَوَاللّهِ ما رَأَيتُ أكرَمَ عَفوا مِنهُ .

ورَوى سُلَيمانُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ عُوَيمرٍ الأَسلَمِيُّ قالَ : قالَ ابنُ الزُّبَيرِ : إنّى لَواقِفٌ فى يَمينِ رَجُلٍ مِن قُرَيشٍ إذ صاحَ صائِحٌ : يا مَعشَرَ قُرَيشٍ ! اُحذِّرُكُمُ الرَّجُلَينِ : جُندُباً العامِرِيَّ وَالأَشتَرَ النَّخَعِيَّ . قالَ: وسَمِعتُ عَمّاراً يَقولُ لِأَصحابِنا : ما تُريدونَ وما تَطلُبونَ ؟ فَنادَيناهُ : نَطلُبُ بِدَمِ عُثمانَ ، فَإِن خَلَّيتُم بَينَنا وبَينَ قَتَلَتِهِ رَجَعنا عَنكُم . فَقالَ عَمّارٌ : لَو سَأَلتُمونا أن تَرجِعوا عَنّا بِئسَ الفَحلُ ؛ فإنّه أَلأَمُ الغَنَمِ فَحلاً وشَرُّها لَحماً ما أعطَيناكُموهُ . ثُمَّ التَحَمَ القِتالُ ونادَيناهُم : مَكِّنونا مِن قَتَلَةِ عُثمانَ ونَرجِعُ عَنكُم . فَنادانا عَمّارٌ : قَد فَعَلنا ، هذِهِ عائِشَةُ وطَلحَةُ وَالزُّبَيرُ قَتَلوهُ عَطَشاً ، فَابدَؤوا بِهِم ، فَإِذا فَرَغتُم مِنهُم تَعالَوا إلَينا نَبذُل لَكُمُ الحَقَّ . فَأَسكَتَ وَاللّهِ أصحابَ الجَمَلِ كُلَّهُم . (2) .

1- .الحِفَاظ : الذبُّ عن المحارم والمنع لها عند الحروب ، والاسم الحفيظه . والحفاظ : المحافظه على العهد (لسان العرب : ج 7 ص 442 «حفظ») .
2- .الجمل : ص 364 وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 183 وأنساب الأشراف : ج 3 ص 57 والأخبار الطوال : ص 151 .

8 / 5 پرهیزاندن جوانان قریش از جنگ

8 / 5پرهیزاندن جوانان قریش از جنگ5979.امام علی علیه السلام :الجمل به نقل از صفوان : وقتی در جنگ جمل، مردم رویاروی هم قرار گرفتند ، یکی از یاران امیرمؤمنان علی بن ابی طالب بانگ زد: ای جوانان قریش! می بینم که با زور و رو در بایستی بر این کار ، مجبور شده اید. شما را به خداوند سوگند می دهم ، خون خود را حفظ کنید و خود را به کشتن مدهید . از اَشتر نَخَعی و جُندَب بن زُهَیر عامری بترسید. به راستی که اشتر [برای جنگ ،]دامانِ زره ، گسترده است تا چیزی از آن باقی نمانَد و جندب ، زره را شکافته و آن را بالا زده و بر درفش او علامت سرخ است. (1)

چون مردمْ رویاروی شدند، اشتر و جندب ، در حالي که غرق در سلاح بودند ، به سوی شتر رفتند و عبد الرحمان بن عَتّاب بن اُسَید و مَعبد بن زهیر بن خلف بن اُمیّه را به هلاکت رساندند. جندب، قصد کشتن ابن زبیر را داشت و چون او را شناخت ، گفت: تو را به خاطر [خاله ات]عایشه رها می کنم...

محمّد بن موسی ، از محمّد بن ابراهیم ، از پدرش روایت می کند که گفت: از معاذ بن عبید اللّه تمیمی که در جنگ جملْ حضور داشت، شنیدم که می گفت: وقتی رو در رو و آماده جنگ شدیم، جارچیِ علی بن ابی طالب علیه السلام فریاد زد: «ای قریشیان! به خاطر خدا بر جان خود ، پروا کنید؛ زیرا من می دانم که شما قیام کردید و گمان داشتید که کار ، بدین جا نمی کشد . اکنون نسبت به جان خود ، خدا را ، خدا را [در نظر بگیرید] ؛ چرا که با آمدن شمشیر ، چیزی باقی نمی مانَد. اگر دوست دارید ، بازگردید تا خود با این قومْ کنار آییم ، و اگر دوست می دارید ، به من بپیوندید که همه شما در امان خدا ایمن خواهید بود» .

سخت شرمنده شدیم و بر ما روشن شد که در چه [بلایی] گرفتار شده ایم ؛ ولی تعصّب بر حفظ بیعت، ما را وا داشت تا در کنار عایشه پایداری کنیم تا این که گروه بسیاری از ما کشته شدند. به راستی دیدم که یاران علی علیه السلام به شتر نزدیک شدند و از میان آنها ، کسی فریاد زد : شتر را پی کنید.

آن را پی کردند و از پای درآمد. علی علیه السلام خودش ندا داد: «هرکس سلاح بر زمین افکنَد ، در امان است و هرکس وارد خانه اش شود ، در امان است».

به خدا سوگند ، هیچ کس را در بخشش، بخشنده تر از او ندیدم.

سلیمان بن عبد اللّه بن عُوَیمر اَسلمی روایت می کند که ابن زبیر گفت: من در سمت راست مردی از قریش ایستاده بودم که کسی فریاد زد: ای قُرَشیان ! شما را از دو کس برحذر می دارم: جندب عامری و اشتر نخعی .

نیز شنیدم که عمّار به یاران ما می گفت: چه می خواهید و چه می جویید؟

به او پاسخ دادیم : خون عثمان را طلب می کنیم. اگر ما را با قاتلان عثمان وا گذارید ، بر می گردیم.

عمّار گفت: اگر از ما می خواستید [که بدون قید و شرط] باز گردیم که همان هم مایه بدنامی است و گوشت دندانگیر و لقمه دهان پُرکنی نیست ، موافقت نمی کردیم.

چون جنگ درگرفت، ما ندا دادیم که قاتلان عثمان را در اختیارمان بگذارید تا برگردیم.

عمّار در پاسخ گفت: ما این کار را انجام داده ایم . این عایشه و طلحه و زبیرند که عثمان را تشنه کُشتند . از آنان شروع کنید . اگر از مجازات آنان فراغت یافتید ، نزد ما بیایید تا حق را در اختیارتان بگذاریم.

به خدا سوگند که همه لشکر جمل ، سکوت کردند.

.

1- .اینها همه کنایه هایی است که از آمادگی و تصمیم قاطع برای جنگیدن ، حکایت دارد . (م)

ص: 152

. .

ص: 153

. .

8 / 6اِعتِزالُ شابَّینِ مِنَ الحَربِ5982.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری عن القاسم بن محمّد :خَرَجَ غُلامٌ شابٌّ مِن بَنی سَعدٍ إلی طَلحَةَ وَالزُّبَیرِ ، فَقالَ : أمّا أنتَ یا زُبَیرُ فَحَوارِیُّ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وأمّا أنتَ یا طَلحَةُ فَوَقَیتَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِیَدِکَ ، وأری اُمَّکُما مَعَکُما فَهَل جِئتُما بِنِسائِکُما ؟ قالا : لا ، قالَ : فَما أنَا مِنکُما فی شَیءٍ ، وَاعتُزِلَ . وقال السَّعدِیُّ فی ذلِکَ :

صُنتُم حَلائِلَکُم وقُدتُم اُمَّکُمُ

هذا لَعَمرُکَ قِلَّةُ الإِنصافِ اُمِرَت بِجَرِّ ذُیولِها فی بَیتِها

فَهَوَت تَشُقُّ البیدَ بِالإیجافِ (1) غَرَضا یُقاتِلُ دونَها أبناؤُها

بِالنَّبلِ وَالخَطِّیِّ وَالأَسیافِ هُتِکَت بِطَلحَةَ وَالزُّبَیرِ سُتورُها

هذَا المُخَبَّرُ عَنهُمُ وَالکافی

وأقبَلَ غُلامٌ مِن جُهَینَةَ عَلی مُحَمَّدِ بنِ طَلحَةَ وکانَ مُحَمَّدٌ رَجُلاً عابِدا فَقالَ : أخبِرنی عَن قَتَلَهِ عُثمانَ !

فَقالَ : نَعَم ، دَمُ عُثمانَ ثَلاثَةُ أثلاثٍ ، ثُلُثٌ عَلی صاحِبَهِ الهَودَجِ یَعنی عائِشَةَ وثُلُثٌ عَلی صاحِبِ الجَمَلِ الأَحمَرِ یَعنی طَلحَةَ وثُلُثٌ عَلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ .

وضَحِکَ الغُلامُ وقالَ : أ لا أرانی عَلی ضَلالٍ ؟ ! ولَحِقَ بِعَلِیٍّ ، وقالَ فی ذلِکَ شِعرا :

سَأَلتُ ابنَ طَلحَةَ عَن هالِکِ

بِجَوفِ المَدینَهِ لَم یُقبَرِ فَقالَ : ثَلاثَةُ رَهطٍ هُمُ

أماتُوا ابنَ عَفّانَ وَاستَعبَرِ فَثُلثٌ عَلی تِلکَ فی خِدرِها

وثُلثٌ عَلی راکِبِ الأَحمَرِ وثُلثٌ عَلَی ابنِ أبی طالِبِ

ونَحنُ بِدَوِّيَّهٍ قَرقَرِ فَقُلتُ : صَدَقتَ عَلَى الأوَّلَى

نِ وأخطَأتَ فِى الثّالِثِ الأَزهَرِ (2) .

1- .الإيجاف : سُرْعَه السَّيْر ، وقد أَوْجَفَ دَابَّتَه يُوجِفُها إيجافاً ، إذا حَثَّها (النهايه : ج 5 ص 157 «وجف») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 465 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 318 وفيه إلى «والكافى» وراجع تاريخ المدينه : ج 4 ص 1173 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 84 .

8 / 6 کناره گیری دو جوان از جنگ با امام

8 / 6کناره گیری دو جوان از جنگ با امام5979.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از قاسم بن محمّد : جوانی کم سن از قبیله بنی سعد ، نزد طلحه و زبیر رفت و گفت: ای زبیر! تو از حامیان پیامبر خدا بودی و تو ای طلحه! با دست خود ، از جان پیامبر خدا پاسداری نمودی و می بینم که مادر شما (عایشه) به همراه شماست . آیا ناموس خود را نیز آورده اید؟

گفتند: نه.

گفت: پس من از سوی شما دلیل روشنی ندارم . و کناره گیری کرد.

سعد ، در این باره سرود :

نوامیس خود را مصون داشتید و مادرتان (عایشه) را کشانیده اید

حقّا که این از کم انصافی است. [عایشه] مأمور بود که در خانه خویش بماند

امّا راه بیابان ها را به سرعت در پیش گرفت . هدف قرار گرفت و فرزندانش در برابر او

با تیر و نیزه و شمشیر ، می جنگند . با طلحه و زبیر ، حرمت عایشه هتک شد

واین حادثه ای بودکه پیش تر خبرش داده شده بود واین [برای روشنگری]بس است.

جوانی از قبیله جُهَینه نزد محمّد بن طلحه که مردی عابد بود آمد و گفت: از قاتلان عثمان با من سخن بگو.

محمّد گفت: باشد! خون عثمان ، سه پاره است : پاره ای به گردن صاحب کجاوه است ، یعنی عایشه؛ و پاره ای به گردن صاحبِ شتر سرخْ موی است ، یعنی طلحه ؛ و پاره ای به گردن علی بن ابی طالب است.

جوان بخندید و گفت: آیا گمان می کنید من بر گم راهی می مانم؟! به علی علیه السلام پیوست و در این باره، شعری سرود:

از پسر طلحه درباره آن مقتول

که در مدینه دفن نشد ، پرسیدم. گفت: آنان سه گروه بودند

که پسر عفّان را کشتند . و اشکش روان شد. یک سوم به گردن کسی است که در پرده است

و یک سوم ، به گردنِ مرد سوار بر شتر سرخ. و یک سوم آن نیز به گردن علی بن ابی طالب

و ما بادیه نشینانی بودیم که غرّیدیم . گفتم: نسبت به دو تنِ اوّلی راست گفتی

امّا درباره سومی به خطایی آشکار رفتی.

.

8 / 7الإقدامُ الشُّجاعُ لِاءِنقاذِ العَدُوِّ5976.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مروج الذهب :خَرَجَ عَلِیٌّ بِنَفسِهِ حاسِرا عَلی بَغلَهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله لا سِلاحَ عَلَیهِ ، فَنادی : یا زُبَیرُ ، اخرُج إلَیَّ ، فَخَرجَ إلَیهِ الزُّبَیرُ شاکّا فی سِلاحِهِ ، فَقیلَ ذلِکَ لِعائِشَهَ ، فَقالَت : وا ثُکلَکِ یا أسماءُ ، فَقیلَ لَها : إنَّ عَلِیّا حاسِرٌ ، فَاطمَأنَّت . وَاعتَنَقَ کُلُّ واحِدٍ مِنهُما صاحِبَهُ .

فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ : وَیحکَ یا زُبَیرُ ! مَا الَّذی أخرَجَکَ ؟ قالَ : دَمُ عُثمانَ ، قالَ : قَتَلَ اللّهُ أولانا بِدَمِ عُثمانَ ، أما تَذکُرُ یَومَ لَقیتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی بَنی بَیاضَهَ وهُوَ راکِبٌ حِمارَهُ ، فَضَحِکَ إلَیَّ رَسولُ اللّهِ ، وضَحِکتُ إلَیهِ ، وأنتَ مَعَهُ ، فَقُلتَ أنتَ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما یَدَعُ عَلِیٌّ زَهوَهُ .

فَقالَ لَکَ : لَیسَ بِهَ زَهوٌ ، أ تُحِبُّهُ یا زُبَیرُ ؟

فَقُلتَ : إنّی وَاللّهِ لَاُحِبُّهُ .

فَقالَ لَکَ : إنَّکَ وَاللّهِ سَتُقاتِلُهُ وأنتَ لَهُ ظالِمٌ .

فَقالَ الزُّبَیرُ : أستَغفِرُ اللّهَ ، وَاللّهِ لَو ذَکَرتُها ما خَرَجتُ .

فَقالَ لَهُ علیه السلام : یا زُبَیرُ ، ارجِع ، فَقالَ : وکَیفَ أرجِعُ الآنَ وقَدِ التَقَت حَلقَتَا البِطانِ (1) ؟! هذا وَاللّهِ العارُ الَّذی لا یُغسَلُ .

فَقالَ علیه السلام : یا زُبَیرُ ، ارجِع بِالعارِ قَبلَ أن تَجمَعَ العارَ وَالنّارَ .

فَرَجَعَ الزُّبَیرُ وهُوَ یَقولُ :

اِختَرتُ عارا عَلی نارٍ مُؤَجَّجَهٍ

ما إن یَقومُ لَها خَلقٌ مِنَ الطّینِ نادی عَلِیٌّ بِأَمرٍ لَستُ أجهَلُهُ

عارٌ لَعَمرُکَ فِی الدُّنیا وفِی الدّینِ فَقُلتُ : حَسبُکَ مِن عَذلٍ أبا حَسَنٍ

فَبَعضُ هذَا الَّذی قَد قُلتَ یَکفینی

فَقالَ ابنُهُ عَبدُ اللّهِ : أينَ تَذهَبُ وتَدَعُنا ؟ فَقالَ : يا بُنَىَّ ، أذكَرَنى أبُو الحَسَنِ بِأمرٍ كُنتُ قَد اُنسيتُهُ ، فَقالَ : لا وَاللّهِ ، ولكِنَّکَ فَرَرتَ مِن سُيوفِ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ؛ فَإِنَّها طِوالٌ حِدادٌ ، تَحمِلُها فِتيَةٌ أنجادٌ ، قالَ : لا وَاللّهِ ، ولكِنّى ذَكَرتُ ما أنسانيهِ الدَّهرُ ، فَاختَرتُ العارَ عَلَى النّارِ ، أبِالجُبنِ تُعَيِّرُنى لا أبا لَکَ ؟ ثُمَّ أمالَ سِنانَهُ وشَدَّ فِى المَيمَنَهِ .

فَقالَ عَلِىٌّ : اِفرِجوا لَهُ فَقَد هاجوهُ .

ثُمَّ رَجَعَ فَشَدَّ فِى المَيسَرَهِ ، ثُمَّ رَجَعَ فَشَدَّ فِى القَلبِ ، ثُمَّ عادَ إلَى ابنِهِ ، فَقالَ : أ يفَعَلُ هذا جَبانٌ ؟ ثُمَّ مَضى مُنصَرِفا . (2) .

1- .البِطان : حزام القتب الذى يجعل تحت بطن البعير . يقال : التقت حَلقَتا البِطان للأمر إذا اشتدّ (تاج العروس : ج 18 ص 62 «بطن») .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 371 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 51 والفتوح : ج 2 ص 469 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 92 والمناقب للخوارزمى : ص 179 ح 216 وتاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 182 .

8 / 7 حرکت شجاعانه امام برای نجات دشمن

8 / 7حرکت شجاعانه امام برای نجات دشمن5973.امام علی علیه السلام :مروج الذهب:علی علیه السلام به تنهایی و بدون زره و در حالی که بر اَستر پیامبر خدا سوار بود ، بدون سلاح ، به میدان رفت و ندا داد: «ای زبیر! نزد من آی».

زبیر ، پوشیده در سلاح ، نزد او آمد . این خبر به عایشه رسید. گفت: ای اَسماء ، وای بر مصیبت تو! امّا وقتی به عایشه گفتند: علی بدون ساز و برگ است، آرام شد.

آن دو (علی علیه السلام و زبیر) با یکدیگر معانقه کردند. علی علیه السلام به زبیر فرمود: «وای بر تو ای زبیر! چه چیزی تو را به قیام وا داشت؟».

گفت: خون عثمان .

فرمود:«خداوند، آن را که در ریختن خون عثمانْ بیشتر دخالت داشت ، بکُشد! آیا آن روز را به یاد نمی آوری که پیامبر خدا را سوار بر الاغی در منطقه بنی بیاضه دیدی؟ پیامبر خدا به من لبخند زد و من هم به او لبخند زدم و تو با پیامبر خدا بودی و گفتی: ای پیامبر خدا! علی تکبّرش را کنار نمی گذارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به تو فرمود: علی تکبّر ندارد . آیا او را دوست داری ای زبیر؟

و تو گفتی: به خدا سوگند ، او را دوست دارم.

آن گاه به تو فرمود: به راستی که تو به زودی با او پیکار می کنی ، درحالی که نسبت به او ستمگری ؟».

زبیر گفت: استغفر اللّه ! به خدا سوگند ، اگر آن را به یاد می آوردم ، قیام نمی کردم.

[علی علیه السلام] به وی فرمود: «ای زبیر! بازگرد».

زبیر گفت: چگونه بازگردم ؟ اینک که کمربند [جنگْ] بسته شده است؟ به خدا سوگند ، این ، لکّه ننگی است که پاک نمی شود!

فرمود: «ای زبیر! با ننگ برگرد ، پیش از آن که ننگ و آتش با هم جمع شوند».

زبیر [از نزد علی علیه السلام] بازگشت و می گفت:

ننگ را بر آتش برافروخته برگزیدم

تا وقتی که آفریده ای از خاک برای آتش به پا خیزد. علی مطلبی را گوشزد کرد که بدان جاهل نبودم

به جان تو سوگند که این ، ننگی در دنیا و در دین است. گفتم: ملامت ابوالحسن ، تو را بس است

و برخی از آنچه که گفتی ، مرا کفایت می کند.

فرزند زبیر (عبد اللّه) گفت: کجا می روی ؟ ما را تنها می گذاری؟

گفت: فرزندم! ابو الحسن ، مطلبی را به یادم آورد که آن را از یاد بُرده بودم.

فرزند زبیر گفت: نه به خدا! تو از شمشیرهای فرزندان عبد المطّلب فرار کردی؛ شمشیرهایی که تیز و بلندند و تنها جوان مردان دلیر ، توان تحمّل آنها را دارند.

زبیر گفت: نه . به خدا سوگند ، چیزی را به یاد آوردم که روزگار از یادم بُرده بود و من ، ننگ را بر آتش برگزیدم. ای بی پدر! مرا به ترس ، سرزنش می کنی؟

آن گاه نیزه برکشید و بر سمت راست سپاه علی علیه السلام حمله کرد. علی علیه السلام فرمود: «راه را برایش باز کنید . او را تحریک کرده اند».

سپس بازگشت و به جانب چپ حمله کرد و سپس بازگشت و بر وسط سپاه حمله بُرد و آن گاه ، نزد فرزندش بازگشت و گفت: آیا ترسو چنین کاری می کند؟

سپس روی گردانْد و بازگشت.

.

5978.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الطبری عن الزهری :خَرَجَ عَلِیٌّ عَلی فَرَسِهِ ، فَدَعَا الزُّبَیرَ ، فَتَواقَفا ، فَقالَ عَلِیٌّ لِلزُّبَیرِ :

ما جاءَ بِکَ ؟

قالَ : أنتَ ، ولا أراکَ لِهذَا الأَمرِ أهلاً ، ولا أولی بِهِ مِنّا .

فَقالَ عَلِیٌّ : لَستُ لَهُ أهلاً بَعدَ عُثمانَ ! قَد کُنّا نَعُدُّکَ مِن بَنی عَبدِ المُطَّلِبِ حَتّی بَلَغَ ابنُکَ ابنُ السَّوءِ فَفَرَّقَ بَینَنا وبَینَکَ . وعَظَّمَ عَلَیهِ أشیاءَ ، فَذَکَرَ أنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله مَرَّ عَلَیهِما فَقالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام : ما یَقولُ ابنُ عَمَّتِکَ ؟ لَیُقاتِلَنَّکَ وهُوَ لَکَ ظالِمٌ .

فَانصَرَفَ عَنهُ الزُّبَیرُ ، وقالَ : فَإِنّی لا اُقاتِلُکَ .

فَرَجَعَ إلَی ابنِهِ عَبدِ اللّهِ فَقالَ : ما لی فی هذِهِ الحَربِ بَصیرَهٌ ، فَقالَ لَهُ ابنُهُ : إنَّکَ قَد خَرَجتَ عَلی بَصیرَهٍ ، ولکِنَّکَ رَأَیتَ راياتِ ابنِ أبی طالِبٍ ، وعَرَفتَ أنَّ تَحتَهَا المَوتُ ، فَجَبُنتَ . فَأَحفَظَهُ (1) حَتّی أرعَدَ وغَضِبَ ، وقالَ : وَیحَکَ ! إنّی قَد حَلَفتُ لَهُ ألّا اُقاتِلَهُ ، فَقالَ لَهُ ابنُهُ : کَفِّر عَن یَمینِکَ بِعِتقِ غُلامِکَ سَرجَسَ ، فَأَعتَقَهُ ، وقامَ فِی الصَّفِّ مَعَهُم .

وکانَ عَلِیٌّ قالَ لِلزُّبَیرِ : أ تَطلُبُ مِنّی دَمَ عُثمانَ وأنتَ قَتَلتَهُ ؟ ! سَلَّطَ اللّهُ عَلی أشَدِّنا عَلَیهِ الیَومَ ما یَکرَهُ . (2) .

1- .أحفَظَه : أغضبه ؛ من الحفیظه : الغضب (النهایه : ج 1 ص 408 «حفظ») .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 508 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 335 نحوه وراجع اُسد الغابه : ج 2 ص 310 الرقم 1732 ومسند أبی یعلی : ج 1 ص 320 ح 662 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 241 والأمالی للطوسی : ص 137 ح 223 والصراط المستقیم : ج 3 ص 120 .

5856.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از زُهْری : علی علیه السلام سوار بر اسب خود ، بیرون شد و زبیر را صدا زد . آنان برابر هم ایستادند. علی علیه السلام به زبیر فرمود : «چه چیزی تو را بدین جا کشاند؟» .

زبیر گفت: تو . من تو را شایسته مقام خلافت نمی دانم و از ما به آن ، سزاوارتر نیستی.

علی علیه السلام فرمود: «پس از مرگ عثمان [نیز] شایسته آن نبودم؟ ما تو را از فرزندان عبد المطّلب به شمار می آوردیم، تا این که فرزند شرورت بالغ شد و میان ما و تو جدایی افکند» و چیزهایی را در نظر زبیر ، بزرگ شمرد و به یادش آورد که [روزی]پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن دو گذشت و به علی علیه السلام فرمود : «پسر عمّه ات چه می گوید؟ او با تو پیکار خواهد کرد ، در حالی که بر تو ستمگر است».

زبیر بازگشت و گفت: به راستی که با تو پیکار نمی کنم.

سپس به سوی فرزندش عبد اللّه بازگشت و گفت: برای من ، این جنگ ، روشن نیست.

پسرش گفت: تو با روشنی قیام کردی و اینک ، پرچم های پسر ابو طالب را دیدی و دانستی که زیر این پرچم ها ، مرگ خوابیده است و ترسیدی.

بدین ترتیب ، او را به خشم آورد . زبیر به لرزه آمد و خشمگین شد و گفت: وای بر تو! به راستی که من سوگند خورده ام که با او پیکار نکنم.

پسرش به وی گفت: به خاطر قَسَمت کفّاره بده و برده خود سِرجِس ، را آزاد کن.

زبیر ، او را آزاد کرد و در صفوف آنان ماند.

علی علیه السلام به زبیر فرمود: «تو خونِ عثمان را از من می خواهی ، با این که خودت او را کشتی؟ خداوند بر کسی که بر او بیشتر سخت گرفت ، همین امروز ، بلا نازل کند!». .

5855.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری عن قتاده :سارَ عَلِیٌّ مِنَ الزاوِیَهِ یُریدُ طَلحَهَ وَالزُّبَیرَ وعائِشَهَ وساروا مِنَ الفُرضَهِ یُریدون عَلِیّا ، فَالتَقَوا عِندَ مَوضِعِ قَصرِ عُبَیدِ اللّهِ بنِ زیادٍ فِی النِّصفِ مِن جُمادَی الآخِرَهِ سَنَهَ سِتٍّ وثَلاثینَ یَومَ الخَمیسِ ، فَلَمّا تَراءَی الجَمعانِ خَرَجَ الزُّبَیرُ عَلی فَرَسٍ عَلَیهِ سِلاحٌ ، فَقیَل لِعَلِیٍّ : هذَا الزُّبَیرُ ، قالَ : أما إنَّهُ أحرَی الرَّجُلَین إن ذُکِّرَ بِاللّهِ أن یَذکُرَهُ ، وخَرَجَ طَلحَهُ ، فَخَرَجَ إلَیهِما عَلِیٌّ فَدَنا مِنهُما حَتّی اختَلَفَت أعناقُ دَوابِّهِم ، فَقالَ عَلِیٌّ : لَعَمری لَقد أعدَدتُما سِلاحا وخَیلاً ورِجالاً ، إن کُنتُما أعدَدتُما عِندَ اللّهِ عُذرا؛ فَاتَّقِیَا اللّهَ سُبحانَهُ ، ولا تَکونا کَالَّتی نَقَضَت غَزلَها مِن بَعدِ قُوَّهٍ أنکاثا ، أ لَم أکُن أخاکُما فی دینِکُما ؟ تُحَرِّمانِ دَمی واُحَرِّمُ دِماءَکُما ! فَهَل مِن حَدَثٍ أحَلَّ لَکُما دَمی ؟ قالَ طَلحَهُ : ألَّبتَ النّاسَ علَی عُثمانَ ، قالَ عَلِیٌّ : «یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ » ، (1) یا طَلحَهُ، تَطلُبُ بِدَمِ عُثمانَ؟! فَلَعَنَ اللّهُ قَتَلَهَ عُثمانَ . (2) .

1- .النور : 25 .

2- .تاریخ الطبری : ج 3 ص 501 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 334 وفیه من «فلمّا تراءی الجمعان» وراجع البدایه والنهایه : ج 7 ص 241 .

5854.امام حسین علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از قتاده : علی علیه السلام از سرزمین زاویه حرکت کرد و در تعقیب طلحه و زبیر و عایشه بود و آنان از سرزمین فرضه حرکت کردند و به دنبال علی علیه السلام بودند . نزدیک منزلگاه عبید اللّه بن زیاد ، در تاریخ نیمه جمادی ثانی سال سی و ششم هجری در روز پنج شنبه با یکدیگر رو در رو شدند. وقتی دو گروه صف آرایی کردند ، زبیر سوار بر اسب و مسلّح ، بیرون آمد. به علی علیه السلام گفته شد: این ، زبیر است.

فرمود: «بدانید که از میان آن دو مرد ، او شایسته تر است که خدا را به یاد آورد ؛ اگر به یادش آورند» .

آن گاه طلحه بیرون شد. علی علیه السلام به سوی آن دو حرکت کرد و به آنان نزدیک شد ، چنان که گردن اسب هایشان به هم می خورد.

علی علیه السلام فرمود: «به جانم سوگند ، شما اسلحه و سواره و پیاده نظامْ فراهم کردید. بهتر آن بود که نزد خداوند ، عذری فراهم می ساختید . از خداوند سبحان بترسید. مانند آن زنی نباشید که پس از ریسیدن ، رشته های خویش را پنبه می کرد . آیا من برادرِ دینی شما نبودم که خون مرا محترم می شمردید و من ، خون شما را محترم می دانستم؟ آیا حادثه ای رخ داده که خونم را برای شما حلال کرده است؟».

طلحه گفت: مردم را بر ضدّ عثمان برانگیختی .

علی علیه السلام فرمود: «آن روز ، خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می دهد و خواهند دانست که خداوند،همان حقیقتِ آشکار است» . ای طلحه ! [آیا] تو خونخواهی عثمان را می کنی؟ پس خداوند ، قاتلان عثمان را لعنت کند !». .

5856.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :بَرَزَ عَلِیٌّ عليه السلام يَومَ الجَمَلِ ، ونادى بِالزُّبَيرِ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، مِرارا ، فَخَرَجَ الزُّبَيرُ ، فَتَقارَبا حَتَّى اختَلَفَت أعناقُ خَيلِهِما .

فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ عليه السلام : إنَّما دَعَوتُکَ لِاُذکِّرَکَ حَديثا قالَهُ لى ولَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، أ تَذكُرُ يَومَ رَآکَ وأنتَ مُعتَنِقى ، فَقالَ لَکَ : أ تُحِبُّهُ ؟

قُلتَ : وما لى لا اُحِبُّهُ وهُوَ أخى وَابنُ خالى ؟ !

فَقالَ : أما إنَّکَ سَتُحارِبُهُ وأنتَ ظالِمٌ لَهُ .

فَاستَرجَعَ الزُّبَيرُ ، وقالَ : أذكَرتَنى ما أنسانيهِ الدَّهرُ . ورَجَعَ إلى صُفوفِهِ ، فَقالَ لَهُ عَبدُ اللّهِ ابنُهُ : لَقَد رَجَعتَ إلَينا بِغَيرِ الوَجهِ الَّذى فَارَقتَنا بِهِ !

فَقالَ : أذكَرَنى عَلِیٌّ حَديثا أنسانيهِ الدَّهرُ ، فَلا اُحارِبُهُ أبَدا ، وإنّى لَراجِعٌ وتارِكُكُم مُنذُ اليَومِ .

فَقالَ لَهُ عَبدُ اللّهِ : ما أراکَ إلّا جَبُنتَ عَن سُيوفِ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ؛ إنَّها لَسُيوفٌ حِدادٌ ، تَحمِلُها فِتيَةٌ أنجادٌ .

فَقالَ الزُّبَيرُ : وَيلَکَ ! أ تُهَيِّجُنى عَلى حَربِهِ ! أما إنّى قَد حَلَفتُ ألّا اُحارِبَهُ .

قالَ : كَفِّر عَن يَمينِکَ ، لا تَتَحدَّث نِساءُ قُرَيشٍ أنَّکَ جَبُنتَ ، وما كُنتَ جَبانا .

فَقالَ الزُّبَيرُ : غُلامى مَكحولٌ حُرٌّ كَفّارَةً عَن يَمينى . ثُمَّ أنصَلَ سِنانَ رُمحِهِ ، وحَمَلَ عَلى عَسكَرِ عَلِیٍّ عليه السلام بِرُمحٍ لا سِنانَ لَهُ .

فَقالَ عَلِیٌّ عليه السلام : اِفرِجوا لَهُ ، فَإِنَّهُ مُحرَجٌ .

ثُمَّ عادَ إلى أصحابِهِ ، ثُمَّ حَمَلَ ثانِيَةً ، ثُمَّ ثالِثَةً ، ثُمَّ قالَ لِابنِهِ : أجُبنا وَيلَکَ تَرى ؟ ! فَقالَ : لَقَد أعذَرتَ . (1) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 233 وراجع الأخبار الطوال : ص 147 والفصول المختاره : ص 142 والأمالى للطوسى : ص 137 ح 223 وبشاره المصطفى : ص 247 .

5842.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه:علی علیه السلام روز جنگ جمل ، [از میان لشکر] بیرون آمد و زبیر را چندین بار چنین صدا زد : «ای ابو عبد اللّه !» .

زبیر ، بیرون آمد. آن دو به یکدیگر چنان نزدیک شدند که گردن اسبانشان به هم می خورد.

علی علیه السلام به زبیر فرمود: «همانا تو را صدا زدم تا حدیثی را به یادت آورم که پیامبر خدا برای من و تو فرمود . آیا آن روز را به یاد می آوری که پیامبر خدا تو را دید که دست بر گردن من انداخته بودی و به تو فرمود: او را دوست می داری؟

تو گفتی: برای چه او را دوست ندارم که برادر و پسردایی من است؟

و [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: تو به زودی با او پیکار می کنی ، درحالی که تو بر او ستمگری ؟».

زبیر ، «إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون» را بر زبان راند و گفت: چیزی را به یادم آوردی که روزگار از یادم برده بود .

او نزد لشکریان خود بازگشت. فرزندش عبد اللّه به او گفت: نزد ما برگشتی؛ امّا نه با حالی که از ما جدا شدی!

گفت: علی ، مرا به یاد حدیثی انداخت که روزگار ، از یادم برده بود. من هرگز با او پیکار نخواهم کرد و هم اینک باز می گردم و از امروز ، شما را رها می کنم.

عبد اللّه گفت: تو را جز این نمی بینم که از شمشیرهای فرزندان عبد المطّلب ترسیدی ؛ شمشیرهای تیزی که تنها جوان مردانِ دلیر ، تاب تحمّل آنها را دارند.

زبیر گفت: وای بر تو! مرا بر جنگ با علی تهییج می کنی؟ من سوگند یاد کرده ام که با او نجنگم.

عبد اللّه گفت: برای شکستن سوگندت کفّاره بده تا زنان قریش با یکدیگر نگویند که تو ترسیدی ، با این که [تو هیچ گاه] ترسو نبوده ای.

زبیر گفت: غلامم مکحول ، به عنوان کفّاره سوگندم آزاد است. آن گاه ، پیکان نیزه را کشید و با نیزه بدون پیکان ، بر لشکرگاه علی علیه السلام حمله بُرد.

علی علیه السلام فرمود: «راه را برایش باز گذارید . او تحت فشار قرار گرفته است».

پس زبیر به نزد یارانش بازگشت و برای بار دوم و سوم حمله بُرد . آن گاه به فرزندش گفت: وای بر تو ! آیا در من ترسی می بینی؟

عبد اللّه گفت: راه بهانه جویی را بستی . .

5841.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الیعقوبی :قالَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ لِلزُّبَیرِ : یا أبا عَبدِ اللّهِ ! اُدنُ إلَیَّ اُذَکِّرُکَ کَلاما سَمِعتُهُ أنَا وأنتَ مِن رَسولِ اللّهِ !

فَقالَ الزُّبَیرُ لِعَلِیٍّ: لِیَ الأَمانُ ؟

قالَ عَلِیٌّ : عَلَیکَ الأَمانُ ، فَبَرَزَ إلَیهِ فَذَکَّرَهُ الکَلامَ .

فَقالَ : اللّهُمَّ إنّی ما ذَکَرتُ هذا إلّا هذِهِ الساعَةَ ، وثَنی عِنانَ فَرَسِهِ لِیَنصَرِفَ ، فَقالَ لَهُ عَبدُ اللّهِ : إلی أینَ ؟ قالَ : ذَکَّرَنی عَلِیٌّ کَلاماً قالَهُ رَسولُ اللّهِ . قالَ : کَلّا ، ولکِنَّکَ رَأَیتَ سُیوفَ بَنی هاشِمٍ حِدادا تَحمِلُها شِدادٌ . قالَ : وَیلَکَ ! ومِثلی یُعَیَّرُ بِالجُبنِ ؟ هَلُمَّ إلَیَّ الرُّمحَ . وأخَذَ الرُّمحَ وحَمَلَ عَلی أصحابِ عَلِیٍّ .

فَقالَ عَلِیٌّ : اِفرِجوا لِلشَّیخِ ، إنَّهُ مُحرَجٌ .

فَشَقَّ المَیمَنَةَ وَالمَیسَرَةَ وَالقَلبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقالَ لِابنِهِ : لا اُمَّ لَکَ ! أیَفعَلُ هذا جَبانٌ ؟ وَانصَرَفَ . (1) .

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 182 .

5832.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی:علی بن ابی طالب علیه السلام به زبیر فرمود: «ای ابو عبد اللّه ! به من نزدیک شو تا سخنی را به یادت آورم که من و تو از پیامبر خدا شنیدیم» .

زبیر به علی علیه السلام گفت: در امانم؟

علی علیه السلام فرمود: «در امانی».

پس به نزد او آمد و علی علیه السلام سخن را به یادش انداخت.

زبیر گفت: بار خدایا ! تا این ساعت ، آن را به یاد نیاورده بودم.

دهنه اسب را کشید که باز گردد . عبد اللّه به وی گفت: کجا؟

زبیر گفت: علی ، سخنی را به یادم انداخت که پیامبر خدا فرموده بود.

عبد اللّه گفت: هرگز [چنین نیست] ؛ بلکه تو شمشیرهای تیز بنی هاشم را دیدی که گُرده مردانی قوی آنها را حمل می کند [و ترسیدی].

زبیرگفت: وای بر تو ! کسی مانند مرا به ترس ، سرزنش می کنی؟ به من نیزه بدهید.

نیزه را بر گرفت و بر یاران علی علیه السلام حمله بُرد. علی علیه السلام فرمود: «برای این پیرمرد ، راه را باز کنید . او در فشار قرار گرفته است».

زبیر بر راست و چپ و قلب لشکر علی علیه السلام حمله بُرد. آن گاه بازگشت و به فرزندش گفت: مادر مرده ! آیا ترسو چنین می کند؟ و بازگشت. .

8 / 8عاقِبَهُ الزُّبَيرِ5828.عنه صلى الله عليه و آله (و قد سُئلَ عن اسمِ اللّهِ الأعظمِ) الجمل عن مروان بن الحكم :هَرَبَ الزُّبَيرُ فارّا إلَى المَدينَهِ حَتّى أتى وادِىَ السِّباعِ ، فَرَفَعَ الأحنَفُ صَوتَهُ وقالَ : ما أصنَعُ بِالزُّبَيرِ ؟ قَد لَفَّ بَينَ غارَينِ (1) مِنَ النّاسِ حَتّى قَتَلَ بَعضُهُم بَعضا ، ثُمَّ هُوَ يُريدُ اللِّحاقَ بِأهلِهِ !!

فَسَمِعَ ذلِکَ ابنُ جُرموزٍ فَخَرَجَ فى طَلَبِهِ، وَاتَّبَعَهُ رَجُلٌ مِن مُجاشِعٍ حَتّى لَحِقاهُ ، فَلَمّا رَآهُما الزُّبَيرُ حَذِرَهُما .

فَقالا : يا حَوارِىَّ رَسولِ اللّهِ ، أنتَ فى ذِمَّتِنا لا يَصِلُ إلَيکَ أحَدٌ . وسايَرَهُ ابنُ جُرموزٍ ، فَبَينا هُوَ يَسايِرُهُ ويَستَأخِرُ ، وَالزُّبَيرُ يُفارِقُهُ ، قالَ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، اِنزِع دِرعَکَ فَاجعَلها عَلى فَرَسِکَ فَإنَّها تُثقِلُکَ وتُعييکَ ، فَنَزَعَها الزُّبَيرُ وجَعَلَ عَمرُو بنُ جُرموزٍ يَنكُصُ ويَتَأَخَّرُ ، وَالزُّبَيرُ يُناديهِ أن يَلحَقَهُ وهُوَ يَجرى بِفَرَسِهِ ، ثُمَّ يَنحازُ عَنهُ حَتّى اطمَأنَّ إلَيهِ ولَم يُنكِر تَأَخُّرَهُ عَنهُ ، فَحَمَلَ عَلَيهِ وطَعَنَهُ بَينَ كَتِفَيهِ فَأخرَجَ السِّنانَ مِن ثَديَيهِ ، ونَزَلَ فَاحتَزَّ رَأسَهُ وجاءَ بِهِ إلَى الأحنَفِ ، فَأنفَذَهُ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام .

فَلَمّا رَأى رَأسَ الزُّبَيرِ وسَيفَهُ قالَ : ناوِلنى السَّيفَ ، فَناوَلَهُ ، فَهَزَّهُ وقالَ :

سَيفٌ طالَما قاتَلَ بِهِ بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ولكِنَّ الحينَ ومَصارِعَ السّوءِ !

ثُمَّ تَفَرَّسَ فى وَجهِ الزُّبَيرِ وقالَ :

لَقَد كانَ لَکَ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله صُحبَهٌ ومِنهُ قَرابَهٌ ، ولكِنَّ الشَّيطانَ دَخَلَ مِنخَرَيکَ ، فَأَورَدَک هذَا المَورِدَ ! (2) .

1- .الغار : الجمع الكثير من الناس ، والقبيله العظيمه (المحيط فى اللغه : ج 5 ص 124 «غور») .
2- .الجمل : ص 390 و 387 عن محمّد بن إبراهيم ؛ الطبقات الكبرى : ج 3 ص 111 عن خالد بن سمير وكلاهما نحوه وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 498 و 534 وأنساب الأشراف : ج 3 ص 49 54 ومروج الذهب : ج 2 ص 372 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 338 .

8 / 8 پایان کار زبیر

8 / 8پایان کار زبیر5825.الدعوات :الجمل به نقل از مروان بن حَکم : زبیر به قصد مدینه فرار کرد تا به بیابان سِباع رسید. احنف ، صدایش را بلند کرد و گفت: با زبیر ، چه کنم؟ او دو گروه از مسلمانان را به جان هم انداخت تا این که برخی، برخی دیگر را کشتند و اینک می خواهد به خانواده اش بپیوندد.

ابن جرموز ، این سخن را شنید و به دنبال زبیر افتاد و مردی از قبیله مُجاشع نیز در پی او رفت تا این که این دو تن به او رسیدند. زبیر ، چون آن دو را دید ، آنان را [از کشتن خویش]برحذر داشت.

آن دو گفتند: ای حواری پیامبر خدا! تو در امان مایی و کسی به تو دست نمی یابد.

ابن جرموز ، او را همراهی می کرد. در همین حال که او را همراهی می کرد و عقب می کشید و زبیر از او جدا می شد ، گفت: ای ابو عبد اللّه ! زرهت را درآور و آن را روی اسبت بگذار که برایت سنگینی می کند و خسته ات می سازد. زبیر ، آن را از تن ، بیرون آورد و عمرو بن جرموز برمی گشت و [به عمد] عقب می ماند . زبیر او را صدا می زد که خود را به وی برساند.

عمرو ، اسبش را می تازانْد سپس ، خود را به او نزدیک می کرد ، تا آن که زبیر از او آسوده خاطر شد و عقب ماندن عمرو بر او غریب نمی نمود . ناگاه عمرو ، حمله کرد و از پشت ، چنان نیزه ای میان شانه های زبیر زد که پیکان آن از سینه او بیرون آمد و از اسب ، فرو افتاد. عمرو ، سر زبیر را برید و نزد احنف آورد و او نیز آن را نزد امیر مؤمنان فرستاد.

[علی علیه السلام] چون سر بریده زبیر و شمشیر او را دید، فرمود: «آن شمشیر را به من بدهید».

دادند. آن را در دست چرخانْد و فرمود: «این ، شمشیری است که با آن مدّت های طولانی در حضور پیامبر خدا جنگ کرد امّا سرانجام ، هلاکت و مرگی نکوهیده به او رسید» .

سپس به سر زبیر نگریست و فرمود:«تو افتخار همنشینی و خویشاوندی با پیامبر خدا را داشتی ؛ ولی شیطان، درون دماغت رفت و تو را به چنین روزی افکند».

.

8 / 9مُناقَشاتُ الإمامِ وطَلحَة5968.عنه عليه السلام :مروج الذهب :ثُمَّ نادى عَلِيٌّ رضى اللّه عنه طَلحَةَ حينَ رَجَعَ الزُّبَيرُ : يا أبا مُحَمَّدٍ ، مَا الَّذى أخرَجَکَ ؟

قالَ : الطَّلَبُ بِدَمِ عُثمانَ .

قالَ عَلِيٌّ : قَتَلَ اللّهُ أولانا بِدَمِ عُثمانَ ، أما سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «اللّهُمَّ ! والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ» ؟ وأنتَ أوَّلُ مَن بايَعَنى ثُمَّ نَکَثتَ ، وقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا يَنکُثُ عَلَى نَفْسِهِ» . (1)(2)5967.الإمامُ الباقرُ عليه السلام (فى قولِهِ تعالى : {Q} «و لَنِعمَ دارُ المُتَّقى) الإمامه والسياسه فى ذِکرِ مادارَ بَينَ الإمامِ عليه السلام وَطَلحَةَ مِنَ الکَلامِ : قالَ طَلحَةُ : اِعتَزِل هذَا الأَمرَ ، ونَجعَلُهُ شورى بَينَ المُسلِمينَ ، فَإِن رَضوا بِکَ دَخَلتُ فيما دَخَلَ فيهِ النّاسُ ، وإن رَضوا غَيرَکَ کُنتَ رَجُلاً مِنَ المُسلِمينَ .

قالَ عَلِيٌّ : أوَلَم تُبايِعنى يا أبا مُحَمَّدٍ طائِعا غَيرَ مُکرَهٍ ؟ فَما کُنتُ لِأَترُکَ بَيعَتى .

قالَ طَلحَةُ : بايَعتُکَ وَالسَّيفُ فى عُنُقى .

قالَ: أ لَم تَعلَم أنّى ما أکرَهتُ أحَدا عَلَى البَيعَهِ؟ ولَو کُنتُ مُکرِها أحَدا لَأَکرَهتُ سَعدا ، وَابنَ عُمَرَ ، ومُحَمَّدَ بنَ مَسلَمَةَ ؛ أبَوُا البَيعَةَ وَاعتَزَلوا ، فَتَرَکتُهُم .

قالَ طَلحَةُ : کُنّا فِى الشّورى سِتَّةٌ ، فَماتَ اثنانِ وقَد کَرِهناکَ ، ونَحنُ ثَلاثَةٌ .

قالَ عَلِيٌّ : إنَّما کانَ لَکُما أَلّا تَرضَيا قَبلَ الرِّضى وقَبلَ البَيعَهِ ، وأمَّا الآنَ فَلَيس لَکُما غَيرُ ما رَضيتُما بِهِ ، إلّا أن تَخرُجا مِمّا بويِعتُ عَلَيهِ بِحَدَثٍ ، فَإِن کُنتُ أحدَثتُ حَدَثا فَسَمّوهُ لى ! وأخرَجتُم اُمَّکُم عائِشَةَ ، وتَرَکتُم نِساءَکُم ، فَهذا أعظَمُ الحَدَثِ مِنکُم ، أرِضىً هذا لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن تَهتِکوا سِترا ضَرَبَهُ عَلَيها ، وتُخرِجوها مِنهُ ؟ !

فَقالَ طَلحَةُ : إنَّما جاءَت لِلإِصلاحِ .

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام : هِیَ لَعَمرُ اللّهِ إلی مَن یُصلِحُ لَها أمرَها أحوَجُ . أیُّهَا الشَّیخُ ! اِقبَلِ النُّصحَ وَارضَ بِالتَّوبَهِ مَعَ العارِ ، قَبلَ أن یَکونَ العارُ وَالنّارُ . (3)
.

1- .الفتح : 10 .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 373 وراجع المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 419 ح 5594 والمناقب للخوارزمی : ص 182 ح 221 .
3- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 95 .

8 / 9 گفتگوی امام با طلحه

8 / 9گفتگوهای امام با طلحه5964.امام علی علیه السلام :مروج الذهب:هنگامی که زبیر بازگشت ، علی علیه السلام طلحه را ندا داد: «ای ابو محمّد! چه چیزی تو را به قیام [علیه من] وا داشت؟».

طلحه گفت: خونخواهی عثمان.

علی علیه السلام فرمود: «خداوند ، آن کسی را که در ریختن خون عثمانْ بیشتر دخالت داشت ، بُکشد! آیا نشنیدی که پیامبر خدا [درباره من]می فرمود: بار خدایا! دوست بدار آن را که او را دوست می دارد و دشمن بدار آن را که دشمن می دارد!؟ و تو نخستین کسی هستی که با من بیعت کردی و سپس ، آن را شکستی و خداوند عز و جل فرمود: «آن که پیمان بشکَند ، بر زیان خود ، پیمان شکسته است» ».5963.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمامه والسیاسه در گزارش گفتگوی امام علیه السلام با طلحه : طلحه گفت: از این حکومت ، کناره گیر تا آن را در میان مسلمانان ، به مشورت بگذاریم . اگر به تو رضایت دادند ، من نیز به آنچه مردم رضایت دهند ، رضایت می دهم و اگر به دیگری رضایت دادند ، تو هم مانند یکی از مسلمانانْ [تابع باش].

علی علیه السلام فرمود: «ای ابو محمّد! آیا تو با رضایت و بدون اجبار و اکراه با من بیعت نکردی؟ من بیعت خود را رها نمی سازم».

طلحه گفت: بیعت کردم ، در حالی که شمشیر بر گردنم بود.

فرمود: «آیا نمی دانی که من کسی را بر بیعت ، مجبور نساختم؟ و اگر اجباری در کار بود ، می بایست سعد و ابن عمر و محمّد بن مَسلَمه را وادار می کردم ، با این که از بیعت ، سر باز زدند و کناره گرفتند و من هم آنان را به حال خودشان وا گذاردم».

طلحه گفت: ما در شورا ، شش نفر بودیم. دو نفر مُردند و ما سه نفریم که با تو موافق نیستیم.

علی علیه السلام فرمود: «شما می توانستید پیش از بیعت ، رضایت ندهید؛ امّا اینک حقّی جز آنچه بدان رضایت داده اید ، در کار نیست؛ مگر آن که کار خلافی [انجام دهم]که موجب شود از آنچه بر آن بیعت شده ام ، بیرون روید. اگر از من کاری ناپسند سر زده ، بازگو کنید.

شما مادرتان عایشه را از خانه بیرون کشیدید و زن های خود را [در خانه]گذاشتید و این ، بزرگ ترین کار زشت شماست . آیا پیامبر خدا از این کار راضی است که پرده ای را که او بر عایشه افکنده ، بدرید و پرده از وی برگیرید؟» .

طلحه گفت: او برای اصلاح آمد.

علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند ، آن زن ، به کسی که کارهایش را اصلاح کند ، نیازمندتر است. ای پیرمرد! خیرخواهی را بپذیر و به توبه به همراه ننگ ، رضایت ده، پیش از آن که ننگ با آتشْ همراه شود».

.

M2733_T1_File_6525635

8 / 10فَشَلُ آخِرِ الجُهودِ5966.عنه عليه السلام :الجمل :قالَ ابنُ عَبّاسٍ : قُلتُ [لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام] : ما تَنتَظِرُ ؟ وَاللّهِ ، ما يُعطيكَ القَومُ إلَا السَّيفَ ، فَاحمِل عَلَيهِم قَبلَ أن يَحمِلوا عَلَيكَ .

فَقالَ : نَستَظهِرُ بِاللّهِ عَلَيهِم .

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَوَاللّهِ ، ما رُمتُ مِن مَكانى حَتّى طَلَعَ عَلَىَّ نُشّابُهُم كَأَنَّهُ جَرادٌ مُنتَشِرٌ ، فَقُلتُ : أما تَرى يا أميرَ المُؤمِنينَ إلى ما يَصنَعُ القَومُ ؟ مُرنا نَدفَعهُم !

فَقالَ : حَتّى اُعذِرَ إلَيهِم ثانِيَةً . ثُمَّ قالَ : مَن يَأخُذُ هذَا المُصحَفَ فَيَدعوهُم إلَيهِ وهُوَ مَقتولٌ وأنَا ضامِنٌ لَهُ عَلَى اللّهِ الجَنَّةَ ؟

فَلَم يَقُم أحَدٌ إلّا غُلامٌ عَلَيه قَباءٌ أبيَضُ ، حَدَثُ السِّنِّ مِن عَبدِ القَيسِ يُقالُ لَهُ مُسلِمٌ كَأَنّى أراهُ ، فقَالَ : أنَا أعرِضُهُ عَلَيهِم يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وقَدِ احتَسَبتُ نَفسى عِندَ اللّهِ تَعالى .

فَأَعرَضَ عَنهُ إشفاقا عَلَيهِ، ونادى ثانِيَةً : مَن يَأخُذُ هذَا المُصحَفَ ويَعرِضُهُ عَلَى القَومِ وَليَعلَم أنَّهُ مَقتولٌ ولَهُ الجَنَّةُ ؟

فَقامَ مُسلِمٌ بِعَينِهِ وقالَ : أنَا أعرِضُهُ . فَأَعرَضَ ، ونادى ثالِثَةً فَلَم يَقُم غَيرُ الفَتى ، فَدَفَعَ إلَيهِ المُصحَفَ .

وقالَ : اِمضِ إلَيهِم وَاعرِضهُ عَلَيهِم وَادعُهُم إلى ما فيهِ .

فَأَقبَلَ الغُلامُ حَتّى وَقَفَ بِإِزاءِ الصُّفوفِ ونَشَرَ المُصحَفَ ، وقالَ : هذا كِتابُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وأميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَدعوكُم إلى ما فيهِ .

فَقالَت عائِشَةُ : اُشجُروهُ بِالرِّماحِ قَبَّحَهُ اللّهُ ! فَتَبادَروا إلَيهِ بِالرِّماحِ فَطَعَنوهُ مِن كُلِّ جانِبٍ ، وكانَت اُمُّهُ حاضِرَةً فَصاحت وطَرَحَت نَفسَها عَلَيهِ وجَرَّتهُ مِن مَوضِعِهِ ، ولَحِقَها جَماعَةٌ مِن عَسكَرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام أعانوها عَلى حَملِهِ حَتّى طَرَحوهُ بَينَ يَدى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام واُمُّهُ تَبكى وتَندُبُهُ وتَقولُ :

يا رَبِّ إنَّ مُسلِما دَعاهُم

يَتلو كِتابَ اللّهِ لا يَخشاهُم فَخَضَّبوا مِن دَمِه قَناهُم

واُمُّهُم قائِمَةٌ تَراهُم تَأمُرُهُم بِالقَتلِ لا تَنهاهُم (1) .

1- .الجمل : ص 339 ، إرشاد القلوب : ص 341 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 511 عن عمّار بن معاويه الدهنى نحوه وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 509 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 350 ومروج الذهب : ج 2 ص 370 .

8 / 10 ناکام ماندن آخرین تلاش ها

8 / 10ناکام ماندن آخرین تلاش ها5963.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الجمل:ابن عبّاس می گوید: [به امیر مؤمنان]گفتم: در انتظار چه هستی؟ به خدا سوگند، این گروه ، جز شمشیر ، چیزی به تو نخواهند داد . پس قبل از آن که آنان بر تو یورش آورند ، تو بر آنان حمله کن.

فرمود: «از خداوند [در این نبرد] کمک می خواهیم».

[ابن عبّاس می گوید:] از جایم حرکت نکرده بودم که تیرهای آنان ، مانند ملخ های پراکنده به سویم بارید. گفتم: ای امیر مؤمنان! نمی بینی اینان چه می کنند؟ دستور ده تا آنان را عقب برانیم.

فرمود: «[صبر می کنم] تا این که بارِ دیگر نزد آنان عذری داشته باشم».

سپس فرمود: «کیست که این قرآن را بگیرد و آنان را بدان دعوت کند و کشته شود و من ، بهشت را نزد خداوند برایش ضمانت کنم؟».

کسی برنخاست ، جز جوانی که قبایی سفید برتن داشت ، کم سن و از قبیله عبد القیس بود و «مسلم» خوانده می شد. گویا اینک او را می بینم. گفت: من ، قرآن را بر آنان عرضه می دارم ای امیر مؤمنان! و جانم را به حساب خداوند متعال می گذارم.

علی علیه السلام از سر دلسوزی بر آن جوان ، از او رو گرداند و بار دیگر ندا داد: «کیست که این قرآن را بگیرد و بر این گروه ، عرضه بدارد و بداند که کشته می شود و پاداش او بهشت است؟» .

همان مسلم به پا خاست و گفت: من آن را عرضه می دارم.

امام علیه السلام باز هم از او رو گرداند و برای مرتبه سوم ، ندا داد و کسی جز همان جوان به پا نخاست. پس قرآن را بدو داد و فرمود: «نزد آنان برو، قرآن را بر آنان عرضه دار و آنان را به آنچه در آن است ، فرا خوان».

جوان ، پیش رفت و در برابر صف های لشکر دشمن ایستاد و قرآن را باز کرد و گفت: این ، کتاب خداوند عز و جل است و امیر مؤمنان ، شما را بدانچه در آن است ، فرا می خواند.

عایشه گفت: او را با نیزه بزنید ، که خدایش او را زشت بدارد !

از هر سو با نیزه بر او حمله بردند و از هر سو نیزه اش زدند. مادر آن جوان ، حضور داشت. ناله ای کرد و خود را بر روی جوان انداخت و او را از جایش به عقب کشید . گروهی از سپاه امیر مؤمنان به طرف آن زن آمدند و مادر را در برداشتن جوان ، کمک کردند و آوردند تا این که او را در برابر امیر مؤمنان گذاشتند. مادرش می گریست و نوحه سرایی می نمود و چنین می گفت:

بار پروردگارا ! مسلم ، آنان را دعوت کرد

کتاب خدا را تلاوت می کرد و از آنان نمی هراسید. و آنان ، نیزه های خود را از خونش رنگین کردند

در حالی که مادرشان (عایشه) ایستاده بود و آنان را می دید. و او آنان را به جنگ، فرمان می داد و از آن، بازشان نمی داشت.

.

5962.عنه عليه السلام :المناقب للخوارزمى عن مجزأه السدوسى :لَمّا تَقابَلَ العَسكَرانِ : عَسكَرُ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيٍّ عليه السلام وعَسكَرُ أصحابِ الجَمَلِ ، جَعَلَ أهلُ البَصرَهِ يَرمونَ أصحابَ عَلِيٍّ بِالنَّبلِ حَتّى عَقَروا مِنهُم جَماعَةً ، فَقالَ النّاسُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ، إنَّهُ قَد عَقَرَنا نَبلُهُم فَمَا انتِظارُکَ بِالقَومِ ؟

فَقالَ عَلِيٌّ : اللّهُمَّ إنّى اُشهِدُکَ أنّى قَد أعذَرتُ وأنذَرتُ ، فَکُن لى عَلَيهِم مِنَ الشّاهِدينَ .

ثُمَّ دَعا عَلِيٌّ بِالدِّرعِ ، فَأَفرَغَها عَلَيهِ ، وتَقَلَّدَ بِسَيفِهِ وَاعتَجَرَ بِعِمامَتِهِ وَاستَوى عَلى بَغلَهِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ دَعا بِالمُصحَفِ فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ ، وقالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ، مَن يَأخُذُ هذَا المُصحَفَ فَيَدعو هؤُلاءِ القَومِ إلى ما فيهِ ؟

فَوَثَبَ غُلامٌ مِن مُجاشِعٍ يُقالُ لَهُ : مُسلِمٌ ، عَليهِ قَباءٌ أبيَضُ ، فَقالَ لَهُ : أنَا آخُذُهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ : يا فَتى إنَّ يَدَکَ اليُمنى تُقطَعُ ، فَتَأخُذُهُ بِاليُسرى فَتُقطَعُ ، ثُمَّ تُضرَبُ عَلَيهِ بِالسَّيفِ حَتّى تُقتَلَ !

فَقالَ الفَتى : لا صَبرَ لى عَلى ذلِکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ .

فَنادى عَلِيٌّ ثانِيَةً وَالمُصحَفُ فى يَدِهِ ، فَقامَ إلَيهِ ذلِکَ الفَتى وقالَ : أنَا آخُذُهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَأعادَ عَلَيهِ عَلِيٌّ مَقالَتَهُ الأُولى ، فَقالَ الفَتى : لا عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَهذا قَليلٌ فى ذاتِ اللّهِ ، ثُمَّ أخَذَ الفَتَى المُصحَفَ وَانطَلَقَ بِهِ إلَيهِم ، فَقالَ : يا هؤُلاءِ ، هذا کِتابُ اللّهِ بَينَنا وبَينَکُم . فَضَرَبَ رُجُلٌ مِن أصحابِ الجَمَلِ يَدَهُ اليُمنى فَقَطَعَها ، فَأَخَذَ المُصحَفَ بِشِمالِهِ فَقُطِعَت شِمالُهُ ، فَاحتَضَنَ المُصحَفَ بِصَدرِهِ فَضُرِبَ عَلَيهِ حَتّى قُتِلَ رَحمَهُ اللّهِ عَلَيهِ . (1) .

1- .المناقب للخوارزمى : ص 186 ح 223 ، الفتوح : ج 2 ص 472 وفيه من «ثمّ دعا علىّ بالدرع . . .» ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 111 عن أبى مخنف وكلاهما نحوه .

5961.عنه علیه السلام :المناقب ، خوارزمی به نقل از مجزئه سدوسی : چون دو لشکر (لشکر امیر مؤمنان علی و لشکر جملیان) رو در رو شدند ، بصریان (لشکر جملْ) شروع به تیراندازی به سوی یاران علی علیه السلام نمودند تا این که گروهی از آنان را از پای در آوردند.

مردم گفتند: ای امیر مؤمنان ! به راستی که تیرهایشان ما را از پای درآورد. از آنان چه انتظاری داری؟

علی علیه السلام فرمود: «بار خدایا ! تو را شاهد می گیرم که جای عذری نگذاشتم و آنان را بیم دادم . پس تو برای من علیه آنان گواه باش».

آن گاه ، زره خواست و آن را بر تن کرد و شمشیر به کمر بست و دستارش را بر سر بست و بر اَستر پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شد و سپس ، قرآنی خواست و آن را به دست گرفت و فرمود: «ای مردم ! چه کسی این قرآن را می گیرد و این گروه را بدان ، فرا می خواند؟» .

جوانی از قبیله مُجاشع به نام «مسلم» که قبایی سفید بر تن داشت برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان ! من آن را می گیرم .

علی علیه السلام به وی فرمود: «ای جوان ! دست راستت بُریده می شود. سپس آن را با دست چپ می گیری . آن هم بُریده می شود . سپس با شمشیر ، آن قدر بر تو ضربه می زنند تا کشته شوی».

جوان [در مرتبه نخست] گفت: من تحمّل آن را ندارم ، ای امیر مؤمنان !

علی علیه السلام ، درحالی که قرآن را در دست داشت ، دوباره ندا داد . همان جوان برخاست و گفت: درد و بلا از تو دور باد ، ای امیر مؤمنان ! من آن را می گیرم.

امام علیه السلام سخن نخست خود را تکرار کرد.

جوان گفت: مانعی ندارد ، ای امیر مؤمنان ! این [گونه شهید شدن]در راه خداوند ، ناچیز است.

سپس آن جوان ، قرآن را گرفت و به سوی آنان رفت و گفت: ای جمعیت ! این ، کتاب خداست میان ما و شما.

مردی از جملیان ، دست راست او را با شمشیر زد و آن را قطع کرد. جوان ، قرآن را با دست چپ گرفت. مرد ، دست چپ وی را هم قطع کرد . جوان ، قرآن را به سینه چسبانید. مرد ، آن قدر بر او ضربه وارد کرد که کشته شد . رحمت خدا بر او باد ! .

ص: 174

. .

ص: 175

. .

الفصل التاسع : القتال9 / 1أوَّلُ قِتالٍ عَلى تَأويلِ القُرآنِ5958.امام صادق عليه السلام :الأمالى للطوسى عن بكير بن عبد اللّه الطويل وعمّار بن أبى معاويه عن أبى عثمان البجلى مؤذّن بنى أفصى :سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام يَقولُ يَومَ الجَمَلِ : «وَإِن نَّكَثُواْ أَيْمَنَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِى دِينِكُمْ فَقَتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ» ، (1) ثُمَّ حَلَفَ حينَ قَرَأها أنَّهُ ما قوتِلَ أهلُها مُنذُ نَزَلَت حَتَّى اليَومَ .

قالَ بُكَيرٌ : فَسَأَلتُ عَنها أبا جَعفَرٍ عليه السلام ، فَقالَ : صَدَقَ الشَّيخُ ، هكَذا قالَ عَلِىٌّ عليه السلام ، وهكَذا كانَ . (2)5957.امام صادق عليه السلام :الأمالى للمفيد عن أبى عثمان مؤذّن بنى أفصى :سَمِعتُ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام حينَ خَرَجَ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ لِقِتالِهِ يَقولُ : عُذَيرى مِن طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ ؛ بايَعانى طائِعَينِ غَيرَ مُكرَهَينِ ، ثُمَّ نَكَثا بَيعَتى مِن غَيرِ حَدَثٍ ، ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيَةَ : «وَإِن نَّكَثُواْ أَيْمَنَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِى دِينِكُمْ فَقَتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ» . (3) .

1- .التوبه : 12 .
2- .الأمالى للطوسى : ص 131 ح 207 ، بشاره المصطفى : ص 267 وراجع تفسير العيّاشى : ج 2 ص 78 ح 23 .
3- .الأماليللمفيد: ص73 ح7، تفسير العيّاشى: ج2 ص79 ح28 عن أبيعثمان مولى بنيقصىّ وراجع ص78 ح25.

فصل نهم : جنگ

9 / 1 نخستین جنگ بر سرِ تأویل قرآن

فصل نهم : جنگ9 / 1نخستین جنگ بر سرِ تأویل قرآن5958.عنه علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از بُکَیر بن عَبد اللّه طویل و عمّار بن ابی معاویه ، از ابو عثمان بجلی، اذان گوی بنی اَفصی : شنیدم که علی علیه السلام در جنگ جمل می گوید : « «و اگر سوگندهایشان را پس از پیمان شکستند و بر دین شما خُرده گرفتند ، با پیشوایان کفر ، کارزار کنید ؛ چرا که آنان ، حرمت سوگند [و پیمان] را رعایت نمی کنند. باشد که دست بردارند» ».

وقتی این آیه را تلاوت می کرد ، سوگند یاد نمود که با مصادیق این آیه،از هنگام نزول تا امروز،پیکار نشده است.

بُکَیر می گوید: درباره این سخن ، از امام باقر علیه السلام پرسیدم . فرمود: «آن پیرمرد [بجلی]راست گفت . علی علیه السلام چنین گفت و چنین هم بود».5957.عنه علیه السلام :الأمالی ، مفید به نقل از ابو عثمان ، اذان گوی بنی اَفصی : از علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که طلحه و زبیر برای جنگ با وی قیام کردند، شنیدم که می فرمود: «نسبت به طلحه و زبیر ، عذر دارم . آن دو با من از روی رضایت و بدون اجبار ، بیعت کردند . سپس بدون پدیده ناشایسته ای [از ناحیه من] ، بیعت با من را شکستند» .

آن گاه این آیه را تلاوت کرد: «و اگر سوگندهایشان را پس از پیمان شکستند و بر دین شما خُرده گرفتند ، با پیشوایان کفر ، کارزار کنید؛ چراکه آنان حرمت سوگند [و پیمان] را رعایت نمی کنند. باشد که دست بردارند» » .

.

5956.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :قرب الإسناد عن حنّان بن سدير :سَمِعتُ أبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام يَقولُ : دَخَلَ عَلَيَّ اُناسٌ مِن أهلِ البَصرَهِ فَسَألونى عَن طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ ، فَقُلتُ لَهُم : كانا مِن أئِمَّهِ الكُفرِ ؛ إنَّ عَلِيّا عليه السلام يَومَ البَصرَهِ لَمّا صَفَّ الخُيولَ ، قالَ لِأَصحابِهِ : لا تَعجَلوا عَلَى القَومِ حَتّى اُعذِرَ فيما بَينى وبَينَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وبَينَهُم .

فَقامَ إلَيهِم فَقالَ : يا أهلَ البَصرَهِ ! هَل تَجِدونَ عَلَيَّ جَورا فى حُكمٍ ؟ قالوا : لا . قالَ : فَحَيفا فى قِسمٍ ؟ قالوا : لا . قالَ : فَرَغبَةً فى دُنيا أخَذتُها لى ولِأَهلِ بَيتى دونَكُم ، فَنَقَمتُم عَلَيَّ فَنَكَثتُم بَيعَتى ؟ قالوا : لا . قالَ : فَأَقَمتُ فيكُمُ الحُدودَ وعَطَّلتُها عَن غَيرِكُم ؟ قالوا : لا . قالَ : فَما بالُ بَيعَتى تُنكَثُ وبَيعَهُ غَيرى لا تُنكَثُ ؟ ! إنّى ضَرَبتُ الأَمرَ أنفَهُ وعَينَهُ فَلَم أجِد إلّا الكُفرَ أوِ السَّيفَ .

ثُمَّ ثَنى إلى صاحِبِهِ فَقالَ : إنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى يَقولُ فى كِتابِهِ : «وَإِن نَّكَثُواْ أَيْمَنَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِى دِينِكُمْ فَقَتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لآ أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ» .

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ وَاصطَفى مُحَمَّدا بِالنُّبُوَّهِ إنَّهُم لَأَصحابُ هذِهِ الآيَهِ ، وما قوتِلوا مُنذُ نَزَلَت . (1)9 / 2دُعاءُ الإمامِ قَبلَ القِتالِ5953.امام باقر عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا تَوافَقَ النّاسُ يَومَ الجَمَلِ ، خَرَجَ عَلِيٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ حَتّى وَقَفَ بَينَ الصَفَّينِ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ نَحوَ السَّماءِ ، ثُمَّ قالَ : يا خَيرَ مَن أفضَت إلَيهِ القُلوبُ ، ودُعِىَ بِالأَلسُنِ ، يا حَسَنَ البَلايا ، يا جَزيلَ العَطاءِ ، اُحكُم بَينَنا وبَينَ قَومِنا بِالحَقِّ ، وأنتَ خَيرُ الحاكِمينَ . (2) .

1- .قرب الإسناد : ص 96 ح 327 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 77 ح 23 .
2- .شرح الأخبار : ج 1 ص 387 ح 328 .

9 / 2 دعای امام پیش از پیکار

5952.امام علی علیه السلام :قرب الإسناد به نقل از حنان بن سدیر : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «مردمانی از بصره نزد من آمدند و درباره طلحه و زبیر از من پرسیدند. به آنان گفتم: آن دو از پیشوایان کفر بودند. به راستی که علی علیه السلام در جنگ بصره ، هنگامی که سواران (سواره نظام) را آماده ساخت ، به یارانش فرمود: در جنگ با این گروه ، شتاب مکنید تا نزد خود و خداوند عز و جل و آنان ، عذری داشته باشم .

سپس به سوی آنان رفت و فرمود: ای بصریان! آیا دریافته اید که در حکمی ستم روا داشته ام؟ .

گفتند: نه.

فرمود: آیا در تقسیم ثروت ، جفا کرده ام؟ .

گفتند: نه .

فرمود: آیا حکومت را از روی علاقه به دنیا برای خود و خاندانم به دست گرفتم که شما بر من خُرده گرفتید و بیعت با من را شکستید؟ .

گفتند: نه.

فرمود : آیا حدود الهی را بر شما جاری ساختم و بر دیگران جاری نساختم؟ . گفتند : نه.

فرمود: پس چرا بیعت من شکسته می شود و بیعت دیگران،شکسته نمی شود؟! من به خوبی در این کار نگریستم و آن را شکافتم و جز کفر یا طغیانگری چیزی در آن ندیدم .

آن گاه بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و فرمود: به راستی که خداوند تبارک و تعالی در کتابش می گوید: «و اگر سوگندهایشان را پس از پیمان شکستند و بر دین شما خُرده گرفتند، با پیشوایان کفر ، کارزار کنید؛

چراکه آنان حرمت سوگند [و پیمان] را رعایت نمی کنند . باشد که دست بردارند» .

سپس امیر مؤمنان فرمود: سوگند به آن که دانه را شکافت و آفریدگان را آفرید و محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید ، اینان ، همان مصادیق این آیه اند و از هنگام نزول این آیه تاکنون با آنان پیکار نشده است ».9 / 2دعای امام پیش از پیکار5949.امام صادق علیه السلام :امام صادق علیه السلام :وقتی در جنگ جمل ، دو سپاه رو در رو شوند ، علی علیه السلام بیرون رفت و میان دو سپاه ایستاد و دست هایش را به سوی آسمانْ بلند کرد و گفت: «ای بهترین کسی که دل ها به سویش پرواز می کند و با زبان ها او را می خوانند! ای زیبا آزمون! ای بسیار بخشنده بخشش های بزرگ ! میان ما و این گروه ، به حق ، داوری کن که تو بهترین داوری».

.

5953.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الجمل :لَمّا رَأى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ما قَدِمَ عَلَيهِ القَومُ مِنَ العِنادِ وَاستَحَلّوهُ مِن سَفكِ الدَّمِ الحَرامِ ، رَفَعَ يَدَيهِ إلَى السَّماءِ وقالَ : اللّهُمَّ إلَيکَ شَخَصَتِ الأبصارُ ، وبُسِطَتِ الأيدى ، وأفضَتِ القُلوبُ ، وتَقَرَّبَت إلَيکَ بِالأعمالِ ، «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَتِحِينَ» . (1)(2)5952.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى دُعائِهِ يَومَ الجَمَلِ : اللّهُمَّ إنّى أحمَدُکَ وأنتَ لِلحَمدِ أهلٌ عَلى حُسنِ صَنعِکَ إلَىَّ ، وتَعَطُّفِکَ عَلَىَّ ، وعَلى ما وَصَلتَنى بِهِ مِن نورِکَ ، وتَدارَکتَنى بِهِ مِن رَحمَتِکَ ، وأسبَغتَ عَلَىَّ مِن نِعمَتِکَ ، فَقَدِ اصطَنَعتَ عِندى يا مَولاىَ ما يَحِقُّ لَکَ بِهِ جُهدى وشُکرى ؛ لِحُسنِ عَفوکَ ، وبَلائِکَ القَديمِ عِندى ، وتَظاهُرِ نَعمائِکَ عَلَىَّ ، وتَتابُعِ أياديکَ لَدَىَّ ، لَم أبلُغ إحرازَ حَظّى ، ولاَ صَلاحَ نَفسى ، ولکِنَّکَ يا مَولاىَ بَدَأتَنى أوّلاً بِإحسانِکَ فَهَدَيتَنى لِدينِکَ ، وعَرَّفتَنى نَفسَکَ ، وثَبَّتَّنى فى اُمورى کُلِّها بِالکِفايَهِ وَالصُّنعِ لى ، فَصَرَفتَ عَنّى جَهدَ البَلاءِ ، ومَنَعتَ مِنّى مَحذورَ الأشياءِ ، فَلَستُ أذکُرُ مِنکَ إلّا جَميلاً ، ولَم أرَ مِنکَ إلّا تَفضيلاً .

يا إلهى، کَم مِن بَلاءٍ وجَهدٍ صَرَفتَهُ عَنّى ، وأرَيتَنيهِ فى غَيرى ، فَکَم مِن نِعمَهٍ أقرَرتَ بِها عَينى ، وکَم مِن صَنيعَهٍ شَريفَهٍ لَکَ عِندى .

إلهى أنتَ الَّذى تُجيبُ عِندَ الاِضطِرارِ دَعوَتى ، وأنتَ الَّذى تُنَفِّسُ عِندَ الغُمومِ کُربَتى ، وأنتَ الَّذى تَأخُذُ لى مِنَ الأعداءِ بِظُلامَتى ، فَما وَجَدتُکَ ولا أجِدُکَ بَعيدا مِنّى حينَ اُريدُکَ ، ولا مُنقَبِضا عَنّى حينَ أسألُکَ ، ولا مُعرِضاً عَنّى حينَ أدعوکَ ، فَأنتَ إلهى ، أجِدُ صَنيعَکَ عِندى مَحموداً ، وحُسنَ بَلائِکَ عِندى مَوجودا ، وجميعَ أفعالِکَ عِندى جَميلاً ، يَحمَدُکَ لِسانى وعَقلى وجَوارِحى وجَميعَ ما أقَلَّتِ الأرضُ مِنّى .

يا مَولاىَ أسألُکَ بِنورِکَ الَّذِى اشتَقَقتَهُ مِن عَظَمَتِکَ ، وعَظَمَتِکَ الَّتِى اشتَقَقتَها مِن مَشِيَّتِکَ ، وأسألُکَ بِاسمِکَ الَّذى عَلا، أن تَمُنَّ عَلَىَّ بِواجِبِ شُکرى نِعمَتَکَ .

رَبِّ، ما أحرَصَنى عَلى ما زَهَّدتَنى فيهِ، وحَثَثتَنى عَلَيهِ ! إن لَم تُعِنّى عَلى دُنياىَ بِزُهدٍ ، وعَلى آخِرَتى بِتَقواىَ ، هَلَکتُ .

رَبّى ، دَعَتنى دَواعِى الدُّنيا ؛ مِن حَرثِ النِّساءِ وَالبَنينَ ، فَأَجَبتُها سَريعا ، ورَکَنتُ إلَيها طائِعا . ودَعَتنى دَواعِى الآخِرَهِ مِنَ الزُّهدِ وَالِاجتِهادِ فَکَبَوتُ لَها ،

ولَم اَسارِع إلَيها مُسارَعَتی إلَی الحُطامِ الهامِدِ ، وَالهَشیمِ البائِدِ ، وَالسَّرابِ الذّاهِبِ عَن قَلیلٍ .

رَبِّ، خَوَّفتَنی وشَوَّقتَنی وَاحتَجَبتَ (3) عَلَیّ فَما خِفتُک حَقَّ خَوفِکَ ، وأخافُ أن أکونَ قَد تَثَبَّطتُ عَنِ السَّعیِ لَکَ ، وتَهاوَنتُ بِشَیءٍ مِنِ احتِجابِکَ . اللّهُمَّ فَاجعَل فی هذِهِ الدُّنیا سَعیی لَکَ وفی طاعَتِکَ ، وَاملَأ قَلبی خَوفَکَ ، وحَوِّلِ تَثبیطی وتَهاوُنی وتَفریطی وکُلَّ ما أخافُهُ مِن نَفسی فَرَقاً (4) مِنکَ ، وصَبراً علی طاعَتِکَ ، وعَمَلاً بِهِ ، یا ذَا الجَلالِ وَالإِکرامِ .

وَاجعَل جُنَّتی مِنَ الخَطایا حَصینَةً ، وحَسَناتی مُضاعَفَةً ؛ فَإِنَّکَ تُضاعِفُ لِمَن تَشاءُ .

اللّهُمَّ اجعَل دَرَجاتی فِی الجِنانِ رَفیعَةً ، وأعوذُ بِکَ رَبّی مِن رَفیعِ المَطعَمِ وَالمَشرَبِ ، وأعوذُ بِکَ مِن شَرِّ ما أعلَمُ ومِن شَرِّ ما لا أعلَمُ ، وأعوذُ بِکَ مِنَ الفَواحِشِ کُلِّها ؛ ما ظَهَرَ مِنها وما بَطَنَ ، وأعوذُ بِکَ رَبّی أن أشتَریَ الجَهلَ بِالعِلمِ کَمَا اشتَری غَیری ، أوِ السَّفَهَ بِالحِلم ، أوِ الجَزَعَ بِالصَّبرِ ، أوِ الضَّلالَةَ بِالهُدی ، أوِ الکُفرَ بِالإیمانِ . یا رَبِّ مُنَّ عَلَیَّ بِذلِکَ ؛ فَإِنَّکَ تَتَوَلَّی الصّالِحینَ ، ولا تُضیعُ أجرَ المُحسِنینَ ، وَالحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمینَ . (5) .

1- .الأعراف : 89 .
2- .الجمل : ص 341 .
3- .کذا ، وفی بحار الأنوار نقلاً عن المصدر : «احتججتَ» وهو أنسب .
4- .الفَرَق : الخوف والفزع (النهایه : ج 3 ص 438 «فرق») .
5- .مهج الدعوات : ص 125 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 234 ح 9 .

5951.بحار الأنوار :الجمل:چون امیر مؤمنان دید که آن گروه ، دشمنی می ورزند و خونی را که ریختنش حرام است ، حلال می شمرَند ، دستانش را به سوی آسمانْ بلند کرد و گفت: «بار خدایا! دیدگان، متوجّه توست و دست ها به سوی تو دراز است و دل ها به سوی تو پر می کشند و با رفتارهای نیک به سوی تو تقرّب می جویند. «بار پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترینِ داورانی» ».5950.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السّلام در دعایش در جنگ جمل : بار خدایا ! تو را که شایسته سپاسی سپاس می گویم بر رفتار زیبایت نسبت به من ، و مهربانی ات بر من ، و بر نور خودت که بر من افکندی ، و بر رحمتت که بدان ، [کمبودهای] مرا جبران نمودی و بر نعمت هایت که بر من ارزانی داشتی.

مولای من! تو با گذشت نیکو و آزمون زیبای خود که از پیش ، با من داشتی و با فراوانی نعمتت بر من و پی درپی شدن نعمت هایت نزد من، برمن نیکی روا داشته ای ، چنان که همه تلاش و سپاس مرا شایسته تو می سازد.

من بدان پایه نرسیدم که [بدون کمک و لطف تو]نصیبم را به دست آورم و خود را اصلاح کنم؛ ولی ای مولای من! نخستین بار ، تو با احسانت آغاز کردی و مرا به سوی دینت راهنمایی نمودی و خودت را به من شناساندی و در تمام کارها با حمایت از من و کارسازی برای من ، مرا ثابت قدم نگه داشتی ، سختی بلا را از من دور کردی و کارهای ناروا را از من بازداشتی. من از تو جز زیبایی به یاد نمی آورم، و جز احسان [و بخشش] ، از سوی تو چیزی نمی بینم.

ای خدای من! چه بسیار بلا و سختی که از من دور کردی و آن را در دیگران نشانم دادی ، و چه بسیار نعمتی که چشمانم را بدان روشن ساختی ، و چه بسیار کارهای والایی که از سوی تو برای من به انجام رسید.

خدای من ! تنها تویی آن که به هنگام اضطرار، دعایم را پاسخ می دهی ، و تنها تویی که به هنگام گرفتاری ، اندوهم را برطرف می سازی ، و تنها تویی که برای من از دشمنان ، حقوق ضایع شده ام را می ستانی. هنگامی که قصد تو می کنم ، تو را دور از خود ، نمی یابم و آن گاه که از تو چیزی

می خواهم ، تو را مُمْسِک نمی یابم ، و هنگامی که تو را می خوانم، تو را از خود روی گردان نمی یابم.

پس تو خدای منی . کارهایت نزد من پسندیده است و آزمون زیبایت نزد من موجود ، و البته تمام کارهایت برای من زیباست. زبانم ، خِرَدم ، اعضایم و تمام آنچه زمین از من بر خود دارد ، تو را سپاس می گوید.

ای مولای من! از تو می خواهم به نورانیّتت که آن را از بزرگی ات برگرفتی و به بزرگی ات که آن را از خواستت برگرفتی و از تو می خواهم به حقّ نامت که برترین است ، بر من منّت گذاری تا شکر نعمتت را که بر من واجب است به جای آورم.

پروردگارا! من چه قدر حریصم بر آنچه مرا از آن منع کردی ، و [چه قدر دورم] از آنچه مرا بدان تشویق کردی! اگر مرا در دنیایم با زهدم ، و در آخرتم با پارسایی ام یاری نرسانی، هلاک می شوم.

پروردگار من ! خواسته های دنیایی ، همچون آمیزش همسران و داشتن فرزندان ، مرا به سوی خود فرا خوانْد و من به سرعت به آنها پاسخ گفتم و با رغبت ، به سوی آنها رفتم ، و خواسته های آخرت، همچون زهد و تلاش [در عمل]مرا فرا خوانْد ؛ ولی از آنها خودداری کردم و به سوی آنها شتاب نکردم ، چنان که به سوی ثروت های ناپایدار و درختان و گیاهان بر باد رفته و سرابِ بی دوام،شتاب می کنم.

پروردگارا ! مرا ترساندی و تشویق نمودی و بر من پرده پوشی کردی ؛ امّا آن چنان که باید ، از تو نترسیدم. می ترسم که در کوشش به سوی تو کُندی کرده باشم و در برابرِ پرده پوشی تو ، سستی به خرج داده باشم.

بار خدایا ! تلاشم را در این دنیا برای خودت و در راه اطاعت خودت قرار ده ، و قلبم را از ترس خودت پُر ساز، و کُندی و سستی و کوتاهی و هر آنچه را که بر خود از آن بیم دارم ، به ترس از خودت و شکیبایی در اطاعتت و عمل به آن ، مبدّل ساز ای صاحب جلالت و کرامت! و سپرم را در برابر لغزش ها ، نفوذناپذیر قرار ده و نیکی هایم را چندین برابر گردان که تو برای هر که خواهی ، چندین برابر کنی!

بار خدایا! درجاتم را در بهشت ، بالا قرار ده .

و به تو پناه می برم ای پروردگار من! از [خوردن]خوراکی و آشامیدنی گران قیمت.

و به تو پناه می برم از بدی هایی که می دانم و بدی هایی که نمی دانم .

و به تو پناه می برم از همه زشتی ها، چه آنها که آشکار است و چه آنها که پنهان است.

و به تو پناه می برم که با فروختن دانش، نادانی را بخرم چنان که دیگران خریدند و با بردباری، سبُک سری را و با شکیبایی، ناشکیبایی را و با هدایت، گم راهی را و با ایمان، کفر را .

پروردگارا! بر من در این کارها منّت گذار که تو سرپرست صالحانی و پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازی ؛ و سپاس ، تنها از آنِ خداوند پروردگارِ جهانیان است. .

ص: 182

. .

ص: 183

. .

9 / 3تَحريضُ الإمامِ أصحابَهُ عَلَى القِتالِ5947.امام باقر عليه السلام :الجمل :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام أنظَرَهُم [أصحابَ الجَمَلِ] ثَلاثَةَ أيّامٍ ؛ لِيَكُفّوا ويَرعَووا ، فَلَمّا عَلِمَ إصرارَهُم عَلَى الخِلافِ قامَ فى أصحابِهِ فَقالَ :

عِبادَ اللّهِ ! اِنهَدوا إلى هَؤلاءِ القَومِ مُنشَرِحَةً صُدورُكُم ، فَإِنَّهُم نَكَثوا بَيعَتى ، وقَتَلوا شيعَتى ، ونَكَّلوا بِعامِلى ، وأخرَجوهُ مِنَ البَصرَهِ بَعدَ أن آلَموهُ بِالضَّربِ المُبَرِّحِ ، وَالعُقوبَهِ الشَّديدَهِ ، وهُوَ شَيخٌ مِن وُجوهِ الأنصارِ وَالفُضَلاءِ ، ولَم يَرعَوا لَهُ حُرمَهً ، وقَتَلُوا السَّبابِجَهَ رِجالاً صالِحينَ ، وقَتَلوا حُكَيمَ بنَ جَبَلَهَ ظُلماً وعُدوانا ؛ لِغَضَبِهِ للّهِ ، ثُمَّ تَتَبَّعوا شيعَتى بَعدَ أن هَرَبوا مِنهُم وأخَذوهُم فى كُلِّ غائِطَهٍ ، (1) وتَحتَ كُلِّ رابِيَهٍ ، يَضرِبونَ أعناقَهُم صَبرا ، ما لَهُم؟ «قَتَلَهُمُ اللّهُ أنّى يُؤْفَكُونَ» (2) ! !

فَانهَدوا إلَيهِم عِبادَ اللّهِ ، وكونوا اُسودا عَلَيهِم ؛ فَإِنَّهُم شِرارٌ ، ومُساعِدوهُم عَلَى الباطِلِ شِرارٌ ، فَالقَوهُم صابِرينَ مُحتَسِبينَ مَوَطِّنينَ أنفُسَكُم ، إنَّكُم مُنازِلونَ ومُقاتِلونَ ، قَد وَطَّنتُم أنفُسَكُم عَلَى الضَّربِ وَالطَّعنِ ومُنازَلَهِ الأقرانِ . فَأىُّ امرِىءٍ أحَسَّ مِن نَفسِهِ رَباطَهَ جَأشٍ عِندَ الفَزَعِ وشَجاعَهً عِندَ اللِّقاءِ ورأى مِن أخيهِ فَشَلاً ووَهنا ، فَليَذُبَّ عَنهُ كَما يَذُبُّ عَن نَفسِهِ ؛ فَلَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَهُ مِثلَهُ . (3) .

1- .الغائط : المتّسع من الأرض مع طمأنينه (لسان العرب : ج 7 ص 364 «غوط») .
2- .التوبه : 30 .
3- .الجمل : ص 334 ، الإرشاد : ج 1 ص 252 نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 171 ح 131 .

9 / 3 تشویق یارانش به پیکار

9 / 3تشویق یارانش به پیکار5948.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الجمل:امیر مؤمنان ، سه روز به جملیان مهلت داد تا دست بردارند و حرمت نگه دارند؛ ولی چون پافشاری آنان را بر مخالفت دید ، در میان یارانش برخاست و فرمود:

«ای بندگان خدا! با سینه های گشاده ، به سوی این گروه ، حمله برید؛ چرا که آنان بیعتم را شکستند، پیروانم را کشتند، کارگزارم را شکنجه دادند و او را پس از این که با زدنی سخت و مجازاتی شدید، آزار و اذیّت کردند ، از بصره بیرون راندند ، درحالی که او پیرمردی است از چهره های سرشناس انصار و اهل فضیلت. برای او حرمتی نگه نداشتند و سِنْدیان را که مردانی صالح بودند به قتل رساندند و حُکَیم بن جَبَله را چون برای خدا نسبت به آنان خشم گرفته بود، ظالمانه و با دشمنی کشتند و پس از آن که پیروان من از دست آنان گریختند ، تعقیبشان کردند و آنان را در هر پَستی و بلندی ای گرفتند و با شکنجه و زجر، گردن زدند. آنها را چه شده است؟! «خداوند ، آنان را بکُشد . کی [به سوی حق]بازگردانده می شوند» .

ای بندگان خدا! به سویشان بشتابید و چون شیر ، بر آنان یورش ببرید ؛ چرا که آنان ، اشرارند و کسانی که آنها را بر باطلْ یاری می دهند نیز از اشرارند. با شکیبایی و به حساب خدا گذاردن و آمادگی روحی خود ، با آنان رو به رو شوید. به راستی که شما مبارزه جو و پیکارکننده اید و جان خویش را برای ضربه شمشیر و نیزه و جنگ با هماوردان ، آماده ساخته اید.

هرکس به هنگام سختی در خود ، آرامشی احساس کرد و به هنگام رو در رویی ، در خود ، شجاعتی یافت و در برادرش سستی و هراسی دید ،از او حمایت کند ، چنان که از خود حمایت می کند که اگر خدا می خواست ، او را مانند وی قرار می داد».

.

5947.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَتِهِ يَومَ الجَمَلِ : أيُّهَا النّاسُ ! إنّى أتَيتُ هؤُلاءِ القَومَ ، ودَعَوتُهُم ، وَاحتَجَجتُ عَلَيهِم ، فَدَعَونى إلى أن أصبِرَ لِلجِلادِ ، وأبرُزَ لِلطِّعانِ ، فَلِاُمِّهِمُ الهَبَلُ ! وقَد كُنتُ وما اُهَدَّدُ بِالحَربِ ، ولا اُرَهَّبُ بِالضَّربِ ، أنصَفَ القارَةَ مَن راماها ، (1) فَلِغَيرى فَليُبرِقوا وليُرعِدوا ؛ فَأنَا أبُو الحَسَنِ الَّذى فَلَلتُ (2) حَدَّهُم ، وفَرَّقتُ جَماعَتَهُم ، وبِذلِکَ القَلبِ ألقى عَدُوّى ، وأنَا عَلىَ ما وعَدَنَى رَبّى مِنَ النَّصرِ وَالتَّأييدِ وَالظَّفَرِ ، وإنّى لَعَلى يَقينٍ مِن رَبّى ، وغَيرِ شُبهَهٍ مِن أمرى .

أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ المَوتَ لا يَفوتُهُ المُقيمُ ، ولا يُعجِزُهُ الهارِبُ ، لَيسَ عَنِ المَوتِ مَحيصٌ ، ومَن لَم يَمُت يُقتَلُ ، وإنَّ أفضَلَ المَوتِ القَتلُ . وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، لَألفُ ضَربَهٍ بِالسَّيفِ أهوَنُ عَلَىَّ مِن ميتَهٍ عَلى فِراشٍ .

واعَجَبا لِطَلحَهَ ! ألَّبَ (3) النّاسَ عَلَى ابنِ عَفّانَ ، حَتّى إذا قُتِلَ أعطانى صَفَقَتَهُ بِيَمينِهِ طائِعا ، ثُمَّ نَكَثَ بَيعَتى ، اللّهُمَّ خُذهُ ولا تُمهِلهُ . وإنَّ الزُّبَيرَ نَكَثَ بَيعَتى ، وقَطَعَ رَحِمى ، وظاهَرَ عَلَىَّ عَدُوّى ، فَاكفِنيهِ اليَومَ بِما شِئتَ . (4) .

1- .القارَه : قبيله من بنى الهون ابن خزيمه ، سُمّوا قارَه لاجتماعهم والتفافهم ، ويوصفون بالرمى ، وفى المثل : أنصفَ القارَه مَن راماها (النهايه : ج 4 ص 120 «قور») .
2- .فلَّه فانفَلّ ، أى كسره فانكسر (لسان العرب : ج 11 ص 531 «فلل») .
3- .من التأليب : التحريض (لسان العرب : ج 1 ص 216 «ألب») .
4- .الكافى : ج 5 ص 53 ح 4 عن ابن محبوب رفعه ، الأمالى للطوسى : ص 169 ح 284 عن إسماعيل بن رجاء الزبيدى نحوه وراجع نهج البلاغه : الخطبه 174 .

5946.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :امام على عليه السلام از سخنرانى اش در جنگ جمل : اى مردم! به راستى كه من به سوى اين گروه آمدم و آنان را فرا خواندم و براى آنان ، استدلال كردم. آنان مرا دعوت كردند كه در نبرد، شكيبايى ورزم و براى زخم نيزه ها آماده شوم. مادرشان در عزا نشيند! من هيچ گاه با جنگ ، تهديد نشده ام و از ضربت شمشير ، ترسانده نشده ام. آنان كه قبيله قارَه (1) را به جنگ با تير و كمان فرا خواندند ، با ايشان انصاف ورزيدند . براى ديگرى رعد و برق به راه اندازند كه من ابو الحسنم ؛ همان كسى كه بُرش آنان را كُند ساخت و جماعتشان را از هم پراكند ، و با چنين دلى دشمنم را ملاقات مى كنم كه به وعده هاى يارى و تقويت و پيروزى پروردگار خويش ، دل بسته ام و به پروردگارم يقين دارم و در كار خود ، هيچ شبهه اى ندارم.

اى مردم! به راستى كه مرگ ، از [كسى كه در ميدان جنگْ] برجايْ ايستاده ، درنمى گذرد و فراركننده ، او را ناتوان نمى سازد. از مرگ ، چاره اى نيست. آن كه نميرد ، كشته مى شود و برترين مرگ، كشته شدن [در راه خدا] است. سوگند به آن كه جانم در دست اوست ، هزار ضربه شمشير برايم آسان تر است از مردن در بستر!

شگفتا از طلحه! مردم را به كشتن پسر عفّان تحريک كرد و وقتى او كشته شد، دستش را [براى بيعت] از سرِ رضايت به من داد. سپس بيعت مرا شكست. بار خدايا! او را بگير و مهلتش مده.

آگاه باشيد كه زبير ، بيعت مرا شكست و پيوند خويشاوندى ام را بُريد و دشمنانم را پشتيبانى نمود. [بار خدايا!]امروز ، آن گونه كه خود مى خواهى ، مرا از [شرّ]او كفايت كن. .

1- .قارَه ، قبيله اى از بنى هون بن خزيمه اند. از اين جهت قاره ناميده شده اند كه همواره گرد هم اند. اينان ، به تيراندازى مشهور بوده اند، چنان كه در مَثَل آمده است : انصاف ورزيدند كسانى كه با قاره به تيراندازى پرداختند . (ر . ک : النهايه : ج 4 ص 120) .

9 / 4السَّكينَةُ العَلَوِيَّةُ فِى الحَربِ5943.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الجمل عن محمّد بن الحنفيّه :لَمّا نَزَلنَا البَصرَةَ وعَسكَرنا بِها وصَفَفنا صُفوفَنا ، دَفَعَ أبى عَلِىٌّ عليه السلام إلَىَّ اللِّواءَ ، وقالَ : لا تُحدِثَنَّ شَيئا حَتّى يُحدَثَ فيكُم . ثُمَّ نامَ ، فَنالَنا نَبلُ القَومِ ، فَأفزَعتُهُ ، فَفَزِعَ وهُوَ يَمسَحُ عَينَيهِ مِنَ النَّومِ ، وأصحابُ الجَمَلِ يَصيحونَ : يا ثاراتِ عُثمانَ !

فَبَرَزَ عليه السلام ولَيسَ عَلَيهِ إلّا قَميصٌ واحِدٌ ، ثُمَّ قالَ : تَقَدَّم بِاللِّواءِ ! فَتَقَدَّمتُ وقُلتُ : يا أبَتِ أفى مِثلِ هذَا اليَومِ بِقَميصٍ واحِدٍ ؟ !

فَقالَ عليه السلام : أحرَزَ أمرا أجَلُهُ ، (1) وَاللّهِ قَاتَلتُ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وأنَا حاسِرٌ (2) أكثَرَ مِمّا قاتَلتُ وأنَا دارِعٌ . (3)5942.امام كاظم عليه السلام (در پاسخ به برادرش على بن جعفر ، كه از ايشان پرس) مروج الذهب :قَد كانَ أصحابُ الجَمَلِ حَمَلوا عَلى مَيمَنَهِ عَلِىٍّ ومَيسَرَتِهِ ، فَكَشَفوها ، فَأتاهُ بَعضُ وُلدِ عَقيلٍ وعَلِىٌّ يَخفِقُ نُعاسا عَلى قُربوسِ سَرجِهِ ، فَقالَ لَهُ : يا عَمُّ ، قَد بَلَغَت مَيمَنَتُکَ ومَيسَرَتُکَ حَيثُ تَرى ، وأنتَ تَخفِقُ نُعاسا ؟ ! قالَ : اُسكُت يَابنَ أخى ، فَإنَّ لِعَمِّکَ يَوما لا يَعدُوهُ ، وَاللّهِ ما يُبالى عَمُّکَ وَقَعَ عَلَى المَوتِ أو وَقَعَ المَوتُ عَلَيهِ ! (4)5941.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :دعائم الإسلام :رُوّينا عَن عَلِىٍّ عليه السلام أنَّهُ أعطَى الرّايَةَ يَومَ الجَمَلِ لِمُحَمَّدِ ابنِ الحَنَفِيَّهِ ، فَقَدَّمَهُ بَينَ يَدَيهِ ، وجَعَلَ الحَسَنَ فِى المَيمَنَهِ ، وجَعَلَ الحُسَينَ فِى المَيسَرَهِ ، ووَقَفَ خَلفَ الرّايَهِ عَلى بَغلَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

قالَ ابنُ الحَنَفِيَّهِ : فَدَنا مِنَّا القَومُ ، ورَشَقونا بِالنَّبلِ وقَتَلوا رَجُلاً ، فَالتَفَتُّ إلى أميرِ المُؤمِنينَ فَرَأيتُهُ نائِما قَدِ استَثقَلَ نَوما ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، عَلى مِثلِ هذِهِ الحالِ تَنامُ ؟ ! قَد نَضَحونا بِالنَّبلِ وقَتَلوا مِنّا رَجُلاً وقَد هَلَکَ النّاسُ ! ! فَقالَ : لا أراکَ إلّا تَحِنُّ حَنينَ العَذراءِ ، الرّايَهُ رايَهُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأخَذَها وهَزَّها ، وكانَتِ الرّيحُ فى وُجوهِنا ، فَانقَلَبَت عَلَيهِم ، فَحسَرَ عَن ذِراعَيهِ وشَدَّ عَلَيهِم ، فَضَرَبَ بِسَيفِهِ حَتّى صُبِغَ كُمُّ قَبائِهِ وَانحَنى سَيفُهُ . (5) .

1- .أحرَزتُ الشىءَ اُحرِزهُ : إذا حفظته وضممته إليک وصُنته على الأخذ (لسان العرب : ج 5 ص 333 «حرز») .

2- .الحاسر : خلاف الدارع ، وهو من لا مغفر له ولا درع ولا بيضه على رأسه (تاج العروس : ج 6 ص 274 «حسر») .
3- .الجمل : ص 355 .
4- .مروج الذهب : ج 2 ص 375 .
5- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 393 .

9 / 4 آرامش علی در جنگ

9 / 4آرامش علی در جنگ5942.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام (و قد سَألَهُ أخوهُ علیٌّ بنُ جعفرٍ عن رجلٍ مسلم) الجمل به نقل از محمّد بن حنفیه : چون وارد بصره شدیم و در آن جا لشکرگاه زدیم و صفوف خود را آماده ساختیم ، پدرم علی علیه السلام پرچم جنگ را به من داد و فرمود: «پیش از اقدام دشمن کاری علیه آنان انجام نده». (1) سپس خوابید.

تیرهای دشمن بر ما باریدن گرفت. او را از خواب ، بیدار کردم . بیدار شد ، در حالی که چشم هایش را می مالید و جملیان فریاد می زدند: ای خونخواهان عثمان!

[علی علیه السلام] در حالی که جز یک پیراهن بر تن نداشت ، بیرون رفت و فرمود: «با پرچم به پیش رو !».

پیش رفتم و گفتم: ای پدر! در چنین روزی ، تنها با یک پیراهن ؟!

فرمود: «هرکس را مرگش [به وقت خود]خواهد گرفت. به خدا سوگند ، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بدون زره ، بیشتر جنگیدم تا با زره».5941.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :مروج الذهب:جملیان بر سمت راست و چپ سپاه علی علیه السلام حمله می کردند و آن را از هم گسستند. در این هنگام ، یکی از فرزندان عقیل به نزد علی علیه السلام آمد و او بر کوهه زین اسب خود ، به خوابی سبک فرو رفته بود. به علی علیه السلام گفت: عمو جان ! راست و چپ سپاهت به چنان وضعیتی رسیده است که می بینی و تو در حال چُرت زدنی؟

فرمود: «پسرِ برادر! خاموش باش. عمویت را روزی است که از آن، درنمی گذرد. به خدا سوگند ، عمویت باکی ندارد که به پیشواز مرگ برود یا مرگ ، [خودْ]او را دریابد» .5940.امام صادق علیه السلام :دعائم الإسلام:برای ما از علی علیه السلام روایت شده است که در جنگ جمل ، پرچم را به محمّد بن حنفیه سپرد و او را پیشاپیش خود فرستاد و حسن علیه السلام را در سمت راست سپاه و حسین علیه السلام را در سمت چپ گمارد و خود ، پشت سر پرچمدار ، سوار بر استر پیامبر خدا ایستاد.

محمّد بن حنفیه می گوید: دشمنان به ما نزدیک شدند و به سوی ما تیراندازی کردند و مردی را کشتند. به سوی امیرمؤمنانْ رو کردم . او را در خوابی سنگین یافتم . گفتم: ای امیرمؤمنان! در چنین وضعیتی می خوابی؟! ما را تیرباران کردند و مردی از ما را کشتند و مردم به هلاکت افتادند .

فرمود: «می بینم که مانند دختران باکره ، ناله می کنی. این پرچم ، پرچم پیامبر خداست».

آن را گرفت و تکانی داد که باد آن به صورت ما خورد . بر آنها شورید ، آستین هایش را بالا زد و سخت بر آنان حمله بُرد و با شمشیر ، چنان بر آنان نواخت که آستین قبایش [از خون آنها]رنگین گشت و شمشیرش کج شد.

.

1- .اشاره به این که آغازگر جنگ مباش . (م)

5940.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الإمامه والسياسه فى ذِكرِ عَلِيٍّ عليه السلام يَومَ الجَمَلِ : فَشَقَّ عَلِيٌّ فى عَسكَرِ القَومِ يَطعَنُ ويَقتُلُ ، ثُمَّ خَرَجَ وهُوَ يَقولُ : الماءَ ، الماءَ . فَأَتاهُ رَجُلٌ بِإِداوَةٍ (1) فيها عَسَلٌ ، فَقالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أمَّا الماءُ فَإِنَّهُ لا يَصلُحُ لَکَ فى هذَا المَقامِ ، ولكن اُذَوِّقُکَ هذَا العَسَلَ . فَقالَ : هاتِ ، فَحَسا مِنهُ حُسوَةً ، ثُمَّ قالَ : إنَّ عَسَلَکَ لَطائِفِىٌّ ! قالَ الرَّجُلُ : لَعَجَبا مِنکَ وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ لِمَعرِفَتِکَ الطّائِفِىَّ مِن غَيرِهِ فى هذَا اليَومِ ، وقَد بَلَغَتِ القُلوبُ الحَناجِرَ ! ! فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : إنَّهُ وَاللّهِ يَابنَ أخى ما مَلَأَ صَدرَ عَمِّکَ شَىءٌ قَطُّ ، ولا هابَهُ شَىءٌ . (2)راجع : ج 6 ص 92 (طمأنينه الإمام فى ساحه القتال) .

9 / 5لُبْسُ الدِّرعَ البَتْراءِ5939.عنه عليه السلام :الجمل عن محمّد بن الحنفيّه :دَعا [عَلِيٌّ عليه السلام]بِدِرعِهِ البَتراءِ ولَم يَلبَسها بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله إلّا يَومَئِذٍ ، فَكانَ بَينَ كَتِفَيهِ مِنها وَهنٌ . فَجاءَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وفى يَدِهِ شِسعُ نَعلٍ ، فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : ما تُريدُ بِهذَا الشِّسعِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ فَقالَ : أربِطُ بِها ما قَد تَهى (3) مِن هذَا الدِّرعِ مِن خَلفى . فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : أفى مِثلِ هذَا اليَومِ تَلبَسُ مِثلَ هذا ! فَقالَ عليه السلام : ولِمَ ؟ قالَ : أخافُ عَلَيکَ . فَقالَ : لا تَخَف أن اُؤتى مِن وَرائى ، وَاللّهِ يَابنَ عَبّاسٍ ما وَلَّيتُ فى زَحفٍ قَطُّ . (4) .

1- .الإداوه : إناء صغير من جلد يُتّخذ للماء كالسطيحه ونحوها (النهايه : ج 1 ص 33 «أدا») .
2- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 96 ، جواهر المطالب : ج 2 ص 34 نحوه .
3- .كلُّ ما استرخى رِباطُه فقد وَهَى . وقد وَهَى الثوبُ يَهى وَهيا : إذا بَلى وتخرّق (لسان العرب : ج 15 ص 417 «وهى») .
4- .الجمل : ص 355 .

9 / 5 دربرکردن زره بدون پشت

5938.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الإمامه و السیاسه در گزارش از علی علیه السلام در جنگِ جمل : علی علیه السلام در لشکر آنان نفوذ می کرد ، نیزه می زد و می کُشت . سپس بازگشت و گفت: «آب [بدهید]، آب !».

مردی با ظرف عسل،نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان ! در این حال ، [خوردن]آب برای شما صلاح نیست ؛ ولی از این عسل به شما می نوشانم.

فرمود: «بده» و قدری از آن چشید . سپس فرمود: «به راستی که عسل تو از طائف است».

مرد گفت: به خدا ای امیرمؤمنان ! در شگفتم از این که تو ، در چنین روزی که جان ها به حنجره ها رسیده است ، عسل طائف را از دیگر عسل ها باز می شناسی !

علی علیه السلام به وی فرمود: «به خدا سوگند ، ای برادرزاده ! هرگز چیزی سینه عمویت را پُر نساخته و هرگز چیزی او را به هراس نینداخته است».ر.ک : ج 6 ص 93 (آرامش امام در عرصه نبرد) .

9 / 5دربرکردن زره بدون پشت5936.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :الجمل به نقل از محمّد بن حنفیه : [روز جمل ،]علی علیه السلام زره خود را که بدون پشت بود خواست . و آن را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جز در این روز ، در برنکرده بود و میان دو کتف او پارگی از زره برجا مانده بود.

امیر مؤمنان آمد و در دستش بند کفشی بود . ابن عبّاس به وی گفت: ای امیرمؤمنان ! با این بند ، چه کار داری؟

فرمود: «می خواهم با این بند، شکاف پشت زره را به هم آورم».

ابن عبّاس گفت: در چنین روزی این [زرهِ بدون پشت]را پوشیده ای؟ !

فرمود: «چه طور مگر؟» .

گفت: بر جان تو می ترسم.

فرمود: «مترس که از پشت سر بر من آسیبی رسد . ابن عبّاس! به خدا سوگند ، هیچ گاه در هیچ جنگی به دشمن ، پشت نکرده ام».

.

راجع : ج 10 ص 448 (كانت درعه بلا ظهر) .

9 / 6صاحِبُ رَايَهِ الحَربِ5971.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الجمل عن محمّد بن عبد اللّه عن عمرو بن دينار :قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام لِابنِهِ مُحَمَّدٍ : خُذِ الرّايَهَ وَامضِ وعَلِىٌّ عليه السلام خَلفَهُ فَناداهُ يا أبَا القاسِمِ ! فَقالَ : لَبَّيکَ يا أبَهِ . فَقالَ : يا بُنَىَّ لا يَستَفِزَّکَ ماتَرى ؛ قَد حَمَلتُ الرّايَهَ وأنَا أصغَرُ مِنکَ فَمَا استَفَزَّنى عَدُوّى ، وذلِکَ أنَّنى لَم ألقَ أحَدا إلّا حَدَّثَتنى نَفسى بِقَتلِهِ ، فَحَدِّث نَفسَکَ بِعَونِ اللّهِ بِظُهورِکَ عَلَيهِم ، ولا يَخذُلکَ ضَعفُ النَّفسِ بِاليَقينِ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ أشَدُّ الخِذلانِ .

قالَ: فَقُلتُ : يا أبَهِ أرجو أن أكونَ كَما تُحِبُّ إن شاءَ اللّهُ . قالَ : فَالزَم رايَتَکَ ، فَإِذا اختَلَطَتِ الصُّفوفُ قِف فى مَكانِکَ وبَينَ أصحابِکَ ، فَإِن لَم تَرَ أصحابَکَ فَسَيَرَونَکَ . قالَ : وَاللّهِ إنّى لَفى وَسَطِ أصحابى فَصاروا كُلُّهُم خَلفى وما بَينى وبَينَ القَومِ أحَدٌ يَرُدُّهُم عَنّى ، وأنَا اُريدُ أن أتَقَدَّمَ فى وُجوهِ القَومِ ، فَما شَعَرتُ إلّا بِأبى مِن خَلفى قَد جَرَّدَ سَيفَهُ وهُوَ يَقولُ : لا تَقَدَّمَ حَتّى أكونَ أمامَکَ . فَتَقَدَّمَ عليه السلام بَينَ يَدَىَّ يُهَرولُ ومَعَهُ طائِفَهٌ مِن أصحابِهِ ، فَضَرَبُوا الَّذينَ فى وِجَهى حَتّى أنهَضوهُم ولَحِقتُهُم بِالرّايَهِ ، فَوَقَفوا وَقفَهً ، وَاختَلَطَ النّاسُ ، ورَكَدَتِ السُّيوفُ ساعَهً ، فَنَظرتُ إلى أبى يَفرِجُ النّاسَ يَمينا وشِمالاً ويَسوقُهُم أمامَهُ ، فَأردتُ أن أجولَ فَكَرِهتُ خِلافَهُ . (1) .

1- .الجمل : ص 368 .

9 / 6 پرچمدار جنگ

ر . ک : ج 10 ص 449 (پوشیدن زره بی پشت) .

9 / 6پرچمدار جنگ5968.امام باقر علیه السلام :الجمل به نقل از محمّد بن عبد اللّه ، از عمرو بن دینار : امیرمؤمنان به فرزندش محمّد فرمود: «پرچم را بگیر و برو» .

علی علیه السلام پشت سر او بود و او را صدا زد : «ای ابو القاسم !» .

گفت: بله، پدرجان !

فرمود: «فرزندم ! آنچه می بینی ، تو را به وحشت نیندازد . من درحالی که کوچک تر از تو بودم، پرچم بر دوش داشتم و دشمن ، مرا به وحشت نینداخت. این بدان سبب بود که در معرکه جنگ ، با هیچ کس روبه رو نمی شدم ، جز آن که کشتن وی را به خودم تلقین می کردم. پس به مدد الهی پیروزی بر آنها را به خودت تلقین کن و با یقین ، بر ضعف نفس خود غلبه کن ، که ضعف نفس ، بدترین درماندگی است» .

محمّد می گوید که گفتم: پدرم ! اگر خدا بخواهد ، امیدوارم چنان باشم که تو دوست داری.

فرمود: «پرچمت را محکم نگه دار. وقتی دو سپاه درهم آمیخت، در جای خود و میان یارانت بِایست . اگر تو یارانت را نمی بینی ، آنها تو را خواهند دید».

محمّد می گوید: به خدا سوگند که من در میان یارانم بودم . ناگاه ، تمام آنان پشت سر من قرار گرفتند و میان من و دشمن ، کسی نبود که آنها را از من دور سازد و من می خواستم تا میان لشکر دشمن، پیشروی کنم که پدرم را پشت سرم احساس کردم که شمشیرش را آخته بود و می فرمود: «پیش مرو تا من جلوتر از تو باشم».

او جلوتر از من ، هَروَله کنان ، با گروهی از یارانش پیش می رفت و کسانی را که مقابل من قرار می گرفتند ، از تیغ می گذراندند تا این که آنان را به فرار وا داشتند و من با پرچم به آنها پیوستم . لحظه ای ایستادند

و دو لشکر در هم شدند . لحظه ای شمشیرها آرام شد . به پدرم نگاه کردم. دیدم دشمن را از چپ و راست می شکافد و آنان را از برابر خود می راند . خواستم به جلو حرکت کنم؛ ولی نمی خواستم خلاف گفته او رفتار کرده باشم.

.

5969.امام باقر علیه السلام :مروج الذهب :جاءَ ذُو الشَّهادَتینِ خُزَیمَهُ بنُ ثابِتٍ إلی عَلِیٍّ ، فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، لا تُنکِسِ الیَومَ رَأسَ مُحَمَّدٍ ، وَاردُد إلَیهِ الرّایَهَ ! فَدَعا بِهِ ، ورَدَّ عَلَیهِ الرّایَهَ ، وقالَ :

اِطعَنهُمُ طَعنَ أبیکَ تُحمَدِ

لا خَیرَ فِی الحَربِ إذا لَم توقَدِ بِالمَشرَفِیِّ وَالقَنَا المُسَرَّدِ (1)9 / 7اِشتِدادُ القِتالِ5834.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری عن القعقاع :ما رَأَیتُ شَیئا أشبَهَ بِشَیءٍ مِن قِتالِ القَلبِ یَومَ الجَمَلِ بِقِتالِ صِفّینَ ، لَقَد رَأَیتُنا نُدافِعُهُم بِأَسِنَّتِنا ونَتَّکِئُ عَلی أزِجَّتِنا ، (2) وهُم مِثلُ ذلِکَ ، حَتّی لَو أنَّ الرِّجالَ مَشَت عَلَیها لَاستَقَلَّت بِهِم . (3)5828.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در پاسخ به این پرسش که اسم اعظم خدا چیست) البدایه والنهایه :قالَ [عَلِیٌّ علیه السلام] لِابنِهِ مُحَمَّدِ ابنِ الحَنَفِیَّهِ : وَیحَکَ ! تَقَدَّم بِالرّایَهِ . فَلَم یَستَطِع ، فَأَخَذَها عَلِیٌّ مِن یَدِهِ ، فَتَقَدَّمَ بِها ، وجَعَلَتِ الحَربُ تَأخُذُ وتُعطی ؛ فَتارَهً لِأَهلِ البَصرَهِ ، وتارَهً لِأَهلِ الکوفَهِ ، وقُتِلَ خَلقٌ کَثیرٌ وجَمٌّ غَفیرٌ، ولَم تُرَ وَقعَهٌ أکثَرَ مِن قَطعِ الأَیدی وَالأَرجُلِ فیها مِن هذِهِ الوَقعَهِ . (4) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 376 ؛ وقعه الجمل لضامن بن شدقم : ص 143 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 243 والمناقب للخوارزمی : ص 187 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 155 والصراط المستقیم : ج 2 ص 267 وبحار الأنوار : ج 32 ص 175 وج 42 ص 99 .
2- .الزُّجّ : الحدیده التی تُرکّب فی أسفل الرمح ، والسنان یُرکّب عالیتَه والجمع أزجاج وأزِجّه (لسان العرب : ج 2 ص 285 «زجج») .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 532 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 348 وراجع العقد الفرید : ج 3 ص 325 .
4- .البدایه والنهایه : ج 7 ص 243 .

9 / 7 شدّت یافتن نبرد

5829.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مروج الذهب:خزیمه بن ثابت [معروف به]ذو شهادتین ، نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! محمّد را سرشکسته مکن و پرچم را به وی بازگردان . او را فرا خواند و پرچم را به وی بازگردانْد و فرمود:

«مانند پدرت بر آنان نیزه فرود آور تا ستایش شوی

جنگی که برافروخته نشود، خیری در آن نیست. با شمشیرهای مَشْرَفی (1) و نیزه های پی در پی».9 / 7شدّت یافتن نبرد5832.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از قعقاع : چیزی را شبیه تر به چیز دیگر نیافتم از نبرد سخت جمل به جنگ صفّین . دیدیم که آنان را با سر نیزه هایمان می راندیم و خود بر پایه های نیزه هایمان تکیه می دادیم و آنان نیز چنین می کردند، چنان که اگر کسانی روی نیزه ها راه می رفتند ، نیزه ها آنها را نگه می داشتند .5833.امام صادق علیه السلام :البدایه والنهایه:[علی علیه السلام] به فرزندش محمّد بن حنفیه فرمود: «وای بر تو! با پرچم به پیش رو»؛ ولی او نتوانست . پرچم را از او گرفت و خود به پیش تاخت. جنگ ، برنده و بازنده داشت؛ گاهی به سود بصریانْ پیش می رفت و گاهی به سود کوفیان. افراد بسیاری کشته شدند و در هیچ جنگی دیده نشد که به اندازه جنگ جمل ، دست و پا قطع شده باشد .

.

1- .گونه ای شمشیر است منسوب به مَشارِف شام .

5834.امام صادق علیه السلام :الإمامه والسیاسه :اِقتَتَلَ القَومُ قِتالاً شَدیدا ، فَهَزَمَت یَمَنُ البَصَرَهِ یَمَنَ عَلِیٍّ ، وهَزَمَت رَبیعَهُ البَصرَهِ رَبیعَهَ عَلِیٍّ . . . ثُمَّ تَقَدَّم عَلِیٌّ فَنَظَرَ إلی أصحابِهِ یُهزَمونَ ویُقتَلونَ ، فَلَمّا نَظَرَ إلی ذلِکَ صاحَ بِابنِهِ مُحَمَّدٍ ومَعَهُ الرّایَهُ : أنِ اقتَحِم ! فَأبطَأَ وثَبَتَ ، فَأتی عَلِیٌّ مِن خَلفِهِ فَضَرَبَهُ بَینَ کَتِفَیهِ ، وأخَذَ الرّایَهَ مِن یَدِهِ ، ثُمَّ حَمَلَ فَدَخَلَ عَسکَرَهُم ، وإنَّ المَیمَنَتَینِ وَالمَیسَرَتَینِ تَضطَرِبانِ ؛ فی إحداهُما عَمّارٌ ، وفِی الاُخری عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ ، ومُحَمَّدُ بنُ أبی بَکرٍ .

قالَ : فَشَقَّ عَلِیٌّ فی عَسکَرِ القَومِ یَطعَنُ ویَقتُلُ ، ثُمَّ خَرَجَ . . . ثُمَّ أعطَی الرّایَهَ لِابنِهِ وقالَ : هکَذا فَاصنَع . فَتَقَدَّمَ مُحَمَّدٌ بِالرّایَهِ ومَعَهُ الأَنصارُ ، حَتّی انتَهی إلَی الجَمَلِ وَالهَودَجِ وهَزَمَ ما یَلیهِ ، فَاقتَتَلَ النّاسُ ذلِکَ الیَومَ قِتالاً شَدیدا ، حَتّی کَانَتِ الواقِعَهُ والضَّربُ عَلَی الرُّکَبِ . (1)5835.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :الجمل عن محمّد بن الحنفیّه :اِلتَقَینا وقَد عَجَّلَ أصحابُ الجَمَلِ وزَحَفوا عَلَینا ، فَصاحَ أبی علیه السلام : اِمضِ . فَمَضَیتُ بَینَ یَدَیهِ أقطو (2) بِالرّایَهِ قَطوا .

وتَقَدَّمَ سَرعانَ أصحابُنا ، فَلاذَ أصحابُ الجَمَلِ ، ونَشَبَ القِتالُ ، وَاختَلَفَتِ السُّیوفُ ، وأبی بَینَ کَتِفَیَّ یَقولُ : یا بُنَیَّ تَقَدَّم ! ولَستُ أجِدُ مُتَقَدَّما ، وهُوَ یَقولُ : تَقَدَّم ، فَقُلتُ : ما أجِدُ مُتَقَدَّما إلّا عَلَی الأَسِنَّهِ ! !

فَغَضِبَ أبی علیه السلام وقالَ : أقولُ لَکَ : تَقَدَّم ، فَتَقولُ : عَلَی الأَسِنَّهِ ! ! ثِق یا بُنَیَّ ، وتَقَدَّم بَینَ یَدَیَّ عَلَی الأَسِنَّهِ ! !

وتَناوَلَ الرّایَهَ مِنّی ، وتَقَدَّمَ یُهَروِلُ بِها ، فَأَخَذَتنی حِدَّهٌ ، فَلَحِقتُهُ وقُلتُ : أعطِنِی الرّایَهَ . فَقالَ لی : خُذها . وقَد عَرَفتُ ما وَصَفَ لی . (3) .

1- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 96 .
2- .القَطْوُ : مقارَبه الخَطْو مع النشاط ، یقال منه : قطا فی مِشیته یَقطو (لسان العرب : ج 15 ص 190 «قطا») .
3- .الجمل : ص 360 وراجع تاریخ الطبری : ج 4 ص 514 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 339 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 243 والأخبار الطوال : ص 149 ومروج الذهب : ج 2 ص 375 .

5836.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الإمامه والسیاسه:دو لشکر ، نبرد سختی کردند. میمنه [سپاه] بصریان، میمنه سپاه علی علیه السلام را درهم شکسته بود و افراد قبیله ربیعه در لشکر بصره، ربیعیان سپاه امام علیه السلام را شکست داده بودند... .

علی علیه السلام به پیش آمد و نگاهی به یاران و سپاهیان خود انداخت که شکست خورده و کشته شده بودند . وقتی چنین دید ، بر فرزندش محمّد که پرچمدار بود بانگ زد: «به پیش رو!» ؛ ولی او کندی کرد و در جایش ثابت ماند. علی علیه السلام از پشت سر آمد و میان دو کتف او زد و پرچم را از دستش گرفت و خود ، حمله برد و وارد لشکر دشمن شد.

میمنه و مِیسَره هر دو سپاه در اضطراب بودند. در یک طرف ، عمّار بود و در طرف های دیگر ، عبد اللّه بن عباس و محمّد بن ابی بکر.

علی علیه السلام سپاه دشمن را شکافت . ضربه می زد و می کُشت . سپس بیرون آمد... و پرچم را به محمّد داد و فرمود: «این چنین بجنگ».

محمّد با پرچم به پیش تاخت و انصار با او بودند تا به شتر و کجاوه [ی عایشه]رسید و همراهان شتر ، گریخته بودند.

در این روز ، هر دو لشکر ، نبرد سهمگینی کردند ، به طوری که آسیب ها و ضربت زدن ها ، در حالِ به زانو نشستنْ صورت می گرفت.5837.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الجمل به نقل از محمّد بن حنفیه : رو در رو شدیم ، درحالی که سپاه جمل بر ما پیشْ دستی کردند و بر ما یورش آوردند. پدرم بانگ زد: «حرکت کن!».

من در پیشاپیش او به راه افتادم و با گام های کوتاه ، پرچم را به پیش بردم . یاران ما به سرعت به پیش تاختند و لشکر جمل ، پناه گرفتند . جنگ درگرفت و شمشیرها در هم رفت.

پدرم که پشت سرم بود ، می فرمود: «فرزندم ، به پیش!» و من توان جلو رفتن در خود نمی دیدم و او همواره می فرمود: «به پیش!» .

گفتم: من راهی به پیش نمی بینم ، مگر بر سرِ نیزه ها [بروم] !

وی خشمگین شد و فرمود: «به تو می گویم: به پیش رو و تو می گویی : بر سر نیزه ها [بروم]؟ ! فرزندم ! [بر خدا]اعتماد کن و پیشاپیش من در برابر سرنیزه ها به پیش رو».

پرچم را از من گرفت و هَروَله کنان به پیش تاخت . غیرتم جنبید و خود را به او رساندم و گفتم: «پرچم را به من بده» که به من فرمود: «بگیر!».

در آن هنگام دانستم که از من چه می خواهد. .

9 / 8مُقاتَلَهُ الإمامِ بِنَفسِهِ5836.امام على عليه السلام :الفتوح :قاتَلَ مُحَمَّدُ ابنُ الحَنَفِيَّهِ ساعَةً بِالرّايَهِ ثُمَّ رَجَعَ ، وضَرَبَ عَلِىٌّ رضى الله عنهبِيَدِهِ إلى سَيفِهِ فَاستَلَّهُ ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَى القَومِ ، فَضَرَبَ فيهِم يَمينا وشِمالاً ، ثُمَّ رَجَعَ وقَدِ انحَنى سَيفُهُ فَجَعَلَ يُسَوّيهِ بِرُكبَتِهِ ، فَقالَ لَهُ أصحابُهُ : نَحنُ نَكفيكَ ذلِكَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَلَم يُجِب أحَدا حَتّى سَوّاهُ ، ثُمَّ حَمَلَ ثانِيَةً حَتَّى اختَلَطَ بِهِم ، فَجَعَلَ يَضرِبُ فيهِم قُدُما قُدُما حَتَّى انحَنى سَيفُهُ ، ثُمَّ رَجَعَ إلى أصحابِهِ ، وَوَقَفَ يُسَوّى السَّيفَ بِرُكبَتِهِ وهُوَ يَقولُ : وَاللّهِ ما اُريدُ بِذلِكَ إلّا وَجهَ اللّهِ وَالدّارَ الآخِرَهَ !

ثُمَّ التَفَتَ إلَى ابنِهِ مُحمَّدِ ابنِ الحَنَفِيَّهِ وقالَ : هكَذَا اصنَع يابُنَىَّ . (1)5837.امام صادق عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبى مخنف :زَحَفَ عَلِىٌّ عليه السلام نَحوَ الجَمَلِ بِنَفسِهِ فى كَتيبَتِهِ الخَضراءِ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ ، وحَولَهُ بَنوهُ حَسنٌ وحُسَينٌ ومُحَمَّدٌ عليهم السلام ، ودَفَعَ الرّايَهَ إلى مُحَمَّدٍ ، وقالَ : أقدِم بِها حَتّى تَركُزَها فى عَينِ الجَمَلِ ، ولا تَقِفَنَّ دونَهُ .

فَتَقَدَّمَ مُحَمَّدٌ ، فَرشَقَتهُ السِّهامُ ، فَقالَ لِأَصحابِهِ : رُوَيدا ، حَتّى تَنفَدَ سِهامُهُم ، فَلَم يَبقَ لَهُم إلّا رَشقَهٌ أو رَشقَتانِ . فَأنفَذَ عَلِىٌّ عليه السلام (2) إلَيهِ يَستَحِثُّهُ ، ويَأمُرُهُ بِالمُناجَزَهِ ، فَلَمّا أبطَأَ عَلَيهِ جاءَ بِنَفسِهِ مِن خَلفِهِ ، فَوَضَعَ يَدَهُ اليُسرى عَلى مَنكِبِهِ الأيمَنِ وقالَ لَهُ : أقدِم ، لا اُمَّ لَكَ !

فَكانَ مُحَمَّدٌ إذا ذَكَرَ ذلِكَ بَعدُ يَبكى ، ويَقولُ : لَكَأَنّى أجِدُ ريحَ نَفَسِهِ فى قَفاىَ ، وَاللّهِ لا أنسى أبَدا .

ثُمَّ أدرَكَت عَلِيّا عليه السلام رِقَّهٌ عَلى وَلَدِهِ ، فَتَناوَلَ الرّايَهَ مِنهُ بِيَدِه اليُسرى وذُو الفِقارِ مَشهورٌ فى يُمنى يَدَيهِ ، ثُمَّ حَمَلَ فَغاصَ فى عَسكَرِ الجَمَلِ ، ثمّ رَجَعَ وقَدِ انحَنى سَيفُهُ ، فَأقامَهُ بِرُكبَتِهِ . فَقالَ لَهُ أصحابُهُ وبَنوهُ وَالأَشتَرُ وعَمّارٌ : نَحنُ نَكفيكَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَلم يُجِب أحَدا مِنهُم ، ولا رَدَّ إلَيهِم بَصَرَهُ ، وظَلَّ يَنحِطُ (3) ويَزأَرُ زَئيرَ الأَسَدِ ، حَتّى فَرِقَ مَن حَولَهُ ، وتَبادَروهُ ، وإنَّهُ لَطامِحٌ بِبَصَرِهِ نَحوَ عَسكَرِ البَصرَهِ ، لا يُبصِرُ مَن حَولَهُ ، ولا يَرُدُّ حِوارا .

ثُمَّ دفَعَ الرّايَهَ إلَى ابنِهِ مُحَمَّدٍ ، ثُمَّ حَمَلَ حَملَهً ثانِيَهً وَحدَهُ ، فَدَخَلَ وَسَطَهُم فَضَرَبَهُم بِالسَّيفِ قُدُما قُدُما ، وَالرِّجالُ تَفِرُّ مِن بَينِ يَدَيهِ ، وتَنحازُ عَنهُ يُمنَهً وبَسرَهً ، حَتّى خَضَبَ الأَرضَ بِدِماءِ القَتلى ، ثُمَّ رَجَعَ وقَدِ انحَنى سَيفُهُ ،

فَأقامَهُ بِرَكبَتِهِ ، فَاعصَوصَبَ (4) بِهِ أصحابُهُ ، وناشَدوهُ اللّهَ فى نَفسِهِ وفِى الإِسلام ، وقالوا : إنَّکَ إن تُصَب يَذهبِ الدّينُ ! فَأمسِک ونَحنُ نَکفيکَ .

فَقالَ : وَاللّهِ ، ما اُريدُ بِما تَرَونَ إلّا وَجهَ اللّهِ وَالدّارَ الآخِرَهَ . ثُمَّ قالَ لِمُحَمَّدٍ ابنِهِ : هکَذا تَصنَعُ يَابنَ الحَنَفِيَّهِ . فَقالَ النّاسُ : مَنِ الَّذى يَستَطيعُ ما تَستَطيعُهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! ! (5) .

1- .الفتوح : ج 2 ص 474 ، المناقب للخوارزمى : ص 187 نحوه وراجع شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 257 .
2- .فى الطبعه المعتمده : «فأنفذا إليه علىّ عليه السلام إليه» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى طبعه دار الرشاد (ج 1 ص 85) .
3- .النحْط : شبه الزَّفير (لسان العرب : ج 7 ص 412 «نحط») .
4- .اعصَوْصبوا : اجتمعوا وصاروا عِصابةً واحده (النهايه : ج 3 ص 246 «عصب») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 257 وراجع الفتوح : ج 2 ص 473 .

9 / 8 جنگیدن خودِ امام

9 / 8جنگیدن خودِ امام5840.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الفتوح:محمّد بن حنفیه ، لحظاتی پرچم به دستْ جنگید و سپس برگشت. علی علیه السلام دست بُرد و شمشیرش را برکشید و بر دشمن ، یورش بُرد . از چپ و راست بر آنان نواخت . سپس برگشت ، درحالی که شمشیرش کج شده بود و شروع کرد آن را با زانو راست کردن. یارانش به وی گفتند: بگذار ما این کار را انجام دهیم ، ای امیر مؤمنان !

به کسی پاسخ نگفت تا آن را راست کرد .

سپس برای بارِ دوم یورش بُرد و در دل دشمن ، نفوذ کرد . با شجاعت و جرئت بر آنان ضربه می زد تا آن که شمشیرش کج شد. آن گاه نزد یارانش بازگشت و ایستاد و در حالی که با زانو شمشیر خود را راست می کرد ، فرمود: «به خدا سوگند ، از این کار ، جز خداوند و آخرت را در نظر ندارم».

آن گاه رو به فرزندش محمّد بن حنفیه نمود و فرمود: «فرزندم ! این چنین بجنگ».5839.بحار الأنوار :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مخنف : علی علیه السلام با یگانِ سبز (نیروی ویژه) خود که متشکّل از مهاجران و انصار بود به سوی لشکرِ جمل ، یورش بُرد و در اطراف او فرزندانش حسن، حسین علیهماالسلام و محمّد بودند. پرچم را به محمّد سپرد و فرمود: «با آن به پیش تاز تا آن را در چشم شتر بنشانی و تا چنین نکرده ای از پا منشین».

محمّد به پیش تاخت . چوبه های تیر بر او باریدند. محمّد به یارانش گفت: کمی صبر کنید تا تیرهایشان تمام شود و برای آنان یک تیر یا دو تیر بیشتر نمانَد.

علی علیه السلام به سوی محمّد شتافت و او را برمی انگیخت و به پیکار ، دستور می داد. وقتی کُندی او را دید، خود از پشت سرِ وی آمد و دست چپ خود را بر شانه راست او نهاد و فرمود: «به پیش تاز !».

محمّد ، هرگاه این خاطره را به یاد می آورْد ، می گریست و می گفت: گویا بوی نفَسش را در پشت سرم استشمام می کردم . به خدا ، هرگز آن را از یاد نخواهم برد !

سپس علی علیه السلام را بر فرزندش رحم آمد و پرچم را با دست چپ از او گرفت و ذو الفقار آخته ، در دست راستش بود. آن گاه ، یورش آورد و در دل لشکر جمل فرو رفت . سپس با شمشیر کج شده برگشت و آن را با زانو راست نمود. یاران و فرزندانش و اشتر و عمّار [، نزدیکش آمده]به وی گفتند: ای امیرمؤمنان ! بگذار ما این کار را به جای تو انجام دهیم . نه به آنان پاسخ گفت و نه نگاهشان کرد .

پیوسته نفس نفس می زد و همچون شیر ، می غرّید تا آنان که در اطرافش بودند ، پراکنده شدند. لشکر دشمن به سویش شتافتند و او با چشمانش [آخر]لشکر بصره را می نگریست و اطراف خود را نگاه نمی کرد و سخنی را پاسخ نمی گفت.

آن گاه ، پرچم را به فرزندش محمّد سپرد و برای بار دوم به تنهایی یورش بُرد و به وسط لشکر جمل ، وارد شد و شجاعانه و جسورانه ، با شمشیر بر آنان ضربت می زد و مردان جنگی از برابرش می گریختند و به چپ و راست می رفتند تا زمین از خون کُشتگانْ رنگین شد .

آن گاه بازگشت، درحالی که شمشیرش کج شده بود. آن را با زانو راست کرد. یارانش گِردش جمع شده بودند و او را نسبت به جانش و برای حفظ اسلام ، سوگند می دادند و می گفتند: اگر تو آسیب ببینی ، دین از میان خواهد رفت . دست نگه دار که ما خود از پس این کار برمی آییم.

فرمود: «به خدا سوگند ، با کارهایی که می کنم ، جز خدا و آخرت را نمی خواهم». آن گاه به فرزندش محمّد فرمود: «ای پسر حنفیه ! این چنین کار کن».

اطرافیان گفتند: ای امیرمؤمنان ! چه کسی می تواند کاری را که تو انجام می دهی ، انجام دهد؟ !

.

5840.امام على عليه السلام :المصنّف لابن أبى شيبه عن الأعمش عن رجل قد سمّاه :كُنتُ أرى عَلِيّا يَحمِلُ فَيَضرِبُ بِسَيفِهِ حَتّى يَنثَنِىَ ، ثُمَّ يَرجِعُ فَيقولُ : لا تَلومونى ولوموا هذا . ثُمَّ يَعودُ فَيُقَوِّمُهُ . (1) .

1- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 706 ح 2 ، العقد الفريد : ج 3 ص 324 .

5841.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از اَعمَش ، از مردی که نامش را بُرد : می دیدم که علی علیه السلام یورش می بُرد و با شمشیر، ضربت می زد تا شمشیرش کج می شد. آن گاه بر می گشت و می فرمود: «مرا سرزنش نکنید . این شمشیر را سرزنش کنید».

سپس با شمشیر راست ، [به سوی دشمنْ]بازمی گشت . .

5842.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن أبى مخنف :خَرَجَ عَبدُ اللّهِ بنُ خَلَفٍ الخُزاعِىُّ وهُوَ رَئيسُ البَصرَهِ ، وأكثَرُ أهلِها مالاً وضِياعا فَطَلَبَ البِرازَ ، وسَأَلَ ألّا يَخرُجَ إلَيهِ إلّا عَلِىٌّ عليه السلام ، وَارتَجَزَ فَقالَ :

أبا تُرابٍ ادنُ مِنّى فِترا

فَإِنَّنى دانٍ إلَيکَ شِبرا وإنَّ فى صَدرى عَلَيکَ غِمرا

فَخَرَجَ إلَيهِ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَلَم يُمهِلْهُ أن ضَرَبَهُ فَفَلَقَ هامَتَهُ . (1)5843.بحار الأنوار عن مُحمّدِ بنِ مُسلمٍ عن الإمامِ الصالفتوح :إنفَرَقَ عَلِىٌّ يُريدُ أصحابَهُ ، فَصاحَ بِهِ صائِحٌ مِن وَرائِهِ ، فَالتَفَتَ وإذا بِعَبدِاللّهِ بنِ خَلَفٍ الخُزاعِىِّ وهُوَ صاحبُ مَنزِلِ عائِشَهَ بِالبَصرَهِ ، فَلَمّا رَآهُ عَلِىٌّ عَرَفَهُ ، فَناداهُ : ما تَشاءُ يَابنَ خَلَفٍ ؟

قالَ : هَل لَکَ فِى المُبارَزَهِ ؟

قالَ عَلِىٌّ : ما أكرَهُ ذلِکَ ، ولكن وَيحَکَ يَابنَ خَلَفٍ ما راحَتُکَ فِى القَتلِ وقَد عَلِمتَ مَن أنَا ! !

فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ خَلَفٍ : دَعنى مِن مَدحِکَ يَابنَ أبى طالِبٍ ، وَادنُ مِنّى لِتَرى أيُّنا يَقتُلُ صاحِبَهُ ! ثُمَّ أنشَدَ شِعرا ، فَأَجابَهُ عَلِىٌّ عَلَيهِ ، وَالتَقَوا لِلضَّربِ ، فَبادَرَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ خَلَفٍ بِضَربَهٍ دَفَعَها عَلِىٌّ بِحَجَفَتِهِ ، (2) ثُمَّ انحَرَفَ عَنهُ عَلِىٌّ فَضَربَهُ ضَرَبَهً رَمى بِيَمينِهِ ، ثُمَّ ضَرَبَهُ اُخرى فَأَطارَ قِحفَ رَأسِهِ . (3) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 261 .
2- .الحَجَف : ضرب من التِّرسه ، واحدتها حَجَفه . ويقال للتُّرس إذا كان من جلود ليس فيه خشب ولا عقب (لسان العرب : ج 9 ص 39 «جحف») .
3- .الفتوح : ج 2 ص 478 ، المناقب للخوارزمى : ص 188 ؛ كشف اليقين : ص 189 ح 191 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 242 وفيهما «ابن أبى خلف الخزاعى» وكلّها نحوه وراجع شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 261 .

5971.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مخنف : عبد اللّه بن خَلَف خُزاعی که سرکرده بصریان و ثروتمندترینِ خاندان خود بود بیرون آمد و هماورد طلبید و درخواست کرد که جز علی عَلیه السلام کسی برای مبارزه با او بیرون نیاید و چنین رجز می خوانْد :

ابوتراب ! تو یک انگشت به من نزدیک شو

که من یک وجب به تو نزدیک می شوم . چرا که در دلم کینه تو را دارم.

علی علیه السلام به سوی او حرکت کرد و بدون آن که به وی مهلت دهد، ضربتی بر او زد و فرقش را شکافت.5972.امام علی علیه السلام :الفتوح:علی علیه السلام [از لشکر دشمنْ] دور شد و به سوی یارانش می رفت که فریادکننده ای از پشت سر او فریاد زد . وی برگشت و عبد اللّه بن خلف خزاعی را که میزبان عایشه در بصره بود دید. چون علی علیه السلام او را دید ، شناخت و او را ندا داد که : «ای پسر خلف ! چه می خواهی؟».

گفت: آیا می خواهی بجنگی؟

علی علیه السلام فرمود: «از آن بدم نمی آید؛ ولی وای بر تو ، ای پسر خلف ! در مرگ ، چه آسودگی ای می جویی، با آن که مرا می شناسی؟».

عبد اللّه بن خلف گفت: خودْستایی را وا گذار ای پسر ابوطالب و نزد من بیا تا ببینی کدام یک از ما هماوردش را خواهد کُشت .

آن گاه شعری سرود و علی علیه السلام با شعر ، او را پاسخ داد و برای پیکار ، رو در رو شدند.

عبد اللّه بن خلف ، ضربه ای ناگهانی فرود آورد که علی علیه السلام آن را با سپرش دفع کرد. آن گاه علی علیه السلام از او کناره گرفت و ضربتی بر او فرود آورد که دست راستش را قطع کرد و سپس ضربتی دیگر فرود آورد که کاسه سرش را پرانْد . .

5843.بحار الأنوار (به نقل از محمّد بن مسلم از امام صادق عليه السلا) شرح نهج البلاغه عن أبى مخنف :تَناوَلَ عَبدُ اللّهِ بنُ أبزى خِطامَ الجَمَلِ ، وكانَ كُلُّ مَن أرادَ الجِدَّ فِى الحَربِ وقاتَلَ قِتالَ مُستَميتٍ يَتَقَدَّمُ إلَى الجَمَلِ فَيَأخُذُ بِخِطامِهِ ، ثُمَّ شَدَّ عَلى عَسكَرِ عَلِيٍّ عليه السلام وقالَ :

أضرِبُهُم ولا أرى أبا حَسَن

ها إنَّ هذا حَزَنٌ مِنَ الحَزَن

فَشَدَّ عَلَيهِ عَلِيٌّ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِالرُّمحِ ، فَطَعَنَهُ ، فَقَتَلَهُ وقالَ : قَد رَأَيتَ أبا حَسَنٍ ، فَكَيفَ رَأَيتَهُ ! وتَرَكَ الرُّمحَ فيهِ . (1)9 / 9مُقاتَلَهُ عَمّارٍ5846.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الفتوح :خَرَجَ مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ حَتّى وَقَفا قُدّامَ الجَمَلِ . قالَ : وتَبِعَهُمَا الأَشتَرُ ووَقَفَ مَعَهُما .

قالَ : فَقالَ رَجُلٌ مِن أصحابِ الجَمَلِ : مَن أنتُم أيُّها الرَّهطُ ؟ قالوا : نَحنُ مِمَّن لا تُنكِرونَهُ ! وأعلَنوا بِأسمائِهِم وَدَعوا بِأسمائِهِم ودُعَوا إلَى البِرازِ ، فَخَرَجَ عُثمانُ الضَّبِّيُّ وهُوَ يُنشِدُ شِعرا ، فَخَرَجَ إلَيهِ عَمّارُ بُن ياسِرٍ فَأَجابَهُ عَلى شِعرِهِ ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَيهِ عَمّارٌ فَقَتَلَهُ . (2)5847.عنه عليه السلام :الفتوح :خَرَجَ عَمرُو بنُ يَثرِبِىٍّ مِن أصحابِ الجَمَلِ حَتّى وَقَفَ بَينَ الصَّفَّينِ قَريبا مِنَ الجَمَلِ ، ثُمَّ دَعا إلَى البِرازِ وسَأَلَ النِّزالَ ، فَخَرَجَ إلَيهِ عَلباءُ بنُ الهَيثَمِ مِن أصحابِ عَلِيٍّ رضى الله عنه ، فَشَدَّ عَلَيهِ عَمروٌ فَقَتَلَهُ . ثُمَّ طَلَبَ المُبارَزَةَ ، فَلَم يَخرُج إلَيهِ أحَدٌ ، فَجَعَلَ يَجولُ فى مَيدانِ الحَربِ وهُوَ يَرتَجِزُ ويَقولُ شِعرا ، ثُمَّ جالَ وطَلَبَ البِرازَ ، فَتَحاماهُ النّاسُ وَاتَّقَوا بَأسَهُ ، قالَ : فَبَدَرَ إلَيهِ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ وهُوَ يُجاوِبُهُ عَلى شِعرِهِ ، وَالتَقَوا بِضَربَتَينِ ، فَبادَرَهُ عَمّارٌ بِضَربَةٍ فَأَرداهُ عَن فَرَسِهِ ، ثُمَّ نَزَلَ إلَيهِ عَمّارٌ سَريعا فَأَخَذَ بِرِجلِهِ وجَعَلَ يَجُرُّهُ حَتّى أَلقاهُ بَينَ يَدى عَلِيٍّ رضى الله عنه .

فَقالَ عَلِيٌّ: اِضرِب عُنُقَهُ . فَقالَ عَمرٌو : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، استَبقِنى حَتّى أقتُلَ لَكَ مِنهُم كَما قَتَلتُ مِنكُم . فَقالَ عَلِيٌّ : يا عَدُوَّ اللّهِ ! أبَعدَ ثَلاثَةٍ مِن خِيارِ أصحابى أستَبقيكَ (3) ؟ ! لا كانَ ذلِكَ أبَدا . قالَ : فَادنُنى حَتّى اُكَلِّمَكَ فى اُذُنِكَ بِشَىءٍ . فَقالَ عَلِيٌّ : أنتَ رَجُلٌ مُتَمَرِّدٌ ، وقَد أخبَرَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِكُلِّ مُتَمَرِّدٍ عَلَيَّ ، وأنتَ أحَدُهُم . فَقالَ عَمرُو بنُ

يَثرِبِیٍّ: أمَا وَاللّهِ لَو وَصَلتُ إلَیکَ لَقَطَعتُ اَذُنَکَ أو قالَ : أنفَکَ قالَ : فَقَدَّمَهُ عَلِیٌّ فَضَرَبَ عُنُقَهُ . (4) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 256 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 148 وتاریخ الطبری : ج 4 ص 519 .
2- .الفتوح : ج 2 ص 476 .
3- .فی المصدر : «استبقیتک» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی شرح نهج البلاغه .
4- .الفتوح : ج 2 ص 477 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 259 نحوه .

9 / 9 نبرد عمّار

5848.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو مخنف : عبد اللّه بن اَبزی ، زمام شتر [عایشه]را گرفت (و در روز جَمَل ، هرکس تصمیم به نبرد جدّی داشت و می خواست تا مرز مرگ بجنگد ، به سوی شتر می شتافت و افسارش را می گرفت) . ابن ابزی بر سپاه علی علیه السلام یورش بُرد و چنین رجز خواند :

بر آنان ضربت می زنم و ابو الحسن را نمی بینم

بدانید که این، غمی است از جمله غم ها.

علی علیه السلام با نیزه بر او حمله بُرد و بر او نیزه ای زد و او را کُشت و فرمود: «ابو الحسن را دیدی؟ او را چگونه دیدی؟ !». و نیزه را در بدن او رها کرد.9 / 9نبرد عمّار5846.امام صادق علیه السلام :الفتوح :محمّد بن ابی بکر و عمّار بن یاسر حرکت کردند تا مقابل شتر [عایشه]ایستادند . اَشتر هم از پیِ آنان رفت و به همراه آنان ایستاد. مردی از لشکر جمل گفت: ای گروه ! شما چه کسانی هستید؟

گفتند: ما از کسانی هستیم که شما آنها را می شناسید. و نام های خود را گفتند و آنان را به پیکار ، دعوت کردند . عثمان ضِبّی با خواندن رجز ، بیرون آمد . عمّار به سمت او حرکت کرد ، و شعرش را پاسخ داد . سپس عمّار بر او یورش بُرد و او را کشت.5847.امام صادق علیه السلام :الفتوح:عمرو بن یَثرِبی از لشکر جملْ بیرون آمد و میان دو سپاه ونزدیک شتر [عایشه]ایستاد. سپس هماورد طلبید و درخواست کارزار کرد. علباء بن هیثم (از یاران علی علیه السلام) حرکت کرد ؛ ولی عمرو بر او حمله بُرد و او را کشت .

سپس دوباره مبارز طلبید. کسی به سوی او بیرون نرفت. آن گاه شروع کرد در میدان نبرد به جولان دادن و رجزخوانی کردن و شعر می خواند. پس حرکتی دیگر کرد و مبارز طلبید . لشکر ، یکدیگر را به دوری جُستن از او فرا می خواندند و از حمله او می ترسیدند .

ناگاه ، عمّار بن یاسر ، در حالی که شعر او را پاسخ می داد ، به سوی او شتافت. با ضربت زدن ، رو در رو شدند. عمّار ، پیش دستی کرد و ضربتی بر او فرود آورد و او را از اسب به زیر انداخت. آن گاه به سرعتْ نزدیک او فرود آمد و پایش را گرفت و کشید تا او را در مقابل علی علیه السلام افکند .

علی علیه السلام فرمود: «گردنش را بزن».

عمرو گفت: ای امیرمؤمنان! مرا زنده بدار تا برای تو از آنان بکشم، چنان که از شما کشتم.

علی علیه السلام فرمود: «ای دشمن خدا! آیا پس از [آن که]سه تن از بهترین یارانم [را کشتی]تو را زنده نگه دارم؟! هرگز چنین نخواهد شد».

عمرو گفت: مرا به خود ، نزدیک ساز تا در گوشت سخنی بگویم.

علی علیه السلام فرمود: «تو مرد سرکشی هستی و پیامبر خدا مرا از سرکشانْ خبر داده است و تو یکی از آنانی».

عمرو بن یثربی گفت: بدان که به خدا سوگند ، اگر به تو نزدیک می شدم ، گوش (یا بینی) تو را [با دندانْ]می کندم .

علی علیه السلام او را به پیش انداخت و گردنش را زد.

.

5848.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری عن داوود بن أبی هند عن شیخ من بنی ضبّه :اِرتَجَزَ یَومِئِذٍ ابنُ یَثرِبیٍّ :

أنا لِمَن أنکَرَنِی ابنُ یَثرِبیّ

قَاتِلُ عَلباءَ وهِندِ الجَمَلیّ وَابنٍ لِصوحانَ عَلی دینِ عَلیّ

وقالَ : مَن یُبارِزُ ؟ فَبَرَزَ لَهُ رَجُلٌ ، فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ بَرَزَ لَهُ آخَرُ فَقَتَلَهُ . وَارتَجَزَ وقالَ :

أقتُلُهُم وقَد أری عَلِیّا

ولَو أشا أوجَرتُه عَمرِیّا

فَبَرَزَ لَهُ عَمّارُ بُن یاسِرٍ ، وإنَّهُ لَأَضعَفُ مَن بارَزَهُ ، وإنَّ النّاسَ لَیَستَرجِعونَ حینَ قامَ عَمّارٌ ، وأنَا أقولُ لِعَمّارٍ مِن ضَعفِهِ : هذا وَاللّهِ لاحِقٌ بِأصحابِهِ ! وکانَ قَضیفا ، (1) حَمشَ (2) السّاقَینِ ، وعَلَیهِ سَیفٌ حَمائِلُهُ تَشِفُّ عَنهُ قَریبٌ مِن إبطِهِ ، فَضَرَبَهُ (3) ابنُ یَثرِبیٍّ بِسَیفِهِ ، فَنَشَبَ فی حَجَفَتِهِ ، وضَرَبَهُ عَمّارُ وأوهَطَهُ ، (4) ورمَی أصحابُ عَلِیٍّ ابنَ یَثرِبیٍّ بِالحِجارَهِ حَتّی أثخَنوهُ وَارتَثّوهُ . (5)(6) .

1- .القَضِیف : الدقیق العظم القلیل اللحم (لسان العرب : ج 9 ص 284 «قضف») .
2- .حَمْشُ الساقین : دقیقهما (لسان العرب : ج 6 ص 288 «حمش») .
3- .فی المصدر : «فیضربه» ، وهو تصحیف .
4- .أوهَطَهُ : أثخَنَهُ ضربا، أو صَرَعَهُ صرعَهً لایَقوم منها (تاج العروس: ج 10 ص 452 «وهط») .
5- .ارثُثّ فلان : إذا ضُرب فی الحرب فأُثخن وحُمل وبه رمق ثمّ مات (لسان العرب : ج 2 ص 151 «رثث») .
6- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 530 و 517 عن عطیّه بن بلال ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 340 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 243 ، الفتوح : ج 2 ص 477 ولیس فیهما الرجز وکلّها نحوه ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 156 وفیه الرجز فقط وراجع الجمل : ص 345 .

5849.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :تاريخ الطبرى به نقل از داوود بن ابى هند ، از پيرمردى از تيره بنى ضِبّه : عمرو بن يثربى در جنگ جمل ، چنين رجز مى خواند:

كسانى كه مرا نمى شناسند، بدانند كه من پسر يثربى ام

همان قاتل عَلباء و هند جملى ، و قاتل پسر صوحان ، كه [هرسه] از پيروان على بودند.

و گفت: چه كسى با من مبارزه مى كند؟

مردى بيرون رفت . عمرو ، او را كُشت . پس مردى ديگر بيرون رفت . او را هم كشت و چنين رجز مى خواند :

مى كُشم آنان را و على را مى بينم

و اگر بخواهم بر دهان او هم نيزه مى زنم !

سپس عمّار بن ياسر بيرون رفت و او ناتوان ترينِ افرادى بود كه براى نبرد با عمرو ، بيرون رفته بودند.

وقتى عمّار براى مبارزه برخاست ، مردم ، استرجاع مى كردند («إنّا للّه و إنّا إليه راجعون» مى گفتند) و من به خاطر ناتوانى عمّار مى گفتم: به خدا ، او هم به يارانش خواهد پيوست.

عمّار ، مردى لاغر اندام و دارای ساق های باريک بود. شمشيرى داشت كه غلافش براى او بلند بود و تا زير بغلش مى آمد. ابن يثربى او را با شمشير زد ؛ امّا شمشير در سپر فرو رفت . عمّار ، ضربه ای به او زد و او را به زمين افكند كه نتوانست برخيزد . ياران على عليه السلام نيز سنگ هايى به سويش پرتاب كردند تا آن كه ناتوان شد . [يارانش]او را از معركه بيرون بُردند تا آن كه مُرد. .

9 / 10مُقاتَلَهُ الأَشتَرِ وَابنِ الزُّبَيرِ5852.بحار الأنوار :الجمل :لاذَ بِالجَمَلِ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَير وتَناوَلَ خِطامَهُ بِيَدِهِ ، فَقالَت عائِشَهُ : مَن هذَا الَّذى أخَذَ بِخِطامِ جَمَلى ؟ قالَ : أنَا عَبدُ اللّهِ ؛ اِبنُ اُختِكِ . فَقالَت : وا ثُكلَ أسماءَ !

ثُمَّ بَرَزَ الأَشتَرُ إلَيهِ ، فَخَلّى الخِطامَ مِن يَدِهِ وأقبَلَ نَحوَهُ ، فَقامَ مَقامَهُ فِى الخِطامِ عَبدٌ أسوَدُ ، وَاصطَرَعَ عَبدُ اللّهِ وَالأَشتَرُ ، فَسَقَطا إلَى الأَرضِ ، فَجَعَلَ ابنُ الزُّبَيرِ يَقولُ وقَد أخَذَ الأَشتَرُ بِعُنُقِهِ : اُقتُلونى ومالِكا ، وَاقتُلوا مالِكا مَعى !

قالَ الأَشتَرُ : فَما سَرَّنى إلّا قَولُهُ «مالِكٌ» ؛ لَو قالَ «الأَشتَرُ» لَقَتَلونى . ووَاللّهِ لَقَد عَجِبتُ مِن حُمقِ عَبدِ اللّهِ ؛ إذ يُنادِى بِقَتلِهِ وقَتلى ، وما كانَ يَنفَعُهُ المَوتُ إن قُتِلتُ وقُتِلَ مَعى ، ولَم تَلِدِ امرَأَهٌ مِنَ النَّخَعِ غَيرى ! ! فَأفرَجتُ عَنهُ ، فَانهَزَمَ وبِهِ ضَربَهٌ مُثخِنَهٌ فى جانِبِ وَجهِهِ . (1) .

1- .الجمل : ص 350 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 519 عن عبد اللّه بن الزبير و ص 530 عن الشعبى ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 343 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 244 كلّها نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 39 وشرح نهج البلاغه : ج 1 ص 262 ومروج الذهب : ج 2 ص 376 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 96 والبدايه والنهايه : ج 8 ص 336 .

9 / 10 پیکار مالک اشتر و ابن زبیر

9 / 10پیکار مالک اشتر و ابن زبیر5850.بحار الأنوار :الجمل:عبد اللّه بن زبیر ، خود را به شتر [عایشه]رساند و افسارش را با دست گرفت. عایشه گفت: این کیست که افسار شترم را گرفته است؟

گفت: منم عبد اللّه ، پسر خواهرت.

عایشه گفت: ای وای از داغ اسماء!

آن گاه ، مالک اشتر به سوی عبد اللّه شتافت. عبد اللّه ، افسار را رها ساخت و به سمت مالک رفت و به جای او برده ای سیاه ، افسار را گرفت. عبد اللّه و اشتر به پیکار پرداختند. هر دو بر زمین افتادند، در حالی که مالک ، گردن عبد اللّه را گرفته بود . عبد اللّه فریاد می زد: مرا و مالک را بکشید ! مالک را با من بکشید!

[بعدها] مالک اشتر گفت: چیزی مرا خوش حال نکرد ، جز این سخن او که گفت : «مالک را» و اگر می گفت: «اَشتر را»، آنها مرا می کشتند. (1) به خدا سوگند ، در شگفتم از حماقت عبد اللّه بن زبیر؛ چرا که به کشته شدن خودش و من فریاد می زد . اگر من کشته می شدم و او نیز همراه من کشته می شد ، مرگ به حال او سودی نداشت ؛ و هیچ زنی از طایفه نَخَع ، چون من نزاده است . آن گاه ، او را رها ساختم و او گریخت، درحالی که ضربتی سختْ کاری بر صورتش واردشده بود.

.

1- .شاید از آن رو بود که وی با نام مالک چندان شناخته نبود ، بلکه او را با نام اشتر می شناختند . (م)

5851.امام صادق علیه السلام :المصنّف لابن أبی شیبه عن عبد اللّه بن عبید بن عمیر :إنَّ الأَشتَرَ وَابنَ الزُّبَیرِ التَقَیا ، فَقالَ ابنُ الزُّبَیرِ : فَما ضَرَبتُهُ ضَربَةً حَتّی ضَرَبَنی خَمسا أو سِتّا قالَ : ثُمَّ قالَ : و ألقانی بِرِجلَی . (1)

ثُمَّ قالَ : واللّهِ لَولا قَرابَتُکَ مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ما تَرَکتُ مِنکَ عُضوا مَعَ صاحِبِهِ ! (2)5852.بحار الأنوار :تاریخ دمشق عن زهیر بن قیس :دَخَلتُ مَعَ ابنِ الزُّبَیرِ الحَمّامَ ، فَإِذا فی رَأسِهِ ضَربَةٌ لَو صُبَّ فیها قارَورَةٌ مِن دُهنٍ لَاستَقَرَّت .

قالَ : تَدری مَن ضَرَبَنی هذِهِ ؟ ! قُلتُ : لا . قالَ : ضَربَنیها ابنُ عَمِّکَ الأَشتَرُ . (3)9 / 11قَتلُ طَلحَةَ بِیَدِ مَروانَ5855.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :الفتوح :جَعَلَ طَلحَةُ یُنادی بِأعلَی صَوتِهِ : عِبادَ اللّهِ ! الصَّبرَ الصَّبرَ ! إنَّ بَعدَ الصَّبرِ النَّصرُ وَالأَجرُ . فَنَظَرَ إلَیهِ مَروانُ بنُ الحَکَمِ ، فَقالَ لِغُلامٍ لَهُ : وَیلَکَ یا غُلامُ ! وَاللّهِ إنّی لَأَعلَمُ أنَّه ما حَرَّضَ عَلی قَتلِ عُثمانَ یَومَ الدّارِ أَحَدٌ کَتَحریضِ طَلحَةَ ولا قَتَلَهُ سِواهُ ! ولکِنِ استُرنی فَأنتَ حُرٌّ ؛ فَسَتَرَهُ الغُلامُ .

ورَمی مَروانُ بِسَهمٍ مَسمومٍ لِطَلحَةَ بنِ عُبَیدِ اللّهِ ، فَأَصابَهُ بِهِ ، فَسَقَطَ طَلحَةُ لِما بِهِ وقَد غُمِیَ عَلَیهِ . ثُمَّ أفاقَ ، فَنَظَرَ إلَی الدَّمِ یَسیلُ مِنهُ فَقالَ : إنّا لِلّهِ وإنّا إلَیه راجِعونَ ، أظُنُّ وَاللّهِ أنَّنا عُنینا بِهذِهِ الآیَهِ مِن کِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ إذ یَقولُ : «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لَا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُواْ مِنکُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ » . (4)(5) .

1- .کذا فی المصدر ، وفی العقد الفرید وجواهر المطالب : «ثمّ أخذ برجلی فألقانی فی الخندق» .
2- .المصنّف لابن أبی شیبه : ج 8 ص 707 ح 10 و ج 7 ص 260 ح 71 ، جواهر المطالب : ج 2 ص 22 ، العقد الفرید : ج 1 ص 112 و ج 3 ص 324 ، النجوم الزاهره : ج 1 ص 105 ؛ الکنی والألقاب : ج 2 ص 30 نحوه .
3- .تاریخ دمشق : ج 56 ص 383 ، النجوم الزاهره : ج 1 ص 105 ؛ الکنی والألقاب : ج 2 ص 30 .
4- .الأنفال : 25 .
5- .الفتوح : ج 2 ص 478 .

9 / 11 کشته شدن طلحه به دست مروان

5973.عنه علیه السلام :المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از عبد اللّه بن عُبَید بن عُمَیر : اشتر و ابن زبیر ، رو در رو شدند. ابن زبیر گفت: ضربتی بر او نزدم ، جز آن که اشتر ، پنج یا شش ضربه بر من زد . سپس مرا با پایم در افکنْد . پس اشتر گفت: اگر خویشاوندی ات با پیامبر خدا نبود، عضوی از اعضایت را بر بدنت باقی نمی گذاشتم .5974.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ دمشق به نقل از زُهَیر بن قیس : با ابن زبیر ، وارد حمّام شدم . ناگاه جای ضربتی را در سرش دیدم که اگر یک شیشه روغن در آن می ریخت ، جا می گرفت. گفت: می دانی چه کسی این ضربت را زد؟

گفتم: نه.

گفت: این را پسرعمویت اشتر بر من وارد ساخت.9 / 11کشته شدن طلحه به دست مروان5977.عنه صلی الله علیه و آله :الفتوح:طلحه با صدای بلند ، فریاد می زد: بندگان خدا! شکیبایی، شکیبایی [ورزید] ! چرا که پس از شکیبایی ، نصرت و پاداش است.

مروان بن حَکَم به وی نگاهی افکند و به برده اش گفت: وای بر تو ، ای غلام! به خدا سوگند که می دانم هیچ کس در روز کشتن عثمان در خانه اش به اندازه طلحه [مردم را]تحریک نکرد و هیچ کس جز او ، وی را نکشت . اکنون اگر مرا پنهان کنی ، تو را آزاد خواهم کرد .

غلام ، وی را پنهان ساخت . مروان ، تیری زهرآگین به سوی طلحه بن عبید اللّه پرتاب کرد. تیر به طلحه اصابت کرد و طلحه بر اثر اصابت تیر بر زمین افتاد و بیهوش شد . سپس به هوش آمد و دید که خون از او جاری است. گفت: إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون ! به خدا سوگند ، گمان می کنم مقصود خداوند عز و جل از این آیه ماییم که : «و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد ، بترسید و بدانید که خدا ، سختْ کیفر است» .

.

6009.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الجمل عن ابن أبی عون :سَمِعتُ مَروانَ بنَ الحَکَم یَقولُ : لَمّا کانَ یَومُ الجَمَلِ قُلتُ : وَاللّهِ لاُدرِکَنَّ ثَأرَ عُثمانَ ! فَرَمَیتُ طَلحَةَ بِسَهمٍ فَقَطَعتُ نِساهُ ، وکانَ کُلَّما سُدَّ المَوضِعُ غَلَبَ الدَّمُ وألَمُهُ ، فَقالَ لِغُلامِهِ : دَعهُ فَهُوَ سَهمٌ أرسَلَهُ اللّهُ إلَیَّ .

ثُمَّ قالَ لَهُ : وَیلَکَ ! اُطلُب لی مَوضِعا أحتَرِزُ فیهِ ، فَلَم یَجِد لَهُ مَکانا ، فَاحتَمَلَهُ عُبَیدُ اللّهِ بنُ مَعمَرٍ فَأدخَلَهُ بَیتَ أعرابِیَّهٍ ، ثُمَّ ذَهَبَ فَصَبَرَ هُنَیَّةً ورَجَعَ ، فَوَجَدَهُ قَد ماتَ . (1)9 / 12اِستمرارُ الحَربِ بِقِیادَهِ عائِشَهَ6012.مطالب السؤول :تاریخ الطبری عن محمّد وطلحه :کانَ القِتالُ الأَوَّلُ یَستَحِرُّ إلَی انتِصافِ النَّهارِ ، واُصیبَ فیهِ طَلحَهُ ، وذَهَبَ فیهِ الزُّبَیرُ ، فَلَمّا أوَوا إلی عائِشَهَ وأبی أهلُ الکوفَهِ إلّا القِتالَ ولَم یُریدوا إلّا عائِشَهَ ، ذَمَرَتهم (2) عائِشَهُ .

فَاقتَتَلوا حَتّی تَنادَوا فَتَحاجَزوا ، فَرَجَعوا بَعدَ الظُّهرِ فَاقتَتَلوا ، وذلِکَ یَومَ الخَمیسِ فی جُمادَی الآخِرَهِ ، فَاقتَتَلوا صَدرَ النَّهارِ مَعَ طَلحَهَ وَالزُّبَیرِ ، وفی وَسَطِهِ مَعَ عائِشَهَ . (3) .

1- .الجمل : ص 389 وراجع شرح الأخبار : ج 1 ص 403 ح 352 والطبقات الکبری : ج 3 ص 223 والمعجم الکبیر : ج 1 ص 113 ح 201 وأنساب الأشراف : ج 3 ص 43 وتاریخ المدینه : ج 4 ص 1170 وتاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 486 و 528 وتاریخ الطبری : ج 4 ص 509 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 337 .
2- .الذَّمْر : اللوم والحضّ معاً (لسان العرب : ج 4 ص 311 «ذمر») .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 514 وراجع الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 338 .

9 / 12 تداوم نبرد به رهبری عایشه

6013.تحف العقول عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری عن الإماالجمل به نقل از ابن ابی عون : شنیدم که مروان بن حَکَم می گفت: چون روز جنگ جمل فرا رسید ، با خود گفتم: به خدا سوگند ، باید خون عثمان را تلافی کنم . پس تیری به سوی طلحه افکندم که رگِ پای او را برید و چنان بود که هرگاه جایگاه زخمْ بسته می شد ، خونْ فوران می کرد و او را می آزرد.

طلحه به غلامش گفت: این را وا گذار . آن تیر ، تیری بود که خداوند به سویم فرستاد .

پس به غلام گفت: وای بر تو ! برایم مکانی بجوی تا در آن ، پناه گیرم. او مکانی نیافت. عبید اللّه بن معمّر ، او را با خود بُرد و در خانه زنی اعرابی جای داد. آن گاه بیرون رفت و اندکی بعد که بازگشت ، دید مُرده است.9 / 12تداوم نبرد به رهبری عایشه6013.تحف العقول (به نقل از جابر بن عبد اللّه الأنصاری) تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : جنگِ نخست تا وسط روز ادامه یافت و طلحه در آن ، مجروح شد و زبیر هم رفت. پس چون لشکر به عایشه پناه بردند و کوفیان جز جنگ نخواستند و جز [تحویل دادن] عایشه را نخواستند، عایشه آنان را با سرزنش ، تحریک نمود.

آنان جنگ کردند تا این که بانگ آتش بس زدند و از جنگ ، دست کشیدند و سپس ، بعد از ظهر ، بازگشتند و به جنگ پرداختند و این در روز پنج شنبه از ماه جمادی دوم بود. پس نبرد در آغاز روز با طلحه و زبیر بود و در وسط روز با عایشه.

.

6014.امام هادى عليه السلام :تاريخ الطبرى عن الشعبى :حَمَلَت مَيمَنَةُ أميرِ المُؤمِنينَ عَلى مَيسَرَهِ أهلِ البَصرَهِ فَاقتَتَلوا، ولاذَ النّاسُ بِعائِشَهَ ، أكثَرُهُم ضُبَّهُ وَالأَزدُ . وكانَ قِتالُهُم مِن ارتِفاعِ النَّهارِ إلى قَريبٍ مِنَ العَصرِ ، ويُقالُ : إلى أن زالَتِ الشَّمسُ ، ثُمَّ انهَزَموا . (1)راجع : ص 104 (استبصار أبى بكره لمّا رأى عائشه تأمر وتنهى) .

9 / 13قِصَّهُ رَجُلٍ مُصطَلَمِ الاُذُنِ6018.عنه عليه السلام :مروج الذهب :ذَكَرَ المَدائِنِيُّ أنَّهُ رَأى بِالبَصرَهِ رَجُلاً مُصطَلَمَ (2) الاُذُنِ ، فَسَأَلَهُ عَن قِصَّتِهِ ، فَذَكَرَ أنَّهُ خَرَجَ يَومَ الجَمَلِ يَنظُرُ إلَى القَتلى ، فَنَظَرَ إلى رَجُلٍ مِنهُم يَخفِضُ رَأسَهُ ويَرفَعُهُ وهُوَ يَقولُ :

لَقَد أورَدَتنا حَومَهَ المَوتِ اُمُّنا

فَلَم تَنصَرِف إلّا ونَحنُ رِواءُ أطَعنا بَنى تَيمٍ لِشَقوَهِ جَدِّنا

وما تَيمٌ إلّا أعبُدٌ وإماءُ

فُقُلتُ : سُبحانَ اللّهِ ! أ تَقولُ هذا عِندَ المَوتِ ! قُل : لا إلهَ إلّا اللّهُ ! ! فَقالَ : يَابنَ اللَّخناءِ ، إيّایَ تَأمُرُ بِالجَزَعِ عِندَ المَوتِ ! ! فَوَلَّيتُ عَنهُ مُتَعَجِّبا مِنهُ ، فَصاحَ بى: اُدنُ مِنّي ولَقِّنّى الشَّهادَهَ ، فَصِرتُ إلَيه ، فَلَمّا قَرُبتُ مِنهُ استَدنانى ، ثُمَّ التَقَمَ اُذُنى فَذَهَبَ بِها ، فَجَعَلتُ أُلَعُنُهُ وأدعو عَلَيهِ . فَقالَ : إذا صِرتَ إلى اُمِّکَ فَقالَت : مَن فَعَلَ هذا بِکَ ؟ فَقُل : عُمَيرُ بنُ الأَهلَبِ الضَّبِّيُّ ، مَخدوعُ المَرأَهِ الَّتى أرادَت أن تَكونَ أميرَ المُؤمِنينَ . (3) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 512 .
2- .الاصْطِلام : الاستئصال ، وهو افتعال من الصَّلم : وهو القطع المستأصل (مجمع البحرين : ج 2 ص 1046 «صلم») .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 379 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 523 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 60 نحوه وكلاهما عن أبى رجاء وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 344 .

9 / 13 داستان مرد گوش بُریده

6019.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از شَعبی : جانب راست سپاه امیرمؤمنان بر جانب چپ بصریان ، یورش بردند و به جنگ پرداختند و لشکریان به عایشه پناه بُردند . بیشتر آنان از قبیله ضِبّه و اَزْد بودند. جنگ آنان از هنگام بالا آمدن روز تا نزدیک عصر بود و گفته شده تا غروب خورشید. سپس شکست خوردند.ر . ک : ص 105 (بیدار شدن ابو بکره هنگام امر و نهی کردن عایشه) .

9 / 13داستان مرد گوش بُریده6023.عنه علیه السلام :مروج الذهب:مدائنی گزارش کرده است که در بصره ، مردی گوش بُریده را دید . از او داستانش را سؤال کرد و او چنین یادآور شد که در جنگ جمل ، بیرون رفته بود و به کشته ها می نگریست . چشمش به مردی افتاد که سرش را پایین و بالا می کرد و می گفت:

مادرمان ، ما را به آبشخور مرگ در انداخت

و بازنگشت ، مگر آن که ما سیراب بودیم. ما از فرزندان تَیم ، به خاطر بدبختی و بدشانسی خود اطاعت کردیم

و تَیم ، جز گروهی برده و کنیز نبودند.

گفتم: سبحان اللّه ! این سخنان را به هنگام مرگ بر زبان می آوری؟ بگو: لا اله إلا اللّه !

مرد گفت: ای پسر زن گُنده فرْج (یا مرد ختنه ناکرده) ! مرا به فغان کردن به هنگام مرگ می خوانی؟ !

با شگفتی از او گذشتم که مرا صدا زد و گفت: نزد من بیا و شهادت را به من تلقین کن.

نزد او رفتم . وقتی به وی نزدیک شدم، مرا نزدیک تر طلبید و گوشم را گاز گرفت و آن را کَنْد. من هم شروع کردم به لعنت کردن او و نفرین فرستادن بر وی.

مرد گفت: هرگاه نزد مادرت رفتی و پرسید که چه کسی با تو چنین کاری کرده است، بگو: عُمَیر بن اَهلب ضِبّی، فریب خورده زنی که می خواست امیرمؤمنان شود!

.

9 / 14عَقرُ الجَمَلِ وتَفَرُّقُ أصحابِهِ6017.امام على عليه السلام :الأخبار الطوال :لَمّا رَأى عَلِىٌّ لَوثَ (1) أهلِ البَصرَهِ بِالجَمَلِ ، وأنَّهُم كُلَّما كُشِفوا عَنهُ عادوا فَلاثوا بِهِ ، قالَ لِعمّارٍ وسَعيدِ بنِ قَيسٍ وقَيسِ بنِ سَعدِ بنِ عُبادَهَ وَالأَشتَرِ وَابنِ بُدَيلٍ ومُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ وأشباهِهِم مِن حُماهِ أصحابِهِ : إنَّ هؤُلاءِ لا يَزالُونَ يُقاتِلونَ ما دامَ هذا الجَمَلُ نَصبَ أعيُنِهِم ، ولَو قَد عُقِرَ فَسَقَطَ لَم تَثبُت لَهُ (2) ثابِتَهٌ .

فَقَصَدوا بِذَوِى الجِدِّ مِن أصحابِهِ قَصدَ الجَمَلِ حَتّى كَشَفوا أهلَ البَصرَهِ عَنهُ ، وأفضى إلَيهِ رَجُلٌ مِن مُرادِ الكوفَهِ يُقالُ لَهُ : أعيَنُ بنُ ضُبَيعَهَ ، فَكَشَفَ عُرقوبَهُ (3) بِالسَّيفِ ، فَسَقَطَ ولَهُ رُغاءٌ ، فَغَرِقَ فِى القَتلى . (4)6018.امام على عليه السلام :الجمل عن محمّد ابن الحنفيّه :ثُمَّ تَقَدَّمَ [أبى] بَينَ يَدَىَّ وجَرَّدَ سَيفَهُ وجَعَلَ يَضرِبُ بِهِ ، ورَأَيتُهُ وقَد ضَرَبَ رَجُلاً فَأبانَ زَنَدَهُ ، ثُمَّ قالَ : اِلزَم رايَتَكَ يا بُنَىَّ ، فَإِنَّ هذَا استِكفاءٌ . فَرَمَقتُ لِصَوتِ أبى ولَحَظتُهُ فَإِذا هُوَ يُورِدُ السَّيفَ ويَصدُرُهُ ولا أرى فيهِ دَما ! وإذا هُوَ يُسرِعُ إصدارَهُ فَيَسبِقُ الدَّمَ .

وأحدَقنا بِالجَمَلِ ، وصارَ القِتالُ حَولَهُ ، وَاضطَرَبنا أشَدَّ اضطِرابٍ رَآهُ راءٍ حَتّى ظَنَنتُ أنَّهُ القَتلُ . فَصاحَ أبى عليه السلام : يَابنَ أبى بَكرٍ اقطَع البِطانَ ! فَقَطَعَهُ ، وألقَى الهَودَجَ ؛ فَكَأَنَّ وَاللّهِ الحَربَ جَمرَهٌ صُبَّ عَلَيهَا الماءُ . (5) .

1- .لاث بالشىء : إذا أطاف به ، وفلان يلوث بى : أى يلوذ بى (لسان العرب : ج 2 ص 187 «لوث») .
2- .كذا فى المصدر، والظاهر أنّ الصواب: «لهم».
3- .العُرقوب : هو الوَتَر الذى خلف الكعبين بين مفصل القدم والساق من ذوات الأربع وهو من الإنسان فويق العقب (النهايه : ج 3 ص 221 «عرقب») .
4- .الأخبار الطوال : ص 150 .
5- .الجمل : ص 360 وراجع ص 374 و 375 ومروج الذهب : ج 2 ص 375 .

9 / 14 پی کردن شتر و پراکنده شدن لشکر جمل

9 / 14پی کردن شتر و پراکنده شدن لشکر جمل6021.امام علی علیه السلام :الأخبار الطوال:وقتی علی علیه السلام پناه گرفتن بصریان را به جمل (شتر عایشه) دید و این که هرگاه از آن به عقب رانده می شوند ، باز می گردند و بدان پناه می برند، به عمّار و سعید بن قیس و قیس بن سعد بن عباده و مالک اَشتر و ابن بُدَیل و محمّد بن ابی بکر و کسانی دیگر همچون آنها از یارانش فرمود: «تا این شتر در برابر دیدگانشان باشد ، اینان به جنگْ ادامه خواهند داد و اگر پِی شود و فرو افتد ، دیگر کسی در جنگ ، ثابت نخواهد ماند» .

آن گاه ، آنان با همراهی یاران دلاور علی علیه السلام به سمت شتر ، حمله بردند و لشکر بصره را از آن ، دور ساختند و مردی از طایفه مراد کوفه به نام اَعیُن بن ضبیعه، خود را به شتر رسانید و آن را با شمشیر ، پِی کرد . سپس شتر با ناله و ضجّه فرود افتاد و در میان کشته ها ناپدید شد.6022.امام علی علیه السلام :الجمل به نقل از محمّد بن حنفیه : آن گاه پدرم در برابر من به پیش تاخت و شمشیرش را آخته بود و با آن ، ضربت می زد.دیدم که بر مردی ضربتی فرود آورد و بازویش را شکافت. سپس فرمود: «فرزندم! به پرچمت بچسب ؛ چرا که به زودی این زحمت از دوش تو برداشته شود» .

با صدای پدرم ، نگاه کردم و دیدم که شمشیر را فرو می برد و بیرون می آورد ، امّا خونی بر شمشیر نمی دیدم ؛ چرا که آن را به سرعت بیرون می آورد و شمشیر بر خون ، پیشی می گرفت .

شتر را در میان گرفتیم و جنگ به اطراف شتر کشیده شد. در سخت ترین التهابی که ممکن بود کسی ببیند، قرار گرفتیم ، به طوری که پنداشتم کشته می شویم که پدرم بانگ زد : ای پسر ابو بکر! بند کجاوه را قطع کن».

وی آن را قطع کرد و کجاوه فرود افتاد. به خدا سوگند ، گویا جنگ، آتش گداخته ای بود که بر آن ، آبْ ریخته شده باشد.

.

6023.امام على عليه السلام :مروج الذهب :بَعَثَ [عَلِىٌّ عليه السلام] إلى وَلَدِهِ مُحمّدِ ابنِ الحَنَفِيَّهِ وكانَ صاحِبَ رايَتِهِ : اِحمِل عَلَى القَومِ . فَأبطَأَ مُحَمَّدٌ بِحَملَتِهِ ، وكانَ بِإزائِهِ قَومٌ مِنَ الرُّماهِ يَنتَظِرُ نَفادَ سِهامِهِم ، فَأَتاهُ عَلِىٌّ فَقالَ : هَلّا حَمَلتَ !

فَقالَ : لا أجِدُ مُتَقَدَّما إلّا عَلى سَهمٍ أو سِنانٍ ، وإنّى مُنتَظِرٌ نَفادَ سِهامِهِم وأحمِلُ .

فَقالَ لَهُ: اِحمِل بَينَ الأَسِنَّهِ ؛ فَإِنَّ لِلمَوتِ عَلَيکَ جُنَّهً .

فَحَمَلَ مُحَمَّدٌ ، فَشَکَّ بَينَ الرِّماحِ وَالنُّشّابِ ، فَوَقَفَ ، فَأَتاهُ عَلِىٌّ فَضَرَبَهُ بِقائِمِ سَيفِهِ وقالَ : أدرَکَکَ عِرقٌ مِن اُمِّکَ ! وأخَذَ الرّايَهَ وحَمَلَ ، وحَمَلَ النّاسُ مَعَهُ ، فَما كانَ القَومُ إلّا كَرَمادٍ اشتَدَّتِ بِهِ الرّيحُ فى يَومٍ عاصِفٍ . (1)6024.امام على عليه السلام :الجمل عن محمّد ابن الحنفيَّه :نَظَرتُ إلى أبى يَفرِجُ النّاسَ يَمينا وشِمالاً ، ويَسوقُهُم أمامَهُ . . . حَتَّى انتَهى إلَى الجَمَلِ وحَولَهُ أربَعَهُ آلافِ مُقاتِلٍ مِن بَنى ضَبَّهَ وَالأَزدِ وتَميمٍ وغِيرِهِم ، فَصاحَ : اِقطَعوا البِطانَ ! فَأسرَعَ مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ فَقَطَعَهُ ، وَاطَّلَعَ عَلَى الهَودَجِ ، فَقالَت عائِشَهُ : مَن أنتَ ؟

فَقالَ : أبغَضُ أهلِکِ إلَيکِ .

قالَت : اِبنُ الخَثعَمِيَّهِ ؟

قالَ : نَعَم ، ولَم تَکُن دونَ اُمَّهاتِکِ .

قالَت : لَعَمرى ، بَل هِىَ شَريفَهٌ ، دَع عَنکَ هذا ، الحَمدُ للّهِ الَّذى سَلَّمَکَ .

قالَ : قَد كانَ ذلِکَ ما تَکرَهينَ .

قالَت : يا أخى لَو کَرِهتُهُ ما قُلتُ ما قُلتُ !

قالَ : کُنتِ تُحِبّينَ الظَّفَرَ وأنّى قُتِلتُ .

قالَت : قَد کُنتُ اُحِبُّ ذلِکَ ، لکِن لَمّا صِرنا إلى ما صِرنا إلَيهِ أحبَبتُ سَلامَتَکَ ؛ لِقَرابَتى مِنکَ ، فَاکفُف ولا تُعَقِّبِ الاُمورَ ، وخُذِ الظّاهِرَ ولا تَکُن لُوَمَهً ولا عُذَلَهً

، فَإِنَّ أباکَ لَم یَکُن لَوَمَةً ولا عُذَلَةً .

وجاءَ عَلِیٌّ علیه السلام فَقَرَعَ الهَودَجَ بِرُمحِهِ ، وقالَ : یا شُقَیراءُ ، أبِهذا أوصاکِ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ !

قالَت : یَابنَ أبی طالِبٍ قَد مَلَکتَ فَأَسجِح . (2)

وجاءَها عَمّارٌ فَقالَ لَها : یا اُمّاهُ ! کَیفَ رَأَیتِ ضَربَ بَنیکِ الیَومَ دونَ دینِهِم بِالسَّیفِ ؟ فَصَمَتَت ولَم تُجِبهُ .

وجاءَها مالِکُ الأَشتَرُ وقالَ لَها : الحَمدُ للّهِ الَّذی نَصَرَ وَلِیَّهُ ، وکَبَتَ عَدُوَّهُ ، «جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَطِلُ إِنَّ الْبَطِلَ کَانَ زَهُوقًا» ، (3) فَکَیفَ رَأَیتِ صُنعَ اللّهِ بِکِ یا عائِشَهُ ؟

فَقالَت : مَن أنتَ ثَکِلَتکَ اُمُّکَ ؟

فَقالَ : أنَا ابنُکِ الأَشتَرُ .

قالَت : کَذَبتَ، لَستُ بِاُمِّکَ .

قالَ : بَلی ، وإن کَرِهتِ .

فَقالَت : أنتَ الَّذی أرَدتَ أن تُثکِلَ اُختی أسماءَابنَها ؟

فَقالَ : المَعذِرَهُ إلَی اللّهِ ثُمَّ إلَیکِ ، وَاللّهِ إنّی لَولا کُنتُ طاوِیا ثَلاثَهً لَأَرَحتُکِ مِنهُ ، وأنشَأَ یَقولُ ، بَعدَ الصَّلاهِ عَلَی الرَّسولِ :

أعائشُ لَولا أنَّنی کُنتُ طاوِیا

ثَلاثا لَغادَرتِ ابنَ اُختِکِ هالِکا غَداهَ یُنادی وَالرِّماحُ تَنوشُهُ

بِآخِرِ صَوتٍ اُقتُلونی ومالِکا

فَبَکَت وقالَت : فَخَرتُم وغَلَبتُم ، «وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» . (4)

ونادی أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام مُحَمَّدا فَقالَ : سَلها : هَل وَصَلَ إلَیها شَیءٌ مِنَ الرِّماحِ وَالسِّهامِ . فَسَأَلَها ، فَقالَت : نَعَم ، وصَلَ إلَیَّ سَهمٌ خَدَشَ رَأسی وسَلِمتُ مِنهُ ، یَحکُمُ اللّهُ بَینی وبَینَکُم .

فَقالَ مُحَمَّدٌ : وَاللّهِ ، لَيَحكُمَنَّ اللّهُ عَلَيكِ يَومَ القِيامَهِ ، ما كانَ بَينَكِ وبَينَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام حَتّى تَخرُجى عَلَيهِ وتُؤَلِّبِى النّاسَ عَلى قِتالِهِ ، وتَنبِذى كِتابَ اللّهِ وَراءَ ظَهرِكِ ! !

فَقالَت : دَعنا يا مُحَمَّدُ ! وقُل لِصاحِبِکَ يَحرُسنى .

قالَ : وَالهَودَجُ كَالقُنفُذِ مِنَ النَّبلِ ، فَرَجَعتُ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَأَخبَرتُهُ بِما جَرى بَينى وبَينَها ، وما قُلتُ وما قالَت . فَقالَ عليه السلام : هِىَ امرَأَهٌ ، وَالنِّساءُ ضِعافُ العُقولِ ،تَوَلَّ أمرَها ، وَاحمِلها إلى دارِ بَنى خَلَفٍ حَتّى نَنظُرَ فى أمرِها . فَحَمَلتُها إلَى المَوضِعِ ، وإنَّ لِسانَها لا يَفتُرُ عَنِ السَّبِّ لى ولِعَلِىٍّ عليه السلام وَالتَّرَحُّمِ عَلى أصحابِ الجَمَلِ . (5) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 375 .
2- .أى قدَرْت فسهّل وأحسن العفو ، وهو مثل سائر (النهايه : ج 2 ص 342 «سجح») .
3- .الإسراء : 81 .
4- .الأحزاب : 38 .
5- .الجمل : ص 368 وراجع الأمالى للمفيد : ص 24 ح 8 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 161 وتاريخ الطبرى : ج 4 ص 519 و 533 والأخبار الطوال : ص 151 ونهايه الأرب : ج 2 ص 78 .

6025.عنه علیه السلام :مروج الذهب:[علی علیه السلام] به سوی فرزندش محمّدبن حنفیه که پرچمدار او بود ، فرستاد که : «با پرچم به سوی دشمن ، یورش بَر».

محمّد در حمله کردن، کُندی کرد. در برابر او گروهی تیرانداز بودند که محمّد،منتظر بود تیرهای آنان تمام شود.

علی علیه السلام نزد وی آمد و فرمود: «چرا حمله نکردی؟».

محمّد گفت: پیشروی را جز بر تیر و نیزه نیافتم و من انتظار می کشم تا تیرهای آنان تمام شود و آن گاه حمله کنم .

[امام] به وی فرمود : «در میان نیزه ها حمله کن ؛ چرا که مرگ ، برای تو سپری است» . (1)

محمّد،یورش بُرد و در نیزه افکندن یا تیر انداختن، تردید کرد و ایستاد. علی علیه السلام نزد او آمد و با دسته شمشیر بر وی زد و فرمود: «این ضعف و ترس را از مادرت به ارث برده ای !».

پرچم را از او گرفت و حمله کرد و سپاهیان نیز با او حمله کردند . لشکر دشمن ، مانند خاکستری بود که باد در روز توفانی بر آن وزیده باشد.6026.عنه علیه السلام :الجمل به نقل از محمّد بن حنفیه : به پدرم نگریستم که لشکر را از راست و چپ می شکافت و به عقب می راند... تا به شتر [عایشه] رسید که در اطرافش چهارهزار جنگجو از قبیله بنی ضبّه و اَزد و تمیم و دیگران بودند. فریاد زد: «بند کجاوه را قطع کنید !» .

محمّد بن ابی بکر ، آن را به سرعتْ قطع کرد و بر کجاوه چیره شد .

عایشه گفت: کیستی؟

محمّد گفت: کسی که در میان خاندانت با او از همه دشمن تری.

عایشه گفت: پسر خَثعَمیه؟

محمّد گفت: آری ، و مادرم پست تر از دیگر زنان پدرت نبود.

عایشه گفت: به جانم سوگند، بلکه او بزرگوار بود . این سخن را بگذار . خدا را شکر که تو را سالم نگه داشت.

محمّد گفت: این ، چیزی است که تو از آن ناخشنودی.

عایشه گفت: برادرم ! اگر ناخشنود بودم ، این سخن را نمی گفتم.

محمّد گفت: تو آن پیروزی ای را دوست می داشتی که من کشته شده باشم.

عایشه گفت: چنین می خواستم ؛ ولی وقتی در این وضعیت افتادیم ، سلامتت را خواستم ، به جهت خویشاوندی ام با تو. [اکنون] بس کن و گذشته را دنبال مکن. ظاهر را بگیر و سرزنش کننده و نکوهش کننده مباش که پدرت سرزنش کننده و نکوهش کننده نبود.

علی علیه السلام آمد و با نیزه بر کجاوه زد و فرمود: «ای شُقَیراء ! (2) آیا پیامبر خدا تو را بدین کار سفارش کرد؟ !».

عایشه گفت: ای پسر ابو طالب ! به قدرت رسیدی . پس آسان گیر [و گذشت کن].

عمّار ، نزد عایشه آمد و به وی گفت: ای مادر! امروز ، دفاع مسلّحانه فرزندانت را برای حمایت از دینشان چگونه دیدی؟ !

عایشه سکوت کرد و پاسخی نداد.

مالک اشتر ، نزد وی آمد و بدو گفت: سپاسْ خدا را که دوست خود را پیروز کرد و دشمن خود را خوار ساخت . «حق آمد و باطل رفت . به راستی که باطل ، رفتنی است» . ای عایشه ! کار خدا را با خودت چگونه دیدی؟

عایشه گفت: کیستی ، مادرت به عزایت بنشیند؟ !

گفت: منم فرزند تو، اشتر.

عایشه گفت: دروغ می گویی . من مادر تو نیستم.

اشتر گفت: چرا؛ هستی، اگر چه تو خوش نداری !

عایشه گفت: تو بودی که خواستی خواهرم اسماء در مرگ فرزندش (عبد اللّه بن زبیر) بنشیند؟

اشتر گفت: از خداوند و سپس از تو عذر می خواهم . به خدا سوگند ، اگر نبود که سه روز گرسنه بودم، تو را از او راحت می کردم.

سپس بعد از درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سرود:

ای عایشه ! اگر سه روز گرسنه نبودم

پسر خواهرت را کشته می یافتی . در صبحگاهی ، در حالی که نیزه ها او را نوید می داد

با صدای بلند ، فریاد می زد که: مرا با مالک بکشید !

عایشه گریست و گفت: شما پیروز شدید و افتخار می کنید . «و فرمان خدا تقدیری است که اندازه گیری شده است» .

امیرمؤمنان، محمّد بن ابی بکر را ندا داد و گفت: «از او بپرس که آیا نیزه و تیری به وی اصابت کرده است؟».

محمّد از او پرسید و عایشه گفت: آری. تیری به سرم اصابت کرد و آن را خراش داد ، ولی سالم ماندم. خداوند ، میان من و شما داوری کند !

محمّد گفت: به خدا سوگند که خداوند ، در روز قیامت به زیان تو داوری می کند. [مگر] میان تو و امیرمؤمنانْ چه رُخ داده بود که علیه او قیام کردی و مردم را بر پیکار با او شوراندی و کتاب خدا را پشت سرافکندی؟

عایشه گفت: ای محمّد ! ما را به خودمان وا گذار . به رئیست بگو از من پاسداری کند.

[محمّد] می گوید: کجاوه از بسیاریِ تیرها به سان خارپُشت شده بود. آن گاه، نزد امیرمؤمنان بازگشتم و آنچه میان من و [خواهرم] عایشه گذشته بود و نیز آنچه را من گفتم و آنچه را عایشه گفته بود ، به وی خبر دادم.

امام علی علیه السلام فرمود: «او زن است و زنان ، کم خِرَدند. کار او را بر عهده گیر و او را به خانه بنی خلف ببر تا درباره اش بیندیشیم».

او را بدان جا بردم؛ ولی زبانش از ناسزاگویی بر من و علی علیه السلام و اظهار ترحّم برای جملیان ، باز نمی ایستاد . .

1- .اشاره به قضا و قدر الهی دارد . (م)
2- .در برخی نسخه ها چون الأمالی مفید ، «یا حمیراء» آمده است . حمیرا، از نام های عایشه بود، به معنای سرخ رو و شقیرا نیز به همان معناست . (م)

ص: 220

. .

ص: 221

. .

ص: 222

. .

ص: 223

. .

6027.عنه عليه السلام :الجمل :لَمّا تَفَرَّقَ النّاسُ عَنِ الجَمَلِ أشفَقَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام أن يَعودَ (1) إلَيهِ فَتعودَ الحَربُ ، فَقالَ : عَرقِبُوا (2) الجَمَلَ . فَتَبادَرَ إلَيهِ أصحابُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَعَرقَبوهُ ، ووَقَعَ لِجَنبِهِ ، وصاحَت عائِشَةُ صَيحَةً أسمَعَت مَن فِى العَسكَرَينِ . (3)6028.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن ميسره أبى جميله :إنَّ مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ وعَمّارَ بنَ ياسِرٍ أتَيا عائِشَةَ وقَد عُقِرَ الجَمَلُ ، فَقَطَعا غُرضَةَ (4) الرَّحلِ ، وَاحتَمَلَا الهَودَجَ فَنَحَّياهُ ، حَتّى أمَرَهُما عَلِىٌّ فيهِ أمرَهُ بَعدُ ، قالَ : أدخِلاهَا البَصرَةَ . فَأدخَلاها دارَ عَبدِ اللّهِ بنِ خَلَفٍ الخُزاعِىِّ . (5)9 / 15مُدَّةُ الحَربِ6031.عيسى عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :كانَتِ الحَربُ أربَعَ ساعاتٍ مِنَ النَّهارِ . فَرَوى بَعضُهُم أنَّهُ قُتِلَ فى ذلِكَ اليَومِ نَيِّفٌ وثَلاثونَ ألفا . (6)6032.بحار الأنوار :أنساب الأشراف :كانَتِ الحَربُ مِنَ الظُّهرِ إلى غُروبِ الشَّمسِ . (7)6033.رسولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن عوانه :اِقتَتَلوا يَومَ الجَمَلِ يَوما إلَى اللَّيلِ ، فَقالَ بَعضُهُم :

شَفَى السَّيفُ مِن زَيدٍ وهِندٍ نُفوسَنا

شِفاءً ومِن عَينَى عَدِىِّ بنِ حاتِمِ صَبَرنا لَهُم يَوما إلَى اللَّيلِ كُلِّهِ

بِصُمِّ القَنا وَالمُرهَفاتِ الصَّوارِمِ (8) .

1- .كذا فى المصدر، ولعلّ الصواب: «يعودوا».
2- .تعرقبها : تقطع عرقوبها ، والعرقوب هو الوتر الذى خلف الكعبين بين مفصل القدم والساق من ذوات الأربع (النهايه : ج 3 ص 221 «عرقب») .
3- .الجمل : ص 350 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 519 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 343 كلاهما نحوه وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 376 والأخبار الطوال : ص 150 وشرح نهج البلاغه : ج 1 ص 262 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 98 .
4- .الغَرْض : حزام الرحل ، والغُرضه كالغَرْض (لسان العرب : ج 7 ص 193 «غرض») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 533 وراجع الكامل فى التاريخ : ج2 ص346 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 245 والفتوح : ج2 ص485 .
6- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 183 .
7- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 38 .

8- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 523 .

9 / 15 مدّت زمان جنگ

6034.عنه صلی الله علیه و آله :الجمل:چون لشکریان از گِردِ شتر [عایشه]پراکنده شدند ، امیرمؤمنان ، نگران این بود که مردم به سوی شتر بازگردند و جنگ ، دوباره درگیرد. پس فرمود: «شتر را پِی کنید !».

یاران امیرمؤمنان به سمت شتر شتافتند و آن را پی کردند ، که به پهلو بر زمین افتاد و عایشه فریادی کشید که هرکس در دو سپاه بود ، شنید.6025.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از میسره ابی جمیله : وقتی شتر [عایشه]پِی شد ، محمّد بن ابی بکر و عمّار بن یاسر ، نزد عایشه آمدند . آنان ، بندِ بار را بریدند و کجاوه را برداشتند و به گوشه ای نهادند تا علی علیه السلام درباره آن به آنها دستور دهد. علی علیه السلام فرمود: «عایشه را به بصره ببرید».

آن دو او را به خانه عبد اللّه بن خلف خُزاعی بردند.9 / 15مدّت زمان جنگ5876.امام صادق علیه السلام :تاریخ الیعقوبی:جنگ در طول چهار ساعت از روز ، اتّفاق افتاد. برخی گزارش کرده اند که در این جنگ ، سی و چند هزار نفر کشته شدند.5877.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف:جنگ از ظهر تا غروب خورشید بود .5878.امام صادق علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عوانه : در جنگ جمل ، یک روز تا شب جنگیدند و برخی سروده اند:

شمشیر جان های ما را از زید و هند خُنَکا بخشید

و نیز از دو چشم عَدی بن حاتم . برای آنان ، یک روز تا تمام شب

در برابر سختی پیکان ها و تیزی شمشیرها شکیبایی کردیم.

.

راجع : ص 212 (استمرار الحرب بقياده عائشه) .

9 / 16كَلامُ الإِمامِ عِندَ تَطوافِهِ عَلَى القَتلى5882.عنه صلى الله عليه و آله :الإرشاد :ومِن كَلاَمِهِ [عَلِىٍّ] عليه السلام عِندَ تَطوافِهِ عَلى قَتلَى الجَمَلِ : هذِهِ قُرَيشٌ ، جَدَعتُ أنفى ، وشَفَيتُ نَفسى ، لَقَد تَقَدَّمتُ إلَيكُم اُحَذِّرُكُم عَضَّ السُّيوفِ ، وكُنتُم أحداثا لا عِلمَ لَكُم بِما تَرَونَ ، ولكِنَّهُ الحَينُ ، (1) وسوءُ المَصرَعِ ، فَأعوذُ بِاللّهِ مِن سوءِ المَصرَعِ .

ثُمَّ مَرَّ عَلى مَعبَدِ بنِ المِقدادِ فَقالَ : رَحِمَ اللّهُ أبا هذا ، أما إنَّهُ لَو كانَ حَيّا لَكانَ رَأيُهُ أحسَنَ مِن رَأيِ هذا .

فَقالَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أوقَعَهُ وجَعَلَ خَدَّهُ الأَسفَلَ ، إنّا وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ما نُبالى مَن عَنَدَ عَنِ الحَقِّ مِن وَلَدٍ ووالِدٍ . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ : رَحِمَكَ اللّهُ وجَزاكَ عَنِ الحَقِّ خَيرا .

قالَ : ومَرَّ بِعَبدِ اللّهِ بنِ رَبيعَةَ بنِ دَرّاجٍ وهُوَ فِى القَتلى فَقالَ : هذَا البائِسُ ، ما كانَ أخرَجَهُ ؛ أدينٌ أخرَجَهُ ، أم نَصرٌ لِعُثمانَ ؟ ! وَاللّهِ ما كانَ رَأىُ عُثمانَ فيهِ ولا فى أبيهِ بِحَسَنٍ .

ثُمَّ مَرَّ بِمَعبَدِ بنِ زُهَيرِ بنِ أبى اُمَيَّةَ فَقالَ : لَو كانَتِ الفِتنَةُ بِرأسِ الثُّرَيّا لَتَناوَلَها هذَا الغُلاَمُ ، وَاللّهِ ما كانَ فيها بِذى نَحيزَةٍ ، (2) ولَقَد أخبَرَنى مَن أدرَكَهُ وإنّهُ لَيُوَلوِلُ فَرَقامِنَ السَّيفِ .

ثُمَّ مَرَّ بِمُسلِمِ بنِ قَرَظَةَ فَقالَ : البِرُّ أخرَجَ هذا ! وَاللّهِ ، لَقَد كَلَّمَنى أن اُكَلِّمَ لَهُ عُثمانَ فى شَىءٍ كانَ يَدَّعيهِ قِبَلَهُ بِمَكَّةَ، فَأعطاهُ عُثمانُ وقالَ: لَولا أنتَ ما أعطَيتُهُ،إنَّ هذا ما عَلِمتُ بِئسَ أخُو العَشيرَةِ ؛ ثُمَّ جاءَ المَشومُ لِلحَينِ يَنصُرُ عُثمانَ !

ثُمَّ مَرَّ بِعَبدِ اللّهِ بنِ حُمَيدِ بنِ زُهَيرٍ فَقالَ : هذا أيضا مِمَّن أوضَعَ فى قِتالِنا ، زَعَمَ يَطلُبُ اللّهَ بِذلِكَ ، ولَقَد كَتَبَ إلَىَّ كُتُبا يُؤذى فيها عُثمانَ ، فَأعطاهُ شَيئا ، فَرَضِىَ عَنهُ .

ومَرَّ بِعَبدِ اللّهِ بنِ حَكيمِ بنِ حِزامٍ فَقالَ : هذا خَالَفَ أباهُ فِى الخُروجِ ، وأبوهُ حَيثُ لَم يَنصُرنا قَد أحسَنَ فى بَيعَتِهِ لَنا ، وإن كانَ قَد كَفَّ وجَلَسَ حَيثُ شَكَّ

فِی القِتالِ ، وما ألومُ الیَومَ مَن کَفَّ عَنّا وعَن غَیرِنا ، ولکنَّ المُلیمَ الّذی یُقاتِلُنا !

ثُمَّ مَرَّ بِعَبدِ اللّهِ بنِ المُغیرَهِ بنِ الأخنَسِ فَقالَ : أمّا هذا فَقُتِلَ أبوهُ یَومَ قُتِلَ عُثمانُ فِی الدّارِ ، فَخَرَجَ مُغضَباً لِمَقتَلِ أبیهِ ، وهُوَ غُلامٌ حَدَثٌ حُیِّنَ لِقَتلِهِ .

ثُمَّ مَرَّ بِعَبدِ اللّهِ بنِ أبی عُثمانَ بنِ الأَخنَسِ بنِ شُرَیقٍ ، فَقالَ : أمّا هذا فَإنّی أنظُرُ إلَیهِ وقَد أخَذَ القَومُ السُّیوفَ هارِبا یَعدو مِنَ الصَفِّ ، فَنَهنَهتُ (3) عَنهُ ، فَلَم یَسمَع مَن نَهنَهتُ حَتّی قَتَلَهُ . وکانَ هذا مِمّا خَفِیَ عَلی فِتیانِ قُرَیشٍ ، أغمارٌ (4) لا عِلمَ لَهُم بِالحَربِ ، خُدِعوا وَاستُزِلّوا ، فَلَمّا وَقَفوا وَقَعوا فَقُتِلوا .

ثُمَّ مَشی قَلیلاً فَمَرَّ بِکَعبِ بنِ سورٍ (5) فَقالَ : هذَا الَّذی خَرَجَ عَلَینا فی عُنُقِهِ المُصحَفُ ، یَزعُمُ أنَّهُ ناصِرُ اُمِّهِ ! یَدعُو النّاسَ إلی ما فِیهِ وهُوَ لا یَعلَمُ ما فیهِ ، ثُمَّ استَفتَحَ وِخابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنیدٍ . (6) أما إنَّهُ دَعَا اللّهَ أن یَقتُلَنی ، فَقَتَلَهُ اللّهُ . أجلِسوا کَعبَ بنَ سورٍ . فَاُجلِسَ ، فَقالَ أمیرُ المُؤمِنینَ : یا کَعبُ ، قَد وَجَدتُ ما وَعَدَنی رَبّی حَقّا ، فَهَل وَجَدتَ ما وَعَدَکَ رَبُّکَ حَقّا ؟ ثُمَّ قالَ : أضجِعوا کَعبا .

ومَرَّ عَلی طَلحَهَ بنِ عُبَیدِ اللّهِ فَقالَ : هذَا النّاکِثُ بَیعَتی ، وَالمُنشِئُ الفِتنَهَ فِی الاُمَّهِ ، وَالمُجلِبُ عَلَیَّ ، الدّاعی إلی قَتلی وقَتلِ عِترَتی ، أجلِسوا طَلحَهَ . فَاُجلِسَ ، فَقالَ أمیرُ المُؤمِنینَ : یا طَلحَهَ بنَ عُبیدِ اللّهِ ، قَد وَجَدتُ ما وَعَدَنی رَبّی حَقّا ، فَهَل وَجَدتَ ما وَعَدَ رَبُّکَ حَقّا ؟ ثُمَّ قالَ : أضجِعوا طَلحَهَ ، وسارَ .

فَقالَ لَهُ بَعضُ مَن کانَ مَعَهُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، أتُکَلِّمُ کَعبا وطَلحَهَ بَعدَ قَتلِهِما ؟ !

قالَ : أمَ وَاللّهِ ، إنَّهُما لَقَد سَمِعا کَلامی کَما سَمِعَ أهلُ القَلیبِ (7) کَلامَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ بَدرٍ . (8) .

1- .الحَینُ: الهَلاک (لسان العرب: ج 13 ص 136 «حین»).
2- .النحیزه : الطبیعه (مجمع البحرین : ج 3 ص 1759 «نحز») .
3- .نهنهتَ : إذا صحتَ به لتکفّه (مجمع البحرین : ج 3 ص 1841 «نهنه») .
4- .أغمار : جمع غمر : الذی لم یجرّب الاُمور (المحیط فی اللغه : ج 5 ص 81 «غمر») .
5- .کعب بن سور من بنی لقیط ، قتل یوم الجمل ، کان یخرج بین الصفّین معه المصحف یدعو إلی ما فیه ، فجاءه سهم غرب فقتله ، ولّاه عمر بن

الخطّاب قضاء البصره بعد أبى مريم (الجرح والتعديل : ج 7 ص 162 ح 912) .
6- .إشاره إلى الآيه 15 من سوره إبراهيم .
7- .القليب : البئر التى لم تُطوَ (النهايه : ج 4 ص 98 «قلب») وأشار عليه السلام إلى كلام رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى غزوه بدر مع قتلى قريش الذين طُرحوا فى البئر (راجع السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 292) .
8- .الإرشاد : ج 1 ص 254 ، الجمل : ص 391 نحوه مع تقديم وتأخير ، بحار الأنوار : ج 32 ص 207 ح 163 وراجع تصحيح الاعتقاد : ص 93 والشافى : ج 4 ص 344 والاحتجاج : ج 1 ص 381 ح 73 و 74 وشرح نهج البلاغه : ج 1 ص 248 .

9 / 16 سخن امام به هنگام گشتن در اطراف کشته ها

ر . ک : ص 213 (تداوم نبرد به رهبری عایشه) .

9 / 16سخن امام به هنگام گشتن در اطراف کشته ها5880.امام صادق علیه السلام :الإرشاد :از سخنان علی علیه السلام به هنگام گشتن در اطراف کشته های جنگ جمل است : «این ، قریش است که برخلاف میل خویش با آنها جنگیدم و خود را راحت کردم . به سوی شما تاختم و شما را از آسیب شمشیرها برحذر داشتم و شما جوان بودید و بر آنچه می دیدید ، آگاه نبودید ؛ ولی این است پایان کار : هلاکت و مرگ زشت. به خدا پناه می برم از مرگ بد !».

آن گاه بر [جنازه] مَعبد بن مقداد گذشت و فرمود: «خداوند، پدر این مرد را رحمت کند ! اگر او زنده بود ، عقیده اش بهتر از عقیده این بود».

عمّار بن یاسر گفت: سپاسْ خدا را که او را هلاک ساخت و خوار گردانید. به خدا سوگند ، ای امیرمؤمنان ! آنان که از حقْ کناره گیرند ، برای ما تفاوتی ندارند ؛ خواه فرزند باشد یا پدر.

امیرمؤمنان فرمود: «خداوند ، تو را رحمت کند و از حقیقت ، بهره نیکو دهد !».

سپس بر [جنازه] عبد اللّه بن ربیعه بن دُرّاج که در شمار کشته ها بود ، گذر کرد و فرمود: «این بدبخت را چه چیزی از خانه بیرون کشانید؟ آیا دین ، او را بیرون آورد یا یاری کردن عثمان؟ به خدا سوگند که عثمان درباره او و پدرش نظر خوشی نداشت».

سپس بر [جنازه] مَعبد بن زُهیر بن ابی اُمیّه گذشت و فرمود: «اگر آشوب و فتنه در نوک ثریّا بود، این جوانْ بدان دست می یافت؛ [ولی] به خدا سوگند ، در فتنه ها جُربزه ای نداشت و کسی که او را [در جنگ]دیده بود ، به من خبر داد که از ترس شمشیر ، شیون می کرد».

آن گاه بر [جنازه] مسلم بن قَرظَه گذر کرد و فرمود: «نیکی کردن [در حقّ او] ، او را [برای جنگ ،]بیرون کشید . وی از من خواست که با

عثمان درباره داراییِ مورد ادّعایش در مکّه صحبت کنم. عثمان ، آن [دارایی] را به وی بخشید . پس [به من]گفت: اگر سفارش تو نبود ، آن را به من نمی دادند . وی تا آن جا که من می دانم در خاندانش فردِ بدی بود و با این همه ، این شومْ عاقبت، برای یاری عثمان آمد».

سپس بر [جنازه] عبد اللّه بن حمید بن زهیر ، گذر کرد و فرمود: «این هم از کسانی است که در جنگ با ما شتاب کرد. گمان می کرد با این کار ، خدا را می جوید. برای من نامه هایی نوشت و از عثمان ، بد می گفت. عثمان به وی چیزی بخشید و از آن پس از او خشنود گردید».

و بر [جنازه] عبد اللّه بن حَکیم بن حِزام ، گذر کرد و فرمود : «این شخص با پدرش درباره قیام ، مخالفت کرد . پدر او ، گرچه ما را یاری نکرد ، ولی بیعت ما را نیکو داشت ؛ چرا که به هنگام شک و تردید در جنگ ، خودداری کرد و در خانه نشست و من امروز ، کسانی را که از ما و از دشمن ما دست کشیدند ، سرزنش نمی کنم؛ لیکن سرزنش ، شایسته کسانی است که با ما کارزار کردند».

سپس بر [جنازه] عبد اللّه بن مُغَیره بن اَخنس ، گذر کرد و فرمود : «پدرِ این ، در روزی که عثمان در خانه کشته شد، به قتل رسید . وی به جهت کشته شدن پدرش خشمگینْ قیام کرد؛ ولی او جوانی کم سال بود که قتلش مقدّر شد».

سپس بر [جنازه] عبد اللّه بن ابی عثمان بن اخنس بن شریق ، گذر کرد و فرمود: «و آن گاه که شمشیرهای آخته ، دو سپاه را در آغوش کشیدند ، او را می نگریستم که از صف لشکر فرار می کرد. بر او بانگ زدم که دست [از جنگ]بردارد ؛ ولی نشنید تا لشکریانْ وی را کُشتند و این [فتنه] ، چیزی بود که بر جوانان قریش، پنهان ماند. جوانان ناپخته که دانش جنگ نداشتند، فریب خوردند و لغزیدند. وقتی ایستادند، ضربه خوردند و کشته شدند».

سپس قدری قدم زد و بر [جنازه] کعب بن سور، (1) گذر کرد و فرمود: «این ، کسی است که علیه ما قیام کرد و قرآن بر گردن داشت و گمان می کرد مادرش (عایشه) را یاری می کند. مردم را به آنچه در قرآن است ، فرا می خواند ؛ ولی از آنچه در آن ، است ، آگاهی نداشت. سپس درصدد پیروزی بود؛ ولی هر جبّار سرکشی ناامید می گردد. (2) بدانید که او از خدا خواست که خدا مرا بکشد؛ ولی خداوند ، او را کُشت. کعب را بنشانید».

او را نشاندند. امیرمؤمنان فرمود: «ای کعب ! من آنچه را خداوندم به من وعده داده بود ، یافتم . آیا تو هم حقیقت آنچه را خداوندت به تو وعده کرده بود ، یافتی؟» .

سپس فرمود: «کعب را به پهلو بخوابانید».

و بر [جنازه] طلحه بن عبید اللّه ، گذر کرد و فرمود: «این ، آن کسی بود که بیعت مرا شکست و در میان امّت ، آشوب به پا کرد و علیه من فرا خواند ؛ کسی که [مردم را]به کشتن من و خاندانم فرا می خوانْد. طلحه را بنشانید» .

او را نشاندند. امیرمؤمنان فرمود: «ای طلحه بن عبید اللّه ! من آنچه را خداوند به من وعده کرده بود ، حق یافتم . آیا تو هم آنچه را خداوند به تو وعده داده بود، حق یافتی؟» .

پس فرمود: «طلحه را به پهلو بخوابانید» و رفت.

یکی از کسانی که با او بود، گفت : ای امیرمؤمنان! آیا با کعب و طلحه ، پس از کشته شدن ، سخن می گویی؟!

فرمود: «آری . به خدا سوگند ، آنان سخن مرا شنیدند ، چنان که جنگ بدر فروافتادگان در چاه ، سخن پیامبر خدا را شنیدند».

.

1- .کعب بن سور از تیره بنی لَقیط، در جنگ جملْ کشته شد . وی میان دو گروه ، حرکت می کرد و به همراهش قرآن بود و مردم را بدان فرا می خوانْد . تیری نابه هنگام بر او اصابت کرد و کشته شد . عمر ، او را پس از ابو مریم به منصب قضاوت بصره گمارْد (الجرح و التعدیل : ج 7 ص 162 ش912) .
2- .اشاره ای است به آیه 15 از سوره ابراهیم .

ص: 228

. .

ص: 229

. .

ص: 230

. .

ص: 231

. .

الفصل العاشر : بعد الظفر10 / 1الكَرامَةُ5884.بحار الأنوار :الإمام الباقر عليه السلام :أَمَرَ عَلِیٌّ رضى الله عنه مُنادِیَهُ فَنادى یَومَ البَصرَهِ : «لا یُتَّبَعُ مُدبِرٌ ، ولا یُذَفَّفُ (1) عَلى جَریحٍ ، ولا یُقتَلُ أسیرٌ ، ومَن أغلَقَ بابَهُ فَهُوَ آمِنٌ ، ومَن ألقى سِلاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ» ، ولَم یَأخُذ مِن مَتاعِهِم شَیئا . (2)5885.بحار الأنوار :الأخبار الطوال :نادى عَلِیٌّ رضى الله عنه فى أصحابِهِ : لا تَتَّبِعوا مُوَلِّیا ، ولا تُجهزوا عَلى جَریحٍ ، ولا تَنتَهِبوا مالاً ، ومَن ألقى سِلاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ ، ومَن أغلَقَ بابَهُ فَهُو آمِنٌ . (3)5886.بحار الأنوار :الجمل عن معاذ بن عبید اللّه التمیمى :فَوَاللّهِ ، لَقَد رَأَیتُ أصحابَ عَلِیٍّ علیه السلام وقَد وَصَلوا إلَى الجَمَلِ ، وصاحَ مِنهُم صائِحٌ : اِعقِروهُ ، فَعَقَروهُ فَوَقَعَ .

فَنادى عَلِیٌّ علیه السلام : مَن طَرَحَ السِّلاحَ فَهُوَ آمِنٌ ، ومَن دَخَلَ بَیتَهُ فَهُوَ آمِنٌ .

فَوَاللّهِ ، ما رَأَیتُ أکرَمَ عَفوا مِنهُ . (4) .

1- .الذفّ : الإجهاز على الجریح (الصحاح : ج 4 ص 1362 «ذفف») .
2- .السنن الکبرى : ج 8 ص 314 ح 16747 ، المصنّف لابن أبى شیبه : ج 8 ص 718 ح 60 کلاهما عن حفص بن غیاث عن الإمام الصادق علیه السلام وراجع الأمالى للمفید : ص 25 ح 8 .
3- .الأخبار الطوال: ص 151 ؛ تاریخ الیعقوبى : ج 2 ص 183 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 395 ح 334 عن أبى البخترى وکلاهما نحوه وراجع فتح البارى : ج 13 ص 57 والعقد الفرید : ج 3 ص 327 .
4- .الجمل : ص 365 وراجع الأمالى للمفید : ص 25 ح 8 وتاریخ الیعقوبى : ج 2 ص 183 وشرح الأخبار : ج 1 ص 295 ح 281 ومروج الذهب : ج 2 ص 378 والأخبار الطوال : ص 151 .

فصل دهم : پس از پیروزی

10 / 1 بزرگواری

فصل دهم : پس از پیروزی10 / 1بزرگواری5890.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام به منادی اش در جنگ بصره (جملْ) دستور داد که فریاد زند: فراریان از جنگ ، دنبال نمی شوند . زخمی ها کشته نمی شوند . اسیران به قتل نمی رسند . هرکس در خانه اش را ببندد ، در امان است وهرکس سلاحش را بر زمین اندازد ، در امان است و هیچ چیز از اموال آنان (جملیان) [به غنیمت]گرفته نمی شود. (1)5891.عنه علیه السلام (عِندَ ما سُئلَ عَن أَضَلِّ الدَّعَواتِ) الأخبار الطوال:علی علیه السلام در میان یارانش ندا داد: «هیچ فراری ای را دنبال مکنید . زخمی ها را به قتل نرسانید . هیچ مالی را غارت نکنید و هرکس سلاحش را بر زمین اندازد ، در امان است و هرکس درِ خانه اش را ببندد ، در امان است».5886.بحار الأنوار :الجمل به نقل از معاذ بن عبید اللّه تمیمی : به خدا سوگند ، یاران علی علیه السلام را دیدم که به شتر [عایشه]رسیده بودند و از میان آنان ، کسی بانگ برآورد: شتر را پی کنید ! آن را پِی کردند و بر زمین افتاد. آن گاه علی علیه السلام فریاد برآورد: «هرکس اسلحه بر زمین اندازد، در امان است و هرکس وارد خانه اش گردد ، در امان است».

به خدا سوگند، بزرگوارتر از علی علیه السلام در گذشت ندیده ام.

.

1- .چنان که از احادیث 2265 و 2290 و .. . برداشت می شود ، بازماندگان لشکر جمل ، اجازه یافتند که اموالشان را با خود ببرند ؛ اگر چه اثاث و اسلحه کشتگان و فراریانی که بازنگشتند ، بر جایْ ماند و امام علیه السلام آنها را میان سپاه خویش ، تقسیم نمود . (م)

5887.امام على عليه السلام :شرح الأخبار عن موسى بن طلحه بن عبيد اللّه وكانَ فيمَن اُسِرَ يَومَ الجَمَلِ ، وحُبِسَ مَعَ مَن حُبِسَ مِنَ الاَسارى بِالبَصرَهِ : كُنتُ فى سِجنِ عَلِىٍّ بِالبَصرَهِ ، حَتّى سَمِعتُ المُنادِىَ يُنادى : أينَ موسَى بنُ طَلحَهَ بنِ عُبَيدِ اللّهِ ؟ فَاستَرجَعتُ وَاستَرجَعَ أهلُ السِّجنِ ، وقالوا : يَقتُلُکَ .

فَأَخرَجَنى إلَيهِ ، فَلَمّا وَقَفتُ بَينَ يَدَيهِ قالَ لى : يا موسى ! قُلتُ : لَبَّيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ !

قالَ : قُل : أستَغفِرُ اللّهَ وأتوبُ إلَيهِ ثَلاثَ مَرّاتٍ . فَقُلتُ : أستَغفِرُ اللّهَ وأتوبُ إلَيهِ ثَلاثَ مَرّاتٍ فَقالَ لِمَن كانَ مَعى مِن رُسُلِهِ : خَلّوا عَنهُ ، وقالَ لى : اِذهَب حَيثُ شِئتَ ، وما وَجَدتَ لَکَ فى عَسكَرِنا مِن سِلاحٍ أو كُراعٍ فَخُذهُ ، وَاتَّقِ اللّهَ فيما تَستَقبِلُهُ مِن أمرِکَ ، وَاجلِس فى بَيتِکَ . فَشَكَرتُ لَهُ وَانصَرَفتُ . (1)5888.امام باقر عليه السلام :الإمام زين العابدين عليه السلام :دَخَلتُ عَلى مَروانَ بنِ الحَكَمِ ، فَقالَ : ما رَأَيتُ أحَدا أكرَمَ غَلَبَهً مِن أبيکَ ، ما هُوَ إلّا أن وَلِيَنا يَومَ الجَمَلِ ، فَنادى مُناديهِ : لا يُقتَلُ مُدبِرٌ ، ولا يُذَفَّفُ عَلى جَريحٍ . (2) .

1- .شرح الأخبار : ج 1 ص389 ح 331، المناقب لابن شهرآشوب: ج 2 ص 114 وفيه من «قل : أستغفر اللّه ...» .
2- .السنن الكبرى : ج 8 ص 314 ح 16746 عن إبراهيم بن محمّد عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام ، فتح البارى : ج 13 ص 57 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 57 عن أنس بن عياض نحوه ؛ المبسوط : ج 7 ص 264 كلاهما عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلاموفيه «يدنف» بدل «يُذفّف» وراجع الطبقات الكبرى : ج 5 ص 93 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 245 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 97 .

5889.امام باقر علیه السلام :شرح الأخبار به نقل از موسی بن طلحه بن عبید اللّه ، که از کسانی بود که در جنگ جمل به اسارت درآمد و به همراه سایر اسیران در بصره زندانی شد :من در زندانِ علی علیه السلام در بصره بودم. شنیدم منادی صدا می زند: موسی بن طلحه بن عبید اللّه کجاست؟

من و زندانیان ، استرجاع کردیم («إنّا للّه » گفتیم) و زندانیان گفتند: تو را می کُشد.

علی علیه السلام مرا به نزد خود خواست . وقتی در برابرش ایستادم ، به من فرمود: «ای موسی !».

گفتم: بله ، ای امیرمؤمنان !

فرمود : «سه مرتبه بگو : استغفر اللّه و اتوب الیه !».

من سه بارْ آن را گفتم . سپس به کسانی که همراه وی بودند ، فرمود: «رهایش کنید !» و به من فرمود: «هرکجا می خواهی ، برو و آنچه از اسلحه و حیوان در سپاه ما داری ، بردار و در آینده زندگی ات از خدا بترس و در خانه ات بنشین» .

از او سپاس گزاری کردم و رفتم.5890.امام علی علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام :بر مروان بن حَکم وارد شدم . گفت: کسی را بزرگوارتر از پدرت به هنگام پیروزی ندیدم. در جنگ جمل ، بر ما مسلّط گشت و منادی اش ندا داد: هیچ فراری ای به قتل نمی رسد و هیچ زخمی ای کشته نمی شود . .

10 / 2إصدارُ العَفوِ العامِّ5893.عنه عليه السلام (وَ قَد سَمِعَ رَجُلاً يَقولُ : اللّهُمَّ إنّى أ) أنساب الأشراف :قامَ عَلِىٌّ حينَ ظَهَرَ وظَفِرَ خَطيبا فَقالَ : يا أهلَ البَصرَهِ ! قَد عَفَوتُ عَنكُم ؛ فَإِيّاكُم وَالفِتنَهَ ؛ فَإِنَّكُم أوَّلُ الرَّعِيَّهِ نَكَثَ البَيعَهَ ، وشَقَّ عَصَا الاُمَّهِ .

ثُمَّ جَلَسَ وبايَعَهُ النّاسُ . (1)5894.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (لَمّا سُئلَ عَن قَولِهِ تَعالى : {Q} «وَ لاَ تَ) الإرشاد :ومِن كَلامِهِ [عَلِىٍّ عليه السلام] بِالبَصرَهِ حينَ ظَهَرَ عَلَى القَومِ ، بَعدَ حَمدِ اللّهِ وَالثَّناءِ عَلَيهِ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ ذو رَحمَهٍ واسِعَهٍ ، ومَغفِرَهٍ دائِمَهٍ ، وعَفوٍ جَمٍّ ، وعِقابٍ أليمٍ ، قَضى أنَّ رَحمَتَهُ ومَغفِرَتَهُ وَعفوَهُ لِأهلِ طاعَتِهِ مِن خَلقِهِ ، وبِرَحمَتِهِ اهتَدَى المُهتَدونَ ، وقَضى أنَّ نِقمَتَهُ وسَطَواتِهِ وعِقابَهُ عَلى أهلِ مَعصِيَتِهِ مِن خَلقِهِ ، وبَعدَ الهُدى وَالبَيِّناتِ ما ضَلَّ الضّالّونَ . فَما ظَنُّكُم يا أهلَ البَصرَهِ وقَد نَكَثتُم بَيعَتى ، وظاهَرتُم عَلَىَّ عَدُوّى ؟

فَقامَ إلَيهِ رَجُلٌ فَقالَ : نَظُنُّ خَيرا ، ونَراک قَد ظَفِرتَ وقَدَرتَ ، فَإِن عاقَبتَ فَقَدِ اجتَرَمنا ذلِکَ ، وإن عَفَوتَ فَالعَفوُ أحَبَّ إلَى اللّهِ .

فَقالَ : قَد عَفَوتُ عَنكُم ؛ فَإِيّاكُم وَالفِتنَهَ ؛ فَإِنَّكُم أوَّلُ الرَّعِيَّهِ نَكَثَ البَيعَهَ ، وشَقَّ عَصا هذِهِ الاُمَّهِ .

قالَ : ثُمَّ جَلَسَ لِلنّاسِ فَبايَعوهُ . (2) .

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 58 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 257 ، الجمل : ص 407 عن الحارث بن سريع نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 230 ح 182 وراجع الأخبار الطوال : ص 151 .

10 / 2 صدور فرمان عفو عمومی

10 / 2صدور فرمان عفو عمومی6056.عنه علیه السلام :أنساب الاشراف:علی علیه السلام ، هنگامی که چیرگی یافت و پیروز شد، برای سخنرانی به پا خاست و فرمود: «ای مردم بصره! از شما گذشتم . برحذر باشید از فتنه! به راستی که شما نخستین مردمانی بودید که بیعت را شکستید و وحدت امّت را برهم زدید».

آن گاه نشست و مردم با وی بیعت کردند.6057.عنه علیه السلام :الإرشاد :از سخنرانی علی علیه السلام در بصره ، به هنگامی که بر اهل جملْ پیروز شد ، پس از حمد و سپاس گفتن خداوند : امّا بعد؛ به راستی که خداوند ، دارای رحمت گسترده و غفران همیشگی و گذشت بسیار و کیفر دردناک است.

خداوند ، چنین حکم کرد که رحمت و غفران و گذشت او ، از آنِ بندگان اطاعت پیشه باشد و با رحمت او ، راه یافتگانْ هدایت شدند و چنین مقدّر ساخت که مجازات و خشم و کیفرش برسر بندگان نافرمانش باشد و پس از هدایت و دلیل روشن ، گم راهان گم راه نشدند.

ای بصریان! شما که بیعت با من را شکستید و دشمنم را علیه من یاری کردید ، نسبت به من چه گمانی دارید؟».

مردی به پا خاست و گفت: ما [به تو] گمان نیک داریم و می بینیم که تو پیروز شدی و قدرت یافتی . اگر کیفر دهی ، ما مرتکب جرم شده ایم [و شایسته کیفریم] و اگر گذشت کنی، گذشت ، نزد خداوند ، دوست داشتنی تر است.

فرمود: «از شما گذشتم. پس ، از فتنه دوری جویید ؛ چرا که شما نخستین مردمانی بودید که بیعت شکستید و وحدت امّت را برهم زدید».

[راوی] می گوید: سپس در برابر مردم نشست و آنان با وی بیعت کردند.

.

10 / 3الاِعتِذارُ مِنَ الإِمامِ6052.امام على عليه السلام :الجمل عن هاشم بن مساحق القرشى :حَدَّثَنى أبى أنَّهُ لَمَّا انهَزَمَ النّاسُ يَومَ الجَمَلِ اجتَمَعَ مَعَهُ طائِفَهٌ مِن قُرَيشٍ فيهِم مَروانُ بنُ الحَكَمِ ، فَقالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ : وَاللّهِ لَقَد ظَلَمنا هذَا الرَّجُلَ يَعنونَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ونَكَثنا بَيعَتَهُ مِن غَيرِ حَدَثٍ ، وَاللّهِ لَقَد ظَهَرَ عَلَينا ، فَما رَأَينا قَطُّ أكرَمَ سِيرَهً مِنهُ ، ولا أحسَنَ عَفواً بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَقوموا حَتّى نَدخُلَ عَلَيهِ ونَعتَذِرَ إلَيهِ مِمّا صَنعَناهُ .

قالَ : فَصِرنا إلى بابِهِ ، فَاستَأذَنّاهُ فَأَذِنَ لَنا ، فَلَمّا مَثَلنا بَينَ يَدَيهِ جَعَلَ مُتَكَلِّمُنا يَتَكَلَّمُ .

فَقالَ عليه السلام : أنصِتوا أكفِكُم ، إنَّما أنَا بَشَرٌ مِثلُكُم ؛ فَإِن قُلتُ حَقّا فَصَدِّقونى ، وإن قُلتُ باطِلاً فَرُدّوا عَلَىَّ .

أنشُدُكُمُ اللّهَ ! أ تعلَمون أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمّا قُبِضَ كُنتُ أنَا أولَى النّاسِ بِهِ وبِالنّاسِ مِن بَعدِهِ ؟ قُلنا : اللّهُمَّ نَعَم .

قالَ : فَعَدَلتُم عَنّى وبايَعتُم أبا بَكرٍ ، فَأَمسَكتُ ولَم اُحِبَّ أن أشُقَّ عَصَا المُسلِمينَ ، واُفَرِّقَ بَينَ جَماعَتِهِم ؛ ثُمَّ إنَّ أبا بَكرٍ جَعَلَها لِعُمَرَ مِن بَعدِهِ فَكَفَفتُ ، ولَم اُهِجِ النّاسَ ، وقَد عَلِمتُ أنّى كُنتُ أولَى النّاسِ بِاللّهِ وبِرَسولِهِ وبِمَقامِهِ ، فَصَبَرتُ حَتّى قُتِلَ عُمَرُ ، وجَعَلَنى سادِسَ سِتَّهٍ ، فَكَفَفتُ ولَم اُحِبَّ أن اُفَرِّقَ بَينَ المُسلِمينَ ، ثُمَّ بايَعتُم عُثمانَ فَطَعَنتُم عَلَيهِ فَقَتَلتُموهُ وأنَا جالِسٌ فى بَيتى ، فَأَتَيتُمونى وبايَعتُمونى كَما بايَعتُم أبا بَكرٍ وعُمَرَ ؛ فَما بالُكُم وفَيتُم لَهُما ولَم تَفوا لى ؟ ! ومَا الَّذى مَنَعَكُم مِن نَكثِ بَيعَتِهِما ودَعاكُم إلى نَكِث بَيعَتى ؟

فَقُلنا لَهُ : كُن يا أميرَ المُؤمِنينَ كَالعَبدِ الصّالِحِ يُوسُفَ إذ قالَ : «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّ حِمِينَ» . (1)

فَقالَ عليه السلام : لا تَثريبَ عَلَيكُمُ اليَومَ ، وإنَّ فيكُم رَجُلاً لَو بايَعَنى بِيَدِهِ لَنَكَثَ بِأستِهِ يَعنى مَروانَ بنَ الحَكَمِ . (2) .

1- .يوسف : 92 .

2- .الجمل : ص 416 ، الأمالى للطوسى : ص 506 ح 1109 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 392 ح 333 عن هشام بن مساحق وكلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 262 ح 200 .

10 / 3 عذرخواهی از امام

10 / 3عذرخواهی از امام6055.امام علی علیه السلام :الجمل به نقل از هاشم بن مُساحِق قُرَشی : پدرم برایم گفت که چون جملیان در جنگ جملْ شکست خوردند ، گروهی از قریشیان که در میان آنها مروان بن حکم [نیز]بود ، اجتماع کردند و به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند ، ما به این مرد ، ستم روا داشتیم (مقصودشان امیرمؤمنان بود) و بیعت او را بدون عذر شکستیم . به خدا که امروز بر ما پیروز گشته است . ما پس از پیامبر خدا، از او بزرگوارتر در روش و مَنش و با گذشت تر ندیده ایم. برخیزید تا نزد او برویم و از کردار خود در حضور او پوزش طلبیم.

[پدرم] گفت : به درِ خانه اش رفتیم . اجازه خواستیم. به ما اجازه داد . وقتی به حضورش رسیدیم ، سخنگوی ما خواست سخن بگوید که فرمود: «شما ساکت باشید تا من سخنی بگویم که برای شما بسنده باشد. من هم بشری مانند شمایم. اگر حق گفتم ، مرا تصدیق کنید و اگر باطل گفتم ، آن را از من نپذیرید. شما را به خدا ، آیا می دانید که چون پیامبر خدا وفات یافت ، پس از او من نزدیک ترین کس به وی و سزاوارترینِ مردم نسبت به خودشان بودم؟».

گفتیم: آری به خدا.

فرمود: «آن گاه شما از من کناره گرفتید و با ابو بکر ، بیعت کردید . من دست نگه داشتم و دوست نداشتم وحدت مسلمانان را برهم زنم و اتّحاد و اجتماع آنان را پراکنده سازم.

سپس ابو بکر ، پس از خود ، حکومت را به عمر سپرد و من دست نگه داشتم و مردم را تحریک نکردم ، با این که می دانستم نزدیک ترین فرد به خدا و پیامبرش و جایگاه او هستم و صبر کردم تا عمر ، کشته شد و مرا یکی از شش نفر [شورای خود] قرار داد. باز هم دست نگه داشتم و دوست نداشتم بین مسلمانان، تفرقه ایجاد کنم.

آن گاه شما با عثمان بیعت کردید و سپس بر او خُرده گرفتید و او را کشتید ، در حالی که من در خانه ام نشسته بودم. پس به سراغ من آمدید و با من بیعت کردید ، آن گونه که با ابو بکر و عمر بیعت کرده بودید . شما را

چه شد که در بیعت با آن دو وفادار بودید و با من وفا نکردید؟ و چه چیزی شما را از شکستن بیعتِ آن دو باز داشت و به شکستن بیعت من وا داشت؟».

به وی گفتیم:ای امیرمؤمنان! مانند بنده صالح خدا یوسف باش ، آن جا که گفت: «امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترینِ مهربانان است» .

آن گاه فرمود: «امروز ، سرزنشی بر شما نیست که در میان شما مردی است که اگر با دستش با من بیعت کند با مقعدش آن را می شکند» و مقصودش مروان بن حکم بود .

.

10 / 4مُناقَشاتٌ بَينَ عَمّارٍ وعائِشَة6058.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن أبى يزيد المدينى :قالَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ لِعائِشَةَ حينَ فَرَغَ القَومُ : يا اُمَّ المُؤمِنينَ ! ما أبعَدَ هذَا المَسيرَ مِنَ العَهدِ الَّذى عُهِدَ إلَيكِ !

قالَت : أبو اليَقظانِ ! قالَ : نَعَم .

قالَت : وَاللّهِ ، إنَّکَ ما عَلِمتُ قَوّالٌ بِالحَقِّ . قالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى قَضى لى عَلى لِسانِکِ . (1)6059.عنه عليه السلام :الأمالى للطوسى عن موسى بن عبد اللّه الأسدى :لَمَّا انهَزَمَ أهلُ البَصرَهِ أمَرَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام أن تُنزَلَ عائِشَهُ قَصرَ أبى خَلَفٍ ، فَلَمّا نَزَلَت جاءَها عَمّارُ بنُ ياسِرٍ فَقالَ لَها : يا اُمَّتِ ! کَيفَ رَأَيتِ ضَربَ بَنيکِ دونَ دينِهِم بِالسَّيفِ ؟

فَقالَت : اِستَبصَرتَ يا عَمّارُ مِن أجلِ أنَّکَ غَلَبتَ ؟

قالَ : أنَا أشَدُّ استِبصارا مِن ذلِکَ ، أمَا وَاللّهِ ، لَو ضَرَبتُمونا حَتّى تُبلِغونا سَعَفاتِ هَجَرٍ لَعَلِمنا أنّا عَلَى الحَقِّ ، وأنَّکُم عَلَى الباطِلِ .

فَقالَت لَهُ عائِشَهُ : هکَذا يُخَيَّلُ إلَيکَ ، اِتَّقِ اللّهَ يا عَمّارُ ! فَإنَّ سِنَّکَ قَد کَبِرَ ، ودَقَّ عَظمُکَ ، وفَنِىَ أجَلُکَ ، وأذهَبتَ دينَکَ لِابنِ أبى طالِبٍ .

فَقالَ عَمّارٌ : إنّى وَاللّهِ ، اختَرتُ لِنَفسى فى أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَرَأَيتُ عَلِيّا أقرَأَهُم لِکِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وأعلَمَهُم بِتَأويلِهِ ، وأشَدَّهُم تَعظيما لِحُرمَتِهِ ، وأعرَفَهُم بِالسُّنَّهِ ، مَعَ قَرابَتِهِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعِظَمِ عَنائِهِ وبَلائِهِ فِى الإِسلامِ . فَسَکَتَت . (2) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 545 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 348 ، فتح البارى : ج 13 ص 58 كلاهما نحوه .
2- .الأمالى للطوسى : ص 143 ح 233 ، بشاره المصطفى : ص 281 وفيه «ابن أبى خلف» بدل «أبى خلف» .

10 / 4 گفتگوهایی میان عمّار و عایشه

10 / 4گفتگوهایی میان عمّار و عایشه6062.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابویزید مَدینی : عمّار بن یاسر ، هنگامی که دشمن [از جنگ]دست کشید ، به عایشه گفت: ای امّ المؤمنین! این راه از آن پیمانی که با تو بسته شده بود، چه قدر دور است!

گفت: تو ابو یقظانی؟!

عمّار گفت: آری .

گفت: به خدا سوگند که تو تا آن جا که من می دانم همیشه حقگو بوده ای.

عمّار گفت: سپاسْ خدا را که این را برای من بر زبان تو راند.6063.عنه علیه السلام (فی الدُّنیا) الأمالی ، طوسی به نقل از موسی بن عبد اللّه اسدی : چون بصریانْ شکست خوردند ، علی بن ابی طالب علیه السلام دستور داد عایشه در منزلگاه ابو خَلَف نگهداری شود . وقتی در آن جا منزل کرد، عمّار بن یاسر نزد او آمد و به وی گفت: ای مادر! شمشیر زدن فرزندانت را در حمایت از دینشان چگونه دیدی؟!

عایشه گفت: ای عمّار! تو چون پیروز شده ای ، بینش یافته ای؟!

عمّار گفت: بینش من از این [که با پیروزی حاصل آید]قوی تر است . بدان ، به خدا سوگند ، اگر آن قدر ما را با شمشیر می زدید که به نخلستان های منطقه هَجَر (1) رانده می شدیم ، باز هم می دانستیم که ما بر حقّیم و شما بر باطل.

عایشه به وی گفت: چنین توهّم کرده ای ای عمّار! از خدا بترس؛ چرا که سنّ تو دیگر بالا رفته و استخوانت لاغر شده و عمرت به سر آمده است . تو دینت را به خاطر فرزند ابو طالب بر باد دادی!

عمّار گفت: به خدا سوگند ، من در میان یاران پیامبر خدا دست به انتخاب زدم و دیدم که علی علیه السلام از همه به کتاب خدا آگاه تر و بر تأویل آن ، داناتر است و حُرمت آن را نگه دارنده تر و به سنّت ، آشناتر است. علاوه

بر این که او خویشاوند پیامبر خداست و سختی ها و مشقّت های بسیاری در راه اسلام دیده است.

عایشه سکوت کرد.

.

1- .شهری در یمن که خرما را بدان منسوب کنند (لغت نامه دهخدا : ج 14 ص 20702) .

10 / 5مُناقَشاتٌ بَينَ ابنِ عَبّاسٍ وعائِشَةَ6059.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :وَجَّهَ [عَلِىٌّ عليه السلام] ابنَ عَبّاسٍ إلى عائِشَةَ يَأمُرُها بِالرُّجوعِ ، فَلَمّا دَخَلَ عَلَيها ابنُ عَبّاسٍ قالَت : أخطَأتَ السُّنَّةَ يَابنَ عَبّاسٍ مَرَّتَينِ : دَخَلتَ بَيتى بِغَيرِ إذنى ، وجَلَستَ عَلى مَتاعى بِغَيرِ أمرى .

قالَ : نَحنُ عَلَّمنا إيّاكِ السُّنَّةَ ؛ إنَّ هذا لَيسَ بِبَيتِكِ ! بَيتُكِ الَّذى خَلَّفَكِ رَسولُ اللّهِ بِهِ ، وأمَرَكِ القُرآنُ أن تَقَرّى فيهِ . (1)6060.امام على عليه السلام :مروج الذهب :بَعَثَ [عَلِىٌّ عليه السلام] بِعَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ إلى عائِشَةَ يَأمُرُها بِالخُروجِ إلَى المَدينَهِ ، فَدَخَلَ عَلَيها بِغَيرِ إذنِها ، وَاجتَذَبَ وِسادَةً فَجَلَسَ عَلَيها .

فَقالَت لَهُ : يَابنَ عَبّاسٍ ! أخطَأتَ السُّنَّةَ المَأمورَ بِها ؛ دَخَلتَ إلَينا بِغَيرِ إذنِنا ، وجَلَستَ عَلى رَحلِنا بِغَيرِ أمرِنا .

فَقالَ لَها : لَو كُنتِ فِى البَيتِ الَّذى خَلَّفَكِ فيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ما دَخَلنا إلّا بِإذنِكِ ، وما جَلَسنا عَلى رَحلِكِ إلّا بِأمرِكِ ، وإنَّ أميرَ المُؤمِنينَ يَأمُرُكِ بِسُرعَهِ الأَوبَهِ ، وَالتَّأهُّبِ لِلخُروجِ إلَى المَدينَهِ .

فَقالَت : أبيَتُ ما قُلتَ ، وخالَفتُ ما وَصَفتَ .

فَمَضى إلى عَلِىٍّ ، فَخَبَّرَهُ بِامتِناعِها ، فَرَدَّهُ إلَيها ، وقالَ : إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ يَعزِمُ عَلَيكِ أن تَرجِعى ، فَأنعَمَت وأجابَت إلَى الخُروجِ . (2) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 183 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 390 ح 332 عن ابن عبّاس نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 269 ح 210 .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 377 ، العقد الفريد : ج 3 ص 326 عن ابن عبّاس ، الفتوح : ج 2 ص 486 كلاهما نحوه .

10 / 5 گفتگوهایی میان ابن عبّاس و عایشه

10 / 5گفتگوهایی میان ابن عبّاس و عایشه6063.امام صادق علیه السلام (درباره دنیا) تاریخ الیعقوبی:علی علیه السلام ابن عبّاس را به سوی عایشه فرستاد که به او دستور دهد [به مدینه]باز گردد. وقتی ابن عبّاس بر عایشه وارد شد ، عایشه گفت: دو بار از [پیروی از]سنّت به خطا رفتی ، ای ابن عبّاس! بدون اجازه وارد خانه ام شدی و بدون فرمان من بر اثاثیه ام نشستی.

ابن عبّاس گفت: ما بودیم که سنّت را به تو آموختیم. این جا خانه تو نیست. خانه تو آن جاست که پیامبر خدا تو را در آن به جای گذاشت و قرآن به تو دستور داد در آن بنشینی.6064.امام کاظم علیه السلام :مروج الذهب:[علی علیه السلام] عبد اللّه بن عبّاس را نزد عایشه فرستاد و دستور داد وی را به سوی مدینه حرکت دهند. ابن عبّاس ، بدون اجازه وارد خانه شد و متّکایی را برداشت و بر روی آن نشست.

عایشه به وی گفت: ای ابن عبّاس! در [عمل کردن به]سنّتی که بدان مأمور شده ای ، به خطا رفتی. بدون اجازه بر ما وارد شدی و بدون اجازه بر بساط ما نشستی .

ابن عبّاس به او گفت: اگر تو در خانه ای که پیامبر خدا تو را در آن بر جای گذاشت ، می نشستی، ما نیز بدون اجازه تو وارد نمی شدیم و بدون دستور تو بر بساط تو نمی نشستیم. امیر مؤمنان ، درباره تو به بازگشت سریع و آمادگی برای رفتن به مدینه فرمان می دهد.

عایشه گفت: از آنچه گفتی ، سر باز می زنم و با آنچه توصیف کردی، مخالفت می ورزم.

ابن عبّاس ، نزد علی علیه السلام رفت و او را از امتناع عایشه باخبر ساخت. [علی علیه السلام]دوباره او را نزد عایشه فرستاد و گفت: به راستی که امیرمؤمنان ، تصمیم قطعی گرفته است که تو بازگردی.

عایشه ، نرمی نشان داد و بازگشت را پذیرفت.

6065.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :رجال الكشّى عن إسماعيل بن الفضل الهاشمى :حَدَّثَنى بَعضُ أشياخى قالَ : لَمّا هَزَمَ عَلِىٌّ ابنُ أبى طالِبٍ عليه السلام أصحابَ الجَمَلِ ، بَعَثَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ إلى عائِشَةَ يَأمُرُها بِتَعجيلِ الرَّحيلِ ، وقِلَّهِ العِرجَهِ . (1)

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَأَتَيتُها وهِىَ فى قَصرِ بَنى خَلَفٍ فى جانِبِ البَصرَهِ ، قالَ : فَطَلَبتُ الإِذنَ عَلَيها ، فَلَم تَأذَن ، فَدَخَلتُ عَلَيها مِن غَيرِ إذنِها ، فَإِذا بَيتٌ قَفارٌ لَم يُعدَّ لى فيهِ مَجلِسٌ ، فَإِذا هِىَ مِن وَراءِ سِترَينِ .

قالَ : فَضَرَبتُ بِبَصَرى فَإِذا فى جانِبِ البَيتِ رَحلٌ عَلَيهِ طُنفُسَهٌ ، (2) قالَ : فَمَدَدتُ الطُّنفُسَهَ فَجَلَستُ عَلَيها .

فَقالَت مِن وَراءِ السِّترِ : يَابنَ عَبّاسٍ ! أخطَأتَ السُّنَّهَ ؛ دَخَلتَ بَيتَنا بِغَيرِ إذنِنا ، وجَلَستَ عَلى مَتاعِنا بِغَيرِ إذنِنا .

فَقالَ لَهَا ابنُ عَبّاسٍ : نَحنُ أولى بِالسُّنَّهِ مِنكِ ، ونَحنُ عَلَّمناكِ السُّنَّهَ ، وإنَّما بَيتُكِ الَّذى خَلَّفَكِ فيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَخَرَجتِ مِنهُ ظالِمَهً لِنَفسِكِ، غاشِيَهً (3) لِدينِكِ ، عاتِيَهً عَلى رَبِّكِ ، عاصِيَهً لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَإِذا رَجَعتِ إلى بَيتِكِ لَم نَدخُلهُ إلّا بِإِذنِكِ ، ولَم نَجلِس عَلى مَتاعِكِ إلّا بِأَمرِكِ . إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام بَعَثَ إلَيكِ يَأمُرُكِ بِالرَّحيلِ إلَى المَدينَهِ ، وقِلَّهِ العِرجَهِ .

فَقالَت : رَحِمَ اللّهُ أميرَ المُؤمِنينَ ! ذلِکَ عُمرُ بنُ الخَطّابِ .

فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : هذا وَاللّهِ أميرُ المُؤمِنينَ ، وإن تَزَبَّدَت (4) فيهِ وُجوهٌ ، ورَغَمَت (5) فيهِ مَعاطِسُ ! أمَا وَاللّهِ ، لَهُوَ أميرُ المُؤمِنينَ ، وأمَسُّ بِرَسولِ اللّهِ رَحِما ، وأقرَبُ قَرابَهً ، وأقدَمُ سَبقا ، وأكثَرُ عِلما ، وأعلى مَنارا ، وأكثَرُ آثارا مِن أبيكِ ومِن عُمَرَ .

فَقالَت : أبَيتُ ذلِکَ ... .

قالَ : ثُمَّ نَهَضتُ وأتَيتُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فَأَخبَرتُهُ بِمَقالَتِها ، وما رَدَدتُ عَلَيها ، فَقالَ : أنَا كُنتُ أعلَمُ بِکَ حَيثُ بَعَثتُکَ . (6) .

1- .العِرْجه : المُقام (لسان العرب : ج 2 ص 321 «عرج») .
2- .الطُّنفُسَه: البساط الذى له خَمْل رقيق (النهايه : ج 3 ص 140 «طنفس») .
3- .كذا فى المصدر، ولعلّ الصواب: «غاشَّةً».
4- .تزبّد الإنسان : إذا غضب وظهر على صماغيه زبدتان (لسان العرب : ج 3 ص 193 «زبد») .
5- .يقال رَغِم وأرغَم اللّه أنفه : أى ألصقه بالرَّغام ؛ وهو التراب . هذا هو الأصل . ثمّ استُعمل فى الذلّ والعَجْز عن الانتصاف والانقياد على كُره (النهايه : ج 2 ص 238 «رغم») .
6- .رجال الكشّى : ج 1 ص 277 الرقم 108 .

6066.عنه علیه السلام :رجال الکَشّی به نقل از اسماعیل بن فضل هاشمی : برخی استادانم برایم روایت کرده اند که چون علی بن ابی طالب علیه السلام لشکر جمل را شکست داد ، امیرمؤمنان، عبد اللّه بن عبّاس را نزد عایشه فرستاد و او را به سرعت بخشیدن در حرکت و کوتاه کردن اقامت ، دستور داد.

ابن عبّاس می گوید: نزد وی آمدم و او در منزلگاه بنی خلف در کنار بصره بود. از او اجازه خواستم که وارد شوم. اجازه نداد . پس بدون اجازه وارد شدم و با اتاقی خالی مواجه شدم که جای نشستن برایم مهیّا نبود و عایشه ، پشت دو پرده بود. نظر افکندم و در گوشه اتاق ، اثاثیه ای دیدم که بر آن ، گلیمی بود. گلیم را کشیدم و بر آن نشستم.

عایشه از پشت پرده گفت: ای ابن عبّاس! سنّت را به خطا رفته ای . در خانه ما بدون اجازه ، وارد شدی و بر اثاثیه ما بدون اجازه نشستی.

ابن عبّاس به وی گفت: ما از تو به [تعلیم] سنّت ، سزاوارتریم. ما به تو سنّت آموختیم. خانه تو آن جاست که پیامبر خدا تو را در آن به جای نهاد و تو از آن بیرون آمدی ، درحالی که بر خود ستم روا داشتی، و بر دینت سرپوش نهادی و بر پروردگارت طغیان کردی و پیامبر خدا را نافرمانی نمودی. پس هرگاه به خانه ات بازگشتی، بدون اجازه ات بدان وارد نمی شویم و جز به فرمانت بر اثاثیه ات نمی نشینیم. به درستی که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب [مرا] به سوی تو فرستاد که به تو دستور حرکت به مدینه و اقامتِ اندک [در بصره] دهد.

عایشه گفت: رحمت خدا بر «امیرمؤمنان»، که همان عمر بن خطاب بود!

ابن عبّاس گفت: به خدا سوگند که این «امیرمؤمنان» است، گرچه چهره هایی بر او خشمگین باشند و دماغ هایی در برابرش به خاک مالیده شوند! بدان ، به خدا سوگند ، همانا او امیر مؤمنان و نزدیک ترین خویشاوندِ پیامبر خدا و دارای نزدیک ترین رابطه نَسبی [با پیامبر صلی الله علیه و آله] و سابقه دارتر، و داناتر و برجسته تر و دارای نقش و حضوری بیشتر از پدر تو و عمر است.

عایشه گفت: این [فرمان] را نمی پذیرم...

ابن عبّاس می گوید: پس برخاستم و نزد امیرمؤمنان آمدم و او را از سخنان عایشه و آنچه بدو جواب داده بودم ، باخبر ساختم. پس فرمود: «من از تو بهتر می دانستم که تو را به کجا می فرستم». .

10 / 6مُحادَثاتٌ بَينَ الإمامِ وعائِشَةَ6066.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى فى خَبَرِ عائِشَةَ : أتاها عَلِيٌّ ، وهِىَ فى دارِ عَبدِ اللّهِ بنِ خَلَفِ الخُزاعِىِّ ، وابنُهُ المَعروفُ بِطَلحَةِ الطَّلحاتِ ، فَقالَ : إيها يا حُمَيراءُ ! أ لَم تَنتَهى عَن هذَا المَسيرِ ؟ فَقالَت : يَابنَ أبى طالِبٍ ! قَدَرتَ فَأَسجِح !

فَقالَ : اخرُجى إلَى المَدينَةِ ، وَارجِعى إلى بَيتِكِ الَّذى أمَرَكِ رَسولُ اللّهِ أن تَقَرّى فيهِ . قالَت : أفعَلُ . (1) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 183 .

10 / 6 گفتگوهایی میان امام و عایشه

10 / 6گفتگوهایی میان امام و عایشه6069.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الیعقوبی در گزارش عایشه : علی علیه السلام نزد عایشه آمد که در خانه عبد اللّه بن خَلف خُزاعی بود ؛ همو که پسرش به «طلحه الطلحات» معروف بود. [امام علیه السلام]فرمود: «ای حُمَیرا ! از این حرکتْ دست برنمی داری؟» .

عایشه گفت : ای پسر ابی طالب ! قدرت یافتی، پس نرمی به خرج ده !

فرمود: «به سوی مدینه حرکت کن و به همان خانه ات بازگرد که پیامبر خدا تو را دستور داد در آن بنشینی».

گفت: چنین می کنم .

.

6068.بحار الأنوار (به نقل از أبو طفيل عامر بن واثله : امام زين الع) مروج الذهب فى خَبَرِ عائِشَةَ : جَهَّزَها عَلِىٌّ وأتاها فِى اليَومِ الثّانى ، ودَخَلَ عَلَيها ومَعَهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ وباقى أولادِهِ وأولادِ إخوَتِهِ وفِتيانُ أهلِهِ مِن بَنى هاشِمٍ وغَيرُهُم مِن شيعَتِهِ مِن هَمدانَ ، فَلَمّا بَصُرَت بِهِ النِّسوانُ صِحنَ فى وَجهِهِ وقُلنَ : يا قاتِلَ الأَحِبَّهِ !

فَقالَ : لَو كُنتُ قاتِلَ الأَحِبَّهِ لَقَتَلتُ مَن فى هذا البَيتِ ، وأشارَ إلى بَيتٍ مِن تِلكَ البُيوتِ قَدِ اختَفى فيهِ مَروانُ بنُ الحَكَمِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ ، وغَيرُهُم .

فَضَرَبَ مَن كانَ مَعَهُ بِأَيديهِم إلى قَوائِمِ سُيوفِهِم لَمّا عَلِموا مَن فِى البَيتِ مَخافَةَ أن يَخرُجوا مِنهُ فَيَغتالوهُ .

فَقالَت لَهُ عائِشَهُ بَعدَ خَطبٍ طَويلٍ كانَ بَينَهُما : إنّى اُحِبُّ أن اُقيمَ مَعَکَ ، فَأَسيرَ إلى قِتالِ عَدُوِّکَ عِندَ سَيرِکَ .

فَقالَ : بَلِ ارجِعى إلَى البَيتِ الَّذى تَرَکَکِ فيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

فَسَأَلَته أن يُؤَمِّنَ ابنَ اُختِها عَبدَ اللّهِ بنَ الزُّبَيرِ ، فَأَمَّنَهُ ، وتَکَلَّمَ الحَسَنُ وَالحُسَينُ فى مَروانَ ، فَأَمَّنَهُ ، وأمَّنَ الوَليدَ بنَ عُقبَهَ ووُلدَ عُثمانَ وغَيرَهُم مِن بَنى اُمَيَّهَ ، وأمَّنَ النّاسَ جَميعا .

وقَد كانَ نادى يَومَ الوَقعَهِ : مَن ألقى سِلاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ ، ومَن دَخَلَ دارَهُ فَهُوَ آمِنٌ . (1)6069.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :دَخَلَ عَلِىٌّ البَصرَهَ يَومَ الِاثنَينِ ، فَانتَهى إلَى المَسجِدِ ، فَصَلّى فيهِ ، ثُمَّ دَخَلَ البَصرَهَ ، فَأَتاهُ النّاسُ ، ثُمَّ راحَ إلى عائِشَهَ عَلى بَغلَتِهِ ، فَلَمّا انتَهى إلى دارِ عَبدِ اللّهِ بنِ خَلَفٍ وهِىَ أعظَمُ دارٍ بِالبَصرَهِ وَجَدَ النِّساءَ يَبكينَ عَلى عَبدِ اللّهِ وعُثمانَ ابنَى خَلَفٍ مَعَ عائِشَهَ ، وصَفِيَّهُ ابنَهُ الحُارِثِ مُختَمِرَهٌ تَبكى .

فَلَمّا رَأَتهُ قالَت : يا عَلِىُّ ، يا قاتِلَ الأَحِبَّهِ ، يا مُفَرِّقَ الجَمعِ ! أينَمَ اللّهُ بَنيکَ مِنکَ کَما أينَمتَ وُلدَ عَبدِ اللّهِ مِنهُ !

فَلَم يَرُدَّ عَلَيها شَيئا ، ولَم يَزَل عَلى حالِهِ حَتّى دَخَلَ عَلى عائِشَةَ ، فَسَلّمَ عَلَيها ، وقَعَدَ عِندَها ، وقالَ لَها : جَبَهَتنا صَفِيَّةُ ، أما إنّى لَم أرَها مُنذُ كانَت جارِيَةً حَتَّى اليَومِ .

فَلَمّا خَرَجَ عَلِىٌّ أقبَلَتِ عَلَيهِ فَأَعادَت عَلَيهِ الكَلامَ ، فَكَفَّ بَغلَتَهُ وقالَ : أما لَهَمَمتُ وأشارَ إلَى الأَبوابِ مِن الدّارِ أن أفتَحَ هذَا البابَ وأقتُلَ مَن فيهِ ، ثُمَّ هذا فَأَقتُلَ مَن فيهِ ، ثُمَّ هذا فَأَقتُلَ مَن فيهِ وكانَ اُناسٌ مِنَ الجَرحى قَد لَجَؤوا إلى عائِشَةَ ، فاُخبِرَ عَلِىٌّ بِمَكانِهِم عِندَها ، فَتَغافَلَ عَنهُم فَسَكَتَت .

فَخَرَجَ عَلِىٌّ فَقالَ رَجُلٌ مِنَ الأَزدِ : وَاللّهِ ، لا تُفِلتُنا هذِهِ المَرأَةُ ! فَغَضِبَ وقالَ : صَه ! لا تَهتِكُنَّ سِترا ، ولا تَدخُلُنَّ دارا ، ولا تَهيجُنَّ امرَأَةً بِأَذًى ، وإن شَتَمنَ أعراضَكُم ، وسَفَّهَن اُمرَاءَكُم وصُلَحاءَكُم ؛ فَإِنَّهُنَّ ضِعافٌ ، ولَقَد كُنّا نُؤمَرُ بِالكَفِّ عَنهُنَّ ، وإنَّهُنَّ لَمُشرِكاتٌ ، وإنَّ الرَّجُلَ لَيُكافِئُ المَرأَةَ ويَتَناوَلُها بِالضَّربِ ، فَيُعَيَّرُ بِها عَقِبُهُ مِن بَعدِهِ ، فَلا يَبلُغَنّى عَن أحَدٍ عَرَضَ لِامرَأَةٍ ، فَاُنَكِّلَ بِهِ شِرارَ النّاسِ . (2) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 377 وراجع دعائم الإسلام : ج 1 ص 394 وتفسير فرات : ص 111 ح 113 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 539 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 347 نحوه وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 246 والفتوح : ج 2 ص 483 .

6070.عنه علیه السلام :مروج الذهب در گزارش عایشه : علی علیه السلام عایشه را آماده [بازگشت]ساخت و در روز دوم ، نزد او آمد و به همراهش حسن وحسین علیهماالسلام و سایر فرزندانش و فرزندان برادرش و جوانان بنی هاشم و دیگر پیروانش از قبیله هَمْدان نیز وارد شدند . وقتی چشم زنان به علی علیه السلام افتاد ، بر او فریاد زدند و گفتند: ای کُشنده دوستان [و آشنایان ما] !

فرمود: «اگر من کُشنده دوستان [شما]بودم ، می بایست کسی را که در این خانه است ، کشته باشم» و اشاره کرد به خانه ای از خانه ها که در آن ، مروان بن حکم و عبد اللّه بن زبیر و عبد اللّه بن عامر و دیگران ، پنهان شده بودند. کسانی که با او بودند ، چون دانستند چه کسانی در خانه اند ، دست به شمشیر بردند تا مبادا آنها از مخفیگاه خود بیرون آیند و [علی علیه السلام را] ناگهانی و غافلگیرانه بکشند.

عایشه پس از سخنان طولانی که میانشان ردّ و بدل شد به او (علی علیه السلام) گفت: من دوست می دارم به همراه تو باشم و در جنگ با دشمنانت با تو حرکت کنم.

فرمود: «نه ؛ به خانه ای برگرد که پیامبر خدا تو را در آن بر جای نهاد».

عایشه از او خواست که پسر خواهرش عبد اللّه بن زبیر را امان دهد. به وی امان داد. حسن و حسین علیهماالسلام درباره مروان ، پا در میانی کردند. او را نیز امان داد و ولید بن عقبه و فرزندان عثمان و دیگر بنی امیّه را نیز امان داد و همه مردم را امان داد.

او در روز جنگ هم ندا داده بود که: «هرکس سلاح بر زمین گذارد ، در امان است ، و هرکس در خانه اش رود ، در امان است».6071.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : علی علیه السلام در روز دوشنبه وارد بصره شد و به مسجد رفت و در آن ، نماز گزارد . آن گاه وارد بصره شد. پس مردم به نزد او آمدند . او سوار بر آسترش نزد عایشه رفت. چون به خانه عبد اللّه بن خلف که بزرگ ترین خانه بصره بود رسید ، زنان را دید که به همراه عایشه بر عبد اللّه و عثمان، دو فرزند [کشته شده] خلف ، گریه می کنند و صفیّه دختر حارث نیز ، چارقد برسر ، گریه می کرد.

وقتی صفیّه علی علیه السلام را دید، گفت: ای علی! ای کُشنده دوستان! ای پراکنده سازِ جمع! خداوند ، فرزندانت را یتیم کند ، چنان که فرزندان عبد اللّه را یتیم کردی!

علی علیه السلام به وی پاسخی نداد و بر همان حالت بود تا پیش عایشه رفت و بر او سلام کرد و نزد او نشست و به وی گفت: صفیّه ، ما را غافلگیر کرد و به راستی که او را از زمانی که دختر بود ، دیگر ندیده بودم.

وقتی علی علیه السلام بیرون رفت، صفیّه رو به او کرد و سخنش را تکرار نمود. [علی علیه السلام]استرش را نگه داشت و با اشاره به درهای اتاق ها فرمود : «بدانید که تصمیم گرفتم این در را بگشایم و هرکه را در آن است، بکُشم و سپس آن در را بگشایم و هرکه را در آن است ، بکُشم و سپس در دیگر را باز کنم و هر که را در آن است ، بکُشم».

این سخن او برای این بود که گروهی از زخمی ها به عایشه پناه آورده بودند و علی علیه السلام از مکان آنان در اتاق ها اطّلاع یافته بود؛ ولی از آنان تغافل کرده بود. از این پس ، صفیّه ساکت شد.

علی علیه السلام بیرون می رفت که مردی از اَزْد گفت: به خدا سوگند که این زن ، ما را رها نمی سازد .

علی علیه السلام خشمگین شد و فرمود: «ساکت باش! پرده ها را پاره مکن و به خانه ای وارد مشو، و زنی را با زخم زبان به هیجان میاور ؛ گرچه به حیثیت شما دشنام دهند و فرمان روایان و نیکان شما را سفیه بدانند؛ چرا که آنان ناتوان اند. آن روز که مشرک بودند ، ما مأمور بودیم از آنان دست برداریم [، چه رسد به امروز]! مردی که با زن ، رو در رو شود و او را کتک بزند ، نسل او به این خاطر ، سرزنش می شود. پس مبادا به من خبر رسد که کسی متعرّض زنی شده است ، که او را به سان بدترینِ مردم ، کیفر خواهم داد». .

10 / 7إشخاصُ عائِشَةَ إلَی المَدینَهِ6074.عنه علیه السلام :مسند ابن حنبل عن أبی رافع :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ لِعَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ : إنَّهُ سَیکونُ بَینَکَ وبَینَ عائِشَهَ أمرٌ ، قالَ : أنَا یا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : أنا ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : فَأنَا أشقاهُم یا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : لا ، ولکِن إذا کانَ ذلِکَ فَاردُدها إلی مَأمَنِها . (1) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 10 ص 343 ح 27268 ، المعجم الکبیر : ج 1 ص 332 ح 995 ، فتح البارى : ج 13 ص 55 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 395 ح 335 نحوه .

10 / 7 فرستادن عایشه به سوی مدینه

10 / 7فرستادن عایشه به سوی مدینه6071.امام علی علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از ابو رافع : پیامبر خدا به علی بن ابی طالب فرمود: «به زودی میان تو و عایشه ، حادثه ای اتّفاق می افتد» .

علی علیه السلام گفت: من، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «آری» .

گفت: من؟

فرمود: «آری» .

گفت: پس من بدبخت ترین آنانم ، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «نه؛ ولی وقتی چنین اتّفاقی افتاد، عایشه را به جایگاه امنش بازگردان».

.

6072.امام على عليه السلام :الأخبار الطوال فى ذِكرِ أحداثِ ما بَعدَ حَربِ الجَمَلِ : قالَ [عَلِىٌّ عليه السلام]لِمُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : سِر مَعَ أُختِکَ حَتّى توصِلَها إلَى المَدينَهِ ، وعَجِّلِ اللُّحوقَ بى بِالكوفَهِ . فَقالَ : أعفِنى مِن ذلِکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ .

فَقالَ عَلِىٌّ : لا اُعفيکَ مِنهُ ، وما لَکَ بُدٌّ . فَسارَ بِها حَتّى أورَدَهَا المَدينَهَ . (1)6073.امام على عليه السلام :الجمل :لَمّا عَزَمَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام عَلَى المَسيرِ إلَى الكوفَهِ أنفَذَ إلى عائِشَهَ يَأمُرُها بِالرَّحيلِ إلَى المَدينَهِ ، فَتَهَيَّأَت لِذلِکَ ، وأنفَذَ مَعَها أربَعينَ امرَأَهً ألبَسَهُنَّ العمائِمَ وَالقَلانِسَ ، (2) وقَلَّدَهُنَّ السُّيوفَ ، وأمَرَهَنَّ أن يَحفَظنَها ، ويَكُنَّ عَن يَمينِها وشِمالِها ومِن وَرائِها .

فَجَعَلَت عائِشَهُ تَقولُ فِى الطَّريقِ : اللّهُمَّ افعَل بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ بِما فَعَلَ بى ! بَعَثَ مَعِىَ الرِّجالَ ولَم يَحفَظ بى حُرمَهَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

فَلَمّا قَدِمنَ المَدينَهَ مَعَها ألقَينَ العَمائِمَ وَالسُّيوفَ ودَخَلنَ مَعَها ، فَلَمّا رَأَتهُنَّ نَدِمَت عَلى ما فَرَّطَت بِذَمِّ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وسَبِّهِ .

وقالَت : جَزَى اللّهُ ابنَ أبى طالِبٍ خَيرا ، فَلَقَد حَفِظَ فِىَّ حُرمَهَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (3) .

1- .الأخبار الطوال : ص 152 .
2- .القلنسوه : تلبس فى الرأس والجمع قلانس (تاج العروس : ج 8 ص 424 «قلس») .
3- .الجمل : ص 415 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 98 ، مروج الذهب : ج 2 ص 379 وفيه «بعث معها علىّ أخاها عبد الرحمن بن أبى بكر وثلاثين رجلاً وعشرين امرأه ...» بدل «لمّا عزم أمير المؤمنين عليه السلام على المسير . . .» ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 544 عن محمّد وطلحه ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 347 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 246 وكلّها نحوه وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 183 والفتوح : ج 2 ص 487 .

6074.امام علی علیه السلام :الأخبار الطوال در گزارش حوادث پس از جنگ جمل : [علی علیه السلام] به محمّد بن ابی بکر فرمود: «با خواهرت حرکت کن تا او را به مدینه برسانی . سپس به سرعت ، در کوفه به من بپیوند».

محمّد گفت: ای امیرمؤمنان ! مرا از این کار ، معاف دار.

علی علیه السلام فرمود: «تو را معاف نمی دارم و از آن چاره ای نداری».

پس او (عایشه) را حرکت داد و وارد مدینه ساخت.6075.امام علی علیه السلام :الجمل:چون امیرمؤمنانْ تصمیم حرکت به سوی کوفه گرفت کسی را نزد عایشه فرستاد که به وی دستور دهد به سوی مدینه کوچ کند . وی برای حرکت ، مهیّا شد. سپس چهل زن را دستار و کلاه پوشانید و شمشیر در اختیارشان نهاد و به آنان فرمان داد از عایشه محافظت کنند و او را از راست و چپ و پشت سر ، درمیان گیرند.

عایشه در طول راه می گفت: بار خدایا ! با علی بن ابی طالب ، چنان کن که با من رفتار کرد ؛ مردان را به همراهم فرستاد و حرمت پیامبر خدا را نگه نداشت.

وقتی زنان ، همراه با عایشه به مدینه رسیدند ، دستارها و شمشیرها را برداشتند و با وی وارد مدینه شدند . چون عایشه آنان را دید ، از دشنام گویی و نکوهش امیرمؤمنان ، پشیمان شد و گفت: خداوند به پسر ابی طالب ، پاداش نیکو دهد ؛ چرا که حرمت پیامبر خدا را درباره من، پاس داشت. .

10 / 8نَدَمُ عائِشَةَ6078.الإمامُ الحسنُ عليه السلام :الكامل فى التاريخ عن عائشه بَعدَ حَربِ الجَمَلِ : وَاللّهِ ، لَوَدِدتُ أنّى مِتُّ قبَلَ هذَا اليَومِ بِعشرينَ سَنَةً . (1)6076.امام على عليه السلام :نهايه الأرب :أتى وُجوهُ النّاسِ إلى عائِشَةَ وفيها : القَعقاعُ بنُ عَمروٍ ، فَسلَّمَ عَلَيها فَقالَت : وَاللّهِ ، لَوَدِدتُ أنّى مِتُّ قَبلَ هذَا اليَومِ بِعِشرينَ سَنَةً ! (2)6077.نهج البلاغه (به نقل از عبد اللّه بن عباس) فتح البارى عن محمّد بن قيس :ذُكِرَ لِعائِشَةَ يَومُ الجَمَلِ قَالَت : وَالنّاسُ يَقولونَ: «يَومُ الجَمَلِ» ؟ قالوا : نَعَم ، قالَت : وَدِدتُ أنّى جَلَستُ كَما جَلَسَ غَيرى ؛ فَكانَ أحَبَّ إلَىَّ مِن أن أكونَ وَلَدتُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَشرَةً كُلُّهُم مِثلَ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ الحارِثِ بنِ هِشامٍ . (3)6078.امام حسن عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن عائشه :وَدِدتُ أنّى كُنتُ ثُكِلتُ عَشرَةً مِثلَ الحارِثِ بنِ هِشامٍ ، وأنّى لَم أسِر مَسيرى مَعَ ابنِ الزُّبَيرِ . (4)6079.تنبيه الخواطر :الطبقات الكبرى عن عماره بن عميرٍ :حَدَّثَنى مَن سَمِعَ عائِشَةَ إذا قَرَأت هذِهِ الآيَةَ : «وَ قَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ» (5) بَكَت حَتّى تَبُلَّ خِمارَها . (6) .

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 345 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 264 عن جندب بن عبد اللّه ، الفتوح : ج 2 ص 487 ، المعيار والموازنه : ص 61 .

2- .نهايه الأرب : ج 20 ص 79 .

3- .فتح البارى : ج 13 ص 55 ، مجمع الزوائد : ج 7 ص 480 ح 12040 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 429 الرقم 3283 ، تاريخ دمشق : ج 34 ص 274 وزاد فى ذيله «أو مثل عبد اللّه بن الزبير» .

4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 129 ح 4609 ، الاعتقاد والهدايه : ص 246 وفيه «مثل ولد الحرث بن هشام» بدل «مثل الحارث بن هشام» وراجع المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 717 ح 55 وأنساب الأشراف : ج 3 ص 60 .

5- .الأحزاب : 33 .

6- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 81 ، الزهد لابن حنبل : ص 205 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 60 كلاهما عن أبى الضحى عمّن سمع عائشه ، سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 177 الرقم 19 ، الدرّ المنثور : ج 6 ص 600 عن مسروق .

10 / 8 پشیمانی عایشه

10 / 8پشیمانی عایشه6080.بحار الأنوار :الکامل فی التاریخ به نقل از عایشه ، پس از جنگ جمل : به خدا سوگند ، دوست داشتم بیست سال پیش از این روز ، مُرده بودم.6081.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :نهایه الأرب:چهره های سرشناس ، نزد عایشه آمدند. یکی از آنها قَعقاع بن عمرو بود که نزد او آمد و سلام کرد. عایشه گفت: به خدا سوگند ، دوست داشتم که بیست سال پیش از این ، مُرده بودم.6082.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :فتح الباری به نقل از محمّد بن قیس : جنگ جمل به یاد عایشه آمد و گفت: هنوز مردم از جنگ جملْ سخن می گویند؟

گفتند: آری .

گفت: دوست داشتم در خانه می نشستم چنان که دیگران نشستند ، و این برای من دوست داشتنی تر بود از این که از پیامبر خدا ده فرزند می داشتم و تمامی آنان ، مانند عبد الرحمان بن حارث بن هشام بودند.6083.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از عایشه : دوست داشتم در سوگ ده فرزند مانند حارث بن هشام می نشستم و به همراه پسر زبیر ، این راه را نمی پیمودم.6081.امام باقر علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از عماره بن عُمَیر : کسی برایم روایت کرد که شنیده بود وقتی عایشه آیه «و در خانه هایتان بنشینید» را تلاوت می کرد ، چندان می گریست که روسری اش خیس می شد.

.

6082.پیامبر خدا صلی الله علیه وآله :تاریخ بغداد عن عروه :ما ذَکَرَت عائِشَهُ مَسیرَها فی وَقعَهِ الجَمَلِ قَطُّ ، إلّا بَکَت حَتّی تَبُلَّ خِمارَها وتَقولُ : یا لَیتَنی کُنتُ نَسیا مَنسِیّا . (1)6083.امام علی علیه السلام :المناقب للخوارزمی عن أبی عتیق :قالَت عائِشَهُ : إذا مَرَّ ابنُ عُمَرَ فَأَرونیهِ ، فَلَمّا مَرَّ قیلَ لَها : هذَا ابنُ عُمَرَ ، قالَت : یا أبا عَبدِ الرَّحمنِ ، ما یَمنَعُکَ أن تَنهانی عَن مَسیری ؟ قالَ : قَد رَأَیتُ رَجُلاً قَد غَلَبَ عَلَیکِ [یَعنی ابنَ الزُّبَیرِ] ، وظَنَنتُ أَلّا تُخالِفیهِ . قالَت : أما إنَّکَ لَو نَهَیتَنی ما خَرَجتُ . (2)10 / 9غَنائِمُ الحَربِ6086.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه :اِتَّفَقَتِ الرُّواهُ کُلُّها عَلی أنَّهُ [عَلِیّا علیه السلام] قَبَضَ ما وَجَدَ فی عَسکَرِ الجَمَلِ مِن سِلاحٍ ودابَّهٍ ومَملوکٍ ومَتاعٍ وعُروضٍ ، فَقَسَّمَهُ بَینَ أصحابِهِ ، وأنَّهُم قالوا لَهُ : اِقسِم بَینَنا أهلَ البَصرَهِ فَاجعَلهُم رَقیقا ، فَقالَ : لا .

فَقالوا : فَکَیفَ تُحِلُّ لَنا دِماءَهُم ، وتُحَرِّمُ عَلَینا سَبیَهُم ؟!

فَقالَ : کَیفَ یَحِلُّ لَکُم ذُرِّیَّهٌ ضَعیفَهٌ فی دارِ هِجرَهٍ وإسلامٍ ؟! أمّا ما أجلَبَ بِهِ القَومُ فی مُعَسکَرِهِم عَلَیکُم فَهُوَ لَکُم مَغنَمٌ ، وأمّا ما وارَتِ الدّورُ وأُغلِقَت عَلَیهِ الأَبوابُ فَهُوَ لِأَهلِهِ ، ولا نَصیبَ لَکُم فی شَیءٍ مِنهُ .

فَلَمّا أکثَروا عَلَیهِ قالَ : فَأَقرِعوا علَی عائِشَهَ ؛ لِأَدفَعَها إلی مَن تُصیبُهُ القُرعَهُ !

فَقالوا : نَستَغفِرُ اللّهَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! ثُمَّ انصَرَفوا . (3) .

1- .تاریخ بغداد : ج 9 ص 185 الرقم 4766 ، الاعتقاد والهدایه : ص 246 ، المناقب للخوارزمی : ص 182 ح 220 .
2- .المناقب للخوارزمی : ص 182 ح 218 ، سلسله الأحادیث الصحیحه : ج 1 ص 776 عن ابن أبی عتیق .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 250 وراجع الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 97 .

10 / 9 غنیمت های جنگ

6087.عنه علیه السلام :تاریخ بغداد به نقل از عُروه : هیچ گاه عایشه حضور در جنگ جمل را به یاد نمی آورْد ، مگر آن که می گریست تا آن جا که روسری اش خیس می شد و می گفت: ای کاش از یاد رفته بودم و فراموش شده بودم (1) !6088.عنه علیه السلام :المناقب ، خوارزمی به نقل از ابو عتیق : عایشه گفت: هر زمان پسر عمر [از این جا]گذر می کند ، او را به من نشان دهید. وقتی گذر کرد ، به عایشه گفته شد : این ، فرزند عمر است.

عایشه گفت: ای ابو عبد الرحمان! چه چیزی جلویِ تو را گرفت که مرا از رفتن [به جنگ با علی] باز بداری؟

ابو عبد الرحمان گفت: دیدم مردی بر [فکر و کار]تو مسلّط شده است که می پنداشتم با او مخالفت نمی کنی (مقصودش عبد اللّه بن زبیر بود).

عایشه گفت: بدان که اگر تو مرا باز می داشتی ، دست به شورش نمی زدم.10 / 9غنیمت های جنگ6085.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه:روایت کنندگان ، اتّفاق نظر دارند که علی علیه السلام آنچه اسلحه و چارپا، بَرده و اثاثیه و کالا در لشکرگاه جمل یافت ، همه را برداشت و میان یارانش تقسیم کرد.

آنان به وی گفتند: بصریان [شکست خورده در جنگ] را میان ما تقسیم کن و آنان را بَرده قرار ده .

فرمود: «نه» .

گفتند: چگونه خون آنان برای ما حلال است و اسیر گرفتن آنان بر ما حرام؟

فرمود: «چگونه انسان های ناتوان در سرزمین هجرت و اسلام برای شما حلال باشند؟! آنچه جملیان در لشکرگاه خویش بر ضدّ شما به کار گرفتند ، غنیمت است و برای شماست؛ و امّا هرچه را خانه ها پنهان ساخته اند و

درها بر رویش بسته شده ، از آنِ صاحبانش است و برای شما در آن ، بهره ای نیست».

و چون بر او بسیار اصرار ورزیدند ، فرمود: «عایشه را قرعه زنید ، تا به نام هرکس در آمد ، به وی دهم!» . گفتند: ای امیرمؤمنان! از خداوند ، طلب آمرزش می کنیم. پس دست برداشتند.

.

1- .اشاره دارد به آیه 23 سوره مریم : «درد زایمان ، او را به سوی تنه درخت خرما کشانید گفت: ای کاش پیش از این مُرده بودم و یکسر فراموش شده بودم» .

6086.امام علی علیه السلام :شرح الأخبار :كانَ عَلِیٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ قَد غَنَّمَ أصحابَهُ ما أجلَبَ بِهِ أهلُ البَصرَهِ إلی قِتالِهِ وأجلَبوا بِهِ : یَعنی أتَوا بِهِ فی عَسکَرِهِم ولَم یَعرِض لِشَیءٍ غَیرِ ذلِکَ مِن أموالِهِم ، وجَعَلَ ما سِوی ذلِکَ مِن أموالِ مَن قُتِلَ مِنهُم لِوَرَثَتِهِم ، وخَمَّسَ ما اُغنِمَهُ مِمّا أجلَبوا بِهِ عَلَیهِ ، فَجَرَت أیضا بِذلِکَ السُّنَّهُ . (1)10 / 10بَذلُ الإِمامِ سَهمَهُ مِنَ الغَنیمَهِ6089.امام علی علیه السلام :مروج الذهب :قَبَضَ [عَلِیٌّ علیه السلام] ما کانَ فی مُعَسکَرِهِم مِن سِلاحٍ ودابَّهٍ ومَتاعٍ وآلَهٍ وغَیرِ ذلِکَ ، فَباعَهُ وقَسَّمَهُ بَینَ أصحابِهِ ، وأخَذَ لِنَفسِهِ کَما أخَذَ لِکُلِّ واحِدٍ مِمَّن مَعَهُ مِن أصحابِهِ وأهلِهِ ووُلدِهِ خَمسَمِئَهِ دِرهَمٍ .

فَأَتاهُ رَجُلٌ مِن أصحابِهِ فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! إنّی لَم آخُذ شَیئا ، وخَلَّفَنی عَنِ الحُضورِ کَذا وأدلی بِعُذرٍ فَأعطاهُ الخَمسَمِئَهِ الَّتی کانَت لَهُ . (2)6090.عنه علیه السلام :الجمل :ثُمَّ نَزَلَ علیه السلام [أی بَعدَ خُطبَتِهِ فِی أهلِ البَصرَهِ]وَاستَدعی جَماعَهً مِن أصحابِهِ ، فَمَشَوا مَعَهُ حَتّی دَخَلَ بَیتَ المالِ ، وأرسَلَ إلَی القُرّاءِ ، فَدَعاهُم ودَعَا الخُرّانَ وأمَرَهُم بِفَتحِ الأبوابِ الَّتی داخِلُها المالُ ، فَلَمّا رأی کَثرَهَ المالِ قالَ : «هذا جَنایَ وخِیارُهُ فیهِ» . 3 ثُمَّ قَسَّمَ المالَ بَینَ أصحابِهِ فَأصابَ کُلَّ رَجُلٍ مِنهُم سِتَّهَ آلافِ ألف دِرهَمٍ ، وکانَ أصحابُهُ اثنَی عَشَرَ ألفاً ، وأخَذَ هُوَ علیه السلام کَأَحَدِهِم ، فَبَینا هُم عَلَی تِلکَ الحالَهِ ، إذ أتاهُ آتٍ فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! إنَّ اسمی سَقَطَ مِن کِتابِکَ ، وقَد رَأَیتُ مِنَ البَلاءِ ما رَأَیتُ . فَدَفَعَ سَهمَهُ إلی ذلِکَ الرَّجُلِ .

ورَوَی الثَّورِیُّ عَن داوُدَ بنِ أبی هِندٍ عَن أبی حَربِ بنِ أبِی الأَسوَدِ قالَ : لَقَدَ رَأَیتُ بِالبَصرَهِ عَجَباً ! لَمّا قَدِمَ طَلحَهُ وُالزُّبَیرُ قَد أرسَلا إلی اُناسٍ مِن أهلِ البَصرَهِ وأتَا فیهِم ، فَدَخَلنا بَیتَ المالِ مَعَهُما ، فَلَمّا رَأَیا ما فیهِ مِنَ الأَموالِ قالا : هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ ورَسولُهُ . ثُمَّ تَلَیا هذِهِ الآیَهَ : «وَعَدَکُمُ اللّهُ مَغَانِمَ کَثِیرَهً تَأخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَکُمْ هَذِهِ» إلی آخِرِ الآیَهِ، وقالا : نَحنُ أحَقُّ بِهذَا المالِ مِن کُلِّ أحَدٍ .

فَلَمّا کانَ مِن أمرِ القَومِ ما کانَ دَعانا عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام فَدَخَلنا مَعَهُ بَیتَ المالِ ، فَلَمّا رَأی ما فیهِ ضَرَبَ إحدی یَدَیهِ عَلَی الاُخری وقالَ : یا صَفراءُ یا بَیضاءُ ، غُرّی غَیری ! وقَسَّمَهُ بَینَ أصحابِهِ بِالسَّوِیَّهِ حَتّی لَم یَبقَ إلّا خَمسُمِئَهِ دِرهَمٍ عَزَلَها لِنَفسِهِ ، فَجاءَهُ رَجُلٌ فَقالَ : إنَّ اسمی سَقَطَ مِن کِتابِکَ . فَقالَ علیه السلام : رُدّوها عَلَیهِ . ثُمَّ قالَ :

الحَمدُ للّهِ الّذى لَم يَصِل إلَىَّ مِن هذَا المالِ شَىءٌ ، ووَفّرَهُ عَلَى المُسلِمينَ . (3) .

1- .شرح الأخبار : ج 1 ص 389 ح 331 .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 380 وراجع الأخبار الطوال : ص 211 .
3- .الجمل : ص 400 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 380 وشرح نهج البلاغه : ج 1 ص 249 و ج 9 ص 322 .

10 / 10 امام ، سهم خود را از غنیمت ها بخشید

6091.عنه علیه السلام :شرح الأخبار:یاران علی علیه السلام آنچه را اهل بصره برای پیکار با علی علیه السلام به لشکرگاه خود آورده بودند ، به غنیمت گرفتند؛ ولی متعرّض دیگر اموال آنان نشدند. علی علیه السلام جز آن مال ها، اموال کشتگان اهل بصره را برای ورثه شان باقی گذاشت و از آنچه [سپاهش]به عنوان غنیمت برداشتند ، خمس گرفت و بدین ترتیب ، سنّتْ جاری شد.10 / 10امام ، سهم خود را از غنیمت ها بخشید6090.امام علی علیه السلام :مروج الذهب:علی علیه السلام آنچه از اسلحه ، چارپا ، اثاثیه و ابزار و دیگر چیزها در لشکرگاه جملیان یافت ، برداشت و آنها را فروخت و میان یاران خود تقسیم کرد و برای خود ، پانصد درهم برداشت ، چنان که برای همه همراهانش ، چه یاران و چه بستگان و فرزندان ، چنین کرد.

مردی از یارانش نزد وی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! من چیزی دریافت نکرده ام و فلان عذر ، مرا از حضور [در هنگام گرفتن غنایم] باز داشت.

[علی علیه السلام] پانصد درهم خود را به وی بخشید.6091.امام علی علیه السلام :الجمل:[علی علیه السلام] پس از سخنرانی اش در میان بصریان ، از منبر پایین آمد . گروهی از یارانش را خواست و با آنان به سوی بیت المال رفت. به سوی قاریان فرستاد و آنان را فرا خواند و [نیز]نگهبانان را فرا خواند و دستور داد درهای بیت المال را بازگشایند ، و چون فراوانیِ اموال را دید ، [این مصرع را]خواند:

این ، دستچین من و بهترین آن است . 1

آن گاه ، اموال را میان یارانش قسمت کرد و به هریک ، شش هزار درهم رسید . یاران او دوازده هزار نفر بودند . خود نیز مانند یکی از آنان سهم برداشت. در همین حال که به تقسیم اموالْ سرگرم بودند ، کسی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! نام من از دیوان تو افتاده است و گرفتاری هایی که تو دیدی ، من نیز دیده ام.

[علی علیه السلام] سهم خود را به وی داد.

ثوری از داوود بن ابی هند و او از ابو حرب بن ابو الأسود گزارش کرده است که ابو حرب گفت: در بصره ، امر شگفتی دیدم . چون طلحه و زبیر به بصره رسیدند ، نزد گروهی از بصریان فرستادند که من هم داخل آنان بودم. با طلحه و زبیر ، وارد بیت المال شدیم . چون اموال را دیدند ، گفتند: این است آنچه خدا و پیامبرش به ما وعده داده اند . آن گاه ، این آیه را تلاوت کردند: «خداوند ، شما را به غنیمت های بسیار وعده داد که دریافت می کنید و آن را برای شما تعجیل نمود» (تا آخر آیه) و گفتند: ما به این اموال ، از هرکس سزاوارتریم.

وقتی سرنوشت آن قومْ چنین شد، علی بن ابی طالب علیه السلام ما را فرا خواند و با او وارد بیت المال شدیم . وقتی اموال را دید ، یک دست را بر دست دیگر زد و فرمود: «ای [طلاهای]زرد! ای [نقره های] سفید ! دیگری را بفریبید» و همه آنها را به طور مساوی میان یارانش تقسیم نمود، جز پانصد درهم که برای خود ، کنار گذاشت.

مردی نزد او آمد وگفت: نامِ من از دیوان تو افتاده است.

فرمود: «پانصد درهم [من]را به وی دهید».

سپس فرمود: «سپاسْ خداوندی را که چیزی از این ثروت را به من نداد و آن را بر مسلمانان فراوان نمود».

.

ص: 260

. .

ص: 261

. .

10 / 11دُخولُ الإِمامِ بَيتَ مالِ البَصرَهِ6094.ارشاد القلوب :الجمل :لَمّا خَرَجَ عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ مِنَ البَصرَهِ ، وعادَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ إلى بَيتِ المالِ فَتَأَمَّلا ما فيهِ ، فَلَمّا رَأَوا ما حَواهُ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّهِ قالوا : هذِهِ الغَنائِمُ الَّتى وَعَدنَا اللّهُ بِها ، وأخبَرَنا أَنَّهُ يُعَجِّلُها لَنا .

قالَ أبُو الأَسوَدِ : فَقَد سَمِعتُ هذا مِنهُما ، ورَأَيتُ عَلِيّا عليه السلام بَعدَ ذلِکَ ، وقَد دَخَلَ بَيتَ مالِ البَصرَهِ ، فَلَمّا رَأى ما فيهِ قالَ : يا صَفراءُ ويا بَيضاءُ غُرّى غَيرى ! اَلمالُ يَعسوبُ (1) الظَّلَمَهِ ، وأنَا يَعسوبُ المُؤمِنينَ .

فَلا وَاللّهِ مَا التَفَتَ إلى ما فيهِ ، ولا فَكَّرَ فيما رَآهُ مِنهُ ، وما وَجَدتُهُ عِندَهُ إلّا كَالتُّرابِ هَواناً ! فَعَجِبتُ مِنَ القَومِ ومِنهُ عليه السلام ! فَقُلتُ : اُولئِکَ مِمَّن يُريدُ الدُّنيا ، وهذا مِمَّن يُريدُ الآخِرَهَ ، وقَوِيَت بَصيرَتى فيهِ . (2)10 / 12خُطبَهُ الإِمامِ بَعدَ قِسمَهِ المالِ6096.الإِمامُ علىٌّ عليه السلام :الجمل عن الواقدِى :إنَّ أَميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام لَمّا فَرَغَ مِن قِسمَهِ المالِ قامَ خَطيباً ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وقالَ :

أيُّهَا النّاسُ ! إنّى أحمَدُ اللّهَ عَلى نِعَمِهِ ؛ قُتِلَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ، وهُزِمَت عائِشَهُ . وَايمُ اللّهِ لَو كانَت عائِشَهُ طَلَبَت حَقّاً وأهانَت باطِلاً لَكانَ لَها فى بَيتِها مَأوىً ، وما فَرَضَ اللّهُ عَلَيهَا الجِهادُ ، وإنَّ أوَّلَ خَطَئِها فى نَفسِها ، وما كانَت وَاللّهِ عَلَى القَومِ إلّا أشأَمَ مِن ناقَهِ الحِجرِ ، (3) ومَا ازدادَ عَدُوُّكُم بِما صَنَعَ اللّهُ إلّا حِقدا ، وما زادَهُمُ الشَّيطانُ إلّا طُغيانا . ولَقَد جاؤوا مُبطِلينَ وأدبَروا ظالِمينَ ، إنَّ إخوانَكُمُ المُؤمِنينَ جاهَدوا فى سَبيلِ اللّهِ ، وآمَنوا بِهِ يَرجونَ مَغفِرَهً مِنَ اللّهِ ، وإنَّنا لَعَلَى الحَقِّ ، وإنَّهُم لَعَلَى الباطِلِ ، وسَيَجمَعُنَا اللّهُ وإيّاهُم يَومَ الفَصلِ ، وأستَغفِرُ اللّهَ لى ولَكُم . (4) .

1- .اليعسوب : السيّد والرئيس والمقدّم (النهايه : ج 3 ص 234 «عسب») .
2- .الجمل : ص 285 .
3- .يشير بهذا إلى قصّه ناقه صالح عليه السلام . والحِجْر : اسم ديار ثمود بوادى القرى بين المدينه والشام وفيها بئر ثمود (راجع معجم البلدان : ج 2 ص 221) .
4- .الجمل : ص 402 .

10 / 11 ورود امام به بیت المال بصره

10 / 12 سخنرانی امام پس از تقسیم بیت المال

10 / 11ورود امام به بیت المال بصره6099.عنه علیه السلام :الجمل:چون عثمان بن حُنَیف از بصره بیرون رفت و طلحه و زبیر به بیت المال برگشتند و در برابر آنچه در آن بود ، درنگ کردند، همین که میزان طلا و نقره اش را دیدند ، گفتند: اینها ، همان غنیمت هایی است که خداوند ، ما را به آنها وعده داده است و به ما خبر داده است که آن را به زودی در اختیارمان می نهد.

ابو الأسود می گوید: این سخن را از آنان شنیدم و پس از آن ماجرا ، علی علیه السلام را دیدم که وارد بیت المال بصره شد . وقتی ثروت های آن را دید ، فرمود: «ای [طلاهای]زرد! ای [نقره های]سفید! دیگری را بفریبید. ثروت ، مقتدای ستمگران است و من ، پیشوای مؤمنان».

به خدا سوگند ، نه بدانچه در آن جا بود ، توجّهی کرد و نه در آنچه دیده بود ، اندیشید ؛ بلکه ثروت ها را نزد او چون خاکی بی ارزش یافتم . از آنان (طلحه و زبیر) و از وی شگفت زده شدم! از این رو با خود گفتم: «آنان از کسانی اند که دنیا را می خواهند ، و این از کسانی است که آخرت را می جویند» و آگاهی ام نسبت به وی افزون شد.10 / 12سخنرانی امام پس از تقسیم بیت المال6096.امام علی علیه السلام :الجمل به نقل از واقدی : به راستی که امیرمؤمنان، چون از تقسیم ثروت[های به جا مانده از سپاه جملْ]فراغت یافت ، برای سخنرانی برخاست و خداوند را سپاس گفت و بر او درود فرستاد و فرمود:

«ای مردم! خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم. طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه،شکست خورد. به خدا سوگند، اگر عایشه در جستجوی حق و خوار ساختن باطل بود،باید در خانه اش مسکن می گزید که خداوند ، جهاد را بر او واجب نساخته است. نخستین خطای او درباره خودش بود.

به خدا سوگند ، او برای جملیان ، شوم تر از ماده شتر سرزمین حِجْر (1) بود. دشمن شما با آنچه خداوند انجام داد ، جز بر کینه اش افزوده نشد و شیطان ، جز بر طغیانشان نیفزود . آنان برای [بر پا داشتن] باطل آمدند و

ستمگرانه بازگشتند. به راستی که برادران مؤمن شما در راه خدا پیکار کردند و به خداوند ، ایمان داشتند و آمرزش الهی را آرزو می کردند و ما بر حقّیم و آنان (دشمنان) بر باطل اند ، و خداوند به زودی ما و آنها را در روز قیامت ، جمع می کند. پس اینک برای خودم و شما طلب آمرزش می کنم».

.

1- .اشاره به ناقه صالح دارد و حِجر ، نام منطقه ثمود است که در میان راه مدینه و شام قرار دارد (معجم البلدان : ج 2 ص 221) .

10 / 13تَوبيخُ الإِمامِ أهلَ البَصرَهِ6099.امام على عليه السلام :الجمل :لَمّا كَتَبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام الكُتُبَ بِالفَتحِ قامَ فِى النّاسِ خَطيباً ، فَحَمِدَ اللّهَ تَعالى وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ ، ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ غَفورٌ رَحيمٌ عَزيزٌ ذُو انتِقامٍ ، جَعَلَ عَفوَهُ ومَغفِرَتَهُ لِأَهلِ طاعَتِهِ ، وجَعَلَ عَذابَهُ وعِقابَهُ لِمَن عَصاهُ وخالَفَ أمرَهُ ، وَابتَدَعَ فى دينِهِ ما لَيسَ مِنهُ ، وبِرَحمَتِهِ نالَ الصّالِحونَ العَونَ ، وقَد أمكَنَنِىَ اللّهُ مِنكُم يا أهلَ البَصرَهِ ، وأسلَمَكُم بِأعمالِكُم ؛ فَإِيّاكُم أن تَعودوا إلى مِثلِها ؛ فَإِنَّكُم أوَّلُ مَن شَرَعَ القِتالَ وَالشِّقاقَ ، وتَرَكَ الحَقَّ وَالإِنصافَ . (1)6100.امام على عليه السلام :الجمل عن الحارث بن سريع :لَمّا ظَهَرَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام عَلى أهلِ البَصرَهِ وقَسَّمَ ما حَواهُ العَسكَرُ ، قامَ فيهِم خَطيبا ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلى رَسولِهِ وقالَ :

أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ ذو رَحمَهٍ واسِعَهٍ ومَغفِرَهٍ دائِمَهٍ لِأَهلِ طاعَتِهِ ، وقَضى أنَّ نِقمَتَهُ وعِقابَهُ عَلى أهلِ مَعصِيَتِهِ .

يا أهلَ البَصرَهِ ! يا أهلَ المُؤتَفِكَهِ ، ويا جُندَ المَرأَهِ ، وأتباعَ البَهيمَهِ ! رَغا فَأَجَبتُم ، وعُقِرَ فَانهَزَمتُم ، أحلامُكُم دِقاقٌ ، وعَهدُكُم شِقاقٌ ، ودينُكُم نِفاقٌ ، وأنتُم فَسَقَهٌ مُرّاقٌ .

يا أهلَ البَصرَهِ ! أنتُم شَرُّ خَلقِ اللّهِ ؛ أرضُكُم قَريبَهٌ مِنَ الماءِ ، بَعيدَهٌ مِنَ السَّماءِ . خَفَّت عُقولُكُم ، وسَفِهَت أحلامُكُم . شَهَرتُم سُيوفَكُم ، وسَفَكتُم دِماءَكُم ، وخالَفتُم إمامَكُم ؛ فَأَنتُم أُكلَهُ الآكِلِ ، وفَريسَهُ الظّافِرِ ، فَالنّارُ لَكُم مُدَّخَرٌ ، وَالعارُ لَكُم مَفخَرٌ ، يا أهلَ البَصرَهِ ! نَكَثتُم بَيعَتى ، وظاهَرتُم عَلَىَّ ذوى عَداوَتى ، فَما ظَنُّكُم يا أهلَ البَصرَهِ الآنَ . (2) .

1- .الجمل : ص 400 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 257 وبحار الأنوار : ج 32 ص 230 ح 182 .
2- .الجمل : ص 407 وراجع تفسير القمّى : ج 2 ص 339 والاحتجاج : ج 1 ص 250 ونثر الدرّ : ج 1 ص 315 ومروج الذهب : ج 2 ص 377 .

10 / 13 سرزنش اهل بصره از سوی امام

10 / 13سرزنش اهل بصره از سوی امام6103.عنه علیه السلام :الجمل:چون امیرمؤمنان، نامه های پیروزی را نوشت ، در میان مردم به سخنرانی برخاست و خداوند متعال را حمد کرد و بر او ثنا گفت و بر محمّد و خاندانش درود فرستاد. سپس فرمود:

«امّا بعد؛ به راستی که خداوند ، بخشنده مهربان و عزیزِ صاحب انتقام است. گذشت و آمرزش خود را برای اهل طاعت نهاده ، و عذاب و کیفرش را برای کسی که نافرمانی کند و دستورش را مخالفت نماید و در دین ، بدعت گذارَد. صالحان با رحمت او مدد یافتند.

ای اهل بصره! خداوند ، مرا بر شما قدرت بخشید و شما را به خاطر رفتارتان تسلیم کرد. پس مبادا به کارهایی مانند کارهای گذشته باز گردید ؛ چرا که شما نخستین کسانی بودید که پیکار و اختلاف را آغاز کردید و حق و انصاف را کنار نهادید».6104.عنه علیه السلام :الجمل به نقل از حارث بن سریع : چون امیرمؤمنان بر مردم بصره پیروز شد و آنچه را در لشکرگاه دشمن بود ، تقسیم کرد، به سخنرانی در میان آنان ایستاد و خداوند را ستود و ثنا گفت و بر پیامبر او درود فرستاد و فرمود:

«ای مردم! به راستی که خداوند عز و جل دارای رحمت گسترده و آمرزش همیشگی برای اهل طاعت است و چنین مقدّر کرده که کیفر و عِقابش برای گناهکاران باشد.

ای مردم بصره! ای اهالی شهرِ زیر و رو شده! و ای سربازان زن! و ای پیروان چارپا! [همین که آن حیوانْ]صدا کرد ، پاسخ گفتید و چون پِی شد ، عقب نشستید. مغزتان کوچک است و پیمانتان تفرقه ، و دینتان دورویی است ، و شما فاسقانی از دین به در رفته اید.

ای اهل بصره! شما بدترینِ آفریدگانِ خداوندید. زمین شما به آب ، نزدیک است و از آسمان ، دور . سبُک مغزید و پست آرزو . شمشیرهایتان را بیرون کشیدید و خونتان را ریختید و با پیشوایتان مخالفت کردید . پس شما خوراکِ خورنده هایید و شکار درندگان، که آتش برای شما ذخیره شده و ننگ برای شما فخر گشته است .

ای مردم بصره! بیعت مرا شکستید و دشمنانم را علیه من پشتیبانی کردید . اینک ای بصریان! چه گمان دارید؟».

.

6105.عنه علیه السلام :الأخبار الطوال :دَخَلَ عَلِیٌّ رضی الله عنه البَصرَةَ ، فَأَتی مَسجِدَها الأَعظَمَ ، وَاجتَمَعَ النّاسُ إلَیهِ ، فَصَعِدَ المِنبَرَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنی عَلَیهِ ، وصَلّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ ذو رَحمَهٍ واسِعَهٍ وعِقابٍ أَلیمٍ ، فَما ظَنُّکُم بی یا أهلَ البَصرَهِ ؛ جُندَ المَرأهِ ، وأتباعَ البَهیمَهِ ؟ رَغًا فَقاتَلتُم ، وعُقِرَ فَانهَزَمتُم ، أخلاقُکُم دِقاقٌ ، وعَهدُکُم شِقاقٌ ، وماؤُکُم زُعاقٌ . (1) أرضُکُم قَریبَهٌ مِنَ الماءِ ، بَعیدَهٌ مِنَ السَّماءِ ، وَایمُ اللّهِ لَیَأتِیَنَّ عَلَیها زَمانٌ لا یُری مِنها إلّا شُرُفاتُ مَسجِدِها فِی البَحرِ ، مِثلُ جُؤجُؤِ (2) السَّفینَهِ . اِنصَرِفوا إلی مَنازِلِکُم .

ثُمَّ نَزَلَ ، وَانصَرَفَ إلی مُعَسکَرِهِ . (3)6106.عنه علیه السلام (فی صِفهِ الدنیا) الإمام علیّ علیه السلام فی ذَمِّ أهلِ البَصرَهِ بَعدَ وَقعَهِ الجَمَلِ : کُنتُم جُندَ المَرأهِ ، وأتباعَ البَهیمَهِ ؛ رَغا فَأَجَبتُم ، وعُقِرَ فَهَرَبتُم . أخلاقُکُم دِقاقٌ ، وعَهدُکُم شِقاقٌ ، ودینُکُم نِفاقٌ ، وماؤُکُم زُعاقٌ ، وَالمُقیمُ بَینَ أظهُرِکُم مُرتَهَنٌ بِذَنبِهِ ، وَالشّاخِصُ عَنکُم مُتدارَکٌ بِرَحمَهٍ مِن رَبِّهِ . کَأَنّی بِمَسجِدِکُم کَجُؤجُؤِ سَفینَهٍ قَد بَعَثَ اللّهُ عَلَیهَا العَذابَ مِن فَوقِها ومِن تَحتِها ، وغَرِقَ مَن فی ضِمنِها . (4) .

1- .ماءٌ زُعاق : مرٌّ غلیظ لا یطاق شربه من اُجوجته (لسان العرب : ج 10 ص 141 «زعق») .
2- .الجؤجؤ : الصدر (النهایه : ج 1 ص 232 «جؤجؤ») .
3- .الأخبار الطوال : ص 151 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 13 ؛ المناقب للخوارزمی : ص 189 .

6101.امام علی علیه السلام :الأخبار الطوال:علی علیه السلام وارد بصره شد و به مسجد بزرگ شهر ، در آمد . مردم ، نزد او گِرد آمدند. بر فراز منبر شد ، خداوند را ستود و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد . سپس فرمود:

«امّا بعد؛ به راستی که خداوند ، دارای رحمتی گسترده و کیفری دردناک است . ای بصریان ! نسبت به من ، چه گمان دارید؟ ای لشکریان زن ! و ای پیروان چارپا ! [آن حیوانْ]صدا کرد و شما پیکار کردید ، و [چون]پِی شد ، گریختید . خُلق و خوی شما سبُک [و بی مایه] است ، و پیمان شما تفرقه ، و آبتان تلخ. زمینتان به آبْ ، نزدیک است و از آسمان ، دور . به خدا سوگند ، روزی بر این [شهر] خواهد گذشت که از آن جز کنگره مسجدها مانند سینه کشتی در دریا چیزِ دیگری دیده نشود. به خانه های خود بازگردید».

آن گاه از منبر ، پایین آمد و به لشکرگاه خود بازگشت.6102.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام در نکوهش مردم بصره ، پس از جنگ جمل : شما سربازان زن و پیروان چارپا بودید . صدا کرد ، پاسخ گفتید ، و پِی شد ، پس فرار کردید. خلق و خوی شما سبُک است ، و پیمان شما تفرقه ، و دینتان دورویی ، و آب شما تلخ. آن که در میان شما به سر بَرَد، به کیفر گناهش گرفتار آید ، و آن که شما را ترک گوید ، مشمول آمرزش پروردگار شود . گویی مسجد شما را می بینم که چون سینه کشتی ای است که خداوند ، بر آن از هر سو عذاب فرستاده، و هرکه در آن است ، غرق شده است. .

6103.امام على عليه السلام :معجم البلدان :فى رِوايَهٍ أنَّ عَلِيّا رضى الله عنه لَمّا فَرَغَ مِن وَقعَهِ الجَمَلِ دَخَلَ البَصرَهَ فَأتى مَسجِدَهَا الجامِعَ ، فَاجتَمَعَ النّاسُ ، فَصَعِدَ المِنبَرَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ ذو رَحمَهٍ واسِعَهٍ ، فَما ظَنُّكُم يا أهلَ البَصرَهِ ؟ يا أهلَ السَّبخَهِ ، يا أهلَ المُؤتَفِكَهِ ؛ اِئتَفَكَت (1) بِأهلِها ثَلاثا وعَلَى اللّهِ الرابِعَهُ ، ياجُندَ المَرأهِ ... ثُمَّ قالَ : انصَرِفوا إلى مَنازِلِكُم وأطيعُوا اللّهَ وسُلطانَكُم .

وخَرَجَ حَتّى صارَ إلَى المَربَدِ ، وَالتَفَتَ وقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أخرَجَنى مِن شَرِّ البِقاعِ تُرابا ، وأسرَعِها خَرابا . (2)10 / 14اِستِخلافُ ابنِ عَبّاسٍ عَلَى البَصرَهِ6106.امام على عليه السلام (در وصف دنيا) الجمل عن الواقدى عن رجاله :لَمّا أرادَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام الخُروجَ مِنَ البَصرَهِ استَخلَفَ عَلَيها عَبدُ اللّهِ بنُ العَبّاسِ وأوصاهُ ، فَكانَ فى وَصِيَّتِهِ لَهُ أن قالَ :

يَا بنَ عَبّاسٍ ، عَلَيكَ بِتَقوَى اللّهِ وَالعَدلِ بِمَن وُلّيتَ عَلَيهِ ، وأن تَبسُطَ لِلنّاسِ وَجهَكَ ، وتُوَسِّعَ عَلَيهِم مَجلِسَكَ وتَسَعَهُم بِحِلمِكَ . وإيّاكَ وَالغَضَبَ ؛ فَإِنَّهُ طِيَرَهٌ مِنَ الشَّيطانِ ، وإيّاكَ وَالهَوى ؛ فَإِنَّهُ يَصُدُّكَ عَن سَبيلِ اللّهِ .

وَاعلَم أنَّ ما قَرَّبَكَ مِنَ اللّهِ فَهُوَ مُباعِدُكَ مِنَ النّارِ ، وما باعَدَكَ مِنَ اللّهِ فَهُوَ مُقَرِّبُكَ مِنَ النّارِ . وَاذكُرِ اللّهَ كَثيرا ولا تَكُن مِنَ الغافِلينَ .

ورَوى أبو مِخنَفٍ لوطُ بنُ يَحيى قالَ : لَمَّا استَعمَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام عَبدَ اللّهِ بنَ العَبّاسِ عَلَى البَصرَهِ خَطَبَ النّاسَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلى رَسولِهِ ، ثُمَّ قالَ :

يا مَعاشِرَ النّاسِ ، قَدِ استَخلَفتُ عَلَيكُم عَبدَ اللّهِ بنَ العَبّاسِ ، فَاسمَعوا لَهُ وأطيعوا أمرَهُ ما أطاعَ اللّهَ ورَسولَهُ ؛ فَإِن أحدَثَ فيكُم أو زاغَ عَنِ الحَقِّ فَأَعلِمونى أعزِلهُ عَنكُم ؛ فَإِنّى أرجو أن أجِدَهُ عَفيفاً تَقِيّاً وَرِعاً ، وإنّى لَم اُوَلِّهِ عَلَيكُم إلّا وأنَا أظُنُّ ذلِكَ بِهِ ، غَفَرَ اللّهُ لَنا ولَكُم .

فَأَقامَ عَبدُ اللّهِ بِالبَصرَهِ حَتّى عَمِلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام عَلَى التَّوَجُّهِ إلَى الشّامِ ، فَاستَخلَفَ عَلَيها زيادَ بنَ أبيهِ ، وضَمَّ إلَيهِ أبَا الأَسوَدِ الدُّؤَلِىَّ ، ولَحِقَ بِأَميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام ، فَسارَ مَعَهُ إلى صِفّينَ . (3) .

1- .أى غرقت ، فشبّه غرقها بانقلابها (النهايه : ج 1 ص 56 «أفک») .
2- .معجم البلدان : ج 1 ص 436 .
3- .الجمل : ص 420 وراجع نهج البلاغه : الكتاب 76 .

10 / 14 جانشین گذاردن ابن عبّاس در بصره

6107.عنه علیه السلام :معجم البلدان:در گزارشی آمده است که که چون علی علیه السلام از جنگ جملْ فراغت یافت ، وارد بصره شد و به مسجد جامع در آمد. سپس بر منبر رفت و خداوند را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد . آن گاه فرمود:

«امّا بعد ؛ به راستی که خداوند ، دارای رحمت گسترده است. گمان شما چیست ، ای بصریان؟ ای اهل شوره زار و ای اهل شهر غرق شده، که سه بار با مردمش در آب فرو رفته است و بار چهارم آن نیز با خداست !ای لشکریان زن !».

آن گاه ، حوادث پیشین آن را بر شمرد و فرمود: «به خانه های خود بازگردید و از خداوند و پیشوای خویش ، اطاعت کنید».

علی علیه السلام از بصره بیرون رفت تا به سرزمین «مربد» رسید . نگاهی به آن انداخت و فرمود: «سپاسْ خداوندی را که مرا از بدْ خاک ترینِ سرزمین ها و زود آوارشونده ترینِ آنها بیرون بُرد».10 / 14جانشین گذاردن ابن عبّاس در بصره6107.امام علی علیه السلام :الجمل به نقل از واقِدی ، از رجال خودش : چون امیرمؤمنان تصمیم گرفت از بصره بیرون رود ، عبد اللّه بن عبّاس را بر آن [شهر] گمارد و به او سفارش کرد. از جمله سفارش هایش این بود که فرمود:

«ای ابن عبّاس ! بر تو باد پروای الهی و [برقراریِ]عدالت در میان کسانی که بر آنان گمارده شده ای و این که برای مردم ، چهره بگشایی و مجلست را عمومی سازی و مردم را با بردباری خود ، پذیرا باشی. بپرهیز از خشم که آن ، انگیزه ای شیطانی است ، و بپرهیز از هوا و هوس که از راه خداوند ، بازت می دارد !

بدان که آنچه تو را به خداوندْ نزدیک می سازد ، همان ، دورکننده تو از آتش است، و آنچه تو را از خداوندْ دور می سازد ، همان ، نزدیک کننده تو به آتش است . خدا را بسیار یاد کن و از غافلان مباش.

و ابومِخْنَفْ لوط بن یحیی گزارش کرده است که: چون امیرمؤمنان ، عبد اللّه بن عبّاس را به بصره گمارْد ، برای مردمْ سخنرانی کرد، خداوند را سپاس و ثنا گفت و بر پیامبرش درود فرستاد . سپس فرمود:

«ای مردم! عبد اللّه بن عبّاس را بر شما گماردم . از او بشنوید و دستورهایش را تا وقتی از خداوند و پیامبرش اطاعت می کند اطاعت کنید و اگر بدعتی گذاشت یا از حق کناره گرفت ، به من خبر دهید تا او را از حکومت بر شما عزل کنم . به راستی که امیدوارم او را پاکْ دامن ، پارسا و خودنگهدار بیابم. من او را بدین کار نگماردم،جز آن که می دانم این خصلت ها در وی وجود دارد. خداوند بر من و شما ببخشد!».

عبد اللّه در بصره ماند ، تا زمانی که امیرمؤمنان به سوی شام ، حرکت کرد . در آن هنگام، زیاد بن ابیه را به جای خود بر بصره گمارد و ابو الأسود دُئلی را نیز معاون او نهاد و خود به امیرمؤمنان پیوست و با او به سوی صِفّینْ حرکت نمود.

.

10 / 15كِتابُ الإمامِ إلى أهلِ الكوفَهِ6110.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى أهلِ الكوفَهِ :بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، مِن عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى أهلِ الكوفَهِ : سَلامٌ عَلَيكُم ، فَإنّى أحمَدُ اللّهَ إلَيكُمُ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، أمّا بَعدُ ، فَإنَّ اللّهَ حَكَمٌ عَدلٌ «لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذَآ أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ» . (1)

وإنّى اُخبِرُكُم عَنّا ، وعَمَّن سِرنا إلَيهِ مِن جُموعِ أهلِ البَصرَهِ ، ومَن سارَ إلَيهِ مِن قُرَيشٍ وغَيرِهِم مَعَ طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ بَعدَ نَكثِهِما صَفقَهَ أيمانِهِما .

فَنَهَضتُ مِنَ المَدينَهِ حينَ انتَهى إلَىَّ خَبَرُهُم ، وما صَنَعوهُ بِعامِلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ حَتّى قَدِمتُ ذا قارٍ ، فَبَعَثتُ إلَيكُمُ ابنِىَ الحَسَنَ وعَمّارا وقَيسا فَاستَنفَروكُم لِحَقِّ اللّهِ وحَقِّ رَسولِهِ وحَقِّنا ، فَأجابَنى إخوانُكُم سِراعا حَتّى قَدِموا عَلَىَّ .

فَسِرتُ بِهِم وبِالمُسارِعينَ مِنهُم إلى طاعَهِ اللّهِ حَتّى نَزَلتُ ظَهرَ البَصرَهِ ، فَأعذَرتُ بِالدُّعاءِ ، وأقَمتُ الحُجَّهَ ، وأقَلتُ العَثرَهَ وَالزَّلَّهَ مِن أهلِ الرَّدَّهِ مِن قُرَيشٍ وغَيرِهِم ، وَاستَتَبتُهُم عَن نَكثِهِم بَيعَتى ، وعَهدِ اللّهِ لى عَلَيهِم ، فَأبَوا إلّا قِتالى ، وقِتالَ مَن مَعى ، وَالتَّمادِىَ فِى الغَىِّ ، فَناهَضتُهُم بِالجِهادِ .

فَقُتِلَ مَن قُتِلَ مِنهُم ، ووَلّى مَن وَلّى إلى مِصرِهِم ، فَسَأَلونى ما دَعَوتُهُم إلَيهِ مِن كَفِّ القِتالِ ، فَقَبِلتُ مِنهُم ، وغَمَدتُ السُّيوفَ عَنهُم ، وأخَذتُ بِالعَفوِ فيهِم ، وأجرَيتُ الحَقَّ وَالسُّنَّهَ بَينَهُم ، وَاستَعمَلتُ عَبدَ اللّهِ بنَ العَبّاسِ عَلَى البَصرَهِ ، وأنَا سائِرٌ إلَى الكوفَهِ إن شاءَ اللّهُ تَعالى .

وقَد بَعَثتُ إلَيكُم زَحرَ بنَ قَيسٍ الجُعفِىَّ لِتَسأَلوهُ فَيُخبِرَكُم عَنّا وعَنهُم ، ورَدِّهِمُ الحَقَّ عَلَينا ، ورَدِّ اللّهِ لَهُم (2) وهُم كارِهونَ . وَالسَّلامُ عَلَيكُم ورَحمَهُ اللّهِ وبَركاتُهُ . وكَتَبَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ أبى رافِعٍ فى جُمادَى الاُولى مِن سَنَهِ سِتٍّ وثَلاثينَ مِنَ الهِجرَهِ . (3) .

1- .الرعد : 11 .
2- .فى المصدر: «وردّهم اللّه »، والتصويب من الإرشاد.

3- .الجمل : ص 398 ، الإرشاد : ج 1 ص 258 ، الشافى : ج 4 ص 329 ، معادن الحكمه : ج 1 ص 447 ح 85 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 231 ح 182 .

10 / 15 نامه امام به کوفیان

10 / 15نامه امام به کوفیان6113.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به کوفیان : «به نام خداوند بخشنده مهربان . از علی امیرمؤمنان به مردم کوفه . سلام علیکم! همانا خداوندی را سپاس می گویم که جز او خدایی نیست . امّا بعد ؛ به راستی که خداوند ، حاکم عادل است . «[خداوند]سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد ، مگر آن که آنان ، آنچه را در خودشان است ، تغییر دهند و چون خدا برای قومی [به خاطر اعمالشان]اراده بدی کند ، هیچ چیز مانع آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود» .

همانا شما را از خودمان خبر می دهم و نیز از کسانی که به سوی آنان رفتیم ، یعنی جمعیّت بصریان و کسانی از قریش و سایر قبیله ها که به همراه طلحه و زبیر به بصره آمدند ، پس از آن که آن دو عهد خود را شکستند.

هنگامی که اخبار آنان و رفتاری که با کارگزارم عثمان بن حُنَیف داشتند ، به من رسید ، از مدینه حرکت کردم تا وارد ذو قار شدم . آن گاه ، فرزندم حسن و عمّار و قیس را به سوی شما فرستادم تا شما را برای [گرفتن] حقّ خدا و حقّ پیامبرش و حقّ ما، بسیج کنند . برادران شما به سرعتْ مرا پاسخ گفتند و بر من وارد شدند . با آنان و با پیشی گیرندگانشان به سوی طاعت خدا ، حرکت کردم تا در پشت بصره اُتراق نمودم.

با فراخواندنِ آنان ، راه عذرشان را بستم و دلیلْ اقامه کردم و از لغزش های مرتدّانِ قریش و دیگران درگذشتم و از آنان خواستم به خاطر بیعت شکنی و شکستن عهد خداوند با من، توبه کنند ؛ ولی آنان سر باز زدند و جز به پیکار با من و همراهان من و فرو رفتن در گم راهی ، رضایت ندادند. پس به جهاد با آنان برخاستم.

پس ، از آنان جمعی کشته شدند و جمعی به شهرشان گریختند . آن گاه ، آنان چیزی را از من درخواست کردند که من ، آنان را به همان فرا می خواندم ؛ یعنی کنار نهادن جنگ. من هم پذیرفتم و شمشیر از [تعقیب] آنان برگرفتم و در نیام کردم و راه گذشت را در میان آنان در پیش گرفتم ، و

حق و سنّت را در میانشان به اجرا گذاردم و عبد اللّه بن عباس را به [حکومت] بصره گماردم و اینک اگر خدا بخواهد به سوی کوفه روانم.

زَحْر بن قیس جُعفی را به سوی شما فرستادم تا از او درباره ما و جملیان سؤال کنید و او آگاهتان سازد که چگونه حقّ ما را نپذیرفتند و خداوند [با شکست آنها در جنگ] ، آنان را که اکراه داشتند به پذیرش حقّ ما بازگردانْد . والسلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته !».

این نامه را عبید اللّه بن ابی رافع در جمادی اوّل از سال سی و ششم هجری نوشت.

.

ص: 272

. .

ص: 273

. .

10 / 16قُدومُ الإمامِ إلَى الكوفَهِ6116.عنه عليه السلام :وقعه صفّين عن عبد الرحمن بن عبيد بن أبى الكنود وغيره :لَمّا قَدِمَ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ مِنَ البَصرَهِ إلَى الكوفَهِ يَومَ الِاثنَينِ لِثِنتَى عَشرَهَ لَيلَهً مَضَت مِن رَجَبٍ سَنَهَ سِتٍّ وثَلاثينَ ، وقَد أعَزَّ اللّهُ نَصرَهُ ، وأظهَرَهُ عَلى عَدُوِّهِ ، ومَعَهُ أشرافُ النّاسِ وأهلُ البَصرَهِ ، استَقبَلَهُ أهلُ الكوفَهِ وفيهِم قُرّاؤُهُم وأشرافُهُم ، فَدَعَوا لَهُ بِالبَرَكَهِ وقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أينَ تَنزِلُ ؟ أ تَنزِلُ القَصرَ ؟ فَقالَ : لا ، ولكِنّى أنزِلُ الرُّحبَهَ . فَنَزَلَها وأقبَلَ حَتّى دَخَلَ المَسجِدَ الأعظَمَ فَصَلّى فيهِ رَكعَتَينِ ، ثُمَّ صَعِدَ المِنبَرَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وصَلّى عَلى رَسولِهِ وقالَ :

أمّا بَعدُ ؛ يا أهلَ الكوفَهِ ! فَإنَّ لَكُم فِى الإسلامِ فَضلاً ما لَم تُبَدِّلوا وتُغَيِّروا . دَعَوتُكُم إلَى الحَقِّ فَأجَبتُم ، وبَدَأتُم بِالمُنكَرِ فَغَيَّرتُم . ألا إنَّ فَضلَكُم فيما بَينَكُم وبَينَ اللّهِ فِى الأحكامِ وَالقَسمِ ، فَأنتُم اُسوَهُ مَن أجابَكُم ودَخَلَ فيما دَخَلتُم فيهِ . ألا إنَّ أخوَفَ ما أخافُ عَلَيكُمُ اتِّباعُ الهَوى ، وطولُ الأمَلِ ؛ فَأمّا اتِّباعُ الهَوى فَيَصُدُّ عَنِ الحَقِّ ، وأمّا طولُ الأمَلِ فَيُنسِى الآخِرَهَ . ألا إنَّ الدُّنيا قَد تَرَحَّلَت مُدبِرَهً ، وَالآخِرَهَ تَرَحَّلَتَ مُقبِلَهً ، ولِكُلٍّ واحِدَهٍ مِنهُما بَنونَ ؛ فَكونوا مِن أبناءِ الآخِرَهِ . اَليَومَ عَمَلٌ ولا حِسابٌ ، وغَدا حِسابٌ ولا عَمَلٌ . الحَمدُ للّهِ الَّذى نَصَرَ وَلِيَّهُ ، وخَذَلَ عَدُوَّهُ ، وأعَزَّ الصّادِقَ المُحِقَّ ، وأذَلَّ النّاكِثَ المُبطِلَ .

عَلَيكُم بِتَقوَى اللّهِ وطاعَهِ مَن أطاعَ اللّهَ مِن أهلِ بَيتِ نَبِيِّكُم ، الَّذينَ هُم أولى بِطاعَتِكُم فيما أطاعُوا اللّهَ فيهِ مِنَ المُنتَحِلينَ المُدَّعينَ المُقابِلينَ إلَينا ، يَتَفَضَّلونَ بِفَضلِنا ، ويُجاحِدونّا أمرَنا ، ويُنازِعونّا حَقَّنا ، ويُدافِعونّا عَنهُ . فَقَد ذاقوا وَبالَ مَا اجتَرَحوا فَسوفَ يَلقَونَ غَيّاً . ألا إنَّهُ قَد قَعَدَ عَن نُصرَتى مِنكُم رِجالٌ فَأنَا عَلَيهِم عاتِبٌ زارٍ . فَاهجُروهُم وأسمِعوهُم ما يَكرَهونَ حَتّى يُعتِبوا ، لِيُعرَفَ بِذلِکَ حِزبُ اللّهِ عِندَ الفُرقَهِ .

فَقامَ إلَيهِ مالِکُ بنُ حَبيبٍ اليَربوعِىُّ وكانَ صاحِبَ شَرَطَتِهِ فَقالَ : وَاللّهِ إنّى لَأرَى الهُجرَ وإسماعَ المَكروهِ لَهُم قَليلاً . وَاللّهِ لَئِن أمَرتَنا لَنَقتُلَنَّهُم .

فَقالَ عَلِىٌّ : سُبحانَ اللّهِ يا مالِ ! جُزتَ المَدى ، وعَدَوتَ الحَدَّ ، وأغرَقتَ فِى النَّزعِ !

فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! لَبَعضُ الغَشمِ (1) أبلَغُ فى اُمورٍ تَنوبُکَ مِن مُهادَنَهِ الأعادى .

فَقالَ عَلِیٌّ : لَیسَ هکَذا قَضَی اللّهُ یا مالِ ، قَتلُ النَّفسِ بِالنَّفسِ ، فَما بالُ الغَشمِ وقالَ : «وَ مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَنًا فَلَا یُسْرِف فِّی الْقَتْلِ إِنَّهُ کَانَ مَنصُورًا» (2) وَالإِسرافُ فِی القَتلِ أن تَقتُلَ غَیرَ قاتِلِکَ ؛ فَقَد نَهَی اللّهُ عَنهُ ، وذلِکَ هُوَ الغَشمُ . (3) .

1- .الغشم : الظلم والغصب (لسان العرب : ج 12 ص 437 «غشم») .
2- .الإسراء : 33 .
3- .وقعه صفّین : ص 3 ، الأمالی للمفید : ص 127 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 354 ح 337 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 102 نحوه وراجع المعیار والموازنه : ص 97 .

10 / 16 ورود امام به کوفه

10 / 16ورود امام به کوفه6110.امام علی علیه السلام :وقعه صفین به نقل از عبد الرحمان بن عبید بن ابی کنود و دیگران : چون علی بن ابی طالب علیه السلام از بصره به کوفه رسید ، روز دوشنبه ، دوازدهم رجب سال سی و ششم هجری بود و خداوند ، پیروزی اش را گرامی داشت و او را بر دشمنش پیروز گردانید و به همراه او ، بزرگان مردم و اهل بصره بودند . کوفیان به استقبال آمدند و در میان آنها قاریان و بزرگان کوفه حضور داشتند. سپس برای او به خیر و برکت ، دعا کردند و گفتند: ای امیرمؤمنان ! کجا اقامت می کنی؟ آیا به قصر [حکومتی]می روی؟

فرمود: «نه ؛ ولی در رُحبه ، (1) توقّفی خواهم داشت» .

پس در رُحبه ، توقّف کرد و سپس وارد مسجد بزرگ شهر شد و در آن ، دو رکعت نماز گزارْد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند گفت و بر پیامبرش درود فرستاد و فرمود:

«امّا بعد ؛ ای مردم کوفه ! همانا برای شما در اسلام ، فضیلتی است تا زمانی که آن را دگرگون نسازید و تغییر ندهید. شما را به سوی حق فرا خواندم و شما اجابت کردید. و آغاز کردید به مبارزه با مُنکَر و آن را دگرگون ساختید .

بدانید که فضیلت میان شما و خداوند ، در احکام و تقسیم هاست. شما الگوی کسانی هستید که شما را پاسخ می گویند و در آنچه شما داخل گشتید، داخل می گردند.بدانید که بیشترین هراس من بر شما ، پیروی از هوا و هوس و آرزوهای طولانی است ؛ زیرا که پیروی هوا و هوس ، از حق باز می دارد و آرزوی دراز ، آخرت را از یاد می بَرَد.

بدانید که دنیا پشت می کند و می رود و آخرت روی می آورد و می آید و هریک را فرزندانی است . شما از فرزندان آخرت باشید. امروز ، [روز] عمل است و حسابی نیست و فردا [روز]حساب است و جای عمل نیست. سپاسْ خدایی را که ولیّ خود را یاری کرد و دشمنش را بی یاور گذاشت و راستگویِ حق مدار را عزیز گردانید و بیعت شکنِ باطل مَدار را خوار ساخت.

بر شما باد پروای الهی و پیرویِ اهل بیت پیامبرتان که از خداوند ، اطاعت می کنند؛ آنان که در آنچه خدا را اطاعت می کنند ، از دیگر فرقه هایی که خود را به دین می بندند و ادّعا دارند و با ما به مقابله می پردازند، سزاوارتر به پیروی شدن اند، در حالی که آن دیگران ، از فضیلت ما فضیلت یافته اند؛ ولی امر (حکومت) ما را انکار می کنند ، و در حقّ ما با ما کشمکش می کنند و ما را از آن ، دور می سازند. آنان ، نتیجه رفتار خود را چشیدند و به زودی [سزای] گم راهی [خود]را خواهند دید.

بدانید که مردانی از شما از یاری من سر باز زدند و من ، آنان را نکوهش و توبیخ می کنم. از آنان کناره جویید و آنچه را خوش نمی دارند ، به گوششان برسانید تا بازگردند ، و از این طریق ، به هنگام جدا شدن ها ، حزب خدا شناخته می شود».

مالک بن حبیب یَربوعی که از سرداران سپاه او بود برخاست و گفت: به خدا سوگند که قهر و دوری و سخنان درشت به گوششان رساندن را برای آنانْ کم می دانم . به خدا سوگند،اگر به ما دستور دهی ، آنان را خواهیم کُشت.

علی علیه السلام فرمود: «سبحان اللّه ، ای مالک! از اندازه گذشتی و از حد ، تجاوز کردی و در دشمنی فرو رفتی».

مالک گفت: ای امیرمؤمنان! کمیِ ستم، در کارهایی که برای تو پیش می آید ، از سازش با دشمنان ، کارسازتر است.

علی علیه السلام فرمود: «ای مالک! خداوند ، چنین حکم نکرده است. کشتن نفْس در برابر نفْس است. ستمْ چرا؟ خداوند فرموده است: «و هرکس به ستمْ کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم . پس [او] نباید در قتل ، زیاده روی کند ؛ زیرا او [از طرف شرع ،]یاری شده است» و زیاده روی در کشتن، آن است که جز قاتل را بکشی که خداوند ، از آن ، نهی کرده است و این ، همان ستم است».

.

1- .رُحْبه در این جا به معنای میدان و توقّفگاه عمومی شهر است . (م)

6111.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وقعه صفّین عن الأصبغ بن نباته :إنَّ عَلِیّا لَمّا دَخَلَ الکوفَهَ قیلَ لَهُ : أیَّ القَصرَینِ نُنزِلُکَ ؟ قالَ : قَصرُ الخَبالِ لا تُنزِلونیهِ . فَنَزَلَ عَلی جَعدَهَ بنِ هُبَیرَهَ المَخزومِیِّ . (1) .

1- .وقعه صفّین : ص 5 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 355 ح 337 .

6112.امام علی علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از اَصبغ بن نباته : علی علیه السلام وقتی وارد کوفه شد ، به وی گفتند: در کدام یک از دو قصر[حکومتی]شما را اقامت دهیم؟

فرمود: «در قصر خِبال ، اقامتم مدهید». (1)

سپس در خانه جَعده بن هُبَیره مخزومی منزل گزید. .

1- .خِبال ، یعنی فساد و تباهی . یعنی در کاخ هایی که بر فساد و تباهی بنا شده ، مرا جای مدهید . (م)

ص: 278

M2733_T1_File_6525958

M2733_T1_File_6525959

.

پیکار دوم : جنگ صفّین (فتنه قاسطین)

اشاره

پیکار دوم : جنگ صِفّین(فتنه قاسطین)فصل یکم : سیمای نبردفصل دوم : شخصیت سران قاسطینفصل سوم : سیاست های علیفصل چهارم : نبرد تبلیغاتیفصل پنجم : آماده شدن معاویه برای جنگفصل ششم : حرکت امام به سوی صفّینفصل هفتم : رویارویی دو سپاهفصل هشتم : نبردفصل نهم : اوج گرفتن نبردفصل دهم : سخت ترین روزهافصل یازدهم : فرو ایستادن جنگفصل دوازدهم : گزینش داورفصل سیزدهم : بازگشت از صفّینفصل چهاردهم : در سراپرده داوری

.

الفصل الأول : مواصفات الحرب1 / 1تَأريخُهابعد مضى حوالى أربعه أشهر على إخماد فتنه الناكثين بقياده عائشه وطلحه والزبير وفى وقت لم تكن جراحها قد اندملت ودماؤها قد جفّت ، واجه الإسلام العلوى فتنه القاسطين بقياده معاويه . فخرج الإمام علىّ عليه السلام فى الخامس من شوّال عام 36 للهجره من الكوفه لإخماد هذه الفتنه . (1) وفى أواخر ذى القعده (2) وأثناء حطّ الرحال فى صفّين وقعت معركه خاطفه للسيطره على شريعه الفرات التى سيطر عليها جيش معاويه قبل وصول الإمام وجيشه ، وقد انتهت هذه المعركه بانتصار جيش الإمام علىّ عليه السلام . وفى شهر ذى الحجّه وقعت مناوشات بين الجيشين ، (3) إلى أن أُعلنت الهدنه بين الفريقين فى محرّم من عام 37 ، (4) وما إن انتهت حتى وقعت الحرب الحقيقيّه بينهما فى بدايه صفر عام 37 (5) وحَمِىَ وطيسها فى الثامن من صفر . وفى العاشر منه (6) حينما كان جيش الإمام على وشك إحراز الانتصار الحاسم ، إلّا أنّها انفضّت بحيله من عمرو بن العاص ، وعاد الإمام إلى الكوفه .

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 384 ؛ وقعه صفّين : ص 131 .
2- .راجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 573 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 365 ومروج الذهب : ج 2 ص 386 .
3- .راجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 575 و البدايه والنهايه : ج 7 ص 260 و وقعه صفّين : ص 196 .
4- .راجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 575 و ج 5 ص 5 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 260 ومروج الذهب : ج 2 ص 387 ووقعه صفّين : ص 196 .
5- .راجع تاريخ الطبرى : ج 5 ص 10 ومروج الذهب : ج 2 ص 387 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 538 ووقعه صفّين : ص 202 .
6- .راجع مروج الذهب : ج 2 ص 400 وتاريخ الطبرى : ج 5 ص 48 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 273 .

فصل یکم : سیمای نبرد

1 / 1 زمان نبرد

فصل یکم : سیمای نبرد (1)1 / 1زمان نبردپس از گذشت چهار ماه از خاموش شدن فتنه ناکثین (به رهبری عایشه، طلحه و زبیر) و در زمانی که هنوز زخم های آن پیکار ، بهبود نیافته بود و خون های ریخته شده ، نخشکیده بود ، اسلام علوی با فتنه قاسطین (به رهبری معاویه) رو به رو گردید. امام علی علیه السلام در پنجم شوال سال 36 هجری برای خاموش کردن این فتنه از کوفه حرکت کرد و در اواخر ماه ذی قعده و به هنگام بار افکندن سپاهیان در صفّین، درگیری غافلگیر کننده ای برای مسلّط شدن بر شریعه فرات ، رخ داد ؛ چرا که پیش از آمدن علی علیه السلام و سپاهیانش ، لشکریان معاویه بر آن ، مسلّط شده بودند و این درگیری به پیروزی سپاه امام علی علیه السلام انجامید . در ماه ذی حجه نیز درگیری های شدیدی میان دو سپاه ، صورت گرفت تا این که در محرّم سال 37 ، میان دو گروه ، آتش بس اعلام گردید؛ ولی جنگ ، پایان نیافت تا این که پیکار حقیقی در آغاز ماه صفر سال 37 ، میان دو سپاه ، رُخ داد و در هشتم صفر ، تنور جنگ ، داغ گردید و در دهم صفر ، هنگامی که سپاه امام علی علیه السلام در آستانه پیروزی قطعی قرار گرفته بود ، با حیله عمرو بن عاص ، فرصت پیروزی از دست رفت و امام علی علیه السلام به کوفه بازگشت.

.

1- .برای آگاهی بیشتر در خصوص این فصل ، به نقشه های ضمیمه کتاب مراجعه شود .

1 / 2مَكانُهاصِفّين بكسرتين وتشديد الفاء موضع بقرب الرقّه (1) على شاطئ الفرات من الجانب الغربى بين الرقّه وبالس . (2)(3) وتبلغ المسافه بين دمشق والرقّه وهى بقرب صفّين 550 كيلو مترا تقريبا . (4)

1 / 3عَدَدُ المُشارِكينَ فيهاذكرت أعداد متضاربه عن عدد جيشى الإمام علىّ عليه السلام ومعاويه . ولعلّ سبب ذلک يعود إلى أنّ بعضهم ذكر عدد المقاتلين فقط ، بينما أضاف بعضٌ آخر الخدم والغلمان . وزاد عليهم آخرون كلَّ مَن يرافق الجيوش عادةً من جماعات الميره ، والنساء والأطفال . ومع أنّ النصوص التاريخيّه أشارت إلى أنّ جيش الإمام علىّ عليه السلام بلغ قوامه 120 ألفا (5) أو 150 ألفا (6) أو 95 ألفا (7) أو أكثر من 100 ألف (8) أو 50 ألفا (9) على اختلافٍ بينها ، إلّا أنّ المشهور هو أنّ عدد جيش الإمام كان تسعين ألفا . (10) وتضاربت الروايات أيضا بخصوص عدد جيش معاويه ما بين 60 ألفا (11) و 70 ألفا (12) و83 ألفا (13) و90 ألفا (14) ومائه ألف 15 ومائه وعشرين ألفا 16 و130 ألفا ، 17 إلّا أنّ الروايات التى تصرّح بأن عددهم كان خمسةً وثمانين ألفا هى الأشهر . 18

.

1- .الرَّقَّه : من مدن سوريا الحاليّه ، وهى مدينه مشهوره تقع على الفرات ، بينها وبين حرّان ثلاثه أيّام ، وهى قريبه من صفّين (راجع معجم البلدان : ج 3 ص 59) .
2- .بَالِس : بلده بالشام بين حلب والرَّقّه فى الساحل الغربى من الفرات أسفل صفّين (راجع معجم البلدان : ج 1 ص 328) .
3- .معجم البلدان : ج 3 ص 414 .
4- .جدول المسافات للقطر العربى السورى : ص 127 .
5- .معجم البلدان : ج 3 ص 414 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 275 عن صفوان بن عمرو .
6- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 261 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام وزيد بن أنس وغيرهما .
7- .العقد الفريد : ج 3 ص 332 عن ابن أبى شيبه .
8- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 261 .
9- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 97 .

10- .مروج الذهب : ج 2 ص 384 ، الفتوح : ج 2 ص 544 ، معجم البلدان : ج 3 ص 414 .
11- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 275 عن صفوان بن عمرو .
12- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 123 ، الفتوح : ج 2 ص 538 .
13- .معجم البلدان : ج 3 ص 414 .
14- .مروج الذهب : ج 2 ص 384 ، العقد الفريد : ج 3 ص 332 وفيه «بضع وثمانون ألفا» .

1 / 2 محلّ نبرد

1 / 3 تعداد شرکت کنندگان در نبرد

1 / 2محلّ نبردصِفّین ، مکانی است نزدیک شهر رَقَّه (1) و در کناره غربی فرات ، میان رَقَّه و بالس (2) . فاصله میان دمشق و رقّه که صفّین از توابع آن است 550 کیلومتراست.

1 / 3تعداد شرکت کنندگان در نبردرقم های متفاوتی درباره سپاه امام علی علیه السلام و معاویه ذکره شده است. شاید اختلاف رقم ها بدان برگردد که برخی از تاریخ نویسان ، تنها عدد رزمندگان را گزارش کرده اند و برخی شمار خدمت گزاران و بردگان را هم بدان افزوده اند و گروهِ دیگری تمام همراهان سپاه ، یعنی زنان و کودکان و گروه های پشتیبان (آورندگان آذوقه) را نیز بر آن افزوده اند. متون تاریخی اشاره دارند که سپاه امام علی علیه السلام به یکصد وبیست هزار یا یکصد و پنجاه هزار یا 95 هزار یا بیش از یکصد هزار یا بیش از پنجاه هزار نفر می رسید (با اختلافی که میان آنها وجود دارد)؛ لیکن رأی مشهورْ آن است که تعداد سپاه امام علیه السلام نود هزار نفر بود. همچنین گزارش های تاریخی درباره تعداد لشکریان معاویه ، میان شصت هزار، هفتاد هزار، 83 هزار، نود هزار، یکصد هزار، یکصد و بیست هزار و یکصد و سی هزار نفر متفاوت است ؛ لیکن گزارش هایی که تصریح می کند تعداد آنان 85 هزار تن بود، مشهورتر است.

.

1- .شهری باستانی بر ساحل فرات ، در شرق سوریه امروزی .
2- .بالس ، شهری است در شام ، میان حَلَب و رَقّه ، که در ساحل غربی فرات ، قرار گرفته است (معجم البلدان : ج 3 ص 414) .

1 / 4قادَهُ جَيشِ الإِمامِقائد خيّاله الكوفه : مالک الأشتر . (1) قائد خيّاله البصره : سهل بن حنيف . قائد رجّاله الكوفه : عمّار بن ياسر . قائد قرّاء أهل البصره : مسعر بن فدكى التميمى . (2) قائد قرّاء أهل الكوفه: عبد اللّه بن بُدَيل وعمّار بن ياسر . (3) صاحب اللواء : هاشم بن عتبه . (4) آمر الميمنه : الأشعث بن قيس . آمر الميسره : عبد اللّه بن عبّاس . آمر رجّاله الميمنه : سليمان بن صُرَد الخزاعى . آمر رجّاله الميسره : الحارث بن مُرّه العبدى . قلب الجيش : قبيله مُضَر . (5) ميمنه الجيش : أهل اليمن . (6) ميسره الجيش : قبيله ربيعه . 7

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ، الأخبار الطوال : ص 171 ؛ وقعه صفّين: ص205 و 208 وفيها «على الخيل: عمّار بن ياسر».
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ؛ وقعه صفّين : ص 208 وفيه «مسعود» بدل «مسعر» .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11، الأخبار الطوال : ص 171؛ وقعه صفّين: ص 205 وفيهما «على الرجّاله : عبد اللّه بن بُدَيل» و ص 208 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ، الأخبار الطوال : ص 171 ؛ وقعه صفّين : ص 205 .
5- .الأخبار الطوال : ص 171 ؛ وقعه صفّين : ص 205 .
6- .. وقعه صفّين : ص 205 ؛ الأخبار الطوال : ص 171 وفيه «وفى الميمنه : ربيعه وفى الميسره : أهل اليمن» .

1 / 4 فرماندهان سپاه امام علی

1 / 4فرماندهان سپاه امام علیفرمانده سواره نظام کوفه: مالک اشتر. فرمانده سواره نظام بصره: سهل بن حنیف. فرمانده پیاده نظام کوفه: عمّار بن یاسر. فرمانده قاریان بصره: مسعر بن فدکی تمیمی. فرمانده قاریان کوفه: عبد اللّه بن بدیل و عمّار بن یاسر. پرچمدار : هاشم بن عتبه. فرمانده سمت راست لشکر: اشعث بن قیس. فرمانده سمت چپ لشکر : عبد اللّه بن عباس. فرمانده سمت راست پیاده نظام: سلیمان بن صُرَد خزاعی. فرمانده سمت چپ پیاده نظام: حارث بن مُرّه عبدی. قلب سپاه : قبیله مُضَر. سمت راست سپاه : اهل یمن. سمت چپ سپاه : قبیله ربیعه.

.

1 / 5قادَهُ جَيشِ القاسِطينَقائد الميمنه : ابن ذى الكلاع الحميرى . (1) قائد الميسره : حبيب بن مسلمه الفهرى . (2) قائد خيّاله الشام : عمرو بن العاص . (3) قائد رجّاله الشام : الضحّاک بن قيس . (4) قائد الخيّاله : عبيد اللّه بن عمر بن الخطّاب . (5) قلب الجيش : أهل دمشق ، وعليهم الضحّاک بن قيس الفهرى . (6) ميمنه الجيش : أهل حمص (7) وقِنّسرين . (8)9 ميسره الجيش : أهل الاُردنّ وفلسطين . 10 صاحب اللواء : عبد الرحمن بن خالد بن الوليد . 11

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ؛ وقعه صفّين : ص 213 و 206 وفيهما «ذا الكلاع الحميرى» .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ، الأخبار الطوال : ص 172 ؛ وقعه صفّين : ص 213 و 206 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 12 ؛ وقعه صفّين : ص 213 .
4- .وقعه صفّين : ص 213 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 12 ، الأخبار الطوال : ص 172 .
5- .وقعه صفّين : ص 206 .
6- .حِمْص : أحد قواعد الشام ، وتقع إلى الشمال من مدينه دمشق ، تبعد عنها 150 كيلومتراً وهى ذات بساتين ، وشربها من نهر العاصى . دخلت هذه المدينه تحت سيطره المسلمين فى سنه 15 للهجره (راجع تقويم البلدان : ص 261) .
7- .قنِّسرِين : مدينه فى سوريا تقع بين حلب وحمص .
8- .. وقعه صفّين : ص 206 .

1 / 5 فرماندهان سپاه قاسطین

1 / 5فرماندهان سپاه قاسطینفرمانده سمت راست سپاه: ابن ذی کِلاع حِمْیری. فرمانده سمت چپ سپاه: حبیب بن مسلمه فهری. فرمانده سواره نظام شام : عمرو بن عاص. فرمانده پیاده نظام شام : ضحّاک بن قیس. فرمانده سواره نظام : عبید اللّه بن عمر بن خطّاب. قلب لشکر : اهالی دمشق ، به فرماندهی ضحّاک بن قیس فهری. سمت راست سپاه : اهالی حِمص و قِنِّسرین. سمت چپ سپاه : اهالی اردن و فلسطین. پرچمدار: عبد الرحمان بن خالد بن ولید.

.

1 / 6أكابِرُ أصحابِ الإِمامِمشارک فی حرب صفّین إلی جانب أمیر المؤمنین علیه السلام الکثیر من أکابر صحابه الرسول صلی الله علیه و آله وغیرهم ممّن بذل کلّ غالٍ ونفیس فی سبیل إرساء دعائم الإسلام . وتختلف الروایات فی ذکر عددهم ؛ فمنها ما یشیر إلی أنّ عددهم کان بین 70 و 80 من البدریّین ، و 800 ممّن شهدوا بیعه الرضوان ، و 400 من سائر الصحابه . وفی مقابل ذلک کان عدد الذین شارکوا فی جیش معاویه من الصحابه لا یتجاوز عدد أصابع الید وهم ممّن أسلموا بعد الفتح . من الشخصیّات الصحابیّه البارزه التی وقفت إلی جانب الإمام علیّ علیه السلام یمکن الإشاره إلی کلّ من : الإمام الحسن علیه السلام ، الإمام الحسین علیه السلام ، عمّار بن یاسر ، سهل بن حنیف ، قیس بن سعد ، عدیّ بن حاتم ، هاشم بن عتبه ، عبد اللّه بن بدیل ، عبد اللّه بن عبّاس ، اُویس القرنی ، أبو الهیثم مالک بن التیّهان ، عبد اللّه بن جعفر ، خزیمه بن ثابت ، سلیمان بن صرد الخزاعی ، عمرو بن حمق الخزاعی . ومن الأعلام الآخرین الذین لم یدرکوا عهد الرسول صلی الله علیه و آله وکانوا فی جیش الإمام علیه السلام فی معرکه صفّین : محمّد ابن الحنفیّه ، مالک الأشتر ، الأحنف بن قیس ، سعید بن قیس الهمدانی ، حجر بن عدیّ ، أصبغ بن نباته ، صعصعه بن صوحان ، شریح بن هانئ ، عبد اللّه بن هاشم بن عتبه ، جعده بن هبیره ، زیاد بن النضر .

.

1 / 6 یاران برجسته امام

1 / 6یاران برجسته امامدر نبرد صفّین، به همراه امیرمؤمنان ، بسیاری از صحابیان بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و برجستگانی دیگر شرکت داشتند؛ کسانی که در راه تقویت پایه های اسلام ، ارزشمندترین سرمایه ها را بخشیده بودند. گزارش های تاریخی درباره تعداد این شخصیت های برجسته ، متفاوت است . برخی گزارش ها اشاره دارند که تعداد آنان ، هفتاد تا هشتاد نفر از صحابیان بَدْری و هشتصد نفر از صحابیان حاضر در بیعت رضوان و چهارصد نفر از دیگر صحابیان بوده است . در مقابل ، تعداد صحابیان شرکت کننده در لشکر معاویه از انگشتان دست ، تجاوز نمی کرده و آنان ، کسانی بوده اند که پس از فتح مکّه ، مسلمان شده بودند. از شخصیت های برجسته در کنار امام علی علیه السلام می توان به اینها اشاره کرد : امام حسن علیه السلام ، امام حسین علیه السلام ، عمّار بن یاسر، سهل بن حنیف، قیس بن سعد، عدیّ بن حاتم، هاشم بن عتبه، عبد اللّه بن بدیل، عبد اللّه بن عبّاس، اویس قرنی، ابو هیثم مالک بن تیّهان ، عبد اللّه بن جعفر، خزیمه بن ثابت، سلیمان بن صُرَد خزاعی و عمرو بن حَمِق خزاعی . برخی از بزرگان دیگری که عهد پیامبر علیه السلام را درک نکرده بودند ، ولی در جنگ صفین در سپاه امام علی علیه السلام حضور داشتند ، عبارت اند از: محمّد بن حنفیه ، مالک اشتر، احنف بن قیس، سعید بن قیس هَمْدانی، حُجر بن عَدی، اصبغ بن نباته، صعصعه بن صوحان، شُریح بن هانی، عبد اللّه بن هاشم بن عتبه، جَعده بن هُبیره و زیاد بن نضر.

.

6144.عنه عليه السلام :المستدرک على الصحيحين عن الحكم :شَهِدَ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام صِفّينَ ثَمانونَ بَدرِيّا ، وخَمسونَ ومِئَتانِ مِمَّن بايَعَ تَحتَ الشَّجَرَهِ . (1)6145.عنه عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :كانَ مَعَ عَلِيٍّ يَومَ صِفّينَ مِن أهلِ بَدرٍ سَبعونَ رَجُلاً ، ومِمَّن بايَعَ تَحتَ الشَّجَرَهِ سَبعُمِئَهِ رَجُلٍ ، ومِن سائِرِ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ أربَعُمِئَهِ رَجُلٍ . (2) .

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 112 ح 4559 ، الفتوح : ج 2 ص 544 عن الحكم بن عتيبه وذكر أيضا عن سليمان بن مهران الأعمش وفيه «كان مع علىّ يومئذٍ ثمانون بدريّا ، وثمانمائه من أصحاب محمّد صلى الله عليه و آله » ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 255 وفيه «مائه وخمسون» بدل «خمسون ومائتان» ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 9 ح 392 عن الحكم .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 188 ؛ تاريخ دمشق : ج 19 ص 442 نحوه وفيه «فى حربه» بدل «يوم صفّين» .

6146.الإمامُ الحسينُ عليه السلام :المستدرک علی الصحیحین به نقل از حَکَم : به همراه علی علیه السلام در جنگ صفّین ، هشتاد جنگاور بَدری و [نیز]دویست و پنجاه نفر از کسانی که زیر درخت [در «بیعت رضوان» با پیامبر خدا] بیعت کردند ، حضور داشتند . (1)6143.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :در جنگ صفّین ، با علی علیه السلام هفتاد نفر از بدریان بودند و از کسانی که زیر درخت (بیعت رضوان) بیعت کردند ، هفتصد نفر و از دیگر مهاجران و انصار ، چهار صد نفر . .

1- .در الفتوح جمله ای اضافه هست : «در صفّین با علی علیه السلام هشتاد بدری و هشتصد نفر از اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله شرکت داشتند» .

6144.امام على عليه السلام :تاريخ خليفه بن خيّاط عن عبد الرحمن بن أبزى :شَهِدنا مَعَ عَلِيٍّ ثَمانُمِئَهٍ مِمَّن بايَعَ بَيعَةَ الرِّضوانِ ، قُتِلَ مِنّا ثَلاثَهٌ وسِتّونَ ، مِنهُم : عَمّارُ بنُ ياسِرٍ . (1)6145.امام على عليه السلام :العقد الفريد :قالَ مُعاوِيَهُ يَوما : يا مَعشَرَ الأنصارِ ! لِمَ تَطلُبونَ ما عِندى ؟ فَوَاللّهِ لَقَد كُنتُم قَليلاً مَعى كَثيرا مَعَ عَلِيٍّ ، ولَقَد فَلَلتُم حَدّى يَومَ صِفّينَ ، حَتّى رَأَيتُ المَنايا تَتَلَظّى مِن أسِنَّتِكُم . (2)6146.امام حسين عليه السلام :مروج الذهب :كانَ مِمَّن شَهِدَ صِفّينَ مَعَ عَلِيٍّ مِن أِصحابِ بَدرٍ سَبعَهٌ وثَمانونَ رَجُلاً : مِنهُم سَبعَهَ عَشَرَ مِنَ المُهاجِرينَ ، وسَبعونَ مِنَ الأنصارِ ، وشَهِدَ مَعَهُ مِنَ الأنصارِ مِمَّن بايَعَ تَحتَ الشَّجَرَهِ ؛ وهِىَ بَيعَهُ الرِّضوانِ منَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله تَسعُمِئَهٍ ، وكانَ جَميعُ مَن شَهِدَ مَعَهُ مِنَ الصَّحابَهِ أَلفَينِ وثَمانَمِئَهٍ . (3)1 / 7وُجوهُ أصحابِ مُعاوِيَهَلم يكن أحد من أصحاب معاويه من السابقين إلى الإسلام ، بل كان بعضهم ممّن حارب النبىّ صلى الله عليه و آله سنوات عديده أو ممّن طرده أو لعنه النبىّ صلى الله عليه و آله ، أمثال : عمرو بن العاص،عبد اللّه بن عمرو بن العاص، عبيد اللّه بن عمر ، حبيب بن مسلمه ، ذوالكلاع الحميرى ، الضحّاک بن قيس ، الوليد بن عقبه ، عبد الرحمن بن خالد بن الوليد ، أبو الأعور ، بُسر بن أرطاه ، عبد اللّه بن عامر ، مروان بن الحكم ، عتبه بن أبى سفيان .

.

1- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 148 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 545 ، الفتوح : ج 2 ص 544 وفيه «وهم يومئذٍ تسعون ألفاً وثمانمئه رجل ممّن بايع النبىّ صلى الله عليه و آله تحت الشجره ، قال سعيد بن جبير : كان مع علىّ رضى الله عنهيومئذٍ ثمانمئه رجل من الأنصار ، وتسعمئه ممّن بايع تحت الشجره» ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 9 ح 391 .
2- .العقد الفريد : ج 3 ص 91 .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 361 .

1 / 7 یاران سرشناس معاویه

6148.بحار الأنوار :تاریخ خلیفه بن خیّاط به نقل از عبد الرحمان بن اَبزی : ما در کنار علی علیه السلام با هشتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان [با پیامبر خدا] بیعت کردند، حضور داشتیم که 63 نفر کشته شدند و یکی از آنها عمّار بن یاسر بود.6149.رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله :العِقد الفرید:روزی معاویه گفت : ای گروه انصار! چرا آنچه را دارم از من مطالبه می کنید؟ به خدا سوگند که اندکی از شما با من بودید و بسیارتان با علی. در جنگ صفّین ، تند و تیزی مرا کُند کردید، آن چنان که دیدم از نیزه هایتان ، مرگ ، زبانه می کِشَد.6150.عنه صلی الله علیه و آله :مروج الذهب:در جنگ صفّین ، به همراه علی علیه السلام ، 87 نفر از بدریانْ حضور داشتند : هفده نفر از مهاجران و هفتاد نفر از انصار . و نیز از صحابیانِ انصاری که در زیر درخت [با پیامبر خدا]بیعت کردند ، یعنی همان بیعت رضوان که از سوی مهاجران و انصار بود ، نهصد نفر [در صفّینْ] حضور یافتند و صحابیانی که با او در جنگ صِفّینْ حضور داشتند ، در مجموع ، دو هزار و هشتصد نفر بودند.1 / 7یاران سرشناس معاویههیچ یک از یاران معاویه از پیش گامان در اسلام نبودند ؛ بلکه برخی از آنان از کسانی بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله سال های دراز ، پیکار کرده بودند یا از کسانی بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را بیرون رانده یا نفرین نموده بود، مانند : عمرو بن عاص، عبد اللّه بن عمرو بن عاص ، عبید اللّه بن عمر، حبیب بن مسلمه، ذو کلاع حمیری، ضحّاک بن قیس، ولید بن عقبه، عبد الرحمان بن خالد بن ولید، ابو الأعوَر، بُسر بن اَرطات، عبد اللّه بن عامر، مروان بن حَکم و عتبه بن ابی سفیان.

.

6150.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :وقعه صفّين :اِجتَمَعَ عِندَ مُعاوِيَهَ : عُتبَهُ بنُ أبى سُفيانَ وَالوَليدُ بنُ عُقبَهَ ، ومَروانُ بنُ الحَكَمِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ ، وَابنُ طَلحَهَ الطَّلحاتِ ، فَقالَ عُتبَهُ : إنَّ أمرَنا وأمرَ عَلِىٍّ لَعَجَبٌ ، لَيسَ مِنّا إلّا مَوتورٌ مُحاجٌّ ؛ أمّا أنَا فَقَتَلَ جَدّى ، وَاشتَرَكَ فى دَمِ عُمومَتى يَومَ بَدرٍ . وأمّا أنتَ يا وَليدُ فَقَتَلَ أباكَ يَومَ الجَمَلِ ، وأينَمَ إخوتَكَ . وأمّا أنتَ يا مَروانُ فَكَما قالَ الأَوَّلُ :

وأفلَتَهُنَّ عِلباءُ جَريضاً

ولَو أدرَكنَهُ صَفِرَ الوِطابُ (1)

قالَ مُعاوِيَهُ : هذَا الإقرارُ فَأَينَ الغُيُرُ (2) ؟ قالَ مَروانُ : أىَّ غُيُرٍ تُريدُ ؟ قالَ : اُريدُ أن يُشجَرَ (3) بِالرِّماحِ . فَقالَ : وَاللّهِ إنَّكَ لَهازِلٌ ، ولَقد ثَقُلنا عَلَيكَ . (4)راجع : ص 300 (هويّه رؤساء القاسطين) .

1 / 8عَدَدُ القَتلى فيهاالمشهور أنّ القتلى من أهل العراق خمسه وعشرون ألفا ، ومن أهل الشام خمسه وأربعون ألفا (5) وفى قبالها أقوال اُخر كما نقل عن ابن أبى شيبه : خمسون ألفا من أهل الشام ، وعشرون ألفا من أهل العراق (6) وعن يحيى بن معين : من أهل العراق عشرون ألفا ، ومن أهل الشام تسعون ألفا ، ومجموع من قتل بها من الفريقين فى مئه يوم وعشره أيّام مِئه ألف وعشره آلاف . (7)

.

1- .علباء هذا هو قاتل والد امرئ القيس ، وهو علباء بن حارث الكاهلى ، والجريض : الذى يأخذ بريقه . صفر وطابُه : قُتِل (هامش المصدر) .
2- .هو جمع غيور ، من الغيره ؛ وهى الحميّه والأنفه (النهايه : ج 3 ص 401 «غير») .
3- .شجرناهم بالرماح : أى طعنّاهم بها حتى اشتبكت فيهم (النهايه : ج 2 ص 446 «شجر») .
4- .وقعه صفّين : ص 417 .
5- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 98 ، مروج الذهب : ج 2 ص 405 عن الهيثم بن عدى والشرقى بن القطامى وأبى مخنف ، معجم البلدان : ج 3

ص 414 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 275 عن ابن سيرين وسيف ؛ وقعه صفّين : ص 558 .
6- .العقد الفريد : ج 3 ص 337 .
7- .مروج الذهب : ج 2 ص 404 .

1 / 8 تعداد کشته ها در جنگ صفّین

6155.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله (کانَ یَدعو دائماً بهذا الدُّعاءِ) وقعه صِفّین:عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عتبه، مروان بن حکم، عبد اللّه بن عامر و ابن طلحه الطلحات ، (1) نزد معاویه گِرد آمدند. عتبه گفت : بی گمان ، کار ما و علی ، شگفت است. هیچ یک از ما نیست که خونی بر گردن علی ، و علیه او حجّت نداشته باشد . امّا من : او جدّم را کُشت و در ریختن خون عموهایم در جنگ بدر ، شریک بود؛ و امّا تو ای ولید ! : پدرت را در جنگ جمل به قتل رساند و برادرانت را یتیم کرد ؛ و امّا تو ای مروان ! : پس آن گونه ای که شاعر جاهلی سروده است :

علباء، (2) آنان را دغدار وا نهاد

و اگر بر او دست یابند ، کشته خواهد شد.

معاویه گفت : این ، اعتراف بود . پس غیورانْ کجا هستند؟

مروان گفت : چه غیورانی می خواهی؟

معاویه گفت : کسی می خواهم که با نیزه ها سوراخ سوراخ شود.

مروان گفت : به خدا سوگند که یاوه می گویی. به درستی که وجود ما بر تو گران آمده است.ر . ک : ص 301 (شخصیت سران قاسطین) .

1 / 8تعداد کشته ها در جنگ صفّینمشهورْ آن است که کشته های عراقیان ، 25 هزار نفر بود و کشته های شامیان ، 45 هزار. در برابر این گفته، اقوال دیگری نیز وجود دارد ، چنان که از ابن ابی شیبه نقل شده است که پنجاه هزار از شامیان و بیست هزار از عراقیان کشته شدند و از یحیی بن معین گزارش شده که از عراقیان ، بیست هزار و از شامیان نود هزار نفر کشته شد و مجموع کشتگان از دو سپاه ، در مدّت یکصد و ده روز ، یکصد و ده هزار نفر بود.

.

1- .ر . ک : پاورقی حدیث 2022 .
2- .علباء بن حارث کاهلی ، قاتل پدر شاعر (امرؤ القیس) است .

6156.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام بِصِفّينَ فى خَمسينَ ألفاً ، ويُقالُ : فى مِئَهِ ألفٍ . وكانَ مُعاوِيَهُ فى سَبعينَ ألفاً ، ويُقالُ : فى مِئَهِ ألفٍ . فَقُتِلَ مِن أهلِ الشّامِ خَمسَهٌ وأربَعونَ ألفاً ، ومِن أهلِ العِراقِ خَمسَهٌ وعِشرونَ ألفاً . (1)6157.الإمامُ علىٌّ عليه السلام (مِمّا أوصَى به ابنَهُ الحسنَ عليه السلام) معجم البلدان :قُتِلَ فِى الحَربِ بَينَهُما سَبعونَ ألفاً ، مِنهُم مِن أصحابِ عَلِىٍّ خَمسَهٌ وعِشرونَ ألفا ومِن أصحابِ مُعاوِيَهَ خَمسَهٌ وأربعَونَ ألفاً ، وقُتِلَ مَعَ عَلِىٍّ خَمسَهٌ وعِشرونَ صَحابِيّاً بَدرِيّاً ، وكانَت مُدَّهُ المُقام بِصِفّينَ مِئَهَ يَومٍ وعَشَرَهَ أيّامٍ ، وكانَتِ الوَقائِعُ تِسعينَ وَقعَهً . (2)6158.عنه عليه السلام :تهذيب الكمال عن الحسن بن عثمان عن عدّه من الفقهاء وأهل العلم :كانَت وَقعَهُ صِفّينَ بَينَ عَلِىٍّ ومُعاوِيَهَ، فَقُتِلَت بَينَهُما جَماعَهٌ كَبيرَهٌ يُقالُ : إنَّهُم كانوا سَبعينَ ألفا فى صَفَرٍ ، ويُقالُ : فى رَبيعِ الأوَّلِ ؛ مِنهُم مِن أهلِ الشّامِ خَمسَهٌ وأربَعونَ ألفا ، ومِن أهلِ العِراقِ خَمسَهٌ وعِشرونَ ألفا ، وكانَ مِمَّن عُرِفَ مِن أشرافِ النّاسِ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ . (3) .

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 97 .
2- .معجم البلدان : ج 3 ص 414 .
3- .تهذيب الكمال : ج 21 ص 226 الرقم 4174 .

6159.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :أنساب الأشراف :علی علیه السلام در [جنگ]صفّین ، پنجاه هزار و گفته می شود: صد هزار سپاهی داشت ، و معاویه با هفتاد هزار و گفته می شود : با صد هزار نفر آمده بود. از شامیان، 45 هزار نفر کشته شدند و از عراقیان ، 25 هزار نفر.6160.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :معجم البلدان :در نبرد میان علی علیه السلام و معاویه ، هفتاد هزار نفر کشته شدند : 25 هزار نفر از یاران علی علیه السلام و 45 هزار نفر از یاران معاویه.

به همراه علی علیه السلام از صحابیان بدری ، 25 نفر در جنگْ کشته شدند . زمان اقامت در صفّین ، یکصد و ده روز بود و نود بار ، جنگ و گریزْ صورت گرفت.6161.الإمامُ زینُ العابدینَ علیه السلام (لَمّا سُئلَ : مَن أعظَمُ الناسِ خَطَراً ؟) تهذیب الکمال به نقل از حسن بن عثمان ، از گروهی از فَقیهان و اهل علم : پیکار صفّین ، میان علی علیه السلام و معاویه رُخ داد و جمعیت بسیاری در جنگ میان آن دو کشته شدند که گفته می شود هفتاد هزار نفر بودند ، و جنگ در ماه صفر بود و گفته می شود : در ماه ربیع اوّل و 45 هزار نفر آنان از شامیان بودند و 25 هزار نفر از عراقیان ، و از چهره های سرشناس کشتگان ، عمّار بن یاسر بود. .

6162.عنه عليه السلام :مروج الذهب عن يحيى بن معين :إنَّ عِدَّةَ مَن قُتِلَ بِها مِنَ الفَريقَينِ فى مِئَهِ يَومٍ وعَشَرَهِ أيّام مِئَهُ ألفٍ وعَشَرَهُ آلافٍ مِنَ النّاسِ ؛ مِن أهلِ الشّامِ تِسعونَ ألفا ، ومِن أهلِ العِراقِ عِشرونَ ألفا . (1) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 404 .

6157.امام علی علیه السلام (در سفارشهای خود به فرزندش حسن علیه السلام) مروج الذهب به نقل از یحیی بن معین : به تحقیق ، تعداد کسانی که از دو سپاه ، در مدّت یکصد و ده روز کشته شدند، یکصد و ده هزار نفر بود : نود هزار نفر از شامیان و بیست هزار نفر از عراقیان. .

الفصل الثانى : هويّه رؤساء القاسطين2 / 1مُعاوِيَهُ بنُ أبى سُفيانَولد فى سنه 20 قبل الهجره وأسلم سنه 8 ه مُكرها تحت بوارق فرسان الإسلام ، وعُرف هو وأضرابه ب«الطُّلَقاء» . ولّاه عمر على الشام ، فانتهج لنفسه أُسلوبا تحكّميّا سلطويّا ، وضرب على وتر الاستقلال مذ نُصب واليا عليه ، وتساهل معه عمر لأسبابٍ ما . 1 وفى عهد عثمان الذى كان يتطلّع إلى تسليط الأُمويّين على الناس لم يرعوِ معاويه عن ظلمه وجوره ، وتمرّغ فى ترفه ونعيمه ، بلا وازعٍ من ضمير ، ولا رادعٍ من سلطان . وإنّ إمارته التى استمرّت عشرين سنه ، وأساليبه فى تجهيل الناس وتحميقهم ، وبثّ الذعر والهلع فى نفوسهم ، وإبقائهم على جهلهم ؛ كلّ أُولئک مهّد الأرضيّه لكلّ عمل يصبّ فى مصلحته بالشام . عزم على مناوءه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام منذ تولّيه الخلافه ، وجدّ كثيرا فى تحريض طلحه والزبير عليه ، وقاد معركه صفّين ضدّ الإمام عليه السلام . وبعد قضيّه التحكيم أكثر من شنّ الغارات الوحشيّه على المناطق الخاضعه لحكومه الإمام عليه السلام ، وأفسد فى الأرض ، وأهلک الحرث والنسل . ثمّ تمكّن من فرض الصلح على الإمام الحسن عليه السلام سنه 41 ه ، عبر مكيده خاصّه ، وضجيج مفتعل ، فأحكم قبضته على السلطه بلا منازع ، ثمّ طفق يضطهد شيعه أمير المؤمنين عليه السلام وأنصاره ، موغلاً فى ذلک ، حتى أنّ أقرانه وأتباعه لم يطيقوا ممارساته . وإنّ لقاء المغيره به ، وإخباره عن موقفه العدائى ضدّ الدين الإسلامى الحنيف يترجمان حقده الدفين ، كما يدلّان على غايه خسّته ودَنَسه ، (1) وقد أفرط فى سبّ الإمام عليه السلام ، وعندما طُلب منه أن يكفّ قال : «لا واللّه ، حتى يربوَ عليه الصغير ، ويهرم عليه الكبير ، ولا يذكر ذاكر له فضلاً » ! ! (2) وتستوقفنا المعلومات التى يذكرها ابن أبى الحديد حول طمسه فضائل الإمام ، واختلاقه فضائل لنفسه ، وسعيه فى وضع الحديث ، نقلاً عن كتاب الأحداث للمدائنى ، (3) وغيره من الكتب القديمه ، والواقع أنّ كلّ ما قام به يوائم التفكير القيصرى والكسروى ، ويبتغى تبديل تعاليم الدين . وتعتبر إمامته للصلاه فى المدينه ، وتركه البسمله ، واحتجاج المهاجرين والأنصار عليه أدلّه قاطعه على ما نقول . ومهما يكن فإنّ معاويه تقمّص الخلافه ؛ الخلافه الدينيّه التى لا يعتقد بها اعتقادا راسخا من أعماق قلبه ، وادّعى خلافه من قصد قتاله ، ولم يتورّع عن تشويه الدين ، ولم يأبهْ لتغيير معارف الحقّ . وأباح لنفسه كلّ عمل من أجل إحكام قبضته على الأُمور ، واستمرار تسلّطه وتحكّمه . هلک معاويه سنه 60 ه ، ونصب يزيد حاكما على الناس ، فخطا بذلک خطوه أُخرى نحو قلب الحقائق الدينيّه ، وهو ما اشتُهرت آثاره فى التاريخ .

.

1- .مروج الذهب : ج 4 ص 41 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 57 ، النصائح الكافيه : ص 97 وراجع مروج الذهب : ج 3 ص 41 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 11 ص 44 .

فصل دوم : شخصیّت سران قاسطین

2 / 1 معاویه بن ابی سفیان

اشاره

فصل دوم : شخصیّت سران قاسطین2 / 1معاویه بن ابی سفیانمعاویه ، بیست سالْ قبل از هجرتْ زاده شد و در سال هشتم هجری و در زیر برق خیره کننده شمشیر مجاهدان اسلام، با اکراه و اجبار ، تسلیم آیین محمّد صلی الله علیه و آله شد. او و همگِنانش عنوان «طُلَقاء» گرفتند. در زمان خلافت عمر، به ولایت شام،منصوب شد. او از ابتدای حاکمیت،برای خود، حکومتی استبدادی و پادشاهی پدید آورد و صلای استقلال سرداد. عمر بنا به ملاحظاتی با معاویه کنار می آمد. 1 در خلافت عثمان که حاکمیت به سوی تسلّط امویان پیش می رفت ، معاویه همچنان به ستمگری ها و فتنه جویی های خود ادامه می داد و ابعاد جاه طلبی و خوشگذرانی را بدون دغدغه خاطر می گسترد. حاکمیت بیست ساله او با سیاست های : در جهل نگه داشتن و تحمیق مردم ، ایجاد رعب و وحشت در دل شهروندان و دور نگه داشتن جامعه از آگاهی ، زمینه را برای هر گونه اقدام به نفع وی در شام، آماده کرده بود. او از آغاز خلافت امام علی علیه السلام آهنگ مخالفت با وی ساز کرد و در تحریک طلحه و زبیر ، بسیار کوشید و جنگ صفّین را علیه امام علی علیه السلام رهبری کرد. معاویه پس از جریان حَکَمیت، به غارتگری ها و هجوم های وحشیانه علیه مناطقی که حکومت علوی را پذیرفته بودند ، دامن زد و در زمین ، فساد بسیاری به بار آورد و آبادانی ها و نسل ها را به نابودی کشاند . او به سال 41 هجری ، با نیرنگ خاص و جوسازی و غوغاسالاری، صلح را بر امام حسن علیه السلام تحمیل کرد و بدین سان ، با غلبه بر تمامی مخالفان ، پایه های حکومتش را محکم ساخت و پس از آن، آزاررسانی به شیعیان علی علیه السلام و طرفداران آن بزرگوار را دامن زد و گسترد، تا بدان جا که برای همگنان و همراهان خودش نیز غیر قابل تحمّل بود. داستان رویارویی مغیره با او و گزارش مغیره از موضع بس خصمانه وی علیه دین اسلامی حنیف، ضمن آن که نشانگر اوج پلیدی اوست ، نشان دهنده عمق کینه توزی اش نیز بود. او در سبّ علی علیه السلام بسیار افراط می کرد و چون از او خواستند که دست نگه دارد، گفت: نه، به خدا سوگند ، [از آن ، دست نمی کشم]تا

کودکان بر آن پرورش یابند و بزرگْ سالان بر آن پیر شوند و هیچ گوینده ای برایش فضیلتی نگوید. گزارش هایی که ابن ابی الحدید به نقل از کتاب الأحداث مدائنی و دیگر منابع کهن درباره فضیلت ستیزی معاویه و فضیلت سازی اش برای خود و وضع و جعل حدیث می دهد، ما را آگاه می سازد حقیقتْ این است که اینها در راستای تفکّر قیصری و کسرایی و دیگرگون سازی آموزه های دین بوده است. امامت او بر نماز در مدینه و نگفتن «بسم اللّه الرحمن الرحیم» و احتجاجات مهاجران و انصار با او ، می تواند دلیلی گویا بر این همه به حساب آید . معاویه به هر صورت که بود، جامه خلافت را به تن کرد ؛ خلافت بر اساس دینی که او هیچ گونه باور استوار قلبی بدان نداشت و جانشینی بر جای کسی که قصد داشت با او و تعالیم او بجنگد . وی از تحریف دین ، باکی نداشت و از دگرگون سازی معارف حق ، تن نمی زد. او برای قبضه کردن کارها و استحکام بخشیدن به آنها و سلطه جویی و حکمرانی اش ، هرگونه اقدامی را بر خود ، مباح می شمرد. معاویه به سال 60 هجری هلاک شد و یزید را به عنوان حاکم جهان اسلام ، منصوب کرد. او با این کارش گامی دیگر در جهت وارونه سازی معارف دین برداشت که آثار آن کارها در سراسر تاریخ ، شُهره است.

.

ص: 302

. .

ص: 303

. .

ص: 304

. .

ص: 305

. .

6166.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :مقتل الحسين للخوارزمى عن أحمد بن أعثم الكوفى :إنَّ مُعاوِيَهَ لَمّا حَجَّ حِجَّتَهُ الأخيرَهَ ارتَحَلَ مِن مَكَّهَ ، فَلَمّا صارَ بِالأَبواءِ (1) ونَزَلَها قامَ فى جَوفِ اللَّيلِ لِقَضاءِ حاجَتِهِ ، فَاطَّلَعَ فى بِئرِ الأَبواءِ ، فَلَمَّا اطَّلَعَ فيهَا اقشَعَرَّ جِلدُهُ ، وأصابَتهُ اللَّقوَهُ (2) فى وَجهِهِ ، فَأَصبَحَ وهُوَ لِما بِهِ مَغمومٌ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ النّاسُ يَعودونَهُ ، فَدعَوا لَهُ وخَرَجوا مِن عِندِهِ ، وجَعَلَ مُعاوِيَهُ يَبكى لِما قَد نَزَلَ بِهِ ، فَقالَ لَه مَروانُ بنُ الحَكَمِ : أ جَزِعتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ فَقالَ : لا يا مَروانُ ، ولكِنّى ذَكَرتُ ما كُنتُ عَنهُ عَزوفا ، ثُمَّ إنّى بَكَيتُ فى إحَنى ، (3) وما يَظهَرُ لِلنّاسِ مِنّى ، فَأَخافُ أن يَكونَ عُقوبَهً عُجِّلَت لى لِما كانَ مِن دَفعى حَقَّ عَلِىِّ بنِ أَبى طالِبٍ ، وما فَعَلتُ بِحُجرِ بنِ عَدِىٍّ وأَصحابِهِ ، ولَولا هَوایَ مِن يَزيدَ لأَبصَرتُ رُشدى ، وعَرَفتُ قَصدى . (4)2 / 1 1نَسَبُهُ6165.امام كاظم عليه السلام :ربيع الأبرار :كانَ مُعاوِيَهُ يُعزى إلى أربَعَهٍ :مُسافِرِ بنِ أبى عَمرٍو ، وإلى عُمارَهَ بنِ الوَليدِ ، وإلَى العَبّاسِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، وإلَى الصَّباحِ؛ مُغَنٍّ أسوَدُ كانَ لِعُمارَهَ . قالوا : وكانَ أبو سُفيانَ دَميما ، قَصيرا ، وكانَ الصَّباحُ عَسيفا (5) لِأَبى سُفيانَ ، شابّا وَسيما ، فَدَعَتهُ هِندٌ إلى نَفسِها . (6) .

1- .الأَبْوَاء : قريه من أعمال الفُرع من المدينه ، بينها وبين الجُحفه ثلاثه وعشرون ميلاً (معجم البلدان : ج 1 ص 79) .
2- .اللَّقْوَه : مرض يعرض للوجه ، فيُميله إلى أحد جانبيه (النهايه : ج 4 ص 268 «لقا») .
3- .الإحَن : جمع إحنه ؛ الحقد (النهايه : ج 1 ص 27 «أحن») .
4- .مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 173 .
5- .العسيف : الأجير (مجمع البحرين : ج 2 ص 1214 «عسف») .
6- .ربيع الأبرار : ج 3 ص 551 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 336 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 201 ح 489 .

2 / 1 1 نَسَب معاویه

6166.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مقتل الحسین ، خوارزمی به نقل از احمد بن اعثم کوفی : چون معاویه ، آخرین حجّ خود را به جای آورد ، از مکّه کوچ کرد. چون به سرزمین ابواء (1) رسید و در آن جا توقّف کرد، نیمه های شب برای قضای حاجت برخاست . همین که به چاه ابواء رسید، بر پوستش لرزه افتاد و مرض لَقْوه او را گرفت و یک طرف صورتش کج شد. تا هنگام صبح به دلیل بروز این بیماری اندوهگین بود. مردم برای عیادت به نزد او می آمدند و برایش دعا می کردند و بیرون می رفتند.

معاویه به جهت پیشامدی که برایش رُخ داده بود ، می گریست. مروان به وی گفت : بی تابی می کنی، ای امیرمؤمنان !

گفت : نه ای مروان؛ لیکن چیزی را به یاد آوردم که از آن ، دوری می جُستم . سپس بر کینه های خود و آنچه از جانب من بر سرِ مردم می آید ، گریستم . پس ترسیدم که این ، کیفری باشد که به سبب کنار نهادن حقّ علی بن ابی طالب و آنچه با حجر بن عدی و یاران علی انجام دادم، خیلی زودْ گریبانگیرم شده است. اگر عشق من به یزید نبود، حقیقت را می یافتم و راه صحیح را می شناختم.2 / 1 1نَسَب معاویه6169.عنه صلی الله علیه و آله :ربیع الأبرار:معاویه به چهار نفر نسبت داده می شد: مسافر بن ابی عمرو ، عماره بن ولید ، عبّاس بن عبد المطّلب و صباح آوازه خوان سیه چُرده ای که برده عمّاره بن ولید بود . گفته اند که ابو سفیان ، زشت و کوتاه قد بود و صباح ، اجیر ابو سفیان و جوانی زیباروی بود. هند ، او را به همبستر شدن با خود فرا خوانْد .

.

1- .ابواء ، روستایی است در اطراف مدینه که با جُحفه ، 23 میل فاصله دارد (معجم البلدان : ج 1 ص 79) .

6170.عنه صلى الله عليه و آله :الفخرى :كانَت اُمُّهُ هِندٌ بِنتُ عُتبَهَ شَريفَهً فى قُرَيشٍ ، أسلَمَت عامَ الفَتحِ ، وكانَت فى وَقعَهِ أحُدٍ لَمّا صُرِعَ حَمزَهُ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ رضى الله عنه عَمُّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن طَعنَهِ الحَربَهِ الَّتى طَعِنَها ، جاءَت هِندٌ فَمَثَّلَت بِحَمزَهَ ، وأخَذَت قِطعَهً مِن كَبِدِهِ فَمَضَغَتها حَنَقًا عَلَيهِ ؛ لِأَنَّه كانَ قَد قَتَلَ رِجالاً مِن أقارِبِها ! فَلِذلِکَ يُقالُ لِمُعاوِيَهَ : ابنُ آكِلَهِ الأَكبادِ . (1)2 / 1 2دُعاءُ النَّبِىِّ صلَى الله عليه و آله عَلَيهِ6167.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :المعجم الكبير عن ابن عبّاس :سَمِعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله صَوتَ رَجُلَينِ يُغَنِّيانِ ؛ وهُما يَقولانِ :

ولا يَزالُ حَوارِىٌّ يَلوحُ عِظامُهُ

زَوَى الحَربَ عَنهُ أن يُجَنَّ فَيُقبَرا 2

فَسَأَلَ عَنهُما فَقيلَ : مُعاوِيَهُ وعَمرُو بنُ العاصِ ، فَقالَ : اللّهُمَّ أركِسهُما فِى الفِتنَهِ رَكسا ، ودُعَّهُما إلَى النّارِ دَعّا. (2)6168.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :صحيح مسلم عن ابن عبّاس :كُنتُ ألعَبُ مَعَ الصِّبيانِ فَجاءَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَتَوارَيتُ خَلفَ بابٍ . قالَ : فَجاءَ فَحَطَأَنى حَطأَهً (3) وقالَ : اِذهَب وَادعُ لى مُعاوِيَهَ . قالَ : فَجِئتُ فَقُلتُ : هُوَ يَأكُلُ . قالَ : ثُمَّ قالَ لى : اِذهب فَادعُ لى مُعاوِيَهَ . قالَ : فَجِئتُ فَقُلتُ : هُوَ يَأكُلُ . فَقالَ : لا أشبَعَ اللّهُ بَطنَهُ ! (4) .

1- .الفخرى : ص 103 .
2- .المعجم الكبير : ج 11 ص 32 ح 10970 ، مسند ابن حنبل : ج 7 ص 182 ح 19801 ، مسند أبى يعلى : ج 13 ص 429 ح 7436 ؛ وقعه صفّين : ص 219 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 535 ح 499 كلّها عن أبى برزه نحوه وراجع لسان العرب : ج 6 ص 100 .
3- .يقال : حطأه ، حَطْأً ؛ إذا دفعه بكفّه . وقيل : لا يكون الحَطْ ء إلّا ضربه بالكفّ (النهايه : ج 1 ص 404 «حطا») .
4- .صحيح مسلم : ج 4 ص 2010 ح 96 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 202 الرقم 4948 ، مسند الطيالسى : ص 359 ح 2746 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 6 ص 243 وفى آخره «قال : فما شبع أبداً» ، تاريخ الطبرى : ج 10 ص 58 ، فتوح البلدان : ص 663 ، سلسله الأحاديث الصحيحه : ج 1 ص 121 ح 82 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 119 والستّه الأخيره نحوه .

2 / 1 2 نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله بر معاویه

6169.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الفخری:مادر معاویه ، هند ، دختر عُتبه ، زنی سرشناس در قریش بود که در سال فتح مکّه اسلام آورد . در جنگ [اُحد] ، وقتی حمزه بن عبد المطّلب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ، بر اثر اصابت نیزه ای بر زمین افتاد ، هند آمد و او را مُثله کرد و بر اثر کینه توزی نسبت به وی ، تکّه ای از جگر او را جوید؛ زیرا حمزه ، مردانی را از نزدیکان وی به قتل رسانده بود. از این رو ، معاویه را «فرزند زنِ جگرخوار» می نامند.2 / 1 2نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله بر معاویه6172.امام علی علیه السلام :المعجم الکبیر به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا ، صدای دو مرد را شنید که آواز می خوانند و می گویند:

یاوری که همواره استخوان هایش آشکار بود

فتنه جنگ و مرگ را از او دور نگاه داشت .

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید : «آن دو نفر کیستند؟».

گفته شد: معاویه و عمرو بن عاص.

پس فرمود: «بار خدایا ! آن دو را در فتنه ، فرو غلتان و در آتش ، رهایشان ساز». (1)6173.عنه علیه السلام :صحیح مسلم به نقل از ابن عبّاس : من در میان کودکان ، بازی می کردم که پیامبر خدا آمد . من پشت دری پنهان شدم. آن گاه پیامبر خدا آمد و دست برشانه من گذاشت و فرمود: «برو و معاویه را نزد من فرا خوان».

من آمدم و گفتم: او غذا می خورد.

باز به من فرمود: «برو و معاویه را نزد من فرا خوان».

من [دوباره] آمدم و گفتم: او غذا می خورد.

آن گاه فرمود: «خداوند ، شکمش را سیر نگرداند !».

.

1- .علّامه امینی گفته است : این حدیث، چهار طریق صحیح دارد و در آن ، هیچ مناقشه ای نیست ، جز آن که امانتداری ابن کثیر ، او را وا داشت که طریق ضعیف را ذکر کند ، چنان که سیوطی در ضمن دُرهایش جز سخیف را نیاورد و درباره سندهای صحیح، برای حفظ کرامت پسر هند سکوت کرد (الغدیر : ج 10 ص 145) .

6174.الإمامُ الحسينُ عليه السلام :وقعه صفّين عن علىّ بن الأقمر :وَفَدنا عَلى مُعاوِيَهَ وقَضَينا حَوائِجَنا ثُمَّ قُلنا : لَو مَرَرنا بِرَجُلٍ قَد شَهِدَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعايَنَهُ ، فَأَتَينا عَبدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ فَقُلنا : يا صاحِبَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، حَدِّثنا ما شَهِدَت ورَأَيتَ . قالَ :

إنَّ هذا أرسَلَ إلَىَّ يَعنى مُعاوِيَهَ فَقالَ : لَئِن بَلَغَنى أنَّکَ تُحَدِّثُ لَأَضرِبَنَّ عُنُقَکَ . فَجَثَوتُ عَلى رُکبَتَىَّ بَينَ يَدَيهِ ، ثُمَّ قُلتُ : وَدِدتُ أنّ أحَدَّ سَيفٍ فى جُندِکَ عَلى عُنُقى ، فَقالَ : وَاللّهِ ما کُنتُ لِاُقاتِلَکَ ولا أقتُلَکَ .

وَايمُ اللّهِ ما يَمنَعُنى أن اُحَدِّثَکُم ما سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ فيه : رَأَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أرسَلَ إلَيهِ يَدعوهُ وکانَ يَکتُبُ بَينَ يَدَيهِ فَجاءَ الرَّسولُ فَقالَ : هُوَ يَأکُلُ . فَقالَ : «لا أشبَعَ اللّهُ بَطنَهُ» فَهَل تَرَونَهُ يَشبَعُ ؟

قال : وخَرَجَ مِن فَجٍّ (1) فَنَظَرَ رَسولُ اللّهِ إلى أبى سُفيانَ وهُوَ راکِبٌ ومُعاوِيَهُ وأخوهُ ، أحَدُهُما قائِدٌ وَالآخَرُ سائِقٌ ، فَلَمّا نَظَرَ إلَيهِم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قال : « اللّهُمَّ العَنِ القائِدَ وَالسّائِقَ وَالرّاکِبَ » .

قُلنا : أنتَ سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟

قالَ : نَعَم ، وإلّا فَصُمَّتا اُذُناىَ ، کَما عَمِيَتا عَيناىَ . (2) .

1- .الفَجّ : الطريق الواسع (النهايه : ج 3 ص 412 «فجج») .
2- .وقعه صفّين : ص 220 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 190 ح 458 474 .

6175.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :وقعه صِفّين به نقل از على بن اَقمر : بر معاويه وارد شديم و خواسته هايمان را برآورديم . سپس گفتيم: [چه خوب است] مردى را ببينيم كه محضر پيامبر خدا را درک كرده و او را ديده است.

آن گاه ، به نزد عبد اللّه بن عمر آمديم و گفتيم: اى يار پيامبر خدا ! از آنچه شاهدش بوده اى و ديده اى ، براى ما باز گو .

[عبد اللّه بن عمر] گفت: اين مرد (يعنى معاويه) كسى را نزد من فرستاد و گفت: اگر به من خبر رسد كه حديث مى گويى ، گردنت را مى زنم .

من نيز در برابر او بر روى زانوهاى خود نشستم و گفتم: دوست دارم تيزترين شمشير لشكرت بر گردنم باشد .

او گفت: به خدا سوگند ، با تو پيكار نمى كنم و تو را نمى كشم .

به خدا سوگند كه تهديد او مرا از اين باز نمى دارد كه آنچه را از پيامبر خدا درباره معاويه شنيده ام ، براى شما بازگو كنم . پيامبر خدا را ديدم كه به سوى وى (معاويه) فرستاد و او را فرا خواند كه كاتب پيامبر بود . پيک ، باز آمد و گفت: او غذا مى خورد.

[پيامبر خدا] فرمود: «خدا شكمش را سير نگرداند !». آيا ديده اى او سير شود؟

پيامبر خدا از بزرگ راهى ، بيرون آمد. آن گاه به ابو سفيانْ نظر افكند كه سواره بود و معاويه و برادرش يكى از جلو مى رفت و ديگرى از پس . وقتى پيامبر خدا به آنان نظر افكند، فرمود: «بار خدايا ! جلودار و دنباله رو و سواره را لعنت كن».

گفتيم: تو خودت از پيامبر خدا شنيدى؟

گفت: بلى؛ وگر نه [اگر دروغ گويم] ، گوش هايم كَر شود ، چنان كه چشمانم نابينا شده است. .

6176.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام (فى قولِهِ تعالى: {Q} «و لَو لاَ أن يَكونَ النّا) البدايه والنهايه بَعدَ ذِكرِ كَلامِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله : وقَد كانَ مُعاوِيَهُ لا يَشبَعُ بَعدَها ، ووافَقَتهُ هذِهِ الدَّعوَهُ فى أيّامِ إمارَتِهِ ، فَيُقالُ : إنَّهُ كانَ يَأكُلُ فِى اليَومِ سَبعَ مَرّاتٍ طَعاما بِلَحمٍ ، وكانَ يَقولُ : وَاللّهِ لا أشبَعُ وإنَّما أعيى . (1)6177.عنه عليه السلام :تهذيب التهذيب عن علىّ بن عمر :النَّسائِىُّ أفقَهُ مَشايِخِ مِصرَ فى عَصرِهِ ، وأعرَفُهُم بِالصَّحيحِ وَالسَّقيمِ ، وأعلَمُهُم بِالرِّجالِ ، فَلَمّا بَلَغَ هذَا المَبلَغَ حَسَدوهُ ، فَخَرَجَ إلَى الرَّملَهِ (2) [ثُمَّ إلى دِمَشقَ] فَسُئِلَ عَن فَضائِلِ مُعاوِيَهَ فَأمسَكَ عَنهُ ، فَضَرَبوهُ فِى الجامِعِ فَقالَ : أخرِجونى إلى مَكَّهَ ، فَأَخرَجوهُ وهُوَ عَليلٌ وتُوُفِّىَ مَقتولاً شَهيدا ... .

و عَن أبى بَكرٍ المَأمونِىِّ : قيلَ لَهُ [أيِ النَّسائىِّ]وأنَا حاضِرٌ : أ لا تُخرِجَ فَضائِلَ مُعاوِيَهَ ؟ فَقالَ : أىَّ شَىءٍ اُخرِجُ ؟ «اللّهُمَّ لا تُشبِع بَطنَهُ» ؟ ! ! وسَكَتَ، وسَكَتَ السّائِلُ . (3) .

1- .البدايه والنهايه : ج 6 ص 169 . وقال ابن كثير فى موضع آخر : وقد انتفع معاويه بهذه الدعوه فى دنياه واُخراه ، أمّا فى دنياه فإنّه لمّا صار إلى الشام أميراً ، كان يأكل فى اليوم سبع مرّات ، يجاء بقصعه فيها لحم كثير وبصل فيأكل منها ، ويأكل فى اليوم سبع أكلات بلحم ، ومن الحلوى والفاكهه شيئا كثيرا ! (البدايه والنهايه : ج 8 ص 119) .
2- .الرَّمْله : مدينه عظيمه بفلسطين وهى اليوم خراب ، بينها وبين بيت المقدس ثمانيه عشر يوما ، كانت مقرّ ملک سليمان بن داوود عليهماالسلام (معجم البلدان : ج 3 ص 69) .
3- .تهذيب التهذيب : ج 1 ص 94 الرقم 66 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 11 وفيه من «قيل له . . .» وراجع تهذيب الكمال : ج 1 ص 338 الرقم 48 .

6173.امام علی علیه السلام :البدایه والنهایه پس از گزارش سخن پیامبر صلی الله علیه و آله : معاویه پس از آن [نفرین] ، سیر نمی شد و این حالت ، در دوران حکومتش با وی همراه بود و گفته می شد که او روزانه ، هفت بار غذای گوشتی می خورد و می گفت : به خدا سوگند ، سیر نمی شوم ؛ ولی خسته می شوم. (1)6174.امام حسین علیه السلام :تهذیب التهذیب به نقل از علی بن عمر : نَسایی ، فقیه ترینِ استادان مصر در زمان خود و آگاه ترینِ آنها به درست و نادرست [بودنِ حدیث]و داناترینِ آنان به علم رجال بود. وقتی بدین پایه رسید ، به او حسد ورزیدند . از این رو ، به شهر رَمْله (2) و سپس به دمشق رفت. از او درباره فضیلت های معاویه سؤال شد . از پاسخگویی خودداری کرد. در مسجد جامع ، او را کتک زدند [که صدمات بسیار دید] . آن گاه گفت: مرا به سمت مکّه روانه کنید. او را ، در حالی که بیمار بود، به سوی مکّه روانه کردند . [از این رو]به صورت کشته و شهید از دنیا رفت.

از ابو بکر مأمونی گزارش شده است : من حضور داشتم که به نَسایی گفته شد : آیا نمی خواهی فضیلت های معاویه را روایت کنی؟

نسایی گفت: کدام فضیلت را روایت کنم؟ «بارخدایا! شکم او را سیر مگردان» را؟

سپس سکوت کرد و سؤال کننده نیز سکوت کرد. .

1- .ابن کثیر در جایی دیگر گفته است : معاویه به این نفرین در دنیا و آخرت ، دچار شده بود . در دنیایش این چنین بود که وقتی حکمران شام شد ، روزانه هفت مرتبه غذا می خورد . برایش طَبَقی پُر از گوشت و پیاز می آوردند و از آن می خورد و روزانه هفت مرتبه گوشت می خورد و شیرینی جات و میوه فراوان می خورد (البدایه و النهایه : ج 8 ص 119) .
2- .شهری بزرگ، نزدیک فلسطین که امروزه از میان رفته است (معجم البلدان : ج 3 ص 69) .

2 / 1 3أمرُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله بِقَتلِهِ إذا شوهِدَ عَلی مِنبَرِهِ6178.عنه علیه السلام :رسول اللّه صلی الله علیه و آله :إذا رَأَیتُم مُعاوِیَهَ عَلی مِنبَری فَاقتُلوهُ . 16179.تنبیه الخواطر عن رسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آل (عِندَ ما وَقَفَ علی مَزبلهٍ) عنه صلی الله علیه و آله :إذا رَأَیتُم مُعاوِیَهَ یَخطُبُ عَلی مِنبَری فَاقتُلوهُ . (1)6180.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :عنه صلی الله علیه و آله :إذا رَأَیتُم مُعاوِیَهَ بنَ أبی سُفیانَ یَخطُبُ عَلی مِنبَری فَاضرِبوا عُنُقَهُ . (2)6177.امام صادِق علیه السلام :أنساب الأشراف عن أبی سعید الخدری :إنَّ رَجُلاً مِنَ الأنصارِ أرادَ قَتلَ معُاوِیَهَ ، فَقُلنا لَهُ : لا تَسُلَّ السَّیفَ فی عَهدِ عُمَرَ حَتّی نَکتُبَ إلَیهِ، قالَ : إنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : «إذا رَأَیتُم مُعاوِیَهَ یَخطُبُ عَلَی الأَعوادِ فَاقتُلُوهُ» . قالوا : ونَحنُ سَمِعناه، ولکِن لا نَفعَلُ حَتّی نَکتُبَ إلی عُمَرَ ، فَکَتَبوا إلَیهِ فَلَم یَأتِهِم جَوابُ الکِتابِ حَتّی ماتَ . (3)2 / 1 4وَصِیَّهُ والِدَیهِ6180.امام علی علیه السلام :البدایه والنهایه عن علیّ بن محمّد بن عبد اللّه بن أبی سیف : لِمُعاوِیَهَ قالَ أبو سُفیانَ : یا بُنَیَّ ، إنَّ هؤُلاءِ الرَّهطَ مِنَ المُهاجِرینَ سَبَقونا وتَأَخَّرنا ، فَرَفَعَهُم سَبقُهُم وقِدَمُهُم عِندَ اللّهِ وعِندَ رَسولِهِ ، وقَصَرَ بِنا تَأخیرُنا ، فَصاروا قادَهً وسادَهً ، وصِرنا أتباعا ، وقَد وَلَّوکَ جَسیما مِن اُمورِهِم فَلا تُخالِفهُم ؛ فَإِنَّکَ تَجری إلی أَمَدٍ ، فَنافِس فَإِن بَلَغتَهُ أورَثتَهُ عَقِبَکَ .

فَلَم یَزَل مُعاوِیَهُ نائِبا عَلَی الشّامِ فِی الدَّولَهِ العُمَرِیَّهِ وَالعُثمانِیَّهِ مُدَّهَ خِلافَهِ عُثمانَ . (4) .

1- .وقعه صفّین : ص 216 عن الحسن وزاد فی ذیله «قال أبو سعید الخدری : فلم نفعل ولم نفلح» ؛ تاریخ دمشق : ج 59 ص 156 ح 12336 و 12337 کلاهما عن أبی سعید وفیه «فارجموه» بدل «فاقتلوه» .
2- .وقعه صفّین : ص 216 عن عبد اللّه بن مسعود .
3- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 136 .
4- .البدایه والنهایه : ج 8 ص 118 .

2 / 1 3 فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به کشتن معاویه، اگر بر منبر او دیده شد

2 / 1 4 سفارش پدر و مادر معاویه به او

2 / 1 3فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به کشتن معاویه، اگر بر منبر او دیده شد6183.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید ، او را بکُشید.6184.نهج البلاغه : (الإمامُ علیٌّ علیه السلام و قد لَقِیَهُ عِندَ م) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هرگاه معاویه را دیدید که بر منبرم خطبه می خوانَد ، او را بکشید.6181.امام صادق علیه السلام (به پسر جندب) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هرگاه معاویه بن ابی سفیان را دیدید که بر منبر من سخن می رانَد، گردنش را بزنید.6182.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أنساب الأشراف به نقل از ابو سعید خُدْری : مردی از انصار می خواست معاویه را بکُشد. به وی گفتیم: در حکومت عمر ، شمشیر مکش تا برای او نامه ای بنویسیم .

[مرد] گفت: من خود از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «هرگاه معاویه را دیدید که بر این چوب ها (مِنبر) خطبه می خوانَد ، او را بکشید».

گفتند: ما هم شنیده ایم ؛ ولی چنین کاری نمی کنیم تا برای عمر بنویسیم.

آن گاه برای عمر ، نامه نوشتند و او جواب نامه ایشان را نداد تا مُرد.2 / 1 4سفارش پدر و مادر معاویه به او6185.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :البدایه والنهایه به نقل از علی بن محمّد بن عبد اللّه بن ابی سیف : ابو سفیان به معاویه گفت: فرزندم ! این گروه از مهاجران ، [در گرویدن به دین خدا]بر ما پیشی گرفتند و ما عقب ماندیم . بدین ترتیب ، سبقت و پیشتازی، آنان را نزد خدا و پیامبرش بلند مرتبه ساخت و تأخیر ما، ما را فرو دست قرار داد. از این رو ، آنان پیشوا و بزرگ شدند و ما دنباله رو گشتیم. اینک ، کاری بزرگ را به تو سپرده اند . پس با آنان مخالفت مَوَرز؛ چرا که تو تا مدّتی این کار را در دست داری . پس رقابت کن و اگر توانستی ، آن را برای بازماندگانت موروثی کن .

و معاویه همیشه در دولت عمر و در تمام دوران حکومت عثمان ، فرمان روای شام بود.

.

6186.عنه صلى الله عليه و آله :البدايه والنهايه عن علىّ بن محمّد بن عبد اللّه بن أبى سيف :قالَت هِندٌ لِمُعاوِيَهَ فيما كَتَبَت بِهِ إلَيهِ : وَاللّهِ يا بُنَىَّ إنَّهُ قَلَّ أن تَلِدَ حُرَّهٌ مِثلَکَ ، وإنَّ هذَا الرَّجُلَ [أى عُمَرَ بنَ الخَطّابِ]قَدِ استَنهَضَکَ فى هذَا الأمرِ ، فَاعمَل بِطاعَتِهِ فيما أحبَبتَ وكَرِهتَ . (1)2 / 1 5عُمَرُ بنُ الخَطّابِ ومُعاوِيهُ6189.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :البدايه والنهايه عن الزهرى :ذُكِرَ مُعاوِيَهُ عِندَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فَقالَ : دَعوا فَتى قُرَيشٍ وَابنَ سَيِّدِها ؛ إنَّهُ لَمَن يَضحَکُ فِى الغَضَبِ ، ولا يُنالُ مِنهُ إلّا عَلَى الرِّضا ، ومَن لا يُؤخَذُ مِن فَوقِ رَأسِهِ إلّا مِن تَحتِ قَدَمَيهِ . (2)6185.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن أبى محمّد الاُموى :خَرَجَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ إلَى الشّامِ ، فَرَأى مُعاوِيَهَ فى مَوكِبٍ يَتَلَقّاهُ ، وراحَ إلَيهِ فى مَوكِبٍ ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ : يا مُعاوِيَهُ ! تَروحُ فى مَوكِبٍ وتَغدو فى مِثلِهِ ، وبَلَغَنى أنَّکَ تُصبِحُ فى مَنزِلِکَ وذَوُو الحاجاتِ بِبابِکَ !

قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ العَدُوَّ بِها قَريبٌ مِنّا ولَهُم عُيونٌ وجَواسيسُ ، فَأَرَدتُ يا أميرَ المُؤمِنينَ أن يَرَوا لِلإِسلامِ عِزّاً .

فَقالَ لَهُ عُمَرُ : إنَّ هذا لَكَيدُ رَجُلٍ لَبيبٍ أو خُدعَهُ رَجُلٍ أريبٍ .

فَقالَ مُعاوِيَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ، مُرنى بِما شِئتَ أصِر إلَيهِ .

قالَ : وَيحَکَ ! ما ناظَرتُکَ فى أمرٍ أعيبُ عَلَيکَ فيهِ إلّا تَرَكتَنى ما أدرى آمُرُکَ أم أنهاکَ ! (3) .

1- .البدايه والنهايه : ج 8 ص 118 .
2- .البدايه والنهايه : ج 8 ص 124 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 331 .

2 / 1 5 عمر بن خطّاب و معاویه

6186.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :البدایه والنهایه به نقل از علی بن محمّد بن عبد اللّه بن ابی سیف :هند در نامه ای که به معاویه نوشت ، گفت : پسرم ! به خدا سوگند ، کم است که زن آزاده ای ، فرزندی مانند تو بزاید . اکنون این مرد (یعنی عمر بن خطّاب)، تو را بر این امر (حکومت) گمارده است . پس در فرمانبرداری از او تلاش کن ، در آنچه می پسندی و نمی پسندی.2 / 1 5عمر بن خطّاب و معاویه6189.امام علی علیه السلام :البدایه والنهایه به نقل از زُهْری : نزد عمر بن خطاب ، از معاویه یاد شد . او گفت: جوان قریشی و فرزند سرور قریش را رها کنید . او کسی است که در خشم می خندد و به جز در حال خشنودی نمی توان چیزی از او گرفت، و کسی است که از بالای سرش [و با عزّت ،] چیزی به کسی نمی دهد ، جز به آن کسی که او را پایمال کند.6190.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابو محمّد اُموی : عمربن خطّاب به شام رفت . معاویه را دید که با یک گروه به استقبالش می آید و در شامگاه نیز با یک گروه. عمر به وی گفت: ای معاویه ! شامگاهان با یک گروهْ حرکت می کنی و صبحگاهان با گروهی دیگر و به من خبر رسیده است که صبحگاهان در منزل می مانی و نیازمندان ، پشت در قصر تو می مانند.

معاویه گفت: ای امیرمؤمنان ! دشمن در این سرزمین به ما نزدیک است و دارای جاسوسان و خبرچینانی هستند. ای امیرمؤمنان ! خواستم عزّت اسلام را ببینند.

عمر به وی گفت: به درستی که این ، حیله مردی خردمند است یا نیرنگ مردی زِبَردست.

آن گاه معاویه گفت: ای امیرمؤمنان ! آنچه می خواهی ، مرا بدان فرمان ده تا همان گونه باشم.

عمر گفت: وای بر تو ! در کاری بر تو عیب نگرفتم ، جز آن که مرا به گونه ای رها کردی که نمی دانم به تو فرمان دهم یا بازت دارم.

.

6191.عنه عليه السلام :سير أعلام النبلاء :لَمّا قَدِمَ عُمَرُ الشّامَ ، تَلَقّاهُ مُعاوِيَهُ فى مَوكِبٍ عَظيمٍ وهَيئَهٍ ، فَلَمّا دَنا مِنهُ ، قالَ : أنتَ صاحِبُ المَوكِبِ العَظيمِ ؟

قالَ : نَعَم .

قالَ : مَعَ ما بَلَغَنى عَنکَ مِن طولِ وُقوفِ ذَوِى الحاجاتِ بِبابِکَ ؟

قالَ : نَعَم .

قالَ : ولِمَ تَفعَلُ ذلِکَ ؟

قالَ : نَحنُ بِأَرضٍ جَواسيسُ العَدُوِّ بِها كَثيرٌ ، فَيَجِبُ أن نُظهِرَ مِن عِزِّ السُّلطانِ ما يُرهِبُهُم ، فَإِن نَهَيتَنِى انتَهَيتُ .

قالَ : يا مُعاوِيَهُ ! ما أسأَلُکَ عَن شَىءٍ إلّا تَرَكتَنى فى مِثلِ رَواجِبُ الضَّرِسِ . (1) لَئِن كانَ ما قُلتَ حَقّا ؛ إنَّهُ لَرَأىُ أريبٍ ، وإن كانَ باطِلاً ؛ فَإِنَّهُ لَخُدعَهُ أديبٍ .

قالَ : فَمُرنى .

قالَ : لا آمُرُکَ ولا أنهاکَ .

فَقيلَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! ما أحسَنَ ما صَدَرَ عَمّا أورَدتَهُ .

قالَ : لِحُسنِ مَصادِرِهِ ومَوارِدِهِ جَشَّمناهُ (2) ما جَشَّمناهُ . (3) .

1- .الرواجِب: هى ما بين عُقد الأصابع من داخل ، والضَّرِس: الصعب السيّئ الخُلُق (النهايه: ج 2 ص 197 «رجب» و ج 3 ص 83 «ضرس») .
2- .جَشِمتُ الأمرَ وتَجَشّمته : إذا تكلّفتَه (النهايه : ج 1 ص 274 «جشم») .
3- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 133 الرقم 25 ، الاستيعاب : ج 3 ص 471 الرقم 2464 ، تاريخ دمشق : ج 59 ص 112 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 124 كلّها نحوه .

6192.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :سير أعلام النبلاء:چون عمر وارد شام شد، معاويه با موكبى بزرگ و با گروهى به استقبال وى آمد . وقتى به عمر نزديک شد، عمر گفت: تو چنين موكب بزرگى دارى؟ !

گفت: آرى .

گفت: با اين حال ، به من خبر رسيده كه نيازمندان پشت درِ قصرت انتظار مى كشند؟

گفت: آرى.

عمر گفت: چرا چنين مى كنى؟

گفت: ما در سرزمينى زندگى مى كنيم كه جاسوسانِ دشمن در آن بسيارند. مى بايد عزّت فرمان روا را به گونه اى آشكار سازيم كه آنان را به هراس اندازد. اگر مرا از اين كار باز مى دارى ، آن را كنار گذارم.

عمر گفت: اى معاويه ! چيزى را از تو نخواستم ، جز آن كه مرا سخت در تنگنا قرار دادى. (1) اگر آنچه گفتى ، حقيقت دارد ، اين ، تصميمى هوشمندانه است و اگر نادرست است، نيرنگ انسانى اديب است.

معاويه گفت: مرا فرمان ده !

عمر گفت: نه تو را فرمان مى دهم و نه بازت مى دارم.

به عمر گفته شد: اى اميرمؤمنان ! چه نيكو از آنچه او را در آن قرار دادى ، بيرون آمد.

عمر گفت: به جهت ورود و خروج نيكويش اين امور را بر او تكليف كرديم .
.

1- .«الرواجِب» كه در متن عربى آمده ، به معناى مفصل بند انگشتان است و «الضَّرِس» به معناى سخت بد اخلاق است . ظاهرا كنايه از الرواجب الضرس در تنگنا قرار دادن است . (م)

6193.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :تاریخ الطبری عن سعید المقبری :قالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : تَذکُرونَ کِسری وقَیصَرَ ودَهاءَهُما وعِندَکُم مُعاوِیَهُ ! . (1)6194.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الاستیعاب :قالَ عُمَرُ [بنُ الخَطّابِ] إذ دَخَلَ الشّامَ ورَأی مُعاوِیَهَ : هذا کِسرَی العَرَبِ . (2)2 / 1 6خِصالُهُ الموبِقَهُ6191.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری عن الحسن :أربَعُ خِصالٍ کُنَّ فی مُعاوِیَهَ ، لَو لَم یَکُن فیهِ مِنهُنَّ إلّا واحِدَهً لَکانَت موبِقَهً : اِنتِزاؤُهُ عَلی هذِهِ الاُمَّهِ بِالسُّفَهاءِ ؛ حَتّی ابتَزَّها أمرَها بِغَیرِ مَشورَهٍ مِنهُم وفیهِم بَقایَا الصَّحابَهِ وذُو الفَضیلَهِ . وَاستِخلافُهُ ابنَهُ بَعدَهُ سِکّیرا خِمّیرا ؛ یَلبَسُ الحَریرَ ، ویَضرِبُ بِالطَّنابِیرِ . وَادِّعاؤُهُ زِیادا ؛ وقَد قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «الوَلَدُ لِلفِراشِ ، وَلِلعاهِرِ الحَجَرُ» . وقَتلُهُ حُجراً ، وَیلاً لَهُ مِن حُجر مَرَّتَینِ . (3) .

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 330 .
2- .الاستیعاب : ج 3 ص 471 الرقم 2464 .
3- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 279 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 499 نحوه وفیه «بالسیف» بدل «بالسفهاء» وراجع محاضرات الاُدباء : ج 4 ص 483 والبدایه والنهایه : ج 8 ص 130 .

2 / 1 6 خصلت های ویرانگر معاویه

6192.امام زین العابدین علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از سعید مقبری : عمربن خطّاب گفت: از زیرکی کسرا و قیصر یاد می کنید با آن که معاویه در میان شماست؟ !6193.امام صادق علیه السلام :الاستیعاب:وقتی عمربن خطابْ وارد شام شد و معاویه را دید، گفت: این ، کسرای عرب است.2 / 1 6خصلت های ویرانگر معاویه6196.مجمع البیان عن عمرَ بنِ الخطّابِ :تاریخ الطبری به نقل از حسن : چهار خصلت در معاویه بود که اگر تنها یکی از آنها در او بود، موجب تباهی بود: سوار شدن بر [امور]امّت با یاری سفیهان به گونه ای که بدون مشورت با آنان ، زمام امورشان را در اختیار گرفت با آن که در میان امّت ، صحابیان و صاحبان فضیلت ، حضور داشتند؛ جانشین کردن فرزند همیشه مست و می گسارش را پس از خود ؛ همو که لباس حریر می پوشید و تار و طنبور می نواخت؛ و پسرخواندگی زیاد بن ابیه، با آن که پیامبر خدا فرمود: «فرزند ، از آنِ فراش (پدر و مادر شرعی و قانونی) است و برای زناکار، سنگ است»؛ و همچنین کشتن حُجْر [ابن عَدی] . وای بر او به خاطر [کشتن]حجر! (این را دوبار گفت) .

.

2 / 1 7هُوِيَّتُهُ عَن لِسانِ الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام6197.المناقب لابن شهر آشوب :الإمام علىّ عليه السلام فى صِفَهِ مُعاوِيَهَ : لَم يَجعَلِ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لَهُ سابِقَهً فِى الدّينِ ، ولا سَلَفَ صِدقٍ فِى الإِسلامِ ، طَليقٌ ابنُ طَليقٍ ، حِزبٌ مِن هذِهِ الأَحزابِ ، لَم يَزَل للّهِ عَزَّ وجَلَّ ولِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله ولِلمُسلِمينَ عَدُوّاً هُوَ وأبوهُ حَتّى دَخَلا فِى الإِسلامِ كارِهَينِ . (1)6198.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام فى صِفَهِ رَجُلٍ مَذموم ، ثُمَّ فى فَضلِهِ هُوَ عليه السلام : أما إنَّهُ سَيَظهَرُ عَلَيكُم بَعدى رجُلٌ رَحبُ البُلعوم ، مُندَحِقُ (2) البَطنِ ، يَأكُلُ ما يَجِدُ ، ويَطلُبُ ما لا يَجِدُ ، فَاقتُلوهُ ، ولَن تَقتُلوهُ ! ألا وإنَّهُ سَيَأمُرُكُم بِسَبّى وَالبَراءَهِ مِنّى ؛ فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبّونى ؛ فَإِنَّه لى زَكاهٌ ، ولَكُم نَجاهٌ ؛ وأَمَّا البَراءَهُ فَلا تَتَبَرَّؤوا مِنّى ؛ فَإِنّى وُلِدتُ عَلَى الفِطرَهِ ، وسَبَقتُ إلَى الإيمانِ وَالهِجرَهِ . (3)6199.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى مُعاوِيَهَ : فَسُبحانَ اللّهِ ! ما أشَدَّ لُزومَكَ لِلأَهواءِ المُبتَدَعَهِ ، وَالحَيرَهِ المُتَّبَعَهِ ، مَعَ تَضييعِ الحَقائِقِ وَاطِّراحِ الوَثائِقِ الّتى هِىَ للّهِ طِلبَهٌ وعَلى عِبادِهِ حُجَّهٌ . (4)6200.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :وَاللّهِ ، لَوَدَّ مُعاوِيَهُ أنَّهُ ما بَقِىَ مِن هاشِمٍ نافِخُ ضَرَمَهٍ (5) إلّا طُعِنَ فى نَيطِهِ (6) ؛ إطفاءً لِنورِ اللّهِ ، «وَيَأبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَفِرُونَ» . (7)(8) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 8 .
2- .مُنْدَحِق البطن : أى واسعها ، كأنّ جوانبها قد بعد بعضها من بعض ، فاتّسعت (النهايه : ج 2 ص 105 «دحق») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 57 ، إعلام الورى : ج 1 ص 340 ، شرح المائه كلمه : ص 237 وفى صدره «ما حكم بوقوعه فى حقّ عبيد اللّه بن زياد أما إنّه . . .» ، بحار الأنوار : ج 39 ص 325 ح 27 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 205 ح 3 .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 37 ، الاحتجاج : ج 1 ص 428 ح 92 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 98 ح 403 وفيهما «تضييع» بدل «تضييق» .
5- .الضَّرَمه : النار ، وهذا يقال عند المبالغه فى الهلاک ؛ لأنّ الكبير والصغير ينفخان النار (النهايه : ج 3 ص 86 «ضرم») .
6- .أى إلّا ماتَ . يقال : طُعن فى نَيْطه ، وفى جنازته ؛ إذا مات (النهايه : ج 5 ص 141 «نيط») .
7- .التوبه : 32 .

8- .عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 180 ، النهايه فى غريب الحديث : ج 5 ص 90 وفيه إلى «ضَرَمه» ، شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 129 وفيه إلى «نَيْطه» ؛ تفسير العيّاشى : ج 2 ص 81 ح 30 عن أبى الأعزّ التميمى .

2 / 1 7 شخصیت معاویه از زبان امام علی علیه السلام

2 / 1 7شخصیت معاویه از زبان امام علی علیه السلام6203.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در توصیف معاویه : خداوند عز و جل برای او پیشتازی ای در دین و پیشینه ای درست در اسلام ، قرار نداد. او آزاد شده فرزند آزاد شده است . او دسته ای از همین دسته هاست [که با اسلام مخالفت می ورزیدند]. او و پدرش همیشه دشمن خداوند عز و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بودند تا این که با کراهت به اسلام روی آوردند.6204.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در توصیف آن مرد نکوهیده و سپس در بیان فضایل خود : بدانید که بی گمان ، پس از من مردی گشاده گلو و بزرگْ شکم بر شما چیره خواهد شد . آنچه بیابد ، می خورد و آنچه را نیابد ، می جوید. او را بکشید ، و هرگز او را نمی کشید . بدانید که او شما را به دشنام گوییِ به من و بیزاری جُستن از من وا می دارد ؛ امّا دشنام را ، پس دشنام دهید که برای من ، مایه پاکی و برای شما موجب نجات است ؛ و اما بیزاری جُستن، پس از من تبرّی مجویید که من بر فطرت [توحید]زاده شدم و در ایمان و هجرت ، [بر دیگران]پیشی گرفتم.6205.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه : سبحان اللّه ! چه سخت به هوس های بدعت آلود ، گرفتاری و به سرگردانیِ پیروی شده ، دچاری : با تباه ساختن حقیقت ها و کنار نهادن وثیقه هایی که خواسته خداوند است و حجّت او در برابر بندگانش .6198.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، معاویه دوست می دارد که از [بنی] هاشم،کسی نباشد که در آتش بدمَد، (1) جز آن که بمیرد تا نور خدا خاموش شود؛ «ولی خداوند نمی گذارد، تا نور خود را کامل کند ، هرچند کافران را خوش نیاید» .

.

1- .این مَثَل برای مبالغه در نابودی و هلاکت به کار می رود؛ زیرا کوچک و بزرگ ، آتش را روشن نگه می دارند . (م)

راجع : ص 418 (حرب الدعايه) .

2 / 1 8أهدافُ مُعاوِيَة6202.امام على عليه السلام :سير أعلام النبلاء عن سعيد بن سويد :صَلّى بِنا مُعاوِيَةُ فِى النُّخَيلَهِ (1) الجُمُعَةَ فِى الضُّحى، ثُمَّ خَطَبَ وقالَ : ما قاتَلنا لِتَصوموا ولا لِتُصَلّوا ولا لِتَحُجّوا أو تُزَكّوا ، قَد عَرَفتُ أنَّكُم تَفعَلون ذلِکَ ، ولكن إنَّما قاتَلناكُم لِأَتَأَمَّرَ عَلَيكُم ، فَقَد أعطانِىَ اللّهُ ذلِکَ وأنتُم كارِهونَ . (2)6203.امام على عليه السلام :مروج الذهب عن مطرف بن المغيره بن شعبه :وفَدتُ مَعَ أبِىَ «المُغيرَهِ » إلى مُعاوِيَةَ ، فَكانَ أبى يَأتِيهِ يَتَحَدَّثُ عِندَهُ ، ثُمَّ يَنصَرِفُ إلَىَّ فَيَذكُرُ مُعاوِيَةَ ، ويَذكُرُ عَقلَهُ ، ويَعجَبُ مِمّا يَرى مِنهُ ، إذ جاءَ ذاتَ لَيلَهٍ فَأمسَکَ عَنِ العَشاءِ ، فَرَأَيتُهُ مُغتَمّاً ، فَانتَظَرتُهُ ساعَةً ، وظَنَنتُ أنَّهُ لِشَىءٍ حَدَثَ فينا أو فى عَمَلِنا ، فَقُلتُ لَهُ : ما لى أراکَ مُغتَمّاً مُنذُ اللَّيلَهِ ؟ قالَ : يا بُنِىَّ ، إنّى جِئتُ مِن عِندِ أخبَثِ النّاسِ ! قُلتُ لَهُ : وما ذاکَ ؟ قالَ :

قُلتُ لَهُ وقَد خَلَوتُ بِهِ : إنَّکَ قَد بَلَغتَ مِنّا يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَلَو أظهَرتَ عَدلاً ، وبَسَطتَ خَيراً ؛ فَإنَّکَ قَد كَبِرتَ ، ولَو نَظَرتَ إلى إخوَتِکَ مِن بَنى هاشِمٍ ، فَوَصَلتَ أرحامَهُم ؛ فَوَاللّهِ ما عِندَهُمُ اليَومَ شَىءٌ تَخافُهُ ، فَقالَ لى :

هَيهاتَ هَيهاتَ ! ! مَلَکَ أخو تَيمٍ فَعَدَلَ وفَعَلَ ما فَعَلَ ، فَوَاللّهِ ما عَدا أن هَلَکَ فَهَلَکَ ذِكرُهُ ، إلّا أن يَقولَ قائِلٌ : أبو بَكرٍ . ثُمَّ مَلَکَ أخو عَدِىٍّ ، فَاجتَهَدَ وشَمَّرَ عَشرَ سِنينَ ، فَوَاللّهِ ما عَدا أن هَلَکَ فَهَلَکَ ذِكرُهُ ، إلّا أن يَقولَ قائِلٌ : عُمَرُ . ثُمَّ مَلَکَ أخونا عُثمانُ، فَمَلَکَ رَجُلٌ لَم يَكُن أحَدٌ فى مِثلِ نَسَبِهِ ، فَعَمِلَ ما عَمِلَ وعُمِلَ بِهِ ، فَوَاللّهِ ما عَدا أن هَلَکَ فَهَلَکَ ذِكرُهُ ، وذِكرُ ما فُعِلَ بِهِ . وإنَّ أخا هاشِمٍ يُصرَخُ بِهِ فى كُلِّ يَومٍ خَمسَ مَرّاتٍ : أشهَدُ أنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ ، فَأىُّ عَمَلٍ يَبقى مَعَ هذا ؟ لا اُمَّ لَکَ ! وَاللّهِ إلّا دَفناً دَفناً . (3) .

1- .النُّخَيْلَه : موضع قرب الكوفه على سمت الشام وهو الموضع الذى خرج إليه الإمام على عليه السلام (معجم البلدان : ج 5 ص 278) .
2- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 146 الرقم 25 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 131 ؛ كشف الغمّه : ج 2 ص 167 .
3- .مروج الذهب : ج 4 ص 41 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 576 ح 375 ، شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 129 ؛ كشف اليقين : ص 466 ح 565 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 44 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 169 ح 443 .

2 / 1 8 هدف های معاویه

ر . ک : ص 419 (نبرد تبلیغاتی) .

2 / 1 8هدف های معاویه6207.عنه علیه السلام :سیر أعلام النبلاء به نقل از سعید بن سوید : معاویه ، هنگام ظهر با ما در منطقه نُخَیله نماز جمعه خواند و پس از آن ، خطبه خواند و گفت: ما جنگ نکردیم تا شما روزه بدارید، نماز بگزارید ، حج به جا آورید و زکات دهید ؛ چرا که من می دانستم که شما چنین می کنید ؛ ولیکن با یکدیگر جنگیدیم تا من بر شما فرمان روایی کنم و خداوند ، چنین چیزی را به من بخشید ، گرچه شما آن را خوش نمی دارید.6208.عنه علیه السلام :مروج الذهب به نقل از مطرف بن مغیره بن شعبه : با پدرم مغیره نزد معاویه رفتم. پدرم همیشه نزد او می رفت و با او سخن می گفت و آن گاه که به نزد من باز می گشت ، از معاویه سخن می گفت و از خردمندی او یاد می کرد و از آنچه از او می دید ، شگفت زده می شد تا این که شبی باز آمد و از غذا خوردن ، خودداری کرد. دیدم که ناراحت است. ساعتی منتظر ماندم و گمان کردم ناراحتی او به خاطر چیزی است که در ما و رفتار ما پیدا شده است. پس به وی گفتم: چرا تو را از سرِ شب تاکنون ناراحت می بینم؟

گفت: فرزندم ! من از نزد پلیدترینِ مردم آمده ام.

به وی گفتم: چرا؟

پدرم گفت: وقتی با معاویه خلوت کرده بودم ، به او گفتم: ای امیرمؤمنان ! تو به آنچه از ما خواسته بودی ، رسیدی. حالا اگر عدالت را آشکار کنی و خوبی ها را بگسترانی [خوب است] . به درستی که تو به سنّ پیری رسیده ای و اگر به برادرانت از بنی هاشم نظر کنی و صله رَحِم به جا آوری [خیلی خوب است] . به خدا سوگند ، امروزه آنان چیزی ندارند که تو از آن بترسی.

او به من گفت: هرگز ! هرگز ! آن برادر تیمی (یعنی ابو بکر) به حکومت رسید ، به عدالتْ رفتار کرد و انجام داد آنچه انجام داد. به خدا سوگند ، جز

این نشد که او مُرد و یادش هم از میان رفت، مگر آن که کسی بگوید: ابو بکر.

سپس برادر عَدَوی (یعنی عمر که از بنی عدی بود) به حکومت رسید. ده سال دامن به کمر زد و تلاش کرد . به خدا سوگند ، جز آن نشد که از دنیا رفت و یادش هم از میان رفت ، مگر آن که کسی بگوید: عمر.

آن گاه برادرمان عثمان به حکومتْ دست یافت. مردی به حکومت رسید که در نَسَب ، مانند نداشت، کارهایش را انجام داد و [در پایان] با وی چنان کردند. به خدا سوگند ، جز این نشد که او مُرد و یاد او و یاد کارهایی که انجام داد نیز از میان رفت؛ ولی آن مرد هاشمی ، روزانه پنج مرتبه فریاد برآورده می شود : «أشهد أنّ محمّداً رسول اللّه !» .

ای بی مادر! با این اعلام ، چه کاری باقی خواهد مانْد؟ و به خدا سوگند ، جز دفن کردن آن ، چاره ای نیست.

.

2 / 1 9كِتابُ الإمامِ الحُسَينِ عليه السلام إلَيهِ (1)6208.امام صادق عليه السلام :الإمام الحسين عليه السلام فى كِتابِهِ إلى مُعاوِيَةَ : أمّا بَعدُ : فَقَد جاءَنى كِتابُکَ تَذكُرُ فيهِ أنَّهُ انتَهَت إلَيکَ عَنّى اُمورٌ لَم تَكُن تَظُنُّنى بِها رَغبَةً بى عَنها ، وإنَّ الحَسَناتِ لا يَهدى لَها ولا يُسَدِّدُ إلَيها إلّا اللّهُ تَعالى .

وأمّا ما ذَكَرتَ أنَّهُ رَقِىَ إلَيکَ عَنّى ، فَإنَّما رَقّاهُ المَلّاقونَ المَشّاؤونَ بِالنَّميمَهِ ، المُفَرِّقونَ بَينَ الجَمعِ ، وكَذَبَ الغاوونَ المارِقونَ ، ما أرَدتُ حَربا ولا خِلافا ، وإنّى لَأخشَى اللّهَ فى تَركِ ذلِکَ مِنکَ ومِن حِزبِکَ القاسِطينَ المُحِلّينَ ، حِزبِ الظّالِمِ ، وأعوانِ الشَّيطانِ الرَّجيمِ .

أ لَستَ قاتِلَ حُجرٍ وأصحابِهِ العابِدينَ المُخبِتينَ الَّذين كانوا يَستَفظِعونَ البِدَعَ ، ويَأمُرونَ بِالمَعروفِ ، ويَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ ؟ فَقَتَلتَهُم ظُلما وعُدوانا مِن بَعدِ ما أعطَيتَهُمُ المَواثيقَ الغَليظَةَ ، وَالعُهودَ المُؤَكَّدَةَ ، جُرأةً عَلَى اللّهِ ، وَاستِخفافا بِعَهدِهِ ؟

أوَلَستَ بِقاتِلِ عَمرِو بنِ الحَمِقِ الَّذى أخلَقَت وأبلَت وَجهَهُ العِبادَةُ ؟ فَقَتَلتَهُ مِن بَعدِما أعطَيتَهُ مِنَ العُهودِ ما لَو فَهِمَتهُ العُصمُ (2) نَزَلَت مِنَ شَعَفِ (3) الجِبالِ .

أوَلَستَ المُدَّعِىَ زِيادا فِى الإسلامِ ، فَزَعَمتَ أنَّهُ ابنُ أبى سُفيانَ ، وقَد قَضى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنّ الوَلَدَ لِلفِراشِ ولِلعاهِرِ الحَجَرَ ؟ ثُمَّ سَلَّطتَهُ عَلى أهلِ الإسلامِ يَقتُلُهُم ويُقَطِّعُ أيدِيَهُم وأرجُلَهُم مِن خِلافٍ ، ويَصلُبُهُم عَلى جُذوعِ النَّخلِ . سُبحانَ اللّهِ يا مُعاوِيهُ ! لَكَأنَّکَ لَستَ مِن هذِهِ الاُمَّهِ ، ولَيسوا مِنکَ .

أوَلَستَ قاتِلَ الحَضرَمِىَّ الَّذى كَتَبَ إلَيکَ فيهِ زِيادٌ أنَّهُ عَلى دينِ عَلِىٍّ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ ؟ ودينُ عَلِىٍّ هُوَ دينُ ابنِ عَمِّهِ صلى الله عليه و آله الَّذى أجلَسَکَ مَجلِسَکَ الَّذى أنتَ فيهِ ، ولَولا ذلِکَ كانَ أفضَلُ شَرَفِکَ وشَرفِ آبائِکَ تَجَشُّمَ الرِّحلَتَينِ : رِحلَهِ الشِّتاءِ وَالصَّيفِ ، فَوَضَعَهَا اللّهُ عَنكُم بِنا مِنَّةً عَلَيكُم !

وقُلتَ فيما قُلتَ : لا تَرُدَّ هذِهِ الاُمَّهَ فى فِتنَهٍ . وإنّى لا أعلَمُ لَها فِتنَهً أعظَمَ مِن إمارَتِکَ عَلَيها !

وقُلتَ فيما قُلتَ : اَنظَر لِنَفسِکَ ولِدينِکَ ولِاُمَّهِ مُحَمَّدٍ . وإنّی وَاللّهِ ما أعرِفُ أفضَلَ مِن جِهادِکَ ؛ فَإن أفعَل فَإنَّهُ قُربَهٌ إلی رَبّی ، وإن لَم أ فعَلهُ فَأستَغفِرُ اللّهَ لِدينی ، وأسأَلُهُ التَّوفيقَ لِما يُحِبُّ ويَرضی .

وقُلتَ فيما قُلتَ : مَتی تَکِدنی أکِدکَ . فَکِدنی يا مُعاوِيَهُ ما بَدا لَکَ ، فَلَعَمری لَقَديما يُکادُ الصّالِحونَ ، وإنّی لَأَرجو أن لا تَضُرَّ إلّا نَفسَکَ ، ولا تَمحَقَ إلّا عَمَلَکَ ، فَکِدنی ما بَدا لَکَ .

وَاتَّقِ اللّهَ يا مُعاوِيَهُ ! وَاعلَم أنَّ للّهِ کِتابا لا يُغادِرُ صَغيرَةً ولا کَبيرَةً إلّا أحصاها ، وَاعلَم أنَّ اللّهَ لَيسَ بِناسٍ لَکَ قَتلَکَ بِالظَّنَّهِ ، وأخذَکَ بِالتُّهَمَهِ ، وإمارَتَکَ صَبِيّا يَشرَبُ الشَّرابَ ، ويَلعَبُ بِالکِلابِ ، ما أراکَ إلّا قَد أوبَقتَ نَفسَکَ ، وأهلَکتَ دينَکَ ، وأضَعتَ الرَّعِيَّهَ . وَالسَّلامُ . (4) .

1- .کتب معاويه إلی الإمام الحسين عليه السلام : أمّا بعد ، فقد انتهت إلیّ منک اُمور ، لم أکن أظنّک بها رغبه عنها ، وإنّ أحقّ الناس بالوفاء لمن أعطی بيعه من کان مثلک ، فی خطرک وشرفک ومنزلتک التی أنزلک اللّه بها ، فلا تنازع إلی قطيعتک ، واتّق اللّه ولا تردّن هذه الاُمّه فی فتنه ، وانظر لنفسک ودينک واُمّه محمّد ، ولا يستخفنّک الذين لا يوقنون (الإمامه والسياسه : ج 1 ص 201) .
2- .العُصْم : الوعول (لسان العرب : ج 12 ص 406 «عصم») .
3- .جمع شَعَفه ؛ وهی مِن کلّ شیء أعلاه (النهايه : ج 2 ص 481 «شعف») .
4- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 202 ؛ رجال الکشّی : ج 1 ص 252 الرقم 99 ، الاحتجاج : ج 2 ص 89 ح 164 کلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 44 ص 212 ح 9 .

2 / 1 9 نامه امام حسین علیه السلام به معاویه

2 / 1 9نامه امام حسین علیه السلام به معاویه (1)6211.عنه علیه السلام :امام حسین علیه السلام در نامه اش به معاویه : پس از حمد و سپاس خداوند؛ نامه تو به دستم رسید . در آن ، یادآور شده ای که از من مطالبی به گوش تو رسیده که انجام دادن آنها را به این دلیل که برایم فایده ای در بر ندارند ، از من گمان نداشتی. به راستی که جز خداوند متعال ، کسی به سوی خوبی ها و تأیید آنها راهنمایی نمی کند.

و امّا آنچه یاد آوردی که از من به تو رسیده است : همانا چاپلوسانِ سخن چین که بر هم زننده جمع اند ، آن را به تو رسانده اند و گم راهانِ بیرون رفته از حقیقت ، دروغ گفته اند . من سرِ جنگ و مخالفت ندارم ؛ ولی از خدا می ترسم که تو و حزب جفاپیشه و حرمت شکنت، آن حزب ستمگر و یاران شیطان رانده شده ، آن را ترک کنید [و با من بجنگید].

آیا تو قاتل حُجر بن عدی و یاران عابد و زاهدش نیستی؛ آنها که بدعت ها را زشت می شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند؟ آنان را ظالمانه و از روی دشمنی کشتی ، پس از آن که به آنان ، پیمان های استوار و وعده های محکم دادی . آیا این کار تو گستاخی بر خداوند و سَبُک شمردن پیمان او نیست؟

آیا تو قاتل عمرو بن حَمِق نیستی؛ آن که عبادت ، چهره اش را پینه بسته و فرسوده ساخته بود؟ تو پس از آن که به وی وعده هایی دادی که اگر بزان کوهی آن را می فهمیدند ، از قلّه کوه ها فرود می آمدند ، او را به قتل رساندی.

آیا تو نبودی که زیاد را در دوران اسلام ، برادر خود خواندی و ادّعا کردی که او پسر ابو سفیان است، با آن که پیامبر خدا حکم کرده بود که فرزند ، از آن فِراش (پدر و مادر شرعی و قانونی) است و بر زناکار ، سنگ (سنگسار) است؟ و سپس او را بر مسلمانان مسلّط کردی تا آنان را بکُشد و دست و پای آنان را در جهت خلاف یکدیگر، قطع کند و آنان را بر شاخه های درختان نخل ، به دار آویزد ؟ سبحان اللّه ! ای معاویه! گویا تو از این امّت نیستی و آنان از تو نیستند.

آیا تو قاتل حَضْرَمی نیستی که زیاد در بدگویی از او برایت نوشت که او بر آیین علی که خداوند ، چهره اش را گرامی بدارد است ، در حالی که دین علی ، همان دین پسر عمویش (پیامبر صلی الله علیه و آله) بود که تو را بر جایگاهی که در آن قرار داری ، نشاند؟ و اگر او نبود، برترین شرافت تو و پدرانت کوچ کردن بود (کوچ کردن در زمستان و تابستان) که خداوند به واسطه ما به عنوان منّت گذاری بر شما آن را از عهده تان برداشت .

و در میان گفته هایت، گفته ای : امّت را در فتنه وارد مساز. به درستی که من برای این امّت ، فتنه ای بزرگ تر از تسلّط بر آنها نمی شناسم .

و در گفته هایت گفته ای : [موقعیت] خودت را، دینت را و امّت محمّد صلی الله علیه و آله را در نظر بگیر . به خدا سوگند که من فضیلتی بالاتر از جهاد با تو نمی شناسم. اگر انجام دهم ، آن ، وسیله تقرّب به پروردگارم است و اگر انجام ندهم ، از خداوند به خاطر دینداری ام استغفار می کنم و از او برای انجام دادن آنچه او دوست می دارد و خشنود است ، توفیق می طلبم.

و در بین گفته هایت، گفته ای : تا وقتی با من نیرنگ کنی با تو نیرنگ می کنم. ای معاویه ! هر چه می توانی نیرنگ کن. به جانم سوگند ، از گذشته [چنین بوده که]به صالحان ، حیله و نیرنگ می زدند و من امیدوارم که تو جز به خودت، زیان نرسانی و جز اعمال خودت را نابود نسازی. پس هر چه می توانی ، حیله کن.

ای معاویه ! از خداوند ، پروا کن و بدان که نزد خداوند ، کتابی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نمی کند ، جز آن که آن را شماره کند ، و بدان که خداوند ، کشتن های بر پایه گمانت را، گرفتن های بر پایه تهمتت را، و به حکومت نشاندن کودکی را که می گساری و سگبازی می کند، فراموش نخواهد کرد . تو را جز این نمی بینم که خودت را هلاک کرده ای و دینت را نابود ساخته ای و مردم را ضایع نموده ای . والسلام !

.

1- .معاویه به امام حسین علیه السلام نوشت : پس از حمد و سپاس خداوند ؛ مطالبی از تو به من رسیده که گمان نمی بردم بدانها میلی داشته باشی . به راستی که سزاوارترین مردمان به وفاداری، کسی است که از بیعت شخصی مانند تو برخوردار گردد ، که دارای بزرگی، شرافت و

منزلتی هستی که خداوند بر تو ارزانی داشته است . پس برای دریدن پیوندها تلاش مکن ، از خدا پروا کن و امّت را وارد فتنه ای مساز و به [موقعیت] خود و دین خود و امّت بنگر ، تا کسانی که ایمانی از روی یقین ندارند، تو را خوار نشمارند (الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 201) .

ص: 328

. .

ص: 329

. .

2 / 1 10بَلاغٌ تَعميمِىٌّ لِلمُعتَضِدِ العَبّاسِىِّ6211.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى فى ذِكرِ وَقائِعِ سَنَهِ 284 ه : فى هذِهِ السَّنَهِ عَزَمَ المُعتَضِدُ بِاللّهِ عَلى لَعنِ مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ عَلَى المَنابِرِ ، وأمرَ بِإنشاءِ كِتابٍ بِذلِکَ يُقرُأُ عَلَى النّاسِ ، فَخَوَّفَهُ عُبَيدُ اللّهِ بنُ سُلَيمانَ بنِ وَهبٍ اضطِرابَ العامَّهِ ، وأنَّهُ لا يَأمَنُ أن تَكونَ فِتنَهٌ ، فَلَم يَلتَفِت ءالى ذلِکَ . . . وأمَرَ بِإخراجِ الكِتابِ الَّذى كانَ المَأمونُ أمَرَ بِإنشائِهِ بِلَعنِ مُعاوِيَهَ ، فَاُخرِجَ لَهُ مِنَ الدّيوانِ ، فَأَخَذَ مِن جَوامِعِهِ نُسخَهَ هذَا الكِتابِ . . . وفيهِ بَعدَ الحَمدِ وَالثَّناءِ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله :

وكانَ مِمَّن عانَدَهُ ونابَذَهُ وكَذَّبَهُ وحارَبَهُ مِن عَشيرَتِهِ العَدَدُ الأَكثَرُ ، وَالسَّوادُ الأَعظَمُ ، يَتَلَقَّونَهُ بِالتَّكذيبِ وَالتَّثريبِ ، ويَقصِدونَهُ بِالأَذِيَّهِ وَالتَّخويفِ ، ويُبادونَهُ بِالعَداوَهِ ، ويَنصِبونَ لَهُ المَحارَبَهَ ، ويَصُدّونَ عَنهُ مَن قَصَدَهُ ، ويَنالونَ بِالتَّعذيبِ مَنِ اتَّبَعَهُ .

وأشَدُّهُم فى ذلِکَ عَداوَهً ، وأعظَمُهُم لَهُ مُخالَفَهً ، وأوَّلُهُم فى كُلِّ حَربٍ ومُناصَبَهٍ ، لا يُرفَعُ عَلَى الإسلامِ رايهٌ إلّا كانَ صاحِبَها وقائِدَها ورَئيسَها فى كُلِّ مَواطِنِ الحَربِ مِن بَدرٍ وأُحُدٍ وَالخَندَقِ وَالفَتحِ أبو سفيانَ بنُ حَربٍ وأشياعُهُ مِن بَنى اُمَيَّهَ المَلعونينَ فى كِتابِ اللّهِ ، ثُمَّ المَلعونينَ عَلى لِسانِ رَسولِ اللّهِ فى عِدَّهِ مَواطِنَ وعِدَّهِ مَواضِعَ ، لِماضى عِلمِ اللّهِ فيهِم وفى أمرِهِم ونِفاقِهِم وكُفرِ أحلامِهِم ، فَحارَبَ مُجاهِدا ، ودافَعَ مُكابِدا ، وأقامَ مُنابِذا حَتّى قَهَرَهُ السَّيفُ ، وعَلا أمرُ اللّهِ وهُم كارِهونَ ، فَتَقَوَّلَ بِالإسلامِ غَيرَ مُنطَوٍ عَلَيهِ ، وأسَرَّ الكُفرَ غَيرَ مُقلِعٍ عَنهُ ، فَعَرَفَهُ بِذلِکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَالمُسلِمونَ ، ومَيَّزَ لَهُ المُؤَلَّفَهَ قُلوبُهُم ، فَقَبِلَهُ ووَلَدَهُ عَلى عِلمٍ مِنهُ .

فَمِمّا لَعَنَهُمُ اللّهُ بِهِ عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، وأنزَلَ بِهِ كِتاباً قَولُهُ : «وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِى الْقُرْءَانِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَنًا كَبِيرًا» (1) ولَا اختِلافَ بَينَ أحَدٍ أنَّهُ أرادَ بِها بَنى اُمَيَّهَ .

و مِنهُ قَولُ الرَّسولِ عليه السلام وقَد رَآهُ مُقبِلاً عَلى حِمارٍ ومُعاوِيَهُ يقَودُ بِهِ ويَزيدُ ابنُهُ يَسوقُ بِهِ : « لَعَنَ اللّهُ القائِدَ وَالرّاكِبَ وَالسّائِقَ » . . . .

و مِنهُ ما أنزَلَ اللّهُ عَلى نَبِيِّهِ فى سورَهِ القَدرِ : «لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ » (2) مِن مُلكِ بَنى اُمَيّهَ .

ومِنهُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَعا بِمُعاوِيَةَ لِيَكتُبَ بِأمرِهِ بَينَ يَدَيهِ ، فَدافَعَ بِأمرِهِ ، وَاعتَلَّ بِطَعامِهِ ، فَقالَ النَّبِىُّ : «لا أشبَعَ اللّهُ بَطنَهُ» . فَبَقِىَ لا يَشبَعُ ويَقولُ : وَاللّهِ ما أترُكُ الطَّعامَ شِبَعا ولكِن إعياءً !

ومِنهُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : «يَطلُعُ مِن هذَا الفَجِّ رَجُلٌ مِن اُمَّتى يُحشَرُ عَلى غَيرِ مِلَّتى» ، فَطَلَعَ مُعاوِيَةُ .

ومِنهُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : « إذا رَأَيتُم مُعاوِيَةَ عَلى مِنبَرى فَاقتُلوهُ » .

ومِنهُ الحَديثُ المَرفوعُ المَشهورُ أنَّهُ قالَ : « إنَّ مُعاوِيَةَ فى تابوتٍ مِن نارٍ فى أسفَلِ دَرَكٍ مِنها يُنادى : يا حَنّانُ يا مَنّان ! «ءَآلْـَٔانَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ » (3) » .

... ثُمَّ مِمّا أوجَبَ اللّهُ لَهُ بِهِ اللَّعنَةَ قَتلُهُ مَن قَتَلَ صَبرا مِن خِيارِ الصَّحابَهِ وَالتّابِعينَ وأهلِ الفَضلِ وَالدِّيانَهِ ، مِثلَ عَمرِو بنِ الحَمِقِ ، وحُجرِ بنِ عَدِىٍّ ، فيمَن قَتَلَ مِن أمثالِهِم ، فى أن تَكونَ لَهُ العِزَّهُ وَالمُلكُ وَالغَلَبَهُ ، وَلِلّهِ العِزَّهُ وَالمُلكُ وَالقُدرَهُ ، وَاللّهُ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ : «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا » . (4)

وممَّا استَحَقَّ بِهِ اللَّعنَهَ مِنَ اللّهِ ورَسولِهِ ادِّعاؤُهُ زِيادَ بنَ سُمَيَّهَ جُرأَهً عَلَى اللّهِ ! وَاللّهُ يَقولُ : «ادْعُوهُمْ لِأَبَآئِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ» ، (5) ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «مَلعونٌ مَنِ ادَّعى إلى غَيرِ أبيهِ ، أوِ انتَمى إلى غَيرِ مَواليهِ» ، ويَقولُ : «الوَلَدُ لِلفِراشِ وِلِلعاهِرِ الحَجَرُ» . فَخالَفَ حُكمَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وسُنَّهَ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله جِهارا ، وجَعَلَ الوَلَدَ لِغَيرِ الفِراشِ، وَالعاهِرَ لا يَضُرُّهُ عَهرُهُ ، فَأدخَلَ بِهذِهِ الدَّعوَهِ مِن مَحارِمِ اللّهِ ومَحارِمِ رَسولِهِ فى اُمِّ حَبيبَهَ زَوجَهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وفى غَيرِها مِن سُفورِ وُجوهٍ ما قَد حَرَّمَهُ اللّهُ ، وأثبَتَ بِها قُربى قَد باعَدَهَا اللّهُ ، وأباحَ بِها ما قَد حَظَرَهُ اللّهُ ، مِمّا لَم يَدخُل عَلَى الإِسلامِ خَلَلٌ مِثلُه، ولَم يُنِلِ الدّينَ تَبديلٌ شِبهُهُ .

ومِنهُ إيثارُهُ بِدينِ اللّهِ ، ودُعاؤُهُ عِبادَ اللّهِ إلَى ابنِهِ يَزيدَ المُتَكَبِّرِ الخِمّيرِ ، صاحِبِ الدُّيوكِ والفُهودِ والقُرودِ ، وأخذُهُ البَيعَهَ لَهُ عَلى خِيارِ المُسلِمينَ بِالقَهرِ وَالسَّطوَهِ وَالتَّوعيدِ وَالإِخافَهِ وَالتَّهَدُّدِ وَالرَّهبَهِ ، وهُوَ يَعلَمُ سَفَهَهُ ، ويَطَّلِعُ عَلى خُبثِهِ ورَهَقِهِ ، (6) ويُعايِنُ سَكَراتَهُ وفُجورَهُ وكُفرَهُ !

فَلَمّا تَمَكَّنَ مِنهُ ما مَكَّنَهُ مِنهُ ، ووَطَّأَهُ لَهُ ، وعَصَى اللّهَ ورَسولَهُ فيهِ ، طَلَبَ بِثَأراتِ المُشرِكينَ وطَوائِلِهِم عِندَ المُسلِمينَ ، فَأوقَعَ بِأهلِ الحَرَّهِ الوَقيعَهَ

الّتى لَم يَكُن فِى الإسلامِ أشنَعُ مِنها ولا أفحَشُ مِمّا ارتَكَبَ مِنَ الصّالِحينَ فيها ، وشَفى بِذلِکَ غَيظَ نَفسِهِ وغَليلِهِ ، وظَنَّ أن قَدِ انتَقَمَ مِن أولِياءِ اللّهِ ، وبَلَغَ النَّوى لِأَعداءِ اللّهِ ، فَقالَ مُجاهِرا بِكُفرِهِ ومُظهِرا لِشِركِهِ :

لَيتَ أشياخى بِبَدرٍ شَهِدوا

جَزَعَ الخَزرَجِ مِن وَقعِ الأَسَل قَد قَتَلنَا القَرمَ مِن ساداتِكُم

وعَدَلنا مَيلَ بَدرٍ فَاعتَدَل فَأَهلّوا وَاستَهَلّوا فَرَحاً

ثُمَّ قالوا يا يَزيدُ لا تُسَل لَستُ مِن خِندِفَ إن لَم أنتَقِم

مِن بَنى أحمَدَ ما كانَ فَعَل وَلِعَتَ هاشِمُ بِالمُلكِ فَلا

خَبَرٌ جاءَ ولا وَحىٌ نَزَل

هذا هُوَ المُروقُ مِنَ الدّينِ، وقَولُ مَن لا يَرجِعُ إلَى اللّهِ ولا إلى دينِهِ ولا إلى كِتابِهِ ولا إلى رَسولِهِ ، ولا يُؤمِنُ بِاللّهِ ولا بِما جاءَ مِن عِندِ اللّهِ .

ثُمَّ مِن أغلَظِ مَا انتَهَكَ وأعظَمِ ما اختَرَمَ سَفكُهُ دَمَ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ وَابنِ فاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، مَعَ مَوقِعِهِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَمكانِهِ مِنهُ ، ومَنزِلَتِهِ مِنَ الدّينِ وَالفَضلِ ، وشَهادَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَهُ ولِأخيهِ بِسيادَهِ شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ ، اجتراءً عَلَى اللّهِ ، وكُفرا بِدينِهِ ، وعَداوَهً لِرَسولِهِ ، ومُجاهَدَهً لِعِترَتِهِ ، وَاستِهانَهً بِحُرمَتِهِ ، فَكَأَنّما يَقتُلُ بِهِ وبِأَهلِ بَيتِهِ قَوما مِن كُفّارِ أهلِ التُّركِ وَالدَّيلَمِ ، لا يَخافُ مِنَ اللّهِ نَقِمَهً ، ولا يَرقُبُ مِنهُ سَطوَهً ، فَبَتَرَ اَللّهُ عُمرَهُ ، وَاجتَثَّ أَصلَهُ وفَرعَهُ ، وسَلَبَهُ ما تَحتَ يَدِهِ ، وأَعَدَّ لَهُ مِن عَذابِهِ وعُقوبَتِهِ مَا استَحَقَّهُ مِنَ اللّهِ بِمَعصِيَتِهِ ... . (8) .

1- .الإسراء : 60 .
2- .القدر: 3 .
3- .يونس : 91 .
4- .النساء : 93 .
5- .الأحزاب : 5 .
6- .الرَّهَقُ: غِشيانُ المَحارِمِ (المصباح المنير: ص 242 «رهق»).

7- .يقال عَبِد يعبَدُ عَبَدا : أى غَضِب غَضَبَ أنَفَه (النهايه : ج 3 ص 170 «عبد») .
8- .تاريخ الطبرى : ج 10 ص 54 . قال الطبرى بعد نقل هذا الكتاب : إنّ عبيد اللّه بن سليمان أحضر يوسف بن يعقوب القاضى وأمره أن يعمل الحيله فى إبطال ما عزم عليه المعتضد ، فمضى يوسف بن يعقوب فكلّم المعتضد فى ذلک ، وقال له : يا أمير المؤمنين ! إنّى أخاف أن تضطرب العامّه ، ويكون منها عند سماعها هذا الكتاب حركه . فقال : إن تحرّكت العامّه أو نطقت وضعت سيفى فيها ، فقال : يا أمير المؤمنين ، فما تصنع بالطالبيّين الذين هم فى كلّ ناحيه يخرجون ويميل إليهم كثير من الناس لقرابتهم من الرسول ومآثرهم وفى هذا الكتاب إطراؤهم ؟ أو كما قال ، وإذا سمع الناس هذا كانوا إليهم أميل ، وكانوا هم أبسط ألسنةً ، وأثبت حجّةً منهم اليوم . فأمسک المعتضد فلم يردّ عليه جوابا ولم يأمر من الكتاب بعده بشىء (تاريخ الطبرى : ج 10 ص 63) ، وقال ابن الأثير : كان عبيد اللّه الذى سعى فى عدم قراءه هذا الكتاب من المنحرفه عن علىّ عليه السلام (الكامل فى التاريخ : ج 4 ص 585) .

2 / 1 10 بخش نامه عمومی معتضد عبّاسی

2 / 1 10بخش نامه عمومی معتضد عبّاسی6212.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری در گزارش حوادث سال 284 هجری : در این سال ، معتضد (خلیفه عبّاسی) ، تصمیم بر لعن معاویه بن ابی سفیان بر منبرها گرفت و فرمان به نوشتن نامه ای در این زمینه داد که برای مردم ، خوانده شود. عبید اللّه بن سلیمان بن وَهْب ، او را از شورش عمومی برحذر داشت و این که تضمینی نیست که فتنه ای به پا نشود ؛ امّا معتضد ، بدان توجّهی نکرد... و دستور داد نامه ای را که مأمون در آن دستور لعن معاویه را داده بود ، بیرون کشند. آن نامه را از دیوان [حکومتی] بیرون آوردند و از مجموع آن نامه، متن این نامه استخراج شد... در این نامه ، پس از حمد و ثنا بر پیامبر خدا چنین آمده است :

او (پیامبر خدا) کسی بود که بیشتر قبیله اش با او دشمنی ورزیده ، مخالفت کردند، تکذیبش نمودند و با او به پیکار برخاستند. و بیشتر توده ها ، او را تکذیب و سرزنش و آزار و تهدید نموده ، با او دشمنی آغاز کردند و رو در روی او عَلَم جنگ برافراشتند و هر که را می خواست به سویش رود ، باز داشتند و پیروانش را شکنجه دادند.

از آن جمله ، کسی که در دشمنی و مخالفت از همه سرسخت تر و در هر جنگی پیش قدم بود و هر پرچمی که بر ضد اسلام برافراشته می شود ، از آنِ او بود و در همه جنگ ها از بدر و اُحد و خندق و فتح مکّه ، فرمانده و سردار (دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله) بود، ابو سفیان بن حرب و پیروانش از بنی امیّه بودند که در قرآن ، لعنت (نفرین) شده اند و بر زبان پیامبر خدا در چندین جای ، لعنت شده اند ؛ زیرا که نفاق و کفر بزرگان آنان ، در علم الهی مقرّر شده بود.

ابو سفیان جنگید و مخالفت ورزید و دشمنی کرد تا این که شمشیر، او را مقهور نمود و کار خدا غلبه یافت، حالْ آن که آنان ، ناخشنود بودند. او به زبان، مسلمان شد و نه به دل ، و کفر را در نهان داشت و از آن ، دل نکَنْد. پیامبر خدا و مسلمانان ، او را بدین گونه شناختند. [پیامبر صلی الله علیه و آله]او را جزو «المؤلفةُ قلوبُهم (دل به دست آوردگان)» (1) قرار داد و او و فرزندش را با آن که به احوالشان آگاه بود، پذیرفت.

از جمله لعنت های خداوند که بر زبان پیامبر خویش بر او فرستاد و در کتاب خود نازل کرد ، این است : «و آن درخت لعنت شده در قرآن را [جز برای آزمایش قرار ندادیم]و ما آنان را بیم می دهیم؛ ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی افزاید» و اختلافی در میان مسلمانان نیست که مقصود خداوند از درخت لعنت شده، بنی امیّه است.

و از جمله آن نفرین ها ، آن گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله است که وقتی ابو سفیان را بر خری سوار دید که معاویه از جلو ، آن را می کَشد و یزید (پسر دیگرش) آن را می رانَد، فرمود : «خداوند ، جلودار و سواره و راننده را لعنت کند!».

و از آن جمله است آنچه خداوند بر پیامبرش در سوره قدر ، نازل فرمود : «شب قدر ، بهتر است از هزار ماه» ، یعنی از حکومت بنی امیّه .

و از آن جمله است این که پیامبر خدا معاویه را فرا خواند تا در حضورش دستورهای او را بنویسد ؛ امّا فرمان وی را معطّل نهاد و غذا خوردنش را بهانه کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «خداوند ، شکمش را سیر نکند!» و چنان شد که هرگز سیر نمی شد و می گفت:به خدا سوگند،به جهت سیر شدن ، خوردن را رها نمی کنم ؛ بلکه خسته می شوم.

و از آن جمله است این که پیامبر خدا فرمود : «از این دره ، مردی از امّت من می آید که بر غیر دین من محشور می گردد» و معاویه نمایان شد.

و از آن جمله است این که پیامبر خدا فرمود : «هر گاه معاویه را بر منبر من دیدید ، او را بکُشید».

و از آن جمله حدیثی است که سندش را به معصوم می رسانند و مشهور که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «معاویه در تابوتی آتشین در طبقه زیرین جهنّم است و بانگ می زند: یا حنّان! یا منّان! ای مهربان! ای احسان کننده! «اکنون؟ و حالْ آن که پیش از این ، نافرمانی می کردی و از تبهکاران بودی؟» » .

... و نیز از اموری که خداوند به خاطر آن ، لعنت بر او را واجب ساخت، این بود که افرادی از نیکان صحابیان و تابعیان و اهل فضیلت و دیانت (مانند عمرو بن حَمِق، حُجر بن عَدی و کسانی دیگر همچون آنها) را در غیر میدان کارزار (2) کشت ، بدین جهت که عزّت و حکومت و پیروزی از آنِ وی شود؛ ولی عزّت و حکومت و قدرت ، از آنِ خداوند است و خداوند عز

و جل می فرماید : «و هر کس به عمد ، مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ، ماندگار خواهد بود، و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است» .

و از جمله چیزهایی که وی به خاطر آن ، مستحقّ لعنت خداوند و پیامبرش گردید، گستاخی او بر خداوند و ادّعای نَسَب زیاد بن ابیه (پسر سمیّه) است، با آن که خداوند می فرماید : «پسرخواندگان را به نام پدران خودشان بخوانید که نزد خداوند ، عادلانه تر است» و پیامبر خدا فرمود : «ملعون است آن که جز پدرش برای خویش ادّعا کند و جز به وابستگان خویش ، انتساب جوید» و می فرمود : «فرزند ، از آن فِراش است و برای زناکار ، سنگ است».

او آشکارا با حکم خداوند عز و جل و سنّت پیامبرش مخالفت ورزید و فرزند را به غیر فراش ، منسوب کرد که زناکار را زناکاری اش زیان نمی رساند و با این انتساب ، [خواهر خویش] امّ حبیبه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگران را در معرض محرّمات خدا و محرّمات پیامبر او نهاد و چهره هایی را نمایان کرد که خداوند ، حرام کرده بود و قرابتی را اثبات نمود که خداوند ، آن را بیگانه قرار داده بود ، و چیزهایی را مباح کرد که خداوند ، ممنوع ساخته بود؛ خللی که همانند آن ، بر اسلام ، وارد

نشده بود و تغییری که دین ، دستْ خوشِ مثل آن ، نگشته بود.

از آن جمله ، این بود که دین خدا را بازیچه کرد و بندگان خدا را به سوی فرزندش یزید متکبّر می گسار ، خروس بازِ یوزبازِ میمون باز خواند ، و برای وی با قهر و زور و تهدید و ترساندن و به هراس افکندن ، از شریف ترین مسلمانان بیعت گرفت با آن که خود ، سفاهت وی را می دانست و از خباثت و کم خِردی او اطّلاع داشت و مستی و فسق و کفر او را مشاهده می کرد.

و چون قدرتی که با نافرمانی خدا و پیامبرش برای یزید فراهم آورده بود ، به وی رسید ، یزید به انتقامجویی مشرکان از مسلمانان پرداخت ، با اهل حَرّه برخوردی مسلحانه کرد (3) که در اسلام ، زشت تر و شنیع تر از آنچه که او با آن صالحان انجام داد ، انجام نشده بود و با این کار ، خشم و کینه خویش را فرو نشانید و گمان بُرد که از دوستان خدا انتقام گرفته است و خواسته دشمنان خدا را به انجام رسانده است و با ابراز کفر خویش و آشکار ساختن شرک ، چنین سرود:

کاش نیاکان [کشته شده] من در بدر ، مشاهده می کردند

ناله [امروزِ] خزرجیان را از ضربت شمشیر . و گروه سروران شما را کشتیم

و کجیِ بدر را راست کردیم و به اعتدال بازگشت. و از روی شادی غریو برآوردند

و گفتند : ای یزید ، آفرین ! من از خندف نباشم اگر از بنی احمد

به سبب کرده هایشان ، انتقام نگیرم . هاشمیان به حکومت ، دل بسته اند، [وگرنه]

نه خبری آمد و نه وحی ای نازل شد !

این ، همان بیرون شدن از دین است و گفتار کسی است که به خدا و دین او و کتاب وی و پیامبر وی باز نمی گردد و به خدا و آنچه از نزد او آمده ، ایمان ندارد.

بدترین حرمتی که یزید شکست و بزرگ ترین خطایی که کرد ، آن بود که خون حسین بن علی علیه السلام و پسر فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر خدا را ریخت ، با وجود مقام و منزلتی که حسین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و جایگاهی که در دین و فضیلت ها داشت و گواهی پیامبر خدا برای او و برادرش به سروری جوانان بهشت ؛ [حُرمت شکنی ای] از روی گستاخی بر خدا و انکار دین و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و مخالفت با خاندان وی و سبک شمردن حرمت وی .

گویا با کشتنِ حسین علیه السلام و خاندانش ، جمعی از کافران تُرک و دیلم را می کُشت ؛ از عذاب خداوند نمی ترسید و از قدرت الهی هراس نداشت تا خداوند ، عمر او را کوتاه کرد و بُن و برگ و بارش را از ریشه درآورد و آنچه را در دست داشت ، از وی گرفت و عذاب و عقوبتی را که به سبب نافرمانی خداوند ، درخور آن بود ، برایش مهیّا کرد. (4)

.

1- .این ، نامی است برگرفته از آیه 60 سوره توبه که: «امید است با مدارا و مهربانی کردن با آنها از دشمنی دست بکشند» . (م)

2- .«قتل صبرا» که در متن عربی آمده ، به معنای کشتن در اسارت، دست بسته و همراه با شکنجه به کار می رود و معنای جامع همه اینها کشتن در غیر میدان نبرد است . (م)
3- .اشاره دارد به لشکر کشی یزید به شهر مدینه در سال 63 هجری که در آن سیصد تن از مردم مدینه کشته شدند و سه شبانه روز به غارت و فساد پرداختند . (م)
4- .تاریخ الطبری : ج 10 ص 54 . طبری پس از نقل این نامه گفته است : عبید اللّه بن سلیمان، یوسف بن یعقوب قاضی را احضار کرد و به وی فرمان داد که در خنثا کردن تصمیم معتضد ، حیله ای به کارگیرد . یوسف بن یعقوب رفت و در این باره با معتضد ، صحبت کرد و به وی گفت: ای امیر مؤمنان! می ترسم که مردم ، نگران شوند و با شنیدن این نامه، شورشی در میان آنان ایجاد گردد . معتضد گفت : اگر مردم به پا خیزند یا سخنی بر زبان آورند، به رویشان شمشیر خواهم کشید . یوسف گفت : ای امیر مؤمنان! با خاندان ابو طالب چه می کنی که در هر ناحیه ای قیام می کنند و به خاطر خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایلشان ، مردم به سوی آنان می روند که در این نامه، ستایش آنان است؟ یا چنین گفت : اگر مردم مطالب این نامه را بشنوند، بیشتر به سوی آنان میل می کنند . آنان زبانشان گشاده تر است و محبّت و دلیلشان قوی تر . معتضد ، سکوت کرد و پاسخی نداد و پس از نوشته شدنِ آن نامه ، به چیزی فرمان نداد (تاریخ الطبری : ج 10 ص 63) . ابن اثیر می گوید : عبید اللّه که تلاش می کرد این نامه خوانده نشود ، از کناره گیران از علی علیه السلام بود (الکامل فی التاریخ : ج 4 ص 585) .

ص: 332

. .

ص: 333

. .

ص: 334

. .

ص: 335

. .

ص: 336

. .

ص: 337

. .

2 / 2عَمرُو بنُ العاصِسياسىّ ماكر ، ومحتال ماهر ، ووجهٌ متلوّن عجيب ، وعُدَّ أحد دهاه العرب الأربعه . (1) كان له فى الفحشاء عِرقٌ ؛ فأُمّه النابغه كانت من البغايا المشهوره . ولمّا ولد عمرو فيسنه 50 قبل الهجره ، نسبته أُمّه إلى خمسه ، ثمّ اختارت العاص وألحقته به . (2) نشأ عمرو فى حجر من كان يهجو النبىّ صلى الله عليه و آله كثيرا ، وهو الذى عبّرت عنه سوره الكوثر بالأبتر . (3) وكان الإمام الحسن عليه السلام يقول فيه : «ألأَمُهُم حَسَبا ، وأخبَثُهُم مَنصِبا » . (4) وكان عمرو بن العاص يؤذى النبىّ صلى الله عليه و آله ويهجوه كثيرا فى مكّه . وبعد كلّ ما أبداه من عنادٍ وتهتّک لعنه رسول اللّه صلى الله عليه و آله وقال : « اللّهُمَّ إنَّ عَمرَو بنَ العاصِ هَجانى ، وأنتَ تَعلَمُ أنّى لَستُ بِشاعِرٍ ، فَالعَنهُ مَكانَ كُلِّ بَيتٍ هَجانى لَعنَةً » . (5) وعندما هاجر عدد من المسلمين إلى الحبشه ، ذهب عمرو بن العاص إلى بلاد النجاشى مبعوثا من قريش ليُرجعهم ، فلم يفلح . (6) قال ابن أبى الحديد فى وصف عمرو بن العاص : وكان عمرو أحد من يؤذى رسول اللّه صلى الله عليه و آله بمكّه ويشتمه ، ويضع فى طريقه الحجاره ؛ لأنّه كان رسول اللّه صلى الله عليه و آله يخرج من منزله ليلاً ، فيطوف بالكعبه ، وكان عمرو يجعل له الحجاره فى مسلكه ليعثر بها . . . لشدّه عداوه عمرو بن العاص لرسول اللّه صلى الله عليه و آله أرسله أهل مكّه إلى النجاشى ليزهّده فى الدين ، وليطرد عن بلاده مهاجره الحبشه ، وليقتل جعفر بن أبى طالب عنده إن أمكنه قتله . (7) قاتل المسلمين فى حروب متعدّده إلى جانب المشركين . (8) ولمّا أحسّ بقدره الإسلام المتعاظمه ، أسلم سنه 8 ه قبل فتح مكّه . (9) كان ملمّا بفنون القتال . أمّره النبىّ صلى الله عليه و آله فى غزوه ذات السلاسل ، وفى الجيش أبو بكر ، وعمر ، (10) وعندما توفّى النبىّ صلى الله عليه و آله كان فى مهمّه بعُمان . (11)(12) أحبّه عمر بن الخطّاب كثيرا ، وكان يكرّمه ويبجّله . (13) وفتح ابن العاص مصر فى أيّامه ، ثمّ ولّاه عليها . (14) وظلّ واليا عليها فى عهد عثمان مدّه ، ثمّ عزله عثمان وولّى أخاه لأُمّه عبد اللّه ابن سعد بن أبى سرح ؛ انطلاقا من سياسته فى تحكيم الأُمويّين . (15) فاغتمّ عمرو لذلک وحقد على عثمان ، وكان له دور مهمّ فى تأليب الناس عليه . (16) وكان ابن العاص داهيه ، عارفا بزمانه ، ومن جانب آخر كان رَكونا إلى الدنيا ، عابدا لهواه ، من هنا كان يعلم جيّدا أنّه لا يمكن أن ينسجم مع أشخاص مثل أمير المؤمنين علىّ عليه السلام ، لذلک ولّى صوب معاويه (17) عندما تقلّد الإمام الخلافه ، وهو يعلم أنّ حبّ الدنيا هو الذى حداه على ذلک ، وقال لمعاويه مرّه : إن هى إلّا الدنيا نتكالب عليها ... . (18) وهكذا كان ، إذ جعل ولايه مصر شرطا

لمؤازرته معاويه . (19) وكان فى حرب صفّين قائدا لجيش الشام ، ومستشارا لمعاويه ، وموجّها للحرب فى ساحه القتال . (20) وكان أسود القلب ، أعماه حبّ الدنيا عن رؤيه الحقّ ، وكان يعرف فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ، وطالما صرّح بها . (21) وكذلک كان يعرف عمّار بن ياسر وشخصيّته ، ويعتقد بكلام رسول اللّه صلى الله عليه و آله فيه إذ قال له : «تَقتُلُکَ الفِئَهُ الباغِيَهُ» . (22) ومن جهه اُخرى كان يدرک ضعه معاويه ورذالته وتعسّفه . كما كان هو نفسه لا نظير فى ضعته وحقارته ؛ إذ كشف عورته للإمام أمير المؤمنين عليه السلام لمّا رأى الموت قد أمسک بخناقه ! ! فنجا من الموت بهذه المكيده التى تمثّل وصمه عارٍ عليه . (23) وهو صاحب خطّه رفع المصاحف على الرماح عند اشتداد الحرب ، وتواتر الهزائم ، فأنقذ جيش الشام من اندحار حتمىّ . (24) ومثّل معاويه فى التحكيم ، فخدع أبا موسى الأشعرى ؛ إذ جعل نتيجه التحكيم لمصلحه معاويه ، (25) فمهّد الأرضيّه لفتن اُخرى . وكان أحد المخطّطين البارعين للسياسه الدعائيّه المناهضه لأمير المؤمنين عليه السلام . (26) وإنّ قيامه بتعكير الأجواء ، وتضليل الناس ، وانتقال المواقف ضدّ أمير المؤمنين عليه السلام معلم على لؤمه وقبحه ومكره ، وأشار الإمام إلى شىء من ذلک إشاره بليغه فى الخطبه 84 من نهج البلاغه . قاتل ابنُ العاص محمّدَ بن أبى بكر فى مصر ، فغلبه وأحكم قبضته عليها . (27) هلک سنه 43 ه . (28) وخلّف ثروه طائله ، ودراهم ودنانير وافره . وذُكر أنّ أمواله المنقوله بلغت سبعين رقبه جمل مملوءه ذهبا . (29)

.

1- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 58 الرقم 15 ، تهذيب الكمال : ج 22 ص 82 الرقم 4388 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 234 الرقم 3971 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 54 .
2- .ربيع الأبرار : ج 3 ص 548 ، العقد الفريد : ج 1 ص 347 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 284 و 285 .
3- .البدايه والنهايه : ج 3 ص 104 و ج 5 ص 307 ، الدرّ المنثور : ج 8 ص 647 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 291 .
5- .الإيضاح : ص 84 ، الاحتجاج : ج 2 ص 36 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 282 و 291 كلّها نحوه .
6- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 431 ح 1740 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 1 ص 357 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 61 الرقم 15 ، اُسد الغابه : ج 4

ص 232 الرقم 3971 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 70 72 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 283 .
8- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 63 الرقم 15 ، البدايه والنهايه : ج 4 ص 236 .
9- .اُسد الغابه : ج 4 ص 232 الرقم 3971 ، البدايه والنهايه : ج 4 ص 236 .
10- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 67 الرقم 15 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 32 ، تاريخ دمشق : ج 46 ص 146 ، تهذيب الكمال : ج 22 ص 81 الرقم 4388 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 604 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 233 الرقم 3971 .
11- .عُمان : اسم لبلده عربيّه على ساحل بحر اليمن والهند (معجم البلدان : ج 4 ص 150) . وهى اليوم من دول الجزيره العربيّه تقع فى الجنوب الشرقى منها ، عاصمتها مسقط .
12- .تاريخ الطبرى : ج 3 ص 258 و 302 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 69 الرقم 15 ، تاريخ دمشق : ج 46 ص 152 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 233 الرقم 3971 وفى بعضها «بالبحرين» .
13- .النجوم الزاهره : ج 1 ص 63 و64 .
14- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 58 الرقم 15 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 104 106 و 241 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 174 و 227 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 234 الرقم 3971 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 26 .
15- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 34 الرقم 8 و ص 71 الرقم 15 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 253 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 235 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 151 .
16- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 192 و 209 و ج 3 ص 74 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 73 الرقم 15 ، مروج الذهب : ج 2 ص 363 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 234 الرقم 3971 ، الفتوح : ج 2 ص 418 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 170 .
17- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 560 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 234 الرقم 3971 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 26 .
18- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 72 الرقم 15 ، تاريخ دمشق : ج 46 ص 167 ، النجوم الزاهره : ج 1 ص 63 ، مروج الذهب : ج 2 ص 363 ، الفتوح : ج 2 ص 511 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 116 ؛ وقعه صفّين : ص 35 و 39 و43 وفيه شعر علىّ بن أبى طالب عليه السلام فى ذلک ، تاريخ اليعقوبى ¨ : ج 2 ص 185 والسبعه الأخيره نحوه .
19- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 74 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 72 الرقم 15 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 98 ، مروج الذهب : ج 2 ص 363 ، الكامل

فى التاريخ : ج 2 ص 411 ، الأخبار الطوال : ص158 ، الفتوح : ج 2 ص 513 و514 ، الإمامه والسياسه : ج1 ص 117 ؛ وقعه صفّين : ص 40 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 186 .
20- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 563 و ج 5 ص 12 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 359 و 371 ، الفتوح : ج 2 ص 537 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 117 .
21- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 73 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 561 ، الأخبار الطوال : ص 158 ؛ وقعه صفّين : ص 37 و ص 222 و 237 ، الأمالى للطوسى : ص 134 ح 217 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 186 .
22- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 381 ، الفتوح : ج 3 ص 74 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 268 ؛ وقعه صفّين : ص 341 و 343 .
23- .الفتوح : ج 3 ص 47 ، البدايه والنهايه : ج 4 ص 20 و ج 7 ص 264 .
24- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 98 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 48 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 386 ، الفتوح : ج 3 ص 181 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 273 .
25- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 51 و 70 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 396 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 234 الرقم 3971 ، الفتوح : ج 4 ص 197 .
26- .نهج البلاغه : الخطبه 84 ، الأمالى للطوسى : ص 131 ح 208 ، الغارات : ج 2 ص 513 .
27- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 100 105 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 412 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 234 الرقم 3971 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 313 317 .
28- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 513 ح 5907 و 5910 و 5909 وفيه «سنه 51 و42 هجريّه» و ح 5911 ، تهذيب الكمال : ج 22 ص 83 الرقم 4388 وفيهما «سنه 42 هجريّه» ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 181 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 458 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 24 .
29- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 77 الرقم 15 .

2 / 2 عمرو بن عاص

اشاره

2 / 2عمرو بن عاصاو سیاستبازی فریبگر، نیرنگبازی چیره دست، و شخصیتی چند چهره و شگفت انگیز است. او را یکی از چهار فرد زیرک و هوشمند عرب دانسته اند. او ریشه در فحشا دارد . مادرش (نابغه) ، از بدکاره های مشهور بود . چون عمرو در سال 50 قبل از هجرت به دنیا آمد، مادرش او را به پنج نفر منسوب می دانست و از این میان، عاص را برگزید و بدو ملحقش کرد. بدین ترتیب ، عمرو در دامن کسی رشد یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله را بسیار هجو می کرد؛ همان کسی که سوره «کوثر» ، او را «ابتر (نسلْ گسیخته)» خواند و امام حسن علیه السلام از او چنین یاد کرد : وی پست ترین آنانِ از جهت نَسَب ، و پلیدترین آنها از نظر جایگاه است. به روزگاری که پیامبر در مکّه بود، عمرو بن عاص ، ایشان را بسیار آزار می داد و هجو می کرد. پیامبر خدا در برابر این همه خیره سری و هرزه درایی، او را نفرین کرد و فرمود : بار خدایا ! عمرو بن عاص ، مرا هجو کرده است و تو می دانی که من شاعر نیستم . پس در برابر هر بیت شعری که مرا هجو کرده است ، بر او نفرین فرست. هنگامی که گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت کردند، عمرو بن عاص ، فرستاده قریش بود که به دربار نجاشی رفت تا آنان را بازگردانَد که در این مأموریت ، توفیق نیافت. ابن ابی الحدید، در توصیف عمرو بن عاص می گوید : عمرو ، یکی از کسانی بود که در مکّه پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می داد و به ایشان ناسزا می گفت و در راه ایشان سنگ می انداخت . پیامبر خدا شب ها از خانه بیرون می رفت و کعبه را طواف می نمود و عمرو در راهش سنگ می انداخت تا بر زمین بیفتد... . به جهت دشمنیِ بسیار وی با پیامبر خدا، مردمان مکّه او را نزد نجاشی فرستادند تا وی را نسبت به دین جدید (اسلام) ، بی میل سازد و مهاجران مسلمان را از کشورش بیرون رانَد و اگر بتواند، جعفر بن ابی طالب را به قتل برساند . او در جنگ های متعدّدی همدوش با مشرکان، علیه مسلمانان جنگید و چون قدرت روز افزون اسلام را دریافت، در سال هشتم هجری و قبل از فتح مکّه ، اسلام آورد. عمرو با فنون جنگی آشنایی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرماندهی سپاه را در غزوه ذاتُ السَّلاسل بدو سپرد، با این

که ابو بکر و عمر هم در آن لشکر بودند. او در هنگامه رحلت پیامبر خدا ، در پی مأموریتی در عُمّان به سر می بُرد. عُمَر به او علاقه شگفتی داشت و او را بزرگ می داشت و از او تجلیل می کرد . وی در زمان عمر، مصر را فتح کرد و از سوی عمر ، به حکومت آن دیار ، منصوب شد. در زمان عثمان نیز مدّتی بر منصب ولایت مصر بود؛ امّا عثمان بر اساس سیاست حاکمیت بخشیدن به امویان، عمرو را عزل کرد و عبد اللّه بن سعد را که برادر مادری اش بود به جای او گمارد. عمرو از این عزل ، اندوهگین گشت و کینه عثمان را به دل گرفت و در شعله ور ساختن شورش علیه عثمان ، نقش جدّی داشت. عمرو بن عاص از یک سو بسیار زیرک و زمان شناس بود و از سوی دیگر ، دنیاگرا و هواپرست. بدین سان ، او خوب می دانست که با کسانی چون علی علیه السلام نمی توان کنار آمد . از این رو ، چون ایشان به خلافت رسید، به سوی معاویه رفت و خود ، علّت این روی گردانی و رویکرد را دنیا خواهی دانست و به معاویه گفت : آنچه بر سرِ آن، ستیز می کنیم ، چیزی جز دنیا نیست . چنین بود که ولایت مصر را شرط همکاری و همراهی با معاویه قرار داد. او در جنگ صِفّین ، فرمانده لشکر شام، مشاور معاویه و صحنه گردان معرکه بود. ابن عاص، سیاه دل و تیره جان بود و دنیاپرستی ، یکسره او را از دیدن حق ، ناتوان ساخته بود ، در حالی که فضایل علی علیه السلام را می دانست و همیشه بدانها تصریح کرده بود و نیز عمّار و شخصیت او را می شناخت. او به سخن معجزه آسای پیامبر خدا که به عمّار فرموده بود : «تو را گروه سرکش خواهد کشت» نیز باور داشت و از سوی دیگر، پستی ها و رذالت ها و ستمگری های معاویه را نیز دریافته بود. او خود نیز در پستی و حقارت ، بی بدیل بود. در جنگ با علی علیه السلام ، چون مرگ را در چند قدمی خود دید، در برابر امام علیه السلام کشفِ عورت کرد و با این حیله ننگ آور، از مرگ ، نجات یافت. او نقشه بر سرِ نیزه کردنِ اوراق قرآن را در اوج جنگ و در هنگامه شکست های پی در پی لشکر معاویه ، طرّاحی کرد و لشکر شام را از نابودی و شکست قطعی در صفّین رهانْد. او در ماجرای حَکَمیت ، نمایندگی معاویه را به عهده گرفت و با فریب دادن ابو موسی اشعری، نتیجه حکمیت را به سود معاویه تغییر داد و بدین سان ، زمینه فتنه های دیگری را به وجود آورد. عمرو عاص ، یکی از طرّاحان چیره دستِ سیاست های تبلیغی علیه علی علیه السلام بود و جوسازی ها، عوام فریبی ها و صحنه سازی های او علیه علی علیه السلام نشانه ای از پستی، زشت خویی و فریبگری اوست، که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه (خطبه 84)، اشاره ای بلیغ به آن دارد. او در مصر با محمّد بن ابی بکر جنگید و با چیره گشتن بر او، حاکمیت مصر را به چنگ آورد. عمرو به سال 43 هجری

درگذشت و ثروت بسیار و درهم و دینار فراوانی از خود بر جای گذاشت. آورده اند که فقط اموال منقول او، هفتاد بار شتر طلا بوده است.

.

ص: 340

. .

ص: 341

. .

ص: 342

. .

ص: 343

. .

ص: 344

. .

ص: 345

. .

ص: 346

. .

ص: 347

. .

2 / 2 1نَسَبُهُ6217.امام صادق علیه السلام (در پاسخ به این پرسش که : آیا منظور از آیه: «تا) ربیع الأبرار :کانَتِ النّابِغَهُ اُمُّ عَمرِو بنِ العاصِ أمَهَ رَجُلٍ مِن عَنَزَهَ ، فَسُبِیتَ ، فَاشتَراها عَبدُ اللّهِ بنُ جَدعانَ ، فَکانَت بَغِیّاً ، ثُمَّ عُتِقَت . ووَقَعَ عَلَیها أبو لَهَبٍ ، واُمَیَّهُ بنُ خَلَفٍ ، وهِشامُ بنُ المُغیرَهِ ، وأبو سفیانَ بنُ حَربٍ ، وَالعاصُ بنُ وائِلٍ ، فی طُهرٍ واحِدٍ ، فَوَلَدَت عَمرا !!

فَادَّعاهُ کُلُّهُم ، فَحَکَمَت فیهِ اُمُّهُ فَقالَت : هُوَ لِلعاصِ ؛ لِأَنَّ العاصَ کانَ یُنفِقُ عَلَیها !

وقالوا : کانَ أشبَهَ بِأَبی سُفیانَ ، وفی ذلِکَ یَقولُ أبو سُفیانَ بنُ الحارِثِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ :

أبوکَ أبو سُفیانَ لاشَکَّ قَد بَدَت

لَنا فیکَ مِنهُ بَیِّناتُ الشَّمائِلِ (1)6218.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :العقد الفرید عن عبد اللّه بن سلیمان المدنی وأبی بکر الهذلی :إنَّ أروی بِنتَ الحارِثِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ دَخَلَت عَلی مُعاوِیَهَ ؛ وهِیَ عَجوزٌ کَبیرَهٌ ، فَلَمّا رَآها مُعاوِیَهُ قالَ : مَرحَبا بِکِ وأهلاً یاعَمَّهُ ، فَکَیفَ کُنتِ بَعدَنا ؟ فَقالَت : یَابنَ أخی ، لَقَد کَفَرتَ یدَ النِّعمَهِ ، وأسَأتَ لِابنِ عَمِّکَ الصُّحبَهَ ، وتَسَمَّیتَ بِغَیرِ اسمِکَ ، وأخَذتَ غَیرَ حَقِّکَ ، مِن غَیرِ بَلاءٍ کانَ مِنکَ ، ولا مِن آبائِکَ ، ولا سابِقَهٍ فِی الإِسلامِ ، بَعدَ أن کَفَرتُم بِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ... .

فَقالَ لَها عَمرُو بنُ العاصِ : کَفی أیَّتُها العَجوزُ الضّالَّهُ ، وأقصِری مِن قَولِکِ مَعَ ذَهابِ عَقلِکِ ؛ إذ لا تَجوزُ شَهادَتُکِ وَحدَکِ ؟ فَقالَت لَهُ : وأنتَ یَابنَ النّابِغَهِ ! ! تَتَکَلَّمُ واُمُّکَ کانَت أشهَرَ امرَأَهٍ تُغَنّی بِمَکَّهَ وآخَذَهَنَّ لِلاُجرَهِ ! اِدَّعاکَ خَمسَهُ نَفَرٍ مِن قُرَیشٍ ، فَسُئِلَت اُمُّکَ عَنهُم ، فَقالَت : کُلُّهُم أتانی ، فَانظُروا أشبَهَهُم بِهِ فَأَلحِقوهُ بِهِ ، فَغَلَبَ عَلَیکَ شَبَهُ العاصِ بنِ وائلٍ ، فَلُحِقتَ بِهِ . (2) .

1- .ربیع الأبرار : ج 3 ص 548 .
2- .العقد الفرید : ج 1 ص 346 .

2 / 2 1 نَسَب عمرو بن عاص

2 / 2 1نَسَب عمرو بن عاص6218.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ربیع الأبرار:نابغه (مادر عمرو بن عاص) ، کنیز مردی از قبیله عَنزه بود. وی به اسارت گرفته شد و او را عبد اللّه بن جَدعان خرید و در این دوران ، بدکاره بود. سپس از بردگی آزاد شد و ابو لهب، اُمیه بن خلف، هشام بن مغیره، ابو سفیان بن حرب و عاص بن وائل در یک دوره که از حیض پاک بود ، با او زنا کردند و عمرو را به دنیا آورد. هر یک از این مردان ، مدّعی فرزندی عمرو شدند. مادرش (نابغه) را به داوری گرفتند و او گفت : «این ، فرزند عاص بن وائل است» ؛ زیرا عاص به وی نفقه می داد و گفته اند که به ابو سفیان بن حرب، شبیه تر بود و در این باره ، ابو سفیان بن حارث بن عبد المطّلب سروده است :

پدر تو ، بدون شک ، ابو سفیان بود

و برای ما نشانه هایی از شکل و شمایل او در تو آشکار گشت.6219.امام کاظم علیه السلام :العقد الفرید به نقل از عبد اللّه بن سلیمان مدنی و ابو بکر هُذَلی : اَروی دختر حارث بن عبد المطّلب نزد معاویه رفت . او پیر زنی کهن سال بود . معاویه چون او را دید ، گفت : آفرین بر تو و خوش آمدی، ای عمّه ! پس از ما چگونه بودی؟

گفت : ای برادر زاده ! دست نعمت دهنده را ناسپاسی نمودی و نسبت به پسر عمویت رفتار بدی کردی و خود را به نامی که شایسته اش نبودی ، نامیدی و چیزی را که حقّ تو نبود ، ستاندی ، بی آن که تو و پدرانت سختی کشیده باشید و بی آن که در اسلام ، دارای سابقه ای باشید، پس از آن که به پیامبر خدا کفر ورزیدید.

آن گاه ، عمرو بن عاص به اروی گفت : بس کن ، ای پیرزنِ گم راه ! سخنت را کوتاه کن که عقل از سرت پریده است . تو زنی و گواهی تو به تنهایی کافی نیست .

اروی به وی گفت : و تو ، ای پسر نابغه ! سخن می گویی با آن که مادرت مشهورترینْ زنِ آوازه خوان مکّه بود و از همه بیشتر مزد [فاحشگی] می

گرفت. پنج نفر از قریش ، تو را به فرزندی خواندند ، تا آن که از مادرت سؤال شد. گفت : تمام آنان با من نزدیکی کردند . بنگرید کدام یک از آنها به این ، شبیه تر است و همان را پدر این فرزند بدانید. شباهت عاص بن وائل به تو بیشتر بود و تو را به او منسوب کردند.

.

6220.لقمان عليه السلام (در اندرز به فرزندش) بلاغات النساء عن أنس بن مالک :قالَ عَمرُو بنُ العاصِ [لِأَروى بِنتِ الحارِثِ] : أَيَّتُهَا العَجوزُ الضّالَّةُ ! أقصرى مِن قَولِكِ ، وغُضّى مِن طَرفِكِ !

قالَت : ومَن أنتَ لا اُمَّ لَکَ ؟ قالَ : عَمرُو بنُ العاصِ .

قالَت : يَابنَ اللَّخناءِ النّابِغَهِ ! أ تُكَلِّمُنى ؟ اِربَع عَلى ظَلعِکَ ، (1) وَاعنَ بِشَأنِ نَفسِکَ ، فَوَاللّهِ ما أنتَ مِن قُرَيشٍ فِى اللُّبابِ مِن حَسَبِها ، ولا كَريمِ مَنصِبِها ، ولَقَدِ ادَّعاکَ سِتَّهٌ مِن قُرَيشٍ كُلُّ واحِدٍ يَزعُمُ أنَّهُ أبوکَ .

ولَقَد رَأَيتُ اُمَّکَ أيّامَ مِنى بِمَكَّهَ مَعَ كُلِّ عَبدٍ عاهِرٍ أى فاجِرٍ فَائتَمَّ بِهِم ؛ فَإِنَّکَ بِهِم أشبَهُ . (2)6221.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن أبى عبيده معمّر بن المثنّى فى كتاب الأنساب :إنَّ عَمرا اختَصَمَ فيهِ يَومَ وِلادَتِهِ رَجُلانِ : أبو سُفيانَ بنُ حَربٍ ، وَالعاصُ بنُ وائِلٍ ، فَقيلَ : لِتَحكُم اُمُّهُ . فَقالَت اُمُّهُ : إنَّهُ مِنَ العاصِ بنِ وائِلٍ .

فَقالَ أبوسُفيانَ : أما إنّيلا أشُکُّ أنّى وَضَعتُهُ فيرَحِمِ اُمِّهِ . فَأَبَت إلّا العاصَ .

فَقيلَ لَها : أبو سُفيانَ أشرَفُ نَسَبا ! فَقالَت : إنَّ العاصَ بنَ وائِلٍ كَثيرُ النَّفَقَهِ عَلَىَّ،وأبو سُفيانَ شَحيحٌ. (3) .

1- .اربَع : أى كفّ وارفق . والظَّلْع : العَرَج ، والمعنى : اسكُت على ما فيک من العيب (لسان العرب : ج 8 ص 110 «ربع» و ص 244 «ضلع» وانظر مجمع الأمثال : ج 2 ص 35 الرقم 1553) .
2- .بلاغات النساء : ص 43 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 284 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 230 ح 516 .

6222.تنبیه الخواطر :بلاغات النساء به نقل از اَنَس بن مالک : عمروبن عاص به اَروی دختر حارث گفت: ای پیرزنِ گم راه! سخنت را کوتاه کن و چشمت را فرو بند.

اروی گفت: تو دیگر کیستی، ای بی مادر؟

گفت: عمرو بن عاص.

اروی گفت: ای فرزند نابغه زناکار! تو با من سخن می گویی؟! تو دیگر با آن عیب هایی که داری ، ساکت باش و به وضع خودت بنگر . به خدا سوگند ، تو از قریش نیستی . نه در خردمندی از نژاد آنهایی و نه در بزرگواری در مقام آنها. تو را شش نفر از قریشیان به نام خود خواندند و هریک ادّعا می کردند که پدر توانَد. به درستی که مادر تو را در ایّام مِنا در مکّه با غلامی زناکار دیده ام . به آنان اقتدا کن که به همان ها شبیه تری.6223.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو عبیده مَعمَر بن مُثَنّی (در کتاب الأ نساب) : در روز ولادت عمرو ، دو نفر درباره او نزاع کردند : یکی ابو سفیان بن حرب و دیگری عاص بن وائل. گفته شد: مادرش داوری کند. مادرش گفت: او فرزند عاص بن وائل است.

ابو سفیان گفت: بدانید که من تردید ندارم که نطفه او را من در زهدان مادرش نهاده ام ؛ ولی این زن ، همه را به جز عاص ، انکار کرد.

به مادرش گفته شد : نسب ابو سفیان که برتر است. گفت:

ولی عاص بن وائل ، خوب خرج می کند و ابو سفیان ، بخیل و چشمْ تنگ است. .

2 / 2 2كلام الإمام علىّ عليه السلام فى خصائصه6222.تنبيه الخواطر :الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى عَمروِ بنِ العاصِ : فَإِنَّکَ قَد جَعَلتَ دينَکَ تَبَعا لِدُنيَا امرِئٍ ظاهِرٍ غَيُّهُ ، مَهتوکٍ سِترُهُ ، يَشينُ الکَريمَ بِمَجلِسِهِ ، ويُسَفِّهُ الحَليمَ بِخِلْطَتِهِ ، فَاتَّبَعتَ أثَرَهُ ، وطَلَبتَ فَضلَهُ ، اتِّباعَ الکَلبِ لِلضِّرغامِ يَلوذُ بِمَخالِبِهِ ، ويَنتَظِرُ ما يُلقى إلَيهِ مِن فَضلِ فَريسَتِهِ .

فَأَذهَبتَ دُنياکَ وآخِرَتَکَ ! ولَو بِالحَقِّ أخذت أدرَکتَ ما طَلَبتَ ؛ فَإِن يُمَکِّنِّى اللّهُ مِنکَ ومِن ابنِ أبى سُفيانَ أجزِکُما بِما قَدَّمتُما ، وإن تُعجِزا (1) وتَبقَيا فَما أمامَکُما شَرٌّ لَکُما ، وَالسَّلامُ. (2)6223.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام :عَجَبا لِابنِ النّابِغَهِ ! يَزعُمُ لِأَهلِ الشّامِ أنَّ فِيَّ دُعابَةً ، وأنِّى امرُؤٌ تِلعابَةٌ ، أُعافِسُ (3) وأُمارِسُ ! لَقَد قالَ باطِلاً ، ونَطَقَ آثِما .

أما وَشرُّ القَولِ الکَذِبُ إنَّهُ لَيقولُ فَيَکذِبُ ، ويَعِدُ فَيُخلِفُ ، ويُسأَلُ فَيَبخَلُ ، ويَسأَلُ فَيُلحِفُ ، (4) ويَخونُ العَهدَ ، ويَقطَعُ الإِلَّ ، (5) فَإِذا کانَ عِندَ الحَربِ فَأَىُّ زاجِرٍ وآمِرٍ هُوَ ! ما لَم تَأخُذِ السُّيوفُ مَآخِذَها ، فَإِذا کانَ ذلِکَ کانَ أکبَرُ مَکيدَتِهِ أن يَمنَحَ القِرمَ سُبَّتَهُ (6) .

أما وَاللّهِ ، إنّى لَيَمنَعُنى مِنَ اللَّعِبِ ذِکرُ المَوتِ ، وإنَّهُ لَيَمنَعُهُ مِن قَولِ الحَقِّ نِسيانُ الآخِرَهِ ، إنَّهُ لَم يُبايِع مُعاوِيَهَ حَتّى شَرَطَ أن يُؤتِيَهُ أتِيَّةً ، ويَرضَخَ لَهُ عَلى تَرکَ الدّينِ رَضيخَةً . (7)(8) .

1- .أى : وإن لم أستطع أخذكما أو متّ قبل ذلک وبقيتما بعدى (شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 163) .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 39 ، الاحتجاج : ج 1 ص 432 ح 95 وفيه «أخبرتكما» بدل «أجزِكما» .
3- .المعافسه : المعالجه والممارسه والملاعبه (النهايه : ج 3 ص 263 «عفس») .
4- .يقال : ألحفَ فى المسأله يُلْحِف : إذا ألحّ فيها ولزمها (النهايه : ج 4 ص 237 «لحف») .
5- .الإلّ : العهد والقرابه (مجمع البحرين : ج 1 ص 62 «ألل») .
6- .السُبَّةُ : الإسْتُ (مجمع البحرين : ج 2 ص 802 «سبب») .
7- .أى عطيّه (النهايه : ج 2 ص 228 «رضخ») .

8- .نهج البلاغه : الخطبه 84 ، الاحتجاج : ج 1 ص 433 ح 96 ، شرح المائه كلمه : ص 162 ح 13 ، الأمالى للطوسى : ص 131 ح 208 عن علىّ بن محمّد ، الغارات : ج 2 ص 513 كلاهما نحوه إلى «القوم سُبَّته» .

2 / 2 2 سخن امام علی علیه السلام درباره ویژگی های عمرو

2 / 2 2سخن امام علی علیه السلام درباره ویژگی های عمرو6226.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به عمرو بن عاص : به درستی که تو دینت را پیروِ دنیای کسی قرار داده ای که گم راهی اش آشکار است، پرده هایش دریده است، انسان های بزرگوار ، در مجلس او سرافکنده می شوند و معاشرتش ، انسان های بردبار را کودن می سازد. تو دنباله روِ او شدی و در پی پسْ مانده او رفتی ، مانند سگی که به دنبال شیر می رود و به چنگال هایش پناه می بَرَد و انتظار می کشد تا پس مانده شکار او به سویش افکنده شود.

دنیا و آخرتت را از میان بُردی. اگر به حقْ چنگ می زدی ، به آنچه می جویی، می رسیدی. اگر خداوندْ مرا بر تو و پسر ابو سفیانْ قدرت بخشد ، به آنچه کرده اید ، کیفرتان خواهم کرد، و اگر به شما دسترس نبود و شما [پس از من]باقی ماندید، آنچه در پیش روی شماست ، برایتان بسیار بدتر است . والسلام!6227.الإمامُ الباقرُ علیه السلام :امام علی علیه السلام :شگفتا از پسر آن زن بدنام! در برابر شامیان ، ادّعا کرده که من شوخ طبعم و مردی بازی پیشه ام که کارها را از سرِ شوخی می گذرانم؛ ولی او سخنی باطل بر زبان رانده و گناهکارانه سخن گفته است .

بدانید که بدترین سخن ، دروغ است. او سخن می گوید ، ولی دروغ می گوید؛ وعده می دهد ، ولی خُلف وعده می کند؛ از او تقاضا می شود ، ولی بُخل می ورزد؛ وقتی خودْ چیزی را می خواهد ، اصرار می کند؛ در پیمان ها خیانت می ورزد و پیوند خویشی را می بُرد . در هنگامه جنگ ، تا زمانی که شمشیرها سهم خود را نگیرند، چه چیز نهی کننده و فرمان دهنده است! و وقتی چنین شود ، بزرگ ترین حیله اش آن است که عورت خود را نشان دهد!

بدانید که به خدا سوگند ، یاد مرگ ، مرا از بازی باز می دارد ، و فراموشی آخرت ، او را از گفتن حقْ باز می دارد . به درستی که او با معاویه بیعت نکرد ، مگر با این شرط که بهره ای به وی دهد و در برابر رها کردن دینش ، بخششی به او عطا کند.

6225.امام على عليه السلام :العقد الفريد :ذُكِرَ عَمرُو بنُ العاصِ عِندَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَقالَ فيهِ عَلِىٌّ :

عَجَبا لِابنِ النّابِغَةِ ! يَزعُمُ أنّى بِلِقائِهِ اُعافِسُ واُمارِسُ ، أنّى وشَرُّ القَولِ أكذَبُهُ ، إنَّهُ يَسأَلُ فَيُلحِفُ ، ويُسأَلُ فَيَبخَلُ . فَإذا احمَرَّ البَأسُ ، وحَمِيَ الوَطيسُ ، (1) وأخَذَتِ السُّيوفُ مَآخِذَها مِن هامِ الرِّجالِ ، لَم يَكُن لَهُ هَمٌّ إلّا نَزعُهُ ثِيابَهُ ، ويَمنَحُ النّاسَ استَهُ ! أغَصَّهُ اللّهُ وتَرَّحَهُ . (2)(3)2 / 2 3كَلامُ الإِمامِ الحَسَنِ عليه السلام فى مَثالِبِهِ6228.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :شرح نهج البلاغه فى ذِكرِ مُفاخَرَةٍ جَرَت بَينَ الحَسَنِ بنِ عَلِىٍّ عليهماالسلام وبَينَ رِجالاتٍ مِن قُرَيشٍ ، قالَ الإمامُ الحَسَنُ عليه السلام : أمّا أنتَ يَابنَ العاصِ ؛ فَإنَّ أمرَكَ مُشتَرَكٌ ، وَضَعَتكَ اُمُّكَ مَجهولاً ؛ مِن عَهرٍ وسِفاحٍ ، [فَتَحاكَمَ] فَيكَ أربَعَةٌ مِن قُرَيشٍ ، فَغَلَبَ عَلَيكَ جَزّارُها ؛ ألأَمُهُم حَسَبا ، وأخبَثُهُم مَنصِبا ، ثُمَّ قامَ أبوكَ فَقالَ : أنَا شانِئُ مُحَمَّدٍ الأبتَرِ ، فَأنزَلَ اللّهُ فيهِ ما أنزَلَ . وقاتَلتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى جَميعِ المَشاهِدِ ، وهَجوتَهُ وآذَيتَهُ بِمَكَّةَ ، وكِدتَهُ كَيدَكَ كُلَّهُ ، وكُنتَ مِن أشَدِّ النّاسِ لَهُ تَكذيبا وعَداوَةً .

ثُمَّ خَرَجتَ تُريدُ النَّجاشِىَّ مَعَ أصحابِ السَّفينَةِ لِتَأتِىَ بِجَعفَرٍ وأصحابِهِ إلى أهلِ مَكَّةَ ، فَلَمّا أخطَأَكَ ما رَجَوتَ ورَجَعَكَ اللّهُ خائِبا وأكذَبَكَ واشِيا ، جَعَلتَ حَدَّكَ عَلى صاحِبِكَ عُمارَةَ بنِ الوَليدِ ، فَوَشَيتَ بِهِ إلَى النَّجاشِىِّ حَسَدا لِمَا ارتَكَبَ مَعَ حَليلَتِكَ ، فَفَضَحَكَ اللّهُ وفَضَحَ صاحِبَكَ . فَأنتَ عَدُوُّ بَنى هاشِمٍ فِى الجاهِلِيَّةِ وَالإِسلامِ .

ثُمَّ إنَّكَ تَعلَمُ وكُلُّ هؤُلاءِ الرَّهطِ يَعلَمونَ أنَّكَ هَجَوتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِسَبعينَ بَيتا مِنَ الشِّعرِ ، فقَالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «اللّهُمَّ إنّى لا أقولُ الشِّعرَ ، ولا يَنبَغى لى ، اللّهُمَّ العَنهُ بِكُلِّ حَرفٍ ألفَ لَعنَةٍ» ، فَعَلَيكَ إذا مِنَ اللّهِ ما لا يُحصى مِنَ اللَّعنِ .

وأمّا ما ذَكَرتَ مِن أمرِ عُثمانَ ، فَأَنتَ سَعَّرتَ عَلَيهِ الدُّنيا نارا ، ثُمَّ لَحِقتَ بِفِلَسطينَ ، فَلَمّا أتاكَ قَتلُهُ قُلتَ : أنَا أبو عَبدِ اللّهِ إذا نَكَأتُ (4) قُرحَةً أدمَيتُها ! ثُمَّ حَبَستَ نَفسَكَ إلى مُعاوِيَةَ ، وبِعتَ دينَكَ بِدُنياهُ ؛ فَلَسنا نَلومُكَ عَلى بُغضٍ ، ولا نُعاتِبُكَ عَلى وُدٍّ ، وبِاللّهِ ما نَصَرتَ عُثمانَ حَيّا ، ولا غَضِبتَ لَهُ مَقتولاً . ويَحَكَ يَابنَ العاصِ ! أ لَستَ القائِلَ فى بَنى هاشِمٍ لَمّا خَرَجتَ مِن مَكَّةَ إلَى النَّجاشِىِّ :

تَقولُ ابنَتى أينَ هذَا الرَّحيلُ

ومَا السَّيرُ مِنّى بِمُستَنكَرِ فَقُلتُ : ذَرينى فَإِنِّى امرُؤٌ

اُريدُ النَّجاشِىَّ فى جَعفَرِ لِأَكوِيَه عِندَهُ كَيَّةً

اُقيمُ بِها نَخوَةَ الأَصعَرِ وشانِئُ أحمَدَ مِن بَينِهِم

وأقوَلُهُم فيهِ بِالمُنكَرِ وأجرى إلى عُتبَةَ جاهِدا

ولَو كانَ كَالذَّهَبِ الأَحمَرِ ولا أنثَنى عَن بَنى هاشِمٍ

ومَا اسطَعتُ فِى الغَيبِ وَالمَحضَرِ فَإِن قَبِلَ العَتبَ مِنّى لَهُ

وإلّا لَوَيتُ لَهُ مِشفَرى (5)

فَهذا جَوابُکَ هَل سَمِعتَهُ (6) ؟ !.

1- .الوَطِيس : شبْهُ التنّور . وقيل : هو الضِّراب فى الحرب . وقيل : هو الوَطْ ء الذى يَطِس الناس ؛ أى يدقّهم . عبّر به عن اشتباک الحرب وقيامها على ساق (النهايه : ج 5 ص 204 «وطس») .
2- .ترّحه الأمر : أى أحزنه (لسان العرب : ج 2 ص 417 «ترح») .
3- .العقد الفريد : ج 3 ص 335 ، جواهر المطالب : ج 2 ص 38 نحوه وفيه «تِلعابه» بدل «بلقائه» وزاد فى آخره «واُخزاه وفضحه» .
4- .يقال : نكأتُ القَرحه أنكؤها : إذا قشرتها (النهايه : ج 5 ص 117 «نكا») .
5- .المِشْفَر للبعير كالشفه للإنسان (لسان العرب : ج 4 ص 419 «شفر») .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 291 ؛ الغدير : ج 2 ص 122 وراجع تذكره الخواصّ : ص 201 وجواهر المطالب : ج 2 ص 219 .

2 / 2 3 سخنان امام حسن علیه السلام درباره ناهنجاری های عمرو

6229.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :العقد الفرید:نزد علی بن ابی طالب علیه السلام از عمرو بن عاص ، سخن به میان آمد. درباره اش فرمود: «شگفتا از فرزند زن بدنام! گمان می بَرَد در حضور او شوخ طبعی می کنم و این کار را تکرار می کنم . چگونه ، حال آن که بدترینْ سخن ، دروغ ترینِ آن است؟ او می خواهد و اصرار می ورزد ، در حالی که اگر از او خواسته شود ، بخل خواهد ورزید . آن هنگام که سختی ها شدّت گیرند و تنور جنگ ، داغ گردد و شمشیرها سهم خود را از جمجمه مردان برگیرند ، او جز برکَندن لباس ها و نشان دادن مقعدش به مردم ، کاری ندارد. خداوند ، او را در غم و اندوه اندازد !2 / 2 3سخنان امام حسن علیه السلام درباره ناهنجاری های عمرو6229.امام کاظم علیه السلام :شرح نهج البلاغه در گزارش مناظره ای میان حسن بن علی علیهماالسلام و مردانی از قریش : [امام حسن علیه السلام فرمود:] امّا تو ، ای پسر عاص ! کارَت مشترک است . مادرت تو را بی آن که پدرت معلوم باشد ، از راه زنا و فسق به دنیا آورد . چهار نفر از قریش در انتساب تو به خویش ، نزاع کردند که خونخوارترین آنها در تصاحب تو پیروز شد : آن که تبارش از همه پست تر بود و جایگاهش از همه پلیدتر. آن گاه ، پدرت برخاست و گفت: من دشمن محمّدِ بی نسلم. پس خداوند ، درباره اش آن سوره را نازل فرمود.

تو [همانی که] در تمام جنگ ها در برابر پیامبر خدا جنگیدی، او را در مکّه هجو کردی و آزار دادی و با تمام توان ، با او نیرنگ کردی و تو بیشتر از همه مردمان ، او را دروغگو می خواندی و با او دشمنی می نمودی.

آن گاه با کشتی سوارانی به نزد نجاشی رفتی تا جعفر و همراهانش را به مکّه بازگردانی . وقتی امیدت بر باد رفت و خداوند ، تو را ناکام برگردانْد و تو را به عنوان سخن چینْ تکذیب کرد ، با رفیقت عماره بن ولید ، تندی کردی و برای این که با همسر تو مرتکب گناهی شده بود ، از روی حسادت ، نزد نجاشی از او سخن چینی کردی و خداوند ، تو و رفیقت را مفتضح ساخت. تو دشمن بنی هاشمی ، چه در دوران جاهلیت و چه در اسلام.

تو می دانی و این جمعیّت [نیز] می دانند که پیامبر خدا را با هفتاد بیت شعر ، هجو کردی . آن گاه ، پیامبر خدا فرمود: «بار خدایا! من شعر نمی گویم و شایسته من هم نیست. بار خدایا! او را در مقابل هر حرف [از حروف شعرش] هزار بار لعنت کن». پس از سوی خداوند ، لعنت های بی شماری بر تو فرستاده شده است.

و امّا درباره آنچه از قضیه عثمان یادآوری کردی، این تو بودی که آتش دنیا را علیه او شعله ور ساختی و آن گاه به سمت فلسطین رفتی و وقتی خبر کشته شدنش به تو رسید ، گفتی: من ابو عبد اللّه هستم که اگر به دُمَلی چرکین دست بزنم ، آن را خونین می کنم. پس از آن ، خود را وقف معاویه کردی و دینت را به دنیای او فروختی.

ما تو را نه از روی دشمنی سرزنش می کنیم و نه از روی دوستی ، پرخاش. به خدا سوگند ، نه تا عثمانْ زنده بود، او را یاری کردی و نه هنگامی که کشته شد ، برایش ناراحت شدی.

وای بر تو ، ای پسر عاص! آیا تو همان نیستی که هنگام حرکت از مکّه به سوی نجاشی ، درباره بنی هاشم ، چنین سرودی:

دخترم می گوید : این سفر به کجا می انجامد؟

حالْ آن که سفر کردن من امری ناشناخته نیست. گویم: مرا رها کن که من مردی هستم که

درباره جعفر [بن ابی طالب] ، به نزد نجاشی می روم . تا او را نزد نجاشی داغ زنم

و بزرگی و عظمت مرد متکبّر را در آن جا به پا دارم . از میان آنان (قریش) ، احمد را دشمن می دارم

و بیشترین گوینده زشتی ها [درباره او]. برای پیکار به سوی عتبه روانم

گرچه مانند طلای سرخ باشد . و از برخورد با بنی هاشم ، سر باز نزدم

تا آن جا که بتوانم در نهان و آشکار . اگر سرزنش های من درباره او پذیرفته گردد

[چه خوب !] وگرنه لب فرو بندم.

این است جواب تو . آیا شنیدی؟ !

.

ص: 356

. .

ص: 357

. .

6230.امام كاظم عليه السلام :الاحتجاج عن الشعبى وأبى مخنف ويزيد بن أبى حبيب المصرى فى بَيانِ احتِجاج الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ عليهماالسلامعَلى جَماعَةٍ مِنَ المُنكِرينَ لِفَضلِهِ وفَضلِ أبيهِ مِن قَبلُ عِندَ مُعاوِيَةَ ، قالَ الحَسَنُ : أمّا أنتَ يا عَمرَو بنَ العاصِ، الشّانِئَ اللَّعينَ الأبتَرَ ، فَإنَّما أنتَ كَلبٌ ، أوَّلُ أمرِكَ أنَّ اُمَّكَ بَغِيَّةٌ ، وأنَّكَ وُلِدتَ عَلى فِراشٍ مُشتَرَكٍ ، فَتَحاكَمَت فيكَ رِجالُ قُرَيشٍ ، مِنهُم : أبو سفيانَ بنُ الحَربِ ، وَالوَليدُ بنُ المُغيرَهِ ، وعُثمانُ بنُ الحَرثِ ، وَالنَّضَرُ بنُ الحَرثِ بنِ كَلَدَهَ ، وَالعاصُ بنُ وائِلٍ ، كُلُّهُم يَزعُمُ أنَّكَ ابنُهُ ؛ فَغَلَبَهُم عَلَيكَ مِن بَينِ قُرَيشٍ ألأَمُهُم حَسَبا ، وأخبَثُهُم مَنصِبا ، وأعظَمُهُم بَغيَةً .

ثُمَّ قُمتَ خَطيبا ، وقُلتَ : أنَا شانِئُ مُحَمَّدٍ ، وقالَ العاصُ بنُ وائِلٍ : إنَّ مُحَمَّدا رَجُلٌ أبتَرُ لا وَلَدَ لَهُ ، فَلَو قَد ماتَ انقَطَعَ ذِكرُهُ ، فَأنزَلَ اللّهُ تَبارَكَ وتَعالى : «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» . (1)

وكانَت اُمُّكَ تَمشى إلى عَبدِ قَيسٍ تَطلُبُ البُغيَهَ ؛ تَأتيهِم فى دورِهِم ، وفى رِحالِهِم ، وبُطونِ أودِيَتِهِم .

ثُمَّ كُنتَ فى كُلِّ مَشهَدٍ يَشهَدُهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن عَدُوِّهِ أشَدَّهُم لَهُ عَداوَهً ، وأشَدَّهُم لَهُ تَكذيبا . ثُمَّ كُنتَ فى أصحابِ السَّفينَهِ الَّذينَ أتَوُا النَّجاشِيَّ وَالمَهجَرَ ، (2) الخارِجَ إلَى الحَبَشَهِ فِى الإشاطَهِ بِدَمِ جَعفَرِ بنِ أبى طالِبٍ وسائِرِ المُهاجِرينَ إلَى النَّجاشِيِّ ، فَحاقَ المَكرُ السَّيِّئُ بِكَ ، وجَعَلَ جَدَّكَ الأَسفَلَ ، وأبطَلَ اُمنِيَّتَكَ ، وخَيَّبَ سَعيَكَ ، وأكذَبَ اُحدوثَتَكَ ، وجَعَلَ كَلِمَهَ الَّذينَ كَفَرُوا السُّفلى ، وكَلِمَهُ اللّهِ هِىَ العُليا . (3) .

1- .الكوثر : 3 .
2- .فى بحارالأنوار: «المِنهرج» ، قال المجلسى قدس سره : قال الفيروز آبادى: هرج الناس يهرجون: وقعوا فى فتنه واختلاط وقتل، وهرج الفَرسُ: جَرى، وفى بعض النسخ: «المهجر» فيكون عطفا على النجاشى بأن يكون مصدرا ميميّا ؛ أى أهل الهجره (بحار الأنوار: ج 44 ص 87).
3- .الاحتجاج : ج 2 ص 35 ح 150 ، بحار الأنوار : ج 44 ص 80 ح 1 .

6231.عنه علیه السلام :الاحتجاج به نقل از شعبی و ابو مخنف و یزید بن ابی حبیب مصری ، در گزارش استدلال حسن بن علی علیهماالسلام با گروهی از منکران فضایل او و فضیلت های پدرش در حضور معاویه : [امام حسن علیه السلام فرمود :]امّا تو ، ای عمرو بن عاص ! ای کینه جوی نفرین شده بی تبار ! همانا تو [مانند]سگی . نخستین مسئله ات آن که مادرت بدکاره بود و تو از بستر مشترک به دنیا آمدی . مردان قریش ، از جمله : ابو سفیان بن حرب ، ولید بن مغیره ، عثمان بن حرث ، نضر بن حرث بن کلده و عاص بن وائل ، درباره تو نزاع کردند و هر یک ادّعا می کرد که تو فرزند اویی. از میان قریشیان ، کسی را پدر تو خواندند که در میان آنان ، پست ترین نسب و خبیث ترین جایگاه و بیشترین ستمکاری را داشت.

تو همانی که به عنوان سخنران به پا خاستی و گفتی: من دشمن محمّدم ! و عاص ابن وائل گفت: محمّد ، مردی ابتر (بی نسل) است که فرزند پسری ندارد و اگر بمیرد، یادش محو می گردد. پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «به درستی که دشمن تو ، بی نسل است» .

مادرت برای زنادادن به سوی [قبیله] عبد قیس می رفت ، چه در خانه های آنان و چه در مسافرت هایشان ، و چه در دلِ دشت هایشان.

در هر یک از جنگ ها که پیامبر خدا حضور می یافت ، تو از همه دشمنان در دشمنی کردن و تکذیب نمودن ، سخت ترین بودی. سپس تو در میان کِشتی سوارانی که به سوی حبشه حرکت کردند ، بودی که برای ریختن خون جعفر بن ابی طالب و سایر مهاجران ، نزد نجاشی رفتید. نیرنگ زشت به تو بازگشت و خداوند ، تلاشت را بی مقدار گردانید و آرزوهایت را به باد داد و تلاشت را بی ثمر ساخت و گفته هایت را تکذیب کرد و سخن کسانی را که کفر ورزیدند ، پایین بُرد ، که سخن خداوند ، همان سخنِ برتر است.
.

2 / 2 4كَلامُ ابنُ عَبّاسٍ فى مَثالِبِهِ6234.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :العقد الفريد عن أبى مخنف :حَجَّ عَمرُو بنُ العاصِ ، فَمَرَّ بِعَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، فَحَسَدَهُ مَكانَهُ وما رَأى مِن هَيبَهِ النّاسِ لَهُ ، ومَوقِعَهُ مِن قُلوبِهِم ، فَقالَ لَهُ : يَابنَ عَبّاسٍ ، ما لَکَ إذا رَأيتَنى وَلَّيتَنى القَصَرَهَ ، وكَأَنَّ بَينَ عَينَيکَ دَبَرَهً ، وإذا كُنتَ فى مَلَأٍ مِنَ النّاسِ كُنتَ الهَوهاهَ (1) الهُمَزَهَ !

فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : لِأَنَّکَ مِنَ اللِّئامِ الفَجَرَهِ ، وقُرَيشٌ الكِرامُ البَرَرَهُ ، لا يَنطِقونَ بِباطِلٍ جَهِلوهُ ، ولا يَكتُمونَ حَقّا عَلِموهُ ، وهُم أعظَمُ النّاسِ أحلاما ، وأرَفَعُ النّاسِ أعلاما . دَخَلتَ فى قُرَيشٍ ولَستَ مِنها ، فَأَنتَ السّاقِطُ بَينَ فِراشَينِ ؛ لا فى بَنى هاشِمٍ رَحلُکَ ، ولا فى بَنى عَبدِ شَمسٍ راحِلَتُکَ ، فَأَنتَ الأَثيمُ الزَّنيمُ ، الضّالُّ المُضِلُّ ، حَمَلَکَ مُعاوِيَهُ عَلى رِقابِ النّاسِ ، فَأَنتَ تَسطو بِحِلمِهِ ، وتَسمو بِكَرَمِهِ . (2) .

1- .رجل هوهاه : أى جبان ، وهو الأحمق أيضا (المحيط فى اللغه : ج 4 ص 92 «هاء») .
2- .العقد الفريد : ج 3 ص 73 .

2 / 2 4 سخنان ابن عبّاس درباره ناهنجاری های عمرو بن عاص

2 / 2 4سخنان ابن عبّاس درباره ناهنجاری های عمرو بن عاص6233.بحار الأنوار:العقد الفرید به نقل از ابو مخنف : عمرو بن عاص ، حج گزارد و به عبد اللّه بن عبّاس برخورد . بر جایگاه او و احترام مردم نسبت به وی و منزلت او در دل ها رشک بُرد و گفت: ای ابن عبّاس ! چرا وقتی مرا می بینی، روی برمی گردانی ، چنان که گویا میان دیدگانت زخمی است ؟ و چرا هرگاه در حضور مردم هستی ، ترسو و بدگویی؟

ابن عبّاس گفت: زیرا تو از انسان های پست و فاسدی، و قریشیان ، بزرگوار و نیک اند و باطلی را که درباره اش اطّلاعی ندارند ، بر زبان نمی رانند ، و حقّی راکه می دانند ، کتمان نمی کنند. قریش ، برترینِ مردم در عقل و خِرَدند و بلندْ رایت ترین مردم اند .

تو وارد قریشِ شده ای؛ ولی از آنان نیستی . تو از میان دو بستر به دنیا آمدی. نه مرکَبت در بنی هاشم است و نه قافله ات در فرزندان عبد شمس ، و تو همان گناهکارِ فرومایه ای، گم راهِ گم راه کننده ! معاویه تو را بر گُرده مردم ، سوار کرد و تو با تدبیرهای او بزرگی می کنی و با عطابخشی او آقایی می کنی.

.

2 / 2 5وَلايَتُهُ فى عَصرِ عُمَرَ6236.عنه عليه السلام :الأنساب :عَمرُو بنُ العاصِ . . . كانَ مِن دُهاهِ النّاسِ ، وَلّاهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى جَيشِ ذاتِ السَّلاسِلِ وكانَ فى تِلكَ القَريَهِ أبو بَكرٍ وعُمَرُ ، ثُمَّ وَلّاهُ عُمَرُ عَلى جَيشٍ بِالشّامِ ، وفَتَحَ بَيتَ المَقدِسِ وعِدَّهً مِن بِلادِ فِلَسطينَ . (1)6237.عنه عليه السلام :النجوم الزاهره عن الليث بن سعد :إنَّ عُمَرَ نَظَرَ إلى عَمرِو بنِ العاصِ يَمشى ، فَقالَ : ما يَنبَغى لِأَبى عَبدِ اللّهِ أن يَمشِىَ عَلَى الأَرضِ إلّا أميرا . (2)2 / 2 6اِعتِرافُهُ بِحَقّانِيَّهِ الإِمامِ عليه السلام6240.عنه عَليه السلام :العُزله عن عمرو بن دينار :أخبَرَنى مَن سَمِعَ عَمرَو بنَ العاصِ يَومَ صِفّينَ يَقولُ لِابنِهِ عَبدِ اللّهِ : يا بُنَىَّ ! اُنظُر أينَ تَرى عَلِيّا ؟

قالَ : أراهُ فى تِلكَ الكَتيبَهِ القَتماءِ ، ذاتِ الرِّماحِ ، عَلَيهِ عِمامَهٌ بَيضاءُ .

قالَ : للّهِ دَرُّ بَنى عَمرِو بنِ مالِكٍ ، لَئِن كانَ تَخَلُّفُهُم عَن هذَا الأَمرِ خَيرا كانَ خَيرا مَبرورا ، ولَئِن كانَ ذَنبا كانَ ذَنبا مَغفورا .

فَقالَ لَهُ ابنُهُ : أى أبَتِ ! فَما يَمنَعُکَ إذ غَبَطتَهُم أن تَرجِعَ ؟ !

فَقالَ : يا بُنَىَّ ! إنَّ الشَّيخَ مِثلى إذا دَخَلَ فِى الأَمرِ لَم يَدَعهُ حَتّى يَحُكَّهُ . (3) .

1- .الأنساب : ج 3 ص 345 .
2- .النجوم الزاهره : ج 1 ص 63 ، تاريخ دمشق : ج 46 ص 155 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 70 الرقم 15 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 92 .
3- .العزله : ص 20 الرقم 20 .

2 / 2 5 حکومت عمرو در دوران عُمَر

2 / 2 6 اعتراف عمرو به حقانیّت امام علی علیه السلام

2 / 2 5حکومت عمرو در دوران عُمَر6237.امام علی علیه السلام :الأنساب:عمروبن عاص ... از مردمان زیرک بود . پیامبر خدا او را فرمانده سپاه ذاتُ السَّلاسِل نمود ، با این که ابو بکر و عمر [هم در آن سپاه] ، حضور داشتند . پس از آن ، عمر ، او را فرمانده سپاهی در شام نمود . او بیت المقدّس و چندین شهر فلسطین را فتح کرد.6238.امام علی علیه السلام :النجوم الزاهره به نقل از لیث بن سعد : عُمَر به [ابو عبد اللّه] عمرو بن عاص که راه می رفت ، نگاه کرد و گفت: سزاوار نیست ابو عبد اللّه بر زمینْ گام نهد ، جز آن که امیر باشد.2 / 2 6اعتراف عمرو به حقانیّت امام علی علیه السلام6241.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :العزله به نقل از عمرو بن دینار : کسی که در جنگ صفّین از عمرو بن عاص شنیده بود که با پسرش سخن می گفت ، به من خبر داد که او گفت: فرزندم ! درست بنگر که علی را کجا می بینی؟

گفت: او را در میان سیاهیِ گروه نیزه داران می بینم که دستاری سپید بر سر دارد.

عمرو گفت: آفرینِ خدا بر فرزندان عمرو بن مالک ! اگر کناره گیری آنان از این نبرد، خیر باشد ، خیری پُربار خواهد بود ، و اگر گناه باشد، گناهی بخشوده است.

فرزندش به وی گفت: پدر ! تو که بر حال آنان غبطه می خوری ، چه چیزی جلویِ تو را می گیرد که باز گردی؟

گفت: فرزندم ! شخص بزرگی مانند من ، وقتی در کاری وارد شود ، آن را رها نمی سازد تا کار را به انجام رسانَد.

.

6242.بحار الأنوار :العقد الفريد عن العتبى عن أبيه :قالَ مُعاوِيَةُ لِعَمرِو بنِ العاصِ : ما أعجَبُ الأَشياءِ ؟

قال : غَلَبهُ مَن لا حَقَّ لَهُ ذَا الحَقِّ عَلى حَقِّهِ !

قالَ مُعاوِيَةُ : أعجَبُ مِن ذلِکَ أن يُعطى مَن لا حَقَّ لَهُ ما لَيسَ لَهُ بِحَقٍّ مِن غَيرِ غَلَبَهٍ ! (1)2 / 2 7شَرطُ بَيعَتِهِ لِمُعاوِيَة6242.بحار الأنوار :تاريخ اليعقوبى :كانَت مِصرُ وَالمَغرِبُ لِعَمرِو بنِ العاصِ طُعمَةً شَرَطَها لَهُ يَومَ بايَعَ ، ونُسخَةُ الشَّرطِ : هذا ما أعطى مُعاوِيَةُ بنُ أبى سُفيانَ عَمرَو بنَ العاصِ مِصرَ ، أعطاهُ أهلَها ، فَهُم لَهُ حياتَهُ ، ولا تَنقُصُ طاعَتُهُ شَرطا .

فَقالَ لَهُ وَردانُ مَولاهُ : فيهِ الشَّعرُ مِن بَدَنِکَ ! فَجَعَلَ عَمرٌو يَقرَأُ الشَّرطَ ، ولا يَقِفُ عَلى ما وَقَفَ عَلَيهِ وَردانُ . فَلَمّا خَتَمَ الكِتابَ وشَهِدَ الشُّهودُ ، قالَ لَهُ وَردانُ : وما عُمرُکَ أيُّها الشَّيخُ إلّا كَظِم ءِ حِمارٍ ، (2) هَلّا شَرَطتَ لِعَقِبِکَ مِن بَعدِکَ ؟ ! !

فَاستَقالَ مُعاوِيَةَ ، فَلَم يُقِلهُ ، فَكانَ عَمروٌ لا يَحمِلُ إلَيهِ مِن مالِها شَيئا ؛ يُفَرِّقُ الأعطِيَةَ فِى النّاسِ ، فَما فَضَلَ مِن شَىءٍ أخَذَهُ لِنَفسِهِ .

ووَلِىَ عَمرُو بنُ العاصِ مِصرَ عَشرَ سِنينَ ، مِنها لِعُمَرَ بنِ الخَطّابِ أربَعَ سِنينَ ، ولِعُثمانَ بنِ عَفّانٍ أربَعَ سِنينَ إلّا شَهرَينِ ، ولِمُعاوِيَةَ سَنَتينِ وثَلاثَةَ أشهُرٍ ، وتُوُفِّىَ ولَهُ ثَمانٌ وتِسعونَ سَنَةً ، وكانَ داهِيَةَ العَرَبِ رَأيا وحَزما وعَقلاً ولِسانا . (3) .

1- .العقد الفريد : ج 3 ص 355 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 84 عن مسلمه .
2- .ما بقى منه إلّا قدر ظِم ء الحمار : أى لم يبقَ من عمره إلّا اليسير (لسان العرب : ج 1 ص 116 «ظمأ») .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 221 .

2 / 2 7 شرط بیعت کردن عمرو با معاویه

6243.امام علی علیه السلام :العقد الفرید به نقل از عُتبی ، از پدرش : معاویه به عمربن عاص گفت : شگفت انگیزترینِ کارها چیست؟

گفت: پیروزی آن که حقّی ندارد ، بر صاحب حق به رغم حقّانیت او !

معاویه گفت: شگفت انگیزتر ، آن که به کسی که حقّی ندارد ، بدون جنگ ، آنچه حقّش نیست ، داده شود!2 / 2 7شرط بیعت کردن عمرو با معاویه6246.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی:مصر و مغرب ، تیول عمرو بن عاص بود که روز بیعت با معاویه ، گرفتن آنها را با او شرط کرده بود و متن شرط ، چنین است: این ، تعهّدی است که معاویه بن ابی سفیان ، به واسطه آن ، مصر را به عمرو بن عاص بخشید. اهل مصر را به وی بخشید که تا در مدّت زمان حیات عمرو ، از آنِ او باشند ، به شرط آن که در پیروی و اطاعت، کوتاهی نکند.

وردان ، غلام عمرو ، به وی گفت: مویی از تنت در آن [بگذار]!

عمرو ، شرط ها را می خواند و به آنچه وردان پی برده بود ، پی نبرد .

وقتی عهدنامه را مُهر زد و گواهان را شاهد گرفت، وردان به وی گفت: ای مرد! از عمرت جز اندکی باقی نمانده است. چرا برای نسل پس از خودت چیزی شرط نکردی؟

عمرو ، تقاضای بر هم زدن از معاویه کرد؛ ولی معاویه نپذیرفت. از آن پس ، عمرو از ثروت مصر چیزی برای معاویه نمی فرستاد. درآمدهای آن را میان مردم ، تقسیم می کرد و آنچه را که اضافه می آمد ، برای خود بر می داشت.

عمرو بن عاص ، ده سال بر مصر حکومت کرد : چهارسال در دوران عمر بن خطّاب و سه سال و ده ماه در زمان عثمان و دو سال و سه ماه در زمان معاویه. وی در 98 سالگی مُرد. او در نظردادن، دوراندیشی ، خردمندی و زبان بازی ، از زیرکان عرب بود.

6244.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :سير أعلام النبلاء :أتى [عَمرُو بنُ العاصِ]مُعاوِيَهَ ، فَوَجَدَهُ يَقُصُّ ويُذَكِّرُ أهلَ الشّامِ فى دَمِ الشَّهيدِ ، فَقالَ لَهُ : يا مُعاوِيَهُ ! قَد أحرَقتَ كَبِدى بِقِصَصِکَ ، أ تَرى إنِ خالَفناَ عَلِيّا لِفَضلٍ مِنّا عَلَيهِ ؟ لا وَاللّهِ ! إن هِىَ إلَا الدُّنيا تَتَكالَبُ عَلَيها ، أمَا وَاللّهِ ، لَتُقطِعَنَّ لى مِن دُنياکَ ، أو لَأُنابِذَنَّکَ .

فَأَعطاهُ مِصرَ ، وقَد كانَ أهلُها بَعَثوا بِطاعَتِهِم إلى عَلِيٍّ . (1)راجع : ص 496 (الاستعانه بعمرو بن العاص) .

2 / 2 8شِدَّهُ أسَفِهِ عِندَ المَوتِ6248.عنه عليه السلام :الاستيعاب عن الشافعى :دَخَلَ ابنُ عَبّاسٍ عَلى عَمرِو بنِ العاصِ فى مَرَضِهِ ، فَسَلَّمَ عَلَيهِ وقالَ : كَيفَ أصبَحتَ يا أبا عَبدِ اللّهِ ؟

قال : أصلَحتُ مِن دُنياىَ قَليلاً ، وأفسَدتُ مِن دينى كَثيرا ، فَلَو كانَ الَّذى أصلَحتُ هُوَ الَّذى أفسَدتُ وَالَّذى أفسَدتُ هُوَ الَّذى أصلَحتُ لَفُزتُ ، ولَو كانَ يَنفَعُنى أن أطلُبَ طَلَبتُ ، ولَو كانَ يُنجينى أن أهرُبَ هَرَبتُ ، فَصِرتُ كَالمَنجَنيقِ بَينَ السَّماءِ وَالأَرضِ ؛ لا أرقى بِيَدَينِ ، ولا أهبِطُ بِرِجلَينِ ، فَعِظنى بِعِظَهٍ أنتَفِعُ بِها يَابنَ أخى .

فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : هَيهاتَ يا أبا عَبدِ اللّهِ ! صارَ ابنُ أخيکَ أخاکَ ، ولا تَشاءُ أن أبكِىَ إلّا بَكَيتُ ، كَيفَ يُؤمِنُ (2) بِرَحيلِ مَن هُوَ مُقيمٌ ؟

فَقالَ عَمرٌو : عَلى حينِها ، مِن حينِ ابنِ بِضعٍ وثَمانينَ سَنَهً تُقَنِّطُنى مِن رَحمَهِ رَبّى ، اللّهُمَّ إنَّ ابنَ عَبّاسٍ يُقَنِّطُنى مِن رَحمَتِکَ فَخُذ مِنّى حَتّى تَرضى !

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : هَيهاتَ يا أبا عَبدِ اللّهِ ! أخَذتَ جَديدا ، وتُعطى خَلَقا ؟ !

فَقالَ عَمرٌو : ما لى ولَکَ يَابنَ عَبّاسٍ ! ما اُرسِلُ كَلِمَهً إلّا أرسَلتَ نَقيضَها . (3) .

1- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 72 الرقم 15 ، تاريخ دمشق : ج 46 ص 166 نحوه ، النجوم الزاهره : ج 1 ص 63 وفيه «فأعطاه مصر يُعطى أهلها عطاءهم ، وما بقى فله» بدل «فأعطاه مصر . . .» .

2- .هكذا فى المصدر، وفى شرح نهج البلاغه : «ولا تشاء أن تبلى إلّا بليت، كيف يؤمر...». وكلاهما فيه نظر.
3- .الاستيعاب : ج 3 ص 269 الرقم 1953 ، وشرح نهج البلاغه : ج 6 ص 323 وراجع اُسد الغابه : ج 4 ص 234 الرقم 3971.

2 / 2 8 تأسّف شدید عمرو به هنگام مرگ

6249.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :سیر أعلام النبلاء:عمرو بن عاص ، نزد معاویه آمد . دید که او درباره خون عثمان برای شامیان ، سخن می گوید . گفت: ای معاویه! با داستان هایت جگرم را آتش زدی . آیا می پنداری اگر ما با علی مخالفت کردیم ، برای فضیلت ما بر او بود؟ نه به خدا! آنچه بر سرِ آن ، ستیز می کنیم، چیزی جز دنیا نیست. به خدا سوگند ، یا از دنیایت برای من سهمی می گذاری و یا از تو جدا می شوم .

چنین بود که معاویه ، مصر را به عمرو بخشید ، با آن که مردمان مصر ، پیروی خود را از علی علیه السلام اعلان کرده بودند.ر . ک : ص 497 (یاری جُستن از عمرو بن عاص) .

2 / 2 8تأسّف شدید عمرو به هنگام مرگ6247.امام علی علیه السلام :الاستیعاب به نقل از شافعی : ابن عبّاس به هنگام بیماری عمرو بن عاص ، بر او وارد شد و سلام کرد و گفت: ای ابو عبد اللّه ! چگونه ای؟

گفت: کمی از دنیایم را سامان بخشیدم و بسیاری از دینم را تباه ساختم . اگر آنچه را سامان دادم ، همانی بود که تباه ساختم و آنچه را تباه ساختم ، همانی بود که سامان دادم، بی گمانْ رستگار بودم.

اگر درخواست [این جا به جایی] برایم سودمند بود ، آن را درخواست می کردم و اگر گریختنْ نجاتم می داد ، می گریختم. همچون منجنیق ، بین آسمان و زمینْ قرار گرفته ام. نه دستانی دارم که بالا روم و نه پاهایی که فرود آیم. ای پسر برادر! مرا پندی ده که از آن ، سود بَرَم.

ابن عبّاس به وی گفت: دیگر دیر است ، ای ابو عبد اللّه ! من هم مانند توام . اگر بخواهی گریه کنم ، گریه می کنم . چگونه آن که خود ، اقامت گزیده است [و آماده کوچ نیست] ، به کوچ کردنْ ایمان بیاورَد؟

عمرو گفت: اتفاقا هم اکنون وقت موعظه است . حالا که در هشتاد و چند سالگی هستم ، مرا از رحمت پروردگارم ناامید می کنی؟ بار خدایا! ابن عبّاس ، مرا از رحمتت ناامید می کند. پس جان مرا بگیر تا خشنود گردی.

ابن عبّاس گفت: دیگر دیر است ، ای ابو عبد اللّه ! نو می گیری و کهنه می دهی؟ !

عمرو گفت: میان من و تو چه شده است که سخنی نمی گویم ، جز آن که تو ضدّش را بر زبان می آوری؟ !

.

6248.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى :لَمّا حَضَرَت عَمرا الوَفاهُ قالَ لِابنِهِ : لَوَدَّ أبوکَ أنَّهُ کانَ ماتَ فى غَزاهِ ذاتِ السَّلاسِلِ ؛ إنّى قَد دَخَلتُ فى اُمورٍ لا أدرى ما حُجَّتى عِندَ اللّهِ فيها .

ثُمَّ نَظَرَ إلى مالِهِ فَرَأى کَثرَتَهُ ، فَقالَ : يا لَيتَهُ کانَ بَعرا ، يا لَيتَنِيمتُّ قَبلَ هذَا اليَومِ بِثَلاثينَ سَنَةً ؛ أصلَحتُ لِمُعاوِيَهَ دُنياهُ ، وأفسَدتُ دينى ، آثَرتُ دُنيایَ وتَرَکتُ آخِرَتى ، عُمِّىَ عَلَىَّ رُشدى حَتّى حَضَرَنى أجَلى ، کَأنّى بِمُعاوِيَهَ قَد حَوى مالى ، وأساءَ فيکُم خِلافَتى .

وتُوُفِّىَ عَمرٌو لَيلَهَ الفِطرِ سَنَهَ 43 ه ، فَأَقَرَّ مُعاوِيَهُ ابنَهُ عَبدَ اللّهِ بنَ عَمرٍو . (1)2 / 3عُبَيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَولد عبيد اللّه بن عمر بن الخطّاب فى زمن النبىّ الأكرم صلى الله عليه و آله ، (2) وعندما قُتل أبوه على يد أبى لؤلؤه حمل على الهرمزان وكان عليلاً وعلى ابنه أبى لؤلؤه وكانت صغيرةً وجُفينه وكان من أهل الذمّه وقتلهم . (3) حكم عليه الصحابه ومنهم أمير المؤمنين عليه السلام بالقتل ، لكنّ عثمان عفا عنه (4) وأمره بالهرب من الإمام عليه السلام وقد اقطع له عثمان كويفه ابن عمر فى قرب الكوفه فلم يزل بها . (5) ولمّا تسلّم أمير المؤمنين عليه السلام زمام الخلافه لحق عبيد اللّه بمعاويه ؛ خوفا من القصاص ، وصار أميرا على خيّالته . (6) نشط كثيرا لأجل معاويه فى صفّين ، بَيدَ أنّه قُتل أثناء الحرب . (7) وقد اختلف فى قاتله فقيل : قتله أمير المؤمنين عليه السلام ، وقيل : مالک الأشتر ، وقيل : عمّار بن ياسر . (8)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 222 .
2- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 568 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 522 الرقم 3473 ، الاستيعاب : ج 3 ص 132 الرقم 1737 ، الإصابه : ج 5 ص 41 الرقم 6255 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 15 و16 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 239 و 240 و 243 ، مروج الذهب : ج 2 ص 388 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 226 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 296 و 568 ، الإصابه : ج 5 ص 42 الرقم 6255 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 522 الرقم 3473 ، الأوائل لأبى هلال : ج 1 ص 126 .

4- .السنن الكبرى : ج 8 ص 108 ح 16083 ، الطبقات الكبرى : ج 5 ص 17 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 130 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 239 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 226 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 568 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 523 الرقم 3473 ، الإصابه : ج 5 ص 43 الرقم 6255 .
5- .الجمل : ص 176 ؛ معجم البلدان : ج 4 ص 496 .
6- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 17 ، مروج الذهب : ج 2 ص 388 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 542 و 568 وفيه «كان مقدّم جيش معاويه يوم صفّين» ، أُسد الغابه : ج 3 ص 523 الرقم 3473 ، الاستيعاب : ج 3 ص 132 الرقم 1737 ، الإصابه : ج 5 ص 43 الرقم 6255 .
7- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 17 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 و ج 5 ص 34 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 297 ، الاستيعاب : ج 3 ص 133 الرقم 1737 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 266 .
8- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 19 ، مروج الذهب : ج 2 ص 395 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 569 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 523 الرقم 3473 وفيها أقوال أُخر ؛ وقعه صفّين : ص 429 .

2 / 3 عبید اللّه بن عمر

6252.امام علی علیه السلام (در مناجات خویش) تاریخ الیعقوبی:وقتی مرگ عمرو فرا رسید ، به فرزندش گفت: پدرت دوست داشت در جنگ ذات السلاسل از دنیا می رفت . من در کارهایی داخل شدم که نمی دانم دلیل و [حجّتِ] من در آنها نزد خداوند چیست؟

آن گاه به ثروتش نگاه کرد و فراوانی آن را دید و گفت: کاش اینها پِشکِل بود ! کاش سی سالْ پیش از این ، مُرده بودم ! دنیای معاویه را آباد کردم و دین خود را تباه ساختم . دنیایم را ترجیح دادم و آخرتم را رها کردم. رشد و کمالم بر من پوشیده مانْد تا مرگم فرا رسید . گویا معاویه را می بینم که بر ثروتم چنگ انداخته و پس از من با شما بد رفتاری می کند .

عمرو ، در شب عید فطر سال 43 قمری از دنیا رفت و معاویه، فرزند او عبد اللّه بن عمرو را به جای او منصوب کرد.2 / 3عبید اللّه بن عمرعبید اللّه بن عمر بن خطّاب در زمان پیامبر خدا به دنیا آمد. پس از این که عمر به دست ابو لؤلؤ کشته شد، عبید اللّه به هرمزان که علیل بود و دختر ابو لؤلؤ که صغیر بود و جُفینه که اهل ذمّه بود ، حمله کرد و آنان را کشت. صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله و از جمله امام علی علیه السلام ، عبید اللّه را به مرگْ محکوم کردند؛ لیکن عثمانْ او را عفو کرد و دستور داد که از دست امام علیه السلام بگریزد و قطعه زمینی از کویفه بن عمر (1) در نزدیکی کوفه در اختیار او نهاد و عبید اللّه ، پیوسته در آن جا بود. پس از به خلافت رسیدن امام علی علیه السلام ، عبید اللّه بن عمر ، از ترس قصاص ، به معاویه پیوست و فرمانده سواران او شد. او در جنگ صفّین ، فعّالیت فراوانی به نفع معاویه کرد ؛ لیکن در هنگامه جنگ ، کشته شد. درباره کُشنده او اختلاف نظر وجود دارد . گفته شده است که امام علی علیه السلام او را به هلاکت رساند و گفته شده مالک اشتر ، و نیز گفته شده عمّار بن یاسر او را کشت .

.

1- .کُوَیْفَه ، تصغیر کوفه است و نام روستایی است از روستاهای کوفه که به عبید اللّه بن عمر نسبت داده شده است ؛ زیرا وی پس از کشتن دختر

ابو لؤلؤ در آن جا منزل گرفت . (م)

6256.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :مروج الذهب :قَد كانَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ لَحِقَ بِمُعاوِيَهَ ؛ خَوفا مِن عَلِىٍّ أن يُقيدَهُ بِالهُرمُزانِ ، وذلِکَ أنَّ أبا لُؤلُؤَهَ غُلامَ المُغيرَهِ بنِ شُعبَهَ قاتِلُ عُمَرَ وكانَ فى أرضِ العَجَمِ غُلاما لِلهُرمُزانِ ، فَلَمّا قُتِلَ عُمَرُ شَدَّ عُبَيدُ اللّهِ عَلَى الهُرمُزانِ فَقَتَلَهُ ، وقالَ : لا أترُکُ بِالمَدينَهِ فارِسِيّا ولا فى غَيرِها إلّا قَتَلتُهُ بِأبى .

وكانَ الهُرمُزانُ عَليلاً فِى الوَقتِ الَّذى قُتِلَ فيهِ عُمَرُ ، فَلَمّا صارَتِ الخِلافَهُ إلى عَلِىٍّ أرادَ قَتلَ عُبَيدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ بِالهُرمُزانِ ؛ لِقَتلِهِ إيّاهُ ظُلما مِن غَيرِ سَبَبٍ استَحَقَّهُ ، فَلَجَأَ إلى مُعاوِيَهَ . (1) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 388 .

6253.عیسی علیه السلام :مروج الذهب:عبید اللّه بن عمر به معاویه پیوست ، از ترس آن که علی علیه السلام او را به خاطر [کُشتن]هرمزان ، دربند سازد؛ زیرا ابو لؤلؤ، غلام مغیره بن شعبه ، قاتل عمر بود و ابو لؤلؤ ، در سرزمین فارس ، غلام هرمزان بود. وقتی ابو لؤلؤ عمر را کشت، عبید اللّه بر هرمزانْ حمله بُرد و او را کُشت و گفت: هیچ فارسی زبانی را در مدینه و دیگر شهرها رها نمی کنم ، مگر آن که او را به خونخواهی پدرم خواهم کُشت.

هرمزان ، هنگام کشته شدن عمر ، بیمار و ناتوان بود . وقتی خلافت به علی علیه السلام رسید، تصمیم گرفت عبید اللّه بن عمر را به خاطر کشتن هرمزان بکُشد ؛ زیرا او را ظالمانه و بدون سببی که مستحق باشد، کشته بود. [از این رو، عبید اللّه] به معاویه پناه بُرد. .

6254.تنبيه الخواطر :وقعه صفّين عن الجرجانى :لَمّا قَدِمَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ عَلى مُعاوِيَةَ بِالشّامِ ، أرسَلَ مُعاوِيَةُ إلى عَمرِو بنِ العاصِ فَقالَ : يا عمرُو ، إنَّ اللّهَ قَد أحيا لَكَ عُمَرَ بَنَ الخَطّابِ بِالشّامِ بِقُدومِ عُبَيدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ ، وقَد رَأيتُ أن اُقيمَهُ خَطيبا فَيَشهَدَ عَلى عَلِيٍّ بِقَتلِ عُثمانَ ، ويَنالَ مِنهُ ! فَقالَ : الرَّأىُ ما رَأيتَ . فَبَعَثَ إلَيهِ فَأتى ، فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ : يَابنَ أخى ، إنَّ لَكَ اسمَ أبيكَ ، فَانظُر بِمِل ءِ عَينَيكَ ، وتَكَلَّم بِكُلِّ فيكَ ؛ فَأنتَ المَأمونُ المُصَدَّقُ فَاصعَدِ المِنبَرَ وَاشتُم عَلِيّا ، وَاشهَد عَلَيهِ أنَّهُ قَتَلَ عُثمانَ !

فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أمّا شَتمى لَهُ (1) فَإنَّهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، واُمُّهُ فاطِمَةُ بِنتُ أسَدِ بنِ هاشِمٍ ، فَما عَسى أن أقولَ فى حَسَبِهِ ! ! وأمّا بَأسُهُ فَهُوَ الشُّجاعُ المُطرِقُ ، وأمّا أيّامُهُ فَما قَد عَرَفتَ ، ولكِنّى مُلزِمُهُ دَمَ عُثمانَ .

فَقالَ عَمرُو بنُ العاصِ : إذا وَاللّهِ قَد نَكَأتَ القُرحَةَ .

فَلَمّا خَرَجَ عُبَيدُ اللّهِ قَالَ مُعاوِيَةُ : أمَا وَاللّهِ لَولا قَتلُهُ الهُرمُزانَ ، ومَخافَةُ عَلِيٍّ عَلى نَفسِهِ ما أتانا أبَدا ؛ أ لَم تَرَ إلى تَقريظِهِ عَلِيّا ؟ ! فَقالَ عَمرٌو : يا مُعاوِيَةُ ، إن لَم تَغلِب فَاخلِب . فَخَرَجَ حَديثُهُ إلى عُبَيدِ اللّهِ ، فَلَمّا قامَ خَطيبا تَكَلَّمَ بِحاجَتِهِ ، حَتّى إذا أتى إلى أمرِ عَلِيٍّ أمسَكَ ولَم يَقُل شَيئا ، فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ : ابنَ أخى ، إنَّكَ بَين عِيٍّ أو خِيانَةٍ ! فَبَعَثَ إلَيهِ : كَرِهتُ أن أقطَعَ الشَّهادَةَ عَلى رَجُلٍ لَم يَقتُل عُثمانَ ، وعَرَفتُ أنَّ النّاسَ مُحتَمِلوها عَنّى فَتَرَكتُها . (2) .

1- .فى المصدر: «شتميه» والتصويب من بحار الأنوار.
2- .وقعه صفّين : ص 82 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 383 ح 342 356 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 100 .

6255.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وقعه صِفّین به نقل از جُرجانی : وقتی عبید اللّه بن عمر بن خطّاب در شام به نزد معاویه رفت ، معاویه سراغ عمرو بن عاص فرستاد و گفت: ای عمرو! به درستی که خداوند با آمدن عبید اللّه بن عمر ، عمر بن خطّاب را در شام ، برای تو زنده گردانید. نظر من این است که او را به خطابه وا دارم تا شهادت دهد که علی عثمان را کشته است و از او انتقام گیرد .

عمرو گفت: رأی، رأی توست.

سپس معاویه سراغ عبید اللّه فرستاد و او آمد. معاویه به او گفت: پسر برادر! بر تو نام پدرت است . با تمام چشمانت بنگر و با تمام دهانت سخن بگو که تو امینِ تأیید شده ای . بر منبر بالا رو و علی را دشنام گو و گواهی ده که عثمان را او به قتل رسانیده است.

عبید اللّه گفت: ای امیرمؤمنان! امّا دشنام : به درستی که او علی بن ابی طالب است و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم است. پس ممکن نیست که درباره تبارش چیزی بگویم. و امّا دلیری او : او دلاوری کوبنده است . و امّا درباره پیشینه اش که خود ، آگاهی . لیکن [با وجود دانستن اینها]او را به [ریختن] خون عثمان ، متّهم می سازم.

عمرو بن عاص گفت: به خدا سوگند که دُمَلی را درآورده ای!

وقتی عبید اللّه بیرون رفت ، معاویه گفت: به خدا سوگند ، اگر جرم کشتن هرمزان و ترس بر جانش از سوی علی نبود ، هیچ گاه نزد ما نمی آمد. نمی بینی چگونه علی را تأیید می کند؟

عمرو گفت: ای معاویه! اگر پیروز نشدی ، چنگ بزن .

سخن عمرو به گوش عبید اللّه رسید و هنگامی که به سخنرانی پرداخت ، آنچه می خواست، گفت ، و چون سخن به علی علیه السلام رسید ، باز ایستاد و چیزی نگفت. معاویه به وی گفت: برادرزاده! یا در سخن گفتن ناتوانی و یا خیانت پیشه ای .

پس برای معاویه پیغام فرستاد که : خوش نداشتم به زیان مردی شهادت دهم که عثمان را نکُشته است و چون دانستم که مردم از من می پذیرند ، آن را رها ساختم. .

6256.امام على عليه السلام :مروج الذهب فى تَفصيلِ وَقعَهِ صَفّينَ : كانَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ إذا خَرَجَ إلَى القِتالَ قامَ إلَيهِ نِساؤُهُ فَشَدَدنَ عَلَيهِ سِلاحَهُ ، ما خَلَا الشَّيبانِيّةَ بِنتَ هانِئِ بنِ قَبيصَةَ ، فَخَرَجَ فى هذَا اليَومِ ، وأَقبَلَ عَلَى الشَّيبانِيَّهِ وقالَ لَها : إنّى قَد عَبَّأتُ اليَومَ لِقَومِكِ ، وَايمُ اللّهِ ، إنّى لَأَرجو أن أربِطَ بِكُلِّ طُنبٍ مِن أطنابِ فُسطاطى سَيِّدا مِنهُم !

فَقالَت لَهُ : ما اُبغِضَ إلّا أن تُقاتِلَهُم .

قالَ : ولِمَ ؟

قالَت : لِأَنَّهُ لَم يَتَوَجَّه إلَيهِم صِندِيدٌ فى جاهِلِيَّهٍ ولا إسلامٍ وفى رَأسِهِ صَعَرٌ إلّا أبادوهُ ، وأخافُ أن يَقتُلوكَ ، وكَأَنّى بِكَ قَتيلاً وقَد أَتَيتُهُم أسأَلُهُم أن يَهَبوا لى جِيفَتَكَ . فَرَماها بِقَوسٍ فَشَجَّها ، وقالَ لَها : سَتَعلَمين بِمَن آتيكِ مِن زُعَماءِ قَومِكِ .

ثُمَّ تَوَجَّهَ فَحَمَلَ عَلَيهِ حُرَيثُ بنُ جابِرِ الجُعفِىُّ فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ ، وقيلَ : إنَّ الأَشتَرَ النَّخَعِى هُوَ الَّذى قَتَلَهُ ، وقيلَ : إنَّ عَلِيّا ضَرَبَهُ ضَربَةً فَقَطَعَ ما عَلَيهِ مِنَ الحَديدِ حَتّى خالَطَ سَيفُهُ حَشوَةَ جَوفِهِ .

وإنَّ عَلِيّا قالَ حينَ هَرَبَ فَطَلَبَهُ لِيُقيدَ مِنهُ بِالهُرمُزانِ : لَئِن فاتَنى فى هذَا اليَومِ لا يَفوتُنى فى غَيرِهِ .

وكَلَّمَ نِساؤُهُ مُعاوِيَهَ فى جيفَتِهِ ، فَأَمَرَ أن تَأتينَ رَبيعَهَ فَتَبذُلنَ فى جيفَتِهِ عَشرَهَ آلافٍ ، فَفَعَلنَ ذلِكَ .

فَاستَأمَرَت رَبيعَهُ عَلِيّا ، فَقالَ لَهُم : إنَّما جيفَتُهُ جيفَهُ كَلبٍ لا يَحِلُّ بَيعُها ، ولكِن قَد أجَبتُهُم إلى ذلِكَ ، فَاجعَلوا جيفَتَهُ لِبِنتِ هانِئِ بنِ قَبيصَهَ الشَّيبانِىِّ زَوجَتِهِ . فَقالوا لِنِسوَهِ عُبَيدِ اللّهِ : إن شِئتُنَّ شَدَدناهُ إلى ذَنَبِ بَغلٍ ، ثُمَّ ضَرَبناهُ حَتّى يَدخُلَ إلى عَسكَرِ مُعاوِيَهَ . فَصَرَخنَ وقُلنَ : هذا أَشَدُّ عَلَينا ، وأخبَرنَ معُاوِيَهَ بِذلِكَ . فَقالَ لَهُنَّ :ائتُوا الشَّيبانِيَّهَ فَسَلوها أن تُكَلِّمَهُم فى جيفَتِهِ ، فَفَعَلنَ .

وأتَتِ القَومَ ، وقالَت : أنَا بِنتُ هانِئِ بنِ قَبيصَهَ ، وهذا زَوجى القاطِعُ الظّالِمُ ، وقَد حَذَّرتُهُ ما صارَ إلَيهِ ، فَهَبوا إلَىَّ جيفَتَهُ ، فَفَعَلوا . وألقَت إلَيهِم بِمِطرَفِ

خَزٍّ فَأدرَجوهُ فيهِ ، ودَفَعوهُ إلَيها ، فَمَضَت بِهِ ، وكانَ قَد شُدَّ فى رِجلِهِ إلى طُنبِ فُسطاطٍ مِن فَساطيطِهِم . (1) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 395 وراجع الاستيعاب : ج 3 ص 133 الرقم 1737 والطبقات الكبرى : ج 5 ص 18 .

6257.عنه علیه السلام :مروج الذهب در تشریح جنگ صفّین : هرگاه عبید اللّه بن عمر ، جهت پیکارْ بیرون می رفت ، زنانش به پا می خاستند و سلاحش را محکم می کردند ، جز دختر هانی بن قبیصه شیبانی که عبید اللّه ، هنگام جنگ ، بیرون آمد و نزد او رفت و گفت: به درستی که امروز ، خود را برای جنگ با خویشانت آماده می کنم . به خدا سوگند که امیدوارم با هر طنابی از طناب های خیمه ام ، بزرگی از آنان را به بند کشم.

آن زن به وی گفت: از این که با آنان پیکار کنی ، خشمگین نمی شوم.

عبید اللّه گفت: چرا؟ !

زن گفت: زیرا در دوران جاهلیت و اسلام ، هیچ بزرگی که در سرش شعله ای [از خشمْ]زبانه می کشید ، به سوی آنان نتاخت ، جز آن که او را نابود ساختند و می ترسم تو را بکشند و گویا می بینم که تو را کشته اند و من نزد آنان آمده ام و از آنان می خواهم که جنازه ات را به من بدهند.

عبید اللّه به سوی زن ، تیری انداخت و او را مجروح ساخت و به وی گفت: به زودی خواهی دانست که چه کسی از بزرگان قومت را نزد تو می آورم.

آن گاه به جنگ رفت و حریث بن جابر جُعْفی بر او حمله کرد و بر او نیزه زد و او را کُشت.

گفته شده آن کسی که او را کشت ، اَشتر نَخَعی بود و گفته شده که علی علیه السلام ضربه ای بر او فرود آورد و آهنی (سپری) را که بر او بود ، قطع کرد و شمشیر در روده هایش فرو رفت.

علی علیه السلام ، وقتی که عبید اللّه می گریخت و او به دنبالش بود تا به جرم کشتن هرمزان در بندش سازد، فرمود: «اگر امروز از دستم بگریزد ، در روز دیگر نمی تواند بگریزد .».

معاویه با زنان عبید اللّه ، درباره جنازه اش صحبت کرد و فرمان داد تا نزد [طایفه]ربیعه روند و دَه هزار [سکّه]پرداخت کنند [تا جنازه را از آنان بگیرند]و آنان ، قبول کردند.

[طایفه] ربیعه با علی علیه السلام به مشورت پرداختند و علی علیه السلام به آنان فرمود: «جنازه او جنازه سگ است و فروش آن ، جایز نیست؛ ولی خواسته آنان را اجابت می کنم. جنازه اش را در اختیار همسرش دختر هانی بن قبیصه شیبانی قرار دهید».

به زنان عبید اللّه گفتند: اگر می خواهید ، او را به دُم قاطری می بندیم و قاطر را رَم می دهیم تا به لشکر معاویه وارد شود.

زنان فریاد برآوردند و گفتند: این کار بر ما گران است.

این خبر را به معاویه رساندند . او به آنان گفت: نزد آن زن شیبانی روید و از او بخواهید درباره جنازه با آنان سخن گوید. آنان نیز چنین کردند.

آن زن ، نزد سپاه علی علیه السلام آمد و گفت : من دختر هانی بن قبیصه هستم و این ، شوهر ستمگر و سرکش من است و من او را از عاقبت کار ، برحذر داشتم. حال ، جنازه اش را به من تحویل دهید.

آنان چنین کردند. وی به سوی سپاه ، عبایی از پوست خز انداخت و آنان ، جنازه را در آن پیچیدند و به آن زن شیبانی دادند و او جنازه عبید اللّه را بُرد، درحالی که طناب های خیمه ای از خیمه های آنان به پاهای عبید اللّه بسته شده بود. .

2 / 4عَبدُ اللّهِ بنُ عَمرِو بنِ العاصِولد فی سنه 38 قبل الهجره ، وأسلم وهاجر إلی المدینه بعد سنه 7 ه . (1) وأبوه عمرو بن العاص یکبره بإحدی عشره أو اثنتی عشره سنه ! ! (2) یبدو أنّه کان فی البدایه یمنع أباه من الذهاب إلی معاویه ، ویطلب منه أن یعتزله ، وکان یعلم بأفضلیّه الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام ، ویری أنّ معاویه صاحب دنیا ، بیدَ أنّه صحب أباه فی توجّهه إلی معاویه ، وکان علی میمنه جیشه فی حرب صفّین ، (3) وعلی قولٍ : کان صاحب رایه أبیه عمرو بن العاص فیها . (4) ولی الکوفه فی أیّام معاویه مدّه ، (5) ثمّ ولّاه مصر بعد هلاک أبیه . (6) ورث من أبیه قناطیر مقنطره من الذهب المصری ، فکان من ملوک الصحابه . (7) وکان یُصحِر بندمه علی حضوره فی صفّین ، ویقول : لوددت أنّی مِتّ قبلها بعشرین سنه ، أو بعشر سنین . (8) ومات بمصر سنه 65 ه . (9)

.

1- .سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 91 الرقم 17 .
2- .سیر أعلام النبلاء: ج 3 ص 80 الرقم 17، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 5 ص 163 ح 55 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 346 الرقم 3092 ، الإصابه : ج 4 ص 166 الرقم 4865 ، الاستیعاب : ج 3 ص 86 الرقم 1636 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 263 .
3- .سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 91 الرقم 17 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 5 ص 165 ح 55 ، أُسد الغابه: ج 3 ص 347 الرقم 3092 ، الأخبار الطوال : ص 172 وفیه «هو علی الخیل» ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 261 وفیه «هو علی المیسره» .
4- .الفتوح : ج 3 ص 26 ، الطبقات الکبری : ج 4 ص 266 وفیه «کانت بیده الرایه» .
5- .سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 91 الرقم 17 ، تاریخ الطبری : ج 5 ص 166 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 451 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 5 ص 165 ح 55 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 264 .
6- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 181 و 229 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 458 و 478 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 24 و 31.
7- .سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 90 الرقم 17 .
8- .الطبقات الکبری: ج 4 ص 266، سیر أعلام النبلاء: ج 3 ص 92 الرقم 17 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 5 ص 166 ح 55 ، أُسد الغابه : ج 3 ص

347 الرقم 3092 ، الاستيعاب : ج 3 ص 87 الرقم 1636 .
9- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 94 الرقم 17 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 166 ح 55 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 661 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 268 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 348 الرقم 3093 ، الإصابه : ج 4 ص 167 الرقم 4865 ، الاستيعاب : ج 3 ص 88 الرقم 1636 وفى الثلاثه الأخيره أقوال أُخر ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 263 .

2 / 4 عبد اللّه بن عمرو بن عاص

2 / 4عبد اللّه بن عمرو بن عاصاو 38 سال قبل از هجرت به دنیا آمد و در سال هفتم هجری مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد. پدرش عمرو بن عاص ، از او یازده و یا دوازده سال بزرگ تر بود ! او در آغاز ، پدرش را از پیوستن به معاویه باز می داشت و از او می خواست که از معاویه کناره گیرد . وی بر افضل بودن امام علی علیه السلام آگاهی داشت و معاویه را فردی دنیاپرست می دانست؛ امّا در کنار پدرش به سوی معاویه رفت و در جنگ صفّین ، فرماندهی میمنه لشکر او را برعهده داشت و بنا به قولی، پرچمدار پدرش عمرو بن عاص بود. او در زمان حکومت معاویه، مدّتی حاکم کوفه بود و پس از مرگ پدرش ، از سوی معاویه به حکومت مصر منصوب شد. او از پدرش ثروت بسیاری از طلاهای مصری به ارث بُرد و در شمار ملوک صحابیان است. عبد اللّه از شرکت در جنگ صفّین ، اظهار ندامت می کرد و می گفت: ای کاش بیست سال یا ده سال پیش از آن ، مرده بودم ! او به سال 65 هجری در مصر درگذشت.

.

6258.امام على عليه السلام (در وصيّت به فرزندش حسن عليه السلام) مسند ابن حنبل عن حنظله بن خويلد العنبرى :بَينَما أنَا عِندَ مُعاوِيَةَ ، إذ جاءَهُ رَجُلانِ يَختَصِمانِ فى رَأسِ عَمّارٍ ، يَقولُ كُلُّ واحِدٍ مِنهُما : أنَا قَتَلتُهُ . فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَمرٍو : لِيَطِب بِهِ أحَدُكُما نَفسا لِصاحِبِهِ ؛ فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : تَقتُلُهُ الفِئَةُ الباغِيَةُ !

قالَ مُعاوِيَةُ : فَما بالُکَ مَعَنا ؟ ! قالَ : إنَّ أبى شَكانى إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : «أطِع أباکَ ما دامَ حَيّا ولا تَعصِهِ» ، فَأنَا مَعَكُم ، ولَستُ اُقاتِلُ . (1)6259.مسيح عليه السلام :المعجم الأوسط عن إسماعيل بن رجاء عن أبيه :كُنتُ فى مَسجِدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى حَلقَةٍ فيها أبو سَعيدٍ الخُدرِىُّ وعَبدُ اللّهِ بنُ عَمرٍو ، إذ مَرَّ الحُسَينُ بنُ عَلِىٍّ فَسَلَّمَ ، فَرَدَّ عَلَيهِ القَومُ وسَكَتَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَمرٍو ، ثُمَّ رَفَعَ ابنُ عَمرٍو صَوتَهُ بَعدَما سَكَتَ القَومُ ، فَقالَ : وعَلَيکَ السَّلامُ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ .

ثُمَّ أقبَلَ عَلَى القَومِ ، فَقالَ : أ لا اُخبِرُكُم بِأَحَبِّ أهلِ الأَرضِ إلى أهلِ السَّماءِ ؟ قالوا : بَلى . قالَ : هُوَ هذَا المُقَفّى ، وَاللّهِ ما كَلَّمتُهُ كَلِمَةً ، ولَا كَلَّمَنى كَلِمَةً ، مُنذُ لَيالِ صِفّينَ ، ووَاللّهِ ، لَأَن يَرضى عَنّى أحَبُّ إلَىَّ مِن أن يَكونَ لى مِثلُ اُحُدٍ .

فَقالَ لَهُ أبو سَعيدٍ الخُدرِىُّ : أ لا تَغدو إلَيهِ ؟

قالَ : بَلى .

فَتَواعَدا أن يَغدوا إلَيهِ ، وغَدَوتُ مَعَهُما ، فَاستَأذَنَ أبو سَعيدٍ ، فَأَذِنَ لَهُ ، فَدَخَلنا ، فَاستَأذَنَ لِابنِ عَمرٍو ، فَلَم يَزَل بِهِ حَتّى أذِنَ لَهُ الحُسَينُ ، فَدَخَلَ ، فَلَمّا رَآهُ أبو سَعيدٍ زَحَلَ (2) لَهُ ، وهُوَ جالِسٌ إلى جَنبِ الحُسَينِ فَمَدَّهُ الحُسَينُ إلَيهِ ، فَقامَ ابنُ عَمرٍو ، فَلَم يَجلِس ، فَلَمّا رَأى ذلِکَ خَلّى عَن أبى سَعيدٍ ، فَأَزحَلَ لَهُ ، فَجَلَسَ بَينَهُما . فَقَصَّ أبو سَعيدٍ القِصَّةَ .

فَقالَ : أ كَذلِکَ يَابنَ عَمرٍو ؟ أ تَعلَمُ أنّى أحَبُّ أهلِ الأَرضِ إلى أهلِ السَّماءِ ؟

قالَ : إى ورَبِّ الكَعبَةِ ، إنَّکَ لَأَحَبُّ أهلِ الأَرضِ إلى أهلِ السَّماءِ .

قالَ : فَما حَمَلَکَ عَلی أن قاتَلتَنی وأبی یَومَ صِفّینَ ؟ وَاللّهِ لِأبی خَیرٌ مِنّی ! قالَ : أجَل ، ولکِنَّ عَمرا شَکانی إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ : إنَّ عَبدَ اللّهِ یَقومُ اللَّیلَ ، ویَصومُ النَّهارَ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :«صَلِّ ونَم ، وصُم وأفطِر ، وأطِع عَمرا» ، فَلَمّا کانَ یَومَ صِفّینَ أقسَمَ عَلَیَّ . وَاللّهِ ، ما کَثَّرتُ لَهُم سَوادا ، ولَا اختَرَطتُ لَهُم سَیفا ، ولا طَعَنتُ بِرُمحٍ ، ولا رَمَیتُ بِسَهمٍ .

فَقالَ لَهُ الحُسَینُ : أ ما عَلِمتَ أنَّهُ لا طاعَةَ لِمَخلوقٍ فی مَعصِیَهِ الخالِقِ ؟

قالَ : بَلی . (3) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 2 ص 564 ح 6549 ، العقد الفرید : ج 3 ص 335 وفیه إلی «الفئه الباغیه» .
2- .زَحَلَ عن مکانه : تنحّی (تاج العروس : ج 14 ص 304 «زحل») .
3- .المعجم الأوسط : ج 4 ص 181 ح 3917 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 347 الرقم 3092 نحوه وفیه إلی «ولا رمیت بسهم» وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 73 .

6260.امام علی علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از حنظله بن خُوَیلد عنبری : هنگامی که نزد معاویه بودم ، دو مرد پیش او آمدند و درباره سر عمّار ، نزاع داشتند. هریک می گفت: من او را کشتم .

عبد اللّه بن عمرو گفت: برای آن که خیال یکی از شما به نفع رفیقش راحت باشد ، [می گویم که] از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «او (عمّار) را گروه طغیانگر می کُشند».

معاویه گفت: [اگر منظورت این است که «گروه طغیانگر» ماییم] پس چرا با مایی؟

عبد اللّه گفت: پدرم از من به نزد پیامبر خدا شکایت کرد و او فرمود: «تا زمانی که پدرت زنده است ، از او اطاعت کن و او را نافرمانی نکن». من با شما هستم ؛ ولی پیکار نمی کنم.6261.امام علی علیه السلام :المعجم الأوسط به نقل از اسماعیل بن رجاء ، از پدرش : من در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و در میان جمعی بودم که ابو سعید خُدْری و عبد اللّه بن عمرو در آن حضور داشتند. حسین بن علی علیهماالسلام از کنار آن جمع گذشت و سلام کرد. جمعیّت ، پاسخ سلام دادند و عبد اللّه بن عمرو ، سکوت کرد. چون جمعیّتْ ساکت شدند ، صدایش را بلند کرد و گفت: و علیک السلام و رحمه اللّه وبرکاته [بر تو باد درود ، رحمت و برکت های خداوند] !

آن گاه رو به جمعیت کرد و گفت: آیا شما را از محبوب ترینِ زمینیانْ نزد اهل آسمان ، خبر دهم؟

گفتند: بلی .

گفت: همین کسی [است] که از این جا گذشت . به خدا سوگند ، پس از شب های صفّین ، نه من با او کلمه ای سخن گفته ام و نه او با من کلمه ای سخن گفته است. به خدا سوگند ، اگر از من خشنود گردد ، برایم دوست داشتنی تر است از این که [ثروتی] مانند کوه اُحُد داشته باشم .

ابو سعید خدری به وی گفت: نمی خواهی صبحگاهان نزد او بروی؟

گفت: چرا.

قرار گذاشتند که صبح به نزد او روند و من هم با آنان رفتم. ابو سعید ، اجازه گرفت و [حسین ابن علی علیهماالسلام] اجازه داد و وارد شدیم. برای ابن عمرو هم اجازه خواست و آن قدر اصرار ورزید تا حسین علیه السلام اجازه داد و او هم داخل شد. وقتی ابو سعیدْ او را دید ، برایش جا باز کرد ، در حالی که در کنار حسین علیه السلام نشسته بود. حسین علیه السلام او را به سوی خود کشید . ابن عمرو ، بلند شد و ننشست . حسین علیه السلام وقتی چنین دید ، ابو سعید را رها کرد و برایش جا باز شد و میان آن دو نشست. ابو سعید ، داستان را بازگو کرد.

حسین علیه السلام فرمود: «آیا این چنین است ، ای فرزند عمرو؟ آیا تو می دانی که من ، محبوب ترینِ زمینیانْ نزد آسمانیانم؟».

گفت: بلی. به پروردگار کعبه سوگند که تو محبوب ترینِ زمینیانْ نزد اهل آسمانی !

[حسین علیه السلام] فرمود: «چه چیزی تو را وا داشت که در صفّین با من و پدرم پیکار کنی؟ به خدا سوگند ، پدرم از من بهتر بود».

گفت: آری ؛ امّا عمرو از من نزد پیامبر خدا شکایت کرد که عبد اللّه ، شب ها شب زنده داری می کند و روزها روزه می دارد. آن گاه پیامبر خدا فرمود: «نماز بخوان و بخواب و روزه بدار و افطار کن و از عمرو ، اطاعت نما».

وقتی هنگامه صفّین شد ، او مرا سوگند داد. به خدا سوگند ، من نه برای آنان سیاهی لشکر شدم و نه شمشیری آختم و نه نیزه ای پرتاب کردم و نه تیری رها نمودم.

حسین علیه السلام به وی فرمود: «آیا نمی دانی که در معصیت خالق، اطاعتی برای مخلوق نیست [و نباید از عمرو اطاعت می کردی]؟».

گفت: چرا. .

ص: 380

. .

ص: 381

. .

2 / 5عَبدُ الرَّحمنِ بنُ خالِدِ بنِ الوَليدِمن شجعان قريش ، ومن أعداء أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام وبنى هاشم . (1) كان واليا على حمص فى عهد عثمان ، وأشخص إليه عثمان المخرجين من الكوفه . (2) وكان معاويه يَعُدّه ولده (3) وكان من اُمراء جيشه فى صفّين وكان لواء أهل الشام بيده عند اشتداد الحرب ، (4) وكان أخوه مهاجر مع أمير المؤمنين عليه السلام فى الجمل ، وصفّين . (5) كما كان من القاده المحاربين فى بعض الأيّام فى معارک ذى الحجّه . (6) لعنه أمير المؤمنين عليه السلام فى الصلاه . (7) هذا ، وقد نقلت عنه كلمات فى الثناء على شجاعه الإمام عليه السلام . (8) تولّى حكومه حمص مدّهً فى خلافه معاويه . ولمّا عرف معاويه هوى الشاميّين فى حكومه عبد الرحمن بعده ، قتله بالسمّ ، لئلّا ينافس يزيدَ على الحكم . (9)

.

1- .الاستيعاب : ج 2 ص 372 الرقم 1410 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 436 الرقم 3293 .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 156 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 321 و 325 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 269 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 166 .
3- .وقعه صفّين : ص 430 .
4- .الأخبار الطوال : ص 172 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 261 ؛ وقعه صفّين : ص 395 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 54 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 436 الرقم 3293 ، الاستيعاب : ج 2 ص 373 الرقم 1410 ، الإصابه : ج 5 ص 27 الرقم 6223 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 258 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 258 ؛ وقعه صفّين : ص 195 .
7- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 126 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 71 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 397 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 284 ؛ وقعه صفّين : ص 552 .
8- .وقعه صفّين : ص 387 .
9- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 118 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 436 الرقم 3293 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 227 ، الاستيعاب : ج 2 ص 373 الرقم

1410 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 476 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 223 .

2 / 5 عبد الرحمان بن خالد بن ولید

2 / 5عبد الرحمان بن خالد بن ولیدعبد الرحمان بن خالد بن ولید ، از شجاعان قریش و از دشمنان امام علی علیه السلام و بنی هاشم بود. وی در زمان عثمان ، حاکم حِمْص بود و عثمان، تبعیدیان کوفه را نزد او می فرستاد. معاویه ، او را فرزند خود می شمرد. او در جنگ صفّین ، از سرداران لشکر معاویه بود و در شدّت جنگ ، پرچم شامیان در دست او بود. برادرش (مهاجر بن خالد) ، در جنگ های جمل و صفّین ، در سپاه امام علی علیه السلام بود. او همچنین در برخی روزهای جنگ در ماه ذی حجّه، از فرماندهان جنگجویان بود و امام علی علیه السلام در نماز، او را نفرین می کرد. با این حال ، از او سخنانی در ستایش شجاعت علی علیه السلام نقل شده است. او در زمان معاویه ، مدتی حاکم حمص بود و چون معاویه از علاقه اهل شام به حکومت عبد الرحمان بعد از خود آگاه شد، او را با سَم کشت تا با یزید بر سر حکومت ، رقابت نکند.

.

6268.الإمامُ زينُ العابدينَ عليه السلام :وقعه صفّين عن عبد الرحمن بن خالد بن الوليد فى وَصفِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام :أمَا وَاللّهِ لَقَد رَأَيتُنا يَوما مِنَ الأَيّامِ وقَد غَشِيَنا ثُعبانٌ مِثلُ الطَّودِ الأَرعَنِ قَد أثارَ قَسطَلاً (1) حالَ بَينَنا وبَينَ الاُفُقِ ، وهُوَ عَلى أدهَمٍ شائِلٍ ، يَضرِبُهُم بِسَيفِهِ ضَربَ غَرائِبِ الإِبِلِ، كاشِرا عَن أنيابِهِ كَشرَ المُخدِرِ الحَرِبِ . (2)

فَقالَ مُعاوِيَهُ : وَاللّهِ إنَّهُ كانَ يُجالِدُ ويُقاتِلُ عَن تِرَهٍ لَهُ وعَلَيهِ . (3)راجع : ج 12 ص 378 (أبو الأَعور) و ص 380 (بسر بن أرطاه) و ص 426 (الوليد بن عقبه) .

.

1- .القسطل : الغبار الساطع (لسان العرب : ج 11 ص 557 «قسطل») .
2- .خَدَرَ الأسدُ فهو مُخدِرٌ : إذا كان فى خِدرِه ؛ وهو بيته . وحَرِبَ الرجُلُ : اشتدّ غضَبُه، فهو حَرِب (لسان العرب: ج 4 ص 231 «خدر» و ج 1 ص 304 «حرب»).
3- .وقعه صفّين : ص 387 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 53 .

6264.امام کاظم علیه السلام :وقعه صفّین به نقل از عبد الرحمان بن خالد بن ولید ، در توصیف امام علی علیه السلام : به خدا سوگند ، روزی بر ما گذشت که گرفتار اژدهایی همچون کوهی استوار شدیم و او در حالی که گرد و غبار به راه انداخته و میان ما و افق حایل شده بود، بر ما هجوم آورد . او بر اسبی سیاه که سُم بر زمین می کوفت ، سوار بود و از چپ و راست ، شمشیرشان می زد و مانند شتری جوان ، در جوش و خروش بود و چون پیکار کننده توفنده ، از خشم ، دندان می فشرد. معاویه گفت : به خدا سوگند ، هم اکنون او (علی علیه السلام) شمشیر می زند و انتقامجویانه می جنگد.ر . ک : ج 12 ص 379 (ابو اعور) وص 381 (بُسر بن ارطات) و ص 427 (ولید بن عقبه) .

.

الفصل الثالث : السياسه العلويّه3 / 1عَزلُ مُعاوِيَهَذكرنا سابقا أنّ اُولى الأعمال التى اتّخذها الإمام علىّ عليه السلام بعد مبايعه الناس له على طريق الشروع بالإصلاحات هو عزل عمّال عثمان . وكان الساسه من أصحاب الإمام لا يرون من المصلحه عزل شخصين ، هما : معاويه وأبى موسى الأشعرى . وأخيرا وبعد الكثير من التوضيحات وفى أعقاب وساطه مالک الأشتر ، وافق أمير المؤمنين عليه السلام على إبقاء أبى موسى الأشعرى . أمّا بالنسبه الى معاويه فلم تفلح جميع الجهود التى بذلت لإقناع الإمام بإبقائه فى منصبه ، إذ كان لا يرى جواز إبقائه واليا ولو لحظه واحده . أمّا بالنسبه إلى معاويه فهو لم يبايع الإمام ولم يترک أهل الشام يبايعونه . وبدأ منذ اليوم الأول لخلافه الإمام بالتآمر عليه ، ممهّدا بذلک الأجواء للصدام العسكرى . وأوّل سؤال يُثار فى هذا المجال هو كيف يمكن تبرير عمل الإمام هذا من الوجهه السياسيّه ؟ أ لم يكن من الأفضل أن يُبقى الإمامُ معاويه فى منصبه فى بدايه خلافته إلى حين استتباب الاُمور ، وإلى أن يبايع هو وأهل الشام ، ثمّ يعزله من بعد ذلک لكى لا تقع حرب صفّين ولكى تستقرّ الحكومه الإسلاميّه بقيادته ؟ أ لم يكن الحفاظ على وحده كلمه الاُمّه وديمومه النظام الإسلامى وهما من أوجب الواجبات ، يقضيان بإبقاء معاويه على ولايه الشام ولو مؤقّتا ؟

.

فصل سوم : سیاست علی

3 / 1 کنار گذاردن معاویه

اشاره

فصل سوم : سیاست علی3 / 1کنار گذاردن معاویهپیش از این گفتیم که یکی از نخستین اقدامات امام علی علیه السلام پس از بیعت مردم برای آغاز اصلاحات، برکنار کردن کارگزاران عثمان بود . (1) سیاستمداران علاقه مند به امام علیه السلام ، بر کناری دو نفر را مصلحت نمی دانستند : معاویه و ابو موسی اشعری. سرانجام با توضیحات بسیار و وساطت های مالک اشتر ، امام علیه السلام با ابقای ابو موسی موافقت کرد؛ امّا در مورد معاویه ، هر چه برای قانع کردن علی علیه السلام تلاش کردند ، نتیجه ای نداشت و ایشان ، ابقای او بر حکومت شام را حتی برای یک لحظه روا ندانست. معاویه نیز نه خود با امام علیه السلام بیعت کرد و نه گذاشت مردم شام با ایشان بیعت کنند و از همان روز اوّل حکومت امام علیه السلام ، توطئه علیه او را شروع کرد و زمینه را برای برخورد نظامی فراهم ساخت. نخستین سؤال در این زمینه این است که : چگونه می توان این اقدام امام علیه السلام را از نظر سیاسی توجیه کرد؟ آیا بهتر نبود امام علی علیه السلام معاویه را در آغاز حکومت خود ، ابقا می کرد تا حاکمیتش استقرار یابد و معاویه، همراه اهل شام با او بیعت کند و بعد ، او را عزل می کرد تا جنگ صفّینْ پیش نیاید و حکومت اسلامی به رهبری او تداوم یابد؟ آیا حفظ وحدت کلمه امّت و تداوم نظام اسلامی که از واجب ترین واجبات است اقتضا نمی کرد که امام علیه السلام او را به طور موقّت در حکومت شام ، ابقا نماید؟

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 563 (کنار نهادن کارگزاران عثمان) .

ص: 388

. .

ص: 389

. .

دفاع از سیاست کنار گذاردن معاویه

اشاره

دفاع از سیاست کنار گذاردن معاویهبر اساس مبانی سیاست های امام علیه السلام در اداره نظام اسلامی که شرح آن گذشت ، (1) به سادگی می توان به این گونه پرسش ها پاسخ داد؛ امّا در خصوص این سیاست ، نکات مهمّی وجود دارد که در این جا باید بدان اشاره شود. ابن ابی الحدید ، به تفصیل از این سیاست دفاع کرده است و ما مطالب مهم آن را ذکر می کنیم : ابن ابی الحدید ، در ابتدا با استناد به مدارک و منابع تاریخی استدلال می کند که معاویه ، در هیچ شرایطی با علی علیه السلام بیعت نمی کرد . سپس به مبانی دینی امام علیه السلام در نصب و عزل ها اشاره می کند و در خاتمه ، طی نقل تحلیلی متین از دانشمندی به نام ابن سنان ، روشن می سازد که اصولاً ابقای معاویه در شرایطی که پس از عثمان ، مردم با امام علیه السلام بیعت کردند ، ممکن نبود و موجب می شد ایشان در آغاز حکومت ، با فضایی مواجه شود که عثمان در انتهای حکومت بدان رسید. (2)

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 450 (دفاع کلّی از سیاست مداری امام علی) .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 233 .

1 . ابقای معاویه به بیعتش نمی انجامید

1 . ابقای معاویه به بیعتش نمی انجامیدابن ابی الحدید ، ضمن نقل انتقادهایی بر سیاست امام علی علیه السلام در زمینه عزل معاویه گزارش کرده است که یکی از انتقادها این سخن است : اگر امام علیه السلام هنگامی که در مدینه با وی بیعت شد ، معاویه را بر شامْ ابقا می کرد تا حکومتش مستقر گردد و پایه هایش استوار شود و معاویه و شامیان با او بیعت کنند ، و سپس او را کنار می نهاد ، از جنگی که میان آنها در گرفت ، پیشگیری کرده بود . پاسخْ این است که امیر مؤمنان ، شرایط آن روز را می دانست که معاویه به هیچ رو بیعت نمی کند ، گرچه او را بر حکومت شامْ ابقا نماید ؛ بلکه ابقای وی بر حکومت شام ، معاویه را نیرومندتر می ساخت و امتناع وی را از بیعت ، قوی تر می کرد ؛ چرا که پرسش کننده یا باید بگوید : «سزاوار بود که علی علیه السلام معاویه را به بیعت فرا خواند و هم زمان ، او را بر شام بگمارد و هر دو کار با هم قرین گردد» و یا باید بگوید: «امام علیه السلام می باید نخست از معاویه مطالبه بیعت می کرد [و ابقای او را به تأخیر می انداخت]» و یا بگوید : «باید نخست او را ابقا می کرد و درخواست بیعت را به فرصتی دیگر می انداخت». در صورت نخست ، این احتمال بود که معاویه ، حکم علی علیه السلام بر ابقای وی در حکومت را برای شامیان بخوانَد و موقعیت خود را نزد آنان ، محکم سازد و در ذهن آنان جای دهد که : «اگر او شایسته حکومت نبود ، علی علیه السلام بر او اعتماد نمی کرد» و آن گاه ، بیعت کردن را به تأخیر اندازد و از آن ، سر باز زند . و صورت دوم ، همان کاری است که امیر مؤمنان انجام داد . و امّا صورت سوم ، مانند صورت اوّل است؛ بلکه معاویه را در مخالفت و سرکشی ای که قصد آن را داشت، قوی تر می کرد. چگونه کسی که آشنا به تاریخ است ، گمان می کند که اگر علی علیه السلام معاویه را بر

.

شام می گمارْد، معاویه با او بیعت می کرد ، با آن که می دانیم میان علی علیه السلام و معاویه ، نزاع ها و کینه های کهنی است که شتر در آن ، زانو نَزَد؛ (1) زیرا علی علیه السلام بود که حنظله برادر معاویه و دایی اش ولید و جدّش عتبه را یک جا به هلاکت رساند . پس از آن نیز مسائلی میان آن دو در زمان خلافت عثمانْ اتّفاق افتاد و بر یکدیگر تند شدند تا آن جا که معاویه وی را تهدید کرد و گفت : من به سوی شام می روم و این پیرمرد (عثمان) را نزد تو می گذارم . به خدا سوگند ، اگر مویی از وی کم شود ، با یکصدهزار شمشیر با تو می جنگم! ... و امّا سخن ابن عبّاس به امام علی علیه السلام که : «یک ماه او را بر حکومت بگمار و یک عمر او را برکنار دار» و آنچه مغیره بن شعبه به وی پیشنهاد کرد ، توهّماتی بود که آن دو برای خود داشتند و به آنها خوش گمان بودند و بر قلبشان خطور کرده بود. علی علیه السلام از وضعیت خود با معاویه بهتر آگاه بود و می دانست که این وضعیت ، اصلاح پذیر نیست . چگونه بر ذهن انسان آگاه به وضعیت معاویه و نیرنگ ها و شیطنت های او و کینه ای که از علی علیه السلام از حادثه کشته شدن عثمان و پیش از آن در دل داشت ، خطور می کند که معاویه ، ابقای علی علیه السلام را بپذیرد و فریب بخورد و با او بیعت نماید؟! معاویه ، زیرک تر از آن بود که فریب بخورد و علی علیه السلام نسبت به وضعیت معاویه ، آگاه تر از کسانی بود که گمان می کردند اگر امام علیه السلام از او دلجویی کند و او را ابقا نماید ، بیعت خواهد کرد. در نظر علی علیه السلام ، این بیماری ، درمانی جز شمشیر نداشت ؛ چرا که پایان کار ،

.

1- .کنایه از این که هیچ گاه با یکدیگر از درِ سازش وارد نمی شوند. در واقع رابطه آنان به شتری کینه ای تشبیه شده که زانو بر زمین نزند . (م)

2 . ابقای معاویه ، حکومت مرکزی را متزلزل می کرد

همان می شد و او کار آخر را اوّل قرار داد. (1)

2 . ابقای معاویه ، حکومت مرکزی را متزلزل می کردابقای معاویه ، نه تنها پایه های حکومت امام علی علیه السلام را مستحکم نمی کرد، بلکه موجب تزلزل حاکمیت او از ابتدا می شد . ابن ابی الحدید ، در این باره تحلیلی را از کتاب العادل، تألیف دانشمندی به نام ابن سِنان، نقل کرده که متن آن چنین است : می دانیم یکی از اسبابی که باعث شورش بر عثمان شد و مسلمانان را بدان جا کشاند که او را محاصره کردند و به قتل رساندند ، حاکم کردن معاویه بر شام بود ، با وجود این که پیش از نصب وی نیز ظلم و سلطه جویی او بارز بود و مخالفت وی با احکام دینی در دایره حکومتش هویدا بود. عثمان در این زمینه ، مورد پرسش و خطاب قرار گرفت و عذر آورد که عمر ، پیش از او ، وی را به حکومت گمارده است ؛ ولی مسلمانان ، عذر او را نپذیرفتند و جز به کنار نهادن وی قانع نگشتند و کار بدان جا کشید که کشید . علی علیه السلام از مسلمانانی بود که از این حکم عثمان ، بسیار ناخشنود و از همه به فساد دین معاویه آگاه تر بود . پس اگر او پیمان خلافتش را با ابقای معاویه در شام و تثبیت وی می شکست ، آیا چنین نبود که در ابتدای امر ، بدان جا رسد که عثمان در پایان کار رسیده بود ؟ و آیا به کنار نهاده شدن و کشته شدن وی منجر نمی شد؟ اگر چنین کاری از نظر دینی روا بود و گناهی در پی نداشت، به طور یقین از جهت

.

1- .ابن ابی الحدید ، در ضمن سخنش گفته است : در این جا خبری را می آورم که زبیر بن بکّار در کتاب الموفّقیات آورده است تا هر کس از آن آگاه شود، بداند که معاویه ، هیچ گاه متمایل به پیروی علی علیه السلام نمی شد و با وی بیعت نمی کرد و ضدّیت معاویه با علی علیه السلام و جدایی اش از او ، مانند ضدّیت سیاه و سفید بود که هیچ گاه جمع نمی شوند و مانند ناسازگاری سلب و ایجاب بود که زوال ناپذیر است (شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 233) .

3 . ناسازگاری ابقای معاویه با مبانی سیاسی امام علی

سیاسی ، اشتباهی فاحش و عاملی نیرومند برای مخالفت و سرکشی شهروندان بود و این گونه نبود که برای علی علیه السلام امکان داشته باشد که به مسلمانان اعلام کند : «رأی حقیقی من ، عزل معاویه پس از ثبات یافتن حکومت و پیروی اکثریت از من است و هدف من از ابقای وی بر حکومت ، فریب دادن او و سرعت بخشیدن به پیروی وی و بیعت لشکریان اوست و پس از این، او را عزل می کنم و بر پایه عدالت با او رفتار می کنم» ؛ چرا که به محض اعلام این مطلب ، خبر به معاویه می رسید و تدبیری که امام علیه السلام اندیشیده بود ، تباه می شد و غرضی که بر آن تکیه کرده بود. نقض می شد . (1)

3 . ناسازگاری ابقای معاویه با مبانی سیاسی امام علیابن سنان، پاسخی دیگر به خُرده گیری بر سیاست کنار گذاردن معاویه داده است و در آن، به مبانی سیاسی امام علی علیه السلام در حکمرانی اشاره می کند (2) و آن را پاسخ حقیقی می داند . وی می گوید : به درستی که علی علیه السلام به مخالفت با شریعت به خاطر سیاست ، معتقد نبود ، خواه آن سیاستْ دینی باشد یا دنیوی . امّا در کارهای دنیایی، مانند این که گمان بَرَد فردی درصدد فاسد کردن خلافت اوست ، هیچ گاه کشتن یا زندانی نمودن او را روا نمی دانست (مگر آن که با شواهد و ادلّه یقین آور ، به فتنه گریِ او اطمینان یابد) و بر پایه توهّم و اخبار تحقیق نشده ، رفتار نمی کرد . و امّا در امور دینی، مانند حد زدن متّهم به دزدی نیز سیاست را مقدّم نمی داشت ؛ بلکه می فرمود : «اگر با اقرار خودش یا گواهی شهود ، دزدی او به اثبات رسد، حد را بر او جاری می سازم ، و گرنه متعرّض وی نخواهم شد» .

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 247 .
2- .مبانی سیاسی امام علیه السلام در آغاز بخش پنجم ، به تفصیل گزارش شد .

در میان بزرگان اسلام ، بودند کسانی که خلاف این عقیده را داشتند . دیدگاه مالک بن انس ، عمل کردن بر طبق مصالح مُرسل (1) بود و این که برای امام ، جایز است یک سوم امّت را در راستای اصلاح دوسوم دیگر بکُشد . دیدگاه بیشتر مردمان ، آن است که عمل کردن بر طبق نظر و گمان غالب ، جایز است ؛ ولی چون دیدگاه امام علی علیه السلام چنان بود که گفتیم و معاویه از نظر او فاسق بود و مقدّمه یقینی دیگری نیز نزد او سبقت داشت و آن این که به کار گرفتن فاسق ، جایز نیست و او کسی نبود که استحکام پایه حکومت را با مخالفت ورزیدن با شریعت بنا نهد ، پس می باید آشکارا معاویه را کنار می گذارْد، گرچه این امر به جنگ بینجامد . (2)

.

1- .مصالح مُرسل یا مرسله، یکی از ادلّه اجتهادی نزد اهل سنّت است که فقیه بر پایه مصالح عمومی، آن جا که حکم شرعی در میان نباشد ، فتوا می دهد . (م)
2- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 246 .

3 / 2رفض سياسه المداهنه6277.عنه صلى الله عليه و آله :مروج الذهب عن ابن عبّاس :قَدِمتُ مِن مَكَّةَ بَعدَ مَقتَلِ عُثمانَ بِخَمسِ لَيالٍ ، فَجِئتُ عَلِيّا أدخُلُ عَلَيهِ ، فَقيلَ لى : عِندَهُ المُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ ، فَجَلَستُ بِالبابِ ساعَهً ، فَخَرَجَ المُغيرَهُ ، فَسَلَّمَ عَلَىَّ ، وقالَ : مَتى قَدِمتَ ؟ قُلتُ : السّاعَهَ ، ودَخَلتُ عَلى عَلِيٍّ وسَلَّمتُ عَلَيهِ . . .

قُلتُ : أخبِرنى عَن شَأنِ المُغيرَهِ ، ولِمَ خَلا بِکَ ؟

قالَ : جاءَنى بَعدَ مَقتَلِ عُثمانَ بِيَومَينِ ، فَقالَ : أخلِنى ، فَفَعَلتُ ، فَقالَ : إنَّ النُّصحَ رَخيصٌ ، وأنتَ بَقِيَّهُ النّاسِ ، وأنَا لَکَ ناصِحٌ ، وأنَا اُشيرُ عَلَيکَ أن لا تَرُدَّ عُمّالَ عُثمانَ عامَکَ هذا ، فَاکتُب إلَيهِم بِإثباتِهِم عَلى أعمالِهِم ، فَإذا بايَعوا لَکَ ، وَاطمَأنَّ أمرُکَ ، عَزَلتَ مَن أحبَبتَ ، وأقَرَرتَ مَن أحبَبتَ .

فَقُلتُ لَهُ : وَاللّهِ ، لا اُداهِنُ فى دينى ، ولا اُعطِى الرِّياءَ فى أمرى .

قالَ : فَإن کُنتَ قَد أبَيتَ فَانزِع مَن شِئتَ ، وَاترُک مُعاوِيَهَ ؛ فَإنَّ لَهُ جُرأَهً وهُوَ فى أهلِ الشّامِ مَسموعٌ مِنهُ ، ولَکَ حُجَّهٌ فى إثباتِهِ ، فَقَد کانَ عُمَرُ وَلّاهُ الشّامَ کُلَّها .

فَقُلتُ لَهُ : لا وَاللّهِ ، لا أستَعمِلُ مُعاوِيَهَ يَومَينِ أبَدا .

فَخَرَجَ مِن عِندى عَلى ما أشارَ بِهِ ، ثُمَّ عادَ ، فَقالَ : إنّى أشَرتُ عَلَيکَ بِما أشَرتُ بِهِ وأبَيتَ عَلَىَّ ، فَنَظَرتُ فِى الأمرِ وإذا أنتَ مُصيبٌ لا يَنبَغى أن تَأخُذَ أمرَکَ بِخُدعَهٍ ، ولا يَکونَ فيهِ دُلسَهٌ .

قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَقُلتُ لَهُ : أمّا أوَّلُ ما أشارَ بِهِ عَلَيکَ فَقَد نَصَحَکَ ، وأمَّا الآخِرُ فَقَد غَشَّکَ . (1) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 364 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 440 وفيه «بردّ عمّال» بدل «أن لا تردّ عمّال» و«الدنىّ» بدل «الرياء» ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 306 نحوه وراجع الأخبار الطوال : ص 142 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 67 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 229 .

3 / 2 کنار نهادن سیاست سازش

3 / 2کنار نهادن سیاست سازشسیاست علی6280.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :مروْج الذهب به نقل از ابن عبّاس : پنج شب پس از کشته شدن عثمان ، از مکّه [به مدینه]بازگشتم و نزد علی علیه السلام رفتم تا او را ببینم . گفته شد که مغیره بن شعبه نزد اوست . چند لحظه ای پشت در نشستم تا مغیره بیرون آمد . بر من سلام کرد و گفت : کِی آمدی؟

گفتم : چند لحظه قبل .

سپس نزد علی علیه السلام رفتم . بر او سلام کردم... گفتم : به من بگو که مغیره ، چه کار داشت و چرا در خلوت با تو صحبت کرد؟

فرمود : «دو روز پس از کشته شدن عثمان ، نزد من آمد و گفت : با تو صحبتی خصوصی دارم و من پذیرفتم. آن گاه گفت : به درستی که خیرخواهی ، کم ارزش شده است و تو باقی مانده مردمان [بزرگ و صحابی] هستی ومن ، خیرخواه توام . من از باب مشورت به تو می گویم کارگزاران عثمان را در این سال [که سال نخست حکومت توست]برکنار مکن. برای آنان بنویس که برسرِ کارشان باقی اند و هر گاه با تو بیعت کردند و کار تو استقرار یافت ، هر که را دوست داشتی ، کنار بگذار و هر که را دوست داشتی منصوب کن.

من به وی گفتم : به خدا سوگند ، در دینم سازش و در حکومت خود ، ظاهرسازی نمی کنم.

گفت : اگر امتناع می ورزی ، پس هر که را می خواهی ، کنار گذار؛ ولی معاویه را نگه دار . او گستاخ و جسور است و شامیان از او حرف شنوی دارند و تو برای نگه داشتنش دلیلی داری؛ زیرا عمر ، او را بر تمامی سرزمین شام گمارد.

به وی گفتم : نه ، به خدا سوگند! معاویه را حتی دو روز هم به کار نمی گیرم.

او پس از مشورت و مطرح کردن مطالبش ، از نزد من بیرون رفت. سپس برگشت و گفت: من به تو مشورت هایی رساندم و تو [از قبول آنها] امتناع ورزیدی . در این موضوع نگریستم و چنین یافتم که تو بر صوابی. سزاوار نیست در کارهایت نیرنگ و فریب را به کار گیری».

[ابن عبّاس می گوید :] به او (علی علیه السلام) گفتم : در آنچه نخست به تو مشورت داد ، خیرخواهی کرد؛ امّا در مرتبه دوم به تو خیانت نمود.

.

6276.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :مروج الذهب عن ابن عبّاس لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنَا اُشيرُ عَلَيکَ أن تُثبِتَ مُعاوِيَهَ ، فَإِن بايَعَ لَکَ فَعَلَيَّ أن أقلَعَهُ مِن مَنزِلِهِ . قالَ : لا وَاللّهِ لا اُعطيهِ إلَا السَّيفَ ، ثُمَّ تَمَثَّلَ :

فَما مِيتَهٌ إن مُتُّها غَيرَ عاجِزِ

بِعارٍ إذا ما غالَتِ النَّفسَ غولُها

فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أنتَ رَجُلٌ شُجاعٌ ، أ ما سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : الحَربُ خُدعَهٌ ؟ ! فَقالَ عَلِيٌّ : بَلى . قُلتُ : أمَا وَاللّهِ ، لَئِن أطَعتَنى لَأَصدُرَنَّ بِهِم بَعد وُرودٍ ، وَلَأَترُکَنَّهُم يَنظُرونَ فى أدبارِ الاُمورِ ، ولا يَدرونَ ما کانَ وَجهُها ، مِن غَيرِ نقَصٍ لَکَ ، ولا إثمٍ عَلَيکَ .

فَقالَ لى : يَابنَ عَبّاسٍ ، لَستُ مِن هُنَيّاتِکَ ولا هُنَيّاتِ مُعاوِيَهَ فى شَىءٍ ، تُشيرُ بِهِ عَلَيَّ بِرَأيٍ ، فَإِذا عَصَيتُکَ فَأَطِعنى .

فَقُلتُ : أنَا أفعَلُ ، فَإِنَّ أيسَرَ ما لَکَ عِندِى الطّاعَهُ ، وَاللّهُ وَلِيُّ التَّوفيقِ . (1)راجع : ج 3 ص 562 (عزل عمّال عثمان) .

3 / 3الإِمامُ يَدعو مُعاوِيَهَ إلَى البَيعَهِ6280.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام مِن کِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَهَ لَمّا بويِعَ عليه السلام بِالخِلافَهِ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِيٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ : أمّا بَعدُ ، فَقَد عَلِمتَ إعذارى فيکُم ، وإعراضى عَنکُم ، حَتّى کانَ ما لابُدَّ مِنهُ ولا دَفعَ لَهُ ، وَالحَديثُ طَويلٌ ، وَالکَلامُ کَثيرٌ ، وقَد أدبَرَ ما أدبَرَ ، وأقبَلَ ما أقبَلَ ، فَبايِع مَن قِبَلَکَ ، وأقبِل إلَيَّ فى وَفدٍ مِن أصحابِکَ . وَالسَّلامُ . (2) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 364 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 441 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 307 نحوه وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 229 .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 75 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 365 ح 340 .

3 / 3 امام معاویه را به بیعت فرا می خوانَد

6281.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :مروج الذهب به نقل از ابن عبّاس : [به علی علیه السلام گفتم :] نظر مشورتی من به تو این است که معاویه را نگه داری . اگر با تو بیعت کرد ، من بر عهده می گیرم که او را از جایگاهش برکَنَم.

فرمود : «نه ؛ به خدا سوگند که جز شمشیر به او چیزی نخواهم بخشید!» .

آن گاه بدین شعر ، تمثّل جُست:

«اگر بمیرم ، به گونه ای که از روی زبونی نباشد

ننگ نیست ، اگر شیطان ، آدمی را گم راه نکرده باشد

گفتم : ای امیرمؤمنان! تو مردی دلاوری . آیا نشنیدی که پیامبر خدا می فرمود : «جنگ ، نیرنگ است؟».

علی علیه السلام فرمود : «چرا».

گفتم : به خدا سوگند ، اگر از من بپذیری ، آنان را پس از وارد شدن ، بیرون می کنم و آنان را رها می سازم که در پشت کارها بیندیشند و ندانند سبب آن چیست ، بدون آن که نقصی بر تو وارد گردد یا گناهی بر تو باشد.

فرمود : «ای ابن عبّاس! من از خُرده گیری های تو و معاویه ، به دورم . به من مشورت می دهی . اگر مشورت تو را نپذیرفتم، باید از من اطاعت کنی».

گفتم : من چنین خواهم کرد؛ زیرا کم ترین حقّی که بر من داری، اطاعت است، و خداوند ، توفیق دهنده است.ر . ک : ج 3 ص 563 (کنار نهادن کارگزاران عثمان) .

3 / 3امام معاویه را به بیعت فرا می خوانَد6285.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه اش به معاویه ، هنگامی که برای خلافت با وی

بیعت شد :از بنده خدا، علی، امیرمؤمنان، به معاویه بن ابی سفیان . پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی که عذر مرا درباره خودتان و روی گردانی ام را از شما دانستی، تا آن جا که از آن ، چاره ای نبود و راه فراری وجود نداشت . حرف و حدیث ، طولانی است و سخن ، بسیار. آنچه گذشته، گذشته است و آنچه پیش آمده، پیش آمده است . از آنان که نزد تو هستند ، بیعت گیر و با گروهی از یارانت نزد من آی . والسلام !

.

6286.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه :لَمّا بويِعَ عَلِیٌّ عليه السلام كَتَبَ إلى مِعاوِيَهَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ النّاس قَتَلوا عُثمانَ عَن غَيرِ مَشورَهٍ مِنّى ، وبايَعونى عَن مَشورَهٍ مِنهُم وَاجتِماعٍ ، فَإِذا أتاکَ كِتابى فَبايِع لى ، وأوفِد إلَىَّ أشرافَ أهلِ الشّامِ قِبَلَکَ . (1)3 / 4سِياسَهُ مُعاوِيَهَ فى جَوابِ الإِمامِ6283.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى فى ذِكرِ كِتابِ الإِمامِ إلى مُعاوِيَهَ وأبى موسى : وكانَ رَسولُ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مُعاوِيَهَ سَبرَهَ الجُهَنِىَّ ، فَقَدِمَ عَلَيهِ فَلَم يَكتُب مُعاوِيَهُ بِشَىءٍ ، ولَم يُجِبهُ ، ورَدَّ رَسولَهُ ، وجَعَلَ كُلَّما تَنَجَّزَ جَوابَهُ لَم يَزِد عَلى قَولِهِ :

أدِم إدامَهَ حِصنٍ أوخَذا بِيَدى

حَرباً ضَروساً تَشُبُّ الجَزلَ وَالضَّرَما فى جارِكُم وَابنِكُم إذ كانَ مَقتَلُهُ

شَنعاءَ شَيَّبَتِ الأَصداغَ وَاللِّمَما أعيَى المَسودُ بِها وَالسَّيِّدونَ فَلَم

يوجَد لَها غَيرُنا مَولىً ولا حَكَما

وجَعَلَ الجُهَنِىُّ كُلَّما تَنَجَّزَ الكِتابَ لَم يَزِدهُ عَلى هذِهِ الأَبياتِ ، حَتّى إذا كانَ الشَّهرُ الثّالِثُ مِن مَقتَلِ عُثمانَ فى صَفَرٍ دَعا مُعاوِيَهُ بِرَجُلٍ مِن بَنى عَبسٍ ثُمَّ أحَدِ بَنى رَواحَهَ يُدعى قَبيصَهَ ، فَدَفَعَ إلَيهِ طوماراً مَختوماً عُنوانُهُ : مِن مُعاوِيَهَ إلى عَلِیٍّ ، فَقالَ : إذا دَخَلتَ المَدينَهَ فَاقبِض عَلى أسفَلِ الطّومارِ ، ثُمَّ أوصاهُ بِما يَقولُ ، وسَرَّحَ رَسولَ عَلِیٍّ .

وخَرَجا فَقَدِمَا المَدينَهَ فى رَبيعِ الأَوَّلِ لِغُرَّتِهِ ، فَلَمّا دَخَلَا المَدينَهَ رَفَعَ العَبسِىُّ الطّومارَ كَما أمَرَهُ ، وخَرَجَ النّاسُ يَنظُرونَ إلَيهِ ، فَتَفَرَّقوا إلى مَنازِلِهِم وقَد عَلِموا أنَّ مُعاوِيَهَ مُعتَرِضٌ ، ومَضى يَدخُلُ عَلى عَلِیٍّ ، فَدَفَعَ إلَيهِ الطّومارَ فَفَضَّ خاتَمَهُ فَلَم يَجِد فى جَوفِهِ كِتابَهً ، فَقالَ لِلرَّسولِ : ما وَراءَکَ ؟ قال : آمِنٌ أنَا ؟ قالَ : نَعَم ؛ إنَّ الرُّسُلَ آمِنَهٌ لا تُقتَلُ . قالَ : وَرائى أنّى تَرَكتُ قَوماً لا يَرضَونَ إلّا بِالقَوَدِ . قالَ : مِمَّن ؟ قالَ : مِن خَيطِ نَفسِکَ ، وتَرَكتُ سِتّينَ ألفَ شَيخٍ يَبكى تَحتَ قَميصِ عُثمانَ وهُوَ مَنصوبٌ لَهُم قَد ألبَسوهُ مِنبَرَ دِمَشقَ . فَقالَ : مِنّى يَطلُبونَ دَمَ عُثمانَ ! أ لَستُ مَوتوراً كَتِرَهِ عُثمانَ ؟ ! اللّهُمَّ إنّى أبرَأُ إلَيکَ مِن دَمِ عُثمانَ . (2) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 230 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 443 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 310 .

3 / 4 سیاست معاویه در پاسخ به امام علی

6284.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :هنگامی که با علی علیه السلام بیعت شد، برای معاویه چنین نوشت: «پس از حمد و سپاس خداوند ؛ به درستی که مردم ، عثمان را بدون رایزنی با من به قتل رساندند و با گِرد آمدن و مشورت خودشان ، با من بیعت کردند . هرگاه نامه ام به تو رسید ، برای من از مردم ، بیعت بگیر و نمایندگانی از بزرگان شام را از سوی خودت نزد من روانه کن».3 / 4سیاست معاویه در پاسخ به امام علی6287.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری در گزارش نامه امام علی علیه السلام به معاویه و ابو موسی : فرستاده امیرمؤمنان به سوی معاویه ، سبره جُهَنی بود. او نزد معاویه رفت؛ ولی معاویه ، نه نامه ای می نوشت و نه پاسخی می داد و فرستاده را نمی پذیرفت و هر گاه فرستاده از او جواب می خواست ، تنها این اشعار را می خواند:

مانند دژی استوار بمان یا دستم را

در جنگی خانمانسوز که آتش برافروزد ، بربند. جنگی با همسایگان و فرزندانتان که

کشتن فاجعه بار آنان ، موی سر و گیجگاه را سپید کند. جنگی که زیر دستان و بالا دستان را خسته کند

و برای آن ، جز ما سرپرستی و داوری یافت نشود.

هرگاه جُهَنی تقاضای نوشتن پاسخ نامه را می کرد ، معاویه بیش از این اشعار ، چیزی در پاسخش نمی گفت ، تا آن که ماه سوم کشتن عثمان ، یعنی ماه صفر شد . معاویه ، مردی از بنی عَبْس و یک نفر از بنی رَواحه به نام قبیصه را فرا خواند و طوماری مُهر زده به وی داد که عنوانش چنین بود : از معاویه به علی.

سپس [به عَبْسی] گفت : هر گاه وارد مدینه شدی ، پایین طومار را بگیر [و آن را بلند کن] ، و به وی سفارش هایی کرد که چه بگوید و فرستاده علی علیه السلام را نیز روانه ساخت.

هر دو بیرون آمدند و در آغاز ماه ربیع اوّل ، به مدینه رسیدند. وقتی وارد مدینه شدند ، عبسی طومار را چنان که مأمور شده بود بلند کرد و مردم ، بیرون آمدند و بدان می نگریستند . سپس به خانه های خویش رفتند و دانستند که معاویه ، مخالف است.

مرد عبسی رفت تا بر علی علیه السلام وارد شد . طومار را به وی داد. وقتی [علی علیه السلام]مهرش را شکست در درون آن نوشته ای ندید، به فرستاده [معاویه] فرمود : «چه خبر؟» .

گفت : در امانم؟

فرمود : «بلی . فرستادگان در امان اند و کشته نمی شوند».

گفت : قومی را پشت سر گذاشتم که جز به انتقام ، رضایت نمی دادند.

فرمود : «از چه کسی؟».

گفت : از خودت ! من شصت هزار پیرمرد را پشت سر نهادم که زیر پیراهن عثمان ، گریه می کردند؛ پیراهنی که برای آنان نصب شده بود و بر منبر دمشق ، کشیده شده بود.

فرمود: «خون عثمان را از من می خواهند؟ ! مگر من مانند عثمان ، ستمدیده [و خون باخته]نیستم؟ بار خدایا ! در پیشگاه تو از خون عثمان ، برائت می جویم».

.

3 / 5تَعيينُ الوالى لِلشّامِ وإرجاعُهُ6290.عنه عليه السلام :تاريخِ الطبرى :قالَ [عَلِىٌّ عليه السلام] لِابنِ عَبّاسٍ : سِر إلَى الشّامِ فَقَد وَلَّيتُكَها . فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : ما هذا بِرَأىٍ ؛ مُعاوِيهُ رَجُلٌ مِن بَنى اُمَيَّهَ ، وهُوَ ابنُ عَمِّ عُثمانَ وعامِلُهُ عَلَى الشّامِ ، ولَستُ آمَنُ أن يَضرِبَ عُنُقى لِعُثمانَ ، أو أدنى ما هُوَ صانِعٌ أن يَحبِسَنى فَيَتَحَكَّمَ عَلَىَّ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : ولِمَ ؟ قالَ : لِقَرابَهِ ما بَينى وبَينَکَ ، وإنَّ كُلَّ ما حُمِلَ عَلَيکَ حُمِلَ عَلَىَّ ، ولكِن اكتُب إلى مُعاوِيَهَ فَمَنِّهِ وعِدهُ . فَأبى عَلِىٌّ وقالَ : وَاللّهِ لا كانَ هذا أبَدا . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 440 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 307 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 67 نحوه .

3 / 5 تعیین فرماندار برای شام و فرستادن او

3 / 5تعیین فرماندار برای شام و فرستادن او6288.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری:[امام علی علیه السلام] به ابن عبّاس فرمود : «به سوی شامْ حرکت کن که تو را فرماندار آن جا قرار دادم».

ابن عبّاس گفت : این ، رأی صوابی نیست. معاویه مردی از بنی امیّه است و پسر عموی عثمان و کارگزار او در شام. من در امان نیستم از این که به انتقام خون عثمان ، گردنم را بزند یا دستِ کم به زندانم افکنَد و بر من سلطه جوید.

علی علیه السلام به وی فرمود : «چرا؟».

گفت : به جهت خویشاوندی میان من و تو، و هر حکمی بر ضد تو بدهند ، بر ضد من نیز خواهند داد؛ ولی به معاویه نامه بنویس و به او امید و وعده بده.

علی علیه السلام امتناع ورزید و فرمود: «به خدا سوگند که هرگز چنین نخواهد شد !».

.

6289.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری عن محمّد وطلحه :بَعَثَ عَلِیٌّ عُمّالَهُ عَلَی الأَمصارِ فَبَعَثَ . . . سَهلَ بنَ حُنَیفٍ عَلَی الشّامِ ، فَأَمّا سَهلٌ فَإِنَّهُ خَرَجَ حَتّی إذا کانَ بِتَبوکَ (1) لَقِیَتهُ خَیلٌ ، فَقالوا : مَن أنتَ ؟ قالَ : أمیرٌ . قالوا : عَلی أیِّ شَیءٍ ؟ قالَ : عَلَی الشّامِ ، قالوا : إن کانَ عُثمانُ بَعَثَکَ فَحَیَّهَلاً بِکَ ، وإن کانَ بَعَثَکَ غَیرُهُ فَارجِع ! قالَ : أَوَما سَمِعتُم بِالَّذی کانَ ؟ قالوا : بَلی ؛ فَرَجَعَ إلی عَلِیٍّ . (2)3 / 6إشخاصُ جَریرِ بنِ عَبدِ اللّهِ إلی مُعاوِیَة6292.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری :وَجَّهَ عَلِیٌّ عِندَ مُنصَرَفِهِ مِنَ البَصرَهِ إلَی الکوفَهِ وفَراغِهِ مِنَ الجَمَلِ جَریرَ بنَ عَبدِ اللّهِ البَجَلِیَّ إلی مُعاوِیَهَ یَدعوهُ إلی بَیعَتِهِ ، وکانَ جَریرٌ حینَ خَرَجَ عَلِیٌّ إلَی البَصرَهِ لِقِتالِ مَن قاتَلَهُ بِها بِهَمَذانَ عامِلاً عَلَیها کانَ عُثمانُ استَعمَلَهُ عَلَیها ، وکانَ الأَشعَثُ بنُ قَیسٍ عَلی آذَربَیجانَ عامِلاً عَلَیها کانَ عُثمانُ استَعمَلَهُ عَلَیها ، فَلَمّا قَدِمَ عَلِیٌّ الکوفَهَ مُنصَرِفا إلَیها من البَصرَهِ کَتَبَ إلَیهِما یَأمُرهُما بِأَخذِ البَیعَهِ لَهُ عَلی مَن قِبَلَهِما مِنَ النّاسِ وَالاِنصِرافِ إلَیهِ . فَفَعَلا ذلِکَ ، وَانصَرَفا إلَیهِ . فَلَمّا أرادَ عَلِیٌّ تَوجیهَ الرَّسولِ إلی مُعاوِیَهَ ، قالَ جَریرُ بنُ عَبدِ اللّهِ : . . . ابعَثنی إلَیهِ فَإِنَّهُ لی وِدٌّ حَتّی آتِیَهُ فَأَدعوَهُ إلَی الدُّخولِ فی طاعَتِکَ ، فَقالَ الأَشتَرُ لِعَلِیٍّ : لا تَبعَثهُ ، فَوَاللّهِ إنّی لَأَظُنُّ هَواهُ مَعَهُ .

فَقالَ عَلِیٌّ : دَعهُ حَتّی نَنظُرَ مَا الَّذی یَرجِعُ بِهِ إلَینا .

فَبَعَثَهُ إلَیهِ وکَتَبَ مَعَهُ کِتابا یُعلِمُهُ فیهِ بِاجتِماعِ المُهاجِرینَ وَالأَنصارِ عَلی بَیعَتِهِ ، ونَکثِ طَلحَهَ وَالزُّبَیرِ وما کانَ مِن حَربِهِ إیّاهُما ، ویَدعوهُ إلی الدُّخولِ فیما دَخَلَ فیهِ المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ مِن طاعَتِهِ ، فَشَخَصَ إلَیهِ جَریرٌ ، فَلَمّا قَدِمَ عَلَیهِ ماطَلَهُ وَاستَنظَرَهُ ، ودَعا عَمرا فَاستَشارَهُ فیما کَتَبَ بِهِ إلَیهِ ، فَأَشارَ عَلَیهِ أن یُرسِلَ إلی وُجوهِ الشّامِ ، ویُلزِمَ عَلِیّا دَمَ عُثمانَ ، ویُقاتِلَهُ بِهِم ، فَفَعَلَ ذلِکَ مُعاوِیَهُ . (3) .

1- .تبوک ، منطقه فی وسط الطریق الرابط بین المدینه ودمشق ، شمال غربیّ المدینه ، وجنوب دمشق .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 442 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 309 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 229 .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 561 ، مروج الذهب : ج 2 ص 381 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 359 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 254 ؛ وقعه صفّین :

ص 27 كلّها نحوه وراجع الإمامه والسياسه : ج 1 ص 113 والأخبار الطوال : ص 156 .

3 / 6 فرستادن جریر بن عبد اللّه به سوی معاویه

6293.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : علی علیه السلام کارگزارانش را به شهرها فرستاد و سهل بن حُنَیف را به سوی شام فرستاد. سهل ، حرکت کرد و چون به منطقه تبوک رسید ، سوارانی او را دیدند .

گفتند : کیستی؟

گفت : امیرم .

گفتند : بر کجا؟

گفت : بر شام.

گفتند : اگر عثمانْ تو را فرستاده، خوش آمدی و اگر دیگری تو را فرستاده است، باز گرد .

گفت : مگر نشنیده اید چه شده است؟

گفتند : چرا .

پس سهل به سوی علی علیه السلام بازگشت.3 / 6فرستادن جریر بن عبد اللّه به سوی معاویه6293.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری:علی علیه السلام به هنگام بازگشت از بصره به کوفه و فراغت از جنگ جمل، جریر بن عبد اللّه بجلی را نزد معاویه فرستاد تا او را به بیعتْ فرا خوانَد . جریر، هنگامی که علی علیه السلام برای جنگ با خوارج به سوی بصره می رفت، از طرف عثمان ، کارگزار او در هَمِدان بود و اشعث بن قیس نیز از طرف عثمان ، کارگزار آذربایجان بود. وقتی علی علیه السلام از بصره به کوفه بازگشت ، نامه ای برای آن دو نوشت و به آنان دستور داد برای او بیعت بگیرند و به سوی او بیایند. آن دو بیعت گرفتند و نزد علی علیه السلام آمدند.

وقتی علی علیه السلام خواست شخصی را به سوی معاویه بفرستد ، جریر بن عبد اللّه گفت : ... مرا نزد معاویه بفرست ؛ زیرا او با من دوست است. من نزد او می روم و او را به اطاعت از تو فرا می خوانم.

اَشتر به علی علیه السلام گفت : او را نفرست . به خدا سوگند ، گمان می کنم که دل وی با معاویه است.

علی علیه السلام فرمود: «بگذار ببینم با چه چیزی نزد ما باز می گردد».

او را نزد معاویه فرستاد و با او نامه ای فرستاد و در آن ، یکْ سخن شدن مهاجران و انصار بر بیعت وی و پیمان شکنی طلحه و زبیر و جریان جنگ با آنان را به او اعلام کرد و او را به اطاعتی که مهاجران و انصار به آن درآمده اند ، فرا خواند. امام علیه السلام جریر را [با چنین نامه ای]به سوی معاویه فرستاد .

وقتی جریر نزد معاویه رسید، معاویه او را معطّل کرد و از او مهلت خواست. در همین حال ، عمرو [بن عاص] را فرا خواند و با او نسبت به آنچه علی علیه السلام برایش نوشته بود، مشورت کرد. عمرو به وی پیشنهاد کرد که نزد چهره های سرشناس شام بفرستد و خون عثمان را به گردن علی علیه السلام نهد و به کمک مردم شام با علی علیه السلام بجنگد ، و معاویه نیز چنین کرد.

.

6294.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام مِن کِتابٍ لَهُ علیه السلام إلی مُعاویَةَ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ . أمّا بَعدُ ، فَإنَّ بَیعَتی بِالمَدینَهِ لَزِمَتکَ وأنتَ بِالشّامِ ؛ لِأنَّهُ بایَعَنِی القَومُ الَّذینَ بایَعوا أبا بَکرٍ وعُمَرَ وعُثمانَ عَلَی ما بویِعوا عَلَیهِ ، فَلَم یَکُن لِلشّاهِدِ أن یَختارَ ، ولا لِلغائِبِ أن یَرُدَّ ، وإنَّمَا الشّوری لِلمُهاجِرینَ وَالأنصارِ ، فَإذَا اجتَمَعوا عَلی رَجُلٍ فَسَمَّوهُ إماما ، کانَ ذلِکَ للّهِ رِضاً ، فَإن خَرَجَ مِن أمرِهِم خارِجٌ بِطَعنٍ أو رَغبَهٍ رَدّوهُ إلی ما خَرَجَ مِنهُ ، فَإن أبی قاتَلوهُ عَلَی اتِّباعِهِ غَیرَ سَبیلِ المُؤمِنینَ ، وَوَلّاهُ اللّهُ ما تَوَلّی ویُصلیهِ جَهَنَّمَ وساءَت مَصیرا .

وإنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَیرَ بایَعانی ، ثُمَّ نَقَضا بَیعَتی ، وکانَ نَقضُهُما کَرَدِّهِما ، فَجاهَدتُهُما عَلی ذلِکَ حَتّی جاءَ الحَقُّ وظَهَرَ أمرُ اللّهِ وهُم کارِهونَ .

فَادخُل فیما دَخَلَ فیهِ المُسلِمونَ ؛ فَإنَّ أحَبَّ الاُمورِ إلَیَّ فیکَ العافِیهُ ، إلّا أن تَتَعَرَّضَ لِلبَلاءِ ، فَإن تَعَرَّضتَ لَهُ قاتَلتُکَ وَاستَعَنتُ اللّهَ عَلَیکَ .

وقَد أکثَرتَ فی قَتَلَهِ عُثمانَ فَادخُل فیما دَخَلَ فیهِ المُسلِمونَ ، ثُمَّ حاکِمِ القَومَ إلَیَّ أحمِلکَ وإیّاهُم عَلی کِتابِ اللّهِ . فَأمّا تِلکَ الَّتی تُریدُها فَخُدعَهُ الصَّبِیِّ عَنِ اللَّبَنِ ، ولَعَمری لَئِن نَظَرتَ بِعَقلِکَ دونَ هَواکَ لَتَجِدَنّی أبرَأَ قُرَیشٍ مِن دَمِ عُثمانَ .

وَاعلَم أنَّکَ مِنَ الطُّلَقاءِ الَّذینَ لا تَحِلُّ لَهُمُ الخِلافَهُ ، ولا تَعرِضُ فِیهِمُ الشّوری ، وقَد أرسَلتُ إلَیکَ وإلی مَن قِبَلَکَ : جَریرَ بنَ عَبدِ اللّهِ ؛ وهُوَ مِن أهلِ الإیمانِ وَالهِجرَهِ ، فَبایِع ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ . (1) .

1- .وقعه صفّین : ص 29 ؛ تاریخ دمشق : ج 59 ص 128 کلاهما عن عامر الشعبی ، العقد الفرید : ج 3 ص 329 ، الأخبار الطوال : ص 157 نحوه إلی «عن اللبن» ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 75 ، الفتوح : ج 2 ص 506 وفیه من «وإنّما الشوری . . .» نحوه ، الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 113 .

6295.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام از نامه اش به معاویه : به نام خداوند بخشنده مهربان . پس از حمد و سپاس خداوند؛ به یقین ، بیعتی که با من در مدینه شد، برای تو نیز لازم است ، گرچه تو در شامی؛ زیرا با من همان قومی بیعت کردند که با ابو بکر و عمر و عثمان ، بیعت کردند بر همان پایه ای که با آنها بیعت شد .

از این رو ، نه برای حاضرانْ حقّ انتخاب است و نه برای غایبانْ حقّ نپذیرفتن، و البته شورا برای مهاجران و انصار است. پس هر گاه بر مردی توافق کردند و او را پیشوا نامیدند ، خشنودی خداوند در آن است و اگر کسی از کار آنان با اعتراض یا میلْ خارج گردد ، او را بدانچه از آن خارج شده ، باز می گردانند و اگر امتناع ورزید ، با او پیکار می کنند ؛ چون از مسیری غیر مسیر مؤمنانْ پیروی کرده است و خداوند ، او را با آنچه دوست می دارد ، همراه می سازد و در دوزخش می افکنَد ، که پایان بدی است !

به درستی که طلحه و زبیر با من بیعت کردند. سپس بیعت مرا شکستند، و شکستن بیعت ، در حکم نپذیرفتن بیعت با من از سوی آن دو بود و من بدین سبب ، با ایشان پیکار کردم تا آن که حق در رسید و در حالی که آنان خوش نداشتند ، امر خدا چیره شد.

پس تو نیز به راه دیگر مسلمانان در آی ؛ زیرا دوست داشتنی ترینِ کارها نسبت به تو در نظر من ، آرامش و عافیت است ، مگر آن که تو خود بلا خواهی، که در این صورت با تو می جنگم و از خدا بر ضدّ تو یاری می جویم.

درباره قاتلان عثمان ، بسیار سخن گفته ای . پس به راهی درآی که مسلمانان می پیمایند. سپس با آنان برای محاکمه نزد من آی تا تو و آنان را بر [تبعیت از]کتاب خدا وا دارم. امّا آنچه تو در پی آنی ، مانند خدعه ای است که برای از شیر گرفتن کودکان می زنند.

به جان خودم سوگند، اگر به عقل خویش مراجعه کنی و به دور از هوای نفس بیندیشی ، می دانی که من در خون عثمان ، بی گناه ترینْ فرد قریشم. و بدان که تو در شمار طُلَقاء (آزاد شدگان جنگی) هستی که خلافت ، شایسته آنان نیست و حقّ شرکت در شورا را ندارند . اینک جریر

بن عبد اللّه را که از مؤمنان و مهاجران است ، نزد تو و آنان که پیرامون تو هستند، فرستادم. پس بیعت کن؛ و هیچ نیرویی نیست ، مگر به [سبب]خداوند. .

راجع : نهج البلاغه : الكتاب 6 و37 .

3 / 7مُعاوِيَهُ يُبَدِّدُ الوَقتَ استِعداداً لِلحَربِ6299.عنه صلى الله عليه و آله :وقعه صفّين عن الجرجانى :كانَ مُعاوِيَهُ أتى جَريرا فى مَنزِلِهِ فَقالَ : يا جَريرُ ! إنّى قَد رَأَيتُ رَأيا .

قالَ : هاتِهِ .

قالَ : اُكتُب إلى صاحِبِکَ يَجعَلُ لِىَ الشّامَ ومِصرَ جِبايَةً ، فإذا حَضَرَتهُ الوَفاهُ لَم يَجعَل لِأَحَدٍ بَعدَهُ بَيعَةً فى عُنُقى ، واُسَلِّمُ لَهُ هذَا الأمرَ ، وأكتُبُ إلَيهِ بِالخِلافَهِ .

فَقالَ جَريرٌ : اُكتُب بِما أرَدتَ ، وأكتُبُ مَعَکَ .

فَكَتَبَ مُعاوِيَهُ بِذلِکَ إلى عَلِىٍّ . فَكَتَبَ عَلِىٌّ إلى جَريرٍ :

أمّا بَعدُ ، فَإنَّما أرادَ مُعاوِيَهُ ألّا يَكونَ لى فى عُنُقِهِ بَيعَهٌ ، وأن يَختارَ مِن أمرِهِ ما أحَبَّ ، وأرادَ أن يُريتَکَ حَتّى يَذوقَ أهلَ الشّامِ . وإنَّ المُغيرَهَ بنَ شُعبَهَ قَد كانَ أشارَ عَلَىَّ أن أستَعمِلَ مُعاوِيَهَ عَلَى الشّامِ وأنَا بِالمَدينَهِ ، فَأَبَيتُ ذلِکَ عَلَيهِ . ولَم يَكُنِ اللّهُ لِيَرانى أتَّخِذُ المُضِلّينَ عَضُدا ، فَإِن بايَعَکَ الرَّجُلُ ، وإلّا فَأَقبِل . (1) .

1- .وقعه صفّين : ص 52 ؛ تاريخ دمشق : ج 59 ص 131 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 115 و116 كلاهما نحوه .

3 / 7 وقت کُشی معاویه به قصد آماده شدن برای نبرد

ر . ک : نهج البلاغه، نامه 6 و 37 .

3 / 7وقت کُشی معاویه به قصد آماده شدن برای نبرد6298.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وقعه صفّین به نقل از جرجانی : معاویه به خانه جریر آمد و گفت : به درستی که من به نظری رسیدم.

گفت : بیان کن.

گفت : به مولایت بنویس که درآمد مالیات شام و مصر را در اختیار من نهد و هرگاه مرگ او در رسید، بیعت کسی را بر گردن من ننهد. من نیز کار را به او وا می گذارم و خلافت را به نام او می نویسم.

جریر گفت : هر چه می خواهی خود بنویس و من نیز هم زمان با تو می نویسم.

معاویه ، این مطلب را برای علی علیه السلام نوشت.

علی علیه السلام [در پاسخ آن نامه] به جریر ، چنین نوشت: «پس از حمد و سپاس خداوند؛ همانا معاویه می خواهد بیعت من بر گردنش نباشد و آنچه خود دوست می دارد ، برگزیند و نیز می خواهد تو را سر بگردانَد تا آمادگی مردم شام را ارزیابی کند. به راستی مغیره بن شعبه پیش از این به من گوشزد کرد که معاویه را در شام بگمارم و خود در مدینه باشم؛ ولی من از این کار ، خودداری ورزیدم ، مبادا که خداوند ببیند که من گم راهان را کمک کار خود گرفته ام. اگر آن مردْ بیعت کرد ، [چه نیکو!]وگرنه باز گرد».

.

3 / 8أصحاب الإمامِ يُشيرونَ عَلَيهِ بِالاِستِعدادِ لِلحَربِ6301.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ وقَد أشارَ عَلَيهِ أصحابُهُ بِالاِستعدادِ لِلحَربِ بَعدَ إرسالِهِ جَريرَ بنَ عَبدِ اللّهِ البَجَلىَّ إلى مُعاوِيَةَ : إنَّ استِعدادى لِحَربِ أهلِ الشّامِ وجَريرٌ عِندَهُم إغلاقٌ لِلشّامِ وصَرفٌ لِأَهلِهِ عَن خَيرٍ إن أرادوهُ . ولكِن قَد وَقَّتُّ لِجرَيرٍ وَقتاً لا يُقيمُ بَعدَهُ إلّا مَخدوعاً أو عاصِياً . وَالرَّأىُ عِندى مَعَ الأناهِ ، فَأَروِدوا (1) ولا أكرَهُ لَكُمُ الإِعدادَ.

ولَقَد ضَرَبتُ أنفَ هذَا الأَمرِ وعَينَهُ ، وقَلَّبتُ ظَهرَهُ وبَطنَهُ ، فَلَم أرَ لى فيهِ إلَا القِتالَ أوِ الكُفرَ بِما جاءَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله . إنَّهُ قَد كانَ عَلَى الأُمَّهِ والٍ أحدَثَ أحداثاً وأوجَدَ النّاسَ مَقالاً ، فَقالوا ثُمَّ نَقَموا فَغَيَّروا . (2)6302.عنه عليه السلام :تاريخ دمشق عن الكلبى :كانَ عَلِىٌّ استَشارَ النّاسَ ، فَأشاروا عَلَيهِ بِالقِيامِ بِالكوفَهِ غَيرَ الأَشتَرِ ، وعَدِىِّ بنِ حاتِمٍ ، وشُرَيحِ بنِ هانِئِ الحارِثِىِّ ، وهانِئِ بنِ عُروَهَ المُرادِىِّ ، فَاَءِنَّهُم قالوا لِعَلِىٍّ : إنَّ الَّذينَ أشاروا عَلَيکَ بِالمَقامِ بِالكوفَهِ إنَّما خَوَّفوکَ حَربَ الشّامِ ، ولَيسَ فى حَربِهِم شَىءٌ أخوَفُ مِنَ المَوتِ ، وإيّاهُ نُريدُ . فَدَعا عَلِىٌّ الأَشتَرَ وعَدِيّاً وشُرَيحاً وهانِئاً فَقالَ :

إنَّ استِعدادى لِحَربِ الشّامِ وجَريرُ بنُ عَبدِ اللّهِ عِندَ القَومِ صَرفٌ لَهُم عَن غَىٍّ إن أرادوهُ ، ولكِنّى قَد أرسَلتُ رَسولاً ، فَوَقَّتُّ لِرَسولى وَقتاً لا يُقيمُ بَعدَهُ ، وَالرَّأىُ مَعَ الأَناهِ فَاتَّئِدوا ولا أكرَهُ لَكُمُ الإِعذارَ . (3) .

1- .أروِد : أمهل (مجمع البحرين : ج 2 ص 753 «رود») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 43 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 393 ح 364 .
3- .تاريخ دمشق : ج 59 ص 130 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 114 نحوه وراجع الفتوح : ج 2 ص 505 .

3 / 8 اعلام آمادگی یاران امام برای جنگ

3 / 8اعلام آمادگی یاران امام برای جنگ6305.الإمامُ الکاظمُ علیه السلام :امام علی علیه السلام هنگامی که یارانش به وی برای جنگْ اعلام آمادگی کردند، پس از فرستادن جریر بن عبد اللّه بجلی به سوی معاویه : آماده شدن من برای جنگ با شامیان ، به هنگامی که [هنوز]جریر نزد آنان است، در بستن بر روی شام و بازداشتن شامیان از کار خیر است ، اگر آن را بخواهند ؛ لیکن برای جریر، مدّتی را تعیین کرده ام که پس از آن در آن جا نمانَد ، مگر آن که فریب بخورد یا نافرمانی کند. رأی من با درنگ خواهد بود. پس مهلت دهید. البته از آمادگی شما ناخشنود نیستم.

من این کار را نیک سنجیدم و درون و برون آن را ژرف نگریستم و جز جنگیدن یا کفر ورزیدن به آنچه محمّد صلی الله علیه و آله آورده، چاره ای ندیدم. او (عثمان) بر مردمْ حاکم بود و بدعت ها پدید آورد و زبان طعن مردم را دراز کرد. پس بر او خُرده گرفتند،سپس به خشم آمدند و واژگونش ساختند.6300.امام علی علیه السلام :تاریخ دمشق به نقل از کلبی : علی علیه السلام با مردم ، مشورت کرد. آنان جز [مالک]آشتر، عَدی بن حاتم، شُرَیح بن هانی حارثی و هانی بن عُروه مرادی ، رأی دادند که وی در کوفه بماند؛ ولی این چند نفر به علی علیه السلام گفتند : آنها که پیشنهاد ماندن در کوفه را دادند ، تو را از جنگ با شامیان ترسانده اند و در جنگیدن با آنان، چیزی ترسناک تر از مرگ نیست و ما طالب مرگیم.

پس علی علیه السلام اشتر، عدی ، شریح و هانی را فرا خواند و فرمود : «آماده شدن من برای نبرد با شام ، در حالی که جریر بن عبد اللّه نزدشان است ، بازداشتن آنان از خیر است، (1) اگر قصد آن را داشته باشند؛ لیکن من نماینده ای فرستاده ام و برای وی ، وقتی تعیین کرده ام که پس از آن نمانَد. تصمیم گیری [درست] ، با درنگ ، همراه است. پس شتاب مکنید و اگر عذری به جا داشتید،از شما می پذیرم» (2) .

.

1- .در متن تاریخ دمشق ، «صرف لهم عن غیّ» آمده که ظاهرا خطاست و در نهج السعاده (ج2 ص 89) «عن خیر» آمده است . ترجمه هم بر اساس این متن انجام گرفته است . (م)
2- .ظاهرا «الأعذار» که در متن عربی آمده ، تصحیف «الإعداد» است که در حدیث قبل نیز آمده بود و معنای سخن این است : البته از آمادگی شما ناخشنود نیستم . (م)

3 / 9اِستِعدادُ الإمامِ لِحَربِ مُعاوِيَهَ قَبلَ حَربِ الجَمَلِ6303.امام زين العابدين عليه السلام :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :اِستَأذَنَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ عَلِيّا فِى العُمرَهِ فَأَذِنَ لَهُما فَلَحِقا بِمَكَّهَ وأَحَبَّ أهلُ المَدينَهِ أن يَعلَموا ما رَأىُ عَلِىٍّ فى مُعاوِيَهَ وَانتِقاضِهِ ، لِيَعرِفوا بِذلِکَ رَأيَهُ فى قِتال أهلِ القِبلَهِ أ يَجسُرُ عَلَيهِ أو يَنكُلُ عَنهُ . . . . فَدَسّوا إلَيهِ زِيادَ بنَ حنَظَلَهَ التَّميمِىَّ وكانَ مُنقَطِعاً إلى عَلِىٍّ فَدَخَلَ عَلَيهِ فَجَلَسَ إلَيهِ ساعَهً ثُمَّ قالَ لَهُ عَلِىٌّ : يا زيادُ تَيَسَّر .

فَقالَ : لِأَىِّ شَىءٍ ؟

فَقالَ : تَغزُو الشّامَ .

فَقالَ زِيادٌ : الأَناهُ وَالرِّفقُ أمثَلُ . فَقالَ :

ومَن لا يُصانِع فى اُمورِ كَثيرَهِ

يُضَرَّس بِأَنيابٍ ويوطَأ بِمَنسِمِ

فَتَمَثَّلَ عَلِىٌّ وكَأَنَّهُ لا يُرِيدُهُ :

مَتى تَجمَعِ القَلبَ الذَّكِىَّ وصارِماً

وأنفاً حَمِيّاً تَجتَنِبکَ المَظالِمُ

فَخَرَجَ زِيادٌ عَلَى النّاسِ وَالنّاسُ يَنتَظِرونَهُ فَقالوا : ما وَراؤَکَ ؟ فَقالَ : السَّيفُ ياقومُ ، فَعَرَفوا ما هُوَ فاعِلٌ .

ودَعا عَلِىٌّ مُحَمَّدَ ابنَ الحَنَفِيَّهِ فَدَفَعَ إلَيهِ اللِّواءَ ، ووَلّى عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ مَيمَنَتَهُ ، وعُمَرُ بنُ أبى سَلَمَهَ أو عَمرُو بنُ سُفيانَ بنِ عَبدِ الأَسَدِ وَلّاهُ مَيسَرَتَهُ ، ودَعا أبا لَيلَى بنَ عُمَرَ بنِ الجَرّاحِ ابنَ أخى أبى عُبَيدَهَ بنِ الجَرّاحِ فَجَعَلَهُ عَلى مُقَدِّمَتِهِ ، وَاستَخلَفَ عَلَى المَدينَهِ قُثَمَ بنَ عَبّاسٍ ، ولَم يُوَلِّ مِمَّن خَرَجَ عَلى عُثمانَ أحَداً ، وكَتَبَ إلى قَيسِ بنِ سَعدٍ أن يَندُبَ النّاسَ إلَى الشّامِ ، وإلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ وإلى أبى موسى مثلَ ذلِکَ ، وأقبَلَ عَلَى التَّهَيُّؤِ وَالتَّجَهُّزِ ، وخَطَبَ أهلَ المَدينَهِ فَدَعاهُم إلَى النُّهوضِ فى قِتالِ أهلِ الفُرقَهِ وقالَ :

إنَّ اللّهَ عَزَّوجَلّ بَعَثَ رَسولاً هادِياً مَهدِيّاً بِكِتابٍ ناطِقٍ وأمَرٍ قائمٍ واضِحٍ لا يَهلِكُ عَنهُ إلّا هالِكٌ ، وإنَّ المُبتَدَعاتِ وَالشُّبُهاتِ هُنَّ المُهلِكاتُ إلّا مَن حَفِظَ اللّهُ ، وإنَّ فى سُلطانِ اللّهِ عِصمَةَ أمرِكُم ، فَأعطوهُ طاعَتَكُم غَيرَ مَلوِيَّةٍ ولا مُستَكرَهٍ بِها ، وَاللّهِ لتَفعَلُنَّ أو لَيَنَقَلَنَّ اللّهُ عَنكُم سُلطانَ الإسلامِ ثُمَّ لا يَنقُلُهُ إلَيكم أبَداً حَتّى يَأرِزَ الأمرُ إلَيها ، اِنهَضوا إلى هؤُلاءِ القَومِ الَّذينَ يُريدونَ يُفَرِّقونَ جَماعَتَكُم ، لَعَلَّ اللّهَ يُصلِحُ بِكُم ما أفسَدَ أهلُ الآفاقِ وتَقضونَ الَّذى عَلَيكُم .

فَبَينا هُم كَذلِکَ إذ جاءَ الخَبَرُ عَن أهلِ مَكَّةَ بِنَحوٍ آخَرَ وتَمامٍ عَلى خِلافٍ ، فَقامَ فيهِم بِذلِکَ فَقالَ :

إنَّ اللّهَ عَزَّوجَلَّ جَعَلَ لِظالِمِ هذِهِ الأُمَّهِ العَفوَ وَالمَغفِرَهَ ، وجَعَلَ لِمَن لَزِمَ الأمرَ وَاستَقامَ الفَوزَ وَالنَّجاهَ ، فَمَن لَم يَسَعهُ الحَقُّ أخَذَ بِالباطِلِ ، ألا وإنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ وأُمَّ المُؤمِنينَ قَد تَمالَؤوا عَلى سُخطِ إمارَتى ، ودَعَوُا النّاسَ إلَى الإصلاحِ ، وسَأصبِرُ ما لَم أخَف عَلى جَماعَتِكُم ، وأكُفُّ إن كَفّوا ، وأقتَصِرُ عَلى ما بَلَغَنى عَنهُم .

ثُمَّ أتاهُ أنَّهُم يُريدونَ البَصرَهَ لِمُشاهَدَهِ النّاسِ وِالإصلاحِ ، فَتَعَبّى لِلخُروجِ إلَيهِم وقالَ :

إن فَعَلوا هذا فَقَدِ انقَطَعَ نِظامُ المُسلِمينَ ، وما كانَ عَلَيهِم فِى المُقامِ فينا مَؤونَهٌ ولا إكراهٌ . فَاشتَدَّ عَلى أهلِ المَدينَهِ الأمرُ فَتَثاقَلوا . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 444 .

3 / 9 آمادگی امام برای نبرد با معاویه پیش از جنگ جمل

3 / 9آمادگی امام برای نبرد با معاویه پیش از جنگ جمل6306.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : طلحه و زبیر برای انجام دادن عمره از علی علیه السلام اجازه خواستند . به آنان اجازه داد و آنها به سوی مکّه رفتند. مردم مدینه می خواستند بدانند که رأی علی علیه السلام درباره معاویه و مخالفت ورزیدن وی چیست، تا بدین وسیله ، نظر وی را درباره جنگ با اهل قبله بدانند که آیا بر این کار ، جرئت دارد یا از آن ، سر باز می زند.

مَدَنیان ، بدین منظور ، زیاد بن حنظله تمیمی را که از یاران خاصّ علی علیه السلام بود نزد او فرستادند. وی نزد علی علیه السلام رفت و لَختی نزد وی نشست. آن گاه علی علیه السلام بدو فرمود : «ای زیاد! آماده شو».

زیاد گفت : برای چه کاری؟

فرمود : «که با شامیان ، پیکار کنی».

زیاد گفت : درنگ کردن و نرمش به خرج دادن ، بهتر است ، و شعری خواند :

هر که در بسیاری از کارها مدارا نمی کند

با دندان ها دریده شود و با سُم ها کوبیده گردد .

علی علیه السلام نیز به شعری تمثل جُست:

«هرگاه دلی هوشیار و شمشیری بُرنده و روحی غیرتمند

فراهم آیند ، تو را از تحمّل ستم ها دور می دارند» .

زیاد ، نزد مردم [مدینه] بازگشت. آنان در انتظار وی بودند . از او پرسیدند : چه خبر؟

زیاد گفت : ای قوم، شمشیر !

پس دانستند که علی علیه السلام [با معاویه] چه خواهد کرد.

آن گاه علی علیه السلام ، محمّد بن حنفیه را فرا خواند و پرچم را به وی داد و عبد اللّه بن عبّاس را به سمت راست سپاه و عمر بن ابی سَلَمه یا عمرو بن سفیان بن عبد الأسد را در سمت چپ آن گماشت و ابو لیلی بن عمر بن جرّاح (برادر ابو عبیده جرّاح) را فرا خواند و به فرماندهی پیش قراولان سپاه گماشت و قُثَم بن عبّاس را در مدینه به جای خود گمارد و هیچ یک از کسانی را که بر عثمانْ شوریده بودند ، به کار نگرفت.

[علی علیه السلام همچنین] به قیس بن سعد نوشت که مردم را به سوی شامْ روانه کند [تا در آن جا به وی بپیوندند]و به عثمان بن حنیف و ابو موسی نیز چنین نوشت و خود به تجهیز و آماده کردن [سپاه]پرداخت و برای مردم مدینه ، سخنرانی کرد و آنان را به پیکار با جدایی طلبانْ فرا خواند و فرمود:

«به راستی که خداوند عز و جل ، پیامبری هدایتگر و هدایت شده را با کتابی گویا و فرمانی استوار و روشن فرستاد که جز اهل هلاکت ، از آن ، منحرف نمی شوند.

بدعت ها و شبههها ، مایه هلاکت اند ، مگر آن که خداوندْ محفوظ بدارد و به راستی که مصونیت کارهای شما در [سایه]حکومت الهی است . بی هیچ تردید و اکراه به اطاعت خداوند تَن در دهید . به خدا سوگند ، باید چنین کنید [و اگر چنین نکنید] ، خداوند ، قدرت اسلام را از میان شما می بَرد و هرگز به سوی شما بازنمی گردانَد تا امر [ولایت] به وقتش باز گردد.

به سوی این گروهی که می خواهند اتّحاد شما را پراکنده سازند ، به پا خیزید . باشد که خداوند به واسطه شما آنچه را مردمان نواحی دیگر به تباهی کشاندند ، اصلاح کند و تکلیفی را که بر عهده دارید ، انجام دهید».

در این حال بودند که خبر به گونه ای دیگر از مردم مکّه آمد که همه ، دل به مخالفت داده اند . [امام علی علیه السلام]باز به سخن گفتن ایستاد و فرمود:

«به راستی که خداوند عز و جل برای ستمگر این امّت ، عفو و بخشش قرار داده است و برای کسی که منحرف نشود و استقامت ورزد ، رستگاری و نجات را نهاده است. هر که از حق به تنگ آید ، به باطل گراید.

بدانید که طلحه و زبیر و اُمّ المؤمنین (عایشه) به نارضایتی از خلافت من همدل شده اند و مردم را به اصلاح خوانده اند و من هم صبوری می کنم مادام که بر اتّحاد شما بر حق ، بیمناک نباشم و اگر دست بردارند و بدانچه شنیده ام ، اکتفا کنند ، من هم دست بر می دارم».

سپس خبر رسید که آنان [به بهانه] دیدار مردم و اصلاح امور ، قصد بصره کرده اند. پس از آن ، برای حرکت و مقابله با آنان آماده شد و فرمود :

«اگر چنین فتنه ای کنند ، نظام مسلمانان از هم می گسلد. اقامتشان در میان ما ، نه خرجی داشت و نه ناگوار بود».

این کار (1) بر مردم مدینه گران آمد و از آن ، طفره رفتند.

.

1- .مقصود ، لشکرکشی برای جنگ با گروهی از اهل قبله است ، چنان که در صدر حدیث آمده است . (م)

ص: 414

. .

ص: 415

. .

ص: 416

. .

ص: 417

. .

الفصل الرابع : حرب الدعايه4 / 1كِتابُ الإمامِ إلى مُعاوِيَةَ يَعِظُهُ فيهِ6451.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه فى ذِكرِ بَعضِ ما دارَ بَينَ عَلِىٍّ عليه السلام ومُعاوِيَةَ مِنَ الكُتُبِ ، وأوَّلُ هذَا الكِتابِ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ الدُّنيا دارُ تِجارَةٍ ، ورِبحُها أو خُسرُهَا الآخِرَةُ ؛ فَالسَّعيدُ مَن كانَت بِضاعَتُهُ فيهَا الأَعمالَ الصّالِحَةَ ، ومَن رَأى الدُّنيا بِعَينِها وقَدَّرَها بِقَدرِها . وإنّى لَأَعِظُکَ مَعَ عِلمى بِسابِقِ العِلمِ فيکَ مِمّا لا مَرَدَّ لَهُ دونَ نَفاذِهِ ؛ ولَكِنَّ اللّهَ تَعالى أخَذَ عَلَى العُلَماءِ أن يُؤَدُّوا الأَمانَةَ وأن يَنصَحُوا الغَوِىَّ وَالرَّشيدَ ، فَاتَّقِ اللّهَ ولا تَكُن مِمَّن لا يَرجو للّهِ وَقاراً ، ومَن حَقَّت عَلَيهِ كَلِمَةُ العَذابِ فَإِنَّ اللّهَ بِالمِرصادِ . وإنَّ دُنياکَ سَتُدبِرُ عَنکَ وسَتَعودُ حَسرَةً عَليکَ ، فَأَقلِع عَمّا أنتَ عَلَيهِ مِنَ الغَىِّ وَالضَّلالِ عَلى كِبَرِ سِنِّکَ وفَناءِ عُمُرِکَ ؛ فَإِنَّ حالَکَ اليَومَ كَحالِ الثَّوبِ المَهيلِ الَّذى لا يَصلُحُ مِن جانِبٍ إلّا فَسَدَ مِن آخَرَ ، وأردَيتَ جيلاً مِنَ النّاسِ كَثيراً خَدَعتَهُم بِغَيِّکَ ، وألقَيتَهُم فى مَوجِ بَحرِکَ تَغشاهُمُ الظُّلُماتُ وتَتَلاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهاتُ ، فَجاروا عَن وِجهَتِهِم ، ونَكَصوا عَلى أعقابِهِم ، وتَوَلَّوا عَلى أدبارِهِم ، وعَوَّلوا عَلى أحسابِهِم ، إلّا مَن فاءَ مِن أهلِ البَصائِرِ فَإِنَّهُم فارَقوکَ بَعدَ مَعرِفَتِکَ ، وهَرَبوا إلَى اللّهِ مِن مُوازَرَتِکَ إذ حَمَلتَهُم عَلَى الصَّعبِ وعَدَلتَ بِهِم عَنِ القَصدِ . فَاتَّقِ اللّهَ يا مُعاوِيَةُ فى نَفسِکَ ، وجاذِبِ الشَّيطانَ قِيادَکَ ، فَإِنَّ الدُّنيا مُنقَطِعَةٌ عَنکَ وَالآخِرَةَ قَريبَةٌ مِنکَ ، وَالسَّلامُ . (1) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 133 ؛ نهج البلاغه : الكتاب 32 وفيه من «أرديت جيلاً . . .» ، بحار الأنوار : ج 33 ص 85 ح 400 .

فصل چهارم : نبرد تبلیغاتی

4 / 1 اندرز نامه امام به معاویه

فصل چهارم : نبرد تبلیغاتی4 / 1اندرز نامه امام به معاویه6452.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :شرح نهج البلاغه ضمن بیان برخی نامه های تبادل شده میان علی علیه السلام و معاویه که آغاز این نامه چنین است : «از بنده خداوند ، علی ، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان» : امّا بعد ؛ همانا دنیا ، سرایِ بازرگانی و سود یا زیان آن ، آخرت است . پس خوش بخت کسی که سرمایه اش در دنیا کارهای نیکو باشد ، و کسی که دنیا را چنان که هست ببیند و آن را به فراخور قدر حقیقی اش ، ارزش نهد .

من تو را اندرز می دهم با این که از گذشته تو آگاهم ؛ گذشته ای که از دیر باز نسبت به آن آشنایی دقیق و بدون تردید دارم [ومی دانم که اندرز سودی برای آن ندارد] ؛ امّا خداوند متعال از دانایان پیمان گرفته که رسم امانت به جای آورند و گمگشته و رهیافته را اندرز دهند [و از این روست که تو را اندرز می دهم] .

پس ، از خدا بترس و از کسانی مباش که از شُکوه خدا بیم ندارند و فرمان عذاب بر ایشان واجب می آید ، که خداوند ، سخت در کمینگاه است . همانا دنیایت به زودی از تو روی می گردانَد و زودازود ، مایه حسرتت می گردد . اکنون که کُهنْ سال شده ای و عمرت رو به پایان است ، گم گشتگی و گم راهیِ پیشین را [از دل] برکَن که حالِ امروزِ تو ، همانند جامه ای پوسیده است که از هر طرف اصلاحش کنند ، از طرف دیگر گسسته می شود .

به راستی ، تو گروهی بسیار از مردم را به هلاکت افکندی و با گم راهی خویش فریفتی و چنان در موج دریای [حیله های]خود در انداختی که تیرگی ها آنان را فرا پوشانْد و شبههها آنان را به تلاطم انداخت . آن گاه از مسیر خویش به در رفتند و [از خیری که در آن بودند ،] به گذشتگان

[باطل] خویش روی آوردند و به پشت سرشان روی گرداندند و بر خاندان و نژاد خویش تکیه زدند ، مگر بینشمندانی که [به حق]روی نمودند .

ایشان بعد از شناختنت ، تو را ترک گفتند و از یاری کردنت [تن زدند و] به خدا پناه جُستند ؛ زیرا آنان را به کار دشواری کشاندی و از راهِ درست ، بازشان گرداندی .

پس ای معاویه ! بر خویشتن از خدای بپرهیز و زمام خود را از چنگ شیطان بیرون آور ، که دنیا از تو جداشدنی ، و آخرت به تو نزدیک است . والسّلام !

.

4 / 2جَوابُهُ بِكُلِّ وَقاحَهٍ6449.عنه عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن أبيالحسن على بن محمّد المدائنى :فَكَتَبَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ :

مِن مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ :

أمّا بَعدُ ؛ فَقَد وَقَفتُ عَلى كِتابِکَ ، وقَد أبَيتَ عَلَى الفِتَنِ إلّا تَمادِياً ، وإنّى لَعالِمٌ أنَّ الَّذى يَدعوکَ إلى ذلِکَ مَصرَعُکَ الَّذى لا بُدَّ لَکَ مِنهُ ، وإن كُنتَ مُوائِلاً فَازدَد غَيّاً إلى غَيِّکَ ، فَطالَما خَفَّ عَقلُکَ ، ومَنَّيتَ نَفسَکَ ما لَيس لَکَ ، وَالتَوَيتَ عَلى مَن هُوَ خَيرٌ مِنکَ ، ثُمَّ كانَتِ العاقِبَهُ لِغَيرِکَ ، وَاحتَمَلتَ الوِزرَ بِما أحاطَ بِکَ مِن خَطيئَتِکَ ، وَالسَّلامُ . (1)4 / 3كِتابُ الإِمامِ إلَيهِ يُحَذِّرُهُ مِنَ الحَربِ6446.امام صادق عليه السلام (در پاسخ مردى كه به ايشان عرض كرد : اساس دين، تو) شرح نهج البلاغه عن المدائنى :فَكَتَبَ عَلِىٌّ عليه السلام إلَيهِ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ ما أتَيتَ بِهِ مِن ضَلالِکَ لَيسَ بِبَعيدِ الشَّبَهِ مِمّا أتى بِهِ أهلُکَ وقَومُکَ الَّذينَ حَمَلَهُمُ الكُفرُ وتَمَنِّى الأَباطيلِ عَلى حَسَدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله حَتّى صُرِعوا مَصارِعَهُم حَيثُ عَلِمتَ ؛ لَم يَمنَعوا حَريماً ولَم يَدفَعوا عَظيماً ، وأنَا صاحِبُهُم فى تِلکَ المَواطِنِ ، الصّالى بِحَربِهِم ، وَالفالُّ لِحَدِّهِم ، وَالقاتِلُ لِرُؤوسِهِم ورُؤوسِ الضَّلالَهِ ، والمُتبِعُ إن شاءَ اللّهُ خَلَفَهُم بِسَلَفِهِم ، فَبِئسَ الخَلَفُ خَلَفٌ أتبَعَ سَلَفاً مَحَلَّهُ ومَحَطَّهُ النّارُ ، وَالسَّلامُ . (2) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 133 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 134 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 86 ح 401 .

4 / 2 پاسخِ بس بی شرمانه معاویه

4 / 3 نامه امام به معاویه و پرهیز دادنش از جنگ

4 / 2پاسخِ بس بی شرمانه معاویه6443.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از ابو الحسن علی بن محمّد مدائنی : آن گاه ، معاویه به وی (علی علیه السلام) نوشت :

از معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب .

امّا بعد ؛ نامه ات را دریافتم . همانا فتنه ها را به درازا کشانده ای . و من می دانم آنچه تو را به این کار وامی دارد ، مرگ توست که تو را از آن چاره ای نیست ؛ هر چند از آن گریز جویی . پس بر گم گشتگی خویش بیفزای! دیرگاهی است که اندیشه ات سَبُک گشته و خود را در آرزوی چیزی افکندی که از آنِ تو نیست و با آن کس که از تو بهتر است ، در می پیچی ؛ لیکن فرجام [نیک] از آنِ کسی جز توست . و بار گناه [دیگران]را با خطاهایی که تو را فرا گرفته ، بر دوش خواهی داشت . والسّلام !4 / 3نامه امام به معاویه و پرهیز دادنش از جنگ6445.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از مدائنی : علی علیه السلام به او (معاویه) نوشت :

امّا بعد ؛ این مایه گم راهی که با خود داری ، چندان دور از همانی نیست که خانواده و خاندان تو با خود داشتند ؛ هم ایشان که کفر و باطل خواهی ، وادارشان کرد که بر محمّد صلی الله علیه و آله حسد ورزند ، تا آن گاه که به خاک هلاکت در انداخته شدند چنان که خود می دانی ؛ همانان که هیچ حریمی را پاس نداشتند و هیچ [رخداد]بزرگی را دور نکردند . من ، خویش ، در آن عرصه ها در مقابلشان بودم ؛ در تنور جنگ با آنان ، حمله ور بودم و بُرندگی شمشیرهایشان را کُند می ساختم و سران ایشان و سردمداران گم راهی را می کشتم . به خواست خداوند ، جانشین ایشان [یعنی تو] را نیز در پی همان پیشینیان خواهم فرستاد . و چه بد جانشینی است آن که بر جای پیشینیانی نشیند که جایگاه و فرودگاهشان آتش است . والسّلام !

4 / 4جَوابُهُ بِكُلِّ وَقاحَهٍ6442.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن المدائنى :فَكَتَبَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ :

أمّا بَعدُ ؛ فَقَد طالَ فِى الغَىِّ مَا استَمرَرتَ أدراجَکَ ، كَما طالَما تَمادى عَنِ الحَربِ نُكوصُکَ وإبطاؤُکَ ، فَتوعِدُ وَعيدَ الأَسَدِ وتَروغُ رَوَغانَ الثَّعلَبِ ، فَحَتّامَ تَحيدُ عَن لِقاءِ مُباشَرَهِ اللُّيوثِ الضّارِيَهِ وَالأَفاعِى القاتِلَهِ ، ولا تَستَبعِدَنَّها فَكُلُّ ما هُوَ آتٍ قَريبٌ إن شاءَ اللّهُ ، وَالسَّلامُ . (1)4 / 5كِتابُ الإِمامِ إلَيهِ يُخبِرُ فيهِ بِما سَيَقَعُ فِى الحَربِ6439.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه عن المدائنى :فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ عليه السلام :

أمّا بَعدُ ؛ فَما أعجَبَ ما يَأتينى مِنکَ ، وما أعلَمَنى بِما أنتَ الَيهِ صائِرٌ ! ولَيسَ إبطائى عَنکَ إلّا تَرَقُّبا لِما أنتَ لَهُ مُكَذِّبٌ وأنَا بِهِ مُصَدِّقٌ ، وكَأَنّى بِکَ غَداً وأنتَ تَضِجُّ مِنَ الحَربِ ضَجيجَ الجِمالِ مِنَ الأَثقالِ ، وسَتَدعونى أنتَ وأصحابُکَ إلى كِتابٍ تُعَظِّمونَهُ بِألسِنَتِكُم وتَجحَدونَهُ بِقُلوبِكُم ، وَالسّلامُ . (2) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 134 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 134 .

4 / 4 پاسخِ بس بی شرمانه معاویه

4 / 5 نامه امام به وی و آگاه کردنش از پیشامدهای جنگ

4 / 4پاسخِ بس بی شرمانه معاویه6442.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از مدائنی : معاویه به او (علی علیه السلام) نوشت :

امّا بعد ؛ دیرگاهی است که در گم راهی به پیش می روی ، همان سان که دیری است از نبرد بازمانده و روی گردانده ای . همچون شیر ، بیم بر می انگیزی و همانندِ روباه ، طفره زنان می گریزی . تا چه هنگام از رویارویی با شیرهای درنده و مارهای جان ستان ، کناره می جویی؟ چنین روزی را دور مشمار ، که به خواست خدا ، آنچه در پیش است ، نزدیک می نماید . والسّلام !4 / 5نامه امام به وی و آگاه کردنش از پیشامدهای جنگ6439.عنه صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه به نقل از مدائنی : علی علیه السلام به او (معاویه) نوشت :

امّا بعد ؛ چه شگفتی آور است پاسخ تو به من و چه قدر معلوم است بر من ، سرنوشتی که تو در پیش داری! چیزی مرا از جنگ با تو به کُندی وا نداشته ، مگر انتظار کشیدن آنچه تو آن را تکذیب می کنی و من راستش می شمارم . گویی هم اینک فردا را می بینم که همچون شترانِ نالان از بار گران ، از جنگ ، ضجّه بر می آوری و آن گاه ، تو و یاورانت مرا به کتابی فرا می خوانید که با زبان هاتان بزرگش می شمارید و با دل هاتان مغرضانه انکارش می کنید . والسّلام !

.

4 / 6جَوابُهُ بِكُلِّ وَقاحَهٍ6436.امام على عليه السلام (در عهدنامه خود به مالک اشتر) شرح نهج البلاغه عن المدائنى :فَكَتَبَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ :

أمّا بَعدُ ؛ فَدَعنى مِن أساطيرِکَ وَاكفُف عَنّى مِن أحاديثِکَ ، وَاقصُر عَن تَقَوُّلِکَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَافتِرائِکَ مِنَ الكَذِبِ ما لَم يَقُل ، وغُرورِ مَن مَعَکَ وَالخِداعِ لَهُم فَقَدِ استَغوَيتَهُم ، ويوشِکُ أمرُکَ أن يَنكَشِفَ لَهُم فَيَعتَزِلوکَ ويَعلَموا أنَّ ما جِئتَ بِهِ باطِلٌ مُضمَحِلٌّ ، وَالسَّلامُ . (1)4 / 7كِتابُ الإِمامِ إلَيهِ يُخبِرُ فيهِ بِمَصيرِهِ6433.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن المدائنى :فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ عليه السلام :

أمّا بَعدُ ؛ فَطالَما دَعَوتَ أنتَ وأولِياؤُکَ أولِياءُ الشَّيطانِ الرَّجيمِ الحَقَّ أساطيرَ الأَوَّلينَ ، ونَبَذتُموهُ وَراءَ ظُهورِكُم ، وجَهَدتُم بِإِطفاءِ نَورِ اللّهِ بِأَيديكُم وأفواهِكُم ، وَاللّهُ مُتِمُّ نورِهِ ولَو كَرِهَ الكافِرونَ . ولَعَمرى لَيُتِمَّنَّ النّورَ عَلى كُرهِکَ ، ولَيُنفِذَنَّ العِلمَ بِصِغارِکَ ، ولَتُجازَيَنَّ بِعَمَلِکَ ، فَعِث فى دُنياکَ المُنُقَطِعَهِ عَنکَ ما طابَ لَکَ ؛ فَكَأَنَّکَ بِباطِلِکَ وقَدِ انقَضى وبِعَمَلِکَ وقَد هَوى (2) ثُمَّ تَصيرُ إلى لَظىً ، لَم يَظلِمکَ اللّهُ شَيئاً ، وما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلعَبيدِ . (3) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 134 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 86 ح 401 .

2- .فى بحار الأنوار : «فكأنّک بأجلک قد انقضى وعملک قد هوى».

3- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 135 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 86 ح 401 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 83 .

4 / 6 پاسخِ بس بی شرمانه معاویه

4 / 7 نامه امام به معاویه و خبر دادن از سرنوشت او

4 / 6پاسخِ بس بی شرمانه معاویه6436.الإمامُ علیٌّ علیه السلام (مِن کتابِهِ علیه السلام للأشتَرِ) شرح نهج البلاغه به نقل از مدائنی : معاویه به او (علی علیه السلام) نوشت :

امّا بعد؛مرا از [شنیدنِ] افسانه هایت معاف بدار وسخنانت را از من باز دار . سخن بستن به پیامبر خدا ، نسبت دادن سخنانِ دروغ به وی و فریفتن یاران خویش و نیرنگبازی با ایشان را بس کن ، که آنان را به گم راهی کشانده ای ، و زود است که کارت بر ایشان آشکار شود و آن گاه از تو کناره جویند و دریابند ادّعای تو باطل و بی بنیان است.والسّلام !4 / 7نامه امام به معاویه و خبر دادن از سرنوشت او6433.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از مدائنی : علی علیه السلام به او (معاویه) نوشت :

امّا بعد ؛ دیرگاهی است تو و هواخواهانت که یاوران شیطانِ رانده شده اند ، حق را افسانه پیشینیان می خوانید و آن را فرا پشتِ خویش می افکنید و سخت می کوشید تا با دست ها و دهان های خود ، نور خدا را خاموش کنید ؛ امّا خداوند ، به ناخواستِ کافران ، نورش را فراگیر می کند .

به جانم سوگند ، به ناخواستِ تو آن نور ، فراگستر می شود و علم [خدا] به همه جزئیّات کارهایت رخنه می کند و تو به سبب اعمالت کیفر می بینی . پس در دنیایت که از تو جداشدنی است ، هرچه می خواهی به تبهکاری بپرداز . گویا تو را می بینم که به باطلت که به سر آمده و به آنچه کرده ای و واژگون گشته ، مؤاخذه می کنند ، پس آن گاه به زبانه آتش در می افتی ، بی آن که خداوند بر تو هیچ ستم رانده باشد ، که پروردگارت هرگز بر بندگان ستم نمی رانَد .

.

4 / 8جَوابُهُ بِكُلِّ وَقاحَةٍ يَدعُو الإِمامَ لِلتَّشميرِ لِلحَربِ6430.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن المدائنى :فَكَتَبَ إِلَيهِ مُعاوِيَهُ :

أمّا بَعدُ ؛ فَما أعظَمَ الرَّينَ عَلى قَلبِكَ وَالغِطاءَ عَلى بَصَرِكَ ! الشَّرَهُ مِن شيمَتِكَ وَالحَسَدُ مِن خَليقَتِكَ ، فَشَمِّر لِلحَربِ وَاصبِر لِلضَّربِ ، فَوَاللّهِ ، لَيَرجِعَنَّ الأَمرُ إلى ما عَلِمتَ ، وَالعاقِبَهُ لِلمُتَّقينَ . هَيهاتَ هَيهاتَ ! أخطَأَكَ ما تَمَنَّى ، وهَوى قَلبُكَ مَعَ مَن هَوى ، فَاربَع عَلى ظَلعِكَ ، وقِس شِبرَكَ بِفِترِكَ ؛ لِتَعلَمَ أينَ حالُكَ مِن حالِ مَن يَزِنُ الجِبالَ حِلمُهُ، ويَفصِلُ بَينَ أهلِ الشَّكِ عِلمُهُ ، وَالسَّلامُ. (1)4 / 9كَيدُ مُعاوِيَهَ فى حَربِ الدِّعايَهِ6427.امام على عليه السلام :شرح نهج البلاغه عن النقيب أبى جعفر :كانَ مُعاوِيَهُ يَتَسَقَّطُ عَلِيّاً ويَنعى عَلَيهِ ما عَساهُ يَذكُرُهُ مِن حالِ أبى بَكرٍ وعُمَرَ وأنَّهُما غَصَباهُ حَقَّهَ ، ولا يَزالُ يَكيدُهُ بِالكِتابِ يَكتُبُهُ وَالرِّسالَهِ يَبعَثُها يَطلُبُ غِرَّتَهُ (2) ؛ لِيَنفُثَ بِما فى صَدرِهِ مِن حالِ أبى بَكرٍ وعُمَرَ إمّا مُكاتَبَهً أو مُراسَلَهً ، فَيَجعَلَ ذلِكَ حُجَّهً عَلَيهِ عِندَ أهلِ الشّامِ ، ويُضيفَهُ إلى ما قَرَّرَهُ فى أنفُسِهِم مِن ذُنوبِهِ كَما زَعَمَ ، فَقَد كانَ غَمَصَهُ (3) عِندَهُم بِأنَّهُ قَتَلَ عُثمانَ ومالَأَ عَلى قَتلِهِ ، وأنَّهُ قَتَلَ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ وأسَرَ عائِشَهَ وأراقَ دِماءَ أهلِ البَصرَهِ ، وبَقِيَت خَصلَهٌ واحِدَهٌ وهُوَ أن يَثبُتَ عِندَهُم أنَّهُ يَتَبَرَّأُ مِن أبى بَكرٍ وعُمَرَ ، ويَنسُبُهُما إلى الظُّلمِ ومُخالَفَهِ الرَّسولِ فى أمرِ الخِلافَهِ ، وأنَّهُما وَثَبا عَلَيها غَلَبَهً وغَصَباهُ إيّاها .

فَكانَت هذِهِ الطّامَّهُ الكُبرى لَيسَت مُقتَصِرَهً عَلى فَسادِ أهلِ الشّامِ عَلَيهِ ، بَل وأهلِ العِراقِ الَّذينَ هُم جُندُهُ وبِطانَتُهُ وأنصارُهُ ؛ لِأَنَّهُم كانوا يَعتَقِدونَ إمامَهَ الشَّيخَينِ إلّا القَليلَ الشّاذَّ مِن خَواصِّ الشّيعَهِ .

فَلَمّا كَتَبَ ذلِكَ الكِتابَ مَعَ أبى مُسلِمٍ الخَولانِىِّ (4) قَصَدَ أن يُغضِبَ عَلِيّاً ويُحرِجَهُ ويُحوِجَهُ إذا قَرَأَ ذِكرَ أبى بَكرٍ وأنَّهُ أفضَلُ المُسلِمينَ إلى أن يَخلِطَ خَطَّهُ فِى الجَوابِ بِكَلِمَهٍ تَقتَضى طَعناً فى أبى بَكرٍ ، فَكانَ الجَوابُ مُجَمجَماً غَيرَ بَيِّنٍ لَيسَ فيهِ تَصريحٌ بِالتَّظليمِ لَهُما ولَا التَّصريحُ بِبَراءَتِهِما وتارَهً يَتَرَحَّمُ عَلَيهِما وتارَهً يَقولُ : أخَذا حَقّى وقَد تَرَكتُهُ لَهُما .

فَأَشارَ عَمرُو بنُ العاصِ عَلى مُعاوِيَهَ أن يَكتُبَ كِتاباً ثانِياً مُناسِباً لِلكِتابِ الأَوَّلِ ؛ لِيَستَفِزّا فيهِ عَلِيّاً عليه السلام ويَستَخِفّاهُ ، ويَحمِلَهُ الغَضَبُ مِنهُ أن يَكتُبَ كَلاماً يَتَعَلَّقانِ بِهِ فى تَقبيحِ حالِهِ وتَهجينِ مَذهَبِهِ .

وقالَ لَهُ عَمرٌو : إنَّ عَلِيّاً عليه السلام رَجُلٌ نَزِقٌ تَيّاهٌ ، ومَا استَطعَمتَ مِنهُ الكَلامَ بِمِثلِ تَقريظِ أبى بَكرٍ وعُمَرَ فَاكتُب . فَكَتَبَ كِتاباً أنفَذَهُ إلَيهِ مَعَ أبى أُمامَةَ الباهِلِىِّ وهُوَ مِنَ الصَّحابَهِ بَعدَ أن عَزَمَ عَلى بِعثَتِهِ مَعَ أبِى الدَّرداءِ ونُسخَهُ الكِتابِ :

مِن عَبدِ اللّهِ مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّ اللّهَ تَعالى جَدُّهُ ، اصطَفى مُحَمَّدا عليه السلام لِرِسالَتِهِ وَاختَصَّهُ بِوَحيِهِ وتَأدِيَهِ شَريعَتِهِ ، فَأنقَذَ بِهِ مِنَ العَمايَهِ وهَدى بِهِ مِنَ الغَوايَهِ ، ثُمَّ قَبَضَهُ إلَيهِ رَشيداً حَميداً قَد بَلَّغَ الشَّرعَ ومَحَقَ الشِّركَ وأخمَدَ نارَ الإفكِ ، فَأحسَنَ اللّهُ جَزاءَهُ وضاعَفَ عَلَيهِ نِعَمَهُ وآلاءَهُ ، ثُمَّ إنَّ اللّهَ سُبحانَهُ اختَصَّ مُحَمَّدا عليه السلام بِأصحابٍ أيَّدوهُ وآزَروهُ ونَصَروهُ ، وكانوا كَما قالَ اللّهُ سُبحانَهُ لَهُم : «أَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ» (5) فَكانَ أفضَلَهُم مَرتَبَهً وأعلاهُم عِندَ اللّهِ وَالمُسلِمينَ مَنزِلَهً الخَليفَهُ الأوَّلُ ، الَّذى جَمَعَ الكَلِمَهَ ولَمَّ الدَّعوَهَ وقاتَلَ أهلَ الرِّدَّهِ ، ثُمَّ الخَليفَهُ الثّانى الَّذى فَتَحَ الفُتوحَ ومَصَّرَ الأمصارَ وأذَلَّ رِقابَ المُشرِكينَ ، ثُمَّ الخَليفَهُ الثّالِثُ المَظلومُ الَّذى نَشَرَ المِلَّهِ وطَبَّقَ الآفاقَ بِالكَلِمَهِ الحَنيفِيَّهِ .

فَلَمَّا استَوثَقَ الإسلامُ وضَرَبَ بِجِرانِهِ (6) عَدَوتَ عَلَيهِ فَبَغَيتَهُ الغَوائِلَ ونَصَبتَ لَهُ المَكايِدَ ، وضَرَبتَ لَهُ بَطنَ الأمرِ وظَهرَهُ ودَسَستَ عَلَيهِ وأغرَيتَ بِهِ ، وقَعَدتَ حَيثُ استَنصَرَکَ عَن نَصرِهِ وسَألَکَ أن تُدرِکَهُ قَبلَ أن يُمَزَّقَ فَما أدرَکتَهُ ، وما يَومُ المُسلِمينَ مِنکَ بِواحِدٍ .

لَقَد حَسَدتَ أبا بَکرٍ وَالتَوَيتَ عَلَيهِ ورُمتَ إفسادَ أمرِهِ ، وقَعَدتَ فى بَيتِکَ ، وَاستَغوَيتَ عِصابَهً مِنَ النّاسِ حَتّى تَأخَّروا عَن بَيعَتِهِ ، ثُمَّ کَرِهتَ خِلافَهَ عُمَرَ وحَسَدتَهُ وَاستَطَلتَ مُدَّتَهُ ، وسُرِرتَ بِقَتلِهِ وأظهَرتَ الشَّماتَهَ بِمُصابِهِ حَتّى إنَّکَ حاوَلتَ قَتلَ وَلَدِهِ ؛ لِأنَّهُ قَتَلَ قاتِلَ أبيهِ ، ثُمَّ لَم تَکُن أشَدَّ مِنکَ حَسَدا لِابنِ عَمِّکَ عُثمانَ نَشَرتَ مَقابِحَهُ وطَوَيتَ مَحاسِنَهُ ، وطَعَنتَ فى فِقهِهِ ثُمَّ فى دينِهِ ثُمَّ فى سيرَتِهِ ثُمَّ فى عَقلِهِ ، وأغرَيتَ بِهِ السُّفَهاءَ مِن أصحابِکَ وشيعَتِکَ حَتّى قَتَلوهُ بِمَحضَرٍ مِنکَ لا تَدفَعُ عَنهُ بِلِسانٍ ولا يَدٍ ، وما مِن هؤُلاءِ إلّا مَن بَغَيتَ عَلَيهِ وتَلَکَّأتَ فى بَيعَتِهِ حَتّى حُمِلتَ إلَيهِ قَهراً تُساقُ بِخَزائِمِ (7) الاِقتِسارِ کَما يُساقُ الفَحلُ المَخشوشُ ، ثُمَّ نَهَضتَ الآنَ تَطلُبُ الخِلافَهَ ، وقَتَلَهُ عُثمانَ خُلَصاؤُکَ وسُجَراؤُکَ والمُحدِقونَ بِکَ ، وتِلکَ مِن أمانِىِّ النُّفوسِ وضَلالاتِ الأهواءِ .

فَدَعِ اللّجاجَ وَالعَبَثَ جانِباً وَادفَع إلَينا قَتَلَةَ عُثمانَ ، وأعِدِ الأمرَ شورى بَينَ المُسلِمينَ لِيَتَّفِقوا عَلى مَن هُوَ للّهِ رِضاً . فَلا بَيعَةَ لَکَ فى أعناقِنا ولا طاعَةَ لَکَ عَلَينا ولا عُتبى لَکَ عِندَنا ، ولَيسَ لَکَ ولِأَصحابِکَ عِندى إلّا السَّيفُ ، وَالَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ لَأَطلُبَنَّ قَتَلَةَ عُثمانَ أينَ كانوا وحَيثُ كانوا حَتّى أقتُلَهُم أو تَلتَحِقَ روحى بِاللّهِ .

فَأَمّا ما لا تَزالُ تَمُنُّ بِهِ مِن سابِقَتِکَ وجِهادِکَ فَإنّى وَجَدتُ اللّهَ سُبحانَهُ يَقولُ : «يَمُنُّونَ عَلَيْکَ أَنْ أَسْلَمُواْ قُل لَا تَمُنُّواْ عَلَىَّ إِسْلَمَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَكُمْ لِلْاءِيمَنِ إِن كُنتُمْ صَدِقِينَ» (8) ولَو نَظَرتَ فى حالِ نَفسِکَ لَوَجَدتَها أشَدَّ الأنفُسِ امتِناناً عَلَى اللّهِ بِعَمَلِها ، وإذا كانَ الاِمتِنانُ عَلَى السّائِلِ يُبطِلُ أجرَ الصَّدَقَةِ فَالاِمتِنانُ عَلَى اللّهِ يُبطِلُ أجرَ الجِهادِ ويَجعَلُهُ کَ «صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَىْ ءٍ مِّمَّا كَسَبُواْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكَفِرِينَ» . (9)

قالَ النَّقيبُ أبو جَعفَرٍ : فَلَمّا وَصَلَ هذَا الكِتابُ إلى عَلِيٍّ عليه السلام مَعَ أبى اُمامَةَ الباهِلِيِّ ، كَلَّمَ أبا اُمامَةَ بِنَحوٍ مِمّا كَلَّمَ بِهِ أبا مُسلِمٍ الخَولانِيَّ وكَتَبَ مَعَهُ هذَا الجَوابَ .

قالَ النَّقيبُ : وفى كِتابِ مُعاوِيَةَ هذا ذِكرُ لَفظِ الجَمَلِ المَخشوشِ أوِ الفَحلِ المَخشوشِ ، لا فِى الكِتابِ الواصِلِ مَعَ أبى مُسلِمٍ ولَيسَ فى ذلِکَ هذِهِ اللَّفظَةُ وإنَّما فيهِ : «حَسَدتَ الخُلَفاءَ وبَغَيتَ عَلَيهِم عَرَفنا ذلِکَ مِن نَظَرِکَ الشَّزرِ (10) وقَولِکَ الهُجرِ (11) وتَنَفُّسِکَ الصُّعَداءَ وإبطائِکَ عَنِ الخُلَفاءِ» .

قالَ : وإنَّما كَثيرٌ مِنَ النّاسِ لا يَعرِفونَ الكِتابَينِ ، وَالمَشهورُ عِندَهُم كِتابُ أبى مُسلِمٍ فَيَجعَلونَ هذِهِ اللَّفظَةَ فيهِ ، وَالصَّحيحُ أنَّها فى كِتابِ أبى اُمامَةَ ، أ لا تَراها عادَت فى جَوابِهِ ؟ ولَو كانَت فى كتابِ أبى مُسلِمٍ لَعادَت فى جَوابِهِ . (12) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 135 .
2- .الغِرَّه : الغَفله (النهايه : ج 3 ص 354 «غرر») .
3- .غَمَصَه : حَقَّرَه واستَصغَرَه ولم يَره شيئاً (لسان العرب : ج 7 ص 61 «غمص») .
4- .راجع : ص 442 (رسائل معاويه إلى الإمام فى دم عثمان) .
5- .الفتح : 29 .
6- .الجِرَان : باطن العُنُق . ومنه حديث عائشه «حتى ضربَ الحقُّ بِجرَانِه» أى قَرَّ قَرارُه واستقام ، كما أنّ البعير إذا برَک واستراح مدّ عُنُقَه على

الأرض (النهايه : ج 1 ص 263 «جرن») .
7- .الخِزَام : جمع خِزامه ، وهى حَلقه من شعر تُجعل فى أحد جانبى مَنخِرَى البعير (النهايه : ج 2 ص 29 «خزم») .
8- .الحجرات : 17 .
9- .البقره : 264 .
10- .الشَّزْر : النظر عن اليمين والشمال ، وليس بمستقيم الطريقه . وقيل : هو النَّظرُ بمؤخر العين ، وأكثرُ ما يكون النَّظرُ الشزْرُ فى حال الغضَب وإلى الأعدَاء (النهايه : ج 2 ص 470 «شزر») .
11- .أهْجَر فى مَنْطقه يُهْجِرُ إهْجاراً إذا أفْحَش ، وكذلک إذا أكثر الكلام فيما لاينبغى . والاسم : الهُجْر ، بالضم . وهَجَريَهْجُر هَجْراً ، بالفتح ، إذا خلط فى كلامه ، وإذا هذى (النهايه : ج 5 ص 245 «هجر») .
12- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 184 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 60 .

4 / 8 پاسخِ بس بی شرمانه معاویه و فراخواندنِ امام به جنگ

4 / 9 حیله گری معاویه در نبرد تبلیغاتی

4 / 8پاسخِ بس بی شرمانه معاویه و فراخواندنِ امام به جنگ6424.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از مدائنی : معاویه به او (علی علیه السلام) نوشت :

امّا بعد ؛ آلودگیِ قلبت چه بسیار است و بر دیدگانت چه پرده ای افتاده ! تنگْ چشمی ، شیوه تو و حسدورزی ، خوی توست . پس برای نبرد مهیّا شو و بر ضربه[ی شمشیر]شکیبا باش . خدای را سوگند که وضع ، بدان سان که [در گذشته]دانستی ، باز خواهد گشت ، و سرانجام [نیک] از آنِ تقوا پیشگان است . هیهات ! هیهات ! آرزویت تو را به خطا افکنده و جانت در زمره هوسرانان به هوس افتاده . پس بر جای خود بنشین و روزگارت را به آرامی بگذران تا دریابی که در قیاس با کسی که بردباری اش با کوه ها سنجیده می شود و دانشش ، شک زدگان را به باور می رسانَد ، چگونه ای . والسّلام !4 / 9حیله گری معاویه در نبرد تبلیغاتی6430.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :شرح نهج البلاغه به نقل از نقیب ابو جعفر : معاویه در پی [تحریک و] به لغزش افکندن علی علیه السلام بود ، خاطرات بد را به یاد او می آورْد تا شاید او از حال ابو بکر و عمر که حقّ [خلافت] او را غصب کرده بودند ، چیزی گوید [و بدین سان ، رسوا شود] . پس همواره با نامه پراکندن و پیک فرستادن ، بر آن بود که غافلگیرش کند تا وی در نامه ای یا با پیکی ، آنچه را از ابو بکر و عمر در دل دارد ، آشکار سازد و آن گاه معاویه ، نزد مردم شام ، آن را دستاویزی به زیان علی علیه السلام سازد و به دیگر گناهان وی ، به زعم خویش ، که در باور آن مردم نشانده بود ، بیفزاید .

همو بود که نزد شامیان ، علی علیه السلام را فرومایه جلوه داده بود ، بدین ادّعا که او در قتل عثمان دست داشته و کشندگانش را یاری کرده ، طلحه و زبیر را کشته و عایشه را به اسارت افکنده و خون مردم بصره را بر زمین ریخته است . اکنون یک دستاویز باقی مانده بود : این که به شامیان بقبولانَد علی علیه السلام از ابو بکر و عمر ، بیزاری می جوید و آن

دو را ستم پیشه و سرپیچنده از فرمان پیامبر خدا در امر خلافت می داند و بر این باور است که آن دو زورمندانه به خلافت چنگ زدند و آن را غاصبانه از وی ربودند .

این بلای بزرگ ، هم به انگیزه تباه ساختن اندیشه شامیان برای دشمنی با امام علیه السلام و هم به نیّتِ برانگیختن مردم عراق بر وی بود ؛ همانان که سپاهیان و همرازان و یاران او به شمار می رفتند ؛ چرا که ایشان ، جز اندکی شیعه خاص ، به پیشوایی عمر و ابو بکر نیز قائل بودند .

آن گاه که معاویه آن نامه را با ابو مسلم خولانی همراه کرد ، (1) در اندیشه بود که علی علیه السلام را به خشم آورَد و در تنگنا افکَند و ناگزیرش سازد که پس از خواندنِ عبارت های وی در یادکردِ ابو بکر و این که او را برترینِ مسلمانان شمرده ، پاسخی بنگارد که در بردارنده طعنی به ابو بکر باشد . امّا پاسخ امام علیه السلام پیچ و تاب دار و دو پهلو بود ؛ نه آشکارا آنان را ستم ورز خواند و نه از بی گناهی شان دم زد . گاه برای ایشان رحمت طلبید و گاه فرمود : «آن دو به حقّ من دست یازیدند و من ، آن را به ایشان وا نهادم» .

آن گاه ، عمرو بن عاص ، معاویه را اندرز داد که نامه ای دیگر ، سازگار با نامه نخست ، بنگارد تا در آن ، علی علیه السلام را بر انگیزانند و خوار شمارند و چنان به خشم اندازند که وی کلامی بنگارد و آن دو ، همان کلام را دستاویزی برای زشت نمودنِ چهره او و فرومایه شمردنِ آیینش سازند .

عمرو به معاویه گفت : علی مردی شتاب ورز و بی پرواست . پس هر چیز را همانند ستایش ابو بکر و عمر که امید می ورزی او را به سخن برانگیزد ، بنویس .

معاویه نامه ای نوشت . نخست قصد داشت آن را با ابو الدّرداء همراه کند ؛ لیکن سرانجام آن را با ابو اُمامه باهِلی روان ساخت ؛ همو که از جمله صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله بود . متن آن نامه چنین است :

از بنده خدا ، معاویه بن ابی سفیان ، به علی بن ابی طالب .

امّا بعد ؛ همانا خداوند متعال ، محمّد را به پیامبریِ خویش برگزید و او را به ابلاغ وحی و شریعت ، ممتاز فرمود . با او [مردم را] از کوری نجات بخشید و از گم راهی به هدایت کشید . سپس وی را رستگار و ستوده ، به پیشگاه خود برگرفت ؛ همو را که دین را ابلاغ کرده ، شرک را از میان برده

، و آتش فریبگری را فرو نشانده بود . پس خدایش پاداش نیک دهاد و نعمت ها و دهش های خویش را در حقّش دو چندان کُناد !

آن گاه ، خداوند سبحان ، یارانی به او عطا فرمود که او را یاری و یاوری و پشتیبانی کردند و مصداق فرموده سبحان شدند : «بر کافران سخت گیرنده و میان خود ، مهر ورزنده» . برترین این یاران و بلند پایه ترینشان نزد خدا و مسلمانان ، خلیفه اوّل بود که امّت را وحدت بخشید ، دعوت توحیدی را سامان داد و با مرتدّان به نبرد برخاست . از پیِ او ، خلیفه دوم بود که اسلام را پیروزی بخشید و سرزمین هایی را به روی آن گشود و سر مشرکان را فرود آورد . پس از وی ، خلیفه مظلوم سوم بود که اسلام را دامنه داد و کلمه حق را به این سو و آن سو گسترد .

آن گاه که اسلام ، قرار و استقرار یافت ، تو بر آن تاختی و غائله ها برانگیختی و حیله ها پروراندی و پنهان و آشکار با آن در آویختی و توطئه ها چیدی و با آن دشمنی ها پراکندی . آن دم که دین خدا تو را به یاری طلبید ، از یاری اش فرو نشستی و آن زمان که از تو خواست تا پیش از فروپاشی ، آن را دریابی ، رهایش ساختی . باری ، گرفتاری مسلمانان به تو یکی و دو تا نبوده است .

تو بودی که به ابو بکر حسد ورزیدی و با او در پیچیدی و تباه کردنش را عزم کردی . در خانه خویش نشستی و گروهی از مردم را به گم راهه کشاندی تا در بیعت با او درنگ ورزیدند . از آن پس ، جانشینی عمر را نیز ناخوشایند داشتی و بر او حسد بُردی و دوران خلافتش را دراز شمردی ، به قتل او خرسند گشتی و در سوگش شادمانی خود را آشکار کردی تا آن که برای قتل فرزند او که قاتل پدرش را کشته بود ، چاره اندیشیدی .

هیچ کس بیش از تو بر عمو زاده ات عثمان حسد نورزید . زشتکاری هایش را پراکندی و نیک کرداری هایش را فرو پوشاندی . [نخست]دین شناسی و سپس دینداری و رفتار و خردش را به طعن گرفتی و یاران و پیروان نادان خویش را ضدّ او بر انگیختی تا او را فرا چشم تو کشتند و تو نه به زبان و نه به دست ، به دفاع از او برنخاستی .

تو به این هر سه ، ستم راندی و در بیعت با هر یک ، درنگ ورزیدی تا آن دم که به قهر و غلبه ، همانند شتری با بینیِ مهار شده ، تو را به سوی وی کشاندند . اکنون به طلب خلافت برخاسته ای و کُشندگان عثمان ،

وفاداران و دوستان و پیرامونیان تو گشته اند . و این است رهاورد آرزوهای نَفْس ها و گمگشتی های شهوت ها .

پس ، از سرسختی دست بردار و بیهوده گری را وا گذار و کُشندگان عثمان را به ما بسپار و دیگر بار ، کار خلافت را میان مسلمانان به شورا بگذار تا بر هر که خدا از او خشنود است ، اتّفاق کنند . تو را پیمانی بر گردن ما نیست و نه سزاوارِ آن هستی که از تو فرمان بَریم و نه سزاوار آنی که جلب خشنودیِ تو نماییم . برای تو و یارانت ، نزد من ، چیزی جز شمشیر چیزی نیست . سوگند به آن که جز او خدایی نیست،کُشندگان عثمان را،هر جا و هرگونه باشند، خواهم یافت تا آن که ایشان را بکشم یا جانم به خدا پیوندد .

و امّا این که همواره پیشینه خویش در اسلام و جهادهایت را منّت گذارانه به رخ می کشی ، من در کلام خداوند سبحان چنین یافته ام : «از این که اسلام آورده اند ، بر تو منّت می گذارند . بگو : برای اسلامتان بر من منّت مگذارید ؛ بلکه خدا بدان سبب که شما را به ایمان راه نموده ، بر شما منّت می نهد ، اگر راست می گویید» .

اگر در حال خویش بنگری ، آن را این گونه می یابی که پرمنّت ترینِ انسان ها بر خدا به خاطر عملت هستی . پس آن جا که منّت نهادن بر مستمندِ نیازخواه ، پاداش صدقه را از میان می بَرَد ، منّت گذاردن بر خدا پاداش جهاد را تباه می سازد و آن را مصداق این آیه می کند : «سنگی است صاف که روی آن ، خاکی نشسته باشد ؛ ناگاه بارانی تند فرو بارَد و آن سنگ را همچنان کشت ناپذیر باقی گذارَد . چنین کسان از آنچه کرده اند ، سودی نمی برند ، که خدا کافران را هدایت نمی کند» .

آن گاه که این نامه همراه ابو اُمامه باهِلی به علی علیه السلام رسید ، وی با او همان گونه سخن گفت که با ابو مسلم خولانی گفته بود ؛ و این پاسخ را [که خواهد آمد] با وی روانه ساخت . معاویه ، عبارت «شتر یا حیوان نَر بینی مهار شده» را در همین نامه به کار برد ، نه در نامه ای که با ابو مسلم روانه کرده بود . در آن نامه ، نه عبارت مزبور ، بلکه این عبارت بود : «بر خلفا حسد ورزیدی و به ایشان ستم راندی . این را از چپ نگریستن و دشنامگویی و آه سرد کشیدن و درنگت در بیعت با خلفا دریافتیم» .

البتّه بسیاری از افراد ، این دو نامه را از یکدیگر باز نمی شناسند و آنچه میانشان شهرت دارد ، همان نامه ابو مسلم است و این عبارت را از آنِ

همان می شمارند ؛ لیکن عبارت مزبور در نامه [همراهِ] ابو امامه آمده است . آیا نمی نگری که این عبارت در پاسخ این نامه ، باز آمده ؛ و اگر در نامه [همراهِ] ابو مسلم بود ، در پاسخِ همان باز می آمد؟

.

1- .ر . ک : ص 443 (نامه های معاویه به امام در باب خون عثمان) .

ص: 428

. .

ص: 429

. .

ص: 430

. .

ص: 431

. .

ص: 432

. .

ص: 433

. .

4 / 10الأَجوِبَهُ الواعِيَهُ لِلإِمامِ6427.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إِلى مُعاوِيَهَ جَوابا ، وهُوَ مِن مَحاسِنِ الكُتُبِ : أمّا بَعدُ ؛ فَقَد أتانى كِتابُکَ تَذكُرُ فيهِ اصطِفاءَ اللّهِ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله لِدينِهِ وتَأييدَهُ إيّاهُ بِمَنِ أيَّدَهُ مِن أصحابِهِ ، فَلَقَد خَبَّأَ لَنَا الدَّهرُ مِنکَ عَجَباً ، إذ طَفِقتَ تَخبِرُنا بِبَلاءِ اللّهِ تَعالى عِندَنا ونِعمَتِهِ عَلَينا فى نَبِيِّنا ، فَكُنتَ فى ذلِکَ كَناقِلِ التَّمرِ إلَى هَجَرَ أو داعى مُسَدِّدِهِ إلَى النِّضالِ .

وزَعَمتَ أنَّ أفضَلَ النّاسِ فِى الإِسلامِ فُلانٌ وفُلانٌ ، فَذَكَرتَ أمراً إن تَمَّ اعتَزَلَکَ كُلُّهُ ، وإن نَقَصَ لَم يَلحَقکَ ثَلمُهُ . وما أنتَ وَالفاضِلَ والمَفضولَ ، وَالسّائِسَ وَالمَسوسَ ؟ وما لِلطُّلَقاءِ وأبناءِ الطُّلَقاءِ والتَّمييزَ بَينَ المُهاجِرينَ الأَوَّلينَ ، وتَرتيبَ دَرَجاتِهِم ، وتَعريفَ طَبَقاتِهِم . هَيهاتَ لَقَد حَنَّ قِدحٌ لَيسَ مِنها ، وطَفِقَ يَحكُمُ فيها مَن عَلَيهِ الحُكمُ لَها .

ألا تَربَعُ أيُّها الإِنسانُ عَلى ظَلعِکَ ، وتَعرِفُ قُصورَ ذَرعِکَ ؟ وتَتَأَخَّرُ حَيثُ أخَّرَکَ القَدَرُ ؟ فَما عَلَيکَ غَلَبَهُ المَغلوبِ ولا ظَفَرُ الظّافِرِ ، وإنَّکَ لَذَهّابٌ فِى التّيهِ ، رَوّاغٌ عَنِ القَصدِ .

ألا تَرى غَيرَ مُخبِرٍ لَکَ ولكِن بِنِعمَهِ اللّهِ أُحدِّثُ أنَّ قَوماً استُشهِدوا فى سَبيلِ اللّهِ تَعالى مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ولِكُلٍّ فَضلٌ حَتّى إذَا استُشهِدَ شَهيدُنا قيلَ : سَيِّدُ الشُّهَداءِ ، وخَصَّهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِسَبعينَ تَكبيرَهً عِندَ صَلاتِهِ عَلَيهِ .

أ وَلا تَرى أنَّ قَوماً قُطِّعَت أيديهِم فى سَبيلِ اللّهِ ولِكُلٍّ فَضلٌ حَتّى إذا فُعِلَ بِواحِدِنا ما فَعَلَ بِواحِدِهِم قيلَ : الطَّيّارُ فِى الجَنَّهِ وذُو الجَناحَينِ ، ولَولا ما نَهَى اللّهُ عَنهُ مِن تَزكِيَهِ المَرءِ نَفسَهُ لَذَكَرَ ذاكِرٌ فَضائِلَ جَمَّهً تَعرِفُها قُلوبُ المُؤمِنينَ ، ولا تَمُجُّها آذانُ السّامِعينَ ، فَدَع عَنکَ مَن مالَت بِهِ الرَّمِيَّهُ ؛ فَإِنّا صَنائِعُ رَبِّنا ، وَالنّاسُ بَعدُ صَنائِعُ لَنا . لَم يَمنَعنا قَديمُ عِزِّنا ولا عادِىُّ طَولِنا عَلى قَومِکَ أن خَلَطناكُم بِأنفُسِنا ، فَنَكَحنا وأنكَحنا فِعلَ الأَكفاءِ ، ولَستُم هُناکُ .

وأنّى يَكونُ ذلِکَ ومِنَّا النَّبِىُّ ومِنكُمُ المُكَذِّبُ ، ومِنّا أسَدُ اللّهِ ومِنكُم أسَدُ الأَحلافِ ، ومِنّا سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ ومِنكُم صِبيَهُ النّارِ ، ومِنّا خَيرُ نِساءِ العالَمينَ ومِنكُمُ حَمّالَهُ الحَطَبِ فى كَثيرٍ مِمّا لَنا وعَلَيكُم ؛ فَإِسلامُنا قَد سُمِعَ ، وجاهِلِيَّتُنا لا تُدفَعُ ، وكِتابُ اللّهِ يَجمَعُ لَنا ما شَذَّ عَنّا وهُوَ قَولُهُ سُبحانَهُ وتَعالى : «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِى كِتَبِ اللَّهِ» (1) وقَولُهُ

تَعالى : «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَ هِيمَ لَلّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِىُّ وَالّذِينَ ءَامَنُواْ وَاللَّهُ وَلِىُّ الْمُؤْمِنِينَ» (2) فَنَحنُ مَرَّةً أَولى بِالقَرابَهِ ، وتارَةً أولى بِالطّاعَهِ . ولَمَّا احتَجَّ المُهاجِرونَ عَلَى الأَنصارِ يَومَ السَّقيفَهِ بِرَسولِ اللّه صلى الله عليه و آله فَلَجوا عَلَيهِم ، فَإِن يَكُنِ الفَلَجُ بِهِ فَالحَقُّ لَنا دونَكُم ، وإن يَكُن بِغَيرِهِ فَالأَنصارُ عَلَى دَعواهُم .

وزَعمَتَ أنّى لِكُلِّ الخُلَفاءِ حَسَدتُ وعَلى كُلِّهِم بَغَيتُ ، فَإِن يَكُن ذلِکَ كَذلِکَ فَلَيسَتِ الجِنايَهُ عَلَيکَ فَيَكونَ العُذرُ إِلَيکَ :

وتِلکَ شَكاهٌ ظاهِرٌ عَنکَ عارُها

وقُلتُ إنّى كُنتُ أُقادُ كَما يُقادُ الجَمَلُ المَخشوشُ حَتّى أُبايِعَ ، ولَعَمرُ اللّهِ لَقَد أَرَدتَ أن تَذُمَّ فَمَدَحتَ ، وأن تَفضَحَ فَافتَضَحتَ ! وما عَلَى المُسلِمِ مِن غَضاضَهٍ فى أن يَكونَ مَظلوماً ما لَم يَكُن شاكّاً فى دينِهِ ، ولا مُرتاباً بِيَقينِهِ . وهذِهِ حُجَّتى إلى غَيرِکَ قَصدُها ، ولكِنّى أطلَقتُ لَکَ مَنها بِقَدرِ ما سَنَحَ مِن ذِكرِها .

ثُمَّ ذَكَرتَ ما كانَ مِن أمرى وأمرِ عُثمانَ فَلَکَ أن تُجابَ عَن هذِهِ لِرَحِمِکَ مِنهُ ، فَأَيُّنا كانَ أعدى لَه وأهدى إلى مَقاتِلِهِ . أ مَن بَذَلَ لَهُ نُصرَتَهُ فَاستَقعَدَهُ وَاستَكَفَّهُ ، أم مَنِ استَنصَرَهُ فَتَراخى عَنهُ وبَثَّ المَنونَ إلَيهِ حَتّى أتى قَدَرُهُ عَلَيهِ ؟

كَلّا وَاللّهِ لَ «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَ الْقَآئِلِينَ لِاءِخْوَ نِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَا قَلِيلاً» (3) وما كُنتُ لِأَعتَذِرَ مِن أنّى كُنتُ أنقِمُ عَلَيهِ أحداثاً،فَإِن كانَ الذَّنبُ إلَيهِ إرشادى وهِدايَتى لَهُ فَرُبَّ مَلومٍ لا ذَنبَ لَهُ :

وقَد يَستَفيدُ الظِّنَّهَ المُتَنَصِّحُ .

وما أَرَدتُ إلَا الإِصلاحَ ما استَطَعتُ وما تَوفيقى إلاّ بِاللّهِ عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وإلَيهِ أُنيبُ .

وذَكَرتَ أنَّهُ لَيسَ لى ولِأَصحابى عَندَکَ إلَا السَّيفُ فَلَقَد أضحَكتَ بَعدَ استِعبارٍ ! مَتى ألفَيتَ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ عَنِ الأَعداءِ ناكِلينَ ، وبِالسَّيفِ مُخَوَّفينَ ؟ ! ف

لَبِّث قَليلاً يَلحَقِ الهَيجا حَمَلْ

فَسَيَطلَبُکَ مَن تَطلَبُ ، ويَقرُبُ مِنکَ ما تَستَبعِدُ ، وأنَا مُرقِلٌ نَحوَکَ فی جَحفَلٍ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ وَالتّابِعينَ لَهُم بِإِحسانٍ ، شَديدٍ زِحامُهُم ، ساطِعٍ قَتامُهُم ، مُتَسَربِلينَ سَرابيلَ المَوتِ ، أَحَبُّ اللِّقاءِ إِلَيهِم لِقاءُ رَبِّهِم ، وقَدَ صَحِبَتهُم ذُرِّيَّةٌ بَدرِيَّةٌ وسُيوفٌ هاشِمِيَّةٌ ، قَد عَرَفتَ مَواقِعَ نِصالِها فی أخيکَ وخالِکَ وجَدِّکَ وأهلِکَ 4 «وَ مَا هِیَ مِنَ الظَّلِمِينَ بِبَعِيدٍ» . (4)6 .

1- .الأنفال : 75 .
2- .آل عمران : 68 .
3- .الأحزاب : 18 .
4- .هود : 83 .

4 / 10 پاسخ های هوشمندانه امام

4 / 10پاسخ های هوشمندانه امام6424.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه او به معاویه ؛ و این نامه از نیکوترین نامه هاست :

امّا بعد ؛ نامه ات به من رسید که در آن ، یاد کرده ای که خداوند ، محمّد صلی الله علیه و آله را برای [ابلاغ]دین خود برگزید و او را با کسانی که خود نیروشان بخشیده بود ، نیرومند ساخت . همانا روزگار ، شگفتْ چیزی از تو را بر ما پنهان کرده بود ؛ چه از نعمتی که خداوند ارزانی مان فرموده و نیز از موهبتی که با وجود پیامبرمان بر ما نهاده ، با ما سخن آغاز کرده ای . این کار تو همانند آن است که کسی خرما به هَجَر فرستد (= زیره به کرمان بَرَد) یا شاگردی نوآموز ، استاد تیر اندازی اش را به مبارزه فراخوانَد .

آن گاه ، پنداشته ای که برترینِ مردم در اسلام ، فلان و فلان هستند . سخنی گفته ای که اگر یکسره درست باشد ، تو را از آن هیچ بهره ای نیست ؛ و اگر نادرست باشد ، تو را از آن زیانی نیست . تو را چه رسد که چه کسی برتر است و چه کسی فروتر ، یا کدام کس سیاستمدار است و کدام سیاست شده؟! آزادشدگان و فرزندانِ آنها را چه رسد که میان نخستین مهاجران فرق نهند و مراتب ایشان را تعیین کنند و رتبه هایشان را نشان دهند؟ هیهات! آن تیر که از جنس تیرهای دیگر نبود ، آواز برآوَرْد [و خود را شناساند] و آن کس که خود محکوم بود ، در این داستان ، شروع به داوری نمود .

ای آدمی! چرا بر جای خود نمی نشینی و [ضعف و]کوته دستیِ خود را در نمی یابی و در رتبه واپسین که برایت تقدیر گشته ، قرار نمی گیری؟ تو را چه زیان از شکستِ مغلوب یا پیروزی ظفرمند؟ تو در [بیابان]سرگردانی ره پیمایی و از راه راست ، رویگردان!

آیا نمی بینی هر چند نمی خواهم برای تو بگویم ، ولی برآنم هر یک که نعمت خدا را بر زبان برانم گروهی از مهاجران و انصار ، در راه خدا شهید شدند و هر یک را [در پیشگاه پروردگار]فضیلتی است ؛ تا آن گاه که شهید ما (حمزه) به شهادت رسید و «سیّد الشهداء (سرور شهیدان)»

خوانده شد و پیامبر خدا به هنگام نماز گزاردن بر وی ، به هفتاد تکبیر ممتازش ساخت؟

آیا نمی بینی گروهی ، دستانشان در راه خدا قطع شد و هر یک را [در پیشگاه پروردگار]فضیلتی است ؛ تا آن گاه که آنچه درباره ایشان رخ داد ، برای یکی از ما (جعفر بن ابی طالب) صورت پذیرفت و او «بسیار پرنده در باغ بهشت» و نیز «دارنده دو بال» خوانده شد؟

اگر خداوند خودستایی را نهی نفرموده بود ، [این]یاد آورنده فضیلت های فراوانی را یادآور می شد که دل های مؤمنان با آنها آشناست و گوش های شنوایان آنها را ناخوش نمی دارد . پس از کسی که شکارِ [دنیا]درمانده اش ساخته ، سخن مگو . ما (اهل بیت) پروردگانِ خداییم و دیگر مردم ، پروردگانِ ما هستند . سرافرازی دیرین و برتری همیشگی ما بر خاندان تو ، مانع نشد که با شما در آمیزیم . پس چنان که شیوه همتایان است ، از شما زن گرفتیم و به شما زن دادیم ، گرچه در آن جایگاه نبودید .

و چگونه شما همتای مایید ، در حالی که از ماست پیامبر صلی الله علیه و آله و از شماست تکذیب کننده (ابو جهل) ؛ از ماست شیر خدا (حمزه) و از شماست شیرِ سوگندها (عتبه بن ربیعه ، جدّ تو) ؛ از مایند سرورانِ جوانان بهشتی (حسن و حسین) و از شمایند کودکان آتش (فرزندانِ عُقبَه بن ابی مُعیط) ؛ از ماست برترینِ زنانِ جهانیان (فاطمه) و از شماست آن زن هیزم کش (امّ جمیل ، خواهر ابو سفیان و همسر ابو لهب) . [چنین است] در بسیاری از آنچه ما را به سود است و شما را به زیان!

اسلامِ ما را همگان [دیده و] شنیده اند و [پاکیِ ما در دوران] جاهلیتِ [مردم]ما انکار کردنی نیست . کتاب خدا در این فرمایش وی سبحانه و تعالی همه آنچه را از ما پراکنده گشته ، برایمان گرد آورده است : «در کتاب خدا ، بعضی از خویشاوندان از بعضِ دیگر سزاوارترند» ؛ و نیز این سخن خداوند بلند پایه : «سزاوارترینِ مردم [در انتساب] به ابراهیم، همانا کسانی هستند که از او پیروی کردند و [نیز] این پیامبر و آنان که ایمان آوردند . و خداوند ، یار مؤمنان است» . پس ما ، هم به دلیل خویشاوندی [با پیامبر صلی الله علیه و آله]برتریم و هم به سبب اطاعت [از وی] .

در روز سقیفه [نیز] آن گاه که مهاجران [به انتساب]به پیامبر خدا استدلال کردند ، بر انصار چیره شدند . پس اگر با این انتساب پیروزی

تحقّق می یابد ، حق از آنِ ماست نه شما ؛ و اگر پیروزی با چیزی جز آن ثابت می شود ، پس انصار بر ادّعای خود باقی اند [حال آن که چنین نشد و مهاجران غلبه یافتند] .

پنداشته ای که من بر همه خلفا حسد ورزیده و به ایشان ستم رانده ام ! اگر چنین باشد ، جنایتی بر تو نرفته تا پوزش خواهی از تو روا باشد :

و آن ، عیبی است که ننگش از تو دور است .

و گفتی که من همانند شترِ بینی مهار شده، کشانده می شدم تا بیعت کنم. خدای را سوگند،خواستی مرا نکوهش کنی، امّا ستایش کردی؛ خواستی مرا رسوا سازی ، امّا خود رسوا شدی.مسلمان را عیبی نیست که مظلوم گردد ، مادام که در دینش به شک و در یقینش به تردید دچار نشود . این، آن دلیلِ من است که تو مخاطبش نبودی ؛ لیکن قدری از آن را که ذکرش مناسب افتاد ، برای تو بیان کردم .

آن گاه ، از کار من و عثمان یاد کرده ای . به دلیل خویشاوندی تو با او ، رواست که در این باب ، پاسخ بشنوی . پس [انصاف دِه]کدام یک از ما ، با او بیشتر دشمنی ورزیدیم و دیگران را به راه های کشتن او رهنمون شدیم : آن کس که یاری خود را به عثمان پیشکش کرد ، امّا وی را باز نشانید و باز داشت ؛ یا آن که عثمان از او یاری خواست ، ولی او سستی کرد و [اسبابِ] مرگ را برای او فراهم آورد تا مقدّرات او فرا رسید؟

به خدا سوگند ، چنین نیست [که تو وانمود می کنی] . «همانا خداوند آگاه است از حال کسانی که شما را [از جهاد]باز می دارند و به همکیشان خویش می گویند : به سوی ما بیایید ؛ و خود ، جز زمانی اندک ، در نبرد حاضر نمی شوند» .

من بر آن نیستم که به دلیل نکوهیدنِ عثمان بر بدعت هایش ، پوزش بجویم . اگر رهنمایی و هدایت من در حقّ او ، گناه به شمار می رود ، پس چه بسا سرزنش شده ای که هیچ گناهی ندارد :

و گاه بُوَد که اندرزگو خود ، در معرض بدگمانی است .

من تنها در پی اصلاح هستم ، به قدر توان خویش . توفیقم فقط به یاری خداست ، بر او تکیه می کنم و به سویش باز می گردم .

و گفتی که برای من و یاورانم نزد تو جز شمشیر نیست . راستی را که پس از گریستن ، مرا به خنده وا داشتی ! چه هنگامی دیده ای که فرزندان عبد المطّلب از دشمنان روی گردانند و از شمشیرها ترسانده شوند؟ پس :

اندکی به درنگ فراخوان تا حَمَل (1) به میدان آید !

و آن که در جستجوی اویی ، زود باشد که تو را بجوید و آنچه دور می پنداری ، به تو روی آوَرَد . من در میانه سپاهی از مهاجران و انصار و نیکو پیروانِ ایشان به سوی تو می شتابم ؛ همانان که سخت پُرشمارند و غبارشان پراکنده ؛ جامه مرگ را در بر کرده اند و دوست داشتنی ترین دیدار برایشان دیدار با پروردگار خویش است ؛ و با ایشان اند فرزندانِ رزمندگان بدر و شمشیرهای بنی هاشم که خود می دانی چگونه فرود آمدند بر برادرت (حنظله بن ابی سفیان) ، دایی ات (ولید بن عَتَبه) ، جدّت (عَتَبه بن رَبیعه) ، و خویشاوندانت . «و آن [عذاب]از ستمگران دور نیست» . (2)

.

1- .منظور حَمَل بن بدر ، در جنگ داحس و غبراء ، یا حمل بن سعدانه کلبی ، یا حمل بن سعد است و این مَثَل ، کنایه از شجاعت و رزم آوری است . (م)

2- .ابن ابی الحدید می گوید : از نقیب ابو جعفر یحیی بن ابی زید پرسیدم : این پاسخ را با آن نامه معاویه سازگار یافته ام که آن را با ابو مسلم خولانی نزد علی علیه السلام روانه کرد . اگر پاسخْ همین است ، پس آنچه صاحبان کتاب های سیره آورده اند و نصر بن مزاحم در وقعه صفّین نقل کرده ، نادرست است ؛ و اگر پاسخْ آن است ، پس این ، نادرست و ثابت نشده است . وی گفت : بلکه این هر دو ثابت شده و روایت شده اند (شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 184 نیز ، ر . ک : وقعه صفّین : ص 88) .

ص: 436

. .

ص: 437

. .

ص: 438

. .

ص: 439

. .

ص: 440

. .

ص: 441

. .

4 / 11رَسائِلُ مُعاوِيَهَ إلَى الإمامِ فى دَمِ عُثمانِ6421.امام على عليه السلام :الكامل للمبرّد :كَتَبَ [مُعَاوِيَهُ] إلى عَلِىٍّ رضى الله عنه :

مِن مُعاوِيَهَ بنِ صَخرٍ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ :

أمّا بَعدُ ؛ فَلَعَمرى لَو بايَعَکَ القَومُ الَّذينَ بايَعوکَ وأنتَ بَرِىءٌ مِن دَمِ عُثمانَ كُنتَ كَأَبى بَكرٍ وعُمَرَ وعُثمانَ ، ولكِنَّکَ أغرَيتَ بِعُثمانَ المُهاجِرينَ ، وخَذَّلتَ عَنهُ الأنصارَ ، فَأَطاعَکَ الجاهِلُ ، وقَوِىَ بِکَ الضَّعيفُ . وقَد أبى أهلُ الشّامِ إلّا قِتالَکَ حَتّى تَدفَعَ إلَيهِم قَتَلَهَ عُثمانَ ، فَإِن فَعَلتَ كانَت شورى بَينَ المُسلِمينَ .

ولَعَمرى ما حُجَّتُکَ عَلَىَّ كَحُجَّتِکَ عَلى طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ ، لِأَنَّهُما بايَعاکُ ولَم أُبايِعکَ . وما حُجَّتُکَ عَلى أهلِ الشّامِ كَحُجَّتِکَ عَلى أهلِ البَصرَهِ ؛ لِأَنَّ أهلَ البَصرَهِ أطاعوکَ ولَم يُطِعکَ أهلُ الشّامِ . وأمّا شَرَفُکَ فِى الإسلامِ وقَرابَتُکَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ومَوضِعُکَ مِن قُرَيشٍ فَلَستُ أدفَعُهُ . (1) .

1- .الكامل للمبرّد : ج 1 ص 423 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 88 ، العقد الفريد : ج 3 ص 329 ، المناقب للخوارزمى : ص 203 ح 240 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 121 والثلاثه الأخيره نحوه ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 394 ح 365 .

4 / 11 نامه های معاویه به امام در باب خون عثمان

4 / 11نامه های معاویه به امام در باب خون عثمان6418.امام علی علیه السلام :الکامل ، مبرّد :معاویه به علی علیه السلام نوشت :

از معاویه بن صَخْر به علی بن ابی طالب .

امّا بعد ؛ به جانم سوگند ، اگر گروهی که با تو بیعت کرده اند ، در حالی بیعت کرده بودند که تو از خون عثمان مبرّا باشی ، تو [نیز] همانند ابو بکر و عمر و عثمان می بودی ؛ امّا تو مهاجران را بر عثمان شوراندی و انصار را از گِردش پراکندی . آن گاه ، نادان از تو فرمان بُرد و ناتوان از تو نیرو گرفت . شامیان ، از هر چیزی جز نبرد با تو سرباز می زنند تا کُشندگان عثمان را به ایشان بسپاری ، که اگر چنین کنی ، [گزینش خلیفه با]شورایی از مسلمانان خواهد بود .

به جانم سوگند ، دلیل تو برابرِ من ، نه آن تواند بود که برابرِ طلحه و زبیر اقامه کردی ؛ زیرا آن دو با تو بیعت کرده بودند ، امّا من چنین نکردم . دلیل تو برابر شامیان نیز همانند دلیلت برابرِ مردم بصره نتواند بود ؛ زیرا مردم بصره از تو فرمان بُردند ، ولی شامیان چنین نکردند . و امّا پیشینه برتر تو در مسلمانی و خویشاوندی ات با پیامبر خدا و جایگاهت در قریش را انکار نمی توانم کرد .

.

6417.امام على عليه السلام :وقعه صفّين عن أبى روق :(1) إنَّ أبا مُسلِمٍ الخَولانِىَّ قَدِمَ إلى مُعاوِيَةَ فى أُناسٍ مِن قُرّاءِ أهلِ الشّامِ ، قَبلَ مَسيرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام إلى صِفّينَ ، فَقالوا لَهُ : يا مُعاوِيَةُ عَلامَ تُقاتِلُ عَلِيّاً ، ولَيسَ لَکَ مِثلُ صُحبَتِهِ ولا هِجرَتِهِ ولا قَرابَتِهِ ولا سابِقَتِهِ ؟ قالَ لَهُم : ما اُقاتِلُ عَلِيّاً وأنَا أدَّعى أنَّ لى فِى الإِسلامِ مِثلَ صُحبَتِهِ ولا هِجرَتِهِ ولا قَرابَتِهِ ولا سابِقَتِهِ ، ولكِن خَبِّرونى عَنكُم ؛ أ لَستُم تَعلَمونَ أنَّ عُثمانَ قُتِلَ مَظلوماً ؟ قالوا : بَلى . قالَ : فَلْيَدَع إلَينا قَتَلَتَهُ فَنَقتُلَهُم بِهِ ، ولا قِتالَ بَينَنا وبَينَهُ . قالوا : فَاكتُب إلَيهِ كِتاباً يَأتيهِ بِهِ بَعضُنا . فَكَتَبَ إلى عَلِىٍّ هذَا الكِتابَ مَعَ أبى مُسلِمٍ الخَولانِىِّ ... .

مِن مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ : سَلامٌ عَلَيکَ ، فَإِنّى أحمَدُ إلَيکَ اللّهَ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ .

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ اصطَفى مُحَمَّدا بِعِلمِهِ ، وجَعَلَهُ الأَمينَ عَلى وَحيِهِ ، والرَّسولَ إلى خَلقِهِ ، وَاجتَبى لَهُ مِن المُسلِمينَ أعواناً أيَّدَهُ اللّهُ بِهِم ، فَكانوا فى مَنازِلِهِم عِندَهُ عَلى قَدرِ فَضائِلِهِم فِى الإِسلامِ ؛ فَكانَ أفضَلَهُم فى إسلامِهِ ، وأنصَحَهُم للّهِ ولِرَسولِهِ الخَليفَةُ مِن بَعدِهِ ، وخَليفَةُ خَليفَتِهِ ، وَالثّالِثُ الخَليفَةُ المَظلومُ عُثمانَ ، فَكُلُّهُم حَسَدتَ ، وعَلى كُلِّهِم بَغَيتَ . عَرَفنا ذلِکَ فى نَظَرِکَ الشَّزرِ ، وفى قَولِکَ الهُجرِ ، وفى تَنَفُّسِکَ الصُّعَداءَ ، وفى إبطائِکَ عَنِ الخُلَفاءِ ، تُقادُ إلى كُلِّ مِنهُم كَما يُقادُ الفَحلُ المَخشُوشُ (2) حَتّى تُبايِعَ وأنتَ كارِهٌ .

ثُمَّ لَم تَكُن لِأَحَدٍ مِنهُم بِأَعظَمَ حَسَداً مِنکَ لِابنِ عَمِّکَ عُثمانَ ، وكانَ أحَقَّهُم أَلّا تَفعَلَ بِهِ ذلِکَ فى قَرابَتِهِ وصِهرِهِ ؛ فَقَطَعتَ رَحِمَهُ ، وقَبَّحتَ مَحاسِنَهُ ، وأَلَّبتَ النّاسَ عَلَيهِ ، وبَطَنتَ وظَهَرتَ ، حَتّى ضُرِبَت إلَيهِ آباطُ الإِبِلِ ، وقِيدَت إلَيهِ الخَيلُ العِرابُ ، وحُمِلَ عَلَيهِ السِّلاحُ فى حَرَمِ رَسولِ اللّهِ ، فَقُتِلَ مَعَکَ فِى المَحَلَّهِ وأنتَ تَسمَعُ فى دارِهِ الهائِعَةَ ، لا تَردَعُ الظَّنَّ وَالتُّهَمَةَ عَن نَفسِکَ فيهِ بِقَولٍ ولا فِعلٍ .

فَاُقسِمُ صادِقاً أن لَو قُمتَ فيما كانَ مِن أمرِهِ مَقاماً واحِداً تُنَهنِهُ النّاسَ عَنهُ ما عَدَلَ بِکَ مَن قِبَلَنا مِنَ النّاسِ أحَداً ، ولَمَحا ذلِکَ عِندَهُم ما كانوا يَعرِفونَکَ بِهِ مِنَ المُجانَبَهِ لِعُثمانَ والبَغيِ عَلَيهِ .

واَخرى أنتَ بِها عِندَ أنصارِ عُثمانَ ظَنينٌ (3) : إيواؤُکَ ؛ قَتَلَهُ عُثمانَ ، فَهُم عَضُدُکَ وأنصارُکَ ويَدُکَ وبِطانَتُکَ . وقَد ذُکِرَ لي أنَّکَ تَنَصَّلُ مِن دَمِهِ ، فَإن کُنتَ صادِقاً فَأمکِنّا مِن قَتَلَتِهِ نَقتُلَهُم بِهِ ، ونَحنُ أسرَعُ النّاسِ إلَيکَ . وإلّا فَإِنَّهُ فَلَيسَ لَکَ ولا لِأَصحابِکَ إلَا السَّيفُ .

وَالَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ لَتَطلُبَنَّ قَتَلَهَ عُثمانَ فِى الجِبالِ وَالرِّمالِ ، وَالبَرِّ وَالبَحرِ ، حَتّى يَقتُلَهُمُ اللّهُ ، أو لَتَلحَقَنَّ أرواحُنا بِاللّهِ . وَالسَّلامُ . (4) .

1- .فى المصدر : «أبى ورق» وهو تصحيف ، ويدلّ عليه وروده فى مواضع اُخرى منه بهذا الاسم وكذا فى نقل بحار الأنوار عنه .
2- .هو الذى جُعل فى أنفه الخِشاش ؛ وهو عُوَيد يُجعل فى أنف البعير يشدُّ به الزِّمام ؛ ليكون أسرع لانقياده (النهايه : ج 2 ص 34 وص 33 «خشش») .
3- .ظنين: أى متّهم فى دينه، فعيل بمعنى مفعول؛ من الظِّنَّه : التهمه (النهايه : ج 3 ص 163 «ظنن») .
4- .وقعه صفّين : ص 85 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 108 ح 408 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 73 ، المناقب للخوارزمى : ص 250 نحوه .

6421.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از ابو روق : پیش از آن که امیر مؤمنان به صِفّین رهسپار شود ، ابو مسلم خولانی در میان گروهی از قاریان شام ، نزد معاویه آمد . آنان به معاویه گفتند : ای معاویه! بر چه پایه با علی علیه السلام می جنگی ، حال آن که تو در همدمی [با پیامبر صلی الله علیه و آله] ، هجرت ، خویشاوندی [با پیامبر خدا] و پیشینه[یِ مسلمانی]همانند او نیستی؟

گفت : من با این ادّعا که در همدمی ، هجرت ، خویشاوندی و پیشینه با علی یکسانم ، با وی نبرد نمی کنم . لیکن مرا از خویش خبر دهید . آیا نمی دانید عثمان مظلوم کشته شد؟

گفتند : چرا .

گفت : پس کشندگان عثمان را به ما وا گذارَد تا به تلافیِ عثمان ، آنان را بکشیم ؛ و آن گاه ، میان ما و او جنگی نخواهد بود .

گفتند : پس نامه ای برای وی بنویس تا یکی از ما برایش ببرد .

آن گاه ، معاویه این نامه را همراهِ ابو مسلم خولانی ، نزد علی علیه السلام روانه کرد ... :

از معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب .

درود بر تو! [نخست] خدای را نزد تو می ستایم که جز او معبودی نیست .

امّا بعد ؛ همانا خداوند محمّد را با دانش خویش برگزید و او را امین وحی خویش و فرستاده به سوی آفریدگانش گردانید و از مسلمانان ، یاورانی برایش برگزید و او را با ایشان یاری فرمود . جایگاه آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به میزان فضیلتشان در مسلمانی بود . برترینِ آنان در مسلمانی و خیرخواه ترینشان برای [خشنودی]خدا و پیامبرش ، جانشین پس از وی و آن گاه جانشینِ آن جانشین و سپس خلیفه مظلوم ، عثمان بودند . تو به همه آنان حسد ورزیدی و بر همه ستم راندی . ما این را از چپ نگریستن و دشنام دهی و آه سرد کشیدن و درنگ ورزیدنت در بیعت با

خلفا دریافتیم که برای بیعت سپردن ، همانند شتر نرِ به بینیْ مهار شده ، با اکراه به سوی هر یک از ایشان کشانده شدی .

حسدورزیِ تو به عمو زاده ات عثمان ، بیش از آن دو بود . و او سزاوارتر از آن دو بود که با او چنین نکنی ؛ زیرا هم خویشاوندتان بود و هم دامادِ [پیامبر خدا] . امّا تو رشته خویشاوندی را بُریدی و زیبایی هایش را زشت جلوه دادی و مردم را بر او شوراندی و پنهان و پیدا به دسیسه پرداختی ، تا آن گاه که مردم بر شتران سوار شدند و به سوی او به راه افتادند و او را در میان گرفتند و اسبانِ نژاده به سویش تاختن آوردند و در حرم پیامبر خدا بر او سلاح کشیده شد . آن گاه ، وی در کنار تو و در یک کوی ، کشته شد ؛ و تو فریاد ناله را از خانه اش می شنیدی ، امّا با هیچ گفتار و کرداری ، بدگمانی و تهمت را از خود دور نکردی .

صادقانه سوگند می خورم که اگر نسبت به کار او [و باز داشتنِ مردم ،] تنها یک گام بر می داشتی ، هیچ یک از کسانی که نزد ما هستند ، از تو روی نمی گرداندند و همین ، مایه محو پیشینه تو در کناره گیری از عثمان و ستم ورزیدنت به وی می شد .

دیگر سببی که تو را نزد یاران عثمان متّهم ساخته ، پناه دادنت به کُشندگان او است ؛ همانان که بازوان ، یاوران ، دستگیران و رازداران توآند .

به من گفته شده که تو خود را از خون عثمان بر کنار می دانی . اگر راست می گویی ، کشندگانش را به ما بسپار تا به قصاص خون وی ، ایشان را بکشیم ؛ [که اگر چنین کنی ،] ما پیش از دگران به تو می گرویم و اگر چنین نکنی ، برای تو و یارانت جز شمشیر نخواهد بود .

به خدای یگانه سوگند ، ما کُشندگان عثمان را در کوهستان ها ، ریگزارها ، بیابان ها و دریاها خواهیم جُست تا یا خداوند ، ایشان را بکشد و یا جان های ما به خدا بپیوندد . والسّلام ! .

6420.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :شرح نهج البلاغه فى ذِكرِ كِتابٍ كَتَبَهُ مُعاوِيَهُ إلَى الإمامِ عليه السلام : مِن مُعاوِيَهَ ابنِ أبى سُفيانَ إلَى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإنّا بَنى عَبدِ مَنافٍ لَم نَزَل نَنزِعُ مِن قَليبٍ واحِدٍ ، ونَجرى فى حَلبَهٍ واحِدَهٍ لَيسَ لِبَعضِنا عَلى بَعضٍ فَضلٌ ، ولا لِقائِمِنا عَلى قاعِدِنا فَخرٌ ، كَلِمَتُنا مُؤتَلِفَهٌ ، وألفَتُنا جامُعَهٌ ، ودارُنا واحِدَهٌ ، يَجمَعُنا كَرَمُ العِرقِ ، ويَحوينا شَرَفُ النِّجارِ ، (1) ويَحنو قَوِيُّنا عَلى ضَعيفِنا ، ويُواسى غَنِيُّنا فَقيرَنا ، قَد خَلَصَت قُلوبُنا مِن وَغَلِ الحَسَدِ ، (2) وطَهُرَت أنفُسُنا مِن خُبثِ النِّيَّهِ .

فَلَم نَزَل كَذلِکَ حَتّى كانَ مِنکَ ما كانَ مِنَ الإدهانِ فى أمرِ ابنِ عَمِّکَ والحَسَدِ لَهُ ونُصرَهِ النّاسِ عَلَيهِ ، حَتّى قُتِلَ بِمَشهَدٍ مِنکَ لا تَدفَعُ عَنهُ بِلِسانٍ ولا يَدٍ ، فَلَيتَکَ أظهَرتَ نَصرَهُ حَيثُ أسرَرتَ خَبَرَهُ ، (3) فَكُنتَ كَالمُتَعَلِّقِ بَينَ النّاسِ بِعُذرٍ وإن ضَعُفَ ، وَالمُتَبَرِّئِ مِن دَمِهِ بِدَفعٍ وإن وَهُنَ ولكِنَّکَ جَلَستَ فى دارِکَ تَدُسُّ إلَيهِ الدَّواهِىَ ، وتُرسِلُ إلَيهِ الأفاعِىَ ، حَتّى إذا قَضَيتَ وَطَرَکَ مِنهُ أظهَرتَ شَماتَهً ، وأبدَيتَ طَلاقَهً ، وحَسَرتَ لِلأمرِ عَن ساعِدِکَ ، وشَمَّرتَ عَن ساقِکَ ، ودَعَوتَ النّاسَ إلى نَفسِکَ ، وأكرَهتَ أعيانَ المُسلِمينَ عَلى بَيعَتِکَ .

ثُمَّ كانَ مِنکَ بَعدَ ما كانَ مِن قَتلِکَ شَيخَيِ المُسلِمينَ أبى مُحَمَّدٍ طَلحَهَ ، وأبى عَبدِ اللّهِ الزُّبَيرِ ، وهُما مِنَ المَوعودينَ بِالجَنَّهِ وَالمُبَشَّرِ قاتِلُ أحَدِهِما بِالنّارِ فِى الآخِرَهِ .

هذا إلى تَشريدِکَ بِأُمِّ المُؤمِنينَ عائِشَهَ ، وإحلالِها مَحَلَّ الهونِ مُبتَذَلَهً بَينَ أيدِى الأعرابِ وفَسَقَهِ أهلِ الكوفَهِ ، فَمِن بَينِ مُشهِرٍ لَها ، وبَينَ شامِتٍ بِها ، وبَينَ ساخِرٍ مِنها ، تَرى ابنَ عَمِّکَ كانَ بِهذِهِ لَو رَآهُ راضِياً أم كانَ يَكونُ عَلَيکَ ساخِطاً ، ولَکَ عَنهُ زاجِراً ! أن تُؤذِىَ أهلَهُ ، وتُشَرِّدَ بِحَليلَتِهِ ، وتَسفِکَ دِماءَ أهلِ مِلَّتِهِ .

ثُمَّ تَركُکَ دارَ الهِجرَهِ الَّتى قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَنها : «إنَّ المَدينَهَ لَتَنفى خَبَثَها كَما يَنفِى الكيرُ خَبَثَ الحَديدِ» فَلَعَمرى لَقَد صَحَّ وَعدُهُ ، وصَدَقَ قَولُهُ ، ولَقَد نَفَت خَبَثَها ، وطَرَدَت عَنها مَن لَيسَ بِأهلٍ أن يَستَوطِنَها ، فَأقَمتَ بَينَ المِصرَينِ ، وبَعُدتَ عَن بَرَكَهِ الحَرَمَينِ ، ورَضِيتَ بِالكوفَهِ بَدَلاً مِنَ المَدينَهِ ، وبِمُجاوَرَهِ الخَورَنَقِ وَالحَيرَهِ عِوَضا عَن مُجاوَرَهِ خاتَمِ النُّبُوَّهِ ، ومِن

قَبلِ ذلِکَ ما عِبتَ خَلیفَتَی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أیّامَ حَیاتِهما ، فَقَعَدتَ عَنهُما ، وألَّبتَ عَلَیهِما ، وَامتَنَعتَ مِن بَیعَتِهما ، ورُمِتَ أمراً لم یَرَکَ اللّهُ تَعالی لَهُ أهلاً ، ورَقیتَ سُلَّماً وَعراً وحاوَلتَ مَقاماً دَحضاً ، وَادَّعَیتَ ما لَم تَجِد عَلَیهِ ناصِرا

ولَعَمری لَو وَلیتَها حینَئِذٍ لَمَا ازدادَت إلّا فَساداً وَاضطِراباً ، ولا أعقَبَت ولایَتُکَها إلّا انتِشارا وَارتِدادا ؛ لِأنَّکَ الشّامِخُ بِأنفِهِ ، الذّاهِبُ بِنَفسِهِ ، المُستَطیلُ عَلَی النّاسِ بِلِسانِهِ ویَدِهِ ، وها أنَا سائِرٌ إلَیکَ فی جَمعٍ مِنَ المُهاجِرینَ وَالأنصارِ تَحُفُّهُم سُیوفٌ شامِیَّةٌ ، ورِماحٌ قَحطانِیَّةٌ ، حَتّی یُحاکِمُوکَ إلَی اللّهِ .

فَانظُر لِنَفسِکَ ولِلمُسلِمینَ ، وَادفَع إلَیَّ قَتَلَةَ عُثمانَ ؛ فَإنَّهُم خاصَّتُکَ وخُلَصاؤُکَ وَالمُحدِقونَ بِکَ ، فَإن أبَیتَ إلّا سُلوکَ سَبیلِ اللَّجاجِ وَالإصرارَ عَلَی الغَیِّ وَالضَّلالِ فَاعلَم أنَّ هذِهِ الآیَةَ إنَّما نَزَلَت فیکَ وفی أهلِ العِراقِ مَعَکَ : «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْیَةً کَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً یَأْتِیهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن کُلِّ مَکَانٍ فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَ قَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا کَانُواْ یَصْنَعُونَ» . (4)(5) .

1- .أی الأصل والحسب (لسان العرب : ج 5 ص 193 «نجر») .
2- .فی بحار الأنوار : «دَغَلِ الحسد» .
3- .فی بحار الأنوار : «حیث أشهرت ختره» .
4- .النحل : 112 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 17 ص 251 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 89 ح 402 .

6419.عنه علیه السلام :شرح نهج البلاغه در یادکردِ نامه ای که معاویه به امام علیه السلام نوشت :

از معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب .

امّا بعد ؛ ما خاندان عبد مناف ، همواره از یک چاه آب کشیده ایم و در یک خط مسابقه حرکت کرده ایم ، بی آن که برخی از ما را بر دیگری برتری باشد یا ایستاده ما را بر نشسته ، افتخاری . سخن ما هماهنگ ، پیوندمان فراگیر ، و سرایمان یکی بود . شرافتِ نَسَب، ما را به هم می پیوست و کرامتِ نژاد ، ما را در بر می گرفت . نیرومندِ ما بر ناتوانمان مهر می ورزید و توانگرِ ما دلداری بخشِ فقیرمان بود . دل های ما از کینه حسد خالی بود و جان هامان از ناپاکْ اندیشه ، پیراسته .

همواره بر این حال بودیم تا آن گاه که تو در کار عموزاده خویش سستی ورزیدی و به او حسد بُردی و مردم را ضدّ او یاری کردی و سرانجام ، وی در پیشِ چشم تو کشته شد ؛ بی آن که با زبان و دست ، فتنه را از او دور کنی .

ای کاش تو به جای آن که پنهانی درباره وی دسیسه بینگیزی،آشکارا او را یاری می کردی تا دستِ کم شبه عذری هر چند ضعیف ، در میان مردم می داشتی و از خون وی ، گر چه با عذری سست ، خود را تبرئه می کردی . امّا تو در خانه ات نشستی و بلا را پنهانی به جانب او برانگیختی و افعی ها را به جان وی انداختی و آن گاه که به خواسته خویش دست یافتی ، شادمانی ات را آشکار ساختی و خشنودی ات را نمایاندی و برای خلافت ، آستین بر زدی و کمر همّت بر بستی و مردم را به سوی خویش فرا خواندی و چهره های برجسته مسلمانان را به بیعت با خود وا داشتی .

پس از آن ، دو بزرگ مسلمانان ، ابو محمّد طلحه و ابو عبد اللّه زبیر را کشتی ؛ همانان که به ایشان وعده بهشت داده شده بود و به قاتلِ یکی از آن دو ، وعده آتش در آخرت .

از این فراتر ، اُمّ المؤمنین عایشه را آواره کردی و چنانش به خواری نشاندی که میان بادیه نشینان و فاسقان کوفه فرو نهاده شد ؛ گروهی او را راندند ، دسته ای دشنامش دادند و عدّه ای استهزایش کردند . آیا می

پنداری اگر پسر عمویت (پیامبر خدا) این حال را می دید ، خشنود بود یا بر تو خشم می گرفت و تو را باز می داشت از این که امّتش را بیازاری و همسرش را آواره کنی و خون پیروان دینش را بریزی؟

وانگهی ، سرزمینِ هجرت (مدینه) را رها کردی ، حال آن که پیامبر خدا گفته بود : «مدینه ، ناپاکی اش را می زداید ، همان گونه که کوره ذوب ، زنگارِ آهن را» . به جانم سوگند ، وعده او راست آمد و گفتارش درست افتاد و مدینه زنگارش را زدود و آن کس را که شایسته جای گُزیدن در آن نبود ، از خویش رانْد .

آن گاه ، میان دو شهر (کوفه و بصره) اقامت گزیدی و از برکت دو حرم (مکّه و مدینه) محروم ماندی و کوفه را بر مدینه برگزیدی و همسایگی با خُوَرنَق و حیره را بر همسایگی با پیامبر خاتم ، ترجیح دادی .

پیش از این نیز در دوران زندگیِ دو خلیفه پیامبر خدا ، بر ایشان عیب گرفتی و از یاری شان بازنشستی و دیگران را بر ایشان شوراندی و از بیعتشان سر باز زدی و مقصدی را نشانه گرفتی که خداوند متعال ، تو را شایسته آن نساخته بود . بر نردبانی دشوار برآمدی و برای رسیدن به جایگاهی لغزان ، کوشیدی و چیزی را داعیه داشتی که بر آن هیچ یاوری نیافتی .

به جانم سوگند ، اگر در آن هنگام ، خلافت را به عهده می گرفتی ، جز تباهی و ناآرامی به بار نمی آمد و دست اندازی ات بر خلافت ، جز گسیختگی و ارتداد را سبب نمی شد ؛ زیرا تو سخت به خود شیفته ای ، فریفته خویشی ، و دست و زبانت را بر مردم می گشایی .

هان که من با گروهی از مهاجران و انصار به سوی تو روانم ؛ گروهی که شمشیرهای شامی و نیزه های قحطانی آنان را در برگرفته است [و آهنگِ تو دارند]تا تو را نزد خدا به محاکمه کشانند !

پس درباره خود و مسلمانان بیندیش و کُشندگان عثمان را به من وا گذار که ایشان ، ویژگان و همدلان و پیرامونیانِ تو هستند . حال اگر همچنان راهِ سرسختی بپویی و بر گمگشتگی و گم راهی اصرار ورزی ، بدان که این آیه درباره تو و عراقیان همراهت نازل شده است : «خداوند ، سرزمینی را مَثَل می زند که در امن و امان بود و روزی اش از هر سو فراوان می رسید . پس نعمت های خدا را کفران کردند و خداوند به سبب آنچه کردند ، مزه [پوشیدن] جامه گرسنگی و بیم را به آنان چشانید» . .

ص: 448

. .

ص: 449

. .

4 / 12أجوِبَهُ الإِمامِ عَنِ الرَّسائِلِ بِما لا مَزِيدَ عَلَيهِ6416.امام على عليه السلام :الإِمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَهَ : مِن عَلِىٍّ إلى مُعاوِيَهَ بنِ صَخرٍ :

أمّا بَعدُ ؛ فَقَد أتانى كِتابُ امرِئٍ لَيسَ لَهُ نَظَرٌ يَهديهِ ، ولا قائِدٌ يُرشِدُهُ ، دَعاهُ الهَوى فَأَجابَهُ ، وقادَهُ فَاتَّبَعَهُ .

زَعَمتَ أنَّهُ أفسَدَ عَلَيكَ بَيعَتى خَطيئَتى فى عُثمانَ . ولَعَمرى ما كُنتُ إلّا رَجُلاً مِنَ المُهاجِرينَ ؛ اُورِدتُ كَما اُورِدوا ، واُصدِرتُ كَما اُصدِروا . وما كانَ اللّهُ لِيَجمَعَهُم عَلى ضَلالَهٍ ، ولا لِيَضرِبَهُم بِالعَمى ، وما أمَرتُ فَيَلزَمَنى خَطيئَهُ الآمِرِ ، ولا قَتَلتُ فَيَجِبَ عَلَىَّ القِصاصُ .

وأمّا قَولُکَ إنَّ أهلَ الشّام هُمُ الحُكّامُ عَلى أهلِ الحِجازِ ، فَهاتِ رَجُلاً مِن قُرَيشِ الشّام يُقبَلُ فِى الشّورى أو تَحِلُّ لَهُ الخِلافَهُ . فَإِن زَعَمتَ ذلِکَ كَذَّبَکَ المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ ، وإلّا أتَيتُکَ بِهِ مِن قُرَيشِ الحِجازِ .

وأمّا قَولُکَ : اِدفَع إلَينا قَتَلَهَ عُثمانَ ، فَما أنتَ وعُثمانَ ؟ إنَّما أنتَ رَجُلٌ مِن بَنى اُمَيَّهَ ، وبَنو عُثمانَ أولى بِذلِکَ مِنکَ . فَإِن زَعَمتَ أنَّکَ أقوى عَلى دَمِ أبيهِم مِنهُم فَادخُل فى طاعَتى ، ثُمَّ حاكِمِ القَومَ إلَىَّ أحمِلکَ وإيّاهُم عَلَى المَحَجَّهِ .

وأمّا تَمييزُکَ بَينَ الشّامِ وَالبَصرَهِ وبَينَ طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ فَلَعَمرى مَا الأَمرُ فيما هُناکَ إلّا واحِدٌ ؛ لِأَنَّها بَيعَهٌ عامَّهٌ لا يُثَنّى فيهَا النَّظَرُ ، ولا يُستَأنَفُ فيهَا الخِيارُ .

وأمّا وَلوعُکَ بى فى أمرِ عُثمانَ فَما قُلتَ ذلِکَ عَن حَقِّ العِيانِ ، ولا يَقينِ الخُبرِ . وأمّا فَضلى فِى الإِسلامِ وقَرابَتى مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وشَرَفى فى قُرَيشٍ فَلَعَمرى لَوِ استَطَعتَ دَفعَ ذلِکَ لَدَفَعتَهُ . (1) .

1- .وقعه صفّين : ص 57 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 379 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 89 نحوه وراجع المناقب للخوارزمى : ص 204 .

4 / 12 پاسخ های وافیِ امام به آن نامه ها

4 / 12پاسخ های وافیِ امام به آن نامه ها6413.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام از نامه وی به معاویه :

از علی به معاویه بن صَخْر .

امّا بعد ؛ نامه کسی به من رسید که نه بینشی دارد تا راهبرش شود ، و نه رهنمایی تا راهش بَرَد . هوا و هوس او را فرا خوانده و وی اجابتش کرده ؛ و همان ، او را به دنبال خود کشیده و او هم از آن پیروی کرده است .

پنداشته ای که گناه من در باب عثمان ، بیعت سپاری تو با من را تباه می سازد . به جانم سوگند ، من جز تَنی از مهاجران نبودم ؛ هر گونه روی کردند ، من نیز روی کردم و هر سان روی وا گرداندند ، من نیز وا گرداندم . کار خداوند چنان نبود که ایشان را بر گم راهی گرد آورَد و به کوری دراندازد . من [نیز به چنان کاری]فرمان ندادم تا گناهِ فرمان دهنده ، بر گردن من باشد ، و به قتلی دست نزده ام تا قصاص بر من روا گردد .

و امّا این که گفته ای : «شامیان بر حجازیان حاکم اند» ؛ یکی از قریشیانِ شام را بیاور که در شورا پذیرفته شود یا سزاوار خلافت باشد . اگر پنداری که چنین است ، مهاجران و انصار ، سخنت را ناراست می شمرند ؛ امّا من چنین کسی را از قریش حجاز برایت می آورم .

و امّا این که گفته ای : «کُشندگان عثمان را به ما وا گذار» ؛ تو را چه به عثمان؟ ! تو یکی از بنی امیّه ای و فرزندان عثمان در این امر بر تو مقدّم اند . اگر می پنداری تو از ایشان برای ستاندن خون پدرشان نیرومندتری ، پس در اطاعت من درآ و این گروه را برای داوری نزد من آور تا تو و ایشان را به راهِ میانه هدایت کنم .

و امّا این که میان شام و بصره ، و طلحه و زبیر فرق نهاده ای ؛ به جانم سوگند که هیچ تفاوتی در این جهت ، میان آنان نیست ؛ زیرا این بیعتی است همگانی که نمی توان در آن نظر را برگرداند و گزینش را از سر گرفت .

و امّا حرص و ولع تو به [متّهم ساختن] من در ماجرای عثمان ؛ این را نه از روی حقیقتی مبتنی بر مشاهده گفتی و نه از روی گزاره ای قطعی .

و امّا برتریِ من در مسلمانی و خویشاوندی ام با پیامبر صلی الله علیه و آله و شرافتم در قریش ؛ به جانم سوگند که اگر می توانستی آن را انکار کنی ، می کردی !

.

ص: 452

. .

ص: 453

. .

6412.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَةَ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ أخا خَولانَ قَدِمَ عَلَىَّ بِكِتابٍ مِنكَ تَذكُرُ فيهِ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله ، وما أنعَمَ اللّهُ عَلَيهِ بِهِ مِنَ الهُدى وَالوَحيِ . وَالحَمدُ للّهِ الَّذى صَدَقَهُ الوَعدَ ، وتَمَّمَ لَهُ النَّصرَ ، ومَكَّنَ لَهُ فِى البِلادِ ، وأظهَرَهُ عَلى أهلِ العِداءِ وَالشَّنَآنِ مِن قَومِهِ الَّذينَ وَثَبوا بِهِ ، وشَنِفوا لَهُ ، وأظهَروا لَهُ التَّكذيبَ ، وبارَزوهُ بِالعَداوَةِ ، وظاهَروا عَلى إخراجِهِ وعَلى إخراجِ أصحابِهِ وأهلِهِ ، وألَّبوا عَلَيهِ العَرَبَ ، وجامَعوهُم عَلى حَربِهِ ، وجَهَدوا فى أمرِهِ كُلَّ الجَهدِ ، وقَلَّبوا لَهُ الاُمورَ حَتّى ظَهَرَ أمرُ اللّهِ وهُم كارِهونَ .

وكانَ أشَدَّ النّاسِ عَلَيهِ ألبَةً اُسرَتُهُ ، وَالأَدنى فَالأَدنى مِن قَومِهِ إلّا مَن عَصَمَهُ اللّهُ .

يَا بنَ هِندٍ ! فَلَقَد خَبَّأَ لَنَا الدَّهرُ مِنكَ عَجَباً ! ولَقَد قَدِمتَ فَأَفحَشتَ ؛ إذ طَفِقتَ تُخبِرُنا عَن بَلاءِ اللّهِ تَعالى فى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وفينا ، فَكُنتَ فى ذلِكَ كَجالِبِ التَّمرِ إلى هَجَرَ ، أو كَداعى مُسَدِّدِهِ إلَى النِّضالِ .

وذَكَرتَ أنَّ اللّهَ اجتَبى لَهُ مِنَ المُسلِمينَ أعواناً أيَّدَهُ اللّهُ بِهِم ، فَكانوا فى مَنازِلِهِم عِندَهُ عَلى قَدرِ فَضائِلِهِم فِى الإِسلامِ ، فَكانَ أفضَلُهُم زَعمتَ فِى الإِسلامِ ، وأنصَحَهُم لِلّهِ ورَسولِهِ الخَليفَةُ ، وخَليفَةُ الخَليفَةِ . ولَعَمرى إنَّ مَكانَهُما مِنَ الإِسلامِ لَعَظيمٌ ، وإنَّ المُصابَ بِهِما لَجُرحٌ فِى الإِسلامِ شَديدٌ . رَحِمَهُمَا اللّهُ وجَزاهُما بِأَحسَنِ الجَزاءِ .

وذَكَرتَ أنَّ عُثمانَ كانَ فِى الفَضلِ ثالِثاً ؛ فَإِن يَكُن عُثمانُ مُحسِناً فَسَيَجزيهِ اللّهُ بِإِحسانِهِ ، وإن يَكُ مُسيئاً فَسَيَلقى رَبّاً غَفوراً لا يَتَعاظَمُهُ ذَنبٌ أن يَغفِرَهُ .

ولَعَمرُ اللّهِ إنّى لَأَرجو إذا أعطَى اللّهُ النّاسَ عَلى قَدرِ فَضائِلِهِم فِى الإِسلامِ ونَصيحَتِهِم لِلّهِ ورَسولِهِ أن يَكونَ نَصيبُنا فى ذلكَ الأَوفَرَ .

إنَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله لَمّا دَعا إلَى الإِيمانِ بِاللّهِ وَالتَّوحيدِ كُنّا أهلَ البَيتِ أوَّلَ مَن آمَنَ بِهِ ، وصَدَّقَ بِما جاءَ بِهِ ، فَلَبِثنا أحوالاً مُجَرَّمَةً ، وما يَعبُدُ اللّهَ فى رَبعٍ ساكِنٍ مِنَ العَرَبِ غَيرُنا ، فَأَرادَ قَومُنا قَتلَ نَبِيِّنا ، واجتِياحَ أصلِنا ، وهَمُّوا بِنَا الهُمومَ ، وفَعَلوا بِنَا الأَفاعيلَ ؛ فَمَنَعونَا المِيرَةَ ، وأمسَكوا عَنَّا

العَذبَ ، وأحلَسونَا الخَوفَ ، (1) وجَعَلوا عَلَينَا الأرصادَ وَالعُيونَ ، وَاضطَرّونا إلى جَبَلٍ وَعِرٍ ، وأوقَدوا لَنا نارَ الحَربِ ، وكَتَبوا عَلَينا بَينَهُم كِتاباً لا يُؤاكِلونا ولا يُشارِبونا ولا يُناكِحونا ولا يُبايِعونا ولا نَأمَنُ فيهِم حَتّى نَدفَعَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله فَيَقتُلوهُ ويُمَثِّلوا بِهِ . فَلَم نَكُن نَأمَنُ فيهِم إلّا مِن مَوسِمٍ إلى مَوسِمٍ ، فَعَزَمَ اللّهُ لَنا عَلى مَنعِهِ ، وَالذَّبِّ عَن حَوزَتِهِ ، وَالرَّمىِ مِن وَراءِ حُرمَتِهِ ، وَالقِيامِ بِأسيافِنا دونَهُ ، فى ساعاتِ الخَوفِ بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ ، فَمُؤمِنُنا يَرجو بِذلِکَ الثَّوابَ ، وكافِرُنا يُحامى بِهِ عَنِ الأَصلِ .

فَأَمّا مَن أسلَمَ مِن قُرَيشٍ بَعدُ فَإِنَّهُم مِمّا نَحنُ فيهِ أخلِياءُ ؛ فَمِنهُم حَليفٌ مَمنوعٌ ، أو ذو عَشيرَةٍ تُدافِعُ عَنهُ ؛ فَلا يَبغيهِ أَحَدٌ بِمِثلِ ما بَغانا بِهِ قَومُنا مِنَ التَّلَفِ ، فَهُم مِنَ القَتلِ بِمَكانِ نَجوَةٍ وأمنٍ . فَكانَ ذلِکَ ما شاءَ اللّهُ أن يَكونَ .

ثُمَّ أمَرَ اللّهُ رَسولَهُ بِالهِجرَةِ ، وأذِنَ لَهُ بَعدَ ذلِکَ فى قِتالِ المُشرِكينَ ، فَكانَ إذَا احمَرَّ البَأسُ ودُعِيَت نِزالَ أقامَ أهلَ بَيتِهِ فَاستَقدَموا ، فَوَقى بِهِم أصحابَهُ حَرَّ الأَسِنَّةِ والسُّيوفِ ، فَقُتِلَ عُبَيدَهُ يَومَ بَدرٍ ، وحَمزَهُ يَومَ اُحُدٍ ، وجَعفَرٌ وزَيدٌ يَومَ مَؤتَةَ ، وأرادَ للّهِ مَن لَو شِئتُ ذَكَرتُ اسمَهُ مِثلَ الَّذى أرادوا مِنَ الشَّهادَةِ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله غَيرَ مَرَّةٍ ، إلّا أنَّ آجالَهُم عُجِّلَت ، ومَنِيَّتَهُ اُخِّرَت . وَاللّهُ مولِى الإِحسانِ إلَيهِم ، وَالمَنّانُ عَلَيهِم بِما قَد أسلَفوا مِنَ الصّالِحاتِ . فَما سَمِعتُ بِأَحَدٍ ولا رَأَيتُ فيهِم مَن هُوَ أنصَحُ للّهِ فى طاعَةِ رَسولِهِ ، ولا أطوَعُ لِرَسولِهِ فى طاعَةِ رَبِّهِ ، ولا أصبَرُ عَلَى اللَأواءِ وَالضَّرّاءِ وحينَ البَأسِ ومَواطِنِ المَكروهِ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مِن هؤُلاءِ النَّفَرِ الَّذينَ سَمَّيتُ لَکَ . وفِى المُهاجِرينَ خَيرٌ كَثيرٌ نَعرِفُهُ ، جَزاهُمُ اللّهُ بِأَحسَنِ أعمالِهِم !

وذكَرتَ حَسَدِى الخُلَفاءَ ، وإبطائى عَنهُم ، وبَغيى عَلَيهِم ؛ فَأَمَّا البَغىُ فَمَعاذَ اللّهِ أن يَكونَ ، وأمَّا الإِبطاءُ عَنهُم وَالكَراهَةُ لِأَمرِهِم فَلَستُ أعتَذِرُ مِنهُ إلَى النّاسِ ، لِأَنَّ اللّهَ جَلَّ ذِكرُهُ لَمّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله قالَت قُرَيشٌ : مِنّا أميرٌ ، وقالَتِ الأَنصارُ : مِنّا أميرٌ . فَقالَت قُرَيشٌ : مِنّا مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَنَحنُ أحَقُّ بِذلِکَ الأَمرِ ، فَعَرَفَت ذلِکَ الأَنصارُ ، فَسَلَّمَت لَهُمُ الوِلايَةَ وَالسُّلطانَ . فَإِذَا استَحَقّوها بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله دونَ الأَنصارِ فَإِنَّ أولَى النّاسِ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أحَقُّ بِها مِنهُم . وإلّا فَإِنَّ الأَنصارَ أعظَمُ العَرَبِ فيها نَصيباً ، فَلا أدرى أصحابى سَلِموا مِن أن يَكونوا حَقّى أخَذوا ، أو الأَنصارُ ظَلَموا ، بَل عَرَفتُ أنَّ حَقّى هُوَ المَأخوذُ ، وقَد تَرَكتُهُ لَهُم ، تَجاوَزَ اللّهُ عَنهُم !

وأمّا ما ذَكَرتَ مِن أمرِ عُثمانَ وقَطيعَتى رَحِمَهُ ، وتَألیبی عَلَیهِ ؛ فَإِنَّ عُثمانَ عَمِلَ ما قد بَلَغَکَ ، فَصَنَعَ النّاسُ بِهِ ما قَد رَأَیتَ وقَد عَلِمتَ أنّی کُنتُ فی عُزلَهٍ عَنهُ ، إلّا أن تتَجَنّی ، فَتَجَنَّ ما بَدا لَکَ .

وأمّا ما ذَکَرتَ مِن أمرِ قَتَلَهِ عُثمانَ ؛ فَإِنّی نَظَرتُ فی هذَا الأَمرِ ، وضَرَبتُ أنفَهُ وعَینَیهِ ، فَلَم أرَ دَفعَهُم إلَیکَ ولا إلی غَیرِکَ .

ولَعَمری لَئِن لَم تَنزِع عَن غَیِّکَ وشِقاقِکَ لَتَعرِفَنَّهُم عَن قَلیلٍ یَطلُبونَکَ ، ولا یُکَلِّفونَکَ أن تَطلُبَهُم فی بَرٍّ ولا بَحرٍ ، ولا جَبَلٍ ولا سَهلٍ .

وقَد کانَ أبوکَ أتانی حینَ وَلَّی النّاسُ أبا بَکرٍ فَقالَ : أنتَ أحَقُّ بَعدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِهذَا الأَمرِ ، وأنا زَعیمٌ لَکَ بِذلِکَ عَلی مَن خالَفَ عَلَیکَ . اُبسُط یَدَکَ اُبایِعکَ ، فَلَم أفعَل وأنتَ تَعلَمُ أنَّ أباکَ قد کانَ قالَ ذلِکَ وأرادَهُ حَتّی کُنتُ أنَا الَّذی أبیَتُ ، لِقُربِ عَهدِ النّاسِ بِالکُفرِ ، مَخافَهَ الفُرقَهِ بَینَ أهلِ الإِسلامِ . فَأبوکَ کانَ أعرَفَ بِحَقّی مِنکَ . فَإِن تَعرِف مِن حَقّی ما کانَ یَعرِفُ أبوکَ تُصِب رُشدَکَ ، وإن لَم تَفعَل فَسَیُغنِی اللّهُ عَنکَ وَالسَّلامُ . (2) .

1- .أی ألزموناه ولم یفارقنا (اُنظر النهایه : ج 1 ص 424 «حلس») .
2- .وقعه صفّین : ص 88 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 110 ح 408 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 76 ، المناقب للخوارزمی : ص 252 نحوه وکلّها عن أبی ورق وراجع نهج البلاغه : الکتاب 28 .

6411.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته نامه او به معاویه :

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان .

امّا بعد ؛ مرد خولانی نامه ای از تو برایم آورد که در آن از محمّد صلی الله علیه و آله و نعمت هدایتگری و ابلاغ وحی که خداوند به او ارزانی فرمود ، یاد کرده ای .

سپاسْ ، از آنِ خداوندی است که وعده او را راست ساخت و یاری اش را کامل کرد و او را در سرزمین ها قدرت بخشید و وی را بر هم خاندان های کینه توز و ستیزه گرش پیروز فرمود ؛ همانان که بر او تاختند ، با او دشمنی ورزیدند ، دروغگویش خواندند ، دشمنانه به میدانش آمدند ، برای بیرون راندن او و یاران و خاندانش هم داستان شدند ، [اقوام]عرب را بر او شوراندند و برای جنگ با وی گردشان آوردند ، در ستیز با او همه گونه کوشیدند ، و کارها را بر او باژگونه [و دشوار]ساختند ، تا آن گاه که به ناخواستِ آنان ، فرمان خدا چیرگی یافت .

البتّه که خاندان او و بستگان نزدیکش یکی پس از دیگری ، سختکوش ترین مردم در آشوبگری بر ضدّ وی بودند ، مگر آنان که خداوند ، دامنشان را پاک نگاه داشت .

ای پسر هند! روزگار ، شگفتْ چیزی از تو را بر ما پوشیده داشته بود . به کاری روی آوردی ، ولی زشت و تباهش کردی ، آن گاه که از نعمتی که خداوند متعال به پیامبرش و ما ارزانی فرمود ، با ما سخن آغاز کردی . تو در این کار ، همانند کسی هستی که خرما به هَجَر بَرَد (= زیره به کرمان فرستد) یا همانند شاگردی نوآموز که استاد تیراندازی اش را به مبارزه فرا خوانَد .

و چنین یاد کرده ای : «خداوند از مسلمانان، یارانی را برای او برگزید و با ایشان یاری اش فرمود و جایگاهشان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به میزان فضیلت هاشان در مسلمانی است ؛ و خیرخواه ترینِ ایشان برای [خشنودیِ] خدا و پیامبرش ، خلیفه[ی اوّل] و جانشین اویند» . به جانم سوگند که جایگاه آن دو در اسلام ، بلند است و سوگشان زخمی کاری

برای اسلام است . خداوند ، رحمتشان کناد و با نکوترین پاداش پاداششان دهاد !

و یاد کرده ای که عثمان در فضیلت ، سومین بود . اگر وی نیکوکار بود ، خدایش به پاس نیکوکاری ، پاداش دهاد و اگر گناهکار بود ، زود است که با پروردگاری آمرزنده دیدار کند که هیچ گناهی نزد وی آن قدر بزرگ جلوه نمی کند که قابل آمرزش او نباشد .

خدای را سوگند ، هر گاه خداوند ، مردم را به میزان فضیلت های مسلمانی و خیرخواهی شان برای [خشنودی]خدا و پیامبرش پاداش دهد ، من امیدوارم که بهره ما از این پاداش بیش از دیگران باشد .

آن گاه که محمّد صلی الله علیه و آله [مردم را] به سوی ایمان به خدا و توحید فرا خواند،ما خاندان پیامبر،نخستین ایمان آورندگان به او و تصدیق کنندگان دینش بودیم و سالیانی ، بی کم و کاست ، بر این حال بودیم ، حال آن که در پهنه زمین ، از ساکنان عرب ، کسی جز ما خدا را عبادت نمی کرد .

قوم ما خواستند که پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را بر کَنَند ؛ به قصدهای گرانْ آهنگِ ما کردند و کارهای سنگین به زیان ما انجام دادند ، ما را از طعام بازداشتند و از آب گوارا محروم کردند ، جامه هراس بر تنمان پوشاندند ، دیده بانان و جاسوسان بر ما گماشتند ، به دامنه کوهی ناهموار ، ناگزیرمان پراکندند ، آتش جنگ بر ما بر افروختند ، میان خویش عهدی نوشتند که با ما به خوردن و آشامیدن ننشینند ، نه به ما همسر دهند و نه بگیرند ، با ما داد و ستد نکنند و تا پیامبر صلی الله علیه و آله را برای کشتن و مُثله کردن به ایشان نسپاریم ، امانمان ندهند .

و ما تنها در موسم [حج] میان ایشان در امان بودیم ؛ امّا خداوند ما را بر آن داشت که از پیامبر صلی الله علیه و آله پاسداری کنیم ، حریمش را نگاه داریم و تیر در کمان و شمشیر بر کف ، شبانه و روزانه ، در لحظه های بیم ، حرمتش را نگاهبان باشیم . مؤمنِ [خاندان]ما چنین می کرد تا پاداش [پروردگار را]یابد و کافرِ [خاندان] ما بدین سان از ریشه [و کیان خود]حراست می نمود .

امّا گروهی از قریش که از آن پس ، به اسلام گرویده بودند ، از این [تنگنا] که ما در آن بودیم ، برکنار بودند ؛ زیرا یا به سببِ هم پیمانی ، آزارشان ممنوع بود و یا خویشاوندانی داشتند که از ایشان دفاع می کردند

. پس هیچ کس به اندازه ای که ما از قوممان ستم و آزار دیدیم ، ندید . آن مسلمانان دیگر، [دستِ کم] از کشته شدن در امان بودند. و این حال ، تا آن گاه که خداوند می خواست ، ادامه یافت.

سپس خداوند ، پیامبر خویش را فرمان هجرت داد و از آن پس ، اجازه اش فرمود که با مشرکان نبرد کند . چون سرخیِ جنگ پدیدار می شد و [از سوی دشمن]فریاد برمی آید که فرود آیید ، پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوندان خود را برمی انگیخت و آنان گام پیش می گذاشتند و یاوران پیامبر ، او و مسلمانان را از لبهِ پیکان ها و شمشیرها حفظ می کردند . در جنگ بدر ، عبیده ، در هنگامه اُحُد ، حمزه ، و در نبرد موته ، جعفر و زید کشته شدند . آن کس که اگر می خواستم نامش را می بردم ، (1) برای خدا بارها همانند ایشان ، در پی شهادت در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود ؛ امّا اجل های آنان زودتر فرا رسید و مرگ او به تأخیر افتاد .

خداوند به ایشان نیکی خواهد فرمود و به پاس پیشینه نیک کرداری شان به آنان نعمت بسیار خواهد بخشید . در میانِ اینان نه شنیدم و نه دیدم که کسی بیش از همین چند تن که نام بردم ، برای [خشنودی]خدا در فرمانبری از پیامبرش خیراندیش تر باشد ، در اطاعت از پروردگارش ، مطیع پیامبر او باشد ، و به گاهِ گرفتاری ها و سختی ها و بیم ها و ناخوشامدها صبوری ورزد ، [البتّه]در مهاجران ، نیکان بسیار می شناسیم که خداوند همه را به پاس نیکوترین کردارهاشان ، پاداش دهاد !

و یاد کرده ای که من بر خلفا حسد ورزیده ، در بیعت با ایشان درنگ کرده و بر آنان ستم رانده ام . امّا این که ستم رانده باشم ، پناه بر خدا از چنین کاری ! و این که در بیعتشان درنگ ورزیده و از خلافتشان ناخشنود بوده ام ، از این بابت پوزش خواهِ مردم نیستم ؛ زیرا آن گاه که خداوندِ بِشکوهْ یاد ، جان پیامبرش را برگرفت ، قریش گفتند : «فرمان روا از ماست» و انصار [نیز]گفتند : «فرمان روا از ماست» . قریش گفتند : «پیامبر خدا محمد، از ماست . پس ما به خلافت سزاوارتریم» . انصار این سخن را پذیرفتند و حکومت و قدرت را به مهاجران سپردند .

اگر مهاجران ، و نه انصار ، به دلیل آن که محمد صلی الله علیه و آله از ایشان بوده ، به خلافت سزاوارترند ، پس آن که به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک تر است ، بیش از دیگران شایسته خلافت است . اگر جز این بود ، انصار بیش از همه عرب از خلافت سهم می بُردند . نمی دانم آیا اصحابِ من (مهاجران) از این که حقّم را ربودند ، دین به سلامت بردند یا انصار

بودند که ستم کردند [و اجازه این حق رُبایی را به ایشان دادند] ؛ امّا می دانم که حقّ من ربوده شده است . من نیز آن را به ایشان وا نهادم . خداوند از آنان درگذراد !

و امّا یاد کرده ای از کار عثمان و این که من پیوند خویشی ام با او را بُریدم و مردم را بر او شوراندم . عثمان چنان رفتار کرد که خبرش به تو رسیده و مردم هم با او چنان کردند که دیدی . تو ، خود می دانی که من از او بر کنار بودم ؛ مگر آن که در پی تهمت افکنی باشی . پس هر تهمتی که خواهی ، بیفکَن .

و امّا آنچه درباره کُشندگان عثمان گفته ای ؛ در این باب اندیشیدم و زیر و زبرش را سنجیدم . شایسته نمی بینم که ایشان را به تو یا هیچ کس دیگر ، وا گذارم .

به جانم سوگند ، اگر از گم راهی و ستیزه جویی ات دست نشویی ، خواهی دید که همانان زودازود ، در پی تو [نیز]برمی آیند و این رنج را بر تو نخواهند افکَند که به حسب ادّعایت در بیابان و دریا و کوه و دشت، در پی ایشان برآیی.

آن گاه که ابو بکر عهده دار حکومت مردم بود، پدرت نزد من آمد و گفت : «پس از محمد صلی الله علیه و آله ، تو شایسته ترین فرد برای خلافتی و من در برابر هرکس در این امر با تو مخالفت ورزد ، به هواداری ات برخواهم خاست . دست بگشای تا با تو بیعت کنم». من چنین نکردم و تو خود،می دانی که پدرت چنان گفت و چنان می خواست ؛ امّا من سر باز زدم ، زیرا مردم هنوز از دوران کفر چندان دور نشده بودند و بیم آن داشتم که [با این کار]میان مسلمانان تفرقه افتد . پدر تو بیش از تو ، با حقّ من آشنا بود . اگر به قدر پدرت ، حقّ مرا بشناسی ، به هدایت دست می یابی و اگر چنین نکنی ، زود است که خداوند مرا از تو بی نیاز گردانَد . والسّلام !
.

1- .مقصود امام علی علیه السلام خودِ اوست . (م)

ص: 456

. .

ص: 457

. .

ص: 458

. .

ص: 459

. .

6416.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَةَ جَواباً : أمّا بَعدُ ؛ فَإنّا كُنّا نَحنُ وأنتُم عَلى ما ذَكَرتَ مِنَ الأُلفَهِ وَالجَماعَهِ ، فَفَرَّقَ بَينَنا وبَينَكُم أمسِ أنّا آمَنّا وكَفَرتُم ، وَاليَومَ أنّا استَقَمنا وفُتِنتُم . وما أسلَمَ مُسلِمُكُم إلّا كَرهاً ، وبَعدَ أن كانَ أنفُ الإِسلامِ كُلُّهُ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حِزباً .

وذَكَرتَ أنّى قَتَلتُ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ ، وشَرَّدتُ بِعائِشَهَ ونَزَلتُ بَينَ المِصرَينِ ، وذلِکَ أمرٌ غِبتَ عَنهُ فَلا عَلَيکَ ، ولَا العُذرُ فيهِ إلَيکَ .

وذَكَرتَ أنَّکَ زائِرى فِى المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، وقَدِ انقَطَعَتِ الهِجرَهُ يَومَ أُسِرَ أخوکَ ، فَإن كانَ فيکَ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهْ ؛ فَإنّى إن أَزُرکَ فَذلِکَ جَدَيرٌ أن يَكونَ اللّهُ إنَّما بَعَثَنى إلَيکَ لِلنِّقمَهِ مِنکَ ! وإن تَزُرنى فَكَما قالَ أخو بَنى أَسَدٍ :

مُستَقبِلينَ رِياحَ الصَّيفِ تَضرِبُهُم

بِحاصِبٍ بَينَ أغوارٍ وجُلْمودِ

وعِندِى السَّيفُ الَّذِى أعضَضتُهُ بِجَدِّکَ وخالِکَ وأخيکَ فى مَقامٍ واحِدٍ . وإنَّکَ وَاللّهِ ما عَلِمتُ الأَغلَفُ القَلبِ ، المُقارِبُ العَقلِ ، وَالأَولى أن يُقالَ لَکَ : إنَّکَ رَقيتَ سُلَّماً أطلَعَکَ مَطلَعَ سوءٍ عَلَيکَ لا لَکَ ، لِأَنَّکَ نَشَدتَ غَيرَ ضالَّتِکَ ، ورَعيتَ غَيرَ سائِمَتِکَ ، وطَلَبتَ أمراً لَستَ مِن أهلِهِ ولا فى مَعدِنِهِ ، فَما أبعَدَ قَولَکَ مِن فِعلِکَ ! وقَريبٌ ما أشبَهتَ (1) مِن أعمامٍ وأخوالٍ ! حَمَلَتهُمُ الشَّقاوَهُ وتَمَنِّى الباطِلِ عَلَى الجُحودِ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عَليه و آله ، فَصُرِعوا مَصارِعَهُم حَيثُ عَلِمتَ ، لَم يَدفَعوا عَظيماً ، ولَم يَمنَعوا حَريماً ، بِوَقعِ سُيوفٍ ما خَلَا مِنهَا الوَغى ، ولَم تُماشِهَا الهُوَيْنى . (2)

وقَد أكثَرتَ فى قَتَلَهِ عُثمانَ ، فَادخُل فيما دَخَلَ فيهِ النّاسُ ، ثُمَّ حاكِمِ القَومَ إلَىَّ أحمِلکَ وإيّاهُم عَلى كِتابِ اللّهِ تَعالى . وأمّا تِلکَ الَّتى تُريدُ (3) فَإنَّها خُدعَهُ الصَّبِىِّ عَنِ اللَّبَنِ فى أوَّلِ الفِصالِ ، وَالسَّلامُ لِأَهلِهِ . (4) .

1- .ما : مصدريه ؛ أى وقريب شبهک (شرح نهج البلاغه : ج 18 ص 20) .
2- .أى لم تصحبها ، يصفها بالسرعه والمضىّ فى الرؤوس والأعناق (شرح نهج البلاغه : ج 18 ص 20) .

3- .قيل : إنّه يريد التعلّق بهذه الشبهه ؛ وهى قَتَله عثمان . وقيل : أراد به ما كان معاويه يكرّر طلبه من أمير المؤمنين عليه السلام ، وهو أن يقرّه على الشام وحده ، ولا يكلّفه البيعه (شرح نهج البلاغه : ج 18 ص 21) .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 64 ، الاحتجاج : ج 1 ص 426 ح 91 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 91 ح 402 .

6415.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام برگرفته نامه وی در پاسخ به معاویه : امّا بعد ؛ چنان که یاد کردی ، ما و شما [پیش از اسلام]مأنوس و یکْ پارچه بودیم . دیروز ، ایمان ما و کفر شما میانمان فاصله افکند و امروز ، استواری ما بر حق و گرفتاری شما به فتنه . هیچ یک از شما ، جز از سرِ ناچاری ، مسلمان نشد ، آن هم پس از آن که همه بزرگانِ اسلام ، یکْ پارچه هم داستانِ پیامبر خدا شدند .

یاد کرده ای که من طلحه و زبیر را کشته ام و عایشه را آواره کرده ام و بین بصره و کوفه مستقر شده ام . این ، کاری است که تو از آن برکنار بودی . پس ، از آن بر تو ملامتی نیست و پوزش خواستن از آن نزد تو نشاید .

و یاد کرده ای که در میان [لشکری از] مهاجران و انصار به دیدار من خواهی آمد . امّا آن روز که [در جنگ بدر]برادرت (عَمرو) به اسیری گرفته شد، پیوند هجرت بُریده شد [و تو و خاندانت از مهاجران به شمار نمی آیید] . پس اگر [برای جنگ با من] در شتابی ، آسوده باش که اگر من به دیدار تو آیم ، شایسته است ؛ چرا که خداوند مرا به سویت می فرستد تا تو را به کیفر رسانم . اگر هم تو به دیدار من آیی ، چنان می شود که مردی از بنی اسد گفته :

به سوی بادهای تابستانی روی می آورند که

درمیان زمین های صاف وتخته سنگ ها، سنگریزه ها را به جانبشان می افکَند.

نزد من است شمشیری که آن را به گَزیدنِ جدّت ، دایی ات و برادرت در یک میدان وا داشتم . خدای را سوگند چنان که دانستم دل تو در غلاف است و خِرَدت کم مایه . می سِزَد که درباره تو گفته شود : «بر نردبانی بالا رفته ای که تو را به بلندایی رسانده به زیانت ، نه به سودت ؛ زیرا تو چیزی را جُستی که گمشده ات نیست و گله ای را چراندی که از آنِ تو نیست و در جستجوی چیزی برآمدی که سزاوارش نیستی و گوهرِ آن را نداری . چه دور است گفتار تو از کردارت !

زود همانند عموها و دایی هایت شدی ؛ همانان که سنگْ دلی و آرزوپروریِ باطل ، ایشان را به انکار محمد صلی الله علیه و آله کشاند و سرانجام همان گونه که می دانی با ضربه شمشیرهایی که کارزار از آنها خالی نبود و سستی در آنها راه نداشت ، در هلاکت افتادند ، بی آن که هیچ حادثه بزرگی را از خود دور کنند یا حریمی را پاس دارند .

درباره کُشندگان عثمان ، پُر سخن گفتی . پس تو [نیز]همانند مردم [در اطاعت از من] داخل شو ؛ آن گاه ، مردم را برای داوری نزد من فراخوان تا تو و ایشان را بر پایه کتاب خداوند متعال ، راه بَرَم . و امّا آنچه تو می خواهی ، (1) فریب دادنِ کودک است به هنگام گرفتنش از شیر . و درود بر شایسته درود باد ! .

1- .گفته شده مراد وی ، دست آویختن معاویه به مسئله شبهه انگیز «قاتلان عثمان» است . نیز گفته شده منظور ، آن چیزی است که معاویه بارها از امیر مؤمنان درخواست کرده بود ؛ یعنی حکومت وی بر شام را بپذیرد و به بیعت وادارش نکند (شرح نهج البلاغه : ج 18 ص 21).

6414.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَةَ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ الدُّنيا حُلوَةٌ خَضِرَةٌ ، ذاتُ زينَةٍ وبَهجَةٍ ، لَم يَصبُ اليها أحَدٌ إلّا وشَغَلَتهُ بِزينَتِها عَمّا هُوَ أنفَعُ لَهُ مِنها ، وبِالآخِرَةِ اُمِرنا ، وعَلَيها حُثِثنا ؛ فَدَع يا مُعاوِيَةُ ما يَفنى ، وَاعمَل لِما يَبقى ، وَاحذَرِ المَوتَ الَّذى إلَيهِ مَصيرُکَ ، وَالحِسابَ الَّذى إلَيهِ عاقِبَتُکَ ، وَاعلَم أنَّ اللّهَ تَعالى إذا أرادَ بِعَبدٍ خَيراً حالَ بَينَهُ وبَينَ ما يَكرَهُ ، ووَفَّقَهُ لِطاعَتِهِ ، وإذا أرادَ اللّهُ بِعَبدٍ سوءاً أغراهُ بِالدُّنيا ، وأنساهُ الآخِرَةَ وبَسَطَ لَهُ أمَلَهُ ، وعاقَهُ عَمّا فيهِ صَلاحُهُ .

وقَد وَصَلَنى كِتابُکَ ، فَوَجَدتُکَ تَرمى غَيرَ غَرَضِکَ ، وتَنشُدُ غَيرَ ضالَّتِکَ وتَخبِطُ فى عَمايَةٍ ، وتَتيهُ فى ضَلالَةٍ ، وتَعتَصِمُ بِغَيرِ حُجَّةٍ ، وتَلوذُ بِأضعَفِ شُبهَةٍ .

فَأَمّا سُؤالُکَ المُتارَكَةَ وَالإِقرارَ لَکَ عَلَى الشّامِ ؛ فَلَو كُنتُ فاعِلاً ذلِکَ اليَومَ لَفَعَلتُهُ أمسِ .

وأمّا قَولُکَ إنَّ عُمَرَ وَلّاكَهُ فَقَد عَزَلَ مَن كانَ وَلّاهُ صاحِبُهُ ، وعَزَلَ عُثمانُ مَن كانَ عُمَرُ وَلّاهُ ، ولَم يُنَصَّب لِلنّاسِ إمامٌ إلّا لِيَرى مِن صَلاحِ الاُمَّهِ ما (1) قَد كانَ ظَهَرَ لِمَن قَبلَهُ ، أو اُخفِىَ عَنهُم عَيبُهُ ، وَالأَمرُ يَحدُثُ بَعدَهُ الأَمَرُ ، ولِكُلٍّ والٍ رَأىٌ وَاجتِهادٌ .

فَسُبحانَ اللّهِ ! ما أشَدَّ لُزومَکَ لِلأَهواءِ المُبتَدَعَهِ ، وَالحَيرَهِ المُتَّبَعَهِ مَع تَضييعِ الحَقائِقِ وَاطِّراحِ الوَثائِقِ الَّتى هِىَ لِلّهِ تَعالى طِلبَهٌ ، وعَلى عِبادِهِ حُجَّهٌ فَأَمّا إكثارُکَ الحِجاجَ عَلى عُثمانَ وقَتَلَتِهِ فَإِنَّکَ إنَّما نَصَرتَ عُثمانَ حَيثُ كانَ النَّصرُ لَکَ ، وخَذَلتَهُ حَيثُ كانَ النَّصرُ لَهُ ، وَالسَّلامُ . (2) .

1- .فى المصدر : «إماماً» بدل «ما» ، والتصويب من بحار الأنوار ، وفيه أيضاً : «خفى عنهم غيّه» بدل «اُخفى عنهم عيبه» وهو الأنسب .
2- .نهج السعاده : ج 4 ص 168 ح 68 ، نهج البلاغه: الكتاب 37، الاحتجاج: ج1 ص428 ح92 وفيهما من «فسبحان اللّه ... » ، بحار الأنوار : ج33 ص97 ح403 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 16 ص153 .

6413.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته از نامه وی به معاویه : امّا بعد ؛ همانا دنیا شیرین است و سرسبز ، و آراسته و با طراوت . هر که به آن میل کند ، دنیا او را با آرایش های خویش از سودمندی هایش باز می دارد . ما فرمان یافته ایم که به آخرت ، روی کنیم و به سوی آن برانگیخته شویم .

پس ای معاویه ! آنچه را فنا می پذیرد ، فرو گذار و برای آنچه پاینده می ماند ، بکوش و برحذر باش از مرگ که به سوی آن روانی و از محاسبه ای که کارت به آن می انجامد .

و بدان که خداوند متعال ، هر گاه خیر را برای بنده ای بخواهد ، او را از ناپسندی ها باز می دارد و به فرمان برداری خویش توفیق می بخشد ، و هر گاه برای بنده ای بد بخواهد ، او را با دنیا می فریبد و آخرت را از یادش می بَرَد و آرزویش را می گسترد و وی را از آنچه موجب صلاح اوست ، باز می دارد .

نامه تو به من رسید . یافتمت که به غیرِ هدف خویش تیر می افکَنی ، غیر گمشده خود را می جویی ، در نابینایی خطا می کنی ، در گمگشتگی سرگردانی ، به دلیل های واهی چنگ می زنی و به خُردترین شبهه پناه می جویی .

و امّا این که می خواسته ای تا تو را وا گذارم و حکومت شام را به تو سپارم ؛ اگر می خواستم امروز چنین کنم ، دیروز می کردم .

و امّا این که گفته ای عُمَر تو را به حکومت شام برگزید ؛ وی با این کار ، آن کس را که همتای پیشینش حکومت بخشیده بود ، عزل کرد ، همان سان که عثمان نیز والیانِ عمر را بر کنار نمود . هیچ رهبری برای مردم منصوب نمی شود ، جز این که صلاح امّت را که برای رأی پیشینیان آشکار بود و یا عیبش بر آنان پوشیده بود در نظر می گیرد . از پسِ هر کاری ، امری نو پدید می آید و برای هر زمامداری رأی و اجتهادی است .

سبحان اللّه که چه سخت پایبند هوس های نوپدید وسرگشتگی فرا کِشنده خود شده ای و همراه آن ، حقایق را تباه ساخته ای و رشته های قابل

اعتماد را گسسته ای ؛ همان ها را که مطلوب خدا و حجّت برای بندگان اوست !

و امّا این که درباره عثمان و کُشندگانش سخت به جدل برخاسته ای ؛ تو عثمان را آن گاه یاری کردی که یاری کردن به سود خودت بود و آن گاه که یاری به سود او بود، او را وا گذشته ای. والسّلام !.

6412.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَةَ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ بَيعَتى بِالمَدينَهِ لَزِمَتکَ وأنتَ بِالشّامِ ؛ لِأَنَّهُ بايَعَنِى القَومُ الَّذينَ بايَعوا أبا بَکرٍ وعُمَرَ وعُثمانَ عَلى ما بويِعوا عَلَيهِ ، فَلَم يَکُن لِلشّاهِدِ أن يَختارَ ، ولا لِلغائِبِ أن يَرُدَّ ، وإنَّمَا الشّورى لِلمُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، فَإِذَا اجتَمَعوا عَلى رَجُلٍ فَسَمَّوهُ إماما ، کانَ ذلِکَ للّهِ رِضىً ، فَإِن خَرَجَ مِن أمرِهِم خارِجٌ بِطَعنٍ أو رَغَبَهٍ رَدّوهُ إلى ما خَرَجَ مِنهُ ، فَإِن أبى قاتَلوهُ عَلَى اتِّباعِهِ غَيرَ سَبيلِ المُؤمِنينَ ، ووَلّاهُ اللّهُ ما تَوَلّى ويُصليهِ جَهَنَّمَ وساءَت مَصيرا .

وإنَّ طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ بايَعانى ، ثُمَّ نَقَضا بَيعَتى ، وکانَ نَقضُهُما کَرَدِّهِما ، فَجاهَدتُهُما عَلى ذلِکَ ، حَتّى جاءَ الحَقُّ ، وظَهَرَ أمرُ اللّهِ وهُم کارِهونَ .

فَادخُل فيما دَخَلَ فيهِ المُسلِمونَ ؛ فَإِنَّ أحَبَّ الاُمورِ إلَىَّ فيکَ العافِيَهُ ، إلّا أن تَتَعَرَّضَ لِلبَلاءِ ؛ فَإِن تَعَرَّضتَ لَهُ قاتَلتُکَ ، وَاستَعَنتُ اللّهَ عَلَيکَ .

وقَد أکثَرتَ فى قَتَلَهِ عُثمانَ ، فَادخُل فيما دَخَلَ فيهِ المُسلِمونَ ، ثُمَّ حاکِمِ القَومَ إلَىَّ أحمِلکَ وإيّاهُم عَلى کِتابِ اللّهِ .

فَأَمّا تِلکَ الَّتى تُريدُها فَخُدعَهُ الصَّبِىِّ عَنِ اللَّبَنِ ، ولَعَمرى لَئِن نَظَرتَ بِعَقلِکَ دونَ هواکَ لَتَجِدَنّى أبرَأَ قُرَيشٍ مِن دَمِ عُثمانَ .

وَاعلَم أنَّکَ مِنَ الطُّلَقاءِ الَّذينَ لا تَحِلُّ لَهُمُ الخِلافَهُ ، ولا تُعرَضُ فيهِمُ الشّورى ، وقَد أرسَلتُ إلَيکَ وإلى مَن قِبَلَکَ : جَريرَ بنَ عَبدِ اللّهِ ؛ وهُوَ مِن أهلِ الإِيمانِ وَالهِجرَهِ فَبايِع ، ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ . (1) .

1- .وقعه صفّين : ص 29 ؛ تاريخ دمشق : ج 59 ص 128 كلاهما عن عامر الشعبى ، العقد الفريد : ج 3 ص 329 ، الأخبار الطوال : ص 157 نحوه إلى «فخدعه الصبى عن اللبن» ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 75 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 113 وراجع نهج البلاغه : الكتاب 64 والفتوح : ج 2 ص 506 .

6411.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام بر گرفته نامه او به معاویه : به نام خداوند بخشنده مهربان . امّا بعد ؛ هر چند تو در شامی ، بیعت با من در مدینه ، تو را نیز فرا می گیرد ؛ زیرا همان مردمی با من بیعت کردند که با ابو بکر و عمر و عثمان نیز بر آن پیمان ها که آنان بدان بیعت شدند بیعت کرده بودند پس نه شاهد [ِ بیعت] ، حق دارد که [خلاف نظر مردم را]برگزیند و نه غایب، حق دارد که آن را رد کند ؛ [همان گونه که]شورا از آنِ مهاجران و انصار بود و آن گاه که بر کسی اتّفاق کردند و او را پیشوا نامیدند ، همین مایه خشنودی خدا بود و اگر کسی با طعنه زدن یا میل [جدید]پروردن ، از این انتخاب سر باز می زد ، او را به همین رأی بازمی گرداندند ؛ و اگر نمی پذیرفت ، با وی به نبرد بر می خاستند ، چرا که شیوه ای جز شیوه مؤمنان را پیروی کرده بود و خدا نیز او را به [کیفرِ] آنچه پی گرفته بود ، وا می نهاد و به دوزخش در می افکَند که بد بازگشتگاهی است .

طلحه و زبیر با من بیعت کردند و سپس بیعتم را شکستند . پیمان شکستن آنان به منزله ردّ بیعت بود و من بر این کار ، با ایشان به جهاد برخاستم ، تا حق ، در آمد و به ناخواستِ ایشان ، امر خدا برآمد .

تو [نیز] در آنچه مسلمانان بدان راه یافتند ، داخل شو ، که دوست داشتنی ترین چیز برای تو نزد من ، سلامت است ، مگر آن که خود ، را در معرض بلا بیفکنی ، که اگر چنین کنی ، با تو می جنگم و برای غلبه بر تو ، از خدا یاری می جویم .

درباره کُشندگان عثمان ، پُر سخن گفتی . پس به راه دیگر مسلمانان درآ و آن گاه ، آن مردم را برای داوری نزد من فرا خوان تا تو و ایشان را [به حکمی]بر پایه کتاب خدا وادارم .

و امّا آنچه تو می خواهی ، فریب دادنِ کودک است به هنگامِ گرفتنش از شیر . به جانم سوگند ، اگر با عقل خویش و نه میل نفس ، نظر کنی ، درخواهی یافت که من بیش از همه قریش ، از خون عثمان برکنارم .

و بدان که تو از آزادشدگانی که خلافت ، برای ایشان روا نیست و [نظر]شورا به ایشان تعلّق نمی پذیرد . من ، جریر بن عبد اللّه را به سوی تو و

هر که نزد توست ، گَسیل داشتم و او از مؤمنان و مهاجران است . پس [با وی ، به نمایندگیِ من]بیعت کن . و هیچ قدرتی جز از خدا نیست . .

ص: 466

. .

ص: 467

. .

4 / 13كِتابُ الإمامِ إلَيهِ يُحَذِّرُهُ مِن طَلَبِ ما لَيسَ لَهُ بِحَقٍّ6408.امام صادق عليه السلام :الإمامَ علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَةَ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ : سَلامٌ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الهُدى ، فَإِنّى أحمَدُ اللّهَ إلَيکَ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ .

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّکَ قَد رَأَيتَ مِنَ الدُّنيا وتَصَرُّفِها بِأَهلِها وإلى ما مَضى مِنها ، وخَيرُ ما بَقِىَ مِنَ الدُّنيا ما أصابَ العِبادُ الصّادِقونَ فيما مَضى . ومَن نَسِىَ الدّنيا نِسيانَ الآخِرَهِ يَجِد بَينَهُما بَونا بَعيدا .

وَاعلَم يا مُعاوِيَهُ أنَّکَ قَدِ ادَّعَيتَ أمرا لَستَ مِن أهلِهِ لا فِى القَدَمِ ولا فِى الوِلايَهِ ، ولَستَ تَقولُ فيهِ بِأمرٍ بَيِّنٍ تُعرَفُ لَکَ بِهِ أثَرَهٌ ، ولا لَکَ عَلَيهِ شاهِدٌ مِن کِتابِ اللّهِ ، ولا عَهدٌ تَدَّعيهِ مِن رَسولِ اللّهِ ، فَکَيفَ أنتَ صانِعٌ إذَا انقَشَعَت عَنکَ جَلابيبُ ما أنتَ فيهِ مِن دُنيا أبهجتَ بِزينَتِها ورَکَنتَ إلى لَذَّتِها ، وخُلِّىَ فيها بَينَکَ وبَينَ عَدُوٍّ جاهِدٍ مُلِحٍّ ، مَعَ ما عَرَضَ فى نَفسِکَ مِن دُنيا قَد دَعَتکَ فَأَجَبتَها ، وقادَتکَ فَاتَّبَعتَها ، وأمَرَتکَ فَأَطَعتَها . فَاقعَس عَن هذَا الأمرِ ، وخُذ اُهبَهَ الحِسابِ ؛ فَإِنَّهُ يوشِکُ أن يَقِفَکَ واقِفٌ عَلى ما لا يُجِنُّکَ مِنهُ مِجَنٌّ . ومَتى کُنتُم يا مُعاوِيَهُ ساسَهً لِلرَّعِيَّهِ ، أو وُلاهً لِأَمرِ هذِهِ الاُمَّهِ بِغَيرِ قَدَمِ حَسَنٍ ، ولا شَرَفٍ سابِقٍ عَلى قَومِکُم . فَشَمِّر لِما قَد نَزَلَ بِکَ، ولاتُمَکِّنِ الشَّيطانَ مِن بُغيَتِهِ فيکَ، مَعَ أنّى أعرِفُ أنَّ اللّهَ ورَسولَهُ صادِقانِ . فَنَعوذُ بِاللّهِ مِن لُزومِ سابِقِ الشَّقاءِ . وإلّا تَفعَل اُعلِمکَ ما أغفَلَکَ مِن نَفسِکَ ؛ فَإِنَّکَ مُترَفٌ قَد أخَذَ مِنکَ الشَّيطانُ مَأخَذَهُ ، فَجَرى مِنکَ مَجرَى الدَّمِ فِى العُروقِ .

وَاعلَم أنَّ هذَا الأَمرَ لَو کانَ إلَى النّاسِ أو بِأَيديهِم لَحَسَدونا وَامتَنّوا بِهِ عَلَينا ، ولکِنَّهُ قَضاءٌ مِمَّنِ امتَنَّ بِهِ عَلَينا عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ الصّادِقِ المُصَدَّقِ . لا أفلَحَ مَن شَکَّ بَعدَ العِرفانِ وَالبَيِّنَهِ . اللّهُمَّ احکُم بَينَنا وبَينَ عَدُوِّنا بِالحَقِّ وأنتَ خَيرُ الحاکِمينَ . (1) .

1- .وقعه صفّين : ص 108 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 100 ح 405 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 86 نحوه وراجع تاريخ دمشق : ج 59 ص 132 .

4 / 13 نامه امام به معاویه و برحذر داشتنش از آنچه حقّ او نیست

4 / 13نامه امام به معاویه و برحذر داشتنش از آنچه حقّ او نیست6405.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته نامه او به معاویه :

از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان ، به معاویه بن ابی سفیان .

درود بر هر که هدایت پذیرد ! من [در مکتوبِ روانه]به سوی تو ، خداوند را سپاس می گویم که هیچ معبودی جز او نیست .

امّا بعد ؛ تو دنیا و دگرگون ساختن اهل خویش و سرگذشتش را دیده ای . بهترینِ ماندگاری های دنیا ، همان است که در گذشته ، به بندگان راستی پیشه رسید . و هر که [حقیقتِ حالِ] دنیا را بسانِ فراموشیِ آخرت ، فراموش کند ، میان آن دو فاصله ای دور می یابد .

ای معاویه ! بدان که مدّعیِ امری شده ای که شایسته آن نیستی ، نه در سابقه[ی مسلمانی] و نه در امر خلافت . بر این ادّعا ، هیچ دلیل روشنی اقامه نمی کنی که نشانگر منزلت تو باشد و نیز بر آن ، هیچ گواهی از کتاب خدا یا عهدی از پیامبر خدا ، که ادّعای آن ورزی ، نداری . پس چه خواهی کرد آن گاه که جامه تعلّقات دنیایی ات برکَنده شود ؛ دنیایی که به زینت آن شادمانی و به لذّتش پشتْ گرم ؛ و در آن با دشمنی سرسخت و اِبرام پیشه وا گذاشته شده ای ، جز آن که دنیا خویشتن را به نفسِ تو عرضه کرده و تو را به خود فرا خوانده و تو اجابتش کرده ای ، و راهت بُرده و تو پیروی اش نموده ای ، و فرمانت داده و تو فرمانش بُرده ای.

پس این امر را فرو گذار و برای [روز]حساب ، ساز و برگ فراهم کن ، که زود است کسی (مأمور الهی) تو را بر عذابی متوقّف سازد که هیچ سپری نتواند تو را از آن حفظ کند .

ای معاویه ! شما کی و کجا پیشوایان این مردم یا صاحبان ولایت این امّت بوده اید ؛ بی هیچ گذشته نیکویی و یا برتریِ پیشینی بر قوم خویش؟ پس

برای آن [آزمونی] که بر تو فرو آمده است ، آماده باش و شیطان را وا مگذار که درباره تو به آرزویش برسد .

البتّه من می دانم که خدا و پیامبرش ، راستگویند . پس خدای را پناه می جوییم از این که تیره بختیِ پیشین ، همراهِ [تو]باقی بماند . اگر [چنان که گفتم] نکنی ، تو را از غافلگیری های نفْست آگاه خواهم کرد؛ زیرا [در آن حال،]تو افراطْ پیشه ای هستی که شیطان ، راهش را در تو گشوده و همانند جریان خون در رگ ها ، در تو نفوذ یافته است .

بدان که اگر امر خلافت به انتخاب و در دست مردم بود ، بر ما حسد می بردند و با آن بر ما منّت می نهادند ؛ امّا این امر ، حکم پروردگار است که از رهگذر بیان پیامبرِ راستگوی تأیید شده ، آن را بر ما منّت نهاده است و هر که پس از شناخت آن و [اقامه شدن]دلیل روشن ، در آن تردید ورزد ، به رستگاری نمی رسد . بار خدایا! میان ما و دشمنان ما ، به حق داوری کن که تو بهترینِ داورانی!

.

4 / 14جَوابُهُ بِكُلِّ وَقاحَهٍ6409.عنه عليه السلام :وقعه صفّين :كَتَبَ مُعاوِيَهُ [إلَى الإمام عليه السلام] : مِن مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ : أمّا بَعدُ ؛ فَدَعِ الحَسَدَ ؛ فَإنَّکَ طالَما لَم تَنتَفِع بِهِ ، ولا تُفسِد سابِقَهَ قَدَمِکَ بِشَرَهِ نَخوَتِکَ ؛ فَإنَّ الأعمالَ بِخَواتيمِها ، ولا تَمحَق سابِقَتَکَ فى حَقِّ مَن لا حَقَّ لَکَ فى حَقِّهِ ، فَإنَّکَ إن تَفعَل لا تَضُرَّ بِذلِکَ إلّا نَفسَکَ ، ولا تَمحَق إلّا عَمَلَکَ ، ولا تُبطِل إلّا حُجَّتَکَ . ولَعَمرى ما مَضى لَکَ مِنَ السّابِقاتِ لَشَبيهٌ أن يَکونَ مَمحوقا ؛ لِمَا اجتَرَأتَ عَلَيهِ مِن سَفکِ الدِّماءِ ، وخِلافِ أهلِ الحَقِّ . فَاقرَأ سورَهَ الفَلَقِ ، وتَعَوَّذِ بِاللّهِ مِن شَرِّ نَفسِکَ ؛ فَإنَّکَ الحاسِدُ إذا حَسَدَ ! ! ! (1)4 / 15رَسائِلُ اُخرى مِنَ الإمامِ إلَيهِ6406.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن کِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَهَ : فَاتَّقِ اللّهَ فيما لَدَيکَ ، وَانظُر فى حَقِّهِ عَلَيکَ ، وَارجِع إلى مَعرِفَهِ مالا تُعذَرُ بِجَهالَتِهِ ؛ فَإنَّ لِلطّاعَهِ أعلاما واضِحَهً ، وسُبُلاً نَيِّرَهً ، ومَحَجَّهً نَهجَهً ، وغايَهً مُطَّلَبَهً ، يَرِدُهَا الأکياسُ ، ويُخالِفُها الأنکاسُ ؛ مَن نَکَبَ عَنها جارَ عَنِ الحَقِّ ، وخَبَطَ فى التِّيهِ ، وغَيَّرَ اللّهُ نِعمَتَهُ ، وأحَلَّ بِهِ نِقمَتَهُ . فَنَفسَکَ نَفسَکَ ! فَقَد بَيَّنَ اللّهُ لَکَ سَبيلَکَ . وحَيثُ تَناهَت بِکَ اُمورُکَ فَقَد أجرَيتَ إلى غايَهِ خُسرٍ ومَحَلَّهِ کُفرٍ ؛ فَإنَّ نَفسَکَ قَد أولَجَتکَ شَرّا ، وأقحَمَتکَ غَيّا ، وأورَدَتکَ المَهالِکَ ، وأوعَرَت عَلَيکَ المَسالِکَ . (2) .

1- .وقعه صفّين : ص 110 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 87 .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 30 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 83 ح 399 .

4 / 14 پاسخِ بس بی شرمانه معاویه

4 / 15 دیگر نامه های امام به معاویه

4 / 14پاسخِ بس بی شرمانه معاویه6403.امام علی علیه السلام :وقعه صِفّین :معاویه به امام علیه السلام نوشت :

از معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب .

امّا بعد ؛ پس حسدورزی را فرو بگذار ، که دیرگاهی است از آن سودی نبرده ای ؛ و پیشینه مسلمانی خود را با تکبّر آزمندانه ات تباه نکن ، که [ارزشِ]کارها به فرجامِ آنهاست ؛ و سابقه ات را [با تصرّف] در حقّ کسی که تو را در حقّ او استحقاقی نیست ، محو مساز ، که اگر چنین کنی ، تنها به خویشتن زیان می رسانی و عمل خود را تباه می کنی و حجّت خویش را باطل می سازی .

به جانم سوگند که همه پیشینه تو چنان است که محو شده باشد ، بس که در خونریزی جسارت ورزیده ای و با حق مداران مخالفت کرده ای . پس سوره فلق را بخوان و از شرّ نفس به خداوند پناه جو ، که تویی همان حسدورزی که حسد می ورزد .4 / 15دیگر نامه های امام به معاویه6400.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته نامه او به معاویه : در آنچه نزد توست ، خدای را پروا کن و در حقّ او بر خویش بیندیش و به شناختِ آنچه برای نشناختنش بهانه ای نداری، باز گرد که برای پیروی ، نشانه هایی آشکار و راه هایی روشن و جاده ای راست و پایانی دلخواه است که هوشمندان، در آن وارد می شوند و بخت برگشتگان ، از آن سرباز می زنند . هر کس از آن بیرون افتد ، از حق خارج می شود و به خطا در بیابان سرگشتگی پای می نهد و خداوند ، نعمتش را از او می ستانَد و عذابش را بر او روا می دارد .

پس خویشتن را مراقب باش! خویشتن را مراقب باش که خداوند ، راهت را برایت روشن فرموده است . آن گاه که کارت پایان پذیرد ، [می بینی که]همانا به سوی نهایتِ زیان و جایگاه کفر رانده ای . همانا نَفْسَت تو را

به بدی وا داشت و در گم راهی افکَنْد و به هلاکتگاه ها در انداخت و راه ها را بر تو دشوار کرد .

.

6399.امام على عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَةَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ الدُّنيا مَشغَلةٌ عَن غَيرِها ، ولَم يُصِب صاحِبُها مِنها شَيئاً إلّا فَتَحَت لَهُ حِرصاً عَلَيها ولَهَجاً بِها ، ولَن يَستَغنِىَ صاحِبُها بِما نالَ فيها عَمّا لَم يَبلُغهُ مِنها . ومِن وَراءِ ذلِکَ فِراقُ ما جَمَعَ ، ونَقضُ ما أبرَمَ ! ولَوِ اعتَبَرتَ بِما مَضى حَفِظتَ ما بَقِىَ . وَالسَّلامُ . (1)6403.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَةَ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ قَد جَعَلَ الدُّنيا لِما بَعدَها ، وَابتَلى فيها أهلَها ؛ لِيَعلَمَ أيُّهُم أحسَنُ عَمَلاً . ولَسنا لِلدُّنيا خُلِقنا ، ولا بِالسَّعيِ فيها اُمِرنا ، وإنَّما وُضِعنا فيها لِنُبتَلى بِها ، وقَدِ ابتَلانِى اللّهُ بِکَ ، وَابتَلاکَ بى ، فَجَعَلَ أحَدَنا حُجَّةً عَلَى الآخَرِ ، فَعَدَوتَ عَلَى الدُّنيا بِتَأويلِ القُرآنِ ، فَطَلَبتَنى بِما لَم تَجنِ يَدى ولا لِسانى ، وعَصَيتَهُ أنتَ وأهلُ الشّامِ بى وأَلَّبَ عالِمُکُم جاهِلَکُم ، وقائِمُکُم قاعِدَکُم ؛ فَاتَّقِ اللّهَ فى نَفسِکَ ، ونازِعِ الشَّيطانَ قِيادَکَ ، وَاصرِف إلَى الآخِرَةِ وَجهَکَ ؛ فَهِىَ طَريقُنا وطَريقُکَ . وَاحذَر أن يُصيبَکَ اللّهُ مِنهُ بِعاجِلِ قارِعَةٍ تَمَسُّ الأَصلَ وتَقطَعُ الدّابِرَ ؛ فَإِنّى اُولى لَکَ بِاللّهِ أَلِيَّةً غَيرَ فاجِرَةٍ ، لَئِن جَمَعَتنى وإيّاکَ جَوامِعُ الأَقدارِ لا أزالُ بِباحَتِکَ «حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَكِمِينَ» (2) . (3) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 49 ، وقعه صفّين : ص 498 نحوه وفى صدره «كتب علىّ إلى عمرو بن العاص» بدل «إلى معاويه» ، بحار الأنوار : ج 33 ص 483 ح 688 .
2- .الأعراف : 87 .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 55 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 116 ح 409 وراجع المعيار والموازنه : ص 138 .

6402.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته نامه وی به معاویه : امّا بعد؛ به راستی دنیا، [آدمی را]از هر چیز ، جز خود باز می دارد و دنیادار هیچ بهره ای از آن نمی بَرَد ، مگر آن که دنیا دروازه های آزمندی و شیفتگی به خویش را بر او می گشاید . هرگز دنیادار به سببِ آنچه از دنیا نصیب برده ، از آنچه نصیب نبرده ، بی نیاز نمی شود و در پی این همه ، باید از آنچه گرد آورده ، جدا شود و آنچه را استوار ساخته ، فرو پاشد . اگر از آنچه گذشته ، عبرت گیری ، در آنچه باقی مانده ، خود را نگه خواهی داشت . والسّلام !6401.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته نامه وی به معاویه : امّا بعد ؛ خدایِ منزّه ، دنیا را برای پس از آن (آخرت) آفریده و در آن ، اهلش را به آزمون کشانیده تا معلوم شود که کدامینِ ایشان ، نیکْ کردارتر است . ما برای دنیا آفریده نشده ایم و به کوشش در [راهِ]آن مأمور نگشته ایم . جز این نیست که ما در دنیا نهاده شده ایم تا با آن آزموده شویم . همانا خداوند مرا به تو ، و تو را به من مبتلا ساخته و یکی از ما را بر دیگری حجّت قرار داده است .

تو در طلب دنیا ، به تأویل قرآن شتافتی و از من بازخواستِ جنایتی را کردی که دست و زبانم به آن آلوده نشده است . و تو و شامیان برای سرپیچی از من ، خدا را عصیان کردید ؛ دانایتان نادانتان را برانگیخت و ایستاده تان [نیز]نشسته تان را !

درباره خویش از خدای پروا کن و مهار خود را از چنگ شیطان درآور و رویت را به سوی آخرت بگردان که رهگذارِ ما و تو خواهد بود . بپرهیز از آن که خداوند از سوی خود ، به بلایی شتابنده گرفتارت کند که به ریشه زند و نسل را براندازد .

برای تو ، به خدا سوگند می خورم ؛ سوگندی سراسر راست که اگر فراهم سازهای تقدیر ، من و تو را به هم رسانند ، در میدان تو می مانَم ، «تا آن گاه که خداوند میان ما داوری کند ، که او بهترینِ داوران است» . .

6400.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَةَ : أمّا بَعدُ ؛ فَقَد آنَ لَکَ أن تَنتَفِعَ بِاللَّمحِ الباصِرِ مِن عِيانِ الاُمورِ ، فَقَد سَلَکتَ مَدارِجَ أسلافِکَ بِادِّعائِکَ الأَباطيلَ ، وَاقتِحامِکَ غُرورَ المَينِ وَالأَکاذيبِ ، وبِانتِحالِکَ ما قَد عَلا عَنکَ ، وَابتِزازِکَ لِما قَدِ اختُزِنَ دونَکَ ، فِرارا مِنَ الحَقِّ ، وجُحودا لِما هُوَ ألزَمُ لَکَ مِن لَحمِکَ ودَمِکَ ، مِمَّا قَد وَعاه سَمعُکَ ، ومُلِئَ بِهِ صَدرُکَ ، فَماذا بَعدَ الحَقِّ إلَا الضَّلالُ المُبينُ ، وبَعدَ البَيانِ إلَا اللَّبسُ .

فَاحذَرِ الشُّبهَةَ وَاشتِمالَها عَلى لُبسَتِها ؛ فَإِنَّ الفِتنَةَ طالَما أغدَفَت جَلابيبَها وأغشَتِ الأَبصارَ ظُلمَتُها . وقَد أتانى کِتابٌ مِنکَ ذو أفانينَ مِنَ القَولِ ، ضَعُفَت قُواها عَنِ السِّلمِ ، وأساطيرَ لَم يَحُکها مِنکَ عِلمٌ ولا حِلمٌ ، أصبَحتَ مِنها کَالخائِضِ فِى الدَّهاسِ ، (1) وَالخابِطِ فِى الدِّيماسِ ، (2) وتَرَقَّيتَ إلى مَرقَبَةٍ بَعِيدَةِ المَرامِ ، نازِحَةِ الأَعلامِ ، تَقصُرُ دونَهَا الأَنوقُ ، ويُحاذى بِهَا العَيُّوقُ . (3)

وحاشَ للّهِ أن تَلِىَ لِلمُسلِمينَ بَعدى صَدَرا أو وِردا ، أو اُجرِىَ لَکَ عَلى أحَدٍ مِنهُم عَقدا أو عَهدا ، فَمِنَ الآنَ فَتَدارَک نَفسَکَ وَانظُر لَها ؛ فَإِنَّکَ إن فَرَّطتَ حَتّى يَنهَدَ (4) إلَيکَ عِبادُ اللّهِ اُرتِجَتْ عَلَيکَ الاُمورُ ، ومُنِعتَ أمراً هُوَ مِنکَ اليَومَ مَقبولٌ . وَالسَّلامُ . (5)6399.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الأمالى للطوسى عن ثعلبه بن يزيد الحمّانى :کَتَبَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام إلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ تَعالى أنزَلَ إلَينا کِتابَهُ ، ولَم يَدَعنا فى شُبهَةٍ ولا عُذرَ لِمَن رَکِبَ ذَنباً بِجَهالَةٍ ، وَالتَّوبَةُ مَبسوطَةٌ «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (6) وأنتَ مِمَّن شَرَعَ الخِلافَ مُتمادِياً فى غَرَّهِ الأَمَلِ مُختَلِفَ السِّرِّ وَالعَلانِيَهِ ، رَغبَةً فى العاجِلِ ، وتَکذيباً بَعدُ بِالآجِلِ ، وکَأَنَّکَ قَد تَذَکَّرتَ ما مَضى مِنکَ ، فَلَم تَجِد إلَى الرُّجوعِ سَبيلاً . (7) .

1- .الدهاس : من رواها بالکسر فهو جمع دَهْس ، ومن قرأها بالفتح فهو مفرد ، يقول : هذا دَهسٌ ودَهاس بالفتح للمکان السهل الذى لا يبلغ أن يکون رملاً ، وليس هو بتراب ولا طين (شرح نهج البلاغه : ج 18 ص 26) .
2- .الدِّيماس : السَّرَب المُظلم تحت الأرض (شرح نهج البلاغه : ج 18 ص 26) .

3- .الأنُوقْ كأكول : طائر ؛ وهو الرَّحْمَه ، والعَيّوق كوكب معروف فوق زحل فى العلو . وهذه أمثال ضَرَبها فى بُعد معاويه عن الخلافه (شرح نهج البلاغه : ج 18 ص 27) .
4- .نَهَدَ: نهض ، ونَهَدَ القوم لعدوّهم ، إذا صمدوا له ، وشرعوا فى قتاله (النهايه : ج 5 ص 134 «نهد») .
5- .نهج البلاغه : الكتاب 65 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 118 ح 410 .
6- .الأنعام : 164 .
7- .الأمالى للطوسى : ص 217 ح 381 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 75 ح 399 ؛ المعيار والموازنه : ص 102 نحوه .

6398.امام صادق علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته نامه وی به معاویه : امّا بعد ؛ تو را هنگامِ آن رسیده که با تیزبینی ، از امورِ آشکار سود بَری . تو با ادّعاهای نادرستت و این که بی پروا خود را در فریب ها و دروغ ها درافکندی ، به همان راه پیشینیانت رفتی ؛ آنچه را از مرتبه تو برتر است ، به خود بر بستی ، اموالی را که نزد تو سپرده شده بود ، ربودی ؛ و این همه را برای گریز از حق و انکار آنچه از گوشْت و خونت با تو پیوسته تر است و [هنوز]گوشَت از آن آکنده و سینه ات از آن لبریز است ، انجام دادی . پس ، از پیِ حق چیست ، جز گم راهی آشکار ؟ و از پیِ روشنی [حق]چیست ، جز آمیختن [حق به باطل]؟

پس ، از شبهه و آمیزش [حق و باطل در] آن ، بپرهیز ، که دیرگاهی است فتنه ، پرده های خویش را آویخته و تیرگی اش ، دیدگان را کور کرده است . نامه ای از تو به من رسیده با سخنانی ناروشن و ناتوان از آشتی پراکندن و دارای افسانه هایی که دانش و تأمّلت آنها را بر نبافته است . با این سخنان ، به کسی می مانی که در ریگِ روان فرو رفته یا در سیاهچالی به اشتباهکاری گرفتار است . جایگاهی بلند را می طلبی که دستیابی به آن دور ونشانه هایش بس دست نایافتنی است ، عُقاب را به آن راهی نیست و عَیّوق با آن برابر است .

پناه می برم به خدا که پس از من ، بَست و گشادِ کارهای مسلمانان را تو در دست گیری یا تو را منصبی بخشم که [وجوب]عقد و پیمانی از مسلمانی را برایت لازم آورَد . پس از اکنون نَفْست را دریاب و در [کارِ] آن بیندیش ، که اگر چنان کوتاهی ورزی که بندگان خدا در برابرت قیام کنند ، کارها بر تو فرو بسته خواهد شد و آنچه امروز از تو پذیرفته می شود ، آن روز پذیرفته نخواهد شد . والسّلام !6397.امام زین العابدین علیه السلام :الأمالی ، طوسی به نقل از ثَعْلبه بن یزید حمّانی : امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به معاویه بن ابی سفیان نوشت :

«امّا بعد ؛ همانا خداوند متعال ، کتاب خویش را بر ما فرو فرستاد و ما را در شبهه فرو نگذاشت . پس برای آن کس که از سرِ نادانی دست به گناه زند ، عذری نمی مانَد و [درِ]توبه [نیز] همواره گشاده است . «و هیچ بار کِشنده ای ، بار دیگری را بر دوش نمی کشد» و تو از آن کسانی که مخالفت می آغازند ، در فریبِ آرزو فرو می روند ، و آشکار و نهانشان با

هم یکی نیست ؛ زیرا شیفته [دنیای] نزدیک اند و آخرت را دروغ می پندارند . گویا خود ، به آنچه از تو رفته ، تذکّر یافته ای ؛ لیکن برای بازگشت ، راهی نمی یابی» . .

4 / 16نَقدُ الإِمامِ رَأيَهُ وفِراسَتَهُ فى مُكاتَبَهِ مُعاوِيَهَ6394.امام على عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَهَ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنّى عَلَى التَّرَدُّدِ فى جَوابِکَ ، وَالإستِماعِ إلى كِتابِکَ ؛ لَمُوَهَّنٌ رَأيى ، ومُخَطَّئٌ فِراسَتى . وإنَّکَ إذ تُحاوِلُنِى الأُمورَ ، وتُراجِعُنِى السُّطورَ ، كَالمُستَثقِلِ النّائِمِ ؛ تَكذِبُهُ أحلامُهُ . وَالمُتَحَيِّرِ القائِمِ يَبهَظُهُ مَقامُهُ . لا يَدرى أ لَهُ ما يَأتى أم عَلَيهِ ، ولَستَ بِهِ ، غَيرَ أنَّهُ بِکَ شَبيهٌ .

واُقسِمُ بِاللّهِ إنَّهُ لَولا بَعضُ الاِستِبقاءِ ، لَوَصَلَت إلَيکَ مِنّى قَوارِعُ تَقرَعُ العَظمَ ، وتَهلِسُ اللَّحمَ ! وَاعلَم أنَّ الشَّيطانَ قَد ثَبَّطَکَ عَن أن تُراجِعَ أحسَنَ اُمورِکَ ، وتَأذَنَ لِمَقالِ نَصيحَتِکَ ، وَالسَّلامُ لِأَهلِهِ . (1) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 73 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 121 ح 411 .

4 / 16 ارزیابی امام از تیزبینی و هوشیاری خود در پاسخ دادن به معاویه

اشاره

4 / 16ارزیابی امام از تیزبینی و هوشیاری خود در پاسخ دادن به معاویه6398.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته نامه وی به معاویه : امّا بعد ؛ من با پاسخ های پیاپی و گوش سپردن به نامه های تو ، اندیشه ام را سست و هوشیاری ام را خطاکار نشان می دهم . و تو آن گاه که حیله گرانه چیزهایی را از من می خواهی و نامه های پیاپی می نویسی ، همانند آن کسی هستی که به خواب سنگین فرو رفته ، خواب های او راهی دروغین را به او می نمایانند ؛ و نیز همانند آن کس هستی که سرگردان ایستاده و ایستادنش او را درمانده کرده ، نمی داند آنچه پیش می آید ، به سود اوست یا به زیانش . البتّه تو به چنان کسی نمی مانی ؛ بلکه او به تو می مانَد .

خدای را سوگند ، اگر نمی خواستم قدری زنده بمانی ، بلاهایی از من به تو می رسید که استخوان در هم می کوبید و گوشْت آب می کرد . بدان که شیطان تو را باز می دارد که به نیکْ کرداری ات برگردی و به گفتارِ پنددهنده ات گوش بسپاری . و درود بر شایسته درود باد !

.

ص: 478

. .

اهداف معاویه از نبرد تبلیغاتی و حکمتِ پاسخ های امام

اهداف معاویه از نبرد تبلیغاتی و حکمتِ پاسخ های امامانديشيدن در نامه های تبادل شده میان امام علیه السلام و معاویه در گیر و دار نبرد تبلیغاتی و جسارت ورزی ها و بی شرمی های مندرج در پاسخ های معاویه ، پژوهنده را به این پرسش وا می دارد که : چرا امام علیه السلام باب مکاتبه را گشود و با فردی همچون معاویه به تبادلِ نامه پرداخت؟ آیا رواتر نبود که امام علیه السلام پاسخ دادن به معاویه را فرو بگذارد تا از این بی حرمتی و ناسزاگویی در امان مانَد؟ ابن ابی الحدید ، پس از نقل بخشی از نامه های تبادل شده میان امام علیه السلام و معاویه ، می نویسد : از رویدادهای بس شگفت و تکان دهنده روزگار گر چه شگفتی ها و غرایب روزگار ، فراوان اند آن است که کار علی علیه السلام بدان جا کشد که معاویه همانند و همسنگ او به شمار رود و با یکدیگر به مکاتبه و پاسخ دهی برخیزند و در خطاب به طرف مقابل ، یکسان به حساب آیند و علی علیه السلام به او کلمه ای نگوید ، مگر آن که معاویه همانندش ، بلکه بسی سخت تر از آن را پاسخ دهد . ای کاش محمّد صلی الله علیه و آله این صحنه را گواه بود تا نه از روی خبر ، بلکه آشکارا بنگرد دعوتی که وی بر پا داشت و سخت ترین مشقّت ها را برای آن تحمّل کرد و در حراست از آن ، با بیم های رنج آور مواجه شد و برای استوارسازی حکومتش ، شمشیر برکشید و پایه هایش را استحکام بخشید و آفاق را از آن بیاکنْد ، اکنون

.

بی کم و کاست ، در چنگ دشمنانش افتاده بود ؛ همانان که به گاه آغاز این دعوت ، او را دروغگو شمردند و آن گاه که مردم را به آن فرا خوانْد ، از وطنش بیرونش راندند و چهره اش را خونین کردند و عمو و خاندانش را کُشتند ؛ گویی که او برای آنان می کوشید [و این همه زحمت را به جان می خرید] تا ایشان آسوده باشند ، همان سان که ابوسفیان در روزگار عثمان گفته بود، آن دم که از کنار مزار حمزه گذشت و آن را لگدکوب کرد و گفت : ای ابو عُماره! آنچه برایش با شمشیر ، یکدیگر را می نواختیم ، امروز در دست پسر بچّه های ما افتاده و با آن بازی می کنند! آن گاه ، کار بدان جا کشید که معاویه به علی علیه السلام فخر بفروشد ، آن گونه که همانندان و برابران می فروشند! آن دم که مادِر (نمادِ بُخل) ، [حاتم] طایی را به بخل ورزی ننگ نهد و باقِل (نمادِ ناتوانی در گفتار) ، قُس (نمادِ بلاغت) را به سستی در گفتار سرزنش کند ؛ و ستاره [کم نورِ] سُها به خورشید طعنه زند که : «تو پنهانی!» و تیرگیِ [شب]به صبح گوید که: «تو رنگ پریده ای!» و زمین از سرِ سفاهت به آسمان فخر بفروشد و سنگریزه ها و صخره ها به شهاب ها تفاخر ورزند . [باری!آن دم که چنین می شود] پس ای مرگ به دیدارم بیا،که [دیگر]زندگی نکوهیده است و ای جان من! با من وقار ورز که روزگار تو سرِ هزل دارد! آن گاه ، دیگر بار ، به امیر مؤمنان عرض می کنم که کاش می دانستم چرا باب مکاتبه و پاسخ دهی را میان خود و معاویه گشود! و اگر ضرورت ، به چنین رویدادی انجامید ، چرا در نامه نگاری اش به او ، به اندرز کفایت نکرد ، بی آن که از افتخارشماری و فخرفروشی دم زند! و اگر از این دو نیز گریزی نبود ، چرا به همین دو اکتفا نورزید ، بی آن که از مطلبی دیگر سخن گوید که به جدال و پاسخگویی متقابل و بلکه سخت تر از آن بینجامد : «وَلَا تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ

.

اهداف معاویه

اشاره

فَیَسُبُّواْ اللَّهَ عَدْوَا بِغَیْرِ عِلْمٍ ؛ (1) و آنها را که جز خدا را می خوانند ، دشنام مدهید ، که آنان از روی دشمنی ، به نادانی ، خدا را دشنام خواهند داد» ... شاید در آن هنگام ، برای وی مصلحتی آشکار بوده که امروز از ما پنهان است . و خدای را اَمری است که آن را به انجام خواهد رسانید . (2) حقیقت به همین گفتار پایانی ابن ابی الحدید باز می گردد که وی به نحو احتمال بیان کرده است . بی تردید ، امام علیه السلام بدون حکمت در میدان این نبرد تبلیغاتی پای ننهاد . اگر بخواهیم حکمت مکاتبات امام علیه السلام را دریابیم ، باید نخست نوع اهدافی را که معاویه از برانگیختن نبرد تبلیغاتی در برابرِ امام علیه السلام جستجو می کرد ، بشناسیم .

اهداف معاویهپیش از پرداختن به بیان اهداف معاویه از این نبرد تبلیغاتی ، بایسته است اشاره ورزیم که در آن روزگار ، نامه های سیاسی از مهم ترین ابزارهای نبرد روانی و تبلیغاتی به شمار می رفته اند . در آن دوره ، رسانه های تبلیغی در دو چیز خلاصه می شدند : سخنرانی های عمومی و نامه ها . طبیعی است که نامه ها بیش از سخنرانی ها ، کارکردِ تبلیغاتی داشته اند . بسا که بتوانیم تأثیر تبلیغاتیِ نامه ها در آن روزگار را با کارکردِ روزنامه نگاری در دوران کنونی یکسان بدانیم . معاویه ، پیش از آغاز درگیری مستقیم نظامی با امام علیه السلام ، جنگ تبلیغاتی فراگیری را برابرِ او برانگیخت . به استناد پایه های شیوه سیاسی وی ، هدف او از این نبرد ، آن بود که زمینه اجتماعی را برای درگیری مستقیم نظامی آماده سازد ، چنان که در این جنگ ، دو روش سخنرانی و نامه نگاری را هم زمان به کار گرفت .

.

1- .انعام ، آیه 108 .
2- .. شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 136 .

1 . بر بستن اتّهامِ قتل عثمان به امام

در ورای این نبرد تبلیغاتی ، چنین اهدافی پی گرفته می شد :

1 . بر بستن اتّهام قتل عثمان به امامبخش گسترده ای از نامه های معاویه به امام علیه السلام ، گرد همین موضوع می چرخد . انگیزه های رویکرد معاویه به سهیم شمردنِ امام علیه السلام در قتل عثمان ، از طرفی آن بود که شایستگی امام علیه السلام برای عهده دار شدن خلافت را به طعن گیرد و از دیگر طرف ، این که به بهانه خونخواهی عثمان ، زمینه مناسب را برای درگیری مستقیم نظامی با امام علیه السلام فراهم آورَد و از همین رهگذر ، فضای دلخواه را برای دستیابیِ خودِ معاویه به قدرت ، مهیّا سازد . بسیارند آن دسته از سندهای تاریخی که درستیِ این ادّعا را گواهی می دهند . (1) معاویه ، این سیاست شیطانی را آشکارا ، حتّی پیش از کشته شدن عثمان ، پیش گرفت ، آن گاه که در یاریِ وی درنگ ورزید . این پدیده آن گاه کاملاً آشکار شد که عثمان اصرار ورزید معاویه نیرویی برای حمایت از وی رویاروی آشوبگران گسیل دارد ؛ امّا معاویه از پشتیبانی او سر باز زد . در این حال بود که عثمان ، آشکارا به وی

.

1- .. بَلاذُری در أنساب الأشراف آورده است : معاویه ، پس از فرستادنِ ابو مسلم خولانی نزد علی علیه السلام ، نعمان بن بشیر انصاری و ابو هُریره دوسی را به سوی وی گسیل داشت . آن دو ، علی علیه السلام را فراخواندند که کُشندگان عثمان بن عفّان را تسلیم کند تا به قصاص خون وی ، کشته شوند و بدین سان ، کار مردم سامان یابد و از جنگ ، پیشگیری شود . معاویه می دانست که علی علیه السلام چنین نخواهد کرد ؛ لیکن می خواست نزد شامیان گواهی داده شود که علی علیه السلام از تسلیم آن افراد و بیزاری جستن از ایشان سر باز زده است . بدین ترتیب ، راه باز می شد تا معاویه ادّعا کند که علی علیه السلام ، عثمان را کشته است . آن گاه خشم شامیان بر علی علیه السلام افزایش می یافت و در جنگ و دشمنی با وی تیز خشم تر و دیده ورتر شوند . وقتی آن دو نزد امام علیه السلام رسیدند و خواست معاویه را به وی ابلاغ کردند ، او هیچ یک از آن

خواسته ها را نپذیرفت . سپس ابو هریره به شام بازگشت و معاویه به وی فرمان داد که مردم را از آنچه میان وی و علی علیه السلام گذشته ، آگاه سازد (أنساب الأشراف : ج 3 ص 205) .

2 . وا داشتن امام به بدگویی از خلفا

گفت : تو می خواهی من کشته شوم و سپس خود را خونخواه من بشماری . (1)

2 . وا داشتن امام به بدگویی از خلفامعاویه نیک می دانست که علی علیه السلام خود را نخستین پیشوا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می داند و بر آن است که در ماجرای خلافت ، بر وی ستم رفته و از همین رو به مقاومت روی آورده است و مادام که همسرش فاطمه زهرا علیهاالسلام ، پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود ، از بیعت با ابو بکر ، سر باز زد . لیکن امام علیه السلام صلاح نمی دید که این رأی را آشکار کند ؛ زیرا به پراکندگی امّت اسلام می انجامید و به نظام سیاسی مسلمانان آسیب می زد . در این رویکرد ، یکی از هدف های معاویه در نبرد تبلیغاتی اش آن بود که امام علیه السلام را به بدگویی از دو خلیفه نخست وا دارد تا آن را دستاویزی سازد برای این که وی را در پیشگاه افکار عمومی به حصار افکَنَد و در تنگنایش اندازد و میان یاران و پیروانش تفرقه پراکنَد . ابوجعفر نقیب در این باره گفته است : معاویه در پی [تحریک و] به لغزش افکندن علی علیه السلام بود و خاطرات غم انگیزی را بر او یادآور می شد تا شاید درباره ابوبکر و عمر و غصب حقّ او توسّط آن دو ، چیزی بر زبان بیاورد [که معاویه از آن بهره جوید] . پس همواره با نامه پراکندن و پیک فرستادن ، بر آن بود که غافلگیرش کند تا وی در نامه ای یا با پیکی ، آنچه را از ابو بکر و عمر در دل دارد، آشکار سازد و آن گاه معاویه ، نزد مردم شام ، آن را دستاویزی به زیان علی علیه السلام سازد... . این بلای بزرگ ، هم به انگیزه تباه ساختن اندیشه شامیان برای دشمنی با امام علیه السلام و هم به نیّتِ برانگیختنِ مردم عراق ضدّ وی بود ؛ همانان که سپاهیان و همرازان و یاران او به شمار می رفتند ؛ چرا که ایشان ، جز اندکی شیعه خاص ، به پیشوایی

.

1- .. تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 175 .

3 . طعن زدن به فراگیریِ بیعت امّت با امام

4 . خدشه وارد ساختن به قداست امام ، نزد عواطف عمومی

حکمت پاسخ های امام به معاویه

عمر و ابو بکر نیز قائل بودند . (1)

3 . طعن زدن به فراگیریِ بیعت امّت با اماماز مقدّمه این فصل ، آشکار شد که یکی از نقاط قوّت برجسته در آغاز حکومت امام علیه السلام ، گستردگیِ دامنه بیعت عموم مردم با وی بود ؛ چرا که هیچ یک از خلفای پیشین را چنین بیعت فراگیری دست نداده بود . معاویه بر آن بود که از رهگذر نبرد تبلیغاتی ، به این نقطه قوّت و دستاورد ، آسیب رسانَد و چنین وانمود کند که پیمان نسپردن شامیان با امام علیه السلام ، نشان دهنده مشروع نبودن خلافت اوست .

4 . خدشه وارد ساختن به قداست امام ، نزد عواطف عمومیمعاویه کاملاً آگاه بود که علی علیه السلام از پشتوانه ای پُربَها و پیشینه ای روشن در دینداری بهره مند است و از این رو ، نمی تواند با او رویارویی کند ، مگر آن که قداستش را نزد افکار عمومی در هم کوبد و حریمش را در پیشگاه عواطف مردم بشکند ؛ آن هم از طریق کاری تبلیغاتی و انبوه با کارگزاریِ عناصر گم راه کننده و فریبکار ! نامه نگاری های وی با امام علیه السلام نیز تنها گامی در همین مسیر بود که بعدا با دشنام دهی به امام علیه السلام بر منابر ، در هم پیوست .

حکمت پاسخ های امام به معاویهاینک می پرسیم : اگر امام علیه السلام در این نبرد تبلیغاتی عقب می نشست ، چه می شد؟ اگر همان گونه که ابن ابی الحدید پنداشته وی باب نامه نگاری با معاویه را نمی گشود ، چه رخ می داد؟ اگر در همین سطح ، گفتار و نقشه های معاویه را نادیده می گرفت و بی پاسخ می نهاد ، چه پیش می آمد؟ آیا مثلاً معاویه سکوت می گزید و از نبرد تبلیغاتی ویرانگر بر ضدّ امام علیه السلام دست می کشید؟

.

1- .. شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 184 .

شک نیست که پیش گرفتنِ سیاستِ سکوت فرا روی امواج شکننده تبلیغاتی معاویه ، به زیان امام علیه السلام می انجامید ؛ زیرا سکوت وی به منزله تأیید همه تهمت های معاویه بود . ساده انگاری است اگر بپنداریم چنانچه امام علیه السلام باب مکاتبه با معاویه را نمی گشود ، معاویه جنگ تبلیغاتی ضدّ امام علیه السلام را نمی آغازید یا از ادامه آن روی می گرداند . به عکس و بی تردید ، اگر امام علیه السلام سکوت می گزید ، دامنه این جنگ گسترده تر و شعله هایش برافروخته تر می شد . نامه ها و پاسخ های امام علیه السلام نه تنها معاویه را در تبلیغ حیله گرانه اش بر ضدّ امام علیه السلام ناکام کرد ، بلکه به سندی تاریخی در اثبات حقّانیّت امام علیه السلام تبدیل شد . از این رهگذر ، وی اندیشه ها را تابناک ساخت و مردم را بصیرت و هوشیاری بخشید ، به نیکوترین شیوه از خویش دفاع کرد ، (1) حجّت را بر معاویه و هواداران فریب خورده اش تمام کرد و برای تاریخ و آیندگان ، سندی حاوی گزارش رخدادها میان خود و معاویه بر جای نهاد . او با این کار ، جانب احتیاط را نگاه داشت ؛ زیرا اجازه نداد معاویه هر گونه می خواهد ، اهداف خویش از جنگ تبلیغاتی را پی گیرد .

.

1- .ر . ک : ج 8 ص 255 (بحثی درباره خودستایی امام) .

4 / 17كِتابُ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ إلى مُعاوِيَة6386.امام كاظم عليه السلام :وقعه صفّين عن عبد اللّه بن عوف بن الأحمر :كَتَبَ مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ إلى مُعاوِيَة :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . مِن مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ إلَى الغاوِى ابنِ صَخرٍ . سَلامٌ عَلى أهلِ طاعَةِ اللّهِ مِمَّن هُوَ مُسلِمٌ لِأهلِ وِلايَةِ اللّهِ .

أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّ اللّهَ بِجَلالِهِ وعَظَمَتِهِ وسُلطانِهِ وقُدرَتِهِ خَلَقَ خَلقا بِلا عَنَتٍ (1) ولا ضَعفٍ فى قُوَّتِهِ ، ولا حاجَةٍ بِهِ إلى خَلقِهِم ، ولكِنَّهُ خَلَقَهُم عَبيدا ، وجَعَلَ مِنهُم شَقِيّا وسَعيدا ، وغَوِيّا ورَشيدا ، ثُمَّ اختارَهُم عَلى عِلمِهِ ، فَاصطَفى وَانتَخَبَ مِنهُم مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله ؛ فَاختَصَّهُ بِرِسالَتِهِ ، وَاختارَهُ لِوَحيِهِ ، وَائتَمَنَهُ عَلى أمرِهِ ، وبَعَثَهُ رَسولاً مُصَدِّقا لِما بَينَ يَدَيهِ مِنَ الكُتُبِ ، ودَليلاً عَلَى الشَّرائِعِ ، فَدَعا إلى سَبيلِ رَبِّهِ بِالحِكمَةِ وَالمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ ؛ فَكانَ أوَّلَ مَن أجابَ وأنابَ ، وصَدَّقَ ووافَقَ ، وأسلَمَ وسَلَّمَ أخوهُ وَابنُ عَمِّهِ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَصَدَّقَهُ بِالغَيبِ المَكتومِ ، وآثَرَهُ عَلى كُلِّ حَميمٍ ، فَوَقاهُ كُلَّ هَولٍ ، وواساهُ بِنَفسِهِ فى كُلِّ خَوفٍ ، فَحارَبَ حَربَهُ ، وسالَمَ سَلمَهُ ، فَلَم يَبرَح مُبتَذِلاً لِنَفسِهِ فى ساعاتِ الأَزلِ (2) ومَقاماتِ الرَّوعِ ، حَتّى بَرَّزَ سابِقا لا نَظيرَ لَهُ فى جِهادِهِ ، ولا مُقارِبَ لَهُ فى فِعلِهِ .

و قَد رَأَيتُکَ تُساميهِ وأنتَ أنتَ ! ! وهُوَ هُوَ المُبَرِّزُ السّابِقُ فى كُلِّ خَيرٍ ، أوَّلُ النّاسِ إسلاما ، وأصدَقُ النّاسِ نِيَّةً ، وأطيَبُ النّاسِ ذُرِّيَّةً ، وأفضَلُ النّاسِ زَوجَةً ، وخَيرُ النّاسِ ابنَ عَمٍّ . وأنتَ اللَّعينُ ابنُ اللَّعينِ .

ثُمَّ لَم تَزَل أنتَ وأبوکَ تَبغِيانِ الغَوائِلَ لِدينِ اللّهِ ، وتَجهَدانِ عَلى إطفاءِ نورِ اللّهِ ، وتَجمَعانِ عَلى ذلِکَ الجُموعَ ، وتَبذُلانِ فيهِ المالَ ، وتُحالِفانِ (3) فيهِ القَبائِلَ ؛ عَلى ذلِکَ ماتَ أبوکَ ، وعَلى ذلِکَ خَلَفتَهُ .

وَالشّاهِدُ عَلَيکَ بِذلِکَ مَن يَأوى ويَلجَأُ إلَيکَ مِن بَقِيَّةِ الأَحزابِ ، ورُؤوسِ النِّفاقِ وَالشِّقاقِ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

وَالشّاهِدُ لِعَلِيٍّ مَعَ فَضلِهِ المُبينِ ، وسَبقِهِ القَديمِ أنصارُهُ الَّذينَ ذُكِروا بِفَضلِهِم فِى القُرآنِ ، فَأثنَى اللّهُ عَلَيهِم ، مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ ، فَهُم مَعهُ عَصائِبُ وكَتائِبُ حَولَهُ ، يُجالِدونَ بِأسيافِهِم ، ويُهَريقونَ دِماءَهُم دونَهُ ، يَرَونَ الفَضلَ فِى اتِّباعِهِ ، وَالشَّقاءَ فى خِلافِهِ .

فَكَيفَ يا لَکَ الوَيلُ ! ! تَعدِلُ نَفسَکَ بِعَلِيٍّ ، وهُوَ وارِثُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ووَصِيُّهُ ، وأبو وَلَدِهِ ، وأوَّلُ النّاسِ لَهُ اتِّباعا ، وآخِرُهُم بِهِ عَهدا ، يُخبِرُهُ بِسِرِّهِ ، ويُشرِكُهُ فى أمرِهِ ، وأنتَ عَدُّوُهُ وَابنُ عَدُوِّهِ ؟ ! فَتَمَتَّع مَا استَطَعتَ بِباطِلِکَ ، وَليُمدِد لَکَ ابنُ العاصِ فى غَوايَتِکَ ، فَکَأَنَّ أجَلَکَ قَدِ انقَضى ، وکَيدَکَ قَد وَهى . وسَوفَ يَستَبينُ لِمَن تَکونُ العاقِبَةُ العُليا .

وَ اعلَم أنَّکَ إنَّما تُکايِدُ رَبَّکَ الَّذى قَد أمِنتَ کَيدَهُ ، وأيِستَ مِن رَوحِهِ . (4) وهُوَ لَکَ بِالمِرصادِ ، وأنتَ مِنهُ فى غُرورٍ ، وبِاللّهِ وأهلِ رَسولِهِ عَنکَ الغَناءُ ، وَالسَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الهُدى . (5) .

1- .العَنَت: المشقّه (النهايه : ج 3 ص 306 «عنت») .
2- .الأزْل : الشِّدّه والضيق (النهايه : ج 1 ص 46 «أزل») .
3- .فى المصدر : «تخالِفان» ، والصواب ما أثبتناه كما فى المصادر الاُخرى ؛ وفى الاختصاص : «تُؤَلِّبانِ عليه القبائل» .
4- .رَوْح اللّه : رحمته (لسان العرب : ج 2 ص 459 «روح») .
5- .وقعه صفّين : ص 118 ، الاحتجاج : ج 1 ص 434 ح 97 ، الاختصاص : ص 124 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 575 ح 723 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 188 نحوه .

4 / 17 نامه محمّد بن ابی بکر به معاویه

4 / 17نامه محمّد بن ابی بکر به معاویه6383.امام صادق علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از عبد اللّه بن عوف بن احمر :

محمّد بن ابی بکر به معاویه نوشت :

به نام خداوند بخشنده مهربان . از محمّد بن ابی بکر به آن گم راه ، فرزند صَخْر . درود بر فرمانبرانِ خدا ، از جانب کسی که به شایسته ولایت الهی تسلیم شده است .

امّا بعد ؛ خداوند با شکوه و بزرگی و چیرگی قدرت خویش ، بی مشقّت و بی آن که توانش کاستی پذیرد و به آفریدگانِ خویش نیاز یابد ، جهان آفرینش را پدید آورد . خداوند ، آنان را بنده خویش مقرّر فرمود و از ایشان ، گروهی را تیره بخت و برخی را نیک بخت قرار داد؛ شماری را گم راه و عدّه ای را راهیافته . سپس با علم خویش ، آنان را بِه گُزین کرد و از میان ایشان ، محمّد صلی الله علیه و آله را برگزید و به پیامبری،ویژه ساخت و برای [ابلاغ]وحی خویش انتخاب کرد و امین امرِ خود شمرد و او را به رسالت برانگیخت ؛ پیامبری که کتاب های [آسمانی]پیشین را راست شمرد و رهنما به سوی شریعت ها شد . پس وی با حکمت و پند نیک ، [مردم را] به راه پروردگارش فرا خواند .

نخستین کسی که محمّد صلی الله علیه و آله را اجابت کرد و به او روی آورْد و راستگویش شمرد و با وی همساز گشت و اسلام آورد و تسلیم شد ، برادر و پسر عمویش علی بن ابی طالب بود که او را بر پایه [سرّ] غیبیِ پوشیده ، تصدیق کرد و بر هر دوست [دیگر]ترجیحش داد و از هر بیمی پاسش داشت و در هر [رویداد]هراس آلود ، از دل و جان ، قوّت قلب او شد ، با دشمن وی جنگید و با دوستش سازگاری ورزید ، در لحظه های سختی و هنگامه های هراس ، همواره جان خویش را به او پیشکش کرد ، چندان که پیش گامی شد در جهاد ، بی مانند و در رفتار ، بی همتا .

اکنون می بینیم که از همتایی با او دم می زنی ، حال آن که تو ، تویی ؛ و اوست همان برترینی که در هر خیری پیشی جُسته ؛ نخستین اسلام آورنده

، پاکْ نیّت ترینِ مردم و پاکْ نژادترینِ انسان ها ، دارای برترین همسر ، و پسر عمویش برترین پسر عموی عالَم است و تویی لعنت شده فرزند لعنت شده !

پس آن گاه ، تو و پدرت ، همواره در پی آشوبگری در دین خدا بودید و کوشیدید تا نور خداوند را فرو بنشانید . بدین غرض ، محفل ها فراهم ساختید ، مال[ها]صرف کردید ، و با قبایلِ [گرونده به اسلام]در افتادید . پدرت بر همین اندیشه مُرد و تو نیز پا جای پای او نهادی .

گواه ضدّ تو ، بر این معنا ، باقی مانده احزاب و سرانِ نفاق و مخالفت با پیامبر خدا هستند که به تو پناهنده شده ، نزدت مأوا جُسته اند .

و گواه علی ، افزون بر فضل آشکار و پیشینه دیرینش ، یاران او هستند که یادشان به ارجمندی در قرآن آمده ؛ همان مهاجران و انصاری که خداوند ، ایشان را ستوده است . ایشان ، پیوستگان و فوج های پیرامون اویند که شمشیر از نیام برکشیده ، برایش خون خود را می ریزند ، فضیلت را در پیروی از او یافته ، تیره بختی را در ستیز با وی می بینند .

وای بر تو! چگونه خود را با علی برابر می کنی ، حال آن که او وارث و وصی و پدرِ فرزندانِ پیامبر خدا و نخستین پیروی کننده از وی و دیرپای ترین پیمان سپارِ اوست و پیامبر صلی الله علیه و آله رازش را به او سپرده و او را در کار خویش شریک کرده است ؛ امّا تو دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله و پسرِ دشمن اویی؟! پس تا می توانی از باطلِ خویش بهره گیر و پسرِ عاص [نیز] تو را در گم راهی ات یاری دهد . گویا مهلتت سپری گشته و حیله ات سست شده است . زود است که آشکار شود فرجامِ برتر از آنِ کیست .

بدان! جز این نیست که تو با پروردگارت فریبگری پیش گرفته ای ؛ همو که از تدبیرش در امان مانده ای و از رحمتش ناامید گشته ای! و او در کمین توست ، حال آن که تو فریفته [ی صبر]او شده ای . و خدا و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از تو بی نیازند . درود بر آن که هدایت را پیروی کند!

.

ص: 488

. .

ص: 489

. .

4 / 18جَوابُ مُعاوِيَهَ عَنهُ6386.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :وقعه صفّين عن عبد اللّه بن عوف بن الأحمر:فَكَتَبَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . مِن مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ إلَى الزّارى عَلى أبيهِ مُحَمَّدِ ابنِ أبى بَكرٍ . سَلامٌ عَلى أهلِ طاعَهِ اللّهِ .

أمّا بَعدُ ؛ فَقَد أتانى كِتابُکَ ، تَذكُرُ فيهِ مَا اللّهُ أهلُهُ فى قُدرَتِهِ وسُلطانِهِ ، وما أصفى بِهِ نَبِيَّهُ ، مَعَ كَلامٍ أَلَّفتَهُ ووَضَعتَهُ ، لِرَأيِکَ فيهِ تَضعيفٌ ، ولِأَبيکَ فيهِ تَعنيفٌ .

ذَكَرتَ حَقَّ ابنِ أبى طالِبٍ ، وقَديمَ سَوابِقِهِ وقَرابَتَهُ مِن نَبِىِّ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ ، ونُصرَتَهُ لَهُ ، ومُواساتَهُ إيّاهُ فى كُلِّ خَوفٍ وهَولٍ ، وَاحتِجاجَکَ عَلَىَّ بِفَضلِ غَيرِکَ لا بِفَضلِکَ . فَأَحمَدُ إلها صَرَفَ الفَضلَ عَنکَ ، وجَعَلَهُ لِغَيرِکَ .

وقَد كُنّا وأبوکَ مَعَنا فى حَياهٍ مِن نَبِيِّنا صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ نَرى حَقَّ ابنِ أبى طالِبٍ لازِما لَنا ، وفَضلَهُ مُبَرِّزا عَلَينا ، فَلَمَّا اختارَ اللّهُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وسَلَّمَ ما عِندَهُ ، وأَتَمَّ لَهُ ما وَعَدَهُ ، وأظهَرَ دَعوَتَهُ ، وأفلَجَ حُجَّتَهُ . قَبَضَهُ اللّهُ إلَيهِ ، فَكانَ أبوکَ وفاروقُهُ أوَّلَ مَنِ ابتَزَّهُ وخالَفَهُ ؛ عَلى ذلِکَ اتَّفَقا وَاتَّسَقا ، ثُمَّ دَعَواهُ إلى أنفُسِهِم ؛ فَأَبطَأَ عَنهُما ، وتَلَكَّأَ عَلَيهِما ؛ فَهَمّا بِهِ الهُمومَ ، وأرادا بِهِ العَظيمَ ؛ فَبايَعَ وسَلَّمَ لَهُما ؛ لا يُشرِكانِهِ فى أمرِهِما،ولا يُطلِعانِهِ عَلى سِرِّهِما،حَتّى قُبِضا وَانقَضى أمرُهُما.

ثُمَّ قامَ بَعدَهُما ثالِثُهُما عُثمانُ بنُ عَفّانَ ، يَهتَدى بِهَديِهِما ، ويَسيرُ بِسيرَتِهِما ، فَعِبتَهُ أنتَ وصاحِبُکَ ، حَتّى طَمِعَ فيهِ الأَقاصى مِن أهلِ المَعاصى ، وبَطَنتُما لَهُ وأظهَرتُما ، وكَشَفتُما عَداوَتَكُما وغِلَّكُما ، حَتّى بَلَغتُما مِنهُ مُناكُما .

فَخُذْ حِذرَکَ يَابنَ أبى بَكرٍ ! فَسَتَرى وَبالَ أمرِکَ . وقِس شِبرَکَ بِفِترِکَ (1) تَقصُر عَن أن تُساوِىَ أو تُوازِىَ مَن يَزِنُ الجِبالَ حِلمُهُ ، ولا تَلينُ عَلى قَسرٍ قَناتُهُ ، ولا يُدرِکُ ذو مَدىً أناتَهُ . أبوکَ مَهَّدَ مِهادَهُ ، وبَنى مُلكَهُ وشادَهُ ، فَإِن يَكُن ما نَحنُ فيهِ صَوابا فَأبوکَ أوَّلُهُ ، وإن يَكُ جَورا فَأبوکَ أسَسُهُ . ونَحنُ شُرَكاؤُهُ ، وبِهَديِهِ أخَذنا ، وبِفِعلِهِ اقتَدَينا . ولَولا ما سَبَقَنا إلَيهِ أبوکَ ما خالَفنَا ابنَ أبى طالِبٍ وأسلَمنا لَهُ ، ولكِنّا رَأينا أباکَ فَعَلَ ذلِکَ فَاحتَذَينا بِمِثالِهِ ، وَاقتَدَينا بِفِعالِهِ . فَعِب أباکَ ما بَدا لَکَ أو دَع، وَالسَّلامُ عَلى مَن أنابَ ، ورَجَعَ عَن غَوايَتِهِ وتابَ. (2) .

1- .الفِتْر : مابين طرف الإبهام وطرف المشيره (لسان العرب : ج 5 ص 44 «فتر») .
2- .وقعه صفّين : ص 119 ، الاحتجاج : ج 1 ص 436 ح 98 ، الاختصاص : ص 126 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 3 ص 579 ح 724 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 189 .

4 / 18 پاسخ معاویه به محمّد بن ابی بکر

4 / 18پاسخ معاویه به محمّد بن ابی بکر6383.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از عبد اللّه بن عَوف بن احمر : پس معاویه به وی (محمّد بن ابی بکر) نوشت :

به نام خداوند بخشنده مهربان . از معاویه بن ابی سفیان به سرزنشگرِ پدر خویش ، محمّد بن ابی بکر . درود بر اهلِ بندگی خدا !

امّا بعد ؛ نامه ات به من رسید که در آن ، آنچه را شایانِ قدرت و چیرگیِ خداست و نیز آنچه را که خداوند ، پیامبرش را بدان برگزید ، یاد کرده ای ، همراهِ گفتاری که خود پیوسته و بر نهاده بودی و در آن ، هم از کم خِردی ات نشان بود و هم از بدگویی به پدرت !

از حقّ فرزند ابوطالب و پیشینه دیرین و خویشاوندی اش با پیامبر خدا که درود خداوند بر او باد و یاری رساندنش به او و همدردی اش با او در هر بیم و هراس ، یاد کرده ای . [بدین سان] با فضلِ کسی جز خود ، با من احتجاج رانده ای . پس خدای را می ستایم که فضل را از تو وا گردانْد و آن را به کسی جز تو بخشید .

ما و پدرت در روزگار پیامبرمان درود خداوند بر او باد می دیدیم که [پاس داشتنِ]حقّ فرزند ابوطالب در عهده ما و فضلش برای ما آشکار است . آن گاه که خداوند آنچه را نزدش بود ، برای پیامبرش که درود وثنای خداوند بر او باد برگزید و آنچه را به وی وعده کرده بود ، کمال بخشید و دعوتش را آشکار فرمود و حجّتش را چیرگی داد ، او را به جوار خویش فرا بُرد .

پس پدر تو و فاروق وی (عمر) نخستین کسانی بودند که حقّ علی را ربودند و با او به مخالفت برخاستند و هر دو [نیز در این امر] هم دست و هم داستان شدند . سپس او را به سوی خود فرا خواندند ؛ امّا وی [در بیعت] با آنان درنگ ورزید و از این کار طفره رفت . پس آن دو به رنجش افکندند و او را به سختی دچار ساختند . آن گاه وی نیز بیعت کرد و تسلیم ایشان شد ، در حالی که آن دو ، وی را در کار خود مشارکت نمی دادند و

از سرّ خویش آگاهش نمی کردند تا آن دم که درگذشتند و دورانشان سرآمد .

سپس سومینِ ایشان ، عثمان بن عفّان ، [به خلافت]برخاست ، به راه ایشان رفت و به روش آنان راه پیمود . امّا تو و رهبرت (علی) او را نکوهش کردید ، چندان که دورافتادگان گنه پیشه در او طمع بردند و شما به توطئه پنهان و آشکار ضدّ او پرداختید و دشمنی و ناراستی تان را آشکارا نشان دادید ، تا آن که به آرزوی خود درباره او دست یافتید .

ای پسر ابو بکر! به هوش باش که به زودی پیامدهای تلخ کارت را خواهی دید ؛ و پای از گلیم خویش بیرون مَنِه که تو کمتر از آنی که برابری یا هم ترازی نمایی با کسی که صبرش،با کوه ها پیمانه می گردد ، نیزه اش با هیچ نیرویی خم نمی پذیرد،و هیچ شکیبایی به گردِ حوصله اش نمی رسد.

پدرت بساطش را گسترانْد و حکومتش را بنیان نهاد و استوارش گرداند،پس اگر راهی که ما در آنیم ، راست باشد، پدرت سرآمدِ آن است و اگر ناراست باشد نیز ، پدرت آن را بنیاد نهاده است و ما شریکان اوییم و راه وی را می پوییم و به رفتار او اقتدا می جوییم . اگر پدرت پیش از ما این راه را نپیموده بود ، ما از فرزند ابوطالب سرپیچی نمی کردیم و تسلیم وی می گشتیم.امّا ما دیدیم که پدرت چنین کرد و ما نیز به شیوه او راه پیمودیم و از رفتار او پیروی کردیم. پس در آنچه درست می پنداری ، [نخست]پدرت را سرزنش کن؛ یا [اگر چنین نمی کنی، ما را] وا گذار. درود بر هر که باز گردد و از گمگشتی اش به راه آید و توبه ورزد !

.

ص: 492

. .

ص: 493

. .

الفصل الخامس : تهيُّؤ معاويه للحرب5 / 1إشارَهُ عَمرِو بنِ العاص6379.امام صادق عليه السلام :شرح نهج البلاغه فى شَرحِ كَلامِهِ عليه السلام فِى اليَومِ الثّانى مِن بَيعَتِهِ بِالمَدينَهِ ، حَيثُ أمَرَ عليه السلام بِرَدِّ كُلِّ قَطيعَهٍ أقطَعَها عُثمانُ وكُلِّ مالٍ أعطاهُ مِن بَيتِ المالِ : قالَ الكَلبِىُّ : ثُمَّ أمَرَ عليه السلام بِكُلِّ سِلاحٍ وُجِدَ لِعُثمانَ فى دارِهِ مِمّا تَقَوّى بِهِ عَلَى المُسلِمينَ فَقُبِضَ ، وأمَرَ بِقَبضِ نَجائِبَ كانَت فى دارِهِ مِن إبِلِ الصَّدَقَهِ فَقُبِضَت ، وأمَرَ بِقَبضِ سَيفِهِ ودِرعِهِ ، وأمَرَ ألّا يُعرَضَ لِسِلاحٍ وُجِدَ لَهُ لَم يُقاتَل بِهِ المُسلِمونَ ، وبِالكَفِّ عَن جَميعِ أموالِهِ الَّتى وُجِدَت فى دارِهِ وفى غَيرِ دارِهِ ، وأمَرَ أن تُرتَجَعَ الأَموالُ الَّتى أجازَ بِها عُثمانُ حَيثُ اُصيبَت أو اُصيبَ أصحابُها .

فَبَلَغَ ذلِکَ عَمرَو بنَ العاصِ وكانَ بِأَيلَهَ مِن أرضِ الشّامِ ، أتاها حَيثُ وَثَبَ النّاسُ عَلى عُثمانَ فَنَزَلَها فَكَتَبَ إلى مُعاوِيَهَ : ما كُنتَ صانِعا فَاصنَع . إذ قَشَرَکَ ابنُ أبى طالِبٍ مِن كُلِّ مالٍ تملِكُهُ كَما تُقشَرُ عَنِ العَصا لِحاها . (1) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 270 .

فصل پنجم : آماده شدن معاویه برای جنگ

5 / 1 رهنمودِ عمرو بن عاص

فصل پنجم : آماده شدن معاویه برای جنگ5 / 1رهنمودِ عمرو بن عاص6375.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه در شرح گفتار امام علیه السلام در دومین روز پس از بیعت با وی در مدینه ، آن گاه که فرمان داد تا هر زمینِ خراج داری که عثمان بخشیده و نیز هر مالی که وی از بیت المال بذل کرده ، [به بیت المال] بازگردانده شود : کلبی گفته است : آن گاه امام علیه السلام فرمان داد همه سلاح های یافت شده در خانه عثمان که ضِدّ مسلمانان از آن بهره گرفته شده بود ، ستانده شود ؛ و نیز همه شترانِ گُزینه زکات ، و همچنین شمشیر و زره وی .

و فرمان داد به سلاحی که از آنِ وی بوده و در جنگ با مسلمانان از آن استفاده نشده ، دست اندازی نشود و نیز به اموال شخصی او ، خواه در خانه اش و خواه بیرون از آن . همچنین فرمان داد همه اموالی که عثمان هدیه کرده ، هر جا که آن اموال یا صاحبانشان به دست افتند ، [به بیت المال] بازگردانده شود .

این خبر به عمرو بن عاص رسید که ساکن «اَیله» در سرزمین شام بود وی آن گاه که مردم بر عثمان شوریده بودند ، به آن جا رفته ، در آن ساکن شده بود . پس به معاویه نوشت: هرچه می خواهی کنی، اکنون بکن که فرزند ابوطالب،تو را از هر مالی که صاحب شده ای، جدا خواهد کرد، همان سان که پوستِ چوبْ دستی از آن کَنده می شود.

.

5 / 2الاِستِعانَهُ بِعَمرِو بنِ العاص6379.عنه عليه السلام :وقعه صفّين عن عمر بن سعد ومحمّد بن عبيد اللّه :كَتَبَ مُعاوِيَهُ إلى عَمرٍو وهُوَ بِالبَيعِ مِن فِلَسطينَ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّهُ كانَ مِن أمرِ عَلِيٍّ وطَلحَهَ وَالزُّبَيرِ ما قَد بَلَغَکَ . وقَد سَقَطَ إلَينا مَروانُ بنُ الحَکَمِ فى رافِضَهِ أهلِ البَصرَهِ ، وقَدِمَ عَلَينا جَريرُ بنُ عَبدِ اللّهِ فى بَيعَهِ عَلِيٍّ ، وقَد حَبَستُ نَفسى عَلَيکَ حَتّى تَأتِيَنى . أقبِل اُذاکِرک أمراً .

فَلَمّا قُرِئَ الکِتابُ عَلى عَمرٍو استَشارَ ابنَيهِ عَبدَ اللّهِ ومُحَمَّدا فَقالَ : اِبنَىَّ ، ما تَرَيانِ ؟

فَقالَ عَبدُ اللّهِ : أرى أنَّ نَبِىَّ اللّهِ صلى الله عليه و آله قُبِضَ وهُوَ عَنکَ راضٍ ، وَالخَليفَتانِ مِن بَعدِهِ ، وقُتِلَ عُثمانُ وأنتَ عَنهُ غائِبٌ . فَقِرَّ فى مَنزِلِکَ فَلَستَ مَجعولاً خَليفَهً ، ولا تُريدُ أن تَکونَ حاشِيَهً لِمُعاوِيَهَ عَلى دُنيا قَليلَهٍ ، أوشَکَ أن تَهلِکَ فَتَشقى فيها .

وقالَ مُحَمَّدٌ : أرى أنَّکَ شَيخُ قُرَيشٍ وصاحِبُ أمرِها ، وإن تَصَرَّمَ هذَا الأَمرُ وأنتَ فيهِ خامِلٌ تَصاغَرَ أمرُکَ ، فَالحَق بِجَماعَهِ أهلِ الشّامِ فَکُن يَدا مِن أياديها ، وَاطلُب بِدَمِ عُثمانَ ، فَإِنَّکَ قَدِ استَنَمتَ فيهِ إلى بَنى اُمَيَّهَ .

فَقالَ عَمرٌو : أمّا أنتَ يا عَبدَ اللّهِ فَأَمَرتَنى بِما هُوَ خَيرٌ لى فى دينى ، وأمّا أنتَ يا مُحَمَّدُ فَأَمَرتَنى بِما هُوَ خَيرٌ لى فى دُنياىَ ، وأنَا ناظِرٌ فيهِ . (1)5 / 3وَعدُ المُؤازَرَهِ المَشروطَهِ6376.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى :خَرَجَ عَمرُو بنُ العاص ومَعَهُ ابناهُ حَتّى قَدِمَ عَلى مُعاوِيَهَ ، فَوَجَدَ أهلَ الشّامِ يَحُضّونَ مُعاوِيَهَ عَلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ ، فَقالَ عَمرُو بنُ العاصِ : أنتُم عَلَى الحَقِّ ، اطلُبوا بِدَمِ الخَليفَهِ المَظلومِ . ومُعاوِيَهُ لا يَلتَفِتُ إلى قَولِ عَمرٍو . (2) .

1- .وقعه صفّين : ص 34 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 370 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 61 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 560 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 358 .

5 / 2 یاری جُستن از عمرو بن عاص
5 / 3 وعده یاریِ مشروط

5 / 2یاری جُستن از عمرو بن عاص6373.امام کاظم علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از عمر بن سعد و محمّد بن عبید اللّه : عمرو در [منطقه]«بیع» از سرزمین فلسطین بود که معاویه به وی نوشت : امّا بعد ؛ خبر ماجرای علی و طلحه و زبیر ، حتما به تو رسیده است . مروان بن حکم ، در زمره بصریان مخالفِ [علی]نزد ما گریخته و جریر بن عبد اللّه [نیز]برای پیمان خواهیِ علی بر ما درآمده است . من دست نگه می دارم تا تو نزدم آیی . بیا تا در باب کاری با تو مذاکره کنم .

چون این نامه بر عمرو خوانده شد ، وی با پسرانش ، عبد اللّه و محمّد ، رایزنی کرد و گفت : پسرانم ! رأی شما چیست؟

عبد اللّه گفت : به رأی من ، پیامبر خدا آن گاه که درگذشت ، از تو خشنود بود و دو خلیفه پس از او [نیز چنین بودند] ؛ و عثمان در حالی کشته شد که تو نزدش نبودی . پس در خانه خود آرام گیر که تو را برای خلیفه شدن نیافریده اند . نیز تو نمی خواهی برای دنیایی اندک ، کناره نشین معاویه شوی . آن گاه زود است که هلاک گردی و در آن حال ، تیره بخت باشی .

محمّد گفت : به رأی من ، تو بزرگ و صاحبْ اختیارِ قریشی . اگر این کار سپری شود و تو بر کناره باشی ، خوار خواهی شد . پس به شامیان بپیوند و همدست ایشان شو و به خونخواهی عثمان برخیز که بدین سان ، نزد بنی امیّه در شام ، آرام خواهی خفت .

عمرو گفت : عبد اللّه ! تو مرا به آنچه مایه خیر دین من است ، فرا خواندی . امّا تو ای محمّد ! مرا به آنچه مایه خیر دنیای من است ، دعوت کردی ، و من در این امر ، خواهم اندیشید .5 / 3وعده یاریِ مشروط6370.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری :عمرو بن عاص ، همراهِ دو پسرش راهی شد و نزد معاویه آمد . دید که شامیان ، معاویه را بر می انگیزند که به خونخواهیِ عثمان برخیزد . عمرو بن عاص گفت: شما بر حقّید . خونِ خلیفه مظلوم را بخواهید . امّا معاویه به گفتار عمرو التفات نکرد .

6369.امام على عليه السلام :تاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ قُدومِ عَمرِو بنِ العاصِ عَلى مُعاوِيَةَ وبَيعَتِهِ لَهُ : فَقَدِمَ عَلى مُعاوِيَةَ ، فَذاكَرَهُ أمرَهُ ، فَقالَ لَهُ : أمّا عَلِىٌّ ، فَوَاللّهِ ، لا تُساوِى العَرَبُ بَينَکَ وبَينَهُ فى شَىءٍ مِنَ الأشياءِ ، وإنَّ لَهُ فِى الحَربِ لَحَظّا ما هُوَ لِأَحَدٍ مِن قُرَيشٍ إلّا أن تَظلِمَهُ .

قالَ : صَدَقتَ ، ولكِنّا نُقاتِلُهُ عَلى ما فى أيدينا ، ونُلزِمُهُ قَتلَ عُثمانَ .

قالَ عَمرٌو : واسَوءَتاه ! إنَّ أحَقَّ النّاسِ ألّا يَذكُرَ عُثمانَ لَأَنا ولَأَنتَ . (1)

قالَ : ولِمَ وَيحَکَ ؟

قالَ : أمّا أنتَ فَخَذَلتَهُ ومَعَکَ أهلُ الشّامِ حَتَّى استَغاثَ بِيَزيدَ بنِ أسَدٍ البَجَلِىِّ ، فَسارَ إلَيهِ ؛ وأمّا أنَا فَتَرَکتُهُ عِيانا ، وهَرَبتُ إلى فِلَسطينَ .

فَقالَ مُعاوِيَةُ : دَعنى مِن هذا مُدَّ يَدَکَ فَبايِعنى !

قالَ : لا ، لَعَمرُ اللّهِ ، لا اُعطيکَ دينى حَتّى آخُذَ مِن دُنياکَ .

قالَ لَهُ مُعاوِيَةُ : لَکَ مِصرُ طُعمَةً ، فَغَضِبَ مَروانُ بنُ الحَکَمِ ، وقالَ : ما لى لا اُستَشارُ ؟

فَقالَ مُعاوِيَةُ : اُسکُت ، فَإِنَّما يُستَشارُ بِکَ .

فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، بِت عِندَنَا اللَّيلَةَ . وکَرِهَ أن يُفسِدَ عَلَيهِ النّاسَ ، فَباتَ عَمرٌو ، وهُوَ يَقولُ :

مُعاوِىَ لا اُعطيکَ دينى ، ولَم أنَل

بِهِ مِنکَ دُنيا ، فَانظُرَن کَيفَ تَصنَعُ فَإِن تُعطِنى مِصرا فَأَربِح بِصَفقَةٍ

أخذتَ بِها شَيخا يَضُرُّ ويَنفَعُ وَمَا الدّينُ وَالدُّنيا سَواءً ، وإنَّنى

لَاخُذُ ما اُعطى ، ورَأسى مُقَنَّعُ ولكِنَّنى اُعطيکَ هذا ، وإنَّنى

لَأَخدَعُ نَفسى ، وَالمُخادِعُ يُخدَعُ أ اُعطيکَ أمرا فيهِ لِلمُلکِ قُوَّةٌ

وأبقى لَهُ ، إن زَلّتِ النَّعلُ اَصرَعُ ؟ وتَمنَعُنى مِصرا ، ولَيسَت بِرَغبَهٍ

وإنَّ ثَرَى القَنُوعِ يَوما لَمُولَعُ (2)

فَكَتَبَ لَهُ بِمِصرَ شَرطا ، وأشهَدَ لَهُ شُهودا ، وخَتَمَ الشَّرطَ ، وبايَعَهُ عَمرٌو ، وتَعاهَدا عَلَى الوَفاءِ . (3) .

1- .فى المصدر : «لا أنا ولا أنت» ، والتصويب من طبعه النجف : ج 2 ص 162 .
2- .كذا فى المصدر ، وفى الشطر الأخير اضطراب ، وقد ذكر الأبيات فى شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 66 وروى الشطر الأخير كما يلى : «وإنّى بِذَا الممنوعِ قِدماً لَمولَعُ» .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 186 وراجع وقعه صفّين : ص 38 وتاريخ دمشق : ج 46 ص 170 والعقد الفريد : ج 3 ص 339 .

6368.امام علی علیه السلام :تاریخ الیعقوبی در یاد کردِ درآمدنِ عمرو بن عاص نزد معاویه و بیعتش با وی : پس عمرو نزد معاویه آمد و او با وی درباره کارش به مذاکره پرداخت . عمرو گفت : امّا علی ؛ خدا را سوگند که عرب در هیچ چیز میان تو و او برابری قائل نیست . نیز او را در جنگ ، مایه ای است که هیچ یک از قریش را نیست ، جز آن که به او ستم روا داری .

گفت : راست می گویی ؛ امّا ما با دستاویزی که داریم ، به نبرد او می رویم و قتل عثمان را در عهده اش می گذاریم .

عمرو گفت : چه زشت[اندیشه ای]! هم من و هم تو ناسزامندترینِ افراد برای سخن گفتن از عثمانیم .

گفت : وای بر تو! چرا؟

گفت : امّا تو ؛ پس ناتوانش نهادی ، با آن که شامیان با تو بودند ، چندان که ناچار به یزید ابن اسد بجلی پناه برد و به سوی او روان شد . و امّا من ؛ آشکارا او را وا نهادم و به فلسطین گریختم .

معاویه گفت : این سخن را فرو بگذار و دست پیش آر و با من بیعت کن!

گفت : نه! به خدا سوگند ، تا از دنیای تو بهره ای نیابم ، دینم را به تو نمی بخشم .

معاویه او را گفت : مصر از آنِ تو .

پس مروان بن حَکَم خشمگین شد و گفت : مرا چه [نقصی]پیش آمده است که با من رایزنی نمی شود؟

معاویه گفت: سکوت کن! با تو [نیز] رایزنی خواهد شد.

سپس معاویه به عمرو بن عاص گفت : ابا عبد اللّه ! شب را نزد ما بمان! [این پیشنهاد معاویه به عمرو از آن روی بود که] بیم داشت وی مردم را بر او بشورانَد . عمرو شب را ماند ، در حالی که می سرود :

ای معاویه ! تا از دنیای تو نصیبی نَبرَم

دینم را به تو نمی دهم . پس بنگر که چه می کنی . اگر مصر را به من بخشی ، سودایی سودمند کرده ای

[زیرا] با آن، پیرمردی را به چنگ می آوری که مایه زیان وسود توانَد بود. دین و دنیا برابر نیستند ؛ و من

با سرافکندگی ، این بخشش را می پذیرم . با این حال ، من دینم را به تو می دهم و

خود را می فریبم ، که فریبگر ، فریب خورده نیز هست . آیا چیزی به تو دهم که مایه نیرومندی و پایداری حکومتِ [تو] باشد

ولی اگر من گامی بلغزم ، نقش زمین شوم؟ تو حکومت مصر را از من دریغ می داری ، در حالی که دلخواهِ من نبود

و همانا بخششی که از آن قناعت ورزند،روزی بدان اشتیاق افتد.

پس معاویه در پیمان نامه ای ، حکومت مصر را به وی وا نهاد و گواهانی بر آن گرفت و آن را مُهر کرد . سپس عمرو با او بیعت کرد و هر دو ، عهد وفاداری بستند . .

6367.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سیر أعلام النبلاء عن یزید بن أبی حبیب وعبد الواحد بن أبی عون :لَمّا صارَ الأَمرُ فی یَدِ مُعاوِیَهَ ، استَکثَرَ مِصرَ طُعمَهً لِعَمرٍو ما عاشَ ، ورَأی عَمرٌو أنَّ الأَمرَ کُلَّهُ قَد صَلَحَ بِهِ وبِتَدبیرِهِ ، وظَنَّ أنَّ مُعاوِیَهَ سَیَزیدُهُ الشّامَ ، فَلَم یَفعَل ، فَتَنَکَّرَ لَهُ عَمرٌو . فَاختَلَفا وتَغالَظا ، فَأَصلَحَ بَینَهُما مُعاوِیَهُ بنُ حُدَیجٍ ، وکَتَبَ بَینَهُما کِتابا بِأَنَّ : لِعَمرٍو وِلایَهَ مِصرَ سَبعَ سِنینَ ، وأشهَدَ عَلَیهِما شُهودا ، وسارَ عَمرٌو إلی مِصرَ سَنَهَ تِسعٍ وثَلاثینَ ، فَمَکَثَ نَحوَ ثَلاثِ سِنینَ ، وماتَ . (1)6366.امام علی علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام فی ذِکرِ عَمرِو بنِ العاصِ : إنَّهُ لم یُبایِع مُعاوِیَهَ حَتّی شَرَطَ أن یُؤتِیَهُ أتِیَّهً ، ویَرضَخَ لَهُ عَلی تَرکِ الدِّینِ رَضیخَهً . (2) .

1- .سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 73 الرقم 15 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 84 ، الاحتجاج : ج 1 ص 434 ح 96 ، شرح المائه کلمه : ص 162 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 221 ح 509 .

6373.الإمامُ الكاظمُ عليه السلام :سير أعلام النّبلاء به نقل از يزيد بن ابى حبيب و عبد الواحد بن ابى عون : آن گاه كه معاويه حكومت را در دست گرفت ، پنداشت كه حكومت مادام العمر مصر ، افزون از ارزش عمرو است . عمرو نيز پنداشت كه كار حكومت ، سراسر به وجود او و تدبيرش فراهم آمده است ؛ [همچنين]گمان كرده بود كه معاويه شام را نيز به قلمرو حكومت او خواهد افزود ، امّا وى چنين نكرد .

بدين سان ، عمرو از او گله مند شد . پس به اختلاف و كين ورزى درافتادند . معاويه بن حَديج به آشتى دادنشان برآمد و ميانشان عهدى چنين نوشت : «حكومت مصر ، هفت سال از آنِ عمرو باشد» . سپس بر اين عهد ، گواهانى گرفت و عمرو در سال 39 [هجرى]روانه مصر شد و نزديک سه سال در آن جا بزيست و آن گاه بمرد .6372.عنه عليه السلام :امام على عليه السلام در ياد كرد از عمرو بن عاص : همانا او با معاويه بيعت نكرد، مگر آن گاه كه وى شرط كرد در آينده پاداشى به او دهد و براى دست كشيدن از دين ، او را اندک عطايى بخشد . .

5 / 4اِستِغلالُ قَميصِ عُثمانَ6369.عنه عليه السلام :تاريخ الطبرى عن محمّد وطلحه :كانَ أَهلُ الشّامِ لَمّا قَدِمَ عَلَيهِمُ النُّعمانُ بنُ بَشيرٍ بِقَميصِ عُثمانَ الَّذى قُتِلَ فيهِ مُخَضَّبا بِدَمِهِ ، وبِأَصابِعِ نائِلَةَ زَوجَتِهِ مَقطوعَةً بِالبَراجِمِ ؛ إصبَعانِ مِنها ، وشَىءٌ مِنَ الكَفِّ ، وإصبَعانِ مَقطوعَتانِ مِن اُصولِهِما ، ونِصفُ الإِبهامِ ، وَضَعَ مُعاوِيَةُ القَميصَ عَلَى المِنبَرِ ، وكَتَبَ بِالخَبَرِ إلَى الأَجنادِ .

وثابَ إلَيهِ النّاسُ ، وبَكَوا سَنَةً (1) وهُوَ عَلَى المِنبَرِ وَالأَصابِعُ مُعَلَّقَةٌ فيهِ ، وآلَى الرِّجالُ مِن أهلِ الشّامِ ألّا يَأتُوا النِّساءَ ، ولا يَمَسَّهُمُ الماءُ لِلغُسلِ إلّا مِنِ احتِلامٍ ، ولا يَناموا عَلَى الفُرُشِ حَتّى يَقتُلوا قَتَلَةَ عُثمانَ ، ومَن عَرَضَ دونَهُم بِشَىءٍ أو تَفنى أرواحُهُم . فَمكَثوا حَولَ القَميصِ سَنَةً ، وَالقَميصُ يوضَعُ كُلَّ يَومٍ عَلَى المِنبَرِ ويُجَلَّلُهُ أحيانا فَيُلبَسُهُ ، وعُلِّقَ فى أَردانِهِ أصابِعُ نائِلَةَ. (2)6352.عنه عليه السلام (لِزِيادِ بنِ أبيهِ و قدِ استَخلَفَهُ لعبدِ اللّ) وقعه صفّين عن عمر بن سعد :لَمّا بَلَغَ مُعاوِيَةَ بنَ أبى سُفيانَ مَكانُ عَلِىٍّ عليه السلام بِالنُّخَيلَةِ ومُعَسكَرِهِ بِها ومُعاوِيَةُ بِدِمَشقَ قَد ألبَسَ مِنبَرَ دِمَشقَ قَميصَ عُثمانَ وهُوَ مُخَضَّبٌ بِالدَّمِ ، وحَولَ المِنبَرِ سَبعونَ ألفَ شَيخٍ يَبكونَ حَولَهُ لا تَجِفُّ دُموعُهُم عَلى عُثمانَ خَطَبَ مُعاوِيَةُ أَهلَ الشّامِ فَقالَ :

يا أهلَ الشّامِ ! قَد كُنتُم تُكَذِّبونى فى عَلِىٍّ ، وقَدِ استَبانَ لَكُم أمرُهُ ، وَاللّهِ ، ما قَتَلَ خَليفَتَكُم غَيرُهُ ، وهُوَ أَمَرَ بِقَتلِهِ ، وألَّبَ النّاسَ عَلَيهِ ، وآوى قَتَلَتَهُ ، وهُم جُندُهُ وأنصارُهُ وأعوانُهُ ، وقَد خَرَجَ بِهِم قاصِدا بِلادَكُم ودِيارَكُم لِاءِبادَتِكُم .

يا أهلَ الشّامِ ! اللّهَ اللّهَ فى عُثمانَ ! فَأَنَا وَلِىُّ عُثمانَ وأحَقُّ مَن طَلَبَ بِدَمِهِ ، وقَد جَعَلَ اَللّهُ لِوَلِىِّ المَظلومِ سُلطانا ، فَانصُروا خَليفَتَكُمُ المَظلومَ ؛ فَقَدَ صَنَعَ بِهِ القَومُ ما تَعلَمونَ ، قَتَلوهُ ظُلما وبَغيا ، وقَد أمَرَ اللّهُ بِقِتالِ الفِئَةِ الباغِيَةِ حَتّى تَفىءَ إلى أمرِ اللّهِ . ثُمَّ نَزَلَ . (3) .

1- .فى الكامل فى التاريخ : «فبكوا على القميص مدّه» ، وهو الأصحّ .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 562 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 359 نحوه وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 228 .
3- .وقعه صفّين : ص 127 وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 230 .

5 / 4 سوء استفاده از پیراهن عثمان

ر . ک : ص 479 (اهداف معاویه از نبرد تبلیغاتی و حکمتِ پاسخ های امام) .

5 / 4سوء استفاده از پیراهن عثمان6348.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محمّد و طلحه : آن گاه که نعمان بن بشیر ، پیراهن خونین عثمان را که به گاه کشته شدن در بر داشت ، برای شامیان آورد ، معاویه آن را بر منبر نهاد و خبر را با نوشتن نامه به آگاهیِ شهرها و روستاها رسانید . همراه آن پیراهن ، انگشتانِ نائله ، همسر عثمان نیز بود ؛ دو انگشتِ قطع شده از مفصل و بخشی از کف دست و دو انگشتِ بریده از بیخ و نیمی از انگشت شست .

مردم [برای دیدن] به سوی پیراهن گسیل شدند و چندی گریستند،در حالی که پیراهن بر منبر قرار داشت و انگشتان از آن آویزان بود . مردان شام سوگند خوردند که هرگز با زنان خویش درنیامیزند و آبِ غسل ، جز برایِ [رفعِ]احتلام، به بدنشان نرسد ، و بر بستر نیارامند تا آن گاه که یا کشندگان عثمان و کسی را که از آنان به گونه ای حمایت می کند،بکشند و یا جانشان را از کف بدهند.پس یک سال، پیرامون پیراهن ماندند ، در حالی که هر روز پیراهن بر منبر نهاده می شد و گاه آن را فرو می پوشاندند و جامه ای بر آن می افکندند،و انگشتانِ نائله از رشته های آن آویزان بود.6347.امام علی علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از عمر بن سعد : معاویه در دمشق ، منبر [مسجد]دمشق را با پیراهن خون آلود عثمان پوشانیده بود و گرداگردِ منبر ، هفتاد هزار بزرگْ سال می گریستند و اشکشان در سوگ عثمان خشک نمی شد . همین که خبر رفتن امام علی علیه السلام به نخیله و بر پا کردن لشکرگاه در آن نقطه به معاویه رسید معاویه برای شامیان به سخن ایستاد و چنین گفت :

ای مردم شام! شما سخن مرا درباره علی ناراست می شمردید . اکنون حال وی بر شما آشکار گشته است . خدای را سوگند ، جز او کسی خلیفه شما را نکشته است . اوست که به قتل او فرمان داد و مردم را بر او شوراند و کشندگانش را پناه داد ؛ همانان اند که سپاهیان و یاران و یاوران اویند و وی ایشان را روانه شهر و دیارتان کرده تا شما را نابود کنند .

ای مردم شام! خدا را ، خدا را ، درباره عثمان [در نظر بگیرید]! من ولیّ عثمان و سزاوارترین کس برای خونخواهی اویم . و همانا خداوند ، سرپرست مظلوم را [برای خونخواهی اش] قدرتی بخشیده است . پس خلیفه مظلوم خود را یاری کنید که آن قوم با او چنان کردند که می دانید و او را ستمکارانه و تجاوزگرانه کشتند . و خداوند فرمان داده است با گروه تجاوزگر نبرد شود تا آن گاه که به حکم خدا گردن نهند . [این را بگفت] و از منبر به زیر آمد.

.

5 / 5المُصالَحَهُ مَعَ الرُّوم6344.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن حرمله بن عمران :أتى مُعاوِيَهَ فى لَيلَهٍ أنَّ قَيصَرَ قَصَدَ لَهُ فِى النّاسِ ، وأنَّ ناتِلَ بنَ قَيسٍ الجُذامِىَّ غَلَبَ فِلَسطينَ وأخَذَ بَيتَ مالِها ، وأنَّ المِصرِيّينَ الَّذينَ كانَ سَجَنَهُم هَرَبوا ، وأنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ قَصَدَ لَهُ فِى النّاسِ ، فَقالَ لِمُؤَذِّنِهِ : أذِّن هذِهِ السّاعَهَ ، وذلِکَ نِصفُ اللَّيلِ فَجاءَهُ عَمرُو بنُ العاصِ فَقالَ : لِمَ أرسَلتَ إلَىَّ ؟ قالَ : أنَا ما أرسَلتُ إلَيکَ ، قالَ : ما أذَّنَ المُؤَذِّنُ هذِهِ السّاعَهَ إلّا مِن أجلى ، قالَ : رُميتُ بالقِسِىِّ الأَربَعِ ! قالَ عَمرٌو : أمّا هؤُلاءِ الَّذينَ خَرَجوا مِن سِجنِکَ ، فَإنَّهُم إن خَرَجوا مِن سِجنِکَ فَهُم فى سِجنِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ وهُم قَومٌ شُراهٌ لا رحلَهَ بِهِم ، فَاجعَل لِمَن أتاکَ بِرَجُلٍ مِنهُم أو بِرَأسِهِ دِيتَهُ فَإنَّکَ سَتُؤتى بِهِم ، وَانظُر قَيصَرَ فَوادِعهُ وأعطِهِ مالاً وحُلَلاً مِن حُلَلِ مِصرَ فَإنَّهُ سَيَرضى مِنکَ بِذاکَ ، وَانظُر ناتِلَ بنَ قَيسٍ فَلَعَمرى ما أغضَبَهُ الدّينُ ولا أرادَ إلّا ما أصابَ ، فَاکتُب إلَيهِ وهَب لَهُ ذلِکَ وهَنِّئهُ إيّاهُ ، فَإن کانَت لَکَ قُدرَهٌ عَلَيهِ وإن لَم تَکُن لَکَ فَلا تَأسَ عَلَيهِ ، وَاجعَل حَدَّکَ وحَديدَکَ لِهذَا الَّذى عِندَهُ دَمُ ابنِ عَمِّکَ . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 333 .

5 / 5 سازش با روم

ر . ک : ص 479 (اهداف معاویه از نبرد تبلیغاتی و حکمت پاسخ های امام) .

5 / 5سازش با روم6347.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از حَرمله بن عمران : شبی به معاویه خبر رسید که قیصر با سپاهی قصد او کرده و ناتل بن قیس جذامی بر فلسطین چیره شده ، بر بیت المال چنگ افکنده است و مصریانی که وی به حبس افکنده بود ، گریخته اند و علی بن ابی طالب با سپاهی قصد او کرده است . نیم شب بود که معاویه ، اذان گوی خویش را خواست و گفت : همین لحظه اذان بده! سپس عمرو ابن عاص نزد وی درآمد و گفت : چرا[قاصد]پیِ من فرستادی؟

گفت : من [قاصدی] پی تو نفرستادم .

گفت : در این لحظه ، مؤذّن جز برای [فرا خواندنِ]من ، اذان سر نداده است . گفت : چهار کمان به سوی من نشانه گرفته شده است .

عمرو گفت : امّا آنان که از زندانت گریخته اند ، هر چند از زندان تو بیرون شده اند ، در زندان خدای عز و جل جای دارند و خوارجی هستند که مقصد و جایگاهی ندارند . پس به هر که یکی از آنان را ، زنده یا مرده ، نزد تو آوَرد ، دیه اش را [پاداش] ده . [اگر چنین کنی ،] به زودی آنان نزد تو آورده خواهند شد .

و در کار قیصر بیندیش : با او پیمانی بنویس و اموال و جامه هایی از جامه های مصری به وی ببخش ، که با همین از تو خشنود خواهد شد .

و در کار ناتل بن قیس بیندیش . به جانم سوگند که او دردِ دین ندارد و تنها همان را می خواهد که به آن دست یافته است . پس نامه ای به وی بنویس و آن اموال را به وی وا گذار و بِدان ، تهنیتش گو . اگر بر او قدرت یافتی [بسا بهتر] ؛ و اگر نیافتی ، از او اندوه به دل راه مده! پس تیزیِ شمشیر و نیرومندی ات را برای کسی نگاه دار که خونِ پسر عمویت (عثمان) در عهده اوست .

6346.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :مروج الذهب :قَد كانَ مُعاوِيَهُ صالَحَ مَلِكَ الرُّومِ عَلى مالٍ يَحمِلُهُ إلَيهِ لِشُغلِهِ بِعَلِىٍّ . (1)5 / 6الاِستِنصارُ مِن مَكَّهَ وَالمَدينَهِ6343.عنه عليه السلام :وقعه صفّين عن صالح بن صدقه :لَمّا أرادَ مُعاوِيَهُ السَّيرَ إلى صِفّينَ قالَ لِعَمرِو بنِ العاصِ : إنّى قَد رَأيتُ أن نُلقِىَ إلى أهلِ مَكَّهَ وأهلِ المَدينَهِ كِتابا نَذكُرُ لَهُم فيهِ أمرَ عُثمانَ ، فَإِمّا أن نُدرِکَ حاجَتَنا ، وإمّا أن يَكُفَّ القَومُ عَنّا .

قالَ عَمرٌو : إنَّما نَكتُبُ إلى ثَلاثَهِ نَفَرٍ : راضٍ بِعَلِىٍّ فَلا يَزيدُهُ ذلِکَ إلّا بَصيرَهً ، أو رَجُلٍ يَهوى عُثمانَ فَلَن نَزيدَهُ عَلى ما هُوَ عَلَيهِ ، أو رَجُلٍ مُعتَزِلٍ فَلَستَ بِأوثَقَ فى نَفسِهِ مِن عَلِىٍّ . قالَ : عَلَىَّ ذلِکَ . فَكَتَبا : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّهُ مَهما غابَت عَنّا مِنَ الاُمورِ فَلَن يَغيبَ عَنّا أنَّ عَلِيّا قَتَلَ عُثمانَ ، وَالدَّليلُ عَلى ذلِکَ مَكانُ قَتَلَتِهِ مِنهُ . وإنَّما نَطلُبُ بِدَمِهِ حَتّى يَدفَعوا إلَينا قَتَلَتَهُ فَنَقتُلَهُم بِكِتابِ اللّهِ ، فَإِن دَفَعَهُم عَلِىٌّ إلَينا كَفَفنا عَنهُ ، وجَعَلناها شورى بَينَ المُسلِمينَ عَلى ما جَعَلَها عَلَيهِ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ . وأمَّا الخِلافَهُ فَلَسنا نَطلُبُها ، فَأعينونا عَلى أمرِنا هذا وَانهَضوا مِن ناحِيَتِكُم ، فَإِنَّ أيدِيَنا وأيدِيَكُم إذَا اجتَمَعَت عَلى أمرٍ واحِدٍ ، هابَ عَلِىٌّ ما هُوَ فيهِ .

فَكَتَبَ إلَيهِما عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ : أمّا بَعدُ فَلَعَمرى لَقَد أخطَأتُما مَوضِعَ البَصيرَهِ ، وتَناوَلتُماها مِن مَكانٍ بَعيدٍ ، وما زادَ اللّهُ مِن شاكٍّ فى هذَا الأمرِ بِكِتابِكُما إلّا شَكّا . وما أنتُما وَالخِلافَهَ ؟ وأمّا أنتَ يا مُعاوِيَهُ فَطليقٌ ، وأمّا أنتَ يا عَمرُو فَظَنونٌ . ألا فَكُفّا عَنّى أنفُسَكُما ، فَلَيس لَكُما وَلا لى نَصيرٌ .

وكَتَبَ رَجُلٌ مِنَ الأَنصارِ مَعَ كِتابِ عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ :

مُعاوِىَ إنَّ الحَقَّ أبلَجُ واضِحٌ

ولَيسَ بِما رَبَّصتَ أنتَ ولا عَمرُو . (2) .

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 387 .
2- .وقعه صفّين : ص 62 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 109 .

5 / 6 یاری جُستن از مکّه و مدینه

6342.امام علی علیه السلام :مروج الذّهب :معاویه به دلیل مشغول بودنش به علی علیه السلام ، با امپراتور روم ، با اموالی که به سوی وی روانه کرد ، پیمان سازش بست .5 / 6یاری جُستن از مکّه و مدینه6339.امام علی علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از صالح بن صدقه : آن گاه که معاویه خواست به سوی صفّین حرکت کند ، به عمرو بن عاص گفت : اندیشیده ام که نامه ای به مردم مکّه و مدینه بفرستیم و در آن ، ماجرای عثمان را به یادشان آوریم تا یا به یاری ما آیند و یا بر جایشان بنشینند .

عمرو گفت : جز این نیست که ما به سه کس نامه می دهیم : یکی آن که از علی خشنود است ، که بدین سان بر بینایی اش افزوده می شود ؛ دیگر آن که هوادار عثمان است ، که ما چیزی بر او نمی افزاییم ؛ و سوم آن که کناره گزیده ، که در نگاه او تو بیش از علی قابل اعتماد نیستی .

[معاویه]گفت : باید این کار را بکنم .

پس نوشتند : امّا بعد ؛ هر چه از ما پنهان بماند ، این [حقیقت] پنهان نماناد که عثمان را علی کشته است . دلیل این امر ، جایگاهِ کُشندگانِ عثمان نزد علی است . جز این نیست که ما خونخواه اوییم ، تا آن گاه که کشندگانش را به ما وا سپارند و بر پایه کتاب خدا قصاصشان کنیم . پس اگر علی آنان را به ما وا نهد ، از او دست می کشیم و خلافت را به رسم عمر بن خطّاب ، به شورا میان مسلمانان وا می نهیم . و امّا خلافت ؛ ما طالب آن نیستیم . پس در خونخواهی عثمان ، ما را یاری دهید و از سرزمین خویش برخیزید که اگر بر یک امر همدست شویم ، علی از ادامه راهی که در آن است ، پروا خواهد کرد .

عبد اللّه بن عمر در پاسخِ آن دو نوشت :

امّا بعد ؛ به جانم سوگند که جایگاه بصیرت را گم کرده اید و از جایی دور به خلافت چنگ انداخته اید . با این نامه شما ، خداوند تنها به تردیدِ تردیدکنندگان در این امر،می افزاید.شما را با خلافت چه کار؟ امّا تو ای

معاویه ! از آزادشدگانی ؛ و امّا تو ای عمرو ! خود ، متّهمی . هان ! خویشتن را از من کنار گیرید،که شما و مرا یاوری نیست.

مردی از انصار نیز همراه نامه عبد اللّه بن عمر ، [این بیت شعر را] نوشت :

معاویه ! همانا حق ، به آشکاری ، روشن است

و نه چنان است که تو و عمرو انتظار دارید .

.

6310.عنه عليه السلام :وقعه صفّين عن زياد بن رستم :كَتَبَ مُعاوِيَهُ بنُ أبى سُفيانَ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ خاصَّةً ، وإلى سَعدِ بنِ أبى وَقّاصٍ ، ومُحَمَّدِ بنِ مَسلَمَهَ ، دونَ كِتابِهِ إلى أهلِ المَدينَهِ ، فَكانَ فى كِتابِهِ إلى ابنِ عُمَرَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّهُ لَم يَكُن أحَدٌ مِن قُرَيشٍ أحَبَّ إلَىَّ أن يَجتَمِعَ عَلَيهِ الاُمَّهُ بَعدَ قَتلِ عُثمانَ مِنکَ . ثُمَّ ذَكَرتُ خَذلَکَ إيّاهُ وطَعنَکَ عَلى أنصارِهِ فَتَغَيَّرتُ لَکَ ، وقَد هَوَّنَ ذلِکَ عَلَىَّ خِلافُکَ عَلى عَلِيٍّ ، ومَحا عَنکَ بَعضَ ما كانَ مِنکَ ، فَأَعِنّا رَحِمَکَ اللّهُ عَلى حَقِّ هذَا الخَليفَهِ المَظلومِ ، فَإِنّى لَستُ اُريدُ الإِمارَه عَلَيکَ ، ولكِنّى اُريدُها لَکَ ، فَإِن أبَيتَ كانَت شورى بَينَ المُسلِمينَ . (1)5 / 7إعلانُ الحَربِ6313.الإمامُ الحسنُ عليه السلام (عِند ما سُئلَ عنِ الدَّنيئهِ ؟) وقعه صفّين عن محمّد وصالح بن صدقه :كَتَبَ عَلِيٌّ عليه السلام إلى جَرَيرٍ [رَسولِهِ إِلى مُعاوِيَهَ] بَعدَ ذلِکَ :

أمّا بَعدُ ؛ فَإِذا أتاکَ كِتابى هذا ، فَاحمِل مُعاوِيَهَ عَلَى الفَصلِ ، وخُذهُ بِالأَمرِ الجَزمِ ، ثُمَّ خَيِّرهُ بَينَ حَربٍ مُجلِيَهٍ ، أو سِلمٍ مُحظِيَهٍ ، فَإِنِ اختارَ الحَربَ فَانبِذ لَهُ ، وإِنِ اختارَ السِّلمَ فَخُذ بَيعَتَهُ .

فَلَمّا انتَهَى الكِتابُ إلى جَريرٍ أتى مُعاوِيَهَ فَأَقرَأَهُ الكِتابَ ، فَقالَ لَهُ : يا مُعاوِيَهُ ، إنَّهُ لا يُطبَعُ عَلى قَلبٍ إلّا بِذَنبٍ ، ولا يُشرَحُ صَدرٌ إلّا بِتَوبَهٍ ، ولا أظُنُّ قَلبَکَ إلّا مَطبوعا . أراکَ قَد وَقَفتَ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ كَأَنَّکَ تَنتَظِرُ شَيئا فى يَدَى غَيرِکَ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : ألقاکَ بِالفَيصَلِ أوَّلَ مَجلِسٍ إن شاءَ اللّهُ . فَلَمّا بايَعَ مُعاوِيَهَ أهلُ الشّامِ وذاقَهُم قالَ : يا جَريرُ ! الحَق بِصاحِبِکَ . وكَتَبَ إلَيهِ بِالحَربِ ، وكَتَبَ فى أسفَلِ كِتابِهِ بِقَولِ كَعبِ بنِ جُعَيلٍ :

أرَى الشّامَ تَكرَهُ مُلکَ العِراقِ

وأهلُ العِراقِ لَها كارِهونا وكُلٌّ لِصاحِبِهِ مُبغِضٌ

يَرى كُلَّ ما كانَ مِن ذاکَ دينا (2) .

1- .وقعه صفّين : ص 71 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 113 .

2- .وقعه صفّين : ص 55 ، نهج البلاغه : الكتاب 8 وفيه إلى «فخذ بيعته» وفيه «مخزيه» بدل «محظيه» ؛ تاريخ دمشق : ج 59 ص 135 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 87 كلاهما نحوه وراجع جواهر المطالب : ج 1 ص 371 .

5 / 7 اعلانِ جنگ

6306.امام علی علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از زیاد بن رستم : معاویه بن ابی سفیان برای عبد اللّه بن عمر خطّاب ، به طور ویژه ، و نیز به سعد بن ابی وقّاص و محمّد بن مسلمه ، جز نامه اش به مردم مدینه ، نامه هایی فرستاد . در نامه اش به فرزند عمر آمده بود :

امّا بعد ؛ پس از قتل عثمان ، در میان قریش ، هیچ کس را به اندازه تو برای خلافت ، خوش نمی داشتم . سپس به یاد آوردم که تو او را تنها وا نهادی و بر یاورانش طعن زدی . پس ، از تو ناخرسند شدم ؛ امّا مخالفت تو با علی ، کار را بر من آسان کرد و بخشی از لغزش هایت را از نظرم محو ساخت . پس خدایت رحمت کناد برای پاس داشتنِ حق خلیفه مظلوم ، ما را یاری کن ، که من خواهان فرمان راندن بر تو نیستم ؛ بلکه فرمانروایی را از آنِ تو می خواهم و اگر از آن سر باز زنی ، کار به شورا میان مسلمانان وا نهاده خواهد شد .5 / 7اعلانِ جنگ6309.امام علی علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از محمّد و صالح بن صدقه : از آن پس ، علی علیه السلام به جریر (پیکش به سوی معاویه) نوشت : «امّا بعد ؛ هر گاه این نامه ، تو را رسید ، معاویه را به [پذیرش حقیقتِ]روشن وا دار و به امر قطعی تسلیم گردان ! پس او را میان جنگی که [دشمن را از جایش] کوچ دهد یا صلحی سعادت بخش ، مختار ساز . اگر جنگ را برگزید ، به او اعلان جنگ کن و اگر به صلح گرایید ، بیعتش را بپذیر» .

آن گاه که نامه به جریر رسید ، وی نزد معاویه آمد و آن را بر وی خواند و به او گفت : ای معاویه ! تنها با گناه ، بر دل مُهر زده می شود و تنها با توبه ، [قفلِ] سینه گشوده می گردد و من می پندارم که بر دل تو مُهر زده شده است . می بینم میان حق و باطل ایستاده ای ؛ گویا در انتظار چیزی هستی که در دستانِ کسی جز توست» .

معاویه گفت : اگر خدا خواهد ، سخن قطعی را در نخستین مجلس [پس از این]به تو خواهم گفت .

چون مردم شام با معاویه بیعت کردند و او آنان را [به وفاداری]آزمود ، گفت : ای جریر ! به رئیس خود بپیوند .

سپس نامه ای حاکی از اعلان جنگ،برای علی علیه السلام نوشت و در پایین آن ، به سروده کعب بن جعیل استناد ورزید:

می بینم که شام ، حکومت عراق را نمی پسندد

و مردم عراق نیز شام را پذیرا نیستند . هر یک ، دشمن دیگری است

و هر کدام ، از این دشمنی ، دین [و دینداری]را در نظر دارند .

.

ص: 510

. .

ص: 511

. .

M2733_T1_File_6526541

الفصل السادس : مسير الإمام إلى صفّين6 / 1اِستِشارَةُ الإِمامِ فِى المَسيرِ إلى صِفّينَ6314.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عَن أبى بكر الهذلى :إنَّ عَلِيّا لَمَّا استَخلَفَ عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ عَلَى البَصرَهِ سارَ مِنها إلَى الكوفَهِ فَتَهَيَّأَ فيها إلى صِفّينَ ، فَاستَشارَ النّاسَ فى ذلِکَ فَأَشارَ عَلَيهِ قَومٌ أن يَبعَثَ الجُنودَ ويُقيمَ وأشارَ آخَرونَ بِالمَسيرِ ، فَأَبى إلَا المُباشَرَهَ فَجَهَّزَ النّاسَ . فَبَلَغَ ذلِکَ مُعاوِيَهَ فَدَعا عَمرَو بنَ العاصِ فَاستَشارَهُ فَقالَ : أمّا إذ بَلَغَکَ أنَّهُ يَسيرُ فَسِرِ بِنَفسِکَ ولا تَغِب عَنهُ بِرَأيِکَ ومَکيدَتِکَ . قالَ : أمّا إذا يا أبا عَبدِ اللّهِ فَجَهِّزِ النّاسَ . فَجاءَ عَمرٌو فَحَضَّضَ النّاسَ وضَعَّفَ عَلِيّا وأصحابَهُ وقالَ : إنَّ أهلَ العِراقِ قَد فَرَّقوا جَمعَهُم وأوهَنوا شَوکَتَهُم وفَلَوا حَدَّهُم ، ثُمَّ إنَّ أهلَ البَصرَهِ مُخالِفونَ لِعَلِيٍّ قَد وَتَرَهُم وقَتَلَهُم ، وقَد تَفانَت صَناديدُهُم وصَناديدُ أهلِ الكوفَهِ يَومَ الجَمَلِ ، وإنَّما سارَ فى شِرذِمَهٍ قَليلَهٍ ، ومِنهُم مَن قَد قَتَلَ خَليفَتَکُم ، فَاللّهَ اللّهَ فى حَقِّکُم أن تُضَيِّعوهُ وفى دَمِکُم أن تُبطِلوهُ . (1)راجع : ص 410 (أصحاب الإمام يشيرون عليه بالاستعداد للحرب) .

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 563 ، تاريخ دمشق : ج 22 ص 429 .

فصل ششم : حرکت امام به سوی صفّین

6 / 1 رایزنی امام برای حرکت به سوی صفّین

فصل ششم : حرکت امام به سوی صفّین6 / 1رایزنی امام برای حرکت به سوی صفّین6314.امام علی علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از ابو بکر هُذَلی : آن گاه که علی ، عبد اللّه بن عبّاس را در بصره به کارگزاری نشاند ، از آن جا راهی کوفه شد و در کوفه برای حرکت به صفّین ، مهیّا گشت . پس با مردم به رایزنی پرداخت . گروهی بر آن بودند که سپاهیان را حرکت دهد و خود بمانَد ، گروهی نیز حرکت خود او را توصیه می کردند . وی تصمیم گرفت که خود نیز حرکت کند . پس مردم را آماده ساخت .

این خبر به معاویه رسید . او عمرو بن عاص را فرا خواند و با وی رای زد . عمرو گفت : حالْ که دریافتی او حرکت کرده ، تو نیز حرکت کن و با رأی و چاره اندیشیِ خویش ، دمی از او غافل مشو .

معاویه گفت : پس ای ابا عبد اللّه ! مردم را آماده ساز .

عمرو نزد مردم آمد و ایشان را برانگیخت و علی علیه السلام و یارانش را ضعیف شمرد و گفت : همانا عراقیان وحدتشان را گسستند و شوکتشان را بر باد دادند و بُرَندگی شان را تباه کردند .

بصریان هم با علی سر ستیز دارند ؛ زیرا خونشان را ریخته و از ایشان کشته است و پهلوانانِ بصره و کوفه در نبرد جَمَل ، هلاک گشته اند .

پس علی با گروهی اندک مانده که از آن میان ، کسانی اند که خلیفه شما را کشته اند . خدای را ، خدای را [در نظر گیرید]! مبادا حقّ خویش را تباه سازید و خونتان (خون خلیفه) را هَدَر کنید .ر . ک : ص 411 (اعلام آمادگی یاران امام برای جنگ) .

.

6 / 2خُطبَةُ الإِمامِ قَبلَ الشُّخوصِ6318.امام على عليه السلام :وقعه صفّين عن عبد الرحمن بن عبيد بن أبى الكنود :لَمّا أرادَ عَلِىٌّ عليه السلام الشُّخوصَ مِنَ النُّخَيلَهِ ، قامَ فى النّاسِ لِخَمسٍ مَضَينَ مِن شَوّالٍ يَومَ الأَربَعاءِ فَقالَ :

الحَمدُ للّهِ غيرَ مَفقودِ النِّعَمِ ، ولا مُكافَإِ الإِفضالِ ، وأشهَدُ أَلّا إلهَ إلّا اللّهُ ونَحنُ عَلى ذلِكُم مِنَ الشّاهِدينَ ، وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ صلى الله عليه و آله .

أمّا بَعدَ ذلِكُم ؛ فَإِنّى قَد بَعَثتُ مُقَدِّماتى ، وأمَرتُهُم بِلُزومِ هذَا المِلطاطِ ، (1) حَتّى يَأتِيَهُم أمرى ، فَقَد أرَدتُ أن أقطَعَ هذِهِ النُّطفَةَ (2) إلى شِرذِمَهٍ مِنكُم مُوَطِّنينَ بِأكنافِ (3) دَجلَهَ ، فَأُنهِضَهُم مَعَكُم إلى أعداءِ اللّهِ إن شاءَ اللّهُ ، وقَد أمَّرتُ عَلَى المِصرِ عُقبَهَ بنَ عَمرٍو الأنصارِىَّ ، ولَم آلُكُم ولا نَفسى ، فَإيّاكُم وَالتَّخَلُّفَ وَالتَّرَبُّصَ ؛ فَإِنّى قَد خَلَّفتُ مالِكَ بنَ حَبيبٍ اليَربوعِىَّ ، وأمَرتُهُ أَلّا يَترُكَ مُتَخَلِّفا إلّا ألحَقَهُ بِكُم عاجِلاً إن شاءَ اللّهُ .

فَقامَ إلَيهِ مَعقِلُ بنُ قَيسٍ الرِّياحِىُّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! وَاللّهِ لا يَتَخَلَّفُ عَنكَ إلّا ظَنينٌ ، ولا يَتَرَبَّصُ بِكَ إلّا مُنافِقٌ . فَأمُر مالِكَ بنَ حَبيبٍ أن يَضرِبَ أعناقَ المُتَخَلِّفينَ .

قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : قَد أمَرتُهُ بِأَمرى ، ولَيسَ مُقَصِّرا فى أمرى إن شاءَ اللّهُ .

وأرادَ قَومٌ أن يَتَكَلَّموا فَدَعا بِدابَّتِهِ فَجاءَتهُ ، فَلَمّا أرادَ أن يَركَبَ وَضَعَ رِجلَهُ فِى الرِّكابِ وقالَ : «بِسمِ اللّهِ» . فَلَمّا جَلَسَ عَلى ظَهرِها قالَ : «سُبْحَنَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَ إِنَّآ إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ» . (4) ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِكَ من وَعثاءِ السَّفَرِ ، وكَآبَهِ المُنقَلَبِ ، وَالحَيرَهِ بَعدَ اليَقينِ ، وسوءِ المَنظَرِ فِى الأَهلِ وَالمالِ وَالوَلَدِ . اللّهُمَّ أنتَ الصّاحِبُ فِى السَّفَرِ ، وَالخَليفَهُ فِى الأَهلِ ، ولا يَجمَعُهُما غَيرُكَ ؛ لِأَنَّ المُستَخلَفَ لا يَكونُ مُستَصحَبا، وَالمُستَصحَبَ لا يَكونُ مُستَخلَفا. (5) .

1- .قال الشريف الرضى : يعنى عليه السلام بالمِلْطاط هاهنا : السَّمْت الذى أمرهم بلزومه ؛ وهو شاطئ الفرات ، ويقال ذلک أيضا لشاطئ البحر ،

وأصله ما استوى من الأرض (نهج البلاغه : ذيل الخطبه 48) .
2- .قال الشريف الرضى : ويعنى بالنُّطفه : ماء الفرات ، وهو من غريب العبارات وعجيبها (نهج البلاغه : ذيل الخطبه 48) .
3- .أكناف : الكَنَفُ : ناحيه الشىء ، وناحيتا كلِّ شىء كنفاه ، والجمع أكناف (لسان العرب : ج 9 ص 308 «كنف») .
4- .الزخرف : 13 و14 .
5- .وقعه صفّين : ص 131 .

6 / 2 خطبه امام پیش از راهی شدن

6 / 2خطبه امام پیش از راهی شدن6321.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از عبد الرحمان بن عُبید بن ابی کنود : آن گاه که علی علیه السلام خواست از نُخَیله راهی شود ، روز چهارشنبه ، پنجم ماه شوّال بود . پس میان مردم برخاست و گفت :

«خداوندی را سپاس که نعمت هایش ناپیدا نمانَد و احسانش را همانندی نیست . گواهی می دهم که معبودی جز اللّه نیست و ما بر این گواهیم ؛ و [نیز]گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست .

امّا بعد ؛ آگاه باشید که من پیش گامان سپاهم را پیش فرستاده ، دستورشان داده ام که بر مسیر این ساحل پیش روند (1) تا فرمان من به ایشان فرا رسد . من برآنم که این آب (فرات) را درنَوَردم (2) تا به گروهی اندک از شما که بر کناره دجله وطن دارند ، رَسَم و ایشان را اگر خدا خواهد برای رویارویی با دشمنان خدا ، به یاری شما برانگیزم .

اکنون عقبه بن عمرو انصاری را به امیریِ مصر گماشته و چیزی از خود و شما [برای نبرد]فرو نگذاشته ام . پس مبادا برجای بمانید یا شک به دل راه دهید ، که من مالک بن حبیب یربوعی را در این جا گماشته و فرمانش داده ام که هر که را جا بمانَد ، اگر خدا خواهد زودازود به شما ملحق سازد» .

پس معقِل بن قیس ریاحی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، تنها بد دل از تو گام پس می نهد و تنها منافق در یاری ات شک به دل راه می دهد . پس به مالک بن حبیب فرمان دِه که بر جای ماندگان را گردن زند .

علی علیه السلام گفت : «من فرمان خویش را به او داده ام و وی اگر خدا خواهد در [اجرای]فرمان من کوتاهی نمی ورزد» .

کسانی خواستند سخن بگویند ؛ امّا امام علیه السلام مَرکبش را طلبید و مَرکب ، فرا پیش وی آمد . آن گاه که خواست سوار شود ، پای در رکاب

نهاد و فرمود : «بسم اللّه !» و چون بر پُشت آن نشست ، گفت : «منزّه است آن که این [حیوان] را رامِ ما فرمود ؛ وگرنه ما بر آن توانا نبودیم . و هر آینه ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم» .

سپس گفت : «بار خدایا ! به تو پناه می برم از رنج سفر و دلْ افسردگیِ بازگشت ، و حیرانیِ پس از یقین ، و چشم انداز ناخوشایند درباره خانواده و دارایی و فرزندان . بار خدایا ! تو ای همراهِ سفر و جانشین در [سرپرستیِ]خانواده ؛ و کسی جز تو نمی تواند این هر دو باشد ؛ چرا که جانشین ، همراه نیست و همراه ، جانشین نتواند بود» .

.

1- .شریف رضی می گوید : «در این جا، مراد امام علیه السلام از مِلطاط که در متن روایت آمده ، کسانی است که ایشان را فرمان داد تا بدان سوی روند ، که همان ساحل فرات است . نیز این واژه برای ساحل دریا به کار می رود و در اصل ، یعنی زمین صاف» (نهج البلاغه : ذیل خطبه 48) .
2- .شریف رضی گفته است : «مراد از نطفه که در متن روایت آمده ، آب فرات است و این از عباراتِ شگفت و شگرف است» (نهج البلاغه : ذیل خطبه 48) .

6338.امام على عليه السلام :الأخبار الطوال :لَمّا أجمَعَ عَلِىٌّ عليه السلام عَلَى المَسيرِ إلى أهلِ الشّامِ ، وحَضَرَتِ الجُمُعَةُ ، صَعِدَ المِنبَرَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قالَ :

أيُّهَا النّاسُ ! سيروا إلى أعداءِ السُّنَنِ وَالقُرآنِ ، سيروا إلى قَتَلَةِ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، سيروا إلَى الجُفاهِ الطَّغامِ الَّذينَ كانَ إسلامُهُم خَوفا وكَرها ، سيروا إلَى المُؤَلَّفَةِ قُلوبُهُم لِيَكُفّوا عَنِ المُسلِمينَ بَأسَهُم . (1)6342.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن خِطبَةٍ لَهُ عِندَ المَسيرِ إلَى الشّامِ ، وقيلَ : هُوَ بِالنُّخَيلَةِ خارِجا مِنَ الكوفَةِ إلى صِفّينَ : الحَمدُ للّهِ كُلَّما وَقَبَ لَيلٌ وغَسَقَ ، وَالحَمدُ للّهِ كُلَّما لاحَ نَجمٌ وخَفَقَ ، وَالحَمدُ للّهِ غَيرَ مَفقودِ الإِنعامِ ، ولا مُكافَإِ الإِفضالِ .

أمّا بَعدُ ؛ فَقَد بَعَثتُ مُقَدِّمَتى ،وأمَرتُهُم بِلُزومِ هذَا المِلطاطِ ، حَتّى يَأتِيَهُم أمرى ، وقَد رَأَيتُ أن أقطَعَ هذِهِ النُّطفَةَ إلى شِرذِمَةٍ مِنكُم ، مُوَطِّنينَ أكنافَ دَجلَةَ ، فَأُنهِضَهُم مَعَكُم إلى عَدُوِّكُم ، وأجعَلَهُم مِن أمدادِ القُوَّةِ لَكُم . (2) .

1- .الأخبار الطوال : ص 164 وراجع الفتوح : ج 2 ص 550 ووقعه صفّين : ص 94 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 48 وراجع وقعه صفّين : ص 134 .

6341.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :الأخبار الطوال :آن گاه که علی علیه السلام آهنگ حرکت به سوی شامیان کرد و [نماز]جمعه فرا رسید ، بر فراز منبر رفت ، خدا را حمد و ثنا گفت ، بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و گفت :

«ای مردم! روان شوید به سوی دشمنان سنّت ها و قرآن ؛ به سوی کُشندگانِ مهاجران و انصار ؛ به سوی جفاپیشگانِ فرومایه که با بیم و اکراه اسلام آوردند ؛ به سوی آنان که [برای اسلام دروغینشان] دل هاشان به دست آورده شد تا آزارشان را از مسلمانان نگه دارند» .6340.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته خطبه وی هنگام حرکت به شام (و گفته شده : هنگامی که در نُخَیله ، بیرون کوفه و عازم صفّین بود) : سپاسْ خداوند را سزاست تا هرگاه که شب گردد و تاریک شود ، و تا هرگاه ستاره ای آشکار و پنهان شود ؛ خداوندی را که نعمت هایش ناپیدا نمانَد و احسانش را همانندی نباشد .

امّا بعد ؛ همانا پیش قراولان سپاهم را پیش فرستاده ، دستورشان داده ام که بر مسیر این ساحل ، پیش روند تا فرمان من به ایشان فرا رسد . من بر آنم که این آب (فرات) را درنَوَردم تا به گروهی اندک از شما که بر کناره دجله وطن دارند ، رَسَم و ایشان را اگر خدا خواهد برای رویارویی با دشمنانتان ، به یاری شما برانگیزم و از یاورانتان گردانم . .

6 / 3رَدُّ الشَّمسِ بِدُعاءِ الإِمامِ6337.امام على عليه السلام :وقعه صفّين عن ابن مخنف :إنّى لَأَنظُرُ إلى أبى ، مِخنَفِ بنِ سُلَيمٍ وهُوَ يُسايِرُ عَلِيّا بِبابِلَ ، وهُوَ يَقولُ : إنَّ بِبابِلَ أرضا قَد خُسِفَ بِها ، فَحَرِّک دابَّتَکَ لَعَلَّنا أن نُصَلِّىَ العَصرَ خارِجا مِنها .

فَحَرَّکَ دابَّتَهُ وحَرَّکَ النّاسُ دَوابَّهُم فى أثَرِهِ ، فَلَمّا جازَ جِسرَ الصَّراهِ نَزَلَ فَصَلّى بِالنّاسِ العَصرَ .

[و] عَن عَبدِ خَيرٍ : كُنتُ مَعَ عَلِيٍّ أسيرُ فى أرضِ بابِلَ . وحَضَرَتِ الصَّلاهُ صَلاهُ العَصرِ . فَجَعَلنا لا نَأتِى مَكانا إلّا رَأيناهُ أفيَحَ (1) مِنَ الآخَرِ ، حَتّى أتَينا عَلى مَكانٍ أحسَنَ ما رَأينا ، وقَد كادَتِ الشَّمسُ أن تَغيبَ . فَنَزَلَ عَلِيٌّ ونَزَلتُ مَعَهُ ، فَدَعَا اللّهَ فَرَجَعَتِ الشَّمسُ كَمِقدارِها مِن صَلاهِ العَصرِ ، فَصَلَّينَا العَصرَ ، ثُمَّ غابَتِ الشَّمسُ . (2)راجع : ج 11 ص 22 (ردّ الشمس أيّام إماره الإمام) .

6 / 4بُكاءُ الإِمامِ لَمّا وَصَلَ إلى كَربَلاءَ6335.امام على عليه السلام :وقعه صفّين عن الحسن بن كثير عن أبيه :إنَّ عَلِيّا أتى كَربَلاءَ فَوَقَفَ بِها ، فَقيلَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هذِهِ كَربَلاءُ .

قالَ : ذاتُ كَربٍ وبَلاءٍ .

ثُمَّ أومَأَ بِيَدِهِ إلى مَكانٍ فَقالَ : هاهُنا مَوضِعُ رِحالِهِم ، ومُناخُ رِكابِهِم .

وأومَأَ بِيَدِهِ إلى مَوضِعٍ آخَرَ فَقالَ : هاهُنا مُهَراقُ دِمائِهِم . (3) .

1- .كلّ موضع واسع يقال له : أفيَح (النهايه : ج 3 ص 484 «فيح») .
2- .وقعه صفّين : ص 135 وراجع تهذيب التهذيب : ج 3 ص 237 الرقم 4144 .
3- .وقعه صفّين : ص 142 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 420 و ج 41 ص 339 ح 58 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 171 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 332 وخصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 47 .

6 / 3 بازگشتِ خورشید با دعای امام
6 / 4 گریستنِ امام ، هنگامِ رسیدن به کربلا

6 / 3بازگشتِ خورشید با دعای امام6332.امام علی علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از ابن مِخنَف : من به پدرم ، مخنف بن سُلیم ، دیده دوخته بودم که همراه علی علیه السلام به سوی بابِل روان بود . امام علیه السلام می گفت : «در بابِل ، جایی است که زمین آن ، [به عذاب الهی] فرو رفته است . پس مَرکَبت را بِران ، باشد که نماز عصر را بیرون از آن منطقه بگزاریم» .

پس امام علیه السلام مَرکبش را براند و مردم نیز در پی او راندند . آن گاه که از پُلِ «صَرات» گذشت ، از مَرکب فرود آمده ، نماز عصر را با مردم گزارد .

[و در نقل از عَبد خَیر آمده است :] با علی علیه السلام در سرزمینِ بابِل راه می سپردم . هنگام نماز عصر فرا رسید . پیوسته به هر جا می رسیدیم ، آن را فراخ تر از جاهای دیگر می یافتیم ، تا این که سرانجام به مکانی نیکوتر از جای هایی که دیده بودیم ، رسیدیم ؛ امّا خورشید در آستانه غروب بود . علی علیه السلام فرود آمد و من نیز همراهش فرود آمدم . پس خدای را خواند و [با دعای وی]خورشید به جایگاهی که مربوط به نماز عصر است ، بازگشت . نماز عصر را خواندیم و سپس خورشید ، پنهان شد .ر . ک : ج 11 ص 23 (بازگشت خورشید در هنگام زمامداری او) .

6 / 4گریستنِ امام ، هنگامِ رسیدن به کربلا6334.عنه علیه السلام :وقعه صفّین به نقل از حسن بن کثیر ، از پدرش : علی علیه السلام به کربلا درآمد و [چندی]توقّف ورزید . به وی گفته شد : ای امیر مؤمنان ! این[جا]کربلاست .

گفت : «جای کَرب و بلاء (اندوه و آسیب) !» .

سپس با دست خویش به جایی اشاره کرد و گفت : «این جا باراندازشان است و استراحتگاه شترانشان است» .

آن گاه با دستش به مکانی دیگر اشاره کرد و گفت : «این جا خون هاشان ریخته می شود» .

6328.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :الفتوح :سارَ [عَلِيٌّ عليه السلام] حَتّى نَزَلَ بِدَيرِ كَعبٍ فَأَقامَ هُنالِکَ باقِیَ یَومِهِ ولَیلَتِهِ . وأَصبَحَ سائِرا حَتّى نَزَلَ بِکَربَلاءَ ، ثُمَّ نَظَرَ إلى شاطِئِ الفُراتِ وأَبصَرَ هُنالِکَ نَخیلاً فَقالَ :

یَابنَ عَبّاسٍ ! أ تَعرِفُ هذَا المَوضِعَ ؟

فَقالَ : لا یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! ما أعرِفُهُ .

فَقالَ : أما إنَّکَ لَو عَرَفتَهُ کَمَعرِفَتی لَم تَکُن تُجاوِزُهُ حَتّى تَبکِیَ لِبُکائی .

قالَ : ثُمَّ بَکى عَلِیٌّ رضى الله عنه بُکاءً شَدیدا ، حَتَّى اخضَلَّت لِحَیتُهُ بِدُموعِهِ وسالَتِ الدُّموعُ عَلى صَدرِهِ ، ثُمَّ جَعَلَ یَقولُ :

أوّاه ! مالى ولِآلِ أبى سُفیانَ ! ثُمَّ التَفَتَ إلَى الحُسَینِ رضى الله عنه فَقالَ : اِصبِر أبا عَبدِ اللّهِ ! فَلَقَد لَقِیَ أبوکَ مِنهُم مِثلَ الَّذى تَلقى مِن بَعدى .

قالَ : ثُمَّ جَعَلَ عَلِیٌّ رضى الله عنه یَجولُ فى أرضِ کَربَلاءَ کَأَنَّهُ یَطلُبُ شَیئا ، ثُمَّ نَزَلَ ودَعا بِماءٍ فَتَوَضَّأَ وُضوءَ الصَّلاهِ ، ثُمَّ قامَ فَصَلّى ما شاءَ أن یُصَلِّیَ وَالنّاسُ قَد نَزَلوا هُنالِکَ مِن قُربِ نِیْنَوى (1) إلى شاطِئِ الفُراتِ . قالَ : ثُمَّ خَفَقَ بِرَأسِهِ خَفقَةً فَنامَ وَانتَبَهَ فَزِعا فَقالَ :

یَابنَ عَبّاسٍ ! أ لا اُحَدِّثُکَ بِما رَأَیتُ السّاعَهَ فى مَنامى ؟

فَقالَ : بَلى یا أمیرَ المُؤمِنینَ !

فَقالَ : رَأَیتُ رِجالاً بیضَ الوُجوهِ ، فى أیدیهِم أعلامٌ بِیضٌ ، وهُم مُتَقَلِّدونَ بُسُیوفٍ لَهُم ، فَخَطّوا حَولَ هذِهِ الأَرضِ خَطَّهً ، ثُمَّ رَأَیتُ هذِهِ النَّخیلَ وقَد ضَرَبَت بِسَعفِهَا الأَرضَ ، ورَأَیتُ نَهرا یَجرى بِالدَّمِ العَبیطِ ، ورَأَیتُ ابنِى الحُسَینَ وقَد غَرِقَ فى ذلِکَ الدَّمِ وهُوَ یَستَغیثُ فَلَا یُغاثُ ، ثُمَّ إنّى رَأَیتُ اُولئِکَ الرِّجالَ البیضَ الوُجوهِ الَّذینَ نَزَلوا مِنَ السَّماءِ وهُم یُنادونَ : صَبرا آلَ الرَّسولِ صَبرا ! فَإنَّکُم تُقتَلونَ عَلى أیدى أَشرارِ النّاسِ ، وهذِهِ الجَنَّهُ مُشتاقَهٌ إلَیکَ یا أبا عَبدِ اللّهِ ! ثُمَّ تَقَدَّموا إلَیَّ فَعَزَّونى وقالوا : أبشِر یا أبَا الحَسَنِ ! فَقَد أقَرَّ اللّهُ عَینَکَ بِابنِکَ الحُسینِ غَدا یَومَ یَقومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمینَ . ثُمَّ إنّى انتَبَهتُ ؛ فَهذا ما رَأَیتُ ، فَوَالَّذى نَفسُ عَلِیٍّ بِیَدِهِ ! لَقَد حَدَّثَنِى الصّادِقُ

المَصدوقُ أبُو القاسِمِ صلى الله عليه و آله أنّى سَأرى هذِهِ الرُّؤيا بِعَينِها فى خُروجى إلى قِتالِ أَهلِ البَغيِ عَلَينا ، وهذِهِ أرضُ كَربَلاءَ الَّذى يُدفَنُ فيهَا ابنِى الحُسَينُ وشيعَتُهُ وجَماعَةٌ مِن وُلدِ فاطِمَةَ بِنتِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وأنَّ هذِهِ البُقعَةَ المَعروفَةَ فى أهلِ السَّماواتِ تُذكَرُ بِأرضِ كَربٍ وبَلاءٍ ، وليُحشَرَنَّ مِنها قَومٌ يَدخُلونَ الجَنَّةَ بِلاَ حِسابٍ . (2) .

1- .نِيْنَوى : ناحيه بسواد الكوفه إلى جانب نهر دجله ، منها كربلاء التى قتل بها الحسين عليه السلام (راجع معجم البلدان : ج 5 ص 339) .
2- .الفتوح : ج 2 ص 551 وراجع الأمالى للصدوق : ص 597 ح 5 ووقعه صفّين : ص 140 .

6327.امام علی علیه السلام :الفتوح :[علی علیه السلام] در راه شد تا به دِیر کَعب فرود آمد و باقی مانده روز و نیز شب را در آن جا مکان گُزید . صبحگاهان باز در راه شد تا به کربلا رسید ، سپس به کرانه فرات نظر افکند : در آن جا ، نخلستانی دید و گفت : «ابن عبّاس ! آیا این مکان را می شناسی؟» .

گفت : نه ، ای امیر مؤمنان ! آن را نمی شناسم .

گفت : «بدان که اگر تو نیز همچون من این سرزمین را می شناختی ،از آن در نمی گذشتی ، مگر آن که همانند من گریه کنی» .

سپس علی علیه السلام سخت گریست ، چندان که ریشش از اشک هایش خیس شد و اشک بر سینه اش جاری گشت . پس گفت : «آه ! مرا با خاندان ابو سفیان چه کار؟ !» .

سپس به حسین علیه السلام روی کرد و گفت : «شکیبا باش ای ابو عبد اللّه ! پدرت از آنان همان دیده که تو پس از من خواهی دید» .

آن گاه علی علیه السلام در زمین کربلا به گذار پرداخت ، گویی چیزی را می جوید . سپس [از مرکب]فرود آمد و آب خواست ، پس وضوی نماز گزارد و سپس برخاست و آن قدر که می خواست ، نماز خواند . سپاه نیز آن جا ، نزدیک نینوا (1) بر کرانه فرات ، فرود آمده بودند .

آن گاه ، دَمی سرش سنگین شد و [قدری]در خواب شد و ناگاه هراسناک برخاست و گفت : «ابن عبّاس ! آیا بگویمت که اکنون در خواب چه دیدم؟» .

گفت : آری ، امیر مؤمنان !

گفت : «مردانی دیدم سپید روی ؛ در دست هاشان بیرق هایی سپید بود و شمشیرهاشان را به کمر بسته بودند . سپس گرداگرد این زمین ، خطّی کشیدند . آن گاه ، این درختان خرما را دیدم که شاخه های خود را به زمین زده اند. نیز نهری دیدم که در آن ، خون تازه روان بود و فرزندم حسین را دیدم که در آن خون ، غرقه بود و یاری می خواست ؛ امّا کسی به یاری

اش نمی آمد . سپس دیدم که آن مردان سپیدْچهره از آسمان فرود آمدند و ندا در دادند : ای خاندان پیامبر! صبور باشید ، صبور! شما به دست پلیدترینِ مردم کشته می شوید . و تو ای ابو عبد اللّه ! این بهشت ، مشتاقِ توست .

آن گاه ، [آن مردان سپید روی] به سویم آمدند . پس مرا تسلیت دادند و گفتند : مژده باد تو را ای ابو الحسن! هر آینه ، فردا که مردم نزد پروردگار جهان ها به پا می ایستند ، خداوند ، چشم تو را به فرزندت حسین روشن گردانَد .

سپس بیدار شدم . این بود آن خوابی که دیدم . به آن که جان علی در دست اوست ، سوگند ، [پیامبر]راستگویِ تأیید شده ، ابو القاسم ، مرا خبر داد که همین خواب ، آری همین خواب را هنگامِ بیرون شدنم برای نبرد با تجاوزگران به خودمان، خواهم دید.این، سرزمینِ کربلاست که فرزندم حسین و پیروانش و دسته ای از فرزندان فاطمه ، دختِ محمّد صلی الله علیه و آله در آن دفن می شوند.همانا این مکان نزد آسمانیان مشهور است و آن را به نام سرزمین کرب و بلا (اندوه و آسیب)یاد می کنند.هر آینه از این زمین، گروهی برانگیخته خواهند شد که بی محاسبه ، داخل بهشت می شوند» . .

1- .جایی است از توابع کوفه بر ساحل دجله . بخشی از آن را کربلا می نامند که حسین علیه السلام در آن کشته شد (معجم البلدان : ج 5 ص 339) .

راجع : ج 12 ص 54 (استشهاد الحسين فى كربلاء) .

6 / 5مُرورُ الجَيشِ بِالمَدائِنِ6326.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :وقعه صفّين عن عمر بن سعد :ثُمَّ مَضى نَحوَ ساباطَ (1) حَتَّى انتَهى إلى مَدينَهِ بَهُرَسيرَ ، (2) وإذا رَجُلٌ مِن أصحابِهِ يُقالُ لَهُ حُرُّ بنُ سَهمِ بنِ طَريفٍ مِن بَنى رَبيعَهَ بنِ مالِكٍ ، يَنظُرُ إلى آثارِ كِسرى ، وهُوَ يَتَمَثَّلُ قولَ ابنِ يَعفُرَ التَّميمِىِّ :

جَرَتِ الرِّياحُ عَلى مَكانِ دِيارِهِم

فَكَأَنَّما كانوا عَلى ميعادٍ

فَقالَ عَلِىٌّ : أفَلا قُلتَ : «كَمْ تَرَكُواْ مِن جَنَّتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَهٍ كَانُواْ فِيهَا فَكِهِينَ * كَذ لِكَ وَ أَوْرَثْنَهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ* فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَآءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُواْ مُنظَرِينَ» (3) ؟ إنَّ هؤُلاءِ كانوا وارِثينَ فَأصبَحوا مَوروثينَ ، إنَّ هؤُلاءِ لَم يَشكُرُوا النِّعمَهَ فَسُلِبوا دُنياهُم بِالمَعصِيَهِ . إيّاكُم وكُفرَ النِّعَمِ لا تَحُلَّ بِكُمُ النِّقَمُ . ثُمَّ قالَ : اِنزِلوا بِهذِهِ النَّجوَهِ . (4)(5) .

1- .سَابَاط : موضع فى العراق معروف قرب المدائن وبهرسير ، يعرف بساباط كِسرى (راجع معجم البلدان : ج 3 ص 166) .
2- .بَهُرَسِير : من نواحى سواد بغداد قرب المدائن وهى غربى دجله (معجم البلدان : ج 1 ص 515) .
3- .الدخان : 25 29 .
4- .النَّجوه : ما ارتفع من الأرض (النهايه : ج 5 ص 26 «نجا») .
5- .وقعه صفّين : ص 142 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 315 نحوه إلى نهايه الآيه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 422 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 202 ، المعيار والموازنه : ص 132 ، كنز العمّال : ج 16 ص 204 ح 44228 نقلاً عن ابن أبى الدنيا وتاريخ بغداد وكلاهما نحوه .

6 / 5 گذشتن سپاه از مدائن

ر . ک : ج 12 ص 55 (شهادت امام حسین در کربلا) .

6 / 5گذشتن سپاه از مدائن6322.امام علی علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از عمر بن سعد : سپس امام علیه السلام به سوی ساباط (1) رهسپار شد تا به شهر بَهُرَسیر (2) رسید. آن جا ، یکی از یارانش به نام حُرّ بن سهم بن طریف ، از قبیله بنی ربیعه بن مالک ، به آثار کسرا می نگریست و به سخن ابن یعفر تمیمی استناد می جُست :

بادها بر دیار آنها برگذشت

گویا از پیش وعده ای داشتند .

علی علیه السلام گفت : «چرا نمی گویی : «پس از خود ، چه باغ ها و چشمه سارها بر جای نهادند ؛ و کشتزارها و خانه های نیکو ؛ و نعمتی که در آن ، غرق شادمانی بودند . بدین سان بودند و ما آن نعمت ها را به مردمی دیگر وا گذاشتیم . نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین ؛ و نه به آنان مهلت داده شد» . همانا اینان ارث بردند و آن گاه از آنان ارث برده شد . ایشان شکر نعمت به جای نیاوردند و بر اثر گناه ، دنیایشان را از آنان ستاندند . از کفران نعمت بپرهیزید تا عذاب بر شما فرو نیاید» .

سپس فرمود : «در این بلند جای فرود آیید» .

.

1- .جایی در عراق در نزدیکی مدائن وبَهُرَسیر که به «ساباط کسرا» شناخته می شود (معجم البلدان: ج 3 ص 166) .
2- .جایی از توابع بغداد ، نزدیک مدائن و ساباط در غرب دجله (معجم البلدان : ج 1 ص 515) .

6321.امام على عليه السلام :وقعه صفّين عن الأصبغ بن نباته :إنَّ رَجُلاً سَأَلَ عَلِيّا بِالمَدائِنِ عَن وُضوءِ رَسولِ اللّهِ عَلَيهِ الصَّلاهُ وَالسَّلامُ ، فَدَعا بِمِخضَبٍ (1) مِن بِرامٍ قَد نَصَفَهُ الماءُ . قالَ عَلِىٌّ : مَنِ السّائِلُ عَن وُضوءِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟

فَقامَ الرَّجُلُ ، فَتَوَضَّأَ عَلِىٌّ ثَلاثا ثَلاثا ، ومَسَحَ بِرَأسِهِ واحِدَهً ، وقالَ : هكَذا رَأَيتُ رَسولَ اللّهِ يَتَوَضَّأُ . (2)6320.امام على عليه السلام :وقعه صفّين عن حَبّه العُرَنى :أَمَرَ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ الحارِثَ الأَعوَرَ فَصاحَ فى أهلِ المَدائِنِ : مَن كانَ مِنَ المُقاتِلَهِ فَليُوافِ أَميرَ المُؤمِنينَ صَلاهَ العَصرِ . فَوافَوهُ فى تِلكَ السّاعَهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وقالَ :

أمّا بَعدُ فَإِنّى قَد تَعَجَّبتُ مِن تَخَلُّفِكُم عَن دَعوَتِكُم ، وَانقِطاعِكُم عَن أهلِ مِصرِكُم فى هذِهِ المَساكِنِ الظّالِمِ أهلُها ، وَالهالِكِ أكثَرُ سُكّانِها ، لا مَعروفا تَأمرونَ بِهِ ، ولا مُنكَرا تَنهَونَ عَنهُ .

قالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنّا كُنّا نَنتَظِرُ أمرَكَ ورَأيَكَ ، مُرنا بِما أحبَبتَ .

فَسارَ وخَلَّفَ عَلَيهِم عَدِىَّ بنَ حاتِمٍ ، فَأَقامَ عَلَيهِم ثَلاثا ثُمَّ خَرَجَ فى ثَمانِمِائَهٍ ، وخَلَّفَ ابنَهُ يَزيدَ فَلَحِقَهُ فى أربَعِمِائَهِ رَجُلٍ مِنهُم ، ثُمَّ لَحِقَ عَلِيّا . (3) .

1- .المِخضَب : هى إجّانهٌ تُغْسَلُ فيها الثياب (النهايه : ج 2 ص 39 «خضب») .
2- .وقعه صفّين : ص 146 .
3- .وقعه صفّين : ص 143 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 423 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 203 وليس فيه «ثمّ لحق عليّا» .

6319.امام علی علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از اصبغ بن نُباته : در مدائن ، مردی درباره وضوی پیامبر خدا درود و سلام بر او باد پرسید . وی (علی علیه السلام) تشت سنگی ای را خواست که تا نیمه اش آب بود . سپس گفت : «که بود که از وضوی پیامبر خدا پرسید؟» .

مرد برخاست . علی علیه السلام سه اندامش (دو دست و صورت) را سه بار شُست وسرش را یک بار مسح کشید و گفت : «دیدم که پیامبر خدا این گونه وضو می ساخت» .6324.عنه علیه السلام (فیما أوصَی إلی ابنِهِ الحسنِ علیه السلام) وقعه صِفّین به نقل از حَبّه عُرَنی : علی بن ابی طالب علیه السلام به حارث اَعوَر فرمان داد و او در میان مردم مدائن ، ندا سرداد : «هر که از رزمندگان است ، در نماز عصر به امیر مؤمنان بپیوندد» .

رزمندگان در آن زمان به وی پیوستند . او خداوند را حمد و ثنا گفت و فرمود :

«امّا بعد ؛ از وا نشستنِ شما در [پذیرش]فراخوان ، به شگفتی فرو شدم ؛ و نیز از این که در این خانه ها [مانده ،]از مردم شهرتان جدا گشتید ؛ خانه هایی که ساکنانش ستم پیشه [بوده]اند و بیشینه ایشان هلاک شده اند . نه به معروفی امر می کنید و نه از منکری ، نهی !» .

گفتند : ای امیر مؤمنان! ما در انتظار فرمان و نظر تو بودیم . اکنون هر گونه می پسندی ، امر فرمای .

پس امام علیه السلام روانه شد و عَدیّ بن حاتم را بر ایشان گماشت . عدی سه روز در آن جا بماند و سپس با هشتصد تن [از مدائن]بیرون شد و پسرش یزید را به جای خود گماشت . او [نیز] با چهار صد تنِ [دیگر] به پدرش پیوست و آن گاه به علی علیه السلام ملحق شد . .

6 / 6مُرورُ الجَيشِ بِالأَنبارِ6498.امام على عليه السلام :وقعه صفّين عن حبّه العُرَنى :وجاءَ عَلِىٌّ حَتّى مَرَّ بِالأَنبارِ ، فَاستَقبَلَهُ بَنو خُشنوشَک (1) دَهاقِنَتُها . فَلَمَّا استَقبَلوهُ نَزَلوا ثُمَّ جاؤوا يَشتَدّونَ مَعَهُ قالَ : ما هذِهِ الدَّوابُّ الَّتى مَعَكُم ؟ وما أرَدتُم بِهذَا الَّذى صَنَعتُم ؟

قالوا : أمّا هذَا الَّذى صَنَعنا فَهُو خُلُقٌ مِنّا نُعَظِّمُ بِهِ الاُمَراءَ . وأمّا هذِهِ البَراذينُ فَهَدِيَّةٌ لَکَ . وقَد صَنَعنا لَکَ ولِلمُسلِمينَ طَعاما ، وهَيَّأنا لِدَوابِّكُم عَلَفا كَثيرا .

قالَ : أمّا هذَا الَّذى زَعَمتُم أنَّهُ مِنكُم خُلُقٌ تُعَظِّمونَ بِهِ الاُمَراءَ فَوَاللّهِ ، ما يَنفَعُ هذَا الاُمَراءَ ، وإنَّكُم لَتَشُقّونَ بِهِ عَلى أنفُسِكُم وأبدانِكُم ، فَلا تَعودوا لَهُ . وأمّا دَوابُّكُم هذِهِ فَإِن أحبَبتُم أن نَأخُذَها مِنكُم فَنَحسَبَها مِن خَراجِكُم أخَذناها مِنكُم . وأمّا طَعامُكُمُ الَّذى صَنَعتُم لَنا فَإِنّا نَكرَهُ أن نَأكُلَ مِن أموالِكُم شَيئا إلّا بِثَمَنٍ .

قالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، نَحنُ نُقَوِّمُهُ ثُمَّ نَقبَلُ ثَمَنَهُ .

قالَ : إذا لا تُقَوِّمونَهُ قيمَتَهُ ، نَحنُ نَكتَفى بِما دونَهُ .

قالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَإِنَّ لَنا مِنَ العَرَبِ مَوالِىَ ومَعارِفَ ، فَتَمنَعُنا أن نُهدِىَ لَهُم وتَمنَعُهُم أن يَقبَلوا مِنّا ؟

قالَ : كُلُّ العَرَبِ لَكُم مَوالٍ ، ولَيسَ يَنبَغى لِأَحَدٍ مِنَ المُسلِمينَ أن يَقبَلَ هَدِيَّتَكُم . وإن غَضَبَكُم أحَدٌ فَأَعلِمونا .

قالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّا نُحِبُّ أن تَقبَلَ هَدِيَّتَنا وكَرامَتَنا .

قالَ لَهُم : وَيحَكُم ، نَحنُ أغنى مِنكُم . فَتَرَكَهُم ثُمَّ سارَ . (2) .

1- .قال سليمان بن الربيع بن هشام النهدى أحد رواه كتاب صفّين : خُشْ : طيب . نُوشَک : راض . يعنى بنى الطيّب الراضى ، بالفارسيّه (راجع وقعه صفّين : ص 144) .
2- .وقعه صفّين : ص 143 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 424 .

6 / 6 گذشتن سپاه از شهر انبار

6 / 6گذشتن سپاه از شهر انبار6495.الکافی (به نقل از عبد الاعلی ، از بستگان آل سام) وقعه صِفّین به نقل از حَبّه عُرَنی : علی علیه السلام آمد تا گذرش به شهر انبار افتاد . دهقانان بنی خُشنوشَک (1) از او استقبال کردند ؛ پس از استقبال ، پیاده شدند و در رکاب او دویدن آغازیدند . فرمود : «این چارپایان که با خود دارید ، چیستند و از این کار که کردید ، چه قصدی دارید؟» .

گفتند : امّا این کار که کردیم ، عادتِ ما در بزرگداشتِ امیران است . وامّا این استران را برای تو هدیه آورده ایم . [نیز] برای تو و مسلمانان غذا فراهم آورده ایم و برای چارپایانتان علوفه بسیار آماده کرده ایم .

گفت : «امّا این عادت که پندارید مایه بزرگداشتِ امیران است ؛ به خدا سوگند که ایشان را سودی ندارد و با این کار ، تنها خود و بدن هاتان را به رنج می افکنید . پس دیگر این کار را نکنید . و امّا این چارپایانتان ؛ اگر دوست می دارید که آنها را از شما بستانیم ، آن را به منزله خراج از شما می گیریم [نه هدیه] . و امّا غذایی که برای ما فراهم کرده اید ؛ خوش نمی داریم از دارایی شما ، جز با پرداخت بهای آن بخوریم» .

گفتند : ای امیر مؤمنان! آن را قیمت می نهیم و سپس بهایش را دریافت می کنیم .

گفت : «در این صورت ، قیمت [واقعیِ] آن را نمی نهند . [لذا] ما به آنچه داریم ، بسنده می کنیم» .

گفتند : ای امیر مؤمنان! ما هم پیمانان و آشنایانی از عرب داریم . آیا مَنعِمان می کنی که به ایشان هدیه بدهیم و ایشان را منع می کنی که از ما بپذیرند؟

گفت : «همه عرب ، هم پیمانان شمایند . هیچ یک از مسلمانان را نمی سزد که هدیه شما را بپذیرد . و هر که به زور ، [مالی را] از شما ستانْد ، ما را آگاه کنید» .

گفتند : ای امیر مؤمنان! ما خوش می داریم که هدیه و نیکوداشتِ ما را بپذیری .

به آنان گفت : «وای بر شما! ما از شما بی نیازتریم» . آن گاه ، تَرکشان گفت و روانه شد .

.

1- .سلیمان بن ربیع بن هشام نَهدی ، یکی از روایتگران کتاب صفّین می گوید : «خُش یعنی طیّب و نُوشَک ، یعنی راضی . پس مراد از بنی خشنوشک ، بنی طیّب راضی است» (ر . ک : وقعه صفّین : ص 144) .

6 / 7خَبَرُ ماءِ الدَّيرِ6496.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الفتوح :أقامَ عَلِىٌّ رضى الله عنه بِالأَنبارِ يَومَينِ ، فَلَمّا كانَ فِى اليَومِ الثّالِثِ سارَ بِالنّاسِ فى بَرِّيَّهٍ مَلساءَ ، وعَطِشَ النّاسُ وَاحتاجوا إلَى الماءِ . قالَ : وإذا بِراهِبٍ فى صَومَعَتِهِ ، فَدَنا مِنهُ عَلِىٌّ رضى الله عنهوصاحَ بِهِ فَأَشرَفَ عَلَيهِ ، فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ رضى الله عنه : هَل تَعلَمُ بِالقُربِ مِنکَ ماءً نَشرَبُ مِنهُ ؟

فَقالَ : ما أعلَمُ ذلِکَ ، وإنَّ الماءَ لَيُحمَلُ إلَينا مِن قَريبٍ مِن فَرسَخَينِ .

قالَ : فَتَرَکَهُ عَلِىٌّ رضى الله عنه وأقبَلَ إلى مَوضِعٍ مِنَ الأَرضِ فَطافَ بِهِ ، ثُمَّ أشارَ إلى مَکانٍ مِنهُ فَقالَ : اِحفِروا ههُنا .

فَحَفَروا قَليلاً وإذا هُم بِصَخرَهٍ صَفراءَ کَأَنَّما طُلِيَت بِالذَّهَبِ ، وإذا هِىَ عَلى سَبيلِ الرَّحى لا يَنتَقِلُها إلّا مِئَهُ رَجُلٍ .

فَقالَ عَلِىٌّ رضى الله عنه : اِقلِبوها فَالماءُ مِن تَحتِها .

فَاجتَمَعَ النّاسُ عَلَيها فَلَم يَقدِروا عَلى قَلبِها .

قالَ : فَنَزَلَ عَلِىٌّ رضى الله عنه عَن فَرَسِهِ ، ثُمَّ دَنا مِنَ الصَّخرَهِ وحَرَّکَ شَفَتَيهِ بِشَىءٍ لَم يُسمَع ، ثُمَّ دَنا مِنَ الصَّخرَهِ وقالَ : بِاسمِ اللّهِ ، ثُمَّ حَرَّکَها ورَفَعَها فَدَحاها ناحِيَهً .

قالَ : فَإِذا بِعَينٍ مِنَ الماءِ لَم تَرَ النّاسُ أعذَبَ مِنها ولا أصفى ولا أبرَدَ ، فَنادى فِى النّاسِ أن «هَلُمّوا إلَى الماءِ» .

قالَ : فَوَرَدَ النّاسُ فَنَزَلوا وشَرِبوا وسَقَوا ما مَعَهم مِنَ الظَّهرِ ، ومَلَؤوا أسقِيَتَهُم ، وحَمَلوا مِنَ الماءِ ما أرادوا . ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الصَّخرَهِ وهُوَ يُحَرِّکُ شَفَتَيهِ بِمِثلِ کَلامِهِ الأَوَّلِ حَتّى رَدَّ الصَّخرَهَ إلى مَوضِعِها .

ثُمَّ سارَ حَتّى نَزَلَ فِى الماءِ الَّذى أرادوا وإذا ماؤُهُ مُتَغَيِّرٌ ، فَقالَ عَلِىٌ رضى الله عنه لِأَصحابِهِ :

أ فيکُم مَن يَعرِفُ مَکانَ المَاءِ الَّذى يُتِمُّ عَلَيهِ ؟

فَقالوا : نَعَم يا أميرَ المُؤمِنينَ .

قالَ : فَانطَلَقوا إلَيهِ ، فَطَلَبوا مَكانَ الصَّخرَهِ فَلَم يَقدِروا عَلَيهِ ؛ فَانطَلَقوا إلَى الرّاهِبِ فَصاحوا بِهِ : يا راهِبُ ! فَأَشرَفَ عَلَيهِم ، فَقالوا : أينَ هذَا الماءُ الَّذى هُوَ بِالقُربِ مِن دَيرِکَ ؟

فَقالَ الرّاهِبُ : إنَّهُ ما بِقُربى شَىءٌ مِنَ الماءِ !

فَقالوا : بَلى ! قَد شَرِبنا مِنهُ . نَحنُ وصاحِبُنا ، وهُوَ الَّذى استَخرَجَ لَنَا الماءَ وقَد شَرِبنا مِنهُ .

فَقالَ الرّاهِبُ : وَاللّهِ ما بُنِىَ هذَا الدَّيرُ إلّا بِذلِکَ الماءِ ، وإنَّ لى فى هذِهِ الصَّومَعَهِ مُنذُ كَذا سَنَهً ما عَلِمتُ بِمَكانِ هذَا الماءِ ، وإنَّها عَينٌ يُقالُ لَها عَينُ راحوما ، مَا استَخرَجَها إلّا نَبِىٌّ أو وَصِىُّ نَبِىٍّ ، ولَقَد شَرِبَ مِنها سَبعونَ نَبِيّا وسَبعونَ وَصِيّا .

قالَ : فَرَجَعوا إلى عَلِىٍّ رضى الله عنه فَأَخبَروهُ بِذلِکَ ، فَسَكَتَ ولَم يَقُل شَيئا . (1) .

1- .الفتوح : ج 2 ص 555 وراجع وقعه صفّين : ص 145 .

6 / 7 ماجرای آبِ صومعه

6 / 7ماجرای آبِ صومعه6494.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :الفتوح :علی علیه السلام دو روز در شهر انبار ماندْ . روز سوم ، سپاه را در بیابانی هموار [و بی آب و علف]حرکت داد . آنان تشنه شدند و به آب نیازشان افتاد . ناگهان به راهبی برخوردند که در صومعه اش می زیست . علی علیه السلام به وی نزدیک شد و او را ندا داد . راهب پدیدار شد . علی علیه السلام به او گفت : «آیا در نزدیکی خویش ، آبی سراغ داری که از آن بیاشامیم؟» .

گفت : آبی نمی شناسم . برای ما ، از حدود دو فرسخ آن سوتر ، آب آورده می شود .

علی علیه السلام وی را ترک گفت و به نقطه ای از زمین روی کرد و گردِ آن چرخید . سپس به گوشه ای از آن اشاره کرد و گفت : «این جا را حفر کنید» .

پس اندکی کندند و به صخره ای زرد رنگ برخوردند ، گویی که از طلا پوشیده شده بود ؛ سنگی همچون سنگ آسیاب که نیروی صد تَن برای جا به جا کردنش بایسته بود.

علی علیه السلام گفت : «سنگ را برگردانید ! آب زیر آن است» .

افراد ، پیرامون سنگ گِرد آمدند و [هر چه کوشیدند]نتوانستند آن را برگردانند .

پس علی علیه السلام از اسب خویش فرود آمد ، به صخره نزدیک شد ، به گونه ای که هیچ صدایی شنیده نشد ، زیر لب چیزی گفت ، سپس به صخره نزدیک[تر] شد و گفت : «بسم اللّه !» . آن گاه ، آن را حرکت داد و از جای برداشته ، در گوشه ای افکند .

در این هنگام ، آبی از زمین جوشید که افراد [تا آن روز] گواراتر ، زلال تر و خُنک تر از آن ندیده بودند . پس در مردم ندا داد : «به سوی آب آیید !» .

پس افراد فرود آمدند و نوشیدند و به ستوران خویش نوشاندند و آبدان هاشان را پُر کردند و هر چه خواستند ، با خود برداشتند . آن گاه ، علی علیه السلام صخره را بلند کرد و همانند بار پیش ، زیر لب چیزی گفت و آن را به جای خود بازگرداند .

پس روانه شد تا بر کناره آبی که قصد کرده بودند ، فرود آمد ؛ آبی که دیگرگون بود . پس علی علیه السلام به یارانش گفت : «آیا در شما کسی هست که جای آن آب را که بر آن برگذشتیم ، بداند؟» .

گفتند : آری ، ای امیر مؤمنان !

گفت : «پس به سوی آن روان شوید» .

سپس افراد [رفتند و] در جستجوی مکان صخره برآمدند و آن را نیافتند . نزد راهب رفتند و بانگ زدند : ای راهب ! وی پدیدار شد . گفتند : کجاست آبی که نزدیک صومعه تو قرار دارد؟

راهب گفت : نزدیک من هیچ آبی نیست .

گفتند : هست ! ما خود از آن نوشیدیم ؛ هم ما و هم امیرمان که آب را برایمان برآورد ، و ما از آن نوشیدیم .

راهب گفت : به خدا سوگند ، این صومعه ، جز با همان آب ، بنا نشده است . من از فلان سال که در این صومعه بوده ام ، مکان این آب را ندانسته ام . و آن ، چشمه ای است به نام «راحوما» که جز پیامبر یا جانشین پیامبر ، کسی نمی تواند آن را برآورَد ؛ و از آن ، هفتاد پیامبر و هفتاد جانشین پیامبر نوشیده اند .

پس افراد نزد علی علیه السلام بازگشتند و او را از این ماجرا خبر دادند . وی سکوت کرد و هیچ نگفت .

.

ص: 530

. .

ص: 531

. .

6493.الدرّ المنثور (به نقل از ابن ادرع) الإرشاد فى بَيانِ قِصَّهِ عَطَشِ أصحابِ الإمامِ عليه السلام لَمّا تَوَجَّهَ إلى صِفّينَ ولِقائِهِم مَعَ الرّاهِبِ : فَقالَ عليه السلام : اِكشِفُوا الأَرضَفى هذَا المَكانِ .

فَعَدَلَ جَماعَهٌ مِنهُم إلَى المَوضِعِ فَكَشَفوهُ بِالمَساحى ، فَظَهَرَت لَهُم صَخرَهٌ عَظيمَهٌ تَلمَعُ ، فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هُنا صَخرَهٌ لا تَعمَلُ فيهَا المَساحى .

فَقالَ لَهُم : إنَّ هذِهِ الصَّخرَهَ عَلَى الماءِ فَإِن زالَت عَن مَوضِعِها وجَدتُمُ الماءَ .

فَاجتَهَدوا فى قَلبِها ، فَاجتَمَعَ القَومُ وراموا تَحريكَها فَلَم يَجِدوا إلى ذلِکَ سَبيلاً وَاستَصعَبَت عَلَيهِم ، فَلَمّا رَآهُم عليه السلام قَدِ اجتَمَعوا وبَذَلُوا الجُهدَ فى قَلعِ الصَّخرَهِ فَاستَصعَبَت عَلَيهِم ، لَوى عليه السلام رِجلَهُ عَن سَرجِهِ حَتّى صارَ عَلَى الأَرضِ ، ثُمَّ حَسَرَ عَن ذِراعَيهِ ووَضَعَ أصابِعَهُ تَحتَ جانِبِ الصَّخرَهِ فَحَرَّكَها ، ثُمَّ قَلَعَها بِيَدِهِ ودَحا بِها أذرُعا كَثيرَهً ، فَلَمّا زالَت عَن مَكانِها ظَهَرَ لَهُم بَياضُ المَاءِ ، فَتَبادَروا إلَيهِ فَشَرِبوا مِنهُ ، فَكانَ أعذَبَ ماءٍ شَرِبوا مِنهُ فى سَفَرِهِم وأبرَدَهُ وأصفاهُ .

فَقالَ لَهُم : تَزَوَّدوا وَارتَووا .

فَفَعَلوا ذلِکَ . ثُمَّ جاءَ إلَى الصَّخرَهِ فَتَناوَلَها بِيَدِهِ ووَضَعَها حَيثُ كانَت . (1)6492.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه فى صِفَهِ قُوَّهِ الإمامِ عليه السلام : وهُوَ الَّذى قَلَعَ بابَ خَيبَرَ وَاجتَمَعَ عَلَيهِ عُصبَهٌ مِنَ النّاسِ لِيَقلِبوهُ فَلَم يَقلِبوهُ ، وهُوَ الَّذِى اقتَلَعَ هُبَلَ مِن أعلَى الكَعبَهِ ، وكانَ عَظيما جِدّا وألقاهُ إلَى الأَرضِ ، وهُوَ الَّذِى اقتَلَعَ الصَّخرَهَ العَظيمَهَ فى أيّامِ خِلافَتِهِ عليه السلام بِيَدِهِ بَعدَ عَجزِ الجَيشِ كُلِّهِ عَنها وأنبَطَ الماءَ مِن تَحتِها . (2) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 335 ، إعلام الورى : ج 1 ص 346 نحوه وراجع خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 50 والخرائج والجرائح : ج1 ص 222 ح 67 والفضائل لابن شاذان : ص 89 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 21 .

6491.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الإرشاد در بیان ماجرای تشنگی یاران امام علیه السلام به هنگامِ روی نهادن به صِفّین و دیدارشان با راهب : پس امام علیه السلام فرمود : «در این نقطه ، زمین را بشکافید !» .

گروهی از افراد ، به آن مکان روی کردند و با بیل به کاویدن زمین پرداختند . پس صخره ای بزرگ و تابان بر ایشان آشکار شد . گفتند : ای امیر مؤمنان ! این جا صخره ای است که بیل ها در آن کارگر نمی افتند .

به آنان گفت : «این صخره بر آبی جای دارد و اگر از مکان خود کنار رود ، آب را خواهید یافت» .

پس افراد در جا به جا کردن صخره کوشیدند،گِرد آمدند و آهنگِ جا به جا نمودن آن کردند ؛ امّا به این مقصود راهی نیافتند و کار بر ایشان سخت دشوار شد .

آن گاه که امام علیه السلام دید آنان گِرد آمده ، کوشش خویش را در جا به جایی صخره به کار گرفته اند و کار بر ایشان چنان دشوار شده ، پایش را از روی زین برگرداند تا بر زمین فرود آمد ، سپس آستین بالا زد ، انگشتانش را زیرِ گوشه ای از صخره برد و آن را حرکت داد . آن گاه ، با دستش آن را برکَند و چندین قدم آن سوتر پرتاب کرد .

وقتی صخره جا به جا شد ، روشنایِ آب نزدشان نمودار گشت . به آن روی آوردند و از آن نوشیدند . آن آب گواراترین ، خنک ترین و زلال ترین آبی بود که در سفر[های]خویش نوشیده بودند .

به ایشان گفت : «توشه برگیرید و سیراب شوید» .

پس چنین کردند . آن گاه ، امام علیه السلام نزدیک صخره شد ، آن را با دست برگرفت و بر همان جای که بود ، باز نهاد .6490.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شرح نهج البلاغه در وصفِ نیرومندی امام علیه السلام : و اوست که دروازه خیبر را برکنْد و گروهی از مردم گِرد آمدند تا آن را برگردانند و نتوانستند . و اوست که [بُتِ]هُبَل را که بسیار بزرگ بود از فراز کعبه برکنْد و بر زمین فرو افکند . و اوست که در روزگار خلافتش

صخره ای بزرگ را با دست خویش از جای کنْد آن گاه که همه سپاه از این کار ناتوان شدند و از زیر آن آب برآورْد . .

6 / 8النُّزولُ بِبَليخ (1)6493.الدرّ المنثور عن ابنِ الأدرعِ :الفتوح :ونَظَرَ إلَيهِ [عَلِىٍّ عليه السلاَم] راهِبٌ قَد كانَ هُنالِکَ فى صَومَعَهٍ لَهُ ، فَنَزَلَ مِنَ الصَّومَعَهِ وأقبَلَ إلى عَلِىٍّ رضى الله عنه ، فَأسلَمَ عَلى يَدِهِ ؛ ثُمَّ قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّ عِندَنا کِتابا تَوارَثناهُ عَن آبائِنا ، يَذکُرونَ أنَّ عيسَى بنَ مَريَمَ عليه السلام کَتَبَهُ ، أفَأعرِضُهُ عَلَيکَ ؟

قالَ عَلِىٌّ رضى الله عنه : نَعَم فَهاتِهِ .

فَرَجَعَ الرّاهِبُ إلَى الصَّومَعَهِ وأقبَلَ بِکِتابٍ عَتيقٍ قَد کادَ أن يَندَرِسَ ، فَأَخَذَهُ عَلِىٌّ وقَبَّلَهُ ثُمَّ دَفَعَهُ إلَى الرّاهِبِ ، فَقالَ : اِقرَأهُ عَلَىَّ !

فَقَرَأَهُ الرّاهِبُ عَلى عَلِىٍّ رضى الله عنه ، فَإذا فيهِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، الَّذى قَضى فيما قَضى وسَطَرَ فيما سَطَرَ ، أنَّهُ باعِثٌ فِى الأُمِّيّينَ رَسولاً مِنهُم يُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَالحِکمَهَ ، ويَدُلُّهُم عَلى سَبيلِ الرَّشادِ ، لا فَظٌّ (2) ولا غَليظٌ ولاصَخّابٌ (3) فِى الأَسواقِ ، لا يَجزِى السَّيِّئَهَ السَّيِّئَهَ ولکِن يَعفو ويَصفَحُ ، اُمَّتُهُ الحامِدونَ الَّذينَ يَحمَدونَ اللّهَ عَلى کُلِّ حالٍ فى هَبوطِ الأَرضِ وصَعودِ الجِبالِ ، أَلسِنَتُهُم مُذَلَّلَهٌ بِالتَّسبيحِ وَالتَّقديسِ وَالتَّکبيرِ وَالتَّهليلِ ، يَنصُرُ اللّهُ هذَا النَّبِىَّ عَلى مَن ناواهُ ؛ فَإذا تَوَفّاهُ اللّهُ اختَلَفَت اُمَّتُهُ مِن بَعدِهِ ، ثُمَّ يَلبَثونَ بِذلِکَ ما شاءَ اللّهُ ؛ فَيَمُرُّ رَجُلٌ مِن اُمَّتِهِ بِشاطِئِ هذَا النَّهرِ ، يَأمُرُ بِالمَعروفِ ويَنهى عَنِ المُنکَرِ ، يَقضى بِالحَقِّ ولا يَرتَشى فِى الحُکمِ ، الدُّنيا عَلَيهِ أهوَنُ مِن شُربِ الماءِ عَلَى الظَّمآنِ ، (4) يَخافُ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ فِى السِّرِّ ويَنصَحُ اللّهَ فِى العَلانِيَهِ ، ولا يَأخُذُهُ فِى اللّهِ لَومَهُ لائِمٍ ، فَمَن أدرَکَ ذاکَ النَّبِىَّ فَليُؤمِن بِهِ ، فَمَن آمَنَ بِهِ کانَ لَهُ رِضوانُ اللّهِ وَالجَنَّهُ ، ومَن أدرَکَ ذلِکَ العَبدَ الصّالِحَ فَلَيَنصُرهُ فَإنَّهُ وَصِىُّ خاتِمِ الأَنبِياءِ ، وَالقَتلُ مَعهُ شَهادَهٌ .

قالَ : ثُمَّ إنَّهُ أقبَلَ هذَا الرّاهِبُ عَلى عَلِىٍّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنّى صاحِبُکَ لا اُفارِقُکَ أبَدا حَتّى يُصيبَنى ما أصابَکَ .

قالَ : فَبَکى عَلِىٌّ رضى الله عنه ثُمَّ قالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى ذَکَرَنى عِندَهُ فى کُتُبِ الأَبرارِ .

قالَ : ثُمَّ سارَ وهذَا الرّاهِبُ مَعَهُ ، فَکانَ يَتَغَدّى ويَتَعَشّى مَعَ عَلِىٍّ ؛ حَتّى صارَ إلى صِفّينَ ، فَقاتَلَ فَقُتِلَ ، فَقالَ عَلِىٌّ لِأَصحابِهِ : اُطلُبوهُ ! فَطَلَبوهُ فَوَجَدوهُ ،

فَصَلّی عَلَیهِ عَلِیٌّ رضی الله عنه ودَفَنَهُ وَاستَغفَرَ لَهُ ، ثُمَّ قالَ : هذا مِنّا أهلَ البَیتِ . (5) .

1- .موضع فی سوریا ، قرب الرقّه علی جانب الفرات .
2- .فظّ : سَیِّئالخُلق (لسان العرب : ج 7 ص 452 «فظظ») .
3- .الصَّخَب والسَّخَب : الصَّجَّه ، واضطرابُ الأصواتِ للخِصَام (النهایه : ج 3 ص 14 «صخب») .
4- .فی وقعه صفّین : «الدنیا أهون علیه من الرّماد فی یوم عصفت به الریح ، والموت أهون علیه من شرب الماء علی الظماء»؛ والظاهر وقوع السقط هنا فی المصدر .
5- .الفتوح : ج 2 ص 556 ؛ وقعه صفّین : ص 147 نحوه .

6 / 8 فرود آمدن در بُلَیخ

6 / 8فرود آمدن در بُلَیخ (1)6490.عنه صلی الله علیه و آله :الفتوح :راهبی که آن جا در صومعه ای می زیست ، به علی علیه السلام نگریست ، از صومعه برون آمد و به وی روی کرد و به دست وی اسلام آورد . سپس گفت : ای امیر مؤمنان! نزد ما کتابی است که آن را از پدران خویش ارث برده ایم و می گویند عیسی بن مریم علیهماالسلام آن را برنوشته است . آیا به شما عرضه اش کنم؟

علی علیه السلام گفت : «آری ، آن را بیاور!» .

راهب به صومعه بازگشت و کتابی کهنه بازآورد که نزدیک به فرو پاشیدن بود . علی علیه السلام آن را برگرفت و بوسید . سپس به راهب باز گردانید و گفت : «آن را بر من بخوان» .

راهب آن را بر علی علیه السلام خواند . در آن چنین بود :

«به نام خداوند بخشنده مهربان که در قضایش چنین حکم کرد و در [لوحِ]مسطورش چنین نوشت که در میان مردمی مَدرَس نرفته ، پیامبری از خودشان برانگیزد تا کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزَد و به راه رشد یافتگی رهنمونشان شود ؛ پیامبری که کج خُلقی و درشتی نمی کند ، در بازارها بانگِ بلند بر نمی دارد و بدی را به بدی پاداش نمی دهد ، بلکه می بخشاید و در می گذرد ؛ پیامبری که امّتش ستایشگرند و در هر حال ، خواه به گاه فرو رفتن در زمین و خواه به گاه برآمدن از کوه ها ، خدای را سپاس می گویند و زبان هاشان رامِ یاد کردن از خدا به منزّهی و پاکی و بزرگی و یگانگی است .

خداوند ، این پیامبر را بر دشمنانش چیره می کند و آن گاه که او را نزد خویش فرا بر می کشد ، امّتش از پیِ او به اختلاف در می افتند و تا زمانی که خدا خواهد ، در این حال می مانند . آن گاه مردی از امّتش بر کرانه این نهر بر می گذرَد ، به معروف امر و از منکر نهی می کند ، به حق حکم می رانَد و در داوری رشوه نمی ستانَد . دنیا بر او آسان تر از آبْ نوشیدن تشنگان است ؛ خداوند شکوهمند بالاپایه را در نهان پروا می کند و در آشکار برای خدا خلوص می ورزد و در [کارِ] خدا سرزنشِ هیچ

سرزنشگری او را در نمی گیرد . هر کس آن پیامبر را دریابد ، باید به او بگرود . اگر گروید ، رضوان و بهشت خدا از آنِ اوست . و هر که آن بنده صالح را دریابد ، باید یاری اش کند ، که او جانشین پیامبرِ واپسین و کشته شدن با او ، شهادت است» .

سپس آن راهب به علی علیه السلام روی کرد و گفت : ای امیر مؤمنان ! من همراه تو می مانم و هرگز از تو جدا نمی شوم ، چندان که مرا همان رسد که تو را برسد .

سپس علی علیه السلام گریست و گفت : «سپاس ، خدای را که مرا نزد خویش ، در کتبِ نیکان ، یاد فرموده است» .

آن گاه ، حرکت کرد و راهب با وی روان شد . پس صبح و شام ، با علی علیه السلام هم سفره بود ، تا این که به صفّین رسید . پس به [صف] نبرد پیوست تا کشته شد . علی علیه السلام به یارانش فرمود : «او را بجویید» . او را جُستند و یافتند . علی علیه السلام بر او نماز گزارد و دفنش کرد و برایش آمرزش خواست . سپس گفت : «این [مرد]از ما اهل بیت است» .

.

1- .جایی است در سوریه ، نزدیک رَقّه بر حاشیه فرات .

M2733_T1_File_6526612

6 / 9الوُصولُ إلَى الرَّقَّهِ6486.امام باقر عليه السلام (در پاسخ به زراره كه از آيه: «حنيفانى براى خدا ب) وقعه صفّين عن يزيد بن قيس الأرحبى :ثُمَّ سارَ أميرُ المُؤمِنينَ حَتّى أتَى الرَّقَّهَ وجُلُّ أهلِهَا العُثمانِيَّهُ ، الَّذينَ فَرّوا مِنَ الكُوفَهِ بِرَأيِهِم وأهوائِهِم إلى مُعاوِيَهَ ، فَغَلَّقوا أبوابَها وتَحَصَّنوا فيها ، وكانَ أميرُهُم سِماكَ بنَ مَخرَمَهَ الأَسَدِىَّ فى طاعَهِ مُعاوِيَهَ ، وقَد كانَ فارَقَ عَلِيّا فى نِحوٍ مِن مِئَهِ رَجُلٍ مِن بَنى أسَدٍ ، ثُمَّ أخَذَ يُكاتِبُ قَومَهُ حَتّى لَحِقَ بِهِ مِنهُم سَبعُمِئَهِ رَجُلٍ . (1) .

1- .وقعه صفّين : ص 146 .

6 / 9 رسیدن به رَقّه

6 / 9رسیدن به رَقّه6486.الإمامُ الباقرُ علیه السلام (و قد سَأَلَهُ زُرارهُ عن قولِ اللّهِ عزّ و جلّ) وقعه صِفّین به نقل از یزید بن قیس اَرحَبی : سپس امیر مؤمنان روان گشت تا به رَقّه رسید که بیشینه مردمش هواخواهِ عثمان بودند و به سبب اعتقاد و علاقه به معاویه ، از کوفه به آن جا گریخته بودند . آنان دروازه ها را بر بستند و در آن جا پناه گزیدند . فرمانده ایشان سماک بن مخرمه اسدی بود که از معاویه فرمان می بُرد و همراهِ نزدیک به صد مرد از بنی اسد از علی علیه السلام جدا شده و آن گاه به قوم خود نامه پراکنده بود و بدین سان ، هفتصد مرد از ایشان به وی پیوسته بودند .

.

6485.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :الفتوح :دَعا عَلِىٌّ أهلَ الرَّقَّهِ فَقالَ : اِعقِدوا لى جِسرا عَلى هذَا الفُراتِ حَتّى أعبُرَ عَلَيهِ أنَا وأصحابى إلى قِتالِ مُعاوِيَهَ . فَأبَوا ذلِکَ ؛ وعَلِمَ عَلِىٌّ رضى الله عنههَوى أهلِ الرَّقَّهِ فى مُعاوِيَهَ ، فَتَرَکَهُم ونادى فى أصحابِهِ : نَمضى لِکَى نَعبُرَ عَلى جِسرِ مَنبِجٍ . (1)

قالَ : فَخَرَجَ الأَشتَرُ إلى أهلِ الرَّقَّهِ مغُضِبا وقالَ : وَاللّهِ يا أهلَ الرَّقَّهِ ! لَئِن لَم تَعقِدوا لِأَميرِ المُؤمِنينَ جِسرا لَاُجَرِّدَنَّ فيکُمُ السَّيفَ ولَأقتُلَنَّ الرِّجالَ ولَأَحوِيَنَّ الأَموالَ . فَلَمّا سَمِعَ أهلُ الرَّقَّهِ ذلِکَ قالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ : إنَّ الأَشتَرَ وَاللّهِ يوفى بِما يَقولُ ؛ ثُمَّ إنَّهُم رَکِبوا خَلفَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ فَرَدّوهُ وقالوا : اِرجِع يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَإِنّا عاقِدونَ لَکَ جِسرا .

قالَ : فَرَجَعَ عَلِىٌّ إلَى الرَّقَّهِ ، وعَقَدوا لَهُ جِسرا عَلَى الفُراتِ ، ونادى فى أصحابِهِ أنِ اركَبوا ! فَرَکِبَتِ النّاسُ وعَبَرَتِ الأَثقالُ کُلُّها ، وعَبَرَ النّاسُ بِأجمَعِهِم ، وعَلِىٌّ واقِفٌ فى ألفِ فارِسٍ مِن أصحابِهِ ، ثُمَّ عَبَرَ آخِرَ النّاسِ . (2)6 / 10کِتابُ الإِمامِ إلى مُعاوِيَهَ وجَوابُهُ6483.امام حسين عليه السلام :وقعه صفّين عن أبى الوداک :إنَّ طائِفَهً مِن أصحابِ عَلِىٍّ قالوا لَهُ : اُکتُب إلى مُعاوِيَهَ وإلى مَن قِبَلَهُ مِن قَومِکَ بِکِتابٍ تَدعوهُم فيهِ إلَيکَ وتَأمُرُهُم بِتَرکِ ماهُم فيهِ مِنَ الخَطَأِ فَإِنَّ الحُجَّهَ لَن تَزدادَ عَلَيهِم بِذلِکَ إلّا عِظَما ، فَکَتَبَ إلَيهِم :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم

مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مُعاوِيَهَ وإلى مَن قِبَلَهُ مِن قُرَيشٍ .

سَلامٌ عَلَيکُم فَإِنّى أحمَدُ اللّهَ إلَيکُمُ اللّهَ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ .

أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ للّهِ عِبادا آمَنوا بِالتَّنزيلِ ، وعَرَفُوا التَّأوِيلَ ، وفَقُهوا فِى الدِّينِ ، وبَيَّنَ اللّهُ فَضلَهُم فِى القُرآنِ الحَکيمِ ، وأنتُم فى ذلِکَ الزَّمانِ أعداءٌ لِرَسولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ ، تُکَذِّبونَ بِالکِتابِ ، مُجمِعونَ عَلى حَربِ المُسلِمينَ ، مَن ثَقِفتُم مِنهُم حَبَستُموهُ أو عَذَّبتُموهُ أو قَتَلتُموهُ ، حَتّى أرادَ اللّهُ إعزازَ دينِهِ وإظهارَ رَسولِهِ ، ودَخَلَتِ العَرَبُ فى دينِهِ أفواجا ، وأسلَمَت لَهُ هذِهِ الاُمَّهُ طَوعا وکَرها ، وکُنتُم مِمَّن دَخَلَ فى هذَا الدّينِ إمّا رَغبَهً وإمّا رَهبَهً ، عَلى حينَ فازَ أهلُ السَّبقِ بِسَبقِهِم وفازَ المُهاجِرونَ الأَوَّلونَ بِفَضلِهِم . فَلا يَنبَغى لِمَن لَيسَتِ لَهُ مِثلُ سَوابِقِهِم فِى الدّينِ ولا فَضائِلِهِم فِى الإِسلامِ ، أن

يُنازِعَهُمُ الأمرَ الّذى هُم أهلَهُ وأولى بِهِ ، فَيَحوبَ (3) بِظَلم . ولا يَنبَغى لِمَن كانَ لَهُ عَقلٌ أن يَجهَلَ قَدرَهُ ، ولا أن يَعدُوَ طَورَهُ ، ولا أن يُشقِىَ نَفسَهُ بالتِماسِ ما لَيسَ لَهُ . ثُمَّ إنَّ أولَى النّاسِ بِأمرِ هذِهِ الاُمَّهِ قَديما وحَديثا ، أقرَبُها مِن رَسولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ ، وأعلَمُها بِالكِتابِ وأفقَهُها فِى الدّينِ ، وأوَّلُها إسلاما وأفضَلُها جِهادا وأشَدُّها بِما تُحَمِّلُهُ الرَّعِيَّهُ مِن أمورِهَا اضطِلاَعا . فَاتَّقُوا اللّهَ الَّذى إلَيهِ تُرجَعونَ ، «وَ لَا تَلْبِسُواْ الْحَقَّ بِالْبَطِلِ وَ تَكْتُمُواْ الْحَقَّ وَ أَنتُمْ تَعْلَمُونَ» . (4) وَاعلَموا أنَّ خِيارَ عِبادِ اللّهِ الَّذيَن يَعمَلونَ بِما يَعلَمونَ ، وأنَّ شِرارَهُمُ الجُهّالُ الَّذينَ يُنازِعونَ بِالجَهلِ أهلَ العِلمِ ، فَإِنَّ لِلعالِمِ بِعِلمِهِ فَضلاً ، وإنَّ الجاهِلَ لَن يَزدادَ بِمُنازَعَهِ العالِمِ إلّا جَهلاً .

ألا وإنّى أدعوكُم إلى كِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ ، وحَقنِ دِماءِ هذِهِ الاُمَّهِ . فَإِن قَبِلتُم أصَبتُم رُشدَكُم ، وَاهتَدَيتُم لِحَظِّكُم . وإن أبَيتُم إلَا الفُرقَهَ وشَقَّ عَصا هذِهِ الاُمَّهِ فَلَن تَزدادوا مِنَ اللّهِ إلّا بُعدا ، ولَن يَزدادَ الرَّبُّ عَلَيكُم إلّا سُخطا . وَالسَّلامُ .

فَكَتَبَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّهُ :

لَيسَ بَينى وبَينَ قَيسٍ عِتابٌ

غَيرُ طَعنِ الكُلى وضَربِ الرِّقابِ

فَقالَ عَلِىٌ : «إِنَّکَ لَا تَهْدِى مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» . (5)(6) .

1- .مَنْبِج : مدينه كبيره فى ناحيه الشام فوق الرقّه وحلب ، بينها وبين الفرات ثلاثه فراسخ ، وبينها وبين حلب عشره فراسخ ، بناها أنوشيروان (راجع معجم البلدان : ج 5 ص 206) .
2- .الفتوح : ج 2 ص 564 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 565 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 211 ؛ وقعه صفّين : ص 151 كلّها نحوه .
3- .الحُوب : الإثم ، وفلان يَتحوَّب من كذا ؛ أى يتأثّم (لسان العرب : ج 1 ص 340 «حوب») .
4- .البقره : 42 .
5- .القصص : 56 .
6- .وقعه صفّين : ص 149 ، الأمالى للطوسى : ص 183 ح 308 عن جبر بن نوف نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 80 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 68 .

6 / 10 نامه امام به معاویه و پاسخ وی

6482.امام صادق علیه السلام (در سفارش به عبد اللّه بن جندب) الفتوح :[علی علیه السلام] بر مردم رَقّه بانگ زد و گفت : «بر این نهر برایم پُلی بربندید تا من و یارانم از آن گذشته ، به نبردِ معاویه رویم» .

آنان از این کار ، سر باز زدند . علی علیه السلام می دانست که مردم رقّه هواخواهِ معاویه اند . پس ایشان را وا نهاد و به یارانش ندا داد : «در می گذریم تا بر پل مَنبِج (1) بربگذریم» .

اَشتر ، خشمگینانه به سوی مردم رَقّه رفت و گفت : ای مردم رقّه! به خدای سوگند ، اگر برای امیر مؤمنان پُلی برنبندید ، بر شما شمشیر کشیده ، مردان را می کشم و دارایی ها را تصاحب می کنم .

آن گاه که مردم رقّه این سخن را شنیدند ، برخی به برخی گفتند : سوگند خدا را که اشتر به آنچه بگوید ، عمل می کند! پس سواره در پی علی بن ابی طالب علیه السلام شدند و او را بازگردانده ، گفتند : ای امیر مؤمنان! بازگرد که ما برایت پُلی بر می بندیم .

پس علی علیه السلام به رقّه بازگشت و برای او پلی بر فرات بربستند و او در میان یارانش ندا داد : «سوار شوید!» . سپس سپاه سوار شدند و بارها عبور یافت و همگان گذشتند . علی علیه السلام با هزار سوار از یارانش ایستاد و سپس آخر از همه عبور کرد .6 / 10نامه امام به معاویه و پاسخ وی6482.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی وَصایاهُ لعبدِ اللّه ِ بنِ جُندَبٍ) وقعه صِفّین به نقل از ابو وداک : گروهی از یاران علی علیه السلام به او گفتند : به معاویه و قریشیانِ پیرامونش نامه ای بنویس و ایشان را به سوی خویش فرا خوان و فرمانشان ده که از خطایی که در آن اند ، دست کشند که بدین سان ، حجّت بزرگ بر آنان تمام خواهد شد» . امام علیه السلام به ایشان نوشت :

«به نام خداوند بخشنده مهربان . از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان ، به معاویه و قریشیانِ پیرامونش .

درود بر شما ! در نامه ای که نزدتان می فرستم ، خدایی را که معبودی جز او نیست ، ستایش می کنم .

امّا بعد ؛ خدای را بندگانی است که به قرآن ایمان آورده ، با تأویل آن آشنایند ؛ دین را ژرفکاوانه می شناسند ؛ و خداوند در قرآنِ حکمتمند ، فضل خویش را برایشان آشکار فرموده است .

در آن روزگار ، شما دشمنان پیامبر خدا بودید ، قرآن را ناراست می شمردید ، بر جنگ با مسلمانان همدست می شدید و هر مسلمانی را که می یافتید ، در بند می کشیدید یا عذاب می کردید یا می کشتید ، تا آن گاه که خداوند مقرّر فرمود دینش را سرافرازی بخشد و پیامبرش را [بر دشمنانش] چیره گردانَد .

آن گاه ، اعراب ، گروه گروه در دین او در آمدند و این امّت ، خواسته و ناخواسته ، تسلیم وی شدند . و شما از کسانی بودید که در این دین درآمدند ، خواه به رغبت و خواه از سر بیم ، و در این حال ، پیش گامانِ [مسلمانی] به سابقه شان ، و مهاجران اوّل ، به فضلشان رستگار شدند . پس آن را که نه سابقه دینداری و نه فضل مسلمانیِ ایشان را دارد ، نمی سزد که با ایشان در امر خلافت که خود شایسته و سزاوارِ آن اند ، به کشمکش برخیزد و آلوده گناه شود . و آن را که خِرَد دارد ، نمی سزد که قدرِ خویش نشناسد و از حدّ خود پا فراتر نهد و خود را در طلبِ چیزی که از آنِ او نیست ، به زحمت اندازد .

پس سزاوارترینِ مردم برای [به عهده گرفتنِ] کار این امّت ، چه دیروز و چه امروز ، کسی است که بیش از همه به پیامبر خدا نزدیک باشد ؛ با کتاب [خدا]آشناتر و در دین ، ژرفکاوتر باشد ؛ نخستین پذیرنده اسلام و برترین مجاهد و تحمّل پذیرترین کس برای بار مسئولیت اداره این امّت باشد . پس پروا کنید خدایی را که به سویش باز می گردید ؛ «و حق را به باطل درنیامیزید ، و حق را نپوشانید ، در حالی که خود [حقیقت را]می دانید» .

و بدانید که بندگان برگزیده خدا آنان اند که به آنچه می دانند ، عمل می کنند ؛ و بدترین بندگان خدا کسانی هستند که با نادانی ، به نزاعِ دانایان می روند ، که دانا را از رهگذر علمش فضلی است و نادان ، با رفتن به نزاعِ دانا ، تنها بر نادانی خویش می افزاید .

هَلا ! من شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش و پاس داشتنِ خون این امّت فرا می خوانم . اگر بپذیرید ، راه رشد را یافته و به پاداش [جاودان] خود رهنمون شده اید ؛ و اگر جز پراکنده ساختن و شکستن ابزار قدرت این امّت را نخواهید ، پس ، از خدا دورتر می شوید و پروردگار ، خشمش را بر شما می افزاید . والسّلام !» .

آن گاه ، معاویه به وی [چنین] پاسخ نوشت :

امّا بعد ؛ به راستی :

میان من و قیس ، گلایه ای نیست

جز قُلوه ها را به نیزه کوفتن و گردن ها را به شمشیر زدن .

و علی علیه السلام [به کلام خدا استناد نمود و در پاسخش]فرمود : «[ای پیامبر !] تو آن را که می خواهی ، نمی توانی هدایت کرد ؛ بلکه خداوند ، هر که را خواهد هدایت کند ، و او داناتر است که هدایت پذیر کیست» .

.

1- .مَنبج ، شهری است بزرگ در منطقه شام ، بالاتر از رقّه و حلب که با فرات ، سه فرسنگ و با حلب ، ده فرسنگ فاصله دارد و آن را انوشیروان بنا نهاده است (معجم البلدان : ج 5 ص 206) .

ص: 540

. .

ص: 541

. .

6 / 11الأَشتَرُ عَلى مُقَدِّمَهِ جَيشِ الإِمام6480.عنه عليه السلام (لأبى بصير) تاريخ الطبرى عن خالد بن قطن الحارثى :إنَّ عَلِيّا لَمّا قَطَعَ الفُراتَ دَعا زِيادَ بنَ النَّضرِ وشُرَيحَ بنَ هانِئٍ فَسَرَّحَهُما أمامَهُ نَحوَ مُعاوِيَهَ عَلى حالِهِمَا الَّتى كانا خَرَجا عَلَيها مِنَ الكُوفَهِ . قالَ : وقَد كانا حَيثُ سَرَّحَهُما مِنَ الكوفَهِ أخَذا عَلى شاطِئِ الفُراتِ مِن قِبَلِ البَرِّ مِمّا يَلِى الكوفَهَ حَتّى بَلَغا عاناتٍ ، (1) فَبَلَغَهُما أخذُ عَلِىٍّ عَلى طَريقِ الجَزيرَهِ ، وبَلَغَهُما أنَّ مُعاوِيَهَ قَد أقبَلَ مِن دِمَشقَ فى جُنودِ أهلِ الشّامِ لِاستِقبالِ عَلِىٍّ فَقالا : لا وَاللّهِ ، ما هذا لَنا بِرَأىٍ أن نَسيرَ وبَينَنا وبَينَ المُسلِمينَ وأميرِ المُؤمِنينَ هذَا البَحرُ ! وما لَنا خَيرٌ فى أن نَلقى جُنودَ أهلِ الشّامِ بِقِلَّهِ مَن مَعَنا مُنقَطِعينِ مِنَ العَدَدِ وَالمَدَدِ . فَذَهَبوا لِيَعبُروا مِن عاناتٍ ، فَمَنَعَهُم أهلُ عاناتٍ وحَبَسوا عَنهُمُ السُّفُنَ ، فَأقبَلوا راجِعينَ حَتّى عَبَروا مِن هِيتَ ، (2) ثُمَّ لَحِقوا عَلِيّا بِقَريَهٍ دونَ قَرقِيسِياءَ (3) وقَد أرادوا أهلَ عاناتٍ فَتَحَصَّنوا وفَرّوا ، ولَمّا لَحِقَتِ المُقَدِّمَهُ عَلِيّا قالَ : مُقَدِّمَتى تَأتينى مِن وَرائى !

فَتَقَدَّمَ إلَيهِ زِيادُ بنُ النَّضرِ الحارِثِىُّ وشُرَيحُ بنُ هانِئٍ فَأَخبَراهُ بِالَّذى رَأَيا حينَ بَلَغَهُما مِنَ الأَمرِ ما بَلَغَهُما . فَقالَ : سَدَدتُما . ثُمَّ مَضى عَلِىٌّ فَلَمّا عَبَرَ الفُراتَ قَدَّمَهُما أمامَهُ نَحوَ مُعاوِيَهَ ، فَلَمّا انتَهَيا إلى سورِ الرّومِ لَقِيَهُما أبُوالأَعوَرِ السُّلَمِىُّ عَمرُو بنُ سُفيانَ فى جُندٍ مِن أهلِ الشّامِ ، فَأَرسَلا إلى عَلِىٍّ : إنّا قَد لَقِينا أبَا الأَعوَرِ السُّلَمِىَّ فى جُندٍ مِن أهلِ الشّامِ وقَد دَعَوناهُم فَلَم يُجِبنا مِنهُم أحَدٌ فَمُرنا بِأَمرِکَ . فَأرسَلَ عَلِىٌّ إلَى الأَشتَرِ فَقالَ :

يا مالِکُ ، إنَّ زِيادا وشُرَيحا أرسَلا إلَىَّ يُعلِمانى أنَّهُما لَقِيا أبَا الأَعوَرِ السُّلَمِىَّ فى جَمعٍ مِن أهلِ الشّامِ ، وأنبَأَنِى الرَّسولُ أنَّهُ تَرَکَهُم مُتَواقِفينَ ، فَالنَّجاءَ إلى أصحابِکَ النَّجاءَ ، فَإِذا قَدِمتَ عَلَيهِم فَأنتَ عَلَيهِم وإيّاکَ أن تَبدَأَ القَومَ بِقِتالٍ إلّا أن يَبدَؤوکَ حَتَّى تَلقاهُم فَتَدعُوَهُم وتَسمَعَ ، ولا يَجرِمَنَّکَ شَنَآنُهُم عَلى قِتالِهِم قَبلَ دُعائِهِم وَالإِعذارِ إلَيهِم مَرَّهً بَعدَ مَرَّهٍ ، وَاجعَل عَلى مَيمَنَتِکَ زِيادا وعَلى مَيسَرَتِکَ شُرَيحا وقِف مِن أصحابِکَ وَسَطا ، ولا تَدنُ مِنهُم دُنوَّ مَن يُريدُ أن يُنشِبَ الحَربَ ، ولا تَباعَد مِنهُم بُعدَ مَن يَهابُ البَأسَ حَتّى أقدَمَ عَلَيکَ ، فَإِنّى حَثيثُ السَّيرِ فى أثَرِکَ إن شاءَ اللّهُ .

قالَ : وكانَ الرَّسولُ الحارِثَ بنَ جُمهانَ الجُعفِىَّ فَكَتَبَ عَلِىٌّ إلى زِيادٍ وشُرَيحٍ :

أمّا بَعدُ ، فَإِنّى قَد أمَّرتُ عَلَيكُما مالِكا فَاسمَعا لَهُ وأطيعا ، فَإِنَّهُ مِمَّن لا يُخافُ رَهَقُهُ ولا سِقاطُهُ ولا بُطؤُهُ عَمَّا الإسراعُ إلَيهِ أحزَمُ ، ولَا الإِسراعُ إلَى مَا الإِبطاءُ عَنهُ أمثَلُ ، وقَد أمَرتُهُ بِمِثلِ الَّذى كُنتُ أمَرتُكُما بِهِ ألّا يَبدَأ القَومَ حَتّى يَلقاهُم فَيَدعُوَهُم ويُعذِرَ إلَيهِم . (4) .

1- .عَانَات : عانه بلد فى العراق مشهور بين الرَّقَه وهيت ، وجاء فى الشعر (عانات) كأنّه جمع لما حوله ، وهى مشرفه على الفرات قرب حديثه (معجم البلدان : ج 4 ص 72) .
2- .هِيْت : بلده فى العراق على الفرات من نواحى بغداد فوق الأنبار (معجم البلدان : ج 5 ص 421) .
3- .قَرْقِيسِياء : بلد على نهر الخابور قرب صفّين والرقّه ، وعندها مصبّ الخابور فى الفرات ، وهى الآن فى العراق (راجع معجم البلدان : ج 4 ص 328) .
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 566 ؛ وقعه صفّين : ص 152 نحوه .

6 / 11 اَشتر ، فرمانده پیش قراولان سپاه امام

6 / 11اَشتر ، فرمانده پیش قراولان سپاه امام6477.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از خالد بن قُطْن حارثی : آن گاه که علی علیه السلام از فرات برگذشت ، زیاد ابن نضر و شریح بن هانی را فرا خواند و با همان حال که از کوفه بیرون شده بودند ، به سوی معاویه روانه ساخت .

آن دو ، پس از آن که امام علیه السلام از کوفه [به سوی معاویه]روانه شان کرد ، کناره فرات را در خشکی از جانب کوفه در پیش گرفتند تا به عانات (1) رسیدند . در آن جا ، خبر یافتند که علی علیه السلام راه جزیره را در پیش گرفته و معاویه با سپاه شام ، از سوی دمشق به رویارویی با علی علیه السلام می رود . [با خود]گفتند : نه ؛ به خدا سوگند ، این خردمندانه نیست که ما به راه ادامه دهیم ، حال آن که این رود میان ما و مسلمانان و امیر مؤمنان ، فاصله اندازد ؛ و خیر ما در آن نیست که با شمارِ کم و بدون نیرو[ی کمکی] و پشتیبانی ، با سپاه شام رویارو شویم .

پس در راه شدند تا از عانات عبور کنند ؛ امّا مردمِ عانات ، ایشان را باز داشتند و کشتی ها را از آنان دور کردند . پس بازگشتند تا از هیت (2) برگذشتند و در روستایی فرو دستِ قَرقیسیا (3) به علی علیه السلام پیوستند و آن گاه قصدِ مردمِ عانات کردند ؛ امّا ایشان پناه گرفته ، گریختند . هنگامی که پیش قراولانِ سپاه به علی علیه السلام پیوستند ، گفت : «پیش قراولان سپاهم ، از پیِ من می آیند» .

زیاد بن نضر حارثی و شریح بن هانی نزد وی آمدند و آنچه را به هنگام دریافت خبرِ [مسیر امام علیه السلام و معاویه]اندیشیده بودند ، به او گزارش کردند . [امام علیه السلام]گفت : «درست اندیشیدید» .

آن گاه که علی علیه السلام از فرات گذشت ، [دیگر بار] آن دو را پیشاپیش خود ، به سوی معاویه گُسیل داشت . هنگامی که آن دو به سور الرّوم (بارویِ روم) رسیدند ، ابو اَعور عمرو بن سفیان سُلَمی با لشکری از شامیان رویاروی ایشان ایستاد . پس آن دو به علی علیه السلام گزارش نوشتند : «ما به ابو اَعوَر سُلَمی همراهِ لشکری از شامیان ، برخورده و

آنان را [به تسلیم] فرا خوانده ایم ؛ امّا هیچ یک از ایشان دعوت ما را نپذیرفته است . ما را فرمان ده که چه کنیم» .

علی علیه السلام به مالک اَشتر ، چنین پیغام داد : «ای مالک! زیاد و شریح به من گزارش کرده اند که ابو اعور سُلَمی را با گروهی از سپاه شام دیدار کرده اند . پیک به من خبر داده که آنان را در حالی ترک گفته که رویاروی یکدیگر صف آراسته اند . پس بشتاب به سوی یارانت ؛ بشتاب! هرگاه به ایشان رسیدی ، فرماندهی شان در عهده توست . مبادا آغازکننده جنگ باشی ، مگر آن که ایشان جنگ را بیاغازند ؛ [و مبادا به نبرد پردازی]پیش از آن که آنان را دیدار کنی و [به صلح]فراخوانی و [سخنشان را]بشنوی .

دشمنی با ایشان ، نباید تو را به جنگ با آنان وا دارد ، مگر آن که نخستْ ایشان را فرا خوانی و چند بار بر آنان حجّت آوری . زیاد را بر جناح راست و شریح را بر جناح چپ سپاهت بگمار و خود ، میانه سپاهت را به دست گیر ؛ و همچون کسی که قصد جنگ افروزی دارد، نزدیکشان مشو و[نیز] به سان کسی که از ترس دشواری و درگیری می گریزد، از ایشان دور نمان . [چنین کن]تا خود به تو برسم ؛ که اگر خدا خواهد شتابان به دنبالت خواهم آمد» .

پیکِ [این نامه] حارث بن جمهان جُعفی بود . آن گاه ، علی علیه السلام به زیاد و شریح نوشت :

«امّا بعد ؛ من مالک را به فرماندهیِ شما گماشته ام . پس ، از او سخن بشنوید و به فرمانش گردن نهید . او کسی است که نه بیمِ کم خِردی و لغزیدن بر او می رود ، نه درنگ ورزیدن در کاری که بایسته شتاب است ، و نه شتاب کردن در کاری که شایسته درنگ باشد . او را همچنان که به شما فرمان داده بودم ، فرمان داده ام که جنگ را نیاغازد ، مگر آن که نخست با گروه مقابل دیدار کرده ، ایشان را [به تسلیم]فراخوانده ، حجّت را بر آنان تمام کند» .

.

1- .عانه ، سرزمینی است مشهور در عراق ، میان رَقّه و هیت . ذکری از آن در شعر به صورت «عانات» آمده است که به نظر می رسد به عانه و

حوالی آن ، اطلاق شده است . این سرزمین نزدیک «حدیثه» بر حاشیه فرات واقع است (معجم البلدان : ج 4 ص 72) .
2- .سرزمینی است در عراق بر حاشیه فرات که از توابع بغداد است و در شمال انبار قرار گرفته است (معجم البلدان : ج 5 ص 421) .
3- .سرزمینی است بر ساحل «خابور» در نزدیکی صفّین و رَقّه و در آن جا خابور به فرات می ریزد . این سرزمین ، اکنون در عراق واقع شده است (معجم البلدان : ج 4 ص 328) .

ص: 544

. .

ص: 545

. .

6 / 12مُواجَهَهُ مُقَدِّمَهِ الجَيشَينِ6479.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن خالد بن قطن الحارثى :خَرَجَ الأَشتَرُ حَتّى قَدِمَ عَلَى القَومِ ، فَاتَّبَعَ ما أمَرَهُ عَلِىٌّ وكَفَّ عَنِ القِتالِ ، فَلَم يَزالوا مُتَواقِفينَ حَتّى إذا كانَ عِندَ المَساءِ حَمَلَ عَلَيهِم أبُوالأَعوَرِ السُّلَمِىُّ ، فَثَبَتوا لَهُ وَاضطَرَبوا ساعَةً ، ثُمَّ إنَّ أهلَ الشّامِ انصَرَفوا .

ثُمَّ خَرَجَ إلَيهِم مِنَ الغَدِ هاشِمُ بنُ عُتبَةَ الزُّهرِىُّ فى خَيلٍ ورِجالٍ حَسَنٍ عَدَدُها وعُدَّتُها ، وخَرَجَ إلَيهِ أبُوالأَعوَرِ فَاقتَتَلوا يَومَهُم ذلِكَ ، تَحمِلُ الخَيلُ عَلَى الخَيلِ وَالرِّجالُ عَلَى الرِّجالِ ، وصَبَرَ القَومُ بَعضُهُم لِبَعضٍ ثُمَّ انصَرَفوا ، وحَمَلَ عَلَيهِمُ الأَشتَرُ فَقُتِلَ عَبدُ اللّهِ بنُ المُنذِرِ التَّنوخِىُّ قَتَلَهُ يَومَئِذٍ ظَبيانُ بنُ عَمّارٍ التَّميمِىُّ وما هُوَ إلّا فَتىً حَدَثٌ وإن كانَ التَّنوخِىُّ لَفارِسَ أهلِ الشّامِ ، وأخَذَ الأَشتَرُ يَقولُ : وَيحَكُم ! أرونى أبَا الأَعوَرِ . ثُمَّ إنَّ أبَا الأَعوَرِ دَعَا النّاسَ فَرَجَعوا نَحوَهُ ، فَوَقَفَ مِن وَراءِ المَكانِ الَّذى كانَ فيهِ أوَّلَ مَرَّةٍ ، وجاءَ الأَشتَرُ حَتّى صَفَّ أصحابَهُ فِى المَكانِ الَّذى كانَ فيهِ أبُوالأَعوَرِ ، فَقالَ الأَشتَرُ لِسِنانِ بنِ مالِكٍ النَّخَعِىِّ : اِنطَلِق إلى أبِى الأَعوَرِ فَادعُهُ إلَى المُبارَزَهِ ، فَقالَ : إلى مُبارَزَتى أو مُبارَزَتِكَ ؟ فَقالَ لَهُ الأَشتَرُ : لَو أمَرتُكَ بِمُبارَزَتِهِ فَعَلتَ ؟ قالَ : نَعَم وَاللّهِ ، لَو أمَرتَنى أن أعتَرِضَ صَفَّهُم بِسَيفى ما رَجَعتُ أبَدا حَتّى أضرِبَ بِسَيفى فى صَفِّهِم ، قالَ لَهُ الأَشتَرُ : يَابنَ أخى ، أطالَ اللّهُ بَقاءَكَ ! قَد وَاللّهِ ، ازدَدتُ رَغبَةً فيكَ لا أمَرتُكَ بِمُبارَزَتِهِ إنّما أمَرتُكَ أن تَدعُوَهُ إلى مُبارَزَتى ، إنَّهُ لا يَبرُزُ إن كانَ ذلِكَ مِن شَأنِهِ إلّا لِذَوِى الأَسنانِ وَالكَفاءَهِ وَالشَّرَفِ ، وأنتَ لِرَبِّكَ الحَمِدُ مِن أهلِ الكَفاءَهِ والشَّرَفِ غَيرَ أنَّكَ فَتىً حَدَثُ السِّنِ ، فَلَيسَ بِمُبارِزِ الأَحداثِ ولكِنِ ادعُهُ إلى مُبارَزَتى . فَأتاهُ فَنادى : آمِنونى فَإنّى رَسولٌ فَأُومِنَ ، فَجاءَ حَتّى انتَهى إلى أبِى الأَعوَرِ . قالَ أبومِخنَفٍ : فَحَدَّثَنِى النَّضرُ بنُ صالِحٍ أبو زُهَيرٍ العَبسىُّ قالَ : حَدَّثَنى سِنانٌ قالَ : فَدَنَوتُ مِنهُ فَقُلتُ : إنَّ الأَشتَرَ يَدعوكَ إلى مُبارَزَتِهِ . قالَ : فَسَكَتَ عَنّى طَويلاً ثُمَّ قالَ : إنَّ خَفَّهَ الأَشتَرِ وسوءَ رَأيِهِ هُوَ حَمَلَهُ عَلى إجلاءِ عُمّالِ ابنِ عَفّانَ مِنَ العِراقِ ، وَانتِزاؤُهُ عَلَيهِ يُقَبِّحُ مَحاسِنَهُ ، ومِن خِفَّهِ الأَشتَرِ وسوءِ رَأيِهِ أن سارَ إلَى ابنِ عَفّانَ فى دارِهِ وقَرارِهِ حَتّى قَتَلَهُ ، فيمَن قَتَلَهُ فَأصبَحَ مُتَّبَعا بِدَمِهِ ، ألا لا حاجَهَ لى فى مُبارَزَتِهِ . قالَ : قُلتُ : إنَّكَ قَد تَكَلَّمتَ فَاسمَع حَتّى اُجيَبَكَ ، فَقالَ : لا ، لا حاجَهَ لى فِى الاِستِماعِ مِنكَ ولا فى جَوابِكَ ، اذهَب عَنّى . فَصاحَ بى أصحابُهُ فَانصَرَفتُ عَنهُ ، ولَو سَمِعَ إلَىَّ لَأخبَرتُهُ بِعُذرِ صاحِبى وحُجَّتِهِ . فَرَجَعتُ إلَى الأَشتَرِ فَأخبَرتُهُ أنَّهُ قَد أبَى المُبارَزَهَ ، فَقالَ : لِنَفسِهِ نَظَرَ .

فَواقَفناهُم حَتّى حَجَزَ اللّيلُ بَينَنا وبَينَهم وَبِتنا مُتَحارِسينَ ، فَلَمّا أصبَحنا نَظَرنا فَإِذَا القَومُ قَدِ انصَرَفوا مِن تَحتِ لَيلَتِهِم ، ويُصَبِّحُنا عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ غُدوَةً . فَقَدِمَ الأَشتَرُ فيمَن كانَ مَعَهُ فى تِلكَ المُقَدِّمَهِ حَتَّى انتَهى إلى مُعاوِيَهَ فَواقَفَهُ ، وجاءَ عَلِيٌّ فى أثَرِهِ فَلَحِقَ بِالأَشتَرِ سَريعا فَوَقَفَ وتَواقَفوا طَويلاً . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 567 ؛ وقعه صفّين : ص 154 نحوه .

6 / 12 رويارويِ پيش قراولان هر دو سپاه

6 / 12رويارويِ پيش قراولان هر دو سپاه6476.الإمامُ الرِّضا عليه السلام :تاريخ الطبرى به نقل از خالد بن قُطْن حارثى : اَشتر در راه شد تا به شاميان رسيد . از فرمان على عليه السلام پيروى كرد و در جنگ ، پيش گام نشد . [دو لشكر]همچنان رويارويِ هم صف آراستند تا عصرگاهان كه ابو اعور سُلَمى به سپاه اشتر هجوم آورد . ايشان در برابر وى پايدارى كردند و ساعتى به نبرد پرداختند . سپس شاميان بازگشتند .

صبحگاهان روز بعد ، هاشم بن عُتبه زُهْرى با سواران و پيادگانى پُرشمار و مجهّز به ايشان هجوم بردند . [از آن سوى] ابو اَعوَر به ميدان وى آمد و سراسرِ آن روز را سواره با سواره و پياده با پياده ، گرمِ نبرد شدند . [چندى] دو دسته به نبرد ادامه دادند و سپس بازنشستند . آن گاه [صبحگاهِ روز ديگر] ، اشتر بر ايشان بتاخت و عبد اللّه بن مُنذر تَنوخى ، شه سوار شاميان ، [در اين نبرد] كشته شد ، آن هم به دست ظبيان بن عمّار تميمى كه در آن روز ، هنوز جوانى نوخاسته بود .

اشتر پياپى مى گفت : واى بر شما ! ابو اعور را به من نشان دهيد .

ابو اعور سپاهش را فراخواند و ايشان نزد وى بازگشتند . او عقب تر از جايى كه بار نخست در آن موضع گرفته بود ، ايستاد و اشتر به همان جايى آمد كه ابو اعور پيش از آن ، مستقر شده بود و سپاهش را صف آراست . سپس وى به سنان بن مالك نَخَعى گفت : به سوى ابو اعور روان شو و او را به نبرد فرا خوان .

گفت : به نبرد با خودم يا نبرد با تو؟

اشتر گفت : اگر تو را به نبرد با او فرمان دهم ، مى پذيرى؟

گفت : آرى . به خداى سوگند ، اگر فرمانم دهى كه صف آنان را با شمشير خويش بشكافم ، باز نخواهم گشت ، مگر آن كه صفشان را به شمشير بدَرَم .

اشتر گفت : ای برادرزاده ، خداوند عمرت را بیفزاید! به خدا سوگند ، شوقم به تو افزون شد . تو را به نبرد با او فرمان ندادم ؛ بلکه فرمانت دادم که او را به نبرد با من فرا خوانی؛ زیرا او اگر شأن (شایستگی) آن را داشته باشد ، جز با بزرگ سالان و بلندْ رتبگانِ والانژاد ، هماورد نمی شود . البتّه تو سپاسْ پروردگارت را هم بلندمرتبه ای و هم والانژاد ؛ امّا هنوز جوانی نوخاسته ای و او با نوخاستگان نبرد نمی کند . پس او را به هماوردی با من فرا خوان .

پس [سنان] سوی ابو اعور آمد و ندا در داد : مرا امان دهید که پیغام رسانم .

پس امانش دادند . آن گاه ، آمد تا نزد ابو اعور رسید .

[ابو مخنف به نقل از ابو زهیر نضر بن صالح عَبْسی می گوید که :] سنان گفت : به وی نزدیک شدم و گفتم : مالک اشتر ، تو را به نبردِ خویش فرا خوانده است . او درازْ زمانی سکوت کرد و آن گاه گفت : سبُک سری و زشت اندیشیِ اشتر ، او را وا داشت که کارگزارانِ [عثمان]ابن عفّان را از عراق بگریزانَد ، بر او سرکشی کند و زیبایی های او را زشت جلوه دهد . [نیز] از سبُک سری و زشت اندیشی وی بود که به خانه و قرارگاه [عثمان]ابن عفّان تاخت و در زمره کشندگان او درآمد و اکنون خون عثمان ، گریبانگیر اوست . بدانید که من به نبرد با او نیازی ندارم .

به وی گفتم : سخن گفتی . پس بشنو تا پاسخت گویم .

گفت : نه! مرا به سخن شنیدن از تو و به پاسخت ، نیاز نیست . از من دور شو!

پس یارانش بر من بانگ زدند و از آن جا بازگشتم . و اگر به من گوش فرا می داد ، دلیل و حجّتِ فرماندهم (اشتر) را برایش بیان می کردم . آن گاه ، نزد اشتر بازگشتم و به او خبر دادم که ابو اعور از نبرد [با وی]سر باز زده است .

گفت : او بر جانِ خویش ترسیده است .

پس [همچنان] رویاروی ایشان ایستادیم ، چندان که شب میان ما و ایشان پرده کشید ؛ و شب را به نگهبانی گذراندیم . صبح که شد ، دیدیم سپاه شام در پناه تیرگی شب ، از آن جا رفته اند . صبح هنگام ، علی بن ابی

طالب علیه السلام به ما رسید . آن گاه ، اشتر با همراهانش در سپاه پیش قراولان ، پیش رفت تا به معاویه رسید و رویاروی وی ایستاد . علی علیه السلام [نیز] در پی اشتر روان شد و شتابان به وی پیوست . سپس توقّف کرد و این توقّف به درازا انجامید .

.

ص: 548

. .

ص: 549

. .

الفصل السابع : مواجهه الجيشينالمَدخَلُتوجّه الإمام عليه السلام من الكوفه باتّجاه الشام فى شهر شوّال من عام 36 ه ، ولمّا كان الطريق المستقيم بينهما يمرّ عبر صحراء جرداء لا عشب فيها ولا ماء ولم تكن للإمام عليه السلام المعدّات الكافيه لدعم جيشه الذى قوامه مِئه ألف ، اختار الطريق المحاذى للفرات (أى مسير الجزيره) . فمرّ على كربلاء وهيت و. . . حتى وصل إلى الرقّه قرب صفّين . فالتقت مقدّمه جيش الإمام بقياده مالک الأشتر مع مقدّمه جيش معاويه واضطرّتهم للفرار ، وهى أوّل مواجهه بين الجيشين فى صفّين،والذى شرع بهذه المواجهه جيش معاويه. وفى أواخر ذى القعده وصل جيش الإمام إلى صفّين ، بعد وصول جيش معاويه إليها لقربها من الشام ، واحتلال المناطق الحسّاسه من المنطقه . وقد نظّم معاويهُ جيشَه بنحوٍ بحيث لا يتمكّن جيش الإمام من الوصول للماء . فنصحهم الإمام عليه السلام ، وأرسل اليهم رسولاً فى ذلک ، لكن دون جدوى . فهجم الأشتر والأشعث على جيش معاويه بعد موافقه الإمام على ذلک واستولوا على الماء . فأمر الإمام عليه السلام بتنظيم الجيش بنحوٍ يتمكّن معه الجيشان من الماء . وبهذا انتصر الإمام عليه السلام نصراً معنويّاً سجّله التاريخ فى صفحاته بماء الذهب بأنّ الإمام يمنع التوسّل بالسبل غير الإنسانيّه فى مواجهه العدوّ لتحصيل النصر . ثمّ أرسل الإمام عليه السلام ممثّليه إلى معاويه كى يدفعوا به إلى الاستسلام ، ويحولون دون وقوع الحرب وإراقه الدماء . فلمّا أقبلوا على معاويه طردهم بغضب . وفى شهر ذيالحجّه حصلت مناوشات ومواجهات متفرّقه بين الجيشين ؛ إذ كان الإمام فى صدد إنهاء ذلک بالصلح دون الحرب ، ولذا لم تكن المواجهه بين تمام الجيشين. ثمّ انقطعت هذه المواجهات المتفرّقه فى شهر محرّم من عام 37 ه ، وصارت محادثات الصلح بصوره أكثر جدّيه ، لكنّها لم تثمر شيئاً كسابقاتها . فلمّا تقطّعت جميع السبل تهيّأ الإمام عليه السلام للحرب ، فبدأت الحرب يوم الأربعاء أوّل شهر صفر عام 37 ه . وكانت الحرب فى الأُسبوع الأوّل بهذه الكيفيّه : يخرج صباح كلّ يوم أحد القاده الأبطال لجيش الإمام ويحارب العدوّ حتى المساء ، ثم تنقطع الحرب إلى اليوم التالى دون حصول نصر لأحد الطرفين على الآخر خلال هذه المدّه . وكان قاده الجيش فى هذه الأيّام : مالک الأشتر ، وعمّار بن ياسر ، ومحمّد ابن الحنفيّه ، وعبد اللّه بن عبّاس ، وهاشم بن عتبه ، وقيس بن سعد . لكن الحرب اشتدّت فى يوم الأربعاء الثامن من صفر واتّخذت شكلاً آخر ؛ حيث اشترک فيها تمام الجيشين . وقد استقرّ الإمام عليه السلام فى القلب ، وتولّى قياده الجيش بنفسه . واستُشهد عدد كثير من كبار الجيش فى هذا اليوم ويوم الخميس .

ولمّا كان قصد الإمام حسم الأمر لم تتوقّف الحرب عند غروب الخميس بل استمرّت ليله الجمعه أيضاً ، وكانت أشدّ ليله طوال الحرب ، ولهذا سُمّيت «ليله الهرير» . وكان الإمام عليه السلام حاضراً بنفسه فى أرض المعركه يوم الخميس وليله الجمعه ، وقتل بيده 523 شخصاً أكثرهم من شجعان أهل الشام . ولشدّه الحرب صلّى أصحاب الإمام عليه السلام فى ميدان القتال إيماءً . وفى صباح الجمعه أشرقت الشمس وأطلّت على ظفر جيش الإمام وانكسار وهزيمه أهل الشام . وأشرف مالک الأشتر والسريّه التى يقودها على خيمه معاويه التى يقود الجيش منها بحيث صمّم معاويه على الاستسلام وطلب الأمان ، لكن جرى قلم القدر على شىء آخر ؛ فتلاقح جهل الخوارج مع حيله عمرو بن العاص فأنتجا نجاه معاويه !

.

فصل هفتم : رویارویی دو سپاه

پیش گفتار

فصل هفتم : رویارویی دو سپاهپیش گفتاردر شوّال سال 36 هجری ، امام علی علیه السلام از کوفه به سوی شام روانه شد . راه مستقیم میان کوفه و شام از بیابانی خشک و بی آب و علف می گذشت و امام علیه السلام برای تأمین نیاز سپاه صد هزار نفری خود ، امکانات کافی نداشت . از این رو ، راهِ در امتدادِ فرات ، یعنی مسیرِ جزیره را در پیش گرفت . بدین سان ، از کربلا و هیت و ... گذشت و به رَقّه ، در نزدیکی صفّین رسید . سپاه پیش قراول امام علیه السلام به فرماندهیِ مالک اشتر با سپاه پیش قراول معاویه رویارو شد و آن را ناچار به گریز کرد . این ، نخستین رویارویی میان دو سپاه در صِفّین بود که آن را سپاه معاویه آغازید . در اواخر ذی قعده ، سپاه امام علیه السلام به صفّین رسید . پیش از این ، سپاه معاویه به صفّین رسیده ، مناطق حسّاس آن را اشغال کرده بود؛ زیرا صفّین تا شام چندان فاصله ای نداشت. معاویه نیروهای خود را چنان آراست که سپاه امام علیه السلام نتواند به آب دست یابد . امام علیه السلام ایشان را اندرز داد و پیکی در این باب ، سوی آنان روانه ساخت ؛ امّا نتیجه ای حاصل نشد . پس از صدور نظر موافق امام علیه السلام ، اشتر و اشعث به سپاه معاویه حمله کردند و بر آب چیره شدند . امام علیه السلام دستور داد لشکر به گونه ای آراسته شود که هر دو سپاه بتوانند آب برگیرند . بدین سان ، امام علیه السلام به پیروزی معنوی دست یافت ، چنان که تاریخ ، آن را با آبِ زر در صفحات خویش ثبت کرد . امام علیه السلام ، در رویارویی با دشمن ، برای دستیابی به پیروزی ، استفاده از شیوه های غیر انسانی را ممنوع می شمارَد . سپس امام علیه السلام نمایندگانش را به سوی معاویه گسیل داشت تا او را به فرمانبرداری فرا خوانند و از جنگ و خونریزی پیشگیری کنند ؛ امّا چون نزد معاویه آمدند ، وی ایشان را خشمگینانه راند . در ذی حجّه ، برخوردها و درگیری هایی پراکنده میان دو سپاه رخ داد . از آن جا که امام علیه السلام قصد داشت این ماجرا به صلح ، و نه جنگ ، بینجامد ، رویارویی میان تمام دو سپاه صورت نمی پذیرفت . در محرّم سال 37 هجری ، این برخوردهای پراکنده پایان پذیرفت و گفتگوهای صلح ، جدّی تر شد ، امّا همچون گذشته ، بی نتیجه ماند . آن گاه که همه راه ها

طی شد ، امام علیه السلام برای جنگ مهیّا گشت.جنگ در روز چهارشنبه،یکم صفر سال 37 هجری آغاز شد . در هفته نخست ، جنگ بدین منوال گذشت : هر صبحگاه ، یکی از فرماندهان دلاور سپاه امام علیه السلام به میدان می آمد و تا عصرگاهان با دشمن می جنگید . سپس جنگ تا روز پسین متوقّف می شد ، بی آن که در این مدّت ، هیچ یک از دو طرف بر دیگری پیروزی یابد . فرماندهان سپاه در این روزها ، از این قرار بودند : مالک اشتر ، عمّار بن یاسر ، محمّد ابن حنفیّه ، عبد اللّه بن عبّاس ، هاشم بن عُتبه و قیس بن سعد . در روز چهارشنبه هشتم صفر ، جنگ شدّت گرفت و شکلی دیگر یافت ، بدان سان که همه دو سپاه در آن درگیر شدند . امام علیه السلام در قلب سپاه استقرار یافت و فرماندهی سپاه را خود عهده دار شد . بسیاری از بزرگان لشکر در این روز و روز پنج شنبه به شهادت رسیدند . از آن جا که امام علیه السلام می خواست کار را یکسره کند ، در غروب پنج شنبه جنگ متوقّف نشد ؛ بلکه تا شبِ جمعه نیز استمرار یافت . در طول دوره نبرد ، شدیدترین درگیری در همین شب رخ داد و از این رو ، آن را لیله الهَریر (شبِ غرّش) نامیده اند . در روز پنج شنبه و شبِ جمعه ، امام علیه السلام ، خود در عرصه معرکه حضور داشت و به دست خویش ، 523 تن را هلاک کرد که بیشینه آنان ، از دلیرانِ شام به شمار می رفتند . شدّتِ جنگ سبب شد که یاران امام علیه السلام ، نماز را در میدان جنگ به اشاره بگزارند . در صبحگاه جمعه ، آفتاب در حالی برآمد که شاهد پیروزی سپاه امام علیه السلام و شکست و گریز شامیان بود . مالک اشتر و دسته زیر فرماندهی اش در آستانه خیمه معاویه قرار گرفتند ؛ جایی که وی سپاه شام را از همان جا فرماندهی می کرد . معاویه در صدد تسلیم شدن و امان خواستن برآمد ؛ امّا قلم تقدیر ، سرنوشتی دیگر را رقم زد : نادانیِ خوارج با فریبگری عمرو بن عاص درآمیخت و رهایی معاویه را باردار شد !

.

ص: 552

. .

ص: 553

. .

7 / 1الاِصطِفافُ لِلقِتالِ6467.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :تاريخ الطبرى عن أبى عبد الرحمن السلمى :سَمِعتُ عَمّارَ بنَ ياسِرٍ بِصِفّينَ وهُوَ يَقولُ لِعَمرِو بنِ العاصِ : لَقَد قاتَلتُ صاحِبَ هذِهِ الرّايَهِ ثَلاثا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهذِهِ الرّابِعَهُ ، ماهِىَ بِأَبَرَّ ولا أتقى . (1)6474.عنه عليه السلام :وقعه صفّين عن أسماء بن الحكم الفزارى :كُنّا بِصِفّينَ مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ تَحتَ رايَهِ عَمّارِ بنِ ياسِرٍ ، ارتِفاعَ الضُّحى اِستَظَلَلنا بِبُردٍ أحمَرَ إذ أقبَلَ رَجُلٌ يَستَقرِى الصَّفَّ حَتّى انتَهى إلَينا فَقالَ : أيُّكُم عَمّارُ بنُ ياسِرٍ ؟

فَقالَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ : هذا عَمّارٌ .

قالَ : أبُو اليَقظانِ ؟

قالَ : نَعَم .

قالَ : إنَّ لى حاجَهً إلَيکَ فَأَنطِقُ بِها عَلانِيَهً أو سِرّا

قالَ : اختَر لِنَفسِکَ أىَّ ذلِکَ شِئتَ .

قالَ : لا ، بَل عَلانِيَهً .

قالَ : فَانطِق .

قالَ : إنّى خَرَجتُ مِن أهلى مُستَبصِرا فِى الحَقِّ الَّذى نَحنُ عَلَيهِ لا أشُکُّ فى ضَلالَهِ هؤُلاءِ القَومِ وأنَّهُم عَلَى الباطِلِ ، فَلَم أزَل عَلى ذلِکَ مُستَبصِرا حَتّى كانَ لَيلَتى هذِهِ صَباحَ يَومِنا هذا ؛ فَتَقَدَّمَ مُنادينا فَشَهِدَ ألّا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ ، ونادى بِالصَّلاهِ ، فَنادى مُناديهِم بِمِثلِ ذلِکَ ، ثُمَّ اُقيمَتِ الصَّلاهُ فَصَلَّينا صَلاهً واحِدَهً ، ودَعَونا دَعوَهً واحِدَهً ، وتَلَونا كِتابا واحِدا ، ورَسولُنا واحِدٌ ، فَأَدرَكَنِى الشَّکُّ فى لَيلَتى هذِهِ ، فَبِتُّ بِلَيلَهٍ لا يَعلَمُها إلّا اللّهُ حَتّى أصبَحتُ ، فَأَتَيتُ أميرَ المُؤمِنينَ فَذَكَرتُ ذلِکَ لَهُ فَقالَ : هَل لَقيتَ عَمّارَ بنَ ياسِرٍ ؟

قُلتُ : لا .

قالَ : فَالقَهُ فَانظُر ما يَقولُ لَکَ فَاتَّبِعهُ . فَجِئتُکَ لِذلِکَ .

قالَ لَهُ عَمّارٌ : هَل تَعرِفُ صاحِبَ الرّايَهِ السَّوداءِ المُقابِلَتى (2) فَإِنَّها رايَهُ عَمرِو بنِ العاصِ ، قاتَلتُها مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ثَلاثَ مَرّاتٍ ، وهذِهِ الرّابِعَهُ ما هِىَ بِخَيرِهِنَّ ولا أبَرِّهِنَّ ، بَل هِىَ شَرُّهُنَّ وأفجَرُهُنَّ .

أشَهِدتَ بَدرا واُحُدا وحُنَينا أو شَهِدَها لَکَ أبٌ فَيُخبِرَکَ عَنها ؟

قالَ : لا .

قالَ : فَإِنَّ مَراكِزَنا عَلى مَراكِزِ راياتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَوم بَدرٍ ، ويَومَ اُحُدٍ ، ويَومَ حُنَينٍ ، وإنَّ هؤُلاءِ عَلى مَراكِزِ راياتِ المُشرِكينَ مِنَ الأحزابِ ، هَل تَرى هذَا العَسكَرَ ومَن فيهِ ؟ فَوَاللّهِ ، لَوَدِدتُ أنَّ جَميعَ مَن أقبَلَ مَعَ مُعاوِيَهَ مِمَّن يُريدُ قِتالَنا مُفارِقا لِلَّذى نَحنُ عَلَيهِ كانوا خَلقا واحِدا فَقَطَّعتُهُ وذَبَحتُهُ ، وَاللّهِ ، لَدِماؤُهُم جَميعا أحَلُّ مِن دَمِ عُصفورٍ ، أ فَتَرى دَمَ عُصفورٍ حَراما ؟

قالَ : لا ، بَل حَلالٌ .

قالَ : فَإِنَّهُم كَذلِکَ حَلالٌ دِماؤُهُم .

أ تَرانى بَيَّنتُ لَکَ ؟

قالَ : قَد بَيَّنتَ لى .

قالَ : فَاختَر أىَّ ذلِکَ أحبَبتَ .

قالَ : فَانصَرَفَ الرَّجُلُ ثُمَّ دَعاهُ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ فَقالَ : أما إنَّهُم سَيَضرِبونَنا بِأسيافِهِم حَتّى يَرتابَ المُبطِلونَ مِنكُم فَيَقولونَ : لَو لَم يَكونوا عَلى حَقٍّ ما ظَهَروا عَلَينا . وَاللّهِ ، ما هُم مِنَ الحَقِّ عَلى ما يُقذى (3) عَينَ ذُبابٍ ، وَاللّهِ ، لَو ضَرَبونا بِأسيافِهِم حَتّى يُبلِغونا سَعَفاتِ هَجَرَ لَعَرَفتُ أنّا عَلى حَقٍّ وهُم عَلى باطِلٍ .

وَايمُ اللّهِ ، لا يَكونُ سَلما (4) سالِما أبَدا حَتّى يَبوءَ أحَدُ الفَريقَينِ عَلى أنفُسِهِم بِأنَّهُم كانوا كافِرينَ ، وحَتّى يَشهَدوا عَلَى الفَريقِ الآخَرِ بِأنَّهُم عَلَى الحَقِّ وأنَّ قَتلاهُم فِى الجَنَّهِ ومَوتاهُم، ولا يَنصَرِمُ أيّامُ الدّنيا حَتّى يَشهَدوا بِأنَّ مَوتاهُم وقَتلاهُم فِى الجَنَّهِ، وأنَّ مَوتى أعدائِهِم وقَتلاهُم فِى النّارِ ، وكانَ أحياؤُهُم عَلَى الباطِلِ . (5) .

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 40 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 381 .
2- .کما فی المصدر ، والصحیح : «المقابله لی» .
3- .القَذَی : جمع قَذاه ، وهو ما یقع فی العین من تراب أو تِبْن أو وَسَخ أو غیر ذلک (النهایه : ج 4 ص 30 «قذا») .
4- .کذا فی المصدر .
5- .وقعه صفّین : ص 321 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 491 ح 424 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 256 ولیس فیه «وایم اللّه ، لا یکون . . .» .

7 / 1 صف آرایی برای نبرد

7 / 1صف آرایی برای نبرد6471.الإمامُ الباقرُ أو الإمامُ الصّادقُ علیهما السلامتاریخ الطبری به نقل از ابو عبد الرحمان سُلَمی : در صِفّین از عمّار بن یاسر ، خطاب به عمرو بن عاص شنیدم : همانا با صاحب این پرچم ، در حالی که همدوش پیامبر خدا بوده ام ، سه بار جنگیده ام ؛ و این ، بار چهارم است که از آن سه بار ، نیکوتر و پرهیزگارانه تر نیست .6470.الإمامُ الباقرُ أو الإمامُ الصّادقُ علیهما السلاموقعه صِفّین به نقل از اسماء بن حَکم فزاری : در صفّین ، همراه علی بن ابی طالب علیه السلام ، زیر پرچم عمّار بن یاسر بودیم . آفتاب ، بالا آمده بود و ما پارچه ای سرخ را سایبانِ خود کرده بودیم که مردی پیش آمد و با نگاه به چهره ها از سراسرِ صف گذشت تا به ما رسید و گفت : کدام یک از شما ، عمّار بن یاسر است؟

عمّار بن یاسر گفت : این است عمّار!

گفت : ابویقظان؟

گفت : آری .

گفت : مرا با تو کاری است . آن را آشکار بگویم یا پنهان؟

گفت : هرگونه که خود می خواهی .

گفت : نه! آشکارا می گویم .

گفت : پس سخن آغاز کن!

گفت : من از خاندان خود جدا شدم ، در حالی که با بینش دریافته بودم آنچه ما بر آنیم ، حق است و در گم راهیِ این گروهِ [مقابل] و بر باطل بودنشان تردید نداشتم . تا شب پیش که اینک در صبحگاهِ آنیم ، بر همان بینش بودم . چون اذان گوی ما پیش آمد و ندا سرداد و به یکتایی خداوند و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله شهادت داد و [مردم را]به نماز فراخواند ، اذان گویِ آنان نیز همین گونه ندا سرداد . آن گاه ، نماز برپای گشت و ما همه ، یک نماز گزاردیم و یک سان دعا خواندیم و یک کتاب را تلاوت کردیم ، در حالی که پیامبرمان نیز یکی است . در این شب ، شک

مرا درگرفت و شب را بدان سان که جز خدای ، کس نداند ، به صبح آوردم . سپس روی سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام نهادم و این را به او گفتم . فرمود : «آیا با عمّار بن یاسر دیدار کرده ای؟»

گفتم : نه .

فرمود : «پس به دیدار او رو! بنگر که چه می گوید و از او پیروی کن» . از این رو ، نزد تو آمده ام .

عمّار به او گفت : آیا صاحب این پرچم سیاه را که برابرِ من است ، می شناسی؟ آن پرچم ، از آنِ عمرو بن عاص است که من سه بار ، همراه پیامبر خدا با [صاحبان] آن پرچم جنگیده ام و این ، بار چهارم است که [نه تنها] بهتر و نیکوتر از آن سه نیست ، بلکه بدترین و گناه آلودترین آنهاست . آیا بدر و اُحُد و حُنَین را شاهد بوده ای یا پدرت در آنها حضور یافته و تو را از آنها خبر داده است؟

گفت : نه .

گفت : در جنگ های بدر و اُحد و حُنین ، جایگاه ما ، زیر پرچم پیامبر خدا بود و اینان (سران سپاه مقابل) زیر پرچم احزاب مشرک قرار داشتند . آیا آن لشکر و افرادش را می بینی؟ پس خدای را سوگند ، آرزو داشتم همه کسانی که همراهِ معاویه به جنگ ما آمده و از کیشِ ما جدا گشته اند ، پیکری واحد بودند و من ، آن را از هم می دریدم و گردن می بریدم . به خدا سوگند که خون همه ایشان ، حلال تر از خون گنجشک است . آیا تو [ریختن] خون گنجشک را حرام می دانی؟

گفت : نه ؛ بلکه حلال است .

گفت : اینان نیز خونشان حلال است . آیا بر این باوری که [حقیقت را] برایت آشکار کردم؟

گفت : هر آینه ، [حقیقت را] برایم آشکار کردی .

گفت : پس هر کدام را که می خواهی ، برگزین !

سپس مرد ، روانه شد . عمّار بن یاسر وی را فرا خواند و گفت : بدان که آنان ما را به شمشیر می زنند تا این که باطلگرایانِ شما [که در لشکر

علی علیه السلام هستند]به تردید می افتند و می گویند : اگر ایشان (یاران معاویه) بر حق نبودند ، بر ما چیره نمی شدند . خدای را سوگند ، آنان حتّی به قدر خاشاکی که در چشم مگسی افتد ، بر حق نیستند . خدای را سوگند ، اگر آنان ما را به شمشیر بزنند ، چندان که به نخلستان های هَجَر (1) برانندمان ، باز یقین دارم که ما بر حقّیم و آنان بر باطل .

به خدا سوگند ، هرگز صلحی درست برقرار نمی شود ، مگر آن که یکی از دو طَرَف از دل و جان اعتراف کند که کافر است و طرف مقابل بر حق است و کشتگان و مردگانش در بهشت اند . و دیری از روزهای دنیا نمی گذرد که آنان ، گواه خواهند بود که مردگان و کشتگانشان در بهشت اند و مردگان و کشتگانِ دشمنانشان در آتش اند و زندگانشان بر باطل .

.

1- .شهری در یمن . خرما را بدان منسوب کنند (لغت نامه دهخدا : ج 14 ص 20702) .

ص: 556

. .

ص: 557

. .

ص: 558

. .

ص: 559

. .

6469.الإمامُ الباقرُ عليه السلام :مسند ابن حنبل عن عبد اللّه بن سلمه :رَأَيتُ عَمّارا يَومَ صِفّينَ شَيخا كَبيرا آدَمَ طِوالاً آخِذَ الحَربَهِ بِيَدِهِ ويَدُهُ تَرعَدُ فَقالَ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، لَقَد قاتَلتُ بِهذِهِ الرّايَهِ مَعَ رَسولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثَلاثَ مَرّاتٍ ، وهذِهِ الرّابِعَهُ ، وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، لَو ضَرَبونا حَتّى يَبلُغوا بِنا شَعَفاتِ هَجَرَ لَعَرَفتُ أنَّ مُصلِحينا عَلَى الحَقِّ وأنَّهُم عَلَى الضَّلالَهِ . (1)7 / 2حَيلولَهُ جَيشِ مُعاوِيَهَ دونَ الماءِ6466.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الأخبار الطوال :أقبَلَ عَلِىٌّ رضى الله عنه حَتّى وافَى المَكانَ ، فَصادَفَ أهلَ الشّامِ قَدِ احتَوَوا عَلَى القَريَهِ وَالطَّريقِ ، فَأَمَرَ النّاسَ ، فَنَزَلوا بِالقُربِ مِن عَسكَرِ مُعاوِيَهَ ، وَانطَلَقَ السَّقّاؤون وَالغِلمانُ إلى طَريقِ الماءِ ، فَحالَ أبُو الأعوَرِ بَينَهُم وبينَهُ .

واُخبِرَ عَلِىٌّ رضى الله عنه بِذلِكَ ، فَقالَ لِصَعصَعَهَ بنِ صوحانَ : اِيتِ مُعاوِيَهَ ، فَقُل لَهُ : إنّا سِرنا إلَيكُم لِنُعذِرَ قَبلَ القِتالِ ، فَإِن قَبِلتُم كانَتِ العافِيَهُ أحَبَّ إلَينا ، وأراكَ قَد حُلتَ بَينَنا وبينَ الماءِ ، فَإِن كانَ أعجَبَ إلَيكَ أن نَدَعَ ما جِئنا لَهُ ، ونَذَرَ النّاسَ يَقتَتِلونَ عَلَى الماءِ حَتّى يَكونَ الغالِبُ هُوَ الشّارِبَ فَعَلنا .

فَقالَ الوَليدُ : اِمنَعهُمُ الماءَ كَما مَنَعوهُ أميرَ المُؤمِنينَ عُثمانَ ، اقتُلهُم عَطَشا ، قَتَلَهُمُ اللّهُ .

فَقالَ مُعاوِيَهُ لِعَمرِو بنِ العاصِ : ما تَرى ؟ .

قالَ : أرى أن تُخَلِّىَ عَنِ الماءِ ، فَإِنَّ القَومَ لَن يَعطَشوا وأنتَ رَيّانُ .

فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ أبى سَرحٍ ، وكانَ أخا عُثمانَ لِأُمِّهِ : اِمنَعهُمُ الماءَ إلَى اللَّيلِ ، لَعَلَّهُم أن يَنصَرِفوا إلى طَرَفِ الغَيضَهِ ، (2) فَيَكونَ انصِرافُهُم هَزيمَهً .

فَقالَ صَعصَعَهُ لِمُعاوِيَهَ : مَا الَّذى تَرى ؟ .

قالَ مُعاوِيَهُ : اِرجِع ، فَسَيَأتيكُم رَأيى . فَانصَرَفَ صَعصَعَهُ إلى عَلِىٍّ ، فَأَخبَرَهُ بِذلِكَ . (3) .

1- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 480 ح 18906 ، مسند أبى يعلى : ج 2 ص 262 ح 1607 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 433 ح 5651 و ص 443 ح 5678 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 256 ، أنساب الأشراف : ج 1

ص 195 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 408 الرقم 84 ، العقد الفريد : ج 3 ص 336 وفى الستّه الأخيره «سعفات» بدل «شعفات» ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 727 ح 36 نحوه ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 267 ؛ الخصال : ص 276 ح 18 عن حفص بن غياث عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه .

2- .الغيضه : وهى الشجر الملتَفّ (النهايه : ج 3 ص 402 «غيض») .

3- .الأخبار الطوال : ص 168 .

7 / 2 بسته شدن آب بر روی سپاه علی

6465.امام صادق علیه السلام (به هنگام مصیبت) مُسنَد ابن حنبل به نقل از عبد اللّه بن سَلَمه : در جنگ صفّین ، عمّار را دیدم که پیری بود کهن سال ، با چهره گندمگون و قامتی بلند و در دست لرزانش نیزه ای داشت و می گفت : سوگند به آن که جانم به دست اوست ، من همدوشِ پیامبر خدا ، سه بار علیه [افراد زیر]این پرچم [که در دست عمرو بن عاص است]جنگیده ام و این ، چهارمین بار است . سوگند به آن که جانم به دست اوست ، اگر ما را چنان بزنند که به بالا دستِ هَجَر پرتابمان کنند ، باز می دانم که اصلاح خواهانِ ما بر حقّ اند و ایشان در گم راهی اند .7 / 2بسته شدن آب بر روی سپاه علی6462.امام علی علیه السلام :الأخبار الطوال :علی علیه السلام پیش آمد تا به مکانِ [نبرد] رسید . پس به شامیان برخورد که بر روستا و جاده چنگ انداخته بودند . امام علیه السلام به سپاهش دستور داد تا نزدیک سپاه معاویه فرود آیند . سپس آب کِشندگان و غلامان در مسیر آب رهسپار شدند ؛ امّا ابو اَعور میان آنان و آب ، فاصله انداخت .

این خبر به علی علیه السلام رسید . به صَعصَعه بن صُوحان گفت : «نزد معاویه رو و به او بگو : ما به سوی شما روان شده ایم تا پیش از نبرد ، حجّت را بر شما تمام کنیم . اگر بپذیرید ، سلامت [شما] نزد ما دلخواه تر است . می بینم که آب را بر ما بسته ای . اگر تو را خوشایندتر است ، ما هدف خویش را وا می گذاریم و سپاه را رخصت می دهیم که بر سر آب بجنگند تا سرانجام هر که چیره شد ، از آن بنوشد» .

ولید [به معاویه] گفت : آب را بر ایشان ببند ، همان گونه که آنان آب را بر امیر مؤمنان عثمان بستند . تشنه لب هلاکشان کن که خدایشان بکُشد!

معاویه به عمرو بن عاص گفت : چه می اندیشی؟

گفت : [مصلحت] می بینم که دست از آب برداری . هرگز چنان نخواهد شد که آن سپاه تشنه بمانند و تو سیراب باشی .

عبد اللّه بن ابی سَرح که برادرِ مادریِ عثمان بود ، گفت : تا شب آب را بر ایشان ببند ، باشد که به سوی بیشه زار روان شوند، و این به منزله عقب

نشینی آنان است.

صعصعه به معاویه گفت : تو چه می اندیشی؟

معاویه گفت : باز گرد ! نظرم به شما ابلاغ خواهد شد .

آن گاه ، صعصعه نزد علی علیه السلام بازگشت و او را از آنچه گذشت ، خبر داد .

.

6461.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن عوف بن الأحمر :لَمّا قَدِمنا عَلى مُعاوِيَةَ وأهلِ الشّامِ بِصِفّينَ وَجَدناهُم قَد نَزَلوا مَنزِلاً اختاروهُ مُستَوِيا بَساطا واسِعا ، أَخَذُوا الشَّريعَةَ ، فَهِىَ فى أيديهِم ، وقَد صَفَّ أبُو الأعوَرِ السُّلَمِىُّ عَلَيهَا الخَيلَ وَالرِّجالَ ، وقَد قَدَّمَ المُرامِيَةَ أمامَ مَن مَعَهُ ، وصَفَّ صَفّا مَعَهُم مِنَ الرِّماحِ وَالدَّرَقِ ، (1) وعَلى رُؤوسِهِمُ البيضُ ، وقَد أجمَعوا عَلى أن يَمنَعونَا الماءَ .

فَفَزِعنا إلى أميرِ المُؤمِنينَ ، فَخَبَّرناهُ بِذلِکَ ، فَدَعا صَعصَعَةَ بنَ صوحانَ فَقالَ لَهُ : اِيتِ مُعاوِيَةَ وقُل لَهُ : إنّا سِرنا مَسيرَنا هذا إلَيكُم ، ونَحنُ نَكرَهُ قِتالَكُم قَبلَ الإعذارِ إلَيكُم ، وإنَّکَ قَدَّمتَ إلَينا خَيلَکَ ورِجالَکَ فَقاتَلتَنا قَبلَ أن نُقاتِلَکَ ، وبَدَأتَنا بِالقِتالِ ، ونَحنُ مَن رَأَينَا الكَفَّ عَنکَ حَتّى نَدعُوَکَ ونَحتَجَّ عَلَيکَ .

وهذِهِ اُخرى قَد فَعَلتُموها ، قَد حُلتُم بَينَ النّاسِ وبَينَ الماءِ ، وَالنّاسُ غَيرُ مُنتَهِينَ أو يَشرَبوا ، فَابَعث إلى أصحابِکَ فَليُخَلّوا بَينَ النّاسِ وبَينَ الماءِ ، ويَكُفّوا حَتّى نَنظُرَ فيما بَينَنا وبَينَكُم ، وفيما قَدِمنا لَهُ وقَدِمتُم لَهُ ، وإن كانَ أعجَبَ إلَيکَ أن نَترُکَ ما جِئنا لَهُ ، ونَترُکَ النّاسَ يَقتَتِلونَ عَلَى الماءِ حَتّى يَكونَ الغالِبُ هُوَ الشّارِبَ ، فَعَلنا .

فَقالَ مُعاوِيَةُ لِأَصحابِهِ : ما تَرَونَ ؟

فَقالَ الوَليدُ بنُ عُقبَةَ : اِمنَعهُمُ الماءَ كَما مَنَعوهُ عُثمانَ بنَ عَفّانَ ؛ حَصَروهُ أربَعينَ صَباحا يَمنَعونَهُ بَردَ الماءِ ، ولينَ الطَّعامِ . اُقتُلهُم عَطَشا ، قَتَلَهُمُ اللّهُ عَطَشا !

فَقالَ لَهُ عَمرُو بنُ العاصِ : خَلِّ بَينَهُم وبَينَ الماءِ ، فَإِنَّ القَومَ لَن يَعطَشوا وأنتَ رَيّانُ ، ولكِن بِغَيرِ الماءِ ، فَانظُر ما بَينَکَ وبَينَهُم .

فَأَعادَ الوَليدُ بنُ عُقبَةَ مَقالَتَهُ . وقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ أبى سَرحٍ : اِمنَعُهُم الماءَ إلَى اللَّيلِ ، فَإِنَّهُم إن لَم يَقدِروا عَلَيهِ رَجَعوا ، ولَو قَد رَجَعوا كانَ رُجوعُهُم فَلّاً . اِمنَعهُمُ الماءَ مَنَعَهُمُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ !

فَقالَ صَعصَعَةُ : إنَّما يَمنَعُهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ يَومَ القِيامَهِ الكَفَرَةَ الفَسقَةَ وشَرَبَةَ الخَمرِ ، ضَرَبَکَ وضَربَ هذَا الفاسِقِ يَعنِى الوَليدَ بنَ عُقبَةَ .

قالَ : فَتَواثَبوا إلَيهِ يَشتُمونَهُ ويَتَهَدَّدونَهُ ، فَقالَ مُعاوِيَهُ : كُفّوا عَنِ الرَّجُلِ فَإِنَّهُ رَسولٌ . (2) .

1- .الدَّرَق: جمع دَرَقه وهى تُرسٌ من جلود ليس فيه خشب ولا عقب (لسان العرب : ج 10 ص 95 «درق») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 571 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 318 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 364 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 124 كلاهما نحوه وفيه «الأشعث» بدل «صعصعه بن صوحان» ؛ وقعه صفّين : ص 160 .

6466.رسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن عوف بن احمر : چون در صِفّین به معاویه و شامیان رسیدیم ، دیدیم که ایشان پیش تر فرود آمده و بخشی هموار و گسترده را برگزیده و شریعه (1) را زیر چنگ گرفته اند . ابو اعور سُلَمی ، سواران و پیادگانی را بر آب گماشته و پیشاپیش آنان ، تیراندازان و نیزه داران و سپرداران را به صف کرده بود که کلاهخود بر سر داشتند و انبوه شده بودند تا ما را از آب ، باز دارند .

پس ما سراسیمه نزد امیر مؤمنان رفتیم و او را از این حال ، آگاه کردیم . وی صعصعه بن صُوحان را فرا خواند و به او فرمود : «نزد معاویه رو و بگو : ما این راه را به سوی شما پیموده ایم ؛ امّا پیش از آن که حجّت را بر شما تمام کنیم ، از جنگ با شما اکراه داریم . اکنون تو سواران و پیادگانت را به جانب ما فرستاده ای و پیش از آن که به نبرد با تو پردازیم ، با ما به جنگ برخاسته ای ، [یعنی] جنگ با ما را تو آغاز کرده ای .

ما را در نظر است که تا تو را دعوت نکرده ، حجّت را بر تو تمام نساخته ایم ، دست از [نبرد با] تو نگه داریم و این [جنایتی]دیگر است که انجام داده اید ؛ آب را بر سپاهیان بسته اید . سپاهیان من ، دست بردار نیستند ، مگر این که از آب بنوشند . پس به یارانت پیغام فرست که راه آب را بر سپاه من باز بگذارند و [از آن] دست بردارند تا در کار و مقصود خود و شما بیندیشیم . امّا اگر برایت خوش تر است که ما قصد خویش را وا نهیم و به سپاه رخصت دهیم که بر سر آب بجنگند تا هر که چیره شد ، بنوشد ، چنین خواهیم کرد» .

معاویه به یارانش گفت : چه می اندیشید؟

ولید بن عُقبه گفت : آب را بر ایشان ببند ، همان گونه که آنان بر عثمان بن عفّان بستند و چهل روز او را محاصره کرده ، از خُنَکای آب و گوارایيِ غذا دورش ساختند . ایشان را تشنه لب بکُش ، که خدایشان تشنه لب بکشد !

عمرو بن عاص به معاویه گفت : آب را بر ایشان بگشا ؛ زیرا آنان تشنه لب نمی مانند ، در حالی که تو سیراب باشی . پس به چیزی جز آب ، در امور میان خود و ایشان بیندیش .

ولید بن عقبه دیگر بار سخن خویش را گفت . عبد اللّه بن ابی سَرح نیز گفت : تا هنگام شب ، آب را بر آنان ببند . ایشان اگر نتوانند به آب دست یابند ، باز می گردند ؛ و همین بازگشتشان ، گریز و شکست است . آب را بر ایشان ببند که خداوند در روز قیامت ، آب را بر ایشان ببندد !

صعصعه گفت : جز این نیست که در روز قیامت ، خداوند آب را بر کافران و بدکاران و باده نوشانی چون تو و این فاسق (ولید بن عقبه) می بندد . مثل تو و این فاسق یعنی ولید ابن عقبه هم چنین است .

پس بر سرش ریختند و دشنام و بیمش دادند .

معاویه گفت : دست از این مرد بدارید که او پیک است . .

1- .گُدار یا بخش دیگری از رودخانه که می توان از آن جا آب برداشت .

6465.عنه عليه السلام (كانَ يقولُ عندَ المُصيبهِ) الفتوح :دَعا عَلِىٌّ رضى الله عنه بِشَبَثِ 1 بنِ رِبعِىٍّ الرِّياحِىِّ وصَعصَعَةَ بنِ صوحانَ العَبدِىِّ فَقالَ لَهُما : اِنطَلِقا إلى مُعاوِيَةَ فَقولا لَهُ : إنَّ خَيلَکَ قَد حالَت بَينَنا وبَينَ الماءِ ، ولَو كُنّا سَبَقناکَ لَم نَحُل بَينَکَ وبَينَهُ ، فَإن شِئتَ فَخَلِّ عَنِ الماءِ حَتّى نَستَوِىَ فيهِ نَحنُ وأنتَ ، وإن شِئتَ قاتَلناکَ عَلَيهِ حَتّى يَكونَ لِمَن غَلَبَ ، وتَرَكنا ما جِئنا لَهُ مِنَ الحَربِ .

قالَ : فَأَقبَلَ شَبَثٌ فَقالَ : يا مُعاوِيَهُ ! إنَّکَ لَستَ بِأَحَقَّ مِن هذَا الماءِ مِنّا فَخَلِّ عَنِ الماءِ ، فَإِنَّنا لا نَموتُ عَطَشا وسُيوفُنا عَلى عَواتِقِنا .

ثُمَّ تَكَلَّمَ صَعصَعَةُ بنُ صوحانَ فَقالَ : يا مُعاوِيَهُ ! إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ يَقولُ لَکَ : إنَّنا قَد سِرنا مَسيرَنا هذا وإنّى أكرَهُ قِتالَكُم قَبلَ الإعذارِ إلَيكُم ، فَإِنَّکَ قَدَّمتَ خَيلَکَ فَقاتَلتَنا مِن قَبلِ أن نُقاتِلَکَ وبَدَأتَنا بِالقِتالِ ، ونَحنُ مَن رَأَينَا الكَفَّ حَتّى نُعذِرَ إلَيکَ ونَحتَجَّ عَلَيکَ ، وهذِهِ مَرَّةٌ اُخرى قَد فَعَلتُموها ، حُلتُم بَينَ النّاسِ وَالماءِ ، وَايمُ اللّهِ لَنَشرَبَنَّ مِنهُ شِئتَ أم أَبَيتَ ! فَامنُن إن قَدَرتَ عَلَيهِ مِن قَبلِ أن نَغلِبَ فَيَكونَ الغالِبُ هُوَ الشّارِبَ .

فَقالَ لِعَمرِو بنِ العاصِ : ما تَرى أبا عَبدِ اللّهِ ؟ فَقالَ : أرى أنَّ عَلِيّا لا يَظمَأُ وفى يَدِهِ أَعِنَّةُ الخَيلِ وهُوَ يَنظُرُ إلَى الفُراتِ دونَ أن يَشرَبَ مِنهُ ، وإنَّما جاءَ لِغَيرِ الماءِ فَخَلِّ عَنِ الماءِ حَتّى يَشرَبَ ونَشرَبَ .

قالَ : فَقالَ الوَليدُ بنُ عُقبَةَ : يا مُعاوِيَهُ ! إنَّ هؤُلاءِ قَد مَنَعوا عُثمانَ بنَ عَفّانَ الماءَ أربَعينَ يَوما وحَصَروهُ ، فَامنَعهُم إيّاهُ حَتّى يَموتوا عَطَشا وَاقتُلهُم قاتَلَهُمُ اللّهُ أنّى يُؤفَكونَ .

قالَ : ثُمَّ تَكَلَّمَ عَبدُ اللّهِ بنُ سَعدِ بنِ أبى سَرحٍ ، فَقالَ : لَقَد صَدَقَ الوَليدُ فى قَولِهِ : فَامنَعهُمُ الماءَ ، مَنَعَهُمُ اللّهُ إيّاهُ يَومَ القِيامَهِ !

فَقالَ صَعصَعَةُ : إنَّما يَمنَعُهُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ الكَفَرَةَ الفَسَقَةَ الفَجَرَةَ مِثلَکَ ومِثلَ نُظَرائِکَ هذَا الَّذى سَمّاهُ اللّهُ فِى الكِتابِ فاسِقا الوَليدُ بنُ عُقبَةَ الَّذى صَلّى بِالنّاسِ الغَداةَ أربَعا وهُوَ سَكرانُ ثُمَّ قالَ : أزيدُكُم ؟ فَجُلِدَ الحَدَّ فِى الإسلامِ . قالَ : فَثاروا إلَيهِ بِالسُّيوفِ ، فَقالَ مُعاوِيَهُ : كُفّوا عَنهُ فَإِنَّهُ رَسولٌ . (1) .

1- .الفتوح : ج 3 ص 5 وراجع المعيار والموازنه : ص 146 .

6464.الإمامُ الصّادقُ علیه السلام (فی قولِ اللّهِ عزّ و جلّ : {Q} «فَوَقاهُ اللّه) الفتوح :علی علیه السلام ، شَبَث بن رِبعی ریاحی (1) و صعصعه بن صوحان عبدی را فرا خواند و به ایشان گفت : «به سوی معاویه روید و به او بگویید : سواره نظامِ تو آب را بر ما بسته است ، حال آن که اگر ما پیش از تو به آب دست می یافتیم ، آن را بر شما نمی بستیم . اگر می خواهی آب را رها کن تا به گونه برابر از آن استفاده کنیم ؛ و اگر میل داری ، بر سرِ آب با تو می جنگیم ، تا هر که پیروز شد ، آب از آنِ او باشد و [بدین سان]مقصود [اصلی] خود از نبرد را وا می گذاریم» .

پس شَبَث روانه شد و گفت : ای معاویه ! تو به این آب ، سزاوارتر از ما نیستی . پس دست از آن بردار که ما تا شمشیر بر دوش داریم ، از تشنگی نخواهیم مُرد .

سپس صعصعه بن صوحان به سخن درآمد و گفت : ای معاویه ! همانا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب به تو پیغام داده که : «ما این راه را آمده ایم ؛ [امّا]پیش از اتمام حجّت بر شما از جنگیدن با شما اکراه دارم ؛ لیکن تو سوارگان خویش را پیش فرستاده ای و پیش از آن که ما با تو نبرد کنیم ، جنگ با ما را آغازیده ای ؛ و ما بر آنیم که از نبرد دور باشیم تا برای تو دلیل و حجّت آوریم ؛ و این [جنایتی]دیگر است که چنین کردید و آب را بر سپاه بستید . به خدا سوگند ، بخواهی یا نخواهی ، ما از آن آب خواهیم نوشید . پس پیش از آن که ما بر آن چیره گردیم اگر می توانی آب را ببند ، که آن گاه ، هر که پیروز شود ، می نوشد .

معاویه به عمرو بن عاص گفت : رأی تو چیست ، ای ابوعبد اللّه ؟

گفت : من معتقدم علی کسی نیست که تشنه بماند ، حال آن که در دستش زمام اسبان باشد و بدون آن که از فرات بنوشد ، به آن بنگرد . جز این نیست که او برای چیزی جز آب آمده است . پس از [بستن] آب دست بردار تا او و ما بنوشیم .

پس ولید بن عقبه گفت : ای معاویه ! اینان چهل روز عثمان بن عفّان را از آب باز داشتند و به محاصره درافکندند . پس آب را از ایشان برگیر تا تشنه بمیرند و آنان را بکش ؛ خدایشان بکشد ! چگونه [از حق]منحرف می شوند؟

سپس عبد اللّه بن سعد بن ابی سَرح به سخن درآمد و گفت : به راستی ولید سخنی راست بر زبان راند . آب را از ایشان باز گیر که خداوند در روز قیامت ، آن را از ایشان باز گیرد !

صعصعه گفت : جز این نیست که در روز قیامت ، خداوند آب را از کافران بدکار زشت پیشه ای همچون تو و همانندانت باز می گیرد، [از جمله] همین کس که خداوند در کتابش او را فاسق خوانده ؛ [همین] ولید بن عقبه که نماز صبح را در حال مستی چهار رکعت خواند ، حال آن که امام جماعت مردم بود و باز گفت : می خواهید بیشتر برایتان بگویم؟ و از همین رو ، به آیین اسلام شلّاقش زدند .

پس یاران معاویه ، با شمشیر بر سرش ریختند ؛ امّا معاویه گفت : از او دست بردارید که پیام رسان است . .

1- .در منابع ، نام او در شمار کسانی که علی علیه السلام نزد معاویه گسیل فرمود ، نیست ؛ بلکه تنها از صعصعه بن صوحان یاد شده است (تاریخ الطبری : ج 5 ص 239 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 364 ، وقعه صفّین : ص 161) ، در الإمامه والسیاسه (ج 1 ص 125) آمده : علی علیه السلام ، اشعث بن قیس را برای مذاکره با معاویه درباره بستنِ آب ، گسیل داشت .

ص: 566

. .

ص: 567

. .

7 / 3تَحريضُ الإمامِ أصحابَهُ لِلاِستيلاءِ عَلَى الماءِ6461.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَةٍ لَهُ عليه السلام لَمّا غَلَبَ أصحابُ مُعاوِيَةَ أصحابَهُ عليه السلام عَلى شَريعَةِ الفُراتِ بِصَفّينَ ومَنَعوهُمُ الماءَ :

قَدِ استَطعَموكُم القِتالَ ، فَأَقِرّوا عَلى مَذَلَّةٍ ، وتَأخيرِ مَحَلَّةٍ ، أو رَوُّوا السُّيوفَ مِنَ الدِّماءِ تَروَوا مِنَ الماءِ ، فَالمَوتُ فى حَياتِكُم مَقهورينَ ، وَالحَياةُ فى مَوتِكُم قاهِرينَ .

ألا وإنَّ مُعاوِيَةَ قادَ لُمَةً مِنَ الغُواةِ ، وعَمَّسَ (1) عَلَيهِمُ الخَبَرَ ، حَتّى جَعَلوا نُحورَهُم أغراضَ المَنِيَّةِ . (2)7 / 4اِستيلاءُ أصحابِ الإمامِ عَلَى الماءِ6458.امام صادق عليه السلام :الأخبار الطوال :ظَلَّ أهلُ العِراقِ يَومَهُم ذلِکَ ولَيلَتَهُم بِلا ماءٍ إلّا مَن كانَ يَنصَرِفُ مِنَ الغِلمانِ إلى طَرَفِ الغَيضَةِ ، فَيَمشى مِقدارَ فَرسَخَينِ فَيَستَقى ، فَغَمَّ عَلِيّا رضِى الله عنهأمرُ النّاسِ غَمّا شَديدا ، وضاقَ بِما أصابَهُم مِنَ العَطَشِ ذَرعا ؛ فَأَتاهُ الأَشعَثُ ابنُ قَيسٍ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ يَمنَعُنَا القَومُ الماءَ وأنتَ فينا ومَعَنا سُيوفُنا ؟ وَلِّنِى الزَّحفَ إلَيهِ ، فَوَاللّهِ لا أرجِعُ أو أموتَ ، ومُرِ الأَشتَرَ فَليَنضَمَّ إلَىَّ فى خَيلِهِ .

فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : اِيتِ فى ذلِکَ ما رَأَيتَ .

فَلَمّا أصبَحَ زاحَفَ أبَا الأَعوَرِ ، فَاقتَتَلوا ، وصَدَقَهُمُ الأَشتَرُ وَالأَشعَثُ حَتّى نَفَيَاالأَعوَرَ وأصحابَهُ عَنِ الشَّريعَةِ ، وصارَت فى أيديهِما . (3) .

1- .عمّس عليهم الخبر : أى لبّس الحال عليهم وجعل الأمر مظلما (مجمع البحرين : ج 2 ص 1272 «عمس») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 51 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 442 نقلاً عن وقعه صفّين وزاد فيه «حيث منعوكم الماء» بعد «القتال» .
3- .الأخبار الطوال : ص 168 .

7 / 3 برانگیختن یاران برای تسلّط بر آب
7 / 4 تسلّط یاران امام بر آب

7 / 3برانگیختنِ یاران برای تسلّط بر آب6455.امام علی علیه السلام :امام علی علیه السلام برگرفته خطبه وی ، آن گاه که سپاه معاویه در صِفّین ، شریعه فرات را از سپاه امام علیه السلام گرفته ، آب را بر ایشان بستند : همانا شما را بر سفره جنگ فرا خواندند . پس یا تن به ذلّت دهید و از مرتبه خویش فرو افتید ، یا شمشیرهاتان را از خون و کامتان را از آب سیراب کنید . پس مرگ در این است که با شکست زندگی کنید و زندگی در این که پیروز بمیرید .

هَلا که معاویه جماعتی از گم راهان را [به جنگ]کشانده و حقیقت را از آنان پوشیده داشته تا گلوهای خود را هدف تیر مرگ سازند!7 / 4تسلّط یاران امام بر آب6460.عنه صلی الله علیه و آله (ممّا أوصی بهِ علیّاً علیه السلام) الأخبار الطوال :عراقیان آن روز و شب را بی آب به سر بردند ، مگر غلامانی که دو فرسنگ راه پیموده ، به سوی بیشه زار رفته ، آب برگرفته بودند . پس علی علیه السلام را اندوهی سخت فرا گرفت و از مصیبت تشنگی ایشان سینه اش تنگ شد . سپس اشعث بن قیس نزد وی آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! آیا در حالی که تو در میان مایی و شمشیرهامان با ماست ، آن سپاه آب را بر ما می بندند؟ بگذار من به سوی آب ، پیشروی کنم . به خدا سوگند ، زنده باز نمی گردم [مگر آن که آب بیاورم] . به آشتر نیز فرمان ده که با سوارانش به من بپیوندد .

علی علیه السلام به او گفت : «به آنچه در نظر داری ، عمل کن» .

صبحگاهان ، اشعث به سوی ابو اعور پیشروی کرد . آن گاه درگیر شدند . اشتر و اشعث ، دلاورانه با ایشان جنگیدند تا اعور و یارانش را از شریعه راندند و آب ، از آنِ ایشان شد .

.

6459.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :وقعه صفّين عن زيدِ بن حسين :نادَى الأَشعَثُ عَمرَو بنَ العاصِ قالَ : وَيحَكَ يَابنَ العاصِ ! خَلِّ بَينَنا وبَينَ الماءِ ، فَوَاللّهِ ، لَئِن لَم تَفعَل لَيَأخُذَنّا وإيّاكُمُ السُّيوفُ .

فَقالَ عَمرٌو : وَاللّهِ ، لا نُخَلّى عَنهُ حَتّى تَأخُذَنَا السُّيوفُ وإيّاكُم ، فَيَعلَمَ رَبُّنا أيُّنا اليَومَ أصبَرُ .

فَتَرَجَّلَ الأَشعَثُ وَالأَشتَرُ وذَوُو البَصائِرِ مِن أصحابِ عَلِيٍّ ، وتَرَجَّلَ مَعَهُمَا اثنا عَشَرَ ألفا ، فحَمَلوا عَلَى عَمرٍو ومَن مَعَهُ مِن أهلِ الشّامِ ، فَأزالوهُم عَنِ الماءِ حَتّى غَمَسَت خَيلُ عَلِيٍّ سَنابِكَها فِى الماءِ . (1)6458.الإمامُ الصّادقُ عليه السلام :الكامل في التاريخ بَعدَ ذِكرِ إرسالِ الإمام عليه السلام صَعصَعَةَ لِمُعاوِيَةَ كَى يُكَلِّمَهُ بِشَأنِ الشَّريعَهِ : فَرَجَعَ صَعصَعَةُ [حينَ بَعَثَهُ الإمامِ عليه السلام إلى مُعاوِيَةَ] فَأخبَرَهُ بِما كانَ ، وأنَّ مُعاوِيَةَ قالَ : سَيَأتيكُم رَأيى ، فَسَرَّبَ الخَيلَ إلى أبِى الأعوَرِ لِيَمنَعَهُمُ الماءَ .

فَلَمّا سَمِعَ عَلِيٌّ ذلِكَ قالَ : قاتِلوهُم عَلَى الماءِ .

فَقالَ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ الكِندِيُّ : أنَا أسيرُ إلَيهِم . فَسارَ إلَيهِم ، فَلَمّا دَنَوا مِنهُم ثاروا فى وُجوهِهِم فَرَمَوهُم بِالنَّبلِ ، فَتَرامَوا ساعَةً ثُمَّ تَطاعَنوا بِالرِّماحِ ، ثُمَّ صاروا إلَى السُّيوفِ فَاقتَتَلوا ساعَةً .

وأرسَلَ مُعاوِيَهُ يَزيدَ بنَ أسَدٍ البَجَلِيَّ القَسرِيَّ جَدَّ خالِدِ بنِ عَبدِ اللّهِ القَسرِيِّ فِى الخَيلِ إلَى أبِى الأعوَرِ ، فَأقبَلوا .

فَأَرسَلَ عَلِيٌّ شَبَثَ بنَ رِبعِيٍّ الرِّياحِيَّ ، فَازدادَ القِتالُ .

فَأَرسَلَ مُعاوِيَهُ عَمرَو بنَ العاصِ فى جُندٍ كثيرٍ ، فَأَخَذَ يُمِدُّ أبَا الأَعوَرِ ويَزيدَ بنَ أسَدٍ .

وأرسَلَ عَلِيٌّ الأَشتَرَ فى جَمعٍ عَظيمٍ ، وجَعَلَ يُمِدُّ الأَشعَثَ وشَبَثا ، فَاشتَدَّ القِتالُ .

فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَوفٍ الأَزدِيُّ الأَحمَرِيُّ :

خَلّوا لَنا ماءَ الفُراتِ الجارِى

أوِ اثبُتوا لِجَحفَلٍ جَرَّارِ لِكُلِّ قَرمٍ مُستَميتٍ شارى

مُطاعِنٍ بِرُمحِهِ كَرّارِ ضَرّابِ هاماتِ العِدى مِغوارِ

لم يَخشَ غَيرَ الواحِدِ القَهّارِ

وقاتَلوهُم حَتّى خَلَّوا بَينَهُم وبَينَ الماءِ ، وصارَ فى أيدى أصحابِ عَلِيٍّ . (2) .

1- .وقعه صفّين : ص 167 و ص 170 وفيه «فلقى عمرو بن العاص بعد ذلک الأشعث بن قيس ، فقال : أى أخا كنده ! أما واللّه ، لقد أبصرت صواب قولک يوم الماء ولكنّى كنت مقهورا على ذلک الرأى فكايدتک بالتهدّد ، والحرب خدعه» ، بحار الأنوار : ج 32 ص 442 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 324 .

2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 364 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 569 نحوه وراجع الفتوح : ج 3 ص 9 13 ووقعه صفّين : ص 162 .

6457.عنه علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از زید بن حسین : اشعث ، بر عمرو بن عاص بانگ زد و گفت : وای بر تو ای فرزند عاص! آب را بر ما بگشا . به خدا سوگند ، اگر چنین نکنی ، ما و شما را شمشیرها در [میان] می گیرند .

عمرو گفت : به خدا سوگند ، آب را نمی گشاییم تا شمشیرها ما و شما را در [میان]گیرند . آن گاه ، پروردگار ما گواه خواهد بود که کدام یک ، امروز پایدارتریم .

پس اشعث و اشتر و دیده وران سپاه علی علیه السلام به زیر آمدند و همراهِ ایشان دوازده هزار تن سرازیر شدند و بر عمرو و شامیانِ همراهش یورش آوردند و از آب دورشان کردند ، چندان که سُمِ اسبانِ سپاه علی علیه السلام در آب جای گرفت .6456.عنه علیه السلام :الکامل فی التّاریخ پس از بیان آن که امام علیه السلام ، صعصعه را به سوی معاویه فرستاد تا درباره شریعه آب با وی گفتگو کند : پس صعصعه باز گشت و او را از آنچه گذشت و از این که معاویه اعلان نظرش را به آینده وا نهاد ، خبر داد و [نیز از این که]معاویه ، سواران را به سوی ابو اعور فرستاد تا [همچنان]آب را بر سپاه علی علیه السلام بسته نگاه دارند .

چون علی علیه السلام این سخن بشنید ، گفت : «بر سرِ آب با ایشان بجنگید» .

اشعث بن قیس کِندی گفت : من به سوی آنان روانه می شوم .

پس سویشان روان گشت . آن گاه که به ایشان نزدیک شدند ، به جانبشان تاختند و تیر افکندند . پس از ساعتی تیرافکنی ، با نیزه ها یکدیگر را زدند و سپس به شمشیر دست بردند و چندی جنگیدند .

معاویه ، یزید بن اسد بِجلی قَسری ، جدّ خالد بن عبد اللّه قَسری را با سواران به سوی ابو اعور روان کرد و آنان به راه افتادند .

علی [نیز] شَبَثِ بن رِبعی ریاحی را فرستاد و [بدین سان] جنگ شدّت گرفت .

آن گاه ، معاویه ، عمرو بن عاص را با سپاهی بسیار روانه کرد و او به یاری ابو اعور و یزید بن اسد شتافت .

علی علیه السلام [نیز] اشتر را با سپاهی گران گسیل داشت و او به یاری اشعث و شبث روان شد و [بیش از پیش]جنگ شدّت یافت .

عبد اللّه بن عوف اَزْدی احمری [به گاه رجز خواندن ، می]گفت :

آبِ رونده فرات را برای ما بگشایید

یا برابرِ لشکر انبوه ما مقاومت کنید . هر سالار جانبازی ، جانش را به فروش نهاده

و با نیزه تازنده اش هجوم آورده است . با یورش های پیاپی ، سرهای بسیاری از دشمنان را جدا می کند

و جز از خدای یگانه چیره ، پروا ندارد .

و با سپاه شام جنگیدند تا آن گاه که آب به رویشان گشوده شد و در دست یاران علی علیه السلام افتاد . .

6455.عنه عليه السلام :وقعه صفّين عن صعصعه بن صوحان :قَتَلَ الأَشتَرُ فى تِلکَ المَعرَکَهِ سَبعَهً ... فَأَوَّلُ قَتيلٍ قَتَلَ الأَشتَرُ ذلِکَ اليَومَ بِيَدِهِ مِن أهلِ الشّامِ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ : صالِحُ بنُ فَيروزَ وکانَ مَشهورا بِشِدَّهِ البَأسِ ... فَبَرَزَ إلَيهِ الأَشتَرُ ... ثُمَّ شَدَّ عَلَيهِ بِالرُّمحِ فَقَتَلَهُ ، وفَلَقَ ظَهرَهُ ، ثُمَّ رَجَعَ إلى مَکانِهِ .

ثُمَّ خَرَجَ إلَيهِ فارِسٌ آخَرُ يُقالُ لَهُ : مالِکُ بنُ أدهَمَ السَّلمانِىُّ وکانَ مِن فُرسانِ أهلِالشّامِ ... ثُمَّ شَدَّ عَلَى الأَشتَرِ ، فَلَمّا رهِقَهُ التَوَى الأَشتَرُ عَلَى الفَرَسِ ، ومار السِّنانُ فَأَخطَأَهُ ، ثُمَّ استَوى عَلى فَرَسِهِ وشَدَّ عَلَيهِ بِالرُّمحِ ... فَقَتَلَهُ .

ثُمَّ خَرَجَ فارِسٌ آخَرُ يُقالُ لَهُ : رِياحُ بنُ عَتيکٍ ... فَخَرَجَ إلَيهِ الأَشتَرُ . . . فَشَدَّ عَلَيهِ فَقَتَلَهُ .

ثُمَّ خَرَجَ إلَيهِ فارِسٌ آخَرُ يُقالُ لَهُ : إبراهِيمُ بنُ الوَضّاحِ ... فَخَرَجَ إلَيهِ الأَشتَرُ ... فَقَتَلَهُ .

ثُمَّ خَرَجَ إلَيهِ فارِسٌ آخَرُ يُقالُ لَهُ : زامِلُ بنُ عَتيکٍ الحِزامىُّ وکانَ مِن أصحابِ الأَلِويَهِ فَشَدَّ عَلَيهِ ... فَطَعَنَ الأَشتَرُ فى مَوضِعِ الجَوشَنِ فَصَرَعَهُ عَن فَرَسِهِ ولَم يُصِب مَقتَلاً ، وشَدَّ عَلَيهِ الأَشتَرُ راجِلاً فَکَسَفَ (1) قَوائِمَ الفَرسِ بِالسَّيفِ . . . ثُمَّ ضَرَبَهُ بِالسَّيفِ وهُما رَجلانِ . (2)

ثُمَّ خَرَجَ إلَيهِ فارِسٌ يُقالُ لَهُ : الأَجلَحُ وکانَ مِن أعلامِ العَربِ وفُرسانِها ، وکانَ عَلى فَرَسٍ يُقالُ لَهُ : لاحِقٌ فَلَمَّا استَقبَلَهُ الأَشتَرُ کَرِهَ لِقاءَهُ وَاستَحيا أن يَرجِعَ ، فَخَرَجَ إلَيهِ . . . فَشَدَّ عَلَيهِ الأَشتَرُ . . . فَضَرَبَهُ .

ثُمَّ خَرَجَ إلَيهِ مُحَمَّدُ بنُ رَوضَهَ وهُوَ يَضرِبُ فى أهلِ العِراقِ ضَربا مُنکَرا . . . فَشَدَّ عَلَيهِ الأَشتَرُ . . . ثُمَّ ضَرَبَهُ فَقَتَلَهُ ... .

ثُمَّ أقبَلَ الأَشتَرُ يَضرِبُ بِسَيفِهِ جُمهورَ النّاسِ حَتّى کَشَفَ أهلَ الشّامِ عَن الماءِ . (3) .

1- .کسفه : قطعه (القاموس المحيط : ج 3 ص 190 «کسف») .
2- .الرَّجلان : الراجِل (لسان العرب : ج 11 ص 269 «رجل») .

3- .وقعه صفّين : ص 174 179 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 216 218 عن أبى هانى بن معمر السدوسى وفيه «رياح ابن عبيده الغسّانى» بدل «رياح بن عتيک» .

6454.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :وقعه صِفّین به نقل از صعصعه بن صُوحان : اشتر در آن کارزار ، هفت تن را کُشت ... نخستین کسی از شامیان که در آن نبرد ، به دست اشتر کشته شد ، مردی بود به نام صالح بن فیروز که به دلاوری زبانزد بود ... پس اشتر به نبردِ او آمد ... و با نیزه بر وی یورش برد و هلاکش ساخت و پشتش را درید و آن گاه به جای خویش بازگشت .

سپس جنگاوری دیگر از شه سواران شامی به نام مالک بن ادهم سلمانی به میدانِ اشتر آمد ... پس بر او یورش آورد و چون به وی نزدیک شد ، اشتر بر روی اسب ، خود را کنار کشید و درپیچید .

سرنیزه[ی آن مرد شامی] به جنبش درآمد ، امّا خطا رفت و به اشتر نخورد . آن گاه ، اشتر بر اسب خویش راست نشست و با نیزه بر وی هجوم آورد ... و هلاکش کرد . سپس شه سواری دیگر به نام ریاح بن عتیک پیش آمد ... اشتر روی به جانب او نهاد ... و بر وی هجوم برد و به قتلش رسانید .

آن گاه،دیگر تکْ سواری با نام ابراهیم بن وضّاح به نبردِ اشتر آمد ... اشتر به میدانِ وی رفت ... و او را کشت .

از آن پس ، شه سواری دیگر به نام زامل بن عتیک حِزامی که از پرچمداران بود ، پیش آمد و به اشتر یورش آورد ... و نیزه اش را بر جایی از زره او فرو بُرد و از اسبش فرو افکند ، ولی نتوانست او را بکشد . سپس اشتر ، پیاده به او حمله بُرد و اسبش را به شمشیر پِی کرد ... و در حالی که هر دو پیاده بودند ، وی را با شمشیر بزد .

سپس سواری به نام اَجْلَح ، از نام آوران و شه سواران عرب ، سوار بر اسبی به اسم «لاحق» ، به سوی اشتر یورش آورد . هنگامی که اشتر به سویش رفت ، اجلح را هماورد شدن با وی ناخوش آمد ، امّا شرم ورزید که بازگردد . پس به سوی اشتر رفت ... و اشتر به او هجوم برد ... و او را بزد .

آن گاه ، محمّد بن روضه که به عراقیان سخت ضربه زده بود ، به میدانِ اشتر آمد . اشتر بر او حمله برد ... سپس او را بزد و بکشت .

از آن پس ، اشتر شمشیرزنان به سوی انبوه لشکر شام حمله بُرد تا شامیان را از آب به عقب راند . .

ص: 574

. .

ص: 575

. .

6453.رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :شرح نهج البلاغه :لَمّا مَلَکَ عَسکَرُ مُعاوِيَهَ عَلَيهِ [عَلَى الإمام عَلِيٍّ عليه السلام]الماءَ ، وأحاطوا بِشَريعَهِ الفُراتِ ، وقالَت رُؤَساءُ الشّامِ لَهُ : اقتُلهُم بِالعَطَشِ كَما قَتَلوا عُثمانَ عَطَشا ، سَأَلَهُم عَلِيٌّ عليه السلام وأصحابُهُ أن يُشرِعوا لَهُم شُربَ الماءِ ، فَقالوا : لا وَاللّهِ ، ولا قَطرَهً حَتّى تَموتَ ظَمَأً كَما ماتَ ابنُ عَفّانَ .

فَلَمّا رَأى عليه السلام أَنَّهُ المَوتُ لا مَحالَهَ تَقَدَّمَ بِأَصحابِهِ ، وحَمَلَ عَلى عَساكِرِ مُعاوِيَهَ حَمَلاتٍ كَثيفَهٍ ، حَتّى أزالَهُم عَن مَراكِزِهِم بَعدَ قَتلٍ ذَريعٍ ؛ سَقَطَت مِنهُ الرُّؤوسُ وَالأَيدى ، ومَلَكوا عَلَيهِمُ الماءَ ، وصارَ أصحابُ مُعاوِيَهَ فِى الفَلاهِ ، لا ماءَ لَهُم . (1)7 / 5مُكافَأَهُ الإِساءَهِ بِالإِحسانِ6500.عنه عليه السلام :الكامل فى التاريخ فى ذِكرِ القِتالِ عَلَى الماءِ : قاتَلوهُم حَتّى خَلَّوا بَينَهم وبينَ الماءِ ، وصارَ فى أيدى أَصحابِ عَلِيٍّ ، فَقالوا : وَاللّهِ ، لا نُسقيهِ أهلَ الشّامِ !

فَأَرسَلَ عَلِيٌّ إلى أصحابِهِ : أن خُذوا مِنَ الماءِ حاجَتَكُم ، وخَلّوا عَنهُم ، فَإِنَّ اللّهَ نَصَرَكُم بِبَغيِهِم وظُلمِهِم . (2)6499.امام على عليه السلام :مروج الذهب بَعدَ أن كَشَفَ جُندُ الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام جُندَ مُعاوِيَهَ عَنِ الماءِ : قالَ مُعاوِيَهُ لِعَمرِو بنِ العاصِ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، ما ظَنُّكَ بِالرَّجُلِ ،أ تَراهُ يَمنَعُنَا الماءَ لِمَنعِنا إيّاهُ ؟ وقَد كانَ انحازَ بِأَهلِ الشّامِ إلى ناحِيَهٍ فِى البَرِّ نائِيَهٍ عَن الماءِ .

فَقالَ لَهُ عَمرٌو : لا ، إنَّ الرَّجُلَ جاءَ لِغَيرِ هذا ، وإنَّهُ لا يَرضى حَتّى تَدخُلَ فى طاعَتِهِ ، أو يَقطَعَ حَبلَ عاتِقِكَ .

فَأَرسَلَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ يَستَأذِنُهُ فى وُرودِهِ مَشرَعَتَهُ ، وَاستِقاءِ النّاسِ مِن طَريقِهِ ، ودُخولِ رُسُلِهِ فى عَسكَرِهِ . فَأَباحَهُ عَلِيٌّ كُلَّ ما سَأَلَ وطَلَبَ مِنهُ . (3) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 23 ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 450 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 145 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 365 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 572 ؛ وقعه صفّين : ص162 كلاهما نحوه وراجع الفتوح : ج 7 و 8 .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 386 .

7 / 5 بدی را با خوبی پاداش دادن

6500.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :سپاه معاویه آب را از علی علیه السلام بازداشته ، بر شریعه فرات مسلّط شدند و سرانِ شام به معاویه گفتند : آنان را از تشنگی بکُش ، همان سان که ایشان ، عثمان را تشنه لب کشتند .

آن گاه ، علی علیه السلام و یارانش از ایشان خواستند که آب را بر آنان بگشایند . گفتند : نه . به خدا سوگند ، قطره ای آب [نخواهیمت داد]تا تشنه لب بمیری ، همان گونه که [عثمان]ابن عفّان مُرد .

چون [علی علیه السلام] بدید که مرگِ حتمی در پیش است ، سپاهش را پیش کشید و به سپاهیان معاویه ، با حملاتی سنگین یورش برد و پس از کشتاری وحشتناک که در آن ، سرها و دست ها[ی بسیار] فرو افتاد ، ایشان را از پایگاه هاشان دور کرد و آب را از آنان ستاند ، به گونه ای که سپاه معاویه در بیابان قرار گرفت و از آب ، دور افتاد .7 / 5بدی را با خوبی پاداش دادن6501.امام باقر علیه السلام (وقتی ابو جارود عرض کرد : مرا از دینی که خود و خ) الکامل فی التّاریخ در بیان جنگ بر سر آب : [سپاه علی علیه السلام] با سپاه شام جنگیدند تا میان آب و آنان فاصله انداختند و آب در چنگ یاران علی علیه السلام افتاد . پس گفتند : به خدا سوگند ، شامیان را از آن نمی نوشانیم !

علی علیه السلام به یارانش پیک فرستاد : «به قدر حاجت از آب برگیرید و اجازه دهید که ایشان [هم]برگیرند ، که همانا خداوند ، پیروزیِ شما را از رهگذرِ سرکشی و ستمِ آنان مقرّر فرمود [پس شما ، خود ، ستم مکنید]» .6502.الکافی (به نقلَ از علی بن ابی حمزه) مُروج الذّهب :از آن پس که سپاه علی علیه السلام لشکر معاویه را از آب دور کرد ، معاویه به عمرو بن عاص گفت : ای ابو عبد اللّه ! درباره این مرد چه گمان داری؟ آیا از آن رو که ما آب را بر وی بستیم ، او نیز آب را بر ما می بندد؟ و این ، در حالی بود که شامیان به ناحیه ای از بیابان عقب رانده شده بودند که از آب دور بود .

عمرو به وی گفت : نه . این مرد برای کاری جز این آمده است و تنها هنگامی خشنود می شود که یا در اطاعتش درآیی و یا رشته گردنت بریده

شود .

پس معاویه پیکی نزد علی علیه السلام فرستاد و اجازه خواست که به شریعه آب فرات وارد شود تا سپاهش از آن طریق ، سیراب شوند و دسته [سقّایان]سپاهش به اردوگاه وی داخل گردند . علی علیه السلام هر چه را معاویه تقاضا و طلب کرد ، اجازت داد .

.

6503.بحار الأنوار عن عبدِ العظيمِ الحَسَنىِّ :الأخبار الطوال بَعدَ مَنعِ مُعاوِيةَ الماءَ عَلى جَيشِ الإِمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : فَلَمّا أصبَحَ زاحَفَ أبَا الأَعوَرِ ، فَاقتَتَلوا ، وصَدَقَهُمُ الأَشتَرُ وَالأَشعَثُ حَتّى نَفَيا أبَا الأَعوَرِ وأصحابَهُ عَنِ الشَّريعَهِ ، وصارَت فى أيديهِما .

فَقالَ عَمرُو بنُ العاصِ لِمُعاوِيَهَ : ما ظَنُّکَ بِالقَومِ اليَومَ إن مَنَعوکَ الماءَ كَما مَنَعتَهُم أمسِ ؟

فَقالَ مُعاوِيَهُ : دَع ما مَضى ، ما ظَنُّکَ بِعَلِىٍّ ؟

قالَ : ظَنّى أنَّهُ لا يَستَحِلُّ مِنکَ مَا استَحلَلتَ مِنهُ ؛ لِأَنَّهُ أتاکَ فى غَيرِ أمرِ الماءِ .

ثُمَّ تَوادَعَ النّاسُ ، وكَفَّ بَعضُهُم عَن بَعضٍ ، وأمَرَ عَلِىٌّ ألّا يُمنَعَ أهلُ الشّامِ مِنَ الماءِ ، فَكانوا يُسقَونَ جَميعا . (1)6504.الأمالى للطوسى عن إبراهيم المُخارقىِّ :شرح نهج البلاغه فى ذِكرِ القِتالِ عَلَى الماءِ وَاستيلاءِ أصحابِ الإِمامِ عَلَيهِ : فَقالَ لَهُ أصحابُهُ وشيعَتُهُ : اِمنَعهُمُ الماءَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! كَما مَنَعوکَ ، ولا تَسقِهِم مِنهُ قَطرَهً ، وَاقتُلهُم بِسُيوفِ العَطَشِ ، وخُذهُم قَبضا بِالأَيدى فَلا حاجَهَ لَکَ إلَى الحَربِ .

فَقالَ : لا وَاللّهِ ، لا اُكافِئُهُم بِمِثلِ فِعلِهِم ، افسَحوا لَهم عَن بَعضِ الشَّريعَهِ ، فَفى حَدِّ السَّيفِ ما يُغنى عَن ذلِکَ . (2) .

1- .الأخبار الطوال : ص 169 ، الفتوح : ج 3 ص 11 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 126 ؛ وقعه صفّين : ص 186 كلّها نحوه .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 24 وج 3 ص 331 نحوه ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 451 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 443 .

6503.بحار الأنوار (به نقل از عبد العظیم حسنی) الأخبار الطوال :[پس از آن که معاویه آب را بر سپاه امام علی علیه السلام بست ،]صبحگاهان [دسته ای از سپاه علی علیه السلام]به سوی ابو اعور پیش خزیدند و با هم درگیر شدند. اشتر و اشعث،نبردی شجاعانه کردند تا ابو اعور و مردانش را از سرچشمه دور ساختند و آب در چنگشان افتاد .

پس عمرو بن عاص به معاویه گفت : امروز درباره این سپاه چه گمان می بری ، اگر همان گونه که تو دیروز آب را بر ایشان بستی ، آنان امروز آب را بر تو ببندند؟

معاویه گفت : گذشته را فرو بگذار . گمان تو درباره علی چیست؟

گفت : به گمان من ، آنچه تو درباره او روا دانستی ، او درباره تو روا نمی داند ؛ زیرا وی برای چیزی جز کارِ [بستن یا گشودنِ]آب آمده است .

آن گاه،افراد [دو سپاه] یکدیگر را به حال خود گذاردند و از هم دست کشیدند و علی علیه السلام امر کرد که آب بر شامیان بسته نشود. پس ایشان ، جملگی ، از آب بهره می بردند.6504.الأمالی للطوسی (به نقل از ابراهیم مُخارقی) شرح نهج البلاغه در بیان جنگ بر سر آب و تسلّط یاران امام علیه السلام بر آن : یاران و هوادارانش به وی گفتند : ای امیر مؤمنان! همان گونه که آنان آب را بر تو بستند ، آب را بر آنها ببند و مگذار شامیان قطره ای از آن را بیاشامند و به شمشیر تشنگی ، هلاکشان ساز و [بدین سان]دستْ بسته بگیرشان ، که [اگر چنین کنی]تو را نیازی به جنگ نیست .

امام علیه السلام فرمود : «نه . به خدا سوگند ، با ایشان همچون خودشان مقابله نمی کنم . قدری از سرچشمه را برای آنان باز بگذارید ، که لبه شمشیر ، برای رویارویی با آنان بس است» . .

7 / 6إقامَةُ الحُجَّهِ فى ساحَهِ القِتالِ6506.بحار الأنوار عن يوسفَ :تاريخ اليعقوبى :وجَّهَ عَلِىٌّ إلى مُعاوِيَهَ يَدعوهُ ويَسأَلُهُ الرُّجوعَ ، وألّا يُفَرِّقَ الأُمَّهَ بِسَفكِ الدِّماءِ ، فَأَبى إلّا الحَربَ . (1)6329.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عبد الملک بن أبى حرّه الحنفى بَعدَ ذِكرِ القِتالِ عَلَى الماءِ : مَكَثَ عَلِىٌّ يَومَينِ لا يُرسِلُ إلى مُعاوِيَهَ أحَدا ، ولا يُرسِلُ إلَيهِ مُعاوِيَهُ . ثُمَّ إنَّ عَلِيّا دَعا بَشيرَ بنَ عَمرِو بنِ مِحصَنٍ الأنصارِىَّ ، وسَعيدَ بنَ قَيسٍ الهَمدانِىَّ ، وشَبَثَ بنَ رِبعِىٍّ التَّميمِىَّ ، فَقالَ : اِيتوا هَذَا الرَّجُلَ ، فَادعوهُ إلَى اللّهِ ، وإلَى الطّاعَهِ وَالجَماعَهِ .

فَقالَ لَهُ شَبَثُ بنُ رِبعِىٍّ : يا أميرَ المُؤمِنينَ !أ لا تُطمِعُهُ فى سُلطانٍ تُوَلّيهِ إيّاهُ ، ومَنزِلَهٍ يَكونُ لَهُ بِها أُثرَهٌ عِندَکَ إن هُوَ بايَعَکَ ؟

فَقالَ عَلِىٌّ : اِيتوهُ فَالقَوهُ وَاحتَجّوا عَلَيهِ ، وَانظُروا ما رَأيُهُ . وهذا فى أوَّلِ ذِى الحِجَّهِ .

فَأَتَوهُ ، ودَخَلوا عَلَيهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ أبو عَمرَهَ بَشيرُ بنُ عَمرٍو ، وقالَ : يا مُعاوِيَهُ ! إنَّ الدُّنيا عَنکَ زائِلَهٌ ، وإنَّکَ راجِعٌ إلَى الآخِرَهِ ، وإنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ مُحاسِبُکَ بِعَمَلِکَ ، وجازيکَ بِما قَدَّمَت يَداکَ ، وإنّى أنشُدُکَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أن تُفَرِّقَ جَماعَهَ هذِهِ الأُمَّهِ ، وأن تَسفِکَ دِماءَها بَينَها !

فَقَطَعَ عَلَيهِ الكَلامَ ، وقالَ : هَلّا أوصَيتَ بِذلِکَ صاحِبَکَ ؟

فَقالَ أبو عَمرَهَ : إنَّ صاحِبى لَيسَ مِثلَکَ ، صاحِبى أحَقُّ البَرِيَّهِ كُلِّها بِهذَا الأَمرِ فِى الفَضلِ وَالدّينِ وَالسّابِقَهِ فِى الإِسلامِ ، وَالقَرابَهِ مِنَ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله .

قالَ : فَيَقولُ ماذا ؟

قالَ : يَأمُرُکَ بِتَقوَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وإجابَهِ ابنِ عَمِّکَ إلى ما يَدعوکَ إلَيهِ مِنَ الحَقِّ ، فَإِنَّهُ أسلَمُ لَکَ فى دُنياکَ ، وخَيرٌ لَکَ فى عاقِبَهِ أمرِکَ .

قالَ مُعاوِيَهُ : ونُطِلُّ (2) دَمَ عُثمانَ ! لا وَاللّهِ ، لا أفعَلُ ذلِکَ أبَدا .

فَذَهَبَ سَعيدُ بنُ قَيسٍ يَتَكَلّمُ ، فَبادَرَهُ شَبَثُ بنُ رِبعِىٍّ فَتَكَلّمَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وقالَ : يا مُعاوِيَهُ ! إنّى قَد فَهِمتُ ما رَدَدتَ عَلَى ابنِ مِحصَنٍ ، إنَّهُ وَاللّهِ ، لا يَخفى عَلَينا ما تَغزو وما تَطلُبُ ، إنَّکَ لم تَجِد شَيئا تَستَغوى بِهِ النّاسَ وتَستَميلُ بِهِ أهواءَهُم ، وتَستَخلِصُ بِهِ طاعَتَهُم ، إلّا قَولَکَ : «قُتِلَ إمامُکُم مَظلوما ، فَنَحنُ نَطلُبُ بِدَمِهِ» ، فَاستَجابَ لَکَ (3) سُفَهاءُ طَغامٌ ، وقَد عَلِمنا أن قَد أبطَأتَ عَنهُ بِالنَّصرِ،وأحبَبتَ لَهُ القَتلَ،لِهذِهِ المَنزِلَهِ الَّتى أصبَحتَ تَطلُبُ ، ورُبَّ مُتَمَنّى أمرٍ وطالِبِهِ ، اللّهُ عَزَّ وجَلَّ يَحولُ دونَهُ بِقُدرَتِهِ ، ورُبَّما اُوتِىَ المُتَمَنّى اُمنِيَّتَهُ وفَوقَ اُمنِيَّتِهِ .

ووَاللّهِ ، ما لَکَ فى واحِدَهٍ مِنهُما خَيرٌ ، لَئِن أخطَأتَ ما تَرجو إنَّکَ لَشَرُّ العَرَبِ حالاً فى ذلِکَ ، ولَئِن أصَبتَ ما تَمَنّى لا تُصيبُهُ حَتّى تَستَحِقَّ مِن رَبِّکَ صُلِىَّ النّارِ ، فَاتَّقِ اللّهَ يا مُعاوِيَهُ ، ودَع ما أنتَ عَلَيهِ ، ولا تُنازِعِ الأمرَ أهلَهُ .

فَحَمِدَ اللّهَ [مُعاوِيَهُ] وأثنى عَلَيهِ ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ أوَّلَ ما عَرَفتُ فيهِ سَفَهَکَ وخِفَّهَ حِلمِکَ ، قَطعُکَ عَلى هذَا الحَسيبِ الشَّريفِ سَيِّدِ قَومِهِ مَنطِقَهُ ، ثُمَّ عَنَيتَ بَعدُ فيما لا عِلمَ لَکَ بِهِ ، فَقَد كَذَبتَ ولَؤُمتَ أيُّهَا الأعرابِىُّ الجِلفُ الجافى فى كُلِّ ما ذَكَرتَ ووَصَفتَ . انصَرِفوا مِن عِندى ، فَإِنَّهُ لَيسَ بَينى وبَينَكُم إلَا السَّيفُ . (4) .

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 188 .
2- .الطَّلُّ : هَدْرُ الدَّم (لسان العرب : ج 11 ص 405 «طلل») .
3- .فى المصدر : «له» ، والصواب ما أثبتناه كما فى المصادر الاُخرى .
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 573 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 365 ؛ وقعه صفّين : ص 187 وفيه «شهر ربيع الآخر» بدل «أوّل ذى الحجّه» وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 387 .

7 / 6 حجّت آوردن در میدان نبرد

7 / 6حجّت آوردن در میدان نبرد6330.عنه علیه السلام :تاریخ الیعقوبی :علی علیه السلام سوی معاویه پیک فرستاد و او را فرا خواند و از او خواست که بازگردد و امّت را با خونریزی از هم پراکنده نسازد ؛ امّا معاویه نپذیرفت مگر جنگ را .6331.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد الملک بن ابی حرّه حنفی ، پس از یادکردِ جنگ بر سرِ آب : علی علیه السلام دو روز درنگ ورزید و هیچ پیکی نزد معاویه نفرستاد ، چنان که معاویه نیز پیکی نزد وی گُسیل نکرد . آن گاه علی علیه السلام ، بشیر بن عمرو بن محصن انصاری ، سعید بن قیس هَمْدانی و شَبَث بن رِبعی تمیمی را فرا خواند و گفت : «نزد این مرد روید و او را به سوی خدا و فرمانبرداری و پیوستن به امّت فرا خوانید» .

شبث بن ربعی به وی گفت : ای امیر مؤمنان ! آیا او را به طمعِ گماردنش به حکومت و منزلتی نمی اندازی که در صورت بیعت با تو ، از آن بهره مندش سازی؟

علی علیه السلام گفت : «نزد وی روید و با او دیدار کنید و بر وی حجّت آورید ، و بنگرید که رأیش چیست» . این در روز نخست ذی حجّه بود .

پس نزد وی روانه شدند و بر او درآمدند . آن گاه ، ابوعمره بشیر بن عمرو ، سپاس و ستایش خدای را به جای آورد و گفت : ای معاویه ! همانا دنیا از تو رخ برمی تابد و به سوی آخرت باز می گردی . و خداوند عز و جل از تو به آنچه کرده ای ، حساب می کشد و به تناسب عملت جزایت می دهد . تو را به خداوند عز و جل سوگند می دهم که این امّت را از هم نپراکنی و خون ایشان را روان نسازی .

معاویه گفتارش را برید و گفت : آیا همین سفارش را به فرمانده خود نیز کرده ای؟

ابو عمره گفت : فرماندهِ من همانند تو نیست . او در فضیلت و دینداری و پیشینه مسلمانی و خویشاوندی با پیامبر خدا ، شایسته ترین کس برای خلافت است .

گفت : پس وی چه می گوید؟

گفت : تو را به تقوای خداوند عز و جل فرا می خواند و نیز به این که دعوت پسر عمویت را بپذیری که تو را به حق فرا می خوانَد ، که این دنیایت را بیشتر به سلامت می دارد و در فرجام کارت نیز برایت بهتر است .

معاویه گفت : خون عثمان را هدر دهیم؟ ! نه ، به خدا سوگند ، هرگز چنین نمی کنم .

آن گاه سعید بن قیس پیش رفت تا سخن بگوید که شَبَث بن رِبعی بر او پیش دستی کرد و سخن آغاز کرد و پس از سپاس و ستایش خداوند ، گفت : ای معاویه ! پاسخت را به ابن محصن دریافتم . به خدا سوگند،آنچه در سر داری و می طلبی ، بر ما پوشیده نیست . برای آن که مردم را گم راه کنی و هوس هاشان را برانگیزی و اطاعتشان را به کف آوری ، دستاویزی جز این نیافته ای که بگویی : امامتان ، مظلوم ، کشته شد و ما خونخواهِ او هستیم . [تنها]نابخردانی فرومایه ، این سخن را پذیرفتند ، حال آن که ما خوب می دانیم که تو خود ، از یاریِ عثمان سر برتافتی و خوش داشتی که وی کشته شود تا بتوانی به آنچه می طلبی ، دست یابی . [امّا]چه بسا خواهنده و جوینده مقصودی که خداوند عز و جل به قدرت خویش ، او را از مطلوبش باز می دارد ؛ و چه بسا خواهنده ای که به آرزوی خویش ، و بلکه فراتر از آن ، دست می یابد .

و به خدا سوگند ، تو را در هیچ یک از آن دو ، خیری نیست . اگر به آنچه در آرزو داری ، دست نیابی ، در این ناکامی ، بدحال ترینِ مردم عرب به شمار می روی ؛ و اگر به آنچه می خواهی ، دست یابی ، همراهِ این دستیابی ، شایسته آتش جهنّم می شوی . پس ای معاویه ! خدای را پروا کن و آنچه را برآنی ، فرو گذار و در امر [خلافت] با کسی که شایسته آن است ، به نزاع بر مخیز .

سپس معاویه ، پس از سپاس و ستایش خدای گفت : امّا بعد ؛ نخستین چیزی که

بی خردی و سبُکْ مغزی تو را از آن دریافتم ، این است که سخن این والاتبار شریف را که سرآمدِ قوم خود است ، بُریدی و آن گاه به چیزی پرداختی که هیچ دانشی در آن نداری . ای عرب بیابانگرد سبُک سر خشکْ

مغز ! در هر چه گفتی و وصف کردی ، دروغ راندی و فرومایگی ورزیدی .
از نزدم دور شوید که میان من و شما ، چیزی جز شمشیر نباشد .

.

ص: 582

. .

ص: 583

. .

7 / 7بِدايَةُ القِتالِ6507.رجال الكشّى عن الحسنِ بنِ زيادٍ العطّار عن أبى عبتاريخ الطبرى عن عبد الملک بن أبى حرّه الحنفى فى بَيانِ ابتِداءِ الحَربِ فى ذِى الحِجَّهِ : أخَذَ عَلِىٌّ يَأمُرُ الرَّجُلَ ذَا الشَّرَفِ فَيَخرُجُ مَعَهُ جَماعَهٌ ، ويَخرُجُ اَليهِ مِن أصحابِ مُعاوِيَهَ آخَرُ مَعَهُ جَماعَهٌ ، فَيَقتَتِلانِ فى خَيلِهِما ورِجالِهِما ثُمَّ يَنصَرِفانِ ، وأخَذوا يَكرَهونَ أن يَلقَوا بِجَمعِ أهلِ العِراقِ أهلَ الشّامِ لِما يَتَخَوَّفونَ أن يَكونَ فى ذلِکَ مِن الاِستِئصالِ وَالهَلاکِ ، فَكانَ عَلِىٌّ يُخرِجُ مَرَّهً الأشتَرَ ، ومَرَّهً حُجرَ بنَ عَدِىٍّ الكِندِىَّ ، ومَرَّهً شَبَثَ بنَ رِبعِىٍّ ، ومَرَّهً خالِدَ بنَ المُعَمَّرِ ، ومَرَّهً زِيادَ بنَ النَّضرِ الحارِثِىَّ ، ومَرَّهً زِيادَ بنَ خَصَفَهَ التَّيمىّ ، ومَرَّهً سَعيدَ بنَ قَيسٍ ، ومَرَّهً مَعقِلَ بنَ قَيسٍ الرِّياحِىَّ ، ومَرَّهً قَيسَ بنَ سَعدٍ ، وكانَ أكثَرَ القَومِ خُروجا اَليهِمُ الأشتَرُ ، وكانَ مُعاوِيَهُ يُخرِجُ إلَيهِم عَبدَ الرَّحمنِ بنَ خالِدٍ المَخزومِىَّ وأبَا الأعوَرِ السُّلَمِىَّ ، ومَرَّهً حَبيبَ بنَ مَسلَمَهَ الفِهرِىَّ ، ومَرَّهً ابنَ ذِى الكَلاعِ الحِميَرِىَّ ، ومَرَّهً عُبيدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ ، ومَرَّهً شُرَحبيلَ بنَ السِّمطِ الكِندِىَّ ، ومَرَّهً حَمزَهَ بنَ مالِكِ الهَمدانِىَّ ، فَاقتَتَلوا مِن ذِى الحِجَّهِ كُلِّها ورُبَّمَا اقتَتَلوا فِى اليَومِ الواحِدِ مَرَّتَينِ أوَّلَهُ وآخِرَهُ .

قالَ أبومِخنَفٍ : حَدَّثَنى عَبدُ اللّهِ بنُ عاصِمٍ الفائِشىُّ قالَ : حَدَّثَنى رَجُلٌ مِن قَومى أنَّ الأشتَرَ خَرَجَ يَوما يُقاتِلُ بِصِفّينَ فى رِجالٍ مِنَ القُرّاءِ ورِجالٍ مِن فُرسانِ العَرَبِ ، فَاشتَدَّ قِتالُهُم فَخَرَجَ عَلَينا رَجُلٌ وَاللّهِ لَقَلَّما رَأيتُ رَجُلاً قَطُّ هُوَ أطوَلُ ولا أعظَمُ مِنهُ ، فَدَعا إلَى المُبارَزَهِ فَلَم يَخرُج إلَيهِ أحَدٌ إلَا الأشتَرُ ، فَاختَلَفا ضَربَتَينِ فَضَرَبَهُ الأشتَرُ فَقَتَلَهُ ، وايمُ اللّهِ ، لَقَد كُنّا أشفَقنا عَلَيهِ ، وسَألناهُ ألّا يَخرُجَ إلَيهِ ، فَلَمّا قَتَلَهُ الأشتَرُ نادى مُنادٍ مِن أصحابِهِ :

يا سَهمَ سهم بنَ أبِى العَيزارِ

يا خَيرَ مَن نَعلَمُهُ منِ زارِ

وزارَهُ : حَىٌّ مِنَ الأزدِ . وقالَ : اُقسِمُ بِاللّهِ لَأقتُلَنَّ قاتِلَکَ أو لَيَقتُلَنّى . فَخَرَجَ فَحَمَلَ عَلَى الأشتَرِ وعَطَفَ عَلَيهِ الأشتَرُ فَضَرَبَهُ ، فَإذا هُوَ بَينَ يَدَى فَرَسِهِ ، وحَمَلَ عَلَيهِ أصحابُهُ فَاستَنقَذوهُ جَريحا . فَقالَ أبو رُفَيقَهَ الفَهمِىُّ : هذا كانَ نارا فَصادَفَ إعصارا . وَاقتَتَلَ النّاسُ ذَا الحِجَّهِ كُلَّهُ ، فَلَمَّا انقَضى ذُو الحِجَّهِ تَداعَى النّاسُ إلى أن يَكُفَّ بَعضُهُم عَن بَعضِ المُحَرَّمَ ، لَعَلَّ اللّهَ أن يُجرِىَ صُلحا أوِ اجتِماعا ، فَكَفَّ بَعضُهُم عَن بَعضٍ . (1) .

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 ؛ وقعه صفّين : ص 195 .

7 / 7 آغاز نبرد

7 / 7آغاز نبرد6508.سنن أبی داوود عن ابن عباس :تاریخ الطبری به نقل از عبدالملک بن ابی حرّه حنفی ، در یادکردِ آغاز نبرد در ذی حجّه : علی علیه السلام ، یکایک ، مردانی بزرگْ منش را فرمانِ [نبرد]می داد و با هر یک ، گروهی [از رزمندگان]به میدان می رفتند . از یاران معاویه نیز کسی به میدان می آمد و گروهی همراهش می شدند . آن گاه ، سواره و پیاده با یکدیگر به جنگ برخاسته ، سپس عقب می نشستند و خوش نداشتند که با همه عراقیان به رویارویِی شامیان بروند ؛ زیرا بیم داشتند که این کار ، موجب گرفتاری و هلاکت شود و از این رو ، علی علیه السلام ، کسان خود را یکی یکی به میدان می فرستاد ؛ یک بار اشتر را و بار دیگر حُجْر بن عَدی کِندی را و بدین ترتیب هر بار یکی از یارانش را می فرستاد : شَبَث بن رِبعی ، خالد بن معمّر ، زیاد بن نضر حارثی ، زیاد بن خصفه تَیمی ، سعید بن قیس ، مَعقِل بن قیس ریاحی و قیس بن سعد . در این میان ، آن که بیشتر به میدان رفت ، اشتر بود .

و معاویه ، پیاپی این کسان را به میدانِ عراقیان فرستاد : عبد الرحمان بن خالد مخزومی ، ابو اعور سُلَمی ، حبیب بن مَسلَمه فِهْری ، ابن ذی کِلاع حِمْیَری ، عبید اللّه ابن عمر بن خطّاب ، شُرَحبیل بن سِمْط کِنْدی و حمزه بن مالک هَمْدانی . آنان سراسرِ ذی حجّه را جنگیدند و گاه می شد که در یک روز ، دو بار نبرد می کردند : آغازِ روز و پایان آن .

[به نقلِ ابو مخنف از عبد اللّه بن عاصم فائشی و او از مردی هم قبیله اش :]روزی ، در صفّین ، اشتر همراه برخی قاریان و تکْ سوارانِ عرب ، به نبرد برخاست . هنگامی که جنگشان اوج گرفت ، مردی به میدانمان آمد که خدای را سوگند تا آن روز به ندرت کسی را به بالایی و تنومندیِ او دیده بودم . وی هماورد خواست و هیچ کس جز اشتر به میدان او نرفت . آنان دو ضربه ردّ و بدل کردند و اشتر با ضربه ای او را هلاک ساخت . به خدا سوگند ، ما از پیش بر جانِ اشتر بیمناک بودیم و از او می خواستیم که به نبردِ وی نرود . پس آن گاه که اشتر ، او را کُشت ، یکی از مردانش ندا در داد :

هَلا ای سَهم ! ای سهم بن ابی عیزار

ای خوب ترین کسی که در میانِ طایفه «زاره» (1) می شناسیم .

و گفت : به خدا سوگند ، یا من قاتل تو را می کشم یا او مرا می کشد . سپس به میدان آمد و به اشتر یورش آورد . اشتر به او روی کرد و ضربه ای بر وی نواخت ، چندان که مقابلِ اسبش بر زمین افتاد . یارانش به سوی او شتافتند و پیکر مجروحش را وا رهاندند . ابو رفیقه فهمی گفت : او آتشی بود ؛ لیکن با گردبادی روبه روی گشت .

و افراد ، سراسر ذی حجّه را جنگیدند . وقتی ذی حجّه سرآمد ، خواستار آن شدند که در ماه محرّم ، دست از هم بدارند ؛ بلکه خداوند میانشان صلح و وحدت برقرار کند . و افراد دست از هم بداشتند .

.

1- .زاره ، طایفه ای است از قبیله اَزْد .

7 / 8الهُدنَهُ رَجاءَ الصُّلحِ6508.سنن أبی داوود (به نقل از ابن عباس) تاریخ الطبری فی أخبارِ سَنَهِ 37 هجریّه : کانَ فی أوَّلِ شَهرٍ مِنها وهُوَ المُحَرَّمُ مُوادَعَهُ الحَربِ بَینَ عَلِیٍّ ومُعاوِیَهَ ، قَد تَوادَعا عَلی تَرکِ اَلحَربِ فیهِ إلَی انقِضائِهِ طَمَعاً فِی الصُّلحِ . (1) .

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 5 .

7 / 8 آتش بس ، به امیدِ صلح

7 / 8آتش بس ، به امیدِ صلح6511.الإمامُ علیٌّ علیه السلام :تاریخ الطبری در بیان رویدادهای سال 37 هجری : در نخستین ماه آن سال ، یعنی محرّم ، آتش بس میان علی علیه السلام و معاویه رخ داد . آنان ، به امید صلح ، تا پایان محرّم ، قرار آتش بس نهادند .

.

6512.الإمامُ علىٌّ عليه السلام :تاريخ الطبرى عن المحلّ بن خليفه الطائى :لَمّا تَوادَعَ عَلِىٌّ ومُعاوِيَهُ يَومَ صِفّينَ اختَلَفَ فِيما بَينَهُمَا الرُّسُلُ رَجاءَ الصُّلحِ ، فَبَعَثَ عَلِىٌّ عَدِىَّ بنَ حاتِمٍ ويَزيدَ بنَ قَيسٍ الأَرحَبِىَّ وشَبَثَ بنَ رِبعِىٍّ وزِيادَ بنَ خَصَفَهَ إلى مُعاوِيَهَ .

فَلَمّا دَخَلوا حَمِدَ اللّهَ عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنّا أتَيناکَ نَدعوکَ إلى أمرٍ يَجمَعُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِهِ كَلِمَتَنا وأُمَّتَنا ، ويَحقِنُ بِهِ الدِّماءَ ويُؤَمِّنُ بِهِ السُّبُلَ ويُصلِحُ بِهِ ذاتَ البَينِ . إنَّ ابنَ عَمِّکَ سَيِّدُ المُسلِمينَ أفضَلُها سابِقَةً وأحسنُها فِى الإِسلامِ أثَرا ، وقَدِ استَجمَعَ لَهُ النّاسُ ، وقَد أرشَدَهُمُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِالَّذى رَأَوا ، فَلَم يَبقَ أحَدٌ غَيرُکَ وغَيرُ مَن مَعَکَ ، فَانتَهِ يا مُعاوِيَهُ لا يُصبِکَ اللّهُ وأصحابَکَ بِيَومٍ مِثلَ يَومِ الجَمَلِ .

فَقالَ مُعاوِيَهُ : كَأَنَّکَ إنَّما جِئتَ مُتَهَدِّدا لَم تَأتِ مُصلِحا ، هَيهاتَ يا عَدِىُّ ! كَلّا وَاللّهِ ، إنّى لَابنُ حَربٍ ما يُقَعقَعُ لى بِالشِّنانِ ، (1) أما وَاللّهِ إنَّکَ لَمِنَ المُجلِبينَ عَلَى ابنِ عَفّانَ ، وإنَّکَ لَمِن قَتَلَتِهِ ، وإنّى لَأَرجو أن تَكونَ مِمَّن يَقتُلُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِهِ ، هَيهاتَ يا عَدِىَّ ابنَ حاتِمٍ ! قَد حَلَبتُ بِالسّاعِدِ الأَشَدِّ .

فَقالَ لَهُ شَبَثُ بنُ رِبعِىٍّ وزيادُ بنُ خَصَفَهَ وتَنازعَا جَوابا واحِدا : أتَيناکَ فيما يُصلِحُنا وإياکَ ، فَأَقبَلتَ تَضرِبُ لَنَا الأَمثالَ ، دَع مالا يُنتَفَعُ بِهِ مِنَ القَولِ وَالفِعلِ ، وأجِبنا فيما يَعُمُّنا وإيّاکَ نَفعُهُ .

وتَكَلَّمَ يَزيدُ بنُ قَيسٍ فَقالَ : إنّا لَم نَأتِکَ إلّا لِنُبَلِّغَکَ ما بُعِثنا بِهِ إلَيکَ ، ولِنُؤَدِّىَ عَنکَ ما سَمِعنا مِنکَ ، ونَحنُ عَلى ذلِکَ لَم نَدَع أن نَنصَحَ لَکَ ، وأن نَذكُرَ ما ظَنَنّا أنَّ لَنا عَلَيکَ بِهِ حُجَّةً ، وأنَّکَ راجِعٌ بِهِ إلَى الأُلفَهِ وَالجَماعَهِ .

إنَّ صاحِبَنا مَن قَد عَرَفتَ وعَرَفَ المُسلِمونَ فَضلَهُ ، ولا أظُنُّهُ يَخفى عَلَيکَ ، إنَّ أهلَ الدّينِ وَالفَضلِ لَن يَعدِلوا بِعَلِىٍّ ، ولَن يُمَيِّلوا بَينَکَ وبَينَهُ ، فَاتَّقِ اللّهَ يا مُعاوِيَهُ ولا تُخالِف عَلِيّا ، فَإِنّا وَاللّهِ ما رَأَينا رَجُلاً قَطُّ أعمَلَ بِالتَّقوى ولا أزهَدَ فِى الدُّنيا ولا أجمَعَ لِخِصالِ الخَيرِ كُلِّها مِنهُ .

فَحَمِدَ اللّهَ مُعاوِيَهُ وأثنى عَلَيهِ ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ، فَإِنَّكُم دَعوتُم إلَى الطّاعَهِ وَالجَماعَهِ ، فَأَمَّا الجَماعَهُ الَّتى دَعَوتُم إلَيها فَمَعَنا هِىَ . وأمَّا الطّاعَهُ لِصاحِبِكُم فَإِنّا لا نَراها ، إنَّ صاحِبَكُم قَتَلَ

خَليفَتَنا وفَرَّقَ جَماعَتَنا وآوى ثَأرَنا وقَتَلَتَنا ، وصاحِبَكُم يَزعُمُ أَنَّهُ لَم يَقتُلهُ فَنَحنُ لا نَرُدُّ ذلِکَ عَلَيهِ ، أرَأَيتُم قَتَلَهَ صاحِبِنا ؟أ لَستُم تَعلَمونَ أَنَّهُم أصحابُ صاحِبِكُم ؟ فَليَدفَعهُم إلَينا فَلنَقتُلهُم بِهِ ، ثُمَّ نَحنُ نُجيبُكُم إلَى الطّاعَهِ وَالجَماعَهِ .

فَقالَ لَهُ شَبَثٌ : أ يَسُرُّکَ يا مُعاوِيَهُ أَنَّکَ اُمِكنتَ مِن عَمّارٍ تَقتُلُهُ ؟

فَقالَ مُعاوِيَهُ : وما يَمنَعُنى مِن ذلِکَ ؟ ! وَاللّهِ لَو اُمكِنتُ مِنِ ابنِ سُمَيَّهَ ما قَتَلتُهُ بِعُثمانَ ولكِن كُنتُ قاتِلَهُ بِناتِلٍ مَولى عُثمانَ .

فَقالَ لَهُ شَبَثٌ : وإلهِ الأَرضِ وإلهِ السَّماءِ ما عَدَلتَ مُعتَدِلاً ، لا وَالَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ لا تَصِلُ إلى عَمّارٍ حَتّى تُندَرَ الهامُ عَن كَواهِل الأَقوامِ ، وتَضيقَ الأَرضُ الفَضاءُ عَلَيکَ بِرُحبِها .

فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : إنَّهُ لَو قَد كانَ ذلِکَ كانَتِ الأَرضُ عَلَيکَ أضيَقَ .

وتَفَرَّقَ القَومُ عَن مُعاوِيَهَ ، فَلَمَّا انصَرَفوا بَعَثَ مُعاوِيَهَ إلى زِيادِ بنِ خَصَفَهَ التَّيمِىِّ فَخَلا بِهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وقالَ : أمّا بَعدُ يا أخا رَبيعَهَ فَإنَّ عَلِيّا قَطَعَ أرحامَنا وآوى قَتَلَهَ صاحِبِنا ، وإنّى أسأَلُکَ النَّصرَ عَلَيهِ بِأُسرَتِکَ وعَشيرَتِکَ ، ثُمَّ لَکَ عَهدُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وميثاقُهُ أن أوَلِّيَکَ إذا ظَهَرتُ أىَّ المِصرَينِ أحبَبتَ .

قالَ أبومِخنَفٍ : فَحَدَّثَنى سَعدٌ أبُو المُجاهِدِ عَنِ المُحِلِّ بنِ خَليفَهَ ، قالَ : سَمِعتُ زِيادَ بنَ خَصَفَهَ يُحَدِّثُ بِهذَا الحَديثِ .

قالَ : فَلَمّا قَضى مُعاوِيَهُ كَلامَهُ ، حَمِدتُ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ وأثنَيتُ عَلَيهِ ، ثُمَّ قُلتُ : أمّا بَعدُ ، فَإنّى عَلَى بَيِّنَهٍ مِن رَبّى وبِما أنعَمَ عَلَىَّ فَلَن أكونَ ظَهيرا لِلمُجرِمينَ ، ثُمَّ قُمتُ .

فَقالَ مُعاوِيَهُ لِعَمرِو بنِ العاصِ وكانَ إلى جَنبِهِ جالِسا : لَيسَ يُكَلِّمُ رَجُلٌ مِنّا رَجُلاً مِنهُم فَيُجيبَ إلى خَيرٍ ، مالَهُم عَضَبَهُمُ (2) اللّهُ بِشَرٍّ ! ما قُلوبُهُم إلّا كَقَلبِ رَجُلٍ واحِدٍ . (3) .

1- .قال الميدانى : القعقعه : تحريک الشىء اليابس الصلب مع صوت مثل السلاح وغيره . والشِّنان : جمع شَنّ ؛ وهو القربه الباليه ، وهم يحرّكونها إذا أرادوا حثّ السير لتفزع فتسرع . يُضرب لمن لا يتّضع لما ينزل به من

حوادث الدهر ، ولا يروعه ما لا حقيقه له (مجمع الأمثال : ج 3 ص 238 الرقم 3754) .
2- .العَضب: القطع، وتدعو العرب على الرجل فتقول : ماله عضبه اللّه ، يدعون عليه بقطع يديه ورجليه (تاج العروس : ج 2 ص 241 «عضب») .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 5 ؛ وقعه صفّين : ص 197 .

6513.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از محلّ بن خلیفه طایی : آن گاه که علی علیه السلام و معاویه در صِفّین ، قرار آتش بس نهادند ، به امید صلح ، سفیرانی میانشان تبادل شد . علی ، عَدی بن حاتم ، یزید بن قیس اَرحَبی ، شبث بن رِبعی و زیاد بن خصفه را نزد معاویه گسیل کرد .

آن گاه که اینان [بر معاویه] داخل شدند، عَدی بن حاتم، پس از سپاس خداوند گفت : امّا بعد ؛ ما نزد تو آمده ایم تا به امری فرا خوانیمت که خداوند عز و جل با آن ، دین و امّت ما را وحدت می بخشد ، از خونریزی پیشگیری می کند ، راه ها را امن می گرداند و رابطه ها را اصلاح می کند .

پسر عموی تو ، سرور مسلمانان است که پیشینه اش از همه برتر و کارنامه مسلمانی اش از همه نکوتر است . مسلمانان گِرد او فراهم آمده اند و خداوند عز و جل ایشان را به آن که رأیشان با اوست ، رهنمون گشته است . پس کسی جز تو و یارانت باقی نمانده [که از حکم وی سرپیچد] . ای معاویه ! [از مخالفت]دست بدار تا خداوند تو و یارانت را به وضع [اهلِ]جَمَل گرفتار نفرماید .

معاویه گفت : گویی برای ترساندن آمده ای ، نه صلح برقرار کردن . هیهات ، ای عدی ! به خدا سوگند ، هرگز ! من پسر حَرب هستم و مَشکِ پوسیده خشکیده ، بی تابم نمی کند . هَلا که خدای را سوگند تو از یورش آورندگان به [عثمان]ابن عفّان و در زمره کُشندگان اویی . خدای را آرزو می برم که از همان کسان باشی که خداوند به [قصاص خون] وی ، ایشان را می کشد . وای بر تو ، ای عدی بن حاتم ! با کسی رو به رو گشته ای که بر تو بسیار سخت می گیرد .

شبث بن ربعی و زیاد بن خصفه ، در پاسخی یگانه ، هر یک به وی گفتند : ما برای آنچه خودمان و تو را به صلاح است ، نزدت آمده ایم ؛ امّا تو برای ما مَثَل می زنی . گفتار و کردار بی سود را فرو بگذار و به گونه ای پاسخمان ده که ما و تو را سودمند افتد .

سپس یزید بن قیس به سخن درآمد و گفت : ما نزد تو نیامده ایم ، جز برای ابلاغ پیامی که بدان مأمور شده ایم و نیز رساندنِ پاسخی که از تو می شنویم . با این حال ، فروگذار از آن نیستیم که تو را اندرز دهیم و آنچه

را به گمان خود ، حجّت خویش بر تو می شماریم ، بیان کنیم ، باشد که با آن، به پیوند و وحدت [با امّت اسلام]بازگردی !

امیر ما آن است که تو و مسلمانان ، فضلش را می شناسید و گمان ندارم که آن ، بر تو پوشیده باشد . دینداران و فضیلت مداران هرگز از علی علیه السلام دست نمی کشند و میان تو و او به تردید نمی افتند . پس ای معاویه ! خدای را پروا کن و با علی ستیزه مجو . به خدا سوگند ، ما هرگز کسی را ندیده ایم که بیش از علی ، تقواپیشه و دنیاگریز و گردآورنده خصلت های نیک باشد .

سپس معاویه ، سپاس و ستایش خدای را به جای آورد و گفت : امّا بعد ؛ شما [مرا] به فرمانبری و پیوستن به مسلمانان فرا خواندید . امّا پیوستگی با مسلمانان ، برای ما حاصل است ؛ و امّا فرمانبری از امیرتان را در اندیشه نمی داریم ؛ [زیرا] او خلیفه ما را کشته ، جماعتمان را گسسته و کسانی را که خون [خلیفه] ما را در گردن دارند و او را کشته اند ، پناه داده است .

امیر شما می پندارد که کُشنده خلیفه نیست . ما این سخن او را رد نمی کنیم [بلکه می پرسیم :]آیا شما کشندگان خلیفه ما را دیده اید؟ آیا نمی دانید آنان ، یاوران امیر شما هستند؟ پس باید ایشان را به ما بسپارد تا به قصاص خون خلیفه ، هلاکشان کنیم . آن گاه ، برای فرمانبری و پیوستن به امّت ، شما را اجابت خواهیم کرد .

شبث به وی گفت : ای معاویه ! آیا خوش می داری که به عمّار دست یابی و او را بکشی؟

معاویه گفت : چه چیز مرا از این کار باز می دارد؟ به خدا سوگند ، اگر فرزند سمیّه را بیابم ، او را به قصاص خون عثمان نمی کشم ؛ بلکه به کیفر کشتن ناتل ، غلام عثمان ، قصاصش می کنم .

شبث به او گفت : به معبود زمین و آسمان سوگند ، راه اعتدال نپیمودی . نه ! سوگند به خدای یگانه ، دستت به عمّار نمی رسد ، مگر آن که سرها از گُرده های طوایف فرو افتد و زمین با همه فراخناکی اش ، بر تو تنگ آید .

سپس معاویه او را گفت : اگر چنین شود ، زمین بر تو تنگ تر خواهد شد !

آن گاه ، ایشان از نزد معاویه بازگشتند . پس از حرکت آنان ، معاویه با پیکی از زیاد ابن خصفه تیمی خواست که بازگردد . پس با وی خلوت کرد و پس از سپاس و ستایش خدای گفت : امّا بعد ؛ ای برادر قبیله ربیعه ! علی پیوند خویشاوندی مان را بُرید و قاتلان خلیفه ما را پناه داد . من از تو می خواهم که با خاندان و قبیله ات ، مرا رویاروی او یاری کنی . سپس به عهد و پیمان خدای عز و جل متعهّد می شوم که اگر پیروز شدم ، حکومت هر یک از دو شهر [کوفه یا بصره]را که خواستی ، به تو بسپارم .

[ابو مخنف از سعد ابو المجاهد ، از محلّ بن خلیفه، از زیاد بن خصفه این سخن را نقل کرده است که :] چون سخن معاویه فرجام یافت ، سپاس و ستایش خداوند عز و جل را به جای آورده ، گفتم : امّا بعد ؛ من به حجّت آشکار پروردگار خویش و نعمت او ، بر پا و استوارم . پس هرگز پشتیبان تبهکاران نخواهم بود . سپس برخاستم .

معاویه به عمرو بن عاص که کنارش نشسته بود ، گفت : هیچ یک از ما با تَنی از ایشان سخن نمی گوید که پاسخی نیک دهد . خدای دست و پاشان را در کاری بد قطع کُناد ! آنان را چه شده؟ ! دل هاشان همانند دل یک مرد است [و اتّحاد دارند]! .

ص: 590

. .

ص: 591

. .

7 / 9مُناقَشاتُ وَفدِ مُعاوِيَة6512.امام على عليه السلام :تاريخ الطبرى عن عبدالرحمن بن عبيد أبيالكنود:إنَّ مُعاوِيَة بَعَثَ إلى عَلِيٍّ حَبيبَ بنَ مَسلَمَةَ الفِهرِىَّ وشُرَحبيلَ بنَ السِّمطِ ومَعنَ بنَ يَزيدَ بنِ الأخنَسِ ، فَدَخَلوا عَلَيهِ وأنَا عِندَهُ ، فَحَمِدَ اللّهَ حَبيبٌ وأثنى عَلَيهِ ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ عُثمانَ بنَ عفّانَ كانَ خَليفَةً مَهدِيّا يَعمَلُ بِكِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ويُنيبُ إلى أمرِ اللّهِ تَعالى ، فَاستَثقَلتُم حَياتَهُ وَاستَبطَأتُم وَفاتَهُ فَعَدَوتُم عَلَيهِ فَقَتَلتُموهُ ، فَادفَع إلَينا قَتَلَةَ عُثمانَ إن زَعَمتَ أنَّکَ لَم تَقتُلهُ نَقتُلهُم بِهِ ، ثُمَّ اعتَزِل أمرَ النّاسِ فَيَكونَ أمرُهُم شورى بَينَهُم ، يُوَلّى النّاسُ أمرَهُم مَن أجمَعَ عَلَيهِ رَأيُهُم .

فَقالَ لَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ : وما أنتَ لا أمَّ لَکَ وَالعَزلَ وهذَا الأَمرَ ، اسكُت فَإِنَّکَ لَستَ هُناکَ ولا بِأهلٍ لَهُ .

فَقامَ وقال لَهُ : وَاللّهِ لَتَرَيَنّى بِحَيثُ تَكرَهُ .

فَقالَ عَلِىٌّ : وما أنتَ ولَو أجلَبتَ بِخَيلِکَ ورَجِلِکَ لا أبقَى اللّهُ عَلَيکَ إن أبقَيتَ عَلَىَّ ، أحُقرَةً وسوءًا ؟ ! اِذهَب فَصَوِّب وصَعِّد ما بَدا لَکَ .

و قالَ شُرَحبيلُ بنُ السِّمطِ : إنّى إن كَلَّمتُکَ فَلَعَمرى ما كَلامى إلّا مِثلُ كَلامِ صاحِبى قَبلُ ، فَهَل عِندَکَ جَوابٌ غَيرَ الَّذى أجَبتَهُ بِهِ ؟

فَقالَ عَلِىٌّ : نَعَم لَکَ ولِصاحِبِکَ جَوابٌ غَيرَ الَّذى أجَبتُهُ بِهِ .

فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ثُمَّ قالَ :

أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ اللّهَ جَلَّ ثَناؤُهُ بَعَثَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله بِالحَقِّ فَأَنقَذَ بِهِ مِنَ الضَّلَالَهِ وَانتاشَ (1) بِهِ مِنَ الهَلَكَهِ وجَمَعَ بِهِ مِنَ الفُرقَهِ ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللّهُ إلَيهِ وقَد أدّى ما عَلَيهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ استَخلَفَ النّاسُ أبا بَكرٍ وَاستَخلَفَ أبو بَكرٍ عُمَرَ فَأَحسَنَا السّيرَةَ وعَدَلا فِى الأُمَّهِ ، وقَد وَجَدنا عَلَيهِما أن تَوَلَّيا عَلَينا ونَحنُ آلُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَغَفَرنا ذلِکَ لَهُما ، ووَلِىَ عُثمانُ فَعَمِلَ بِأشياءَ عابَها النّاسُ عَلَيهِ ، فَساروا إلَيهِ فَقَتَلوهُ ، ثُمَّ أتانِى النّاسُ وأنا مُعتَزِلٌ أمورَهُم فَقالوا لى : بايِع فَإِنَّ الأُمَّهَ لا تَرضى إلّا بِکَ وإنّا نَخافُ إن لَم تَفعَل أن يَفتَرِقَ النّاسُ ، فَبايَعتُهُم

فَلَم يَرُعنى إلّا شِقاقُ رَجُلَينِ قَد بايَعانى ، وخِلافُ مُعاوِيَةَ الّذى لَم يَجعَلِ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لَهُ سابِقَةً فِى الدّينِ ولا سَلَفَ صِدقٍ فِى الإِسلامِ ، طَليقٌ ابنُ طَليقٍ ، حِزبٌ مِن هذِهِ الأَحزابِ ، لَم يَزَل للّهِ عَزَّ وجَلَّ ولِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله ولِلمُسلِمينَ عَدُوّا هُوَ وأبوهُ حَتّى دَخَلا فِى الإِسلامِ كارِهينَ .

فَلا غَروَ إلّا خِلافُكُم مَعَهُ وَانقِيادُكُم لَهُ وتَدَعونَ آلَ نَبِيِّكُمُ صلى الله عليه و آله الَّذينَ لا يَنبَغي لَكُم شِقاقُهُم ولا خِلافُهُم ولا أن تَعدِلوا بِهِم مِنَ النّاسِ أحَدا ، ألا إنّى أدعوكُم إلى كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله وإماتَهِ الباطِلِ وإحياءِ مَعالِمِ الدّينِ ، أقولُ قَولى هذا وأستَغفِرُ اللّهَ لى ولَكُم ولِكُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ ومُسلِمٍ ومُسلِمَهٍ .

فَقالا : اِشهَد أنَّ عُثمانَ قُتِلَ مَظلوما .

فَقالَ لَهُما : لا أقولُ : إنَّهُ قُتِلَ مَظلوما ولا إنَّهُ قُتِلَ ظالِماً .

قالا : فَمَن لَم يَزعُم أنَّ عُثمانَ قُتِلَ مَظلوما فَنَحنُ مِنهُ بُرَآءُ ، ثُمَّ قاما فَانصَرَفا .

فَقالَ عَلِىٌّ : «إِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْاْ مُدْبِرِينَ * وَ مَآ أَنتَ بِهَدِى الْعُمْيِ عَن ضَلَلَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَا مَن يُؤْمِنُ بِايَتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ» . (2)

ثُمَّ أقبَلَ عَلِىٌّ عَلى أصحابِهِ فَقالَ : لا يَكُن هؤُلاءِ أولى بِالجِدِّ فى ضَلالِهِم مِنكُم بِالجِدِّ فى حَقِّكُم وطاعَهِ رَبِّكُم . (3) .

1- .نَتَشْتُ الشىءَ بالمِنْتاشِ : أى استخرجتُه (لسان العرب : ج 6 ص 350 «نتش») .
2- .النمل : 80 و 81 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 7 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 259 نحوه وليس فيه من «وقال شرحبيل» إلى «ومسلم ومسلمه» ؛ وقعه صفّين : ص 200 وراجع تاريخ ابن خلدون : ج 2 ص 628 .

7 / 9 گفتگوهای فرستادگان معاویه

7 / 9گفتگوهای فرستادگان معاویه6515.عنه علیه السلام :تاریخ الطبری به نقل از عبد الرّحمان عبید بن ابی کنود : معاویه این کسان را نزد علی علیه السلام فرستاد:حبیب بن مسلمه فِهری ، شُرَحبیل بن سمط و معن بن یزید بن اخنس . من نزد علی علیه السلام بودم که ایشان بر وی وارد شدند .

حبیب ، پس از سپاس و ستایش خدای گفت : امّا بعد ؛ همانا عثمان بن عفّان ، خلیفه ای هدایت یافته بود که به کتاب خدای عز و جل عمل می نمود و پیاپی به فرمان خدا روی می کرد ؛ [ولی]زندگانی اش را گران شمردید و [رسیدنِ]مرگش را دیررس دانستید (عمرش در دیده شما دراز شد) . پس بر سرش ریختید و او را کشتید .

اکنون اگر یقین داری که خودت عثمان را نکشته ای کُشندگان او را به ما وا گذار تا آنان را به قصاص خون وی بکشیم . آن گاه ، از فرمانروایيِ مردم کناره گیر تا امر خلافت ، به شورا در میانشان برگزار شود و هر کس که همه بر او اتّفاق کردند ، حکومت مردم را در دست گیرد .

علی بن ابی طالب علیه السلام به وی گفت : «ای بی مادر! تو را با عزل [من] و امر خلافت چه کار؟! خاموش شو که در چنین جایگاهی نیستی و تو را شایستگيِ این سخن نیست» .

پس [حبیب] برخاست و به علی علیه السلام گفت : به خدا سوگند ، مرا به گونه ای می بینی که خوش نمی داری [و تو را می کُشم]!

علی علیه السلام گفت : «تو و سواران و پیادگانت ، هر چند آنها را بر من بتازانی چه هستید؟! خدای بر تو ترحّم نیاورد ، اگر [در میدان نبرد] بر من ترحّم نمایی! تو با این کوچکی و زشتی ، برای من چه ارزشی داری؟! برو و هر چه می توانی ، پایین و بالا بزن!».

شرحبیل بن سمط گفت : به جانم سوگند ، اگر من نیز با تو سخنی بگویم ، هر آینه ، همانند همان سخن دوستم است . پس آیا پاسخی جز آن که به وی گفتی ، داری ؟

علی علیه السلام گفت : «آری ! برای تو و دوستت پاسخی جز آنچه به وی گفتم ، دارم» .

آن گاه ، سپاس و ستایش خداوند را به جای آورد و گفت : «امّا بعد ؛ همانا خداوند بشکوه باد حمدش محمّد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت و با او [مردم را]از گم راهی رهانید و از هلاکت برون آورد و از پراکندگی به پیوستگی رسانید . سپس وی را به سوی خود برکشید ، در حالی که وظیفه اش را انجام داده بود .

آن گاه ، مردم ، ابو بکر را به خلافت گرفتند و ابو بکر [نیز] عمر را به خلافت گماشت . پس آن دو روشی پسندیده داشتند و در میان امّت ، دادگری ورزیدند . البتّه ما بر آنها خشمناکیم ؛ زیرا ولایتی را که حقّ ما خاندان پیامبر خدا بود ، از ما گرفتند ؛ لیکن ما از این کارشان درگذشتیم .

از آن پس، عثمان عهده دار امور شد و کارهایی کرد که مردم بر او عیب گرفتند و به سوی او رفتند و او را کشتند.

سپس مردم به من روی آوردند در حالی که از کارهاشان کناره گرفته بودم و گفتند : بیعت ما را بپذیر . من از پذیرش بیعتشان سر باز زدم . [دیگر بار]به من گفتند : بیعت ما را بپذیر که همانا این امّت ، جز به [حکومت] تو خشنود نمی شوند و بیم داریم که اگر نپذیری ، مردم پراکنده شوند . پس بیعت ایشان را پذیرفتم و تنها دو چیز مرا پروا می داد : جدا شدنِ آن دو مرد (طلحه و زبیر) که با من بیعت کردند [و بعد پیمان شکستند] ؛ و [نیز]مخالفتِ معاویه که خداوند عز و جل نه پیشینه دینداری به او بخشیده و نه پیشینیانی دارد که به راستی اسلام آورده باشند ؛ آزاد شده ای است فرزند آزاد شده [او و تبارش]حزبی از آن احزاب[ِ گرد آمده برای نابودی اسلام]هستند . (1) او و پدرش همواره با خدای عز و جل و پیامبرش و مسلمانان دشمنی ورزیدند تا آن گاه که با بی میلی [و از سرِ ناچاری] اسلام آوردند .

پس جای شگفتی نیست جز از این که همراه او با من مخالفت کردید و از او فرمان بُردید و خاندان پیامبر خود را رها کردید ؛ همانان را که شایسته نیست از ایشان جدا شوید و با آنان مخالفت ورزید و هیچ یک از مردم را با آنان برابر شمارید .

هَلا که من شما را به کتاب خدا عز و جل و سنّت پیامبرش و میراندنِ باطل و زنده کردنِ نشانه های دین ، فرا می خوانم . این سخن خویش را می

گویم و برای خود و شما و هر مرد و زن مؤمن و مسلمان ، آمرزش می خواهم» .

آن دو گفتند: گواهی بده که عثمان،مظلومانه کشته شد.

علی علیه السلام به آن دو گفت : «من نه می گویم او مظلومانه کشته شد و نه می گویم ظالم بود که به قتل رسید» .

گفتند : هر که نپندارد عثمان مظلومانه کشته شده ، ما از او بیزاریم . سپس برخاستند و بازگشتند .

علی علیه السلام تلاوت کرد : «تو نمی توانی مردگان را شنوا سازی و آوازِ خویش را به گوشِ کرانی که از تو روی می گردانند ، برسانی . تو نمی توانی کوران را از گم راهی شان راه نمایی . آواز خود را تنها به گوشِ کسانی توانی رساند که به آیات ما ایمان آورده اند و مسلمان هستند» .

سپس علی علیه السلام به یاران خویش رو کرد و گفت : «مبادا اینان با پافشاری بر گم راهی خویش ، سزاوارتر از شما در پافشاری بر حقّتان و بندگیِ پروردگارتان باشند !» .

.

1- .اشاره است به سپاهیان هم پیمان برای جنگ با مسلمانان که در سوره احزاب از آنان سخن رفته است . (م)

ص: 594

. .

ص: 595

. .

ص: 596

. .

ص: 597

. .

7 / 10اِلاستِئناءُ رَجاءَ الاِهتِداءِ6518.عنه صلى الله عليه و آله (أيضاً) شرح نهج البلاغه :لَمّا مَلَکَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام الماءَ بِصِفّينَ ، ثُمَّ سَمَحَ لِأهلِ الشّامِ بِالمُشارَکَهِ فيهِ وَالمُساهَمَهِ ، رَجاءَ أن يَعطِفوا إلَيهِ ، وَاستِمالَهً لِقُلوبِهِم وإظهارا لِلمَعدَلَهِ وحُسنِ السّيرَهِ فيهِم ، مَکَثَ أيّاما لا يُرسِلَ إلى مُعاوِيَهَ، ولا يَأتيهِ مِن عِندِ مُعاوِيَهَ أحَدٌ .

وَاستَبطَأَ أهلُ العِراقِ إذنَهُ لَهُم فِى القِتالِ ، وقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! خَلَّفنا ذَرارِيَّنا ونِساءَنا بِالکوفَهِ ، وجِئنا إلى أطرافِ الشّامِ لِنَتَّخِذَها وَطَنا ؟ ! ائذَن لَنا فِى القِتالِ ، فِإنَّ النّاسَ قَد قالوا .

قالَ لُهم عليه السلام : ما قالوا ؟

فَقالَ مِنهُم قائِلٌ : إنَّ النّاسَ يَظُنّونَ أنَّکَ تَکرَهُ الحَربَ کِراهِيَهً لِلمَوتِ ، وإنَّ مِن النّاسِ مَن يَظُنُّ أنَّکَ فى شَکٍّ مِن قِتالِ أهلِ الشّامِ .

فَقالَ عليه السلام : ومَتى کُنتُ کارِها لِلحَربِ قَطُّ ؟ إنَّ مِنَ العَجَبِ حُبّى لَها غُلاما ويَفَعا ، وکَراهِيَتى لَها شَيخا بَعدَ نَفادِ العُمُرِ وقُربِ الوَقتِ !

وأمّا شَکّى فِى القَومِ فَلَو شَکَکتُ فيهم لَشَکَکتُ فى أهلِ البَصرَهِ ، وَاللّهِ ، لَقَد ضَرَبتُ هذَا الأمرَ ظَهرا وبَطنا ، فَما وَجَدتُ يَسَعُنى إلّا القِتالُ ، أو أن أعصِىَ اللّهَ ورَسولَه ، ولکِنّى أستَأنى بِالقَومِ ، عَسى أن يَهتَدوا أو تَهتَدِىَ مِنهُم طائِفَهٌ ، فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ لى يَومَ خَيبَرَ : لَأن يَهدِىَ اللّهُ بِکَ رَجُلاً واحِدا خَيرٌ لَکَ مِمّا طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ . (1) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 13 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 447 .

7 / 10 درنگ و مدارا ، به امیدِ هدایت پذیری

7 / 10درنگ و مدارا ، به امیدِ هدایت پذیری6516.امام علی علیه السلام :شرح نهج البلاغه :امیر مؤمنان در صِفّین بر آب تسلّط یافت و آن گاه با اهل شام مدارا ورزید ؛ یعنی در آب ، شریک و سهیمشان ساخت ، بدان امید که به وی بگرایند و نیز از آن رو که دل هاشان را به دست آورَد و دادگری و نیکْ سیرتی را به ایشان نشان دهد . از آن پس ، چند روز درنگ ورزید ، بی آن که وی پیک نزد معاویه فرستد یا معاویه نزد او پیک روانه کند .

عراقیان در اذن طلبیدن از علی علیه السلام برای نبرد ، شتاب می ورزیدند و می گفتند : ای امیر مؤمنان! ما کودکان و فرزندانمان را در کوفه بر جای نهاده و به پیرامون شام آمده ایم تا در آن وطن گزینیم؟ به ما اذن نبرد بده ، که سپاهیان [چیزها]می گویند .

علی علیه السلام به ایشان گفت : «چه [چیزهایی]می گویند؟».

یکی از آنان گفت : آنها می پندارند تو از بیمِ مرگ ، جنگ را خوش نمی داری . برخی نیز گمان می کنند تو در نبرد با شامیان ، دچار تردیدی .

گفت : «تا امروز ، چه زمان جنگ را ناخوش داشته ام؟ شگفتا که به وقت نوخاستگی و شادابی ، دوستار جنگ بوده باشم و به گاه پیری ، پس از سپری شدن عمر و نزدیک شدن مرگ ، از آن بیزار گردم!

و امّا این که در [جنگ با این] قوم به شک افتاده باشم ؛ اگر چنین بود ، باید در [جنگ با]اهل بصره نیز به شک می افتادم . به خدا سوگند ، پیدا و پنهانِ این موضوع را کاویدم و دیدم تنها راه ، جنگیدن است و اگر چنین نکنم ، از خدا و پیامبرش سر پیچیده ام .

امّا این که با ایشان تأنّی به خرج می دهم ، بدان امید است که هدایت یابند یا [دست کم]گروهی از ایشان هدایت پذیرند . همانا پیامبر خدا در جنگ خیبر ، مرا فرمود : هر آینه اگر خداوند به واسطه تو یک نفر را هدایت کند ، برایت بهتر است از همه آنچه آفتاب بر آن می تابد » .

6517.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در دعای خود) الإمام علیّ علیه السلام مِن کَلامٍ لَهُ علیه السلام وقَدِ استَبطَأَ أصحابُهُ إذنَهُ لَهُم فِی القِتالِ بِصِفّینَ : أمّا قَولُکُم : أکُلَّ ذلِکَ کَراهِیَةَ المَوتِ ؟ فَوَاللّهِ ما اُبالی ، دَخَلتُ إلَی المَوتِ أو خَرَجَ المَوتُ إلَیَّ .

وأمّا قَولُکُم : شَکّا فی أهلِ الشّامِ ، فَوَاللّهِ ما دَفَعتُ الحَربَ یَوما إلّا وأنا أطمَعُ أن تَلحَقَ بی طائِفَةٌ فَتَهتَدِیَ بی ، وتَعشُوَ (1) إلی ضَوئی ، وذلِکَ أحَبُّ إلَیَّ مِن أن أقتُلَها عَلی ضَلالِها ، وإن کانَت تُبوءُ بِآثامِها . (2) .

1- .یعشو : یُبْصِرُ بها بَصَرا ضَعیفا (النهایه : ج 3 ص 243 «عشا») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 55 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 556 ح 464 .

6518.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در دعا) امام علی علیه السلام برگرفته کلام او ، آن گاه که یارانش در خواستن اذن جنگ در صِفّین شتاب می ورزیدند : امّا این که گفتید : آیا این همه [تأخیر]برای ناخوشایند داشتنِ مرگ است؟ به خدا سوگند ، برایم فرقی نمی کند که من به سوی مرگ درآیم یا مرگ به سوی من روان شود .

و امّا این سخنتان که [شاید] در [جنگ با] شامیان به شک افتاده ام ؛ به خدا سوگند که هیچ روزی جنگ را به تأخیر نیفکنده ام ، مگر از آن رو که امیدوار بوده ام دسته ای [از ایشان] به من بپیوندند و هدایت پذیرند و از نورِ من بینایی گیرند . و این ، برای من دوست داشتنی تر از آن است که ایشان را در عین گم راهی شان بکُشم ، هر چند اگر کشته شوند ، به کیفر گناهانشان گرفتار خواهند گشت» . .

ص: 602

. .

ص: 603

فهرست تفصیلی .

ص: 604

. .

ص: 605

. .

ص: 606

. .

ص: 607

. .

ص: 608

. .

ص: 609

. .

ص: 610

. .

ص: 611

. .

جلد 6

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل الثامن : القتال8 / 1دُعاءُ الإمامِ قَبلَ القِتالِتاريخ الطبرى عن زيد بن وهب الجهنى :إنَّ عَلِيّا خَرَجَ إلَيهِم غَداةَ الأَربَعاءِ فَاستَقبَلَهُم فَقالَ : اللّهُمَّ ! رَبَّ السَّقفِ المَرفوعِ المَحفوظِ المَكفوفِ ، الَّذى جَعَلتَهُ مَغيضا (1) لِلَّيلِ وَالنَّهارِ ، وجَعَلتَ فيهِ مَجرَى الشَّمسِ وَالقَمَرِ ومَنازِلَ النُّجومِ ، وجَعَلتَ سُكّانَهُ سِبطا (2) مِنَ المَلائِكَهِ ، لا يَسأَمونَ العِبادَةَ . ورَبَّ هذِهِ الأَرضِ الَّتى جَعَلتَها قَرارا لِلأَنامِ وَالهَوامِّ وَالأَنعامِ ، وما لا يُحصى مِمّا لا يُرى ومِمّا يُرَى مِن خَلقِكَ العَظيمِ . ورَبَّ الفُلكِ الَّتى تَجرى فِى البَحرِ بِما يَنفَعُ النّاسَ ، ورَبَّ السَّحابِ المُسَخَّرِ بَينَ السَّماءِ وَالأَرضِ ، ورَبَّ البَحرِ المَسجورِ المُحيطِ بِالعالَمِ ، ورَبَّ الجِبالِ الرَّواسِى الَّتى جَعَلتَها لِلأَرضِ أوتادا ، ولِلخَلقِ مَتاعا ؛ إن أظهَرتَنا عَلى عَدُوِّنا فَجَنِّبنَا البَغىَ ، وسَدِّدنا لِلحَقِّ ، وإن أظهَرتَهُم عَلَينا فَارزُقنِى الشَّهادَةَ ، وَاعصِم بَقِيَّةَ أصحابى مِنَ الفِتنَهِ . (3) وزاد فى البدايه والنهايه : ثُمَّ تَقَدَّمَ عَلِىٌّ وهُوَ فِى القَلبِ فى أهلِ المَدينَهِ ، وعَلى مَيمَنَتِهِ يَومَئِذٍ عَبدُ اللّهِ بنُ بُدَيلٍ ، وعَلى المَيسَرَهِ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ ، وعَلَى القُرّاءِ عَمّارُ ابنُ ياسِرٍ وقَيسُ بنُ سَعدٍ ، وَالنّاسُ عَلى راياتِهِم فَزَحَفَ بِهِم إلَى القَومِ . (4)

.

1- .غاضَه : أى نَقَصَهُ (لسان العرب : ج 7 ص 201 «غيض») .
2- .السِّبْطُ : الاُمّه والطائفَهُ (النهايه : ج 2 ص 334 «سبط») .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 14 ؛ نهج البلاغه : الخطبه 171 وليس فيه من «وربّ الفلک» إلى «بالعالم» ، مهج الدعوات : ص 133 عن يعقوب بن شعيب ، المصباح للكفعمى : ص 403 كلاهما عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلام ، وقعه صفّين : ص 232 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 241 .
4- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 263 .

فصل هشتم : نبرد

8 / 1 دعای امام ، پیش از نبرد

فصل هشتم : نبرد8 / 1دعای امام ، پیش از نبردتاریخ الطبری به نقل از زید بن وَهْب جهنی : در صبحگاه چهارشنبه ، علی علیه السلام به سوی ایشان تاخت و به میدانشان شتافت و گفت : «بار خدایا! ای پروردگار آسمان برافراشته نگاهداشته در هم پیچیده ، که آن را کاستی گاهِ شب و روز کردی و گذرگاه مِهر و ماه نمودی و جای فرودِ ستارگان ساختی و ساکنانش را دسته ای از فرشتگان گردانیدی که از عبادت ، خسته و آزرده نمی شوند! ای پروردگار این زمین که آن را قرارگاه مردم و حشرات و چارپایان و آفریدگان بزرگِ بی شمارت ، از پیدا و پنهان ، ساخته ای! ای پروردگار آن کِشتی که به سودِ مردم ، در دریا روان است! ای پروردگار ابری که میان آسمان و زمین رام گشته است! ای پروردگار دریای لبریز که جهان را در بر دارد! ای پروردگار کوه های استوار که آنها را لنگرهای زمین و توشه[گاه]های آفریدگان قرار دادی! اگر ما را بر دشمنمان چیره کردی ، از تجاوز دورمان دار و بر حق استوارمان گردان ؛ و اگر ایشان را بر ما پیروز کردی ، مرا شهادت نصیب فرما و باقی مانده یارانم را از فتنه نگاه دار!» . [در البدایه و النهایه افزوده شده است :] سپس علی علیه السلام پیش تاخت ، در حالی که خود همراه اهل مدینه در قلب سپاه بود و آن روز ، جناح راست را عبد اللّه بن بدیل ، جناح چپ را عبد اللّه بن عبّاس و [دسته] قاریان را عمّار بن یاسر و قیس بن سعد فرماندهی می کردند و سپاهیان زیر پرچم ایشان بودند . پس علی علیه السلام ، آنان را به سوی سپاهِ [معاویه]به انبوهی پیش بُرد .

.

الإمام علىّ عليه السلام يَومَ صِفّينَ : اللّهُمَّ إلَيکَ رُفِعَتِ الأَبصارُ ، وبُسِطَتِ الأَيدى ، ونُقِلَتِ الأَقدامُ ، ودَعَتِ الألسُنُ ، وأفضَتِ القُلوبُ ، وتُحوکِمَ إلَيکَ فِى الأَعمالِ ، فَاحکُم بَينَنا وبَينَهُم بِالحَقِّ وأنتَ خَيرُ الفاتِحينَ . اللّهُمَّ إنّا نَشکو إلَيکَ غَيبَةَ نَبِيِّنا وقِلَّةَ عَدَدِنا وکَثرَةَ عَدُوِّنا وتَشَتُّتَ أهوائِنا وشِدَّةَ الزَّمانِ وظُهورَ الفِتَنِ . أعِنّا عَلَيهِم بِفَتحٍ تُعَجِّلُهُ ، ونَصرٍ تُعِزُّ بِهِ سُلطانَ الحَقِّ وتُظهِرُهُ . (1)

عنه عليه السلام فى دُعائِهِ عِندَ ابتِداءِ القِتالِ يَومَ صِفّينَ لَمّا زَحَفوا بِاللِّواءِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ لا حَولَ ولا قُوَّةَ إلّا بِاللّهِ العَلِىِّ العَظيمِ ، اللّهُمَّ إيّاکَ نَعبُدُ وإيّاکَ نَستَعينُ ، يا اللّهُ يا رَحمنُ يا رَحيمُ ، يا أحَدُ يا صَمَدُ يا إلهَ مُحَمَّدٍ ، إلَيکَ نُقِلَتِ الأَقدامُ ، وأفضَتِ القُلوبُ ، وشَخَصَتِ الأَبصارُ ، ومُدَّتِ الأَعناقُ ، وطُلِبَتِ الحَوائِجُ ، ورُفِعَتِ الأَيدى ، اللّهُمَّ افتَح بَينَنا وبَينَ قَومِنا بِالحَقِّ وأنتَ خَيرُ الفاتِحينَ . ثُمَّ قالَ : لا إلهَ إلّا اللّهُ وَاللّهُ أکبَرُ ثَلاثا . (2)

.

1- .وقعه صفّين : ص 231 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 461 ح 399 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 176 كلّها عن عبد الواحد بن حسّان العجلى عمّن حدّثه .

2- .مهج الدعوات : ص 127 ، وقعه صفّين : ص 477 عن جابر بن عُمير الأنصارى ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 211 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 11 وزاد فيها «اللهمّ إنّا نشكو إليک غيبه نبيّنا ، وكثره عدوّنا ، وتشتّت أهوائنا» قبل «اللهمّ افتح» وراجع كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 902 ح 59 .

امام علی علیه السلام در نبرد صِفّین : بار خدایا ! به سوی تو چشم ها فراز آمده ، دست ها گشوده شده ، گام ها به پویه درافتاده ، زبان ها فراخوان گشته ، دل ها کشیده شده و داوریِ کارها به تو واگذار گشته است . پس میان ما و ایشان به حق داوری کن ، که تو بهترینِ داورانی ! بار خدایا ! نزد تو شکایت می آوریم از نبودن پیامبرمان ، اندکیِ شمارمان ، بسیاریِ دشمنمان ، پراکندگیِ گرایش هایمان ، دشواریِ روزگار ، و پیدایش فتنه ها ! ما را مدد فرمای به پیروزیِ شتابنده و نصرتی که با آن ، حکومت حق را شُکوه و چیرگی می بخشی .

امام علی علیه السلام در دعایش به هنگام آغاز جنگ صِفّین و پیش راندنِ پرچم ها : «به نام خداوند بخشنده مهربان . هیچ نیرو و توانی نیست ، مگر با اتّکا به خداوند والای بزرگ ! بار خدایا ! تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم . ای خدا ، ای رحمان ، ای رحیم ، ای یکتا ، ای بی نیازِ نیازبرآور ، ای معبودِ محمّد ! به سویت گام ها در پویه ، دل ها کشیده شده ، دیدگان خیره ، گردن ها افراشته ، نیازها طلبیده ، و دست ها برآورده شده اند . بار خدایا ! میان ما و دشمن ما به حق داوری کن ، که تو بهترینِ داورانی !» . سپس سه بار گفت : «لا إله إلّا اللّه و اللّه اکبر !» .

.

8 / 2الأَمرُ بِالقِتالِالأخبار الطوال :لَمَّا انسَلَخَ المُحَرَّمُ بَعَثَ عَلِىٌّ مُنادِيا ، فَنادى فى عَسكَرِ مُعاوِيَةَ عِندَ غُروبِ الشَّمسِ : إنّا أمسَكنا لِتَنصَرِمَ الأَشهُرُ الحُرُمُ ، وقَد تَصَرَّمَت ، وَإنّا نَنبِذُ إلَيكُم عَلى سَواءٍ ، إنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الخائِنينَ . (1)

تاريخ الطبرى عن جعفر بن حذيفه :مَكَثَ النّاسُ حَتّى إذا دَنَا انسِلاخُ المُحَرَّمِ أمَرَ عَلِىٌّ مَرثَدَ بنَ الحارِثِ الجُشَمِىَّ ، فَنادى أهلَ الشّامِ عِندَ غُروبِ الشَّمسِ : ألا إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ يَقولُ لَكُم : إنّى قَدِ استَدَمتُكُم لِتُراجِعُوا الحَقَّ وتُنيبوا إلَيهِ ، وَاحتَجَجتُ عَلَيكُم بِكِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، فَدَعَوتُكُم إلَيهِ ، فَلَم تَناهَوا عَن طُغيانٍ ، ولَم تُجيبوا إلى حَقٍّ ، وإنّى قَد نَبَذتُ إلَيكُم عَلى سَواءٍ ، إنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الخائِنينَ . فَفَزِعَ أهلُ الشّامِ إلى اُمَرائِهِم ورُؤَسائِهِم ، وخَرَجَ مُعاوِيَةُ وعَمرُو بنُ العاصِ فِى النّاسِ يُكَتِّبانِ الكَتائِبَ ويُعَبِّيانِ النّاسَ ، وأوقَدُوا النِّيرانَ ، وباتَ عَلِىٌّ لَيلَتَهُ كُلَّها يُعَبِّى النّاسَ ، ويُكَتِّبُ الكَتائِبَ ، ويَدورُ فِى النّاسِ يُحَرِّضُهُم . (2)

8 / 3تَحريضُ الإِمامِ أصحابَهُ عَلَى القِتالِتاريخ دمشق عن ابن عبّاس :عَقِمَ النِّساءُ أن يَأتينَ بِمِثلِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ ابنِ أبى طالِبٍ ، وَاللّهِ ما رَأَيتُ ولا سَمِعتُ رَئيسا يوزَنُ بِهِ ، لَرَأَيتُهُ يَومَ صِفّينَ وعَلى رَأسِهِ عِمامَهٌ قَد أرخى طَرَفَيها كَأَنَّ عَينَيهِ سِراجا سَليطٍ وهُوَ يَقِفُ عَلى شِرذِمَهٍ يَحُضُّهُم حَتَّى انتَهى إلَىَّ وأنَا فى كَنَفٍ مِنَ النّاسِ فَقالَ : مَعاشِرَ المُسلِمينَ ! استَشعِرُوا الخَشيَهَ ، وغُضُّوا الأَصواتَ ، وتَجَلبَبُوا السَّكينَهَ ، وَاعمَلُوا الأَسِنَّهَ ، وأقلِقُوا السُّيوفَ قَبلَ السِّلَّهِ ، وَاطعُنُوا الرّخرِ (3) ، ونافِحوا بِالظُّبا ، وصِلُوا السُّيوفَ بِالخُطا ، وَالنِّبالَ بِالرِّماحِ ، فَإِنَّكُم بِعَينِ اللّهِ ومَعَ ابنِ عَمِّ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله . عاوِدُوا الكَرَّ ، وَاستَحيوا مِنَ الفَرِّ ؛ فَإِنَّهُ عارٌ باقٍ فِى الأَعقابِ وَالأَعناقِ ، ونارٌ يَومَ الحِسابِ ، وطيبوا عَن أنفُسِكُم أنفُسا ، وَامشوا إلَى المَوتِ أسخُحا 4 ، وعَلَيكُم بِهذَا السَّوادِ الأَعظَمِ ، وَالرِّواقِ المُطَنَّبِ (4) ، فَاضرِبوا ثَبَجَهُ (5) ؛ فَإِنَّ الشَّيطانَ راكِبٌ صَعبَهُ ، ومُفرِشٌ ذِراعَيهِ ، قَد قَدَّمَ لِلوَثبَهِ يَدا ، وأخَّرَ لِلنُّكوصِ رِجلاً ، فَصَمِدا صَمدا حَتّى يَتَجَلّى لَكُم عَمودُ الدّينِ «وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَن يَتِرَكُمْ أَعْمَلَكُمْ» (6) . (7)

.

1- .الأخبار الطوال : ص 171 .

2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 10 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 370 ، مروج الذهب : ج 2 ص 387 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 260 وليس فيهما من «ففزع . . .» وكلّها نحوه ؛ وقعه صفّين : ص 203 عن عمر بن سعد .
3- .كذا فى المصدر ، وفى نهج البلاغه : «الشَّزْر» . والطَّعن الشَّزْر : ما كان عن يمين وشمال (لسان العرب : ج 4 ص 404 «شزر») .
4- .فى المصدر: «المطَيَّب» ، والصواب ما أثبتناه كما فى مختصر تاريخ دمشق والمصادر الاُخرى .
5- .ثَبجَه : وسطه ومعظمه (النهايه : ج 1 ص 206 «ثبج») .
6- .محمّد : 35 .
7- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 460 ، مروج الذهب : ج 2 ص 389 ، عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 110 ؛ نهج البلاغه : الخطبه 66 وفيه من «معاشر المسلمين» ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 75 ، بشاره المصطفى : ص 141 كلّها نحوه .

8 / 2 فرمانِ نبرد

8 / 3 تشویق کردن یاران برای نبرد

8 / 2فرمانِ نبردالأخبار الطوال :آن گاه که محرّم به پایان رسید ، علی علیه السلام آوازگری فرستاد و او به هنگام غروب خورشید ، در اردوگاه معاویه ندا در داد : «همانا ما دست [از نبرد]بداشتیم تا ماه های حرام به فرجام رسند ؛ و اکنون چنین شده است و ما همگی به شما اعلام جنگ می کنیم ، که خدا خیانت پیشگان [در پیمان] را دوست ندارد» .

تاریخ الطبری به نقل از جعفر بن حُذَیفه : سپاهیان درنگ ورزیدند تا آن که فرجامِ ماه محرّم نزدیک شد و علی علیه السلام به مرثد بن حارث جشمی فرمان داد [تا ندا در دهد]و او هنگام غروب آفتاب ، شامیان را ندا در داد : هلا که امیر مؤمنان به شما می گوید : «همانا با شما مدارا کردم تا به سوی حق باز آیید و توبه کنید . کتاب خداوند عز و جل را بر شما حجّت آوردم و به آن فرا خواندمتان ؛ امّا از سرکشی دست نکشیدید و حق را اجابت نکردید . من به شما اعلام جنگ می کنم . که خدا خیانت پیشگان را دوست ندارد» . سپس شامیان ، غوغاگرانه به امیران و سَرانِ خویش پناه آوردند . معاویه و عمرو بن عاص برون شدند و فوج ها را آراستند و سپاه را آماده ساختند و آتش ها برافروختند . علی علیه السلام [نیز] سراسرِ شب را به آماده سازی سپاه و فوج آرایی پرداخت و خود در میان ایشان می گشت و به نبرد تشویقشان می کرد .

8 / 3تشویق کردن یاران برای نبردتاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : زنان ناتوان اند که فرزندی همچون امیر مؤمنان علی بن ابی طالب بیاورند . خدای را سوگند ، هیچ امیری را همسنگِ او ندیده ام و نشنیده ام . همانا او را در جنگ صِفّین دیدم که بر سرش دستاری بود در دو سویش آویخته ، چشمانش گویی خورشیدی بود بس پرفروغ! [و دیدم که]بر سرِ گروهی ایستاده ، ایشان را [به جنگ] بر می انگیخت تا آن گاه که به من رسید که در سویی از سپاه بودم . پس گفت : «ای گروه های مسلمان! پروا[ی خدا] را جامه خود سازید ، آواهاتان را فرو آورید ، لباس وقار بر تن بپوشید ، سرنیزه ها را در کار بگیرید ، شمشیرها را پیش از بیرون کشیدن [از نیام] بجنبانید ، از چپ و راست نیزه بزنید ، با لبه تیز شمشیر بجنگید ، شمشیرها را به گام ها و تیرها را به نیزه ها برسانید ، که شما در محضر

خدا و همراه پسر عموی پیامبرش هستید . پیاپی هجوم بَرید و از گریختن شرم کنید ، که گریز از جنگ ، ننگ است برای بازماندگان و در عهده [ی آنان] و [نیز]آتش است در روزی که حساب به میان آید . با میل و رغبت جانفشانی کنید و سبُکبارانه به سوی مرگ روید . بر شما باد [تاختن]به این سیاهیِ انبوه (سپاه شامیان) و سراپرده افراشته با ریسمان ها (خیمه معاویه) ! پس بلندایِ آن را ضربه زنید ، که شیطان بر [مَرکب] نا رامِ آن سوار شده و بازوانش را گسترده و برای بَرجَستن دست پیش آورده و برای گریختن پا پَس نهاده است . پس سخت آهنگِ جنگ [با او و یارانش] کنید تا ستون دین برای شما جلوه گر شود ، «که شما برترید و خداوند با شماست و هرگز [پاداشِ] کردارتان را نمی کاهد» .

.

الكافى عن مالک بن أعين :حَرَّضَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ النّاسَ بِصِفّينَ فَقالَ : إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ دَلَّكُم عَلى تِجارَةٍ تُنجيكُم مِن عَذابٍ أليمٍ ، وتُشفى بِكُم عَلَى الخَيرِ : الإيمانِ بِاللّهِ وَالجِهادِ فى سَبيلِ اللّهِ ، وجَعَلَ ثَوابَهُ مَغفِرَةً لِلذَّنبِ ، ومساكِنَ طَيِّبَةً فى جَنّاتِ عَدنٍ ، وقالَ عَزَّ وجَلَّ : «إنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَتِلُونَ فِى سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَنٌ مَّرْصُوصٌ» (1) . فَسَوّوا صُفوفَكُم كَالبُنيانِ المَرصوصِ ، فَقَدِّمُوا الدّارِعَ وأخِّرُوا الحاسِرَ ، وعَضّوا عَلَى النَّواجِذِ ؛ فَإنَّهُ أنبى لِلسُّيوفِ عَنِ الهامِ (2) ، وَالتَووا عَلى أطرافِ الرِّماحِ ؛ فَإنَّهُ أموَرُ (3) لِلأسِنَّةِ ، وغُضُّوا الأبصارَ ؛ فَإنَّهُ أربَطُ لِلجَأشِ وأسكَنُ لِلقُلوبِ ، وأميتُوا الأصواتَ ؛ فَإنَّهُ أطرَدُ لِلفَشَلِ وأولى بِالوَقارِ ، ولا تَميلوا بِراياتِكُم ، ولا تُزيلوها ، ولا تَجعَلوها إلّا مَعَ شُجعانِكُم ؛ فَإنَّ المانِعَ لِلذِّمارِ ، وَالصّابِرَ عِندَ نُزولِ الحَقائِقِ ، هُم أهلُ الحِفاظِ ... وَاعلَموا أنَّ أهلَ الحِفاظِ هُمُ الَّذينَ يَحُفّونَ بِراياتِهِم ويَكتَنِفونَها ويَصيرونَ حِفافَيها ووَراءَها وأمامَها ، ولا يُضَيِّعونَها ؛ لا يَتَأَخَّرونَ عَنها فَيُسلِموها ، ولا يَتَقَدَّمونَ عَلَيها فَيُفرِدوها . رَحِمَ اللّهُ امرَأً واسى أخاهُ بِنَفسِهِ ، ولَم يَكِل قِرنَهُ إلى أخيهِ فَيَجتَمِعَ قِرنُهُ وقِرنُ أخيهِ ، فَيَكتَسِبَ بِذلِکَ اللّائِمَةَ ، ويَأتِىَ بِدَناءَةٍ ، وكَيفَ لا يَكونُ كَذلِکَ وهُوَ يُقاتِلُ الاِثنَينِ ؟ ! وهذا مُمسِکٌ يَدَهُ قَد خَلّى قِرنَهُ عَلى أخيهِ هارِبا مِنهُ يَنظُرُ إلَيهِ ، وهذا فَمَن يَفعَلهُ يَمقُتهُ اللّهُ ، فَلا تَعَرَّضوا لِمَقتِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ فَإنَّما مَمَرُّكُم إلَى اللّهِ ، وقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «لَن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَا قَلِيلاً» (4) . وَايمُ اللّهِ ، لَئِن فَرَرتُم مِن سُيوفِ العاجِلَةِ لا تَسلَمونَ مِن سُيوفِ الآجِلَةِ ، فَاستَعينوا بِالصَّبرِ وَالصِّدقِ ؛ فَإنَّما يَنزِلُ النَّصرُ بَعدَ الصَّبرِ ، فَجاهِدوا فِى اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ ولا قُوَّةَ إلّا بِاللّهِ . (5)

.

1- .الصفّ : 4 .
2- .فى المصدر : «أنبأ للسيوف على الهام» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار نقلاً عن الكافى .
3- .مَارَ الشىء مَوْرا : اضطرب وتحرّک (لسان العرب : ج 5 ص 186 «مور») .
4- .الأحزاب : 16 .
5- .الكافى : ج 5 ص 39 ح 4 ، نهج البلاغه : الخطبه 124 وفيه من «فقدّموا الدارع . . .» ، وقعه صفّين : ص 235 عن عبد الرحيم بن عبد

الرحمن عن أبيه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 562 ح 468 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 16 عن أبى عمره الأنصارى وكلّها نحوه .

الکافی به نقل از مالک بن اَعیَن : در صِفّین ، امیر مؤمنان درودهای خدا بر او باد سپاهیان را برانگیخته ، می فرمود : «همانا خداوند عز و جل شما را به تجارتی ره نموده است که از عذابی دردناک ، نجاتتان بخشد و در آستانه خیر قرارتان دهد . [او ، شما را به]ایمان به خدا و جهاد در راهش [ره نموده]و پاداش خویش را آمرزشِ گناه و [تدارک بخشِ]جایگاه هایی پاکیزه در بهشت های برین ساخته است.همو عز و جل فرموده: «همانا خداوند ، دوستار کسانی است که در راهش ، صفْ آراسته ، نبرد می کنند ، گویی بنیانی از سُرب هستند» . پس صف هاتان را چون بنیانی سُربی بیارایید ، زرهپوشان را پیش گمارید و بی زرهان را پشت سر قرار دهید و دندان ها را به هم بفشارید ، که این [شیوه]برای حفظ سرها از تیغه شمشیرها سودمندتر است . نیزه ها را چنان در اختیار گیرید ، که آسان تر به حرکت درآید و نگاه ها را به زیر اندازید ، که شما را دلیرتر می سازد و دل ها را آرام تر می کند و صداها را فرو بَرید ، که سستی را دورتر می راند و با وقارْ سازگارتر است و پرچم هاتان را خَم نکنید و [از معرکه]بیرون نبرید و آنها را جز به دلیرانتان نسپارید ، که [افرادِ]بازدارنده شما از پیشامدِ ناگوار ، و بردبار به گاهِ فرو باریدن بلاهای حقیقی ، [همین] نگاهبانانِ پایدار هستند ... و بدانید که همین نگاهبانان پایدارند که پرچم هاشان را در برگرفته ، به خود می فشارند و پیرامون وفرا پشت و پیشاپیشِ آنها سیر می کنند و آنها را از دست نمی دهند . نه از آنها پس می افتند که واگذارشان کنند ، و نه از آنها پیشی می گیرند که تنهاشان گذارند . خداوند رحمت آورَد بر کسی که با جان خویش ، برادرش را یاری کند و حریفش را به برادرش وانگذارد تا هم حریف وی و هم حریف برادرش [بر آن برادر]یکجا یورش برند و از این رهگذر ، سرزنش نصیب خویش سازد و به فرومایگی درافتد . و چگونه چنین نباشد ، حال آن که آن برادر با دو تن نبرد می کند و او دست از نبرد شسته ، حریفش را با برادرش تنها نهاده ، خود از وی گریخته ، به او می نگرد؟ و هر که چنین کند ، خداوند بر او خشم می گیرد . پس خویشتن را در معرض خشم خداوند عز و جل قرار ندهید ، که گذارِ شما به سوی خداوند است و همو فرموده است : «اگر از مرگ یا قتل بگریزید ، آن گریز هرگز سودتان نمی بخشد و آن گاه ، جز اندکی ، [از زندگی]بهره نمی گیرید» . سوگند به خدا ، اگر از شمشیرهای دنیا بگریزید ، از شمشیرهای آخرت نمی توانید گریخت . پس ، از پایداری و راستی مدد جویید که پیروزی ، تنها در پی پایداری فرود می

آید ؛ و برای خدا ، چنان که حقّ اوست ، جهاد کنید ، و هیچ نیرویی نیست ، جز با اتّکا به خداوند !» .

.

ص: 14

. .

ص: 15

. .

8 / 4اليَومُ الأَوَّلُ مِنَ القِتالِتاريخ الطبرى عن القاسم مولى يزيد بن معاويه :يَخرُجُ أهلُ العِراقِ أحَدَ عَشَرَ صَفّا ، فَخَرَجوا أوَّلَ يَومٍ مِن صِفّينَ فَاقتَتَلوا ، وعَلى مَن خَرَجَ يَومَئِذٍ مِن أهلِ الكوفَهِ الأشتَرُ ، وعَلى أهلِ الشّامِ حَبيبُ بنُ مَسلَمَهَ ، وذلِکَ يَومُ الأَربَعاءِ ، فَاقتَتَلوا قِتالاً شَديدا جُلَّ النَّهارِ ، ثُمَّ تَراجَعوا وقَدِ انتَصَفَ بَعضُهُم مِن بَعضٍ . (1)

مروج الذهب :وأصبَحَ عَلِىٌّ يَومَ الأَربَعاءِ وكانَ أوَّلُ يَومٍ مِن صَفَرَ فَعَبَّأَ الجَيشَ ، وأخرَجَ الأَشتَرَ أمامَ النّاسِ ، وأخرَجَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ وقَد تَصافَّ أهلُ الشّامِ وأهلُ العِراقِ حَبيبَ بنَ مَسلَمَهَ الفِهرِىَّ ، وكانَ بَينَهُم قِتالٌ شَديدٌ سائِرَ يَومِهِم ، وأسفَرَت عَن قَتلى مِنَ الفَريقَينِ جَميعا ، وَانصَرَفوا . (2)

8 / 5اليَومُ الثّانى مِنَ القِتالِتاريخ الطبرى عن القاسم مولى يزيد بن معاويه فى ذِكرِ أحداثِ اليَومِ الثّانى مِنَ الحَربِ : خَرَجَ هاشِمُ بنُ عُتبَهَ فى خَيلٍ ورِجالٍ حَسَنٍ عَدَدُها وعُدَّتُها، وخَرَجَ إلَيهِ أبُو الأعوَرِ ، فَاقتَتَلوا يَومَهُم ذلِکَ ، يَحمِلُ الخَيلُ عَلَى الخَيلِ ، وَالرِّجالُ عَلَى الرِّجالِ ، ثُمَّ انصَرَفوا وقَد كانَ القَومُ صَبَرَ بَعضُهُم لِبَعضٍ . (3)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 12 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 371 ؛ وقعه صفّين : ص 214 وفيهما «صفر» بدل «صفّين» .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 387 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 12 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 371 نحوه ؛ وقعه صفّين : ص 214 .

8 / 4 روزِ نخست نبرد

8 / 5 روزِ دوم نبرد

8 / 4روزِ نخست نبردتاریخ الطبری از قاسم ، غلامِ یزید بن معاویه : عراقیان به میدان آمده ، یازده صف بستند . در روز نخستِ [نبرد]صفّین ، به میدان رفتند و جنگیدند . آن روز که چهارشنبه بود ، فرماندهِ عراقیان ، اشتر بود و فرماندهِ شامیان ، حبیب بن مسلمه . ایشان بیشینه روز را سخت جنگیدند ، آن گاه بازگشتند ، حال آن که هر یک از دو طرف ، به صورت برابر ، ضرباتی بر دیگر وارد کرده بودند .

مروج الذّهب :روز چهارشنبه ، نخستین روز از ماه صفر ، علی علیه السلام ، روز را با آراستنِ لشکر آغاز کرد و اَشتر را پیشاپیش سپاه به حرکت درآورد . معاویه [نیز]حبیب بن مسلمه فِهری را به میدان او فرستاد . شامیان و عراقیان ، صف به صف گشتند و میانشان نبردی سخت در سراسر آن روز در گرفت . هر دو سپاه کشتگان بسیار دادند و آن گاه ، بازگشتند .

8 / 5روز دوم نبردتاریخ الطبری به نقل از قاسم ، غلامِ یزید بن معاویه ، در بیان رویدادهای روز دوم نبرد : هاشم بن عُتبه با سواران و پیادگانی پُر شمار و با تجهیزات مناسب ، به میدان آمد. [از آن سو] ابو اَعوَر به میدان وی شتافت و آن روز را به نبرد گذراندند ؛ سواره با سواره و پیاده با پیاده . سپس بازگشتند ، حال آن که برابرِ هم به خوبی پایداری ورزیده بودند .

.

مروج الذهب :فَلَمّا كانَ يَومُ الخَميسِ وهُوَ اليَومُ الثّانى أخرَجَ عَلِىٌّ هاشِمَ بنَ عُتبَةَ بنِ أبى وَقّاصٍ الزُّهرِىَّ المِرقالَ وهُوَ ابنُ أخى سَعدِ بنِ أبى وَقّاصٍ ، وإنَّما سُمِّىَ المِرقالَ ؛ لِأَنَّهُ كانَ يُرقِلُ (1) فِى الحَربِ ، وكانَ أعوَرَ ذَهَبَت عَينُهُ يَومَ اليَرموكِ وكانَ مِن شيعَهِ عَلِىٍّ . . . فَأخرَجَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ أبَا الأعوَرِ السُّلَمِىَّ وهُوَ سُفيانُ بنُ عَوفٍ وكانَ مِن شيعَهِ مُعاوِيَهَ وَالمُنحَرِفينَ عَن عَلِىٍّ ، فَكانَت بَينَهُمُ الحَربُ سِجالاً ، وَانصَرَفوا فى آخِرِ يَومِهِم عَن قَتلَى كَثيرٍ . (2)

8 / 6اليَومُ الثّالِثُ مِنَ القِتالِتاريخ الطبرى عن القاسم مولى يزيد بن معاويه :خَرَجَ اليَومَ الثّالِثَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، وخَرَجَ إلَيهِ عَمرُو بنُ العاصِ ، فَاقتَتَلَ النّاسُ كَأَشَدِّ القِتالِ ، وأخَذَ عَمّارٌ يَقولُ : يا أهلَ العِراقِ !أ تُريدونَ أن تَنظُروا إلى مَن عادَى اللّهَ ورَسولَهُ وجاهَدَهُما ، وبَغى عَلَى المُسلِمينَ ، وظاهَرَ المُشرِكينَ ، فَلَمّا رَأى اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يُعِزُّ دينَهُ ويُظهِرُ رَسولَهُ أتَى النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله فَأسلَمَ ، وهُوَ فيما نَرى راهِبٌ غَيرُ راغِبٍ ؟ ثُمَّ قَبَضَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ رَسولَهُ صلى الله عليه و آله ! فَوَاللّهِ ، إن زالَ بَعدَهُ مَعروفا بِعَداوَهِ المُسلِمِ ، وهَوادَهِ المُجرِمِ . فَاثبُتوا لَهُ وقاتِلوهُ فَإنَّهُ يُطفِئُ نورَ اللّهِ ، ويُظاهِرُ أعداءَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . فَكانَ مَعَ عَمّارِ زِيادُ بنُ النَّضرِ عَلَى الخَيلِ ، فَأَمَرَهُ أن يَحمِلَ فِى الخَيلِ ، فَحَمَلَ ، وقاتَلَهُ النّاسُ وصَبَروا لَهُ ، وشَدَّ عَمّارٌ فِى الرِّجالِ ، فَأزالَ عَمرَو بنَ العاصِ عَن مَوقِفِهِ . (3)

.

1- .الإرقال : ضَربٌ من الخَبَب ؛ من قولهم : ناقه مِرقال ؛ أى مُسرعه . وهو لقب هاشم بن عتبه الزهرى ؛ سُمّى به لشدّه اتّصافه بهذا الوصف (مجمع البحرين : ج 2 ص 725 «رقل») .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 387 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 12 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 371 ؛ وقعه صفّين : ص 214 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 388 .

8 / 6 روزِ سوم نبرد

مروج الذّهب :در دومین روز نبرد که پنج شنبه بود ، علی علیه السلام ، هاشم بن عُتْبه بن ابی وقّاص زُهْریِ مِرقال را به میدان فرستاد ؛ همو که برادرزاده سعد بن ابی وقّاص بود و از آن روی «مرقال» خوانده می شد که در جنگ ، تیزتَک بود . وی که از شیعیان علی به شمار می رفت ، یک چشم خویش را در جنگ یَرموک از دست داده بود ... آن گاه ، معاویه ، ابو اَعور سُلَمی را به میدان وی فرستاد ؛ یعنی سفیان بن عوف را که از پیروان معاویه و جداشدگان از علی علیه السلام بود . پس میان ایشان جنگی سخت درگرفت و در فرجامِ روز ، با کشتگانی بسیار باز گشتند .

8 / 6روزِ سوم نبردتاریخ الطبری به نقل از قاسم ، غلام یزید بن معاویه : روز سوم ، عمّار بن یاسر به میدان آمد و عمرو بن عاص به مقابله اش برون شد . سپاهیان به نبردی بس سخت پرداختند . عمّار سخن گفتن آغاز کرد : ای عراقیان! آیا می خواهید کسی را بنگرید که با خدا و پیامبرش دشمنی ورزید و با آنان جنگید و بر مسلمانان ستم رانْد و مشرکان را پشتیبانی کرد و آن گاه که دید خداوند عز و جل ، دینش را شکوه می بخشد و پیامبرش را چیره می سازد ، وی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آوِرْد ، حال آن که ما دیدیم از بیم ، اسلام پذیرفت ، نه با رغبت ؛ و هنگامی که خداوند عز و جل جان پیامبرش را ستاند ، به خدا سوگند ، همچنان از آن پس ، به دشمنی با مسلمان[ها] و دوستی با مجرم[ها]شناخته شد؟ پس در برابرش پایداری بورزید و با وی بجنگید ، که همانا وی [به زعم خود] نور خدا را خاموش می کند و دشمنان خداوند عز و جل را پشتیبان است . همراهِ عمّار ، زیاد بن نضر ، سواران را فرماندهی می کرد . پس عمّار به وی فرمان داد که با سواران یورش آورَد . وی یورش آورد و سپاهیان با وی نبرد کردند و پایداری ورزیدند و عمّار [نیز] با پیاده نظام ، هجوم بُرد و عمرو بن عاص را از قرارگاهش برانْد .

.

الأخبار الطوال :خَرَجَ يَوما آخَرَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ فى خَيلٍ مِن أهلِ العِراقِ ، فَخَرَجَ إلَيهِ عَمرُو بنُ العاصِ فى ذلِکَ ، ومَعَهُ شُقَّهٌ سَوداءُ عَلى قَناهٍ . فَقالَ النّاسُ : هذا لِواءٌ عَقَدَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . فَقالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه : أنَا مُخبِرُکُم بِقِصَّهِ هذَا اللِّواءِ : هذا لِواءٌ عَقَدَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وقالَ : مَن يَأخُذُهُ بِحَقِّهِ ؟ فَقالَ عَمرٌو : وما حَقُّهُ يا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : لا تَفِرُّ بِهِ مِن كافِرٍ ، ولا تُقاتِلُ بِهِ مُسلِما . فَقَد فَرَّ بِهِ مِنَ الكافِرينَ فى حَياهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وقَد قاتَلَ بِهِ المُسلِمينَ اليَومَ . فَاقتَتَلَ عَمرٌو وعَمّارٌ ذلِکَ اليَومَ كُلَّهُ . (1)

8 / 7اليَومُ الرّابِعُ مِنَ القِتالِتاريخ الطبرى عن القاسم مولى يزيد بن معاويه فى ذِكرِ أحداثِ اليَومِ الرّابِعِ مِنَ الحَربِ : خَرَجَ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ وعُبَيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ فى جَمعَينِ عَظيمَينِ ، فَاقتَتَلوا كَأَشَدِّ القِتالِ . ثُمَّ إنَّ عُبَيدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ أرسَلَ إلَى ابنِ الحَنَفِيَّهِ : أنِ اخرُج إلَىَّ . فَقالَ : نَعَم . ثُمَّ خَرَجَ يَمشى ، فَبَصُرَ بِهِ أميرُ المُؤمِنينَ فَقالَ : مَن هذانِ المُتَبارِزانِ ؟ فَقيلَ : ابنُ الحَنَفِيَّهِ ، وعُبَيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ ، فَحَرَّکَ دابَّتَهُ ثُمَّ نادى مُحَمَّدا ، فَوَقَفَ لَهُ . فَقالَ : أمسِک دابَّتى ، فَأمسَکَها ، ثُمَّ مَشى إلَيهِ عَلِيٌّ فَقالَ : أبرُزُ لَکَ ، هَلُمَّ إلَىَّ . فَقالَ : لَيسَت لى فى مُبارَزَتِکَ حاجَهٌ ، فَقالَ : بَلى ، فَقالَ : لا . فَرَجَعَ ابنُ عُمَرَ . فَأخَذَ ابنُ الحَنَفِيَّهِ يَقولُ لِأَبيهِ : يا أبَتِ ! لِمَ مَنَعتَنى مِن مُبارَزَتِهِ ؟ فَوَاللّهِ ، لَو تَرَکتَنى لَرَجَوتُ أن أقتُلَهُ . فَقالَ : لَو بارَزتَهُ لَرَجَوتُ أن تَقتُلَهُ ، وما كُنتُ آمَنُ أن يَقتُلَکَ . (2)

.

1- .الأخبار الطوال : ص 174 ؛ وقعه صفّين : ص 215 عن يونس بن الأرقم عن شيخ من بكر بن وائل نحوه .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 12 ، الأخبار الطوال : ص 174 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 371 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 262 كلاهما نحوه ؛ وقعه صفّين : ص 221 عن عمرو بن شَمِر .

8 / 7 روزِ چهارم نبرد

الأخبار الطّوال :روزی دیگر عمّار بن یاسر ، همراهِ سوارانی از عراقیان ، به میدان آمد . عمرو بن عاص [نیز] با سواران یورش آورد ، در حالی که با خود ، تکّه پارچه ای سیاه رنگ داشت که بر نیزه کرده بود . مردم گفتند : این ، پرچمی است که پیامبر خدا برای وی بست . علی علیه السلام گفت : «من شما را از داستان این پرچم خبر می دهم . این ، پرچمی است که پیامبر خدا آن را بَست و فرمود : چه کس این را چنان که حق آن است ، بر می گیرد؟ . عمرو گفت : ای پیامبر خدا! حقِّ آن چیست؟ فرمود : [این است که] با آن ، از هیچ کافری نگریزی و با هیچ مسلمانی نجنگی . امّا او با این پرچم ، در دوران زندگی پیامبر خدا ، از کافران گریخت و امروز ، با مسلمانان می جنگد» . پس عمرو و عمّار ، سراسرِ آن روز را جنگیدند .

8 / 7روزِ چهارم نبردتاریخ الطبری به نقل از قاسم ، غلامِ یزید بن معاویه ، در بیان رویدادهای چهارمین روز جنگ : محمّد بن علی و عبید اللّه بن عمر با دو سپاه بزرگ به میدان آمدند و به جنگی بس سنگین پرداختند . سپس عبید اللّه بن عمر ، پیکی نزد [محمّد]ابن حنفیّه فرستاد [و پیغام داد برای نبرد تن به تن] به سوی من حرکت کن! گفت : می پذیرم . پس برون آمد و روان شد . نظر امیر مؤمنان [از دور] به او افتاد و گفت : «این دو هماورد کیان اند؟» . گفته شد : [محمّد] ابن حنفیّه و عبید اللّه بن عمر . پس امام علیه السلام مَرکبِ خویش را حرکت داد و محمّد را ندا داد . محمّد به اطاعت او ایستاد . علی علیه السلام گفت : «مَرکَبم را بگیر!» . محمّد چنین کرد . سپس علی علیه السلام به سوی عبید اللّه بن عمر رفت و گفت : «به هماوردی ات می آیم . پیش بیا!» . ابن عمر گفت : مرا نیازی نیست تا با تو مبارزه کنم . گفت : «چرا[، پیش آی]» . گفت : نه . پس ابن عمر بازگشت . ابن حنفیّه به پدرش گفت : پدر جان! چرا مرا از هماوردی با او باز داشتی؟ به خدا سوگند ، اگر مرا وا می گذاشتی ، امید داشتم که او را بکشم . امیر مؤمنان گفت : «اگر با او هماوردی می کردی ، من [نیز] امید داشتم که او را بکشی ؛ لیکن از این که او تو را بکشد ، نگران بودم» .

.

وقعه صفّين عن عمر بن سعد :إنَّ عُبيدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ تَقَدَّمَ فِى اليَومِ الرّابِعِ ، ولَم يَترُک فارِسا مَذکورا ، وجَمَعَ مَنِ استَطاعَ . فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : إنَّکَ تَلقى أفاعِىَ أهلِ العِراقِ فَارفُق وَاتَّئِد . فَلَقِيَهُ الأَشتَرُ أمامَ الخَيلِ مُزبِدا وکانَ الأَشتَرُ إذا أرادَ القِتالَ أزبَدَ ... وشَدَّ عَلَى الخَيلِ خَيلِ الشّامِ فَرَدَّها ، فَاستَحيا عُبَيدُ اللّهِ فَبَرَزَ أمامَ الخَيلِ وکانَ فارِسا شُجاعا ... فَحَمَلَ عَلَيهِ الأَشتَرُ فَطَعَنَهُ ، وَاشتَدَّ الأَمرُ ، وَانصَرَفَ القَومُ ولِلأَشتَرِ الفَضلُ ، فَغَمَّ ذلِکَ مُعاوِيَهَ . (1)

الفتوح فى ذِکرِ وَقائِعِ صِفّينَ : خَرَجَ الأَشتَرُ ... فَخَرَجَ إلَيهِ عُبَيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ . . . ثُمَّ دَنَا الأَشتَرُ ولَيسَ يَعرِفُهُ . فَقالَ لَهُ : مَن أنتَ أيُّهَا الفارِسُ ؟ ! فَإنّى لا اُبارِزُ إلّا کُفؤا . قالَ : أنَا مالِکُ بنُ الحارِثِ النَّخَعِىُّ . قالَ : فَصَمَتَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ ساعَةً ثُمَّ قالَ : يا مالِکُ ! وَاللّهِ لَو عَلِمتُ أنَّکَ الدّاعى إلَى البِرازِ لَما خَرَجتُ إلَيکَ ، فَإن رَأَيتَ أن أرجِعَ عَنکَ فَعَلتَ مُنعِما . فَقالَ الأَشتَرُ : أ لا تَخافُ العارَ أن تَرجِعَ عَنّى وأنَا رَجُلٌ مِنَ اليَمَنِ وأنتَ فَتىً مِن قُرَيشٍ ؟ ! فَقالَ : لا وَاللّهِ ما أخافُ العارَ إذا رَجَعتُ عَن مِثلِکَ . فَقالَ لَهُ الأَشتَرُ : فَارجِع إذا ولا تَخرُج إلّا إلى مَن تَعرِفُهُ . (2)

.

1- .وقعه صفّين : ص 429 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 513 ح 436 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 71 .
2- .الفتوح : ج 3 ص 45 .

وقعه صِفّین به نقل از عمر بن سعد : در روز چهارم ، عبید اللّه بن عمر پیش تاخت و هیچ سوارِ نام آوری را [در اردوگاهش] باقی ننهاد و هر که را توانست ، گرد آوَرْد . معاویه به وی گفت : همانا با مارهای عراق روبه رو می شوی . پس آرام باش و تأنّی پیشه کن . آن گاه ، اشتر پیشاپیشِ سواران ، غُرنده ، پیش آمد و او هر گاه قصد جنگ داشت ، می غرید ... و بر سپاه شام تاخت و آن را باز پس راند . عبید اللّه شرم ورزید و پیشاپیش سپاه حضور یافت و او تکْ سواری دلیر بود ... پس اشتر بر وی هجوم بُرد و به نیزه اش بزد . کار بالا گرفت و سپاه شام گریخت و اشتر ، برتری یافت و این ماجرا معاویه را اندوهگین ساخت .

الفتوح در بیان رویدادهای صِفّین : اشتر به میدان آمد ... عبید اللّه بن عمر بن خطّاب به سوی وی شتافت ... آن گاه ، به اشتر نزدیک شد ، در حالی که او را نمی شناخت . پس به اشتر گفت : کیستی ای سوار؟ من تنها با همانندِ خود مبارزه می کنم . گفت : من مالک بن حارث نَخَعی هستم . پس عبید اللّه بن عمر ، لَختی سکوت ورزید و سپس گفت : ای مالک! به خدا سوگند ، اگر می دانستم که تویی که هماورد می طلبی ، به سویت نمی آمدم . پس اگر صلاح می بینی که از میدانت بازگردم ، همین کن تا احسانی نموده باشی . اشتر گفت : آیا ننگ نمی ورزی که از میدان من عقب بنشینی ، حال آن که من مردی هستم از یَمَن و تو جوانی قریشی هستی؟ گفت : نه ، به خدا سوگند! مرا ننگی نیست که از میدانِ همچو تویی عقب بنشینم . اشتر به وی گفت : پس اکنون برگرد و جز برای نبرد با آنان که می شناسی ، باز نگرد!

.

8 / 8اليَومُ الخامِسُ مِنَ القِتالِوقعه صفّين عن الزهرى فى ذِكرِ أحداثِ اليَومِ الخامِسِ مِنَ الحَربِ : خَرَجَ فى ذلِكَ اليَومِ شِمرُ بنُ أبرَهَةَ بنِ الصَّبّاحِ الحِميَرِىُّ ، فَلَحِقَ بِعَلِىٍّ عليه السلام فى ناسٍ مِن قُرّاءِ أهلِ الشّامِ ، فَفَتَّ ذلِكَ فى عَضُدِ مُعاوِيَةَ وعَمرِو بنِ العاصِ . وقالَ عَمرٌو : يا مُعاوِيَةُ ! إنَّكَ تُريدُ أن تُقاتِلَ بِأهلِ الشّامِ رَجُلاً لَهُ مِن مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله قَرابَةٌ قَريبَةٌ ، ورَحِمٌ ماسَّةٌ ، وقَدَمٌ فِى الإِسلامِ لا يَعتَدُّ أحَدٌ بِمِثلِهِ ، ونَجدَةٌ (1) فِى الحَربِ لَم تَكُن لِأحدٍ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وإنَّهُ قَد سارَ إلَيكَ بِأصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله المَعدودينَ ، وفُرسانِهِم وقُرّائِهِم وأشرافِهِم وقُدَمائِهِم فِى الإِسلامِ ، ولَهُم فِى النُّفوسِ مَهابَةٌ . فَبادِر بِأهلِ الشّامِ مَخاشِنَ الوَعرِ ، ومَضايِقَ الغَيضِ ، وَاحمِلهُم عَلَى الجُهدِ ، وَأتِهِم مِن بابِ الطَّمَعِ قَبلَ أن تُرَفِّهَهُم فَيُحدِثَ عِندَهُم طولُ المُقامِ مَلَلاً ، فَيَظهَرَ فيهِم كَآبَةُ الخِذلانِ . ومَهما نَسيتَ فَلا تَنسَ أنَّكَ عَلى باطِلٍ . فَلَمّا قالَ عَمرٌو لِمُعاوِيَةَ ذلِكَ زَوَّقَ مُعاوِيَةُ خُطبَةً ، وأمَرَ بِالمِنبَرِ فَاُخرِجَ ، ثُمَّ أمَرَ أجنادَ أهلِ الشّامِ فَحَضَروا خُطبَتَهُ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! أعيرونا أنفُسَكُم وجَماجِمَكُم ، لا تَفشَلوا ولا تَخاذَلوا ، فإنَّ اليَومَ يَومُ خِطارٍ ، ويومُ حَقيقَةٍ وحِفاظٍ ، فَإنَّكُم عَلى حَقٍّ وبِأيديكُم حُجَّةٌ ، وإنَّما تُقاتِلونَ مَن نَكَثَ البَيعَةَ ، وسَفَكَ الدَّمَ الحَرامَ ، فَلَيسَ لَهُ فِى السَّماءِ عاذِرٌ . ثُمَّ صَعِدَ عَمرُو بنُ العاصِ مِرقاتَينِ مِنَ المِنبَرِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! قَدِّمُوا المُستَلئِمَةَ ، وأخِّرُوا الحاسِرَ ، وأعيروا جَماجِمَكُم ساعَةً ؛ فَقَد بَلَغَ الحَقُّ مَقطَعَهُ ، وإنَّما هُوَ ظالِمٌ ومَظلومٌ . (2)

.

1- .النَّجده : الشِّدّه والشَّجاعه ، ورجلٌ نَجِدٌ ونَجُدٌ : أى شديد البأس (النهايه : ج 5 ص 18 «نجد») .

2- .وقعه صفّين : ص 222 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 463 ح 402 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 180 .

8 / 8 روزِ پنجمِ نبرد

8 / 8روزِ پنجمِ نبردوقعه صِفّین به نقل از زُهْری ، در بیان رویدادهای روز پنجم نبرد : آن روز ، شِمر بن اَبْرهه بن صباح حِمْیَری بیرون آمد و همراهِ دسته ای از قاریان شام ، به علی علیه السلام پیوست . این کار ، توانِ معاویه و عمرو بن عاص را کاست . عمرو گفت : ای معاویه ! تو می خواهی همراه شامیان با مردی بجنگی که با محمّد صلی الله علیه و آله خویشاوندی نزدیک و پیوند استوار دارد و در پیشینه مسلمانی ، هیچ کس با وی برابر نیست و مهابت و دلیری اش در جنگ را هیچ یک از یاران محمّد صلی الله علیه و آله ندارد . اینک او با شماری از یاران محمّد و تکْ سواران و قاریان و بزرگان و پیشینه دارانِ ایشان در اسلام ، به سوی تو آمده است و همه ایشان در دل ها مهابت می افکَنند . پس با شامیان به آوردگاه های خَشِن و گُدارهای تنگ درآ و آنان را به سختکوشی وا دار و پیش از این که تن آسا شوند و از درنگِ بسیار خسته گردند و آثار شکست در ایشان پیدا شود ، آنان را به طمع برانگیز . هر چه را فراموش کردی ، این را فراموش نکنی که تو بر باطلی ! چون عمرو با معاویه چنین گفت ، معاویه در صدد برآمد که سخنانی ایراد کند . دستور داد منبری بیرون نهادند و آن گاه ، سپاه اهل شام را فرمان داد تا در سخنرانی اش حاضر شدند . پس حمد و ثنای خداوند را به جای آورد و گفت : ای مردم ! جان ها و جُمجمه های خویش را به ما عاریه دهید . احساس شکست و خواری به خود راه مدهید که امروز ، هنگامه خطر کردن و ابراز حقیقت و پایداری است . شما بر حقّید و حجّت در کَفِتان است . جز این نیست که شما با کسی می جنگید که پیمان شکست و خونی را ریخت که ریختن آن حرام بود و در [نزد خداوند]آسمان ، عذرپذیری ندارد . سپس عمرو بن عاص بر پلّه دوم منبر فرا رفت و سپاس و ستایش خدای را به جای آورد و گفت : ای مردم ! زِرِه پوشیدگان را پیش اندازید و بی زِرهان را وا پس گذارید و ساعتی جمجمه هایتان را عاریه دهید که حق به جایی خطیر رسیده و این ، نبردی میان ظالم و مظلوم است .

.

تاريخ الطبرى :فَلَمّا كانَ اليَومُ الخامِسُ خَرَجَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ وَالوَليدُ بنُ عُقبَةَ فَاقتَتَلوا قِتالاً شَديدا ، ودَنَا ابنُ عَبّاسٍ مِنَ الوَليدِ بنِ عُقبَةَ ، فَأَخَذَ الوَليدُ يَسُبُّ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، وأخَذَ يَقولُ : يَابنَ عَبّاسَ ! قَطَّعتُم أرحامَكُم ، وقَتَلتُم إمامَكُم ، فَكَيفَ رَأَيتُم صُنعَ اللّهِ بِكُم ؟ ! لَم تُعطَوا ما طَلَبتُم ، ولَم تُدرِكوا ما أمَّلتُم ، وَاللّهُ إن شاءَ مُهلِكُكُم وناصِرٌ عَلَيكُم . فَأَرسَلَ إلَيهِ ابنُ عبّاسٍ : أنِ ابرُز لى ، فَأَبى . وقاتَلَ ابنُ عَبّاسٍ يَومَئِذٍ قِتالاً شَديدا ، وغَشِىَ النّاسَ بِنَفسِهِ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 13 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 371 ، الأخبار الطوال : ص 175 كلاهما نحوه وفيه «عتبه» بدل «عقبه» ؛ وقعه صفّين : ص 221 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 388 .

تاریخ الطبری :در روز پنجم ، عبد اللّه بن عبّاس و ولید بن عُقبه برون آمده ، جنگی شدید کردند . ابن عبّاس به ولید نزدیک شد . ولید خاندان عبد المطّلب را دشنام داد و گفت : ای ابن عبّاس! پیوندهای خویشاوندی تان را بُریدید و پیشوایتان را کشتید . پس گمان می کنید خدا با شما چه خواهد کرد؟ به آنچه طلب کرده اید ، نمی رسید و آنچه را آرزو برده اید ، در نخواهید یافت . و خداوند اگر خواهد شما را هلاک و مقهور می کند . ابن عبّاس ، پیکی نزد وی فرستاد [و پیغام داد] : «به نبردِ من بیا!» ؛ امّا وی سر باز زد . آن روز ، ابن عبّاس نبردی شدید کرد و یک تنه به دلِ سپاه می زد .

.

8 / 9اليَومُ السّادِسُ مِنَ القِتالِتاريخ الطبرى :خَرَجَ قَيسُ بنُ سَعدٍ الأَنصارِىُّ ، وَابنُ ذِى الكَلاعِ الحِميَرِىُّ فَاقتَتَلوا قِتالاً شَديدا ، ثُمَّ انصَرَفا . وذلِکَ فِى اليَومِ السّادِسِ . (1)

مروج الذهب :أخرَجَ عَلِىٌّ فِى اليَومِ السّادِسِ وهُوَ يَومُ الإِثنَينِ سَعيدَ بنَ قَيسٍ الهَمدانِىَّ ، وهُوَ سَيِّدُ هَمدانَ يَومَئِذٍ ، فَأَخرَجَ إِلَيهِ مُعاوِيَةُ ذَا الكَلاعِ ، وكانَتِ [الحَربُ]بَينَهُما إلى آخِرِ النَّهارِ ، وأسفَرَت عَن قَتلى ، وَانصَرَفَ الفَريقانِ جَميعا . (2)

8 / 10اليَومُ السّابِعُ مِنَ القِتالِتاريخ الطبرى فى ذِكرِ أحداثِ اليَومِ السّابِعِ مِنَ الحَربِ : خَرَجَ الأَشتَرُ ، وعادَ إِلَيهِ حَبيبُ بنُ مَسلَمَةَ اليَومَ السّابِعَ ، فَاقتَتَلا قِتالاً شَديدا ، ثُمَّ انصَرَفا عِندَ الظُّهرِ ، وكُلٌّ غَيرُ غالِبٍ . وذلِکَ يَومُ الثُّلاثاءِ . (3)

مروج الذهب :وأخرَجَ عَلِىٌّ فِى اليَومِ السّابِعِ وهُوَ يَومُ الثُّلاثاءِ الأَشتَرَ فِى النَّخَعِ وغَيرِهِم ، فَأَخرَجَ إِلَيهِ مُعاوِيَةُ حَبيبَ بنَ مَسلَمَةَ الفِهرِىَّ ، فَكانَتِ الحَربُ بَينَهُم سِجالاً ، وصَبَرَ كِلَا الفَريقَينِ وتَكافَؤوا وتَواقَفوا لِلمَوتِ ثُمَّ انصَرَفَ الفَريقانِ وأسفَرَت عَن قَتلى مِنهُما ، وَالجِراحُ فى أهلِ الشّامِ أَعَمُّ . (4)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 13 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 372 نحوه .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 389 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 13 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 372 .
4- .مروج الذهب : ج 2 ص 389 .

8 / 9 روزِ ششمِ نبرد

8 / 10 روزِ هفتمِ نبرد

8 / 9روزِ ششمِ نبردتاریخ الطبری :در روز ششم ، قیس بن سعد انصاری و ابن ذی کِلاعِ حِمْیَری به میدان آمدند و به سختی جنگیدند و سپس بازگشتند .

مروج الذهب :در روز دو شنبه که ششمین روز نبرد بود ، علی علیه السلام ، سعید بن قیس هَمْدانی را که در آن روزگار ، بزرگِ قبیله هَمْدان بود ، به میدان فرستاد . معاویه [نیز]ذوکلاع را به میدانِ وی فرستاد و تا پایان روز ، میانشان جنگ برقرار بود که کشتگان فراوان برجای نهاد . آن گاه ، همه افرادِ [باقی مانده]دو طرف بازگشتند .

8 / 10روزِ هفتمِ نبردتاریخ الطبری در بیان رویدادهای روز هفتمِ نبرد : در روز هفتم ، اشتر برای نبرد برون آمد و حبیب بن مسلمه به جنگ وی رفت . پس به جنگی سخت پرداختند و هنگام ظهر بازگشتند ، حال آن که هیچ یک پیروز نشد . و آن روز ، سه شنبه بود .

مروج الذهب :در روز هفتم ، سه شنبه ، علی علیه السلام اشتر را به فرماندهیِ نَخَع و قبایل دیگر ، به میدان فرستاد . معاویه [نیز] حبیب بن مسلمه فِهْری را به میدان وی فرستاد و نبردی شدید میان ایشان درگرفت . هر دو طرف پایداری ورزیدند و همپایِ هم ، تا پای جان جنگیدند . سپس هر دو بازگشتند ، در حالی که کشتگان بسیار بر جای گذاشته بودند ؛ و تعداد زخمیان سپاه شام بیشتر بود .

.

الفصل التاسع : اشتداد القتال9 / 1القِتالُ الجماعِيُّتاريخ الطبرى عن زيد بن وهب :أنَّ عَلِيّا قالَ : حَتّى مَتى لا نُناهِضُ هؤُلاءِ القَومَ بِأجمَعِنا ! فَقامَ فِى النّاسِ عَشِيَّةَ الثُّلاثاءِ لَيلَةَ الأَربِعاءِ بَعدَ العَصرِ ، فَقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى لايُبرَمُ ما نَقَضَ ، وما أبرَمَ لا يَنقُضُهُ النّاقِضونَ ، لَو شاءَ مَا اختَلَفَ اثنانِ مِن خَلقِهِ ، ولا تَنازَعَتِ الاُمَّةُ فى شَىءٍ مِن أَمرِهِ ، ولاجَحَدَ المَفضولُ ذَا الفَضلِ فَضلَهُ . وقَد ساقَتنا وهؤُلاءِ القَومَ الأَقدارُ ، فَلَفَّت بَينَنا فى هذَا المَكانِ ، فَنَحنُ مِن رَبِّنا بِمَرأىً ومَسمَعٍ ، فَلَو شاءَ عَجَّلَ النَّقِمَةَ ، وكانَ مِنهُ التَّغييرُ ، حَتّى يُكَذِّبَ اللّهُ الظّالِمَ ، ويُعلَمَ الحَقُّ أينَ مَصيرُهُ ، ولكِنَّهُ جَعَلَ الدُّنيا دارَ الأعمالِ ، وجَعَلَ الآخِرَةَ عِندَهُ هِىَ دارُ القَرارِ ؛ «لِيَجْزِىَ الَّذِينَ أَسَاؤواْ بِمَا عَمِلُواْ وَ يَجْزِىَ الَّذِينَ أَحْسَنُواْ بِالْحُسْنَى» (1) . ألا إنَّكُم لاقُو القَومِ غَدا ، فَأَطيلُوا اللَّيلَةَ القِيامَ ، وأكثِروا تِلاوَةَ القُرآنِ ، وسَلُوا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ النَّصرَ وَالصَّبرَ ، وَالقَوهُم بِالجِدِّ وَالحَزمِ ، وكونوا صادِقينَ . ثُمَّ انصَرَفَ ، ووَثَبَ النّاسُ إلى سُيوفِهِم ورِماحِهِم ونِبالِهِم يُصلِحونَها ، ومَرَّ بِهِم كَعبُ بنُ جُعَيلٍ التَّغلِبِىُّ وهُوَ يَقولُ : أَصبَحَتِ الاُمَّةُ فى أمرٍ عَجَبْ وَالمُلكُ مَجموعٌ غَدا لِمَن غَلَبْ فَقُلتُ قَولاً صادِقا غَيرَ كَذبْ إنَّ غَداً تَهلِكُ أعلامُ العَرَبْ (2)

.

1- .النجم : 31 .

2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 13 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 372 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 262 ؛ وقعه صفّين : ص 225 عن يزيد بن وهب .

فصل نهم : اوج گرفتنِ نبرد

9 / 1 نبرد دسته جمعی

فصل نهم : اوج گرفتن نبرد9 / 1نبرد دسته جمعیتاریخ الطبری به نقل از زید بن وَهْب: علی علیه السلام گفت : «تا کی همگی به این سپاه یورش نبریم؟» . سه شنبه شب ، پس از عصرگاهان ، وی در سپاه خویش به پا خاست و گفت : «سپاسْ از آنِ خدایی است که آنچه وی بشکند ، استوار نمی شود و آنچه را وی استوار کند ، شکنندگان نمی توانند بشکنند . اگر او می خواست ، [حتّی] دو تن از آفریدگانش دچار اختلاف نمی شدند و امّت در هیچ موضوعی از دینِ او با هم ستیزه نمی کردند و هیچ [فرد]فروتری منکِر فضلِ [فرد] فراتر نمی شد . تقدیر ، ما و این قوم را [به این جا]کشاند و در این مکان ، ما را به هم درپیچاند . ما اینک جایی هستیم که پروردگارمان ما را می بیند و [صدای ما را] می شنود که اگر می خواست ، انتقام را به شتاب فرو می فرستاد و از جانب او تغییری پدید می آمد تا ستمگر را رسوا کند و روشن گردد که سرانجامِ حق ، به کجاست . امّا وی دنیا را سرایِ کردار ساخته و آخرت را نزد خویش ، سرای آرامش کرده ، «تا آنان را که بد کردند ، به سزایِ کردارشان ، کیفر دهد و نیکْ کرداران را به نیکویی پاداش بخشد» . هلا که شما فردا با این دشمنان روبه رو خواهید شد . پس امشب ، بر پا خاستن [برای نماز] را درازا ببخشید و قرآن را بسیار تلاوت کنید و از خداوند عز و جل پیروزی و پایداری طلب کنید و با ایشان ، سختکوشانه و احتیاط آمیز رویارویی کنید و راستی پیشه سازید» . سپس بازگشت و سپاهش به سوی شمشیرها و نیزه ها و تیرهای خود شتافتند تا آنها را [برای جنگ]سامان دهند . کعب بن جعیل تَغْلبی بر ایشان برگذشت ، در حالی که می سرود : امّت به کاری شگفت روی کرده اند و فردا حکومت ، از آنِ کسی است که پیروز گردد . سخنی راست گفتم که در آن ، ناراستی راه ندارد همانا فردا نام آورانِ عرب هلاک خواهند شد .

.

الأخبار الطوال :حَمَلَ حَبيبُ بنُ مَسلَمَةَ وكانَ عَلى مَيسَرَهِ مُعاوِيَهَ عَلى مَيمَنَهِ عَلِيٍّ رضى الله عنه ، فَانكَشَفوا وجالوا جَولَةً . ونَظَرَ عَلِيٌّ إلى ذلِکَ ، فَقالَ لِسَهلِ بنِ حُنَيفٍ : اِنهَض فيمَن مَعَکَ مِن أهلِ الحِجازِ حَتّى تُعينَ أهلَ المَيمَنَهِ . فَمَضى سَهلٌ فيمَن كانَ مَعَهُ مِن أهلِ الحِجازِ نَحوَ المَيمَنَهِ ، فَاستَقبَلَهُم جُموعُ أهلِ الشّامِ ، فَكَشَفوهُ ومَن مَعَهُ حَتَّى انتَهَوا إلى عَلِيٍّ وهُوَ فِى القَلبِ فَجالَ القَلبُ وفيهِ عَلِيٌّ جَولَةً ، فَلَم يَبقَ مَعَ عَلِيٍّ إلّا أهلُ الحِفاظِ وَالنَّجدَهِ . فَحَثَّ عَلِيٌّ فَرَسَهُ نَحوَ مَيسَرَتِهِ ، وهُم وُقوفٌ يُقاتِلونَ مَن بِإزائِهِم مِن أهلِ الشّامِ وكانوا رَبيعَهَ . قالَ زَيدُ بنُ وَهبٍ : فَإنّى لَأَنظُرُ إلى عَلِيٍّ وهُوَ يَمُرُّ نَحوَ رَبيعَهَ ، ومَعَهُ بَنوهُ : الحَسَنُ وَالحُسَينُ ومُحَمَّدٌ ، وإنَّ النَّبلِ لَيَمُرُّ بَينَ أُذُنَيهِ وعاتِقِهِ ، وبَنوهُ يَقونَهُ بِأَنفُسِهِم . فَلَمّا دَنا عَلِيٌّ مِنَ المَيسَرَهِ وفيهَا الأَشتَرُ ، وقَد وَقَفوا فى وُجوهِ أهلِ الشّامِ يُجالِدونَهُم ، فَناداهُ عَلِيٌّ ، وقالَ : اِيتِ هؤُلاءِ المُنهَزِمينَ ، فَقُل : أينَ فِرارُكُم مِنَ المَوتِ الَّذى لَم تُعجِزوهُ إلَى الحَياهِ الَّتى لا تَبقى لَكُم ! فَدَفَعَ الأَشتَرُ فَرَسَهُ ، فَعارَضَ المُنهَزِمينَ ، فَناداهُم : أيُّهَا النّاسُ ! إلَىَّ إلَىَّ ، أنَا مالِکُ بنُ الحارِثِ ، فَلَم يَلتَفِتوا إلَيهِ ، فَظَنَّ أنَّهُ بِالاِستِعرافِ ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! أنَا الأَشتَرُ ، فَثابوا (1) إلَيهِ ، فَزَحَفَ بِهِم نَحوَ مَيسَرَهِ أهلِ الشّامِ ، فَقاتَلَ بِهِم قِتالاً شَديدا حَتَّى انكَشَفَ أهلُ الشّامِ . (2)

.

1- .ثاب القوم : أتوا متواترين (لسان العرب : ج 1 ص 244 «ثوب») .
2- .الأخبار الطوال : ص 182 وراجع تاريخ الطبرى : ج5 ص1821 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 373 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 265 ووقعه صفّين : ص 248 250 .

الأخبار الطّوال :حبیب بن مسلمه که جناح چپ [سپاه] معاویه را فرماندهی می کرد ، به جناح راستِ [سپاهِ]علی علَیه السلام یورش آورد . پس ایشان از هم پراکنده شدند و سپس بازگشتند و حمله ای آوردند . علی علیه السلام که این صحنه را می نگریست ، به سهل بن حُنَیف گفت : «با حجازیانِ همراهِ خویش ، به نبرد برخیز تا جناح راست را یاری کنی» . پس سهل همراه حجازیانِ پیرامونش ، به [یاری]جناح راست روان شد . دسته هایی انبوه از سپاه شام به رویارویی ایشان آمدند و اجتماع او و همراهانش را از هم پراکندند تا به سوی علی علیه السلام که در قلب سپاه می جنگید ، رسیدند . بدین سان ، قلب سپاه که علی علیه السلام در آن بود ، [نیز]دچار گسیختگی شد و تنها پایداران و دلیرْ مردان با علی علیه السلام ماندند . پس وی اسبش را به سوی جناح چپ سپاهش هِی زد ؛ جایی که [مردان قبیله]ربیعه در برابر شامیانِ مقابلِ خویش ایستاده ، پایداری می کردند . زید بن وَهْب گفت : [گویی اکنون] علی را می بینم که به سوی [مردان]ربیعه می رفت و پسرانش ، حسن و حسین و محمّد ، همراهش بودند ، در حالی که تیر از میانِ گوش ها و پشتش می گذشت و پسرانش با جان خویش از او محافظت می کردند . آن گاه ، علی علیه السلام به جناح چپ نزدیک شد که اشتر در آن جای داشت و با شمشیر رویاروی سپاه شام ایستادگی می کرد . پس علی علیه السلام او را ندا داد و گفت : «به سوی آن گریزندگان رو و به ایشان بگو : کجا می توانید از مرگی که حریفش نمی شوید ، به سوی حیاتی که برایتان نمی پاید ، بگریزید؟» . اشتر ، اسبش را پیش راند و در برابر گریختگان قرار گرفت و نداشان داد : ای مردم! به سوی من آیید ؛ به سوی من آیید! من مالک بن حارث هستم . امّا آنان به وی توجّهی نکردند . به نظرش رسید که باید [نام مشهور] خود را بشناساند . پس گفت : ای مردم! من اشتر هستم. مردم به سوی وی شتافتند و وی با ایشان به جناح چپ سپاه شام یورش بُرد و با آنان به سختی درگیر گشت تا سپاه شام از هم گسیخته شد .

.

تاريخ الطبرى عن زيد بن وهب :إنَّ عَلِيّا لَمّا رَأى مَيمَنَتَهُ قَد عادَت إلى مَواقِعِها ومَصافِّها ، وكَشِفَت مَن بِإزائِها مِن عَدُوِّها حَتّى ضارَبوهُم فى مَواقِفِهِم ومَراكِزِهِم ، أقبَلَ حَتَّى انتَهى إلَيهِم ، فَقالَ : إنّى قَد رَأَيتُ جَولَتَكُم ، وانحِيازَكُم عَن صُفوفِكُم ، يَحوزُكُمُ الطُّغاةُ الجُفاةُ وأعرابُ أهلِ الشّامِ ، وأنتُم لَهاميمُ (1) العَرَبِ ، وَالسَّنامُ الأعظَمُ ، وعُمّارُ اللَّيلِ بِتِلاوَةِ القُرآنِ ، وأهلُ دَعوَةِ الحَقِّ إذ ضَلَّ الخاطِئونَ . فَلَولا إقبالُكُم بَعدَ إدبارِكُم ، وكَرُّكُم بَعدَ انحِيازِكُم ، وَجَبَ عَلَيكُم ما وَجَبَ عَلَى المُوَلّى يَومَ الزَّحفِ دُبُرَهُ ، وكُنتُم مِنَ الهالِكينَ ، ولكِن هَوَّنَ وَجْدى وشَفى بَعضَ أُحاحِ (2) نَفسى أنّي رَأَيتُكُم بِأُخَرَةٍ حُزتُموهُم كَما حازوكُم ، وأزَلتُموهُم عَن مَصافِّهِم كَما أزالوكُم ، تَحُسّونَهُم بِالسُّيوفِ ، تَرِكَبُ أُولاهُم أُخراهُم كَالإبِلِ المُطَرَّدَةِ الهيمِ (3) . فَالآنَ فَاصبِروا ، نَزَلَت عَلَيكُمُ السَّكينَةُ ، وتَثَبَّتَكُمُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِاليَقينِ لِيَعلَمَ المُنهَزِمُ أنَّهُ مُسخِطٌ رَبَّهُ ، وموبِقٌ نَفسَهُ ، إنَّ فِى الفِرارِ مَوجِدَةَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ عَلَيهِ ، وَالذُّلَّ اللّازِمَ ، وَالعارَ الباقِىَ ، وَاعتِصارَ الفَىءِ مِن يَدِهِ ، وفَسادَ العَيشِ عَلَيهِ . وإنَّ الفارَّ مِنهُ لا يَزيدُ فى عُمُرِهِ ، ولا يُرضى رَبَّهُ ، فَمَوتُ المَرءِ مَحقا قَبلَ إتيانِ هذِهِ الخِصالِ خَيرٌ مِنَ الرِّضا بِالتَّأنيسِ (4) لَها ، وَالإقرارِ عَلَيها . (5)

.

1- .هى جمع لُهْمُوم ؛ وهو الجواد من الناس والخيل (النهايه : ج 4 ص 282 «لهم») .
2- .الأُحاح : الغيظ (تاج العروس : ج 4 ص 3 «أحح») .
3- .الهيم : الإبل العطاش (مجمع البحرين : ج 3 ص 1894 «هيم») .
4- .الإيناس : خلاف الايحاش ، وكذلک التأنيس (لسان العرب : ج 6 ص 14 «أنس») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 25 ؛ وقعه صفّين : ص 256 ، الكافى : ج 5 ص 40 ح 4 عن مالک بن أعين نحوه وراجع نهج البلاغه : الخطبه 107 .

تاریخ الطبری به نقل از زید بن وهب : علی علیه السلام دید که افراد جناح راست سپاهش به جایگاه ها و صف های خود گریختند و از برابر افراد سپاه دشمن که در برابرشان بودند ، پراکنده گشتند ، به گونه ای که آنان را در قرارگاه ها و مراکز خویش زدند . چون چنین دید ، به سوی آنان روی کرد و وقتی نزدشان رسید ، گفت : «من بازگشت و هجوم و گریختنِ شما از آوردگاهتان را دیدم ، در حالی که سرکشان جفاکار و بیابانگردان عربِ شامی شما را عقب می راندند ، حال آن که شما از تبار اصیل عرب و برجستگانِ بزرگ و شب زنده داران تلاوت کننده قرآن و فرا خوانندگان به حق ، در هنگامه گم راهیِ خطاکارانید . اگر پس از آن پشت کردن ، [دیگر بار] روی نمی کردید و پس از آن گریز ، [دیگر بار]هجوم نمی آوردید ، همان کیفری بر شما روا بود که بر پشت کننده روز حمله رواست و [آن گاه] هلاک می شدید . امّا کمی از ناراحتی ام کاست و اندکی از خشمم را تسکین بخشید که دیدم سرانجام ، ایشان را پس راندید ، همان گونه که آنان شما را پس رانده بودند و ایشان را از آوردگاهشان برون کردید ، همان سان که آنان شما را برون کرده بودند و چنان به شمشیرشان برزدید که همچون شتر بسیار تشنه افسار گسیخته ، اوّلشان به آخرشان بَرجهید . پس اکنون [مقاومت و] صبر پیشه کنید که آرامش بر شما نازل شده و خداوند عز و جل با یقین ، پایداری تان بخشید . گریزنده باید بداند که خدای را به خشم آورده و خود را هلاک کرده است ، فرار ، موجب خشم خداوند عز و جل بر او ، و خواریِ همیشگی و ننگ جاودان ، و از دست رفتن غنیمت از کف وی ، و تباه شدنِ زندگی برای اوست . گریزنده از جنگ ، بر عمرش افزوده نمی شود و پروردگارش را خرسند نمی کند . پس مرگِ مَرد [در حال پایداری] بر حقیقت ، پیش از دچار شدن به این صفت ها ، خوب تر از خشنود شدن به آن صفات ، از طریق انس گرفتن به آنها و پذیرفتنشان است» .

.

الإمام علىّ عليه السلام حينَ مَرَّ بِرايَهٍ لِأَهلِ الشّامِ أصحابُها لا يَزولونَ عَن مَواضِعِهِم :إنَّهُم لَن يَزولوا عَن مَواقِفِهِم دونَ طَعنٍ دِراكٍ (1) ، يَخرُجُ مِنهُ النَّسيمُ (2) ، وضَربٍ يَفلِقُ الهامَ ، ويُطيحُ العِظامَ ، ويَسقُطُ مِنهُ المَعاصِمُ وَالأَكُفُّ ، حَتّى تُصدَعَ جِباهُهُم بِعَمَدِ الحَديدِ ، وتُنثَرَ حَواجِبُهُم عَلَى الصُّدورِ وَالأَذقانِ ! أينَ أهلُ الصَّبرِ وطُلّابُ الأَجرِ ؟ ! فَسارَت إلَيهِ عِصابَهٌ مِنَ المُسلِمينَ ، فَعادَت مَيمَنَتُهُ إلى مَوقِفِها ومَصافِّها ، وكَشَفَت مَن بِإِزائِها ، فَأَقبَلَ حَتَّى انتَهى إلَيهِم . (3)

9 / 2اِستِشهادُ عَبدِ اللّهِ بنِ بُدَيلٍتاريخ الطبرى عن أبى روق الهمدانى :قاتَلَهُم عَبدُ اللّهِ بنُ بُديَلٍ فِى المَيمَنَهِ قِتالاً شَديدا ، حَتَّى انتَهى إلى قُبَّهِ مُعاوِيَهَ . ثُمَّ إنَّ الَّذين تَبايَعوا عَلَى المَوتِ أقبَلوا إلى مُعاوِيَهَ ، فَأَمَرَهُم أن يَصمُدوا لِابنِ بُدَيلٍ فِى المَيمَنَهِ ؛ وبَعَثَ إلى حَبيبِ بنِ مَسلَمَهَ فِى المَيسَرَهِ ، فَحَمَلَ بِهِم وبِمَن كانَ مَعَهُ عَلى مَيمَنَهِ النّاسِ فَهَزَمَهُم ، وَانكَشَفَ أهلُ العِراقِ مِن قِبَلِ المَيمَنَهِ حَتّى لَم يَبقَ مِنهُم إلَا ابنُ بُدَيلٍ فى مِئَتَينِ أو ثَلاثِمِئَهٍ مِنَ القُرّاءِ ، قَد أسنَدَ بَعضُهُم ظَهرَهُ إلى بَعضٍ ، وَانجَفَلَ (4) النّاسُ . فَأَمَرَ عَلِىٌّ سَهلَ بنَ حُنَيفٍ فَاستَقَدَمَ فيمَن كانَ مَعَهُ مِن أهلِ المَدينَهِ ، فَاستَقبَلَتهُم جُموعٌ لِأَهلِ الشّامِ عَظيمَهٌ ، فَاحتَمَلَتهُم حَتّى أَلحَقَتهُم بِالمَيمَنَهِ ، وكانَ فِى المَيمَنَهِ إلى مَوقِفِ عَلِىٍّ فِى القَلبِ أهلُ اليَمَنِ ، فَلَمّا كَشِفُوا انتَهَتِ الهَزيمَهُ إلى عَلِىٍّ ، فَانصَرَفَ يَتَمَشّى نَحوَ المَيسَرَهِ ، فَانكَشَفَت عَنهُ مُضَرُ مِنَ المَيسَرَهِ ، وثَبَتَت رَبيعَهُ . (5)

.

1- .دِراک : متتابع (لسان العرب : ج 10 ص 420 «درک») .
2- .النَّسيم : العرق (لسان العرب : ج 12 ص 576 «نسم») .
3- .الكافى : ج 5 ص 40 ح 4 عن مالک بن أعين ، الإرشاد : ج 1 ص 267 ، وقعه صفّين : ص 391 عن عامر الشعبى وليس فيهما ذيله وراجع نهج البلاغه : الخطبه 123 .
4- .انجفلَ القومُ : إذا هربوا بسرعه وانقلعوا كلّهم ومضوا (لسان العرب : ج 11 ص 114 «جفل») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 18 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 373 ؛ وقعه صفّين : ص 248 .

9 / 2 شهادت عبد اللّه بن بديل

امام على عليه السلام آن گاه كه بر پرچمِ برخى از سپاهيان شام گذشت كه در جاى خويش استوار مانده بودند : «آنان هرگز جايگاه هاى خود را ترک نمى كنند ، مگر با ضربه پياپى نيزه ها كه با آن ، جان برون شود ؛ ضربتى كه سر را بشكافد و استخوان را خُرد كند ، به گونه اى كه از آن ، مچ ها و كف دست ها فرو افتند ، چندان كه پيشانى هاشان به نيزه هاى آهنين شكافته شود و ابروانشان بر سينه ها و چانه هاشان فرو ريزد . [پس]كجايند صبرپيشگان و پاداش خواهان؟» . آن گاه ، گروهى از مسلمانان به سويش شتافتند و افراد جناح راستش به جايگاه و آوردگاه خويش بازگشتند و گروهِ مقابل را گريزاندند و او خود ، پيش رفت تا به ايشان رسيد .

9 / 2شهادت عبد اللّه بن بديلتاريخ الطبرى به نقل از ابو روق هَمْدانى : در جناح راست ، عبد اللّه بن بديل با ايشان سخت به نبرد پرداخت تا به چادر معاويه رسيد . سپس مردانى كه بر مرگ ، هم پيمان شده بودند ، به سوى معاويه شتافتند و او فرمانشان داد كه در جناح راست در برابر ابن بديل ، مقاومت ورزند . نيز به حبيب بن مسلمه كه در جناح چپ بود ، پيغامِ [مقابله] داد و با او و يارانش ، به جناح راست سپاه على عليه السلام حمله بُرد و ايشان را عقب راند . عراقيان از جناح راست پراكنده گشتند ، چندان كه تنها ابن بديل با دويست يا سيصد تن از قاريان ماند كه پشت به پشت هم داده بودند و بقيّه ، شتابان گريختند . على عليه السلام به سهل بن حُنَيف فرمان داد تا با افرادش از اهل مدينه پيش رود . دسته هايى انبوه از سپاه شام به رويارويىِ ايشان آمدند و بر آنان حمله بردند تا ايشان را به جناح راست عقب راندند . در جناح راست تا قلب سپاه ، كه قرارگاه على عليه السلام بود ، اهل يمن قرار داشتند . چون جناح راست از هم گسيختند ، دامنه گريز تا [قرارگاه]على عليه السلام كشيده شد . پس وى آهسته آهسته به سوى جناح چپ رفت . در آن جناح ، اهل مُضَر در مقابل او ، از هم گسيختند و[تنها] قبيله ربيعه پايدار ماندند .

.

تاریخ الطبری عن فضیل بن خدیج عن مولی للأشتر لَمّا کَشَفَ الأَشتَرُ عَن عَبدِ اللّهِ بنِ بُدَیلٍ وأصحابِهِ أهلَ الشّامِ وعَلِموا أنَّ عَلِیّا علیه السلام حَیٌّ صالِحٌ فِی المَیسَرَهِ : قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ بُدَیلٍ لِأَصحابِهِ : اِستَقدِموا بِنا ، فَأَرسَلَ الأَشتَرُ إلَیهِ : أَلّا تَفعَلِ ، اثبُت مَعَ النّاسِ فَقاتِل ؛ فَإِنَّهُ خَیرٌ لَهُم ، وأبقی لَکَ ولِأَصحابِکَ . فَأَبی ، فَمَضی کَما هُوَ نَحوَ مُعاوِیَهَ ، وحولَهُ کَأَمثالِ الجِبالِ ، وفی یَدِهِ سَیفانِ ، وقَد خَرَجَ فَهُوَ أمامَ أصحابِهِ ، فَأَخَذَ کُلَّما دَنا مِنهُ رَجُلٌ ضَرَبَهُ فَقَتَلَهُ ، حَتّی قَتَلَ سَبعَهً . ودَنا مِن مُعاوِیَهَ ، فَنَهَضَ إلَیهِ النّاسِ مِن کُلِّ جانِبٍ ، واُحیطَ بِهِ وبِطائِفَهٍ مِن أصحابِهِ ، فَقاتَلَ حَتّی قُتِلَ ، وقُتِلَ ناسٌ مِن أصحابِهِ ، ورَجَعَت طائِفَهٌ قَد جَرِحوا مُنهَزِمینَ . فَبَعَثَ الأَشتَرُ ابنَ جُمهانَ الجُعفِیَّ فَحَمَلَ عَلی أهلِ الشّامِ الَّذینَ یَتَّبِعونَ مَن نَجا مِن أصحابِ ابنِ بُدَیلٍ حَتّی نَفَّسوا عَنهُم وَانتَهَوا إلَی الأَشتَرِ . (1)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 23 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 375 .

تاریخ الطبری به نقل از فُضَیل بن خدیج ، غلامِ اشتر ، آن گاه که اشتر ، شامیان را از عبد اللّه بن بدیل و یارانش پراکَند و آنان دانستند که علی علیه السلام زنده و سر حال است و حالش خوب و در جناح چپ جای دارد : عبد اللّه بن بدیل به یارانش گفت : باید پیشروی کنیم . اشتر به وی پیغام داد : چنین نکن! همراه یارانت بمان و نبرد کن . این ، برای ایشان بهتر است و تو و یارانت را به سلامت می دارد . امّا عبد اللّه نپذیرفت و همچنان به سوی معاویه پیشروی کرد . پیرامون او [مردانی] همچون کوه بودند و او خود ، دو شمشیر در دست داشت . پس پیشاپیشِ یارانش به حرکت درآمد و هر که را [از سپاه شام] به وی نزدیک می شَد ، با ضربه ای هلاک می کرد تا آن که هفت تن را [به این منوال]کُشت . هنگامی که به معاویه نزدیک شد ، سپاه شام از هر سو به جانب وی یورش آوردند . او و جمعی از یارانش در محاصره قرار گرفتند . آن گاه ، وی چندان جنگید که کشته شد و گروهی از یارانش [نیز]کشته شدند و جمعی دیگر ، زخم برداشته ، گریختند . اشتر ، ابن جمهان جُعْفی را گسیل کرد و او بر شامیانی که در تعقیب یارانِ نجات یافته ابن بدیل بودند ، یورش آورد ، چندان که ایشان رهایی یافته ، به اشتر پیوستند .

.

وقعه صفّين عن الشعبى :كانَ عَبدُ اللّهِ بنُ بُدَيلٍ الخُزاعِىُّ مَعَ عَلِىٍّ يومَئِذٍ ، وعَلَيهِ سَيفانِ ودِرعانِ ، فَجَعَلَ يَضرِبُ النّاسَ بِسَيفِهِ قُدُما . . . فَلَم يَزَل يَحمِلُ حَتّى انتَهى إلى مُعاوِيَةَ وَالَّذينَ بايَعوهُ عَلَى المَوتِ ، فَأَمَرَهُم أن يَصمُدوا لِعَبدِ اللّهِ بنِ بُدَيلٍ ، وبَعَثَ إلى حَبيبِ بنِ مَسلَمَةَ الفِهرِىِّ وهُوَ فِى المَيسَرَهِ أن يَحمِلَ عَلَيهِ بِجَميعِ مَن مَعَهُ ، وَاختَلَطَ النّاسُ وَاضطَرَمَ الفَيلَقانِ ؛ مَيمَنَهُ أهلِ العِراقِ ، ومَيسَرَهُ أهلِ الشّامِ ، وأقبَلَ عَبدُ اللّهِ بنُ بُدَيلٍ يَضرِبُ النّاسَ بِسَيفِهِ قُدُما حَتّى أزالَ مُعاوِيَةَ عَن مَوقِفِهِ . وجَعَلَ يُنادى : يالَثاراتِ عُثمانَ ! يَعنى أخا كانَ لَهُ قَد قُتِلَ وظَنَّ مُعاوِيَةُ وأصحابُهُ أنَّهُ إنَّما يَعنى عُثمانَ بنَ عَفّانَ . وتَراجَعَ مُعاوِيَةُ عن مَكانِهِ القَهقَرى كَثيرا ، وأشفَقَ عَلى نَفسِهِ ، وأرسَلَ إلى حَبيبِ بنِ مَسلَمَةَ مَرَّةً ثانِيَةً وثالِثَةً يَستَنجِدُهُ ويَستَصرِخُهُ . ويَحمِلُ حَبيبٌ حَملَةً شَديدَةً بِمَيسَرَهِ مُعاوِيَةَ عَلى مَيمَنَهِ العِراقِ فَكَشَفَها ، حَتّى لَم يَبقَ مَعَ ابنِ بُدَيلٍ إلّا نَحوُ مِئَهِ إنسانٍ مِنَ القُرّاءِ ، فَاستَنَدَ بَعضُهُم إلى بَعضٍ يَحمونَ أنفُسَهُم ، وَلَجَّجَ ابنُ بُديلٍ فِى النّاسِ وصَمَّمَ عَلى قَتلِ مُعاوِيَةَ ، وجَعَلَ يَطلُبُ مَوقِفَهُ ويَصمُدُ نَحوَهُ حَتّى انتَهى إلَيهِ [ومَعَ مُعاوِيَةَ] (1) عَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ واقِفا . فَنادى مُعاوِيَةُ بِالنّاسِ : وَيلَكُم ، الصَّخرَ وَالحِجارَةَ إذا عَجَزتُم عَنِ السِّلاحِ ! فَأَقبَلَ أصحابُ مُعاوِيَةَ عَلى عَبدِ اللّهِ بنِ بُدَيلٍ يَرضَخونَهَ بِالصَّخرِ ، حَتّى أثخَنوهُ وقُتِلَ الرَّجُلُ ، وأقبَلَ إلَيهِ مُعاوِيَةُ وعَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ حَتّى وَقَفا عَلَيهِ ، فَأَمّا عَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ فَألقى عِمامَتَهُ عَلى وَجهِهِ وتَرَحَّمَ عَلَيهِ ، وكانَ لَهُ مِن قَبلُ أخا وصَديقا ، فَقالَ مُعاوِيَةُ : اِكشِف عَن وَجهِهِ . فَقالَ : لا وَاللّهِ ، لا يُمَثَّلُ بِهِ وفِىَّ رِوحٌ . فَقالَ مُعاوِيَةُ : اِكشِف عَن وَجهِهِ ، فَإِنّا لا نُمَثِّلُ بِهِ ، فَقَد وَهَبتُهُ لَکَ . فَكَشَفَ ابنُ عامِرٍ عَن وَجهِهِ ، فَقالَ مُعاوِيَةُ : هذا كَبشُ القَومِ (2) ورَبِّ الكَعبَهِ . (3)

.

1- .ما بين المعقوفين أثبتناه من شرح نهج البلاغه .
2- .كبش القوم : رئيسهم وسيّدهم وقيل : حاميتهم والمنظور إليه فيهم (لسان العرب : ج 6 ص 338 «كبش») .
3- .وقعه صفّين : ص 245 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 196 وراجع الأخبار الطوال : ص 175 والاستيعاب : ج 3 ص 9 الرقم 1489 وتاريخ الطبرى : ج 5 ص 23 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 375 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 567 .

وقعه صِفّین به نقل از شعبی : آن روز ، عبد اللّه بن بدیل خُزاعی همراه علی علیه السلام بود و دو شمشیر و دو زره داشت و دلیرانه با شمشیر بر سپاه معاویه می زد و پیش می رفت ... و همچنان حمله کرد تا به معاویه و کسانی که با او تا پای جان پیمان بسته بودند ، رسید . معاویه به ایشان فرمان داد که رویاروی عبد اللّه بن بدیل مقاومت کنند . نیز به حبیب بن مسلمه فهری که در جناح چپ بود ، پیغام داد که با همه همراهانش به عبد اللّه حمله کند . افراد به هم برآمدند و دو گروه با هم در افتادند : جناح راست سپاه عراق و جناح چپ سپاه شام . عبد اللّه بن بدیل با ضربه های دلیرانه شمشیر پیش تاخت ، چندان که معاویه را از جایگاهش پس راند . آن گاه ، عبد اللّه ندا در داد : به خونخواهیِ عثمان برآیید!» و مرادش ، برادرش [عثمان بن بدیل] بود که کشته شده بود ؛ امّا معاویه و یارانش پنداشتند که مراد او ، عثمان بن عفّان است . معاویه از جایگاهش بسیار عقب نشست و بر جان خود بیمناک شد و دوباره و سه باره به حبیب بن مسلمه پیغام داد و از او یاری خواست و فریاد خواهی کرد . حبیب با جناح چپ [سپاه]معاویه ، سخت به جناح راست سپاه عراق یورش بُرد و آن را از هم شکافت ، چندان که با ابن بدیل ، تنها حدود صد تن از قاریان باقی ماندند . آنان پشت به پشت هم داده ، از خویش دفاع می کردند . ابن بدیل ، با سرسختی ، خود را به میان سپاه زده بود و عزم قتل معاویه را داشت و جایگاه او را می جُست و آهنگ او را داشت تا به وی رسید که عبد اللّه بن عامر از او نگهبانی می کرد . آن گاه ، معاویه کسانش را ندا داد : وای بر شما! اگر نمی توانید سلاح به کار گیرید ، با سنگ و پاره سنگ به وی هجوم بَرید! یاران معاویه بر عبد اللّه بن بدیل تاختند و با سنگ های گران ، بر او زخم های کاری زدند ، چندان که او را ناتوان ساختند و عبد اللّه کشته شد . معاویه و عبد اللّه بن عامر ، روی به سوی وی نهادند و بالای سرش ایستادند . عبد اللّه بن عامر ، دستارش را بر چهره او افکند و برایش رحمت طلبید ؛ چرا که وی از پیش ، برادر و دوستش بود . معاویه گفت : چهره اش را بگشا . گفت : نه . به خدا سوگند ، تا جان در تنِ من است ، او مُثله نخواهد شد . معاویه گفت : چهره اش را بگشا . ما او را مُثله نخواهیم کرد . من وی را به تو بخشیدم . ابن عامر ، چهره وی را بگشود . معاویه گفت : به پروردگار کعبه سوگند ، این مرد ، بزرگْ پیشاهنگِ این قوم بود .

.

راجع : ج 13 ص 336 (عبد اللّه بن بديل) .

9 / 3اِستِشهادُ أبِی الهَیثَمِ بنِ التَّیِّهانِشرح نهج البلاغه عن نصر :أقبَلَ أبُو الهَیثَم بنُ التَّیِّهانِ وکانَ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، بَدریّا ، نَقیباً عَقَبِیّا یُسَوّی صُفوفَ أهلِ العِراقِ ، ویَقولُ : یا مَعشَرَ أهلِ العِراقِ ! إنَّهُ لَیسَ بَینَکُم وبَینَ الفَتحِ فِی العاجِلِ وَالجَنَّهِ فِی الآجِلِ إلّا ساعَهٌ مِنَ النَّهارِ ، فَأرسوا أقدامَکُم ، وسَوّوا صُفوفَکُم ، وأعیروا رَبَّکُم جَماجِمَکُم . اِستَعینوا بِاللّهِ إلهِکُم ، وجاهِدوا عَدُوَّ اللّهِ وعَدُوَّکُم ، وَاقتُلوهُم قَتَلَهُم اللّهُ وأبادَهُم ، وَاصبِروا فَإنَّ الأرضَ للّهِ یورِثُها مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ وَالعاقِبَهُ لِلمُتَّقینَ (1) . (2)

المناقب لابن شهر آشوب فی ذِکرِ حَربِ صِفّینَ : قالَ أمیرُ المُؤمِنینَ : فَمَا انتِظارُکُم إن کُنتُم تُریدونَ الجَنَّهَ ؟ ! فَبَرَزَ أبُو الهَیثَمِ بنُ التَّیِّهانِ قائِلاً : أحمَدُ رَبّی فَهُوَ الحَمیدُ ذاکَ الَّذی یَفعَلُ ما یُریدُ دینٌ قَویمٌ وهُوَ الرَّشیدُ فَقاتَلَ حَتّی قُتِلَ . (3)

.

1- .إشاره إلی الآیه 128 من سوره الأعراف .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 190 ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 467 ح 405 .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 180 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 587 .

9 / 3 شهادت ابو هیثم بن تَیِّهان

ر . ک : ج 13 ص 337 (شهادت عبد اللّه بن بدیل) .

9 / 3شهادت ابو هیثم بن تَیِّهانشرح نهج البلاغه به نقل از نصر : ابو هیثم بن تیّهان به میدان آمد که از یاران پیامبر خدا به شمار می رفت و هم در جنگ بدر شرکت جُسته بود ، هم نماینده پیامبر (نقیب) و هم اصحاب پیمان عقبه بود . وی صف های عراقیان را آراست ، در حالی که می گفت : ای جماعت عراقیان! میان شما و پیروزی دنیا و بهشتِ آخرت ، جز ساعتی از روز فاصله نیست . پس گام هاتان را استوار سازید ، صف هاتان را بیارایید و جمجمه هاتان را به پروردگارتان عاریه دهید . از خدا که معبود شماست ، یاری جویید ، با دشمن خدا و دشمن خویش جهاد کنید و ایشان را هلاک سازید ، که خدایشان هلاک و نابود کناد ، و پایداری کنید که زمین ، از آنِ خداست ؛ آن را به هر یک از بندگانش که خواهد ، ارث رسانَد ، و سرانجام [نیک]از آنِ پرهیزگاران است» .

المناقب ، ابن شهر آشوب در بیان رویدادهای جنگ صِفّین :امیر مؤمنان گفت : «اگر بهشت را می خواهید ، پس در انتظار چه هستید؟» . آن گاه ، ابو هیثم بن تیّهان به آوردگاه آمد ، حال آن که می خوانْد : پروردگارم را ستایش می کنم که شایسته ستایش است . اوست که هر چه را بخواهد ، انجام می دهد . و دینِ [او] پایدار و رهنمون به راه راست است . آن گاه به جنگ پرداخت تا کشته شد .

.

9 / 4اِستِشهادُ اُوَیسِ بنِ عامِرٍ القَرَنِیِّرجال الکشّی عن الأصبغ بن نباته :کُنّا مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام بِصِفّینَ فَبایَعَهُ تِسعَهٌ وتِسعونَ رَجُلاً ، ثُمَّ قالَ : أینَ تَمامُ المِئَهِ ؛ لَقَد عَهِدَ إلَیَّ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله أن یُبایِعَنی فی هذَا الیَومِ مِئَهِ رَجُلٍ ! قالَ : إذ جاءَ رَجُلٌ عَلَیهِ قَباءُ صوفٍ ، مُتَقَلِّدا بِسَیفَینِ ، فَقالَ : اُبسُط یَدَکَ اُبایِعکَ . قالَ عَلِیٌّ علیه السلام : عَلامَ تُبایِعُنی ؟ قالَ : عَلی بَذلِ مُهجَهِ نَفسی دونَکَ . قالَ : مَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا اُویَسٌ القَرَنِیُّ . فَبایَعَهُ ، فَلَم یَزَل یُقاتِلُ بَینَ یَدَیهِ حَتّی قُتِلَ ، فَوُجِدَ فِی الرَّجّالَهِ . (1)

المستدرک علی الصحیحین عن أبی مکینٍ :رَأَیتُ امرَأَهً فی مَسجِدِ اُوَیسٍ القَرَنِیِّ قالَت:کانَ یَجتَمِعُ هُوَ وأصحابٌ لَهُ فی مَسجِدِهِم هذا یُصَلّونَ ، ویَقرَؤونَ فی مَصاحِفِهِم ، فَآتی غَداءَهُم وعَشاءَهُم هاهُنا حَتّی یُصَلُّوا الصَّلَواتِ . قالَت : وکانَ ذلِکَ دأبَهُم ما شَهِدوا حَتّی غَزَوا ، فَاستُشهِدَ اُوَیسٌ وجَماعَهٌ مِن أصحابِهِ فِی الرَّجّالَهِ بَینَ یَدَی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ رَضِیَ اللّهُ عَنهُم أجمَعینَ . (2)

.

1- .رجال الکشّی : ج 1 ص 315 ح 156 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 53 وراجع المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 455 ح 5718 وشرح الأخبار : ج 2 ص 12 ح 400 .
2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 461 ح 5728 .

9 / 4 شهادت اویس بن عامر قَرَنی

9 / 4شهادت اویس بن عامر قَرَنیرجال الکشّی به نقل از اصبغ بن نباته : همراهِ علی علیه السلام در صفّین بودیم که 99 مرد با او پیمان بستند . سپس وی گفت : «صدمین تَن کجاست؟ پیامبر خدا به من وعده داده است که در چنین روزی ، صد مرد با من پیمان می بندند» . در این حال ، مردی پیش آمد که قبایی پشمین داشت و دو شمشیر آویخته بود . پس گفت : دست بگشای تا با تو پیمان بندم . علی علیه السلام گفت : «بر چه چیز با من پیمان می بندی؟» . گفت : بر این که جان خویش را به پای تو ریزم . گفت : «کیستی؟» . گفت : اُویس قَرَنی هستم . پس با علی علیه السلام بیعت کرد و پیشاپیشِ او همچنان جنگید تا کشته شد و [پیکرش]در میانِ پیادگان یافت گشت .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو مکین : زنی را در مسجد اویس قرنی دیدم که گفت : اویس و یارانش در آن مسجد به نماز گزاردن و قرائت مُصحَف هاشان مشغول می شدند و من صبحانه و شامشان را بدین جا می آوردم تا آنان نماز بگزارند . و تا بودند ، شیوه ایشان همین بود ، تا این که به جنگ رفتند و اویس و گروهی از یارانش در جمع پیادگان ، پیشاپیش علیّ بن ابی طالب علیه السلام ، شهید شدند . خدای از همه ایشان خشنود باد !

.

المستدرک علی الصحیحین عن علیّ بن حکیم عن شریک :ذَکَروا فی مَجلِسِهِ اُوَیساً القَرَنِیَّ ، فَقالَ : قُتِلَ مَعَ عَلِیٍّ بنِ أبی طالِبٍ رضی الله عنه فِی الرَّجّالَهِ . (1)

تاریخ دمشق عن سعید بن المسیب فی ذِکرِ اُوَیسٍ القَرَنِیِّ : عادَ فی أیّامِ عَلِیٍّ فَقاتَلَ بَینَ یَدَیهِ ، فَاستُشهِدَ فی صِفّینَ أمامَهُ ، فَنَظَروا فَإِذا عَلَیهِ نَیِّفٌ وأربَعونَ جِراحَةً ، مِن طَعنَهٍ ، وضَربَهٍ ، ورَمیَهٍ . (2)

9 / 5قِتالُ هاشِمِ بنِ عُتبَهَ وتَوبَهُ شابٍّتاریخ الطبری عن أبی سلمه :إنَّ هاشِمَ بنَ عُتبَهَ الزُّهرِیَّ دَعَا النّاسَ عِندَ المَساءِ : ألا مَن کانَ یُریدُ اللّهَ وَالدَّارَ الآخِرَهَ فَإِلَیَّ . فَأَقبَلَ إِلَیهِ ناسٌ کَثیرٌ ، فَشَدَّ فی عِصابَهٍ مِن أصحابِهِ عَلی أهلِ الشّامِ مِرارا ، فَلَیسَ مِن وَجهٍ یَحمِلُ عَلَیهِ إلّا صَبَرَ لَهُ وقاتَلَ فیهِ قِتالاً شَدیداً . فَقالَ لِأَصحابِهِ : لایَهولَنَّکُم ما تَرَونَ مِن صَبرِهِم ، فَوَاللّهِ ما تَرَونَ فیهِم إلّا حَمِیَّهَ العَرَبِ ، وصَبرا تَحتَ راياتِها وعِندَ مَراکِزِها ، وإنَّهُم لَعَلَی الضَّلالِ وإنَّکُم لَعَلَی الحَقِّ ، یا قَومِ اصبِروا ، وصابِروا ، وَاجتَمِعوا ، وَامشوا بِنا إلی عَدُوِّنا عَلی تُؤَدَهٍ (3) رُوَیداً ، ثُمَّ اثبُتوا ، وتَناصَروا ، وَاذکُرُوا اللّهَ ، ولا یَسأَل رَجُلٌ أخاهُ ، ولا تُکثِرُوا الالِتِفاتَ ، وَاصمُدوا صَمدَهُم ، وجاهِدوهُم مُحتَسِبینَ حَتّی یَحکُمَ اللّهُ بَینَنا وبَینَهُم وهُوَ خَیرُ الحاکِمینَ . ثُمَّ إنَّهُ مَضی فی عِصابَهٍ مَعَهُ مِنَ القُرّاءِ فَقاتَلَ قِتالاً شَدیدا هُوَ وأصحابُهُ عِندَ المَساءِ ، حَتّی رَأوا بَعضَ ما یُسَرّونَ بِهِ . فَإِنَّهُم لَکَذلِکَ إذ خَرَجَ عَلَیهِم فَتیً شابٌّ وهُوَ یَقولُ : أنَا ابنُ أربابِ المُلوکِ غَسّانْ وَالدّائِنُ الیَومَ بِدینِ عُثمانْ إنّی أتانی خَبرٌ فَأَشجانْ أنَّ عَلِیّاً قَتَلَ ابنَ عَفّانْ ثُمَّ یَشُدُّ فَلا یَنثَنی حَتّی یَضرِبَ بِسَیفِهِ ، ثُمَّ یَشتُمُ ویَلعَنُ ویُکثِرُ الکَلامَ . فَقالَ لَهُ هاشِمُ بنُ عُتبَهَ : یا عَبدَ اللّهِ ، إنَّ هذَا الکَلامَ بَعدَهُ الخِصامُ ، وإنَّ هذَا القِتالَ بَعدَهُ الحِسابُ ، فَاتَّقِ اللّهَ فَإِنَّکَ راجِعٌ إلَی اللّهِ فَسائِلُکَ عَن هذَا المَوقِفِ وما أرَدتَ بِهِ . قالَ : فَإِنّی اُقاتِلُکُم لِأَنَّ صاحِبَکُم لا یُصَلّی کَما ذُکِرَ لی وأنتُم لا تُصَلّونَ أیضا ، واُقاتِلُکُم لِأَنَّ صاحِبَکُم قَتَلَ خَلیفَتَنا وأنتُم أرَدتُموهُ عَلی قَتلِهِ . فقَالَ لَهُ هاشِمٌ : وما أنتَ وابنَ عَفّانَ ! إنَّما قَتَلَهُ أصحابُ مُحَمَّدٍ وأبناءُ أصحابِهِ وقُرّاءُ النّاسِ حینَ أحدَثَ الأحداثَ وخالَفَ حُکمَ الکِتابِ ، وهُم أهلُ الدّینِ وأَولی بِالنَّظَرِ فی اُمورِ النّاسِ مِنکَ ومِن أصحابِکَ ، وما أظُنُّ أمرَ هذِهِ الاُمَّهِ وأمرَ هذَا الدّینِ اُهمِلَ طَرفَهَ عَینٍ . فَقالَ لَهُ : أجَل ، وَاللّهِ لا اُکذَبُ ؛ فَإِنَّ الکَذِبَ یَضُرُّ ولا یَنفَعُ . قالَ : فَإِنَّ أهلَ هذَا الأَمرِ أعلَمُ بِهِ ، فَخَلِّهِ وأهلَ العِلمِ بِهِ . قالَ : ما أظُنُّکَ وَاللّهِ إلّا نَصَحتَ لی . قالَ : وأمّا قَولُکَ : «إنَّ صاحِبَنا لا یُصَلّی» فَهُوَ أوَّلُ مَن صَلّی مَعَ رَسولِ اللّهِ ، وأفقَهُ خَلقِ اللّهِ فی

دينِ اللّهِ ، وأولى بِالرَّسولِ . وأمّا كُلّ مَن تَرى مَعي فَكُلّهُم قارِئٌ لِكِتابِ اللّهِ ، لا يَنامُ اللَّيلَ تَهَجُّدا ، فَلا يُغوِيَنَّکَ عَن دينِکَ هؤُلاءِ الأشقِياءُ المَغرورونَ . فَقالَ الفَتى : يا عَبدَ اللّهِ إنّى أظُنُّکَ امرَأً صالِحا ، فَتُخبِرُنى هَل تَجِدُ لى مِن تَوبَهٍ ؟ فَقالَ : نَعَم يا عَبدَ اللّهِ ، تُب إلَى اللّهِ يَتُب عَلَيکَ ؛ فَإنَّهُ يَقبَلُ التَّوبَهَ عَن عِبادِهِ ويَعفو عَنِ السَّيِّئاتِ ويُحِبُّ المُتَطَهِّرينَ . قالَ : فَجَشَرَ وَاللّهِ الفَتَى النّاسَ راجِعا . فَقالَ لَهُ رَجُلٌ مِن أهلِ الشّامِ : خَدَعَکَ العِراقِىُّ ، خَدَعَکَ العِراقِىُّ . قالَ : لا ، ولكِن نَصَحَ لى . (4)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 460 ح 5727 .
2- .تاريخ دمشق : ج 9 ص 434 ، سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 32 الرقم 5 نحوه .
3- .التؤدَه : التأنّى (لسان العرب : ج 3 ص 443 «وأد») .
4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 42 ؛ وقعه صفّين : ص 353 ، الدرجات الرفيعه : ص 378 .

9 / 5 نبرد هاشم بن عُتْبه و توبه یک جوان

المستدرک علی الصّحیحین به نقل از علیّ بن حکیم : هنگامی در مجلس شریک ، از اویس قرنی یاد شد ، وی گفت : او در جمع پیادگان ، همراه علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد .

تاریخ دمشق به نقل از سعید بن مُسَیِّب ، در یادکرد از اُوَیس قَرَنی : در روزگار علی علیه السلام باز گشت و پیشاپیشِ وی جنگید و در صِفّین ، پیش روی او شهید شد . وقتی در او نگریستند ، دیدند که چهل و اَندی جراحتِ نیزه و شمشیر و تیر بر اندام اوست .

9 / 5نبرد هاشم بن عُتْبه و توبه یک جوانتاریخ الطبری به نقل از ابو سلمه : هنگام غروب ، هاشم بن عُتْبه زُهْری یارانش را فراخواند و گفت : هَلا ! هر کس خدا و سرای آخرت را می طلبد ، به من روی آورَد . انبوهی از مردم به او روی آوردند و او با زبده یارانش ، چند بار بر شامیان به سختی یورش بُرد ؛ امّا از هر سوی که حمله می کرد ، با مقاومت روبه رو می شد و نبردی سخت می کرد. پس به یارانش گفت : مبادا مقاومت ایشان ، شما را به هراس اندازد ! به خدا سوگند ، آنچه از ایشان می بینید ، تنها تعصّب عربی است و این مقاومت ، زیر پرچم همین تعصّب و بر محور آن صورت می پذیرد ؛ و همانا ایشان در گم راهی اند و شما بر حقّید . ای گروه ! مقاومت ورزید و پایمردی کنید و گِرد هم آیید تا همگی با وقار و آرامش به سوی دشمنمان حرکت کنیم . آن گاه ، استواری ورزید ، یکدیگر را یاری کنید و خداوند را یاد آورید . کسی از برادرش درخواستِ [نا بجا] نکند و به این سو و آن سو ، بسیار ننگرید. همچو آنان پایداری کنید و برای پاداش خدا ، با ایشان جهاد کنید تا خداوند ، میان ما و آنها داوری کند که او بهترین داور است . سپس همراه زبده قاریانِ همراهش روان شد و غروبگاهان، وی و یارانش به جنگی سخت پرداختند ، چندان که به برخی نتایج خوشحال کننده رسیدند . در این حال بودند که جوانی نوخاسته به سوی ایشان آمد و می سرود : منم فرزند بزرگْ شاهانِ غسّان که امروز به دین عثمانم . همانا خبری به من رسید که اندوهگینم ساخت و آن ، این که علی ، [عثمان] ابن عفّان را کشته است . سپس به سختی حمله آورد و تا با شمشیرش ضربه ای نمی زد ، روی بر نمی گردانْد . آن گاه ، به ناسزاگویی و لعن [علی علیه السلام]پرداخت و فراوان سخن گفت . هاشم بن عُتْبه به وی گفت: ای بنده خدا ! پس از این سخن، دادرسی ، و

پس از این نبرد ، حسابِ [روز قیامت]خواهد بود . پس از خدا پروا کن که به سوی وی باز می گردی و او درباره این موضع و مقصود تو از آن ، خواهد پرسید . گفت : همانا با شما می جنگم ؛ زیرا امیرتان آن گونه که به من گفته شده نماز نمی گزارَد و شما نیز نماز نمی گزارید(!) . نیز با شما می جنگم ؛ زیرا امیرتان ، خلیفه ما را کُشت و شما هم در کشتن وی ، به او یاری رساندید . هاشم به وی گفت : تو را با ابن عفّان چه کار؟ جز این نیست که او را یاران محمّد صلی الله علیه و آله و فرزندانِ یاران او و قاریانِ امّت ، کشتند ، آن هم هنگامی که آن بدعت ها گزارد و با حکم قرآن مخالفت کرد . و آنان اهل دیانت اند و از تو و یارانت ، برای رأی دادن در امور جامعه شایسته ترند . و گمان نمی کنم [در این ماجرا]حتّی به قدر چشم بر هم زدنی ، در کار این امّت و این دین فروگذاری شده باشد . آن جوان به وی گفت : آری . به خدا سوگند ، به من دروغ نمی گویند ، چرا که دروغ ، زیان می رسانَد و سود نمی بخشد . گفت : شایستگانِ این کار ، به آن آگاه ترند . پس آن را به کسانی وا گذار که به آن آگاه اند . گفت : به خدا سوگند ، جز این گمان ندارم که با من خیرخواهانه سخن گفتی . گفت : و امّا این سخنت که امیر ما نماز نمی گزارَد ؛ [بدان که] او نخستین کسی است که با پیامبر خدا نماز گزارْد و اوست آگاه ترینِ مردم به دین خدا و بلند پایه تر [از همگان] نزد پیامبر [خدا] . و امّا همه کسانی که با من می بینی ، قاریان کتاب خدایند که شب را به عبادت بیدارند . پس مبادا آن تیره بختانِ فریب خورده ، تو را از دینت گم راه کنند ! جوان گفت : ای بنده خدا ! تو را انسانی صالح می یابم . پس مرا خبر ده که آیا راه توبه را برای من گشوده می بینی؟ گفت : آری ، ای بنده خدا ! نزد خدا توبه کن که او توبه ات را می پذیرد و همانا وی ، توبه بندگانش را می پذیرد و از زشتکاری ها در می گذرَد و پاکیزگی خواهان را دوست می دارد . به خدا سوگند ، جوان ، از سپاه شام درآمد و بازگشت . مردی از شامیان به وی گفت : آن عراقی تو را فریفت ! آن عراقی تو را فریفت ! گفت : نه ؛ بلکه برایم خیرخواهی کرد .

.

ص: 48

. .

ص: 49

. .

9 / 6اِستِشهادُ هاشِمِ بنِ عُتبَهَوقعه صفّين عن حبيب بن أبى ثابت :لَمّا كانَ قِتالُ صِفّينَ وَالرّايَهُ مَعَ هاشِمِ بنِ عُتبَهَ قالَ : جَعَلَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ يَتَناوَلُهُ بِالرُّمحِ ويَقولُ : أقدِم يا أعوَرُ ! لا خَيرَ فى أعوَرَ لا يَأتِى الفَزَعْ فَجَعَلَ يَستَحيى مِن عَمّارٍ ، وكانَ عالِما بِالحَربِ ، فَيَتَقَدَّمُ فَيُركِزُ الرّايَهَ ، فَإِذا تَتامَّت إلَيهِ الصُّفوفُ قالَ عَمّارٌ : أقدِم يا أعوَرُ ! لا خَيرَ فى أعوَرَ لا يَأتِى الفَزَعْ فَجَعَلَ عَمرُو بنُ العاصِ يَقولُ : إنّى لَأَرى لِصاحِبِ الرّايَهِ السَّوداءِ عَمَلاً ، لَئِن دامَ عَلى هذا لَتُفنَيَنَّ العَرَبُ اليَومَ . فَاقتَتَلوا قِتالاً شَديدا ، وجَعَلَ عَمّارٌ يَقولُ : صَبرا عِبادَ اللّهِ ! الجَنَّهُ تَحتَ ظِلالِ البيضِ ، وكانَ لِواءُ الشّامِ مَعَ أبِى الأعوَرِ السُّلَمِىِّ . وَلم يَزَل عَمّارٌ بِهاشِمٍ يَنخُسُهُ حَتَّى اشتَدَّ القِتالُ ،وزَحَفَ هاشِمٌ بِالرّايَهِ يُرقِلُ بِها إرقالاً ، وكانَ يُسَمَّى : المِرقالَ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 328 ، الدرجات الرفيعه : ص 378 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 26 ح 380 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 12 وليس فيه «يرقل بها إرقالاً . . .» .

9 / 6 شهادتِ هاشم بن عتبه

9 / 6شهادتِ هاشم بن عتبهوقعه صِفّین به نقل از حبیب بن ابی ثابت : در هنگامه پیکار صفّین ، آن گاه که هاشم بن عتبه پرچمدار بود ، عمّار بن یاسر ، نیزه را نزد وی گرفته بود [و با اشاره به فضل آسیب دیدگی یکی از دیدگانِ مرقال در جهاد]می گفت : ای یک چشم ، به پیش! در مرد یک چشمی که هراس برنینگیزد ، خیری نیست . هاشم از عمّار شرم ورزید ، حال آن که مردی جنگْ آشنا بود . پس پیش رفت و پرچم را برافراشت و آن گاه که صفوف ، به تمامت ، نزدش آراسته شدند ، [دیگر بار]عمّار گفت : ای یک چشم ، به پیش! در مرد یک چشمی که هراس برنینگیزد ، خیری نیست . عمرو بن عاص گفت : می بینم صاحب آن پرچم سیاه ، آهنگِ کاری گران دارد . اگر چنین پیش آید ، همه عرب ، امروز نابود می شوند . پس سپاهیان به جنگی سخت پرداختند و عمّار می گفت : ای بندگان خدا! مقاومت کنید . بهشت زیر سایه شمشیرهاست . و پرچم شام در دست ابو اَعوَر سُلَمی بود . عمّار همچنان هاشم را تحریک می کرد تا جنگ شدّت گرفت و هاشم ، پرچم را به چابکی حرکت می داد ؛ و [از همین رو]او را مِرقال (چابکْ دست/ تیزتگ) می خواندند .

.

وقعه صفّين :إنَّ عَلِيّا دَعا فى هذَا اليَومِ هاشِمَ بنَ عُتبَةَ ومَعَهُ لِواؤُهُ وكانَ أعوَرَ فَقالَ لَهُ : يا هاشِمُ ، حَتّى مَتى تَأكُلُ الخُبزَ ، وتَشرَبُ الماءَ ؟ فَقالَ هاشِمٌ : لَأجهَدَنَّ عَلى ألّا أرجِعَ إلَيکَ أبَدا . قالَ عَلِىٌّ : إنَّ بِإزائِکَ ذَا الكَلاعِ ، وعِندَهُ المَوتُ الأحمَرُ ؟ فَتَقَدَّمَ هاشِمٌ ، فَلَمّا أقبَلَ قالَ مُعاوِيَهُ : مَن هذَا المُقبِلُ ؟ فَقيلَ : هاشِمٌ المِرقالُ . فَقالَ : أعوَرُ بَنى زُهرَةَ ؟ قاتَلَهُ اللّهُ ! وقالَ : إنَّ حُماةَ اللِّواءِ رَبيعَةُ ، فَأجيلُوا القِداحَ فَمَن خَرَجَ سَهمُهُ عَبَّيتُهُ لَهُم ، فَخَرَجَ سَهمُ ذِى الكَلاعِ لِبَكرِ بنِ وائِلٍ ، فَقالَ : تَرَّحَکَ اللّهُ مِن سَهمٍ كَرِهتَ الضِّرابَ . وإنَّما كانَ جُلُّ أصحابِ عَلِىٍّ أهلَ اللِّواءِ مِن رَبيعَةَ ؛ لِأَنَّهُ أمَرَ حُماةً مِنهُم أن يُحاموا عَنِ اللِّواءِ . فأقبَلَ هاشِمٌ . . . وحَمَلَ صاحِبُ لِواءِ ذِى الكَلاعِ وهُوَ رَجُلٍ مِن عُذرَةَ . . . فَاختَلَفا طَعنَتَينِ ، فَطَعَنَهُ هاشِمٌ فَقَتَلَهُ ، وكَثُرَتِ القَتلى ، وحَمَلَ ذُو الكَلاعِ فَاجتَلَدَ النّاسُ ، فَقُتِلا جَميعا ، وأخَذَ ابنُ هاشِمٍ اللِّواءَ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 346 ، الدرجات الرفيعه : ص 38 نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 34 ح 380 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 28 .

وقعه صِفّین :در این روز ، علی علیه السلام ، هاشم بن عتبه را که یک چشم بود و پرچمش را در دست داشت ، فرا خواند و به وی گفت : «ای هاشم! تا کی [زنده می مانی و] نان می خوری و آب می نوشی؟» . هاشم گفت : هر آینه ، بسیار می کوشم تا دیگر هرگز [زنده] نزدت باز نگردم . علی علیه السلام گفت : «رویاروی تو ذو کلاع قرار دارد . نزد او مرگ سرخ [مقدّر شده]است» . هاشم روی به میدان آورد و آن گاه که پیش می رفت ، معاویه گفت : این که پیش می آید ، کیست؟ گفته شد : هاشمِ مِرقال . گفت : یک چشمِ بنی زُهره؟ خدایش بکشد! و گفت : قرعه افکنید و هر که قرعه به نامش درآید ، او را برابرِ ایشان آماده می کنم . پس قرعه ذو کلاع به نام [قبیله] بکر بن وائل درآمد و او گفت : ای قرعه بدشگون ، خدا نابودت کند! و بیش تر حامیان پرچم در سپاه علی علیه السلام از [بنی]ربیعه بودند ؛ چرا که وی به پاسدارانِ ایشان گفته بود که از پرچم ، حمایت کنند . پس هاشم پیش تاخت ... و مردی از [قبیله] عذره که پرچمدار ذو کلاع بود ، [به وی]حمله بُرد و دو ضربه ردّ و بدل کردند . هاشم با ضربه خویش او را بکشت . کشتگان بسیار شدند و ذو کلاع ، حمله آورد و افراد بر هم شمشیر کشیدند و هر دو (هاشم و ذو کلاع) کشته شدند و فرزندِ هاشم ، پرچم را برداشت .

.

مروج الذهب :صَمَدَ هاشِمُ بنُ عُتبَةَ المِرقالُ لِذِى الكَلاعِ وهُوَ فى حِميَرٍ ، فَحَمَلَ عَلَيهِ صاحِبُ لِواءِ ذِى الكَلاعِ . . . فَاختَلَفا طَعنَتَينِ ، فَطَعَنَهُ هاشِمٌ المِرقالُ فَقَتَلَهُ ، وقَتَلَ بَعدَهُ تِسعَةَ عَشَرَ رَجُلاً . وحَمَلَ هاشِمٌ المِرقالُ وحَمَلَ ذُو الكَلاعِ ، ومَعَ المِرقالِ جَماعَةٌ مِن أسلَمَ قَد آلوا ألّا يَرجِعوا أو يَفتَحوا أو يُقتَلوا . فَاجتَلَدَ النّاسُ ، فَقُتِلَ هاشِمٌ المِرقالُ ، وقُتِلَ ذُو الكَلاعِ جَميعا ، فَتَناوَلَ ابنُ المِرقالِ اللِّواءَ حينَ قُتِلَ أبوهُ فى وَسَطِ المَعرَكَهِ . (1)

مروج الذهب :إنَّ هاشِما المِرقالَ لَمّا وَقَعَ إلَى الأَرضِ وهُوَ يَجودُ بِنَفسِهِ رَفَعَ رَأسَهُ ، فَإذا عُبيدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ مَطروحا إلى قُربِهِ جَريحا ، فَحَبا حَتّى دَنا مِنهُ ، فَلَم يَزَل يَعَضُّ عَلى ثَديَيهِ حَتّى ثَبَتَت فيهِ أسنانُهُ لِعَدَمِ السِّلاحِ وَالقُوَّهِ . (2)

الأخبار الطوال :دَفَعَ [عَلِيٌّ عليه السلام] رايَتَهُ العُظمى إلى هاشِمِ بنِ عُتبَهَ ، فَقاتَلَ بِها نَهارَهُ كُلَّهُ ، فَلَمّا كانَ العَشِيُّ انكَشَفَ أصحابُهُ انكِشافَهً ، وثَبَتَ هاشِمٌ فى أهلِ الحِفاظِ مِنهُم وَالنَّجدَهِ ، فَحَمَلَ عَلَيهِمُ الحارِثُ بنُ المُنذِرِ التَّنوخِيُّ فَطَعَنَهُ طَعنَهً جائِفَهً ، فَلَم يَنتَهِ عَنِ القِتالِ . ووافاهُ رَسولُ عَلِيٍّ يَأمُرُهُ أن يُقَدِّمَ رايَتَهُ ، فَقالَ لِلرَّسولِ : اُنظُر إلى ما بى ! فَنَظَرَ إلى بَطنِهِ فَرَآهُ مُنشَقّا ، فَرَجَعَ إلى عَلِيٍّ فَأَخبَرَهُ ، ولَم يَلبَث هاشِمٌ أن سَقَطَ . (3)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 393 .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 397 ؛ وقعه صفّين : ص 355 ، الدرجات الرفيعه : ص 381 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 37 ح 380 .
3- .الأخبار الطوال : ص 183 ؛ وقعه صفّين : ص 355 نحوه .

مروج الذّهب :هاشم بن عُتْبه مرقال با ذو کلاع که همراه [مردان قبیله]حِمْیَر بود ، رویارو شد . پس پرچمدار ذو کلاع به وی حمله بُرد ... و دو ضربه بر هم نواختند و هاشم مرقال با ضربه خویش ، وی را کُشت و پس از او ، نوزده مرد را کُشت . هاشم مِرقال ، هجوم آورد و ذو کلاع [نیز] حمله کرد . همراهِ مرقال ، دسته ای از مردانِ [قبیله] اَسلَم بودند که سوگند خورده بودند باز نگردند ، مگر آن که پیروز شوند یا کشته گردند . پس افراد ، شمشیر برکشیدند و هاشم مرقال و ذو کلاع ، هر دو کشته شدند . آن گاه ، فرزندِ مرقال پرچم را گرفت ، حال آن که پدرش در وسط میدان نبرد کشته شده بود .

مروج الذّهب :آن گاه که هاشم مرقال ، بر زمین افتاده و جان می سپرد ، سرش را بلند کرد و دید که عبید اللّه بن عمر [بن خطّاب] ، نزدیک وی مجروح [بر خاک]افتاده است . سینه خیزان ، به او نزدیک شد و از آن جا که نه سلاحی داشت و نه توانی ، سینه عبید اللّه را به دندان گَزید تا دندان هایش در [گوشت]او فرو رفت .

الأخبار الطّوال :علی علیه السلام پرچمِ بزرگِ سپاهش را به هاشم بن عتبه سپرد . او با این پرچم ، سراسر روز را جنگید و شبانگاهان یارانش از هم به سختی پراکنده شدند . هاشم ، همراه یاران پایدار و دلیرش ، پایمردی می کرد . آن گاه ، حارث بن مُنذر تَنوخی بر آنان یورش بُرد و ضربه ای سخت و درون شکاف بر هاشم فرود آورد ؛ امّا هاشم از نبرد دست نکشید . فرستاده علی علیه السلام نزد وی حضور یافت و او را فرمان داد که پرچمش را پیش بَرَد . او به فرستاده گفت : «بنگر که حال من چگونه است» . آن فرستاده به شکمش نگریست و آن را دریده یافت . پس نزد علی علیه السلام بازگشت و او را [از این حال] آگاه ساخت . و چندان نگذشت که هاشم ، فرو افتاد .

.

مروج الذهب :وَقَفَ عَلِىٌّ رضى الله عنه عِندَ مَصرَعِ المِرقالِ ومَن صُرِعَ حَولَهُ مِنَ الأَسلَمِيّينَ وغَيرِهِم ، فَدَعا لَهُم ، وتَرَحَّمَ عَلَيهِم ، وقالَ مِن أبياتٍ : جَزَى اللّهُ خَيرا عُصبَةً أسلَمِيَّةً صِباحَ الوُجوهِ صُرِّعوا حَولَ هاشِمِ يَزيدُ وعَبدُ اللّهِ بِشرُ بنُ مَعبَدٍ وسُفيانُ وَابنا هاشِمٍ ذِى المَكارِمِ وعُروَةُ لا يَنفَدَ ثَناهُ وذِكرُهُ إذَا اختُرِطَت يَوما خِفافُ الصَّوارِمِ (1)

M304_T1_File_3430086

9 / 7اِستِشهادُ عَمّارِ بنِ ياسِرٍكان عمّار بن ياسر صحابيّا ، حليف الحقّ ، مؤازرا لرسول اللّه صلى الله عليه و آله . وكان مهذّب النفس ، طاهر النقيبه ، محمود السريره ، سليم القلب ، مفعما بحبّ اللّه تعالى . إنّ عمّارا وما تحمّله من مشاقّ وجهود فى سبيل الدين وإرساء دعائم المجتمع الإسلامى الفتىّ صفحه مشرقه تتألّق فى التأريخ الإسلامى ؛ فكان ذا بصيره ثاقبه ، ورؤيه نافذه ، وخطوات وطيده ، فقد كان يرى الشرک على حقيقته من بين ركام المكر والخديعه والظواهر المموّهه بالإسلام والتوحيد . وكان يقف وقفه مهيبه أمام رايه أهل الشام ويقول : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لَقَد قاتَلتُ بِهذِهِ الرّايَهِ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ثَلاثَ مَرّاتٍ ، وهذِهِ الرّابِعَهُ . وَالّذى نَفسى بِيَدِهِ لَو ضَرَبونا حَتّى يَبلُغوا بِنا شَعَفاتِ هَجَرَ لَعَرَفتُ أنَّ مُصلِحينا عَلَى الحَقِّ ، وأنَّهُم عَلَى الضَّلالَهِ . (2) وهكذا كان وجود عمّار فى صفّين باعثا على زهو البعض ، ومولّدا الذعر فى نفوس البعض الآخر ، ومثيرا للتأمّل عند آخرين . ولمّا علم الزبير بحضوره فى معركه الجمل ، طفق يتضعضع . (3) وأرابَ وجودُه فى صفّين كثيرا من أصحاب معاويه ، وذلک أنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله كان قد قال له : «تَقتُلُکَ الفِئَهُ الباغِيَهُ» ، (4) وقال : «يَلتَقى أهلُ الشّامِ وأهلُ العِراقِ ، وعَمّارٌ فى أهلِ الحَقِّ تَقتُلُهُ الفِئَهُ الباغِيَهُ» ، (5) وقال : «لَيسَ يَنبَغى لِعَمّارٍ أن يُفارِقَ الحَقَّ ، ولَن تَأكُلَ النّارُ مِنهُ شَيئا» ، (6) وقال : «إذَا اختَلَفَ النّاسُ كانَ ابنُ سُمَيَّهَ مَعَ الحَقِّ ...» . (7) وحاول الكثيرون أن يروا عمّارا ، ويسمعوا كلامه ؛ كى يستزيدوا من التعرّف على حقّانيّه أمير المؤمنين عليه السلام من خلال كلام هذا الشيخ الجليل الفتىّ القلب . . . الذى ينبع حديثه من أعماق قلبه ، من أجل أن يتثبّتوا من مواضع أقدامهم . ولمّا تجندل ذلک الشيخ المتفانى ذو القدّ الممشوق ، وتضمّخ بدمه ، وشرب كأس المنون . . . كبر ذلک على كلا الجيشين . ورأى مثيرو الفتنه ومسعّرو الحرب ما أخبر به رسول اللّه صلى الله عليه و آله بأُمّ أعينهم ، وإذ شقّ عليهم وصمه «الفئه الباغيه» فلابدّ أن

يحتالوا بتنميق فتنه اَخرى وخديعه ثانيه ؛ ليحولوا دون تضعضع جندهم ، وهذا ما فعله معاويه . (8) فقد إمامنا العظيم صلوات اللّه عليه أخلص أصحابه وأفضلهم ، وقُطع عضده المقتدر ، واغتمّت نفسه المقدّسه وضاق صدره ، فقال : رَحِمَ اللّهُ عَمّارا يَومَ أسلَمَ ، ورَحِمَ اللّهُ عَمّارا يَومَ قُتِلَ ، ورَحِمَ اللّهُ عَمّارا يَومَ يُبعَثُ حَيّا . (9)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 393 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 35 ؛ وقعه صفّين : ص 356 ، الدرجات الرفيعه : ص 381 كلّها نحوه .
2- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 480 ح 18906 ، مسند أبى يعلى : ج 2 ص 262 ح 1607 ، العقد الفريد : ج 3 ص 336 وفيه «سعفات» بدل « شعفات » .
3- .الأخبار الطوال : ص 147 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 510 .
4- .نقل سبعه وعشرون صحابيّا هذا الحديث بألفاظ مختلفه ، راجع : صحيح البخارى : ج 1 ص 172 ح 436 وج 3 ص 1035 ح 2657 ، صحيح مسلم : ج 4 ص 2235 ح 70 و ص 2236 ح 72 ، سنن الترمذى : ج 5 ص 669 ح 3800 ، مسند ابن حنبل : ج 2 ص 654 ح 6943 و ج 6 ص 229 ح 17781 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 435 ح 5657 و ص 436 ح 5659 و ح 5660 و ص 442 ح 5676 ، مسند البزّار : ج 4 ص 256 ح 1428 ، المعجم الكبير : ج 5 ص 221 ح 5146 و ج 23 ص 363 ح 852 857 ، مسند أبى يعلى : ج 6 ص 355 ح 7139 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 251 253 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 571 و ص 577 579 ، الاستيعاب : ج 3 ص 231 الرقم 1883 ، الإصابه : ج 4 ص 474 الرقم 5720 وفيهما «تواترت الآثار عن النبىّ صلى الله عليه و آله أنّه قال : تقتل عمّارا الفئه الباغيه» ، الأزهار المتناثره فى الأخبار المتواتره : ص 76 ح 104 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 267 270 .
5- .وقعه صفّين : ص 335 .
6- .وقعه صفّين : ص 335 عن عمرو بن العاص .
7- .المعجم الكبير : ج 10 ص 96 ح 10071 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 6 ص 422 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 271 .
8- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 41 ، العقد الفريد : ج 3 ص 337 ، الفتوح : ج 3 ص 159 ، شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 334 ح 835 ؛ وقعه صفّين : ص 343 .

9- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 262 ، تاريخ دمشق : ج 43 ص 476 كلاهما عن محمّد بن عمر و غيره ، كنز العمّال : ج 13 ص 539 ح 37411 .

9 / 7 شهادت عمّار بن یاسر

مروج الذّهب :علی علیه السلام در آن جا که مرقال و اَسلَمیان و دیگر یارانِ پیرامون او فرو افتاده بودند ، ایستاد و برای ایشان دعا کرد و رحمت طلبید و این ابیات را خواند : خداوند به گروه اَسلَمیان پاداش نیک دهد که با چهره های تابناک ، پیرامون هاشم بر زمین افتادند ؛ یزید و عبد اللّه ، بشر بن معبد سفیان ، و دو فرزند هاشم که اهل بزرگواری است . و عروه ، که هرگاه شمشیرهای چالاک برهنه شوند [چنان حماسه می آفرینند که] ستایش و یاد ایشان هرگز از میان نخواهد رفت .

9 / 7شهادت عمّار بن یاسرعمّار بن یاسر ، صحابی ، هم پیمانِ حق ، پشتوانه پیامبر خدا ، پاکیزه نَفْس ، پاکْ سرشت ، ستوده خُلق ، درستْ دل و سرشار از دوستی خدای تعالی بود . سختی ها و دشواری هایی که عمّار در راه دین و برای استواری پایه های جامعه نوپای اسلامی تحمّل کرد ، صفحه ای است تابان که در تاریخ اسلامی می درخشد . او دارای دیدی روشن بین ، نگاهی ژرفکاو و گام هایی استوار بود و می توانست از پشت ابرهای متراکمِ حیله و نیرنگ و ظواهرِ آمیخته به اسلام و توحید ، حقیقتِ شرک را دریابد . او در برابر پرچم شامیان ، موضعی شگرف گرفت و گفت : به آن که جانم در دست او است ، من زیر این پرچم ، همراه پیامبر خدا سه بار جنگیده ام و این ، چهارمین بار است . به آن که جانم در دست او است ، اگر چنان ما را بزنند که به بلندی های هَجَر پرتابمان کنند ، باز یقین دارم که مصلحان ما بر حقّ اند و آنان (شامیان) در گم راهی اند . و چنین بود که وجود عمّار در صِفّین برای برخی ، نشاط انگیز ، برای گروهی بیم آور و برای دسته ای تأمّل برانگیز بود . آن گاه که زبیر دانست او در میدان جنگ جَمَل حضور دارد ، رو به فروپاشی رفت . وجود او در صِفّین ، بسیاری از یاران معاویه را به تردید افکنْد ؛ زیرا پیامبر خدا به وی فرموده بود : «تو را گروهک متجاوز ، خواهند کشت» (1) و [نیز]فرموده بود : «شامیان و عراقیان با هم رویارو خواهند شد و عمّار در میان اهل حق خواهد بود و گروهک متجاوز ، او را خواهند کشت» و [هم] فرموده بود : «عمّار را روا نیست که از حق جدا گردد و آتش ، هرگز چیزی از پیکرش را در کام نخواهد کشید» و [همچنین] فرموده بود : «هرگاه مردم دچار اختلاف شوند ، فرزند سمیّه با حق خواهد بود ...» . بسیاری می کوشیدند تا عمّار را ببینند و سخنش را بشنوند تا از خلال گفتار این پیر بزرگوارِ بُرنادل که

سخنش از اعماق قلبش سرچشمه می گرفت ، با حقّانیّت امیر مؤمنان ، بیشتر آشنا شوند و بدین سان ، گام هایی استوارتر بیابند . آن گاه که این پیر فرتوتِ قد خمیده بر خاک افتاد و به خون خویش درغلتید و جام مرگ را نوشید ، هر دو سپاه را گران آمد . آشوب انگیزان و آتش افروزان ، آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود ، به چشم خویش دیدند و لکّه ننگ «گروهک متجاوز» برایشان گران جلوه کرد . پس باید با حیله گری ، فتنه ای دیگر و نیرنگی تازه بر می ساختند تا سپاهشان زبون نشود . و این ، همان کاری بود که معاویه کرد . امام بزرگ ما درودهای خداوند بر او باد خالص ترین و برترین یار خویش را از دست داد و بازوی توانایش قطع شد و جان مقدّسش غمگین و سینه اش تنگ گشت و فرمود : «خدای رحمت کند عمّار را آن روز که اسلام آورد ، آن روز که کشته شد ، و آن روز که زنده برانگیخته خواهد شد !» .

.

1- .سیر أعلام النبلاء: 3 / 513 / 121.

ص: 58

. .

ص: 59

. .

تاریخ بغداد عن أبی أیّوب :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ لِعَمّارٍ : یا عَمّارُ ، تَقتُلُکَ الفِئَهُ الباغِیَهُ ، وأنتَ إذ ذاکَ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَکَ ، یا عَمَّارَ بنَ یاسِرٍ ، إن رَأیتَ عَلِیّا قَد سَلَکَ وادِیا وسَلَکَ النّاسُ وادِیا غَیرَهُ فَاسلُک مَعَ عَلِیٍّ ؛ فَإِنَّهُ لَن یُدلِیَکَ فی رَدیً ، ولَن یُخرِجَکَ مِن هُدیً . یا عَمّارُ ، مَن تَقَلَّدَ سَیفا أعانَ بِهِ عَلِیّا عَلی عَدُوِّهِ قَلَّدَهُ اللّهُ یَومَ القِیامَهِ وِشاحَینِ (1) مِن دُرٍّ ، ومَن تَقَلَّدَ سَیفا أعانَ بِهِ عَدُوَّ عَلِیٍّ قَلَّدَهُ اللّهُ یَومَ القِیامَهِ وِشاحَینَ مِن نارٍ» . (2)

.

1- .الوِشاح : أصل الوِشاح : شیء ینسج من أدیم عریضا ، ویرصّع بالجواهر (مجمع البحرین : ج 3 ص 1938 «وشح») .
2- .تاریخ بغداد : ج 13 ص 187 ح 7165 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 472 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 307 .

تاریخ بغداد به نقل از ابو ایّوب : از پیامبر خدا شنیدم که به عمّار فرمود : «ای عمّار! تو را گروهک متجاوز خواهند کشت و در آن هنگام ، تو با حق هستی و حق با توست . ای عمّار بن یاسر! اگر دیدی علی راهی را می پیماید و مردم راهی دیگر را می پیمایند ، همراهِ علی باش ، که او هرگز تو را به بیراهه نخواهد بُرد و از مسیر هدایت ، بیرون نخواهد کرد . ای عمّار! هر کس شمشیری بر کمر آویزد تا با آن ، علی را ضدّ دشمنش یاری رسانَد ، خداوند در روز قیامت ، دو حمایلِ مروارید نشان بر اندامش می آویزد و هر کس شمشیری بیاویزد تا با آن ، دشمنِ علی را یاری رسانَد ، خداوند در روز قیامت ، دو حمایل آتشین بر اندامش خواهد آویخت» .

.

الفتوح فيما قَالَهُ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ لِعَمرِو بنِ العاصِ : لَقَد أمَرَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن اُقاتِلَ النّاكِثينَ ، فَقَد فَعَلتُ ، وأمَرَنى أن اُقاتِلَ القاسِطينَ ، فَأنتُم هُم ، وأمَّا المارِقونَ فَلا أدرى اُدرِكُهُم أم لا . أيُّهَا الأَبتَرُ !أ لَستَ تَعلَمُ أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَنَ خَذَلَهُ ! فَأنَا مَولى للّهِ ولِرَسولِهِ ، وعَلِىٌّ مَولاىَ مِن بَعدِهِ ، وأنتَ فَلا مَولى لَکَ . (1)

تاريخ الطبرى عن أبى عبد الرحمن السلمى :رَأَيتُ عَمّارا لا يَأخُذُ وادِيا مِن أودِيَهِ صِفّينَ إلّا تَبِعَهُ مَن كانَ هُناکَ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، ورَأَيتُهُ جاءَ إلَى المِرقالِ هاشِمِ بنِ عُتبَهَ وهُوَ صاحِبُ رايَهِ عَلِىٍّ فَقالَ : يا هاشِمُ ، أعَوَرا وجُبنا ! لا خَيرَ فى أعوَرَ لا يَغشَى البَأسَ ، فَإِذا رَجُلٌ بَينَ الصَّفَّينِ قالَ : هذا وَاللّهِ لَيَخلُفَنَّ إمامَهُ ، ولَيَخذُلَنَّ جُندَهُ ، ولَيَصبِرَنَّ جُهدَهُ ، اركَب يا هاشِمُ ، فَرَكِبَ ومَضى هاشِمٌ يَقولُ : أعوَرُ يَبغى أهلَهُ مَحَلّا قَد عالَجَ الحَياهَ حَتّى مَلّا لابُدَّ أن يَفُلَّ أو يُفَلّا وعَمّارٌ يَقولُ : تَقَدَّم يا هاشِمُ ؛ الجَنَّهُ تَحتَ ظِلالِ السُّيوفِ ، وَالموتُ فى أطرافِ الأَسَلِ ، وقَد فُتِّحَت أبوابُ السَّماءِ ، وتَزَيَّنَتِ الحورُ العِين اليَومَ ألقَى الأَحِبَّهْ مُحَمَّداً وحِزبَهْ فَلَم يَرجِعا وقُتِلا . (2)

.

1- .الفتوح : ج 3 ص 77 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 21 ؛ وقعه صفّين : ص 338 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 30 ح 380 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 40 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 270 وراجع شرح الأخبار : ج 1 ص 408 ح 360 .

الفتوح در زمره آنچه عمّار بن یاسر به عمرو بن عاص گفت : پیامبر خدا مرا فرمان داد که با ناکثین (پیمان شکنان) بجنگم ، و من چنین کردم . نیز فرمانم داد که با قاسطین (ستم پیشگان) بجنگم ، که شما همانانید ، و امّا درباره مارقین (برون شدگان از دین) ، نمی دانم که آیا با ایشان روبه رو خواهم شد یا نه . ای بُریده نسل ! آیا نمی دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هر که من مولایش هستم ، علی [نیز]مولای او است . بار خدایا ! دوست بدار دوستِ او را ، و دشمن شمار دشمنِ او را ، و یاوری کن یارِ او را ، و فرو گذار فروگذارنده او را»؟ پس من دوستِ خدا و پیامبرش هستم و پس از او علی ، مولای من است ، و تو مولایی نداری .

تاریخ الطبری به نقل از ابوعبد الرحمان سُلَمی : عمّار را در صِفّین دیدم که هر جا سیر می کرد ، اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله نیز با او سیر می کردند . و دیدمش که نزد هاشم بن عُتبه مِرقال ، پرچمدار علی علیه السلام آمد و گفت : ای هاشم ؛ آیا این که یک چشمی [و سابقه درخشانت در غزوات که یک چشم در راه خدا دادی] ، می ترسی؟ ! خیری مباد در یکْ چشمی که دل به دریای جنگ نزند ! آن گاه ، مردی در میان دو صف ، پدیدار شد و گفت : به خدا سوگند، این مرد (هاشم) پا جایِ پایِ امامش خواهد نهاد ، سپاهِ [رو به روی]خود را خوار خواهد کرد و با همه توان ، مقاومت خواهد ورزید . سوار شو ، ای هاشم ! آن گاه ، هاشم سوار شد و رهسپار گشت ، در حالی که می گفت : [منم آن] یک چشمی که می خواهد برای کَسانش افتخار بیافریند و آن قدر زنده مانده که ملول شده است و ناگزیر است یا شکست دهد یا خود از پای درآید . عمّار گفت : به پیش ای هاشم ! بهشت زیر سایه شمشیرهاست و مرگ در لبه های نیزه[ها] . به راستی درهای آسمان گشوده شده و سیه چشمان [بهشتی]خود را آراسته اند [و آماده پذیرایی از توآند] : امروز با دوستان دیدار می کنم ؛ با محمّد و حزب او . پس آن دو ، باز نگشتند و کشته شدند .

.

تاريخ الطبرى عن حبّه بن جوين العرنى :اِنطَلَقتُ أنَا وأبو مَسعودٍ إلى حُذَيفَةَ بِالمَدائِنِ فَدَخَلنا عَلَيهِ ، فَقالَ : مَرحَبا بِكُما ، ما خَلَّفتُما مِن قَبائِلِ العَرَبِ أحَدا أحَبَّ إلَىَّ مِنكُما . فَأَسنَدتُهُ إلى أبى مَسعودٍ ، فَقُلنا : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، حَدِّثنا ؛ فَإِنّا نَخافُ الفِتَنَ . فَقالَ : عَلَيكُما بِالفِئَةِ الَّتى فيهَا ابنُ سُمَيَّةَ ؛ إنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : تَقتُلُهُ الفِئَةُ الباغِيَةُ ، النّاكِبَةُ عَنِ الطَّريقِ ، وإنَّ آخِرَ رِزقِهِ ضَياحٌ مِن لَبَنٍ . قالَ حَبَّةُ : فَشَهِدتُهُ يَومَ صِفّينَ وهُوَ يَقولُ : اِيتونى بِآخِرِ رِزقٍ لى مِنَ الدُّنيا . فَاُتِىَ بِضَياحٍ مِن لَبَنٍ فى قَدَحٍ أرِوَحٍ لَهُ حَلقَةٌ حَمراءُ ، فَما أخطَأَ حُذَيفَةُ مِقياسَ شَعرَةٍ ، فَقالَ : اليَومَ ألقَى الأَحِبَّةَ مُحَمَّدا وحِزبَهْ وَاللّهِ ، لَو ضَرَبونا حَتّى يَبلُغوا بِنا سَعَفاتِ هَجَرَ لَعَلِمنا أنّا عَلَى الحَقِّ وأنَّهُم عَلَى الباطِلِ ، وجَعَلَ يَقولُ : الموتُ تَحتَ الأَسَلِ ، وَالجَنَّةُ تَحتَ البارِقَهِ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 38 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 381 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 259 كلاهما نحوه وراجع المناقب للخوارزمى : ص 233 ح 240 .

تاریخ الطبری به نقل از حبّه بن جوین عرنی : من و ابو مسعود ، در مدائن (1) ، نزد حُذَیفه رفتیم و بر او داخل شدیم . گفت : خوش آمدید ! از میان قبایل عرب ، هیچ کس نیست که بیش از شما دو تن ، دوستش بدارم . من [به تواضع]این سخن را به ابو مسعود نسبت دادم . آن گاه گفتیم : ای ابو عبد اللّه ! با ما سخن بگو که از فتنه ها بیم داریم . حُذیفه گفت : بر شما باد همراهی با گروهی که [عمّار]فرزند سمیّه در آن است . همانا خود از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : «گروهک متجاوز گم راه ، او را خواهند کشت و واپسین خوراکش قدری شیر آمیخته به آب خواهد بود» . حبّه گفت : پس در صِفّین ، عمّار را دیدم که می گفت : «واپسین خوراک من از دنیا را برایم بیاورید» و برایش قدری شیر آمیخته به آب ، در پیاله ای تَهْ فراخ با حلقه ای سرخ آورده شد . پس حذیفه ، سرِ مویی هم خطا نگفته بود . [عمّار]سپس خواند : امروز با دوستان دیدار می کنم ؛ با محمّد و حزب او . [و افزود :]به خدا سوگند ، اگر به ما ضربه زنند ، چندان که به نخلستان های هَجَر پرتابمان کنند ، باز یقین داریم که ما بر حقّیم و آنان بر باطل اند . آن گاه گفت : مرگ زیر [سایه] نیزه است و بهشت زیر [سایه] شمشیر !

.

1- .نام اصلی مدائن ، المدائن السبعه (شهرهای هفتگانه) است که پایتخت پادشاهان ایران بوده و در بخش شرقی رود دجله و در حوالی بغداد ، در پایین دست آن قرار دارد . ایوان کسرا هم در این شهر بوده است . این شهر در سال چهاردهم هجری قمری به دست مسلمانان فتح شد (ر . ک : تقویم البدان : ص 302) .

9 / 8اِضطِرابُ جَيشِ مُعاوِيَهَ بَعدَ استِشهادِ عَمّارٍشرح نهج البلاغه :قالَ مُعاوِيَهُ لَمّا قُتِلَ عَمّارٌ وَاضطَرَبَ أهلُ الشّامِ لِروايَهِ عَمرِو بنِ العاصِ كانَت لَهُم : «تَقتُلُهُ الفِئَهُ الباغِيَهُ» : إنَّما قَتَلَهُ مَن أخرَجَهُ إلَى الحَربِ وعَرَّضَهُ لِلقَتلِ ! فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : فَرَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذَن قاتِلُ حَمزَهَ ! ! (1)

الكامل فى التاريخ عن أبى عبد الرحمن السلمى :قالَ عَبدُ اللّهِ لِأَبيهِ [عَمرو بنِ العاصِ] : يا أبَه ، قَتَلتُم هذَا الرَّجُلَ فى يَومِكُم هذا ، وقَد قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ما قالَ ! قالَ : وما قالَ ؟ قالَ :أ لَم يَكُنِ المُسلِمونَ وَالنّاسُ يَنقُلونَ فى بِناءِ مَسجِدِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله لَبِنَهً لَبِنَهً ، وعَمّارٌ لَبِنَتَينِ لَبِنَتَينِ ، فَغُشِىَ عَلَيهِ ، فَأَتاهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَجَعَلَ يَمسَحُ التُّرابَ عَن وَجهِهِ ويَقولُ : وَيحَكَ يَابنَ سُمَيَّهَ ! النّاسُ يَنقُلونَ لَبِنَهً لَبِنَهً ، وأنتَ تَنقُلُ لَبِنَتَينِ لَبِنَتَينِ رَغبَهً فِى الأَجرِ ! وأنتَ مَعَ ذلِكَ تَقتُلُكَ الفِئَهُ الباغِيَهُ . فَقالَ عَمرٌو لِمُعاوِيَهَ : أ ما تَسمَعُ ما يَقولُ عَبدُ اللّهِ ! قالَ : وما يَقولُ ؟ فَأَخبَرَهُ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : أ نَحنُ قَتَلناهُ ؟ إنَّما قَتَلَهُ مَن جاءَ بِهِ . فَخَرَجَ النّاسُ مِن فَساطيطِهِم وأخبِيَتِهِم يَقولونَ : إنَّما قَتَلَ عَمّارا مَن جاءَ بِهِ . فَلا أدرى مَن كانَ أعجَبَ؟ أهُوَ أم هُم . (2)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 334 ح 835 ، العقد الفريد : ج 3 ص 337 وفيه «فلمّا بلغ عليّا عليه السلام قال : ونحن قتلنا أيضا حمزه لأنّا أخرجناه» ، الفتوح : ج 3 ص 159 كلاهما نحوه وفيه «فقال عبد اللّه بن عمرو : وكذلک حمزه بن عبد المطّلب يوم اُحد إنّما قتله النبىّ صلى الله عليه و آله ولم يقتله وحشى ؟ !» بدل «فقال أمير المؤمنين عليه السلام . . .» .

2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 382 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 41 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 270 كلاهما نحوه وزاد فيهما «فقال معاويه : إنّک شيخ أخرق ، ولا تزال تحدّث بالحديث وأنت تدحض فى بولک ؟» قبل «أنحن قتلناه ؟» ، وقد وردت قضيّه عمّار وبناء المسجد فى صحيح البخارى¨ : ج 1 ص 172 ح 436 ومسند ابن حنبل : ج 4 ص 11 ح 11011 والمستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 162 ح 2653 .

9 / 8 آشفتگی سپاه معاویه پس از شهادت عمّار

9 / 8آشفتگی سپاه معاویه پس از شهادت عمّارشرح نهج البلاغه :پس از کشته شدن عمّار ، سپاهیان شام آشفته شدند ؛ زیرا روایت عمرو بن عاص [از پیامبر خدا]به یادشان بود که : «عمّار را گروهک متجاوز خواهند کشت» . از این رو ، معاویه گفت : جز این نیست که عمّار را کسی کشت که او را به میدان جنگ کشاند و در معرض کشته شدن قرار داد! امیر مؤمنان گفت : «پس قاتل حمزه [نیز]پیامبر خداست!» .

الکامل فی التاریخ به نقل از ابو عبد الرحمان سُلَمی : عبد اللّه به پدرش عمرو بن عاص گفت : پدرم! در این نبرد ، این مرد را کشتید ، حال آن که پیامبر خدا چنان گفته بود . گفت : چه گفته بود؟ گفت : آیا چنان نبود که مسلمانان و همه مردم برای ساخت مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ، خشت ها را یک یک انتقال می دادند ، امّا عمّار ، هر بار دو خشت با خود می بُرد تا آن گاه که [از خستگی] بر زمین افتاد . پس پیامبر خدا بر سرش آمد و خاک از چهره اش سِتُرد و گفت : «مرحبا ای فرزند سمیّه! مردم خشت ها را یک به یک می بَرَند و تو برای پاداش بیشترِ [خداوند]دو به دو می بَری ، و با این حال ، گروهک متجاوز تو را می کُشند» . عمرو به معاویه گفت : آیا نمی شنوی عبد اللّه چه می گوید؟ معاویه گفت : چه می گوید؟ عمرو او را [از گفته عبد اللّه] آگاه کرد . معاویه گفت : آیا ما او را کشتیم؟ جز این نیست که کُشنده او کسی است که وی را [به این جا]آوَرْد! سپس افرادِ [سپاه او] از خیمه ها و چادرهاشان برون آمدند و گفتند : جز این نیست که قاتل عمّار ، کسی است که او را [به این جا] آوَرْد . و نمی دانم کدام یک شگفت تر است : [کارِ] معاویه یا افرادش؟

.

الكامل فى التاريخ :قَد كانَ ذُو الكَلاعِ سَمِعَ عَمرَو بنَ العاصِ يَقولُ : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَمَّارِ بنِ ياسرٍ : «تَقتُلُکَ الفِئَةُ الباغِيَةُ ، وآخِرُ شَربَةٍ تَشرَبُها ضَياحٌ مِن لَبنٍ» ، فَكَانَ ذُو الكَلاعِ يَقولُ لِعَمرٍو : ما هذا وَيحَکَ يا عَمرُو ؟ فَيَقولُ عَمرٌو : إنَّهُ سَيَرجِعُ إلَينا . فَقُتِلَ ذُو الكَلاعِ قَبلَ عَمّارٍ مَعَ مُعاوِيَةَ ، واُصيبَ عَمّارٌ بَعدَهُ مَعَ عَلِيٍّ . فَقالَ عَمرٌو لِمُعاوِيَةَ : ما أدرى بِقَتلِ أيِّهِما أنَا أشَدُّ فَرَحا ؛ بِقَتلِ عَمّارٍ ، أو بِقَتلِ ذِى الكَلاعِ ! وَاللّهِ لَو بَقِىَ ذُو الكَلاعِ بَعدَ قَتلِ عَمّارٍ لَمالَ بِعامَّةِ أهلِ الشّامِ إلى عَلِيٍّ . (1)

9 / 9اِستِشهادُ خُزَيمَةَ بنِ ثابِتٍ ذِى الشَّهادَتَينِالطبقات الكبرى عن عماره بن خزيمه بن ثابت :شَهِدَ خُزَيمَةُ بنُ ثابِتٍ الجَمَلَ وهُوَ لا يَسُلُّ سَيفا ، وشَهِدَ صِفّينَ وقالَ : أنَا لا أصل (2) أبَدا حَتّى يُقتَلَ عَمّارٌ ، فَأنظُرَ مَن يَقتُلُهُ ؛ فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : تَقتُلُهُ الفِئَةُ الباغِيَةُ . فَلَمّا قُتِلَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ قالَ خُزَيمَةُ : قَد بانَت لِىَ الضَّلالَةُ ، وَاقتَرَبَ فَقاتَلَ حَتّى قُتِلَ . (3)

.

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 381 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 268 عن الأحنف بن قيس ؛ وقعه صفّين : ص 341 عن عمر بن سعد وراجع المناقب للخوارزمى : ص 233 ح 240 .
2- .كذا فى المصدر ، والصحيح : «لا أصولُ» أى لا اُقاتِلُ كما فى اُسد الغابه .
3- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 259 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 127 الرقم 3804 ، العقد الفريد : ج 3 ص 336 ، المناقب للخوارزمى : ص 191 ح 229 ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 268 ح 101 كلّها نحوه .

9 / 9 شهادت خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین)

الکامل فی التاریخ :ذو کلاع از عمرو بن عاص این سخن را شنیده بود که پیامبر خدا به عمّار بن یاسر گفته : «تو را گروهک متجاوز ، خواهند کشت و واپسین آشامیدنی ات ، قدری شیرِ آمیخته به آب است» . ذو کلاع به عمرو گفت : ای عمرو! وای بر تو! این سخن چیست؟ عمرو گفت : همانا عمّار به زودی به سوی ما باز خواهد گشت [و از هواداران ما خواهد شد] . پیش از آن که عمّار در همراهی علی علیه السلام کشته شود ، ذو کلاع در همراهی معاویه کشته شد . سپس عمرو به معاویه گفت : نمی دانم از کشته شدنِ کدام یک بیشتر شادمانم : عمّار یا ذو کلاع! به خدا سوگند ، اگر ذو کلاع پس از عمّار کشته می شد، همه شامیان را به سوی علی می کشانْد.

9 / 9شهادت خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین)الطبقات الکبری به نقل از عماره بن خُزَیمه بن ثابت : خزیمه بن ثابت در جنگ جَمَل حضور داشت ، ولی دست به شمشیر نبُرد . وی در صِفّین نیز حاضر بود و گفت : من هرگز نمی جُنبم تا آن گاه که عمّار کشته شود . پس می نگرم که چه کسی او را می کشد ؛ زیرا از پیامبر خدا شنیدم که گفت : «او را گروهک متجاوز ، خواهند کُشت» . آن گاه که عمّار بن یاسر کشته شد ، خزیمه گفت : اکنون گم راهی آشکار شد . پس [به معرکه] نزدیک شد و به نبرد پرداخت ، چندان که کشته شد .

.

9 / 10قِتالُ الأَشتَرِ ودَورُهُ الأَساسِىُّ فِى الحَربِتؤدّى الحوادث العصيبه ومشقّات الحياه وصروف الدهر دورا مهمّا فى صقل الناس ، وتبلور رفعتهم وعزّتهم . إنّ هذا النوع من الحوادث كما يُجلّى عظمه الروح الإنسانيّه بنحو بيّن ، فإنّه يترک أثره العميق فى إيجاد الأرضيّه التى تتبلور فيها شخصيّه الإنسان فى بعض الأحيان ، وبها تتجلّى بواطن الناس ؛ فإنّه فى صروف الدهر وحدثانه تُعرف حقيقه الإنسان ، وقول الإمام أمير المؤمنين عليه السلام : «فى تَقَلُّبِ الأَحوالِ عِلمُ جَواهِرِ الرِّجالِ» (1) خير آيه على هذه الحقيقه العميقه . وهكذا كانت معركه صفّين مرآهً تجلّت فيها شخصيّه مالک المتألّقه فى تاريخ التشيّع ؛ فقد كان الوجه البارز ، والبطل الشجاع الباسل فى هذه الحرب . 1 كان دور مالک واضحا فى تحفيز الكوفيّين الذين كانوا يسمعون كلامه ، وفى إرسالهم إلى المعركه . 2 كان له دور أساسى فى تنظيم الجيش . 3 كان مالک على مقدّمه الجيش ، وكانت هيمنته العظيمه ومواجهته البطوليّه لمقدّمه جيش معاويه التى كان عليها أبو الأعور السلمى قد أرغمتا هؤلاء على الفرار من الميدان . 4 كان أهل الرقّه (2) من أنصار عثمان ، فدمّروا الجسور المنصوبه على نهر الفرات لخلق العقبات أمام الجيش العلوى الذى كان قوامه مِئه ألف مقاتل . فعزم الإمام عليه السلام على الرجوع والبحث عن معبر آخر ؛ لأنّه لم يُرد أن يستخدم القوّه العسكريّه ويقسر الناس على القيام بعمل شاقّ ، وهنا عرّف مالک نفسه لأهل الرقّه وهدّدهم ، فاضطرّوا إلى نصب جسر للعبور ، وعبر الجيش بالفعل . 5 حال جيش معاويه دون وصول جيش الإمام عليه السلام إلى الماء ، فاستبسل ومعه الأشعث بن قيس حتى تمكّن الجيش من الحصول على الماء . 6 تولّى مالک قياده الخيّاله عند نشوب الحرب . 7 كان له الدور الأكبر فى صولات ذى الحجّه . وحين بدأت الحرب فى شهر صفر ودامت ثمانيه أيّام ، كان مالک فى يومين منها قائدا عامّا لها على الإطلاق . 8 كان مقاتلاً لا نظير له فى المواجهات الفرديّه ، ولم ينكص قطّ عند مواجهه أحد . 9 فى الأيّام الأخيره من المعركه ، كان حلّالاً للمشاكل العويصه فيها ، وكان يحضر بأمر مولاه حيثما ظهرت مشكله فيبادر إلى حلّها . 10 تألّق مالک تألّقا عظيما فى وقعه الخميس وليله الهرير . 11 قاد مع أصحابه جوله مرعبه مهيبه من جولات صفّين ، فتقدّم حتى وصل خيمه معاويه فجرَ يومِ جمعهٍ ، ولم يكن بينه وبين الانتصار الأخير وإخماد نار الفتنه الأُمويّه إلّا خطوه واحده ، فتآمر الأشعث والخوارج وأجبروا الإمام عليه السلام على إرجاعه ، فابتعد عن خيمه معاويه بقلب ملؤه الأسى ؛ كى لا يصل إلى مولاه أذى . فيا عجبا لكلّ هذا الإيثار مع ذلک التحجّر ، واسوداد ضمائر المناوئين للإمام عليه

السلام ، وقبح سرائرهم ! ! إنّ أعظم ما تميّز به مالک هو معرفته العميقه للإمام عليه السلام وتواضعه أمام مولاه ، ذلک التواضع النابع من وعيه الفذّ ، ومعرفته العظيمه .

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 217 .
2- .الرَّقّه : من مدن سوريا الحاليّه، وهى مدينه مشهوره على الفرات بينها وبين حرّان ثلاثه أيّام (راجع معجم البلدان : ج 3 ص 59) .

9 / 10 نبردِ اشتر و نقش بنيانيِ او در جنگ

9 / 10نبردِ اشتر و نقش بنيانيِ او در جنگرويدادهای سنگين و سختی های زندگی و دگرگونی های روزگار ، در صيقل دادنِ افراد و نمود يافتنِ والايی و شكوه آنان ، بسيار نقش دارند . اين گونه رويدادها همان گونه كه عظمت روح انسان را آشكارا هويدا می كنند ، اثری ژرف بر ايجاد زمينه بروز شخصيّت انسان در هنگامه های خاص و رخ نمودنِ جنبه های پنهانِ افراد دارند . در دگرگونی ها و رخدادهای روزگار ، حقيقت انسان شناخته می شود و اين سخن امير مؤمنان ، بهترين روشنگرِ اين حقيقت ژرف است كه : «در دگرگونی های اوضاعِ [روزگار] ، گوهرهای مردان شناخته می شود» . بدين سان ، آوردگاهِ صفّين آينه ای شد كه شخصيت مالک در آن تجلّی يافت ؛ همان شخصيّت تابناک تاريخ تشيّع كه رزمنده برجسته و پهلوان دلير و جنگجوی اين نبرد بود . 1 . نقش مالک در برانگيختنِ كوفيانِ گوش به فرمانِ وی و فرستادن آنان به ميدان نبرد ، آشكار بود . 2 . وی در آراستنِ سپاه ، نقشی بنيانی داشت . 3 . او فرمانده پيش قراولان سپاه علی عليه السلام بود و شوكت شگرف و نبرد قهرمانه اش در برابر پيش قراولان سپاه معاويه به فرماندهيِ ابو اَعور سُلَمی ، آنان را به گريز از ميدان وا داشت . 4 . مردم رَقّه (1) از ياران عثمان بودند و از اين رو ، پُل های ساخته شده بر رود فرات را نابود كردند تا پيش رويِ سپاه صدهزار نفری امام علی عليه السلام مانع بيافرينند. پس امام عليه السلام بر آن شد كه بازگردد و راهی ديگر بجويد؛زيرا نمی خواست از نيروی نظامی بهره گيرد و مردم را به اجبار بر كاری سخت بگمارد . اين جا بود كه مالک ، خود را به مردمِ رَقّه شناساند و تهديدشان كرد و ايشان ناچار شدند برای عبورِ سپاه امام عليه السلام پُلی بربندند و آن گاه ، سپاه از آن گذشت . 5 . سپاه معاويه ، آب را بر سپاه امام عليه السلام بست . در اين حال ، مالک اشتر ، دليرانه رو به جنگ نهاد و به همراهيِ اشعث بن قيس ، توانست به آب دست يابد . 6 . به گاهِ در گرفتنِ جنگ ، مالک ، فرمانده سواره نظام بود . 7 . در حمله های ذی حجّه ، وی نقشی اساسی داشت . آن گاه كه در ماه صفر ، جنگ آغاز شد و هشت روز به درازا كشيد ، مالک طیّ دو روز ، فرمانده كلّ لشكر بود . 8 . در نبردهای تن به تن ، رزمنده ای بی مانند بود و هرگز در رويارويی با كسی ، تن به شكست نداد . 9 . در روزهای پَسينِ نبرد ، حل كننده مشكلات پيچيده بود و به فرمانِ مولای خويش ، هر جا مشكلی بروز می يافت ، حاضر می شد و به حلّ آن می پرداخت . 10 . در

رخداد پنج شنبه و لیله الهَریر (شبِ غرّش) ، شکوهمندانه درخشید . 11 . همراه یارانش ، یکی از حمله های بیم انگیز و شگرف صِفّین را سامان داد و در صبحگاه روز جمعه ، به خیمه معاویه رسید و تنها یک گام پیش رو داشت تا به پیروزی نهایی دست یابد و آتش فتنه اموی را فرو نشانَد . پس اشعث و خوارج ، توطئه چیدند و امام علیه السلام را ناچار کردند که مالک را بازگردانَد ؛ و مالک ، برای آن که به مولایش آزاری نرسد ، با قلبی لبریز از غم ، از خیمه معاویه دور شد . شگفتا از این همه ایثار در برابر آن مایه تحجّر و تاریک دلی و پلید باطنیِ توطئه گران بر ضدّ امام ! بزرگ ترین ویژگی مالک ، شناخت ژرف او از امام علیه السلام و تواضعش نزد مولای خویش بود ؛ تواضعی برگرفته از هوشیاریِ شگرف و معرفتِ سترگ!

.

1- .رَقّه، شهری است مشهور بر ساحل فرات واز آن جا تا حَرّان، سه روز فاصله است (معجم البلدان: ج 3 ص 59) و از شهرهای سوریه فعلی است .

ص: 72

. .

ص: 73

. .

الفتوح :خَرَجَ رَجُلٌ مِن أهلِ العِراقِ عَلى فَرَسٍ لَهُ كُمَيتٍ لا يُرى مِنهُ إلّا حَماليقُ الحَدَقِ ، وفى يَدِهِ رُمحٌ لَهُ فَجَعَلَ يَضرِبُ بِالرُّمحِ عَلى رُؤوسِ أصحابِ عَلِيٍّ ويَقولُ : سَوّوا صُفوفَكُم ! وَالنّاسُ لا يَعرِفونَهُ . حَتّى إذَا اعتَدَلَتِ الصُّفوفُ وَالرّاياتُ ، اِستَقبَلَهُم بِوَجهِهِ ووَلّى ظَهرَهُ إلى أهلِ الشّامِ ، ثُمَّ حَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : اِحمَدُوا اللّهِ عِبادَ اللّهَ ، وَاشكُروهُ ؛ إذ جَعَلَ فيكُمُ ابنَ عَمِّ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، ووَصِيَّهُ ، وأحَبَّ الخَلقِ إلَيهِ ، أقدَمَهُم هِجرَةً ، وأوَّلَهُم إيمانا ، سَيفٌ من سُيوفِ اللّهِ صَبَّهُ عَلى أعدائِهِ . فَانظُروا إذا حَمِيَ الوَطيسُ ، وثارَ القَتامُ ، وتَكَسَّرَتِ الرِّماحُ ، وتَثَلَّمَت الصِّفاحُ ، وجالَتِ الخَيلُ بِالأبطالِ ، ولا أسمَعُ مِنكُم إلّا غَمغَمَةً أو هَمهَمَةً . قالَ : ثُمَّ حَمَلَ عَلى أهلِ الشّامِ ، فَقاتَلَ حَتّى كُسِرَ رُمحُهُ ، ثُمَّ رَجَعَ فَإذا هُوَ الأشتَرُ . (1)

تاريخ الطبرى عن الحرّ بن الصيّاح النخعى :إنَّ الأَشتَرَ يَومَئِذٍ كانَ يُقاتِلُ عَلى فَرَسٍ لَهُ فى يَدِهِ صَفيحَةٌ يَمانِيَّةٌ ؛ إذا طَأطَأها خِلتَ فيها ماءً مُنصَبّا ، وإذا رَفَعَها كادَ يُعشِى البَصرَ شُعاعُها ، وجَعَلَ يَضرِبُ بِسَيفِهِ ويَقولُ : الغَمَراتُ ثُمَّ يَنجَلينا (2)

تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن عاصم الفائشى :حَدَّثَنى رَجُلٌ مِن قَومى أنَّ الأشتَرَ خَرَجَ يَوما يُقاتِلُ بِصِفّينَ فى رِجالٍ مِنَ القُرّاءِ ، ورِجالٍ مِن فُرسانِ العَرَبِ ، فَاشتَدَّ قِتالُهُم ، فَخَرَجَ عَلَينا رَجُلٌ وَاللّهِ لَقَلَّما رَأَيتُ رَجُلاً قَطُّ هُوَ أطوَلُ ولا أعَظَمُ مِنهُ فَدَعا إلَى المُبارَزَهِ ، فَلَم يَخرُج إلَيهِ أحَدٌ إلَا الأَشتَرُ ، فَاختَلَفا ضَربَتَينِ ، فَضَرَبَهُ الأَشتَرُ ، فَقَتَلَهُ . وَايمُ اللّهِ ، لَقَد كُنّا أشفَقنا عَلَيهِ ، وسَأَلناهُ أن لا يَخرُجَ إلَيهِ ، فَلَمّا قَتَلَهُ الأَشتَرُ نادى مُنادٍ مِن أصحابِهِ : يا سَهمَ سَهمَ ابنَ أبى العَيزارِ يا خيرَ مَن نَعلَمُهُ مِن زارٍ و«زارَهُ» حَىٌّ مِنَ الأزدِ وقالَ : أُقسِمُ بِاللّهِ ، لَأَقتُلَنَّ قاتِلَكَ أو لَيَقتُلَنّى ، فَخَرَجَ فَحَمَلَ عَلَى الأَشتَرِ ، وعَطَفَ عَلَيهِ الأَشتَرُ فَضَرَبَهُ ، فَإذا هُوَ بَينَ يَدَى فَرَسِهِ ، وحَمَلَ عَلَيهِ أصحابُهُ فَاستَنقَذوهُ جَريحا . فَقالَ أبو رُفَيقَةَ الفَهمِىُّ : هذا كانَ نارا ، فَصادَفَ إعصارا (3) .

.

1- .الفتوح : ج 3 ص 157 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 207 ؛ وقعه صفّين : ص 473 .

2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 22 ؛ وقعه صفّين : ص 254 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 575 ؛ وقعه صفّين : ص 196 وفيه «أبو رقيقه السهمى» بدل «أبو رفيقه الفهمى» .

الفتوح :مردی از سپاه عراق سوار بر اسبی کَهَر برون آمد که تنها درون پلک های چشمش پیدا بود و در دستش نیزه ای داشت و آن را بر فراز سرِ یاران علی علیه السلام حرکت می داد و می گفت : «صف هاتان را مرتّب کنید» ؛ و مردم در نمی یافتند که او کیست . آن گاه که صف ها و پرچم ها آراسته شدند ، مالک رو به سپاه علی علیه السلام و پشت به سپاه شام ایستاد و پس از به جای آوردن سپاس و ستایش خداوند ، گفت : ای بندگان خدا ! خداوند را سپاس گویید و شکر گزارید که در میان شما ، پسر عمو وجانشینِ پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله و محبوب ترینِ مردم نزد وی را قرار داده؛همان نخستین مهاجر و ایمان آورنده، و همو که شمشیری است از شمشیرهای خدا که بر دشمنان خویش فرودش آورده است . پس مراقبِ آن هنگامه ای باشید که نبردِ سخت در گیرد ، [پرچم های]سیاه به جنب و جوش درآیند ، نیزه ها در هم شکسته شوند ، و شمشیرها شکاف بردارند ، و اسب ها با پهلوانانِ سواره به جنبش درآیند ؛ و [در آن حال]تنها آوایی که از شما می شنوم ، نعره و همهمه[ی جنگ]است . سپس مالک به شامیان یورش بُرد و چندان جنگید که نیزه اش شکست . پس باز گشت و در این حال ، معلوم شد که او اشتر است .

تاریخ الطبری به نقل از حُرّ بن صَیّاح نَخَعی : آن روز ، اشتر بر اسب خویش نشسته ، در دستش شمشیری یَمانی بود و هرگاه آن را تکان می داد ، پنداری در آن ، آبی در حال چکیدن است ؛ و چون آن را بالا می بُرد ، پرتوش چشم را خیره می کرد . او شمشیر می زد و می گفت : گرداب هایی هستند که پس از چندی ، درمی گذرند !

تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن عاصم فائشی : مردی از قومِ من ، برایم حکایت کرد که روزی اَشتر ، همراهِ مردانی از قاریان و تکْ سوارانِ عرب ، در صِفّین به میدان نبرد آمد و جنگی سخت صورت دادند . آن گاه ، مردی به نبردِ ما آمد که خدای را سوگند بسی کم کسی را به درازا و تنومندیِ او دیده بودم . پس هماورد طلبید و هیچ کس جز اشتر به میدانِ او نرفت . آنان دو ضربه ردّ و بدل کردند و اشتر با ضربه ای او را کُشت . به خدا سوگند ، ما [از پیش] بر او بیمناک بودیم و از او می خواستیم به میدانِ آن مرد نرود . آن گاه که اشتر وی را کشت ، یکی از یاران آن مرد تنومند ندا در داد : ای سَهم ، ای سَهم بن ابی عیزار ؛ ای خوب ترین کسی که از تیره زاره (1) می شناسیمت . و گفت : به خدا سوگند ، هر آینه یا

قاتل تو را می کشم و یا او مرا می کشد! سپس برون آمد و به اشتر یورش آورد . اشتر به او روی آورد و بر او ضربه ای زد ، چنان که مقابلِ اسبش [بر زمین]افتاد . آن گاه ، یارانش به سویش شتافتند و پیکر مجروحش را وا رهاندند . ابو رفیقه فهمی گفت : این ، آتشی بود ؛ امّا با گردبادی روبه رو شد .

.

1- .زاره ، تیره یا طائفه ای از قبیله اَزْد است .

تاریخ الطبری عن الحرّ بن الصیّاح النخعی فِی الأَشتَرِ : رَآهُ مُنقِذٌ وحِمیَرٌ ابنا قَیسٍ النّاعِطِیّانِ ، فَقالَ مُنقِذٌ لِحِمیَرٍ : ما فِی العَرَبِ مِثلُ هذا إن کانَ ما أری مِن قِتالِهِ عَلی نِیَّتِهِ . فَقالَ لَهُ حِمیَرٌ : وهَلِ النِّیَّهُ إلّا ما تَراهُ یَصنَعُ ! قالَ : إنّی أخافُ أن یَکونَ یُحاوِلُ مُلکا . (1)

وقعه صفّین عن عمر بن سعد عن رجاله :إنَّ مُعاوِیَهَ دَعا مَروانَ بنَ الحَکَمِ فَقالَ : یا مَروانُ ، إنَّ الأَشتَرَ قَد غَمَّنی وأقلَقَنی ، فَاخرُج بِهذِهِ الخَیلِ فی کَلاعٍ ویَحصُبَ ، فَالقَهُ فَقاتِل بِها . فَقالَ لَهُ مَروانُ : اُدعُ لَها عَمرا فَإِنَّهُ شِعارُکَ دونَ دِثارِکَ . ... ودَعا مُعاوِیَهُ عَمرا ، وأمَرَهُ بِالخُروجِ إلَی الأَشتَرِ ... فَخَرَجَ عَمرٌو فی تِلکَ الخَیلِ فَلَقِیَهُ الأَشتَرُ أمامَ الخَیلِ ... فَعَرَفَ عَمرٌو أنَّهُ الأَشتَرُ ، وفَشِلَ حَیلُهُ وجَبُنَ ، وَاستَحیا أن یَرجِعَ . . . فَلَمّا غَشِیَهُ الأَشتَرُ بِالرُّمحِ زاغَ عَنهُ عَمرٌو ، فَطَعَنَهُ الأَشتَرُ فی وَجهِهِ فَلَم یَصنَعِ الرُّمحُ شَیئا ، وثَقُلَ عَمرٌو فَأَمسَکَ عِنانَ فَرَسِهِ ، وجَعَلَ یَدَه عَلَی وَجهِهِ ، ورَجَعَ راکِضا إلَی العَسکَرِ . (2)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 22 ؛ وقعه صفّین : ص 255 .
2- .وقعه صفّین : ص 439 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 79 و80 وراجع الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 132 .

تاریخ الطبری به نقل از حُرّ بن صَیّاح نَخَعی ، درباره اشتر : مُنقِذ و حِمیَر ناعِطی ، پسرانِ قیس ، اشتر را دیدند . منقذ به حمیر گفت : اگر این نیروی جنگاوری که در او می بینم ، مبتنی بر نیّت [الهیِ] او باشد ، کسی چون او در مردم عرب نیست . حمیر به او گفت : آیا نیّت ، چیزی جز همین [پیکار خطرخیزی] است که انجام می دهد و می بینی؟ گفت : بیم دارم که او خواهان حکومت [و نه رزماوریِ فداکارانه]باشد .

وقعه صِفّین به نقل از عمر بن سعد ، از مردانش : معاویه ، مروان بن حکم را فرا خواند و گفت : ای مروان! اشتر مرا اندوهگین کرده و نگران ساخته است . تو با این گروهِ سوارانِ کِلاع و یَحْصُب به میدان رو ، پس با او رودررو شو و با این گروه ، به نبرد با وی برخیز . مروان به وی گفت : برای این کار ، عَمرو را فراخوان که همچون جامه زیرینت [به تو پیوسته] است . ... معاویه ، عمرو را فرا خواند و فرمانش داد که به میدانِ اشتر رود ... عمرو با همان گروهِ سواران روان شد و اشتر ، پیشاپیش سواران ، با وی رویارو گشت ... عمرو دریافت که او اشتر است . نیرویش کاسته شد و هراسان شد ، امّا شرم کرد که باز گردد ... چون اشتر با نیزه بر او تاخت ، عمرو جا تهی کرد و اشتر نیزه اش را به چهره او زد ، ولی [ضربه]نیزه ، کاری نبود . عمرو را درد ، سنگین افتاد . پس لگام اسبش را کشید و دستش را بر چهره اش نهاد و گریزان به اردوگاه بازگشت .

.

راجع : ج 13 ص 506 (مالک الأشتر) . ج 7 ص 12 (استشهاد مالک الأشتر) .

9 / 11قِتالُ الإمامِ بِنَفسِهِوقعه صفّين عن جابر بن عمير الأنصارى فى بَيانِ شَجاعَهِ عَلِيٍّ عليه السلام فى حَربِ صِفّينَ : لا وَاللّهِ الَّذى بَعَثَ مُحَمَّدا صلى اللهِ عليه و آله بِالحَقِّ نَبِيّا ، ما سَمِعنا بِرَئيسِ قَومٍ مُنذُ خَلَقَ اللّهُ السَّماواتِ وَالأَرضَ أصابَ بِيَدِهِ فى يَومٍ واحِدٍ ما أَصابَ ؛ إنَّهُ قَتَلَ فيما ذَكَرَ العادّونَ زِيادَةً عَلى خَمسِمِئَهٍ مِن أعلامِ العَرَبِ ، يَخرُجُ بِسَيفِهِ مُنحَنِيا فَيقولُ : مَعذِرَةً إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وإلَيكُم مِن هذا ، لَقَد هَمَمتُ أن أصقُلَهُ ولكِن حَجَزَنى عَنهُ أنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ كَثيرا : «لا سَيفَ إلّا ذو الفَقارِ ، ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ» وأنا اُقاتِلُ بِهِ دونَهُ . قالَ : فَكُنّا نَأخُذُهُ فَنُقَوِّمُهُ ، ثُمَّ يَتَناوَلُهُ مِن أيدينا فَيَتَقَحَّمُ بِهِ فى عُرضِ الصَّفِّ ، فَلا وَاللّهِ ما لَيثٌ بِأَشَدَّ نِكايَهً فى عَدُوِّهِ مِنهُ ، رَحمَهُ اللّهِ عَلَيهِ رَحمَهً واسِعَهً . (1)

ذخائر العقبى عن ابن عبّاس وقَد سَأَلَهُ رَجُلٌ : أكانَ عَلِىٌّ رضى الله عنه يُباشِرُ القِتالَ بِنَفسِهِ يَومَ صِفّينَ ؟ : وَاللّهِ ما رَأَيتُ رَجُلاً أطرَحَ لِنَفسِهِ فى مَتلَفٍ مِن عَلِىٍّ ، ولَقَد رَأَيتُهُ يَخرُجُ حاسِرَ الرَّأسِ ، بِيَدِهِ السَّيفُ إلَى الرَّجُلِ الدّارِعِ فَيَقتُلُهُ . (2)

.

1- .وقعه صفّين : ص 477 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 211 وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 264 .
2- .ذخائر العقبى : ص 176 ، حياه الحيوان الكبرى : ج 1 ص 53 .

9 / 11 نبرد شخصِ امام

ر . ک : ج 13 ص 507 (مالک اشتر) . ج 7 ص 13 (شهادت مالک اشتر) .

9 / 11نبرد شخصِ اماموقعه صِفّین به نقل از جابر بن عُمَیر انصاری ، در بیان دلاوریِ علی علیه السلام در جنگ صفّین : نه ؛ سوگند به خداوندی که محمّد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری برانگیخت ، از زمانی که خدا آسمان ها و زمین را آفرید ، هرگز نشنیده ایم که پیشوای مردمی در یک روز ، به دستِ خویش چنین کند که علی علیه السلام کرد . چنان که شمارندگان ذکر کرده اند ، او بیش از پانصد نام آورِ عرب را هلاک کرد ؛ با شمشیرِ کج شده خود به میدان می رفت و می گفت : «از خدای عز و جل و شما پوزش می خواهم که [شمشیرم]چنین است . عزم کرده بودم که آن را صیقل دهم ؛ امّا این سخن پیامبر خدا مرا از این کار باز داشت که فراوان می فرمود : شمشیری جز ذوالفقار و جوانْ مردی جز علی نیست و این در حالی بود که من پیش روی او می جنگیدم» . ما آن شمشیر را می گرفتیم و صاف می کردیم . سپس وی آن را از دست های ما گرفته ، با آن به پهنای صف [دشمن]یورش می بُرد . نه ؛ به خدا سوگند ، صولتِ هیچ شیری در شکار دشمن ، بیش از او نبود . رحمتِ فرا گسترِ خداوند بر او باد !

ذخائر العقبی به نقل از ابن عبّاس ، در پاسخِ مردی که از وی پرسید : آیا علی علیه السلام ، خود ، در جنگ صفّین به نبرد پرداخت؟ : به خدا سوگند ، هیچ مردی را ندیدم که همچون علی علیه السلام جان خود را در خطرِ فنا اندازد . به راستی ، خود ، او را دیدم که برهنه سر و شمشیر در دست ، به مردی زرهپوش یورش بُرد و او را کُشت .

.

تاريخ الطبرى عن أبى عبد الرحمن السلمى :كُنّا مَعَ عَلِىٍّ بِصِفّينَ ، فَكُنّا قَد وَكّلنا بِفَرَسِهِ رَجُلَينِ يَحفَظانِهِ ويَمنَعانِهِ مِن أن يَحمِلَ ، فَكانَ إذا حانَت مِنهُما غَفلَةٌ يَحمِلُ ، فَلا يَرجِعُ حَتّى يَخضِبَ سَيفُهُ . وإنَّهُ حَمَلَ ذاتَ يَومٍ فَلَم يَرجِع حَتَّى انثَنى سَيفُهُ ، فَألقاهُ إلَيهِم ، وقالَ : لَولا أنَّهُ انثَنى ما رَجَعتُ . (1)

تاريخ الطبرى عن أبى روق الهمدانى فى شِدَّةِ حَربِ صِفّينَ : ... اِنتَهَتِ الهَزيمَةُ إلى عَلِىٍّ ، فَانصَرَفَ يَتَمَشّى نَحوَ المَيسَرَةِ ، فَانكَشَفَت عَنهُ مُضَرُ مِنَ المَيسَرَةِ ، وثَبَتَت رَبيعَةُ . قالَ أبو مِخنَفٍ : حَدَّثَنى مالِكُ بنُ أعيَنَ الجُهَنِىُّ ، عَن زَيدِ بنِ وَهبٍ الجُهَنِىِّ قالَ : مَرَّ عَلِىٌّ مَعَهُ بَنوهُ نَحوَ المَيسَرَةِ ومَعَهُ رَبيعَةُ وَحدَها ، وإنّى لَأَرَى النَّبلَ يَمُرُّ بَينَ عاتِقِهِ ومَنكِبِهِ ، وما مِن بَنيهِ أحَدٌ إلّا يَقيهِ بِنَفسِهِ ، فَيَكرَهُ عَلِىٌّ ذلِکَ ، فَيَتَقَدَّمُ عَلَيهِ فَيَحولُ بَينَ أهلِ الشّامِ وبَينَهُ ، فَيَأخُذُهُ بِيَدِهِ إذا فَعَلَ ذلِکَ فَيُلقيهِ بَينَ يَدَيهِ أو مِن وَرائِهِ . فَبَصُرَ بِهِ أحمَرُ مَولى أبى سُفيانَ ، أو عُثمانَ ، أو بَعضِ بَنى اُمَيَّةَ فَقالَ [أى أحمَرُ] : عَلِىٌّ وَربِّ الكَعبَةِ ! قَتَلَنِى اللّهُ إن لَم أقتُلکَ أو تَقتُلنى ، فَأقبَلَ نَحوَهُ ، فَخَرَجَ إلَيهِ كَيسانُ مَولى عَلِىٍّ ، فَاختَلَفا ضَربَتَينِ ، فَقَتَلَهُ مَولى بَنى اُمَيَّةَ ، ويَنتَهِزُهُ عَلِىٌّ ، فَيَقَعُ بِيَدِهِ فى جَيبِ دِرعِهِ ، فَيَجبِذُهُ (2) ، ثُمَّ حَمَلَهُ عَلى عاتِقِهِ ، فَكَأنّى أنظُرُ إلى رُجَيلَتَيهِ ، تَختَلِفانِ عَلى عُنُقِ عَلِىٍّ ، ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ الأَرضَ فَكَسَرَ مَنكِبَهُ وعَضُدَيهِ ، وشَدَّ ابنا عَلِىٍّ عَلَيهِ حُسَينٌ ومُحَمَّدٌ ، فَضَرَباهُ بِأسيافِهِما حَتّى بَرَدَ ، فَكَأنّى أنظُرُ إلى عَلِىٍّ قائِما ، وإلى شِبلَيهِ يَضرِبانِ الرَّجُلَ ... . ثُمَّ إنَّ أهلَ الشّامِ دَنَوا مِنهُ ، ووَاللّهِ ما يَزيدُهُ قُربُهُم مِنهُ سُرعَةً فى مَشيِهِ ، فَقالَ لَهُ الحَسَنُ : ما ضَرَّکَ لَو سَعَيتَ حَتّى تَنتَهِىَ إلى هؤُلاءِ الَّذينَ قَد صَبَروا لِعَدُوِّکَ مِن أصحابِکَ ؟ فَقالَ : يا بُنَىَّ ، إنَّ لِأَبيکَ يَوما لَن يَعدُوَهُ ، ولا يُبطِئُ بِهِ عَنهُ (3) السَّعىُ ، ولا يُعَجِّلُ بِهِ إلَيهِ المَشىُ ، إنَّ أباکَ وَاللّهِ ما يُبالى أوَقَعَ عَلَى المَوتِ ، أو وَقَعَ المَوتُ عَلَيهِ ! (4)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 40 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 383 ، الإصابه : ج 6 ص 405 الرقم 8934 وفيه إلى «يخضب سيفه» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 270 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 3 ح 379 .
2- .جَبَذ يَجبذ : لغه فى جَذَبَ (لسان العرب : ج 3 ص 478 «جبذ») .
3- .فى المصدر : «عند» ، والتصحيح من وقعه صفّين .

4- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 18 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 373 ، شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 198 کلاهما نحوه ؛ وقعه صفّین : ص 248 وراجع البدایه والنهایه : ج 7 ص 265 وکشف الغمّه : ج 1 ص 251 .

تاریخ الطبری به نقل از ابو عبد الرحمان سُلَمی : همراه علی علیه السلام در صِفّین بودیم و دو پیاده را بر کناره اسبش گماشته بودیم تا مراقب او باشند و از حمله کردن بازش دارند . امّا او هر گاه آن دو غفلت می کردند ، حمله می بُرد و تا زمانی که شمشیرش در خون نمی نشست ، باز نمی گشت . روزی وی یورش بُرد و تا شمشیرش خَم برنداشت ، بازنگشت . آن گاه آن را به سوی ایشان پرتاب کرد و گفت : «اگر این [شمشیر] خم برنمی داشت ، باز نمی گشتم .

تاریخ الطبری به نقل از ابو رَوْق هَمْدانی ، در وصفِ شدّت جنگ صِفّین : ... دامنه گریز تا جایی که علی علیه السلام قرار داشت ، کشیده شد . پس وی به سوی جناح چپ ، پیاده حرکت کرد و [افرادِ قبیله] مُضَر در جناح چپ ، از گرد او پراکنده شدند و [فقط افراد قبیله]ربیعه پایداری ورزیدند . [ابو مِخْنَف از مالک بن اَعیَن جُهَنی و او از زید بن وَهْب جُهَنی آورده است :]علی علیه السلام همراه پسرانش به سوی جناح چپ حرکت کرد و تنها افراد ربیعه با او بودند . گویی اکنون می بینم که تیر از میان شانه و کتف هایش می گذرد و یکایک پسرانش خود را سپر او می کنند و علی علیه السلام این را نمی پسندد و خود را پیش می اندازد و میان آن فرزند و شامیان،فاصله می شود. هرگاه یکی از پسرانش چنین می کرد، وی او را با دست خویش می گرفت و پیش رو یا پشت سر خود می افکَنْد [به گونه ای که نتواند سپرِ وی شود] . اَحمَر ، غلامِ ابوسفیان یا عثمان یا یکی دیگر از بنی امیّه ، او را دید و گفت : ای علی! به پروردگار کعبه سوگند ، خدا مرا بکشد اگر یا تو را نکشم و یا خود کشته نشوم . سپس به سوی علی علیه السلام یورش بُرد . کیسان ، غلامِ علی ، با او برابر شد و دو ضربه ردّ و بدل کردند . غلامِ بنی امیّه ، کیسان را کشت . علی علیه السلام خود ، به سوی آن غلام بنی امیّه شتافت و دستش را در گریبانِ زرهش برد و او را به سوی خود کشید . سپس بر شانه خود ، وی را بر کشید . گویی اکنون دو پای او را می بینم که بر گردنِ علی بالا و پایین می شوند . آن گاه ، وی را بر زمین کوفت و شانه و بازوانش را شکست . سپس پسرانِ علی علیه السلام ، حسین و محمّد علیهماالسلام ، بر آن غلام تاختند و او را با شمشیرهای خود زدند ، چندان که [بمُرد و بدنش] سرد شد . گویی اکنون علی علیه السلام را می نگرم که ایستاده است و دو شیر بچّه اش آن غلام را فرو می کوبند ... سپس شامیان به علی علیه السلام نزدیک شدند . به خدا سوگند ، نزدیک شدنِ ایشان به وی سبب نمی شد که او در راه رفتن

به شتاب افتد . حسن علیه السلام به وی گفت : تو را چه زیان می رسد اگر بِدَوی وخود را به آن دسته از یارانت برسانی که مقابلِ دشمنت پایداری می ورزند؟ گفت : «پسر جان! برای پدرت روزی (اَجلی) است که از آن هرگز در نگذرد ؛ دویدن ، آن را به تأخیر نیفکَنَد و کُند رفتن ، آن را پیش نیندازد . به خدا سوگند ، پدرت را تفاوت نمی کند که خود به سوی مرگ آید یا مرگ بر او درآید» .

.

الأخبار الطوال :كانَ فارِسَ مُعاوِيَهَ الَّذى يَبتَهى (1) بِهِ حُرَيثٌ مَولاهُ ، وكانَ يَلبَسُ بِزَّهَ مُعاوِيَهَ ، ويَستَلئِمُ سِلاحَهُ ، ويَركَبُ فَرَسَهُ ، ويَحمِلُ مُتَشَبِّها بِمُعاوِيَهَ ، فَإذا حَمَلَ قالَ النّاسُ : هذا مُعاوِيَهُ . وقَد كانَ مُعاوِيَهُ نَهاهُ عَن عَلِيٍّ ، وقالَ : اِجتَنِبهُ ، وضَع رُمحَکَ حَيثُ شِئتَ . فَخَلا بِهِ عَمرٌو ، وقالَ : ما يَمنَعُکَ مِن مُبارَزَهِ عَلِيٍّ ، وأنتَ لَهُ كُف ءٌ ؟ قالَ : نَهانى مَولاىَ عَنهُ . قالَ : وإنّى وَاللّهِ لَأَرجو إن بارَزتَهُ أن تَقتُلَهُ ، فَتَذَهَبَ بِشَرَفِ ذلِکَ . فَلَم يَزَل يُزَيِّنُ لَهُ ذلِکَ حَتّى وَقَعَ فى قَلبِ حُرَيثٍ . فَلَمّا أصبَحوا خَرَجَ حُرَيثٌ حَتّى قامَ بَينَ الصَّفَّينِ ، وقالَ : يا أبَا الحَسَنِ ، ابرُز إلَىَّ ! أنَا حُرَيثٌ . فَخَرَجَ إلَيهِ عَلِيٌّ عليه السلام ، فَضَرَبَهُ ، فَقَتَلَهُ . (2)

.

1- .ابتهأت بالشىء : أنستَ به وأحببتَ قربه (تاج العروس : ج 19 ص 232 «بهو») .

2- .الأخبار الطوال : ص 176 ، تاريخ دمشق : ج 12 ص 335 ، الفتوح : ج 3 ص 29 ، الفصول المهمّه : ص 91 ، المناقب للخوارزمى : ص 223 ح 240 ؛ وقعه صفّين : ص 272 كلّها نحوه .

الأخبار الطّوال :تکْ سوارِ معاویه که بسی به وی مباهات می ورزید ، غلامش حُرَیث بود . او رزمپوشِ معاویه را به بَر می کرد ، سلاح او را به کف می گرفت ، بر اسب وی سوار می شد و همانندِ خودِ معاویه حمله می کرد . از این رو ، هر گاه یورش می آورْد ، مردم می گفتند : «این ، معاویه است» . معاویه او را از نبرد با علی علیه السلام نهی کرده ، به وی گفته بود : نیزه ات را هر جا می خواهی ، فرود آور ؛ امّا از علی دوری کن! عمرو [بن عاص] با حُرَیث خلوت کرد و گفت : چه چیز تو را از هماوردی با علی باز می دارد ، حال آن که تو هَمزورِ اویی؟ گفت : سرورم مرا از نبرد با او نهی کرده است . گفت : به خدا سوگند ، من امیدوارم که اگر با او نبرد کنی ، وی را می کشی و شرفِ این کار نصیب تو می شود . عمرو ، مرتّبا این کار را برای وی زیبا جلوه می داد ، چندان که در دل حُرَیث افتاد [که چنین کند] . صبحگاهان ، حریث برون آمد تا میان دو صف ایستاد و گفت : ای ابوالحسن! من حُرَیث هستم . به نبردِ من بیا! آن گاه ، علی علیه السلام به میدانِ وی رفت و با ضربه ای ، او را کشت .

.

وقعه صفّين عن صعصعه بن صوحان :إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ صافَّ أهلَ الشّامِ ، حَتّى بَرَزَ رَجُلٌ مِن حِميَرٍ مِن آلِ ذى يَزَنَ ، اسمُهُ : كُرَيبُ بنُ الصَّبّاحِ ، لَيسَ فى أهلِ الشّامِ يَومَئِذٍ رَجُلٌ أشهَرَ شِدَّةً بِالبَأسِ مِنهُ ، ثُمَّ نادى : مَن يُبارِزُ ؟ فَبَرَزَ إلَيهِ المُرتَفِعُ بنُ الوَضّاحِ الزُّبَيدِىُّ ، فَقَتَلَ المُرتَفِعَ . ثُمَّ نادى : مَن يُبارِزُ ؟ فَبَرَزَ إلَيهِ الحارِثُ بنُ الجُلاحِ ، فَقَتَلَ . ثُمَّ نادى : مَن يُبارِزُ ؟ فَبَرَزَ إلَيهِ عائِذُ بنُ مَسروقٍ الهَمدانِىُّ ، فَقَتَلَ عائِذا . ثُمَّ رَمى بِأجسادِهِم بَعضَها فَوقَ بَعضٍ ، ثُمَّ قامَ عَلَيها بَغيا وَاعتِداءً . ثُمَّ نادى : هَل بَقِىَ مِن مُبارِزٍ ؟ فَبَرَزَ إلَيهِ عَلِىٌّ ثُمَّ ناداهُ : وَيحَكَ يا كُرَيبُ ! إنّى أُحَذِّرُكَ اللّهَ وبَأسَهُ ونَقِمَتَهُ ، وأدعوكَ إلى سُنَّةِ اللّهِ وسُنَّةِ رَسولِهِ ، وَيحَكَ ! لا يُدخِلَنَّكَ ابنُ آكِلَةِ الأكبادِ النّارَ . فَكانَ جَوابُهُ أن قالَ : ما أكثَرَ ما قَد سَمِعنا هذِهِ المَقالَةَ مِنكَ ، فَلا حاجَةَ لَنا فيها . أقدِم إذا شَئتَ ، مَن يَشتَرى سَيفى وهذا أثَرُهُ ؟ فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : لا حَولَ ولا قُوَّةَ إلّا بِاللّهِ ، ثُمَّ مَشى إلَيهِ فَلَم يُمهِلهُ أن ضَرَبَهُ ضَربَةً خَرَّ مِنها قَتيلاً يَتَشَحَّطُ فى دَمِهِ . ثُمَّ نادى : مَن يُبارِزُ ؟ فَبَرَزَ إلَيهِ الحارِثُ بنُ وَداعَةَ الحِميَرِىُّ ، فَقَتَلَ الحارِثَ . ثُمَّ نادى : مَن يُبارِزُ ؟ فَبَرَزَ إلَيهِ المُطاعُ بنُ المُطَّلِبِ القَينِىُّ ، فَقَتَلَ مُطاعا . ثُمَّ نادى : مَن يَبرُزُ ؟ فَلَم يَبرُز إلَيهِ أحَدٌ . ثُمَّ إنَّ عَلِيّا نادى : يا مَعشرَ المُسلِمينَ ! «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُواْ اللَّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (1) ، وَيحَكَ يا مُعاوِيَةُ هَلُمَّ إلَىَّ فَبارِزنى ، ولا يُقتَلَنَّ النّاسُ فيما بَينَنا ! فَقالَ عَمرٌو : اِغتَنِمهُ مُنتَهَزا ، قَد قَتَلَ ثَلاثَةً مِن أبطالِ العَرَبِ ، وإنّى أطمَعُ أن يُظفِرَكَ اللّهُ بِهِ . فَقالَ مُعاوِيَةُ : وَيحَكَ يا عَمرُو ! وَاللّهِ ، إن تُريدُ إلّا أن اُقتَلَ فَتُصيبَ الخِلافَةَ بَعدى ، اذهَب إلَيكَ ، فَلَيسَ مِثلى يُخدَعُ . (2)

.

1- .البقره : 194 .

2- .وقعه صفّين : ص 315 ؛ الفتوح : ج 3 ص 112 ، الفصول المهمّه : ص 88 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 264 كلّها نحوه وراجع جواهر المطالب : ج 1 ص 265 .

وقعه صِفّین به نقل از صَعصَعه بن صُوحان : علی بن ابی طالب علیه السلام رویاروی شامیان قرار گرفت تا آن که مردی حِمیَری از خاندان ذو یَزَن ، به نام کُرَیب بن صباح ، به میدان آمد . در آن روز ، هیچ مردی قوی تر از او در شامیان نبود . پس ندا در داد: هماوردِ من کیست؟ مرتفع بن وضّاح زُبیدی به نبردِ او رفت وکشته شد . سپس نداد داد : کیست که با من هماوردی کند؟ حارث بن جلاح به هماوردی اش رفت و [او نیز]کشته شد. پس بانگ زد : چه کس با من هماوردی کند؟ عائذ بن مسروق هَمْدانی به نبردش رفت و [او هم] کشته شد . آن گاه اجساد آن کشته ها را بر روی هم افکَنْد و با گردنکشی و زیاده خواهی بر آنها ایستاد و بانگ در داد : آیا مبارزی مانده است؟ علی علیه السلام به میدانِ وی آمد و او را ندا داد : «وای بر تو ای کُرَیب! من تو را از خدا و خشم و انتقام او برحذر می دارم و به سنّت خدا و پیامبرش فرا می خوانم . وای بر تو! مبادا پسرِ آن زن جگرخوار ، تو را به آتش در افکَنَد!» . پاسخ او این بود : این [گونه] سخن را از تو بسیار شنیده ایم و دیگر ما را به آن نیازی نیست . اگر می خواهی ، پیش بیا! کیست که شمشیر مرا که چنین اثری دارد ، [به جان]بخرد؟ علی علیه السلام گفت : «لا حول و لا قوّه إلّا باللّه !» . سپس به سوی وی رفت و بی آن که مهلتش دهد ، ضربه ای به او زد که بر اثر آن ، کشته شده ، بر زمین افتاد و در خون خویش غلتید . سپس ندا در داد : «هماورد کیست؟» . حارث بن وداعه حِمیَری به میدانش آمد و کشته شد . باز بانگ زد : «کیست مبارز؟» . مطاع بن مطّلب قینی برای نبرد پیش آمد و [او هم]کشته شد . آن گاه ، فریاد زد : «مبارزی هست؟» و هیچ کس برای مبارزه با او پیش نیامد . سپس علی علیه السلام ندا داد : «ای گروه مسلمانان! «این ماه حرام در مقابل آن ماه حرام ؛ و شکستنِ حریم ها را قصاص است . پس هر کس بر شما تعدّی کند ، به همان اندازه تعدّی اش ، بر او تعدّی کنید و از خدا بترسید و بدانید که او با پرهیزگاران است» . وای بر تو ای معاویه! به سوی من آ و با من هماوردی کن ، تا در میانه ما دیگر مردم کشته نشوند» . عمرو گفت : از این فرصت بهره گیر . او سه تن از پهلوانان عرب را کشته [و خسته شده است] ؛ پس امیدوارم خداوند تو را بر او پیروز گردانَد! معاویه گفت : وای بر تو ای عمرو! به خدا سوگند ، تنها خواستِ تو آن است که کشته شوم و تو پس از من به خلافت برسی . پیِ کار خویش رو ، که کسی همانندِ من ، فریب نمی خورَد .

.

وقعه صفّين عن صعصعه بن صوحان والحارث بن أدهم :بَرَزَ يَومَئِذٍ عُروَةُ بنُ داوُدَ الدِّمَشقِىُّ فَقالَ : إن كانَ مُعاوِيَهُ كَرِهَ مُبارَزَتَکَ يا أبَا الحَسَنِ فَهَلُمَّ إلَىَّ . فَتَقَدَّمَ إلَيهِ عَلِىٌّ ، فَقالَ لَهُ أصحابُهُ : ذَر هذَا الكَلبَ فَإنَّهُ لَيسَ لَکَ بِخَطَرٍ . فَقالَ : وَاللّهِ ، ما مُعاوِيَهُ اليَومَ بِأغيَظَ لى مِنهُ ، دَعونى وإيّاهُ ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَيهِ فَضَرَبَهُ فَقَطَعَهُ قِطعَتَينِ ، سَقَطَت إحداهُما يَمنَةً ، وَالاُخرى يَسرَةً ، فَارتَجَّ العَسكَرانِ لِهَولِ الضَّربَهِ . ثُمَّ قالَ : اِذهَب يا عُروَهُ فَأخبِر قَومَکَ ، أما وَالَّذى بَعَثَ مُحَمَّدا بِالحَقِّ لَقَد عايَنتَ النّارَ وأصبَحتَ مِنَ النّادِمينَ . وقالَ ابنُ عَمٍّ لِعُروَهَ : وا سوءَ صَباحاه ، قَبَحَ اللّهُ البَقاءَ بَعدَ أبى داوُدَ ... . وحَمَلَ ابنُ عَمٍّ أبى داوُدَ عَلى عَلِىٍّ فَطَعَنَهُ فَضَرَبَ الرُّمحَ فَبَرَأهُ ، ثُمَّ قَنَّعَهُ ضَربَهً فَألحَقَهُ بِأبيداوُدَ ، ومُعاوِيَهُ واقِفٌ عَلَى التَّلِّ يُبصِرُ ويُشاهِدُ ، فَقالَ : تَبّا لِهذِهِ الرِّجالِ وقُبحا ؛ أما فيهِم مَن يَقتُلُ هذا مُبارَزَهً أو غيلَهً ، أو فِى اختِلاطِ الفَيلَقِ وثَوَرانِ النَّقعِ ! فَقالَ الوَليدُ بنُ عُقبَهَ : اُبرُز إلَيهِ أنتَ فَإنَّکَ أولَى النّاسِ بِمُبارَزَتِهِ . فَقالَ : وَاللّهِ ، لَقَد دَعانى إلَى البِرازِ حَتَّى استَحيَيتُ مِن قُرَيشٍ ، وإنّى وَاللّهِ لا أبرُزُ إلَيهِ ، ما جُعِلَ العَسكَرُ بَينَ يَدَىِ الرَّئيسِ إلّا وِقايَهً لَهُ . فَقالَ عُتبَهُ بنُ أبى سُفيانَ : اِلهَوا عَن هذا ؛ كَأنَّكُم لم تَسمَعوا نِداءَهُ ، فَقَد عَلِمتُم أنَّهُ قَتَلَ حُرَيثا ، وفَضَحَ عَمرا ، ولا أرى أحَدا يَتَحَكَّكُ (1) بِهِ إلّا قَتَلَهُ . فَقالَ مُعاوِيَهُ لِبُسرِ بنِ أرطاهَ :أ تَقومُ لِمُبارَزَتِهِ ؟ فَقالَ : ما أحَدٌ أحَقَّ بِها مِنکَ ، وإذ أبَيتُموهُ فَأنا لَهُ ... فَاستَقبَلَهُ بُسرٌ قَريبا مِنَ التَّلِّ وهُوَ مُقَنَّعٌ فِى الحَديدِ لا يُعرَفُ ، فَناداهُ : اُبرُز إلَىَّ أبا حَسَنٍ ! فَانحَدَرَ إلَيهِ عَلى تُؤَدَهٍ غَيرَ مُكتَرِثٍ ، حَتّى إذا قارَبَهُ طَعَنَهُ وهُوَ دارِعٌ ، فَألقاهُ عَلَى الأرضِ ، ومَنَعَ الدِّرعُ السِّنانَ أن يَصِلَ إلَيهِ ، فَاتَّقاهُ بُسرٌ بِعَورَتِهِ وقَصَدَ أن يَكشِفَها يَستَدفِعُ بَأسَهُ ، فَانصَرَفَ عَنهُ عَلِىٌّ عليه السلام مُستَدبِرا لَهُ ، فَعَرَفَهُ الأشتَرُ حينَ سَقَطَ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ هذا بُسرُ بنُ أرطاهَ ، عَدُوُّ اللّهِ وعَدُوُّکَ . فَقالَ : دَعِهُ عَلَيهِ لَعنَهُ اللّهِ ، أبَعدَ أن فَعَلَها ... . وقامَ بُسرٌ مِن طَعنَهِ عَلِىٍّ مُوَلِّيا ، ووَلَّت خَيلُهُ ، وناداهُ عَلِىٌّ : يا بُسرُ ، مُعاوِيَهُ كانَ أحَقَّ بِهذا مِنکَ . فَرَجَعَ بُسرٌ إلى مُعاوِيَهَ ، فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : اِرفَع طَرفَکَ قَد أدالَ اللّهُ عَمرا مِنکَ . . . . فَكانَ بُسرٌ بَعدَ ذلِکَ إذا لَقِىَ الخَيلَ الَّتى فيها عَلِىٌّ تَنَحّى ناحِيَهً . وتَحامى فُرسانُ أهلِ الشّامِ عَلِيّا (2) .

.

1- .التحكّک : التحرّش والتعرّض (لسان العرب : ج 10 ص 414 «حکک») .

2- .وقعه صفّين : ص 458 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 95 وراجع الفتوح : ج 3 ص 105 والمناقب للخوارزمى : ص 240 ح 240 .

وقعه صِفّین به نقل از صعصعه بن صوحان و حارث بن اَدهم : آن روز ، عُروه بن داوود دمشقی به میدان آمد و گفت : ای ابوالحسن! اگر معاویه از مبارزه با تو اکراه دارد ، به سوی من آ . علی علیه السلام به سوی وی رفت . یارانش به وی گفتند : این سگ را فرو گذار ، که او هم رتبه تو نیست . گفت : «به خدا سوگند ، امروز معاویه بیش از او به من کینه ندارد . من و او را وا نهید!» . سپس بر او یورش بُرد و با ضربه ای به دو نیمش کرد ؛ نیمی سوی راست افتاد و نیمی سوی چپ ، و هر دو سپاه از گرانیِ این ضربه ، بر خویش لرزیدند . سپس گفت : «ای عروه! برو و قومت را آگاه کن . سوگند به آن که محمّد را به حق به پیامبری برانگیخت ، تو به راستی آتش را دیدی و اکنون پشیمانی» . پسر عموی عروه گفت : چه بامداد شومی است . پس از ابو داوود (عروه) ، خداوند زندگی را [بر من]زشت گردانَد! ... سپس او به علی علیه السلام یورش آورد و بر او نیزه ای نواخت . علی علیه السلام بر آن نیزه ضربه ای زد که آن را دور ساخت . سپس ضربه دیگری بر او نواخت و او را در پی ابو داوود ، روانه کرد . معاویه بر تپّه ای ایستاده بود ، این صحنه را می دید و گواه بود . پس گفت : مرگ و ننگ از آنِ این مردان! آیا در میانِ ایشان کسی نیست که یا در هماوردی با او یا به غافلگیری یا در میانِ درآمیختگیِ دو سپاه و بر پا شدنِ گَردِ [نبرد] ، وی را بکشد؟ ولید بن عُقْبه گفت : تو ، خود به مبارزه او رو ، که از همه مردم برای مبارزه با وی سزاوارتری! گفت : به خدا سوگند ، او مرا به مبارزه خواند [و من سر باز زدم] ، چندان که نزد قریش شرمسار شدم . خدای را سوگند ، من به مبارزه او نخواهم رفت ؛ زیرا سپاه در مقابل پیشوا ، فقط برای حفاظت از اوست . عتبه بن ابی سفیان گفت : او را واگذارید . گویی بانگش را نشنیده اید . شما می دانید که او حُرَیث را کُشت و عمرو [بن عاص]را به آن رسوایی کشاند . من کسی را نمی شناسم که رویاروی او رود و کشته نشود . معاویه به بُسر بن اَرطات گفت : آیا برای مبارزه با او بر پا می خیزی؟ گفت : هیچ کس برای این مبارزه ، سزاوارتر از تو نیست ؛ امّا اگر شما ابا دارید ، من به نبرد او می روم ... پس بُسر به تپّه نزدیک شد ، حال آن که نقابی آهنین بر چهره داشت و شناخته نمی شد . آن گاه ، او را ندا داد : ای ابوالحسن! به مبارزه با من درآی! علی علیه السلام با وقار و بی اعتنایی [به وی] به سویش روان گشت و آن گاه که به وی نزدیک شد ، بر او که زره به تن داشت ، با نیزه ضربه ای زد و وی را بر زمین افکَنْد ؛ امّا زره ، مانِع فرو رفتنِ نیزه بر اندام او شد . بُسر [نیز] در برابر او به عورتش پناه برد ، بدین سان که

دست بُرد تا عورتش را عریان کند و از آسیب او در امان باشد ، که علی علیه السلام [با دیدن این صحنه]بازگشت و به او پشت کرد . وقتی بُسر بر زمین افتاد ، آشتر او را شناخت و گفت : ای امیر مؤمنان ! این بُسر بن آرطات ، دشمن خدا و توست . علی علیه السلام گفت : «او را وا گذار ، که خدایش لعنت کناد ! آیا پس از این که چنان کاری کرد [نزدیکش شوم و او را بکشم]؟» . بُسر پس از ضربه علی علیه السلام با سوارانش بازگشت . علی علیه السلام او را ندا داد : «ای بسر ! برای مبارزه ، معاویه سزاوارتر از تو بود !» . بُسر نزدیک معاویه باز گشت . معاویه به او گفت : «سرت را بالا گیر ، که پیش از تو خداوند ، عمرو [بن عاص]را به چنین سرنوشتی دچار کرد» ... از آن پس ، هر گاه بُسر به گروهی بر می خورد که علی علیه السلام در میانشان بود ، به گوشه ای پناه می بُرد و تکْ سوارانِ شامی [نیز]از علی علیه السلام دوری می جُستند .

.

ص: 88

. .

ص: 89

. .

الفتوح :خَرَجَ رَجُلٌ مِن أصحابِ مُعاوِيَهَ يُقالُ لَهُ : المُخارِقُ بنُ عَبدِ الرَّحمنِ وكانَ فارِسا بَطَلاً حَتّى وَقَفَ بَينَ الجَمعَينِ ، ثُمَّ سَأَلَ النِّزالَ ، فَخَرَجَ إلَيهِ المُؤَمَّلُ بنُ عُبَيدٍ المُرادِىُّ ، فَقَتَلَهُ الشّامِىُّ . . . فَلَم يَزَل كَذلِکَ حَتّى قَتَلَ أربَعَهَ نَفَرٍ ، وَاحتَزَّ رُؤوسَهُم ، وكَشَفَ عَوراتِهِم . قالَ : فَتَحاماهُ النّاسُ خَوفا مِنهُ . قالَ : ونَظَرَ إلَيهِ عَلِىٌّ رضى الله عنه وقَد فَعَلَ ما فَعَلَ فَخَرَجَ إلَيهِ مُتَنَكِّرا ، وحَمَلَ عَلَيهِ الشّامِىُّ وهُوَ لَم يَعرِفهُ ، فَبَدَرَهُ عَلِىٌّ بِضَربَهٍ عَلى حَبلِ عاتِقِهِ فَرَمى بِشِقِّهِ ، ثُمَّ نَزَلَ إلَيهِ فَاحتَزَّ رَأسَهُ ، وقَلَّبَ وَجهَهُ إلَى السَّماءِ ، ولَم يَكشِف عَورَتَهُ . ثُمَّ نادى : هَل مِن مُبارِزٍ ؟ فَخَرَجَ إلَيهِ آخَرُ ، فَقَتَلَهُ عَلِىٌّ رضى الله عنه ، وفَعَلَ بِهِ كَما فَعَلَ بِالأَوَّلِ . فَلَم يَزَل كَذلِکَ حَتّى قَتَلَ مِنهُم سَبعَهً أم ثَمانِيَهً وهُوَ يَفعَلُ بِهِم كَما يَفعَلُ بِالأَوَّلِ ، ولا يَكشِفُ عَوراتِهِم . فَأَحجَمَ النّاسُ عَنهُ وتَحامَتهُ الأَبطالُ مِن أصحابِ مُعاوِيَهَ ، ورَدَّها عَن مُعاوِيَهَ عَبدٌ لَهُ يُقالُ لَهُ : حَربٌ ، فَكانَ فارِسا لا يُصطَلى بِنارِهِ . فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : وَيحَکَ يا حَربُ ، اخرُج إلى هذَا الفارِسِ فَاكفِنى أمرَهُ ، فَإِنَّهُ قَد قَتَلَ مِن أصحابى مَن قَد عَلِمتَ ! قالَ : فَقالَ حَربٌ : جُعِلتُ فِداکَ إنّى وَاللّهِ أرى مَقامَ فارِسٍ بَطَلٍ لَو بَرَزَ إلَيهِ أهلُ عَسكَرِکَ لَأَفناهُم عَن آخِرِهِم ، فَإِن شِئتَ بَرَزتُ إلَيهِ وأنَا أعلَمُ أنَّهُ قاتِلى ، وإن شِئتَ فَأبقِنى لِغَيرِهِ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : لا وَاللّهِ ، ما أُحِبُّ أن تُقتَلَ ، فَقِف مَكانَکَ حَتّى يَخرُجَ إلَيهِ غَيرُکَ . قالَ : وجَعَلَ يُناديهِم ولا يَخرُجُ إلَيهِ واحِدٌ مِنهُم ، فَرَفَعَ المِغفَرَ عَن رَأسِهِ ثُمَّ قالَ : أنَا أبُو الحَسَنِ ثُمَّ رَجَعَ إلى عَسكَرِهِ . فَقالَ حَربٌ لِمُعاوِيَهَ : جُعِلتُ فِداکَ أ لَم أقُل لَکَ إنّى أعرِفُ مَقامَ الفارِسِ البَطَلِ . (1)

.

1- .الفتوح : ج 3 ص 111 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 246 نحوه وفيه «المخراق» بدل «المخارق» ، بحار الأنوار : ج 32 ص 596 ح 475 .

الفتوح :یکی از یاران معاویه به نام مُخارق بن عبد الرحمان که تکْ سواری پهلوان بود ، برون آمد تا میان دو سپاه ایستاد و خواهانِ هماورد شد . مُؤمّل بن عُبید مرادی به نبردِ وی رفت و مرد شامی او را کشت ... چنین بود تا چهار نفر را کشت و سرشان را جدا کرد و عورت هاشان را برهنه ساخت . پس همگان از بیم وی ، از او دوری می جُستند . علی علیه السلام دید که او چه می کند . پس ناشناس وار به سوی وی رفت و مرد شامی که او را نشناخته بود ، به سویش حمله بُرد . علی علیه السلام ضربه ای بر عصب گردن وی زد و بخشی از گردنش را انداخت . سپس بر سرش فرود آمد و سرش را جدا کرد و چهره اش را رو به آسمان برگرداند ، امّا عورتش را برهنه نساخت . پس ندا در داد : «آیا مبارزی هست؟» . کسی دیگر به نبرد وی آمد . علی علیه السلام او را [نیز]کشت و با او همان کرد که با نفر اوّل کرده بود . او بر همین منوال ، هفت یا هشت تن را کُشت و با همه ، همان کرد که با اوّلی کرده بود ، بی آن که عورت های ایشان را عریان کند . سپاه معاویه از او فاصله گرفتند و یاران پهلوان معاویه از پیش پایش گریختند . در این حال ، از سپاه معاویه مردی به نام حرب وارد شد که غلام وی و تکْ سواری بود که کسی یارایِ برابری با وی را نداشت . معاویه به او گفت : وای بر تو ای حرب! به سوی این سوار رو و مرا از او رهایی بخش ، که وی گروهی از یاران مرا که خود می دانی ، کشته است . حرب گفت : فدایت شوم! به خدا سوگند ، من شأن این سوار پهلوان را می شناسم . اگر همه افراد سپاهت به میدان او روند ، کشته می شوند . اگر بخواهی ، با او هماورد می شوم ، حال آن که می دانم مرا می کشد ؛ و اگر می خواهی ، مرا برای مبارزه با دیگران نگه دار . معاویه گفت : نه . به خدا سوگند ، دوست نمی دارم که تو کشته شوی . پس در جای خود بمان تا کسی جز تو به میدانِ او رود . علی علیه السلام آنان را ندا می داد ؛ ولی هیچ یک از ایشان به نبردِ وی نیامد . پس کلاهخود را از سرش برداشت و گفت : «من ابوالحسن هستم» . آن گاه ، به اردویش بازگشت . حرب به معاویه گفت : فدایت شوم! آیا نگفتمت که من شأن این سوارِ پهلوان را می شناسم؟

.

راجع : ص 140 (وقعه الخميس) . ج 10 ص 434 (الخصائص الحربيّه) .

9 / 12طُمَأنينَةُ الإمامِ فى ساحَهِ القِتالِوقعه صفّين عن أبى إسحاق :خَرَجَ عَلِىٌّ يَومَ صِفّينَ وفِى يَدِهِ عَنَزَهٌ ، فَمَرَّ عَلى سَعيدِ بنِ قَيسٍ الهَمدانِىِّ ، فَقالَ لَهُ سَعيدٌ : أ ما تَخشى يا أميرَ المُؤمِنينَ أن يَغتالَكَ أحَدٌ وأنتَ قُربَ عَدُوِّكَ ؟ فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : إنَّهُ لَيسَ مِن أحَدٍ إلّا عَلَيهِ مِنَ اللّهِ حَفَظَهٌ يَحفَظونَهُ مِن أن يَتَرَدّى فى قَليبٍ (1) ، أو يَخِرَّ عَلَيهِ حائِطٌ ، أو تُصيبَهُ آفَهٌ ، فَإِذا جاءَ القَدَرُ خَلَّوا بَينَهُ وبَينَهُ . (2)

.

1- .القَلِيب : البئر التى لم تطو (النهايه : ج 4 ص 98 «قلب») .
2- .وقعه صفّين : ص 250 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 470 ح 408 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 199 .

9 / 12 آرامش امام در عرصه نبرد

ر . ک : ص 141 (پیکار پنج شنبه) . ج 10 ص 435 (ویژگی های جنگی) .

9 / 12آرامش امام در عرصه نبردوقعه صِفّین به نقل از ابو اسحاق : در روز[ی از جنگ] صفّین ، علی علیه السلام با نیزه ای کوتاه در دست ، برون آمد و بر سعید بن قیس هَمْدانی گذشت . سعید به وی گفت : ای امیر مؤمنان! آیا بیم نداری در حالی که نزدیک دشمن حرکت می کنی ، کسی قصد جانِ تو کند؟ علی علیه السلام به وی گفت : «خداوند برای هر کس نگاهبانانی گماشته که او را نگاه می دارند از این که در چاهی افتد یا دیواری بر وی فرو ریزد یا گزندی به او رسد ؛ و آن گاه که قَدَر در رسد ، او را به تقدیر وا نهند» .

.

الکافی عن سعید بن قیس الهمدانی :نَظَرتُ یَوما فِی الحَربِ إلی رَجُلٍ عَلَیهِ ثَوبانِ فَحَرَّکتُ فَرَسی فَإذا هُوَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام ، فَقُلتُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، فی مِثلِ هذَا المَوضِعِ ؟ ! فَقالَ : نَعَم ، یا سَعیدَ بنَ قَیسٍ ، إنَّهُ لَیسَ مِن عَبدٍ إلّا ولَهُ مِنَ اللّهِ حافِظٌ وواقِیَهٌ ، مَعَهُ مَلَکانِ یَحفَظانِهِ مِن أنِ یَسقُطَ مِن رَأسِ جَبَلٍ ، أو یَقَعَ فی بِئرٍ ، فَإذا نَزَلَ القَضاءُ خَلَّیا بَینَهُ وبَینَ کُلِّ شَیءٍ . (1)

الإمام علیّ علیه السلام وهُوَ یَطوفُ بَینَ الصَّفَّینِ بِصِفّینَ فی غِلالَهٍ (2) لَمّا قالَ لَهُ الحَسَنُ ابنُهُ : ما هذا زِیُّ الحَربِ : یا بُنَیَّ إنَّ أباکَ لا یُبالی وَقَعَ عَلَی المَوتِ ، أو وَقَعَ المَوتُ عَلَیهِ . (3)

العقد الفرید :کانَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ رضی الله عنه یَخرُجُ کُلَّ یَومٍ بِصِفّینَ حَتّی یَقِفَ بَینَ الصَّفَّینِ ویَقولُ : أیَّ یَومَیِّ مِنَ المَوتِ أفِرْ یَومَ لا یُقدَرُ أو یَومَ قُدِرْ یَومَ لا یُقدَرُ لا أرهَبُهْ ومِنَ المَقدورِ لا یُنجِی الحَذَرْ (4)

راجع : ج 5 ص 188 (السکینه العلویه فی الحرب) .

.

1- .الکافی : ج 2 ص 59 ح 8 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 297 وفیه «قیس بن سعید» بدل «سعید بن قیس» فی کلا الموضعین ، بحار الأنوار : ج 5 ص 105 ح 31 وراجع التوحید : ص 368 ح 5 ونهج البلاغه : الحکمه 201 .
2- .الغِلاله : شعار یلبس تحت الثوب (لسان العرب : ج 11 ص 502 «غلل») .
3- .مجمع البیان : ج 1 ص 320 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 119 وراجع وقعه صفّین : ص 250 وتاریخ الطبری : ج 5 ص 19 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 374 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 265 .
4- .العقد الفرید : ج 1 ص 100 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 132 ووقعه صفّین : ص 395 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 298 .

الکافی به نقل از سعید بن قیس هَمْدانی : روزی در جنگ ، مردی را دیدم که دو جامه[ی معمولی] بر تن داشت . اسبم را تازاندم و دیدم که امیر مؤمنان است . گفتم : ای امیر مؤمنان! در چنین جایی [چه می کنید]؟! گفت : «آری ، ای سعید بن قیس! خداوند برای هر بنده ای ، نگاهبان و نگاهداری گماشته است . دو فرشته با اویند که نگاهش می دارند از این که از قلّه کوهی فرو افتد یا در چاهی سقوط کند ؛ امّا آن گاه که قضا نازل شود ، او را به هر بلایی وا می نهند» .

امام علی علیه السلام در حالی که در صِفّین ، میان دو صف می گشت و جامه ای زیرین بر تن داشت و فرزندش حسن علیه السلام به وی گفت : این ، جامه جنگ نیست : پسرکم! برای پدرت تفاوتی ندارد که خود به مرگ روی آورَد یا مرگ به وی روی کند .

العقد الفرید :در صِفّین ، هر روز ، علی بن ابی طالب علیه السلام برون می آمد تا میان دو صف ایستد و آن گاه می گفت : کدام یک از دو روزم را از مرگ بگریزم ؛ روزی که قَدَرم فرا نرسیده یا روزی که فرا رسیده است؟ از روزی که قَدَرم فرا نرسیده ، هراسی ندارم و از روز مقدّر ، احتیاط و پرهیز کردن ، نجات بخش نیست .

ر . ک : ج 5 ص 189 (آرامش علی در جنگ) .

.

M304_T1_File_3430172

9 / 13فَضيحَةُ عَمرِو بنِ العاصِالإمامه والسياسه :ذَكَروا أنَّ عَمرا قالَ لِمُعاوِيَهَ : أ تَجبُنُ عَن عَلِيٍّ ، وتَتَّهِمُنى فى نَصيحَتى إلَيکَ ؟ ! وَاللّهِ لأُبارِزَنَّ عَلِيّا ولَو مِتُّ ألفَ مَوتَهٍ فى أوَّلِ لِقائِهِ . فَبارَزَهُ عَمرٌو ، فَطَعَنَهُ عَلِيٌّ فَصَرَعَهُ ، فَاتَّقاهُ بِعَورَتِهِ ، فَانصَرَفَ عَنهُ عَلِيٌّ ، ووَلّى بِوَجهِهِ دونَهُ . وكانَ عَلِيٌّ رضى الله عنه لَم يَنظُر قَطُّ إلى عَورَهِ أَحَدٍ ؛ حَياءً وتَكَرُّما ، وتَنَزُّها عَمّا لا يَحِلُّ ولا يَجمُلُ بِمِثلِهِ . (1)

البدايه والنهايه :ذَكَروا أنَّ عَلِيّا حَمَلَ عَلى عَمرِو بنِ العاصِ يَوما فَضَرَبَهُ بِالرُّمحِ ، فَألقاهُ إلَى الأَرضِ ، فَبَدَت سَوءَتُهُ ، فَرَجَعَ عَنهُ . فَقالَ لَهُ أصحابُهُ : ما لَکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ رَجَعتَ عَنهُ ؟ فَقالَ :أ تَدرونَ ما هُوَ ؟ قالوا : لا ! قالَ : هذا عَمرُو بنُ العاصِ تَلَقّانى بِسَوءَتِهِ ، فَذَكَّرَنى بِالرَّحِمِ ، فَرَجَعتُ عَنهُ . فَلَمّا رَجَعَ عَمرٌو إلى مُعاوِيَهَ قالَ لَهُ : اِحمَدِ اللّهَ وَاحمَدِ استَکَ . (2)

وقعه صفّين :حَمَلَ عَمرُو بنُ العاصِ مُعلِما وهُوَ يَقولُ : شَدّوا عَلَىَّ شِكَّتى لا تَنكَشِفْ بَعدَ طُلَيحِ وَالزُّبَيرِ فَأَتلِفْ يَومٌ لِهَمدانَ ويَومٌ لِلصَّدِفْ وفى تَميم نَخوَهٌ لا تَنحَرِفْ أضرِبُهاَ بِالسَّيفِ حَتّى تَنصَرِفْ إذا مَشَيتُ مِشيَهَ العَودِ الصَّلِفْ ومِثلُها لِحِميَرٍ ، أو تَنحَرِفْ وَالرَّبَعِيّونَ لَهُم يَومٌ عَصِفْ فَاعتَرَضَهُ عَلِيٌّ وهُوَ يَقولُ : قَد عَلِمَت ذاتُ القُرونِ المِيلِ وَالخَصرِ وَالأَنامِلِ الطَّفولِ أنّى بِنَصلِ السَّيفِ خَنشَليلُ أحمى وأرمى أوَّلَ الرَّعيلِ بِصارِمٍ لَيسَ بِذى فُلولِ ثُمَّ طَعَنَهُ فَصَرَعَهُ ، وَاتَّقاهُ عَمرٌو بِرِجلِهِ ، فَبَدَت عوَرَتُهُ ، فَصَرَفَ عَلِيٌّ وَجهَهُ عَنهُ وَارتُثَّ ، فَقالَ القَومُ : أفلَتَ الرَّجُلُ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : وهَل تَدرونَ مَن هُوَ ؟ قالوا : لا . قالَ : فَإِنَّهُ عَمرُو بنُ العاصِ تَلَقّانى بِعَورَتِهِ فَصَرَفتُ وَجهى عَنهُ . ورَجَعَ عَمرٌو إلى مُعاوِيَهَ فَقالَ لَهُ : ما صَنَعتَ يا عَمرُو ؟ قالَ : لَقِيَنى عَلِيٌّ فَصَرَعَنى . قالَ : اِحمَدِ اللّهَ وعَورَتَکَ ، أما وَاللّهِ أن لَو عَرَفتَهُ ما أقحَمتَ عَلَيهِ . (3)

.

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 127 .
2- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 264 ، الأخبار الطوال : ص 177 ، المناقب للخوارزمى : ص 236 ح 240 ، الفصول المهمّه : ص 89 كلّها نحوه وراجع

مروج الذهب : ج 2 ص 397 .
3- .وقعه صفّين : ص 406 و 407 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 60 عن ابن عبّاس وليس فيه الشعر .

9 / 13 رسوایی عمرو بن عاص

9 / 13رسوایی عمرو بن عاصالإمامه و السیاسه :گفته شده که عمرو به معاویه گفت : آیا خود ، از علی می ترسی و آن گاه که من اندرزت می دهم ، مرا [به ترسیدن از او] متّهم می کنی؟ به خدا سوگند ، هر آینه با علی مبارزه خواهم کرد ، هر چند در نخستین دیدار با وی ، هزار بار بمیرم . آن گاه عمرو به مبارزه علی علیه السلام رفت . علی بر او ضربتی زد و بر زمینش افکَنْد . عمرو در برابر او به عورتش پناه برد و [بدین سان] از او در امان مانْد . علی علیه السلام از او دست کشید و به او پشت کرد . و علی علیه السلام هیچ گاه به عورت هیچ کس ننگریسته بود ؛ چرا که اهل حیا و بزرگْ منشی بود و از آنچه برای کسی چون او روا و زیبا نبود ، دوری می کرد .

البدایه و النّهایه :گفته شده که روزی علی علیه السلام به عمرو بن عاص حمله بُرد و او را با نیزه ضربه زد و بر زمین افکَنْد . عورت او نمودار شد . پس علی علیه السلام از او [دست کشید و] بازگشت . یارانش به وی گفتند : ای امیر مؤمنان! تو را چه شد که از او روی برگرداندی و بازگشتی؟ گفت : «آیا می دانید او کیست؟» . گفتند : نه . گفت : «او عمرو بن عاص است که عورتش را نزد من آشکار کرد و سپس مرا به یاد خویشاوندی افکند . پس من نیز از او منصرف شدم» . آن گاه که عمرو نزد معاویه باز گشت ، معاویه به وی گفت : خدا را سپاس گو و کَپَل خود را!

وقعه صِفّین :عمرو بن عاص ، پرچم در دست ، حمله بُرد و می خوانْد : زرهِ مرا بر من محکم کنید تا گشوده نشود . بعد از طلحه و زبیر ، [در نبرد با علی] متّحد شو[ید] . روزی از آنِ [مردم] هَمْدان است و روزی از آنِ صِدْف (عمرو بن مالک) و [مردمِ] تمیم را چنان تکبّری است که آنان به در نمی رود . من همه آنها را به شمشیر می زنم تا بازگردند ، آن گاه که خود به راه افتم ، همانند شتری کهن سال که به خود می بالد. همین گونه با [مردمِ] حِمیَر رفتار می کنم، مگر آن که باز گردند و امّا امروز برای اهل ربیعه ، روز نابودی است . علی علیه السلام به رویارویی با او برخاست ، حال آن که می گفت : «همه [افراد ، خواه] گردن افرازان و [خواه]افسردگان [و فرو نشستگان] چه بزرگان و چه اطفال ، می دانند ؛ که من به تیزیِ شمشیر ، نام آورم و مردانه می رزمم و طلایه دارانِ [دشمن]

را می افکنم ؛ به شمشیرِ تیزی که کُندی نمی پذیرد . سپس با نیزه بر عمرو ضربه زد و او را بر خاک افکَنْد . عمرو ، با پای خویش ، جلوی او را گرفت ، پس عورتش عیان شد . پس علی علیه السلام از او چهره گردانْد و عمرو ، نیمه جان از معرکه بیرون برده شد . کسانِ [علی علیه السلام] گفتند : ای امیر مؤمنان! آن مرد رهایی یافت! گفت : «آیا می دانید او کیست؟» . گفتند : نه . گفت : «او عمرو بن عاص بود که عورت خویش را در برابر من آشکار کرد و من از او روی گرداندم» . عمرو ، نزد معاویه بازگشت . معاویه به وی گفت : چه کردی ای عمرو؟ گفت : علی با من رویارو شد و بر زمینم افکَنْد . گفت : خدا را سپاس گو و عورتت را! هان ؛ به خدا سوگند ، اگر او را می شناختی ، به نبردش نمی رفتی .

.

عیون الأخبار عن المدائنی :رَأی عَمرُو بنُ العاصِ مُعاوِیَهَ یَوما یَضحَکُ ، فَقالَ لَهُ : مِمَّ تَضحَکُ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، أضحَکَ اللّهُ سِنَّکَ ؟ قالَ : أضحَکُ مِن حُضورِ ذِهنِکَ عِندَ إبدائِکَ سَوءَتَکَ یَومَ ابنِ أبی طالِبٍ ! أما وَاللّهِ لَقَد وافَقتَهُ مَنّانا کَریما ، ولَو شاءَ أن یَقتُلَکَ لَقَتَلَکَ . قالَ عَمرٌو : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، أما وَاللّهِ إنّی لَعَن یَمینِکَ حینَ دَعاکَ إلَی البِرازِ فَاحوَلَّت عَیناکَ ، ورَبا سَحرُکَ ، وبَدا مِنکَ ما أکرَهُ ذِکرَهُ لَکَ ، فَمِن نَفسِکَ فَاضحَک أو دَع ! ! . (1)

.

1- .عیون الأخبار لابن قتیبه : ج 1 ص 169 ، العقد الفرید : ج 3 ص 334 عن أبی الحسن وفیه «ولولا ذلک لخرم رفغیک بالرمح» بدل «ولو شاء أن یقتلک لقتلک» ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 107 ، المحاسن والمساوئ : ص 53 عن الشعبی نحوه وراجع الأمالی للطوسی : ص 134 ح 217 .

عیون الأخبار به نقل از مَدائنی : روزی عمرو بن عاص ، معاویه را دید که می خندد . به او گفت : از چه می خندی ای امیر المؤمنین؟ خدایت [همواره]شاد کناد! گفت : از تیزْ ذهنی ات می خندم ، آن گاه که در برابر فرزند ابوطالب ، عورتت را عریان کردی! هان ؛ به خدا سوگند ، او را بخشنده و بزرگوار دریافتی ؛ وگرنه اگر می خواست ، تو را می کُشت . عمرو گفت : ای امیر المؤمنین! هان ؛ به خدا سوگند ، من سمت راست تو بودم . آن گاه که علی تو را به مبارزه فرا می خوانْد ، چشمانت چپ می شد ، نَفَسَت بَند می آمد و حالتی در تو ظاهر می گشت که دوست نمی دارم برایت بگویم . پس یا به خود بخند و یا دست بردار .

.

9 / 14كِتابُ مُعاوِيَةَ إلَى الإمامِ يُهَدِّدُهُ بِالقِتالِكنز الفوائد :نُسخَةُ كِتابِ مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام : أمّا بَعدُ ، فَإنَّ الهَوى يُضِلُّ مَنِ اتَّبَعَهُ ، وَالحِرصَ يُتعِبُ الطّالِبَ المَحرومَ ، وأحمَدُ العاقِبَتَينِ ما هُدِىَ إلى سَبيلِ الرَّشادِ . ومِنَ العَجَبِ العَجيبِ ذامٌّ ومادِحٌ ، وزاهِدٌ وراغِبٌ ، ومُتَوَكِّلٌ وحَريصٌ ، كَلاما ضَرَبتُهُ لَکَ مَثَلاً لِتَدَبَّرَ حِكمَتَهُ بِجَميعِ الفَهمِ ، ومُبايَنَهِ الهَوى ، ومُناصَحَهِ النَّفسِ . فَلَعَمرى يَا ابنَ أبى طالِبٍ ، لَولَا الرَّحِمُ الَّتى عَطَفَتنى عَلَيکَ ، وَالسّابِقَهُ الَّتى سَلَفَت لَکَ ، لَقَد كانَ اختَطَفَتکَ بَعضُ عُقبانِ أهلِ الشّامِ ، فَصَعِدَ بِکَ فِى الهَواءِ ثُمَّ قَذَفَکَ عَلى دَكادِكِ شَوامِخِ الأَبصارِ ، فَأُلفيتَ كَسَحيقِ الفِهرِ (1) عَلى صنٍّ (2) الصَّلابَهِ لايَجِدُ الذَّرُّ (3) فيکَ مَرتَعا . ولَقَد عَزَمتُ عَزمَهَ مَن لايَعطِفُهُ رِقَّهُ الإنذارِ ، إن لَم تُبايِنِ ما قَرَّبتَ بِهِ أمَلَکَ وطالَ لَهُ طَلَبُکَ ، لَأُورِدَنَّکَ (4) مَورِدا تَستَمِرُّ النَّدامَهَ إن فُسِحَ لَکَ فِى الحَياهِ ، بَل أظُنُّکَ قَبلَ ذلِکَ مِنَ الهالِكينَ ، وبِئسَ الرَّأىُ رَأىٌ يورِدُ أهلَهُ إلَى المَهالِكِ ، ويُمَنّيهِمُ العَطَبَ إلى حينَ لاتَ مَناصٍ . وقَد قُذِفَ بِالحَقِّ عَلَى الباطِلِ ، وظَهَرَ أمرُ اللّهِ وهُم كارِهونَ ، وللّهِ الحُجَّهُ البالِغَهُ وَالمِنَّهُ الظّاهِرَهُ . وَالسَّلامُ . (5)

.

1- .الفِهر : الحجر قدر ما يدقّ به الجوز ونحوه (لسان العرب : ج 5 ص 66 «فهر») .
2- .كذا فى المصدر ، وفى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر : «مسنّ» .
3- .الذرّ : صغار النمل (لسان العرب : ج 4 ص 304 «ذرر») .
4- .فى المصدر : «ولأُوردنّک» ، والتصحيح من بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
5- .كنز الفوائد : ج 2 ص 42 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 127 ح 415 .

9 / 14 نامه معاویه به امام و تهدید وی به جنگ

9 / 14نامه معاویه به امام و تهدید وی به جنگکنزالفوائد رونوشتِ نامه معاویه بن ابی سفیان به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب :امّا بعد ؛ همانا خواهش نَفْس ، هر که را در پیِ آن رود ، گم راه می کند ؛ و آزمندی ، جستجوگرِ حِرمان پیشه را خسته می سازد . ستوده ترین دو فرجام [در دنیا و آخرت]آن است که به رهیافتگی بینجامد . و بسا شگفت آن کس که هم سرزنش کند و هم ستایش ؛ هم زهد ورزد و هم رغبت ؛ هم توکّل پیشه کند و هم آزمندی ! و این مَثَل را برایت آوردم تا با فهمِ کامل در حکمتِ آن بیندیشی ، و نیز برای هوا ستیزی و اندرز به نَفْس [تو را سودمند افتد] . ای پسر ابوطالب ! به جانم سوگند ، اگر نبود آن رابطه خویشاوندی که مرا به تو پیوند داده و پیشینه ای که از آنِ توست ، یکی از عُقابان سپاه شامْ تو را در می رُبود و تو را به هوا فرا می بُرد و بر تخته سنگ های کوه های فرازمند [در مقابل]دیدگان همه ، فرو می کوبید . پس تو را همچون مُشتانهْ سنگی می یافتند که چرخ سنگِ ساینده ، آن را تراشیده باشد [و آن قدر خُرد می شدی]که مورچگان هم در تو جایی برای پرسه زدن نیابند . تو آهنگِ [این کار] کردی ، به چنان آهنگی که لطف و نَرمیِ هشدارْ از راه بازت نداشت . اینک اگر از آنچه امیدت را به آن دوخته ای و دیری است در طلب آنی ، دست نکشی ، هر آینه ، تو را به آبشخوری خواهم کشاند که دراز مدّتی در پشیمانی افتی ، البتّه اگر [تا آن هنگام]مجال زندگانی داشته باشی ؛ هر چند گمان دارم که پیش از آن ، هلاک خواهی گشت . چه زشت است اندیشه ای که صاحبش را به هلاکتگاه ها کشانَد و تباهی را در دلش بپرورانَد ، تا آن گاه که دیگر مجال گریزیش نباشد . اکنون حق بر باطل پیروز شده و فرمان خدا چیره گشته ، حال آن که ایشان [حق را]خوشایند نمی دارند ، و حجّتِ رسا و احسانِ آشکار از آنِ خداست. والسّلام !

.

9 / 15جَوابُ الإمامِ لِكِتابِ مُعاوِيَهَكنز الفوائد :مِن عَبدِ اللّهِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ إلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ . أمّا بَعدُ ، فَقَد أتانا كِتابُکَ بِتَنويقِ المَقالِ ، وضَربِ الأمثالِ ، وَانتِحالِ الأعمالِ ، تَصِفُ الحِكمَةَ ولَستَ مِن أهلِها ، وتَذكُرُ التَّقوى وأنتَ عَلى ضِدِّها ، قَدِ اتَّبَعتَ هَواکَ فَحادَ بِکَ عَنِ الحُجَّةِ (1) ، وألحَجَ (2) بِکَ عَن سَواءِ السَّبيلِ . فَأنتَ تَسحَبُ أذيالَ لَذّاتِ الفِتَنِ ، وتُحيطُ (3) فى زَهرَةِ الدُّنيا ، كَأنَّکَ لَستَ توقِنُ بِأوبَةِ البَعثِ ، ولا بِرَجعَةِ المُنقَلَبِ ، قَد عَقَدتَ التّاجَ ، ولَبِستَ الخَزَّ ، وَافتَرَشتَ الدّيباجَ ، سُنَّةَ هِرَقلِيَّةً ، ومُلكا فارِسِيّا ، ثُمَّ لَم يَقنَعکَ ذلِکَ حَتّى يَبلُغَنى أنَّکَ تَعقِدُ الأمرَ مِن بَعدِکَ لِغَيرِکَ ، فَيَملِکُ (4) دونَکَ فَتُحاسَبُ دونَهُ . ولَعَمرى لَئِن فَعَلتَ ذلِکَ فَما وَرِثَتِ الضَّلالَةُ عَن كَلالَةٍ ، وإنَّکَ لَابنُ مَن كانَ يَبغى عَلى أهلِ الدّينِ ، ويَحسُدُ المُسلِمينَ . وذَكَرتَ رَحِما عَطَفَتکَ عَلَيَّ ، فَأُقسِمُ بِاللّهِ الأعَزِّ الأجَلِّ أن لَو نازَعَکَ هذَا الأمرَ فى حَياتِکَ مَن أنتَ تُمَهِّدُ لَهُ بَعدَ وَفاتِکَ لَقَطَعتَ حَبلَهُ ، وأبَنتَ أسبابَهُ . وأمّا تَهديدُکَ لى بِالمَشارِبِ الوَبيئَةِ (5) والمَوارِدِ المُهلِكَةِ ، فَأنَا عَبدُ اللّهِ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ، أبرِزْ إلَيَّ صَفحَتَکَ ، كَلّا ورَبِّ البَيتِ ما أنتَ بِأبى عُذرٍ عِندَ القِتالِ ، ولا عِندَ مُناطَحَةِ الأبطالِ ، وكَأنّى بِکَ لَو شَهِدتَ الحَربَ وقَد قامَت عَلى ساقٍ ، وكَشَرَت عَن مَنظَرٍ كَريهٍ ، وَالأرواحُ تُختَطَفُ اختِطافَ البازِىِّ زُغْبَ (6) القَطا ، لَصِرتَ كَالمُولَهِ الحَيرانَةِ تَصرِبُها (7) العَبرَةُ بِالصَّدَمَةِ ، لاتَعرِفُ أعلَا الوادى عَن أسفَلِهِ . فَدَع عَنکَ ما لستَ أهلَهُ ؛ فَإنَّ وَقعَ الحُسامِ غَيرُ تَشقيقِ الكَلامِ ، فَكَم عَسكَرٍ قَد شَهِدتُهُ ، وقَرنٍ نازَلتُهُ ، [ورَأيتُ] اصطِكاكَ قُرَيشٍ بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، إذ أنتَ وأبوکَ و[مَن] هُوَ [أعلَا مِنكُما لى] (8) تَبَعٌ ، وأنتَ اليَومَ تُهَدِّدُنى ! فَأُقسِمُ بِاللّهِ أن لَو تُبدِى الأيّامُ عَن صَفحَتِکَ لَنَشَبَ فيکَ مِخلَبُ لَيثٍ هَصورٍ (9) ، لايَفوتُهُ فَريسَهٌ بِالمُراوَغَةِ ، كَيفَ وأنّى لَکَ بِذلِکَ وأنتَ قَعيدَةُ بِنتِ البِكرِ المُخَدَّرَةِ ؛ يُفزِعُها صَوتُ الرَّعدِ ، وأنَا عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ الَّذى لا اُهَدَّدُ بِالقِتالِ ، ولا اُخَوَّفُ بِالنِّزالِ ، فَإن شِئتَ يا مُعاوِيَةُ فَابرُز . وَالسَّلامُ . فَلَمّا وَصَلَ هذَا الجَوابُ إلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ جَمَعَ جَماعَةً مِن أصحابِهِ وفيهِم عَمرُو بنُ العاصِ فَقَرَأهُ عَلَيهِم . فَقالَ لَهُ عَمرٌو : قَد أنصَفَکَ الرَّجُلُ ، كَم رَجُلٍ أحسَنَ فِى اللّهِ قَد قُتِلَ بَينَكُمَا ، ابرُز إلَيهِ . فَقالَ لَهُ : أبا عَبدِ اللّهِ أخطَأتِ استُکَ الحُفرَةَ ، أنَا أبرُزُ إلَيهِ مَعَ عِلمى أنَّهُ ما بَرَزَ إلَيهِ أحَدٌ قَطُّ إلّا وقَتَلَهُ ! لا وَاللّهِ ، ولكِنّى سَاُبرِزُکَ إلَيهِ . (10)

.

1- .في بحار الأنوار : «المحجّه» ، ولعلّه أنسب .
2- .اللَّحْج : المَيل ، وألحَجَهم إليه : أمالهم (لسان العرب : ج 2 ص 356 «لحج») .
3- .كذا فى المصدر ، وفى بحار الأنوار : «تخبط» .
4- .فى المصدر : «فيهلک» ، والتصحيح من بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
5- .فى المصدر : «العربيّه» ، والتصحيح من بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
6- .الزغب : الفِراخ (لسان العرب : ج 1 ص 450 «زغب») .
7- .صَرَب بوله : إذا حقنه (الصحاح : ج 1 ص 162 «صرب») . والمراد أنّه يصير ملازما للعبره ومحبوسا بها بسبب الصدمه التى يواجهها من مشاهده الحرب .
8- .ما بين المعاقيف سقط من المصدر ، وأثبتناه من بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
9- .أسدٌ هَصور : يكسر ويميل (لسان العرب : ج 5 ص 264 «هصر») .
10- .كنز الفوائد : ج 2 ص 43 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 128 ح 415 .

9 / 15 پاسخ امام به نامه معاویه

9 / 15پاسخ امام به نامه معاویهکنزالفوائد :از بنده خدا ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ، به معاویه بن ابی سفیان . امّا بعد ؛ نامه ات به ما رسید که [در آن] سخن آرایی کرده ای ، مَثَل هایی زده ای ، کارهایی را به خودت نسبت داده ای و به وصف حکمت پرداخته ای ، حال آن که اهل آن نیستی ؛ و تقوا را یاد آورده ای ، در حالی که با آن در ستیزی . از خواهش نَفْس پیروی کرده ای و آن ، تو را از راه راست ، رویگردان کرده و از طریق صواب ، بازت گردانده است . تو دامنِ لذّتِ فتنه ها را فرا کشیده ای و به زیباییِ دنیا گرفتار آمده ای ، گویی ایمان نداری که روز رستاخیز می آید و باز همه در جایی گرد می آیند . تاج بر نهادی ، جامه خَز بر تن کردی ، فرش ابریشمین گستردی و این ، شیوه امپراتوران روم و شاهان ایران است . آن گاه ، این نیز تو را بَس نیفتاد ، چندان که خبر یافته ام حکومت را پس از خود ، برای کس دیگری مقرّر کرده ای . او پس از تو حکمرانی می کند و تو به جای او [نزد خدا]حسابرسی می شوی . به جانم سوگند ، اگر چنین کنی [و از تو شگفت نیست] ، این گمگشتی را از تبار خود به ارث برده ای ؛ زیرا تو فرزندِ همان کسی که بر دینداران‌ْ تجاوز می کرد و به مسلمانان‌ْ حَسَد می بُرد . از آن رابطه خویشاوندی یاد کرده ای که تو را به من پیوند داده است . به خداوند ، آن سرافرازترِ شکوهمندتر ، سوگند یاد می کنم که اگر آن کس که اسباب خلافتِ پس از خود را برایش آماده کرده ای ، در زمان حیاتت در امر خلافت با تو به نزاع برمی خاست، رشته [حیات] او را می بُریدی وبنیان [زندگی] وی را می گسیختی . و امّا این که مرا از [در افتادن به] نوشگاه های مسموم و آبشخورهای کُشنده بیم داده ای ؛ پس [بدان]من بنده خدا ، علی بن ابی طالب هستم . رویت را به من بنمایان . هرگز ، به پروردگار خانه سوگند ، آن گاه که جنگ در گیرد و پهلوانان به هم درپیچند ، تو هیچ عذری نداری . گویی اکنون می بینم که در جنگ حاضری و نبرد شدّت گرفته و چهره عبوسش را در هم کشیده و جان ها صید می شوند ، چنان که بازِ شکاری ، جوجه پرنده سنگخواره را شکار می کند . آن گاه ، تو مانند حیوان سرگشته ای می شوی که با دیدن شدّت جنگ ، این سو و آن سو به حیرت می دود ، بی آن که بالایِ درّه را از پایینِ آن بشناسد . پس آنچه را شایسته اش نیستی ، فرو گذار ، که فرود آوردن شمشیر ، غیر از پاره کردن گفتار [و قلم فرسایی]است . چه بسا اردوها که در آنها حضور داشته ام و هماوردانی که به میدانشان درآمده ام و درگیریِ قریش

را در مقابل پیامبر خدا دیده ام ، حال آن که تو و پدرت و بالاتر از شما دو تَن ، [در آن نبردها]زیر دست من بوده اید ؛ با این حال ، امروز تو مرا تهدید می کنی؟! پس به خدا سوگند ، اگر روزگار از چهره ات نقاب اندازد [و خود را در مبارزه تن به تن ، به من نشان دهی] ، پنجه شیری درنده گرفتارت می کند که با هیچ خُدعه ای طعمه را از او گریز نیست . تو را با جنگ چه کار ، که تو هم نشین دختر پرده نشین بِکری که بانگ رعد به هراسش می آوَرَد ؛ و من علی بن ابی طالب هستم که نه از جنگ ، تهدید می پذیرم و نه از نبرد ، بیم داده می شوم . پس ای معاویه! اگر می خواهی ، به مبارزه برخیز . آن گاه که این پاسخ به معاویه بن ابی سفیان رسید ، وی گروهی از یارانش ، از جمله عمرو بن عاص را گرد آوَرْد و آن را بر ایشان بخوانْد . عمرو به او گفت : آن مرد با تو انصاف ورزیده است . چه بسیار ، مردان الهیِ نیکو که در میان [میدان] شما دو تَن ، کشته شدند! به جنگ او رو . معاویه به وی گفت : ای ابوعبد اللّه ! کَپَلت سوراخِ مبال ، گم کرده است [و رأی رسوایت را نابجا برنمودی]! آیا با این که می دانم هر کس به مبارزه او رفته ، کشته شده ، خود به مبارزه اش بروم ؟ نه ، به خدا! بلکه تو را به نبردِ او خواهم فرستاد .

.

ص: 104

. .

ص: 105

. .

9 / 16التَّأكيدُ عَلَى الدَّعوَهِ إلَى البِرازِشرح نهج البلاغه عن المدائنى :كَتَبَ إلَيهِ[مُعاوِيَهَ]عَلِىٌّ عليه السلام : أمّا بَعدُ ، فَإنَّ مَساوِئَکَ مَعَ عِلمِ اللّهِ تَعالى فيکَ حالَت بَينَکَ وبَينَ أن يَصلُحَ لَکَ أمرُکَ ، وأن يَرعَوِىَ قَلبُکَ ، يَابنَ الصَّخرِ اللَّعينِ ! زَعَمتَ أن يَزِنَ الجِبالَ حِلمُکَ ، ويَفصِلَ بَينَ أهلِ الشَّکِّ عِلمُکَ ، وأنتَ الجِلفُ المُنافِقُ ، الأَغلَفُ القَلبِ ، القَليلُ العَقلِ ، الجَبانُ الرَّذلُ ، فَإن کُنتَ صادِقا فيما تَسطُرُ ويُعينُکَ عَلَيهِ أخو بَنى سَهمٍ ، فَدَعِ النّاسَ جانِبا وتَيَسَّر لِما دَعَوتَنى إلَيهِ مِنَ الحَربِ وَالصَّبرِ عَلَى الضَّربِ ، وأعفِ الفَريقَينِ مِنَ القِتالِ ؛ لِيُعلَمَ أيُّنَا المَرينُ عَلَى قَلبِهِ ، المُغَطّى عَلى بَصَرِهِ ، فَأنَا أبُو الحَسَنِ قاتِلُ جَدِّکَ وأخيکَ وخالِکَ ، وما أنتَ مِنهُم بِبَعيدٍ . وَالسَّلامُ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام مِن کِتابٍ لَهُ عليه السلام إلى مُعاوِيَهَ : وکَيفَ أنتَ صانِعٌ إذا تَکَشَّفَت عَنکَ جَلابيبُ ما أنتَ فيهِ مِن دُنيا قَد تَبَهَّجَت بِزينَتِها ، وخَدَعَت بِلَذَّتِها ، دَعَتکَ فَأجَبتَها ، وقادَتکَ فَاتَّبَعتَها ، وأمَرَتکَ فَأطَعتَها . وإنَّهُ يوشِکُ أن يَقِفَکَ واقِفٌ عَلى ما لا يُنجيکَ مِنهُ مِجَنٌّ ، فَاقعَس عَن هذَا الأَمرِ ، وخُذ اُهبَهَ الحِسابِ ، وشَمِّر لِما قَد نَزَلَ بِکَ ، ولا تُمَکِّنِ الغُواهَ مِنَ سَمعِکَ ، وإلّا تَفعَل اُعلِمکَ ما أغفَلتَ من نَفسِکَ ؛ فَإنَّکَ مُترَفٌ قَد أخَذَ الشَّيطانُ مِنکَ مَأخَذَهُ ، وبَلَغَ فيکَ أمَلَهُ ، وجَرى مِنکَ مَجرَى الرّوحِ وَالدَّمِ . ومَتى کُنتُم يا مُعاوِيَهُ ساسَهَ الرَّعِيَّهِ ، ووُلاهَ أمرِ الاُمَّهِ ، بِغَيرِ قَدَمٍ سابِقٍ ، ولا شَرَفٍ باسِقٍ ؟ ! ونَعوذُ بِاللّهِ مِن لُزومِ سَوابِقِ الشَّقاءِ ، واُحَذِّرُکَ أن تَکونَ مُتَمادِيا فى غِرَّهِ الاُمنِيَّهِ ، مُختَلِفَ العَلانِيَهِ وَالسَّريرَهِ . وقَد دَعَوتَ إلَى الحَربِ ، فَدَعِ النّاسَ جانِبا ، وَاخرُج إلَىَّ وَأعفِ الفَريقَينِ مِنَ القِتالِ ؛ لِتَعلَمَ أيُّنَا المَرينُ عَلى قَلبِهِ ، وَالمُغَطّى عَلى بَصَرِهِ ، فَأنَا أبو حَسَنٍ قاتِلُ جَدِّکَ وأخيکَ وخالِکَ شَدخا (2) يَومَ بَدرٍ ، وذلِکَ السَّيفُ مَعى ، وبِذلِکَ القَلبِ ألقى عَدُوّى ، مَا استَبدَلتُ دينا ، ولَا استَحدَثتُ نَبِيّا . وإنّى لَعَلَى المِنهاجِ الَّذى تَرَکتُموهُ طائِعينَ ، ودَخَلتُم فيهِ مُکرَهينَ . وزَعَمتَ أنَّکَ جِئتَ ثائِرا بِدَمِ عُثمانَ ، ولَقَد عَلِمتَ حَيثُ وَقَعَ دَمُ عُثمانَ فَاطلُبهُ مِن هُناکَ إن کُنتَ طالِباً ، فَکَأنّى قَد رَأيتُکَ تَضِجُّ مِنَ الحَربِ إذا عَضَّتکَ ضَجيجَ الجِمالِ بِالأَثقالِ ، وکَأنّى بِجَماعَتِکَ تَدعونى ؛ جَزَعا مِنَ الضَّربِ المُتَتابِعِ ، وَالقَضاءِ الواقِعِ ، ومَصارِعَ بَعدَ مَصارِعَ إلى کِتابِ اللّهِ ، وهِىَ کافِرَهٌ جاحِدَهٌ ، أو مُبايِعَهٌ حائِدَهٌ . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 135 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 87 ح 401 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 82 .
2- .الشدخ : كسرک الشىء الأجوف كالرأس ونحوه (لسان العرب : ج 3 ص 28 «شدخ») .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 10 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 101 ح 406 .

9 / 16 تأکید بر فراخوانی به مبارزه

9 / 16تأکید بر فراخوانی به مبارزهشرح نهج البلاغه به نقل از مدائنی : علی علیه السلام به معاویه نوشت : «امّا بعد ؛ همانا بدکاری هایت که خدا به آنها آگاه است ، مانع از آن می شود که کارت صلاح یابد و قلبت به توبه گراید . ای فرزند ملعون صَخْر! پنداشته ای که کوه ها بردباری ات را پیمانه می کنند و دانشت میان شک ورزان داوری می کند ؛ حال آن که تو فرومایه ای هستی منافق و فروبسته دل و کم خِرَد ، و بُزدلی پَست! پس اگر در آنچه می نویسی و مردانِ بنی سهم ، تو را در [نوشتن] آن یاری می کنند راستی پیشه کرده ای ، مردم را وا گذار و به مبارزه ای [تن به تن]روی آور که مرا به آن فرا خوانده ای و بر ضربه ها پایداری ورز ؛ و این دو سپاه را از جنگ بر کنار ساز تا دانسته شود که کدام یک از ما ناپاکْ دل و فرو بسته چشم است . پس منم ابو الحسن ، قاتل جدّ و برادر و دایی ات ؛ و دیر نیست که تو نیز به آنان بپیوندی . والسّلام!».

امام علی علیه السلام برگرفته نامه او به معاویه : چه خواهی کرد آن هنگام که پرده های دنیایی که در آنی ، از پیش رویت برداشته شود ؛ دنیایی که به آرایه هایش شادمان شده ای و با لذّتش فریفته گشته ای ، تو را فرا خوانده و دعوتش را پذیرفته ای ، پیشروَت گشته و تو [نیز]از او پیروی کرده ای، تو را فرمان داده و تو از وی فرمان بُرده ای؟ زود است که نگاهدارنده ای تو را بر حالی نگه دارد که هیچ نجات بخشی نتواند از آن رهایی ات دهد . پس ، از این امر (ادّعای خلافت) دست بردار ، خود را برای حسابرسی آماده ساز ، برای آنچه بر تو فرود آمده (پیری و مقدّمات مرگ) ، دامنِ [آمادگی]به کمر زن و گوش خویش را بر گفتار گم راهان وا مگشا ؛ و اگر چنین نکنی ، تو را از [عواقب]غفلتی که از خویش کرده ای ، آگاه خواهم کرد . همانا تو در ناز و نعمت فرو رفته ای و شیطان در تو راه یافته و به آرزوی خود رسیده و همانند جان و خون ، در وجود تو جاری شده است . ای معاویه! شما (بنی امیّه) چه هنگام ، حکمرانان مردم و زمامدارانِ این امّت بوده اید ، حال آن که نه پیشینه ای کهن [در دینداری] دارید و نه شرافتی والا؟ به خدا پناه می بریم از همراهی با پیشینه بدبختی ، و هشدارت می دهم از این که همواره فریفته آرزوها گردی و آشکار و نهانت دو گونه باشد . همانا [مرا] به مبارزه فرا خوانده ای . پس مردم را به یک سو نِه و به جانب من بیا و این دو سپاه را از جنگ بر کنار دار ، تا

دانسته شود که کدام یک از ما آلوده دل و فرو بسته چشم است . پس [بدان] من ابو الحسنم ؛ قاتل جدّ و برادر و دایی ات که آنها را در جنگ بدر درهم شکستم . و اکنون همان شمشیر با من است و با همان قلب ، با دشمنم رویارو می شوم و دین و پیامبر دیگری برنگزیده ام . من بر همان شیوه ای هستم که شما به اختیار ، آن را رها کرده اید و [از آغاز هم] به اجبار آن را پذیرفته بودید . پنداشته ای که برای خونخواهیِ عثمان آمده ای ، حال آن که خود ، خوب می دانی که [مسئولیت] خون او کجا قرار گرفته است . پس اگر خونخواهِ اویی ، همان جا خونخواهی اش کن . گویی اکنون می بینمت که جنگ ، تو را گزیده و از آن ، شیون سر داده ای ، همانند شیونِ شتران زیر بارهای گران ؛ و گویی می نگرم سپاهت را که از سختیِ ضربه های پیاپی و سرنوشتِ پیش آمده و بر خاک افتادن های پیاپی ، از بیچارگی ، مرا به کتاب خدا فرا می خوانند ؛ حال آن که یا [از آغاز ، حکم کتاب را]کافر و منکر بوده اند و یا [نخست]بیعت کرده و [سپس ، از حق]روی گردانده اند .

.

ص: 108

. .

ص: 109

. .

وقعه صفّين عن الشعبى :أرسَلَ عَلِىٌّ إلى مُعاوِيَهَ : أنِ ابرُز لى وأَعفِ الفَريقَينِ مِنَ القِتالِ ، فَأيُّنا قَتَلَ صاحِبَهُ كانَ الأَمرُ لَهُ . قالَ عَمرٌو : لَقَد أنصَفَکَ الرَّجُلُ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : إنّى لَأَكرَهُ أن اُبارِزَ الأَهوَجَ الشُّجاعَ ، لَعَلَّکَ طَمِعتَ فيها يا عَمرُو . فَلَمّا لَم يُجِب قالَ عَلِىٌّ : وا نَفساه ، أيُطاعُ مُعاوِيَهُ واُعصى ؟ ! ما قاتَلَت اُمَّهٌ قَطُّ أهلَ بَيتِ نَبِيِّها وهِىَ مُقِرَّهٌ بِنَبِيِّها إلّا هذِهِ الاُمَّهَ . (1)

وقعه صفّين عن عمرو بن شمر :قامَ عَلِىٌّ بَينَ الصَّفَّينِ ثُمَّ نادى : يا مُعاوِيَهُ ، يُكَرِّرُها . فَقالَ مُعاوِيَهُ : اِسأَلوهُ ، ما شَأنُهُ ؟ قالَ : اُحِبُّ أن يَظهَرَ لى فَاُكَلِّمَهُ كَلِمَهً واحدهً . فَبَرَزَ مُعاوِيَهُ ومَعَهُ عَمرُو بنُ العاصِ ، فَلَمّا قارَباهُ لَم يَلتَفِت إلى عَمرٍو ، وقالَ لِمُعاوِيَهَ : وَيحَکَ ، عَلامَ يَقتَتِلُ النّاسُ بَينى وبَينَکَ ، ويَضرِبُ بَعضُهُم بَعضا ؟ ! اُبرُز إلَىَّ ؛ فَأيُّنا قَتَلَ صاحِبَهُ فَالأَمرُ لَهُ . فَالتَفَتَ مُعاوِيَهُ إلى عَمرٍو فَقالَ : ما تَرى يا أبا عَبدِ اللّهِ فيما ها هُنا ، اُبارِزُهُ ؟ فَقالَ عَمرٌو : لَقَد أنصَفَکَ الرَّجُلُ ، وَاعلَم أنَّهُ إن نَكَلتَ عَنهُ لَم تَزَل سَبَّهً عَلَيکَ وعَلى عَقِبِکَ ما بَقِىَ عَرَبِىٌّ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : يا عَمرَو بنَ العاصِ ، لَيسَ مِثلى يُخدَعُ عَن نَفسِهِ ، وَاللّهِ ما بارَزَ ابنُ أبى طالِبٍ رَجُلاً قَطُّ إلّا سَقَى الأَرضَ مِن دَمِهِ ! ثُمَّ انصَرَفَ راجِعا حَتَّى انتَهى إلى آخِرِ الصُّفوفِ ، وعَمرٌو مَعَهُ . فَلَمّا رَأى عَلِىٌّ عليه السلام ذلِکَ ضَحِکَ ، وعادَ إلى مَوقِفِهِ . (2)

.

1- .وقعه صفّين : ص 387 وراجع تاريخ الطبرى : ج 5 ص 42 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 383 ومروج الذهب : ج 2 ص 396 والأخبار الطوال : ص 176 والمناقب للخوارزمى : ص 237 ح 240 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 272 .

2- .وقعه صفّين : ص 274 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 217 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 126 نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 85 والعقد الفريد : ج 3 ص 334 وجواهر المطالب : ج 2 ص 38 .

وقعه صِفّین به نقل از شعبی : علی علیه السلام به معاویه پیام داد : «به مبارزه من بیا و این دو سپاه را از جنگ ، برکنار دار . آن گاه ، هر کس دیگری را کشت ، خلافت از آنِ او باشد» . عمرو [به معاویه] گفت : آن مرد با تو انصاف ورزیده است . معاویه گفت : من خوش نمی دارم که با آن بی پروایِ دلیر ، مبارزه کنم . شاید به خلافتِ [پس از مرگ من]طمع بسته ای ! آن گاه که معاویه پاسخی نداد ، علی علیه السلام گفت : «دریغا ! از معاویه فرمان بُرده می شود و از من نمی شود؟ هیچ امّتی ، جز این امّت ، در عین اقرار به پیامبرش با اهل بیت او نجنگیده است» .

وقعه صِفّین به نقل از عمرو بن شمر : علی علیه السلام میان دو صف ایستاد و چند بار ندا داد : «ای معاویه !» . معاویه گفت : از او بپرسید چه می خواهد . گفت : «دوست می دارم خود را به من نشان دهد تا با او کلمه ای سخن بگویم» . معاویه ، همراهِ عمرو بن عاص ، نمودار شد . آن گاه که آن دو به علی علیه السلام نزدیک شدند ، وی به عمرو عنایت نکرد و به معاویه گفت : «وای بر تو ! بر چه پایه ، این افراد میان من و تو به نبرد پردازند و یکدیگر را با شمشیر زنند؟ به مبارزه من بیا ، [بر این قرار که] هر کس حریفش را کُشت ، خلافت از آنِ او گردد» . معاویه به عمرو روی کرد و گفت : ای ابوعبد اللّه ! رأی تو در این میان چیست؟ آیا با او مبارزه کنم؟ عمرو گفت : به راستی ، آن مرد با تو انصاف ورزید . بدان که اگر از این کار سر باز زنی ، تا یک عرب باقی است ، بر تو و نسلت همواره دشنام خواهد بود . معاویه گفت : ای عمرو بن عاص ! کسی چون من از نَفْس خویش فریب نمی خورَد . به خدا سوگند ، هر مردی که به نبردِ فرزند ابوطالب رفته ، هر آینه ، زمین از خونش سیراب گشته است . آن گاه ، همراهِ عمرو بازگشت تا به انتهای صف ها رسید . علی علیه السلام چون این صحنه را دید ، خندید و به جایگاهِ خود بازگشت .

.

تاريخ الطبرى عن أبى جعفر :قالَ عَلِىٌّ لِرَبيعَةَ وهَمدانَ : أنتُم دِرعى ورُمحى ، فَانتَدَبَ لَهُ نَحوٌ مِن اثنَى عَشَرَ ألفا ، وتَقَدَّمَهُم عَلِىٌّ عَلى بَغلَتِهِ ، فَحَمَلَ وحَمَلوا مَعَهُ حَملَةَ رَجُلٍ واحِدٍ ، فَلَم يَبقَ لِأهلِ الشّامِ صَفٌّ إلّا انتَقَضَ ، وقَتَلوا كُلَّ مَنِ انتَهَوا إلَيهِ ، حَتّى بَلَغوا مُعاوِيَةَ ، وعَلِىٌّ يَقولُ : أضرِبُهُم ولا أرى مُعاوِيَةَ الجاحِظَ العَينِ العَظيمَ الحاوِيَةَ ثُمَّ نادى مُعاوِيَةَ ، فَقالَ عَلِىٌّ : عَلامَ يُقَتَّلُ النّاسُ بَينَنا ! هَلُمَّ اُحاكِمكَ إلَى اللّهِ ، فَأيُّنا قَتَلَ صاحِبَهُ استَقامَت لَهُ الاُمورُ . فَقالَ لَهُ عَمرٌو : أنصَفَكَ الرَّجُلُ . فَقالَ مُعاوِيَةُ : ما أنصَفَ ، وإنَّكَ لَتَعلَمُ أنَّهُ لَم يُبارِزهُ رَجُلٌ قَطُّ إلّا قَتَلَهَ . قالَ لَهُ عَمرٌو : وما يَجمُلُ بِكَ إلّا مُبارَزَتُهُ . فَقالَ مُعاوِيَةُ : طَمِعتَ فيها بَعدى . (1)

9 / 17ذِكرى دَعوَهِ الإِمامِ إلَى المُبارَزَهِالأمالى للصدوق عن عدى بن أرطاه :قالَ مُعاوِيَةُ يَوما لِعَمرِو بنِ العاصِ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، أيُّنا أدهى ؟ قالَ عَمرٌو أنَا لِلبَديهَهِ ، وأنت لِلرَّوِيَّهِ . قالَ مُعاوِيَةُ : قَضَيتَ لى عَلى نَفسِكَ ، وأنَا أدهى مِنكَ فِى البَديهَهِ . قالَ عَمرٌو : فَأينَ كانَ دَهاؤُكَ يَومَ رَفَعتُ المَصاحِفَ ؟ قالَ : بِها غَلَبتَنى يا أبا عَبدِ اللّهِ ، فَلا أسأَلُكَ عَن شَىءٍ تَصدُقُنى فيهِ . قالَ : وَاللّهِ إنَّ الكَذِبَ لَقَبيحٌ ، فَسَل عَمّا بَدا لَكَ أصدُقكَ . فَقالَ : هَل غَشَشتَنى مُنذُ نَصَحتَنى ؟ قالَ : لا . قالَ : بَلى وَاللّهِ ، لَقَد غَشَشتَنى ، أما إنّى لا أقولُ فى كُلِّ المَواطِنِ ولكِن فى مَوطِنٍ واحِدٍ . قالَ : وأىُّ مَوطِنٍ هذا ؟ قالَ : يَومَ دَعانى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ لِلمُبارَزَهِ ، فَاستَشَرتُكَ ، فَقُلتُ : ما تَرى يا أبا عَبدِ اللّهِ ، فَقُلتَ : كَفؤٌ كَريمٌ ، فَأشَرتَ عَلَىَّ بِمُبارَزَتِهِ ، وأنتَ تَعلَمُ مَن هُو ، فَعَلِمتُ أنَّكَ غَشَشتَنى . قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، دَعاكَ رَجُلٌ إلى مُبارَزَتِهِ، عَظيمُ الشَّرَفِ ، جَليلُ الخَطَرِ ، فَكُنتَ مِن مُبارَزَتِهِ عَلى إحدَى الحُسنَيَينِ ؛ إمّا أن تَقتُلَهُ فَتَكونَ قَد قَتَلتَ قَتّالَ الأقرانِ ، وتَزدادَ بِهِ شَرَفا إلى شَرَفِكَ وتَخلُوَ بِمُلكِكَ ، وإمّا أن تُعَجَّلَ إلى مُرافَقَهِ الشُّهَداءِ وَالصّالِحينَ وحَسُنَ اُولئِكَ رَفيقا . قالَ مُعاوِيَةُ : هذِهِ شَرٌّ مِنَ الأوَّلِ ، وَاللّهِ إنّى لَأعلَمُ أنّى لَو قَتَلتُهُ دَخَلتُ النّارَ ، ولَو قَتَلَنى دَخَلتُ النّارَ . قالَ عَمرٌو : فَمَا حَمَلَكَ عَلى قِتالِهِ ؟ قالَ : المُلكُ عَقيمٌ ، ولَن يَسمَعَها مِنّى أحَدٌ بَعدَكَ . (2)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 41 ، مروج الذهب : ج 2 ص 396 نحوه ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 272 .

2- .الأمالى للصدوق : ص 132 ح 125 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 49 ح 393 .

9 / 17 یادکردی از مبارزه جویی امام

تاریخ الطبری به نقل از ابوجعفر : علی علیه السلام به [مردمِ] ربیعه و هَمْدان گفت: «شما زره و نیزه من هستید». پس دوازده هزار نفر پیرامونش گرد آمدند و علی علیه السلام با اَسترِ خویش پیشاپیش آنان در حرکت شد . آن گاه وی حمله آورد و آنان نیز [یک پارچه]همچون یک مرد ، حمله کردند . پس همه صف های شامیان از هم گسیخت و ایشان ، جمله افراد رویاروی خود را کشتند تا به معاویه رسیدند . علی علیه السلام می گفت : «ایشان را ضربت می زنم ، [امّا]معاویه را نمی بینم ؛ همان بزرگْ شکمی که حدقه چشمش بیرون زده است» . سپس معاویه را ندا داد و گفت : «بر چه پایه ، مردم در میان ما کشته شوند؟ پیش بیا تا تو را به داوری نزد خدا بَرَم . پس هر کس دیگری را کُشت ، خلافت برای او راست گردد» . عمرو به وی (معاویه) گفت : آن مرد ، با تو انصاف ورزید . معاویه گفت : «انصاف نورزید! تو ، خود می دانی که هر کس به مبارزه او رفته ، کشته شده است . عمرو به وی گفت : برازنده تو نیست ، مگر مبارزه با او! معاویه گفت : در خلافتِ پس از من ، طمع کرده ای!

9 / 17یادکردی از مبارزه جویی امامالأمالی ، صدوق به نقل از عَدّی بن اَرطات : روزی معاویه به عمرو بن عاص گفت : ای ابو عبد اللّه ! کدام یک از ما زیرک تریم؟ عمرو گفت : من در زوداندیشی و تو در دیراندیشی . معاویه گفت : به سود من وزیان خود ، حکم کردی ؛ با آن که در زوداندیشی نیز ، من از تو زیرک ترم . عمروگفت : کجا بود زیرکی ات آن گاه که من قرآن ها را [بر نیزه]برافراشتم؟ گفت : ای ابوعبد اللّه ! با همین کار ، بر من پیروز شدی . پس ، از تو چیزی نمی پرسم که با من در آن راست بگویی (هر چه می پرسم ، ناراست پاسخ می دهی)! گفت : به خدا سوگند ، ناراستی زشت است . هر آنچه می خواهی ، بپرس ، که با تو راست می گویم . گفت : آیا از روزی که خیرخواه من شده ای ، در کارم نیرنگ ورزیده ای؟ گفت : نه . گفت : آری . به خدا سوگند ، با من نیرنگ ورزیده ای ؛ البتّه نمی گویم در هر جای ، بلکه در یک جای . گفت : کدام جای؟ گفت : آن روز که علی بن ابی طالب ، مرا به مبارزه فرا خوانْد ، من با تو رای زدم و گفتم : ای ابوعبد اللّه ! چه می اندیشی؟ تو گفتی : هماوردی گرامی است ؛ و مرا به مبارزه با او اشارت نمودی ، حال آن که می دانستی او کیست ، و من دانستم که با من نیرنگ می ورزی . گفت :

ای امیر المؤمنین! مردی تو را به مبارزه با خویش فرا خوانْد که بس شرافتمند و بلندپایه بود و تو در مبارزه با او، به یکی از دو نیکی دست می یافتی ؛ یا او را می کشتی که بدین سان ، کُشنده قاتلِ پهلوانان بودی و بر شرافت خویش می افزودی و در حکمرانی بی رقیب می شدی ؛ و یا زودتر به هم نشینی با شهیدان و صالحان می پیوستی ، که خوش هم نشینانی هستند ایشان! معاویه گفت : این ، از آن ، بدتر شد! به خدا سوگند ، هر آینه می دانم که اگر من او را می کشتم ، در آتش می شدم ؛ و اگر او مرا می کشت نیز [باز] در آتش می شدم! عمرو گفت : پس چرا به جنگ او برخاستی؟ گفت : حکومتْ عقیم (بی خیر و بی رَحْم) است . و هرگز کسی پس از تو ، این سخن را از من نشنود .

.

ص: 114

. .

ص: 115

. .

9 / 18هُجومُ الإِمامِ عَلَى المَجموعَهِ الَّتى فيها مُعاوِيَهُالأخبارِ الطوال :حَمَلَ عَلِىٌّ رضى الله عنه عَلَى الجَمعِ الَّذى كانَ فيهِ مُعاوِيَهُ فى أهلِ الحِجازِ مِن قُرَيشٍ وَالأَنصارِ وغَيرِهِم ، وكانوا زُهاءَ اثنَى عَشَرَ ألفَ فارِسٍ ، وعَلِىٌّ أمامَهُم ، وكَبَّروا وكَبَّرَ النّاسُ تَكبيرَهً ارتَجَّت لَهَا الأَرضُ ، فَانتَقَضَت صُفوفُ أهلِ الشّامِ ، وَاختَلَفَت راياتُهُم ، وَانتَهَوا إلى مُعاوِيَهَ وهُوَ جالِسٌ عَلى مِنبَرِهِ مَعَهُ عَمرُو بنُ العاصِ يَنظُرانِ إلَى النّاسِ ، فَدَعا بِفَرَسٍ لِيَركَبَهُ . ثُمَّ إنَّ أهلَ الشّامِ تَداعَوا بَعدَ جَولَتِهِم ، وثابوا (1) ، ورَجَعوا عَلى أهلِ العِراقِ ، وصَبَرَ القومُ بَعضُهُم لِبَعضٍ إلى أن حَجَزَ بَينَهُمُ اللَّيلُ . (2)

وقعه صفّين :رَكِبَ عَلِىٌّ عليه السلام فَرَسَهُ الَّذى كانَ لِرَسولِ اللّهِ ، وكانَ يُقالُ لَهُ : المُرتَجِزُ ، فَرَكِبَهُ ثُمَّ تَقَدَّمَ أمامَ الصُّفوفِ ، ثُمَّ قالَ : بَلِ البَغلَهُ ، بَلِ البَغلَهُ . فَقُدِّمَت لَهُ بَغلَهُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الشَّهباءُ ، فَرَكِبَها ، ثُمَّ تَعَصَّبَ بِعِمامَهِ رَسولِ اللّهِ السَّوداءِ ، ثُمَّ نادى : أيُّهَا النّاسُ ! مَن يَشرِ نَفسَهُ للّهِ يَربَح ؛ هذا يَومٌ لَهُ ما بَعدَهُ ، إنَّ عَدُوَّكُم قَد مَسَّهُ القَرحُ كَما مَسَّكُم . (3) فَانتَدَبَ لَهُ ما بَينَ عَشَرَهِ آلافٍ إلَى اثنَى عَشَرَ ألفا قَدِ وَضَعوا سُيوفَهُم عَلى عَواتِقِهِم ، وتَقَدَّمَهُم عَلِىٌّ مُنقَطِعا عَلى بَغلَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . . . وتَبِعَهُ ابنُ عَدِىِّ بنِ حاتِمٍ بِلِوائِهِ . . . وتَقَدَّمَ الأَشتَرُ . . . وحَمَلَ النّاسُ حَمَلَهً واحِدَهً ، فَلَم يَبقَ لِأَهلِ الشّامِ صَفٌّ إلّا انتَقَضَ ، وأهمَدوا ما أتَوا عَلَيهِ ، حَتّى أفضَى الأَمرُ إلى مِضرَبِ مُعاوِيَهَ ، وعَلِىٌّ يَضرِبُهُم بِسَيفِهِ ويَقولُ : أضرِبُهُم ولا أرى مُعاوِيَهْ الأخزَرَ العَينِ العَظيمَ الحاوِيَهْ هَوَت بِهِ فِى النّارِ اُمُّ هاوِيَهْ فَدَعا مُعاوِيَهُ بِفَرَسِهِ لِيَنجُوَ عَلَيهِ ، فَلَمّا وَضَعَ رِجلَهُ فِى الرِّكابِ تَمَثَّلَ بِأَبياتِ عَمرِو بنِ الإِطنابَهِ : أَبَت لى عِفَّتى وأبى بَلائى وأخذِى الحَمدَ بِالثَّمَنِ الرَّبيحِ وإِحشامِى عَلَى المَكروهِ نَفسى وضَربِى هامَهَ البَطَلِ المُشيحِ وقَولى كُلَّما جَشَأَت وجاشَت مَكانَكِ تُحمَدى أو تَستَريحى لِأَدفَعَ عَن مَآثِرَ صالِحاتٍ وأحمى بَعدُ عَن عِرضٍ صَحيحِ بِذى شُطَبٍ كَلَونِ المِلحِ صافٍ ونَفسٍ ما تَقرُّ عَلَى القَبيحِ وقالَ : يَا ابنَ العاصِ ، اليَومَ صَبرٌ ، وغَدا فَخرٌ ، صَدَقتَ ، إنّا وما نَحنُ فيهِ كَما قالَ ابنُ أبى الأَقلَحِ : ما عِلَّتى وأنَا رامٍ نابِلُ وَالقَوسُ فيها وَتَرٌ عُنابِلُ تَزِلُّ عن صَفحَتِهَا المَعابِلُ المَوتُ حقٌّ وَالحياهُ باطِلُ فَثَنى مُعاوِيَهُ رِجلَهُ مِنَ الرِّكابِ ونَزَلَ ، وَاستَصرَخَ بِعَكٍّ وَالأَشعَرِيّينَ ، فَوَقَفوا دونَهُ ، وجالَدوا عَنهُ ، حَتّى كَرِهَ كُلٌّ مِنَ الفَريقَينِ صاحِبَهُ ، وتَحاجَزَ النّاسُ . (4)

.

1- .ثابَ الناس : اجتمعوا وجاؤوا (لسان العرب : ج 1 ص 243 «ثبب») .
2- .الأخبار الطوال : ص 181 .
3- .زاد فى شرح نهج البلاغه هنا : «فانتدبوا لنصره دين اللّه » .
4- .وقعه صفّين : ص 403 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 510 ح 436 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 58 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 396 والأخبار الطوال : ص 186 والإمامه والسياسه: ج 1 ص 147 والفتوح : ج 3 ص 175 و 176 والمناقب للخوارزمى : ص 243 و244 ح 240 .

9 / 18 حمله امام به گروهی که معاویه در آن بود

9 / 18حمله امام به گروهی که معاویه در آن بودالأخبار الطّوال :علی علیه السلام به جلوداریِ سپاهی نزدیک به دوازده هزار سوار از حجازیان ، شامل قریشیان و انصار و دیگران به جمعی که معاویه در آن بود ، حمله بُرد . ایشان و افراد مقابل به گونه ای تکبیر گفتند که زمین لرزید . صفوف سپاه شام از هم گسیخت و پرچم هاشان زیر و زِبَر شد و [آن قدر عقب نشستند که] به معاویه رسیدند که بر منبرش نشسته بود و همراهِ عمرو بن عاص به سپاه می نگریست . در این حال ، اسبش را خواست تا سوار شود . آن گاه ، شامیان از پسِ آن گریز ، پیش رفتند و گرد آمده ، به سوی عراقیان روی نهادند و چندان در برابر هم مقاومت ورزیدند که شب میانشان پرده انداخت .

وقعه صِفّین :علی علیه السلام بر اسبی به نام «مُرتجز» بر نشست که از آنِ پیامبر خدا بود و آن گاه ، به پیشاپیش صف ها تاخت . پس گفت : «استر را بیاورید ، استر را بیاورید !» . استرِ پیامبر خدا ، با نام «شَهباء» را برایش آوردند . وی بر آن بر نشست و دستار سیاه پیامبر خدا را بر بست و ندا داد : «ای مردم ! هر که جانش را به خدا بفروشد ، سود می کند . امروز ، روزی است که آینده از آنِ همان است ! همین گونه که شما زخم دیده اید ، دشمنتان نیز زخم دیده است» . میانِ ده تا دوازده هزار تَن نزد علی علیه السلام گرد آمدند و شمشیرهاشان را بر شانه نهادند . علی علیه السلام ، سوار بر استرِ پیامبر صلی الله علیه و آله ، یگان یگان از پیشاپیش ایشان می گذشت ... پسر عَدیّ بن حاتم با پرچمش به دنبالِ وی روان بود ... آشتر نیز پیش تاخت ... و آن گاه ، افراد یک پارچه حمله آوردند ، چندان که همه صف های شامیان در هم شکست . آنان به هر چه می رسیدند ، آن را در هم می کوبیدند تا آن که نبرد به خیمه گاه معاویه کشیده شد . علی علیه السلام با شمشیر خویش ، ایشان را می زد و می گفت : «ایشان را می زنم ، ولی معاویه را نمی بینم آن تَنْگْ چشم بزرگْ شکم را که در ژرفایِ آتش جهنّم جای گرفته است !» . معاویه ، اسب خویش را خواست تا با آن بگریزد . آن گاه که پا در رکاب نهاد ، این ابیاتِ عمرو بن اِطنابه را برخواند : پاکْ دامنی و آزمونْ دیدگی ام مرا پرهیز داد [از این که بگریزم] و نیز این که می خواهم به بهایی بزرگ ، ستایش دیگران را جلب کنم . جانِ خود را به آنچه ناخوشایند است ، وا می دارم و بر سر پهلوانِ کوشنده

می کوبم . هر گاه اضطراب به سراغم می آید و دلم را لرزه فرا می گیرد [به خود]می گویم : در جای خود بمان که یا [با مقاومت و پیروزی] ستوده شوی و یا [با مرگ]راحت یابی . [از آن رو مقاومت می کنم] که از افتخارات شایسته دفاع کنم و آن گاه ، از آبرو و اعتبار راستین ، حمایت ورزم ، با شمشیری خط دار و برّاق که همانند بلور سنگ نمک ، می درخشد و با جانی که به زشتی تن در نمی دهد . سپس گفت : ای پسرِ عاص! امروز [روز] پایداری است و فردا [هنگام]سرافرازی! راست گفتی . وضع امروز ما مصداق سخن ابن ابی اقلع است : مرا چه ضعف است ، حال آن که خودْ تیراندازی قابِل هستم و کمانم را زِهی درهم تنیده است؟ [همان کمانی که] تیرهای پهن و دراز در مقابلش فرو می افتند مرگ ، حق است و زندگی باطل! پس معاویه پای از رکاب درآورد و فرود آمد و فریاد کمک خواهی از عکّیان و اشعری ها را سر داد . آنان مقابلش ایستادند و [برای اثبات دلاوری خود]پیش چشمش شمشیر برکشیدند و هر یک از آنها ، دیگری را نکوهش کرد و سپس پراکنده شدند .

.

ص: 118

. .

ص: 119

. .

الأخبار الطوال :إنّ عَلِيّا رضى الله عنه لَيَنغَمِسُ فِى القَومِ فَيَضرِبُ بِسَيفِهِ حَتّى يَنثَنِىَ ، ثُمَّ يَخرُجُ مُتَخَضِّبا بِالدَّمِ حَتّى يُسَوّى لَهُ سَيفُهُ ، ثُمَّ يَرجِعُ ، فَيَنغَمِسُ فيهِم ، ورَبيعَهُ لا تَترُكُ جُهدا فى القِتالِ مَعَهُ وَالصَّبرَ ، وغابَتِ الشَّمسُ ، وقَرُبوا مِن مُعاوِيَهَ ، فَقالَ لِعَمرٍو : ما تَرى ؟ قالَ : أن تُخَلِّىَ سُرادِقَکَ . فَنَزَلَ مُعاوِيَهُ عَنِ المِنبَرِ الَّذى کانَ يَکونُ عَلَيهِ ، وأخلَى السُّرادِقَ ، وأقبَلَت رَبيعَهُ ، وأمامَها عَلِىٌّ رضى الله عنه حَتّى غَشُوا السُّرادِقَ ، فَقَطَعوهُ ، ثُمَّ انصَرَفوا . وباتَ عَلِىٌّ تِلکَ اللَّيلَهَ فى رَبيعَهَ . (1)

9 / 19کِتابُ مُعاوِيَهَ إلَى الإمامِ فى أثناءِ الحَربِشرح نهج البلاغه :کِتابٌ کَتَبَهُ مُعاوِيَهُ إلَيهِ [عليه السلام]فى أثناءِ حَربِ صِفّينَ ، بَل فى أواخِرِها : مِن عَبدِ اللّهِ مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ : أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ فى مُحکَمِ کِتابِهِ : «وَ لَقَدْ أُوحِىَ إِلَيْکَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ » (2) وإنّى اُحَذِّرُکَ اللّهَ أن تُحبِطَ عَمَلَکَ وسابِقَتَکَ بِشَقِّ عَصا هذِهِ الاُمَّهِ ، وتَفريقِ جَماعَتِها ، فَاتَّقِ اللّهَ ، وَاذکُر مَوقِفَ القِيامَهِ ، وأقلِع عَمّا أسرَفتَ فيهِ مِنَ الخَوضِ فى دِماءِ المُسلِمينَ ، وإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «لَو تَمالَأَ أهلُ صَنعاءَ وعَدَنَ عَلى قَتلِ رَجُلٍ واحِدٍ مِنَ المُسلِمينَ لَأَکَبَّهُمُ اللّهُ عَلى مَناخِرِهِم فِى النّارِ» فَکَيفَ يَکونُ حالُ مَن قَتَلَ أعلامَ المُسلِمينَ وساداتِ المُهاجِرينَ ، بَلْهَ (3) ما طَحَنَت رَحا حَربِهِ مِن أهلِ القُرآنِ وذِى العِبادَهِ وَالإيمانِ ؛ مِن شَيخٍ کَبيرٍ ، وشابٍّ غَريرٍ (4) ، کُلُّهُم بِاللّهِ تَعالى مُؤمِنٌ ، ولَهُ مُخلِصٌ ، وبِرَسولِهِ مُقِرٌّ عارِفٌ ، فَإن کُنتَ أبا حَسَنٍ إنَّما تُحارِبُ عَلَى الإمرَهِ وَالخِلافَهِ ، فَلَعَمرى لَو صَحَّت خِلافَتُکَ لَکُنتَ قَريباً مِن أن تُعذَرَ فى حَربِ المُسلِمينَ ، ولکِنَّها ما صَحَّت لَکَ ، أنّى بِصِحَّتِها وأهلُ الشّامِ لَم يَدخُلوا فيها ، ولَم يَرتَضوا بِها ؟ وخَفِ اللّهَ وسَطَواتِهِ ، وَاتَّقِ بَأسَهُ ونَکالَهُ ، وَاغمِد سَيفَکَ عَنِ النّاسِ ، فَقَد وَاللّهِ أکَلَتهُمُ الحَربُ ، فَلَم يَبقَ مِنهُم إلّا کَالثَّمَدِ (5) فى قَرارَهِ الغَديرِ ، وَاللّهُ المُستَعانُ . (6)

.

1- .الأخبار الطوال : ص 183 .
2- .الزمر : 65 .
3- .بَلْهَ : مِن أسماء الأفعال بمعنى دَعْ واتْرُکْ (النهايه : ج 1 ص 155 «بله») .

4- .وَجْهٌ غَرِير : حَسَن . والغَرير : الشابّ الذى لا تجربه له (لسان العرب : ج 5 ص 16 «غرر») .
5- .الثَّمَد : الماء القليل (النهايه : ج 1 ص 221 «ثمد») .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 42 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 80 .

9 / 19 نامه معاویه به امام ، در هنگامه نبرد

الأخبار الطّوال :علی علیه السلام در دل سپاه دشمن فرو می رفت و با شمشیرش چندان ضربه می زد که تیغه آن کج می شد . سپس [از دل سپاه] با اندامی خونْ رنگ برون می آمد تا تیغه شمشیرش را راست گردانند . پس باز می گشت و [باز] در دل سپاه فرو می شد . [قبیله]ربیعه در همراهی با وی و پایداری در جنگ ، از کوشش فروگذار نکردند . خورشید غروب کرده بود که ایشان به معاویه نزدیک شدند. وی به عمرو گفت : چه می اندیشی؟ گفت : خیمه گاهت را ترک کن! معاویه از منبری که بر آن بود ، فرود آمد و خیمه گاهش را ترک گفت . ربیعیان و پیشاپیشِ آنان علی علیه السلام ، پیش تاختند تا بر سراپرده معاویه چیره شدند . پس آن را دریدند و بازگشتند . آن شب ، علی علیه السلام در میان [مردم] ربیعه خوابید .

9 / 19نامه معاویه به امام ، در هنگامه نبردشرح نهج البلاغه :در هنگامه نبرد صِفّین و بلکه در اواخر آن ، معاویه به امام علی علیه السلام نوشت : از بنده خدا ، معاویه بن ابی سفیان ، به علی بن ابی طالب . امّا بعد ؛ همانا خدای تعالی در آیه های استوار کتاب خویش می فرماید : «به تو و آنان که پیش از تو بودند ، وحی شده است که اگر شرک ورزی ، هر آینه ، کارت تباه خواهد گشت و بی شک از خسرانکاران خواهی بود» . و من تو را پرهیز می دهم از این که با شکستن وحدت این امّت و گسستنِ پیوستگی شان [به حق]، عمل و پیشینه خود را تباه سازی. پس ، از خدا پروا کن و توقّفگاهِ قیامت را یاد آور و از ریختنِ خون مسلمانان که در آن به زیاده روی افتاده ای ، دست بردار . من از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «اگر مردم صَنعا و عَدَن به قتل یک مرد مسلمان ، هم دستی کنند ، خداوند ، ایشان را با بینی هاشان در آتش فرو می افکَنَد» . پس چگونه است حالِ کسی که مسلمانانِ نام آور و مهاجران بزرگ را کشته است؟ فرو گذار آن [خلافتی] را که آسیای جنگش ، اهلِ قرآن و عابدان و مؤمنان ، از پیر کهنْ سال تا جوان نوخاسته را خُرد کرده ، که آنان همگی ، به خدای تعالی ایمان دارند و برایش اخلاص می ورزند و پیامبرش را شناسا و باوردارنده اند . ای ابو الحسن! جز این نیست که تو برای حکومت و خلافت می جنگی . به جانم سوگند ، اگر خلافتْ تو را شایسته بود ، روا می بود که در جنگ با مسلمانان معذور شمرده شوی ؛ امّا خلافت ، تو را شایسته نیست . چگونه

خلافت ، تو را می سزد ، حال آن که شامیان در [بیعت با تو بر]آن وارد و به آن راضی نشدند؟ از خداوند و شوکت او بترس و شدّت و عقوبتش را پروا کن و شمشیرت را از مردم فرو پوشان! خدای را سوگند ، به راستی که جنگ ، آنان را در کام خویش فرو برده و از ایشان جز به اندازه آبی اندک در گودیِ آبگیری ، باقی نمانده است ، و خداست آن که از او یاری می توان گرفت .

.

9 / 20جَوابُ الإِمامِ عَنهُشرح نهج البلاغه فى ذِكرِ كِتابِ الإِمامِ عليه السلام إلى مُعاوِيَهَ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إِلى مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ : أمّا بَعدُ ؛ فَقَد أتَتنى مِنکَ مَوعِظَهٌ مُوَصَّلَهٌ ورِسالَهٌ مُحَبَّرَهٌ ، نَمَّقتَها بِضَلالِکَ ، وأمضَيتَها بِسوءِ رَأيِکَ ، وکِتابُ امرِئٍ لَيسَ لَهُ بَصَرٌ يَهديهِ ، ولا قائِدٌ يُرشِدُهُ ، دَعاهُ الهَوى فَأجابَهُ ، وقادَهُ الضَّلالُ فَاتَّبَعَهُ ؛ فَهَجَرَ لاغِطا ، وضَلَّ خابِطا ، فَأمّا أمرُکَ لى بِالتَّقوى فَأرجو أن أکونَ مِن أهلِها ، وأستَعيذُ بِاللّهِ مِن أن أکونَ مِن الَّذينَ إذا أُمِروا بِها أخَذَتهُمُ العِزَّهُ بِالإِثمِ ، وأمّا تَحذيرُکَ إيّاىَ أن يُحبَطَ عَمَلى وسابِقَتى فِى الإِسلامِ ، فَلَعَمرى لَو کُنتُ الباغِىَ عَلَيکَ لَکانَ لَکَ أن تُحَذِّرَنى ذلِکَ ، ولکِنّى وَجَدتُ اللّهَ تَعالى يَقولُ : «فَقَتِلُواْ الَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (1) فَنَظَرنا إلى الفِئَتَينِ ؛ أمَّا الفِئَهُ الباغِيَهُ فَوَجَدناها الفِئَهَ الَّتى أنتَ فيها ؛ لِأنَّ بَيعَتى بِالمَدينَهِ لَزِمَتکَ وأنتَ بِالشّامِ ، کَما لَزِمَتکَ بَيعَهُ عُثمانِ بِالمَدينَهِ وأنتَ أميرٌ لِعُمَرَ عَلَى الشّامِ ، وکَما لَزِمَت يَزيدَ أخاکَ بَيعَهُ عُمَرَ وهُوَ أميرٌ لِأبى بَکرٍ عَلَى الشّامِ . وأمّا شَقُّ عَصا هذِهِ الاُمَّهِ فَأنَا أحَقُّ أن أنهاکَ عَنهُ ، فَأمّا تَخويفُکَ لى مِن قَتلِ أهلِ البَغىِ فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنى بِقِتالِهِم وقَتلِهِم ، وقالَ لِأصحابِهِ : «إنَّ فيکُم مَن يُقاتِلُ عَلى تَأويلِ القُرآنِ کَما قاتَلتُ عَلى تَنزيلِهِ» وأشارَ إلَىَّ ، وأنا أولى مَنِ اتَّبَعَ أمرَهُ . وأمّا قَولُکَ : إنَّ بَيعَتى لَم تَصِحَّ لِأنَّ أهلَ الشّامِ لَم يَدخُلوا فيها ، کَيفَ وإنَّما هِىَ بَيعَهٌ واحِدَهٌ تَلزَمُ الحاضِرَ وَالغائِبَ، لا يُثَنّى فيهَا النَّظَرُ، ولا يُستَأنَفُ فيهَا الخِيارُ ، الخارِجُ مِنها طاعِنٌ ، وَالمُرَوِّى فيها مُداهِنٌ (2) ، فَاربَع عَلى ظَلعِکَ ، وَانزِع سِربالَ (3) غَيِّکَ ، وَاترُک ما لا جَدوى لَهُ عَلَيکَ ، فَلَيسَ لَکَ عِندى إلَا السَّيفُ ، حَتّى تَفىءَ إلى أمرِ اللّهِ صاغِرا ، وتَدخُلَ فِى البَيعَهِ راغِما . وَالسَّلامُ . (4)

.

1- .الحجرات : 9 .
2- .المُرَوِّى : الذى يرتئى ويُبطئ عن الطاعه ويُفكّر ، وأصله من الرويّه . والمداهن : المنافق (شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 44) .
3- .السِّربال : القميص (النهايه : ج 2 ص 357 «سربل») .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 43 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 81 وراجع العقد الفريد : ج 3 ص 329 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 113 ونهج البلاغه : الكتاب 7 ووقعه صفّين : ص 29 .

9 / 20 پاسخ امام به معاویه

9 / 20پاسخ امام به معاویهشرح نهج البلاغه در بیان نامه امام علیه السلام به معاویه : از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان ، به معاویه بن ابی سفیان . امّا بعد ؛ همانا مرا از تو پندی رسید پیوند یافته [از سخنان گوناگون] و [در قالب]نوشتاری آراسته [به آرایه های نگارش]که آن را با گم راهیِ خود ، ترتیب داده ای و با بَدسِگالی ات امضا کرده ای . این نامه از آنِ کسی است که نه بینایی ای دارد تا هدایتش کند و نه راهبری تا به راهش بَرد ؛ خواهشِ نَفْس ، او را فرا خوانده و وی نیز اجابتش کرده ، و گم راهی پیشوایش گشته و او هم از آن پیروی نموده است . پس با یاوه ، صدا به هذیان برآورده و اشتباه کنان به گم راهی درافتاده است. وامّا این که مرا به تقوا فرا خوانده ای ؛ پس امیدوارم که اهلِ آن باشم و به خدا پناه می برم از این که در زمره کسانی درآیم که هر گاه به تقوا فرمان داده می شوند ، غرورِ گناهْ ایشان را فرا می گیرد . و امّا این که مرا از تباه شدنِ عمل و پیشینه مسلمانی ام پرهیز داده ای ؛ به جانم سوگند ، اگر من بر تو ستم رانده بودم ، تو را می رسید که چنان پرهیزم دهی . امّا من کلام خدای تعالی را چنین یافته ام : «با آن که ستم می کند ، بجنگید تا به حکم خدا گردن نهد» . پس ما به هر دو گروه نظر کردیم . گروه تجاوزگر را همان یافتیم که تو در آنی ؛ زیرا بیعت با من در مدینه، شاملِ تو در شام نیز می شود ، همان گونه که بیعت با عثمان در مدینه شامل تو نیز شد ، حال آن که تو ، خود ، کارگزارِ عمر در شام بودی ؛ و نیز همان گونه که بیعت با عمر شامل برادرت یزید نیز شد ، حال آن که وی کارگزار ابو بکر در شام بود . و امّا شکستنِ وحدتِ این امّت [که مرا به آن متّهم کرده ای] ؛ پس مرا بیشتر رواست که تو را از آن نهی کنم . و امّا این که مرا از قتل ستمگران بیم داده ای ؛ همانا پیامبر خدا مرا به نبرد با ایشان و کشتنشان فرمان داد و به یارانش فرمود : «در میان شما کسی است که برای پاسداشتِ تأویل [درستِ]قرآن می جنگد ، همان گونه که من برای پاسداشتِ آن ، به گاهِ نزولش جنگیدم» ؛ و آن گاه به من اشاره کرد . پس من سزاوارترین کس برای پیروی از فرمانِ اویم . و امّا این که گفته ای بیعت با من درست نیست ، زیرا شامیان در آن در نیامده اند ؛ چگونه چنین است ، حال آن که بیعت ، فراگیر و شامل حاضران و غایبان است و قابل تجدید نظر و انتخابگریِ جدید نیست؟ هر که از آن خارج شود ، آن را باطل دانسته و هر که در آن کُندی ورزد ، منافق است . پس بر جای خود قرار

گیر و جامه سرکشی را از تن بیفکن و آنچه را به حال تو سودی ندارد ، وا گذار ، که [اگر چنین نکنی]برای تو نزد من جز شمشیر نیست تا آن گاه که فروتنانه به فرمان خدا گردن نهی و ناگریز در بیعت [با من]درآیی . والسّلام !

.

9 / 21حيلَهُ مُعاوِيَهَ لِلنَّجاهِ مِنَ الحَربِوقعه صفّين فى بَيانِ ما قالَهُ مُعاوِيَهُ لِعَمرِو بنِ العاصِ حينَ بَلَغَهُ شِعرُ الأَشتَرِ :قَد رَأَيتُ أَن أَكتُبَ إلى عَلِيٍّ كِتابا أَسأَلُهُ الشّامَ وهُوَ الشَّىءُ الأَوَّلُ الَّذى رَدَّنى عَنهُ وأُلقِىَ فى نَفسِهِ الشَّكَّ وَالرَّيبَهَ . فَضَحِکَ عَمرُو بنُ العاصِ ، ثُمَّ قالَ : أينَ أنتَ يا مُعاوِيَهُ مِن خُدعَهِ عَلِيٍّ ؟ ! فَقالَ : أ لَسنا بَنى عَبدِ مَنافٍ ؟ قالَ : بَلى ، ولكِن لَهُمُ النُّبُوَّهُ دونَکَ ، وإن شِئتَ أن تَكتُبَ فَاكتُب . فَكَتَبَ مُعاوِيَهُ إلى عَلِيٍّ مَعَ رَجُلٍ مِنَ السَّكاسِكِ ، يُقالُ لَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ عُقبَهَ ، وكانَ مِن ناقِلَهِ (1) أهلِ العِراقِ ، فَكَتَبَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنّى أظُنُّکَ أن لَو عَلِمتَ أنَّ الحَربَ تَبلُغُ بِنا وبِکَ ما بَلَغَت وعَلِمنا ، لَم يَجِنها بَعضُنا عَلى بَعضٍ ، وإنّا وإن كُنّا قَد غُلِبنا عَلى عُقولِنا فَقَد بَقِى لَنا مِنها ما نَندَمُ بِهِ عَلى ما مَضى ، ونُصلِحُ بِهِ ما بَقِىَ . وقَد كُنتُ سَأَلتُکَ الشّامَ عَلى أَلّا يَلزَمَنى لَکَ طاعَهٌ ولا بَيعَهٌ ، فَأَبَيتَ ذلِکَ عَلِىَّ ، فَأَعطانِى اللّهُ ما مَنَعتَ ، وأنا أدعوکَ اليَومَ إلى ما دَعَوتُکَ إلَيهِ أمسِ ، فَإِنّى لا أرجو مِنَ البَقاءِ إلّا ما تَرجو ، ولا أخافُ مِنَ المَوتِ إلّا ما تَخافُ . وقَد وَاللّهِ رَقَّتِ الأَجنادُ ، وذَهَبَتِ الرِّجالُ ، ونَحنُ بَنو عَبدِ مَنافٍ لَيسَ لِبَعضِنا عَلى بَعضٍ فَضلٌ إلّا فَضلٌ لا يُستَذَلُّ بِهِ عَزيزٌ ، ولا يُستَرَقُّ حُرٌّ بِهِ . وَالسَّلامُ . (2)

.

1- .الناقِله : ضدُّ القاطنين (تاج العروس : ج 15 ص 753 «نقل») .
2- .وقعه صفّين : ص 470 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 44 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 129 ح 416 ؛ مروج الذهب : ج 3 ص 22 ، الأخبار الطوال : ص 187 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 137 ، المناقب للخوارزمى : ص 255 ح 240 كلّها نحوه وفيها من «أمّا بعد . . .» .

9 / 21 نیرنگِ معاویه برای رهیدن از نبرد

9 / 21نیرنگِ معاویه برای رهیدن از نبردوقعه صِفّین در بیان آنچه معاویه به عمرو بن عاص گفت ، آن گاه که شعر اَشتر به وی رسید : [معاویه گفت :]بر این اندیشده ام که در نامه ای به علی ، [حکومت]شام را از او بخواهم و این ، نخستین چیزی است که علی مرا از آن باز داشت و بدین سان، در دلش شک و تردید برانگیزم. عمرو بن عاص خندید و گفت : تو کجا و فریفتنِ علی کجا ، ای معاویه؟ گفت : آیا ما فرزندان عبد مناف نیستم؟ گفت : آری ؛ امّا نبوّت ، ایشان راست ، نه [خاندانِ]تو را . اگر می خواهی [آن نامه را] بنویسی ، بنویس . معاویه ، نامه ای به علی علیه السلام نوشت و به مردی از [قبیله]سَکاسِک به نام عبد اللّه بن عُقْبه سپرد که از عراقیانِ دوره گرد بود . نوشت : امّا بعد ؛ من گمان دارم اگر تو می دانستی جنگ با ما و تو چنین می کند که کرده و خود [بهتر]می دانیم ، هرگز با هم به نبرد نمی پرداختیم . اگرچه پیش از این ، عقل های ما مغلوبِ [هوس هامان]شد ، اینک برای ما آن قدر عقل مانده که پشیمانی خورِ گذشته باشیم و بر آنچه باقی مانده ، مصالحه کنیم . من [حکومتِ] شام را از تو خواستم ، مشروط به این که ملزم به بیعت با تو و فرمانبرداری ات نباشم ، و تو از آن خودداری کردی ؛ امّا خداوند آنچه را از من دریغ داشتی ، مرحمتم فرمود . امروز من تو را به همانی فرا می خوانم که دیروز فرا خواندم . امید من به زنده ماندن ، چیزی جز همان اندازه که تو امید داری ، نیست ؛ بیمم از مرگ ، جز به اندازه بیم تو نیست . به خدا سوگند ، سپاهیان کاسته شده و مردان از میان رفته اند . ما ، همه ، فرزندان عبد مناف هستیم و هیچ یک از ما را بر دیگری برتری ای نیست ، مگر همین برتریِ [پیش گامی در صلح]که بر اثر آن ، نه عزیزی خوار می شود و نه آزاده ای ، به بردگی می رود . والسّلام !

.

9 / 22جَوابُ الإِمامِوقعه صفّين :فَلَمّا انتَهى كِتابُ مُعاوِيَهَ إِلى عَلِيٍّ قَرَأَهَ ، ثُمَّ قالَ : العَجَبُ لِمُعاوِيَهَ وكِتابِهِ ! ثُمَّ دَعا عَلِيٌّ عُبَيدَ اللّهِ بنَ أَبى رافِعٍ كاتِبَهُ ، فَقالَ : اُكتُب إِلى مُعاوِيَهَ : أَمّا بَعد ؛ فَقَد جاءَنى كِتابُکَ ، تَذكُرُ أَنَّکَ لَو عَلِمتَ وعَلِمنا أَنَّ الحَربَ تَبلُغُ بِنا وبِکَ ما بَلَغَت لَم يَجنِها بَعضُنا عَلى بَعضٍ ، فَإِنّا وإِيّاکَ مِنها فى غايَهٍ لَم تَبلُغها ، وإِنّى لَو قُتِلتُ فى ذاتِ اللّهِ وحَييتُ ، ثُمَّ قُتِلتُ ثُمَّ حَييتَ سَبعينَ مَرَّهً ، لَم أَرجِع عَنِ الشِّدَّهِ فى ذاتِ اللّهِ ، وَالجِهادِ لِأَعداءِ اللّهِ . وأَمّا قَولُکَ : إِنَّهُ قَد بَقِىَ مِن عُقولِنا ما نَندَمُ بِهِ عَلى ما مَضى ، فَإِنّى ما نَقَصتُ عَقلى ، ولا نَدِمتُ عَلى فِعلى . فَأَمّا طَلَبُکَ الشّامَ ، فَإِنّى لَم أَكُن لِاُعطِيَکَ اليَومَ ما مَنَعتُکَ مِنها أَمسِ . وأَمَّا استِواؤُنا فِى الخَوفِ وَالرَّجاءِ ؛ فَإِنَّکَ لَستَ أَمضى عَلَى الشَّکِّ مِنّى عَلَى اليَقينِ ، ولَيسَ أَهلُ الشّامِ بِأَحرَصَ عَلَى الدُّنيا مِن أَهلِ العِراقِ عَلَى الآخِرَهِ . وأَمّا قَولُکَ : إِنّا بَنو عَبدِ مَنافٍ لَيس لِبَعضِنا عَلى بَعضٍ فَضلٌ ؛ فَلَعَمرى إِنّا بَنو أَبٍ واحِدٍ ، ولكِن لَيسَ اُمَيَّهُ كَهاشِمٍ ، ولا حَربٌ كَعَبدِ المُطَّلِبِ ، ولا أَبو سُفيانَ كَأَبى طالِبٍ ، ولَا المُهاجِرُ كَالطَّليقِ ، ولَا المُحِقُّ كَالمُبطِلِ . وفى أَيدينا بَعدُ فَضلُ النُّبُوَّهِ الَّتى أَذلَلنا بِهَا العَزيزَ ، وأَعزَزنا بِهَا الذَّليلَ . وَالسَّلامُ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 471 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 45 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 130 ح 416 ؛ مروج الذهب : ج 3 ص 22 ، الأخبار الطوال : ص 187 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 138 ، المناقب للخوارزمى : ص 256 ح 240 كلّها نحوه .

9 / 22 پاسخِ امام

9 / 22پاسخ اماموقعه صِفّین :چون نامه معاویه به علی علیه السلام رسید ، آن را خواند و گفت : «شگفتا از معاویه و نامه اش !» . سپس عبید اللّه بن ابی رافع ، کاتبِ خویش را خواست و گفت : «به معاویه بنویس : امّا بعد؛ نامه ات مرا رسید . گفته ای اگر تو و ما می دانستیم جنگ با ما و تو چه می کند ، هرگز با یکدیگر به نبرد بر نمی خاستیم . [بدان] من و تو را از جنگ ، نهایتی است که فرا نرسیده است . اگر من برای خدا کشته شوم و سپس زنده گردم ، آن گاه هفتاد بار کشته و دیگر بار زنده شوم ، از سختکوشی برای خدا و جهاد با دشمنان او دست برنمی دارم . و امّا این که گفته ای از عقل های ما آن قدر باقی مانده که با آن ، بر گذشته پشیمانی خوریم ؛ پس [بدان که] من نه از عقلم کاسته شده و نه از کارم پشیمانم . و امّا این که [حکومتِ] شام را خواسته ای ؛ من چنان نباشم که آنچه را دیروز از تو دریغ داشته ام ، امروز به تو عطا کنم . و امّا این که ما در بیم [از مرگ] و امید [به زنده ماندن] یکسانیم ؛ تو در شک ، بیش از من در یقین ، پایدار نیستی ، و شامیان بر دنیا ، حریص تر از عراقیان بر آخرت نیستند . و امّا این که گفته ای ما فرزندان عبد مناف هستیم و ما را بر یکدیگر برتری نیست ؛ به جانم سوگند ، ما فرزندانِ یک پدریم ؛ لیکن امیّه همانند هاشم ، حَرْب همچون عبد المطّلب ، ابو سفیان چون ابو طالب ، مهاجر [در راه خدا]مانند آزاد شده [به دست پیامبر خدا] ، و حق پیشه مثل باطل پیشه نباشد . افزون بر اینها ، فضیلتِ نبوّت از آنِ [خاندان] ماست که با آن ، [کافرانِ]گردنفراز را گردن شکستیم و [مؤمنانِ]سرشکسته را سربلند ساختیم . والسّلام !» .

.

الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَهَ جَوابا عَلى كِتابٍ مِنهُ إلَيهِ :أمّا طَلَبُکَ إلَىَّ الشّامَ ؛ فَإنّى لَم أكُن لِاُعطِيَکَ اليَومَ ما مَنَعتُکَ أمسِ . وأمّا قَولُکَ : إنَّ الحَربَ قَد أكَلَتِ العَرَبَ إلّا حُشاشاتِ أنفُسٍ بَقِيَت ؛ ألا ومَن أكَلَهُ الحَقُّ فَإلى الجَنَّهِ ، ومَن أكَلَهُ الباطِلُ فَإلَى النّارِ . وأمّا استِواؤُنا فِى الحَربِ وَالرِّجالِ ؛ فَلَستَ بِأمضى عَلَى الشَّکِّ مِنّى عَلَى اليَقينِ ، ولَيسَ أهلُ الشّامِ بِأحرَصَ عَلَى الدُّنيا مِن أهلِ العِراقِ عَلَى الآخِرَهِ . وأمّا قَولُکَ : إنّا بَنو عَبدِ مَنافٍ ؛ فَكَذلِکَ نَحنُ . ولكِن لَيسَ اُمَّيَهُ كَهاشِمٍ ، ولا حَربٌ كَعَبدِ المُطَّلِبِ . ولا أبو سُفيانَ كَأبى طالِبٍ . ولَا المُهاجِرُ كَالطَّليقِ ، ولَا الصَّريحُ كَاللَّصيقِ . ولَا المُحِقُّ كَالمُبطِلِ ، ولَا المُؤمِنُ كَالمُدغِلِ (1) . ولَبِئسَ الخَلَفُ خَلَفٌ يَتبَعُ سَلَفا هَوى فى نارِ جَهَنَّمَ . وفى أيدينا بَعدُ فَضلُ النُّبُوَّهِ الَّتى أذلَلنا بِهَا العَزيزَ ونَعَشنا بِهَا الذَّليلَ . ولَمّا أدخَلَ اللّهُ العَرَبَ فى دينِهِ أفواجا ، وأسلَمَت لَهُ هذِهِ الاُمَّهُ طَوعا وكَرها ، كُنتُم مِمَّن دَخَلَ فِى الدّينِ إمّا رَغبَهً وإمّا رَهبَهً ، عَلى حينَ فازَ أهلُ السَّبقِ بِسَبقِهِم ، وذَهَبَ المُهاجَرونَ الأوَّلونَ بِفَضلِهِم ؛ فَلا تَجعَلَنَّ لِلشَّيطانِ فيکَ نَصيبا ، ولا عَلى نَفسِکَ سَبيلا . (2)

.

1- .رجل مُدْغِل : مخابٌّ مُفسِد ، وأدغل فى الأمر : أدخلَ فيه ما يفسده ويخالفه (لسان العرب : ج 11 ص 244 «دغل») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 17 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 104 ح 407 وراجع جواهر المطالب : ج 1 ص 362 .

امام علی علیه السلام برگرفته نامه او به معاویه در پاسخِ نامه ای از او: امّا این که [حکومت]شام را از من خواسته ای ؛ من آن نباشم که آنچه را دیروز از تو دریغ داشتم ، امروز به تو عطا کنم . و امّا این که گفته ای همانا جنگْ [مردمِ]عرب را در کام بُرده و تنها نیم جان هایی از ایشان باقی مانده است ؛ بدان که هر کس حقْ او را در کام کشد ، به بهشت رهسپار می گردد و هر کس باطلْ او را در کام فرو بَرَد ، رهسپارِ آتش خواهد گشت . و امّا این که ما در جنگ و سپاه یکسانیم ؛ پس پایداریِ تو در شک ، بیش از پایداری من در یقین نیست و شامیان نیز به دنیا حریص تر از عراقیان به آخرت نیستند. و امّا این که گفته ای ما فرزندانِ عبد مناف هستیم ؛ پس ما همانیم ، لیکن امیّه همچون هاشم ، حَرْب همانند عبد المطّلب ، ابوسفیان مثل ابو طالب ، مهاجر مانند آزاد شده ، پاکیزه نَسَب مثل ملحق شده [به دیگران ، به دلیل ناشناخته بودن نَسَب] ، حقْ پیشه همانند باطلْ پیشه ، و مؤمن همچون تباهکار نیست . و هر آینه ، بد بازمانده ای است آن که بازمانده پیشینیانی باشد که در آتش جهنّم فرو افتاده اند! از این فراتر ، فضیلت نبوّت در دست ماست که با آن ، [کافرانِ]گردنفراز را گردن شکستیم و [مؤمنانِ]سرشکسته را سربلندی بخشیدیم . آن گاه که خداوند [مردمِ]عرب را گروه گروه به دین خود درآوَرْد و این امّت ، به دلخواه یا به ناچار ، تسلیمِ آن شدند ، شما در زمره کسانی بودید که یا به میل و یا از بیم ، در این دین درآمدند ، حال آن که دینداران پیشین ، با پیشینه شان رستگاری ، و مهاجرانِ آغازین ، با هجرتشان فضیلت یافته بودند . پس برای شیطان ، در خودْ بهره ای قرار نده ، و بر خویش راهی باز نکن!

.

9 / 23مُعاوِيَهُ يَتَوسَّلُ بِابنِ عَبّاسٍ !أنساب الأشراف عن عيسى بن يزيد :لَمّا قامَتِ الحَربُ بَينَ عَلِيٍّ ومُعاوِيَهَ بِصِفّينَ ، فَتَحارَبوا أيّاما قالَ مُعاوِيَهُ لِعَمرِو بنِ العاصِ فى بَعضِ أيّامِهِم : إنَّ رَأسَ النّاسِ مَعَ عَلِيٍّ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ ، فَلَو ألقَيتَ إلَيهِ كِتاباً تَعطِفُهُ بِهِ ؛ فَإِنَّهُ إن قالَ قَولاً لَم يَخرُج مِنهُ عَلِيٌّ ، وقَد أكَلَتنا هذِهِ الحَربُ . فَقالَ عَمرٌو : إنَّ ابنَ عَبّاسٍ أرِيبٌ (1) لا يُخدَعُ ولَو طَمِعتَ فيهِ لَطَمِعتَ فى عَلِيٍّ . قالَ : صَدَقتَ إنَّه لَأَرِيبٌ ، ولكِن اكتُب إلَيهِ عَلى ذلِکَ ، فَكَتَبَ إلَيهِ : مِن عَمرِو بنِ العاصِ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ . أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ الَّذى نَحنُ وأنتُم فيهِ ، لَيسَ بِأَوَّلِ أمرٍ قادَهُ البَلاءُ ، وساقَهُ سَفَهُ العاقِبَهِ ، وأنتَ رَأسُ هذَا الأَمرِ بَعدَ عَلِيٍّ ، فَانظُر فيما بَقِىَ بِغَيرِ ما مَضى ، فَوَاللّهِ ما أبقَت هذِهِ الحَربُ لَنَا ولا لَكُم حيلَةً ، وَاعلَم أنَّ الشّامَ لا يُملَکُ إلّا بِهَلاکِ العِراقِ ، وأنَّ العِراقَ لا يُملَکُ إلّا بِهَلاکِ الشّامِ ، فَما خَيرُنا بَعدَ إسراعِنا فيكُم ، وما خَيرُكُم بَعدَ إسراعِكُم فينا ، ولَستُ أقولُ : لَيتَ الحَربَ عادَت ، ولكِن أقولُ : لَيتَها لَم تَكُن ، وإنَّ فينا مَن يَكرَهُ اللِّقاءَ كَما أنَّ فيكُم مَن يَكرَهُهُ ، وإنَّما هُوَ أميرٌ مُطاعٌ ، أو مَأمورٌ مُطيعٌ ، أو مُشاوَرٌ مَأمونٌ وهُوَ أنتَ ، فَأَمَّا السَّفيهُ فَلَيسَ بِأَهلٍ أن يُعَدَّ مِن ثِقاتِ أهلِ الشّورى ولا خَواصِّ أهلِ النَّجوى . وكَتَبَ فى آخِرِ كِتابِهِ : طالَ البَلاءُ فَما يُرجى لَهُ آسٍ بَعدَ الإلهِ سِوى رِفقِ ابنِ عَبّاسٍ قولا لَهُ قَولَ مَسرورٍ بِحُظوَتِهِ لا تَنسَ حَظَّکَ إنَّ التّارِکَ النّاسى كُلٌّ لِصاحِبِهِ قِرنٌ يُعادِلُهُ اُسدٌ تُلاقى اُسودا بَينَ أخياسِ (2) اُنظُر فِدىً لَکَ نَفسى قَبلَ قاصِمَهٍ لِلظّهرِ لَيسَ لَها راقٍ ولا آسى أهلُ العِراقِ وأهلُ الشّامِ لَن يَجِدوا طَعمَ الحَياهِ لِحَربٍ ذاتِ أنفاسٍ وَالسِّلمُ فيهِ بَقاءٌ لَيسَ يَجهَلُهُ إلّا الجَهولُ ومَا النَّوکى (3) كَأَكياسِ فَاصدَع بِأَمرِکَ أمرَ القَومِ إنَّهُمُ خِشاشُ طَيرٍ رَأَت صَقرا بِحَسحاسِ (4)

.

1- .من الإرب ؛ وهو الدهاء والبصر بالاُمور ، وهو من العقل (لسان العرب : ج 1 ص 209 «أرب») .

2- .أخياس : جمع خِيْسه ؛ وهى الشجر الكثير الملتفّ (لسان العرب : ج 6 ص 75 «خيس») .

3- .النَّوکى : الحَمْقى (النهايه : ج 5 ص 129 «نوک») .

4- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 87 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 63 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 131 ؛ وقعه صفّين : ص 410 ، الدرجات

الرفيعه : ص 110 كلّها نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 178 .

9 / 23 چنگ زدنِ معاویه به دامانِ ابن عبّاس

9 / 23چنگ زدنِ معاویه به دامانِ ابن عبّاسأنساب الأشراف به نقل از عیسی بن زید : آن گاه که در صِفّین ، میان علی علیه السلام و معاویه جنگ درگرفت و چندی جنگیدند ، یکی از روزها ، معاویه به عمرو بن عاص گفت : سرآمدِ مردمِ همراهِ علی ، عبد اللّه بن عبّاس است . خوب است نامه ای به وی بنویسی تا با آن ، دلش را نرم کنی . اگر او سخنی بگوید ، علی با آن مخالفت نمی ورزد . اکنون این جنگ ، ما را در کامِ خویش فرو برده است . عمرو گفت : همانا ابن عبّاس ، بسی زیرک است و فریب نمی خورَد . اگر در او طمع ورزی ، چنان است که در علی طمع بسته باشی . گفت : راست گفتی ؛ او بسی زیرک است . با این حال ، به او نامه بنویس. پس عمرو به وی نوشت : از عمرو بن عاص به عبد اللّه بن عبّاس . امّا بعد ؛ وضعی که ما و شما در آنیم ، نخستین حالتی نیست که [فتنه و] بلا آن را پیش برده و اندیشه نکردن در عاقبتِ کار ، آن را حرکت بخشیده باشد . پس از علی ، تو پیشاهنگ این حرکتی . پس به آینده ، نه به سانِ گذشته ، بنگر . به خدا سوگند ، این جنگ برای ما و شما گزیری ننهاده است . بدان که شام جز با هلاکتِ [اهلِ]عراق ، به تصرّف در نمی آید و عراق نیز جز با هلاکتِ [اهلِ]شام به دست نیاید . پسْ خیر ما از پی شتاب در کار [جنگ با] شما و خیرِ شما از پی شتابتان در کار ما چیست؟ ! من نمی گویم کاش حال جنگ بازگردد ؛ بلکه می گویم کاش هرگز جنگ در نمی گرفت . در میان ما کسانی هستند که از رویارویی در نبرد بیزارند ، همان گونه که در شما نیز چنین کسانی هستند . جز این نیست که چنین کسی ، می تواند فرماندهی باشد شایسته اطاعت یا کارگزاری فرمانبر و یا مشاوری امین ؛ و آن کس ، تویی . امّا آن نابخرد] که جنگْ افروزی می کند] ، نه شایسته آن است که با وی رایزنی گردد و نه درخورِ آن که با وی راز گفته شود . عمرو در پایانِ نامه خویش ، [این شعر را] نوشت : فتنه به درازا انجامید و پس از [لطفِ] خدا جز به مدارا و نرمشِ ابن عبّاس ، امیدِ چاره نتوان بست . سخنِ کسی را که به منزلتِ وی شآدمان است، برای او بازگویید : بهره خویش را فراموش مکن ، که فراموشکار ، ترک کننده[خیرها] است . هر کس [از ما و شما] ، با هم نشین خود ، هم ترازی و برابری می کند و در میان بیشه ها ، شیران با شیران رویارو می شوند . جانم به قربانت! پیش از [نبردِ] درهم کوبنده پشتِ [انسان ها] که هیچ تعویذ و درمانی برای آن نمی توان یافت ، در اندیشه چاره باش! پس از جنگی دراز مدّت ، دیگر

عراقیان و شامیان هرگز طعم زندگی را نخواهند چشید . صلح ، ضامن حیات است ؛ و این را کسی انکار نمی کند جز آن که بسیار نادان باشد.و احمق، قابل قیاس با زیرک نیست. با فرمانِ خویش ، کار این گروه را به سرانجام رسان که ایشان پرندگانی کوچک اند که پرنده شکاری تیز پروازی رادیده اند[ومضطرب ونیازمندِ یاری اند].

.

9 / 24جَوابُ ابنِ عَبّاسٍ عَنهُأنساب الأشراف عن عيسى بن يزيد :فَلَمّا قَرَأَ ابنُ عَبّاسٍ الكِتابَ وَالشِّعرَ أقرَأهُما عَلِيّا ، فَقالَ عَلِىٌّ : قاتَلَ اللّهُ ابنَ العاصِ ! ما أغَرَّهُ بِکَ ؟ يَابنَ عَبّاسٍ أجِبهُ ، وَليَرُدَّ عَلَيهِ شِعرَهُ فَضلُ بنُ عَبّاسِ بنِ أبى لَهَبٍ . فَكَتَبَ إلَيهِ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ : أمّا بَعدُ : فَإنّى لا أعلَمُ رَجُلاً مِنَ العَرَبِ أقَلَّ حَياءً مِنکَ ! إنَّهُ مالَ بِکَ إلَى مُعاوِيَةَ الهَوى ، وبِعتَهُ دينَکَ بِالثَّمَنِ اليَسيرِ ، ثُمَّ خَبَطتَ لِلنّاسِ فى عَشواءَ طَخياءَ طَمَعا فى هذَا المُلكِ ، فَلَمّا لَم تَرَ شَيئًا أعظَمتَ الدِّماءَ إعظامَ أهلِ الدّينِ ، وأظهَرتَ فيها زَهادَةَ أهلِ الوَرَعِ ، ولا تُريدُ بِذلِکَ إلّا تَهييبَ الحَربِ وكَسرَ أهلِ العِراقِ ؛ فَإن كُنتَ أرَدتَ اللّهَ بِذلِکَ ، فَدَعِ مِصرَ وَارجِع إلى بَيتِکَ ؛ فَإنَّ هذِهِ حَربٌ لَيسَ مُعاوِيَةُ فيها كَعَلِىٍّ ؛ بَدَأها عَلِىٌّ بِالحَقِّ وَانتَهى فيها إلَى العُذرِ ، وَابتَدَأها مُعاوِيَةُ بِالبَغىِ فَانتَهى مِنها إلَى السَّرَفِ ، ولَيسَ أهلُ الشّامِ فيها كَأهلِ العِراقِ ؛ بايَعَ عَلِيّا أهلُ العِراقِ وهُوَ خَيرٌ مِنهُم ، وبايَعَ أهلُ الشّامِ مُعاوِيَةَ وهُم خَيرٌ مِنهُ ، ولَستَ وأنَا فيها سَواءً . أرَدتُ اللّهَ ، وأرَدتَ مِصرَ ، فَإن تُرِد شَرّا لا يَفُتْنا ، وإن تُرِد خَيرا لا تَسبِقنا . ثُمَّ دَعَا الفَضلَ بنَ العَبّاسِ بنِ عُتبَةَ فَقالَ : يَابنَ عَمٍّ أجِب عَمرَو بنَ العاصِ ، قالَ : يا عَمرُو حَسبُکَ مِن خَدعٍ ووَسواسٍ فَاذهَب فَما لَکَ فى تَركِ الهُدى آسٍ إلّا بَوادِرَ طَعنٍ (1) فى نُحورِكُمُ ووَشکَ ضَربٍ يُفَرّى (2) جَلدَةَ الرّاسِ هذا لَكُم عِندَنا فى كُلِّ مَعرَكَةٍ حَتّى تُطيعوا عَلِيّا وَابنَ عَبّاسِ أمّا عَلِىٌّ فَإنَّ اللّهَ فَضَّلَهُ فَضلاً لَهُ شَرَفٌ عالٍ عَلَى النّاسِ لا بارَکَ اللّهُ فى مِصرَ فَقَد جَلَبَت شَرّا وحَظُّکَ مِنها حُسوَةُ الحاسى (3)

.

1- .فى المصدر : «يطعن» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى شرح نهج البلاغه .
2- .كذا فى المصدر ، ولعلّه مصحّف عن «يفرى» .
3- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 88 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 64 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 132 ؛ وقعه صفّين : ص 412 ، الدرجات الرفيعه : ص 111 كلّها نحوه .

9 / 24 پاسخِ ابن عبّاس به عمرو بن عاص

9 / 24پاسخِ ابن عبّاس به عمرو بن عاصأنساب الأشراف به نقل از عیسی بن یزید : چون ابن عبّاس آن نامه و شعر را خواند ، آنها را بر علی علیه السلام نیز برخوانْد . علی علیه السلام گفت : «خداوند ، فرزند عاص را بکشد! چه چیز ، او را در تو به طمع انداخت؟ ابن عبّاس! به او پاسخ گوی . شعرش را [هم]فضل بن عبّاس بن ابی لهب پاسخ گوید» . سپس عبد اللّه بن عبّاس،به عمرو بن عاص چنین نوشت: امّا بعد ؛ من در میان [مردمِ] عرب ، هیچ کس را کم شرم تر از تو نمی شناسم . خواهشِ نَفْس ، تو را به سوی معاویه کشانْد و دین خویش را به بهایی اندک به وی فروختی . سپس به طمعِ این حکومت ، مردم را به اشتباه در [گمراهی و] ظلمتی سخت افکندی و آن گاه که به نتیجه[ی دلخواهت] نرسیدی ، وانمود کردی حرمت گذارِ خون [مسلمان]ها هستی ، چنان که اهل دیانت هستند ؛ و خویشتنداریِ پارسایان را از خود نشان دادی . امّا ، از این کار ، هدفی جز مهیب جلوه دادنِ جنگ و درهم شکستنِ عراقیان نداری . اگر این کار را برای خدا می کنی ، پس مصر را ترک گو و به خانه ات بازگرد ، که در این جنگ ، معاویه همچون علی نیست . علی ، جنگ را به حق آغاز کرد و به حجّت ، فرجام بخشید ؛ ولی معاویه آن را با ستم شروع کرد و به زیاده روی کشانید . شامیان [هم] در این جنگ ، همانند عراقیان نیستند . عراقیان با علی که از ایشان بهتر است ، بیعت کردند ؛ حال آن که شامیان با معاویه که خودشان از او بهترند ، دست بیعت دادند . تو و من نیز در این جنگ ، یکسان نیستیم . من خدای را می خواهم و تو مصر را . پس اگر در پیِ شرّی ، ما بر تو پیشی نمی گیریم ؛ و اگر در پیِ خیری ، بر ما پیشی نمی گیری . سپس فضل بن عبّاس بن عُتْبه را فرا خواند و گفت : ای پسر عمو! عمرو بن عاص را پاسخ گو . وی [در ابیاتی]گفت : ای عمرو! از نیرنگ و تردیدافکنی ، دست بردار و [دنبال کار خویش]رو که تو را در بیرون شدن از [راهِ] هدایت ، درمانی نیست؛ جز ضربه های پیاپی نیزه در گلوگاه هایتان و ضربت های پُرشتاب که پوست سر را می شکافند. این است آنچه در هر نبردی ، برای شما فراهم کرده ایم مگر آن که از علی و ابن عبّاس پیروی کنید. امّا علی ؛ آن است که خدا او را برتری بخشیده چندان که شرافتی برتر از همه مردم یافته است. خداوند بر تو [حکومتِ] مصر را مبارک ندارد که برایت شرّ در پی آورد و بهره تو از آن ، جز جرعه ای نیست.

ص: 134

. .

ص: 135

. .

9 / 25كِتابُ مُعاوِيَهَ إلَى ابنِ عَبّاسٍوقعه صفّين :كَتَبَ مُعاوِيَهُ إلَى ابنِ عَبّاسٍ : أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّكُم يا مَعشَرَ بَنى هاشِمٍ لَستُم إلى أحَدٍ أسرَعَ بِالمَساءَهِ مِنكُم إلى أنصارِ عُثمانَ بنِ عَفّانَ ، حَتّى إنَّكُم قَتَلتُم طَلحَهَ وَالزُّبَيرَ لِطَلَبِهِما دَمَهُ ، وَاستِعظامِهِما ما نيلَ مِنهُ ، فَإن يَكُن ذلِکَ لِسُلطانِ بَنى اُمَيَّهَ فَقَد وَلِيَها عَدِىٌّ وتَيْمٌ ، فَلَم تُنافِسوهُم ، وأظهَرتُم لَهُمُ الطّاعَهَ . وقَد وَقَعَ مِنَ الأمرِ ما قَد تَرى ، وأكَلَت هذِهِ الحُروبُ بَعضُها مِن بَعضٍ حَتَّى استَوَينا فيها ، فَما أطمَعَكُم فينا أطمَعَنا فيكمُ ، وما آيَسَكُم مِنّا آيَسَنا مِنكُم.وقَد رَجَونا غَيرَ الَّذى كانَ، وخَشينا دونَ ما وَقَعَ ، ولَستُم بِمُلاقينَا اليَومَ بِأحدَّ مِن حَدِّ أمسِ ، ولا غَدا بِأحدَّ مِن حَدِّ اليَومِ ، وقَد قَنِعنا بِما كانَ فى أيدينا مِن مُلكِ الشّامِ فَاقنَعوا بِما فى أيديكُم مِن مُلكِ العِراقِ ، وأبقوا عَلى قُرَيشٍ ؛ فَإنَّما بَقِىَ مِن رِجالِها سِتَّهٌ ؛ رَجُلانِ بِالشّامِ ، ورَجُلانِ بِالعِراقِ ، ورَجُلانِ بِالحِجازِ ؛ فَأمَّا اللَّذانِ بِالشّامِ فَأنَا وعَمرٌو ، وأمَّا اللَّذانِ بِالعِراقِ فَأنتَ وعَلِىٌّ ، وأمَّا اللَّذانِ بِالحِجازِ فَسَعدٌ وَابنُ عُمَرَ ، وَاثنانِ مِنَ السِّتَّهِ ناصِبانِ لَکَ ، وَاثنانِ واقِفانِ فيکَ ، وأنتَ رَأسُ هذَا الجَمعِ اليَومَ . ولَو بايَعَ لَکَ النّاسُ بَعدَ عُثمانَ كُنّا إلَيکَ أسرَعَ مِنّا إلى عَلِىٍّ . (1)

9 / 26جَوابُ ابنِ عَبّاسٍ عَنهُوقعه صفّين :لَمَّا انتَهَى الكِتابُ إلَى ابنِ عَبّاسٍ أسخَطَهُ ثُمَّ قالَ : حَتّى مَتى يَخطُبُ ابنُ هِندٍ إلَىَّ عَقلى ، وحَتّى مَتى اُجَمجِمُ عَلى ما فى نَفسى ؟ ! فَكَتَبَ إلَيهِ : أمّا بَعدُ ؛ فَقَد أتانى كِتابُکَ وقَرَأتُهُ ، فَأمّا ما ذَكَرتَ مِن سُرعَتِنا إلَيکَ بِالمَساءَهِ فى أنصارِ ابنِ عَفّانَ ، وكَراهِيَتِنا لِسُلطانِ بَنى اُمَيَّهَ ، فَلَعَمرى لَقَد أدرَكتَ فى عُثمانَ حاجَتَکَ حينَ استَنصَرَکَ فَلَم تَنصُرهُ ، حَتّى صِرتَ إلى ما صِرتَ إلَيهِ ، وبَينى وبَينَکَ فى ذلِکَ ابنُ عَمِّکَ وأخو عُثمانَ الوَليدُ بنُ عُقبَهَ . وأمّا طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ؛ فَإنَّهُما أجلَبا عَلَيهِ ، وضَيَّقا خِناقَهُ ، ثُمَّ خَرَجا يَنقُضانِ البَيعهَ ويَطلُبانِ المُلکَ ، فَقاتَلناهُما عَلَى النَّكثِ ، وقاتَلناکَ عَلَى البَغيِ . وأمّا قَولُکَ : إنَّهُ لَم يَبقَ مِن قُرَيشٍ غَيرُ سِتَّهٍ ؛ فَما أكثَرَ رِجالَها وأحسَنَ بَقِيَّتَها ، وقَد قاتَلَکَ مِن خِيارِها مَن قاتَلَکَ ، لَم يَخذُلنا إلّا مَن خَذَلَکَ . وأمّا إغراؤُکَ إيّانا بِعَدِىٍّ وتَيمٍ ؛ فَأبو بَكرٍ وعُمَرُ خَيرٌ مِن عُثمانَ ، كَما أنَّ عُثمانَ خَيرٌ مِنکَ ، وقَد بَقِىَ لَکَ مِنّا يَومٌ يُنسيکَ ما قَبلَهُ ، ويُخافُ ما بَعدَهُ . وأمّا قَولُکَ : إنَّه لَو بايَعَ النّاسُ لى لَاستقامَت لى ، فَقَد بايَعَ النّاسُ عَلِيّا وهُوَ خَيرٌ مِنّى فَلَم يَستَقيموا لَهُ ، وإنَّمَا الخِلافَهُ لِمَن كانَت لَهُ فِى المَشوَرَهِ . وما أنتَ يا مُعاوِيَهُ وَالخِلافَهَ ، وأنتَ طَليقٌ ؟ ! وَابنُ طَليقٍ ، وَالخِلافَهُ لِلمُهاجِرينَ الأوَّلينَ ، ولَيسَ الطُّلَقاءُ مِنها فى شَىءٍ . وَالسَّلامُ . (2)

.

1- .وقعه صفّين : ص 414 ، الدرجات الرفيعه : ص 112 ؛ الفتوح : ج 3 ص 152 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 65 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 133 ، المناقب للخوارزمى : ص 256 ح 240 .
2- .وقعه صفّين : ص 415 ، الدرجات الرفيعه : ص 113 ؛ الفتوح : ج 3 ص 153 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 66 ، المناقب للخوارزمى : ص 257 ح 240 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 133 نحوه .

9 / 25 نامه معاویه به ابن عبّاس

9 / 26 پاسخ ابن عبّاس به معاویه

9 / 25نامه معاویه به ابن عبّاسوقعه صِفّین :معاویه به ابن عبّاس نوشت : امّا بعد ؛ ای هاشمیان! شما در آزردنِ هیچ کس ، به اندازه آزردنِ یاران عثمان بن عفّان ، شتاب ندارید ؛ چندان که طلحه و زبیر را کشتید ، از آن رو که خونخواهِ عثمان بودند و آنچه را بر او رفته بود ، گران می شمردند . اگر این همه برای آن است که حکومت به بنی امیّه نرسد ، پیش تر [کسانی از خاندان]عَدی و تَیْم (عمر و ابو بکر) به آن دست یافتند ؛ امّا شما با آنان درنیفتادید ، بلکه فرمانبریِ خود از ایشان را آشکار کردید . اکنون حال چنین است که می بینی و این جنگ ها برخی از هر دو طرف را چنان در کام خود فرو بُرده که در آن به برابری رسیده ایم . پس هر چه شما را در ما به طمع اندازد ، ما را در شما به طمع می افکَنَد و هر چه شما را از ما منصرف سازد ، ما را از شما منصرف می کند . ما چیزی را جز آنچه حاصل شد ، امید داشتیم و [حتّی] از کَمینه آنچه وقوع یافت ، بیمناک بودیم . شما امروز در رویارویی با ما به تندیِ دیروز نیستید و فردا نیز به تندیِ امروز نخواهید بود . ما به حکومت شام که در چنگ داریم ، قناعت می ورزیم، شما هم به حکومت عراق که در دست دارید ، قناعت کنید . پس بر قریش رحم آورید که از بزرگانش تنها شش تن مانده اند : دو در شام ، دو در عراق ، و دو در حجاز . دو تنِ شام ، من و عمرو ، دو تنِ عراق ، تو و علی ، و دو تنِ حجاز ، سعد و ابن عُمَر! دو تن از این شش ، با تو دشمنی ورزیده اند و دو تنِ دیگر ، در تو توقّف کرده اند . و امروز ، تو سرآمدِ این جمع هستی . اگر مردم پس از عثمان با تو بیعت می کردند ، ما شتابان تر از آن که به سوی علی رویم ، به تو می گرویدیم .

9 / 26پاسخ ابن عبّاس به معاویهوقعه صِفّین :آن گاه که این نامه به ابن عبّاس رسید ، وی را خشمگین کرد و گفت : تا چند ، فرزندِ هِند ، عقل مرا به خود می خوانَد و تا چه زمان ، آنچه را در دل دارم ، به صراحت نگویم؟ پس به وی نوشت : امّا بعد ؛ همانا نامه ات به من رسید و آن را خواندم . امّا این که گفته ای ما در آزار رسانی به شما یاران عثمان شتاب ورزیده ایم و حکومت بنی امیّه را خوش نمی داریم ؛ پس به جانم سوگند ، تو در [پناهِ] عثمان ، به خواست خود رسیدی ؛ [امّا]آن گاه که یاری ات را طلبید ، او را یاری نکردی ؛ تا این که شدی این که شدی . و گواه میان من و تو

در این مطلب ، پسر عموی تو و برادرِ [مادریِ]عثمان ، ولید بن عُقْبه است . و امّا طلحه و زبیر ؛ همانان بودند که افراد را ضدّ علی علیه السلام گرد آوردند و گلویش را فشردند و آن گاه ، با بیعت شکنی خروج کرده ، خواهانِ حکومت شدند . پس ما با ایشان ، بر پیمان شکنی شان جنگیدیم و با شما بر تجاوزگری تان می جنگیم . و امّا این گفته ات که از قریش بیش از شش تن نمانده ؛ پس [بدان که]چه فراوان اند مردان قریش و چه نیکویند باقی ماندگانِ ایشان که برگزیدگانشان با تو جنگیدند و آنان که ما را تنها نهاده اند ، همانان اند که تو را نیز تنها نهاده [و بی طرفی گزیده] اند . و امّا این که [می خواهی] ما را با [یادآوریِ]حکومتِ عَدی و تَیمْ تحریک کنی ؛ پس [بدان که]ابو بکر و عمر بهتر از عثمان بودند ، همان گونه که عثمان بهتر از تو بود . و اینک برای تو روزی نزد ما مانده است که [رفتار ما در آن ،]پیش از آن را از یادت ببَرَد و از آینده اش بیمت دهد ! و امّا این گفته ات که اگر مردم با من بیعت می کردند ، حکومت برایم استوار می شد ؛ پس مردم با علی بیعت کردند که از من بهتر است ، امّا همگان بر بیعتش راست نشدند [و بهانه می آورند که]خلافت از آنِ کسی است که در مشورت ، پذیرفته آید . امّا ای معاویه ! تو کجا و خلافت کجا ، که تو آزادشده و فرزندِ یکی از آزادشدگانی؟ خلافت از آنِ مهاجران پیش گام است و آزادشدگان را از آن ، سهمی نیست . والسّلام !

.

ص: 138

. .

ص: 139

. .

الفصل العاشر : أشدّ الأيّام10 / 1وَقعَةُ الخَميسِكان يوم الخميس أشدّ أيّامٍ الحرب فى صفّين وأكثرها فزعا ؛ فقد كان الإمام عليه السلام يقاتل قتالاً شديدا فى خضمّ تلک المعركه مضافا إلى قيادته للجيش . وكان يُهيج الجيش للقتال بما صنعه من ملاحم عظيمه مثيره تشجّع على خوض الحرب . ولم يهدأ القتال يومئذٍ لحظةً واحدةً ، حتى صلّى الجند وهم يقاتلون . وكثر القتلى حتى صاروا كالتلّ ، وجُرح مالا يُحصى من الجيش ، وقتل الإمام عليه السلام آنذاک فى يوم واحد (523) من مُنازِلى الأقران ، ومن شجعان العرب . وكان كلّما قتل يكبّر ، ومن تكبيرات الإمام عليه السلام كانوا يعرفون عدد من يُصرع من العدوّ . وقد سُمّى ذلک اليوم «وَقعَةَ الخَميسِ» أو «يَومَ الهَريرِ» . (1)

تاريخ الطبرى عن زيد بن وهب :اِزدَلَفَ النّاسُ يَومَ الأَربَعاءِ ، فَاقتَتَلوا كَأَشَدِّ القِتالِ يَومَهُم حَتَّى اللَّيلِ ، لا يَنصَرِفُ بَعضُهُم عَن بَعضٍ إلّا لِلصَّلاهِ . وكَثُرَتِ القَتلى بَينَهُم ، وتَحاجَزوا عِندَ اللَّيلِ ، وكُلٌّ غَيرُ غالِبٍ ، فَأَصبَحوا مِنَ الغَدِ ، فَصَلّى بِهِم عَلِىٌّ غَداهَ الخَميسِ ، فَغَلَّسَ (2) بِالصَّلاهِ أَشَدَّ التَّغليسِ . (3)

.

1- .قال المجلسى قدس سره فى بيان وجه تسميه ليله الهرير : إنّما سمّيت الليله بليله الهرير لكثره أصوات الناس فيها للقتال ، وقيل : لاضطرار معاويه وفزعه عند شدّه الحرب واستيلاء أهل العراق كالكلب ؛ فإنّ الهرير أنين الكلب عند شدّه البرد (مرآه العقول : ج 15 ص 427) .
2- .من الغَلَس : ظلمه آخر الليل إذا اختلطت بضوء الصباح (النهايه : ج 3 ص 377 «غلس») .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 15 .

فصل دهم : سخت ترین روزها

10 / 1 پیکار پنج شنبه

فصل دهم : سخت ترین روزها10 / 1پیکار پنج شنبهروز پنج شنبه ، سخت ترین و هولناک ترین روز نبرد صِفّین بود . در این روز ، امام علیه السلام هم فرماندهی سپاه را عهده دار بود و هم در میان معرکه ، به جنگی سخت می پرداخت . امام علیه السلام با نبرد سترگ و شورانگیز خود ، سپاهش را بر می انگیخت که در دل جنگ فرو روند . در آن روز ، حتّی لحظه ای جنگ آرام نگرفت ، چندان که سپاهیان در حال نبرد ، نماز گزاردند . کشته ها آن قدر فزونی یافتند که به پُشته هایی تبدیل شدند و شماری ناشمردنی از لشکریان، زخمی گشتند . در یک روز ، امام علیه السلام 523 تن از پهلوانان رزمجو و دلیران عرب را یکْ تنه کُشت . او هرگاه کسی را می کشت ، تکبیر سر می داد و از نداهای تکبیر وی ، دانسته می شد که چند تن از دشمن برخاک افتاده اند . آن روز، «[روزِ] پیکار پنج شنبه» یا «روز غُرّش (یوم الهَریر)» نامیده شده است. (1)

تاریخ الطبری به نقل از زید بن وَهْب : روز چهارشنبه ، دو سپاه به هم نزدیک شدند و تا شب، نبردی بس سخت انجام دادند و جز برای نماز گزاردن ، از جنگ دست نکشیدند . بسیاری از ایشان کشته شدند تا آن که شباهنگام از هم جدا گشتند ، حال آن که هیچ یک را ظفر حاصل نشده بود . صبحگاهانِ فردای آن روز ، علی علیه السلام نماز صبح پنج شنبه را به امامتِ ایشان ایستاد ، در حالی که هوا رو به روشنایی گذاشته بود .

.

1- .مجلسی درباره نامیدن این شب به «لیله الهریر» آورده است : این شب از آن رو لیله الهریر خوانده شده که همهمه نبرد مردم در آن ، بسیار بود . نیز گفته شده که سبب آن ، اضطرار و بیمناکیِ سگ گونه معاویه به دلیل شدّت یافتن جنگ و چیرگیِ عراقیان بود ؛ چرا که هریر به زوزه سگ در سرمای شدید گویند (مرآه العقول : ج 15 ص 427) .

وقعه صفّين عن جندب الأزدى :لَمّا كانَ غَداهُ الخَميسِ لِسَبعٍ خَلَونَ مِن صَفَرٍ مِن سَنَهِ سَبعٍ وثَلاثينَ ، صَلّى عَلِيٌّ ، فَغَلَّسَ بِالغَداهِ ، ما رَأَيتُ عَلِيّا غَلَّسَ بِالغَداهِ أَشَدَّ مِن تَغليسِهِ يَومَئِذٍ . ثُمَّ خَرَجَ بِالنّاسِ إلى أهلِ الشّامِ فَزَحَفَ إلَيهِم ، وكانَ هُوَ يَبدَؤُهُم فَيَسيرُ إلَيهِم ، فَإِذا رَأَوهُ وقَد زَحَفَ استَقبَلوهُ بِزُحوفِهِم . (1)

الفتوح فى ذِكرِ وَقعَهِ الخَميسِ : دَعا عَلِيٌّ رضى الله عنه بِدِرعِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَلَبِسَهُ ، وبِسَيفِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَتَقَلَّدَهُ ، وبِعِمامَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَاعتَجَرَ بِها ، ثُمَّ دَعا بِفَرَسِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَاستَوى عَلَيهِ وجَعَلَ يَقولُ : أَيُّهَا النّاسُ ! مَن يَبِع نَفسَهُ يَربَح هذَا اليَومَ ؛ فَإِنَّهُ يَومٌ لَهُ ما بَعدَهُ مِنَ الأَيّامِ ، أما وَاللّهِ ! أن لَولا أن تُعَطَّلَ الحُدودُ ، وتَبطُلَ الحُقوقُ ، ويَظهَرَ الظّالِمونَ ، وتَفوزَ كَلِمَهُ الشَّيطانِ ، مَا اختَرنا وُرودَ المَنايا عَلى خَفضِ العَيشِ وطيبِهِ . أَلا إنَّ خِضابَ النِّساءِ الحِنّاءُ ، وخِضابَ الرِّجالِ الدِّماءُ ، وَالصَّبرُ خَيرُ عَواقِبِ الاُمورِ . أَلا إنَّها إحَنٌ بَدرِيَّهٌ ، وضَغائِنُ اُحُدِيَّهٌ ، وأحقادٌ جاهِلِيَّهٌ ، وَثَبَ بِها مُعاوِيهُ حينَ الغَفلَهِ لِيَذكُرَ بِها ثاراتِ بَنى عَبدِ شَمسٍ : «فَقَتِلُواْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ» (2) . (3)

.

1- .وقعه صفّين : ص 232 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 14 وفيه «بوجوههم» بدل «بزحوفهم» ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 372 وفيه «فلمّا كان يوم الخميس ، صلّى علىّ عليه السلام بغلس ، وخرج بالناس إلى أهل الشام ، فزحف إليهم وزحفوا معه» .
2- .التوبه : 12 .
3- .الفتوح : ج 3 ص 174 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 180 وفيه من «ألا إنّ خضاب . . .» .

وقعه صِفّین به نقل از جُندَب اَزْدی : آن گاه که صبحگاه پنج شنبه هفتم صفر سال 37 فرا رسید ، علی علیه السلام در تاریکْ روشن سحر نماز گزارْد و هرگز علی را ندیده بودم که در چنان هنگامی که هوا رو به روشنی می رفت ، نماز گزارده باشد . سپس سپاه را به جانب شامیان روان کرد و به سوی ایشان تاخت و خود ، نخستین کسی بود که یورش بُرد . شامیان چون او را در حال یورش دیدند ، با نیروهای یورش بَرنده خود به رویارویی اش رفتند .

الفتوح در بیان پیکار پنج شنبه : علی علیه السلام ، زرهِ پیامبر خدا را خواست و آن را بر پوشید ؛ شمشیر پیامبر خدا را طلبید و آن را بربست ؛ دستار پیامبر خدا را طلب کرد و بر سر انداخت. آن گاه ، اسب پیامبر خدا را فرا خواست و بر آن نشست و [چنین]سخن آغاز کرد : «الا ای مردم ! هر که امروز جانش را بفروشد ، سود خواهد بُرد ، که امروز ، روزی است که روزهای آینده از آنِ اوست . هَلا ! خدای را سوگند ، اگر نبود که حدودِ [شرع]فراموش گردند ، حقوقِ [الهی] تباه شوند ، و ستمگران چیرگی یابند و اندیشه شیطان پیروز گردد ، به گشایش زندگی و خوشی آن پشت پا نمی زدیم و پای نهادن در [دلِ]مرگ را بر نمی گزیدیم . هَلا که زنان به حنا خضاب می کنند و مردان به خون ؛ و صبر ، برترین سرانجام کارهاست . هَلا که اینها ، خشم های بَدری ، کینه های اُحُدی ، و نهفتهْ دردهای جاهلی است که معاویه ، اکنون آنها را که از یاد رفته بودند ، برانگیخته تا انتقام خون های خاندان عبد شمس را یاد آورَد . «پس با پیشوایانِ کفر قتال کنید ، که ایشان را رسمِ سوگندْ نگه داشتن نیست . باشد که از کردارِ خود باز ایستند ! » » .

.

وقعه صفّين عن القعقاع بن الأبرد الطهوى :وَاللّهِ ، إنّى لَواقِفٌ قَريبا مِن عَلِىٍّ بِصِفّينَ يَومَ وَقعَهِ الخَميسِ ، وقَدِ التَقَت مَذحِجٌ وكانوا فى مَيمَنَهِ عَلِىٍّ وعَكٌّ وجُذامٌ ولَخمٌ وَالأَشعَرِيّونَ ، وكانوا مُستَبصِرينَ فى قِتالِ عَلِىٍّ . ولَقَد وَاللّهِ رَأَيتُ ذلِکَ اليَومَ مِن قِتالِهِم ، وسَمِعتُ مِن وَقعِ السُّيوفِ عَلَى الرُّؤوسِ ، وخَبطِ الخُيولِ بِحَوافِرِها فِى الأَرضِ وفِى القَتلَى مَا الجِبالُ تَهِدُّ ، ولَا الصَّواعِقُ تَصعَقُ بِأَعظَمَ هَولاً فِى الصُّدورِ مِن ذلِکَ الصَّوتِ . نَظَرتُ إلَى عَلِىٍّ وهُوَ قائِمٌ فَدَنَوتُ مِنهُ ، فَسَمِعتُهُ يَقولُ : «لا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ ، وَالمُستَعانُ اللّهُ» . ثُمَّ نَهَضَ حينَ قامَ قائِمُ الظَّهيرَهِ ، وهُوَ يَقولُ : «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَتِحِينَ» (1) . وحَمَلَ عَلَى النّاسِ بِنَفسِهِ ، وسَيفِهِ مُجَرَّدٌ بِيَدِهِ ، فَلا وَاللّهِ ما حَجَزَ بَينَنا إلَا اللّهُ رَبُّ العالَمينَ ، فى قَريبٍ مِن ثُلُثِ اللَّيلِ ، وقُتِلَت يَومَئِذٍ أعلامُ العَرَبِ ، وكانَ فى رأسِ عَلِىٍّ ثَلاثُ ضَرَباتٍ ، وفى وَجهِهِ ضَربَتانِ . نصر : وقَد قيلَ : إنَّ عَلِيّا لَم يُجرَح قَطُّ . وقُتِلَ فى هذَا اليَومِ خُزَيمَهُ بنُ ثابِتٍ ذُو الشَّهادَتَينِ ، وقُتِلَ مِن أهلِ الشّامِ عَبدُ اللّهِ بنُ ذِى الكَلاعِ الحِميَرِىُّ . (2)

.

1- .الأعراف : 89 .
2- .وقعه صفّين : ص 363 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 41 وراجع الأخبار الطوال : ص 184 .

وقعه صِفّین به نقل از قَعقاع بن اَبرَد طُهَوی : به خدا سوگند ، من در روز پیکار پنج شنبه ، نزدیکِ علی علیه السلام ایستاده بودم . [مردمِ] مَذحِج که در جناح راست سپاه علی علیه السلام بودند ، با [مردمِ]عَکَ و جُذام و لُخم و نیز اشعری ها که بصیرت یافته بودند و همراه علی علیه السلام می جنگیدند ، رویارو شدند . خدای را سوگند، آن روز چنان نبردی دیدم و از فرود آمدنِ شمشیرها بر سرها و برخوردِ سُمِ اسبان با زمین و کشتگان،چنان صدایی شنیدم که هرگز به صدایی دلهره انگیزتر از آن ، کوه ها فرو نریخته اند و آذرخش ها نغریده اند. علی علیه السلام را دیدم که ایستاده بود . به وی نزدیک شدم و شنیدم که می گفت : «لا حَوْلَ وَل_'c7 قُوَّهَ إلّا بِاللّه ؛ قدرت و قوّتی جز به اتّکای خدا نیست ، و یاری دهنده خداست» . سپس ، هنگام ظهر برخاست و گفت : «ای پروردگار ما ! میان ما و قوممان ، به حق راهی بگشا ، که تو بهترینِ راهگشایانی» . علی علیه السلام ، خود ، با شمشیری آخته در کف ، به مردان حمله کرد . به خدا سوگند ، [تا]نزدیک به یک سومِ شب ، [جنگی چنان شدید برقرار بود که]کسی جز خداوند پروردگارِ جهان ها ، ما را از یکدیگر جدا نساخت . آن روز ، نامداران عرب کشته شدند و علی علیه السلام را سه ضربه بر سر و دو ضربه بر چهره فرود آمد . [البتّه] به گفته نصر بن مزاحم ، برخی گفته اند : علی علیه السلام هیچ زخمی برنداشت . آن روز، خُزَیمه بن ثابت ذو شهادتین (دارای دو گواهی، که یک گواهی اش به منزله دو گواهی بود) (1) کشته شد و از شامیان ، عبد اللّه بن ذی کلاع حِمیَری از پای درآمد .

.

1- .ر . ک : ج 13 ص 187 (خزیمه بن ثابت ، ذو شهادتین) .

الأخبار الطوال :حَمَلَ عَلِىٌّ بِنَفسِهِ عَلى أهلِ الشّامِ حَتّى غابَ فيهِم ، فَانصَرَفَ مُخَضَّبا بِالدِّماءِ ، فَلَم يَزالوا كَذلِکَ يَومَهُم كُلَّهُ وَاللَّيلَ حَتّى مَضى ثُلُثُهُ ، وجُرِحَ عَلِىٌّ خَمسَ جِراحاتٍ ، ثَلاثٌ فى رَأسِهِ، وَاثنَتانِ فى وَجهِهِ. (1)

10 / 2لَيلَةُ الهَريرِمروج الذهب :كانَت لَيلَةُ الجُمُعَهِ وهِىَ لَيلَةُ الهَريرِ فَكانَ جُملَةُ مَن قَتَلَ عَلِىٌّ بِكَفِّهِ فى يَومِهِ ولَيلَتِهِ خَمسَمِئَهٍ وثَلاثَهً وعِشرينَ رَجُلاً، أكثَرُهُم فى اليَومِ ، وذلِکَ أنَّهُ كانَ إذا قَتَلَ رَجُلاً كَبَّرَ إذا ضَرَبَ ، ولَم يَكُن يَضرِبُ إلّا قَتَلَ . ذَكَرَ ذلِکَ عَنهُ مَن كانَ يَليهِ فى حَربِهِ ولا يُفارِقُهُ مِن وَلَدِهِ وغَيرِهِم . (2)

الفتوح :قامَتِ الفُرسانُ فِى الرُّكُبِ ، فَاصطَفَقوا بِالسُّيوفِ ، وَارتَفَعَ الرَّهجُ وثارَ القَتامُ (3) ، وتَضَعضَعَتِ الرّاياتُ ، وحُطَّتِ الألوِيَهُ ، وغابَتِ الشَّمسُ ، وذَهَبَت مَواقيتُ الصَّلاهِ ، حَتّى ماكانَ فى الفَريقَينِ أحَدٌ يُصَلّى ذلِکَ اليَومَ ولا سَجَدَ للّهِ سَجدَهً ، ولا كانَتِ الصَّلاهُ إلّا بِالتَّكبيرِ وَالإيماءِ نَحوَ القِبلَهِ . قالَ : وهَجَمَ عَلَيهِمُ اللَّيلُ ، وَاشتَدَّتِ الحَربُ ، وهذِهِ لَيلَهُ الهَريرِ ، فَجَعَلَ بَعضُهُم يَهِرُّ عَلى بَعضٍ ، ويَعتَنِقُ بَعضُهُم بَعضا ، ويُكرِمُ بَعضُهُم بَعضا (4) . قالَ : وجَعَلَ عَلِىٌّ رضى الله عنه يَقِفُ ساعَهً بَعدَ ساعَهٍ ، ويَرفَعُ رَأسَهُ إلَى السَّماءِ وهُوَ يَقولُ : «اللّهُمَّ إلَيکَ نُقِلَتِ الأقدامُ ، وإلَيکَ أفضَتِ القُلوبُ ، ورُفِعَتِ الأيدى ، ومُدَّتِ الأعناقُ ، وطُلِبَتِ الحَوائِجُ ، وشَخَصَتِ الأبصارُ . اللّهُمَّ «افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَتِحِينَ» ثُمَّ إنَّهُ حَمَلَ فى سَوادِ اللَّيلِ ، وحَمَلَتِ النّاسُ مَعَهُ ، فَكَلَّما قَتَلَ بِيَدِهِ رَجُلاً مِن أهلِ الشّامِ كَبَّر تَكبيرَهً حَتّى اُحصِىَ لَهُ كَذا كَذا تَكبيرَهً . قالَ أبو مُحَمَّدٍ (ابنُ أعثَمَ) : اُحصِىَ لَهُ خَمسُمِئَهِ تَكبيرَهٍ وثَلاثٌ وعِشرونَ تَكبيرَهً ، فى كُلِّ تَكبيرَهٍ لَهُ قَتيلٌ . قالَ : وكانَ إذا عَلا قَدَّ ، وإذا وَسَطَ قَطَّ (5) . (6)

.

1- .الأخبار الطوال : ص 184 وراجع جواهر المطالب : ج 2 ص 64 .
2- .مروج الذهب: ج 2 ص 399 وراجع وقعه صفّين: ص 477 والبدايه والنهايه: ج 7 ص 264 والمعيار والموازنه: ص 150 .
3- .الرَّهْج والقَتام : الغُبار (لسان العرب : ج 2 ص 284 «رهج» وج 12 ص 461 «قتم») .

4- .كذا فى المصدر ، ولعلّه مصحّف عن «يكزم» . يقال : كزَم الشىء الصُّلب كزما ؛ إذا عضّه عضّا شديدا (لسان العرب : ج 12 ص 518 «كزم») .

5- .قَدَّ : قطع طولاً ، وقَطَّ : قطع عرضا (النهايه : ج 4 ص 21 «قدد») .

6- .الفتوح : ج 3 ص 180 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 213 ووقعه صفّين : ص 479 ونهج البلاغه : الكتاب 15 .

10 / 2 لَيلَةُ الهَرير (شبِ غُرّش)

الأخبار الطوال :على عليه السلام ، خود ، به شاميان حمله مى كرد ، تا در ميان آنها ناپديد مى شد و سپس خون رنگْ بُرون مى شد . آن روز و آن شبشان را پيوسته ، تا يک سوم از شبْ گذشته ، چنين سپرى كردند . على عليه السلام پنج زخم برداشت كه سه تا در سرش و دو تا در صورتش بود .

10 / 2لَيلَةُ الهَرير (شبِ غُرّش)مروج الذَّهب :شب جمعه بود ، شب غرش ، و شمارِ كسانى كه على عليه السلام به دست خويش در آن روز و شبش از پاى در آورده بود ، به 523 تن مى رسيد كه بيشينه ايشان در روز هلاک شده بودند . حال چنان بود كه هرگاه وى كسى را مى كشت ، هنگام ضربه زدن به او ، تكبيرى مى گفت و هر ضربه او به كشته شدن منجر مى شد . اين را فرزندان وى و ديگرانى كه در نبرد وى ، به دنبالش بودند و از او جدا نمى شدند ، روايت كرده اند .

الفتوح :سواران بر ركاب ها ايستادند و شمشيرها را جنباندند . گرد و غبار برخاست و اوج گرفت ؛ پرچم ها فرو افتادند و بيرق ها به زير آمدند ، خورشيد پنهان گشت ، نوبت هاى نماز گذشت و هيچ يک از افراد دو سپاه ، نتوانست [به طور معمول]نماز و سجده براى خداوند به جاى آورَد ؛ بلكه نماز ، تنها با تكبير گفتن و اشاره كردن روى به قبله برگزار شد . شب به ايشان روى آوْرْد و جنگ شدّت گرفت و آن شب ، شب غرّش بود . در آن هنگامه ، برخى به روى هم مى غرّيدند ، بعضى با هم گلاويز مى شدند ، و گروهى يكديگر را به دندان مى گزيدند . هر چند گاه يک بار ، على عليه السلام مى ايستاد و سرش را به آسمان بر مى افراشت و مى گفت : «بار خدايا ! به سوى تو ، گام ها برداشته ، دل ها روان ، دست ها برداشته ، گردن ها بركشيده ، نيازها خواسته ، و چشم ها خيره گشتند . بار خدايا ! «ميان ما و قوممان ، به حق راهى بگشا ، كه تو بهترينِ راهگشايانى !» ». سپس وى در سياهيِ شب ، هجوم برد و سپاهيان نيز با وى هجوم بردند ؛ و هرگاه به دست خويش ، يكى از شاميان را از پاى در مى آوْرْد ، تكبيرى مى گفت ، چندان كه [از بسيارى كشتگانِ وى]چندين و چند تكبير شمرده شد . [ابو محمّد بن اَعثَم گفت :] براى او ، 523 تكبير شمرده شد كه با هر تكبير ، يک تن از پاى در آمد . هرگاه بلند بانگ بر مى آوْرْد ، [شاميان را] از طول مى دريد و هرگاه بانگِ ميانه بر مى داشت ، از عرض .

تاریخ الطبری عن أبی مخنف :فَاقتَتَلَ النّاسُ تِلکَ اللَّیلَةَ کُلَّها حَتَّی الصَّباحِ ؛ وهِیَ لَیلَةُ الهَریرِ ، حَتّی تَقَصَّفَتِ الرِّماحُ ، ونَفِدَ النَّبلُ ، وصارَ النّاسُ إلَی السُّیوفِ . وأخَذَ عَلِیٌّ یَسیرُ فیما بَینَ المَیمَنَهِ وَالمَیسَرَهِ ، ویَأمُرُ کُلَّ کَتیبَهٍ مِنَ القُرّاءِ أن تَقَدَّمَ عَلَی الَّتی تَلیها ، فَلَم یَزَل یَفعَلُ ذلِکَ بِالنّاسِ ، ویَقومُ بِهِم حَتّی أصبَحَ وَالمَعرَکَهُ کُلُّها خَلفَ ظَهرِهِ ، وَالأَشتَرُ فی مَیمَنَهِ النّاسِ ، وَابنُ عَبّاسٍ فِی المَیسَرَهِ ، وعَلِیٌّ فِی القَلَبِ ، وَالنّاسُ یَقتَتِلونَ مِن کُلِّ جانِبٍ ، وذلِکَ یَومُ الجُمُعَهِ ، وأخَذَ الأَشتَرُ یَزحَفُ بِالمَیمَنَهِ ویُقاتِلُ فیها ، وکانَ قَد تَوَلّاها عَشِیَّهَ الخَمیسِ ولَیلَهَ الجُمُعَهِ إلَی ارتِفاعِ الضُّحی ، وأخَذَ یَقولُ لِأَصحابِهِ : اِزحَفوا قِیدَ (1) هذَا الرُّمحِ ، وهُوَ یَزحَفُ بِهِم نَحوَ أهلِ الشّامِ ، فَإِذا فَعَلوا قالَ : اِزحَفوا قادَ هذَا القَوسِ ، فَإِذا فَعَلوا سَألَهُم مِثلَ ذلِکَ ، حَتّی مَلَّ أکثَرُ النّاسِ الإِقدامَ . فَلَمّا رَأی ذلِکَ الأَشتَرُ قالَ : اُعیذُکُم بِاللّهِ أن تَرضَعُوا الغَنَمَ سائِرَ الیَومِ ، ثُمَّ دَعا بِفَرَسِهِ ، وتَرَکَ رایَتَهُ مَعَ حَیّانَ بنِ هَوذَهَ النَّخَعِیِّ ، وخَرَجَ یَسیرُ فِی الکَتائِبِ ویَقولُ : مَن یَشتَری نَفسَهُ مِنَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ویُقاتِلُ مَعَ الأَشتَرِ حَتّی یَظهَرَ أو یَلحَقَ بِاللّهِ ! فَلا یَزالُ رَجُلٌ مِنَ النّاسِ قَد خَرَجَ إلَیهِ ، وحَیّانَ بنِ هَوذَهَ . (2)

.

1- .قِیْدَ وقادَ : أی قَدْرَ ، یقال بینی وبینهُ قِیْدُ رُمح ، وقادُ رمح : أی قَدْر رمحٍ (النهایه : ج 4 ص 131 «قید») .

2- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 47 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 385 نحوه وراجع البدایه والنهایه : ج 7 ص 272 ووقعه صفّین : ص 475 .

تاریخ الطبری به نقل از ابو مِخنَف : آن شب ، همه سپاهیان تا پگاه جنگیدند ، چندان که نیزه ها در هم شکستند و تیرها پایان یافتند و افراد به شمشیرها روی آوردند ؛ و آن شب ، شب غُرّش بود . علی علیه السلام در فاصله میان جناح های راست و چپ در حرکت بود و به هر دسته از قاریان فرمان می داد که پیشاپیشِ دسته دیگر آرایش گیرد و تا صبحگاهان ، این صف آرایی را همواره انجام و کارِ سپاه را سامان می داد . در این مدّت ، او ، خود ، پیشاپیش معرکه بود . اَشتر در جناح راست ، ابن عبّاس در جناح چپ ، و علی علیه السلام در قلب سپاه فرماندهی می کردند و سپاهیان از هر جانب ، گرمِ نبرد بودند و آن روز ، جمعه بود . اشتر در جناح راست یورش می آورد و پیکار می کرد و از شامگاه پنج شنبه و شب جمعه تا بر آمدنِ خورشید ، عهده دار آن جناح بود و به یارانش می گفت : «به اندازه این نیزه پیش روید !» ؛ و آنان را [به این اندازه] به سوی شامیان پیش می بُرد . آن گاه که چنین می کردند ، می گفت : «به اندازه این کمان ، پیش روید !» ؛ و وقتی چنان می کردند ، دیگر بار همان را از ایشان می خواست ، چندان که بیشینه افراد از پیشروی خسته شدند . چون اشتر چنین دید ، گفت : «شما را به خدا پناه می دهم اگر بخواهید باقی مانده روز را [به سستی بگذرانید، گویی که باید]شیر گوسفند بمکید». سپس اسب خویش را خواست و پرچمش را به حیّان بن هوذه نَخَعی سپرد و در میان دسته ها به حرکت درآمده ، گفت : «چه کس جان خود را به خدای عز و جل بفروشد و همپایِ اشتر بجنگد تا یا پیروزی یابد و یا به خدا بپیوندد؟» و همواره مردانی از سپاه به جانبِ او و حیّان بن هوذه می پیوستند .

.

وقعه صفّين عن زياد بن النضر الحارثى :شَهِدتُ مَعَ عَلِيٍّ بِصِفّينَ ، فَاقتَتَلنا ثَلاثَةَ أيّامٍ وثَلاثَ لَيالٍ ، حَتّى تَكَسَّرَتِ الرِّماحُ ، ونَفِدَتِ السِّهامُ ، ثُمَّ صِرنا إلَى المُسايَفَةِ ؛ فَاجتَلَدنا بِها إلى نِصفِ اللَّيلِ ، حَتّى صِرنا نَحنُ وأهلُ الشّامِ فِى اليَومِ الثّالِثِ يُعانِقُ بَعضُنا بَعضا . وقَد قاتَلتُ لَيلَتَئِذٍ بِجَميعِ السِّلاحِ ؛ فَلَم يَبقَ شَىءٌ مِنَ السِّلاحِ إلّا قاتَلتُ بِهِ ، حَتّى تَحاثَينا بِالتُّرابِ ، وتَكادَمنا بِالأفواهِ ، حَتّى صِرنا قِياماً يَنظُرُ بَعضُنا إلى بَعضٍ ، ما يَستَطيعُ واحِدٌ مِنَ الفَريقَينِ يَنهَضُ إلى صاحِبِهِ ولا يُقاتِلُ . فَلَمّا كانَ نِصفُ اللَّيلِ مِنَ اللَّيلَةِ الثّالِثَةِ انحازَ مُعاوِيَةُ وخَيلُهُ مِنَ الصَّفِّ ، وغَلَبَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى القَتلى فى تِلكَ اللَّيلَةِ ، وأقبَلَ عَلى أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وأصحابِهِ فَدَفَنَهُم ، وقَد قُتِلَ كَثيرٌ مِنهُم ، وقُتِلَ مِن أصحابِ مُعاوِيَةَ أكثَرُ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 369 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 45 .

وقعه صِفّین به نقل از زیاد بن نَضْر حارثی : با علی علیه السلام در صفّین حضور داشتم و سه روز و سه شب جنگیدیم ، چندان که نیزه ها در هم شکستند و تیرها پایان پذیرفتند و آن گاه به شمشیرزنی روی آوردیم و تا نیمه شب [با دشمن] به هم شمشیر زدیم ، تا آن که در روز سوم ، ما و شامیان گلاویز شدیم . من آن شب با همه سلاح ها جنگیدم و هیچ سلاحی نمانْد که از آن بهره نگرفته باشم ؛ حتّی [با دشمن] به روی هم خاک پاشیدیم و یکدیگر را به دندان گزیدیم تا آن که [از خستگی]ایستادیم و به هم نگریستیم ، حال آن که هیچ یک از ما توان نداشت به سوی حریف رفته، با وی بستیزد. شب سوم به نیمه رسیده بود که معاویه و سپاهش از میدان بازگشتند و همان شب ، علی علیه السلام بر کشتگان بر می گذشت و به اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله و یاران خود روی می نهاد و آنان را دفن می کرد . بسیاری از یاران او کشته شده بودند و بیش از آنها ، یاران معاویه از پای درآمده بودند .

.

الصراط المستقيم عن عمرو بن العاص يَومَ الهَريرِ : للّهِ دَرُّ ابنِ أبى طالِبٍ ! ما كانَ أكثَرَهُ عِندَ الحُروبِ ! ما آنَستُ أن أسمَعَ صَوتَهُ فى أوَّلِ النّاسِ إلّا وسَمِعتُهُ فى آخِرِهِم ، ولا فِى المَيمَنَهِ إلّا وسَمِعتُهُ فِى المَيسَرَهِ . (1)

10 / 3دُعاءُ الإمامِ لَيلَهَ الهَريرِ ويَومَهُمُهَج الدعوات عن ابن عبّاس:قُلتُ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السَلام لَيلَهَ صَفّينَ : أ ما تَرَى الأَعداءَ قَد أحدَقوا بِنا ؟ فَقالَ : وقَد راعَکَ هذا ؟ قُلتُ : نَعَم . فَقالَ : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ أن اُضامَ فى سُلطانِکَ ، اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ أن أفتَقِرَ فى غِناکَ ، اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ أن اُضَيَّعَ فى سَلامَتِکَ ، اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ أن اُغلَبَ وَالأَمرُ إلَيکَ . (2)

وقعه صفّين عن جابر بن عمير الأنصارى :وَاللّهِ لَكَأَنّى أسمَعُ عَلِيّا يَومَ الهَريرِ حينَ سارَ أهلَ الشّامِ وذلِکَ بَعدَما طَحَنَت رَحى مَذحِجٍ فيما بَينَها وبَينَ عَکٍّ ولَخمٍ وجُذامٍ وَالأَشعَرِيّينَ بِأَمرٍ عَظيمٍ تَشيبُ مِنهُ النَّواصى مِن حينَ استَقَلَّتِ الشَّمسُ حَتّى قامَ قائِمُ الظَّهيرَهِ ، ثُمَّ إنَّ عَلِيّا قالَ : حَتّى مَتى نُخَلّى بَينَ هذَينِ الحَيَّينِ وقَد فَنِيا وأنتُم وُقوفٌ تَنظُرونَ إلَيهِم ؟ أ ما تَخافونَ مَقتَ اللّهِ ؟ ثُمَّ انفَتَلَ إلَى القِبلَهِ ورَفَعَ يَدَيهِ إلَى اللّهِ ، ثُمَّ نادى : يا اللّهُ يا رَحمنُ يا رَحيمُ يا واحِدُ يا أحَدُ يا صَمَدُ ، يا اللّهُ يا إلهَ مُحَمَّدٍ ، اللّهُمَّ إلَيکَ نُقِلَتِ الأَقدامُ ، وأفضَتِ القُلوبُ ، ورُفِعَتِ الأَيدى ، وَامتَدَّتِ الأَعناقُ ، وشَخَصَتِ الأَبصارُ ، وطُلِبَتِ الحَوائِجُ ، اللّهُمَّ إنّا نَشكو إلَيکَ غَيبَهَ نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله ، وكَثرَهَ عَدُوِّنا ، وتَشَتُّتَ أهوائِنا ، «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَتِحِينَ» (3) سيروا عَلى بَرَكَهِ اللّهِ ، ثُمَّ نادى : لا إلهَ إلّا اللّهُ وَاللّهُ أكبَرُ كَلِمَهُ التَّقوى . (4)

.

1- .الصراط المستقيم : ج 2 ص 4 .
2- .مهج الدعوات : ص 134 ، الأمان : ص 126 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 242 نقلاً عن كتاب دفع الهموم والأحزان .
3- .الأعراف : 89 .
4- .وقعه صفّين : ص 477 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 528 ح 445 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 210 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 11 .

10 / 3 دعای امام در شب و روز غرّش

الصراط المستقیم به نقل از عمرو بن عاص ، در باب روز غرّش : آفرین خدای بر فرزند ابو طالب ! چه فراوان بود حضور او در جنگ ! هنوز صدای او در پیشاپیش سپاه در گوشم بود که آوایش را از پَسِ لشکر می شنیدم ؛ و هنوز بانگش از جناح راست به گوشم می رسید که آن را از جناح چپ در می یافتم .

10 / 3دعای امام در شب و روز غرّشمُهَج الدعوات به نقل از ابن عبّاس : در [یک] شب [از شب های] صِفّین ، به امیر مؤمنان گفتم : آیا نمی بینی دشمنان گِردِ ما را گرفته اند؟ فرمود : «و این تو را به وحشت افکنده است؟» . گفتم : آری . فرمود : «بار خدایا ! به تو پناه می برم از این که در حکومتِ تو بیداد بینم ، در بی نیازی ات ، فقیر گردم ، در سلامتت تباهی پذیرم ، و در حالی که کار به دست توست ، شکست خورَم» .

وقعه صِفّین به نقل از جابر بن عُمَیر انصاری : به خدا سوگند ، گویی هم اینک صدای علی علیه السلام را در روز غرّش می شنوم که به سوی شامیان روان بود ؛ و این ، پس از آن بود که آسیاب پیکار مَذحِجیان [از سپاه علی علیه السلام] با [مردمِ] عَک و لُخم و جُذام و نیز اشعریان ، از هنگام بالا آمدن آفتاب تا نیم روز ، چنان سخت به گردش درآمد که موی ها از [هولِ] آن سپید می شود . پس علی علیه السلام گفت : «تا چند این دو گروه را به هم وا گذاریم؟ آنان نابود شدند ، حال آن که شما ایستاده اید و به ایشان می نگرید . آیا از خشم خدا بیم ندارید؟» . سپس روی به قبله نهاد و دستش را به سوی خداوند برافراشت و ندا در داد : «ای خدا ! ای رحمان ! ای رحیم ! ای یگانه ! ای یکتا ! ای بی نیازِ نیاز برآور ! ای خدا ! ای خدایِ محمّد ! بار خدایا ! به سوی تو گام ها برداشته ، و دست ها برافراشته ، و گردن ها برکشیده ، دیدگان خیره ، و نیازها خواسته شده اند . بار خدایا ! به تو شکایت می آوریم از نبودِ پیامبرمان و پُر شماریِ دشمنمان و پراکندگیِ آرمان هامان . «ای پروردگار ما ! میان ما و قوممان ، به حق راهی بگشا ، که تو بهترینِ گشایندگانی» .[» سپس گفت : «] به برکت خدا پیش روید» . و آن گاه ندا داد : «کلمه تقوا این است : لا إله إلّا اللّه و اللّه أکبر !» .

.

الإمام الصادق عليه السلام :دَعا أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَومَ الهَريرِ حينَ اشتَدَّ عَلى أولِيائِهِ الأَمرُ دُعاءَ الكَربِ ؛ مَن دَعا بِهِ وهُوَ فى أمرٍ قَد كَرَبَهُ وغَمَّهُ نَجّاهُ اللّهُ مِنهُ وهُوَ : «اللّهُمَّ لا تُحَبِّب إلَىَّ ما أبغَضتَ ، ولاَ تُبَغِّض إلَىَّ ما أحبَبتَ ، اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ أن أرضى سَخَطَکَ ، أو أسخَطَ رِضاکَ ، أو أرُدَّ قَضاءَکَ ، أو أعدُوَ قَولَکَ ، أو اُناصِحَ أعداءَکَ ، أو أعدُوَ أمرَکَ فيهِم . اللّهُمَّ ما كانَ مِن عَمَلٍ أو قَولٍ يُقَرِّبُنى مِن رِضوانِکَ ، ويُباعِدُنى مِن سَخَطِکَ ، فَصَبِّرنى لَهُ ، وَاحمِلنى عَلَيهِ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ لِسانا ذاكِرا ، وقَلبا شاكِرا ، ويَقينا صادِقا ، وإيمانا خالِصا وجَسَدا مُتَواضِعا ، وَارزُقنى مِنکَ حُبّا ، وأَدخِل قَلبى مِنکَ رُعبا ، اللّهُمَّ فَإِن تَرحَمنى فَقَد حَسُنَ ظَنّى بِکَ ، وإن تُعَذِّبنى فَبِظُلمى وجَورى وجُرمى وإسرافى عَلى نَفسى ؛ فَلا عُذرَ لى إن اعتَذَرتُ ، ولا مُكافاةَ أحتَسِبُ بِها . اللّهُمَّ إذا حَضَرَتِ الآجالُ ، ونَفِدَتِ الأَيّامُ ؛ وكانَ لابُدَّ مِن لِقائِکَ ؛ فَأَوجِب لى مِنَ الجَنَّهِ مَنزِلاً يَغبِطُنى بِهِ الأَوَّلونَ وَالآخِرونَ ، لا حَسرَةَ بَعدَها ، ولا رَفيقَ بَعدَ رَفيقِها ، فى أكرَمِها مَنزِلاً . اللّهُمَّ ألبِسنى خُشوعَ الإيمانِ بِالعِزِّ ، قَبلَ خُشوعِ الذُّلِّ فِى النّارِ ، اُثنى عَلَيکَ رَبِّ أحسَنَ الثَّناءِ ؛ لِأَنَّ بَلاءَکَ عِندى أحسَنُ البَلاَءِ . اللّهُمَّ فَأَذِقنى مِن عَونِکَ وتَأييدِکَ وتَوفيقِکَ ورِفدِکَ ، وَارزُقنى شَوقا إلى لِقائِکَ ، ونَصرا فى نَصرِکَ حَتّى أجِدَ حَلاوَهَ ذلِکَ فى قَلبى ، وَاعزِم لى عَلى أرشَدِ اُمورى ؛ فَقَد تَرى مَوقِفى ومَوقِفَ أصحابى ، ولا يَخفى عَلَيکَ شَىءٌ مِن أمرى . اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ النَّصرَ الَّذى نَصَرتَ بِهِ رَسولَکَ ، وفَرَّقتَ بِهِ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ ، حَتّى أقَمتَ بِهِ دينَکَ ، وأفلَجتَ بِهِ حُجَّتَکَ ، يا مَن هُوَ لى فى كُلِّ مَقامٍ . (1)

.

1- .مهج الدعوات : ص 128 عن أبى جعفر محمّد بن النعمان الأحول ، بحار الأنوار : ج 94 ص 237 نقلاً عن كتاب الدعاء لسعد بن عبد اللّه .

امام صادق علیه السلام :روز غرّش ، آن گاه که بر دوستان علی علیه السلام کار سخت شد ، وی «دعای غُصّه» را خواند ؛ همان دعایی که هر که به گاه اندوه و غم آن را بخواند ، خداوند از آن نجاتش می دهد . و آن دعا این است : «بار خدایا ! آنچه را مایه خشم توست ، برای من دوست داشتنی نساز و آنچه را دوست می داری ، برایم دشمن داشتنی مکن . بار خدایا ! به تو پناه می برم از این که به مایه خشم تو خشنود شوم یا بر مایه خشنودیِ تو خشم آورم یا به قضای تو تن نسپارم یا گفتار تو را وا گذارم یا خیرخواهِ دشمنانت باشم و یا از فرمان تو درباره ایشان ، سر باز زنم . بار خدایا ! هر کاری یا گفتاری که مرا به خشنودی ات نزدیک سازد و از خشمت دور گردانَد ، مرا بر آن پایدار و به آن وادار ساز ، ای مهربان ترین مهربانان ! بار خدایا ! زبانی ذکرگو ، دلی سپاسگزار ، یقینی راستین ، ایمانی ناب ، و پیکری فروتن از تو می خواهم . دوستی خودت را روزی ام گردان و بیم از خویش را در دلم جای دِه ! بار خدایا ! اگر به من مهر بورزی ، که گمانم به تو نیکوست [و جز این نمی کنی]و اگر عذابم کنی ، آن را به ستم و بیداد و گناه و زیاده رویِ خود در کارم ، نسبت می دهم . پس اگر پوزش بخواهم ، مرا عذری نیست و کار شایسته ای نکرده ام تا به پاداش آن چشم داشته باشم . بار خدایا ! آن گاه که اَجَل ها در رسند و روزها[ی عمر]پایان یابند و از دیدار تو چاره ای نباشد ، برایم مکانی در بهشت مقرّر فرما ، آن هم در گرامی ترین جایگاهش ، که پیشینیان و پسینیان به آن ، بر من غبطه خورند و از پسِ آن حسرتی ، و فراتر از هم نشینش هم نشینی نباشد . بار خدایا ! پیش از آن که در آتش ، به ذلّت تن سپارم ، جامه خشوع مؤمنانه را به سرافرازی بر تنم بپوشان . پروردگارم ! نیکوترین سپاس را برایت به جای می آورم؛ زیرا نزد من آزمون تو بهترین آزمون است . بار خدایا ! مرا از یاری و پشتیبانی و توفیق و بخششت بچشان ؛ [و نیز]اشتیاق دیدارت و پیروزی در یاری ات را به من بچشان تا شیرینی اش را در دلم بیابم ؛ و بر درست ترین کارهایم عزمم را استوار گردان . همانا تو جایگاه من و یارانم را می بینی و هیچ چیز از حال من بر تو پوشیده نیست . بار خدایا ! از تو خواهانِ آن پیروزی ام که به پیامبر خویش عطا فرمودی و با آن ، میان حقّ و باطلَ فرق نهادی ، چندان که دین خویش را با آن استوار ساختی و حجّتت را چیره گرداندی ، ای آن که در هر جای با منی !» .

.

ص: 156

. .

ص: 157

. .

M304_T1_File_3430319

الفصل الحادى عشر : توقّف الحرب11 / 1مَكرُ اللَّيلِوقعه صفّين عن عمّار بن ربيعه :إنّ عَلِيّا قامَ خَطيبا ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! قَدَ بَلَغَ بِكُمُ الأَمرُ وبِعَدُوِّكُم ما قَد رَأَيتُم ، ولَم يَبقَ مِنهُم إلّا آخِرُ نفَسٍ ، وإنَّ الاُمورَ إذا أقبَلَتِ اعتُبِرَ آخِرُها بِأَوَّلِها ، وقَد صَبَرَ لَكُمُ القَومُ عَلى غَيرِ دينٍ حَتّى بَلَغنا مِنهُم ما بَلَغنا ، وأنَا غادٍ عَلَيهِم بِالغَداهِ اُحاكِمُهُم إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . فَبَلَغَ ذلِکَ مُعاوِيَهَ ، فَدَعاَعمرَو بنَ العاَصِ ، فَقالَ : يا عَمرُو ! إنَّما هِىَ اللَّيلَهُ حَتّى يَغدُوَ عَلِىٌّ عَلَينا بِالفَيصَلِ ، فَما تَرى ؟ قالَ : إنَّ رِجالَکَ لا يَقومونَ لِرِجالِهِ ، ولَستَ مِثلَهُ ، هُوَ يُقاتِلُکَ عَلى أمرٍ ، وأنتَ تُقاتِلُهُ عَلى غَيرِهِ . أنتَ تُريدُ البَقاءَ وهُوَ يُريدُ الفَناءَ ، وأهلُ العِراقِ يُخافونَ مِنکَ إن ظَفِرتَ بِهِم ، وأهلُ الشّامِ لا يَخافونَ عَلِيّا إن ظَفِرَ بِهِم . ولكِن ألقِ إلَيهِم أمرا إن قَبِلوهُ اختَلَفوا ، وإن رَدّوهُ اختَلَفوا ؛ اُدعُهُم إلَى كِتابِ اللّهِ حَكَما فيما بَينَکَ وبَينَهُم ؛ فَإنَّکَ بالِغٌ بِهِ حاجَتَکَ فِى القَومِ ؛ فَإنّى لَم أزَل اُؤَخِّرُ هذَا الأَمرَ لِوَقتِ حاجَتِکَ إلَيهِ . فَعَرَفَ ذلِکَ مُعاوِيَهُ ، فَقالَ : صَدَقتَ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 476 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 143 ، الأخبار الطوال : ص 188 كلاهما نحوه .

فصل یازدهم : فرو ایستادن جنگ

11 / 1 نیرنگِ شب

فصل یازدهم : فرو ایستادن جنگ11 / 1نیرنگِ شبوقعه صِفّین به نقل از عمّار بن ربیعه : علی علیه السلام به خطبه ایستاد و پس از سپاس و ستایش خدای گفت : «ای مردم! کار برای شما و دشمنتان بدین جا رسید که دیدید و ایشان را جز نَفَسِ واپسین نمانده است . کارها هر گاه روی آوَرَند ، می توان پایانشان را از آغازشان سنجید . آن قوم با انگیزه ای جز دینداری ، برابرِ شما ایستادند تا این که در کار [درهم کوبیدن]ایشان ، تا بدین جا رسیدیم که رسیدیم . صبحگاهِ فردا من به آنان یورش می برم تا نزد خدای عز و جل [بر ستمکاری]شان دادخواهی کنم» . این خبر به معاویه رسید . پس عمرو بن عاص را فرا خواند و گفت : ای عمرو! جز این نیست که تنها همین یک شب باقی مانده تا علی بر ما بتازد و کار را یکسره کند . تو چه می اندیشی؟ گفت : مردان تو یارایِ برابری با مردان وی را ندارند و تو ، خود [نیز]همانند او نیستی . او برای چیزی با تو می جنگد و تو برای چیزی دیگر با او می جنگی . تو خواهانِ بَقایی و او خواستار فنا [در راه خدا] است . عراقیان بیمناک اند که تو بر ایشان چیره شوی ؛ امّا شامیان هراسی ندارند که علی بر آنان چیره گردد . و امّا [رأی من آن است که] ایشان را پیشنهادی دِه که اگر آن را بپذیرند ، به اختلاف افتند ؛ و اگر نپذیرند نیز چنین شود . آنان را به کتاب خدا فرا خوان تا میان تو و ایشان داور باشد . بدین سان ، تو به خواست خویش از آنان دست می یابی . من همواره این مطلب را [در نظر داشتم ؛ لیکن] به تأخیر می افکندم تا زمان نیازت به آن فرا رسد . معاویه این رأی را نیک شناخت و گفت : راست گفتی .

.

وقعه صفّين عن صعصعه :قامَ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ الكِندِىُّ لَيلةَ الهَريرِ فى أصحابِهِ مِن كِندَةَ فَقالَ : الحَمدُ للّهِ ، أحمَدُهُ ، وأستَعينُهُ ، وأُؤمِنُ بِهِ ، وأتَوَكَّلُ عَلَيهِ ، وأستَنصِرُهُ ، وأستَغفِرُهُ ، وأستَخيرُهُ ، وأستَهديهِ . . . قَد رَأَيتُم يا مَعشَرَ المُسلِمينَ ما قَد كانَ فى يَومِكُم هذَا الماضى ، وما قَد فَنِىَ فيهِ مِنَ العَرَبِ ، فَوَاللّهِ لَقَد بَلَغتُ مِنَ السِّنَّ ما شاءَ اللّهُ أن أبلُغَ ، فَما رَأَيتُ مِثلَ هذَا اليَومِ قَطُّ . ألا فَليُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغائِبَ ، إنّا إن نَحنُ تَوَاقَفنا غَدا إنَّهُ لَفَناءُ العَرَبِ ، وضَيعَةُ الحُرُماتِ ، أما وَاللّهِ ما أقولُ هذِهِ المَقالَةَ جَزَعا مِنَ الحَتفِ ، ولكِنّى رَجُلٌ مُسِنٌّ أخافُ عَلَى النِّساءِ وَالذَّرارِىِّ غَدا إذا فَنينا . اللّهُمَّ ! إنَّکَ تَعلَمُ أنّى قَد نَظَرتُ لِقَومى ولِأَهلِ دينى فَلَم آلُ ، وما تَوفيقى إلّا بِاللّهِ ، عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وإلَيهِ اُنيبُ ، والرّأىُ يُخطِئُ ويُصيبُ ، وإذا قَضَى اللّهُ أمرا أمضاهُ عَلى ما أحَبَّ العِبادُ أو كَرِهوا ، أقولُ قَولى هذا ، وأستَغفِرُ اللّهَ العَظيمَ لى ولَكُم . قالَ صَعصَعَةُ : فَانطَلَقَت عُيونُ مُعاوِيَةَ إلَيهِ بِخُطبَةِ الأَشعَثِ فَقالَ : أصابَ وَرَبِّ الكَعبَةِ ! لَئِن نَحنُ التَقَينا غَدا لَتَميلَنَّ الرّومُ عَلى ذَرارِيِّنا ونِسائِنا ، ولَتَميلَنَّ أهلُ فارِسٍ عَلى نِساءِ أهلِ العِراقِ وذَرارِيِّهِم ، وإنَّما يُبصِرُ هذا ذَوُو الأَحلامِ وَالنُّهى . اِربِطُوا المَصاحِفَ عَلى أطرافِ القَنا . قالَ صَعصَعَةُ : فَثارَ أهلُ الشّامِ فَنادَوا فى سَوادِ اللَّيلِ : يا أهلَ العِراقِ ! مَن لِذَرارِيِّنا إن قَتَلتُمونا ، ومَن لِذَرارِيِّكُم إن قَتَلناكُم ؟ اللَّهَ اللّهَ فِى البَقِيَّهِ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 480 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 214 .

وقعه صِفّین به نقل از صَعصَعه : شب غرّش ، اشعث بن قیس کِنْدی در میان یارانِ هم قبیله خویش به پا خاست و گفت : سپاس ، خدای راست . او را می ستایم ، از او یاری می جویم ، به او ایمان دارم ، بر او توکّل می کنم ، و از او پیروزی و آمرزش و خیر و هدایت می جویم ؛ ... ای انبوهِ مسلمانان ! آنچه را در این روزِ سپری شده ، گذشت و نیز نابودیِ مردم عرب را دیدید . به خدا سوگند ، تا اکنون که به خواست خدا به این سن رسیده ام ، همانندِ این روز را هرگز ندیده بودم . هَلا حاضر به غایب برساند که اگر فردا ما رویاروی هم به جنگ بایستیم ، عرب نابود خواهد شد و حرمت ها تباه خواهد گشت . بدانید به خدا سوگند این سخن را از بیمِ مرگ نمی گویم ، که من عمر خویش را کرده ام ؛ بلکه بیمناکِ زنان و کودکانم ، [که]فردا که ما نابود می شویم [بر ایشان چه خواهد گذشت] . بار خدایا ! همانا تو می دانی که من در کار قوم خود و همدینانم اندیشیدم و از هیچ کوششی دریغ نورزیدم ؛ و توفیقم تنها به دستِ خداست ، بر او توکّل می کنم و پی در پی به سویش باز می گردم . اندیشه ، گاه به خطا می رود و گاه به صواب ؛ و هر گاه خداوند کاری را بخواهد ، آن را روا می دارد ، خواه بندگان دوست بدارند و خواه ناخوش دارند . این را می گویم و از خداوند بزرگ برای خود و شما آمرزش می جویم . جاسوسان معاویه ، خطبه اشعث را به آگاهی اش رساندند . وی گفت : «سوگند به پروردگار کعبه ، به صواب رفته است . اگر فردا ما با هم رویارو شویم ، رومیان به کودکان و زنان ما میل کنند و پارسیان نیز بر زنان و کودکان عراقیان طمع ورزند .جز این نیست که این را بخردان و اندیشه ورزان در می یابند.قرآن ها را بر لبه نیزه ها بندید !». پس شامیان به جنبش درآمدند و در سیاهیِ شب ، بانگ برآوردند : ای عراقیان ! اگر شما ما را بکشید ، فرزندان ما چه کسی را دارند ؛ و اگر ما شما را بکشیم ، فرزندان شما چه کسی را؟ خدا را ، خدا را ! درباره بازماندگان [اندیشه کنید] .

.

11 / 2دُعاءُ الإمامِ قَبلَ رَفعِ المَصاحِفِمهج الدعوات عن سعد بن عبد اللّه : إنَّ هذَا الدُّعاءَ دَعا بِهِ عَلِىٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ قَبلَ رَفعِ المَصاحِفِ الشَّريفَهِ ، ثُمَّ قالَ ما مَعناهُ : إنَّ إبليسَ صَرَخَ صَرخَةً سَمِعَها بَعضُ العَسكَرِ يُشيرُ عَلى مُعاوِيَهَ وأصحابِهِ بِرَفعِ المَصاحِفِ الجَليلَهِ لِلحيلَهِ ، فَأجابَهُ الخَوارِجُ لِمُعاوِيَهَ إلى شُبُهاتِهِ ، فَرَفَعوها فَاختَلَفَ أصحابُ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىٍّ عليه السلام كَمَا اختَلَفوا فى طاعَهِ رَسولِ اللّه صلى الله عليه و آله فى حَياتِه، فَدَعا عليه السلام ، فَقالَ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ العافِيَهَ مِن جَهدِ البَلاءِ ، ومِن شَماتَهِ الأَعداءِ . اللّهُمَّ اغفِر لى ذَنبى ، وزَکِّ عَمَلى ، وَاغسِل خَطايایَ ؛ فَإنّى ضَعيفٌ إلّا ما قَوَّيتَ ، وَاقسِم لى حِلما تَسُدُّ بِهِ بابَ الجَهلِ ، وعِلما تُفَرِّجُ بِهِ الجَهَلاتِ ، ويَقينا تُذهِبُ بِهِ الشَّکَّ عَنّى ، وفَهما تُخرِجُنى بِهِ مِنَ الفِتَنِ المُعضِلاتِ ، ونورا أمشى بِهِ فِى النّاسِ ، وأهتَدى بِهِ فِى الظُّلُماتِ . اللّهُمَّ اصلِح لى سَمعى وبَصَرى وشَعرى وبَشَرى وقَلبى صَلاحا باقِيا تَصلُحُ بِها ما بَقِىَ من جَسَدى ، أسأَلُکَ الرّاحَهَ عِندَ المَوتِ ، وَالعَفوَ عِندَ الحِسابِ . اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ أىَّ عَمَلٍ کانَ أحَبَّ إلَيکَ وأقرَبَ لَدَيکَ ، أن تَستَعمِلَنى فيهِ أبَدا ، ثُمَّ لَقِّنى أشرَفَ الأَعمالِ عِندَکَ ، وآتِنى فيهِ قُوَّهً وصِدقا وجِدّا وعَزما مِنکَ ونَشاطا ، ثُمَّ اجعَلنى أعمَلُ ابتِغاءَ وَجهِکَ ، ومَعاشَهً فى ما آتَيتَ صالِحى عِبادِکَ ، ثُمَّ اجعَلنى لا أشتَرى بِهِ ثَمَنا قَلَيلاً ، ولا أبتَغى بِهِ بَدَلاً ، ولا تُغَيِّرهُ فى سَرّاءَ ولا ضَرّاءَ ولا کَسَلاً ولا نِسيانا ، ولا رِياءً ، ولا سُمعَهً ، حَتّى تَتَوَفّانى عَلَيهِ ، وَارزُقنى أشرَفَ القَتلِ فى سَبيلِکَ ، أنصُرُکَ وأنصُرُ رَسولَکَ ، أشتَرِى الحَياهَ الباقِيَهَ بِالدُّنيا، وأغنِنى بِمَرضاهٍ مِن عِندِکَ... . (1)

.

1- .مهج الدعوات : ص 129 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 238 .

11 / 2 دعای امام پیش از برافراشته شدنِ قرآن ها

11 / 2دعای امام پیش از برافراشته شدنِ قرآن هامهج الدعوات به نقل از سعد بن عبد اللّه : این دعا ، دعایی است که پیش از برافراشته شدنِ قرآن های شریف ، علی که درودهای خدا بر او باد آن را خواند . [راوی پیش از نقل دعا ، سخنی به این مضمون گفت که]ابلیس با صدایی که برخی از سپاهیان هم شنیدند ، فریاد برآورده و به معاویه و یارانش گوشزد کرد که قرآن های فرازمند را به حیله گری بالا بگیرند ؛ و خوارج نیز به سود معاویه و در مسیر شبهه افکنی هایش ، این ندای ابلیس را اجابت کردند . آن گاه ، سپاه معاویه قرآن ها را برافراشتند و بدین سان ، یاران امیر مؤمنان دچار اختلاف شدند ؛ همچنان که در پیروی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش اختلاف نمودند . پس امام علیه السلام به دعا پرداخت و گفت : «بار خدایا ! تو را می خواهم که از سختیِ بلا و سرزنش دشمنان به سلامت برون آیم . بار خدایا ! گناهم را برایم بیامرز ، کردارم را پاک ساز ، و اشتباهاتم را بِشُوی ، که من ناتوانم ، مگر آن که تو توانم بخشی . و مرا خِرَدی روزی ساز که با آن ، درِ نادانی را بر بندی ، و دانشی که با آن ، [پرده های] جهل را وا گشایی ، و یقینی که با آن ، شک را از من بزدایی ، و دریافتی که با آن ، مرا از فتنه های دشوار برون آوری ، و نوری که با آن ، در میان انسان ها راه سپارم و در تاریکی ها راه بجویم . بار خدایا ! برایم به سامان آور گوشم ، چشمم ، مویم ، پوستم و قلبم را ؛ سامانی پایدار که دیگر اعضای پیکرم را با آن به صلاح آوری . از تو آسایش به هنگام مرگ و بخشایش به گاهِ حساب کشی طلب می کنم . بار خدایا ! از تو می خواهم به هر کاری که آن را بیشتر دوست می داری و به تو نزدیک تر است ، مرا مشغول داری . آن گاه ، گرامی ترین کارها نزد خویش را به من باز افکن و در آن ، مرا نیرو ، راستی ، کوشایی ، و نشاطی از جانب خود عطا فرما . سپس چنانم کن که برای طلبِ خشنودی تو کار کنم و آن گونه که بندگان شایسته ات را توفیق داده ای ، زندگی به سر بَرَم . آن گاه ، چنانم ساز که این گونه زیستن را به بهایی اندک نفروشم و چیز دیگری را جانشین آن نکنم ؛ و در گشایش و سختی و تن آسایی و فراموشی و ریاورزی و شهرت خواهی ، آن را دگرگون مساز ، تا آن که مرا بر همان حال بمیرانی . گرامی ترین قتل در راه خویش را نصیبم گردان ، چنان که تو را و پیامبرت را یاری کنم و زندگانی پایدار را به بهای دنیا بخرم ؛ و از خشنودیِ نزد خویش بی نیازم فرما ... !» .

11 / 3رَفعُ المَصاحِفِتاريخ الطبرى عن أبى مخنف :لَمّا رَأى عَمرُو بنُ العاصِ أنَّ أمرَ أهلِ العِراقِ قَدِ اشتَدَّ ، وخافَ فى ذلِکَ الهَلاکَ ، قالَ لِمُعاوِيَةَ : هَل لَکَ فى أمرٍ أعرِضُهُ عَلَيکَ لا يَزيدُنا إلّا اجتِماعا ، ولا يَزيدُهُم إلّا فُرقَةً ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : نَرفَعُ المَصاحِفَ ثُمَّ نَقولُ : ما فيها حَکَمٌ بَينَنا وبَينَکُم ، فَإن أبى بَعضُهُم أن يَقبَلَها وَجَدتُ فيهِم مَن يَقولُ : بَلى يَنبَغى أن نَقبَلَ ، فَتَکونُ فُرقَةٌ تَقَعُ بَينَهُم ، وإن قالوا : بَلى نَقبَلُ ما فيها ، رَفَعنا هذَا القِتالَ عَنّا وهذِهِ الحَربَ إلى أجَلٍ أو إلى حينٍ . فَرَفَعُوا المَصاحِفَ بِالرِّماحِ وقالوا : هذا کِتابُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ بَينَنا وبَينَکُم ، مَن لِثُغورِ أهلِ الشّامِ بَعدَ أهلِ الشّامِ ؟ ومَن لِثُغورِ أهلِ العِراقِ بَعدَ أهلِ العِراقِ ! فَلَمّا رَأى النّاسُ المَصاحِفَ قَد رُفِعَت ، قالوا : نُجيبُ إلى کِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ونُنيبُ إلَيهِ . (1)

تاريخ اليعقوبى :زَحَفَ أصحابُ عَلِيٍّ وظَهَروا عَلى أصحابِ مُعاوِيَةَ ظُهورا شَديدا ، حَتّى لَصِقوا بِهِ ، فَدَعا مُعاوِيَةُ بِفَرَسِهِ لِيَنجُوَ عَلَيهِ . فَقالَ لَهُ عَمرُو بنُ العاصِ : إلى أينَ ؟ قالَ : قَد نَزَلَ ما تَرى ، فَما عِندَکَ ؟ قالَ : لَم يَبقَ إلّا حيلَةٌ واحِدَةٌ ؛ أن تَرفَعَ المَصاحِفَ ، فَتَدعُوَهُم إلى ما فيها ، فَتَستَکِفَّهُم ، وتُکَسِّرَ مِن حَدِّهِم ، وتَفُتَّ فى أعضادِهِم . قالَ مُعاوِيَةُ : فَشَأنَکَ ! فَرَفَعُوا المَصاحِفَ ، ودَعَوهُم إلَى التَّحَکُّمِ بِما فِيها ، وقالوا : نَدعوکُم إلى کِتابِ اللّهِ . فَقالَ عَلِيٌّ : إنَّها مَکيدَةٌ ، ولَيسوا بِأصحابِ قُرآنٍ . فَاعتَرَضَ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ الکِندِيُّ وقَد کانَ مُعاوِيَةُ استَمالَهُ ، وکَتَبَ إلَيهِ ودَعاهُ إلى نَفسِهِ فَقالَ : قَد دَعَا القَومُ إلَى الحَقِّ ! فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : إنَّهُم إنَّما کادوکُم ، وأرادوا صَرفَکُم عَنهُم . فَقالَ الأَشعَثُ : وَاللّهِ ، لَئِن لَم تُجِبهُمُ انصَرَفتُ عَنکَ . ومالَتِ اليَمانِيَّةُ مَعَ الأَشعَثِ ، فَقالَ الأَشعَثُ : وَاللّهِ ، لَتُجيبَنَّهُم إلى ما دَعَوا إلَيهِ ، أو لَنَدفَعَنَّکَ إلَيهِم بِرُمَّتِکَ . (2)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 48 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 386 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 135 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 273 كلاهما نحوه .

2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 188 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 98 والعقد الفريد : ج 3 ص 340 والفتوح : ج 3 ص 180 .

11 / 3 بر افراشته شدنِ قرآن ها

11 / 3بر افراشته شدنِ قرآن هاتاریخ الطبری به نقل از ابو مِخنَف : چون عمرو بن عاص دید که عراقیان کار را بر ایشان سخت کرده اند و بیمِ هلاکِ سپاه شام می رود ، به معاویه گفت : آیا تو را پیشنهادی بدهم که ما را همبستگی و ایشان را گسستگی افزاید؟ گفت : آری . گفت: قرآن ها را بر می افرازیم و سپس می گوییم: هر چه در این قرآن هاست،میان ما و شما داوری کند.اگر برخی از ایشان ، این را نپذیرند ، برخی دیگر خواهند گفت : «آری ؛ رواست که آن را بپذیریم» و بدین سان ، میانشان گسستگی پدید خواهد آمد . و اگر بگویند : «آری ، به حکم قرآن تن می دهیم» ، آن گاه ما این کشتار را از خویش وا می گشاییم و جنگ را به وقتی معیّن یا نامعیّن وا می نهیم . پس قرآن ها را بر نیزه ها برافراشتند و گفتند : این است کتاب خدای عز و جل که میان ما و شما حکم می کند . [و اگر این داوری را نپذیرید و جنگ ادامه یابد]پس از شامیان ، چه کس مرزبان ایشان خواهد بود و پس از عراقیان ، چه کس حریم ایشان را پاس خواهد داشت؟ چون سپاه علی علیه السلام ، قرآن های برافراشته را دیدند، گفتند: کتاب خدای عز و جل را اجابت می کنیم و به آن باز می گردیم.

تاریخ الیعقوبی :یاران علی علیه السلام برتاختند و بر یاران معاویه چیرگی قاطعی یافتند تا این که به معاویه بس نزدیک شدند . آن گاه ، معاویه اسبش را خواست تا با آن بگریزد . عمرو بن عاص به وی گفت : به کدام سو [می روی]؟ گفت : می بینی چه پیش آمده است! آیا اندیشه ای داری؟ گفت : تنها یک چاره باقی مانده است : قرآن ها را برافرازی و ایشان را به حکم آن فرا خوانی و بدین سان ، آنان را باز داری و شدّتشان را در هم شکنی و در نیروشان سستی افکنی . معاویه گفت : آنچه خواهی ، کن! پس قرآن ها را برافراشتند و یاران علی علیه السلام را به داوریِ قرآن فرا خواندند و گفتند : شما را به کتاب خدا فرا می خوانیم . علی علیه السلام گفت : «این ، نیرنگ است . ایشان اهلِ قرآن نیستند» . اشعث بن قیس کِنْدی به اعتراض برخاست معاویه پیش تر دلش را به دست آورده ، طیّ نامه ای او را به سوی خود فرا خوانده بود و گفت : آنان ما را به حق دعوت کرده اند . علی علیه السلام گفت : «همانا جز این نیست که ایشان با شما نیرنگ می بازند و قصد دارند شما را از خود ، باز دارند» . اشعث گفت : به خدا سوگند ، اگر دعوتشان را نپذیری ، از تو

کناره خواهم گرفت . یمنی ها به اشعث گرویدند و او گفت : به خدا سوگند ، یا دعوت ایشان را اجابت می کنی و یا تو و یارانت را ، به ایشان می سپاریم !

.

مروج الذهب فى ذِكرِ ما جَرى يَومَ الهَريرِ : وكانَ الأَشتَرُ فى هذَا اليَومِ وهُوَ يَومُ الجُمُعَهِ عَلى مَيمَنَهِ عَلِيٍّ ، وقَد أشرَفَ عَلَى الفَتحِ ، ونادَت مَشيخَهُ أهلِ الشّامِ : يا مَعشَرَ العَرَبِ ! اللّهَ اللّهَ فِى الحُرُماتِ وَالنِّساءِ وَالبَناتِ . وقالَ مُعاوِيَهُ : هَلُمَّ مُخَبَّآتِکَ يَابنَ العاصِ ؛ فَقَد هَلَکنا ، وتَذَکَّر وِلايَهَ مِصرَ ، فَقالَ عَمرٌو : أيُّها النّاسُ ! مَن کانَ مَعَهُ مُصحَفٌ فَليَرفَعهُ عَلى رُمحِهِ . فَکَثُرَ فِى الجَيشِ رَفعُ المَصاحِفِ ، وَارتَفَعَتِ الضَّجَّهُ ، ونادَوا : کِتابُ اللّهِ بَينَنا وبَينَکُم ؛ مَن لِثُغورِ الشّامِ بَعدَ أهلِ الشّامِ ؟ ومَن لِثُغورِ أهلِ العِراقِ بَعدَ أهلِ العِراقِ ؟ ومنَ لِجِهادِ الرّومِ ؟ ومَن لِلتُّرکِ ؟ ومَن لِلکُفّارِ ؟ ورُفِعَ فى عَسکَرِ مُعاوِيَهَ نَحوٌ مِن خَمسِمِئَهِ مُصحَفٍ . وفى ذلِکَ يَقولُ النَّجاشِىُّ بنُ الحارِثِ : فَأَصبَحَ أهلُ الشّامِ قَد رَفَعُوا القَنا عَلَيها کِتابُ اللّهِ خَيرُ قُرانٍ ونادَوا عَلِيّا يَا ابنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ أما تَتَّقى أن يَهلِکَ الثَّقَلانِ فَلَمّا رَأى کَثيرٌ مِن أهلِ العِراقِ ذلِکَ قالوا : نُجيبُ إلى کِتابِ اللّهِ ونُنيبُ إلَيهِ ، وأحَبَّ القَومُ المُوادَعَهَ ، وقيلَ لِعَلِيٍّ : قَد أعطاکَ مُعاوِيَهُ الحَقَّ ، ودَعاکَ إلى کِتابِ اللّهِ فَاقبَل مِنهُ ، وکانَ أشَدَّهُم فى ذلِکَ اليَومِ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ . (1)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 400 وراجع الفتوح : ج 3 ص 181 .

مروج الذهب در بیان ماجرای روز غرّش : در آن روز که آدینه بود ، اَشتر ، فرمانده جناح راست علی علیه السلام ، در آستانه پیروزی قرار داشت که سالخوردگانِ شامی ندا دادند : ای انبوهِ عرب ، خدا را ! خدا را ! حرمت ها و زنان و دختران را پاس دارید . معاویه گفت : ای فرزند عاص! آنچه را پوشیده داشته ای ، آشکار کن ، که هلاک شدیم . حکومتِ مصر را هم در یاد داشته باش! عمرو گفت : ای مردم! هر که قرآن دارد ، بر نیزه بیفرازد . در میان سپاه ، فراوان قرآن بر افراشته شد و فریادها به هوا برخاست . می گفتند : کتاب خدا میان ما و شما داور است . پس از شامیان ، چه کس پاسدار مرزهای شام ، و پس از عراقیان ، چه کس نگاهبان مرزهای ایشان خواهد بود؟ چه کسی به جهاد رومیان و تُرکان و کافران خواهد رفت؟ در سپاه معاویه ، نزدیک به پانصد قرآن برافراشته شد . در این باب ، نجاشی بن حارث می سراید : شامیان نیزه ها را رو به ما برافراشتند که بر سرشان کتاب خدا بود ؛ برترین خواندنی! و ندا دادند علی را : ای پسر عموی محمّد! آیا پروا نداری که این دو گروه بزرگِ [مسلمانان]هلاک شوند؟ چون بسیاری از عراقیان چنین دیدند ، گفتند : کتاب خدا را اجابت می کنیم و به آن باز می گردیم؛ و [حقیقت آن بود که]ایشان ، دوستارِ سازش بودند . آن گاه ، به علی علیه السلام گفته شد : معاویه ، حق را به تو عرضه داشت و تو را به کتاب خدا فرا خوانْد . پس دعوتش را بپذیر! و سرسخت ترینِ ایشان [بر این سخن]در آن روز ، اشعث بن قیس بود .

.

وقعه صفّين عن تميم بن حذيم :لَمّا أصبَحنا مِن لَيلَهِ الهَريرِ نَظَرنا ، فَإذا أشباهُ الرّاياتِ أمامَ صَفِّ أهلِ الشّامِ وَسطَ الفَيلَقِ من حِيالِ مَوقِفِ مُعاوِيَةَ ، فَلَمّا أسفَرنا إذا هِىَ المُصاحِفُ قَد رُبِطَت عَلى أطرافِ الرِّماحِ ، وهِىَ عِظامُ مَصاحِفِ العَسكَرِ ، وقَد شَدّوا ثَلاثَةَ أرماحٍ جَميعا وقَد رَبَطوا عَلَيها مُصحَفَ المَسجِدِ الأعظَمِ يُمسِكُهُ عَشَرَهُ رَهطٍ . وقالَ أبو جَعفَرٍ وأبو الطُّفَيلِ : اِستَقبَلَوا عَلِيّا بِمِئَهِ مُصحَفٍ ، ووَضَعوا فى كُلِّ مُجَنِّبَهٍ (1) مِئَتَى مُصحَفٍ ، وكانَ جَميعُها خَمسَمِئَهِ مُصحَفٍ . قالَ أبو جَعفَرٍ : ثُمَّ قامَ الطُّفَيلُ بنُ أدهَمَ حِيالَ عَلِىٍّ عليه السلام ، وقامَ أبو شُرَيحٍ الجُذامِىُّ حِيالَ المَيمَنَهِ ، وقامَ وَرقاءُ بنُ المُعَمَّرِ حِيالَ المَيسَرَهِ ، ثُمَّ نادَوا : يا مَعشَرَ العَرَبِ ! اللّهَ اللّهَ فى نِسائِكُم وبَناتِكُم ، فَمَن لِلرّومِ وَالأتراكِ وأهلِ فارِسٍ غَدا إذا فَنيتُم ، اللّهَ اللّهَ فى دينِكُم ، هذا كِتابُ اللّهِ بَينَنا وبَينَكُم . فَقالَ عَلِىٌّ : اللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ أنَّهُم مَا الكِتابَ يُريدونَ ، فَاحكُم بَينَنا وبَينَهُم ، إنَّکَ أنتَ الحَكَمُ الحَقُّ المُبينُ . فَاختَلَفَ أصحابُ عَلِىٍّ فِى الرَّأىِ ، فَطائِفَهٌ قالَت : القِتالُ ،وطائِفَهٌ قالَت : المُحاكَمَهُ إلَى الكِتابِ ، ولا يَحِلُّ لَنَا الحَربُ وقَد دُعينا إلى حُكمِ الكِتابِ . (2)

.

1- .مُجنَّبه الجيش : هى التى تكون فى الميمنه والميسره (النهايه : ج 1 ص 303 «جنب») .

2- .وقعه صفّين : ص 478 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 529 وص 530 ح 446 و 447 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 211 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 12 وراجع الأخبار الطوال : ص 188 190 .

وقعه صِفّین به نقل از تَمیم بن حَذیم : پس از شب غرّش ، صبحگاهان پرچم واره هایی را پیشاپیشِ صف شامیان در میانه سپاه و مقابلِ جایگاه معاویه دیدیم . چون هوا روشن شد ، دریافتیم که آنها قرآن های بزرگِ سپاه اند که بر سر نیزه بسته شده اند . سه نیزه را به هم بربسته و قرآنِ مسجد اعظمِ [دمشق]را بر آنها آویخته و دَه تن آن را نگاه داشته بودند . سپاهیان شامَ ، صد قرآن را برابرِ علی علیه السلام [در قلب لشکر] و در هر جناح نیز دویست قرآن بر پا داَشتند که روی هم ، به پانصد می رسید . [ابو جعفر گفته است :] سپس طُفَیل بن اَدهم ، مقابلِ علی علیه السلام ، ابو شُرَیح جُذامی برابرِ جناح راست ، و وَرقاء بن مُعَمَّر ، رویاروِیِ جناح چپ ایستادند وندا دادند : ای انبوهِ عرب ، خدا را ، خدا را ، در زنان و دخترانتان! فردا که شما هلاک شوید ، چه کس برابرِ رومیان و تُرکان و پارسیان خواهد ایستاد؟ خدا را ، خدا را ، در دینتان! این کتاب خداست که میان ما و شما داور خواهد بود. علی علیه السلام گفت : «بار خدایا! تو ، خود ، می دانی که ایشان خواستارِ قرآن نیستند . پس میان ما و ایشان داوری کن ، که همانا تو داوری بر حق و روشنگری» . یاران علی علیه السلام دچار اختلاف رأی شدند . گروهی گفتند : «جنگ!» و دسته ای گفتند : «سر سپردن به داوریِ قرآن ! اکنون که به داوریِ قرآن فرا خوانده شده ایم ، دیگر جنگ برای ما روا نیست» .

.

وقعه صفّين عن صعصعه :أقبَلَ عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إن كانَ أهلُ الباطِلِ لا يَقومونَ بِأهلِ الحَقِّ ؛ فَإِنَّهُ لم يُصَب عُصبَهٌ مِنّا إلّا وقَد اُصيبَ مِثلُها مِنهُم ، وكُلٌّ مَقروحٌ ، ولكِنّا أمثَلُ بَقِيَّهً مِنهُم ، وقَد جَزِعَ القَومُ ، ولَيسَ بَعدَ الجَزَعِ إلّا ما تُحِبُّ ، فَناجِزِ القَومَ . فَقامَ الأَشتَرُ النَّخَعِىُّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّ مُعاوِيَهَ لا خَلَفَ لَهُ مِن رِجالِهِ ، ولَکَ بِحَمدِ اللّهِ الخَلَفُ ، ولَو كانَ لَهُ مِثلُ رِجالِکَ لَم يَكُن لَهُ مِثلُ صَبرِکَ ولا بَصَرِکَ ، فَاقرَعِ الحَديدَ بِالحَديدِ ، وَاستَعِن بِاللّهِ الحَميدِ . ثُمَّ قامَ عَمرُو بنُ الحَمِقِ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنّا وَاللّهِ ما أجَبناکَ ، ولا نَصَرناکَ عَصَبِيَّهً عَلَى الباطِلِ ولا أجَبنا إلّا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ ، ولا طَلَبنا إلّا الحَقَّ ، ولَو دَعانا غَيرُکَ إلى مادَعَوتَ إلَيهِ لاستَشرى فيهِ اللَّجاجُ ، وطالَت فيهِ النَّجوى ؛ وقَد بَلَغَ الحَقُّ مَقطَعَهُ ، ولَيسَ لَنا مَعَکَ رَأىٌ . فَقامَ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ مُغضِباً فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنّا لَکَ اليَومَ عَلى ما كُنّا عَلَيهِ أمسِ ، ولَيسَ آخِرُ أمرِنا كَأَوَّلِهِ ، وما مِنَ القَومِ أحَدٌ أحنى عَلى أهلِ العِراقِ ولا أوتَرَ لِأَهلِ الشّامِ مِنّى ؛ فَأَجِبِ القَومَ إلى كِتابِ اللّهِ ؛ فَإِنَّکَ أحَقُّ بِهِ مِنهُم ، وقَد أحَبَّ النّاسُ البَقاءَ ، وكَرِهُوا القِتالَ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : إنَّ هذا أمرٌ يُنظَرُ فيهِ . وذَكَروا أنَّ أهلَ الشّامِ جَزِعوا فَقالوا : يا مُعاوِيَهُ ! ما نَرى أهلَ العِراقِ أجابوا إلى ما دَعَوناهُم إلَيهِ ، فَأَعِدها جَذَعَهً ؛ فَإِنَّکَ قَد غَمَرتَ بِدُعائِکَ القَومَ ، وأطمَعتَهُم فيکَ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 482 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 144 وفيه إلى «أحبّ الناس البقاء» ، المعيار والموازنه : ص 173 كلاهما نحوه وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 401 والأخبار الطوال : ص 190 .

وقعه صِفّین به نقل از صَعصَعه : عَدیّ بن حاتم پیش آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! همانا باطل پیشگان، یارایِ رویارویی با حق پیشگان را ندارند ، به راستی ، هر دسته ای از ما که به مصیبتی گرفتار شده باشد ، ایشان نیز به همانندِ آن گرفتار شده اند ؛ و هر دو گروه زخم برداشته اند ، لیکن باقی مانده لشکر ما توانمندترند . ایشان بی تاب گشته اند و پس از بی تابیِ آنان ، بی شک تو به خواستِ خود ، دست خواهی یافت . پس با آن قوم بجنگ . آن گاه ، اَشتر نَخَعی برخاسته ، گفت : ای امیر مؤمنان! معاویه را در میان مردانش جانشینی نیست ؛ امّا خدای را سپاس که تو جانشین داری . اگر هم مردانی همچو مردان تو داشت ، پایداری و بینایی تو را نداشت . پس آهن را بر آهن بکوب و از خدایِ ستوده یاری خواه . سپس عمرو بن حَمِق برخاست و گفت:ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، ما با تعصّب نسبت به باطل به اجابت دعوت تو و یاری ات برنخاستیم و فقط خدای عز و جل را اجابت کردیم و در طلب حق برآمدیم . اگر کسی جز تو ما را به آنچه فرا خواندی (جنگ) ، فرا می خوانْد ، در آن ، کشمکش در می گرفت و بگومگوی درگوشی ، به درازا می کشید . امّا اکنون حق به نقطه برخوردِ [نهایی با باطل]رسیده و ما را با وجود تو [حقِّ] رأی نیست . اشعث بن قیس ، خشمگینانه برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! ما برای تو بر همانیم که دیروز بودیم ؛ امّا فرجامِ کار ما همانند آغازِ آن نیست . در میان این سپاه ، هیچ کس نسبت به عراقیانْ دلسوزتر و نسبت به شامیانْ انتقامجوتر از من نیست . پس دعوت شامیان را در داور قرار دادن کتاب خدا بپذیر ، که تو از ایشان به [پیروی از]قرآن سزاوارتری . اکنون سپاهیان دوستار زندگی اند و از جنگ بیزار شده اند . علی علیه السلام گفت : «این موضوعی است که باید در آن اندیشید» . و گفته اند که شامیان بی تابی کردند و گفتند : ای معاویه! نشانه پذیرش دعوت خویش را در عراقیان نمی بینیم . پس دعوت را از نو تکرار کن ، که با این دعوت در ایشان نفوذ کرده و آنان را در [پذیرش دعوتِ]خود به طمع افکنده ای.

.

11 / 4الإمامُ فى حِصارِ أصحابِ الجِباهِ السُّودِوقعه صِفّين عن صعصعه :دَعا مُعاوِيَهُ عَبدَ اللّهِ بنَ عَمرِو بنِ العاصِ ، وأمَرَهُ أن يُكَلِّمَ أهلَ العِراقِ ، فَأقبَلَ حَتّى إذا كانَ بَينَ الصَّفَّينِ نادى : يا أهلَ العِراقِ ! أنا عَبدُ اللّهِ بنُ عَمرِو بنِ العاصِ ، إنَّها قَد كانَت بَينَنا وبَينَكُم اُمورٌ لِلدّينِ وَالدُّنيا ، فَإن تَكُن لِلدّينِ فَقَد وَاللّهِ أعذَرنا وأعذَرتُم ، وإن تَكُن لِلدُّنيا فَقَد وَاللّهِ أسرَفنا وأسرَفتُم . وقَد دَعَوناكُم إلى أمرٍ لَو دَعَوتُمونا إلَيهِ لَأجَبناكُم ؛ فَإن يَجمَعنا وإيّاكُمُ الرِّضا فَذلِکَ مِنَ اللّهِ ، فَاغتَنِموا هذِهِ الفُرجَةَ لَعَلَّهُ أن يَعيشَ فيهَا المُحتَرِفُ ، ويُنسى فيهَا القَتيلُ ؛ فَإنَّ بَقاءَ المُهلِکِ بَعدَ الهالِکِ قَليلٌ . فَخَرَجَ سَعيدُ بنُ قَيسٍ فَقالَ : يا أهلَ الشّامِ ! إنَّهُ قَد كانَ بَينَنا وبَينَكُم اُمورٌ حامَينا فيها عَلَى الدّينِ وَالدُّنيا ، سَمَّيتُموها غَدرا وسَرَفا . وقَد دَعَوتُمونَا اليَومَ إلى ما قاتَلناكُم عَلَيهِ بِالأَمسِ ، ولَم يَكُن لِيَرجِعَ أهلُ العِراقِ إلى عِراقِهِم ،ولا أهلُ الشّامِ إلى شامِهِم بِأمرٍ أجمَلَ مِن أن يُحكَمَ بِما أنزَلَ اللّهُ ، فَالأَمرُ فى أيدينا دونَكُم ، وإلّا فَنَحنُ نَحنُ ، وأنتُم أنتُم . وقامَ النّاسُ إلى عَلِيٍّ فَقالوا : أجِبِ القَومَ إلى ما دَعَوکَ إلَيهِ ؛ فَإنّا قد فُنينا . . . أكَلَتنَا الحَربُ وقُتِلَتِ الرِّجالُ . وقالَ قَومٌ : نُقاتِلُ القَومَ عَلَى ما قاتَلناهُم عَلَيهِ أمسِ . ولَم يَقُل هذا إلّا قَليلٌ مِنَ النّاسِ ، ثُمَّ رَجَعوا عَن قَولِهِم مَعَ الجَماعَهِ ، وثارَتِ الجَماعَهُ بِالمُوادَعَهِ . فَقامَ عَلِيٌّ أميرُ المُؤمِنينَ فَقالَ : إنَّهُ لَم يَزَل أمرى مَعَكُم عَلى ما اُحِبُّ إلى أن أخَذَت مِنكُمُ الحَربُ ، وقَد وَاللّهِ أخَذَت مِنكُم وتَرَكَت ، وأخَذَت مِن عَدُوِّكُم فَلَم تَترُک ، وإنَّها فيهِم أنكى (1) وأنهَکُ . ألا إنّى كُنتُ أمسِ أميرُ المُؤمِنينَ ، فَأصبَحتُ اليَومَ مَأمورا ، وكُنتُ ناهِيا فَأصبَحتُ مَنهِيّا ، وقَد أحبَبتُمُ البَقاءَ ولَيسَ لى أن أحمِلَكُم عَلى ما تَكرَهونَ . (2)

.

1- .يُقال : نكيتُ فى العدو : إذا أكثرتَ فيهم الجراح والقتل ، فوهنوا لذلک (النهايه : ج 5 ص 117 «نكا») .

2- .وقعه صفّين : ص 483 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 136 نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 220 .

11 / 4 امام در محاصره سِیَه پیشانی ها

11 / 4امام در محاصره سِیَه پیشانی هاوقعه صِفّین به نقل از صَعصَعه : معاویه ، عبد اللّه فرزند عمرو بن عاص را فراخواند و فرمانش داد که با عراقیان سخن بگوید . وی پیش آمد تا میان دو سپاه قرار گرفت و ندا داد : ای عراقیان! من عبد اللّه فرزند عمرو بن عاص هستم . میان ما و شما ماجراهایی گذشت که گاه بر سرِ دین و یا دنیا بود . اگر بر سر دین بوده ، آری ، به خدا سوگند که هر دو گروه ، حجّت را تمام نمودیم [و تا حدّ توان ، وظیفه را پی گرفتیم] ؛ و اگر بر سر دنیا بوده ، باری به خدا سوگند که هر دو گروه ، زیاده روی کرده ایم . ما ، شما را به کاری فرا خوانده ایم که اگر شما ، ما را به آن فرا خوانده بودید ، هرآینه ، اجابتتان می کردیم . اگر خشنودی ما و شما بر این کار گِرد آید ، از لطف خداست . پس این فرصت را غنیمت شمرید ، باشد که در آن ، پیشه وِرْ زندگی از سر گیرد و کشتگان به فراموشی سپرده شوند . و همانا کُشنده ، پس از کشته شده ، چندان نمی پاید . آن گاه ، سعید بن قیس برون آمد و گفت : ای شامیان! همانا میان ما و شما اموری گذشت که در آنها بر سرِ دین و دنیا ، پشت در پشتِ هم [با یکدیگر به نبرد]ایستادیم و شما آنها را نیرنگ و زیاده روی نام نهادید . امروز ما را به چیزی فرا خوانده اید که ما دیروز برای پاسداری از همان (قرآن) با شما جنگیدیم . چنین نیست که با دستاویزی زیباتر از داوریِ قرآن ، عراقیان به عراقِ خود و شامیان به شامِ خویش بازگردند . اینک کار در دست ماست نه شما ؛ وگرنه ما ، ماییم و شما ، شمایید . گروهی رو به علی علیه السلام ، برخاسته ، گفتند : دعوت آنان را اجابت کن ، که ما هلاک شدیم ... جنگ ما را در کام خویش بُرده و مردان کشته شده اند . گروهی گفتند : با شامیان به همان انگیزه می جنگیم که دیروز جنگیدیم . این سخن را تنها شماری اندک از عراقیان گفتند و سپس [آنان نیز] همراهِ جماعت شدند و از گفته خویش بازگشتند و آن گاه ، همگان را شورِ سازش فرا گرفت . پس علی ، امیر مؤمنان برخاست و گفت : «همواره کار من با شما بر منوالی که دوست می داشتم ، می گذشت ، تا آن که جنگْ شما را درگرفت . به خدا سوگند ، به راستی جنگْ شما را در گرفت و وا نهاد ؛ امّا دشمنتان را درگرفت و وا ننهاد . جنگ برای ایشان ، بیش از شما ، آسیب و گزند در پی آورْد . هَلا! همانا من دیروز فرماندهِ مؤمنان بودم و امروز ، فرمانبَر شده ام ؛ دیروز نهی کننده بودم و امروز

نهی شده هستم . شما زنده ماندن را دوست می دارید و من نمی توانم به آنچه دوست نمی دارید ، وادارتان کنم» .

.

مروج الذهب بَعدَ ذِكرِ رَفعِ المَصاحِفِ : فَلَمّا رَأى كَثيرٌ مِن أهلِ العِراقِ ذلِکَ ، قالوا : نُجيبُ إلى كِتابِ اللّهِ ونُنيبُ إلَيهِ ، وأحَبَّ القَومُ المُوادَعَةَ وقيلَ لِعَلِيٍّ : قَد أعطاکَ مُعاوِيَةُ الحَقَّ ، ودَعاکَ إلى كِتابِ اللّهِ ، فَاقبَل مِنهُ ، وكانَ أشَدَّهُم فى ذلِکَ اليَومِ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ ، فَقالَ عَلِيٌّ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّهُ لَم يَزَل مِن أمرِكُم ما اُحِبُّ حَتّى قَرَحَتكُمُ الحَربُ ، وقَد وَاللّهِ أخَذَت مِنكُم وتَرَكَت ، وإنّى كُنتُ بِالأَمسِ أميرا ، فَأصبَحتُ اليَومَ مَأمورا ، وقَد أحبَبتُمُ البَقاءَ . (1)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 400 .

مروج الذَّهب پس از بیانِ برافراشته شدنِ قرآن ها : چون بسیاری از عراقیان چنین دیدند ، گفتند : «[داوری] کتاب خدا را اجابت می کنیم و به سوی آن باز می گردیم» . و [در حقیقت ،]ایشان دوستار سازش بودند . به علی علیه السلام گفته شد : معاویه حق را به تو عرضه کرد و به کتاب خدا فرا خوانْدت . پس ، از او بپذیر . و آن روز ، از همه سرسخت تر در این سخن ، اشعث بن قیس بود . پس علی علیه السلام گفت : «ای مردم ! همواره کار شما چنان بود که می خواستم ، تا آن گاه که جنگْ زخمی تان کرد . به خدا سوگند ، به راستی که جنگ شما را درگرفت و وا نهاد . من دیروز فرمانده بودم و امروز فرمانبَرم و به راستی ، شما خواهانِ زنده ماندن هستید !» .

.

الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ لَمّا اضطَرَبَ عَليهِ أصحابُهُ فى أمرِ الحُكومَهِ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّهُ لَم يَزَل أمرِى مَعَكُم عَلى ما اُحِبُّ ، حَتّى نَهَكَتكُمُ الحَربُ ، وقَد وَاللّهِ أخَذَت مِنكُم وتَرَكَت ، وهِىَ لِعَدُوِّكُم أنهَكُ ، لَقَد كُنتُ أمسِ أمِيرا ، فَأصبَحتُ اليَومَ مَأمورا ، وكُنتُ أمسِ ناهِيا ، فَأصبَحتُ اليَومَ مَنهِيّاً ، وقَد أحبَبتُمُ البَقاءَ ، ولَيسَ لى أن أحمَلَكُم عَلى ما تَكرَهونَ ! (1)

وقعه صفّين عن عمر بن سعد :لَمّا رَفَعَ أهلُ الشّامِ المُصاحِفَ عَلَى الرِّماحِ يَدعونَ إلى حُكمِ القُرآنِ قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : عِبادَ اللّهِ ! إنّى أحَقُّ مَن أجابَ إلى كِتابِ اللّهِ ، ولكِنَّ مُعاوِيَهَ ، وعَمرَو بنَ العاصِ ، وَابنَ أبى مُعَيطٍ ، وحَبيبَ بنَ مَسلَمَهَ ، وَابنَ أبى سَرحٍ لَيسوا بِأصحابِ دينٍ ولا قُرآنٍ ، إنّى أعرَفُ بِهِم مِنكُم ، صَحِبتُهُم أطفالاً ، وصَحِبتُهُم رِجالاً ، فَكانوا شَرَّ أطفالٍ ، وشَرَّ رِجالٍ . إنَّها كَلِمَهُ حَقٍّ يُرادُ بِها باطِلٌ ، إنَّهُم وَاللّهِ ما رَفَعوها أنَّهُم يَعرِفونَها ويَعمَلونَ بِها ، ولكِنَّهَا الخَديعَهُ وَالوَهنُ وَالمَكيدَهُ . أعيرونى سَواعِدَكُم وجَماجِمَكُم ساعَهً واحدَهً ، فَقَد بَلَغَ الحَقُّ مَقطَعَهُ ، ولَم يَبقَ إلّا أن يُقطَعَ دابِرُ الّذينَ ظَلَموا . فَجاءَهُ زُهاءُ عِشرينَ ألفا مُقَنِّعينَ فِى الحَديدِ شاكِى السِّلاحِ ، سُيوفُهُم عَلى عَواتِقِهِم ، وقَدِ اسوَدَّت جِباهُهُم مِنَ السُّجودِ ! ! يَتَقَدَّمُهُم مِسعَرُ بنُ فَدَكِىٍّ ، وزَيدُ بنُ حُصَينٍ ، وعِصابَهٌ مِنَ القُرّاءِ الّذينَ صاروا خَوارِجَ مِن بَعدُ ، فَنادَوهُ بِاسمِهِ لا بِإمرَهِ المُؤمِنينَ : يا عَلِىُّ ! أجِبِ القَومَ إلى كِتابِ اللّهِ إذ دُعيتَ إلَيهِ ، وإلّا قَتَلناکَ كَما قَتَلنَا ابنَ عَفّانَ ، فَوَاللّهِ لَنَفعَلَنَّها إن لَم تُجِبهُم . فَقالَ لَهُم : وَيحَكُم ! أنا أوَّلُ مَن دَعا إلى كِتابِ اللّهِ ، وأوَّلُ مَن أجابَ إلَيهِ ، ولَيسَ يَحِلُّ لى ولا يَسَعُنى فى دينى أن اُدعى إلى كِتابِ اللّهِ فَلا أقبَلَهُ ، إنّى إنَّما اُقاتِلُهُم لِيَدينوا بِحُكمِ القُرآنِ ؛ فَإنَّهُم قَد عَصَوُا اللّهَ فيما أمَرَهُم ، ونَقَضوا عَهدَهُ ، ونَبَذوا كِتابَهُ ، ولَكِنّى قَد أعلَمتُكُم أنَّهُم قَد كادوكُم ، وأنَّهُم لَيسُوا العَمَلَ بِالقُرآنِ يُريدونَ . قالوا : فَابعَث إلَى الأشتَرِ لِيَأتِيَکَ . وقَد كانَ الأشتَرُ صَبيحَهَ لَيلَهِ الهَريرِ قَد أشرَفَ عَلى عَسكَرِ مُعاوِيَهَ لِيَدخُلَهُ . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 208 ، وقعه صفّين : ص 484 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 306 ح 556 ؛ المعيار والموازنه : ص 175 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 138 .

2- .وقعه صفّين : ص 489 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 183 وفيه إلى «صحبتم رجالاً» ، بحار الأنوار : ج 32 ص 532 ح 449 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 216 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 401 وتاريخ الطبرى : ج 5 ص 48 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 386 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 273 .

امام علی علیه السلام برگرفته گفتار او ، آن گاه که یارانش در مسئله حَکَمیّت بر او شوریدند : ای مردم ! همانا همواره کارم با شما چنان بود که می خواستم ، تا آن گاه که جنگْ شما را در هم کوفت . به خدا سوگند، به راستی که جنگْ شما را درگرفت و وا نهاد و برای دشمنتان کوبنده تر بود . من دیروز فرماندهِ شما بودم و امروز فرمانبَرَم . دیروز نهی کننده بودم و امروز ، نهی شده هستم . همانا شما دوستارِ زنده ماندنید و من نمی توانم به آنچه دوست نمی دارید ، وادارتان کنم .

وقعه صِفّین به نقل از عمر بن سعد : آن گاه که شامیان قرآن ها را بر نیزه ها برافراشتند و به داوریِ قرآن فرا خواندند ، علی علیه السلام گفت : «بندگان خدا ! من سزاوارترم که کتاب خدا را اجابت کنم ؛ امّا معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی مُعَیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سَرح نه اهل دین اند و نه قرآن . من بیش از شما با ایشان آشنایم و در کودکی و بزرگی با آنان معاشرت داشته ام . اینان ، بدترین کودکان بوده اند و بدترینِ بزرگان اند ! این ، گفتاری است حق که از آن ، قصد باطل شده است . به خدا سوگند ، همانا آنان قرآن ها را از آن رو بر نیزه نکرده اند که [شأنِ] آن را می شناسند و به آن عمل می کنند ؛ بلکه این ، نیرنگ و عجز و فریب است . ساعتی ، بازوان و جُمجمه هاتان را به من عاریت دهید ، که حق به نقطه برخوردِ [نهایی با باطل]رسیده و چیزی نمانده که دنباله ستمگران بریده شود» . آن گاه ، نزدیک به بیست هزار سلاحْ بر کفِ آهن پوش ، شمشیر بر شانه و سیه پیشانی (پیشانی پینه بسته) از کثرتِ سجود ، به سوی علی علیه السلام پیش آمدند . پیش گام آنان ، مسعر بن فَدَکی ، زید بن حُصَین و دسته ای از قاریان بودند که بعدا خوارج خوانده شدند . آنان ، او را به اسم خواندند و نه با لقبِ «امیر مؤمنان» . [گفتند] : ای علی ! اکنون که به کتاب خدا فرا خوانده شده ای ، شامیان را اجابت کن ؛ و گرنه ، تو را می کشیم ، همان سان که [عثمان]ابن عفّان را کشتیم . به خدا سوگند ، اگر ایشان را اجابت نکنی ، چنان می کنیم . علی علیه السلام به ایشان گفت : «وای بر شما ! من نخستین کسم که هم به کتاب خدا فرا خوانْد و هم به آن پاسخ داد . مرا و دینداری ام را روا نیست که به کتاب خدا فرا خوانده شوم و آن را نپذیرم ؛ بلکه به راستی ، جز این نیست که من با اینان می جنگم تا به حکم قرآن تن دهند ؛ چرا که ایشان از فرمان خدا سرپیچیده و پیمان او را شکسته و کتابش را فَرا پشت افکنده اند . به تحقیق ، آگاهتان کردم که آنان ، یقینا قصد فریب شما کرده اند و خواهانِ

عمل به قرآن نیستند» . گفتند : پیِ اَشتر بفرست تا نزد تو آید . و اشتر ، صبحگاهانِ شب غُرّش ، به قرارگاه معاویه نزدیک شده بود و چیزی نمانده بود که بدآن راه یابد .

.

11 / 5رُجوعُ الأَشتَرِ مِنَ المَعرَكَهوقعه صفّين عن إبراهيم بن الأشتر :كُنتُ عِندَ عَلِيٍّ حينَ أكرَهَهُ النّاسُ عَلَى الحُكومَهِ ، وقالوا : اِبعَث إلَى الأَشتَرِ فَلِيَأتِکَ ، قالَ : فَأرسَلَ عَلِيٌّ إلَى الأَشتَرِ يَزيدَ بنَ هانِئٍ السَّبيعِيَّ أنِ ائتِنى . فَأتاهُ فَبَلَّغَهُ . فَقالَ : قُل لَهُ : لَيسَ هذِهِ السّاعَهُ الَّتى يَنبَغى لَکَ أن تُزيلَنى فيها عَن مَوقِفى ، إنّى قَد رَجَوتُ أن يُفتَحَ لى ؛ فَلا تُعجِلنى . فَرَجَعَ يَزيدُ بنُ هانِئٍ إلى عَلِيٍّ فَأخبَرَهُ ، فَما هُوَ إلّا أن انتَهى إلَينا ، فَارتَفَعَ الرَّهَجُ ، وعَلَتِ الأَصواتُ مِن قِبَلِ الأَشتَرِ (1) ، فَقالَ لَهُ القَومُ : وَاللّهِ ما نَراکَ إلّا أمَرتَهُ أن يُقاتِلَ . قالَ : مِن أينَ يَنبَغى أن تَرَوا ذلِکَ ! رَأَيتُمونى سارَرتُهُ ؟ أ لَيسَ إنَّما كَلَّمتُهُ عَلى رُؤوسِكُم عَلانِيَهً ، وأنتُم تَسمَعونَنى ! قالوا : فَابعَث إلَيهِ فَلِيَأتِکَ ، وإلّا وَاللّهِ اعتَزَلناکَ . قالَ لَهُ : وَيحَکَ يا يَزيدُ ! قُل لَهُ : أقبِل إلَىَّ ؛ فَإنَّ الفِتنَهَ قَد وَقَعَت ! فَأبلَغَهُ ذلِکَ ، فَقالَ لَهُ : أ لِرَفعِ المَصاحِفِ ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : أما وَاللّهِ ، لَقَد ظَنَنتَ حينَ رُفِعَت أنَّها سَتوقِعُ اختِلافا وفُرقَهً ، إنَّها مَشورَهُ ابنِ العاهِرَهِ ،أ لا تَرى ما صَنَعَ اللّهُ لَنا ! أ يَنبَغى أن أدَعَ هؤُلاءِ وأنصَرِفَ عَنهُم ! وقالَ يَزيدُ بنُ هانِئٍ : فَقُلتُ لَهُ : أ تُحِبُّ أنَّکَ ظَفِرتَ هاهُنا ، وأنَّ أميرَ المُؤمِنينَ بِمَكانِهِ الَّذى هُوَ بِهِ يُفرَجُ عَنهُ أو يُسلِمُ ؟ قالَ : لا وَاللّهِ ، سُبحانَ اللّهِ ! قالَ : فَإنَّهُم قَد قالوا : لَتُرسِلَنَّ إلَى الأَشتَرِ فَلِيَأتِيَنَّکَ أو لَنَقتُلَنَّکَ كَما قَتَلنَا ابنَ عَفّانَ . فَأقبَلَ حَتَّى انتَهى إلَيهِم فَقالَ :يا أهلَ العِراقِ ! يا أهلَ الذُّلِّ وَالوَهنِ ! أ حينَ عَلَوتُمُ القَومَ ظَهرا ، وظَنّوا أنَّكُم لَهُم قاهِرونَ ، رَفَعُوا المَصاحِفَ يَدعونَكُم إلى ما فيها ! وقَد وَاللّهِ تَرَكوا ما أمَرَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِهِ فيها ، وسُنَّهَ مَن اُنزِلَت عَلَيهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَلا تُجيبوهُم ، أمهِلونى عَدوَ الفَرَسِ ؛ فَإنّى قَد طَمِعتُ فِى النَّصرِ . قالوا : إذَن نَدخُلَ مَعَکَ فى خَطيئَتِکَ ، قالَ : فَحَدِّثونى عَنكُم وقَد قُتِلَ أماثِلُكُم ، وبَقِىَ أراذِلُكُم ، مَتى كُنتُم مُحِقّينَ ؟ أ حينَ كُنتُم تُقاتِلونَ وخِيارُكُم يُقتَلونَ ! فَأنتُمُ الآنَ إذ أمسَكتُم عَنِ القِتالِ مُبطِلونَ ؛ أمِ الآنَ أنتُم مُحِقّونَ ؟ فَقَتلاكُمُ الَّذينَ لا تُنكِرونَ فَضلَهُم ، فَكانوا خَيرا مِنكُم ، فِى النّارِ إذا ! قالوا : دَعنا مِنکَ يا أشتَرُ ، قاتَلناهُم فِى اللّهِ عَزّ وجَلَّ ، ونَدَعُ قِتالَهُم للّهِ سُبحانَهُ ، إنّا لَسنا مُطيعيکَ ولا صاحِبَکَ ، فَاجتَنِبنا . فَقالَ : خُدِعتُم وَاللّهِ فَانخَدَعتُم ، ودُعيتُم إلى وَضعِ الحَربِ فَأجَبتُم . يا أصحابَ الجِباهِ السّودِ ! كُنّا نَظُنُّ صَلَواتِكُم زَهادَهً فِى الدُّنيا ، وشَوقا إلى لِقاءِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، فَلا أرى فِرارَكُم إلّا إلَى الدُّنيا مِنَ المَوتِ . ألا قُبحا يا أشباه النَّيبِ الجَلّالَهِ (2) ! وما أنتُم بِرائينَ بَعدَها عِزّا أبَدا ، فَابعَدوا كَما بَعِدَ القَومُ الظّالِمونَ ! فَسَبّوهُ ، فَسَبَّهُم ، فَضَرَبوا وَجهَ دابَّتِهِ بِسِياطِهِم ، وأقبَلَ يَضرِبُ بِسَوطِهِ وُجوهَ دَوابِّهِم ، وصاحَ بِهِم عَلِيٌّ فَكَفّوا . (3)

.

1- .زاد فی وقعه صفّین هنا : «وظهرت دلائل الفتح والنصر لأهل العراق، ودلائل الخذلان والإدبار علی أهل الشام» .
2- .النِّیب : جمع ناب : وهی الناقه المسنّه ، سمّوها بذلک حین طال نابها وعظم . والجلّاله : الّتی تَتَبّعُ النجاسات (تاج العروس : ج 2 ص 458 «نیب» و ج 14 ص 114 «جلل») .
3- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 49 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 386 نحوه ؛ وقعه صفّین : ص 490 وراجع الأخبار الطوال : ص 190 والفتوح : ج 3 ص 186 .

11 / 5 بازگشت اشتر از عرصه نبرد

11 / 5بازگشت اشتر از عرصه نبردوقعه صِفّین به نقل از ابراهیم بن اشتر : من نزد علی علیه السلام بودم ، آن گاه که وی را ناچار کردند به داوری تن دهد و گفتند : پیِ اَشتر بفرست تا نزد تو آید. پس علی علیه السلام ، یزید بن هانِئ سُبَیعی را نزد اَشتر فرستاد و او را طلبید . یزید نزد او رفت و پیغام را به وی رساند . اشتر گفت : به علی بگو اکنون لحظه ای نیست که شایسته باشد مرا از جایگاهم بَرکنی ، که من امیدوارم [به زودی]پیروزی یابم . پس در فرا خواندنم شتاب مکن . یزید بن هانِئ نزد علی علیه السلام باز آمد و به او خبر رساند . همان دَم که وی به ما رسید ، از قرارگاه اشتر غبار به هوا خاست و بانگ در پیچید . آن افراد به علی علیه السلام گفتند : به خدا سوگند یقین داریم که تو او را فرمان داده ای تا بجنگد . گفت : «چگونه رواست که چنین بیندیشید؟ آیا دیدید که من با او به نجوا سخن بگویم؟ آیا آشکارا نزد شما و به گونه ای که می شنیدید ، با او سخن نگفتم؟» . گفتند : پس [دیگر بار] پیِ او بفرست تا نزد تو آید ؛ وگرنه ، به خدا سوگند ، از تو کناره می گیریم . علی علیه السلام به یزید گفت : «وای بر تو ، ای یزید! به او بگو نزد من آید ، چرا که فتنه[ای دیگر] رخ داده است» . یزید این خبر را به مالک رسانْد . مالک به وی گفت : به دلیل برافراشته شدنِ قرآن ها؟ گفت : آری . گفت : هان ! به خدا سوگند ، آن گاه که برافراشته شد ، دانستم که اختلاف و تفرقه پدید خواهد آورد . این ، رأیِ آن روسپی زاده (عمرو بن عاص) است . نمی بینی خداوند برای ما چه کرده [و زمینه پیروزی را برایمان فراهم فرموده است] ؟ آیا رواست که اینان را وا گذارم و از ایشان دست کشم؟ یزید بن هانِئ می گوید به وی گفتم : آیا دوست می داری تو در این جا ظفر یابی و امیر مؤمنان در جایِ خویش ، تنها نهاده شود یا [حتّی] به دشمن تسلیم گردد؟ گفت : نه ، به خدا سوگند! سبحان اللّه ! گفت : آن گروه گفته اند : یا پیِ اشتر بفرست تا نزدت آید و یا تو را می کشیم ، آن گونه که [عثمان] ابن عفّان را کشتیم! پس مالک روی به جانب عراقیان نهاد تا به ایشان رسید و گفت : ای عراقیان! ای فرومایگان سستْ عنصر! آیا اکنون که شما بر شامیان چیره گشته اید و آنان دریافته اند که بر ایشان پیروز می شوید ، قرآن ها را برافراشته اند و شما را به حکم قرآن فرا می خوانند[، چنین می کنید] ؟! به خدا سوگند ، ایشان فرمان خدای عز و جل در قرآن و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را فرو نهاده اند . پس آنان را اجابت

نکنید . به من [تنها] به اندازه یک تاختن اسب ، فرصت دهید ، که من به پیروزی چشم دوخته ام . گفتند : آن گاه ، ما نیز در خطای تو سهیم می شویم ! گفت : درباره خودتان برایم بگویید ، در حالی که بهترین هایتان کشته شدند و فرومایگانتان باقی ماندند . شما چه زمان بر حق بودید ؟ آیا آن گاه که نبرد می کردید و برگزیدگانتان کشته می شدند؟ پس در این صورت ، اکنون که از نبرد دست کشیده اید ، بر باطل هستید . یا اینک شما برحقّید؟ که در این صورت ، کشته شدگانتان که فضیلتشان را انکار نمی کنید و از شما برتر بودند ، در آتش اند ! گفتند : ما را وا گذار ، ای اشتر ! ما در راه خدای عز و جل با ایشان جنگیدیم و برای همو که منزّه است ، جنگ با ایشان را وا می نهیم . ما نه پیرو توایم و نه امیرت . پس از ما دور شو ! گفت : به خدا سوگند ، فریبتان دادند و فریب خوردید . به فرو نهادنِ جنگ ، فرا خوانده شدید و پذیرفتید . ای سیه پیشانی ها ! ما می پنداشتیم نماز خواندن [های فراوانِ] شما از سرِ بی میلی به دنیا و شوق ورزیدن به دیدار خدای عز و جل است . امّا اکنون وضع شما را جز آن نمی بینم که از مرگ به سوی دنیا می گریزید . هَلا که زشت است [کار شما]ای همانندانِ پیزْ شترِ نجاستخوار ! و شما از این پس ، هرگز رنگ عزّت را نخواهید دید . پس دور شوید ، همان گونه که گروه ستمگر دور شدند . آن گاه ، ایشان به وی دشنام دادند و او نیز به آنان دشنام داد . پس ایشان با تازیانه های خویش بر چهره اسبش کوفتند و او هم با تازیانه اش بر چهره اسبان آنها زد . آن گاه ، علی علیه السلام بر ایشان بانگ زد و بازشان داشت .

.

ص: 180

. .

ص: 181

. .

وقعه صِفّين عن إبراهيم بن الأشتر فى بَيانِ ماجَرى بَعدَ رَفعِ المَصاحِفِ : قالَ الأَشترُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! احمِلِ الصَّفَّ عَلَى الصَّفِّ يُصرَعِ القَومُ . فَتَصايَحوا : إنَّ عَلِيّا أميرَ المُؤمِنينَ قَد قَبِلَ الحُكومَةَ ، ورَضِىَ بِحُكمِ القُرآنِ ، ولَم يَسَعهُ إلّا ذلِکَ . قالَ الأَشتَرُ : إن كانَ أميرُ المُؤمِنينَ قَد قَبِلَ ورَضِىَ بِحُكمِ القُرآنِ ، فَقَد رَضيتُ بِما رَضِىَ أميرُ المُؤمِنينَ . فَأَقبَلَ النّاسُ يَقولونَ : قَد رَضِىَ أميرُ المُؤمِنينَ ، قَد قَبِلَ أميرُ المُؤمِنينَ ، وهُوَ ساكِتٌ ، لا يَبَضُّ بِكَلِمَةٍ ، مُطرِقٌ إلَى الأَرضِ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 492 ؛ الفتوح : ج 3 ص 187 نحوه .

وقعه صِفّین به نقل از ابراهیم بن اشتر ، در بیان ماجرای پس از برافراشته شدن قرآن ها : اشتر گفت : ای امیر مؤمنان! صفوف عراق را بر صف های شامیان بتازان تا ایشان بر خاک افتند . پس حَکَمیّت خواهان بانگ برآوردند : همانا علی امیر مؤمنان ، داوری را پذیرفته و به حکم قرآن ، خشنود است و او را جز این نرسد . اشتر گفت : اگر امیر مؤمنان ، حکم قرآن را پذیرفته و بدان خشنود است ، من نیز به آنچه وی بدان رضایت دهد ، راضی ام . آن گاه ، افراد پیش آمده ، گفتند : امیر مؤمنان رضایت داد ؛ امیر مؤمنان پذیرفت . و این در حالی بود که وی سکوت گزیده بود ، کلمه ای سخن نگفته ، سر به زیر افکنده بود .

.

11 / 6فَرَحُ مُعاوِيَهَالفتوح :كانَ مُعاوِيَهُ بَعدَ ذلِکَ [أى بَعدَ خِتامِ الحَربِ]يَقولُ : وَاللّهِ ، لَقَد رَجَعَ عَنِّى الأَشتَرُ يَومَ رَفعِ المَصاحِفِ ، وأنَا اُريدُ أن أسأَلَهُ أن يَأخُذَ لِىَ الأَمانَ مِن عَلِىٍّ . وقَد هَمَمتُ ذلِکَ اليَومَ بِالهَرَبِ ، ولكِن ذَكَرتُ قَولَ عَمرِو بنِ الإِطنابَهِ حَيثُ يَقولُ : أبَت لى عِفَّتى وأبى بَلائى وأخذِى الحَمدِ بِالثَّمنِ الرَّبيحِ (1)

الفتوح :فَغَمَدَ النّاسُ أسيافَهُم ، ووَضَعوا أسلِحَتَهُم ، وعَزَموا عَلَى الحُكمِ ، فَقالَ عَمرُو لِمُعاوِيَهَ : كَيفَ رَأَيتَ رَأيى ؟ لَقَد كُنتَ غَرِقتَ فى بَحرِ العِراقِ وأنقَذتُکَ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : صَدَقتَ أبا عَبدِ اللّهِ ، ولِمِثلِها كُنتُ أرجوکَ . (2)

.

1- .الفتوح : ج 3 ص 188 وراجع عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 126 وتاريخ الطبرى : ج 5 ص 24 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 376 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 266 و ج 8 ص 283 ووقعه صفّين : ص 404 .
2- .الفتوح : ج 3 ص 191 .

11 / 6 شادمانيِ معاويه

11 / 6شادمانيِ معاويهالفتوح :معاويه پس از پايان يافتنِ جنگ مى گفت : به خدا سوگند ، آشتر به روز برافراشته شدنِ قرآن ها ، در حالى از من منصرف شد كه بر آن بودم تا از وى بخواهم برايم از على امان طلبد . آن روز مى خواستم بگريزم ، امّا سخن عمرو بن اطنابه را ياد آوردم كه گفته است : عفّت و آزمون ديدگى ام ، مرا [از گريختن]بازداشت و نيز اين كه مى خواهم به بهايى گران ، ستوده شوم.

الفتوح :پس افراد شمشيرهاشان را در غلاف نهادند و سلاح هاشان را فرو گذاشتند و به داورى تن سپردند . عمرو به معاويه گفت : رأيم را چگونه يافتى؟ در درياى عراق غرق شده بودى كه نجاتت بخشيدم ! معاويه گفت : راست مى گويى ، اى ابو عبد اللّه ! براى چنين مواقعى بود كه به تو اميد بسته بودم .

.

11 / 7رِسالَةُ مُعاوِيَةَ إلَى الإمامِوقعه صفّين عن إبراهيم بن الأشتر :بَعَثَ مُعاوِيَةُ أبَا الأَعوَرِ السَّلَمِىَّ عَلى بِرذَونٍ أبيَضَ ، فَسارَ بَينَ الصَّفَّينِ ؛ صَفِّ أهلِ العِراقِ وصَفِّ أهلِ الشّامِ ، وَالمُصحَفُ عَلى رَأسِهِ وهُوَ يَقولُ : كِتابُ اللّهِ بَينَنا وبَينَكُم . فَأرسَلَ مُعاوِيَةُ إلى عَلِىٍّ : إنَّ الأمرَ قَد طالَ بَينَنا وبَينَکَ ، وكُلُّ واحِدٍ مِنّا يَرى أنَّهُ عَلَى الحَقِّ فيما يَطلُبُ مِن صاحِبِهِ ، ولَن يُعطِىَ واحِدٌ مِنَّا الطّاعَةَ لِلآخَرِ ، وقَد قُتِلَ فيما بَينَنا بَشَرٌ كَثيرٌ ، وأنَا أتَخَوَّفُ أن يَكونَ ما بَقِىَ أشَدَّ مِمّا مَضى ، وإنّا سَوفَ نُسأَلُ عَن ذلِکَ المَوطِنِ ، ولا يُحاسَبُ بِهِ غَيرى وغَيرُکَ ، فَهَل لَکَ فى أمرٍ لَنا ولَکَ فيهِ حَياهٌ وعُذرٌ وبَراءَهٌ ، وصَلاحٌ لِلاُمَّهِ ، وحَقنٌ لِلدِّماءِ ، وألفَهٌ لِلدّينِ ، وذَهابٌ لِلضَّغائِنِ وَالفِتَنِ ؛ أن يُحَكَّمَ بَينَنا وبَينَکَ حَكَمانِ رَضِيّانِ ؛ أحدُهُما مِن أصحابى ، وَالآخَرُ مِن أصحابِکَ ؛ فَيَحكُمانِ بِما فى كِتابِ اللّهِ بَينَنا ؛ فَإنَّهُ خَيرٌ لى ولَکَ ، وأقطَعُ لِهذِهِ الفِتَنِ . فَاتَّقِ اللّهَ فيما دُعيتَ لَهُ ، وَارضَ بِحُكمِ القُرآنِ إن كُنتَ مِن أهلِهِ . وَالسَّلامُ . (1)

11 / 8جَوابُ الإمامِ عَنهُ وقَبولُهُ التَّحكيمَوقعه صفّين عن إبراهيم بن الأشتر بَعدَ ذِكرِ كِتابِ مُعاوِيَةَ لِلإمامِ عليه السلام : فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ . أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّ أفضَلَ ما شَغَلَ بِهِ المَرءُ نَفسَهُ اتِّباعُ ما يَحسُنُ بِهِ فِعلُهُ ، ويُستَوجَبُ فَضلُهُ ، ويَسلَمُ مِن عَيبِهِ . وإنَّ البَغىَ وَالزّورَ يُزرِيانِ بِالمَرءِ فى دينِهِ ودُنياهُ ، ويُبدِيانِ مِن خَلَلِهِ عِندَ مَن يُغنيهِ مَا استَرعاهُ اللّهُ ما لا يُغنى عَنهُ تَدبيرُهُ . فَاحذَرِ الدُّنيا ؛ فَإنَّهُ لا فَرَحَ فى شَىءٍ وَصَلتَ إلَيهِ مِنها . ولَقَد عَلِمتَ أنَّکَ غَيرُ مُدرِكٍ ما قُضِىَ فَواتُهُ . وقَد رامَ قَومٌ أمرا بِغَيرِ الحَقِّ ؛ فَتَأوَّلوا عَلَى اللّهِ تَعالى ، فَأكذَبَهُم ومَتَّعَهُم قَليلاً ، ثُمَّ اضطَرَّهُم إلَى عَذابٍ غَليظٍ . فَاحذَر يَوما يَغتَبِطُ فيهِ مَن أحمَدَ عاقِبَةَ عَمَلِهِ ، ويَندَمُ فيهِ مَن أمكَنَ الشَّيطانَ مِن قِيادِهِ ولَم يُحادَّهُ ، فَغَرَّتهُ الدُّنيا وَاطمَأنَّ إلَيها . ثُمَّ إنَّکَ قَد دَعَوتَنى إلى حُكمِ القُرآنِ ؛ ولَقَد عَلِمتُ أنَّکَ لَستَ مِن أهلِ القُرآنِ ، ولَستَ حُكمَهُ تُريدُ ، وَاللّهُ المُستَعانُ . وقَد أجَبنَا القُرآنَ إلى حُكمِهِ ، ولَسنا إيّاکَ أجَبنا . ومَن لَم يَرضَ بِحُكمِ [القُرآنِ] (2) فَقَد ضَلَّ ضَلالاً بَعيدا . (3)

.

1- .وقعه صفّين : ص 493 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 537 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 225 وفيه من «فأرسل معاويه . . . ».

2- .مابين المعقوفين سقط من المصدر ، وأثبتناه من بحار الأنوار وشرح نهج البلاغه .
3- .وقعه صفّين : ص 493 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 537 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 225 .

11 / 7 نامه معاویه به امام

11 / 8 پاسخ امام به معاویه و پذیرشِ داوری

11 / 7نامه معاویه به اماموقعه صِفّین به نقل از ابراهیم بن اشتر : معاویه ، ابو اَعوَر سُلَمی را سوار بر اَستری سپید ، روانه کرد . وی ، قرآن بر سر ، میان دو صفِ عراقیان و شامیان به حرکت درآمد ، در حالی که می گفت : کتاب خدا میان ما و شما داور است ! پس معاویه برای علی علیه السلام [چنین] پیام فرستاد : کار میان ما و تو به درازا کشید و هر یک از ما خود را در آنچه از دیگری می خواهد ، بر حق می داند ، بی آن که هیچ یک از ما به اطاعت از دیگری تن دهد . افراد بسیار میان ما کشته شدند و من بیم دارم که آنچه در پیش است ، سخت تر از گذشته باشد . به زودی ، ما را در باب این موضع ، بازخواست خواهند کرد و در حقیقت ، از کسی جز من و تو حسابرسی نخواهد شد . آیا تن می دهی به کاری که در آن برای ما و تو ، زندگانی و حجّت و برائت باشد و امّت را سامان دهد ، خون ها را پاس دارد ، میان دینداران اُلفت برقرار سازد ، و کینه ها و آشوب ها را از میان ببرد ؛ بدین سان که میان ما و تو دو داور مورد پسند ، یکی از یارانم و یکی از یارانت باشند و بنا بر کتاب خدا میان ما داوری کنند؟ پس آن برای من و تو بهتر است و این آشوب ها را ریشه کن می کند . در آنچه بدان فرا خوانده شده ای ، خدای را بپرهیز و اگر اهلِ قرآنی ، به حکم آن خشنود باش . والسّلام !

11 / 8پاسخ امام به معاویه و پذیرشِ داوریوقعه صِفّین به نقل از ابراهیم بن اشتر ، پس از ذکر نامه معاویه به امام علیه السلام : پس علی بن ابی طالب علیه السلام به معاویه نوشت : «از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان . امّا بعد ؛ برترین کاری که انسان خود را به آن مشغول می کند ، پیروی از شیوه ای است که با آن ، کارش نیک گردد ، از فضیلتش بهره گیرد ، و از زشتی آن برکنار مانَد . همانا ستم و باطلگرایی ، شخص را در دین و دنیا فرومایه می نمایند و نزد کسی که آنچه خدا به او وانهاده بی نیازش ساخته ، چنان عیوبش را آشکار می کنند که هیچ گونه چاره اندیشی اش ، او را بی نیاز نمی کند . پس از دنیا برحذر باش ، که همانا در هیچ چیزش که بدان دست یافته ای ، شادمانی نیست . و به راستی ، دریافته ای که نمی توانی آنچه را از دست رفتنش مقدّر است ، به دست آری . گروهی خواستارِ چیزی به ناحق شدند و آن را به خدای

تعالی نسبت دادند و خداوند ، ایشان را دروغگو خواند و بهره ای کم نصیبشان فرمود و سپس به عذابی سخت دچارشان کرد . پس پروا کن از روزی که هر کس سرانجام کارش را ستوده ساخته باشد، در آن روز مورد غبطه است و هر کس زمامش را به شیطان وا نهاده و با او نستیزیده باشد، پشیمانی می کشد که چرا دنیا او را فریفت و او به آن دل بست . آن گاه مرا به حکم قرآن فرا خوانده ای و تو خود ، خوب می دانی که اهل قرآن نیستی و حکم آن را نمی خواهی ؛ و خداست آن که از او یاری می توان خواست . ما حکم قرآن را پذیرفتیم و این نه به آن معناست که دعوت تو را قبول کرده باشیم . و هرکس به حکم قرآن خشنود نشود ، در بیراهه ای ناپیدا کرانه افتاده است» .

.

الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَهَ : وإنَّ البَغىَ وَالزّورَ يوتِغانِ (1) المَرءَ فى دينِهِ ودُنياهُ ، ويُبدِيانِ خَلَلَهُ عِندَ مَن يَعيبُهُ . وقَد عَلِمتُ أنَّکَ غَيرُ مُدرِکٍ ما قُضِىَ فَواتُهُ . وقَد رامَ أقوامٌ أمرا بِغَيرِ الحَقِّ ، فَتَأَلَّوا عَلَى اللّهِ فَأَکذَبَهُم . فَاحذَر يَوما يَغتَبِطُ فيهِ مَن أحمَدَ عاقِبَهَ عَمَلِهِ ، ويَندَمُ مَن أمکَنَ الشَّيطانَ مِن قِيادِهِ فَلَم يُجاذِبهُ . وقَد دَعَوتَنا إلى حُکمِ القُرآنِ ولَستَ مِن أهلِهِ ، ولَسنا إيّاکَ أجَبنا ، ولکِنّا أجَبنَا القُرآنَ فى حُکمِهِ . وَالسَّلامُ . (2)

.

1- .يُوتِغه : يُهلکه (النهايه : ج 5 ص 149 «وتغ») .
2- .نهج البلاغه : الکتاب 48 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 308 ح 588 .

امام علی علیه السلام برگرفته نامه وی به معاویه : ستم و باطلگرایی ، انسان را خواه در دین و خواه در دنیایش ، به هلاکت می افکند و کاستی هایش را نزد عیبجوی وی ، آشکار می کند . و تو ، خود ، خوب می دانی که نمی توانی آنچه را از دست رفتنش مقدّر است ، به دست آری . گروهی خواستار چیزی به ناحق شدند و آن را به خدا نسبت دادند . پس خدای ایشان را دروغگو شمرد . پروا کن از روزی که هر کس سرانجام کارش را ستوده ساخته ، در آن روز مورد غبطه قرار می گیرد و هرکس زمامش را به شیطان وا نهاده و خودْ مهارش را در دست نگرفته ، پشیمانی می کشد . ما را به حکم قرآن فرا خواندی ، حال آن که اهلِ آن نیستی ؛ و ما تو را اجابت نکردیم ، بلکه حکم قرآن را پذیرفتیم . والسّلام !

.

11 / 9كَلامُ الإِمامِ فى ذَمِّ أصحابِهالإمام على عليه السلام مِن كَلامِهِ عليه السلام حينَ رَجَعَ أصحابُهُ عَنِ القِتالِ بِصِفّينَ ، لَمَّا اغتَرَّهُم مُعاوِيَهُ بِرَفعِ المَصاحِفِ : لَقَد فَعَلتُم فِعلَةً ضَعضَعَت مِنَ الإِسلامِ قُواهُ ، وأسقَطَت مُنَّتَهُ (1) ، وأَورَثَت وَهنا وذِلَّةً . لَمّا كُنتُم الأَعلَينَ ، وخافَ عَدُوُّكُمُ الاِجتِياحَ ، وَاستَحَرَّ بِهِمُ القَتلُ ، ووَجَدوا أَلَمَ الجِراحِ ؛ رَفَعُوا المَصاحِفَ ودَعَوكُم إلى ما فيها لِيَفثَؤوكُم (2) عَنهُم ، ويَقطَعُوا الحَربَ فيما بَينَكُم وبَينَهُم ، ويَتَرَبَّصوا (3) بِكُم رَيبَ المَنونِ خَديعَةً ومَكيدَةً . فَما أنتُم إن جامَعتُموهُم عَلى ما أَحَبّوا ، وأعطَيتُموهُمُ الَّذى سَأَلوا إلّا مَغرورونَ . وَايمُ اللّهِ ، ما أَظُنُّكُم بَعدَها مُوافِقى رُشدٍ ، ولا مُصيبى حَزمٍ . (4)

وقعه صفّين :جاءَ عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ يَلتَمِسُ عَلِيّا ، ما يَطَأُ إلّا عَلى إنسانٍ مَيِّتٍ أو قَدَمٍ أو ساعِدٍ ، فَوَجَدَهُ تَحتَ رايَاتِ بَكرِ بنِ وائِلٍ ، فَقالَ : يا أَميرَ المُؤمِنينَ ! أ لا نَقومُ حَتّى نَموتَ ؟ فَقالَ عَلِىٌّ : اَدنُهْ ، فَدَنا حَتّى وَضَعَ أُذُنَهُ عِندَ أنفِهِ ، فَقالَ : وَيحَكَ ! إنَّ عامَّةَ مَن مَعى يَعصينى ، وإنَّ مُعاوِيَهَ فيمَن يُطيعُهُ ولا يَعصيهِ . (5)

.

1- .المُنّه : القوّه (لسان العرب : ج 13 ص 415 «منن») .
2- .فَثَأ الرجلَ : كَسَر غضبَه وسكّنه بقول أو غيره (لسان العرب : ج 1 ص 120 «فثأ») .
3- .فى المصدر : «يتربّص» ، والصواب ما أثبتناه كما فى المصادر الاُخرى .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 268 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 509 ح 559 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 56 عن جندب بن عبد اللّه ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 390 ، المعيار والموازنه : ص 84 كلّها نحوه .
5- .وقعه صفّين : ص 379 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 503 ح 433 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 77 .

11 / 9 گفتار امام در نکوهش یارانش

11 / 9گفتار امام در نکوهش یارانشامام علی علیه السلام آن گاه که قرآن برافراشتنِ معاویه ، یاران امام علیه السلام را فریفت و ایشان در صفّین از نبرد دست کشیدند : شما کاری کردید که نیروی اسلام را فرو کاست و توانش را از میان برد و سستی و خواری بر جای نهاد . آن گاه که شما سربلندی یافته بودید و دشمنتان بیم داشت که ریشه کن شود و کشتاری سخت به ایشان روی آورده بود و دردِ جراحت را می چشیدند ، ایشان قرآن ها را برافراشتند و شما را [به دروغ] به حکم آن فرا خواندند تا خشمتان را از خود ، دور کنند و جنگ میان شما و خویش را فرو بنشانند و به حیله و فریب ، شما را منتظر حوادث آینده روزگار سازند . آن گاه که بر آنچه ایشان دوست داشتند ، همدست شدید و آنان را به خواستشان رساندید ، جز فریب خوردگانی نبودید . به خدا سوگند ، گمان ندارم که از این پس راه هدایت بیابید و به خردورزی روی آورید .

وقعه صِفّین :عَدیّ بن حاتم به جستجوی علی علیه السلام برآمد و در راه ، هر چه بر آن گام می نهاد ، جز جسد انسانی یا پا و دستی [بریده] نبود . پس علی علیه السلام را زیر پرچم های [قبیله] بَکر بن وائل یافت و گفت : ای امیر مؤمنان! آیا تا هنگام مرگ ، ایستادگی نکنیم؟ علی علیه السلام گفت : «نزدیک شو!» . عَدی نزدیک شد تا گوشش را کنار بینی علی علیه السلام نهاد . پس [علی علیه السلام به او]گفت : «دریغا! انبوهی از اینان که با من اند ، از فرمانم سر می پیچند ؛ امّا معاویه با کسانی است که از او اطاعت می کنند و از فرمانش سرنمی پیچند!» .

.

الفصل الثانى عشر : تعيين الحَكَم12 / 1مُخالَفَةُ الإمامِ فى تَعيينِ الحَكَمِالإمام الباقر عليه السلام :لَمّا أرادَ النّاسُ عَلِيّا عَلى أن يَضَعَ حَكَمَينِ قالَ لَهُم عَلِىٌّ : إنَّ مُعاوِيَهَ لَم يَكُن لِيَضَعَ لِهذَا الأَمرِ أحَدا هُوَ أوثَقُ بِرَأيِهِ ونَظَرِهِ مِن عَمرِو بنِ العاصِ ، وإنَّهُ لا يَصلُحُ لِلقُرَشِىِّ إلّا مِثلُهُ ، فَعَلَيكُم بِعَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ فَارموهُ بِهِ ؛ فَإِنَّ عَمرا لا يَعقِدُ عُقدَةً إلّا حَلَّها عَبدُ اللّهِ ، ولا يَحُلُّ عُقدَةً إلّا عَقَدَها ، ولا يُبرِمُ أمرا إلّا نَقَضَهُ ، ولا يَنقُضُ أمرا إلّا أبرَمَهُ . فَقالَ الأَشعَثُ : لا وَاللّهِ ، لا يَحكُمُ فيها مُضَرِيّانِ حَتّى تَقومَ السّاعَةُ ، ولكِنِ اجعَلهُ رَجُلاً مِن أهلِ اليَمَنِ إذ جَعَلوا رَجُلاً مِن مُضَرَ . فَقالَ عَلِىٌّ : إنّى أخافُ أن يُخدَعَ يَمَنِيُّكُم ؛ فَإِنَّ عَمرا لَيسَ مِنَ اللّهِ فى شَىءٍ إذا كانَ لَهُ فى أمرٍ هوىً . فَقالَ الأَشعَثُ : وَاللّهِ ، لِأَن يَحكُما بِبَعضِ مانَكرَهُ ، وأحَدُهُما مِن أهلِ اليَمَنِ ، أحَبُّ إلَينا مِن أن يَكونَ بَعضُ ما نُحِبُّ فى حُكمِهِما وهُما مُضَرِيّانِ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 500 عن جابر ؛ الفتوح : ج 4 ص 198 نحوه .

فصل دوازدهم : گزینش داور

12 / 1 مخالفت با امام در گزینشِ داور

فصل دوازدهم : گزینش داور12 / 1مخالفت با امام در گزینشِ داورامام باقر علیه السلام :آن گاه که افراد از علی علیه السلام خواستند تا دو حَکَم برگزیند ، وی به ایشان گفت : «معاویه کسی نیست که برای این کار ، کسی جز عمرو بن عاص را برگزیند که به اندیشه و نظرش اطمینان داشته باشد ؛ و برای فرد قُرشی ، جز شخص همتای او [در هوش و اندیشه] روا نیست . پس بر شما باد که عمرو عاص را با [تیری چون]عبد اللّه بن عبّاس بزنید ؛ زیرا عمرو ، هیچ گرهی بر نمی بندد ، مگر آن که عبد اللّه بگشاید ؛ و هیچ گرهی را نمی گشاید ، مگر آن که عبد اللّه بر بندد ؛ و هیچ کاری را استوار نمی کند ، جز آن که عبد اللّه آن را بر شکند ؛ و هیچ کاری را بر نمی شکند ، جز آن که عبد اللّه استوارش سازد» . اشعث گفت : نه . به خدا سوگند ، تا قیامت بر پا شود ، نباید دو تن از مُضَر در این بابْ داوری کنند . اکنون که ایشان مردی از مُضَر را به داوری گزیده اند ، تو مردی از یمن برگزین . علی علیه السلام گفت : «من بیم دارم که یمنیِ شما فریفته شود ؛ زیرا عمرو کسی نیست که اگر کاری موافق هوای نفس او باشد ، ذرّه ای از خدا پروا کند» . اشعث گفت : به خدا سوگند ، اگر یکی از آن دو یمنی باشد و داوری شان برابر با بخشی از خواسته ما نباشد ، برای ما دوست داشتنی تر است از آن که هر دو مُضَری باشند و داوری شان برابر با بخشی از خواسته ما باشد .

.

الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ في شَأنِ الحَكَمَينِ وذَمِّ أهلِ الشّامِ : جُفاهٌ طَغامٌ ، وعَبيدٌ أقزامٌ ، جُمِعوا مِن كُلِّ أوبٍ ، وتُلُقِّطوا مِن كُلِّ شَوبٍ ، مِمَّن يَنبَغى أن يُفَقَّهَ ويُؤَدَّبَ ، ويُعَلَّمَ ويُدَرَّبَ ، ويُوَلّى عَلَيهِ ، ويُؤخَذَ عَلى يَدَيهِ . لَيسوا مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، ولا مِنَ الَّذينَ تَبَوَّؤُوا الدّارَ وَالإيمانَ . ألا وإنَّ القَومَ اختاروا لِأَنفُسِهِم أقرَبَ القَومِ مِمّا يُحِبّونَ (1) ، وإنَّكُمُ اختَرتُم لِأَنفُسِكُم أقرَبَ القَومِ مِمّا تَكرَهونَ . وإنَّما عَهدُكُم بِعَبدِ اللّهِ بنِ قَيسٍ بِالأَمسِ يَقولُ : «إنَّها فِتنَةٌ ، فَقَطِّعوا أوتارَكُم ، وشيموا سُيوفَكُم» . فَإن كانَ صادِقا فَقَد أخطَأَ بِمَسيرِهِ غَيرَ مُستَكرَهٍ ، وإن كانَ كاذِبا فَقَد لَزِمَتهُ التُّهَمَةُ . فَادفَعوا فى صَدرِ عَمرِو بنِ العاصِ بِعَبدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ ، وخُذوا مَهَلَ الأَيّامِ ، وحوطوا قَواصِيَ الإِسلامِ . أ لا تَرَونَ إلى بِلادِكُم تُغزى ، وإلى صَفاتِكُم تُرمى ؟ (2)

وقعه صفّين :ذَكَروا أنَّ ابنَ الكَوّاءِ قامَ إلى عَلِيٍّ فَقالَ : هذا عَبدُ اللّهِ بنُ قَيسٍ وافِدُ أهلِ اليَمَنِ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وصاحِبُ مَقاسِمِ أبى بَكرٍ ، وعامِلُ عُمَرَ ، وقَد رَضِيَ بِهِ القَومُ . وعَرَضنا عَلَى القَومِ عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ فَزَعَموا : أنَّهُ قَريبُ القَرابَهِ مِنكَ ، ظَنونٌ فى أمرِكَ . (3)

الأخبار الطوال :اِجتَمَعَ قُرّاءُ أهلِ العِراقِ وقُرّاءُ أهلِ الشّامِ ، فَقَعَدوا بَينَ الصَّفَّينِ ، ومَعَهُمُ المُصحَفُ يَتَدارَسونَهُ ، فَاجتَمَعوا عَلى أن يُحَكِّموا حَكَمَينِ ، وَانصَرَفوا . فَقالَ أهلُ الشّامِ : قَد رَضينا بِعَمرٍو . وقالَ الأَشعَثُ ومَن كانَ مَعَهُ مِن قُرّاءِ أهلِ العِراقِ : قَد رَضينا نَحنُ بِأَبى موسى . فَقالَ لَهُم عَلِيٌّ : لَستُ أَثِقُ بِرَأيِ أبى موسى ، ولا بِحَزمِهِ ، ولكِن أجعَلُ ذِلِكَ لِعَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ . قالوا : وَاللّهِ ، ما نُفَرِّقُ بَينَكَ وبَينَ ابنِ عَبّاسٍ ، وكَأَنَّكَ تُريدُ أن تَكونَ أنتَ الحاكِمَ ، بَلِ اجعَلهُ رَجُلاً هُوَ مِنكَ ومِن مُعاوِيَةَ سَواءٌ ، لَيسَ إلى أحَدٍ مِنكُما بِأَدنى مِنهُ إلَى الآخَرِ . قالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه : فَلِمَ تَرضَونَ لِأَهلِ الشّامِ بِابنِ العاصِ ، ولَيسَ كَذلِكَ ؟ قالوا : أُولئِكَ أعلَمُ ، إنَّما عَلَينا أنفُسَنا . قالَ : فَإنّى أجعَلُ ذلِكَ إلَى الأَشتَرِ . قالَ الأَشعَثُ : وهَل سَعَّرَ هذِهِ الحَربَ إلَا الأَشتَرُ ؟ وهَل نَحنُ إلّا فى حُكمِ الأَشتَرِ ؟ قالَ عَلِيٌّ : وما حُكمُهُ ؟ قالَ : يَضرِبُ بَعضٌ وُجوهَ بَعضٍ حَتّى يَكونَ ما يُريدُ اللّهُ . قالَ : فَقَد أبَيتُم إلّا أن تَجعَلوا أبا موسى ؟ ! قالوا : نَعَم . قالَ : فَاصنَعوا ما أحبَبتُم . (4)

.

1- .فى المصدر : «تحبّون» ، والتصحيح من شرح نهج البلاغه (ج 13 ص 309) .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 238 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 323 ح 569 .
3- .وقعه صفّين : ص 502 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 231 .
4- .الأخبار الطوال : ص 192 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 401 .

امام علی علیه السلام برگرفته گفتار وی در باب داوران و سرزنش شامیان : [شامیان مردمی هستند]جفا پیشه و فرومایه و زیردستانی پَست که از هر سو گرد آمده و از هر آمیخته ای برچیده شده اند ؛ از آن کسان اند که سزاوار است به ایشان احکام و آداب آموخته شود و تعلیم یابند و کارآزموده گردند و کسی بر ایشان سرپرستی یابد و دستشان گرفته شود . آنان نه از مهاجران اند و نه از انصار ؛ و نه از ایشان اند که در مدینه جای داشتند و بر ایمان ، استوار بودند . هلا که شامیان برای خویش، کسی (عمرو بن عاص) را برگزیدند که برای دستیابی به آنچه دوست دارند ، از همه شایسته تر است ؛ و شما برای خود ، کسی (ابو موسی اشعری) را برگزیدید که برای رسیدن به آنچه دوست نمی دارید ، از همه مناسب تر است . شما به یاد دارید که دیروز عبد اللّه بن قیس (ابو موسی اشعری) می گفت : «این جنگ ، فتنه است . پس زه های کمان خویش را ببُرید و شمشیرهاتان را در نیام کنید» . اگر راست می گفت ، پس اشتباه کرد که آزادانه گام به این مسیر نهاد ؛ و اگر ناراست می گفت ، همواره در معرض بی اعتمادی خواهد بود . پس با عبد اللّه بن عبّاس [به سان سلاحی] بر سینه عمرو بن عاص بکوبید [و فتنه اش را دفع کنید] و از فرصت روزگار ، بهره گیرید و سرزمین های دور دستِ اسلام را حراست کنید. آیا نمی بینید که شهرهاتان دست خوش جنگ است وبه تخته سنگ های هموارتان تیر می افکنند؟

وقعه صِفّین :یاد کرده اند که ابن کوّاء نزد علی علیه السلام به پا خاست و گفت : این عبد اللّه بن قیس است ؛ نماینده یمنیان به پیشگاه پیامبر خدا و تقسیم کننده بیت المال در زمان ابو بکر و کارگزار عمر ، که مردم به او رضایت داده اند . ما به ایشان عبد اللّه بن عبّاس را پیشنهاد کردیم ؛ لیکن ادّعا دارند که وی با تو خویشاوندیِ نزدیک دارد و به طرفداری از تو متّهم است .

الأخبار الطّوال :قاریانِ مردم عراق و شام ، گرد آمدند و میان دو صف نشستند ، در حالی که قرآن به همراه داشتند و آن را [برای یکدیگر] می خواندند . سپس اتّفاق کردند که دو داور برگزینند و بازگشتند . شامیان گفتند : ما عمرو را برگزیدیم . اشعث و قاریان عراق که همراه وی بودند ، گفتند : ما به ابو موسی رضایت دادیم . علی علیه السلام به ایشان گفت : «مرا به اندیشه و خِردورزیِ ابو موسی اطمینان نیست . من عبد اللّه بن

عبّاس را برای این کار بر می گزینم» . گفتند : به خدا سوگند ، ما میان تو و ابن عبّاس فرق نمی نهیم . گویا تو می خواهی خودْ داور باشی . پس مردی را برگزین که نسبتش با تو و معاویه یکسان باشد و به هیچ یک از شما دو تن ، نزدیک تر از دیگری نباشد . علی علیه السلام گفت : «پس چرا از گزینش ابن عاص برای شامیان خشنودید ، حال آن که او چنین نیست؟» . گفتند : آنان [به کار خود] آگاه ترند و ما تنها باید به خود بپردازیم . گفت : «پس من این کار را به اَشتر وا می نهم» . اشعث گفت : آیا این جنگ را کسی جز اشتر برافروخت؟ و آیا ما تاکنون جز به رأی اشتر بوده ایم؟ علی علیه السلام گفت : «رأی او چیست؟» . گفت : [این است که] گروهی بر گروهی دیگر فرو کوبند تا خواست خدا در رسد! گفت : «آیا جز به این که ابو موسی را [حَکَم] قرار دهید ، تن نمی دهید؟» گفتند : آری . گفت : «پس آنچه می خواهید ، انجام دهید!» .

.

تاريخ الطبرى عن أبى مخنف :جاءَ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ إلى عَلِىٍّ فَقالَ لَهُ : ما أرَى النّاسَ إلّا قَد رَضوا ، وسَرَّهُم أن يُجيبُوا القَومَ إلى ما دَعَوهُم إلَيهِ مِن حُكمِ القُرآنِ ، فَإِن شِئتَ أتَيتُ مُعاوِيَةَ فَسَأَلتُهُ ما يُريدُ ، فَنَظَرتُ ما يَسأَلُ . قالَ : اِيتِهِ إن شِئتَ فَسَلهُ . فَأَتاهُ فَقالَ : يا مُعاوِيَةُ ! لِأَىِّ شَىءٍ رَفَعتُم هذِهِ المَصاحِفَ ؟ قالَ : لِنَرجِعَ نَحنُ وأنتُم إلى ما أمَرَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِهِ فى كِتابِهِ ، تَبعَثونَ مِنكُم رَجُلاً تَرضَونَ بِهِ ، ونَبعَثُ مِنّا رَجُلاً ، ثُمَّ نَأخُذُ عَلَيهِما أن يَعمَلا بِما فى كِتابِ اللّهِ لا يَعدُوانِهِ ، ثُمَّ نَتَّبِعُ ما اتَّفَقا عَلَيهِ . فَقالَ لَهُ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ : هذَا الحَقُّ . فَانصَرَفَ إلى عَلِىٍّ فَأَخبَرَهُ بِالَّذى قالَ مُعاوِيَةُ . فَقالَ النّاسُ : فَإِنّا قَد رَضينا وقَبِلنا . فَقالَ أهلُ الشّامِ : فَإِنّا قَدِ اختَرنا عَمرَو بنَ العاصِ . فَقالَ الأَشعَثُ وأُولئِکَ الَّذينَ صاروا خَوارِجَ بَعدُ : فَإِنّا قَد رَضينا بِأَبى موسى الأَشعَرِىِّ . قالَ عَلِىٌّ : فَإِنَّكُم قَد عَصَيتُمونى فى أَوَّلِ الأَمرِ ، فَلا تَعصونِى الآنَ ، إنّى لا أرى أن اُوَلِّىَ أبا موسى . فَقالَ الأَشعَثُ ، وزَيدُ بنُ حُصَينٍ الطّائِىُّ ، ومِسعَرُ بنُ فَدَكِىٍّ : لا نَرضى إلّا بِهِ ، فَإِنَّهُ ما كانَ يُحَذِّرُنا مِنهُ وَقَعنا فيهِ . قالَ عَلِىٌّ : فَإِنَّهُ لَيسَ لى بِثِقَةٍ ، قَد فارَقَنى ، وخَذَّلَ النّاسَ عَنّى ، ثُمَّ هَرَبَ مِنّى حَتّى آمَنتُهُ بَعدَ أشهُرٍ ، ولكِن هذَا ابنُ عَبّاسٍ نُوَلّيهِ ذلِکَ . قالوا : ما نُبالى أَنتَ كُنتَ أم ابنُ عَبّاسٍ ! لا نُريدُ إلّا رَجُلاً هُوَ مِنکَ ومِن مُعاوِيَةَ سَواءٌ ، لَيسَ إلى واحِدٍ مِنكُما بِأدنى مِنهُ إلَى الآخَرِ . فَقالَ عَلِىٌّ : فَإِنّى أجعَلُ الأَشتَرَ . قالَ أبو مِخنَفٍ : أنَّ الأَشعَثَ قالَ : وهَل سَعَّرَ الأَرضَ غَيرُ الأَشتَرِ ؟ ! . . . وهَل نَحنُ إلّا فى حُكمِ الأَشتَرِ ؟ ! قالَ عَلِىٌّ : وما حُكمُهُ ؟ قالَ : حُكمُهُ أن يَضرِبَ بَعضُنا بَعضا بِالسُّيوفِ حَتّى يَكونَ ما أرَدتَ وما أرادَ . قالَ : فَقَد أبَيتُم إلّا أبا موسى ؟ ! قالوا : نَعَم . قالَ : فَاصنَعوا ما أرَدتُم . فَبَعثوا إلَيهِ وقَد اعتَزَلَ القِتالَ ، وهُوَ بِعُرضٍ (1) ، فَأَتاهُ مَولىً لَهُ ، فَقالَ : إنَّ النّاسَ قَدِ اصطَلَحوا . فَقالَ : الحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ ! قالَ : قَد جَعَلوکَ حَكَما . قالَ : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ! وجاءَ أبو موسى حَتّى دَخَلَ العَسكَرَ ، وجاءَ الأَشتَرُ حَتّى أتى عَلِيّا فَقالَ : أَلِزَّنى بِعَمرِو بنِ العاصِ ، فَوَاللّهِ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، لَئِن مَلَأتُ عَينى مِنهُ لَأَقتُلَنَّهُ . وجاءَ الأَحنَفُ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّکَ قَد رُميتَ بِحَجَرِ الأَرضِ ، وبِمَن حارَبَ اللّهَ ورَسولَهُ أنفَ الإِسلامَ ، وإنّى قَد عَجَمتُ (2) هذَا الرَّجُلَ ، وحَلَبتُ أشطُرَهُ ، فَوَجَدتُهُ كَليلَ الشَّفرَةِ ، قَريبَ القَعرِ ، وإنَّهُ لا يَصلُحُ لِهؤُلاءِ القَومِ إلّا رَجُلٌ يَدنو مِنهُم حَتّى يَصيرَ فى أكُفِّهِم ، ويَبعَدُ حَتّى يَصيرَ بِمَنزِلَةِ النَّجمِ مِنهُم . فَإِن أبَيتَ أن تَجعَلَنى حَكَما ، فَاجعَلنى ثانِيا أو ثالِثا ، فَإِنَّهُ لَن يَعقِدُ عُقدَةً إلّا حَلَلتُها ، ولَن يَحُلَّ عُقدَةً أعقَدَها إلّا عَقَدتُ لَکَ اُخرى أحكَمَ مِنها . فَأَبَى النّاسُ إلّا أبا موسى وَالرِّضا بِالكِتابِ . (3)

.

1- .عُرْض : بليده فى بريّه الشام تدخل فى أعمال حلب (معجم البلدان : ج 4 ص 103) .
2- .يُقال : عَجَمتُ الرجلَ : إذا خَبَرتَه (لسان العرب : ج 12 ص 390 «عجم») .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 51 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 387 ، الفتوح : ج 3 ص 193 199 ؛ وقعه صفّين : ص 498 كلاهما نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از ابو مِخنَف : اشعث بن قیس نزد علی علیه السلام آمد و به وی گفت : چنان که می بینم ، افراد فقط به این خرسند و شادمان اند که دعوت سپاه معاویه برای داوری طبق قرآن را بپذیرند . پس اگر خواهی ، نزد معاویه رَوَم و خواست او را بپرسم و ببینم او چه می خواهد . [علی علیه السلام] گفت : «اگر می خواهی ، نزد او رو و سؤال کن» . پس اشعث نزد معاویه رفت و گفت : ای معاویه! از چه رو ، این قرآن ها را برافراشته اید؟ گفت : از آن روی که ما و شما به آنچه خدای عز و جل در کتابش امر فرموده ، باز گردیم . شما مردی را که بر می گزینید ، از سوی خود فرا فرستید و ما هم مردی را از خود فرا فرستیم . آن گاه ، از ایشان پیمان بگیریم که به آنچه در کتاب خداست ، عمل کنند و از آن فراتر نروند ؛ سپس به هرچه حکم کردند ، تن دهیم . اشعث بن قیس به او گفت : این ، حقّ است . پس من نزد علی می روم و او را خبر می دهم که معاویه چه گفته است . سپاهیان عراق گفتند : ما [به حکمیّت] خرسندیم و آن را می پذیریم . سپاهیان شام گفتند : ما عمرو بن عاص را برگزیده ایم . اشعث و آنان که بعدا در زمره خوارج درآمدند ، گفتند : ما به ابو موسی اشعری خرسندیم . علی علیه السلام گفت : «شما در آغازِ این کار ، از من سرپیچیدید . پس اکنون دیگر سر نپیچید . رأی من آن نیست که ابو موسی را برگزینم» . اشعث و زید بن حُصَین طائی و مسعر بن فَدَکی گفتند : ما جز به او رضایت نمی دهیم ، که او ما را از جنگْ حذر داد و ما در آن فرو افتادیم . علی علیه السلام گفت : «مرا به وی اطمینانی نیست ، که او از من جدا شد و مردم را از پیرامونم پراکنْد و سپس از من گریخت ، تا پس از چند ماه ، او را امان دادم . امّا این ابن عبّاس ؛ کار را به وی وا می گذاریم» . گفتند : برای ما ، تو و ابن عبّاس تفاوتی ندارید . ما تنها کسی را می پسندیم که نسبتش با تو و معاویه یکسان باشد و به هیچ یک از شما نزدیک تر از دیگری نباشد . سپس علی علیه السلام گفت : «پس من اَشتر را بر می گزینم» . ... اشعث گفت : آیا کسی جز اشتر در زمین، شعله[ی جنگ] بر افروخت؟ ... و آیا ما جز به حکم اشتر بوده ایم؟ علی علیه السلام گفت : «حکم او چیست؟» . گفت : این است که برخی از ما برخی دیگر را با شمشیر فرو کوبند ، تا آنچه تو و او می خواهید ، تحقّق یابد . گفت : «شما جز به ابو موسی خرسند نیستید؟» . گفتند : آری . گفت : «پس آنچه می خواهید ، انجام دهید!» . کسی را نزد ابو موسی فرستادند که از جنگ کناره گرفته ، در [منطقه] عُرض سکونت گزیده بود . پس غلام وی آمد و گفت : همانا مردم ، صلح پیش گرفته اند . گفت :

سپاسْ خدای ، پروردگار جهان ها را ! گفت : تو را به داوری برگزیده اند . گفت : إنّا للّه و انّا إلیه راجعون ! ابو موسی روانه شد تا به اردوگاه درآمد . اشتر نیز روان گشت تا نزد علی علیه السلام رسید و گفت : مرا در کنار عمرو بن عاص بگمار ، که سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست ، اگر چشمم به او افتد ، وی را خواهم کشت . احنف [بن قیس] درآمد و گفت : ای امیر مؤمنان ! تو با مردی بس هوشمند (عمرو بن عاص) رویارو شده ای ؛ همان کس که از آغاز اسلام ، با خدا و پیامبرش جنگیده است . من این مرد (ابو موسی اشعری) را آزموده و نیک و بدش را دیده ام و او را بسیار کم بُرِش و کم ژرفا یافته ام . همانا برای اینان تنها کسی شایسته است که چنان به ایشان نزدیک شود که گویی در چنگشان افتاده و چنان دور گردد که گویی همانند ستاره ای از ایشان فاصله دارد . اگر نمی خواهی مرا به داوری برگزینی ، در رده دوم یا سوم قرارم ده ، که او (عمرو بن عاص) هیچ گرهی بر نمی بندد ، مگر آن که من بگشایم و هیچ گرهی را که من برمی بندم ، برنمی گشاید ، جز آن که گرهی استوارتر از آن برایت بربندم . امّا افراد [سپاه علی علیه السلام] تنها به ابو موسی و داوریِ [او]طبق قرآن ، رضایت دادند .

.

ص: 198

. .

ص: 199

. .

ص: 200

. .

ص: 201

. .

12 / 2وَثيقَةُ التَّحكيمِالأمالى للطوسى عن جندب :لَمّا وَقَعَ الاِتِّفاقُ عَلى كَتبِ القَضِيَّهِ بَينَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وبَينَ مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ ، حَضَرَ عَمرُو بنُ العاصِ فى رِجالٍ مِن أهلِ الشّامِ وعَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ فى رِجالٍ مِن أهلِ العِراقِ . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام لِلكاتِبِ : اُكتُب : هذا ما تَقاضى عَلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ ابنُ أبى طالِبٍ ومُعاوِيَهُ بنُ أبى سُفيانَ . فَقالَ عَمرُو بنُ العاصِ : اُكتُبِ اسمَهَ وَاسمَ أبيهِ ولا تُسَمِّهِ بِإِمرَهِ المُؤمِنينَ ، فَإِنَّما هُوَ أميرُ هؤُلاءِ ولَيسَ بِأميرِنا . فَقالَ الأحنَفُ بنُ قَيسٍ : لا تَمحُ هذَا الاِسمَ فَإِنّى أتَخَوَّفُ إن مَحَوتَهُ لا يَرجِعُ إلَيکَ أبَدا . فَامتَنَعَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مِن مَحوِهِ ، فَتَراجَعَ الخِطابُ فيهِ مَلِيّا مِنَ النَّهارِ ، فَقالَ الأشعَثُ بنُ قَيسٍ : اُمحُ هذَا الاِسمَ تَرَّحَهُ اللّهُ . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : اللّهُ أكبَرُ ! سُنَّهٌ بِسُنَّهٍ ومَثَلٌ بِمَثَلٍ ، وَاللّهِ ، إنّى لَكاتِبُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ الحُدَيبِيَّهِ وقَد أملى عَلَىَّ : هذا ما قاضى عَلَيهِ مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ سُهَيلَ بنَ عَمرٍو ، فَقالَ لَهُ سُهَيلٌ : اُمحُ رَسولَ اللّهِ فَإِنّا لا نُقِرُّ لَکَ بِذلِکَ ، ولا نَشهَدُ لَکَ بِهِ ، اكتُبِ اسمَکَ وَاسمَ أبيکَ ، فَامتَنَعتُ مِن مَحوِهِ فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اُمحُهُ يا عَلِىُّ ! وسَتُدعى إلى مِثلِها فَتُجيبُ ، وأنتَ عَلى مَضَضٍ . فَقالَ عَمرُو بنُ العاصِ : سُبحانَ اللّهِ ! ومِثلُ هذا يُشَبَّهُ بِذلِکَ ونَحنُ مُؤمِنونَ ، وأُولئِکَ كانوا كُفّاراً ! فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : يَابنَ النّابِغَهِ ! ومَتى لَم تَكُن لِلفاسِقينَ وَلِيّا ولِلمُسلِمينَ عَدُوّا ، وهَل تُشبِهُ إلّا اُمَّکَ الَّتى دَفَعَت بِکَ ؟ فَقالَ عَمرٌو : لا جَرَمَ ، لا يَجمَعُ بَينى وبَينَکَ مَجلِسٌ أبَدا . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : وَاللّهِ ، إنّى لَأَرجو أن يُطَهِّرَ اللّهُ مَجلِسى مِنکَ ومِن أشباهِکَ . ثُمَّ كُتِبَ الكِتابُ وَانصَرَفَ النّاسُ . (1)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 187 ح 315 ، وقعه صفّين : ص 508 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 52 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 388 كلّها نحوه وراجع الإمامه والسياسه : ج 1 ص 151 والأخبار الطوال : ص 194 والفتوح : ج 4 ص 201 .

12 / 2 سندِ داوری

12 / 2سندِ داوریالأمالی ، طوسی به نقل از جُندَب : آن گاه که بر آن شدند تا فیصله نامه ای میان امیر مؤمنان و معاویه بن ابی سفیان نگاشته شود ، عمرو بن عاص با مردانی از شام ، و عبد اللّه بن عبّاس با مردانی از عراق ، گرد هم آمدند . امیر مؤمنان به کاتب گفت : «بنویس : این ، توافق نامه ای است میان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان» . عمرو بن عاص گفت : نام او و پدرش را بنویس و لقب امیر مؤمنان را برایش منگار ، که او امیر ایشان است نه ما! احنف بن قیس [به امام علیه السلام] گفت : این نام را پاک مکن ، که اگر کنی ، بیم دارم دیگر هرگز به تو باز نگردد . امیر مؤمنان از محو آن لقب ، خودداری کرد و بسیاری از روز ، بگو مگو بر سرِ آن ادامه یافت . اشعث بن قیس گفت : این نام را پاک کن ، که خدا [صاحب]آن را غمگین کُناد! امیر مؤمنان گفت : «اللّه اکبر! سنّت برابرِ سنّت و مانند به مانند! من در روز حدیبیّه ، کاتب پیامبر خدا بودم و او به من املا فرمود : این ، توافق نامه محمّد پیامبر خدا با سهیل بن عمر است . سهیل به وی گفت : لقب پیامبر خدا را بزدا ، که ما آن را برای تو نمی پذیریم و پیامبریِ تو را گواهی نمی دهیم . تنها نام خود و پدرت را بنگار . من از زدودن آن ابا کردم ؛ امّا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای علی! آن را بزُدا . زود است که تو نیز به چنین امری خوانده شوی ، حال آن که بر آن مجبوری » . عمرو بن عاص گفت : سبحان اللّه ! چنین کاری ، به آن [حکایت] تشبیه می گردد ، حال آن که ایشان کافر بودند و ما مؤمنیم؟! امیر مؤمنان گفت : «ای پسر نابغه [ی نابکار]! چه هنگام ، تو یاور فاسقان و دشمنِ مؤمنان نبوده ای؟ آیا جز به مادرت شباهت داری که تو را پس انداخت؟» . عمرو گفت : بی شک ، پس از این ، میان من و تو نشستی نخواهد بود . امیر مؤمنان گفت : «به خدا سوگند ، من امیدوارم که خداوند ، مجلسم را از تو و همانندانت پاک گردانَد» . سپس توافق نامه نوشته شد و مردم بازگشتند .

.

تاريخ الطبرى عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه فى ذِكرِ مَا احتَوَت عَلَيهِ وَثيقَةُ التَّحكيمِ : وَثيقَةُ التَّحكيمِ هِىَ ما يَلى : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم هذا ما تَقاضى عَلَيهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ومُعاوِيَةُ بنُ أبى سُفيانَ ، قاضى عَلِىٌّ عَلى أهلِ الكوفَهِ ومَن مَعَهُم مِن شيعَتِهِم مِنَ المُؤمِنينَ وَالمُسلِمينَ ، وقاضى مُعاوِيَهُ عَلى أهلِ الشّامِ ومَن كانَ مَعَهُم مِنَ المُؤمِنينَ وَالمُسلِمينَ ، إنّا نَنزِلُ عِندَ حُكمِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وكِتابِهِ ، ولا يَجمَعُ بَينَنا غَيرُهُ ، وإنَّ كِتابَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ بَينَنا مِن فاتِحَتِهِ إلى خاتِمَتِهِ ، نُحيى ما أحيا ، ونُميتُ ما أماتَ . فَما وَجَدَ الحَكَمانِ فى كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وهُما أبو موسَى الأَشعَرِىُّ عَبدُ اللّهِ بنُ قَيسٍ ، وعَمرُو بنُ العاصِ القُرَشِىُّ عَمَلا بِهِ ، وما لَم يَجِدا فى كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ فَالسُّنَّهُ العادِلَهُ الجامِعَهُ غَيرُ المُفَرِّقَهِ . وأخَذَ الحَكَمانِ مِن عَلِىٍّ ومُعاوِيَهَ ومِنَ الجُندَينِ مِنَ العُهودِ وَالميثاقِ ، وَالثِّقَهِ مِنَ النّاسِ ، أَنَّهُما آمِنانِ عَلَى أنفُسِهِما وأهلِهِما ، والأُمَّهُ لَهُما أنصارٌ عَلَى الَّذى يَتَقاضِيانِ عَلَيهِ . وعَلَى المُؤمِنينَ وَالمُسلِمينَ مِنَ الطّائِفَتَينِ كِلتَيهِما عَهدُ اللّهِ وميثاقُهُ أنّا عَلى ما فى هذِهِ الصَّحيفَهِ ، وأن قَد وَجَبَت قَضِيَّتُهُما عَلَى المُؤمِنينَ ، فَإِنَّ الأَمنَ وَالاِستِقامَهَ ووَضعَ السِّلاحِ بَينَهُم أينَما ساروا عَلى أنفُسِهِم وأهليهِم وأموالِهِم ، وشاهِدِهِم وغائِبِهِم . وعَلى عَبدِ اللّهِ بنِ قَيسٍ وعَمرِو بنِ العاصِ عَهدُ اللّهِ وميثاقُهُ أن يَحكُما بَينَ هذِهِ الاُمَّهِ ، ولا يَرُدّاها فى حَربٍ ولاَ فُرقَهٍ حَتّى يُعصِيا ، وأجلُ القَضاءِ إلى رَمَضانَ . وإن أحَبّا أن يُؤَخِّرا ذلِكَ أخَّراهُ عَلى تَراضٍ مِنهُما ، وإن تُوُفِّىَ أحَدُ الحَكَمَينِ فَإِنَّ أميرَ الشّيعَهِ يَختارُ مَكانَهُ ، ولا يَألو مِنْ أهلِ المَعدَلَهِ وَالقِسطِ . وإنَّ مَكانَ قَضِيَّتِهِمَا الَّذى يَقضِيانِ فيهِ مَكانٌ عَدلٌ بَينَ أهلِ الكوفَهِ وأهلِ الشّامِ ، وإن رَضِيا وأحَبّا فَلا يَحضُرُهُما فيهِ إلّا مَن أرادا ، ويَأخُذُ الحَكَمانِ مَن أرادا مِنَ الشُّهودِ ، ثُمَّ يَكتُبانِ شَهادَتَهُما عَلى ما فى هذِهِ الصَّحيفَهِ ، وهُم أنصارٌ عَلى مَن تَرَكَ ما فى هذِهِ الصَّحيفَهِ ، وأرادَ فيهِ إلحادا وظُلما . اللّهُمَّ ! إنّا نَستَنصِرُكَ عَلى مَن تَرَكَ ما فى هذِهِ الصَّحيفَهِ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 53 ، الأخبار الطوال : ص 194 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 388 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 152 ، الفتوح : ج 4 ص 204 ؛ وقعه صفّين : ص 510 و ص 504 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 135 كلّها نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از عبد الرّحمان بن جُندَب ، از پدرش در بیان مُفاد سند داوری : سند داوری از این قرار بود : به نام خداوند بخشنده مهربان . این ، توافق نامه ای است میان علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان . علی ، آن را بر کوفیان و همراهان مؤمن و مسلمانشان نافذ می داند ؛ و معاویه ، بر شامیان و همراهان مؤمن و مسلمانشان . [آن توافق این است :] ما به حکم خدای عز و جل و کتاب او سر فرود می آوریم و هیچ چیز ، جز آن ، مایه وحدت ما نیست . کتاب خدای عز و جل از آغاز تا پایان ، میان ما داور است ؛ آنچه را زنده داشته ، زنده می داریم ؛ و آنچه را میرانده ، می میرانیم . [وتوافق کردیم که] آنچه این دو داور ، ابو موسی اشعری عبد اللّه بن قیس و عمرو بن عاص قرشی ، در کتاب خدای عز و جل بیابند ، به آن عمل کنند و آن جا که در کتاب خدای عز و جل حکمی نیابند ، به سنّت عادلانه که مایه اتّفاق باشد و نه پراکندگی ، رفتار نمایند . دو داور از علی و معاویه و لشکریانشان عهد و پیمان ، و از مردمْ اطمینان می ستانند که خویش و خاندانشان در امان باشند و امّت ، آن دو را بر آنچه بدان حکم می کنند ، یاری دهد . به موجب عهد و پیمان خدایی ، بر مؤمنان و مسلمانانِ هر دو طرف واجب است که آنچه را در این پیمان نامه می آید و حکم آن دو داور بر مؤمنان ایجاب می کند ، بپذیرند . پس تضمین امنیّت ، پیروی از حق ، و فرو نهادنِ سلاح ، تعهّدی است که ایشان برای خود ، خویشاوندان ، اموال ، و حاضر و غایب خویش می پذیرند . و به موجب عهد و پیمان خدایی ، بر عبد اللّه بن قیس و عمرو بن عاص واجب است که میان این امّت ، داوری کنند و آن را به جنگ و تفرقه نکشانند که [اگر چنین کنند ،] به عصیان می افتند . سرآمدِ زمان داوری ، [ماه مبارک]رمضان است و اگر بخواهند آن را تمدید کنند ، باید با رضایت هر دو باشد . اگر یکی از دو داور [در این مدّت]وفات یابد ، امیرِ هر گروه از میان عدالت پیشگان دادگر ، برای وی جانشینی بر می گزیند . مکان داوریِ ایشان که در آن به حکمیّت می نشینند ، جایی است که با کوفیان و شامیان به یک اندازه فاصله داشته باشد ؛ و اگر موجب خشنودی و پسند آن دو باشد ، جز کسانی که آن دو بخواهند ، کسی در آن مکان حضور نیابد و هر که را بخواهند ، به گواهی می گیرند و آن گاه ، این دو ، گواهیِ خویش را بر این پیمان نامه می نگارند . و هر کس از مفاد این پیمان نامه سرپیچد و راه انکار و ستم در پیش گیرد ، امّت را بر ایشان غلبه خواهد بود . بار خدایا ! ما از تو ، رویاروی آن کس که از این پیمان نامه سرپیچد ، یاری می طلبیم !

ص: 206

. .

ص: 207

. .

شرح نهج البلاغه عن أبى إسحاق الشيبانى :قَرَأتُ كِتابَ الصُّلحِ عِندَ سَعيدِ بنِ أبى بُردَةَ فى صَحيفَهٍ صَفراءَ عَلَيها خاتَمانِ خاتَمٌ مِن أسفَلِها وخاتَمٌ مِن أعَلاها عَلى خاتَمِ عَلِيٍّ عليه السلام «مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ» وعَلى خاتَمِ مُعاوِيَهَ «مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ» وقيلَ لِعَلِيٍّ عليه السلام حينَ أرادَ أن يَكتُبَ الكِتابَ بَينَهُ وبَينَ مُعاوِيَهَ وأهلِ الشّامِ :أ تُقِرُّ أنَّهُم مُؤمِنونَ مُسلِمونَ ؟ فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : ما أقِرُّ لِمُعاوِيَهَ ولا لِأصحابِهِ أنَّهُم مُؤمِنونَ ولا مُسلِمونَ ، ولكِن يَكتُبُ مُعاوِيَهُ ما شاءَ بِما شاءَ ويُقِرُّ بِما شاءَ لِنَفسِهِ ولِأصحابِهِ ، ويُسَمِّى نَفسَهُ بِما شاءَ وأصحابَهُ . (1)

تاريخ الطبرى عن فضيل بن خديج الكندى فى وَثيقَهِ التَّحكيمِ : كانَ الكِتابُ فى صَفَرٍ والأجَلُ رَمَضانُ إلى ثَمانِيَهِ أشهُرٍ ، إلى أن يَلتَقِىَ الحَكَمانِ . ثُمَّ إنَّ النّاسَ دَفَنوا قَتلاهُم ، وأمَرَ عَلِيٌّ الأعوَرَ فَنادى فِى النّاسِ بِالرَّحيلِ . (2)

تاريخ الطبرى عن أبى جعفر :كُتِبَ كِتابُ القَضِيَّهِ بَينَ عَلِيٍّ ومُعاوِيَهَ يَومَ الأربَعاءِ لِثَلاثِ عَشرَهَ خَلَت مِن صَفَرٍ سَنَهَ سَبعٍ وثَلاثينَ مِنَ الهِجرَهِ عَلى أن يُوافِىَ عَلِيٌّ ومُعاوِيَهُ مَوضِعَ الحَكَمَينِ بِدومَهِ الجَندَلِ فى شَهرِ رَمَضانَ . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 233 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 19 ؛ وقعه صفّين : ص 509 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 59 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 111 وفيه إلى «قتلاهم» .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 56 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 389 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 277 وراجع وقعه صفّين : ص 507 و ص 511 .

شرح نهج البلاغه به نقل از ابو اسحاق شیبانی :صلح نامه را نزد سعید بن ابی بُرده ، بر صفحه ای زرد خواندم و بر آن ، دو مُهر بود ؛ مُهری زیرین و مُهری زِبَرین . بر مُهرِ علی علیه السلام [این نقش] بود : «محمّد رسول اللّه » ؛ و بر مهر معاویه [نیز] : «محمّد رسول اللّه » . آن گاه که علی علیه السلام خواست این قراردادِ میان خود و معاویه و شامیان را بنویسد ، به وی گفته شد : آیا اقرار داری که ایشان مؤمن و مسلمان اند؟ علی علیه السلام گفت : «من نمی پذیرم که معاویه و یارانش مؤمن و مسلمان اند ؛ بلکه وی هر چه بخواهد ، می نویسد و به آنچه برای خود و یارانش می پسندد ، اقرار می کند و خود و یارانش را هرگونه بخواهد ، نام می نهد» .

تاریخ الطبری به نقل از فُضیل بن خدیج کِنْدی ، درباره سند داوری :آن نامه در ماه صفر نگاشته شد و مهلت تعیین شده برای دیدار داوران از [ماه مبارک]رمضان تا هشت ماه بود . سپس مردم ، کشتگانشان را به خاک سپردند و علی علیه السلام ، اَعوَر را فرمان داد که بانگ بازگشت را میان سپاهیان سر دهد .

تاریخ الطبری به نقل از ابو جعفر : سند داوری میان علی علیه السلام و معاویه ، روز چهارشنبه سیزدهم صفر سال 37 هجری نگاشته شد ، با این قرار که علی علیه السلام و معاویه در ماه رمضان ، در دُومَةُ الجَندَل به جایگاه داوران درآیند .

.

12 / 3عَدَمُ رِضاءِ الأَشتَرِ بِما فِی الوَثیقَهتاریخ الطبری عن عُماره بن ربیعه الجرمی :لَمّا کُتِبَتِ الصَّحیفَهُ دُعِیَ لَهَا الأَشتَرُ فَقالَ : لا صَحِبَتنی یَمینی ولا نَفَعَتنی بَعدَها شِمالی إن خُطَّ لی فی هذِهِ الصَّحیفَهِ اسمٌ عَلی صُلحٍ ولا مُوادَعَهٍ ، أ وَلَستُ عَلی بَیِّنَهٍ مِن رَبّی ومِن ضَلالِ عَدُوّی ؟ أ ولَستُم قَد رَأَیتُمُ الظَّفَرَ لَو لَم تُجمِعوا عَلَی الجَورِ ؟ فَقالَ لَهُ الأَشعَثُ بنُ قَیسٍ : إنَّکَ وَاللّهِ ، ما رَأَیتَ ظَفَرا ولا جَورا ، هَلُمَّ إلَینا فَإنَّهُ لا رَغبَهَ بِکَ عَنَّا . فَقالَ : بَلی وَاللّهِ ، لَرَغبَهٌ بی عَنکَ فِی الدُّنیا لِلدُّنیا وَالآخِرَهِ لِلآخِرَهِ ، ولَقَد سَفَکَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِسَیفی هذا دِماءَ رِجالٍ ما أَنتَ عِندی خَیرٌ مِنهُم ولا أحرَمُ دَما . قالَ عُمارَهُ : فَنَظَرتُ إلی ذلِکَ الرَّجُلِ وکَأَنَّما قُصِعَ عَلی أَنفِهِ الحُمَمُ یَعنِی الأَشعَثَ . (1)

تاریخ الطبری عن فضیل بن خدیج الکندی :قیلَ لِعَلِیٍّ بَعدَما کُتِبَتِ الصَّحیفَهُ : إنَّ الأَشتَرَ لا یُقِرُّ بِما فِی الصَّحیفَهِ ، ولا یَری إلّا قِتالَ القَومِ . قالَ عَلِیٌّ : وأنَا وَاللّهِ ، ما رَضیتُ ولا أحبَبتُ أن تَرضَوا ، فَإذ أَبَیتُم إلّا أن تَرضَوا فَقَد رَضیتُ ، فَإذ رَضیتُ فَلا یَصلُحُ الرُّجوعُ بَعدَ الرِّضا ، ولَا التَّبدیلُ بَعدَ الإقرارِ ، إلّا أن یُعصَی اللّهُ عَزَّ وجَلَّ ویُتَعَدّی کِتابُهُ ، فَقاتِلوا مَن تَرَکَ أمرَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . وأمَّا الَّذی ذَکَرتُم مِن تَرکِهِ أمری وما أنَا عَلَیهِ فَلَیسَ مِن اُولئِکَ ، ولَستُ أخافُهُ عَلی ذلِکَ ، یالَیتَ فیکُم مِثلَهُ اثنَینِ ! یالَیتَ فیکُم مِثلَهُ واحِدا ! یَری فی عَدُوّی ما أری ؛ إذا لَخَفَّت عَلَیَّ مَؤونَتُکُم ورَجَوتُ أن یَستَقیمَ لی بَعضُ أوَدِکُم ، وقَد نَهَیتُکُم عَمّا أتَیتُم فَعَصَیتُمونی ، وکُنتُ أنَا وأنتُم کَما قالَ أخو هَوازِنَ : وهَل أنَا إلّا مِن غَزِیَّهَ إن غَوَت غَوَیتُ وإن تَرشُد غَزِیَّهُ أرشُد (2)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 54 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 389 ؛ وقعه صفّین : ص 511 نحوه .
2- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 59 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 389 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 269 وفیه من «واللّه . . .» ، وقعه صفّین : ص 521 کلاهما نحوه .

12 / 3 ناخشنودی اشتر از مفاد سند داوری

12 / 3ناخشنودی اشتر از مفاد سند داوریتاریخ الطبری به نقل از عُماره بن ربیعه جِرمی : آن گاه که پیمان نوشته شد ، اشتر برای ملاحظه آن فراخوانده شد . وی گفت : اگر در این نامه ، نامی از من برای آشتی یا سازش برده شود ، از این پس ، دست راستم با من مباد و دست چپم به کارم نیاید . آیا از جانب پروردگار خویش ، [برای جنگیدن] حجّت نداشتم و به گم راهیِ دشمنم یقین نمی ورزیدم؟ آیا ندیدی که اگر شما بر ستم ورزی اتّفاق نمی یافتید ، پیروزی در چنگ ما بود؟ اشعث بن قیس به وی گفت : به خدا سوگند ، همانا تو ، خود ، نه پیروزی دیدی و نه ستم . به سوی ما بیا [و با صلح ، موافقت کن] زیرا وجهی برای روی گردانیِ تو از ما نیست . گفت : آری . به خدا سوگند ، در دنیا ، به دلیل دنیا[گرایی ات] و در آخرت ، به دلیل آخرت[گریزی ات]از تو رویگردانم . به راستی ، خداوند عز و جل با این شمشیر من ، خون های مردانی را ریخته که تو نزد من از ایشان برتر نیستی و خونت محترم تر نیست . اشعث را نگریستم ، گویی بر بینی اش گدازه ای [آتش] افکنده شده بود !

تاریخ الطبری به نقل از فُضَیل بن خدیج کِنْدی : پس از نگاشته شدنِ پیمان صلح ، به علی علیه السلام گفته شد : اَشتر ، مفاد پیمان را نمی پذیرد و اندیشه اش جز بر جنگیدن با شامیان نیست . علی علیه السلام گفت : «به خدا سوگند ، من ، خود [نیز به آن] خشنود نبودم و دوست نمی داشتم که شما به آن خشنود شوید ؛ لیکن آن گاه که جز به آن رضایت ندادید ، من نیز رضایت دادم . حال که راضی شده ام ، بازگشت از پسِ رضا ، و تجدید رأی پس از پذیرش ، شایسته نیست ، مگر آن که خدای عز و جل نافرمانی شود و از کتابش تجاوز گردد . پس [اگر چنین شد ،] با هر که از فرمان خدای عز و جل سرپیچد ، به نبرد برخیزید . و امّا این که گفته اید مالک از فرمان و رأی من سرپیچیده ؛ وی از این دست افراد نیست و بر او از چنین چیزی بیمناک نیستم . کاش در میان شما دو تن همانند وی بودند ؛ [بلکه] ای کاش در میان شما یک تن مثل او بود که درباره دشمن ، همان گونه می اندیشید که من می اندیشم . در آن صورت ، بارِ [فرماندهی]تان بر من سبُک می شد و امیدوار می گشتم که برخی کجروی هاتان اصلاح شود . به راستی ، من شما را از آنچه در پیش گرفتید ، نهی کردم ؛ امّا از فرمانم سر باز زدید . من و شما همان گونه ایم که آن مرد [قبیله]هَوازِن گفت :

آیا من جز از [طایفه] غزیّه ام که اگر او گم راه گردد ، گم راه می شوم و چون غزیّه راه یابد ، راه می یابم؟».

.

12 / 4اِختِلافُ الكَلِمَهِ فى أصحابِ الإمامِتاريخ الطبرى عن أبى جناب :خَرَجَ الأَشعَثُ بِذلِکَ الكِتابِ يَقرَؤُهُ عَلَى النّاسِ ، ويَعرِضُهُ عَلَيهِم فَيَقرَؤُنَهُ حَتّى مَرَّ بِهِ عَلى طائِفَهٍ مِن بَنى تَميمٍ فيهِم عُروَهُ بنُ أُدَيَّهَ وهُوَ أخو أبى بِلالٍ فَقَرَأَهُ عَلَيهِم فَقالَ عُروَهُ بنُ أُدَيَّهَ : تُحَكِّمونَ فى أمرِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ الرِّجالَ ؟ ! لا حُكمَ إلّا للّهِ ، ثُمَّ شَدَّ بِسَيفِهِ فَضَرَبَ بِهِ عَجُزَ دابَّتِهِ ضَربَهً خَفيفَهً وَاندَفَعَتِ الدّابَّهُ ، وصاحَ بِهِ أصحابُهُ أن أملِکَ يَدَکَ فَرَجَعَ ، فَغَضِبَ لِلأَشعَثِ قَومُهُ وناسٌ كَثيرٌ مِن أهلِ اليَمَنِ فَمَشَى الأَحنَفُ بنُ قَيسٍ السَّعدِىُّ ومَعقِلُ بنُ قَيسٍ الرِّياحِىُّ ومِسعَرُ بنُ فَدَكِىٍّ وناسٌ كَثيرٌ مِن بَنى تَميمٍ فَتَنَصَّلوا (1) إلَيهِ وَاعتَذَروا فَقَبِلَ وصَفَحَ . (2)

الكامل للمبرّد عن أبى العبّاس :أمّا أوَّلُ سَيفٍ سُلَّ مِن سُيوفِ الخَوارِجِ فَسَيفُ عُروَهَ بنِ اُدَيَّهَ ، وذلِکَ أنَّهُ أقبَلَ عَلَى الأَشعَثِ فَقالَ : ما هذِهِ الدَّنيئَهُ يا أشعَثُ ؟ وما هذَا التَّحكيمُ ؟ أشَرطٌ أوثَقُ مِن شَرطِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ؟ ! ثُمَّ شَهَرَ عَلَيهِ السَّيفَ وَالأَشعَثُ مُوَلٍّ ، فَضَرَبَ بِهِ عَجُزَ البَغلَهِ ، فَشَبَّتِ البَغلَهُ فَنَفَرَتِ اليَمانِيَهُ ، وكانوا جُلَّ أصحابِ عَلِىٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ . فَلَمّا رَأى ذلِکَ الأَحنَفُ قَصَدَ هُوَ وجارِيَهُ بنُ قُدامَهَ ، ومَسعودُ بنُ فَدَكِىِّ بنِ أعبُدَ ، وشَبَثُ بنُ رِبعِىٍّ الرِّياحِىُّ إلَى الأَشعَثِ ، فَسَأَلوهُ الصَّفحَ ، فَفَعَلَ . (3)

.

1- .تَنَصّل إليه من الجنايه : خرج وتبرّأ (لسان العرب : ج 11 ص 664 «نصل») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 55 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 389 ؛ وقعه صفّين : ص 513 نحوه وراجع الأخبار الطوال : ص 197 .
3- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1098 وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 278 .

12 / 4 اختلاف نظر میان یاران امام

12 / 4اختلاف نظر میان یاران امامتاریخ الطبری :به نقل از ابوجَناب : اشعث آن نامه را آورده بود ، بر مردم قرائت می کرد و آن را به ایشان عرضه می داشت که بخوانندش، تا آن که به طایفه ای از بنی تمیم رسید که در آن ، عُروه بن اُدَیّه ، برادرِ ابوبِلال بود . چون نامه را بر ایشان خوانْد ، عروه بن اُدَیّه گفت : مردان را در کار خدای عز و جل به داوری بر می گزینید؟ داوری تنها از آنِ خداست . آن گاه ، شمشیر بر کشید و با آن بر سُرین مَرکب اشعث ، ضربه ای آرام نواخت . مَرکب برجهید . یاران عروه بر وی بانگ برآوردند که: دست بازدار ! وی نیز بازگشت . کسانِ اشعث و بسیاری از یمنی ها به خشم آمدند . احنف بن قیس سعدی و معقل بن قیس ریاحی و مسعر بن فدکی و بسیاری از بنی تمیم نزد اشعث آمدند و از او دلجویی کردند و پوزش خواستند . او پذیرفت و عفو کرد .

الکامل ، مبرّد به نقل از ابوعبّاس : نخستین شمشیری که از غلافِ خوارج برآمد ، شمشیر عروه بن اُدَیّه بود ؛ و آن ، هنگامی بود که وی نزد اشعث آمد و گفت : این فرومایگی چیست ، ای اشعث؟ واین داوری چیست؟ آیا شرطی استوارتر از شرط خدای عز و جل وجود دارد؟ سپس در حالی که اشعث پشت کرده بود ، به روی وی شمشیر بر کشید و با شمشیر بر سُرینِ استرش ضربه زد . استر برجَست و یمنی ها ناراحت گشتند ؛ همانان که بیشینه یاران علی درودهای خدا بر او باد بودند . آن گاه که احنف چنین دید ، همراه جاریه بن قُدامه و مسعود بن فدکی بن اعبد و شَبَث بن رِبعی ریاحی نزد اشعث آمدند و از او طلب عفو کردند و او پذیرفت .

.

مروج الذهب :لَمّا وَقَعَ التَّحكيمُ تَباغَضَ القَومُ جَميعا ، وأقبَلَ بَعضُهُم يَتَبَرَّأُ مِن بَعضٍ : يَتَبَرَّأُ الأَخُ مِن أخيهِ ، وَالاِبنُ مِن أبيهِ ، وأمَرَ عَلِىٌّ بِالرَّحيلِ ، لِعِلمِهِ بِاختِلافِ الكَلِمَهِ ، وتَفاوُتِ الرَّأيِ ، وعَدمِ النِّظامِ لِاُمورِهِم ، وما لَحِقَهُ مِنَ الخِلافِ مِنهُم ، وكَثُرَ التَّحكيمُ فى جَيشِ أهلِ العِراقِ ، وتَضارَبَ القَومُ بِالمَقارِعِ ونِعالِ السُّيوفِ ، وتَسابّوا ، ولامَ كُلُّ فَريقٍ مِنهُمُ الآخَرَ فى رَأيِهِ . وسارَ عَلِىٌّ يَؤُمَّ الكوفَهَ ، ولَحِقَ مُعاوِيَهُ بِدِمَشقَ مِن أرضِ الشّامِ وفَرَّقَ عَساكِرَهُ ، فَلَحِقَ كُلُّ جُندٍ مِنهُم بِبَلَدِهِ . (1)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 405 .

مروج الذّهب :آن گاه که ماجرای داوری پیش آمد ، آن جمعیّت ، یکسره خشم گرفتند و برخی از برخی دیگر بیزاری جستند : برادر از برادر ، و پسر از پدر . علی علیه السلام فرمان کوچ داد ؛ زیرا می دانست که اختلاف رأی و نظر پیش آمده و رشته امور ، گسسته و افراد از وی سر پیچیده اند . داوری ، سبب چندگانگی در سپاه عراقیان شده بود و ایشان با تازیانه و نیامِ شمشیر ، یکدیگر را فرو می کوفتند و به هم دشنام می دادند و هر گروه ، رأی دیگری را سرزنش می کرد . علی علیه السلام به قصد کوفه در راه شد و معاویه به دمشق که جزو سرزمین شام بود ، رهسپار گشت و سپاهیانش را پراکند و هر دسته از ایشان به سوی دیار خود ، راهی شد .

.

الفصل الثالث عشر : الإنصراف من صفّين13 / 1خُطبَةُ الإمامِ عِندَ مُنصَرَفِهِ مِن صِفّينَنهج البلاغه مِن خُطبَهٍ لَهُ عليه السلام بَعدَ انصِرافِهِ مِن صِفّينَ : أَحمَدُهُ استِتماما لِنِعَمتِهِ ، وَاستِسلاما لِعِزَّتِهِ ، وَاستِعصاما مِن مَعصِيَتِهِ . وأستَعينُهُ فاقَةً إلى كِفايَتِهِ ؛ إنَّهُ لا يَضِلُّ مَن هَداهُ ، ولا يَئِلُ مَن عاداهُ ، ولا يَفتَقِرُ مَن كَفاهُ ؛ فَإِنَّهُ أرجَحُ ما وُزِنَ وأفضَلُ ما خُزِنَ . وأشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، شَهادَةً مُمتَحَنا إخلاصُها ، مُعتَقَدا مُصاصُها ، نَتَمَسَّکُ بِها أبَدا ما أبقانا . ونَدَّخِرُها لِأَهاويلِ ما يَلقانا ، فَإِنَّها عَزيمَةُ الإيمانِ ، وفاتِحَةُ الإِحسانِ ، ومَرضاةُ الرَّحمنِ ، ومَدحَرَةُ الشَّيطانِ . وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، أرسَلَهُ بِالدِّينِ المَشهورِ ، وَالعَلَمِ المَأثورِ ، وَالکِتابِ المَسطورِ ، وَالنّورِ السّاطِعِ ، وَالضِّياءِ اللّامِعِ ، والأَمرِ الصّادِعِ ، إزاحَةً لِلشُّبُهاتِ ، وَاحتِجاجا بِالبَيِّناتِ . وتَحذيرا بِالآياتِ ، وتَخويفا بِالمَثُلاتِ ، وَالنّاسُ فى فِتَنٍ انجَذَمَ فيها حَبلُ الدّينِ ، وتَزَعزَعَت سَوارِى اليَقينِ ، وَاختَلَفَ النَّجرُ (1) وتَشَتَّتَ الأَمرُ ، وضاقَ المَخرَجُ وعَمِيَ المَصدَرُ ، فَالهُدى خامِلٌ وَالعَمى شامِلٌ . عُصِيَ الرَّحمنُ ، ونُصِرَ الشَّيطانُ ، وخُذِلَ الإيمانُ ، فَانهارَت دَعائِمُهُ ، وتَنَکَّرَت مَعالِمُهُ ، ودَرَسَت سُبُلُهُ ، وعَفَت شُرُکُهُ . أطاعُوا الشَّيطانَ فَسَلَکوا مَسالِکَهُ ، ووَرَدوا مَناهِلَهُ ، بِهِم سارَت أعلامُهُ ، وقامَ لِواؤُهُ فى فِتَنٍ داسَتهُم بِأَخفافِها (2) ، ووَطِئَتهُم بِأَظلافِها (3) ، وقامَت عَلى سَنابِکِها (4) ، فَهُم فيها تائِهونَ حائِرونَ جاهِلونَ مَفتونونَ فى خَيرِ دارٍ وشَرِّ جيرانٍ . نَومُهُم سُهودٌ وکُحلُهُم دُموعٌ ، بِأَرضٍ عالِمُها مُلجَمٌ وجاهِلُها مُکرَمٌ . [قالَ الشَّريفُ الرَّضِيُّ :] ومِنها يَعنى آلَ النَّبِيِّ عَلَيهِ الصَّلاةُ وَالسَّلامُ : هُم مَوضِعُ سِرِّهِ ، وَلَجَأُ أمرِهِ ، وعَيبَةُ (5) عِلمِهِ ، ومَوئِلُ (6) حُکمِهِ ، وکُهوفُ کُتُبِهِ ، وجِبالُ دينِهِ ، بِهِم أَقامَ انحِناءَ ظَهرِهِ وأذهَبَ ارتِعادَ فَرائِصِهِ . [قالَ الشَّريفُ الرَّضِيُّ :] ومِنها يَعنى قَوما آخَرينَ : زَرَعُوا الفُجورَ ، وسَقَوهُ الغُرورَ ، وحَصَدُوا الثُّبورَ (7) . لا يُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله مِن هذِهِ الاُمَّهِ أحَدٌ ، ولا يُسَوّى بِهِم مَن جَرَت نِعمَتُهُم عَلَيهِ أبَدا . هُم أساسُ الدّينِ ، وعِمادُ اليَقينِ . إلَيهِم يَفىءُ الغالى ، وبِهِم يُلحَقُ التّالى . ولَهُم خَصائِصُ حَقِّ الوِلايَهِ ، وفيهِمُ الوَصِيَّهُ وَالوِراثَهُ . الآنَ إذ رَجَعَ الحَقُّ إلى أهلِهِ ، ونُقِلَ إلى مُنتَقَلِهِ . (8)

.

1- .النَّجْرُ : الطَّبْع ، والأصل ، والسَّوقُ الشديد (النهايه : ج 5 ص 21 «نجر»)

.

2- .الخُف : واحد أخْفافِ البعير ، وهو كالقدم للإنسان (لسان العرب : ج 9 ص 81 «خفف»).
3- .الظَّلْفُ والظِّلْفُ : ظفُرُ كلِّ ما اجترّ وهو ظِلْف البقره والشاه والظبى وما أشبهها ، والجمع أظلاف (لسان العرب : ج 9 ص 229 «ظلف») .
4- .السُّنْبُک : طرفُ الحافِرِ وجانباه من قُدُمٍ ، وجمعه سَنابُک (لسان العرب : ج 10 ص 444 «سنبک») .
5- .العيبةُ : مستودع الثياب، أو مستودع أفضل الثياب. وعيبه العلم على الاستعاره (مجمع البحرين : ج 2 ص 1296 «عيب») .
6- .المَوْئلُ : الموضع الذى يستقرّ فيه السَّيْلُ (لسان العرب : ج 11 ص 716 «وأل») .
7- .الثبور : الهلاک (النهايه : ج 1 ص 206 «ثبر») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 2 ، بحار الأنوار : ج 18 ص 217 ح 49 ؛ مطالب السؤول : ص 58 وفيه إلى «وجاهلها مكرم» .

فصل سیزدهم : بازگشت از صفّین

13 / 1 خطبه امام ، هنگام بازگشت از صفّین

فصل سیزدهم : بازگشت از صفّین13 / 1خطبه امام ، هنگام بازگشت از صفّیننهج البلاغه برگرفته خطبه وی ، هنگام بازگشتش از صفّین : او را سپاس می گویم ، در حالی که خواهان تکمیل نعمتش و فرمان برداری در برابرِ شکوهش و خودنگاهداری از نافرمانی اش هستم . و از او یاری می جویم ، به جهت نیاز به این که مرا کفایت فرماید ، که همانا هر کس وی هدایتش کند ، گم راه نمی شود ؛ هر که او با وی دشمن باشد ، نجات نمی یابد ؛ و هر که او بی نیازی اش بخشد ، نیازمند نمی شود . پس همانا او فراتر است از هر آنچه سنجیده شده و برتر است از هر آنچه گنجینه گشته . و گواهی می دهم که معبودی جز او نیست و همتایی ندارد ؛ گواهی ای که خلوصش از بوته آزمون برآمده و با خلوصش ، در دلْ گره خورده است و همواره به آن چنگ می زنیم تا آن گاه که ما را زنده می دارد ؛ و آن را برای امور هولناکی که در پیش داریم ، ذخیره می کنیم . این گواهی ، لازمه ایمان استوار ما و سرلوحه نیکوکاری و خشنودیِ خدای مهرورز ، و سبب دور ساختنِ شیطان است . و گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست که وی را با دینی پُر آوازه و نشانه ای تابناک و کتابی نگاشته و نوری تابان و پرتوی درخشان و فرمانی جداسازنده ، فرستاد تا شبهه ها را بزداید و با برهان ها استدلال کند و به نشانه ها [ی خدا]هشدارشان دهد و عقوبت ها [یی همانند سرنوشت اقوام پیشین]بیمناکشان سازد . و در آن حال ، مردم در آشوب هایی به سر می بردند که در آن ، ریسمان دین گسسته ، ستون های یقین لرزان گشته ، بنیان [دین] دست خوش اختلاف شده ، امور نابه سامان گشته ، و راهِ خلاصی [از این فتنه ها]تنگ آمده بود و راه برون شدن [به سوی هدایت] ، کور شده بود . پس ، نشانه هدایت گم ، و کوری فراگیر شده بود . در آن حال ، از خداوند مهرورز سرپیچی می شد ، شیطان یاری می گشت ، ایمانْ خوار و ستون هایش ویران و نشانه هایش دگرگون و راه هایش نابود و جاده هایش ناپدید شده بود . در آن حال ، از شیطان فرمان می پذیرفتند و در راه های او گام می نهادند و به سرچشمه های وی وارد می شدند . به یاری ایشان ، نشانه های شیطان ، روان [و فراگیر] و پرچم او برافراشته گشت ، آن هم در فتنه هایی که مردم را زیر گام های خویش لگدمال کرد و زیر سُم هایش در هم کوفت و خود ، پا بر جا ایستاد . پس در آن فتنه ها ، مردم

سرگشته و حیران و بی خبر و فریفته ، در بهترین خانه (مکّه) با بدترین همسایگان به سر می بردند و خوابشان بیداری و سرمه دیدگانشان اشک بود ؛ در سرزمینی که دانشمندش لگام زده و نادانش گرامی بود . [شریف رضی گفته است : در بخشی از این خطبه ، امام علیه السلام درباره خاندان پیامبر درود و سلام خدا بر او باد سخن می گوید :] ایشان جایگاه راز خدا ، پناهگاه فرمان ، مخزن دانش ، بازگشتگاهِ حکمت ، خزانه کتاب ها[ی آسمانی] ، و کوه های دین او هستند که با ایشان ، قامت خمیده دین را راست فرمود ولرزش پیکر آن را از میان بُرد . [شریف رضی گفته است : در بخشی دیگر از خطبه ، امام علیه السلام از گروهی دیگر سخن می رانَد :] گناه کاشتند و آن را با فریب ، آبیاری نمودند و هلاکت درو کردند . از این امّت ، هیچ کس با خاندان محمّد صلی الله علیه و آله سنجیدنی نیست و آنان را که همواره نعمت آن خاندان بر ایشان جاری است ، با آنها نمی توان برابر شمرد . ایشان ، بنیان دین و ستون یقین هستند که افراطکار به آنان باز می گردد و وا پس مانده به ایشان می پیوندد . ویژگی های حقّ امامت از آنِ ایشان است ، و جانشینی و میراثبری [از پیامبر صلی الله علیه و آله]در آنان جریان دارد . اکنون حق به شایستگانش بازگشته و به جایگاهی که از آن رخت بر بسته بود ، باز آمده است .

.

ص: 218

. .

ص: 219

. .

13 / 2رِسالَةُ الإمامِ لِابنِهِ الحَسَنِ فى حاضِرَينِ 1الإمامِ الباقر عليه السلام
:لَمّا أقبَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مِن صِفّينَ كَتَبَ إلَى ابنِهِ الحَسَنِ عليه
السلام : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم مِنَ الوالِدِ الفانِ ، المُقِرِّ لِلزَّمانِ ، المُدبِرِ
العُمُرِ ، المُستَسلِمِ لِلدَّهرِ . الذّامِّ لِلدُّنيا ، السّاكِنِ مَساكِنَ المَوتى ، والظّاعِنِ
عَنها غَداً . إلَى المَولودِ المُؤَمِّلِ ما لا يُدرَكُ ، السّالِكِ سَبيلَ مَن قَد هَلَکَ ،
غَرَضِ الأَسقامِ ، ورَهينَةِ الأَيّامِ ، ورَمِيَّةِ المَصائِبِ ، وعَبدِ الدُّنيا ، وتاجِرِ الغُرورِ
، وغَريمِ المَنايا ، وأسيرِ المَوتِ ، وحَليفِ الهُمومِ ، وقَرينِ الأَحزانِ ، ونُصُبِ
الآفاتِ ، وصَريعِ الشَّهَواتِ ، وخَليفَةِ الأَمواتِ . أمّا بَعدُ ، فَإنَّ فيما تَبَيَّنتُ مِن
إدبارِ الدُّنيا عَنّى ، وجُموحِ الدَّهرِ عَلَىَّ ، وإقبالِ الآخِرَةِ إلَىَّ ، ما يَزَعُنى (1)
عَن ذِكرِ مَن سِواىَ ، وَالاِهتِمامِ بِما وَرائى ، غَيرَ أنّى حَيثُ تَفَرَّدَ بى دونَ
هُمومِ النّاسِ هَمُّ نَفسى ، فَصَدَفَنى رَأيى ، وصَرَفَنى عَن هَواىَ ، وصَرَّحَ لى
مَحضُ أمرى ، فَأفضى بى إلى جِدٍّ لا يَكونُ فيهِ لَعِبٌ ، وصِدقٍ لا يَشوبُهُ كَذِبٌ
. ووَجَدتُکَ كُلّى حَتّى كَأَنَّ شَيئا لَو أصابَکَ أصابَنى ، وكَأَنَّ
المَوتَ لَو أتاکَ أتانى ، فَعَنانى مِن أمرِکَ ما يَعنينى مِن أمرِ نَفسى ، فَكَتَبتُ
إلَيکَ مُستَظهِرا بِهِ إن أنَا بَقيتُ لَکَ أو فَنيتُ . فَإنّى أُوصيکَ بِتَقوَى اللّهِ أى
بُنَىَّ ولُزومِ أمرِهِ ، وعِمارَةِ قَلبِکَ بِذِكرِهِ ، وَالاِعتِصامِ بِحَبلِهِ . وأىُّ سَبَبٍ أوثَقُ
مِن سَبَبٍ بَينَکَ وبَينَ اللّهِ إن أنتَ أخَذتَ بِهِ ؟ ! أحيِ قَلبَکَ بِالمَوعِظَهِ ، وأمِتهُ
بِالزَّهادَهِ ، وقَوِّهِ بِاليَقينِ ، ونَوِّرهُ بِالحِكمَهِ ، وذَلِّلهُ بِذِكرِ المَوتِ ، وقَرِّرهُ بِالفَناءِ
، وبَصِّرهُ فَجائِعَ الدُّنيا ، وحَذِّرهُ صَولَهَ الدَّهرِ وفُحشَ تَقَلُّبِ اللَّيالى وَالأَيّامِ ،
وَاعرِض عَليهِ أخبارَ الماضينَ ، وذَكِّرهُ بِما أصابَ مَن كانَ قَبلَکَ مِنَ الأَوَّلينَ ،
وسِر فى دِيارِهِم وآثارِهِم ، فَانظُر فيما فَعَلوا وعَمَّا انتَقَلوا ، وأينَ حَلّوا ونَزَلوا
! فَإنَّکَ تَجِدُهُم قَد انتَقَلوا عَنِ الأَحِبَّهِ ، وحَلّوا دِيارَ الغُربَهِ ، وكَأَنَّکَ عَن قَليلٍ
قَد صِرتَ كَأَحَدِهِم . فَأَصلِح مَثواکَ ، ولا تَبِع آخِرَتَکَ بِدُنياکَ ، ودَعِ القَولَ فيما
لا تَعرِفُ ، وَالخِطابَ فيما لَم تُكَلَّف . وأمسِک عَن طَريقٍ إذا خِفتَ ضَلالَتَهُ
فَإنَّ الكَفَّ عِندَ حَيرَهِ الضَّلالِ خَيرٌ مِن رُكوبِ الأَهوالِ . وَأمُر بِالمَعروفِ تَكُن
مِن أهلِهِ ، وأنكِرِ المُنكَرَ بِيَدِکَ ولِسانِکَ ، وبايِن مَن فَعَلَهُ بِجُهدِکَ . وجاهِد فِى
اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ ، ولا تَأخُذکَ فِى اللّهِ لَومَهُ لائِمٍ . وخُضِ الغَمَراتِ لِلحَقِّ حَيثُ
كانَ ، وتَفَقَّه فِى الدّينِ ، وعَوِّد نَفسَکَ التَّصَبُّرَ عَلَى المَكروهِ ونِعمَ الخُلُقُ
التَّصَبُّرُ ! وألجِئ نَفسَکَ فِى الاُمورِ كُلِّها إلى إلهِکَ ، فَإنَّکَ تُلجِئُها إلى كَهفٍ
حَريزٍ ، ومانِعٍ عَزيزٍ . وأخلِص فِى المَسأَلَهِ لِرَبِّکَ ، فَإنَّ بِيَدِهِ العَطاءَ وَالحِرمانَ
، وأكثِرِ الاِستِخارَهَ ، وتَفَهَّم وَصِيَّتى ، ولا تَذهَبَنَّ عَنها صَفحا ، فَإنَّ خَيرَ القَولِ
ما نَفَعَ . وَاعلَم أنَّهُ لا خَيرَ فى عِلمٍ لا يَنفَعُ ، ولا يُنتَفَعُ بِعِلمٍ لا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ . أى
بُنَىَّ ، إنّى لَمّا رَأَيتُنى قَد بَلَغتُ سِنّا ، ورَأَيتُنى أزدادُ وَهنا ، بادَرتُ بِوَصِيَّتى

إلَیکَ ، وأورَدتُ خِصالاً مِنها قَبلَ أن یَعجَلَ بی أجَلی دونَ أن اَفضِیَ إلَیکَ بِما فی نَفسی ، وأن اُنقَصَ فی رَأیی کَما نُقِصتُ فی جِسمی ، أو یَسبِقَنی إلَیکَ بَعضُ غَلَباتِ الهَوی وفِتَنِ الدُّنیا ، فَتَکونَ کَالصَّعبِ النَّفورِ . وإنَّما قَلبُ الحَدَثِ کَالأَرضِ الخالِیَهِ ما اُلقِیَ فیها مِن شَیءٍ قَبِلَتهُ . فَبادَرتُکَ بِالأَدَبِ قَبلَ أن یَقسُوَ قَلبُکَ ویَشتَغِلَ لُبُّکَ ؛ لِتَستَقبِلَ بِجِدِّ رَأیِکَ مِنَ الأَمرِ ما قَد کَفاکَ أهلُ التَّجارِبِ بُغیَتَهُ وتَجرِبَتَهُ ، فَتَکونُ قد کُفیتَ مَؤونَهَ الطَّلَبِ ، وعوفیتَ مِن عِلاجِ التَّجرِبَهِ ، فَأَتاکَ مِن ذلِکَ ما قَد کُنّا نَأتیهِ ، وَاستَبانَ لَکَ ما رُبَّما أظلَمَ عَلَینا مِنهُ . أَی بُنَیَّ ، إنّی وإن لَم أکُن عُمِّرتُ عُمُرَ مَن کانَ قَبلی ، فَقَد نَظَرتُ فی أعمالِهِم ، وفَکَّرتُ فی أخبارِهِم ، وسِرتُ فی آثارِهِم حَتّی عُدتُ کَأَحَدِهِم ، بَل کَأَنَّنی بِمَا انتَهی إلَیَّ مِن اُمورِهِم قَد عُمِّرتُ مَعَ أوَّلِهِم إلی آخِرِهِم ، فَعَرَفتُ صَفوَ ذلِکَ مِن کَدَرِهِ ، ونَفعَهُ مِن ضَرَرِهِ ، فَاستَخلَصتُ لَکَ مِن کُلِّ أمرٍ نَخیلَهُ (2) وتَوَخَّیتُ لَکَ جَمیلَهُ وصَرَفتُ عَنکَ مَجهولَهُ ، ورَأَیتُ حَیثُ عَنانی مِن أمرِکَ ما یَعنِی الوالِدَ الشَّفیقَ ، وأجمَعتُ عَلَیهِ مِن أدَبِکَ أن یَکونَ ذلِکَ وأنتَ مُقبِلُ العُمُرِ ومُقتَبَلُ الدَّهرِ ، ذو نِیَّهٍ سَلیمَهٍ ونَفسٍ صافِیَهٍ ، وأن أبتَدِئَکَ بِتَعلیمِ کِتابِ اللّهِ وتَأویلِهِ ، وشَرائِعِ الإسلامِ وأحکامِهِ ، وحَلالِهِ وحَرامِهِ ، لا اُجاوِزُ ذلِکَ بِکَ إلی غَیرِهِ . ثُمَّ أشفَقتُ أن یَلتَبِسَ عَلَیکَ ما اختَلَفَ النّاسُ فیهِ مِن أهوائِهِم مِثلَ الَّذی التَبَسَ عَلَیهِم ، فَکانَ إحکامُ ذلِکَ عَلی ما کَرِهتُ مِن تَنبیهِکَ لَهُ أَحَبَّ إلَیَّ مِن إسلامِکَ إلی أمرٍ لا آمَنُ عَلَیکَ بِهِ الهَلَکَهَ ، ورَجَوتُ أن یُوَفِّقَکَ اللّهُ فیهِ لِرُشدِکَ ، وأن یَهدِیَکَ لِقَصدِکَ ، فَعَهِدتُ إلَیکَ وَصِیَّتی هذِهِ . وَاعلَم یا بُنَیَّ ، أنَّ أَحَبَّ ما أنتَ آخِذٌ بِهِ إلَیَّ مِن وَصِیَّتی تَقوَی اللّهِ وَالاِقتِصارُ عَلی ما فَرَضَهُ اللّهُ عَلَیکَ ، وَالأَخذُ بِما مَضی عَلَیهِ الأَوَّلونَ مِن آبائِکَ ، وَالصّالِحونَ مِن أهلِ بَیتِکَ ، فَإنَّهُم لَم یَدَعوا أن نَظَروا لِأَنفُسِهِم کَما أنتَ ناظِرٌ ، وفَکَّروا کَما أنتَ مُفَکِّرٌ ، ثُمَّ رَدَّهُم آخِرُ ذلِکَ إلی الأَخذِ بِما عَرَفوا وَالإمساکِ عَمّا لَم یُکَلَّفوا ، فَإن أبَت نَفسُکَ أن تَقبَلَ ذلِکَ دونَ أن تَعلَمَ کَما عَلِموا فَلیَکُن طَلَبُکَ ذلِکَ بِتَفَهُّمٍ وتَعَلُّمٍ ، لا بِتَورُّطِ الشُّبُهاتِ وعُلُوِّ الخُصوماتِ (3) . وَابدَأ قَبلَ نَظَرِکَ فی ذلِکَ بِالاِستِعانَهِ بِإلهِکَ وَالرَّغبَهِ إلَیهِ فی تَوفیقِکَ ، وتَرکِ کُلِّ شائِبَهٍ أولَجَتکَ فی شُبهَهٍ ، أو أسلَمَتکَ إلی ضَلالَهٍ . فَإذا أیقَنتَ أن قَد صَفا قَلبُکَ فَخَشَعَ ، وتَمَّ رَأیُکَ فَاجتَمَعَ ، وکانَ هَمُّکَ فی ذلِکَ هَمّا واحِدا فَانظُر فیما فَسَّرتُ لَکَ ، وإن أنتَ لَم یَجتَمِع لَکَ ما تُحِبُّ مِن نَفسِکَ ، وفَراغِ نَظَرِکَ وفِکرِکَ ، فَاعلَم أنَّکَ إنَّما تَخبِطُ العَشواءَ (4) ، وتَوَرَّطُ الظَّلماءَ . ولَیسَ طالِبُ الدّینِ مَن خَبَطَ أو خَلَطَ ، وَالإمساکُ عَن ذلِکَ أمثَلُ . فَتَفَهَّم یا بُنَیَّ وَصِیَّتی ، وَاعلَم أنَّ مالِکَ المَوتِ هُوَ مالِکُ الحَیاهِ ، وأنَّ الخالِقَ هُوَ المُمیتُ ، وأنَّ المُفنِیَ هُوَ المُعیدُ ، وأنَّ المُبتَلِیَ هُوَ المُعافی ، وأنَّ الدُّنیا لَم تَکُن لِتَستَقِرَّ إلّا عَلی ما جَعَلَهَا اللّهُ عَلَیهِ مِنَ النَّعماءِ ، وَالاِبتلاءِ ، وَالجَزاءِ فِی المَعادِ أو ما شاءَ مِمّا لا نَعلَمُ ، فَإن أشکَلَ عَلَیکَ شَیءٌ مِن ذلِکَ فَاحمِلهُ عَلی جَهالَتِکَ بِهِ ، فَإنَّکَ أوَّلُ ما خُلِقتَ خُلِقتَ جاهِلاً ثُمَّ عُلِّمتَ . وما أکثَرَ ما تَجهَلُ

مِنَ الأمرِ ويَتَحَيَّرُ فيهِ رَأيُکَ ، ويَضِلّ فيهِ بَصَرُکَ ! ثُمَّ تُبصِرُهُ بَعدَ ذلِکَ ، فَاعتَصِم بِالَّذى خَلَقَکَ ورَزَقَکَ وسَوّاکَ ، وَليَکُن لَهُ تَعَبُّدُکَ وإلَيهِ رَغبَتُکَ ومِنهُ شَفَقَتُکَ . وَاعلَم يا بُنَىَّ أنّ أحَدا لَم يُنبِئ عَنِ اللّهِ کَما أنبَأ عَنهُ الرَّسولُ صلى الله عليه و آله فَارضَ بِهِ رائِدا ، وإلَى النَّجاهِ قائِدا ، فَإنّى لَم آلُکَ نَصيحَةً . وإنَّکَ لن تَبلُغَ فِى النَّظَرِ لِنَفسِکَ وإنِ اجتَهَدتَ مَبلَغَ نَظَرى لَکَ . وَاعلَم يا بُنَىَّ أنَّهُ لَو کانَ لِرَبِّکَ شَريکٌ لَأَتَتکَ رُسُلُهُ ، ولَرَأَيتَ آثارَ مُلکِهِ وسُلطانِهِ ، ولَعَرَفتَ أفعالَهُ وصِفاتِهِ ، ولکِنَّهُ إلهٌ واحِدٌ کَما وَصَفَ نَفسَهُ ، لا يُضادُّهُ فى مُلکِهِ أحَدٌ ، ولا يَزولُ أبَدا ولَم يَزَل . أوَّلٌ قَبلَ الأشياءِ بِلا أوَّلِيَّهٍ ، وآخِرٌ بعدَ الأشياءِ بِلا نِهايَهٍ . عَظُمَ عَن أن تَثبُتَ رُبوبِيَّتُهُ بِإحاطَهِ قَلبٍ أو بَصَرٍ . فَإذا عَرَفتَ ذلِکَ فَافعَل کَما يَنبَغى لِمِثلِکَ أن يَفعَلَهُ فى صِغَرِ خَطَرِهِ ، وقِلَّهِ مَقدِرَتِهِ ، وکَثرَهِ عَجزِهِ ؛ وعَظيمِ حاجَتِهِ إلى رَبِّهِ فى طَلَبِ طاعَتِهِ ، وَالرَّهبَهِ مِن عُقوبَتِهِ ، وَالشَّفَقَهِ من سُخطِهِ ؛ فَإنَّهُ لَم يَأمُرکَ إلّا بِحَسَنٍ ، ولَم يَنهَکَ إلّا عَن قَبيحٍ . يا بُنَىَّ ، إنّى قَد أنبَأتُکَ عَنِ الدُّنيا وحالِها وزَوالِها وَانتِقالِها ، وأنبَأتُکَ عَنِ الآخِرَهِ وما اُعِدَّ لِأَهلِها فيها ، وضَرَبتُ لَکَ فيهِمَا الأمثالَ ؛ لِتَعتَبِرَ بِها وتَحذُوَ عَلَيها . إنَّما مَثَلُ مَن خَبَرَ الدُّنيا کَمَثَلِ قَومٍ سَفرٍ نَبا بِهِم مَنزِلٌ جَديبٌ ، فَأمّوا مَنزِلاً خَصيبا وجَنابا مَريعا ، فَاحتَمَلوا وَعثاءَ الطَّريقِ وفِراقَ الصَّديقِ ، وخُشونَهَ السَّفَرِ ، وجُشوبَهَ المَطعَمِ ؛ لِيَأتوا سَعَهَ دارِهِم ومَنزِلَ قَرارِهِم ، فَلَيسَ يَجِدونَ لِشَىءٍ مِن ذلِکَ أَلَما ، ولا يَرَونَ نَفَقَهً مَغرَما ، ولا شَىءَ أحَبُّ إلَيهِم مِمّا قَرَّبَهُم مِن مَنزِلِهِم ، وأدناهُم مِن مَحَلِّهِم . ومَثَلُ مَن اغتَرَّ بِها کَمَثَلِ قَومٍ کانوا بِمَنزِلٍ خَصيبٍ فَنَبا بِهِم إلى مَنزِلٍ جَديبٍ ، فَلَيسَ شَىءٌ أکرَهَ إلَيهِم ولا أفظَعَ عِندَهُم مِن مُفارَقَهِ ما کانوا فيه إلى ما يَهجُمونَ عَلَيهِ ويَصيرونَ إلَيهِ . يا بُنَىَّ ، اجعَل نَفسَکَ ميزانا فيما بَينَکَ وبَينَ غَيرِکَ ، فَأحِبب لِغَيرِکَ ما تُحِبُّ لِنَفسِکَ ، وَاکرَه لَهُ ما تَکرَهُ لَها ، ولا تَظلِم کَما لا تُحِبُّ أن تُظلَمَ ، وأحسِن کَما تُحِبُّ أن يُحسَنَ إلَيکَ ، وَاستَقبِح مِن نَفسِکَ ما تَستَقبِحُ مِن غَيرِکَ ، وَارضَ مِنَ النّاسِ بِما تَرضاهُ لَهُم مِن نَفسِکَ ، ولا تَقُل ما لا تَعلَمُ وإن قَلَّ ما تَعلَمُ ، ولا تَقُل ما لا تُحِبُّ أن يُقالَ لَکَ . وَاعلَم أنَّ الإعجابَ ضِدُّ الصَّوابِ ، وآفَهُ الألبابِ . فَاسعَ فى کَدحِکَ ، ولا تَکُن خازِنا لِغَيرِکَ . وإذا أنتَ هُديتَ لِقَصدِکَ فَکُن أخشَعَ ما تَکونُ لِرَبِّکَ . وَاعلَم أنَّ أمامَکَ طَريقا ذا مَسافَهٍ بَعيدَهٍ ومَشَقَّهٍ شَديدَهٍ ، وأنَّهُ لا غِنى لَکَ فيهِ عَن حُسنِ الاِرتيادِ وقَدرِ (5) بَلاغِکَ مِنَ الزّادِ مَعَ خِفَّهِ الظَّهرِ ، فَلا تَحمِلَنَّ عَلى ظَهرِکَ فَوقَ طاقَتِکَ ، فَيَکونَ ثِقلُ ذلِکَ وَبالاً عَلَيکَ . وإذا وَجَدتَ مِن أهلِ الفاقَهِ مَن يَحمِلُ لَکَ زادَکَ إلى يَومِ القِيامَهِ فَيُوافيکَ بِهِ غَدا حَيثُ تَحتاجُ إلَيهِ فَاغتَنِمهُ وحَمِّلهُ إيّاهُ ، وأکثِر مِن تَزويدِهِ وأنتَ قادِرٌ عَلَيهِ ، فَلَعَلَّکَ تَطلُبُهُ فَلا تَجِدُهُ . وَاغتَنِم مَن استَقرَضَکَ فى حالِ غِناکَ ؛ لِيَجعَلَ قَضاءَهُ لَکَ فى يَومِ عُسرَتِکَ . وَاعلَم أنَّ أمامَکَ عَقَبَهً کَؤودا (6) ، المُخِفُّ فيها أحسَنُ حالاً مِنَ المُثقِلِ ، وَالمُبطِئُ عَلَيها أقبَحُ حالاً مِنَ المُسرِعِ ، وأنَّ مَهبِطَکَ بِها لا مَحالَهَ عَلى جَنَّهٍ أو عَلى نار

. فَارتَد لِنَفسِکَ قَبلَ نُزُلِکَ ووَطَی المَنزِلَ قَبلَ حُلولِکَ ، فَلَیسَ بَعدَ المَوتِ مُستَعتَبٌ ، ولا إلَی الدُّنیا مُنصَرَفٌ . وَاعلَم أنَّ الَّذی بِیَدِهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالأَرضِ قَد أذِنَ لَکَ فِی الدُّعاءِ وتَکَفَّلَ لَکَ بِالإجابَهِ ، وأمَرَکَ أن تَسأَلَهُ لِیُعطِیَکَ وتَستَرحِمُهُ لِیَرحَمَکَ ، ولَم یَجعَل بَینَکَ وبَینَهُ مَن یَحجُبُهُ عَنکَ ، ولَم یُلجِئکَ إلی مَن یَشفَعُ لَکَ إلَیهِ ، ولَم یَمنَعکَ إن أسَأتَ مِنَ التَّوبَهِ ، ولَم یُعاجِلکَ بِالنِّقمَهِ ، ولَم یُعَیِّرکَ بِالإنابَهِ ، ولَم یَفضَحکَ حَیثُ الفَضیحَهُ بِکَ أولی ، ولَم یُشَدِّد عَلَیکَ فی قَبولِ الإنابَهِ ، ولَم یُناقِشکَ بِالجَریمَهِ ، ولَم یُؤیِسکَ مِنَ الرَّحمَهِ . بل جَعَلَ نُزوعَکَ عَنِ الذَّنبِ حَسَنَهً ، وَحَسَبَ سَیِّئَتَکَ واحِدَهً ، وَحَسَبَ حَسَنَتَکَ عَشرا ، وفَتَحَ لَکَ بابَ المَتابِ . فَإذا نادَیتَهُ سَمِعَ نِداءَکَ ، وإذا ناجَیتَهُ عَلِمَ نَجواکَ ، فَأفضَیتَ إلَیهِ بِحاجَتِکَ ، وأبَثَثتَهُ ذاتَ نَفسِکَ ، وشَکَوتَ إلَیهِ هُمومَکَ ، وَاستَکشَفتَهُ کُروبَکَ ، وَاستَعَنتَهُ عَلی اُمورِکَ ، وسَألتَهُ مِن خَزائِنِ رَحمَتِهِ ما لا یَقدِرُ عَلی إعطائِهِ غَیرُهُ مِن زِیادَهِ الأَعمارِ وصِحَّهِ الأَبدانِ وسَعَهِ الأَرزاقِ . ثُمَّ جَعَلَ فی یَدَیکَ مَفاتیحَ خَزائِنِهِ بِما أذِنَ لَکَ مِن مَسأَلَتِهِ ، فَمَتی شِئتَ استَفتَحتَ بِالدُّعاءِ أبوابَ نِعمَتِهِ ، وَاستَمطَرتَ شَآبیبَ (7) رَحمَتِهِ . فَلا یُقَنِّطَنَّکَ إبطاءُ إجابَتِهِ ، فَإنَّ العَطِیَّهَ عَلی قَدرِ النِّیَّهِ . ورُبَّما اُخِّرَت عَنکَ الإجابَهُ لِیَکونَ ذلِکَ أعظَمَ لِأَجرِ السّائِلِ وأجزَلَ لِعَطاءِ الآمِلِ . ورُبَّما سَألتَ الشَّیءَ فَلا تُؤتاهُ واُوتیتَ خَیرا مِنهُ عاجِلاً أو آجِلاً ، أو صُرِفَ عَنکَ لِما هُوَ خَیرٌ لَکَ . فَلَرُبَّ أمرٍ قَد طَلَبتَهُ فیهِ هَلاکُ دینِکَ لَو اُوتیتَهُ . فَلتَکُن مَسأَلَتُکَ فیما یَبقی لَکَ جَمالُهُ ویُنفی عَنکَ وَبالُهُ ، فَالمالُ لا یَبقی لَکَ ولا تَبقی لَهُ . وَاعلَم أنَّکَ إنَّما خُلِقتَ لِلآخِرَهِ لا لِلدُّنیا ، ولِلفَناءِ لا لِلبَقاءِ ، ولِلمَوتِ لا لِلحَیاهِ ، وأنَّکَ فی مَنزِلِ قُلعَهٍ (8) ودارِ بُلغَهٍ (9) وطَریقٍ إلَی الآخِرَهِ ، وأنَّکَ طَریدُ المَوتِ الَّذی لا یَنجو مِنهُ هارِبُهُ ، ولابُدَّ أنَّهُ مُدرِکُهُ ، فَکُن مِنهُ عَلی حَذَرٍ أن یُدرِکَکَ وأنتَ عَلی حالٍ سَیِّئَهٍ ، قَد کُنتَ تُحَدِّثُ نَفسَکَ مِنها بِالتَّوبَهِ فَیَحولَ بَینَکَ وبَینَ ذلِکَ ، فَإذا أنتَ قَد أهلَکتَ نَفسَکَ . یا بُنَیَّ ، أکثِر مِن ذِکرِ المَوتِ ، وذِکرِ ما تَهجُمُ عَلَیهِ ، وتُفضی بَعدَ المَوتِ إلَیهِ ، حَتّی یَأتِیَکَ وقَد أخَذتَ مِنهُ حِذرَکَ ، وشَدَدتُ لَهُ أزرَکَ ، ولا یَأتِیَکَ بَغتَهً فَیَبهَرَکَ . وإیّاکَ أن تَغتَرَّ بِما تَری مِن إخلادِ أهلِ الدُّنیا إلَیها ، وتَکالُبِهِم عَلَیها ، فَقَد نَبَّأَکَ اللّهُ عَنها ، ونَعَت لَکَ نَفسَها ، وتَکَشَّفَت لَکَ عَن مَساویها ، فَإنَّما أهلُها کِلابٌ عاوِیَهٌ ، وسِباعٌ ضارِیَهٌ ، یَهِرُّ بَعضُها بَعضا ، ویَأکُلُ عَزیزُها ذَلیلَها ، ویَقهَرُ کَبیرُها صَغیرَها . نَعَمٌ مُعَقَّلَهٌ ، واُخری مُهمَلَهٌ ، قَد أضَلَّت عُقولَها ورَکِبَت مَجهولَها . سُروحُ عاهَهٍ بِوادٍ وَعثٍ (10) ، لَیسَ لَها راعٍ یُقیمُها ، ولا یُسیمُها . سَلَکَت بِهِمُ الدُّنیا طَریقَ العَمی ، وأخَذَت بِأبصارِهِم عَن مَنارِ الهُدی ، فَتاهوا فی حَیرَتِها ، وغَرِقوا فی نِعمَتِها ، وَاتَّخَذوها رَبّا ، فَلَعِبَت بِهِم ولَعِبوا بِها ونَسوا ماوَراءَها . رُوَیدا یُسفِرُ الظَّلامُ ، کَأن قَد وَرَدَتِ الأَظعانُ ، یوشِکُ مَن أسرَعَ أن یَلحَقَ ! وَاعلَم أنَّ مَن کانَت مَطِیَّتُهُ اللَّیلَ وَالنَّهارَ فَإنَّهُ یُسارُ بِهِ وإن کانَ واقِفا ، ویَقطَعُ المَسافَهَ وإن کانَ مُقیما وادِعا . وَاعلَم یَقینا أنَّکَ لَن تَبلُغَ

أمَلَکَ ولَن تَعدُوَ أجَلَکَ ، وأنَّکَ فی سَبیلِ مَن کانَ قَبلَکَ . فَخَفِّض فِی الطَّلَبِ ، وأجمِل فِی المُکتَسَبِ فَإنَّهُ رُبَّ طَلَبٍ قَد جَرَّ إلی حَرَبٍ ، فَلَیسَ کُلُّ طالِبٍ بِمَرزوقٍ ، ولاکُلُّ مُجمِلٍ بِمَحرومٍ . وأکرِم نَفسَکَ عَن کُلِّ دَنِیَّهٍ وإن ساقَتکَ إلَی الرَّغائِبِ ، فَإنَّکَ لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ مِن نَفسِکَ عِوَضا . ولا تَکُن عَبدَ غَیرِکَ وقَد جَعَلَکَ اللّهُ حُرّا . وما خَیرُ خَیرٍ لا یُنالُ إلّا بِشَرٍّ ، ویُسرٍ لا یُنالُ إلّا بِعُسرٍ . وإیّاکَ أن توجِفَ بِکَ مَطایَا الطَّمَعِ ، فَتورِدَکَ مَناهِلَ الهَلَکَهِ . وإنِ استَطَعتَ ألّا یَکونَ بَینَکَ وبَینَ اللّهِ ذُو نِعمَهٍ فَافعَل ، فَإنَّکَ مُدرِکٌ قَسمَکَ وآخِذٌ سَهمَکَ . وإنَّ الیَسیرَ مِنَ اللّهِ سُبحانَهُ أعظَمُ وأکرَمُ مِنَ الکَثیرِ مِن خَلقِهِ وإن کانَ کُلٌّ مِنهُ . وتَلافیکَ ما فَرَطَ مِن صَمتِکَ أیسَرُ مِن إدراکِکَ ما فاتَ مِن مَنطِقِکَ ، وحِفظُ ما فِی الوِعاءِ بِشَدِّ الوِکاءِ (11) ، وحِفظُ ما فی یَدَیکَ أحَبُّ إلَیَّ مِن طَلَبِ ما فی یَدِ غَیرِکَ . ومَرارَهُ الیَأسِ خَیرٌ مِنَ الطَّلَبِ إلَی النّاسِ . وَالحِرفَهُ مَعَ العِفَّهِ خَیرٌ مِنَ الغِنی مَعَ الفُجورِ . وَالمَرءُ أحفَظُ لِسِرِّهِ . ورُبَّ ساعٍ فیما یَضُرُّهُ ! مَن أکثَرَ أهجَرَ . ومَن تَفَکَّرَ أبصَرَ . قارِن أهلَ الخَیرِ تَکُن مِنهُم . وبایِن أهلَ الشَّرِّ تَبِن عَنهُم . بِئسَ الطَّعامُ الحَرامُ ! وظُلمُ الضَّعیفِ أفحَشُ الظُّلمِ ! إذا کانَ الرِّفقُ خُرقا کانَ الخُرقُ رِفقا . رُبَّما کانَ الدَّواءُ داءً . ورُبَّما نَصَحَ غَیرُ النّاصِحِ ، وغَشَّ المُستَنصَحُ . وإیّاکَ وَاتِّکالَکَ عَلَی المُنی فَإنَّها بَضائِعُ المَوتی ، وَالعَقلُ حِفظُ التَّجارِبِ . وخَیرُ ما جَرَّبتَ ما وَعَظَکَ . بادِرِ الفُرصَهَ قَبلَ أن تَکونَ غُصَّهً . لَیسَ کُلُّ طالِبٍ یُصیبُ ، ولا کُلُّ غائِبٍ یَؤوبُ . ومِنَ الفَسادِ إضاعَهُ الزّادِ ومَفسَدَهُ المَعادِ . ولِکُلِّ أمرٍ عاقِبَهٌ . سَوفَ یَأتیکَ ما قُدِّرَ لَکَ . التّاجِرُ مُخاطِرٌ . ورُبَّ یَسیرٍ أنمی مِن کَثیرٍ ! لا خَیرَ فی مُعینٍ مَهینٍ ولا فی صَدیقٍ ظَنینٍ . ساهِلِ الدَّهرَ ما ذَلَّ لَکَ قُعودُهُ . ولا تُخاطِرِ بِشَیءٍ رَجاءَ أکثَرَ مِنهُ . وإیّاکَ أن تَجمَحَ بِکَ مَطِیَّهُ اللَّجاجِ . إحمِل نَفسَکَ مِن أخیکَ عِندَ صَرمِهِ (12) عَلَی الصِّلَهِ ، وعِندَ صُدودِهِ عَلَی اللُّطفِ وَالمُقارَبَهِ ، وعِندَ جُمودِهِ عَلَی البَذلِ ، وعِندَ تَباعُدِهِ عَلَی الدُّنُوِّ ، وعِندَ شِدَّتِهِ عَلَی اللّینِ ، وعِندَ جُرمِهِ عَلَی العُذرِ حَتّی کَأنَّکَ لَهُ عَبدٌ وکَأنَّهُ ذُو نِعمَهٍ عَلَیکَ . وإیَّاکَ أن تَضَعَ ذلِکَ فی غَیرِ مَوضِعِهِ ، أو أن تَفعَلَهُ بِغَیرِ أهلِهِ . لا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدیقِکَ صَدیقا فَتُعادِیَ صَدیقَکَ . وَامحَض أخاکَ النَّصیحَهَ حَسَنَهً کانَت أو قَبیحَهً . وتَجَرَّعِ الغَیظَ (13) فَإنّی لَم أرَ جُرعَهً أحلی مِنها عاقِبَهً ولا ألَذَّ مَغَبَّهً ! وَلِن لِمَن غالَظَکَ فَإنَّهُ یوشِکُ أن یَلینَ لَکَ . وخُذ عَلی عَدُوِّکَ بِالفَضلِ فَإنَّهُ أحلَی الظَّفَرَینِ . وإن أرَدتَ قَطیعَهَ أخیکَ فَاستَبقِ لَهُ مِن نَفسِکَ بَقِیَّهً تَرجِعُ إلَیها إن بَدا لَهُ ذلِکَ یَوما ما . ومَن ظَنَّ بِکَ خَیرا فَصَدِّق ظَنَّهُ . ولا تُضِیعَنَّ حَقَّ أخیکَ اتِّکالاً عَلی ما بَینَکَ وبَینَهُ ، فَإنَّهُ لَیسَ لَکَ بِأخٍ مَن أضَعتَ حَقَّهُ . ولا یَکُن أهلُکَ أشقَی الخَلقِ بِکَ . ولا تَرغَبَنَّ فیمَن زَهِدَ فیکَ . ولا یَکونَنَّ أخوکَ أقوی عَلی قَطیعَتِکَ مِنکَ عَلی صِلَتِهِ . ولا تَکونَنَّ عَلَی الإساءَهِ أقوی مِنکَ عَلَی الإحسانِ . ولا یَکبُرَنَّ عَلَیکَ ظُلمُ مَن ظَلَمَکَ فَإنَّهُ یَسعی فی مَضَرَّتِهِ ونَفعِکَ . ولَیسَ جَزاءُ مَن سَرَّکَ أن تَسوءَهُ . وَاعلَم یا بُنَیَّ ، أنَّ الرِّزقَ رزقان : رزقٌ

تَطلَبُهُ ، ورِزقٌ يَطلَبُکَ فَإِن أنتَ لَم تَأتِهِ أتاکَ . ما أقبَحَ الخُضوعَ عِندَ الحَاجَهِ وَالجَفاءَ عِندَ الغِنی ! إنّ لَکَ مِن دُنیاکَ ما أصلَحتَ بِهِ مَثواکَ . وإن جَزِعتَ عَلی ما تَفَلَّتَ مِن یَدَیکَ فَاجزَع عَلی کُلِّ ما لَم یَصِل إلَیکَ . اِستَدِلَّ عَلی ما لَم یَکُن بِما قَد کانَ ، فَإِنَّ الاُمورَ أشباهٌ . ولا تَکونَنَّ مِمَّن لا تَنفَعُهُ العِظَهُ إلّا إذا بالَغتَ فی إیلامِهِ ، فَإِنَّ العاقِلَ یَتَّعِظُ بِالآدابِ وَالبَهائِمَ لا تَتَّعِظُ إلّا بِالضَّربِ . اِطرَح عَنکَ وارِداتِ الهُمومِ بِعَزائِمِ الصَّبرِ وحُسنِ الیَقینِ . مَن تَرَکَ القَصدَ جارَ . وَالصّاحِبُ مَناسِبٌ . وَالصَّدیقُ مَن صَدَقَ غَیبُهُ . وَالهَوی شَریکُ العَناءِ . رُبَّ قَریبٍ أبعَدُ مِن بَعیدٍ ، ورُبَّ بَعیدٍ أقرَبُ مِن قَریبٍ . وَالغَریبُ مَن لَم یَکُن لَهُ حَبیبٌ . مَن تَعَدَّی الحَقَّ ضاقَ مَذهَبُهُ . ومَنِ اقتَصَرَ عَلی قَدرِهِ کانَ أبقی لَهُ . وأوثَقُ سَبَبٍ أخَذتَ بِهِ سَبَبٌ بَینَکَ وبَینَ اللّهِ ! ومَن لَم یُبالِکَ فَهُو عَدُوُّکَ . قَد یَکونُ الیَأسُ إدراکا إذا کانَ الطَّمَعُ هَلاکا . لَیسَ کُلُّ عَورَهٍ تَظهَرُ ولا کُلُّ فُرصَهٍ تُصابُ . ورُبَّما أخطَأَ البَصیرُ قَصدَهُ وأصابَ الأعمی رُشدَهُ . أخِّرِ الشَّرَّ فَإِنَّکَ إذا شِئتَ تَعَجَّلتَهُ . وقَطیعَهُ الجاهِلِ تَعدِلُ صِلَهَ العاقِلِ . مَن أمِنَ الزّمانَ خانَهُ ، ومَن أعظَمَهُ أهانَهُ . لَیسَ کُلُّ مَن رَمی أصابَ . إذا تَغَیَّرَ السُّلطانُ تَغَیَّرَ الزَّمانُ . سَل عَنِ الرَّفیقِ قَبلَ الطَّریقِ ، وعَنِ الجارِ قَبلَ الدّارِ . إیّاکَ أن تَذکُرَ فِی الکَلامِ ما یَکونُ مُضحِکا وإن حَکَیتَ ذلِکَ عَن غَیرِکَ . وإیّاکَ ومُشاوَرَهَ النِّساءِ فَإِنَّ رَأیَهُنَّ إلی أفنٍ (14) وعَزمَهُنَّ إلی وَهنٍ . وَاکفُف عَلَیهِنَّ مِن أبصارِهِنَّ بِحِجابِکَ إیّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّهَ الحِجابِ أبقی عَلَیهِنَّ ، ولَیسَ خُروجُهُنَّ بِأشَدَّ مِن إدخالِکَ مَن لا یُوثَقُ بِهِ عَلَیهِنَّ ، وإنِ استَطَعتَ أن لا یَعرِفنَ غَیرَکَ فَافعَل . ولا تُمَلِّکِ المَرأَهَ مِن أمرِها ما جاوَزَ نَفسَها فَإِنَّ المَرأَهَ رَیحانَهٌ ولَیسَت بِقَهرَمانَهٍ ولا تَعْدُ بِکَرامَتِها نَفسَها ، ولا تُطمِعها فی أن تَشفَعَ بِغَیرِها . وإیّاکَ وَالتَّغایُرَ فی غیرِ مَوضِعٍ غَیرَهٍ فَإِنَّ ذلِکَ یَدعُو الصَّحیحَهَ إلَی السَّقَمِ وَالبَریئَهَ إلَی الرِّیَبِ . وَاجعَل لِکُلِّ إنسانٍ مِن خَدَمِکَ عَمَلاً تَأخُذُهُ بِهِ فَإِنَّهُ أحری أن لا یَتَواکَلوا فی خِدمَتِکَ . وأکرِم عَشیرَتَکَ فَإِنَّهُم جَناحُکَ الَّذی بِهِ تَطیرُ ، وأصلُکَ الَّذی إلَیهِ تَصیرُ ، ویَدُکَ الَّتی بِها تَصولُ . أستَودِعُ اللّهَ دینَکَ ودُنیاکَ ، وَأسألُهُ خَیرَ القَضاءِ لَکَ فَی العاجِلَهِ وَالآجِلَهِ وَالدُّنیا وَالآخِرَهِ ، وَالسَّلامُ . (15)

.

1- .وَزَعه یَزَعُه وَزْعا : إذا کَفَّهُ ومَنَعَهُ (النهایه : ج 5 ص 180 «وزع») .
2- .نخَلَ الشیء یَنخُله نخْلاً : صَفَّاه واختارَه (لسان العرب : ج 11 ص 651 «نخل») .
3- .فی نهج البلاغه وتحف العقول : «یُحلَقِ الخصومات» ، وفی بحار الأنوار : ج 1 ص 223 ح 12 و ج 77 ص 202 و ص 219 ووسائل الشیعه : ج 27

ص 170 ح 54 : «علوّ الخصومات» .
4- .عَشَا عن الشىء : ضعفَ بصرُه عنه . وخبَطَه خبطَ عشواء : لم يتعمّده (لسان العرب : ج 15 ص 57 «عشا») .
5- .فى المصدر : «قدّر» بدل «وقدر» ، والصواب ما أثبتناه كما فى المصادر الأُخرى .
6- .العَقَبه الكَؤود : أى الشاقّه (النهايه : ج 4 ص 137 «كاد») .
7- .شآبيب : جمع شُؤبُوبٍ ، وهو الدُّفْعةُ من المطَر وغيره (النهايه : ج 2 ص 436 «شأب») .
8- .قُلعه : أى تَحَوُّل وارتحال (النهايه : ج 4 ص 102 «قلع») .
9- .بُلْغةٌ : كِفايةٌ (لسان العرب : ج 8 ص 419 «بلغ») .
10- .الوَعْث : وهو الرَّمْلُ ، والمشىُ فيه يَشْتدّ على صاحبه ويَشُقُّ (النهايه : ج 5 ص 206 «وعث») .
11- .الوِكاء : الخيْطُ الذى تُشَدُّ به الصُّرَّه والكيسُ وغيرهما (النهايه : ج 5 ص 222 «وكا») .
12- .الصَّرمُ : القطع البائن ، والهِجْرانُ (لسان العرب : ج 12 ص 334 «صرم») .
13- .الغَيْظ : الغَضَبُ ، وقيل : هو أشدُّ من الغضب (لسان العرب : ج 7 ص 450 «غيظ») .
14- .الأَفْنُ : النقص . ورجل أفين ومأفون ، أى ناقص العقل (النهايه : ج 1 ص 57 «أفن») .
15- .كشف المحجّه : ص 220 عن عمر بن أبى المقدام ، نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 68 نحوه .

13 / 2 نامه امام به فرزندش حسن در حاضرین

13 / 2نامه امام به فرزندش حسن در حاضرین (1)امام باقر علیه السلام :آن گاه که امیر مؤمنان علیه السلام از صفّین باز می گشت ، به فرزندش حسن علیه السلام نوشت : «به نام خداوند بخشنده مهربان . از پدری که در آستانه فناست ، و چیرگی زمان را پذیراست ، زندگی را پشت سر نهاده ، به گردش روزگار گردن داده ، نکوهنده این جهان است ، جای گیرنده در سراهای مردگان و فردا ، کوچنده از آن ؛ به فرزندی آرزومندِ آنچه به دست ناید ، رونده راهِ کسی که به جهان نیستی درآمده ، آماج بیماری ها ، گروگان روزگار ، در تیررسِ بلاها و خود ، دنیا را گوش به فرمان ؛ سوداگر[دنیای پُر] فریب است ، وامدارِ مرگ ها ، اسیرِ مرگ ، هم سوگند اندوه ها ، هم نشین غم ها ، آماج آفت ها ، زمین خورده شهوت ها ، و جانشین مردگان ! امّا بعد ؛ همانا من از پشت کردنِ دنیا به خود و سرکشی روزگار بر خویش و روی آوردن آخرت به سوی خویشتن ، چیزی را دریافتم که مرا از یادِ غیر خودم و از توجّه به آنچه پشت سر گذاشته ام ، بازمی دارد [تا سراسر به آخرت ، توجّه ورزم] . چون به خویشتن فکر کردم و از غیرِ خود ، رویگردان شدم ، پس اندیشه ام مرا منعطف ساخت و از خواهش های نَفْس باز داشت و حقیقتِ کارم را برای من آشکار ساخت و مرا به چنان کوششی برانگیخت که در آن ، بازیچه راه ندارد و به راستی ای رهنمونم گشت که به دروغ ، آمیخته نیست . تو را پاره ای از خویش ، بلکه همه وجود خود یافتم ، تا آن جا که گویی هر چه تو را رسد ، مرا رسیده و اگر مرگ تو را در آید ، مرا درآمده است . پس آنچه از کار خودم که برایم مهم افتد ، همان چیز از کار تو نیز برایم مهم آید ، و [لذا این وصیّت را]برایت نوشتم تا تو را پشتوانه ای باشد ، خواه من برایت بمانم و خواه درگذرم . پسر عزیزم ! تو را سفارش می کنم به تقوای الهی و پیوسته از او فرمان بردن و آباد ساختن دلت با یادش و چنگ زدن به ریسمانش . و کدام رشته استوارتر از رشته ارتباط تو با خداست ، اگر به آن درآویزی؟ دلت را به موعظه زنده بدار ، و به پرهیز [از دنیا]بمیران ، به یقینْ نیرو بخش ، به حکمتْ نورانی گردان ، با یاد مرگْ رام نما ، از او اعتراف بگیر که فانی است ، به سختی های دنیا بینایش گردان ، از هجوم روزگار و دیگرسانی های آشکار شب ها و روزها هشدارش ده ؛ و اخبار گذشتگان را بر آن عَرضه دار ، یادش آور که پیشینیانِ تو را چه رسید ؛ در سرزمین ها و آثار ایشان سیر کن و بنگر چه کردند و از کجا کوچیدند و در کجا فرود آمدند و

منزل گزیدند . آن گاه ، به درستی در می یابی که ایشان از دوستان جدا شده ، به دیار غربت رخت برکشیده اند ؛ و گویا پس از اندک زمانی ، تو نیز همانند یکی از ایشانی . پس جایگاه آخرت خویش را آباد کن و آخرتت را به دنیایت مفروش و سخن گفتن درباره آنچه را نمی شناسی و نیز گفتگو درباره آنچه را بر عهده ات نیست ، رها کن . در جاده ای که می ترسی گم راهه باشد ، گام مگذار ، که خودداری به هنگام سرگردانیِ گم راهی ، بهتر از درافتادن در ورطه های هولناک است . به نیکوکاری امر کن تا خود ، از نیکوکاران گردی ؛ با دست و زبانت ، از زشتی ها نهی کن وتلاشمندانه ، از هر که زشتکار است ، دوری نما ؛ در راه خدا چنان که شایسته اوست ، جهاد کن و مبادا که در این راه ، سرزنشِ سرزنشگری بازدارنده تو باشد . برای حق، هر جا که باشد،در ژرفای گرداب [سختی]ها برو ، دین را نیکو بیاموز و خود را به تحمّلِ آنچه خوش نمی داری عادت دِه ، که نیکو خُلقی است تحمّل ورزی ! در همه کارها ، خودت را در پناه معبودت آور ، که [اگر چنین کنی]آن را به پناهگاهی استوار و در پناهِ نگاهبانی عزّتمند درآورده ای . در نیازخواهی از پروردگارت ، اخلاص پیشه کن ، که عطا کردن و محروم داشتن به دست اوست . از خداوند بسیار طلب خیر کن . وصیّتم را نیکو دَریاب و از آن روی مگردان که بهترین سخن آن است که سود دهد . و بدان که در دانش بی سود ، خیری نیست و دانشی که سزاوار یادگیری نیست ، سودی ندارد . پسر عزیزم ! آن گاه که دیدم سالخورده گشته ام و سستی ام روی به افزونی نهاده ، به [نوشتن]وصیّت خود برای تو پرداختم و در آن ، ویژگی هایی را برشمردم ، پیش از آن که مرگ بر من شتاب آورَد و نتوانم آنچه را در دل دارم ، با تو بگویم ؛ یا در اندیشه ام کاستی پیش آید ، چنان که در جسمم پیش آمده ؛ یا خواهش های نَفْس و آشوب های دنیا پیش از من به تو روی آورَند و همانند اُشتُری رَمنده شوی . و جز این نیست که دل جوانِ نوخاسته ، همچون زمینی ناکاشته است که هر بذری در آن افکَنند ، می پذیرد . از این رو ، پیش از آن که دلت سخت گردد و مغزت [از چیزهای دیگر] پُر شود ، به تربیت تو پرداختم تا با اندیشه ای استوار ، به کار روی آوری و از آنچه صاحبان تجربه در پی آن بودند و آزمودند ، بهره برگیری و رنج جستجو از تو برداشته شود و نیازت به تجربه و آزمون نیفتد . پس به تو آن رسد که ما به تجربه بدان رسیدیم و برای تو روشن شود آنچه گاهی بر ما تاریک می نمود . پسر محبوبم ! اگرچه من به اندازه همه پیشینیان نزیسته ام ؛ امّا در کارهای ایشان نگریسته ام و در سرگذشت هایشان اندیشیده ام و در آثارشان سیر کرده ام تا آن جا که همچون یکی از آنان گردیده ام ، بلکه با آگاهی ای که از کارشان به دست آورده ام ، گویی چنان است که با پیشینیان و پسینیانشان به سر برده ام . پس [از آنچه دیدم]روشن را از تار ، و سودمند را از زیانبار باز شناختم و

برای تو ، از هر چیز ، غربال شده اش را برگزیدم و زیبایش را خواستم و آن را که شناخته نبود ، از تو دور داشتم . و چون همانند پدری مهربان نگران کار تو بودم و بر ادب آموختنَت همّت گماشتم ، چنان دیدم که این [ادب آموختن] ، در عنفوان جوانی و در بهار زندگانی ات که نیّتی پاک داری و ضمیری با صفا ، به کار رود . و [بر آن شدم که] در آغاز راه ، کتاب خدا و تأویل آن را به تو بیاموزم و با شرایع و احکام اسلام و حلال و حرام آن آشنایت سازم و از این امور ، به دیگر چیزها نپردازم . آن گاه بیمناک شدم که افکار و خواسته هایی که مردم در آن اختلاف دارند و کار بر آنان مشتبه شده ، بر تو نیز روی آورد و به اشتباهت اندازد . با آن که دوست نمی داشتم تو را از این چیزها آگاه کنم ؛ امّا دیدم استحکام آگاهی ات بدین امور ، بهتر از آن است که تو را تسلیم اموری سازم که در آن ، از هلاکت ایمن نیستی ؛ و امید بستم که خداوندْ تو را در آن ، توفیق رستگاری بخشد و به راه راستت هدایت فرماید . پس این وصیّت خویش را نزد تو می سپارم [و پاسداشت آن را از تو خواستارم] . و بدان پسر محبوبم آنچه بیشتر دوست دارم از وصیّت من به کارگیری ، پرهیزگاری است و بسنده کردن بر آنچه خداوند بر تو واجب فرموده ، و پیش گرفتن شیوه ای که پدران پیشین و شایستگانِ خاندانت در پیش گرفتند ؛ زیرا آنان از نگریستن در کار خویش ، فروگذار نکردند ، همان گونه که تو [در کار خود]می نگری ، و می اندیشیدند ، همان سان که تو می اندیشی و سرانجامِ کار ، آنان را بدان جا رسانْد که آنچه را نیک شناختند ، به کار بستند و از آنچه به آن مکلّف نبودند ، دست نگه داشتند . و اگر نَفْس تو ، از پذیرش این شیوه بدون دستیابی به شناخت ایشان سر باز می زند ، پس باید هر چه طلب می کنی از روی فهم و دانش باشد ، نه به ورطه شبهه ها در افتادن و جدال ها را به اوج رساندن . و پیش از پیمودن این راه ، از خدای خویش یاری بخواه و از او توفیق خویش و دور ماندن از هر شائبه ای را که به شبهه ات در افکَند یا به گم راهی ات تسلیم کند ، آرزو کن . پس آن گاه که یقین ورزیدی ، قلبت صفا یافت و فروتن شد ، و اندیشه ات فراهم شد و به کمال رسید و از پراکندگی دور گشت ، و اراده ات در آن بر یک کار منحصر شد ، در آنچه برایت به روشنی بیان کرده ام ، بیندیش ؛ و اگر آنچه از صمیم دل دوست می داری ، تو را دست نداد و آسودگی فکر و اندیشه برایت فراهم نیامد ، بدان! راهی را که به خوبی نمی بینی ، می سپاری و در تاریک راههها پای می گذاری . و جستجوگرِ دین ، آن نیست که اشتباه کند یا [حق و باطل را] به هم درآمیزد ، که [اگر چنین شود ،]بهترین کار این است که از راه باز ایستد . پس ای پسر محبوبم! وصیّتم را نیک دریاب و بدان که در اختیار دارنده مرگ ، همان کس است که زندگی در دست اوست؛ و آن که می آفریند ، همان است که می میراند؛ و آن که نابود می

کند ، هموست که باز می گردانَد ؛ و آن که مبتلا می سازد ، همان است که عافیت می دهد ؛ و همانا دنیا بر پای ماندنی نیست ، مگر بر آنچه خداوند آن را بنا نهاده ، از نعمت ها و گرفتاری ها و پاداش روز قیامت و هر یا چه که او خواست و بر ما ناپیداست . پس اگر [پذیرش] برخی از این امور بر تو دشوار شد ، آن را به حساب نادانی خود بگذار ؛ که تو در آغازْ نادان آفریده شدی و سپس آموخته شدی . و چه بسیارند چیزهایی که تو نمی دانی و اندیشه ات در آن ، حیران و بصیرتت در آن ، گمگشته است ، و از این ستم که خداوندْ تو را پس ، به آن بصیرت خواهی یافت . پس چنگ در [رشته بندگیِ]کسی زن که تو را آفریده و روزی ات داده و تو را پیکری متناسب بخشیده . پس باید پرستش تو تنها از آنِ او باشد و گرایشت به او و بیمناکی ات از او . و بدان پسر محبوبم که هیچ کس چون پیامبر خدا ، از خداوند خبر نداده است . پس خرسند باش که او را پیشوای خود گیری و برای رستگاری ، راهنمایی اش را بپذیری . من در اندرز دادن به تو فروگذار نکردم ، و تو هر چند بکوشی و درباره خود بیندیشی ، به پایه اندیشه ای که من در حقّ تو دارم ، نخواهی رسید . و بدان پسر محبوبم که اگر پروردگارت را شریکی بود ، پیامبران او (آن شریک) نیز نزد تو می آمدند و نشانه های فرمانروایی وقدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی . امّا پروردگار تو ، همان گونه که خود وصف فرموده ، خدایی است یکتا که کسی در فرمان روایی اش با او نستیزد و جاودانه است و همیشه بوده است . پیش از هر چیز بوده و او را آغازی نیست ؛ و پس از هر چیز خواهد بود و او را پایانی نیست . فراتر از آن است که پروردگاری اش با احاطه دل یا چشم ، ثابت گردد . پس اکنون که این را دانستی ، چنان رفتار کن که از موجودی چون تو شایسته است ، با وجود خُردیِ قدرش و اندکیِ توانش و فراوانیِ ناتوانی اش و بسیاریِ نیازش به پروردگارش ، در فرمانبری از او و بیمناکی از عذاب و خشمش . او تو را جز به نیکی فرمان ندهد و جز از زشتی باز ندارد . پسر محبوبم ! تو را از دنیا و حال آن و نابودی و دست به دست گشتن هایش آگاه کردم ، و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن فراهم گشته است ، خبرت دادم ، برای تو از هر دو مَثَل هایی آوردم تا از آنها پند پذیری و پیروی کنی . مَثَلِ کسانی که دنیا را آزموده اند ، مَثَلِ آن گروهی از مسافران است که در جایگاهی قحطی زده اقامت دارند و می خواهند به سرزمینی سبز و خُرّم و پُر آب و گیاه ، کوچ کنند . پس سختیِ راه و جداییِ دوستان و رنج سفر و ناگواریِ غذا را تحمّل می کنند تا به آن سرایِ گشاده که قرارگاه آنهاست ، برسند . پس از هیچ یک از اینها رنجی احساس نمی کنند و آن هزینه ها را که کرده اند ، زیان نمی شمرَند و برایشان هیچ چیز خوش تر از آن نیست که به آن سکونتگاه ، نزدیکشان سازد و فاصله شان را با آن جایگاه ، کم کند . و مَثَل

آنان که فریفته دنیا شده اند ، مَثَلِ آن گروهی است که در جایگاهی خرّم وَ آباد بوده اند و از آن جا به محلّی خشک و بی آب و گیاه رخت بر بسته اند . پس برای آنان ، چیزی ناخوشایندتر و سخت تر از جدایی از جایی که در آن بوده اند و رسیدن به جایی که بدان کوچیده اند و رخت بر بسته اند ، نیست . پسر محبوبم! در آنچه میان تو و دیگران می گذرد ، خود را ترازویی پندار ؛ و برای دیگری همان را بخواه که برای خویش می خواهی و آن را که برای خود نمی خواهی ، برای دیگری نیز مخواه ؛ و ستم مَوَرز ، آن سان که نمی خواهی بر تو ستم شود ؛ و نیکی کن ، همان گونه که می خواهی به تو نیکی شود ؛ و هر چه را از دیگری زشت می شماری ، از خویش نیز زشت شمار ؛ و چیزی را برای مردم بپسند که برای خود می پسندی ؛ و آنچه نمی دانی ، مگوی ، هر چند آنچه می دانی ، اندک باشد و آنچه نمی پسندی به تو گویند ، تو هم مگو . و بدان که خودپسندی ، خلافِ راه راست و آفت خِرَدهاست . پس برای معاش خود سخت بکوش ؛ ولی دارایی ات را برای دیگران ذخیره مکن (صرفا برای وارثانت مگذار و در راه خیر خرج کن تا خود نیز بهره بَری) . آن گاه که به راه راست هدایت شدی ، در برابر پروردگارت بیشتر فروتن باش . و بدان که پیشاپیشِ تو راهی است دراز و رنجی جان گداز و در این راه ، از کوشش نیکو و برگرفتن توشه به قدری که تو را برسانَد ، در عین آن که پشتت سبُک مانَد ، بی نیاز نیستی . پس بیش از توان خود ، بار بر پشتت مگذار که سنگینیِ آن ، بر تو گران آید . هرگاه مستمندی را یافتی که توشه ات را تا روز قیامت ببَرَد و در آن روز که بدان نیاز داری ، همه آن را به تو باز پس دهد ، چنین کسی را غنیمت شمار و [با دستگیری از آن مستمند] بار خود را بر او نِهْ و اکنون که توان داری ، بیشتر به وی [کمک کن و]توشه رسان ، که ممکن است [فردا ، موقعیت کاری چون]آن را بجویی ، امّا نیابی . و غنیمت بشمار کسی را که در حال توانگری ات ، از تو وام بخواهد تا در روز سختی ات [که از هول قیامت در هراسی ،] آن را به تو اَدا کند . و بدان که پیش روی توگردنه ای است بس دشوار که هر کس بارش سبُک تر باشد ، در گذر از آن ، نیکو حال تر از کسی است که باری گران بر دوش دارد و آن که آهسته می رود ، از آن که شتاب می ورزد ، بدْ حال تر است . و بدان که ناگزیر ، جایِ فرودآمدنت از آن گردنه ، یا بهشت است یا آتشِ [جهنّم] . پس پیش از فرود آمدنت ، برای خود ، [جایگاه دلخواهت را] بجوی و منزلت را پیش از درآمدنت،مهیّا ساز، که پس از مرگ،نه وسیله ای برای خشنود گرداندنِ [خدا] هست و نه راه بازگشتی به دنیا. و بدان آن کس که گنجینه های آسمان ها و زمین در دست اوست ، به تو رخصت داده که دعا کنی و اجابتِ دعایت را ضمانت فرموده و فرمانت داده که از او بخواهی تا ببخشدت و مهرش را طلب کنی تا دهدت ؛ و میان تو و خویش ،

هیچ کس را فاصله ننهاده و تو را ناچار نکرده که نزدش شفیع بَری ؛ و اگر بد کردی ، از توبه بازت نداشته و در عذاب کردنت شتاب نفرموده و برای بازگشتنت ، تو را سرزنش نکرده؛و آن گاه که سزاوارِ رسوایی بوده ای،رسوایت نفرموده و در قبول توبه ات سختگیری نکرده ؛ و به سبب گناهت ، تو را به تنگنا[ی حساب کشیِ سخت] در نینداخته و از مهرورزی اش،ناامیدت نساخته است؛بلکه روی گردانیدنت از گناه را نیک شمرده و گناهت را یک کیفر داده ، حال آن که کار نیکت را ده برابر پاداش بخشیده است . او درِ توبه را به رویت گشوده . پس هر گاه بخوانی اش ، صدایت را می شنود و چون با او نجوا کنی ، نجوایت را درمی یابد . پس خواستِ خود را بدو عرضه می کنی و راز دلت را نزد او آشکار می سازی و از اندوه هایت با او شِکوه می کنی و چاره گرفتاری هایت را از او می جویی و در کارهایت از او کمک می خواهی و از گنجینه های مِهرش چندان می طلبی که جز او کسی نمی تواند آن را به تو عطا کند: افزایش عمرها،سلامت بدن ها و گشایش در روزی ها. پس آن گاه ، با رخصت دادنش به نیاز خواهی ات از خودش ، کلیدهای گنجینه هایش را در دستان تو نهاد تا هر گاه بخواهی ، با دعا ، درهای نعمتش را بگشایی و ریزش باران رحمتش را طلب کنی . پس مبادا درنگ او در اجابت دعای تو ، ناامیدت کند ، که بخشش ، به قدر نیّت است ؛ و چه بسا اجابت دعایت به تأخیر بیفتد تا پاداشِ نیازخواهنده ، بیشتر و عطای آرزومند ، افزون تر گردد . چه بسا چیزی را خواسته ای و به تو عطا نشده ؛ امّا بهتر از آن را در این دنیا یا آن جهان به تو دهند یا صلاحت در این بوده که آن را از تو دریغ کنند . پس چه بسا چیزهایی خواسته ای که اگر به تو عطا شود ، تباهی دینت در آن است . از این رو ، باید همواره چیزی بخواهی که زیبایی اش برایت پایدار و مشقّتش از تو دور باشد ، که نه مال برای تو می پاید و نه تو برای آن می پایی . و بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای ، نه دنیا ؛ برای فنا ، نه بقا ؛ برای مرگ ، نه زندگی ؛ و همانا در سرایِ کوچ هستی و در کاشانه ای به اندازه رفع نیاز و در راهی به سوی آخرت. و تو رمیده مرگ هستی ؛ مرگی که گریزنده را از آن ، رهایی نیست و بی تردید ، او را در خواهد یافت . پس بپرهیز از آن که مرگ تو را دریابد ، در آن حال که مشغولِ گناه هستی و با خود می گویی که از آن توبه خواهی کرد ؛ امّا مرگ میان تو و توبه فاصله می اندازد و بدین سان ، خود را به هلاکت می افکَنی . پسر محبوبم ! مرگ را فراوان یاد کن و [نیز] آن را که به سویش می روی و پس از مرگ،بدان روی می کنی،تا چون به سراغت آید،خود را آماده کرده و برای آن کمر بر بسته باشی ؛ مبادا ناگاه ، مرگ تو را دریابد و بر تو غلبه کند ! زنهار که از دلبستگی دنیاداران به دنیا و کشاکش ایشان بر سر آن ، فریب نخوری ، که خداوند تو را از آن خبر داده و خودِ دنیا نیز

خویَشتن را برایت وصف کرده و از زشتی هایش پرده برگرفته است . پس جز این نیست که دنیاطلبان،همچون سگانی هستند که زوزه می کشند و همانند درندگانی اند که به دنبال شکارند و از روی خشم بر یکدیگر بانگ برمی آورند و تواناترشان، ناتوان را می دَرَد و بزرگ ترشان ، بر خُردتر چیره می شود؛ سُتورانی هستند برخی مهار گسسته و برخی رها شده که عقل هاشان را از کف داده اند و به بیراهه رهسپارند و در بیابانی دشوار ، رها شده اند تا گیاهِ آفت و زیان را بچرند ؛ شبانی ندارند که نگاهبانشان باشد یا بچراندشان! دنیا ، ایشان را به کوره راه می بَرَد و دیدگانشان را از فروغ هدایت بر می بندد . پس در سرگشتگیِ دنیا آواره اند و در نعمتش غرقه اند و آن را صاحب اختیار خویش شمرده اند . دنیا با ایشان بازی می کند و آنان با آن سرگرم بازی اند و ماورای آن را فراموش کرده اند . اندکی بپای تا سیاهی کنار رود ؛ گویی کاروانیان به منزل رسیده اند و کسی [چون مسافر آخرت] که می شتابد ، نزدیک است که [به پیشینیان] بپیوندد . و بدان که هر کس شب و روزْ مَرکَبَش باشد ، هر چند به ظاهر ایستاده باشد ، او را می بَرَند ؛ و هر چند در آرام و استراحت باشد ، مسافت را طی می کند . و به یقین بدان که هرگز به آرزویت نخواهی رسید و از مرگ خویش نمی توانی رَست و به همان راهی می روی که پیشینیانت رفتند . پس در به دست آوردنِ [دنیا]آرام و در مصرفِ آنچه به دست آورده ای ، میانه رو باش ، که چه بسا تلاش که به نابودیِ سرمایه منجر شود . چنان نیست که هر کس به طلب برخیزد ، روزی اش دهند و هر که میانه روی کند ، از روزی محروم مانَد . نَفْست را از هر پَستی [دور کن و بدین سان ، آن را]گرامی دار ، هر چند آن پَستی تو را به نعمت های فراوان رسانَد ؛ زیرا هرگز برابرِ آنچه از نَفْس خویش سرمایه می گذاری ، عوض نخواهی یافت . و بنده دیگری مباش که خداوند ، تو را آزاد آفریده است . و چه خیری است در آن خوبی که جز با بدی به دست نیاید و آن آسایش که جز با سختی فراهم نشود؟ و بپرهیز از این که مَرکَب های آزمندی ، تو را به تاخت آورَند و به آبشخورهای هلاکت اندازند . اگر توانی صاحب نعمتی را میان خود و خدایت فاصله نیفکَنی ، چنین کن ؛ زیرا تو [بدون آن واسطه نیز]قسمت خویش را می یابی و بهره ات را می بَری . همانا اندکِ خدای منزّه ، بزرگ تر و گران مایه تر از فراوانِ خَلقِ اوست ، هر چند همه [چیزها]از آنِ او بُوَد . جبرانِ آنچه به سببِ خاموش ماندنت به دست نیاورده ای ، آسان تر است از به دست آوردنِ آنچه به سببِ گفتن ، از دست داده ای ؛ زیرا نگهداریِ آنچه در ظرف است ، به استحکامِ درپوشِ آن بستگی دارد و حفظِ آنچه در دست داری ، برای من دوست داشتنی تر از طلبِ چیزی است که در دستِ غیر توست . تلخیِ نومیدی بهتر از دستِ طلب بردن پیش مردم است . پیشه وری با پاکْ دامنی ، بهتر

از توانگری با گناه ورزی است . آدمی بیش از دیگران نگهبانِ رازِ خویش است . چه بسا کسی که به سوی زیان پیش می تازد [و خود نمی دانَد] . آن که فراوان سخن گوید ، یاوه سَراید . هر کس بیندیشد ، بینایی یابد . با نیکان معاشرت کن تا از ایشان شوی ، و از بدان دوری ورز تا در شمار آنان در نیایی . چه بد خوراکی است ، خوراک حرام ! ستم بر ناتوان ، زشت ترین ستم است . جایی که مُدارا ، درشتی باشد (سود ندهد) ، درشتی مدارا [و راهِ درمان] است . چه بسا دارو که خود ، درد بُوَد . چه بسا کسی که از او انتظار نصیحت نرود ؛ ولی نیکو پند دهد ؛ و چه بسا کسی که از او نصیحت طلبند و [با پاسخِ نادرست ،] خیانت ورزد . زنهار از تکیه کردن بر آرزوها ، که آرزوها سرمایه های مردگان اند و [شرطِ]عقل ، به یاد سپردنِ تجربه هاست . بهترین تجربه ات آن است که تو را پند دهد . فرصت را غنیمت شمار ، پیش از آن که [فوت آن ، سببِ]اندوه گردد . هر جوینده ای یابنده نیست و هر چه از دست شود ، دوباره باز نمی گردد . از دست نهادنِ توشه و تباه کردن آخرت ، تبهکاری است . هر کاری را سرانجامی است . آنچه برایت مقدّرِ است ، به زودی تو را خواهد آمد . بازرگان ، خود را به مخاطره می افکَنَد . چه بسا کمی که از زیاد ، پُربارتر است . در یاورِ فرومایه و دوست غیر قابلِ اعتماد ، خیری نیست . مادام که مَرکب نورسِ روزگار ، رامِ توست ، با آن مدارا کن . برای کسب سود بیشتر ، خود را به خطر میفکَن . زنهار که مَرکَبِ ستیزه جویی ، تو را از جای برکَنَد ! اگر دوستت از تو پیوند گسست ، خویشتن را بر پیوستن به او وادار ؛ و هر گاه از تو کناره گرفت ، به او لطف و نزدیکی ورز ؛ و چون بُخل ورزید ، به او بخشش کن ؛ و اگر دوری گُزید ، به او نزدیک شو ؛ و آن گاه که درشتی کرد ، با او نَرمی پیشه ساز ؛ و چون گناهی مرتکب شد ، تو پوزش خواه ، چندان که گویی بنده اویی و او صاحب نعمت توست . [امّا]مبادا که این پندها را در غیر جای خویش به کار بندی یا درباره ناشایستگان عمل کنی . دشمنِ دوستت را دوست مگیر که [اگر چنین کنی]با دوستت ، دشمنی کرده ای . برای برادرت ، اندرز را خالص گردان ، خواه مطلوبِ او باشد و خواه نامطلوبش . خشم را جرعه جرعه فرو بَر ، که من شربتی ننوشیده ام که فرجامش شیرین تر و عاقبتش گواراتر از آن باشد . با کسی که با تو درشتی ورزد ، نرمی پیشه کن ، که زود باشد او نیز با تو نرمی کند . به دشمن خود احسان کن ، که آن ، شیرین ترین دو پیروزی است . اگر خواهی از دوستت بگسلی ، جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی او خواست که بازگردی ، بتوانی بازگردی . اگر کسی درباره تو گمان نیک بُرد ، [تو نیز با کارهای نیک خود]گمان او را تصدیق کن . با تکیه بر اعتمادی که میان تو و دوستت برقرار است ، حقّ او را تباه مگردان ، که هر کس حقّش را تباه کنی ، دوست تو نیست . مبادا خانواده و بستگانت بی

بهره ترین مردم از تو باشند. هرگز به کسی که از تو دوری می جوید ، رغبت مَوَرز.مبادا برادرت در قطع پیوند دوستی،از تو در برقراری پیوند قوی تر باشد یا در بدی کردن ، از تو در نیکی کردن نیرومندتر باشد.ستمِ آن که به تو ستم می کند ، بر تو بزرگ نیاید ؛ زیرا او در زیان خود و سود تو می کوشد . پاداشِ آن که تو را شادمان می سازد ، آن نیست که به وی بدی کنی . پسر محبوبم! بدان که روزی دو گونه است : آن که تو می جویی اش و آن که تو را می جوید و اگر تو نزد او نروی ، او نزد تو می آید . چه زشت است فروتنی ، هنگام نیازمندی وجفاپیشگی، به گاه بی نیازی. از دنیا همان قدر بهره [حقیقی] توست که با آن ، سرای آخرتت را آباد سازی . اگر بر آنچه از دست داده ای ، بی تابی می کنی ، پس بر هر چه به دست نیاورده ای ، نیز بی تابی کن . از آنچه بوده ، بر آنچه نبوده ، دلالت جوی ، که کارها به یکدیگر همانند هستند . همچو آن کس مباش که اندرز برایش سودمند نیست ، مگر آن گاه که بسیار آزارش کنی ؛ زیرا خردمندان با تربیت ، پند می پذیرند و چارپایان جز با زدن ، اندرز نمی گیرند . غم های رسیده را با نیروی صبر و یقینِ نیک ، از خود بران . هر که راه میانه را رها کند ، از مسیر بیرون می رود . دوست به منزله خویشاوند است . دوست ، کسی است که نهانش راست باشد . خواهش نَفْس ، شریکِ رنج است . چه بسا نزدیک است که از دور ، دورتر است ؛ و چه بسا دور که از نزدیک ، نزدیک تر. غریب آن است که او را دوستی نباشد . هر که از حق تجاوز کند ، به تنگ راهه می افتد . هر کس به قدر و مرتبه خویش اکتفا کند ، منزلتش پاینده تر است . استوارترین رشته پیوند ، رابطه میان تو و خداست . آن که اعتنایی به تو نداشته باشد ، دشمن توست . گاه نومید ماندن [از چیزی]به منزله یافتن [آن]است ، آن گاه که آز ورزیدن [در آن چیز ، به صلاح انسان نباشد و]مایه تباهی گردد . هر عیبی آشکار شدنی و هر فرصتی دست یافتنی نیست . چه بسا بینا که در راه به خطا می رود ، و چه بسا نابینا که به مقصد می رسد . بدی را به تأخیر انداز ، که هر زمان خواهی ، توانی در آن شتاب ورزی . پیوند بریدن از نادان ، برابر است با پیوستن به دانا . هر که خود را از روزگار در امان شمارد ، روزگار به او خیانت می کند و هر که آن را ارج نهد ، روزگار خوارش می سازد . نه چنین است که هر که تیر بیفکَنَد ، بر هدف زند . هر گاه زمامدار دگرگون گردد ، زمانه دگرگون می شود . پیش از [گزینشِ]سفر ، هم سفر را بجوی ؛ و پیش از [گزینشِ]خانه ، همسایه را بپرس . مبادا سخن خنده آور بر زبان رانی ، هر چند به حکایت از دیگری باشد . از مشاوره با زنان بپرهیز ، که ایشان را رأیی سست و عزمی ناتوان است . زنان را روی پوشیده دار تا چشمشان به مردان [نامحرم] نیفتد ، که سختگیری در پوشیدگی [و حجاب] بیش از هر چیز آنان را نگاهداری می کند . بیرون رفتن ایشان [از

خانه]بدتر از آن نیست که فردی را که به وی اطمینان ندارَی ، به خانه درآوری . اگر توانی کاری کنی که جز تو را نشناسد ، چنان کن و کاری را فراتر از آنچه که مربوط به خود اوست ، به وی مسپار ، که زن چون گلِ بهاری است نه کفیلِ دخل و خرج ؛ گرامی داشتنش را از اندازه مگذران و او را به طمع میفکَن ، چندان که برای دیگری میانجی شود . از غیرت ورزیدنِ نا به جا بپرهیز که سبب می شود زنِ درستکار به نادرستی ، و پاک دامن به بدگمانی افتد . برای هر یک از امر بَرانِ خویش ، کاری تعیین کن و او را به همان بگمار ، تا هر یک وظیفه اش را به عهده دیگری نگذارد . خویشانت را گرامی دار ؛ زیرا آنان پَر و بال توانَد که با آنها پرواز می کنی و اصلِ توانَد که به آن باز می گردی و دست توانَد که با آن حمله می بَری . دین و دنیایت را به خدا می سپارم و از او بهترین سرنوشت را در حال و آینده و دنیا و آخرت ، برایت می طلبم . والسّلام !». (2)

.

1- .در نهج البلاغه آمده که امام علیه السلام این نامه را در «حاضرین» ، جایی نزدیک صفّین و در راه منتهی به کوفه ، نوشته است ؛ امّا در کشف المحجّه ، پس از ذکر طرق روایی اهل سنّت برای این نامه ، آمده : «امام علیه السلام این نامه را در قِنَّسرین نوشته است» . از آن جا که قنّسرین منطقه ای نزدیک حلب و نه در راه صفّین به کوفه ، بلکه کاملاً در راهِ معکوس آن است ، به نظر می رسد این نقل ، صحیح نیست . ابن ابی الحدید گفته است : «امّا این سخن وی که امام علیه السلام نامه را در حاضرین نوشته ؛ آنچه ما از ایّام کهن می خواندیم ، الحاضِرَین بود ؛ یعنی محلّه حلب و محلّه قنّسرین ، که عبارت است از حومه و اطراف این سرزمین ها . آن گاه که در محضر جمعی از استادان ، آن را بدون حرف تعریفِ ال خواندیم ، کسی آن را به معنایی تفسیر نکرد . برخی نیز این کلمه را حاضِرِین ، نه حاضِرَیْن می خوانند . گروهی نیز برآن اند که کلمه مزبور ، خناصرین است ، یا به صیغه تثنیه و یا جمع» (شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 52) .

2- .این متن در نهج البلاغه و تحف العقول نیز آورده شده ؛ لیکن ترجیح دادیم که آن را از کشف المحجّه نقل کنیم ؛ زیرا هم جامع تر و کامل تر از آن دو است و هم بهتر است که خواننده با متون دیگر کتب حدیثی نیز آشنا گردد ؛ چرا که در این دانش نامه ، بسیاری از متون را از نهج البلاغه نقل کرده ایم .

ص: 222

. .

ص: 223

. .

ص: 224

. .

ص: 225

. .

ص: 226

. .

ص: 227

. .

ص: 228

. .

ص: 229

. .

ص: 230

. .

ص: 231

. .

ص: 232

. .

ص: 233

. .

ص: 234

. .

ص: 235

. .

ص: 236

. .

ص: 237

. .

ص: 238

. .

ص: 239

. .

ص: 240

. .

ص: 241

. .

13 / 3بَدءُ تَدَفُّقِ الاِعتِراضِتاريخ الطبرى عن جندب الأزدى فى بَيانِ مَسيرِ الإِمامِ عليه السلاَم مِن صِفّينَ إِلَى الكوفَهِ : ثُمَّ مَضى عَلِىٌّ غَيرَ بَعيدٍ ، فَلَقِيَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ وَديعَهَ الأَنصارِىُّ ، فَدَنا مِنهُ ، وسَلَّمَ عَلَيهِ وسايَرَهُ . فَقالَ لَهُ : ما سَمِعتَ النّاسَ يَقولونَ فى أمرِنا ؟ قالَ: مِنهُم المُعجَبُ بِهِ،ومِنهُمُ الكارِهُ لَهُ، كَما قالَ عَزَّ وجَلَّ: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ» (1) . فَقالَ لَهُ : فَما قَولُ ذَوِى الرَّأىِ فيهِ ؟ قالَ : أَمّا قَولُهُم فيهِ فَيَقولونَ : إنَّ عَلِيّا كانَ لَهُ جَمعٌ عَظيمٌ فَفَرَّقَهُ ، وكانَ لَهُ حِصنٌ حَصينٌ فَهَدَمَهُ ، فَحَتّى مَتى يَبنى ما هَدَمَ ، وحَتّى مَتى يَجمَعُ ما فَرَّقَ ! فَلَو أَنَّهُ كانَ مَضى بِمَن أطاعَهُ إذ عَصاهُ مَن عَصاهُ فَقاتَلَ حَتّى يَظفَرَ أو يَهلِکَ إذا كانَ ذلِکَ الحَزمَ . فَقالَ عَلِىٌّ : أنَا هَدَمتُ أم هُم هَدَموا ! أنا فَرَّقتُ أم هُم فَرَّقوا ! أَمّا قَولُهُم : إنَّهُ لَو كانَ مَضى بِمَن أطاعَهُ إذ عَصاهُ مَن عَصاهُ فَقاتَلَ حَتّى يَظفَرَ أو يَهلِکَ ، إذا كانَ ذلِکَ الحَزمَ ؛ فَوَاللّهِ ، ما غَبِىَ عَنِ رَأيى ذلِکَ ، وإن كُنتُ لَسَخِيّا بِنَفسى عَنِ الدُّنيا ، طَيِّبَ النَّفسِ بِالمَوتِ ، ولَقَد هَمَمتُ بِالإِقدامِ عَلَى القَومِ ، فَنَظَرتُ إلى هذَينِ قَد ابتَدَرانى يَعنِى الحَسنَ وَالحُسينَ ونَظَرتُ إلى هذَينِ قَد استَقدَمانى يَعنى عَبدَ اللّهِ بنَ جَعفَرٍ ومُحَمَّدَ بنَ عَلِىٍّ فَعَلِمتُ أنَّ هذَينِ إن هَلَكَا انقَطَعَ نَسلُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله مِن هذِهِ الاُمَّهِ ، فَكَرِهتُ ذلِکَ ، وأشفَقتُ عَلى هذَينِ أن يَهلِكا ، وقَد عَلِمتُ أن لَولا مَكانى لَم يَستَقدِما يَعنى مُحَمَّدَ بنَ عَلِىٍّ وعَبدَ اللّهِ بنَ جَعفَرٍ وَايمُ اللّهِ ، لَئِن لَقيتُهُم بَعدَ يَومى هذا لَأَلقَيَنَّهُم ولَيسوا مَعى فى عَسكَرٍ ولا دارٍ . (2)

.

1- .هود : 118 و 119 .

2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 60 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 390 ؛ وقعه صفّين : ص 529 عن عبد الرحمن بن جندب .

13 / 3 آغاز برانگیخته شدن اعتراض

13 / 3آغاز برانگیخته شدن اعتراضتاریخ الطبری به نقل از جُندَب اَزْدی ، در بیان حرکت امام علیه السلام از صِفّین به کوفه :علی علیه السلام ، دیری راه نسپرده بود که عبد اللّه بن ودیعه انصاری به وی برخورد . پس نزدیک شد و او را سلام داد و با وی همراه گشت . سپس علی علیه السلام به او گفت : «از مردم درباره ما چه شنیده ای؟» . گفت : برخی ستایشگرند و برخی ناخرسند ؛ همان سان که خدای عز و جل فرموده : «و ایشان ، همواره در اختلاف اند ، مگر پروردگارت رحم آورَد» . علی علیه السلام به وی گفت : «سخن صاحبان اندیشه در این باب چیست؟» . گفت : سخن آنان این است که علی دارای جماعتی عظیم بود ، امّا آن را پراکنده ساخت ؛ و پناهگاهی استوار داشت ، امّا آن را ویران کرد . پس چه زمان آنچه ویران کرد ، بنا می کند و آنچه پراکند ، گِرد می آورَد؟ و ای کاش آن گاه که گروهی از فرمانش سرپیچیدند ، او با فرمانبرانش به نبرد ادامه می داد تا یا پیروز می شد یا از میان می رفت و رأی استوار ، همین بود . علی علیه السلام گفت : «من ویران کردم یا ایشان ویران کردند؟ من پراکندم یا ایشان پراکندند؟ امّا این سخنشان که کاش علی ، آن گاه که گروهی از فرمانش سر پیچیدند ، با فرمانبرانش به نبرد ادامه می داد تا یا پیروز می شد یا از میان می رفت و رأی استوار همین بود ؛ این بر خود من پوشیده نبود . و هر چند من در گسستنِ نَفْسم از دنیا گشاده دست و در پذیرش مرگْ شادمان ، و برای پیکار با شامیان مصمّم بودم ، به این دو تن ، حسن و حسین ، نظر کردم که از من در نبرد پیشی گرفته اند ، و نیز به این دو نفر ، عبد اللّه بن جعفر [طیّار] و محمّد بن علی (ابن حنفیّه) که بر من سبقت گرفته اند؛ و دریافتم که اگر آن دو تن (حسن و حسین) از میان روند ، نسل محمّد صلی الله علیه و آله از این امّت برچیده می شود و من این را نمی خواستم ؛ و از مرگ این دو تن (عبد اللّه و محمّد) نیز بیمناک بودم و به یقین دانستم که این دو فقط به دلیل موقعیّت من ، بر من پیشی گرفتند و به خدا سوگند ؛ هر آینه اگر آنها را [اذن نبرد می دادم ، چنانچه]پس از آن روز ، دیدارشان می کردم ، بی شک دیداری نه در سپاهم و خانه ام [بلکه در سرای دیگر]بود .

.

الإرشاد عن الإمام علىّ عليه السلام فى جَوابِ الخَوارِجِ المُعتَرِضينَ عَلَى التَّحكيمِ قَبلَ دُخولِ الكوفَهِ : اللّهُمَّ هذا مَقامٌ مَن فَلَجَ (1) فيهِ كانَ أولى بِالفَلجِ يَومَ القِيامَهِ ، ومَن نَطِفَ (2) فيهِ أو غَلَّ فَهُوَ فِى الآخِرَهِ أعمى وأضَلُّ سَبيلاً . نَشَدتُكُم بِاللّهِ ! أ تَعلَمونَ أنَّهُم حينَ رَفَعُوا المَصاحِفَ ، فَقُلتُم : نُجيبُهُم إلى كِتابِ اللّهِ ، قُلتُ لَكُم : إنّى أعلَمُ بِالقَومِ مِنكُم ، إنَّهُم لَيسوا بِأصحابِ دينٍ ولا قُرآنٍ ، إنّى صَحِبتُهُم وعَرَفتُهُم أطفالاً ورِجالاً ؛ فَكانوا شَرَّ أطفالٍ ، وشَرَّ رِجالٍ ، أمضوا عَلى حَقِّكُم وصِدقِكُم ، إنَّما رَفَعَ القَومُ لَكُم هذِهِ المَصاحِفَ خَديعَةً ووَهنا ومَكيدَةً . فَرَدَدتُم عَلَيَّ رَأيى ، وقُلتُم : لا ، بَل نَقبَلُ مِنهُم . فَقُلتُ لَكُم : اُذكُروا قَولى لَكُم ومَعصِيَتَكُم إيّاىَ ؟ فَلَمّا أبَيتُم إلَا الكِتابَ ، اشتَرَطتُ عَلَى الحَكَمَينِ أن يُحيِيا ما أحياهُ القُرآنُ ، وأن يُميتا ما أماتَ القُرآنُ ؛ فَإن حَكَما بِحُكمِ القُرآنِ فَلَيسَ لَنا أن نُخالِفُ حُكمَ مَن حَكَمَ بِما فِى الكِتابِ ، وإن أبَيا فَنَحنُ مِن حُكمِهِما بُرَآءُ . فَقالَ لَهُ بَعضُ الخَوارِجِ : فَخَبِّرنا أ تَراهُ عَدلاً تَحكيمَ الرِّجالِ فِى الدِّماءِ ؟ فَقالَ : إنّا لَم نُحَكِّمِ الرِّجالَ ، إنَّما حَكَّمنَا القُرآنَ ، وهذَا القُرآنُ إنَّما هُوَ خَطٌّ مَسطورٌ بَينَ دَفَّتَينِ لا يَنطِقُ ، وإنَّما يَتَكَلَّمُ بِهِ الرِّجالُ . قالوا لَهُ : فَخَبِّرنا عَنِ الأجَلِ ؛ لِمَ جَعَلتَهُ فيما بَينَكَ وبَينَهُم . قالَ : لِيَتَعَلَّمَ الجاهِلُ ، ويَتَثَبَّتَ العالِمُ ، ولَعَلَّ اللّهَ أن يُصلِحَ فى هذِهِ الهُدنَهِ هذِهِ الاُمَّهَ . اُدخُلوا مِصرَكُم رَحِمَكُمُ اللّهُ . ودَخَلوا مِن عِندِ آخِرِهِم . (3)

.

1- .الفَلْج : الظَّفَر والفَوْز (لسان العرب : ج 2 ص 347 «فلج») .
2- .نَطِف الرجل : اتُّهم بريبه ، والنطف : التلطّخ بالعيب (الصحاح : ج 4 ص 1434) .
3- .الإرشاد: ج1 ص270؛ تاريخ الطبرى: ج5 ص65 عن عماره بن ربيعه ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 394 كلاهما نحوه .

الإرشاد امام علی علیه السلام در پاسخِ خوارج معترض به داوری ، پیش از ورود به کوفه گفت : «بار خدایا ! این ، جایگاهی است که هر کس در آن پیروز گردد ، برای پیروزی در روز قیامت ، سزاوارتر است ؛ و هر که به عیب آلوده شود یا خیانت ورزد ، در رستخیز ، کور و راه گم کرده تر خواهد بود . شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا می دانید (به خاطر دارید) آن گاه که قرآن ها را برافراشتند و گفتید [دعوت]ایشان به کتاب خدا را اجابت می کنیم ، به شما گفتم : من بیش از شما ، اینان را می شناسم ؛ آنان نه یاران دین اند و نه قرآن . من در خُردسالی و بزرگْ سالی با آنان معاشرت داشته ام و ایشان را شناخته ام . آنان ، بدترین کودکان [بوده اند]و بدترینِ بزرگان اند . بر حق و راستیِ خویش به پیش روید . این قوم ، این قرآن ها را از سرِ نیرنگ و عجز و فریب ، برای شما برافراشته اند ؛ امّا شما رأی مرا نپذیرفتید و گفتید : نه ! بلکه دعوتشان را می پذیریم ؛ و من به شما گفتم : به یاد داشته باشید که من چه گفتم و شما از سخن من ، سر باز زدید . آن گاه که شما جز به [داوری طبق] قرآن رضایت ندادید ، من بر آن دو داور شرط کردم که آنچه را قرآنْ زنده فرموده ، زنده سازند و آنچه را قرآن میرانده ، بمیرانند . حال اگر به حکم قرآنْ داوری کرده اند ، ما را نمی رسد که با داوری آن کس که طبق قرآن حکم کرده ، مخالفت ورزیم ؛ و اگر از حکم قرآن سر باز زده اند ، ما از داوری ایشان بیزاریم» . یکی از خوارج به وی گفت : به ما بگو آیا داور کردنِ آدمیان درباره جان افراد ، عادلانه است؟ علی علیه السلام گفت : «ما آدمیان را داور نکردیم و جز آن نیست که قرآن را داور ساختیم . این قرآن ، همانا ، نگاشته ای است گردآمده در کتابی که خود سخن نمی گوید ؛ بلکه آدمیان با زبان آن سخن می گویند» . به وی گفتند : پس به ما بگو که چرا میان ایشان و خود ، زمانی معیّن کردی؟ گفت : «تا نادان دریابد و دانا در دانش خویش ، استوار گردد ؛ و باشد که در این دوره آرامش ، این امّت سامان پذیرند . به شهر خود روید ، که خدایتان رحمت کناد !» . و آنان ، همگی ، [به شهرشان] درآمدند .

.

الإمام علىّ عليه السلام لَمّا قالَ لَهُ رَجُلٌ مِن أصحابِهِ : نَهَيتَنا عَنِ الحُكومَهِ ، ثُمَّ أمَرتَنا بِها ، فَلَم نَدرِ أىُّ الأَمرَينِ أرشَدُ ؟ : هذا جَزاءُ مَن تَرَكَ العُقدَهَ ! أما وَاللّهِ لَو أنّى حينَ أمَرتُكُم بِهِ حَمَلتُكُم عَلَى المَكروهِ الَّذى يَجعَلُ اللّهُ فيهِ خَيرا ، فَإِنِ استَقَمتُم هَدَيتُكُم ، وإنِ اعوَجَجتُم قَوَّمتُكُم ، وإن أبَيتُم تَدارَكتُكُم لَكانَتِ الوُثقى . ولكِن بِمَن ، وإلى مَن ؟ اُريدُ أن اُداوِىَ بِكُم وأنتُم دائى ؛ كَناقِشِ الشَّوكَهِ بِالشَّوكَهِ وهُوَ يَعلَمُ أنَّ ضَلعَها (1) مَعَها ! اللّهُمَّ قَد مَلَّت أطِبّاءُ هذَا الدّاءِ الدَّوِىِّ ، وكَلَّتِ النَّزَعَهُ بِأشطانِ الرَّكِىِّ ! أينَ القَومُ الَّذينَ دُعوا إلَى الإسلامِ فَقَبِلوهُ ، وقَرَؤُوا القُرآنَ فَأحكَموهُ ، وهِيجوا إلَى الجِهادِ فَوَلِهوا وَلَهَ اللِّقاحِ إلى أولادِها ، وسَلَبُوا السُّيوفَ أغمادَها ، وأخَذوا بِأطرافِ الأَرضِ زَحفا زَحفا ، وصَفّا صَفّا . بَعضٌ هَلَكَ ، وبَعضٌ نَجا . لا يُبَشَّرونَ بِالأحياءِ ، ولا يُعَزَّونَ عَنِ المَوتى . مُرْهُ العُيونِ مِنَ البُكاءِ ، خُمصُ البُطونِ مِنَ الصِّيامِ ، ذُبلُ الشِّفاهِ مِنَ الدُّعاءِ ، صُفرُ الأَلوانِ مِنَ السَّهَرِ ، عَلى وُجوهِهِم غَبَرَهُ الخاشِعينَ . اُولئِکَ إخوانِىَ الذّاهِبونَ . فَحَقٌّ لَنا أن نَظمَأَ إلَيهِم ، ونَعَضَّ الأَيدِىَ عَلى فِراقِهِم . إنَّ الشَّيطانَ يُسَنِّى لَكُم طُرُقَهُ ، ويُريدُ أن يَحُلَّ دينَكُم عُقدَهً عُقدَهً ، ويُعطِيَكُم بِالجَماعَهِ الفُرقَهَ ، وبِالفُرقَهِ الفِتنَهَ ، فَاصدِفوا عَن نَزَغاتِهِ ونَفَثاتِهِ ، وَاقبَلُوا النَّصيحَهَ مِمَّن أهداها إلَيهِم ، وَاعقِلوها عَلى أنفُسِكُم 2 . (2)

.

1- .ضَلْعها : أى ميلها (النهايه : ج 3 ص 96 «ضلع») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 121 ، الاحتجاج : ج 1 ص 438 ح 99 وفيه إلى «الرَّكِىّ» ، بحار الأنوار : ج 33 ص 362 ح 597 وراجع الاختصاص : ص 156 .

امام علی علیه السلام آن گاه که مردی از یارانش به او گفت : ما را از داوری نهی و سپس به آن امر کردی ؛ و ما ندانستیم کدام یک صواب است : این [حیرتْ]کیفر کسی است که آنچه را بر آن پیمان بسته ، ترک کند . هَلا ! به خدا سوگند ، اگر آن گاه که [به ادامه نبرد]فرمانتان دادم ، شما را به کاری ناخوشایند وا می داشتم که خداوند ، خیرتان را در آن نهاده بود تا اگر استقامت می ورزیدید ، شما را هدایت می نمودم و اگر به راه کج می رفتید ، راستتان می کردم و اگر سر بر می تافتید ، ناچارتان می ساختم ، و این شیوه ، استوارتر بود . امّا با چه کس و با اطمینان به کدام کس؟ می خواهم [درد را] با شما درمان کنم ، امّا شما ، خود دردِ منید ؛ همانند کسی که بخواهد با نوک خاری ، خاری را بیرون کند و می داند که خار به خار میل دارد . بار خدایا ! پزشکانِ این درد بی درمان از علاج ملول شده اند و آنان که می خواهند از چاهی ژرف با طناب ها آب برگیرند ، درمانده گشته اند . کجایند مردمی که به اسلام ، فرا خوانده شدند و آن را پذیرفتند ؛ قرآن را خواندند و استوار ساختند ؛ به جهاد ، برانگیخته شدند و با شوق به حرکت درآمدند ، همچون شوق ماده شتری که مشتاقانه به سوی فرزندانش می رود ؛ و شمشیرها را از غلاف ها بر می کشیدند و فوج فوج و صف به صف به اطراف زمین می تاختند ؛ برخی جان می دادند و برخی تن می رهانیدند . نه از زنده ماندنِ زندگان شاد بودند و نه در مرگ مردگان ، نیازمند تسلیت . دیدگانشان از گریه به سپیدی نشسته ، شکم هاشان از روزه داری لاغر گشته ، لبشان از [فراوانیِ]دعا خشکیده ، رنگشان از شب زنده داری زرد شده ، و بر چهره هاشان گَردِ خشوع نشسته بود . آنان ، برادران من بودند که رفتند . پس سزاوار است که تشنه [دیدار] ایشان باشیم و از دوری شان دستِ [حسرت]به دندان بگزیم . همانا شیطان راه هایش را برایتان هموار می کند و می خواهد پیاپی گره از رشته دینتان بگلسد و به جای همدلی ، کارتان را به پراکندگی کشانَد و از پراکندگی تان آشوب و فتنه برانگیزد . پس ، از وسوسه ها و افسون هایش روی گردانید و از کسی که نصیحت را به شما هدیه می کند ، اندرز پذیرید و آن را آویزه [گوش]جان هایتان سازید .

.

13 / 4دُخولُ الكُوفَهِ وبَدءُ فِتنَهٍ اُخريتاريخ الطبرى عن عماره بن ربيعه فى صِفَهِ أصحابِ الإمامِ عليه السلام : خَرَجوا مَعَ عَلِيٍّ إلى صِفّينَ وهُم مُتَوادّونَ أحِبّاءُ ، فَرَجَعوا مُتَباغِضينَ أعداءَ ، ما بَرِحوا مِن عَسكَرِهِم بِصِفّينَ حَتّى فَشا فيهِمُ التَّحكيمُ، ولَقَد أقبَلوا يَتَدافَعونَ الطَّريقَ كُلَّهُ ويَتَشاتَمونَ ويَضطَرِبونَ بِالسِّياطِ . يَقولُ الخَوارِجُ : يا أعداءَ اللّهِ ! أدهَنتُم فى أمرِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وحَكَّمتُم ! وقالَ الآخِرونَ : فارَقتُم إمامَنا ، وفَرَّقتُم جَماعَتَنا . فَلَمّا دَخَلَ عَلِيٌّ الكوفَهَ لَم يَدخُلوا مَعَهُ حَتّى أتَوا حَرَوراءَ (1) ، فَنَزَلَ بِها مِنهُمُ اثنا عَشَرَ ألفا ، ونادى مُناديهِم : إنَّ أميرَ القِتالِ شَبَثُ بنُ رِبعِيٍّ التَّميمِيُّ ، وأميرَ الصَّلاهِ عَبدُ اللّهِ بنُ الكَوّاءِ اليَشكُرِيُّ ، وَالأَمرُ شورى بَعدَ الفَتحِ ، وَالبَيعَهُ للّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وَالأَمرُ بِالمَعروفِ وَالنَّهىُ عَنِ المُنكَرِ . . . ولَمّا قَدِمَ عَلِيٌّ الكوفَهَ وفارَقَتهُ الخَوارِجُ وثَبَتَ إلَيهِ الشّيعَهُ فَقالوا : فى أعناقِنا بَيعَهٌ ثانِيَهٌ ؛ نَحنُ أولياءُ مَن والَيتَ ، وأعداءُ مَن عادَيتَ . فَقالَتِ الخَوارِجُ : اِستَبَقتُم أنتُم وأهلُ الشّامِ إلَى الكُفرِ كَفَرَسَى رِهانٍ ؛ بايَعَ أهلُ الشّامِ مُعاوِيَهَ عَلى ما أحَبّوا وكَرِهوا ، وبايَعتُم أنتُم عَلِيّا عَلى أنَّكُم أولياءُ مَن والى وأعداءُ مَن عادى ! فَقالَ لَهُم زِيادُ بنُ النَّضرِ : وَاللّهِ ما بَسَطَ عَلِيٌّ يَدَهُ فَبايَعناهُ قَطُّ إلّا عَلى كِتابِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ولكِنَّكُم لَمّا خالَفتُموهُ جاءَتهُ شيعَتُهُ فَقالوا : نَحنُ أولِياءُ مَن والَيتَ ، وأعداءُ مَن عادَيتَ ، ونَحنُ كَذلِكَ وهُوَ عَلَى الحَقِّ وَالهُدى ، ومَن خالَفَهُ ضالٌّ مُضِلٌّ . (2)

.

1- .حَرَوْراء: قريه بظاهر الكوفه، وقيل: موضع على ميلين منها، نزل به الخوارج الذين خالفوا على بن أبى طالب رضى الله عنهفنسبوا إليها (معجم البلدان: ج 2 ص 245).

2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 63 و 64 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 393 وفيه من «فلمّا دخل . . . » ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 114 وفيه إلى «المنكر» .

13 / 4 وارد شدن به کوفه و آغاز فتنه ای دیگر

13 / 4وارد شدن به کوفه و آغاز فتنه ای دیگرتاریخ الطبری به نقل از عُماره بن ربیعه ، در توصیف یاران امام علیه السلام :همراه علی علیه السلام به صِفّین درآمدند ، حال آن که دوستانه به هم مهر می ورزیدند ، و [از صِفّین]بازگشتند ، در حالی که دشمنانه بر هم خشم می گرفتند . هنوز درون اردوگاه خود در صِفّین بودند که [ماجرای]داوری میانشان پراکندگی پدید آورد و سراسرِ راه را در حالی بازآمدند که به هم می تاختند ودشنام می دادند و با تازیانه به جان هم افتاده بودند . خوارج می گفتند : «ای دشمنان خدا ! در کار خدای عز و جل سازش ورزیدید و تن به داوری دادید» و دیگران می گفتند : «شما از امام ما جدا شدید و جماعتمان را پراکندید» . آن گاه که علی علیه السلام به کوفه درآمد ، ایشان با وی درنیامدند و به [روستای]«حَروراء» رفتند . دوازده هزار تن از ایشان بدان درآمدند و مناديِ آنان ندا در داد : فرمانده جنگ ، شَبَث بن رِبْعی تَمیمی است و امام جماعت ، عبد اللّه بن کَوّاء یَشکُری ؛ و پس از پیروزی ، کار به شورا برگزار می شود و بیعت ، از آنِ خدای عز و جل است ؛ و [در میان ما]امر به معروف و نهی از منکر [جریان خواهد داشت] ... چون علی علیه السلام به کوفه درآمد و خوارج از وی جدا شدند ، شیعیان نزد او پایدار مانده ، گفتند : بر عهده ما بیعتی دیگر باره است . با هر که تو دوستی ورزی ، دوستیم و با هر که دشمن باشی ، دشمنیم . خوارج گفتند : شما و شامیان ، همانند اسبانِ مسابقه ، به سوی کفر سبقت گرفتید . شامیان بر سرِ هر کار خوشآیند و ناخوشایند خود ، با معاویه پیمان بستند و شما نیز با علی بیعت کردید ، بر این پایه که دوستارِ دوست او و دشمن با دشمن او باشید . پس زیاد بن نضر به ایشان گفت : به خدا سوگند ، علی هرگز دست خویش را به بیعت نگشود و ما با وی بیعت نکردیم ، مگر بر پایه کتاب خدای عز و جل و سنّت پیامبر او ؛ امّا آن گاه که شما با وی به مخالفت برخاستید ، شیعیانش نزدش آمدند و گفتند : ما دوستار آن کسیم که تو با وی دوستی و دشمن آن کسیم که تو با وی دشمنی . ما نیز چنین هستیم و علی بر حق و هدایت است ؛ و هر که با وی مخالفت ورزد ، گم راه و گم راه کننده است .

.

ص: 250

. .

ص: 251

. .

الفصل الرابع عشر : خيمه التحكيم14 / 1تَثمينُ الحَكَمَينِالطرائف عن أبى رافع :لَمّا أحضَرَنى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وقَد وَجَّهَ أبا موسَى الأَشعَرِىَّ فَقالَ لَهُ : اُحكُم بِكِتابِ اللّهِ ولا تُجاوِزهُ ، فَلَمّا أدبَرَ قالَ : كَأَنّى بِهِ وقَد خُدِعَ . قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَلِمَ تُوَجِّهُهُ وأنتَ تَعلَمُ أنَّهُ مَخدوعٌ ؟ فَقالَ : يا بُنَىَّ ، لَو عَمِلَ اللّهُ فى خَلقِهِ بِعِلمِهِ ما احتَجَّ عَلَيهِم بِالرُّسُلِ . (1)

وقعه صفّين :بَعَثَ [مُعاوِيَهُ] إلى رِجالٍ مِن قُرَيشٍ مِنَ الَّذينَ كَرِهوا أن يُعينوهُ فى حَربِهِ : إنَّ الحَربَ قَد وَضَعَت أوزارَها ، وَالتَقى هذانِ الرَّجُلانِ بِدومَهِ الجَندَلِ (2) ، فَاقدَموا عَلَىَّ . فَأتاهُ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ ، وأبُو الجَهمِ ابنُ حُذَيفَهَ ، وعَبدُ الرَّحمنِ بنُ الأَسوَدِ بنِ عَبدِ يَغوثَ الزُّهرِىُّ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ صَفوانَ الجُمَحِىُّ ، ورِجالٌ مِن قُرَيشٍ . وأتاهُ المُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ ؛ وكانَ مُقيما بِالطّائِفِ لَم يَشهَد صِفّينَ . فَقالَ : يا مُغيرَهُ ما تَرى ؟ قالَ : يا مُعاوِيَهُ لَو وَسِعَنى أن أنصُرَکَ لَنَصَرتُکَ ، ولكِن عَلَىَّ أن آتِيَکَ بِأمرِ الرَّجُلَينِ ، فَرَكِبَ حَتّى أتى دومَهَ الجَندَلِ ، فَدَخَلَ عَلى أبى موسى كَأَنَّهُ زائِرٌ لَهُ فَقالَ : يا أبا موسى ، ما تَقولُ فيمَنِ اعتَزَلَ هذَا الأَمرَ وكَرِهَ الدِّماءَ ؟ قالَ : اُولئِکَ خِيارُ النّاسِ ، خَفَّت ظُهورُهُم مِن دِمائِهِم ، وخَمَصَت بُطونُهُم مِن أموالِهِم ، ثُمَّ أتى عَمرا فَقالَ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، ما تَقولُ فيمَنِ اعتَزَلَ هذَا الأَمرَ ، وكَرِهَ هذِهِ الدِّماءَ ؟ قالَ : اُولئِکَ شِرارُ النّاسِ ؛ لَم يَعرِفوا حَقّا ، ولَم يُنكِروا باطِلاً ، فَرَجَعَ المُغيرَهُ إلى مُعاوِيَهَ فَقالَ لَهُ : قَد ذُقتُ (3) الرَّجُلَينِ ؛ أمّا عَبدُ اللّهِ بنُ قَيسٍ فَخالِعٌ صاحِبَهُ وجاعِلُها لِرَجُلٍ لَم يَشهَد هذَا الأَمرَ ، وهَواهُ فى عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ ، وأمّا عَمرٌو فَهُوَ صاحِبُ الَّذى تَعرِفُ ، وقَد ظَنَّ النّاسُ أنَّهُ يَرومُها لِنَفسِهِ ، وأنَّهُ لا يَرى أنَّکَ أحَقُّ بِهذَا الأَمرِ مِنهُ . (4)

.

1- .الطرائف : ص 511 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 261 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 310 .
2- .دُوْمَه الجَنْدل : موضع على سبع مراحل من دمشق بينها وبين مدينه الرسول صلى الله عليه و آله ، ويطلق عليها اليوم «الجوف». وقد جرت فيها قضيّه التحكيم (راجع معجم البلدان : ج 2 ص 487) .
3- .ذُقْتُ ما عنده : أى خَبَرْته (لسان العرب : ج 10 ص 111 «ذوق») .
4- .وقعه صفّين : ص 539 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 251 .

فصل چهاردهم : در سراپرده داوری

14 / 1 ارزیابیِ دو داور

فصل چهاردهم : در سراپرده داوری14 / 1ارزیابیِ دو داورالطّرائف به نقل از ابو رافع : امیر مؤمنان مرا فرا خواند ؛ و پیش تر ابو موسی اشعری را [به اجبار]تعیین کرده بود . به وی گفت : «طبق کتاب خدا حکم کن و از آن تجاوز نکن!» . آن گاه که وی بازگشت ، [علی علیه السلام] گفت : «گویی می بینم که فریب می خورَد» . گفتم : ای امیر مؤمنان! پس چرا او را تعیین کردی ، حال آن که می دانی فریب می خورَد؟ گفت : «پسرم! اگر خداوند به علم خویش با آفریدگانش رفتار می کرد ، دیگر با پیامبران ، برای ایشان حجّت نمی آورْد» .

وقعه صِفّین :معاویه به برخی مردان قریش که یاری او را در جنگ ، خوش نداشته بودند ، پیام فرستاد : همانا آتش جنگ ، فرو نشسته و این دو مرد در دَوْمَةُ الجَندَل [برای داوری]گرد آمده اند . پس نزد من آیید . عبد اللّه بن زبیر ، عبد اللّه بن عمر ، ابوجَهم بن حُذَیفه ، عبد الرحمان بن اَسود بن عبدِ یَغوثِ زُهْری ، عبد اللّه بن صفوان جُمَحی ، و مردانی از قریش ، و نیز مُغَیره بن شُعْبه که ساکن طائف شده و در صِفّین حضور نیافته بود نزد وی آمدند . معاویه گفت : ای مغیره! رأی تو چیست؟ گفت : ای معاویه! اگر یاری کردنت در توان من بود ، هر آینه یاری ات می کردم ؛ ولی [اکنون که نمی توانم ،] بر من واجب است که از آن دو مرد برایت خبر آورم . پس بر نشست تا به دَومَه الجَندَل رسید و چنان که گویی صرفا به قصد دیدار آمده ، نزد ابو موسی رفت و گفت : ای ابوموسی! چه می گویی درباره کسی که از این جنگ ، کناره گرفت و از خونریزی بیزاری جُست؟ گفت : آنان ، بهترینِ مردم اند ؛ پشت هاشان از بار خون های مسلمانان ، سَبُک و شکم هاشان از اموال آنها فارغ است . سپس نزد عمرو آمد و گفت : ای ابوعبد اللّه ! چه می گویی درباره کسی که از این جنگ ، کناره گرفت و از خونریزی بیزاری جُست؟ گفت : آنان ، بدترینِ مردم اند ؛ حق را نشناختند و باطل را انکار نکردند . مغیره نزد معاویه بازگشت و به او گفت : دو مرد را آزمودم . عبد اللّه بن قیس (ابو موسی) رفیق خویش را برکنار می کند و خلافت را به کسی می سپارد که از جنگ ، کناره گرفته باشد و به عبد اللّه بن عمر گرایش دارد . امّا عمرو ؛ او اهل همان چیزی است که تو می

دانی . مردم گمان دارند که وی خلافت را برای خود می خواهد ؛ و او ، خود نیز چنین نظری ندارد که تو برای خلافت ، از او شایسته تر باشی .

.

14 / 2وَصِيَّهُ ابنِ عَبّاسٍ لِأَبى موسيمروج الذهب :وفى سَنَهِ ثَمانٍ وثَلاثينَ كانَ التِقاءُ الحَكَمَينِ بِدومَهِ الجَندَلِ وقيلَ بِغَيرِها ، عَلى ما قَدَّمنا مِن وَصفِ النَّنازُعِ فى ذلِکَ ، وبَعَثَ عَلِىٌّ بِعَبدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ ، وشُرَيحِ بنِ هانئٍ الهَمدانِىِّ فى أربَعِمِئَهِ رَجُلٍ فيهِم أبو موسَى الأَشعَرِىُّ ، وبَعَثَ مُعاوِيَهُ بِعَمرِو بنِ العاصِ ومَعَهُ شُرَحبيلُ بنُ السِّمطِ فى أربَعِمِئَهٍ ، فَلَمّا تَدانَى القَومُ مِنَ المَوضِعِ الَّذى كانَ فيهِ الاِجتِماعُ قالَ ابنُ عَبّاسٍ لِأَبى موسى : إنَّ عَلِيّا لَم يَرضَ بِکَ حَكَما لِفَضلٍ عِندَکَ ، وَالمُتَقَدِّمونَ عَلَيکَ كَثيرٌ ، وإنَّ النّاسَ أبَوا غَيرَکَ ، وإنّى لَأَظُنُّ ذلِکَ لِشَرٍّ يُرادُ بِهِم ، وقَد ضُمَّ داهِيَهُ العَرَبِ مَعَکَ . إن نَسيتَ فَلا تَنسَ أنَّ عَلِيّا بايَعَهُ الَّذينَ بايَعوا أبا بَكرٍ وعُمَرَ وعُثمانَ ، ولَيسَ فيهِ خَصلَهٌ تُباعِدُهُ مِنَ الخِلافَهِ ، ولَيسَ فى مُعاوِيَهَ خَصلَهٌ تُقَرِّبُهُ مِنَ الخِلافَهِ . (1)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 406 .

14 / 2 سفارش ابن عبّاس به ابو موسی

14 / 2سفارش ابن عبّاس به ابو موسیمروج الذّهب :در سال 38 [هجری] ، دو داور در دَومَه الجَندَل (و برخی گفته اند : در جایی دیگر ، چنان که پیش تر اختلاف نظر در این باب را آوردیم) دیدار کردند . علی علیه السلام ، عبد اللّه بن عبّاس و شُریح بن هانی هَمْدانی را با چهارصد مرد روانه کرد که ابو موسی اشعری در میان ایشان بود . معاویه ، عمرو بن عاص را فرستاد که با وی شُرَحْبیل بن سِمْط ، همراه چهارصد مرد بودند . آن گاه که جماعت به جایِ گردهمایی نزدیک شدند ، ابن عبّاس به ابو موسی گفت : همانا علی به دلیل وجود فضیلتی در تو ، به داورشدنت رضایت نداده است و سرآمدان بر تو فراوان اند ؛ امّا مردم از پذیرفتن [حکمیتِ]جز تو سر باز زدند و من گمان می کنم که این [گزینش] ، از روی [تقدیر] بدی است که برای آن گزینندگان اراده شده است . و [بدان که]زیرکِ عرب ، طرف مذاکره تو قرار گرفته است . هر چه را فراموش کردی ، این را از خاطر مبر که علی آن کسی است که بیعت کنندگان با ابو بکر و عمر و عثمان ، با وی بیعت کرده اند و هیچ ویژگی ای در او نیست که از خلافت دورش کند ؛ و در معاویه نیز هیچ ویژگی ای نیست که به خلافت سزاوارش سازد .

.

شرح نهج البلاغه :لَمّا أجمَعَ أهلُ العِراقِ عَلى طَلَبِ أبى موسى ، وأحضَروهُ لِلتَّحكيم عَلى كُرهٍ مِن عَلِىٍّ عليه السلام ، أتاهُ عَبدُ اللّهِ بنُ العَبّاسِ ، وعِندَهُ وُجوهُ النّاسِ وأشرافُهُم ، فَقالَ لَهُ : يا أبا موسى ! إنَّ النّاسَ لَم يَرضَوا بِکَ ، ولَم يَجتَمِعوا عَلَيکَ لِفَضلٍ لا تُشارَکُ فيهِ ، وما أكثَرَ أشباهَکَ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ وَالمُتَقَدِّمينَ قَبلَکَ ، ولكِنَّ أهلَ العِراقِ أبَوا إلّا أن يَكونَ الحَكَمُ يَمانِيّا ، ورَأَوا أنَّ مُعظَمَ أهلِ الشّامِ يَمانٍ ، وَايمُ اللّهِ إنّى لَأَظُنُّ ذلِکَ شَرّا لَکَ ولَنا ؛ فَإِنَّهُ قَد ضُمَّ إلَيکَ داهِيَةُ العَرَبِ ، ولَيسَ فى مُعاوِيَةَ خَلَّةٌ يَستَحِقُّ بِهَا الخِلافَةَ ، فَإِن تَقذِف بِحَقِّکَ عَلى باطِلِهِ تُدرِک حاجَتَکَ مِنهُ ، وإن يَطمَع باطِلُهُ فى حَقِّکَ يُدرِک حاجَتَهُ مِنکَ . وَاعلَم يا أبا موسى أنَّ مُعاوِيَةَ طَليقُ الإِسلامِ ، وأنَّ أباهُ رَأسُ الأَحزابِ ، وأنَّهُ يَدَّعِى الخِلافَةَ مِن غَيرِ مَشوَرَةٍ ولا بَيعَةٍ ؛ فَإِن زَعَمَ لَکَ أنَّ عُمَرَ وعُثمانَ استَعمَلاهُ فَلَقَد صَدَقَ ؛ استَعمَلَهُ عُمَرُ ؛ وهُوَ الوالى عَلَيهِ بِمَنزِلَهِ الطَّبيبِ يَحميهِ ما يَشتَهى ، ويُوجِرُهُ ما يَكرَهُ ، ثُمَّ استَعمَلَهُ عُثمانُ بِرَأيِ عُمَرَ ، وما أكثَرَ مَنِ استَعمَلا مِمَّن لَم يَدَّعِ الخِلافَةَ . وَاعلَم أنَّ لِعَمرٍو مَعَ كُلِّ شَىءٍ يَسُرُّکَ خَبيئا يَسوؤُکَ ومَهما نَسيتَ فَلا تَنسَ أنَّ عَلِيّا بايَعَهُ القَومُ الَّذينَ بايَعوا أبا بَكرٍ وعُمَرَ وعُثمانَ ، وأنَّها بَيعَةُ هُدىً وأنَّهُ لَم يُقاتِل إلَا العاصينَ وَالنّاكِثينَ . (1)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 246 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 22 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 298 ح 553 .

شرح نهج البلاغه :آن گاه که عراقیان ، به ناخواستِ علی علیه السلام ، خواستار ابو موسی شدند و او را برای داوری فرا خواندند ، عبد اللّه بن عبّاس نزد وی آمد ، حال آن که برجستگان و بزرگانِ مردم نزد او بودند . پس به وی گفت : ای ابو موسی! به سبب فضیلتی ویژه ، مردم تو را نپسندیده و بر تو اتّفاق نکرده اند ، که همانندانت در مهاجران و انصار و پیش افتادگان بر تو بسیارند . امّا عراقیان جز به این رضایت ندادند که داور ، یمنی باشد و در نظر داشتند که بیشینه شامیان ، یمنی هستند . به خدا سوگند ، من بر آنم که این [انتخاب] هم برای تو و هم برای ما ناپسند است ؛ چرا که در کنارت زیرکِ عرب قرار گرفته است . در معاویه ، هیچ خصلتی نیست که او را شایسته خلافت سازد . پس اگر حقّ خویش را بر باطل او بکوبی ، به مقصودت در برابر وی می رسی ؛ و اگر باطل او در حقّ تو طمع ورزد ، او به خواست خویش در برابر تو می رسد . ای ابو موسی! بدان که معاویه ، آزاد شده اسلام است و پدرش سرکرده احزاب [ستیزنده با اسلام] ، و او ادّعای خلافت را بدون شورا و بیعت دارد . اگر وی تو را به این پندار افکنده که عمر و عثمان وی را به کارگزاری گماشته اند، راست می گوید . آری ؛ عمر او را به کارگزاری گماشت و او فرماندارش بود ، [آن هم]به منزله طبیبی که او را از خوردنِ آنچه می خواست ، پرهیز می داد و او را در آنچه ناخوش می داشت ، به کار می گرفت . سپس عثمان او را بر پایه رأی عمر به کارگزاری گزید . و چه بسیار کسان دیگر که آن دو به کارگزاری برگزیدند و ادّعای خلافت ندارند . و بدان که عمرو [بن عاص] همراه هر چیز که تو را خوش آید ، در پنهان قصد سوئی برایت دارد . هر چه را فراموش می کنی ، این را از خاطر مبر که همان جماعت که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند ، با علی نیز پیمان بستند ؛ و آن پیمان ، پیمان هدایت است و هر آینه ، او جز با عصیان پیشگان و پیمان شکنان نجنگیده است .

.

14 / 3وَصِيَّهُ شُرَيحِ بنِ هانِئٍ لِأَبى موسيوقعه صفّين عن الجرجانى :لَمّا أرادَ أبو موسَى المَسيرَ قامَ شُرَيحٌ ، فَأَخَذَ بِيَدِ أبى موسى فَقالَ : يا أبا موسى ! إنَّکَ قَد نُصِبتَ لِأَمرٍ عَظيمٍ لا يُجبَرُ صَدعُهُ ، ولا يُستَقالُ فَتقُهُ ، ومَهما تَقُل شَيئا لَکَ أو عَلَيکَ يَثبُت حَقُّهُ ويُرَ صِحَّتُهُ وإن کانَ باطِلاً . وإنَّهُ لا بَقاءَ لِأَهلِ العِراقِ إن مَلَکَها مُعاوِيَهُ ، ولا بَأسَ عَلى أهلِ الشّامِ إن مَلَکَها عَلِىٌّ . وقَد کانَت مِنکَ تَثبيطَهٌ أيّامَ قَدِمتَ الکُوفَهَ ؛ فَإِن تَشفَعها بِمِثلِها يَکُنِ الظَّنُّ بِکَ يَقينا ، وَالرَّجاءُ مِنکَ يَأسا ، وقالَ شُرَيحٌ فى ذلِکَ : أبا موسى رُميتَ بِشَرِّ خَصمٍ فَلا تُضِعِ العِراقَ فَدَتکَ نَفسى ! وأعطِ الحَقَّ شامَهُمُ وخُذْهُ فَإِنَّ اليَومَ فى مَهَلٍ کَأَمسِ وإنَّ غَدا يَجى ءُ بِما عَلَيهِ يَدورُ الأَمرُ مِن سَعدٍ ونَحسِ ولا يُخدِعْکَ عَمرٌو إنَّ عَمرا عَدُوُّ اللّهِ مَطلَعَ کُلِّ شَمسِ لَهُ خُدَعٌ يَحارُ العَقلُ فيها مُمَوَّهَهٌ مُزَخرَفَهٌ بِلَبسِ فَلا تَجعَل مُعاوِيَهَ بنَ حَربٍ کَشَيخٍ فِى الحَوادِثِ غَيرِ نِکسِ هَداهُ اللّهُ لِلإِسلامِ فَردا سِوى بِنتِ النَّبِىِّ ، وأىُّ عِرسِ فَقالَ أبو موسى : ما يَنبَغى لِقَومٍ اتَّهَمونى أن يُرسِلونى لِأَدفَعَ عَنهُم باطِلاً أو أجُرَّ إلَيهِم حَقّا . . .و سارَ مَعَ عَمرِو بنِ العاصِ شُرَحبيلُ بنُ السِّمطِ الکِندِىُّ فى خَيلٍ عَظيمَهٍ ، حَتّى إذا أمِنَ عَلَيهِ خَيلَ أهلِ العِراقِ وَدَّعَهُ ، ثُمَّ قالَ : يا عَمرُو ! إنَّکَ رَجُلُ قُرَيشٍ ، وإنَّ مُعاوِيَهَ لَم يَبعَثکَ إلّا ثِقَهً بِکَ ، وإنَّکَ لَن تُؤتى مِن عَجزٍ ولا مَکيدَهٍ ، وقَد عَرَفتَ أن وَطَّأتُ هذَا الأَمرَ لَکَ ولِصاحِبِکَ ، فَکُن عِندَ ظَنِّنا بِکَ . ثُمَّ انصَرَفَ ، وَانصَرَفَ شُرَيحُ بنُ هانِئٍ حينَ أمِنَ أهلَ الشّامِ عَلى أبى موسى ، ووَدَّعَهُ هُوَ ووُجوهُ النّاسِ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 534 536 ؛ الفتوح : ج 4 ص 207 نحوه وراجع الإمامه والسياسه : ج 1 ص 153 155 .

14 / 3 سفارش شریح بن هانی به ابو موسی

14 / 3سفارش شریح بن هانی به ابو موسیوقعه صِفّین به نقل از جُرجانی : آن گاه که ابو موسی عزم حرکت کرد ، شُرَیح برخاست و دست ابو موسی را گرفت و گفت : ای ابو موسی! تو به کاری گران گماشته شده ای که [اگر سستی کنی ،]پراکندگی آن اصلاح نشود و شکافش بر هم نیاید. هر چه به سود یا زیان خویش بگویی هر چند باطل باشد به منزله حق تلقّی می شود و درست شمرده می گردد. و همانا اگر معاویه بر عراق حکومت یابد ، همه عراقیان هلاک می گردند ؛ امّا اگر علی بر شام حاکم شود ، شامیان را بیمی نخواهد بود . آن روزها که به کوفه درآمدی ، گونه ای بازداشتن مردم در کارنامه تو ثبت است که اگر کاری همانندِ آن کنی ، گمانِ بدی که به تو می رود ، به یقین تبدیل گردد و امیدی که به تو بسته شده ، به نومیدی بدل شود . آن گاه شریح در این باب گفت : ای ابو موسی! در برابر بدترین دشمن افکنده شده ای جانم به قربانت! عراق را تباه مکن . شام را به حق بده و آن را بگیر که همانا امروز نیز همانند دیروز ، هنوز مهلتی هست[، تباهش نکنی!] . و چون فردا با وضع خاصّ خود برسد [بسته به درایت تو،] کار به خوش بختی یا تیره بختی می گذرد . مبادا عمرو تو را بفریبد ، که همانا عمرو در هر صبحگاه [و هر هنگام] دشمن خداست . او را نیرنگ هایی است که عقل در آنها حیران می شود نیرنگ هایی زراندود شده و آمیخته به زیور و اشتباه آمیز! پس معاویه بن حرب را در این حوادث همچون بزرگی بی رقیب قرار مَدِه . خدا او را در راه اسلام به کسی هدایت کند که همسرِ دختِ پیامبر است ؛ و چه نیکو دامادی است! ابو موسی گفت : شایسته نیست گروهی که مرا متّهم می کنند ، مرا مأموریّت دهند تا باطلی را از ایشان دور سازم یا حقّی را به سویشان جلب کنم ... و همراه عمرو بن عاص و شُرَحْبیل بن سِمْط کِنْدی با گروهی عظیم ، روان گشت و آن گاه که از گزندْ نرساندنِ عراقیان به وی اطمینان یافت ، او را بدرود کرد و گفت : ای عمرو! تو مرد قریشی و معاویه ، جز با اطمینان به تو ، مأموریتت نداده و هرگز به ناتوانی و نیرنگ گرفتار نشوی ؛ و می دانی که من این زمینه را برای تو و رفیقت (معاویه) فراهم ساختم . پس گمانِ ما را برآور . سپس بازگشت و شریح بن هانی نیز آن گاه که از گزند شامیان بر ابو موسی ایمن گشت ، همراهِ سرشناسان قوم ، او را وداع گفت .

14 / 4وَصِيَّةُ الأَحنَفِ بنِ قَيسٍ لِأَبى موسيوقعه صفّين عن الجرجانى :كانَ آخِرُ مَن وَدَّعَ أبا موسَى الأَحنَفُ بنُ قَيسٍ ، أَخَذَ بِيَدِهِ ثُمَّ قالَ لَهُ : يا أبا موسى ! اِعرِف خَطبَ هذَا الأَمرِ ، وَاعلَم أنَّ لَهُ ما بَعدَهُ ، وأنَّکَ إن أضَعتَ العِراقَ فَلا عِراقَ . فَاتَّقِ اللّهَ ؛ فَإِنَّها تَجمَعُ لَکَ دُنياکَ وآخِرَتَکَ ، وإذا لقيتَ عَمرا غَدا فَلا تَبدَأهُ بِالسَّلامِ ؛ فَإِنَّها وإن كانَت سُنَّةً إلّا أنَّهُ لَيسَ مِن أهلِها ، ولا تُعطِهِ يَدَکَ ؛ فَإِنَّها أمانَةٌ ، وإيّاکَ أن يُقعِدَکَ عَلى صَدرِ الفِراشِ ؛ فَإِنَّها خُدعَةٌ ، ولا تَلقَهُ وَحدَهُ ، وَاحذَر أن يُكَلِّمَکَ فى بَيتٍ فيهِ مُخدَعٌ تُخَبَّأُ فيهِ الرِّجالُ وَالشُّهودُ . ثُمَّ أرادَ أن يَبورَ (1) ما فى نَفسِهِ لِعَلِيٍّ فَقالَ لَهُ : فَإِن لَم يَستَقِم لَکَ عَمرٌو عَلَى الرِّضا بِعَلِيٍّ فَخَيِّرهُ أن يَختارَ أهلُ العِراقِ مِن قُرَيشِ الشّامِ مَن شاؤوا ؛ فَإِنَّهُم يُوَلّونَا الخِيارَ ؛ فَنَختارُ مَن نُريدُ ، وإن أبَوا فَليَختَرِ أهلُ الشّامِ مِن قُرَيشِ العِراقِ مَن شاؤوا ، فَإِن فَعَلوا كانَ الأَمرُ فينا . قالَ أبو موسى : قَد سَمِعتُ ما قُلتَ . ولَم يَتَحاشَ لِقَولِ الأَحنَفِ . قالَ : فَرَجَعَ الأَحنَفُ فَأتى عَلِيّا فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! أخرَجَ وَاللّهِ أبو موسى زُبدَةَ سِقائِهِ فى أوَّلِ مَخضِهِ ، لا أرانا إلّا بَعَثنا رَجُلاً لا يُنكِرُ خَلعَکَ . فَقالَ عَلِيٌّ : يا أحنَفُ ! إنَّ اللّهَ غالِبٌ عَلى أمرِهِ . قالَ : فَمِن ذلِکَ نَجزَعُ يا أميرَ المُؤمِنينَ . وفَشا أمرُ الأَحنَفِ وأبى موسى فِى النّاسِ . (2)

.

1- .يبور : أى يختبر ويمتحن (النهايه : ج 1 ص 161) .
2- .وقعه صفّين : ص 536 ؛ الفتوح : ج 4 ص 208 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 154 وفيه إلى «الأمر فينا» وكلاهما نحوه .

14 / 4 سفارش احنف بن قیس به ابو موسی

14 / 4سفارش احنف بن قیس به ابو موسیوقعه صِفّین به نقل از جُرجانی : واپسین کسی که ابو موسی را بدرود گفت ، احنف بن قیس بود که دست وی را گرفت و به او گفت : ای ابو موسی! اهمّیت این کار را دریاب و بدان که آینده به آن بسته است و اگر تو [حقِّ]عراق را تباه کنی ، دیگر عراقی وجود نخواهد داشت . پس تقوای الهی پیشه کن که تقوا ، دنیا و آخرتت را تأمین می کند . فردا که عمرو را ملاقات می کنی ، در سلام گفتن به وی پیش دستی مکن . گر چه پیش دستی در سلام گفتن ، سنّت است ، او شایسته آن نیست. وبه او دست مَدِه، که این دست امانت است. مبادا که او تو را بر بالای مجلس نشانَد که این کار ، نیرنگ است . و با او در تنهایی اش دیدار مکن و بپرهیز از آن که در مکانی با تو سخن گوید که به نیرنگ ، مردان و گواهانی در آن پنهان شده باشند . سپس احنف خواست ابو موسی را بیازماید که در دلش در باب علی علیه السلام چه می گذرد . پس به او گفت : اگر عمرو در خشنود شدن به حکومت علی با تو همراهی نکرد ، او را مخیَّر گردان که [راضی شود] مردم عراق ، هر یک از قریشیان شام را که می خواهند ، به خلافت برگزینند . بدین سان ، ایشان گزینش را به عهده ما می نهند و ما هر که را خواهیم، برگزینیم.امّا اگر این را نپذیرفتند ، پس شامیان هر یک از قریشیان عراق را که می خواهند ، برگزینند ، که اگر چنین کنند ، باز کار [خلافت]در میان ما باشد . ابو موسی گفت : آنچه گفتی ، شنیدم ؛ و به سخن [اخیر] احنف ، اعتراضی نکرد . پس احنف بازگشت و نزد علی علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، ابو موسی در نخستین تکان ، کَره اش را از مَشکش بیرون آورد (خود را افشا کرد).جز این نمی نگرم که مردی را مأموریت داده ایم که از خَلعِ تو اِبا ندارد . علی علیه السلام گفت : «ای احنف! خداوند بر کار خویشتن چیره است» . گفت:[ولی] ای امیر مؤمنان! ما از همین جهت نگرانیم. آن گاه ، ماجرای احنف و ابو موسی در میان مردم بر سر زبان ها افتاد .

.

14 / 5وَصِيَّةُ مُعاوِيَةَ لِعَمرِو بنِ العاصِالبيان والتبيين :قالَ مُعاوِيَةُ لِعَمرِو بنِ العاصِ : يا عَمرُو ! إنَّ أهلَ العِراقِ قَد أكرَهوا عَلِيّا عَلى أبى موسى ، وأنَا وأهلُ الشّامِ راضونَ بِکَ . وقَد ضُمَّ إلَيکَ رَجُلٌ طَويلُ اللِّسانِ ، قَصيرُ الرَّأيِ ؛ فَأجِدِ الحَزَّ ، وطَبِّقِ المَفصِلَ ، ولا تَلقِهِ بِرَأيِکَ کُلِّهِ . (1)

.

1- .البيان والتبيين : ج 1 ص 172 ، مروج الذهب : ج 2 ص 406 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 154 نحوه وراجع العقد الفريد : ج 3 ص 340 .

14 / 5 سفارش معاویه به عمرو بن عاص

14 / 5سفارش معاویه به عمرو بن عاصالبیان و التّبیین :معاویه به عمرو بن عاص گفت : ای عمرو! همانا عراقیان ، علی را به تعیین ابو موسی ناچار کردند ؛ امّا من و شامیان به انتخاب تو خشنودیم . و همانا کسی در کنار تو قرار گرفته که زبانْ دراز و کوتاهْ خِرَد است . پس او را غافلگیرکن و [تیغت را] به بند استخوان برسان وهمه رأیت را یکْ جا به او ارائه نده .

.

14 / 6نَصيحَةُ الإِمامِ لِعَمرِو بنِ العاصِوقعه صفّين عن شقيق بن سلمه :كَتَبَ عَلِيٌّ إلى عَمرِو بنِ العاصِ يَعِظُهُ ويُرشِدُهُ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ الدُّنيا مَشغَلَهٌ عَن غَيرِها ، ولَم يُصِب صاحِبُها مِنها شَيئا إلّا فَتَحَت لَهُ حِرصا يَزيدُهُ فيها رَغبَةً ، ولَن يَستَغنِىَ صاحِبُها بِما نالَ عَمّا لَم يَبلُغهُ ، ومِن وَراءِ ذلِکَ فِراقُ ما جَمَعَ . وَالسَّعيدُ مَن وُعِظَ بِغَيرِهِ ؛ فَلا تُحبِط أبا عَبدِ اللّهِ أجرَکَ ، ولا تُجارِ مُعاوِيَهَ فى باطِلِهِ . فَأجابَهُ عَمرُو بنُ العاصِ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ ما فيهِ صَلاحُنا وَالُفَتُنَا الإِنابَهُ إلَى الحَقِّ ، وقَد جَعَلنَا القُرآنَ حَكَما بَينَنا ، فَأجِبنا إلَيهِ . وصَبرَ الرَّجُلُ مِنّا نَفسَهُ عَلى ما حَكَمَ عَلَيهِ القُرآنُ ،وعَذَرَهُ النّاسُ بَعدَ المُحاجَزَهِ . وَالسَّلامُ . فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِيٌّ : أمّا بَعدُ فَإِنَّ الَّذى أعجَبَکَ مِنَ الدُّنيا مِمّا نازَعتکَ إلَيهِ نَفسُکَ ووَثِقتَ بِهِ مِنها لَمُنقَلِبٌ عَنکَ ، ومُفارِقٌ لَکَ ؛ فَلا تَطمَئِنَّ إلَى الدُّنيا ؛ فَإِنَّها غَرَّارَهٌ . ولَو اعتَبَرتَ بِما مَضى لَحَفِظتَ ما بَقِىَ ، وَانتَفَعتَ بِما وُعِظتَ بِهِ . وَالسَّلامُ . فَأجابَهُ عَمرٌو : أمّا بَعدُ ؛ فَقَد أنصَفَ مَن جَعَلَ القُرآنَ إماما ، ودَعَا النّاسَ إلى أحكامِهِ . فَاصبِر أبا حَسنٍ ، وأنَا غَيرُ مُنيلِکَ إلّا ما أنالَکَ القُرآنُ . (1)

14 / 7مُفاوَضاتُ الحَكَمَينِشرح نهج البلاغه عن أبى جناب الكلبى :إنَّ عَمرا وأبا موسى لَمَّا التَقَيا بِدومَهِ الجَندَلِ أخَذَ عَمرٌو يُقَدِّمُ أبا موسى فِى الكَلامِ ، ويَقولُ : إنَّکَ صَحِبتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَبلى ، وأنتَ أكبَرُ مِنّى سِنّا ، فَتَكَلَّم أنتَ ، ثُمَّ أتَكَلَّمُ أنَا ، فَجَعَلَ ذلِکَ سُنَّهً وعادَهً بَينَهُما ، وإنَّما كانَ مَكرا وخَديعَهً وَاغتِرارا لَهُ أن يُقَدِّمَهُ ؛ فَيَبَدَأ بِخَلعِ عَلِيٍّ ، ثُمَّ يَرى رَأيَهُ . وقالَ ابنُ دَيزيلَ فى كِتابِ «صِفّينَ» : أعطاهُ عَمرٌو صَدرَ المَجلِسِ ، وكانَ لا يَتَكَلَّمُ قَبلَهُ ، وأعطاهُ التَّقَدُّمَ فِى الصَّلاهِ ، وفِى الطَّعامِ لا يَأكُلُ حَتّى يَأكُلَ ، وإذا خاطَبَهُ فَإِنَّما يُخاطِبُهُ بِأجَلِّ الأسماءِ ويَقولُ لَهُ : يا صاحِبَ رَسولِ اللّهِ ، حَتَّى اطمَأنَّ اِلَيهِ وظَنَّ أنَّهُ لا يَغُشُّهُ . (2)

.

1- .وقعه صفّين : ص 498 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 227 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 254 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 24 ؛ وقعه صفّين : ص 544 نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 300 .

14 / 6 اندرز امام به عمرو بن عاص

14 / 7 مذاکرات داوران

14 / 6اندرز امام به عمرو بن عاصوقعه صِفّین به نقل از شقیق بن سَلَمه : علی علیه السلام ، نامه ای به عمرو بن عاص نوشت و چنین اندرز و رهنمودش داد : «امّا بعد ؛ به راستی دنیا ، [آدمی را] از هر چیز جز خودش باز می دارد و دنیادار ، هیچ بهره ای از آن نمی گیرد ، مگر این که [دریچه] طمعی [تازه] به رویش می گشاید که میل به دنیا را در او می افزاید و هرگز وی با آنچه به دست آورده ، از آنچه به دست نیاورده ، بی نیاز نمی شود ؛ و در پس این همه ، باید آنچه را گرد آورده ترک کند . نیک بخت آن است که از دیگران پند پذیرد . سپس ابو عبد اللّه ! اَجر خود را تباه مکن و با معاویه در باطل خواهی اش همدست مشو!» . آن گاه ، عمرو بن عاص به وی پاسخ نوشت : امّا بعد ؛ مایه صلاح و اُلفت ما ، بازگشت به حقّ است . به راستی ، ما قرآن را میان خود داور ساخته ایم . پس ما را به آن اجابت کن . هر یک از ما به آنچه قرآن حکم کند ، تن سپرده است و [بدین سان]پس از این کشمکش ، مردم عذر او را خواهند پذیرفت . والسلام! پس علی علیه السلام به او نوشت : «امّا بعد ؛ آنچه از دنیا که تو را دلبسته خویش کرده و سبب شده که به آن اشتیاق یابی و اعتماد کنی ، به تو پشت خواهد کرد و از تو جدا خواهد شد . پس به دنیا اعتماد مکن که سخت فریبنده است . و اگر از آنچه گذشته ، عبرت پذیری ، آینده را حفظ می کنی و از آنچه به تو اندرز داده می شود ، سود می یابی . والسّلام!» . و عمرو به وی پاسخ داد : امّا بعد ؛ آن کس انصاف ورزیده که قرآن را پیشوای خود ساخته و مردم را به احکامش فرا خوانده است . پس ای ابو الحسن! صبر پیشه کن که من تو را جز به مقصدی که قرآن می رساندت ، نمی رسانم .

14 / 7مذاکرات داورانشرح نهج البلاغه به نقل از ابو جَناب کَلبی : آن گاه که عمرو و ابو موسی در دَومَه الجَندَل دیدار کردند ، عمرو شروع کرد به پیش انداختن ابوموسی در سخن گفتن و به وی می گفت : تو پیش از من از اصحاب پیامبر خدا بوده ای و سنّ و سال تو نیز از من بیشتر است . پس نخست ، تو سخن بگو و سپس من سخن خواهم گفت . رفته رفته ، عمرو ، این شیوه را میان خودشان به شکل سنّت و عادت درآورد . و جز این نبود که این کار ، نیرنگ و فریب و حیله ای بود تا وی را پیش اندازد و ابو

موسی ، نخستْ علی را خلع کند و آن گاه ، او خود ، رأیش را ابراز دارد . ابن دیزیل در کتاب صفّین آورده است : عمرو ، فراز مجلس را به وی بخشید و پیش از وی سخن نمی گفت و پیش نمازی را به وی ارزانی کرد و پیش از وی به غذا خوردن مشغول نمی شد و هر گاه خطابش می کرد ، بهترین عنوان ها را برایش به کار می برد و به وی می گفت : ای هم نشین پیامبر خدا ! بدین سان ، ابو موسی به وی اطمینان ورزید و گمان کرد که عمرو به وی خیانت نخواهد کرد .

.

تاریخ الطبری عن الزهری فی بَیانِ ما جَری بَینَ الحَکَمَینِ : قالَ عَمرٌو : یا أبا موسی ، أأنتَ عَلی أن نُسَمِّیَ رَجُلاً یَلی أمرَ هذِهِ الاُمَّهِ ؟ فَسَمِّهِ لی ؛ فَإن أقدِر عَلی أن اُتابِعَکَ فَلَکَ عَلَیَّ أن اُتابِعَکَ ، وإلّا فَلی عَلَیکَ أن تُتابِعَنی ! قالَ أبو موسی : اُسَمّی لَکَ عَبدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ . وکانَ ابنُ عُمَرَ فیمَنِ اعتَزَلَ . قالَ عَمرٌو : إنّی اُسَمّی لَکَ مُعاوِیَهَ بنَ أبی سُفیانَ ، فَلَم یَبرَحا مَجلِسَهُما حَتَّی استَبّا . (1)

تاریخ الطبری عن أبی جناب الکلبی فی ذِکرِ خَبرِ اجتِماعِ الحَکَمَینِ :قالَ أبو موسی : أما وَاللّهِ ، لَئِنِ استَطَعتُ لَاُحیِیَنَّ اسمَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ . فَقالَ لَهُ عَمرٌو : إن کُنتَ تُحِبُّ بَیعَهَ ابنِ عُمَرَ ، فَما یَمنَعُکَ مِن ابنی وأنتَ تَعرِفُ فَضلَهُ وصَلاحَهُ ! فَقالَ : إنَّ ابنَکَ رَجُلُ صِدقٍ ، ولکِنَّکَ قَد غَمَستَهُ فی هذِهِ الفِتنَهِ . (2)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 58 وراجع وقعه صفّین : ص 540 .
2- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 68 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 396 ، الأخبار الطوال : ص 199 نحوه ؛ وقعه صفّین : ص 541 .

تاریخ الطبری به نقل از زُهری ، در بیان آنچه میان دو داور گذشت :عمرو گفت : ای ابو موسی ! آیا بر آنی که کسی را برای خلافت این امّت ، نامزد کنیم؟ پس او را نام ببر . اگر بتوانم از تو پیروی کنم ، این حق را بر من داری که چنین کنم ؛ و اگر نتوانم ، پس من این حق را بر تو دارم که از من پیروی کنی . ابو موسی گفت : من برایت عبد اللّه بن عمر را نامزد می کنم که از جمله کناره گیران از جنگ بود . عمرو گفت : همانا من معاویه بن ابی سفیان را برای تو نامزد می کنم . و هنوز آن مجلس را ترک نکرده بودند که به دشنامگویی به یکدیگر پرداختند .

تاریخ الطبری به نقل از ابو جَناب کلبی ، در بیان ملاقات داوران : ابو موسی گفت : هلا ! به خدا سوگند ، همانا اگر بتوانم ، هر آینه ، نام عمر بن خطّاب را زنده می کنم . عمرو به وی گفت : اگر دوستار بیعت با ابن عمر هستی ، چرا با فرزند من بیعت نمی کنی که فضیلت و صلاحیّتش را می شناسی؟ گفت : فرزند تو مردی است درستکار ؛ لیکن تو او را به این آشوب کشانده ای .

.

مروج الذهب :دَعا عَمرٌو بِصَحيفَهٍ وكاتِبٍ ، وكانَ الكاتِبُ غُلاما لِعَمرٍو ، فَتَقَدَّمَ إلَيهِ لِيَبدَأَ بِهِ أوَّلاً دونَ أبى موسى ؛ لِما أرادَ مِنَ المَكرِ بِهِ ، ثُمَّ قالَ لَهُ بِحَضرَهِ الجَماعَهِ : اُكتُب ؛ فَإنَّکَ شاهِدٌ عَلَينا ، ولا تَكتُب شَيئا يَأمُرُکَ بِهِ أحَدُنا حَتّى تَستَأمِرَ الآخَرَ فيهِ ، فَإذا أمَرَکَ فَاكتُب ، وإذا نَهاکَ فَانتَهِ حَتّى يَجتَمِعَ رَأيُنا ، اكتُب : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، هذا ما تَقاضى عَلَيهِ فُلانٌ وفُلانٌ ، فَكَتَبَ وبَدَأَ بِعَمرٍو ، فَقالَ لَهُ عَمرٌو : لا اُمَّ لَکَ ! أ تُقَدِّمُنى قَبلَهُ كَأنَّکَ جاهِلٌ بِحَقِّهِ ؟ ! فَبَدَأَ بِاسمِ عَبدِ اللّهِ بنِ قَيسٍ ، وكَتَبَ : تَقاضَيا عَلى أنَّهُما يَشهَدانِ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، أرسَلَهُ بِالهُدى ودينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ ولَو كَرِهَ المُشرِكونَ . ثُمَّ قالَ عَمرٌو : ونَشهَدُ أنَّ أبا بَكرٍ خَليفَهُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَمِلَ بِكِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ رَسولِ اللّهِ حَتّى قَبَضَهُ اللّهُ إلَيهِ ، وقَد أدَّى الحَقَّ الَّذى عَلَيهِ ، قالَ أبو موسى : اُكتُب ، ثُمَّ قالَ فى عُمَرَ مِثلَ ذلِکَ ، فَقالَ أبو موسى : اُكتُب . ثُمَّ قالَ عَمرٌو : وَاكتُب : وأنَّ عُثمانَ وَلِىُّ هذَا الأمرِ بَعدَ عُمَرَ عَلى إجماعٍ مِنَ المُسلِمينَ وشورى مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ورِضىً مِنهُم ، وأنَّهُ كانَ مُؤمِنا ، فَقالَ أبو موسَى الأشعَرِىُّ : لَيسَ هذا مِمّا قَعَدنا لَهُ ، قالَ عَمرٌو : وَاللّهِ لابُدَّ مِن أن يَكونَ مُؤمِنا أو كافِرا ، فَقالَ أبو موسى : كانَ مُؤمِنا ، قالَ عَمرٌو : فَمُرهُ يَكتُب ، قالَ أبو موسى : اُكتُب ، قالَ عمرٌو : فَظالِما قُتِلَ عُثمانُ أو مَظلوما ، قالَ أبو موسى : بَل قُتِلَ مَظلوما ، قالَ عَمرٌو : أفَلَيسَ قَد جَعَلَ اللّهُ لِوَلِىِّ المَظلومِ سُلطانا يَطلُبُ بِدَمِهِ ؟ قالَ أبو موسى : نَعَم ، قالَ عَمرٌو : فَهَل تَعلَمُ لِعُثمانَ وَلِيّا أولى مِن مُعاوِيَهَ ؟ قالَ أبو موسى : لا ، قالَ عَمرٌو : أ فَلَيسَ لِمُعاوِيَهَ أن يَطلُبَ قاتِلَهُ حَيثُما كانَ حَتّى يَقتُلَهُ أو يَعجِزَ عَنهُ ؟ قالَ أبو موسى : بَلَى ، قالَ عَمرٌو لِلكاتِبِ : اُكتُب ، وأمَرَهُ أبو موسى فَكَتَبَ ، قالَ عَمرٌو : فَإنّا نُقيمُ البَيِّنَهَ أنَّ عَلِيّا قَتَلَ عُثمانَ ، قالَ أبو موسى : هذا أمرٌ قَد حَدَثَ فِى الإسلامِ ، وإنَّمَا اجتَمَعَنا لِغَيرِهِ ، فَهَلُمَّ إلى أمرٍ يُصلِحُ اللّهُ بِهِ أمرَ اُمَّهِ مُحَمَّدٍ ، قالَ عَمرٌو : وما هُوَ ؟ قالَ أبو موسى : قَد عَلِمتَ أنَّ أهلَ العِراقِ لا يُحِبّونَ مُعاوِيَهَ أبَدا ، وأنَّ أهلَ الشّامِ لا يُحِبّونَ عَلِيّا أبَدا ؛ فَهَلُمَّ نَخلَعُهُما جَميعا ونَستَخلِفُ عَبدَ اللّهِ بنَ عُمَرَ ! وكانَ عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ عَلى بِنتِ أبى موسى . (1)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 407 .

مُروج الذّهب :عمرو ، کاغذی خواست و کاتبی . آن کاتب که غلامِ عمرو بود به سوی وی رفت تا نخست ، سخن او را بنگارد ، نه ابو موسی را ؛ زیرا عمرو ، قصد فریفتن ابوموسی را داشت . پس عمرو در حضور جماعت ، به کاتب گفت : بنویس! و همانا تو گواه مایی . و هیچ چیز را که یکی از ما می گوید ، ننویس ، مگر آن که از دیگری هم نظر پُرسی . اگر آن دیگری تو را نهی کرد ، ننویس تا رأی ما هر دو یکی شود . بنویس : به نام خداوند بخشنده مهربان . این است آنچه فلان و فلان بر آن داوری کردند . غلام نوشت و نخست ، نام عمرو را آورد . عمرو به وی گفت : ای بی مادر! آیا مرا بر ابو موسی پیش می اندازی ؟! گویی حقّ او را نمی شناسی! پس غلام ، نخست نام عبد اللّه بن قیس را آورد و نوشت : آن دو چنین توافق کردند : «گواهی می دهند معبودی جز خدای یگانه نیست ، یکتاست و شریکی ندارد ، و محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست که خدا با [نشانه های]هدایت و دین حق ، او را فرستاد تا به ناخواستِ مشرکان ، بر همه دین ها پیروزش گردانَد» . سپس عمرو گفت : و گواهی می دهیم که ابو بکر ، خلیفه پیامبر خدا ، به کتاب خدا و سنّت پیامبرش رفتار کرد تا آن گاه که خدا او را نزد خود برکشید ؛ و همانا حقّی را که در عهده داشت ، اَدا نمود . ابو موسی گفت : [همین را]بنویس! سپس عمرو ، همانندِ همان را درباره عُمَر گفت . ابو موسی گفت : [همین را]بنویس! سپس عمرو گفت : بنویس : و عثمان پس از عمر ، با اتّفاق نظر مسلمانان و با نظر و خشنودیِ شورایی از یاران پیامبر خدا ، خلافت را عهده دار شد ؛ و او مؤمن بود . ابو موسی اشعری گفت : ما به این مراد ، مجلس ترتیب نداده ایم . عمرو گفت : به خدا سوگند ، او یا مؤمن بوده یا کافر! ابو موسی گفت : مؤمن بوده است . عمرو گفت : پس فرمانش دِه تا بنویسد . ابو موسی گفت : بنویس! عمرو گفت : عثمان ، آن گاه که کشته شد ، ظالم بود یا مظلوم؟ ابو موسی گفت : آری ؛ مظلوم بود . عمرو گفت : آیا خداوند ، این قدرت را به اختیاردار مظلوم نداده تا خونخواهی اش کند؟ ابو موسی گفت : آری! عمرو گفت : آیا تو برای عثمان ، اختیارداری برتر از معاویه می شناسی؟ ابو موسی گفت : نه! عمرو گفت : آیا معاویه اختیار ندارد قاتل عثمان را هر جا هست ، بجوید تا یا او را بکشد و یا از این کار درمانَد؟ ابو موسی گفت : آری! عمرو به کاتب گفت : بنویس! و ابو موسی هم به وی امر کرد و او نوشت . سپس عمرو گفت : ما دلیل اقامه می کنیم که علی ، عثمان را کشته است . ابوموسی گفت:این،ماجرایی است که در اسلام رخ داده؛ ولی ما برای

چیزی جز آن گرد آمده ایم . پس چیزی بیاور که خداوند با آن ، کار امّت محمّد صلی الله علیه و آله را به سامان آورَد . عمرو گفت : آن چیست؟ ابو موسی گفت : همانا می دانی که عراقیان هرگز معاویه را دوست نمی دارند . شامیان نیز هرگز علی را نمی پسندند . پس بیا تا هر دو را خلع کنیم و عبد اللّه بن عمر را جایگزین سازیم ! و عبد اللّه بن عمر ، داماد ابو موسی بود .

.

العقد الفريد عن أبى الحسن فى ذِكرِ اجتِماعِ الحَكَمَينِ : اُخلِىَ لَهُما [عَمرِو بنِ العاصِ وأبى موسى]مَكانٌ يَجتَمِعانِ فيهِ ، فَأَمهَلَهُ عَمرُو بنُ العاصِ ثَلاثَةَ أيّامٍ ، ثُمَّ أقبَلَ إلَيهِ بِأنواعٍ مِنَ الطَّعامِ يُشَهّيهِ بِها ، حَتّى إذَا استَبطَنَ أبو موسى ناجاهُ عَمرٌو ، فَقالَ لَهُ : يا أبا موسى ! إنَّکَ شَيخُ أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وذو فَضلِها ، وذو سابِقَتِها ، وقَد تَرى ما وَقَعَت فيهِ هذِهِ الاُمَّهُ مِنَ الفِتنَهِ العَمياءِ الَّتى لا بَقاءَ مَعَها ، فَهَل لَکَ أن تَکونَ مَيمونَ هذِهِ الاُمَّهِ ؛ فَيَحقُنُ اللّهُ بِکَ دِماءَها ؛ فَإنَّهُ يَقولُ فى نَفسٍ واحِدَهٍ : «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا» (1) ، فَکَيفَ بِمَن أحيا أنفُسَ هذَا الخَلقِ کُلِّهِ ! قالَ لَهُ : وکَيفَ ذلِکَ ؟ قالَ : تَخلَعُ أنتَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ، وأخلَعُ أنَا مُعاوِيَهَ بنَ أبى سُفيانَ ، ونَختارُ لِهذِهِ الاُمَّهِ رَجُلاً لَم يَحضُر فى شَىءٍ مِنَ الفِتنَهِ ، ولَم يَغمِس يَدَهُ فيها . قالَ لَهُ : ومَن يَکونَ ذلِکَ ؟ وکانَ عَمرُو بنُ العاصِ قَد فَهِمَ رَأىَ أبى موسى فى عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ فَقالَ لَهُ : عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ . فَقالَ : إنَّهُ لَکَما ذَکَرتَ ، ولکِن کَيفَ لى بِالوَثيقَهِ مِنکَ ؟ فَقالَ لَهُ : يا أبا موسى ، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » (2) ، خُذ مِنَ العُهودِ وَالمَواثيقِ حَتّى تَرضى . ثُمَّ لَم يُبقِ عَمرُو بنُ العاصِ عَهدا ولا مَوثِقا ولا يَمينا مُؤَکَّدَهً حَتّى حَلَفَ بِها ، حَتّى بَقِىَ الشَّيخُ مَبهوتا ، وقالَ لَهُ : قَد أحبَبتُ . (3)

.

1- .المائده : 32 .
2- .الرعد : 28 .
3- .العقد الفريد : ج 3 ص 340 .

العقد الفرید به نقل از ابو الحسن ، در بیان گردهمایی دو داور : برای عمرو بن عاص و ابوموسی ، مکانی خلوت فراهم آمد تا در آن گرد آیند . پس عمرو بن عاص ، سه روز به ابوموسی مهلت داد و آن گاه ، انواع خوراک ها را به وی عرضه کرد و با آنها اشتهایش را برمی انگیخت . چون ابو موسی سیر بخورد ، عمرو با وی چنین نجوا کرد : ای ابو موسی! تو بزرگِ اصحاب محمّد هستی و در میان ایشان ، صاحب فضیلت و پیشینه ای . می بینی که امّت در چه فتنه کوری قرار گرفته که با آن ، امید بقایش نیست . آیا می خواهی فرخنده فالِ این امّت باشی و خداوند به دست تو ، خون ایشان را حفظ کند؟ خداوند درباره حفظ یک تن می فرماید : «هر که یک تن را زنده سازد ، گویی همه مردم را زنده ساخته است» . پس چگونه است حالِ آن کس که جان های همه این مردم را حفظ کند؟ ابو موسی به وی گفت : چگونه چنین شود؟ گفت : تو علی بن ابی طالب را خلع می کنی و من معاویه بن ابی سفیان را بر کنار می سازم ؛ و سپس برای این امّت ، مردی را بر می گزینیم که در این آشوبْ حاضر نبوده ، در آن دست نداشته باشد . ابو موسی به او گفت : و آن کس کیست؟ عمرو بن عاص که دریافته بود ابوموسی به عبد اللّه بن عمر نظر دارد ، به وی گفت : عبد اللّه بن عمر! ابو موسی گفت : همانا او چنین است که یاد کردی . امّا من چگونه به تو اطمینان کنم؟ عمرو به وی گفت : ای ابو موسی! «هَلا که به یاد خدا دل ها آرام می گیرد!» . هر عهد و پیمانی که می خواهی ، بستان تا خشنود شوی . سپس عمرو بن عاص ، هر گونه عهد و میثاق و سوگندِ به تأکید را بر خود واجب ساخت ، چندان که آن پیرمرد ، مبهوت ماند و به او گفت : رضایت دادم!

.

14 / 8رَأىُ الحَكَمَينِتاريخ الطبرى عن أبى جناب الكلبى :إنَّ عَمرا وأبا موسى حَيثُ التَقَيا بِدومَةِ الجَندَلِ ، أخَذَ عَمرٌو يُقَدِّمُ أبا موسى فِى الكَلامِ ، يَقولُ : إنَّکَ صاحِبُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأنتَ أسَنُّ مِنّى ، فَتَكَلَّم وأتَكَلَّمُ ؛ فَكانَ عَمرٌو قَد عَوَّدَ أبا موسى أن يُقَدِّمَهُ فى كُلِّ شَىءٍ ، اغتَزى بِذلِکَ كُلِّهِ أن يُقَدِّمَهُ ، فَيَبدَأ بِخَلعِ عَلِىٍّ . قالَ : فَنَظَرَ فى أمرِهِما ومَا اجتَمَعا عَلَيهِ ، فَأرادَهُ عَمرٌو عَلى مُعاوِيَةَ فَأبى ، وأرادَهُ عَلَى ابنِهِ فَأبى ، وأرادَ موسى عَمرا عَلى عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ فَأبى عَلَيهِ ، فَقالَ لَهُ عَمرٌو : خَبِّرنى ما رَأيُکَ ؟ قالَ : رَأيى أن نَخلَعَ هذَينِ الرَّجُلَينِ ، ونَجعَلَ الأمرَ شورى بَينَ المُسلِمينَ ، فَيَختارَ المُسلِمونَ لِأنفُسِهِم مَن أحَبّوا . فَقالَ لَهُ عَمرٌو : فَإنَّ الرَّأىَ ما رَأيتَ . فَأقبَلا إلَى النّاسِ وهُم مُجتَمِعونَ ، فَقالَ : يا أبا موسى ، أعلِمهُم بِأنَّ رَأيَنا قَد اجتَمَعَ وَاتَّفَقَ ، فَتَكَلَّمَ أبو موسى فَقالَ : إنَّ رَأيى ورَأىَ عَمرٍو قَدِ اتَّفَقَ عَلى أمرٍ نَرجو أن يُصلِحَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِهِ أمرَ هذِهِ الاُمَّةِ . فَقالَ عَمرٌو : صَدَقَ وبَرَّ ، يا أبا موسى ! تَقَدَّم فَتَكَلَّم ، فَتَقَدَّمَ أبو موسى لِيَتَكَلَّمَ ، فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : وَيحَکَ ! وَاللّهِ إنّى لَأظُنُّهُ قَد خَدَعَکَ . إن كُنتُما قَد اتَّفَقتُما عَلى أمرٍ ؛ فَقَدِّمهُ فَليَتَكَلَّم بِذلِکَ الأمرِ قَبلَکَ ، ثُمَّ تَكَلَّم أنتَ بَعدَهُ ؛ فَإنَّ عَمرا رَجُلٌ غادِرٌ ، ولا آمَنُ أن يَكونَ قَد أعطاکَ الرِّضا فيما بَينَکَ وبَينَهُ ، فَإذا قُمتَ فى النّاسِ خالَفَکَ وكانَ أبو موسى مُغَفَّلاً فَقالَ لَهُ : إنّا قَدِ اتَّفَقنا . فَتَقَدَّمَ أبو موسى فَحَمِدَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّها النّاسُ ! إنّا قَد نَظَرنا فى أمرِ هذِهِ الاُمَّةِ فَلَم نَرَ أصلَحَ لِأمرِها ، ولا ألَمَّ لِشَعَثِها مِن أمرٍ قَد أجمَعَ رَأيى ورَأىُ عَمرٍو عَلَيهِ ؛ وهُوَ أن نَخلَعَ عَلِيّا ومُعاوِيَةَ ، وتَستَقبِلَ هذِهِ الاُمَّةُ هذَا الأمرَ ؛ فَيُوَلّوا مِنهُم مَن أحَبّوا عَلَيهِم ، وإنّى قَدِ خَلَعتُ عَلِيّا ومُعاوِيَةَ ، فَاستَقبِلوا أمرَكُم ، ووَلّوا عَلَيكُم مَن رَأيتُموهُ لِهذَا الأمرِ أهلاً . ثُمَّ تَنَحّى . وأقبَلَ عَمرُو بنُ العاصِ فَقامَ مَقامَهُ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وقالَ : إنَّ هذا قَد قالَ ما سَمِعتُم وخَلَعَ صاحِبَهُ ، وأنَا أخلَعُ صاحِبَهُ كَما خَلَعَهُ ، واُثبِتُ صاحِبى مُعاوِيَةَ ؛ فَإنَّهُ وَلِىُّ عُثمانَ بنِ عَفّانَ ، وَالطّالِبُ بِدَمِهِ ، وأحَقُّ النّاسِ بِمَقامِهِ . فَقالَ أبو موسى : ما لَکَ لا وَفَّقَکَ اللّهُ ! غَدَرتَ وفَجَرتَ ! إنَّما مَثَلُکَ «كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث» (1) . قالَ عَمرٌو : إنَّما مَثَلُکَ «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارَا» (2) . وحَمَلَ شُرَيحُ بنُ هانِئٍ عَلى عَمرٍو فَقَنَّعَهُ بِالسَّوطِ ، وحَمَلَ عَلى شُرَيحٍ ابنٌ لِعَمرٍو فَضَرَبَهُ بِالسَّوطِ ، وقامَ النّاسُ فَحَجَزوا بَينَهُم . وكانَ شُرَيحٌ بَعدَ ذلِکَ يَقولُ : ما نُدِمتُ عَلى شَىءٍ نَدامَتى عَلى ضَربِ عَمرٍو بِالسَّوطِ ألّا أكونَ ضَرَبتُهُ بِالسَّيفِ آتِيا بِهِ الدَّهرُ ما أتى . وَالتَمَسَ أهلُ الشّامِ أبا موسى ، فَرَكِبَ راحِلَتَهُ ولَحِقَ بِمَكَّةَ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : قَبَّحَ اللّهُ رَأىَ أبى موسى ! حَذَّرتُهُ وأمَرتُهُ بِالرَّأىِ فَما عَقَلَ . فَكانَ أبو

موسى يَقولُ : حَذَّرَنِى ابنُ عَبّاسٍ غَدرَةَ الفاسِقِ ، ولكِنِّى اطمَأنَنتُ إلَيهِ ، وظَنَنتُ أنَّهُ لَن يُؤثِرَ شَيئا عَلى نَصيحَهِ الاُمَّهِ . ثُمَّ انصَرَفَ عَمرٌو وأهلُ الشّامِ إلى مُعاوِيَهَ ، وسَلَّموا عَلَيهِ بِالخِلافَهِ ، ورَجَعَ ابنُ عَبّاسٍ وشُرَيحُ بنُ هانِئٍ إلى عَلِيٍّ . (3)

.

1- .الأعراف : 176 .
2- .الجمعه : 5 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 70 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 396 ، الأخبار الطوال : ص 199 201 كلاهما نحوه ؛ وقعه صفّين : ص 544546 وراجع الفتوح : ج 4 ص 214 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 156 وتاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 190 .

14 / 8 رأی داوران

14 / 8رأی داورانتاریخ الطبری به نقل از ابو جَناب کَلبی : آن گاه که عمرو و ابو موسی در دومَةُ الجَندَل با هم دیدار کردند ، عمرو کوشید تا ابو موسی را در سخن گفتن پیش اندازد و به او گفت : همانا تو از اصحاب پیامبر خدا هستی و سنّ تو بیش از من است . پس نخست تو سخن گو و سپس من سخن خواهم گفت . و عمرو او را عادت می داد که در هر کار ، بر وی پیش افتد و از این شیوه ، در پی آن بود که وی نخست ، علی علیه السلام را خلع کند . پس ابو موسی در کار داوری که به سبب آن گرد آمده بودند ، اندیشید و عمرو او را به پذیرش معاویه فرا خواند ، وی نپذیرفت . سپس او را به پذیرش پسرش فرا خواند ، باز هم نپذیرفت . ابو موسی هم عبد اللّه بن عُمَر را به عمرو پیشنهاد کرد ؛ ولی وی سر باز زد . پس عمرو به او گفت : به من بگو اندیشه ات چیست؟ ابو موسی گفت : من بر آنم که این هر دو مرد را خلع کنیم و کار خلافت را به شورا میان مسلمانان وا گذاریم . آن گاه ، مسلمانان هر که را بخواهند برای خویش برمی گزینند . عمرو به وی گفت : رأی همان است که تو اندیشیده ای . سپس هر دو نزد مردم آمدند که اجتماع کرده بودند . عمرو گفت : ای ابو موسی! آنان را آگاه کن که ما بر یک رأی هم داستان و هم نظر شده ایم . ابو موسی به سخن پرداخت و گفت : اندیشه من و عمرو بر چیزی هماهنگ شد که امید داریم خدای عز و جل با آن ، کار این امّت را به سامان آورَد . عمرو گفت : درست و نیکو گفت . ای ابوموسی! اکنون نخست تو سخن بگو . ابو موسی عزم سخن کرد . ابن عبّاس به وی گفت : وای بر تو! به خدا سوگند ، در گمانم که او تو را فریفته است . اگر بر یک امر اتّفاق کرده اید ، او را پیش انداز تا پیش از تو سخن گوید و آن امر را ابراز کند . سپس تو از پیِ او سخن گو . همانا عمرو مردی است حیله گر و من ایمن نیستم که تو را در آنچه میانتان گذشته ، خشنود سازد . پس چون در میان مردم برخاستی [و نخست سخن گفتی] ، با تو مخالفت خواهد کرد . امّا ابو موسی که کودن بود ، به او گفت : همانا ما اتّفاق کرده ایم . پس ابو موسی پیش قدم شد و پس از سپاس و ستایش خداوند عز و جل گفت : ای مردم! ما در کار این امّت اندیشیدیم و هیچ راهی را برای اصلاح امر و گردآوردن پراکندگی های آن ، شایسته تر از آنچه من و عمرو بر آن اتّفاق کرده ایم ، نیافتیم . و آن این است که علی و معاویه را خلع کنیم و آن گاه ، این امّت ، خود به امر خلافت روی کند و هر که را خواهد ، خلیفه خویش گردانَد . پس من ،

علی و معاویه را خلع کردم . اکنون شما به امر خویش روی کنید و آن کس را که شایسته خلافت می بینید ، خلیفه خویش سازید . سپس ابو موسی به جای خود بازگشت . آن گاه ، عمرو بن عاص پیش آمد و در جای او ایستاد و پس از سپاس و ستایش خداوند ، گفت : این بود آنچه شنیدید . او رفیق خویش (علی) را خلع کرد و من نیز همانند او ، رفیقش را خلع می کنم و رفیق خود ، معاویه را استوار می سازم ، که او صاحبْ اختیارِ عثمان بن عفّان و خونخواه او و شایسته ترین مردم برای جانشینی وی است . ابو موسی گفت : چه شده است تو را؟ خدایت ناکام گردانَد! خیانت و فجور ورزیدی . جز این نیست که حکایتِ تو «چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی ، زبان از کام برآوَرَد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآوَرَد» . عمرو گفت : حکایت تو [نیز] «چون داستان خری است که کتاب هایی را بر پشت می کشد» . شُرَیح بن هانی به عمرو هجوم آورد و با تازیانه بر چهره اش کوفت . فرزند عمرو نیز بر شریح تاخت و او را تازیانه زد . مردم برخاستند و میان آن دو مانع شدند . از آن پس ، شریح می گفت : از هیچ چیز این اندازه پشیمان نیستم که چرا به جای تازیانه زدن به عمرو ، او را به شمشیر نزدم تا روزگار بر وی چنان کند که باید . سپس شامیان در پی ابو موسی برآمدند ؛ [ولی] او بر مَرکَب خویش بر نشست و به سوی مکّه رهسپار گشت . ابن عبّاس گفت : خدا رأی ابو موسی را زشت سازد! او را هشدار دادم و امرش کردم که عقل خویش به کار بندد ؛ امّا چنین نکرد . و ابوموسی می گفت : ابن عبّاس مرا از حیله گری این مرد فاسق برحذر داشت ؛ ولی من به وی اطمینان کردم و گمان بردم او هیچ چیز را بر خیرخواهی برای امّت ترجیح نمی دهد . پس عمرو و شامیان به سوی معاویه رهسپار گشتند و او را به خلافت ، سلام دادند . ابن عبّاس و شُرَیح بن هانی نیز نزد علی علیه السلام بازگشتند .

.

ص: 274

. .

ص: 275

. .

تاريخ اليعقوبى :تَنادَى النّاسُ : حَكَمَ وَاللّهِ الحَكَمانِ بِغَيرِ ما فِى الكِتابِ وَالشَّرطُ عَلَيهِما غَيرُ هذا . وتَضارَبَ القَومُ بِالسِّياطِ ، وأخَذَ قَومٌ بِشُعورِ بَعضٍ ، وَافتَرَقَ النّاسُ . ونادَتِ الخَوارِجُ : كَفَرَ الحَكَمانِ ، لا حُكمَ إلّا للّهِ . (1)

14 / 9كَلامُ الإمامِ لَمّا بَلَغَهُ أمرُ الحَكَمينِالإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ بَعدَ التَّحكيمِ وما بَلَغَهُ مِن أمرِ الحَكَمَينِ :أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّ مَعصِيَةَ النّاصِحِ الشَّفيقِ العالِمِ المُجَرِّبِ ، تورِثُ الحَسرَةَ ، وتُعقِبُ النَّدامَةَ . وقَد كُنتُ أمَرتُكُم فى هذِهِ الحُكومَةِ أمرى ، ونَخَلتُ لَكُم مَخزونَ رَأيى ، لَو كانَ يُطاعُ لِقَصيرٍ أمرٌ (2) ! فَأبَيتُم عَلِىَّ إباءَ المُخالِفينَ الجُفاهِ ، وَالمُنابِذينَ العُصاهِ . حَتَّى ارتابَ النّاصِحُ بِنُصحِهِ ، وضَنَّ الزَّندُ بِقَدحِهِ ، فَكُنتُ أنَا وإيّاكُم كَما قالَ أخو هَوازِنَ : أمَرتُكُمُ أمرى بِمُنعَرَجِ اللِّوى فَلَم تَستَبينُوا النُّصحَ إلّا ضُحَى الغَدِ (3)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 190 .
2- .هو مثل يضرب لمن خالف ناصحه ، وأصل المثل : أنّ قصيرا كان مولى لجذيمه بن الأبرش بعض ملوک العرب وقد كان جذيمه قتل أبا الزبا ملكه الجزيره ، فبعثت إليه ليتزوّج بها خدعه وسألته القدوم عليها ، فأجابها إلى ذلک وخرج فى ألف فارس وخلّف باقى جنوده مع ابن اُخته وقد كان قصير أشار عليه بأن لا يتوجّه إليها فلم يقبل ، فلمّا قرب الجزيره استقبلته جنود الزبا بالعدّه ولم يرَ منهم إكراما له ، فأشار عليه قصير بالرجوع وقال : من شأن النساء الغدر ، فلم يقبل ، فلمّا دخل عليها قتلته . فعندها قال قصير : لا يُطاع لقصير أمر . فصار مثلاً لكلّ ناصح عصى (بحار الأنوار : ج 33 ص 322) .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 35 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 322 ح 568 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 140 عن عامر الشعبى وجبر بن نوف ، جواهر المطالب : ج 1 ص 317 كلاهما نحوه وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 412 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 163 .

14 / 9 گفتار امام پس از دریافت خبرِ داوران

تاریخ الیعقوبی :مردم ندا در دادند : به خدا سوگند ، دو داور به چیزی جز آنچه در قرآن است ، حکم کردند ؛ امّا جز این بر ایشان شرط شده بود . سپس افراد با تازیانه به جان هم افتادند و برخی ، موی های یکدیگر را می کشیدند . آن گاه پراکنده گشتند . و خوارج ندا در دادند : دو داور ، کافر شدند . حکم ، تنها از آنِ خداست !

14 / 9گفتار امام پس از دریافت خبرِ داورانامام علی علیه السلام برگرفته سخن وی پس از داوری و دریافت خبر داوران :امّا بعد ؛ همانا نافرمانی از امر نیکخواهِ مهرورزِ داناىِ کارآزموده ، حسرت می زاید و پشیمانی در پی دارد . من در ماجرای این داوری ، فرمان خویش را به شما دادم و آنچه را در گنجینه اندیشه داشتم ، برایتان آشکار کردم ؛ «و ای کاش از رأىِ قَصیر پیروی می کردند» . (1) امّا شما همچون مخالفانی جفاپیشه و پیمان شکنانی عصیانگر ، از فرمانم سر باز زدید ؛ چندان که اندرز دهنده نیکخواه در خیرخواهی اش به تردید افتاد و سنگِ آتش زنه در افروختنِ آتش ، بُخل ورزید (2) . پس من و شما مِصداق سخن آن مرد [قبیله] هَوازِن هستیم : «من در [منزلگاه] مُنعَرِجُ اللِّوی ، امر خویش را با شما در میان نهادم ولی شما جز در صبحگاهان روز بعد، خیرخواهی ام را درنیافتید.

.

1- .این مَثَل در جایی به کار می رود که کسی به پندِ ناصح ، عمل نکند . ریشه این مَثَل آن است که قصیر ، غلامِ یکی از ملوک عرب به نام جذیمه بن اَبرَش بود . جذیمه پدر زبا ، ملکه جزیره را کشته بود . آن ملکه با حیله گری از جذیمه خواست که برای ازدواج با وی نزد او رود . جذیمه ، دعوت وی را پذیرفت و با هزار سوار ، روی به راه نهاد و دیگر لشکریانش را همراه خواهرزاده اش باقی نهاد . پیش تر ، قصیر به وی گفته بود که به سوی زبا نرود ؛ ولی او نپذیرفته بود . آن گاه که وی به جزیره نزدیک شد ، انبوهی از سپاهیان زبا پیش آمدند ، بی آن که وی را احترام کنند . قصیر به او گفت که بازگردد و حیله گری زنان را گوشزد کرد . جذیمه نپذیرفت و چون نزد زبا رفت ، کشته شد . آن گاه ، قصیر گفت : «سخنی از قصیر ،

پذیرفته نمی شود!» و این ، مثلی شد برای هر کس که نصیحت کند و از سخنش سر بپیچند (بحار الأنوار : ج 33 ص 322) .
2- .کنایه از امتناع صاحبان اندیشه ، از آشکار ساختن رأی خویش .

ص: 278

. .

ص: 279

. .

ص: 280

. .

بحثی درباره حکمیّت

1 . علّت پذیرش حکمیت

بحثی در باره حکمیّتواقعه حَکَمیّت در جنگ صِفّین ، یکی از تأسّف بارترین وقایع دوران حکومت امام علی علیه السلام بود . این حادثه تلخ هنگامی پدید آمد که سپاه امام علیه السلام با پیروزی نهایی فاصله ای نداشت . پذیرفتن حکمیت توسط امام علیه السلام نه تنها مانع پیروزی قریب الوقوع او شد ؛ بلکه موجب بروز اختلاف در سپاه او و درگیر شدن امام علیه السلام با بخش عمده ای از زبده ترین رزمندگانِ خود گردید . برای روشن شدن این موضوع ، چند مسئله باید مورد بررسی قرار گیرد :

1 . علّت پذیرش حکمیتنخستین مسئله این است که : چرا امام علیه السلام حکمیّت را پذیرفت ؟ مگر در حق بودن اقدامات خود تردید داشت؟ اصولاً حکمیّت میان حق و باطل چه مفهومی دارد؟ آیا حکمت و سیاست اقتضا نمی کرد که امام علیه السلام در مقابل فشار بخشی از سپاه خود مقاومت کند و به حکمیّت تن در ندهد؟ پاسخ این است که : آری ، مقتضای حکمت وسیاست ، نپذیرفتن حَکمیّت بود ؛ لیکن امام علیه السلام بر اساس اسناد متقن تاریخی، به اختیار خود ، حکمیت را نپذیرفت ؛ بلکه آن را بر وی تحمیل کردند و مقاومت او در برابر این پیشنهاد جاهلانه ، نه تنها سودی دربر نداشت ، بلکه موجب می شد جنگ نهروان نیز در صِفّین و بسی زودتر

.

2 . چرا ابو موسی؟

اتّفاق افتد و امام علیه السلام در صحنه درگیری با شامیان مجبور شود با بخش عمده ای از سپاه خود بجنگد . هنگامی که معاویه به این نتیجه رسید که تاب مقاومت در برابر سپاه امام علیه السلام را ندارد و درصورت ادامه جنگ ، پیروزی امام علیه السلام قطعی است ، با شناختی که از بخش عمده ای از سپاه امام علیه السلام داشت، به پیشنهاد عمرو بن عاص، دو حیله شیطانی خطرناک در پیش گرفت : یکی برای آتش بس و توقّف موقّت جنگ، و دوم، متلاشی کردن و یا تضعیف نیروهای امام علیه السلام ، وهر دو نیرنگ او با کمک عوامل نفوذی ای که در سپاه امام علیه السلام داشت، نتیجه داد . نیرنگ نخست، بالا بردن قرآن بر نیزه ها و دعوت کردن امام علیه السلام به حکمیّت قرآن بود که جنگ را متوقّف کرد و نیرنگ دوم، داستان حکمیّت بود که خیلی پیچیده تر اجرا شد ، به گونه ای که سرانجامْ بخشی از کارآمدترین نیروهای امام علیه السلام را رو در روی او قرار داد . به همان دلیل که امام علیه السلام بعدها ناچار شد در واقعه نهروان با یاران خود بجنگد ، در واقعه صِفّین نیز چاره ای جز پذیرش فشار آنان و تن دادن به حکمیّت نداشت . جمله معروف امام علیه السلام هنگام پذیرش حکمیّت که : «لقد کنت أمس أمیرا ، فأصبحت الیوم مأمورا ! وکنتُ أمس ناهیا ، فأصبحت الیوم منهیّا ! ؛ تا دیروز ، فرمانده بودم و امروز فرمانبر گشته ام و تا دیروز ، خود ، نهی کننده بودم و امروز ، نهی شده ام» (1) نشان دهنده این واقعیت تلخ است .

2 . چرا ابو موسی؟برخی از محقّقان ، احتمال منافق بودن ابو موسی اشعری را داده اند؛ (2) امّا اسناد تاریخی این احتمال را تأیید نمی کنند ، بلکه ظاهر سخنان امام علیه السلام درباره او برخلاف

.

1- .ر . ک : ص 176 ح 2577 .
2- .أنساب الأشراف: 2 / 402.

این مدّعاست . آنچه مسلّم است ، او فردی ساده لوح و مخالف سیاست های امام علیه السلام در برخورد قاطع با فتنه انگیزان داخلی بوده است و به همین جهت ، هنگامی که امام علیه السلام عازم جنگ بصره بود ، او که فرماندار کوفه بود ، از مردم خواست در خانه بنشینند و به کمک علی علیه السلام نروند و سرانجام با برخورد قاطعانه مالک اشتر ، از دار الحکومه رانده شد . اکنون این سؤال مطرح است که : چرا امام علیه السلام شخص ساده لوحی را با این سوء سابقه به عنوان نماینده خود در جریان حکمیّت تعیین کرد؟ آیا نمی دانست با تعیین ابوموسی به عنوان حَکَم ، نتیجه حکمیّت چه خواهد شد؟ پاسخ این است که : آری ، امام علیه السلام می دانست که نتیجه چه خواهد شد و لذا به گفته عبد اللّه بن ابی رافع ، کاتب امام علیه السلام ، هنگامی که ابو موسی برای شرکت در جلسه حکمیّت از امام جدا شد ، علی علیه السلام گفت : کأنّی بِهِ وقد خُدِعَ ! (1) گویی می بینمش که فریب می خورَد . امّا همان جریان فشاری که امام علیه السلام را وادار به پذیرش حکمیّت کرد ، او را ناچار به پذیرش نمایندگی ابو موسی نیز نمود . هرچه امام علیه السلام تلاش کرد که عبد اللّه بن عبّاس یا مالک اَشتر به عنوان حَکَمَ تعیین شود ، آنها نپذیرفتند . علی علیه السلام گفت : «إنَّکُم عَصَیتُمونی فی أوَّلِ الأَمرِ ؛ فَلا تَعصونِی الآنَ ! إنّی لا أری أن اُوَلِّیَ أبا موسی ؛ شما در آغازِ این کار ، از من سرپیچیدید . پس اکنون دیگر سرنپیچید . رأی من آن نیست که ابو موسی را بر گزینم». اشعث و زید بن حُصَین طائی و مسعر بن فَدَکی گفتند : ما جز به او رضایت

.

1- .ر . ک : ج 13 ص 65 (ابو موسی اشعری) .

3 . موضوع داوری

نمی دهیم ، که او ما را از جنگْ حذر داد و ما در آن افتادیم . علی علیه السلام گفت : «فَإِنَّهُ لَیسَ لی بِثِقَهٍ ؛ قَد فارَقَنی وخَذَّلَ النّاسَ عَنّی ، ثُمّ هَرَبَ مِنّی حَتّی آمَنَتُهُ بَعدَ أشهُرٍ ... ؛ مرا به وی اطمینانی نیست ، که او از من جدا شد و مردم را از پیرامونم پراکنْد و سپس از من گریخت ، تا پس از چند ماه ، او را امان دادم» . آری ! هر چه امام علیه السلام تلاش کرد ، نپذیرفتند تا این که سرانجام فرمود : فَاصنَعوا ما أرَدتُم ! ... پس آنچه می خواهید ، انجام دهید ! ... (1)

3 . موضوع داوریاکنون باید دید موضوع داوری چه بود و داوران درباره چه چیزی باید می اندیشیدند و رأی می دادند؟ در متن پیمان نامه حکمیّت ، چیزی که موضوع داوری را روشن کند و همچنین اختیارات و وظایف داوران را مشخص نماید ، دیده نمی شود . در متن پیمان حکمیّت ، تنها تعیین یک وظیفه کلّی برای داوران آمده و آن این که : داوران موظّف بودند بر اساس کتاب خدا حکم کنند و اگر آنچه را می خواهند در کتاب خدا نیافتند ، به سنّت مراجعه نمایند . در این متن ، هیچ اشاره ای به موضوع داوری نشده است . آیا موضوع داوری ، تعیین تکلیف در برخورد با کُشندگان عثمان بود و چنان که برخی گفته اند : «از گفتار و از نامه های معاویه روشن می شود که آنچه به داوران وا گذاردند ، این است که ببینند کُشندگان عثمان در کار خود به حق بوده اند یا نه»؟ (2)

.

1- .ر . ک : ص 253 (ارزیابی دو داور) .
2- .الطبقات الکبری: 6 / 93، تاریخ الإسلام: 5 / 482 / 214، الإصابه: 5 / 92 / 6421.

4 . علّت فریب خوردن سپاه امام

یا موضوع داوری به قدری روشن بود که ضرورتی برای ذکر آن در متن پیمان نامه دیده نمی شد؟ یا احتمال دارد که در متن اصلی پیمان ، موضوع داوری وجود داشته و بعد ، حذف و یا تحریف شده است؟ تغییر متن پیمان نامه بعید به نظر می رسد . همچنین اگر موضوع داوری به قتل عثمان اختصاص داشت ، در متن پیمان به آن اشاره می شد و آنچه در سخنان امام علیه السلام یا در نامه های بین او و معاویه در این زمینه آمده ، نمی تواند روشن کننده موضوع داوری باشد . به نظر می رسد موضوع حکمیّت ، حلّ اختلاف طرفین در همه موارد است و نیازی به ذکر آن نیست . اختلاف ، گاه بر سر مسائل زناشویی است (چنان که در آیه 35 سوره نساء آمده) ، گاه بر سر مسائل سیاسی است (چنان که در جریان جنگ صِفّین اتفاق افتاد) و گاه در مسائل دیگر . در همه موارد ، داوران باید درباره همه مسائل مورد اختلاف میان طرفین داوری کنند و زمینه مصالحه را فراهم سازند . بنا براین ، منحصر کردن موضوع حکمیّت در جنگ صِفّین به مسئله قاتلان عثمان ، صحیح نیست ؛ بلکه موضوع حکمیّت ، همه مسائل مورد اختلاف میان امام علیه السلام و معاویه بود و عدم ذکر موضوع خاص در متن پیمان به همین جهت است . البته این دامنه ، شامل تعیین خلیفه نمی شد . وظیفه داوران ، حلّ اختلاف دو سپاه کوفه و شام و فیصله دادن به جنگ و خونریزی بود ، نه تعیین خلیفه . در واقع ، آنچه با تزویر عمرو بن عاص ، به عنوان رأی نهایی اعلام شد ، خارج از موضوع حکمیّت و اختیارات داوران بود .

4 . علّت فریب خوردن سپاه اماماکنون باید دید که : چرا سپاهیان امام علی علیه السلام فریب خوردند ؟ و چرا ندانستند یا نخواستند بدانند قرآن بر نیزه افراشتن شامیان ، نیرنگی است که می خواهند

.

بدین وسیله آنان را از جنگ بازدارند؟ و چرا سخنِ امام خود را نشنیدند و او را به پذیرفتن حَکَمیّت مجبور گردانیدند؟ در پاسخ این سؤال باید گفت : اگر چه در سپاهیان امام علیه السلام کسانی بودند که گوش به فرمان او داشتند و می خواستند جنگ تا پیروزی سپاه کوفه ادامه یابد ؛ امّا اسناد تاریخی نشان می دهد که اکثریت قاطع سپاه امام علیه السلام از جنگ خسته شده بودند . علاوه بر این ، می دانستند که اگر پیروز هم شوند ، مانند جنگ بصره ، غنیمتی نصیبشان نخواهد شد و انگیزه ای برای ادامه جنگ نداشتند . از این رو ، وقتی عَدی بن حاتم به امام علیه السلام پیشنهاد ادامه جنگ داد و گفت : ای امیر مؤمنان! آیا تا پای جان مقاومت نکنیم؟ علی علیه السلام فرمود : «نزدیک شو» . وی نزدیک شد . علی علیه السلام دهان خود را نزدیک گوش وی آورد و فرمود: وَیحَکَ ! إنَّ عامَّةَ مَن مَعی یَعصینی ، وإنَّ مُعاوِیَةَ فیمَن یُطیعُهُ ولا یَعصیهِ . ببین! همه آنانی که با من هستند، نافرمانی ام می کنند ، ولی معاویه در جمعی است که بعضی از وی اطاعت می کنند و بعضی دیگر نافرمانی . قاریان کوفه که نقش عمده ای در سپاه امام علیه السلام داشتند ، از این گروه (اکثریت خسته) بودند و به دلیل موقعیتی که درمیان مردم کوفه داشتند ، در این فضا کارگردان صحنه شدند . امّا آنان به دلیل جهل و ابتلا به بیماری خودبینی و عُجب نتوانستند بفهمند که قرآن بر نیزه افراشتن شامیان ، نیرنگی است برای توقّف جنگ و پیشگیری از شکست قریب الوقوع خود . پیوند «تَعَمُّق (تندروی دینی)» با «جهل» و «حماقت» در این عابدان جاهل ، موجب شد تا امامِ خود را وادار به پذیرش حکمیت کنند . (1)

.

1- .ر . ک : ص 293 (پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنان) .

5 . حکمت بهره گیری نکردن امام از فرصت پس از توبه خوارج

اشاره

در این میان ، آنچه قاریان را در تصمیم احمقانه خود تقویت کرد و نیرنگ معاویه را در توقّف جنگ و ایجاد اختلاف در سپاه امام علیه السلام به ثمر رساند همان طور که قبلاً اشاره شد نقش کسانی بود که با امامِ خود به نفاق کار می کردند و بعضا به وعده های معاویه دل خوش داشتند . سردسته اینان ، اشعث بن قیس بود . او از قبیله کِنْده از مردم جنوب عربستان (یمن) است که در سال دهم هجرت با تنی چند از مردم قبیله خود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مسلمان شد . وی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از اسلام برگشت . ابو بکر ، سپاهی به جنگ با او فرستاد . اشعث اسیر شد و او را بسته به مدینه آوردند . ابو بکر او را بخشید و خواهر خود را بدو داد . اشعث ، پس از کشته شدن عثمان با علی علیه السلام بیعت کرد ؛ امّا با او صادقانه برخورد نمی کرد . مواضع او در برابر امام علیه السلام بویژه در ارتباط با ماجرای حکمیّت و ایجاد اختلاف در سپاه امام علیه السلام نشان می دهد که او به یکی از عوامل نفوذی معاویه تبدیل شده بود و امام علیه السلام به دلیل موقعیت اجتماعی وی و قبیله اش که نقش عمده ای در سپاه کوفه داشتند ، نمی توانست با او برخورد حذفی نماید . (1)

5 . حکمت بهره گیری نکردن امام از فرصت پس از توبه خوارججنگ با تزویر عمرو عاص متوقّف شد ؛ امّا چیزی نگذشت که قاریان کوفه متوجّه شدند که فریب خورده اند و در ماجرای تحمیل حکمیّت بر امام علیه السلام خطا کرده اند . از این رو ، نزد امام آمدند و گفتند : ما در تحمیل داوری خطا کردیم و توبه می کنیم . تو هم در پذیرفتن پیشنهاد ما خطا کردی و باید توبه کنی . نیز عهدنامه ای را که بر پایه نیرنگ و خطا شکل گرفته است ، فاقد ارزش دیدند و پیشنهاد نقض آن و بازگشت به جنگ را با اصرار تمام ارائه کردند ؛ امّا این بار ،

.

1- .ر . ک : ص 293 (پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنان) و ج 13 ص 89 (اشعث بن قیس) .

الف پذیرفتن خطا در رهبری

ب نقض عهد

امام علیه السلام در برابر پیشنهادهای آنان مقاومت کرد ، و این مقاومت به جدا شدن قاریان از امام و در نهایت ، به جنگ نهروان انجامید . آخرین پرسش اساسی در جریان حکمیّت این است که : چرا امام علیه السلام پیشنهاد قاریان را نپذیرفت؟ آیا نمی دانست که نپذیرفتن پیشنهاد آنان به کجا می انجامد؟ و سرانجام ، حکمت بهره گیری نکردن امام علیه السلام از این فرصت طلایی برای پایان دادن به فتنه قاسطین و پیشگیری از فتنه مارقین چیست؟ پاسخ این است که پذیرفتن پیشنهاد آنان ، مستلزم سه خطای بزرگ سیاسی و دینی بود که امام علیه السلام نمی توانست به آن تن در دهد :

الف پذیرفتن خطا در رهبرینخستین درخواست خوارج این بود که امام علیه السلام بپذیرد که در رهبری و فرماندهی سپاه در ارتباط با پذیرش حکمیّت خطا کرده است . امّا امام علیه السلام نمی توانست خود را خطا کار اعلام کند ؛ زیرا : حَکَم قرار دادن برای حل اختلافات ، نه تنها خطا نیست ، بلکه موردتأیید قرآن است . تنها ایراد این است که حکمیّت در این ماجرا برخلاف حکمت و سیاست بود و امام علیه السلام نیز این نکته را صریحا اعلام کرده بود؛ ولی آنان خود نپذیرفتند و حکمیت را بر امام علیه السلام و سپاه کوفه تحمیل کردند . علاوه بر این ، امام علیه السلام می خواست به گونه ای که خوارج قانع شوند ، استغفار نماید ؛ اما اشعث نگذاشت و می خواست امام علیه السلام به گونه ای به خطا اعتراف نماید که حیثیت و اعتبار رهبری او خدشه دار گردد .

ب نقض عهدبرفرض که امام علیه السلام به خطای خود اعتراف می کرد ، خوارج درخواست دیگری داشتند که پیمان نامه سپاهیان کوفه و شام نقض شود ؛ امّا از دیدگاه امام علیه السلام وفاداری به پیمان یکی از اصول بین المللی اسلام است که به هیچ بهانه ای نباید نقض شود و

.

لذا در عهدنامه معروف خود به مالک اشتر نوشت : و إن عَقَدتَ بَینَکَ و بَینَ عَدُوِّکَ عُقدَةً أو ألبَستَهُ مِنکَ ذِمَّةً فَحُط عَهدَکَ بِالوَفاءِ ، وَ ارعَ ذِمَّتَکَ بِالأمانَهِ، وَ اجعَل نَفسَکَ جُنَّةً دونَ ما أعطَیتَ ؛ فَإِنَّهُ لَیسَ مِن فَرائِضِ اللّهِ شَیءٌ النّاسُ أشَدُّ عَلَیهِ اجتِماعا مَعَ تَفَرُّقِ أهوائِهِم و تَشَتُّتِ آرائِهِم مِن تَعظیمِ الوَفاءِ بِالعُهودِ، و قَد لَزِمَ ذلِکَ المُشرِکونَ فیما بَینَهُم دونَ المُسلِمینَ؛ لِمَا استَوبَلوا مِن عَواقِبِ الغَدرِ . فَلا تَغدِرَنَّ بِذِمَّتِکَ، و لا تَخیسَنَّ (تَحبِسَنَّ) بِعَهدِکَ، و لا تَختِلَنَّ عَدُوَّکَ؛ فَإِنَّهُ لا یَجتَرِئُ عَلَی اللّهِ إلّا جاهِلٌ شَقِیٌّ ، و قَد جَعَلَ اللّهُ عَهدَهُ و ذِمَّتَهُ أمنا أفضاهُ بَینَ العِبادِ بِرَحمَتِهِ، و حَریما یَسکُنونَ إلی مَنَعَتِهِ و یَستَفیضونَ إلی جِوارِهِ؛ فَلا إدغالَ و لا مُدالَسَهَ و لا خِداعَ فیهِ . (1) و اگر با دشمنت پیمانی نهادی و در ذمّه (بر گردن) خود ، او را امان دادی ، به عهد خود وفا کن و آنچه بر ذمّه گرفته ای، ادا کن و خود را چون سپری در برابر پیمانت قرار بده ؛ زیرا مردم بر هیچ چیز از واجب های خدا ، به شدّتِ بزرگ شمردن وفای به عهد ، متّفق نیستند ، با همه خواسته های گوناگونی که دارند و رأی هایی مخالف همدیگر که دارند. و افزون بر مسلمانان ، مشرکان نیز وفای به عهد را در بین خود لازم می شمارند ؛ چون زیان ناگوار پیمان شکنی را چشیده اند . پس در آنچه به عهده گرفته ای ، خیانت مکن و پیمانی را که بسته ای ، مشکن و دشمنی را که در پیمان تو است ، فریب مده؛ زیرا جز نادانِ بدبخت ، بر خدا دلیری نمی کند و خداوند ، پیمان و ذمّه خود را امان قرار داده و از روی رحمت به بندگان ، آن را بر عهده همه نهاده است و چون حریمی استوار ساخته تا در آن بیارامند و به آن ، پناه ببرند. پس در پیمان، نه خیانت و نه فریب و نه مکری در کار است. اگر امام علی علیه السلام این اصل اساسی اسلام را نقض کند ، چه انتظاری از دیگران می توان داشت؟

.

1- .سیر أعلام النبلاء: 2 / 320 / 61، الاستیعاب: 3 / 151 / 1788.

ج سلطه جاهلان ناسک

ج سلطه جاهلان ناسکاز دیدگاه امام علی علیه السلام خطر سلطه جاهلان ناسک (عمل کننده به احکام شرع) کم تر از خطر عالمان فاسق نیست . اعتراف به خطا و نقض عهد در جریان حکمیّت بدین معناست که علی علیه السلام سلطه جاهلان ناسکِ مبتلا به بیماری عُجب و دنیاطلبی و تعمّق (تندروی دینی) را که به عنوان «قاری» شهرت پیدا کرده بودند ، بر خود و امّت اسلامی پذیرفته و تصمیم گیری های اساسی در جنگ و صلح و پس از آن در همه امور کلیدی را به آنان سپرده است ، و این چیزی نیست که رهبر جامعه اسلامی بتواند آن را بپذیرد و لذا امام علیه السلام با همه توان در برابر خواسته های آنان مقاومت کرد ، و به فرموده او : چشم فتنه «سلطه جاهلان ناسک» را در امّت اسلامی از حدقه بیرون آورد . (1)

.

1- .«من چشم فتنه را درآوردم» (ر . ک : مصنف ، ابن ابی شیبه : ج 8 ص 698 ح 81) .

پیکار سوم : جنگ نهروان (فتنه مارقین)

اشاره

پیکار سوم : نبرد نهروان (فتنه مارقین)فصل یکم : چشم اندازفصل دوم : خصوصیات جنگفصل سوم : حرکت مارقین به سوی نهروانفصل چهارم : تصمیم امام برای نبردِ دوباره با معاویهفصل پنجم : حرکت سپاه امام به سوی نهروانفصل ششم : دلیل آوری در میدان نبردفصل هفتم : نبردفصل هشتم : شورشِ باقی مانده خوارجفصل نهم : شورش خِرّیت بن راشِد

.

ص: 292

. .

درآمد (پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنان)

درآمدپژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آناننبرد نهروان و چگونگی ظهور جریان خوارج ، از حوادث عبرت انگیز و تنبّه آفرین تاریخ اسلام و روزگار حاکمیت علی علیه السلام است . چگونگی رفتار آنان ، پیشینه دینداری و ظواهر اسلام گرایانه آنان و آن گاه رویارویی آنها با مولا علیه السلام از جمله بحث های مهم و حسّاس سیره علوی است . دشواری رویارویی با این جریان را می توان از این کلام علی علیه السلام دریافت که فرمود : ... فَأَنا فَقَأتُ عَینَ الفِتنَهِ، ولَم تَکُن لِیَجتَرِئَ عَلَیها أَحَدٌ غَیری (1) . (2) ... من چشم فتنه را درآوردم که جز من کسی جرئت آن را نداشت . به راستی چگونه می توان بر روی چهره های به ظاهر قرآنی با پیشانی هایی پینه بسته از فراوانی سجود ، شمشیر کشید و آنها را از دم تیغ گذراند؟ در این پژوهش بیش از هر چیز بر روان شناسی اجتماعی «خوارج» در پرتو اسناد تاریخی و حدیثی می پردازیم ، و چگونگی شکل گیری اندیشه آنان و موضعِ سرسختانه و آمیخته به لجاجت و جهالت آنان را در برابر علی علیه السلام از این منظر می کاویم .

.

1- .تفصیل متونی که این تحلیل را از آنها برکشیدیم ، در ضمن بحث های آینده ارائه خواهد شد ، جز بعضی موارد که درباره آنها بحثی نکرده ایم و تنها آن ها را از منابع، استخراج کرده ، در پاورقی آورده ایم.
2- .نهج البلاغه : خطبه 93 .

اعتدال از نگاه دین

اعتدال از نگاه دیناسلام ، دین «وسط» است (1) و آموزه های آن سرشار از تأکید بر اعتدال ، جامع نگری ، همه سو اندیشی و لزوم به دور بودن از افراط ویکسویه نگری است . پیامبر خدا که آیین الهی اسلام را برنامه تکامل مادّی و معنوی معرّفی می کرد و بر جامعیت و کمال آن در اشتمال بر مصالح فردی و اجتماعی تأکید می ورزید ، افراط و یکسویه نگری را بزرگ ترین خطر امّت و آیینش تلقّی می کرد و بر این حقیقت ، بارها در طول حیات پربارش تأکید ورزید . آن بزرگوار می فرمود : لا یَقومُ بِدینِ اللّهِ إلّا مَن حاطَهُ مِن جَمیعِ جَوانِبِهِ . (2) دین خدا را جز کسی که از همه سوی بر آن تسلط دارد ، نمی تواند برپا دارد. آن حضرت این باور را داشت و بر آموختن آن به امّت ، تلاش می کرد؛ چرا که تنها تلاش های کسانی در یاری دین به ثمر می نشیند که در دینداری ، همه سو نگر باشند و در ذهن و زبان و تکامل فردی و اجتماعی همه آموزه های دین را بنگرند . از این روی می فرمود : إنَّ دینَ اللّهِ لَن یَنصُرَهُ إلّا مَن حاطَهُ مِن جَمیعِ جَوانِبِهِ. (3) دین خدا را جز آن کس که از همه سو بر آن احاطه دارد ، یاری نمی رساند . پیامبر خدا افزون بر آموزه های زندگی برای هدایت امّت و استواری آنان در مسیر کمال و تحقّق عینی امّت وسط ، الگوهایی نیز معرّفی کرد ، و بر لزوم تمسّک مسلمانان بر سنّت و عترت تأکید ورزید و عترت خویش را چهره های برجسته اعتدال و حدّ وسط شناسانْد . (4) امامان علیهم السلام بر این جایگاه اهل بیت نیز اشاره کرده اند و

.

1- .بقره ، آیه 143 .
2- .کنز العمّال : ج 3 ص 84 ح 5612 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 389 .
3- .الفردوس : ج 1 ص 234 ح 897 ، کنز العمّال : ج 10 ص 171 ح 28886 .
4- .ر . ک : اهل بیت در قرآن و حدیث .

از جمله حضرت سجّاد علیه السلام در صلوات شعبانیه فرموده است : اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ الفُلکِ الجارِیَهِ فِی اللُّجَجِ الغامِرَهِ؛ یَأمَنُ مَن رَکِبَها ویَغرَقُ مَن تَرَکَها ؛ المُتَقَدِّمُ لَهُم مارِقٌ؛ وَالمُتَأَخِّرُ عَنهُم زاهِقٌ، وَاللّازِمُ لَهُم لاحِقٌ . (1) خداوندا ! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست ؛ آن کشتی شتابان در دریاهای ژرف ، که هر کس بدان درآید ، در امنیت خواهد بود و هر کس از آن سر برتابد ، نابود می شود . پیشی گیرندگان بر آنان منحرف و بازماندگان از آنان از دست رفتنی و همگامان با آنان به مقصود رسَنده اند . بدین سان، پیشوایان الهی، لزوم اعتدال در اندیشه و زندگی را برای انسان طرح کرده و بدان تأکید ورزیده اند و از این همه، به روشنی می توان دریافت که خروج از اعتدال و افتادن کام افراط و تندروی، پیامدی جز ناهنجاری و گاه کشیده شدن به فساد ، نخواهد داشت . خوارج، در حوزه فرهنگ اسلامی ، جریانی است افراطی با مواضعی تند و به دور از اعتدال . این ویژگی خوارج در احادیث نبوی با عنوان «تعمّق» آمده است : إنَّ أقواما یَتَعَمَّقونَ فِی الدّینِ یَمرُقونَ مِنهُ کَما یَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ . (2) گروهی هستند که در دین ، سختگیری می کنند و چون رها شدن تیر از کمان، از دینْ دور می شوند . اکنون و پیش تر از آن که به ریشه های جریان خوارج بپردازیم ، اندکی این اصطلاح را بکاویم .

.

1- .مصباح المتهجّد : ص 361 ح 485 و ص 828 ح 888 ، الإقبال : ج 3 ص 300 ، المزار الکبیر : ص 401 ح 1 ، بحار الأنوار : ج 90 ص 20 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 4 ص 318 ح 16615 از انس بن مالک ، کنز العمّال : ج 11 ص 288 ح 31543 به نقل از ابن جریر .

(1) تندروی دینی از نگاه احادیث

اشاره

(1)تندروی دینی از نگاه احادیثآوردیم که اسلام، دین وسط است و افراط ، تندروی و خروج از اعتدال را برنمی تابد . این حقیقت را درآموزه های دینی با عناوین گونه گون توان یافت ؛ از جمله در زبان روایات از افراط و تندروی با عنوان «تَعَمُّق» یادشده است . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : إیّاکُم وَالتَّعَمُّقَ فِی الدّینِ ! فَإِنَّ اللّهَ قَد جَعَلَهُ سَهلاً، فَخُذوا مِنهُ ما تُطیقونَ؛ فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ ما دامَ مِن عَمَلٍ صالِحٍ وإن کانَ یَسیرا . (1) از سختگیری در دین بپرهیزید؛ زیرا خداوند ، آن را آسان قرار داده است. از دین ، آنچه را که توانش را دارید بگیرید؛ چرا که خداوند ، کار خوب امّا مستمر را ، هر چند اندک باشد ، دوست دارد . اکنون اندکی در معنای این واژه در نگاه فرهنگ نویسان و عالمان تأمّل کنیم . خلیل بن احمد فراهیدی نوشته است : المُتَعَمِّق : المُبالِغُ فِی الأمرِ المَنشودِ فیهِ ، الَّذی یَطلُبُ أقصی غایَتِهِ . (2)

.

1- .کنز العمّال : ج 3 ص 35 ح 5348 ، الجامع الصغیر : ج 1 ص 452 ح 2933 .

2- .کتاب العین : ص 579 .

متعمّق: زیاده روی کننده در هدف مورد نظر خویش؛ شخصی که در پی دستیابی به نهایتِ ممکن است . ابن منظور آورده است : المُتَعَمِّق : المُبالِغُ فِی الأَمرِ ، المُتَشَدِّدُ فیهِ ، الَّذی یَطلُبُ أقصی غایَتِهِ ... (1) متعمق: کسی که در چیزی زیاده روی می کند و آن را سخت می گیرد و می خواهد نهایت آن را بجوید . این معنا را در بیان محدّثان نیز می توان یافت . محدّثان در شرح و تبیین روایات فراوان ، تعمّق را به : زیاده روی ، خروج از اعتدال و افراط (در برابر اعتدال) به کار گرفته اند . (2) با کاوش در موارد استعمال واژه «تعمّق» در فرهنگ ها و احادیث اسلامی منقول در منابع فریقین، برای پژوهشگر تردیدی باقی نمی ماند که مراد از این واژه در فرهنگ اسلامی ، افراط ، تندروی و خروج از اعتدال است . به هرحال ، اگر نبود جز روایتی که متن آن را آوردیم ، در اثبات این ادّعا بسنده بود . چنین بود که پیامبر صلی الله علیه و آله هماره به یارانش سفارش می کرد که در امور دین از مرز اعتدال نگذرند ، خود را در تنگنا قرار ندهند ، شور و نشاط را در پرستش از دست ندهند و خود را در مرز سنّت حفظ کنند . مجموعه سفارش ها و آموزه های آن حضرت که بسیار خواندنی و درس آموز است، متأسّفانه در این مجال نمی گنجد . لذا نمونه هایی از آن را می آوریم :

.

1- .لسان العرب : ج 10 ص 271 ، النهایه : ج 3 ص 299 .

2- .مجلسی رحمه الله در توضیح آنچه از امام کاظم علیه السلام روایت شده که «در وضو تعمّق نورزید» گفته است : «یعنی در مصرف آب و تلاش فزون تر در رساندن آب به بدن ، افزون از خوب شستن» (بحار الأنوار : ج 80 ص 258 . نیز ، ر . ک : وسائل الشیعه : ج 1 ص 434 ، «باب استحباب صفق الوجه بالماء قلیلاً عند الوضوء وکراهه المبالغه فی الضرب والتعمّق فی الوضوء» ، صحیح البخاری : ج 6 ص 2661 «باب ما یکره من التعمّق والتنازع فی العلم والغلوّ فی الدین والبِدع») .

ألا وإنَّ لِكُلِّ عِبادَهٍ شِرَّهً، ثُمَّ تَصيرُ إلی فَترَهٍ ، فَمَن صارَت شِرَّهُ عِبادَتِهِ إلی سُنَّتی فَقَدِ اهتَدی ، ومَن خالَفَ سُنَّتی فَقَد ضَلَّ وکانَ عَمَلُهُ فی تَبابٍ ، أما إنّی اُصَلّی و أنامُ، و أصومُ و اُفطِرُ، و أضحَکُ و أبکی ، فَمَن رَغِبَ عَن مِنهاجی وسُنَّتی فَلَیسَ مِنّی . (1) برای هر عبادتی انگیزه ای وجود دارد که بعدا به سستی می گراید . هر کس که انگیزه عبادتی اش وی را به سنّت من بکشاند ، هدایت شده است و آن که با سنّت من مخالفت کند ، گم راه شده است و کردارش بر زیان است . من نماز می گذارم ، می خوابم ، روزه می گیرم ، افطار می کنم ، می خندم و گریه می کنم . هر کس از روش و سنّت من روی گرداند ، از من نیست . پیامبر صلی الله علیه و آله در آینه زمان ، کسانی از امّتش را می دید که به لحاظ افراط و تندروی، در برابر حق می ایستند و پافشاری بر موضع، باعث می شود که از دین الهی و حقایق آن فاصله گیرند . آن بزرگوار در مقامی فرمود : إنَّ أقواما یَتَعَمَّقونَ فِی الدّینِ یَمرُقونَ مِنهُ کَما یَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ . (2) گروه هایی از مردم ، در دین ، سختگیری می کنند و از آن دور می گردند ، چون دور شدن تیر از کمان . و در کلامی برای نشان دادن چگونگی چهره های این گونه کسان فرمود : إنَّ فیکُم قَوما ویَدأبونَ ویَعمَلونَ حَتّی یُعجِبُوا النّاسَ وتُعجِبَهُم أنفُسُهُم . یَمرُقونَ مِنَ الدّینِ کَما یَمْرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ . (3) در بین شما گروهی هستند که عبادت می کنند و مردم را از عبادت خود، به شگفتی وا می دارند و پیش خود به عُجب ، گرفتار می گردند و چون گریز تیر از کمان ، از دین می گریزند .

.

1- .الکافی : ج 2 ص 85 ح 1 . نیز ، ر . ک : کنز العمّال : ج 16 ص 276 ح 44439 .

2- .مسند ابن حنبل : ج 4 ص 318 ح 12615 از انس بن مالک .

3- .مسند ابن حنبل : ج 3 ص 189 .

نقطه آغازین انحراف

تعمّق (تندروی و افراط) و با معیار آن دیگران را سنجیدن ، سرانجامی جز داوری های ناهنجار ، خود را حق دیدن و دیگران را طرد کردن و... نخواهد داشت . این گونه نگرش هاست که تفرّق ایجاد می کند ، کژی می آفریند و شقاق ایجاد می کند و در نتیجه ، کفر را بر شانه های خود، استوار می دارد . کلام امام علی علیه السلام در تبیین این حقیقت ، بسی روشنگر است که تعمّق را از بنیادها و استوانه های کفر تلقّی کرده است : وَالکُفرُ عَلی أربَعِ دَعائِمَ : عَلَی التَّعَمُّقِ ، وَالتَّنازُعِ ، وَالزَّیغِ، وَالشِّقاقِ ؛ فَمَن تَعَمَّقَ لَم یُنِب إلَی الحَقِّ . (1) کفر بر چهار پایه استوار است: بر سختگیری ، درگیری ، شک و دشمنی . هر کس سخت گیرد ، به حق نمی رسد . این گونه کسان با تأکید بر پندار خود و زیاده روی در فکر و آن گاه کنش های افراطگرایانه، هرگز مجال بازگشت به حق را نمی یابند و از این روی، به اسلام گردن نمی نهند ؛ چرا که اسلام جز تسلیم حق بودن و به آن معترف شدن و از آن تن نزدن ، چیز دیگری نیست . بزرگ ترین مشکل خوارج ، متأسفانه ، این تندروی و افراط بی مرز بود و از این روی ، درنهایتْ بدین باور دست یافتن که هر کسی متفاوت با آنان بیندیشد و بگوید و عمل کند ، در حیطه کفر خواهد بود .

نقطه آغازین انحرافشماری از مسلمانان صدر اسلام به جهاتی که پس از این و به هنگام سخن از ریشه یابی تعمّق خواهیم آورد ، هشدارهای پیامبر صلی الله علیه و آله را در این زمینه جدّی نگرفتند ، از سنّت نبوی تجاوز کردند و با تندروی و گرایش های افراطی، گاه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خرده گرفتند . پیامبر صلی الله علیه و آله در نبردی در حال تقسیم غنایم بود و بر اساس مصالحی

.

1- .نهج البلاغه : حکمت 31 ، الکافی : ج 2 ص 392 ح 1 ، الخصال : ص 232 ح 74 ، تحف العقول : ص 166 .

غنائم را تقسیم می کرد . یکی از این گونه افراد که جامه تقدّس به تن داشت و می پنداشت که عدالت جوی تر از پیامبر خداست پیامبر صلی الله علیه و آله را به عدالت توصیه کرد و تقسیم پیامبر صلی الله علیه و آله را که بر اساس رهنمودی قرآنی شکل گرفته بود ، مورد طعن قرار داد . او که آثار سجده بر پیشانی داشت و سر را به شیوه مقدّس مآبان آن روز تراشیده بود ، با تندی و بلند کردن صدا گفت : مُحَمَّدُ ! وَاللّهِ ما تَعدِلُ ! محمّد! سوگند به خدا که عدالت نمی ورزی . پیامبر صلی الله علیه و آله که آثار خشم در چهره اش پیدا بود، فرمود : وَیحَکَ ! فَمَن یَعدِلُ إذا لَم أعدِل ؟ ! وای بر تو! اگر من عدالت نمی ورزم ، پس چه کسی عدالت می ورزد؟ یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می خواستند به جرم این جسارت به پیامبر خدا ، او را بکشند . پیامبر صلی الله علیه و آله مانع شد و فردای او را در پیش دید مؤمنان نهاد و با عنوان تعمّق ، او و همگنانش را به دور از حق معرّفی کرد و فرمود : سَیَکونُ لَهُ شیعَهٌ یَتَعَمَّقونَ فِی الدّینِ حَتّی یَخرُجوا مِنهُ . (1) او را پیروانی خواهد بود که در دین سختگیری می کنند تا از آن، خارج می شوند . در گزارشی دیگر آمده است که فرمود : إنَّهُ یَخرُجُ هذا فی أمثالِهِ وفی أشباهِهِ وفی ضُرَباتِهِ یَأتیهِمُ الشَّیطانُ مِن قِبَلِ دینِهِم ، یَمرُقونَ مِنَ الدّینِ کَما یَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ ، لا یَتَعَلَّقونَ مِنَ الإِسلامِ بِشَیءٍ . (2) درباره این شخص و امثال و نظایر او گفته می شود که: شیطان از جانب دین آنان بر آنان وارد می شود ، و از دین می گریزند، چون گریختن تیر از کمان و به هیچ چیز از

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 2 ص 681 ح 7059 .
2- .کنز العمّال : ج 11 ص 307 ح 31587 به نقل از ابن جریر .

جریان قُرّاء و شکل گیری آن

اسلام ، پایبند نمی مانند . شگفتا که اینان جامه زهد به تن دارند و ظاهری عبادتگرانه یا قیافه ای زاهدانه ؛ امّا از نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از دین به دَر هستند و از حقیقت به دور . اینان عنوان «قاری» را نیز یدک می کشیدند . طُرفه آن که این ویژگی آنان را نیز پیامبر صلی الله علیه و آله بر نموده و چگونگی اش را روشن کرده است : یَقرَؤونَ القُرآنَ لا یُجاوِزُ حَناجِرَهُم ! قرآن می خوانند و قرآن از حنجرهایشان فراتر نمی رود . عنوان «قاری» ، از آن روی که در تاریخ اسلام زمینه ای اجتماعی یافته ، شایسته است که به اجمالْ تبیین شود :

جریان قُرّاء و شکل گیری آندر جامعه اسلامی کسانی به نیکوخوانی قرآن شهره بودند . اینان در جامعه اسلامی از محبوبیتی شایان توجّه و رویکردی شایسته برخوردار بودند ، تا بدان جا که گاه در تعیین مناصب ، عنوان «قاری» و از «قُرّاء» بودنْ امتیازی به شمار می رفت . (1) این گونه کسان در گذرگاه زمان فزونی یافتند . آنان برای مشخّص شدن خود، سرهای خود را به گونه ای خاص می تراشیدند (2) و کلاه ویژه ای بر سر می نهادند که بدان «بُرنُس» گفته می شد و آنان به آن جهت «اصحاب بَرانِس» نیز نامیده می شدند . قُرّاء در مکّه ، مدینه ، شام و کوفه پراکنده بودند ؛ امّا بیشترین حضور آنان در کوفه بود . (3) قُرّاء در امور سیاسی غالبا شرکت نمی کردند ، امّا به روزگار عثمان، انتقاد علیه او را آغاز کردند . عثمان، انتقادها و درشتگویی های آنان را برنتابید و آنان را تبعید

.

1- .تاریخ الطبری : ج 3 ص 99 ، الطبقات الکبری : ج 2 ص 352 و ج 1 ص 226 .
2- .ابن ابی الحدید گفته: علامت آنان این بود که وسط سرشان را می تراشیدند و موها در اطراف سرشان مثل تاج ، حلقه ای می گشت (شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 123 . نیز ، ر . ک : بحار الأنوار : ج 68 ص 289) .
3- .حیاه الشعر فی الکوفه : ص 244 .

نقش قُرّاء در سپاه علی

قُرّاء و تحمیل حکمیّت بر امام

کرد . قُرّاء نیز در خیزش علیه وی و قتل او شرکت جستند . (1)

نقش قُرّاء در سپاه علیقُرّاء با این پیشینه فکری ، سیاسی و اجتماعی، بخش قابل توجّهی از سپاه امام علیه السلام را شکل می دادند . آنان نیروهایی بودند دلیر ، بی باک و رزم آور . حضور آنان در سپاه امام علیه السلام به گونه ای بود که پس از نابود شدنشان در جنگ نهروان ، جای خالی آنها در سپاه علی علیه السلام کاملاً مشهود بود . چنین بود که در هنگامه ای که معاویه غارتگری را آغاز کرد و امام علیه السلام هرچه سپاهیانش را علیه او و برای دفاع از مرزها برمی شورانْد ، پاسخ نمی شنید ، یکی از یاران امام علیه السلام گفت : ما أحوَجَ أميرَ المُؤمِنينَ وَمَن مَعَهُ إلى أصحابِ النَّهرَوانِ ! (2) چه قدر امیر مؤمنان به اصحاب نهروان ، نیازمند بود !

قُرّاء و تحمیل حکمیّت بر اماماَسَفا که قُرّاء با این پیشینه ، به لحاط تندروی ها ، افراط ها و به تعبیر پیامبر خدا «تَعَمُّق» ، بدان گونه که در روایات این فصل خواهد آمد ، در تور نامرئی نیرنگ معاویه ، عمرو عاص و عوامل آنان در سپاه امام علیه السلام قرار گرفتند و حکمیّت را بر او تحمیل کردند . درست در لحظاتی که نزدیک بود طومار سپاه شام برای همیشه برچیده شود و برای همیشه جامعه اسلامی از این فتنه کور و سیاه رهایی یابد ، عمرو عاص، دست به نیرنگ زد و دستور داد به نشانه دست کشیدن از نبرد و این که کتاب خدا داور این نبرد باشد ، قرآن ها را بر نیزه کنند و فراز آورند . قُرّاء سطحی نگرِ ظاهربین که در پس ظاهر این صحنه ، نیرنگ را نمی دیدند ، به لحاظ پاسداشت حرمت قرآن و به رغم مخالفت امام علیه السلام و یاران ویژه اش ، او را بر

.

1- .الأمالی ، طوسی : ص 174 ح 293 ، الغارات : ج 2 ص 481 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 90 .

2- .اَسد الغابه: 4 / 8 / 3610، سير أعلام النبلاء: 3 / 163 / 26.

جدا شدن قُرّاء از امام

دگرگونی «قُرّاء» به «مارقین»

پذیرش حکمیّت و دست برداشتن از نبرد ، ملزم کردند . آنان امام علیه السلام را تهدید کردند که در غیر این صورت ، او را خواهند کشت . امام علیه السلام به خاطر نفوذی که آنان در سپاه داشتند ، راهی جز پذیرش این زورگویی بی بنیاد جاهلانه نداشت . پس پیشنهاد آنان را پذیرفت و مالک را که تا نزدیکی خیمه فرماندهی معاویه پیش رفته بود ، فرا خواند و بدین سان ، ثبات نیرنگ و خُدعه رقم خورد و حاکمیت علی علیه السلام با مشکلی جدّی روبه رو شد .

جدا شدن قُرّاء از امامچیزی نگذشت که پرده ها بالا رفت و نیرنگ معاویه عیان گشت و قاریانِ سطحی نگر به فریب خوردگی و اشتباه خود پی بردند ؛ امّا شگفتا این بار نیز به جای این که بیدار شوند و آب رفته را به جوی بازگردانند ، بر تندروی ، جهل ، افراط و یکسویه نگری خودافزودند و خطایی بزرگ تر را دامن زدند و گفتند این عمل ، موجب کفر بوده است . ما توبه می کنیم و تو نیز چون کافر گشته ای باید توبه کنی و معاهده خود را با معاویه برهم زنی و جنگ را از سر بگیری ! بی گمان ، پذیرش عهدشکنی از جانب امام علیه السلام علاوه بر آن که مخالف روش ایشان و دستورهای اسلام بود سرانجامْ چنان می شد که گروهی مقدّس نمای ظاهرگرای افراطی چنان عرصه حکومت را بر امام علیه السلام تنگ کنند که یکسره تصمیم گیری درباره جنگ و صلح ، و سیاست و اداره را از کف بدهد و امور کلیدی از دستش خارج شود . از این روی ، امام علیه السلام با قدرت درمقابل این خواسته جاهلانه افراطیان ایستاد؛ امّا قُرّاء به جای تأمّل در نااستواری موضع خود ، باز بر سر همان تعمّق در دین و افراط در رفتار ، این بار به هنگام بازگشت از صِفّین از امامِ دینداران جدا شدند و در نزدیکی کوفه در قریه ای به نام «حَروراء» اردو زدند .

دگرگونی «قُرّاء» به «مارقین»باری ؛ پیشگویی های پیامبر صلی الله علیه و آله تحقق یافت و کسانی که چهره های برجسته مسلمانان در آن روزگار بودند ، و جهاد و رزم و عبادت و زهدْ آمیزه زندگی شان

.

بود ، در اثر ابتلا به بیماری تعمّق و به بهانه دفاع از ساحت قرآن و حریم دین در برابر دین و امام مسلمانان ایستادند . بدین سان ، بیماری افراط ، آنان را چنان از دین به در کرد که دیگر اثری از دین مداری آنان باقی نماند . چنین بود که آنان عنوان «مارقین» گرفتند که پیامبر خدا در وصف آنان، این عنوان را به کار گرفته بود و از جمله به مولا علیه السلام فرموده بود : یا عَلِیُّ ! لَولا أنتَ لَما قوتِلَ أهلُ النَّهرِ . فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّٰهِ ! ومَن أهلُ النَّهرِ ؟ قالَ : قَومٌ یَمرُقونَ مِنَ الإِسلامِ کَما یَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ . (1) ی ای علی! اگر تو نبودی ، کسی با اهلِ نَهر نمی جنگید . گفتم : ای پیامبر خدا! اهل نهر ، کیان اند؟ فرمود : گروهی که از اسلام ، فراتر می روند ، همان سان که تیر از هدف در می گذرد. اینان عناوین دیگری نیز داشتند که برخی را خود برگزیده بودند ، مانند «شُرات»؛ امّا دقیق ترین عنوانْ همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله بدانان داد ، عنوانی نشان دهنده حقیقتِ خسران آمیز و فرجام ناهنجار آنان .

علی و مباهات به برکَندن فتنه تندرویبا آنچه تا بدین جا درباره جریان تَعَمُّق (تندروی دینی) و چهره های وابسته به این جریان آوردیم ، روشن است که برخورد با این جریان ، کاری بوده است کارستان ! به واقع ، برکندن ریشه این فتنه که به ظاهر جریانی استوار در دینداری بود ، بسی دشوار می نمود . مولا علیه السلام از جمله افتخارات دوران حکومتش را تباه ساختن این

.

1- .الأمالی ، طوسی : ص 200 ح 341 ، إرشاد القلوب : ص 255 ، کشف الغمّه : ج 2 ص 20 .

جریان و خشکانیدن ریشه این فتنه دانسته و فرموده است : أنا فَقَأتُ عَینَ الفِتنَهِ ، ولَم تَکُن لِیَتَجَرَّأَ عَلَیها غَیری . (1) من چشم فتنه را درآوردم که جز من کسی جرئت آن را نداشت. نبرد با قیافه های حق به جانب ، قاریانی که زمزمه های قرآنی زندگی شان را فرا گرفته بود و با ظاهری خداجویانه ندای «لا حُکْمَ إلّا للّه ؛ حُکم ، تنها از آنِ خداست!» بر زبان داشتند ، بسی دشوار بود . آنان شب زنده داری می کردند ، سر بر زمین می نهادند و سجده های طولانی به جای می آوردند ، پیشانی های پینه بسته داشتند ، در انتقادْ هیچ مرزی را رعایت نمی کردند و به عنوان چهره های مهم و استوار در راه دین، شُهره بودند ؛ امّا اَسَفا که دلی بیمار ، اندیشه ای تُنُک و خِردی کم سو داشتند . برخورد با جریان تعمّقْ راستی را با توجّه به آنچه آمد در آن روزگاران جز از علی علیه السلام برنمی آمد . قلع و قمع جریان قاریان ، بصیرت و قاطعیت ویژه ای لازم داشت و این کار ، تنها از علی علیه السلام برمی آمد . چنین است که امام علیه السلام در رویارویی با «ناکثین» و «قاسطین» نفرمود اگر من نبودم ، دیگری نمی توانست چنین کند ؛ امّا در برخورد با فتنه «خوارج» فرمود : لَم تَکُن لِیَجتَرِئَ عَلَیها أحَدٌ غَیری . جز من کسی بر آن کار ، جرئت نداشت . لَولا أنا ما قوتِلَ ... اگر من نبودم ، کسی نمی توانست نهروانیان را بکشد .

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 93 .

(2) ریشه های تندروی

اشاره

(2)ریشه های تندرویاکنون بنگریم که این جریان از کجا و چگونه و چرا سر برآورد . ریشه یابی این جریان و یافتن عوامل انحراف آنها برای عبرت آموزی، مهم ترین مسئله این جریان است . این اهمّیت در حالتی فوق العاده جلوه خواهد کرد که بدانیم بر اساس پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ، این جریان در هماره تاریخ اسلام وجود خواهد داشت و مبارزه با تندروی و افراط و هوشیاری در برابر آن ، نیاز همیشگی امّت اسلام خواهد بود . علی علیه السلام درباره تداوم این جریان فکری فرمود : کُلَّما قُطِعَ مِنهُم قَرنٌ نَشَأَ قَرنٌ حَتّی یَخرُجَ فی بَقِیَّتِهِمُ الدَّجّالُ . (1) هرگاه شاخی از آنها قطع شود، شاخی دیگر سر بر می آورد تا آن که دجّال از بین باقی ماندگانشان خروج کند . و نیز آن گاه که خوارج در نهروان کشته شدند و به امام علیه السلام گفتند که تمامی این گروه کشته شدند، امام علیه السلام فرمود : کَلّا ! وَاللّهِ إنَّهُم نُطَفٌ فی أصلابِ الرِّجالِ وقَراراتِ النِّساءِ ؛ کُلَّما نَجَمَ مِنهُم قَرنٌ قُطِعَ ،

.

1- .حلیه الأولیاء : ج 6 ص 54 ، مسند ابن حنبل : ج 2 ص 639 ح 6888 .

یک . جهل

حَتّی یَکونَ آخِرُهُم لُصوصا سَلّابینَ . (1) نه ! به خدا سوگند ، همانا ایشان نطفه هایی هستند در صُلب های مردان و زهدان های زنان . هر زمان یکی از آنان سر برون می آورد ، سرش قطع می شود ، تا کسی از آنها باقی نمانَد ، جز مشتی دزد و غارتگر . چنین است که باید بیش از هر چیز به روان شناسی مارقین پرداخت و ریشه های «تعمّق» را کاوید و زمینه های این تندروی را یافت ، تا مگر عبرتی باشد برای روزگار کنونی و همه عصرها .

یک . جهلدر ریشه یابی جریان تعمّق ، جهل را باید آغازین عامل برشمرد . در روایات اسلامی بر این نکته تصریح شده است . علی علیه السلام افراط و تفریط ، و تندروی و کندروی را برخاسته از جهل دانسته و فرموده است : لا تَرَی الجاهِلَ إلّا مُفرِطا أو مُفَرِّطا . (2) نادان را جز افراطکار یا تفریطگر نخواهی یافت . چنین است کلام حضرت باقر علیه السلام که ریشه تندروی خوارج و موضع افراطگرایانه آنان را جهل تلقّی کرده است . اسماعیل جُعْفی می گوید : از امام باقر علیه السلام درباره آن مقدار از دین که حتما باید هر کسی بداند پرسیدم. فرمود: الدّینُ واسِعٌ ، ولکِنَّ الخَوارِجَ ضَیَّقوا عَلی أنفُسِهِم مِن جَهلِهِم . (3) دین ، گسترده است ؛ ولی خوارج به خاطر نادانی خود ، آن را بر خویش

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 60 ، شرح المائه کلمه : ص 238 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 433 ح 641 .
2- .نهج البلاغه : حکمت 70 ، بحار الأنوار : ج 1 ص 159 ح 35 .
3- .الکافی : ج 2 ص 405 ح 6 ، تهذیب الأحکام : ج 2 ص 368 ح 1529 ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 1 ص 257 ح 791 .

تنگ ساختند . این همان نکته ای است که امام علی علیه السلام در تحلیل روانی و فکری خوارج و علّت تندروی ها و گرایش های افراطی آنان بر آن تأکید ورزیده و فرموده است : ... ولکِن مُنیتُ بِمَعشَرٍ أخِفّاءِ الهامِ ، سُفَهاءِ الأَحلامِ . (1) ... امّا به جماعتی سبُکْ مغز و بی خِرَد ، مبتلا شده ام . و در کلامی دیگر، خطاب به آنان فرمود : وأنتُم وَاللّهِ مَعاشِرُ أخِفّاءُ الهامِ سُفَهاءُ الأَحلامِ . (2) شما به خدا سوگند جماعتی سبُکْ مغز و نابخردید . و در سخن والایی ، آن هنگام که آهنگ بیدار کردن آنان را داشته است ، ضمن روشنگری ، حقایقی به آنان سفارش می کند که از لجاجت و عمل کردن از سر جهالت دست بردارند و راه اعتدال جویند و سپس به چگونگی خُلق و خوی آنان اشاره کرده ، می فرماید : ثُمَّ أنتُم شِرارُ النّاسِ ، ومَن رَمی بِهِ الشَّیطانُ مَرامِیَهُ ، وضَرَبَ بِهِ تیهَهُ ، وسَیَهلِکُ فِیَّ صِنفانِ : مُحِبٌّ مُفرِطٌ یَذهَبُ بِهِ الحُبُّ إلی غَیرِ الحَقِّ، ومُبغِضٌ مُفرِطٌ یَذهَبُ بِهِ البُغضُ إلی غَیرِ الحَقِّ . وخَیرُ النّاسِ فِیَّ حالاً النَّمَطُ الأوسَطُ، فَالزَموهُ . (3) پس ، شما بدترین مردم هستید که شیطان ، تیرهای خود را به سویتان افکنده و آواره گم راهی تان ساخته است . زود است که در [پیوند با] من ، دو گروه هلاک شوند : دوستِ افراط پیشه که دوستیِ من او را به غیر حق کشانَد ؛ و دشمنِ زیاده ورز که دشمنیِ من ، وی را از حق ، دور سازد .

.

1- .ر . ک : ص 472 ح 2716 (خطابه امام در میان صف دو سپاه) .
2- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 85 .
3- .نهج البلاغه : خطبه 127 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 373 ح 604 .

خِرد ، معیار سنجش اعمال

نیک حال ترین مردم در [پیوند با]من ، کسانی هستند که راه میانه در پیش گیرند . پس همراهِ ایشان باشید.

خِرد ، معیار سنجش اعمالاز نگاه دین، خِردورزی و تلاش کردن از سر خِرد و رفتار را با اندیشه سنجیدن بسی مهم است و دین، بدان تأکیدی شگفت دارد . پیامبر خدا فرمود : ما قَسَمَ اللّهُ العِبادَ شَیئا أفضَلَ مِنَ العَقلِ ؛ فَنَومُ العاقِلِ أفضَلُ مِن سَهَرِ الجاهِلِ ، وإقامَةُ العاقِلِ أفضَلُ مِن شُخوصِ الجاهِلِ . (1) خداوند برای بندگانش چیزی بهتر از خِرد، تقسیم نکرده است . خواب خردمند، بهتر از بیدارخوابیِ نادان است و باز ایستادن خردمند [از جنگ] ، بهتر از جنگیدن نادان است. بدین سان ، کردارهای بدون خِرد و تلاش های از روی جهل و حماقت ، وزنی و ارجی نخواهند داشت. خوارج در سبُکْ عقلی و جهالت بدان گونه بودند که با آن همه شب زنده داری ها و عبادت ها ، به دنبال استوارسازیِ بنیادهای عقیدتی خود نبودند . شگفتا که آنان با آن همه رزم آوری در میدان های نبرد و عبادت های طولانی و تحمّل رنج در راه عبادت ، هرگز به باوری استوار دست نیافتند و آن همه پایبندی به ظواهر شریعت در عقاید آنها نقش تکاملی بازی نکرد . چنین است که چون امیر مؤمنان شنید که یکی از خوارجْ شب ها را به نماز و تلاوت قرآن مشغول است ، فرمود : نَومٌ عَلی یَقینٍ خیرٌ مِن صَلاهٍ عَلی شَکٍّ. (2)

.

1- .الکافی : ج 1 ص 12 ح 11 ، المحاسن : ج 1 ص 308 ح 609 .
2- .نهج البلاغه : حکمت 97 ، غرر الحکم : ح 9958 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 497 ح 9163 . نیز ، ر . ک : ص 306 «ریشه های تندروی » .

ژرفای جهالت خوارج

خواب در حال یقین ، بهتر است از نماز در حال تردید .

ژرفای جهالت خوارججهالت خوارج، بسی شگفت است . آنان حتّی تا فرجام نبردی که به راه انداخته بودند و بر سر آن جان باختند ، در تردید به سر می بردند ؛ امّا از لجاجت دست برنمی داشتند . این نکته در تحلیل شخصیت خوارج، مهم است . یعنی اینان به رغم آن همه تندروی در عمل ، تکیه گاه محکمی در عقاید نداشتند . چنین است که هنگام هلاکت یکی از آنان در نبرد نهروان ، وقتی می گویند : سفر به بهشت، گوارا باد! رهبر آنان عبد اللّه بن وَهْب می گوید : نمی دانم به بهشت می رود یا به جهنّم! مردی از بنی اسد که این منظره را می نگریست ، گفت : من گول این مرد را خوردم و در جنگ، حاضر شدم و اکنون می بینم که خودش در تردید است . آن گاه با گروه خودش از آنان جدا شد و به سمت ابو ایّوب انصاری آمد. (1) پاسخ امام صادق علیه السلام در باره خوارج ، خواندنی و تأمّل کردنی است که هم به خوارج ، عنوان «مُردَّد (شکّاک)» داده است و هم چگونگی مواضع آنان را به لحاظ روانی باز گفته است . جمیل بن دُرّاج می گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید : آیا خوارج در شک بودند؟ فرمود: «آری» . پرسید: چطور در شک بودند که مبارز می جستند [و به جنگ می خواندند]؟ امام علیه السلام فرمود :

.

1- .تهذیب الأحکام : ج 6 ص 145 و 251 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 272 و ج 5 ص 96 .

دو . دنیا طلبی

ذلِکَ مِمّا یَجِدونَ فی أنفُسِهِم . (1) این به خاطر آنچه در خویش می دیدند ، بود . نکته تأمل برانگیز در این گفتگو این است که برای آن مرد، دشوار بوده است که بپذیرد کسانی با باوری آمیخته به تردید و شک به دفاع از باور ، دست به شمشیر ببرند و مبارزه کنند . پاسخ امام علیه السلام این است که آن حرکت، از سر باور نبوده است ؛ بلکه احساسات درونی، آنان را به چنین موضعی فرا خوانده بود . این نکته بسیار عبرت آموز و تأمّل برانگیز است که گاهی و بلکه غالبا ، شخص در صحنه های هیجان آفرین و مواضع برخاسته از لحظه ها و بدون تأمّل ، چنان اسیر احساس می شود که در توفان احساس، یکسره خِرد از کار می افتد ، و چون این توفان نشست ، تازه آن که بر مَرکب احساس سوار بوده ، می فهمد چه کرده و چگونه خود را و سرمایه خود را باخته است . کلام امام علیه السلام نشان می دهد که حرکت آنان، تکیه گاه استوار اعتقادی نداشته است . صحنه هایی که یاد شد و دیگر واقعیّت های زندگی برخی از اینان، روشن کننده این حقیقت است .

دو . دنیاطلبیدنیاگرایی و جذب جاذبه های دنیوی شدن را می توان دومین عامل انحراف خوارج برشمرد ؛ دنیاگرایی با تمام شکل ها و نمودهایی که دارد . به واقع این موضوع ، مهم ترین عامل جریان های سه گانه : ناکثین ، قاسطین و مارقین است . علی علیه السلام در بیانی ژرف، به بیان این حقیقت پرداخته است :

.

1- .تهذیب الأحکام : ج 6 ص 145 ح 251 .

فَلَمّا نَهَضتُ بِالأَمرِ نَكَثَت طائِفَهٌ ومَرَقَت اُخری وقَسَطَ آخَرونَ ، كَأَنَّهُم لَم يَسمَعوا كَلامَ اللّهَ سُبحانَهُ يَقولُ : «تِلْكَ الدَّارُ الْأَخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ» ! (1) بَلی ! وَاللّهِ لَقَد سَمِعوها ووَعَوها ، ولكِنَّهُم حَلِيَتِ الدُّنيا فی أعيُنِهِم ، وراقَهُم زِبرِجُها . (2) وقتی زمام امور را به دست گرفتم، گروهی پیمان شکستند و گروهی دیگر از جمع دینداران بیرون رفتند و گروهی دیگر ستمکاری ورزیدند ، گویی کلام خداوند سبحان را نشنیده اند که می گوید: «سرای آن جهان را برای کسانی قرار داده ایم که تصمیم به برتری جویی در زمین و فسادگری ندارند و پایان کار از آنِ پرهیزگاران است» . آری ، به خدا سوگند ، شنیدند و دانستند؛ امّا دنیا در چشمشان زیبا جلوه نمود و زیورهایش برایشان خوش نمود ! شاید با آنچه درباره خوارج در تاریخ گزارش شده است ، باور کردن این مطلب اندکی دشوار باشد . آنان که عنوان زهد را یدک می کشیدند و به ظاهر «دنیا گریز» بودند ، در عبادت، سخت به خود رنج می دادند و در این باره از حدّ اعتدال گذشته بودند ، به ظاهر به دنبال جنبه های مادّی دنیا نبودند ، و در میدان رزمْ آن چنان رزم آوری می کردند ، دنیا مداری اینان یعنی چه؟! باید گفت : «هزار نکته باریک تر ز مو این جاست !». دنیا گرایی و دنیامداری، نمودها و چهره هایی دارد . کسانی گاه بر خود سخت می گیرند و خود را به دشواری

.

1- .قصص ، آیه 83 .

2- .نهج البلاغه : خطبه 3 ، الإرشاد : ج 1 ص 289 ، الاحتجاج : ج 1 ص 457 ح 105 ، الطرائف : ص 418 .

می افکنند تا مشهور و محبوب شوند ، آوازه بیابند و نامشان همه جا بر زبان ها باشد . باری : همه موجودات عالَم ، شکارچی اند و تفاوتشان تنها در دام هاست [که می نهند]. تا انسان از دام نَفْس و کمند شیطان رها نشده ، نمی تواند انگیزه خود را در رفتارها خالص کند و روشن است که دنیاگرایی اگر در قالب دین خواهی و در لباس آخرت جویی باشد ، بسی خطرناک تر از دنیاطلبی با چهره دنیاخواهانه و ظاهری تنعّم جویانه است . از پسِ آن ظاهر ، حقیقت را یافتن بسی دشوار است . علی علیه السلام در تصویر جامعی که از اصناف مردم در عصر خود به دست داده است ، این حقیقت را به روشنی نشان می دهد : ومِنهُم مَن یَطلُبُ الدُّنیا بِعَمَلِ الآخِرَهِ ولا یَطلُبُ الآخِرَهَ بِعَمَلِ الدُّنیا ، قَد طامَنَ مِن شَخصِهِ ، وقارَبَ مِن خَطوِهِ ، وشَمَّرَ مِن ثَوبِهِ ، وزَخرَفَ مِن نَفسِهِ لِلأَمانَهِ ، وَاتَّخَذَ سِترَ اللّهِ ذَریعَهً إلَی المَعصِیَهِ . (1) در میان آنان کسی هست که با کار آخرت، دنیا را می جوید و با کار دنیا آخرت را نمی طلبد ، تن آساست و آرام گام بر می دارد و دامن لباس خود را به کمر می زند و به دروغ ، خود را امین مردم جلوه می دهد و پرده پوشی خداوند را ابزار برای گناه قرار داده است . نمودهای عینی گونه های دنیاگرایی ، بویژه دنیا جویی های با ظاهرِ آراسته به آخرتگرایی ، بسی دشوار است . این گونه گرایش ها فقط در هنگامه آزمایش و در گردونه های دشوار زندگی خود را نشان می دهد ؛ چرا که جوهره درون انسان ها تنها در چنین شرایطی آشکار می شود ، که امام علیه السلام فرمود :

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 32 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 5 ح 54 .

فی تَقَلُّبِ الْأحوالِ عُلِمَ جَواهِرُ الرِّجالِ . (1) آگاهی بر گوهر آدم ها ، در دگرگونی شرایط ، حاصل می شود . یافتن حق از پس پرده تزویر و ریا ، کارِ هرکس نیست . بصیرت و ژرفانگری می خواهد ؛ نگاهی چونان نگاهِ پرواپیشه ای استوار اندیش مانند مالک اشتر می خواهد که در پسِ سجده های طولانی و گرایش های مقدّس مآبانه ، دنیاگرایی را بنگرد . مالک در صِفّین در آستانه پیروزی بود و تا نزدیک خیمه فرماندهی سلطه جویان پیش رفته بود که با فشار قُرّاء ، مجبور به بازگشت شد و چون باز گشت ، از سر سوز ، خطاب به آنان گفت : یا أصحابَ الجِباهِ السّودِ ! کُنّا نَظُنُّ صَلاتَکُم زَهادَةً فِی الدُّنیا وشَوقا إلی لِقاءِ اللّه عز و جل . فَلا أری فِرارَکُم إلّا إلَی الدُّنیا مِنَ المَوتِ ، أل_'c7 قُبحا یا أشباهَ النَّیبِ الجَلّالَهِ . (2) ای سیه پیشانی ها ! ما می پنداشتیم نماز خواندن[های فراوانِ] شما از سرِ بی میلی به دنیا و شوق ورزیدن به دیدار خدای عز و جل است . امّا اکنون وضع شما را جز آن نمی بینم که از مرگ به سوی دنیا می گریزید . هَلا که زشت است [کار شما] ، ای همانندانِ پیرْ شترِ نجاستخوار ! چگونگی این دنیا گرایی ها و گونه گونی دنیاطلبی با تعابیری بس آموزنده و تنبّه آفرین در کلام امام سجّاد علیه السلام نیز آمده است . بنگرید : إذا رَأَیتُمُ الرَّجُلَ قَد حَسُنَ سَمتُهُ و هَدیُهُ ، و تَماوَتَ فی مَنطِقِهِ ، و تَخاضَعَ فی حَرَکاتِهِ ، فَرُوَیدا لا یَغُرَّنَّکُم ! فَما أکثَرَ مَن یُعجِزُهُ تَناوُلُ الدُّنیا و رُکوبُ الحَرامِ مِنها لِضَعفِ نِیَّتِهِ و مَهانَتِهِ و جُبنِ قَلبِهِ، فَنَصَبَ الدّینَ فَخّا لَها ، فَهُوَ لا یَزالُ یَختِلُ النّاسَ بِظاهِرِهِ، فَإِن تَمَکَّنَ مِن حَرامٍ اقتَحَمَهُ ! و إذا وَجَدتُموهُ یَعِفُّ عَنِ المالِ الحَرامِ فَرُوَیدا

.

1- .نهج البلاغه : حکمت 217 .

2- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 50 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 387 ؛ وقعه صفّین : ص 491 .

لا يَغُرَّنَّكُم ! فَإِنَّ شَهَواتِ الخَلقِ مُختَلِفَهٌ؛ فَما أكثَرَ مَن يَنبو عَنِ المالِ الحَرامِ و إن كَثُرَ ، و يَحمِلُ نَفسَهُ عَلى شَوهاءَ قَبيحَهٍ فَيَأتى مِنها مُحَرَّما ! فَإِذا وَجَدتُموهُ يَعِفُّ عَن ذلِکَ فَرُوَيدا لا يَغُرَّكُم ! حَتّى تَنظُروا ما عَقَدَهُ عَقلُهُ ، فَما أكثَرَ مَن تَرَکَ ذلِکَ أجمَعَ ، ثُمَّ لا يَرجِعُ إلى عَقلٍ مَتينٍ ، فَيَكونُ ما يُفسِدُهُ بِجَهلِهِ أكثَرَ مِمّا يُصلِحُهُ بِعَقلِهِ ؟ فَإِذا وَجَدتُم عَقلَهُ مَتينا فَرُوَيدا لا يَغُرَّكُم ! حَتّى تَنظُروا أ مَعَ هَواهُ يَكونُ عَلى عَقلِهِ ؟ أو يَكونُ مَعَ عَقلِهِ عَلى هَواهُ ؟ وكَيفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّئاساتِ الباطِلَهِ وزُهدُهُ فيها؟ فَإِنَّ فِى النّاسِ مَن خَسِرَ الدُّنيا وَ الآخِرَهَ؛ بِتَركِ الدُّنيا لِلدُّنيا ، و يَرى أنَّ لذَّهَ الرِّئاسَهِ الباطِلَهِ أفضَلُ مِن لَذَّهِ الأَموالِ وَ النِّعَمِ المُباحَهِ المُحَلَّلَهِ ، فَيَترُکُ ذلِکَ أجمَعَ طَلَبا لِلرِّئاسَهِ ، حَتّى إذا قيلَ لَهُ : اِتَّقِ اللّهَ، أخَذَتهُ العِزَّهُ بِالإِثمِ ، فَحَسبُهُ جَهَنَّمُ و لَبِئسَ المِهادُ ! فَهُوَ يَخبِطُ خَبطَ عَشواءَ ، يَقودُهُ أوَّلُ باطِلٍ إلى أبعَدِ غاياتِ الخَسارَهِ ، و يُمِدُّهُ رَبُّهُ بَعدَ طَلَبِهِ لِما لا يَقدِرُ عَلَيهِ فِى طُغيانِهِ ، فَهُوَ يُحِلُّ ما حَرَّمَ اللّهُ ، و يُحَرِّمُ ما أحَلَّ اللّهُ ، لا يُبالى بِما فاتَ مِن دينِهِ إذا سَلِمَت لَهُ رِئاسَتُهُ الَّتى قَد شَقِىَ مِن أجلِها ، فَاُولئِکَ الَّذينَ غَضِبَ اللّهُ عَلَيهِم و لَعَنَهُم و أعَدَّ لَهُم عَذابا مُهينا . و لكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعمَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذى جَعَلَ هَواهُ تَبَعا لِأَمرِ اللّهِ ، و قُواهُ مَبذولَهً فى رِضَا اللّهِ ؛ يَرَى الذُّلَّ مَعَ الحَقِّ أقرَبَ إلى عِزِّ الأَبَدِ مِنَ العِزِّ فِى الباطِلِ ، و يَعلَمُ أنَّ قَليلَ ما يَحتَمِلُهُ مِن ضَرّائِها يُؤَدّيهِ إلى دَوامِ النَّعيمِ فى دارٍ لا تَبيدُ و لا تَنفَدُ ، و أنَّ كَثيرَ ما يَلحَقُهُ مِن سَرّائِها إنِ اتَّبَعَ هَواهُ يُؤَدّيهِ إلى عَذابٍ لا انقِطاعَ لَهُ و لا زَوالَ . فَذلِكُمُ الرَّجُلُ نِعمَ الرَّجُلُ ؛ فَبِهِ فَتَمَسَّكوا ، و بِسُنَّتِهِ فَاقتَدوا ، و إلى رَبِّكُم بِهِ فَتَوَسَّلوا ؛ فَإِنَّهُ لا تُرَدُّ لَهُ دَعوَهٌ ، و لا تُخَيَّبُ لَهُ طَلِبَهٌ . (1) اگر ديديد فردى خوش رفتار و خوش سلوک است و در سخن گفتن ، آهسته [و

.

1- .الاحتجاج : ج 2 ص 159 ح 192 ، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى عليه السلام : ص 53 ح 27 .

مرده وار]و در حرکاتش فروتن است، مواظب باشید گولتان نزند! چه بسیار کسانی هستند که به خاطر ضعف اراده و تصمیم و ترسو بودن، از دستیابی به دنیا و خوردن حرام آن، ناتوان اند و از این روی، دین را دام دنیا قرار می دهند. چنین کسی همواره با ظاهر خود، مردم را گول می زند و اگر بتواند به حرامی دست یابد، به آن دست می یازد. و اگر دیدید که از مال حرام، روی گردان است ، مواظب باشید گولتان نزند ؛ چون تمایلات مردم، گوناگون است . چه بسیار کسانی که از مال حرام گرچه فراوان باشد روی بر می تابند، ولی به زنِ زشتْ چهره ای دل می بندند و ارتباط حرام با وی برقرار می کنند. و اگر دیدید که از چنین زشتی هایی خویشتنداری می کند ، مواظب باشید که گولتان نزند و بنگرید که خِردش بر چه قرار می گیرد؛ چون افراد زیادی هستند که از همه اینها خود را نگه می دارند ، امّا از خرد استواری برخوردار نیستند . چنین کسی به خاطر نادانی اش فسادی که به وجود می آورد ، بسیار بیشتر از اصلاحی است که با خردش انجام می دهد. و اگر دیدید که عقلی استوار دارد ، گولتان نزند . ببینید تمایلاتش هم بر پایه خردش است و یا خِردش در اختیار نفسش است و ببینید علاقه اش به ریاست های باطل ، چگونه است و چه قدر از آنها دوری می گزیند؛ چون کسانی هستند که در دنیا و آخرت، زیانکار هستند و دنیا را برای دنیا ترک می کنند . [چنین کسی]گمان می کند که لذّت ریاست های باطل ، از لذّت مال و نعمت های حلال و مباح ، بیشتر است و همه اینها را برای ریاس

.

ص: 317

. .

(3) آثار تندروی

اشاره

(3)آثار تندرویاکنون که در حدّ مجال با چگونگی و ریشه های تعمّق آشنا شدیم ، سزامند است به آثار آن نیز بپردازیم . احادیثی که خطر «جاهِل متنسّک (نادانِ پایبند به احکام شریعت)» را برشمرده اند ، به واقع ، آثار زیانبار تعمّق را رقم زده اند . در این احادیث ، پیامبر خدا پیش بینی کرده است که عالمان فاجر و عابدان جاهل ، باعثِ هلاکت امّتش می شوند . این پیشگویی به روزگار حکومت مولا علیه السلام شکل گرفت که آن بزرگوار فرمود : قَصَمَ ظَهرِی عالِمٌ مُتَهَتِّکٌ وجاهِلٌ مُتَنَسِّکٌ . (1) پشتم را عالم بی پَروا و نادان پایبند به شریعت شکسته اند . در کلامی دیگر فرمود : قَطَعَ ظَهرِی اِثنانِ : عالِمٌ فاسِقٌ ... وَجاهِلٌ ناسِکٌ . (2) پشتم را دو گروه قطع کرده اند: عالم فاسق و نادان پایبند به شریعت . و در ضمن خطابه روشنگر فرمود :

.

1- .منیه المرید : ص 181 ، غرر الحکم : ح 9665 .
2- .تنبیه الخواطر : ج 1 ص 82 .

قَطَعَ ظَهرِی رَجُلانِ مِنَ الدُّنیا : رَجُلٌ عَلیمُ اللِّسانِ فاسِقٌ ، ورَجُلٌ جاهِلُ القَلبِ ناسِکٌ ، هذا یَصُدُّ بِلِسانِهِ عَن فِسقِهِ ، وهذا بِنُسُکِهِ عَن جَهلِهِ ؛ فَاتَّقُوا الفاسِقَ مِنَ العُلَماءِ وَالجاهِلَ مِنَ المُتَعَبِّدینَ ، اُولئِکَ فِتنَهُ کُلِّ مَفتونٍ . (1) دو فرد از دنیا پشتم را شکسته اند: مرد زبان آور فاسق و مرد نادانْ دلِ زاهدنما . یکی با زبانش فسق خود را می پوشاند و آن دیگری با زهد نمایی اش نادانی خود را . از عالمان فاسق و نادانان متعبّد ، بپرهیزید؛ چرا که این دو ، فتنه هر فتنه زده اند. با این جملات ، امام علیه السلام به واقع ، مشکل حکومتش را باز می گوید . آن بزرگوار نشان می دهد که حکومتش از دو سو و از سوی دو طایفه به شدّت ضربه خورده و ستون فقرات آن آسیب دیده است : یک . عالمان مُتهتّک (ناپایبند به شریعت) ، چهره های برجسته ای که جریان ناکثین و قاسطین و زمینه های فساد را به وجود آوردند و دانسته به ستمگری و عهدشکنی پرداختند ؛ دو . جاهلان مُتنسّک (پایبند به احکام شریعت) ، عابدانی که در نهروان با چهره ای زُهدنما از سر جهل و به نام دینداری در برابر امام علیه السلام ایستادند . بدین سان ، جاهلِ مُتنسّک نه تنها عباداتش بی ارزش است و تهجّدهایش وزنی ندارد و از آنها سودی نمی برد ؛ بلکه خطری است جدّی برای اسلام و حکومت اسلامی . به دیگر سخن ، همان گونه که عالم متهتّک ، آفت نظام اسلامی است ، جاهل متنسّک نیز برای امّت و نظام اسلامی خطرناک است ، و شگفت آن که مولا علیه السلام سرانجام با دست همین طایفه از پا درآمد و واقعیّت تاریخ نشان داد که خطر جاهلان عابد ، بسی بیشتر و درهم شکننده تر است . بدین سان ، روشن شد که تلخ ترین و زیانبارترین ثمره شجره خبیثه تعمّق که

.

1- .الخصال : ص 69 ح 103 ، مشکاه الأنوار : ص 238 ح 687 ، روضه الواعظین : ص 10 .

یک . عُجْب (خودپسندی)

ریشه در جهل و دنیاگرایی در لباس دین دارد شکستن پایه های نظام اسلامی است . اکنون اندکی مشروح تر ، شاخه های این شجره را برشماریم :

یک . عُجْب (خودپسندی)نخستین شاخه تَعَمُّق (تندروی) و تنسُّک های جاهلانه ، خود بزرگ بینی و خودپسندی (عُجب) است . قُرّاء به دلیل افراط در تعبّد و تنسّک و این افراط را ارزشی مهم تلقی کردن ، به این بیماری زشت گرفتار آمدند و بر اثر این بیماری چنین پنداشتند که هیچ کس بهتر از آنها نیست . چنین است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقامی برای آن که درون ناپیدای یکی از آنان را در پیش دیدش بنهد، از او پرسید : أ قُلتَ فی نَفسِکَ حینَ وَقَفتَ عَلَی المَجلِسِ : «لَیسَ فِی القَومِ خَیرٌ مِنّی»؟ قالَ : نَعَم . (1) آیا وقتی وارد مجلس شدی پیش خود گفتی که: «در بین جمع ، بهتر از من کسی نیست؟» . گفت: آری . حضرت می خواست بدو نشان دهد که به بیماریِ خودبزرگ بینی و خودپسندی مبتلاست . و در باره او و همانندهایش فرمود : إنَّ فیکُم قَوما یَدأَبونَ ویَعمَلونَ حَتّی یُعجِبُوا النّاسَ وتُعجِبَهُم أنفُسُهُم . (2) بین شما گروهی هستند که پشت کار را می گیرند و کار انجام می دهند ، به گونه ای که مردم را به شگفتی وا می دارند و خود نیز مغرور می گردند .

.

1- .بُهَرسیر از مناطق دشت عراق و نزدیک مدائن و در غرب رودخانه دجله است . (معجم البلدان : 1 / 155)
2- .ر . ک : مسند أبی یعلی : ج 1 ص 90 ، سنن الدار قطنی : ج 2 ص 41 ، فتح الباری : ج 12 ص 289 .

خطر عُجْب

خطر عُجْبعُجْب درمیان بیماری های اخلاقی خطرناک ترین آنهاست . این ویژگی اگر در کسی پیشروی کند ، غیرقابل علاج خواهد بود و هلاکت را درپی خواهد داشت . کلام امام صادق علیه السلام نشانگر این حقیقت است : مَن اُعجِبَ بِنَفسِهِ هَلَکَ ، ومَن اُعجِبَ بِرَأیِهِ هَلَکَ ، وإنَّ عیسَی بنَ مَریَمَ قالَ : داوَیتُ المَرضی فَشَفَیتُهُم بِإذنِ اللّهِ، وأبرَأتُ الأکمَهَ وَالأبرَصَ بِإذنِ اللّهِ ، وَعالَجْتُ المَوتی وأحیَیتُهم بِإذِنِ اللّه و عالَجتُ الأَحمَقَ؛ فَلَم أقدِر عَلی إصلاحِهِ ! فَقیلَ : یا روحَ اللّهِ ! ومَا الأَحمَقُ ؟ قالَ : المُعجَبُ بِرَأیِهِ ونَفسِهِ ، الَّذی یَرَی الفَضلَ کُلَّهُ لَهُ لا عَلَیهِ ، و یوجِبُ الحَقَّ کُلَّهُ لِنَفسِهِ و لا یوجِبُ عَلَیها حَقّا ؛ فَذاکَ الأَحمَقُ الَّذی لا حیلَهَ فی مُداواتِهِ . (1) هر کس به خود خوشبین شود ، نابود می گردد . هر کس به دیدگاه خود خوشبین گردد، نابود می شود. عیسی بن مریم فرمود: به مداوای بیماران پرداختم و به اذن خدا مداوایشان کردم و پیسی و جزام را به اذن خدا معالجه کردم ، به مداوای مرده پرداختم و به اذن خدا زنده اش ساختم ، به مداوای احمق [نیز] دست زدم؛ ولی در اصلاح او ناتوان گشتم. گفته شد: ای روح خدا! احمق کیست؟ فرمود: آن که به خود و دیدگاهش خوشبین است. آن که همه خوبی ها را برای خود می بیند و همه حق را برای خود می داند و برای هیچ کس علیه خود حقّی را نمی پذیرد . این همان احمقی است که برای مداوایش راهی نیست . امام خمینی رضوان اللّه تعالی علیه در سفارشی به فرزندش فرموده است : فرزندم! از خودخواهی و خودبینی به در آی که این ، ارث شیطان است که به واسطه خودبینی و خودخواهی از امر خدای تعالی به خضوع برای ولیّ و صفیّ او

.

1- .الاختصاص : ص 221 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 320 ح 35 .

دو . تداوم جهالت

جلّ و علا سر باز زد . و بدان که تمام گرفتاری های بنی آدم از این ارث شیطانی است که اصلِ اصول فتنه است . (1) اگر این بیماری در وجودِ کسی ریشه کند ، دیگر هیچ عملی از اعمال او نمی تواند برای نجات و تکاملش سودمند افتد . امام صادق علیه السلام فرموده است : قالَ إبلیسُ لعنه اللّه علیه لِجُنودِهِ : إذَا استَمکَنتُ مِن ابنِ آدَمَ فی ثَلاثٍ، لَم اُبالِ ما عَمِلَ؛ فَإِنَّهُ غَیرُ مَقبولٍ : إذَا استَکثَرَ عَمَلَهُ ، ونَسِیَ ذَنبَهُ ، ودَخَلَهُ العُجبُ . (2) شیطان ملعون به سپاهش گفت: اگر بتوانم سه چیز را در بنی آدم ایجاد کنم ، باکی ندارم که چه کار خواهد کرد؛ چون هر کاری از او نامقبول خواهد گشت: کردارش را فزونی دهد ، گناهش را فراموش کند و خوشبین گردد . در واقع ، بیماری عُجْب از یک سو مانع بهره مند شدن انسان از برکات شایسته اعمال نیکوست و از سوی دیگر ، موجب انواع انحراف های اخلاقی وعملی . چنین است که باید تأکید کنیم که سایر آثار تعمّق که پس از این بدانها اشاره خواهیم کرد ، از همین رذیله سرچشمه می گیرند .

دو . تداوم جهالتیکی دیگر از آثار تعمّق ، تداوم جهالت است . تداوم جهالت ، به نوعی ریشه در عُجْب دارد . وقتی کسی در عمل افراط می کند و بدون خِردورزی از سر افراط می کوشد و خود را یک سر و گردن از دیگران برتر می بیند ، هرگز به بازنگری اندیشه و کار خود نمی پردازد و بدین سان ، در جهالت می کوشد و بر آن پای می فشارد و همچنان در کمند آن می ماند . چنین است که حضرت هادی علیه السلام می فرماید :

.

1- .صحیفه نور : ج 22 ص 371 .
2- .الخصال : ص 112 ح 86 ، روضه الواعظین : ص 418 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 315 ح 15 .

العُجبُ صارِفٌ عَن طَلَبِ العِلمِ ، داعٍ إلَی التَّخَبُّطِ فِی الجَهلِ . (1) خوشبین به خود ، بازدارنده از جستجوی دانش و موجب فرو رفتن در نادانی است . در حقیقت ، بیماری عُجب ، انسان را در جهل مرکّب وا می نهد . فردِ متعمّق، بدان گونه که آوردیم ، آنچه را انجام می دهد، «برترین» می داند . دیگر چه جای بازنگری و تأمل در آن؟! قرآن کریم به گونه ای بس عبرت آموز از این گونه کسان سخن گفته است : «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُم بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمَلاً * الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ (2) بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم، آگاه گردانیم؟[آنان] کسانی اند که کوششان در دنیا به هدر رفته است و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند» . کسی این آیتِ الهی را در محضر امام علیه السلام خواند . ایشان فرمود : أهلُ الحَرُوراءِ مِنهُم . (3) حروراییان (خوارج) ، از اینان هستند . بدین سان ، عُجب ، انسان را در جهل نگه می دارد و شخص گرفتار آمده به این جهالت، هرگز خود را جاهل نمی داند و از این حالت رها نمی شود . کلام مولا علیه السلام در این باره بسی گویاست : إنَّ الجاهِلَ مَن عَدَّ نَفسَهُ بِما جَهِلَ مِن مَعرِفَهِ العِلمِ عالِما وبِرَأیِهِ مُکتَفِیا ، فَما یَزالُ لِلعُلَماءِ مُباعِدا وعَلَیهِم زارِیا ، ولِمَن خالَفَهُ مُخَطِّئا ، ولِعالِمٍ یَعرِفُ مِنَ الاُمورِ

.

1- .نزهه الناظر : ص 140 ح 16 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 199 ح 27 . نیز ، ر . ک : الدرّه الباهره : ص 42 .
2- .کهف ، آیه 103 و 104 .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 383 ح 3342 .

سه . تکفیر و متّهم ساختن

مُضَلِّلاً ، فَإذا وَرَدَ عَلَیهِ مِنَ الأُمورِ ما لَم یَعرِفهُ أنکَرَهُ وکَذَّبَ بِهِ وقالَ بِجَهالَتِهِ : ما أعرِفُ هذا ، وما أراهُ کانَ ، وما أظُنُّ أن یَکونَ ، وأنّی کانَ ؟ وذلِکَ لِثِقَتِهِ بِرَأیِهِ وقِلَّهِ مَعرِفَتِهِ بِجَهالَتِهِ ، فَما یَنفَکُّ بِما یَری مِمّا یَلتَبِسُ عَلَیهِ رَأیُهُ مِمّا لا یَعرِفُ لِلجَهلِ مُستَفیدا ولِلحَقِّ مُنکِرا ، وفِی الجَهالَهِ مُتَحَیِّرا ، وعَن طَلَبِ العِلمِ مُستَکبِرا . (1) نادان ، کسی است که به خاطر ناآگاهی از دانش ، خویش را عالم می داند و به نظر خود ، بسنده می کند ؛ از عالمان ، دوری می گزیند و از آنان عیبجویی می کند؛ و هرکس که با وی مخالفت کند ، او را خطاکار می داند و دانشوری را که به برخی امور علم و شناخت دارد ، گم راه کننده می شمارد ، و هرگاه چیزهایی مطرح شود که نمی داند آن را منکر می شود و تکذیب می کند و به خاطر نادانی اش می گوید: «این را نمی شناسم» و «فکر نمی کنم که چنین باشد» و «گمان نمی برم که وجود داشته باشد» و «کجا چنین چیزی است؟». همه اینها به علّت اعتماد به نظر خود و ناآگاهی از مقدار جهالتش است و به علّت مشتبه شدن کار ، از آنچه معتقد است، جدا نمی شود و بهره نمی برد و حق را منکر می گردد و در نادانی متحیّر می ماند و از دانشجویی سر بر می تابد .

سه . تکفیر و متّهم ساختناز جمله ثمرات تلخ و زیانبار تندروی های از سر جهل و افراطگری های بی بنیاد و تعمّق در دین و خود محوری های زاییده از آن ، متّهم ساختن دیگران به بی دینی است . سطحی نگرانِ جامد و خودپسند که خود و چگونگی رفتار خود را معیار حق گرفته اند ، سریع و بدون هیچ پایه و بنیادی درباره دیگران داوری می کنند و چوب تکفیر را بر سر هر آن که چون آنها نمی اندیشد ، فرود می آورند . خوارج ، چنین بودند . آنها که خودْ حَکَمیّت را بر امیر مؤمنان تحمیل کرده

.

1- .تحف العقول : ص 73 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 203 ح 1 .

چهار . تعصّب و لجاجت

بودند ، بدون این که اندکی فرصتِ اندیشیدن بر خود روا دارند و در آنچه به وجود آورده اند ، تأمّل کنند ، چوب تکفیر را فراز آوردند و علی علیه السلام را که تبلور ایمان و تجسّم عینی حق مداری و جلوه والای الهی نگری بود ، تکفیر کردند ، و شگفتا که به قتل هر که بر این باور نبود ، فتوا دادند و کسانی را بدین جهت از دم تیغ گذراندند. (1) آنان در این راه همی پیش رفتند و تکفیر را قانونمند کردند و هر آن که را مرتکب کبیره می شد ، کافر می دانستند . از این روی در یکی از جنگ ها وقتی از فرمانده خود که «قطری» نام داشت ، پرسیدند که جنگ خواهد کرد یا نه و او جواب منفی داد و بعد تصمیم به جنگ گرفت ، سپاهیان گفتند که او دروغ گفته و کافر شده است . قطری نیز از آن روی که سپاهش او را به طعنه، «دابّهُ اللّه (جنبنده خدا)» می خواندند ، حکم به کفر آنان کرد . (2)

چهار . تعصّب و لجاجتلجاجت از سر جهل و تعصّب کورکورانه، یکی دیگر از آثار خطرناک تندروی دینی و عُجب و خودپسندی زاییده از آن است . چنین است که شخص متعمّق ، هماره در کمند گم راهی است و نجات او ناممکن . علی علیه السلام با توجّه به این نکته و ویژگی خوارج، خطاب به آنان فرمود : أیَّتُهَا العِصابَهُ الَّتی أخرَجَتها عَداوَهُ المِراءِ وَاللَّجاجَهِ وصَدَّها عَن الحَقِّ الهَوی وطَمَحَ بِهَا النَّزَقُ وأصبَحَت فِی اللَّبسِ وَالخَطبِ العَظیمِ . (3) ای جماعتی که دشمنیِ ستیزه و لجاجت ، شما را به شورش کشانده و خواهش نَفْس از حقیقت بازتان داشته و شتابزدگیِ جاهلانه ، شما را به دنبال خود بُرده و در

.

1- .از جمله عبد اللّه بن خباب بن اَرَت را که داستانش مشهور است (ر . ک : ح 2691) .
2- .ر . ک : الکامل ، مبرّد : ج 3 ص 1334 .
3- .وقعه صفّین: 450 452، أعیان الشیعه: 8 / 148.

اشتباه و کاری گران افتاده اید! بدین سان، متعمّقان و متعصّبانِ لجوج ، هرگز بر آنچه باور داشتند ، نمی نگریستند و در آن ، احتمال خطا نمی دادند تا باورهای خود را نیازمند بازنگری بدانند . چنین بود که هرگز رهنمودهای خیرخواهانه امام علی علیه السلام را گوش ندادند و در برابر مباحثات مستدل و بیدارگر ابن عبّاس و دیگر فرستاده های امام علیه السلام به بازنگری مواضع خود نپرداختند ، و شگفتا که گاه از شنیدن سخن نیز تن زدند که مبادا بشنوند و در آنها اثر بگذارد ! عبد اللّه بن وَهْب در هنگامه نبرد گفت : [نیزه ها]را به کار گیرید و شمشیرهایتان را از غلاف بکشید . من می ترسم که چون روز حروراء ، شما را از راه به در کنند . (1) و بعد از مناظره امام علیه السلام با آنها ، فریاد کشیدند که : [با آنان] روبه رو نشوید و گفتگو نکنید . (2) و چون احتجاج استوار ابن عبّاس را شنیدند که با تکیه بر قرآن، راه های بهانه جویی را بر آنها بسته بود ، فریاد زدند : لا تَجعَلُوا احتِجاجَ قُرَیشٍ حُجَّةً عَلَیکُم؛ فَإِنَّ هذا مِنَ القَومِ الَّذینَ قالَ اللّهُ عز و جل فیهِم «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» (3) . (4) دلیل آوریِ قریش را ، حجتی بر ضدّ خویش نسازید! این مرد از کسانی است که خدای عز و جل در باره ایشان فرموده است: «بلکه آنان مردمی ستیزه جویند» . و در گفتگویی دیگر چون پاسخ های محکم ابن عبّاس را شنیدند و از پاسخ

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 84 .
2- .صحیح مسلم : ج 2 ص 748 .
3- .ر . ک : ح 2713 .
4- .زخرف ، آیه 58 .

وا ماندند ، فریاد برآوردند که : أمسِک عَنّا غَربَ لِسانِکَ یَابنَ عَبّاسٍ ! فَإِنَّهُ طَلِقٌ ذَلِقٌ غَوّاصٌ عَلی مَوضِعِ الحُجَّهِ. ای ابن عبّاس ! تیزیِ زبان خود را از ما وا گیر ، که [بسیار] تیز است و به گاه استدلال ، به اعماق نفوذ می کند . بدین سان ، خوارج و به دیگر عنوان : «قُرّاء» و یا همان «متعمّقان در دین» ، در کمند سطحی نگری و تندروی و جهل و لجاجت خویش ماندند و در جامعه اسلامی بسی تباهی آفریدند .

.

(4) نقش عوامل نفوذی

(4)نقش عوامل نفوذیدر پایان ، نکته ای که در تحلیل و ریشه یابی فتنه خوارج نباید مورد غفلت قرار گیرد ، نقش عوامل نفوذی خارجی (بویژه نفوذی های «قاسطین») در انحراف «مارقین» است . هرچند با پنهانکاری هایی که در این زمینه به طور طبیعی وجود دارد ، دسترسی به اسناد تاریخی برای اثبات این ادّعا دشوار است ؛ امّا از طریق قرائن ، تا حدودی می توان به مقصود رسید . یکی از قرائنی که می تواند پژوهشگر را در این زمینه یاری دهد ، بررسی نقش اشعث در این فتنه است . (1) تأمّل در روایات تاریخی و بویژه آنچه در کتاب ارجمند وقعه صِفّین درباره اشعث و موضعگیری او در اوج درگیری صِفّین و پس از آن آمده است ، تردیدی باقی نمی گذارد که او یا به خاطر عزل شدنش از حکومت آذربایجان (2) و کنار گذاشته شدن از ریاست قبیله اش (3) و یا به سبب دیگرگونی های اعتقادی و تزلزل در باورهای دینی ، هیچ گونه پیوندی با علی علیه السلام نداشت و نوعی چهره نفوذی معاویه در سپاه

.

1- .ر . ک : ج 13 ص 89 (اشعث بن قیس) .
2- .وقعه صفّین : ص 21 .
3- .وقعه صفّین : ص 137 139 .

علی علیه السلام بود . این کلام ابن ابی الحدید درباره وی ، بسی تأمّل برانگیز است : کُلُّ فَسادٍ کانَ فی خِلافَهِ عَلِیٍّ علیه السلام وکُلُّ اضطِرابٍ حَدَثَ فَأَصلُهُ الأَشعَثُ . (1) هر فساد و اغتشاشی که در خلافت علی علیه السلام به وجود آمد ، ریشه آن اشعث بود . اشعث به ارتباط با جبهه معاویه متّهم بود و خودْ این نکته را می پایید و می کوشید کاری نکند که این راز از پرده برون افتد . او به هنگام عزل نیز آهنگ معاویه کرده بود و قومش او را باز داشته بودند . (2) پیوندهای او با معاویه و گفتگویش با فرستادگان او نیز دلیل است بر این که وی در ورای ظاهرش ، به گونه عامل معاویه تلاش می کرده است . (3) او در هنگامه اوج نبرد و درماندگی سپاه معاویه و بروز نشانه های پیروزی سپاه علی علیه السلام در میان قبیله اش سخن گفت ، و بی سرپرستی زنان و فرزندان را در پیش دید آنان نهاد و تزلزل شگفتی به وجود آورد (4) و چون سپاهیان معاویه با نیرنگ عمرو قرآن را بر سر نیزه کردند ، خطابه خواند و علی علیه السلام را به پذیرش صلح ، مجبور کرد (5) و چون بنا بر حکمیّت شد و علی علیه السلام مالک و یا ابن عبّاس را پیشنهاد کرد ، اشعث با تمام توان ، مخالفت ورزید (6) و چون متن پیمان حکمیّت نوشته شد ، آن را در میان سپاهیان گزارش نمود . کسانی از سپاه فریاد برآوردند که : «حکم ، تنها از آنِ خداست» (7) و پس از آن که

.

1- .وقعه صفّین : ص 21 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 279 .
3- .وقعه صفّین : ص 408 ، تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 188 .
4- .وقعه صفّین : ص 481 .
5- .وقعه صفّین : ص 482 .
6- .وقعه صفّین : ص 499 .
7- .وقعه صفّین : ص 512 .

اندکی رازهای توطئه روشن شد ، همان فریب خوردگان ، علی علیه السلام را به ارتکاب گناه متّهم کردند و از او خواستند توبه کند و چون علی علیه السلام با تعبیری لطیف خواست فتنه را خاموش کند و نیروها را به سوی شام بسیج کند ، اشعث فتنه جویی را ادامه داد و بار دیگر فریب خوردگان را که می رفتند سر بر آستان حق نهند، به جایگاه آغازینشان برگردانْد و فتنه را شعله ورتر کرد . (1) بدین سان ، او تخم فتنه را کاشت و با کسان بسیاری سرِ خویش گرفت و از سپاه علی علیه السلام بیرون رفت و آهنگ کوفه کرد . اشعث ، جانی آلوده و ذهنی بیمار و موضعی خصمانه داشت ، و بدین سان ، نقش فتنه گری خود را به گونه ای بس مؤثّر در جریان نهروان بازی کرد . او نه براساس معیارهای الهی و انسانی ، بلکه بر اساس هواهای نفسانی ، گرایش هایِ مادّی و عصبیّت های قبیله ای موضع می گرفت . این نکته نیز گفتنی است که چون علی علیه السلام عبد اللّه بن عباس را به عنوان حَکَمْ پیشنهاد کرد ، اشعث گفت : لا وَاللّهِ لا یَحکُمُ فیها مُضَرِیّانِ حَتّی تَقومَ السّاعَهُ ! ولکِن اجعَلهُ رَجُلاً مِن أهلِ الیَمَنِ إذ جَعَلوا رَجُلاً مِن مُضَرَ . فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : إنّی أخافُ أن یُخدَعَ یَمَنِیُّکُم ، فَإنَّ عَمِرا لَیسَ مِنَ اللّهِ فی شَیءٍ إذا کانَ لَهُ فی أمرٍ هَویً . فَقالَ الأَشعَثُ : وَاللّهِ لَأَن یَحکُما بِبَعضِ ما نَکرَهُ وأَحَدُهُما مِن أهلِ الیَمَنِ ، أحَبُّ إلَینا مِن أن یَکونَ بَعضُ ما نُحِبُّ فی حُکمِهِما وهُما مُضَرِیّانِ ! (2) نه ! به خدا سوگند ، تا قیامت بر پا شود ، نباید دو تن از مُضَر در این بابْ داوری کنند . اکنون که ایشان مردی از مُضَر را به داوری گزیده اند ، تو مردی از یمن

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 280 .
2- .وقعه صفّین : ص 500 . نیز ، ر . ک : ح 2588 .

برگزین . علی علیه السلام گفت : «من بیم دارم که یمنیِ شما فریفته شود ؛ زیرا عمرو کسی نیست که اگر کاری موافق هوای نفس او باشد ، ذرّه ای از خدا پروا کند» . اشعث گفت : به خدا سوگند ، اگر یکی از آن دو ، یمنی باشد و داوری شان برابر با بخشی از خواسته ما نباشد ، برای ما دوست داشتنی تر است از آن که هر دو مُضَری باشند و داوری شان برابر با بخشی از خواسته ما باشد . بدین سان ، عصبیّتِ قبیله ای و خوی جاهلی اشعث و تنی چند از همراهانش که پس از آن ، جریان آفرینی نهروان را به دست گرفتند ، باعث شد که مردی تنگ اندیش و احمق چون ابوموسی (از اشعریان که یَمَنی بودند) درمقابل حیله گری فتنه آفرینی چون عمرو (مکّارترینِ قریش) قرار گیرد و سرنوشت تاریخ اسلام، دگرگون شود .

.

الفصل الأوّل : نظره عامّه1 / 1أسماءُ مُسَعِّرِی الحَربِوصفت النصوص التاریخیّه والحدیثیه مثیری حرب النهروان بخمس صفات، هی:

1 المارقونأوّل من نعتهم بهذا الاسم هو رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، وذلک أنّه کان یری بالبصیره الإلهیّه بأنّ هذه الفئه بسبب تطرّفها الدینی تمرق من الدین بسرعه بحیث لا یبقی علیها أیّ أثر من الآثار الحقیقیّه للدین؛ فقال فی هذا المجال: «یَمرُقونَ مِنَ الدّینِ (1) مُروقَ السَّهمِ مِنَ الرَّمِیَّهِ؛ فَیَنظُرُ الرّامی إلی سَهمِهِ، إلی نَصلِهِ، إلی رِصافِهِ، فَیَتَماری فِی الفوقَهِ هَل عَلِقَ بِها مِنَ الدَّمِ شَیءٌ» (2) .

.

1- .«یمرقون من الدین . . .» أی یجوزونه ویخرقونه ویتعدّونه کما یخرق السهم الشیء المرمیّ به ویخرج منه ، ومنه حدیث علیّ : «اُمرت بقتال المارقین» یعنی الخوارج (النهایه : ج 4 ص 320 «مرق») .
2- .صحیح البخاری : ج 6 ص 2540 ح 6532 ، صحیح مسلم : ج 2 ص 743 ح 147 کلاهما عن أبی سعید ، سنن أبی داوود : ج 4 ص 243 ح 4765 عن أبی سعید وأنس بن مالک ، مسند ابن حنبل : ج 4 ص 121 ح 11579 عن أبی سعید ومالک وکلاهما نحوه .

فصل یکم : چشم انداز

1 / 1 نام های جنگ افروزان

1 . مارقین (برون شدگان از دین)

فصل یکم : چشم انداز1 / 1نام های جنگ افروزانمتون تاریخی و حدیثی ، جنگ افروزان نهروان را با پنج عنوان یاد کرده اند .

1 . مارقین (برون شدگان از دین)نخستین کسی که ایشان را با این عنوان یاد کرد ، پیامبر خدا بود که با بینش خدایی دریافت این گروه به دلیل افراط ورزی دینی ، به سرعت از دین خارج خواهند شد ، به گونه ای که هیچ یک از نشانه های حقیقی دین در ایشان باقی نخواهد ماند . ایشان در این باب فرموده است : آنها از دین بیرون می روند ، همان گونه که تیر از هدف می گذرد و تیرافکن به تیرش ، پیکانش ، و بند پیکانش می نگرد و در شکافِ نوک پیکان ، تردید می کند که آیا خونی به آن آویخته است یا نه ! .

.

2 الحروريّهأمّا سبب تسميتهم بالحروريّه فقد أورد المبرّد فی کتابه «الکامل» ما یلی: وکان سبب تسمیتهم الحروریّه أنّ علیّاً رضوان اللّه علیه لمّا ناظرهم بعد مناظره ابن عبّاس إیّاهم کان فیما قال لهم: «ألا تَعلَمونَ أنَّ هؤُلاءِ القَومَ لَمّا رَفَعُوا المَصاحِفَ قُلتُ لَکُم: إنَّ هذِهِ مَکیدَهٌ ووَهنٌ، وأنَّهُم لَو قَصَدوا إلی حُکمِ المَصاحِفِ لَم یَأتونی (1) . ثُمَ سَألونِی التَّحکیمَ، أفَعَلِمتُم أنَّهُ ما کانَ مِنکُم أحَدٌ أکرَهَ لِذلِکَ مِنّی؟ قالوا: اللّهُمَّ نَعَم... فَرَجَعَ مَعَهُ مِنهُم ألفانِ مِن حَرَوراء، وقَد کانوا تَجَمَّعوا بِها. فَقالَ لَهُم عَلِیٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ : ما نُسَمّیکُم؟ ثُمَّ قالَ: أنتُمُ الحَرَورِیَّهُ؛ لِاجتِماعِکُم بِحَرَوراءَ» . (2)

3 الشُراهوهذا الاسم یحمل معنیین متضادّین: أ مأخوذ من «شَرَی» بمعنی «غضب» وقیل فی معناه: سُمّوا بذلک لأنّهم غضبوا ولَجّوا . (3) ب مأخوذ من «شَرَی» بمعنی «باع» . وکان الخوارج یعتبرون أنفسهم «شُراه» بهذا المعنی ، بزعمهم أنّهم شروا دنیاهم بالآخره ، وأنّهم مصداق للآیه الکریمه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّهِ» (4) . (5) وقال علیّ علیه السلام فی ردّ هذه التصوّر الجاهل : بَل إنَّهُم مِصداقٌ لِهذِهِ الآیَهِ: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُم بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمَلاً * الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا» 6 .

.

1- .فی شرح نهج البلاغه : «لَأتَوْنی» .
2- .الکامل للمبرّد : ج 3 ص 1099 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 274 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 350 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 405 .
3- .تاج العروس : ج 19 ص 568 «شری» ، لسان العرب : ج 14 ص 429 «شری» .
4- .البقره : 207 .
5- .الکهف : 103 و 104 .

2 . حَروریّه

3 . شُرات

2 . حَروریّهدرباره علّت نامگذاری ایشان به حَروریه ، مبرّد در الکامل چنین آورده است : ایشان را از آن روی «حروریه» نامیدند که علی رضوان اللّه علیه پس از آن که گفتگوی آنان را با ابن عبّاس دید ، در ضمن گفتارش ، به ایشان گفت : آیا نمی دانید که چون آن قوم ، قرآن ها را بر افراشتند ، به شما گفتم : «همانا این کار ، نیرنگ و عجز است و ایشان ، اگر خواهان حکم قرآن بودند ، به جنگ من نمی آمدند . سپس از من خواستار داوری شدند ؟ آیا به یاد ندارید که این کار ، برای من بیش از همه شما ناخوشایند بود؟» گفتند : خدای را ، آری ! ... پس همراه وی دو هزار تن از حروراء بازگشتند ، که پیش تر در آن جا گرد آمده بودند . سپس علی به ایشان گفت : «شما را چه بنامیم؟» . آن گاه گفت : «شما حروریّه هستید ، زیرا در حروراء گرد آمدید» .

3 . شُراتاین نام ، دو معنای متضاد را در بر دارد : الف برگرفته از «شَری» است ، یعنی «خشم ورزید» . در این باب ، گفته شده است : ایشان را به این نام خواندند ؛ زیرا خشم می ورزیدند و سرسختی می کردند . ب برگرفته از «شَری» است ، یعنی «فروخت» . خوارج خود را «شُرات» به این معنا قلمداد می کردند ، به این اعتبار که دنیای خویش را به آخرت فروخته اند و مصداق این آیه مبارک اند : «و از مردم ، کسی است که برای جُستنِ خشنودی خدا ، جانش را می فروشد» . (1) و علی علیه السلام در رَدّ این پندار جاهلانه فرمود: «بلکه ایشان مصداق این آیه اند : «بگو : آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه کنیم ؟ [آنان]کسانی اند که تلاششان در زندگی دنیا تباه شده است و خود می پندارند که کار نیکو می کنند» ».

.

1- .تاج العروس : ج 19 ص 568 ، لسان العرب : ج 14 ص 429 .

4 الخوارجوهذا الاسم من الأسماء المعروفه لمثيرى حرب النهروان ، وسمُّوا بهذا الاسم لخروجهم عن طاعه الإمام علىّ عليه السلام وتمرّدهم على حكمه (1) .

5 البُغاهالبُغاه: مشتق من البغى بمعنى التعدّى والظلم والفساد. فعندما سُئِل علىّ عليه السلام عن أصحاب النهروان هل هم مشركون أم منافقون؟ سمّاهم بغاه. ولهذه التسميه جذر قرآنى حيث يقول البارى تعالى: «وَ إِن طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَتِلُواْ الَّتِي تَبْغِى حَتَّى تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَآءَتْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُواْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ » (2) . وممّا ينبغى الالتفات إليه فى هذا المضمار أنّ الأسماء الثلاثه الأُول خاصّ بأصحاب النهروان، وأمّا «الخارج» و «الباغى» فيشملان الناكثين والقاسطين أيضاً، بل يطلقان على كلّ من تمرّد على الإمام العادل.

.

1- .مجمع البحرين : ج 1 ص 502 «خرج» .
2- .الطبقات الكبرى: 3 / 246 و 249، أنساب الأشراف: 1 / 180 182.

4 . خوارج

5 . بُغات

4 . خوارجاین ، از نام های مشهور بر پاکنندگان نهروان است و از آن رو به این عنوان خوانده شدند که از فرمان امام علی علیه السلام خروج کردند و از حکم او سرپیچی نمودند .

5 . بُغاتبُغات (جمع «باغی») برگرفته از «بغی» به معنای تجاوز (سرکشی) و ستم و تباهگری است . آن گاه که از علی علیه السلام پرسیده شد که آیا نهروانیان مشرک اند یا منافق ، وی ایشان را بُغات خواند . این نامگذاری ریشه ای قرآنی دارد ، آن جا که خداوند تعالی می فرماید : «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند ، میانشان آشتی افکنید . و اگر یک گروه بر دیگری تعدّی کرد ، با آن که تعدّی می کند ، بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد . پس اگر باز گشت ، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید ، که خدا عادلان را دوست می دارد» . آنچه در این زمینه شایانِ توجّه است ، آن که سه عنوان نخست ، ویژه نهروانیان است ؛ امّا دو لقب خوارج و بُغات ، ویژه آنان نیست و درباره ناکثین (اصحاب جمل) و قاسطین (معاویه و یارانش) و نیز هر کس از امامِ عادل سرپیچد ، به کار می رود .

.

1 / 2إخبارُ النَّبِیِّ عَن خَصائِصِهم ومَصیرِهِمرسول اللّه صلی الله علیه و آله فِی الحَرَورِیَّهِ : یَمرُقونَ مِنَ الإِسلامِ مُروقَ السَّهمِ مِنَ الرَّمِیَّهِ (1) . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :إنَّ أقواما یَتَعَمَّقونَ فِی الدِّینِ ، یَمرُقونَ کَما یَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ . (3)

صحیح البخاری عن أبی سلمه وعطاء بن یسار :إنَّهُما أتَیا أبا سَعیدٍ الخُدرِیَّ فَسَألاهُ عَنِ الحَرَورِیَّهِ : أ سَمِعتَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله ؟ قالَ : لا أدری مَا الحَرَورِیَّهُ ؟ سَمِعتُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله یَقولُ : یَخرُجُ فی هذِهِ الاُمَّهِ ولَم یَقُل مِنها قَومٌ تَحقِرونَ صَلاتَکُم ، مَعَ صَلاتِهِم ، یَقرَؤونَ القُرآنَ لا یُجاوِزُ حُلوقَهُم أو حَناجِرَهُم ، یَمرُقونَ مِنَ الدّینِ مُروقَ السَّهمِ مِنَ الرَّمِیَّهِ فَیَنظُرُ الرّامی إلی سَهمِهِ ، إلی نَصلِهِ ، إلی رِصافِهِ (4) ، فَیَتَمارَی (5) فِی الفوقَهِ (6) ، هَل عَلِقَ بِها مِنَ الدَّمِ شَیءٌ (7) . (8)

.

1- .الرَّمِیّه: الصید الذی ترمیه فتقصده وینفذ فیه سهمک . وقیل : هی کلّ دابّه مرمیّه (النهایه : ج 2 ص 268 «رمی») .
2- .صحیح البخاری : ج 6 ص 2540 ح 6533 عن عبد اللّه بن عمر ، مسند ابن حنبل : ج 4 ص 67 ح 11285 و ص 137 ح 11648 و ص 146 ح 11695 ، سنن النسائی : ج 5 ص 88 ، سنن أبی داود: ج 4 ص 243 ح 4764 والخمسه الأخیره عن أبی سعید الخدری و ص 244 ح 4767 عن سوید بن غفله و ح 4768 عن زید بن وهب الجهنی وکلاهما عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 59 ح 168 عن عبد اللّه بن مسعود ؛ الإیضاح : ص 49، العمده : ص 464 ح 973 عن سهل بن حنیف.
3- .مسند ابن حنبل : ج 4 ص 318 ح 12615 عن أنس بن مالک ، کنز العمّال : ج 11 ص 288 ح 31543 نقلاً عن ابن جریر .
4- .الرِّصاف : عَقَبٌ یُلوی علی مدخل النصل فیه (النهایه : ج 2 ص 227 «رصف») .
5- .تَماری : شکّ (لسان العرب : ج 15 ص 278 «مرا») .
6- .الفُوْق من السهم : موضع الوتر (لسان العرب : ج 10 ص 319 «فوق») .

7- .أراد أنّه أنفذ سهمه فى الرميّه حتى خرج منها ولم يعلق من دمها بشىء لسرعه مروقه (لسان العرب: ج 3 ص 504 «قذذ»).
8- .صحيح البخارى : ج 6 ص 2540 ح 6532 ، صحيح مسلم : ج 2 ص 743 ح 147 ، سنن أبى داود : ج 4 ص 243 ح 4765 عن أبى سعيد وأنس بن مالک ، مسند ابن حنبل : ج 4 ص 121 ح 11759 عن أبى سعيد وكلاهما نحوه .

1 / 2 خبر دادنِ پیامبر از ویژگی های خوارج و سرنوشت آنها

1 / 2خبر دادنِ پیامبر از ویژگی های خوارج و سرنوشت آنهاپیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره حَروریّه : از اسلام تجاوز می کنند ، همانند درگذشتنِ تیر از هدف .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :همانا گروه هایی در دین افراط کرده ، از آن تجاوز می کنند ، همان سان که تیر از هدف در می گذرد .

صحیح البخاری :ابو سَلَمه و عطاء بن یَسار نزد ابو سعید خُدْری رفتند و از وی درباره حَروریّه چنین پرسیدند : آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله [در این باب]چیزی شنیده ای؟ گفت : نمی دانم حَروریه چیست ؛ [امّا] از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود : «در این امّت (و نفرمود : از این امّت) ، گروهی برخواهند آمد که نمازتان را در کنار نماز آنان ، کوچک می شمارید ؛ قرآن می خوانند ، امّا این قرائت از گلوها یا حنجره هاشان فراتر نمی رود ؛ از دین تجاوز می کنند ، به سان در گذشتن تیز از هدف ، که تیرانداز به تیرش ، پیکانش ، و بند پیکانش می نگرد و در شکاف نوک پیکان تردید می کند که آیا [از شدت سرعت تیر]خونی به آن آویخته است یا نه !» .

.

صحيح مسلم عن أبى سعيد الخدرى :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ذَكَرَ قَوما يَكونونَ فى اُمَّتِهِ يَخرُجونَ فى فُرقَهٍ مِنَ النّاسِ ، سيماهُمُ التَّحالُقُ ، هُم شَرُّ الخَلقِ أو مِن أشَرِّ الخَلقِ يَقتُلُهُم أدنَى الطّائِفَتَينِ إلَى الحَقِّ . (1)

صحيح مسلم عن أبى ذرّ :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ بَعدى مِن اُمَّتى أو سَيَكونُ بَعدى مِن اُمَّتى قَومٌ يَقرَؤونَ القُرآنَ لا يُجاوِزُ حَلاقيمَهُم ، يَخرُجونَ مِنَ الدّينِ كَما يَخرُجُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ ، ثُمَّ لا يَعودونَ فيهِ . هُم شَرُّ الخَلقِ وَالخَليقَهِ (2) . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :تَمرُقُ مارِقَهٌ فى فُرقَهٍ مِنَ النّاسِ ، فَيَلى قَتلَهُم أولَى الطّائِفَتَينِ (4) بِالحَقِّ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :تَكونُ فى اُمَّتى فِرقَتانِ ؛ فَتَخرُجُ مِن بَينِهِما مارِقَهٌ ، يَلى قَتلَهُم أولاهُم بِالحَقِّ . (6)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ فِرقَهً تَخرُجُ عِندَ اختِلافِ النّاسِ ، تَقتُلُهُم أقرَبُ الطّائِفَتَينِ بِالحَقِّ . (7)

سنن أبى داود عن أبى سعيد الخدرى وأنس بن مالک عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله :سَيَكونُ فى اُمَّتِى اختِلافٌ وفُرقَهٌ ، قَومٌ يُحسِنونَ القيلَ ويُسيؤونَ الفِعلَ ، يَقرَؤونَ القُرآنَ لا يُجاوِزُ تَراقِيَهُم ، يَمرُقونَ مِنَ الدّينِ مُروقَ السَّهمِ مِنَ الرَّمِيَّهِ ، لا يَرجِعونَ حَتّى يَرتَدَّ عَلى فُوقِهِ ، هُم شَرُّ الخَلقِ وَالخَليقَهِ ، طوبى لِمَن قَتَلَهُم وقَتَلوهُ ، يَدعونَ إلى كِتابِ اللّهِ ولَيسوا مِنهُ فى شَىءٍ ، مَن قاتَلَهُم كانَ أولى بِاللّهِ مِنهُم . قالوا : يا رَسولَ اللّهِ ما سيماهُم ؟ قالَ : التَّحليقُ . (8)

.

1- .صحيح مسلم : ج 2 ص 745 ح 149 ، مسند ابن حنبل : ج 4 ص 12 ح 11018 ، صحيح ابن حبّان : ج 15 ص 138 ح 6740 .
2- .الخلق : الناس ، والخليقه : البهائم ، وقيل : هما بمعنى واحد ، ويريد بهما : جميع الخلائق (النهايه : ج 2 ص 70 «خلق») .

3- .صحيح مسلم : ج 2 ص 750 ح 158 ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 60 ح 170 ، سنن الدارمى : ج 2 ص 660 ح 2344 ، المعجم الكبير : ج 5 ص 20 ح 4461 كلّها عن أبى ذرّ ورافع بن عمرو .
4- .المقصود من الطائفتين هما الطائفتان المتحاربتان فى صفّين .
5- .صحيح مسلم : ج 2 ص 746 ح 152 و ص 745 ح 150 ، سنن أبى داود : ج 4 ص 217 ح 4667 ، مسند ابن حنبل : ج 4 ص 65 ح 11275 و ص 97 ح 11448 و ص 192 ح 11921 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 301 ح 167 وليس فيه «فى فُرقه من الناس» و ص 302 ح 171 و ح 170 و 172 ، السنن الكبرى : ج8 ص 294 ح 16695 و ص 324 ح 16779 كلّها عن أبى سعيد الخدرى والأربعه الأخيره نحوه .
6- .صحيح مسلم : ج 2 ص 746 ح 151 ، مسند ابن حنبل : ج 4 ص 158 ح 11750 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 301 ح 169 كلاهما نحوه وكلّها عن أبى سعيد الخدرى .
7- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 737 ح 34 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 249 ح 469 كلاهما عن أبى وائل عن الإمام علىّ عليه السلام ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 304 ح 173 عن أبى سعيد الخدرى نحوه .
8- .سنن أبى داود : ج 4 ص 243 ح 4765 ، مسند ابن حنبل : ج 4 ص 446 ح 13337 وزاد فيه «يحقر أحدهم صلاته مع صلاتهم ، وصيامه مع صيامهم» بعد «تراقيهم» ، السنن الكبرى : ج 8 ص 297 ح 16703 ، المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 161 ح 2649 نحوه ؛ إعلام الورى : ج 1 ص 92 كلاهما عن أنس بن مالک .

صحیح مسلم به نقل از ابو سعید خُدْری : پیامبر صلی الله علیه و آله از گروهی یاد آورد که در امّت او از مردم کناره می گیرند و نشانه ظاهری شان سر تراشیدن است . ایشان بدترینِ مردم (یا از بدترینِ مردم) هستند و نزدیک ترینِ دو گروه به حق ، آنان را می کُشد .

صحیح مسلم به نقل از ابوذر : پیامبر خدا فرمود : «همانا پس از من ، از امّتم (یا : به زودی ، پس از من ، از امّتم) گروهی خواهند بود که قرآن را قرائت می کنند و [امّا این قرائت]از گلوهاشان در نمی گذرد ؛ و از دین بیرون می روند همانند بیرون شدنِ تیر از هدف ، و دیگر به دین باز نمی گردند . آنان ، بدترینِ مردم و بدترینِ موجودات اند» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :گروهی از مردم [از دین]کناره می گیرند و بیرون می روند . پس سزاوارترِ دو طایفه (1) به حق ، ایشان را می کشد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در امّتم دو گروه بروز خواهند کرد و از میان آن دو ، دسته ای بیرون می روند ؛ سزاوارترِ آن دو گروه به حق ، این دسته را می کشد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هنگام اختلاف مردم ، دسته ای [از دین] بیرون می روند . نزدیک ترِ آن دو گروه [اختلاف کننده]به حق ، ایشان را می کشد .

سنن أبی داوود به نقل از ابو سعید خُدْری و اَنَس بن مالک از پیامبرخدا صلی الله علیه و آله :«زود است که در امّتم اختلاف و پراکندگی پدید آید ؛ گروهی که خوبْ گفتارند و بد کردار ؛ قرآن را قرائت می کنند و [امّا این قرائت] از استخوان گردنشان در نمی گذرد ؛ از دین تجاوز می کنند ، همان سان که تیر از هدف می گذرد ، و باز نمی گردند ، مگر آن گاه که تیر به شکاف سرِ پیکان باز گردد [که مُحال است] . آنان ، بدترینِ مردم و بدترینِ موجودات اند . خوشا به حال آن کس که ایشان را بکُشد و آنان او را بکشند . آنها به کتاب خدا فرا می خوانند و هیچ بهره ای از آن ندارند . هر که با ایشان نبرد کند ، بیش از آنان سزاوار پیوند با خداست» . گفتند : ای پیامبر خدا ! نشانه ظاهری ایشان چیست؟ فرمود : «سر تراشیدن» .

.

1- .مقصود از دو طایفه، دو طرف درگیر در جنگ صِفّین است .

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يَأتى فى آخِرِ الزَّمانِ قَومٌ حُدَثاءُ الأَسنانِ ، سُفَهاءُ الأَحلام ، يَقولونَ مِن خَيرِ قَولِ البَرِيَّهِ ، يَمرُقونَ مِنَ الإِسلامِ كَما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ ، لا يُجاوِزُ إيمانُهُم حَناجِرَهُم ، فَأينَما لَقيتُموهُم فَاقتُلوهُم ؛ فَإِنَّ فى قَتلِهِم أجرا لِمَن قَتَلَهُم يَومَ القِيامَهِ . (1)

المستدرک على الصحيحين عن أنس :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : سَيَكونُ فى اُمَّتِى اختِلافٌ وفُرقَهٌ ، وسَيَجىءُ قَومٌ يُعجِبونَكُم وتُعجِبُهُم أنفُسُهُم ، الَّذينَ يَقتُلونَهُم أولى بِاللّهِ مِنهُم ، يُحسِنونَ القيلَ ويُسيؤونَ الفِعلَ ، ويَدعونَ إلَى اللّهِ ولَيسوا مِنَ اللّهِ فى شَىءٍ ، فَإِذا لَقيتُموهُم فَأَنِيموهُم (2) . قالوا : يا رَسولَ اللّهِ ، أنعِتهُم لَنا . قالَ : آيَتُهُمُ الحَلقُ وَالتَّسبيتُ . يَعِنى استِئصالَ التَّقصيرِ ، قالَ : وَالتَّسبيتُ استِئصالُ الشَّعرِ . (3)

.

1- .صحيح البخارى : ج 3 ص 1322 ح 3415، سنن أبى داود: ج 4 ص 244 ح 4767، السنن الكبرى: ج 8 ص 325 ح 16781 ، صحيح مسلم : ج 2 ص 746 ح 154 ، سنن النسائى : ج 7 ص 119 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 177 ح 616 كلّها عن سويد بن غفله عن الإمام علىّ عليه السلام ، سنن الترمذى : ج 4 ص 481 ح 2188 ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 59 ح 168 ، مسند أبى يعلى : ج 5 ص 177 ح 5380 والثلاثه الأخيره عن عبد اللّه بن مسعود والستّه الأخيره نحوه .
2- .أى اقتلوهم ، وهو مجاز (تاج العروس : ج 17 ص 711 «نوم») .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 160 ح 2648 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در آینده ، گروهی می آیند که تازه سال اند و کم خِرَد ؛ بهترین گفته های مردم را می گویند ، از اسلام خارج می شوند ، همان سان که تیر از هدف بیرون می آید و ایمانشان از گلوهاشان فراتر نمی رود . پس هر جا ایشان را یافتید ، بکُشیدشان ، که برای کشنده آنان در آخرت ، پاداشی است» .

المستدرک علی الصّحیحین به نقل از اَنَس : همانا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «زود است که در امّتم اختلاف و پراکندگی پدید آید ؛ و زود است که گروهی بیایند که از آنان خوشتان می آید ؛ بلکه خودشان نیز از خویشتن خوششان می آید . همانا کسی ایشان را می کشد که به خدا نزدیک تر از آنان است . [آنان]خوب سخن می گویند و بد عمل می کنند ؛ به سوی خدا فرا می خوانند و هیچ بهره ای از خدا ندارند . هر گاه ایشان را دیدید ، بکشیدشان !» . گفتند : ای پیامبر خدا ! ایشان را برای ما وصف کن . فرمود : «نشانه شان سر تراشی و تسبیت است ؛ یعنی موی سرشان را از بیخ می زنند» (و «تَسبیت» همان از بیخ زدن موی است) .

.

مسند ابن حنبل عن سعيد بن جهمان :كُنّا نُقاتِلُ الخَوارِجَ وفينا عَبدُ اللّهِ بنُ أبى أوفى وقَد لَحِقَ لَهُ غُلامٌ بِالخَوارِجِ ، وهُم مِن ذلِکَ الشَّطِّ ونَحنُ مِن ذَا الشَّطِّ ، فَنادَيناهُ : أبا فَيروزَ ، أبا فَيروزَ ! وَيحَکَ ! هذا مَولاکَ عَبدُ اللّهِ بنُ أبى أوفى ، قالَ : نِعمَ الرَّجُلُ هُوَ لَو هاجَرَ ! قالَ : ما يَقولُ عَدُوُّ اللّهِ ؟ قالَ : قُلنا : يَقولُ : نِعمَ الرَّجُلُ لَو هاجَرَ ! قالَ : فَقالَ : أ هِجرَهُ بَعدَ هِجرَتى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ ثُمَّ قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : طوبى لِمَن قَتَلَهُم وقَتَلوهُ . (1)

صحيح البخارى عن يسير بن عمرو :قُلتُ لِسَهلِ بنِ حُنَيفٍ : هَل سَمِعتَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله يَقولُ فِى الخَوارِجِ شَيئا ؟ قالَ : سَمِعتُهُ يَقولُ وأهوى بِيَدِهِ قِبَلَ العِراقِ : يَخرُجُ مِنهُ قَومٌ يَقرَؤونَ القُرآنَ ، لا يُجاوِزُ تَراقِيَهُم ، يَمرُقونَ مِنَ الإِسلامِ مُروقَ السَّهمِ مِنَ الرَّمِيَّهِ . (2)

شرح نهج البلاغه :قَد تَظافَرَتِ الأَخبارُ حَتّى بَلَغَت حَدَّ التَّواتُرِ بِما وَعَدَ اللّهُ تَعالى قاتِلِى الخَوارِجِ مِنَ الثَّوابِ عَلى لِسانِ رَسولِهِ صلى الله عليه و آله . (3)

1 / 3رِواياتُ عائِشَهَ فيهِمالسنّه لابن أبى عاصم عن أبى سعيد الرقاشى :دَخَلتُ عَلى عائِشَهَ فَقالَت : ما بالُ أبِى الحَسَنِ يَقتُلُ أصحابَهُ القُرّاءَ ؟ ! قالَ : قُلتُ : يا اُمَّ المُؤمِنينَ ، إنّا وَجَدنا فِى القَتلى ذَا الثُّدَيَّهِ . قالَ : فَشَهِقَت أو تَنَفَّسَت ثُمَّ قالَت : كاتِمُ الشَّهادَهِ مَعَ شاهِدِ الزّورِ ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : يَقتُلُ هذِهِ العِصابَهَ خَيرُ اُمَّتى . (4)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 54 ح 19170 و ص 106 ح 19431 ، السنّه لابن أحمد بن حنبل : ص 279 ح 1447 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 301 والثلاثه الأخيره عن سعيد بن جمهان ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 424 ح 906 عن أبى حفص وكلّها نحوه .
2- .صحيح البخارى : ج 6 ص 2541 ح 6535 ، صحيح مسلم : ج 2 ص 750 ح 159 ، مسند ابن حنبل : ج 5 ص 410 ح 15977 ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 425 ح 908 كلّها نحوه .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 265 .

4- .السنّه لابن أبى عاصم : ص 585 ح 1327 ، المعجم الأوسط : ج 7 ص 210 ح 7295 .

1 / 3 روایات عایشه درباره خوارج

مسند ابن حنبل به نقل از سعید بن جهمان : با خوارج می جنگیدیم و عبد اللّه بن ابی اَوفی در میان ما حضور داشت که غلامش به خوارج پیوسته بود . ایشان بر آن سوی رود بودند و ما بر این سوی رود . پس او را ندا دادیم : ابو فیروز! ابو فیروز! وای بر تو! این سرور تو عبد اللّه بن ابی اَوفی است . گفت : خوب مردی است ، اگر هجرت می کرد . عبد اللّه گفت : این دشمن خدا چه می گوید؟ گفتیم : می گوید که خوب مردی است ، اگر هجرت می کرد ! پس عبد اللّه گفت : آیا پس از هجرتم با پیامبر خدا دیگر بار هجرت کنم؟ سپس گفت : از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : «خوشا به حال کسی که ایشان را بکشد و آنها او را بکشند !».

صحیح البخاری به نقل از یسیر بن عمرو : به سهل بن حُنَیف گفتم : آیا شنیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خوارج سخنی بگوید؟ گفت: شنیدم در حالی که به سوی عراق اشاره می کرد، فرمود:«از آن جا گروهی برون می آیند که قرآن را می خوانند و [امّا خواندن قرآن] از تَرقُوه شان (1) فراتر نمی رود و از اسلام تجاوز می کنند ، همانند درگذشتنِ تیر از هدف» .

شرح نهج البلاغه :خبرها فراوان نقل شده و حتّی به حدّ تواتر رسیده که خداوندِ متعال از زبان پیامبر خویش ، کُشندگانِ خوارج را وعده پاداش فرموده است .

1 / 3روایات عایشه درباره خوارجالسّنّه ، ابن أبی عاصم به نقل از ابوسعید رقاشی : نزد عایشه رفتم ؛ او گفت : ابو الحسن را چه می شود که یاران قرآن خوانِ خویش را می کشد؟ گفتم : ای اُمّ المؤمنین! ما در میان کشتگان ، ذو ثُدَیَّه را یافتیم . عایشه آهی از نهاد برکشید (یا نفسی [از سر ناراحتی] کشید) و گفت : «آن که گواهی را بپوشانَد ، همراهِ کسی است که گواهی نادرست دهد . [پس من کتمان نمی کنم و می گویم :]از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : «این گروه را بهترینِ امّتم می کشد» .

.

1- .یک جفت استخوان بالایی قفسه سینه .

شرح نهج البلاغه عن مسروق :إنَّ عائِشَهَ قالَت لَهُ لَمّا عَرَفَت أنَّ عَلِيّا عليه السلام قَتَلَ ذَا الثُّدَيَّهِ : لَعَنَ اللّهُ عَمرَو بنَ العاصِ ! فَإِنَّهُ كَتَبَ إلَىَّ يُخبِرُنى أنَّهُ قَتَلَهُ بِالإِسكَندَرِيَّهِ ، أَلا إنَّهُ لَيسَ يَمنَعُنى ما فى نَفسى أن أقولَ ما سَمِعتُهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلَى الله عليه و آله ، يَقولُ : يَقتُلُهُ خَيرُ اُمَّتى مِن بَعدى . (1)

شرح نهج البلاغه عن مسروق :قالَت لى عائِشَهُ : إنَّکَ مِن وُلدى ، ومِن أحَبِّهِم إلَىَّ ، فَهَل عِندَکَ عِلمٌ مِنَ المُخدَجِ ؟ فَقُلتُ : نَعَم ، قَتَلَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عَلى نَهرٍ يُقالُ لِأَعلاهُ : تامَرّا ، ولِأَسفَلِهِ : النَّهرَوانُ ، بَينَ لَخاقيقَ (2) وطَرفَاءَ . قالَت : اِبغِنى عَلى ذلِکَ بَيِّنَهً ، فَأَقَمتُ رِجالاً شَهِدوا عِندَها بِذلِکَ . فَقُلتُ لَها : سَأَلتُکِ بِصاحِبِ القَبرِ ، مَا الَّذى سَمِعتِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فيهِم ؟ فَقالَت : نَعَم ، سَمِعتُهُ يَقولُ : إنَّهُم شَرُّ الخَلقِ وَالخَليقَهِ ، يَقتُلُهُم خَيرُ الخَلقِ وَالخَليقَهِ ، وأقرَبُهُم عِندَ اللّهِ وَسيلَهً . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 268 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 158 عن أبى اليسر الأنصارى نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 340 .
2- .اللخاقيق : واحدها لُخقوق ؛ وهى شقوق فى الأرض (لسان العرب : ج 10 ص 329 «لخق») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 267 ، المناقب لابن المغازلى : ص 56 ح 79 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 141 ح 74 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 159 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 361 ح 839 و ص 534 ح 1035 كلّها نحوه وراجع فتح البارى : ج 12 ص 286 ومجمع الزوائد : ج 6 ص 359 ح 10447 وبشاره المصطفى : ص 241 وعوالى اللآلى : ج 4 ص 87 ح 110 والمسترشد : ص 281 ح 92 وشرح الأخبار : ج 2 ص 59 ح 421 و ص 64 ح 428 .

شرح نهج البلاغه به نقل از مسروق : آن گاه که عایشه شنید علی علیه السلام ذو ثُدَیّه را کشته ، به مسروق گفت : خداوند ، عمرو بن عاص را بکشد! او به من نوشت که ذو ثُدَیّه را در اسکندریه کشته است . هَلا که او نمی تواند مرا از آنچه در دل دارم ، باز دارد تا بگویم که از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : «ذو ثُدَیّه را بهترینِ امّتم پس از من ، می کشد» .

شرح نهج البلاغه به نقل از مسروق : عایشه مرا گفت : تو از فرزندان من و از محبوب ترینِ ایشان نزد منی . آیا از آن ناقصْ دست (ذو ثُدَیّه) خبری داری؟ گفتم : آری ؛ علی بن ابی طالب او را بر کناره نهری کشت . بالا دست آن ، نهرِ تامرّا و فرو دستش نهروان نام دارد ، میان لخاقیق (1) و طرفاء . (2) عایشه گفت : برای من گواهانی بر این خبر بیاور . پس مردانی را آوردم و ایشان نزد وی ، این خبر را گواهی دادند . سپس به عایشه گفتم : به حقّ صاحب این مزار (پیامبر صلی الله علیه و آله) از تو می خواهم که بگویی درباره اینان (خوارج) از پیامبر خدا چه شنیدی؟ عایشه گفت : آری . از او شنیدم که فرمود : «ایشان ، بدترینِ مردم و بدترینِ موجودات هستند ؛ و بهترینِ مردم و بهترین آفریدگان و آن که جایگاهش از همه امّت به خداوند نزدیک تر است ، آنان را می کشد» .

.

1- .به معنای «درّه ها و شکاف های زمین» ، نام ناحیه ای است در نزدیک نهروان .
2- .به معنای «درختان گز» ، نام آبادی ای است در نزدیک نهروان .

1 / 4المارِقونَ مِن وِجهَهِ نَظرِ الإِمامِالإمام الحسين عن الإمام علىّ عليهماالسلام :أَنَّهُ سُئِلَ عَن أهلِ النَّهرَوانِ أ مُشرِكينَ كانوا ؟ قالَ : مِنَ الشِّركِ فَرّوا ، فَقيلَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، مُنافِقينَ كانوا ؟ قالَ : المُنافِقونَ لا يَذكُرونَ اللّهَ إلّا قَليلاً ، فَقيلَ لَهُ : فَما هُم ؟ قالَ : قَومٌ بَغَوا عَلَينا ، فَنَصَرَنَا اللّهُ عَلَيهِم . (1)

الفتوح عن حبيب بن عاصم الأزدى لِلإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هؤُلاءِ الَّذينَ نُقاتِلُهُم ، أ كُفّارٌ هُم ؟ فَقالَ عَلِيٌّ : مِنَ الكُفرِ هَرَبوا ، وفيهِ وَقَعوا . قالَ : أفَمُنافِقونَ ؟ فَقالَ عَلِيٌّ : إنَّ المُنافِقينَ لا يَذكُرونَ اللّهَ إلّا قَليلاً . قالَ : فَما هُم يا أميرَ المُؤمِنينَ حَتّى اُقاتِلَهُم عَلى بَصيرَةٍ ويَقينٍ ؟ فَقالَ عَلِيٌّ : هُم قَومٌ مَرَقوا مِن دينِ الإِسلامِ ، كَما مَرَقَ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ؛ يَقرَؤونَ القُرآنَ فَلا يَتَجاوَزُ تَراقِيَهُم ، فَطوبى لِمَن قَتَلَهُم أو قَتَلوهُ . (2)

المستدرک على الصحيحين عن عامر بن واثله :سَمِعتُ عَلِيّا رضى الله عنه قامَ فَقالَ : سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، ولَن تَسألوا بَعدى مِثلى . فَقامَ ابنُ الكَوّاءِ فَقالَ :مَن «الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ » (3) ؟ قالَ : مُنافِقو قُرَيشٍ قالَ : فَمَن «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَيَوهِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا » ؟ (4) قالَ : مِنهُم أهلُ حَرَوْراءَ . (5)

.

1- .الجعفريّات : ص 234 ، مسند زيد : ص 410 وفيه «أهل الجمل وصفّين وأهل النهروان» بدل «أهل النهروان» ؛ السنن الكبرى : ج 8 ص 302 ح 16722 عن شقيق بن سلمه ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 743 ح 62 عن طارق بن شهاب ، تفسير القرطبى : ج 16 ص 323 عن الحارث الأعور وفيه «أهل البغى من أهل الجمل وصفّين» بدل «أهل النهروان» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 290 عن علقمه بن عامر والأربعه الأخيره من دون إسنادٍ إلى المعصوم وكلّها نحوه .
2- .الفتوح : ج 4 ص 272 .
3- .إبراهيم : 28 .
4- .الكهف : 104 .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 383 ح 3342 ، السنّه لابن أحمد بن حنبل : ص 278 ح 1443 نحوه ، المناقب لابن المغازلى : ص 58 ح 84

وفيه «ويلک هم أهل حَرَورا» ؛ العمده : ص 461 ح 967 كلّها نحوه وراجع تفسير الطبرى : ج 9 الجزء 16 ص 34 .

1 / 4 مارقین از دیدگاه امام

1 / 4مارقین از دیدگاه امامامام حسین علیه السلام :هنگامی که با علی علیه السلام درباره اهل نهروان (1) گفتگو شد که : آیا مشرک بودند ؟ فرمود : «از شرک گریخته اند» . گفته شد : ای امیر مؤمنان! آیا منافق بودند؟ گفت : «منافقان ، خدا را فقط اندکی یاد می کنند» . به وی گفته شد : پس اینها چیستند؟ گفت : «گروهی بودند که بر ما سرکشی کردند و خداوند ، ما را بر ایشان پیروز کرد» .

الفتوح :حبیب بن عاصم اَزْدی از علی علیه السلام پرسید : ای امیر مؤمنان! اینان که ما با ایشان می جنگیم ، آیا کافرند؟ علی علیه السلام گفت : «از کفر گریختند ، و [امّا]در آن افتادند» . گفت : پس آیا منافق اند؟ علی علیه السلام گفت : «همانا منافقان ، خدا را تنها کمی یاد می کنند» . گفت : ای امیر مؤمنان! پس بگو اینان چیستند تا با بینایی و یقین ، با ایشان بجنگم . علی علیه السلام گفت : «ایشان گروهی هستند که از دین اسلام بیرون رفتند ، آن گونه که تیر از هدف در می گذرد ؛ قرآن را قرائت می کنند ، امّا [این قرائت] از تَرقُوه شان فراتر نمی رود . پس خوشا به حال کسی که ایشان را بکُشد یا آنان وی را بکشند» .

المستدرک علی الصّحیحین به نقل از عامر بن واثله : شنیدم علی علیه السلام ایستاد و گفت : «پیش از آن که مرا از دست دهید ، بپرسیدم ، که پس از من ، کسی همانندم نیست تا از او سؤال کنید» . ابن کَوّاء برخاست و گفت : «کسانی که [شکر]نعمت خدا را به کفر بدل ساختند و مردمِ خویش را به سرای هلاکت درآوردند» ، کیان اند؟ گفت : «منافقان قریش» . پرسید : «کسانی که تلاش ایشان در زندگی دنیا تباه شده و می پندارند که کار نیکو می کنند» ، کیان اند؟ گفت : «از جمله ایشان ، اهل حَروراء (2) هستند» .

.

1- .نهروان ، منطقه وسیعی در شرق بغداد و واسط است که منتهی الیه آن از سمت بالا ، بغداد است . در این منطقه ، تعدادی شهرک های کوچک

قرار دارد . در همین جا ، میان امیر مؤمنان علیه السلام و خوارج ، جنگ مشهور نهروان رخ داد (معجم البلدان : ج 5 ص 324) .
2- .دهی در پشت کوفه است . گفته اند در دو میلی کوفه قرار دارد . خوارج که با علی علیه السلام دشمنی داشتند ، در همین جا گرد آمدند و از این رو ، به آن جا منسوبند (معجم البلدان : ج 2 ص 245) .

الكامل للمبرّد :إنَّ عَلِيّا عليه السلام تُلِيَ بِحَضرَتِهِ : «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَلاً * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَيَوهِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (1) فَقالَ عَلِىٌّ : أهلُ حَرَوْراءَ مِنهُم . (2)

نهج البلاغه :سَمِعَ عَلِىٌّ عليه السلام رَجُلاً مِنَ الحَرَورِيَّهِ يَتَهَجَّدُ ويَقرَأُ ، فَقالَ : نَومٌ عَلى يَقينٍ خَيرٌ مِن صَلاهٍ فى شَكٍّ . (3)

إرشاد القلوب :إنَّهُ [عَلِيّا عليه السلام] خَرَجَ ذاتَ لَيلَهٍ مِن مَسجِدِ الكوفَهِ مُتَوَجِّها إلى دارِهِ وقَد مَضى رُبعٌ مِنَ اللَّيلِ ومَعَهُ كُمَيلُ بنُ زِيادٍ وكانَ مِن خِيارِ شيعَتِهِ ومُحِبّيهِ فَوَصَلَ فِى الطَّريقِ إلى بابِ رَجُلٍ يَتلُو القُرآنَ فى ذلِكَ الوَقتِ ، ويَقرَأُ قَولَهُ تَعالى : «أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ءَانَآءَ الَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَآئمًا يَحْذَرُ الْأَخِرَهَ وَ يَرْجُواْ رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ » (4) ، بِصَوتٍ شَجِىٍّ حَزينٍ ، فَاستَحسَنَ ذلِكَ كُمَيلٌ فى باطِنِهِ ، وأعجَبَهُ حالُ الرَّجُلِ مِن غَيرِ أن يَقولَ شَيئا ، فَالتَفَتَ إلَيهِ عليه السلام وقالَ : يا كُمَيلُ ، لا تُعجِبكَ طَنطَنَهُ الرَّجُلِ ، إنَّهُ مِن أهلِ النّارِ وسَأُنَبِّئُكَ فيما بَعدُ ، فَتَحَيَّرَ كُميلٌ لِمُشافَهَتِهِ لَهُ عَلى ما فى باطِنِهِ ، وشَهادَتِهِ لِلرَّجُلِ بِالنّارِ مَعَ كَونِهِ فى هذَا الأمرِ ، وفى تِلكَ الحالَهِ الحَسَنَهِ ظاهِرا فى ذلِكَ الوَقتِ ، فَسَكَتَ كُمَيلٌ مُتَعَجِّبا مُتَفَكِّرا فى ذلِكَ الأمرِ . ومَضى مُدَّهٌ مُتَطاوِلَهٌ إلى أن آلَ حالُ الخَوارِجِ إلى ما آلَ ، وقاتَلَهُم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وكانوا يَحفظونَ القُرآنَ كَما اُنزِلَ ، وَالتَفَتَ أميرُ المُؤمِنينَ إلى كُمَيلِ بنِ زِيادٍ وهُوَ واقِفٌ بَينَ يَدَيهِ وَالسَّيفُ فى يَدِهِ يَقطُرُ دَما ، ورُؤوسُ اُولئِكَ الكَفَرَهِ الفَجَرَهِ مُحَلَّقَهٌ عَلَى الأرضِ ، فَوَضَعَ رَأسَ السَّيفِ مِن رَأسِ تِلكَ الرُّؤوسِ ، وقالَ : يا كُمَيلُ «أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ءَانَآءَ الَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَآئِمًا» أى هُوَ ذلِكَ الشَّخصُ الَّذى كانَ يَقرَأُ فى تِلكَ اللَّيلَهِ فَأعجَبَكَ حالُهُ . فَقَبَّلَ كُميلٌ مُقَدَّمَ قَدَمَيهِ وَاستَغفَرَ اللّهَ . (5)

.

1- .الكهف : 103 و 104 .
2- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1107 ، المعيار والموازنه : ص 299 ، تفسير الطبرى : ج 9 الجزء 16 ص 34 عن أبى الطفيل نحوه ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 352 .

3- .نهج البلاغه : الحكمه 97 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 95 وراجع عيون الحكم والمواعظ : ص 497 ح 9163 وغرر الحكم : ح 9958 و كنز العمّال : ج 3 ص 800 ح 8801 .
4- .الزمر : 9 .
5- .إرشاد القلوب : ص 226 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 399 ح 620 .

الکامل ، مبرّد :در محضر علی علیه السلام این آیه خوانده شد : «بگو : آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه کنیم؟ [آنان]کسانی اند که تلاش ایشان در زندگی دنیا تباه شده و می پندارند که کار نیکو می کنند» . پس علی علیه السلام گفت : «اهل حَروراء ، در زمره همین افرادند» .

نهج البلاغه :علی علیه السلام شنید که مردی از حَروریه شب زنده داری می کند و قرآن می خوانَد . گفت : «خوابِ در حال یقین ، بهتر از نماز در حال شکّ است» .

إرشاد القلوب :شبانگاهی که یک چهارم از شب گذشته بود ، علی علیه السلام همراه کمیل بن زیاد ، از پیروان و دوستان برگزیده اش ، از مسجد کوفه به سوی خانه اش رهسپار شد . در راه ، به خانه مردی رسید که در آن هنگام شب ، به تلاوت قرآن مشغول بود و این آیه را می خوانْد : «یا آن کس که در ساعات شب ، به عبادت پرداخته یا در سجود است یا در قیام و از آخرت بیمناک و به رحمت پروردگارش امیداوار است [با آن که چنین نیست ، یکسان است]؟ بگو : آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند ، برابرند؟ تنها خردمندان اند که پند پذیرند» . و این آیه را با نوایی جانسوز و حزن آلود می خوانْد . کمیل در دل خویش ، حال آن مرد را خوش داشت و بی آن که چیزی بگوید ، وضع آن مرد برایش ستودنی جلوه کرد. در این حال، علی علیه السلام به وی روی کرد و گفت: «ای کمیل! طنین صدای این مرد تو را خوش نیاید ، که او اهل آتش است ؛ و زود است که در آینده ، تو را [از او] خبر دهم» . کمیل در حیرت شد که علی علیه السلام با وی از درونش سخن گفت و گواهی داد که آن مرد ، با آن حال ، اهل آتش است ، آن هم با چنان وضع به ظاهر نیکویی در آن هنگام! پس سکوت کرد و در آن مطلب به شگفتی و تفکّر فرو رفت . چندی گذشت تا کار خوارج بدان جا کشید که کشید و امیر مؤمنان با ایشان به نبرد پرداخت ؛ ایشان که قرآن را همان گونه که نازل شده بود ، از بَر داشتند . امیر مؤمنان ، در حالی که رو به روی کمیل ایستاده بود و شمشیر خون چکان در دست داشت و سرهای تراشیده آن کافران فاجر (1) بر زمین افتاده بود ، تیغه شمشیر را بر بزرگِ آن سرها نهاد و رو به کمیل گفت : «ای کمیل! «یا آن کس که در ساعات شب به عبادت پرداخته یا در سجود است یا در قیام ...» ؛ یعنی این همان شخص است که در آن شب ، قرآن می

خوانْد وحالش تو را خوش افتاد . پس کمیل پیش پای امام علیه السلام را بوسید و از خدای آمرزش خواست .

.

1- .این تعبیر از راوی است و با سایر متون این باب ، سازگار نیست . (م)

الإمام علیّ علیه السلام :إنَّما أصبَحنا نُقاتِلُ إخوانَنا فِیالإِسلامِ عَلی ما دَخَلَ فیهِ مِنَ الزَّیغِ وَالاِعوجاجِ وَالشُّبهَهِ وَالتَّأویلِ. (1)

1 / 5مُباهاُت الإِمامِ بِقِتالِهِمالإمام علیّ علیه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : . . . یا عَلِیُّ ! أنتَ مِنّی وأنَا مِنکَ ، یا عَلِیُّ ! لولا أنتَ لَما قوتِلَ أهلُ النَّهرِ ، فَقلُتُ : یا رَسولَ اللّهِ ! ومَن أهلُ النَّهرِ ؟ قالَ : قَومٌ یَمرُقونَ مِنَ الإِسلامِ کَما یَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 122 ، الاحتجاج : ج 1 ص 440 ح 100 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 369 ح 600 .
2- .الأمالی للطوسی : ص 200 ح 341 ، إرشاد القلوب : ص 255 ، کشف الغمّه : ج 2 ص 20 کلّها عن زید بن علیّ عن آبائه علیهم السلام .

1 / 5 بالیدنِ امام به جنگ با خوارج

امام علی علیه السلام :جز این نیست که ما با برادران مسلمان خود به جنگ پرداختیم ؛ زیرا انحراف و کژی و شبهه و تأویلِ [حقایق دین] در ایشان راه یافته بود .

1 / 5بالیدنِ امام به جنگ با خوارجامام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «... ای علی! تو از منی و من از توام . ای علی! اگر تو نبودی ، کسی با اهلِ نَهر نمی جنگید» . گفتم : «ای پیامبر خدا! اهل نهر ، کیان اند؟» فرمود : «گروهی که از اسلام تجاوز می کنند ، همان سان که تیر از هدف در می گذرد» .

.

عنه عليه السلام :أنَا فَقَأتُ عَينَ الفِتنَهِ . (1)

عنه عليه السلام :أمّا بَعدَ حَمدِ اللّهِ وَالثَّناءِ عَلَيهِ ، أيُّهَا النّاسُ ! فَإنّی فَقَأتُ عَينَ الفِتنَهِ ، ولَم يَكُن لِيَجتَرِئَ عَلَيها أحَدٌ غَيری بَعدَ أن ماجَ غَيهَبُهاَ ، وَاشتَدَّ كَلَبُها (2) . (3)

عنه عليه السلام :أنَا فَقَأتُ عَينَ الفِتنَهِ ، ولَولا أنَا ما قوتِلَ أهلُ النَّهرَوانِ ، وأهلُ الجَمَلِ ، ولَولا أنّی أخَشی أن تَترُكُوا العَمَلَ لَأَخبَرتُكُم بِالَّذی قَضَی اللّهُ عَزَّ وجَلَّ عَلی لِسانِ نَبِيِّكُم صلی الله عليه و آله لِمَن قاتَلَهُم مُبصِرا لِضَلالِهِم عارِفا بِالهُدَی الَّذی نَحنُ عَلَيهِ . (4)

الغارات عن زرّ بن حبيش :خَطَبَ عَلِیٌّ عليه السلام بِالنَّهرَوانِ ... فَحَمِدَ اللّهَ وأثنی عَلَيهِ ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! أمّا بَعدُ ؛ أنَا فَقَأتُ عَينَ الفِتنَهِ ، ولَم يَكُن أحَدٌ لِيَجتَرِئَ عَلَيها غَيری . . . ولَو لَم أكُ فيكُم ما قوتِلُ أصحابُ الجَمَلِ ، وأهلُ النَّهروانِ . وَايمُ اللّهِ ، لَولا أن تَنكُلوا ، وتَدَعُوا العَمَلَ ، لَحَدَّثتُكُم بِما قَضَی اللّهُ عَلی لِسانِ نَبِيِّكُم صلی الله عليه و آله لِمَن قاتَلَهُم مُبصِرا لِضَلالَتِهِم ، عارِفا لِلهُدَی الَّذی نَحنُ عَلَيهِ . (5)

.

1- .المصنّف لابن أبی شيبه : ج 8 ص 698 ح 81 عن المنهال بن عمرو ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 474 عن زاذان ، حليه الأولياء : ج 1 ص 68 عن ذرّ ؛ تاريخ اليعقوبی : ج 2 ص 193 ، الغارات : ج 1 ص 6 عن زرّ بن حبيش ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 144 وزاد فی آخره «لم يكن ليفقأها غيری» .
2- .الكَلَب : يعرض للإنسان من عضّ الكلْب الكَلِب، فيصيبه شبه الجنون، فلا يعض أحدا إلّا كَلِب، ويمتنع من شرب الماء حتی يموت عطشا (لسان العرب: ج 1 ص 723 «كلب») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 93 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 348 ح 61 ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 433 ح 3 .
4- .خصائص أمير المؤمنين للنسائی : ص 324 ح 188 ، السنّه لابن أحمد بن حنبل : ص 273 ح 1421 ، حليه الأولياء : ج 4 ص 186 ؛ الغارات : ج 1 ص 16 كلّها عن زرّ بن حبيش .

5- .الغارات : ج 1 ص 4 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 193 نحوه وليس فيه من «وايم اللّه . . .» ، كشف الغمّه : ج 1 ص 244 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 712 ح 17 وزاد فيه «ولا أهل صفّين» بعد «أصحاب الجمل» ، شرح الأخبار : ج 2 ص 39 ح 410 وزاد فيه «ولا أهل الشام» بعد «أصحاب الجمل» و ص 286 ح 601 عن أبى مريم الأنصارى ؛ شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 57 وفيه من «ولم يكن أحد ليجترئ . . .» .

امام علی علیه السلام :من چشم فتنه را کور کردم .

امام علی علیه السلام :و امّا پس از سپاس و ستایش خدای ؛ ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم و هیچ کس جز من ، بدین کار جرئت نمی ورزید ، از آن پس که تیرگی اش موج برآورده و هاری اش شدّت گرفته بود .

امام علی علیه السلام :من چشم فتنه را کور کردم ؛ و اگر من نبودم ، کسی با نهروانیان وجَمَلیان نمی جنگید . و اگر بیم نمی داشتم که دست از انجام دادن فرایض بردارید ، هر آینه به شما خبر می دادم که خدای عز و جل برای کسی که با ایشان بجنگد ، در حالی که به گم راهیِ آنان بصیرت دارد و [طریقِ] هدایتی را که ما بر آنیم ، می شناسد ، چه مقدّر فرموده و [خبر]آن را بر زبان پیامبرتان جاری نموده است .

الغارات به نقل از زرّ بن حُبَیش : علی علیه السلام در نهروان به خطابه پرداخت . خدای را سپاس و ستایش به جای آورد و سپس گفت : «ای مردم! امّا بعد ؛ من چشم فتنه را کور کردم و هیچ کس جز من به این کار جرئت نمی ورزید ... اگر من در میان شما نبودم ، کسی با جملیان و نهروانیان نمی جنگید . سوگند به خدا ، اگر نبود که باز می نشستید و دست از انجام دادن فرایض می کشیدید ، شما را خبر می دادم که خداوند بنا به سخن پیامبرتان برای کسی که با ایشان بجنگد ، در حالی که به گم راهیِ آنان بصیرت دارد و [طریقِ]هدایتی را که بر آنیم ، بشناسد ، چه مقدّر فرموده است» .

.

1 / 6نَهىُ الإِمامِ عَن قِتالِهِم بَعدَهُنهج البلاغه :قالَ عليه السلام : لا تُقاتِلُوا الخَوارِجَ بَعدى ؛ فَلَيسَ مَن طَلَبَ الحَقَّ فَأَخطَأَهُ كَمَن طَلَبَ الباطِلَ فَأَدرَكَهُ . قالَ الشَّريفُ الرَّضِىُّ : يَعنى مُعاوِيَةَ وأصحابَهُ . 1

الإمام الباقر عليه السلام :ذُكِرَتِ الحَرَورِيَّةُ عِندَ عَلِىٍّ عليه السلام قالَ : إن خَرَجوا مَعَ جَماعَةٍ أو عَلى إمامٍ عادلٍ فَقاتِلوهُم ، وإن خَرَجوا عَلى إمامٍ جائِرٍ فَلا تُقاتِلوهُم ؛ فَإِنَّ لَهُم فى ذلِکَ مَقالاً . (1)

المصنَّف لابن أبى شيبه عن عبد اللّه بن الحارث عن رجلٍ من بنى نضير بن معاويه :كُنّا عِندَ عَلِىٍّ فَذَكَروا أهلَ النَّهرِ ، فَسَبَّهُم رَجُلٌ فَقالَ عَلِىٌّ : لاتَسُبّوهُم ، ولكِن إن خَرَجوا عَلى إمامٍ عادِلٍ فَقاتِلوهُم ، وإن خَرَجوا عَلى إمامٍ جائِرٍ فَلا تُقاتِلوهُم ؛ فَإِنَّ لَهُم بِذلِکَ مَقالاً . (2)

.

1- .علل الشرائع : ص 603 ح 71 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 145 ح 252 كلاهما عن السكونى عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «على إمام عادل أو جماعه» بدل «مع جماعه أو على إمام عادل» .
2- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 737 ح 36 ، كنز العمّال : ج 11 ص 320 ح 31621 نقلاً عن ابن جرير و ح 31620 نقلاً عن خشيش فى الاستقامه وابن جرير نحوه ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 332 ح 807 .

1 / 6 نهی امام از جنگ با خوارج ، پس از خویش

1 / 6نهی امام از جنگ با خوارج ، پس از خویشنهج البلاغه :امام علیه السلام فرمود : «پس از من با خوارج نجنگید ؛ زیرا آن که در پی حق است و در یافتنِ آن خطا می کند ، همانند آن کس نیست که در پی باطل است و آن را می یابد» . شریف رضی گفته است : مُرادِ امام علیه السلام ، معاویه و یاران وی است . (1)

امام باقر علیه السلام :نزد علی علیه السلام از حَروریه یاد شد . گفت : «اگر همراهِ جماعتی قیام کردند یا با پیشوایی عادل در افتادند ، با ایشان بجنگید ؛ واگر با پیشوایی ستم پیشه به مبارزه برخاستند ، با آنان نجنگید ؛ چرا که در این کار ، دلیلی دارند» .

المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل عبداللّه بن حارث ، از مردی از [قبیله] بنی نضیر بن معاویه : نزد علی علیه السلام بودیم که از اهل نَهر ، یاد شد . مردی ایشان را دشنام داد . علی علیه السلام گفت : «ایشان را دشنام ندهید ؛ امّا اگر بر پیشوایی عادل خروج کردند ، با ایشان بجنگید ؛ و اگر با پیشوایی ستم پیشه در افتادند ، با آنان نجنگید ؛ چرا که در این کار ، دلیلی دارند» .

.

1- .. ابن ابی الحدید گفته است : «مراد امام علیه السلام آن است که خوارج بر اثر شبهه ای که در ایشان راه یافته بود ، گم راه گشتند و در پی حق بودند و در مجموع ، به دین تمسّک می کردند و از عقیده ای که بر آن بودند دفاع می ورزیدند ، گر چه در اشتباه بودند . امّا معاویه نه در پی حق ، که بر باطل بود و از اعتقادی که آن را بر شبهه پایه نهاده بود ، دفاع نمی کرد و حال وی بر همین مطلب ، دلالت داشت . همانا او از دینداران نبود و به مناسک دین ، پایبندی نداشت و کردار شایسته نداشت و بیت المال را با ولخرجی در برآوردن خواهش هایش و استوار ساختن حکمرانی اش و رشوه دادن برای حفظ قدرت خویش ، صرف می کرد . همه کارهای او بر این دلالت می کرد که وی از عدالت بهره ندارد و بر باطل ، اصرار می ورزد ؛ و چون چنین بود ، جایز نبود که مسلمانان حکومتش را یاری دهند و

خوارج هم ، گر چه خود گم راه بودند ، با حکومت معاویه سر ستیز داشتند ، زیرا آنان درست حال تر از معاویه بودند ، نهی از منکر می کردند و قیام علیه پیشوایانِ ستم را واجب می شمردند» (شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 78) .

1 / 7هُوِيَّهُ رُؤَسائِهِمانبثق الخوارج من قلب فئه كانت تسكن الكوفه وتعرف باسم «القراء». وجاءت نشأتهم فى ظل مشاعر جيّاشه استفحلت فى الأيّام الأخيره من معركه صفّين، ولم تأتِ من نوازع قائمه على التفكير والتعقّل. كان زمام قيادتهم العسكريّه بيد شبث بن ربعى، فيما كان زمام زعامتهم الدينيّه والفكريّه بيد عبد اللّه ابن الكوّاء. وفى أعقاب تقلّص حدّه المشاعر، ومن بعد المناظرات والاحتجاجات التى أجراها معهم الإمام علىّ عليه السلام وعبد اللّه بن عبّاس، انشقَّ هذان الشخصان عن الخوارج وعادا إلى جيش الإمام علىّ عليه السلام ، وكانا فى عداد جيشه عند اضطرام معركه النهروان، وتولّى شبث بن ربعى قياده ميسره جيش الإمام. وأخذ بزمام قياده الخوارج فيما بعد أفراد من عامّه الناس ومن مجاهيلهم، ولا تتوفّر بين أيدينا معلومات عنهم. وقد وردت أسماء أشخاص مثل شريح بن أوفى، وزيد بن الحصين، وحمزه بن سنان فى عداد الشخصيّات البارزه للخوارج، ولكن لا تتوفّر لدينا معلومات عن حياتهم وسيرتهم.

1 / 7 1حُرقوصُ بنُ زُهَيرٍكان حرقوص من الصحابه (1) ، ولكنّه خاوٍ من الاعتقاد الراسخ . وقد ذكرنا كلمته البذيئه النابيه لرسول اللّه صلى الله عليه و آله فى غزوه حنين ، إذ قال له : اعدِلْ يا محمّد ! وكذلک جواب النبىّ صلى الله عليه و آله له . (2) أمره عمر بن الخطّاب بقمع التمرّد الذى قام به الهرمزان فى خوزستان ، فنجح فى مهمّته . (3) وشارک فى الثوره على عثمان . وهمّ أصحاب الجمل بقتله ، لكنّه استطاع الفرار من أيديهم . (4) كان فى عداد أصحاب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام أيّام خلافته ، لكنّه انخدع بمكيده عمرو بن العاص فى صفّين ، ووقف بوجه الإمام عليه السلام ، وقام بدور مهمّ فى فرض التحكيم ، بما كان يحمله من أرضيّه فكريّه وروحيّه منحرفه كما أشرنا إلى ذلک سلفا . وكان عنصرا مؤثّرا أيضا فى تنظيم الخوارج لحرب الإمام عليه السلام . كما كان متشدّدا فى عدائه له وحقده عليه . (5) وهو وإن رفض الإماره على أصحاب النهروان ، لكنّه كان على رجّالتهم فى تلک المعركه . (6) ثمّ قتله الإمام عليه السلام فيها . (7) وكان رسول اللّه صلى الله عليه و آله قد أخبر بهلاكه فى النهروان ، وعن كيفيّه ذلک . وبعد معركه النهروان قال الإمام عليه السلام : اُطلُبوهُ ، فَلَم يَجِدوهُ ، فَقالَ عليه السلام مُؤَكِّدا : اِرجِعوا ، فَوَاللّهِ ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ مَرَّتَينِ أو ثَلاثا ثُمَّ وَجَدوهُ فى خَرِبَهٍ . (8) فهذا التأكيد دليل على حقّانيّه الإمام عليه السلام من جهه ، وعلى انحراف الخوارج وضلالهم الثابت من جهه اُخرى ، وهو خطوه لتثبيت قلوب أصحاب الإمام عليه السلام الذين كان قد

شقّ عليهم قتال اَناس يتظاهرون بالزهد والعباده . وهكذا أصحر الإمام عليه السلام بحقّه وثبات خُطاه هو وأصحابه مرارا فى معركه النهروان .

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 76 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 714 الرقم 1127 و ج 2 ص 214 الرقم 1541 وفيه «اسمه الآخر : ذو الخُوَيصره ، وذو الثديه» ، الإصابه : ج 2 ص 44 الرقم 1666 وفيه «عدّ هذين اسمين لشخصين» . ولمزيد الاطّلاع على مختلف الأقوال فى هذه المسأله راجع فتح البارى ¨ : ج 12 ص 292 .
2- .صحيح البخارى : ج 3 ص 1321 ح 3414 ، صحيح مسلم : ج 2 ص 744 ح 148 .
3- .اُسد الغابه : ج 1 ص 714 الرقم 1127 ، الإصابه : ج 2 ص 44 الرقم 1666 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 76 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 472 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 72 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 85 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 405 ، الأخبار الطوال : ص 210 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 289 .
7- .كشف الغمّه : ج 1 ص 266 ؛ الفتوح : ج 4 ص 273 .
8- .صحيح مسلم : ج 2 ص 749 ح 157 ، تاريخ بغداد : ج 10 ص 305 الرقم 5453 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 292 .

1 / 7 شخصیت سردمداران خوارج

1 / 7 1 حُرقوص بن زُهَیر

1 / 7شخصیت سردمداران خوارجخوارج از دلِ فتنه ای برآمدند که در کوفه جای گرفته بود و به نامِ قُرّاء (قاریان) شناخته می شد . آغاز پیداییِ ایشان ، در سایه احساساتی بود که در روزهای واپسینِ نبرد صِفّین برانگیخته شد و شدّت گرفت . این حرکت مبتنی بر خاستگاه های فکری و اندیشه ای نبود . فرماندهی نظامی آنان بر عهده شَبَث بن رِبعی بود و رهبری دینی و فکری شان را عبد اللّه بن کَوّاء بر عهده داشت . در پیِ فرو کش کردن شدّت احساسات و پس از گفتگوها و استدلال های امام علی علیه السلام و عبد اللّه بن عبّاس با ایشان ، این دو نفر از خوارج جدا شدند و به سپاه امام علی علیه السلام بازگشتند و آن گاه که نبرد نهروان برپا گشت ، در شمار لشکریان وی بودند و [حتّی]شَبَث بن رِبعی ، فرماندهی جناح چپ سپاه امام علیه السلام را بر عهده داشت . از آن پس ، رهبری خوارج را افرادی از توده مردم و ناشناسان در دست داشتند که ما را از ایشان شناختی نیست . نام های کسانی چون شُرَیح بن اَوفی ، زید بن حُصَین و حمزه بن سِنان ، در شمارِ شخصیّت های برجسته خوارج آمده ، لیکن اطّلاعی از زندگانی و سیره ایشان در دست ما نیست .

1 / 7 1حُرقوص بن زُهَیرحرقوص ، از اصحاب پیامبر اسلام بود ؛ امّا مبانی اعتقادی مستحکمی نداشت . بر خورد اهانت آمیز او با پیامبر خدا در جریان تقسیم غنایم جنگ حُنین ، گواه روشنی بر این مدّعاست . (1) حرقوص ، همان کس است که عمر بن خطّاب به وی فرمان داد تا سرکشی هرمزان در خوزستان را سرکوب سازد و او نیز در این مأموریّت پیروز شد . وی از جمله شورشگران ضدّ عثمان بود . نیز جملیان به قتل او کمر بستند ، امّا وی توانست از چنگشان بگریزد . در روزگار خلافت امیر مؤمنان ، حرقوص از یاران وی بود ؛ امّا در صِفّین ، فریفته نیرنگ عمرو بن عاص شد و رویاروی امام علیه السلام ایستاد و نقشی مهم در قبولاندنِ حکمیّت ، در پیِ آن زمینه های انحراف آمیز فکری و روانی داشت ؛ زمینه هایی که پیش تر به آنها اشاره کردیم . او مهره ای مؤثّر در سازماندهی خوارج برای جنگ با امام علیه السلام بود . نیز وی در دشمنی با امام علیه السلام و کینه

ورزی ضدّ ایشان ، افراط می ورزید . او گر چه فرماندهی نهروانیان را نپذیرفت ، ولی در جنگ نهروان ، فرمانده پیاده نظام شد و امام علیه السلام او را در همین نبرد به قتل رساند . پیامبر خدا قبلاً هلاکت او را در نهروان و نیز چگونگی آن را خبر داده بود . پس از نبرد نهروان ، امام علیه السلام گفت : «او را بیابید !» . او را نیافتند . امام علیه السلام به تأکید ، دو یا سه بار فرمود : «باز گردید ! به خدا سوگند ، نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده» . آن گاه ، او را در ویرانه ای یافتند . این تأکید ، از سویی نشان دهنده حقّانیت امام علیه السلام است و از دیگر سو ، انحراف و گم راهیِ پا بر جای خوارج را نشان می دهد و نیز حرکتی است برای استوار ساختنِ قلب های سپاهیان امام علیه السلام که جنگیدن با گروهی متظاهر به زهد و عبادت ، بر ایشان گران آمده بود . به همین سان ، امام علیه السلام بارها در جنگ نهروان ، بر حقّانیت راه خویش و یارانش پای فشرد .

.

1- .ر .ک : ح 2657 .

ص: 360

. .

ص: 361

. .

الإرشاد :لَمّا قَسَّمَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله غَنائِمَ حُنيَنٍ ، أقبَلَ رَجُلٌ طُوالٌ آدَمُ أجنَأُ (1) ، بَينَ عَينَيهِ أثَرُ السُّجودِ ، فَسَلَّمَ ولَم يَخُصَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قالَ : قَد رَأَيتُکَ وما صَنعتَ فيهذِهِ الغَنائِمِ . قالَ : وكَيفَ رَأَيتَ ؟ قالَ : لَم أرَکَ عَدَلتَ ! فَغَضِبَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقالَ : وَيلَکَ ! إذا لَم يَكُنِ العَدلُ عِندى فَعِندَ مَن يَكونُ ؟ ! فَقالَ المُسلِمونَ : أ لا نَقتُلُهُ ؟ فَقالَ : دَعوهُ ؛ سَيَكونَ لَهُ أتباعٌ يَمرُقونَ مِنَ الدّينِ كَما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ ، يَقتُلُهُمُ اللّهُ عَلى يَدِ أحَبِّ الخَلقِ إلَيهِ مِن بَعدى . فَقَتَلَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام فيمَن قَتَلَ يَومَ النَّهرَوانِ مِنَ الخَوارِجِ . (2)

صحيح مسلم عن جابر بن عبد اللّه :أتى رَجُلٌ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالجِعرانَهِ مُنصَرَفَهُ مِن حُنَينٍ وفى ثَوبِ بِلالٍ فِضَّهٌ ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقبِضُ مِنها ، يُعطِى النّاسَ ، فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ! اِعدِل . قالَ : وَيلَکَ ! ومَن يَعدِلُ إذا لَم أكُن أعدِلُ ؟ لَقَد خِبتَ وخَسِرتَ إن لم أكُن أعدِلُ . فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : دَعنى يا رَسولَ اللّهِ فَأقتُلَ هذَا المُنافِقَ . فَقالَ : مَعاذَ اللّهِ أن يَتَحَدَّثَ النّاسُ أنّى أقتُلُ أصحابى ، إنَّ هذا وأصحابَهُ يَقرَؤونَ القُرآنَ لا يُجاوِزُ حَناجِرَهُم ، يَمرُقونَ مِنهُ كَما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ . (3)

.

1- .الأُدمه : السُّمره . وأجنأ : أى أحدب الظهر (لسان العرب : ج 12 ص 11 «أدم» و ج 1 ص 50 «جنأ») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 148 ، إعلام الورى : ج 1 ص 387 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 225 .
3- .صحيح مسلم : ج 2 ص 740 ح 142 ، السنن الكبرى للنسائى : ج 5 ص 31 ح 8087 ، المعجم الأوسط : ج 9 ص 34 ح 9060 ، مسند ابن حنبل : ج 5 ص 128 ح 14810 ، صحيح ابن حبّان : ج 11 ص 148 ح 4819 كلاهما نحوه .

الإرشاد :آن گاه که پیامبر خدا غنیمت های حُنَین را تقسیم کرد ، مردی درازْ قامت با چهره ای گندمگون و گوژپشت ، پیش آمد که نشانِ سجده میان دو چشمش بود . پس سلام [جمعی] داد ؛ ولی به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب سلام نکرد و آن گاه گفت : دیدم که با این غنیمت ها چه کردی . فرمود : «چه دیدی؟» . گفت : ندیدم که عدالت ورزی ! پیامبر خدا خشمگین گشت و فرمود : «وای بر تو ! اگر عدالت نزد من نباشد ، نزدِ چه کسی خواهد بود؟» . مسلمانان گفتند : آیا وی را نکشیم؟ . فرمود : «او را وا گذارید . زود است که وی پیروانی یابد که از دین خارج می شوند ، چنان که تیر از هدف در می گذرد . خداوند ، ایشان را به دستِ کسی می کشد که محبوب ترین آفریدگان نزد وی پس از من است» . پس امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام او را در شمار خوارج و در نبرد نهروان ، به قتل رساند .

صحیح مسلم به نقل از جابر بن عبد اللّه : در بازگشت از غزوه حُنین ، در جِعرانه ، پیامبر خدا از [دامانِ]جامه بِلال ، نقره[های غنایم] را بر می گرفت و به رزمندگان عطا می کرد . در این حال ، مردی نزد وی آمد و گفت : ای محمّد ! عدالت پیشه کن ! فرمود : «وای بر تو ! اگر من عدالت نورزم ، چه کسی عدالت می ورزد؟ اگر من عادل نبودم ، تو زیان و خسران می دیدی» . عمر بن خطّاب گفت : ای پیامبر خدا ! مرا وا گذار تا این منافق را بکشم . فرمود : «پناه بر خدا از این که مردم بگویند من یارانم را می کشم ! این فرد و یارانش قرآن می خوانند ، امّا [قرآن]از گلوهاشان در نمی گذرد ؛ و از دین خارج می شوند ، آن گونه که تیر از هدف خارج می شود» .

.

السنّه لابن أبى عاصم عن عبد اللّه بن عمرو بن العاص :أتاهُ رَجُلٌ يَعنِى النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله وهُوَ يَقسِمُ تِبراً يَومَ حُنَينٍ ، فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ! اعدِل ، فَقالَ : وَيحَکَ ! إن لَم أعدِل عِندَ مَن يُلتَمَسُ العَدلُ ؟ ثُمَّ قالَ : يوشِکُ أن يَأتِىَ قَومٌ مِثلُ هذا يَسألونَ کِتابَ اللّهِ وهُم أعداؤُهُ ، يَقرَؤونَ کِتابَ اللّهِ ، مُحَلَّقَهٌ رُؤوسُهُم ، إذا خَرَجوا فَاضرِبوا أعناقَهُم . (1)

صحيح البخارى عن أبى سلمه بن عبد الرحمن :إنَّ أبا سَعيدٍ الخُدرِىَّ قالَ : بَينَما نَحنُ عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ يَقسِمَ قَسما ، أتاهُ ذُو الخُوَيصِرَهِ وهُوَ رَجُلٌ مِن بَنى تَميمٍ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ! اعدِل ، فَقالَ : وَيلَکَ ! ومَن يَعدِلُ إذا لَم أعدِل ؟ قَد خِبتَ وخَسِرتَ إن لم أکُن أعدِل . فَقالَ عُمَرُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ائذَن لى فيهِ فَأضرِبَ عُنُقَهُ ؟ فَقالَ : دَعهُ ؛ فَإِنَّ لَهُ أصحابا يَحقِرُ أحدُکُم صَلاتَهُ مَعَ صَلاتِهِم ، وصيامَهُ مَعَ صِيامِهِم ، يَقرَؤونَ القُرآنَ لا يُجاوِزُ تَراقِيَهُم ، يَمرُقونَ مِنَ الدّينِ کَما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ . يَنظُرُ إلى نَصلِهِ فَلا يوجَدُ فيهِ شَىءٌ ، ثُمَّ يَنظَرُ إلى رِصافِهِ فَما يوجَدُ فيهِ شىءٌ ، ثُمَّ يَنظَرُ إلى نَضِيِّهِ وهُوَ قِدحُهُ (2) فَلا يوجَدُ فيهِ شَىءٌ ، ثُمَّ يَنظَرُ إلى قُذَذِهِ (3) فَلا يوجَدُ فيهِ شَىءٌ ، قَد سَبَقَ الفَرثَ وَالدَّمَ . آيَتُهُم رَجُلٌ أسوَدُ ، إحدى عَضُدَيهِ مِثلُ ثَدىِ المَرأَهِ ، أو مِثلُ البَضعَهِ تَدَردَرُ ، ويَخرُجونَ عَلى حينَ فُرقَهٍ مِنَ النّاسِ . قالَ أبو سَعيدٍ : فَأشهَدُ أنّى سَمِعتُ هذَا الحَديثَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأشهَدُ أنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ قاتَلَهُم وأنَا مَعَهُ ، فَأَمَرَ بِذلِکَ الرَّجُلِ فَالتُمِسَ ، فَاُتِىَ بِهِ حَتّى نَظَرتُ إلَيهِ عَلى نَعتِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله الَّذى نَعَتَهُ . (4)

.

1- .السنّه لابن أبى عاصم : ص 446 ح 944 ، المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 159 ح 2644 نحوه ، کنز العمّال : ج 11 ص 316 ح 31610 نقلاً عن ابن جرير .
2- .القِدْح : السهم (النهايه : ج 4 ص 20 «قدح») .
3- .القُذَذ : ريش السهم (لسان العرب : ج 3 ص 504 «قذذ») .
4- .صحيح البخارى : ج 3 ص 1321 ح 3414 ، صحيح مسلم : ج 2 ص 744 ح 148 ، أسد الغابه : ج 2 ص 214 الرقم 1541 کلاهما عن أبى سلمه والضحّاک ، مسند ابن حنبل : ج 2 ص 680 ح 7059 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 139 کلاهما عن عبد اللّه بن عمرو بن العاص نحوه .

السّنّه ، ابن ابی عاصم به نقل از عبد اللّه بن عمرو بن عاص : مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ، در حالی که مشغول تقسیم طلاهای [غنیمتیِ]نبرد حنین بود ، آمد و گفت : ای محمد! عدالت پیشه کن! فرمود : «وای بر تو! اگر من عدالت نورزم ، آن را نزد چه کس می توان یافت؟» . سپس فرمود : «زود باشد که گروهی همچون این فرد بیایند که کتاب خدا را طلب می کنند ، امّا دشمنانِ آن اند ؛ و کتاب خدا را قرائت می کنند ؛ و سرهاشان را می تراشند . هر گاه خروج کردند ، گردن هاشان را بزنید» .

صحیح البخاری به نقل از ابو سَلَمه بن عبد الرحمان : ابو سعید خُدْری گفت : در آن حال که نزد پیامبر خدا بودیم و او غنایم را تقسیم می نمود ، مردی از بنی تمیم ، [با کنیه]ذو الخُوَیصِرَه ، به حضور او آمد و گفت : ای پیامبر خدا! عدالت ورز ! فرمود : «وای بر تو! اگر من عدالت نورزم ، چه کس عدالت می ورزد؟ اگر من عدالت نورزم ، تو زیان کرده ای و خسران دیده ای» . عمر گفت : ای پیامبر خدا! مرا اجازت فرما که گردن او را بزنم . فرمود : «او را وا گذار! همانا وی را یارانی خواهد بود که هر یک از شما ، نماز و روزه خود را پیشِ نماز و روزه ایشان کوچک می شمارد ؛ قرآن را قرائت می کنند ، امّا از ترقُوه شان فراتر نمی رود ؛ از دین بیرون می روند ، همان سان که تیر از هدف در می گذرد . [آن گاه تیرانداز] به پیکان تیرش می نگرد و چیزی (اثری) از خون در آن نمی یابد . سپس به بند پیکان نگاه می کند و باز چیزی نمی بیند . سپس به میانه پَر و پیکان می نگرد و باز هم چیزی نمی یابد آن گاه ، پرِ تیر را می بیند و در آن هم چیزی نمی جوید ؛ در حالی که تیر از سِرگین و خونِ [حیوانِ شکار شده]گذشته [و از شدّت سرعت چیزی در آن نمانده]است . نشانه [دار] ایشان ، مردی است سیاه که یکی از بازوانش همانند پستان زن یا همچون پاره گوشتی است که در دهان جویده شده باشد ؛ و آنان هنگامی خروج می کنند که مردم ، دچار تفرقه می شوند» . ابو سعید گفت : من گواهی می دهم که این سخن را از پیامبر خدا شنیدم و [نیز]گواهی می دهم که علی بن ابی طالب با ایشان جنگید و من ، خود ، همراه وی بودم . آن گاه فرمان داد آن مرد را بیابند و چون یافته و آورده شد ، در او نگریستم و همان ویژگی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود ، در او دیدم .

.

الكامل للمبرّد :يُروى أنَّ رَجُلاً أسوَدَ شَديدَ بَياضِ الثِّيابِ وَقَفَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ يَقسِمُ غَنائِمَ خَيبَرَ ولَم تَكُن إلّا لِمَن شَهِدَ الحُدَيبِيَّةَ فَأَقبَلَ ذلِكَ الأَسوَدُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : ما عَدَلتَ مُنذُ اليَومِ ! فَغَضِبَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى رُؤِىَ الغَضَبُ فى وَجهِهِ ، فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : أ لا أقتُلُهُ يا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : إنَّهُ سَيَكونُ لِهذا ولِأَصحابِهِ نَبَأٌ . قالَ أبو العَباسِ : وفى حَديثٍ آخَرَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ لَهُ : وَيحَكَ ! فَمَن يَعدِلُ إذا لَم أعدِلِ ؟ ثُمَّ قالَ لِأَبى بَكرٍ : أُقتُلهُ ، فَمَضى ثُمَّ رَجَعَ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، رَأَيتُهُ راكِعا . ثُمَّ قالَ لِعُمَرَ : أُقتُلهُ ، فَمَضى ثُمَّ رَجَعَ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، رَأَيتُهُ ساجِدا . ثُمَّ قالَ لِعَلِىٍّ : أُقتُلهُ ، فَمَضى ثُمَّ رَجَعَ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، لَم أرَهُ . (1)

مسند أبى يعلى عن أنس بن مالك :كانَ رَجُلٌ عَلى عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَغزو مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَإذا رَجَعَ وحَطَّ عَن راحِلَتِهِ ، عَمَدَ إلى مَسجِدِ الرَّسولِ ، فَجَعَلَ يُصَلّى فيهِ فَيُطيلُ الصَّلاةَ ، حَتّى جَعَلَ بَعضُ أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله يَرَونَ أنَّ لَهُ فَضلاً عَلَيهِم . فَمَرَّ يَوما ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قاعِدٌ فى أصحابِهِ . فَقالَ لَهُ بَعضُ أصحابِهِ : يا نَبِىَّ اللّهِ ، هذا ذاكَ الرَّجُلُ فَإمّا أرسَلَ إلَيهِ نَبِىُّ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وإمّا جاءَ مِن قِبَلِ نَفسِهِ فَلَمَّا رَآهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُقبِلاً قالَ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ إنَّ بَينَ عَينَيهِ سُفعَةً (2) مِنَ الشَّيطانِ . فَلَمّا وَقَفَ عَلَى المَجلِسِ قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أ قُلتَ فى نَفسِكَ حينَ وَقَفتَ عَلَى المَجلِسِ : لَيسَ فِى القَومِ خَيرٌ مِنّى ؟ . قالَ : نَعَم ! (3)

.

1- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1108 ؛ دعائم الإسلام : ج 1 ص 389 نحوه .
2- .أى علامه (النهايه : ج 2 ص 375 «سفع») .
3- .مسند أبى يعلى : ج 4 ص 154 ح 4113 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 187 .

الکامل ، مبرّد :روایت شده که مردی سیاه که جامه ای بس سپید بر تن داشت ، نزد پیامبر خدا آمد که مشغول تقسیم غنیمت های خیبر بود و تنها از آنِ کسانی می شد که در حُدَیبیه حاضر بوده اند . آن مرد به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : امروز عدالت نورزیده ای ! پیامبر خدا خشمگین شد ، چندان که خشم بر چهره اش پدیدار گشت . عمر بن خطّاب گفت : ای پیامبر خدا ! آیا او را نکشم؟ فرمود: «به زودی برای او و یارانش خبری خواهد بود». در روایتی دیگر ، آمده است که پیامبر خدا به آن مرد گفت : «وای بر تو ! اگر من عدالت پیش نگرفته باشم ، چه کسی عدالت ورزیده است؟» . سپس به ابو بکر فرمود : «او را بکش!» . او رفت و سپس برگشت و گفت : ای پیامبر خدا ! او را در حال رکوع دیدم . سپس به عمر فرمود : «او را بکش!» . او رفت و سپس برگشت و گفت : ای پیامبر خدا ! او را در حال سجده دیدم . آن گاه به علی علیه السلام فرمود : «او را بکش!» . او رفت و سپس برگشت و گفت : «ای پیامبر خدا ! او را ندیدم» .

مسند أبو یعلی به نقل از اَنَس بن مالک : در زمانه پیامبر خدا مردی بود که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله می جنگید و آن گاه که بر می گشت و بار خود را فرو می گذاشت ، به مسجد پیامبر روی می نهاد و در آن به نماز می پرداخت و نماز را به درازا برگزار می کرد ، چندان که برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می پنداشتند که وی از آنان برتر است . روزی ، در حالی که پیامبر خدا میان یارانش نشسته بود ، آن مرد عبور کرد (یا پیامبر خدا خود در پیِ وی فرستاده بود یا او ، خود ، بدان جا آمده بود) . برخی از یاران پیامبر به او گفتند : ای پیامبر خدا ! این ، همان مرد است . چون پیامبر خدا او را در حالِ پیش آمدن دید ، فرمود : «سوگند به کسی که جانم در دست اوست ، همانا میان دو چشم وی ، نشانه ای از شیطان است» . هنگامی که او در کنار مجلس ایستاد ، پیامبر خدا به وی فرمود : «آیا چون کنار این مجلس ایستادی ، در دل خویش نگفتی : در میان این افراد ، کسی بهتر از من نیست؟ !» . گفت : آری .

.

1 / 7 2عَبدُ اللّهِ بنُ وَهبٍتولّى قياده الخوارج فى فتنه النهروان . وليس فى أيدينا معلومات تُذكَر عن ماضيه . علما أنّه لم يَقُم بالأمر فى بدايه تبلور التيّار الخارجى ؛ فقد كان ابن الكوّاء أمير الصلاه ، وشَبَث بن ربعىّ أمير الحرب . (1) ثمّ انفصلا عن الخوارج فيما بعد ، (2) ممّا دفعهم إلى البحث عن قائد جديد لهم . وكان المرشّحون للقياده : هم زيد بن حُصَين ، وحرقوص بن زُهير ، وحمزه بن سِنان ، وشُريح بن أوفى ، بَيْد أنّهم رفضوا ذلک ، فتأمّر عبد اللّه بن وهب عليهم . (3) ونظّمهم من أجل الحرب ، ودعاهم إليها فى خُطَبه الحماسيّه ، وحذّرهم من التحدّث إلى الإمام أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام ، والاستماع إلى خُطَبِهِ . (4) وتدلّ بعض النصوص التاريخيّه على أنّه لم يكن ثابت العقيده فى طريقه الذى كان قد اختاره لنفسه . (5) ونقل المؤرّخون أنّه دعا الإمام عليّا عليه السلام إلى البِراز بكلّ وقاحه وصلافه ، ولكنّه قُتل فى اللحظات الأُولى التى واجه فيها ليث الوغى الذى لا نِدّ له . (6)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 63 ، مروج الذهب : ج 2 ص 405 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 393 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 127 وفيه «عليهم ابن الكوّاء» ولم يذكر شبث بن ربعىّ .
2- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 136 ، الفتوح : ج 4 ص 254 .
3- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 134 و ص 137 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 75 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 399 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 191 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 265 .
4- .صحيح مسلم : ج 2 ص 748 ح 156 ، سنن أبى داوود : ج 4 ص 245 ح 4768 ، السنن الكبرى : ج 8 ص 295 ح 16700 ؛ العمده : ص 464 ح 972 .
5- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1105 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 146 .
6- .راجع : ص 484 (مقاتله الإمام عبد اللّه بن وهب) .

1 / 7 2 عبد اللّه بن وَهْب

1 / 7 2عبد اللّه بن وَهْباو در آشوب نهروان ، فرماندهی خوارج را بر عهده داشت . از گذشته وی ، اطّلاعاتی در دست نداریم ؛ امّا می دانیم که در آغاز شکل گیری جریان خوارج ، وی در سِمت فرماندهی نبود ؛ بلکه پیش نماز ، ابن کَوّاء بود و فرمانده جنگ ، شَبَث بن رِبعی . سپس این دو از خوارج جدا گشتند و ایشان ناچار شدند که در جستجوی فرماندهی تازه برای خود برآیند . نامزدهای فرماندهی از این قرار بودند : زید بن حُصَین ، حرقوص بن زُهَیر ، حمزه بن سنان و شُرَیح بن اَوفی . امّا ایشان فرماندهی را نپذیرفتند و امیری بر عهده عبد اللّه بن وَهْب نهاده شد . وی خوارج را برای جنگ سازمان می داد و در سخنرانی های شور انگیزش ، ایشان را به جنگ فرا می خوانْد و آنان را از گفت و شنود با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و گوش سپردن به خطبه های وی ، بر حذر می داشت . برخی متون تاریخی دلالت دارند که او در راهی که برای خود برگزیده بود ، عقیده ای استوار نداشت . تاریخ نگاران آورده اند که او با بی شرمی و خودستاییِ بسیار ، امام علی علیه السلام را به جنگ تن به تن فرا خوانْد ؛ امّا در همان لحظه های نخستِ رویارویی با آن شیر بی نظیر کارزار ، کشته شد . (1)

.

1- .ر . ک : ص 485 (نبرد امام با عبداللّه بن وَهْب) .

ص: 370

. .

ص: 371

. .

الفصل الثانى : مواصفات الحرب2 / 1تاريخُهابعدما يقرب من سنه واحده على واقعه صفّين، وفى وقت لم تكن قد اُخمِدت فيه نيران هذه الحرب الداميه، اندلع لهيب ثالث حرب داخليّه منطلقاً هذه المرّه من داخل جيش الإمام وبزعامه المتطرّفين من المسلمين. وهكذا كان الإمام منذ تسلّمه لزمام السلطه السياسيه يواجه فى كلّ عام حرباً أهليّه. إنّ تاريخ وقوع معركه النهروان غير محدّد على وجه الدقّه؛ فقد ذكر بعض المؤرّخين أنّها وقعت سنه 38 ه ، (1) بينما ذكر آخرون أنّها وقعت سنه 37 ه ، (2) وأشار غيرهم إلى وقوعها سنه 39 ه . (3) ويبدو أنّ الرأى الأوّل أقرب إلى الصواب؛ فبالإضافه إلى أنّ الكثير من أصحاب السيَر أو أكثرهم كما يقول الطبرى يذهبون إلى هذا القول؛ فإنَّ التتبّع الدقيق لمجريات الأحداث فى عهد حكومه الإمام علىّ عليه السلام يؤيّد هذا الرأى أيضاً. وأمّا الشهر الذى وقعت فيه معركه النهروان فلم يُشِر إليه أكثر المؤرّخين إلّا أنّ البعض منهم يرى أنّها حدثت فى شهر صفر سنه 38 ه (4) ويرى آخرون أنّها كانت فى شهر شعبان سنه 38 ه (5) ويبدو أنّ القول الصحيح هو الأوّل أى فى شهر صفر سنه 38 ه ؛ لأنّ وقت التحكيم كان قد عُيّن فى شهر رمضان، ومن بعده جهّز الإمام جيشاً وسار به نحو الشام، وإذا به يواجه تمرّد الخوارج عليه. وكانت مدّه الحرب قصيره جدّاً وما لبثت أن خمدت على وجه السرعه . (6)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 91 وفيه «وهذا القول عليه أكثر أهل السير» ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 407 ، مروج الذهب : ج 2 ص 361 و ص 415 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 362 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 588 .

2- .اُسد الغابه : ج 1 ص 714 الرقم 1127 ، التنبيه والإشراف : ص 256 .

3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 193 .

4- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 136 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 588 .

5- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 588 .

6- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 86 وفيه «فاُهمِدوا فى الساعه» ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 406 وفيه «فاُهلكوا فى ساعه» ، الأخبار الطوال : ص 210 وفيه «وقتِلت الخوارج كلّها ربضِه واحده» ، الفتوح : ج 4 ص 274

وفيه «لم تكن إلّا ساعه حتى قتلوا بأجمعهم» ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 193 وفيه «الْتَحَمَت الحرب بينهم مع زوال الشمس ؛ فأقامت مقدار ساعتين من النهار» ، كشف الغمّه : ج 1 ص 267 وفيه «لم يكن إلّا ساعه حتى قتلوا» .

فصل دوم : خصوصیات جنگ

2 / 1 زمان وقوع جنگ

فصل دوم : خصوصیات جنگ2 / 1زمان وقوع جنگنزدیک به یک سال از ماجرای صِفّین می گذشت و هنوز شعله های آن جنگ خونین ، یکسره خاموش نشده بود که آتش جنگ خانگی ، و این بار از درون سپاه امام علیه السلام و به سردستگی مسلمانان افراطی ، شعله ور گشت و بدین سان ، امام علیه السلام از آغازِ به دست گیری زمام قدرت سیاسی ، هر سال با یک جنگ داخلی رویارو شد . زمان وقوع جنگ نَهرَوان به طور دقیق معلوم نیست . برخی از تاریخنگاران ، زمان وقوع آن را سال 38 هجری و بعضی سال 37 هجری و دسته ای هم سال 39 هجری دانسته اند . به نظر می رسد که رأی نخست به صحّت نزدیک تر باشد . بسیاری از سیره نگاران ، یا چنان که طبری گفته : بیشینه ایشان ، بر همین قول اند . از این گذشته ، جُستار دقیق در سیر وقایع دوران حکومت امام علی علیه السلام نیز این رأی را تأیید می کند . و امّا ماهِ وقوع نبرد نهروان ؛ بیشینه تاریخنگاران از آن یاد ننموده اند ؛ لیکن برخی از ایشان اشاره کرده اند که این نبرد در ماه صفر سال 38 هجری رخ داد و بعضی تاریخ وقوع آن را ماه شعبان همان سال دانسته اند . به نظر می رسد قول نخستْ درست است ، یعنی ماه صفر سال 38 هجری ؛ زیرا زمان داوری به ماه رمضان نهاده شده بود و از آن پس ، امام علیه السلام سپاهی را تجهیز کرده ، به جانب شام روانه ساخته بود که در این میان ، با سرکشی خوارج رویارو گشت . این نبرد ، بسیار کم پایید و چیزی نگذشت که آتشِ آن خاموش شد .

.

2 / 2مَكانُهادارت رحى الحرب فى النهروان وهى كوره واسعه بين بغداد وواسط من الجانب الشرقى (1) على أربعه فراسخ من بغداد . (2)

.

1- .معجم البلدان : ج 5 ص 325 .
2- .مجمع البحرين : ج 3 ص 1689 .

2 / 2 مکان جنگ

2 / 2مکان جنگنبرد نهروان در [جایی به نام] «نهروان» رخ داد که منطقه ای گسترده میان بغداد و واسط بود و از در چهار فرسخی شرق بغداد قرار داشت .

.

2 / 3عَدَدُ المُشارِكينَ فيهاشكّل جيش الإمام أمير المؤمنين عليه السلام أكثر من ثمانيه وستين ألفا ؛ وذلک أنّ الإمام عليه السلام تهيّأ لقتال أهل الشام ، ولم يكن عزم على قتال الخوارج . (1) وأمّا جيش الخوارج فكان أربعه آلاف ، (2) أو ألفين وثمانمِئَه . (3)

تاريخ الطبرى عن جبر بن نوف :جَمَعَ [الإِمامُ عَلِىٌ عليه السلام] إلَيهِ رُؤوسَ أهلِ الكُوفَهِ ، ورُؤوسَ الأسباعِ ، ورُؤوسَ القَبائِلِ ، ووُجوهَ النّاسِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : يا أهلَ الكوفَهِ ! أنتُم إخوانى ، وأنصارى ، وأعوانى عَلَى الحَقِّ ، وصَحابَتى عَلى جِهادِ عَدُوِّى المُحِلّينَ بِكُم ، أضرِبُ المُدبِرَ ، وأرجو تَمامَ طاعَهِ المُقبِلِ ، وقد بَعَثتُ إلى أهلِ البَصرَهِ فَاستَنفَرتُهُم إلَيكُم فَلَم يَأتِنى مِنهُم إلّا ثَلاثَهُ آلافٍ ومِئَتا رَجُلٍ ، فَأعينونى بِمُناصَحَهٍ جَلِيَّهٍ ، خَلِيَّهٍ مِنَ الغَشِّ ، إنَّكُم ... (4) مَخرَجُنا إلى صِفّينَ ، بَل استَجمَعوا بِأجمَعِكُم ، وإنّى أسألُكُم أن يَكتُبَ لى رَئيسُ كُلِّ قَومٍ ما فى عَشيرَتِهِ مِنَ المُقاتِلَهِ ، وأبناءِ المُقاتِلَهِ الَّذينَ أدرَكُوا القِتالَ ، وعُبدانِ عَشيرَتِهِ ومَواليهِم ، ثُمَّ يَرفَعُ ذلِکَ إلَينا . فَقامَ سَعيدُ بنُ قَيسٍ الهَمدانِىُّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ سَمعاً وطاعَهً ، ووُدّاً ونَصيحَهً ، أنَا أوَّلُ النّاسِ جاءَ بِما سَألتَ وبِما طَلَبتَ . وقامَ مَعقِلُ بنُ قَيسٍ الرِّياحِىُّ فَقالَ لَهُ نَحواً مِن ذلِکَ . وقامَ عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ وزِيادُ بنُ خَصَفَهَ وحُجرُ بنُ عَدِىٍّ وأشرافُ النّاسِ وَالقَبائِلِ فَقالوا مِثلَ ذلِکَ . ثُمَّ إنَّ الرُّؤوسَ كَتَبوا مَن فيهِم ، ثُمَّ رَفَعوهُم إلَيهِ ، وأمَروا أبناءَهُم وعَبيدَهُم ومَوالِيَهُم أن يَخرُجوا مَعَهُم ، وألّا يَتَخَلَّفَ مِنهُم عَنهُم أحَدٌ ، فَرَفَعوا إلَيهِ أربَعينَ ألفَ مُقاتِلٍ ، وسَبعَهَ عَشَرَ ألفاً مِنَ الأبناءِ مِمَّن أدرَکَ ، وثَمانِيَهَ آلافٍ مِن مَواليهِم وعَبيدِهِم ، وقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ أمّا مَن عِندَنا مِنَ المُقاتِلَهِ وأبناءِ المُقاتِلَهِ مِمَّن قَد بَلَغَ الحُلُمَ وأطاقَ القِتالَ فَقَد رَفَعنا إلَيکَ مِنهُم ذَوِى القُوَّهِ وَالجَلَدِ ، وأمَرناهُم بِالشُّخوصِ مَعَنا ، ومِنهُم ضُعَفاءُ وهُم فى ضِياعِنا وأشياءُ مِمّا يُصلِحُنا . وكانَتِ العَرَبُ سَبعَهً وخَمسينَ ألفاً مِن أهلِ الكوفَهِ ، ومِن مَواليهِم ومَماليكِهِم ثَمانِيَهَ آلافٍ ، وكانَ جَميعُ أهلِ الكوفَهِ خَمسَهً وسِتّينَ ألفاً وثَلاثَهَ آلافٍ ومِئَتَى رَجُلٍ مِن أهلِ البَصرَهِ ، وكانَ جَميعُ مَن مَعَهُ ثَمانِيَهً وسِتّينَ ألفاً ومِئَتَى رَجُلٍ . (5)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 80 ، مروج الذهب : ج 2 ص 415 .

2- .مروج الذهب : ج 2 ص 415 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 146 ، الفتوح : ج 4 ص 270 وفيه «فاستأمن إليه [الإمام علىّ عليه السلام]منهم ثمانيه آلاف وبقى على حربه أربعه آلاف» ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 193 وفيه «فرجع يومئذٍ من الخوارج ألفان وأقام أربعه آلاف» .
3- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1105 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 86 وفيه بعد رفع رايه الأمان بأمر الإمام علىّ عليه السلام «كان الذين بقوا مع عبد اللّه بن وهب ألفين وثمانمائه» .
4- .فى هامش المصدر : سقطت كلمات فى الأصل .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 79 .

2 / 3 شمارِ شرکت کنندگان در جنگ

2 / 3شمارِ شرکت کنندگان در جنگسپاه امام علی علیه السلام بیش از 68 هزار تن را شامل می شد ؛ و این از آن روی بود که امام علیه السلام برای جنگ با شامیان آماده شده بود ، نه برای نبردِ با خوارج . سپاه خوارج هم مشتمل بر چهار هزار یا دو هزار و هشتصد تن بود .

تاریخ الطبری به نقل از جبر بن نوف : امام علی علیه السلام سرانِ مردم کوفه و جماعات هفتگانه و قبایل و برجستگانِ جامعه را نزد خود گرد آوْرْد و پس از سپاس و ستایش خداوند ، گفت : «ای مردم کوفه ! شما برادران ، یاران ، پشتوانه های من در حق ، و همراهانم در جهاد با دشمنم هستید که وارد دیارتان شده است . من آن کس را که [به دشمن] پشت کند ، خواهم زد و برای آن کس که رو کند ، امید اطاعت کامل دارم . من به بصریان پیغام دادم و آنان را به یاری شما فرا خواندم ، امّا تنها سه هزار و دویست تن از ایشان به سوی من آمدند . پس مرا با دلسوزیِ آشکار و به دور از خیانت ، یاری دهید . با شما بود که به صِفّین رفتیم . پس [دیگر بار]همگان گرد آیید . از شما می خواهم که بزرگِ هر قوم برای من بنویسد که در قومش چند جنگجو دارد و همچنین تعداد پسران جنگجویان که به سن نبرد رسیده اند و نیز بندگان و آزادشدگان [و هم پیمانانِ پیوند ولاییِ] قومش را برای من ارسال کند» . سعید بن قیس هَمْدانی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان ! گوش به فرمانیم و فرمانبردار ، [آن هم]با مهرورزی و دلسوزی . من نخستین کسی هستم که به آنچه خواسته ای و طلب کرده ای ، اقدام می کنم . معقل بن قیس ریاحی نیز برخاست و مانندِ همان سخن را گفت . عَدیّ بن حاتم و زیاد بن خَصفه و حجر بن عدی و بزرگانِ مردم و قبایل هم برخاستند و مثل همان سخن را گفتند . سران ، شمار رزمندگانشان را نوشتند و آن را به علی علیه السلام سپردند و پسران و بندگان و آزادشدگان [و هم پیمانانِ پیوند ولاییِ]خویش را نیز فرمان دادند که با کوفیان روان شوند و هیچ یک از آنان سرنپیچد . بدین سان ، چهل هزار جنگجو و هفده هزار پسر تازه بالغ و هشت هزار تن از آزادشدگان [و هم پیمانانِ پیوند ولاییِ] و بندگان خود را نزد او روانه کردند و گفتند : «ای امیر مؤمنان ! به رزمندگان و پسران بلوغ یافته و آماده نبرد و نیرومندشان که نزد ما بودند ، فرمان دادیم که همراه ما روان گردند . برخی از آنان از

جنگ ناتوانند [که با خود نمی آوریم] و حافظ دارایی ها و مایحتاج مایند» . از مردم عرب ، 57 هزار تن کوفی و هشت هزار تن از بندگان و آزادشدگان [و هم پیمانانِ پیوند ولاییِ]آنان بودند که بر روی هم ، 65 هزار تن می شدند ، سه هزار و دویست مرد هم از بصره بودند که جمع همه به 68 هزار و دویست تن می رسید .

.

تاريخ الطبرى عن أبى سلمه الزهرى فى ذِكرِ ما بَقِىَ مِن أصحابِ النَّهرَوانِ بَعدَ إعطاءِ الإمامِ لَهُمُ الأمانَ : كانوا أربَعَهَ آلافٍ ، فَكانَ الَّذينَ بَقوا مَعَ عَبدِ اللّهِ بنِ وَهبٍ مِنهُم ألفَينِ وثَمانِمِئَهٍ . (1)

2 / 4قادَهُ جَيشِ الإمامقائد الميمنه : حُجرُ بنُ عَدِىٍّ الكِندِىُّ . قائد الميسره : شَبَثُ بنُ رِبعِىٍّ أو مَعقِلُ بنُ قَيسٍ الرِّياحِىُّ . قائد الخيّاله : أبو أيّوبَ الأنصارِىُّ . قائد الرجّاله : أبو قَتادَهَ الأنصارِىُّ . قائد أهل المدينه : قَيسُ بنُ سَعدِ بنِ عُبادَهَ الأنصارِىُّ . (2)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 86 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 169 نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 146 .
2- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 146 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 85 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 405 ، الأخبار الطوال : ص 210 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 169 وزاد فى آخره «ووقف علىّ فى القلب فى مضر» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 289 .

2 / 4 فرماندهان سپاه امام

تاریخ الطبری به نقل از أبی سَلَمه زُهْری ، در بیان باقی مانده نهروانیان ، پس از آن که امام علیه السلام به ایشان امان داد : ایشان چهار هزار تن بودند . شمار باقی مانده آنان با عبداللّه بن وهب ، دو هزار و هشتصد تن بود .

2 / 4فرماندهان سپاه امامفرمانده جناح راست : حُجْر بن عَدی کِنْدی . فرمانده جناح چپ : شَبَث بن رِبعی یا معقل بن قیس ریاحی . فرمانده سواره نظام : ابو ایّوب انصاری . فرمانده پیاده نظام : ابو قَتاده انصاری . فرمانده مردم مدینه : قیس بن سعد بن عباده انصاری .

.

2 / 5قادَهُ جَيشِ المارِقينَقائد الميمنه : زَيدُ بنُ حُصَينٍ الطّائِىُّ . قائد الميسره : شُرَيحُ بنُ أوفَى العَبسِىُّ . قائد الخيّاله : حَمزَهُ بنُ سِنانٍ الأَسَدِىُّ . قائد الرجّاله : حُرقوصُ بنُ زُهَيرٍ السَّعدِىُّ . (1) وقيل : قائد الميمنه : يَزيدُ بنُ حُصَينٍ ، وقائد الخيل : عَبدُ اللّهِ بنُ وَهبٍ . (2)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 85 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 405 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 289 .
2- .الأخبار الطوال : ص 210 .

2 / 5 فرماندهان سپاه مارقین

2 / 5فرماندهان سپاه مارقینفرمانده جناح راست : زید بن حُصَین طائی . فرمانده جناح چپ : شُرَیح بن اَوفی عبسی . فرمانده سواره نظام : حمزه بن سنان اسدی . فرمانده پیاده نظام : حرقوص بن زُهَیر سعدی . و گفته شده : فرمانده جناح راست : یزید بن حُصَین ، و فرمانده سواره نظام : عبد اللّه بن وَهْب .

.

الفصل الثالث : مسير المارقين إلى النهروان3 / 1بِدايَةُ الفُرقَةِتاريخ الطبرى عن عماره بن ربيعه فى صِفَهِ جَيشِ الإمامِ عليه السلام : خَرَجوا مَعَ عَلِىٍّ إلى صِفّينَ وهُم مُتَوادّونَ أحِبّاءُ ، فَرَجَعواَ مُتَباغِضينَ أعداءَ ، ما بَرِحوا مِن عَسكَرِهِم بِصِفّينَ حَتّى فَشا فيهِمُ التَّحكيمُ ، ولَقَد أقبَلوا يَتَدافَعونَ الطَّريقَ كُلُّهُ ، ويَتَشاتَمونَ ، ويَضطَرِبونَ بِالسِّياطِ ؛ يَقولُ الخَوارِجُ : يا أعداءَ اللّهِ ! أدهَنتُم فى أمرِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وحَكَّمتُم ! وقالَ الآخَرونُ : فارَقتُم إمامَنا ، وفَرَّقتُم جَماعَتَنا ! فَلَمّا دَخَلَ عَلِىٌّ الكوفَهَ لَم يَدخُلوا مَعَهُ حَتّى أتَوا حَرَوراءَ ، فَنَزَلَ بِها مِنهُمُ اثنا عَشَرَ ألفا ، ونادى مُناديهم : إنَّ أميرَ القِتالِ شَبَثُ بنُ رِبعِىٍّ التَّميمِىُّ ، وأميرَ الصَّلاهِ عَبدُ اللّهِ بنُ الكَوّاءِ اليَشكُرِىُّ ، وَالأَمرُ شورِى بَعدَ الفَتحِ ، وَالبَيعَهُ للّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وَالأمرُ بِالمَعروفِ وَالنَّهىُ عَنِ المُنكَرِ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 63 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 114 نحوه .

فصل سوم : حرکت مارقین به سوی نهروان

3 / 1 آغازِ گسستگی

فصل سوم : حرکت مارقین به سوی نهروان (1)3 / 1آغازِ گسستگیتاریخ الطبری به نقل از عماره بن ربیعه ، در بیان ویژگی های سپاه امام علیه السلام : ایشان همراه علی علیه السلام به سوی صِفّین روان شدند ، حال آن که به هم مهر و دوستی می ورزیدند ؛ و در حالی بازگشتند که به یکدیگر خشم و دشمنی ابراز می کردند . هنوز در اردوگاه خویش به صفّین بودند که ماجرای داوری میانشان پراکنده شد و در حالی روی در مسیر نهادند که در طول راه با هم جدال می کردند و یکدیگر را دشنام می دادند و با تازیانه بر هم ضربه می زدند. خوارج می گفتند : ای دشمنان خدا ! در کار خدای عز و جل به سازش و داوری تن دادید . دیگران می گفتند : شما از امام ما گسستید و جماعتمان را پراکندید . چون علی علیه السلام به کوفه درآمد ، اینان با وی در نیامدند و به حَروراء رفتند و دوازده هزار تن از ایشان در آن جا فرود آمدند و منادی شان ندا در داد : پیشوای جنگ ، شَبَث بن رِبعی تمیمی و پیشوای نماز ، عبد اللّه بن کَوّاء یَشکُری است و پس از پیروزی ، امر خلافت به شورا برگزار می شود و بیعت ، از آنِ خدای عز و جل و [کار بر پایه]امر به معروف و نهی از منکر است .

.

1- .برای آگاهی بیشتر درباره این فصل ، به نقشه پایان کتاب مراجعه شود .

الكامل فى التاريخ :لَمّا رَجَعَ عَلِىٌّ مِن صِفّينَ فارَقَهُ الخَوارِجُ وأتَوا حَرَوراءَ ، فَنَزَلَ بِها مِنهُمُ اثنا عَشَرَ ألفا ، ونادى مُناديهم : إنَّ أميرَ القِتالِ شَبَثُ بنُ رِبعِىٍّ التَّميمِىُّ ، وأميرَ الصَّلاهِ عَبدُ اللّهِ بنُ الكَوَّاء اليَشكُرِىُّ ، وَالأَمرُ شورى بَعدَ الفَتحِ ، وَالبَيعَهُ للّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وَالأَمرُ بِالمَعروفِ ، وَالنَّهىُ عَنِ المُنكَرِ . فَلَمّا سَمِعَ عَلِىٌّ ذلِکَ وأصحابُهُ قامَتِ الشّيعَهُ ، فَقالوا لَهُ : فى أعناقِنا بَيعَهٌ ثانِيَهٌ ، نَحنُ أولِياءُ مَن والَيتَ ، وأعداءُ مَن عادَيتَ . فَقالَتِ الخَوارِجُ : اِستَبَقتُم أنتُم وأهلُ الشّامِ إلَى الكُفرِ كَفَرَسَى رِهانٍ (1) ؛ بايَعَ أهلُ الشّامِ مُعاوِيَهَ عَلى ما أحَبّوا وكَرِهوا ، وبايَعتُم أنتُم عَلِيّاً عَلى أنَّكُم أولِياءُ مَن والى ، وأعداءُ مَن عادى . فَقالَ لَهُم زِيادُ بنُ النَّضرِ : وَاللّهِ ، ما بَسَطَ عَلِىٌّ يَدَهُ فَبايَعناهُ قَطُّ إلّا عَلى كِتابِ اللّهِ ، وسُنَّهِ نَبِيِّهِ ، ولكِنَّكُم لَمّا خالَفتُموهُ جاءَتهُ شيعَتُهُ فَقالوا لَهُ : نَحنُ أولِياءُ مَن والَيتَ ، وأعداءُ مَن عادَيتَ ، ونَحنُ كَذلِکَ ، وهُوَ عَلَى الحَقِّ وَالهُدى ، ومَن خالَفَهُ ضالٌّ مُضِلٌّ . (2)

تاريخ الطبرى عن الزهرى :تَفَرَّقَ أهلُ صِفّينَ حينَ حُكِّمَ الحَكَمانِ . . . فَلَمَّا انصَرَفَ عَلِىٌّ خالَفَتِ الحَرَورِيَّهُ وخَرَجَت وكانَ ذلِکَ أوَّلَ ما ظَهَرَت فَآذَنوهُ بِالحَربِ ، ورَدّوا عَلَيهِ أن حَكَّمَ بَنى آدَمَ فى حُكمِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وقالوا : لا حُكمَ إلّا للّهِ سُبحانَهُ ! وقاتَلوا . (3)

.

1- .هما كفَرَسَى رِهان : يُضرب لاثنين يستبقان إلى غايه فيستويان (تاج العروس : ج 8 ص 394 «فرس») .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 393 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 63 و ص 64 عن عماره بن ربيعه .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 57 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 390 .

الکامل فی التاریخ :آن گاه که علی علیه السلام از صِفّین بازگشت ، خوارج از وی جدا شدند و به حَروراء درآمدند و دوازده هزار تن از ایشان در آن منزل گزیدند و منادی شان ندا در داد : «پیشوای جنگ ، شَبَث بن رِبعی تمیمی و پیشوای نماز ، عبد اللّه بن کوّاء یَشْکُری است و پس از پیروزی ، کار خلافت به شورا برگزار می شود و بیعت از آنِ خدای عز و جل و [کار بر پایه]امر به معروف و نهی از منکر است» . چون علی علیه السلام و یارانش این را شنیدند ، شیعیان برخاستند و به وی گفتند : در عهده ما بیعتی دیگر افتاد . ما دوستارِ آن کسیم که تو دوست می داری و دشمن آنیم که تو دشمن می شماری . خوارج گفتند : شما و شامیان ، همچون اسبان مسابقه ، یکسان به سوی کفر می تازید . شامیان بر پایه خشنودی و ناخشنودیِ خود ، با معاویه بیعت کردند و شما نیز با علی بیعت کرده اید بر این مبنا که دوستار دوست او و دشمن شمارِ دشمن او هستید . زیاد بن نَضْر به آنان گفت : به خدا سوگند ، علی دست خویش نگشود و ما با وی بیعت نکردیم ، جز بر پایه کتاب خدا و سنّت پیامبرش . امّا آن گاه که شما مخالفت ورزیدید ، شیعیانش نزد او آمده ، گفتند : ما با آن که تو دوستش می دانی ، دوستیم و با هر کس تو دشمن شماری ، دشمنیم . ما نیز چنین هستیم ؛ و علی بر حق و هدایت است و هر کس با وی به مخالفت برخیزد ، گم راه است و گم راه کننده .

تاریخ الطبری به نقل از زُهْری : آن گاه که داوران ، به داوری گماشته شدند ، اهل صِفّین پراکنده شدند ... پس چون علی علیه السلام بازگشت ، حروریّه مخالفت و خروج کردند و این نخستین نشانه ای بود که [از سرپیچی آنان] ظهور یافت . پس به وی اعلام جنگ نمودند و مایه مخالفتشان با وی این بود که او بنی آدم را در حکم خدای عز و جل به داوری گماشت ؛ و گفتند : «حکم ، تنها از آنِ خدای منزّه است !» و [بر این باور]جنگیدند .

.

3 / 2اِحتِجاجُ الإمامِ عَلى زُرعَةَ وحُرقوصٍتاريخ الطبرى عن عون بن أبى جحيفه :إنَّ عَلِيّاً لَمّا أرادَ أن يَبعَثَ أبا موسى لِلحُكومَهِ أتاهُ رَجُلانِ مِنَ الخَوارِجِ : زُرعَهُ بنُ البُرجِ الطّائِىُّ ، وحُرقوصُ بنُ زُهَيرٍ السَّعدِىُّ ، فَدَخَلا عَلَيهِ ، فَقالا لَهُ : لا حُكمَ إلّا للّهِ ! فَقالَ عَلِىٌّ : لا حُكمَ إلّا للّهِ . فَقالَ لَهُ حُرقوصٌ : تُب مِن خَطيئَتِکَ ، وَارجِع عَن قَضِيَّتِکَ ، وَاخرُج بِنا إلى عَدُوِّنا نُقاتِلهُم حَتّى نَلقى رَبَّنا ! فَقالَ لَهُم عَلِىٌّ : قَد أرَدتُكُم عَلى ذلِکَ فَعَصَيتُمونى ، وقَد كَتَبنا بَينَنا وبَينَهُم كِتابا ، وشَرَطنا شُروطا ، وأعطَينا عَلَيها عُهودَنا ومَواثيقَنا ، وقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «وَ أَوْفُواْ بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَهَدتُّمْ وَ لَا تَنقُضُواْ الْأَيْمَنَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (1) . فَقالَ لَهُ حُرقوصٌ : ذلِکَ ذَنبٌ يَنبَغى أن تَتوبَ مِنهُ . فَقالَ عَلِىٌّ : ما هُوَ ذَنبٌ ، ولكِنَّهُ عَجزٌ مِنَ الرَّأىِ ، وضَعفٌ مِنَ الفِعلِ ، وقَد تَقَدَّمتُ إلَيكُم فيما كانَ مِنهُ ، ونَهَيتُكُم عَنهُ . فَقالَ لَهُ زُرعَهُ بنُ البُرجِ : أما وَاللّهِ يا عَلِىُّ لَئِن لَم تَدَع تَحكيمَ الرِّجالِ فى كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ قاتَلتُکَ ؛ أطلُبُ بِذلِکَ وَجهَ اللّهِ ورِضوانَهُ ! فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : بُؤسا لَکَ ، ما أشقاکَ ! كَأنّى بِکَ قَتيلاً تَسفى عَليکَ الرّيحُ . قالَ : وَدِدتُ أن قَد كانَ ذلِکَ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : لَو كُنتَ مُحِقّا كانَ فِى المَوتِ عَلَى الحَقِّ تَعزِيَهٌ عَنِ الدُّنيا ، إنَّ الشَّيطانَ قَد استَهواكُم ، فَاتَّقُوا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ ، إنَّهُ لا خَيرَ لَكُم فى دُنيا تُقاتِلونَ عَلَيها . فَخَرَجا مِن عِندِهِ يُحَكَّمانِ . (2)

.

1- .النحل : 91 .

2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 72 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 398 وليس فيه من «لو كنت محقّاً» إلى «تقاتلون عليها» ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 129 عن الزهرى ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 188 كلاهما نحوه .

3 / 2 استدلال های امام در برابر زُرعه و حُرقوص

3 / 2استدلال های امام در برابر زُرعه و حِرقوصتاریخ الطبری به نقل از عون بن ابی جحیفه : چون علی علیه السلام خواست ابو موسی را برای داوری روانه کند ، دو تن از خوارج ، زُرْعه بن برج طائی و حرقوص بن زُهَیر سعدی ، نزدش آمدند و بر وی وارد شدند . به او گفتند : حکم ، تنها ازآنِ خداست! علی علیه السلام [نیز] گفت : «حکم ، تنها از آنِ خداست!» . حرقوص به وی گفت : از خطای خویش توبه کن و از تصمیمت باز گرد و ما را بر دشمنمان بتازان تا با ایشان بجنگیم ، چندان که پروردگارمان را دیدار کنیم . علی علیه السلام به ایشان گفت : «از شما همین را خواستم و از من سرپیچیدید . همانا میان خود و ایشان پیمانی نگاشته ایم و شروطی بر نهاده ایم و عهدها و میثاق های خویش بر آن بسته ایم ؛ و خدای عز و جل فرموده است : «چون با خدا پیمان بستید ، بدان وفا کنید و چون سوگند اکید خوردید ، آن را مشکنید ، که خدا را ضامن خویش کرده اید و او می داند که چه می کنید» » . حرقوص به وی گفت : این گناهی است که توبه از آن ، رواست . علی علیه السلام گفت : «این گناه نیست ؛ بلکه سستیِ اندیشه و ناتوانی رفتار است که من پیش تر هر چه را در آن می رفت ، برایتان باز گفتم و از آن نهیتان کردم» . زُرْعه بن برج به او گفت : هَلا ! به خدا سوگند ، ای علی! اگر داوری مردان در کتاب خدای عز و جل را رها نکنی ، با تو می جنگم ؛ و از این کار ، عنایت و خشنودی خدا را طلب می کنم . علی علیه السلام به وی گفت : «بَدا به تو ، که چه تیره بختی! گویی می بینم که کشته افتاده ای و باد بر تو می وزد و خاک بر تو می پراکنَد!» . گفت : دوست می دارم که همین سان شود . علی علیه السلام به او گفت : «اگر بر حق بودی ، در مرگِ بر حق ، آرامش [و رهیدن] از دنیا بود ؛ [امّا]همانا شیطان شما را فریفته است . پس خدای عز و جل را پروا ورزید ، که هر آینه ، شما را در دنیا خیری نیست تا بر آن بجنگید» . پس ، هر دو از نزد علی علیه السلام بیرون شدند در حالی که شعار تحکیم (لا حکمَ إلّا للّه) سر می دادند .

.

3 / 3إشخاصُ عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ إليهمالإمام علىّ عليه السلام مِن وَصِيَّتِهِ لِعَبدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ لَمّا بَعَثَهُ لِلاِحتِجاجِ عَلَى الخَوارِجِ :لا تُخاصِمهُم بِالقُرآنِ ؛ فَإِنَّ القُرآنَ حَمّالٌ ذو وُجوهٍ ؛ تَقولُ ويَقولونَ ، ولكِن حاجِجهُم بِالسُّنَّهِ ، فَإِنَّهُم لَن يَجِدوا عَنها مَحيصا . (1)

الفتوح فى ذِكرِ ابتِداءِ أخبارِ الخَوارِجِ مِنَ الشُّراهِ وخُروجِهم عَلى عَلِىٍّ عليه السلام : بَينا عَلِىٌّ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ مُقيمٌ بِالكوفَهِ يَنتَظِرُ انقِضاءَ المُدَّهِ الّتى كانَت بَينَهُ وبَينَ مُعاوِيَهَ ثُمَّ يَرجِعُ إلى مُحارَبَهِ أهلِ الشّامِ ، إذ تَحَرَّكَت طائِفَهٌ مِن خاصَّهِ أصحابِهِ فى أربَعَهِ آلافِ فارِسٍ ، وهُم مِنَ النُّسّاكِ العُبّادِ أصحابِ البَرانِسِ ، فَخَرَجوا عَنِ الكوفَهِ وتَحَزَّبوا ، وخالَفوا عَلِيّا كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ وقالوا : لا حُكمَ إلّا للّهِ ، ولا طاعَهَ لِمَن عَصَى اللّهَ . قالَ : وَانحازَ إلَيهِم نَيِّفٌ عَن ثَمانِيَهِ آلافِ رَجُلٍ مِمَّن يَرى رَأيَهُم . قالَ : فَصارَ القَومُ فِى اثنَى عَشَرَ ألفا ، وساروا حَتّى نَزَلوا بِحَرَوراءَ ، وأمَّروا عَلَيهِم عَبدَ اللّهِ بنَ الكَوّاءِ . قالَ : فَدَعا عَلِىٌّ رضى الله عنه بِعَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، فَأرسَلَهُ إلَيهم ، وقالَ : يَابنَ عَبّاسٍ امضِ إلى هؤُلاءِ القَومِ فَانظُر ما هُم عَلَيهِ ، ولِماذا اجتَمَعوا . قالَ : فَأقبَلَ عَلَيهِمُ ابنُ عَبّاسٍ ، حَتّى إذا أشرَفَ عَلَيهِم ونَظَروا إلَيهِ ناداهُ بَعضُهُم وقالَ : وَيلَكَ يَابنَ عَبّاسٍ ، أكَفَرتَ بِرَبِّكَ كَما كَفَرَ صاحِبُكَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ؟ فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : إنّى لا أستَطيعُ أن أُكَلِّمَكُم كُلَّكُم ، ولكِن انظُروا أيُّكُم أعلَمُ بِما يَأتى ويَذَرُ فَلْيَخرُج إلَىَّ ؛ حَتّى اُكَلِّمَهُ . قالَ : فَخَرَجَ إلَيهِ رَجُلٌ مِنهُم يُقالُ لَهُ : عَتّابُ بنُ الأعوَرِ الثَّعلَبِىُّ حَتّى وَقَفَ قُبالَتَهُ وكَأنَّ القُرآنَ إنَّما كانَ مُمَثَّلاً بَينَ عَينَيهِ فَجَعَلَ يَقولُ ويَحتَجُّ ويَتَكَلَّمُ بِما يُريدُ ، وابنُ عَبّاسٍ ساكِتٌ لا يُكَلِّمُهُ بِشَىءٍ ، حَتّى إذا فَرَغَ مِن كَلامِهِ أقبَلَ عَلَيهِ ابنُ عَبّاسٍ فَقالَ : إنّى اُريدُ أن أضرِبَ لَكَ مَثلاً ، فَإن كُنتَ عاقِلاً فَافهَم . فَقالَ الخارِجِىُّ : قُل ما بَدا لَكَ . فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : خَبِّرنى عَن دارِ الإسلامِ هذِهِ هَل تَعلَمُ لِمَن هِىَ ، ومَن بَناها ؟ فَقالَ الخارِجِىُّ : نَعَم ، هِىَ للّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وهُوَ الَّذى بَناها عَلى أنبِيائِهِ وأهلِ طاعَتِهِ ، ثُمَّ أمَرَ مَن بَعَثَهُ إلَيها مِنَ الأنبِياءِ أن يَأمُرُوا الاُمَمَ أن لا تَعبُدوا إلّا إيّاهُ ، فَآمَنَ قَومٌ ، وكَفَرَ قَومٌ ، وآخِرُ مَن بَعَثَهُ إلَيها مِنَ الأنبِياءِ مُحَمَدٌ صلى الله عليه و آله . فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : صَدَقتَ . ولكِن خَبِّرنى عَن مُحَمَّدٍ حينَ بُعِثَ إلى دارِ الإسلامِ فَبَناها كَما بَناها غَيرُهُ مِنَ الأنبِياءِ هَل أحكَمَ عِمارَتَها ، وبَيَّنَ حُدودَها ، وأوقَفَ الاُمَّهَ عَلى سُبُلِها وعَمَلِها وشَرائِعِ أحكامِها ومَعالِمِ دينِها ؟ قالَ الخارِجِىُّ : نَعَم ، قَد فَعَلَ مُحَمَّدٌ ذلِكَ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَخَبِّرنِى الآنَ عَن مُحَمَّدٍ هَل بَقِىَ فيها ، أو رَحَلَ عَنها ؟ قالَ الخارِجِىُّ : بَل رَحَلَ عَنها . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَخَبِّرنى رَحَلَ عَنها وهِىَ كامِلَهُ العِمارَهِ بَيِّنَهُ الحُدودِ ، أم

رَحَلَ عَنها وهِى خَرِبَةٌ لا عُمرانَ فيها ؟ قالَ الخارِجِىُّ : بَل رَحَلَ عَنها وهِىَ كامِلَةُ العِمارَةِ ، بَيِّنَةُ الحُدودِ ، قائِمَةُ المَنارِ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : صَدَقتَ الآنَ ، فَخَبِّرنى هَل كانَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أحَدٌ يَقومُ بِعِمارَةِ هذِهِ الدّارِ مِن بَعدِهِ أم لا ؟ قالَ الخارِجِىُّ : بَلى ، قَد كانَ لَهُ صَحابَةٌ وأهلُ بَيتٍ ووَصِىٌّ وذُرِّيَّةٌ يَقومونَ بِعِمارَةِ هذِهِ الدّارِ مِن بَعدِهِ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَفَعَلوا أم لَم يَفعَلوا ؟ قالَ الخارِجِىُّ : بَلى ، قَد فَعَلوا وعَمَّروا هذِهِ الدّارَ مِن بَعدِهِ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَخَبِّرنِى الآنَ عَن هذِهِ الدّارِ مِن بَعدِهِ هَل هِىَ اليَومَ عَلى ما تَرَكَها مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله مِن كَمالِ عِمارَتِها وقِوامِ حُدودِها ، أم هِىَ خَرِبَةٌ عاطِلَةُ الحُدودِ ؟ قالَ الخارِجِىُّ : بَل هِىَ عاطِلَةُ الحُدودِ خَرِبَةٌ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : أفَذُرِّيَّتُهُ وَلِيَت هذِهِ الخَرابَ ، أم اُمَّتُهُ ؟ قالَ : بَل اُمَّتُهُ . قالَ : قالَ ابنُ عَبّاسٍ : أفَأنتَ مِنَ الاُمَّهِ أو مِنَ الذُّرِّيَّهِ ؟ قالَ : أنَا مِنَ الاُمَّهِ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : يا عَتّابُ فَخَبِّرنِى الآنَ عَنكَ كَيفَ تَرجُو النَّجاةَ مِنَ النّارِ وأنتَ مِن اُمَّهٍ قَد أخرَبَت دارَ اللّهِ ودارَ رَسولِهِ ، وعَطَّلَت حُدودَها ؟ فَقالَ الخارِجِىُّ : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، وَيحَكَ يَابنَ عَبّاسٍ ! احتَلتَ وَاللّهِ حَتّى أوقَعتَنى فى أمرٍ عَظيمٍ ، وألزَمتَنِى الحُجَّةَ ، حَتّى جَعَلتَنى مِمَّن أخرَبَ دارَ اللّهِ . ولكِن وَيحَكَ يَابنَ عَبّاسٍ فَكَيفَ الحيلَةُ فِى التَّخليصِ مِمّا أنَا فيهِ ؟ قالَ ابنُ عَبّاسٍ : الحيلَةُ فى ذلِكَ أن تَسعى فى عِمارَةِ ما أخرَبَتهُ الاُمَّهُ مِن دارِ الإسلامِ . قالَ : فَدُلَّنى عَلَى السَّعيِ فى ذلِكَ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : إنَّ أوَّلَ ما يَجِبُ عَلَيكَ فى ذلِكَ أن تَعلَمَ مَن سَعى فى خَرابِ هذِهِ الدّارِ فَتُعادِيَهُ ، وتَعلَمَ مَن يُريدُ عِمارَتَها فَتُوالِيَهُ . قالَ : صَدَقتَ يَابنَ عَبّاسٍ ، وَاللّهِ ما أعرِفُ أحَدا فى هذَا الوَقتِ يُحِبُّ عِمارَةَ دارِ الإسلامِ غَيرَ ابنِ عَمِّكَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ لَولا أنَّهُ حَكَّمَ عَبدَ اللّهِ بنَ قَيسٍ فى حَقٍّ هُوَ لَهُ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : وَيحَكَ يا عَتّابُ ، إنّا وَجَدنَا الحُكومَةَ فى كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ؛ إنَّهُ قالَ تَعالى : «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصْلَحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَآ» (2) ، وقالَ تَعالى : «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» (3) . قالَ : فَصاحَتِ الخَوارِجُ مِن كُلِّ ناحِيَهٍ وقالوا : فَكَأنَّ عَمرَو بنَ العاصِ عِندَكَ مِن العُدولِ ، وأنتَ تَعلَمُ أنَّهُ كانَ فِى الجاهِلِيَّهِ رَأسا ، وفِى الإسلامِ ذَنَبا ، وهُوَ الأبتَرُ ابنُ الأبتَرِ ، مِمَّن قاتَلَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله ، وفَتَنَ اُمَّتَهُ مِن بَعدِهِ ! قالَ : فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : يا هؤُلاءِ ! إنَّ عَمرَو بنَ العاصِ لَم يَكُن حَكَما ، أفَتَحتَجّونَ بِهِ عَلَينا ؟ إنَّما كانَ حَكَما لِمُعاوِيَهَ ، وقَدِ أرادَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ رضى الله عنه أن يَبعَثَنى أنَا فَأكونَ لَهُ حَكَما ، فَأَبَيتُم عَلَيهِ وقُلتُم : قَد رَضينا بِأبى موسَى الأشعَرِىِّ ، وقَد كانَ أبو موسى لَعَمرى رَضِىَ فى نَفسِهِ وصُحبَتِهِ وإسلامِهِ وسابِقَتِهِ ، غَيرَ أنَّهُ خُدِعَ فَقالَ ما قالَ ، ولَيس يَلزَمُنا مِن خَديعَهِ عَمرِو بنِ العاصِ لِأبى موسى ، فَاتَّقوا رَبَّكُم ، وَارجِعوا إلى ما كُنتُم عَلَيهِ مِن طاعَهِ أميرِ المُؤمِنينَ ، فَإنَّهُ وإن كانَ قاعِدا عَن طَلَبِ حَقِّهِ فَإنَّما يَنتَظِرُ انقِضاءَ المُدَّهِ ثُمَّ يَعودُ إلى مُحارَبَهِ القَوم ، ولَيسَ عَلِىٌّ رضى الله عنهمِمَّن يَقعُدُ عَن حَقٍّ جَعَلَهُ اللّهُ لَهُ . قالَ :

فَصاحَتِ الخَوارِجُ ؛ وَقالوا : هَيهاتَ يَابنَ عَبّاسٍ ! نَحنُ لا نَتَوَلّى عَلِيّا بَعدَ هذَا اليَومِ أَبَدا ، فَارجِع إلَيهِ وقُل لَهُ فَليَخرُج إلَينا بِنَفسِهِ ؛ حَتّى نَحتَجَّ عَلَيهِ ، ونَسمَعَ كَلامَهُ ، ويَسمَعَ مِن كَلامِنا ، فَلَعَلَّنا إن سَمِعنا مِنهُ شَيئا يَعلَقُ إمّا (4) أن نَرجِعَ عَمَّا اجتَمَعنا عَلَيهِ مِن حَربِهِ . قالَ : فَخَرَجَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ إلى عَلِيٍّ رضى الله عنهفَخَبَّرَهُ بِذلِکَ . (5)

.

1- .نهج البلاغه : الكتاب 77 ، بحار الأنوار : ج 2 ص 245 ح 56 ؛ ربيع الأبرار : ج 1 ص 691 وفيه «خاصِمهم» بدل «حاجِجهم» .
2- .النساء : 35 .
3- .المائده : 95 .
4- .كذا فى المصدر ، ولعلّ «إمّا» زائده .
5- .الفتوح : ج 4 ص 251 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 188 .

3 / 3 روانه کردن عبد اللّه بن عبّاس به سوی خوارج

3 / 3روانه کردن عبد اللّه بن عبّاس به سوی خوارجامام علی علیه السلام برگرفته سفارش او به عبد اللّه بن عبّاس ، آن گاه که وی را برای دلیل آوری ، نزد خوارج فرستاد : با آنان ، به قرآنْ در نیاویز ، که قرآن [معانی مختلف را] در بردارد و وجه ها[ی گوناگون]را تاب می آورد ؛ تو می گویی و آنان هم می گویند [و هر دو به قرآن ، استدلال می کنید ، بی آن که سود دهد] ؛ لیکن با آنان به سنّت استدلال کن ، که ایشان از آن گریزی ندارند .

الفتوح در بیان ماجرای شاریان (1) خوارج ، و شورش ایشان بر علی علیه السلام : علی علیه السلام در کوفه به انتظار پایان مهلت مقرّر میان خود و معاویه بود تا دیگر بار با شامیان به جنگ پردازد . در این حال ، گروهی از اصحاب خاصّ او از زهْدپیشگان عابد و پوشندگان کلاهِ عبادتگران ، با چهار هزار سوار از کوفه بیرون شدند و انسجام یافتند و به ستیز با علی علیه السلام پرداختند و گفتند : داوری تنها از آنِ خداست ؛ و آن کس را که از خدای سرپیچد ، اطاعت نتوان کرد . بیش از هشت هزار مرد [جنگی] که با آنان هم اندیشه بودند ، به ایشان گرویدند ؛ و آن گروه ، سپاهی با دوازده هزار نیرو فراهم آوردند و روان گشتند تا به حروراء درآمدند ، حال آن که عبد اللّه بن کوّاء را به فرماندهی برگزیده بودند . علی علیه السلام ، عبد اللّه بن عبّاس را فرا خواند و او را به سوی ایشان روانه ساخت و گفت : «ای ابن عبّاس ! به سوی این گروه روان شو و بنگر که آنان بر چه اندیشه اند و از چه روی گِرد آمده اند». پس ابن عبّاس به سویشان روی نهاد ، چندان که به ایشان رسید و در دیدرَس ایشان آمد و یکی از آنان ، او را ندا داد و گفت : وای بر تو ابن عبّاس ! آیا همانند رفیقت ، علی بن ابی طالب ، به پروردگار خویش کفر ورزیده ای؟ ابن عبّاس گفت : مرا یارای آن نیست که با همه شما سخن گویم ؛ پس بنگرید که کدام یک از شما به رفتار و کردار خویش ، آگاه تر است تا او نزد من آید و با وی سخن گویم . آن گاه ، یکی از ایشان به نام عتّاب بن اَعوَر ثَعْلَبی برون آمد و رویاروی ابن عبّاس ایستاد ؛ و گویی که قرآن پیشِ چشمانش قرار دارد ، به سخن گفتن و دلیل آوری و گفتار طبق دلخواه خویش پرداخت . ابن عبّاس سکوت گزیده بود و هیچ نمی گفت . چون وی از سخن باز ایستاد ، ابن عبّاس به وی نزدیک شد و گفت : می خواهم برای تو مَثَلی بزنم ؛ اگر اندیشه وری ،

در آن بیندیش! آن خارجی گفت : آنچه در نظر داری ، بگو! ابن عبّاس به او گفت : مرا خبر ده که آیا می دانی این سرزمین اسلامی از آنِ کیست و چه کس آن را بنا نهاد؟ آن خارجی گفت : آری ؛ این سرزمین ، از آنِ خدای عز و جل است و او ، آن را برای پیامبرانش و اطاعتگرانش بنا نهاد و سپس پیامبرانش را برانگیخت تا امّت ها را فرمان دهند که جز خدا را نپرستند . گروهی ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند ؛ و واپسین پیامبری که خدا برانگیخت ، محمّد بود . ابن عبّاس گفت : راست گفتی . امّا خبرم ده آن گاه که محمّد صلی الله علیه و آله در سرزمین اسلام برانگیخته شد و آن را همانندِ دیگر پیامبران ، بنا کرد ، آیا بنیان آن را استوار ساخت و حدودش را تبیین فرمود و امّت را از راه ها و راهکارها و شریعت های اَحکام و نشانه های دین خود آگاه ساخت؟ خارجی گفت : آری ؛ محمّد چنین کرد . ابن عبّاس گفت : اکنون مرا خبرده آیا محمّد صلی الله علیه و آله در میان این امّت باقی ماند یا از آن رحلت کرد؟ خارجی گفت : آری ؛ از آن رحلت کرد . ابن عبّاس گفت : مرا خبرده آیا آن گاه که وی رحلت کرد ، این بنا کاملاً استوار شده و حدودش سراسر تبیین گشته بود یا ویرانه و غیرآباد بود؟ خارجی گفت : بلکه در حالی رحلت کرد که بنایش کاملاً استوار ، حدودش آشکار ، و نشانه هایش بر پا بود . ابن عبّاس گفت : راستی گفتی . پس اینک خبرم ده آیا محمّد صلی الله علیه و آله را کسی بود تا پس از وی به آباد سازی این سرزمین پردازد یا نه؟ خارجی گفت : آری ؛ او یاران ، خاندان ، جانشین و نسلی داشت که پس از وی به آبادسازی این سرزمین پردازند . ابن عبّاس گفت : چنین کردند یا نه؟ خارجی گفت : آری ؛ چنین کردند و این سرزمین را پس از او آباد ساختند . ابن عبّاس گفت : اکنون خبرم ده که آیا امروز این سرزمین پس از وی همان گونه است که او با آبادانی کامل و حدود استوار از خود به جای نهاد ، یا ویران است و حدود آن کنار نهاده شده است؟ خارجی گفت : همین است : ویران است و حدودش کنار نهاده شده . ابن عبّاس گفت : آیا نسل وی این ویرانی را سبب گشته اند یا امّتش؟ گفت : امّتش . ابن عبّاس گفت : پس آیا تو از جمله امّت او هستی یا از نسلش؟ گفت : از امّتم . ابن عبّاس گفت : ای عَتّاب! اینک مرا خبر ده که چگونه امید رهایی از آتش را داری ، حال آن که در زمره امّتی هستی که سرزمین خدا و پیامبرش را ویران کرده و حدودش را کنار نهاده است؟ خارجی گفت : إنّا للّه و إنّا الیه راجعون! دریغا ای ابن عبّاس! به خدا سوگند ، آن قدر تدبیر ورزیدی تا مرا در تنگنایی بزرگ افکندی و [پذیرش دلیل و]حجّت را بر من لازم ساختی ، چندان که مرا از کسانی قرار دادی که سرزمین خدا را ویران ساخته اند . امّا دریغا ای ابن عبّاس! چگونه می توانم از تنگایی که در آن افتاده ام ، رهایی یابم؟ ابن عبّاس گفت : راه چاره آن است که بکوشی تا ویرانی های امّت را در

سرزمین اسلام ، آباد سازی . گفت: رهنمودم دِه که چگونه می توان در این راه کوشید. ابن عبّاس گفت : نخستین وظیفه ات آن است که بدانی چه کسی در ویران ساختن این سرزمین کوشیده ، تا با وی دشمنی ورزی و دریابی چه کس آبادسازی اش را می خواهد ، تا او را به دوستی گیری . گفت : ای ابن عبّاس! به خدا سوگند ، در این هنگامه ، هیچ کس را نمی شناسم که آبادسازیِ سرزمین اسلام را دوست بدارد ، جز پسر عمویت ، علی بن ابی طالب ، جز آن که وی عبد اللّه بن قیس (ابو موسی اشعری) را در حقّی که از آن خودش بود ، حقّ داوری داد . ابن عبّاس گفت : دریغا تو را ای عَتّاب! ما داوری را در کتاب خدای عز و جل یافته ایم ؛ که همو فرموده : «داوری از کسانِ مرد و داوری از کسانِ زن برگزینید . اگر آن دو را قصد اصلاح باشد ، خدا میانشان موافقت پدید می آورَد» ؛ و نیز فرموده است : «دو عادل از شما به آن حکم کنند» . پس خوارج از هر سوی صدا برآوردند و گفتند : [ای ابن عبّاس!] گویا نزد تو ، عمرو بن عاص از جمله عادلان است ؛ حال آن که می دانی وی در دوران جاهلیّت از سرانِ [کفر] و در روزگار اسلام ، از دنباله ها بود [نه از سران] و دنباله بُریده و فرزند دنباله بُریده بود (2) ، در زمره آنان که با محمّد جنگیدند و امّتش را پس از وی به آشوب کشاندند . سپس ابن عبّاس گفت: ای مردم! عمرو بن عاص داورِ [ما]نبود . پس چرا با وی بر ما استدلال می کنید؟ او تنها داور معاویه بود و به راستی ، امیر مؤمنان علی بر آن بود که مرا به داوری بفرستد و من داورِ او باشم ؛ امّا شما از امر او سر باز زدید و گفتید : ما به ابو موسی اشعری رضایت داده ایم. این در حالی بود که به جانم سوگند ابو موسی از لحاظ شخصیتی و هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام و پیشینه ، وضعی پسندیده داشت ، جز این که فریب خورد و گفت آنچه را گفت . امّا نیرنگ عمرو بن عاص به ابو موسی هم برای ما الزام آور نیست . پس پروردگارتان را پروا ورزید و به حال اطاعت از امیر مؤمنان که بر آن بودید ، بازگردید ، که او گر چه از طلب حقّش بازنشسته ، در انتظار سرآمدنِ مهلت است تا به جنگ با آن گروه بازگردد . و علی ، کسی نیست که از [طلب] حقّی که خداوند برایش مقرّر فرموده ، بازنشیند . خوارج، بانگ برآوردند و گفتند:هیهات ای ابن عبّاس! ما از پسِ امروز ، هرگز علی را به حکمرانی بر نمی گماریم . پس به سوی او بازگرد و به وی بگو که خود ، نزد ما آید تا با وی به استدلال پردازیم و سخنش را بشنویم و او نیز سخن ما را بشنود ؛ باشد که ما از او سخنی بشنویم که سبب شود تا از عزم خود برای جنگ با وی روی گردانیم . پس عبد اللّه بن عبّاس به سوی علی علیه السلام روان شد و آنچه را گذشته بود ، به وی خبر داد .

.

1- .شرات یا شاریان ، لقبی است که خوارج برای خود برگزیده بودند ، ر . ک : ص 333 (نام های جنگ افروزان) .
2- .اشاره دارد به سوره کوثر که در آن ، خداوند به پیامبر خویش دلداری داده ، کسانی را که به پیامبر صلی الله علیه و آله اَنگ دنباله بُریدگی می زدند ، بی دنباله و نسلْ بُریده خواند . (م)

ص: 390

. .

ص: 391

. .

ص: 392

. .

ص: 393

. .

ص: 394

. .

ص: 395

. .

شرح نهج البلاغه عن عمر مولى غفره :لَمّا رَجَعَ عَلِیٌّ علیه السلام مِن صِفّینَ إلَی الکوفَهِ ، أقامَ الخَوارِجُ حَتّی جَمّوا (1) ، ثُمَّ خَرَجوا إلی صَحراءَ بِالکوفَهِ تُسَمّی حَرَوراءَ ، فَنادَوا : لا حُکمَ إلّا للّهِ ولَو کَرِهَ المُشرِکونَ . ألا إنَّ عَلِیّا ومُعاوِیَهَ أشرَکا فی حُکمِ اللّهِ ، فَأرسَلَ عَلِیٌّ علیه السلام إلَیهِم عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ ، فَنَظَرَ فی أمرِهِم ، وکَلَّمَهُم ، ثُمَّ رَجَعَ إلی عَلِیٍّ علیه السلام ، فَقالَ لَهُ : ما رَأیتَ ؟ فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : وَاللّهِ ، ما أدری ما هُم ! فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : رَأَیتَهُم مُنافِقینَ ؟ قالَ : وَاللّهِ ، ما سیماهُم بِسیمَا المُنافِقینَ ، إنَّ بَینَ أعیُنِهِم لَأَثَرَ السُّجودِ ، وهُم یَتَأَوَّلونَ القُرآنَ . فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : دَعوهُم ما لَم یَسفِکوا دَما ، أو یَغصِبوا مالاً . وأرسَلَ إلَیهِم : ما هذَا الَّذی أحدَثتُم ، وما تُریدونَ ؟ قالوا : نُریدُ أن نَخرُجَ نَحنُ وأنتَ ومَن کانَ مَعَنا بِصِفّینَ ثَلاثَ لَیالٍ ، ونَتوبَ إلَی اللّهِ مِن أمرِ الحَکَمَینِ ، ثُمَّ نَسیرَ إلی مُعاوِیَهَ فَنُقاتِلَهُ ، حَتّی یَحکُمَ اللّهُ بَینَنا وبَینَهُ . فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : فَهَلّا قُلتُم هذا حِینَ بَعَثنَا الحَکَمَینِ ، وأخَذنا مِنهُم العَهدَ ، وأعطَیناهُموهُ ! أ لا قُلتُم هذا حِینَئِذٍ ! قالوا : کُنّا قَد طالَتِ الحَربُ عَلَینا ، وَاشتَدَّ البَأسُ ، وکَثُرَ الجِراحُ ، وخَلَا الکُراعُ والسِّلاحُ . فَقالَ لَهُم : أفَحینَ اشتَدَّ البَأسُ عَلَیکُم عاهَدتُم ، فَلَمّا وَجَدتُمُ الجَمامَ (2) قُلتُم : نَنقُضُ العَهدَ ! إنَّ رَسولَ اللّهِ کانَ یَفی لِلمُشرِکینَ ، أفَتَأمُرونَنی بِنَقضِهِ ! (3)

.

1- .جمّ الشیء : کثر (لسان العرب : ج 12 ص 105 «جمم») .
2- .الجَمام : الراحه (لسان العرب : ج 12 ص 105 «جمم») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 310 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 343 ح 587 .

شرح نهج البلاغه به نقل از عمر ، غلام غفره : آن گاه که علی علیه السلام از صفّین به کوفه بازگشت ، خوارج بر پا شدند و گرد آمدند و به صحرایی در کوفه با نام «حروراء» روان شدند و ندا در دادند : داوری تنها از آنِ خداست ، گر چه مشرکان نخواهند . هَلا که علی و معاویه ، دیگران را در حکم خدا شریک ساخته اند! پس علی علیه السلام ، عبداللّه بن عبّاس را به سوی آنان روان ساخت و او کار ایشان را بررسی کرد و با آنان سخن گفت و سپس نزد علی علیه السلام بازگشت . علی علیه السلام او را گفت : «چه دیدی؟» ابن عبّاس گفت : به خدا سوگند ، نمی دانم آنان چیستند! علی علیه السلام به او گفت : «آیا ایشان را منافق یافتی؟» . گفت : خدای را سوگند ، نشانِ منافقان در سیمای آنان پیدا نیست . میان پیشانی هایشان اثر سجده نمایان است و قرآن را تأویل و تفسیر می کنند . علی علیه السلام گفت : «مادام که خونی نریخته اند یا مالی غصب نکرده اند ، آنان را به حال خود گذارید» . سپس به آنان پیغام فرستاد : «این کار چیست که بدان پرداخته اید و در پی چه هستید؟» . گفتند : می خواهیم که ما و تو و همراهانمان در صِفّین ، سه شب بیرون شویم و از کار داوران (عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری) نزد خداوند توبه کنیم و سپس به سوی معاویه روان شویم و با او بجنگیم تا خداوند ، میان ما و او داوری کند . علی علیه السلام گفت : «پس چرا آن گاه که داوران را برگزیدیم و از ایشان عهد ستاندیم و به آنان اختیار داوری دادیم ، چنین نگفتید؟ چرا این را آن لحظه نگفتید؟» . گفتند : در آن حال ، جنگ برای ما به درازا کشیده ، دشواری ها شدّت گرفته ، شمارِ مجروحان بسیار شده ، و مَرکَب و سلاح به پایان رسیده بود! علی علیه السلام به آنان گفت : «آیا زمانی که دشواری بر شما شدّت یافت ، پیمان بستید و آن گاه که آرام یافتید ، گفتید : پیمان می شکنیم ؟ همانا پیامبر خدا به پیمان خود با مشرکان وفادار بود ؛ شما از من می خواهید که عهدم را بشکنم؟» .

.

الكامل للمبرّد :ذَكَرَ أهلُ العِلمِ مِن غَيرِ وَجهٍ أنَّ عَلِيّا رضى الله عنه لَمّا وَجَّهَ إلَيهِم عَبدَ اللّهِ بنَ العَبّاسِ لِيُناظِرَهُم ، قالَ لَهُم : مَا الَّذى نَقَمتُم عَلى أميرِ المُؤمِنينَ ؟ قالوا : قَد كانَ لِلمُؤمِنينَ أميرا ، فَلَمّا حَكَّمَ فى دينِ اللّهِ خَرَجَ مِنَ الإيمانِ ، فَليَتُب بَعدَ إقرارِهِ بِالكُفرِ نَعُد لَهُ . فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : ما يَنبَغى لِمُؤمِنٍ لَم يَشُب إيمانَهُ شَكٌّ أن يُقِرَّ عَلى نَفسِهِ بِالكُفرِ . قالوا : إنَّهُ قَد حَكَّمَ . قالَ : إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ قَد أمَرَنا بِالتَّحكيمِ فى قَتلِ صَيدٍ ، فَقالَ عَزَّ وجَلَّ : «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» ، فَكَيفَ فى إمامَةٍ قَد أشكَلَت عَلَى المُسلِمينَ ؟ ! فَقالوا : إنَّهُ قَد حُكِمَ عَلَيهِ فَلَم يَرضَ . فَقالَ : إنَّ الحُكومَةَ كَالإمامَةِ ، ومَتى فَسَقَ الإمامُ وَجَبَت مَعصِيَتُهُ ، وكَذلِكَ الحَكَمانِ ، لَمّا خالَفا نُبِذَت أقاويلُهُما . فَقالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ : لا تَجعَلُوا احتِجاجَ قُرَيشٍ حُجَّةً عَلَيكُم ؛ فَإنَّ هذا مِنَ القَومِ الَّذينَ قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فيهِم : «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» (1) ، وقالَ عَزَّ وجَلَّ : «وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» (2) . (3)

.

1- .الزخرف : 58 .
2- .مريم : 97 .
3- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1079 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 273 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 349 .

الکامل ، مبرّد :دانشوران ، به طرق مختلف ، روایت کرده اند که چون علی علیه السلام ، عبد اللّه بن عبّاس را برای مناظره نزد خوارج فرستاد ، وی به آنها گفت : چه سبب شد که بر امیر مؤمنان عصیان می ورزید؟ گفتند : حقّا که او امیر مؤمنان بود ، امّا آن گاه که در دین خدا ، داور برگزید ، از ایمان بیرون شد . پس باید بعد از اقرار به کفر ، توبه کند تا ما به سویش بازگردیم . ابن عبّاس گفت : برای مؤمنی که ایمانش به شک در نیامیخته ، سزاوار نیست که به کفر خود اقرار ورزد . گفتند : او داور برگزید! گفت : همانا خدای عز و جل در مسئله قتل صید ، ما را به داوری امر فرموده و گفته است : « ... دو عادل از شما در آن داوری کنند» . پس چرا در [مسئله]پیشوایی که بر مسلمانان دشوار شده ، چنین نباشد؟ گفتند : [امّا] در این جا ، داوری به زیان او شد و از این رو ، وی [نتیجه آن را]نپذیرفت . گفت : داوری همانند پیشوایی است . وقتی پیشوا فاسق شود ، نافرمانی از او واجب می گردد . همین گونه اند داوران ، که هر گاه [با حق] مخالفت ورزند ، گفتارشان کنار نهاده می شود . برخی از خوارج به یکدیگر گفتند : دلیل آوری قریش را ، حجتی بر ضدّ خویش نسازید! این مرد از کسانی است که خدای عز و جل درباره ایشان فرموده است : «بلکه آنان مردمی ستیزه جویند» . و نیز فرموده است : «تا قوم ستیزه گر را انذار دهی!» .

.

الكامل للمبرّد :كانَ أصحابُ النُّخَيلَهِ قالوا لِابنِ عَبّاسٍ : إن كانَ عَلِیٌّ عَلی حَقٍّ لم یَشکُک فیهِ وحَکَّمَ مُضطَرّا ، فَما بالُهُ حَیثُ ظَفِرَ لَم یَسبِ ؟ فَقالَ لَهُم ابنُ عَبّاسٍ : قَد سَمِعتُمُ الجَوابَ فِی التَّحکیمِ ، فَأَمّا قَولُکُم فِی السِّباءِ أفَکُنتُم سابینَ اُمَّکُم عائِشَهَ ؟ ! فَوَضَعوا أصابِعَهُم فی آذانِهِم ، وقالوا : أمسِک عَنّا غَربَ لِسانِکَ (1) یَابنَ عَبّاسٍ ؛ فَإِنَّهُ طَلقٌ ذَلقٌ (2) ، غَوّاصٌ عَلی مَوضِعِ الحُجَّهِ . (3)

.

1- .غرب اللسان : حدّته (لسان العرب : ج 1 ص 641 «غرب») .
2- .لسان ذَلْقٌ طَلْق : فصیح (لسان العرب : ج 10 ص 110 «ذلق») .
3- .الکامل للمبرّد : ج 3 ص 1162 .

الکامل ، مبرّد :گردآمدگان در نُخَیله (1) به ابن عبّاس گفتند : اگر علی بر حق بود ، در آن شک نمی کرد و به داوری ناچار نمی شد . او را چه شد که وقتی پیروز گشت ، دشمن را به اسیری نگرفت؟ ابن عبّاس گفت : پاسخ را در باب داوری شنیدید . و امّا سخنتان درباره اسیر گرفتن ؛ آیا شما مادرتان عایشه را به اسیری می برید؟ آنان انگشتانشان را در گوش هاشان نهادند و گفتند : ای ابن عبّاس! تیزیِ زبان خود را از ما وا گیر ، که [بسیار]تیز است و به گاه استدلال ، به اعماق نفوذ می کند .

.

1- .نخیله ، مصغر نخله ، جایی در نزدیکی کوفه به طرف شام است ؛ همان جایی که امام علی علیه السلام به سوی آن جا لشکر کشید (معجم البلدان : ج 5 ص 278) .

تاريخ الطبرى عن عماره بن ربيعه فى ذِكرِ الخَوارِجِ : بَعَثَ عَلِىٌّ ابنَ عَبّاسٍ إلَيهم ، فَقالَ : لا تَعجَل إلى جَوابِهِم وخُصومَتِهِم حَتّى آتِيَکَ . فَخَرَجَ إلَيهِم حَتّى أتاهُم ، فَأقبَلوا يُكَلِّمونَهُ ، فَلَم يَصبِر حَتّى راجَعَهُم فَقالَ : ما نَقَمتُم مِنَ الحَكَمَينِ ؛ وقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «إِن يُرِيدَآ إِصْلَحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَآ» ، فَكَيفَ بِأُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . فَقالَتِ الخَوارِجُ : قُلنا : أمّا ما جَعَلَ حُكمَهُ إلَى النّاسِ وأمَرَ بِالنَّظَرِ فيهِ وَالإِصلاحِ لَهُ ، فَهُوَ إلَيهِم كَما أمَرَ بِهِ ، وما حَكَمَ فَأمضاهُ فَلَيسَ لِلعِبادِ أن يَنظُروا فيهِ ؛ حَكَمَ فِى الزّانى مِئَةَ جَلدَةٍ ، وفِى السّارِقِ بِقَطعِ يَدِهِ ، فَلَيسَ لِلعِبادِ أن يَنظُروا فى هذا . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ : «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» . فَقالوا : أوَتَجعَلُ الحُكمَ فِى الصَّيدِ ، وَالحَدَثِ يَكونُ بَينَ المَرأَةِ وزَوجِها كَالحُكمِ فى دِماءِ المُسلِمينَ ! وقالَتِ الخَوارِجُ : قُلنا لَهُ : فَهذِهِ الآيَةُ بَينَنا وبَينَکَ ، أعَدلٌ عِندَکَ ابنُ العاصِ وهُوَ بِالأَمسِ يُقاتِلُنا ويَسفِکُ دِماءَنا ! فَإِن كانَ عَدلاً فَلَسنا بِعُدولٍ ، ونَحنُ أهلُ حَربِهِ ، وقَد حَكَّمتُم فى أمرِ اللّهِ الرِّجالَ ، وقَد أمضَى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ حُكمَهُ فى مُعاوِيَةَ وحِزبِهِ أن يُقتَلوا أو يَرجِعوا ، وقَبلَ ذلِکَ ما دَعَوناهُم إلى كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ فَأَبَوهُ ، ثُمَّ كَتَبتُم بَينَكُم وبَينَهُ كِتابا ، وجَعَلتُم بَينَكُم وبَينَهُ المُوادَعَةَ وَالاِستِفاضَةَ ، وقَد قَطَعَ عَزَّ وجَلَّ الاِستِفاضَةَ وَالمُوادَعَةَ بَينَ المُسلِمينَ وأهلِ الحَربِ مُنذُ نَزَلَت بَراءَةُ ، إلّا مَن أقَرَّ بِالجِزيَةِ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 64 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 393 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 122 ، المعيار والموازنه : ص 194 كلاهما نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از عماره بن ربیعه ، در بیان جریان خوارج : علی علیه السلام ، ابن عبّاس را به سوی آنان روان کرد و گفت : «در پاسخگویی و جدال با ایشان ، شتاب نکن تا من فرا رسم» . ابن عبّاس به سوی آنان حرکت کرد تا به ایشان رسید . آنان به جانبش روی آورده ، گفتار آغاز کردند . وی درنگ نورزید و با آنان به استدلال پرداخت و گفت : از [تعیینِ]داوران چه عیبی جستید ، حال آن که خداوند عز و جل فرموده است : «اگر آن دو داور خواهان اصلاح باشند ، خدا میانشان سازگاری پدید می آوَرد» . پس چرا درباره امّت محمّد صلی الله علیه و آله چنین نباشد؟ خوارج گفتند : ما گفتیم که آنچه خداوند ، داوری درباره آن را به مردم وا نهاده و دستور فرموده که در آن به اندیشه و اصلاح پردازند ، همان گونه که او امر فرموده ، بر عهده مردم است . امّا آنچه خداوند در آن حکم فرموده و آن را قطعی کرده ، بندگان را نرسد که در آن بیندیشند و رأی دهند . [از باب مثال]خداوند ، حکم زناکار را صد تازیانه مقرّر فرموده و حکم سارق را بریدنِ دست ، و بندگان را روا نیست که در این گونه امور نظر دهند . ابن عبّاس گفت : همانا خدای عز و جل می فرماید : «دو داور از شما به آن حکم کنند» . گفتند : آیا حکم درباره صید و اختلاف میان زن و همسرش را همانند حکم در جان های مسلمانان قرار می دهی؟ و [نیز] خوارج گفتند که به ابن عبّاس گفتیم : همین آیه را میان خود و تو دلیل می شمریم . آیا نزد تو [عمرو]ابن عاص عادل است ، حال آن که دیروز با ما می جنگید و خون ما را می ریخت؟ اگر او عادل است ، پس ما عادل نیستیم ، زیرا با وی می جنگیم . شما در کار خداوند ، مردان را داور کرده اید ، حال آن که خداوند عز و جل حکم خویش را درباره معاویه و جماعتش قطعی فرموده که یا کشته شوند و یا [به حق]بازگردند . پیش از این، هر چه ایشان را به کتاب خدای عز و جل فرا خواندیم ، از آن سر باز زدند . آن گاه ، شما میان خود و او پیمان نامه ای نگاشتید و به سازش و آزادیِ آمد و شد تن دادید ؛ در حالی که خدای عز و جل از هنگام نزول سوره توبه ، آزادیِ آمد و شد و سازش میان مسلمانان و کافران حربی را ممنوع شمرد ، مگر آن که جزیه بپردازند .

.

شرح الأخبار عن عبد اللّه بن عبّاس :أرسَلَنى عَلِىٌّ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلَى الخَوارِجِ الحَرَورِيَّهِ لِاُكَلِّمَهُم ، فَكَلَّمتُهُم . فَقالوا : لا حُكمَ إلّا للّهِ . فَقُلتُ : أجَل ، ولكِن أما تَقرَؤونَ القُرآنَ وقَولَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» (1) ، وقولَهُ : «وَأنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أنزَلَ اللّهُ» (2) ، وقولَهُ : «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَآ» (3) ! وقَد شَهِدَ مَن شَهِدَ مِنكُم رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذ حَكَّمَ سَعدا فى بَنى قُرَيظَهَ ، فَلَمّا حَكَمَ فيهِم بِالحَقِّ أجازَ حُكمَهُ ، وقالَ : لَقَد حَكَمتَ فيهِم بِحُكمِ اللّهِ مِن فَوقِ سَبعَهِ أرقِعَهٍ ، فَهَل تَقولونَ إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخطَأَ فى تَحكيمِ سَعدٍ فى بَنى قُرَيظَهَ ؟ ! وأيُّهُم عِندَكُم أوجَبُ أن يُحكَمَ فيهِ : أمرُ ما بَينَ رَجُلٍ وبَينَ امرَأَتِهِ ، أو جزاءُ صَيدٍ يُصيبُهُ مُحرِمٌ ، أوِ الحُكمُ فى اُمَّهٍ قَدِ اختَلَفَت وقَتَلَ بَعضُها بَعضا ؛ لِيَرجِعَ مِنها إلى حُكمِ الكِتابِ مَن خالَفَهُ ، فَتُحقَنَ دِماءُ الاُمَّهِ ويُلَمَّ شَعَثُها ؟ فَقالَ لَهُمُ ابنُ الكَوّاءِ : دَعوا ما يَقولُ هذا وأصحابُهُ ، وأقبِلوا عَلى ما أنتُم عَلَيهِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ قَد أخبَرَ أنَّ هؤُلاءِ قَومٌ خَصِمونَ . (4)

.

1- .المائده : 95 .
2- .المائده : 49 .
3- .النساء : 35 .
4- .شرح الأخبار : ج 2 ص 46 ح 413 وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 466 .

شرح الأخبار به نقل از عبد اللّه بن عبّاس : علی امیر مؤمنان ، مرا به سوی خوارجِ حَروریه روانه کرد تا با ایشان سخن گویم ؛ و من چنین کردم . آنان گفتند : حکم تنها از آنِ خداست ! گفتم : آری ؛ امّا مگر در قرآن نمی خوانید که خدای عز و جل فرموده است : «دو عادل از میان شما در آن داوری کنند» و نیز فرموده : «و این که میان ایشان بر پایه آنچه خداوند نازل فرموده ، حکم کنی» ؛ و همچنین : «پس داوری از خویشانِ مرد و داوری از خویشانِ زن بر گزینید» ؟ برخی از شما شاهد بودید که پیامبر خدا ، سعد را در [ماجرای] بنی قریظه داور ساخت و آن گاه که وی به حق درباره ایشان داوری کرد ، پیامبر صلی الله علیه و آله داوری اش را جاری ساخت و [به وی]فرمود : «به راستی که تو با همان حکم خدا که از فراز هفت آسمان نازل کرده ، درباره آنان حکم کردی» . پس آیا شما می گویید که پیامبر خدا در دادن داوری به سعد درباره بنی قُرَیظه ، به خطا رفت؟ و کدام یک از اینها ، نزد شما برای داوری کردن ، سزاوارتر است : اختلاف میان مرد و زنش یا کیفرِ صید کردن مُحرِم و یا حکم کردن درباره امّتی که دچار اختلاف شده اند و مردمش یکدیگر را می کشند ، تا هر کس مخالف حکم کتاب خداست به آن بازگردد و خون های این امّت حفظ شود و پراکندگی شان سامان پذیرد؟ ابن کَوّاء به خوارج گفت : آنچه را این مرد و یارانش می گویند ، وا گذارید و به آنچه عزم کرده اید ، روی آورید ، که همانا خداوند عز و جل خبر داده است که اینان (قریشیان) قومی مجادله گرند .

.

3 / 4خُروجُ الإِمامِ إلى حَرَوراءَ وتَوبَةُ جَماعَةٍ مِنَ الخَوارِجِالفتوح بَعدَ ذِكرِ رُجوعِ عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ مِن حَرَوراءَ وإخبارِهِ الإِمامَ بِما جَرى بَينَهُ وبَينَ الخَوارِجِ : رَكِبَ عَلِىٌّ إِلَى القَومِ فى مِئَهِ رَجُلٍ مِن أصحابِهِ ، حَتّى وافاهُم بِحَرَوراءَ ، فَلَمّا بَلَغَ ذلِکَ الخَوارِجَ رَكِبَ عَبدُ اللّهِ بنُ الكَوّاءِ فى مِئَهِ رَجُلٍ مِن أصحابِهِ حَتّى واقَفَهُ ، فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : يَابنَ الكَوّاءِ إنَّ الكَلامَ كَثيرٌ ، ابرُز إلَىَّ مِن أصحابِکَ حَتّى أُكَلِّمَکَ . قالَ ابنُ الكَوّاءِ : وأنَا آمِنٌ مِن سَيفِکَ . قالَ عَلِىٌّ : نَعَم ، وأنتَ آمِنٌ مِن سَيفى . قالَ : فَخَرَجَ ابنُ الكَوّاءِ فى عَشَرَهٍ مِن أصحابِهِ ودَنَوا مِن عَلِىٍّ رضى الله عنه . قالَ : وذَهَبَ ابنُ الكَوّاءِ لِيَتَكَلَّمَ فَصاحَ بِهِ رَجُلٌ مِن أصحابِ عَلِىٍّ وقالَ : اُسكُت ؛ حَتّى يَتَكَلَّمَ مَن هُوَ أحَقُّ بِالكَلامِ مِنکَ . قالَ : فَسَكَتَ ابنُ الكَوّاءِ ، وتَكَلَّمَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَذَكَرَ الحَربَ الَّذى كانَ بَينَهُ وبَينَ مُعاوِيَهَ ، وذَكَرَ اليَومَ الَّذى رُفِعَت فيهِ المَصاحِفُ ، وكَيفَ اتَّفَقوا عَلَى الحَكَمَينِ ، ثُمَّ قالَ لَهُ عَلِىٌّ : وَيحَکَ يَابنَ الكَوّاءِ ، أ لَم أقُل لَكُم فى ذلِکَ اليَومِ الَّذى رُفِعَت فيهِ المَصاحِفُ : كَيفَ أهلُ الشّامِ يُريدونَ أن يَخدَعوكُم بِها ؟ أ لَم أقُل لَكُم بِأنَّهُم قَد عَضَّهُمُ السِّلاحُ وكاعوا (1) عَنِ الحَربِ ، فَذَرونى اُناجِزهُم ، فَأَبَيتُم عَلَىَّ وقُلتُم : إنَّ القَومَ قَد دَعَونا إلى كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ فَأَجِبهُم إلى ذلِکَ ، وإلّا لَم نُقاتِل مَعَکَ ، وإلّا دَفَعناکَ إلَيهِم ! فَلَمّا أجَبتُكُم إلى ذلِکَ وأرَدتُ أن أبعَثَ ابنَ عَمّى عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ لِيكَونَ لى حَكَما ، فَإِنَّهُ رَجُلٌ لا يَبتَغى بِشَىءٍ مِن عَرَضِ هذِهِ الدُّنيا ولا يَطمَعُ أحَدٌ مِن النّاسِ فى خَديعَتِهِ ، فَأبى عَلَىَّ مِنكُم مَن أبى ، وجِئتُمونى بِأبى موسَى الأَشعَرِىِّ وقُلتُم : قَد رَضينا بِهذا . فَأَجَبتُكُم إلَيهِ وأنا كارِهٌ ، ولَو أصَبتُ أعوانا غَيرَكُم فى ذلِکَ الوَقتِ لَما أجَبتُكُم . ثُمَّ إنّى اشتَرَطتُ عَلَى الحَكَمَينِ بِحَضرَتِكُم أن يَحكُما بِما أنزَلَ اللّهُ مِن فاتِحَتِهِ إلى خاتِمَتِهِ أوِ السُّنَّهِ الجامِعَهِ ، فَإِن هُما لَم يَفعَلا ذلِکَ فَلا طاعَهَ لَهُما عَلَىَّ ، أكانَ ذلِکَ أم لَم يَكُن ؟ فَقالَ ابنُ الكَوّاءِ : صَدَقتَ ، قَد كانَ هذا بِعَينِهِ ، فَلِمَ لا تَرجِعُ إلى حَربِ القَومِ إذ قَد عَلِمتَ إنَّ الحَكَمَينِ لَم يَحكُما بِالحَقِّ، وأنَّ أحَدَهُما خَدَعَ صاحِبَهُ ؟ فَقالَ عَلِىٌ : إنَّهُ لَيسَ إلى حَربِ القَومِ سَبيلٌ إلَى انقِضاءِ المُدَّهِ الَّتى ضُرِبَت بَينى وبَينَهُم . قالَ ابنُ الكَوّاءِ : فَأنتَ مُجمِعٌ عَلى ذلِکَ ؟ قالَ : وهَل يَسَعُنى إلّا ذلِکَ ؟ اُنظُر يَابنَ الكَوّاءِ أنّى أصَبتُ أعوانا وأقعُدُ عَن حَقّى ؟ قالَ : فَعِندَها بَطَنَ (2) ابنُ الكَوّاءِ فَرَسَهُ وصارَ إلى عَلِىٍّ مَعَ العَشَرَهِ الَّذينَ كانوا مَعَهُ ، ورَجَعوا عَن رَأىِ الخَوارِجِ ، وَانصَرَفوا مَعَ عَلِىٍّ إلَى الكوفَهِ ، وتَفَرَّقَ الباقونَ وهُم يَقولونَ : لا حُكمَ إلّا لِلّهِ ، ولا طاعَهَ لِمَن عَصَى اللّهَ . (3)

.

1- .كاعَ : جبُن (لسان العرب : ج 8 ص 317 «كوع») .
2- .بَطَنَه : ضرب بطنه (لسان العرب : ج 13 ص 54 «بطن») .
3- .الفتوح : ج 4 ص 253 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 189 وكشف الغمّه : ج 1 ص 264 .

3 / 4 حرکت امام به سوی حَروراء و توبه گروهی از خوارج

3 / 4حرکت امام به سوی حَروراء و توبه گروهی از خوارجالفتوح پس از بیانِ بازگشت عبد اللّه بن عبّاس از حروراء و گزارش دادنِ وی به امام علیه السلام درباره آنچه میان وی و خوارج گذشته است : علی علیه السلام همراه صد مرد از یارانش ، به سوی خوارج مَرکَب راند تا در حروراء به ایشان رسید . چون این خبر به خوارج رسید ، عبد اللّه بن کَوّاء ، همراه صد مرد از یارانش مَرکَب راند تا مقابل علی علیه السلام ایستاد . علی علیه السلام به وی گفت : «ای ابن کوّاء! سخن بسیار است . از یاران خویش جدا شو و نزد من آی تا با تو سخن بگویم» . ابن کوّاء گفت : آیا از شمشیر تو در امانم؟ علی علیه السلام گفت : «آری ؛ تو از شمشیر من در امانی» . ابن کوّاء با ده تن از یارانش حرکت کرده ، به علی علیه السلام نزدیک شدند . ابن کوّاء خواست سخن را بیاغازد ، که مردی از یاران علی علیه السلام بر او بانگ زد و گفت : خاموش باش تا آن کس که در سخن گفتن سزاوارتر از توست ، به سخن پردازد. پس ابن کوّاء سکوت ورزید و علی بن ابی طالب علیه السلام لب به کلام گشود . از نبردی سخن گفت که میان او و معاویه رخ داده بود و از روزی یاد کرد که قرآن ها برافراشته شدند و این که چگونه بر آن دو داور ، اتّفاق کردند . سپس علی علیه السلام به وی گفت : «ای ابن کوّاء ، وای بر تو! آیا در آن روز که قرآن ها برافراشته شدند ، به شما نگفتم که چگونه شامیان ، قصد فریب دادن شما را دارند؟ آیا نگفتمتان که سلاح[های شما]ایشان را گزیده و از جنگ ، بیمناک گشته اند و مرا وا گذارید تا کارشان را یکسره کنم ؛ امّا شما گفتید : همانا این قوم ، ما را به کتاب خدای عز و جل فرا خوانده اند . پس یا ایشان را اجابت کن و یا همراه تو نمی جنگیم و به ایشان تسلیمت می کنیم؟ آن گاه که سخن شما را پذیرفتم و خواستم پسر عمویم ابن عبّاس را برگزینم تا از جانب من داور باشد زیرا وی مردی است که در پی بهره ای از این دنیا نیست و هیچ کس در فریفتنش طمع نمی بندد ، گروهی از شما از سخنم سر باز زدید و ابو موسی اشعری را نزد من آوردید و گفتید : ما به این مرد خشنودیم . پس ، به اکراه ، سخنتان را پذیرفتم و اگر یارانی جز شما در آن هنگام داشتم ، اجابتتان نمی کردم . سپس در حضور شما بر داوران شرط کردم که بر پایه آنچه در قرآن نازل شده ، از آغاز تا پایان ، و یا سنّتِ غیر قابل اختلاف ، داوری کنند و اگر چنین نکرده باشند ، پذیرش

رأیشان بر من واجب نیست . آیا چنین بود یا نبود؟» . ابن کوّاء گفت : راست می گویی ؛ یکسره چنین بود . پس چرا آن گاه که دریافتی داوران به حق داوری نکرده اند و یکی ، دیگری را فریفته ، به جنگ با آن قوم بازنگشتی؟ علی علیه السلام گفت : «تا زمانی که مهلت مقرّر میان من و ایشان پایان پذیرد ، مرا راهی برای جنگ با ایشان نیست» . ابن کوّاء گفت : آیا بر این مطلب مصمّمی؟ گفت : «مگر چاره ای دیگر دارم؟ ای ابن کوّاء! بنگر که اگر من یارانی داشته باشم ، از حقّم فرو می نشینم؟» . در این هنگام ، ابن کوّاء بر شکم اسبش نواخت و همراه آن ده تن که با وی بودند ، به سوی علی علیه السلام روان شد . و بدین سان ، آنان از اندیشه خوارج بازگشتند و با علی علیه السلام به کوفه بازگشتند و دیگران پراکنده شدند ، در حالی که می گفتند : حکم، تنها از آنِ خداست ، و از کسی که خدا را نافرمانی کرده ، نمی توان اطاعت کرد .

.

الأخبار الطوال فى ذِكرِ احتِجاجاتِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام عَلَى الخَوارِجِ : قالَ : لِيَخرُج إلَيَّ رَجُلٌ مِنكُم تَرضونَ بِهِ حَتّى أقولَ ويَقولَ ، فَإن وَجَبَت عَلَيَّ الحُجَّةُ أقرَرتُ لَكُم وتُبتُ إلَى اللّهِ ، وإن وَجَبَت عَلَيكُم فَاتَّقُوا الَّذى مَرَدُّكُم إلَيهِ . فَقالوا لِعَبدِ اللّهِ بنِ الكَوّاءِ وكانَ مِن كُبَرائِهِم : اُخرُج إلَيهِ حَتّى تُحاجَّهُ ، فَخَرَجَ إلَيهِ . فَقالَ عَلِيٌّ : هَل رَضيتُم ؟ قالوا : نَعَم . قالَ : اللّهُمَّ اشهَد ؛ فَكفى بِكَ شَهيدا . فَقالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه : يَابنَ الكَوّاءِ ، مَا الَّذى نَقَمتُم عَلَيَّ بَعدَ رِضاكُم بِوِلايَتى ، وجِهادِكُم مَعى ، وطاعَتِكُم لى ؟ فَهلّا بَرِئتُم مِنّى يَومَ الجَمَلِ ؟ قالَ ابنُ الكَوّاءِ : لَم يَكُن هُناكَ تَحكيمٌ . فَقالَ عَلِيٌّ : يَابنَ الكَوّاءِ ، أنَا أهدى أم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ ابنُ الكَوّاءِ : بَل رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . قالَ : فَما سَمِعتَ قَولَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ» (1) ، أكانَ اللّهُ يَشُكُّ أنَّهُم هُمُ الكاذِبونَ ؟ قالَ : إنَّ ذلِكَ احتِجاجٌ عَلَيهِم ، وأنتَ شَكَكتَ فى نَفسِكَ حينَ رَضيتَ بِالحَكَمَينِ ، فَنَحنُ أحرى أن نَشُكَّ فيكَ . قالَ : وإنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ : «فَأْتُواْ بِكِتَبٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَآ أَتَّبِعْهُ» (2) . قالَ ابنُ الكَوّاءِ : ذلِكَ أيضا احتِجاجٌ مِنهُ عَلَيهِم . فَلَم يَزَل عَلِيٌّ عليه السلام يُحاجُّ ابنَ الكَوّاءِ بِهذا وشِبهِهِ ، فَقالَ ابنُ الكَوّاءِ : أنتَ صادِقٌ فى جَميعِ ما تَقولُ ، غَيرَ أنَّكَ كَفَرتَ حينَ حَكَّمتَ الحَكَمَينِ . قالَ عَلِيٌّ : وَيحَكَ يَابنَ الكَوّاءِ ، إنّى إنَّما حَكَّمتُ أبا موسى وَحدَهُ ، وحَكَّمَ مُعاوِيَهُ عَمراً . قالَ ابنُ الكَوّاءِ : فَإنَّ أبا موسى كانَ كافِراً . قالَ عَلِيٌّ : وَيحَكَ ، مَتى كَفَرَ ، أحينَ بَعَثتُهُ ، أم حينَ حَكَمَ ؟ قالَ : لا ، بَل حينَ حَكَمَ . قالَ : أفَلا تَرى أنّى إنَّما بَعَثتُهُ مُسلِما ، فَكَفَرَ فى قَولِكَ بَعدَ أن بَعَثتُهُ ، أرَأيتَ لَو أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ رَجُلاً مِنَ المُسلِمينَ إلى اُناسٍ مِنَ الكافِرينَ لِيَدعُوَهُم إلَى اللّهِ ، فَدَعاهُم إلى غَيرِهِ ، هَل كانَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن ذلِكَ شَىءٌ ؟ قالَ : لا . قالَ : وَيحَكَ ، فَما كانَ عَلِيَّ إن ضَلَّ أبو موسى ؟ أفَيَحِلُّ لَكُم بِضَلالَهِ أبى موسى أن تَضَعوا سُيوفَكُم عَلى عَواتِقِكُم فَتَعتَرِضوا بِهَا النّاسَ ؟ ! فَلَمّا سَمِعَ عُظَماءُ الخَوارِجِ ذلِكَ قالوا لِابنِ الكَوّاءِ : اِنصَرِف ، ودَع مُخاطَبَهَ الرَّجُلِ . فَانصَرَفَ إلى أصحابِهِ ، وأبَى القَومُ إلَا التَّمادِىَ فِى الغَىِّ . (3)

.

1- .آل عمران : 61 .

2- .القصص : 49 .

3- .الأخبار الطوال : ص 208 .

الأخبار الطوال در بیان دلیل آوری های امام علی علیه السلام نزد خوارج :علی علیه السلام گفت : «مردی از شما که خود می پسندید ، به سوی من آید تا گفتگو کنیم . اگر حجّت بر من واجب افتاد ، نزد شما اقرار می ورزم و به درگاه خدا توبه می کنم ؛ و اگر بر شما واجب افتاد ، شما از خداوندی که به سویش باز می گردید ، پروا ورزید» . خوارج به عبد اللّه بن کوّاء که از بزرگانشان بود ، گفتند : به سوی او روان شو تا با وی احتجاج کنی . ابن کوّاء به سوی علی علیه السلام حرکت کرد . علی علیه السلام گفت : «آیا این را پسندیدید؟» . گفتند : آری ! . گفت : «بار خدایا ! گواه باش ، که گواهیِ تو بَس است !» . [سپس] علی علیه السلام گفت : «ای ابن کوّاء! پس از تن دادن به ولایتم و جنگیدنتان به همراهی ام و فرمان برداری تان از من ، چه عیبی در من یافتید؟ ! چرا در نبرد جَمَل از من سر بر نتافتید؟» . ابن کوّاء گفت : آن جا ، حَکَمیّت (داوری) در میان نبود ! علی علیه السلام گفت : «ای ابن کوّاء! آیا من بیشتر بر هدایتم یا پیامبر خدا؟» . ابن کوّاء گفت : پیامبر خدا . علی علیه السلام گفت : «آیا سخن خدای عز و جل را [در ماجرای مُباهله] نشنیده ای : «بگو: بیایید تا ما پسران خود را و شما پسرانتان را ، و ما زنان خود را و شما زنانتان را ، و ما جان های خود را و شما جان هایتان را فرا خوانیم» ؟ آیا خداوند تردید داشت که آنان ناراست می گویند؟» . گفت : این احتجاجی بود بر ایشان ؛ امّا تو آن گاه که داوری را پذیرفتی ، در [حقّانیّت]خویش تردید کردی . پس ما به تردید کردن در تو سزاوارتریم . گفت : «همانا خدای فرازمند می فرماید : «شما کتابی از جانب خدا بیاورید که از آن دو هدایتگرتر باشد تا من از آن پیروی کنم» » . ابن کوّاء گفت : این نیز احتجاجی از وی بود با ایشان . و همچنین به همین گونه ، علی علیه السلام با ابن کوّاء استدلال می کرد که ابن کوّاء گفت : تو در همه سخنانت ، راست گفتاری ، جز آن که با پذیرش داوریِ آن دو داور ، کفر ورزیدی . علی علیه السلام گفت : «وای بر تو ، ای ابن کوّاء! همانا جز این نیست که من فقط ابو موسی را داوری دادم ؛ و عمرو را معاویه داور ساخت» . ابن کوّاء گفت : پس ابو موسی کافر شد . علی علیه السلام گفت : «وای بر تو! او چه زمان کافر شد؟ آن گاه که من او را برگزیدم یا آن زمان که وی حکم کرد؟» . گفت : نه ؛ بلکه آن زمان که حکم کرد . گفت : «آیا ندیدی که من او را در حالی که مسلمان بود ، برگزیدم و به گفته تو ، پس از آن که من برگزیدمش ، کفر ورزید؟ آیا در نظر تو ، اگر پیامبر خدا مردی از مسلمانان را به سوی گروهی از کافران می فرستاد تا ایشان را به جانب خدا فرا خوانَد و او آنان را به غیر خدا فرا می خوانْد ،

پیامبر خدا را گناهی بود؟» . گفت : نه . گفت : «وای بر تو! پس اگر ابو موسی گم راه گشت ، مرا چه گناهی است؟ آیا با گم راهیِ ابو موسی ، بر شما روا می شود که شمشیرهاتان را بر دوش افکنید و با آن متعرّض مردم شوید؟» . چون بزرگانِ خوارج چنین شنیدند ، به ابن کوّاء گفتند : باز گرد و گفتگو با این مرد را وا گذار! پس وی نزد یارانش بازگشت و آن قوم ، همچنان در گم راهی ماندند .

.

ص: 410

. .

ص: 411

. .

الكامل للمبرّد فى ذِكرِ الخَوارِجِ : يُروى أنَّ عَلِيّا فى أوَّلِ خُروجِ القَومِ عَلَيهِ دَعا صَعصَعَةَ بنَ صوحانَ العَبدِىَّ وقَد كانَ وَجَّهَهُ إلَيهِم وزِيادَ بنَ النَّضرِ الحارِثِىَّ مَعَ عَبدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ ، فَقالَ لِصَعصَعَةَ : بِأىِّ القَومِ رَأيتَهُم أشَدَّ إطافَةً ؟ فَقالَ : بِيَزيدَ بنِ قَيسٍ الأرحَبِىِّ . فَرَكِبَ عَلِىٌّ إلَيهِم إلَى حَرَوراءَ ، فَجَعَلَ يَتَخَلَّلُهُم حَتّى صارَ إلى مَضرِبِ يَزيدَ بنِ قَيسٍ ، فَصَلّى فيهِ رَكعَتَينِ ، ثُمَّ خَرَجَ فَاتَّكَأ عَلى قَوسِهِ ، وأقبَلَ عَلَى النّاسِ ، ثُمَّ قالَ : هذا مَقامُ مَن فَلَجَ فيهِ فَلَجَ يَومَ القِيامَهِ ، أنشُدُكُمُ اللّهَ ، أعَلِمتُم أحَدا مِنكُم كانَ أكرَهُ لِلحُكومَهِ مِنّى ؟ قالوا : اللّهُمَّ لا . قال : أ فَعَلِمتُم أنَّكُم أكرَهتُمونى حَتّى قَبِلتُها ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : فَعَلامَ خالَفتُمونى ونابَذتُمونى ؟ قالوا : إنّا أتَينا ذَنبا عَظيما ، فَتُبنا إلَى اللّهِ ، فَتُب إلَى اللّهِ مِنهُ وَاستَغفِرهُ نَعُد لَکَ . فَقالَ عَلِىٌّ : إنّى أستَغفِرُ اللّهَ مِن كُلِّ ذَنبٍ . فَرَجَعوا مَعَهُ ، وهُم سِتَّهُ آلافٍ . فَلَمَّا استَقَرّوا بِالكوفَهِ أشاعوا أنَّ عَلِيّا رَجَعَ عَنِ التَّحكيمِ ورَآهُ ضَلالاً ، وقالوا : إنَّما يَنتَظِرُ أميرُ المُؤمِنينَ أن يَسمَنَ الكُراعُ ، ويُجبَى المالُ ، فَيَنهَضَ إلَى الشّامِ . فَأتَى الأشعَثُ بنُ قَيسٍ عَلِيّا فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ النّاسَ قَد تَحَدَّثوا أنَّکَ رَأيتَ الحُكومَهَ ضَلالاً ، والإقامَهَ عَلَيها كُفرا ! فَخَطَبَ عَلِىٌّ النّاسَ فَقالَ : مَن زَعَمَ أنّى رَجَعتُ عَنِ الحُكومَهِ فَقَد كَذَبَ ، ومَن رَآها ضَلالاً فَهُوَ أضَلُّ . فَخَرَجَتِ الخَوارِجُ مِنَ المَسجِدِ ، فَحَكَّمَت ، فَقيلَ لِعَلِىٍّ : إنَّهُم خارِجونَ عَلَيکَ . فَقالَ : لا اُقاتِلُهُم حَتّى يُقاتِلونى ، وسَيَفعَلونَ . (1)

.

1- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1130 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 278 نحوه ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 353 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 130 .

الکامل ، مبرّد در بیان ماجرای خوارج : روایت شده است که در آغاز خروج ایشان بر علی علیه السلام ، وی صَعصَعه بن صُوحان عبدی که او را پیش تر به جانب آنان فرستاده بود و زیاد بن نضر حارثی را همراه عبد اللّه بن عبّاس فرا خوانْد و به صعصعه گفت : «چنان که تو دیدی ، آنان بیشتر گردِ کدام کس را گرفته اند؟» . گفت : یزید بن قیس اَرحَبی . پس علی علیه السلام به سوی آنان در حَروراء مَرکَب رانْد و در میان ایشان گشت تا به خیمه یزید بن قیس رسید و در آن ، دو رکعت نماز گزارْد . سپس بیرون آمد و بر کمان خویش تکیه زد و به مردم روی کرد و گفت : «این است آن جایگاهی که هر کس در آن پیروز شود ، در روز قیامت پیروز شده است . شما را به خداوند سوگند می دهم ، آیا از میان خویش ، کسی را می شناسید که بیش از من از داوری بیزار بوده باشد؟» . گفتند : خدای را ، نه ! گفت : «آیا می دانید که شما مرا به پذیرش داوری وا داشتید؟» . گفتند : خدای را ، آری ! گفت : «پس بر چه پایه ، با من مخالفت کردید و به من اعلام جنگ نمودید شکسته اید؟» . گفتند : ما گناهی بزرگ مرتکب شدیم و نزد خدا توبه کردیم . تو [نیز] از این گناه نزد خدا توبه کن و از او آمرزش خواه ، تا به سویت بازگردیم . علی علیه السلام گفت : «همانا من از هر گناهی نزد خدا توبه می کنم» . پس شش هزار تن از ایشان با وی بازگشتند . آن گاه که در کوفه استقرار یافتند ، چنین رواج دادند که علی ، از داوری بازگشته و آن را گم راهه شمرده است ؛ وگفتند : همانا امیر مؤمنان در انتظار است تا مَرکَب ها فربه شوند و اموال گرد آید و سپس به سوی شام حمله بَرَد . پس اشعث بن قیس نزد علی علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان ! مردم می گویند که تو داوری را گم راهه شمرده ای و انتخاب داور را کفر دانسته ای . پس علی علیه السلام مردم را مخاطب ساخت و گفت : «هر کس می پندارد من از داوری بازگشته ام ، دروغ می گوید ؛ و هر کس آن را گم راهه می داند ، خودْ گم راه تر است» . آن گاه ، خوارج از مسجد بیرون شدند و شعار تحکیم (لا حکم إلّا للّه) سر دادند . به علی علیه السلام گفته شد : آنان بر تو خروج کرده اند . گفت : «من با ایشان نمی جنگم تا آن گاه که ایشان با من بجنگند ؛ و به زودی چنین می کنند !» .

.

تاريخ الطبرى عن عماره بن ربيعه فى ذِكرِ الخَوارِج : بَعَثَ عَلِىٌّ زِيادَ ابنَ النَّضرِ إلَيهِم فَقالَ : اُنظُر بِأىِّ رُؤوسِهِم هُم أشَدُّ إطافَةً . فَنَظَرَ ، فَأخبَرَهُ أنَّهُ لَم يَرَهُم عِندَ رَجُلٍ أكثَرَ مِنهُم عِندَ يَزيدَ بنَ قَيسٍ . فَخَرَجَ عَلِىٌّ فِى النّاسِ حَتّى دَخَلَ إلَيهِم ، فَأتى فُسطاطَ يَزيدَ بنِ قَيسٍ ، فَدَخَلَهُ فَتَوَضَّأ فيهِ ، وصَلّى رَكعَتَينِ ، وأمَّرَهُ عَلى أصبَهانَ (1) وَالرَّىِّ (2) . ثُمَّ خَرَجَ حَتّى انتَهى إلَيهِم وهُم يُخاصِمونَ ابنَ عَبّاسٍ ، فَقالَ : اِنتَهِ عَن كَلامِهِم ، أ لَم أنهَكَ رَحِمَكَ اللّهُ ! ثُمَّ تَكَلَّمَ فَحَمِدَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ إنَّ هذا مَقامُ مَن أفلَجَ فيهِ كانَ أولى بِالفُلجِ يَومَ القِيامَهِ ، ومَن نَطَقَ فيهِ وأوعَثَ (3) فَهُوَ فِى الآخِرَهِ أعمى وأضَلُّ سَبيلاً . ثُمَّ قالَ لَهُم : مَن زَعيمُكُم ؟ قالوا : ابنُ الكَوّاءِ . قالَ عَلِىٌّ : فَما أخرَجَكُم عَلَينا ؟ قالوا : حُكومَتُكُم يَومَ صِفّينَ . قالَ : أنشُدُكُمُ بِاللّهِ ، أ تَعلَمونَ أنَّهُم حَيثُ رَفَعُوا المَصاحِفَ ، فَقُلتُم : نُجيبُهُم إلى كِتابِ اللّهِ ، قُلتُ لَكُم : إنّى أعلَمُ بِالقَومِ مِنكُم ، إنَّهُم لَيسوا بِأصحابِ دينٍ ولا قُرآنٍ ، إنّى صَحِبتُهُم وعَرَفتُهُم أطفالاً ورِجالاً ، فَكانوا شَرَّ أطفالٍ وشَرَّ رِجالٍ . اِمضُوا عَلى حَقِّكُم وصِدقِكُم ، فَإنَّما رَفَعَ القَومُ هذِهِ المَصاحِفَ خَديعَةً ودَهنا (4) ومَكيدَةً ، فَرَدَدتُم عَلَىَّ رَأيى ، وقُلتُم : لا ، بَل نَقبَلُ مِنهُم . فَقُلتُ لَكُم : اُذكُروا قَولى لَكُم ، ومَعصِيَتَكُم إيّاىَ ، فَلَمّا أبَيتُم إلَا الكِتابَ اشتَرَطتُ عَلَى الحَكَمَينِ أن يُحيِيا ما أحيَا القُرآنُ ، وأن يُميتا ما أماتَ القُرآنُ ، فَإن حَكَما بِحُكمِ القُرآنِ فَلَيسَ لَنا أن نُخالِفَ حَكَما يَحكُمُ بِما فِى القُرآنِ ، وإن أبَيا فَنَحنُ مِن حُكمِهِما بُرَآءُ . قالوا لَهُ : فَخَبِّرنا أ تَراهُ عَدلاً تَحكيمَ الرِّجالِ فِى الدِّماءِ ؟ فَقالَ : إنّا لَسنا حَكَّمنَا الرِّجالَ ، إنَّما حَكَّمنَا القُرآنَ ، وهذَا القُرآنُ إنَّما هُوَ خَطٌّ مَسطورٌ بَينَ دَفَّتَينِ لا يَنطِقُ ، إنَّما يَتَكَلَّمُ بِهِ الرِّجالُ . قالوا : فَخَبِّرنا عَنِ الأجَلِ ، لِمَ جَعَلتَهُ فيما بَينَكَ وبَينَهُم ؟ قالَ : لِيَعلَمَ الجاهِلُ ، ويَتَثَبَّتَ العالِمُ ، ولَعَلَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يُصلِحُ فى هذِهِ الهُدنَهِ هذِهِ الاُمَّهَ . اُدخُلوا مِصرَكُم رَحِمَكُمُ اللّهُ . فَدَخَلوا مِن عِندِ آخِرِهِم . (5)

.

1- .إصبهان : هى مركز محافظه اصفهان ، وتعدّ واحده من المدن الكبيره والقديمه فى إيران ، تقع هذه المدينه على بعد 400 كيلو متر من جنوب طهران . وكانت عاصمه إيران إبّان العهد الصفوى .

2- .الرّى : واحده من المدن الإيرانيه القديمه ، وتعدّ الآن إحدى مناطق مدينه طهران ، وكان لها فى السابق مكانه متميّزه ، وقد تخرّج منها عدد وفير من العلماء الأفاضل .

3- .أوعثَ فلان : إذا خلّطَ ، والوعث : فساد الأمر واختلاطه (لسان العرب : ج 2 ص 202 «وعث») .
4- .دَهَنَ الرجل : إذا نافق (لسان العرب : ج 13 ص 162 «دهن») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 65 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 393 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 270 نحوه وفيه من «فحمد اللّه عزّوجلّ . . .» .

تاریخ الطبری به نقل از عماره بن ربیعه ، در بیان ماجرای خوارج : علی علیه السلام ، زیاد بن نضر را به سوی ایشان روانه کرد و گفت : «بنگر آنان بیشتر گِرد کدام یک از سَرانشان را گرفته اند» . پس وی تأمّل کرد و به او خبر داد که آنان ، بیش از همه ، پیرامون یزید بن قیس گرد آمده اند . علی علیه السلام ، همراه گروهی ، روان شد تا نزد ایشان رسید و به خیمه یزید بن قیس درآمد و در آن داخل شد و همان جا وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارْد و حکومت اصفهان و ری را به او وا نهاد . سپس برون آمد تا نزد خوارج رسید که مشغول مذاکره با ابن عبّاس بودند و گفت : «سخن گفتن با ایشان را ادامه نده! خدایت رحمت کند ؛ مگر تو را [از این کار] نهی نکرده بودم؟» . سپس سخن را آغاز کرد و پس از سپاس و ستایش خدای عز و جل گفت : «بار خدایا! این ، جایگاهی است که هر کس در آن پیروز شود ، پیروزی در روز قیامت شایسته اوست ؛ و هر کس در آن ، سخن گوید و تباهی زاید ، در آخرتْ نابینا و گم راه است . آن گاه به ایشان گفت : «پیشوای شما کیست؟» . گفتند : ابن کوّاء! علی علیه السلام گفت: «چه چیز شما را بر ما شورانده است؟». گفتند : پذیرش داوری در جنگ صفّین ، از جانب شما . گفت : «شما را به خداوند سوگند می دهم ، آیا می دانید آن گاه که ایشان قرآن ها را برافراشتند ، شما گفتید : دعوت آنان به کتاب خدا را اجابت می کنیم ؛ و من به شما گفتم : من این قوم را بیش از شما می شناسم ؛ آنان نه اهل دین اند و نه قرآن . من در کودکی و بزرگ سالی با ایشان معاشرت داشته ام و می شناسمشان . آنها بدترینِ کودکان و بدترینِ بزرگان اند ؛ بر حق و راستیِ خویش به پیش روید ؛ جز این نیست که این قرآن ها به نیرنگ و نفاق و حیله برافراشته شده است امّا شما رأی مرا پس زدید و گفتید : نه! ما دعوت ایشان را می پذیریم . و من به شما گفتم : به یاد داشته باشید سخنم را و این که مرا نافرمانی کردید . پس آن گاه که جز به داوری ، به چیزی دیگر خشنود نشدید ، من بر دو داور شرط کردم که آنچه را قرآن زنده داشته ، زنده دارند و آنچه را قرآن میرانده ، بمیرانند . پس اگر به حکم قرآن داوری کرده اند ؛ ما را نرسد که با آن داور که به حکم قرآن داوری کرده ، مخالفت کنیم ؛ و اگر از حکم قرآن سر پیچیده اند ، ما از حکم آنان بیزاریم» . به وی گفتند : حال به ما خبر دِه آیا داور کردنِ مردان درباره جان انسان ها را عادلانه می دانی؟ گفت : «ما مردان را داور نکردیم ، بلکه قرآن را به داوری برگزیدیم ؛ و این قرآن ، تنها خطّی است نگاشته شده میان دو جلد که خود ، سخن نمی گوید ، بلکه مردان اند که از زبان آن سخن می گویند» . گفتند : پس بگو

چرا میان خود و ایشان ، مهلت قرار دادی؟ گفت : «تا نادان دریابد و عالم ، ثابت قدم شود ؛ امید که خدای عز و جل در این مدّتِ آرامش ، این امّت را اصلاح سازد . به شهر خویش وارد شوید ؛ خدایتان رحمت کناد!» . پس آنان همگی داخل شدند .

.

ص: 416

. .

ص: 417

. .

العقد الفريد فى ذِكرِ كَلامِ الإِمامِ مَعَ ابنِ الكَوّاءِ : فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : يَابنَ الكَوّاءِ ، إِنَّهُ مَن أذنَبَ فى هذَا الدّينِ ذَنبا يَكونُ فِى الإِسلامِ حَدَثا استَتَبناهُ مِن ذلِکَ الذَّنبِ بِعَينِهِ ، وإِنَّ تَوبَتَکَ أن تَعرِفَ هُدى ما خَرَجتَ مِنهُ ، وضَلالَ ما دَخَلتَ فيهِ . قالَ ابنُ الكَوّاءِ : إِنَّنا لا نُنكِرُ أنّا قَد فُتِنّا . فَقالَ لَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ عَمرِو بنِ جُرموزٍ : أدرَكنا وَاللّهِ هذِهِ الآيَةَ : «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُواْ أَن يَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (1) وكانَ عَبدُ اللّهِ مِن قُرّاءِ أهلِ حَرَوراءَ . فَرَجَعوا فَصَلّوا خَلفَ عَلِىٍّ الظُّهرَ ، وَانصَرَفوا مَعَهُ إِلَى الكوفَهِ . ثُمَّ اختَلَفوا بَعدَ ذلِکَ فى رَجعَتِهِم ، ولامَ بَعضُهُم بَعضا . (2)

3 / 5صَبرُ الإِمامِ عَلى أذاهُم ورِفقُهُ بِهِمتاريخ الطبرى عن أبى رزين :لَمّا وَقَعَ التَّحكيمُ ورَجَعَ عَلِىٌّ مِن صِفّينَ رَجَعوا مُباينينَ لَهُ ، فَلَمّا انتَهَوا إِلى النَّهرِ أقاموا بِهِ ، فَدَخَلَ عَلِىٌّ فِى النّاسِ الكوفَهَ ، ونَزَلوا بِحَرَوراءَ ، فَبَعَثَ إِلَيهِم عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ ، فَرَجَعَ ولَم يَصنَع شَيئا . فَخَرَجَ إِلَيهِم عَلِىٌّ فَكَلَّمَهُم حَتّى وَقَعَ الرِّضا بَينَهُ وبَينَهُم ، فَدَخَلُوا الكوفَهَ . فَأَتاهُ رَجُلٌ فَقالَ : إِنَّ النّاسَ قَد تَحَدَّثوا أَنَّکَ رَجَعتَ لَهُم عَن كُفرِکَ . فَخَطَبَ النّاسَ فى صَلاهِ الظُّهرِ ، فَذَكَرَ أمرَهُم ، فَعابَهُ ، فَوَثَبوا مِن نَواحِى المَسجِدِ يَقولونَ : لا حُكمَ إِلّا لِلّهِ . وَاستَقبَلَهُ رَجُلٌ مِنهُم واضِعٌ إِصبَعَيهِ فى أُذُنَيهِ ، فَقالَ : «وَ لَقَدْ أُوحِىَ إِلَيْکَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ » (3) . فَقالَ عَلِىٌّ : «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ » (4) . (5)

.

1- .العنكبوت : 1 و2 .
2- .العقد الفريد : ج 3 ص 345 ، جواهر المطالب : ج 2 ص 69 .
3- .الزمر : 65 .
4- .الروم : 60 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 73 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 285 .

3 / 5 شکیبایی امام بر آزارِ خوارج و مدارا با ایشان

العقد الفرید در بیان گفتگوی امام علیه السلام با ابن کوّاء : علی علیه السلام به وی گفت : «ای ابن کوّاء! هر کس در این دین گناهی مرتکب شود که در اسلام ، بدعت شمرده گردد ، او را از همان گناه توبه می دهیم ؛ و همانا توبه تو آن است که هدایتی را که از آن برون شده ای ، بشناسی و ضلالتی را که بدان داخل گشته ای ، دریابی» . ابن کوّاء گفت : ما انکار نمی کنیم که فریب خورده ایم . عبد اللّه بن عمرو بن جرموز که از قاریانِ اهل حروراء بود ، به علی علیه السلام گفت : به خدا سوگند ، ما [معنای] این آیه را درک کردیم : «الف لام میم! آیا مردم پنداشتند که همین که بگویند ایمان آوردیم ، وا نهاده می شوند و آزموده نمی گردند؟» . پس بازگشتند و ورای علی علیه السلام ، نماز ظهر گزاردند و همراه او به کوفه بازآمدند . از آن پس ، درباره بازگشتشان به اختلاف افتادند و برخی ، دیگری را سرزنش کرد .

3 / 5شکیبایی امام بر آزارِ خوارج و مدارا با ایشانتاریخ الطبری به نقل از ابو رزین : آن گاه که داوری رخ داد و علی علیه السلام از صفّین بازگشت ، اینان در حالی بازگشتند که از وی جدا شده بودند و چون به نهر رسیدند ، همان جا ماندند . علی علیه السلام همراهِ [دیگر] مردم به کوفه درآمد و ایشان در حَروراء فرود آمدند . علی علیه السلام ، عبد اللّه بن عبّاس را نزد ایشان فرستاد . پس وی بازگشت بی آن که کاری کند . سپس علی علیه السلام نزد آنان رفت و با ایشان سخن گفت ، چندان که میانشان خشنودی تحقّق یافت و به کوفه درآمدند . پس مردی نزد علی علیه السلام آمد و گفت : همانا مردم می گویند که تو ، به درخواست ایشان ، از کفر خود بازگشته ای! آن گاه ، علی علیه السلام در هنگام نماز ظهر ، با مردم سخن گفت و از آن شایعه یاد کرد و آن را زشت شمرد . پس خوارج از هر گوشه مسجد پراکنده شدند و گفتند : حکم ، تنها از آنِ خداست! مردی که دو انگشت خود را در گوش هایش فرو برده بود ، پیشاپیش امام علیه السلام ایستاد و این آیه را خواند : «همانا به تو و آنان که پیش از تو بوده اند ، وحی شد که اگر شرک ورزی ، کارت تباه خواهد شد و از جمله زیانکاران خواهی بود» . علی علیه السلام [در پاسخش این آیه را تلاوت]

فرمود : «شکیبا باش ، که وعده خدا حق است ؛ و مبادا آنان که یقین ندارند ، تو را بی ثبات کنند !» .

.

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ فی صَلاهِ الصُّبحِ فَقَرَأَ ابنُ الکَوّاء وهُوَ خَلفَهُ : «وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِینَ » . فَأَنصَتَ عَلِیٌّ علیه السلام ؛ تَعظیما لِلقُرآنِ حَتّی فَرَغَ مِنَ الآیَهِ ، ثُمَّ عادَ فی قِراءَتِهِ ، ثُمَّ أعادَ ابنُ الکَوَّاء الآیَهَ ، فَأَنصَتَ عَلِیٌّ علیه السلام أیضا ، ثُمَّ قَرَأَ ، فَأَعادَ ابنُ الکَوّاء فَأَنصَتَ عَلِیٌّ علیه السلام ، ثُمَّ قالَ : «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ» ، ثُمَّ أَتَمَّ السّورهَ ، ثُمَّ رَکَعَ . (1)

مروج الذهب عن الصلت بن بهرام :لَمّا قَدِمَ عَلِیٌّ الکوفَهَ جَعَلَتِ الحَرَورِیَّهُ تُناديهِ وهُوَ عَلَی المِنبَرِ : جَزِعتَ مِنَ البَلِیَّهِ ، ورَضیتَ بِالقَضِیَّهِ ، وقَبِلتَ الدَّنِیَّهَ ، لا حُکمَ إِلّا للّهِ . فَیَقولُ : حُکمَ اللّهِ أنتَظِرُ فیکُم . فَیَقولونَ : «وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِینَ » . فَیَقولُ عَلِیٌّ : «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ» . (2)

.

1- .تهذیب الأحکام : ج 3 ص 35 ح 127 عن معاویه بن وهب ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 113 من دون إسنادٍ إلی المعصوم ؛ المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 158 ح 4704 ، السنن الکبری : ج 2 ص 348 ح 3327 کلاهما عن أبی یحیی نحوه ولیس فیهما «ابن الکوّاء» .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 406 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 128 وراجع تاریخ الطبری : ج 5 ص 73 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 282 .

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام در حال گزاردنِ نماز صبح بود . ابن کوّاء که پشت سر او بود ، [این آیه را]قرائت کرد : «و همانا به تو و آنان که پیش از تو بوده اند ، وحی شده که اگر شرک ورزی ، کارت تباه خواه شد و از جمله زیانکاران خواهی بود» . علی علیه السلام به احترام قرآن ، سکوت ورزید تا وی از قرائت آیه فراغت یافت . سپس به قرائت نماز ادامه داد . دیگر بار ابن کوّاء همان آیه را خواند و علی علیه السلام نیز سکوت ورزید و پس از آن ، به قرائت نماز ادامه داد . پس ابن کوّاء بار دیگر آن آیه را خواند . علی علیه السلام سکوت کرد و آن گاه گفت : «شکیبا باش ، که وعده خداوند حق است ؛ و مبادا آنان که یقین ندارند ، تو را بی ثبات سازند !» . سپس قرائت سوره را اتمام بخشید و رکوع گزارد .

مُرُوج الذّهب به نقل از صَلْت بن بهرام : چون علی علیه السلام به کوفه درآمد ، حَروریه او را که بر منبر بود ، ندا دادند : از آن آشوب ، بی تاب شدی و به داوری رضایت دادی و خواری را پذیرفتی . حکم ، تنها از آنِ خداست . و علی علیه السلام می گفت : «در انتظار حکم خدا درباره شما هستم» . آنان می گفتند : «به راستی ، به تو و آنان که پیش از تو بودند ، وحی شد که اگر شرک ورزی ، کارت تباه خواهد شد و از جمله زیانکاران خواهی بود» ! علی علیه السلام می گفت : «شکیبا باش ، که وعده خدا حق است ؛ و مبادا آنان که یقین ندارند ، تو را بی ثبات کنند !» .

.

تاریخ الطبری عن کثیر بن بهز الحضرمی :قامَ عَلِیٌّ فِی النّاسِ یَخطُبُهُم ذاتَ یَومٍ ، فَقالَ رَجُلٌ مِن جانِبِ المَسجِدِ : لا حُکمَ إلّا للّهِ . فَقامَ آخَرُ فَقالَ مِثلَ ذلِکَ ، ثُمَّ تَوالی عِدَّهُ رِجالٍ یُحَکِّمونَ . فَقالَ عَلِیٌّ : اللّهُ أکبَرُ ، کَلِمَهُ حَقٍّ یُلتَمَسُ بِها باطِلٌ ! أما إنَّ لَکُم عِندَنا ثَلاثا ما صَحِبتُمونا : لا نَمنَعُکُم مَساجِدَ اللّهِ أن تَذکُروا فیهَا اسمَهُ ، ولا نَمنَعُکُمُ الفَیءَ ما دامَت أیدیکُم مَعَ أیدینا ، ولا نُقاتِلُکُم حَتّی تَبدَؤونا . ثُمَّ رَجَعَ إلی مَکانِهِ الَّذی کانَ فیهِ مِن خُطبَتِهِ . (1)

دعائم الإسلام :خَطَبَ [عَلِیٌّ علیه السلام] بِالکوفَهِ فَقامَ رَجُلٌ مِنَ الخَوارِجِ فَقالَ : لا حُکمَ إلّا للّهِ . فَسَکَتَ عَلِیٌّ ، ثُمَّ قامَ آخَرُ وآخَرُ ، فَلَمّا أکثَروا عَلَیهِ قالَ : کَلِمَهُ حَقٍّ یُرادُ بِها باطِلٌ ، لَکُم عِندَنا ثَلاثُ خِصالٍ : لا نَمنَعُکُم مَساجِدَ اللّهَ أن تُصَلّوا فیها ، ولا نَمنَعُکُمُ الفَیءَ ما کانَت أیدیکُم مَعَ أیدینا ، ولا نَبدَؤُکُم بِحَربٍ حَتّی تَبدَؤونا بِهِ ، وأشهَدُ لَقَد أخبَرَنِی النَّبِیُّ الصّادِقُ عَنِ الرّوحِ الأمینِ عَن رَبِّ العالَمینَ أنَّهُ لا یَخرُجُ عَلَینا مِنکُم فِرقَهٌ قَلَّت أو کَثُرَت إلی یَومِ القِیامَهِ إلّا جَعَلَ اللّهُ حَتفَها عَلی أیدینا ، وأنَّ أفضَلَ الجِهادِ جِهادُکُم ، وأفضَلَ الشُّهَداءِ مَن قَتَلتُموهُ ، وأفضَلَ المُجاهِدینَ مَن قَتَلَکُم ؛ فَاعمَلوا ما أنتُم عامِلونَ ، فَیَومَ القِیامَهِ یَخسَرُ المُبطِلونَ ، و «لِّکُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ » (2) . (3)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 73 ، السنن الکبری : ج 8 ص 319 ح 16763 عن کثیر بن نمر ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 398 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 282 ؛ الإیضاح : ص 474 ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 341 ح 818 عن کثیر بن نمر وکلّها نحوه وراجع البدایه والنهایه : ج 7 ص 285 .
2- .الأنعام : 67 .
3- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 393 وراجع تاریخ ابن خلدون : ج 2 ص 637 .

تاریخ الطبری به نقل از کثیر بن بهز حَضرَمی : روزی ، علی علیه السلام در میان مردم برخاست و با آنان سخن می گفت که از گوشه مسجد ، مردی گفت : حکم ، تنها از آنِ خداست! دیگری هم برخاست و همان سخن را گفت . سپس گروهی از مردان به همان شیوه به اعتراض برخاستند . علی علیه السلام گفت : «اللّه اکبر! این ، گفتاری است حق ، که با آن ، باطلی پی گرفته می شود . هَلا که تا با مایید ، سه چیز از آنِ شما خواهد بود : شما را از درآمدن به مساجد خدا برای برپا داشتن یاد او باز نمی داریم ؛ و تا با مایید ، شما را از غنایم بی بهره نمی گذاریم ؛ و تا جنگ را آغاز نکنید ، با شما نمی جنگیم» . سپس به ادامه گفتار خویش از آن خطبه پرداخت .

دعائم الإسلام :علی علیه السلام در کوفه مشغول ایراد خطابه بود . مردی از خوارج برخاست و گفت : حکم ، تنها از آنِ خداست! علی علیه السلام سکوت ورزید و آن گاه ، یکان یکان برخاستند [و همان سخن را گفتند] . چون انبوه شدند ، گفت : «این ، گفتاری است حق که از آن ، باطل قصد شده است . شما نزد ما از سه بهره برخوردارید : بازتان نمی داریم که به مساجد خدا درآیید و در آنها نماز گزارید ؛ و تا وقتی همدست مایید ، از غنایم بی بهره تان نمی گذاریم ؛ و تا با ما به جنگ نپرداخته اید ، با شما نمی جنگیم . من گواهی می دهم که پیامبر راستگو از روح الامین و او از پروردگار جهانیان ، مرا خبر داد که تا روز قیامت ، هیچ گروهی از شما ، خواه کم شمار و خواه پرشمار ، بر ما نمی شورد ، مگر آن که خداوند خونش را به دست ما بریزد . همانا جهاد با شما ، برترین جهاد است ، و والاترینِ شهیدان ، آنان اند که شما بکشیدشان ، و نیکوترینِ مجاهدان ، کسانی هستند که شما را بکشند . پس هرچه می کنید، بکنید،که در روز قیامت، باطلکاران زیان می کنند ؛ و «به زودی خواهید دانست که برای هر خبری ، زمانی معیّن است» » .

.

تاريخ الطبرى عن عبد الملک بن أبى حرّه الحنفى :إنَّ عَلِيّا خَرَجَ ذاتَ يَومٍ يَخطُبُ ، فَإِنَّهُ لَفى خُطبَتِهِ إذ حَكَّمَتِ المُحَكَّمَةُ فى جَوانِبِ المَسجِدِ ، فَقالَ عَلِيٌّ : اللّهُ أكبَرُ ، كَلِمَةُ حَقٍّ يُرادُ بِها باطِلٌ ! إن سَكَتوا عَمَّمناهُم ، وإن تَكَلَّموا حَجَجناهمُ ، وإن خَرَجوا عَلَينا قاتَلناهُم . فَوَثَبَ يَزيدُ بنُ عاصِمٍ المُحارِبِىُّ فَقالَ : الحَمدُ للّهِ غَيرَ مُوَدَّعٍ رَبَّنا ، ولا مُستَغنىً عَنهُ . اللّهُمَّ ، إنّا نَعوذُ بِکَ مِن إعطاءِ الدَّنِيَّهِ فى دِينِنا ؛ فَإِنَّ إعطاءَ الدَّنِيَّهِ فِى الدّينِ إدهانٌ فى أمرِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وذُلٌّ راجِعٌ بِأَهلِهِ إلى سَخَطِ اللّهِ . يا عَلِىُّ ، أبِالقَتلِ تُخَوِّفُنا ؟ أما وَاللّهِ ، إنّى لَأَرجو أن نَضرِبَکُم بِها عَمّا قَليلٍ غَيرَ مُصفَحاتٍ ، ثُمَّ لَتَعلَمَنَّ أيُّنا أولى بِها صِلِيّا . ثُمَّ خَرَجَ بِهِم هُوَ وإخوَهٌ لَهُ ثَلاثَهٌ هُوَ رابِعُهُم فَاُصيبوا مَعَ الخَوارِجِ بِالنَّهرِ ، واُصيبَ أحَدُهُم بَعدَ ذلِکَ بِالنُّخَيلَهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ فِى الخَوارِجِ لَمّا سَمِعَ قَولَهُم : لا حُكمَ إلّا للّهِ : كَلِمَهُ حَقٍّ يُرادُ بِها باطِلٌ ! نَعَم ، إنَّهُ لَا حُكمَ إلّا للّهِ ، ولكِن هؤُلاءِ يَقولونَ : لا إمرَهَ إلّا للّهِ ، وإنَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِن أميرٍ ؛ بَرٍّ أو فاجِرٍ ؛ يَعمَلُ فى إمرَتِهِ المُؤمِنُ ، ويَستَمتِعُ فيهَا الكافِرُ ، ويُبَلِّغُ اللّهُ فيهَا الأَجَلَ ، ويُجمَعُ بِهِ الفَىءُ ، ويُقاتَلُ بِهِ العَدُوُّ ، وتَأمَنُ بِهِ السُّبُلُ ، ويُؤخَذُ بِهِ لِلضَّعيفِ مِنَ القَوِىِّ ، حَتّى يَستَريحَ بَرٌّ ، ويُستَراحَ مِن فاجِرٍ . (2)

نهج البلاغه :رُوِىَ أنَّهُ عليه السلام كانَ جالِسا فى أصحابِهِ، فَمَرَّت بِهِمُ امرَأَهٌ جَميلَهٌ، فَرَمَقَها القَومُ بِأبصارِهِم ، فَقالَ عليه السلام : إنَّ أبصارَ هذِهِ الفُحولِ طَوامِحُ ، وإنَّ ذلِکَ سَبَبُ هَبابِها (3) ، فَإِذا نَظَرَ أحَدُکُم إلَى امرَأَهٍ تُعجِبُهُ فَلْيُلامِس أهلَهُ ، فَإِنَّما هِىَ امرَأَهٌ كَامرَأَتِهِ . فَقالَ رَجُلٌ مِنَ الخَوارِجِ : قاتَلَهُ اللّهُ ، كافِرا ما أفقَهَهُ ! فَوَثَبَ القَومُ لِيَقتُلوهُ . فَقالَ عليه السلام : رُوَيدا ؛ إنَّما هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ ، أو عَفوٌ عَن ذَنبٍ . (4)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 72 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 398 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 40 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 358 ح 593 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 135 .
3- .الهِبّه بالكسر : هياج الفحل ، وهَبَّ التيس هِبابا : هاجَ ونَبّ للسّفاد (لسان العرب : ج 1 ص 778 «هبب») .

4- .نهج البلاغه : الحكمه 420 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 113 وفيه «هناتها» بدل «هِبابها» .

تاریخ الطبری به نقل از عبد الملک بن ابی حرّه حنفی : روزی ، علی علیه السلام به خطبه برخاست . در میان خطبه وی ، خوارج در گوشه های مسجد ، ندا دادند که: حکم ، تنها از آنِ خداست ! . علی علیه السلام گفت : «اللّه اکبر ! این ، گفتاری است حق که از آن ، باطل قصد شده است اگر ساکت مانند ، آنان را در زمره مسلمانان بهره می بخشیم ؛ اگر سخن گویند ، با ایشان احتجاج می کنیم ؛ و اگر بر ما بشورند ، با آنان می جنگیم» . پس یزید بن عاصم مُحاربی برجهید و گفت : سپاس ، از آنِ خداست . پروردگارمان نه وانهاده می شود و نه از او بی نیازی جسته می شود . بار خدایا ! به تو پناه می بریم از این که در دینمان خواری پذیریم ، که خواری پذیرفتن در دین ، خیانت ورزیدن در کار خدای عز و جل است و ذلّتی است که اهلش را به خشم خداوند می کشاند . ای علی ! آیا ما را از کشته شدن بیم می دهی؟ به خدا سوگند ، بدان که همانا من امید می ورزم شما را به زودی با شمشیرهایی بزنم که بازگردانده نمی شوند ؛ آن گاه ، خواهی دانست که کدام یک از ما برای سوختن به آتش جهنّم ، سزاوارتر است ! سپس او (یزید بن عاصم) و سه برادرش که وی چهارمینشان بود ، آن جماعت را [از مسجد]بیرون برد و سه نفرشان همراه خوارج و بر کناره نهر ، از پای درآمدند و یکی از ایشان نیز پس از آن ، در نُخَیله از پای درآمد .

امام علی علیه السلام برگرفته سخن وی درباره خوارج ، آن گاه که سخن ایشان را شنید که : «حکم ، تنها از آنِ خداست !»: این ، گفتاری است حق که از آن ، باطلی قصد شده است . آری ؛ همانا داوری تنها از آنِ خداست ؛ امّا اینان می گویند : حکمرانی تنها از آنِ خداست ؛ حال آن که مردم را فرمانروایی باید ، خواه نیکوکار وخواه بدکار که مؤمن در حکومت وی به کار پردازد و کافر در آن بهره گیرد ؛ تا در آن [مردم را]به اَجَل خویش رسانَد . با آن ، بیت المال مسلمانان گرد آید و با دشمن پیکار شود ، راه ها امن گردد و حقّ ضعیف از قوی ستانده شود ؛ چندان که نیکوکار بیاساید و از بدکار در آسایش باشد .

نهج البلاغه :روایت شده که علی علیه السلام با یارانش نشسته بود که زنی زیبا از کنارشان گذشت و جماعت با چشمان خود او را دنبال کردند . امام علیه السلام گفت : «همانا دیدگان این نرینگان ، آزمند است ! این گونه نگریستن ، مایه برانگیختن شهوت است . پس هر یک از شما چشمش

به زنی افتاد که او را خوش آمد ، باید با زن خود درآمیزد ، که او نیز زنی است همچون هر زنی» . مردی از خوارج گفت : خداوند ، او را در حال کفرش بکشد! چه خوب می فهمد! جماعت برخاستند تا او را بکشند . علی علیه السلام گفت : «درنگ ورزید! پاسخ او ، تنها دشنامی است برابر دشنام ، یا درگذشتن از گناه» .

.

3 / 6بَيعَتُهُم عَبدَ اللّهِ بنَ وَهبتاريخ الطبرى عن عبد الملک بن أبى حرّه :إنَّ عَلِيّا لَمّا بَعَثَ أبا موسى لإِءنفاذِ الحُکومَهِ لَقِيَتِ الخَوارِجُ بَعضُها بَعضا ، فَاجتَمَعوا فى مَنزِلِ عَبدِ اللّهِ بنِ وَهَبٍ الرّاسِبِىِّ ، فَحَمِدَ اللّهَ عَبدُ اللّهِ بنُ وَهبٍ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَوَاللّهِ مايَنبَغى لِقَومٍ يُؤمِنونَ بِالرَّحمنِ ويُنيبونَ إلى حُکمِ القُرآنِ أن تَکونَ هذِهِ الدّنيَا الَّتِى الرِّضاَ بِها وَالرُّکونُ بِها وَالإِيثارُ إيّاها عَناءٌ وتَبارٌ آثَرَ عِندَهُم مِنَ الأَمرِ بِالمَعروفِ ، وَالنَّهىِ عَنِ المُنکَرِ ، وَالقَولِ بِالحَقِّ ، وإن مُنَّ وضُرَّ فَإِنَّهُ مَن يُمَنُّ ويُضَرُّ فى هذِهِ الدُّنيا فَإِنَّ ثوابَهُ يَومَ القيامَهِ رِضوانُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وَالخُلودُ فى جَنّاتِهِ . فَاخرُجوا بِنا إخوانَنا مِن هذِهِ القَريَهِ الظّالِمِ أهلُها إلى بَعضِ کُوَرِ الجِبالِ ، أو إلى بَعضِ هذِهِ المَدائِنِ ، مُنکِرينَ لِهذِهِ البِدَعِ المُضِلَّهِ . فَقالَ لَهُ حُرقوصُ بنُ زُهَيرٍ : إنَّ المَتاعَ بِهذِهِ الدُّنيا قَليلٌ ، وإنَّ الفِراقَ لَها وَشيکٌ ، فَلا تَدعُوَنَّکُم زينَتُها وبَهجَتُها إلَى المُقامِ بِها ، ولا تَلفِتَنَّکُم عَن طَلَبِ الحَقِّ ، وإنکارِ الظُّلمِ ، فَإِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذينَ اتَّقَوا وَالَّذينَ هُم مُحسِنونَ . فَقالَ حَمزَهُ بنُ سِنانٍ الأَسدِىُّ : يا قَومُ ! إنَّ الرَّأىَ ما رَأَيتُم ، فَوَلّوا أمرَکُم رَجُلاً مِنکُم ، فَإِنَّهُ لابُدَّ لَکُم مِن عِمادٍ وسِنادٍ ورايَهٍ تَحُفّونَ بِها ، وتَرجِعونَ إلَيها . فَعَرَضوها عَلى زَيدِ بنِ حُصَينٍ الطّائِىِّ ، فَأَبى ، وعَرَضوها عَلى حُرقوصِ بنِ زُهَيرٍ ، فَأَبى ، وعَلى حَمزَهَ بنِ سِنانٍ وشُرَيحِ بنِ أوفَى العَبسىِّ ، فَأَبَيا ، وعَرَضوها عَلى عَبدِ اللّهِ بنِ وَهبٍ ، فَقالَ: هاتوها ، أما وَاللّهِ لا آخُذُها رَغبَهً فِى الدُّنيا ، ولا أدَعُها فَرَقا (1) مِنَ المَوتِ . فَبايَعوهُ لِعَشرٍ خَلَونَ مِن شَوّالٍ ، وکانَ يُقالُ لَهُ : ذُو الثَّفِناتِ . ثُمَّ اجتَمَعوا فى مَنزِلِ شُرَيحِ بنِ أوفَى العَبسِىِّ ، فَقالَ ابنُ وَهبٍ : اِشخَصوا بِنا إلى بَلدَهٍ نَجتَمِعُ فيها لِإِءنفاذِ حُکمِ اللّهِ ، فَإِنَّکُم أهلُ الحَقِّ . قالَ شُرَيحٌ : نَخرُجُ إلَى المَدائِنِ فَنَنزِلُها ، ونَأخُذُ بِأبوابِها ، ونُخرِجُ مِنها سُکّانَها ، ونَبعَثُ إلى إخوانِنا مِن أهلِ البَصرَهِ فَيَقدَمونَ عَلَينا . فَقالَ زَيدُ بنُ حُصَينٍ : إنَّکُم إن خَرَجتُم مُجتَمِعينَ اتُّبِعتُم ، ولکِنِ اخرُجوا وُحدانا مُستَخفينَ ، فَأَمَّا المَدائِنُ فَإِنَّ بِها مَن يَمنَعُکُم ، ولکِن سيروا حَتّى تَنزِلوا جِسرَ النَّهرَوانِ وتُکاتِبوا إخوانَکُم مِن أهلِ البَصرَهِ . قالوا : هذَا الرَّأىُ . وکَتَبَ عَبدُ اللّهِ بنُ وَهبٍ إلى مَن بِالبَصرَهِ مِنهُم يُعلِمُهُم مَا اجتَمَعوا عَلَيهِ ، ويَحُثُّهُم عَلَى اللِّحاقِ بِهِم ، وسَيَّرَ الکِتابَ إلَيهِم ، فَأَجابوهُ أنَّهُم عَلَى اللِّحاقِ بِهِ . فَلَمّا عَزَموا عَلَى المَسيرِ تَعَبَّدوا لَيلَتَهُم ؛ وکانَت لَيلَهُ الجُمُعَهِ ويَومُ الجُمُعَهِ ، وساروا يَومَ السَّبتِ ، فَخَرَجَ شُرَيحُ بنُ أوفَى العَبسِىُّ وهُوَ يَتلو قَولَ اللّهِ تَعالى : «فَخَرَجَ مِنْهَا خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِى مِنَ الْقَوْمِ الظَّلِمِينَ * وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَآءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّى أن يَهْدِيَنِى سَوَآءَ السَّبِيلِ» (2) . (3)

.

1- .الفَرَق : الخوف والفزع (النهايه : ج 3 ص 438 «فرق») .
2- .القصص : 21 و 22 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 74 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 398 ، الأخبار الطوال : ص 202 نحوه وفيه «حمزه بن سيّار ويزيد بن حصين» بدل «حمزه بن سنان وزيد بن حصين» وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 137 .

3 / 6 بیعت خوارج با عبد اللّه بن وهب

3 / 6بیعت خوارج با عبد اللّه بن وهبتاریخ الطبری به نقل از عبد الملک بن ابی حرّه : چون علی علیه السلام ، ابو موسی را برای داوری برگزید ، برخی از خوارج با هم دیدار کردند و در خانه عبد اللّه بن وَهْب راسبی گرد آمدند . عبد اللّه بن وهب ، پس از سپاس و ستایش خدا گفت : امّا بعد ؛ به خدا سوگند ، جماعتی را که به [خداوند]رحمان ایمان دارند و به حکم قرآن تن می دهند ، روا نیست که این دنیا که خشنود شدن به آن و تکیه کردن بر آن و برگزیدنش ، رنج و ویرانی است ، نزد آنان گزیده تر از امر به معروف و نهی از منکر و گفتار حق باشد ، هر چند دچار کمبود یا زیانی در این دنیا شود ؛ زیرا پاداش وی در روز قیامت ، خشنودی خدای عز و جل و جاودانگی در بهشت اوست . پس ای برادران ما بیایید با نپذیرفتن این بدعت های گم راه کننده ، از این سرزمین که مردمی ستمگر دارد ، به برخی نواحی کوهستانی یا یکی از این شهرها برویم . حرقوص بن زُهَیر به او گفت : همانا بهره این دنیا اندک است و جدایی از آن ، نزدیک ! پس مبادا آراستگی و شادابی اش ، شما را به ماندن در آن فرا خوانَد و از طلب حق و ظلم ستیزی باز دارد ، که همانا خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و احسان پیش گیرند . حمزه بن سِنان اسدی گفت : ای جماعت ! رأی همان است که شما اندیشیدید . پس کار خویش را به مردی از خود بسپارید ؛ زیرا شما را پشتوانه و تکیه گاهی باید و نیز پرچمی که زیر آن گرد آیید و به سوی آن بازگردید . آن گاه ، رهبری را به زید بن حُصَین طائی عرضه کردند ، وی نپذیرفت ؛ به حرقوص بن زهیر و حمزه بن سنان و شُرَیح بن آوفی عبسی نیز پیشنهاد کردند و ایشان نپذیرفتند . سپس آن را به عبد اللّه بن وَهْب عرضه نمودند . وی گفت : می پذیرم ؛ امّا به خدا سوگند، آن را نه به جهت دلبستگی به دنیا می پذیرم و نه به سبب بیم از مرگ ، وا می گذارم . آن گاه در روز دهم شوّال ، با وی بیعت کردند . و به وی ذو ثَفَنات (دارای پینه ها) می گفتند . سپس در خانه شریح بن اوفی عبسی گرد آمدند . ابن وهب گفت : به سرزمینی روان گردیم و در آن گرد آییم تا حکم خدا را جاری کنیم ، که شما اهل حقّید . شریح گفت : به مدائن می رویم و در آن جا فرود می آییم و بر دروازه های آن مسلّط می شویم و ساکنانش را از آن بیرون می کنیم و به برادرانمان از اهل بصره پیغام می دهیم و آنان به یاری ما می شتابند . زید بن حُصَین گفت : همانا اگر

همه با هم حرکت کنید ، در تعقیبتان بر می آیند . پس پراکنده و پنهان حرکت کنید! و امّا مدائن ؛ در آن جا کسانی هستند که شما را باز خواهند داشت . پس به حرکت درآیید تا بر کناره پل نهروان فرود آیید و در آن جا ، به برادران بصری خود نامه بنگارید . گفتند : رأی ، همین است . عبد اللّه بن وَهْب به همفکران بصری شان نامه نوشت و آنان را از تصمیمی که گرفته بودند ، آگاه کرد و ایشان را برانگیخت که به جمعشان بپیوندند . سپس نامه را به سوی آنان فرستاد . آنها به وی پاسخ دادند که به آن جمع خواهند پیوست . آن گاه که عزم حرکت کردند ، شبانگاهش را به عبادت پرداختند . و آن هنگام ، شب جمعه و [از پسِ آن] روز جمعه بود . روز شنبه آهنگ حرکت کردند . پس شریح بن اوفی عبسی به حرکت درآمد ، حال آن که این سخن خدای فرازمند را تلاوت می کرد : «ترسان و نگران ، از شهر بیرون شد . گفت : ای پروردگار من! مرا از ستمکاران رهایی بخش . چون به جانب مَدیَن روان شد ، گفت : شاید پروردگار من مرا به راه راست رهبری کند» .

.

ص: 428

. .

ص: 429

. .

M304_T1_File_3430879

3 / 7قَتلُهُمُ ابنَ خَبّابٍ وَامرَأَتَهُ وهِىَ حُبليمسند ابن حنبل عن أيّوب عن حميد بن هلال عن رجل من عبد القيس كان من الخوارج ثمّ فارقهم قال :دَخَلوا قَريَةً ، فَخَرَجَ عَبدُ اللّهِ بنُ خَبّابٍ ، ذَعِرا يَجُرُّ رِداءَهُ ، فَقالوا : لَم تُرَعْ ، قالَ : وَاللّهِ لَقَد رُعتَمونى ! قالوا : أنتَ عَبدُ اللّهِ بنُ خَبّابٍ صاحِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ : نَعَم . قالوا (1) : فَهَل سَمِعتَ مِن أبيكَ حَديثا يُحَدِّثُهُ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله تُحَدِّثُناهُ ؟ قالَ : نَعَم ، سَمِعتُهُ يُحَدِّثُ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنَّهُ ذَكَرَ فِتنَةً ، القاعِدُ فيها خَيرٌ مِنَ القائِمِ ، وَالقائِمُ فيها خَيرٌ مِنَ الماشى ، وَالماشى فيها خَيرٌ مِنَ السّاعى . قالَ : فَإن أدرَكتَ ذلِكَ فَكُن عَبدَ اللّهِ المَقتولَ قالَ أيّوبُ : ولا أعلَمُهُ إلّا قالَ : ولا تَكُن عَبدَ اللّهِ القاتِلَ . قالوا : أ أنتَ سَمِعتَ هذا مِن أبيكَ يُحَدِّثُهُ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : فَقَدَّموهُ عَلى ضَفَّةِ النَّهرِ ، فَضَرَبوا عُنُقَهُ ، فَسالَ دَمُهُ كَأنَّهُ شِراكُ نَعلٍ مَا ابذَقَرَّ (2) ، وبَقَروا اُمَّ وَلَدِهِ عَمّا فى بَطنِها . (3)

.

1- .فى المصدر : «قال» ، والتصحيح من تاريخ الطبرى .
2- .ما ابذقرّ دمُه : ما تفرّق ولا تمذّر (لسان العرب : ج 4 ص 51 «بذقر»)
.
3- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 452 ح 21121 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 81 ، الطبقات الكبرى : ج 5 ص 245 وفيه «أيّوب بن حميد بن هلال» ، مسند أبى يعلى : ج 6 ص 374 ح 7180 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 143 نحوه ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 205 الرقم 46 نحوه وذكر فيه أيضا «إنّ عبد اللّه بن خبّاب ولد فى زمان رسول اللّه صلى الله عليه و آله ؛ وكان موصوفا بالخير والصلاح والفضل» وفى ج 7 ص 237 : «إنّ عبد اللّه بن خبّاب كان عامل الإمام علىّ عليه السلام على النهروان» .

3 / 7 کشته شدن ابن خَبّاب و زن باردارش به دست خوارج

3 / 7کشته شدن ابن خَبّاب و زن باردارش به دست خوارجمسند ابن حنبل به نقل از ایّوب از حمید بن هلال ، از مردی از عبد قیس که در زمره خوارج بود و سپس از آنان جدا شد: [خوارج] به روستایی وارد شدند . پس عبد اللّه بن خَبّاب ، وحشت زده و در حالی که ردایش را می کشید ، برون آمد . گفتند : بیمناک نشدی؟ گفت : به خدا سوگند ، شما مرا به بیم افکندید ! گفتند : تو عبد اللّه پسر خبّاب هستی که صحابی پیامبر خدا بود؟ گفت : آری . گفتند : آیا از پدرت حدیثی شنیده ای که او از پیامبر خدا روایت کرده باشد تا برای ما بازگویی؟ گفت : آری . شنیدم از پیامبر خدا روایت می کرد که وی از فتنه ای یاد کرد که در آن ، هر کس فرو نشیند ، بهتر از آن است که بایستد ؛ و آن که بایستد ، بهتر از آن که راه رود ؛ و آن که راه رود ؛ بهتر از آن که بدود . [و روایت می کرد که]پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «اگر آن فتنه را دریافتی ، بنده ای مقتول باش» . [ایّوب گفت :] آنچه من از این گفتار می فهمم ، این است : بنده ای قاتل مباش . گفتند : تو ، خود ، شنیدی که پدرت این سخن را از پیامبر خدا روایت می کرد؟ گفت : آری . پس او را بر کناره نهر آوردند و گردنش را زدند . آن گاه ، خون او چندان باریک و یکْ رشته روان شد که گویا بند کفش است . سپس زنش را که جنین در رَحِم داشت ، شکم دریدند .

.

تاريخ الطبرى عن حميد بن هلال :إنَّ الخارِجَةَ الَّتى أقبَلَت مِنَ البَصرَهِ جاءَت حَتّى دَنَت مِن إخوانِها بِالنَّهرِ ، فَخَرَجَت عِصابَهٌ مِنهُم ، فَإِذا هُم بِرَجُلٍ يَسوقُ بِامرَأَهٍ عَلى حِمارٍ ، فَعَبَروا إِلَيهِ ، فَدَعَوهُ ، فَتَهَدَّدوهُ وأفزَعوهُ ، وقالوا لَهُ : مَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا عَبدُ اللّهِ بنُ خَبّابٍ صاحِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . ثُمَّ أهوى إلى ثَوبِهِ يَتَناوَلُهُ مِنَ الأَرضِ ، وكانَ سَقَطَ عَنهُ لَمّا أفزَعوهُ . فَقالوا لَهُ : أفزَعناکَ ؟ قالَ : نَعَم . قالوا لَهُ : لا رَوعَ عَلَيکَ ، فَحَدِّثنا عَن أبيکَ بِحَديثٍ سَمِعَهُ مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ؛ لَعَلَّ اللّهَ يَنفَعُنا بِهِ . قالَ : حَدَّثَنى أبى عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنَّ فِتنَهً تَکونُ ، يَموتُ فيها قَلبُ الرَّجُلِ کَما يَموتُ فيها بَدَنُهُ ، يُمسى فيها مُؤمِنا ويُصبِحُ فيها کافِرا ، ويُصبِحُ فيها کافِرا ويُمسى فيها مُؤمِنا . فَقالوا : لِهذَا الحَديثِ سَألناکَ ، فَما تَقولُ فى أبى بَکرٍ وعُمَرَ ؟ فَأثنى عَلَيهِما خَيرا . قالوا : ما تَقولُ فى عُثمانَ ، فى أوَّلِ خِلافَتِهِ وفى آخِرِها ؟ قالَ : إنَّهُ کانَ مُحِقّا فى أوَّلِها وفى آخِرِها . قالوا : فَما تَقولُ فى عَلِىٍّ قَبلَ التَّحکيمِ وبَعدَهُ ؟ قالَ : إنَّهُ أعلَمُ بِاللّهِ مِنکُم ، وأشَدُّ تَوَقِّيا عَلى دينِهِ ، وأنفَذُ بَصيرَهً . فَقالوا : إنَّکَ تَتَّبِعُ الهَوى ، وتُوالِى الرِّجالَ عَلى أسمائِها لا عَلى أفعالِها ، وَاللّهِ لَنَقتُلَنَّکَ قِتلَهً ما قَتَلناها أحَدا . فَأخَذوهُ فَکَتَفوهُ ، ثُمَّ أقبَلوا بِهِ وبِامرَأَتِهِ وهِىَ حُبلى مُتِمٌّ (1) ، حَتّى نَزَلوا تَحتَ نَخلٍ مَواقِرَ ، فَسَقَطَت مِنهُ رُطَبَهٌ ، فَأخَذَها أحَدُهُم فَقَذَفَ بِها فى فَمِهِ ، فَقالَ أحَدُهُم : بِغَيرِ حِلِّها وبِغَيرِ ثَمَنٍ ! فَلَفَظَها وألقاها مِن فَمِهِ . ثُمَّ أخَذَ سَيفَهُ ؛ فَأخَذَ يَمينَهَ فَمَرَّ بِهِ خِنزيرٌ لِأَهلِ الذِّمَّهِ ، فَضَرَبَهُ بِسَيفِهِ ، فَقالوا : هذا فَسادٌ فِى الأَرضِ ! فَأتى صاحِبُ الخِنزيرِ فَأرضاهُ مِن خِنزيرِهِ . فَلَمّا رَأى ذلِکَ مِنهُمُ ابنُ خَبّابٍ قالَ : لَئِن کُنتُم صادِقينَ فيما أرى فَما عَلَىَّ مِنکُم بَأسٌ ، إنّى لَمُسلِمٌ ، ما أحدَثتُ فِى الإِسلامِ حَدَثا ، ولَقَد أمَّنتُمونى ؛ قُلتُم : لا رَوعَ عَلَيکَ . فَجاؤوا بِهِ فَأضجَعوهُ ، فَذَبَحوهُ ، وسالَ دَمُهُ فِى الماءِ . وأقبَلوا إلَى المَرأَهِ ، فَقالَت : إنّى إنَّما أنَا امرَأَهٌ ، أ لا تَتَّقونَ اللّهَ ! فَبَقَروا بَطنَها ، وقَتَلوا ثَلاثَ نِسوَهٍ مِن طَىِّءٍ ، وقَتَلوا اُمَّ سِنانٍ الصَّيداوِيَّهَ . (2)

.

1- .أتمّت الحُبلى فهى مُتِمٌّ : إذا تمّت أيّام حملها (لسان العرب : ج 12 ص 68 «تمم») .

2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 81 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 403 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 142 عن أبى مجلز ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 167 كلاهما نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از حمید بن هلال : خوارجی که از بصره حرکت کرده بودند ، آمدند تا به برادرانشان در کناره نهر نزدیک شدند . پس دسته ای از ایشان که در راه بودند ، به مردی برخوردند که زنی را بر خری سوار کرده ، شتابان پیش می بُرد . پس به کنارش رفتند و او را فرا خواندند و به تهدید ، هراسانش ساختند و به وی گفتند : تو کیستی؟ گفت : من عبد اللّه هستم فرزند خَبّاب ، که صحابی پیامبر خدا بود . سپس خَم شد تا جامه اش را که هنگام هراساندن او از اندامش بر زمین افتاده بود ، بردارد . به او گفتند : آیا تو را به هراس افکندیم؟ گفت : آری . او را گفتند : تو را بیمی نیست! پس ما را از پدرت حدیثی روایت کن که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد ؛ امید که خداوند ، ما را از آن سود دهد . گفت : پدرم از پیامبر خدا روایت کرد که آشوبی در پیش است که در آن ، دل مرد می میرد ، همان سان که بدنش می میرد . در آن [فتنه ، آدمی] شبانگاه مؤمن است و صبحگاهان ، کافر؛ و روز را به کفر آغاز می کند و به ایمان پایان می دهد . گفتند : این حدیث را از تو پرسیدیم . حال بگو درباره ابو بکر و عمر چه رأیی داری؟ وی آن دو را به نیکی ستود . گفتند : درباره عثمان چه می گویی ؛ در آغاز خلافتش و در پایانش؟ گفت : او هم در آغاز و هم در پایان خلافتش ، بر حق بود . گفتند : چه می گویی درباره علی ، پیش و پس از داوری؟ گفت : همانا او خداشناس تر از شما و در دینش پرهیزگارتر و بصیرتر است . سپس گفتند : همانا تو از خواهش نَفْس پیروی می کنی و مردان را به نامشان نه کارهاشان ، پی می گیری . به خدا سوگند ، تو را می کشیم ، به گونه ای که هیچ کس را نکشته ایم . پس او را گرفتند و کتفش را بستند و سپس وی و زن او را که در پایان دوره بارداری بود ، با خود بردند و زیر نخلی پُر بار ، فرود آمدند . از آن درخت ، خرمایی فرو افتاد . یکی از خوارج ، آن خرما را برگرفت و در دهان خود گذاشت . یکی دیگر از ایشان به او گفت : از راه غیر حلال و بدون پرداخت وجه [می خوری]؟ آن مرد خرما را از دهانش به بیرون افکند . سپس شمشیرش را برگرفت و به سمت راست رفت . در این حال ، خوکی از آنِ یکی از ذِمّی ها از کنار وی عبور کرد . آن مرد ، خوک را به شمشیرش زد . گفتند : این [کار] ، فساد در زمین است . آن گاه صاحب خوک آمد و به ازای خوکش ، [وی را تاوان دادند تا]راضی اش کردند . چون ابن خبّاب این کار را از ایشان دید ، گفت : اگر در آنچه [از شما]می بینم ، صادقید ، پس مرا از شما بیمی نیست . من مسلمانم و در اسلام ، بدعتی نیاورده ام ؛ و همانا مرا امان دادید و گفتید که بیمی بر من نیست . پس خوارج او را

آوردند و به پهلو خواباندند و سرش را بریدند ؛ و خونش در آب ، روان گشت . سپس به سوی آن زن آمدند . او گفت : همانا من تنها یک زن هستم . آیا خدای را پروا نمی کنید؟ پس شکمش را دریدند و سه زن از [قبیله] طَی را هم کشتند و اُمّ سنان صیداوی را [هم] از پای درآوردند .

.

ص: 434

. .

ص: 435

. .

الفصل الرابع : عزم الإمام على قتال معاويه ثانيا4 / 1خُطبَةُ الإمامِ قَبلَ المَسيرِ إلَى الشّامِتاريخ الطبرى عن عبد الملک بن أبى حرّه :لَمّا خَرَجَتِ الخَوارِجُ وهَرَبَ أبو موسى إلى مَكَّةَ ورَدَّ عَلِيٌّ ابنَ عَبّاسٍ إلَى البَصرَهِ ، قامَ فِى الكوفَهِ فَخَطَبَهُم ، فَقالَ : الحَمدُ للّهِ وإن أتَى الدَّهرُ بِالخَطبِ الفادِحِ ، وَالحَدَثانِ الجَليلِ ، وأشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللّهِ . أمّا بَعدُ ، فَإنَّ المَعصِيَهَ تورِثُ الحَسرَهَ ، وتُعقِبُ النَّدَمَ ، وقَد كُنتُ أمَرتُكُم فى هذَينِ الرَّجُلَينِ وفى هذِهِ الحُكومَهِ أمرى ، ونَحَلتُكُم رَأيى ، لَو كانَ لِقَصيرٍ أمرٌ ! ولكِن أبَيتُم إلّا ما أرَدتُم ، فَكُنتُ أنَا وأنتُم كَما قالَ أخو هَوازِنَ : أمَرتُهُمُ أمرى بِمُنعَرَجِ اللِّوىَ فَلَم يَستَبينُوا الرُّشدَ إلّا ضُحَى الغَدِ ألا إنَّ هذَينِ الرَّجُلَينِ اللّذَينِ اختَرتُموهُما حَكَمَينِ قَد نَبَذا حُكمَ القُرآنِ وَراءَ ظُهورِهِما ، وأحيَيا ما أماتَ القرآنُ ، وَاتَّبَعَ كُلُّ واحِدٍ مِنهُما هَواهُ بِغَيرِ هُدىً مِنَ اللّهِ ، فَحَكَما بِغَيرِ حُجَّهٍ بَيِّنَهٍ ، ولا سُنَّهٍ ماضِيَهٍ ، وَاختَلَفا فى حُكمِهِما ، وكِلاهُما لَم يَرشُد ، فَبَرِئَ اللّهُ مِنهُما ورَسولُهُ وصالِحُ المُؤمِنينَ . اِستَعِدّوا وتَأهَّبوا لِلمَسيرِ إلَى الشّامِ ، وأصبِحوا فى مُعَسكَرِكُم إن شاءَ اللّهُ يَومَ الإِثنَينِ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 77 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 400 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 140 عن عامر الشعبى وجبر بن نوف وغيرهما ، مروج الذهب : ج 2 ص 412 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 287 عن الشعبى وفيه إلى «ضحى الغد» ؛ نهج البلاغه : الخطبه 35 وفيه من «الحمد للّه » إلى «ضحى الغد» والأربعه الأخيره نحوه .

فصل چهارم : تصمیم امام برای نبردِ دوباره با معاویه

4 / 1 سخنرانی امام ، پیش از حرکت به سوی شام

فصل چهارم : تصمیم امام برای نبرد دوباره با معاویه4 / 1سخنرانی امام ، پیش از حرکت به سوی شامتاریخ الطبری به نقل از عبدالملک بن ابی حرّه : آن گاه که خوارج شوریدند و ابو موسی به مکّه گریخت و علی علیه السلام ، ابن عبّاس را به بصره بازگرداند ، در کوفه به خطابه برخاست و گفت : «سپاس خدای راست ، هر چند روزگار ، این فاجعه دشوار و حادثه بزرگ را پیش آورده است، و شهادت می دهم که معبودی جز اللّه نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست . امّا بعد ؛ همانا نافرمانی موجب حسرت است و پشیمانی در پی دارد . من درباره این دو داور و این حکمیّت ، فرمانم را به شما ابلاغ کردم و رأیم را با شما در میان نهادم . ای کاش از رأیِ قَصیر پیروی می کردند . (1) امّا شما سر باز زدید و به خواست خود عمل کردید . پس [کار] من و شما مصداق سخن آن شاعر هوازن است : من در مُنعرَج اللّوی رأی خود را با شما در میان نهادم ولی شما در چاشتگاه روز دیگر به فایده آن آگاه شدید . هلا که این دو مردی که شما به داوری شان برگزیدید ، به راستی حکم قرآن را پشت سر افکندند و آنچه را قرآن میرانده ، زنده داشتند و هر یک از آن دو ، بی هیچ هدایتی از سوی خداوند ، از خواهش نَفْس خویش پیروی کرد . پس بدون داشتن حجّت روشن و سنّتِ از پیش رفته ، داوری کردند و در داوری شان به اختلاف افتادند و هیچ یک ره نیافتند . پس خداوند و پیامبرش و مؤمنانِ شایسته ، از ایشان بیزارند . برای حرکت به شام ، آماده و مهیّا شوید و به خواستِ خدا ، دوشنبه در اردوگاهتان فراهم آیید» .

.

1- .کنایه است از بی توجّهی به اندرز .

4 / 2اِستِنصارُ الإِمامِ الخَوارِجَ فی قِتالِ مُعاوِیَهتاریخ الطبری عن عبد الملک بن أبی حرّه :کَتَبَ [عَلِیٌّ علیه السلام] إلَی الخَوارِجِ بِالنَّهرِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ . مِن عَبدِ اللّهِ عَلِیٍّ أمیرِ المُؤمِنینَ إلی زَیدِ بنِ حُصَینٍ ، وعَبدِ اللّهِ بنِ وَهبٍ ، ومَن مَعَهُما مِنَ النّاسِ . أمّا بَعدُ ، فَإنَّ هذَینِ الرَّجُلَینِ اللَّذَینِ ارتَضَینا حُکمَهُما قَد خالَفا کِتابَ اللّهِ ، وَاتَّبَعا أهواءَهُما بِغَیرِ هُدیً مِنَ اللّهِ ، فَلَم یَعمَلا بِالسُّنَّهِ ، ولَم یُنفِذا لِلقُرآنِ حُکما ، فَبَرِئَ اللّهُ ورَسولُهُ مِنهُما وَالمُؤمِنونَ ، فَإذا بَلَغَکُم کِتابی هذا فَأقبِلوا ؛ فَإنّا سائِرونَ إلی عَدُوِّنا وعَدُوِّکُم ، ونَحنُ عَلَی الأَمرِ الأَوَّلِ الَّذی کُنّا عَلَیهِ . وَالسَّلامُ . وکَتَبوا إلَیهِ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّکَ لَم تَغضَب لِرَبِّکَ ، إنَّما غَضِبتَ لِنَفسِکَ ، فَإن شَهِدتَ عَلی نَفسِکَ بِالکُفرِ وَاستَقبَلتَ التَّوبَهَ نَظَرنا فیما بَینَنا وبَینَکَ ، وإلّا فَقَد نابَذناکَ عَلی سَواءٍ ، إنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الخائِنینَ . فَلَمّا قَرَأَ کِتابَهُم أیِسَ مِنهُم ، فَرَأی أن یَدَعَهُم ویَمضِیَ بِالنّاسِ إلی أهلِ الشّامِ حَتّی یَلقاهُم فَیُناجِزَهُم . (1)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 77 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 401 ، الأخبار الطوال : ص 206 نحوه وراجع البدایه والنهایه : ج 7 ص 287 .

4 / 2 یاری خواستن امام از خوارج در جنگ با معاویه

4 / 2یاری خواستن امام از خوارج در جنگ با معاویهتاریخ الطبری به نقل از عبد الملک بن ابی حرّه : علی علیه السلام به خوارجِ بر کناره نهر نوشت : «به نام خداوند بخشنده مهربان . از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان ، به زید بن حُصَین و عبد اللّه بن وَهْب و همراهانِ آن دو! امّا بعد ؛ پس این دو مرد که به داوریِ آنان رضایت داده بودیم ، با کتاب خدا مخالفت ورزیدند و بی هیچ هدایتی از سوی خداوند ، از خواهش های نَفْسشان پیروی کردند ، به سنّت عمل نکردند و حکم قرآن را جاری نساختند . پس خدا و پیامبرش و مؤمنان از آن دو بیزارند . هر گاه این نامه من به شما رسید ، [به سوی من]روی آورید ، که ما به سوی دشمن خود و شما در حرکتیم و بر همان شیوه ایم که از نخست بودیم . والسّلام!» . خوارج به وی نوشتند : امّا بعد ؛ همانا تو نه برای پروردگارت ، که برای نَفْس خویش ، خشم گرفته ای . پس اگر بر کافر بودنِ خود گواهی دهی و به توبه روی آوری ، در کار خود و تو می اندیشیم ؛ وگرنه، همگی با تو خواهیم جنگید ، که همانا خداوند ، خیانت پیشگان را دوست نمی دارد ! چون علی علیه السلام نامه ایشان را خواند ، از آنان نومید شد و چنین اندیشید که آنان را رها کند و جماعت را به سوی شامیان حرکت دهد تا به آنان برخورَد و با ایشان به جنگ پردازد .

.

أنساب الأشراف عن أبى مجلز :بَعَثَ عَلِىٌّ إلَى الخَوارِجِ أن سيروا إلى حَيثُ شِئتُم ، ولا تُفسِدوا فِى الأَرضِ ؛ فَإِنّى غَيرُ هائِجِكُم ما لَم تُحدِثوا حَدَثا . فَساروا حَتّى أتَوُا النَّهرَوانَ ، وأجمَعَ عَلِىٌّ عَلى إتيانِ صِفّينَ ، وبَلَغَ مُعاوِيَةَ فَسارَ حَتّى أتى صِفّينَ . وكَتَبَ عَلِىٌّ إلَى الخَوارِجِ بِالنَّهرَوانِ : أمّا بَعدُ ، فَقَد جاءَكُم ما كُنتُم تُريدونَ ، قَد تَفَرَّقَ الحَكَمانِ عَلَى غَيرِ حُكومَةٍ ولَا اتِّفاقٍ ، فَارجِعوا إلى ما كُنتُم عَلَيهِ ، فَإِنّى أُريدُ المَسيرَ إلَى الشّامِ . فَأَجابوهُ : أنَّهُ لا يَجوزُ لَنا أن نَتَّخِذَكَ إماما وقَد كَفَرتَ حَتّى تَشهَدَ عَلى نَفسِكَ بِالكُفرِ ، وتَتوبَ كَما تُبنا ، فَإِنَّكَ لَم تَغضَب للّهِ ، إنَّما غَضِبتَ لِنَفسِكَ . فَلَمّا قَرَأَ جَوابَ كِتابِهِ إلَيهِم يَئِسُ مِنهُم ، فَرَأى أن يَمضِىَ مِن مُعَسكَرِهِ بِالنُّخَيلَةِ وقَد كانَ عَسكَرَ بِها حينَ جاءَ خَبرُ الحَكَمَينِ إلَى الشّامِ ، وكَتَبَ إلى أهلِ البَصرَةِ فِى النُّهوضِ مَعَهُ . (1)

4 / 3نُزولُ عَسكَرِ الإِمامِ بِالنُّخَيلَةِالأخبار الطوال بَعدَ ذِكرِ رِسالَةِ الإِمامِ عليه السلام إلَى الخَوارِجِ وجَوابِهِم لَهُ : لَمّا قَرَأَ عَلِىٌّ كِتابَهُم يَئِسَ مِنهُم ، ورَأى أن يَدَعَهُم عَلى حالِهِم ، ويَسيرَ إلَى الشّامِ ؛ لِيُعاوِدَ مُعاوِيَةَ الحَربَ ، فَسارَ بِالنّاسِ حَتّى عَسكَرَ بِالنُّخَيلَةِ ، وقالَ لِأَصحابِهِ : تَأَهَّبوا لِلمَسيرِ إلى أهلِ الشّامِ ، فَإِنّى كاتِبٌ إلى جَميعِ إخوانِكُم لِيَقدَموا عَلَيكُم ، فَإِذا وافَوا شَخَصنا إن شاءَ اللّهُ . ثُمَّ كَتَبَ كِتابَهُ إلى جَميعِ عُمّالِهِ أن يُخَلِّفوا خُلفاءَهُم عَلى أعمالِهِم ، ويَقدَموا عَلَيهِ . (2)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 141 .
2- .الأخبار الطوال : ص 206 .

4 / 3 فرود آمدن سپاه امام در نُخَیله

أنساب الأشراف به نقل از ابو مجلز : علی علیه السلام به خوارج پیغام داد : «هر جا می خواهید ، بروید و در زمین فساد نکنید ، که تا وقتی آشوبی بر پا نکنید ، من شما را تحریک [به حمله و جنگ]نمی کنم» . پس خوارج در راه شدند تا به نهروان رسیدند . علی علیه السلام بر آن شد که به صِفّین رود . به معاویه نیز خبر رسید و او [نیز]حرکت کرد تا به صفّین درآمد . علی علیه السلام به خوارجِ منزل گزیده در نهروان نوشت : «امّا بعد ؛ به راستی آنچه می خواستید ، شما را در رسید . داوران بدون داوری و اتّفاق نظر ، از هم جدا شدند . پس به آنچه بر آن بودید ، بازگردید ، که همانا من خواهان حرکت به سوی شام هستم» . خوارج به وی [چنین] پاسخ دادند : ما را روا نیست که تو را به پیشوایی گیریم ، حال آن که کفر ورزیده ای ؛ مگر آن که به کفر خویش گواهی دهی و همانند ما توبه کنی، که تو نه برای خدا ، بلکه برای نَفْس خویش ، خشم گرفته ای . چون علی علیه السلام پاسخ نامه خود به ایشان را خواند ، از آنان نا امید گشت و بر آن شد که از اردوگاه خود در نُخَیله که از هنگامِ رسیدنِ خبر داوران ، در آن جا اردو زده بود به سوی شام حرکت کند و به مردم بصره نوشت که همراه وی بر پا خیزند .

4 / 3فرود آمدن سپاه امام در نُخَیلهالأخبار الطّوال پس از بیان نامه امام علیه السلام به خوارج و پاسخ ایشان به وی : چون علی علیه السلام نامه ایشان را خواند ، از آنان امید بُرید و بر آن شد که ایشان را به حال خود وا گذارَد و به سوی شام رهسپار گردد تا جنگ با معاویه را از سر گیرد . پس سپاه را به حرکت درآوَرْد تا در نُخَیله اردو زد و به یارانش گفت : «برای حرکت به سوی شامیان آماده شوید ، که من به همه برادرانتان پیغام فرستاده ام که به سوی شما آیند و هر گاه فرا رسند ، به خواست خدا عازم می شویم» . سپس به همه کارگزارانش نامه داد که جانشینانی در امور خویش بگمارند و به سوی وی حرکت کنند .

.

تاريخ الطبرى عن جبر بن نوف :إنَّ عَلِيّا لَمّا نَزَلَ بِالنُّخَيلَهِ وأيِسَ مِنَ الخَوارِجِ ، قامَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّهُ مَن تَرَکَ الجِهادَ فِى اللّهِ وأدهَنَ فى أمرِهِ کانَ عَلى شَفا هُلکِهِ ، إلّا أن يَتَداَرَکَهُ اللّهُ بِنِعمَهٍ ، فَاتَّقُوا اللّهَ ، وقاتِلوا مَن حادَّ اللّهَ ، وحاوَلَ أن يُطفِئَ نورَ اللّهِ ، قاتِلُوا الخاطِئينَ الضّالّينَ ، القاسِطينَ المُجرِمينَ ، الَّذينَ لَيسوا بِقُرّاءٍ لِلقُرآنِ ، ولا فُقهاءَ فى الدّينِ ،ولا عُلماءَ فِى التَّأويلِ ، ولا لِهذَا الأمرِ بِأهلِ سابِقَهٍ فِى الإسلامِ . وَاللّهِ ، لَو وَلُّوا عَلَيکُم لَعَمِلُوا فيکُم بِأعمالِ کِسرى وهِرَقلَ ؛ تَيَسَّروا وتَهَيَّؤوا لِلمَسيرِ إلى عَدُوِّکُم مِن أهلِ المَغرِبِ ، وقَد بَعَثنا إلى إخوانِکُم مِن أهلِ البَصرَهِ لِيَقدَموا عَلَيکُم ، فَإذا قَدِموا فَاجتَمَعتُم شَخَصنا إن شاءَ اللّهُ ، ولا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ . وکَتَبَ عَلِىٌّ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ مَعَ عُتبَهَ بنِ الأخنَسِ بنِ قَيسٍ مِن بَنى سَعدِ بنِ بَکرٍ : أمّا بَعدُ ، فَإنّا قَد خَرَجنا إلى مُعَسکَرِنا بِالنُّخَيلَهِ ، وقَد أجمَعنا عَلَى المَسيرِ إلى عَدُوِّنا مِن أهلِ المَغرِبِ ، فَاشخَص بِالنّاسِ حَتّى يَأتِيَکَ رَسولى ، وأقِم حَتّى يَأتِيَکَ أمرى . وَالسَّلامُ . (1)

4 / 4إصرارُ الجَيشِ عَلى قِتالِ الخَوارِجِ قَبلَ المَسيرِمروج الذهب :نَزَلَ عَلِىٌّ الأنبارَ ، وَالتَأمَت إلَيهِ العَساکِرُ ، فَخَطَبَ النّاسَ ، وحَرَّضَهُم عَلَى الجِهادِ ، وقالَ : سيروا إلى قَتَلَهِ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ قُدُما ؛ فَإنَّهُم طالَما سَعَوا فى إطفاءِ نورِ اللّهِ ، وحَرَّضوا عَلى قِتالِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ومَن مَعَهُ . ألا إنَّ رَسولَ اللّهِ أمَرَنى بِقِتالِ القاسِطينَ ؛ وهُم هؤُلاءِ الَّذينَ سِرنا إلَيهِم ، وَالنّاکِثينَ ؛ وهُم هؤُلاءِ الَّذينَ فَرَغنا مِنهُم ، وَالمارِقينَ ؛ ولَم نَلقَهُم بَعدُ . فَسيروا إلَى القاسِطينَ ؛ فَهُم أهَمَّ عَلَينا مِنَ الخَوارِجِ ، سيروا إلى قَومٍ يُقاتِلونَکُم کَيما يَکونوا جَبّارينَ ، يَتَّخِذُهُمُ النّاسُ أربابا ، ويَتَّخِذونَ عِبادَ اللّهِ خَوَلاً (2) ، ومالَهُم دُوَلاً . فَأبَوا إلّا أن يَبدَؤوا بِالخَوارِجِ ، فَسارَ عَلِىٌّ إلَيهِم . (3)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 78 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 401 وراجع الأخبار الطوال : ص 206 .
2- .خَوَلاً : أى خَدَماً وعبيداً ، يعنى أنّهم يستخدمونهم ويستعبدونهم (النهايه : ج 2 ص 88 «خول») .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 415 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 198 ح 706 وفيه «عن زيد بن وهب : لمّا خرجت الخوارج بالنهروان قام علىّ رضى الله

عنهفى أصحابه فقال : إنّ هؤلاء القوم قد سفكوا الدم الحرام ، وأغاروا فى سَرْح الناس ، وهم أقرب العدوّ إليكم ، وإن تسيروا إلى عدوّكم أنا أخاف أن يخلفكم هؤلاء فى أعقابكم» .

4 / 4 پافشاری سپاهیان بر جنگ با خوارج ، پیش از حرکت به شام

تاریخ الطبری به نقل از جبر بن نوف : چون علی علیه السلام به نُخَیله فرود آمد و از خوارج مأیوس گشت ، برخاست و پس از سپاس و ستایش خدای گفت : «امّا بعد ؛ پس هر که جهاد برای خدا را وا گذارَد و در کار خدا سستی کند ، بر لبه پرتگاه هلاکت است ، مگر آن که خدا به نعمت [هدایت] خویش او را دست گیرد . پس خدای را پروا کنید و با هر که خدای را به ستیز برخاسته است و می کوشد تا نور او را فرو بنشانَد ، نبرد کنید . بجنگید با خطا پیشگان گم راه ستمکار بدکردار ، که نه قاری قرآن اند ، و نه دین را می فهمند ؛ نه تأویل [قرآن و سنّت] را می شناسند ، و نه در روزگار اسلام ، در پیشوایی سابقه ای دارند . به خدا سوگند،اگر بر شما تسلّط یابند،کردار پادشاهان ایران و روم را در میان شما جاری می کنند . برای حرکت به سوی دشمنتان در باختر ، مهیّا و آماده شوید . ما به برادرانتان در بصره نیز پیغام داده ایم که به سوی شما آیند . پس هر گاه فرا رسند و گرد آیید ، به خواست خدا ، روان می شویم ؛ و نیرو و توانی نیست ، مگر با تکیه بر خدا !» . علی علیه السلام ، همراه عُتْبه بن اَخْنس بن قیس ، از [قبیله]بنی سعد بن بَکر ، نامه ای [چنین]برای عبد اللّه بن عبّاس فرستاد : «امّا بعد ؛ همانا ما به اردوگاه خود در نُخَیله آمده ایم و برآنیم که به سوی دشمن خود در باختر ، حرکت کنیم . پس تا فرستاده ام تو را در رسد ، مردم را حرکت دِه . و منتظر باش تا فرمانم به تو ابلاغ گردد . والسّلام !» .

4 / 4پافشاری سپاهیان بر جنگ با خوارج ، پیش از حرکت به شاممروج الذّهب :علی علیه السلام در [شهرِ] اَنبار (1) فرود آمد و لشکریان ، پیرامونش فراهم آمدند . پس وی برای مردم خطبه خواند و آنان را به جهاد برانگیخت و گفت : «به سوی کُشندگانِ مهاجران و انصار روانه شوید ، که آنان دیری در فرو نشاندنِ نور خدا کوشیدند و مردم را به جنگ با پیامبر خدا و همراهانش ترغیب کردند . هَلا که پیامبر خدا مرا به جنگ با قاسطین (ستم پیشگان) فرمان داد ؛ و آنان همینان اند که به سویشان روان شده ایم ؛ و [نیز]با ناکثین (پیمان شکنان) همانان که از جنگ با ایشان فراغت یافتیم و [همچنین] با مارقین (برون شدگان از دین) ، که هنوز با آنان رویارو نشده ایم . پس به سوی قاسطین روان گردید که از خوارج برای ما

خطرناک ترند . حرکت کنید به جانب جماعتی که با شما می جنگند تا از ستمکاران گردند و مردم ، ایشان را صاحب اختیار خود گردانند و آنان ، بندگان خدا را برده خود سازند و اموالشان را دست به دست گردانند» . امّا لشکریان جز این را نپذیرفتند که نخست با خوارج بجنگند . پس علی علیه السلام به سوی ایشان حرکت کرد .

.

1- .شهری در ده فرسخی بغداد در کنار رود فرات است که مقر سفاح ، اولین خلیفه عباسی در آن جا بوده است (تقویم البلدان : ص 301) .

تاریخ الطبری عن أبی الصلت التیمی :بَلَغَ عَلِیّا أنَّ النّاسَ یَقولونَ : لَو سارَ بِنا إلی هذِهِ الحَرَورِیَّهِ فَبَدَأنا بِهِم ، فَإذا فَرَغنا مِنهُم وَجَّهَنا مِن وَجهِنا ذلِکَ إلَی المُحِلّینَ . فَقامَ فی النّاسِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنی عَلَیهِ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّهُ قَد بَلَغَنی قَولُکُم : لَو أنَّ أمیرُ المُؤمِنینَ سارَ بِنا إلی هذِهِ الخارِجَهِ الَّتی خَرَجَت عَلَیهِ فَبَدَأنا بِهِم ، فَإذا فَرَغنا مِنهُم وَجَّهَنا إلَی المُحِلّینَ ، وإنَّ غَیرَ هذِهِ الخارِجَهِ أهَمُّ إلَینا مِنهُم ، فَدَعوا ذِکرَهُم ، وسیروا إلی قَومٍ یُقاتِلونَکُم کَیما یَکونوا جَبّارینَ مُلوکا ، ویَتَّخِذوا عِبادَ اللّهِ خَوَلاً . فَتَنادی النّاسُ مِن کُلِّ جانِبٍ : سِر بِنا یاأمیرَ المُؤمِنینَ حَیثُ أحبَبتَ . (1)

الإمامه والسیاسه :قامَ عَلِیٌّ فیهِم [أهلِ الکوفَهِ]خَطیبا ، فَقالَ : أمّا بَعدُ ، فَقَد بَلَغَنی قَولُکُم : لَو أنَّ أمیرَ المُؤمِنینَ سارَ بِنا إلی هذِهِ الخارِجَهِ الَّتی خَرَجَت عَلَینا ، فَبَدَأنا بِهِم ، إلّا أنَّ غَیرَ هذِهِ الخارِجَهِ أهَمُّ عَلی أمیرِ المُؤمِنینَ ، سیروا إلی قَومٍ یُقاتِلونَکُم کَیما یَکونوا فِی الأَرضِ جَبّارینَ مُلوکاً ، ویَتَّخِذُهُم المُؤمِنونَ أرباباً ، ویَتَّخِذونَ عِبادَ اللّهِ خَوَلاً ، ودَعوا ذِکرَ الخَوارِجِ . قالَ : فَنادَی النّاسُ مِن کُلِّ جانِبٍ : سِر بِنا یا أمیرَ المُؤمِنینَ حَیثُ أحبَبتَ ، فَنَحنُ حِزبُکَ وأنصارُکَ ؛ نُعادی مَن عاداکَ ، ونُشایِعُ مَن أنابَ إلَیکَ وإلی طاعَتِکَ ، فَسِر بِنا إلی عَدُوِّکَ کائِنا مَن کانَ ، فَإنَّکَ لَن تُؤتی مِن قِلَّهٍ ولا ضَعفٍ ؛ فَإنَّ قُلوبَ شیعَتِکَ کَقَلبِ رَجُلٍ واحِدٍ فِی الاِجتِماعِ عَلی نُصرَتِکَ ، وَالجِدِّ فی جِهادِ عَدُوِّکَ ، فَأبشِر یا أمیرَ المُؤمِنینَ بِالنَّصرِ ، وَاشخَص إلی أیِّ الفَریقَینِ أحبَبتَ ، فَإنّا شَیعَتُکَ الَّتی تَرجو فی طاعَتِکَ وجِهادِ مَن خالَفَکَ صالِحَ الثَّوابِ مِنَ اللّهِ ، تَخافُ مِنَ اللّهِ فی خِذلانِکَ وَالتَّخَلُّفِ عَنکَ شَدیدَ الوَبالِ . فَبایَعوهُ عَلَی التَّسلیمِ وَالرِّضا ، وشَرَطَ عَلَیهِم کِتابَ اللّهِ وسُنَّهَ رَسولِهِ صلی الله علیه و آله . (2)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 80 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 402 .
2- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 166 .

تاریخ الطبری به نقل از ابو صَلْت تَیْمی : به علی علیه السلام خبر رسید که مردم می گویند : کاش علی ما را به سوی این حَروریه روان می ساخت تا نخست با ایشان بجنگیم ؛ و هر گاه از آنان فارغ می شدیم ، ما را از آن جا به سوی آنها (شامیان) که جنگ با آنان سزاست ، حرکت می داد . پس علی علیه السلام در میان مردم برخاست و از پی سپاس و ستایش خدا گفت : «امّا بعد ؛ مرا خبر رسیده که گفته اید کاش امیر مؤمنان ما را به سوی این خوارج که بر ما شوریده اند ، می بُرد و نخست با آنان می جنگیدیم و هر گاه از ایشان فارغ می شدیم ، ما را به سوی (شامیان) که جنگ با آنان سزاست ، روانه می ساخت . همانا آن گروه دیگر ، غیر از خوارج ، برای ما خطرناک ترند . پس از یاد آنان برون آیید و به جنگ کسانی روید که با شما می جنگند تا حکمرانانی سرکش شوند و بندگان خدا را برده خود سازند» . آن گاه ، مردم از هر سوی ندا دادند : ای امیر مؤمنان ! ما را به هر سوی می پسندی ، روان کن .

الإمامه و السیاسه :علی علیه السلام در میان کوفیان به خطابه برخاست و گفت : «امّا بعد ؛ مرا خبر رسیده که گفته اید : ای کاش امیر مؤمنان ما را به سوی این خوارج می بُرد که بر ما شوریده اند تا نخست با آنان بجنگیم . امّا آن گروهِ غیر از این خوارج ، برای امیر مؤمنان خطرناک ترند . روان شوید به سوی گروهی که با شما می جنگند تا در زمین، سر کشانه حکمرانی کنند و مؤمنان آنان را صاحب اختیار خویش سازند و ایشان ، بندگان خدا را به بندگی گیرند . و از یاد خوارج درگذرید» . پس جماعت از هر سو ندا دادند : ای امیر مؤمنان ! ما را به هر سوی که خواهی ، روان کن ، که ما حزب و یاوران توایم ؛ با هر که دشمن تو باشد ، دشمنی می ورزیم ؛ و هر که را به تو و فرمانبرداری ات روی کند ، همراهی می کنیم . پس ما را به سوی دشمن خود ، هر جای که باشد ، روان ساز ، که تو هرگز دچار اندکی و ناتوانی [ِ یارانت] نمی شوی ؛ بلکه دل های پیروانت در همدستی برای یاری کردنت و کوشش در جهاد با دشمنت ، همانند دل یک مرد است . ای امیر مؤمنان ! به پیروزی شادمان باش و به سوی هر یک از دو گروه که خواهی ، حرکتمان ده ، که ما پیرو توایم ؛ پیروی که در فرمان بردن از تو و جهاد با مخالفانت ، امید پاداشِ شایسته از خداوند دارد و از این که تو را تنها گذارد ، از خدای می ترسد ؛ و سرپیچی از فرمانت ، عذابی سخت دارد» . پس بر گوش به فرمان بودن و اطاعت [از فرمان او]با وی بیعت

کردند و او بر ایشان شرط کرد که به کتاب خدا و سنّت پیامبرش پایبند باشند .

.

ص: 446

. .

ص: 447

. .

M304_T1_File_3430922

الفصل الخامس : مسير جيش الإمام إلى النهروان5 / 1ما أدّى إلى تَطَوُّرِ مَوقِفِ الإمام فى مُواجَهَهِ الخَوارِجِتاريخ الطبرى عن حميد بن هلال بَعدَ أن ذَكَرَ أَنَّ الخَوارِجَ قَتَلوا عَبدَ اللّهِ ابنَ خَبّابٍ وَامرَأَتَهُ : وقَتَلوا ثَلاثَ نِسوَهٍ مِن طَىِّءٍ ، وقَتَلوا اُمَّ سِنانٍ الصَّيداوِيَّهَ ، فَبَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا ومَن مَعَهُ مِنَ المُسلِمينَ مِن قَتلِهِم عَبدَ اللّهِ بنَ خَبّابٍ وَاعتِراضِهِمُ النّاسَ ، فَبَعَثَ إلَيهِمُ الحارِثَ بنَ مُرَّهَ العَبدِىَّ لِيَأتِيَهُم فَيَنظُرَ فيما بَلَغَهُ عَنهُم ، ويَكتُبَ بِهِ إلَيهِ عَلى وَجهِهِ ، ولا يَكتُمَهُ . فَخَرَجَ حَتَّى انتَهى إلَى النَّهرِ لِيُسائِلَهُم ، فَخَرَجَ القَومُ إلَيهِ فَقَتَلوهُ . وأتَى الخَبَرُ أميرَ المُؤمِنينَ وَالنّاسَ ، فَقامَ إلَيهِ النّاسُ فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ عَلامَ تَدَعُ هؤُلاءِ وَراءَنا يَخلُفونَنا فى أموالِنا وعِيالِنا ؟ ! سِر بِنا إلَى القَومِ ، فَإذا فَرَغنا مِمّا بَينَنا وبَينَهُم سِرنا إلى عَدُوِّنا مِن أهلِ الشّامِ . وقامَ إلَيهِ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ الكِندِىُّ فَكَلَّمَهُ بِمِثلِ ذلِکَ وكانَ النّاسُ يَرَونَ أنَّ الأَشعَثَ يَرى رَأيَهُم ؛ لِأَنَّهُ كانَ يَقولُ يَومَ صِفّينَ أنصَفَنا قَومٌ يَدعونَ إلى كِتابِ اللّهِ ، فَلَمّا أمَرَ عَلِيّا بِالمَسيرِ إلَيهِم عَلِمَ النّاسُ أنَّهُ لَم يَكن يَرى رَأيَهُم فَأَجمَعَ عَلى ذلِکَ، فَنادى بِالرَّحيلِ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 82 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 403 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 142 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 168 كلاهما نحوه وراجع الأخبار الطوال : ص 207 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 288 .

فصل پنجم : حرکت سپاه امام به سوی نهروان

5 / 1 انگیزه های تغییر موضع امام در برخورد با خوارج

فصل پنجم : حرکت سپاه امام به سوی نهروان (1)5 / 1انگیزه های تغییر موضع امام در برخورد با خوارجتاریخ الطبری به نقل از حمید بن هلال ، پس از بیان این که خوارج ، عبد اللّه بن خَبّاب و همسرش را کشتند : و سه زن از [قبیله] طَی و [نیز] اُمّ سنان صیداوی را کشتند . این خبر که آنان عبد اللّه بن خبّاب را کشته اند و راه را بر مردم می گیرند ، به علی علیه السلام و مسلمانانِ همراه وی رسید . پس علی علیه السلام ، حارث بن مرّه عبدی را به سوی ایشان گسیل داشت تا صحّت اخبار رسیده را دریابد و آنچه را می بیند ، بدون کتمان ، به وی کتبا گزارش کند . پس حارث حرکت کرد ، چندان که به نهر رسید تا از حال آنان آگاه گردد . خوارج به جانب وی روی کرده ، او را کشتند . خبر به امیر مؤمنان و مردم رسید . جماعت نزد او برخاسته، گفتند: ای امیرمؤمنان! چرا اینان را پشت سرمان وا می گذاری تا بر اموال و خانواده های ما چنگ اندازند ؟ ما را به سوی این قوم روان ساز . پس هر گاه از کار خود با ایشان فارغ شویم ، به سوی دشمن شامی مان رهسپار می گردیم . اشعث بن قیس کِنْدی نزد وی برخاست و همین سخن را گفت . (مردم می پنداشتند که اشعث با خوارج همرأی است ؛ زیرا وی در نبرد صِفّین ، گفته بود : شامیان انصاف داده اند که ما را به کتاب خدا فرا خوانده اند ؛ امّا آن گاه که از علی علیه السلام خواست تا به سوی آنان حرکت کند ، مردم دریافتند که وی با خوارج همرأی نیست) . پس علی علیه السلام بر همین نظر استوار شد و فرمانِ حرکت داد .

.

1- .برای آگاهی بیشتر در خصوص این فصل ، به نقشه پایان کتاب مراجعه شود .

5 / 2إشخاصُ الإمامِ قَيسَ بنَ سَعدٍ إلَيهِم قَبلَ المَسيرِتاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن عوف :لَمَّا أرادَ عَلِىٌّ المَسيرَ إلى أهلِ النَّهرِ مِنَ الأنبارِ قَدَّمَ قَيسَ بنَ سَعدِ بنِ عُبادَةَ ، وأمَرَهُ أن يَأتِىَ المَدائِنَ فَيَنزِلَها حَتّى يَأمُرَهُ بِأمرِهِ . ثُمَّ جاءَ مُقبِلاً إلَيهِم ، ووافاهُ قَيسٌ وسَعدُ بنُ مَسعودٍ الثَّقَفِىُّ بِالنَّهرِ ، وبَعَثَ إلى أهلِ النَّهرِ : اِدفَعوا إلَينا قَتَلَةَ إخوانِنا مِنكُم نَقتُلهُم بِهِم ، ثُمَّ أنَا تارِكُكُم وكافٌّ عَنكُم حَتّى ألقى أهلَ الشّامِ ، فَلَعَلَّ اللّهَ يُقَلِّبُ قُلوبَكُم ، ويَرُدُّكُم إلى خَيرٍ مِمّا أنتُم عَلَيهِ مِن أمرِكُم . فَبَعَثوا إلَيهِ ، فَقالوا : كُلُّنا قَتَلَتُهُم ، وكُلُّنا نَستَحِلُّ دِماءَهُم ودِماءَكُم . (1)

تاريخ الطبرى عن عبد الرحمن بن أبى الكنود :إنَّ قَيسَ بنَ سَعدِ بنِ عُبادَةَ قالَ لَهُم [أهلِ النَّهرَوانِ] : عِبادَ اللّهِ ! أخرِجوا إلَينا طَلِبَتَنا مِنكُم ، وَادخُلوا فى هذَا الأمرِ الَّذى مِنهُ خَرَجتُم ، وعودوا بِنا إلى قِتالِ عَدُوِّنا وعَدُوِّكُم ، فَإنَّكُم رَكِبتُم عَظيماً مِنَ الأمرِ ؛ تَشهَدونَ عَلَينا بِالشِّركِ ، وَالشِّركُ ظُلمٌ عَظيمٌ ، وتَسفِكونَ دِماءَ المُسلِمينَ وتَعُدّونَهُم مُشرِكينَ . فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ شَجَرَةَ السُّلَمِىُّ : إنَّ الحَقَّ قَد أضاءَ لَنا فَلَسنا تُتابِعُكُم ، أو تَأتونا بِمِثلِ عُمَرَ . فَقالَ : ما نَعلَمُهُ فينا غَيرَ صاحِبِنا ، فَهَل تَعلَمونَهُ فيكُم ؟ وقالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ فى أنفُسِكُم أن تُهلِكوها : فَإنّى لَأرَى الفِتنَةَ قَد غَلَبَت عَلَيكُم . وخَطَبَهُم أبو أيّوبَ خالِدُ بنُ زَيدٍ الأنصارِىُّ ، فَقالَ : عِبادَ اللّهِ ! إنّا وإيّاكُم عَلَى الحالِ الأُولَى الَّتى كُنّا عَلَيها ، لَيسَت بَينَنا وبَينَكُم فُرقَةٌ ، فَعَلامَ تُقاتِلونَنا ؟ فَقالوا إنّا لَو بايَعناكُمُ اليَومَ حَكَّمتُم غَداً . قالَ : فَإنّى أنشُدُكُمُ اللّهَ أن تُعَجِّلوا فِتنَةَ العامِ مَخافَةَ ما يَأتى فى قابِلٍ . (2)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 83 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 404 ، مروج الذهب : ج 2 ص 415 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 168 و فيها من «بعث إلى أهل النهر . . .» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 288 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 83 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 404 ، الأخبار الطوال : ص 207 نحوه .

5 / 2 روانه شدن قیس بن سعد به سوی خوارج، به فرمان امام، پیش از حرکت

5 / 2روانه شدن قیس بن سعد به سوی خوارج، به فرمان امام، پیش از حرکتتاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن عوف : چون علی علیه السلام خواست از [شهر]انبار به سوی خوارج حرکت کند ، قیس بن سعد بن عباده را پیش فرستاد و به وی فرمان داد تا به مدائن رفته،در آن جا منزل گزیند تا وقتی که فرمانش به او رسد . سپس علی علیه السلام به سوی خوارج حرکت کرد . بر کناره نهر ، قیس و سعد بن مسعود ثقفی به وی پیوستند . پس علی علیه السلام به خوارج پیغام داد : «کشندگانِ برادران ما را از میان خود برگرفته ، به ما بسپارید تا در ازای [کشتن]آنان ، قصاصشان کنیم . سپس من رهاتان می کنم و از شما دست می شویم تا با شامیان رویارو شوم ؛ باشد که خدا دل هاتان را بگردانَد و شما را به وضعی بهتر از این که اکنون دارید ، بازگردانَد» . پس خوارج به وی پیغام داده ، گفتند : ما ، همه ، ایشان را کشتیم و همگی ، [ریختن]خون آنان و شما را مباح می دانیم .

تاریخ الطبری به نقل از عبد الرّحمان بن ابی کنود : همانا قیس بن سعد بن عباده به اهل نهروان گفت : بندگان خدا ! آنچه را از شما طلب می کنیم (قاتلان را) به ما تسلیم نمایید و در بیعتی که از آن خارج شده اید ، درآیید و همراه ما به جنگ با دشمن ما و خودتان بازگردید ، که شما به کاری گران دست زده اید : ما را مشرک می خوانید ، حال آن که شرک ستمی است بزرگ ؛ و خون های مسلمانان را می ریزید و ایشان را مشرک به شمار می آورید . عبد اللّه بن شجره سُلَمی گفت : همانا حقیقت برای ما روشن شده و ما از شما پیروی نمی کنیم ، مگر آن که همانند عُمَر را برای ما آورید ! [قیس] گفت : ما در میان خود ، جز امیرمان کسی را نمی شناسیم که [همانند]او باشد . آیا شما در میان خود [کسی چون]او را می شناسید؟ و [نیز] گفت : شما را به خدا سوگند می دهم که جان های خود را هلاک نکنید ، که همانا جز این نمی بینم که فتنه بر شما چیره شده است . ابو ایّوب خالد بن زید انصاری [هم] با ایشان به سخن پرداخت و گفت : ای بندگان خدا ! ما و شما بر همان حال نخست هستیم که از پیش برآن بودیم . میان ما و شما جدایی نیست . پس چرا با ما می جنگید؟ گفتند : اگر امروز با شما بیعت کنیم ، فردا [باز هم]به داوری تن خواهید داد .

گفت : شما را به خدا سوگند می دهم که به دلیل بیم از آنچه در آینده پیش خواهد آمد ، فتنه امروز را پیش نیندازید !

.

5 / 3نُزولُ الإِمامِ عَلى فَرسَخَينِ مِنَ النَّهرَوانِالفتوح :سارَ عَلِیٌّ رضی الله عنه حَتّی نَزَلَ عَلی فَرسَخَینِ مِنَ النَّهرَوانِ ، ثُمَّ دَعا بِغُلامِهِ فَقالَ لَهُ : اِرکَب إلی هؤُلاءِ القَومِ ، وقُل لَهُم عَنّی : مَا الَّذی حَمَلَکُم عَلَی الخُروجِ عَلَیَّ ، أ لَم أقصِد فی حُکمِکُم ؟ أ لَم أعدِل فی قَسمِکُم ؟ أ لَم أقسِم فیکُم فَیئَکُم ؟ أ لَم أرحَم صَغیرَکُم ؟ أ لَم اُوَقِّر کَبیرَکُم ؟ أ لَم تَعلَموا أنّی لَم أتَّخِذکُم خَوَلاً ، ولَم أجعَل مالَکُم نَفَلاً ؟ وَانظُر ماذا یَرُدّونَ عَلَیکَ ، وإن شَتَموکَ فَاحتَمِل ، وإیّاکَ أن تَرُدَّ عَلی أحَدٍ مِنهُم شَیئا . فَأقبَلَ غُلامُ عَلِیٍّ حَتّی أشرَفَ عَلَی القَومِ بِالنَّهرَوانِ ، فَقالَ لَهُم ما أمَرَهُ بِهِ ، فَقالَت لَهُ الخَوارِجُ : اِرجِع إلی صاحِبِکَ ؛ فَلَسنا نُجیبُهُ إلی شَیءٍ یُریدُه أبَدا ، وإنّا نَخافُ أن یَرُدَّنا بِکَلامِهِ الحَسَنِ کَما رَدَّ إخوانَنا بِحَرَوراءَ عَبدَ اللّهِ بنَ الکَوّاءِ وأصحابَهُ ، وَاللّهِ تَعالی یَقولُ : «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» (1) ، ومَولاکَ عَلِیٌّ مِنهُم ، فَارجِع إلَیهِ وخَبِّرهُ بِأنَّ اجتِماعَنا هاهُنا لِجِهادِهِ ومُحارَبَتِهِ ، لا لِغَیرِ ذلِکَ . (2)

.

1- .الزخرف : 58 .
2- .الفتوح : ج 4 ص 261 .

5 / 3 اردو زدن امام در دو فرسنگیِ نهروان

5 / 3اردو زدن امام در دو فرسنگیِ نهروانالفتوح :علی علیه السلام روان شد تا در دو فرسنگیِ نهروان فرود آمد . پس غلامش را فرا خوانْد و به وی گفت : «به سوی این قوم مَرکَب بران و از جانب من به ایشان بگو : چه چیز شما را وا داشت تا بر من بشورید؟ آیا در حکمرانی بر شما راه اعتدال را فرو نهادم؟ آیا در تقسیم بیت المال برای شما عدل نورزیدم؟ آیا حقّ شما از بیت المال را میانتان تقسیم نکردم؟ آیا به خُردِتان مهر نورزیدم و بزرگتان را حرمت ننهادم؟ آیا نمی دانید که من شما را به بندگی نگرفتم و مالتان را [به این و آن]نبخشیدم؟ و بنگر که آنان چه پاسخی به تو می دهند . اگر دشنامت دادند ، شکیبایی کن . مبادا که به هیچ یک از ایشان پاسخ دهی!» . پس غلام حرکت کرد تا نزد آن جماعت در نهروان رسید و به ایشان گفت که علی علیه السلام ، او را به چه فرمان داده است . خوارج به وی گفتند : نزد امیر خود بازگرد که ما هرگز پاسخ او را در آنچه او می خواهد ، نخواهیم داد ؛ زیرا بیم داریم که با گفتار نیکویش ما را بازگردانَد ، همان سان که برادرانمان ، عبد اللّه بن کوّاء و یارانش را در حَروراء بازگردانْد . و خدای فرازمند می فرماید : «بلکه آنان (قریشیان) گروهی احتجاجگرند» . و مولای تو ، علی ، از جمله ایشان است . پس نزد او بازگرد و به وی گزارش ده که گرد هم آمدن ما در این جا ، تنها برای جهاد و جنگ با اوست ، نه برای چیز دیگر .

.

5 / 4إخبارُ الإمامِ بِما سَيَقَعُ فِى الحَربِالكامل فى التاريخ :إنَّ الخَوارِجَ قَصَدوا جِسرَ النَّهرِ وكانوا غَربَهُ ، فَقالَ لِعَلِىٍّ أصحابُهُ : إنَّهُم قَد عَبَرُوا النَّهرَ ! فَقالَ : لَن يَعبُروا . فَأرسَلوا طَليعَةً ، فَعادَ وأخبَرَهُم أنَّهُم عَبَرُوا النَّهرَ ، وكانَ بَينَهُم وبَينَهُ نُطفَةٌ مِنَ النَّهرِ ، فَلِخَوفِ الطَّليعَهِ مِنهُم لَم يَقرَبهُم ، فَعادَ فَقالَ : إنَّهُم قَد عَبَرُوا النَّهرَ . فَقالَ عَلِىٌّ : وَاللّهِ ما عَبَروهُ ، وإنَّ مَصارِعَهُم لَدونَ الجِسرِ ، ووَاللّهِ لا يُقتَلُ مِنكُم عَشَرَهٌ ، ولا يَسلَمُ مِنهُم عَشَرَهٌ . وتَقَدَّمَ عَلِىٌّ إلَيهِم فَرَآهُم عِندَ الجِسرِ لَم يَعبُروهُ ، وكانَ النّاسُ قَد شَكّوا فى قَولِهِ ، وَارتابَ بِهِ بَعضُهُم ، فَلَمّا رَأَوُا الخَوارِجَ لَم يَعبُروا كَبَّروا ، وأخبَروا عَلِيّا بِحالِهِم . فَقالَ : وَاللّهِ ، ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام لَمّا عَزَمَ عَلى حَربِ الخَوارِجِ ، وقيلَ لَهُ : إنَّ القَومَ عَبَروا جِسرَ النَّهرَوانِ : مَصارِعُهُم دونَ النُّطفَهِ (2) ، وَاللّهِ ، لا يُفلِتُ مِنهُم عَشَرَهٌ ، ولا يَهلِكُ مِنكُم عَشَرَهٌ . (3)

الكامل للمبرّد :قَد قالَ عَلِىٌّ وقيلَ لَهُ : إنَّهُم يُريدونَ الجِسرَ ، فَقالَ : لَن يَبلُغُوا النُّطفَهَ . وجَعَلَ النّاسُ يَقولونَ لَهُ فى ذلِكَ ، حَتّى كادوا يَشُكّونَ ، ثُمَّ قالوا : قَد رَجَعوا يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَقالَ : وَاللّهِ ، ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ . ثُمَّ خَرَجَ إلَيهِم فى أصحابِهِ وقَد قالَ لَهُم : إنَّهُ وَاللّهِ ما يُقتَلُ مِنكُم عَشَرَهٌ ، ولا يُفلِتُ مِنهُم عَشَرَهٌ . فَقُتِلَ مِن أصحابِهِ تِسعَهٌ ، وأفلَتَ مِنهُم ثَمانِيَهٌ . (4)

.

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 405 . راجع : ص 490 (استبشار الناس بظهور آيه من آيات النبوّه) .
2- .قال الشريف الرضى رحمه الله : يعنى بالنطفه ماء النهر ، وهى أفصح كنايه عن الماء ، وإن كان كثيرا جمّا .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 59 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 267 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 263 ، إعلام الورى : ج 1 ص 338 كلّها نحوه وليس فيها «مصارعهم دون النطفه» .
4- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1105 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 416 .

5 / 4 خبر دادنِ امام از رویدادهای آینده جنگ

5 / 4خبر دادنِ امام از رویدادهای آینده جنگالکامل فی التّاریخ :خوارج به سوی پلی که بر نهر بود ، روان شدند و نزدیک آن بودند . یاران علی علیه السلام به وی گفتند : ایشان از نهر برگذشتند . علی علیه السلام گفت : «هرگز عبور نخواهند کرد» . آن گاه ، دیده بانی فرستادند . او بازگشت و خبرشان داد که ایشان از نهر برگذشته اند ، در حالی که میان آنها و او رشته ای از آب نهر فاصله افکنده بود ؛ امّا دیده بان از بیم ، به ایشان نزدیک نشده و بازگشته و گفته بود : آنها از نهر برگذشته اند . علی علیه السلام گفت : «به خدا سوگند ، از آن عبور نکرده اند و همانا پیش از پل هلاک خواهند شد . به خدا سوگند ، از شما بیش از ده تن کشته نمی شوند و از آنها ، بیش از ده تن زنده نمی مانند» . علی علیه السلام ، خود ، به سوی آنان پیش رفت و ایشان را بر کناره پل دید که هنوز از آن بر نگذشته اند . مردم ، پیش تر ، در گفتار او تردید ورزیده و برخی در او به شکّ افتاده بودند . چون دیدند که خوارج عبور نکرده اند ، تکبیر سر دادند و علی علیه السلام را از حال خویش ، آگاه کردند . علی علیه السلام گفت : «خدای را سوگند ، نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده» . (1)

امام علی علیه السلام آن گاه که برای جنگ با خوارج روان گشت و به وی گفته شد که ایشان از پل نهروان برگذشته اند : آنان این سویِ آب ، هلاک می شوند . به خدا سوگند ، از آنها بیش از ده تن رهایی نمی یابند و از شما [نیز] افزون بر ده نفر کشته نمی شوند .

الکامل ، مبرّد :به علی علیه السلام گفته شد : خوارج می خواهند از پل برگذرند . وی گفت : «آنان هرگز به آب نخواهند رسید» . مردم به چند و چون در این باب پرداختند ، چندان که نزدیک بود به تردید افتند . سپس گفتند : ای امیر مؤمنان ! ایشان بازگشته اند . پس گفت : «به خدا سوگند ، من نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده» . آن گاه ، در میان یارانش به سوی ایشان روانه شد و به همراهانش گفت : «به خدا سوگند ، همانا از شما [حتّی]ده تن کشته نخواهند شد و از ایشان ، [حتّی]ده نفر رهایی نخواهند یافت» . پس ، از یاران وی نُه نفر کشته شدند و از خوارج ، هشت تن رهایی یافتند .

.

1- .ر . ک : ص 491 (شادمانی مردم به سبب ظهور یکی از نشانه های نبوّت) .

كنز العمّال عن أبى سليمان المرعش :لَمّا سارَ عَلِىٌّ إلَى النَّهرَوانِ سِرتُ مَعَهُ ، فَقالَ عَلِىٌّ : وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ لا يَقتُلونَ مِنكُم عَشَرَةً ، ولا يَبقى مِنهُم عَشَرَةٌ . فَلَمّا سَمِعَ النّاسُ ذلِكَ حَمَلوا عَلَيهِم ، فَقَتَلوهُم . (1)

الإرشاد عن جندب بن عبد اللّه الأزدى :شَهِدتُ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام الجَمَلَ وصِفّينَ لا أشُكُّ فى قِتالِ مَن قاتَلَهُ ، حَتّى نَزَلنَا النَّهرَوانَ ، فَدَخَلَنى شَكٌّ ، وقُلتُ : قُرّاؤُنا وخِيارُنا نَقتُلُهُم ؟ ! إنَّ هذا لَأمرٌ عَظيمٌ . فَخَرَجتُ غُدوَةً أمشى ومَعى إداوَةُ (2) ماءٍ ، حَتّى بَرَزتُ عَنِ الصُّفوفِ ، فَرَكَزتُ رُمحى ، ووَضَعتُ تُرسى إلَيهِ ، وَاستَتَرتُ مِنَ الشَّمسِ ، فَإنّى لَجالِسٌ حَتّى وَرَدَ عَلَىَّ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ لى : يا أخَا الأزدِ ، أمَعَكَ طَهورٌ ؟ قُلتُ : نَعَم ، فَناوَلتُهُ الإداوَةَ ، فَمَضى حَتّى لَم أرَهُ ، ثُمَّ أقبَلَ وقَد تَطَهَّرَ فَجَلَسَ فى ظِلِّ التُّرسِ ، فَإذا فارِسٌ يَسأَلُ عَنهُ ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هذا فارِسٌ يُريدُكَ ، قالَ : فَأَشِر إلَيهِ ، فَأَشَرتُ إلَيهِ ، فَجاءَ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قَد عَبَرَ القَومُ وقد قَطَعُوا النَّهرَ ! فَقالَ : كَلّا ، ما عَبَروا . قالَ : بَلى ، وَاللّهِ لَقَد فَعَلوا . قالَ : كَلّا ، ما فَعَلوا . قالَ : فَإنَّهُ لَكَذلِكَ إذ جاءَ آخَرُ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قَد عَبَرَ القَومُ ! قالَ : كَلّا ، ما عَبَروا . قالَ : وَاللّهِ ، ما جِئتُكَ حَتّى رَأَيتُ الرّاياتِ فى ذلِكَ الجانِبِ ، وَالأثقالَ . قالَ : وَاللّهِ ما فَعَلوا ، وإنَّهُ لَمَصرَعُهُم ومُهَراقُ دِمائِهِم . ثُمَّ نَهَضَ ونَهَضتُ مَعَهُ ، فَقُلتُ فى نَفسى : الحَمدُلِلّهِ الَّذى بَصَّرَنى هذَا الرَّجُلَ ، وعَرَّفَنى أمرَهُ ، هذا أحَدُ رَجُلَينِ : إمّا رَجُلٌ كَذّابٌ جَرِىءٌ ، أو عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّهِ وعَهدٍ مِن نَبِيِّهِ ، اللّهُمَّ ! إنّى أعطيكَ عَهدا تَسأَلُنى عَنهُ يَومَ القِيامَةِ إن أنَا وَجَدتُ القَومَ قَد عَبَروا أن أكونَ أوَّلَ مَن يُقاتِلُهُ ، وأوَّلَ مَن يَطعَنُ بِالرُّمحِ فى عَينِهِ ، وإن كانوا لَم يَعبُروا أن اُقيمَ عَلَى المُناجَزَةِ وَالقِتالِ . فَدَفَعنا (3) إلَى الصُّفوفِ ، فَوَجَدنَا الرّاياتِ وَالأثقالَ كَما هِىَ ، قالَ : فَأَخَذَ بِقَفاىَ ودَفَعَنى ، ثُمَّ قالَ : يا أخَا الأزدِ ، أتَبَيَّنَ لَكَ الأمرُ ؟ قُلتُ : أجَل يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : فَشَأنَكَ بِعَدُوِّكَ . فَقَتَلتُ رَجُلاً ، ثُمَّ قَتَلتُ آخَرَ ، ثُمَّ اختَلَفتُ أنَا ورَجُلٌ آخَرُ أضرِبُهُ ويَضرِبُنى فَوَقَعنا جَميعا ، فَاحتَمَلَنى أصحابى ، فَأفَقتُ حينَ أفَقتُ وقَد فَرَغَ القَومُ . (4)

.

1- .كنز العمّال : ج 11 ص 322 ح 31625 نقلاً عن يعقوب بن شيبه فى كتابه «مسير علىّ» .

2- .الإداوه : إناء صغير من جلد يتّخذ للماء كالسطيحه ونحوها (لسان العرب : ج 14 ص 25 «أدا») .
3- .دَفَع إلى المكان ودُفِع : انتهى (لسان العرب : ج 8 ص 89 «دفع») .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 317 ، إعلام الورى : ج 1 ص 339 وراجع الكافى : ج 1 ص 345 ح 2 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 268 والمعجم الأوسط : ج 4 ص 227 ح 4051 .

کنز العمّال به نقل از ابوسلیمان مرعش : آن گاه که علی علیه السلام به نهروان رهسپار گشت ، من با وی همراه شدم . علی علیه السلام گفت : «سوگند به آن که دانه را شکافید و جنبنده را آفرید ، ایشان [حتّی]ده تن از شما را نمی کشند و از خودِشان [هم]ده تن باقی نمی مانند» . چون مردم این را شنیدند ، بر آنان هجوم بردند و هلاکشان کردند .

الإرشاد به نقل از جُنْدَب بن عبد اللّه اَزْدی : من در جَمَل و صِفّین با علی علیه السلام همراه بودم و در نبرد با کسانی که وی با ایشان جنگید ، تردید نورزیدم . امّا وقتی در نهروان فرود آمدیم،تردید در من راه یافت و گفتم : قاریان و برگزیدگانِ خود را می کشیم؟ این ، کاری بس گران است! پگاهان ، برون آمده ، با مَشکی آب در دست ، قدم زدم ، چندان که از صف ها جدا شدم . پس نیزه ام را در زمین فرو کردم و سپرم را بر آن نهادم و [سایبانی ساخته]خود را از تابش آفتاب پوشاندم . نشسته بودم که علی امیر مؤمنان ، نزد من آمد و مرا گفت : «ای برادر اَزدی! آیا آب برای طهارت داری؟» . گفتم : آری . سپس مَشک آب را به وی دادم . او چندان دور شد که ندیدمش . سپس در حالی که وضو ساخته بود ، برگشت و در سایه سپر نشست . در این حال ، سواری پیش آمد که در جستجوی او بود . گفتم : ای امیر مؤمنان! این سوار تو را می جوید . گفت : «به وی اشاره کن!» . او را اشاره کردم و آمد . گفت : ای امیر مؤمنان! آن جماعت عبور کردند و از نهر برگذشتند . گفت : «نه! عبور نکرده اند» . گفت : چرا ؛ به خدا سوگند ، بر گذشتند . گفت : «نه! چنین نکرده اند» . گفت : همانا که چنین است . در این حال ، دیگری آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! آنان عبور کردند . گفت : «نه! عبور نکرده اند» . گفت : به خدا سوگند ، نزدت نیامدم ، مگر آن گاه که پرچم ها و بارها[یشان] را در آن سو دیدم . گفت : «به خدا سوگند ، چنین نکرده اند ! همانا همین جا هلاکتگاه و جای ریختن خون ایشان است» . سپس برخاست و من [هم] با وی برخاستم . با خود گفتم : سپاس ، از آنِ خدایی است که مرا نسبت به این مرد ، بینا ساخت و امر خویش را به من شناسانْد . وضع او از دو حال خارج نیست : یا مردی است دروغگو و بی باک ؛ و یا از پروردگار خویش ، دلیلی روشن و از پیامبرش ، خبری در اختیار دارد . بار خدایا! من با تو پیمانی می سپارم که روز قیامت ، مرا از آن واخواست فرمایی : اگر آن جماعت [از نهر]عبور کرده باشند ، من نخستین کسی خواهم بود که با وی بجنگم و نیزه را در چشم او فرو برم ؛ واگر عبور نکرده باشند ، به کارزار و جنگ برخیزم. سپس به صف ها

رسیدیم و پرچم ها و بارها را ، چنان که بود ، یافتیم . علی علیه السلام پشت گردنم را گرفت و مرا [مقداری] پیش رانْد . آن گاه گفت : «ای برادر اَزدی! آیا حقیقت برایت روشن شد؟» . گفتم : آری ، ای امیر مؤمنان! گفت : «پس این تو و این دشمنت!» . پس یکی را کشتم و از پس آن ، دیگری را . سپس با مردی دیگر در افتادم و به هم ضربه می زدیم ، پس هر دو فرو افتادیم . یارانم مرا با خود حمل کردند [و باز پس کشیدند] . هنگامی به هوش آمدم که جماعت از جنگ فارغ شده بودند .

.

شرح نهج البلاغه :لَمّا خَرَجَ عَلِیٌّ علیه السلام إلی أهلِ النَّهرِ أقبَلَ رَجُلٌ مِن أصحابِهِ مِمَّن کانَ عَلی مُقَدِّمَتِهِ یَرکُضُ ، حَتَّی انتَهی إلی عَلِیٍّ علیه السلام فَقالَ : البُشری یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! قالَ : ما بُشراکَ ؟ قالَ : إنَّ القَومَ عَبَرُوا النَّهرَ لَمّا بَلَغَهُم وُصولُکَ ، فَأَبشِر ؛ فَقَد مَنَحَکَ اللّهُ أکتافَهُم . فَقالَ لَهُ : آللّهِ أنتَ رَأَیتَهُم قَد عَبَروا ! قالَ : نَعَم . فَأَحلَفَهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ ، فی کُلِّها یَقولُ : نَعَم . فَقالَ عَلِیٌّ : وَاللّهِ ، ما عَبَروهُ ، ولَن یَعبُروهُ ، وإنَّ مَصارِعَهُم لَدونَ النُّطفَهِ ، وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ لَن یَبلُغُوا الأَثلاثَ ولا قَصرَ بَوازِنَ حَتّی یَقتُلَهُمُ اللّهُ ، وقَد خابَ مَنِ افتَری . قالَ : ثُمَّ أقبَلَ فارِسٌ آخَرُ یَرکُضُ ، فَقالَ کَقَولِ الأَوَّلِ ، فَلَم یَکتَرِث عَلِیٌّ علیه السلام بِقَولِهِ وجاءَتِ الفُرسانُ تَرکُضُ ، کُلُّها تَقولُ مِثلَ ذلِکَ . فَقامَ عَلِیٌّ علیه السلام فَجالَ فی مَتنِ فَرَسِهِ . قالَ : فَیَقولُ شابٌّ مِنَ النّاسِ : وَاللّهِ ، لَأَکونَنَّ قَریبا مِنهُ ، فَإِن کانوا عَبَرُوا النَّهرَ لَأَجعَلَنَّ سِنانَ هذَا الرُّمحِ فی عَینِهِ ؛ أَیَدَّعی عِلمَ الغَیبِ ! فَلَمَّا انتَهی علیه السلام إلَی النَّهرِ وَجَدَ القَومَ قَد کَسَروا جُفونَ سُیوفِهِم ، وعَرقَبوا خَیلَهُم ، وجَثَوا عَلی رُکَبِهِم ، وحَکَّموا تَحکیمَهً واحِدَهً بِصَوتٍ عَظیمٍ لَهُ زَجَلٌ . (1) فَنَزَلَ ذلِکَ الشّابُّ ، فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، إنّی کُنتُ شَکَکتُ فیکَ آنِفا ، وإنّی تائِبٌ إلَی اللّهِ وإلَیکَ ، فَاغفِر لی ! فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : إنَّ اللّهَ هُوَ الَّذی یَغفِرُ الذُّنوبَ ، فَاستَغفِرهُ . (2)

.

1- .الزَّجَل : رفع الصوت الطَّرِب (لسان العرب : ج 11 ص 302 «زجل») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 271 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 348 ح 587
.

شرح نهج البلاغه :آن گاه که علی علیه السلام به سوی خوارج روان شد ، یکی از پیش قراولان، دوان دوان خود را به علی علیه السلام رساند و گفت : ای امیر مؤمنان ، مژده ات باد ! گفت : «مژده ات چیست؟» . گفت : آن جماعت ، هنگامی که خبر رسیدنت را دریافتند ، از نهر برگذشتند . پس تو را مژده باد ؛ زیرا خداوند ، آنان را در اختیار تو نهاده است . علی علیه السلام به وی گفت : «خدا را ، آیا آنها را دیدی که بگذرند؟» . گفت : آری . پس علی علیه السلام او را سه بار سوگند داد و او هر بار گفت : آری . سپس علی علیه السلام گفت : «به خدا سوگند ، آنان از نهر عبور نکرده اند و هرگز عبور نخواهند کرد و این سوی آب ، هلاک خواهند گشت . سوگند به آن که دانه را شکافید و جنبنده را آفرید ، ایشان هرگز به اَثْلاث و قصر بَوازن نخواهند رسید ، جز آن که خداوند ، آنان را بکشد . و هر که دروغ ببندد ، ناکام است !» . سپس رزمنده ای دیگر دوان دوان پیش آمد و همانند سخن نخست را گفت . علی علیه السلام به سخن وی اهمّیتی نداد و سواران دیگر نیز به شتاب آمدند و همان خبر را دادند . علی علیه السلام برخاست و بر پشت اسب خویش به جولان درآمد . جوانی از میان رزمندگان گفت : به خدا سوگند ، هر آینه من در نزدیکیِ او می ایستم . اگر [خوارج]از نهر گذشته باشند ، سرِ این نیزه را در چشمش فرو می بَرَم . آیا او مدّعی علم غیب است؟ ! چون علی علیه السلام به نهر رسید ، آن جماعت را دید که نیام های شمشیرهاشان را در هم شکسته اند ، ستورانشان را پی کرده اند ، بر زانوانشان نشسته اند ، و با بانگی آهنگین و بلند می گویند : «لا حُکْمَ إلّا للّه ؛ حُکم ، تنها از آنِ خداست !» . پس آن جوان فرود آمد و گفت : ای امیرمؤمنان ! من پیش تر در تو به تردید افتادم و اکنون نزد خدا و تو ، توبه می کنم پس از من درگذر . علی علیه السلام گفت : «همانا خداوند است آن که گناهان را می آمرزد . پس از وی غفران بخواه .

.

ص: 460

راجع : ج 12 ص 68 (مصير الخوارج) .

.

ص: 461

ر . ک : ج 12 ص 69 (سرانجام خوارج) .

.

الفصل السادس : إقامه الحجّه فى ساحه القتال6 / 1اِحتِجاجاتُ الإِمامِ عَلَيهِمنهج البلاغه :مِن كَلامٍ لَهُ عليه السلام قالَهُ لِلخَوارِجِ ، وقَد خَرَجَ إِلى مُعَسكَرِهِم وهُم مُقيمونَ عَلى إنكارِ الحُكومَهِ فَقالَ عليه السلام : أَكُلُّكُم شَهِدَ مَعَنا صِفّينَ ؟ فَقالوا : مِنّا مَن شَهِدَ ، ومِنّا مَن لَم يَشهَد . قالَ : فَامتازوا فِرقَتَينِ ؛ فَليَكُن مَن شَهِدَ صِفّينَ فِرقَةً ، ومَن لَم يَشهَدها فِرقَةً ، حَتّى اُكَلِّمَ كُلّاً مِنكُم بِكَلامِهِ . ونادَى النّاسَ ، فَقالَ : أمسِكوا عَنِ الكَلامِ ، وأنصِتوا لِقَولى ، وأقبِلوا بِأَفئِدَتِكُم إِلَيَّ ، فَمَن نَشَدناهُ شَهادَةً فَليَقُل بِعِلمِهِ فيها . ثُمَّ كَلَّمَهُم عليه السلام بِكَلامٍ طَويلٍ ، مِن جُملَتِهِ أن قالَ عليه السلام : أَ لَم تَقولوا عِندَ رَفعِهِمُ المَصاحِفَ حيلَةً وغيلَةً ومَكرا وخَديعَةً : إخوانُنا وأهلُ دَعوَتِنَا استَقالونا وَاستَراحوا إلى كِتابِ اللّهِ سُبحانَهُ ، فَالرَّأىُ القَبولُ مِنهُم ، وَالتَّنفيسُ عَنهُم ؟ فَقُلتُ لَكُم : هذا أمرٌ ظاهِرُهُ إيمانٌ ، وباطِنُهُ عُدوانٌ ، وأوَّلُهُ رَحمَهٌ ، وآخِرُهُ نَدامَهٌ ، فَأَقيموا عَلى شَأنِكُم ، وَالزَموا طَريقَتَكُم ، وعَضّوا عَلَى الجِهادِ بِنَواجِذِكُم ، ولا تَلتَفِتوا إلى ناعِقٍ نَعَقَ ؛ إن اُجيبَ أضَلَّ ، وإن تُرِكَ ذَلَّ . وقَد كانَت هذِهِ الفَعلَهُ ، وقَد رَأَيتُكُم أعطَيتُموها . وَاللّهِ لَئِن أبَيتُها ما وَجَبَت عَلَيَّ فَريضَتُها ، ولا حَمَّلَنِى اللّهُ ذَنبَها . ووَاللّهِ ، إن جِئتُها إنّى لَلمُحِقُّ الَّذى يُتَّبَعُ ، وإنَّ الكِتابَ لَمَعى ، ما فارَقتُهُ مُذ صَحِبتُهُ ، فَلَقَد كُنّا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وإنَّ القَتلَ لَيَدورُ عَلَى الآباءِ وَالأَبناءِ ، وَالإِخوانِ وَالقَراباتِ ، فَما نَزدادُ عَلى كُلِّ مُصيبَهٍ وشِدَّهٍ إلّا إيمانا ، ومُضِيّا عَلَى الحَقِّ ، وتَسليما لِلأَمرِ ، وصَبرا عَلى مَضَضِ (1) الجِراحِ . ولكِنّا إنَّما أصبَحنا نُقاتِلُ إخوانَنا فِى الإِسلامِ عَلى ما دَخَلَ فيهِ مِنَ الزَّيغِ وَالاعوِجاجِ ، وَالشُّبهَهِ وَالتَّأويلِ . فَإِذا طَمِعنا فى خَصلَهٍ يَلُمُّ اللّهُ بِها شَعَثَنا ، ونَتَدانى بِها إلَى البَقِيَّهِ فيما بَينَنا ، رَغِبنا فيها ، وأمسَكنا عَمّا سِواها . (2)

.

1- .مَضَّنى الجُرح : آلَمَنى وأوجعنى (لسان العرب : ج 7 ص 233 «مضض») .

2- .نهج البلاغه : الخطبه 122 ، الاحتجاج : ج 1 ص 439 ح 100 وفيه من «أ لم تقولوا . . .» ، بحار الأنوار : ج 33 ص 368 ح 600 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 270 .

فصل ششم : دلیل آوری در میدان نبرد

6 / 1 دلیل آوردن امام برای خوارج

فصل ششم : دلیل آوری در میدان نبرد6 / 1دلیل آوردن های امام برای خوارجنهج البلاغه برگرفته کلام وی با خوارج ، آن گاه که به اردوگاه ایشان رفت ، حال آن که داوری را انکار می کردند : علی علیه السلام گفت : «آیا همه شما با ما در صِفّین همراه بودید؟» . گفتند : برخی همراه بوده ایم و برخی نه . گفت : «پس دو گروه شوید ؛ آنان که در صِفّین حضور داشتند ، در گروهی روند ، و آنهایی که حضور نداشتند ، در گروه دیگر ، تا من با هر یک از این دو ، به زبان خود ، سخن گویم» . جماعت ، نداهایی در دادند . او گفت : «از کلام بپرهیزید و به گفتارم گوش فرا دهید و با دل هاتان به سوی من آیید ؛ و هر کس او را به گواهی گیریم ، دانش خود را در آن ابراز دارد» . سپس به گفتاری بلند با ایشان پرداخت و از جمله گفت: «آیا آن هنگام که ایشان به حیله و نیرنگ و فریب و دَستان،قرآن ها را برافراشتند، نگفتید: برادران و هم دینان ما، از ما عفو خواسته و به کتاب خدای منزّه امان جُسته اند. پس باید از ایشان بپذیریم و آنان را آسوده گذاریم ؟ من به شما گفتم : این ، پدیده ای است به ظاهر مؤمنانه و در باطن ، دشمنانه ، که آغازش مهربانی است و پایانش پشیمانی . پس به کار خویش پردازید و راه خود سپرید و بر جهاد ، دندان بفشارید و به این بانگ های شوم ، گوش مسپارید که اگر پذیرفته شود ، گم راه کند و اگر واگذاشته شود ، سبب حقارت شود . امّا این کار (داوری) انجام پذیرفت و دیدمتان که شما خود ، آن [فرصت] را به ایشان بخشیدید . به خدا سوگند ، اگر [آن روز] من از آن سر بر می تافتم ، از آن ، وجوبی بر عهده من نبود و خداوند ، مرا به گناه آن ، بازخواست نمی فرمود . و به خدا سوگند ، اگر آن را می پذیرفتم ، هر آینه من همان [پیشوای]برحق بودم که باید از من پیروی کنند؛[زیرا] که کتاب خدا با من است و از آن هنگام که با آن همراه شدم (از آغاز نزول وحی) ، از آن جدا نشده ام . هر آینه ما با پیامبر خدا بودیم ، در حالی که جنگ میان پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان می گردید ؛ امّا با هر مصیبت و رنج ، جز بر ایمان ما و پای فشردنِمان بر حق و تسلیم بودنمان به فرمان و شکیبایی بر دردِ جراحت ، افزوده نمی شد . لیکن اکنون ما با برادران مسلمان خود می جنگیم ؛ زیرا انحراف و کژی و

شبهه و تأویلِ [دلخواه]در دینشان راه یافته است . اگر دستاویزی یابیم که خداوند با آن پراکندگی مان را سامان بخشد و با آن در باقی مانده روابطمان به هم نزدیک شویم ، به آن می گراییم و جز آن را فرو می گذاریم» .

.

الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ يَكشِفُ لِلخَوارِجِ الشُّبهَةَ : فَإِن أبَيتُم إلّا أن تَزعُموا أنّى أخطَأتُ وضَلَلتُ ، فَلِمَ تُضَلِّلونَ عامَّةَ اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بِضَلالى ، وتَأخُذونَهُم بِخَطَئى ، وتُكَفِّرونَهُم بِذُنوبى ؟ سُيوفُكُم عَلى عَواتِقِكُم تَضَعونَها مَواضِعَ البُرءِ وَالسُّقمِ ، وتَخلِطونَ مَن أذنَبَ بِمَن لَم يُذنِب ! وقَد عَلِمتُم أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَجَمَ الزّانِىَ المُحصَنَ ، ثُمَّ صَلّى عَلَيهِ ، ثُمَّ وَرَّثَهُ أهلَهُ ، وقتَلَ القاتِلَ ، ووَرَّثَ ميراثَهُ أهلَهُ ، وقَطَعَ السّارِقَ ، وجَلَدَ الزّانِىَ غَيرَ المُحصَنِ ، ثُمَّ قَسَمَ عَلَيهِما مِنَ الفَىءَ ، ونَكَحَا المُسلِماتِ ؛ فَأَخَذَهُم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِذُنوبِهِم ، وأقامَ حَقَّ اللّهِ فيهِم ، ولَم يَمنَعهُم سَهمَهُم مِنَ الإِسلامِ ، ولَم يُخرِج أسماءَهُم مِن بَينِ أهلِهِ . ثُمَّ أنتُم شِرارُ النّاسِ ، ومَن رَمى بِهِ الشَّيطانُ مَرامِيَهُ ، وضَرَبَ بِهِ تيهَهُ (1) ! وسَيَهلِكُ فِىَّ صِنفانِ : مُحِبٌّ مُفرِطٌ يَذهَبُ بِهِ الحُبُّ إلى غَيرِ الحَقِّ ، ومُبغِضٌ مُفرِطٌ يَذهَبُ بِهِ البُغضُ إلى غَيرِ الحَقِّ ، وخَيرُ النّاسِ فِىَّ حالاً النَّمَطُ الأوسَطُ ، فَالزَموهُ ، وَالزَمُوا السَّوادَ الأعظَمَ ، فَإِنَّ يَدَ اللّهِ مَعَ الجَماعَهِ ، وإيّاكُم وَالفُرقَهَ ؛ فَإِنَّ الشّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّيطانِ ، كَما أنَّ الشّاذَّ مِنَ الغَنَمِ لِلذِّئبِ . ألا مَن دَعا إلى هذَا الشِّعارِ فَاقتُلوهُ ، ولَو كانَ تَحتَ عِمامَتى هذِهِ ، فَإِنَّما حُكِّمَ الحَكَمانِ لِيُحيِيا ما أحيَا القرآنُ ، ويُميتا ما أماتَ القُرآنُ ، وإحياؤُهُ الاِجتِماعُ عَلَيهِ ، وإماتَتُهُ الاِفتِراقُ عَنهُ . فَإِن جَرَّنَا القُرآنُ إلَيهِمُ اتَّبَعناهُم ، وإن جَرَّهُم إلَينَا اتَّبَعونا . فَلَم آتِ لا أبا لَكُم بُجرا (2) ، ولا خَتَلتُكُم (3) عَن أمرِكُم ، ولا لَبَّستُهُ عَلَيكُم ، إنَّمَا اجتَمَعَ رَأىُ مَلَئِكُم عَلَى اختِيارِ رَجُلَينِ ، أخَذنا عَلَيهِما ألّا يَتَعَدَّيَا القُرآنَ ، فَتاها عَنهُ ، وتَرَكَا الحَقَّ وهُما يُبصِرانِهِ ، وكانَ الجَورُ هَواهُما فَمَضَيا عَلَيهِ . وقَد سَبَقَ استِثناؤُنا عَلَيهِما فِى الحُكومَهِ بِالعَدلِ ، وَالصَّمدِ لِلحَقِّ سوءَ رَأيِهِما ، وجَورَ حُكمِهِما . (4)

.

1- .ضرب فى الأرض : أسرع وسار ، وأرض تيه : مظلّه أى يتيه فيها الإنسان (لسان العرب : ج 1 ص 544 «ضرب» و ج 13 ص 482 «تيه») . يعنى سلک بهم فى ضلاله .
2- .البُجر : الداهيه والأمر العظيم (النهايه : ج 1 ص 97 «بجر») .
3- .ختله : خدعه وراوغه (النهايه: ج 2 ص 9 «ختل») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 127 .

امام علی علیه السلام برگرفته گفتار او که از خوارج ، شبهه می زداید : اگر اصرار دارید که من به خطا رفته و گم راه شده ام ، چرا همه امّت محمّد صلی الله علیه و آله را به سبب گم راهیِ من ، گم راه می شمرید و آنان را به خطای من بازخواست می کنید و به دلیل گناهان من ، کافر می دانید؟ ! شمشیرهای خویش را بر شانه هاتان نهاده ، بر بی گناه و گناهکار فرود می آورید و آن را که گناه کرده ، با آن که نکرده ، در هم می آمیزید . هر آینه می دانید که پیامبر خدا آن را که با زنِ همسردار زنا کرده بود ، سنگسار نمود و سپس بر وی نماز گزارْد و میراثش را به کسانش داد ؛ و [نیز]قاتل را قصاص کرد و میراثش را به کسانش سپرد ؛ و دزد را دست بُرید و زنا کننده با زنِ بی همسر را تازیانه زد و سهمشان از غنایم را به ایشان پرداخت و [رخصت داد تا] آن دو با زنان مسلمان ازدواج کردند . پس پیامبر خدا ، آنان را به دلیل گناهانشان بازخواست کرد و حقّ خدای را بر ایشان جاری ساخت ؛ و [امّا]ایشان را از سهمِ مسلمانی شان باز نداشت و نامشان را از میان مسلمانان نزدود . شما بدترین مردم ، و کسانی هستید که شیطان ، آنان را به جاهایی که خواسته ، در افکنده و آواره گم راهی شان ساخته است . زود است که در [پیوند با]من ، دو گروه هلاک شوند : دوستِ افراط پیشه که دوستیِ من او را به غیر حق کشانَد ؛ و دشمنِ زیاده ورز که دشمنیِ من ، وی را از حق دور سازد . نیک حال ترین مردم در [پیوند با]من ، کسانی هستند که راه میانه در پیش گیرند . پس همراهِ ایشان باشید ، همراهِ جماعت بزرگ تر ، که دست خدا با جماعت است . از تفرقه بپرهیزید ، که آدمیان جدا افتاده ، از آنِ شیطان اند ، همان سان که گوسفندِ جدا افتاده از آنِ گرگ است . هَلا ! هر کس [مردم را] به شعار [جدایی و تفرقه]فرا خوانَد ، بکُشیدش ، هر چند زیر این [پرچم و]دستار من باشد . جز این نیست که آن دو داور ، به داوری پرداختند تا آنچه را قرآن زنده داشته ، زنده دارند و هر چه را قرآن میرانده ، بمیرانند . و زنده داشتن قرآن ، یعنی گردآمدن پیرامون آن ؛ و میراندنش ، یعنی گسستن از آن : اگر قرآن ما را به سوی آنان کشانَد ، از ایشان پیروی کنیم و اگر آنان را به جانبِ ما کشانَد ، آنان از ما پیروی کنند . پدرتان مباد ! من گناهی گران نکرده ام و شما را در کارتان فریب نداده ام و آن را بر شما مُشتَبَه نساخته ام . همانا بزرگانِ خودتان دو نفر را برگزیدند و ما از آن دو پیمان گرفتیم که از قرآن در نگذرند ؛ [امّا] آن دو از قرآن روی برتافتند و حقیقت را ، با آن که می دیدندش ، رها کردند . میلشان به کناره گیری از مسیر [حق] بود و به آن رهسپار شدند . پیش از

بداندیشی و ظالمانه حکم کردن آنان ، ما از ایشان پیمان گرفته بودیم که به عدل داوری کنند و بر حق پای فشارند .

.

التوحيد عن الأصبغ بن نباته :لَمّا وَقَفَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام عَلَى الخَوارِجِ ، ووَعَظَهُم ، وذَكَّرَهُم ، وحَذَّرَهُمُ القِتالَ ، قالَ لَهُم : ما تَنقِمونَ مِنّى ؟ أ لاَ إنّى أوَّلُ مَن آمَنَ بِاللّهِ ورَسولِهِ ؟ ! فَقالوا : أنتَ كَذلِكَ ، ولكِنَّكَ حَكَّمتَ فى دينِ اللّهِ أبا موسَى الأَشعَرِىَّ . فَقالَ عليه السلام : وَاللّهِ ، ما حَكَّمتُ مَخلوقا ، وإنَّما حَكَّمتُ القُرآنَ ، ولَولا أنّى غُلِبتُ عَلى أمرى وخولِفتُ فى رَأيى لَما رَضيتُ أن تَضَعَ الحَربُ أوزارَها بَينى وبَينَ أهلِ حَربِ اللّهِ ، حَتّى اُعلِىَ كَلِمَةَ اللّهِ ، وأنصُرَ دينَ اللّهِ ، ولَو كَرِهَ الكافِرونَ وَالجاهِلونَ . (1)

.

1- .التوحيد : ص 225 ح 6 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 381 ح 610 .

التّوحید به نقل از اَصبغ بن نُباته : چون امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ، نزد خوارج آمد و اندرزشان داد و یادآوری شان کرد و از جنگ پرهیزشان داد ، به آنان گفت : «چه عیب و نقصانی در کار من می بینید؟ آیا من نخستین کس نبودم که به خدا و پیامبرش ایمان آورْد؟» . گفتند : چنین هستی ؛ امّا تو در دین خدا ، ابو موسی اشعری را حکَمیّت بخشیدی! او گفت : «به خدا سوگند ، من آفریده ای را داور نساختم ؛ بلکه تنها قرآن را داوری دادم . و اگر چنین نبود که در کار خود مغلوب گشته بودم و با اندیشه ام مخالفت می شد،هر آینه راضی نمی شدم که نبرد میان من و ستیزندگان با خدا ، آرام گیرد تا کلمه خدا را به کرسی نشانم و دین او را یاری سازم ، هر چند کافران و نادانان نپسندند» .

.

تاريخ الطبرى عن أبى سلمه الزهرى :إنَّ عَلِيّا قالَ لِأَهلِ النَّهرِ : يا هؤُلاءِ ! إنَّ أنفُسَكُم قَد سَوَّلَت لَكُم فِراقَ هذِهِ الحُكومَهِ الَّتى أنتُمُ ابتَدَأتُموها وسَألتُموها وأنَا لَها كارِهٌ ، وأنبَأتُكُم أنَّ القَومَ سَألوكُموها مَكيدَهً ودَهنا ، فَأَبَيتُم عَلَىَّ إباءَ المُخالِفينَ ، وعَدَلتُم عَنّى عُدولَ النُّكَداءِ العاصينَ ، حَتّى صَرَفتُ رَأيى إلى رَأيِكُم ، وأنتُم وَاللّهِ مَعاشِرُ أخِفّاءُ الهامِ ، سُفهاءُ الأَحلامِ ، فَلَم آتِ لا أبا لَكُم حَراما . وَاللّهِ ، ما خَبَلْتُكُم (1) عَن أُمورِكُم ، ولا أخفَيتُ شَيئا مِن هذَا الأَمرِ عَنكُم ، ولا أوطَأتُكُم عَشوَهً (2) ، ولا دَبَّيتُ لَكُمُ الضَّرّاءَ ، وإن كانَ أمرُنا لِأَمرِ المُسلِمينَ ظاهِرا ، فَأَجمَعَ رَأىُ مَلَئِكُم عَلى أنِ اختاروا رَجُلَينِ ، فَأَخَذنا عَلَيهِما أن يَحكُما بِما فِى القُرآنِ ولا يَعدُواه ، فَتاها ، وتَرَكَا الحَقَّ وهُما يُبصِرانِهِ ، وكانَ الجَورُ هَواهُما . وقَد سَبَقَ استيثاقُنا عَلَيهِما فِى الحُكمِ بِالعَدلِ وَالصَّدِّ لِلحَقِّ سوءَ رَأيِهِما ، وجَورَ حُكمِهِما . وَالثِّقَهُ فى أيدينا لِأَنفُسِنا حينَ خالَفا سَبيلَ الحَقِّ ، وأتَيا بِما لا يُعرَفُ . فَبَيِّنوا لَنا : بِماذا تَستَحِلّونَ قِتالَنا ، وَالخُروجَ مِن جَماعَتِنا ؟ إن اختارَ النّاسُ رَجُلَينِ أن تَضَعوا أسيافَكُم عَلى عَواتِقِكُم ، ثُمَّ تَستَعرِضُوا النّاسَ تَضرِبونَ رِقابَهُم ، وتَسفِكونَ دِماءَهُم ! إنَّ هذا لَهُوَ الخُسرانُ المُبينَ . وَاللّهِ ، لَو قَتَلتُم عَلى هذا دَجاجَهً لَعَظُمَ عِندَ اللّهِ قَتلُها ، فَكَيفَ بِالنَّفسِ الَّتى قَتلُها عِندَ اللّهِ حَرامٌ ! فَتَنادَوا : لا تُخاطِبوهُم ، ولا تُكَلِّموهُم ، وتَهَيَّؤوا لِلِقاءِ الرَّبِّ ، الرَّواحَ الرَّواحَ إلَى الجَنَّهِ . (3)

.

1- .خَبَلَه : أفسد عقلَه (لسان العرب : ج 11 ص 198 «خبل») .
2- .أوطأنى عَشْوهً : لَبَس علَىَّ ، والمعنى فيه : أنّه حمله على أن يركب أمراً غير مستبين الرشد ، فربّما كان فيه عطبه (لسان العرب : ج 15 ص 59 «عشا») .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 84 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 404 ؛ نهج البلاغه : الخطبه 177 وفيه من «فأجمع رأى ملئكم» إلى «وأتيا بما لا يعرف» وكلاهما نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از ابوسَلَمه زُهْری :همانا علی علیه السلام به خوارج نهروان گفت : «ای جماعت! نَفْسِتان شما را فریفت تا از این داوری که خود آن را آغاز کردید و فرا خواستید و من از آن بیزار بودم ، جدا شوید . و من به شما خبر دادم که آن قوم با شما فریب و نیرنگ می ورزند ؛ امّا شما همچون مخالفان ، از سخنم سربرتافتید و به سان لجاجتگرانِ سرکش ، از من روی گردانیدید تا ناچار شدم همرأیِ شما گردم . به خدا سوگند ، شما ای جماعت ، سبُکْ مغز و نابخردید و پدرِتان مباد من که گناهی نکرده ام. به خدا سوگند ، من شما را در کارتان به سفاهت نیفکندم و چیزی از این کار را از شما نپوشاندم و آن را بر شما مُشتَبَه نساختم و دشواری را به شما نزدیک نکردم . هر چند فرمان ما در کار مسلمانان روشن بود ، رأی بزرگانتان بر آن شد که دو نفر را برگزینند و ما از آن دو پیمان گرفتیم که به آنچه در قرآن است ، حکم کنند و از آن در نگذرند ؛ امّا از آن به بیراه شدند و حق را ، با آن که می دیدندش ، وا نهادند و خواهش نَفْسشان انحراف از مسیر حق بود . پیش از آن که بداندیشی و ظالمانه داوری کردن آنان (دو داور) معلوم گردد ، ما از آنها پیمان ستاندیم که به عدل ، داوری و در حق ، پایداری کنند . و اکنون که از راه حق سرپیچیده و حکمی نادرست داده اند ، حجّت در دست ما و به سود ماست . پس برای من آشکار کنید که چرا جنگ با ما را روا می شمرید و از جماعت ما بیرون می روید؟ [تنها] بدین جهت که مردم دو داور برگزیدند؟! [آیا همین کافی است]تا شما شمشیرهاتان را بر دوش هاتان افکنید و راه بر مردم گیرید و گردن هاشان را بزنید و خون هاشان را بریزید؟ همانا این است زیان آشکار . به خدا سوگند ، اگر بر این مبنا ، مرغی را بکشید ، قتلش نزد خدا [گناهی]بزرگ است ؛ چه رسد به قتل انسانی که نزد خداوند ، کشتنش حرام است» . پس خوارج [در میان خود] ندا در دادند : با آنان سخن نگویید و هم کلام نشوید و برای دیدار پروردگار ، مهیّا گردید ؛ به سوی بهشت حرکت کنید ؛ حرکت کنید!

.

تاريخ الطبرى عن زيد بن وهب :إنَّ عَلِيّا أتى أهلَ النَّهرِ فَوَقَفَ عَلَيهم ، فَقالَ : أيَّتُهُا العِصابَةُ الَّتى أخرَجَتها عَداوَةُ المِراءِ وَاللَّجاجَةِ ، وصَدَّها عَنِ الحَقِّ الهَوى ، وطَمَحَ بِها النَّزَقُ (1) ، وأصبَحَت فِى اللَّبسِ وَالخَطبِ العَظيمِ ، إنّى نَذيرٌ لَكُم أن تُصبِحوا تُلفيكُمُ الاُمَّةُ غَدا صَرعى بِأثناءِ هذَا النَّهرِ ، وبِأهضامِ هذَا الغائِطِ (2) ، بِغَيرِ بَيِّنَةٍ مِن رَبِّكُم ، ولا بُرهانٍ بَيِّنٍ . أ لَم تَعلَموا أنّى نَهَيتُكُم عَنِ الحُكومَةِ ، وأخبَرتُكُم أنَّ طَلَبَ القَومِ إيّاها مِنكُم دَهنٌ ومَكيدَةٌ لَكُم ، ونَبَّأتُكُم أنَّ القَومَ لَيسوا بِأصحابِ دينٍ ولا قُرآنٍ ، وأنّى أعرَفُ بِهِم مِنكُم ، عَرَفتُهُم أطفالاً ورِجالاً ، فَهُم أهلُ المَكرِ وَالغَدرِ ، وأنَّكُم إن فارَقتُم رَأيى جانَبتُمُ الحَزمَ ! فَعَصَيتُمونى ، حَتّى أقرَرتُ بِأن حَكَّمتُ . فَلَمّا فَعَلتُ شَرَطتُ وَاستَوثَقتُ ، فَأخذَتُ عَلَى الحَكَمَينِ أن يُحيِيا ما أحيَا القرآنُ ، وأن يُميتا ما أماتَ القُرآنُ ، فَاختَلَفا ، وخالَفا حُكمَ الكِتابِ وَالسُنَّةِ ، فَنَبَذنا أمرَهُما ، ونَحنُ عَلى أمرِنَا الأَوَّلِ ، فَما الَّذى بِكُم ؟ ومِن أينَ أُتيتُم ؟ قالوا : إنّا حَكَّمنا ،فَلَمّا حَكَّمنا أثِمنا ، وكُنّا بِذلِكَ كافِرينَ ، وقَد تُبنا ، فَإن تُبتَ كَما تُبنا فَنَحنُ مِنكَ ومَعَكَ ، وإن أبَيتَ فَاعتَزِلنا ؛ فَإنّا مُنابِذوكَ على سَواءٍ ، إنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الخائِنينَ . فَقالَ عَلِىٌّ : أصابَكُم حاصِبٌ ، ولا بَقِىَ مِنكُم وابِرٌ ! أبَعدَ إيمانى بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهِجرَتى مَعَهُ وجِهادى فى سَبيلِ اللّهِ أشهَدُ عَلى نَفسى بِالكُفرِ ! لَقَد ضَلَلتُ إذا وما أنَا مِنَ المُهتَدينَ . ثُمَّ انصَرَفَ عَنهُم . (3)

.

1- .النَّزَق : خِفّه فى كلّ أمر وعجله فى جهل وحمق (لسان العرب : ج 10 ص 352 «نزق») .

2- .الهِضم : ما تطامَنَ من الأرض ، وجمعه أهضام ، والغائط : المتّسع من الأرض مع طمأنينه (لسان العرب : ج 12 ص 615 «هضم» و ج 7 ص 364 «غوط») .

3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 84 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 404 ، الأخبار الطوال : ص 207 نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 189 .

تاریخ الطبری به نقل از زید بن وَهْب : همانا علی علیه السلام نزد خوارج نهروان آمد و رویاروی ایشان ایستاد و گفت : «ای جماعتی که دشمنیِ از روی ستیزه و لجاجت ، شما را به شورش کشانده و خواهش نَفْس از حقیقت بازتان داشته و شتابزدگیِ جاهلانه ، شما را به دنبال خود بُرده و در اشتباه و کاری گران افتاده اید! همانا شما را بیم می دهم از این که فردا صبحگاهان ، امّت ، شما را در حالی یابند که بی جان بر کناره این نهر و در گودی های این دشت افتاده اید ، بی آن که از جانب پروردگار خویش دلیلی روشن و حجّتی آشکار داشته باشید . آیا نمی دانید که من شما را از داوری نهی کردم و خبرتان دادم که تقاضای آن جماعت از شما نیرنگ و فریبکاری است و آگاهی تان دادم که آنها نه اهل دین اند و نه اهل قرآن ؛ و من بیش از شما آنان را می شناسم و در خُردی و بزرگی با ایشان آشنا بوده ام و [می دانم که]نیرنگباز و حیله گرند ؛ و اگر از اندیشه من بگسلید ، از خِردورزی دور افتاده اید . امّا شما از من سر پیچیدید ، چندان که ناچار به پذیرش حَکَمیّت شدم . و آن گاه که چنین کردم ، شرط نهادم و پیمان ستاندم . و از آن دو داور پیمان گرفتم که آنچه را قرآن زنده داشته ، زنده سازند و آنچه را قرآن میرانده ، بمیرانند ؛ [امّا] آن دو به اختلاف افتادند و با حکم کتاب و سنّت مخالفت ورزیدند و ما حکم ایشان را کنار افکندیم ؛ حال آن که بر همان عزم نخست هستیم . پس شما را چه شده و از کجا فریفته شده اید؟» . گفتند : ما به داوری تن دادیم ؛ و چون چنین کردیم ، به گناه افتادیم و بدان سبب کافر شدیم و سپس توبه کردیم . حال اگر تو [نیز] همانند ما توبه کنی ، ما از تو و با توایم ؛ و اگر تن نمی دهی ، از ما کناره بگیر که ما یکْ پارچه ، با تو اعلام جنگ می کنیم ، که همانا خداوند ، خیانت پیشگان را دوست نمی دارد . علی علیه السلام گفت : «تندبادی شما را فرا گیرد و از شما هیچ کس باقی نمانَد ! آیا پس از ایمان آوردنم به پیامبر خدا و هجرتم با وی و جهادم در راه خدا ، به کفر خویشتن گواهی دهم؟! اگر چنین کنم ، هر آینه به گم راهی افتم و از رهیافتگان نباشم» . سپس از ایشان روی گردانْد .

.

تاريخ بغداد عن جابر :إنّى لَشاهِدٌ عَلِيّا يَومَ النَّهرَوانِ لَمّا أن عايَنَ القَومَ قالَ لِأَصحابِهِ : كُفّوا . فَناداهُم أن أقِيدونا (1) بِدَمِ عَبدِ اللّهِ بنِ خَبّابٍ وكانَ عامِلُ عَلِيٍّ عَلَى النَّهرَوانِ . قالوا : كُلُّنا قَتَلَهُ . (2)

6 / 2خُطبَةُ الإِمامِ بَينَ الصَّفَّينِالأخبار الموفّقيّات عن علىّ بن صالح :لَمّا استَوَى الصَّفّانِ بِالنَّهرَوانِ تَقَدَّمَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام بَينَ الصَّفَّينِ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، أَيَّتُهَا العِصابَةُ الَّتى أخرَجَتها عادَةُ المِراءِ وَالضَّلالَهِ ، وصَدَفَ بِها عَنِ الحَقِّ الهَوى وَالزَّيغُ ، إنّى نَذيرٌ لَكُم أن تُصبِحوا غَدا صَرعى بِأكنافِ هذَا النَّهرِ ، أو بِمِلطاطٍ (3) مِنَ الغائِطِ ، بِلا بَيِّنَهٍ مِن رَبِّكُم ولا سُلطانٍ مُبينٍ . أ لَم أنهَكُم عَن هذِهِ الحُكومَهِ وأُحَذِّركُموها ، وأُعلِمكُم أنَّ طَلَبَ القَومِ لَها دَهنٌ مِنهُم ومَكيدَهٌ ؟ ! فَخالَفتُم أمرى وجانَبتُمُ الحَزمَ فَعَصَيتُمونى حَتّى أقرَرتُ بِأن حَكَّمتُ ، وأخَذتُ عَلَى الحَكَمَينِ فَاستَوثَقتُ ، وأمَرتُهُما أن يُحيِيا ما أحيَا القُرآنُ ، ويُميتا ما أماتَ القرآنُ ، فَخالَفا أمرى وعَمَلا بِالهَوى ، ونَحنُ عَلَى الأَمرِ الأَوَّلِ ، فَأَينَ تَذهَبونَ ؟ وأينَ يُتاهُ بِكُم ؟ فَقالَ خَطيبُهُم : أمّا بَعدُ ، يا عَلِىُّ ! فَإِنّا حينَ حَكَّمنا كانَ ذلِكَ كُفرا مِنّا ، فَإِن تُبتَ كَما تُبنا فَنَحنُ مَعَكَ ومِنكَ ، وإن أبَيتَ فَنَحنُ مُنابِذوكَ عَلى سَواءٍ إنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الخائِنينَ . فَقالَ عَلِىٌّ : أصابَكُم حاصِبٌ (4) ولا بَقِىَ مِنكُم وابِرٌ (5) ، أبَعدَ إيمانى بِاللّهِ ، وجِهادى فى سَبيلِ اللّهِ ، وهِجرَتى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أُقِرُّ بِالكُفرِ ؟ ! لَقَد ضَلَلتُ إذا وما أنَا مِن المُهتَدينَ ، ولكِن مُنيتُ بِمَعشَرٍ أخِفّاءِ الهامِ ، سُفَهاءِ الأَحلامِ ، وَاللّهُ المُستَعانُ . (6)

.

1- .القَوَد : القِصاص ، وقتل القاتل بدل القتيل ، وقد أقدتُه به أُقيدُه (النهايه : ج 4 ص 119 «قود») .
2- .تاريخ بغداد : ج 7 ص 237 ح 3729 وراجع السنن الكبرى : ج 8 ص 320 ح 16767 وأنساب الأشراف : ج 3 ص 136 وتاريخ الطبرى : ج 5 ص 83 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 404 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 288 .
3- .الملطَاط : ساحل البحر (لسان العرب : ج 7 ص 390 «لطط») .
4- .حاصِب : أى عذاب من اللّه ، وأصلُه رُمِيتُم بالحصْباء من السماء (النهايه : ج 1 ص 394 «حصب») .

5- .يقال : ما بالدار وابر ؛ أى ما بها أحد (لسان العرب : ج 5 ص 273 «وبر») .
6- .الأخبار الموفّقيّات : ص 325 ح 181 .

6 / 2 خطابه امام در میان صف دو سپاه

تاریخ بغداد به نقل از جابر: همانا در روز نهروان شاهد بودم که علی علیه السلام ، چون آن جماعت را دید ، به یارانش گفت : «باز ایستید !» . سپس ایشان را ندا داد : «کشندگان عبد اللّه بن خبّاب را به ما سپارید تا قصاصشان کنیم» و عبد اللّه ، کارگزار علی علیه السلام در نهروان بود . گفتند : ما ، همه ، او را کشتیم !

6 / 2خطابه امام در میان صف دو سپاهالأخبار الموفّقیّات به نقل از علی بن صالح : چون صف دو سپاه در نهروان آرایش نظامی گرفتند ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ، میان دو صف آمد و سپس گفت : «امّا بعد ؛ ای جماعتی که رسمِ ستیزه و گم راهی به شورشتان وا داشته و خواهش نَفْس و انحراف ، از حق دورتان کرده است ! همانا بیمتان می دهم که فردا صبحگاهان ، بر کناره این نهر یا کرانه این صحرا بی جان بیفتید ، بی آن که از پروردگارتان دلیلی روشن و حجّتی آشکار داشته باشید . آیا من شما را از این داوری نهی نکردم و برحذر نداشتم و آگاهتان نکردم که درخواست داوری از سوی این مردم [شامی]فریبگری و نیرنگ ورزی است؟ پس ، از فرمان من سرپیچیدید و خِردورزی را کنار نهادید و نافرمانی ام کردید ، چندان که به داوری تن دادم ؛ و از آن دو داور ، پیمان و میثاق ستاندم و فرمانشان دادم که آنچه را قرآن زنده داشته ، زنده دارند و آنچه را قرآن میرانده ، بمیرانند ؛ [امّا]از فرمانم سرْ باز زدند و به خواهش نَفْس رفتار کردند . از این رو ، ما بر همان امر نخستین هستیم . پس به کجا روانید و کجا به سرگشتگی کشانده می شوید؟» . خطیبِ خوارج گفت : امّا بعد ؛ ای علی ! آن گاه که ما به داوری روی آوردیم ، مرتکب کفر شدیم . پس اگر تو [نیز]همانند ما توبه کنی ، ما با تو و از توایم ؛ و اگر خودداری کنی ، ما یکْ پارچه به تو اعلان جنگ می کنیم ، که همانا خداوند ، خیانت پیشگان را دوست نمی دارد . علی علیه السلام گفت : «تندبادی شما را فراگیرد و از شما هیچ کس باقی نمانَد ! آیا پس از ایمان آوردنم به خدا و جهادم در راه او و هجرتم همراه پیامبر خدا ، به کفر اقرار کنم؟ ! اگر چنین کنم ، به گم راهی در می افتم و از رهیافتگان نیستم . امّا به جماعتی سبُکْ مغز و بی خِرَد ، مبتلا شده ام ، و خداست آن که از او یاری می توان خواست» .

6 / 3رَفعُ رايَهِ الأَمانِتاريخ الطبرى عن أبى سلمه الزهرى :رَفَعَ عَلِىٌّ رايَهَ أمانٍ مَعَ أبى أَيّوبَ ، فَناداهُم أبو أيّوبَ :مَن جاءَ هذِهِ الرّايَهَ مِنكُم مِمَّن لَم يَقتُل ولَم يَستَعرِض فَهُوَ آمِنٌ ، ومَنِ انصَرَفَ مِنكُم إلَى الكوفَهِ أو إلَى المَدائِنِ وخَرَجَ مِن هذِهِ الجَماعَهِ فَهُوَ آمِنٌ ، إنَّهُ لا حاجَهَ لَنا بَعدَ أن نُصيبَ قَتَلَهَ إخوانِنا مِنكُم فى سَفكِ دِمائِكُم . فَقالَ فَروَهُ بنُ نَوفَلٍ الأَشجَعِىُّ : وَاللّهِ ، ما أدرى عَلى أىِّ شَىءٍ نُقاتِلُ عَلِيّا ؟ ! لا أرى إلّا أن أنصَرِفَ حَتّى تَنفُذَ لى بَصيرَتى فى قِتالِهِ أو اتِّباعِهِ ، وَانصَرَفَ فى خَمسِمِئَهِ فارِسٍ حَتّى نَزَلَ البَندَنيجَيْنَ وَالدَّسْكَرَهَ ، وخَرَجَت طائِفَهٌ اُخرى مُتَفَرِّقينَ فَنَزَلَتِ الكوفَهَ ، وخَرَجَ إلى عَلِىٍّ مِنهُم نَحوٌ مِن مِئَهٍ ، وكانوا أربَعَهَ آلافٍ ، فَكانَ الَّذينَ بَقوا مَعَ عَبدِ اللّهِ بنِ وَهبٍ مِنهُم ألفَينِ وثَمانِمِئَهٍ . (1)

الأخبار الطوال :رَفَعَ عَلِىٌّ رايَهً ، وضَمَّ إلَيها ألفَى رَجُلٍ ، ونادى : مَنِ التَجَأَ إلى هذِهِ الرّايَهِ فَهُو آمِنٌ . ثُمَّ تَواقَفَ الفَريقانِ ، فَقالَ فَروَهُ بنُ نَوفَلٍ الأَشجَعِىُّ وكانَ مِن رُؤَساءِ الخَوارِجِ لِأَصحابِهِ : يا قَومُ ! وَاللّهِ ما نَدرى ، عَلامَ نُقاتِلُ عَلِيّا ، ولَيسَت لَنا فى قَتلِهِ حُجَّهٌ ولا بَيانٌ ، يا قَومُ ! انصَرِفوا بِنا حَتّى تَنفُذَ لَنَا البَصيرَهُ فى قِتالِهِ أو اتِّباعِهِ . فَتَرَكَ أصحابَهُ فى مَواقِفِهِم ، ومَضى فى خَمسِمِئَهِ رَجُلٍ حَتّى أتى إلَى البَندَنيجَينِ ، وخَرَجَت طائِفَهٌ اُخرى حَتّى لَحِقوا بِالكوفَهِ ، وَاستَأمَنَ إلَى الرّايَهِ مِنهُم ألفُ رَجُلٍ ، فَلَم يَبقَ مَعَ عَبدِ اللّهِ بنِ وَهبٍ إلّا أقَلُّ مِن أربَعَهِ آلافِ رَجُلٍ . (2)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 86 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 405 وفيه «ألف وثمانمائه» بدل «ألفين وثمانمائه» ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 146 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 169 كلاهما نحوه .
2- .الأخبار الطوال : ص 210 .

6 / 3 برافراشتن پرچم آمان

6 / 3برافراشتن پرچم اَمانتاریخ الطبری به نقل از ابوسَلَمه زُهْری : علی علیه السلام ، پرچم اَمان را به دست ابو ایّوب برافراشت . ابو ایّوب ، آنان را ندا داد : هر یک از شما که دست به قتل نزده و متعرّضِ کسان نشده باشد و زیر این پرچم آید ، در امان است ؛ و هر که از شَما به کوفه یا مدائن روان شود و از این جماعت جدا گردد ، [نیز]در امان است . پس از آن که به قاتلان برادرانمان از میان شما دست یابیم ، ما را نیازی به ریختن خون شما نیست . فَروَه بن نوفل اشجعی گفت : به خدا سوگند ، نمی دانم چرا با علی می جنگیم . جز این نمی اندیشم که بازگردم تا در جنگ با او یا دنباله روی از وی ، بصیرت یابم . سپس با پانصد سوار روان گشت تا در بندنیجین (1) و دَسْکره فرود آمد . جماعتی دیگر هم برون آمده ، پراکنده شدند و در کوفه جای گرفتند . نزدیک به یکصد تن هم به علی علیه السلام پیوستند . و اینان ، در جمع ، چهار هزار تن بودند . و دو هزار و هشتصد تن از خوارج با عبد اللّه بن وَهْب ماندند .

الأخبار الطّوال :علی علیه السلام ، پرچم [امان] را برافراشت و دو هزار مرد را زیر آن گرد آورد . و ندا داد : «هر کس زیر این پرچم پناه گیرد ، در امان است» . سپس دو گروه ، رویارو ایستادند . فَروَه بن نوفل اشجعی که از سرانِ خوارج بود ، به یارانش گفت : ای جماعت! به خدا سوگند ، ما نمی دانیم چرا با علی می جنگیم و در قتل او ، هیچ دلیل و برهانی نداریم . ای جماعت! با من بازگردید تا بصیرت یابیم که با وی بجنگیم یا از او دنباله روی کنیم . پس یارانش را در جایگاه هاشان وا نهاد و همراه پانصد نفر روان شد تا به بندنیجَیْن درآمد . گروهی دیگر نیز برون آمدند و به کوفه پیوستند . هزار تن هم زیر پرچم ، امان گزیدند . و با عبد اللّه بن وَهْب ، جز کم تر از چهارهزار تن باقی نماندند .

.

1- .شهری مشهور در کنار نهروان در ناحیه جبل و از توابع بغداد است (معجم البلدان : ج 1 ص 499) .

ص: 476

. .

ص: 477

. .

الفصل السابع : القتال7 / 1الدُّعاءُ قَبلَ القِتالِالإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ يَدعو عَلَى الخَوارِجِ فَيَقولُ فى دُعائِهِ : اللّهُمَّ رَبَّ البَيتِ المَعمورِ ، وَالسَّقفِ المَرفوعِ ، وَالبَحرِ المَسجورِ ، وَالكِتابِ المَسطورِ ، أسألُکَ الظَّفَرَ عَلى هؤُلاءِ الَّذينَ نَبَذوا كِتابَکَ وَراءَ ظُهورِهِم ، وفارَقوا اُمَّةَ أحمَدَ عُتُوّاً عَلَيکَ . (1)

7 / 2الأَمرُ بِالقِتالِمروج الذهب فى ذِكرِ قِتالِ الخَوارِجِ : لَمّا أشرَفَ [عَلِىٌّ عليه السلام] عَلَيهِم قالَ : اللّهُ أكبَرُ ، صَدَقَ اللّهُ ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . فَتَصافَّ القَومُ ، ووَقَفَ عَلَيهِم بِنَفسِهِ ، فَدَعاهُم إلَى الرُّجوعِ وَالتَّوبَهِ ، فَأَبَوا ورَمَوا أصحابَهُ ، فَقيلَ لَهُ : قَد رَمَونا . فَقالَ : كُفّوا . فَكَرَّرُوا القَولَ عَلَيهِ ثَلاثا وهُوَ يَأمُرُهُم بِالكَفِّ ، حَتّى اُتِىَ بِرَجُلٍ قَتيلٍ مُتَشَحِّطٍ بِدَمِهِ . فَقالَ عَلِىٌّ : اللّهُ أكبَرُ ، الآنَ حَلَّ قِتالُهُمُ ، احمِلوا عَلَى القَومِ . (2)

.

1- .قرب الإسناد : ص 12 ح 37 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار: ج 33 ص 381 ح 611 .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 416 .

فصل هفتم : نبرد

7 / 1 دعا پیش از نبرد

7 / 2 فرمان نبرد

فصل هفتم : نبرد (1)7 / 1دعا پیش از نبردامام باقر علیه السلام :همانا علی علیه السلام در نبرد با خوارج ، چنین دعا کرد : «بار خدایا ! ای پروردگار خانه آباد و بام برافراشته و دریای پرخروش و کتابِ برنوشته ! از تو پیروزی می خواهم بر آنان که کتاب تو را فرا پُشت خود افکندند و با سرکشی بر تو ، از امّت احمد ، جدا گشتند» .

7 / 2فرمان نبردمروج الذّهب در بیان جنگ با خوارج : چون علی علیه السلام بر خوارج فراز آمد ، گفت : «اللّه اکبر ! خدا و پیامبرش راست گفته اند» . پس دو سپاه،رویاروی هم صف آراستند و علی علیه السلام خود، پیشاپیش آنان ایستاد و ایشان را به بازگشت و توبه فراخواند و آنان ، پرهیز کردند و به سوی یارانِ او تیر انداختند . به امام علیه السلام گفته شد : آنان، ما را تیرباران کردند . پس گفت : «دست باز دارید !» . یاران علی علیه السلام ، آن گفته را سه بار نزد وی تکرار کردند و او [همچنان] از ایشان خواست که دست باز دارند ، تا زمانی که مردی آغشته به خون نزد وی آورده شد . علی علیه السلام گفت : «اللّه اکبر ! اینک جنگ با آنان روا شد . بر ایشان بتازید» .

.

1- .برای آگاهی بیشتر در خصوص این فصل ، به نقشه پایان کتاب مراجعه شود .

شرح نهج البلاغه عن أبى عبيده فِى الخَوارِجِ : اِستَنطَقَهُم عَلِىٌّ عليه السلام بِقَتلِ عَبدِ اللّهِ بنِ خَبّابٍ ، فَأَقَرّوا بِهِ . فَقالَ : انفَرِدوا كَتائِبَ لِأَسمَعَ قَولَكُم كَتيبَةً كَتيبَةً . فَتَكَتَّبوا كَتائِبَ ، وأَقَرَّت كُلُّ كَتيبَةٍ بِمِثلِ ما أَقَرَّت بِهِ الاُخرى مِن قَتلِ ابنِ خَبّابٍ ، وقالوا : ولَنَقتُلَنَّکَ كَما قَتَلناهُ ! فَقالَ عَلِىٌّ : وَاللّهِ ، لَو أَقَرَّ أهلُ الدُّنيا كُلُّهُم بِقَتلِهِ هكَذا وأنَا أقدِرُ عَلى قَتلِهِم بِهِ لَقَتَلتُهُم . ثُمَّ التَفَتَ إلى أصحابِهِ فَقالَ لَهُم : شُدّوا عَلَيهِم ، فَأَنَا أوَّلُ مَن يَشُدُّ عَلَيهِم . (1)

7 / 3قِتالُ الإِمامِ بِنَفسِهِالكامل للمبرّد :خَرَجَ مِنهُم رَجُلٌ بَعدَ أن قالَ عَلِىٌّ رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ : اِرجِعوا وَادفَعوا إلَينا قاتِلَ عَبدِ اللّهِ بنِ خَبّابٍ . فَقالُوا : كُلُّنا قَتَلَهُ وشَرِکَ فى دَمِهِ ! ثُمَّ حَمَلَ مِنهُم رَجُلٌ عَلى صَفِّ عَلِىٍّ وقَد قالَ عَلِىٌّ : لا تَبدَؤوهُم بِقِتالٍ فَقَتَلَ مِن أصحابِ عَلِىٍّ ثَلاثَةً وهُوَ يَقولُ : أقتُلُهُم ولا أرى عَلِيّا ولَو بَدا أَوجَرتُهُ الخَطِّيّا فَخَرَجَ إلَيهِ عَلِىٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ فَقَتَلَهُ ، فَلَمّا خالَطَهُ السَّيفُ قالَ : حَبَّذَا الرَّوحَهُ إلَى الجَنَّهِ ! فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنِ وَهبٍ : ما أدرى أإلَى الجَنَّهِ أم إلَى النّارِ ؟ فَقالَ رَجُلٌ مِن بَنى سَعدٍ : إنَّما حَضَرتُ اغتِرارا بِهذا ، وأراهُ قَد شَکَّ ! ! فَانخَزَلَ بِجَماعَهٍ مِن أصحابِهِ ، ومالَ ألفٌ إلى ناحِيَهِ أبى أيّوبَ الأنصارِىِّ . (2)

.

1- .شرح نهج البلاغه: ج 2 ص 282 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 355 ح 587 ، مستدرک الوسائل: ج 18 ص 213 ح 22534 ، نفس الرحمن فى فضائل سلمان : ص 62 وفيهما إلى «لقتلتهم» .
2- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1105 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 272 وراجع شرح الأخبار : ج 2 ص 55 ح 416 .

7 / 3 نبردِ شخص امام

شرح نهج البلاغه به نقل از ابوعبیده ، درباره خوارج : علی علیه السلام خوارج را به دلیل قتل عبد اللّه بن خبّاب بازخواست کرد و آنان به آن [جنایت] ، اقرار نمودند . گفت : «به دسته هایی درآیید تا دسته دسته ، سخنتان را بشنوم» . پس به دسته هایی درآمدند و هر دسته ، همانند دسته دیگر، به قتل [عبد اللّه]ابن خبّاب اعتراف کردند و گفتند: همان گونه که او را کشتیم ، هر آینه تو را نیز می کشیم! علی علیه السلام گفت : «به خدا سوگند ، اگر همه مردم دنیا ، چنین ، به قتل او اعتراف کنند و من بتوانم همه ایشان را بکشم ، چنین می کنم» . سپس به یارانش روی نمود و به آنان گفت : «به ایشان حمله بَرید که من ، خود ، نخستین حمله برَنده به ایشانم» .

7 / 3نبردِ شخص امامالکامل ، مبرّد :مردی از خوارج برون آمد ، از آن پس که علی علیه السلام گفت : «باز گردید و قاتل عبد اللّه بن خبّاب را به ما تسلیم کنید» . خوارج گفتند : ما همه ، او را کشته ایم و در خونش شریکیم ! سپس یکی از ایشان به صف علی علیه السلام حمله آورد و علی علیه السلام پیش تر [به یارانش] گفته بود: «شما آغازکننده جنگ با آنان نباشید» و سه تن از یاران علی علیه السلام را کشت ، در حالی که می گفت : آنان را می کشم ، حال آن که علی را نمی بینم و اگر وی آشکار شود ، نیزه تیزم را در دهان او فرو می برم! پس علی علیه السلام به سوی وی حمله کرد و هلاکش نمود و آن گاه که شمشیر را در او فرو برد ، [آن مرد] گفت : خوش باد روان شدن به بهشت! عبد اللّه بن وَهب گفت : نمی دانم به سوی بهشت یا جهنّم [رفت]! پس مردی از بنی سعد گفت : «جز این نیست که من فریفته این مرد (عبد اللّه بن وهب) شدم و در این جا حضور یافتم . اکنون می بینم که او ، خود ، به شک افتاده است ! سپس با گروهی از یارانش عقب نشست . هزار تن [همراه او] به سوی ابو ایّوب انصاری [و پرچم امان او]گراییدند .

.

مروج الذهب :حَمَلَ رَجُلٌ مِنَ الخَوارِجِ عَلى أصحابِ عَلِيٍّ ، فَجَرَحَ فيهِم ، وجَعَلَ يَغشى كُلَّ ناحِيَهٍ ، ويَقولُ : أضرِبُهُم ولَو أرى عَلِيّا ألبَستُهُ أبيَضَ مَشرَفِيّا فَخَرَجَ إلَيهِ عَلِيٌّ رضى الله عنه ، وهُوَ يَقولُ : يا أيُّهذَا المُبتَغى عَلِيّا إنّى أراکَ جاهِلاً شَقِيّا قَد كُنتَ عَن كِفاحِهِ غَنِيّا هَلُمَّ فَابرُز ها هُنا إلَيّا وحَمَلَ عَلَيهِ عَلِيٌّ ، فَقَتَلَهُ . ثُمَّ خَرَجَ مِنهُم آخَرُ ، فَحَمَلَ عَلَى النّاسِ ، فَفَتَکَ فيهِم ، وجَعَلَ يَكُرُّ عَلَيهِم ، وهُوَ يَقولُ : أضرِبُهُم ولَو أرى أبا حَسَن ألبَستُهُ بِصارِمى ثَوبَ غَبَن فَخَرَجَ إلَيهِ عَلِيٌّ وهُوَ يَقولُ : يا أيُّهذَا المُبتَغى أبا حَسَن إليکَ فَانظُر أيُّنا يَلقَى الغَبَنِ وحَمَلَ عَلَيهِ عَلِيٌّ وشَكَّهُ بِالرُّمحِ ، وتَرَکَ الرُّمحَ فيهِ ، فَانصَرَفَ عَلِيٌّ وهُوَ يَقولُ : لَقَد رَأَيتَ أبا حَسَنٍ فَرَأَيتَ ما تَكرَهُ . (1)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 416 وراجع بحار الأنوار : ج 34 ص 450 .

مروج الذّهب :یکی از خوارج به یاران علی علیه السلام یورش آورد و برخی را مجروح کرد و در هر سوی ، شمشیر می زد و می گفت : ایشان را ضربه می زنم ؛ و اگر علی را ببینم شمشیر مَشْرَفی را جامه تنش می سازم ! پس علی علیه السلام به سوی وی درآمد ، حال آن که می خوانْد: «ای آن که در جستجوی علی هستی ! همانا تو را نادانی تیره بخت می بینم . تو از نبرد با او بی نیازی بشتاب و برای نبرد به این جا ، این سوی که هستم ، بیا !» . آن گاه ، علی علیه السلام به او یورش آورد و هلاکش کرد . سپس یکی دیگر از ایشان برون آمد و به افراد، حمله بُرد و صفشان را شکافت و همان گونه که یورش می آورْد ، گفت : ایشان را ضربه می زنم و اگر ابو الحسن (علی) را بیابم بر اندامش با شمشیر خویش ، جامه خواری می پوشانم ! پس علی علیه السلام به سوی وی حمله آورْد ، در حالی که می گفت : «ای آن که به دنبال ابو الحسنی ! به سوی تو می آیم پس بنگر که کدام یک از ما جامه خواری بر تن می کند ! سپس علی علیه السلام به او یورش برد و نیزه را در او فرود آورد و آن را در بدنش باقی نهاد ، در حالی که می گفت: «اکنون ابو الحسن را دیدی و آنچه را خوش نمی داشتی، نگریستی !».

.

7 / 4مُقاتَلَهُ الإمامِ عَبدَ اللّهِ بنَ وَهبٍالفتوح :تَقَدَّمَ عَبدُ اللّهِ بنِ وَهَبٍ الرّاسِبِىُّ حَتّى وَقَفَ بَينَ الجَمعَينِ ، ثُمَّ نادى بِأعلى صَوتِهِ : يَابنَ أبى طالِبٍ ! حَتّى مَتى يَكونَ هذِهِ المُطاوَلَهُ بَينَنا وبَينَکَ ؟ ! وَاللّهِ ، لا نَبرَحُ هذِهِ العَرصَهَ أبَدا أو تَأبى عَلى نَفسِکَ ، فَابرُز إلَىَّ حَتّى أبرُزَ إلَيکَ وذَرِ النّاسَ جانِبا . فَتَبَسَّمَ عَلِىٌّ رضى الله عنه ثُمَّ قالَ : قاتَلَهُ اللّهُ مِن رَجُلٍ ما أقَلَّ حياءَهُ ! أما إنَّهُ لَيَعلَمُ أنّى حَليفُ السَّيفِ وجَديلُ الرُّمحِ ، ولكِنَّهُ أيِسَ مِنَ الحَياهِ ، أو لَعَلَّهُ يَطمَعُ طَمَعا كاذِبا . قالَ : وجَعَلَ عَبدُ اللّهِ يَجولُ بَينَ الصَّفَّينِ وهُوَ يَرتَجِزُ ويَقولُ : أنَا ابنُ وَهبٍ الرّاسِبِىُّ الثّارِى أضرِبُ فِى القَومِ لِأخذِ الثّارِ حَتّى تَزولَ دَولَهُ الأشرارِ ويَرجِعَ الحَقُّ إلَى الأخيارِ ثُمَّ حَمَلَ فَضَرَبَهُ عَلِىٌّ ضَربَهً ألحَقَهُ بِأصحابِهِ . (1)

.

1- .الفتوح : ج 4 ص 274 ؛ كشف اليقين : ص 205 ح 206 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 267 كلاهما نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 190 .

7 / 4 نبرد امام با عبد اللّه بن وَهْب

7 / 4نبرد امام با عبد اللّه بن وَهْبالفتوح :عبد اللّه بن وَهْب راسِبی پیش آمد تا میان دو سپاه ایستاد و با ندایی بلند بانگ برآوْرْد : ای فرزند ابوطالب ! تا چه زمان ، این امروز و فردا کردن میان ما و تو به درازا کشد؟ به خدا سوگند ، ما هرگز این میدان را ترک نمی کنیم ، مگر آن که تو از [هوای]نَفْس خویش سر بپیچی . پس به مبارزه من در آی تا با تو نبرد کنم ؛ و این جماعت را کنار گذار ! پس علی علیه السلام لبخندی زد و گفت : «خدایش هلاک کناد که چه مرد کم شرمی است ! آیا او نمی داند که من هم سوگند شمشیر و هَم تافته نیزه ام؟ ! [می داند؛] امّا او از زندگی نومید شده و شاید هم [به جهت پیریِ من] در طمعی دروغین دل بسته است !» . عبد اللّه ، جولان دادن میان دو صف را آغاز کرد و رجز خواند و گفت : من ابن وهب راسبیِ یورش آورم که برای خونخواهی ، به این جماعت می تازم ؛ تا حکمرانی بدکاران برافتد و حق به نیکان بازگردد ! سپس یورش آورد و علی علیه السلام او را ضربتی زد و به یارانش ملحق ساخت .

.

7 / 5حَملَهُ ذِی الثُّدَیَّهِ عَلَی الإِمامِکشف الیقین :حَمَلَ ذُو الثُّدَیَّهِ لِیَقتُلَ عَلِیّا علیه السلام ، فَسَبَقَهُ عَلِیٌّ علیه السلام وضَرَبَهُ فَفَلَقَ البَیضَهَ ورَأسَهُ ، فَحَمَلَهُ فَرَسُهُ فَألقاهُ فی آخِرِ المَعرَکَهِ فی جُرفٍ دالِیَهٍ عَلی شَطِّ النَّهرَوانِ . (1)

7 / 6سُرعَهُ دَمارِهِمتاریخ الطبری عن أبی سلمه الزهری :وبَعَثَ عَلِیٌّ الأَسوَدَ بنَ یَزیدَ المُرادِیَّ فی ألفَی فارِسٍ ، حَتّی أتی حَمزَهَ بنَ سِنانٍ وهُوَ فی ثَلاثِمِئَهِ فارِسٍ مِن خَیلِهِم ... وأقبَلَتِ الخَوارِجُ ، فَلَمّا أن دَنَوا مِنَ النّاسِ نادَوا یَزیدَ بنَ قَیسٍ فَکانَ یَزیدُ بنُ قَیسٍ عَلی أصبَهانَ فَقالوا : یا یَزیدَ بنَ قَیسٍ لا حُکمَ إلّا للّهِ وإن کَرِهَت أصبَهانُ ، فَناداهُم عَباسُ بنُ شَریکٍ وقَبیصَهُ بنُ ضُبَیعَهَ العَبسِیّانِ یا أعداءَ اللّهِ ، أ لَیسَ فیکُم شُرَیحُ بنُ أوفَی المُسرِفُ عَلی نَفسِهِ ؟ هَل أنتُم إلّا أشباهُهُ ؟ ! قالوا : وما حُجَّتُکُم عَلی رَجُلٍ کانَت فیهِ فِتنَهٌ وفینا تَوبَهٌ ؟ ثُمَّ تَنادَوا : الرَّواحَ الرَّواحَ إلَی الجَنَّهِ ! فَشَدّوا عَلَی النّاسِ وَالخَیلُ أمامَ الرِّجالِ ، فَلَم تَثبُت خَیلُ المُسلِمینَ لِشِدَّتِهِم ، وَافتَرَقَتِ الخَیلُ فِرقَتَینِ : فِرقَهٌ نَحوَ المَیمَنَهِ ، وأُخری نَحوَ المَیسَرَهِ ، وأقبَلوا نَحوَ الرِّجالِ ، فَاستَقبَلَتِ المُرامِیَهُ وُجوهَهُم بِالنَّبلِ ، وعَطَفَت عَلَیهِمُ الخَیلُ مِنَ المَیمَنَهِ وَالمَیسَرَهِ ، ونَهَضَ إلَیهِمُ الرِّجالُ بِالرِّماحِ وَالسُّیوفِ ، فَوَاللّهِ ما لَبَّثوهُم أن أناموهُم . ثُمَّ إنَّ حَمزَهَ بنَ سِنانٍ صاحِبَ خَیلِهِم لَمّا رَأی الهَلاکَ ، نادی أصحابَهُ أنِ انزِلوا ، فَذَهَبوا لِیَنزِلوا فَلَم یَتَقارّوا حَتّی حَمَلَ عَلَیهِمُ الأَسوَدُ بنُ قَیسٍ المُرادِیُّ ، وجاءَتهُم الخَیلُ مِن نَحوِ عَلِیٍّفأهمِدوا فِی السّاعَهِ . (2)

.

1- .کشف الیقین : ص 205 ح 205 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 266 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 190 ؛ الفتوح : ج 4 ص 273 کلاهما نحوه .

2- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 86 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 406 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 289 کلاهما نحوه من «ثمّ تنادوا» .

7 / 5 یورش آوردن ذو ثُدَیّه به امام

7 / 6 تار و مار شدن خوارج در زمانی کوتاه

7 / 5یورش آوردن ذو ثُدَیّه به امامکشف الیقین :ذو ثُدَیّه یورش آورْد تا علی علیه السلام را بکشد . علی علیه السلام پیشْ دستی کرد و بر او ضربه ای زد که کلاهخود و سرش را شکافت . اسبش او را با خود تا انتهای میدان نبرد بُرد و در گودالی بر کناره رود نهروان افکند .

7 / 6تار و مار شدن خوارج در زمانی کوتاهتاریخ الطبری به نقل از ابو سَلَمه زُهْری : علی علیه السلام ، اسود بن یزید مرادی را با دو هزار سوار روانه کرد تا به سوی حمزه بن سنان (فرمانده سواره نظام خوارج) در آمد که سیصد سوار از سپاه خویش در اختیار داشت ... و خوارج پیش آمدند و آن گاه که به سپاه علی علیه السلام نزدیک گشتند ، یزید بن قیس را که سرکرده [دسته]اصفهان بود ، ندا دادند و گفتند : ای یزید بن قیس! داوری تنها از آنِ خداست ، هر چند اهل اصفهان نپسندند! پس عبّاس بن شریک عبسی و قبیصه بن ضُبیعه عبسی ، آنان را ندا دادند : ای دشمنان خدا! آیا در میان شما شُرَیح بن اوفی نبود که بر جان خود زیاده روی کرد؟ آیا شما جز همانندان وی هستید؟! گفتند : برهان شما چیست بر مردی که گرفتار فتنه شد ، حال آن که ما توبه کرده ایم؟ سپس بانگ برآوردند : حرکت ، حرکت به سوی بهشت! و آن گاه ، به سپاه علی علیه السلام حمله آوردند ، در حالی که سواره نظام ، پیشاپیشِ پیادگان بود . سواره نظام مسلمانان در برابر هجوم سخت آنان ، پایداری نکرد و به دو گروه پراکنده شد : گروهی به سوی جناح راست و گروهی به جانب جناح چپ . و آنان به سوی پیادگان روی آوردند . پس تیراندازان ، به سوی ایشان تیر افکندند و سپس سواره نظام از راست و چپ به جانب آنان یورش آوردند و پیادگان با نیزه و شمشیر بر آنها تاختند و به خدا سوگند، چندان مجالشان ندادند تا آنان را از پای درآوردند . چون حمزه بن سنان ، فرمانده سواره نظام خوارج ، هلاکت ایشان را نگریست،یارانش را ندا داد که فرود آیند. هنوز فرود نیامده و استقرار نیافته بودند که اسود بن قیس مرادی بر ایشان تاخت و سواران از جانب علی علیه السلام به سوی آنان فراز آمدند و در زمانی کوتاه ، همه ، تار و مار شدند.

تاریخ الطبری عن حکیم بن سعد فی وَصفِ حَربِ النَّهرَوانِ : ما هُوَ إلّا أن لَقینا أهلَ البَصرَهِ ، فَما لَبَّثناهُم ، فَکَأنَّما قیلَ لَهُم :موتوا ، فَماتوا قَبلَ أن تَشتَدَّ شَوکَتُهُم ، وتَعظُمَ نِکایَتَهُم . (1)

الإمامه والسیاسه عن الثعلبی :لَقَد رَأَیتُ الخَوارِجَ حینَ استَقبَلَتهُمُ الرِّماحُ وَالنَّبلُ کَأَنَّهُم مَعَزٌ اتَّقَتِ المَطَرَ بِقُرونِها ، ثُمَّ عَطَفَتِ الخَیلُ عَلَیهِم مِنَ المَیمَنَهِ وَالمَیسَرَهِ ، ونَهَضَ عَلِیٌّ فِی القَلبِ بِالسُّیوفِ وَالرِّماحِ ، فَلا وَاللّهِ ما لَبِثوا فُواقا (2) ، حَتّی صَرَعَهُمُ اللّهُ ، کَأَنَّما قیلَ لَهُم : موتوا فَماتوا . (3)

الأخبار الطوال فی ذِکرِ بَدءِ القِتالِ : قالَ عَلِیٌّ لِأَصحابِهِ : لا تَبدَؤوهُم بِالقِتالِ حَتّی یَبدَؤوکُم . فَتَنادَتِ الخَوارِجُ : لا حُکمَ إلّا لِلّهِ وإن کَرِهَ المُشرِکونَ ، ثُمَّ شَدّوا عَلی أصحابِ عَلِیٍّ شِدَّهَ رَجُلٍ واحِدٍ ، فَلَم تَثبُت خَیلُ عَلِیٍّ لِشِدَّتِهِم ، وَافتَرَقَتِ الخَوارِجُ فِرقَتَینِ : فِرقَهٌ أَخَذَت نَحوَ المَیمَنَهِ ، وفِرقَهٌ اُخری نَحوَ المَیسَرَهِ . وعَطَفَ عَلَیهِم أصحابُ عَلِیٍّ ، وحَمَلَ قَیسُ بنُ مُعاوِیَهَ البُرجُمِیُّ مِن أصحابِ عَلِیٍّ عَلی شُرَیحِ بنِ أبی أوفی ، فَضَرَبَهُ بِالسَّیفِ عَلی ساقِهِ فَأَبانَها فَجَعَلَ یُقاتِلُ بِرَجُلٍ واحِدَهٍ وهُوَ یَقولُ : الفَحلُ یَحمی شَولَهُ مَعقولاً فَحَمَلَ عَلَیهِ قَیسُ بنُ سَعدٍ فَقَتَلَهُ وقُتِلَتِ الخَوارِجُ کُلُّها رِبضَهً (4) واحِدَهً . (5)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 87 .
2- .الفواق : أی قسمها فی أقدر فواق ناقه ، وهو ما بین الحلْبَتین من الراحه (النهایه : ج 3 ص 479 «فوق») .
3- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 169 .
4- .الرِّبضه : مقتل قوم قتلوا فی بقعه واحده (لسان العرب : ج 7 ص 153 «ربض») .
5- .الأخبار الطوال : ص 210 .

تاریخ الطبری به نقل از حکیم بن سعد ، در وصف نبرد نهروان : آن نبرد بیش از این به درازا نینجامید که ما با اهل بصره درگیر شدیم و مهلتشان ندادیم . گویی که به ایشان گفته شده بود : «بمیرید !» . پس مُردند ، پیش از آن که اقتداری یابند یا غلبه ای پیدا کنند .

الإمامه و السّیاسه به نقل از ثَعلَبی : خوارج را دیدم آن گاه که نیزه ها و تیرها به سویشان روان شدند ، گویی بُزهایی بودند که می خواستند با شاخ هایشان خود را از باران حفظ کنند . سپس سواره نظام از راست و چپ به ایشان حمله آورد و علی علیه السلام در قلب سپاه [بود و همه] با شمشیرها و نیزه ها به آنان تاختند . پس به خدا سوگند ، به اندازه فاصله میان دو شیر دوشی نپاییدند تا خداوند ، هلاکشان کرد ، گویی به ایشان گفته شده بود : «بمیرید !» . پس مُردند .

الأخبار الطّوال در بیان آغاز جنگ : علی علیه السلام به یارانش گفت : «پیش از آن که ایشان جنگ را آغاز کنند ، به آنها هجوم نبرید» . پس خوارج ندا در دادند : داوری تنها از آنِ خداست ، هر چند مشرکان نپسندند ! سپس [همگی]همچون یک مرد ، هماهنگ به سوی یاران علی علیه السلام تاختند . از شدّت هجومشان ، سواران علی علیه السلام پایداری نورزیدند . خوارج دو دسته شدند : گروهی به جناح راست و گروهی به جناح چپ روی آوردند . یاران علی علیه السلام به ایشان حمله آوردند . قیس بن معاویه بُرجُمی ، از یاران علی علیه السلام ، بر شریح بن اوفی تاخت و با شمشیر ، ضربه ای بر پایش فرود آورد و آن را قطع کرد . پس وی با یک پا به نبرد ادامه داد ، حال آن که می گفت : نرینه ، در بند [نیز]از آنچه برایش مانده حمایت می کند ! پس قیس بن سعد به او حمله کرد و نابودش ساخت و همه خوارج در یک جای از پا درآمدند .

.

7 / 7اِستِبشارُ النّاسِ بِظُهورِ آيَهٍ مِن آياتِ النُّبُوَّهِمسند ابن حنبل عن أبى كثير مولى الأنصار :كُنتُ مَعَ سَيِّدى مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنهحَيثُ قُتِلَ أهلُ النَّهرَوانِ ، فَكَأَنَّ النّاسَ وَجَدوا فى أنفُسِهِم مِن قَتلِهِم . فَقالَ عَلِىٌّ رضى الله عنه : يا أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد حَدَّثَنا بِأقوامٍ يَمرُقونَ مِنَ الدّينِ كَما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ ، ثُمَّ لا يَرجِعونَ فيهِ أبَدا حَتَّى يَرجِعَ السَّهمُ عَلَى فوقِهِ ، وإنَّ آيَهَ ذلِكَ أنَّ فيهِم رَجُلاً أسوَدَ مُخدَجَ (1) اليَدِ ، إحدى يَدَيهِ كَثَدىِ المَرأهِ ، لَها حَلَمَهٌ كَحَلَمَهِ ثَدىِ المَرأهِ ، حَولَهُ سَبعُ هُلُباتٍ ، فَالتَمِسوهُ ، فَإنّى أراهُ فيهِم . فَالتَمَسوهُ فَوَجَدوهُ إلى شَفيرِ النَّهرِ تَحتَ القَتلى ، فَأخرَجوهُ . فَكَبَّرَ عَلِىٌّ رضى الله عنه فَقالَ : اللّهُ أكبَرُ ، صَدَقَ اللّهُ ورَسولُهُ ، وإنَّهُ لَمُتَقَلِّدٌ قَوسا لَهُ عَرَبِيَّهً ، فَأخَذَها بِيَدِهِ فَجَعَلَ يَطعَنُ بِها فى مُخدَجَتِهِ ويَقولُ : صَدَقَ اللّهُ ورَسولُهُ ، وكَبَّرَ النّاسُ حينَ رَأوهُ وَاستَبشَروا ، وذَهَبَ عَنهُم ما كانوا يَجِدونَ . (2)

.

1- .مُخدَج اليد : ناقص اليد (لسان العرب : ج 2 ص 248 «خدج») .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 191 ح 672 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 294 وراجع تاريخ بغداد : ج 1 ص 199 ح 38 .

7 / 7 شادمانی مردم به سبب ظهور یکی از نشانه های نبوّت

7 / 7شادمانی مردم به سبب ظهور یکی از نشانه های نبوّتمسند ابن حنبل به نقل از ابو کثیر ، وابسته انصار : همراه با سَروَرم ، آن گاه که خوارج نهروان کشته شدند ، با علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم . گویا افراد از کشتن خوارج ، [اضطرابی] در جان خویش احساس می کردند . علی علیه السلام گفت : «ای مردم! همانا پیامبر خدا با ما درباره اقوامی سخن گفت که از دین ، بیرون می روند ، همانند تیری که از هدف بیرون رود ، و هرگز به آن باز نمی گردند ، مگر که تیر به شکافِ سرش باز آید [که محال است] . و نشانِ آن ، این است که در میان آنان ، مردی است سیاه با دستی ناقص که یکی از دستانش همانند پستان زن است ؛ برآمدگیِ دستش به برآمدگی پستان زن شباهت دارد و پیرامونش هفت موی رُسته است . پس او را بجویید ، که همانا من یقین دارم وی در میان ایشان است» . پس او را جُستند و بر کناره رود ، زیر کشتگان ، یافتند و بیرونش آوردند . آن گاه ، علی علیه السلام تکبیر برآورد و گفت : «اللّه اکبر! خدا و پیامبرش راست گفته اند» . و او کمانی عربی بر بسته بود . آن را به دست گرفت و در عضو ناقص آن مرد فرو برد و گفت : «خدا و پیامبرش راست گفته اند» . مردم چون او را دیدند ، تکبیر برآوردند و شادمان گشتند و آنچه احساس می کردند ، از ایشان رخت بر بست .

.

صحيح مسلم عن بسر بن سعيد عن عبيد اللّه بن أبى رافع :إنَّ الحَرَورِيَّةَ لَمّا خَرَجَت وهُوَ مَعَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه قالوا : لا حُكمَ إلّا للّهِ . قالَ عَلِيٌّ : كَلِمَةُ حَقٍّ أُريدَ بِها باطِلٌ ، إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَصَفَ ناسا إنّى لَأَعرِفُ صِفَتَهُم فى هؤُلاءِ ، يَقولونَ الحَقَّ بِألسِنَتِهِم لا يَجوزُ هذا مِنهُم وأشارَ إلى حَلقِهِ مِن أبغَضِ خَلقِ اللّهِ إلَيهِ مِنهُم أسوَدُ ، إحدى يَدَيهِ طُبىُ شاهٍ أو حَلَمَةُ ثَديٍ . فَلَمّا قَتَلَهُم عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ رضى الله عنه قالَ : اُنظُروا ، فَنَظَروا فَلَم يَجِدوا شَيئا . فَقالَ : إرجِعوا ، فَوَاللّهِ ! ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ مَرَّتَينِ أو ثَلاثا ثُمَّ وَجَدوهُ فى خَرِبَهٍ ، فَأَتَوا بِهِ حَتّى وَضَعوهُ بَينَ يَدَيهِ . قالَ عُبَيدُ اللّهِ : وأنَا حاضِرٌ ذلِکَ مِن أمرِهِم ، وقَولِ عَلِيٍّ فيهِم . (1)

مروج الذهب :كانَ جُملَةُ مَن قُتِلَ مِن أصحابِ عَلِيٍّ تِسعَةً ، ولَم يُفلِت مِن الخَوارِجِ إلّا عَشَرَةٌ ، وأتى عَلِيٌّ عَلَى القَومِ ، وهُم أربَعَةُ آلافٍ ، فيهِمُ المُخدَجُ ذُو الثُّدَيَّهِ إلّا مَن ذَكَرنا مِن هؤُلاءِ العَشَرَهِ . وأمَرَ عَلِيٌّ بِطَلَبِ المُخدَجِ ، فَطَلَبوهُ ، فَلَم يَقدِروا عَلَيهِ ، فَقامَ عَلِيٌّ وعَلَيهِ أثَرُ الحُزنِ لِفَقدِ المُخدَجِ ، فَانتَهى إلى قَتلى بَعضُهُم فَوقَ بَعضٍ . فَقالَ : اُفرُجوا . فَفَرَجوا يَمينا وشِمالاً وَاستَخرَجوهُ . فَقالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه : اللّهُ أكبَرُ ، ما كَذَبتُ عَلى مُحَمَّدٍ ، وإنَّهُ لَناقِصُ اليَدِ لَيسَ فيها عَظمٌ ، طَرَفُها حَلَمَهٌ مِثلُ ثَديِ المَرأهِ ، عَلَيها خَمسُ شَعَراتٍ أو سَبعٌ ، رُؤوسُها مُعَقَّفَهٌ ، ثُمَّ قالَ : اِيتُونى بِهِ . فَنَظَرَ إلى عَضُدِهِ ، فَإذا لَحمٌ مُجتَمَعٌ عَلى مِنكِبِهِ كَثَديِ المَرأهِ عَلَيهِ شَعَراتٌ سودٌ إذا مُدَّتِ اللَّحمَهُ امتَدَّت ، حَتّى تُحاذِىَ بَطنَ يَدِهِ الاُخرى ، ثُمَّ تَترَکُ فَتَعودُ إلى مَنكِبِهِ . فَثَنى رِجلَهُ ونَزَلَ ، وخَرَّ للّهِ ساجِدا . (2)

.

1- .صحيح مسلم : ج 2 ص 749 ح 157 ، تاريخ بغداد : ج 10 ص 305 الرقم 5453 .

2- .مروج الذهب : ج 2 ص 417 وراجع سنن أبى داوود : ج 4 ص 244 ح 4768 و ص 245 ح 4769 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 230 ح 848 .

صحیح مسلم ، عبد الرزّاق به نقل از بُسْر بن سعید ، از عبد اللّه بن ابی رافع : راوی (عبید اللّه) با علی بن ابی طالب علیه السلام همراه بوده [و دیده است] که خوارج به حرکت درآمده ، گفتند : حکم ، تنها از آنِ خداست! علی علیه السلام گفت : «این ، گفتاری است حق که از آن ، باطل قصد شده است . همانا پیامبر خدا مردمی را وصف فرموده که نشانه شان را در این گروه می بینم : حق را بر زبان می رانند و حق از این عضو ایشان (به دهانش اشاره کرد) در نمی گذرد . یکی از آنها منفورترینِ مردمان نزد خداست ، مردی است سیاه که یکی از دستانش همانند سر پستان گوسفند یا برآمدگی پستان [زن]است» . چون علی بن ابی طالب علیه السلام آنان را کُشت ، گفت : «نظر اندازید!» . نظر انداختند و نشانی [از آن مرد]نیافتند . گفت : «باز گردید [و نظر اندازید]! به خدا سوگند ، من نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده» و این سخن را دو یا سه بار گفت . سپس او را در ویرانه ای یافتند و آوردند تا در مقابل علی علیه السلام قرار دادند . عبید اللّه گفت : و من، گواه این حال ایشان و گفتار علی علیه السلام درباره آنان بودم .

مروج الذّهب :از سپاه علی علیه السلام ، کسانی که کشته شدند ، نُه تن بودند و از خوارج ، جز ده تن زنده نماندند . علی علیه السلام بر آن قوم درآمد که پیش تر چهار هزار تن بودند و ذو ثُدَیّه ناقصْ دست در میانشان بود و اینک جز همان ده تن که یاد کردیم ، کسی از آنان زنده نبود . علی علیه السلام فرمان داد تا آن ناقصْ دست را بیابند . او را پی جُستند ، ولی نیافتندش! علی علیه السلام که از نیافتن وی اندوهگین به نظر می آمد ، برخاست و به سوی کشتگانی رفت که روی هم افتاده بودند . سپس گفت : «اینها را کنار زنید [و او را بیابید]» . از راست و چپ ، کنارشان زدند و او را بیرون آوردند . علی علیه السلام گفت : «اللّه اکبر! بر محمّد صلی الله علیه و آله دروغ نبستم . همانا این ، همان ناقصْ دستی است که دستش استخوان ندارد و سر آن ، برآمدگی ای همچون پستان زن است و پنج یا هفت مو بر آن رُسته که سرِ آنها خمیده است» . سپس گفت : «او را نزدِ من آورید!» . آن گاه به بازویش نگریست و گوشتی متراکم بر شانه اش دید ، همانند پستان زن ، که موهای سیاهی بر آن رُسته بود . هر گاه آن قطعه گوشت را می کشیدی ، کِش می آمد و به کف دست دیگرش می رسید و وقتی رهایش می کردی به طرف شانه اش بر می گشت . پس علی علیه السلام پای خم کرد و فرود آمد و خداوند را سجده نهاد .

تاريخ الطبرى عن عبد الملک بن أبى حرّه :إنَّ عَلِيّا خَرَجَ فى طَلَبِ ذِى الثُّدَيَّهِ ومَعَهُ سُلَيمانُ بنُ ثَمامَهَ الحَنَفِىُّ أبو جَبرَهَ ، وَالرَّيّانُ بنُ صَبرَهَ بنِ هَوذَهَ ، فَوَجَدَهُ الرَّيّانُ ابنُ صَبرَهَ بنِ هَوذَهَ فى حُفرَهٍ عَلى شاطِئِ النَّهرِ فى أربَعينَ أو خَمسينَ قَتيلاً . قالَ : فَلَمّا استُخرِجَ نَظَرَ إلى عَضُدِهِ ، فَإذا لَحمٌ مُجتَمَعٌ عَلى مَنكِبِهِ كَثَدىِ المَرأهِ ، لَهُ حَلَمَهٌ عَلَيها شَعَراتٌ سودٌ ، فإذا مُدَّتِ امتَدَّت حَتّى تُحاذِىَ طولَ يَدِهِ الاُخرى ، ثُمَّ تُترَکُ فَتَعودُ إلى مَنكِبِهِ كَثَدىِ المَرأهِ . فَلَمّا استُخرِجَ قالَ عَلِىٌّ : اللّهُ أكبَرُ ! وَاللّهِ ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ ، أما وَاللّهِ لَولا أن تَنكُلوا عَنِ العَمَلِ ، لَأَخبَرتُكُم بِما قَضىَ اللّهُ عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله لِمَن قاتَلَهُم مُستَبصِرا فى قِتالِهِم ، عارِفا لِلحَقِّ الَّذى نَحنُ عَلَيهِ . (1)

الكامل فى التاريخ :قَد رَوى جَماعَهٌ أنَّ عَلِيّا كانَ يُحَدِّثُ أصحابَهُ قَبلَ ظُهورِ الخَوارِجِ ؛ أنَّ قَوما يَخرُجونَ يَمرُقونَ مِنَ الدّينِ كَما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ ، عَلامَتُهُم رَجُلٌ مُخدَجُ اليَدِ ، سَمِعوا ذلِکَ مِنهُ مِرارا . فَلَمّا خَرَجَ أهلُ النَّهرَوانِ سارَ بِهِم إلَيهِم عَلِىٌّ وكانَ مِنهُ مَعَهُم ما كانَ ، فَلَمّا فَرَغَ أمَرَ أصحابَهُ أن يَلتَمِسُوا المُخدَجَ ، فَالتَمَسوهُ ، فَقالَ بَعضُهُم : ما نَجِدُهُ ، حَتّى قالَ بَعضُهُم : ما هُوَ فيهِم ، وهُوَ يَقولُ : وَاللّهِ ، إنَّهُ لَفيهِم ، وَاللّهِ ، ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ ! ثُمَّ إنَّهُ جاءَهُ رَجُلٌ فَبَشَّرَهُ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قَد وَجَدناهُ . (2)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 88 وراجع تاريخ بغداد : ج 7 ص 237 الرقم 3729 والمحاسن والمساوئ : ص 385 وكشف الغمّه : ج 1 ص 267 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 407 .

تاریخ الطبری به نقل از عبد الملک بن ابی حرّه : علی علیه السلام در جستجوی ذو ثُدَیّه برآمد و همراهش ابو جبره سلیمان بن ثُمامه حنفی و ریّان بن صبره بن هوذه بودند . پس رَیّان بن صبره بن هوذه ، او را در شکافی همراه با چهل یا پنجاه کشته یافت . چون بیرون آورده شد ، علی علیه السلام به بازویش نگریست و دید که گوشتی متراکم همانند پستان زن ، بر شانه اوست که برآمدگی ای دارد و بر آن موهای سیاهی رُسته است، که وقتی آن را می کِشند ، کشیده می شود و به درازای دست دیگرش می رسد و وقتی رها می شود ، به طرف شانه اش بر می گردد ، همانند پستان زن ! چون برون آورده شد ، علی علیه السلام گفت : «اللّه اکبر ! به خدا سوگند ، نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده . هَلا ! به خدا سوگند ، اگر نبود که دست از عمل می کشیدید ، به شما خبر می دادم که خداوند بر زبان پیامبرش چه جاری فرمود درباره کسی که با آنان ، بینشمندانه و با شناختِ حقّی که بر آنیم ، بجنگد» .

الکامل فی التّاریخ :گروهی روایت کرده اند که علی علیه السلام ، پیش از پیدایيِ خوارج ، با یارانش سخن می گفت که دسته ای از دین بیرون می روند ، همانند بیرون شدن تیر از هدف ؛ و نشانه آنان ، مردی است ناقصْ دست . و آنان این سخن را بارها از او شنیده بودند . پس چون نهروانیان شوریدند ، علی علیه السلام همراه همان یاران به سوی ایشان روان گشت و کارش با آنان ، همان شد که شد و آن گاه که [از کارشان] فراغت یافت ، به یارانش فرمان داد که آن ناقصْ دست را بیابند . پس او را پی جُستند و برخی گفتند : «او را نمی یابیم !» و گروهی دیگر گفتند : «وی در میان ایشان نیست !» ؛ [امّا]علی علیه السلام گفت : «به خدا سوگند ، همانا او در میان ایشان است . به خدا سوگند ، نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده» . سپس مردی نزد وی آمد و بشارتش داد و گفت : ای امیر مؤمنان ! او را یافتیم !

.

7 / 8كَلامُ الإِمامِ عِندَ المُرورِ بِقَتلَى الخَوارِجِالإمام علىّ عليه السلام وقَد مَرَّ بِقَتلَى الخَوارِجِ يَومَ النَّهرَوانِ : بُؤسا لَكُم ، لَقَد ضَرَّكُم مَن غَرَّكُم ! فَقيلَ لَهُ : مَن غَرَّهُم يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ فَقالَ عليه السلام : الشَّيطانُ المُضِلُّ ، وَالأَنفُسُ الأَمّارَةُ بِالسّوءِ ، غَرَّتهُم بِالأَمانِيِّ ، وفَسَحَت لَهُم بِالمَعاصى ، ووَعَدَتهُمُ الإِظهارَ ، فَاقتَحَمَتْ بِهِمُ النّارَ . (1)

7 / 9إخبارُ الإِمامِ بِاستِمرارِ نَهجِهِم فِى التّاريخِالإمام علىّ عليه السلام لَمّا قَتَلَ الخَوارِجَ ، فَقيلَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هَلَكَ القَومُ بِأَجمَعِهِم : كَلّا وَاللّهِ ، إنَّهُم نُطَفٌ فى أصلابِ الرِّجالِ وقَراراتِ النِّساءِ ، كُلَّما نَجَمَ مِنهُم قَرنٌ قُطِعَ ، حَتّى يَكونَ آخِرُهُم لُصوصا سَلّابينَ . (2)

المصنّف لعبد الرزّاق عن قتاده :لَمّا قَتَلَهُم قالَ رَجُلٌ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أبادَهُم وأراحَنا مِنهُم . فَقالَ عَلِىٌّ : كَلّا وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، إنَّ مِنهُم لَمَن فى أصلابِ الرِّجالِ لَم تَحمِلهُ النِّساءُ بَعدُ ، ولَيَكونَنَّ آخِرُهُم لُصّاصا جَرّادينَ . (3)

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 323 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 88 عن عبد الملک بن أبى حرّه ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 407 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 289 كلّها نحوه .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 60 ، شرح المائه كلمه : ص 238 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 433 ح 641 .
3- .المصنّف لعبد الرزّاق : ج 10 ص 150 ح 18655 ، كنز العمّال : ج 11 ص 287 ح 31542 .

7 / 8 سخنان امام ، هنگام گذشتن بر کشتگانِ خوارج

7 / 9 خبر دادنِ امام از ادامه یافتن راه خوارج در تاریخ

7 / 8سخنان امام ، هنگام گذشتن بر کشتگانِ خوارجامام علی علیه السلام آن گاه که در نبرد نهروان، بر کشتگانِ خوارج بر می گذشت : «بدا به حالتان ! آن که فریبتان داد ، شما را زیانکار ساخت» . به وی گفته شد : ای امیر مؤمنان ! چه کسی ایشان را فریفت؟ گفت : «همان شیطان گم راه کننده و نَفْسِ فرمان دهنده به بدی ، که آنان را فریفته آرزوها ساخت و راه نافرمانی را به رویشان گشود و به پیروزی وعده شان داد و در آتش ، سرنگونشان کرد» .

7 / 9خبر دادنِ امام از ادامه یافتن راه خوارج در تاریخامام علی علیه السلام آن گاه که خوارج کشته شدند و به وی گفته شد : ای امیر مؤمنان ! همه آن جماعت هلاک گشتند : نه ! به خدا سوگند ، همانا ایشان نطفه هایی هستند در صُلب های مردان و زهدان های زنان . هر زمان یکی از آنان سر برون می آورد ، سرش قطع می شود ، تا کسی از آنها باقی نمانَد ، جز مشتی دزد و غارتگر .

المصنّف ، عبد الرزّاق به نقل از قَتاده : آن گاه که علی علیه السلام خوارج را هلاک کرد ، کسی گفت : ستایش ، از آنِ خدایی است که ایشان را نابود کرد و ما را از آنان راحت بخشید . علی علیه السلام گفت : «نه ؛ سوگند به آن که جانم به دست اوست ، همانا از ایشان ، کسانی در صُلب های مردان اند که هنوز زنان ، آنها را آبستن نشده اند ؛ و هر آینه ، واپسینِ آنان دزدان و جامه ربایان خواهند بود» .

.

المعجم الأوسط عن أبى جعفر الفرّاء :سَمِعَ عَلِىٌّ أحَدَ ابنَيهِ إمَّا الحَسَنَ أوِ الحُسَينَ يَقولُ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أراحَ اُمَّةَ مُحَمَّدٍ مِن هذِهِ العِصابَهِ . فَقالَ عَلِىٌّ : لَو لَم يَبقَ مِن اُمّه مُحَمَّدٍ إلّا ثَلاثَهٌ لَكانَ أحَدُهُم عَلى رَأيِ هؤُلاءِ ، إنَّهُم لَفى أصلابِ الرِّجالِ وأرحامِ النِّساءِ . (1)

شرح نهج البلاغه فِى الخَوارِجِ : وقَد صَحَّ إخبارُهُ عليه السلام عَنهُم أنَّهُم لَم يَهلِكوا بِأجمَعِهِم فى وَقعَهِ النَّهرَوانِ ، وأنَّها دَعوَهٌ سَيَدعو إلَيها قَومٌ لَم يُخلَقوا بَعدُ ، وهكَذا وَقَعَ ، وصَحَّ إخبارُهُ عليه السلام أيضا أنَّهُ سَيَكونُ آخِرُهُم لُصوصا سَلّابينَ ، فَإنَّ دَعوَهَ الخَوارِجِ اضمَحَلَّت ، ورِجالَها فَنِيَت ، حَتّى أفضَى الأمرُ إلى أن صارَ خَلَفُهُم قُطّاعَ طَريقٍ ، مُتَظاهِرينَ بِالفُسوقِ وَالفَسادِ فِى الأرضِ . (2)

تاريخ بغداد عن حبّه العرنى :لَمّا فَرَغنا مِنَ النَّهرَوانِ قالَ رَجُلٌ : وَاللّهِ لا يَخرُجُ بَعدَ اليَومِ حَرَورِىٌّ أبَدا . فَقالَ عَلِىٌّ : مَه ! لا تَقُل هذا ، فَوَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ إنَّهُم لَفى أصلابِ الرِّجالِ وأرحامِ النِّساءِ ، ولا يَزالونَ يَخرُجونَ حَتّى تَخرُجَ طائِفَهٌ مِنهُم بَينَ نَهرَينِ ، حَتّى يَخرُجَ إلَيهِم رَجُلٌ مِن وُلدى فَيَقتُلُهُم فَلا يَعودونَ أبَدا . (3)

.

1- .المعجم الأوسط : ج 7 ص 339 ح 7666 ، كنز العمّال : ج 11 ص 291 ح 31549 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 73 .
3- .تاريخ بغداد : ج 8 ص 275 الرقم 4375 ، مروج الذهب : ج 2 ص 418 .

المعجم الأوسط به نقل از ابوجعفر فَرّاء : علی علیه السلام از یکی از پسرانش ، حسن یا حسین علیهماالسلام ، شنید که می گفت : ستایش ، از آن خدایی است که امّت محمد صلی الله علیه و آله را از این جماعت ، راحت بخشید . علی علیه السلام گفت : «اگر از امّت محمد صلی الله علیه و آله ، جز سه تن نمانده باشند ، یکی از ایشان بر اندیشه اینان خواهد بود . ایشان در صُلب های مردان و زهدان های زنان اند» .

شرح نهج البلاغه درباره خوارج : خبر دادنِ وی درباره ایشان صحیح بود که گفت : همه آنان در ماجرای نهروان هلاک نشده اند و این ، آیینی است که جماعتی هنوز به دنیا نیامده ، دعوتگر آن خواهند شد . و همین نیز رخ داد . و همچنین خبردادنش در این باب نیز صحیح بود که واپسینِ آنها دزدانی غارتگر خواهند بود . همانا آیین خوارج از میان رفت و مردانش نابود شدند ، چندان که کار به جایی رسید که راهزنانِ فسق پیشه و فسادگر در زمین ، در پی آنان ظهور کردند .

تاریخ بغداد به نقل از حَبّه عُرَنی : چون از [نبرد]نهروان فراغت یافتیم، مردی گفت : به خدا سوگند ، از این پس ، هیچ یک از خوارج ظهور نخواهند کرد . علی علیه السلام گفت : «باز ایست! این سخن را مگو! سوگند به آن که دانه را شکافید و جنبنده را آفرید ، همانا ایشان در صُلب های مردان و زهدان های زنان اند ؛ و همواره پدیدار خواهند شد تا آن که دسته ای از ایشان در میان دو نهر ظهور می کند و مردی از فرزندان من بر ایشان می تازد و هلاکشان می سازد و از آن پس ، دیگر باز نمی گردند» .

.

7 / 10سِياسَةُ الإِمامِ فِى الجَرحى وَالغَنائِمِتاريخ الطبرى عن عبد الملک بن أبى حرّه :طَلَبَ [عَلِىٌّ عليه السلام] مَن بِهِ رَمَقٌ مِنهُم ، فَوَجَدناهُم أربَعَمِئَهِ رَجُلٍ ، فَأَمَرَ بِهِم عَلِىٌّ فَدُفِعوا إلى عَشائِرِهِم ، وقالَ : اِحمِلوهُم مَعَكُم فَداووهُم ، فَإِذا بَرِئوا فَوافوا بِهِمُ الكوفَهِ ، وخُذوا ما فى عَسكَرِهِم مِن شَىءٍ . قالَ : وأمَّا السِّلاحُ وَالدَّوابُّ وما شَهِدوا بِهِ عَلَيهِ الحَربَ ، فَقَسَّمَهُ بَينَ المُسلِمينَ ، وأمَّا المَتاعُ وَالعَبيدُ وَالإِماءُ فَإِنَّهُ حينَ قَدِمَ رَدَّهُ عَلى أهلِهِ . (1)

7 / 11خُطبَهُ الإِمامِ لَمّا فَرَغَ مِن قِتالِ الخَوارِجكنز العمّال عن عبد الملک بن قريب :سَمِعتُ العَلاءَ بنَ زِيادٍ الأَعرابِىَّ يَقولُ : سَمِعتُ أبى يَقولُ : صَعِدَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ مِنبَرَ الكوفَهَ بَعدَ الفِتنَهِ وفَراغِهِ مِنَ النَّهرَوانِ فَحَمِدَ اللّهَ وخَنَقَتهُ العِبرَهُ ، فَبَكى حَتَّى اخضَلَّت لِحيَتُهُ بِدُموعِهِ وجَرَت ، ثُمَّ نَفَضَ لِحيَتَهُ فَوَقَعَ رَشاشُها عَلى ناسٍ مِن اُناسٍ ، فَكُنّا نَقولُ : إنَّ مَن أصابَهُ مِن دُموعِهِ فَقَد حَرَّمَهُ اللّهُ عَلى النّارِ ، ثُمَّ قالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ! لا تَكونوا مِمَّن يَرجُو الآخِرَهَ بِغَيرِ عَمَلٍ ، ويُؤَخِّرُ التَّوبَهَ بِطولِ الأَمَلِ ، يَقولُ فِى الدُّنيا قَولَ الزّاهِدينَ ، ويَعمَلُ فيها عَمَلَ الرّاغِبينَ ، إن اُعطِىَ مِنها لَم يَشبَع ، وإن مُنِعَ مِنها لَم يَقنَع ، يَعجِزُ عَن شُكرِ ما اُوتِىَ ، ويَبتَغِى الزِّيادَهَ فيما بَقِىَ ، ويَأمُرُ ولا يَأتى ، ويَنهى ولا يَنتَهى ، يُحِبُّ الصّالِحينَ ولا يَعمَلُ بِأعمالِهِم ، ويُبغِضُ الظّالِمينَ وهُوَ مِنهُم ، تَغلِبُهُ نَفسُهُ عَلى ما يَظُنُّ ، ولا يَغلِبُها عَلى ما يَستَيقِنُ ، إنِ استَغنى فُتِنَ ، وإن مَرِضَ حَزِنَ ، وإنِ افتَقَرَ قَنِطَ ووَهَنَ ، فَهُوَ بَينَ الذَّنبِ وَالنِّعمَهِ يَرتَعُ ، يُعافى فَلا يَشكُرُ ، ويُبتَلى فَلا يَصبِرُ ، كَأَنَّ المُحَذَّرَ مِنَ المَوتِ سِواهُ ، وكَأَنَّ مَن وُعِدَ وزُجِرَ غَيرُهُ . يا أغراضَ المَنايا ! يا رَهائِنَ المَوتِ ! يا وِعاءَ الأَسقامِ ! يا نُهبَهَ الأَيّامِ ! ويا ثِقلَ الدَّهرِ ! ويا فاكِهَهَ الزَّمانِ ! ويا نورَ الحَدَثانِ ! ويا خُرسُ عِندَ الحُجَجِ ! ويا مَن غَمَرَتهُ الفِتَنُ وحيلَ بَينَهُ وبَينَ مَعرِفَهِ العِبَرِ . بِحَقٍّ ! أقولُ : ما نَجا مَن نَجا إلّا بِمَعرِفَهِ نَفسِهِ ، وما هَلَکَ مَن هَلَکَ إلّا مِن تَحتِ يَدِهِ ، قالَ اللّهُ تَعالى : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ قُواْ أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» (2) جَعَلَنَا اللّهُ وإيّاكُم مِمَّن سَمِعَ الوَعظَ فَقَبِلَ ، ودُعِىَ إلَى العَمَلِ فَعَمِلَ . (3)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 88 ، مروج الذهب : ج 2 ص 418 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 407 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 169 كلّها نحوه وفيها من «خذوا ما فى عسكرهم . . .» .

2- .التحريم : 6 .
3- .كنز العمّال : ج 16 ص 205 ح 44229 نقلاً عن ابن النجّار .

7 / 10 سیاست امام درباره زخمیان و غنیمت ها

7 / 11 خطبه امام ، هنگام فراغت یافتن از نبرد با خوارج

7 / 10سیاست امام درباره زخمیان و غنیمت هاتاریخ الطبری به نقل از عبد الملک بن ابی حرّه : علی علیه السلام شماری از ایشان را که هنوز رمقی داشتند ، فرا خوانْد . چهارصد تن را یافتیم . علی علیه السلام فرمان داد که به طوایف خویش بازگردانده شوند و گفت : «آنان را با خود همراه بَرید و مداواشان کنید . هر گاه بهبود یافتند ، به کوفه رسانیدشان ؛ و آنچه را در اردوگاهشان یافت می شود ، بر گیرید» . جنگ افزار و چارپایان و متاعی را که برای جنگ با وی همراه داشتند ، میان مسلمانان تقسیم کرد و کالاها و بندگان و کنیزان را ، چون بازآمد ، به صاحبانشان بازگردانْد .

7 / 11خطبه امام ، هنگام فراغت یافتن از نبرد با خوارجکنز العمّال به نقل از عبد الملک بن قریب : از علاء بن زیاد اَعرابی شنیدم که از پدرش نقل می کرد : پس از آشوب و فراغت یافتن از [نبرد]نهروان ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب بر منبر کوفه فراز آمد و خدای را ستایش گفت . آن گاه ، گریه راه سخن را بر او بست و آن قدر گریست که اشک ، ریشش را فرا گرفت و از آن جاری شد . سپس ریشش را پاک کرد و قطره هایی از اشکش بر شماری از افراد فرو افتاد . و ما می گفتیم : همانا هر کس این اشک ها بر او چکیده باشد ، خداوند ، پیکرش را بر آتش حرام می کند . آن گاه گفت : «ای مردم ! همانند آن کس نباشید که بدون عمل ، آرزومندِ آخرت است و با بلندْ آرزویی ، توبه را به تأخیر می افکنَد ؛ همچون زاهدان درباره دنیا سخن می گویَد و همانند دنیاگرایان در آن رفتار می کند ؛ اگر از دنیا بهره داده شود ، سیر نمی گردد و اگر از آن بازداشته شود ، قناعت نمی ورزد ؛ از سپاس گزاردن برای آنچه به او داده شده ، ناتوان است و از آنچه مانده ، زیاده را می طلبد ؛ امر می کند و خود اهل عمل به آن نیست ، و نهی می کند و خود از آن دست نمی شوید ؛ شایستگان را دوست دارد و رفتار ایشان را انجام نمی دهد و ستمگران را دشمن می شمارد و خود از آنان است ؛ بر پایه گمانش نفسش بر او چیره می شود و او بر پایه یقینش بر نَفْسش چیره نمی گردد ؛ اگر بی نیازی یابد ، فریفته می شود ؛ اگر بیمار گردد ، در اندوه فرو می رود ؛ اگر به فقر افتد ، به یأس و

سستی دچار می شود ؛ پس او میان گناه و نعمت می چرد ؛ عافیت می یابد و شکر به جا نمی آورَد ؛ مبتلا می شود و صبر نمی ورزد ، گویی آن کس که از مرگ بیم داده شده غیرِ اوست و آن که [به بهشت] وعده و [از عذاب]پرهیز داده شده ، کسی جز اوست . ای آماج های بلاها ! ای که در بند مرگید ! ای جام [های]بیماری ها ! ای غارت شده [های]روزگاران ! ای بار [های]گرانِ روزگار ! ای میوه [های]زمان ! ای نور [های]شب و روز ! ای گُنگ [ها] در برابر حجّت ها ! ای آن [ها] که فتنه ها ایشان را در خود فرو برده اند و میان آن و معرفت حقیقیِ عبرت ها ، فاصله افکنده اند ! می گویم : آن که نجات یافت ، جز به معرفت نَفْس خویش نجات نیافته ؛ و آن که هلاک شد ، جز زیر دست نَفْس خود هلاک نگشته است. خداوند فرازمند گفت: «ای ایمان آورندگان ! خود و خاندانتان را از آتش دور دارید » . خدا ما و شما را از کسانی گردانَد که اندرز را می شنوند و می پذیرند ، و به عمل فرا خوانده می شوند و عمل می کنند .

.

ص: 502

. .

ص: 503

M304_T1_File_3431089

.

الفصل الثامن : خروج بقايا من الخوارجالكامل فى التاريخ :لَمّا قُتِلَ أهلُ النَّهرَوانِ ، خَرَجَ أشرَسُ بنُ عَوفٍ الشَّيبانِىُّ عَلى عَلِىٍّ بِالدَّسكَرَهِ فى مِئَتَينِ ، ثُمَّ سارَ إلَى الأنبارِ ، فَوَجَّهَ إلَيهِ عَلِىٌّ الأبرَشَ بنَ حَسّانٍ فى ثَلاثِمِئَهٍ فَواقَعَهُ ، فَقُتِلَ أشرَسُ فى رَبيعِ الآخِرِ سَنَهَ ثَمانٍ وثَلاثينَ . ثُمَّ خَرَجَ هِلالُ بنُ عُلَّفَهَ مِن تَيمِ الرِّبابِ ومَعَهُ أخوهُ مُجالِدٌ ، فَأتى ماسَبَذانَ (1) ، فَوَجَّهَ إلَيهِ عَلِىٌّ مَعقِلَ بنَ قَيسٍ الرِّياحِىَّ فَقَتَلَهُ وقَتَلَ أصحابَهُ ، وهُم أكثَرُ مِن مِئَتَينِ ، وكانَ قَتلُهُم فى جُمادَى الأُولى سَنَهَ ثَمانٍ وثَلاثينَ . ثُمَّ خَرَجَ الأشهَبُ بنُ بِشرٍ ، وقيلَ : الأشعَثُ وهُوَ مِن بَجيلَهَ فى مِئَهٍ وثَمانينَ رَجُلاً ، فَأتَى المَعرَكَهَ الَّتى اُصيبَ فيها هِلالٌ وأصحابُهُ ، فَصَلّى عَلَيهِم ودَفَنَ مَن قَدِرَ عَلَيهِ مِنهُم . فَوَجَّهَ إلَيهِم عَلِىٌّ جارِيَهَ بنَ قُدامَهَ السَّعدِىَّ ، وقيلَ : حُجرَ بنَ عَدِىٍّ ، فَأقبَلَ إلَيهِمُ الأشهَبُ ، فَاقتَتَلا بِجَرجَرايا (2) مِن أرضِ جوخا (3) ، فَقُتِلَ الأشهَبُ وأصحابُهُ فى جُمادَى الآخِرَهِ سَنَهَ ثَمانٍ وثَلاثينَ . ثُمَّ خَرَجَ سَعيدُ بنُ قُفلٍ التَّيمِىُّ مِن تَيمِ اللّهِ بنِ ثَعلَبَهَ فى رَجَبٍ بِالبَندَنيجَينِ ومَعَهُ مِئَتا رَجُلٍ فَأتى دَرزِنجانَ (4) وهِىَ مِنَ المَدائِنِ عَلى فَرسَخَينِ فَخَرَجَ إلَيهِم سَعدُ بنُ مَسعودٍ فَقَتَلَهُم فى رَجَبٍ سَنَهَ ثَمانٍ وثَلاثينَ . ثُمَّ خَرَجَ أبو مَريَمَ السَّعدِىُّ التَّميمِىُّ ، فَأتى شَهرَزورَ ، وأكثَرُ مَن مَعَهُ مِنَ المَوالى ، وقيلَ : لَم يَكُن مَعَهُ مِنَ العَرَبِ غَيرُ سِتَّهِ نَفَرٍ هُوَ أحَدُهُم ، وَاجتَمَعَ مَعَهُ مِئَتا رَجُلٍ ، وقيلَ : أربَعُمِئَهٍ ، وعادَ حَتّى نَزَلَ عَلى خَمسَهِ فَراسِخَ مِنَ الكوفَهِ . فَأرسَلَ إلَيهِ عَلِىٌّ يَدعوهُ إلى بَيعَتِهِ ودُخولِ الكوفَهِ ، فَلَم يَفعَل ، وقالَ : لَيسَ بَينَنا غَيرُ الحَربِ . فَبَعَثَ إلَيهِ عَلِىٌّ شُرَيحَ بنَ هانِئٍ فى سَبعِمِئَهٍ ، فَحَمَلَ الخَوارِجُ عَلى شُرَيحٍ وأصحابِهِ فَانكَشَفوا ، وبَقِىَ شُرَيحٌ فى مِئَتَينِ ، فَانحازَ إلى قَريَهٍ ، فَتَراجَعَ إلَيهِ بَعضُ أصحابِهِ ودَخَلَ الباقونَ الكوفَهَ . فَخَرَجَ عَلِىٌّ بِنَفسِهِ وقَدَّمَ بَينَ يَدَيهِ جارِيَهَ بنَ قُدامَهَ السَّعدِىَّ ، فَدَعاهُم جارِيَهُ إلى طاعَهِ عَلِىٍّ وحَذَّرُهُمُ القَتلَ فَلَم يُجيبوا ، ولَحِقَهُم عَلِىٌّ أيضا فَدَعاهُم فَأبَوا عَلَيهِ وعَلى أصحابِهِ ، فَقَتَلَهُم أصحابُ عَلِىٍّ ولَم يَسلَم مِنهُم غَيرُ خَمسينَ رَجُلاً استَأمَنوا فَآمَنَهُم . وكانَ فِى الخَوارِجِ أربَعونَ رَجُلاً جَرحى ، فَأمَرَ عَلِىٌّ بِإدخالِهِمُ الكوفَهَ ومُداواتِهِم حَتّى بَرِؤوا ، وكانَ قَتلُهُم فى شَهرِ رَمَضانَ سَنَهَ ثَمانٍ وثَلاثينَ ؛ وكانوا مِن أشجَعِ مَن قاتَلَ مِنَ الخَوارِجِ ، ولِجُرأتِهِم قارَبُوا الكوفَهَ . (5)

.

1- .ماسَبَذان: مدينه من مدن پيشكوه فى محافظه لرستان الإيرانيّه ويقال لها سِيْرَوان، وهى مدينه قديمه بين جبال وشعاب، وفيها عيون ماء تجرى

وسط المدينه (راجع تقويم البلدان: ص 415).
2- .جَرْجَرايا: بلده قريبه من دجله بين بغداد وواسط ، من توابع النهروان السفلى (راجع تقويم البلدان: ص 305).
3- .جُوخا: اسم نهر عليه كوره واسعه فى سواد بغداد، وهو بين خانقين وخوزستان (معجم البلدان: ج 2 ص 179).
4- .كذا فى المصدر ، والصحيح كما فى أنساب الأشراف ومعجم البلدان «دَرْزِيْجان»: وهى قريه كبيره تحت بغداد على ثلاثه فراسخ منها على دجله بالجانب الغربى ، وهى من مدن الأكاسره ، وإحدى المدائن السبع . وأصل اسمها درزبندان (راجع معجم البلدان: ج 2 ص 450).
5- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 423 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 239 248 .

فصل هشتم : شورشِ باقی مانده خوارج

فصل هشتم : شورشِ باقیمانده خوارجالکامل فی التّاریخ :آن گاه که نهروانیان کشته شدند ، اشرس بن عوف شیبانی در دَسْکره ، با دویست تن بر علی علیه السلام شورید و به انبار روانه شد . علی علیه السلام ، ابرش بن حسّان را با سیصد تن به سوی وی فرستاد و او با ایشان به نبرد پرداخت و اشرس در ربیع ثانی سال 38 [هجری] کشته شد . سپس هلال بن عُلّفه از [قبیله] تَیْم الرّباب ، همراه برادرش مُجالد ، بر آشوبید و به ماسَبَذان (1) درآمد . علی علیه السلام ، معقل بن قیس ریاحی را به جانبش روانه ساخت و معقل ، او و یارانش را که بیش از دویست تن بودند ، بکشت . قتل اینان در جمادی اوّل به سال 38 [هجری] رخ داد . آن گاه ، اَشهب بن بِشْر (وگفته شده : اشعث بن بشر) از [قبیله] بُجَلیه ، با یکصد و هشتاد تن شورش کرد و به همان عرصه درآمد که هلال [بن عُلّفه] و یارانش از پای درآمده بودند . پس بر ایشان نماز گزارْد و به قدر توان ، آنان را دفن کرد . پس علی علیه السلام ، جاریه بن قُدامه سعدی (و گفته شده : حُجْر بن عَدی) را به سوی ایشان روانه کرد . پس اشهب به جانب آنان برون شد و در جَرجَرایا (2) از منطقه جوخا (3) به نبرد پرداختند و اشهب و یارانش در جمادی ثانی سال 38 [هجری] از پای درآمدند . آن گاه ، سعید بن قفل تیمی ، از [قبیله] تیم اللّه بن ثعلبه ، در ماه رجب ، همراه دویست مرد در بندنیجین شورش کرد و به درزنجان ، (4) در دو فرسنگی مدائن ، درآمد . سعد بن مسعود به جانب ایشان روان شد و در رجب سال 38 هجری ، هلاکشان ساخت . سپس ابو مریم سعدی تمیمی خروج کرد و به شهرزور (5) درآمد . بیشینه همراهان وی ، از عجم بودند و گفته شده که همراه وی جز شش تن عرب نبودند که او ، خود ، یکی از ایشان بود . با وی دویست و به نقلی چهارصد تن ، گرد آمدند . سپس حرکت کرد تا به پنج فرسنگی کوفه رسید . پس علی علیه السلام سفیری نزد وی فرستاد و او را به بیعت و داخل شدن در کوفه فرا خواند . او نپذیرفت و گفت : میان ما ، جز جنگ نیست . آن گاه ، علی علیه السلام ، شُرَیح بن هانی را با هفتصد تن به سوی او فرستاد . خوارج بر شُرَیح و یارانش هجوم آوردند و اینان از هم گسیختند و شریح با دویست تن باقی ماند و به روستایی روی آورْد . سپس برخی از یارانش به سوی وی بازگشتند و باقی مانده آنان به کوفه درآمدند . پس علی علیه السلام ، خود ، حرکت کرد و پیشاپیش ، جاریه بن قُدامه سعدی را فرستاد . جاریه ،

خوارج را به فرمانبرداری از علی علیه السلام فرا خواند و از کشته شدن بیمشان داد ؛ امّا اجابت نکردند . علی علیه السلام هم به آنان پیوست و دعوتشان کرد ؛ امّا ایشان از او و یارانش سرپیچیدند . پس یاران علی علیه السلام ، آنها را کشتند و از آنان جز پنجاه تن زنده نماندند که امان خواستند و علی علیه السلام امانشان داد . در میان خوارج چهل مجروح افتاده بودند که علی علیه السلام فرمان داد تا ایشان را به کوفه آوردند و مداوا کردند تا بهبود یافتند . قتل آن گروه از خوارج در ماه رمضان سال 38 [هجری] رخ داد و آنان ، دلیرترین رزمندگانِ خوارج بودند و از سر بی باکی شان ، به کوفه نزدیک شده بودند .

.

1- .ماسَبَذان ، از شهرهای پیشکوه در استان لرستان از ایران است که به آن سیروان گویند و شهری است کهن میان کوه ها و درّه ها ، با چشمه هایی که درون شهر جاری است (تقویم البلدان : ص 415) .
2- .جَرجَرایا ، سرزمینی است نزدیک دجله میان بغداد و واسط ، از توابع نهروانِ پایین (تقویم البلدان : ص 305) .
3- .جوخا ، نام رودخانه ای است در اطراف بغداد ، که آبادی بزرگی بر کناره آن است . این رود میان خانقین و خوزستان جاری است (معجم البلدان : ج 2 ص 179) .
4- .در مأخذ چنین آمده ، امّا درستِ آن ، چنان که در أنساب الاشراف و معجم البلدان آمده ، درزیجان است که روستایِ بزرگی در غرب دجله و پایین بغداد ، در فاصله سه فرسنگی آن است و از شهرهای هفتگانه و شهر کَسراها به شمار می رفته و نام اصلی اش درزبندان بوده است (معجم البلدان : ج 2 ص 450) .
5- .شهری میان موصل و همدان است که زور بن ضحاک آن را ساخته و اکنون به نام زور شناخته می شود و در جنوب شرقی سلیمانیه ، در نزدیکی مرزهای ایران و عراق قرار دارد (ر. ک : تقویم البلدان : ص 413) .

ص: 506

. .

ص: 507

. .

الفصل التاسع : خروج الخِرّيت بن راشدأُسد الغابه عن الزبير :كانَ الخِرّيتُ عَلى مُضَرَ يَومَ الجَمَلِ مَعَ طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ ، وكانَ عَبدُ اللّهِ بنُ عامِرٍ قَد استَعمَلِ الخِرّيتَ بنَ راشِدٍ عَلى كورَهٍ مِن كُوَرِ فارِسٍ ، ثُمَّ كانَ مَعَ عَلِيٍّ ، فَلَمّا وَقَعَتِ الحُكومَهُ فارَقَ عَلِيّا إلى بِلادِ فارسٍ مُخالِفًا ، فَأَرسَلَ عَلِيٌّ إلَيهِ جَيشا ، وَاستَعمَلَ عَلَى الجَيشِ مَعقِلَ بنَ قَيسٍ وَزِيادَ بنَ خَصَفَهَ ، فَاجتَمَعَ مَعَ الخِرّيتِ كَثيرٌ مِنَ العَرَبِ ونَصارى كانوا تَحتَ الجِزيَهِ ، فَأَمَرَ العَرَبَ بِإمساكِ صَدَقاتِهِم وَالنَّصارى بِإمساكِ الجِزيَهِ ، وكانَ هُناكَ نَصارى أسلَموا ، فَلَمّا رَأَوُا الاِختِلافَ ارتَدّوا وأعانوهُ ، فَلَقوا أصحابَ عَلِيٍّ وقاتَلَهُم ، فَنَصَبَ زِيادُ بنُ خَصَفَهَ رايَهَ أمانٍ ، وأمَرَ مُنادِيا فَنادى : مَن لَحِقَ بِهذِهِ الرّايَهِ فَلَهُ الأَمانُ ، فَانصَرَفَ إلَيها كَثيرٌ مِن أصحابِ الخِرّيتِ ، فَانهَزَمَ الخِرّيتُ فَقُتِلَ . (1)

تاريخ اليعقوبى :خَرَجَ الخِرّيتُ بنُ راشِدٍ النّاجِيُّ فى جَماعَهٍ مِن أصحابِهِ ، فَجَرَّدُوا السُّيوفَ بِالكوفَهِ ، فَقَتَلوا جَماعَهً ، وطَلَبَهُمُ النّاسُ ، فَخَرَجَ الخِرّيتُ وأصحابُهُ مِنَ الكوفَهِ ، فَجَعَلوا لا يَمُرّونَ بِبَلَدٍ إلّا انتَهَبوا بَيتَ مالِهِ حَتّى صاروا إلى سِيفِ عُمانَ . وكانَ عَلِيٌّ قَد وَجَّهَ الحُلوَ بنَ عَوفٍ الأَزدِيَّ عامِلاً عَلى عُمانَ ، فَوَثَبَت بِهِ بَنو ناجِيَهَ فَقَتَلوهُ ، وَارتَدّوا عَنِ الإِسلامِ ، فَوَجَّهَ عَلِيٌّ مَعقِلَ بنَ قَيسٍ الرِّياحِيَّ إلَى البَلَدِ [عُمانَ] ، فَقَتَلَ الخِرّيتَ بنَ راشِدٍ وأصحابُهُ ، وسَبى بَنى ناجِيَهَ . (2)

.

1- .أُسد الغابه : ج 2 ص 165 الرقم 1437 ، الإصابه : ج 2 ص 235 الرقم 2249 وفيه إلى «مع علىّ» عن سيف بن عمر ومن «فلمّا وقعت . . .» عن الزبير بن بكّار .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 194 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 418 نحوه وفيه «الحارث بن راشد الناجى» بدل «الخرّيت بن راشد الناجى» .

فصل نهم : شورش خِرّیت بن راشِد

فصل نهم : شورش خرّیت بن راشداُسْد الغابه به نقل از زبیر : در نبرد جَمَل ، خِرّیت ، سردسته مُضَریان در سپاه طلحه و زبیر بود و عبد اللّه بن عامر ، او را بر قریه ای در فارس گماشته بود . سپس به علی علیه السلام پیوست و چون ماجرای داوری پیش آمد،به مخالفت با علی علیه السلام برخاست و به یکی از مناطق فارس کوچید. پس علی علیه السلام سپاهی به فرماندهی معقل بن قیس و زیاد بن خصفه ، به سوی وی روان کرد . شماری فراوان از مردم عرب و مسیحیانِ جزیه پرداز ، با خِرّیت گرد آمدند . پس وی به مردم عرب فرمان داد که دیگر زکات نپردازند و از مسیحیان خواست که جزیه ندهند . در آن میان ، مسیحیانی بودند به اسلام گرویده ، که چون این اختلاف را دیدند ، مرتد گشتند و به یاری او برآمدند . پس ایشان با یاران علی علیه السلام رویارو گشتند و به جنگ پرداختند . زیاد بن خصفه ، پرچمِ اَمان برافراشت و منادی را فرمان داد که ندا در دهد : «هر که زیر این پرچم آید ، در امان است» . بسیاری از یاران خِرّیت بدان سوی پیوستند و خِرّیت ، شکست خورد و کشته شد .

تاریخ الیعقوبی :خِرّیت بن راشدِ ناجی ، همراه گروهی از یارانش برآشوبیدند و در کوفه ، شمشیر بر کشیدند و جماعتی را کشتند . مردم در تعقیب آنان بر آمدند و خِرّیت و یارانش از کوفه کوچیدند و به هیچ دیاری در نمی آمدند ، جز آن که بیت المالِ آن را غارت می کردند ، چندان که به ساحل عمان رسیدند . پیش تر ، علی علیه السلام ، حلو بن عَوف اَزْدی را در عمان به کارگزاری نصب کرده بود . پس بنی ناجیه بر او تاختند و هلاکش ساختند و از اسلام برگشتند.سپس علی علیه السلام ، معقل بن قیس ریاحی را به آن سرزمین فرستاد . وی خِرّیت بن راشد و یارانش را کشت و بنی ناجیه را به اسیری گرفت .

.

الغارات :شَهِدَ الخِرّيتُ بنُ راشِدٍ النّاجِىُّ وأصحابُهُ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام صِفّينَ ، فَجاءَ الخِرّيتُ إلى عَلِىٍّ عليه السلام فى ثَلاثينَ راكِبا مِن أصحابِهِ ، يَمشى بَينَهُم حَتّى قامَ بَينَ يَدَى عَلِىٍّ عليه السلام فَقالَ لَهُ : وَاللّهِ لا اُطيعُ أمرَکَ ، ولا اُصَلّى خَلفَکَ ، وإنّى غَدا لَمُفارِقٌ لَکَ . قالَ : وذاکَ بَعدَ وَقعَةِ صِفّينَ ، وبَعدَ تَحكيمِ الحَكَمَينِ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : ثَكِلَتکَ اُمُّکَ ! إذَن تَنقُضُ عَهدَکَ ، وتَعصى رَبَّکَ ، ولا تَضُرُّ إلّا نَفسَکَ ! أخبِرنى لِمَ تَفعَلُ ذلِکَ ؟ قالَ : لِأنَّکَ حَكَّمتَ فِى الكِتابِ ، وضَعُفتَ عَنِ الحَقِّ إذ جَدَّ الجِدُّ ، ورَكَنتَ إلَى القَومِ الَّذينَ ظَلَموا أنفُسَهُم ، فَأنَا عَلَيکَ رادٌّ ، وعَلَيهِم ناقِمٌ ، ولَكُم جَميعا مُبايِنٌ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : وَيحَکَ ! هَلُمَّ إلَىَّ اُدارِسکَ الكِتابَ ، واُناظِرکَ فِى السُّنَنِ ، واُفاتِحکَ اُمورا مِنَ الحَقِّ أنَا أعلَمُ بِها مِنکَ ، فَلَعَلَّکَ تَعرِفُ ما أنتَ لَهُ الآنَ مُنكِرٌ ، وتَستَبصِرُ ما أنتَ بِهِ الآنَ عَنهُ عَمٍ وبِهِ جاهِلٌ . فَقالَ الخِرّيتُ : فَإنّى عائِدٌ عَلَيکَ غَدا ، فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : اُغدُ ولا يَستَهوِيَنَّکَ الشَّيطانُ ، ولا يَتَقَحَّمَنَّ بِکَ رَأىُ السَّوءِ ، ولا يَستَخِفَّنَّکَ الجُهَلاءُ الَّذينَ لا يَعلَمونَ ، فَوَاللّهِ لَئِنِ استَرشَدتَنى وَاستَنصَحتَنى وقَبِلتَ مِنّى لَأَهدِيَنَّکَ سَبيلَ الرَّشادِ ، فَخَرَجَ الخِرّيتُ مِن عِندِهِ مُنصَرِفا إلى أهلِهِ . قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ قُعَينٍ : فَعَجِلتُ فى أثَرِهِ مُسرِعا ، وكانَ لى مِن بَنى عَمِّهِ صَديقٌ ، فَأَرَدتُ أن ألقَى ابنَ عَمِّهِ فى ذلِکَ ، فَاُعلِمَهُ بِما كانَ مِن قَولِهِ لِأميرِ المُؤمِنينَ ، وما رَدَّ عَلَيهِ ، وآمُرَ ابنَ عَمِّهِ ذلِکَ أن يَشتَدَّ بِلِسانِهِ عَلَيهِ ، وأن يَأمُرَهُ بِطاعَةِ أميرِ المُؤمِنينَ ومُناصَحَتِهِ ، ويُخبِرَهُ أنَّ ذلِکَ خَيرٌ لَهُ فى عاجِلِ الدُّنيا وآجِلِ الآخِرَةِ . قالَ : فَخَرَجتُ حَتَّى انتَهَيتُ إلى مَنزِلِهِ وقَد سَبَقَنى ، فَقُمتُ عِندَ بابِ دارِهِ وفى دارِهِ رِجالٌ مِن أصحابِهِ لَم يَكونوا شَهِدوا مَعَهُ دُخولَهُ عَلى عَلِىٍّ عليه السلام ، فَوَاللّهِ مارَجَعَ ولا نَدِمَ عَلى ما قالَ لِأميرِ المُؤمِنينَ وما رَدَّ عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ لَهُم : يا هؤُلاءِ ! إنّى قَد رَأَيتُ أن اُفارِقَ هذَا الرَّجُلَ ، وقَد فارَقتُهُ عَلى أن أرجِعَ إلَيهِ مِن غَدٍ ولا أرانى إلّا مُفارِقَهُ ، فَقالَ أكثَرُ أصحابِهِ : لا تَفعَل حَتّى تَأتِيَهُ ، فَإن أتاکَ بِأمرٍ تَعرِفُهُ قَبِلتَ مِنهُ ، وإن كانَتِ الاُخرى فَما أقدَرَکَ عَلى فِراقِهِ ! فَقالَ لَهُم : نِعمَ ما رَأَيتُم . قالَ : ثُمَّ استَأذَنتُ عَلَيهِم فَأَذِنوا لى ، فَأَقبَلتُ عَلَى ابنِ عَمِّهِ وهُوَ مُدرِکُ بنُ الرَّيّانِ النّاجِىُّ ، وكانَ مِن كُبَراءِ العَرَبِ ، فَقُلتُ لَهُ : إنَّ لَکَ عَلِىَّ حَقّا لِإخائِکَ ووُدِّکَ ، ولِحَقِّ المُسلِمِ عَلَى المُسلِمِ ؛ إنَّ ابنَ عَمِّکَ كانَ مِنهُ ما قَد ذُكِرَ لَکَ ، فَاخلُ بِهِ وَاردُد عَلَيهِ رَأيَهُ ، وعَظِّم عَلَيهِ ما أتى ، وَاعلَم أنَّنى خائِفٌ إن فارَقَ أميرَ المُؤمِنينَ أن يَقتُلَکَ ونَفسَهُ وعَشيرَتَهُ . فَقالَ : جَزاکَ اللّهُ خَيرا مِن أخٍ ؛ فَقَد نَصَحتَ وأشفَقتَ ، إن أرادَ صاحِبى فِراقَ أميرِ المُؤمِنينَ فارَقتُهُ وخالَفتُهُ وكُنتُ أشَدَّ النّاسِ عَلَيهِ ، وأنَا بَعدُ خالٍ بِهِ ، ومُشيرٌ عَلَيهِ بِطاعَةِ أميرِ المُؤمِنينَ ، ومُناصَحَتِهِ وَالإِقامَةِ مَعَهُ ،

وفى ذلِکَ حَظّهُ ورُشدُهُ ، فَقُمتُ مِن عِندِهِ وأرَدتُ الرُّجوعَ إلى عَلِیٍّ علیه السلام لِاُعلِمَهُ الَّذى کانَ ، ثُمَّ اطمَأنَنتُ إلى قَولِ صاحِبى ، فَرَجَعتُ إلى مَنزِلى فَبِتُّ بِهِ ثُمَّ أصبَحتُ ، فَلَمّا ارتَفَعَ النَّهارُ أتَیتُ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام فَجَلَستُ عِندَهُ ساعَةً وأنَا اُریدُ أن اُحَدِّثَهُ بِالَّذى کانَ مِن قَولِهِ لى عَلى خَلوَةٍ ، فَأطَلتُ الجُلوسَ فَلَم یَزدَدِ النّاسُ إلّا کَثرَةً ، فَدَنَوتُ مِنهُ فَجَلَستُ وَراءَهُ فَأصغى إلَیَّ بِرَأسِهِ ، فَأخبَرتُهُ بِما سَمِعتُ مِنَ الخِرّیتِ ، وما قُلتُ لِابنِ عَمِّهِ ، وما رَدَّ عَلَیَّ . فَقالَ علیه السلام : دَعهُ ؛ فَإن قَبِلَ الحَقَّ ورَجَعَ عَرَفنا ذلِکَ لَهُ وقَبِلناهُ مِنهُ ، وإن أبى طَلَبناهُ ، فَقُلتُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، فَلِمَ لا تَأخُذُهُ الآنَ فَتَستَوثِقَ مِنهُ ؟ فَقالَ : إنّا لَو فَعَلنا هذا لِکُلِّ مَن نَتَّهِمُهُ مِنَ النّاسِ مَلَأتَا السُّجونَ مِنهُم ، ولا أرانى یَسَعَنِى الوُثوبُ عَلَى النّاسِ وَالحَبسُ لَهُم وعُقوبَتُهُم حَتّى یُظهِروا لَنَا الخِلافَ . قالَ : فَسَکَتُّ عَنهُ وتَنَحَّیتُ فَجَلَستُ مَعَ أصحابى ، ثُمَّ مَکَثتُ ما شاءَ اللّهُ مَعَهُم ، ثُمَّ قالَ لى عَلِیٌّ علیه السلام : اُدنُ مِنّى فَدَنَوتُ مِنهُ ، ثُمَّ قالَ لى مُسِرّا : اِذهَب إلى مَنزِلِ الرَّجُلِ فَأعلِم لى ما فَعَلَ ؛ فَإنَّهُ قَلَّ یَومٌ لَم یَکُن یَأتینى فیهِ إلّا قَبلَ هذِهِ السّاعَةِ ، قالَ : فَأتیتُ مَنزِلَهُ فَإذا لَیسَ فى مَنزِلِهِ مِنهُم دَیّارٌ ، فَدُرتُ عَلى أبوابِ دورٍ اُخرى کانَ فیها طائِفَةٌ اُخرى مِن أصحابِهِ فَإذا لَیسَ فیها داعٍ ولا مُجیبٌ ، فَأقبَلتُ إلى عَلِیٍّ علیه السلام فَقالَ لى حینَ رَآنى : أ اٰمِنوا فَقَطَنوا أم جَبُنوا فَظَعَنوا ؟ قُلتُ : بَل ظَعَنوا ، قالَ : أبعَدَهُمُ اللّهُ کَما بَعِدَت ثَمودُ ، أما وَاللّهِ لَو قَد اُشرِعَت لَهُمُ الأسِنَّةُ ، وصُبَّت عَلى هامِهِمُ السُّیوفُ ، لَقَد نَدِموا ، إنَّ الشَّیطانَ قَد استَهواهُم فَأضَلَّهُم وهُوَ غَدا مُتَبَرِّئٌ مِنهُم ، ومُخَلٍّ عَنهُم . (1)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 332 ؛ تاریخ الطبرى : ج 5 ص 113 116 عن عبد اللّه بن فُقَیم ، وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 177 .

الغارات :در [نبرد] صِفّین ، خِرّیت بن راشدِ ناجی و یارانش با علی علیه السلام همراه بودند . پس خِرّیت با سی سوار از یارانش به سوی علی علیه السلام حرکت کرد و از میان ایشان پیاده پیش آمد تا نزد علی علیه السلام ایستاد و به وی گفت : به خدا سوگند ، فرمانت را اطاعت نمی کنم و فرا پشتت نماز نمی گزارم و فردا از تو جدا خواهم شد . و این ، پس از نبرد صِفّین و داور ساختن آن دو حَکَم بود . پس علی علیه السلام به وی گفت : «مادرت به سوگت نشیند! در این صورت ، عهد می شکنی ، پروردگارت را نافرمانی می کنی ، و جز به خویشتن زیان نمی رسانی! به من بگو ، چرا چنین می کنی؟» . گفت : زیرا آن گاه که کار بس سخت شد ، کار را به داوری در کتاب [خدا]کشاندی و در حق ، سستی ورزیدی و به گروهی تکیه کردی که به خود ستم رانده اند . پس ما از تو سر می پیچیم و بر ایشان خشم می گیریم و از همگی تان جدا می شویم . علی علیه السلام به وی گفت : «وای بر تو! نزد من آی تا کتاب [خدا] را به تو بیاموزم و درباره سنّت ها برایت دلیل آورم و نکته هایی از حق را به رویت بگشایم که از تو به آنها داناترم ؛ باشد که آنچه را اکنون منکر آنی ، بازشناسی و به آنچه اینک درباره اش نابینا و جاهلی ، بینایی یابی!» . پس خِرّیت گفت : من فردا به سویت باز می گردم . علی علیه السلام به وی گفت : «برو ؛ [امّا] مبادا شیطان تو را بفریبد و بد اندیشی گرفتارت کند و جاهلانی که نمی دانند ، خوارت سازند! به خدا سوگند ، اگر از من راه جویی ونصیحت شنوی و سخن پذیری ، هر آینه ، تو را به راه هدایت ره می نمایم» . پس خرّیت از نزد او به جانب اطرافیانش برون آمد . عبد اللّه بن قُعَین گفته است : پس به دنبال وی شتابان رفتم . و مرا از پسر عموهای وی ، دوستی بود . خواستم با پسر عمویش در این باب، دیدار کنم و سخن او به امیر مؤمنان و پاسخ امام به خِرّیت را به وی خبر دهم و از او بخواهم که با زبانی تند بر خِرّیت سخت گیرد و او را به فرمان بردن و نصیحت پذیرفتن از امیر مؤمنان امر کند و او را بیاگاهاند که این در حالِ دنیا و آینده آخرت ، برایش بهتر است . پس روان شدم تا در پی او به منزلش رسیدم . بر در خانه اش ایستادم که در آن ، گروهی از یارانش گرد آمده بودند که به هنگام وارد شدن وی بر علی علیه السلام همراهش نبودند . به خدا سوگند ، از آنچه به امیر مؤمنان گفته بود و نافرمانی اش از او ، نه بازگشت و نه پشیمان شد . سپس به ایشان گفت : ای جماعت! من اندیشیده ام که از این مرد جدا شوم . هنگامی که از نزد وی بیرون می آمدم ، عهد کردم که فردا نزدش بازگردم ؛ امّا چنین می اندیشم که از او

جدا شوم . بیشینه یارانش گفتند: تا نزدش نرفته ای،از او جدا مشو! اگر کاری را که نیک می شماری ، از تو خواست ، می پذیری و اگر چنین نبود ، جداشدنت از وی ، بس آسان است . او به آنان گفت : آنچه اندیشیده اید ، صواب است . [عبد اللّه بن قُعَین گفت :]سپس من از ایشان اجازه[ی ورود] خواستم و مرا اجازه دادند . پس نزد پسر عمویش ، مُدرک بن رَیّان ناجی ، از بزرگان عرب ، رفتم و به او گفتم : به سبب برادری و دوستی ام با تو و به جهت حقّ مسلمان بر مسلمان ، تو را بر من حقّی است . از پسرعمویت کاری سرزد که برایت گفتند ، پس با او خلوت کن و اندیشه اش را بر او بازافکن و [وی را از آن بازگردان و]کاری را که از او سرزد ، بر وی گران شمار ، و بدان که من بیمناکم که اگر وی از امیر مؤمنان جدا شود ، تو و خود و خاندانش را به هلاکت افکَنَد . گفت : خدای تو را پاداشِ نیکِ برادری دهد! به راستی اندرز نیکو دادی و دلسوزی ورزیدی! اگر پسر عمویم بخواهد از امیر مؤمنان جدا شود ، من از او می گسلم و با وی مخالفت می کنم و سخت تر از همه مردم ، با وی درخواهم افتاد . خود با او خلوت خواهم کرد و وی را اندرز خواهم داد که از امیر مؤمنان اطاعت کند و با او مهر ورزد و همراهش بایستد ؛ و نعمت و هدایت او در همین است . پس از نزد وی برخاستم ، به این قصد که به سوی علی علیه السلام بازگردم و او را از ماجرا آگاه کنم . [امّا] سپس از گفته آن دوست ، اطمینان یافتم و به خانه خود بازگشتم و شب را خفتم . صبحگاهان که خورشید برآمد ، نزد امیر مؤمنان رفتم و قدری در حضورش نشستم و خواستم سخن خویش را در خلوت با او بگویم . نشستنم به درازا کشید و مردم همچنان رو به فزونی بودند . به وی نزدیک شده ، پشت سرش نشستم . سرش را به دهانم نزدیک کرد و من آگاهش کردم که از خِرِیّت چه شنیده ام ، به پسر عمویش چه گفته ام و او مرا چه پاسخی داده است . گفت : «او را وا گذار! اگر حق را پذیرفت و بازگشت ، در می یابیم که بر صواب است و از او می پذیریم ؛ و اگر سر باز زد ، در طلبش بر می آییم» . گفتم : ای امیر مؤمنان! چرا اکنون او را به چنگ نمی آوری تا از وی ایمن شوی؟ گفت : «همانا اگر با همه کسانی که بدیشان گمان بد داشتیم ، چنین می کردیم ، زندان ها را از آنان می انباشتیم . به رأی من ، مرا روا نیست تا افراد ، نافرمانی از ما را اظهار نکرده اند ، ایشان را دستگیر کنم ، به حبس افکنم و کیفر نمایم» . پس من سکوت ورزیدم و فاصله گرفتم و کنار یارانم نشستم . آن گاه ، همراه ایشان ، چندی که خدا خواست ، درنگ ورزیدم. سپس علی علیه السلام مرا گفت : «نزدیک من بیا!». به او نزدیک شدم . نجوا کنان به من گفت : «به خانه آن مرد رو و مرا خبر ده که چه کرده است . کم روزی بود که تا پیش از این ساعت ، نزد من نیامده باشد!» . به منزل وی روان شدم و دیدم که از آنان ، هیچ کس در خانه

نیست . پس به درِ خانه های دیگر یاران وی رفتم و از آنها نیز صدایی و پاسخی بر نیامد . سپس نزد علی علیه السلام آمدم . مرا که دید ، گفت : «آیا امان گُزیدند و ماندند یا ترسیدند و کوچیدند؟» . گفتم : بلکه کوچیدند! گفت : «خدا آنان را دور سازد! همان سان که ثمود دور شدند . هَلا ! به خدا سوگند ، اگر نیزه ها به سویشان روان می گشت و شمشیرها بر سرشان فرود می آمد ، هر آینه پشیمان می شدند . همانا شیطانْ آنان را فریفت و گم راهشان کرد ، حال آن که فردا از ایشان بیزاری و کناره خواهد جُست» .

.

ص: 512

. .

ص: 513

. .

الكامل فى التاريخ فى ذِكرِ أحداثِ سَنَهِ (38 ه) : وفى هذِهِ السَّنَهِ أظهَرَ الخِرّيتُ بنُ راشِدٍ النّاجِىُّ الخِلافَ عَلى عَلِىٍّ ، فَجاءَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ وكانَ مَعَهُ ثَلاثُمِئَهٍ مِن بَنى ناجِيَهَ ، خَرَجوا مَعَ عَلِىٍّ مِنَ البَصرَهِ ، فَشَهِدوا مَعَهُ الجَمَلَ وصِفّينَ ، وأقاموا مَعَهُ بِالكوفَهِ إلى هذَا الوَقتِ ، فَحَضَرَ عِندَ عَلِىٍّ فى ثَلاثينَ راكِبا ، فَقالَ لَهُ : يا عَلِىُّ ، وَاللّهِ لا اُطيعُ أمرَکَ ، ولا اُصَلّى خَلفَکَ ، وإنّى غَدا مُفارِقٌ لَکَ ، وذلِکَ بَعدَ تَحكيمِ الحَكَمَينِ . فَقالَ لَهُ : ثَكِلَتکَ اُمُّکَ ، إذَن تَعصى رَبَّکَ ، وتَنكُثُ عَهدَکَ ، ولا تَضُرُّ إلّا نَفسَکَ ! خَبِّرنى لِمَ تَفعَلُ ذلِکَ ؟ فَقالَ : لِأَنَّکَ حَكَّمتَ وضَعُفتَ عَنِ الحَقِّ ، ورَكَنتَ إلَى القَومِ الَّذينَ ظَلَموا ، فَأنَا عَلَيکَ زارٍ ، وعَلَيهِم ناقِمٌ ، ولَكُم جَميعا مُبايِنٌ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : هَلُمَّ اُدارِسکَ الكِتابَ واُناظِرکَ فِى السُّنَنِ واُفاتِحکَ اُمورا أنَا أعلَمُ بِها مِنکَ ، فَلَعَلَّکَ تَعرِفُ ما أنتَ لَهُ الآنَ مُنكِرٌ ، قالَ : فَإنّى عائِدٌ إلَيکَ . قالَ : لا يَستَهوِيَنَّکَ الشَّيطانُ ، ولا يَستَخِفَّنَّکَ الجُهّالُ ، وَاللّهِ لَئِنِ استَرشَدتَنى وقَبِلتَ مِنّى لَأَهدِيَنَّکَ سَبيلَ الرَّشادِ . فَخَرَجَ مِن عِندِهِ مُنصَرِفا إلى أهلِهِ ، وسارَ مِن لَيلَتِهِ هُوَ وأصحابُهُ ، فَلَمّا سَمِعَ بِمَسيرِهِم عَلِىٌّ قالَ : بُعدا لَهُم كما بَعِدَت ثَمودُ ! إنَّ الشَّيطانَ اليَومَ استَهواهُم واَضَلَّهُم ، وهُوَ غَدا مُتَبَرِّئٌ مِنهُم . فَقالَ لَهُ زِيادُ بنُ خَصَفَهَ البَكرِىُّ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّهُ لَم يَعظُم عَلَينا فَقدُهُم فَتَأسى عَلَيهِم ، إنَّهُم قَلَّما يَزيدونَ فى عَدَدِنا لَو أقاموا ، ولَقَلَّما يَنقُصونَ مِن عَدَدِنا بِخُروجِهِم عَنّا ، ولكِنّا نَخافُ أن يُفسِدوا عَلَينا جَماعَهً كَثيرَهً مِمَّن يَقدَمونَ عَلَيکَ مِن أهلِ طاعَتِکَ ، فَأذَن لى فِى اتِّباعِهِم حَتّى اُرُدَّهُم عَلَيکَ . فَقالَ : أ تَدرى أينَ تَوَجَّهوا ؟ قالَ : لا ، ولكِنّى أسأَلُ وأتبَعُ الأَثَرَ . فَقالَ لَهُ : اُخرُج ، رَحِمَکَ اللّهُ ، وَانزِل دَيرَ أبى موسى ، وأقِم حَتّى يَأتِيَکَ أمرى ، فَإن كانوا ظاهِرينَ فَإنَّ عُمّالى سَيَكتُبونَ بِخَبَرِهِم . فَخَرَجَ زِيادٌ فَأتى دارَهُ وجَمَعَ أصحابَهُ مِن بَكرِ بنِ وائِلٍ وأعلَمَهُمُ الخَبَرَ ، فَسارَ مَعَهُ مِئَهٌ وثَلاثونَ رَجُلاً ، فَقالَ : حَسبى . ثُمَّ سارَ حَتّى أتى دَيرَ أبى موسى فَنَزَلَهُ يَوما يَنتَظِرُ أمرَ عَلِىٍّ ، وأتى عَلِيّا كِتابٌ مِن قَرَظَهَ بنِ كَعبٍ الأنصارِىِّ يَخبِرُهُ أنَّهُم تَوَجَّهوا نَحوَ نِفَّرٍ (1) ، وأنَّهُم قَتَلوا رَجُلاً مِنَ الدَّهاقينِ (2) كانَ أسلَمَ . فَأرسَلَ عَلِىٌّ إلى زِيادٍ يَأمُرُهُ بِاتِّباعِهِم ويُخبِرُهُ خَبَرَهُم ، وأنَّهُم قَتَلوا رَجُلاً مُسلِما ، ويَأمُرُهُ بِرَدِّهِم إلَيهِ ؛ فَإن أبَوا يُناجِزُهُم (3) ، وسَيَّرَ الكِتابَ مَعَ عَبدِ اللّهِ بنِ والٍ ، فَاستَأذَنَهُ عَبدُ اللّهِ فِى المَسيرِ مَعَ زِيادٍ ، فَأذِنَ لَهُ ، وقالَ لَهُ : إنّى لَأَرجو أن تَكونَ مِن أعوانى عَلَى الحَقِّ ، وأنصارى عَلَى القَومِ الظّالِمينَ ، قالَ ابنُ والٍ : فَوَاللّهِ ما اُحِبُّ أنَّ لى بِمَقالَتِهِ تِلکَ حُمرَ النَّعَمِ ... فَتَبِعوا آثارَهُم حَتّى أدرَكوهُم بِالمَذارِ (4) ... فَدَعاهُ زِيادٌ وقالَ لَهُ : مَا الَّذى نَقَمتَ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ وعَلَينا حَتّى فارَقتَنا ؟ فَقالَ : لَم أرضَ صاحِبَكُم إماما ، ولا سيرَتَكُم سيرَهً ،

فَرَأيتُ أن أعتَزِلَ وأكونَ مَعَ مَن يَدعو إلَى الشّورى ، فَقالَ لَهُ زِيادٌ : وهَل يَجتَمِعُ النّاسُ عَلَى رَجُلٍ يُدانى صاحِبَکَ الَّذى فارَقتَهُ عِلما بِاللّهِ وسُنَّتِهِ وكِتابِهِ مَعَ قَرابَتِهِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وسابِقَتِهِ فِى الإسلامِ ؟ فَقالَ لَهُ : ذلِکَ لا أقولُ لَکَ . فَقالَ لَهُ زِيادٌ : فَفيمَ قَتَلتَ ذلِکَ الرَّجُلَ المُسلِمَ ؟ فَقالَ لَهُ : ما أنَا قَتَلتُهُ ، وإنَّما قَتَلَهُ طائِفَةٌ مِن أصحابى . قالَ : فَادفَعهُم إلَينا . قالَ : ما لى إلى ذلِکَ سَبيلٌ . فَدَعا زِيادٌ أصحابَهُ ودَعَا الخِرّيتُ أصحابَهُ ، فَاقتَتَلوا قِتالاً شَديدا تَطاعَنوا بِالرِّماحِ حَتّى لَم يَبقَ رُمحٌ ، وتَضارَبوا بِالسُّيوفِ حَتَّى انحَنَت ، وعُقِرَت عامَّةُ خُيولِهِم ، وكَثُرَتِ الجِراحَةُ فيهم ، وقُتِلَ مِن أصحابِ زِيادٍ رَجُلانِ ، ومِن اُولئِکَ خَمسَةٌ ، وجاءَ اللَّيلُ فَحَجَزَ بَينَهُما ، وقَد كَرِهَ بَعضُهُم بَعضا ، وجُرِحَ زِيادٌ ، فَسارَ الخِرّيتُ مِنَ اللَّيلِ وسارَ زِيادٌ إلَى البَصرَهِ ، وأتاهُم خَبرُ الخِرّيتَ أنَّهُ أتَى الأَهوازَ فَنَزَلَ بِجانِبٍ مِنها وتَلاحَقَ بِهِ ناسٌ مِن أصحابِهِم فَصاروا نَحوَ مِئَتَينِ ... فَقَدِمَ مَعقِلٌ الأَهوازَ ... فَلَحِقوهُم قَريبَ جَبَلٍ من جِبالِ رامَهُرمُزَ ... فَقَتَلَ أصحابُ مَعقِلٍ مِنهُم سَبعينَ رَجُلاً مِن بَنى ناجِيَهَ ومَن مَعَهُم مِنَ العَرَبِ ، وقَتَلوا نَحوا مِن ثَلاثِمِئَهٍ مِنَ العُلوجِ (5) وَالأَكرادِ ، وَانهَزَمَ الخِرّيتُ بنُ راشِدٍ فَلَحِقَ بِأَسيافِ البَحرِ ، وبِها جَماعَهٌ كَثيرَهٌ مِن قَومِهِ ، فَما زالَ يَسيرُ فيهِم ويَدعوهُم إلى خِلافِ عَلِيٍّ ، ويُخبِرُهُم أنَّ الهُدى فى حَربِهِ حَتَّى اتَّبَعَهُ مِنهُم ناسٌ كَثيرٌ ... . فَكَتَبَ [عَلِيٌّ عليه السلام] إلى مَعقِلٍ يُثنى عَلَيهِ وعَلى مَن مَعَهُ ويَأمُرُهُ بِاتِّباعِهِ وقَتلِهِ أو نَفيِهِ . . . فَلَمَّا انتَهى مَعقِلٌ إلَيهِ نَصَبَ رايَهَ أمانٍ وقالَ : مَن أتاها مِنَ النّاسِ فَهُو آمِنٌ إلَا الخِرّيتَ وأصحابَهُ الَّذينَ حارَبونا أوَّلَ مَرَّهٍ . فَتَفَرَّقَ عَنِ الخِرّيتِ جُلُّ مَن كانَ مَعَهُ مِن غَيرِ قَومِهِ . . . ثُمَّ حَمَلَ مَعقِلٌ وجَميعُ مَن مَعَهُ فَقاتَلوا قِتالاً شَديدا وصَبَروا لَهُ ، ثُمَّ إنَّ النُّعمانَ بنَ صُهبانَ الرّاسِبِىَّ بَصُرَ بِالخِرّيتِ ، فَحَمَلَ عَلَيهِ فَطَعَنَهُ فَصُرِعَ عَن دابَّتِهِ ، ثُمَّ اختَلَفا ضَربَتَينِ فَقَتَلَهُ النُّعمانُ وقُتِلَ مَعَهُ فِى المَعرَكَهِ سَبعونَ ومِئَهُ رَجُلٍ ، وذَهَبَ الباقونَ يَمينا وشِمالاً . (6)

.

1- .نِفَّر: قريه على نهر النَّرْس من بلاد الفرس (معجم البلدان: ج 5 ص 295).

2- .الدِّهقان : رئيس القريه ومُقدَّم التُّنّاء وأصحاب الزراعه . وهو معرَّب (النهايه : ج 2 ص 145 «دهقن») .

3- .المناجزه فى الحرب : المُبارزه . وأُناجزک : أُقاتلک وأُخاصمک (النهايه : ج 5 ص 21 «نجز») .

4- .المَذَار: مدينه فى مَيْسان بين واسط والبصره ، وهى قصبه ميسان (معجم البلدان: ج 5 ص 88).

5- .العِلجْ : هو الرجل من كفّار العجم وغيرهم (النهايه : ج 3 ص 286 «علج») .
6- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 417 .

الکامل فی التّاریخ در بیان رویدادهای سال 38 هجری : در این سال ، خِرّیت بن راشدِ ناجی به مخالفت با علی علیه السلام برخاست و به سوی امیر مؤمنان روان گشت . با او سیصد تن از بنی ناجیه بودند که پیش تر ، از بصره به همراهی علی علیه السلام خارج شده بودند ، در [نبردهای]جَمَل و صِفّین کنار وی حضور یافته و تا آن زمان همراه او در کوفه مانده بودند . پس خِرّیت با سی سوار نزد علی علیه السلام حاضر شد و به وی گفت : ای علی! به خدا سوگند ، فرمان تو را اطاعت نمی کنم و فرا پشتت نماز نمی گزارم و همانا فردا از تو جدا می شوم . و این ، بعد از داور ساختن آن دو حَکَم بود . پس علی علیه السلام به وی گفت : «مادرت به سوگت نشیند! اگر چنین کنی ، پروردگارت را نافرمانی می کنی و پیمانت را می شکنی و جز به خویشتن زیان نمی رسانی! به من بگو ، چرا چنین می کنی؟» . گفت : زیرا تو به داوری تن دادی و در حق ، سستی ورزیدی و به گروهی تکیه کردی که ستم ورزیدند . پس من تو را نکوهش می کنم و بر ایشان خشم می گیرم و از همه شما جدایی می پذیرم . سپس علی علیه السلام به وی گفت : «بیا تا کتاب [خدا] را به تو بیاموزم و در سنّت ها با تو گفتگو کنم و اموری را بر تو وا بگشایم که از تو به آنها آگاه ترم ؛ باشد که آنچه را اکنون منکری ، بازشناسی!» . گفت : همانا به سویت باز خواهم گشت . گفت : «مبادا شیطان فریبت دهد و جاهلان به خواری ات افکنند! به خدا سوگند ، اگر از من راه یابی و [پند]پذیری ، تو را به راه درست هدایت خواهم کرد» . پس خِرّیت از نزد علی علیه السلام به سوی خاندانش بازگشت و همان شب ، او و یارانش در راه شدند . چون علی علیه السلام از حرکت ایشان ، با خبر شد ، گفت : «دوری شان باد ، چنان که ثمود دور شدند! همانا امروز شیطان ، ایشان را فریفت و گم راه کرد و فردا از آنان بیزاری خواهد جُست» . پس زیاد بن خصفه بَکری به او گفت : ای امیر مؤمنان! همانا نبودِ ایشان بر ما گران نیست تا به سببش اندوه خوری ؛ زیرا اگر با ما می ماندند ، چندان بر شمارمان نمی افزودند و اکنون که از ما جدا شده اند ، چندان از شمارمان نکاسته اند ؛ ولی ما از این بیمناک هستیم که گروهی انبوه از کسانی را که به سویت می آیند و از تو فرمان می برند ، بر ما تباه کنند [و از ما جداشان کنند] . پس مرا اذن دِه که به دنبال ایشان روم تا به سوی تو بازشان گردانم . علی علیه السلام گفت : «آیا می دانی به کدام سو روی کرده اند؟» . گفت : نه ؛ امّا می پرسم و ردّ[شان] را دنبال می کنم . به او گفت : «خدایت رحمت کناد! حرکت کن و در دیر ابو موسی منزل گزین و بمان تا فرمانم تو را رسد ؛

زیرا اگر پدیدار شوند ، کارگزارانم به زودی خبرشان را برایم می نویسند» . پس زیاد حرکت کرد و به خانه اش درآمد و یارانش از [قبیله] بَکر بن وائل را فراهم آورد و آن خبر را به ایشان رساند . با وی یکصد و سی مرد روان شدند . او گفت : همین مرا بس است ! سپس به راه شد تا در دیر ابوموسی رسید و یک روز در آن منزل گزید و در انتظار فرمان علی علیه السلام ماند . نامه ای از قَرَظَه بن کعب انصاری به علی علیه السلام رسید که به او خبر داده بود ایشان به سوی نِفَّر (1) حرکت کرده اند و یکی از کدخدایان مسلمان را کشته اند . علی علیه السلام به زیاد پیغام داد که آنان را دنبال کند و حال ایشان را به وی گزارش نماید و [در پیغامش آورد که]آنان ، مردی مسلمان را کشته اند و به زیاد فرمان داد که ایشان را به سوی وی بازگردانَد و اگر سر پیچیدند ، با آنان به نبرد برخیزد . علی علیه السلام ، این نامه را با عبد اللّه بن وال روان کرد . عبد اللّه از علی علیه السلام خواست که اجازه دهد همراه زیاد حرکت کند . علی علیه السلام به او اجازه داد و به وی گفت : «همانا امید دارم که از یاران من در حق باشی و بر این گروه ستمگر یاوری ام کنی !» . [عبد اللّه] ابن وال [بعدها] می گفت : به خدا سوگند ، دوست نمی دارم که آن گفتار وی را [درباره خودم] با شتران سرخ مو عوض کنم ... آن گاه در پی ایشان برآمدند تا آنان را در مَذار (2) یافتند ... زیاد ، او (خِرّیت) را فرا خواند و گفت : چرا بر امیر مؤمنان و ما کین ورزیدی ، چندان که از ما جدا شدی؟ گفت : من امیر شما را امام نمی شمارم و رفتار شما را سیره [ی صحیح]نمی دانم . پس صواب دیدم که کناره گیرم و همراه کسانی درآیم که به شورا فرا می خوانند . زیاد به وی گفت: آیا مردم بر کسی توافق خواهند کرد که در شناخت خدا و سنّتش و کتابش،و نیز خویشاوندی اش با پیامبر خدا و پیشینه اش در اسلام ، به امیرت که از او جدا شدی ، نزدیک باشد؟ او را گفت : این را ادّعا نمی کنم . زیاد به او گفت : پس چرا آن مرد مسلمان را کشتی؟ او را گفت : من وی را نکشتم ؛ بلکه گروهی از یارانم او را کشتند . گفت : پس آنان را به ما تسلیم کن ! گفت : توان این کار را ندارم . آن گاه ، زیاد یارانش را فرا خواند و خِرّیت نیز یاران خود را . پس به نبردی سخت پرداختند و با نیزه بر هم زدند ، چندان که نیزه ای باقی نمانْد . سپس با شمشیرها ضربه زدند ، چنان که شمشیرها خم شدند و همه اسب هاشان پی شد و بسیاری شان مجروح گشتند و از یاران زیاد دو تن کشته شدند و از آن طرف،پنج تن . پس شب آمد و میان ایشان فاصله افکند و از یکدیگر بیزاری ورزیدند. زیاد مجروح شد و خِرّیت ، شبانگاه به حرکت درآمد و زیاد به سوی بصره حرکت کرد . به آنان خبر رسید که خِرّیت به اهواز درآمده و در سویی از آن منزل گزیده و گروهی از یارانش به وی پیوسته اند و نزدیک به دویست تن شده اند ... پس مَعقِل به سوی اهواز

رفت ... و در حوالی یکی از کوه های رامهرمز به آنان رسیدند ... سپس یاران مَعقِل، هفتاد تن از ایشان ، شامل بنی ناجیه و عرب های همراهشان را کشتند و [نیز] حدود سیصد تن از کافران عجم و کُردها را از پای درآوردند . آن گاه ، خِرّیت بن راشد شکست خورد و به کرانه دریا پیوست ، حال آن که گروهی بسیار از قومش با او بودند و وی با آنان حرکت می کرد و به مخالفت با علی علیه السلام فراشان می خوانْد و به آنان اعلام می کرد که هدایت ، در جنگ با علی است ؛ چندان که بسیاری از ایشان از او پیروی کردند ... . پس علی علیه السلام به مَعقِل پیغام نوشت و او و یارانش را ستود و به وی فرمان داد که خِرّیت را دنبال کند و یا بکشد یا تبعید نماید ... چون مَعقِل به خرّیت رسید ، پرچم امان برافراشت و گفت : هر کس زیر این پرچم درآید ، در امان است ، مگر خِرّیت و یارانی از او که نخست بار با ما جنگیدند . پس بسیاری از همراهان خِرّیت که هم قومِ وی نبودند ، از او جدا گشتند ... سپس معقل و همه همراهانش هجوم آوردند و به جنگی شدید پرداختند و در نبرد با او پایداری ورزیدند . آن گاه ، نعمان بن صُهبان راسِبی ، خِرّیت را دید و به او هجوم آورْد و بر وی ضربه ای زد . او از چارپایش به زیر افتاد . دو ضربه ردّ و بدل کردند و نعمان ، وی را کشت . از همراهان وی در میدان نبرد ، یکصد و هفتاد تن از پای درآمدند و باقی به راست و چپ پراکنده شدند .

.

1- .نِفَّر ، نام آبادی ای است بر کناره رود نَرْس در ایران (معجم البلدان : ج 5 ص 295) .

2- .مَذار ؛ شهری است در مَیسان ، میان واسط و بصره ؛ و آن ، مرکز مَیسان است (معجم البلدان ؛ ج 5 ص 88) .

ص: 516

. .

ص: 517

. .

ص: 518

. .

ص: 519

. .

ص: 520

. .

ر . ک : ج 4 ، ص 271 (سیاست های امنیّتی / کیفر ندادن بر پایه گمان و اتهام) .

.

ص: 522

. .

بخش هفتم : روزگار سختی

اشاره

بخش هفتم : روزگار سختیفصل یکم : نافرمانی سپاهفصل دوم : هشدار امام به یارانش درباره فرجام نافرمانیفصل سوم : شِکوه امام از نافرمانی یارانشفصل چهارم : گریختن جمعی از یاران امام به سوی معاویهفصل پنجم : جدا شدن شماری از یاران امامفصل ششم : شهادت مالک اشترفصل هفتم : اشغال مصرفصل هشتم : شبیخون های عُمّال معاویهفصل نهم : در آرزوی شهادتفصل دهم : آخرین خطبه امامدلایل تنهایی امام علی

.

M304_T1_File_3431117

الفصل الأوّل: عصيان الجيش1 / 1العَزمُ عَلى قِتالِ مُعاوِيَهَ بَعدَ الفَراغِ مِنَ الخَوارِجتاريخ الطبرى عن أبى الدرداء :كانَ عَلِىٌّ لَمّا فَرَغَ مِن أهلِ النَّهرَوانِ حَمِدَ اَللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : إنَّ اللّهَ قَد أحسَنَ بِكُم ، وأعَزَّ نَصرَكُم ، فَتَوَجَّهوا مِن فَورِكُم هذا إلى عَدُوِّكُم . قالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، نَفِدَت نِبالُنا ، وكَلَّت سُيوفُنا ، ونَصَلَت أسِنَّةَ رِماحِنا ، وعادَ أكثَرُها قَصدا ، فَارجِع إلى مِصرِنا ، فَلنَستَعِدَّ بِأحسَنِ عُدَّتِنا ، ولَعَلَّ أميرَ المُؤمِنينَ يَزيدُ فى عِدَّتِنا عِدَّةَ مَن هَلَكَ مِنّا ؛ فَإنَّهُ أوفى لَنا عَلى عَدُوِّنا . وكانَ الَّذى تَوَلّى ذلِكَ الكَلامَ الاَشعَثُ بنُ قَيسٍ . فَأقبَلَ حَتّى نَزَلَ النُّخَيلَهَ ، فَأمَرَ النّاسَ أن يَلزَموا عَسكَرَهُم ، ويُوَطِّنوا عَلَى الجِهادِ أنفُسَهُم ، وأن يُقِلّوا زِيارَهَ نِسائِهِم وأبنائِهِم حَتّى يَسيروا إلى عَدُوِّهِم . فَأقاموا فيهِ أيّاما ، ثُمَّ تَسَلَّلوا مِن مُعَسكَرِهِم ، فَدَخَلوا إلّا رِجالاً مِن وُجوهِ النّاسِ قَليلاً ، وتُرِكَ العَسكَرُ خالِيا ، فَلَمّا رَأى ذلِكَ دَخَلَ اَلكوفَهَ ، وَانكَسَرَ عَلَيهِ رَأيُهُ فِى المَسيرِ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 89 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 408 ، مروج الذهب : ج 2 ص 418 وفيه إلى «النُّخَيله» ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 170 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 192 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 307 عن عيسى بن دآب وكلّها نحوه .

فصل یکم : نافرمانی سپاه

1 / 1 تصمیم بر پیکار با معاویه پس از فراغت از فتنه خوارج

فصل یکم : نافرمانی سپاه1 / 1تصمیم بر پیکار با معاویه پس از فراغت از فتنه خوارجتاریخ الطبری به نقل از ابو درداء : علی علیه السلام پس از آن که از نبرد با نهروانیان آسود ، خداوند را حمد و ثنا گفت، سپس فرمود: «خداوند به شما نیکی کرد ویاری تان کرده، قدرتتان بخشید . پس هرچه زودتر، به سوی دشمنتان بشتابید». گفتند: ای امیر مؤمنان! تیرهایمان تمام شده، شمشیرهایمان کُند گشته و پیکانِ نیزه هایمان درآمده و بیشترِ آنها شکسته است . ما را به شهرمان برگردان، تا با بهترین ساز و برگ ، آماده شویم . شاید امیر مؤمنان به جای آنان که از ما کشته شده اند، نیرو و نفرات ما را بیفزاید، که در این صورت با دشمنمان بهتر می توانیم برخورد کنیم . آن که این سخن را گفت، اشعث بن قیس بود . امام علیه السلام آمد تا در نُخَیله (1) فرود آمد. مردم را فرمان داد تا در سپاه و اردوگاه خود بمانند و خود را برای جهادْ آماده سازند و با زنان و فرزندانشان کم تر دیدار کنند تا به سوی دشمن حرکت نمایند. چند روز آن جا ماندند و سپس به تدریج از لشکرگاه خود گریختند و جز گروهی انگشت شمار از چهره های برجسته، همه وارد شهر شدند و اردوگاه خالی شد . امام علیه السلام چون چنین دید، وارد کوفه شد و تصمیم او در مورد رفتن به نبرد، شکسته شد.

.

1- .نام محلّی نزدیک کوفه به سمت شام، که امام علی علیه السلام در آن جا اردو زد (معجم البلدان : ج 5 ص 278) .

الغارات عن طارق بن شهاب :إنَّ عَلِيّا عليه السلام انصَرَفَ مِن حَربِ النَّهرَوانِ حَتّى إذا كانَ فى بَعضِ الطَّريقِ نادى فِى النّاسِ فَاجتَمَعوا ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ورَغَّبَهُم فِى الجِهادِ ، ودَعاهُم إلَى المَسيرِ إلَى الشّامِ مِن وَجهِهِ ذلِكَ ، فَأَبَوا وشَكَوُا البَردَ وَالجِراحاتِ ، وكانَ أهلُ النَّهرَوانِ قَد أكثَرُوا الجِراحاتِ فِى النّاسِ . فَقالَ : إنَّ عَدُوَّكُم يَألَمونَ كَما تَألَمونَ ، ويَجِدونَ البَردَ كَما تَجِدونَ . فَأعيَوهُ وأبَوا ، فَلَمّا رَأى كَراهِيَتَهُم رَجَعَ إلَى الكوفَةِ وأقامَ بِها أيّاما ، وتَفَرَّقَ عَنهُ ناسٌ كَثيرٌ مِن أصحابِهِ ؛ فَمِنهُم مَن أقامَ يَرى رَأىَ الخَوارِجِ ، ومِنهُم مَن أقامَ شاكّا فى أمرِهِ . (1)

تاريخ الطبري عن زيد بن وهب :إنَّ عَلِيّا قالَ لِلنّاسِ وهُوَ أوَّلُ كَلامٍ قالَهُ لَهُم بَعدَ النَّهرِ : أيُّهَا النّاسُ ، استَعِدّوا إلى عَدُوٍّ فى جِهادِهِ القُربَةُ إلَى اللّهِ ، ودَركُ الوَسيلَةِ عِندَهُ . جَيارى فِى الحَقِّ ، جُفاهٍ عَنِ الكِتابِ ، نُكبٍ (2) عَنِ الدّينِ ، يَعمَهونَ فِى الطُّغيانِ ، ويُعكَسونَ فى غَمرَةِ الضَّلالِ ، فَـ «أَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ» (3) وتَوَكَّلوا عَلَى اللّهِ ، وكَفى بِاللّهِ وَكيلاً ، وكفى بِاللّهِ نَصيرا . قالَ : فَلا هُم نَفَروا ولا تَيَسَّروا ، فَتَرَكَهُم أيّاما حَتّى إذا أيِسَ مِن أن يَفعَلوا ، دَعا رُؤَساءَهُم ووُجوهَهُم فَسَأَلَهُم عَن رَأيِهِم ومَا الَّذى يُنظِرُهُم (4) ؟ فَمِنهُمُ المُعتَلُّ ، ومِنهُمُ المُكرَهُ ، وأقَلُّهُم مَن نَشَطَ ، فَقامَ فيهِم خَطيبا فَقالَ : عِبادَ اللّهِ ! ما لَكُم إذا أمَرتُكُم أن تَنفِرُوا اثّاقَلتُم إلَى الأَرضِ ! أرَضيتُم بِالحَياةِ الدُّنيا مِنَ الآخِرَةِ ، وبِالذُّلِّ والهَوانِ مِنَ العِزِّ ! أوَ كُلَّما نَدَبتُكُم إلَى الجِهادِ دارَت أعيُنُكُم كَأَنَّكُم مِنَ المَوتِ فى سَكرَةٍ ، وكَأَنَّ قُلوبَكُم مَألوسَةٌ (5) فَأَنتُم لا تَعقِلونَ ! وكَأَنَّ أبصارَكُم كُمهٌ فَأَنتُم لا تُبصِرونَ . للّهِ أنتُم ! ما أنتُم إلّا اُسودُ الشَّرى فِى الدَّعَةِ ، وثَعالِبُ رَوّاغَةٌ حينَ تُدعَونَ إلَى البَأسِ ، ما أنتُم لى بِثِقَةٍ سَجِيسَ اللَّيالى (6) ، ما أنتُم بِرَكبٍ يُصالُ بِكُم ، ولا ذى عِزٍّ يُعتَصَمُ إلَيهِ . لَعَمرُ اللّهِ ، لَبِئسَ حُشّاشُ الحَربِ أنتُم ! إنَّكُم تُكادونَ ولا تَكيدونَ ، ويُتَنَقَّصُ أطرافُكُم ولا تَتَحاشونَ ، ولا يُنامُ عَنكُم وأنتُم فى غَفلَةٍ ساهونَ ، إنّ أخَا الحَربِ اليَقظانَ ذو عقلٍ ، وباتَ لِذُلِّ مَن وادَعَ ، وغُلِبَ المُتَجادِلونَ ، وَالمَغلوبُ مَقهورٌ ومَسلوبٌ . ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ لى عَلَيكُم حَقّا ؛ وإنَّ لَكُم عَلَىَّ حَقّا ، فَأَمّا حَقُّكُم عَلَىَّ فَالنَّصيحَةُ لَكُم ما صَحِبتُكُم ، وتَوفيرُ فَيئِكُم عَلَيكُم ، وتَعليمُكُم كَيما لا تَجهَلوا ، وتَأديبُكُم كَى تَعَلَّموا ، وأمّا حَقّى عَلَيكُم فَالوَفاءُ بِالبَيعَةِ ، وَالنُّصحُ لى فِى الغَيبِ وَالمَشهَدِ ، وَالإِجابَةُ حينَ أدعوكُم ، وَالطّاعَةُ حينَ آمُرُكُم ، فَإِن يُرِدِ اللّهُ بِكُم خَيرا انتَزَعتُم عَمّا أكرَهُ ، وتَراجَعوا إلى ما اُحِبُّ ، تَنالوا ما تَطلُبونَ ، وتُدرِكوا ما تَأمُلونَ . (7)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 28 .
2- .نَكَب عن الشىء : عَدَل (لسان العرب : ج 1 ص 770 «نكب») .
3- .الأنفال : 60 .
4- .الإنظار : التأخير والإمهال (النهايه : ج 5 ص 78 «نظر») .
5- .الأَلْس ؛ وهو اختلاط العقل (النهايه : ج 1 ص 60 «ألس») .
6- .سَجيس الليالى : أى أبدا (النهايه : ج 2 ص 343 «سجس») .
7- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 90 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 153 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 408 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 170 ؛ الغارات : ج 1 ص 33 كلّها نحوه .

الغارات به نقل از طارق بن شهاب : علی علیه السلام از جنگ نهروان بازمی گشت. در جایی از مسیر، مردم را فرا خواند تا گرد آمدند. حمد و ثنای الهی گفت و آنان را به جهاد برانگیخت و از همان جا برای رفتن به سوی شام فرا خواند.آنان سر برتافتند و از سرما و جراحت ها شکایت کردند. نهروانیان زخم های زیادی به مردم زده بودند. فرمود: «دشمن شما هم مثل شما در رنج است . آنان هم مثل شما احساس سرما می کنند». حضرت را به ستوه آوردند و سرپیچی کردند. چون بی میلی آنان را دید ، به کوفه بازگشت و چند روز آن جا ماند. گروه بسیاری از یارانش پراکنده شدند. برخی از آنان که مانده بودند، هم فکر با خوارج بودند. برخی هم در کار حضرت به تردید می نگریستند.

تاریخ الطبری به نقل از زید بن وهب : اولین سخنی که علی علیه السلام پس از واقعه نهروان به مردم گفت ، چنین بود: «ای مردم ! به سوی نبرد با دشمنی بشتابید که در جهاد با وی قرب به خدا و یافتن وسیله نزد اوست ؛ گروهی که در حق سرگردان اند، از قرآن جدا و از دین برکنارند. در سرکشی سرگردان اند و در دل گم راهی می چرخند، پس «تا می توانید از نیرو و مَرکب جنگی [برای جنگ با آنان]فراهم آورید» و بر خدا توکّل کنید، که خدا به عنوان پشتوانه و یاور، کافی است» . آنان نه کوچیدند، نه آماده نبرد شدند. امام علیه السلام چند روز آنان را به حال خود گذاشت، تا آن که چون از حرکت آنان نومید شد، سران و سرشناسان آنان را فرا خواند و نظر آنان و عامل درنگشان را پرسید. برخی بیمار بودند، بعضی بی میل بودند و با نشاط ها کم ترین آنان بودند. حضرت در میان آنان به سخن ایستاد: «بندگان خدا ! شما را چه می شود که چون فرمان کوچ می دهم به زمین می چسبید؟ آیا زندگی دنیا را بر آخرت ، و ذلّت و خواری را بر عزّت برگزیده اید؟ هرگاه شما را به جهاد فرا خواندم ، چشم هایتان چرخید، گویا در گیجی مرگید، یا دل هایتان آشفته است و نمی فهمید ، و گویا دیدگانتان کور است و نمی بینید. خدا خیرتان دهد ! شما وقتی به نبرد فراخوانده می شوید، در فرومایگی ، جز مثل شیرانِ نافرمان و روباهان مکّار نیستید. شما هرگز مورد اعتماد من نیستید. شما مَرکبی نیستید که بتوان با شما بر دشمن حمله آورد و قدرتمندی نیستید که بتوان به آن چنگ زد. به خدا سوگند که شما جنگ افروزان بدی هستید ! به شما نیرنگ می زنند و شما تدبیر نمی کنید . از قلمرو شما می کاهند و ناراحت نمی شوید . آنان بیدارند و شما در خواب غفلت ! مرد جنگی آن است که بیدار و باخِرد باشد.

آن که سستی کند ، خوار می شود و آنان که به جان هم افتند ، شکست می خورند و هر که شکست بخورد، از پا در می آید و غارت می شود». سپس فرمود: «امّا بعد؛ مرا بر شما حقّی است، شما را هم بر من حقّی . حقّ شما بر من آن است که تا همراهتان هستم، خیرخواهتان باشم، درآمدهای عمومی را برایتان افزایش دهم، شما را بیاموزم تا نادان نباشید و شما را ادب کنم تا یاد بگیرید. امّا حقّ من بر شما وفای به بیعت و خیرخواهی برای من در حضور و پشتِ سر و اجابتِ دعوت و اطاعت فرمان است. اگر خداوند برای شما خیری اراده کرده باشد ، از آنچه ناخوش دارم، جدا می شوید و به آنچه دوست دارم، باز می گردید و به آنچه می خواهید، می رسید و به آرزوهایتان دست می یابید».

.

ص: 528

. .

ص: 529

. .

راجع : ج 7 ص 134 (غاره سفيان بن عوف) .

1 / 2ذَمُّ الإِمامِ أصحابَهُ لَمّا كَرِهُوا المَسيرَ إلَى الشّامِالغارات عن قيس بن السكن :سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام يَقولُ ونَحنُ بِمَسكِنٍ : يا مَعشَرَ المُهاجِرينَ ! «ادْخُلُواْ الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِى كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلاَ تَرْتَدُّواْ عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُواْ خَسِرِينَ» (1) . فَتَلَكَّؤوا ، وقالوا : البَردُ شَديدٌ ، وكانَ غَزاتُهُم فِى البَردِ . فَقالَ عليه السلام : إنَّ القَومَ يَجِدونَ البَردَ كَما تَجِدونَ . قالَ : فَلَم يَفعَلوا وأبَوا ، فَلَمّا رَأى ذلِكَ مِنهُم قالَ : اُفٍّ لَكُم ! إنَّها سُنَّةٌ جَرَت عَلَيكُم . (2)

شرح نهج البلاغه عن أبى ودّاک :لَمّا كَرِهَ القَومُ المَسيرَ إلَى الشّام عَقيبَ واقِعَهِ النَّهرَوانِ أقبَلَ بِهِم أميرُ المُؤمِنينَ ، فَأنزَلَهُمُ النُّخَيلَةَ ، وأمَرَ النّاسَ أن يَلزِموا مُعَسكَرَهُم ويُوَطِّنوا عَلَى الجِهادِ أنفُسَهُم ، وأن يُقِلّوا زِيارَةَ النِّساءِ وأبنائِهِم حَتّى يَسيرَ بِهِم إلى عَدُوِّهِم ، وكانَ ذلِکَ هُوَ الرَّأىُ لَو فَعَلوهُ ، لكِنَّهُم لَم يَفعَلوا ، وأقبَلوا يَتَسَلَّلونَ ويَدخُلونَ الكوفَةَ ، فَتَرَكوهُ عليه السلام وما مَعَهُ مِنَ النّاسِ إلّا رِجالٌ مِن وُجوهِهِم قَليلٌ ، وبَقِيَ المُعَسكَرُ خالِياً ، فَلا مَن دَخَلَ الكوفَةَ خَرَجَ إلَيهِ ، ولا مَن أقامَ مَعَهُ صَبَرَ ، فَلَمّا رَأى ذلِکَ دَخَلَ الكوفَةَ . قالَ نَصرُ بنُ مُزاحِمٍ : فَخَطَبَ النّاسَ بِالكوفَهِ ، وهِىَ أوَّلُ خُطبَهٍ خَطَبَها بَعدَ قُدومِهِ مِن حَربِ الخَوارِجِ ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! استَعِدّوا لِقِتالِ عَدُوٍّ فى جِهادِهِمُ القُربَهُ إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، ودَرکُ الوَسيلَهِ عِندَهُ ؛ قَومٍ حَيارى عَنِ الحَقِّ لا يُبصِرونَهُ موزَعِينَ (3) بِالجَورِ وَالظُّلمِ لا يَعدِلونَ بِهِ ، جُفاهٍ عَنِ الكِتابِ ، نُكبٍ عَنِ الدّينِ ، يَعمَهونَ (4) فِى الطُّغيانِ ، ويَتَسَكَّعونَ فى غَمرَهِ الضَّلالِ ، فَأعِدّوا لَهُم ما استَطَعتُم مِن قُوَّهٍ ومِن رِباطِ الخَيلِ وتَوَكَّلوا عَلَى اللّهِ ، وكفى بِاللّهِ وَكيلاً . قالَ : فَلَم يَنفِروا ولَم يَنشَروا (5) ، فَتَرَكَهُم أيّاماً ، ثُمَّ خَطَبَهُم فَقالَ (6) : اُفٍّ لَكُم ! لَقَد سَئِمتُ عِتابَكُم ! أ رَضيتُم بِالحَياهِ الدُّنيا مِنَ الآخِرَهِ عِوَضا ، وبِالذُّلِّ مِنَ العِزِّ خَلَفا ؟ إذا دَعَوتُكُم إلى جِهادِ عَدُوِّكُم دارَت أعيُنُكُم ، كَأنَّكُم مِنَ المَوتِ فى غَمرَهٍ ، ومِنَ الذُّهولِ فى سَكرَهٍ . يَرتَجُّ عَلَيكُم حِوارى فَتَعمَهونَ ، فَكَأنَّ قُلوبَكُم مَألوسَهٌ ، فَأنتُم لا تَعقِلونَ ، ما أنتُم لى بِثِقَهٍ سَجيسَ اللَّيالى ، وما أنتُم بِرُکنٍ يُمالُ بِکُم ، ولا زَوافِرَ (7) عِزٍّ يُفتَقَرُ إلَيکُم . ما أنتُم إلّا کَإبِلٍ ضَلَّ رُعاتُها ، فَکُلَّما جُمِعَت مِن جانِبٍ انتَشَرَت مِن آخَرَ . لَبِئسَ لَعَمرُ اللّهِ سَعرُ نارِ الحَربِ أنتُم ! تُکادونَ ولا تَکيدونَ ، وتُنتَقَصُ أطرافُکُم فَلا تَمتَعِضونَ ، لا يُنامُ عَنکُم وأنتُم فى غَفلَهٍ ساهونَ ، غُلِبَ وَاللّهِ المُتَخاذِلونَ ! وَايمُ اللّهِ إنّى لَأظُنُّ بِکُم أن لَو حَمِسَ الوَغىُ ، وَاستَحَرَّ المَوتُ ، قَد انفَرَجتُم

عَنِ ابنِ أبى طالِبٍ انفِراجَ الرَّأسِ . وَاللّهِ إنَّ امرَأ يُمَكَّنُ عَدُوَّهُ مِن نَفسِهِ يَعرُقُ لَحمَهُ ، ويَهشِمُ عَظمَهُ ، ويَفرِى جِلدَهُ ، لَعَظِيمٌ عَجزُهُ ، ضَعيفٌ ما ضَمَّت عَلَيهِ جَوانِحُ صَدرِهِ . أنتَ فَكُن ذاکَ إن شِئتَ ؛ فَأمّا أنَا فَوَاللّهِ دونَ أن اُعطِىَ ذلِکَ ضَربٌ بِالمُشرِفِيَّهِ تَطيرُ مِنهُ فِراشُ الهامِ ، وتَطيحُ السَّواعِدُ وَالأقدامُ ، ويَفعَلُ اللّهُ بَعدَ ذلِکَ ما يَشاءُ . أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ عَلَيكُم حَقّا ، ولَكُم عَلَىَّ حَقٌّ ؛ فَأمّا حَقُّكُم عَلَىَّ فَالنَّصيحَةُ لَكُم ، وتَوفيرُ فَيئِكُم عَلَيكُم ، وتَعليمُكُم كَيلا تَجهَلوا ، وتَأديبُكُم كَيما تَعَلَّموا . وأمّا حَقّى عَلَيكُم فَالوَفاءُ بِالبَيعَهِ ، وَالنَّصيحَةُ فِى المَشهَدِ وَالمَغيبِ ، وَالإجابَةُ حينَ أدعوكُم ، وَالطّاعَةُ حينَ آمُرُكُم . أنتُم اُسودُ الشَّرى فِى الدَّعَهِ ، وثَعالِبُ رَوّاغَةٌ حينَ البَأسِ . إنَّ أخَا الحَربِ اليَقظانُ . ألا إنَّ المَغلوبَ مَقهورٌ ومَسلوبٌ . (8)

.

1- .المائده : 21 .
2- .الغارات : ج 1 ص 26 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 193 نحوه .
3- .مُوْزَع به : أى مولَع به ، وقد اُوزع بالشىء : إذا اعتاده ، وأكثر منه (النهايه : ج 5 ص 181 «وزع») .
4- .العَمَه : التحيّر والتردّد . والعَمَهُ فى الرأى ، والعَمَى فى البصر (لسان العرب : ج 13 ص 519 «عمه») .
5- .يُقال : جاء القوم نَشَراً ؛ أى منتشرين متفرّقين (النهايه : ج 5 ص 55 «نشر») .
6- .من هنا إلى آخر الخطبه نقلناه من نهج البلاغه : الخطبه 34 .
7- .زوافر : جمع زافره ، وزافره الرجل : أنصاره وخاصّته (النهايه : ج 2 ص 304 «زفر») .
8- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 193 و ص 189 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 90 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 153 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 408 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 170 ؛ الغارات : ج 1 ص 29 و ص 33 كلّها نحوه ، نهج البلاغه : الخطبه 34 ، بحار الأنوار : ج 34 ص 48 .

1 / 2 نکوهش امام،یاران خودرابه خاطربی میلی برای رفتن به سوی شام

ر . ک : ج 7 ص 135 (غارت سفیان بن عوف) .

1 / 2نکوهش امام،یاران خودرابه خاطربی میلی برای رفتن به سوی شامالغارات به نقل از قیس بن سکن : در مَسکِن (1) بودیم که شنیدم علی علیه السلام می گفت: «ای گروه مهاجران! «وارد سرزمین مقدّسی شوید که خداوند برایتان نوشته است و باز نگردید که زیانکار خواهید شد» ». با درنگ و این پا و آن پا کردن، گفتند: سرما شدید است که جنگشان زمستان بود . حضرت فرمود: «آنان نیز مثل شما سردشان می شود» . آنان اقدامی نکردند و روی برتافتند. چون امام علیه السلام رفتارشان را دید، فرمود: «اُف بر شما! این روشی است که بر شما جاری است».

شرح نهج البلاغه به نقل از ابی ودّاک : پس از واقعه نهروان، چون مردم تمایلی برای رفتن به سوی شام نشان ندادند، علی علیه السلام به آنان روی آورد و در نُخیله فرودشان آورد و به مردم فرمان داد که در لشکرگاه خود باشند و خود را آماده جهاد کنند و با زنان و فرزندانشان کم تر دیدار کنند ، تا آنان را به سوی دشمنشان کوچ دهد. این رأی و تصمیم ، درست بود اگر عمل می کردند ؛ ولی آنان عمل نکردند و به تدریج گریخته ، به کوفه وارد شدند و آن حضرت را با گروهی اندک از سرشناسان باقی گذاشتند و لشکرگاه خالی شد. نه آنان که وارد کوفه شدند ، دوباره نزد امام برگشتند، نه آنان که با وی مانده بودند ، صبر کردند. چون چنین دید، وارد کوفه شد. نصر بن مزاحم گوید : در کوفه برای مردم خطبه خواند و این نخستین سخنرانی وی پس از بازگشت از جنگ خوارج بود. فرمود: «ای مردم! آماده پیکار با گروهی شوید که در جهاد با آنان، قرب پروردگار عز و جل است و دست یافتن به وسیله نزد او ؛ گروهی سرگردانندگان از حق که آن را نمی بینند، خوگرفتگان به جور و ستم که از آن برنمی گردند، گروهی دور از قرآن و جدا از دین، سرگشته در طغیان و حیرت زده در امواج گم راهی. تا می توانید [برای مبارزه با آنان]نیرو و مَرکب فراهم آورید و بر خدا توکّل کنید که خدا برای پشتیبانی شما کافی است». آنان (سپاه علی علیه السلام) نه کوچیدند، نه پراکنده شدند. [علی علیه السلام] آنان را چند روز وا گذاشت . سپس در خطابه ای به آنان فرمود: «اُف بر شما! از ملامت شما به ستوه آمدم. آیا زندگی دون را به جای آخرت ، و

ذلّت را به جای عزّت پسندیده اید؟ هرگاه به جهاد با دشمنتان فرا می خوانم ، چشمانتان [از اضطراب]می چرخد، گویا در سختی مرگ و سرمستیِ پریشانی به سرمی برید. راه سخنم بر شما بسته می شود و حیران می شوید . گویا دل هایتان دیوانه گشته و نمی فهمید. شما هرگز امین مورد اعتماد و تکیه گاه استوار نبوده اید ، و نه یارانی ویژه و پرتوان که نیازی به شما افتد. شما جز مثل شتران بی ساربان نیستید که از هر سو گردآوری شوند، از سوی دیگر پراکنده گردند. به خدا سوگند، برای افروختن آتش نبرد، بد مردمانی هستید! با شما حیله می کنند و نیرنگ نمی زنید، شهرهای اطراف شما را می کاهند و نمی شورید، دشمنانتان از شما غافل نیستند و شما در خواب غفلتید . به خدا سوگند ، آنان که یکدیگر را یاری نکنند مغلوب اند. به خدا سوگند ، چنین می پندارم که اگر شعله جنگ برافروزد و آتش مرگ داغ شود، آن گونه که سر از بدن جدا می شود، شما از اطراف پسر ابوطالب جدا شوید. به خدا سوگند ، هرکس زمینه ساز تسلّط دشمن شود که دشمن، گوشت او را از استخوان جدا کند و استخوانش را بشکند و پوستش را بکَند، درماندگی اش بس بزرگ و قلبش بس ناتوان خواهد بود. پس تو [ای شنونده ،] اگر می خواهی همو باش . امّا من، به خدا سوگند ، پیش از آن که چنین فرصتی به دشمن دهم ، ضربت شمشیر مشرفی (2) خواهد بود ؛ ضربتی که پاره های استخوان سر بپرد و بازوها و قدم ها قطع شود و پس از آن، آنچه خدا بخواهد ، می کند. ای مردم! همانا شما را بر من حقّی و مرا بر شما حقّی است. حقّ شما بر من عبارت است از: خیرخواهی برای شما، افزایش درآمدهای عمومی شما، آموزش شما تا جاهل نمانید و تأدیب شما تا بیاموزید. امّا حقّ من بر شما وفای به بیعت، خیرخواهی در حضور و پشتِ سر، اجابتِ دعوت و اطاعت فرمان است. شما در پستی ، شیران نافرمانید و در جنگ و سختی ، روبهان حیله گر. مرد جنگی بیدار است. آگاه باشید، آن که مغلوب شود، از پای درآمده، غارت می گردد.

.

1- .نام جایی در کوفه نزدیک آوانا در ساحل نهر دُجیل که نبردی میان عبدالملک مروان و مصعب بن زبیر در آن جا رخ داد و مصعب کشته شد. قبر او هم در آن جاست (معجم البلدان : ج 5 ص 127) .

2- .نام منطقه ای که شمشیرهای برّان منسوب به آن جاست. (م)

ص: 532

. .

ص: 533

. .

ص: 534

. .

ص: 535

. .

الفصل الثانى: تحذير الإمام أصحابه من عاقبه العصيان2 / 1التَّحذيرُ مِن غَلَبَهِ أهلِ الشّامِالإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ فى أصحابِهِ : أما وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، لَيَظهَرَنَّ هؤُلاءِ القَومُ عَلَيكُم ؛ لَيسَ لِأَنَّهُم أولى بِالحَقِّ مِنكُم ، ولكِن لِاءِسراعِهِم إلى باطِلِ صاحِبِهِم ، وإبطائِكُم عَن حَقّى . ولَقَد أصبَحَتِ الاُمَمُ تَخافُ ظُلمَ رُعاتِها ، وأصبَحتُ أخافُ ظُلمَ رَعِيَّتى . اِستَنفَرتُكُم لِلجِهادِ فَلَم تَنفِروا ، وأسمَعتُكُم فَلَم تَسمَعوا ، ودَعَوتُكُم سِرّا وجَهرا فَلَم تَستَجيبوا ، ونَصَحتُ لَكُم فَلَم تَقبِلوا ، أشُهودٌ كَغَيّابٍ ، وعَبيدٌ كَأَربابٍ ! أتلو عَلَيكُمُ الحِكَمَ فَتَنفِرونَ مِنها ، وأعِظُكُم بِالمَوعِظَهِ البالِغَهِ فَتَتَفَرَّقونَ عَنها ، وأحُثُّكُم عَلى جِهادِ أهلِ البَغيِ فَما آتى عَلى آخِرِ قَولى حَتّى أراكُم مُتَفَرِّقينَ أيادىَ سَبَأ (1) ، تَرجِعونَ إلى مَجالِسِكُم ، وتَتَخادَعونَ عَن مَواعِظِكُم ، اُقَوِّمُكُم غُدوَهً ، وتَرجِعونَ إلَىَّ عَشِيَّهً ، كَظَهرِ الحَنِيَّهِ (2) ، عَجَزَ المُقوِّمُ ، وَأعضَلَ المُقَوَّمُ . أيُّها القَومُ الشّاهِدَهُ أبدانُهُمُ ، الغائِبَهُ عَنهُم عُقولُهُم ، المُختَلِفَهُ أهواؤُهُمُ ، المُبتلى بِهِم اُمَراؤُهُم ، صاحِبُكُم يُطيعُ اللّهَ وأنتُم تَعصونَهُ ، وصاحِبُ أهلِ الشّامِ يَعصِى اللّهَ وهُم يُطيعونَهُ ، لَوَدَدتُ وَاللّهِ أنَّ مُعاوِيَهَ صارَفَنى بِكُم صَرفَ الدّينارِ بِالدِّرهَمِ ؛ فَأَخَذَ مِنّى عَشَرَهً مِنكُم ، وأعطانى رَجُلاً مِنهُم ! يا أهلَ الكوفَهِ ! مُنيتُ مِنكُم بِثَلاثٍ وَاثنَتَينِ : صُمٌّ ذَوو أسماعٍ ، وبُكمٌ ذَوو كَلامٍ ، وعُمىٌ ذَوو أبصارٍ ، لا أحرارُ صَدقٌ عِندَ اللِّقاءِ ، ولا إخوانٌ ثِقَهٌ عِندَ البَلاءِ ! تَرِبَت أيديكُم ! يا أشباهَ الإبِلِ غابَ عَنها رُعاتُها ! كُلَّما جُمِعَت مِن جانِبٍ تَفَرَّقَت مِن آخَرَ ، وَاللّهِ لَكَأَنّى بِكُم فيما إخالُكُم (3) أن لَو حَمِسَ الوَغى ، وحَمِىَ الضِّرابُ ، قَد انفَرَجتُم عَنِ ابنِ أبى طالبٍ انفِراجَ المَرأَهِ عَن قُبُلِها (4) ، وإنّى لَعَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبّى ، ومِنهاجٍ مِن نَبِيّى ، وإنّى لَعَلَى الطَّريقِ الواضِحِ أَلقُطُهُ لَقطا . (5)

.

1- .أيادى سبأ: مَثَل يضرب للمتفرّقين،وأصله قوله تعالى عن أهل سبأ : «وَ مَزَّقْنَهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» سبأ : 19 (شرح نهج البلاغه : ج7 ص74).
2- .الحَنِيّه : القوس (لسان العرب : ج 14 ص 203 «حنا») .
3- .إخالُکَ : أظنّکَ (لسان العرب : ج 11 ص 226 «خيل») .
4- .انفراج المرأه عن قبلها يكون عند الولاده أو عندما يُشرع عليها سلاح . وفيه كنايه عن العجز والدناءه فى العمل .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 97 .

فصل دوم : هشدار امام به یارانش درباره فرجام نافرمانی

2 / 1 ترساندن از چیرگی شامیان

فصل دوم : هشدار امام به یارانش درباره فرجام نافرمانی2 / 1ترساندن از چیرگی شامیانامام علی علیه السلام در سخنی که درباره یاران خویش فرمود : «هلا ! سوگند به آن که جانم در دست اوست، این گروه بر شما چیره خواهند شد؛ نه بدان جهت که آنان نسبت به حق، از شما شایسته ترند ؛ بلکه به خاطر شتابشان به سوی باطلِ پیشوایشان و کُندی شما از حقّ من. به یقین، همه امّت ها از ستم حاکمانشان می ترسند، و من از ستم زیر دستان خود بیمناکم ! شما را به جهاد برانگیختم، نکوچیدید. پیام به گوشتان رساندم، نشنیدید. آشکار و نهانْ شما را فرا خواندم، پاسخ ندادید. نصیحتتان کردم، نپذیرفتید. آیا شما شاهدانی همچون غایبان و بردگانی همچون خواجگانید؟ حکمت ها را بر شما بازمی خوانم، از آنها می گریزید ، با موعظه ای رسا ، پندتان می دهم، از آن می پراکنید. به پیکار با تجاوزگران فرا می خوانمتان، هنوز سخنم به پایان نرسیده، می بینم که همچون مردم سبا (1) پراکنده شده، به مجالس خود بازمی گردید و یکدیگر را با پندهایتان فریب می دهید. بامدادان ، شما را راست می گردانم، شب مانندِ کمان خمیده به سویم برمی گردید. هم راست کننده [و پند دهنده] ناتوان گشته است، هم راست شونده به ستوه آمده است. ای گروهی که جسم هایتان حاضر، ولی خِردهایتان پنهان و خواسته هایتان ناهمگون است و امیرانتان گرفتار شمایند ! پیشوای شما فرمانبر خداست، امّا شما نافرمانید. در عوض ، حاکم شامیان ، خدا را نافرمانی می کند، امّا فرمانش می برند. به خدا سوگند ، دوست دارم معاویه با من بر سرِ شما داد و ستد کند، مثل صرّافیِ درهم و دینار . ده نفر از شما را از من بگیرد و یک نفر از آنان را بدهد ! ای کوفیان ! به سه چیز و دو چیز از شما گرفتار شده ام. [آن سه چیز که در شماست، این که:]کرانی هستید گوش دار، گُنگ هایی هستید زبان دار و کورانی هستید چشم دار ! [آن دو خصلت که در شما نیست، این که:] نه هنگام کارزار، آزادگان صادقید و نه هنگام بلا، برادرانی مورد اعتماد ! دستانتان خاک آلود و پریشان باد ! (2) ای همسانان شترانی که ساربانشان را گم کرده اند، که از هر سوی جمعشان کنند، از سوی دیگر پراکنده می شوند ! به خدا سوگند ، گویا شما را چنین می بینم و می پندارم که اگر آتش جنگ برافروزد و درگیری گرم شود، از دور پسر ابو

طالب چنان جدا و پراکنده شوید که زن [هنگام زایمان] از فرزندش جدا می شود! همانا من از پروردگارم گواه روشن دارم و بر راه راست پیامبر خویشم . همانا من بر راه استوار و روشنم و آن را می پویم».

.

1- .مردم سبا ، مثلی است که برای پراکنده شدگان به کار می برند . اساس این مثل ، برگرفته از آیه « وَ مَزَّقْنَهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ » است که شرح پراکندگیِ مردم سبا را بیان می کند (ر . ک : شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 74) .

2- .نفرین است ، کنایه از گرفتار شدن به خاک مذلّت و فقر . (م)

عنه عليه السلام فِى استِنفارِ النّاسِ إلى أهلِ الشّامِ : أ لا تَرَونَ يا مَعاشِرَ أهلِ الكوفَهِ ، وَاللّهِ لَقَد ضَرَبتُكُم بِالدِّرَّهِ الَّتى أعِظُ بِهَا السُّفَهاءَ ، فَما أراكُم تَنتَهونَ ، ولَقَد ضَرَبتُكُم بِالسِّياطِ الَّتى اُقيمَ بِهَا الحُدودُ ، فَما أراكُم تَرعَوونَ ، فَما بَقِىَ إلّا سَيفى ، وإنّى لَأَعلَمُ الَّذى يُقَوِّمُكُم بِإذنِ اللّهِ ، ولكِنّى لا اُحِبُّ أن اُلِىَ تِلكَ مِنكُم . وَالعَجَبُ مِنكُم ومِن أهلِ الشّامِ ، أنَّ أميرَهُم يَعصِى اللّهَ وهُم يُطيعونَهُ ، وأنَّ أميرَكُم يُطيعُ اللّهَ وأنتُم تَعصونَهُ ! إن قُلتُ لَكُمُ : انفِروا إلى عَدُوِّكُم ، قُلتُمُ : القَرُّ يَمنَعُنا ! أفَتَرَونَ عَدُوَّكُم لا يَجِدونَ القَرَّ كَما تَجِدونَهُ ؟ ولكِنَّكُم أشبَهتُم قَوما قالَ لَهُم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اِنفِروا فى سَبيلِ اللّهِ ، فَقالَ كُبَراؤُهُم : لا تَنفِروا فِى الحَرِّ ، فَقالَ اللّهُ لِنَبِيِّهِ : «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُواْ يَفْقَهُونَ» (1) . وَاللّهِ لَو ضَرَبتُ خَيشومَ المُؤمِنِ بِسَيفى هذا عَلى أن يُبغِضَنى ما أبغَضَنى ، ولَو صَبَبتُ الدُّنيا بِحَذافيرِها عَلَى الكافِرِ ما أحَبَّنى ، وذلِكَ أنَّهُ قُضِىَ ما قُضِىَ عَلى لِسانِ النَّبِىِّ الاُمِّىِّ أنَّهُ لا يُبغِضُكَ مُؤمِنٌ ، ولا يُحِبُّكَ كافِرٌ ، وقَد خابَ مَن حَمَلَ ظُلما وافتَرى . يا مَعاشِرَ أهلِ الكوفَهِ ! وَاللّهِ لَتَصبِرُنَّ عَلى قِتالِ عَدُوِّكُم ، أو لَيُسَلِّطَنَّ اللّهُ عَلَيكُم قَوماَ أنتُم أولى بِالحَقِّ مِنهُم ، فَلَيُعَذِّبَنَّكُم ، ولَيُعَذِّبَنَّهُمُ اللّهُ بِأيديكُم أو بِما شاءَ مِن عِندِهِ ، أفَمِن قَتلَهٍ بِالسَّيفِ تَحيدونَ إلى مَوتَهٍ عَلَى الفِراشِ ؟ ! فَاشهَدوا أنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَوتَهٌ عَلَى الفِراشِ أشَدُّ مِن ضَربَهِ ألفِ سَيفٍ . (2)

.

1- .التوبه : 81 .

2- .الغارات : ج 1 ص 42 عن فرقد البجلى ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 195 عن رفيع بن فرقد البجلى نحوه .

امام علی علیه السلام در کوچاندن مردم برای مبارزه با شامیان : ای کوفیان ! آیا نمی نگرید؟ به خدا سوگند، من شما را با همان تازیانه ای زدم که نابخردان را با آن پند می دهم، و نمی بینم که دست بردارید. شما را با همان تازیانه ای زدم که حدود الهی را با آن اجرا می کنم، و نمی بینم که دست بکشید. جز شمشیرم چیزی نمانده است و من می دانم که به اذن خدا چه چیزی شما را راست می سازد؛ ولی دوست ندارم که با شما به زبان شمشیر حرف بزنم. شگفت از شما و شامیان است ! پیشوای آنان خدا را نافرمانی می کند و آنان مطیع اویند، و پیشوای شما مطیع خداست و شما نافرمانی اش می کنید. اگر بگویم: به سوی دشمنتان بکوچید، می گویید: سرما نمی گذارد. فکر می کنید دشمن شما مثل شما احساس سرما نمی کند؟ ولی شما مثل آن گروهی هستید که پیامبر خدا به آنان فرمود: در راه خدا بکوچید. بزرگانشان گفتند: در گرما کوچ نکنید و خداوند هم به پیامبرش فرمود: «بگو: آتش دوزخ ، گرم تر است، اگر می فهمیدند» . به خدا سوگند ، اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم تا مرا دشمن بدارد، دشمن نمی دارد و اگر همه دنیا را به کام کافر بریزم، مرا دوست نخواهد داشت و این بدان جهت است که تقدیر الهی این گونه بر زبان پیامبر امّی نیز جاری شده است که: «مؤمنی تو را دشمن نمی دارد و کافری دوستدار تو نمی شود» و ناکام و زیانزده است آن که بار ستم و دروغ بر دوش کشد. ای کوفیان ! شما را به خدا ، بر پیکار با دشمنتان شکیبا باشید ؛ وگرنه خداوندْ کسانی را بر شما مسلّط می کند که شما از آنان به حق سزاوارترید، و آن گاه آنان شما را شکنجه خواهند داد . پس خداوند هم آنان را به دست شما یا هرگونه که بخواهد ، عذاب می دهد. آیا از کشته شدن با شمشیر به مرگ در بستر روی می آورید؟ گواه باشید که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «مرگ در بستر، دشوارتر از ضربت هزار شمشیر است».

.

الإرشاد مِن كَلامِهِ عليه السلام فِى استِبطاءِ مَن قَعَدَ عَن نُصرَتِهِ : ما أظُنُّ هؤُلاءِ القَومَ يَعنى أهلَ الشّامِ إلّا ظاهِرينَ عَلَيكُم ، فَقالوا لَهُ : بِماذا يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : أرى اُمورَهُم قَد عَلَت ونيرانَكُم قَد خَبَت ، وأراهُم جادّينَ وأراكُم وانينَ ، وأراهُم مُجتَمِعينَ وأراكُم مُتَفَرِّقينَ ، وأراهُم لِصاحِبِهِم مُطيعينَ وأراكُم لى عاصينَ . أمَ وَاللّهِ لَئِن ظَهَروا عَلَيكُم لَتَجِدَنَّهُم أربابَ سوءٍ مِن بَعدى لَكُم ، لَكَأنّى أنظُرُ إلَيهِم وقَد شارَكوكُم فى بِلادِكُم ، وحَمَلوا إلى بِلادِهِم فَيئَكُم ، وكَأنّى أنظُرُ إلَيكُم تَكِشّونَ (1) كَشيشَ الضِّبابِ ؛ لا تَأخُذُونَ حَقّا ولا تَمنَعونَ للّهِ حُرمَةً ، وكَأنّى أنظُرُ إلَيهِم يَقتُلونَ صالِحيكُم ، ويُخيفونَ قُرّاءَكُم ، ويَحرِمونَكُم ويَحجُبونَكُم ، ويُدنونَ النّاسَ دونَكُم ، فَلَو قَد رَأيتُمُ الحِرمانَ وَالأثَرَةَ ، ووَقعَ السَّيفِ ، ونُزولَ الخَوفِ ، لَقَد نَدِمتُم وخَسِرتُم عَلى تَفريطِكُم فى جِهادِهِم ، وتَذاكَرتُم ما أنتُم فيهِ اليَومَ مِنَ الخَفضِ (2) والعافِيَهِ حينَ لا يَنفَعُكُمُ التَّذكارُ . (3)

.

1- .الكَشيش : الصوت يشوبه خَوَر مثل الخشخشه وكشيش الأفعى : صوتها من جلدها لا من فمها . يقرّع عليه السلام أصحابه بالجبن والفشل ويقول لهم لكأنّى أنظر إليكم وأصواتكم غمغمه بينكم من الهلع الذى قد اعتراكم فهى أشبه شىء بأصوات الضباب المجتمعه (شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 304) .

2- .الخَفْض : الدَّعه والسكون (النهايه : ج 2 ص 54 «خفض») .

3- .الإرشاد : ج 1 ص 274 ، الغارات : ج 2 ص 511 عن عمرو بن محصن ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 172 كلاهما نحوه .

الإرشاد از سخنان آن حضرت در نکوهش از سستی آنان که از یاری او کنار کشیدند : «من جز این نمی بینم که این قوم (شامیان) برشما غلبه خواهندیافت». گفتند: چگونه ، ای امیر مؤمنان؟ فرمود: «می بینم که کارهای آنان بالا گرفته و آتش های شما خاموش شده است . می بینم که آنان جدّی اند و شما سهل انگار، آنان با هم اند و شما پراکنده، آنان پیرو پیشوای خویش اند و شما نافرمان. به خدا سوگند ، اگر بر شما چیره شوند، خواهید یافت که پس از من سرپرستان بدی برای شما خواهند بود. گویا می بینمشان که در شهرهای شما شریک شده و غنایم شما را به شهرهای خود برده اند . گویا می بینمتان که مثل سوسمار، خِش خِش می کنید، نه حقّی را می ستانید و نه جلوی هتک حرمت الهی را می گیرید. و گویا می بینم که آنان، شایستگان شما را می کشند، قاریان شما را می ترسانند و شما را محروم و منزوی می کنند و دیگران را به خود نزدیک می سازند. اگر محرومیت خود و خودستایی آنان و فرود آمدن شمشیر و هراس را می دیدید، پشیمان می شدید و از کوتاهی خود در پیکار با آنان، احساس خسارت می کردید و به یاد این روزهای آرامش و عافیت می افتادید، وقتی که دیگر یادآوری برایتان فایده ای ندارد» .

.

2 / 2التَّحذيرُ مِن جَهَنَّمَ الدُّنياالإمام علىّ عليه السلام فى كَلامِهِ مَعَ أهلِ الكوفَهِ : أيُّهَا النّاسُ ! إنِّى استنَفَرتُكُم لِجِهادِ هؤُلاءِ القَومِ [أى أهلِ الشّام]فَلَم تَنفِروا ، وأسمَعتُكُم فَلَم تُجيبوا ، ونَصَحتُ لَكُم فَلَم تَقبَلوا ، شُهودٌ كَالغُيَّبِ ، أتلو عَلَيكُمُ الحِكمَهَ فَتُعرِضونَ عَنها ، وأعِظُكُم بِالمَوعِظَهِ البالِغَهِ فَتَتَفَرَّقونَ عَنها ، كَأنَّكُم حُمُرٌ مُستَنفِرَهٌ فَرَّت مِن قَسوَرَهٍ (1) ، وأحُثُّكُم عَلى جِهادِ أهلِ الجَورِ فَما آتى عَلى آخِرِ قَولى حَتّى أراكُم مُتَفَرِّقينَ أيادِىَ سَبَأٍ ، تَرجِعونَ إلى مَجالِسِكُم تَتَرَبَّعونَ حِلَقاً ، تَضرِبونَ الأمثالَ وتَناشَدونَ الأشعارَ ، وتَجَسَّسونَ الأخبارَ ، حَتّى إذا تَفَرَّقتُم تَسألُونَ عَنِ الأسعارِ، جَهلَهً مِن غَيرِ عِلمٍ ، وغَفلَهً مِن غَيرِ وَرَعٍ ، وتَتَبُّعا فى غَير خَوفٍ ، نَسيتُمُ الحَربَ والاِستِعدادَ لَها ، فَأصبَحَت قُلوبُكُم فارِغَهً مِن ذِكرِها ، شَغَلتُموها بِالأَعاليلِ وَالأباطيلِ . فَالعَجَبُ كُلُّ العَجَبِ ! وما لى لا أعجَبُ مِن اجتِماعِ قَومٍ عَلى باطِلِهِم ، وتَخاذُلِكُم عَن حَقِّكُم ! يا أهلَ الكوفَهِ ! أنتُم كَاُمِّ مُجالِدٍ ، حَمَلَت فَأملَصَت (2) ، فَماتَ قَيِّمُها ، وطالَ تَأيُّمُها ، ووَرِثَها أبعَدُها . وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، إنَّ مِن وَرائِكُم للَأعوَرَ الأدبَرَ ، جَهَنَّمُ الدُّنيا ، لا يُبقى ولا يَذَرُ ، ومِن بَعدِهِ البَهّاسُ الفَرّاسُ الجَموعُ المَنوعُ ، ثُمَّ لَيَتَوارَثَنَّكُم مِن بَنى اُمَيَّهَ عِدَّهٌ ، مَا الآخِرُ بِأرأَفَ بِكُم مِنَ الأوَّلِ ، ما خَلا رَجُلاً واحِدا (3) ، بَلاءٌ قَضاهُ اللّهُ عَلى هذِهِ الاُمَّهِ لا مَحالَهَ كائِنٌ ، يَقتُلونَ خِيارَكُم ، ويَستَعبِدونَ أراذِلَكُم ، ويَستَخرِجونَ كُنوزَكُم وذَخائِرَكُم مِن جَوفِ حِجالِكُم (4) ، نِقمَهً بِما ضَيَّعتُم مِن اُمورِكُم،وصَلاحِ أنفُسِكُم وَدينِكُم. يا أهلَ الكوفَهِ ! اُخبِرُكُم بِما يَكونُ قَبلَ أن يَكونَ ؛ لِتَكونوا مِنهُ عَلى حَذَرٍ ، ولِتُنذِروا بِهِ مَن اتَّعَظَ وَاعتَبَرَ : كَأنّى بِكُم تَقولونَ : إنَّ عَلِيّا يَكذِبُ ، كَما قالَت قُرَيشٌ لِنَبِيِّها صلى الله عليه و آله وسَيِّدِها نَبِىِّ الرَّحمَهِ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللّهِ حَبيبِ اللّهِ ، فَيا وَيلَكُم ! أفَعَلى مَن أكذِبُ ؟ ! أعَلَى اللّهِ ؟ فَأنَا أوَّلُ مَن عَبَدَهُ ووَحَّدَهُ ، أم عَلى رَسولِهِ ؟ فَأنَا أوَّلُ مَن آمَنَ بِهِ وصَدَّقَهُ ونَصَرَهُ ! كَلّا ، وَلكِنَّها لَهجَهٌ خَدِعَهٌ كُنتُم عَنها أغبِياءَ . وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ «لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» (5) وذلِکَ إذا صَيَّرَكُم إلَيها جَهلُكُم ، ولا يَنفَعُكُم عِندَها عِلمُكُم . فَقُبحا لَكُم يا أشباهَ الرِّجالِ ولا رِجالَ ، حُلومُ (6) الأطفالِ ، وعُقولُ رَبّاتِ الحِجالِ ، أمَ وَاللّهِ أيُّها الشّاهِدَهُ أبدانُهُمُ ، الغائِبَهُ عَنهُم عُقولُهُمُ ، المُختَلِفَهُ أهواؤُهُم ، ما أعَزَّ اللّهُ نَصرَ مَن دَعاكُم ، ولَا استَراحَ قَلبُ مَن قاساكُم ، ولا قَرَّت عَينُ مَن آواكُم ، كَلامُكُم يوهِى الصُّمَّ الصِّلابَ ، وفِعلُكُم يُطمِعُ فيكُم عَدُوَّكُمُ المُرتابَ . يا وَيحَكُم ! ! أىَّ دارٍ بَعدَ دارِكُم تَمنَعونَ ! ومَعَ أىِّ إمامٍ بَعدى تُقاتِلونَ ! المَغرورُ وَاللّهِ مَن غَرَرتُموهُ ، مَن فازَ بِكُم فازَ بِالسَّهمِ الأخيَبِ ، أصبَحتُ لا أطمَعُ فى نَصرِكُم ، ولا اُصَدِّقُ قَولَكُم ، فَرَّقَ اللّهُ بَينى وَبَينَكُم ، وأعقَبَنى بِكُم مَن هُو خَيرٌ لى مِنكُم ، وأعقَبَكُم مَن هُوَ

شَرٌّ لَكُم مِنّى . إمامُكُم يُطيعُ اللّهَ وأنتُم تَعصونَهُ ، وإمامُ أهلِ الشّامِ يَعصِى اللّهَ وهُم يُطيعونَهُ ، وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنَّ مُعاوِيَهَ صارَفَنى بِكُم صَرفَ الدّينارِ بِالدِّرهَمِ ، فَأَخَذَ مِنّى عَشَرَةً مِنكُم وأعطانى واحِدا مِنهُم . وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنّى لَم أعرِفكُم ولَم تَعرِفونى ؛ فَإنَّها مَعرِفَهٌ جَرَّت نَدَما . لَقَد وَرَيتُم صَدرى غَيظا ، وأفسَدتُم عَلَىَّ أمرى بِالخِذلانِ وَالعِصيانِ ، حَتّى لَقَد قالَت قُرَيشٌ : إنَّ عَلِيّا رَجُلٌ شُجاعٌ لكِن لا عِلمَ لَهُ بِالحُروبِ ، للّهِ دَرُّهُم ! هَل كانَ فيهِم أحَدٌ أطوَلُ لَها مِراسا مِنّى ! وأشَدُّ لَها مُقاساةً ! لَقَد نَهَضتُ فيها وما بَلَغتُ العِشرينَ ، ثُمَّ ها أنَا ذا قَد ذَرَّفتُ (7) عَلَى السِّتّينَ ، لكِن لا أمَرَ لِمَن لا يُطاعُ . أمَ وَاللّهِ ، لَوَدِدتُ أن رَبّى قَد أخرَجَنى مِن بَينِ أظهُرِكُم إلى رِضوانِهِ ، وَأنَّ المَنِيَّهَ لَتَرصُدُنى ، فَما يَمنَعُ أشقاها أن يَخضِبَها وتَرَكَ يَدَهُ عَلَى رَأسِهِ وَلِحيَتِهِ عَهدٌ عَهِدَهُ إلَىَّ النَّبِىُّ الأُمِّىُّ ، وقَد خابَ مَنِ افتَرى ، وَنَجا مَنِ اتَّقى وصَدَّقَ بِالحُسنى . يا أهلَ الكوفَهِ ! دَعَوتُكُم إلى جِهادِ هؤُلاءِ لَيلاً ونَهاراً وسِرّا وإعلانا ، وقُلتُ لَكُم : اُغزوهُم ؛ فَإنَّهُ ما غُزِىَ قَومٌ فى عُقرِ دارِهِم إلّا ذَلّوا ، فَتَواكَلتُم وتَخاذَلتُم ، وثَقُلَ عَلَيكُم قَولى ، وَاستَصعَبَ عَلَيكُم أمرى ، وَاتَّخَذتُموهُ وَراءَكُم ظِهرِيّا ، حَتّى شُنَّت عَلَيكُمُ الغاراتُ ، وظَهَرَت فيكُمُ الفَواحِشُ والمُنكَراتُ تُمَسّيكُم وتُصَبِّحُكُم ، كَما فُعِلَ بِأهلِ المَثُلاتِ (8) مِن قَبلِكُم ، حَيثُ أخبَرَ اللّهُ تَعالى عَنِ الجَبابِرَهِ وَالعُتاهِ الطُّغاهِ ، وَالمُستَضعَفينَ الغُواهِ ، فى قَولِهِ تَعالى : «يُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ وَ فِى ذَ لِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ» (9) .أمَ وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، لَقَد حَلَّ بِكُمُ الَّذى توعَدونَ . عاتَبتُكُم يا أهلَ الكوفَهِ بِمَواعِظِ القُرآنِ فَلَم أنتَفِع بِكُم ، وأدَّبتُكُم بِالدِّرَّهِ فَلَم تَستَقيموا ، وعاقَبتُكُم بِالسَّوطِ الَّذى يُقامُ بِهِ الحُدودُ فَلَم تَرعَووا ، ولَقَد عَلِمتُ أنَّ الَّذى يُصلِحُكُم هُوَ السَّيفُ ، وما كُنتُ مُتَحَرِّيا صَلاحَكُم بِفَسادِ نَفسى ، ولكِن سَيُسَلَّطُ عَلَيكُم مِن بَعدى سُلطانٌ صَعبٌ ، لا يُوَقِّرُ كَبيرَكُم ، ولا يَرحَمُ صَغيرَكُم ، ولا يُكرِمُ عالِمَكُم ، ولا يُقَسِّمُ الفَىءَ بِالسَوِيَّهِ بَينَكُم ، ولَيَضرِبَنَّكُم ، ويُذِلَّنَّكُم ، ويُجَمِّرَنَّكُم (10) فِى المَغازى ، ويَقطَعَنَّ سَبيلَكُم ، ولَيَحجُبَنَّكُم عَلى بابِهِ ، حَتّى يَأكُلَ قَوِيُّكُم ضَعيفَكُم ، ثُمَّ لا يُبعِدُ اللّهُ إلّا مَن ظَلَمَ مِنكُم ، ولَقَلَّما أدبَرَ شَىءٌ ثُمَّ أقبَلَ ، وإنّى لَأَظُنُّكُم فى فَترَهٍ ، وما عَلَىَّ إلَا النُّصحُ لَكُم . يا أهلَ الكوفَهِ ! مُنِيتُ مِنكُم بِثَلاثٍ وَاثنَتَينِ : صُمٌّ ذَوو أسماعٍ ، وبُكمٌ ذَوو ألسُنٍ ، وعُمىٌ ذَوو أبصارٍ ، لا إخوانٌ صَدقٌ عِندَ اللِّقاءِ ، ولا إخوانٌ ثِقَهٌ عِندَ البَلاءِ . اللّهُمَّ إنّى قَد مَلِلتُهُم ومَلّونى ، وسَئِمتُهُم وسَئِمونى . اللّهُمَّ لا تُرضِ عَنهُم أميرا ، ولا تُرضِهِم عَن أميرٍ ، وأمِث قُلوبَهُم كَما يُماثُ المِلحُ فِى الماءِ . أمَ وَاللّهِ ، لَو أجِدُ بُدّاً مِن كَلامِكُم ومُراسَلَتِكُم ما فَعَلتُ ، ولَقَد عاتَبتُكُم فى رُشدِكُم حَتّى لَقَد سَئِمتُ الحَياهَ ، كُلُّ ذلِكَ تُراجِعونَ بِالهُزءِ مِنَ القَولِ فِرارا مِنَ الحَقِّ ، وإلحادا إلَى الباطِلِ الَّذى لا يُعِزُّ اللّهُ بِأهلِهِ الدّينَ ، وإنّى لَأَعلَمُ أنَّكُم لا تَزيدونَنى غَيرَ تَخسيرٍ ، كُلَّما أمَرتُكُم بِجِهادِ عَدُوِّكُم اثّاقَلتُم إلَى الأَرضِ ، وسَأَلتُمونِى التَّأخيرَ دِفاعَ ذِى الدَّينِ المَطُولِ . إن قُلتُ لَكُم فِى القَيظِ :

سيروا ، قُلتُم : الحَرُّ شَديدٌ ، وإن قُلتُ لَكُم فِى البَردِ : سيروا ، قُلتُم : القَرُّ شَديدٌ ، كُلُّ ذلِكَ فِرارا عَنِ الجَنَّهِ . إذا كُنتُم عَنِ الحَرِّ وَالبَردِ تَعجِزونَ ، فَأنتُم عَن حَرارَهِ السَّيفِ أعجَزُ وأعجَزُ ، فَإنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ . يا أهلَ الكوفَهِ ! قَد أتانِى الصَّريخُ يُخبِرُنى أنَّ أخا غامِدٍ قَد نَزَلَ الأنبارَ عَلى أهلِها لَيلاً فى أربَعَهِ آلافٍ ، فَأغارَ عَلَيهِم كَما يُغارُ عَلَى الرّومِ وَالخَزَرِ ، فَقَتَلَ بِها عامِلى ابنَ حَسّانٍ وقَتَلَ مَعَهُ رِجالاً صالِحينَ ذَوى فَضلٍ وعِبادَهٍ ونَجدَهٍ ، بَوَّأَ اللّهُ لَهُم جَنّاتِ النَّعيمَ ، وأنَّهُ أباحَها ، ولَقَد بَلَغَنى أنَّ العُصبَهَ مِن أهلِ الشّامِ كانوا يَدخُلونَ عَلَى المَرأهِ المُسلِمَهِ وَالاُخرَى المُعاهَدَهِ فَيَهتِكونَ سِترَها ، ويَأخُذونَ القِناعَ مِن رَأسِها ، وَالخُرصَ (11) مِن أُذُنِها ، وَالأوضاحَ (12) مِن يَدَيها وَرِجلَيها وَعَضُدَيها ، وَالخَلخالَ وَالمِئزَرَ مِن سُوقِها ، فَما تَمتَنِعُ إلّا بِالإستِرجاعِ وَالنِّداءِ : يا لَلمُسلِمينَ ، فَلا يُغيثُها مُغيثٌ ، ولا يَنصُرُها ناصِرٌ . فَلو أنَّ مُؤمِنا ماتَ مِن دونِ هذا أسَفا ما كانَ عِندى مَلوما ، بَل كانَ عِندى بارّا مُحسِنا . وا عجَبا كُلَّ العَجَبِ ، مِن تَضافُرِ هؤُلاءِ القَومِ عَلى باطِلِهِم ، وفَشَلِكُم عَن حَقِّكُم ! قَد صِرتُم غَرَضا يُرمى ولا تَرمونَ ، وتُغزَونَ ولا تَغزونَ ، ويُعصَى اللّهُ وتَرضَونَ ، تَرِبَت أيديكُم يا أشباهَ الإبِلِ غابَ عَنها رُعاتُها ، كُلَّمَا اجتَمَعَت مِن جانِبٍ تَفَرَّقَت مِن جانِبٍ . (13)

.

1- .قيل : هو الرُّماه من الصيّادين . وقيل : هو الأسد . وقيل : كلُّ شديد (النهايه : ج 4 ص 63 «قسور») .
2- .إملاص المرأه الجنين : هو أن تُزلِق الجنين قبل وقت الولاده . وكلّ ما زلق من اليد فقد مَلِص (النهايه : ج 4 ص 356 «ملص») .
3- .قال المجلسى قدس سره : المراد بالنّهاس الفرّاس إمّا هشام بن عبد الملک ؛ لاشتهاره بالبخل ، أو سليمان بن عبد الملک ، والأوّل أنسب . والمراد بالرجل الواحد هو عمر بن عبد العزيز (بحار الأنوار : ج 34 ص 140) .
4- .الحِجال : جمع الحَجَله ؛ وهى بيت كالقبّه يُستَر بالثياب ، وتكون له أزرار كِبار (النهايه : ج 1 ص 346 «حجل») .
5- .ص : 88 .
6- .الحُلوم : جمع الحِلمْ ؛ وهو الأناه والعقل (لسان العرب : ج 12 ص 146 «حلم») .
7- .أى زِدتُ عليها (النهايه : ج 2 ص 159 «ذرف») .
8- .المَثُلَه : العقوبه والجمع المَثُلات (الصحاح : ج 5 ص 1816 «مثل») .
9- .البقره : 49 .

10- .تجمير الجيش : جمعهم فى الثغور ، وحبسهم عن العود إلى أهلهم (النهايه : ج 1 ص 292 «جمر») .
11- .الخُرْص : الحَلْقه الصغيره من الحَلْى ، وهو من حَلْى الأُذُن (النهايه : ج 2 ص 22 «خرص») .
12- .الأوضاح : نوع من الحُلِىّ يُعمل من الفضّه ، سُمّيتْ بها لبياضها ، واحدها وَضَح (النهايه : ج 5 ص 196 «وضح») .
13- .الإرشاد : ج 1 ص 278 ، الاحتجاج : ج 1 ص 409 ح 89 نحوه ، بحار الأنوار : ج 34 ص 135 ح 956 .

2 / 2 هشدار دادن درباره دوزخ دنیا

2 / 2هشدار دادن درباره دوزخ دنیاامام علی علیه السلام در سخنش با کوفیان : ای مردم! شما را به جهاد با این گروه (شامیان) فرا خواندم، نکوچیدید، به گوشتان رساندم، پاسخ ندادید، پندتان دادم، نپذیرفتید . حاضرانی هستید همچون غایبان! بر شما حکمت می خوانم ، از آن رویگردان می شوید، با موعظه های رسا پندتان می دهم، پراکنده می شوید . گویی درازگوشانِ رمیده از شیر هستید! شما را به پیکار با ستمگران برمی انگیزم، هنوز سخنم به پایان نرسیده که می بینم به هر سو پراکنده و به مجالس خویش بازگشته اید . حلقه حلقه نشسته اید، مَثَل می زنید و شعر می خوانید و در جستجوی اخبارید، و چون پراکنده شوید ، از نرخ ها می پرسید . جاهلانی هستید بی دانش و غافلانی بی پارسایی و عیبجویانی بی ترس! جنگ و آمادگی برای رزم را از یاد برده اید . دل هایتان تهی از یاد جنگ شده است و آنها را با یاوه ها و بهانه ها انباشته اید. شگفتا! و چرا شگفتی نکنم که آن قوم بر باطل خویش متّحدند و شما حق را از یاری وا نهاده اید. ای کوفیان! شما همچون آن زن حامله اید که جنین خود را سقط کرده و شوهر و سرپرستش مرده و بیوگی اش به درازا کشیده است و دورترین خویشاوندانش وارث او شده اند! سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، در پی شما، یکْ چشم فرومایه ای (1) خواهد آمد، دوزخِ دنیا، که هیچ کس را باقی و رها نخواهد گذاشت و پس از او مردی درنده و گزنده، ثروت اندوز و بخیل (2) بر شما مسلّط خواهد شد. سپس عدّه ای از بنی امیّه ، یکی پس از دیگری حکومت را به ارث خواهند برد که هرگز آخری مهربان تر از اوّلی نسبت به شما نیست، بجز یک نفر . (3) بلایی است حتمی که خدا برای این امّت رقم زده است . نیکان شما را می کشند و فرومایگان شما را به بردگی می گیرند و گنجینه ها و ذخیره هایتان را از درون سراپرده هایتان بیرون می کشند . این گرفتاری، بهای سنگین تباه ساختن کارها و اصلاح خود و دینتان است که داشته اید. ای کوفیان! شما را از حوادث آینده پیش از آن که رخ دهد ، آگاه می کنم، تا به هوش آیید و دیگرانی را هم که اهل پند گرفتن و عبرت آموزی اند، بیم دهید. گویا می بینم که می گویید: «علی دروغ می گوید»! همچنان که قریش، به پیامبرشان و به سرورشان پیامبر رحمت محمّد بن عبد اللّه ، حبیب خدا گفتند. وای بر شما! من بر که دروغ می بندم؟ بر خدا؟! من که نخستین کسی هستم که او را پرستید و به یکتایی او شهادت

داد. بر پیامبر خدا؟! من که نخستین ایمان آورنده و تصدیق کننده و یاور او بودم. بلکه این سخنی فریبنده و مکّارانه است که از آن بی خبرید. سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، «خبر آن را پس از مدّتی خواهید دانست» و این، زمانی است که جهلتان شما را به آن سرنوشت بگرداند و آن گاه دیگر علم شما برایتان سودی نخواهد داشت. بدا به حالتان! ای مردْ نمایانِ نامرد ، که اندیشه هایتان کودکانه و افکارتان چون فکر زنان پرده نشین است! هلا ، ای کسانی که بدن هایتان حاضر، اندیشه هایتان غایب و خواسته های دلتان پراکنده است! خدا کسی را که از شما یاری خواست، پیروز نساخت و دل کسی که رنج شما را کشید، نیاسود و کسی که پناهتان داد، دیدگانش روشن نشد. سخنان و ادّعاهایتان سنگ های سخت را نرم می سازد؛ لیکن کارتان به گونه ای است که دشمنِ دو دل شما را به طمع می اندازد. وای بر شما! پس از خانه و دیارتان، از کدام سرزمین دفاع خواهید کرد و پس از من با کدام پیشوا به نبرد خواهید رفت؟ به خدا سوگند، زیانکار کسی است که شما فریبش داده اید. کسی که با شما کامیاب شود، گویا با تیرهای شکسته به پیروزی رسیده است . چنان شده ام که نه امیدی به یاری تان دارم و نه سخنتان را باور می کنم. خدا میان من و شما جدایی اندازد، به جای شما، کسانی بهتر از شما را نصیبم کند و به جای من، بدتر از مرا بر شما بگمارد! پیشوای شما خدا را اطاعت می کند و شما نافرمانی اش می کنید ، و پیشوای شامیان خدا را نافرمانی می کند و آنان پیروی اش می کنند. به خدا سوگند ، دوست داشتم معاویه با من بر سرِ شما داد و ستد کند، همچون صرّافی درهم به دینار . ده نفر از شما را از من بگیرد و یکی از آنان را به من بدهد! به خدا سوگند ، دوست داشتم که شما را نمی شناختم، شما هم مرا نمی شناختید. این شناختی است که پشیمانی آورده است. سینه ام را از خشم آکندید و حکومتم را با ترک همراهی و نافرمانی تباه ساختید، تا آن جا که قریش گفتند: «علی مردی است شجاع، لیکن جنگْ آشنا نیست». خدا خیرشان دهد! آیا کسی در میان آنان با سابقه تر و استوارتر از من در جنگ هست؟ من زمانی به جنگ پرداختم که به بیست سالگی نرسیده بودم و هم اینک عمرم بالاتر از شصت سال است. لیکن کسی که اطاعتش نکنند، رأیی ندارد . بلکه به خدا سوگند، دوست دارم خداوند مرا از میان شما به جوار رضوان خویش ببرد. همانا مرگ در کمین من است. و در حالی که دست بر سر و محاسن خود می کشید، فرمود: چرا آن روز نمی رسد که شقی ترین امّت، محاسنم را با خون سرم رنگین کند؟! قرار و عهدی است از پیامبر خدا با من. ناامید کسی است که دروغ بندد و افترا زند ، و نجات یافته کسی است که پروا پیشه کند و بهشت را تصدیق نماید. ای کوفیان! من شب و روز و آشکار و نهان، شما را به جهاد با این گروه فراخواندم. به

شما گفتم: با آنان بجنگید، که همانا هیچ گروهی در درون خانه هایشان با دشمن نمی جنگند ، مگر آن که خوار شوند؛ ولی شما سستی کردید و از یاری من دست کشیدید و سخنم بر شما گران آمد و کارم بر شما دشوار گشت . فرمانم را پشت گوش انداختید، تا آن که از هر سوی بر سر شما تاختند و زشتکاری ها و فسادها میان شما آشکار شد و صبح و شام به سراغتان آمد، آن گونه که با گرفتاران به عقوبت پیش از شما رفتار شد، آن سان که خداوند متعال از جبّاران و سرکشان و یاغیان و مستضعفانِ فریب خورده به شما خبر داد که: «پسرانتان را می کشتند و زنانتان را باقی می نهادند و در این کار، برای شما آزمایشی بزرگ از سوی پروردگارتان بود» . آری . سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنچه به شما وعده داده می شد، بر شما فرود آمده است. ای کوفیان! شما را با پندهای قرآنی اندرز دادم، سودی نبردم، با تازیانه تنبیهتان کردم به راه نیامدید، با شلّاقی که با آن حدود الهی اجرا می شود شما را مجازات کردم، تأثیری نپذیرفتید. می دانم که تنها شمشیر، شما را اصلاح می کند؛ ولی هرگز با تباه ساختن خودم به اصلاح شما نخواهم پرداخت. لیکن پس از من حاکمی سرسخت بر شما چیره خواهد شد که نه بزرگتان را احترام کند و نه به کوچکتان ترحّم نماید و نه دانایتان را گرامی بدارد و نه بیت المال را عادلانه بین شما تقسیم کند. شما را می زند، خوار می سازد و به مرزها و میدان ها می کشاند، راه را بر شما می بندد، بر درگاهش دربان می نهد و از دیدارتان جلوگیری می کند، تا آن جا که زورمندانتان، ناتوانانتان را می خورند. خداوند ، جز کسانی از شما را که ستم کرده باشند ، از لطف خویش نمی راند ، و چه اندک است که آنچه پشت کرده و رَخت بر بسته ، دگر باره روی آورَد! من امروزْ شما را در غفلت و حیرت می بینم و جز نصیحت و خیرخواهی، وظیفه ای ندارم. ای کوفیان! به سه چیز و دو چیز از شما گرفتار شدم: [آن سه چیز که در شماست، اینکه:]کَرانی هستید گوش دار، گنگ هایی هستید زبان دار و کورانی هستید چشم دار. [آن دو خصلت که در شما نیست، این که:]نه هنگام نبرد، برادران صادقید و نه در هنگامه آزمون، برادرانی مورد اعتماد. خدایا! من اینان را به ستوه آوردم، اینان هم مرا خسته کردند. من از آنان بیزارم و آنان از من. خدایا! هیچ امیری را از اینان خرسند مساز و اینان را هم از هیچ حاکمی راضی مگردان. دل هایشان را آب کن، آن گونه که نمک در آب، ذوب می شود . به خدا سوگند، اگر گریز و گزیری از سخن گفتن و نامه نوشتن داشتم، نه با شما سخن می گفتم و نه فرمانی می نوشتم. برای هدایت شما آن قدر ملامت کردم که از زندگی سیر شدم. همه حرف هایم را با گفتاری مسخره آمیز پاسخ می دهید، از روی گریز از حق و گرایش به باطل ؛ باطلی که هرگز خداوند، دین را با اهل آن قوّت نمی

بخشد. به یقین می دانم که شما جز زیان بر من نمی افزایید. هر چه شما را به پیکار با دشمنتان فرمان دادم، به زمین چسبیدید و سنگین شدید و همچون بدهکاری که امروز و فردا می کند، درخواستِ مهلت و تأخیر کردید. در گرمای تابستان گفتم: بکوچید، گفتید: هوا بسیار گرم است! در سرما گفتم: بکوچید، گفتید: هوا بسی سرد است! همه اینها گریز از بهشت است. اگر از گرما و سرما ناتوانید، از سوزش شمشیر، ناتوان تر و ناتوان تر خواهید بود. إنا للّه وإنا إلیه راجعون! ای کوفیان! خبر وحشتناکی به من رسیده است، این که سفیان بن عوف غامدی، شبانه با چهار هزار نفر به شهر انبار (4) هجوم آورده و غارت کرده است، آن گونه که به رومیان و خَزَریان حمله می برند. فرماندار من ابن حسّان و جمعی از مردان شایسته و اهل عبادت و بزرگوار را کشته است که خدا در بهشت، جایشان دهد و شهر را بر سپاه خود مباح اعلام کرده است. به من خبر رسیده که گروهی از شامیان به خانه زنی مسلمان و زنی ذِمّی وارد شده اند، هتک حرمت کرده اند، روسری از سرش، گوشواره از گوشش ، دستبند و زیورهای نقره ای را از دست و پا و بازویش ، و خلخال و لباس زیر از پاهایش درمی آورده اند و او چاره ای جز گفتنِ «إنا للّه وإنا إلیه راجعون» نداشته و مسلمانان را به فریاد رسی می خوانده است . نه کسی به فریادش می رسیده و نه یاوری یاری اش می کرده است. اگر مؤمنی از اندوه در این باره بمیرد، نزد من شایسته ملامت نیست؛ بلکه پیش من نیکوکار و نیک کردار خواهد بود. شگفتا و باز هم شگفتا!این گروه در باطل خویش همدست و متحدند و شما در راه حقّ خود سستید. نشانه تیراندازی دشمنان شده اید و تیری نمی افکنید، با شما می جنگند و شما نمی جنگید، خدا را نافرمانی می کنند و شما راضی هستید. ذلیل و خاک نشین شوید، ای همچون شتران بی صاحب، که از هر طرف جمع شوند، از جانب دیگر پراکنده می شوند».

.

1- .مقصود امام علیه السلام حَجّاج بن یوسف است . (م)
2- .مقصود ، هِشام بن عبد الملک است . (م)
3- .مقصود ، عمر بن عبد العزیز است . (م)
4- .انبار ، شهری کوچک که در دوره ساسانیان آباد بود . آثار بر جای مانده آن در شصت کیلومتری غرب بغداد دیده می شود . چون محل نگهداری گندم ، جو و علوفه اسب های سپاهیان بود ، انبار نامیده می شد؛ وگرنه ایرانیان به آن فیروز شاپور می گفتند . این شهر در سال 12 هجری به

دست خالد بن ولید فتح شد . سفّاح ، نخستین خلیفه عبّاسی مدّتی آن جا را مقرّ خلافت خویش قرار داد .

ص: 544

. .

ص: 545

. .

ص: 546

. .

ص: 547

. .

ص: 548

. .

ص: 549

. .

ص: 550

. .

ص: 551

. .

2 / 3التَّحذيرُ مِنَ الذُّلِّ الشّامِلِالغارات عن جندب بن عبد اللّه الوائلى :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقولُ : أما إنَّكُم سَتَلقَونَ بَعدى ثَلاثا : ذُلّاً شامِلاً ، وسَيفا قاتِلاً ، وأثَرَةً (1) يَتَّخِذُهَا الظّالِمونَ عَلَيكُم سُنَّةً ، فَسَتَذكُرونى عِندَ تِلکَ الحالاتِ ، فَتَمَنَّونَ لَو رَأَيتُمونى ونَصَرتُمونى وأهرَقتُم دِماءَكُم دونَ دمى ، فَلا يُبعِدُ اللّهُ إلّا مَن ظَلَمَ . وكانَ جُندَبٌ بَعدَ ذلِکَ إذا رَأى شَيئا يَكرَهُهُ ، قالَ : لا يُبعِدُ اللّهُ إلّا مَن ظَلَمَ . (2)

.

1- .الأثَرَه : الاسم من آثر : إذا أعطى ، أراد أنّه يُستأثر عليكم ، فيُفَضّل غيرُكم فى نصيبه من الفىء (النهايه : ج1 ص22 «أثر») .
2- .الغارات : ج 2 ص 492 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 193 ، الأمالى للطوسى : ص 181 ح 302 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 391 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 74 ح 441 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 272 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 155 كلاهما عن جندب بن عبد اللّه الأزدى ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 171 كلّها نحوه .

2 / 3 پرهیزاندن از ذلّتی فراگیر

2 / 3پرهیزاندن از ذلّتی فراگیرالغارات به نقل از جندب بن عبد اللّه وائلی : علی علیه السلام می فرمود: «آگاه باشید که پس از من با سه چیز روبه رو خواهید شد: ذلّتی فراگیر، شمشیری مرگ ریز و تبعیض در بیت المال، که ستمگران آن را به صورت سنّتی بر ضدّ شما در خواهند آورد. آن گاه است که در آن حالاتْ مرا یاد کنید و آرزو کنید که کاش مرا می دیدید و یاری می کردید و خون هایتان را در راه من می ریختید، و خدا جز ستمگر را از عنایت خویش دور نمی سازد». جُندَب، پس از آن هرگاه حادثه ناگواری می دید، سخن امام را یاد می کرد که: «خداوند جز ستمگر را از عنایت خویش دور نمی سازد».

.

2 / 4التَّحذيرُ مِن سُلطَهِ غُلامِ ثَقيفٍالإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ يَنصَحُ فيهِ أصحابَهُ : لَو تَعلَمونَ ما أعلَمُ مِمّا طُوِىَ عَنكُم غَيبُهُ ، إذا لَخَرَجتُم إلَى الصُّعُداتِ ، تَبكونَ عَلى أعمالِكُم ، وتَلتَدِمونَ عَلى أنفُسِكُم ، ولَتَرَكتُم أموالَكُم لا حارِسَ لَها ولا خالِفَ عَلَيها ، ولَهَمَّت كُلُّ امرِئٍ مِنكُم نَفسَهُ ، لا يَلتَفِتُ إلى غَيرِها ، ولكِنَّكُم نَسيتُم ما ذُكِّرتُم ، وأمِنتُم ما حُذِّرتُم ، فَتاهَ عَنكُم رَأيُكُم ، وتَشَتَّتَ عَلَيكُم أمرُكُم . ولَوَدِدتُ أنَّ اللّهَ فَرَّقَ بَينى وَبينَكُم ، وألحَقَنى بِمَن هُوَ أحَقُّ بى مِنكُم . قَومٌ وَاللّهِ مَيامينُ الرَّأيِ ، مَراجيحُ الحِلمِ ، مَقاويلُ بِالحَقِّ ، مَتاريكُ لِلبَغيِ ، مَضَوا قُدُما عَلَى الطَّريقَهِ ، وأوجَفوا عَلَى المَحَجَّهِ ، فَظَفِروا بِالعُقبَى الدّائِمَهِ ، والكَرامَهِ البارِدَهِ . أما وَاللّهِ ، لَيُسَلَّطَنَّ عَلَيكُم غُلامُ ثَقيفٍ الذَّيّالُ المَيّالُ ، يَأكُلُ خَضِرَتَكُم ، ويُذيبُ شَحمَتَكُم ، إيهٍ أبا وَذَحَهَ (1) ! (2)

.

1- .إليک موجز ما ذکره ابن أبى الحديد فى شرح الخطبه : الصُّعُدات : جمع الصعيد ؛ وهو التراب . الالتدام : ضرْبُ النساء صدورهنّ فى النياحه . أوجَفوا : أسرعوا . غلام ثقيف : الحجّاج بن يوسف . الذيّال : التائه من ذال ؛ أى تبختر وجرّ ذيله على الأرض . الميّال : الظالم . يأكل خضرتكم : يستأصل أموالكم . إيهٍ : كلمه يُستزاد بها من الفعل . الوَذحه : الخنفساء (شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 278) .

2- .نهج البلاغه : الخطبه 116 ، شرح المائه كلمه : ص 240 .

2 / 4 هشدار دادن درباره سلطه جوانِ ثقفی (حَجّاج)

2 / 4هشدار دادن درباره سلطه جوانِ ثقفی (حَجّاج)امام علی علیه السلام در سخنی که یاران خویش را بِدان نصیحت می کرد : اگر شما هم مثل من می دانستید آنچه را که من می دانم و از شما پنهان است، سر به صحراها می نهادید و بر کارهای خویش می گریستید و خود را می زدید و اموال خویش را بی نگهبان و مراقب رها می کردید و هرکس در فکر خود بود و به دیگری توجّهی نداشت. لیکن آنچه را به یادتان آوردند ، فراموش کردید و از آنچه هشدارتان دادند، ایمن شدید . فکرتان را باختید و کارتان از هم گسیخت. دوست داشتم که خدا میان من و شما جدایی افکنَد و مرا به کسی ملحق سازد که از شما به من سزاوارتر است ؛ به خدا سوگند ، [آنان]قومی بودند که فکرشان خجسته و حلمشان افزون بود. حقگویانی که ستم را وا نهادند، بر راه حق استوار ماندند [و شهید شدند] ، بر راهِ روشن تاختند و به سرانجامی ابدی و کرامتی گوارا دست یافتند. آگاه باشید که به خدا سوگند، جوان مغرور و ستمگر قبیله ثقیف (1) بر شما مسلّط خواهد شد، اموالتان را خواهد خورد و چربی های شما را آب خواهد کرد . ای ابو وَذَحه [مردِ سوسکی] (2) ! بس کن .

.

1- .مقصود امام علیه السلام حَجّاج بن یوسف ثقفی است .
2- .حجّاج، داستانی دارد با خنفساء (سوسک) که در کتاب ها نوشته اند. حضرت در این جمله پیشگویانه، اشاره به آن ماجرا قبل از وقوعش فرموده است . (م)

الفصل الثالث: شكوى الإمام من عصيان أصحابه3 / 1مُنيتُ بِمَن لا يُطيعُالإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَهٍ خَطَبَها عِندَ عِلمِهِ بِغَزوَهِ النُّعمانِ بنِ بَشيرٍ لِعَينِ التَّمرِ : مُنِيتُ بِمَن لا يُطيعِ إذا أمَرتُ ، ولا يُجيبُ إذا دَعَوتُ ، لا أبا لَكُم ! ما تَنتَظِرونَ بِنَصرِكُم رَبَّكُم ؟ أ ما دينٌ يَجمَعُكُم ، ولا حَمِيَّهٌ تُحمِشُكُم ! أقومُ فيكُم مُستَصرِخا ، وأُناديكُم مُتَغَوِّثا ، فَلا تَسمَعونَ لى قَولاً ، ولا تُطيعونَ لى أمرا ، حَتّى تَكَشَّفَ الاُمورُ عَن عَواقِبِ المَساءَهِ ؛ فَما يُدرَكُ بِكُم ثارٌ ، ولا يُبلَغُ بِكُم مَرامٌ . دَعَوتُكُم إلى نَصرِ إخوانِكُم فَجَرجَرتُم جَرجَرَهَ الجَمَلِ الأسَرِّ ، وتَثاقَلتُم تَثاقُلَ النِّضوِ الأدبَرِ ، ثُمَّ خَرَجَ إلَىَّ مِنكُم جُنَيدٌ مُتَذائِبٌ ضَعيفٌ (1) ، «كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ» (2) . (3)

.

1- .قال ابن أبى الحديد ما موجزه : مُنيتُ : أى بُليت . تُحمِشكم : تُغضبكم . المتغوِّث : القائل : واغوثاه! . الجرجره : صوت يردّده البعير فى حنجرته والجمل الأسرَّ الذى بكِركِرته [هى إحدى الثفنات الخمس]دَبرَه . والنِّضْو : البعيرالمهزول . والأدبر: الذى به دَبَر ؛ وهو المعقور من القتب وغيره. متذائب: مضطرب (شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 300 و 301) .

2- .الأنفال : 6 .

3- .نهج البلاغه : الخطبه 39 .

فصل سوم : شِکوه امام از نافرمانی یارانش

3 / 1 گرفتار نافرمانان

فصل سوم : شکوه امام از نافرمانی یارانش3 / 1گرفتار نافرمانانامام علی علیه السلام از خطبه اش ، وقتی که خبر یافت نعمان بن بشیر به «عین التَّمْر» شبیخون زده است : گرفتار کسانی شده ام که چون فرمان می دهم ، پیروی نمی کنند و آن گاه که فرا می خوانم ، پاسخ نمی دهند. ای ناکَسان ! برای یاری کردن پروردگارتان منتظر چیستید؟ آیا آیینی نیست که شما را گرد آورد؟ و غیرتی نیست که شما را به خروش آورد؟ من در میان شما به کمک خواهی ایستاده ام و با فریاد، از شما یاری می طلبم . نه سخنم را می شنوید، نه فرمانم را گردن می نهید، تا آن جا که کارها سرانجام شومی را نشان می دهد. با شما نه می توان خونخواهی کرد و نه به خواسته ای رسید. شما را به یاری برادرانتان فرا خواندم، همچون شتر بیمار نالیدید و چون شتر لاغر و زخمی سستی کردید. آن سپاه اندک و آشفته و ناتوان هم که از سوی شما نزد من آمدند، چنان بودند که «گویا به سوی مرگ فرستاده می شوند و آنان نگران اند» .

.

عنه عليه السلام فى ذَمِّ العاصينَ مِن أصحابِهِ : أحمَدُ اللّهَ عَلى ما قَضى مِن أمرٍ ، وقَدَّرَ مِن فِعلٍ ، وعَلَى ابتِلائى بِكُم أيَّتُهَا الفِرقَةُ الّتى إذا أمَرتُ لَم تُطِع ، وإذا دَعَوتُ لَم تُجِب . إن اُمهِلتُم خُضتُم ، وإن حورِبتُم خُرتُم . وإن اجتَمَعَ النّاسُ عَلى إمامٍ طَعَنتُم . وإن اُجِئتُم إلى مُشاقَّةٍ نَكَصتُم . لا أبا لِغَيرِكُم ! ما تَنتَظِرونَ بِنَصرِكُم وَالجِهادِ عَلى حَقِّكُم ؟ المَوتَ أو الذُّلَّ لَكُم ؟ فَوَاللّهِ لَئِن جاءَ يَومى ولَيَأتِيَنّى لَيُفَرِّقَنَّ بَينى وبَينَكُم وأنَا لِصُحبَتِكُم قالٍ ، وبِكُم غَيرُ كَثيرٍ . للّهِ أنتُم ! أ ما دينٌ يَجمَعُكُم ؟ ولا حَمِيَّةٌ تَشحَذُكُم (1) ؟ أ وَلَيسَ عَجَباً أنَّ مُعاوِيَةَ يَدعُو الجُفاةَ الطَّغامَ (2) فَيَتَّبِعونَهُ عَلى غَيرِ مَعونَهٍ ولا عَطاءٍ . وأنَا أدعوكُم وأنتُم تَريكَةُ الإسلامِ وبَقِيَّةُ النّاسِ إلَى المَعونَهِ أو طائِفَهٍ مِنَ العَطاءِ فَتَفَرَّقونَ عَنّى ، وتَختَلِفونَ عَلَىَّ ؟ ! إنَّهُ لا يَخرُجُ إلَيكُم مِن أمرى رِضىً فَتَرضَونَهُ ، ولا سُخطٌ فَتَجتَمِعونَ عَلَيهِ ، وإنَّ أحَبَّ ما أنَا لاقٍ إلَىَّ المَوتُ . قَد دارَستُكُم الكِتابَ ، وفاتَحتُكُمُ الحِجاجَ ، وعَرَّفتُكُم ما أنكَرتُم ، وسَوَّغتُكُم ما مَجَجتُم ، لَو كانَ الأعمى يَلحَظُ ، أوِ النّائِمُ يَستَيقِظُ . وأقرِب بِقَومٍ مِنَ الجَهلِ بِاللّهِ قائِدُهُم مُعاوِيَهُ ، ومُؤَدِّبُهُمُ ابنُ النّابِغَهِ ! (3)

3 / 2مُنيتُ بِشِرارِ خَلقِ اللّهِالإمام علىّ عليه السلام لَمّا تَثاقَلَ النّاسُ عَنِ المَسيرِ إلى جَيشِ مُعاوِيَهَ : يا أهلَ الكوفَهِ ! كُلَّما سَمِعتُم بِمَنسِرٍ (4) مِن مَناسِرِ أهلِ الشّامِ أظَلَّكُم وأغلَقَ بابَهُ انجَحَرَ كُلُّ امرِئٍ مِنكُم فى بَيتِهِ انجِحارَ الضَّبِّ فى جُحرِهِ ، وَالضَّبُعِ فى وِجارِها ! المَغرورُ مَن غَرَرتُموهُ ، ولِمَن فازَ بِكُم فازَ بِالسَّهمِ الأخيَبِ . لا أحرارٌ عِندَ النِّداءِ ، ولا إخوانٌ ثِقَهٌ عِندَ النَّجاءِ (5) ، إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ . ماذا مُنِيتُ بِهِ مِنكُم ! عُمىٌ لا تُبصِرونَ ، وبُكمٌ لا تَنطِقونَ ، وصُمٌّ لا تَستَمِعونَ ، إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ . (6)

.

1- .الشَّحْذ : السَّوق الشديد (تاج العروس : ج 5 ص 372 «شحذ») .
2- .الطَّغام : من لا عقل له ولا معرفه ، وقيل : هم أوغاد الناس وأراذلهم (النهايه : ج 3 ص 128 «طغم») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 180 ، الغارات : ج 1 ص 291 نحوه إلى «ولا عطاء» .
4- .المَنسِر : القِطعه من الجيش تَمُرّ قُدّام الجيش الكبير (النهايه : ج 5 ص 47 «نسر») .

5- .النَّجوى : السِّر ، وناجَى الرجلَ مناجاةً ونِجاءً : سارّه (لسان العرب : ج 15 ص 308 «نجا») .
6- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 134 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 425 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 320 كلاهما نحوه .

3 / 2 گرفتار بدترینِ مردم

امام علی علیه السلام در نکوهش یاران نافرمان خویش : خدا را سپاس بر امری که فرمان داد و بر کاری که مقدّر کرد و بر این که مرا گرفتار قومی چون شما کرد . ای گروهی که هرگاه فرمان دادم، پیروی نکردید و آن گاه که خواندم، پاسخ ندادید. اگر شما را مهلت دهند، به یاوه ها می پردازید و اگر جنگ پیش آید، سست می شوید. اگر مردم بر گِرد پیشوایی فراهم آیند، طعنه می زنید و اگر گرفتار سختی شوید، بازپس می گردید. دشمنتان بی پدر باد! در یاری کردنتان و جهاد در راه حقّتان منتظر چیستید؟ مرگ یا ذلّت؟ به خدا سوگند، اگر روز مرگم فرارسد که حتما خواهد آمد ، میان من و شما جدایی خواهد افکند، در حالی که از هم نشینی تان بیزارم و با وجود شما اندک و تنهایم. خدا خیرتان دهد! آیا آیینی نیست که شما را گِرد آورد؟ و آیا غیرتی نیست که شما را برانگیزد؟ آیا شگفت نیست که معاویه، جفاکاران فرومایه را فرامی خوانَد و بی آن که به آنان کمک و بخششی کند، پیروی اش می کنند، ولی شما را که یادگار اسلام و بازمانده مردمید با کمک مالی و بخشش فرا می خوانم و لیکن از گِرد من پراکنده می شوید و با من ناسازگاری می کنید؟! نه فرمانی خشنود کننده از سوی من شما را می رسد، تا از آن راضی شوید و نه خشمی که بر محور آن گرد آیید. همانا محبوب ترین چیزی که دیدارش کنم، مرگ است. به یقین، کتاب الهی را به شما آموختم و با حجّت و برهان در میانتان داوری کردم و آنچه را نمی شناختید، به شما شناساندم و آنچه را ناگوارانه بیرون می افکندید، برایتان گوارا ساختم. کاش کور می دید و خفته بیدار می گشت! چه بسیار به خدا نشناسی نزدیک اند قومی که پیشوایشان معاویه و آموزگارشان پسر نابغه (عمرو عاص) است!

3 / 2گرفتار بدترینِ مردمامام علی علیه السلام از خطبه اش ، آن گاه که مردم از رفتن به جنگ با سپاه معاویه سستی کردند : ای مردم کوفه! هرگاه شنیدید که طلیعه ای از طلایه های سپاه شامیان بر شما سایه افکنده، هر کدام از شما به خانه خود خزید و در به روی خود بست، آن گونه که سوسمار به لانه اش می خزد و کفتار به آشیانه اش! فریب خورده کسی است که شما فریبش داده باشید. آن کس که با شما پیروز شود، با تیر شکسته پیروز شده است! نه هنگام فراخوان برای یاری، آزاد مردانید و نه در هنگامه رازگویی، برادرانی قابل اطمینان. إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون! از

سوی شما گرفتار چه چیزهایی شده ام! کورانی هستید که نمی بینید، لال هایی که سخن نمی گویید، کرهایی که نمی شنوید. إنّا للّه وإنا إليه راجعون!

.

عنه عليه السلام :أمّا بَعدُ يا أهلَ الكوفَهِ ! أكُلَّما أقبَلَ مَنسِرٌ مِن مَناسِرِ أهلِ الشّامِ أغلَقَ كُلُّ امرِئٍ بابَهُ ، وَانجَحَرَ فى بَيتِهِ انجِحارَ الضَّبِّ ، وَالضَّبُعِ الذَّليلِ فى وِجارِه ؟ اُفٍّ لَكُم ! لَقَد لَقيتُ مِنكُم ، يَوما اُناجيكُم ، ويوما اُناديكُم ؛ فَلا إخوانٌ عِندَ النَّجاءِ ، وَلا أحرارٌ عِندَ النِّداءِ . (1)

عنه عليه السلام لَمّا بَلَغَهُ إغارَهُ أصحابِ مُعاوِيَهٍ عَلَى الأَنبارِ ، فَخَرَجَ بِنَفسِهِ ماشِيا حَتّى أتَى النُّخَيلَهَ فَأدرَكَهُ النّاسُ ، وقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، نَحنُ نَكفيكَهُم فَقالَ : ما تَكفونَنى أنفُسَكُم ، فَكَيفَ تَكفونَنى غَيرَكُم ؟ إن كانَتِ الرَّعايا قَبلى لَتَشكو حَيفَ رُعاتِها ، وإنَّنِى اليَومَ لَأَشكو حَيفَ رَعِيَّتى ، كَأَنَّنِى المَقودُ وهُمُ القادَهُ ، أوِ المَوزوعُ وهُمُ الوَزَعَهُ (2) . (3)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 195 ، نهج البلاغه : الخطبه 69 وفيه إلى «وجاره» ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 207 ، النهايه فى غريب الحديث : ج 5 ص 47 وفيه إلى «بابه» وكلاهما نحوه .
2- .الوَزَعه : جمع وازِع ؛ وهو الذى يكفّ الناس ويحبس أوّلهم على آخرهم (النهايه : ج 5 ص 180 «وزع») .
3- .نهج البلاغه : الحكمه 261 .

امام علی علیه السلام :امّا بعد؛ ای کوفیان! آیا هرگاه طلیعه ای از طلایه های سپاه شامْ روی آوَرَد، هر کس در به روی خود می بندد و به خانه اش می خزد، آن گونه که سوسمار به لانه اش و کفتار ذلیل به کُنامش می خزد؟ اُف بر شما که از شما چه ها دیدم! روزی نجوا کنان و روزی دیگر فریادزنان صدایتان کردم، نه برادرانِ روز نجوا بودید، نه یاورانِ هنگام فراخوانی!

امام علی علیه السلام آن هنگام که خبر یافت یاران معاویه بر شهر انبار شبیخون زده اند و خود حضرتش پیاده بیرون شد تا به نُخَیله رسید و مردم هم به وی رسیدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! ما به جای تو دشمن را می رانیم : شما مرا از [زیانِ]خودتان نمی توانید کفایت کنید ، چگونه می خواهید از [زیانِ] دیگران مرا کفایت کنید؟! اگر مردمْ پیش از من از ستم زمامداران شکایت داشتند، من اکنون چنانم که از ظلم مردم شکایت دارم. گویا من پیروم و آنان پیشوا، من فرمانبرم و آنان فرمانده!

.

3 / 3لا غَناءَ فى كَثرَهِ عَدَدِكُمنهج البلاغه :مِن كَلامٍ لَهُ عليه السلام وقَد جَمَعَ النّاسُ وحَضَّهُم عَلَى الجِهادِ فَسَكَتوا مَلِيّا ، فَقالَ : ما بالُكُم أمُخرَسونَ أنتُم ؟ فَقالَ قَومٌ مِنهُم : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إن سِرتَ سِرنا مَعَكَ . فَقالَ عليه السلام : ما بالُكُم ! لا سُدِّدتُم لِرُشدٍ ، ولا هُديتُم لِقَصدٍ ! أفى مِثلِ هذا يَنبَغى لى أن أخرُجَ ؟ ! وإنّما يَخرُجُ فى مِثلِ هذا رَجُلٌ مِمَّن أرضاهُ مِن شُجعانِكُم وذَوى بَأسِكُم ، ولا يَنبَغى لى أن أدَعَ الجُندَ ، وَالمِصرَ ، وبَيتَ المالِ ، وجِبايَهَ الأرضِ ، وَالقَضاءَ بَينَ المُسلِمينَ ، وَالنَّظَرَ فى حُقوقِ المُطالِبينَ ، ثُمَّ أخرُجُ فى كَتيبَهٍ أتبَعُ أُخرى ، أتَقَلقَلُ تَقَلقُلَ القِدحِ فِى الجَفيرِ (1) الفارِغِ ، وإنَّما أنَا قُطبُ الرَّحا ؛ تَدورُ عَلَىَّ وأنا بِمَكانى ، فَإذا فارَقتُهُ استَحارَ مَدارُها ، وَاضطَرَبَ ثِفالُها (2) . هذا لَعَمرُ اللّهِ الرَّأىُ السّوءُ . وَاللّهِ لَولا رَجائِىَ الشَّهادَهَ عِندَ لِقائِىَ العَدُوَّ ولَو قَد حُمَّ (3) لى لِقاؤُهُ لَقَرَّبتُ رِكابى ثُمَّ شَخَصتُ عَنكُم ، فَلا أطلُبُكُم ما اختَلَفَ جُنوبٌ وشَمالٌ ، طَعّانينَ عَيّابينَ حَيّادينَ رَوّاغينَ . إنَّهُ لا غَناءَ فى كَثرَهِ عَدَدِكُم مَعَ قِلَّهِ اجتِماعِ قلُوبِكُم ، لَقَد حَمَلتُكُم عَلَى الطَّريقِ الواضِحِ الَّتى لا يَهلِكُ عَلَيها إلّا هالِكٌ ؛ مَنِ استَقامَ فَإِلَى الجَنَّهِ ، ومَن زَلَّ فَإِلَى النّارِ ! (4)

.

1- .الجفير : الكنانه والجَعبه التى تُجعل فيها السهام (النهايه : ج 1 ص 278 «جفر»).
2- .الثِّفال : جِلده تبسط تحت رحا اليد ليقع عليها الدقيق (النهايه : ج 1 ص 215 «ثفل») .
3- .حُمّ له ذلک : قُدِّر (لسان العرب : ج 12 ص 151 «حمم») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 119 .

3 / 3 سپاه فراوان، امّا بی ثمر

3 / 3سپاه فراوان، امّا بی ثمرنهج البلاغه از سخنان اوست، وقتی که مردم را جمع کرد و آنان را بر جهاد برانگیخت، ولی آنان ساکت ماندند : «شما را چه می شود؟ مگر لالید؟». عده ای گفتند: ای امیر مؤمنان! اگر حرکت کنی در رکابت هستیم. فرمود: «شما را چه می شود؟ نه به حق، ارشاد شده اید، ونه به راه راست ، هدایت گشته اید! آیا در چنین وضعی سزاوار است که من [برای جنگ] بیرون شوم؟ در چنین موردی باید کسی از شجاعان و قدرتمندان شما به جنگ رود که او را بپسندم. برای من سزاوار نیست که سپاه و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج زمین و داوری میان مسلمانان و رسیدگی به حقوق دادخواهان را رها کنم و همراه با گردانی از سپاه در پی گردان دیگر بیرون شوم و همچون تیر در تیردانِ خالی آشفته و نگران باشم . همانا من محور سنگ آسیابم که در همین جا که هستم، کارها باید بر گرد من بچرخد. اگر از این محور جدا شوم، چرخش آسیاب به هم می خورد و بساط آن آشفته می شود. به خدا سوگند، این اندیشه [شما]، اندیشه نادرستی است! به خدا سوگند ، اگر امید به شهادت در هنگام رویارویی با دشمن نبود که شهادت برای من حتمی است ، پا در رکاب می نهادم و از شما دوری می جستم و تا آن گاه که باد شمال و جنوب می وزد، شما را نمی طلبیدم ؛ شمایی که طعنه زنان، عیبجویان، حق گریزان و حیله گرانید . با این پراکندگیِ دل هایتان ، هرگز افزونی شمارتان به کار نمی آید. من شما را به راه روشن رهنمون شدم؛ راهی که جز گم راه ، در آن راه تباه نمی شود. هرکس استوار بماند، به بهشت می رود و هر کس بلغزد، به دوزخ».

.

3 / 4لَبِئسَ حُشّاشُ الحَربِ أنتُمالإمام علىّ عليه السلام بَعدَ سَماعِهِ لِأَمرِ الحَكَمَينِ : لَبِئسَ حُشّاشُ نارِ الحَربِ أنتُم ! اُفٍّ لَكُم ! لَقَد لَقيتُ مِنكُم بَرحا ، يَوما اُناديكُم ، ويَوما اُناجيكُم ؛ فَلا أحرارٌ صَدقٌ عِندَ النِّداءِ ، ولا إخوانٌ ثِقَةٌ عِندَ النَّجاءِ . (1)

عنه عليه السلام :لَعَمرُ اللّهِ ، لَبِئسَ حُشّاشُ الحَربِ أنتُم ! إنَّكُم تُكادونَ ولا تَكيدونَ ، ويُتَنَقَّصُ أطرافُكُم ولا تَتَحاشونَ ، ولا يُنامُ عَنكُم وأنتُم فى غَفلةٍ ساهونَ ، إنَّ أخَا الحَربِ اليَقظانَ ذو عَقلٍ ، وباتَ لِذُلٍّ مَن وادَعَ ، وغُلِبَ المُتَجادِلونَ ، وَالمَغلوبُ مَقهورٌ ومَسلوبٌ . (2)

3 / 5هَيهاتَ أن أطلَعَ بِكُم سَرارَ العَدلِالإمام علىّ عليه السلام :أيَّتُهَا النُّفوسُ المُختَلِفَةُ وَالقُلوبُ المُتَشَتِّتَةُ ، الشّاهِدَةُ أبدانُهُم ، وَالغائِبَةُ عَنهُم عُقولُهُم ، أظأرُكُم (3) عَلَى الحَقِّ وأنتُم تَنفِرونَ عَنهُ نُفورَ المِعزى مِن وَعوَعَهِ الأَسَدِ ، هَيهاتَ أن أطلَعَ بِكُم سَرارَ (4) العَدلِ ، أو اُقيمَ اعوِجاجَ الحَقِّ . اللّهُمَّ إنَّكَ تَعلَمُ أنَّهُ لَم يَكُنِ الَّذى كانَ مِنّا مُنافَسَةً فى سُلطانٍ ، ولَا التِماسَ شَىءٍ مِن فُضولِ الحُطامِ ، ولكِن لِنَرُدَّ المَعالِمَ مِن دينِكَ ، ونُظهِرَ الإِصلاحَ فى بِلادِكَ ؛ فَيَأمَنَ المَظلومونَ مِن عِبادِكَ ، وتُقامَ المُعَطَّلَةُ مِن حُدودِكَ . اللّهُمَّ إنّى أوَّلُ مَن أنابَ ، وسَمِعَ وأجابَ ، لَم يَسبِقنى إلّا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالصَّلاهِ ، وقَد عَلِمتُم أنَّهُ لا يَنبَغى أن يَكونَ الوالى عَلَى الفُروجِ ، وَالدِّماءِ ، وَالمَغانِمِ ، وَالأَحكامِ ، وإمامَهِ المُسلِمينَ البَخيلَ ؛ فَتَكونَ فى أموالِهِم نَهمَتُهُ ، ولَا الجاهِلُ ؛ فَيُضِلَّهُم بِجَهلِهِ ، ولَا الجافى ؛ فَيَقطَعَهُم بِجَفائِهِ ، ولَا الحائِفُ لِلدُّوَلِ (5) ؛ فَيَتَّخِذَ قَوماً دونَ قَومٍ ، ولَا المُرتَشى فِى الحُكمِ ؛ فَيَذهَبَ بِالحُقوقِ ويَقِفَ بِها دونَ المَقاطِعِ ، ولَا المُعَطِّلُ لِلسُّنَّهِ ؛ فَيُهلِكَ الاُمَّهَ . (6)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 125 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 371 ح 602 .
2- .تاريخ الطبرى : ج5 ص90 عن زيد بن وهب، أنساب الأشراف: ج3 ص 154 وفيه من «يتنقّص» إلى «ساهون» ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 408 وفيه إلى «ساهون» ، الإمامه والسياسه: ج1 ص 170 ؛ الغارات : ج 1 ص 36 كلّها نحوه .
3- .أى أعطفكم (النهايه : ج 3 ص 154 «ظأر») .

4- .سَرار الشهر : آخر ليله يستسرّ الهلال بنور الشمس (النهايه : ج 2 ص 359 «سرر») .
5- .الحيف : الجَور والظلم (لسان العرب : ج 9 ص 60 «حيف») . والدُّوَل جمع الدوله : وهو ما يتداول من المال فيكون لقوم دون قوم (لسان العرب : ج 11 ص 252 «دول») .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 131 ، بحار الأنوار : ج 25 ص 167 ح 36 .

3 / 4 مردانی نه مرد جنگ !

3 / 5 هیهات که بامداد عدل، بر شما آشکار شود !

3 / 4مردانی نه مرد جنگ !امام علی علیه السلام پس از شنیدن سخنان مردم درباره حَکمین : شما برای شعله ور ساختن آتش جنگ و نبرد با دشمن، بد آتش افروزانی هستید. اُف بر شما ! از دست شما گرفتار سختی شدم. روزی با نجوا و روز دیگر با ندا شما را [برای نبرد]فرا می خوانم. نه آزادگان راستین برای هنگام ندایید، نه مردان مورد اعتماد هنگام رازگویی.

امام علی علیه السلام :به خدا شما بد آتش افروزانی برای جنگ هستید ! به شما نیرنگ می زنند ، شما تدبیر به کار نمی برید. به اطراف شما هجوم آورده ، غارت می کنند، باکتان نیست . دشمن از شما غافل نیست ؛ ولی شما در غفلت و فراموشی به سر می برید. مرد جنگی باید بیدار و هوشیار باشد. هر که وا گذارد، به ذلّت می افتد و آنان که به جان هم بیفتند، شکست می خورند و هر که مغلوب شود، شکسته و غارت می شود.

3 / 5هیهات که بامداد عدل، با شما آشکار شود !امام علی علیه السلام در نکوهش یاران خود : ای صاحبان دل های پراکنده و جان های ناهماهنگ که جسم هایتان حاضر، ولی خِردهایتان غایب است ! من شما را به حق باز می گردانم و شما همچون رمیدن بز از آوای شیر، از آن می گریزید. هیهات که بتوانم به یاری شما بامداد عدل را آشکار سازم، یا کجی حق را استوار دارم ! خدایا ! خودت می دانی آنچه [از جنگ و نبرد] از ما سر زد، نه برای کشمکش قدرت بود، نه برای به چنگ آوردن متاع دنیا، بلکه برای آن بود که آثار و نشانه های دین را به جای خود برگردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را آشکار سازیم، تا بندگان مظلوم تو ایمن شوند و حدود تعطیل شده تو برپا و اجرا گردد. خداوندا ! من نخستین کسم که به حق روی آورد، آن را شنید و پاسخ داد . جز پیامبر خدا هیچ کس در نماز، بر من پیشی نگرفته است. شما می دانید که روا نیست عهده دار نوامیس مردم و خون ها و غنایم و احکام و پیشوایی مسلمانان، بخیل باشد تا به مال مردم چشم طمع داشته باشد ، و نه نادان باشد، که با جهل خویش مردم را به گم راهی کشد، و نه جفاکار، که با جفایش ره بر مردمان ببندد و نه در چرخش دولت

ها اهل ستم باشد، که گروهی را بگیرد و گروهی را وا نهد، و نه رشوه گیرنده در داوری، که حقوق مردم را از بین ببرد و در برابر حدود الهی بایستد، و نه رها سازنده سنّت پیامبر، که امّت را به تباهی افکند.

.

3 / 6ما لى أراكُم عَنِ اللّهِ ذاهِبينَ ؟الإمام علىّ عليه السلام :أيُّهَا النّاسُ ! غَيرُ المَغفولِ عَنهُم ، وَالتّارِكونَ ، المَأخوذُ مِنهُم . ما لى أراكُم عَنِ اللّهِ ذاهِبينَ ، وإلَى غَيرِهِ راغِبينَ ؟ كَأنَّكُم نَعَمٌ أراحَ بِها سائِمٌ إلى مَرعىً وَبِىٍّ ومَشرَبٍ دَوِىٍّ . وإنَّما هِىَ كَالمَعلوفَهِ لِلمُدى لا تَعرِفُ ماذا يُرادُ بِها ! إذا أُحسِنَ إلَيها تَحسَبُ يَومَها دَهرَها ، وشِبعَها أمرَها . وَاللّهِ لَو شِئتُ أن أُخبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنكُم بِمَخرَجِهِ ومَولِجِهِ وجَميعِ شَأنِهِ لَفَعَلتُ ، ولكِن أَخافُ أن تَكفُروا فِىَّ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . ألا وإنّى مُفضيهِ إلَى الخاصَّهِ مِمَّن يُؤمَنُ ذلِکَ مِنهُ . وَالَّذى بَعَثَهُ بِالحَقِّ وَاصطَفاهُ عَلَى الخَلقِ ما أنطِقُ إلّا صادِقاً . وقَد عَهِدَ إلَىَّ بِذلِکَ كُلِّهِ ، وبِمَهلِکِ مَن يَهلِکُ ، ومَنجى مَن يَنجو ، ومَآلِ هذَا الأمرِ . وما أبقى شَيئاً يَمُرُّ عَلَى رَأسى إلّا أفرَغَهُ فى أُذُنَىَّ وأفضى بِهِ إلَىَّ . أيُّهَا النّاسُ ! إنّى وَاللّهِ ما أحُثُّكُم عَلى طاعَهٍ إلّا وأسبِقُكُم إلَيها ، ولا أنهاكُم عَن مَعصِيَهٍ إلّا وأتَناهى قَبلَكُم عَنها (1) . (2)

.

1- .قال ابن أبى الحديد: التاركون:أى يتركون الواجبات. المأخوذ منهم : معنى الأخذ منهم : انتقاص أعمارهم وانتقاض قواهم . المرعى الوبىّ : ذو الوباء والمرض . الدوىّ : ذوالداء . المُدى : جمع مُدْيه ؛ وهى السكّين . ومعنى تكفروا فىّ برسول اللّه أى تفضّلونى عليه (شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 11 و 12) .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 175 .

3 / 6 چرا گریز از خدا؟

3 / 6چرا گریز از خدا؟امام علی علیه السلام :ای مردم [غافل] که از شما غافل نیستند! ای وا گذارندگان [تکلیف]، که از شما مؤاخذه خواهد شد! چرا شما را می بینم که از خدا گسسته به غیر او پیوسته اید؟ گویا چارپایانی هستید که چوپان آنها را در چراگاهی وباخیز و آبشخوری دردانگیز رها ساخته است، در حالی که همچون گوسفندان پروار برای کشتارید که نمی دانید با شما چه خواهند کرد؛ گوسفندانی که وقتی به آنها نیکی می شود، روزش را روزگار پایدار می پندارد و کارش را سیر شدن! به خدا سوگند، اگر بخواهم به هر یک از شما خبر دهم که از کجا آمده و به کجا می رود و کارهایش چیست، می توانم؛ ولی بیم آن دارم که درباره من به پیامبر خدا کافر شوید. امّا آگاه باشید که این اخبار را به افراد ویژه که ایمن از کفر و غلوّند، باز خواهم گفت. به خدایی که او را به حق برانگیخت و بر مردمان برگزید سوگند، جز راست نمی گویم . همه اینها را با من درمیان نهاده است و این که چه کس در کجا هلاک می گردد و چه کس در کجا نجات می یابد و این کار [خلافت] به کجا خواهد انجامید ، و مطلبی باقی نگذاشت که از خاطرم بگذرد ، مگر آن که بر گوشم خوانده و آن را برایم بیان کرده است . ای مردم! به خدا سوگند ، من هرگز شما را به طاعتی فرا نمی خوانم، مگر آن که پیش از شما خود بر آن می شتابم و از گناهی نهی نمی کنم، جز آن که پیش از شما خودم از آن دست می کشم.

.

3 / 7ما بالُكُم ؟ ما دَواؤُكُم ؟أنساب الأشراف :لَمَّا استَنفَرَ عَلِىٌّ أهلَ الكوفَهِ فَتَثاقَلوا وتَباطَؤوا ، عاتَبَهُم ووَبَّخَهُم ، فَلَمّا تَبَيَّنَ مِنهُمُ العَجزُ ، وخَشِىَ مِنهُمُ التِمامَ عَلَى الخِذلانِ ، جَمَعَ أشرافَ أهلِ الكوفَهِ ودَعا شيعَتَهُ الَّذينَ يَثِقُ بِمُناصَحَتِهِم وَطاعَتِهِم فَقالَ : الحَمدُ للّهِ ، وأشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، أمّا بَعدُ ؛ أيُّهَا النّاسُ ! فَإِنَّكُم دَعَوتُمونى إلى هذِهِ البَيعَهِ فَلَم أرُدَّكُم عَنها ، ثُمَّ بايَعتُمونى عَلَى الإِمارَهِ ولَم أسألُكُم إيّاها ، فَتَوَثَّبَ عَلَىَّ مُتَوَثِّبونَ ، كَفَى اللّهُ مَؤونَتَهُم ، وصَرَعَهُم لِخُدودِهِم ، وأتعَسَ جُدودَهُم ، وجَعَلَ دائِرَهَ السَّوءِ عَلَيهِم . وبَقِيَت طائِفَهٌ تُحدِثُ فِى الإِسلامِ أحداثا ؛ تَعمَلُ بِالهَوى ، وتَحكُمُ بِغَيرِ الحَقِّ ، لَيسَت بِأهلٍ لِمَا ادَّعَت، وهُم إذا قيلَ لَهُم: تُقَدِّموا قَدَما، تَقَدَّموا، وإذا قيلَ لَهُم: أقبِلوا أقبَلوا ، لا يَعرِفونَ الحَقَّ كَمَعرِفَتِهِمُ الباطِلَ ، وَلا يُبطِلونَ كَإِبطالِهِمُ الحَقَّ . أما إنّى قَد سَئِمتُ مِن عِتابِكُم وخِطابِكُم ، فَبَيِّنوا لى ما أنتُم فاعِلونَ ؛ فَإِن كُنتُم شاخِصينَ مَعى إلى عَدُوّى فَهُوَ ما أطلُبُ وأُحِبُّ ، وإن كُنتُم غَيرَ فاعِلينَ فَاكشِفوا لى عَن أمرِكُم أرى رَأيى . فَوَاللّهِ لَئِن لَم تَخرُجوا مَعى بِأجمَعِكُم إلى عَدُوِّكُم فَتُقاتِلوهُم حَتّى يَحكُمَ اللّهُ بَينَنا وبَينَهُم وهُوَ خَيرُ الحاكِمينَ لَأَدعُوَنَّ اللّهَ عَلَيكُم ، ثُمَّ لَأَسيرَنَّ إلى عَدُوِّكُم ولَو لَم يَكُن مَعى إلّا عَشَرَهٌ . أ أجلافُ أهلِ الشّامِ وأعرابُها أصبَرُ عَلى نُصرَهِ الضَّلالِ ، وأشَدُّ اجتِماعا عَلَى الباطِلِ مِنكُم عَلى هُداكُم وحَقِّكُم ؟ ما بالُكُم ؟ ما دَواؤُكُم ؟ إنَّ القَومَ أمثالُكُم لا يُنشَرونَ إن قُتِلوا إلى يَومِ القِيامَهِ . (1)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 235 .

3 / 7 دردتان چیست و درمانتان کدام است؟

3 / 7دردتان چیست و درمانتان کدام است؟أنساب الأشراف:چون علی علیه السلام کوفیان را به جنگ فراخواند و آنان سستی و کُندی کردند، عتاب و سرزنششان کرد و چون ناتوانی آنان آشکار شد و بیم آن داشت که کار آنان به ترک جنگ و یاری بینجامد، بزرگان کوفه و پیروانش را که به خیرخواهی و اطاعتشان اعتماد داشت ، فراخواند و فرمود: «حمد خدای راست. گواهی می دهم که جز خدا معبودی نیست و محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست . اما بعد؛ ای مردم ! شما مرا به این بیعت فرا خواندید و من آن را بر شما رد نکردم . سپس بر زمامداری با من بیعت کردید، در حالی که از شما نخواسته بودم. عدّه ای بر من شوریدند، که خداوند زحمت آنان را کفایت کرد و به خاکشان افکند و ناکامشان کرد و بدخواهی را به خودشان بازگرداند. عدّه ای مانده اند که در اسلام ، پدیده های تازه و بدعت می آفرینند، به دلخواه عمل می کنند و به ناحق داوری می کنند. شایسته آنچه ادّعا می کنند ، نیستند. کسانی اند که وقتی به آنان گفته می شود گامی به جلو بردارید، جلو می روند و چون گفته می شود روی آورید، می آیند . آن گونه که باطل را می شناسند حق را نمی شناسند و آن گونه که حق را باطل می شمرند، باطل را باطل نمی دانند. آگاه باشید که من از عتاب و خطاب شما به ستوه آمدم. روشن بگویید که چه خواهید کرد؟ اگر با من به نبرد دشمنم بیرون می آیید، این خواسته و محبوب من است و اگر آمدنی نیستید، وضع خود را برایم روشن کنید تا ببینم چه خواهم کرد. به خدا سوگند ، اگر همگان همراه من به جهاد دشمنتان بیرون نیایید و با آنان پیکار نکنید تا آن که خداوند که بهترین داور است، میان ما و آنان داوری کند، نفرینتان خواهم کرد، آن گاه خود به سوی نبرد با دشمن خواهم شتافت، هرچند جز ده نفر همراه من نباشند. آیا بادیه نشینانِ خشن شامیان بر یاری کردن گم راهی از شما شکیباتر و بر اجتماعشان بر باطل از شما بر حمایت از هدایت و حق، استوارترند؟ شما را چه می شود؟ درمان شما چیست؟ آن قوم نیز مثل شمایند که اگر کشته شوند، تا روز قیامتْ دیگر زنده نخواهند شد».

.

3 / 8لَو كانَ لى بِعَدَدِ أهلِ بَدرٍالإمام علىّ عليه السلام :اِتَّقُوا اللّهَ عِبادَ اللّهِ وتَحاثّوا عَلَى الجِهادِ مَعَ إمامِكُم ؛ فَلَو كانَ لى مِنكُم عِصابَةٌ بِعَدَدِ أهلِ بَدرٍ ؛ إذا أمَرتُهُم أطاعونى ، وإذَا استَنهَضتُهُم نَهَضوا مَعى ، لَاستَغنَيتُ بِهِم عَن كَثيرٍ مِنكُم ، وأسرَعتُ النُّهوضَ إلى حَربِ مُعاوِيَةَ وأصحابِهِ ؛ فَإِنَّهُ الجِهادُ المَفروضُ . (1)

3 / 9وَدِدتُ أنَّ لى بِكُلِّ عَشَرَةٍ مِنكُم رَجُلاً مِن أهلِ الشّامِالإمام علىّ عليه السلام :وَدِدتُ وَاللّهِ أنَّ لى بِكُلِّ عَشَرَةٍ مِنكُم رَجُلاً مِن أهلِ الشّامِ وأنّى صَرَفتُكُم كَما يُصرَفُ الذَّهَبُ ، ولَوَدِدتُ أنّى لَقيتُهُم عَلى بَصيرَتى فَأُراحَنِىَ اللّهُ مِن مُقاساتِكُم ومُداراتِكُم كَما يُدارَى البِكارُ العَمِدَةُ (2) وَالثِّيابُ المُنهَرِئَةُ كُلَّما خِيطَت مِن جانِبٍ تَهَتَّكَت مِن جانِبٍ . (3)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 263 ، الاحتجاج : ج 1 ص 408 ح 88 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 390 ح 360 .
2- .البكار : جمع بَكْر ؛ وهو الفتىّ من الإبل . العَمِده : من العَمَد : الورم والدَّبَر . وقيل : العَمِده : التى كسرها ثقل حملِها (النهايه : ج 3 ص 297 «عمد») .
3- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 198 وراجع تاريخ دمشق : ج 1 ص 321 وكنز العمّال : ج 11 ص 356 ح 31727 .

3 / 8 آرزوی یارانی به تعداد اهل بدر

3 / 9 ده نفر از شما به جای یکی از شامیان

3 / 8آرزوی یارانی به تعداد اهل بدرامام علی علیه السلام :ای بندگان خدا! از خدا پروا کنید و یکدیگر را بر جهاد همراه پیشوایتان برانگیزید. اگر از شما یارانی به شمار اهل بدر داشتم که هرگاه فرمان می دادم ، اطاعتم می کردند و آن گاه که از آنان خواستار قیام می شدم ، قیام می کردند، با آنان از انبوهی از شما بی نیاز می شدم و به نبرد با معاویه و یاران او می شتافتم، که این همان جهاد واجب است.

3 / 9ده نفر از شما به جای یکی از شامیانامام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، دوست داشتم کاش به جای ده نفر از شما یکی از شامیان را داشتم و مثل مبادله طلا، شما را عوض می کردم. کاش با بصیرتم آنان را دیدار می کردم و خداوند مرا از رنج شما و مدارا کردن با شما آسوده ام می کرد ؛ مدارایی به سان مدارا کردن با شتران جوان و باردار و زخمی، و لباس های مندرس که از هر طرف می دوزند، از سوی دیگر پاره می شود.

.

عنه عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ فى أصحابِهِ : أيُّهَا القَومُ الشّاهِدَهُ أبدانُهُم ، الغائِبَهُ عَنهُم عُقولُهُم ، المُختَلِفَهُ أهواؤُهُم ، المُبتَلى بِهِم اُمَراؤُهُم . صاحِبُكُم يُطيعُ اللّهَ وأنتُم تَعصونَهُ ، وصاحِبُ أهلِ الشّامِ يَعصِى اللّهَ وهُم يُطيعونَهُ ، لَوَدِدتُ وَاللّهِ أنَّ مُعاوِيَهَ صارَفَنى بِكُم صَرفَ الدّينارِ بِالدِّرهَمِ ؛ فَأَخَذَ مِنّى عَشَرَهً مِنكُم ، وأعطانى رَجُلاً مِنهُم ! (1)

3 / 10بَلَغَنى أنَّكُم تَقولونَ : «عَلِىٌّ يَكذِبُ»الإمام علىّ عليه السلام :أمّا بَعدُ يا أهلَ العِراقِ ، فَإنَّما أنتُم كَالمَرأهِ الحامِلِ ؛ حَمَلَت ، فَلَمّا أتَمَّت أملَصَت وماتَ قَيِّمُها ، وطالَ تَأَيُّمُها ، ووَرِثَها أبعَدُها ، أما وَاللّهِ ما أتَيتُكُمُ اختِيارا ، ولكِن جِئتُ إلَيكُم سَوقا . ولَقَد بَلَغَنى أنَّكُم تَقولونَ : عَلِىٌّ يَكذِبُ ! قاتَلَكُمُ اللّهُ تَعالى ! فَعَلى مَن أكذِبُ ؟ أ عَلَى اللّهِ ؟ فَأنَا أوَّلُ مَن آمَنَ بِهِ ، أم عَلى نَبِيِّهِ ؟ فَأنَا أوَّلُ مَن صَدَّقَهُ ، كَلّا وَاللّهِ ، لكِنَّها لَهجَهٌ غِبتُم عَنها ، ولَم تَكونوا مِن أهلِها ، وَيلُمِّهِ (2) كَيلاً بِغَيرِ ثَمَنٍ ! لَو كانَ لَهُ وِعاءٌ ، «ولَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» (3) . (4)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 97 ، الاحتجاج : ج 1 ص 411 و 412 ح 89 نحوه .
2- .رجلٌ وَيْلُمِّه : أى داهٍ . ويقال للمستجاد : ويلُمِّه ؛ أى ويلٌ لأمّه كقولهم : لابَ لک يريدون : لا أبَ لک (تاج العروس : ج 15 ص 789 «ويل») .
3- .ص : 88 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 71 ، الإرشاد : ج 1 ص 279 ، الاختصاص : ص155 كلاهما نحوه وفيهما من«ولقد بلغنى ...»، بحار الأنوار: ج 40 ص 111 ؛ النهايه فى غريب الحديث : ج 5 ص 236 ، الفائق فى غريب الحديث : ج 3 ص 384 وفيهما «أن له دعاء» بدل «كان له وعاء» ، جواهر المطالب : ج 1 ص 320 ، ينابيع المودّه : ج 3 ص 435 ح 7 وفيه من «ولقد بلغنى ..» وكلاهما نحوه .

3 / 10 می گویید: «علی دروغگوست» !

امام علی علیه السلام در سخنی در جمع یاران خویش : ای گروهی که جسم هایتان حاضر است، ولی اندیشه هایتان غایب و خواسته هایتان ناهمگون ! ای گروهی که پیشوایانتان گرفتار شما شده اند ! پیشوای شما مطیع خداست و شما نافرمانی اش می کنید و پیشوای شامیان خدا را نافرمان است ، ولی آنان اطاعتش می کنند. به خدا سوگند، دوست داشتم معاویه، مثل مبادله درهم به دینار، حاضر به مبادله با من می شد، ده نفر از شما را از من می گرفت و یکی از آنان را می داد !

3 / 10می گویید: «علی دروغگوست» !امام علی علیه السلام :امّا بعد؛ ای اهل عراق ! شما همچون آن زن بارداريد که چون بارداری اش به پایان برسد، سقط جنین کند و شوهرش بمیرد و بیوگی اش به درازا کشد و دورترین بستگانش از او ارث برند. به خدا سوگند ، به اختیار خود به سوی شما نیامدم . مرا به سمت شما کشاندند. به من خبر رسیده که می گویید: «علی دروغ می گوید» ! خدا مرگتان بدهد ! بر چه کسی دروغ بندم؟ بر خدا؟ ! من که نخستین ایمان آورنده به اویم. یا بر پیامبرش؟ ! من که اوّلین کسم که او را تصدیق کردم. نه به خدا سوگند، این ، سخنی است که شما از آن غافلید و شایستگیِ آن را هم ندارید . وای بر مادرش ! بی بها پیمانه می کنم، اگر ظرف و ظرفیّتی باشد ، «و خبر آن را پس از مدّتی خواهید دانست» .

.

3 / 11لا أرى إصلاحَكُم بِإفسادِ نَفسيالإمام علىّ عليه السلام فى تَوبيخ بَعض أصحابِهِ : إنَّكُم وَاللّهِ لَكَثيرٌ فِى الباحاتِ ، قَليلٌ تَحتَ الرّاياتِ ، وإنّى لَعالِمٌ بما يُصلِحُكُم ويُقيمُ أوَدَكُم (1) ، ولكِنّى لا أرى إصلاحَكُم بِإفسادِ نَفسى . (2)

الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ يَقولُ لِلنّاسِ بِالكوفَهِ : يا أهلَ الكوفَهِ ، أ تَرَونى لا أعلَمُ ما يُصلِحُكُم ؟ ! بَلى ، ولكِنّى أكرَهُ أن اُصلِحَكُم بِفَسادِ نَفسى . (3)

الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَهٍ لَهُ لَمّا بَلَغَهُ خَبَرُ بُسرِ بنِ أرطاهَ : إنّى لَعالِمٌ بِما يُصلِحُكُم ويُقيمُ أوَدَكُم ، ولكِنّى وَاللّهِ لا أرى إصلاحَكُم بِفَسادِ نَفسى ، إنَّ مِن ذُلِّ المُسلِمينَ وهَلاكِ هذَا الدّينِ أنَّ ابنَ أبى سُفيانَ يَدعُو الأشرارَ فَيُجابُ ، وأدعوكُم وأنتُمُ الأفضَلونَ الأخيارُ فَتُراوِغونَ وتُدافِعونَ . (4)

.

1- .الأوَد : العِوَج (النهايه : ج 1 ص 79 «أود») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 69 ، الإرشاد : ج 1 ص 272 ، الغارات : ج 2 ص 625 كلاهما نحوه .
3- .الأمالى للمفيد : ص 207 ح 40 عن هشام .
4- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 215 .

3 / 11 اصلاح شما با خراب کردن خودم؟ هرگز!

3 / 11اصلاح شما با خراب کردن خودم؟ هرگز!امام علی علیه السلام در سرزنش بعضی از یاران خود : به خدا سوگند ، شما در خانه ها بسیارید و زیر پرچم ها اندک ، و من به یقین می دانم که چه چیزی شما را اصلاح می کند و کژی شما را استوار می سازد؛ ولی نمی خواهم با اصلاح شما خودم را خراب کنم.

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، علی علیه السلام در کوفه به مردم می فرمود: «ای کوفیان! آیا می پندارید که نمی دانم چه چیزی شما را اصلاح می کند؟ آری ، می دانم؛ ولی خوش ندارم که به قیمت خراب کردن خودم ، شما را درست کنم».

امام علی علیه السلام پس از شنیدن خبر غارتگری های بسر بن ارطات : من به آنچه که موجب اصلاح شما و راست شدن کجی های شما می شود آگاهم امّا سوگند به خدا که اصلاح شما را به قیمت فاسد کردن خویش روا نمی بینم . از خواری مسلمانان و نابودی این دین است که کسی چون فرزند ابو سفیان ، شروران را فرا می خواند و پاسخ می شنود و من شما را که بهترینان و برگزیدگانید فرا می خوانم و سستی می ورزید ، امروز و فردا می کنید .

.

عنه عليه السلام :ولَقَد عَلِمتُ أنَّ الَّذى يُصلِحُكُم هُوَ السَّيفُ ، وما كُنتُ مُتَحَرِّيا صَلاحَكُم بِفَسادِ نَفسى ، ولكِن سَيُسَلَّطُ عَلَيكُم مِن بَعدى سُلطانٌ صَعبٌ . (1)

عنه عليه السلام :قَد عاتَبتُكُم بِدِرَّتِىَ الَّتى اُعاتِبُ بِها أهلى فَلَم تُبالوا ، وضَرَبتُكُم بِسَوطِى الَّذى اُقيمَ بِهِ حُدودُ رَبِّى فَلَم تَرعَووا (2) ، أ تُريدونَ أن أضرِبَكُم بِسَيفى ؟ ! أما إنّى أعلَمُ الَّذى تُريدونَ ويُقيمُ أوَدَكُم ، ولكِن لا أشتَرى صَلاحَكُم بِفَسادِ نَفسى ، بَل يُسَلِّطُ اللّهُ عَلَيكُم قَوما فَيَنتَقِمُ لي مِنكُم ! فَلا دُنيَا استَمتَعتُم بِها ، ولا آخِرَةَ صِرتُم إلَيها ، فَبُعدا وسُحقا لِأَصحابِ السَّعيرِ ! (3)

عيون الحكم والمواعظ :قيلَ لَهُ [عَلِىٍّ] عليه السلام : إنَّ أهلَ العِراقِ لا يُصلِحُهُم إلّا السَّيفُ ! فَقالَ : إن لَم يُصلِحهُم إلّا فَسادى فَلا أصلَحَهُمُ اللّهُ ! (4)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 281 ، الاحتجاج : ج 1 ص 414 ح 89 .
2- .الإرعواء : الكفّ والانزجار ، وقيل : هو الندم والانصراف عن الشىء (النهايه : ج 2 ص 236 «رعى») .
3- .الكافى : ج 8 ص 361 ح 551 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 364 ح 33 .
4- .عيون الحكم والمواعظ : ص 164 ح 3488 ، غرر الحكم : ح 3758 .

امام علی علیه السلام :یقینا می دانم که تنها شمشیر است که شما را درست می کند، ولی هرگز شما را با خراب کردن خود اصلاح نخواهم کرد؛ امّا پس از من حاکمی سختگیر بر شما مسلّط خواهد شد.

امام علی علیه السلام :شما را با شلاّقی که خانواده ام را با آن سرزنش می کنم، عتاب کردم، پروا نکردید ، با تازیانه ای که حدود الهی را با آن اجرا می کنم ، شما را زدم، بازهم به راه نیامدید. آیا می خواهید با زبان شمشیر حرف بزنم؟ البته من بهتر می دانم که چه می خواهید و چه چیز، کژی شما را درست می کند؛ ولی من هرگز صلاح شما را به بهای تباهی خویش نمی خرم ؛ بلکه خداوند عز و جل کسانی را بر شما خواهد گماشت و انتقام مرا از شما خواهد گرفت . نه دنیایی خواهید داشت که از آن بهره ببرید و نه آخرتی که به سوی آن بروید. دور باد ، دور باد [رحمت خدا ،]از دوزخیان !

عیون الحکم والمواعظ:به علی علیه السلام گفتند: عراقیان را جز دم شمشیر درست نمی کند. فرمود: «اگر جز تباه شدن من، چیزی آنان را اصلاح نمی کند، پس هرگز خدا اصلاحشان نکناد !».

.

الفصل الرابع: هرب عدّه من أصحاب الإمام إلى معاويه4 / 1النَّجاشِيُّمقيس بن عمرو بن مالک المشهور بالنجاشی : من شعراء صدر الإسلام ، وأحد أصحاب الإمام علیه السلام . کان النجاشی من الدعاه لجیش الإمام علیّ علیه السلام بأشعاره ؛ فکان یُحمِّس الناس للقتال من جهه ، ویفضح معاویه وأصحابه ، ویُبدی مخازیهم من جهه اُخری . فلمّا کان منه ما کان من إفطاره فی شهر رمضان وشربه للخمر حدّه الإمام علیه السلام کغیره من العصاه ، ولم یمنع الإمام علیه السلام عن إقامه حدّ اللّه تعالی ما قدّمه من خدمات . فلمّا رأی النجاشی شدّه الإمام وجزمه فی إقامه الحدود الإلهیّه ، وعدم منع شیء عن إقامتها ولم یکن یتصوّر شدّه الإمام بهذا الحدّ اعتزل عن الإمام والتجأ إلی معاویه .

الغارات عن عوانه :خَرَجَ النَّجاشِیُّ فی أوَّلِ یَومٍ مِن رَمَضانَ ، فَمَرَّ بِأَبی سَمّالِ الأَسَدیِّ وهُوَ قاعِدٌ بِفِناءِ دارِهِ ، فَقالَ لَهُ : أینَ تُریدُ ؟ قالَ : اُریدُ الکُناسَهَ (1) ، قالَ : هَل لَکَ فی رُؤوسٍ وألیاتٍ قَد وُضِعَت فی التَّنّورِ مِن أوَّلِ اللَّیلِ فَأصبَحَت قَد أینَعَت وتَهَرَّأت ؟ قالَ : وَیحَکَ ! فی أوَّلِ یَومٍ مِن رَمَضانَ ؟ ! قالَ : دَعنا مِمّا لا نَعرفُ ، قالَ : ثُمَّ مَه ؟ قالَ : ثُمَّ أسقیکَ مِن شَرابٍ کَالوَرسِ (2) ، یُطَیِّبُ النَّفسَ ، ویَجری فِی العِرقِ ، ویَزیدُ فِی الطَّرقِ ، یَهضِمُ الطَّعامَ ، ویُسَهِّلُ لِلفَدمِ (3) الکَلامَ . فَنَزَلَ فَتَغَدَّیا ثُمَّ أتاهُ بِنَبیذٍ فَشَرِباهُ ، فَلَمّا کانَ مِن آخِرِ النَّهارِ عَلَت أصواتُهُما ، ولَهُما جارٌ یَتَشَیَّعُ مِن أصحابِ عَلِیٍّ علیه السلام ، فَأَتی عَلِیّا علیه السلام فَأخبَرَهُ بِقِصَّتِهِما ، فَأرسَلَ إلَیهِما قَوما فَأحاطوا بِالدّارِ ، فَأمّا أبو سَمّالٍ فَوَثَبَ إلی دورِ بَنی أسَدٍ فَأفلَت ، وأمَّا النَّجاشِیُّ فَاُتِیَ بِهِ عَلِیّا علیه السلام ، فَلَمّا أصبَحَ أقامَهُ فی سَراویلَ فَضَرَبَهُ ثَمانینَ ، ثُمَّ زادَهُ عِشرینَ سَوطا ، فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! أمَّا الحَدُّ فَقَد عَرَفتُهُ ، فَما هذِهِ العِلاوَهُ الَّتی لا تُعرَفُ ؟ قالَ : لِجُرأَتِکَ عَلی رَبِّکَ ، وإفطارِکَ فی شَهرِ رَمَضانَ . ثُمَّ أقامَهُ فی سَراویلِهِ لِلنّاسِ ، فَجَعَلَ الصِّبیانُ یَصیحونَ بِهِ : خَرِئَ النَّجاشِیُّ ، فَجعَلَ یَقولُ : کَلّا وَاللّهِ إنَّها یَمانِیَّهٌ وِکاؤُها شَعرٌ ... ثُمَّ لَحِقَ بِمُعاوِیَهَ وهَجا عَلِیّا علیه السلام . (4)

.

1- .الکُنَاسَه : محلّه بالکوفه ، عندها واقع یوسف بن عمر الثقفی زید بن علی بن الحسین (معجم البلدان : ج 4 ص 481) .
2- .الوَرْس : نبت أصفر یُصبَغ به (النهایه : ج 5 ص 173 «ورس») .

3- .الفَدْم من الناس : العيىُّ عن الحجّه والكلام مع ثقل ورخاوه وقلّه فَهْم (لسان العرب : ج 12 ص 450 «فدم») .
4- .الغارات : ج 2 ص 533 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 88 وراجع ج 10 ص 250 والإصابه : ج 6 ص 387 الرقم 8876 .

فصل چهارم : گریختن جمعی از یاران امام به سوی معاویه

4 / 1 نجاشی

فصل چهارم : گریختن جمعی از یاران امام به سوی معاویه4 / 1نجاشیمقیس بن عمرو بن مالک، مشهور به «نجاشی» از شاعران صدر اسلام و یکی از یاران امام علی علیه السلام است. نجاشی از کسانی بود که با سروده های خود مردم را به سپاه علی علیه السلام می خواند، از سویی مردم را برای پیکار می شورانْد و از سویی معاویه و یارانش را رسوا می ساخت و زشتکاری های آنان را آشکار می کرد. چون در ماه رمضان با شراب، روزه خواری کرد، امام علیه السلام بر او مثل دیگر معصیتکاران حد جاری کرد و خدمات گذشته اش علی علیه السلام را از اجرای حدّ الهی باز نداشت. نجاشی که سرسختی و قاطعیتِ امام را در اجرای حدود الهی دید و این که چیزی مانع از اجرای حد نیست و فکر نمی کرد امام تا این اندازه سخت گیر باشد از ایشان کناره گرفت و به معاویه پیوست.

الغارات به نقل از عوانه : نجاشی در روز اوّل ماه رمضان بیرون آمد. بر ابو سمّال اسدی گذر کرد که در آستانه خانه اش نشسته بود. به نجاشی گفت: کجا می روی؟ گفت: به کُناسه (1) می روم. گفت: آیا میل داری کلّه ها و دمبه هایی بخوری که از اوّل شب در تنور بوده و حالا خوب پخته و بار آمده است؟ گفت: وای بر تو، در اوّلین روز از رمضان؟! گفت: از آنچه که یقین نداریم، رهایمان کن! گفت: بعد از آن چه؟ گفت: شرابی سرخ فام به تو می نوشانم که جان را خوش می سازد و در رگ ها جاری می شود، شهوت را می افزاید، غذا را هضم می کند و لکنت زبان را می برد. فرود آمد. هر دو غذا خوردند. سپس شراب آورد و خوردند. در پایان روز، نعره هایشان بلند شد. همسایه ای داشتند که شیعه و از یاران علی علیه السلام بود. خدمت علی علیه السلام رفت و داستان آن دو را گزارش داد. حضرت گروهی را فرستاد . خانه را محاصره کردند. ابو سمّال به خانه های بنی اسد پرید و گریخت، امّا نجاشی را نزد علی علیه السلام آوردند. صبح که شد، او را با شلواری که به پا داشت ، آوردند و هشتاد ضربه شلّاق بر او زد، و پس از آن ، بیست شلّاق هم اضافه تر. گفت: ای امیر مؤمنان! حدّ شراب را دانستم، این اضافه شلّاق ها برای چه بود؟ فرمود: برای گستاخی

ات بر خدا و روزه خواری ات در ماه رمضان. سپس او را با همان شلوار در معرض تماشای مردم قرار داد. کودکان بر سر او فریاد می کشیدند که: نجاشی شلوار خود را کثیف کرده است! و او می گفت: نه به خدا، آن شلواری [فاخر و] یمنی است که بندی محکم و مویین دارد [و به راحتی آلوده و کثیف نمی شود]! سپس به معاویه پیوست و علی علیه السلام را هجو کرد.

.

1- .نام محلّه ای در کوفه (معجم البلدان : ج 4 ص 481) .

4 / 2طارِقُ بنُ عَبدِ اللّهِالغارات عن أبى الزناد :لَمّا حَدَّ عَلِىٌّ عليه السلام النَّجاشِىَّ غَضِبَ لِذلِکَ مَن کانَ مَعَ عَلِىٍّ مِنَ اليَمانِيَّهِ ، وکانَ أخَصُّهُم بِهِ طارِقَ بنَ عَبدِ اللّهِ بنِ کَعبِ بنِ اُسامَهَ النَّهدِى ، فَدَخَلَ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! ما کُنّا نَرى أنَّ أهلَ المَعصِيَهِ وَالطّاعَهِ ، وأهلَ الفِرقَهِ وَالجَماعَهِ ، عِندَ وُلاهِ العَدلِ ومَعادِنِ الفَضلِ سِيّانُ فِى الجَزاءِ ، حَتّى رَأيتُ ما کانَ مِن صَنيعِکَ بِأخِىَ الحارِثِ ، فَأوغَرتَ صُدورَنا ، وشَتَّتَّ اُمورَنا ، وحَمَلتَنا عَلَى الجادَّهِ الّتى کُنّا نَرى أنَّ سَبيلَ مَن رَکِبَهَا النّارُ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : «إنَّهَا لَکَبِيرَهٌ إلّا عَلَى الْخَشِعِينَ» (1) يا أخا بَنى نَهدٍ ، وهَل هُوَ إلّا رَجُلٌ مِنَ المُسلِمينَ انتَهَکَ حُرمَهَ مَن حَرُمَ اللّهُ، فَأقَمنا عَلَيهِ حَدّا کانَ کَفّارَتَهُ ! إنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ: «وَلَا يَجْرِمَنَّکُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ عَلَى أَلَا تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (2) . قالَ : فَخَرَجَ طارِقٌ مِن عِندِ عَلِىٍّ وهُوَ مُظهِرٌ بِعُذرِهِ قابِلٌ لَهُ ، فَلَقِيَهُ الأشتَرُ النَّخَعِىُّ ؛ فَقالَ لَهُ : يا طارِقُ أنتَ القائِلُ لِأميرِ المُؤمِنينَ : إنَّکَ أوغَرتَ صُدورَنا وشَتَّتَّ اُمورَنا ؟ قالَ طارِقٌ : نَعَم أنَا قائِلُها . قالَ لَهُ الأشتَرُ : وَاللّهِ ما ذاکَ کَما قُلتَ ، وإنَّ صُدورَنا لَهُ لَسامِعَهٌ ، وإنَّ اُمورَنا لَهُ لَجامِعَهٌ . قالَ : فَغَضِبَ طارِقٌ وقالَ : سَتَعلَمُ يا أشتَرُ أنَّهُ غَيرُ ما قُلتَ ! فَلَمّا جَنَّهُ اللَّيلُ هَمَسَ (3) هُوَ وَالنَّجاشِىُّ إلى مُعاوِيَهَ . (4)

.

1- .البقره : 45 .
2- .المائده : 8 .
3- .الهَمْس : السَّير بالليل بلا فُتور (تاج العروس : ج 9 ص 45 «همس») .
4- .الغارات : ج 2 ص 539 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 147 نحوه إلى «فخرج طارق» ، بحار الأنوار : ج 33 ص 373 ح 537 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 89 .

4 / 2 طارق بن عبد اللّه

4 / 2طارق بن عبد اللّهالغارات به نقل از ابو زناد : چون على عليه السلام بر نجاشى حد جارى كرد، بر اين كار، يمنى هايى كه با على عليه السلام بودند ، خشمگين شدند. ويژه ترين آنان به او طارق بن عبد اللّه بن كعب نهدى بود. خدمت امير مؤمنان رسيد و گفت: اى امير مؤمنان! فكر نمى كرديم كه معصيتكاران و مطيعان و تفرقه انگيزان و وحدت طلبان، نزد حاكمان دادگر و سرچشمه هاى نيكى، در كيفر يكسان باشند، تا آن كه رفتار تو را با نجاشى ديدم . دل هايمان را رنجاندى و كار ما را پريشان ساختى و ما را به راهى كشاندى كه فكر مى كرديم پوينده اين راه، جهنّمى است. على عليه السلام فرمود: «اين بزرگ است، مگر بر خاشعان» . اى برادرِ نهدى! جز اين است كه او يكى از مسلمانان است كه حرمتى از حرمت هاى الهى را شكسته است، ما هم حدّى بر او جارى كرديم كه كفّاره اش بود؟! خداوند مى فرمايد: «زشتى كار گروهى شما را به بى عدالتى وادار نكند. دادگرى پيشه كنيد كه به تقوا نزديكتر است» ». طارق از نزد على عليه السلام بيرون آمد، در حالى كه عذرخواه بود و پذيراى اجراى حدّ . مالك اشتر به او برخورد و به وى گفت: طارق! تو به امير مؤمنان گفته اى كه: دل هاى ما را رنجاندى و كارهايمان را پريشان ساختى؟ طارق گفت: آرى ، من گفته ام. مالك اشتر به او گفت: به خدا سوگند ، آن چنان نيست كه گفته اى. همانا دل هاى ما مطيع و شنواى او و كارهايمان براى او هماهنگ و يك پارچه است. طارق خشمگين شد و گفت: اى مالك! به زودى خواهى فهميد كه نه چنان است كه گفتى. شب كه فرا رسيد، او و نجاشى به سوى معاويه گريختند.

.

4 / 3حَنظَلَةُ الكاتِبُوقعه صفّين عن النضر بن صالح :بَعَثَ عَلِیٌّ عليه السلام إلى حَنظَلَةَ بنِ الرَّبيعِ المَعروفِ بِحَنظَلَةَ الكاتِبِ وهُوَ مِنَ الصّحابَهِ فَقالَ : يا حَنظَلَهُ ، أعَلَیَّ أم لی ؟ قالَ : لا عَلَيکَ ولا لَکَ ، قالَ : فَما تُريدُ ؟ قالَ : أشخَصُ إلَی الرُّها فَإنَّهُ فَرجٌ مِنَ الفُروجِ ، أصمِدُ لَهُ حَتّی يَنقَضی هذَا الأَمرُ ... فَدَخَلَ مَنزِلَهُ وأغلَقَ بابَهُ حَتّی إذا أمسی هَرَبَ إلی مُعاوِيَهَ ... وهَرَبَ ابنُ المُعتَمِّ أيضاً حَتّی أتی مُعاوِيَهَ ... ولكِنَّهُما لَم يُقاتِلا مَعَ مُعاوِيَهَ ، وَاعتَزَلا الفَريقَينِ جَميعا ... فَلَمّا هَرَبَ حَنظَلَهُ أمَرَ عَلِیٌّ بِدارِهِ فَهُدّمَت . (1)

.

1- .وقعه صفيّن : ص 97 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 176 .

4 / 3 حنظله کاتب

4 / 3حنظله کاتبوقعه صِفّین به نقل از نضر بن صالح : علی علیه السلام در پی حنظله بن ربیع، معروف به حنظله کاتب فرستاد که از صحابیان بود و فرمود: «ای حنظله! بر منی یا با من؟». گفت: نه بر تو ، نه با تو. فرمود: «پس می خواهی چه کنی؟» . گفت: به رُها (1) می روم که یکی از گشایش هاست . منتظر می مانم تا این ماجرا (جنگ صفّین) به پایان رسد. به خانه اش رفت و در را بست. شامگاهان نزد معاویه گریخت... ابن معتم نیز گریخت و نزد معاویه رفت. امّا آن دو همراه معاویه نجنگیدند و از هر دو جناح کناره گرفتند. چون حنظله گریخت، علی علیه السلام دستور داد خانه اش را ویران کردند.

.

1- .یکی از شهرهای شام در شمال شرقی فرات، که امروز در ترکیه واقع است و به نام اورفا شناخته می شود.

4 / 4عَبدُ اللّهِ بنُ عَبدِ الرَّحمنِالغارات :كانَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبدِ الرَّحمن بنِ مَسعودٍ ... شَهِدَ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام صِفّينَ ، وكانَ فى أَوَّلِ أمرِهِ مَعَ مُعاوِيَةَ ، ثُمَّ صارَ إلى عَلِىٍّ ، ثُمَّ رَجَعَ بَعدُ إلى مُعاوِيَةَ ، ثُمَّ سَمّاهُ عَلِىٌّ عليه السلَام الهَجَنَّعَ ، وَالهَجَنَّعُ : الطَّويلُ . (1)

4 / 5القَعقاعُ بنُ شَورِلَيسَ عِندَنا مَعلوماتٌ كَثيرَةٌ عَن حَياتِهِ . وَلِىَ كَسكَرَ بَعدَ قُدامَهِ بنِ عَجلانَ . (2) وقالَ ابنُ أبى الحَديدِ : إنَّهُ وَلِىَ «مَيسانَ» أيضا . (3) قَبَضَ عَلَى بَيتِ المالِ لِتَرَفُّهٍ ومَلَذّاتِهِ . وحينَ عَلِمَ أَنَّ الإمامَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام اطَّلَعَ عَلَى ذلِكَ ، أخَذَ الأَموالَ وذَهَبَ إلى مُعاوِيَةَ . (4) دَنَّسَ قَلبُهُ الأَسوَدُ حَياتَهُ ، وبَلَغَ بِهِ الحالُ أَنَّهُ خانَ مُسلِمَ بنَ عَقيلٍ سَفيرَ الإمامِ الحُسَينِ عليه السلام إلَى الكوفَهِ ، وسَعى فى تَفريقِ أصحابِهِ عَنهُ ، مُتَواطِئاً مَعَ ابنِ الأَشعَثِ وأضرابِهِ . (5)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 532 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 87 .
2- .الغارات : ج 2 ص 533 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 87 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 13 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 87 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 369 و ص 381 ، الأخبار الطوال : ص 239 .

4 / 4 عبد اللّه بن عبد الرحمان

4 / 5 قعقاع بن شور

4 / 4عبد اللّه بن عبد الرحمانالغارات:عبد اللّه بن عبد الرحمان بن مسعود ... در جنگ صفّین همراه علی علیه السلام بود. ابتدا همراه معاویه بود. سپس به علی علیه السلام پیوست . سپس به معاویه پیوست. آن گاه علی علیه السلام او را «هَجَنّع» نام نهاد، یعنی «دراز» !

4 / 5قعقاع بن شوراز زندگانی او چندان اطّلاعی در دست نداریم. پس از قدامه بن عجلان ، فرماندار کَسکَرْ شد. به گفته ابن ابی الحدید، فرماندار «مسیان» هم شد. بیت المال را صرف عیاشی و کامجویی های خود کرد و چون فهمید که امیر مؤمنان از کار او آگاه شده است، اموال را برداشت و نزد معاویه رفت. دل سیاهش زندگانی اش را آلود و کارش به جایی رسید که به فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه، مسلم بن عقیل ، خیانت کرد و برای پراکندن یارانش از اطراف او کوشید و با پسر اشعث و کسانی همچون او همدست بود.

.

الإمام علىّ عليه السلام :تَسألِونِى المالَ ؟ ! وقَدِ استَعمَلتُ القَعقاعَ بنَ شورٍ عَلى كَسكَرٍ ، فَأصدَقَ امرَأَةً بِمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، وايمُ اللّهِ لَو كانَ كُفوا ما أصدَقَها ذلِکَ . (1)

4 / 6مَصقَلَهُ بنُ هُبَيرَهَتاريخ دمشق :مَصقَلَهُ بنُ هُبَيرَهَ ... مِن وُجوهِ أهلِ العِراقِ ، كانَ مِن أصحابِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، ووُلِّىَ أردَشيرَخُرَّه مِن قِبَلِ ابنِ عَبَّاسٍ ، وعَتَبَ عَلِىٌّ عَلَيهِ فى إعطاءِ مالِ الخَراجِ لِمَن يَقصُدُهُ مِن بَنى عَمِّهِ ، وقيلَ : لِأَنَّهُ فَدى نَصارى بَنى ناجِيَهَ بِخَمسِمِئَهِ ألفٍ ، فَلَم يَرُدَّها كُلَّها ، ووَفَدَ عَلى مُعاوِيَهَ . (2)

تهذيب الأحكام عن أبى الطفيل :إنَّ بَنى ناجِيَهَ قَومٌ كانوا يَسكُنونَ الأَسيافَ (3) ، وكانوا قَوما يَدَّعونَ فى قُرَيشٍ نَسَبا ، وكانوا نَصارى فَأَسلَموا ، ثُمَّ رَجَعوا عَنِ الإِسلامِ ، فَبَعَثَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مَعقِلَ بنَ قَيسٍ التَّميمِىَّ ... فَقَتَلَ مُقاتِليهِم وسَبى ذَراريَهُم . قالَ : فَأَتى بِهِم عَلِيّا عليه السلام ، فَاشتَراهُم مَصقَلَهُ بنُ هُبَيرَهَ بِمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ فَأَعتَقَهُم ، وحَمَلَ إلى عَلىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام خَمسينَ ألفا ، فَأَبى أَن يَقبِلَها . قالَ : فَخَرَجَ بِها فَدَفَنَها فى دارِهِ ولَحِقَ بِمُعاوِيَهَ لَعَنَهُ اللّهُ قالَ : فَأَخرَبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام دارَهُ وأَجازَ عِتقَهُم . (4)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 532 عن أبى إسحاق الشيبانى وراجع شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 87 .
2- .تاريخ دمشق : ج 58 ص 269 الرقم 7450 .
3- .سِيف البحر : ساحل البحر ، والجمع أسياف (مجمع البحرين : ج 2 ص 918 «سيف») .
4- .تهذيب الأحكام : ج 10 ص 139 ح 551 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 182 نحوه .

4 / 6 مصقله بن هُبَیره

امام علی علیه السلام :از من مال طلب می کنید؟! من قعقاع بن شور را بر کَسکَر گماردم و او به زنی صدهزار درهم مهریّه داد [و او را به عقد خود درآورد] . به خدا سوگند ، اگر او کفو[آن زن] بود ، این مقدار مهریّه به آن زن نمی داد .

4 / 6مصقله بن هُبَیرهتاریخ دمشق:مصقله بن هبیره... از چهره های سرشناس مردم عراق و از یاران امام علی علیه السلام بود. از سوی ابن عبّاس، حاکم «اردشیر خُرّه» (1) شد. هنگامی که عموزادگانش به سراغ وی می آمدند ، از بیت المال و خراج به آنان می داد و از این رو ، علی علیه السلام او را مورد سرزنش قرار داد. نیز گفته اند [سرزنش شدنش]به این جهت بود که برای فدیه نصارایِ بنی ناجیه پانصد هزار از بیت المال داد و همه را [به بیت المال]برنگرداند و نزد معاویه رفت.

تهذیب الأحکام به نقل از ابو طفیل : بنی ناجیه قومی بودند که در ساحل دریا سکونت داشتند و ادّعای نسب در قریش داشتند. مسیحی بودند و مسلمان شدند و دگر بار از اسلام برگشتند. امیر مؤمنان ، معقل بن قیس تمیمی را در پی آنان فرستاد، جنگجویانشان را کشت و فرزندانشان را به اسارت گرفت. آنان را نزد علی علیه السلام آورد. مصقله بن هبیره آنان را به صدهزار درهم خرید و آزاد کرد و پنجاه هزار [درهم] نزد آن حضرت فرستاد . امام هم نپذیرفت. او هم اموال را بیرون برد و در خانه اش آنها را زیر خاک کرد و به معاویه پیوست. علی علیه السلام هم خانه او را ویران کرد، ولی آزادی آنان را تنفیذ کرد.

.

1- .یکی از بزرگ ترین نواحی فارس ، که اردشیر بابکان آن را بنیاد نهاد ، و از جمله شهرهای آن شیراز و میمند و کازرون بود (معجم البلدان : ج 1 ص 146) .

راجع : ج 13 ص 560 (مصقله بن هبيره) .

4 / 7مَولىً لِلإمامِالإمام الصادق عليه السلام :إنَّ مَولىً لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام سَأَلَهُ مالاً ، فَقالَ : يَخرُجُ عَطائى فَأُقاسِمُکَ هُوَ ، فَقالَ : لا أكتَفى ، وخَرَجَ إلى مُعاوِيَهَ فَوَصَلَهُ ، فَكَتَبَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام يُخبِرُهُ بِما أصابَ مِنَ المالِ ، فَكَتَبَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ ما فى يَدِکَ مِنَ المالِ قَد كانَ لَهُ أهلٌ قَبلَکَ ، وهُوَ صائِرٌ إلى أهلِهِ بَعدَکَ ، وإنَّما لَکَ مِنهُ ما مَهَّدتَ لِنَفسِکَ ، فَآثِر نَفسَکَ عَلى صَلاحِ وُلدِکَ ؛ فَإِنَّما أنتَ جامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَينِ : إمّا رَجُلٌ عَمِلَ فيهِ بِطاعَهِ اللّهِ فَسَعِدَ بِما شَقيتَ ، وإمّا رَجُلٌ عَمِلَ فيهِ بِمَعصِيَهِ اللّهِ فَشَقِيَ بِما جَمَعتَ لَهُ ، ولَيسَ مِن هذَينِ أحَدٌ بِأهلٍ أن تُؤثِرَهُ عَلى نَفسِکَ ولا تُبَرِّدَ لَهُ عَلى ظَهرِکَ ، فَارجُ لِمَن مَضى رَحمَهَ اللّهِ ، وثِق لِمَن بَقِيَ بِرزِقِ اللّهِ . (1)

.

1- .الكافى : ج 8 ص 72 ح 28 عن يونس عن بعض أصحابه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 111 وفيه «أحوج» بدل «صلاح» .

4 / 7 غلامی از غلامان امام

ر . ک : ج 13 ص 561 (مصقله بن هبیره) .

4 / 7غلامی از غلامان امامامام صادق علیه السلام :یکی از غلامان امیر مؤمنان از آن حضرت مالی خواست. فرمود: «سهم من که رسید، با تو قسمت می کنم». گفت: برایم بس نیست. نزد معاویه رفت. معاویه هم به او اموالی بخشید. وی نامه ای به امیر مؤمنان نوشت و اموالی را که دریافت کرده بود ، به آن حضرت خبر داد. امیر مؤمنان به او نوشت: «امّا بعد ؛ مالی که در دست توست، پیش از تو صاحبانی داشته و پس از تو نیز به آنان خواهد رسید. سهم تو همان قدر است که برای خویش آماده کرده ای . صلاح خود را بر صلاح فرزندانت برگزین. تو ثروت را برای یکی از دو نفر گرد می آوری: یا مردی است که با آن ثروت، در مسیر طاعت خدا کار می کند و با آنچه تو بدبخت شدی او سعادتمند می شود، یا مردی است که با آن در نافرمانی خدا کار می کند. پس با ثروتی که برایش اندوخته ای تو بدبخت می شوی . هیچ یک از این دو شایسته نیست که بر خودت ترجیح دهی و بار آنها را بر دوش خود بکشی. پس نسبت به گذشتگان امید رحمت خدا را داشته باش و نسبت به ماندگان به رزق خدا اعتماد کن».

.

4 / 8النُّعمانُ بنُ العَجلانِتاريخ اليعقوبى عن أبى خالد الوالبى :بَلَغَهُ [الإمامُ عَلِيّاً عليه السلام] أنَّ النُّعمانَ بنَ العَجلانِ قَد ذَهَبَ بِمالِ البَحرَينِ ، فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ : أمّا بَعدُ ؛ فَإنَّهُ مَنِ استَهانَ بِالأَمانَهِ ورَغِبَ فِى الخِيانَهِ ، ولَم يُنَزِّه نَفسَهُ ودينَهُ ، أخَلَّ بِنَفسِهِ فِى الدُّنيا ، وما يُشفى (1) عَلَيهِ بَعدُ أمَرُّ وأبقى وأشقى وأطوَلُ . فَخَفِ اللّهَ ! إنَّکَ مِن عَشيرَهٍ ذاتِ صَلاحٍ ، فَكُن عِندَ صالِحِ الظَّنِّ بِکَ ، وراجِعِ ، إن كانَ حَقّا ما بَلَغَنى عَنکَ ، ولا تُقَلِّبَنَّ رَأيى فيکَ ، وَاستَنظِفَ خَراجَکَ ، ثُمَّ اكتُب إلَىَّ لِيَأتِيَکَ رَأيى وأمرى ، إن شاءَ اللّهُ . فَلَمّا جاءَهُ كِتابُ عَلِىٍّ عليه السلام ، وعَلِمَ أنَّهُ قَد عَلِمَ حَملَ المالِ ، لَحِقَ مُعاوِيَهَ . (2)

4 / 9يَزيدُ بنُ حُجَيَّهَمِن أصحابِ الإمامِ عليه السلام ، (3) وشَهِدَ مَعَهُ حُروبَهُ . (4) وجَعَلَهُ الإمامُ عليه السلام أحَدَ الشُّهودِ فِى التَّحكيمِ . (5) استَعمَلَهُ الإمامُ عليه السلام عَلَى الرَّىِّ وَدستَبى (6) . (7) لكِنَّهُ انتَهَجَ الخِيانَهَ، إذ نَقَلَ ابنُ الأَثيرِ أنَّهُ استَحوَذَ عَلى ثَلاثينَ ألفِ دِرهَمٍ مِن بَيتِ المالِ؛ وطالَبَهُ الإمامُ بِالنَّقصِ الحاصِلِ فى بَيتِ المالِ، فَأنكَرَ ذلِکَ، فَجَلَدَهُ (8) وسَجَنَهُ، فَفَرَّ مِنَ السِّجنِ وَالتَحَقَ بِمُعاوِيَهَ . (9) وشَهِدَ عَلى حُجرِ بنِ عَدِىٍّ حينَ أرادَ مُعاوِيَهُ قَتلَهُ . (10)

.

1- .يُشفى : يُشرِف (لسان العرب : ج 14 ص 437 «شفى») .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 201 . وفى خصوص كونه واليا على البحرين من قِبل الإمام عليه السلام راجع نهج البلاغه : الكتاب 42 وتاريخ الطبرى : ج 4 ص 452 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 323 وتاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 .
3- .تاريخ دمشق : ج 65 ص 147 ح 8256 .
4- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 575 ح 374 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 54 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 389 ، تاريخ دمشق : ج 65 ص 147 .
6- .دَسْتَبى : بلده تقع إلى الغرب والجنوب الغربى من مدينه طهران ، وكانت واسعه بحيث تشمل ما بين قزوين وهمدان الحاليّتين (راجع معجم البلدان : ج 2 ص 454) .

7- .الغارات : ج 2 ص 525 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 215 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 575 ح 374 ، تاريخ دمشق : ج 65 ص 147 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 وفيهما «استعمله على الرى» .
8- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 .
9- .الغارات : ج 2 ص 525 528 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 216 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 ، تاريخ دمشق : ج 65 ص 147 الرقم 8256 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 575 ح 374 وليس فيه «حَبَسه» .
10- .الغارات : ج 2 ص 528 ؛ أنساب الأشراف : ج 5 ص 268 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 273 .

4 / 8 نعمان بن عجلان

4 / 9 یزید بن حجیّه

4 / 8نعمان بن عجلانتاریخ الیعقوبی به نقل از ابو خالد والبی : به علی علیه السلام خبر رسید که نعمان بن عجلان ، مال و خراج بحرین را برده است. این نامه را به وی نوشت: «امّا بعد ؛ همانا کسی که امانت را سبُک شمارد و تمایل به خیانت داشته باشد و خود و دین خود را منزّه ندارد، در دنیا به خویشتن خلل وارد ساخته است و آنچه در آینده (قیامت) او را فرا خواهد گرفت، تلخ تر، ماندگارتر، شقاوت بارتر و طولانی تر است. از خدا بترس! تو از خاندانی شایسته ای. پس همان گونه باش که بر تو گمان می رود. اگر آنچه از تو به من خبر رسیده درست باشد، برگرد. رأی مرا درباره خود دگرگون مساز و حساب خراج را پاکیزه کن، سپس برایم بنویس، تا نظر و فرمانم به تو برسد، إن شاء اللّه !» . چون نامه امام علی علیه السلام به او رسید و دانست که آن حضرت از بردن مال آگاه شده است، به معاویه پیوست.

4 / 9یزید بن حجیّهوی از یاران علی علیه السلام بود و در جنگ های آن حضرت در رکابش بود و امام علیه السلام او را یکی از شاهدان در ماجرای حکمیّت قرار داد. علی علیه السلام او را به حکومت ری و دستبی (1) گماشت، لیکن راه خیانت پیش گرفت؛ چرا که به گفته ابن اثیر، او بر سی هزار درهم از بیت المال دست یافت. امام علیه السلام از او خواست که کمبود حاصل در بیت المال را بپردازد و او انکار کرد. حضرت او را تازیانه زد و زندانی کرد. او از زندان گریخت و به معاویه پیوست و آن گاه که معاویه می خواست حجر بن عدی را به قتل برساند، به زیان حجر شهادت داد.

.

1- .دستبی ، معرّب دشتبی، منطقه ای در جنوب غربی تهران امروز است . آن زمان وسیع بود و بین قزوین تا همدان را شامل می شد (ر . ک : معجم البلدان : ج 2 ص 454) .

الغارات :كانَ يَزيدُ بنُ حُجَيَّةَ قَد استَعمَلَهُ عَلِىٌّ عليه السلام عَلَى الرَّىِّ ودَستَبى ، فَكَسَرَ الخَراجَ وَاحتَجَنَ (1) المالَ لِنَفسِهِ ، فَحَبَسَهُ عَلِىٌّ وجَعَلَ مَعَهُ مَولًى لَهُ يُقالُ لَهُ : سَعدٌ ، فَقَرَّبَ يَزيدُ رَكائِبَهُ وسَعدٌ نائِمٌ ، فَلَحِقَ بِمُعاوِيَةَ ... وقالَ أيضا شِعرا يَذُمُّ فيهِ عَلِيّا ويُخبِرُهُ أنَّهُ مِن أعدائِهِ ، لَعَنَهُ اللّهُ ، فَبَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا عليه السلام فَدَعا عَلَيهِ ، وقالَ لِأَصحابِهِ : إرفَعوا أيديَكُم فَادعوا عَلَيهِ ، فَدَعا عَلَيهِ عَلِىٌّ عليه السلام وأمَّنَ أصحابَهُ . قالَ أبُو الصَّلتِ التَّيمى : فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : اللّهُمَّ إنَّ يَزيدَ بنَ حُجَيَّةَ هَرَبَ بِمالِ المُسلِمينَ ، ولَحِقَ بِالقَومِ الفاسِقينَ ، فَاكفِنا مَكرَهُ وكَيدَهُ ، وَاجزِهِ جَزاءَ الظّالِمينَ . (2)

.

1- .تَحْتَجِنُه : أى تتملّكه دون الناس ، والاحتجان : جمع الشىء وضمّه إليک (النهايه : ج 1 ص 348 «حجن») .
2- .الغارات : ج 2 ص 525 و ص 528 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 215 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 والأخبار الموفّقيّات : ص 575 ح 374 وتاريخ دمشق : ج 65 ص 147 149 .

الغارات :علی علیه السلام یزید بن حجیّه را به حکومت ری و دستبی گماشت . از خراج کم آمد و او بیت المال را برای خود برداشت. علی علیه السلام او را زندانی کرد و غلام خود ، سعد را [برای نگهبانی] همراه او قرار داد . در حالی که سعد خواب بود، یزید اسب خود را نزدیک آورد و سوار شد و به معاویه پیوست. شعری هم در نکوهش علی علیه السلام گفت و دشمنی خود با امام علیه السلام را به وی خبر داد. لعنت خدا بر او باد! این خبر که به علی علیه السلام رسید، نفرینش کرد و به یاران خود فرمود: «شما هم دست برآورید و نفرینش کنید». علی علیه السلام نفرین کرد و یارانش آمین گفتند. ابوصلت تیمی گفته است که علی علیه السلام گفت: «بار خدایا! یزید بن حجیّه مال مسلمانان را برداشته و گریخته و به فاسقان پیوسته است . ما را از مکر و نیرنگ او کفایت کن و او را به کیفر ستمگران برسان».

.

4 / 10كِتابُ الإِمامِ إلى سَهلٍ فيمَن لَحِقَ بِمُعاوِيَهَالإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى سَهلِ بنِ حُنَيفِ الأنصارى ، وهُوَ عامِلُهُ عَلَى المَدينَهِ ، فى مَعنى قَومٍ مِن أهلِها لَحِقوا بِمُعاوِيَهَ : أمّا بَعدُ ؛ فَقَد بَلَغَنى أنَّ رِجالاً مِمَّن قَبلَکَ يَتَسَلَّلون إلى مُعاوِيَهَ ؛ فَلا تَأسَف عَلى ما يَفوتُکَ مِن عَدَدِهِم ، ويَذهَبُ عَنکَ مِن مَدَدِهِم ؛ فَکَفى لَهُم غَيّا ، ولَکَ مِنهُم شافِيا ، فِرارُهُم مِنَ الهُدى وَالحَقِّ ، وإيضاعُهُم إلَى العَمى وَالجَهلِ ، وإنَّما هُم أهلُ دُنيا مُقبِلونَ عَلَيها ، ومُهطِعونَ إلَيها ، وقَد عَرَفُوا العَدلَ ورَأَوهُ ، وسَمِعوهُ ووَعَوهُ ، وعَلِموا أنَّ النّاسَ عِندَنا فِى الحَقِّ أُسوَهٌ ، فَهَرَبوا إلَى الأَثَرَهِ ، فَبُعدا لَهُم وسُحقا ! ! إنَّهُم وَاللّهِ لَم يَنفِروا مِن جَورٍ ، ولَم يَلحَقوا بِعَدلٍ ، وإنّا لَنَطمَعُ فى هذَا الأَمرِ أن يُذَلِّلَ اللّهُ لَنا صَعبَهُ ، ويُسَهِّلَ لَنا حَزنَهُ (1) ، إن شاءَ اللّهُ ، وَالسَّلامُ . (2)

.

1- .الحَزْن : المكان الغليظ الخشن (النهايه : ج 1 ص 380 «حزن») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 70 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 386 نحوه إلى «سُحقا» وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 .

4 / 10 نامه امام به سهل ، درباره پیوستگان به معاویه

4 / 10نامه امام به سهل ، درباره پیوستگان به معاویهامام علی علیه السلام در نامه ای به سهل بن حُنَیف انصاری (فرماندار آن حضرت در مدینه)، در باره کسانی از یارانش که به معاویه پیوستند : امّا بعد؛ به من خبر رسیده است مردانی از منطقه تو مخفیانه به معاویه می پیوندند. اگر شمار آنان از افراد تو کم می شود و کمک هایشان کاسته می شود، غصّه نخور . در گم راهی آنان و تسلّای تو همین بس که آنان از حق و هدایت گریخته، به پستیِ کوری و نادانی افتاده اند. آنان اهل دنیا، دنیا طلب و دنیازده اند، عدالت را شناخته، دیده، شنیده و دریافته اند و دانسته اند که مردم در نزد ما در برابر حق برابرند. این است که به سوی امتیازطلبی گریخته اند. پس دور باشند آنان از رحمت خدا! به خدا سوگند ، آنان از ستم نگریخته و به عدالت نپیوسته اند. ما امیدواریم که در این کار (خلافت) خداوند دشواری را بر ما آسان و سختی ها را هموار سازد. إن شاء اللّه . والسّلام !

.

ص: 596

. .

ص: 597

فهرست تفصیلی .

ص: 598

. .

ص: 599

. .

ص: 600

. .

ص: 601

. .

ص: 602

. .

ص: 603

. .

ص: 604

. .

جلد 7

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل الخامس: محايده عدّه من أصحاب الإمام5 / 1جَريرُ بنُ عَبدِ اللّهِ البَجَلِيُّوقعه صفّين عن صالح بن صدقه بَعدَ بَيانِ كِتابِ الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام إلى مُعاوِيَةَ وإرسالِهِ مَعَ جَريرِ بنِ عَبدِ اللّهِ وكَثرَةِ مُدَّةِ مَقامِهِ مَعَ مُعاوِيَةَ : لَمّا رَجَعَ جَريرٌ إلى عَلِيٍّ كَثُرَ قَولُ النّاسِ فِي التُّهَمَةِ لِجَريرٍ فى أمرِ مُعاوِيَةَ ... فَلَمّا سَمِعَ جَريرٌ ذلِکَ لَحِقَ بِقَرقيسِيا ، ولَحِقَ بِهِ اُناسٌ مِن قَسرٍ مِن قَومِهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام فى وَصفِ جَريرِ بنِ عَبدِ اللّهِ قَبلَ مُفارَقَتِهِ : أمّا هذَا الأَكثَفُ عِندَ الجاهِلِيَّةِ يَعنى جَريرَ بنَ عَبدِ اللّهِ البَجَلِىَّ فَهُوَ يَرى كُلَّ أَحَدٍ دونَهُ ، ويَستَصغِرُ كُلَّ أحَدٍ ويَحتَقِرُهُ ، قَد مُلِئَ نارا ، وهُوَ مَعَ ذلِکَ يَطلُبُ رِئاسَةً ، ويَرومُ إمارَةً ، وهذَا الأَعوَرُ [يَعنِى الأَشعَثَ]يُغويهِ ويُطغيهِ ، إن حَدَّثَهُ كَذِبَهُ ، وإن قامَ دونَهُ نَكَصَ عَنهُ ، فَهُما كَالشَّيطانِ ؛ «إِذْ قَالَ لِلْاءِنسَنِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّى بَرِىءٌ مِّنکَ إِنِّى أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَلَمِينَ» (2) . (3)

.

1- .وقعه صفّين : ص 59 61 .
2- .الحشر : 16 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 287 ح 277 ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 325 نحوه .

فصل پنجم : جدا شدن شماری از یاران امام

5 / 1 جریر بن عبد اللّه بجلی

فصل پنجم : جدا شدن شماری از یاران امام5 / 1جریر بن عبد اللّه بجلیوقعه صِفّین به نقل از صالح بن صدقه که پس از بیان نامه امام علی علیه السلام به معاویه و فرستادن آن توسط جریر بن عبد اللّه و درنگ دراز مدّت او نزد معاویه، آورده است : پس از آن که جریر نزد علی علیه السلام بازگشت، سخنان تهمت آمیز مردم درباره جریر در مسئله معاویه زیاد شد... جریر که آن حرف ها را شنید ، به قرقیسیا (1) رفت، مردمی از قسر (2) از بستگان او نیز به او پیوستند.

امام علی علیه السلام پیش از آن که جریر بن عبد اللّه جدا شود، درباره وی گفته بود : امّا این مرد خشن در جاهلیت (یعنی جریر بن عبد اللّه بجلی) ، او همه را پایین تر از خود می پندارد و همه را کوچک شمرده، تحقیر می کند . او لبریز از آتش است، در عین حال، در پی ریاست و حکومت است. و این یک چشم (یعنی اشعث)، او را گم راه ساخته به طغیان می کشاند . اگر سخنی با وی بگوید ، دروغ می گوید و اگر به پای او ایستادگی کند، تنهایش می گذارد. این دو مثل شیطان اند. «که به انسان گفت: کافر شو، و چون کافر شد، گفت من از تو بیزارم . من از خداوند پروردگار جهانیان بیمناکم» ».

.

1- .قرقیسیا، شهری بر کرانه فرات و خابور، نزدیک صفّین و رقّه . این شهر محل ریخته شدن رودخانه خابور به رودخانه فرات است (تقویم البلدان : ص 281) .
2- .طایفه ای از قبیله بجلیه .

تاريخ الطبرى :خَرَجَ جَريرُ بنُ عَبدِ اللّهِ إلى قَرقيسِياءَ وكَتَبَ إلى مُعاوِيَهَ ، فَكَتَبَ إلَيهِ يَأمُرُهُ بِالقُدومِ عَلَيهِ . (1)

سير أعلام النبلاء عن محمّد بن عمر :لَم يَزَل جَريرٌ مُعتَزِلاً لِعَلِيٍّ ومُعاوِيَهَ بِالجَزيرَهِ ونَواحيها ، حَتّى تُوُفِّىَ بِالشَّراهِ فى وِلايَهِ الضَّحّاكِ بنِ قَيسٍ عَلَى الكوفَهِ . (2)

5 / 2أبو عَبدِ الرَّحمنِ السُّلَمِيُّالغارات عن عطاء بن السائب :قالَ رَجُلٌ لِأَبى عَبدِ الرَّحمنِ السُّلَمِىِّ : اُنشِدُکَ بِاللّهِ تُخبِرُنى ، فَلَمّا أكَّدَ عَلَيهِ قالَ : بِاللّهِ هَل أبغَضتَ عَلِيَّا إلّا يَومَ قَسَّمَ المالَ فى أهلِ الكوفَهِ فَلَم يُصِبکَ ولا أهلَ بَيتِکَ مِنهُ شَىءٌ ؟ قال : أمّا إذا أنشَدتَنى بِاللّهِ فَلَقَد كانَ ذلِکَ . (3)

5 / 3وائِلُ بنُ حُجرالغارات عن فضيل بن خديج :كانَ وائِلُ بنُ حُجرٍ عِندَ عَلِيٍّ عليه السلام بِالكوفَهِ ، وكانَ يَرى رَأىَ عُثمانَ ، فَقالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام : إن رَأَيتَ أن تَأذَنَ لى بِالخُروجِ إلى بِلادى واُصلِحَ مالى هُناکَ ، ثُمَّ لا ألبَثُ إلّا قليلاً إن شاءَ اللّهُ حَتّى أرجِعُ إلَيکَ . فَأذِنَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام وظَنَّ أنَّ ذلِکَ مِثلُ ما ذَكَرَهُ . فَخَرَجَ إلى بِلادِ قَومِهِ وكانَ قَيلاً (4) مِن أقيالِهِم ، عَظيمَ الشَّأنِ فيهِم ، وكانَ النّاسُ بِها أحزابا وشِيَعا ؛ فَشيعَهٌ تَرى رَأىَ عُثمانَ ، واُخرى تَرى رَأىَ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَكانَ وائِلُ بنُ حُجر هُناکَ حَتّى دَخَلَ بُسرٌ صَنعاءَ . فَكَتَبَ إلَيهِ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ شيعَهَ عُثمانَ بِبِلادِنا شُطِرَ أهلُها ، فَأقدِمَ عَلَينا ؛ فَإِنَّهُ لَيسَ بِحَضرَمَوتَ أحَدٌ يَرُدُّکَ عَنها ولا يَنصِبَ لَکَ فيها ، فَأقبَلَ إلَيها بُسرٌ بِمَن مَعَهُ حَتّى دَخَلَها . فَزَعَمَ أنَّ وائِلاً استَقبَلَ بُسرَ بنَ أبى أرطأهَ بِشَنوءَهَ ، فَأعطاهُ عَشَرَهَ آلافٍ ، وأنَّهُ كَلَّمَهُ فى حَضرَمَوتَ ، فَقالَ لَهُ : ما تُريدُ ؟ قالَ : اُريدُ أن أقتُلَ رَبَعَ حَضرَمَوتَ ، قالَ : إن كنتَ تُريدُ أن تَقتُلَ رَبَعَ حَضرَمَوتَ فَاقتُل عَبدَ اللّهِ بنَ ثَوابَهَ ؛ إنَّهُ لَرَجُلٌ فيهِم ، وكانَ مِن المَقاوِلهِ (5) العِظامِ ، وكانَ لَهُ عَدُوّا فى رَأيِهِ مُخالِفا . (6)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 562 وراجع الغارات : ج 2 ص 553 وشرح نهج البلاغه : ج 4 ص 93 .
2- .سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 536 الرقم 108 ، تهذيب الكمال : ج 4 ص 535 الرقم 917 وفيه «بالسراه» بدل «بالشراه» وزاد فى آخره «وكانت

ولايته سنتين ونصفا بعد زياد بن أبى سفيان» وراجع الطبقات الكبرى : ج 6 ص 22 .
3- .الغارات : ج 2 ص 567 ؛ المنتخب من ذيل المذيّل : ج 1 ص 147 نحوه .
4- .القَيْل : المَلِک النافذ القول والأمر (لسان العرب : ج 11 ص 576 «قول») .
5- .المَقاوِله : جمع قَيْل (لسان العرب : ج 11 ص 575 «قول») وقد تقدّم توضيحه .
6- .الغارات : ج 2 ص 630 .

5 / 2 ابو عبد الرحمان سُلَمی

5 / 3 وائل بن حَجَر

تاریخ الطبری:جریر بن عبد اللّه به سوی قرقیسیا رفت و به معاویه نامه نوشت. معاویه نیز به او نامه نوشت و فرمان داد که نزد او آید.

سیَر أعلام النبلاء به نقل از محمّد بن عمر : جریر در جزیره و اطراف آن پیوسته از علی علیه السلام و معاویه کناره بود، تا آن که در شَرات (1) ، در زمان حکومت ضحّاک بن قیس بر کوفه درگذشت.

5 / 2ابو عبد الرحمان سُلَمیالغارات به نقل از عطاء بن سائب : مردی به ابو عبد الرحمان سُلَمی گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که به من خبری بدهی. چون پذیرفت، گفت: تو را به خدا، جز [به خاطر] آن روز که علی علیه السلام مال را میان کوفیان تقسیم می کرد و چیزی به تو و خانواده ات نداد، او را دشمن داشته ای؟ گفت: چون مرا به خدا سوگند دادی، آری ، چنین است.

5 / 3وائل بن حُجْرالغارات به نقل از فضیل بن خدیج : وائل بن حجر در کوفه نزد علی علیه السلام بود؛ امّا تفکّر عثمانی داشت. به علی علیه السلام گفت: اگر صلاح می دانی، اجازه بده که به شهر خودم بروم، و دارایی ام را در آن جا سر و سامان دهم . پس از اندکی به خواست خدا نزد تو برمی گردم. علی علیه السلام بر این باور که همان گونه است که می گوید ، اجازه داد. به شهر اقوام خودش رفت. در آن جا برای خود محبوبیّت و موقعیّتی داشت و از بزرگان آن جا بود. و مردم در آن جا گروه گروه بودند. عدّه ای هوادار عثمان بودند، عدّه ای هم فکر با علی علیه السلام . وائل همان جا بود تا آن که بُسر (از سرداران معاویه) وارد صنعا شد. وی نامه ای به او نوشت ، به این صورت: امّا بعد؛ پیروان عثمان در شهر ما نیمی از مردم را تشکیل می دهند. نزد ما بیا . در حَضْرَموت کسی نیست که از شهر دفاع کند و در مقابل تو مقاومت کند. بُسر با همراهانش به آن طرف رفته ، وارد شهر شدند. به گمانِ راوی، وائل در منطقه شَنوئه به پیشواز بُسر رفت و ده هزار به او داد و درباره حَضرَموت با وی صحبت کرد و پرسید: برنامه ات چیست؟ گفت: می خواهم گروهی از مردم حضرموت را بکشم. گفت: اگر می خواهی بخشی از مردم حضرموت را به

قتل برسانی ، عبد اللّه بن ثوابه را بُکش که در میان آنان مرد [بانفوذی]است او از متنفّذان بزرگ و با وائل ، دشمن بود و در عقیده هم مخالف او بود.

.

1- .ناحیه ای در شام ، بین راه دمشق به مدینه (معجم البلدان : ج 3 ص 332) .

ص: 10

. .

ص: 11

. .

الفصل السادس: استشهاد مالک الأشتر6 / 1البِشارَةُ بِالخَیرِالفتوح فی حَربِ صِفّینَ : بَکَی الأَشتَرُ ، فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : ما یُبکیکَ لا أبکَی اللّهُ عَیناکَ ؟ فَقالَ : أبکی یا أمیرَ المُؤمِنینَ لِأنّی أرَی النّاسَ یُقتَلونَ بَینَ یَدَیکَ ، وأنَا لا اُرزَقُ الشَّهادَةَ فَأَفوزَ بِها . فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : أبشِر بِالخَیرِ یا مالِکُ . (1)

6 / 2إشخاصُ مالِکٍ إلی مِصرَتاریخ الطبری فی ذِکرِ أحداثِ سَنَهِ ثَمانٍ وثَلاثینَ هجریّه : فَلَمَّا انقَضی أمرُ الحُکومَهِ ، کَتَبَ عَلِیٌّ إلَی مالِکِ بنِ الحارِثِ الأَشتَرِ وهُوَ یَومَئِذٍ بِنَصیبینَ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّکَ مِمَّنِ استَظهَرتُهُ عَلَی إقامَهِ الدّینِ ، وَأقمَعُ بِهِ نَخوَهَ (2) الأَثیمِ ، وأشُدُّ بِهِ الثَّغرَ (3) المَخوفَ . وکُنتُ وَلَّیتُ مُحَمَّدَ بنَ أبی بَکرٍ مِصرَ ، فَخَرجَت عَلَیهِ بِها خَوارِجُ ، وهُوَ غُلامٌ حَدَثٌ لَیسَ بِذی تَجرِبَهٍ لِلحَربِ ، ولا بِمُجَرِّبٍ لِلأَشیاءِ ، فَاقدِم عَلَیَّ ؛ لِنَنظُرَ فی ذلِکَ فیما یَنبَغی ، وَاستَخلِف عَلی عَمَلِکَ أهلَ الثِّقَهِ وَالنَّصیحَهِ مِن أصحابِکَ . وَالسَّلامُ . فَأَقبَلَ مالِکٌ إلی عَلِیٍّ حَتّی دَخَلَ عَلَیهِ ، فَحَدَّثَهُ حَدیثَ أهلِ مِصرَ ، وخَبَّرَهُ خَبَرَ أهلِها ، وقالَ : لَیسَ لَها غَیرُکَ ، اخرُج رَحِمَکَ اللّهُ ، فإنّی إن لَم اُوصِکَ اکتَفَیتُ بِرَأیِکَ ، وَاستَعِن بِاللّهِ عَلی ما أهَمَّکَ ، فَاخلِطِ الشِّدَّهَ بِاللّینِ ؛ وَارفُق ما کانَ الرِّفقُ أبلَغَ ، وَاعتزِم بِالشِّدَّهِ حینَ لا یُغنی عَنکَ إلّا الشِّدَّهُ . (4)

.

1- .الفتوح : ج 3 ص 179 .
2- .النَّخوهُ : العَظمه والکِبرُ والفَخرُ (لسان العرب : ج 15 ص 313 «نخا») .
3- .الثَّغْرُ : موضع المخافَه من فُروج البُلدانِ (لسان العرب : ج 4 ص 103 «ثغر») .
4- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 95 ؛ الأمالی للمفید : ص 79 ح 4 نحوه عن هشام بن محمّد ، وفیه إشاره إلی شهاده محمّد بن أبی بکر ، الغارات : ج 1 ص 257 عن المدائنی وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 167 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 410 .

فصل ششم : شهادت مالک اشتر

6 / 1 بشارت به نیکی

6 / 2 اعزام مالک به مصر

فصل ششم : شهادت مالک اشتر6 / 1بشارت به نیکیالفتوح در بخش جنگ صِفّین آمده است : مالک اشتر گریست. علی علیه السلام به او فرمود: «هرگز مباد که خدا چشمانت را گریان کند! چرا گریه می کنی؟». گفت: ای امیر مؤمنان! می بینم که مردم پیش روی تو کشته و شهید می شوند؛ ولی شهادت قسمتم نمی شود تا با آن به رستگاری برسم. علی علیه السلام فرمود: «ای مالک! مژده باد به خیر!».

6 / 2اعزام مالک به مصرتاریخ الطبری در ذکر حوادث سال 38 هجری : چون کار حکومت به پایان آمد، علی علیه السلام به مالک اشتر که آن روز در نصیبین بود چنین نوشت: «اما بعد؛ تو از کسانی هستی که در برپایی دین و سرکوبی غرور خطاکاران و نگهبانی از مرزهای خطیر، به تو تکیه می کنم. پیش تر محمّد بن ابی بکر را بر مصر گماشته بودم. گروهی بر او شورش کردند، در حالی که او جوانی کم تجربه در جنگ بود و تجارب دیگری هم نداشت. نزد من آی، تا ببینیم در این مورد چه باید کرد. یکی از یاران شایسته و مورد اعتمادت را هم به جای خودت بگذار . والسّلام!». مالک اشتر آمد و به خدمت علی علیه السلام رسید. امام علیه السلام جریانات مصر را به او گفت و وی را از اخبار اهالی مصر آگاه کرد و فرمود: «کسی جز تو مناسب آن جا نیست. خدای رحمتت کند! به آن جا برو، که اگر سفارشی هم نکنم، فکر تو مرا کافی است. در آنچه رخ می دهد ، از خداوند یاری بجوی، شدّت را با نرمش درآمیز، آن جا که نرمش کارسازتر است، مدارا پیشه کن و آن جا که جز سختگیری مفید نیفتد، شدّت عمل نشان بده».

.

6 / 3كِتابُ الإمامِ إلى أهلِ مِصرَ قَبلَ إشخاصِ مالِكٍالإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى أهلِ مِصرَ لَمّا وَلّى عَلَيهِمُ الأشتَرَ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلَى القَومِ الَّذينَ غَضِبُوا للّهِ حينَ عُصىَ فى أرضِهِ وذُهِبَ بِحَقِّهِ ، فَضَرَبَ الجَورُ سُرادِقَهُ عَلَى البَرِّ وَالفاجِرِ ، وَالمُقيمِ وَالظّاعِنِ (1) ، فَلا مَعروفٌ يُستَراحُ إلَيهِ ، ولا مُنكَرٌ يُتَناهى عَنهُ . أمّا بَعدُ ، فَقَد بَعَثتُ إلَيكُم عَبدا مِن عِبادِ اللّهِ ؛ لا يَنامُ أيّامَ الخَوفِ ، ولا يَنكُلُ (2) عَنِ الأعداءِ ساعاتِ الرَّوعِ (3) ، أشَدَّ عَلَى الفُجّارِ مِن حَريقِ النّارِ ، وهُوَ مالِكُ بنُ الحارِثِ أخو مَذحِجٍ ، فَاسمَعوا لَهُ ، وأطيعوا أمرَهُ فيما طابَقَ الحَقَّ ، فَإنَّهُ سَيفٌ مِن سُيوفِ اللّهِ ، لا كَليلُ الظُّبَهِ (4) ، ولا نابِى (5) الضَّريبَهِ ، فِإن أمَرَكُم أن تَنفِروا فَانفِروا ، وإن أمَرَكُم أن تُقيموا فَأقيموا ؛ فَإنَّهُ لا يُقدِمُ ولا يُحجِمُ ولا يُؤَخِّرُ ولا يُقَدِّمُ إلّا عَن أمرى ، وقَد آثَرتُكُم بِهِ عَلى نَفسى ؛ لِنَصيحَتِهِ لَكُم ، وشِدَّهِ شَكيمَتِهِ (6) عَلى عَدُوِّكُم . (7)

.

1- .الظاعن : الشاخِص لسفَرٍ فى حجّ أو غزوٍ أو مسيرٍ من مدينهٍ إلى اُخرى ، وهو ضدّ الخافِض ؛ يقال : أظاعنٌ أنت أم مُقيم (تاج العروس : ج 18 ص 362 «ظعن») .

2- .نَكَلَ : نكص ؛ يقال : نكل عن العدوّ : أى جَبُن (لسان العرب : ج 11 ص 677 «نكل») .

3- .الرَّوع : الفَزَع (لسان العرب : ج 8 ص 135 «روع») .

4- .الظُّبَه : حدّ السيف والسنان والنصل والخَنجر وما أشبه ذلک (لسان العرب : ج 15 ص 22 «ظبا») .

5- .نَبا السيفُ عن الضريبه : كَلَّ ولم يَحِک فيها (لسان العرب : ج 15 ص 301 «نبا») .

6- .الشكيمهُ : قوّهُ القلب ، وإنّه لشديدُ الشكيمهِ : إذا كان شديد النفس أنِفاً أبيّاً (لسان العرب : ج 12 ص 324 «شكم») .

7- .نهج البلاغه : الكتاب 38 ، الغارات : ج1 ص266 عن فضيل بن خديج عن مولى الأشتر ، الاختصاص : ص 80 عن عبد اللّه بن جعفر ، بحار الأنوار : ج 33 ص 595 ح 741 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 96 عن فضيل بن خديج عن مولى الأشتر ، تاريخ دمشق : ج 56 ص 390 ح 7165 كلّها نحوه وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 194 .

6 / 3 نامه امام به اهل مصر، پیش از اعزام مالک

6 / 3نامه امام به اهل مصر، پیش از اعزام مالکامام علی علیه السلام در نامه ای به اهل مصر، آن گاه که مالک اشتر را به حکومت بر آنان گماشت : از بنده خدا علی امیر مؤمنان به قومی که به خاطر خدا خشم گرفتند، وقتی که در روی زمین خدا، معصیت خدا انجام گرفت و حق او برده شد، و ستمْ سراپرده خود را بر سر نیک و بد ، و ساکن و مسافر زد ، و نه کار معروفی ماند که با روی آوردن به آن آسودگی فراهم آید ، و نه منکری که از آن پرهیز کنند. امّا بعد؛ همانا بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در دوران خطر نمی خوابد و در لحظات هراس و بیم از رویارویی با دشمن نمی ترسد و بر فاجران تبهکار، سوزنده تر از آتش است . او همان مالک بن حارث از قبیله مَذحِج است. سخنش را بشنوید و فرمانش را آن جا که مطابق حق است ، اطاعت کنید، که او شمشیری از شمشیرهای خداست که نه کُند می شود و نه از بُرش می افتد. اگر فرمانتان داد که برای جنگ روان شوید، روان شوید و اگر دستور داد که بمانید، بمانید ، که پیش افتادن و بازگشتن و عقب گرد و پیشروی کردن او همه به فرمان من است. در برخورداری از او، شما را بر خودم برگزیدم؛ چرا که خیرخواه شماست و سرسخت و سختگیر بر دشمنتان».

.

الأمالى للمفيد عن هشام بن محمّد :قَدَّمَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام أمامَهُ [أى مالِكٍ]كِتابا إلى أهلِ مِصرَ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، سَلامٌ عَلَيكُم ، فَإنّى أحمَدُ إلَيكُمُ اللّهَ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، وأسأَلُهُ الصَّلاةَ عَلى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وآلِهِ ، وإنّى قَد بَعَثتُ إلَيكُم عَبدا مِن عِبادِ اللّهِ ، لا يَنامُ أيّامَ الخَوفِ ، ولا يَنكُلُ عَنِ الأعداءِ حِذارَ الدَّوائِرِ (1) ، مِن أشَدِّ عَبيدِ اللّهِ بَأسا ، وأكرَمِهِم حَسَبا ، أضَرَّ عَلَى الفُجّارِ مِن حَريقِ النّارِ ، وأبعَدَ النّاسَ مِن دَنَسٍ أو عارٍ ، وهُوَ مالِكُ بنُ الحارِثِ الأشتَرُ ، لا نابِى الضِّرسِ ، ولا كَليلُ الحَدِّ ، حَليمٌ فِى الحَذَرِ ، رَزينٌ فِى الحَربِ ، ذو رَأىٍ أصيلٍ ، وصَبرٍ جَميلٍ ؛ فَاسمَعوا لَهُ ، وأطيعوا أمرَهُ ، فَإن أمَرَكُم بالنَّفيرِ فَانفِروا ، وإن أمَرَكُم أن تُقيموا فَأقيموا ؛ فَإنَّهُ لا يُقدِمُ ولا يُحجِمُ إلّا بِأمرى ، فَقَد آثَرتُكُم بِهِ عَلى نَفسى ؛ نَصيحَةً لَكُم ، وشِدَّةَ شَكيمَةٍ عَلى عَدُوِّكُم ، عَصَمَكُمُ اللّهُ بِالهُدى ، وثَبَّتَكُم بِالتَّقوى ، ووَفَّقَنا وإيّاكُم لِما يُحِبُّ ويَرضى . وَالسَّلامُ عَلَيكُم ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . (2)

.

1- .الدوائر : الموت أو القتل (لسان العرب : ج 4 ص 297 «دور») .
2- .الأمالى للمفيد : ص 81 ح 4 عن هشام بن محمّد ، الغارات : ج 1 ص 260 عن صعصعه نحوه وزاد فيه «لا ناكلٌ عن قدمٍ ولا واهٍ فى عزم» بعد «لا ينكل عن الأعداء» .

الأمالی ، مفید به نقل از هشام بن محمّد : امیر مؤمنان، پیش از عزیمت مالک به مصر ، چنین نامه ای به مصریان نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان . سلام بر شما ! همانا در حضور شما خدایی را سپاس می گویم که جز او معبودی نیست و از او درود فرستادن بر پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او را خواهانم. بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای خطر نمی خوابد و از ترس مرگ، از رویارویی با دشمنان عقب نمی نشیند، از رزم آورترین دلیران بندگان خدا، و از شریف ترین دودمان ها، که از آتش برای فاجرانْ سوزنده تر است و از آلودگی و ننگ، دورترین . او همان مالک بن حارث اشتر است . نه دندانش کُند می شود و نه از بُرش می افتد . در هنگامه احتیاط، بردبار و در جنگ، متین است . اندیشه ای ریشه دار و صبری نیکو دارد. شنوا و فرمانبردار او باشید. اگر فرمان حرکت داد، روان شوید و اگر دستور داد که بمانید؛ بمانید، چرا که اقدام و درنگ او جز به فرمان من نیست. شما را در داشتن و بهره مندی از او بر خود برگزیدم، برای خیرخواهی نسبت به شما و سرسختی بر دشمنتان. خداوند با هدایت نگاهتان دارد و با تقوا مقاومتان سازد و به آنچه دوست می دارد و می پسندد، ما و شما را توفیق دهد. سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد !».

.

6 / 4واجِباتُ مالِكٍ فى حُكومَهِ مِصرَ (1)الإمام علىّ عليه السلام فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ حينَ وَلّاهُ مِصرَ وأعمالَها :بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم . هذا ما أَمَرَ بِهِ عَبدُ اللّهِ عَلِىٌّ أميرُ المُؤمِنينَ مالِکَ بنَ الحارِثِ الأَشتَرَ فى عَهدِهِ إلَيهِ حينَ وَلّاهُ مِصرَ : جِبايَةَ خَراجِها ، ومُجاهَدَةَ عَدُوِّها ، وَاستِصلاحَ أهلِها ، وعِمارَةَ بِلادِها . أمَرَهُ بِتَقوَى اللّهِ ، وإيثارِ طاعَتِهِ ، وَاتِّباعِ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ فى كِتابِهِ مِن فَرائِضِهِ وسُنَنِهِ الَّتى لا يَسعَدُ أَحَدٌ إلّا بِاتِّباعِها ، ولا يَشقى إلّا مَعَ جُحودِها وإضاعَتِها ، وأن يَنصُرَ اللّهَ بِيَدِهِ وقَلبِهِ ولِسانِهِ ؛ فَإِنَّهُ قَد تَكَفَّلَ بِنَصرِ مَن نَصَرَهُ ، إنَّهُ قَوِىٌّ عَزيزٌ . وأمَرَهُ أن يكسِرَ مِن نَفسِهِ عِندَ الشَّهَواتِ ؛ فَإِنَّ النَّفسَ أمّارَهٌ بِالسّوءِ إلّا ما رَحِمَ رَبّى ، إنَّ رَبّى غَفورٌ رَحيمٌ . «وأن يَعتَمِدَ كِتابَ اللّهِ عِندَ الشُّبَهاتِ ؛ فَإِنَّ فيهِ تِبيانَ كُلِّ شَىءٍ ، وهُدىً ورَحمَةً لِقَومٍ يُؤمِنونَ . وأن يَتَحرّى رِضَا اللّهِ ، ولا يَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ ، ولا يُصِرَّ عَلى مَعصِيَتِهِ ، فَإِنَّهُ لا مَلجَأَ مِنَ اللّهِ إلّا إلَيهِ» . ثُمَّ اعلَم يا مالِکُ أنّى وَجَّهتُکَ إلى بِلادٍ قَد جَرَت عَلَيها دُوَلٌ قَبلَکَ مِن عَدلٍ وجَورٍ ، وأنَّ النّاسَ يَنظُرونَ مِن اُمورِکَ فى مِثلِ ما كُنتَ تَنظُرُ فيهِ مِن اُمورِ الوُلاهِ قَبلَکَ ، ويَقولونَ فيکَ ما كنتَ تَقولُ فيهِم ، وإنَّما يُستَدَلُّ عَلَى الصّالِحينَ بِما يُجرِى اللّهُ لَهُم عَلى ألسُنِ عِبادِهِ ، فَلْيَكُن أَحَبَّ الذَّخائِرِ إلَيکَ ذَخيرَةُ العَمَلِ الصّالِحِ «بِالقَصدِ فيما تَجمَعُ وما تَرعى بِهِ رَعِيَّتَکَ» ، فَاملِکْ هَواکَ ، وشُحَّ بِنَفسِکَ عَمّا لا يَحِلُّ لَکَ ؛ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفسِ الإِنصافُ مِنها فيما أَحبَبتَ وكَرِهتَ . وأشعِر قَلبَکَ الرَّحمَةَ لِلرَّعِيَّهِ ، وَالمَحَبَّةَ لَهُم ، وَاللُّطفَ بِالإِحسانِ إلَيهِم ، ولا تَكونَنَّ عَلَيهِم سَبُعاً ضارِياً تَغتَنِمُ أكلَهُم ؛ فَإِنَّهُم صِنفانِ ؛ إمّا أخٌ لَکَ فِى الدّينِ ، وإمّا نَظيرٌ لَکَ فِى الخَلقِ ، يَفرُطُ (2) مِنهُمُ الزَّلَلَ ، وتَعرِضُ لَهُمُ العِلَلُ ، ويُؤتى على أيديهِم فِى العَمدِ وَالخَطَاءِ ، فَأَعطِهِم مِن عَفوِکَ وصَفحِکَ مِثلَ الَّذى تُحِبُّ أن يُعطِيَکَ اللّهُ مِن عَفوِهِ ؛ فَإِنَّکَ فَوقَهُم ، ووالِى الأمرِ عَلَيکَ فَوقَکَ ، وَاللّهُ فَوقَ مَن وَلّاکَ بِما عَرَّفَکَ مِن كِتابِهِ ، وبَصَّرَکَ مِن سُنَنِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله . عَلَيکَ بِما كَتَبنا لَکَ فى عَهدِنا هذا ، لا تَنصِبَنَّ نَفسَکَ لِحَربِ اللّهِ ؛ فَإِنَّهُ لا يَدَ لَکَ بِنِقمَتِهِ ، ولا غِنى بِکَ عَن عَفوِهِ ورَحمَتِهِ . فَلا تَندَمَنَّ عَلى عَفوٍ ، ولا تَبجَحَنَّ (3) بِعُقوبَهٍ ، ولا تَسرِعَنَّ إلى بادِرَهٍ (4) وَجَدتَ عَنها مَندوحَةً (5) ، ولا تَقولَنَّ : إنّى مُؤَمَّرٌ ؛ آمُرُ فَاُطاعُ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ إدغالٌ (6) فِى القَلبِ ، ومَنهَكَهٌ (7) لِلدّينِ ، وتَقَرُّبٌ مِنَ الفِتَنِ ، فَتَعَوَّذ بِاللّهِ مِن دَرَکِ الشِّقاءِ . وإذا أعجَبَکَ ما أنتَ فيهِ مِن سُلطانِکَ فَحَدِّث لَکَ بِهِ اُبَّهَةً أو مَخيلَةً فَانظُر إلى عِظَمِ مُلکِ اللّهِ فَوقَکَ ، وقُدرَتِهِ مِنکَ عَلى ما لا تَقدِرُ عَلَيهِ مِن نَفسِکَ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ يُطامِنُ (8) إلَيکَ مِن طِماحِکَ (9) ، ويَكُفُّ عَنکَ مِن غَربِکَ (10) ، ويَفىءُ إلَيکَ ما عَزَبَ (11) مِن عَقلِکَ . وإيّاکَ ومُساماتَهُ فى عَظَمَتِهِ ، أو التَّشَبُّهَ بِهِ فى جَبَروتِهِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبّارٍ ،

ويُهينُ كُلّ مُختالٍ فَخورٍ . أنصِفِ اللّهَ ، وأنصِفِ النّاسَ مِن نَفسِکَ ومِن خاصَّتِکَ ومِن أهلِکَ ومَن لَکَ فيهِ هَوىً مِن رَعِيَّتِکَ ؛ فَإِنَّکَ إلّا تَفعَل تَظلِم ، ومَن ظَلَمَ عِبادَ اللّهِ کانَ اللّهُ خَصمَهُ دونَ عِبادِهِ ، ومَن خاصَمَهُ اللّهُ أدحَضَ حُجَّتَهُ ، وکانَ للّهِ حَرباً حَتّى يَنزِعَ ويَتوبَ . ولَيسَ شَىءٌ أدعى إلى تَغييرِ نِعمَةٍ مِن إقامَةٍ عَلى ظُلمٍ ؛ فَإِنَّ اللّهَ يَسمَعُ دَعوَةَ المَظلومينَ ، وهُوَ لِلظّالِمينَ بِمِرصادٍ ، ومَن يَکُن کَذلِکَ فَهُوَ رَهينُ هَلاکٍ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . ولَيَکُن أحَبَّ الاُمورِ إلَيکَ أوسَطُها فِى الحَقِّ ، وأعَمُّها فِى العَدلِ ، وأجمَعُها لِلرَّعِيَّهِ ؛ فَإِنَّ سُخطَ العامَّهِ يُجحِفُ بِرِضَى الخاصَّهِ ، وإنَّ سُخطَ الخاصَّهِ يُغتَفَرُ مَعَ رِضَى العامَّهِ . ولَيسَ أحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّهِ أثقَلَ عَلَى الوالى مَؤونَهً فِى الرَّخاءِ ، وأقَلَّ لَهُ مَعونَهً فِى البَلاءِ ، وأکرَهَ لِلإِنصافِ ، وأسألَ بِالإِلحافِ (12) ، وأقَلَّ شُکراً عِندَ الإِعطاءِ ، وأبطَأَ عُذراً عِندَ المَنعِ ، وأضعَفَ صَبراً عِندَ مُلِمّاتِ الاُمورِ ، مِنَ الخاصَّهِ ، وإنَّما عَمودُ الدّينِ وجِماعُ المُسلِمينَ وَالعُدَّهُ لِلأَعداءِ أهلُ العامَّهِ مِنَ الاُمَّهِ ، فَليَکُن لَهُم صِغوُکَ ، وَاعمِد لِأَعَمِّ الاُمورِ مَنفَعَهً وخَيرِها عاقِبَهً ، ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ . وَليَکُن أبعَدَ رَعِيَّتِکَ مِنکَ وأشنَأَهُم عِندَکَ أطلَبُهُم لِعُيوبِ النّاسِ ؛ فَإِنَّ فِى النّاسِ عُيوباً الوالى أحَقُّ مَن سَتَرَها ، فَلا تَکشِفَنَّ ما غابَ عَنکَ ، وَاستُرِ العَورَهَ مَا استَطَعتَ ؛ يَستُرِ اللّهُ مِنکَ ما تُحِبُّ سَترَهُ مِن رَعِيَّتِکَ . وأطلِق عَنِ النّاسِ عُقَدَ کُلِّ حِقدٍ ، وَاقطَع عَنکَ سَبَبَ کُلِّ وِترٍ ، «وَاقبَلِ العُذرَ . وَادرَإِ الحُدودَ بِالشُّبَهاتِ» . وتَغابَ عَن کُلِّ ما لا يَضِحُ (13) لکَ ، ولا تَعجَلَنَّ إلى تَصديقِ ساعٍ ؛ فَإِنَّ السّاعِىَ غاشٌّ وإن تَشَبَّهَ بِالنّاصِحينَ . لا تُدخِلَنَّ فى مَشوِرَتِکَ بَخيلاً يَخذُلُکَ عَنِ الفَضلِ ، ويَعِدُکَ الفَقرَ ، ولا جَباناً يُضعِفُ عَلَيکَ الاُمورَ ، ولا حَريصاً يُزَيِّنُ لَکَ الشَّرَهَ بِالجَورِ ؛ فَإِنَّ البُخلَ وَالجَورَ (14) وَالحِرصَ غَرائِزُ شَتّى يَجمَعُها سوءُ الظَّنِّ بِاللّهِ ، کُمونُها فِى الأشرارِ . أيقِن أنَّ شَرَّ وُزَرائِکَ مَن کانَ لِلأَشرارِ وَزيراً ، ومَن شَرِکَهُم فِى الآثامِ وقامَ بِاُمورِهِم فى عِبادِ اللّهِ ؛ فَلا يَکونَنَّ لَکَ بِطانَهً (15) ، «تُشرِکُهُم فى أمانَتِکَ کَما شَرِکوا فى سُلطانِ غَيرِکَ فَأَردَوهُم وأورَدوهُم مَصارِعَ السّوءِ . ولا يُعجِبَنَّکَ شاهِدُ ما يَحضُرونَکَ بِهِ» ؛ فَإِنَّهُم أعوانُ الأَثَمَهِ ، وَإِخوانُ الظَّلَمَهِ ، وعُبابُ (16) کُلِّ طَمَعٍ ودَغَلٍ (17) ، وأنتَ واجِدٌ مِنهُم خَيرَ الخَلَفِ مِمَّن لَهُ مِثلُ أدَبِهِم ونَفاذِهِم مِمَّن قَد تَصَفَّحَ الاُمورَ ، فَعَرَفَ مَساوِيَها بِما جَرى عَلَيهِ مِنها ، فَأُولئِکَ أخَفُّ عَلَيکَ مَؤونَهً ، وأحسَنُ لَکَ مَعونَهً ، وأحنى عَلَيکَ عَطفاً ، وأقَلُّ لِغَيرِکَ إلفاً ، لَم يُعاوِن ظالِماً عَلى ظُلمِهِ ، ولا آثِماً عَلى إثمِهِ ، «ولَم يَکُن مَعَ غَيرِکَ لَهُ سيرَهٌ أجحَفَت بِالمُسلِمينَ وَالمُعاهِدينَ» ؛ فَاتَّخِذ اُولئِکَ خاصَّهً لِخَلَوتِکَ ومَلَاءِکَ . ثُمَّ ليَکُن آثَرُهُم عِندَکَ أقوَلَهُم بِمُرِّ الحَقِّ ، «وأحوَطَهُم عَلَى الضُّعَفاءِ بِالإِنصافِ ، وأقَلَّهُم لَکَ مُناظَرَهً فيما يَکونُ مِنکَ مِمّا کَرِهَ اللّهُ لِأَولِيائِهِ واقِعاً ذلِکَ مِن هَواکَ حَيثُ وَقَعَ ؛ فَإِنَّهُم يَقِفونَکَ عَلَى الحَقِّ ، ويُبَصِّرونَکَ ما يَعودُ عَلَيکَ نَفعُهُ» . وَالصَق بِأهلِ الوَرَعِ وَالصِّدقِ وذَوِى العُقولِ وَالأَحسابِ ، ثُمَّ رُضهُم عَلى ألّا يُطروکَ ، ولا يُبَجِّحوکَ بِباطِلٍ لَم تَفعَلهُ

؛ فَإِن كَثرَةَ الإِطرَاءِ تُحدِثُ الزَّهوَ ، وتُدنى مِنَ الغِرَّهِ ، «وَالإِقرَارُ بِذَلِکَ يوجِبُ المَقتَ مِنَ اللّهِ» . لا يَكونَنَّ المحُسِنُ وَالمُسىءُ عِندَکَ بِمَنزِلَهٍ سَواءٍ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ تَزهيدٌ لِأَهلِ الإِحسانِ ، فِى الإِحسانِ ، وتَدريبٌ لِأَهلِ الإِساءَهِ عَلَى الإِساءَهِ ، فَأَلزِم كُلّاً مِنهُم ما أَلزَمَ نَفسَهُ ؛ أَدَباً مِنکَ يَنفَعُکَ اللّهُ بِهِ ، وتَنفَعُ بِهِ أَعوانَکَ . ثُمَّ اعلَم أَنَّهُ لَيسَ شَىءٌ بِأَدعى لِحُسنِ ظَنِّ والٍ بِرَعِيَّتِهِ مِن إِحسانِهِ إِلَيهِم ، وتَخفيفِهِ المَؤوناتِ عَلَيهِم ، وقِلَّهِ استِكراهِهِ إِيّاهُم عَلى ما لَيسَ لَهُ قِبَلَهُم ، فَلْيَكُن فى ذلِکَ أَمرٌ يَجتَمِعُ لَکَ بِهِ حُسنُ ظَنِّکَ بِرَعِيَّتِکَ ؛ فَإِنَّ حُسنَ الظَّنِّ يَقطَعُ عَنکَ نَصَباً طَوِيلاً ، وإِنَّ أَحَقَّ مَن حَسُنَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَن حَسُنَ بَلاؤُکَ عِندَهُ ، وأَحَقَّ مَن ساءَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَن ساءَ بَلاؤُکَ عِندَهُ ، «فَاعرِف هذِهِ المَنزِلَهَ لَکَ وعَلَيکَ لِتَزدَکَ بَصيرَهً فى حُسنِ الصُّنعِ ، وَاستِكثارِ حُسنِ البَلاءِ عِندَ العامَّهِ ، مَعَ ما يوجِبُ اللّهُ بِها لَکَ فِى المَعادِ» . ولا تَنقُضِ سُنَّهً صالِحَهً عَمِلَ بِها صُدورُ هذِهِ الاُمَّهِ ، وَاجتَمَعَت بِهَا الاُلفَهُ ، وصَلَحَت عَلَيهَا الرَّعِيَّهُ . ولا تُحدِثَنَّ سُنَّهً تَضُرُّ بِشَىءٍ مِمّا مَضى مِن تِلکَ السُّنَنِ ؛ فَيَكونَ الأَجرُ لِمَن سَنَّها ، وَالوِزرُ عَلَيکَ بِما نَقَضتَ مِنها . وأَكثِر مُدارَسَهَ العُلَماءِ ، ومُثافَنَهَ (18) الحُكَماءِ ، فى تَثبيتِ ما صَلَحَ عَلَيهِ أَهلُ بِلادِکَ ، وإِقامَهِ مَا استَقامَ بِهِ النّاسُ مِن قَبلِکَ ؛ «فَإِنَّ ذلِکَ يُحِقُّ الحَقَّ ، ويَدفَعُ الباطِلَ ، ويُكتَفى بِهِ دَليلاً ومِثالاً لِأَنَّ السُّنَنَ الصّالِحَهَ هِىَ السَّبيلُ إِلى طاعَهِ اللّهِ» . ثُمَّ اعلَم أَنَّ الرَّعِيَّهَ طَبَقاتٌ ، لا يَصلُحُ بَعضُها إِلّا بِبَعضٍ ، ولا غِنى بِبَعضِها عَن بَعضٍ ؛ فَمِنها جُنودُ اللّهِ ، ومِنها كُتّابُ العامَّهِ وَالخاصَّهِ ، ومِنها قُضاهُ العَدلِ ، ومِنها عُمّالُ الإِنصافِ وَالرِّفقِ ، ومِنها أَهلُ الجِزيَهِ وَالخَراجِ مِن أَهلِ الذِّمَّهِ ومُسلِمَهِ النّاسِ ، ومِنهَا التُّجّارُ وأَهلُ الصِّناعاتِ ، ومِنهَا الطَّبَقَهُ (19) السُّفلى مِن ذَوِى الحاجَهِ وَالمَسكَنَهِ ، وكُلٌّ قَد سَمَّى اللّهُ سَهمَهُ ، ووَضَعَ عَلى حَدِّ فَرِيضَتِهِ فى كِتابِهِ أَو سُنَّهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، وعَهداً عِندَنا مَحفوظاً . فَالجُنودُ بِإِذنِ اللّهِ حُصونُ الرَّعِيَّهِ ، وزَينُ الوُلاهِ ، وعِزُّ الدّينِ ، وسَبيلُ الأَمنِ وَالخَفضِ ، ولَيسَ تَقومُ الرَّعِيَّهُ إِلّا بِهِم . ثُمَّ لا قِوامَ لِلجُنودِ إِلّا بِما يُخرِجُ اللّهُ لَهُم مِنَ الخَراجِ الَّذى يَصِلونَ بِهِ إِلَى جِهادِ عَدُوِّهِم ، ويَعتَمِدونَ عَلَيهِ ، ويَكونُ مِن وَراءِ حاجاتِهِم . ثُمَّ لا بَقاءَ لِهذَينِ الصِّنفَينِ إِلّا بِالصِّنفِ الثّالِثِ مِنَ القُضاهِ وَالعُمّالِ وَالكُتّابِ ؛ لِما يُحكِمونَ مِنَ الأُمورِ ، ويُظهِرونَ مِنَ الإِنصافِ ، ويَجمَعونَ مِنَ المَنافِعِ ، ويُؤمَنونَ عَلَيهِ مِن خَواصِّ الاُمورِ وعَوامِّها . ولا قِوامَ لَهُم جَميعاً إِلّا بِالتُّجّارِ وذَوِى الصِّناعاتِ فِيما يَجمَعونَ مِن مَرافِقِهِم ، ويُقيمونَ مِن أَسواقِهِم ، ويَكفونَهُم مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيديهِم مِمّا لا يَبلُغُهُ رِفقُ غَيرِهِم . ثُمَّ الطَّبَقَهُ السُّفلى مِن أَهلِ الحاجَهِ وَالمَسكَنَهِ الَّذينَ يَحِقُّ رِفدُهُم (20) ، وفى فَىءِ اللّهِ لِكُلٍّ سَعَهٌ ، ولِكُلٍّ عَلَى الوالى حَقٌّ بِقَدرِ يُصلِحُهُ ، ولَيسَ يَخرُجُ الوالى مِن حَقيقَهِ ما أَلزَمَهُ اللّهُ مِن ذلِکَ إِلّا بِالإِهتِمامِ والإِستِعانَهِ بِاللّهِ وتَوطينِ نَفسِهِ عَلى لُزومِ الحَقِّ وَالصَّبرِ فيما خَفَّ عَلَيهِ وثَقُلَ . فَوَلِّ مِن جُنودِکَ أَنصَحَهُم فى نَفسِکَ لِلّهِ ولِرَسولِهِ ولِإِمامِکَ ، وأَنقاهُم جَيباً ، وأَفضَلَهُم حِلماً ، وأَجمَعَهُم

عِلماً وسِياسَةً ، مِمَّن يُبطِئُ عَنِ الغَضَبِ ، ويَسرَعُ إلَى العُذرِ ، ويَرأفُ بِالضُّعَفاءِ ، ويَنبو (21) عَلَى الأقوِياءِ ، مِمَّن لا يُثيرُهُ العَنفُ ، ولا يَقعُدُ بِهِ الضَّعفُ . ثُمَّ الصَق بِذَوِى الأحسابِ وأهلِ البُيوتاتِ الصّالِحَهِ والسَّوابِقِ الحَسَنَهِ ، ثُمَّ أهلِ النَّجدَهِ وَالشَّجاعَهِ وَالسَّخاءِ وَالسَّماحَهِ ؛ فَإنَّهُم جِماعٌ مِنَ الكَرَمِ ، وشُعَبٌ مِنَ العُرفِ ، يَهدونَ إلى حُسنِ الظَّنِّ بِاللّهِ ، وَالإيمانِ بِقَدَرِهِ . ثُمَّ تَفَقَّد اُمورَهُم بِما يَتَفَقَّدُ الوالِدُ مِن وَلَدِهِ ، ولا يَتَفاقَمَنَّ (22) فى نَفسِکَ شَىءٌ قَوَّيتَهُم بِهِ . ولا تَحقِرَنَّ لُطفاً تَعاهَدتَهُم بِهِ وإن قَلَّ ؛ فَإنَّهُ داعِيَهٌ لَهُم إلى بَذلِ النَّصيحَهِ وحسُنِ الظَّنِّ بِکَ . فَلا تَدَعِ تَفَقُّدَ لَطيفِ اُمورِهِمُ اتِّکالاً عَلى جَسيمِها ؛ فَإنَّ لِلیَسيرِ مِن لُطفِکَ مَوضِعاً يَنتَفِعونَ بِهِ ، ولِلجَسيمِ مَوقِعاً لا يَستَغنونَ عَنهُ . وَلیَکُن آثَرُ رُؤوسِ جُنودِکَ مَن واساهُم فى مَعونَتِهِ ، وأفضَلَ عَلَيهِم فى بَذلِهِ مِمَّن يَسَعُهُم ويَسَعُ مَن وَراءَهُم مِنَ الخُلوفِ (23) مِن أهلِهِم ، حَتّى يَکونَ هَمُّهُم هَمّاً واحِداً فى جِهادِ العَدُوِّ . «ثُمَّ واتِرِ إعلامَهم ذاتَ نَفسِکَ فى إيثارِهِم وَالتَّکرِمَهِ لَهُم ، وَالإرصادِ بِالتَّوسِعَهِ . وحَقِّق ذلِکَ بِحُسنِ الفِعالِ وَالأثَرِ وَالعَطفِ» ؛ فَإنَّ عَطفَکَ عَلَيهِم يَعطِفُ قُلوبَهُم عَلَيکَ . وإنَّ أفضَلَ قُرَّهِ العُيونِ لِلوُلاهِ استِفاضَهُ العَدلِ فِى البِلادِ ، وظُهورُ مَوَدَّهِ الرَّعِيَّهِ ؛ لِأنَّهُ لا تَظهَرُ مَوَدَّتَهُم إلّا بِسَلامَهِ صُدورِهِم ، ولا تَصِحُّ نَصيحَتُهُم إلّا بِحَوطَتِهِم عَلى وُلاهِ اُمورِهِم ، وقِلَّهِ استِثقالِ دَولَتِهِم ، وتَرکِ استِبطاءِ انقِطاعِ مُدَّتِهِم . «ثُمَّ لا تَکِلَنَّ جُنودَکَ إلى مَغنَمٍ وَزَّعتَهُ بَينَهُم ، بَل أحدِث لَهُم مَعَ کُلِّ مَغنَمٍ بَدَلاً مِمّا سِواهُ مِمّا أفاءَ اللّهُ عَلَيهِم ، تَستَنصِر بِهِم بِهِ ، ويَکونَ داعِيَهً لَهُم إلَى العَودَهِ لِنَصرِ اللّهِ ولِدينِهِ . وَاخصُص أهلَ النَّجدَهِ فى أمَلِهِم إلى مُنتَهى غايَهِ آمالِکَ مِنَ النَّصيحَهِ بِالبَذلِ» ، وحُسنِ الثَّناءِ عَلَيهِم ، ولَطيفِ التَّعَهُّدِ لَهُم رَجُلاً رَجُلاً وما أبلى فى کُلِّ مَشهَدٍ ؛ فَإنَّ کَثرَهَ الذِّکرِ مِنکَ لِحُسنِ فِعالِهِم تَهُزُّ الشُّجاعَ ، وتُحَرِّضُ النّاکِلَ إن شاءَ اللّهُ . «ثُمَّ لا تَدَعَ أن يَکونَ لَکَ عَلَيهِم عُيونٌ (24) مِن أهلِ الأمانَهِ وَالقَولِ بِالحَقِّ عِندَ النّاسِ ، فَيَثبِتونَ بَلاءَ کُلِّ ذى بَلاءٍ مِنهُم لِيَثِقَ اُولَئِکَ بِعِلمِکَ بِبَلائِهِم» . ثُمَّ اعرِف لِکُلِّ امرِئٍ مِنهُم ما أبلى ، ولا تَضُمَّنَّ بَلاءَ امرِئٍ إلى غَيرِهِ ، ولا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دونَ غايَهِ بَلائِهِ ، «وکافِ کُلّاً مِنهُم بِما کانَ مِنهُ ، وَاخصُصهُ مِنکَ بِهَزِّهِ» . ولا يَدعُوَنَّکَ شَرَفُ امرِئٍ إلى أن تُعَظِّمَ مِن بَلائِهِ ما کانَ صَغيراً ، ولا ضِعَهُ امرِئٍ عَلى أن تُصَغِّرَ مِن بَلائِهِ ما کانَ عَظيماً . «ولا يُفسِدَنَّ امرَأً عِندَکَ عِلَّهٌ إن عَرَضَت لَهُ ، ولا نُبُوَّهُ حَديثٍ لَهُ قَد کانَ لَهُ فيها حُسنُ بِلاءٍ ، فَإنَّ العِزَّهَ لِلّهِ يُؤتيهِ مَن يَشاءُ وَالعاقِبَهُ لِلمُتَّقينَ . وإن استُشهِدَ أحدٌ مِن جُنودِکَ وأهلِ النِّکايَهِ فى عَدُوِّکَ فَاخلُفهُ (25) فى عِيالِهِ بِما يَخلُفُ بِهِ الوَصِيُّ الشَّفيقُ المُوَثَّقُ بِهِ ؛ حَتّى لا يُرى عَلَيهِم أثَرُ فَقدِهِ ؛ فَإنَّ ذلِکَ يُعطِفُ عَلَيکَ قُلوبَ شيعَتِکَ ، ويَستَشعِرونَ بِهِ طاعَتَکَ ، ويَسلَسونَ (26) لِرُکوبِ مَعاريضِ التَّلَفِ الشَّديدِ فى وِلايَتِکَ . وقَد کانَت مِنَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله سُنَنٌ فِى المُشرِکينَ ومِنّا بَعدَهُ سُنَنٌ ، قَد جَرَت بِها سُنَنٌ وأمثالٌ فِى الظّالِمينَ ، ومَن تَوَجَّهَ قِبلَتَنا ، وتَسمّى بِدينِنا» ؛

وقَد قالَ اللّهُ لِقَومٍ أحَبَّ إرشادَهُم : «يَاأَيُّهَا الّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ ذَ لِکَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً» (27) ، وقالَ : «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَنَ إِلَا قَلِيلاً» (28) » فَالرَّدُ إلَى اللّهِ الأَخذُ بِمُحكَمِ كِتابِهِ ، وَالرَّدُّ إلَى الرَّسولِ الأَخذُ بِسُنَّتِهِ الجامِعَهِ غَيرِ المُتَفَرِّقَهِ ، «ونَحنُ أهلُ رَسولِ اللّهِ الَّذينَ نَستَنبِطُ المُحكَمَ مِن كِتابِهِ ، ونَميزُ المُتَشابِهِ مِنهُ ، ونَعرِفُ النّاسِخَ مِمّا نَسَخَ اللّهُ ووَضَعَ إصرَهُ . فَسِر فى عَدُوِّکَ بِمِثلِ ما شاهَدتَ مِنّا فى مِثلِهِم مِنَ الأعداءِ ، وواتِر إلَينَا الكُتُبَ بِالأَخبارِ بِكُلِّ حَدَثٍ يَأتِکَ مِنّا أمرٌ عامٌّ ، وَاللّهُ المُستَعانُ . ثُمَّ انظُر فى أمرِ الأِحكامِ بَينَ النّاسَ بَنِيَّهٍ صالِحَهٍ ؛ فَإِنَّ الحُكمَ فى إنصافِ المَظلومِ مِنَ الظّالِمِ وَالأَخذِ لِلضَّعيفِ مِنَ القَوِىِّ وإقامَهِ حُدودِ اللّهِ عَلى سُنَّتِها ومِنهاجِها مِمّا يُصلِحُ عِبادَ اللّهِ وبِلادَهُ» . فَاختَر لِلحُكمِ بَينَ النّاسِ أفضَلَ رَعِيَّتِکَ فى نَفسِکَ ، «وأنفُسِهِم لِلعِلمِ وَالحِلمِ وَالوَرَعِ وَالسَّخاءِ» ، مِمَّن لا تَضيقُ بِهِ الأُمورُ ، ولا تُمحِكُهُ (29) الخُصومُ ، ولا يَتَمادى فى إثباتِ الزَّلَّهِ ، ولا يَحصَرُ مِنَ الفَىءِ إلَى الحَقِّ إذا عَرَفَهُ ، ولا تُشرِفُ نَفسُهُ على طَمَعٍ ، ولا يَكتَفى بِأدنى فَهمٍ دونَ أقصاهُ ، وأوقَفَهُم فِى الشُّبَهاتِ ، وآخَذَهُم بِالحُجَجِ ، وأقَلَّهُم تَبَرُّماً بِمُراجَعَهِ الخُصومِ ، وأصبَرَهُم عَلى تَكَشُّفِ الأُمورِ ، وأصرَمَهُم عِندَ اتِّضاحِ الحُكمِ ، مِمَّن لا يَزدَهيهِ إطراءٌ ، ولا يَستَميلُهُ إغراقٌ ، ولا يَصغى (30) لِلتَّبليغِ ؛ فَوَلِّ قَضاءَکَ مَن كانَ كَذلِکَ ، وهُم قَليلٌ ، ثُمَّ أكثِر تَعَهُّدَ قَضائِهِ ، وَافتَح لَهُ فِى البَذلِ ما يُزيحُ عِلَّتَهُ ، ويَستَعينُ بِهِ ، وتَقِلُّ مَعَهُ حاجَتُهُ إلَى النّاسِ ، وأعطِهِ مِنَ المَنزِلَهِ لَدَيکَ ما لا يَطمَعُ فيهِ غَيرُهُ مِن خاصَّتِکَ ؛ لِيَأمَنَ بِذلِکَ اغتِيالَ الرِّجالِ إيّاهُ عِندَکَ . «وأحسِن تَوقيرَهُ فى صُحبَتِکَ ، وقُربَهُ فى مَجلِسِکَ ، وأمضِ قَضاءَهُ ، وأنفِذ حُكمَهُ ، وَاشدُد عَضُدَهُ ، وَاجعَل أعوانَهُ خِيارَ مَن تَرضى مِن نُظَرائِهِ مِنَ الفُقَهاءِ وأهلِ الوَرَعِ وَالنَّصيحَهِ للّهِ ولِعِبادِ اللّهِ ؛ لِيُناظِرَهُم فيما شُبِّهَ عَلَيهِ ، ويَلطِفَ عَلَيهِم لِعِلمِ ما غابَ عَنهُ ، ويَكونونَ شُهَداءَ عَلى قَضائِهِ بَينَ النّاسِ إن شاءَ اللّهُ . ثُمَّ حَمَلَهُ الأَخبارِ لِأَطرافِکَ قُضاهٌ تَجتَهِدُ فيهِم نَفسُهُ ، لا يَختَلِفونَ ولا يَتَدابَرونَ فى حُكمِ اللّهِ وسُنَّهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَإِنَّ الاِختِلافِ فِى الحُكمِ إضاعَهٌ لِلعَدلِ ، وغِرَّهٌ فِى الدّينِ ، وسَبَبٌ مِنَ الفُرقَهِ . وقَد بَيَّنَ اللّهُ ما يَأتونَ وما يُنفِقونَ ، وأمَرَ بِرَدِّ ما لا يَعلَمونَ إلى مَنِ استَودَعَهُ اللّهُ عِلمَ كِتابِهِ ، وَاستَحفَظَهُ الحُكمَ فيهِ ، فَإِنَّما اختِلافُ القُضاهِ فى دُخولِ البَغيِ بَينَهُم ، وَاكتِفاءُ كُلِّ امرِئٍ مِنهُم بِرَأيِهِ دونَ مَن فَرَضَ اللّهُ وِلايَتَهُ لَيسَ يُصلِحُ الدّينَ ولا أهلَ الدّينِ عَلَى ذلِکَ . ولكِن عَلَى الحاكِمِ أن يَحكُمَ بِما عِندَهُ مِنَ الأَثَرِ وَالسُّنَّهِ ، فَإذا أعياهُ ذلِکَ رَدَّ الحُكمَ إلى أهلِهِ ، فَإن غابَ أهلُهُ عَنهُ ناظَرَ غَيرَهُ مِن فُقَهاءِ المُسلِمينَ ؛ لَيسَ لَهُ تَركُ ذلِکَ إلَى غَيرِهِ ، ولَيسَ لِقاضِيَين مِن أهلِ المِلَّهِ أن يُقيما عَلَى اختِلافٍ فِى الحُكمِ دونَ ما رُفِعَ ذلِکَ

إلى وَلِيِّ الأمرِ فَيكُم ، فَيَكونَ هُوَ الحاكِمَ بِما عَلَّمَهُ اللّهُ ، ثُمَّ يَجتَمِعانِ عَلى حُكمِهِ فيما وافَقَهُما أو خالَفَهُما» . فَانظُر فى ذلِکَ نَظَراً بَليغاً ، فَإِنَّ هذَا الدّينَ قَد كانَ أسيراً بِأيدِى الأشرارِ ، يُعمَلُ فيهِ بِالهَوى ، وتُطلَبُ بِهِ الدُّنيا . «وَاكتُب إلى قُضاةِ بُلدانِکَ فَليَرفَعوا إلَيکَ كُلَّ حُكمٍ اختَلَفوا فيهِ عَلى حُقوقِهِ ، ثُمَّ تَصَفَّح تِلکَ الأحكامَ ؛ فَما وافَقَ كِتابَ اللّهِ وسُنَّةَ نَبِيِّهِ وَالأثَرَ مِن إمامِکَ فَأمضِهِ وَاحمِلهُم عَلَيهِ ، ومَا اشتَبَهَ عَلَيکَ فَاجمَع لَهُ الفُقَهاءَ بِحَضرَتِکَ فَناظِرهُم فيهِ ، ثُمَّ أمضِ ما يَجتَمِعُ عَلَيهِ أقاويلُ الفُقَهاءِ بِحَضرَتِکَ مِنَ المُسلِمينَ ، فَإِنَّ كُلَّ أمرٍ اختَلَفَ فيهِ الرَّعِيَّةُ مَردودٌ إلى حُكمِ الإمامِ ، وعَلَى الإمامِ الإستِعانَةُ بِاللّهِ ، وَالإجتِهادِ فى إقامَةِ الحُدودِ ، وجَبرِ الرَّعِيَّةِ عَلى أمرِهِ ، ولا قُوَّةَ إلّا بِاللّهِ» . ثُمَّ انظُر إلى اُمورِ عُمّالِکَ ، وَاستَعمِلهُم اختِباراً ، ولا تُوَلِّهِم اُمورَکَ مُحاباةً (31) وأثَرَةً (32) ؛ فَإِنَّ المُحاباةَ وَالأثَرَةَ جِماعُ الجَورِ وَالخِيانَةِ ، «وإدخالُ الضَّرورَةِ عَلَى النّاسِ ، ولَيسَت تَصلُحُ الاُمورُ بِالإدغالِ ، فَاصطَفِ لِوِلايَةِ أعمالِکَ أهلَ الوَرَعِ وَالعِلمِ وَالسِّياسَةِ» ، وتَوَخَّ مِنهُم أهلَ التَّجرِبَةِ وَالحَياءِ مِن أهلِ البُيوتاتِ الصّالِحَةِ وَالقَدَمِ فِى الإسلامِ ؛ فَإِنَّهُم أكرَمُ أخلاقاً ، وأصَحُّ أعراضاً وأقَلُّ فِى المَطامِعِ إشرافاً ، وأبلَغُ فى عَواقِبِ الاُمورِ نَظَراً مِن غَيرِهِم ، «فَليَكونوا أعوانَکَ عَلى ما تَقَلَّدتَ» . ثُمَّ أسبِغ عَلَيهِم «فِى العِمالاتِ ، ووَسِّع عَلَيهِم فِى» الأرزاقِ ؛ فَإِنَّ فى ذلِکَ قُوَّةً لَهُم عَلَى استِصلاحِ أنفُسِهِم ، وغِنىً عَن تَناوُلِ ما تَحتَ أيديهِم ، وحُجَّةً عَلَيهِم إن خالَفوا أمرَکَ ، أو ثَلَموا أمانَتَکَ . ثُمَّ تَفَقَّد أعمالَهُم ، وَابعَثِ العُيونَ عَلَيهِم مِن أهلِ الصِّدقِ وَالوَفاءِ ؛ فَإِنَّ تَعَهُّدَکَ فِى السِّرِّ اُمورَهُم حَدوَةٌ لَهُم عَلَى استِعمالِ الأمانَةِ وَالرِّفقِ بِالرَّعِيَّةِ . وتَحَفَّظ مِنَ الأعوانِ ؛ فَإِن أحَدٌ مِنهُم بَسَطَ يَدَهُ إلى خِيانَةٍ اجتَمَعَت بِها أخبارُ عُيونِکَ اكتَفَيتَ بِذلِکَ شاهِداً ، فَبَسَطتَ عَلَيهِ العُقوبَةَ فى بَدَنِهِ ، وأخَذتَهُ بِما أصابَ مِن عَمَلِهِ ، ثُمَّ نَصَبتَهُ بِمَقامِ المَذَلَّةِ فَوَسَمتَهُ بِالخِيانَةِ ، وقَلَّدتَهُ عارَ التُّهَمَةِ . وتَفَقَّد ما يُصلِحُ أهلَ الخَراجِ ؛ فَإِنَّ فى صَلاحِهِ وصَلاحِهِم صَلاحاً لِمَن سِواهُم ، ولا صَلاحَ لِمَن سِواهُم إلّا بِهِم ؛ لِأنَّ النّاسَ كُلَّهُم عِيالٌ عَلَى الخَراجِ وأهلِهِ . فَليَكُن نَظَرُکَ فى عِمارَةِ الأرضِ أبلَغَ مِن نَظَرِکَ فِى استِجلابِ الخَراجِ؛ فَإِنَّ الجَلبَ لا يُدرَکُ إلّا بِالعِمارَةِ ، ومَن طَلَبَ الخَراجَ بِغَيرِ عِمارَةٍ أخرَبَ البِلادَ ، وأهلَکَ العِبادَ ، ولَم يَستَقِم لَهُ أمرُهُ إلّا قَليلاً . «فَاجمَع إلَيکَ أهلَ الخَراجِ مِن كُلِّ بُلدانِکَ ، ومُرهُم فَليُعلِموکَ حالَ بِلادِهِم وما فيهِ صَلاحُهُم ورَخاءَ جِبايَتِهِم ، ثُمَّ سَل عَمّا يَرفَعُ إلَيکَ أهلُ العِلمِ بِهِ مِن غَيرِهِم» ؛ فَإِن كانوا شَكَوا ثِقَلاً أو عِلَّةً مِن انقِطاعِ شِربٍ أو إحالَةِ أرضٍ اغتَمَرَها غَرَقٌ أو أجحَفَ بِهِمُ العَطَشُ أو آفَةً خَفَّفتَ عَنهُم ما تَرجو أن يُصلِحَ اللّهُ بِهِ أمرَهُم ، «وإن سَأَلوا مَعونَةً عَلى إصلاحِ ما يَقدِرونَ عَلَيهِ بِأموالِهِم فَاكفِهِم مَؤونَتَهُ ؛ فَإِنَّ فى عاقِبَةِ كِفايَتِکَ إيّاهُم صَلاحاً ، فَلا يَثقُلَنَّ عَلَيکَ شَىءٌ خَفَّفتَ بِهِ عَنهُمُ المَؤوناتِ» ؛ فَإِنَّهُ ذُخرٌ يَعودونَ بِهِ عَلَيکَ لِعِمارَةِ بِلادِکَ ، وتَزيين وِلايَتِکَ ، «مَعَ اقتِنائِکَ مَوَدَّتَهُم وحُسنَ نِيّاتِهِم ، وَاستِفاضَةِ الخَيرِ ، وِما

يُسَهِّلُ اللّهُ بِهِ مِن جَلبِهِم ، فَإِنَّ الخَراجَ لا يُستَخرَجُ بِالكَدِّ والإتعابِ ، مَعَ أَنَّها عُقَدٌ (33) تَعتَمِدُ عَلَيها إن حَدَثَ حَدَثٌ كُنتَ عَلَيهِم مُعتَمِداً» ؛ لِفَضلِ قُوَّتِهِم بِما ذَخَرتَ عَنهُم مِنَ الجَمامِ (34) ، وَالثِّقَهِ مِنهُم بِما عَوَّدتَهُم مِن عَدلِکَ ورِفقِکَ ، ومَعرِفَتِهِم بِعُذرِکَ فيما حَدَثَ مِنَ الأَمرِ الَّذِى اتَّكَلتَ بِهِ عَلَيهِم ، فَاحتَمَلوهُ بِطيبِ أَنفُسِهِم ، فَإِنَّ العُمرانَ مُحتَمِلٌ ما حَمَّلتَهُ ، وإِنَّما يُؤتى خَرابُ الأَرضِ لِإِعوازِ أَهلِها ، وإِنَّما يُعوِزُ أهلُها لِإِسرافِ الوُلاهِ وسوءِ ظَنِّهِم بِالبَقاءِ وقِلَّهِ انتِفاعِهِم بِالعِبَرِ . «فَاعمَل فيما وُلّيتَ عَمَلَ مَن يُحِبُّ أَن يَدَّخِرَ حُسنَ الثَّناءِ مِنَ الرَّعِيَّهِ ، وَالمَثوبَهِ مِنَ اللّهِ ، وَالرِّضا مِنَ الإِمامِ . ولا قُوَّهَ إِلّا بِاللّهِ» . ثُمَّ انظُر فى حالِ كُتّابِکَ «فَاعرِف حالَ كُلِّ امرِئٍ مِنهُم فيما يَحتاجُ إِلَيهِ مِنهُم ، فَاجعَل لَهُم مَنازِلَ ورُتَباً» ، فَوَلِّ عَلى اُمورِکَ خَيرَهُم ، وَاخصُص رَسائِلَکَ الَّتى تُدخِلُ فيها مَكيدَتَکَ وأسرارَکَ بِأَجمَعِهِم لِوُجوهِ صالِحِ الأَدَبِ ، «مِمَّن يَصلُحُ لِلمُناظَرَهِ فى جَلائِلِ الأُمورِ ، مِن ذَوِى الرَّأىِ وَالنَّصيحَهِ وَالذِّهنِ ، أَطواهُم عَنکَ لِمَكنونِ الأَسرارِ كَشحاً» ، مِمَّن لا تُبطِرُهُ الكَرامَهُ ، «ولا تَمحَقُ بِهِ الدّالَّهُ (35) » فَيَجتَرِئَ بِها عَلَيکَ فى خَلاءٍ ، أو يَلتَمِسَ إظهارَها فى مَلاءٍ ، ولا تقصُرُ بِهِ الغَفلَهُ عَن إيرادِ كُتُبِ الأَطرافِ عَلَيکَ ، وإِصدارِ جَواباتِکَ عَلَى الصَّواب عَنکَ ، وفيما يَأخُذُ ويُعطى مِنکَ ، ولا يُضعِفُ عَقداً اعتَقَدَهُ لَکَ ، ولا يَعجِزُ عَن إطلاقِ ما عُقِدَ عَلَيکَ ، ولا يَجهَلُ مَبلَغَ قَدرِ نَفسِهِ فِى الاُمورِ ؛ فَإِنَّ الجاهِلَ بِقَدرِ نَفسِهِ يَكونُ بِقَدرِ غَيرِهِ أَجهَلَ . «ووَلِّ ما دونَ ذلِکَ مِن رَسائِلِکَ وجَماعاتِ كُتُبِ خَرجِکَ ودَواوينِ جُنودِکَ قَوماً تَجتَهِدُ نَفسَکَ فِى اختِيارِهِم ؛ فَإِنَّها رُؤوسُ أمرِکَ ، أجمَعُها لِنَفعِکَ ، وأعَمُّها لِنَفعِ رَعِيَّتِکَ» . ثُمَّ لا يَكُنِ اختِيارُکَ إيّاهُم عَلى فِراسَتِکَ وَاستِنامَتِکَ (36) وحُسنِ الظَّنِّ بِهِم ، فَإِنَّ الرِّجالَ يَعرِفونَ فِراساتِ الوُلاهِ بِتَصَنُّعِهِم وخِدمَتِهِم ولَيسَ وَراءَ ذلِکَ مِنَ النَّصيحَهِ وَالأَمانَهِ ، ولكِنِ اختَبِرهُم بِما وُلُّوا لِلصّالِحينَ قَبلَکَ ، فَاعمِد لِأَحسَنِهِم كانَ فِى العامَّهِ أَثَراً وأعرَفِهِم فيها بِالنَّبلِ وَالأَمانَهِ ، فَإِنَّ ذلِکَ دَليلٌ عَلَى نَصيحَتِکَ للّهِ ولِمَن وُلّيتَ أمرَهُ . «ثُمَّ مُرهُم بِحُسنِ الوِلايَهِ ، ولينِ الكَلِمَهِ» . وَاجعَل لِرَأسِ كُلِّ أمرٍ مِن اُمورِک رَأساً مِنهُم ، لا يَقهَرُهُ كَبيرُها ، ولا يَتَشَتَّتُ عَلَيهِ كَثيرُها . «ثُمَّ تَفَقَّد ما غابَ عَنکَ مِن حالاتِهِم ، واُمورِ مَن يَرِدُ عَلَيکَ رُسُلُهُ ، وذَوِى الحاجَهِ وكَيفَ ولايَتِهِم وقَبولِهِم وَلِيَّهُم وحُجَّتَهُم ؛ فَإِنَّ التَّبَرُّمَ وَالعِزَّ وَالنَّخوَهَ مِن كَثيرٍ مِنَ الكُتّابِ إِلّا مَن عَصَمَ اللّهُ ، ولَيسَ لِلنّاسِ بُدٌّ مِن طَلَبِ حاجاتِهِم» . ومَهما كانَ فى كُتّابِکَ مِن عَيبٍ فَتَغابَيتَ عَنهُ اُلزِمتَهُ ، أو فَضلٍ نُسِبَ إِلَيکَ ، مَعَ مالَکَ عِندَ اللّهِ فى ذلِکَ مِن حُسنِ الثَّوابِ . ثُمَّ التُّجّارُوذَوِى الصِّناعاتِ فَاستَوصِ وأوصِ بِهِم خَيراً ؛ المُقيمِ مِنهُم ، وَالمُضطَرِبِ (37) بِمالِهِ ، وَالمُتَرَفِّقِ بِيَدِهِ ؛ فَإِنَّهُم مَوادُّ لِلمَنافِعِ ، وجُلّابُها فِى البِلادِ فى بَرِّکَ وبَحرِکَ وسَهلِکَ وجَبَلِکَ ، وحَيثُ لا يَلتَئِمُ النّاسُ لِمَواضِعِها ولا يَجتَرِئونَ عَلَيها «مِن بِلادِ أعدائِکَ مِن أهلِ الصِّناعاتِ الَّتى أجرَى اللّهُ الرِّفقَ مِنها عَلى أيديهِم فَاحفَظ حُرمَتَهُم ، وآمِن سُبُلَهُم ، وخُذ لَهُم بِحُقوقِهِم» ؛

فَإِنَّهُم سِلمٌ لا تُخافُ بائِقَتُهُ ، وصُلحٌ لا تُحذَرُ غائِلَتُهُ ، «أحبَّ الاُمورِ إلَيهِم أجمَعُها لِلأَمنِ وأجمَعُها لِلسُّلطانِ» ، فَتَفَقَّد اُمورَهُم بِحَضرَتِکَ ، وفى حَواشى بِلادِکَ . وَاعلَم مَعَ ذلِکَ أنَّ فى کَثيرٍ مِنهُم ضيقاً فاحِشاً ، وشُحّاً قَبيحاً ، وَاحتِکاراً لِلمَنافِعِ ، وتَحَکُّماً فِى البِياعاتِ ، وذلِکَ بابُ مَضَرَّةٍ لِلعامَّةِ ، وعَيبٌ عَلَى الوُلاةِ ؛ فَامنَع الاِحتِکارَ فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَهى عَنهُ . وَليَکُنِ البَيعُ وَالشِّراءُ بَيعاً سَمِحاً ، بِمَوازينِ عَدلٍ ، وأسعارٍ لا تُجحِفُ بِالفَريقَينِ مِنَ البائِعِ وَالمُبتاعِ ، فَمَن قارَفَ حُکرَةً بَعدَ نَهيِکَ فَنَکِّل وعاقِب فى غَيرِ إسرافٍ ؛ «فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَعَلَ ذلِکَ» . ثُمَّ اللّهَ اللّهَ فِى الطَّبَقَةِ السُّفلى مِنَ الَّذينَ لا حيلَةَ لَهُم ، وَالمَساکينِ ، وَالمُحتاجينَ ، وذَوِى البُؤسِ ، وَالزَّمنى (38) ؛ فَإِنَّ فى هذِهِ الطَّبَقَةِ قانِعاً ومُعتَرّاً ، فَاحفَظِ اللّهَ مَا استَحفَظَکَ مِن حَقِّهِ فيها ، وَاجعَل لَهُم قِسماً مِن غَلّاتِ صَوافِى الإِسلامِ فى کُلِّ بَلَدٍ ، فَإِنَّ لِلأَقصى مِنهُم مِثلَ الَّذى لِلأَدنى ، وکُلّاً قَدِ استُرعيتَ حَقَّهُ ، فَلا يَشغَلَنَّکَ عَنهُم بَطَرٌ ؛ فَإِنَّکَ لا تُعذَرُ بِتَضييعِ الصَّغيرِ لِاِحکامِکَ الکَثيرَ المُهِمِّ ، فَلا تُشخِص هَمَّکَ عَنهُم ، ولا تُصَعِّر خَدَّکَ لَهُم ، وتَواضَع للّهِ يَرفَعکَ اللّهُ ، وَاخفَض جَناحَکَ لِلضُّعَفاءِ ، وَاربِهِم إلى ذلِکَ مِنکَ حاجَةً» ، وتَفَقَّدَ مِن اُمورِهُم ما لا يَصِلُ إلَيکَ مِنهُم مِمَّن تَقتَحِمُهُ العُيونُ وتَحقِرُهُ الرِّجالُ ، فَفَرِّغ لِاُولئِکَ ثِقَتَکَ مِن أهلِ الخَشيَةِ وَالتَّواضُعِ فَليَرفَع إلَيکَ اُمورَهُم ، ثُمَّ اعمَل فيهِم بِالإِعذارِ إلَى اللّهِ يَومَ تَلقاهُ ، فَإِنَّ هؤُلاءِ أحوَجُ إلَى الإِنصافِ مِن غَيرِهِم ، وکُلٌّ فَأَعذِر إلَى اللّهِ فى تَأدِيَةِ حَقِّهِ إلَيهِ . وتَعَهَّد أهلَ اليُتمِ وَالزَّمانَةِ وَالرِّقَّةِ فِى السِّنِّ مِمَّن لا حيلَةَ لَهُ ، ولا يَنصِبُ لِلمَسأَلَةِ نَفسَهُ ؛ «فَأَجرِ لَهُم أرزاقاً ، فَإِنَّهُم عِبادُ اللّهِ ، فَتَقَرَّب إلَى اللّهِ بِتَخَلُّصِهِم ووَضعِهِم مَواضِعَهُم فى أقواتِهِم وحُقوقِهِم ، فَإِنَّ الأَعمالَ تَخلُصُ بِصِدقِ النِّيّاتِ . ثُمَّ إنَّهُ لا تَسکُنُ نُفوسُ النّاسِ أو بَعضِهِم إلَى أنَّکَ قَد قَضَيتَ حُقوقَهُم بِظَهرِ الغَيبِ دونَ مُشافَهَتِکَ بِالحاجاتِ» ، وذلِکَ عَلَى الوُلاةِ ثَقيلٌ ، وَالحَقُّ کُلُّهُ ثَقيلٌ ، وقَد يُخَفِّفُهُ اللّهُ عَلى أقوامٍ طَلَبُوا العاقِبَةَ فَصَبَّروا نُفوسَهُم ، ووَثِقوا بِصِدقِ مَوعودِ اللّهِ «لَمَن صَبَرَ وَاحتَسَبَ ، فَکُن مِنهُم وَاستَعِن بِاللّهِ» . وَاجعَل لِذَوِى الحاجاتِ مِنکَ قِسماً تُفَرِّغُ لَهُم فيهِ شَخصَکَ «وذهنَکَ مِن کُلِّ شُغُلٍ ، ثُمَّ تَأذَنُ لَهُم عَلَيکَ» ، وتَجلِسُ لَهُم مَجلِساً تَتَواضَعُ فيهِ للّهِ الَّذى رَفَعَکَ ، وتُقعِدُ عَنهُم جُندَکَ وأعوانَکَ مِن أحراسِکَ وشُرَطِکَ ، «تَخفِضُ لَهُم فى مَجلِسِکَ ذلِکَ جَناحَکَ ، وتُلينُ لَهُم کَنَفَکَ فى مُراجَعَتِکَ ووَجهِکَ» ؛ حَتّى يُکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُم غَيرَ مُتَعتَعٍ ، فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ فى غَيرِ مَوطِنٍ : لَن تُقَدَّسَ اُمَّةٌ لا يُؤخَذُ لِلضَّعيفِ فيها حَقُّهُ مِنَ القَوِىِّ غَيرَ مُتَعتَعٍ . ثُمَّ احتَمِلِ الخُرقَ مِنهُم وَالعِىَّ ، ونَحِّ عَنکَ الضّيقَ وَالأَنفَ يَبسُطِ اللّهُ عَلَيکَ أکنافَ رَحمَتِهِ ، ويوجِب لَکَ ثَوابَ أهلِ طاعَتِهِ ، فَأَعطِ ما أعطَيتَ هَنيئاً ، وَامنَع فى إجمالٍ وإعذارٍ ، «وتَواضَع هُناک ؛ فَإِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَواضِعينَ . وَليَکُن أکرَمَ أعوانِکَ عَلَيکَ أليَنُهُم جانِباً ، وأحسَنُهُم مُراجَعَةً ، وألطَفُهُم

بِالضَّعَفاءِ ، إن شاءَ اللّهُ» . ثُمَّ إنَّ اَموراً مِن اَمورِکَ لابُدَّ لَکَ مِن مُباشَرَتِها ؛ مِنها : إجابَةُ عُمّالِکَ ما يَعيى عَنهُ كُتّابُکَ . ومِنها : إصدارُ حاجاتِ النّاسِ فى قِصَصِهِم . «ومِنها : مَعرِفَةُ ما يَصِلُ إلَى الكُتّابِ وَالخُزّانِ مِمّا تَحتَ أيديهِم ، فَلا تَتَوانَ فيما هُنالِکَ ، ولا تَغتَنِم تَأخيرَهُ ، وَاجعَلِ لِكُلِّ أمرٍ مِنها مَن يُناظِرُ فيهِ وُلاتَهُ بِتَفريغِ لِقَلبِکَ وهَمِّکَ ، فَكُلَّما أمضَيتَ أمراً فَأَمضِهِ بَعدَ التَّرويَهِ ومُراجَعَهِ نَفسِکَ ، ومُشاوَرَهِ وَلِيِّ ذلِکَ بِغَيرِ احتِشامٍ ، ولا رَأىَ يَكسِبُ بِهِ عَلَيکَ نَقيضُهُ» . ثُمَّ أمضِ لِكُلِّ يَومٍ عَمَلَهُ ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ يَومٍ ما فيهِ . وَاجعَل لِنَفسِکَ فيما بَينَکَ وبَينَ اللّهِ أفضَلَ تِلکَ المَواقيتِ ، وأجزَلَ تِلکَ الأَقسامِ ، وإن كانَت كُلُّها للّهِ إذا صَحَّت فيهَا النِّيَّهُ وسَلِمَت مِنهَا الرَّعِيَّهُ . وَلتَكُن فى خاصِّ ما تُخلِصُ للّهِ بِهِ دينَکَ إقامَهُ فَرائِضِهِ الَّتى هِىَ لَهُ خاصَّهً، فَأَعطِ اللّهَ مِن بَدَنِکَ فى لَيلِکَ ونَهارِکَ ما يَجِبُ ؛ «فَإِنَّ اللّهَ جَعَلَ النّافِلَهَ لِنَبِيِّهِ خاصَّهً دونَ خَلقِهِ فَقالَ : «وَ مِنَ اَلَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَهً لَّکَ عَسَى أَن يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (39) ، فَذلِکَ أَمرٌ اختَصَّ اللّهُ بِهِ نَبِيَّهُ وأكرَمَهُ بِهِ ، لَيسَ لِأَحَدٍ سِواهُ ، وهُوَ لِمَن سِواهُ تَطَوَّعٌ ؛ فَإِنَّهُ يَقولُ : «وَ مَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» (40) » ، فَوَفِّر ما تَقَرَّبتَ بِهِ إلَى اللّهِ وكَرِّمهُ وأدِّ فَرائِضَهُ إلَى اللّهِ كامِلاً غَيرَ مَثلوبٍ ولا مَنقوصٍ ، بالِغاً ذلِکَ مِن بَدَنِکَ ما بَلَغَ . فَإِذا قُمتَ فى صَلاتِکَ بِالنّاسِ فَلا تُطوِّلَنَّ ولا تَكونَنَّ مُنَفِّراً ولا مُضَيِّعاً ؛ فَإِنَّ فى النّاسِ مَن بِهِ العِلَّهُ ولَهُ الحاجَهُ ، وقَدسألتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حينَ وَجَّهَنى إلَى اليَمَنِ : كَيفَ نُصَلّى بِهِم ؟ فَقالَ : صَلِّ بِهِم كَصَلاهِ أضعَفِهِم وكُن بِالمُؤمِنينَ رَحيماً . وبَعدَ هذا فَلا تُطَوِّلَنَّ احتِجابَکَ عَن رَعِيَّتِکَ ؛ فَإِنَّ احتِجابَ الوُلاهِ عَنِ الرَّعِيَّهِ شُعبَهٌ مِنَ الضّيقِ ، وقِلَّهُ عِلمٍ بِالاُمورِ ، والاِحتِجابُ يَقطَعُ عَنهُم عِلمَ ما احتَجَبوا دونَهُ ، فَيَصغُرُ عِندَهُم الكَبيرُ ، ويَعظُمُ الصَّغيرُ ، ويَقبُحُ الحَسَنُ ، ويَحسُنُ القَبيحُ ، ويُشابُ الحَقُّ بِالباطِلِ ، وإنَّمَا الوالى بَشَرٌ لا يَعرِفُ ما تَوارى عَنهُ النّاسُ بِهِ مِنَ الاُمورِ ، ولَيسَت عَلَى القَولِ سِماتٌ يُعرَفُ بِهَا الصِّدقُ مِنَ الكَذِبِ ، فَتُحَصِّنَ مِنَ الإدخالِ فِى الحُقوقِ بِلينِ الحِجابِ ؛ فَإِنَّما أنتَ أَحَدُ رَجُلَينِ : إمَّا امرُءٌ سَخَت نَفسُکَ بِالبَذلِ فِى الحَقِّ فَفيمَ احتِجابُکَ مِن واجِبِ حَقٍّ تُعطيهِ ، أو خُلقٍ كَريمٍ تُسديهِ ؟ وإمّا مُبتَلًى بِالمَنعِ فَما أسرَعَ كَفَّ النّاسِ عَن مَسألَتِکَ إذا أيِسوا مِن بَذلِکَ ، مَعَ أنَّ أكثَرَ حاجاتِ النّاسِ إلَيکَ مالا مَؤونَهَ عَلَيکَ فيهِ؛ مِن شِكايَهِ مَظلِمَهٍ، أو طَلَبِ إنصافٍ . «فَانتَفِع بِما وَصَفتُ لَکَ ، وَاقتَصِر فيهِ عَلى حَظِّکَ ورُشدِکَ ، إن شاءَ اللّهُ» . ثُمَّ إنَّ لِلمُلوكِ خاصَّهً وبِطانَهً فيهِمُ استِئثارٌ وتَطاوُلٌ ، وقِلَّهُ إنصافٍ ، فَاحسِم مادَّهَ اُولئِکَ بِقَطعِ أسبابِ تِلکَ الأَشياءِ ، ولا تُقطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِن حَشَمِکَ ولا حامَّتِکَ (41) قَطيعَهً ، ولا تَعتَمِدَنَّ فِى اعتِقادِ عُقدَهٍ تَضُرُّ بِمَن يَليها مِنَ النّاسِ ؛ فى شِربٍ ، أو عَمَلٍ مُشتَرَكٍ يَحمِلونَ مَؤونَتَهُم عَلى غَيرِهِم ، فَيَكونَ مَهنَأَ ذلِکَ لَهُم دونَکَ ، وعَيبُهُ عَلَيکَ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . «عَلَيکَ بِالعَدلِ فى حُكمِکَ إذَا انتَهَتِ الاُمورُ إلَيکَ» ، وألزِمِ الحَقَّ مَن لَزِمَهُ مِنَ القَريبِ وَالبَعيدِ ، وكُن فى ذلِکَ صابِراً مُحتَسِباً ، وَافعَل

ذلِکَ بِقَرابَتِکَ حَیثُ وَقَعَ ، وَابتَغِ عاقِبَتَهُ بِما یَثقُلُ عَلَیهِ مِنهُ ؛ فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذلِکَ مَحمودَةٌ . وإن ظَنَّتِ الرَّعِیَّةُ بِکَ حَیفاً فَأصحِر (42) لَهُم بِعُذرِکَ ، وَاعدِل عَنکَ ظُنونَهُم بِإِصحارِکَ ؛ فَإِنَّ فى تِلکَ رِیاضَةً مِنکَ لِنَفسِکَ ، ورِفقاً مِنکَ بِرَعِیَّتِکَ ، وإعذاراً تَبلُغُ فیهِ حاجَتَکَ مِن تَقویمِهِم عَلَى الحَقِّ فى خَفضٍ وإجمالٍ . لا تَدفَعَنَّ صُلحاً دَعاکَ إلَیهِ عَدُوُّکَ فیهِ رِضًى ؛ فَإِنَّ فِى الصُّلحِ دَعَةً (43) لِجُنودِکَ ، وراحَةً مِن هُمومِکَ ، وأمناً لِبِلادِکَ . ولَکِنَّ الحَذَرَ کُلَّ الحَذَرِ مِن مُقارَبَهِ عَدُوِّکَ فى طَلَبِ الصُّلحِ ؛ فَإِنَّ العَدُوَّ رُبَّما قارَبَ لِیَتَغَفَّلَ ، فَخُذ بِالحَزمِ ، «وتَحَصَّن کُلَّ مَخوفٍ تُؤتى مِنهُ ، وبِاللّهِ الثِّقَهُ فى جَمیعِ الاُمورِ» . وإن لَجَّت بَینَکَ وبَینَ عَدُوِّکَ قَضِیَّةٌ عَقَدتَ لَهُ بِها صُلحاً أو ألبَستَهُ مِنکَ ذِمَّةً فَحُط عَهدَکَ بِالوَفاءِ ، وَارعَ ذِمَّتَکَ بِالأَمانَهِ ، وَاجعَل نَفسَکَ جُنَّةً دونَهُ ؛ فَإِنَّهُ لَیسَ شَىءٌ مِن فَرائِضِ اللّهِ جَلَّ وعَزَّ النّاسُ أشَدُّ عَلَیهِ اجتِماعاً فى تَفریقِ أهوائِهِم وتَشتیتِ أدیانِهِم مِن تَعظیمِ الوَفاءِ بِالعُهودِ ، وقَد لَزِمَ ذلِکَ المُشرِکونَ فیما بَینَهُم دونَ المُسلِمینَ لِمَا استَوبَلوا (44) مِنَ الغَدرِ والخَترِ ، فَلا تَغدِرَنَّ بِذِمَّتِکَ ، ولا تُخفِرِ (45) بِعَهدِکَ ، ولا تَختِلَنَّ (46) عَدُوَّکَ ، فَإِنَّهُ لا یَجتَرِئُ عَلَى اللّهِ إلّا جاهِلٌ ، وقَد جَعَلَ اللّهُ عَهدَهُ وذِمَّتَهُ أمناً أفضاهُ بَینَ العِبادِ بِرَحمَتِهِ ، وحَریماً یَسکُنونَ إلى مَنَعَتِهِ ، ویَستَفیضونَ بِهِ إلى جِوارِهِ ، فَلا خِداعَ ولا مُدالَسَهَ ولا إدغالَ فیهِ (47) . فَلا یَدعُوَنَّکَ ضیقُ أمرٍ لَزِمَکَ فیهِ عَهدُ اللّهِ عَلى طَلَبِ انفِساخِهِ ، فَإِنَّ صَبرَکَ عَلى ضیقٍ تَرجُو انفِراجَهُ وفَضلَ عاقِبَتِهِ خَیرٌ مِن غَدرٍ تَخافُ تَبِعَتَهُ ، وأن تُحیطَ بِکَ مِنَ اللّهِ طِلبَهً ، ولا تَستَقیلُ فیها دُنیاکَ ولا آخِرَتَکَ . وإیّاکَ وَالدِّماءَ وسَفکَها بِغَیرِ حِلِّها ؛ فَإِنَّهُ لَیسَ شَىءٌ أدعى لِنِقمَهٍ ولا أعظَمَ لِتَبِعَهٍ ولا أحرى لِزَوالِ نِعمَهٍ وَانقِطاعِ مُدَّهٍ مِن سَفکِ الدِّماءِ بِغَیرِ الحَقِّ ، وَاللّهُ مُبتَدِئٌ بِالحُکمِ بَینَ العِبادِ فیما یَتَسافَکونَ مِنَ الدِّماءِ ، فَلا تَصونَنَّ سُلطانَکَ بِسَفکِ دَمٍ حَرامٍ ، فَإِنَّ ذلِکَ یُخلِقُهُ (48) ویُزیلُهُ ، «فَإِیّاکَ وَالتَّعَرُّضَ لِسَخَطِ اللّهِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ قَدْ جَعَلَ لِوَلِیِّ مَن قُتِلَ مَظلوماً سُلطاناً ، قالَ اللّهُ : «وَ مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَنًا فَلَا یُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ کَانَ مَنصُورًا» (49) » . ولا عُذرَ لَکَ عِندَ اللّهِ ولا عِندى فى قَتلِ العَمدِ ، لِأَنَّ فیهِ قَوَدَ البَدَنِ ، فَإِنِ ابتَلَیتَ بِخَطَاءٍوأفرَطَ عَلَیهِ سَوطُکَ أو یَدُکَ لِعُقوبَهٍ فَإِنَّ فى الوَکزَهِ فَما فَوقَها مَقتَلَهً ، فَلا تَطمَحَنَّ (50) بِکَ نَخوَهُ (51) سُلطانِکَ عَن أن تُؤَدِّىَ إلى أهلِ المَقتولِ حَقَّهُم ؛ «دِیَّهً مُسَلَّمَهً یُتَقَرَّبُ بِها إلَى اللّهِ زُلفى» . إیّاکَ وَالإِعجابَ بِنَفسِکَ ، وَالثِّقَهَ بِما یُعجِبُکَ مِنها ، وحُبَّ الإِطراءِ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ مِن أوثَقِ فُرصِ الشَّیطانِ فى نَفسِهِ لِیَمحَقَ ما یَکونُ مِن إحسانِ المُحسِنِ . إیّاکَ وَالمَنَّ عَلى رَعِیَّتِکَ بِإِحسانٍ ، أوِ التَّزَیُّدَ فیما کانَ مِن فِعلِکَ ، أو تَعِدَهُم فَتُتبِعَ مَوعِدَکَ بِخُلفِکَ ، «أوِ التَّسَرُّعَ إلَى الرَّعِیَّهِ بِلِسانِکَ» ؛ فَإِنَّ المَنَّ یُبطِلُ الإحسانَ ، وَالخُلفَ یُوجِبُ المَقتَ ، وقَد قالَ اللّهُ جَلَّ ثَناؤُهُ : «کَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (52) . إیّاکَ وَالعَجَلَهَ بِالاُمورِ قَبلَ أوانِها ، وَالتَّساقُطَ فیها عِندَ زَمانِها ، وَاللَّجاجَهَ فیها إذا تَنَکَّرَت ، وَالوَهنَ فیها إذا

أوضَحَت ، فَضَع كُلّ أمرٍ مَوضِعَهُ ، وأوقِع كُلّ عَمَلٍ مَوقِعَهُ . وإيّاکَ والاِستِئثارَ بِما لِلنّاسِ فيهِ الاُسوَةُ (53) ، «والاِعتِراضَ فيما يَعنيکَ» ، وَالتَّغابی عَمّا يَعنی بِهِ مِمّا قَد وَضَحَ لِعُيونِ النّاظِرينَ ؛ فَإِنَّهُ مَأخوذٌ مِنکَ لِغَيرِکَ . وعَمّا قَليلٍ تُکشَفُ عَنکَ أغطِيَةُ الاُمورِ ، ويُبرِزُ الجَبّارُ بِعَظَمَتِهِ ، فَيُنتَصَفُ المَظلومونَ مِنَ الظّالِمينَ . ثُمَّ املِک حَمِيَّةَ أنفِکَ ، وسَورَةَ (54) حِدَّتِکَ (55) ، وسَطوَةَ يَدِکَ ، وغَربَ لِسانِکَ . وَاحتَرِس كُلَّ ذلِکَ بِکَفِّ البادِرَهِ ، وتَأخيرِ السَّطوَهِ . وَارفَع بَصَرَکَ إلَی السَّماءِ عِندَما يَحضُرُکَ مِنهُ ، حَتّی يَسکُنَ غَضَبُکَ ، فَتَملِکَ الاِختِيارَ ، ولَن تَحکُمَ ذلِکَ مِن نَفسِکَ حَتّی تُکثِرَ هُمومَکَ بِذِکرِ المَعادِ . «ثُمَّ اعلَم أنَّهُ قَد جُمِعَ ما فی هذَا العَهدِ مِن صُنوفِ ما لم آلُکَ فيهِ رُشداً إن أحَبَّ اللّهُ إرشادَکَ وتَوفيقَکَ أن تَتَذَکَّرَ ما کانَ مِن كُلِّ ما شاهَدتَ مِنّا ، فَتَکونَ وِلايَتُکَ هذِهِ» مِن حُکومَهٍ عادِلَهٍ ، أو سُنَّهٍ فاضِلَهٍ ، أو أثَرٍ عَن نَبِيِّکَ صلی الله عليه و آله ، أو فَريضَهٍ فی کِتابِ اللّهِ ، فَتَقتَدِیَ بِما شاهَدتَ مِمّا عَمِلنا بِهِ مِنها ، وتَجتَهِدَ نَفسَکَ فِی اتِّباعِ ما عَهِدتُ إلَيکَ فی عَهدی ، وَاستَوثَقتُ مِنَ الحُجَّهِ لِنَفسی لِکَيلا تَکونَ لَکَ عِلَّهٌ عِندَ تَسَرُّعِ نَفسِکَ إلی هَواها . «فَلَيسَ يَعصِمُ مِنَ السّوءِ ولا يُوَفِّقُ لِلخَيرِ إلّا اللّهُ جَلَّ ثَناؤُهُ . وقَد کانَ مِمّا عَهِدَ إلَیَّ رَسولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله فی وِصايَتِهِ تَحضيضاً عَلَی الصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وما مَلَکَت أيمانُکُم ، فَبِذلِکَ أختِمُ لَکَ ما عَهِدتُ ، ولا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِیِّ العَظيمِ» . وأنَا أسألُ اللّهَ سَعَهَ رَحمَتِهِ ، وعَظيمَ مَواهِبِهِ وقُدرَتِهِ عَلی إعطاءِ كُلِّ رَغبَهٍ أن يُوَفِّقَنی وإيّاکَ لِما فيهِ رِضاهُ ؛ مِنَ الإِقامَهِ عَلَی العُذرِ الواضِحِ إلَيهِ وإلی خَلقِهِ ، مَعَ حُسنِ الثَّناءِ فِی العِبادِ ، وحُسنِ الأثَرِ فِی البِلادِ ، وتَمامِ النِّعمَهِ ، وتَضعيفِ الکَرامَهِ ، وأن يَختِمَ لی ولَکَ بِالسَّعادَهِ وَالشَّهادَهِ ، وإنّا إلَيهِ راغِبونَ . وَالسَّلامُ عَلی رَسولِ اللّهِ وعَلی آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ ، وسَلَّمَ کَثيرا . (56)

.

1- .جاء عهد الإمام عليه السلام إلی مالک الأشتر فی نهج البلاغه و تحف العقول و دعائم الإسلام تحت عنوان آخر . وبما أنّ متن تحف العقول أتمّ وأکثر تناسقا فلذا رجّحناه علی المصدرين آخرين ، وقد ميّزنا زيادته بوضع الأقواس « » .

2- .کما فی نهج البلاغه ، وفی المصدر : «تفرط» .

3- .البَجَح : الفَرَح ، وتبجّح به : فخر ، وفلان يتبجّح : أی يفتخر ويباهی بشیء ما ، وقد بَجِح يَبجَحَ (لسان العرب : ج 2 ص 405 و 406 «بجح») .

4- .البادِرَه : الحِدّه ، وهو ما يَبدر من حِدّهِ الرجل عند غضبه من قول أو فعل (لسان العرب : ج 4 ص 48 «بدر») .

5- .لى عن هذا الأمر مَندوحه : أى مُتّسعٌ (لسان العرب : ج 2 ص 613 «ندح») .
6- .أدغلَ فى الأمر : أدخل فيه ما يُفسِده ويخالفه (لسان العرب : ج 11 ص 244 «دغل») .
7- .النَّهک : التنقّص (لسان العرب : ج 10 ص 499 «نهک») .
8- .طامَنَ ظهره : إذا حنى ظهره (لسان العرب : ج 13 ص 268 «طمن») والمراد يُخفض ويسكن .
9- .الطِّماح : مثل الجِماحِ ، والطَّماح : الكبر والفخر (لسان العرب : ج 2 ص 534 «طمع») .
10- .الغَرْب : الحِدّه (لسان العرب : ج 1 ص 641 «غرب») .
11- .أعزب عنه حلمه وعزب : ذهب (لسان العرب : ج 1 ص 596 «عزب») .
12- .الإلحاف : شدّه الإلحاح فى المسأله (لسان العرب : ج 9 ص 314 «لحف») .
13- .وَضَح الشىء يَضِحُ : بان (لسان العرب : ج 2 ص 634 «وضح») .
14- .كذا فى المصدر ، وفى نهج البلاغه : «فإنّ البخل والجبن» وهو الأنسب .
15- .بِطانه الرجل : خاصّته ، وصاحبُ سِرِّه وداخِله أمره الذى يشاوِره فى أحواله (لسان العرب : ج 13 ص 55 «بطن») .
16- .عُباب كلّ شىء : أوّله (لسان العرب : ج 1 ص 573 «عبب») .
17- .الدَّغَل : الفساد (لسان العرب : ج 11 ص 244 «دغل») .
18- .المُثافِن : المواظِب ، ويقال : ثافَنتُ فلاناً إذا حابَبته تحادِثُه وتلازِمه وتكَلّمه (لسان العرب : ج 13 ص 79 «ثفن») .
19- .فى المصدر : «طبقه» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى نهج البلاغه .
20- .الرِّفد : العطاء والصِّله (لسان العرب : ج 3 ص 181 «رفد») .
21- .النَّبْو : العلوّ والارتفاع (لسان العرب : ج 15 ص 302 «نبا») أى يشتدّ ويعلو عليهم ليكفّ أيديهم عن الظلم .
22- .أى لا تعد ما قوّيتم به عظيما (بحار الأنوار : ج 33 ص 604) .
23- .الخوالف : الذين لا يغزون (لسان العرب : ج 9 ص 86 «خلف») .
24- .العَين : الذى يُبعث ليتَجسّس الخبرَ (لسان العرب : ج 13 ص 301 «عين») .
25- .يقال : خَلَفتُ الرجلَ فى أهله : إذا أقمتَ بعده فيهم وقمتَ عنه بما كان يفعله (النهايه : ج 2 ص 66 «خلف») .
26- .سلس المُهر : إذا انقاد (لسان العرب : ج 6 ص 106 «سلس») .
27- .النساء : 59 .
28- .النساء : 83 .

29- .المَحْک : اللّجاج (لسان العرب : ج 10 ص 486 «محک») .
30- .صغا إليه يصغى : مال (لسان العرب : ج 14 ص 461 «صغا») .
31- .الحِباء : ما يَحبو به الرجل صاحبه ويكرمه به (لسان العرب : ج 14 ص 162 «حبا») وحباه محاباه : اختصّه ومال إليه (تاج العروس : ج 19 ص 303 «حبو») .
32- .استأثر فلانٌ بالشىء : أى استبدّ به ، والاسم الأَثَرَه (الصحاح : ج 2 ص 575 «أثر») .
33- .العُقده : كلّ شىء يستوثق الرجل به لنفسه ويعتمد عليه (لسان العرب : ج 3 ص 299 «عقد») .
34- .الجَمام : الراحه (لسان العرب : ج 12 ص 105 «جمم») .
35- .أدَلّ عليه : وثق بمحبّته فأفرط عليه ، والاسم الدالّه (لسان العرب : ج 11 ص 247 «دلل») .
36- .استَنامَ إلى الشىء : استَأنَس به ، واستنامَ فلان إلى فلان : إذا أنِسَ به واطمأنّ إليه وسكنَ (لسان العرب : ج 12 ص 598 «نوم») .
37- .المضطرب بماله : المتردّد به بين البلدان .
38- .الزَّمنى : جمع زَمين . ورجلٌ زَمِنٌ وزمينٌ : أى مبتلىً بيّن الزّمانه ، والزمانه : العاهه (لسان العرب : ج 13 ص 199 «زمن») .
39- .الإسراء : 79 .
40- .البقره : 158 .
41- .حامّه الإنسان : خاصّته ومن يقرب منه (النهايه : ج 1 ص 446 «حمم») .
42- .أصحرَ بالأمر وأصحرَه : أظهره (تاج العروس : ج 7 ص 79 «صحر») .
43- .وَدُع الشىء : سكن واستقرّ وصار إلى الدعه (تاج العروس : ج 11 ص 498 «ودع») .
44- .الوبال : الوخامه وسوء العاقبه (مجمع البحرين : ج 3 ص 1901 «وبل») .
45- .أخفَره : نقض عهده وخاس به وغدره (لسان العرب : ج 4 ص 253 «خفر») .
46- .خَتَله : خدعه وراوغه (النهايه : ج 2 ص 9 «ختل») .
47- .زاد فى نهج البلاغه : «ولا تعقِد عقدا تجوّز فيه العلل ، ولا تعوِّلنّ على لحن قول بعد التأكيد والتوثقه» .
48- .خَلق الشىءُ وأخلَق : بَلىَ ، يقال : ثوب خَلَق ، ودار خَلَق (لسان العرب : ج 10 ص 88 «خلق») .
49- .الإسراء : 33 .
50- .طَمَحَ به : ذهب به (لسان العرب : ج 2 ص 535 «طمح») .

51- .النَّخوه : العظمه والكِبر والفخر (لسان العرب : ج 15 ص 313 «نخا») .
52- .الصفّ : 3 .
53- .القوم أُسوه فى هذا الأمر : أى حالهم فيه واحده (لسان العرب : ج 14 ص 35 «أسا») .
54- .سَورَه السلطان : سطوته واعتداؤه . والسَّورَه : الوَثبه (لسان العرب : ج 4 ص 385 «سور») .
55- .الحِدّه : ما يعترى الإنسان من النزق والغضب (لسان العرب : ج 3 ص 141 «حدد») .
56- .تحف العقول : ص 126 ، نهج البلاغه : الكتاب 53 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 350 وذكر أنّ هذا العهد هو ممّا عهد به النبىّ صلى الله عليه و آله لعلىّ عليه السلام وكلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 77 ص 240 ح 1 .

6 / 4 وظایف مالک اشتر در حکومت مصر

6 / 4وظایف مالک اشتر در حکومت مصر (1)امام علی علیه السلام آن گاه که مالک اشتر را به استانداری و کارهای مصر گماشت، در عهدنامه ای خطاب به وی : به نام خداوند بخشنده مهربان. این فرمانی است از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به مالک بن حارث اشتر، در عهدنامه او، آن گاه که وی را به استانداری مصر گماشت، برای جمع آوری خراج و مالیات مصر و جهاد با دشمنش و اصلاح کارهای مردمش و آبادسازی شهرهایش. او را فرمان داد به تقوای الهی و برگزیدن طاعت او و پیروی از آنچه خداوند در کتابش به آن فرمان داده است، از واجبات و مستحبّاتی که هیچ کس جز با پیروی از آنها سعادتمند نمی شود و جز با انکار و تباه ساختن آنها بدبخت نمی گردد [و به او فرمان داد] که با دست و دل و زبانش خدا را یاری کند؛ چرا که خداوند،عهده دار یاری کسی است که یاری اش کند . همانا او نیرومند و شکست ناپذیر است. و به او فرمان داد که در برابر تمایلات نفس، خودشکنی کند، که نفس، بسیار به بدی فرمان می دهد، مگر آن که پروردگارم ترحّم کند، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است (2) ، و «این که در شبهه ها به کتاب خدا تکیه کند، که در آن روشنگری هر چیزی آمده است و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان آورند، و این که در پی رضای الهی باشد و پیرامون خشم الهی نگردد و بر نافرمانی خدا اصرار نداشته باشد؛ چرا که جز به درگاه خود او، پناهگاهی از [عذاب] او نیست». پس بدان ای مالک که من تو را به سرزمینی فرستادم که پیش از تو زمامدارانی دادگر و ستمگر بر آن حکومت کرده اند و مردم در کارهای تو همان گونه می نگرند که تو در کار زمامداران پیشین می نگریستی و درباره تو همانی را می گویند (و قضاوت می کنند) که تو درباره آنان می گفتی. تنها از راه آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری می سازد می توان صالحان را شناخت. پس محبوب ترین ذخیره ها در نظر تو ذخیره عمل صالح باشد، «با اعتدال و میانه روی در آنچه جمع می کنی و به امور مردم می پردازی». پس بر خواسته دلت مسلّط باش و نفس خود را از آنچه برایت حلال نیست، بخیلانه نگه دار، که بخل بر خویشتن، انصاف درباره آن است در آنچه دوست دارد یا ناخرسند است. در دل خویش، لطف و مهربانی به مردم را بپروران، با نیکی کردن به آنان و هرگز برای آنان درنده ای مباش که خوردنشان را غنیمت شماری؛ چرا که آنان دو دسته اند: یا برادر دینی توآند، یا همنوع و همانند تو در خلقت . لغزش هایی از

آنان سر می زند و عذرها و بهانه هایی برایشان پیش می آید و به عمد یا خطا نافرمانی از آنان سر می زند. پس به همان گونه که دوست داری خداوند از بخشایش خویش به تو عطا کند، تو نیز عفو و گذشت خود را ارزانی شان دار، که تو بالا دست آنانی و آن که حاکم توست، بالا دست توست و خداوند ، بالا دست کسی است که به تو استانداری داده است و تو را به قرآن آشنا ساخته و به سنّت های پیامبر خدا بینایی داده است. بر تو باد آنچه در این عهدنامه برایت نگاشته ایم. خود را به میدان جنگ با خدا مَکش؛ چرا که بر کیفر او طاقت نداری و از بخشایش و رحمت او بی نیاز نیستی . پس بر عفو پشیمان مشو و از کیفر دادن خوش حالی مکن و تا آن جا که جا دارد، به قهر و تندی مشتاب و مگو که فرمان دارم و فرمان می دهم و باید از من پیروی کنند، که این اندیشه، مایه تباهی دل و کاهش دین و نزدیک شدن به فتنه هاست. پس از گرفتار شدن در بدبختی به خداوند پناه ببر. و هرگاه که از این حکومت و ریاست خوشت آمد و برای تو خودپسندی (و عُجب) پیش آورد، به وسعت و عظمت فرمانروایی خدا که بالا دست توست بنگر و این که او بر تو قدرتی دارد که خودت بر خویشتن نداری . این نگاه، کبر و غرور تو را فرو می نشاند و تو را از تندی باز می دارد و آنچه از عقلت از سرت پریده، به سوی تو باز می گرداند. مبادا در عظمت الهی با او به رقابت پردازی یا در شکوه و قدرتْ خود را به او همانند سازی، که خداوند هر جبّاری را خوار و هر گردنکش فخرفروشی را زبون می سازد. با خدا و مردم، در آنچه به خودت و کسانت و خانواده ات و مردمی که نسبت به آنان تمایل داری مربوط می شود ، انصاف داشته باش که اگر چنین نکنی ستم کرده ای و هرکس به بندگان خدا بیداد کند، دادخواهش خداست و نه بندگان او و خدا با هرکس خصم شود، حجّت و دلیل او را باطل می سازد. چنین کسی در حال جنگ با خداست، تا آن که دست بردارد و توبه کند. و هیچ چیز مانند ادامه ستم، زمینه ساز تغییر نعمت نیست؛ چرا که خداوند ، دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمگران است و هر کس چنین باشد، در دنیا و آخرت نابود است. باید محبوب ترین کارها نزد تو آن باشد که به حق نزدیک تر و در عدالت، فراگیرتر و نسبت به مردمْ همگانی تر است . همانا نارضایی عمومی، رضایت خواص را بی اثر می سازد و نارضایی خواص، با خشنودی همگانی قابل چشم پوشی است. هیچ کس از مردم برای زمامدار پر خرج تر در هنگام رفاه و کم فایده تر در وقت گرفتاری و از انصاف ، گریزان تر و در خواهش، سِمِج تر و هنگام عطا ناسپاس تر و هنگام منع، پوزش ناپذیرتر و در پیشامدهای تلخ، کم طاقت تر از خواص نیست. و همانا ستون دین و اکثریت مسلمانان و نیروی ذخیره برای برخورد با دشمنان، همین توده مردم اند. پس هواداری ات نسبت به آنان باشد و به کارهایی بپرداز که

سودش همگانی تر و فرجامش بهتر باشد و هیچ قدرت و توانی جز از خدا نیست. باید دورترین و منفورترین مردم در دستگاه تو کسانی باشند که بیشتر از مردم عیبجویی می کنند؛ چرا که در مردم عیب هایی است که زمامدار، به پوشاندن آنها سزاوارتر است . پس آنچه را از تو پنهان بوده، آشکار مساز و تا می توانی عیوب مردم را بپوشان تا خداوند هم آنچه را می خواهی از مردمت پوشیده بماند، بپوشاند. عقده هر کینه را از دل مردم بگشای و هر عامل دشمنی را ریشه کن کن «و پوزش را بپذیر و حدود را با شبهه ها دفع کن [و تا جرمی، قطعی نیست، کیفر مکن]» . هرچه را برایت روشن نیست ، نادیده بگیر و سخنِ سخن چینان را زود باور مکن، که سخن چین، خیانتگر است، هر چند خود را به خیرخواهان شبیه سازد. در مشورت خویش، بخیل را وارد مکن که جلو احسان را می گیرد و تو را از فقر می ترساند. ترسو را هم در شورای خود راه نده که کارها را بر تو سست می سازد و مانع اقدام می شود. حریص را هم در مشورتْ دخیل مکن که ثروت اندوزی ظالمانه را در نظرت می آراید. همانا بخل، ستم و حرص، خصلت های پراکنده ای هستند که بدگمانی به خدا که در نهاد اشرار است آنها را یکجا گرد می آورد. یقین بدان، بدترینْ وزیران تو آنان اند که وزیر اشرار بوده اند و در گناهان و جرایم آنان شرکت داشته اند و کارپرداز آنان در میان بندگان خدا بوده اند. هرگز مبادا آنان مَحرم راز تو باشند« و شریک در امانت (و حکومت) تو، آن گونه که در حکومتِ جز تو شرکت داشته اند و آنان را به نابودی و پرتگاه و سیه روزی کشانده اند. هرگز ظاهرسازی آنان فریبت ندهد»؛ چرا که آنان یاور تبهکاران و برادر ستمگران و سرچشمه و معدن هر آزمندی و دغلکاری اند و تو بهترین جایگزین برای آنان را داری، از کسانی که همان ادب و نفوذ را دارند ؛ کسانی که کار آزموده اند و با تجاربی که دارند ، بدیِ کار آنان را می شناسند. اینان برای تو هم کم هزینه تر، هم یاری کننده تر، هم دلباخته تر و هم با دیگران کم الفت ترند، نه یاور ستمگری در ستمش بوده اند و نه شریک خطاکاری در گناهش «و سابقه راه و رسم اجحاف و تجاوز به حقوق مسلمانان و اهل ذمّه را هم ندارند». اینان را یاران ویژه خود در خلوت و آشکار خویش قرار بده. سپس از آنان کسانی را بیشتر مقدّم بدار که حقّ تلخ را گویاتر «و در رفتار منصفانه با ضعیفان محتاط تر و در کارهایی که خدا برای دوستانش نمی پسندد ، برای تو کم یاری تر باشند . هر چه قدر این کارها برایت دلپذیرتر باشند، به یقینْ آنان تو را بر حق آگاه می کنند و به آنچه سودش به تو باز می گردد، بینایت می سازند». و خود را به پارسایان و راستان و خردمندان و شریفان بچسبان و آنان را چنان تربیت کن که ثناگوی تو نباشند و به ناروا برای کاری که نکرده ای تو را ستایش نکنند؛ چرا که ستایش بسیار ، خودپسندی می آورد و [انسان را] به غرور

نزدیک می سازد «و پذیرش این ستایش ها موجب خشم الهی می شود». هرگز مباد که نیکوکار و بدکار در نزد تو یکسان باشند، که این روشْ موجب دل سردی نیکوکاران در نیکوکاری شان می شود و بدکاران را به بدکاری گستاخ می سازد. با هر کدام به گونه ای رفتار کن که شایسته آن اند . این ادبی از سوی توست که خداوند ، تو را با آن بهره مند می سازد و همکارانت را هم سود می بخشد. سپس بدان که هیچ چیز مانند نیکیِ زمامدار به مردمش و سبک ساختن هزینه ها بر آنان و وادار نکردن ایشان به آنچه که حقّی بر آنان ندارد، سبب حسن ظنّ زمامدار به مردم نمی شود. در این مورد باید روشی پیش بگیری که خوش گمانی تو را به مردمت فراهم آورد؛ چرا که این گونه حسن ظن ، رنج دراز مدتی را از تو دور می سازد. شایسته ترین افراد برای حسن ظنّ تو کسانی اند که نیکی تو به آنان بیشتر رسیده و آزمون خوبی داده اند و سزاوارترین افراد برای بدگمانی تو آنان اند که از تو بدرفتاری دیده اند. «این موقعیّت را به سود و زیان خویش بشناس تا بصیرت تو را به کار خوب و خوش رفتاری به عموم مردم بیفزاید و به علاوه ، موجب پاداش الهی برای تو در قیامت شود». هرگز سنّت های خوبی را که بزرگان این امّت به آنها عمل کرده اند و مایه همبستگی و بهبود حال مردم بوده، مشکن و هرگز سنّتی را پایه مگذار که به آن سنّت های پیشین آسیب رسانَد، که آن سنّت گذارانْ پاداش برند و تو با سنّت شکنی ات وِزر و وبال بری. با دانشمندان و حکیمانْ بسیار به گفتگو و هم نشینی بپرداز، در راه استوار سازی آنچه برای صلاح مردم سرزمینت شایسته است و بر پایی آنچه پیش از تو مردم را به پا می داشته است . «چنین روشی حق را پا برجا و باطل را نابود می سازد و راهنما و الگوی بسنده ای است؛ چرا که سنّت های شایسته راهی به سوی فرمانبرداری خداوند است». بدان که مردمْ طبقات مختلفی اند که برخی جز با برخی دیگر سامان نمی گیرند و هیچ گروه از گروه دیگر بی نیاز نیستند. گروهی سربازان خدایند، گروهی نویسندگان و منشیان عمومی و خصوصی اند، گروهی قاضیان دادگر و گروهی کارگزاران با انصاف و شفیق اند. برخی جزیه پردازان از اهل ذمّه و مالیات دهندگان مسلمان ، گروهی بازرگانان و صنعتگران اند، و برخی طبقات پایین از نیازمندان و تهیدستان اند. خداوند برای هر طبقه سهمی معیّن کرده و در کتاب خویش یا سنّت پیامبرش و یا پیمانی که نزد ما محفوظ است، حدّ و مرز واجبی را مشخّص ساخته است. سپاهیان به اذن خدا دژهای مردم و زیور زمامداران و قدرت دین و راه امنیّت و آرامش جامعه اند و مردم جز در سایه آنان پایدار نمی مانند. پایداری سپاهیان نیز جز با خراجی که خداوند برای آنان قرار داده نیست، تا با آن ساز و برگ جهاد با دشمنان را فراهم آورند و بر آن تکیه کنند و پشتوانه تأمین نیازهایشان باشد. سپس بقا و پایداری برای

این دو صنف (مردم و سپاهیان) نیست، مگر با صنف سومی از قضات و کارگزاران و نویسندگان که کارها را استوار ساخته، انصاف را آشکار می نمایند و منافع مردم را فراهم می سازند و در کارهای خاص و عمومی مورد اعتمادند. قوام همه آنان نیز جز با بازرگانان و صنعتگران نیست که وسایل راحتی مردم را فراهم می آورند و بازارها را رونق می بخشند و کارهایی را بر عهده می گیرند که از عهده دیگران خارج است. سپس شایسته است که طبقه پایین جامعه ، یعنی نیازمندان و مستمندانْ مورد توجّه و رسیدگی قرار گیرند و در بودجه الهی برای همه گنجایش است و همه بر زمامدار به اندازه ای که کارشان را راه اندازد ، حق دارند. و زمامدار از عهده ادای حقوقی که خدا بر گردنش نهاده بر نمی آید ، مگر با همّت گماشتن و یاری طلبیدن از خداوند و خویش را برای همبستگی و مقاومت برای حق در کارهای سبک و سنگین آماده ساختن. پس کسانی را از سپاهیان به فرماندهی و افسری برگزین که در نظر تو نسبت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایت خیرخواه تر و پاک دامن تر و بردبارتر و نسبت به دانش و سیاستْ جامع تر باشد؛ از میان کسانی که دیر به خشم می آیند و زود عذرخواهی را می پذیرند، به ضعیفان مهربان اند و بر زورمندان سختگیرند، از آن کسانی که نه تندی آنها را برمی انگیزد و نه ضعفْ آنها را ناتوان می سازد. به کسانی بچسب که صاحبان شرافت خانوادگی و اهل خاندان های صالح و سوابق نیک باشند ؛ کسانی که اهل بزرگواری، دلاوری، بخشندگی و بزرگ مَنِشی باشند. اینان مجموعه ای از کرم و شاخه هایی از نیکی اند و به حُسن ظن به خدا و ایمان به تقدیر الهی رهنمون می شوند. آن گاه به کار آنان رسیدگی کن، آن گونه که پدر به پسرش می رسد و در دلْ آنچه را که وسیله نیرومندی شان قرار دادی بزرگ مشمار و هر مهر و محبّتی را که نثارشان کرده ای ناچیز مپندار، هرچند اندک باشد. چنین رفتاری سبب می شود که خیرخواهی خودشان را نثارت کنند و به تو خوشبین شوند. به اتّکای عنایت های بزرگ، رسیدگی به کارهای جزئی آنان را وا مگذار؛ چرا که عنایت های ریز و کوچک هم جایگاهی دارد که از آن بهره مند می شوند و تفقّد و توجّه بزرگ هم موقعیتی دارد که از آن بی نیاز نیستند. برگزیده ترینْ افسرانت کسانی باشند که با سپاهیان در یاری رسانی اهل ایثار باشد و بخشش خود را از آنان دریغ ندارد. هم به زیردستانش برسد و هم به خانواده های آنان که پشت سر نهاده اند، تا این که در صحنه جنگ با دشمن یکْ دله باشند [و نگران خانواده نباشند]. «پیوسته لطف و ایثار و تکریم خود را به آنان اعلام کن و در پی توسعه (و گشایش) بر آنان باش و این هدف را با رفتار نیک و اکرام و عاطفه به اثبات برسان»، که توجّه (و عاطفه) تو نسبت به آنان، دل هایشان را به تو معطوف می سازد. برترین چشم روشنی زمامداران،

گسترش عدالت در کشور و آشکار شدن مهر و محبّت مردم است، چرا که مهر خویش را جز با سلامتی دل هایشان ابراز نمی دارند و خیرخواهی شان درست نمی شود ، مگر آن گاه که دلبسته حفاظت زمامدارانشان باشند و دولت آنان ، بار سنگین بر دوششان ننهد و در انتظار پایان یافتن دوره حکومت حاکمان نباشند. «در اداره سپاهیان تنها به غنایمی که میان آنان تقسیم کرده ای بسنده نکن؛ بلکه با هر غنیمتی، جایگزینی جز آن، از آنچه خداوند در بیت المال بر آنان نصیب ساخته به آنان ببخش تا نصرت آنان را جلب کنی و انگیزه رویکرد آنان به یاری خدا و دین او شود. به دلیرانِ آنان توجّه ویژه کن تا در نهایتِ آرمانت ، هم آرمان تو باشند [و این کار را با]بذل و بخشش مخصوص و ستایش و رسیدگی به یکایک آنان انجام بده» و دلاوری های آنان را در هر صحنه نبرد، بستای؛ چرا که این گونه یادکرد نیک تو از کارهای شایسته آنان، اگر خدا بخواهد، دلاوران را تشویق می کند و وا ماندگان را برمی انگیزد. «بازرسانی معروف به امانت و حقگویی بر ایشان بگمار، تا خدمات آنان را ثبت و گزارش کنند، تا خدمتگزاران اطمینان یابند که از خدماتشان آگاهی». حقّ خدمت هر یک را جدا جدا بشناس و خدمت هیچ کدام را به حساب دیگری نگذار و در ارزشگذاری به خدماتشان کوتاهی مکن «و هر کس را به فراخور خدمتش پاداش بده و از هر کدام به تناسب فعالیتش تقدیر کن». مبادا شرف و موقعیّت کسی سبب شود که خدمت ناچیز او را بیش از حد بزرگ بداری و گم نامی و پایین بودن کسی موجب گردد که خدمت بزرگ او را ناچیز شماری. «اگر از یک فرد خوش سابقه و خدمتگزار، خطایی جزئی یا لغزشی در گفتار سر زد، این او را در نظرت خراب و ساقط نکند، که همانا عزّت از آن خداست، به هر کس که بخواهد می دهد و فرجام نیک از آنِ پرهیزگاران است. اگر یکی از سپاهیانت و آنان که بر دشمنت ضربه زده اند به شهادت رسید، مانند یک وصیّ مهربان و مورد اعتماد، در رسیدگی به خانواده اش جانشین او باش، تا جای خالی او را احساس نکنند. این روش، دل های پیروانت را نسبت به تو متمایل می سازد و پیروی از تو را بر دل می گیرند و در قلمرو زمامداری تو آماده حضور در میدان های خوف و خطر می شوند. پیامبر خدا در مورد مشرکان سنّت هایی داشت. پس از او ما نیز سنّت هایی داریم که درباره برخورد با ستمگران و کسانی که با ما قبله مشترک دارند و به آیین مایند، به صورت سنّت ها و نمونه ها جاری شده است». خداوند به گروهی که خواستار هدایتشان بوده، فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید! مطیع خدا باشید و از پیامبر و صاحبان امر از میان خودتان ، فرمانبرداری کنید و اگر در چیزی نزاع داشتید، امر داوری آن را به خدا و پیامبر برگردانید اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید. این برای شما بهتر و نیک فرجام تر است » ، و فرموده است: «اگر آن [رازی

که فاش کردند] را به پیامبر و اولی الأمر باز گردانده بودند، کسانی که قدرت استنباط آن را دارند، حقیقت آن را می دانستند، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز اندکی، همه از شیطان پیروی می کردید» ». برگرداندن به خدا، همان تمسّک به آیات محکم قرآن است و برگرداندن به پیامبر صلی الله علیه و آله عمل به سنّت فراگیر و بی اختلاف اوست. «ما خاندان پیامبریم، که آیات محکم قرآن را می فهمیم و متشابه را از محکم تشخیص می دهیم و آیه ناسخ را از منسوخ که حکمش را خداوند نسخ کرده و تکلیفش را برداشته است می شناسیم. با دشمنانت چنان رفتار کن که دیدی ما با دشمنانی چون آنان چگونه رفتار کردیم و پیوسته اخبار و رخدادها را برای ما بنویس، تا فرمانی کلّی از ما به تو برسد و خداوند، یار و مدد کار است. با نیّتی خوب و خالص، به کار داوری های میان مردم بنگر. به یقین، حکمی که حقّ مظلوم را از ستمگر و ناتوان را از قوی بگیرد و اقامه حدود الهی به همان گونه و روش که او مقرّر داشته است ، مردم و مملکت را اصلاح می کند». پس، برای داوری میان مردم کسی را برگزین که نزد تو و در دیدگاه مردم ، «در دانش و بردباری و پرهیزگاری و سخاوت»، برترین مردم باشد؛ از کسانی که کارهای زیادْ او را به ستوه نیاورد و طرف های دعوا او را به لجاجت نکشانند و [اگر اشتباهی کرد]در اشتباهش اصرار و پافشاری نورزد و آن گاه که حق را شناخت، از حقگرایی روی نتابد، چشم طمع به مال مردم ندوزد و در فهم حقیقت، به تشخیص ابتدایی و ناقص بسنده نکند، در موارد شبهه، از همه بیشتر توقّف کند و در داوری، به ادلّه بیشتر توجّه کند، از مراجعه مکرّر طرف های دعوا، کم تر به ستوه آید و برای کشف حقیقت کارها صبورتر باشد و آن گاه که حکم و حق روشن شد، از همه قاطع تر باشد، از کسانی که نه ستایش و چاپلوسی مغرورشان سازد و نه گزافه گویی تحریکشان کند و نه به تبلیغات گوش فرا دهند. پس کار قضاوت را به چنین کسانی بسپار و البته که اینان بسیار کم اند! پس، قضاوت های او را بسیار ارزیابی کن، درِ بذل و بخششت را به روی او بگشای، چندان که نیازی و مشکلی نداشته باشد و به کمک دریافتی که دارد، از مردم بی نیاز شود. قاضی را نزد خود چنان منزلتی ببخش که خواصِّ دیگرِ تو در او طمع نبندند و از گزند فتنه انگیزی دولتْ مردان دیگر ایمن شود. «در هم نشینی هایت او را به نیکی احترام کن و در مجلس خودْ او را به خود نزدیک گردان، داوری و حکم او را تنفیذ و اجرا کن، بازوی او را محکم ساز و از بهترین فقیهان و پرهیزگاران و خیرخواهان برای خدا و بندگان خدا که همتایان اویند و مورد پسند تو، برایش معاونانی قرار بده، تا هر جا که شبهه ای پیدا کند با آنان گفتگو کند و آن جا که حکمی را نمی داند، از دانش آنان بهره گیرد و آنان از میان مردم، گواه قضاوتش باشند، إن شاء اللّه ! سپس حاملان خبرها به اطراف

تو، قضاتی باشند که در شناخت آنها خود را به تلاش افکنده اند؛ کسانی که در حکم خدا و سنّت پیامبر خدا نه اختلاف کنند و نه از هم رویگردان شوند، چرا که اختلاف در حکم، موجب تباهی عدالت و فریب در امر دین و تفرقه مردم است. خداوند به روشنی بیان کرده که مردم چه کنند و چه انفاق کنند و فرمان داده آنچه را نمی دانند، به کسی ارجاع دهند که خداوند، علم قرآن را نزد او سپرده و حراست حکم را از او خواسته است. اختلاف قضات، ریشه در ورود تجاوز و ستم در میان آنان دارد، و این که هرکدام به آنچه رأی خودشان است ، بسنده می کنند، بی آن که به نظر آنان که خداوند، ولایتشان را واجب ساخته رجوع کنند . این روش نه به صلاح دین است و نه به مصلحتِ دینداران. قاضی باید طبق حدیث و سنّتی که نزد اوست ، داوری کند. اگر دچار بن بست شد، داوری را به اهلش بسپارد و اگر به آن دست نیافت، با فقهای دیگر مسلمانان گفتگو کند و راهی جز این ندارد. دو قاضی مسلمان حق ندارند با اختلاف در حکم بر آن پافشاری کنند؛ بلکه باید این مسئله را به ولیّ امر در میان شما ارجاع دهند، تا این که او بر اساس علمی که خدا به وی داده، داوری کند، سپس هر دو در پذیرش قضاوت او همراه شوند، چه حکم او موافق رأیشان باشد، یا مخالف آن». در این مسئله ژرف بنگر! همانا این دین در دست اشرار، گرفتار بوده است که بر اساس هوای نفس و برای دنیاطلبی در آن عمل می کردند. «به قُضات شهرستان هایت بنویس، تا هر حکمی را که در حقوق آن اختلاف داشتند ، به تو گزارش کنند و آن گاه آن احکام را بررسی کن. آنچه را که موافق کتاب خدا و سنّت پیامبر خدا و حدیثِ امام خودت بود، امضا کن و آنان را بر قبول و اجرای آن وا دار و آنچه را که برایت مشتبه بود، فقیهان را به حضورت فرا خوان و در آن مورد با ایشان گفتگو کن، سپس آنچه را که مورد اتّفاق نظر فقیهان مسلمان در حضور تو بود، امضا و تنفیذ کن. هر چه را مورد اختلاف مردم باشد، باید به حکم امام برگردانْد و بر امام است که از خداوند یاری بجوید و در اقامه حدود بکوشد و مردم را به اطاعت فرمان خویش وادارد و جز از خداوند، هیچ نیرویی نیست!». سپس به کار کارگزارانت بنگر، آنان را از روی امتحان به کار بگمار، نه بر اساس بخشش و دوستی و بی مشورت، که به کار گماردن بر اساس تمایل شخصی و بدون مشورت، مایه ستم و خیانت است «و وارد آوردن درماندگی بر مردم است و کارها هرگز با مفسده انگیزی درست شدنی نیست. پس برای سرپرستی کارهای خود، پرهیزگاران و اهل دانش و سیاست را برگزین» و از آنان افراد با تجربه و با حیا را از خانواده های شایسته و سابقه دار در اسلام انتخاب کن، که آنان اخلاقشان بزرگوارانه تر و آبرومندتر است و در موارد طمع، بی طمع تر و آینده نگرتر از دیگران اند. «اینان باید در کاری که بر عهده گرفته ای یاران تو باشند». سپس «در

نقدینگی ها و آذوقه ها» آنان را با وسعت و فراوانی برخوردار بگردان، که در این شیوه، نیرویی برای آنان در خود سازی و بی نیازی از دست درازی به اموال عمومی ای است که در اختیارشان است و اگر بر خلاف فرمانت رفتار کردند یا در امانت خیانت کردند، این [شیوه تو] حجّتی علیه آنان است. سپس به کارهای آنان سرکشی و مراقبت داشته باش . بازرسانی مخفی از افراد راست کردار و وفادار بر کارهایشان مأمور کن . همانا بازرسی محرمانه تو بر کارهایشان آنان را به امانتداری و خوش رفتاری با مردم وا می دارد. مواظب همکاران باش . اگر یکی از آنان دست خیانت دراز کرد و گزارش های بازرسانت آن را تأیید کرد، به همین شاهد اکتفا می کنی و او را کیفر بدنی می دهی و آنچه را اختلاس کرده ، بازپس می گیری . او را ذلیل و خوار می سازی و داغ خیانت بر پیشانی اش می زنی و طوق ننگ بر گردنش می آویزی. به اصلاح وضع خراج پردازان بپرداز، که بهبود کار خراج و اهل خراج، موجب صلاح دیگران می شود و جز با سر و سامان یافتن کار آنان، دیگران به سامان نمی رسند؛ چرا که همه مردم از دستْ رنج این طبقه بهره می برند. پس بیش از جمع آوری خراج، توجّهت به آبادانی زمین باشد؛ چرا که جمع آوری خراج، جز در سایه عمران و آبادانی میسّر نیست و هرکس بدون آبادانی در پی مالیات گرفتن باشد، کشور را ویران و مردم را نابود خواهد ساخت و جز اندکی، کارش استوار نخواهد گشت. «خراج پردازان را از همه شهرها گرد آور و از آنان بخواه که وضع شهرهایشان و آنچه را موجب سامان یافتن کارشان و سهولت خراجْ پرداختنشان می شود ، به تو باز گویند. از کارشناسان دیگری هم جز آنان بخواه که به تو گزارش دهند». اگر از سنگینی مالیات یا مشکلی چون بی آبی و خراب شدن زمین زراعی بر اثر سیلاب ها یا خشک سالی و بی آبی یا آفت شکایت داشتند، به آنان تخفیف بده، به گونه ای که امید داری خداوند به آن وسیله کارشان را اصلاح کند «و اگر از تو کمک خواستند تا با اموال خودشان آنچه را می توانند اصلاح کنند، هزینه آن را بر عهده بگیر، که سرانجام این کار به صلاح کار توست . کمک هزینه ای که به آنان دادی بر تو سنگین نیاید ،» که این ذخیره ای است که آن را برای آبادانی کشورت و آراستگی حکومتت به تو بازمی گردانند. «به علاوه با این کار، مهر و محبّت و نیّت های خوب و خیررسانی آنان را جلب می کنی و خداوند، این را وسیله سهولت جلب آنان قرار می دهد. خراج، چیزی نیست که با زحمت و رنج فراهم آید؛ بلکه این رفتار بزرگوارانه، پیمانی است که اگر هنگامی حادثه ای پیش آمد و خواستی بر آنان تکیه کنی، تکیه گاه تو خواهد بود .» چرا که با این تأمین رفاه که بر آنان ذخیره ساختی، نیرویشان خواهد افزود و با عدالت و مدارایی که به آن عادتشان دادی، اعتماد آنان را خواهی داشت و در حوادث و پیشامدها که بر آنان تکیه کنی، عذر تو را

می دانند و می شناسند و با طیب خاطر آن را می پذیرند. همانا عمران و آبادی، تاب تحمّل هر باری را دارد و ویرانی زمین ، ریشه در تنگ دستی اهالی آن دارد. فقر مردم نیز به خاطر ریخت و پاش زمامداران و اعتماد نداشتن به بقای خویش در حکومت و عبرت آموزی کم تر از عبرت هاست. «پس در مسئولیتی که به آن گماشته شده ای ، همچون کسی کار کن که دوست دارد ستایش مردم و پاداش الهی و خرسندی امام را برای خود ذخیره سازد. وجز از خداوند ، هیچ نیرویی نیست !». سپس به وضع کاتبان و دبیران خود بنگر «و وضع هر کدام را نسبت به کاری که از آنان موردنیاز است ، بشناس و برایشان رتبه ها و درجاتی قرار بده». آن را که از همه بهتر است، به سرپرستی کارهایت بگمار و کارِ دبیرخانه و نامه هایی را که نقشه ها و اسرارت را در آن داری، به کسی مخصوص گردان که در انواع ادبِ شایسته، جامع تر باشد، «از میان کسانی که صاحب فکر و خیرخواهی و تیزهوشی وشایسته گفتگو در کارهای مهمّ اند؛ از آنان که راز نگهدارترند»، از میان کسانی که احترام، سرمستشان نمی کند «و مقام و موقعیّتْ تباهشان نمی سازد»، به حدّی که در خلوت، گستاخ شوند، یا در ملأ عام، بخواهند اظهار دلیری کنند؛ از آنان که در رساندن نامه های اطراف به تو و فرستادن درستِ جواب های تو به آنان و در آنچه از تو می گیرند یا می دهند، غفلت و کوتاهی نکنند؛ کسی باشد که قراردادی را که برایت می بندد، سست نبندد و از فسخ قراردادهای زیانبار برای تو، ناتوان نباشد و به جایگاه خود در کارها ناآگاه نباشد، چرا که هرکس جایگاه خود را نشناسد، نسبت به مرتبه و جایگاه دیگری نادان تر خواهد بود. «جز این مورد، در کارهای کوچک تر مثل نامه های عادی و دفترهای مخارج و دیوان های سپاهیان، اینها را به کسانی بسپار که در گزینش آنان تلاش و جدّیت کرده ای؛ چرا که اینان سررشته دار کارهای تواند. این شیوه، هم برای تو سود آورتر و هم سودش به مردم فراگیرتر است». در انتخاب این طبقه، به زیرکی و فراست و خوش بینی خودت به آنان اکتفا نکن . چرا که دولت مردان با تصنّع و خوش خدمتی نظر والیان را جلب می کنند، در حالی که پشت آن دلسوزی وامانت نیست؛ بلکه آنان را با سوابقی که در دولت صالحان پیشین داشته اند ، بیازمای . به کسانی روی آور که در میان مردم به آثار خوب و شرافت و امانت شناخته شده ترند . این شیوه، نشانه آن است که برای خدا و کسی که کارهای او را سرپرستی می کنی (مردم) دلسوزتری». سپس به آنان دستور بده که با مردم ، خوش رفتار و نیک گفتار باشند». برای هر یک از کارهایت، از جمع آنان بر آنان سرپرستی قرار بده که در برابر کارهای سنگین و بزرگ به زانو درنیاید و کارهای زیاد، پریشانش نسازد. «به حالات نهانی آنان نیز خودت رسیدگی کن . نیز به کارهای کسانی که نامه هایشان به تو می رسد، به نیازمندان، به کیفیّت

مدیریّت، به پذیرش مردم نسبت به زمامدار و امامشان رسیدگی کن ؛ چرا که خصلت بسیاری از منشیان و کاتبان، تنگ حوصلگی و کبر و نخوت است، مگر کسی که خدا نگاهش دارد. مردم از درخواست دادن و طلب حاجت ناچارند». هر عیب و کاستی هم که در منشیان تو باشد و تو نادیده بگیری و تغافل کنی، مسئولیت آن بر عهده توست و اگر فضل و نیکی داشته باشند به تو نسبت داده می شود، علاوه بر پاداش خوبی که نزد خداوند داری. سپس بازرگانان و صنعتگران اند . سفارش مرا درباره آنان بپذیر و خود نیز دیگران را به نیکی به آنان سفارش کن، چه آن که در جایی اقامت دارد، چه آن که با مال التجاره اش در رفت و آمد است و چه آن که به کارهای دستی می پردازد. همانا اینان سرچشمه اصلی سودها و سودآوران در کشورند، در خشکی و دریا و بیابان و کوه، و در مناطقی که مردم با وضعیت آن جاها ناسازگارند، یا جرئت رفتن به آن جاها را ندارند، «از شهرهای دشمنانت ، از صنعتگرانی که خداوند، رفاه مردم را به دست آنان قرار داده است. پس احترام اینان را پاس دار، راه های تجاری شان را امن گردان، حقوقشان را برایشان بگیر». اینان مردمی بی آزارند که از شرّشان هراسی نیست و صلح جویانی اند که بیم فتنه و آشوبشان نمی رود. «محبوب ترین چیزها نزد آنان این است که هر چه بیشتر امنیت و حکومت برقرار باشد». پس به کارهای آنان چه در مرکز حکومت خود و چه در اطراف و شهرهای دیگر رسیدگی کن . با این حال، بدان که در بسیاری از اینان، سختگیری های بی حدّ، بخل های زننده، احتکار منافع و بی انصافی و زور در داد و ستدها وجود دارد و این، برای عموم مردم زیانبخش و بر زمامداران مایه ننگ است. پس از احتکار جلوگیری کن، که پیامبر خدا از آن نهی کرده است. خرید و فروش، باید داد و ستدی آسان باشد، با سنگ و ترازوهای عادلانه و نرخ هایی که اجحاف به دو طرف فروشنده و خریدار نشود. پس هر کس که پس از نهی تو احتکار کرد، او را کیفر و عقوبت کن، ولی نه با زیاده روی، «که پیامبر خدا چنین کرد». سپس، خدا را خدا را در طبقه پایین اجتماع، از بیچارگان، بینوایان، نیازمندان و گرفتاران و زمینگیران ! چرا که در این طبقه قناعت پیشگانی عفیف و آبرومند هستند . خدا را نسبت به حقّی که در این باره از تو خواسته، منظور دار و از غَلّات و درآمد زمین هایی که غنیمت اسلام است ، در هر شهر، سهمی برای آنان قرار بده . همانا دورتر، همان سهمی را دارد که نزدیک تر دارد و رعایت حقّ همه بر عهده توست . مبادا هیچ فکری تو را از آنان غافل سازد؛ زیرا پرداختن به کارهای فراوان و مهم، عذری برای تضییع حقوق کوچک نیست . پس فکرت را از آنان دور نساز و متکبّرانه روی از آنان بر متاب «و به خاطر خدا فروتنی کن تا خداوند تو را بالا برَد ، و بال عنایت برای ضعیفان بگستران و چنان وانمود کن که به این شیوه رفتار، نیازمندی» و به آن

دسته از کارهایشان که هرگز گزارش آن به تو نمی رسد ، رسیدگی کن ؛ کارهای کسانی که چشم ها آنان را ناچیز می بینند و مردانْ ایشان را حقیر می شمرند . گروهی مورد اعتماد و خداترس و فروتن را بگمار که نیازها و کارهایشان را به اطلاع تو برسانند و درباره آنان چنان رفتار کن که روز دیدار خدا عذری داشته باشی، که اینان بیش از دیگران به انصاف نیازمندند . پس با ادای حق هر یک به وی، عذری به درگاه خداوند داشته باش. به یتیمان و زمینگیران و پیران سالخورده که نه راه چاره دارند و نه روی سؤال، بیشتر برس «و برای آنان هم سهمی و بهره ای قرار بده. آنان نیز بندگان خدایند. با تأمین زندگی شان و قرار دادن هر یک در جای خاصّ خود از نظر روزی و حقوق، به خداوند تقرّب بجوی، که کارها با نیّت های صادق خالص می شود. نیز بدان که دل مردم یا برخی از آنان به این آرام نمی شود که تو غایبانه و بدون رو به رو شدن با حاجت های آنان، حقوقشان را ادا کرده ای». این بر حاکمان سنگین است و حق، همه اش سنگین است؛ ولی خداوند گاهی آن را بر کسانی که در پی فرجام نیک اند و خود را صبور ساخته اند «و به درستیِ وعده های خدا به صابرانِ مخلص اطمینان دارند، سبک می گرداند. پس از اینان باش و از خدا یاری بطلب». بخشی از وقت خویش را برای نیازمندان اختصاص بده. «خود را و فکر خود را از هر کار دیگر فارغ ساز و خود را در اختیارشان قرار بده و اجازه بده که به حضورت برسند» و با آنان در یک مجلس بنشین که برای خدایی که تو را رفعت بخشیده، تواضع کنی و سپاهیان و یاران و نگهبانان و مأموران را از سر راهشان برداری «و در مجلس خود، بال تواضع برایشان بگستری و در گفت وشنود و رویارویی با آنان نرم و ملایم باشی» تا هر که خواهد، بی هراس با تو سخن گوید . همانا از پیامبر خدا شنیدم که بارها می فرمود: «هر امّتی که در آن حقّ ضعیف از زورمند، بی هراس گرفته نشود، آن امّت، ستودنی نخواهد بود». در آن مجلس، آنان را که در گفتار، تند یا دچار لکنت زبان اند، تحمّل کن و تنگْ حوصلگی و کبر و خودپسندی را از خودت دور ساز، تا خداوند رحمت خویش را از هر سوی بر تو بگسترد و برایت پاداش اهل طاعت را مقرّر دارد. آنچه می بخشی گوارا و خوش رویانه ببخش و اگر هم نمی دهی با مهربانی و عذرخواهی دریغ دار. «آن جا فروتنی کن، که خداوند فروتنان را دوست دارد و گرامی ترین دست یارانت نزد تو کسانی باشند که خوش رفتارتر، خوش برخوردتر و به ضعیفان مهربان ترند، إن شاء اللّه !». کارهایی هم هست که باید خودت شخصا انجام دهی. یکی پاسخگویی به نامه هایی که از عهده منشیان و دبیران تو بیرون است. دیگری انجام دادن خواسته های مردم که پیگیرند [و توسط مأموران تو انجام نمی شود] . «دیگری آگاهی از آنچه که از بخش تحت اختیار منشیان و خزانه داران به آنان می رسد. در این کار سستی

مکن و تأخیر آن را روا مدار و برای هر یک از این امور مأموری بگمار که با سرپرستان کارها گفتگو داشته باشد، تا دل و اندیشه ات آرام و آسوده باشد. هر کار را پس از دقّت و تأمّل و مشورت با متصدّی آن کار بگذران، بی آن که آن مشاور، از تو ملاحظه کاری داشته باشد، یا نظری بدهد که برای تو تناقض پیش آورد». کار هر روز را همان روز انجام بده؛ چرا که هر روز را کاری خاصّ همان روز است و بین خود و خدایت بهترین زمان ها و سرشارترین بخش ها را برای خویش [جهت عبادت] قرار بده، هر چند همه آن کارها نیز اگر با نیّت درست و برای آسایش مردم باشد، برای خداست. باید بهترین اوقاتی را که مخصوص عبادت و آیین قرار می دهی، برای برپایی واجباتی باشد که ویژه ذات خداوند است. در شب و روزت، بدن خود را در راه اطاعت های واجب الهی به کار گیر؛ «چرا که خداوند، نافله را مخصوص پیامبرش قرار داده است، نه دیگر مردمان: «و بخشی از شب را به تهجّد و عبادت بپرداز . نافله ای است مخصوص تو، باشد که پروردگارت، تو را به مقامی پسندیده برساند» . این کاری است که خداوند، مخصوص پیامبرش قرار داده و با آن، او را گرامی داشته است و برای کسی جز او [واجب]نیست و برای دیگران مستحب است و همو می فرماید: «هر کس داوطلبانه کار نیک انجام دهد، خداوند سپاس گزار و داناست» ». پس آنچه را که وسیله قرب تو به پروردگار و مایه اکرام اوست، بسیار انجام بده و نمازهای واجب را کامل و بی عیب و نقص ادا کن، هرچند خسته ات کند. امّا هرگاه با مردم به نماز ایستادی، نماز را طول مده و آن را موجب بیزاری نساز، خودِ نماز را هم تباه نکن. درمیان مردم کسانی بیمارند، یا کار دارند. وقتی پیامبر خدا مرا به یمن اعزام کرد، پرسیدم: با آنان چگونه نماز بخوانیم؟ فرمود: «همچون نماز ضعیف ترین آنان با ایشان نماز بخوان و نسبت به مؤمنان مهربان باش». پس از اینها، خود را زیاد از مردمت دور و محجوب مگردان؛ چرا که روش برقراری فاصله بین مسئولان و مردم، هم نوعی سختگیری و فشار بر مردم است و هم مایه بی اطّلاعی از کارهاست. وجود پرده (و حاجب) میان مسئولان و مردم، آگاهی از آنچه را از آن فاصله گرفته اند ، از بین می برد . در نتیجه، کار بزرگ در نزدشان کوچک و کار کوچک در نظرشان بزرگ جلوه می کند، نیک را بد و بد را نیک می پندارند و حق و باطل به هم می آمیزد. زمامدار نیز بشری است که کاری را که مردم از او پنهان دارند، نمی شناسد و خودِ حرف ها هم نشانی و علامت ندارد که راست و دروغ آن را از آن بفهمد. پس برای پیشگیری از آمیختگی در حقوق، مانع ها را کم کن؛ چرا که تو یکی از دو فرد هستی: یا خود را سخاوتمندانه به حق بخشیده ای، پس چرا از حقّ واجبی که باید بدهی یا کار نیکی که باید به جا آوری، پرده نشینی می کنی؟ یا گرفتار بِخل در ادای حق مردمی، که در این صورت، به

سرعتْ مردم از تو مأیوس می شوند و از درخواست از تو دست برمی دارند، با آن که بیشتر کارها و مراجعات مردم به تو چیزی است که بر تو هزینه و زحمتی ندارد. یا شکایت از یک ظلم است، یا درخواست انصاف! «پس از آنچه برایت توصیف کردم ، بهره گیر و به آنچه بهره و سعادت تو در آن است، بسنده کن، إن شاء اللّه !». سپس [بدان که] زمامداران را افراد ویژه، خصوصی و نزدیکانی است که انحصارطلبی و سودپرستی و کم انصافی دارند. ریشه آنان را با قطع ریشه های این مفاسد از بیخ برآور. هرگز به هیچ یک از حاشیه نشینان و نزدیکانت زمینی نبخش. نباید کسی به این طمع افتد که قراردادی با تو بندد که به مردم در حقّ آب ، زیان برساند یا در کاری مشترک با دیگران، بار خود را بر دوش آنان بگذارند و در نتیجه، سودش عاید آنان شود و ننگ و عارش در دنیا و آخرت بر گردن تو افتد. «آن جا که کارها به داوری تو می انجامد، به عدالت حکم کن» و در اجرای حق و عدالت، بین دور و نزدیک فرق مگذار و در این کار صبور باش و خدا را در نظر آر. با خویشانت نیز چنین کن، به هر کجا که بینجامد! و آن جا هم که این کار بر تو گران آید، فرجامش را در نظر داشته باش که سرانجامش پسندیده است . اگر مردم در کاری گمان ستم درباره ات داشتند، عذر خویش را برای آنان بازگوی و با این روشنگری، بدبینی آنان را از خودت برگردان. در این کار، هم ریاضتی برای توست، هم مهرورزی به مردم ، و هم عذر آوردنی است که تو را به خواسته ات در استوار داشتن مردم بر حق، با نرمش و نیکویی می رساند. اگر دشمنت تو را به صلحی پسندیده فرا خواند، آن را رد نکن؛ چرا که در صلح، هم آسایشی برای سپاهیان توست، هم آرامشی برای فکر تو، هم امنیت کشور. امّا بسیار بهوش باش، آن جا که دشمن تو در پی صلح جویی، گام به پیش بگذارد؛ چراکه چه بسا دشمنْ نزدیک می شود تا اغفال کند. پس اختیار کن و راه هر خطر احتمالی را ببند و در همه کارها تکیه بر خداوند است». اگر بین تو و دشمنت مشکلی پیش آمد که ناچار شدی پیمان صلح ببندی یا تعهّدی سپردی، به پیمانت وفادار و نسبت به مراعات تعهّدت امین باش . جان خود را سپر پیمانت ساز؛ چرا که هیچ چیز از واجبات الهی که مردم با همه عقاید مختلف و آیین های متفاوت و پراکنده بر رعایت آن هماهنگ اند، مثل بزرگ شمردن وفا به پیمان نیست. مشرکان هم چون به پیامدهای سوء غدّاری و پیمان شکنی آگاه بودند، به تعهّداتشان در برابر مسلمانان متعهّد بودند. پس مبادا که تو پیمان بشکنی و عهد خویش را نقض کنی و به دشمنت نیرنگ زنی؛ (3) چرا که جز نادان بر خدا گستاخی نمی کند! خداوند ، عهد و پیمان خویش را از روی رحمت خویش، مایه امنیت مردم و حریمی که در پناهش بیارمند و در کنارش پناه گیرند ، قرار داده است. پس در پیمان، نه نیرنگ است، نه فریب و نه خیانت. پس مبادا تنگنایی که در پی عهدی که به

نام خدا بسته ای پیش آمده، تو را به گسستن پیمان وا دارد. شکیبایی تو بر تنگنایی که امید گشایش و فرجام نیک از آن داری، بهتر از نیرنگی است که از سرانجامش بیمناک باشی و از بازخواست خدا و نپذیرفتن عذر تو و باختن دنیا و آخرتت هراسناک ! از ریختن خون ناحق بپرهیز؛ چرا که هیچ چیز از ریختن خون ناحق، نکبت آورتر، کیفر دارتر، نعمت زداتر و عمر فرساتر نیست. خداوند هم در قیامت، نخستین حکم خویش را بین مردم، درباره خون هایی که ریخته اند ، صادر می کند. هرگز حکومتت را با ریختن خون بیگناهان پاس مدار که این گونه خونریزی، حکومت را پوسیده و زایل می کند. مبادا خود را در معرض خشم الهی قرار دهی که خداوند به اولیای کسی که به ناحق و مظلومانه کشته شود، حقّ قصاص و انتقام قرار داده و فرموده است: «هرکس مظلومانه کشته شود، ما برای ولیّ او حقّ قصاص قرار داده ایم، پس در کشتنْ زیاده روی نکند که او [از سوی خدا]یاری شده است» . در قتل عمد، نه پیش خداوند عذر داری و نه نزد من؛ چرا که این جرم، قصاص بدنی دارد. پس اگر گرفتار قتل خطا شدی یا دست و تازیانه ات هنگام کیفر، زیاده روی کرد [و به مرگ انجامید] از آن جا که گاهی مشت و بالاتر از مشت، کشنده است ، مبادا غرور حکومتت تو را از پرداخت خون بها به خانواده مقتول دیه ای که به آنان داده می شود و مایه تقرّب به خداست باز دارد ! مبادا خودپسند باشی و به صفاتی که از خود می پسندی اعتماد کنی و دوستدار تملّق و چاپلوسی باشی، که این حالت، مطمئن ترین فرصت برای شیطان است تا نیکوکاریِ نیکان را نابود سازد. مبادا با نیکی و احسانت بر مردم منّت بگذاری، یا کار ناچیز خود را بزرگ جلوه دهی، یا وعده بدهی و تخلّف کنی، یا شتابزده و با زبان بازی با مردم رفتار کنی، که به یقین، منّت نهادنْ نیکی را نابود می سازد و خُلف وعده ، موجب رنجش و دشمنی مردم می شود. خداوند متعال فرموده است: «نزد خدا بسیار خشم آور است این که چیزی بگویید که عمل نمی کنید» . مبادا در انجام دادن کارها پیش از رسیدن وقت آنها شتاب کنی یا آن گاه که زمان کاری رسید، سستی و درنگ کنی، یا وقتی ناشناخته بود، در آن لجاجت کنی وآن گاه که روشن بود، مسامحه کنی. هر چیزی را در جای خود بگذار و هر کاری را به وقت خود انجام بده. مبادا در آنچه که مردم حقوق برابر دارند، امتیازطلبی کنی و در کاری که به تو مربوط می شود ، از راه حق کنار روی و از وظایفی که بر عهده توست و برای دیدگان همه آشکار است، خود را به تغافل بزنی، که از تو به سود دیگری بازخواست خواهد شد و زود است که پرده های کارها کنار رود و خدای جبّار، با عظمت خود جلوه کند و ستمدیدگانْ داد خود را از ظالمان بگیرند. سپس [سفارش می کنم که] خشم برافروخته و تندی و تیزی خود را و چیرگی دست و تندگویی های زبانت را مهار کن و با پرهیز از شتابزدگی و با تأخیر

در کیفر، خود را از این کارها نگه دار و اگر خشمگین شدی، به آسمان بنگر، تا خشمت فرو نشیند و عنان اختیار در دستت قرار گیرد. و هرگز این گونه بر خویشتن حاکم و مسلّط نخواهی شد، مگر آن که با یاد قیامت، فکرت را بسیار مشغول سازی. در خاتمه، بدان که آنچه در این عهدنامه فراهم آمد، نکاتی بود که در ارشاد تو هیچ کوتاهی نکردم، اگر خدا دوست بدارد که تو را هدایت کند و توفیقت دهد که روش و سفارش های ما را که شاهد بوده ای به یاد داشته باشی، تا این زمامداری ات، از حکومتی دادگرانه یا سنّتی ارجمند یا حدیثی از پیامبرت صلی الله علیه و آله یا دستوری از کتاب خدا سرچشمه گیرد، تا به آنچه شاهد بوده ای که ما به آن عمل کرده ایم، اقتدا کنی و در پیروی از عهدنامه ای که برایت مقرر داشتم و حجّت را برای خودم استوار کردم، کوشا باشی، و اگر نفس تو به سمت و سوی هوا و هوس شتافت، عذر و بهانه ای نداشته باشی. جز خداوند ستوده، کسی از بدی نگه دار نیست و جز او توفیق خیر عطا نمی کند. از جمله سفارش های پیامبر خدا به من، ترغیب به نماز، زکات و رعایت غلامان و بردگان بود. عهدنامه ام را با همین سفارش به پایان می برم و جز از خدای والا و بزرگ، قدرت و نیرویی نیست. من از رحمت گسترده و بخشش های بزرگ خدا و قدرتش بر ادای هر خواسته، مسئلت دارم که مرا و تو را به آنچه رضای اوست، موفّق بدارد، همچون داشتن عذری روشن به پیشگاه او و نزد بندگانش، نیک نامی درمیان بندگان، آثار خوب در کشور، تمامیّت نعمت و افزونی کرامت، واین که فرجام من و تو را به سعادت و شهادت ختم کند، که ما شیفته آنیم. و سلام فراوان بر پیامبر خدا و بر دودمان پاک و پاکیزه او!

.

1- .پیمان نامه امام به مالک اشتر ، در نهج البلاغه و تحف العقول و دعائم الإسلام ، با عنوانی دیگر آمده است . و چون متن تحف العقول کامل تر و منظّم تر بود ، آن را بر دو مصدر دیگر ترجیح دادیم و افزونی آن را با گیومه مشخّص کرده ایم که این ، علاوه بر آیات قرآن کریم است که در داخل گیومه قرار گرفته اند .

2- .اشاره دارد به آیه 53 سوره یوسف .

3- .در نهج البلاغه این افزونی آمده است : عهد و پیمانی مبند که سستی و آفت و بهانه به آن راه یابد و پس از تأکید و استوار سازی ، حرف های دو پهلو به کار مبر .

ص: 20

. .

ص: 21

. .

ص: 22

. .

ص: 23

. .

ص: 24

. .

ص: 25

. .

ص: 26

. .

ص: 27

. .

ص: 28

. .

ص: 29

. .

ص: 30

. .

ص: 31

. .

ص: 32

. .

ص: 33

. .

ص: 34

. .

ص: 35

. .

ص: 36

. .

ص: 37

. .

ص: 38

. .

ص: 39

. .

ص: 40

. .

ص: 41

..

ص: 42

. .

ص: 43

. .

ص: 44

. .

ص: 45

. .

ص: 46

. .

ص: 47

. .

ص: 48

. .

ص: 49

. .

ص: 50

. .

ص: 51

. .

ص: 52

. .

ص: 53

. .

ص: 54

. .

ص: 55

. .

ص: 56

. .

ص: 57

. .

ص: 58

. .

ص: 59

. .

ص: 60

. .

ص: 61

..

6 / 5مَكرُ مُعاوِيَهَ فى قَتلِ الأَشتَرِتاريخ اليعقوبى :لَمّا بَلَغَ مُعاوَيَهَ أنَّ عَلِيّا قَد وَجَّهَ الأَشتَرَ عَظُمَ عَلَيهِ ، وعَلِمَ أنَّ أهلَ اليَمَنِ أسرَعُ إلَى الأَشتَرِ مِنهُم إلىَ كُلِّ أحَدٍ ، فَدَسَّ لَهُ سَمّا ، فَلَمّا صارَ إلَى القُلزُمِ مِنَ الفُسطاطِ عَلى مَرحَلَتَينِ نَزَلَ مَنزِلَ رَجُلٍ مِن أهلِ المَدينَهِ يُقالُ لَهُ ... (1) فَخَدَمَهُ ، وقامَ بِحَوائِجِهِ ، ثُمَّ أتاهُ بِقَعبٍ (2) فيهِ عَسَلٌ قَد صَيَّرَ فيهِ السَّمَّ ، فَسَقاهُ إيّاهُ ، فَماتَ الأَشتَرُ بِالقُلزُمِ ، وبِها قَبرُهُ ، وكانَ قَتلُهُ وقَتلُ مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ فى سَنَهِ (38) . (3)

مروج الذهب :وَلّى عَلِىٌّ عليه السلام الأشتَرَ مِصرَ ، وأنفَذَهُ إلَيها فى جَيشٍ ، فَلَمّا بَلَغَ ذلِکَ مُعاوِيَهَ دَسَّ إلى دِهقانٍ كانَ بِالعَريشِ ، فَأَرغَبَهُ ، وقالَ : أترُک خَراجَکَ عِشرينَ سَنَهً وَاحتَل لِلأَشتَرِ بِالسَّمِّ فى طَعامِهِ . فَلَمّا نَزَلَ الأَشتَرُ العَريشَ ، سَأَلَ الدِّهقانُ : أىُّ الطَّعامِ وَالشَّرابِ أحَبُّ إلَيهِ ؟ قيلَ لَهُ : العَسَلُ ، فَأَهدى لَهُ عَسَلاً ، وقالَ : إنَّ مِن أمرِهِ وشَأنِهِ كَذا وكَذا ، ووَصفَهُ لِلأَشتَرِ ، وكانَ الأَشتَرُ صائِما ، فَتَناوَلَ مِنهُ شَربَهً ، فَما استَقَرَّت فى جَوفِهِ حَتّى تَلِفَ ، وأتى مَن كانَ مَعَهُ عَلَى الدِّهقانِ ومَن كانَ مَعَهُ . وقيلَ : كانَ ذلِکَ بِالقُلزُمِ ، وَالأَوَّلُ أثبَتُ . فَبَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا عليه السلام ، فَقالَ : لِلِيَدَينِ وَالفَمِ . وبَلَغَ ذلِکَ مُعاوِيَهَ ، فَقالَ : إنَّ للّهِ جُندا مِنَ العَسَلِ . (4)

تاريخ الطبرى عن يزيد بن ظبيان الهمدانى :بَعَثَ مُعاوِيَهُ إلَى الجابِستارِ رَجُلٍ مِن أهلِ الخَراجِ فَقالَ لَهُ : إنَّ الأَشتَرَ قَد وُلِّىَ مِصرَ ، فَإن أنتَ كَفَيتَنيهِ لَم آخُذ مِنکَ خَراجا ما بَقيتَ ، فَاحتَل لَهُ بِما قَدَرتَ عَلَيهِ . فَخَرَجَ الجابِستارُ حَتّى أتَى القُلزُمَ وأقامَ بِهِ ، وخَرَجَ الأَشتَرُ مِنَ العِراقِ إلى مِصرَ ، فَلَمَّا انتَهى إلَى القُلزُمِ استَقبَلَهُ الجابِستارُ ، فَقالَ : هذا مَنزِلٌ وهذا طَعامٌ وعَلَفٌ ، وأنَا رَجُلٌ مِن أهلِ الخَراجِ ، فَنَزَلَ بِهِ الأَشتَرُ ، فَأَتاهُ الدِّهقانُ بِعَلَفٍ وطَعامٍ ، حَتّى إذا طَعِمَ أتاهُ بِشَربَهٍ مِن عَسَلٍ قَد جَعَلَ فيها سَمّا فَسَقاهُ إيّاهُ ، فَلَمّا شَرِبَها ماتَ . وأقبَلَ مُعاوِيَهُ يَقولُ لِأَهلِ الشّامِ : إنَّ عَلِيّا وَجَّهَ الأَشتَرَ إلى مِصرَ ، فَأَدعُوَا اللّهَ أن يَكفيكُموهُ . قالَ : فَكانوا كُلَّ يَومٍ يَدعونَ اللّهَ عَلَى الأَشتَرِ ، وأقبَلَ الّذى سَقاهُ إلى مُعاوِيَهَ فَأَخبَرَهُ بِمَهلِكِ الأَشتَرِ ، فَقامَ مُعاوِيَهُ فِى النّاسِ خَطيبا ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وقالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّهُ كانَت لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ يَدانِ يَمينانِ قُطِعَت إحداهُما يَومَ صِفّينَ يَعنى عَمّارَ بنَ ياسرٍ وقُطِعَتِ الأُخرَى اليَومَ يَعنِى الأَشتَرَ . (5)

.

1- .بياض فى الأصل.
2- .القَعب : القدح الضخم الغليظ الجافى (لسان العرب : ج 1 ص 683 «قعب») .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 194 .
4- .مروج الذهب : ج 2 ص 420 ، عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 201 عن عوانه بن الحكم نحوه .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 95 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 نحوه وفيه «الحابسات» بدل «الجايستار» وراجع الأمالى للمفيد : ص 82 ح 4 والغارات : ج 1 ص 259 264 .

6 / 5 نیرنگ معاویه در کشتن مالک اشتر

6 / 5نیرنگ معاویه در کشتن مالک اشترتاریخ الیعقوبی:چون به معاویه خبر رسید که علی علیه السلام مالک اشتر را رهسپار ساخته است، بر او گران آمد و دانست که مردم یمن بیش از هر کس به مالک گرایش دارند . از این رو به فکر مسموم ساختن او افتاد. [مالک ،]چون به قُلزُم (در دو منزلی فُسطاط) رسید، در خانه مردی از اهل شهر فرود آمد. آن مرد کمر به خدمت مالک بست و کارهای او را انجام می داد. سپس خمره ای عسل که در آن زهر آمیخته بود، برای مالک آورد و از آن [شربتی برای مالک درست کرد و] بدو نوشانْد. مالک در قلزم از دنیا رفت. قبرش همان جاست. شهادت او و محمّد بن ابی بکر در سال سی و هشتم بود.

مروج الذهب:علی علیه السلام مالک اشتر را به استانداری مصر تعیین کرد و او را همراه سپاهی به سوی آن جا روانه کرد. چون خبر به معاویه رسید، کدخدایی را که در «عَریش» بود ، به توطئه وا داشت و او را تشویق کرد و گفت: مدّت بیست سال از تو مالیات نمی گیرم، به شرط آن که در طعام مالک، زهر بریزی. چون مالک در عریش فرود آمد، کدخدا پرسید که چه غذا و نوشیدنی ای را بیشتر دوست دارد؟ گفتند: عسل را. مقداری عسل برای مالک آورد و گفت این عسل چنین و چنان است... و آن را برای مالک اشتر ستود. مالک هم روزه بود. چون مقداری از آن نوشید، هنوز در درونش جای نگرفته بود که جان باخت. همراهان مالک، به سراغ آن کدخدا و همراهانش رفتند [و آنان را هلاک کردند]. گفته شده که این واقعه در قلزم بود ؛ ولی گفته نخست صحیح تر است. چون خبر واقعه به علی علیه السلام رسید، فرمود: «سرنگون باد معاویه !» و چون به معاویه خبر رسید، گفت: خداوند، لشکری از عسل دارد !

تاریخ الطبری به نقل از یزید بن ظبیان همدانی : معاویه کسی را در پی «جایستار» ، از مالیات پردازان ، فرستاد و به وی گفت: مالک، استاندار مصر شده است. اگر او را از بین ببری، تا زنده ای از مالیات معافی. پس هر نقشه ای می توانی بکش. جایستار بیرون رفت تا به قلزم رسید و آن جا ماند. مالک از عراق به سوی مصر رهسپار شد. چون به قلزم رسید، جایستار به استقبال او شتافت و گفت: این خانه، این طعام واین هم علوفه. من هم مردی از خراج دِهانم. مالک نزد او فرود آمد. دهقان برای او و مرکبش غذا و علوفه آورد. چون غذا خورد، شربتی از عسل برایش آورد

که آن را زهر داده بود و به مالک خوراند. چون مالک نوشید، جان داد. معاویه رو به مردم شام کرده ، می گفت: علی، مالک اشتر را به سوی مصر روانه کرده است. دعا کنید که خدا شرّ او را از شما برگردانَد. مردم هر روز مالک را نفرین می کردند. تا آن که مردی که مالک را شربت زهرآلود داده بود، نزد معاویه آمد و خبر مرگ مالک را داد. معاویه در بین مردم به سخن ایستاد و خدا را حمد و ثنا کرد و گفت: امّا بعد؛ علی بن ابی طالب، دو دستِ راست داشت، یکی در جنگ صفّین قطع شد مقصودش عمّار یاسر بود و دیگری امروز و مقصودش مالک اشتر بود .

.

الغارات عن مغيره الضبّى :إنَّ مُعاوِيَهَ دَسَّ لِلأَشتَرِ مَولىً لِالِ عُمَرَ ، فَلَم يَزَلِ المَولى يَذكُرُ لِلأَشتَرِ فَضلَ عَلِىٍّ وبَنى هاشِمٍ حَتَّى اطمَأَنَّ إلَيهِ الأَشتَرُ ، وَاستَأنَسَ بِهِ ، فَقَدَّمَ الأَشتَرُ يَوما ثِقلَهُ أو تَقَدَّمَ ثِقلَهُ فَاستَسقى ماءً ، فَقالَ لَهُ مَولى عُمَرَ : هَل لَکَ أصلَحَکَ اللّهُ فى شَربَهِ سَويقٍ ؟ فَسَقاهُ شَربَهَ سَويقٍ فيها سَمٌّ ، فَماتَ . قالَ : وقَد كانَ مُعاوِيَهُ قالَ لِأَهلِ الشّامِ لَمّا دَسَّ إلَيهِ مَولى عُمَرَ : اُدعوا عَلَى الأَشتَرِ ، فَدَعَوا عَلَيهِ ، فَلَمّا بَلَغَهُ مَوتُهُ ، قالَ : أ لا تَرَونَ كَيفَ استُجيبَ لَكُمَ ! (1)

الاختصاص عن عبد اللّه بن جعفر :كانِ لِمُعاوِيَهَ بِمِصرَ عَينٌ يُقالُ لَهُ:مَسعودُ بنُ جَرَجَهَ،فَكَتَبَ إلى مُعاوِيَهَ بِهَلاكِ الأَشتَرِ ، فَقامَ مُعاوِيَهُ خَطيبا فى أصحابِهِ فَقالَ : إنَّ عَلِيّا كانَت لَهُ يَمينانِ ، قُطِعَت إحداهُما بِصفّينَ يَعنى عَمّارا واُخرَى اليَومَ ؛ إنَّ الأَشتَرَ مَرَّ بِأَيلَهَ مُتَوَجِّها إلى مِصرَ ، فَصَحِبَهُ نافِعٌ مَولى عُثمانَ ، فَخَدَمَهُ وألطَفَهُ حَتّى أعجَبَهُ ، وَاطمَأَنَّ إلَيهِ ، فَلَمّا نَزَلَ القُلزُمَ أحضَرَ (2) لَهُ شَربَهً مِن عَسَلٍ بِسَمٍّ فَسَقاهُ (3) فَماتَ ، ألا وإنَّ للّهِ جُنودا مِن عَسَلٍ . (4)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 263 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 555 ح 722 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 76 .
2- .فى المصدر : «حاضر» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى معجم رجال الحديث نقلاً عن المصدر .
3- .فى المصدر : «فسقاها» ، والصحيح ما أثبتناه .
4- .الاختصاص : ص 81 ، معجم رجال الحديث : ج 14 ص 163 الرقم 9796 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 591 ح 734 .

الغارات به نقل از مغیره ضبّی : معاویه، غلامی از آل عمر را به دسیسه برای کشتن مالک اشتر گماشت. آن غلام، پیوسته نزد مالک، از فضایل علی علیه السلام و بنی هاشم سخن می گفت، تا آن که اعتماد مالک را جلب کرد و به او انس گرفت. روزی مالک اشتر از بار و بنه خود جلو افتاد، یا بار و بنه اش جلوتر بود. تشنه شد و آب خواست. آن غلام گفت: آیا میل به شربت قاووت داری، خدا برایت خیر پیش آورد؟ و شربتی زهرآلود از قاووت به او نوشاند و او مُرد. راوی گوید: چون معاویه غلام عمر را به دسیسه بر ضد مالک وا داشت، به مردم شام گفت: مالک اشتر را نفرین کنید. آنان هم نفرین کردند. چون خبر مرگ مالک به او رسید، گفت: می بینید خداوند چگونه دعایتان را پذیرفت؟ !

الاختصاص به نقل از عبد اللّه بن جعفر : معاویه جاسوسی در مصر داشت به نام مسعود بن جرجه. چون مرگ مالک اشتر را در نامه ای به معاویه گزارش داد، معاویه در میان یاران خود به سخنرانی پرداخت و گفت: علی دو دست داشت . یکی در جنگ صِفّین قطع شد مقصودش عمّار بود و دیگری امروز. مالک اشتر عازم مصر بود که از آیله گذشت. نافع، غلام عثمان همراهش شد و به او خدمت و لطف بسیار کرد، تا آن که مالک از او خوشش آمد و به او اطمینان کرد. چون در قلزم فرود آمد، شربتی از عسل که زهرآلود بود برایش فراهم ساخت. مالک از آن نوشید و مُرد. معاویه گفت : آگاه باشید که خداوند، سپاهیانی از عسل دارد !

.

6 / 6حُزنُ الإمامِشرح نهج البلاغه فی ذِکرِ الأَشتَرِ وبَعضِ فَضائِلِهِ : کانَ فارِساً، شُجاعاً، رَئیساً ، مِن أکابِرِ الشّیعَهِ وعُظَمائِها ، شَدیدَ التَّحَقُّقِ بِوَلاءِ أمیرِ المُؤمِنینَ علیهِ السلام ونَصرِهِ ، وقالَ فیهِ بَعدَ مَوتِهِ : رَحِمَ اللّهُ مالِکا ، فَلَقَد کانَ لی کَما کُنتُ لِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . (1)

الإمام علیّ علیه السلام لَمّا جاءَهُ نَعیُ الأَشتَرِ : مالِکٌ وما مالِکٌ ! وَاللّهِ ، لَو کانَ جَبَلاً لَکانَ فِندا (2) ، ولَو کانَ حَجَرا لَکانَ صَلدا (3) ، لا یَرتَقیهِ الحافِرُ ، ولا یُوفی (4) عَلَیهِ الطّائِرُ . (5)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 98 ؛ رجال ابن داوود : ص 157 ح 1254 وفیه ذیله .
2- .الفند : هو المنفرد من الجبال (النهایه : ج 3 ص 475 «فند») .
3- .حجر صَلد : صُلب أملس (لسان العرب : ج 3 ص 256 «صلد») .
4- .أوفَی : أشرَف وأتی (لسان العرب : ج 15 ص 399 «وفی») .
5- .نهج البلاغه : الحکمه 443 ؛ ربیع الأبرار : ج 1 ص 216 ولیس فیه «ولو کان حجرا لکان صَلداً» وراجع الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 410 وتاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 594 وسیر أعلام النبلاء : ج 4 ص 34 الرقم 6 .

6 / 6 اندوه امام

6 / 6اندوه امامشرح نهج البلاغه در ذکر مالک اشتر و برخی از فضایل او : وی تکْ سواری شجاع، سرکرده و از سران و بزرگان شیعه و بسیار جدّی و استوار در دوستی و یاری امیر مؤمنان بود. امام علیه السلام پس از شهادت مالک درباره او فرمود: «خداوند مالک را رحمت کند! برای من همان گونه بود که من برای پیامبر خدا بودم».

امام علی علیه السلام وقتی خبر درگذشت مالک اشتر را شنید : مالک ، و چه بود مالک؟! به خدا سوگند ، اگر کوه بود، کوهی تک بود و اگر صخره بود، سخت و محکم بود ؛ به گونه ای که سُم هیچ ستوری بر فراز آن نمی توانست برسد و هیچ پرنده ای بر اوج آن نمی توانست بپرد.

.

رجال الكشّى :لَمّا نُعِىَ الأَشتَرُ مالِکُ بنُ الحارِثِ النَّخَعِىُّ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام تَأوَّهَ حُزنا وقالَ : رَحِمَ اللّهُ مالِکا ، وما مالِکٌ ! عَزَّ عَلَىَّ بِهِ هالِکا ، لَو كانَ صَخرا لَكانَ صَلدا ، ولَو كانَ جَبَلاً لَكانَ فِندا (1) ، وكَأَنَّهُ قُدَّ مِنّى قِدّا (2) .

الغارات عن فضيل بن خديج عن أشياخ النخع :دَخَلنا عَلى عَلِىٍّ عليه السلام حينَ بَلَغَهُ مَوتُ الأَشتَرِ ، فَجَعَلَ يَتَلَهَّفُ ويَتَأَسَّفُ عَلَيهِ ، ويَقولُ : للّهِ دَرُّ مالِکٍ ! وما مالِکٌ ! لَو كانَ جَبَلاً لَكانَ فِندا ، ولَو كانَ حَجَرا لَكانَ صَلدا ، أما وَاللّهِ لَيَهِدَّنَّ مَوتُکَ عالَما ، ولَيُفرِحَنَّ عالَما ، عَلى مِثلِ مالِکٍ فَلتَبکِ البَواكى ، وهَل مَوجودٌ كَمالِکِ ! ! (3)

الاختصاص عن عوانه :لَمّا جاءَ هَلاكُ الأَشتَرِ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ صَعِدَ المِنبَرَ فَخَطَبَ النّاسَ ، ثُمَّ قالَ : ألا إنَّ مالِکَ بنَ الحارِثِ قَد مَضى نَحبَهُ ، وأوفى بِعَهدِهِ ، ولَقِىَ رَبَّهُ ، فَرَحِمَ اللّهُ مالِكا ، لَو كانَ جَبَلاً لَكانَ فَذّا ، ولَو كانَ حَجَرا لَكانَ صَلدا ، للّهِ مالِکٌ ، وما مالِکٌ ! وهَل قامَتِ النِّساءُ عَن مِثلِ مالِکٍ ! وهَل مَوجودٌ كَمالِکٍ ! قالَ : فَلَمّا نَزَلَ ودَخَلَ القَصرَ أقبَلَ عَلَيهِ رِجالٌ مِن قُرَيشٍ ، فَقالوا : لَشَدَّ ما جَزِعتَ عَلَيهِ ، ولَقَد هَلَکَ . قال : أما وَاللّهِ هَلاكُهُ فَقَد أعَزَّ أهلَ المَغرِبِ ، وأذَلَّ أهلَ المَشرِقِ . قالَ : وبَكى عَلَيهِ أيّاما ، وحَزَنَ عَلَيهِ حُزنا شَديدا ، وقالَ : لا أرى مِثلَهُ بَعدَهُ أبَدا . (4)

الغارات عن صعصعه بن صوحان :لَمّا بَلَغَ عَلِيّا عليه السلام مَوتُ الأَشتَرِ قالَ : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، وَالحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ ، اللّهُمَّ إنّى أحتَسِبُهُ عِندَکَ ، فَإِنَّ مَوتَهُ مِن مَصائِبِ الدَّهرِ ، فَرَحِمَ اللّهُ مالِكا ، فَقَد وَفى بِعَهدِهِ ، وقَضى نَحبَهُ ، ولَقِىَ رَبَّهُ ، مَعَ أنّا قَد وَطَّنّا أنفُسَنا عَلى أن نَصبِرَ عَلى كُلِّ مُصيبَةٍ بَعدَ مُصابِنا بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَإِنَّها أعظَمُ المَصائِبِ (5) .

.

1- .فى المصدر : «قيداً» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى جامع الرواه نقلاً عن المصدر .
2- .رجال الكشّى : ج1 ص283 الرقم 118 ، رجال ابن داوود : ص157 الرقم 1254 ، جامع الرواه : ج 2 ص 37 .

3- .الغارات : ج 1 ص 265 ، الأمالى للمفيد : ص 83 ح 4 ، الاختصاص : ص 83 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 82 ص 130 ح 9 .
4- .الاختصاص : ص 81 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 591 ح 735 .
5- .الغارات : ج 1 ص 264 ، الأمالى للمفيد : ص 83 ح 4 نحوه .

رجال الکشّی:چون خبر مرگ مالک اشتر به امیر مؤمنان رسید، آهی اندوهناک کشید و گفت: «رحمت خدا بر مالک! و مالک چه بود؟! مرگ او برایم بسیار سخت و گران است. اگر صخره بود، صخره ای با صلابت بود و اگر کوه بود، کوهی تک بود . گویا پاره ای از من جدا شد!» .

الغارات به نقل از فضیل بن خدیج، از پیرمردان قبیله نَخَع : وقتی خبر مرگ مالک به علی علیه السلام رسیده بود، نزد آن حضرت رفتیم. پیوسته حسرت و تأسّف می خورد و می گفت: «خدا مالک را پاداش نیک دهد! مالک چه بود؟! اگر کوه بود، کوهی تک بود و اگر سنگ بود، سنگی سخت و محکم بود. سوگند به خدا، همانا مرگ تو جهانی را درهم شکست و جهانی را خوش حال کرد . گریه کنندگان ، باید بر چنین کسی بگریند. آیا کسی چون مالک هست؟!».

الاختصاص به نقل از عوانه : چون خبر جان باختن مالک اشتر به علی بن ابی طالب علیه السلام رسید، بر منبر رفت و خطبه خواند و فرمود: «آگاه باشید! همانا مالک اشتر درگذشت و به پیمانش وفا کرد و به دیدار پروردگارش شتافت. رحمت خدا بر مالک! اگر کوه بود، یگانه بود و اگر سنگ بود، با صلابت بود . اجر او با خدا. مالک چه بود؟ آیا زنان می توانند همچو او بزایند؟! آیا کسی مثل او هست؟!». راوی گوید: چون فرود آمد و به خانه رفت، مردانی از قریش به نزد او آمدند و گفتند: خیلی برای او بی تابی کردی و نالیدی . او که مُرد. فرمود: «به خدا سوگند ، مرگ او اهل مغرب را عزّت بخشید و اهل مشرق را خوار کرد. چند روز بر او می گریست و بسیار در فقدان او اندوهناک بود و می فرمود: «دیگر مانند او را هرگز نخواهم دید!».

الغارات به نقل از صعصعه بن صُوحان : چون خبر مرگ مالک اشتر به علی علیه السلام رسید، گفت: «إنا للّه و إنا إلیه راجعون! حمد ، سزاوار خداوند است که پروردگار جهانیان است. پروردگارا! همانا من این مصیبت را [برای پاداش بردن]نزد تو به حساب می گذارم، که به یقین، مرگ او از مصیبت های روزگار است. خدا مالک را رحمت کند، که به عهدش وفا کرد و جان باخت و به دیدار پروردگارش شتافت! با این حال ما پس از رحلت پیامبر خدا که بزرگ ترین مصیبت هاست، خود را آماده کرده بودیم که بر هر مصیبتی شکیبا باشیم».

تاریخ الیعقوبی :لَمّا بَلَغَ عَلِیّا قَتلُ مُحَمَّدِ بنِ أبی بَکرٍ وَالأَشتَرِ جَزِعَ عَلَیهِما جَزَعا شَدیدا ، وتَفَجَّعَ ، وقالَ عَلِیٌّ : عَلی مِثلِکَ فَلتَبکِ البَواکی یا مالِکُ ، وأنّی مِثلُ مالِکٍ ! (1)

الغارات عن علقمه بن قیس النخعی بَعدَ شَهادَهِ مالِکٍ الأَشتَرِ : فَما زالَ عَلِیٌّ یَتَلَهَّفُ ویَتَأَسَّفُ حَتّی ظَنَنّا أنَّهُ المُصابُ بِهِ دونَنا ، وقَد عُرِفَ ذلِکَ فی وَجهِهِ أیّاما . (2)

6 / 7فَرَحُ مُعاوِیَهَالغارات عن معاویه بَعدَ شَهادَهِ مالِکٍ الأَشتَرِ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّهُ کانَ لِعَلِیٍّ ابنِ أبی طالِبٍ یَدانِ یَمینانِ ، فَقُطِعَت إحداهُما یَومَ صِفّینَ یَعنی عَمّارَ بنَ یاسِرٍ وقُطِعَتِ الاُخرَی الیَومَ وهُوَ مالِکُ الأَشتَرِ . (3)

6 / 8هَزیمَهُ أهلِ العِراقِ بِمَوتِ الأَشتَرِالغارات عن مغیره الضبّی :لَم یَزَل أمرُ عَلِیٍّ شَدیداً حَتّی ماتَ الأَشتَرُ ، وکانَ الأَشتَرُ بِالکوفَهِ أسوَدَ (4) مِن الأحنَفِ بِالبَصرَهِ . (5)

.

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 194 .
2- .الغارات : ج 1 ص 265 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 556 ح 72 ؛ تاریخ الطبری : ج 5 ص 95 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 77 .
3- .الغارات : ج 1 ص 264 عن المدائنی عن بعض أصحابه ، الاختصاص : ص 81 عن عبد اللّه بن جعفر ؛ تاریخ الطبری : ج 5 ص 96 عن یزید بن ظبیان الهمدانی ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 410 .
4- .هو أسود من فلان : أی أجلّ منه (لسان العرب : ج 3 ص 230 «سود») .
5- .الغارات : ج 1 ص 264 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 556 ح 722 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 77 .

6 / 7 شادی معاویه

6 / 8 شکست مردم عراق در پی مرگ مالک اشتر

تاریخ الیعقوبی:چون خبر کشته شدن محمّد بن ابی بکر و مالک اشتر به علی علیه السلام رسید، بر مرگ آن دو به شدّت نالید و به درد آمد و فرمود: «ای مالک! گریه کنندگان باید بر همچون تویی بگریند. کجا کسی همانند مالک است؟ !».

الغارات به نقل از علقمه بن قیس نخعی : پس از شهادت مالک اشتر، علی علیه السلام پیوسته اندوهگین و ناراحت بود، تا آن جا که پنداشتیم اوست که مصیبت دیده است نه ما. این اندوه، روزهایی چند از چهره وی آشکار بود.

6 / 7شادی معاویهالغارات به نقل از معاویه ، پس از شهادت مالک اشتر : امّا بعد؛ علی بن ابی طالب دو دست داشت . یکی از آن دو در روز صِفّین قطع شد مقصودش عمّار یاسر بود و دیگری امروز قطع شد و آن، مالک اشتر بود.

6 / 8شکست مردم عراق در پی مرگ مالک اشترالغارات به نقل از مغیره ضبّی : کار علی علیه السلام در کوفه پیوسته استوار بود، تا آن که مالک اشتر از دنیا رفت. مالک اشتر در کوفه، آقاتر (و سرورتر) از احنف در بصره بود.

.

الأمالى للطوسى عن ربيعه بن ناجذ بَعدَ ذِكرِ استِنفارِ الإِمامِ عليه السلام النّاسَ ، وتَقاعُدِهِم عَنهُ ، وَاجتِماعِهِم عَلى خِذلانِهِ ، وخُطبَهِ الإِمامِ فى ذلِکَ : ثُمَّ تَکَلَّمَ النّاسُ مِن کُلِّ ناحِيَهٍ ولَغَطوا ، فَقامَ رَجُلٌ فَقالَ بِأعلَى صَوتِهِ : اِستَبانَ فَقدُ الأَشتَرِ عَلى أهلِ العِراقِ ، لَو کانَ حَيّا لَقَلَّ اللَّغَطُ ، ولَعَلِمَ کُلُّ امرِئٍ ما يَقولُ . (1)

أنساب الأشراف عن المدائنى :ذُکِرَ الأَشتَرُ النَّخَعِىُّ عِندَ مُعاوِيَهَ ، فَقالَ رَجُلٌ مِنَ النَّخَعِ لِلَّذى ذَکَرَهُ : اُسکُت ، فَإِنَّ مَوتَهُ أَذَلَّ أهلَ العِراقِ ، وإِنَّ حَياتَهُ أَذَلَّت أَهَلَ الشّامِ ! فَسَکَتَ مُعاوِيَهُ ولَم يَقُل شَيئا . (2)

شرح نهج البلاغه بَعدَما أشارَ إلى قِتالِ الأَشتَرِ يَومَ الهَريرِ : قُلتُ : للّهِ اُمٌّ قامَت عَنِ الأَشتَرِ ! لَو أنَّ إنسانا يُقسِمُ أنَّ اللّهَ تَعالى ما خَلَقَ فِى العَرَبِ ولا فِى العَجَمِ أشجَعَ مِنهُ إلّا اُستاذَهُ عليه السلام لَما خَشيتُ عَلَيهِ الإِثمَ ! وللّهِ دَرُّ القائِلِ وقَد سُئِلَ عَنِ الأَشتَرِ : ما أقولُ فى رَجُلٍ هَزَمَت حَياتُهُ أَهلَ الشّامِ ، وهَزَمَ مَوتُهُ أهلَ العِراقِ ! وبِحَقِّ ما قالَ فيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : کانَ الأَشتَرُ لى کَما کُنتُ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (3)

6 / 9کتابُ الإِمامِ إلى مُحَمَّدِ بنِ أبى بَکرٍالغارات عن ابن أبى سيف عن أصحابه :إنَّ مُحَمَّدَ بنَ أبى بَکرٍ لَمَّا بَلَغَهُ أنَّ عَلِيّا عليه السلام قَد وَجَّهَ الأَشتَرَ إلى مِصرَ شَقَّ عَلَيهِ ، فَکَتَبَ عَلِىٌّ عليه السلام عِندَ مَهلِکِ الأَشتَرِ إلى مُحَمَّدِ بنِ أبى بَکرٍ وذلِکَ حينَ بَلَغَهُ مَوجِدَهُ (4) مُحَمَّدِ بنِ أبى بَکرٍ لِقُدومِ الأَشتَرِ عَلَيهِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مُحَمَّدِ بنِ أبى بَکرٍ ، سَلامٌ عَلَيکَ . أمّا بَعدُ ، فَقَد بَلَغَنى مَوجِدَتُکَ مِن تَسريحِى الأَشتَرَ إلَى عَمَلِکَ ، ولَم أفعَل ذلِکَ استِبطاءً لَکَ فِى الجِهادِ ، ولَا استِزادَةً لَکَ مِنّى فِى الجِدِّ ، ولَو نَزَعتُ ما حَوَت يَداک مِن سُلطانِکَ لَوَلَّيتُکَ ما هُوَ أيسَرُ مَؤونَةً عَلَيکَ ، وأعجَبُ ولايَةً إلَيکَ ، إلّا أنَّ الرَّجُلَ الَّذى کُنتُ وَلَّيتُهُ مِصرَ کانَ رَجُلاً لَنا مُناصِحا ، وعَلى عَدُوِّنا شَديدا ، فَرَحِمَهُ اللّهِ عَلَيهِ ، وقَد استَکمَلَ أيّامَهُ ، ولاقى حِمامَهُ ، ونَحنُ عَنهُ راضونَ ، فَرَضِىَ اللّهُ عَنهُ ، وضاعَفَ لَهُ الثَّوابَ ، وأحسَنَ لَهُ المَآبَ ، فَأصحِر لِعَدُوِّکَ ، وشَمِّر لِلحَربِ ، وَادعُ إلى سَبيلِ رَبِّکَ بِالحِکمَهِ وَالمَوعِظَهِ الحَسَنَهِ ، وأکثِر ذِکرَ اللّهِ والاِستِعانَهَ بِهِ وَالخَوفَ مِنهُ يَکفِکَ ما أهمَّکَ ، ويُعِنکَ عَلى ما وَلّاکَ ، أعانَنا اللّهُ وإيّاکَ عَلى ما لايُنالُ إلّا بِرَحمَتِهِ . وَالسَّلامُ . (5)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 174 ح 293 ، الغارات : ج 2 ص 481 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 90 .
2- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 41 ، عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 186 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 214 كلاهما نحوه .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 213 .
4- .وَجَدَ عليه يَجِدُ موجدَه : غضبَ (لسان العرب : ج 3 ص 446 «وجد») .
5- .الغارات : ج 1 ص 267 ، نهج البلاغه : الكتاب 34 نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 556 ح 722 و ص 593 ح 739 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 96 عن أبى مخنف ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 كلاهما نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 78 وج16 ص 142 .

6 / 9 نامه امام به محمّد بن ابی بکر

الأمالی ، طوسی به نقل از ربیعه بن ناجذ : امام علی علیه السلام مردم را به عزیمت برای جنگ فراخواند و آنان فرونشستند و بر یاری نکردن وی هماهنگ شدند و امام علیه السلام در این مورد خطبه خواند . سپس مردم از هر طرف سخن گفتند و سر و صدا راه انداختند . مردی برخاست و با صدایی رسا گفت: جای خالی مالک اشتر برای عراقیان روشن شد . اگر زنده بود، این همه سر و صدا نبود و هرکس می دانست که چه می گوید.

أنساب الأشراف به نقل از مدائنی : نزد معاویه [به بدی] سخن از مالک اشتر به میان آمد. مردی از قبیله نَخَع به کسی که از او یاد کرد، گفت: ساکت باش! همانا مرگ او اهل عراق را ذلیل ساخت، و حیات او نیز شامیان را ذلیل ساخته بود. معاویه هم سکوت کرد و چیزی نگفت.

شرح نهج البلاغه پس از اشاره به نبرد مالک اشتر در «یوم الهریر» : خدا مادری که مالک را زاد، پاداش خیر دهد! اگر کسی سوگند بخورد که خداوند نه در عرب و نه در عجم، دلیرتر از مالک اشتر نیافریده است ، مگر استادش علی علیه السلام ، بیم ندارم که گناهی مرتکب شده باشد . خدا خیر دهد به آن کسی که وقتی از او درباره مالک اشتر پرسیدند، گفت: چه بگویم درباره مردی که زندگی اش اهل شام را به هزیمت وا داشت و مرگش اهل عراق را! بجاست آنچه علی علیه السلام درباره او فرمود که: «مالک اشتر برای من همان گونه بود که من برای پیامبر خدا بودم».

6 / 9نامه امام به محمّد بن ابی بکرالغارات به نقل از ابن ابی سیف ، از یاران وی : چون به محمّد بن ابی بکر خبر رسید که علی علیه السلام مالک اشتر را به سوی مصر روانه کرده است، بر او دشوار آمد. علی علیه السلام هم پس از شهادت مالک، نامه ای به محمّد بن ابی بکر نوشت ، آن هم وقتی که به آن حضرت خبر رسید که محمّد بن ابی بکر، از آمدن مالک اشتر ناراحت است: به نام خداوند بخشنده مهربان . از بنده خدا علی امیر مؤمنان به محمّد بن ابی بکر . سلام بر تو ! امّا بعد؛ به من خبر رسیده که از فرستادنم مالک اشتر را به جای تو ناراحتی. چنین نکردم به خاطر آن که تو را در جهاد، کُند و بی کوشش بشمارم یا از تو تلاش و کوشش بیشتری خواستار باشم . اگر حکومتی را که در دست توست از دست تو گرفتم، تو را به کاری می گمارم که سنگینی و رنج آن کم تر و امارت آن بر تو

خوشایندتر باشد. همانا مردی را که به حکومت مصر گماشته بودم، مردی بود که خیرخواه ما و سرسخت بر دشمن ما بود. رحمت خدا بر او باد، که روزگارش را به سر رساند و با مرگ خود روبه رو شد! ما از او راضی هستیم. خدا هم از او راضی باشد و پاداشی دوچندان عطایش کند و فرجامش را نیکو گرداند. پس به سوی دشمنت بشتاب و آستین برای نبرد ، بالا زن و با حکمت و پند شایسته، به راه پروردگارت فراخوان و بسیار خدا را یاد کن و از او یاری بجوی و از او بترس تا آنچه را اندوهگینت ساخته، برطرف سازد و بر آنچه به تو سپرده، یاری ات کند. خداوند، ما و تو را بر آنچه جز به رحمت او نتوان به آن رسید، یاری کند! والسّلام».

.

6 / 10جَوابُ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍالغارات عن ابن أبى سيف عن أصحابه :فَكَتَبَ إلَيهِ عليه السلام مُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ جَوابَهُ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم . لِعَبدِ اللّهِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىٍّ مِن مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ ، سَلامٌ عَلَيکَ . فَإنّى أحمَدُ إلَيکَ اللّهَ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، أمّا بَعدُ ، فَقَدِ انتَهى إلَىَّ كِتابُ أميرِ المُؤمِنينَ ، وفَهِمتُهُ ، وعَرَفتُ ما فيهِ ، ولَيسَ أحدٌ مِنَ النّاسِ أشَدَّ عَلى عَدُوِّ أميرِ المُؤمِنينَ ولا أرأفَ وأرَقَّ لِوَلِيِّهِ مِنّى ، وقَد خَرَجتُ فَعَسكَرتُ وأمَّنتُ النّاسَ ، إلّا مَن نَصَبَ لَنا حَربا ، وأظهَرَ لَنا خِلافا . وأنَا مُتَّبِعُ أمرِ أميرِ المُؤمِنينَ ، وحافِظُهُ ، ولاجِئٌ إلَيهِ ، وقائِمٌ بِهِ ، وَاللّهُ المُستَعانُ عَلى كُلِّ حالٍ . وَالسَّلامُ . (1)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 269 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 557 ح 722 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 97 عن أبى مخنف ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 411 كلاهما نحوه .

6 / 10 پاسخ محمّد بن ابی بکر

6 / 10پاسخ محمّد بن ابی بکرالغارات به نقل از ابن ابی سیف، از یکی از یاران او : محمّد بن ابی بکر در پاسخ نامه امام علیه السلام چنین نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان. به بنده خدا امیر مؤمنان، علی علیه السلام ، از محمّد بن ابی بکر . سلام بر تو! همانا خدایی را در پیش تو می ستایم که جز او معبودی نیست. امّا بعد؛ نامه امیر مؤمنان به من رسید . آن را فهمیدم و آنچه را در آن بود ، شناختم. هیچ کس به اندازه من، نسبت به دشمن امیر مؤمنان سرسخت و نسبت به دوستش مهربان و نرمْ دل نیست. من بیرون آمدم و سپاه آراستم و اردو زدم و به مردم هم امان دادم، مگر به کسی که با ما سرِ جنگ و ناسازگاری داشته باشد. من پیرو فرمان امیر مؤمنانم و نگهدار آن و پناهجوی به آن و اقدام کننده به آن و در هر حال، تکیه بر یاری خداوند است. والسلام !».

.

ص: 76

. .

ص: 77

. .

الفصل السابع: احتلال مصر7 / 1إشخاصُ عَمرِو بنِ العاصِ لِقتالِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرِالغارات :إنَّ مُعاوِيَهَ لَمّا بَلَغَهُ تَفَرُّقُ النّاسِ عَن عَلِىٍّ عليه السلام وتَخاذُلُهُم ، أرسَلَ عَمرَو بنَ العاصِ إلى مِصرَ فى جَيشٍ مِن أهلِ الشّامِ ، فَسارَ حَتّى دَنا مِن مِصرَ ، فَتَلقّى مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ وكانَ عامِلَ عَلىٍّ عَلَى مِصرَ ، فَلَمّا نَزَلَ أدانِىَ مِصرَ اجتَمَعَت إلَيهِ العُثمانِيَّهُ فَأَقامَ بِها . (1)

تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن حواله الأزدى فى ذِكرِ إشخاصِ مُعاوِيَهَ عَمرَو ابنَ العاصِ إلى مِصرَ : بَعَثَهُ فى سِتَّهِ آلافِ رَجُلٍ ... فَخَرَجَ عَمرٌو يَسيرُ حَتّى نَزَلَ أدانِىَ أرضِ مِصرَ ، فَاجتَمَعَتِ العُثمانِيَهُ إلَيهِ فَأَقامَ بِهِم ، وكَتَبَ إلى مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : أمّا بَعدُ ، فَتَنَحَّ عَنّى بِدَمِکَ يَابنَ أبى بَكرٍ فَإِنّى لا اُحِبُّ أن يُصيبَکَ مِنّى ظُفُرٌ ، إنَّ النّاسَ بِهذِهِ البِلادِ قَد اجتَمَعوا عَلى خِلافِکَ ورَفضِ أمرِکَ ونَدِموا عَلَى اتِّباعِکَ ، فَهُم مُسَلِّموکَ لَو قَدِ التَقَت حَلَقَتَا البِطانِ (2) ، فَاخرُج مِنها فَإِنّى لَکَ مِنَ النّاصِحينَ ، وَالسَّلامُ. وبَعَثَ إلَيهِ عَمرٌو أيضاً بِكِتابِ مُعاوِيَهَ إلَيهِ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ غِبَّ البَغيِ وَالظُّلمِ عَظيمُ الوَبالِ ، وإنَّ سَفکَ الدَّمِ الحَرامِ لا يَسلَمُ صاحِبَهُ مِنَ النِّقمَهِ فِى الدُّنيا ومِنَ التَّبِعَهِ المورِقَهِ فِى الآخِرَهِ ، وإنّا لا نَعلَمُ أحَداً كانَ أعظَمَ عَلى عُثمانَ بَغياً ولا أسوَأَ لَهُ عَيباً ولا أشَدَّ عَلَيهِ خِلافاً مِنکَ ، سَعَيتَ عَلَيهِ فِى السّاعينَ وسَفَكتَ دَمَهُ فِى السّافِكينَ ، ثُمَّ أنتَ تَظُنُّ أنّى عَنکَ نائِمٌ أو ناسٍ لَکَ حَتّى تَأتِىَ فَتَأَمَّرَ عَلى بِلادٍ أنتَ فيها جارٍ ، وجُلُّ أهلِها أنصارِى يَرَونَ رَأيى ويَرقُبونَ قَولى ويَستَصرِخونى عَلَيکَ ، وقَد بَعَثتُ إلَيکَ قَوماً حِناقاً عَلَيکَ يَستَسقونَ دَمَکَ ويَتَقَرَّبونَ إلَى اللّهِ بِجِهادِکَ ، وقَد أعطَوُا اللّهَ عَهداً لَيَمثِلُنَّ بِکَ ، ولَو لَم يَكُن مِنهُم إلَيکَ ما عَدا قَتلِکَ ما حَذَّرتُکَ ولا أنذَرتُکَ ، ولَأَحبَبتُ أن يَقتُلوکَ بِظُلمِکَ وقَطيعَتِکَ وعُدُوِّکَ عَلى عُثمانَ يَومَ يُطعَنُ بِمَشاقِصِکَ (3) بَينَ خُشَشائِهِ (4) وأوداجِهِ ، ولكِن أكرَهُ أن أمثِلَ بِقُرَشِىٍّ ، ولَن يُسَلِّمَکَ اللّهُ مِنَ القِصاصِ أبَداً أينَما كُنتَ . وَالسَّلامُ . (5)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 276 ؛ البدايه والنهايه : ج 7 ص 314 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 83 كلاهما نحوه .
2- .البِطانُ : حِزام القتب الذى يجعل تحت بطن البعير . يقال : التقت حَلَقَتا البِطان للأمر إذا اشتدّ (تاج العروس : ج 18 ص 62 «بطن») .

3- .المِشقص : نصلُ السَّهم إذا كان طويلاً غير عَريض (النهايه : ج 2 ص 490 «شقص») .
4- .خششائه : هو العَظم الناتِئ خَلْفَ الأُذُن (النهايه : ج 2 ص 34 «خشش») .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 100 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 314 نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 83 ؛ الغارات : ج 1 ص 277 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 557 ح 722 .

فصل هفتم : اشغال مصر

7 / 1 فرستادن عمرو عاص برای جنگ با محمّد بن ابی بکر

فصل هفتم : اشغال مصر7 / 1فرستادن عمرو عاص برای جنگ با محمّد بن ابی بکرالغارات:چون به معاویه خبر رسید که مردم از گِرد علی علیه السلام پراکنده شده اند و او را یاری نکرده اند، عمرو عاص را همراه سپاهی از شامیان به مصر فرستاد. پیش رفت تا به نزدیکی مصر رسید و با محمّد بن ابی بکر که کارگزار علی علیه السلام در مصر بود، برخورد کرد. چون در مناطق پایین مصر فرود آمد، عثمانی ها دور او جمع شدند و او آن جا ماندگار شد.

تاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن حواله ازدی، در ذکر فرستادن معاویه، عمرو عاص را به مصر : او را با شش هزار مرد فرستاد... عمرو عاص رفت، تا به نزدیکی های سرزمین مصر رسید. عثمانی ها دور او گرد آمدند و او آن جا ماند و به محمّد بن ابی بکر چنین نوشت: ای پسر ابو بکر! ریخته شدن خونت را از من دور ساز . من دوست ندارم که از من خراشِ ناخنی هم به تو برسد. مردم این سامان بر سرپیچی از تو هماهنگ شده و فرمان تو را وا نهاده و از پیروی تو پشیمان شده اند. اگر کار بالا بگیرد ، تو را تسلیم می کنند . از مصر بیرون شو، که من از خیرخواهان توآم. والسّلام! عمرو عاص، همراه این نامه ، نامه معاویه [به محمّد بن ابی بکر] را هم برایش فرستاد که در آن آمده بود: امّا بعد؛ سرانجام تجاوز و ستم، وبالی بزرگ است . کسی هم که خون محترمی را بریزد، از انتقام در دنیا و کیفر ابدی آخرت نمی رهد. ما هم کسی را نمی شناسیم که تجاوزکارتر، عیبجوتر و سرسخت تر از تو بر ضدّ عثمان بوده باشد. با انتقادگران و خونریزان او هم دست و هم داستان بودی . آن گاه می پنداری من از کار تو در خوابم یا فراموش کرده ام، تا آن جا که به سرزمینی در همسایگی من می آیی و حکومت می کنی و آسوده ای، در حالی که بیشتر مردم آن جا با من هم فکرند، سخنم را می پذیرند و در فریاد خواهی بر ضد تو فرمانبردار من اند؟ من کسانی را به سوی تو فرستاده ام که از تو خشمگین اند، تشنه خون توآند و با جهاد بر ضدّ تو به خدا تقرّب می جویند و با خدا عهد بسته اند که تو را مُثله کنند و اگر آنان جز کشتن تو هدفی نداشتند [و نمی خواستند مُثله ات کنند] ، تو را هشدار و انذار نمی دادم و دوست داشتم که تو را به خاطر ستم و قطع رَحِم و هجومی بکشند که بر

عثمان داشتی ؛ آن روز که سر نیزه تو در گردن و رگ های گلوی او فرو می رفت. ولی خوش نمی دارم که یک قرشی را مُثله کنم . هرجا که باشی، خداوند هرگز تو را از قصاص نمی رهاند. والسلام !

.

7 / 2استِنصارُ مُحَمَّدِ بنِ أبی بَکرٍتاریخ الطبری عنِ عبد اللّه بن حواله الأزدی :فَطَوی مُحَمَّدٌ کِتابَیهِما وبَعَثَ بِهِما إلی عَلِیٍّ ، وکَتَبَ مَعَهُما : أمّا بَعدُ ، فَإنَّ ابنَ العاصِ قَد نَزَلَ أدانِیَ أرضِ مِصرَ ، وَاجتَمَعَ إلَیهِ أهلُ البَلَدِ جُلُّهُم مِمَّن کانَ یَری رَأیَهُم ، وقَد جاءَ فی جَیشٍ لَجِبٍ خَرّابٍ ، وقَد رَأیتُ مِمَّن قِبَلی بَعضَ الفَشَلِ ، فَإن کانَ لَکَ فی أرضِ مِصرَ حاجَةٌ فَأمِدَّنی بِالرِّجالِ وَالأموالِ . وَالسَّلامُ عَلَیکَ . (1)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 101 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 315 نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 84 ؛ الغارات : ج 1 ص 278 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 558 ح 722 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 169 و 170 .

7 / 2 یاری خواهی محمّد بن ابی بکر

7 / 2یاری خواهی محمّد بن ابی بکرتاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن حواله ازدی : محمّد بن ابی بکر هر دو نامه را پیچید و نزد علی علیه السلام فرستاد و همراه نامه ای نوشت: امّا بعد؛ عمرو عاص در نزدیکی های سرزمین مصر فرود آمده و بیشتر مردم شهر که هم فکر با آنان اند، دور او گرد آمده اند وی با لشکری غوغاگر و ویرانگر آمده است. من در طرفداران خودم سستی می بینم. اگر به سرزمین مصر نیازی داری، با نیروی انسانی ومالی یاری ام برسان ، و سلام بر تو!

.

7 / 3كِتابُ الإِمامِ فى جَوابِهتاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن حواله الأزدى :فَكَتَبَ إِلَيهِ عَلِىٌّ : أمّا بَعدُ ، فَقَد جاءَنى كِتابُکَ تَذكُرُ أنَّ ابنَ العاصِ قَد نَزَلَ بِأدانِىَ أرضِ مِصرَ فى لَجَبٍ مِن جَيشِهِ خَرّابٍ، وأنَّ مَن كانَ بِها عَلى مِثلِ رَأيِهِ قَد خَرَجَ إِلَيهِ ، وخُروجُ مَن يَرى رَأيَهُ إِلَيهِ خَيرٌ لَکَ مِن إقامَتِهِم عِندَکَ ، وذَكَرتَ أنَّکَ قَد رَأيتَ فى بَعضٍ مِن قِبَلِکَ فَشَلاً ، فَلا تَفشَل وإن فَشِلوا فَحَصِّن قَريَتَکَ ، وَاضمُم إِلَيکَ شيعَتَکَ وَاندُب إِلَى القَومِ كِنانَةَ بنَ بِشرٍ المَعروفَ بِالنَّصيحَهِ وَالنَّجدَهِ وَالبَأسِ ، فَإِنّى نادِبٌ إِلَيکَ النّاسَ عَلَى الصَّعبِ وَالذَّلولِ ، فَاصبِر لِعَدُوِّکَ وَامضِ عَلَى بَصيرَتِکَ وقاتِلهُم عَلى نِيَّتِکَ وجاهِدهُم صابِرا مُحتَسِبا ، وإن كانَت فِئَتُکَ أقَلَّ الفِئَتَينِ فَإِنَّ اللّهَ قَد يُعِزُّ القَليلَ ويَخذُلُ الكَثيرَ . وقَد قَرَأتُ كِتابَ الفاجِرِ بنِ الفاجِرِ مُعاوِيَهَ وَالفاجِرِ بنِ الكافِرِ عَمرٍو ، المُتَحابَّينِ فى عَمَلِ المَعصِيَهِ وَالمُتَوافِقَينِ المُرتَشِيَينِ فِى الحُكومَهِ ، المُنكَرَينِ فِى الدُّنيا ، قَدِ استَمتَعوا بِخَلاقِهِم كَما استَمتَعَ الَّذينَ مِن قَبلِهِم بِخَلاقِهِم ، فَلا يُهلِک إرعادَهُما وإبراقَهُما ، وأجِبهُما إن كنتَ لَم تُجِبهُما بِما هُما أهلُهُ ، فَإِنَّکَ تَجِدُ مَقالاً ما شِئتَ . وَالسَّلامُ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 102 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 84 ؛ الغارات : ج 1 ص 278 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 558 ح 722 وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 315 .

7 / 3 پاسخ امام به او

7 / 3پاسخ امام به اوتاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن حواله ازدی : علی علیه السلام در پاسخ او نوشت: «امّا بعد ؛ نامه ات به من رسید. نوشته بودی که عمرو عاص با لشکری ویرانگر به نزدیکی های سرزمین مصر فرود آمده است و کسانی که هم فکر او بوده اند ، به سوی او بیرون شده اند. البته بیرون شدن آنان که هم فکر اویند، بهتر از آن است که نزد تو بمانند. و گفته ای که در برخی همراهانت سستی دیده ای. اگر آنان هم سست شوند، تو سست مشو . آبادی خود را حصاربندی و دژبانی کن . پیروانت را هم نزد خویش فراهم آر و کنانه بن بشر را که به خیرخواهی و بزرگواری و دلیری معروف است ، به جنگ دشمنان بفرست . من هم مردم را بر مرکب های سرکش و رام (اسب ها و شتران) به سوی تو فرا می خوانم. در مقابل دشمنت مقاومت کن و با بینایی خود ، پیش برو و با نیّت و عزم با آنان بجنگ و برای خدا و صبورانه با ایشان جهاد کن، هرچند که گروه تو اندک تر از آنان باشد؛ چرا که خداوند، گاهی گروه اندک را قوّت می بخشد و گروه بسیار را خوار می سازد. نامه تبهکار تبهکار زاده (معاویه) و تبهکار کافر زاده (عمرو) را هم خواندم . این دو نابکاری که در کار معصیتْ هم دست اند و در رشوه خواری در حکومت، هم داستان، و در دنیا زشت و منکَرند و از آنچه در دست دارند ، بهره می برند، همچنان که پیشینیان آنان از داشته هایشان بهره برده اند. رعد و برق آنان تو را نهراساند.و اگر تاکنون جواب نامه شان را نداده ای، آن گونه که شایسته آنان است، پاسخشان ده؛ چرا که آنچه بخواهی برای گفتن داری. والسلام !».

.

7 / 4إستِنهاضُ الإمامِ لِلدِّفاعِ عَن مِصرَ ، وعِصيانُ أصحابِهتاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن فُقَيم بَعدَ ذِكرِ استِصراخِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ إلى عَلِىٍّ عليه السلام : قامَ عَلِىٌّ فِى النّاسِ وقَد أمَرَ فَنودِىَ : الصَّلاةُ جامِعَةً ! فَاجتَمَعَ النّاسُ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ هذا صَريخُ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ وإخوانِكُم مِن أهلِ مِصرَ ، قَد سارَ إلَيهِمُ ابنُ النّابِغَةِ عَدُوُّ اللّهِ ، ووُلِّىَ مَن عادَى اللّهَ ، فَلا يَكونَنَّ أهلُ الضَّلالِ إلى باطِلِهِم ، وَالرُّكونُ إلى سَبيلِ الطّاغوتِ أشَدَّ اجتِماعا مِنكُم عَلى حَقِّكُم هذا ، فَإِنَّهُم قَد بَدَؤوكُم وإخوانَكُم بِالغَزوِ ، فَاعجَلوا إلَيهِم بِالمُؤاساهِ وَالنَّصرِ . عِبادَ اللّهِ ! إنَّ مِصرَ أعظَمُ مِنَ الشّامِ ، أكثَرُ خَيرا ، وخَيرٌ أهلاً ، فَلا تَغلِبوا عَلى مِصرَ ، فَإِنَّ بَقاءَ مِصرَ فى أيديكُم عِزٌّ لَكُم ، وكَبتٌ لِعَدُوِّكُم ، اُخرُجوا إلَى الجَرعَهِ بَينَ الحيرَهِ وَالكوفَهِ ، فَوافونى بِها هُناكَ غَدا إن شاءَ اللّهُ . قالَ : فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ خَرَجَ يَمشى ، فَنَزَلَها بُكرَهً ، فَأقامَ بِها حَتَّى انتَصَفَ النَّهارُ يَومُهُ ذلِكَ ، فَلَم يُوافِهِ مِنهُم رَجُلٌ واحِدٌ ، فَرَجَعَ . فَلَمّا كانَ مِنَ العَشِىِّ بَعَثَ إلى أشرافِ النّاسِ ، فَدَخَلوا عَلَيهِ القَصرَ وهُوَ حَزينٌ كَئيبٌ ، فَقالَ : الحَمدُ للّهِ عَلى ما قَضى مِن أمرى وقَدَّرَ مِن فِعلى وَابتَلانى بِكُم أيَّتُهَا الفِرقَهُ ؛ مِمَّن لا يُطيعُ اذا أمَرتُ ولا يُجيبُ إذا دَعَوتُ ، لا أبا لِغَيرِكُم ! ما تَنتَظِرونَ بِصَبرِكُم وَالجِهادِ عَلى حَقِّكُم ! المَوتُ وَالذُّلُّ لَكُم فى هذِهِ الدُّنيا عَلى غَيرِ الحَقِّ ، فَوَاللّهِ ، لَئِن جاءَ المَوتُ ولَيَأتِيَنَّ لَيُفَرِّقَنَّ بَينى وبَينَكُم ، وأنَا لِصُحبَتِكُم قالٍ وبِكُم غَيرُ ضَنينٍ ، للّهِ أنتُم لا دينَ يَجمَعُكُم ولا حَمِيَّهَ تُحميكُم ، إذا أنتُم سَمِعتُم بِعَدُوِّكُم يَرِدُ بِلادَكُم ويَشِنُّ الغارَهَ عَلَيكُم ، أوَ لَيسَ عَجَبا أنَّ مُعاوِيَهَ يَدعُو الجُفاهَ الطَّغامَ فَيَتَّبِعونَهُ عَلى غَيرِ عَطاءٍ ولا مَعونَهٍ ، ويُجيبُونَهُ فِى السَّنَهِ المَرَّتَينِ وَالثَّلاثِ إلى أىِّ وَجهٍ شاءَ ، وأنَا أدعوكُم وأنتُم اُولُو النُّهى وبَقِيَّهُ النّاسِ عَلَى المَعونَهِ وطائِفَهٌ مِنكُم عَلَى العَطاءِ ، فَتَقومونَ عَنّى وتَعصونَنى وتَختَلِفونَ عَلَىَّ ؟ فَقامَ إلَيهِ مالِكُ بنُ كَعبٍ الهَمدانِىُّ ثُمَّ الأرحَبِىُّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ اندُبِ النّاسَ فَإِنَّهُ لا عِطرَ بَعدَ عَروسٍ ، لِمِثلِ هذَا اليَومِ كُنتُ أدَّخِرُ نَفسى ، وَالأجرُ لا يَأتى إلّا بِالكَرَّهِ . اِتَّقُوا اللّهَ وأجيبوا إمامَكُم وَانصُروا دَعوَتَهُ وقاتِلوا عَدُوَّهُ ، أنَا أسيرُ إلَيها يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : فَأمَرَ عَلِىٌّ مُناديهِ سَعداً فَنادى فِى النّاسِ : ألَا انتَدَبوا إلى مِصرَ مَعَ مالِكِ بنِ كَعبٍ . ثُمَّ إنَّهُ خَرَجَ وخَرَجَ مَعَهُ عَلِىٌّ فَنَظَرَ فَإِذا جَميعُ مَن خَرَجَ نَحوَ ألفَى رَجُلٍ . فَقالَ : سِر فَوَاللّهِ ، ما إخالُكَ تُدرِكُ القَومَ حَتّى يَنقَضى أمرَهُم . قالَ : فَخَرَجَ بِهِم فَسارَ خَمساً . و[لَمَّا اُخبِرَ الإمامُ بِفَتحِ مِصرَ وقَتلِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ] سَرَّحَ عَلِىٌّ عبدَالرَّحمنِ بنَ شُرَيحِ الشِّبامِىَّ إلى مالِكِ بنِ كَعبٍ فَرَدَّهُ مِنَ الطَّريقِ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 108 ؛ الغارات : ج 1 ص 289 عن جندب بن عبد اللّه وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 413 .

7 / 4 درخواست امام برای قیام (در دفاع از مصر) و نافرمانی یارانش

7 / 4درخواست امام برای قیام (در دفاع از مصر) و نافرمانی یارانشتاریخ الطبری به نقل از عبد اللّه بن فُقیم، پس از ذکر یاری خواهی محمّد بن ابی بکر از علی علیه السلام : علی علیه السلام در میان مردم ایستاد و فرمان داد تا مردم برای نماز [نزد او]گرد آیند . مردم گرد آمدند. خدا را حمد و ثنا گفت و بر محمّد صلی الله علیه و آله درود فرستاد . سپس فرمود: «امّا بعد؛ این فریاد محمّد بن ابی بکر و برادران مصری شماست. دشمن خدا و دوستِ دشمنان خدا، پسر نابغه (عمرو عاص) به سوی آنان شتافته است. مبادا گم راهان در باطل خود و گرایش به راه طاغوت، همبسته تر از شما در این راه حقّتان باشند! آنان آغازگر جنگ با شما و برادران شمایند . به پشتیبانی و یاری برادران خود بشتابید. ای بندگان خدا! مصر بزرگ تر از شام است و هم خیر آن بیشتر است و هم مردمانش بهترند. مبادا آن را از چنگ شما درآورند. ماندن مصر در دست شما، عزّتی برای شما و شکستی برای دشمنان شماست. به سوی جَرعه (1) بین حیره (2) و کوفه بیرون شوید و فردا به خواست خدا آن جا یکدیگر را ببینیم». راوی گوید: فردا که شد، علی علیه السلام پیاده بیرون رفت و صبحگاهان آن جا فرود آمد. تا نیم روز همان روز آن جا ماند. هیچ کس از آنان به آن جا نیامد. وی نیز برگشت. شامگاهان در پی بزرگان کوفه فرستاد. در دارالحکومه خدمت او آمدند، در حالی که حضرت، غمگین و گرفته بود. فرمود: «خدا را سپاس بر آنچه قضا و قدرش بر کار من جاری شده است و مرا ای گروه به شما دچار ساخته است؛ کسانی که وقتی فرمان می دهم ، فرمان نمی برند و چون فرا می خوانم ، پاسخ نمی دهند. دشمنتان بی پدر باد! برای صبر و جهاد در راه حقّ خویش منتظر چیستید؟ مرگ و ذلت در همین دنیا برای شما در غیر راه حق است. به خدا سوگند ، اگر مرگ فرا رسد که حتما آمدنی است ، میان من و شما در حالی جدایی خواهد افکند که از مصاحبت شما ناراحتم و از شما بیزار. خدا خیرتان دهد! نه دینی دارید که محور تجمّع شما شود ، و نه غیرتی که شما را برانگیزد، آن گاه که صدای دشمنتان را می شنوید که وارد شهرهای شما شده ، دست به غارت می زند. آیا شگفت نیست که معاویه، جفاکاران تبهکار را بی آن که پولی دهد یا کمکی برایشان بفرستد ؛ فرا می خواند و آنان هم پاسخ می دهند و سالی دو سه بار هر جا که می خواهد ، اعزامشان می کند؛ امّا من شما خردمندان و باقی مانده مردم را با کمک مالی و بخشش فرا می خوانم، از

دور من پراکنده می شوید، نافرمانی می کنید و بر ضدّ من اختلاف به راه می اندازید؟! مالک بن کعب همدانی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! مردم را فراخوان، همانا پس از عروس، عطری به کار نیاید! (3) جانم را برای چنین روزی ذخیره کرده بودم. جز با حمله، پاداشی نخواهد بود. [ای مردم!] از خدا پروا کنید و امامتان را پاسخ دهید و دعوتش را یاری کرده، با دشمنش بستیزید. ای امیر مؤمنان! من به سوی جنگ می روم. به گفته راوی، علی علیه السلام منادیِ خود (سعد) را فرمان داد تا در میان مردم جار زند: هلا! همراه مالک بن کعب به سوی مصر روان شوید. وی خارج شد. علی علیه السلام هم با او خارج شد. نگاه کرد ، دید تنها حدود دو هزار نفر بیرون شدند. فرمود: «حرکت کن . به خدا سوگند ، فکر نمی کنم به آنان برسی مگر وقتی که کارشان تمام شده باشد». مالکْ آنان را پنج [شب] حرکت داد . چون امام علیه السلام خبر یافت که مصر فتح شده و محمّد بن ابی بکر به شهادت رسیده است، عبد الرحمان بن شریح شبامی را به سوی مالک بن کعب فرستاد و او را از میان راه برگرداند.

.

1- .جرعه، جایی نزدیک کوفه است (معجم البلدان : ج 2 ص 127) .
2- .حیره، شهری باستانی و پر درخت در حدود یک فرسخی کوفه و محلّ سکونت خاندان نعمان بن منذر بوده است (تقویم البلدان : ص 299) .
3- .ضرب المثلی است برای کسی که چیز ارزنده ای را ذخیره نمی کند. اولین بار این جمله را زنی به نام اسماء بنت عبد اللّه از قبیله عذره گفت که شوهری به نام عروس داشت که پسرعمویش بود. او مُرد و زن، این جمله را گفت (مجمع الأمثال : ج 3 ص 151) .

7 / 5إستِشهادُ مُحَمَّدِ بنِ أبی بَکرٍولّی الإمام علیه السلام محمّد بن أبی بکر علی مصر سنه 36 ه باقتراح من عبد اللّه بن جعفر ، وذلک بعد عزل قیس بن سعد عنها . (1) من هنا لم یشهد محمّدٌ معرکه صفّین . (2) تشدّد محمّد علی أشخاص کان هواهم فی عثمان ، (3) فتمرّدوا علیه بعدما جری فی صفّین وما آلت إلیه من التحکیم ، (4) وضیّقوا علیه الخناق ، (5) وانتهز معاویه وعمرو بن العاص الفرصه فهبّوا إلی مؤازره المتمرّدین . (6) فکادت الأُمور تفلت فی مصر ، ویخرج هذا الإقلیم من سیاده الدوله الإسلامیّه ، لذا عیّن الإمام علیه السلام مالکا مکانه لیُخمد الفتنه المستعره فیها ، (7) لکنّ هذا النصیر الفذّ الفرید استشهد فی الطریق بأسلوبٍ غادر خبیث انتهجه معاویه ، فأعاد الإمام علیه السلام محمّدا إلیها . (8) بعث معاویه عمرو بن العاص مع لُمّهٍ لإعانه المتمرّدین . (9) وکان لابن العاص نفوذ فیها إذ کان قد فتحها فی زمان خلافه عمر . (10) فحدثت اشتباکات استُشهد فیها کنانه الذی کان قد بعثه محمّد علی رأس ألفین لمواجهه ابن العاص ، (11) فجرّ ذلک إلی أن ترک أصحاب محمّد أمیرهم وحیدا ، فوقع فی قبضه العدوّ . (12) ومن جانب آخر لم تُجْدِ استغاثه الإمام علیه السلام واستنصاره أهل الکوفه لمؤازره محمّد . (13) وآل الأمر إلی أن یضع معاویه بن خدیج محمّدا فی جلد حمار میّت ویحرقه ، وهو ظمآن ، (14) وجاء فی بعض الأخبار أنّه اُحرق حیّا . (15) أحزن استشهاد محمّد بن أبی بکر الإمام علیه السلام کثیرا ، (16) وتوجّع علی ما جری علی عزیزه الراحل ، وجزع علیه أشدّ الجزع ، وحین سُئل علیه السلام عن علّه جزعه الشدید ، قال : «رحم اللّه محمّدا ؛ کان غلاما حَدَثا ، أما واللّه لقد کنتُ أردتُ أن اُولّی المرقال هاشم بن عتبه بن أبی وقّاص مصر ... بلا ذمّ لمحمّد بن أبی بکر ، لقد أجهد نفسه وقضی ما علیه» . (17) وکان علیه السلام یُثنی علیه ویذکره بخیر فی مناسبات مختلفه ویقول : «لقد کان إلیّ حبیبا ، وکان لی ربیبا . (18) فعند اللّه نحتسبه ولدا ناصحا ، وعاملاً کادحا ، وسیفا قاطعا ، ورکنا دافعا» . (19)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 554 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 356 ؛ الغارات : ج 1 ص 219 .

2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 557 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 357 ؛ الغارات : ج 1 ص 254 .

3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 94 و 95 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 357 ؛ الغارات : ج 1 ص 254 .
4- .الغارات : ج 1 ص 254 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 95 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 ؛ الغارات : ج 1 ص 254 .
6- .الغارات : ج 1 ص 276 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 94 .
7- .الأمالى للمفيد : ص 79 ح 4 ، الغارات : ج 1 ص 257259 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 167 و 168 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 95 .
8- .نهج البلاغه : الكتاب 34 ، الغارات : ج 1 ص 268 و 269 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 168 و 169 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 96 و 97 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 .
9- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 170 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 100 ، مروج الذهب : ج 2 ص 420 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 412 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 193 ، الغارات : ج 1 ص 276 .
10- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 104 111 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 174177 .
11- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 103 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 412 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 171 ؛ الغارات : ج 1 ص 282 .
12- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 170 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 103 و 104 ، مروج الذهب : ج 2 ص 420 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 413 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 194 ، الغارات : ج 1 ص 282 و 283 .
13- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 107 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 413 و 414 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 170 ؛ الغارات : ج 1 ص 290 .
14- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 171 و 172 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 104 و 105 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 413 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 601 ، الاستيعاب : ج 3 ص 423 الرقم 2348 ، مروج الذهب : ج 2 ص 420 ، أُسد الغابه : ج 5 ص 98 الرقم 4751؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 194 وليس فى الخمسه الأخيره ذكر لعطشه ، الغارات : ج 1 ص 283 و 284 .
15- .الاستيعاب : ج 3 ص 423 الرقم 2348 ، مروج الذهب : ج 2 ص 420 .
16- .نهج البلاغه : الحكمه 325 ، الغارات : ج 1 ص 295 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 108 ، مروج الذهب : ج 2 ص 420 .
17- .الغارات : ج 1 ص 301 ، نهج البلاغه : الخطبه 68 نحوه .
18- .نهج البلاغه : الخطبه 68 ، الغارات : ج 1 ص 301 وليس فيه صدره .
19- .نهج البلاغه : الكتاب 35 .

7 / 5 شهادت محمّد بن ابی بکر

7 / 5شهادت محمّد بن ابی بکرامام علیه السلام در سال 36 هجری به پیشنهاد عبد اللّه بن جعفر، محمّد بن ابی بکر را به استانداری مصر گماشت و این پس از عزل قیس بن سعد از آن جا بود. از این رو ، محمّد بن ابی بکر در جنگ صِفّین حضور نداشت. محمّد بن ابی بکر بر کسانی که تفکّر و گرایش عثمانی داشتند ، سخت گرفت. آنان نیز پس از آنچه در صفّین گذشت و کار به حکمیّت انجامید ، بر ضدّ محمّد بن ابی بکر نافرمانی و شورش کرده، عرصه را بر او تنگ کردند. معاویه و عمرو عاص ، فرصت را غنیمت شمرده ، به حمایت شورشیان پرداختند. نزدیک بود که کارها در مصر از هم بپاشد و این اقلیم از قلمرو حاکمیت دولت اسلامی بیرون رود. از این رو، امام علی علیه السلام مالک اشتر را به جای او تعیین کرد تا آتش شعله ور فتنه آن جا را فرو نشاند؛ لیکن این یاور بی نظیر و نمونه، با روشی مزوّرانه و کثیف که معاویه به کار بست ، در راه مصر ، به شهادت رسید . امام علیه السلام محمّد را دوباره به آن جا بازگرداند. معاویه، عمرو عاص را همراه با گروهی برای کمک به یاغیان فرستاد. عمرو عاص، چون در زمان خلافت عمر مصر را گشوده بود، در آن جا نفوذ داشت. برخوردهایی پیش آمد که کنانه در آن به شهادت رسید. او را محمّد در رأس دوهزار نفر برای رویارویی با عمرو عاص فرستاده بود. این سبب شد که یاران محمّد بن ابی بکر، امیر خود را تنها گذاشتند، او هم به چنگ دشمن افتاد. از سوی دیگر ، یاری خواهی امام علیه السلام از مردم کوفه برای پشتیبانی محمّد، بی فایده بود. کار به آن جا کشید که معاویه بن خدیج، محمّد بن ابی بکر را داخل پوست الاغ مُرده بگذارد و آتش بزند، در حالی که تشنه بود. در برخی نقل ها آمده است که او را زنده زنده سوزاند. شهادت محمّد بن ابی بکر، امام علیه السلام را بسیار اندوهگین ساخت و به سخت ترین وجه، بر آنچه بر سر عزیز از دست رفته اش آمد، نالید. وقتی علّت این ناله و بی تابی شدید را پرسیدند، فرمود: «خدا محمّد را رحمت کند! جوان نورسی بود. به خدا سوگند ، دوست داشتم که هاشم مرقال را بر مصر بگمارم، بی آن که از محمّد بن ابی بکر نکوهشی کنم. او کوشید و به تکلیف خود عمل کرد». حضرت پیوسته در مناسبت های مختلف از محمّد یاد می کرد و او را می ستود و می فرمود: «برایم دوست داشتنی بود. تربیت شده من بود. در مرگ او از خداوند اجر می طلبیم.

فرزندی خیرخواه، کارگزاری سخت کوش، شمشیری بُرنده و ستونی جلوگیرنده بود».

.

ص: 88

. .

ص: 89

. .

ص: 90

. .

ص: 91

. .

تاريخ الطبرى عن محمّد بن يوسف بن ثابت الأنصارى عن شيخ من أهل المدينه :خَرَجَ مُحَمَّدٌ فى ألفَى رَجُلٍ ، وَاستَقبَلَ عَمرُو بنُ العاصِ كِنانَهَ وهُوَ عَلى مُقَدَّمَهِ مُحَمَّدٍ ، فَأقبَلَ عَمرٌو نَحوَ كِنانَهَ ، فَلَمّا دَنا مِن كِنانَهَ سَرَّحَ الكَتائِبَ كَتيبَهً بَعدَ كَتيبَهٍ ، فَجَعَلَ كِنانَهُ لا تَأتيهِ كَتيبهٌ مِن كَتائِبِ أهلِ الشّامِ إلّا شَدَّ عَلَيها بِمَن مَعَهُ ، فَيَضرِبُها حَتّى يُقَرِّبَها لِعَمرِو بنِ العاصِ ، فَفَعَلَ ذَلِکَ مِرارا ، فَلَمّا رَأى ذلِکَ عَمرٌو بَعَثَ إلى مُعاوِيَهَ بنِ حُدَيجٍ السَّكونى ، فأتاهُ فى مِثلِ الدَّهمِ (1) ، فَأحاطَ بِكِنانَهَ وأصحابِهِ ، وَاجتَمَعَ أهلُ الشّامِ عَلَيهِم مِن كُلِّ جانِبٍ ، فَلَمّا رَأى ذلِکَ كِنانَهُ بنُ بِشرٍ نَزَلَ عَن فَرَسِهِ ، ونَزَلَ أصحابَهُ وكِنانَهَ يَقولُ : «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَبًا مُّؤَجَّلاً وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الْأَخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِى الشَّكِرِينَ» (2) ، فَضارَبَهُم بِسَيفِهِ حَتَّى استُشهِدَ . وأقبَلَ عَمرُو بنُ العاصِ نَحوَ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ ، وقَد تَفَرَّقَ عَنهُ أصحابُهُ لَمّا بَلَغَهُم قَتلُ كِنانَهَ ، حَتّى بَقِىَ وما مَعَهُ أحَدٌ مِن أصحابِهِ ، فَلَمّا رَأى ذلِکَ مُحَمَّدٌ خَرَجَ يَمشى فِى الطَّريقِ حَتَّى انتَهى إلى خِربَهٍ فى ناحِيَهِ الطَّريقِ ، فَأوى إلَيها ، وجاءَ عَمرُو ابنُ العاصِ حَتّى دَخَلَ الفُسطاطَ ، وخَرَجَ مُعاوِيَهُ بنُ حُدَيجٍ فى طَلَبِ مُحَمَّدٍ ... حَتّى دَخَلوا عَلَيهِ ، فَاستَخرَجوهُ ، وقَد كادَ يَموتُ عَطَشا ، فَأقبَلوا بِهِ نَحوَ فُسطاطِ مِصرٍ ... قالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : أ تَدرى ما أصنَعُ بِکَ ؟ اُدخِلُکَ فى جَوفِ حِمارٍ ، ثُمَّ اُحرِقُهُ عَلَيکَ بِالنّارِ . فَقالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: إن فَعَلتُم بى ذلِکَ ، فَطالَما فُعِلَ ذلِکَ بَأولِياءِ اللّهِ ! وإنّى لَأَرجو هذِهِ النّارَ الَّتى تُحرِقُنى بِها أن يَجعَلَهَا اللّهُ عَلَىَّ بَردا وسَلاما كَما جَعَلَها عَلى خَليلِهِ إبراهيمَ ، وأن يَجعَلَها عَلَيکَ وعَلى أولِيائِکَ كَما جَعَلَها عَلى نُمرودَ وأولِيائِهِ ، إنَّ اللّهَ يَحرِقُکَ ومَن ذَكَرتَهُ قَبلُ وإمامَکَ يَعنى مُعاوِيَهَ وهذا وأشارَ إلى عَمرِو بنِ العاصِ بِنارٍ تَلظّى عَلَيكُم ، كُلَّما خَبَت زادَها اللّهُ سَعيرا ، قالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : إنّى إنَّما أقتُلُکَ بِعُثمانَ . قالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : وما أنتَ وعُثمانُ ؟ إنَّ عُثمانَ عَمِلَ بِالجَورِ ، ونَبَذَ حُكمَ القُرآنِ ، وقَد قالَ اللّهُ تَعالى : «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَسِقُونَ» (3) ، فَنَقَمنا ذلِکَ عَلَيهِ فَقَتَلناهُ ، وحَسَّنتَ أنتَ لَهُ ذلِکَ ونُظَراؤُکَ ، فَقَد بَرَّأنَا اللّهُ إن شاءَ اللّهُ مِن ذَنبِهِ ، وأنتَ شَريكُهُ فى إثمِهِ وعِظَمِ ذَنبِهِ ، وجاعِلُکَ عَلى مِثالِهِ . قالَ : فَغَضِبَ مُعاوِيَهُ فَقَدَّمَهُ فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ ألقاهُ فى جيفَهِ حِمارٍ ، ثُمَّ أحرَقَهُ بِالنّارِ ، فَلَمّا بَلَغَ ذلِکَ عائِشَهَ جَزِعَت عَلَيهِ جَزَعا شَديدا ، وقَنَتَت عَلَيهِ فى دَبرِ الصَّلاهِ تَدعو عَلى مُعاوِيَهَ وعَمرٍو ، ثُمَّ قَبَضَت عِيالَ مُحَمَّدٍ إلَيها ، فَكانَ القاسِمُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ فى عِيالِها . (4)

.

1- .الدُّهمه : السواد ، والدَّهْم : الجماعه الكثيره (لسان العرب : ج 12 ص 209 و 210 «دهم») .
2- .آل عمران : 145 .
3- .المائده : 47 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 103 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 412 و 413 ؛ الغارات : ج 1 ص 282 285 كلاهما نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 171 و 172 .

تاریخ الطبری به نقل از محمّد بن یوسف انصاری ، از پیرمردی از مردم مدینه :محمّد با دو هزار نفر بیرون شد. عمرو عاص به پیشواز کنانه رفت که در طلیعه سپاه محمّد بود. عمرو عاص به سوی او رفت و چون به او نزدیک شد، گروهان ها را یکی پس از دیگری گسیل داشت؛ امّا هر بار که گروهانی از شامیان جلو می آمد، محمّد با همراهانش بر آنها می تاخت و آنان را وا پس می زد تا به عمرو عاص می پیوستند. چندین بار چنین کرد. عمرو عاص که چنین دید، در پی معاویه بن حُدَیج فرستاد. او هم با انبوهی از افراد آمد و کنانه و یارانش را محاصره کردند. شامیان از هر سو آنان را در بر گرفتند. کنانه بن بشر که چنین دید از اسبش فرود آمد. یارانش نیز پیاده شدند، در حالی که کنانه می گفت: «هیچ کس نخواهد مُرد جز با اذن خدا، نوشته ای است مدّت دار. و هر کس در پی پاداش دنیا باشد ، از آن به او می دهیم و هر کس جویای ثواب آخرت باشد ، از آن به او می دهیم و شاکران را پاداش خواهیم داد» . با شمشیرش با آنان جنگید تا شهید شد. عمرو عاص به سوی محمّد بن ابی بکر آمد، در حالی که یارانش در پی دریافت خبر شهادت کنانه، از گرد او پراکنده شده بودند. او تنها ماند و کسی همراهش نبود. محمّد که چنین دید، بیرون شد و در راه پیاده می رفت تا به خرابه ای در کنار راه رسید و در آن جا پناه گرفت. عمرو عاص آمد و به شهر فُسطاط وارد شد. معاویه بن حُدَیج در پی محمّد بود، تا آن که بر او دست یافتند و از آن خرابه بیرونش آوردند، در حالی که ازتشنگی رو به مرگ بود. او را به سمتِ فسطاطِ مصر بردند. معاویه بن حُدَیج به او گفت: می دانی با تو چه خواهم کرد؟ تو را در درون [پوست]الاغ کرده، به آتش می کشم. محمّد گفت: اگر با من چنین کنید، چه بسیار با اولیای الهی چنین کرده اند و من امیدوارم این آتشی را که مرا در آن می سوزانی ، خداوند بر من سرد و ایمن گرداند، آن گونه که بر ابراهیم خلیل کرد و آن را وسیله هلاک تو و دوستانت سازد، آن گونه که با نمرود و همراهانش چنان کرد. خداوند، تو و کسانی را که یاد کردم و پیشوایت معاویه و این شخص (اشاره به عمرو عاص) را با آتش گدازان و شعله ور دوزخ بسوزاند؛ آتشی که هرچه فروکش کند، خداوند شعله ورترش می کند. معاویه بن حُدَیج گفت: من تو را به سزای قتل عثمان می کشم. محمّد گفت: تو را به عثمان چه؟ عثمان به ستم رفتار کرد و حکم قرآن را وا نهاد. خداوند فرموده است: «و هر کس به آنچه خداوند نازل کرده است ، حکم نکند، آنان همان فاسقان اند» . ما از او کین خواهی کرده، او را کشتیم. تو و همپالکی هایت هم آن را تحسین کردید. اگر خدا بخواهد، ما را از گناه او

مبرّا ساخته است، و تو در گناه و خطای بزرگ او شریکی و خدا تو را هم همانند او سازد. معاویه بن حُدیج خشمگین شد . او را جلو آورد و کشت . سپس او را داخل لاشه الاغی افکند و با آتشْ او را سوزاند. چون خبر به [خواهرش]عایشه رسید ، بسیار ناراحت شد و در پی نمازش معاویه و عمرو عاص را نفرین کرد . سپس خانواده محمّد را نزد خودش برد. قاسم، پسر محمّد بن ابی بکر هم جزو خانواده اش بود.

.

7 / 6حُزنُ الإِمامِالغارات عن مالک بن الجون الحضرمی :إنَّ عَلِیّا علیه السلام قالَ : رَحِمَ اللّهُ مُحَمَّدا ، کانَ غُلاما حَدَثا ، أما وَاللّهِ ، لَقَد کُنتُ أرَدتُ أن اُوَلِّیَ المِرقالَ هاشِمَ بنَ عُتبَهِ بنِ أبی وَقّاصٍ مِصرَ ، وَاللّهِ، لَو أنَّهُ وُلِّیَها لَما خَلّی لِعَمرِو بنِ العاصِ وأعوانِهِ العَرصَهَ ، ولَماَ قُتِلَ إلّا وسَیفُهُ فی یَدِهِ ، بِلا ذَمٍّ لِمُحَمَّدِ بنِ أبی بَکرٍ فَلَقَد أجهَدَ نَفسَهُ وقَضی ما عَلَیهِ . قالَ : فَقیلَ لِعَلِیٍّ علیه السلام : لَقَد جَزِعتَ عَلی مُحَمَّدِ بنِ أبی بَکرٍ جَزَعا شَدیدا یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! قالَ : وما یَمنَعُنی ؟ إنَّهُ کانَ لی رَبیبا وکانَ لِبَنِیّ أخا ، وکُنتُ لَهُ والِدا أعُدُّهُ وَلَدا . (1)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 300 ، نهج البلاغه : الخطبه 68 ؛ تاریخ الطبری : ج 5 ص 110 وفیه إلی «وقضی ما علیه» ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 173 کلّها نحوه وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 420 .

7 / 6 اندوه امام

7 / 6اندوه امامالغارات به نقل از مالک بن جون حضرمی : علی علیه السلام فرمود: «خداوند ، محمّد را رحمت کند! جوانی نوسال بود. به خدا سوگند ، دوست داشتم که هاشم مِرقال را بر مصر بگمارم. به خدا سوگند ، اگر او حاکم مصر می شد ، به عمرو عاص و یارانش میدان نمی داد و کشته نمی شد ، مگر در حالی که دستش به قبضه شمشیر بود، بی آن که از محمّد بن ابی بکر نکوهشی کنم . او زحمت کشید و وظیفه اش را انجام داد». به علی علیه السلام گفتند: ای امیر مؤمنان ، بر محمّد بن ابی بکر خیلی بی تابی کردی! فرمود: «چرا بی تابی نکنم؟ او پرورده دامنم و برادر فرزندانم بود . من نیز پدرش بودم و او را فرزند خویش می شمردم».

.

الإمام علىّ عليه السلام فى ذِكرِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : لَقَد كانَ إلَىَّ حَبيبا ، وكانَ لى رَبيبا . (1)

عنه عليه السلام فى ذِكرِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : إنَّهُ كانَ لى وَلَدا ، ولِوُلدى ووُلدِ أخى أخا . (2)

عنه عليه السلام لَمّا بَلَغَهُ قَتلُ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : إنَّ حُزنَنا عَلَيهِ عَلى قَدرِ سُرورِهِم بِهِ ، إلّا أنَّهُم نَقَصوا بَغيضا ، ونَقَصنا حَبيبا . (3)

7 / 7فَرَحُ مُعاوِيَهَالغارات عن جندب بن عبد اللّه فى خَبَرِ قَتلِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : قَدِمَ عَلَيهِ [عَلى عَلِىٍّ عليه السلام]عَبدُ الرَّحمنِ بنِ المُسَيِّبِ الفَزارِىُّ ... عَينُهُ بِالشّامِ ... وحَدَّثَهُ أنَّهُ لَم يَخرُج مِنَ الشّامِ حَتّى قَدِمَتِ البُشرى مِن قِبَلِ عَمرِو بنِ العاصِ تَترى يَتبَعُ بَعضُها عَلى أثَرِ بَعضٍ بِفَتحِ مِصرَ وقَتلِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ ، وحَتّى أذَّنَ مُعاوِيَهُ بِقَتلِهِ عَلَى المِنبَرِ ، فَقالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما رَأَيتُ يَوما قَطُّ سُرورا بِمِثلِ سُرورٍ رَأَيتُهُ بِالشّامِ ، حَتّى أتاهُم هَلاكُ ابنِ أبى بَكرٍ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أمَا إنَّ حُزنَنا عَلَى قَتلِهِ عَلى قَدرِ سُرورِهِم بِهِ ، لا بَل يَزيدُ أضعافا . (4)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 68 ، الغارات : ج 1 ص 301 وليس فيه صدره .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 194 .
3- .نهج البلاغه : الحكمه 325 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 592 ح 736 .
4- .الغارات : ج 1 ص 295 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 108 عن عبد اللّه بن قُقَيم ، الأخبار الموفّقيّات : ص 347 ح 202 عن الضحّاک وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 414 ومروج الذهب : ج 2 ص 420 .

7 / 7 شادی معاویه

امام علی علیه السلام درباره محمّد بن ابی بکر : او نزد من محبوب بود و تربیت شده دامانم بود.

امام علی علیه السلام درباره محمّد بن ابی بکر : او فرزندم بود و برای فرزندان من و برادرزادگانم برادر بود.

امام علی علیه السلام وقتی از شهادت محمّد بن ابی بکر آگاه شد : همانا اندوه ما بر او به اندازه خوش حالی دشمنان بر مرگ اوست، جز این که از آنان یک دشمن کاسته شد و از ما یک دوست !

7 / 7شادی معاویهالغارات به نقل از جندب بن عبد اللّه ، در خبر کشته شدن محمّد بن ابی بکر : عبد الرحمان بن مسیّب فزاری که مأمور مخفی علی علیه السلام در شام بود، خدمت امام رسید و خبر داد که از شام بیرون نشد، مگر آن که از سوی عمرو عاص، مژده های پی در پی آمد که مصر فتح شده و محمّد بن ابی بکر کشته شده است . معاویه هم بر فراز منبر خبر کشته شدنش را اعلام کرده است. و به آن حضرت گفت: ای امیر مؤمنان ! من هرگز در شام، روزی شاد به شادمانی آن روز ندیده بودم، تا آن که خبر کشته شدن محمّد بن ابی بکر به آنان رسید. علی علیه السلام فرمود: «هلا ! حزن ما بر شهادت او به اندازه شادمانی آنان بر این واقعه است ؛ نه، بلکه چند برابر است».

.

7 / 8كِتابُ الإِمامِ إلَى ابنِ عَبّاسٍ بَعدَ استِشهادِ مُحَمَّدٍالإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ عليه السلام إلى عَبدِ اللّهِ بنِ العَبّاس ، بَعدَ مَقتَلِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ مِصرَ قَد افتُتِحَت ، ومُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ قَد استُشهِدَ ، فَعِندَ اللّهِ نَحتَسِبُهُ وَلَدا ناصِحا ، وعامِلاً كادِحا ، وسَيفا قاطِعا ، ورُكنا دافِعا ، وقَد كُنتُ حَثَثتُ النّاسَ عَلى لِحاقِهِ ، وأمَرتُهُم بِغِياثِهِ قَبلَ الوَقعَةِ ، ودَعَوتُهُم سِرّا وجَهرا ، وعَودا وبَدءا فَمِنهُمُ الآتى كارِها ، ومِنهُمُ المُعتَلُّ كاذِبا ، ومِنهُمُ القاعِدُ خاذِلاً . أسأَلُ اللّهَ تَعالى أن يَجعَلَ لى مِنهُم فَرَجا عاجِلاً ، فَوَاللّهِ ، لَولا طَمَعى عِندَ لِقائى عَدُوّى فِى الشَّهادَةِ ، وتَوطينى نَفسى عَلَى المَنِيَّةِ ، لَأَحبَبتُ ألّا ألقى مَعَ هؤُلاءِ يَوما واحِدا ، ولا ألتَقى بِهِم أبَدا . (1)

7 / 9خُطبَةُ الإِمامِ بَعدَ قَتلِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍالإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَتِهِ بَعدَ قَتلِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : ألا إنَّ مِصرَ قَدِ افتَتَحَهَا الفَجَرَةُ اُولُو الجَورِ وَالظُّلمِ الَّذينَ صَدّوا عَن سَبيلِ اللّهِ ، وبَغَوا الإِسلامَ عِوَجاً . ألا وإنَّ مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ قَدَ استُشهِدَ ، فَعِندَاللّهِ نَحتَسِبُهُ . أما وَاللّهِ إن كانَ ما عَلِمتُ لَمِمَّن يَنتَظِرُ القَضاءَ ، ويَعمَلُ لِلجَزاءِ ، ويُبغِضُ شَكلَ الفاجِرِ ، ويُحِبُّ هُدَى المُؤمِنِ ، إنّى وَاللّهِ ما ألومُ نَفسى عَلَى التَّقصيرِ ، وإنّى لِمُقاساةِ الحَربِ لَجِدُّ خَبيرٌ ، وإنّى لَأَقدَمُ عَلَى الأَمرِ وأعرِفُ وَجهَ الحَزمِ ، وأقومُ فيكُم بِالرَّأىِ المُصيبِ ، فَأستَصرِخُكُم مُعلِنا ، وأناديكُم نِداءَ المُستَغيثِ مُعرِبا ، فَلا تَسمَعونَ لى قَولاً ، ولا تُطيعونَ لى أمرا ، حَتّى تَصيرَ بِىَ الاُمورُ إلى عَواقِبِ المَساءَةِ ، فَأنتُمُ القَومُ لا يُدرَكُ بِكُمُ الثَّأرُ ، ولا تُنقَضُ بِكُمُ الأوتارُ ، دَعَوتُكُم إلى غِياثِ إخوانِكُم مُنذُ بِضعٍ وخَمسينَ لَيلَةً فَتَجَرجَرتُم جَرجَرَةَ الجَمَلِ الأَشدَقِ ، وتَثاقَلتُم إلَى الأَرضِ تَثاقُلَ مَن لَيسَ لَهُ نِيَّةٌ فى جِهادِ العَدُوِّ ، ولَا اكتِسابِ الأَجرِ ، ثُمَّ خَرَجَ إلَىَّ مِنكُم جُنَيدٌ مُتَذانِبٌ «كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ» (2) فَاُفٍّ لَكُم ! (3)

.

1- .نهج البلاغه : الكتاب 35 ، الغارات : ج 1 ص 299 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 109 كلاهما نحوه .
2- .الأنفال : 6 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 108 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 348 ح 202 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 414 ؛ الغارات : ج 1 ص 295 298 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 172 .

7 / 8 نامه امام به ابن عبّاس، پس از شهادت محمّد

7 / 9 خطبه امام، پس از کشته شدن محمّد بن ابی بکر

7 / 8نامه امام به ابن عبّاس، پس از شهادت محمّدامام علی علیه السلام در ضمن نامه ای به عبد اللّه بن عبّاس پس از کشته شدن محمّد بن ابی بکر : امّا بعد؛ مصر فتح شده و محمّد بن ابی بکر به شهادت رسیده است. در مرگ او از خداوند ، انتظار پاداش داریم . فرزندی خیرخواه و کارگزاری سختکوش و شمشیری بُرنده و ستونی حمایتگر بود . من مردم را بر پیوستن به او ترغیب کردم و دستور دادم پیش از واقعه به فریادش برسند و در نهان و آشکار و رفت و برگشت ، آنان را فراخواندم . برخی آمدند، امّا بی رغبت. برخی هم به دروغْ خود را به بیماری زدند . برخی هم نشستند و از یاری اش دست کشیدند. از خداوند متعال می خواهم که برای من از دست این مردم به زودی نجات و گشایش قرار دهد. به خدا سوگند ، اگر عشق به شهادت در برخورد با دشمن نبود و این که خود را برای مرگ آماده ساخته ام، دوست داشتم حتی یک روز هم این مردم را نبینم و هرگز با آنان برخورد نکنم !

7 / 9خطبه امام، پس از کشته شدن محمّد بن ابی بکرامام علی علیه السلام در خطبه اش پس از کشته شدن محمّد بن ابی بکر : آگاه باشید ! مصر را فاجران ستمگر گشودند ؛ آنان که راه خدا را بسته و اسلام را به انحراف کشاندند. هلا که محمّد بن ابی بکر به شهادت رسید و ما از خداوند بر این امر، انتظار اجر داریم ! به خدا سوگند، تا آن جا که من می دانم، او از کسانی بود که منتظر قضای الهی (مرگ) بود و برای پاداش [آخرتْ]کار می کرد و از روش هر فاجر بدش می آمد و روش مؤمن را دوست می داشت. من به خدا سوگند خودم را بر کوتاهی در کارم سرزنش نمی کنم . همانا من در سختی های جنگ، جدّی و کاردانم. در کار نبرد، پیشرو و به شیوه تدبیر آگاهم و اندیشه درست را در میان شما به کار می گیرم . آشکارا شما را به فریادرسی می خوانم و بی پرده شما را برای یاری ندا می دهم، نه سخنم را می شنوید و نه فرمانم را اطاعت می کنید، تا کارها به سرانجام شومی کشیده می شود. شما قومی هستید که با شما نه می توان خونخواهی کرد و نه می توان داغ دل ها را به پایان برد. از پنجاه و چند شب پیش تاکنون شما را فرا خواندم که به داد برادرانتان برسید . مثل شتر نرِ کف بر لب، خُرخُر کردید و همچون کسی که عزم نبرد با دشمن

ندارد و در پی اجر نیست، زمینگیر شدید . سپس سپاهی اندک و سست از میان شما نزد من بیرون شد ، رنگ پریده «گویا که آنان را در حالی که می نگرند، به سوی مرگ می کشانند» . پس اُف بر شما !

.

7 / 10رِسالَةُ الإِمامِ المَفتوحَةُ إلى اُمَّهِ الإِسلامِ بَعدَ احتِلالِ مِصرَالغارات عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه :دَخَلَ عَمرُو بنُ الحَمِقِ وحُجرُ بنُ عَدِىٍّ وحَبَّهُ العُرَنِىُّ وَالحارِثُ الأَعوَرُ وعَبدُ اللّهِ بنِ سَبَأٍ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام بَعدَمَا افتُتِحَت مِصرُ وهُوَ مَغمومٌ حَزينٌ فَقالوا لَهُ : بَيِّن لَنا ما قَولُکَ فى أبى بَکرٍ وعُمَرَ ؟ فَقالَ لَهُم عَلِىٌّ عليه السلام : وهَل فَرَغتُم لِهذا ؟ ! وهذِهِ مِصرُ قَدِ افتُتِحَت وشيعَتى بِها قَد قُتِلَت ، أنَا مُخرِجٌ إلَيکُم کِتاباً اُخبِرُکُم فيهِ عَمّا سَأَلتُم وأسأَلُکُم أن تَحفَظوا مِن حَقّى ما ضَيَّعتُم ، فَاقرَؤوهُ عَلى شيعَتى وکونوا عَلَى الحَقِّ أعواناً . وهذِهِ نُسخَةُ الکِتابِ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مَن قَرَأَ کِتابى هذا مِنَ المُؤمِنينَ وَالمُسلِمينَ ، السَّلامُ عَلَيکُم ، فَإِنّى أحمَدُ إلَيکُم اللّهَ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ . أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله نَذيراً لِلعالَمينَ ، وأميناً عَلَى التَّنزيلِ ، وشَهيداً عَلى هذِهِ الاُمَّهِ ، وأنتُم مَعاشِرُ العَرَبِ يَومَئِذٍ عَلى شَرِّ دينٍ وفى شَرِّ دارٍ ، مُنيخونَ عَلى حِجارَهٍ خَشِنٍ ، وحَيّاتٍ صُمٍّ (1) ، وشَوکٍ مَبثوثٍ فِى البِلادِ ، تَشرَبونَ الماءَ الخَبيثَ ، وتَأکُلونَ الطَّعامَ الجَشيبَ (2) ، وتَسفِکونَ دِماءَکُم ، وتَقتُلونَ أولادَکُم ، وتَقطَعونَ أرحامَکُم ، وتَأکُلونَ أموالَکُم بَينَکُم بِالباطِلِ ، سُبُلُکُم خائِفَهٌ ، وَالأَصنامُ فيکُم مَنصوبَهٌ ، وَالآثامُ بِکُم مَعصوبَهٌ ، ولا يُؤمِنُ أکثَرُهُم بِاللّهِ إلّا وهُم مُشرِکونَ ، فَمَنَّ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ عَلَيکُم بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فَبَعَثَهُ إلَيکُم رَسولاً مِن أنفُسِکُم ، وقالَ فيما أنزَلَ مِن کِتابِهِ : «هُوَ الَّذِى بَعَثَ فِى الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَتِهِ وَ يُزَکِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْکِتَبَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِن کَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَلٍ مُّبِينٍ» (3) وقالَ : «لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْکُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ» (4) وقالَ : «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ» (5) وقال : «ذَ لِکَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (6) . فَکانَ الرَّسولُ إلَيکُم مِن أنفُسِکُم بِلِسانِکُم ، وکُنتُم أوَّلَ المُؤمِنينَ تَعرِفونَ وَجهَهُ وشيعَتَهُ وعِمارَتَهَ ، فَعَلَّمَکُمُ الکِتابَ وَالحِکمَهَ وَالفَرائِضَ وَالسُّنَّهَ ، وأمَرَکُم بِصِلَهِ أرحامِکُم وحَقنِ دِمائِکُم وصَلاحِ ذاتِ البَينِ ، وأن تُؤَدُّوا الأَماناتِ إلى أهلِها وأن تُوَفّوا بِالعَهدِ ولاتَنقُضُوا الأَيمانَ بَعدَ تَوکيدِها ، وأمَرَکُم أن تَعاطَفوا وتَبارّوا وتَباذَلوا وتَراحَموا ، ونَهاکُم عَنِ التَّناهُبِ وَالتَّظالُمِ وَالتَّحاسُدِ وَالتَّقاذُفِ وَالتَّباغى ، وعَنِ شُربِ الخَمرِ وبَخسِ المِکيالِ ونَقصِ الميزانِ ، وتَقَدَّمَ إلَيکُم فيما اُنزِلَ عَلَيکُم : ألّا تَزِنوا ولا تَربوا ولا تَأکُلوا أموالَ اليَتامى ظُلما ، وأن تُؤَدُّوا الأَماناتِ إلى أهلِها ولاتَعثَوا فِى الأَرضِ مُفسِدينَ ، ولاتَعتَدوا إنَّ اللّهَ لايُحِبُّ المُعتَدينَ . وکُلُّ خَيرٍ يُدنى إلَى الجَنَّهِ ويُباعِدُ مِنَ النّارِ أمَرَکُم بِهِ ، وکُلُ شَرٍّ يُباعِدُ مِنَ الجَنَّهِ ويُدنى مِنَ النّارِ نَهاکُم عَنهُ . فَلَمّا استَکمَلَ

مُدَّتَهُ مِنَ الدُّنيا تَوَفّاهُ اللّهُ إلَيهِ سَعيداً حَميداً ، فَيا لَها مُصيبَةً خَصَّتِ الأقرَبينَ وعَمَّت جَميعَ المُسلِمينَ ، ما أُصيبوا بِمِثلِها قَبلَها ولَن يُعايَنوا بَعدُ أُختَها . فَلَمّا مَضى لِسَبيلِهِ صلى الله عليه و آله تَنازَعَ المُسلِمونَ الأَمرَ بَعدَهُ ، فَوَاللّهِ ما كانَ يُلقى فى روعى ولا يَخطُرُ عَلى بالى أنَّ العَرَبَ تَعدِلُ هذَا الأَمرَ بَعدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عَن أهلِ بَيتِهِ ، ولا أنَّهُم مُنَحّوهُ عَنّى مِن بَعدِهِ . فَما راعَنِى إلّا انثِيالُ النّاسِ عَلى أبى بَكرٍ وإجفالُهُم إلَيهِ لِيُبايِعوهُ ، فَأَمسَكتُ يَدى ورَأَيتُ أنّى أحَقُّ بِمَقامِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى النّاسِ مِمَّن تَولّى الأَمرَ مِن بَعدِهِ . فَلَبِثتُ بِذلِكَ ماشاءَ اللّهُ حَتّى رَأَيتُ راجِعَةً مِنَ النّاسِ رَجَعَت عَنِ الإِسلامِ يَدعونَ إلى مَحقِ دينِ اللّهِ ومِلَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وإبراهيمَ عليه السلام فَخَشيتُ إن لَم أنصُرِ الإِسلامَ وأهلَهُ أن أرى فيهِ ثَلماً وهَدماً يَكونُ مُصيبَتُهُ أعظَمَ عَلَىَّ مِن فَواتِ وِلايَةِ أُمورِكُمُ ، الَّتى إنَّما هِىَ مَتاعُ أيّامٍ قَلائِلَ ثُمَّ يَزولُ ما كانَ مِنها كَما يَزولُ السَّرابُ وكَما يَنقَشِعُ السَّحابُ ، فَمَشَيتُ عِندَ ذلِكَ إلى أبى بَكرٍ فَبايَعتُهُ ، ونَهَضتُ فى تِلكَ الأَحداثِ حَتّى زاغَ الباطِلُ وزَهَقَ ، وكانَت كَلِمَةُ اللّهِ هِىَ العُليا ولَو كَرِهَ الكافِرونَ . فَتَولّى أبو بَكرٍ تِلكَ الأُمورَ فَيَسَّرَ وشَدَّدَ وقارَبَ وَاقتَصَدَ ، فَصَحِبتُهُ مُناصِحاً وأطَعتُهُ فيما أطاعَ اللّهَ فيهِ جاهِداً ، وما طَمِعتُ أن لَوحَدَثَ بِهِ حَدَثٌ وأنَا حَىٌّ أن يَرِدَ إلَىَّ الأَمرُ الَّذى نازَعَتهُ فيهِ طَمَعُ مُستَيقِنٍ ولايَئِسَت مِنهُ يَأسُ مَن لايَرجوهُ ، ولَولا خاصَّةُ ما كانَ بَينَهُ وبَينَ عُمَرَ لَظَنَنتُ أنَّهُ لايَدفَعُها عَنّى . فَلَمَّا احتَضَرَ بَعَثَ إلى عُمَرَ فَوَلّاهُ فَسَمِعنا وأطَعنا وناصَحنا ، وتَوَلّى عُمَرُ الأَمرَ فَكانَ مَرضِىَّ السّيرَةِ مَيمونَ النَّقيبَةِ ، حَتّى إذَا احتَضَرَ قُلتُ فى نَفسى : لَن يَعدِلَها عَنّى فَجَعَلَنى سادِسَ سِتَّةٍ ، فَما كانوا لِوِلايَةِ أحَدٍ أشَدَّ كَراهِيَةً مِنهُم لِوِلايَتى عَلَيهِم ، فَكانوا يَسمَعونّى عِندَ وَفاةِ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله أُحاجُّ أبا بَكرٍ وأقولُ: يا مَعشَرَ قُرَيشٍ إنّا أهلَ البَيتِ أحَقُّ بِهذَا الأَمرِ مِنكُم ، ما كانَ فينا مَن يَقرَأُ القُرآنَ ويعَرَفُ السُّنَّةَ ويَدينُ دينَ الحَقِّ . فَخَشِىَ القَومُ إن أنَا وَلَيتُ عَلَيهِم أن لايَكونَ لَهُم فِى الأَمرِ نَصيبٌ مابَقَوا ، فَأَجمَعوا إجماعاً واحِدا ، فَصَرَفُوا الوِلايَةَ إلى عُثمانَ وأخرَجونى مِنها رَجاءَ أن يَنالوها ويَتَداوَلوها إذ يَئِسوا أن يَنالوا مِن قِبَلى ، ثُمَّ قالوا : هَلُمَّ فَبايِع وإلّا جاهَدناکَ . فَبايَعتُ مُستَكرِهاً وصَبَرتُ مُحتَسِباً ، فَقالَ قائِلُهُم : يَابنَ أبى طالِبٍ إنَّکَ عَلى هذَا الأَمرِ لَحَريصٌ ، فَقُلتُ: أنتُم أحرَصُ مِنّى وأبعَدُ ، أأنَا أحرَصُ إذا طَلَبتُ تُراثى وحَقّىَ الَّذى جَعَلَنِىَ اللّهُ ورَسولُهُ أولى بِهِ ، أم أنتُم إذ تَضرِبونَ وَجهى دونَهُ وتَحولونَ بَينى وبَينَهُ ؟ ! فَبُهِتوا ، وَاللّهُ لايَهدِى القَومَ الظّالِمينَ . اللّهُمَّ إنّى أستَعديکَ عَلى قُرَيشٍ فَإِنَّهُم قَطَعوا رَحِمى ، وأصغَوا (7) إنائى ، وصَغَّروا عَظيمَ مَنزِلَتى ، وأجمَعوا عَلى مُنازَعَتى حَقّاً كُنتُ أولى بِهِ مِنهُم فَسَلَبونيهِ ، ثُمَّ قالوا : ألا إنَّ فِى الحَقِّ أن تَأخُذَهُ وفِى الحَقِّ أن تَمنَعَهُ فَاصبِر كَمِداً مُتَوَخِّما أومُت مُتَأَسِّفا حَنِقاً . فَنَظَرتُ فَإِذا لَيسَ مَعى رافِدٌ ولاذابٌّ ولامُساعِدٌ إلّا أهلُ بَيتى ، فَضَنِنتُ بِهم عَن الهَلاکِ ، فَأَغضَيتُ عَلَى القَذى ،

وتَجَرَّعتُ ريقى عَلَى الشَّجى ، وصَبَرتُ مِنَ كَظمِ الغَيظِ عَلى أمَرَّ مِنَ العَلقَمِ وآلَمَ لِلقَلبِ مِن حَزِّ الشِّفارِ . حَتّى إذا نَقَمتُم عَلى عُثمانَ أتيتُموهُفَقَتَلتُموهُ ثُمَّ جِئتُمونى لِتُبايِعونى ، فَأبَيتُ عَلَيكُم وأمسَكتُ يَدى فَنازَعتُمونى ودافَعتُمونى ، وبَسَطتُم يَدى فَكَفَفتُها ، ومَدَدتُم يَدى فَقَبَضتُها ، وَازدَحَمتُم عَلَىَّ حَتّى ظَنَنتُ أنَّ بَعضَكُم قاتِلُ بَعضٍ أو أنَّكُم قاتِلى ، فَقُلتُم : بايِعنا لا نَجِدُ غَيرَکَ ولا نَرضى إلّا بِکَ ، فَبايِعنا لا نَفتَرِق ولا نَختَلِف كَلِمَتُنا . فَبايَعتُكُم ودَعَوتُ النّاسَ إلى بَيعَتى ، فَمَن بايَعَ طائِعا قَبِلتُهُ مِنهُ ، ومَن أبى لَم اُكرِههُ وتَرَكتُهُ . فَبايَعَنى فيمَن بايَعَنى طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ ولَو أبَيا ما اُكرِهتُهُما كَما لَم اُكرِه غَيرَهُما ، فَما لَبِثنا إلّا يَسيرا حَتّى بَلَغَنى أن خَرَجا مِن مَكَّةَ مُتَوَجِّهينَ إلَى البَصرَهِ فى جَيشٍ ما مِنهُم رَجُلٌ إلّا بايَعَنى وأعطانِىَ الطّاعَةَ ، فَقَدِما عَلى عامِلى وخُزّانِ بَيتِ مالى وعَلى أهلِ مِصرَ كُلُّهُم عَلى بَيعَتى وفى طاعَتى فَشَتَّتوا كَلِمَتَهُم وأفسَدوا جَماعَتَهُم ، ثُمَّ وَثَبوا عَلى شيعَتى مِنَ المُسلِمينَ فَقَتَلوا طائِفَةً مِنهُم غَدرا ، وطائِفَةً صَبرا ، وطائِفَةً عَصَّبوا بِأسيافِهِم فَضارَبوا بِها حَتّى لَقُوا اللّهَ صادِقينَ ، فَوَاللّهِ ، لَو لَم يُصيبوا مِنهُم إلّا رَجُلاً واحِدا مُتَعَمِّدينَ لِقَتلِهِ بِلا جُرمٍ جَرَّهُ لِحَلَّ لى بِهِ قَتلُ ذلِکَ الجَيشِ كُلِّهِ ، فَدَع ما إنَّهم قَد قَتَلوا مِنَ المُسلِمينَ أكثَرَ مِنَ العِدَّهِ الَّتى دَخَلوا بِها عَلَيهِم ، وقَد أدالَ (8) اللّهُ مِنهُم فَبُعدا لِلقَومِ الظّالِمينَ . ثُمَّ إنّى نَظَرتُ فى أهلِ الشّامِ فَإذا أعرابٌ أحزابٌ ، وأهلُ طَمَعٍ جُفاهٌ طَغامٌ (9) يَجتَمِعونَ مِن كُلِّ أوبٍ ، ومَن كانَ يَنبَغى أن يُؤَدَّبَ ويُدَرَّبَ أو يُوَلّى عَلَيهِ ويُؤخَذَ عَلى يَدَيهِ ، لَيسوا مِنَ المُهاجِرينَ ولَا الأنصارِ ، ولَا التّابِعينَ بِإحسانٍ ، فَسِرتُ إلَيهِم فَدَعَوتُهُم إلَى الطّاعَهِ وَالجَماعَهِ ، فَأبَوا إلّا شِقاقا ونِفاقا ونُهوضا فى وُجوهِ المُسلِمينَ ، يَنضِحونَهُم (10) بِالنَّبلِ ويَشجُرونَهُم (11) بِالرِّماحِ . فَهُناکَ نَهَدتُ (12) إلَيهِم بِالمُسلِمينَ فَقاتَلتُهُم ، فَلَمّا عَضَّهُمُ السِّلاحُ ووَجَدوا أَلَمَ الجِراحِ رَفَعُوا المَصاحِفَ يَدعونَكُم إلى ما فيها ، فَأنبَأتُكُم أنَّهُم لَيسوا بِأصحابِ دينٍ ولا قُرآنٍ ، وأنَّهُم رَفَعوها غَدرا ومَكيدَهً وخَديعَهً ووَهنا وضَعفا ؛ فَامضوا عَلى حَقِّكُم وقِتالِكُم ، فَأبَيتُم عَلَىَّ وقُلتُم : اِقبَل مِنهُم ، فَإن أجابوا إلى ما فِى الكِتابِ جامِعونا عَلى ما نَحنُ عَلَيهِ مِنَ الحَقِّ ، وإن أبَوا كانَ أعظَمَ لِحُجَّتِنا عَلَيهِم ، فَقَبِلتُ مِنكُم ، وكَفَفتُ عَنهُم إذ أبَيتُم ووَنَيتُم ، وكانَ الصُّلحُ بَينَكُم وبَينَهُم عَلى رَجُلَينِ يُحيِيانِ ما أحيَا القُرآنُ ، ويُميتانِ ما أماتَ القُرآنُ ، فَاختَلَفَ رَأيُهُما وتَفَرَّقَ حُكمُهُما ، ونَبَذا ما فِى القُرآنِ وخالَفا ما فِى الكِتابِ ، فَجَنَّبَهُمَا اللّهُ السَّدادَ ودَلّاهُما فِى الضَّلالِ ، فَنَبَذا (13) حُكمَهُما وكانا أهلَهُ . فَانخَزَلَت (14) فِرقَهٌ مِنّا فَتَرَكناهُم ما تَرَكونا حَتّى إذا عَثَوا فِى الأرضِ يَقتُلونَ ويُفسِدونَ أتَيناهُم فَقُلنا : اِدفَعوا إلَينا قَتَلَهَ إخوانِنا ، ثُمَّ كِتابُ اللّهِ بَينَنا وبَينَكُم ، قالوا : كُلُّنا قَتَلَهُم ، وكُلُّنَا استَحَلَّ دِماءَهُم ودِماءَكُم ، وشُدَّت عَلَينا خَيلُهُم ورِجالُهُم ، فَصَرَعَهُمُ اللّهُ مَصرَعَ الظّالِمينَ . فَلَمّا كانَ ذلِکَ مِن شَأنِهِم أمَرتُكُم أن تَمضوا مِن فَورِكُم ذلِکَ إلى عَدُوِّكُم فَقُلتُم : كَلَّت سُيوفُنا ، ونَفِدَت نِبالُنا ، ونَصَلَت (15) أسِنَّهُ رماحِنا ، وعادَ أكثَرُها قَصدا (16)

فَارجِع بِنا إلى مِصرِنا لِنَستَعِدَّ بِأحسَنِ عُدَّتِنا ، وإذا رَجَعتَ زِدتَ فى مُقاتَلَتِنا عِدَّةَ مَن هَلَکَ مِنّا وفارَقَنا ، فَإنَّ ذلِکَ أقوى لَنا عَلى عَدُوِّنا . فَأقبَلتُ بِکُم حَتّى إذا أطلَلتُم عَلَى الکوفَةِ أمَرتُکُم أن تَنزِلوا بِالنُّخَيلَةِ ، وأن تَلزَموا مُعَسکَرَکُم ، وأن تَضُمّوا قَواصِيَکُم (17) ، وأن تُوَطِّنوا عَلَى الجِهادِ أنفُسَکُم ، ولا تُکثِروا زِيارَةَ أبنائِکُم ونِسائِکُم . فَإنَّ أصحابَ الحَربِ المُصابِروها ، وأهلَ التَّشميرِ فيهَا الَّذينَ لا يَنوحونَ مِن سَهَرِ لَيلِهِم ولا ظَمَأِ نَهارِهِم ولا خَمَصِ بُطونِهِم ولا نَصَبِ أبدانِهِم ، فَنَزَلَت طائِفَةٌ مِنکُم مَعى مُعَذِّرَةً ، ودَخَلَت طائِفَةٌ مِنکُم المِصرَ عاصِيَةً ، فَلامَن بَقِيَ مِنکُم ثَبَتَ وصَبَرَ ، ولا مَن دَخَلَ المِصرَ عادَ إلَيَّ ورَجَعَ ، فَنَظَرتُ إلى مُعَسکَرى ولَيسَ فيهِ خَمسونَ رَجُلاً ، فَلَمّا رَأيتُ ما أتَيتُم دَخَلتُ إلَيکُم فَما قَدَرتُ عَلى أن تَخرُجوا مَعى إلى يَومِنا هذا . فَما تَنتَظِرونَ ؟ أ ما تَرَونَ إلى أطرافِکُم قَدِ انتَقَصَت ، وإلى أمصارِکُم قَدِ افتُتِحَت ، وإلى شيعَتى بِها بَعدُ قَد قُتِلَت ، وإلى مَسالِحِکُم (18) تُعرى ، وإلى بِلادِکُم تُغزى ، وأنتُم ذَوو عَدَدٍ کَثيرٍ ، وشَوکَةٍ وبَأسٍ شَديدٍ ، فَما بالُکُم ؟ للّهِ أنتُم ! مِن أينَ تُؤتَونَ ؟ وما لَکُم أنّى تُؤفَکونَ؟ ! وأنّى تُسحَرونَ ؟ ! ولَو أنَّکُم عَزَمتُم وأجمَعتُم لَم تُراموا ، ألا إنَّ القَومَ قَدِ اجتَمَعوا وتَناشَبوا وتَناصَحوا وأنتُم قَد وَنَيتُم وتَغاشَشتُم وَافتَرَقتُم ، ما أنتُم إن أتمَمتُم عِندى عَلى ذى سَعداءَ ، فَأنبَهوا نائِمَکُم وَاجتَمَعوا عَلى حَقِّکُم ، وتَجَرَّدوا لِحَربِ عَدُوِّکُم ، قَد بَدَتِ الرُّغوَةُ عَنِ الصَّريحِ (19) وقَد بَيَّنَ الصُّبحُ لِذى عَينَينِ . إنَّما تُقاتِلونَ الطُّلَقاءَ وأبناءَ الطُّلَقاءِ ، وأُولِى الجَفاءِ ومَن أسلَمَ کَرها وکانَ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنفِ الإسلامِ کُلِّهِ حَربا ، أعداءُ اللّهِ وَالسُّنَّةِ وَالقُرآنِ وأهلُ البِدَعِ وَالأحداثِ ، ومَن کانَت بَوائِقُهُ تُتَّقى ، وکانَ عَلَى الإسلامِ وأهلِهِ مَخوفا ، وأکَلَهُ الرُّشا وعَبَدَهُ الدُّنيا . لَقَد أُنهِىَ إلَيَّ أنَّ ابنَ النّابِغَةِ (20) لَم يُبايِع حَتّى أعطاهُ ثَمَنا وشَرَطَ أن يُؤتِيَهُ أتِيَّةً هِىَ أعظَمُ مِمّا فى يَدِهِ مِن سُلطانِهِ ، ألا صَفِرَت يَدُ هذَا البائِعِ دينَهُ بِالدُّنيا ! وخَزِيَت أمانَةُ هذَا المُشتَرى نُصرَةَ فاسِقٍ غادِرٍ بِأموالِ المُسلِمينَ ! وإنَّ فيهِم لَمَن قَد شَرِبَ فيکُمُ الخَمرَ وجُلِدَ الحَدَّ فِى الإسلامِ ، يُعرَفُ بِالفِسادِ فِى الدِّينِ وَالفِعلِ السَيِّىءِ ، وإنَّ فيهِم لَمَن لَم يُسلِم حَتّى رُضِخَ لَهُ عَلَى الإسلامِ رَضيخَةً (21) . فَهؤُلاءِ قادَةُ القَومِ ، ومَن تَرَکَت ذِکرَ مَساويهِ مِن قادَتِهِم مِثلُ مَن ذُکِرَت مِنهُم بَل هُوَ شَرٌّ مِنهُم ، وهؤُلاءِ الَّذينَ ذُکِرَت لَو وَلَّوا عَلَيکُم لَأظهَروا فيکُمُ الفَسادَ وَالکِبرَ وَالفُجورَ وَالتَّسَلُّطَ بِالجَبرِيَّةِ وَالفَسادِ فِى الأرضِ ، وَاتَّبَعُوا الهَوى وحَکَموا بِغَيرِ الحَقِّ ، ولَأنتُم عَلى ما کانَ فيکُم مِن تَواکُلٍ وتَخاذُلٍ خَيرٌ مِنهُم وأهدى سَبيلاً ؛ فيکُمُ العُلَماءُ وَالفُقَهاءُ وَالنُّجَباءُ وَالحُکَماءُ ، وحَمَلَةُ الکِتابِ ، وَالمُتَهَجِّدونَ بِالأسحارِ ، وعَمّارُ المَساجِدِ بِتِلاوَةِ القُرآنِ ، أفَلا تَسخَطونَ وتَهتَمّونَ أن يُنازِعَکُمُ الوِلايَةَ عَلَيکُم سُفَهاؤُکُم ، وَالأشرارُ الأَراذِلُ مِنکُم ؟ ! فَاسمَعوا قَولى هَداکُمُ اللّهُ إذا قُلتُ ، وأطيعوا أمرى إذا أمَرتُ ! فَوَاللّهِ لَئِن أطَعتُمونى لا تَغوونَ ، وإن عَصَيتُمونى لا تَرشُدونَ ، خُذوا لِلحَربِ أُهبَتَها ، وأعِدّوا لَها عُدَّتَها ، وأجمَعوا

إلَيها فَقَد شُبَّت واوقِدَت نارُها وعَلا شَنارُها (22) وتَجَرَّدَ لَكُم فيهَا الفاسِقونَ كَى يُعَذِّبوا عِبادَ اللّهِ ، ويُطفِئوا نورَ اللّهِ . ألا إنَّهُ لَيسَ أولِياءُ الشَّيطانِ مِن أهلِ الطَّمَعِ وَالجَفاءِ وَالكِبرِ بِأولى بِالجِدِّ فى غَيِّهِم وضَلالِهِم وباطِلِهِم مِن أولِياءِ اللّهِ ، مِن أهلِ البِرِّ وَالزَّهادَهِ وَالإخباتِ فى حَقِّهِم وطاعَهِ رَبِّهِم ومُناصَحَهِ إمامِهِم . إنّى وَاللّهِ ، لَو لَقيتُهُم فَردا وهُم مِل ءُ الأرضِ ما بالَيتُ ولَا استَوحَشتُ ، وإنّى مِن ضَلالَتِهِمُ الَّتى هُم فيها وَالهُدَى الَّذى نَحنُ عَلَيهِ لَعَلى ثِقَهٍ وبَيِّنَهٍ ويَقينٍ وصَبرٍ ، وإنّى إلى لِقاءِ رَبّى لَمُشتاقٌ ، ولِحُسنِ ثَوابِ رَبّى لَمُنتَظِرٌ ، ولكِنَّ أسَفا يَعتَرينى ، وحُزنا يُخامِرُنى مِن أن يَلِىَ أمرَ هذِهِ الأُمَّهِ سُفهاؤُها وفُجّارُها فَيَتَّخِذوا مالَ اللّهِ دُوَلاً ، وعِبادَ اللّهِ خَوَلاً (23) وَالصّالِحينَ حَربا وَالفاسِقينَ حِزبا ، وَايمُ اللّهِ ، لَولا ذلِكَ ما أكثَرتُ تَأنيبَكُم وتَأليبَكُم وتَحريضَكُم ، ولَتَرَكتُكُم إذ وَنَيتُم وأبَيتُم حَتّى ألقاهُم بِنَفسى مَتى حَمَّ (24) لى لِقاؤُهُم ! فَوَاللّهِ ، إنّى لَعَلَى الحَقِّ ، وإنّى لِلشَّهادَهِ لَمُحِبٌّ ، ف «انفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَهِدُواْ بِأَمْوَ لِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ ذَ لِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» (25) ولا تُثاقِلوا إلَى الأرضِ فَتَقِرّوا بِالخَسفِ وتَبوؤوا بِالذُّلِّ ، ويَكُن نَصيبُكُمُ الأخسَرَ ، إنَّ أخا الحَربِ اليَقظانَ الأرِقُ ، ومَن نامَ لَم يَنُم عَنهُ ، ومَن ضَعُفَ أودى ، ومَن تَرَكَ الجِهادَ فِى اللّهِ كانَ كَالمَغبونِ المَهينِ . اللّهُمَّ اجمَعنا وإيّاهُم عَلَى الهُدى ، وزَهِّدنا وإيّاهُم فِى الدُّنيا ، وَاجعَلِ الآخِرَهَ خَيرا لَنا ولَهُم مِنَ الأُولى ، وَالسَّلامُ . 26

.

1- .ما لا يَقْبَلُ الرُّقْيَهَ ؛ كأنّه قد صمّ عن سماعها (لسان العرب : ج 12 ص 344 «صمم») .
2- .هو الغليظُ الخشِنُ من الطعام . وقيل : غير المأدوم ، وكلّ بشع الطعم جَشبٌ (النهايه : ج 1 ص 272 «جشب») .
3- .الجمعه : 2 .
4- .التوبه : 128 .
5- .آل عمران : 164 .
6- .الجمعه : 4 .
7- .أصغى فُلان إناءَ فُلانٍ : إذا أماله ونقَصَه من حظِّه (لسان العرب : ج 14 ص 461 «صغا») .
8- .الإداله : النُّصره والغَلَبه (مجمع البحرين : ج 1 ص 620 «دول») .
9- .الطَّغام : من لا عقل له ولا معرفه ، وقيل : هم أوغاد الناس وأراذلهم (النهايه : ج 3 ص 128 «طغم») .
10- .نَضَحُوهم : رموهم (النهايه : ج 5 ص 70 «نضح») .

11- .شَجَرْناهم : طعنّاهم (النهايه : ج 2 ص 446 «شجر») .
12- .نَهَدَ : نهض ، نهد القوم لعدوّهم : إذا صمدوا له وشرعوا فى قتاله (النهايه : ج 5 ص 134 «نهد») .
13- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّها تصحيف ، والصحيح : «فنُبذ» .
14- .خَزَل : أى انفرد (النهايه : ج 2 ص 29 «خزل») .
15- .الإنصال بمعنى النَّزْع والإخراج (لسان العرب : ج 11 ص 663 «نصل») .
16- .أى قِطَعاً (النهايه : ج 4 ص 68 «قصد») .
17- .القضِيب : السيف اللطيف الدقيق ، والجمع قواضب (لسان العرب : ج 1 ص 679 «قضب») .
18- .المَسْلَحَه : كالثغر والمرقب يكون فيه أقوام يرقبون العدوّ لئلّا يطرقهم على غفله ، فإذا رأوه أعلموا أصحابهم ليتأهّبوا له ، والجمع مسالح (النهايه : ج 2 ص 388 «سلح») .
19- .الصريح : الخالص من كلّ شىء (النهايه : ج 3 ص 20 «صرح») .
20- .أى عمرو بن العاص ، ينسب إلى اُمّه النابغه بنت حرمله (اُسد الغابه : ج 4 ص 232 الرقم 3971) .
21- .الرَّضيخَه : العطيّه (النهايه : ج 2 ص 228 «رضخ») .
22- .الشَّنار : العيب والعار (النهايه : ج 2 ص 504 «شنر») .
23- .خَوَلاً : أى خدما وعبيدا ، يعنى أنّهم يستخدمونهم ويستعبدونهم (النهايه : ج 2 ص 88 «خول») .
24- .حَمَّ لقاؤه : أى قُدِّرَ (مجمع البحرين : ج 1 ص 461 «حمم») .
25- .التوبه : 41 .

7 / 10 نامه سرگشاده امام به امّت اسلام، پس از اشغال مصر

7 / 10نامه سرگشاده امام به امّت اسلام، پس از اشغال مصرالغارات به نقل از عبد الرحمان بن جندب، و او از پدرش : عمرو بن حَمِق، حُجر بن عَدی، حبّه عَرنی، حارث اَعور و عبد اللّه بن سبا، پس از گشوده شدن مصر، خدمت امیر مؤمنان رسیدند، در حالی که آن حضرت، گرفته و غمگین بود و گفتند: به ما بگو که نظرت درباره ابوبکر و عمر چیست؟ علی علیه السلام به آنان گفت: «آیا [مشکلاتتان حل شده و]برای این مسئله فراغت یافته اید؟ این مصر است که گشوده شده و پیروانم آن جا کشته شده اند. نامه ای بیرون می دهم که در آن جواب سؤالتان هست و از شما می خواهم حقّی را که از من تباه ساختید، رعایت کنید . نامه را بر پیروان من بخوانید و یاورانِ حق باشید». و این نسخه آن نامه است: «از بنده خدا، علی امیر مؤمنان به هر مؤمن و مسلمانی که این نامه ام را بخواند. سلام بر شما ! من خدا را نزد شما می ستایم؛ خدایی که جز او معبودی نیست. امّا بعد، همانا خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله را به عنوان بیم دهنده جهانیان، امین بر وحی خدا و گواه بر این امّت برانگیخت، در حالی که شما قوم عرب، آن روز بدترین دین و بدترین خانمان را داشتید ، بر سنگ های خاره و مارهای زهرناک و خارهای پراکنده در آبادی ها می خفتید، آبی آلوده می نوشیدید و خوراکی سفت و ناگوار می خوردید، خونتان را می ریختید، فرزندانتان را می کشتید، از خویشاوندانتان می بُریدید ، اموال یکدیگر را به ناروا می خوردید، راه هایتان ناامن بود، بت ها میان شما برپا و گناهان به شما چسبیده بود. بیشترشان به خدا ایمان نیاوردند ، مگر آن که شریکی برای او قائل بودند. (1) خدای متعال بر شما منّت نهاد و محمّد صلی الله علیه و آله را به عنوان فرستاده ای از خودتان به سوی شما برانگیخت و در کتاب خود فرمود: «او کسی است که درمیان درس ناخواندگان ، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را برایشان می خوانْد، پاکشان می کرد و به آنان کتاب و حکمت می آموخت، و همانا پیش تر در گم راهی آشکاری بودند» . و فرمود: «پیامبری از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما برای او ناگوار بود، بر هدایت شما اصرار داشت و به مؤمنان رئوف و مهربان بود» . و فرمود: «خداوند بر مؤمنان منّت نهاد، آن گاه که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت» . و فرمود: «این فضل و احسان خداست که به هر که خواهد ، می بخشد و خداوند، صاحب فضل بزرگ است» . آن که فرستاده به سوی شما بود، از خودتان و هم زبان خودتان

بود و شما نخستین گروندگان بودید که چهره و یاران و خاندانش برای شما آشنا بود. او به شما کتاب و حکمت و واجبات و مستحبّات را آموخت و شما را به صله رِحِم، حفظ خون ها و آشتی میان افراد و امانت داری و پای بندی به سوگندها پس از استوارسازی آنها فرمان داد و به شما دستور داد که نسبت به هم باعاطفه، نیکوکار، بخشنده و مهربان باشید و شما را از غارتگری، ستم بر یکدیگر، حسدورزی، دشنام و تجاوز به یکدیگر، شرابخواری، کم فروشی و کاستی در سنجش ها نهی کرد و در آنچه بر شما نازل شد، به شما پیشنهاد کرد که زنا نکنید، ربا نخورید، مال یتیمان را به ستم نخورید، امانت ها را به صاحبانش برگردانید، در زمین در پی فساد نباشید و تجاوز نکنید، که خداوند تجاوزگران را دوست نمی دارد. شما را به هر خیری که به بهشتْ نزدیکتان می سازد و از آتشْ دورتان می کند ، فرمان داد و از هر بدی که از بهشت دور و به دوزخ نزدیک می سازد، برحذر داشت. چون زمان آن حضرت از دنیا تمام شد، خداوند، او را سعادتمند و ستوده نزد خویش برد. و چه مصیبتی بود که بر نزدیکان فرود آمد و عموم مسلمانان را فرا گرفت؛ مصیبتی که پیش تر مانند آن به ایشان نرسیده بود و پس از آن هم مانندش را نخواهند دید. چون پیامبر خدا درگذشت، مسلمانان پس از او درباره حکومت به کشمکش پرداختند. به خدا سوگند ، هرگز به ذهنم نمی آمد و بر خاطرم نمی گذشت که عرب، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله این خلافت را از خاندانش دور کنند و پس از وی، از من دورش سازند و مرا هراسان نساخت، جز این که مردم به سوی ابوبکر سرازیر شدند و به طرف او سبقت گرفتند تا با وی بیعت کنند. من دست نگه داشتم و دیدم که من برای تصدّی خلافت و جانشینی پس از او، شایسته تر از دیگرانم که بر سر کار آمدند و مدّتی که خدا خواست ، بر این وضع صبر کردم تا آن که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشته اند و به نابود ساختن دین خدا و آیین محمّد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام فرا می خوانند. ترسیدم که ا گر به یاری اسلام و مسلمانان برنخیزم، در دینْ رخنه و خرابی بزرگی پیش آید که مصیبت آن بسی بزرگ تر است از آن که حکومت بر شما را از دست بدهم؛ حکومتی که کالایی چند روزه و زوال پذیر همچون روزه و زوال پذیر همچون سراب و گذرا همچون ابر است. این بود که نزد ابو بکر رفته ، با وی بیعت کردم و برای دفع آن حوادث به پا خاستم تا آن که باطل از میان رفت و کلمه اللّه برتری یافت، هرچند کافران خوش نداشتند. پس ابو بکر کارها را عهده دار شد، نرمش کرد و سخت گرفت، نزدیک ساخت و میانه روی کرد. دلسوزانه همراهی اش کردم و تلاشگرانه در آن جا که خدا را اطاعت کرد، پیروی اش نمودم و آزمند نبودم که اگر برای او حادثه ای پیش آید و پس از او من زنده باشم ، حکومتی که با او درباره آن کشمکش داشتم ، به من بازگردد .

ناامید هم نبودم و اگر رابطه خصوصیِ میان او و عمر نبود، می پنداشتم که خلافت را از من دریغ نمی داشت. چون به بستر مرگ افتاد، عمر را خواست و خلافت را به او واگذار کرد. ما هم گوش کردیم و اطاعت و دلسوزی داشتیم. عمر ، عهده دار خلافت شد. روش او پسندیده و خویش نیک بود، تا آن که چون به بستر مرگ و احتضار افتاد، پیش خود گفتم که خلافت را از من برنمی گرداند ؛ ولی مرا ششمین نفر [در شورا]قرار داد و از ولایت (و پیشوایی) من بیش از دیگران ناخرسند بودند. پیش تر شنیده بودند که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با ابو بکر احتجاج می کردم و می گفتم: ای گروه قریش! ما اهل بیت به خلافتْ شایسته تر از شماییم، تا زمانی که در میان ما کسی هست که قرآن می خواند و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را می شناسد و به دین حق معتقد است . آنان ترسیدند که اگر من به خلافت رسم، آنان تا زنده اند، سهمی از حکومت نداشته باشند. یک پارچه و هم دست شدند و خلافت را به عثمان دادند و چون از این که از سوی من سهمی به آنان داده شود، ناامید بودند، مرا از دایره خلافت بیروت کردند، تا آن را به دست گرفته، در میان خود بچرخانند. آن گاه به من گفتند: بیا و بیعت کن؛ وگرنه با تو خواهیم جنگید! ناخواسته و با اکراه بیعت کردم و به خاطر خدا صبر پیشه ساختم. یکی از آنان گفت: ای پسر ابوطالب، خیلی به حکومت آزمند و حریصی! گفتم: شما از من حریص تر و از آن دورترید. آیا من حریصم که میراث و حقّ خویش را می طلبم حقّی که خدا و پیامبر خدا مرا بر آن شایسته تر قرار داده اند ؟ یا شما که برای خلافتْ رو در روی من ایستاده و آن را از من دور می کنید؟ پس مبهوت شدند. «خداوند ، ستمگران را هدایت نمی کند» . خداوندا! من از قریش به پیشگاه تو شکایت می کنم . آنان با من قطع رحِم کردند و از بهره من کاستند و جایگاه والای مرا تحقیر کردند و درباره حقّی که من به آن شایسته تر بودم، با من به کشمکش پرداخته ، آن را از من ربودند، سپس گفتند: حق همان است که بتوانی آن را بگیری و آن را نگه داری. یا با دلی پر و غصه دار، صبر کن، یا از غم و افسوس بمیر! پس چون نگریستم، دیدم جز خاندانم کسی همراه و مدافع و یاور من نیست. نخواستم آنان از بین بروند. چشم بر خاشاک فرو بستم و آب دهان بر استخوانِ در گلو مانده ، فرو بردم و با فرو بردن خشم، بر آنچه تلخ تر از حَنظل ودلخراش تر از تیغ تیز بود، صبر کردم. تا آن که بر عثمان انتقاد کردید، آمدید و او را کشتید و سپس برای بیعت به نزد من آمدید. من نپذیرفتم و دست از آن باز کشیدم . با من کشمکش کردید و دستم را کشیدید و من بازپس کشیدم . دستم را کشیدید و باز کردید و من جمع کردم. بر سر من ازدحام کردید، تا حدّی که بیمناک شدم که یکدیگر را یا مرا بکُشید. گفتید: با ما بیعت کن . ما جز تو را نداریم و جز به تو راضی

نیستیم . با ما بیعت کن تا دچار تفرقه و اختلاف کلمه نشویم. با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت خویش فرا خواندم. هرکس به دلخواه و از روی رغبت بیعت کرد ، بیعتش را پذیرفتم و هرکس نخواست، او را مجبور به بیعت نکردم و به حال خود وا گذاشتم. از جمله کسانی که با من بیعت کردند، طلحه و زبیر بودند. اگر بیعت هم نمی کردند، به بیعتْ وادارشان نمی کردم، همچنان که دیگران را وادار نساختم. چیزی نگذشت که خبر یافتم آن دو همراه قشونی که همه از بیعت کنندگان با من بودند که قول اطاعت داده بودند ، از مکه به سوی بصره بیرون شده اند. آن دو نزد کارگزار من [در بصره] و خزانه دار بیت المال و اهالی شهری رفتند که همه آنان با من بیعت کرده و در اطاعت من بودند. به تفرقه افکنی پرداختند و جمعشان را پراکندند، آن گاه به گروهی از مسلمانان پیرو من تاخته، برخی را با نیرنگ کشتند و برخی را اعدام کردند، گروهی هم دست به شمشیر برده با آنان جنگیدند، تا صادقانه به دیدار خدا شتافتند. به خدا سوگند، اگر آن گروه تنها یکی از یاران مرا بی گناه و به عمد کشته بودند، برای من کشتن همه آنان حلال و روا بود، تا چه رسد به این که گروهی از مسلمانان را کشتند که بیش از شمار آنانی بود که بر ایشان وارد شدند. البته خدا هجوم آنان را برگرداند و نابود شدند. «پس دور باد مردم ستمگر!» . سپس به شامیان نگریستم که بادیه نشینانی پراکنده و طمع ورزانی جفاکار و اوباش بودند که از هر سو گردآمده بودند؛ کسانی که می بایست تأدیب و تربیت شوند یا سرپرستی برای آنان گماشته شود و دست آنان گرفته شود . نه مهاجر بودند، نه انصار و نه تابعان به نیکی. به سوی آنان شتافتم و به اطاعت و همبستگی فرا خواندمشان؛ امّا آنان جز تفرقه و دو رویی و رو در روی مسلمانان ایستادن و تیر و نیزه بر مسلمانان افکندن را نخواستند. این جا بود که مسلمانان را به نبرد با آنان برانگیختم و با ایشان جنگیدم. چون با گزش سلاح و سوزش زخم روبه رو شدند، قرآن ها را برافراشتند و شما را به آنچه در آن است ، فرا خواندند. به شما گفتم که اینان اهل دین و قرآن نیستند. از روی مکر و نیرنگ و سست کردن عزم شما و ایجاد ضعف، قرآن بر نیزه کرده اند . پس در راه حقّ خویش جنگتان را با آنان ادامه دهید؛ امّا از من نپذیرفتید و گفتید: قبول کن . اگر به آنچه در قرآن است ، گردن نهادند، پس با ما در حق، همراه می شوند و اگر گردن ننهادند، حجّت ما بر ضدّ آنان بزرگ تر خواهد بود. من هم پذیرفتم. چون دیدم شما دست کشیدید و سست شدید، من نیز از آنان دست کشیدم. میان شما و آنان مصالحه بر دو نفر شد که آنچه را قرآن زنده می دارد، زنده بدارند و آنچه را قرآن می میراند ، بمیرانند. رأی آن دو مختلف و داوری شان ناهماهنگ شد و حکم قرآن را وا گذاشته به مخالفت با کتاب خدا پرداختند. خداوند هم از راه درست، دورشان ساخت و آنان را به وادی

گم راهی افکند و داوری آنان را دور افکند، و شایسته همین نیز بودند. پس گروهی از ما کناره گرفتند. ما نیز تا با ما کاری نداشتند کارشان نداشتیم. تا آن که به فساد در زمین روی آوردند، کشتند و تباه کردند. نزد آنان رفتیم و گفتیم: قاتلان برادرانمان را به ما تحویل دهید ، آن گاه قرآن داور بین ما و شما باشد. گفتند: ما همگی آنان را کشتیم و همه ما خون آنان و شما را هدر می دانیم . سواره ها و پیاده های آنان بر ما تاختند و خداوند هم آنان را به خاک هلاکتِ ستمگران افکند. پس چون کار آنان چنین شد، فرمانتان دادم که فوری در پی دشمنانتان بشتابید. گفتید: شمشیرهایمان کُند شده، تیرهایمان تمام گشته و پیکان نیزه هایمان کُند شده و بیشتر آنها خم شده است . ما را به شهرمان برگردان تا با بهترین ساز و برگ آماده شویم، و اگر برگردی به تعداد کسانی که از ما کشته یا جدا شدند، نیروهای ما را می افزایی، که این کارْ ما را در برخورد با دشمن نیرومندتر می سازد. من شما را آوردم، چون نزدیک کوفه رسیدید، دستور دادم در نُخیله (2) فرود آیید و در لشکرگاهتان بمانید و دست به شمشیر باشید و خود را مهیّای جنگ نگه دارید و زیاد به دیدار فرزندان و همسرانتان نپردازید، که رزمندگان آنان اند که برای جنگ پایدارند ، آستین بهر نبرد بالا زده اند، از بیدار ماندن در شب ها و تشنگی در روزها و از گرسنگی و خستگی نمی نالند. برخی از شما عذرخواهانه با من فرود آمدند و برخی هم از روی نافرمانی به شهر وارد شدند. نه آنان که ماندند، ثبات و صبر ورزیدند و نه آنان که به شهر رفتند، دوباره نزد من بازگشتند. به لشکرگاهم نگاه کردم، جز پنجاه تن در آن نبود. چون چنین دیدم، نزد شما به کوفه وارد شدم و تا امروز نتوانسته ام شما را با خودم از آن بیرون ببرم ! پس منتظر چیستید؟ آیا نمی بینید که از اطراف شما کاسته و شهرهایتان گشوده شده است و پیروان من در شهرها کشته شده اند و لشکرگاه های مرزی شما خالی می شود و شهرهایتان مورد هجوم قرار می گیرد، با آن که شمار شما بسیار و نیرو و دلاوری تان فراوان است؟ پس در چه فکری هستید؟ خدا خیرتان دهد ! از کجا بر شما می تازند؟ شما را چه می شود؟ چگونه از حق منحرف می شوید؟ و چگونه افسونتان می کنند؟ ! اگر شما مصمّم و هماهنگ بودید، به فکر حمله به شما نمی افتادند. هلا که دشمنان هماهنگ و همدست و دلسوز یکدیگر شدند و شما سست و نیرنگ باز و پراکنده گشتید ! اگر چنین ادامه دهید ، در نظر من کامیاب به شمار نمی آیید. خفتگانتان را بیدار کنید، در راه حقّتان همدست شوید و دل به جنگ با دشمنتان بدهید . خالص از ناخالص روشن شده است و بر هر که بینا باشد، صبحْ آشکار است. همانا شما با کسانی می جنگید که آزاد شدگان و فرزندان آزاد شدگان (در فتح مکّه)اند، جفا کارند و از روی بی رغبتی ، اظهار مسلمانی کرده اند و پیوسته در جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که همه جا جلودار صف

اسلام بود ؛ دشمنان خدا و سنّت و قرآن و بدعت گذاران و نوآوران و کسانی که از شرّ و فتنه آنان بایست پرهیز می شد؛ آنان که بر اسلام و مسلمانان خطرآفرین بودند؛ رشوه خوران و دنیاپرستان! به من چنین رسیده که عمرو عاص بیعت نکرد، مگر آن که [معاویه]بهایی برای آن بخشید و شرط کرد که عطایی به او داده شود، بزرگ تر از آنچه که از حکومت در دست اوست. الا! تهی باد دست او که دین به دنیا فروخت! و رسوا باد دستاورد این خریدارِ کمک فاسقِ نیرنگ باز با اموال مسلمانان! در میان آنان کسانی اند که در میان شما شراب خوردند و حدّ اسلامی بر آنان جاری شد؛ آنان که به فساد در دین و کار زشت، معروف اند . برخی شان کسانی اند که تا هدیه ای نگرفتند ، مسلمان نشدند! اینان سران این گروه هستند، و برخی کسانی از سرانشان که زشتکاری هایشان را بازگو نکردم، مثل آنان که یاد شد و بلکه بدتر از آنان اند. آنان که گفتم، اگر بر شما سلطه یابند، در میان شما فساد، تکبّر، گناه، حکومت استبدادی و تباهی در زمین را رواج می دهند، از هوس ها پیروی می کنند و به ناحق حکم می رانند. شما با همه سستی و ترک یاری از آنان بهتر و رهیافته ترید . میان شما عالمان، فقیهان، پاک سیرتان، فرزانگان، حاملان کتاب خدا، شب زنده داران و آبادکنندگان مساجد با تلاوت قرآن وجود دارند. آیا شما خشم نمی گیرید و همّت نمی کنید، تا آن که نابخردان و فرومایگان و اوباش، با شما بر سر مسئله حکومت به کشمکش می پردازند؟ پس هرگاه می گویم ، سخنم را بشنوید خدا هدایتتان کند و چون فرمانتان می دهم ، فرمانبرداری کنید. به خدا سوگند ، اگر از من پیروی کنید ، گم راه نمی شوید و اگر نافرمانی کنید، هدایت نمی شوید. آماده نبرد شوید و ساز و برگ آن را مهیّا سازید و به سوی جنگ، هماهنگ بشتابید. به یقین آتش نبرد برافروخته و رسوایی آن بالا گرفته است و فاسقان در نبرد با شما از جان و دل به میدان آمده اند، تا بندگان خدا را شکنجه کنند و نور خدا را فرو نشانند. آگاه باشید که پیروان شیطان و طمعکاران و جفا پیشگان و متکبّران، شایسته تر به تلاش در گم راهی و تباهی و باطلشان نیستند، از بندگان خدا و نیکان و پارسایان و حقگرایان در راه حقّ خود و اطاعت از پروردگارشان و دلسوزی برای پیشوایشان. به خدا سوگند ، اگر من یک تنه با آنان رویارو شوم و آنان زمین را پر کرده باشند، از آنان باک و وحشتی ندارم. من به گم راهی آنان و برحق بودن خودمان، اطمینان و دلیل و یقین و صبر دارم. من شیفته دیدار خدای خویشم و چشم به راه پاداش شایسته اویم؛ ولی افسوس و اندوهی که بر من رخ می دهد و غصه ای که بر جانم می خَلَد ، از این است که سفیهان و تبهکاران این امّت بر سر کار آیند و بیت المال را میان خود دست گردان کنند، بندگان خدا را به بردگی بگیرند و با صالحان بجنگند و با نابکاران هم دست و متّحد شوند. به خدا سوگند ،

اگر بیم آن نبود، این همه شما را سرزنش و تشویق و ترغیب بر جهاد نمی کردم؛ بلکه وقتی شما سستی نشان می دادید و از نبرد سر باز می زدید، شما را رها می کردم، تا هرگاه که مقدّر باشد، خودم با آنان رویاروی شوم. به خدا سوگند، من برحقّم . من دوستدار شهادتم. پس «سبک بار و سنگین بار، بکوچید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید. اگر بدانید، این برایتان بهتر است» . این قدر به زمین نچسبید که در خواری بمانید و دچار ذلّت شوید و بهره شما زیان بارتر گردد. مرد جنگی بیدار و دیده باز است. هر کس [غافلانه]بخوابد، [دشمنان]از او غافل نمی مانند و هر که سست شود، نابود گردد و هرکس جهاد در راه خدا را واگذارَد، زیانزده و خوار خواهد بود. خدایا ! ما و آنان را بر محور هدایت متّحد گردان، ما و آنان را به دنیا بی رغبت ساز، و برای ما و آنان، آخرت را بهتر از دنیا قرار بده. والسلام !».

.

1- .اشاره دارد به آیه 106 سوره یوسف : «وَ مَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَا وَ هُم مُّشْرِکُونَ» .
2- .محلّی نزدیک کوفه به سمت شام، جایی که امام علیه السلام به سوی آن بیرون رفت (معجم البلدان : ج 5 ص 278) .

ص: 102

. .

ص: 103

. .

ص: 104

. .

ص: 105

. .

ص: 106

. .

ص: 107

. .

ص: 108

. .

ص: 109

. .

ص: 110

. .

ص: 111

. .

ص: 112

. .

ص: 113

. .

ص: 114

. .

ص: 115

. .

ص: 116

. .

ص: 117

. .

ص: 118

. .

ص: 119

. .

الفصل الثامن: هجمات عمّال معاويه8 / 1السياسه العلويه والسياسه الاُمويّهبعد أن تحمّل معاويه مراره الانكسار في صفّين توصّل إلى هذه النتيجه وهى عدم قدرته على مواجهه الإمام وجهاً لوجه ، فانتهج اُسلوباً آخر من أجل الوصول إلى أهدافه وأطماعه المشؤومه ، فاتّخذ سياسه غير إسلاميّه و غير إنسانيّه فى مواجهه الإمام ؛ وهى سياسه الإيذاء المباغت ، من قبيل : الاغتيال ، وإحراق المنازل والبيوت ، ونهب الأموال ، وإثاره الرعب والخوف بين الناس ، وسلب الأمن عن البلاد الإسلاميّه . وفى هذا المجال كتب المسعودى المؤرّخ المعروف : «وكان معاويه فى بقيّه أيّام علىّ يبعث سرايا تُغير ، وكذلک علىّ كان يبعث من يمنع سرايا معاويه من أذيّه الناس» . (1) وقد رام معاويهُ بانتهاجه هذه السياسه اللئيمه الخطره الأهدافَ التاليه : 1 زرع اليأس فى قلوب الناس من حكومه الإمام عليه السلام ، وفَتّ مقاومتهم ومنعهم عن الاستمرار فى معاضده الإمام . 2 السيطره على المحالّ التى لها موقع سياسى هامّ كالبصره ومصر . 3 إلجاء الإمام إلى المقابله بالمثل ، وإزاله قدسيّه الإمام من أذهان الناس . 4 استغلال غطاء «عهد الصلح» المشروط الذى أمضاه الإمام فى التحكيم لخدمه مصالحه وأهدافه ، وبالتالى دفع الإمام لنقض العهد المذكور . والذى ساعد على إيجاد أرضيّه مناسبه لهذه السياسه الخطره هو استشهاد جمله من أركان جيش الإمام من جانب ، ومن جانب آخر تعب جيش الإمام وعدم طاعتهم لقائدهم . لكنّ الإمام عليه السلام فى ذلک الظرف الحسّاس لم يتخطّ حدود العداله قَيدَ أنمله ، وأبقى درساً عمليّاً للحكومات التى تريد الاستناره بنهجه فى الوفاء والثبات على هذه السياسه المباركه ، بل لم يكن حاضراً لنقض ذلک العهد المشروط الذى اُلجئ إلى قبوله . وإليک كلام الإمام عليه السلام فى هذا المجال :

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 421 .

فصل هشتم : شبیخون های عُمّال معاویه

8 / 1 سیاست علوی و سیاست اموی

فصل هشتم : شبیخون های عُمّال معاویه (1)8 / 1سیاست علوی و سیاست امویپس از آن که معاویه تلخی شکست در جبهه صِفّین را چشید، به این نتیجه رسید که توان برخورد رویاروی با امام علیه السلام را ندارد. پس برای رسیدن به اهداف و مطامع شوم خود ، راه دیگری در پیش گرفت؛ راه و سیاستی غیر اسلامی و غیر انسانی در برخورد با امام علیه السلام یعنی سیاست آزارِ غافلگیرانه، از قبیل: ترور، آتش زدن خانه ها، غارت اموال، ایجاد رعب و هراس در میان مردم، و سلب امنیّت از شهرهای اسلامی. مورّخ مشهور ، مسعودی ، در این باره می نویسد: در بقیّه روزگار علی علیه السلام معاویه گروههای غارتگر را می فرستاد . علی علیه السلام هم کسانی را اعزام می کرد که جلوی مردم آزاری های فرستادگانِ معاویه را بگیرند. معاویه با این شیوه و سیاست پست و خطرناک، این اهداف را درنظر داشت: 1 . مأیوس ساختن مردم از حکومت علی علیه السلام و درهم شکستن مقاومت آنان و جلوگیری از تداوم حمایت آنان از امام علیه السلام . 2 . سلطه یافتن بر جاهایی که موقعیّت سیاسی مهمّی داشتند، مثل بصره و مصر. 3 . وا داشتن امام به مقابله به مثل و از بین بردن قداست امام علیه السلام در اذهان مردم. 4 . بهره گیری از پوشش «عهدنامه صلحِ مشروط»، که در جریان حکمیّت، امام علیه السلام آن را امضا کرده بود، در راه منافع و اهداف خویش و درنتیجه ، وا داشتن امام علیه السلام به نقض آن قرار داد. آنچه زمینه ساز این سیاست خطرناک شد و به آن کمک کرد، شهادت گروهی از استوانه های لشکر امام علیه السلام از یک سو و خستگی سپاه ایشان و سرپیچی آنها از اطاعت فرماندهشان از سوی دیگر بود. ولی امام علیه السلام در آن شرایط حسّاس، سر سوزنی هم از مرز عدالتْ تجاوز نکرد و درسی عملی برای حکومت هایی برجای نهاد که می خواهند در وفا و ثبات، به شیوه آن حضرت وفادار بمانند؛ بلکه امام علیه السلام حاضر نبود همان عهدنامه مشروطی را هم که به قبول آن وادارش کردند ، بشکند. و اینک سخن امام علیه السلام در این زمینه:

.

1- .برای آگاهی بیشتر در خصوص این فصل ، به نقشه پایان کتاب مراجعه شود .

الإرشاد :ومن كَلامِهِ عليه السلام لَمّا نَقَضَ مُعاوِيَهُ بنُ أبى سُفيانَ شَرطَ المُوادَعَهِ وأقبَلَ يَشُنُّ الغاراتِ عَلى أهلِ العِراقِ ، فَقالَ بَعدَ حَمدِ اللّهِ وَالثَّناءِ عَلَيهِ : ما لِمُعاوِيَهَ قاتَلَهُ اللّهُ ؟ ! لَقَد أرادَنى عَلَى أمرٍ عَظيمٍ ، أرادَ أن أفعَلَ كَما يَفعَلُ ، فَأكونَ قَد هَتَكتُ ذِمَّتى ونَقَضتُ عَهدى ، فَيَتَّخِذَها عَلَىَّ حُجَّةً ، فَتَكونَ عَلَىَّ شَينا إلى يَومِ القِيامَهِ كُلَّما ذُكِرتُ . فَإن قيلَ لَهُ : أنتَ بَدَأتَ ، قالَ : ما عَلِمتُ ولا أمَرتُ ، فَمِن قائِلٍ يَقولُ : قَد صَدَقَ ، ومِن قائِلٍ يَقولُ : كَذِبَ . أمَ واللّهِ ، إنَّ اللّهَ لَذو أناهٍ وحِلمٍ عَظيمٍ ، لَقَد حَلُمَ عَن كَثيرٍ مِن فَراعِنَهِ الأوَّلينَ وعاقَبَ فَراعِنَهً ، فَإن يُمهِلهُ اللّهُ فَلَن يَفوتَهُ ، وهُوَ لَهُ بِالمِرصادِ عَلى مَجازِ طَريقِهِ . فَليَصنَع ما بَداَ لَهُ فَإنّا غَيرُ غادِرينَ بِذِمَّتِنا ، ولا ناقِضينَ لِعَهدِنا ، ولا مُرَوِّعينَ لِمُسلِمٍ ولا مُعاهَدٍ ، حَتّى يَنقَضى شَرطُ المُوادَعَهِ بَينَنا ، إن شاءَ اللّهُ . (1)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 275 .

الإرشاد:امام علیه السلام در بخشی از سخنانش ، آن گاه که معاویه بن ابی سفیان شرط صلح را نقض کرد و به شبیخون هایی علیه مردم عراق پرداخت ، پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «معاویه را چه می شود؟ خدا او را بکشد ! او از من کار بزرگی را انتظار دارد. او می خواهد من هم مثل او عمل کنم تا عهد و پیمانم را شکسته باشم و آن را حجّتی بر ضدّ من بگیرد و تا قیامت، هرگاه که از من یاد شود، مایه ننگ و بدنامی ام گردد. هرگاه به او گفته شود: تو آغاز کردی، گوید: من نه خبر دارم و نه دستور داده ام. بعضی هم بگویند: راست می گوید، برخی هم سخنش را دروغ بدانند. به خدا سوگند که خداوند ، صبر و حوصله بسیار دارد و نسبت به بسیاری از فرعون های پیشین، حلم ورزیده است، فرعون هایی را هم کیفر داده است. اگر خدا به او مهلت می دهد، از چنگ خدا نمی تواند بگریزد و خداوند، بر سر راه او در کمین است. پس هر کار می خواهد ، بکند . ما هرگز پیمان خود را نخواهیم شکست و نقض عهد نخواهیم کرد و هیچ مسلمان و معاهَدی را به هراس نخواهیم افکند، تا آن شرط ترک جنگ میان ما سپری شود . إن شاء اللّه !».

.

8 / 2هُجومُ ابنُ الحَضرَمِىِّ عَلَى البَصرَهِتاريخ الطبرى عن أبى نعامه :لَمّا قُتِلَ مُحَمَّدُ بنُ أبى بكرٍ بِمِصرَ ، خَرَجَ ابنُ عَبّاسٍ مِنَ البَصرَهِ إلى عَلِىٍّ بِالكوفَهِ وَإستَخلَفَ زِيادا ، وقَدِمَ ابنُ الحَضرَمِىِّ مِن قِبَلِ مُعاوِيَهَ فَنَزَلَ فى بَنى تَميمٍ ، فَأرسَلَ زِيادٌ إلى حَضينِ بِن المُنذِرِ ومالِكِ بنِ مِسمَعٍ فَقالَ : أنتُم يا مَعشَرَ بَكرِ بنِ وائِلٍ مِن أنصارِ أميرِ المُؤمِنينَ وثِقاتِهِ ، وقَد نَزَلَ ابنُ الحَضرَمِىِّ حَيثُ تَرَونَ وأتاهُ مَن أتاهُ ، فَامنَعونى حَتّى يَأتِيَنى رَأىُ أميرِ المُؤمِنينَ . فَقالَ حَضينٌ : نَعَم . وقالَ مالِكٌ : وكانَ رَأيُهُ مائِلاً إلى بَنى اُمَيَّهَ وكانَ مَروانُ لَجَأَ إلَيهِ يَومَ الجَمَلِ هذا أمرٌ لى فيهِ شُرَكاءُ أستَشيرُ وأنظِرُ . فَلَمّا رَأى زِيادٌ تَثاقُلَ مالِكٍ خافَ أن تَختَلِفَ رَبيعَهُ ، فَأرسَلَ إلى نافِعٍ أن أشِر عَلَىَّ فَأشارَ عَلَيهِ نافِعٌ بِصَبرَهَ بنِ شَيمانَ الحُدّانِىِّ ، فَأرسَلَ إلَيهِ زِيادٌ فَقالَ : أ لا تُجيرُنى وبَيتَ مالِ المُسلِمينَ فَإنَّهُ فَيؤُكُم وأنَا أمينُ أميرِ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : بَلى إن حَمَلتَهُ إلَىَّ ونَزَلتَ دارى . قال : فَإنّى حامِلُهُ ، فَحَمَلَهُ وخَرَجَ زِيادٌ حَتّى أتَى الحُدّانَ ونَزَلَ فى دارِ صَبرَهَ بنِ شَيمانَ ، وحَوَّلَ بَيتَ المالِ وَالمِنبَرَ فَوَضَعَهُ فى مَسجِدِ الحُدّانِ ، وتَحَوَّلَ مَعَ زِيادٍ خَمسونَ رَجُلاً مِنهُم أبو أبى حاضِرٍ . وكانَ زِيادٌ يُصَلِّى الجُمعَهَ فى مَسجِدِ الحُدّانِ ويُطعِمُ الطَّعامَ . فَقالَ زِيادٌ لِجابِرِ بنِ وَهَبٍ الراسِبِىِّ : يا أبا مُحَمَّدٍ إنّى لا أرَى ابنَ الحَضرَمِىِّ يَكُفُّ ، ولا أراهُ إلّا سَيُقاتِلُكُم ، ولا أدرى ما عِندَ أصحابِکَ فآمُرَهُم وانظُرَ ما عِندَهُم ، فَلَمّا صَلّى زِيادٌ جَلَسَ فِى المَسجِدِ ، وَاجتَمَعَ النّاسُ إلَيهِ فَقالَ جابِرٌ : يا مَعشَرَ الأزدِ ، تَميمٌ تَزعُمُ أنَّهُم هُمُ النّاسُ وأنَّهُم أصبَرُ مِنكُم عِندَ البَأسِ ، وقَد بَلَغَنى أنَّهُم يُريدونَ أن يَسيروا إلَيكُم حَتّى يَأخُذوا جارَكُم ويُخرِجوهُ مِنَ المِصرِ قَسراً ، فَكَيفَ أنتُم إذا فَعَلوا ذلِکَ وقَد أجَرتُموهُ وبَيتَ مالِ المُسلِمينَ ؟ ! فَقالَ صَبرَهُ بنُ شَيمانَ ، وكانَ مُفَخَّماً : إن جاءَ الأحنَفُ جِئتُ ، وإن جاءَ الحُتاتُ جِئتُ ، وإن جاءَ شُبّانٌ فَفينا شُبّانٌ . فَكانَ زِيادٌ يَقولُ : إنَّنِى استَضحَكتُ ونَهَضتُ ، وما كِدتُ مَكيدَهً قَطُّ كُنتُ إلَى الفَضيحَهِ بِها أقرَبَ مِنّى لِلفَضيحَهِ يَومَئِذٍ لِما غَلَبَنى مِنَ الضِّحکِ . قالَ : ثُمَّ كَتَبَ زِيادٌ إلى عَلِىٍّ : إنَّ ابنَ الحَضرَمِىِّ أقبَلَ مِنَ الشّامِ فَنَزَلَ فى دارِ بَنى تَميمٍ ، ونَعى عُثمانَ ودَعا إلَى الحَربِ وبايَعَتهُ تَميمٌ وجُلُّ أهلِ البَصرَهِ ، ولَم يَبقَ مَعى مَن أمتَنِعُ بِهِ ، فَاستَجَرتُ لِنَفسى ولِبَيتِ المالِ صَبرَهَ بنَ شَيمانَ ، وتَحَوَّلتُ فَنَزَلتُ مَعَهُم ، فَشيعَهُ عُثمانَ يَختَلِفونَ إلَى ابنِ الحَضرَمِىِّ . فَوَجِّه عَلَىَّ أعيَنَ بنَ ضُبَيعَهَ المُجاشِعِىَّ لِيُفَرِّقَ قَومَهُ عَنِ ابنِ الحَضرَمِىِّ ، فَانظُر ما يَكونُ مِنهُ ، فَإن فَرَّقَ جَمعَ ابنِ الحَضرَمِىِّ فَذلِکَ ما تُريدُ ، وإن تَرَقَّت بِهِمُ الأُمورُ إلَى التَّمادى فِى العِصيانِ فَانهَض إلَيهِم فَجاهِدهُم ، فَإن رَأيتَ مِمَّن قِبَلَکَ تَثاقُلاً وخِفتَ أن لا تَبلُغَ ما تُريدَ ، فَدارِهِم وطاوِلهُم ثُمَّ تَسَمَّع وأبصِر ، فَكَأنَّ جُنودَ اللّهِ قَد أظَلَّتکَ

تَقتُلُ الظّالِمينَ . فَقَدِمَ أعيَنُ فَأتى زِياداً فَنَزَلَ عِندَهُ ، ثُمَّ أتى قَومَهُ وجَمَعَ رِجالاً ونَهَضَ إلَى ابنِ الحَضرَمِيِّ ، فَدَعاهُم فَشَتَموهُ وناوَشوهُ فَانصَرَفَ عَنهُم ، ودَخَلَ عَلَيهِ قَومٌ فَقَتَلوهُ . فَلَمّا قُتِلَ أعيَنُ بنُ ضُبَيعَةَ أرادَ زِيادٌ قِتالَهُم ، فَأرسَلَت بَنو تَميمٍ إلَى الأزدِ : إنّا لَم نُعَرِّض لِجارِكُم ولا لِأحَدٍ مِن أصحابِهِ ، فَماذا تُريدونَ إلى جارِنا وحَربِنا ؟ فَكَرِهَتِ الأزدُ القِتالَ وقالوا : إن عَرَّضوا لِجارِنا مَنَعناهُم ، وإن يَكُفّوا عَن جارِنا كَفُفنا عَن جارِهِم فَأمسَكوا . وكَتَبَ زِيادٌ إلى عَلِيٍّ : أنَّ أعيَنَ بنَ ضُبَيعَةَ قَدِمَ فَجَمَعَ مَن أطاعَهُ مِن عَشيرَتِهِ ، ثُمَّ نَهَضَ بِهِم بِجِدٍّ وصِدقِ نِيَّةٍ إلَى ابنِ الحَضرَمِيِّ ، فَحَثَّهُم عَلَى الطّاعَةِ ودَعاهُم إلَى الكَفِّ وَالرُّجوعِ عَن شِقاقِهِم ، ووافَقَتهُم عامَّةُ قَومٍ فَهالَهُم ذلِکَ ، وتَصَدَّعَ عَنهُم كَثيرٌ مِمَّن كانَ مَعَهُم يُمنّيهِم نُصرَتَهُ،وكانَت بَينَهُم مُناوَشَةٌ ، ثُمَّ انصَرَفَ إلى أهلِهِ فَدَخَلوا عَلَيهِ فَاغتالوهُ فَأُصيبَ ، رَحِمَ اللّهُ أعيَنَ ، فَأَرَدتُ قِتالَهُم عِندَ ذلِکَ فَلَم يَخِفَّ معَى مَن أقوى بِهِ عَلَيهِم ، وتَراسَلَ الحَيّانَ فَأمسَکَ بَعضَهُم عَن بَعضٍ . فَلَمّا قَرَأَ عَلِيٌّ كِتابَهُ دَعا جارِيَةَ بنَ قُدامَةَ السَّعدِيَّ فَوَجَّهَهُ فى خَمسينَ رَجُلاً مِن بَنى تَميمٍ ، وبَعَثَ مَعَهُ شَريکَ بنَ الأعوَرِ ويُقالُ : بَعَثَ جارِيَةَ فى خَمسِمِئهِ رَجُلٍ ، وكَتَبَ إلى زِيادٍ كِتاباً يُصَوِّبُ رَأيَهُ فيما صَنَعَ وأمَرَهُ بِمَعونَهِ جارِيَةَ بنِ قُدامَةَ وَالإشارَهِ عَلَيهِ ، فَقَدِمَ جارِيَةُ البَصرَةَ ، فَأتى زِياداً فَقالَ لَهُ : اِحتَفِز وَاحذَر أن يُصيبَکَ ما أصابَ صاحِبَکَ ، ولا تَثِقَنَّ بِأحَدٍ مِنَ القَومِ . فَسارَ جارِيَةُ إلى قَومِهِ فَقَرَأَ عَلَيهِم كِتابَ عَلِيٍّ ووَعَدَهُم ، فَأجابَهُ أكثَرُهُم ، فَسارَ إلَى ابنِ الحَضرَمِيِّ فَحَصَرَهُ فى دارٍ سِنبيلٍ ثُمَّ أحرَقَ عَلَيهِ الدّارَ وعَلى مَن مَعَهُ ، وكانَ مَعَهُ سَبعونَ رَجُلاً ويُقالُ أربَعونَ وتَفَرَّقَ النّاسُ ورَجَعَ زِيادٌ إلى دارِ الإمارَهِ ، وكَتَبَ إلى عَلِيٍّ مَعَ ظَبيانَ بنِ عُمارَةَ وكانَ مِمَّن قَدِمَ مَعَ جارِيَةَ ... وأنَّ جارِيَةَ قَدِمَ عَلَينا فَسارَ إلَى ابنِ الحَضرَمِيِّ فَقَتَلَهُ حَتَّى اضطَرَّهُ إلى دارٍ مِن دورِ بَنى تَميمٍ فى عِدَّهِ رِجالٍ مِن أصحابِهِ بَعدَ الإعذارِ وَالإنذارِ وَالدُّعاءِ إلَى الطّاعَهِ ، فَلَم يُنيبوا ولَم يَرجِعوا ، فَأضرَمَ عَلَيهِمُ الدّارَ فَأحرَقَهُم فيها وهَدَمَت عَلَيهِم ، فَبُعداً لِمَن طَغى وعَصى . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 110 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 415 نحوه وراجع الغارات : ج 2 ص 373 412 .

8 / 2 هجوم ابن حَضْرَمی به بصره

8 / 2هجوم ابن حَضْرَمی به بصرهتاریخ الطبری به نقل از ابی نعامه : چون محمّد بن ابی بکر در مصر کشته شد، ابن عبّاس، از بصره نزد علی علیه السلام در کوفه رفت و زیاد را به جای خود تعیین کرد. ابن حضرمی نیز از سوی معاویه آمد و نزد بنی تمیم منزل کرد. زیاد، حضین بن منذر و مالک بن مسمع را احضار کرد و به آنان گفت: شما ای گروه بکر بن وائل! از یاران و افراد مورد اعتماد امیر مؤمنان هستید. ابن حضرمی جایی فرود آمده که می بینید . کسانی هم به حمایتْ نزد او رفته اند. پس در مقابل هجوم او، با من به دفاع برخیزید تا فرمان امیر مؤمنان به من برسد. حضین گفت: باشد. مالک که گرایش اموی داشت و در حادثه جمل، مروان به او پناهنده شده بود گفت: این کاری است که مرا در آن شریکانی است . باید مشورت کنم و آن گاه نظر دهم. زیاد، چون سرسنگینی مالک را دید، ترسید که قبیله ربیعه دچار اختلاف شوند . پس در پی نافع فرستاد و از او نظر مشورتی خواست. نافع، او را به صبره بن شیمان حدّانی راهنمایی کرد. زیاد در پی او فرستاد و گفت: آیا به من و بیت المال مسلمانان پناه می دهی؟ این اموال و غنایم شماست، من هم امانتدار امیر مؤمنانم! گفت: باشد، به شرط این که آنها را پیش من آوری و در خانه من منزل کنی. گفت: چنین می کنم. زیاد، بیت المال را برداشت و بیرون شد تا به حدّان (1) رسید و در خانه صبره بن شیمان فرود آمد و بیت المال و منبر را هم آورد و در مسجد حدّان قرار داد. همراه زیاد، پنجاه نفر دیگر هم آمدند که از جمله آنان «ابو اُبیّ حاضر» بود. زیاد ، نماز جمعه را در مسجد حدّان برگزار می کرد و به مردم غذا می داد. زیاد ، به جابر بن وَهْب راسبی گفت: ای ابو محمّد! فکر نمی کنم که ابن حضرمی دست بردارد؛ بلکه به نظرم با شما خواهد جنگید. نمی دانم نظر یاران تو چیست تا فرمانشان بدهم و ببینیم چه دارند. زیاد چون نماز خواند ، در مسجد نشست. مردم دور او جمع شدند. جابر گفت: ای گروه اَزْد! تمیم می پندارند که آنان کسی هستند و هنگامه نبرد و سختی از شما صبورترند. به من خبر رسیده که آنان می خواهند نزد شما آمده، پناهنده شما را بگیرند و به زور از شهر بیرون ببرند. اگر چنین کنند، چه خواهید کرد ، در حالی که او و بیت المال مسلمانان را در پناه خویش گرفته اید؟! صبره بن شیمان که حرمتی داشت گفت: اگر اَحنف بیاید ، می آیم . اگر حُتات بیاید ، می آیم. اگر جوانان بیایند، میان ما هم جوانان هستند! زیاد پیوسته می گفت: مرا خنده

گرفت و برخاستم. هرگز نقشه ای نکشیده ام که نزدیک باشد به رسوایی من بینجامد، جز آن روز که خنده ام گرفت. سپس زیاد به علی علیه السلام نوشت: ابن حضرمی از شام آمده و در خانه بنی تمیم فرود آمده و به خونخواهی عثمانْ مردم را به جنگ فرا می خوانَد. تمیم و بیشتر مردم بصره نیز با او بیعت کرده اند و من کسی را ندارم که به دفاع پردازم. خودم و بیت المال را در پناه صبره بن شیمان قرار دادم و رفتم و در نزد آنان ماندم. پیروان عثمان در رفت و آمد با ابن حضرمی هستند. علی علیه السلام اَعْیَن بن ضُبیعه مجاشعی را فرستاد تا قوم خود را از اطراف ابن حضرمی پراکنده سازد. [و به او دستور داد] : «بنگر که چه خواهد کرد. اگر گروه ابن حضرمی پراکنده شد، این همان چیزی است که می خواهی و اگر کارها به ستیزه جویی و نافرمانی کشید ، پس به جهاد با آنان برخیز. اگر در یاران خود سرسنگینی و سستی دیدی و بیم آن داشتی که به خواسته ات نرسی، با آنان مدارا کن و معطّلشان کن و چشم و گوشَت به آنان باشد، گویا سپاهیان خدا بر تو سایه افکن شده که ستمگران را به قتل برسانی». اَعیَن به نزد زیاد آمد و نزد او منزل کرد . آن گاه نزد قبیله خود رفت و مردانی را گرد آورد و به سوی ابن حضرمی شتافت و آنان را فرا خواند. دشنامش دادند و به او بد گفتند. او از نزد ایشان به خانه خود برگشت. گروهی به خانه اش وارد شده ، او را کُشتند. چون اَعیَن بن ضبیعه کشته شد، زیاد تصمیم به جنگ با آنان گرفت. بنی تمیم [نامه ای] نزد قبیله ازد فرستادند که: ما به پناهنده شما و هیچ یک از یارانش تعرّضی نکردیم . شما از پناهنده ما و جنگ با ما چه می خواهید؟ ازد، تمایل به جنگ نداشتند. پاسخ دادند: اگر متعرّض پناهنده ما شوند ، جلوگیری می کنیم و اگر از پناهنده ما دست بدارند، ما نیز دست از پناهنده آنان برخواهیم داشت. آنان هم دست از مقابله کشیدند. زیاد به علی علیه السلام نوشت: اعین بن ضُبیعه آمد و کسانی را از خویشاوندان خود که فرمانبردار او بودند ، گرد آورد . سپس آنان را با جدّیت و نیّت درست، برای مقابله با ابن حضرمی فراخواند و آنان را به اطاعت و دست کشیدن از اختلاف دعوت کرد. همه قومش همراهش شدند. این آنان را هراسان ساخت. کسان بسیاری که همراهشان بودند و نوید یاری می دادند، از گرد ایشان پراکنده شدند و میانشان اختلاف پدید آمد. سپس به نزد خانواده اش برگشت. بر او وارد شده و او را ترور کردند و کشته شد. خداوندْ اعین را رحمت کند! در آن هنگام من خواستم با آنان نبرد کنم ؛ امّا کسانی به اندازه کافی نداشتم که علیه آنان نیرو بگیرم. دو طایفه نیز با هم نامه نگاری کردند و دست از هم کشیدند. علی علیه السلام چون نامه او را خواند، جاریه بن قُدامه سعدی را فراخواند و او را همراه با پنجاه نفر از بنی تمیم روانه ساخت. شریک بن اعور را نیز همراه او فرستاد. نیز گفته می شود که

جاریه بن قدامه را با پانصد نفر روانه ساخت. نامه ای نیز به زیاد نوشت و فکر و کار او را تأیید کرد و فرمانش داد که جاریه بن قدامه را یاری کند و نظر مشورتی به او بدهد. جاریه به بصره آمد و نزد زیاد رفت. زیاد به او گفت: دست به کار شو؛ امّا مواظب باش که آنچه بر سر رفیقت آمد ، بر سر تو نیاید، و به هیچ یک از این مردم اعتماد مکن. جاریه نزد قوم خودش رفت و نامه علی علیه السلام را بر آنان خواند و وعده[ی پیروزی]به آنان داد. گروه بسیاری پاسخ دادند. به سوی ابن حضرمی شتافت . او را در خانه سُنبیل محاصره کرد و خانه را بر سر او و همراهانش که هفتاد یا چهل نفر بودند [خراب کرد و] به آتش کشید . مردمْ پراکنده شدند و زیاد به دارالحکومه بازگشت و نامه ای به علی علیه السلام فرستاد ، به همراه ظبیان بن عماره که از کسانی بود که با جاریه آمده بود ... که : جاریه نزد ما آمد و به سوی ابن حضرمی رفت و با وی جنگید و او را به یکی از خانه های بنی تمیم کشاند، همراه با تعدادی از مردان همراهش . پس از عذر آوردن و بیم دادن و دعوت به اطاعت ، چون به حق باز نگشتند، آتش بر آنان و خانه شان افروخت و آنان را سوزاند و خانه را بر سرشان خراب کرد. دور باد آن که طغیان و تجاوز کند!

.

1- .نام تیره ای از قبیله اَزْد که در بصره نشیمن داشتند. (م)

ص: 126

. .

ص: 127

. .

ص: 128

. .

ص: 129

. .

8 / 3غارَةُ النُّعمانِ بنِ بَشيرٍتاريخ اليعقوبى :وَجَّهَ مُعاوِيَهُ النُّعمانَ بنَ بَشيرٍ ، فَأَغارَ عَلى مالِكِ بنِ كَعبٍ الأَرحَبِىِّ ، وكانَ عامِلَ عَلِىٍّ عَلى مَسلَحَهِ عَينِ التَّمرِ . فَنَدَبَ عَلِىٌّ فَقالَ : يا أهلَ الكوفَهِ ! اِنتَدِبوا إلى أخيكُم مالِكِ بنِ كَعبٍ ، فَإِنَّ النُّعمانَ بنَ بَشيرٍ قَد نَزَلَ بِهِ فى جَمعٍ لَيسَ بِكَثيرٍ لَعَلَّ اللّهَ أن يَقطَعَ مِنَ الظّالِمينَ طَرَفا . فَأَبطَؤوا ، ولَم يَخرُجوا . (1)

الكامل فى التاريخ :فى هذِهِ السَّنَهِ [39 ه]فَرَّقَ مُعاوِيَهُ جُيوشَهُ فِى العِراقِ فى أطرافِ عَلِىٍّ ، فَوَجَّهَ النُّعمانَ بنَ بَشيرٍ فى ألفِ رَجُلٍ إلى عَينِ التَّمرِ ، وفيها : مالِكُ بنُ كَعبٍ مَسلَحهً لِعَلِىٍّ فى ألفِ رَجُلٍ ، وكانَ مالِكٌ قَد أذِنَ لِأَصحابِهِ فَأَتُوا الكوفَهَ ولَم يَبقَ مَعَهُ إلّا مِئَهُ رَجُلٍ ، فَلَمّا سَمِعَ بِالنُّعمانِ كَتَبَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ يُخبِرُهُ ويَستَمِدُّهُ . فَخَطَبَ عَلِىٌّ النّاسَ ، وأمَرَهُم بِالخُروجِ إلَيهِ ، فَتَثاقَلوا . وواقَعَ مالِكٌ النُّعمانَ وجَعَلَ جِدارَ القَريَهِ فى ظُهورِ أصحابِهِ ، وكَتَبَ مالِكٌ إلى مِخنَفِ بنِ سُلَيمٍ يَستَعينُهُ ، وهُوَ قَريبٌ مِنهُ ، وَاقتَتَلَ مالِكٌ وَالنُّعمانُ أشَدَّ قِتالٍ ، فَوَجَّهَ مِخنَفٌ ابنَهُ عَبدَ الرَّحمنِ فى خَمسينَ رَجُلاً ، فَانتَهَوا إلى مالِكٍ وقَد كَسَروا جُفونَ سُيوفِهِم وَاستَقتَلوا ، فَلَمّا رَآهُم أهلُ الشّامِ انهَزَموا عِندَ المَساءِ ، وظَنّوا أنَّ لَهُم مَدَدا ، وتَبِعَهُم مالِكٌ فَقَتَلَ مِنهُم ثَلاثَهَ نَفَرٍ . ولَمّا تَثاقَلَ أهلُ الكوفَهِ عَنِ الخُروجِ إلى مالِكٍ ، صَعِدَ عَلِىٌّ المِنبَرَ فَخَطَبَهُم ، ثُمَّ قالَ : يا أهلَ الكوفَهِ ! كُلَّما سَمِعتُم بِجَمعٍ مِن أهلِ الشّامِ أظَلَّكُمُ انجَحَرَ كُلُّ امرِئٍ مِنكُم فى بَيتِهِ ، وأغلَقَ عَلَيهِ بابَهُ انجِحارَ الضَّبِّ فى جُحرِهِ ، وَالضَّبُعِ فى وِجارِها ، المَغرورُ مَن غَرَرتُموهُ ، ومَن فازَ بِكُم فازَ بِالسَّهمِ الأَخيَبِ ، لا أحرارٌ عِندَ النِّداءِ ، ولا إخوانٌ عند النَّجاءِ ! إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ! ماذا مُنيتُ بِهِ مِنكُم ؟ عُمىٌ لا يُبصِرونَ ، وبُكمٌ لا يَنطِقونَ ، وصُمٌّ لا يَسمَعونَ ! إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ . (2)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 195 ، الغارات : ج 2 ص 449 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 303 كلاهما نحوه .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 425 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 133 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 320 ؛ الغارات : ج 2 ص 447 457 كلّها نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 205 207 ونهج البلاغه : الخطبه 69 .

8 / 3 غارت نعمان بن بشیر

8 / 3غارت نعمان بن بشیرتاریخ الیعقوبی:معاویه، نعمان بن بشیر را روانه ساخت. او بر مالک بن کعب اَرحبی که کارگزار علی علیه السلام بر مرزبانان «عین التمر» بود ، شبیخون زد. علی علیه السلام مردم را فرا خواند و فرمود: «ای اهل کوفه! به یاری برادرتان مالک بن کعب بشتابید، که نعمان بن بشیر همراه گروهی که زیاد هم نیستند بر او تاخته است. باشد که خداوند، گروهی از ستمگران را نابود سازد». مردمْ کُندی کردند و بیرون نرفتند.

الکامل فی التاریخ:در این سال (39 هجری) معاویه لشکریان خود را در عراق، در اطراف قلمرو حکومت علی علیه السلام پراکند. نعمان بن بشیر را با هزار مرد به عین التمر فرستاد، که در آن جا مالک بن کعب با هزار نفر مأمور پاسگاهی برای علی علیه السلام بود. مالک به یاران خود اجازه داده بود که به کوفه بروند و جز صد نفر کسی با او نبود. چون خبر هجوم نعمان را شنید، نامه ای به امیر مؤمنان نوشت و به او گزارش داد و نیروی کمکی درخواست کرد. علی علیه السلام خطبه ای خواند و مردم را به بیرون رفتن به یاری او فراخواند؛ امّا سنگینی کرده ، نرفتند. مالک با نعمان درگیر شد. دیوارهای آن روستا را پشت سر یاران خویش قرار داد. مالک به مِخنَف بن سلیم نامه نوشت و از او یاری طلبید. وی نزدیکی های او بود. مالک و نعمان پیکار سختی کردند. مخنف، پسرش عبد الرحمان را با پنجاه نفر فرستاد. آنان در حالی به مالک رسیدند که او و همراهانش غلاف شمشیرها را شکسته و دل به مرگ و پیکار سپرده بودند. چون شامیان آنان را دیدند، عصر هنگام گریختند و پنداشتند که نیروی امدادی در راه است. مالکْ آنان را تعقیب کرد و سه نفر از آنان را کشت. چون کوفیان از خروج به سوی مالک و یاری آنان سستی کردند، علی علیه السلام بر منبر رفت و بر آنان خطبه خواند و فرمود: «ای اهل کوفه! هر بار که شنیدید گروهی از شامیان بر شما تاخته و فرود آمده اند ، هر یک از شما در خانه خود خزید و در را به روی خود بست، آن گونه که سوسمار به لانه اش و کفتار به آشیانه اش می خزد. فریب خورده کسی است که شما فریبش دهید. هر کس با شما به پیروزی برسد، با تیر شکسته پیروز شده است. نه آزاد مردانی به هنگام ندا و نه برادرانی هنگام نجوایید. إنا للّه وإنا إلیه راجعون! به چه رنجی از دست شما گرفتار شده ام! کورانی هستید که نمی بینند،

لال هایی که سخن نمی گویند و کرانی که نمی شنوند . إنا للّه وإنا إلیه راجعون !».

.

الإمام علىّ عليه السلام فى استِنفارِ أهلِ الكوفَهِ بَعدَ غارَهِ النُّعمانِ بنِ بَشيرٍ : يا أهلَ الكوفَهِ ! المَنسِرُ (1) مِن مَناسِرِ أهلِ الشّامِ ، إذا أظَلَّ عَلَيكُم أغلَقتُم أبوابَكُم ، وَانجَحَرتُم فى بُيوتِكُمُ انجِحارَ الضَّبَّهِ فى جُحرِها ، وَالضَّبُعِ فى وِجارِها ، الذَّليلُ وَاللّهِ مَن نَصَرتُموهُ ، ومَن رَمى بِكُم رَمى بِأفوَقِ ناصِلٍ ، اُفٍّ لَكُم ! لَقَد لَقيتُ مِنكُم تَرَحا ، وَيحَكُم ! يَوما اُناجيكُم ويَوما اُناديكُم ، فَلا اُجابُ عِندَ النِّداءِ ، ولا إخوانٌ صَدقٌ عِندَ اللِّقاءِ ، أنَا وَاللّهِ مُنيتُ بِكُم ، صُمٌّ لا تَسمَعونَ ، بُكمٌ لا تَنطِقونَ ، عُمىٌ لا تُبصِرونَ ، فَالحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ ! وَيحَكُم ! اُخرُجوا إلى أخيكُم مالِكِ بنِ كَعبٍ ، فَإنَّ النُّعمانَ بنَ بَشيرٍ قَد نَزَلَ بِهِ فى جَمعٍ مِن أهلِ الشّامِ لَيسَ بِالكَثيرِ ، فَانهَضوا إلى إخوانِكُم لَعَلَّ اللّهَ يَقطَعُ بِكُم مِنَ الظّالِمينَ طَرَفا ! ثُمَّ نَزَلَ . فَلَم يَخرُجوا ، فَأرسَلَ إلى وُجوهِهِم وكُبَرائِهِم ، فَأمَرَهُم أن يَنهَضوا ويَحِثُّوا النّاسَ عَلَى المَسيرِ ، فَلَم يَصنَعوا شَيئا (2) .

.

1- .المَنْسِر : القطعه من الجَيش ، تَمرُّ قدّامَ الجيش الكبير (النهايه : ج 5 ص 47 «نسر») .

2- .الغارات : ج 2 ص 451 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 69 .

امام علی علیه السلام پس از شبیخون نعمان بن بشیر، در بسیج مردم کوفه برای نبرد : «ای کوفیان ! یک دسته از گروه های شامیان بر شما می تازند، درهای خودتان را می بندید و همچون سوسمار و کفتار که به لانه و آشیانه اش می خزد، به خانه هایتان می خزید. خوار کسی است که شما یاورش باشید. هر که به کمک شما تیر افکنَد، با تیری شکسته تیر انداخته است. اُف بر شما ! چه رنجی از شما کشیدم ! وای بر شما ! یک روز به نجوا می خوانمتان، روزی هم به ندا. نه بر ندایم پاسخی می شنوم و نه هنگامه نبرد، برادران راستین هستید. به خدا سوگند ، گرفتار شماها شدم، که ناشنوایانی هستید که نمی شنوید، لال هایی که حرف نمی زنید و کورانی که نمی بینید. حمد و ستایش از آنِ پروردگار جهانیان است. وای بر شما ! برای یاری برادرتان مالک بن کعب بیرون شوید، که نعمان بن بشیر با جمعی از شامیان که زیاد هم نیستند بر سر او فرود آمده اند. به یاری برادرانتان برخیزید، شاید خداوند به سبب شما گروهی از ستمگران را نابود کند». سپس از منبر فرود آمد. بیرون نرفتند. در پی چهره ها و بزرگانشان فرستاد و فرمان داد که برخیزند و مردم را بر رفتن برانگیزند؛ ولی کاری نکردند !

.

8 / 4غارَةُ سُفيانَ بنِ عَوفٍالغارات عن سفيان بن عوف الغامدى :دَعانى مُعاوِيَةُ فَقالَ : إنّى باعِثُکَ فى جَيشٍ كَثيفٍ ذى أداةٍ وجَلادَةٍ فَالزَم لى جانِبَ الفُراتِ حَتّى تَمُرَّ بِهيتَ (1) فَتَقطَعَها ، فَإن وَجَدتَ بِها جُنداً فَأَغِر عَلَيهِم وإلّا فَامضِ حَتّى تُغيرَ عَلَى الأنبارِ ، فَإن لَم تَجِد بِها جُنداً فَامضِ حَتّى تُغيرَ عَلَى المَدائِنِ ثُمَّ أقبِل إلَىَّ ، وَاتَّقِ أن تَقرُبَ الكوفَةَ ، وَاعلَم أنَّکَ إن أغَرتَ عَلى أهلِ الأنبارِ وأهلِ المَدائِنِ فَكَأنَّکَ أغَرتَ عَلَى الكوفَةِ ، إنَّ هذِهِ الغاراتِ يا سُفيانُ عَلَى أهلِ العِراقِ تَرهَبُ قُلوبَهُم وتُجَرِّئُ كُلَّ مَن كانَ لَهُ فينا هَوىً مِنهُم ويَرى فِراقَهُم ، وتَدعو إلَينا كُلَّ مَن كانَ يَخافُ الدَّوائِرَ ، وخَرَّبَ كُلَّ ما مَرَرتَ بِهِ مِنَ القُرى ، وَاقتُل كُلَّ مَن لَقيتَ مِمَّن لَيسَ هُوَ عَلى رَأيِکَ ، وَاحرَبِ (2) الأموالَ ، فَإنَّهُ شَبيهٌ بِالقَتلِ وهُوَ أوجَعُ لِلقُلوبِ . (3)

الكامل فى التاريخ :وَجَّهَ مُعاوِيَةُ فى هذِهِ السَّنَهِ [39 ه] أيضا سُفيانَ بنَ عَوفٍ فى سِتَّهِ آلافِ رَجُلٍ ، وأمَرَهُ أن يَأتِىَ هيتَ فَيَقطَعَها ، ثُمَّ يَأتِىَ الأنبارَ وَالمَدائِنَ فَيوقِعَ بِأهلِها . فَأتى هيتَ فَلَم يَجِد بِها أحَدا ، ثُمَّ أتَى الأنبارَ وفيها مَسلَحَهٌ لِعَلِىٍّ تَكونُ خَمسَمِئَهِ رَجُلٍ وقَد تَفَرَّقوا ولَم يَبقَ مِنهُم إلّا مِائَتا رَجُلٍ ، وكانَ سَبَبُ تَفَرُّقِهِم أنَّهُ كانَ عَلَيهِم كُمَيلُ بنُ زِيادٍ ، فَبَلَغَهُ أنَّ قَوما بِقَرقيسِيا يُريدونَ الغارَةَ عَلَى هِيتَ فَسارَ إلَيهِم بِغَيرِ أمرِ عَلِىٍّ . فَأتى أصحابُ سُفيانَ وكُمَيلٌ غائِبٌ عَنها ، فَأغضَبَ ذلِکَ عَلِيّا عَلى كُمَيلٍ ، فَكَتَبَ إلَيهِ يُنكِرُ ذلِکَ عَلَيهِ . وطَمِعَ سُفيانُ فى أصحابِ عَلِىٍّ لِقِلَّتِهِم فَقاتَلَهُم ، فَصَبَرَ أصحابُ عَلِىٍّ ثُمَّ قُتِلَ صاحِبُهُم ، وهُوَ أشرَسُ بنُ حَسّانٍ البَكرِىُّ ، وثَلاثونَ رَجُلاً ، وَاحتَمَلوا ما فِى الأنبارِ مِن أموالِ أهلِها ورَجَعوا إلى مُعاوِيَهَ . وبَلَغَ الخَبَرُ عَلِيّا فَأرسَلَ فى طَلَبِهِم فَلَم يُدرِكوا . (4)

.

1- .هِيْت : بلده فى العراق على الفرات من نواحى بغداد ، فوق الأنبار (معجم البلدان : ج 5 ص 421) .
2- .الحَرَب : نهبُ مَالِ الإنسان وتَرْكُه لا شىء له (النهايه : ج 1 ص 358 «حرب») .
3- .الغارات : ج 2 ص 464 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 85 .
4- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 425 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 134 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 320 وزاد فى آخرهما «بلغ الخبر عليّا عليه السلام فخرج حتى أتى النُّخَيله ، فقال له الناس : نحن نكفيک ، قال : ما

تكفوننى ولا أنفسكم ، وسرّح سعيد بن قيس فى أثر القوم ، فخرج فى طلبهم حتى جاز هيت ، فلم يلحقهم فرجع» ، الفتوح : ج 4 ص 225 كلّها نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 231 ودعائم الإسلام : ج 1 ص 390 .

8 / 4 غارت سفیان بن عوف

8 / 4غارت سفیان بن عوفالغارات به نقل از سفیان بن عوف غامدی : معاویه مرا خواست و گفت: تو را با لشکر انبوه و ساز و برگ جنگی می فرستم . مسیر فرات را پیش بگیر، تا آن که به هِیْت (1) برسی و از آن بگذری. اگر آن جا لشکریانی دیدی بر آنان بتاز و غارت کن، وگرنه پیش برو تا شهر انبار را غارت کنی. اگر در آن جا لشکریانی نیافتی ، برو تا به مدائن شبیخون بزنی . سپس به نزد من باز گرد. مبادا به کوفه نزدیک شوی! و بدان که اگر بر مردم انبار و مدائن شبیخون بزنی، گویا کوفه را غارت کرده ای. ای سفیان! این شبیخون ها بر مردم عراق، دل هایشان را به هراس می افکنَد و هواداران ما را نیز که در فکر جدا شدن از آنان اند، جرئت می بخشد و کسانی را که از پیشامدها می ترسند، به سوی ما می کشانَد. به هر آبادی ای که رسیدی خراب کن و هرکس را که با خودت همفکر ندیدی بکُش و اموال را غارت کن که این کار هم مثل کشتن است و دل ها را بیشتر به درد می آورد.

الکامل فی التاریخ:معاویه در همین سال (39 هجری) نیز سفیان بن عوف را با شش هزار مرد فرستاد و دستور داد که به هیت برود و از آن جا بگذرد و به انبار و مدائن رفته ، بر مردم آن جا شبیخون بزند. او به هیت رفت. آن جا کسی را نیافت. به انبار رفت که پاسگاهی با پانصد نفر برای علی علیه السلام آن جا بود. همه رفته بودند ، جز دویست نفر. سبب پراکنده شدنشان هم این بود که سردار آنان کُمَیل بن زیاد، وقتی خبر یافت گروهی از قرقیسیا قصد حمله به هِیت را دارند، بدونِ فرمان علی علیه السلام به سوی آنان رفت. همراهان سفیان در حالی به انبار آمدند که کمیل آن جا نبود. این موضوع، سبب خشم علی علیه السلام بر کمیل شد و در این مورد، نامه انتقادآمیزی به او نوشت. چون یاران علی علیه السلام آن جا کم بودند، سفیان به طمع افتاد و با آنان جنگید. یاران علی علیه السلام مقاومت کردند، تا آن که رئیسشان اشرس بن حَسّان بَکری با سی نفر دیگر کشته شدند. غارتگرانْ همه اموال مردم انبار را برداشته، نزد معاویه بازگشتند. چون به علی علیه السلام خبر رسید، گروهی را در پی آنان فرستاد، امّا به آنان نرسیدند.

.

1- .شهری در کرانه فرات، بالاتر از انبار (تقویم البلدان : ص 299) .

تاريخ اليعقوبى :أغارَ سُفيانُ بنُ عَوفٍ عَلَى الأَنبارِ ، فَقَتَلَ أشرَسَ بنَ حَسّانِ البَكرِىَّ ، فَأَتبَعَهُ عَلِىٌّ سَعيدَ بنَ قَيسٍ ، فَلَمّا أحَسَّ بِهِ انصَرَفَ مُوَلِّيا ، وتَبِعَهُ سَعيدٌ إلى عاناتٍ فَلَم يَلحَقهُ . (1)

الغارات عن محمّد بن مخنف :إنَّ سُفيانَ بنَ عَوفٍ لَمّا أغارَ عَلَى الأَنبارِ قَدِمَ عِلجٌ (2) مِن أهلِها عَلى عَلِىٍّ عليه السلام فَأَخبَرَهُ الخَبَرَ . فَصَعِدَ المِنبَرَ فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ أخاكُمُ البَكرِىَّ قَد اُصيبَ بِالأَنبارِ وهُوَ مُعتَزٌّ لا يَخافُ ما كانَ ، فَاختارَ ما عِندَ اللّهِ عَلَى الدُّنيا فَانتَدَبوا إلَيهِم حَتّى تُلاقوهُم ، فَإِن أصَبتُم مِنهُم طَرَفا أنكَلتُموهُم عَنِ العِراقِ أبَدا ما بَقَوا . ثُمَّ سَكَتَ عَنهُم رَجاءَ أن يُجيبوهُ أو يَتَكَلَّموا ، أو يَتَكَلَّمَ مُتَكَلِّمٌ مِنهُم بِخَيرٍ فَلَم يَنبِس أحَدٌ مِنهُم بِكَلِمَةٍ ، فَلَمّا رَأى صَمتَهُم عَلى ما فى أنفُسِهِم نَزَلَ فَخَرَجَ يَمشى راجِلاً حَتّى أتَى النُّخَيلَةَ وَالنّاسُ يَمشونَ خَلفَهُ حَتّى أحاطَ بِهِ قَومٌ مِن أشرافِهِم ، فَقالوا : اِرجِع يا أميرَ المُؤمِنينَ نَحنُ نَكفيكَ . فَقالَ : ما تَكفونَنى ولا تَكفونَ أنفُسَكُم ، فَلَم يَزالوا بِهِ حَتّى صَرَفوهُ إلى مَنزِلِهِ ، فَرَجَعَ وهُوَ واجِمٌ كَئيبٌ . ودَعا سَعيدَ بنَ قَيسٍ الهَمدانِىَّ فَبَعَثَهُ مِنَ النُّخَيلَةِ بِثَمانِيَةِ آلافٍ ، وذلِكَ أنَّهُ اُخبِرَ : أنَّ القَومَ جاؤوا فى جَمعٍ كَثيفٍ . فَقالَ لَهُ : إنّى قَد بَعَثتُكَ فى ثَمانِيَةِ آلافٍ ، فَاتَّبِع هذَا الجَيشَ حَتّى تُخرِجَهُ مِن أرضِ العِراقِ . فَخَرَجَ عَلى شاطِئِ الفُراتِ فى طَلَبِهِ حَتّى إذا بَلَغَ عاناتٍ سَرَّحَ أمامَهُ هانِئَ بنَ الخَطّابِ الهَمدانِىَّ ، فَاتَّبَعَ آثارَهُم حَتّى إذا بَلَغَ أدانِىَ أرضِ قِنَّسرينَ وقَد فاتوهُ ، ثُمَّ انصَرَفَ . قالَ : فَلَبِثَ عَلِىٌّ عليه السلام تُرى فيهِ الكَآبَةُ وَالحُزنَ حَتّى قَدِمَ عَلَيهِ سَعيدُ بنُ قَيسٍ فَكَتَبَ كِتابا ، وكانَ فى تِلكَ الأَيّامِ عَليلاً فَلَم يُطِق عَلَى القِيامِ فِى النّاسِ بِكُلِّ ما أرادَ مِنَ القَولِ ، فَجَلَسَ بِبابِ السُّدَّةِ الَّتى تَصِلُ إلَى المَسجِدِ ، ومَعَهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلاموعَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرِ بنِ أبى طالِبٍ ، فَدَعا سَعدا مَولاهُ فَدَفَعَ الكِتابَ إلَيهِ فَأَمَرَهُ أن يَقرَأَهُ عَلَى النّاسِ ، فَقامَ سَعدٌ بِحَيثُ يَسمَعُ عَلِىٌّ قِراءَتَهُ وما يَرُدُّ عَلَيهِ النّاسُ ، ثُمَّ قَرَأَ الكِتابَ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ إلى مَن قُرِئَ عَلَيهِ كِتابى مِنَ المُسلِمينَ ، سَلامٌ عَلَيكُم . أمّا بَعدُ ، فَالحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ ، وسَلامٌ عَلَى المُرسَلينَ ، ولا شَريكَ للّهِ الأَحَدِ القَيّومِ ، وصَلَواتُ اللّهِ عَلى مُحَمَّدٍ وَالسَّلامُ عَلَيهِ فِى العالَمينَ . أمّا بَعدُ ، فَإِنّى قَد عاتَبتُكُم فى رُشدِكُم حَتّى سَئِمتُ ، أرجَعتُمونى بِالهُزءِ مِن قَولِكُم حَتّى بَرِمتُ ، هَزِءَ مَنِ القَولُ لا يُعاديهِ ، وخَطِلَ مَن يُعِزُّ أهلَهُ ، ولَو وَجَدتُ بُدّا مِن خِطابِكُم وَالعِتابِ إلَيكُم ما فَعَلتُ ، وهذا كِتابى يَقرَأُ عَلَيكُم فَرُدّوا خَيرا وَافعَلوهُ ، وما أظُنُّ أن تَفعَلوا ، فَاللّهُ المُستعانُ . (3)

.

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 196 .
2- .العِلْجُ : الرَّجُل القَویّ الضَّخْم (النهایه : ج 3 ص 286 «علج») .
3- .الغارات : ج 2 ص 470 .

تاریخ الیعقوبی:سفیان بن عوف بر انبار هجوم آورد. اشرس بن حَسّان بکری کشته شد. علی علیه السلام سعید بن قیس را در پی او فرستاد. [سفیان ،]چون آمدن او را احساس کرد، گریخت. سعید تا عانات او را تعقیب کرد، ولی به او نرسید.

الغارات به نقل از محمّد بن مخنف : سفیان بن عوف چون بر شهر انبار شبیخون زد، مرد تنومندی از اهالی آن جا نزد علی علیه السلام آمد و خبر داد. حضرت بر منبر رفت و فرمود: «ای مردم! برادر بکری شما در انبار کشته شده است، شخصی که بلند همّت و سرفراز و بی باک بود و پاداش الهی را بر دنیا برگزید. به سوی مهاجمان بشتابید تا با آنان رو در رو شوید . اگر ضربه ای به آنان بزنید، برای همیشه آنان را از عراق رانده اید». آن گاه، به امید پاسخ مساعد و سخن مناسب آنان سکوت کرد؛ ولی هیچ کس، حتی یک کلمه دم نزد. چون سکوت آنان را بر آنچه در دلشان بود دید، فرود آمد و پیاده به سمت نُخَیله راه افتاد، در حالی که مردمْ پشت سر او می رفتند، تا آن که گروهی از اشراف کوفه بر گرد او جمع شدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! برگرد، که ما تو را از این کار کفایت می کنیم. فرمود: «شما نه مرا کفایت می کنید، نه خود را!» آنان همچنان با او به سخن پرداختند تا حضرت را به خانه اش باز گرداندند. امام علیه السلام برگشت، در حالی که غمگین وآزرده خاطر بود. علی علیه السلام سعید بن قیس هَمْدانی را خواست و او را از نخیله همراه هشت هزار نفر فرستاد؛ چرا که خبر یافته بود غارتگران با جمع انبوهی آمده اند. به وی فرمود: «تو را با هشت هزار نفر فرستادم. این قشون [غارتگر] را تعقیب و از سرزمین عراق بیرون کن». [سعید] در ساحل فُرات به تعقیب او پیش رفت تا به عانات رسید. از آن جا هانی بن خطّاب همدانی را پیش فرستاد و او در پیِ مهاجمان رفت تا به نزدیکی های سرزمین قِنَّسْرین (1) رسید که آنان گریخته بودند . سپس بازگشت. به گفته راوی ، علی علیه السلام همچنان دلگرفته و غمگین بود، تا آن که سعید بن قیس به نزد او باز آمد ، آن گاه نامه ای نوشت . آن روزها بیمار بود و نتوانست آنچه را که می خواست، ایستاده درمیان مردم بگوید . پس زیر طاق دری که به مسجد وصل می شد نشست، در حالی که حسن و حسین علیهماالسلام و عبد اللّه بن جعفر هم همراهش بودند. غلامش سعد را خواست و نامه را به او داد و فرمود که برای مردم بخوانَد. سعد ایستاد، به نحوی که علی علیه السلام خواندن او و جواب مردم را بشنود و متن نامه را چنین خواند: به نام خداوند بخشنده

مهربان. از بنده خدا علی به همه مسلمانانی که این نامه بر آنان خوانده شود. سلام بر شما! امّا بعد؛ حمد از آنِ پروردگار جهانیان است و سلام بر پیامبران. برای خدای یگانه قیّومْ شَریکی نیست. درود خدا بر محمّد صلی الله علیه و آله و سلام بر او در دو جهان! امّا بعد؛ من در حالت رشد و هدایت شما آن قدر عتابتان کردم که خسته شدم و شما پاسخ مسخره آمیز به من دادید تا آن که بیزار گشتم ؛ گفتار مسخره آمیزی که حرف در او بی اثر است و یاوه های کسی که با خانواده خویش در لجاجت و عناد است. اگر چاره ای از ملامت و خطاب شما داشتم، هرگز به نکوهشتان نمی پرداختم. این نامه ام بر شما خوانده می شود. پاسخ خوبی به آن دهید و به آن عمل کنید، هرچند گمان ندارم که عمل کنید و یاری از خداست».

.

1- .شهری در یک منزلی حلب از سمت حِمص . در کوه های آن مزاری است که گویند قبر حضرت صالح علیه السلام است (معجم البلدان : ج 4 ص 403) .

ص: 138

. .

ص: 139

. .

الإمام علىّ عليه السلام لَمّا بَلَغَهُ إغارَةُ أصحابِ مُعاوِيَهَ عَلَى الأَنبارِ ، فَخَرَجَ بِنَفسِهِ ماشِيا حَتّى أتَى النُّخَيلَهَ فَأَدرَكَهُ النّاسُ ، وقالُوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ نَحنُ نَكفيكَهُم : ما تَكفونَنى أنفُسَكُم ، فَكَيفَ تَكفونَنى غَيرَكُم ؟ إن كانَتِ الرَّعايا قَبلى لَتَشكو حَيفَ رُعاتِها ، وإنَّنِى اليَومَ لَأَشكو حَيفَ رَعِيَّتى ، كَأَنَّنِى المَقودُ وهُمُ القادَهُ ، أوِ المَوزوعُ وهُمُ الوَزَعَهُ . (1)

عنه عليه السلام مِن خُطبَتِهِ لِأَهلِ الكوفَهِ بَعدَ تَحريضِهِم عَلى قِتالِ سُفيانَ بنِ عَوفٍ الَّذى غارَ عَلَى الأَنبارِ ، بَعدَ إباءِ أصحابِهِ عليه السلام عَنِ القِتالِ : أيُّهَا النّاسُ المُجتَمِعَهُ أبدانُهُم ، المُتَفَرَّقَهُ أهواؤُهُم ، ما عَزَّ مَن دَعاكُم ، ولَا استَراحَ مَن قاساكُم ، كَلامُكُم يُوهِنُ الصُمَّ الصَّلابَ ، وفِعلُكُم يُطمِعُ فيكُم عَدُوَّكُم ، إن قُلتُ لَكُم : سيروا إلَيهِم فِى الحَرِّ ، قُلتُم : أمهِلنا يَنسَلِخ عَنَّا الحَرُّ ، وإن قُلتُ لَكُم : سيروا إلَيهِم فِى الشِّتاءِ ، قُلتُم : أمهِلنا حَتّى يَنسَلِخ عَنَّا البَردُ ، فِعلَ ذِى الدَّينِ المَطولِ . مَن فازَ بِكُم فازَ بِالسَّهمِ الأَخيَبِ . أصبَحتُ لا اُصدِّقُ قَولَكُم ، ولا أطمَعُ فى نَصرِكُم ، فَرَّقَ اللّهُ بَينى وبَينَكُم . أىّ دارٍ بَعدَ دارِكُم تَمنَعونَ ؟ ! ومَعَ أىِّ إمامٍ بَعدى تُقاتِلونَ ؟ ! أما إنَّكُم سَتُلقَونَ بَعدى أثَرَهً يَتَّخِذُها عَلَيكُمُ الضُّلّالُ سُنَّهً ، وفَقرا يَدخُلُ بُيوتَكُم ، وسَيفا قاطِعا ، وتَتَمَنَّونَ عِندَ ذلِکَ أنَّكُم رَأَيتُمونى وقاتَلتُم مَعى وقُتِلتُم دونى . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 261 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 164 ح 3490 وفيه من «إن كانت الرعايا» .
2- .الغارات : ج 2 ص 483 عن إسماعيل بن رجاء الزبيدى .

امام علی علیه السلام :چون خبر شبیخون سپاه معاویه به شهر انبار (1) به امام علی علیه السلام رسید، خودش پیاده به راه افتاد تا به نُخَیله رسید. مردم به او رسیدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! ما شما را از دشمن کفایت می کنیم. فرمود: «شما مرا از [زیانِ] خودتان نمی توانید کفایت کنید، چگونه می خواهید از [زیانِ] دیگران مرا کفایت کنید؟! اگر پیش از من ، مردم از ستم حاکمان شکایت داشتند، اینک من از ظلم مردم خود شکایت دارم . گویا من فرمانبرم و آنان فرماندهان اند، یا من پیروم و آنان پیشوا و مدافع!».

امام علی علیه السلام از خطبه آن حضرتْ خطاب به اهل کوفه، پس از آن که آنان را برای مقابله با سفیان بن عوف تشویق کرد که به انبار شبیخون زده بود و اصحاب هم از نبرد، روی برتافتند : ای مردمی که بدن هایتان جمع و فکرها و دل هایتان پراکنده است! کسی که شما را فرا بخوانَد ، عزّت نمی یابد و کسی که با شما سر و کار داشته باشد ، نمی آساید . سختنتان صخره های سخت را فرو می شکند، ولی کارهای شما [آن چنان سست است که] دشمنانتان را به طمع می اندازد. هرگاه در گرما گفتم: به سویشان حرکت کنید، گفتید: مهلتمان بده تا گرما سپری شود! وقتی در زمستان گفتم : به سویشان بشتابید، گفتید: مهلتی تا سوز سرما بگذرد ؛ کار بدهکارانِ مسامحه کار در ادای دیْن! هر که با شما کامیاب شود ، با تیر شکسته کامیاب شده است. چنان شده ام که نه سختنتان را باور می کنم و نه به یاری تان چشم امید دارم . خدا میان من و شما جدایی افکنَد! پس از نابودی خانه و کاشانه تان از کدام خانه دفاع می کنید؟ و پس از من با کدام پیشوا به نبرد می روید؟ آگاه باشید! پس از من امتیازطلبی هایی را خواهد دید که گم راهانْ آنها را سنّت قرار می دهند، و فقری که واردخانه هایتان می شود و شمشیری بُرنده، و آرزو خواهید کرد که کاش مرا می دیدید و همراه من پیکار می کردید و در راه من کشته می شدید».

.

1- .انبار، شهری کوچک که در دوره ساسانیان آباد بود. آثار برجای مانده آن در شصت کیلومتری غرب بغداد دیده می شود. چون محل نگهداری گندم، جو و علوفه اسب های سپاهیان بود، انبار نامیده می شد؛ وگرنه ایرانیان به آن «فیروز شاپور» می گفتند. در سال 12 هجری به دست خالد بن ولید

فتح شد. سفّاح، نخستین خلیفه عباسی مدّتی آن جا را مقرّ خلافت خویش قرار داد.

عنه عليه السلام مِن كلامٍ لَهُ عليه السلام فِى استِنهاضِ النّاسِ : ألا وإنّي قَد دَعَوتُكُم إلى قِتالِ هؤُلاءِ القَومِ لَيلاً ونَهارا ، وسِرّا وإعلانا ، وقُلتُ لَكُم : اُغزوهُم قَبلَ أن يَغزوكُم ، فَوَاللّهِ ما غُزِىَ قَومٌ قَطُّ فى عُقرِ دارِهِم إلّا ذَلّوا . فَتَواكَلتُم وتَخاذَلتُم حَتّى شُنَّت عَلَيكُمُ الغاراتُ ، ومُلِكَت عَلَيكُمُ الأَوطانُ . هذا أخو غامِدٍ وقَد وَرَدَت خَيلُهُ الأَنبارَ ، وقَتَلَ حَسّانَ بنَ حَسّانَ البَكرِىَّ ، وأزالَ خَيلَكُم عَن مَسالِحِها ، وقَد بَلَغَنى أنَّ الرَّجُلَ مِنهُم كانَ يَدخُلُ عَلَى المَرأَةِ المُسلِمَةِ ، وَالاُخرَى المُعاهَدَةِ ، فَيَنتَزِعُ حِجلَها ، وقُلبَها (1) وقَلائِدَها ورِعاثَها (2) ، ما تَمنَعُ مِنهُ إلّا بِالاِستِرجاعِ والِاستِرحامِ . ثُمَّ انصَرَفوا وافِرينَ ما نالَ رَجُلاً مِنهُم كَلمٌ (3) ، ولا اُريقَ لَهُم دَمٌ ، فَلَو أنَّ امرَأً مُسلِما ماتَ مِن بَعدِ هذا أسَفا ما كانَ بِهِ مَلوما ، بَل كانَ عِندى بِهِ جَديرا ، فَيا عَجَبا عَجَبا وَاللّهِ يُميتُ القَلبَ ويَجلِبُ الهَمَّ مِنِ اجتِماعِ هؤُلاءِ عَلى باطِلِهِم ، وتَفَرُّقِكِم عَن حَقِّكُم ! فَقُبحا لَكُم وتَرَحا ، حينَ صِرتُم غَرَضا يُرمى ، يُغارُ عَلَيكُم ولا تُغيرونَ ، وتُغزَونَ ولا تَغزونَ ، ويُعصَى اللّهُ وترضَونَ ! فَإذا أمَرتُكُم بِالسَّيرِ إلَيهِم فى أيّامِ الحَرِّ قُلتُم : هذِهِ حَمارَّةُ القَيظِ ، أمهِلنا يُسَبَّخُ (4) عَنَّا الحَرُّ ، وإذا أمَرتُكُم بِالسَّيرِ إلَيهِم فِى الشِّتاءِ قُلتُم : هذِهِ صَبارَّةُ القَرِّ ، أمهِلنا يَنسَلِخ عَنَّا البَردُ ، كُلُّ هذا فِرارا مِنَ الحَرِّ والقَرِّ ، فَإذا كُنتُم مِنَ الحَرِّ والقَرِّ تَفِرّونَ ، فَأَنتُم وَاللّهِ مِنَ السَّيفِ أفَرُّ ! يا أشباهَ الرِّجالِ ولا رِجالَ ! حُلومُ الأَطفالِ ، وعُقولُ رَبّاتِ الحِجالِ ، لَوَدِدتُ أنّى لَم أرَكُم ولَم أعرِفكُم مَعرِفَةً وَاللّهِ جَرَّت نَدَما ، وأعقَبَت ذَمّا . قاتَلَكُمُ اللّهُ ! لَقَد مَلَأتُم قَلبى قَيحاً ، وشَحَنتُم صَدرى غَيظا ، وجَرَّعتُمونى نُغَبَ (5) التَّهْمامِ (6) أنفاسا ، وأفسَدتُم عَلَىَّ رَأيى بِالعِصيانِ وَالخِذلانِ حَتّى لَقَد قالَت قُرَيشٌ : إنَّ ابنَ أبى طالِبٍ رَجُلٌ شُجاعٌ ، ولكِن لا عِلمَ لَهُ بِالحَربِ . للّهِ أبوهُم ! وهَل أحَدٌ مِنهُم أشَدُّ لَها مِراسا ، وأقدَمُ فيها مَقاما مِنّى ! لَقَد نَهَضتُ فيها وما بَلَغتُ العِشرينَ ، وها أنَا قَد ذَرَّفتُ عَلَى السِّتّينَ ! ولكِن لا رَأىَ لِمَن لا يُطاعُ !. (7)

.

1- .القُلْب : السِّوار (النهايه : ج 4 ص 98 «قلب») .
2- .الرِّعاث : القِرَطه ؛ وهى من حُلِىّ الاُذُن واحدتها : رَعْثَه ورَعَثَه (النهايه : ج 2 ص 234 «رعث») .
3- .الكَلْم : الجَرْح (النهايه : ج 4 ص 199 «كلم») .
4- .أى يخفّ ، وتسبّخ الحرّ : سكن وفتر (لسان العرب : ج 3 ص 23 «سبخ») .

5- .نُغَب : جمع نُغبه ؛ أى جُرْعه (لسان العرب : ج 1 ص 765 «نغب») .
6- .التَّهمام بفتح التاء : الهمّ (شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 80) .
7- .الكافى : ج 5 ص 4 ح 6 عن أبى عبد الرحمن السلمى ، نهج البلاغه : الخطبه 27 ، الغارات : ج 2 ص 475 عن محمّد بن مخنف ؛ البيان والتبيين : ج 2 ص 53 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص201 والثلاثه الأخيره نحوه وراجع الإرشاد : ج1 ص279.

امام علی علیه السلام در ترغیب مردم به جهاد : آگاه باشید! من شما را شب و روز و نهان و آشکار به جهاد با این گروه فراخواندم و به شما گفتم: «پیش از آن که با شما بجنگند، به نبردشان بروید، که به خدا سوگند، هیچ قومی داخل خانه های خود با دشمن نجنگیدند ، مگر آن که خوار شدند». شما هم کار را به یکدیگر واگذاشتید و به یاری نیامدید، تا شبیخون ها از هر سو بر شما پیش آمد و سرزمین هایتان را گرفتند. اینک، این مردِ غامدی است که لشکریانش وارد انبار شده و حسّان بن حسّان بکری را کشته اند و سپاه شما را از پاسگاه هایشان کنار زده اند. به من خبر رسیده که افراد آنان بر زن مسلمان یا زنِ اهل ذمّه وارد می شدند و خلخال و گردنبند و دستبند و گوشواره از آنان می کَندند، و آنان جز با گفتن «إنا للّه وإنا إلیه راجعون» و ترحّم خواهی کاری نمی توانستند بکنند. سپس غارتگران با دست پُر برگشته اند ، نه فردی از آنان زخمی شده و نه خونی از ایشان ریخته شده است. اگر پس از این حادثه، مسلمانی از اندوه بمیرد، جای ملامت نیست ؛ بلکه در نزد من شایسته است! شگفتا، شگفتا! دل را ذوب می کند و اندوه می آورد این که آن گروه در راه باطلشان هماهنگ اند و شما در راه حق خویش پراکنده اید. بدا به شما و فسردگی باد بر شما، که نشانه و هدف تیرها[ی دشمن] شده اید! بر شما شبیخون می زنند و نمی شورید . با شما می جنگند و پیکار نمی کنید. خدا را نافرمانی می کنند و خرسندید. وقتی در روزهای گرمْ فرمانتان می دهم که به سویشان بشتابید، می گویید: اینک این سوزش گرماست . مهلت بده تا گرما از ما بگذرد [و خنک شود]! و چون در زمستان فرمان می دهم که به سویشان بکوچید، می گویید: این سرمای سوزان است . مهلتمان ده تا این سرما از سرمان بگذرد! همه اینها فرار از گرما و سرماست. هرگاه شما از سرما و گرما گریزان باشید، به خدا سوگند ، از شمشیر گریزان تر خواهید بود. ای مرد نمایان نامرد! ای خواب هایتان کودکانه و اندیشه هایتان همچون زنان حجله نشین! دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و نمی شناختم؛ شناختی که به خدا سوگند ، برایم پشیمانی و ملامت در پی داشت. مرگتان باد! دلم را چرکین و سینه ام را خشماگین ساختید و جرعه جرعه اندوه به کامم ریختید و با نافرمانی و ترک یاری، نظرم را تباه کردید، تا آن جا که قریش گفت: «پسر ابوطالبْ مرد شجاعی است؛ لیکن دانش جنگ ندارد»! خدا پدرشان را خیر دهد! کدام یک از آنان از من جنگ آزموده تر و با سابقه تر در جهاد است؟ آن گاه که بیست سالم نشده بود، در میدان جنگ بودم و

اینک عمرم از شصت گذشته است ؛ لیکن آن که اطاعتش نکنند، رأیی هم ندارد !

.

الأمالى للطوسى عن ربيعه بن ناجذ :لَمّا وَجَّهَ مُعاوِيَهُ بنُ أبى سُفيانَ ، سُفيانَ بنَ عَوفٍ الغامِدِىَّ إلَى الأَنبارِ لِلغارَهِ ، بَعَثَهُ فى سِتَّهِ آلافِ فارِسٍ ، فَأغارَ عَلى هِيتَ وَالأَنبارِ ، وقَتَلَ المُسلِمينَ ، وسَبىَ الحَريمَ ، وعَرَضَ النّاسَ عَلَى البَراءَهِ مِن أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، استَنفَرَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام النّاسَ ، وقَد كانوا تَقاعَدوا عَنهُ ، وَاجتَمَعوا عَلى خِذلانِهِ ، وأمَرَ مُناديهِ فِى النّاسِ فَاجتَمَعوا ، فَقامَ خَطيباً ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وصَلّى عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ : أيُّهَا النّاسُ ، فَوَ اللّهِ لَأهلُ مِصرِكُم فِى الأَمصارِ أكثَرُ فِى العَرَبِ مِنَ الأَنصارِ ، وما كانوا يَومَ عاهَدوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن يَمنَعوهُ ومَن مَعَهُ مِنَ المُهاجِرينَ حَتّى يُبلِّغَ رِسالاتِ اللّهِ إلّا قَبيلَتينِ صغيرٌ مَولِدُهُما ، ما هُما بِأقدَمِ العَرَبِ ميلاداً ، ولا بِأكثَرِهِ عَدَداً ، فَلَمّا آوَوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأصحابَهُ ، ونَصَرُوا اللّهَ ودينَهُ ، رَمَتهُمُ العَرَبُ عَن قَوسٍ واحِدَهٍ ، وتَحالَفَت عَلَيهِمُ اليَهودُ ، وغَزَتهُمُ القَبائِلُ قَبيلَهٌ بَعدَ قَبيلَهٍ ، فَتَجَرَّدوا لِلدّينِ ، وقَطَعوا ما بَينَهُم وبَينَ العَرَبِ مِنَ الحَبائِلِ ، وما بَينَهُم وبَينَ اليَهودِ مِنَ العُهودِ ، ونَصَبوا لِأهلِ نَجدٍ وتَهامَهَ ، وأهلِ مَكَّهَ وَاليَمامَهَ ، وأهلِ الحَزَنِ وأهلِ السَّهلِ ؛ قَناهَ الدّينِ وَالصَّبرِ تَحتَ حَماسِ الجِلادِ ، حَتّى دانَت لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله العَرَبُ ، فَرَأى فيهِم قُرَّهَ العَينِ قَبلَ أن يَقبِضَهُ اللّهُ إلَيهِ ، فَأنتُم فِى النّاسِ أكثَرُ مِن اُولئِکَ فى أهلِ ذلِکَ الزَّمانِ مِنَ العَرَبِ . فَقامَ إلَيهِ رَجُلٌ آدَمُ طُوالٌ ، فَقالَ : ما أنتَ كَمُحَمَّدٍ ! ولا نَحنُ كَاُولئِکَ الَّذينَ ذَكَرتَ ؛ فلا تُكَلِّفنا ما لا طاقَهَ لَنا بِهِ ! فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أحسِن مِسمَعاً تُحسِن إجابَهً ، ثَكَلَتكُمُ الثَّواكِلُ ! ما تَزيدونَنى إلّا غَمّاً ، هَل أخبَرتُكُم أنّى مِثلُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وأنَّكُم مِثلُ أنصارِهِ ، وإنَّما ضَرَبتُ لَكُم مَثَلاً ، وأنَا أرجو أن تَأسَوا بِهِم . ثُمَّ قامَ رَجُلٌ آخَرُ فَقالَ : ما أحوَجَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ومَن مَعَهُ إلى أصحابِ النَّهرَوانِ ، ثُمَّ تَكَلَّمَ النّاسُ مِن كُلِّ ناحِيَهٍ ولَغَطوا ، فَقامَ رَجُلٌ فَقالَ بِأعلى صَوتِهِ : اِستَبانَ فَقدُ الأَشتَرِ عَلى أهلِ العِراقِ ؛ لَو كانَ حَيّا لَقَلَّ اللَّغَطُ ، ولَعَلِمَ كُلُّ امرِئٍ ما يَقولُ . فَقالَ لَهُم أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ : هَبِلَتكُمُ الهَوابِلُ ! لَأنَا أوجَبُ عَلَيكُم حَقّاً مِنَ الأَشتَرِ ، وهَل لِلأَشتَرِ عَلَيكُم مِنَ الحَقِّ إلّا حَقُّ المُسلِمِ عَلَى المُسلِمِ ؟ وغَضِبَ فَنَزَلَ . فَقامَ حُجرُ بنُ عُدِىٍّ وسَعدُ بنُ قَيسٍ ، فَقالا : لا يَسوؤُکَ اللّهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، مُرنا بِأمرِکَ نَتَّبِعهُ ، فَوَ اللّهِ العَظيمِ ما يَعظُمُ جَزَعُنا عَلى أموالِنا أن تُفَرَّقَ ، ولا عَلى عَشائِرِنا أن تُقتَلَ فى طاعَتِکَ ، فَقالَ لَهُم : تَجَهَّزوا لِلسَّيرِ إلى عَدُوِّنا . ثُمَّ دَخَلَ مَنزِلَهُ عليه السلام ودَخَلَ عَلَيهِ وُجوهُ أصحابِهِ ، فَقالَ لَهُم : اُشيروا عَلَىَّ بِرَجُلٍ صَليبٍ ناصِحٍ يَحشُرُ النّاسَ مِنَ السّوادِ ، فَقالَ سَعدُ بنُ قَيسٍ :

عَلَیکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ بِالنّاصِحِ الأریبِ الشّجاعِ الصَّلیبِ مَعقِلِ بنِ قَیسٍ التَّمیمِیِّ ، قالَ : نَعَم ، ثُمَّ دَعاهُ فَوَجَّهَهُ وسارَ ، ولَم یَعُد حَتّی أصیبَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام . (1)

.

1- .الأمالی للطوسی : ص 173 ح 293 ، الغارات : ج 2 ص 479 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 89 کلاهما نحوه .

الأمالی ، طوسی به نقل از ربیعه بن ناجذ : چون معاویه، سفیان بن عوف غامدی را برای شبیخون به انبار فرستاد، شش هزار سواره همراهش کرد. او بر هِیت و انبار شبیخون زد، مسلمانان را کشت و زنانشان را اسیر گرفت و مردم را وا داشت تا از امیر مؤمنان برائت جویند. امیر مؤمنان مردم را به حرکت فراخواند. پیش تر از یاری او بازنشسته بودند و در ترک یاری او همدست بودند. منادی او در میان مردم ندا داد . مردم گرد آمدند. امام علیه السلام به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات فرستادن بر پیامبر خدا فرمود: «امّا بعد ؛ ای مردم ! به خدا سوگند ، مردم شهر شما در میان شهرهای عرب نشین، بیش از انصار [مدینه]اند . [انصار ،]آن روز که با پیامبر خدا پیمان بستند که از او و مهاجران همراهش دفاع کنند تا رسالت های الهی را ابلاغ کند، بیش از دو قبیله کوچک زادگاه نبودند . نه کهن ترین قبیله عرب بودند، نه پرجمعیت ترینِ آنان ؛ ولی چون پیامبر خدا و یاران او را پناه دادند و خدا و آیین او را یاری کردند، همه عرب از یک کمانْ آنان را هدف قرار دادند و یهود بر ضدّ آنان هم پیمان شدند و قبایل یکی پس از دیگری با آنان جنگیدند. آنان هم دل به یاری دین خدا بستند و پیوندهای خود را با عرب بُریدید و پیمان های خویش را با یهود گسستند و با مردم نجد و تهامه و مردم مکّه و یمامه و اهل کوهستان و دشت به مبارزه پرداختند و نیزه دین را استوار داشتند و زیر پوشش نبرد، مقاومت کردند، تا آن که عرب، تن به فرمان پیامبر خدا سپرد و آن حضرت، پیش از آن که به سوی خدا پر کشد، آنان را مایه روشنی چشم خود می دید. شما امروز در میان مردم، بیش از آنان در میان مردم آن دوره از عرب هستید». مردی گندمگون و بلند بالا برخاست و گفت: نه تو مانند محمّد صلی الله علیه و آله هستی و نه ما مثل آنان که یاد کردی ! ما را به چیزی بالاتر از طاقتمان تکلیف مکن. امیر مؤمنان فرمود: «خوب گوش کن و خوب پاسخ بده. عزاداران به سوگتان بنشینند، که جز اندوه مرا نمی افزایید ! آیا من گفتم که من چونان محمّدم و شما چونان یاران او؟ من تنها یک مثال زدم و امیدوارم که به آنان اقتدا کنید». مرد دیگری برخاست و گفت: امیر مؤمنان و همراهانش چه نیازمند نهروانیان اند ! مردم از هر سو حرف زدند و جنجال کردند. مردی برخاست و با صدای بلند گفت: جای خالی مالک اشتر برای مردم عراق روشن شد. اگر زنده بود، این جنجالْ کم می شد و هرکس می فهمید چه می گوید. امیر مؤمنان به آنان فرمود: «مادرانتان بر شما بگریند ! حقّ من بر شما واجب تر از حقّ مالک اشتر است. آیا مالک اشتر، حقّی بر شما داشت، بیش از حقّ

مسلمان بر مسلمان؟». و خشمگین ، فرود آمد. حُجْر بن عدی و سعد بن قیس برخاستند و گفتند : ای امیر مؤمنان ! خدا برایت بد نیاوَرد ! فرمان بده تا پیروی کنیم. به خدای بزرگ سوگند، در اطاعت فرمانت نه نگران اموال خویشیم که پراکنده شود، نه ناراحت از کشته شدن بستگانمان. حضرت به آنان فرمود: «آماده حرکت به سوی دشمنان باشید». سپس وارد خانه اش شد. چهره های برجسته یارانش به نزد او رفتند. به آنان فرمود: «مرد استوار و دلسوزی را معرّفی کنید که مردم را از این سرزمین به سوی دشمن بسیج کند». سعد بن قیس گفت: بر تو باد ای امیر مؤمنان بر مردی دلسوز و خردمند و شجاع و نستوه، یعنی معقل بن قیس تمیمی. حضرت فرمود: «آری، چنین است». سپس او را فراخواند و رهسپارش ساخت و او رفت و برنگشت ، مگر آن گاه که امیر مؤمنان به شهادت رسیده بود.

.

ص: 146

. .

ص: 147

. .

8 / 5غارَهُ عَبدِ اللّهِ بنِ مَسعَدَهَتاریخ الطبری عن عوانه :وَجَّهَ مُعاوِیَهُ [فی سنه 39 ه] أیضا عَبدَ اللّهِ بنَ مَسعَدَهَ الفَزارِیَّ فی ألفٍ وسَبعِمِئَهِ رَجُلٍ إلی تَیماءَ ، وأمَرَهُ أن یُصَدِّقَ مَن مَرَّ بِهِ مِن أهلِ البَوادی ، وأن یَقتُلَ مَنِ امتَنَعَ مِن عَطائِهِ صَدَقَهَ مالِهِ ، ثُمَّ یَأتِیَ مَکَّهَ وَالمَدینَهَ وَالحِجازَ ، یَفعَلَ ذلِکَ ، وَاجتَمَعَ إلَیهِ بَشَرٌ کَثیرٌ مِن قَومِهِ . فَلَمّا بَلَغَ ذلِکَ عَلِیّا وَجَّهَ المُسَیِّبَ بنَ نَجَبَهَ الفزارِیَّ ، فَسارَ حَتّی لَحِقَ ابنَ مَسعَدَهَ بِتَیماءَ فَاقتَتَلوا ذلِکَ الیَومَ حَتّی زالَتِ الشَّمسُ قِتالاً شَدیدا ، وحَمَلَ المُسَیِّبُ عَلَی ابنِ مَسعَدَهَ فَضَرَبَهُ ثَلاثَ ضَرَباتٍ ، کُلُّ ذلِکَ لا یَلتَمِسُ قَتلَهُ ویَقولُ لَهُ : النَّجاءَ النَّجاءَ (1) ! فَدَخَلَ ابنُ مَسعَدَهَ وعامَّهُ مَن مَعَهُ الحِصنَ ، وهَرَبَ الباقونَ نَحوَ الشّامِ ، وَانتَهَبَ الأعرابُ إبِلَ الصَّدَقَهَ الَّتی کانَت مَعَ ابنِ مَسعَدَهَ ، وحَصَرَهُ ومَن کانَ مَعَهُ المُسَیِّبُ ثَلاثَهَ أیّامٍ ، ثُمَّ ألقَی الحَطَبَ عَلَی البابِ ، وألقَی النّیرانَ فیهِ ، حَتَّی احتَرَقَ . فَلَمّا أحَسّوا بِالهَلاکِ أشرَفوا عَلَی المُسَیِّبِ فَقالوا : یا مُسَیِّبُ ! قَومَکَ ! فَرَقَّ لَهُم ، وکَرِهَ هَلاکَهُم ، فَأمَرَ بِالنّارِ فَأُطفِئَت ، وقالَ لِأصحابِهِ : قَد جاءَتنی عُیونٌ فَأخبَرونی أنَّ جُندا قَد أقبَلَ إلَیکُم مِنَ الشّامِ ، فَانضَمّوا فی مَکانٍ واحدٍ . فَخَرَجَ ابنُ مَسعَدَهَ فی أصحابِهِ لَیلاً حَتّی لَحِقوا بِالشّامِ ، فَقالَ لَهُ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ شَبیبٍ : سِر بِنا فی طَلَبِهِم ، فَأبی ذلِکَ عَلَیهِ ، فَقالَ لَهُ : غَشَشتَ أمیرَ المُؤمِنینَ ، وداهَنتَ فی أمرِهِم . (2)

.

1- .أی انجُو بنفسک (اُنظر النهایه : ج 5 ص 25 «نجا») .
2- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 134 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 426 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 320 .

8 / 5 غارت عبد اللّه بن مَسعده

8 / 5غارت عبد اللّه بن مَسعدهتاریخ الطبری به نقل از عوانه : معاویه [در سال 39 هجری] عبد اللّه بن مَسعَده فَزاری را نیز با هزار و هفتصد مرد به تَیماء (1) روانه کرد و به او دستور داد به هر کس از بادیه نشینان که گذر کرد، از او زکات بگیرد و هرکس را که از دادن زکات مالش سرپیچی کند، بکُشد. سپس به مکّه، مدینه و حجاز رود و چنین کند. گروه زیادی از قوم او نیز بر او گرد آمدند. چون خبر به علی علیه السلام رسید، مُسَیِّب بن نَجْبه فزاری را روانه کرد. وی در تیماء به عبد اللّه بن مسعده رسید. تا نیمه آن روز ، جنگ سختی با هم داشتند. مسیّب به پسر مسعده تاخت و سه ضربه بر او زد که با هیچ کدام قصد کشتن او را نداشت و به او می گفت: خودت را نجات بده، خودت را نجات بده! عبد اللّه بن مسعده و همراهانش وارد دژ شدند . دیگران به سوی شام گریختند و بادیه نشینانْ شترهای زکاتی را که همراه وی بود ، به غارت بردند. مسیّب نیز او و همراهانش را سه روز محاصره کرد و سپس هیزم و آتش آورد و درِ قلعه را به آتش کشید. آنان چون هلاکت خویش را حسّ کردند، رو به مسیب گفتند: ای مسیّب! ما خویشاوندیم . دل مسیّب به حالشان سوخت و نخواست آنان را بکشد. دستور داد آتش را خاموش کردند. به یاران خود گفت: مأموران مخفی برایم خبر آورده اند که لشکری از سوی شام به طرف شما می آید. همه در یک جا جمع شوید. عبد اللّه بن مَسعَده با یارانش شبانه بیرون شده ، به شام رفتند. عبد الرحمان بن شبیب گفت: ما را در پی آنان روان کن. مسیّب گوش نکرد. [عبد الرحمان]به وی گفت: تو به امیر مؤمنان خیانت کردی و با آنان سازش نمودی!

.

1- .تَیماء ، شهر کوچکی در اطراف شام، بین شام و وادی القری بر سر راه حُجّاج شام. چون پیامبر خدا بر قلعه های خیبر و وادی القری چیره شد، مردم تیماء به پرداخت جزیه راضی شدند. هم اینک روستایی بین دمشق و مکّه به نام «تیماء» وجود دارد (ر . ک : معجم البلدان : ج 2 ص 67) .

تاريخ اليعقوبى :بَعَثَ مُعاوِيَهُ عَبدَ اللّهِ بنَ مَسعَدَهَ بنِ حُذَيفَهَ بنِ بَدرِ الفَزارِىَّ فى جَرِيدَهِ خَيلٍ (1) ، وأمَرَهَ أن يَقصِدَ المَدينَهَ ومَكَّهَ فَسارَ فى ألفٍ وسَبعِمِئَهٍ . فَلَمّا أتَى عَلِيّا الخَبَرُ وَجَّهَ المُسَيِّبَ بنَ نَجَبَهَ الفَزارِىَّ ، فَقالَ لَهُ : يا مُسَيِّبُ ! إنَّکَ مِمَّن أثِقُ بِصَلاحِهِ وبَأسِهِ ونَصيحَتِهِ ، فَتَوَجَّه إلَى هؤُلاءِ القَومِ وأثِّر فيهِم ، وإن كانوا قَومَکَ . فَقالَ لَهُ المُسَيِّبُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّ مِن سَعادَتى أن كُنتُ مِن ثِقاتِکَ . فَخَرَجَ فى ألفَى رَجُلٍ مِن هَمدانَ وطَىِّءٍ وغَيرِهِم ، وأغَذَّ السَّيرَ ، وقَدَّمَ مُقَدَّمَتَهُ ، فَلَقوا عَبدَ اللّهِ بنَ مَسعَدَهَ ، فَقاتَلوهُ ، فَلَحِقَهُمُ المُسَيِّبُ ، فَقاتَلَهُم حَتّى أمكَنَهُ أخذُ ابنِ مَسعَدَهَ ، فَجَعَلَ يَتَحاماهُ (2) . وَانهَزَمَ ابنُ مَسعَدَهَ ، فَتَحَصَّنَ بِتَيماءَ وأحاطَ المُسَيِّبُ بِالحِصنِ ، فَحَصَرَ ابنَ مَسعَدَهَ وأصحابَهُ ثَلاثا ، فَناداهُ : يا مُسَيِّبُ ! إنَّما نَحنُ قَومُکَ ، فَلِيَمَسَّکَ الرَّحِمُ ، فَخَلّى لِابنِ مَسعَدَهَ وأصحابِهِ الطَّريقَ ، ونَجا مِنَ الحِصنِ . فَلَمّا جَنَّهُمُ اللَّيلُ خَرَجوا مِن تَحتِ لَيلَتِهِم حَتّى لَحِقوا بِالشّامِ ، وصَبَّحَ المُسَيِّبُ الحِصنُ ، فَلَم يَجِد أحَدا . فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ بنِ شَبيبٍ : داهَنتَ وَاللّهِ يا مُسَيِّبُ فى أمرِهِم ، وغَشَشتَ أميرَ المُؤمِنينَ . وقَدِمَ عَلى عَلِىٍّ فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : يا مُسَيِّبُ ! كُنتَ مِن نُصّاحى ، ثُمَّ فَعَلتَ ما فَعَلتَ !، فَحَبَسَهُ أيّاما ، ثُمَّ أطلَقَهَ ووَلّاهُ قَبضَ الصَّدَقَهِ بِالكوفَهِ . (3)

.

1- .جَرِيده من الخيل : هى التى جُرِّدت من معظم الخيل لوجهٍ ، وقيل : الخاليه من الرجّاله والسُّقّاط (أساس البلاغه للزمخشرى : ص 56) .
2- .أى : يتوقّاه ويجتنبه (اُنظر لسان العرب : ج 14 ص 200 «حما») .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 196 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 209 نحوه .

تاریخ الیعقوبی:معاویه، عبد اللّه بن مسعده را با گروه ویژه ای فرستاد و دستور داد به سوی مکّه و مدینه برود. او با هزار و هفتصد نفر به راه افتاد. چون خبر به علی علیه السلام رسید، مسیّب بن نجبه فزاری را اعزام کرد و به او فرمود: «ای مسیّب! تو از کسانی هستی که به صلاحیت، شجاعت و دلسوزی شان اطمینان دارم. به سوی این قوم برو و با آنان جدی و اثرگذار برخورد کن، هرچند خویشاوندانت باشند». مسیّب گفت: ای امیرمؤمنان! برایم افتخار است که مورد اعتماد شمایم. همراه دو هزار نفر از طایفه های هَمْدان و طَی و دیگران به راه ا فتاد و شتابان رفت و طلایه سپاه خویش را جلو فرستاد. آنان با عبد اللّه بن مسعده برخورد کرده ، جنگیدند. مسیّب هم رسید و به نبرد با آنان پرداخت، تا آن که می توانست عبد اللّه بن مسعده را دستگیر کند؛ ولی از این کار پرهیز می کرد تا ابن مسعده گریخت و در تیماء به قلعه ای پناه برد. مسیّب قلعه را محاصره کرد و ابن مسعده و یارانش را سه روز در محاصره داشت. ابن مسعده ندا داد: ای مسیّب! ما با هم قوم و خویشیم. خویشاوندی را پاس بدار. او هم راه ابن مسعده و همراهانش را بازگذاشت تا از قلعه نجات یافتند و شب که فرا رسید در تاریکی شب به شام رفتند. بامدادان که مسیّب به سراغ قلعه رفت، کسی را نیافت. عبد الرحمان بن شبیب گفت: به خدا سوگند ، با آنان سازش کردی و به امیر مؤمنان خیانت نمودی. مسیّب نزد علی علیه السلام رفت. حضرت به او فرمود: «مسیّب! تو از افراد دلسوز من بودی، آن گاه چنان کردی؟!» . او را چند روز زندانی کرد، سپس آزاد ساخت و کار جمع آوری زکات در کوفه را به وی سپرد.

.

8 / 6غارَةُ الضَّحّاكِ بنِ قَيسٍالغارات عن عبد الرحمن بن مسعده الفزارى :دَعا مُعاوِيَهُ الضَّحّاکَ بنَ قَيسٍ الفِهرِىَّ ، وقالَ لَهُ : سِر حَتّى تَمُرَّ بِناحِيَهِ الكوفَهِ ، وتَرتَفِعَ عَنها مَا استَطَعتَ ، فَمَن وَجَدتَهُ مِنَ الأَعرابِ فى طاعَهِ عَلِىٍّ فَأَغِر عَلَيهِ ، وإن وَجَدتَ لَهُ مَسلَحَهً (1) أو خَيلاً فَأَغِر عَلَيهِما ، وإذا أصبَحتَ فى بَلدَهٍ فَأَمسِ فى اُخرى ، ولا تُقيمَنَّ لِخَيلٍ بَلَغَکَ أنَّها قَد سُرِّحَت إلَيکَ لِتَلقاها فَتُقاتِلَها ، فَسَرَّحَهُ فيما بَينَ ثَلاثَهِ آلافٍ إلى أربَعَهِ آلافِ جَريدَهِ خَيلٍ . فَأَقبَلَ الضَّحّاکُ يَأخُذُ الأَموالَ ، ويَقتُلُ مَن لَقِىَ مِنَ الأَعرابِ حَتّى مَرَّ بِالثَّعلَبِيَّهِ فَأَغارَ خَيلُهُ عَلَى الحاجِّ ، فَأَخَذَ أمتِعَتَهُم ، ثُمَّ أقبَلَ فَلَقِىَ عَمرَو بنَ عُمَيسِ بنِ مَسعودٍ الذُّهلِىَّ وهُوَ ابنُ أخى عَبدِ اللّهِ بنِ مَسعودٍ صاحِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقَتَلَهُ فى طَريقِ الحاجِّ عِندَ القُطقُطانَهِ وقَتَلَ مَعَهُ ناسا مِن أصحابِهِ . قالَ أبو رَوقٍ : فَحَدَّثَنى أبى أنَّهُ سَمِعَ عَلِيّا عليه السلام وقَد خَرَجَ إلَى النّاسِ وهُوَ يَقولُ عَلَى المِنبَرِ : يا أهلَ الكوفَهِ ! اُخرُجوا إلَى العَبدِ الصّالِحِ عَمرِو بنِ عُمَيسٍ ، وإلى جُيوشٍ لَكُم قَد اُصيبَ مِنها طَرَفٌ ؛ اُخرُجوا فَقاتِلوا عَدُوَّكُم وَامنَعوا حَريمَكُم ، إن كُنتُم فاعِلينَ . قالَ : فَرَدّوا عَلَيهِ رَدّا ضَعيفا ، ورَأى مِنهُم عَجزا وفَشَلاً فَقالَ : وَاللّهِ ، لَوَدِدتُ أنَّ لى بِكُلِّ مِئَهٍ مِنكُم رَجُلاً مِنهُم ، وَيحَكُم اُخرُجوا مَعى ، ثُمَّ فِرّوا عَنّى إن بدا لَكُم ، فَوَاللّهِ ما أكرَهُ لِقاءَ رَبّى عَلى نِيَّتى وبَصيرَتى ، وفى ذلِکَ رَوحٌ لى عَظيمٌ ، وفَرَجٌ مِن مُناجاتِكُم ومُقاساتِكُم ومُداراتِكُم مِثلَ ما تُدارى البِكارُ العَمِدهُ ، وَالثِّيابُ المُتَهَتِّرَهُ ، كُلَّما خِيطَت مِن جانِبٍ تَهَتَّكَت عَلى صاحِبِها مِن جانِبٍ آخَرَ ، ثُمَّ نَزَلَ . فَخَرَجَ يَمشى حَتّى بَلَغَ الغَرِيَّينِ ، ثُمَّ دَعا حُجرَ بنَ عَدِىٍّ الكِندِىَّ مِن خَيلِهِ فَعَقَدَ لَهُ ثَمَّ رايَهً عَلى أربَعَهِ آلافٍ ، ثُمَّ سَرَّحَهُ (2) . فَخَرَجَ حَتّى مَرَّ بِالسَّماوَهِ وهِىَ أرضُ كَلبٍ فَلَقِىَ بِها امرَأَ القَيسِ بنَ عَدِىِّ بنِ أوسِ بنِ جابِرِ بنِ كَعبِ بنِ عُلَيمٍ الكَلبِىَّ أصهارَ الحُسَينِ بنِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليهماالسلام ، فَكانوا أدِلّاءَهُ عَلى طَريقِهِ وعَلَى المِياهِ ، فَلَم يَزَل مُغِذّا فى أثَرَ الضَّحّاكِ حَتّى لَقِيَهُ بِناحِيَهِ تَدمُرَ فَواقَفَهُ فَاقتَتَلوا ساعَهً ، فَقُتِلَ مِن أصحابِ الضَّحّاكِ تِسعَهَ عَشَرَ رَجُلاً ، وقُتِلَ مِن أصحابِ حُجرٍ رَجُلانِ : عَبدُ الرَّحمنِ وعَبدُ اللّهِ الغامِدىُّ ، وحَجَزَ اللَّيلُ بَينَهُم ، فَمَضَى الضَّحّاکُ ، فَلَمّا أصبَحوا لَم يَجِدوا لَهُ ولِأَصحابِهِ أثَرا . (3)

.

1- .المَسْلَحه : كالثغر والمَرقب يكون فيه أقوام يرقبون العدوّ لئلّا يطرقهم على غفله ، فإذا رأوه أعلموا أصحابهم ليتأهّبوا له . والجمع : مسالح (النهايه

: ج 2 ص 388 «سلح») .
2- .سرَّحتُ فلاناً إلى موضع كذا : إذا أرسلته (لسان العرب : ج 2 ص 479 «سرح») .
3- .الغارات : ج 2 ص 421 ، الإرشاد : ج 1 ص 271 نحوه إلى «من جانب آخر» ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 197 نحوه .

8 / 6 غارت ضحّاک بن قیس

8 / 6غارت ضحّاک بن قیسالغارات به نقل از عبد الرحمان بن مسعده فزاری : معاویه، ضحّاک بن قیس فهری را خواست و به او گفت: برو تا به ناحیه کوفه بگذری و تا می توانی از کوفه دوری کن. از بادیه نشینان هر که را یافتی که در اطاعت علی است، بر او شبیخون بزن و اگر به مرزبانان یا سپاهیان علی برخوردی ، بر آنان شبیخون بزن . اگر صبح در شهری بودی، عصر در شهر دیگر باش . مبادا که برای رویارویی و جنگ با سپاهی که به سوی تو فرستاده می شود، بمانی! آن گاه او را با سه یا چهار هزار نفر نیروی ویژه و زبده روانه کرد. ضحّاک پیش آمد، در حالی که اموال را چپاول می کرد و بادیه نشینانی را که به آنان برمی خورد، می کشت، تا آن که به «ثعلبیه» رسید. سربازانش بر حاجیان تاختند و کالاهایشان را ربودند. پیش رفت تا به عمرو بن عمیس بن مسعود ، برادر زاده عبد اللّه بن مسعود، صحابی پیامبر خدا رسید و میان راه حج در قُطقُطانه (1) ، او و مردمی را که همراهش بودند ، کشت. ابو روق گوید: پدرم به من گفت که شنید علی علیه السلام نزد مردم آمد و بر منبر چنین فرمود: «ای مردم کوفه! به سوی بنده صالح، عمرو بن عُمَیس و سپاهیانی که از آنِ شماست و برخی شان کشته شده اند ، بیرون شوید . بروید و با دشمنتان بجنگید و از حریم خود دفاع کنید، اگر اهل کارید». پاسخ ضعیفی به او دادند. امام علیه السلام ناتوانی و سستی آنان را دید و فرمود: «به خدا سوگند ، دوست داشتم در عوض صد نفر از شما، یکی از آنان را داشتم. وای بر شما! همراه من بیرون آیید، سپس اگر خواستید ، بگریزید! به خدا سوگند ، با نیّت و بصیرتی که دارم ، از دیدار پروردگارم ناخرسند نیستم و در آن، برایم آسایش است و راه نجاتی برای من از هم صحبتی و برخورد و مدارا با شما، آن گونه که با شتران تازه کار آبکش یا با جامه های پوسیده مدارا می کنند، که هر طرفش را که می دوزند، طرف دیگرش بر تن صاحب جامه پاره می شود». سپس فرود آمد. خود او پیاده راه افتاد تا به غَرِیَّین (2) رسید . آن گاه حُجر بن عَدی را از سپاه خویش فراخواند و پرچمی برای او بست با چهار هزار نفر، و سپس روانه اش ساخت. حُجْر بیرون شد تا به سَماوه (3) رسید که سرزمینی خشک است. در آن جا با امرء القیس بن عدی و عشیره او برخورد کرد که از دامادهای حسین بن علی علیه السلام بودند . آنان راهنمایان او به راه ها و آب ها بودند. حجر همچنان پُر شتاب در پی ضحّاک بود تا در ناحیه تَدمُر به او برخورد. در برابر او صف

کشید و مدّتی با هم جنگیدند. نوزده نفر از همراهان ضحاک و دو نفر از یاران حجر به نام های عبد الرحمان و عبد اللّه غامدی کشته شدند. تاریکی شب میان آن دو گروه فاصله انداخت و ضحّاک ، شبانه گریخت. صبح که شد، از او و همراهانش اثری نیافتند.

.

1- .قُطقُطانه ، جایی در نزدیکی شهر کوفه است که در جانب راه خشکی کربلا قرار گرفته است (معجم البلدان : ج 4 ص 374) .
2- .تثنیه کلمه «غَریّ» است ؛ یعنی دو ساختمان بسیار بلند که پشت کوفه به صورت دو صومعه نزدیک قبر علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است (معجم البلدان: ج 4 ص 196) .
3- .نام آبی در دشت . و گمان می کنم که دشت «سماوه» را که میان کوفه و شام به صورت خشکی است ، را به همین آب نامیده اند (معجم البلدان : ج 3 ص 245) . امروز یکی از شهرهای جنوبی عراق در کرانه فرات است، بین دو شهر ناصریّه و دیوانیّه.

تاريخ الطبرى عن عوانه :وَجَّهَ مُعاوِيَهُ الضَّحّاکَ بنَ قَيسٍ ، وأمَرَهَ أن يَمُرَّ بِأسفَلِ واقِصَهَ ، وأن يُغيرَ عَلى كُلِّ مَن مَرَّ بِهِ مِمَّن هُوَ فى طاعَهِ عَلِىٍّ مِنَ الأعرابِ ، ووَجَّهَ مَعَهُ ثَلاثَهَ آلافِ رَجُلٍ . فَسارَ فَأَخَذَ أموالَ النّاسِ ، وقَتَلَ مَن لَقِىَ مِنَ الأعرابِ ، ومَرَّ بِالثَّعلَبِيَّهِ فَأَغارَ عَلى مَسالِحِ عَلِىٍّ ، وأخَذَ أمتِعَتَهُم ، ومَضى حَتَّى انتَهى إلى القُطقُطانَهِ . فَأَتى عَمرَو بنَ عُمَيسِ بنِ مَسعودٍ ، وكانَ فى خَيلٍ لِعَلِىٍّ وأمامَهُ أهلُهُ ، وهُوَ يُريدُ الحَجَّ ، فَأَغارَ عَلى مَن كانَ مَعَهُ ، وحَبَسَهُ عَنِ المَسيرِ . فَلَمّا بَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا سَرَّحَ حُجرَ بنَ عَدِىٍّ الكِندِىَّ فى أربَعَهِ آلافٍ ، وأعطاهُم خَمسينَ خَمسينَ ، فَلَحِقَ الضَّحّاکَ بِتَدمُرَ فَقَتَلَ مِنهُم تِسعَهَ عَشَرَ رَجُلاً ، وقُتِلَ مِن أصحابِهِ رَجُلانِ ، وحالَ بَينَهُم اللَّيلُ ، فَهَرَبَ الضَّحّاکُ وأصحابُهُ ، ورَجَعَ حُجرٌ ومَن مَعَهُ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 135 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 426 نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از عوانه : معاویه، ضحّاک بن قیس را روانه کرد و به او دستور داد که از پایین واقصه (1) بگذرد و از بادیه نشینان به هر کس که در اطاعت فرمان علی علیه السلام باشد شبیخون بزند. سه هزار نفر نیز همراهش کرد. او حرکت کرد. اموال مردم را گرفت و بادیه نشینانی را که به آنها بر خورد کشت. از ثعلبیّه گذر کرد و به مرزبانان علی علیه السلام شبیخون زد و کالاهایشان را رُبود و رفت تا به قطقطانه رسید. به سوی عمرو بن عمیس بن مسعود رفت. وی از سپاهیان علی علیه السلام بود و خانواده اش پیشاپیش او بود و به حج می رفت. به همراهان او شبیخون زد و آنان را از رفتن باز داشت. چون خبر به علی علیه السلام رسید، حجر بن عدی را با چهار هزار نفر فرستاد و به آنان پنجاه پنجاه داد. [حُجْر]در تَدمُر به ضحّاک رسید و نوزده نفر از همراهان او را کشت. از یاران خودش نیز دو نفر کشته شدند. شب میان آنان فاصله انداخت. ضحّاک و همراهانش شبانه گریختند. حجر و یارانش نیز بازگشتند.

.

1- .یکی از منزلگاه ها در راه مکّه، بین قرعاء وگردنه شیطان (معجم البلدان: ج 5 ص 354) .

تاريخ اليعقوبى :جَلَسَ عَلِىٌّ فِى المَسجِدِ ، فَنَدَبَ النّاسَ ، وَانتَدَبَ أربَعَهُ آلافٍ ، فَسارَ بِهِم فى طَلَبِ القَومِ ، وأغَذَّ المَسيرَ حَتّى لَقِيَهُم بِتَدمُرَ مِن عَمَلِ حِمصَ ، فَقاتَلَهُم فَهَزَمَهُم ، حَتّى انتَهَوا إلَى الضَّحّاكِ ، وحَجَزَ بَينَهُم اللَّيلُ ، فَأدلَجَ (1) الضَّحّاكُ عَلى وَجهِهِ مُنصَرِفا ، وشَنَّ حُجرُ بنُ عَدِىٍّ ومَن مَعَهُ الغارَةَ فى تِلكَ البِلادِ يَومَينِ ولَيلَتَينِ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام بَعدَما أغارَ الضَّحّاكُ بنُ قَيسٍ عَلَى القُطقُطانَهِ ، فَبَلَغَ عَلِيّا إقبالُهُ وأنَّهُ قَد قَتَلَ ابنَ عُمَيسٍ : يا أهلَ الكوفَهِ ! اُخرُجوا إلى جَيشٍ لَكُم قَد اُصيبَ مِنهُ طَرَفٌ ، وإلَى الرَّجُلِ الصّالِحِ ابنِ عُمَيسٍ (3) فَامنَعوا حَريمَكُم وقاتِلوا عَدُوَّكُم ، فَرَدّوا رَدّا ضَعيفا . فَقالَ : يا أهلَ العِراقِ ! وَدِدتُ أنَّ لى بِكُم بِكُلِّ ثَمانِيَهٍ مِنكُم رَجُلاً مِن أهلِ الشّامِ ، ووَيلٌ لَهُم ! قاتَلوا مَعَ تَصَبَّرِهِم عَلى جَورٍ . وَيحَكُم ! اُخرُجوا مَعى ، ثُمَّ فِرّوا عَنّى إن بَدا لَكُم ، فَوَاللّهِ إنّى لَأَرجو شَهادَهً ، وإنَّها لَتَدورُ عَلى رَأسى مَعَ ما لى مِنَ الرَّوحِ العَظيمِ فى تَركِ مُداراتِكُم كَما تُدارَى البِكارُ الغُمرَهُ (4) ، أوِ الثِّيابُ المُتَهَتِّكَهُ ، كُلَّما حِيصَت (5) مِن جانِبٍ تَهَتَّكَت مِن جانِبٍ . (6)

.

1- .يُقال أدلج : إذا سار من أوّل الليل (النهايه : ج 2 ص 129 «دلج») .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 196 .
3- .فى المصدر : «ابن عميش» ، والصحيح ما أثبتناه .
4- .الغُمر : الجاهل الغرّ الذى لم يجرّب الاُمور (النهايه : ج 3 ص 385 «غمر») .
5- .حاصَ الثوبَ : خاطَه (النهايه : ج 1 ص 461 «حوص») .
6- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 195 .

تاریخ الیعقوبی:علی علیه السلام در مسجد نشست و مردم را فرا خواند. چهار هزار نفر گرد آمدند. آنان را [به فرماندهی حجر بن عدی] در پی آن گروه (ضحّاک و همراهانش) روان ساخت و شتابان رفتند، تا آن که در تَدمُر از منطقه حِمْص به آنان رسیدند. با آنان جنگیدند و فراری شان دادند، تا آن که به ضحّاک رسیدند. شب میان آنان حایل شد. از اوّل شب ، ضحّاک روی به بازگشت و فرار نهاد. حجر بن عدی و همراهانش تا دو شبانه روز ، از هر سو بر غارتگران در آن شهرها تاختند.

امام علی علیه السلام پس از آن که ضحّاک بن قیس بر قطقطانه شبیخون زد و به علی علیه السلام خبر رسید که او آمده و ابن عمیس را هم کشته است : «ای اهل کوفه ! به یاری سپاهیانی از خودتان بیرون شوید که برخی شان هم کشته شده اند . به یاری مرد شایسته، ابن عمیس بروید و از حریم خودتان دفاع کنید و با دشمنتان بجنگید». مردمْ پاسخی ضعیف دادند. فرمود: «ای مردم عراق ! دوست داشتم که به جای هر هشت نفر شما یکی از شامیان را داشتم ! وای بر آنان ! آنان با پایداری در ستمکاری شان می جنگند. وای بر شما ! با من بیرون آیید، آن گاه اگر خواستید از گِرد من فرار کنید ! به خدا سوگند ، من امیدوار به شهادتم و [مرغ]شهادت ، بالای سرم می چرخد . به علاوه ، آسودگی عظیم خواهم داشت در ترک مدارا با شما، آن گونه که باشترانِ آبکشِ تازه کار یا با جامه های پوسیده مدارا می کنند که هر چه از یک طرف می دوزند، از طرف دیگر پاره می شود.

.

الإرشاد لَمّا بَلَغَ عَلِيّا عليه السلام غارَةُ الضَّحّاكِ بنِ قَيسٍ وقَتلُهُ ابنَ عُمَيسٍ : يا أهلَ الكوفَهِ ! أخرُجوا إلَى العَبدِ الصّالِحِ وإلى جَيشٍ لَكُم قَد أصيبَ مِنهُ طَرَفٌ ، أخرُجوا فَقاتِلوا عَدُوَّكُم ، وَامنَعوا حَريمَكُم إن كُنتُم فاعِلينَ . قالَ : فَرَدّوا عَلَيهِ رَدّا ضَعيفا ، ورَأى مِنهُم عَجزا وفَشَلاً . فَقالَ : وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنَّ لي بِكُلِّ ثَمانِيَهٍ مِنكُم رَجُلاً مِنهُم ، وَيحَكُم ! أخرُجوا مَعى ثُمَّ فِرّوا عَلَيَّ إن بَدا لَكُم ، فَوَاللّهِ ما أكرَهُ لِقاءَ رَبّى عَلى نِيَّتى وبَصيرَتى ، وفى ذلِكَ رَوحٌ لى عَظيمٌ ، وفَرَجٌ مِن مُناجاتِكُم ومُقاساتِكُم ومُداراتِكُم مِثلَ ما تُدارَى البِكارُ العَمِدَهُ أوِ الثِّيابُ المُتَهَتِّرَهُ ، كُلَّما خِيطَت مِن جانِبٍ تَهَتَّكَت مِن جانِبٍ عَلى صاحِبِها . (1)

الإمام عليّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ بَعدَ غارَهِ الضَّحّاكِ بنِ قَيسٍ صاحِبِ مُعاوِيَهَ عَلَى الحاجِّ بَعدَ قِصَّهِ الحَكَمَينِ وفيها يَستَنهِضُ أصحابَهُ لِما حَدَثَ فِيالأطرافِ :أيُّهَا النّاسُ المُجتَمِعَهُ أبدانُهُم ، المُختَلِفَهُ أهواؤُهُم ، كَلامُكُم يُوهِى الصُّمَّ الصَّلابِ ، وفِعلُكُم يُطمِعُ فيكُمُ الأَعداءَ ؛ تَقولونَ فِى المَجالِسِ كَيتَ وكَيتَ ، فَإِذا جاءَ القِتالُ قُلتُم : حِيدى حَيادِ (2) . ما عَزَّت دَعوَهُ مَن دَعاكُم ، ولَا استَراحَ قَلبُ مَن قاساكُم ، أعالِيلُ بِأضالِيلَ ، وسَأَلتُمونِىَ التَّطويلَ ، دِفاعَ ذِى الدَّينِ المَطولِ ، لا يَمنَعُ الضَّيمَ الذَّليلُ ، ولا يُدرَكُ الحَقُّ إلّا بِالجِدِّ . أىَّ دارٍ بَعدَ دارِكُم تَمنَعونَ ، ومَعَ أىِّ إمامٍ بَعدى تُقاتِلونَ ؟ المَغرورُ وَاللّهِ مَن غَرَرتُموهُ . ومَن فازَ بِكُم فَقَد فازَ وَاللّهِ بِالسَّهمِ الأَخيَبِ ، ومَن رَمى بِكُم فَقَد رمى بِأفوَقِ (3) ناصِلٍ ، أصبَحتُ وَاللّهِ لا اُصدِّقُ قَولَكُم ، ولا أطمَعُ فى نَصرِكُم ، ولا اُوعِدُ العَدُوَّ بِكُم ، ما بالُكُم ؟ ما دَواؤُكُم ؟ ما طِبُّكُم ؟ القَومُ رِجالٌ أمثالُكُم ، أ قَولاً بِغَيرِ عِلمٍ ، وغَفلَهً مِن غَيرِ وَرَعٍ ، وطَمَعا فى غَيرِ حَقٍّ ؟ (4)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 271 ، الغارات : ج 2 ص 423 عن أبى روق عن أبيه ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 198 كلاهما نحوه وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 195 .
2- .حِيدِى : أى مِيلى . وحَيَادِ بوَزن قَطَامِ (النهايه : ج 1 ص 466 «حيد») .
3- .أى رَمَى بسَهم مُنكسر الفُوْق لا نَصلَ فيه . والفُوْق : مَوضع الوَتَر منه (النهايه : ج 3 ص 480 «فوق») .

4- .نهج البلاغه : الخطبه 29 ، الإرشاد : ج 1 ص 273 ، الأمالى للطوسى : ص 180 ح 302 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 154 كلاهما عن جندب بن عبد اللّه الأزدى ، البيان والتبيين : ج 2 ص 56 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 171 كلّها نحوه إلى «لا أطمع فى نصركم» .

الإرشاد:چون به علی علیه السلام خبر رسید که ضحّاک به قیس شبیخون زده و ابن عمیس را کشته است، فرمود: «ای کوفیان! به سوی بنده شایسته و سربازان خودتان که تعدادی از آنان کشته شده اند ، بیرون شوید . بیرون روید و با دشمنشان بجنگید و اگر اهل کارید، از حریم خود دفاع کنید». پاسخ ضعیفی به او دادند. امام علیه السلام از آنان ناتوانی و سستی دید . آن گاه فرمود: «به خدا سوگند ، دوست داشتم در مقابل هر هشت نفر از شما یکی از آنان را داشتم! وای بر شما! با من بیرون آیید و آن گاه اگر خواستید، از دور من فرار کنید! به خدا سوگند ، با این نیّت و بصیرتم، از دیدار پروردگارم ناخرسند نیستم و اگر کشته شوم، برایم آسایشی بزرگ و گشایشی از هم صحبتی و برخورد و مدارا با شماست، آن گونه که با شتران تازه کار آبکش یا با جامه های پوسیده مدارا می کنند که هر طرفش را می دوزند، طرف دیگرش بر تن صاحب جامه پاره می شود».

امام علی علیه السلام پس از آن که ضحّاک بن قیس، رفیق معاویه، پس از ماجرای حکمیّت ، بر حاجیان شبیخون زد و حضرت علی علیه السلام یاران خود را به خاطر آنچه در اطراف پدید آمده بود، به مبارزه تشویق کرد : ای مردمی که بدن هایتان جمع، ولی خواسته هایتان مختلف است! سخنتان صخره های سخت را سست می سازد؛ ولی کارتان دشمنان را به طمع می اندازد. در مجالسْ چنین و چنان می گویید، ولی جنگ که پیش می آید ، می گویید: حِیدی حیاد! (یعنی : ای جنگ! از من دور شو) . کسی که شما را به یاری خوانْد، عزّت نیافت و هر که با شما سر و کار داشت ، نیاسود . عذرها و بهانه هایی با گم راهی ها آوردید! از من خواستید که به تأخیر اندازم، همچون بدهکاری که [بازپرداخت]بدهی خود را بی جهت به تأخیر می اندازد. خوار و ذلیل نمی تواند جلوی ستم را بگیرد و حق را هم جز با جدّیت نتوان گرفت. پس از خانه های خود، می خواهید از کدام خانه دفاع کنید؟ و پس از من با کدام پیشوا به جهاد می روید؟ به خدا سوگند، فریب خورده کسی است که شما فریبش داده اید. کسی که با شما بخواهد برنده شود، به خدا سوگند ، با ناکام ترین تیر، کامیاب شده است و هرکس با شما بخواهد به دشمن تیراندازد، با تیر شکسته تیر انداخته است. به خدا سوگند ، چنان شده ام که نه سخنتان را باور می کنم و نه امید به یاری شما دارم و نه می توانم با شما دشمن را تهدید کنم. شما را چه می شود؟ داروی دردتان چیست؟ درمان شما چگونه است؟ دشمنان نیز مردانی مثل

شمایند. آیا سخنی می گویید بدون آگاهی، و غفلتی دارید بدون پارسایی ، و طمعی به غیر حق؟ !».

.

8 / 7غارَةُ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ قَباثٍالكامل فى التاريخ فى أحداثِ سَنَهِ تِسعٍ وثَلاثينَ هجريّه : وفيها سَيَّرَ مُعاوِيَهُ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ قَباثِ بنِ أشيَمَ إلى بِلادِ الجَزيرَهِ وفيها شَبيبُ بنُ عامِرٍ جَدُّ الكِرمانِىِّ الَّذى كانَ بِخُراسانَ وكانَ شَبيبٌ بِنَصيبينَ ، فَكَتَبَ إلى كُمَيلِ بنِ زِيادٍ ، وهُوَ بِهيتَ ، يُعلِمُهُ خَبَرَهُم . فَسارَ كُمَيلٌ إلَيهِ نَجدَهً لَهُ فى سِتِّمِئَهِ فارِسٍ ، فَأدرَكوا عَبدَ الرَّحمنِ ومَعَهُ مَعَنُ بنُ يَزيدَ السُّلَمِىُّ ، فَقاتَلَهُما كُميلٌ وهَزَمَهُما ، فَغَلَبَ عَلى عَسكَرِهِما ، وأكثَرَ القَتلَ فى أهلِ الشّامِ ، وأمَرَ أن لا يُتبَعُ مُدبِرٌ ولا يُجهَزَ عَلى جَريحٍ ، وقُتِلَ مِن أصحابِ كُمَيلٍ رَجُلانِ . وكَتَبَ إلى عَلِىٍّ بِالفَتحِ فَجَزاهُ خَيرا ، وأجابَهُ جَوابا حَسَنا ورَضِىَ عَنهُ ، وكانَ ساخِطا عَلَيهِ ... .وأقبَلَ شَبيبُ بنُ عامِرٍ مِن نَصيبينَ فَرَأى كُمَيلاً قَد أوقَعَ بِالقَومِ فَهَنَّأهُ بِالظَّفَرِ ، وأتبَعَ الشّامِيّينَ فَلَم يَلحَقهُم ، فَعَبَرَ الفُراتَ ، وبَثَّ خَيلَهُ ، فَأغارَت عَلى أهلِ الشّامِ حَتّى بَلَغَ بَعلَبَكَّ . فَوَجَّهَ مُعاوِيَهُ إلَيهِ حَبيبَ بنَ مَسلَمَهَ فَلَم يُدرِكهُ ، ورَجَعَ شَبيبٌ فَأغارَ عَلى نَواحِى الرَّقَّهِ ؛ فَلَم يَدَع لِلعُثمانِيَّهِ بِها ماشِيهً إلّا استاقَها ، ولا خَيلاً ولا سِلاحا إلّا أخَذَهُ ، وعادَ إلى نَصيبينَ وكَتَبَ إلى عَلِىٍّ . فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ يَنهاهُ عَن أخذِ أموالِ النّاسِ إلّا الخَيلَ وَالسِّلاحَ الَّذى يُقاتِلونَ بِهِ ، وقالَ : رَحِمَ اللّهُ شَبيبا ، لَقَد أبعَدَ الغارَهَ وعَجَّلَ الِانتِصارَ . (1)

.

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 428 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 231 ، الفتوح : ج 4 ص 227 و 228 كلاهما نحوه .

8 / 7 غارت عبد الرحمان بن قباث

8 / 7غارت عبد الرحمان بن قباثالکامل فی التاریخ در رخدادهای سال 39 هجری : و در این سال، معاویه، عبد الرحمان بن قباث بن اشیم را به سوی شهرهای جزیره فرستاد و شبیب بن عامر جدّ کرمانی که در خراسان بود آن جا بود. شبیب در نَصیبین (1) بود. نامه ای به کُمیل بن زیاد که در هِیْت بود ، نوشت و خبر آنان را به او اطّلاع داد. کمیل برای کمک به او همراه ششصد سوار حرکت کرد. به عبد الرحمان رسیدند که معن بن یزید سلمی هم همراهش بود. کمیل با آنان جنگید و فراری شان داد و سپاهشان را شکست داد و از شامیان بسیار کشت و دستور داد که فراری را تعقیب نکنند و زخمی را نکشند. از یاران کمیل نیز دو نفر کشته شدند. خبر پیروزی را به علی علیه السلام نوشت. علی علیه السلام هم به او پاداش خوبی داد و پاسخی نیکو نوشت و از او راضی شد، در حالی که قبلاً از او ناراحت بود... . شبیب بن عامر از نصیبین آمد و کمیل را دید که با آن گروه جنگیده است. بر پیروزی تبریکش گفت و شامیان را تعقیب کرد، ولی به آنان نرسید. از فرات گذشت و سپاه خود را هر سو پراکنْد و بر شامیان شبیخون زد تا به بعلبک (2) رسید. معاویه حبیب بن مَسلَمه را در پی او روان کرد، ولی به او نرسید. شبیب بازگشت و بر اطراف رَقّه (3) شبیخون زد. هیچ هوادار عثمان را پیاده ندید، مگر آن که [به اسارت] به همراه آورد و هیچ اسب و سلاحی را نگذاشت ، مگر آن که به غنیمت گرفت و به نصیبین برگشت و به علی علیه السلام گزارش داد. علی علیه السلام به او نامه نوشت و از گرفتن اموال، بجز اسب و اسلحه ای که با آن می جنگند، نهی کرد و فرمود: «رحمت خدا بر شبیب! شبیخون را دور ساخت و پیروزی را نزدیک کرد».

.

1- .شهری آباد بر سر راه کاروان هایی که از موصل به شام می روند، در نُه فرسخی سنجار . این شهر به دست رومیان ساخته شده بود و انوشیروان آن را فتح کرد (ر . ک : معجم البلدان : ج 5 ص 288) .
2- .شهری قدیمی از شهرهای لبنان که فاصله آن تا دمشق، سه روز است (ر . ک : معجم البلدان : ج 1 ص 453) .

3- .از شهرهای فعلی سوریه . شهری مشهور بر کرانه فرات که فاصله آن تا حَرّان سه روز است (ر . ک : معجم البلدان : ج 3 ص 59) .

8 / 8غارَةُ بُسرِ بنِ أرطاهَتاريخ الطبرى عن عوانه :أرسَلَ مُعاوِيَةُ بنُ أبى سُفيانَ بَعدَ تَحكيمِ الحَكَمَينِ بُسرَ بنَ أبى أرطاةَ وهُوَ رَجُلٌ مِن بَنى عامِرِ بنِ لُؤَىٍّ فى جَيشٍ ، فَساروا مِنَ الشّامِ حَتّى قَدِمُوا المَدينَةَ ، وعامِلُ عَلِىٍّ عَلَى المَدينَهِ يَومَئِذٍ أبو أيّوبٍ الأنصارِىُّ ، فَفَرَّ مِنهُم أبو أيّوبٍ ، فَأَتى عَلِيّا بِالكوفَهِ . ودَخَلَ بُسرٌ المَدينَةَ ، قالَ : فَصَعِدَ مِنبَرَها ولَم يُقاتِلهُ بِها أحَدٌ ، فَنادى عَلَى المِنبَرِ : يا دينارُ ، ويا نَجّارُ ، ويا زُرَيقُ ، شَيخى شَيخى ! عَهدى بِهِ بِالأَمسِ ، فَأَينَ هُوَ ! يَعنى عُثمانَ . ثُمَّ قالَ : يا أهلَ المَدينَهِ ! وَاللّهِ ، لَولا ما عَهِدَ إلَىَّ مُعاوِيَهُ ما تَرَكتُ بِها مُحتَلِما إلّا قَتَلتُهُ ، ثُمَّ بايَعَ أهلُ المَدينَهِ . وأرسَلَ إلى بَنى سَلَمَةَ ، فَقالَ : وَاللّهِ ، ما لَكُم عِندى مِن أمانٍ ، ولا مُبايَعَهٍ حَتّى تَأتونى بِجابِرِ بنِ عَبدِ اللّهِ . فَانطَلَقَ جابِرٌ إلى اُمِّ سَلَمَةَ زَوجِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ لَها : ماذا تَرَينَ ؟ إنّى قَد خَشيتُ أن اُقتَلَ ، وهذِهِ بَيعَهُ ضَلالَهٍ . قالَت : أرى أن تُبايِعَ ؛ فَإِنّى قَد أمَرتُ ابنى عُمَرَ بنَ أبى سَلَمَه أن يُبايِعَ ، وأمَرتُ خَتَنى عَبدَ اللّهِ بنَ زَمعَةَ وكانَتِ ابنَتُها زَينَبُ ابنَهُ أبى سَلَمَةَ عِندَ عَبدِ اللّهِ بنِ زَمعَةَ فَأَتاهُ جابِرٌ فَبايَعَهُ . وهَدَمَ بُسرٌ دورا بِالمَدينَهِ ، ثُمَّ مَضى حَتّى أتى مَكَّةَ ، فَخافَهُ أبو موسى أن يَقتُلَهُ ، فَقالَ لَهُ بُسرٌ : ما كُنتُ لِأَفعَلَ بِصاحِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذلِكَ ، فَخَلّى عَنهُ . وكَتَبَ أبو موسى قَبلَ ذلِكَ إلَى اليَمَنِ : إنَّ خَيلاً مَبعوثَةً مِن عِندِ مُعاوِيَهَ تَقتُلُ النّاسَ ، تَقتُلُ مَن أبى أن يُقِرَّ بِالحُكومَهِ . ثُمَّ مَضى بُسرٌ إلَى اليَمَنِ ، وكانَ عَلَيها عُبَيدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ عامِلاً لِعَلِىٍّ ، فَلَمّا بَلَغَهُ مَسيرُهُ فَرَّ إلَى الكوفَهِ حَتّى أتى عَلِيّا ، وَاستَخلَفَ عَبدَ اللّهِ بنَ عَبدِ المَدانِ الحارِثِىَّ عَلَى اليَمَنِ ، فَأَتاهُ بُسرٌ فَقَتَلَهُ وقَتَلَ ابنَهُ ، ولَقِىَ بُسرٌ ثَقَلَ (1) عُبَيدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، وفيهِ ابنانِ لَهُ صَغيرانِ فَذَبَحَهُما . وقَد قالَ بَعضُ النّاسِ : إنَّهُ وَجَدَ ابنَى عُبَيدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ عِندَ رَجُلٍ مِن بَنى كِنانَةَ مِن أهلِ البادِيَهِ ، فَلَمّا أرادَ قَتلَهُما ، قالَ الكِنانِىُّ : غُلامَ تَقتُلُ هذَينِ ولا ذَنبَ لَهُما ! فَإِن كُنتَ قاتِلَهُما فَاقتُلنى . قالَ : أفعَلُ ، فَبَدَأَ بِالكِنانِىِّ فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ قَتَلَهُما ، ثُمَّ رَجَعَ بُسرٌ إلَى الشّامِ . وقَد قيلَ : إنَّ الكِنانِىَّ قاتَلَ عَنِ الطِّفلَينِ حَتّى قُتِلَ ، وكانَ اسمُ أحَدِ الطِّفلَينِ اللَّذَينِ قَتَلَهُما بُسرٌ : عَبدَ الرَّحمنِ ، وَالآخَرِ قُثَمَ ، وقَتَلَ بُسرٌ فى مَسيرِهِ ذلِكَ جَماعَةً كَثيرَةً مِن شيعَهِ عَلِىٍّ بِاليَمَنِ . وبَلَغَ عَلِيّا خَبَرُ بُسرٍ ، فَوَجَّهَ جارِيَهَ بنَ قُدامَهَ فى ألفَينِ ، ووَهَبَ بنَ مَسعودٍ فى ألفَينِ ، فَسارَ جارِيَهُ حَتّى أتى نَجرانَ فَحَرَّقَ بِها ، وأخَذَ ناسا مِن شيعَهِ عُثمانَ فَقَتَلَهُم ، وهَرَبَ بُسرٌ وأصحابُهُ مِنهُ ، وأتبَعَهُم حَتّى بَلَغَ مَكَّةَ . فَقالَ لَهُم جارِيَهُ : بايِعونا . فَقالوا : قَد هَلَكَ أميرُ المُؤمِنينَ ، فَلِمَن نُبايِعُ ؟ قالَ : لِمَن بايَعَ لَهُ أصحابُ عَلِىٍّ ، فَتَثاقَلوا ، ثُمَّ بايَعوا . ثُمَّ سارَ حَتّى أتَى المَدينَهَ وأبو هُرَيرَةَ يُصَلّى بِهِم ، فَهَرَبَ مِنهُ ، فَقالَ جارِيَهُ : وَاللّهِ ، لَو أخَذتُ أبا سِنَّورٍ

لَضَرَبتُ عُنُقَهُ ، ثُمَّ قالَ لِأهلِ المَدينَهِ : بايِعُوا الحَسَنَ بنَ عَلِيٍّ ، فَبايَعوهُ . وأقامَ يَومَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ مُنصَرِفاً إلَى الكوفَهِ ، وعادَ أبو هُرَيرَهَ فَصَلّى بِهِم . (2)

.

1- .الثَّقَل : المتاع والحَشَم ، وأصل الثَّقَلَ أنّ العرب تقول لكلّ شىء نَفيس خَطير مَصون ثَقَل (لسان العرب : ج 11 ص 87 و 88 «ثقل») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 139 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 430 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 322 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 211 215 .

8 / 8 غارت بُسْر بن اَرطات

8 / 8غارت بُسْر بن اَرطاتتاریخ الطبری به نقل از عوانه : پس از ماجرای حکمیّت، معاویه بن ابی سفیانْ بُسْر پسر ابو اَرطات را که مردی از بنی عامر بن لُؤَی بود ، همراه سپاهی روانه ساخت. از شام حرکت کردند تا به مدینه رسیدند. آن روز ، ابو ایّوب انصاری کارگزار علی علیه السلام در مدینه بود. ابو ایّوب از آنان گریخت و در کوفه به نزد علی علیه السلام رفت . بُسْر وارد مدینه شد، به منبر رفت و کسی با او نجنگید. از روی منبر فریاد برآورد: ای دیناریان، ای نجّاریان ، ای زریقیان! ای پیرِ من، ای پیر من! دیروز با او بودم. اینک او کجاست؟ مقصودش عثمان بود. سپس گفت: ای مردم مدینه! به خدا سوگند ، اگر فرمان معاویه به من نبود، هیچ کس از مردانتان را در مدینه زنده نمی گذاشتم. مردم مدینه با او بیعت کردند. کسانی نزد بنی سلمه فرستاد و گفت: به خدا سوگند ، نزد من نه امانی دارید و نه بیعتی، تا آن که جابر بن عبد اللّه را بیاورید. جابر به نزد اُمّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و به او گفت: تو چه صلاح می بینی؟ می ترسم کشته شوم، و این هم بیعتی گم راهانه است. امّ سلّمه گفت: من صلاح می بینم که بروی و بیعت کنی. من پسرم عمر بن ابی سلمه را هم گفتم که بیعت کند. به دامادم عبد اللّه بن زمعه هم گفتم که بیعت کند زینب دختر ابو سلمه زن وی بود . جابر نیز رفت و بیعت کرد. بُسر خانه هایی را در مدینه خراب کرد . سپس به مکّه رفت. ابو موسی ترسید که وی را بکشد. بسر به او گفت: با صحابی پیامبر خدا چنین نخواهم کرد، و رهایش ساخت. پیش از آن ابو موسی به یمن نوشته بود که لشکری از سوی معاویه آمده است که مردم را می کُشد، هر کس را به حکومت گردن ننهد ، می کُشد. سپس بُسر به سوی یمن رفت. عبید اللّه بن عبّاس، کارگزار علی علیه السلام در یمن بود. چون از آمدن آن لشکر خبر یافت ، به کوفه گریخت و نزد علی علیه السلام رفت و عبد اللّه بن عبد المدان حارثی را به جای خود بر یمن گماشت. بُسر آمد و او و پسرش را کشت. بُسر، بار و بُنه عبید اللّه بن عبّاس را دید که دو کودک خردسال او نیز درمیان آنها بود . هر دو را سر بُرید. برخی گفته اند: دو فرزند عبید اللّه بن عبّاس را نزد مردی از بنی کنانه از بادیه نشینان دید. چون خواست آن دو را بکشد، آن مرد گفت: این دو بی گناه را چرا می کشی؟ اگر آنان را می کشی ، پس مرا بکُش. گفت: می کشم. ابتدا آن مرد را کشت و سپس آن دو فرزند را . آن گاه بُسر به شام بازگشت. نیز گفته اند: آن مرد کنانی در

دفاع از آن دو کودک جنگید تا کشته شد. نام یکی از آن دو کودک که بُسر آنان را کشت، عبد الرحمان بود و دیگری قُثَم. بُسر در این شبیخونش تعداد زیادی از پیروان علی علیه السلام را در یمن به قتل رساند. خبر بُسر به علی علیه السلام رسید. جاریه بن قُدامه را با دو هزار نفر و وَهْب بن مسعود را هم با دو هزار فرستاد. جاریه آمد تا به نجران رسید و آن جا را آتش زد و شماری از پیروان عثمان را گرفت و کشت. بُسر و همراهانش از آن جا گریختند. آنان را تعقیب کرد تا به مکّه رسید. جاریه به آنان گفت: با ما بیعت کنید. گفتند : امیر مؤمنان کشته شده است . به سود چه کسی بیعت کنیم؟ گفت: به نفع هر کس که یاران علی با او بیعت کردند. ابتدا نپذیرفتند . سپس بیعت کردند. آن گاه جاریه به مدینه رفت که ابو هریره با مردم نماز می خواند. او گریخت. جاریه گفت: به خدا سوگند ، اگر او را بگیرم ، گردنش را خواهم زد. سپس به مردم مدینه گفت: با حسن بن علی علیه السلام بیعت کنید . پس بیعت کردند. آن روز را در مدینه ماند . آن گاه به کوفه رهسپار شد. ابو هریره دوباره برگشت و با مردم نماز خواند.

.

ص: 164

. .

ص: 165

. .

ص: 166

. .

ص: 167

. .

تاريخ اليعقوبى :وَجَّهَ مُعاوِيَهُ بُسرَ بنَ أبى أرطاهَ ، وقيلَ : ابنَ أرطاهَ العامِرِىَّ مِن بَنى عامِرِ بنِ لُؤَىٍّ فى ثَلاثَهِ آلافِ رَجُلٍ ، فَقالَ لَهُ : سِر حَتّى تَمُرَّ بِالمَدينَهِ ، فَاطرُد أهلَها ، وأخِف مَن مَرَرتَ بِهِ ، وَانهَب مالَ كُلِّ مَن أصَبتَ لَهُ مالاً مِمَّن لَم يَكُن دَخَلَ فى طاعَتِنا . وأوهِم أهلَ المَدينَهِ أنَّکَ تُريدُ أنفُسَهُم ، وأنَّهُ لا بَراءَهَ لَهُم عِندَکَ ، ولا عُذرَ . وسِر حَتّى تَدخُلَ مَکَّهَ ، ولا تَعَرَّض فيها لِأَحَدٍ . وَأرهِبِ النّاسَ فيما بَينَ مَکَّهَ وَالمَدينَهِ ، وَاجعَلهُم شَرّاداتٍ ، ثُمَّ امضِ حَتّى تَأتِىَ صَنعاءَ ؛ فَإِنَّ لَنا بِها شيعَهً ، وقَد جاءَنى کِتابُهُم . فَخَرَجَ بُسرٌ ، فَجَعَلَ لا يَمُرُّ بِحَىٍّ مِن أحياءِ العَرَبِ إلّا فَعَلَ ما أمَرَهُ مُعاوِيَهُ ، حَتّى قَدِمَ المَدينَهَ وعَلَيها أبو أيّوبِ الأَنصارِىُّ ، فَتَنَحّى عَنِ المَدينَهِ . ودَخَلَ بُسرٌ ، فَصَعِدَ المِنبَرَ ثُمَّ قالَ : يا أهلَ المَدينَهِ ! مَثَلُ السَّوءِ لَکُم ، «قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَ قَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ » (1) ، ألا وإنَّ اللّهَ قَد أوقَعَ بِکُم هذَا المَثَلَ وجَعَلَکُم أهلَهُ ، شاهَتِ الوُجوهُ ، ثُمَّ ما زالَ يَشتِمُهُم حَتّى نَزَلَ . قالَ : فَانطَلَقَ جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِىُّ إلى اُمِّ سَلَمَهَ زَوجِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : إنّى قَد خَشيتُ أن اُقتَلَ ، وهذِهِ بَيعَهُ ضَلالٍ . قالَت : إذا فَبايِع ؛ فَإِنَّ التَقِيَّهَ حَمَلَت أصحابَ الکَهفِ عَلى أن کانوا يَلبَسونَ الصُّلُبَ ، ويَحضُرونَ الأَعيادَ مَعَ قَومِهِم . وهَدَمَ بُسرٌ دورا بِالمَدينَهِ ، ثُمَّ مَضى حَتّى أتى مَکَّهَ ، ثُمَّ مَضى حَتّى أتَى اليَمَنَ ، وکانَ عَلَى اليَمَنِ عُبَيدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ عامِلُ عَلِىٍّ . وبَلَغَ عَلِيّا الخَبَرُ ، فَقامَ خَطيبا فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ أوَّلَ نَقصِکُم ذَهابُ اُولِى النُّهى وَالرَّأىِ مِنکُم ؛ الَّذينَ يُحَدِّثونَ فَيَصدُقونَ ، ويَقولونَ فَيَفعَلونَ ، وإنّى قَد دَعَوتُکُم عَودا وبَدءا ، وسِرّا وجَهرا ، ولَيلاً ونَهارا ؛ فَما يَزيدُکُم دُعائى إلّا فِرارا ، ما ينفَعُکُمُ المَوعِظَهُ ولَا الدُّعاءُ إلَى الهُدى وَالحِکمَهِ . أما واللّهِ ، إنّى لَعالِمٌ بِما يُصلِحُکُم ، ولکِن فى ذلِکَ فَسادى ، أمهِلونى قَليلاً ، فَوَاللّهِ ، لَقَد جاءَکُم مَن يُحزِنُکُم ويُعَذِّبُکُم ويُعَذِّبُهُ اللّهُ بِکُم . إنَّ مِن ذُلِّ الإسلامِ وهَلاکِ الدّينِ أنَّ ابنَ أبى سُفيانَ يَدعُو الأَراذِلَ وَالأَشرارَ فَيُجيبونَ ، وأُدعوکُم ، وأنتُم لا تُصلَحونَ ، فَتُراعونَ ، هذا بُسرٌ قَد صارَ إلَى اليَمَنِ وقَبلَها إلى مَکَّهَ وَالمَدينَهِ . فَقامَ جاريهُ بنُ قُدامَهَ السَّعدِىُّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! لا عَدَّمَنَا اللّهُ قُربَکَ ، ولا أرانا فِراقَکَ ، فَنِعمَ الأَدَبُ أدَبُکَ ، ونِعمَ الإِمامُ وَاللّهِ أنتَ ، أنَا لِهؤُلاءِ القَومِ فَسَرِّحنى إلَيهِم ! قالَ : تَجَهَّز ؛ فَإِنَّکَ ما عَلِمتُکَ رجُلٌ فِى الشِّدَّهِ وَالرَّخاءِ ، المُبارَکُ المَيمونُ النَّقيبَهُ . ثُمَّ قامَ وَهَبُ بنُ مَسعودٍ الخَثعَمِىُّ فَقالَ : أنَا أنتَدِبُ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : اِنتَدِب ، بارَکَ اللّهُ عَلَيکَ . فَخَرَجَ جارِيَهُ فى ألفَينِ ، ووَهَبُ ابنُ مَسعودٍ فى ألفَينِ ، وأمَرَهُما عَلِىٌّ أن يَطلُبا بُسرا حَيثُ کانَ حَتّى يَلحَقاهُ ، فَإِذَا اجتَمَعا فَرَأسِ النّاسَ جارِيَهُ

. فَخَرَجَ جارِيَهُ مِنَ البَصرَهِ ، ووَهَبُ مِنَ الكوفَهِ ، حَتّى التَقَيا بِأرضِ الحِجازِ . ونَفَذَ بُسرٌ مِنَ الطّائِفِ ، حَتّى قَدِمَ اليَمَنَ ، وقَد تَنَحّى عُبَيدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ عَنِ اليَمَنِ ، وَاستَخلَفَ بِها عَبدَ اللّهِ بنَ عَبدِ المَدانِ الحارِثِيَّ ، فَأتاهُ بُسرٌ فَقَتَلَهُ ، وقَتَلَ ابنَهُ مالِکَ بنَ عَبدِ اللّهِ ، وقَد کانَ عُبَيدُ اللّهِ خَلَّفَ ابنَيهِ عَبدَ الرَّحمنِ وقُثَمَ عِندَ جُوَيرِيَّهَ ابنَهِ قارِظٍ الکِنانِيَّهِ وهِيَ اُمُّهُما وخَلَّفَ مَعَها رَجُلاً مِن کِنانَهَ . فَلَمَّا انتَهى بُسرٌ إلَيها دَعَا ابنَى عُبَيدِ اللّهِ لِيَقتُلَهما ، فَقامَ الکِنانِيُّ فَانتَضى سَيفَهُ وقالَ : وَاللّهِ لَاُقتَلَنَّ دونَهُما فَاُلاقى عُذرا لى عِندَ اللّهِ وَالنّاسِ ، فَضارَبَ بِسَيفِهِ حَتّى قُتِلَ ، وخَرَجَت نِسوَهٌ مِن بَنى کِنانَهَ فَقُلنَ : يا بُسرُ ! هذَا (2) الرِّجالُ يُقتَلونَ ، فَما بالُ الوِلدانِ ؟ ! وَاللّهِ ما کانَتِ الجاهِلِيَّهُ تَقتُلُهُم ، وَاللّهِ إنَّ سُلطانا لا يَشتَدُّ إلّا بِقَتلِ الصِّبيانِ ورَفعِ الرَّحمَهِ لَسُلطانُ سَوءٍ . فَقالَ بُسرٌ : وَاللّهِ ، لَقَد هَمَمتُ أن أضَعَ فيکُنَّ السَّيفَ ، وقَدَّمَ الطِّفلَينِ فَذَبَحَهُما ... . ثُمَّ جَمَعَ بُسرٌ أهلَ نَجرانَ فَقالَ : يا إخوانُ النَّصارى ! أما وَالَّذى لا إلهَ غَيرُهُ لَئِن بَلَغَنى عَنکُم أمرٌ أکرَهُهُ لَاُکثِرَنَّ قَتلاکُم . ثُمَّ سارَ نَحوَ جَيشانَ وهُم شيعَهٌ لِعَلِيٍّ فَقاتَلَهُم ، فَهَزَمَهُم ، وقَتَلَ فيهِم قَتلاً ذَريعا ، ثُمَّ رَجَعَ إلى صَنعاءَ . وسارَ جارِيَهُ بنُ قُدامَهَ السَّعدِيُّ حَتّى أتى نَجرانَ وطَلَبَ بُسرا ، فَهَرَبَ مِنهُ فِى الأَرضِ ، ولَم يَقُم لَهُ ، وقَتَلَ مِن أصحابِهِ خَلقا ، وأتبَعَهُم بِقَتلٍ وأسرٍ حَتّى بَلَغَ مَکَّهَ ، ومَرَّ بُسرٌ حَتّى دَخَلَ الحِجازَ لا يَلوى عَلى شَىءٍ . فَأخَذَ جارِيَهُ بنُ قُدامَهَ أهلَ مَکَّهَ بِالبَيعَهِ ، فَقالوا : قَد هَلَکَ عَلِيٌّ فَلِمَن نُبايِعُ ؟ قالَ : لِمَن بايَعَ لَهُ أصحابُ عَلِيٍّ بَعدَهُ ، فَتَثاقَلوا . فَقالَ : وَاللّهِ ، لَتُبايِعُنَّ ولَو بِأستاهِکُم ، فَبايَعوا ودَخلَ المَدينَهَ ، وقَدِ اصطَلَحوا عَلى أبى هُرَيرَهَ فَصَلّى بِهِم ، فَفَرَّ مِنهُ أبو هُرَيرَهَ . فَقالَ جارِيَهُ : يا أهلَ المَدينَهِ ! بايِعوا لِلحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ ، فَبايَعوا . ثُمَّ خَرَجَ يُريدُ الکوفَهَ ، فَرَدَّ أهلُ المَدينَهِ أبا هُرَيرَهَ ... وحَدَّثَ أبُو الکَنودِ أنَّ جارِيَهَ مَرَّ فى طَلَبِ بُسرٍ فَما کانَ يَلتَفِتُ إلى مَدينَهَ ، ولا يَعرُجُ عَلى شَىءٍ حَتَّى انتَهى إلَى اليَمَنِ ونَجرانَ ، فَقَتَلَ مَن قَتَلَ ، وهَرَبَ مِنهُ بُسرٌ ، وحَرَّقَ تَحريقا ، فَسُمِّىَ مُحَرِّقا . (3)

.

1- .النحل : 112 .

2- .هکذا فى المصدر ، والصحيح : «هؤلاء» .

3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 197 وراجع الغارات : ج 2 ص607628 والفتوح : ج 4 ص 231 240 .

تاریخ الیعقوبی:معاویه، بُسْر بن ابی اَرطات را بسر بن ارطات عامری از بنی عامر هم گفته اند با سه هزار نفر فرستاد و به او گفت: برو تا به مدینه بگذری. اهل مدینه را آواره کن، به هر که گذشتی او را بهراسان و به هر کس رسیدی که مالی داشت و در اطاعت ما نبود، غارتش کن. به مردم مدینه چنین وانمود کن که قصد جانشان را کرده ای و هیچ برائت و عذری نزد تو ندارند. پیش برو تا به مکّه برسی. در مکّه متعرّض کسی نشو . مردم بین مکّه و مدینه را به وحشت بینداز و آنان را آواره و پراکنده ساز . سپس پیش برو تا به صنعا برسی، که آن جا پیروانی داریم و نامه آنان به من رسیده است. بُسر خارج شد. به هیچ قبیله ای از قبایل عرب نمی گذشت ، مگر آن که طبق دستور معاویه با آنان رفتار می کرد تا آن که به مدینه رسید. فرماندار مدینه ابو ایّوب انصاری بود که از مدینه گریخت. بُسر وارد شد و به منبر رفت و سپس گفت: ای مردم مدینه! مَثل بدی برای شماست : «آبادی امن و مطمئنی که رزق و روزی اش فراوان از هر سوی می آمد، پس به نعمت های خدا ناسپاسی کردند، خدا هم به خاطر عملکردشان جامه گرسنگی و ترس بر آنان چشاند» . آگاه باشید که خداوند این مَثل را بر شما وارد ساخته و شما را اهل آن قرار داده است . بدا به چهره هایتان! سپس پیوسته به آنان دشنام می داد، تا فرود آمد. جابر بن عبد اللّه انصاری نزد امّ سلمه ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: بیم آن داشتم که کشته شوم . این بیعت هم بیعت گم راهی است. امّ سلمه گفت: پس بیعت کن . همانا تقیّه اصحاب کهف را وا داشت که صلیب [برگردن] بیاویزند و در جشن ها با مردمشان شرکت کنند. بُسر در مدینه خانه هایی را ویران کرد . سپس رفت تا به مکّه رسید، و باز هم رفت تا وارد یمن شد. فرماندار علی علیه السلام در یمن عبید اللّه بن عبّاس بود. خبر به علی علیه السلام رسید. به سخنرانی ایستاد و فرمود: «ای مردم! اوّلین کاهش شما، رفتن خردمندان و صاحبان فکر از میان شما بود؛ آنان که سخن می گفتند و راست می گفتند؛ می گفتند و عمل می کردند. من شما را در رفت و برگشت و نهان و آشکار و شب و روز دعوت کردم، و دعوت من جز بر فرارتان نمی افزاید. نه موعظه سودتان می بخشد و نه دعوت به هدایت و حکمت. به خدا سوگند ، من می دانم که چه چیزی شما را اصلاح می کند؛ ولی در این کارْ تباه شدن من است. اندکی مهلتم دهید، به خدا سوگند ، کسی به سراغ شما می آید که اندوهگینتان می سازد، شما را شکنجه می دهد، خدا هم او را به سبب شما عذاب می کند. از ذلّت اسلام و تباهی دین همین است که پسر ابو سفیان، اراذل و

اوباش و اشرار را فرا می خوانَد، جوابش می دهند ، و من شما را فرا می خوانم و شما صلاح نمی یابید و می گریزید. این بُسر است که به یمن آمده است. پیش از آن نیز به مکّه و مدینه رفته است». جاریه بن قدامه سعدی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! خدا ما را از قُرب تو محروم نکند و دوری تو را نشانمان ندهد! تربیت تو تربیت خوبی است . به خدا سوگند ، تو پیشوای خوبی هستی. من برای نبرد با این قوم آماده ام . مرا به سویشان اعزام کن. حضرت فرمود: «مهیّا شو . تا آن جا که می دانم ، تو در سختی و آسایش، دلیر مردی و خجسته و نیک سرشتی». سپس وهب بن مسعود خَثعمی برخاست و گفت: من [مردم را] فرا می خوانم ، ای امیر مؤمنان! فرمود: «فرا خوان . خداوند بر تو خجستگی دهد!». جاریه با دو هزار نفر و وهب بن مسعود هم با دو هزار نفر بیرون شدند. علی علیه السلام آنان را فرمان داد که در پی بُسر باشند، هر جا که باشد، تا به او برسند. وقتی به هم رسیدند، جاریه فرمانده همه است. جاریه از بصره خارج شد و وهب از کوفه، تا در سرزمین حجاز به هم برخوردند. بُسر از طائف گذشت تا وارد یمن شد. عبید اللّه بن عبّاس از یمن گریخته بود و عبد اللّه بن عبد المدانِ حارثی را به جای خود گذاشته بود. بُسر آمد و او و پسرش مالک بن عبد اللّه را کشت. عبید اللّه بن عبّاس دو پسرش عبد الرحمان و قُثَم را نزد جویریه دختر قارظ کنانی که مادر آن دو بود گذاشته بود و مردی از کنانه را هم به جای خود گذاشته بود. چون بُسر به نزد آن زن رسید، دو پسر عبید اللّه را طلبید تا آنان را بکشد. آن مردِ کنانی شمشیرش را کشید و گفت: به خدا سوگند ، در دفاع از این دو کشته می شوم، تا عذری نزد خدا و مردم داشته باشم. با شمشیرش به زد و خورد پرداخت تا کشته شد. زنانی از بنی کنانه بیرون آمدند و گفتند: ای بُسر! مردان اند که می جنگند، بچه ها چه کرده اند؟ به خدا سوگند ، [در]جاهلیّت هم کودکان را نمی کشتند . به خدا حکومتی که جز با کشتن کودکان و بی رحمی استوار نشود، بد حکومتی است. بُسر گفت: به خدا سوگند ، تصمیم داشتم شما زنان را نیز از دم تیغ بگذرانم. آن دو کودک را پیش کشید و سرشان را بُرید ... . سپس بُسر مردم نجران را گرد آورد و گفت: ای برادران مسیحی! به آن که جز او معبودی نیست ، سوگند ، اگر از شما گزارش ناخوشایندی دریافت کنم ، کشته هایتان را افزون خواهم ساخت. سپس به سوی جیشان که پیروان علی علیه السلام بودند شتافت و با آنان جنگید و تار و مارشان کرد و قتل عامشان کرد . آن گاه به صنعا بازگشت. جاریه بن قدامه سعدی به راه افتاد تا به نجران رسید و بُسر را طلبید. بُسر از او به جاهای دیگر گریخت و برای مقابله با او نَایستاد و از یاران او گروهی را کشت و با کشتن و اسیر گرفتن در پی آنان افتاد، تا به مکّه رسید. بُسر گذشت تا وارد حجاز شد و به چیزی توجّه نمی کرد. جاریه

بن قدامه از مردم مکّه بیعت گرفت. گفتند: علی علیه السلام کشته شده است، با چه کسی بیعت کنیم؟ گفت: با هرکس که یاران علی علیه السلام پس از او با وی بیعت کردند. امّا آنان بیعت نمی کردند. گفت: به خدا سوگند ، باید بیعت کنید، هرچند با نشیمنگاه هایتان! پس بیعت کردند و وارد مدینه شد، در حالی که با ابو هریره سازش کرده بودند که با آنان نماز بخواند. ابو هریره از او گریخت. جاریه گفت: ای مردم مدینه! با حسن بن علی علیهماالسلام بیعت کنید. آنان هم بیعت کردند. سپس به قصد کوفه خارج شد. مردم مدینه ابو هریره را بازگرداندند... . ابو الکنود گفته است: جاریه در پی بُسر می رفت و به هیچ شهری و به هیچ چیز توجّهی نمی کرد، تا آن که به یمن و نجران رسید و بسیاری را کشت و بُسر از وی گریخت. نیز بسیاری از جاها را آتش زد. از این رو «آتش افروز» نامیده شد.

.

ص: 170

. .

ص: 171

. .

ص: 172

. .

ص: 173

. .

الاستيعاب :أرسَلَ مُعاوِيَهُ بُسرَ بنَ أرطاهَ إلَى اليَمَنِ ، فَسَبى نِساءً مُسلِماتٍ ، فَأُقِمنَ فِى السّوقِ . (1)

تاريخ اليعقوبى عن أبى خالد الوالبى :قَرَأتُ عَهدَ عَلِىٍّ لِجارِيَهَ بنِ قُدامَهَ : اُوصيکَ يا جارِيَهُ بِتَقوَى اللّهِ ؛ فَإنَّها جَموعُ الخَيرِ ، وسِر عَلى عَونِ اللّهِ ، فَالقَ عَدُوَّکَ الَّذى وَجَّهتُکَ لَهُ ، ولا تُقاتِل إلّا مَن قاتَلَکَ ، ولا تُجهِز عَلى جَريحٍ ، ولا تُسَخِّرَنَّ دابَّهً ، وإن مَشَيتَ ومَشى أصحابُکَ . ولا تَستَأثِر عَلى أهلِ المِياهِ بِمِياهِهِم ، ولا تَشرَبَنَّ إلّا فَضلَهُم عَن طيبِ نُفوسِهِم ، ولا تَشتِمَنَّ مُسلِما ولا مُسلِمَهً ؛ فَتوجِبَ عَلى نَفسِکَ ما لَعَلَّکَ تُؤَدِّبُ غَيرَکَ عَلَيهِ . ولا تَظلِمَنَّ مُعاهَدا ، ولا مُعاهَدَهً ، وَاذكُرِ اللّهَ ، ولا تَفتُر لَيلاً ولا نَهارا ، وَاحمِلوا رَجّالَتَکُم ، وتَواسَوا فى ذاتِ أيديکُم ، وأجدِدِ السَّيرَ ، وأجلِ العَدُوَّ مِن حَيثُ كانَ ، وَاقتُلهُ مُقبِلاً ، وَاردُدهُ بِغَيظِهِ صاغِرا . وَاسفِکِ الدَّمَ فِى الحَقِّ ، وَاحقِنهُ فِى الحَقِّ ، ومَن تابَ فَاقبَل تَوبَتَهُ ، وإخبارَکَ فى كُلِّ حينٍ بِكُلِّ حالٍ ، وَالصِّدقَ الصِّدقَ ! فَلا رَأىَ لِكَذوبٍ . (2)

.

1- .الاستيعاب : ج 1 ص 243 الرقم 175 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 200 .

الاستیعاب:معاویه، بُسْر بن اَرطات را به یمن فرستاد. او هم زنان مسلمان را به اسارت گرفت و آنان در بازار به فروش گذاشته شدند.

تاریخ الیعقوبی به نقل از ابو خالد والبی : فرمان علی علیه السلام به جاریه بن قدامه را خواندم: «ای جاریه ! تو را به تقوای الهی که فرا گیرنده خیر است، فرا می خوانم. به یاری خدا حرکت کن و با دشمنت که تو را به سوی او گسیل دادم ، رویاروی شو و جز با کسی که با تو بجنگد، نجنگ . بر زخمی حمله نکن و هر چند تو و یارانت پیاده باشید، حیوانی را از آنان به تصرّف مگیر . آب صاحبان آب را به خودت اختصاص مده و جز بازمانده آب آنان را ، آن هم از روی رضایتشان ، منوش . به زن و مرد مسلمان دشنام مده که بر خویشتن همان فراهم آوری که به خاطر آن شاید دیگری را ادب می کنی . به هیچ زن و مرد پیمان بسته ای (اهل کتاب) ستم مکن . به یاد خدا باش و نه در شب و نه در روز، سستی مکن. پیاده نظام خود را سوار کنید و در آنچه در دست شماست، ایثار کنید. در کوه و دشت بشتاب و دشمن را از هر جا که هست ، بکوچان . اگر روی آورد، او را بکش و با خشم و خواری برگردان. خون را به حق بریز و به حق نگه دار. هر کس توبه کرد، توبه اش را بپذیر. در هر لحظه و هر حال ، خبرها را برسان. راست باش، راست ، که دروغگو را اندیشه و فکری نیست !».

.

الغارات عن عبد الرحمن السلمى :رَجَعَ بُسرٌ فَأَخَذَ عَلى طَريقِ السَّماوَةِ ، حَتّى أتَى الشّامَ فَقَدِمَ عَلى مُعاوِيَةَ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إحمَدِ اللّهَ ؛ فَإنّى سِرتُ فى هذَا الجَيشِ أقتُلُ عَدُوَّکَ ذاهِبا وراجِعا لَم يَنكُب رَجُلٌ مِنهُم نَكَبَةً . فَقالَ مُعاوِيَةُ : اللّهُ فَعَلَ ذلِکَ لا أنتَ ! ! وكانَ الَّذى قَتَلَ بُسرٌ فى وَجهِهِ ذاهِبا وراجِعاً ثَلاثينَ ألفا ، وحَرَّقَ قَوما بِالنّارِ . (1)

الغارات عن الكلبى ولوط بن يحيى الأزدى :إنَّ ابنَ قَيسِ بنِ زُرارَةَ الشّاذى فَخذٌ مِن هَمدانَ قَدِمَ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام فَأخبَرَهُ بِخُروجِ بُسرٍ ، فَنَدَبَ عَلِيٌّ عليه السلام النّاسَ فَتثاقَلوا عَنهُ ، فَقالَ : أ تُريدونُ أن أخرُجَ بِنَفسى فى كَتيبَةٍ تَتبَعُ كَتيبَةً فِى الفَيافى (2) وَالجِبالِ ؟ ! ذَهَبَ وَاللّهِ مِنكُم اُولُو النُّهى وَالفَضلِ الَّذينَ كانوا يُدعَونَ فَيُجيبونَ ، ويُؤمَرونَ فَيُطيعونَ ، لَقَد هَمَمتُ أن أخرُجَ عَنكُم فَلا أطلُبُ بِنَصرِكُم مَا اختَلَفَ الجَديدانِ . فَقامَ جارِيَةُ بنُ قُدامَةَ ، فَقالَ : أنَا أكفيكَهُم يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَقالَ : أنتَ لَعَمرى لَميمونُ النَّقيبَةِ ، حَسَنُ النِّيَّةِ ، صالِحُ العَشيرَةِ . ونَدَبَ مَعَهُ ألفَينِ ، وقالَ بَعضُهُم : ألفا . وأمَرَهُ أن يَأتِىَ البَصرَةَ فَيَضُمَّ إلَيهِ مِثلَهُم ، فَشَخصَ جارِيَةُ وخَرَجَ مَعَهُ يُشَيِّعُهُ ، فَلَمّا وَدَّعَهُ قالَ : اِتَّقِ اللّهَ الَّذى إلَيهِ تَصيرُ ، ولا تَحتَقِر مُسلِما ولا مُعاهَدا ، ولا تَغصِبَنَّ مالاً ولا وَلَدا ولا دابَّةً وإن خَفيتَ وتَرَجَّلتَ ، وصَلِّ الصَّلاةَ لِوَقتِها . فَقَدِمَ جارِيَةُ البَصرَةَ فَضَمَّ إلَيهِ مِثلُ الَّذى مَعَهُ ثُمَّ أخَذَ طَريقَ الحِجازِ حَتّى قَدِمَ اليَمَنَ ، لَم يَغصِب أحَدا ، ولَم يَقتُل أحَدا إلّا قَوما ارتَدّوا بِاليَمَنِ ، فَقَتَلَهُم وحَرَّقَهُم ، وسَأَلَ عَن طَريقِ بُسرٍ ، فَقالوا : أخَذَ عَلى بِلادِ بَنى تَميمٍ ، فَقالَ : أخَذَ فى دِيارِ قَومٍ يَمنَعونَ أنفُسَهُم ، فَانصَرَفَ جارِيَةُ فَأقامَ بِجُرَشَ . (3)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 639 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 17 وفيه من «أحمدُ اللّه . ..» .
2- .هى البَرارِى الواسِعه ، جمع فَيْفاء (النهايه: ج 3 ص 485 «فيف»).
3- .الغارات : ج 2 ص 622 .

الغارات به نقل از عبدالرحمان سلمی : بُسر بازگشت و راه سماوه را پیش گرفت تا به شام رسید. نزد معاویه رفت و گفت: ای امیر مؤمنان! خدا را شکر کن، با این سپاهی که برای جنگ با دشمنت رفتم، چه در رفتن و چه بازگشت، به هیچ یک از آنان آسیبی نرسید. معاویه گفت: این کار خداست، نه تو! بُسر در رفت و برگشت، سی هزار تن را کشته و گروهی را هم به آتش سوزانده بود.

الغارات به نقل از کلبی و لوط بن یحیی : پسر قیس بن زُراره شاذی ، از طایفه ای از هَمْدان ، نزد علی علیه السلام آمد و او را از خروج بُسر آگاهانید. علی علیه السلام مردم را فرا خواند، ولی سنگینی کردند. فرمود: «آیا می خواهید من خودم با گُردانی در پی گُردانی از نیروها در دشت ها و کوه ها بیرون بروم؟ به خدا سوگند، خردمندان و فرزانگان شما رخت بر بسته اند ؛ آنان که هرگاه فرا خوانده می شدند ، اجابت می کردند و چون فرمان می یافتند، فرمان می بردند. تصمیم گرفته ام از شما دور شوم و تا شب و روز در گردش است (برای همیشه) از شما یاری نطلبم». جاریه بن قدامه برخاسته، گفت: من به جای آنان تو را کفایت می کنم، ای امیر مؤمنان! فرمود: «به جانم سوگند، تو خجسته سیرت و نیک آهنگ و شایسته دودمانی». و همراه او دوهزار نفر را فرا خواند (و گفته اند: هزار نفر) و فرمانش داد که به بصره رود و همان تعداد هم از آن جا بر آنان بیفزاید. جاریه بیرون شد و حضرت برای بدرقه او همراهش بیرون آمد. چون با او بدرود گفت، فرمود: «از خدایی پروا کن که به سوی او باز می گردی. هیچ مسلمان یا غیرمسلمانِ عهد بسته ای را تحقیر مکن، هیچ مال و مَرکب و فرزندی را به غصب مگیر، هرچند پا برهنه و پیاده باشی ، و نماز را به وقتش بخوان». جاریه به بصره آمد و به تعدادی که با او بودند ، بر نفرات خود افزود . سپس راه حجاز در پیش گرفت تا به یمن رسید. نه کسی را غاصبانه گرفت و نه کسی را کُشت، مگر گروهی را در یمن که به ارتداد از دین برگشته بودند. آنان را کشت و سوزاند و مسیر بُسر را پرسید. گفتند: به سوی سرزمین بنی تمیم رفته است. گفت: به سوی سرزمین قومی که از خویشتن دفاع می کنند! جاریه برگشت و در جُرَش (1) ماند.

.

1- .از استان های یمن در سمت مکّه (معجم البلدان : ج 2 ص 126) . پیامبر خدا در سال دهم هجری ، با صلح آن جا را گشود. امروز یکی از شهرهای حجاز است.

الغارات عن أبى ودّاك الشاذى :قَدِمَ زُرارَهُ بنُ قَيسٍ الشّاذى فَخَبَّرَ عَلِيّا عليه السلام بِالعِدَّهِ الَّتى خَرَجَ فيها بُسرٌ ، فَصَعِدَ المِنبَرَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيه ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ؛ أيُّهَا النّاسُ ! فَإِنَّ أوَّلَ فُرقَتِكُم وبَدءِ نَقصِكُم ذَهابُ أُولِى النُّهى وأهلِ الرَّأيِ مِنكُمُ ، الَّذينَ كانوا يُلقَونَ فَيُصَدِّقونَ ، ويَقولونَ فَيَعدِلونَ، ويُدعَونَ فَيُجيبونَ ، وأنَا وَاللّهِ قَد دَعَوتُكُم عَودا وبَدءا وسِرّا وجِهارا ، وفِى اللَّيلِ وَالنَّهارِ وَالغُدُوِّ وَالآصالِ ، فَما يَزيدُكُم دُعائى إلّا فِرارا وإدبارا ، أ ما تَنفَعُكُمُ العِظَهُ وَالدُّعاءُ إلَى الهُدى وَالحِكمَهِ ، وإنّى لَعالِمٌ بِما يُصلِحُكُم ويُقِيمُ أوَدَكُم ، ولكِنّى وَاللّهِ لا اُصلِحُكُم بِإفسادِ نَفسى ، ولكِن أمهِلونى قَليلاً ، فَكَأنَّكُم وَاللّهِ بِامرِئٍ قَد جاءَكُم يَحرِمُكُم ويُعَذِّبُكُم فَيُعَذِّبُهُ اللّهُ كَما يُعَذِّبُكُم . إنَّ مِن ذُلِّ المُسلِمينَ وهَلاكِ الدَّينِ أنَّ ابنَ أبى سُفيانَ يَدعُو الأَراذِلَ وَالأَشرارَ فَيُجابُ ، وأدعوكُم وأنتُمُ الأَفضَلونَ الأَخيارُ فَتُراوِغونَ وتُدافِعونَ ، ما هذا بِفِعلِ المُتَّقينَ ، إنَّ بُسرَ بنَ أبى أرطاهَ وَجَّهَ إلَى الحِجازِ ، وما بُسرٌ ؟ ! لَعَنَهُ اللّهُ ، لِيَنتَدِب إلَيهِ مِنكُم عِصابَهٌ حَتّى تَرُدّوهُ عَن شَنَّتِهِ ، فَإنَّما خَرَجَ فى سِتِّمِئَهٍ أو يَزيدونَ . قالَ : فَسَكَتَ النّاسُ مَلِيّا لا يَنطِقونَ ، فَقالَ : ما لَكُم أ مُخرَسونَ أنتُم لا تَتَكَلَّمونَ ؟ فَذَكَرَ عَنِ الحارِثِ بنِ حَصيرهَ عَن مُسافِرِ بنِ عَفيفٍ قالَ : قامَ أبو بُردَهَ بنُ عَوفٍ الأَزدِىُّ فَقالَ : إن سِرتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ سِرنا مَعَكَ ، فَقالَ : اللّهُمَّ ما لَكُم ؟ لا سُدِّدتُم لِمَقالِ الرُّشدِ ، أ فى مِثلِ هذا يَنبَغى لى أن أخرُجَ ؟ ! إنَّما يَخرُجُ فى مِثلِ هذا رَجُلٌ مِمَّن تَرضَونَ مِن فُرسانِكُم وشُجعانِكُم ، ولا يَنبَغى لى أن أدَعَ الجُندَ وَالمِصرَ ، وبَيتَ المالِ ، وجِبايَهَ الأَرضِ ، وَالقَضاءَ بَينَ المُسلِمينَ ، وَالنَّظَرَ فى حُقوقِ النّاسِ ، ثُمَّ أخرُجَ فى كَتيبهٍ أتبَعُ اُخرى فِى الفَلَواتِ وشَعَفِ الجِبالِ ، هذا وَاللّهِ الرَّأىُ السّوءُ ، وَاللّهِ لَولا رَجائى عِندَ لِقائِهِم ، لَو قَد حُمَّ لى لِقاؤُهُم ، لَقَرَّبتُ رِكابى ثُمَّ لَشَخَصتُ عَنكُم فَلا أطلُبُكُم مَا اختَلَفَ جَنوبٌ وشَمالٌ ، فَوَاللّهِ إنَّ فى فِراقِكُم لَراحَهً لِلنَّفسِ وَالبَدَنِ . فَقامَ إلَيهِ جارِيَهُ بنُ قُدامَهَ السَّعدِىُّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ لا أعدَمَنَا اللّهُ نَفسَكَ ، ولا أرانَا اللّهُ فِراقَكَ ، أنَا لِهؤُلاءِ القَومِ ، فَسَرِّحنى إلَيهِم ، قالَ : فَتَجَهَّز ؛ فَإنَّكَ ما عَلِمتُ مَيمونُ النَّقيبَهِ . وقامَ إلَيهِ وَهَبُ بنُ مَسعودٍ الخَثعَمِىُّ ، فَقالَ : أنَا أنتَدِبُ إلَيهِم يا أميرَ المُؤمِنينَ ! قالَ : فَانتَدِب بارَكَ اللّهُ فيكَ ، ونَزَلَ . (1)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 624 ، الإرشاد : ج 1 ص 272 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 215 كلاهما نحوه وليس فيهما من «إنّ بسر بن أبى أرطاه . ..» .

الغارات به نقل از ابو ودّاک شاذی : زراره بن قیس شاذی آمد و خروج بُسر به همراه عده ای را به علی علیه السلام خبر داد. حضرت بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: امّا بعد؛ ای مردم! نخستین جدایی و آغاز کاهش شما، رفتن خردمندان و فرزانگان شماست؛ آنان که چون سخن به آنان گفته می شد ، تصدیق می کردند ؟ می گفتند و عدالت داشتند؛ فرا خوانده می شدند و اجابت می کردند. به خدا سوگند، من شما را در آغاز و پایان و آشکار و نهان و شب و روز و صبح و عصر فرا خواندم، و دعوتم جز بر فرار و رویگردانی شما نیفزود. آیا پند و دعوت به هدایت و حکمت، سودتان نمی بخشد؟ من به آنچه شما را اصلاح می کند و کجی تان را استوار می سازد ، دانایم ؛ ولی به خدا سوگند ، شما را به بهای تباه ساختن خودم اصلاح نمی کنم! ولی اندکی مهلتم دهید. به خدا سوگند ، کسی بر شما مسلّط خواهد شد که محرومتان ساخته، عذابتان می کند و خدا هم او را عقوبت می کند، آن گونه که او شما را شکنجه می دهد. از ذلّت مسلمانان و تباهی دین است که پسر ابو سفیان، فرومایگان و اشرار را فرا می خوانَد و پاسخ می شنود؛ولی من شما شایستگان و نیکان را دعوت می کنم، طفره می روید و امروز و فردا می کنید! این، کار تقوا پیشگان نیست.بُسر بن ارطات روی به حجاز آورده است. و مگر بُسر کیست؟ خدا لعنتش کند! گروهی از شما به سویش بشتابید تا او را از غارتش بازگردانید. او با ششصد نفر یا بیشتر تاخته است». مردم مدّتی سرافکنده ، ساکت ماندند و چیزی نگفتند. فرمود: «شما را چه می شود؟ لال شده اید که حرف نمی زنید؟» . حارث بن حصیره از مسافر بن عفیف نقل کرده است که ابو برده اَزْدی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! اگر حرکت کنی با تو کوچ می کنیم. [خطاب به جمع] فرمود: «خداوندا! شما را چه می شود؟ زبانتان به گفتار راست استوار مباد! آیا در چنین موقعیّتی سزاوار است که من برون آیم؟ در این وضعیّت، مردی از شجاعان و تک سواران شما که قبولش دارید ، باید به مقابله برآید. سزاوار نیست که من سپاه و شهر و بیت المال و کار جمع آوری خراج و داوری میان مسلمانان و بازرسی حقوق مردم را رها کنم و همراه گُردانی در پی گُردانی دیگر، در دشت ها و کوهستان ها بیرون آیم. به خدا سوگند، این اندیشه بدی است. به خدا سوگند ، اگر امید شهادت در نبرد با آنان نداشتم که امید دارم که نصیبم شود اسبم را نزدیک آورده، پا در رکاب نهاده ، از شما جدا می شدم و هرگز تا زمین در چرخش است جویای شما نمی شدم. به خدا سوگند، آسایش جسم و جان در دوری از شماست». جاریه بن قُدامه سعدی

برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند، ما را بی تو قرار ندهد و به هجرانت مبتلایمان نسازد! من آماده نبرد با آنانم . مرا به سوی آنان اعزام کن. فرمود: «آماده شو . از وقتی که یاد دارم، تو خجسته سرشت بوده ای!». وَهْب بن مسعود خَثْعَمی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! من مردم را به سوی آنان فرا می خوانم. فرمود: «فراخوان . خداوند تو را برکت دهد!». و فرود آمد.

.

ص: 180

. .

ص: 181

. .

الفتوح بَعدَ غارَهِ بُسرِ بنِ أرطاةَ عَلى حَضرَمَوتَ وَاستِنفارِ الإمامِ عليه السلام أهلَ الكوفَهِ : قالَ لَهُم عَلِىٌّ : ما لَكُم لا تَرُدّونَ جَوابا ولا تُرجِعونَ قَولاً ؟ أدعوكُم إلى جِهادِ عَدُوِّكُم سِرّا وجَهرا فَلَم يَزِدكُم دُعائى إلّا فِرارا ، أ تَتَناشَدونَ الأشعارَ وتَتَسَلّونَ عَنِ الأسفارِ ، تَرِبَت يَداكُم ! لَقَد نَسيتُمُ الحَربَ وَالِاستِعدادِ لَها ، فَأصبَحَت قُلوبُكُم فارِغَةً عَن ذِكرِها . قالَ : فَلَم يُجِبهُ أحَدٌ مِنهُم بِشَىءٍ . فَقالَ : أ وَلَيسَ مِنَ العَجَبِ أنَّ مُعاوِيَهَ يَأمُرُ فَيُطاعُ ويَدعو فَيُجابُ ، وآمُرُكُم فَتُخالِفونَ وأدعوكُم فَلا تُجيبونَ ؟ ذَهَبَ وَاللّهِ اُولُو النُّهى وَالفَضلِ وَالتُّقى ، الَّذينَ كانوا يَقولونَ فَيَصدُقونَ ، ويُدعَونَ فَيُجيبونَ ، ويَلقَونَ عَدُوَّهُم فَيَصبِرونَ ، وبَقيتُ فى حُثالَهِ قَومٍ لا يَنتَفِعونَ بِمَوعِظَهٍ ولا يُفَكِّرونَ فى عاقِبَهٍ . لَقَد هَمَمتُ أن أشخَصَ عَنكُم فَلا أطلُبَ نَصرَكُم مَا اختَلَفَ الجَديدانِ (1) ، وإنّى لَعالِمٌ بِما يُصلِحُكُم ويُقيمُ أوَدَكُم ، وكَأنّى بِكُم وقَد وَلّاكُم مِن بَعدى مَن يَحرِمُكُم عَطاءَكُم ويَسومُكُم سوءَ العَذابِ ، وَاللّهُ المُستَعانُ وعَلَيهِ التُّكلانُ . فَلَمّا فَرَغَ عَلِىٌّ عليه السلام ونَظَرَ أنَّهُ لَيسَ يُجيبُهُ أحَدٌ ، انصَرَفَ إلى مَنزِلِهِ . (2)

.

1- .الجديدان : الليل والنهار (لسان العرب : ج 3 ص 111 «جدد») .
2- .الفتوح : ج 4 ص 237 .

الفتوح:پس از آن که بُسر بن ارطات بر حَضرَموت شبیخون زد و امام علیه السلام کوفیان را برای جهاد فراخواند، به آنان فرمود: «شما را چه می شود که جوابم را نمی دهید و چیزی نمی گویید؟ آشکارا و نهانْ شما را به نبرد با دشمنتان فرامی خوانم و فراخوان من جز بر گُریزتان نمی افزاید؟ آیا شعر و رجز می خوانید و از عزیمت گریزانید؟ دستانتان پریشان و بریده باد! جنگ و آمادگی نبرد را از یاد برده اید و دل هایتان از یاد آن غافل مانده است». کسی چیزی پاسخش نداد. فرمود: «آیا شگفت نیست که معاویه فرمان می دهد و می پذیرند، فرا می خواند و جواب می دهند؛ ولی من فرمانتان می دهم، مخالفت می کنید و فرا می خوانم، جواب نمی دهید؟! به خدا سوگند، خردمندان و فرزانگان و پرهیزگاران شما رفته اند؛ آنان که چون سخن می گفتند، راست می گفتند و چون فراخوانده می شدند، پاسخ می دادند و با دشمن رو به رو شده، مقاومت می کردند. اکنون من با فرومایگانی مانده ام، که نه از پند بهره می گیرند و نه به سرانجام می اندیشند. تصمیم گرفته ام از شما جدا شوم و همواره تا شب و روز در رفت و آمدند، از شما یاری نخواهم. من می دانم که چه چیزی شما را اصلاح و کژی شما را درست می کند. گویا می بینم پس از من کسی بر شما حاکم می شود که از حقوقتان محرومتان می کند و بدترین شکنجه را بر شما وارد می آورد. از خدا یاری می خواهم و تکیه بر اوست». چون سخن علی علیه السلام پایان یافت و دید کسی پاسخ نمی دهد، به خانه اش بازگشت.

.

الغارات عن عبد الرحمن بن نعيم :اِجتَمَعَ ذاتَ يَومٍ هُوَ [أى بُسرٌ]وعُبَيدُ اللّهِ بنُ العَبّاسِ عِندَ مُعاوِيَةَ بَعدَ صُلحِ الحَسَنِ عليه السلام فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ لِمُعاوِيَةَ : أنتَ أمَرتَ هذَا القاطِعَ البَعيدَ الرَّحِمَ القَليلَ الرَّحمَ بِقَتلِ ابنَىَّ . فَقالَ مُعاوِيَةُ : ما أمَرتُهُ بِذلِکَ ولا هَوَيتُ . فَغَضِبَ بُسرٌ ورَمى بِسَيفِهِ وقالَ : قَلَّدتَنى هذَا السيفَ وقُلتَ : اِخبِط بِهِ النّاسَ حَتّى إذا بَلَغتَ ما بَلَغتَ ، قُلتَ : ما هَوَيتُ ولا أمَرتُ . فَقالَ مُعاوِيَةُ : خُذ سَيفَکَ ! فَلَعَمرى إنَّکَ لَعاجِزٌ حينَ تُلقى سَيفَکَ بَينَ يَدَى رَجُلٍ مِن بَنى عَبدِ مَنافٍ ، وقَد قَتَلتَ ابنَيهِ أمسِ . فَقالَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ : أ تَرانى كُنتُ قاتِلَهُ بِهِما ؟ فَقالَ ابنٌ لِعُبَيدِ اللّهِ : ما كُنّا نَقتُلُ بِهِما إلّا يَزيدَ وعَبدَ اللّهِ ابنَى مُعاوِيَةَ . فَضَحِکَ مُعاوِيَةُ ، وقالَ : وما ذَنبُ يَزيدَ وعَبدِ اللّهِ ؟ ! (1)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 661 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 216 عن هشام ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 17 عن أبى الحسن المدائنى وكلاهما نحوه .

الغارات به نقل از عبدالرحمان بن نعیم : پس از صلح امام حسن علیه السلام ، روزی بُسر و عبید اللّه بن عبّاس [که به معاویه پیوسته بود] با هم نزد معاویه بودند. عبید اللّه بن عبّاس به معاویه گفت: آیا تو به این بی رحم قطع کننده رَحِم دستور دادی پسرانم را بکشد؟ معاویه گفت: من نه فرمان دادم و نه دلم این را می خواست . بُسر خشمگین شد و شمشیرش را پرت کرد و گفت: تو این شمشیر را به من دادی و گفتی مردم را با آن سرکوب کن ، تا هر جا که بکُشد! حالا می گویی نه دستور دادم و نه مایل بودم؟ معاویه گفت: شمشیرت را بردار. به جانم سوگند، وقتی پیش مردی از بنی عبد مناف که دیروز دو پسرش را کشته ای شمشیرت را پرت می کنی، ناتوانی! عبید اللّه بن عبّاس گفت: به من حق می دهی در برابر آن دو فرزند، او را بکشم؟ یکی از پسران عبید اللّه گفت: در مقابل آن دو، جز یزید و عبد اللّه (پسران معاویه) را نمی کشیم. معاویه خندید و گفت: یزید و عبد اللّه چه گناهی کرده اند؟!

M555_T1_File_6510281

.

الفصل التاسع: تمنّى الاستشهاد9 / 1إنَّ أحَبَّ ما أنَا لاقٍ إلَىَّ المَوتُالإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ عليه السلام فى ذَمِّ العاصينَ مِن أصحابِهِ : أحمَدُ اللّهَ عَلى ما قَضى مِن أمرٍ ، وقَدَّرَ مِن فِعلٍ ، وعَلَى ابتِلائى بِكُم أَيَّتُهَا الفِرقَهُ الَّتى إذا أمَرتُ لَم تُطِع ، وإذا دَعَوتُ لَم تُجِب . إن أُمهِلتُم خُضتُم ، وإن حورِبتُم خُرتُم ، وإنِ اجتَمَعَ النّاسُ عَلى إمامٍ طَعَنتُم،وإن اُجِئتُم إلى مُشاقَّهٍ نَكَصتُم. لا أبا لِغَيرِكُم ! ما تَنتَظِرونَ بِنَصرِكُم وَالجِهادِ عَلى حَقِّكُم ؟ المَوتَ أوِ الذُّلَّ لَكُم ؟ فَوَاللّهِ لَئِن جاءَ يَومى ولَيَأتِيَنَّى لَيُفَرِّقَنَّ بَينى وبَينَكُم وأنَا لِصُحبَتِكُم قالٍ ، وبِكُم غيرُ كَثيرٍ . للّهِ أنتُم ! أ ما دينٌ يَجمَعُكُم ! ولا حَمِيَّهٌ تَشحَذُكُم ! أوَ لَيسَ عَجَبا أنَّ مُعاوِيَهَ يَدعُو الجُفاهَ الطَّغامَ فَيَتَّبِعونَهُ عَلى غَيرِ مَعونَهٍ ولا عَطاءٍ ، وأنَا أدعوكُم وأنتُم تَريكَهُ الإسلامِ ، وبَقِيَّهُ النّاسِ إلَى المَعونَهِ أوِ طائِفَهٍ مِنَ العَطاءِ ، فَتَفَرَّقونَ عَنّى وتَختَلِفونَ عَلَىَّ ؟ ! إنَّهُ لا يَخرُجُ إلَيكُم مِن أمرى رِضىً فَتَرضَونَهُ ، ولا سُخطٌ فَتَجتَمِعونَ عَلَيهِ ، وإنَّ أحَبَّ ما أنَا لاقٍ إلَىَّ المَوتُ ! قَد دارَستُكُمُ الكِتابَ ، وفاتَحتُكُمُ الحِجاجَ ، وعَرَّفتُكُم ما أنكَرتُم ، وسَوَّغتُكُم ما مَجَجتُم ، لَو كانَ الأَعمى يَلحَظُ ، أوِ النّائِمُ يَستَيقِظُ ! وأقرِب بِقَومٍ مِنَ الجَهلِ بِاللّهِ قائِدُهُم مُعاوِيَهُ ! ومُؤَدِّبُهُمُ ابنُ النّابِغَهِ ! (1)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 180 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 107 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 413 كلاهما نحوه إلى «تختلفون علىَّ» .

فصل نهم : در آرزوی شهادت

9 / 1 مرگ، محبوب ترین است

فصل نهم : در آرزوی شهادت9 / 1مرگ، محبوب ترین استامام علی علیه السلام در خطبه ای در نکوهش یاران نافرمان خویش : «خدا را ستایش می کنم در هر امری که حُکم کرد و هر کاری که مقدّر نمود و بر این که مرا مبتلا به شما کرد، ای گروهی که هرگاه فرمان دادم، اطاعت نکردید و چون خواندم، پاسخ ندادید، اگر شما را مهلت دادند، به لاف زنی پرداختید و اگر به جنگتان آمدند سستی نشان دادید و اگر مردم بر محور یک پیشوا گِرد آمدند، زخمِ زبان زدید و اگر به سختی گرفتار شدید ، بازپس رفتید! دشمنتان بی پدر باد! با یاری تان و جهادتان در راه حقّ خود، منتظر چه هستید؟ مرگ یا ذلّت؟ به خدا سوگند ، اگر روز مرگم فرا رسد که البتّه خواهد آمد ، میان من و شما در حالی جدایی خواهد انداخت که از با شما بودن بیزارم و با شما اندک و تنهایم! خدا خیرتان دهد! آیا دینی نیست که شما را گرد آورد؟ یا غیرتی نیست که شما را آماده سازد؟ آیا شگفت نیست که معاویه، جفا کاران فرو مایه را فرا می خوانَد و بی آن که کمک و بخششی به آنان کند، پیروی اش می کنند، و من شما را که بازماندگان اسلام و باقی مانده مردمید با بخشش و عطا به یاری فرا می خوانم و از دور و بر من پراکنده می شوید و با من مخالفت می کنید؟! از فرمان من نه خشنودی برمی آید، تا آن را بپسندید و نه خشمی که بر محور آن جمع شوید. محبوب ترین چیزی که دیدارش کنم، درنظر من مرگ است. قرآن را به شما آموخته ام و با برهان و دلیل بر شما حکم رانده ام و آنچه را نمی شناختید ، یادتان دادم و آنچه را [ناگوارانه] از دهان بیرون می افکندید ، گوارایتان ساختم . اگر کور بود، می دید. اگر خواب بود، بیدار می گشت و چه بسیار به خداشناسی نزدیک اند قومی که پیشوایشان معاویه است و آموزگارشان پسر نابغه (عمرو عاص) !».

.

9 / 2اللّهُمَّ مَلِلتُهُم ومَلّونيالغارات عن أبى صالح الحنفى :رَأَيتُ عَلِيّا عليه السلام يَخطُبُ وقَد وَضَعَ المُصحَفَ عَلى رَأسِهِ حَتّى رَأيتُ الوَرَقَ يَتَقَعقَعُ عَلى رَأسِهِ . قالَ : فَقالَ : اللّهُمَّ قَد مَنَعونى ما فيهِ فَأَعطِنى ما فيهِ ، اللّهُمَّ قَد أبغَضتُهُم وأبغَضونى ، ومَلِلتُهُم ومَلّونى ، وحَمَلونى عَلى غَيرِ خُلقى وطَبيعَتى وأخلاقٍ لَم تَكُن تُعرَفُ لى ، اللّهُمَّ فَأَبدِلنى بِهِم خَيرا مِنهُم ، وأبدِلهُم بى شَرّا مِنّى ، اللّهُمَّ مِث (1) قُلوبَهُم كَما يُماثُ المِلحُ فِى الماءِ . (2)

الغارات عن ابن أبى رافع :رَأَيتُ عَلِيّا عليه السلام قَدِ ازدَحَموا عَلَيهِ حَتّى أدَمَوا رِجلَهَ . فَقالَ : اللّهُمَّ قَد كَرِهتُهُم وكَرِهونى ، فَأَرِحنى مِنهُم وأَرِحهُم مِنّى . (3)

تاريخ الإسلام عن محمّد ابن الحنفيّه :كانَ أبى يُريدُ الشّامَ ، فَجَعَلَ يَعقِدُ لِواءَهُ ثُمَّ يَحلِفُ لا يَحِلُّهُ حَتّى يَسيرَ ، فَيَأبى عَلَيهِ النّاسُ ، ويَنتَشِرُ عَلَيهِ رَأيُهُم ويَجبُنونَ ، فَيَحِلُّهُ ويُكَفِّرُ عَن يَمينِهِ ، فَعَلَ ذلِكَ أربَعَ مَرّاتٍ ، وكُنتُ أرى حالَهُم فَأَرى ما لا يَسُرُّنى . فَكَلَّمتُ المِسوَرَ بنَ مَخرَمَةَ يَومَئِذٍ ، وقُلتُ : أ لا تُكَلِّمُهُ أين يَسيرُ بِقَومٍ لا وَاللّهِ ما أرى عِندَهُم طائِلاً ؟ قالَ : يا أبَا القاسِمِ ، يَسيرُ لِأَمرٍ (4) قَد حُ (5) ، قَد كَلَّمتُهُ فَرَأَيتُهُ يَأبى إلَا المَسيرَ . قالَ ابنُ الحَنَفِيَّهِ : فَلَمّا رَأى مِنهُم ما رَأى قالَ : اللّهُمَّ إنّى قَد مَلِلتُهُم وقَد مَلّونى ، وأبغَضتُهُم وأبغَضونى ، فَأَبدِلنى خَيرا مِنهُم ، وأبدِلهُم شَرّا مِنّى . (6)

.

1- .ماث : ذاب (مجمع البحرين : ج 3 ص 1734 «موث») .
2- .الغارات : ج 2 ص 458 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 156 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 534 كلاهما نحوه وراجع الفتوح : ج 4 ص 237 .
3- .الغارات : ج 2 ص 459 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 250 وزاد فى آخره «فما بات إلّا تلك الليله» .
4- .فى المصدر : «الأمر» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى الطبقات الكبرى .
5- .م حُمّ هذا الأمر : قُضِى (لسان العرب : ج 12 ص 151 «حمم») .
6- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 606 ، الطبقات الكبرى : ج 5 ص 93 .

9 / 2 من و مردم، خسته از یکدیگر

9 / 2من و مردم، خسته از یکدیگرالغارات به نقل از ابو صالح حنفی : علی علیه السلام را دیدم که خطبه می خواند، در حالی که قرآن بر سر نهاده بود و حتی ورق آن را بر سرش دیدم که تکان می خورد و خش خش می کرد . فرمود: «خدایا! مردمْ مرا از حقّی که در قرآن برایم بود، باز داشتند. پس آنچه در آن است، مرا عطا کن. خدایا! من از اینان ناخرسند بودم و اینان از من. من اینان را خسته کردم و آنان مرا . و مرا بر آنچه جز خُلق و خوی و سرشت من است، وا داشتند که برایم بی سابقه بود. خدایا! بهتر از اینان را برای من جایگزین کن و بدتر از مرا برای اینان. خدایا! دل هایشان را ذوب کن، همچنان که نمک در آب ذوب می شود».

الغارات به نقل از ابن ابی رافع : علی علیه السلام را دیدم در حالی که انبوه مردم بر گرد او جمع شده بودند، تا آن جا که پایش را خون انداختند. فرمود: «خدایا! من از اینان ناخشنودم و اینان از من. پس مرا از دست اینان راحت کن و آنان را از دست من» (1) .

تاریخ الإسلام به نقل از محمّد بن حنفیّه : پدرم آهنگ شام داشت و پرچم خود را می بست و سوگند می خورد که آن را نگشاید تا آن که حرکت کند. مردم روی برمی تافتند و پراکنده می شدند و می ترسیدند. پدرم پرچم را می گشود و برای سوگندی که خورده بود ، کفّاره می داد. چهار بار چنین کرد. من حال مردم را می دیدم و صحنه ای را مشاهده می کردم که برایم خوشایند نبود. آن روز با مِسوَر بن مَخرَمه صحبت کردم و گفتم: نمی خواهی با امام علیه السلام صحبت کنی که با این گروه بی فایده کجا می خواهد برود؟ گفت: ای ابو القاسم! به خاطر موضوعی حرکت می کند که حتمی است . با او حرف زدم و دیدم فکری جز رفتن ندارد. چون امام علیه السلام از این گروه، آنچه را دید که دید، فرمود: «خدایا! من اینان را خسته کردم و اینان مرا. من آنان را به خشم آوردم و آنان مرا. برای من بهتر از اینان را جایگزین کن و برای آنان بدتر از مرا!».

.

1- .در نقل أنساب الأشراف افزوده شده است: پس جز همان شب، زنده نبود !

الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَتِهِ عليه السلام عِندَ وُصولِ خَبَرِ الأَنبارِ إلَيهِ : أمَ وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنَّ رَبّى قَد أخرَجَنى مِن بَينِ أظهُرِكُم إلَى رِضوانِهِ ، وإنَّ المَنِيَّةَ لَتُرصِدُنى ، فَما يَمنَعُ أشقاها أن يَخضِبَها؟ وتَرَکَ يَدَهُ عَلى رَأسِهِ ولِحيَتِهِ عَهدٌ عَهِدَهُ إلَىَّ النَّبِىُّ الاُمِّىُّ ، وقَد خابَ مَنِ افتَرى ، ونَجا مَنِ اتَّقى وصَدَّقَ بِالحُسنى . (1)

الإرشاد عن الإمام علىّ عليه السلام :يا أهلَ الكوفَهِ ! خُذوا اُهبَتَكُم لِجِهادِ عَدُوِّكُم مُعاوِيَهَ وأشياعِهِ . قالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أمهِلنا يَذهَبُ عَنَّا القَرُّ . فَقالَ : أمَ وَاللّهِ الَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، لَيَظهَرَنَّ هؤُلاءِ القَومُ عَلَيكُم ، لَيسَ بِأَنَّهُم أولى بِالحَقِّ مِنكُم ، ولكِن لِطاعَتِهِم مُعاوِيَهَ ومَعصِيَتِكُم لى . وَاللّهِ لَقَد أصبَحَتِ الاُمَمُ كُلُّها تَخافُ ظُلمَ رُعاتِها ، وأصبَحتُ أنَا أخافُ ظُلمَ رَعِيَّتى ، لَقَدِ استَعمَلتُ مِنكُم رِجالاً فَخانوا وغَدَروا ، ولَقَد جَمَعَ بَعضُهُم مَا ائتَمَنتُهُ عَلَيهِ مِن فَىءِ المُسلِمينَ فَحَمَلَهُ إلى مُعاوِيَهَ ، وآخَرُ حَمَلَهُ إلى مَنزِلِهِ تَهاوُناً بِالقُرآنِ ، وجُرأَهً عَلَى الرَّحمنِ ، حَتّى لَو أنَّنِى ائتَمَنتُ أحَدَكُم عَلَى عِلاقِهِ سَوطٍ لَخانَنى ، ولَقَد أعيَيتُمونى ! ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ إلَى السَّماءِ فَقالَ : اللّهُمَّ إنّى قَد سَئِمتُ الحَياهَ بَينَ ظَهرانَى هؤُلاءِ القَومِ ، وتَبَرَّمتُ الأَمَلَ . فَأَتِح لى صاحِبى حَتّى أستَريحَ مِنهُم ويَستَريحوا مِنّى ، ولَن يُفلِحوا بَعدى . (2)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 280 ، الاحتجاج : ج 1 ص 413 ح 89 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 277 .

امام علی علیه السلام در خطبه ای ، آن گاه که خبر حمله به انبار به وی رسید : به خدا سوگند ، دوست داشتم خداوند مرا از میان شما نزد رضوان خویش می بُرد. مرگ در کمین من است و (با اشاره به سر و محاسن خویش، فرمود:) چه چیزی بدبخت ترین مردم را بازداشته که اینها را به خون رنگین کند؟ عهدی است که پیامبر اُمّی با من در میان گذاشته است. هر که دروغ بندد، زیانکار است و هر که پروا پیشه کند و پاداش نیک الهی را باور داشته باشد، نجات می یابد.

الإرشاد :امام علی علیه السلام فرمود: «ای کوفیان! برای جهاد با دشمنتان معاویه و پیروانش آماده شوید». گفتند: ای امیر مؤمنان! مهلت بده تا سرما بگذرد. فرمود: «سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، این گروه بر شما چیره خواهند شد، نه به آن دلیل که آنان از شما به حقْ سزاوارترند، بلکه بدان جهت که آنان از معاویه پیروی می کنند و شما مرا نافرمانی می کنید. به خدا سوگند، همه ملّت ها از ستم حاکمان بیم دارند و من از ستم مردم خویش. مردانی از شما را به کار گماشتم، خیانت کردند و نیرنگ زدند. برخی آنچه را از غنایم مسلمانان را که به امانت به آنان سپرده بودم، جمع کرده ، نزد معاویه فرستادند و بعضی آنها را به خانه های خود بردند ، همه از روی سست گرفتن قرآن و گستاخی بر خدا، تا آن جا که اگر یکی از شما را بر بندِ تازیانه ای امین قرار دهم ، خیانت می کند. مرا خسته کردید!». سپس دست خود را به آسمان گشود و چنین گفت : «خدایا! من از زندگی در میان این گروه خسته شده ام و آرزوهایم گسسته است. دوست و هم نفسم (یعنی مرگ) را به من ارزانی کن، تا من از دست اینان بیاسایم و آنان از من آسوده شوند و پس از من هرگز رستگار نخواهند شد».

.

نهج البلاغه :مِن خُطبَهٍ لَهُ عليه السلام وقَد تَواتَرَت عَلَيهِ الأَخبارُ بِاستيلاءِ أصحابِ مُعاوِيَهَ عَلَى البِلادِ ، وقَدِمَ عَلَيهِ عامِلاهُ عَلَى اليَمَنِ ، وهُما عُبَيدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ وسَعيدُ بنُ نَمرانَ لَمّا غَلَبَ عَلَيهِما بُسرُ بنُ أبى أرطاهَ ، فَقامَ عليه السلام عَلَى المِنبَرِ ضَجَرا بِتَثاقُلِ أصحابِهِ عَنِ الجِهادِ ، ومُخالَفَتِهِم لَهُ فِى الرَّأيِ فَقالَ : ما هِىَ إلَا الكوفَهُ ، أقبِضُها وأبسُطُها ، إن لَم تَكونى إلّا أنتِ تَهُبُّ أعاصيرُكِ فَقَبَّحَكِ اللّهُ ! وتَمَثَّلَ بِقَولِ الشّاعِرِ : لَعَمرُ أبيكَ الخَيرِ يا عَمرُو إنَّنى عَلى وَضَرٍ (1) مِن ذَا الإِناءِ قَليلِ ثُمَّ قالَ عليه السلام : اُنبِئتُ بُسرا قَدِ اطَّلَعَ اليَمَنَ ، وإنّى وَاللّهِ لَأَظُنُّ أنَّ هؤُلاءِ القَومَ سَيُدالونَ (2) مِنكُم بِاجتِماعِهِم عَلى باطِلِهِم ، وتَفَرُّقِكُم عَن حَقِّكُم ، وبِمَعصِيَتِكُم إمامَكُم فِى الحَقِّ ، وطاعَتِهِم إمامَهُم فِى الباطِلِ ، وبِأدائِهِمُ الأَمانَهَ إلى صاحِبِهِم وخِيانَتِكُم ، وبِصَلاحِهِم فى بِلادِهِم وفَسادِكُم . فَلَو ائتَمَنتُ أحَدَكُم عَلى قَعْبٍ (3) لَخَشيتُ أن يَذهَبَ بِعِلاقَتِهِ . اللّهُمَّ إنّى قَد مَلِلتُهُم ومَلّونى ، وسَئِمتُهُم وسَئِمونى ، فَأبدِلنى بِهِم خَيرا مِنهُم ، وأبدِلهُم بى شَرّا مِنّى ، اللّهُمَّ مِث قُلوبَهَم كما يُماثُ المِلحُ فِى الماءِ ، أما وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنَّ لى بِكُم ألفَ فارِسٍ مِن بَنى فِراسِ بنِ غَنمٍ . هُنالِكَ لَو دَعَوتَ أتاكَ مِنهُم فَوارِسُ مِثلُ أرمِيَهِ الحَميمِ ثُمَّ نَزَلَ عليه السلام مِنَ المِنبَرِ . (4)

.

1- .الوَضَر : وسخ الدَسَم واللبن أو غساله السقاء والقصعه ونحوهما (القاموس المحيط : ج 2 ص 154 «الوضر») .

2- .من الإداله : الغَلَبه (النهايه : ج 2 ص 141 «دول») .

3- .القَعْبُ : القَدَح الضخمُ ، الغلِيظُ ، الجافى (لسان العرب : ج 1 ص 683 «قعب») .

4- .نهج البلاغه : الخطبه 25 ، الغارات : ج 2 ص 635 نحوه إلى «فى الماء» .

نهج البلاغه :گزارش های پیاپی به آن حضرت رسید که سربازان معاویه بر شهرها سلطه یافته اند و دو کارگزار امام در یمن، عبید اللّه بن عبّاس و سعید بن نمران که مغلوب بُسر بن اَرطات شده بودند ، نزد علی علیه السلام بازگشتند. حضرت، دلْ تنگ از سستی یارانش از جهاد و مخالفتشان با نظر وی، بر منبر ایستاد و فرمود: «اینک جز کوفه نمانده است که در اختیار من است. ای کوفه ! اگر تنها تو مانده باشی و گردبادهایت که می وزد ، پس زشت باد چهره ات !». سپس شعر شاعر را خواند که: ای عمرو ! سوگند به جان پدر خوبت، که من از این ظرف غذا، به [چرب و] چرک اندکی رسیده ام. سپس فرمود: «خبر یافته ام که بُسر بر یَمَن وارد گشته است . به یقین و سوگند به خدا، چنین می پندارم که این قوم بر شما چیره شوند، به خاطر وحدتی که بر باطلشان دارند و پراکندگی ای که شما در راه حقّتان دارید، و به خاطر نافرمانی شما از پیشوایتان در راه حق ، و پیروی آنان از پیشوایشان در راه باطل ، و به خاطر امانتداری آنان و خیانت شما، و به خاطر اصلاحگری آنان در شهرهایشان و فسادانگیزی شما. من اگر یکی از شما را بر یک قدحی چوبی امین بشمارم ، بیم آن دارم که بند آن را برُباید ! خدایا ! اینان از من خسته شده اند، من هم از اینان به ستوه آمده ام. من از آنان دلْ تنگ شده ام و آنان از من. مرا به بهتر از اینان جایگزین ببخش و اینان را به بدتر از من جایگزین بده. خدایا ! دل هایشان را آب کن، آن گونه که نمک در آب، ذوب می شود. به خدا سوگند ، دوست داشتم به جای شما ، هزار سوار از فرزندان فراس بن غنم (1) داشتم» . [و این شعر را در وصف فرزندان فراس خواند:] «برای یاری، اگر آنان را بخوانی سوارانی چون ابرهای تابستان به سویت خواهند شتافت». سپس از منبر فرود آمد.

.

1- .بنی فراس، به غیرت و دلیری معروف بودند.

البدايه والنهايه عن زهير بن الأرقم :خَطَبَنا عَلِىٌّ يَومَ جُمُعَهَ ، فَقالَ : نُبِّئتُ أنَّ بُسرا قَد طَلَعَ اليَمَنَ ، وإنّى وَاللّهِ لَأُحسَبُ أنَّ هؤُلاءِ القَومَ سَيَظهَرونَ عَلَيكُم ، وما يَظهَرونَ عَلَيكُم إلّا بِعِصيانِكُم إمامَكُم وطاعَتِهِم إمامَهُم ، وخِيانَتِكُم وأمانَتِهِم ، وإفسادِكُم فى أرضِكُم وإصلاحِهِم ، قَد بَعَثتُ فُلانا فَخانَ وغَدَرَ ، وبَعَثتُ فُلانا فَخانَ وغَدَرَ ، وبَعَثتَ المالَ إلى مُعاوِيَهَ ، لَوِ ائتَمَنتُ أحَدَكُم عَلى قَدَحٍ لَأَخَذَ عِلاقَتَهُ ، اللّهُمَّ سَئِمتُهُم وسَئِمونى ، وكَرِهتُهُم وكَرِهونى ، اللّهُمَّ فَأَرِحهُم مِنّى وأرِحنى مِنهُم . قالَ : فَما صَلّى الجُمُعَهَ الأُخرى حَتّى قُتِلَ رَضِىَ اللّهُ عَنهُ وأرضاهُ . (1)

راجع : ص 272 (ما ينتظر أشقاها ؟ !)

.

1- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 326 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 535 نحوه .

البدایه والنهایه به نقل از زهیر بن ارقم : روز جمعه علی علیه السلام برای ما خطبه خواند و فرمود: «خبر یافته ام که بُسر بر یمن وارد شده است. به خدا سوگند، می پندارم که این گروه بر شما پیروز خواهند شد. چیرگی آنان هم جز به این جهت نیست که شما از پیشوایتان نافرمانی می کنید و آنان از زمامدارشان پیروی، شما خیانت می کنید، آنان امانتداری، شما در زمین خود فساد می کنید، آنان اصلاح. فلانی را به مأموریت فرستادم، خیانت و حیله کرد. فلانی را فرستادم، خیانت و حیله کرد و مال را نزد معاویه فرستاد. اگر یکی از شما را بر یک جام آب امین شمارم، بندِ آن را می بَرد. خدایا ! من اینان را به ستوه آوردم، اینان هم مرا خسته کردند . من از اینان ناخشنودم، اینان هم از من. خدایا ! آنان را از دست من و مرا از دست آنان راحت کن». نماز جمعه دیگر را نخوانده بود که شهید شد . خدا از او راضی باشد و راضی اش سازد !

ر . ک : ص 273 (آن شقی ترین ، در انتظار چیست؟) .

.

الفصل العاشر: آخر خطبه خطبها الإمامنهج البلاغه :رُوِى عَن نَوفِ البِكالِىِّ قالَ : خَطَبَنا بِهذِهِ الخُطبَهِ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ عليه السلام بِالكوفَهِ وهُوَ قائِمٌ عَلى حِجارَهٍ نَصَبَها لَهُ جَعدَهُ بنُ هُبَيرَهَ المَخزومِىُّ ، وعَلَيهِ مِدرَعَهٌ مِن صوفٍ وحَمائِلُ سَيفِهِ ليفٌ ، وفى رِجلَيهِ نَعلانِ مِن ليفٍ ، وكَأَنَّ جَبينَهُ ثَفِنَهُ بَعيرٍ . فَقالَ عليه السلام : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى إلَيهِ مَصائِرُ الخَلقِ ، وعَواقِبُ الأَمرِ . نَحمَدُهُ عَلى عَظيمِ إحسانِهِ ونَيِّرِ بُرهانِهِ ، ونَوامى فَضلِهِ وَامتِنانِهِ ، حَمداً يَكونُ لِحَقِّهِ قَضاءً ، ولِشُكرِهِ أداءً ، وإلى ثَوابِهِ مُقَرِّبا ، ولِحُسنِ مَزيدِهِ موجِباً . ونَستَعينُ بِهِ استِعانَهَ راجٍ لِفَضلِهِ ، مُؤَمِّلٍ لِنَفعِهِ ، واثِقٍ بِدَفعِهِ ، مُعتَرِفٍ لَهُ بِالطَّولِ ، مُذعِنٍ لَهُ بِالعَمَلِ وَالقَولِ . ونُؤمِنُ بِهِ إيمانَ مَن رَجاهُ موقِناً ، وأَنابَ إلَيهِ مُؤمِناً ، وخَنَعَ لَهُ مُذعِناً ، وأَخلَصَ لَهُ مُوَحِّداً ، وعَظَّمَهُ مُمَجِّداً ، ولاذَ بِهِ راغِباً مُجتَهِداً . لَم يُولَد سُبحانَهُ فَيَكونَ فِى العِزِّ مُشارَكاً ، ولَم يَلِد فَيَكونَ مَوروثاً هالِكاً . ولَم يَتَقَدَّمهُ وَقتٌ ولا زَمانٌ . ولَم يَتَعاوَرهُ زِيادَهٌ ولا نُقصانٌ ، بَل ظَهَرَ لِلعقُولِ بِما أرانا مِن عَلاماتِ التَّدبيرِ المُتقَنِ وَالقَضاءِ المُبرَمِ . فَمِن شَواهِدِ خَلقِهِ خَلقُ السَّمواتِ مُوَطَّداتٍ بِلا عَمَدٍ ، قائِماتٍ بِلا سَنَدٍ . دَعاهُنَّ فَأَجَبنَ طائِعاتٍ مُذعِناتٍ ، غَيرَ مُتَلَكِّئاتٍ ولا مُبطِئاتٍ . ولَولا إقرارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبوبِيَّهِ وإذعانُهُنَّ بِالطَّواعِيَهِ لَما جَعَلَهُنَّ مَوضِعا لِعَرشِهِ ، ولا مَسكَناً لِمَلائِكَتِهِ ، ولا مَصعَداً لِلكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالعَمَلِ الصّالِحِ مِن خَلقِهِ . جَعَلَ نُجومَها أعلاماً يَستَدِلُّ بِهَا الحَيرانُ فى مُختَلِفِ فِجاجِ (1) الأَقطارِ . لَم يَمنَع ضَوءَ نورِهَا ادلِهمامُ سُجُفِ اللَّيلِ المُظلِمِ . ولَا استَطاعَت جَلابيبُ سَوادِ الحَنادِسِ أن تَرُدَّ ما شاعَ فِى السَّمواتِ مِن تَلَأْلُؤِ نورِ القَمَرِ . فَسُبحانَ مَن لا يَخفى عَلَيهِ سَوادُ غَسَقٍ داجٍ ولا لَيلٍ ساجٍ (2) فى بِقاعِ الأَرَضينَ المُتَطَأطِئاتِ ، ولا فى يَفاعِ (3) السُّفعِ (4) المُتَجاوِراتِ . وما يَتَجَلجَلُ بِهِ الرَّعدُ فى أُفُقِ السَّماءِ ، وما تَلاشَت عَنهُ بُروقُ الغَمامِ ، وما تَسقُطُ مِن وَرَقَهٍ تُزيلُها عَن مَسقَطِها عَواصِفُ الأَنواءِ وَانهِطالُ السَّماءِ ، ويَعلَمُ مَسقَطَ القَطرَهِ ومَقَرَّها ، ومَسحَبَ الذَّرَّهِ ومَجَرَّها ، وما يَكفِى البَعوضَهَ مِن قوتِها ، وما تَحمِلُ الأُنثى فى بَطنِها . الحَمدُ لِلّهِ الكائِنِ قَبلَ أَن يَكونَ كُرسِىٌّ أو عَرشٌ ، أو سَماءٌ أو أرضٌ أو جانٌّ أو إنسٌ ، لا يُدرَكُ بِوَهمٍ ، ولا يُقَدَّرُ بِفَهمٍ . ولا يَشغَلُهُ سائِلٌ ، ولا يَنقُصُهُ نائِلٌ ، ولا يَنظُرُ بِعَينٍ ، ولا يُحَدُّ بِأَينٍ . ولا يُوصَفُ بِالأَزواجِ ، ولا يُخلَقُ بِعِلاجٍ . ولا يُدرَكُ بِالحَواسِّ . ولا يُقاسُ بِالنّاسِ . الَّذى كَلَّمَ موسى تَكليماً ، وأَراهُ مِن آياتِهِ عَظيماً . بِلا جَوارِحَ ولا أدَواتٍ ، ولا نُطقٍ ولا لَهَواتٍ . بَل إن كُنتَ صادِقاً أيُّهَا المُتَكَلِّفُ لِوَصفِ رَبِّكَ فَصِف جَبرائيلَ ومِيكائيلَ وجُنودَ المَلائِكَهِ المُقَرَّبينَ فى حُجُراتِ القُدُسِ مُرجَحِنّينَ (5) ، مُتَوَلِّهَهً عُقولُهُم أن يَحُدّوا أحسَنَ الخالِقينَ . فَإِنَّما يُدرَكُ بِالصِّفاتِ ذَوُو الهَيئاتِ وَالأَدَواتِ ، ومَن يَنقَضى إذا بَلَغَ

أمَدَ حَدِّهِ بِالفَناءِ ؛ فَلا إلهَ إلّا هُوَ ، أضاءَ بِنورِهِ كُلّ ظَلامٍ ، وأظلَمَ بِظَلمَتِهِ كُلّ نورٍ . أُوصيكُم عِبادَ اللّهِ بِتَقوَى اللّهِ الَّذى ألبَسَكُمُ الرِّياشَ (6) وأسبَغَ عَلَيكُمُ المَعاشَ . ولَو أنَّ أحَداً يَجِدُ إلَى البَقاءِ سُلّماً ، أو إلى دَفعِ المَوتِ سَبيلاً ، لَكانَ ذلِكَ سُلَيمانُ بنُ داوُدَ عليه السلام الَّذى سُخِّرَ لَهُ مُلكُ الجِنِّ وَالإنسِ مَعَ النُّبُوَّةِ وعَظيمِ الزُّلفَةِ ، فَلَمَّا استَوفى طُعمَتَهُ ، وَاستَكمَلَ مُدَّتَهُ ، رَمَتهُ قِسِيُّ الفَناءِ بِنِبالِ المَوتِ ، وأصبَحَتِ الدِّيارُ مِنهُ خالِيَةً ، وَالمَساكِنُ مُعَطَّلَةً ، ووَرِثَها قَومٌ آخَرونَ ، وإنَّ لَكُم فِى القُرونِ السّالِفَةِ لَعِبرَةً ! أينَ العَمالِقَةُ وأبناءُ العَمالِقَةِ ! أينَ الفَراعِنَةُ وأبناءُ الفَراعِنَةِ ! أينَ أصحابُ مَدائِنِ الرَّسِّ الَّذينَ قَتَلُوا النَّبِيّينَ ، وأطفَؤوا سُنَنَ المُرسَلينَ ، وأحيَوا سُنَنَ الجَبّارينَ ! وأينَ الَّذينَ ساروا بِالجُيوشِ وهَزَموا بِالأُلوفِ . وعَسكَرُوا العَساكِرَ ومَدَّنُوا المَدائِنَ . ومِنها : قَد لَبِسَ لِلحِكمَةِ جُنَّتَها ، وأخَذَها بِجَميعِ أدَبِها مِنَ الإقبالِ عَلَيها ، وَالمَعرِفَةِ بِها ، وَالتَّفَرُّغِ لَها ؛ فَهِىَ عِندَ نَفسِهِ ضالَّتُهُ الَّتى يَطلُبُها ، وحاجَتُهُ الَّتى يَسأَلُ عَنها ؛ فَهُوَ مُغتَرِبٌ إذَا اغتَرَبَ الإسلامُ ، وضَرَبَ بِعَسيبِ (7) ذَنَبِهِ ، وألصَقَ الأرضَ بِجِرانِهِ (8) . بَقِيَّةٌ مِن بَقايا حُجَّتِهِ ، خَليفَةٌ مِن خَلائِفِ أنبِيائِهِ . ثُمَّ قالَ عليه السلام : أيُّهَا النّاسُ ! إنّى قَد بَثَثتُ لَكُمُ المَواعِظَ الَّتى وَعَظَ الأنبِياءُ بِها أُمَمَهُم ، وأدَّيتُ إلَيكُم ما أدَّتِ الأوصِياءُ إلى مَن بَعدَهُم ، وأدَّبتُكُم بِسَوطى فَلَم تَستَقيموا . وحَدَوتُكُم بِالزَّواجِرِ فَلَم تَستَوسِقوا (9) . للّهِ أنتُم ! أ تَتَوَقَّعونَ إماماً غَيرى يَطَأُ بِكُمُ الطَّريقَ ، ويُرشِدُكُمُ السَّبيلَ ؟ ألا إنَّهُ قَد أدبَرَ مِنَ الدُّنيا ما كانَ مُقبِلاً ، وأقبَلَ مِنها ما كانَ مُدبِراً ، وأزمَعَ (10) التَّرحالَ عِبادُ اللّهِ الأخيارُ ، وباعوا قَليلاً مِنَ الدُّنيا لا يَبقى بِكَثيرٍ مِنَ الآخِرَةِ لا يَفنى . ما ضَرَّ إخوانَنَا الَّذينَ سُفِكَت دِماؤُهُم وهُم بِصِفّينَ ألّا يَكونُوا اليَومَ أحياءً ؟ يُسيغونَ الغُصَصَ ويَشرَبونَ الرَّنقَ (11) . قَد وَاللّهِ لَقُوا اللّهَ فَوَفّاهُم أُجورَهُم ، وأحَلَّهُم دارَ الأمنِ بَعدَ خَوفِهِم . أينَ إخوانِىَ الَّذينَ رَكِبُوا الطَّريقَ ومَضَوا عَلَى الحَقِّ ؟ أينَ عَمّارٌ ؟ وأينَ ابنُ التَّيِّهانِ ؟ وأينَ ذُو الشَّهادَتَينِ ؟ وأينَ نُظَراؤُهُم مِن إخوانِهِمُ الَّذينَ تَعاقَدوا عَلَى المَنِيَّةِ ، وأُبرِدَ بِرُؤوسِهِم إلَى الفَجَرَةِ . قالَ : ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلى لِحيَتِهِ الشَّريفَةِ الكَريمَةِ فَأطالَ البُكاءَ ، ثُمَّ قالَ عليه السلام : أوِّهِ عَلى إخوانِىَ الَّذينَ تَلَوُا القُرآنَ فَأحكَموهُ ، وتَدَبَّرُوا الفَرضَ فَأقاموهُ ، أحيَوُا السُّنَّةَ وأماتُوا البِدعَةَ . دُعُوا لِلجِهادِ فَأجابوا ، ووَثِقوا بِالقائِدِ فَاتَّبَعوهُ . ثُمَّ نادى بِأعلى صَوتِهِ : الجِهادَ الجِهادَ عِبادَ اللّهِ ! ألا وإنّى مُعَسكِرٌ فى يَومى هذا ؛ فَمَن أرادَ الرَّواحَ إلَى اللّهِ فَليَخرُج ! قالَ نَوفٌ : وعَقَدَ لِلحُسَينِ عليه السلام فى عَشَرَةِ آلافٍ ، ولِقَيسِ بنِ سَعدٍ فى عَشَرَةِ آلافٍ ، ولِأبى أيّوبٍ الأنصارِىِّ فى عَشَرَةِ آلافٍ ، ولِغَيرِهِم عَلَى أعدادٍ أُخَرَ وهُوَ يُريدُ الرَّجعَةَ إلى صِفّينَ ، فَما دارَتِ الجُمُعَةُ حَتّى ضَرَبَهُ المَلعونُ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ ، فَتَراجَعَتِ العَساكِرُ ، فَكُنّا كَأغنامٍ فَقَدَت راعيَها تَختَطِفُهَا الذِّئابُ مِن كُلِّ مَكانٍ . (12)

.

1- .الفِجَاج : جمع فجّ ؛ وهو الطريق الواسع (النهايه : ج 3 ص 412 «فجج») .
2- .ليلٌ ساجٍ : أى يغطّى بظلامه وسكونه (النهايه : ج 2 ص 344 «سجا») .
3- .اليَفاع : المشرف من الأرض والجبل ، وكلّ شىء مرتفع فهو يفاع (لسان العرب : ج 8 ص 414 «يفع») .
4- .السُّفْع : جمع سفعه ؛ نوع من السواد ليس بالكثير ، وقيل : هو سواد مع لون آخر (النهايه : ج 2 ص 374 «سفع») والمراد بها الجبال كما تظهر للناظر إليها من بعيد.
5- .ارجَحنَّ الشىءُ : إذا مالَ من ثِقلَه وتحرَّک (النهايه : ج 2 ص 198 «رجحن») .
6- .الرِّياش : ما ظَهر من اللِّباس (النهايه : ج 2 ص 288 «ريش») .
7- .عسيب الذنَب : مَنبِتُه من الجِلدِ والعظم (لسان العرب : ج 1 ص 599 «عسب») .
8- .الجِران ، مقدّم عنق البعير من المذبح إلى المنحر ، والبعير أقلّ ما يكون نفعه عند بروكه . وإلصاق جِرانه بالأرض كنايه عن الضعف .
9- .أى فلم تجتمعوا على الطاعه (أنظر النهايه : ج 5 ص 185 «وسق») .
10- .أزمع : عدا وخفّ (لسان العرب : ج 8 ص 143 «زمع») .
11- .ماءٌ رَنْق : كَدِرٌ (لسان العرب : ج 10 ص 127 «رنق») .
12- .نهج البلاغه : الخطبه 182 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 313 ح 40 .

فصل دهم : آخرین خطبه امام

اشاره

فصل دهم : آخرین خطبه امامنهج البلاغه:از نوف بکالی روایت است که این خطبه را امیر مؤمنان علی علیه السلام در کوفه ایراد کرد، در حالی که بر روی سنگی ایستاده بود که جعده بن هبیره مخزومی برای او نهاد، بر تن او جُبّه ای پشمین بود و بند شمشیرش از پوست درخت خرما بود، در پاهایش نیز کفشی از لیف خرما بود و پیشانی اش نیز [از سجده بسیار]همچون پینه زانوی شتر. فرمود: «ستایشْ خدایی را که سرانجام مردم و فرجام کارها به سوی اوست. او را بر نیکیِ بزرگش، بر دلیلِ آشکارش، بر بخشش و منّتش می ستاییم ؛ ستایشی که ادای حقّ او و شکر او باشد و به پاداشش نزدیک سازد و افزایش نعمتش را موجب شود. از او مدد می جوییم، مدد خواستن کسی که به عطای او امیدوار و به سودِ او آرزومند و به دفعِ او مطمئن و به بزرگواری اش معترف و با رفتار و گفتار، فرمانبردار اوست. و به او ایمان داریم، ایمان کسی که از روی یقین به او امید بسته و از روی ایمان، به او بازگشته و از روی پذیرش، در پیشگاه او خاضع است و موحّدانه ، کار را برای او خالص می سازد و سپاسمندانه بزرگش می دارد و با رغبت و تلاش، به او پناه می برد. خدای سبحان نه زاده شده، تا در عزّت شریکی داشته باشد و نه زاده است، تا خود از بین رود و از او ارث برند، و نه وقت و زمان بر او پیشی جسته ، و نه افزایش و کاستی بر او راه یافته است ؛ بلکه با نشانه های تدبیر استوار و تقدیر حتمی که نشانمان داده، بر خِردها آشکار شده است. از نشانه های خلقت او، آفرینش آسمان هاست، که بی ستون، استوار و برقرار است و بی تکیه گاه، پا برجاست. آنها را فرا خوانْد، فرمانبردار و پذیرا پاسخ دادند ، بی توقّف و درنگ ! اگر نبود که به پروردگاریِ او اقرار داشتند و به اطاعتش تسلیم، آسمان ها را جایگاه عرش خود و قرارگاه فرشتگانش و فرازگاه سخن پاک و کار شایسته آفریده هایش قرار نمی داد. ستارگان آسمان را نشانه هایی قرار داد، تا سرگشته راه ها و درّه های گوناگون، با آنها راه را بیابد. تاریکی پرده های شب تار، از نورافشانی آنها نمی تواند جلوگیری کند و پوشش های ظلمتِ شب دیجور، مانع درخشش فروغ ماه در آسمان ها نیست. منزّه است خدایی که بر او پوشیده نیست سیاهی شب تار و شبِ آرام گرفته در عمق دره های زمین و بلندی های کوه های تیره رنگِ به هم پیوسته و پیچیدن صدای غرّش رعد در افق آسمان و آذرخشی که از ابرها

برمی جهد و برگی که با وزش بادهای انواء (1) و بارش باران از آسمان از درخت فرو می افتد. می داند که هر قطره کجا فرو می چکد و قرار می گیرد و مورچه خرد [دانه را] از کجا می کشد و به کجا می برد و قُوت و خوراکی که پشه را کفایت می کند و آنچه در شکم مادّه است ، چیست . ستایشْ خدایی را که پیش از آن که کرسی و عرش و آسمان و زمین و جن و انس باشند، بوده است. نه با خیال، درک می شود، نه با فهم، به اندازه می آید، نه خواهنده ای مشغولش می کند و نه بخششی از او می کاهد، نه با چشم می نگرد و نه با کجا محدود می شود، نه با همسان و جفت، توصیف می شود و نه با ابزار آفریده می شود و نه با حواسْ درک می شود و نه با مردمْ قیاس می شود؛ همو که با موسی علیه السلام سخن گفت و از نشانه های بزرگ خویش به او نشان داد، بی آن که از اندام و ابزار و نطق و زبانک بهره گیرد. ای آن که در وصف خدا، خود را به رنج می افکنی! اگر راست می گویی ، به توصیف جبرئیل و میکائیل و فرشتگان مقرّب بپرداز که در سراپرده های قدس ساکن اند و از توصیف خدا که برترین آفریدگار است، سرگشته و حیران اند ؛ چرا که چیزهایی را می توان وصف کرد که دارای شکل ها و ابزارها باشند و چون سرآمدشان سرآید، نابود شوند . پس معبودی جز او نیست، با فروغش هر تاریکی را روشن ساخته و با ظلمت آفرینی اش هر نور را تاریک ساخته است. ای بندگان خدا! شما را به پروای از خدا سفارش می کنم؛ همو که بر شما جامه پوشاند و وسایل زندگی تان را فراهم ساخت. اگر کسی وسیله ای برای همیشه ماندن، یا راهی برای دور ساختن مرگ داشت، همانا سلیمان بن داوود بود که خداوند، همراه پیامبری و جایگاهی عظیم، بر جن و انسْ او را حکومت داده بود. چون روزیِ مقدّرش را بر گرفت و مدّتش سرآمد، کمانِ نیستی با تیرهای مرگ، او را هدف قرار داد و زمین از او تهی شد، خانه ها خالی و رها ماند و به ارث به گروهی دیگر رسید. همانا برای شما در روزگاران گذشته عبرت است. عَمالقه و فرزندانشان کجایند؟ (2) فرعون ها و فرعون زادگان کجایند؟ ساکنان شهرهای رَس کجایند؛ همانان که پیامبران را کشتند و سنّت های انبیا را خاموش ساختند و شیوه گردنکشان را زنده کردند؟ کجایند آنان که با لشکریان به هر سو می رفتند و هزاران را هزیمت می دادند؛ آنان که سپاه ها به راه انداختند و شهرها ساختند؟». و در بخشی از این خطبه فرمود: «سپر حکمت را پوشیده و همه آداب آن همچون روی آوردن به آن و شناختِ آن و خود را برای آن فارغ ساختن را برگرفته است . پس حکمتْ نزد او ، گمشده اوست که می جویدش و نیاز اوست که می خواهدش. او غریب است ، آن گاه که اسلام غریب است و از ناتوانی [همچون شتری آزرده ،] دُم خود را می جنباند و جلوی گردنش را بر زمین می چسباند . بازمانده ای از بقایای حجّت

خداست و جانشینی از جانشینان پیامبران الهی». سپس فرمود: «ای مردم! من پندهایی را که پیامبران به امّت های خویش می دادند، برایتان گستردم و آنچه را جانشینان انبیا به انسان های پس از خود می رساندند، به شما رساندم. با تازیانه تأدیبم شما را ادب کردم، امّا استوار نشدید و با بیم دادن ها شما را به راه حق کشاندم، امّا بر فرمان برداری همراه نشدید. خدا خیرتان دهد! آیا پیشوایی جز من می خواهید که شما را به راه آورد و راهنمایی تان کند؟ آگاه باشید که آنچه از دنیا روی آورده بود، روی گردانده است و آنچه رویگردان بود، روی آورده است. بندگان خوب خدا، آهنگ کوچ کردند و دنیای ناپایدار اندک را به آخرتِ پاینده و فراوان فروختند. مگر برادرانی که در صِفّینْ خون هایشان ریخت و امروز زنده نیستند زیان کردند تا غصه ها بخورند و تیره ها بنوشند؟ به خدا سوگند ، خدا را دیدار کردند. پروردگار هم پاداش کاملشان را داد و پس از بیمشان، در سرای ایمنی جایشان داد. کجایند برادرانم، آنان که به راه افتادند و راه حق پیمودند؟! عمّار کجاست؟ ابن تَیِّهان کجاست؟ ذوالشهادتین کجاست؟ (3) کجایند همانندهای آنان، برادرانی که پیمان مرگ بستند و سرهای مطهّرشان نزد فاجران برده شد؟». نوف گوید: امام علیه السلام پس از این سخنْ دست خود را بر محاسن خویش زد و بسیار گریست و سپس فرمود: «دریغا بر آن برادرانی که قرآن را تلاوت و آن را استوار کردند، در واجب های قرآن اندیشه کردند و آنها را برپا داشتند، سنّت را زنده کردند و بدعت را میراندند، به جهاد فراخوانده شدند و پاسخ دادند و به رهبر اعتماد کردند و از وی پیروی نمودند». سپس با صدای بلند ندا داد: «بندگان خدا، نبرد! نبرد! آگاه باشید، من همین امروز لشکر می آرایم. هر که می خواهد به سوی خدا بکوچد، پس برون آید!». نوف گوید: برای حسین علیه السلام پرچمی برای فرماندهی ده هزار نفر بست، قیس بن سعد را هم با ده هزار نفر تجهیز کرد، ابو ایّوب انصاری را هم سرکرده ده هزار نفر ساخت و برای دیگران هم تعدادی دیگر فراهم آورد، در حالی که می خواست به صفّین برگردد. هنوز جمعه نشده بود که ابن ملجم ملعون بر وی ضربت زد، لشکرها برگشتند و ما همچون گوسفندانی شدیم که چوپانشان را گم کرده باشند و گرگ ها از هر سو آنها را بزُبایند!

.

1- .انواء ، جمع نوء است که به دو معنا به کار می رود : یکی به معنای باران ، و دیگری به معنای افول و ظهور ستارگان . عرب بر این باور بودند که اگر ستاره ای فرود آید و ستاره دیگری طلوع کند ، حتما بادهای شدیدی

می وزد و باران از آسمان نازل می شود (ر . ک : مجمع البحرین : ج 3 ص 1843 ماده «نوء») .
2- .عمالقه گروهی از فرزندان عملیق از نسل حضرت نوح بودند که در ناحیه یمن و حجاز حکومت داشتند . (م)
3- .برای اطلاع از شرح احوال یاران امام علیه السلام ، ر . ک : ج 13 ص 7(یاران و کارگزاران امام علی) .

ص: 198

. .

ص: 199

. .

ص: 200

. .

ص: 201

. .

ص: 202

. .

ص: 203

. .

ص: 204

. .

ص: 205

. .

دلایل تنهایی امام علی

طرح مسئله

دلایل تنهایی امام علیاکنون و در فرجام این نگاه گذرا، این پرسش مهم را در میان می نهیم که اگر کشورداری بر مبنای سیاست هایی که بدان اشاره شد، عملاً امکان پذیر است و سیاست هایی از این دست، بایسته و شایسته و کارآمد است، چرا مردم از سیاستمداری حق مدار چون علی علیه السلام که با حمایت گسترده آنان به قدرت رسید، پس از گذشت مدّتی کوتاه، فاصله گرفتند و او در ماه های پایانی زندگی تنها ماند؟

طرح مسئلهاکنون اندکی ابعاد موضوع را بکاویم و مسئله را به روشنی طرح کنیم. پرسش بنیادینْ این است که فاصله گرفتن مردم از علی علیه السلام ، آن هم بدان گستردگی، در زمانی که به واقعْ چندان طولانی نبوده، به چه دلیل بوده است؟ چرا امام علیه السلام عملاً نتوانست حمایت گسترده مردم را از حکومت، حفظ کند؟ چرا در حکومت امام علی علیه السلام رشته الفت حاکم و مردم گسست و میان مردم، تفرقه افتاد و امام علیه السلام نتوانست بین کسانی که یکسر با او بیعت کرده بودند، وفاق ایجاد کند و «وحدت کلمه» را در میان آنان، استوار بدارد؟ چرا امام علیه السلام در روزگار پایان عمر، از عدم حمایت مردم در راه تحقّق آرمان های والایش و شکل دادن به اصلاحات، شِکوه می کرد و دردگذارانه می فرمود:

.

هَیهاتَ ! أن أطلَعَ بِکُم سَرارَ العَدلِ أو اُقیمَ اعوِجاجَ الحَقِّ ! (1) هیهات که به یاری شما تاریکی را از چهره عدالت بزدایم و کجی ای را که در حق راه یافته، راست نمایم ! چرا آنان را درد جانکاه حیات سیاسی خود دانسته، می فرمود: اُریدُ اُداوی بِکُم وأنتُم دائی . (2) می خواهم به وسیله شما درمان کنم؛ امّا شما درد من هستید . و از نافرمانی ها و سرکشی ها ناله می کرد و می فرمود: مُنیتُ بِمَن لا یُطیعُ . (3) به کسانی مبتلا شده ام که پیروی نمی کنند . و از گرایش های پراکنده، وانبوه بی ثمر حضور با دل هایِ ناپیوسته شان شکوه می کرد و می فرمود: لا غِناءَ فی کَثْرِهِ عَدَدِکُم مَعَ قِلَّهِ اجتِماعِ قُلوبِکُم . (4) بی نیازی با شمارِ بسیارتان نیست ، با آن که دل هایتان ، کم به هم پیوسته است . و داشتن یارانی اندک در حدّ نیروهای بدر را تمنّا می کرد و می فرمود: لو کانَ لی بِعَدَدِ أهلِ بَدرٍ ... . (5) اگر یارانی به تعداد بدریان داشتم... . و...؟

.

1- .ر . ک : ج 6 ص 564 ، ح 2767 .
2- .ر . ک : ج 6 ص 243 (آغاز برانگیخته شدن اعتراض) .
3- .ر . ک : ج 6 ص 557 (گرفتار نافرمانان) .
4- .ر . ک : ج 6 ص 563 (سپاهِ فراوان ، امّا بی ثمر) .
5- .ر . ک : ج 6 ص 571 (آرزوی یارانی به تعداد اهل بدر) .

باری! آن همه واپسگرایی، پس از آن رویکرد شگفت در هنگامه بیعت، ریشه در چه داشت؟ آن تنهایی شگفت آور، پس از آن رویکرد ناباورانه در تأیید و همراهی، آیا نشان دهنده آن نیست که حکومت کردن بر اساس مبانی سیاست علوی و با شیوه رفتار حکومتیِ علی علیه السلام ، عملاً و در عینیت جامعه، امکان پذیر نیست ومدینه فاضله علوی، صحنه ای جز صفحه ذهن و عالم پندار ندارد؟ در این بحث می کوشیم تا در حدّ توان و امکان، بر اساس متون تاریخی و واقعیت جامعه اسلامی آن روز، به پاسخ سؤال یاد شده بپردازیم. امّا پیش تر، سزاوار است که چند نکته را، گرچه گذرا، طرح کنیم:

1 . نقش خواص در دگرگونی های سیاسی و اجتماعینقش خواص و نخبگان در دگرگونی های جامعه، نقشی بنیادین و گسترده است. آنها بیشترین و مؤثّرترین تأثیر را در تحوّلات سیاسی و اجتماعی، در طول تاریخ این بخش از جامعه داشته اند. (1) به واقع، آنان غالباً به جای توده های مردمْ تصمیم می گیرند، و مردمان، غالباً در پیروی از آنان، درنگ نمی کنند. شگفتا که در این نقش آفرینی و جریان سازی، آنان بدان گونه نقش بازی می کنند که مردم می پندارند خود ، تصمیم گرفته اند و با اراده خود، راه می روند! در روزگاری همچون صدر اسلام، رؤسای قبایل، در دگرگونی های سیاسی و اجتماعی، نقش محوری داشتند . در روزگاری دیگر، نخبگان فکری و پیشوایان اجتماعی چنین نقشی داشتند، و امروز، سردمداران احزاب و تشکّل های سیاسی و مدیران نهادهای بزرگ فرهنگی ، آموزشی و اطّلاع رسانی و گردانندگان مطبوعات و

.

1- .ر .ک: میزان الحکمه با ترجمه فارسی / جلد دهم / بخش 418 / آنچه توده مردم را فاسد می کند .

دیگر رسانه ها ، جریان سازان و نقش آفرینان و تصمیم گیرندگان اصلی جوامع هستند.

2 . نقش مردم کوفه در حکومت علیدر جغرافیای سیاسی صدر اسلام، سرزمین عراق، نقش پل ارتباطی بین شرق وغرب اسلامی را بازی می کرد و از جمله مراکز تأمین نیروی نظامی برای قدرت مرکزی بود و در عراق، کوفه از جایگاهی ویژه ونقشی حسّاس تر برخوردار بود . کوفه به سال هفدهم هجری، برای استقرار سپاهیانْ ساخته شد و سامان دهندگان آن، با هدف ایجاد اردوگاهی بزرگ برای سپاهیان، آن را بنیاد نهادند. بدین سان، روشن است که کوفه، مرکز نظامیان بود؛ یعنی کسانی که اندیشه ای جز نبرد نداشتند و در نتیجه، در اندیشه فتح و گشودن مرزها و دست یافتن به غنیمت ها و ... بودند. مردمانی که در کوفه گِرد آمده بودند، از مدینه که بیشترینِ صحابیان، در آن دیار بودند ، به دور بودند. رفت و آمد اصحاب نیز بدان جا اندک بود. سیاست عمر بر این بود که صحابیان، در شهرها پراکنده نشوند ؛ بلکه در مدینه و اطراف آن باقی بمانند. (1) از این رو، کوفیان به لحاظ آگاهی های لازم از شریعت و آموزه های دینی، در سطحی پایین قرار داشتند. عمر، صریحاً از صحابیانی که آهنگ ورود به کوفه را داشته اند، خواسته بود که به آنان، حدیث یاد ندهند و انس آنان را با قرآن، به هم نزنند. (2) انس و آمیختگی کوفیان با قرآن، در حدّ قرائت بود ونه فراتر از آن. این نکته را از کلام خلیفه نیز می توان یافت. چنین شد که کسانی در کوفه با عنوان «قُرّاء» به هم آمدند که بعدها هسته اوّلیه خوارج را تشکیل دادند. نکته ای که بسی جای تأکید و تأمّل دارد، بافت قبیله ای موجود در کوفه و حاکمیت

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 1 ص 193 ح 374 .
2- .کنز العمّال : ج 1 ص 292 ح 29479 .

تنهایی علی از زبان خود او

اشاره

خوی قبیله گرایی و چیرگی فرهنگ و معیارهای زندگانی قبیله ای بر رفتارها و مُناسبات آنهاست. در این فرهنگ، رئیس قبیله، نقش آفرین حرکت ها و تلاش هاست و دیگر افراد، پیروانی بی اختیار و دنباله روانی بدون موضع اند. از این رو، باید با تأکید ، این حقیقت را باز گوییم که وقتی گفته می شود که مردم، علی علیه السلام را تنها گذاشتند، یعنی خواص، نخبگان و رؤسای قبایل جامعه اسلامی، او را وا گذاشتند. این واقعیت تلخ، در مردم عراق و بویژه کوفیان، نمود روشن تری دارد. اکنون و پس از بیان آنچه که چونان درآمدی بر این بحث آمد، به بررسی علل تنها ماندن علی علیه السلام ، بر اساس سخنان و کلام خود مولا می پردازیم.

تنهایی علی از زبان خود اوپیش تر گفتیم که تاریخ، گواه صادق این مدّعاست که ایّام کوتاه حکومت علی علیه السلام ، جلوه زیباترین چهره حکومتِ استوار بر ارزش های انسانی بوده است. شیوه حکومت او نه تنها برای انسان های معتقد به ارزش های انسانی اسلام ، جاذبه آفرین بود، که انسان های بی اعتماد به این ارزش ها نیز مجذوب آن بودند و گاه از این که آن شُکوه و جاذبه را بر زبان آورند، تن نمی زدند. بدین سان، فاصله گرفتن مردم را نباید در نااستواری شیوه حکومتی امام علی علیه السلام جستجو کرد؛ بلکه باید علل و عوامل آن را کاوید که بی گمان، زمینه ها و اسباب و دلایلی دیگر دارد. علی علیه السلام ، خود به گونه ای روشن و به بهترین وجه، از رویگردانی مردم از حکومتش سخن گفته است و چرایی و چگونگی رویکرد آغازین، و رویگردانی واپسین آنان را به خویش ، ضمن خطابه ها و پاسخگویی به پرسش ها بیان کرده است. اکنون بر آنیم که زمینه ها، دلایل و علل رویگردانی مردم و تنهایی علی علیه السلام را بررسی کنیم:

.

1 . تضادّ خواست ها

(1)1 . تضادّ خواست هانخستین دلیل فاصله گرفتن مردم از امام علی علیه السلام ، تفاوت بنیادین دو گونه نگاه به حکومت بود. به واقع، این دو نگاه، تضادّی اصولی در انگیزه ها و هدف ها داشت. بخش عظیمی از مردمِ شرکت کننده در خیزش علیه عثمان (بویژه شماری از نقش آفرینان آنَ حرکت، مانند طلحه و زبیر)، در پی باز گرداندن جامعه به سیره و سنّت نبوی نبودند. آنان، برای حاکمیت یافتن ارزش های اصیل اسلامی، شمشیر نمی زدند. انحصارطلبی های حزبی و تصمیم گیری های قبیله ای بنی امیّه در حکومت که از مجرایِ حکومت عثمان شکل می گرفت ، آنان را به ستوه آورده بود. برای آنها هدف از برچیدن بساط عثمان و بیعت با علی علیه السلام ، به واقع، گشودن این گره و حلّ این مشکل بود ؛ گرچه در شعار، چیز دیگری می گفتند. امّا امام علی علیه السلام بعد از آن همه اصرار مردمان و انکار و تن زدن های او، زمام خلافت را به دست گرفت، تا مگر حقّی را بازستاند و جامعه را به سیره و سنّت نبوی باز گرداند و ارزش های اصیل اسلامی فراموش شده در اجتماع را زنده گرداند و در تمام زمینه های اداری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و قضایی، اصلاحات را بگستراند. او از جمله، در یکی از آغازین خطابه های خود، چشم انداز این دگرسانی را بازگفته است.

.

به دیگر سخن، مردم را، کشش ها و کوشش های مادّی و دنیوی برمی انگیخت، و علی علیه السلام را، حق مداری، خداجویی و دغدغه احیای ارزش های دینی. چنین بود که امام علیه السلام فرمود: لَیسَ أمری و أمرکُمُ واحِداً . إنّی اُریدُکُم للّهِ وأنتُم تُریدونَنی لِأَنفُسِکُم . (1) خواست من و شما یکی نیست . من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید . در چنین هنگامه ای، وقتی مردمانی پافشاری علی علیه السلام را در اهداف خود دیدند و ناهمسویی خود را با این اهداف یافتند، سرِ خویش گرفتند و از جمع خواستاران علی علیه السلام بیرون رفتند و از حمایت علی علیه السلام سر باز زدند. چنین بود که هر چه زمان به پیش می رفت، دغدغه های دینی و انگیزه های الهی و سمت وسوی اسلامی انسانی حکومت علوی، نمودِ بیشتری پیدا می کرد، و از سوی دیگر، حمایت ها نیز کاهش می یافت و فاصله ها بیشتر می شد و همراهی کسانی که در پی چیزی جز حق بودند، می کاست.

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 476 ح 1290 .

2 . خیانت خواص و پیروی عوام از آنان

(2)2 . خیانت خواص و پیروی عوام از آناندر روزگار حاکمیت امیر مؤمنان، نقش بنیادین در تصمیم گیری های غالب مردم را رؤسای قبایل، ایفا می کردند. امام علیه السلام بسی تلاش کرد تا معیارگرایی را در صفحه ذهن و صحنه زندگی مردم بگستراند، تا آنان، راه را با معیار حق برگزینند و مردمان را بدان بسنجند، نه این که حق را با معیار افراد و شخصیت های برجسته و ... . (1) متأسّفانه، تلاش امام علی علیه السلام در این زمینه، به نتیجه مطلوب نرسید. چیرگی وضع بدان گونه که گفته آمد ، مانع جدّی اصلاحات بنیادی حکومت علی علیه السلام بود و این برای امام، سختْ رنج آور بود که تصمیم های ایشان، گاه با مخالفت فردی که جمعی انبوه را به دنبال داشت، سِتَروَن می ماند. امام علیه السلام این فضای ملال آور را بدین سان ترسیم کرده است: النّاسُ ثَلاثَهٌ: فَعالِمٌ رَبّانِیٌّ ، ومُتَعَلِّمٌ عَلی سَبیلِ نَجاهٍ ، وهَمَجٌ رِعاعٌ أتباعُ کُلِّ ناعِقٍ یَمیلونَ مَعَ کُلِّ ریحٍ ، لَم یَستَضیؤوا بِنورِ العِلمِ ولَم یَلجَؤوا إلی رُکنٍ وَثیقٍ . (2) مردم ، سه دسته اند: عالم ربّانی ، آموزنده ای که در راه رستگاری است ، و

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 77 (حق مداری در شناخت مردان) .
2- .نهج البلاغه : حکمت 147 .

فرومایگانی به هر سو رونده که در پی هر بانگی و با هر باد ، به سویی روند . نه از روشنی دانش ، فروغی یافتند ، و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند . امام علی علیه السلام ، در این بیان ارجمند، مردمان را در گزینش راه زندگی، به سه گروه تقسیم کرده است: 1 . دانشورانی راه یافته: «عالم ربّانی»؛ 2 . جستجوگرانِ حق و راهیانِ رهایی از تاریکی و تباهی: «متعلّم علی سبیل النجاه»؛ 3 . مردمانی که نه راه درست و استوار را می شناسند، و نه جهت حرکت را می دانند؛ بلکه تصمیم بر حرکت پیروی ناآگاهانه از خواص، آنان را جهت می دهد. امام علیه السلام آنان را «هَمَجٌ رَعاع» نامیده است؛ مگس های خُردِ نشسته بر صورت چارپایان، و فرومایگان احمقی که با هر بادی به سویی حرکت می کنند و بدون دستیابی به موضعی استوار، با هر جریانی به یک سو می شوند. در تحلیل امام علیه السلام کسانی که نه راه درست زندگی را می دانند و نه به خود اجازه اندیشیدن و دانستن می دهند و از سرِ ناآگاهی، از دیگران پیروی می کنند، مگس هایی را مانند که گرداگرد نادان تر از خود، گِرد آمده اند و از آن، بهره می جویند. این گونه کسان، نه پایگاه فکری استواری دارند ونه در موضعی استوار، توانِ ایستادن دارند. ایشان، بدون توجّه به این که پیشرو آنان کیست و بدون دریافتن این که حق می گوید یا باطل، تنها بدین جهت که وجاهت و ریاستی دارد و عنوان ریاست قبیله را یدک می کشد و یا عنوان ریاست حزب را بر پیشانی دارد، یا به هر دلیل دیگری، در ذهن و جان خود ، احترامی ویژه برای او قائل اند و از او پیروی می کنند، درستْ مانند توده مگسی که به هر سو باد وزد، روانه می شوند ، بدون این که چرایی حرکت و جهت آن را دریابند.

.

گامی فراتر در تبیین ریشه ها

برای علی علیه السلام بسی رنج آور بود که بخش عظیمی از مردم معاصر او، در گروه سوم، جای داشتند . امیر مؤمنان، با توده ای عظیم رو به رو بود که نه اهل تشخیص بودند و نه در راه تحقیق. و گدازنده تر و تلخ تر از آنچه یاد شد، فقدان همدلی برای شنیدن این مسائل و مصائب اجتماعی، و نبودِ هوشمندانی است که امام علیه السلام این همه را با آنان در میان نهد. به دیگر سخن، علی علیه السلام نمی تواند از دردها پرده برگیرد و بگوید که با چه کسانی همراه است و بر چه مردمانی حکم می راند؛ و چون آهنگ واگویی برخی از آنچه را که با آن درگیر است، با یکی از خواص خود (کمیل) می کند، دست او را می گیرد و به صحرا می برد و با اندوه و آه، بر این واقعیت تلخ و گدازنده، تأکید می کند که آنچه خواهد گفت، برای همگان، گفتنی نیست و بسیاری تاب شنیدن آن را ندارند، و این که هر انسانی از ظرفیت فکری و روحی بیشتری برخوردار باشد، ارزشمندتر است و ... . آن گاه، امام علیه السلام از راز حمایت نکردن مردم از خویش پرده بر می گیرد و ریشه تمامی ناهنجاری ها و رویگردانی ها از اصلاحات و برنامه های اصلاحی خود را جهل مردم وپیروی ناآگاهانه آنان از خواصّ خیانتکار، معرّفی می کند.

گامی فراتر در تبیین ریشه هاروزی علی علیه السلام در جمع خانواده و گروهی از خواص به سخن ایستاد و از مشکلات خود با مردمان، با صراحتی بیشتر سخن گفت و چرایی و چگونگی سر برآوردن فتنه را بیان نمود و ریشه های فتنه را روشن ساخت و از علل اختلاف در جامعه اسلامی آن روز، پرده برگرفت و نشان داد که چرا مردم، با برنامه های اصلاحی او همسو نیستند و بازگرداندن شیوه حکومت و حاکمیت را به سیره و سنّت نبوی برنمی تابند و از سیاست های او حمایت نمی کنند. امام علیه السلام این کلام بیدارکننده را با کلامِ نبوی آغاز کرد که فرموده بود:

.

ألا إنَّ أخوَفَ ما أخافُ عَلَيكُم خَلَّتانِ: اِتِّباعُ الهَوی وطولُ الأَمَلِ. (1) بیشترین چیزی که بر شما از آن می ترسم ، دو خصلت است: پیروی هوا، و آرزوهای دور و دراز . آن گاه، حضرت علیه السلام تصریح می کند که فتنه های سیاسی ای که جامعه اسلامی را دچار تفرقه کرده و جناح ها ودسته بندی ها را پدید آورده است، ریشه در مفاسد اخلاقی، خودخواهی ها و هواپرستی ها دارد: إنَّما بَدءُ وُقوعِ الفِتَنِ مِن أهواءٍ تُتَّبَعُ وأحکامٌ تُبتَدَعُ ، یُخالَفُ فیها حُکمُ اللّهِ ، یَتَوَلّی فیها رِجالٌ رِجالاً . 2 همانا شروع فتنه ها و بحران ها، هواهایی است که پیروی می گردد ، و دستورهایی است که بدعت گذارده می شوند و با حکم خداوند ، مخالفت می گردد و در آن فضا ، مردانی ، مردانی را به حکومت می گمارند . بدین سان، امام علیه السلام نشان می دهد که خودخواهی ها، هواپرستی ها و خودمحوری ها به نوآوری های بی معیار و بی بنیادِ ضدّ دین، در پوششی از دین، تبدیل می شوند و با چنین رویکردی است که گروه گرایی کور، آغاز می گردد، فتنه های اخلاقی به فتنه های فرهنگی تبدیل شده، در نهایت، از فتنه سیاسی و اجتماعی سر بر می آورند و فتنه گران، در چنین هنگامه ای است که برای توجیه مقاصد خود و امکان گسترش فتنه، از چاشنی حق، سوء استفاده کرده، حق نمایی می کنند. علی علیه السلام هشدار می دهد که: ألا إنَّ الحَقَّ لَو خَلَصَ لَم یَکُن اختِلافٌ و لَو أنَّ الباطِلَ خَلَصَ لَم یَخفَ عَلی ذی حِجی، لکِنَّهُ یؤخَذُ مِن هذا ضِغثٌ ومِن هذا ضِغثٌ . 3 بدانید که اگر حقیقتْ خالص گردد ، اختلافی نخواهد بود ، و اگر باطلْ تنها

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 572 ح 1349 .

باشد ، بر خردمندانْ پنهان نمی مانَد؛ لیکن پاره ای از این و پاره ای از آن ، گرفته می شود . به واقع، امام علیه السلام با این سخن، چهره فرهنگی روزگار خود را رقم می زند و بر این نکته آگاهی می دهد که در روزگاران گذشته، حق و باطل با هم درآمیخته است و فتنه جویان باطل گستر، برای رسیدن به هدف باطلِ عرضه داشته شده، حق نمایی کرده اند و در نتیجه، پس از گذشت یک نسل، بدعت، به گونه سنّتْ تلقی گردیده است و اکنون که او آهنگ روشن کردن چهره باطل و نمایش درست چهره حق را دارد، چون مردمانْ عمق فاجعه را درنمی یابند، بسی دشوار است. امام علی علیه السلام ، سخنی از پیامبر خدا را گزارش می کند که آن بزرگوار، در آینه زمان، از چنین فضایی سخن گفته و آن را پیش بینی کرده است: إنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ کَیفَ أنتُم إذا لَبَسَتکُم فِتنَهٌ یَربو فیهَا الصَّغیرُ ویَهرَمُ فیهَا الکَبیرُ ، یَجرِی النّاسُ عَلَیها وَیَتَّخِذونَها سُنَّهً فَإذا غُیِّرَ مِنها شَیءٌ قیلَ قَد غُیِّرَتِ السُّنَّهُ ... . (1) به درستی که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : چگونه خواهید بود هنگامی که فتنه ها شما را فراگیرد؛ [فتنه هایی] که کودکان در آن بزرگ ، و بزرگان ، پیر گردند . مردم بر آن اساس حرکت کنند و آن را سنّت و روش قرار دهند ، به گونه ای که اگر چیزی از آن دگرگون شود ، فریاد برآید که : سنّت ، دگرگون شد ! شگفتا ! بر ذهن و زبان و اندیشه و باور مردم، آن چنان آموزه های نبوی وارونه می رود که کسی چون علی علیه السلام ، تجسّم عینی حق و حق مداری، وقتی آهنگ بازسازی و اصلاح اندیشه و فکر می کند، فریاد برمی آورند که: «سنّت، دگرگون شد!» و... .

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 572 ح 1349 .

درد گزاری ها ، اتمام حجّت برای همگان

آیا در چنین فضایی اصلاحات اساسی و دگرسانی های بنیادی و بازگرداندن جامعه به سنّت نبوی، امکان پذیر است؟چنین است که امام علیه السلام در این سخن، پس از مقدمه، به اصل سخن باز می گردد و با صراحت، از بدعت ها می گوید و بخشی از بدعت های روا داشته شده بر سنّت را گزارش می کند و از آنچه زمامداران پیشین، چونان میراثی برای مردم وا نهاده اند، دردمندانه پرده برمی گیرد، با تأکید بر این که دیگر از او کاری ساخته نیست؛ چرا که اگر بر این دگرگونی فرهنگی پای نبندد و مبارزه با انحرافات فرهنگی را ادامه دهد، سپاه، پراکنده خواهد شد و او تنها خواهد ماند؛ تنهای تنها. کلام دردگذارانه امام را بنگرید: ولَو حَمَلتُ النّاسَ عَلی تَركِها وحَوَّلتُها إلی مَواضِعِها وإلی ما كانَت فی عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَتَفَرَّقَ عَنّی جُندی حَتّی أبقی وَحدی أو قَلیلٌ مِن شیعَتی. (1) اگر مردم را به کنار گذاردن سنّتشان وا دارم و سنّت ها را به جایگاه نخستین و آن گونه که در زمان پیامبر خدا بود ، تغییر دهم ، سپاهم پراکنده شود و تنها مانم یا با گروهی اندک از پیروانم .

درد گزاری ها ، اتمام حجّت برای همگانآنچه را امام علیه السلام به اجمال در صحرا برای کمیل بن زیاد بیان کرد ، یعنی خیانت نخبگان و پیروی توده ها، و آنچه را در این مورد در مجلس خاصّی که جمعی از مقرّبان و پیروان مخلص را در برداشت بیان فرمود، دیگر بار در یک سخنرانی طولانی در ماه های آخر حکومت خود به صورت مفصّل در برابر همه مردم بازگفت و بدین گونه، حجّت را بر همگان تمام کرد . امام علیه السلام در این سخنرانی که به «خطبه قاصعه» (2) معروف شده و پس از جنگ

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 574 ح 1349 .
2- .نهج البلاغه : خطبه 192 .

با نخبگان (خواص)

نهروانْ ایراد شده است، نکات بنیادی بسیار مهمّی را در چرایی و چگونگی شکست انقلاب های دینی قبل از اسلام، بیان کرده و آینده تاریخ اسلام را به گونه ای دقیق، پیش بینی کرده است.

با نخبگان (خواص)امام علی علیه السلام در کلام والای خویش، سرنوشت ابلیس را گزارش می کند که شش هزار سال عبادت خدا می کرد و با اشاره به جایگاه او، به نخبگانی که سابقه درخشانی در خدمت به اسلام داشته اند، اشاره می کند و می آگاهاند که مبادا به سرنوشتی مانند سرنوشت ابلیس، گرفتار آیند: فَاحذَروا عِبادَ اللّهِ عَدُوّ اللّهِ أن یُعِدیَکُم بِدائِهِ وأن یَستَفِزَّکُم بِنِدائِهِ. (1) بندگان خدا ! بپرهیزید از این که دشمن خدا ، شما را به بیماری خود ، مبتلا گردانَد و با بانگ خویش برانگیزد . و آن گاه، راه رهیدن از آن سرنوشت را روشن می کند که باید از تعصّب ها، گرایش هایِ گروهی بی اساس و کینه ورزی های جاهلی و برتری جویی های بی پایه، دست بردارند: فَأَطفِئوا ما کَمَنَ فی قُلوبِکُم مِن نیرانِ العَصَبِیَّهِ وأحقادِ الجاهِلِیَّهِ فَإِنَّما تِلکَ الحَمِیَّهُ تَکونُ فِی المُسلِمِ مِن خَطَراتِ الشَّیطانِ ونَخَواتِهِ ونَزَغاتِهِ ونَفَثاتِهِ ، وَاعتَمِدوا وَضعَ التَّذَلُّلِ عَلی رُؤوسِکُم و إلقاءَ التَّعَزُّزِ تَحتَ أقدامِکُم وخَلعَ التَّکَبُّرِ مِن أعناقِکُم . 2 پس آتش عصبیت را که در دل هایتان نهفته است ، خاموش سازید و کینه های جاهلیت را براندازید که این حمیّت ، در مسلمان ، از آفت های شیطان و نخوت او و انگیزش های وی و افسون دمیدن های اوست . تکیه کنید بر نهادن

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 192 .

هشدار به عوام

فروتنی بر سرهای خویش و دور افکندن گردنفرازی به زیر پاها ، و فرود آوردن تکبّر از گردن هاتان .

هشدار به عوامچهره های برجسته جامعه، جریان آفرین های سیاسی و فرهنگی، و دارندگان وجاهت قومی، مکتبی و مَسلکی، چون به درگیری های متعصّبانه روی آورند، از ابزار شعله ورسازی فتنه ها، یعنی مردم و جامعه، بهره گیری ابزاری کرده، جامعه را به کام آتش اختلاف، فرو می برند. امام علی علیه السلام در ادامه خطبه خویش، با تأکید فراوان، به مردم سفارش می کند که اگر بزرگان و نخبگان آنان از برتری جویی دست نکشیدند و همچنان بر نخوت و کبر و آتش افروزی پای فشردند، از پیروی آنان، تن زنند و در جهت اهداف نامشروع آنان، قرار نگیرند و به دقّت بنگرند که همه فتنه ها، فسادها و ناهنجاری ها، ریشه در مواضع آنان دارد: ألا فَالحَذَرَ الحَذَرَ مِن طاعَهِ ساداتِکُم وکُبَرائِکُم الَّذینَ تَکَبَّروا عَن حَسَبِهِم وتَرَفَّعوا فَوقَ نَسَبِهِم ... فَإِنَّهُم قَواعِدُ أساسِ العَصبِیَّهِ ودَعائِمُ أرکانِ الفِتنَهِ ... وهُم أساسُ الفُسوقِ وأحلاسُ العُقوقِ اتَّخَذَهُم إبلیسُ مَطایا ضَلالٍ وجُندا بِهِم یَصولُ عَلَی النّاسِ . (1) هان ، بترسید! بترسید از پیروی مهتران و بزرگانتان که به گوهر خود نازیدند و نژادِ خویش ، برتر دیدند . پس آنان ، پایه های عصبیت اند و ستون های فتنه ... آنان ، پایه های فسق اند و ملازم بریدن از پدر و مادر؛ و شیطان ، آنان را مرکب گم راهی و سپاهی که بدیشان بر مردمان صولت یابد ، برگزید . آن گاه امام علیه السلام درباره آنچه یاد شد، توضیحات بیدارگری ارائه می کند. سپس به

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 192 .

بحث اخلاقی و سیاسی بسی مهمّی در تعامل اجتماعی پرداخته و از آزمون های دشوار الهی برای پرورش انسان ها سخن می گوید و تأکید می کند که مصائب و دشواری های گونه گون زندگی، در جهت سازندگی معنوی انسان و پاکسازی او از رذایل اخلاقی، بویژه خودخواهی و کبر و برتری جویی است، بدان گونه که خداوند متعال، نماز، روزه و زکات را برای چنین هدفی تشریع کرده است. آن گاه، امام علیه السلام مردمان را به نگریستن به تاریخ و تأمّل در حوادث و عبرت آموزی از سرنوشت انقلاب های دینیِ پیش از اسلام فرا می خواند، تا چگونگی فرجام آنها را دریابند و نقش اختلاف و تفرقه را در به شکست انجامیدن دعوت ها بازشناسند، تا مبادا برتری جویی ها و خودخواهی های نخبگان و خواص، و پیروی های ناآگاهانه عوام، حکومت اسلامی را به سرنوشت انقلاب های پیشین دچار سازد. امام علیه السلام در این بخش از سخن، با صراحتْ اعلام خطر می کند و با کلامی روشن، بر خواص و عوام، حجّت را تمام می کند: ألا و انَّکُم قَد نَقَضتُم أیدِیَکُم مِن حَبلِ الطّاعَهِ ، وثَلمتُم حِصنَ اللّهِ المَضروبَ عَلَیکُم بِأحکامِ الجاهِلِیَّهِ ، ... وَاعلَموا أنَّکُم صِرتُم بَعدَ الهِجرَهِ أعراباً و بَعدَ المُوالاهِ أحزاباً ، ما تَتَعَلَّقونَ مِن الإسلام إلا بِإسمِهِ ولا تَعرِفونَ مِنَ الایمانِ إلّا رَسمَهُ ... ألا وإنّکم قد قَطَعْتُم قَیدَ الإسلامْ وعطَّلتُم حدودَه وأمتُّم أحکامَه . (1) همانا شما رشته فرمانبرداری را از دست ها بُریدید و با داوری های دوران جاهلیت ، در دژ خداوندی که پیرامونتان بود ، رخنه کردید ... و بدانید که شما پس از هجرت ، به خوی بادیه نشینی بازگشتید و پس از پیوند دوستی ، دسته دسته شدید . با اسلام ، جز به نام آن ، بستگی ندارید و از ایمان ، جز نشان آن را نمی شناسید ... بدانید که شما رشته اسلام را گسستید . حدود آن را تعطیل کردید و احکام آن را میراندید .

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 192 .

خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

خطر ترک امر به معروف و نهی از منکراز نگاه امام علی علیه السلام یکی از عوامل اصلی تداوم انقلاب اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر است. اقامه همه ارزش های اسلامی و انسانی، ارتباط مستقیم با این فریضه دارد. اگر این فریضه فراموش شود، ارزش ها به فراموشی سپرده خواهند شد، و روزی که جامعه اسلامی از ارزش های دینی روی گردانَد و به چیزی جز اسلامْ پناه بَرد، نصرت الهی را از دست خواهد داد، در پیکار با دشمنان خارجی، فرو خواهد ماند، حکومت محمّدی و علوی شکست خواهد خورد، اشرار بر جامعه اسلامی سلطه خواهند یافت و دعای نیکان، مستجاب نخواهد شد. امام علیه السلام در ادامه خطبه قاصعه و سخنانی که گذشت، در این باره چنین فرمود: إنَّکُم إن لَجَأتُم إلی غَیرِهِ حارَبَکُم أهلُ الکُفرِ، ثُمَّ لا جَبرائیلُ و لا میکائیلُ و لا مُهاجِرونَ ولا أنصارٌ یَنصُرونَکُم إلّا المُقارَعَةَ بِالسَّیفِ حَتّی یَحکُمَ اللّهُ بَینَکُم. وإنَّ عِندَکُمُ الأمثالَ مِن بَأسِ اللّهِ وقَوارِعِهِ و أیّامِهِ ووقائِعِهِ. فَلا تَستَبطِئوا وَعیدَهُ جَهلاً بِأخذِهِ، و تُهاوُنا بِبَطشِهِ، ویَأساً مِن بَأسِهِ. فَإنَّ اللّهَ سُبحانَهُ لَم یَلعَنِ القَرنَ الماضِیَ بَینَ أیدیکُم إلّا لِتَرکِهِمُ الأمرَ بِالمَعروفِ وَالنَّهیَ عَنِ المُنکَرِ . فَلَعَنَ اللّهُ السُّفَهاءَ لِرُکوبِ المَعاصی، وَالعُلَماءَ لِتَرکِ التَّناهی. (1) اگر شما به چیزی جز اسلامْ پناه برید، کافران با شما پیکار خواهند کرد. آن گاه، نه جبرئیل مانَد و نه میکائیل و نه مهاجران و نه انصار که شما را یاری کنند، جز شمشیر بر یکدیگر زدن، تا خدا میان شما داوری کند. و همانا نمونه ها و داستان ها در دسترس شماست از عذاب خدا و سختی های او و روزهای الهی و رُخدادهایش. سپس وعده عذاب را دیر می انگارید به بهانه ناآگاهی از کیفر او و سبک

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 192 .

شمردن انتقام او و ایمن بودن از کیفرش، که همانا خدای سبحان، [مردم]دوران گذشته را که پیش از شما بودند، نفرین نکرد، جز برای آن که امر به معروف و نهی از منکر را وا گذاشتند. پس خدا ، بی خردان را به خاطر انجام دادن معصیت ها، و خردمندان را به جهت رها کردن نهی از منکر، لعنت کرد . پیش از امام علی علیه السلام پیامبر اسلام نیز این خطر را برای مردم، چنین بازگو کرده بود که: یا أیُّهَا النّاسُ! إنَّ اللّهَ یَقولُ لَکُم: مُروا بِالمَعروفِ وَانهَوا عَنِ المُنکَرِ، قَبلَ أن تَدعوا فَلا اُجیبَ لَکُم و تَسألونی فلا اُعطِیَکُم، وتَستَنصِرونی فَلا اَنصرَکُم . (1) ای مردم! خداوند به شما می فرماید: به خوبی فرمان دهید و از زشتی باز دارید، پیش از آن که دعا کنید و دعایتان را مستجاب نکنم و از من بخواهید و به شما نبخشم و از من یاری طلبید و یاری تان نرسانم . خطر ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر، برای تداوم انقلاب اسلامی، به حدّی است که امام علی علیه السلام تا آخرین لحظات زندگی، مردم را از آن برحذر می داشت و در آخرین جمله وصیت نامه اش فرمود: لا تَترُکُوا الأمر بِالمَعروفِ وَالنَّهیَ عَنِ المُنکَرِ، فَیُوَلّی عَلَیکُم شِرارُکُم، ثُمَّ تَدعونَ فَلا یُستَجابُ لَکُم . (2) امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، تا پلیدان بر شما مسلّط گردند و آن گاه ، دعا کنید و مستجاب نشود . در ادامه خطبه قاصعه، امام علیه السلام پس از تنبّه دادن به خطر ترک امر به معروف و نهی

.

1- .میزان الحکمه با ترجمه فارسی : جلد هشتم / بخش 349 / حدیث 12727 .

2- .ر . ک : ص 350 ح 2961 .

از منکر و پشت کردن به ارزش ها برای آینده امّت، تصریح می کند که هم اکنون، جامعه اسلامی با این مشکل روبه روست. بنابراین، اگر علاج نگردد، مردم باید در انتظار سلطه اشرار باشند: ألا و قَد قَطَعتُم قَیدَ الإِسلامِ و عَطَّلتُم حُدودَهُ وأمتُّم أحکامَهُ. (1) بدانید که شما رشته اسلام را گسستید و حدود آن را معطّل گذاردید و احکام آن را میراندید . آری! دست از اطاعت پیشوای حکیم و حقجوی کشیدن و دژ استوار دین را با گرایش ها و منش های جاهلانه شکستن، و معیارگرایی، شایسته سالاری، تشکّل، همسویی و همدلی را وا نهادن و به تفرقه و تَفَرعُن های شیطانی خو کردن، به عناوین پر طَمطُراق بسنده کردن، و از حقّ و حقیقت و ایمان و اسلام، فقط عناوین را یدک کشیدن، از اقامه امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی سر باز زدن و احکام دین را میراندن و... اینهاست راز شکست و فرو افتادن در دشواری ها و ماندن در گردونه حرکت ها و در نتیجه، تباه شدن، و چیرگی شیطانی دشمن را با چشم دیدن و ... .

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 192 .

3 . عدالت در توزیع

(3)3 . عدالت در توزیعانسان ها غالبا در کمند کشش ها و جاذبه های مادّی و دنیوی هستند. اگر کسی یا کسانی به تمتّع های دنیوی خو کردند و زندگی را از متاع دنیوی انباشتند و در بهره وری از آن، رفاه زدگی و تنعّم پروری را پیشه خود ساختند، جدا شدن از آن، بس دشوار خواهد بود. پس از پیامبر خدا و به روزگار خلافت خلفای سه گانه، از جمله سیاست های غلط، تطمیع چهره های موجّه، و تبعیض در بهره ور ساختن خواصّ وابسته بود. بدین سان، کسان بسیاری برکشیده شدند که آن جایگاه عالی، شایسته آنان نبود و کسانی فرو افتادند که به ناحق، بر آنها ظلم شده بود. اکنون امام علیه السلام آهنگ زدودن این فاصله وحشتناک طبقاتی و نا به سامانی بهره وری کسان را از حکومت داشت و این مطلب را به صراحت، در یکی از آغازین خطبه هایش بیان کرده بود. (1) روشن بود که این سیاست، کسانِ بسیاری را علیه امام علیه السلام برمی انگیخت و آنان که غالبا از خواص و چهره های موجّه بودند ، با ترفندهای گونه گون، عوامِ بسیاری را

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 558 ح 1339 .

برای توجیه مخالفت های خود و پنهان داشتن راز جدایی از علی علیه السلام به دنبال خود می کشاندند. چنین بود که علاقه مندان به امام علی علیه السلام مکرّر از او می خواستند که از این سیاست، روی گردانَد و رؤسای قبایل و چهره های پرنفوذ سیاسی و شخصیت های پُر طَمطُراق بهره ور از امتیازات اقتصادی ویژه را برای مدّتی فراموش کند و با آنها و بهره وری هایشان برخورد نکند؛ امّا امام علیه السلام آن پیشنهادها را با اصول و مبانی حکومت علوی در تضاد می دید و از پذیرش آنها، تن می زد. گویا امام علیه السلام پذیرفتن آن پیشنهادها را نوعی دست کشیدن از اهداف و آرمان های حکومتی اسلام می دانست و نمی پذیرفت. اکنون به نمونه هایی از این گونه پیشنهادها و پاسخ های امام، بنگریم: 1 . در کتاب الغارات، چنین آمده است: علی علیه السلام ، از فرار مردم به سوی معاویه ، نزد مالک اشتر ، شکوه کرد . اشتر گفت : ای امیرمؤمنان! ما با مردمان جَمَل ، با همراهی بصریان و کوفیان جنگیدیم و رأی [همگان] یکی بود و پس از آن ، اختلاف کردند و دشمنی برپا داشتند ، نیّت ها سُست شد و عدالت ، کم گردید؛ و تو آنان را به عدالت می خوانی و با حق ، در میانشان رفتار می کنی و حقّ فروافتادگان را از مهتران می ستانی و آنان ، نزد تو بر فروافتادگان ، برتری ندارند . گروهی از آنان که با تو بودند ، وقتی به این امر مبتلا شدند ، ناله سر دادند و از این عدالت ، اندوهناک گشتند . [امّا]هدیه های معاویه ، نزد ثروتمندان و بزرگان بود و جان مردم به سوی دنیا پَر کشید ، و کسانی که دل به دنیا نمی سپارند ، اندک اند؛ و بسیاری شان، کسانی اند که حق را دور می افکنند و با باطل ، همراهی می کنند و دنیا را ترجیح می دهند . اگر بر آنان بذل و بخشش کنی ای امیر مؤمنان ، گردن های مردم به سوی تو کشیده می شود و

.

خیرخواهی شان را به سوی خود می کشانی و دوستی شان برایت خالص می گردد . خداوند ، کارت را سامان دهد ای امیرمؤمنان و دشمنت را نابود گردانَد و جمعیّت آنان را پراکنده سازد و حیله ایشان را سست گرداند و کارهاشان را پراکنده کند ، که او به آنچه می کند ، داناست . علی علیه السلام در پاسخ او ، خدا را سپاس گفت و بر او درود فرستاد و فرمود : «امّا آنچه گفتی؛ رفتار و منشم برپایه عدالت است . به درستی که خداوند می فرماید : «مَنْ عَمِلَ صَلِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ؛ (1) هرکه کار شایسته کند ، به سود خود اوست؛ و هرکه بدی کند ، به زیان خود اوست ، و پروردگارِ تو به بندگان [خود] ، ستمکار نیست» ؛ و من از این که کوتاهی کرده باشم در آنچه گفتی ، هراسان ترم . و امّا آن که بر زبان آوردی که حق بر آنان گران است و بدین سبب از ما جدا شدند ؛ پس خداوند ، آگاه است که آنان از ستمِ [ما] از ما جدا نشدند و آن گاه که از ما کناره گرفتند ، به عدالت، فراخوانده نشدند؛ [بلکه] جز دنیای فانی را که گویا از آن جدا شده اند ، نجُستند و روز رستاخیز ، مورد بازخواست قرار گیرند که آیا دنیا را طلب کردند یا برای خدا رفتار کردند. و امّا داستان بذل و بخشش و خریدن مردان که بر زبان راندی ، به درستی که ما را توان آن نیست که از ثروت های عمومی ، به هرکس بیش از حقّش بپردازیم ، که خداوند فرمود و سخنش حقّ است : «کَم مِّن فِئَهٍ قَلِيلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِيرَهً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّبِرِينَ ؛ (2) بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار ، به اذن خدا پیروز شدند ، و خداوند ، با شکیبایان است» . و محمّد صلی الله علیه و آله را به تنهایی برانگیخت و پس از مدّتی ، اندکِ او را بسیار کرد و

.

1- .فصّلت ، آیه 46 .
2- .بقره ، آیه 249 .

گروهش را پس از خواری ، عزیز گردانید ، و اگر خداوند بخواهد ، ما را برای کار بگمارد و دشواری ها را برایمان هموار گرداند و سختی ها را آسان سازد . و من آنچه از اندیشه تو را که خشنودی خدا در آن است ، پذیرا هستم و تو از امین ترین یاران منی و مورد اعتمادترین آنها و خیرخواه ترین و صاحب نظرترین آنان نزد منی» . (1) 2 . در همان کتاب، از ربیعه و عماره، چنین گزارش شده است: گروهی از یاران علی علیه السلام نزد او رفتند و گفتند : ای امیرمؤمنان ! این ثروت ها را ببخش و اشراف و بزرگان عرب و قریش را بر آزاد شده های غیر عرب ، برتری ده ، و نیز آن را که از گریختن و مخالفت فراوانش هراس داری ، [برتری ده] . [ربیعه] گوید : آنان ، این سخن را از آن رو گفتند که معاویه ، با آنان که به سویش می رفتند ، چنین می کرد . علی علیه السلام به آنان فرمود : «آیا مرا فرمان می دهید که پیروزی را با ستم بجویم؟ به خدا سوگند ، چنین نکنم تا خورشید طلوع می کند و ستاره ای در آسمان می درخشد . به خدا سوگند ، اگر این ثروت ها از آنِ من بود ، به برابری میانشان رفتار می کردم ، چه رسد که اینها اموال عمومی است» . 2 3 . سهل بن حُنَیف که فرماندار امام علی علیه السلام در مدینه بود ، نامه ای برای حضرت فرستاد و گزارش داد که گروهی از مردم مدینه به معاویه پیوسته اند. امام علیه السلام در پاسخش نوشت: پس از حمد و سپاس خدا ؛ به من خبر رسیده که گروهی از مردمی که نزد تو به سر می برند ، پنهانی نزد معاویه می روند . دریغ مخور بر این که شمارِ مردانت کاسته

.

1- .ص 225 (عدالت در توزیع) .

می شود و کمکشان از دستت می رود . در گم راهی آنان و رهیافتگی تو ، فرارشان از هدایت و حقیقت به سوی کوری و نادانی بس ! آنان ، مردم دنیایند و بدان رو کرده و شتابان در پی اش افتاده اند . عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و آن را فهم کردند و دانستند که مردم ، در نظر ما در برابر عدالت و حق برابرند. پس به سوی برتری جویی گریختند . دور باشند از رحمت خدا ! به خدا ، آنان از ستمی نگریختند و به عدالت نرسیدند و ما در این کار ، امیدواریم که خداوند ، دشواری ها را هموار و سختی ها را آسان سازد ، إن شاء اللّه ! والسلام ! (1)

.

1- .ص 225 (عدالت در توزیع) .

4 . اجتناب از ابزارهای نامشروع در اجرای فرمان

(4)4 . اجتناب از ابزارهای نامشروع در اجرای فرمانجامعه انسانی بدان گونه که باید باشد جامعه ای است سرشار از ارزش های انسانی؛ جامعه ای است که قانون و عدالت، روابط را ایجاد می کند و یا پیوندها را می گسلد، سرکشی ها را می زداید و ناهنجاری ها را هنجار می بخشد. امّا روشن است که دست یافتن به چنین مرحله ای در جامعه انسانی، تا چه حدّی دشوار است. جامعه ای که امام علی علیه السلام بر آن حکومت می کند، چگونه است؟ گرایش های مردمی در سطح عمومی آن، چه سان است؟ کشش ها و کوشش های عموم مردم، بر چه اساسی رقم می خورد ؟ بر جامعه آن روز، 25 سال، کسانی دیگر حکومت کرده اند؛ حکومت هایی که بویژه در سال های پایانی با سرکشی ها، انتقادها و رویارویی ها رو به رو بوده اند و آن گاه، در برابر آنها خشونت ها، برخوردهای تند، سیاست کردن ها و گاه زندان، شکنجه و خشونت، به کار رفته است. جامعه در سطح عامّه، با قانون و ارزش آن به درستی آشنا نشده بودند و حاکمان، بر این نَمَط در میان مردم حکم می راندند. حاکمان ، هرجا در اجرای خواست های خود، از مردمْ ناهنجاری می دیدند، زور، خشونت و غلبه با قدرت را نه راه پایانی، که

.

آغازین راه می دانستند و بدان عمل می کردند. در سیاست اموی، هدف، وسیله را توجیه می کند و سیاستمدار، از هر گونه ابزاری، حتی نامشروع و با هر کیفیتی در اجرای سیاست و برنامه ها و فرمان هایش بهره می گیرد. رهبر این سیاست، با کسانی به زبان تطمیع سخن می گوید و با دیگرانی به زبان تهدید، و سرانجام، با کسانی به زبان تزویر. معاویه، با بهره گیری از چنین سیاستی بر شامْ حکم می رانْد و شاید حفظ منافع ملّیِ(!) شام، چنین اقتضا می کرد و او چنان می کرد. امّا علی علیه السلام چه کند؟ در سیاست علوی که استفاده از ابزار نامشروع برای اجرای سیاست ها روا نیست و رهبر مردم، تنها با زبان توجیه و تبیین و تعلیمْ سخن می گوید، و نه زبان تطمیع به کار می گیرد و نه با تزویر و تهدید و خشونتْ عمل می کند، چگونه باید مردمانی را که بدان شیوه خو کرده اند، به راه آورد. شگفت آورْ این که توده مردم شام، بدون این که از معاویه چیزی دریافت کنند، تنها با سیاست تزویر، تطمیع و تهدید، بدون چون و چرا از او اطاعت می کردند؛ امّا توده مردم کوفه، با این که در کنار امام علیه السلام از منافع مادّی نیز بی بهره نبودند، فرمان نمی بردند. سخن امام علیه السلام در این باره، چنین است: أوَلَیسَ عَجَبا أنَّ مُعاوِیَهَ یَدعُو الجُفاهَ الطَّغامَ فَیَتَّبِعونَهُ عَلی غَیرِ مَعونَهٍ ولا عَطاءٍ ، وأنَا أدعوکُم وأنتُم تَریکَهُ الإسلامِ ، وبَقِیَّهُ النّاسِ إلَی المَعونَهِ أو طائِفَهٍ مِنَ العَطاءِ ، فَتَفَرَّقونَ عَنّی وتَختَلِفونَ عَلَیَّ؟ ! (1) آیا شگفت نیست که معاویه، جفاکاران فرومایه را می خوانَد و بی آن که به آنان کمک و بخششی کند، او را پیروی می کنند؛ ولی من شما را که یادگار اسلام و بازمانده مردمید ، با کمک مالی و بخشش فرا می خوانم و از گِرد من پراکنده می شوید و با من ناسازگاری می کنید.

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 136 ح 1520 .

امام علیه السلام خوب می دانست که جامعه، در سطحی از آگاهی نیست که سخنان از سرِ سوز و پیراسته از شائبه های او را دریابد. می دانست که با خشونت و تهدید، بسیاری و حتی کسانی از بلندپایگان را می توان به اطاعت وا داشت و کارها را، گرچه موقّت، به سامان آورد؛ ولی او چنین نکرد و فرمود: لَقَد کُنتُ أمسِ أمیرا ، فَأَصبَحتُ الیَومَ مَأمورا ، وکُنتُ أمسِ ناهِیا ، فَأَصبَحتُ الیَومَ مَنهِیّا ، وقَد أحبَبتُمُ البَقاءَ ولَیسَ لی أن أحمِلَکُم عَلی ماتَکرَهونَ . (1) بدانید که من دیروز امیر مؤمنان بودم ؛ ولی امروزْ فرمانبردارم ، و بازمی داشتم ، و امروزْ خود ، باز داشته می شوم . شما ماندن را دوست می دارید و برای من [روا]نیست که وا دارم شما را بر آنچه خوش نمی دارید . در سیاست علوی، دستیابی به اهداف، در صورتی صحیح است که مردمان، آزادانه بیندیشند و برنامه های اصلاحی را برگزینند و بدان، گردن نهند. امام علیه السلام هرگز روا نمی داشت که آنچه را حق و استوار می دانست ، با زبان شمشیر و خشونت، به مردمان بقبولاند و آنان را به اطاعت وا دارد؛ چرا که در نهایت، مردم، راهی را برخواهند گزید که بدان دل بسته اند. به دیگر سخن، اگر این پرسش را در پیش دیدِ امام علی علیه السلام بنهید که: «چرا مردم تنهایت گذاشتند؟»، امام علیه السلام در پاسخ می گوید: من حاضر نبودم با زبان شمشیر، آنان را به فرمانبری وا دارم. آنان نیز متأسّفانه به لحاظ فرهنگی و ساخت اجتماعی و شیوه هایی که بر آنها رفته بود و بدانها خو گرفته بودند، چنان نبودند که ارج و عظمت این راه را بفهمند و بدان گردن نهند. امام علیه السلام بر این باور بود که با خشونت، مشکل حکومت به گونه ای زودگذر، حل می شود؛ امّا آن حاکمیت و حکومت، دیگر علوی نخواهد بود. امام علیه السلام این حقیقت را بارها بیان کرده است:

.

1- .ج 6 ص 176 ح 2577 .

یا أهلَ الکوفَهِ ! أتَرونی لا أعلَمُ ما یُصلِحُکُم ، بَلی، ولکِنّی أکرَهُ أن اُصلِحَکُم بِفَسادِ نَفسی . (1) ای کوفیان ! آیا گمان می کنید که نمی دانم چه چیزی شما را اصلاح می کند؟ چرا ؛ ولی خوش نمی دارم شما را با تباه ساختن خویش ، به راه آورم . و باز فرمود: ولَقَد عَلِمتُ أنَّ الَّذی یُصلِحُکُم هُوَ السَّیفُ ، وما کُنتُ مُتَحَرِّیا صَلاحَکُم بِفَسادِ نَفسی ولکِن سَیُسَلَّطُ عَلَیکُم بَعدی سُلطانٌ صَعبٌ . (2) می دانم آنچه شما را اصلاح می کند ، شمشیر است ؛ ولی من اصلاح شما را با تباه کردن خویش نمی جویم . لیکن پس از من ، حکومتی خشن بر شما مسلّط خواهد گردید . امام علی علیه السلام تصریح می کند که راه تعامل با مردم و سر به راه کردن آنان را با زبان خشونت و شمشیر می داند و می تواند با شمشیر، کژی های آنان را راست کند و سرکشان را به اطاعت وا دارد؛ امّا این کار را نمی کند. او می فرماید: اصلاح شما با بهره گیری از خشونت، بهایی دارد و آن، تباه ساختن ارزش های اخلاقی است که حاضر نیستم چنین بهایی را بپردازم. این، نه با خوی من سازگار است و نه با فلسفه حکومت من؛ امّا بدانید که پس از من، روزگار دشواری در انتظار شماست. شما با این رفتارها و برخوردها، زمینه را برای حکومت کسانی آماده می سازید که با شما جز با زبان شمشیر، سخن نخواهند گفت و به شما هرگز رحم نخواهند کرد: لا یُصلِحُ لَکُم یا أهلَ العِراقِ إلّا مَن أخزاکُم وأخزاهُ اللّهُ . (3) اصلاح نمی کند شما را ای مردمان عراق ، مگر آن که خوارتان کند ، و

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 274 ح 1722 .
2- .ر . ک : ج 6 ص 548 ح 2756 .
3- .ربیع الأبرار : ج 4 ص 250 .

تحقّق پیشگویی های امام علی علیه السلام

اشاره

خداوند نیز او را خوار گرداند .

تحقّق پیشگویی های امام علی علیه السلامبدین سان، امام علیه السلام با این سوز و گدازها، مظلومانه از میان مردم رفت؛ در حالی که از دست مردم، شکوه می کرد. به گفته او: إن کانَتِ الرَّعایا قَبلی لَتَشکوا حَیفَ رُعاتِها و إنَّنی الیَومَ لَأشکو حَیفَ رَعِیَّتی . (1) اگر شهروندان ، پیش از من از ستم زمامداران شکایت می کردند ، به درستی که من امروز از ستم شهروندان ، شِکوه دارم . او به مردم گفته بود که ظلم مردم به زمامدار و پیشوایِ عادل نیز چونان عملکرد زمامدار و پیشوایِ ستم گستر، برای جامعه خطرناک است؛ و جامعه ای که حقِّ زمامدار و امامِ عادل را نمی گزارد و از اطاعت او و همبستگی و همدلی با او که برترین حقّ پیشواست تن می زند، در چنگال فتنه خواهد افتاد و در آتش سقوط، خواهد سوخت: ... و إذا غَلَبَتِ الرَّعِیَهُ وإلَیها أو أجحَفَ الوالی بِرَعِیَّتِهِ اختَلَفَ هُنالِکَ الکَلِمَهُ وظَهَرَت مَعالِمُ الجَورِ وکَثُرَ الإدغالُ فی الدّینِ وتُرِکَت مَحاجُّ السُّنَنِ فَعُمِلَ بِالهَوی وعُطِّلَتِ الأحکامُ وکَثُرَت عِلَلُ النُّفوسِ . فَلا یُستَوحَشُ لِعَظیمِ حَقٍّ عُطِّلَ ولا لِعَظیمِ باطِلٍ فُعِلَ فَهُنالِکَ تَذِلُّ الأبرارُ وتَعِزُّ الأشرارُ وتَعظُمُ تَبِعاتُ اللّهِ عِندَ العِبادِ . (2) و اگر شهروند بر زمامدار چیره گردد یا زمامدار بر شهروند ستم کند ، اختلافِ کلمه پدیدار گردد و نشانه های جور ، آشکار گردد و تبهکاری در دینْ بسیار شود و راه روشن سنّت ها رها گردد ، از روی هوا رفتار شود و بیمارْدلی فراوان گردد و بیمی نباشد که حقّی بزرگ ، معطّل ماند یا باطلی سترگ ، انجام شود . در این هنگام ، نیکانْ خوار شوند و بدکارانْ بزرگ مقدار، و عقوبت های

.

1- .ر . ک : ج 10 ص 430 ح 4698 و 4697 .
2- .ر . ک : ج 4 ص 190 ح 1580 .

الهی بر بندگان ، بزرگ گردد . سی و چهار سال پس از شهادت امام علی علیه السلام پیشگویی آن بزرگوار درباره کوفیان، به روشنی تحقّق یافت. به روزگار خلافت عبد الملک بن مروان، گروهی از خوارج که «ازارقه» نامیده می شدند، در ناحیه اهواز، علیه حکومت مرکزی قیام کردند. تنها نقطه ای که می توانست بدان جا نیرو گسیل کند، کوفه بود. مردم، زیر بار نرفتند و از رفتن به نبرد، تَن زدند. عبد الملک در خطابه ای حماسی، از خواص و نزدیکانش چاره جویی کرد و گفت: فَمَن یَنتَدِبُ لَهُم مِنکُم بِسَیفٍ قاطِعٍ وسِنانٍ لامِعٍ؟ (1) چه کسی برای آنان داوطلب می شود ، با شمشیری بُرنده و نیزه ای آبدیده ؟ همه سکوت کردند. حَجّاج بن یوسف که به تازگی عبد اللّه بن زبیر را در مکّه سرکوب کرده بود ، به پا خاست و اعلام آمادگی کرد؛ امّا عبد الملک، نپذیرفت و ضمن اشاره به مشکل اعزام نیرو به جبهه اهواز، از آنان خواست که توانمندترینْ افرادِ خود را برای امارت عراق و جنگ با ازارقه، نامزد کنند. باز هم تنها کسی که اعلام آمادگی کرد، حجّاج بن یوسف بود. نکته جالبْ این است که عبد الملک، از حَجّاج می پرسد که چگونه می خواهد این مردم سرکش و گریزپا را به پیروی وا دارد: إنَّ لِکُلِّ أمیرٍ آلَةً وقَلائِدَ ، فَما آلَتُکَ وقَلائِدُکَ؟ (2) هر امیری ابزار و گردن افزاری دارد . ابزار و گردن افزار تو چیست؟ و حَجّاج پاسخ می دهد که : زبان شمشیر و ابزار خشونت ! با آنان با زبان شمشیر سخن خواهد گفت و تازیانه خشونت را برخواهد کشید. سیاست تهدید و تطمیع را

.

1- .الفتوح : ج 7 ص 5 .
2- .الفتوح : ج 7 ص 6 .

خواهد گستراند و ریشه مخالفان را از بُنْ برخواهد کَند: فَمَن نازَعَنی قَصَمتُهُ ومَن دَنا مِنّی أکرَمتُهُ ، ومَن نَأی عَنّی طَلَبتُهُ ومَن ثَبَتَ لی طاعَنتُهُ ومَن وِلِیَ عَنّی لَحِقتُهُ ومن أدرَکتُهُ قَتَلْتُهُ ... إنَ آلَتی : أزرَعُ بِدِرهَمِکَ مَن یُوالیکَ ، وأحصِدُ بِسَیفِکَ مَن یُعادیکَ . (1) آن که با من بستیزد ، او را بشکنم ، و آن که به من نزدیک شود ، بزرگش شمارم . آن که از من دور شود ، در جستجویش باشم ، و آن که در برابرم پایداری کند ، بر او آسیب رسانم ، و آن که بر من پشت کند ، به دنبالش روم، و آن را که بیابم ، بکشم ... به درستی که ابزارم این است : زَرَت را در دوستانت کِشت می کنم، و با شمشیرت ، آن را که با تو دشمنی کند ، درو می کنم ! عبد الملک، این شیوه را پسندید و به سال 74 هجری، حجّاج را به حکومت کوفه و بصره گمارد و او در نخستین رویارویی با مردم، در خطابه ای هشدار دهنده به مردم گفت: به درستی که سرهایی می بینم که رسیده اند و هنگام چیدن آنها رسیده است و من عهده دار این کارم و گویا به خون ها می نگرم که میان عمامه ها و ریش ها موج می زند ... بدانید که من چیزی را وعده ندهم ، جز آن که بدان عمل کنم ، و چیزی را بر زبان نیاورم ، جز آن که به اجرا گذارم ، و نزدیک نشوم ، مگر آن که بفهمم ، و دور نشوم ، مگر آن که بشنوم . پس بپرهیزید از این فریادها ، تجمّع ها ، قهرمان بازی ها ، قیل و قال ها ، و این که فلانی چه می گوید و کار فلانی به کجا می انجامد . شما را چه می شود ، ای مردم عراق؟ ای جدایی طلبان؟ ای اهل نفاق و اخلاق زشت؟ همانا شما ساکنان قریه ای هستید که [به فرموده خداوند] «امن و امان

.

1- .الفتوح : ج 7 ص 6 .

بود و روزی اش از هرسو فراوان می رسید . پس [ساکنانش]نعمت های خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای آنچه انجام می دادند ، طعم گرسنگی و هراس را به آنان چشانید ...» . (1) بدانید که شمشیرم به زودی از خون شما سیراب گردد و پوستتان را جدا کند . پس هرکه می خواهد ، خون خود را حفظ کند . 2 حجّاج در همان آغازین سخن خود، نشان داد که از چشمانش مرگ می بارد و از شمشیرش خون. او با تندترین و تحقیرآمیزترین تعبیرها و عناوین، با کوفیان سخن گفت و فرجام سرکشی ها را نشان داد و به صراحت گفت که شمشیرش را از خونِ کسانی که از پیروی او تن زنند و آهنگ گردنفرازی داشته باشند، سیراب خواهد کرد. پس از این سخنرانی هول انگیز که از کلمه کلمه آن خون می بارید، در دومین روز حکومتش ، بیانیه ای صادر کرد که آن را در کوی ها و برزن های کوفه، جار زدند: ألا! إنَّنا قَد أجَّلنا مَن کانَ مِن أصحابِ المُهَلبِ ثَلاثا ، فَمَن أصَبنا بَعدَ ذلِکَ فَعُقوبَتُهُ ضَربُ عُنُقِهِ . (2)

.

1- .نحل، آیه 112 .
2- .الفتوح : ج 7 ص 13 .

بدانید که ما به یاران مُهلّب ، سه روز مهلت دادیم و هرکه را پس از آن بگیریم ، کیفرش زدنِ گردن اوست . و برای این که نشان دهد این بیانیه بدون هیچ تردیدی اجرا خواهد شد، به فرمانده نیروی انتظامی و حاجب خود، زیاد بن عروه دستور داد که شماری از سپاه در شهر بگردند و مردم را به جبهه اعزام کنند و هر آن که را تأخیر کرد و یا امتناع ورزید، بکشند. و بدین گونه، همه نیروهایی که مهلّب بن ابی صفره را که از جانب او فرماندهی جنگ با ازارقه را به عهده داشت تنها گذاشته بودند، به جبهه بازگشتند و حتّی یک نفر هم تخلّف نکرد. (1) بدین سان، عبد الملک، با اجرای سیاست تهدید و تطمیع در گستره جامعه آن روز، تمام مخالفان حکومت مرکزی را سرکوب کرد و در سال 75 هجری با خاطری آسوده، راهی حج شد! یعقوبی می نویسد: ولما استقامت الأمور لعبد الملک وصلحت البلدان ولم تبق ناحیه تحتاج إلی صلاحها والإهتمام بها ، خرج حاجّا سنه 75 . (2) و چون کارها به سود عبد الملک ، سامان گرفت و شهرها آرامش یافت و منطقه ای نماند که نیازمند ساماندهی و توجّه بدان باشد ، در سال 75 هجری برای حج گزاردن ، بیرون رفت . اصلاح، رام کردن و ایجاد آرامش در زیر برق شمشیر! این، همان اصلاحی است که امام علی علیه السلام آن را به بهای فاسد شدن اصلاح کننده می دانست و حاضر نبود بپذیرد و جامعه را بدین گونه به «صلاح» آورَد. او نمی توانست به سیاستی تن در دهد که

.

1- .الفتوح : ج 7 ص 13 .
2- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 273 .

مشکل حکومت را به بهای تباه ساختن ارزش های انسانی حل می کند. چنین جامعه ای و چنین مشکل زدایی ها و راه حل هایی چه نیازی به برانگیخته شدن رسولان دارد؟ و چه نیازی به رهبران الهی و چه نیازی به علی علیه السلام دارد؟ در چنین سیاستی، حکومت علوی بی مفهوم است. هرکس که زوری در بازو داشته باشد و دریدگی ای در عمل، عاطفه را به یک سو نهد و خِرد انسانی را به سویی دیگر، کرامت های اخلاقی را وا بنهد و به هر آنچه بر چیرگی اش کارآمد است، روی آورد، می تواند حکومت کند. در حکومت علی علیه السلام ارزش ها اصالت دارند. او به هیچ بهایی حاضر نیست ارزش های انسانی و اسلامی را قربانی کند . حکومتی که در آن ارزش ها قربانی می شوند و معیارها و ارزش های انسانی در مسلخ مصالح زمامداری گردن زده می شوند، حکومتی شیطانی و اموی است. این گونه حکومت ها علوی و اسلامی نخواهند بود، گرچه عنوان علی علیه السلام و اسلام را نیز یدک بکشند. اکنون این را نیز بیفزاییم که در جهان امروز، سیاست شمشیر و زور و خشونت، دیگر کارآیی ندارد. ابزارهای نظامی، به تدریج ، کارآیی خود را از دست می دهند و زمامداران، با شیوه های جدیدی حکومت ها را پی می نهند. اکنون ارزش های انسانی به گونه ای دیگر قربانی می شوند و بردن عدالت اجتماعی به مسلخ اصلاحات اقتصادی و خُرد کردن فرودستان در زیر بار پیشرفت های اقتصادی ، از جمله این سیاست هاست.

.

5 . عوامل جنبی

الف شُبهه جنگ با اهل قبله

(5)5 . عوامل جنبیآنچه تا بدین جا برشمردیم، اصلی ترین عوامل سستی مردم و تنهایی امام علی علیه السلام در روزگار پایانی حکومت ایشان بود. عوامل دیگری نیز برای این کناره گیری مردم، می توان شمرد که هر چند تأثیرگذاری آنها در حد و حدود عوامل پیش گفته نیست، ولی نقش آنها در ضعیف و خسته شدن مردم، شایان توجّه است. این عوامل را که بدان ها عنوان «عوامل جنبی» داده ایم، بر می شمریم:

الف شُبهه جنگ با اهل قبلهحکومت علی علیه السلام در آغازین گام های استقرارش، متأسّفانه در کام جنگ فرو رفت: جنگ داخلی و نبرد با اهل قبله. جنگ های پیش از آن، یکسر با کافران بود و نبرد با کافران، بدون شبهه و ابهام بود؛ امّا جنگ های روزگار حکومت علی علیه السلام که در جهت خاموش ساختن فتنه ها و در راه اصلاح و بازگرداندن جامعه اسلامی به سیره و سنّت نبوی بدانها تن داده بود، جنگ با اهل قبله بود؛ جنگ با کسانی که عنوان مسلمانی داشتند و گاه در پرونده سیاسی اجتماعی آنها نقطه های درخشان فراوانی نیز یافت می شد. چنین بود که پیامبر صلی الله علیه و آله که در آینه زمان، این حوادث را می دید و چگونگی آنها را

.

پیش بینی کرده بود ، از یک سو این نبردها را قتالِ بر مبنای تأویل قرآن می دانست و از سوی دیگر، بر دشواری آنها تأکید کرده بود. (1) جنگ با اهل قبله، برای تنگ اندیشان، دغدغه ایمانی ایجاد می کرد. آنان به درستی نمی توانستند تصمیم بگیرند و از این رو، از همراهی باز می ایستادند. هوشیاران سیاستمداری هم که به گونه ای با امام علیه السلام مشکل داشتند، هم تن زدن خود را بدین سان توجیه می کردند و هم برای عموم، شبهه افکنی می کردند. چنین بود که از همان آغاز، چهره های به ظاهر موجّهی مانند: سعد بن ابی وقاص، اُسامه بن زید و عبد اللّه بن عمر، از همراهی با علی علیه السلام تن زدند و چون امام علیه السلام دلیل همراهی نکردن آنها را پرسید، سعد بن ابی وقّاص گفت: إنّی أکره الخروج فی هذا الحرب لئلّا أصیب مؤمنا فإن أعطیتنی سیفا یعرف المؤمن من الکافر قاتلت معک . به درستی که خوش نمی دارم برای این نبرد ، بیرون روم ، که مبادا مؤمنی را بکشم . اگر به من شمشیری دهی که مؤمن را از کافر بازشناسد ، به همراه تو خواهم جنگید ! و اسامه گفت: أنت أعز الخلق علیّ، ولکنی عاهدت اللّه أن لا أُقاتل أهل «لا اله إلا اللّه » . تو گرامی ترین فرد در نزد منی ؛ ولیکن با خداوند عهد کرده ام که با اهل «لا اله الا اللّه » نجنگم . و عبد اللّه بن عمر گفت: لست أعرف فی هذا الحرب شیئا ، أسألک ألا تحملنی علی ما لا أعرف . (2)

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 453 (اهداف امام علی در نبرد با سرکشان) .
2- .ر . ک : ج 3 ص 515 (زندگی نامه گروهی از روی گرانندگان از بیعت) .

من از این گونه جنگ ، آگاهی ندارم و از تو می خواهم مرا بر آنچه بِدان آگاه نیستم ، وا مداری . آمادگی ذهنی مردم برای پذیرش شبهه ناروا بودن نبرد با اهل قبله از یک سو، و شبهه افکنی های مخالفان برنامه های اصلاحی امام علیه السلام و بویژه شبکه تبلیغاتی معاویه از سوی دیگر ، سازماندهی و بسیج نیروها را با مشکل جدّی روبه رو کرده بود. از این رو، غالبا امام علیه السلام ناچار می شد شخصا وارد عمل شود و مردم را توجیه کند و زمینه ها و عوامل و چگونگی موضعگیری هایش را بازگوید. امام علیه السلام در آغاز آشکار شدن فتنه ها و ناچار شدن برای جنگ با فتنه آفرینان فرمود: وقَد فُتِحَ بابُ الحَربِ بَینَکُم وبَینَ أهلِ القِبلَهِ ، ولا یَحمِلُ هذَا العَلَمَ إلّا أهلُ البَصَرِ وَالصَّبرِ وَالعِلمِ بِمَواضِعِ الحَقِّ ، فَامضوا لِما تُؤمَرونَ بِهِ ، وقِفوا عِندَ ما تُنهَونَ عَنهُ ولَا تَعجَلو فی أمرٍ حَتّی تَتَبَیَّنوا ، فَإِنَّ لَنا مَعَ کُلِّ أمرٍ تُنکِرونَهُ غِیَرا . (1) درِ نبرد میان شما و اهل قبله گشوده شد ، و این عَلَم را برندارد ، مگر آن که بینا و شکیبا و آگاه به جایگاه حق است . پس بدانچه شما را فرمان داده اند ، روی آرید و از آنچه شما را بازداشته اند ، دست بدارید و تا چیزی را آشکارا ندانید ، شتاب میاورید ؛ چرا که ما را در آنچه ناخوش می دارید ، راه دیگری نیز هست . با این که امام علیه السلام در توجیه ذهنی مردم، از هیچ فرصتی دریغ نمی کرد و از چرایی مواضع و علل حوادث، برای مردمانْ سخن می گفت، با این همه، برای بسیاری دشوار بود که بپذیرند علی علیه السلام یکسرْ حق می گوید و موضعی استوار دارد و طلحه، زبیر و عایشه، یکسر باطل می گویند و به راه باطل می روند. (2)

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 173 .
2- .ر . ک : ج 5 ص 29 (مشتبه شدن امور بر کسانی که چشم بصیرت نداشتند) .

ب خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمت

ب خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمتمردمان آن روزگار ، گو این که مسلمان بودند و با فرمان پیشوای الهی آهنگ نبرد می کردند، امّا سطح فرهنگ و گرایش هایشان چنان نبود که در گام هایی که برمی دارند، خداجوی باشند و اخلاصْ پیشه کنند. در جنگ ها، جمع آوری غنیمت، یکی از انگیزه های مؤثّر بود، بویژه برای کسانی که روزگاری طولانی بدان خوی کرده بودند. اکنون روزها و ماه ها در صحنه نبرد می ماندند، بدون این که از آنچه فراچنگ می آوردند، بتوانند بهره گیرند. آنان در دوران زمامداران پیش از امام علی علیه السلام ، به کسب غنایم در جنگ و بهره وری از آن غنایم ، به ویژه در جنگ های فارس و روم ، عادت کرده بودند. اکنون امام علیه السلام از آغازین روزهای نبرد، از آنها می خواست که به اموال مردمان، دست درازی نکنند و بدانند که در آنچه در اوج جنگ به دست می آورند، حقّ تصرّف ندارند. بنا بر این، پذیرفتن جنگ بدون غنایم، برای مردم، بسی دشوار بود. آنان که همراه علی علیه السلام بودند، غالبا از چنان ایمان و درایتی برخوردار نبودند که در نبرد با فتنه انگیزان، فقط به خدا بیندیشند و «شمشیر در پیِ حق بزنند» و از نبرد، جز رضای الهی تمنّایی نداشته باشند. بسیاری از آنان، در جنگ ، بیشتر و پیشتر از آن که به حق و دین و خاموش سازی فتنه بیندیشند، به منافع خود فکر می کردند. متون تاریخی نشان می دهد که از جمله اعتراضاتی که مکرّر در جمل و نهروان طرح می شد و حجم بسیاری هم داشت این بود که چرا زنان دشمنان، به اسارت گرفته نمی شوند و اموالشان تقسیم نمی گردد. ابن ابی الحدید، این واقعیت تاریخی را بر اساس اتّفاق گزارشگران نقل کرده ، می نویسد: اِتَّفَقَتِ الرُّواهُ کُلُّها عَلی أَنَّهُ علیه السلام قَبَضَ ما وَجَدَ فی عَسکَرِ الجَمَلِ مِن سِلاحٍ ودابَّهٍ ومَملوکٍ ومَتاعٍ وعُروضٍ ، فَقَسَّمَهُ بَینَ أصحابِهِ ، وأَنَّهُم قالواَ لَهُ : اِقسم بینَنا أهلَ

.

ج از دست دادنِ یاران برجسته

البَصرَهِ فَاجعَلهُم رَقیقا ، فَقالَ : لا . فَقالوا : فَکَیفَ تُحِلُّ لَنا دِمائَهُم وتُحَرِّمُ عَلَینا سَبیَهُم ؟ (1) گزارشگران ، اتّفاق نظر دارند که علی علیه السلام آنچه را در سپاه جمل یافت از اسلحه ، چارپا ، بردگان ، کالاها و اشیای دیگر ، در میان یارانش تقسیم کرد . یارانش گفتند : مردم بصره را میان ما تقسیم کن و آنان را برده قرار ده. فرمود : «نه». گفتند : چگونه خونشان برای ما حلال است و اسیر گرفتن آنان ، حرام؟ فرسودگی و خستگی نیروهای رزمی پس از دو سال نبرد بدون غنیمت و بدون بهره مادّی، چون با شبهه نامشروع بودن جنگ با اهل قبله ضمیمه شود و با دیگر عوامل بنیادین تنهایی امام علیه السلام که از آن یاد شد گره بخورد، روشن است که فرجامی جز نافرمانی نخواهد داشت. چنین شد که امام علیه السلام در پایان دوران حکومتش در بسیج نیروها با مشکل جدّی مواجه بود.

ج از دست دادنِ یاران برجستهمدیر جامعه و پیشوای مردم، در چیرگی بر مشکلات و گشودن گره های اجتماعی، سیاسی و... بیشتر از هر چیزی مرهون نیروهای همگام و عناصر همراه در کادر رهبری است. وجود هوشمندانِ از خود گذشته و خردمندان تلاشگری که از سرِ اخلاص، با پیشوا همراهی کنند و در گردونه های دشوار، ایثار کنند، در پیشبرد مدیریت جامعه نقشی شگرف ایفا خواهند کرد. نقش این گونه کسان در زدودن ابهام ها، رساندن پیام ها، تبیین موضع ها و ایجاد تحرّک در نیروها که به گونه ای غیر مستقیم، آرمان های رهبری را در جامعه عینیت می بخشند، بسی مهم است. در کشاکش نبرد صِفّین، نقش خطابه ها و حماسه سرایی های کسانی چون مالک اشتر، هاشم مِرقال و ... روشن است و گواهی بر آنچه گذشت.

.

1- .ر . ک : ج 6 ص 291 (جنگ نهروان (فتنه مارقین)) .

سوگمندانه، امام علی علیه السلام در اواخر حکومت خود، این گونه کسان را دیگر همراه ندارد. برجسته ترین یاران امام علیه السلام که زبان هایی گویا داشتند و مفسّران موجّه راه او بودند، دیگر نیستند. جای مالک اشتر، عمّار، هاشم مِرقال، محمّد بن ابی بکر، عبد اللّه بن بدیل، زید بن صُوحان و. .. در میان یاران امام علیه السلام خالی است. دیگر آن خطابه های پرشور، انگیزاننده و تحرّک آفرین، در میان سپاه به گوش نمی رسد، و از سوی دیگر، کم نبودند سلسله عناصر کژاندیش، انحراف آفرین و گاه بیماردلانِ تیره جان که اشکال می تراشیدند و سستی می آفریدند. امام علیه السلام در پی این گونه جوسازی ها، اشکال تراشی ها و تن زدن از همراهی هاست که از سرِ سوز و درد، از آن بیداردلان، بصیران و زمزمه گران شب و شیران روز، و یکّه تازان میدان عمل و رزم آوران صحنه های نبرد، یاد می کند و می گوید: کجایند مردمی که به اسلام دعوت شدند و پذیرفتند و قرآن خواندند و آن را [در دل های خود] استوار ساختند و به سوی نبرد ، بسیج شدند و مانند روی آوردن ماده شتر به بچّه خود ، به سویش شتافتند . شمشیرها را از نیام برآوردند و گروه گروه و صف در صف ، اطراف زمین را گرفتند ؟ برخی از آنان ، نجات یافتند و برخی دیگر مُردند . نه به زندگان، مژده داده شدند و نه بر مردگان ، تعزیت داده شدند . چشمانشان از گریه ، تباه و شکم هاشان از روزه ، لاغر و لب هاشان از دعا ، خشک بود . از شب زنده داری ، رنگشان زرد و بر رخسارشان ، گَرد خشوعْ [آشکار] بود . اینان اند برادران من که رفته اند . پس سزاست که تشنه دیدارشان باشیم و بر جدایی شان ، انگشت بر دهان گیریم . (1) و در فرجام سخنِ سرشار از دردگذاری ای که در واپسین روزهای حیات خود

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 121 .

ایراد کرد، فرمود: کجایند برادران من که راه حق پیمودند و بر حقیقتْ [از دنیا] رفتند؟ کجاست عمّار؟ کجاست پسر تَیَّهان؟ (1) و کجاست ذوالشهادتین؟ (2) و کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر ، پیمان مرگ بستند و سرهایشان نزد فاجران برده شد؟ (3) این نکته را نیز بیفزاییم که بخشی از همراهان و سپاهیان امام علی علیه السلام خوارج بودند که آنان نیز پس از جریان صِفّین، در مقابل امام علیه السلام ایستادند ؛ برخی شان در نهروان، کشته شدند و برخی نیز خانه نشین شده بودند. بدین سان، علی علیه السلام تنها بود، تنهایِ تنها، بدون یاران رزم آور، سخنورانی حماسه آفرین، و حماسه سازانی خِردورز و نستوه ... .

.

1- .مالک بن تَیَّهان انصاری از صحابیان بدر که در صفّین شهید شد .
2- .خُزَیمه بن ثابت انصاری که در بدر و جنگ های دیگر شرکت داشت و در صفّین ، به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی او را برابر گواهی دو تن دانست (ر . ک : ج 13 ص 187 (خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین)) .
3- .ص 197 (آخرین خطبه امام) .

اوج قدرت رهبری در اوج تنهایی

اوج قدرت رهبری در اوج تنهاییاکنون و در پایان این تحلیل گذرا، سزاوار است به نکته ای بس مهم و ارجمند در سیاست علوی و شیوه پیشوایی امیر مؤمنان بپردازیم. ندیده ام که کسی بدین نکته آگاهی یافته و یا به روشنی و صراحت، در رهبری امام علی علیه السلام آن را مطرح کرده باشد. این نکته تأمّل برانگیز و اعجاب آور، همان توانِ رهبری و قدرت مدیریت و استوارْ گامی امام علی علیه السلام در پیشوایی در روزگاری است که تا بدین جا ابعاد آن، تبیین گردید. اسناد تاریخی نشان می دهند که علی علیه السلام در دوران تنهایی، بالاترین، نیرومندترین و شکوهمندترین رهبری را به ظهور رسانده است. از این رو، چون می گوییم علی علیه السلام تنها ماند، نباید چنین بپنداریم که او با آن همه نافرمانی ها، دردگذاری ها و گله مندی ها، خانه نشین شد، یا صحنه را رها کرد، و یا در ماه های پایانی حکومت، علنا قدرت رهبری و توان مدیریت جامعه را از دست داد و تا هنگامه شهادت، تنها به دردگذاری، گله مندی از نافرمانی ها و عدم حمایت مردمان و سستی نخبگان، بسنده کرد. هرگز! متون تاریخی و اسناد فراوان گزارش دهنده سیره علوی، نشان دهنده آن است که پرتلاش ترین و سختکوشانه ترین دوره از روزگار حکومت علی علیه السلام ، روزگار تنهایی اوست. هرگز بر قهرمان بی بدیل صحنه های نبرد و چیره دست ترین چهره گردونه های سختی و دشواری، یأس، حاکم نشد. یک تنه، خلأها را پُر کرد، سخن ها گفت، حماسه ها سرود، و راهی را که در روز اوّل حکومت اعلام کرده بود، تا آخرین

.

لحظه زندگی ادامه داد و دمی آرام نگرفت و فارغ ننشست. در جامعه ای که بخش عظیمی از خواص و نخبگان آن با امام علی علیه السلام همدلی و همراهی نکردند و عوامِ دنباله رو آنها، در فضایی آکنده از شبهه جنگ با اهل قبله و نبرد با چهره هایِ باسابقه و گاه مقدّس نما، به سستی و نافرمانی روی آوردند و رزم آوران، پس از گذار از سه جنگ خونین بدون غنیمت، کاملاً فرسوده شدند ، در هنگامی که امام علیه السلام برترین یاران خود را از دست داده بود و شبیخون های مکرّرِ سپاه جهل مدار و ارزش ستیز معاویه و غارتگری هایش مردم را به ستوه آورده بود، امام علیه السلام با این همه، نستوه ایستاد و بر بسیج مردمان علیه ستمگری ها و جنایت های معاویه تأکید کرد و در چنین هنگامه آکنده از یأس و سستی و دلهره ، بدون بهره گیری از ابزار خشونت، مردم را برای حضور مجدّد در جبهه نبرد با معاویه بسیج کرد. امام علیه السلام باید از چه توانِ رهبری و قدرت مدیریت و جاذبه پیشوایی ای برخوردار باشد که در چنین هنگامی هم بتواند بایستد و در بسیج نیروها تا این اندازه توفیق یابد؟ آخرین سخنرانی حماسه گستر و شورانگیز علی علیه السلام که قبل از اعزام مجدّد نیرو به صِفّین انجام شد، گواه این مدّعاست. نوف بکالی، چهره ظاهری امام علیه السلام به هنگام ایراد خطبه و سخنان هیجانبار وی و چگونگی آرایش سپاه را چنین گزارش کرده است: امیر مؤمنان ، این خطبه را در کوفه بر ما ایراد کرد ، در حالی که بر سنگی ایستاده بود که جَعْده ، پسر هبیره مخزومی ، آن را بر پا داشته بود . جامه ای پشمین بر تن داشت و حمایل شمشیرش از لیف خرما و در پایش نعلینی از لیف خرما بود . نشان سجده بر پیشانی اش ، همچون داغ شتر بر سر زانو بود . نوف می گوید که آن گاه امام علیه السلام در پایان سخن، با صدایی بلند ، ندا داد: الجِهادَ ، الجِهادَ ، عِبادَ اللّهِ ... و إنّی مُعَسکِرٌ فی یَومی هذا؛ فَمَن أرادَ الرَّواحَ إلَی اللّهِ فَلیَخرُج .

.

جهاد ، جهاد ، بندگان خدا ! ... من همین امروز، لشکر آماده می کنم . هرکه می خواهد به سوی خدا پر کشد ، بیرون شود . آن گاه، سازماندهی سپاه را بدین گونه گزارش می کند: برای حسین علیه السلام ده هزار سپاه ، و برای قیس بن سعد ، ده هزار سپاه ، و برای ابو ایّوب ، ده هزار سپاه قرار داد و برای دیگران هم رقم های دیگر ، و آماده بازگشت به صفّین بود و جمعه نیامده بود که ابن ملجم ملعون ، او را ضربت زد. سپاهیان بازگشتند و ما چون گوسفندانی بودیم که شبانِ خود را از دست داده است و گرگ ها از هرسو آنان را می ربایند . (1) بدین سان و بر پایه آنچه آمد، اظهارات دردمندانه امام علیه السلام و گله های مکرّر او از یارانش، به دلیل ضعف و اظهار عجز از رهبری و اداره مردم با آن ویژگی ها که ترسیم شد، نبود؛ بلکه امام علیه السلام به جای به کارگیری زبان خشونت و شمشیر برای بسیج مردم، از این زبان، در جهت به حرکت درآوردن آنان بهره می گرفت. بسیج نیرویی سنگین در شرایطی که شرح آن گذشت، در مدّتی کم تر از یک هفته (در همان هفته پیش از شهادتش) ، نشان دهنده توانمندی فوق العاده حضرت در بسیج توده های مردم از یک سو، و موفّقیت سیاست های علوی در کشورداری از سوی دیگر است. آنچه آمد، نگاهی بود گذرا به زمینه ها، علل و عوامل سستی مردم در هنگامه ای بدان سان، و ترسیمی از سیره علوی در اداره کشور. سخن را در این زمینه به پایان می بریم و از خداوند متعال در بهره گیری از معارف آفتابگون علوی و آموزه های دریاوار آل اللّه علیهم السلام توفیق می طلبیم.

.

1- .ر . ک : نهج البلاغه : خطبه 182 .

ص: 250

. .

بخش هشتم : شهادت امام علی

اشاره

بخش هشتم : شهادت امام علیفصل یکم : خبر دادن پیامبر از شهادت علیفصل دوم : پیشگویی امام درباره شهادت خویشفصل سوم : توطئه برای ترور امامفصل چهارم : ترور امامفصل پنجم : از ترور تا شهادتفصل ششم : پس از شهادتفصل هفتم : زیارت امام

.

الفصل الأوّل: إخبار النبىّ باستشهاده1 / 1الشَّهادَهُ مِن وَرائِکَالإمام علىّ عليه السلام :إِنَّهُ لَمّا أنزَلَ اللّهُ سُبحانَهُ قَولَهُ : «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُواْ أَن يَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (1) عَلِمتُ أنَّ الفِتنَهَ لا تَنزِلُ بِنا ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أظهُرِنا ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما هذِهِ الفِتنَهُ الَّتى أخبَرَکَ اللّهُ تَعالى بِها ؟ فَقالَ : يا عَلِىُّ ، إنَّ اُمَّتى سَيُفتَنونَ مِن بَعدى . فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ وَلَيسَ قَد قُلتَ لى يَومَ اُحُدٍ حَيثُ استُشهِدَ مَن استُشهِدَ مِنَ المُسلِمينَ ، وحيزَت عَنِّى الشَّهادَهُ ، فَشُقَّ ذلِکَ عَلَىَّ ، فَقُلتَ لى : أبشِر ، فَإنَّ الشَّهادَهَ مِن وَرائِکَ ؟ فَقالَ لى : إنَّ ذلِکَ لَکَذلِکَ ، فَکَيفَ صَبرُکَ إذَن ؟ فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، لَيسَ هذا مِن مَواطِنِ الصَّبرِ ، ولکِن مِن مَواطِنِ البُشرى وَالشُّکرِ . (2)

.

1- .العنکبوت : 1 و2 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 156 ، نهج السعاده : ج 1 ص 381 نحوه ، بحار الأنوار : ج 41 ص 7 ح 8 ؛ کنز العمّال : ج 16 ص 193 ح 44216 نقلاً عن وکيع وزاد فى آخره «فقال لى : أجل» .

فصل یکم : خبر دادن پیامبر از شهادت علی

1 / 1 شهادت در پیِ توست

فصل یکم : خبر دادن پیامبر از شهادت علی1 / 1شهادت در پیِ توستامام علی علیه السلام :چون خدای سبحان این آیه را نازل کرد: «الم * آیا مردم پنداشتند همین که گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند وآزمایش نمی شوند؟» ، دانستم که تا پیامبر خدا میان ماست، فتنه و آزمونی بر ما نازل نمی شود. گفتم : ای پیامبر خدا! این فتنه ای که خداوندْ تو را از آن آگاهانیده چیست؟ فرمود: «ای علی! امّتِ من پس از من امتحان می شوند». گفتم: ای پیامبر خدا! مگر روز اُحد که برخی از مسلمانان به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد و این بر من دشوار بود، به من نفرمودی که: «مژده باد بر تو، که شهادت از پی توست»؟ به من فرمود: «آری ، چنین است، و آن گاه صبر تو چگونه خواهد بود؟». گفتم: ای پیامبر خدا! این از جاهای صبر نیست، بلکه از موارد مژده و سپاس است.

.

اُسد الغابه عن ابن عبّاس :قالَ عَلِیٌّ یَعنی لِلنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله : إنَّکَ قُلتَ لی یَومَ اُحُدٍ ، حینَ اُخِّرَت عَنِّی الشَّهادَهُ ، وَاستُشهِدَ مَنِ استُشهِدَ : إنَّ الشَّهادَهَ مِن وَرائِکَ ، فَکَیفَ صَبرُکَ إذا خُضِبَت هذِهِ مِن هذِهِ بِدَمٍ ، وأهوی بِیَدِهِ إلی لِحیَتِهِ ورَأسِهِ ؟ فَقالَ عَلِیٌّ : یا رَسولَ اللّهِ ، أمّا أن تُثبِتَ لی ما أثبَتَّ ، فَلَیسَ ذلِکَ مِن مَواطِنِ الصَّبرِ ، ولکِن مِن مَواطِنِ البُشری وَالکَرامَهِ . (1)

الإمام علیّ علیه السلام :خَطَبَنا رَسولُ اللّهُ ذاتَ یَومٍ : ... ثُمَّ بَکی ، فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما یُبکیکَ ؟ فَقالَ : یا عَلِیُّ ، أبکی لِمَا یُستَحَلُّ مِنکَ فی هذَا الشَّهرِ ، کَأنّی بِکَ وأنتَ تُصَلّی لِرَبِّکَ ، وقَدِ انبَعَثَ أشقَی الأَوَّلینَ وَالآخِرینَ ، شَقیقُ عاقِرِ ناقَهِ ثَمودَ ، فَضَرَبَکَ ضَربَهً عَلی قَرنِکَ فَخَضَّبَ مِنها لِحیَتَکَ» . قالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، وذلِکَ فی سَلامَهٍ مِن دینی ؟ فَقالَ : فی سَلامَهٍ مِن دینِکَ . ثُمَّ قالَ صلی الله علیه و آله : یا عَلِیُّ ، مَن قَتَلَکَ فَقَد قَتَلَنی ، ومَن أبغَضَکَ فَقَد أبغَضَنی ، ومَن سَبَّکَ فَقَد سَبَّنی ، لِأَنَّکَ مِنّی کَنَفسی ، روحُکَ مِن روحی ، وطینَتُکَ مِن طینَتی ، إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی خَلَقَنی وإیّاکَ ، وَاصطَفانی وإیّاکَ ، فَاختارَنی لِنُبُوَّهٍ ، وَاختارَکَ لِلإمامَهِ ، فَمَن أنکَرَ إمامَتَکَ فَقَد أنکَرَ نُبُوَّتی . یا عَلِیُّ ، أنتَ وَصِیّی ، وأبو وُلدی ، وزَوجُ ابنَتی ، وخَلیفَتی عَلی اُمَّتی فی حَیاتی وبَعدَ مَماتی ، أمرُکَ أمری ، ونَهیُکَ نَهیی ، اُقسِمُ بِالَّذی بَعَثَنی بِالنُّبُوَّهِ وجَعَلَنی خَیرَ البَرِیَّهِ ، إنَّکَ لَحُجَّهُ اللّهِ عَلی خَلقِهِ ، وأمینُهُ عَلی سِرِّهِ ، وخَلیفَتُهُ عَلی عِبادِهِ» . (2)

.

1- .اُسد الغابه : ج 4 ص 110 الرقم 3789 ، المعجم الکبیر : ج 11 ص 295 ح 12043 وفیه «فقال علیّ : أما بیّنت ما بیّنت» بدل «یا رسول اللّه ، إمّا أن تثبت لی ما أثبتّ» .
2- .الأمالی للصدوق : ص 155 ح 149 .

اُسد الغابه به نقل از ابن عبّاس : علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: روز اُحد که شهادت من به تأخیر افتاد و شهیدان به شهادت رسیدند، به من فرمودی که : «شهادت از پی توست، پس آن گاه که این از خون آن (اشاره به سر و محاسن خویش) رنگین شود ، شکیبایی ات چگونه خواهد بود؟». علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا ! اگر آنچه را که برایم فرمودی ، محقَّق شود ، این از موارد صبر نیست، بلکه از موارد بشارت و کرامت است.

امام علی علیه السلام :روزی پیامبر خدا [در آستانه ماه رمضان] برای ما خطبه خواند... سپس گریست . گفتم : ای پیامبر خدا ! چه چیزی تو را می گریانَد؟ فرمود : «ای علی ! برای آن می گریم که در این ماه، حرمت تو را می شکنند . گویا می بینم که تو در حال نماز خواندن برای پروردگار خویشی که شقی ترینِ اوّلین و آخرین، همزاد پی کننده ناقه قوم ثمود ، بر می خیزد و بر فرق سرت ضربتی می زند که مَحاسن تو با آن رنگین می گردد». گفتم : ای پیامبر خدا ! آیا این حادثه، در حالت سلامتِ دین من است؟ فرمود: «در سلامتِ دین توست». سپس فرمود: «ای علی ! هرکس تو را بکشد ، مرا کشته است . هر کس تو را دشمن بدارد ، مرا دشمن داشته است . هر که تو را دشنام دهد ، مرا دشنام داده است ؛ چرا که تو همچون جان من برای منی . روح تو از روح من و سرشت تو از سرشت من است. خداوند متعالْ من و تو را آفرید ، و من و تو را برگزید؛ مرا برای نبوّت برگزید و تو را برای امامت. هر کس امامت تو را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده است. ای علی ! تو وصیّ من ، پدر فرزندان من ، همسر دختر من و جانشین من بر امّت منی ، در حیاتم و پس از مرگم . فرمان تو فرمان من است و نهی تو نهی من . به خدایی که مرا به نبوّت برانگیخت و مرا بهترینِ آفریده ها قرار داد ، سوگند می خورم که تو حجّت خدا بر آفریدگان و امین او بر رازش و جانشین او بر بندگان اویی» .

.

1 / 2إنَّکَ مَقتولٌالمعجم الکبیر عن جابر :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : إنَّکَ امرُؤٌ مُستَخلَفٌ ، وإنَّکَ مَقتولٌ ، وهذِهِ مَخضوبَهٌ مِن هذِهِ [یَعنی] لِحیَتَهُ مِن رَأسِهِ . (1)

المستدرک علی الصحیحین عن أنس بن مالک :دَخَلتُ مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله عَلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام یَعودُهُ وهُوَ مَریضٌ وعِندَهُ أبو بَکرٍ وعُمَرُ ، فَتَحَوَّلا حَتّی جَلَسَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ أحَدُهُما لِصاحِبِهِ : ما أراهُ إلّا هالِکٌ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إنَّهُ لَن یَموتَ إلّا مَقتولاً ، ولَن یَموتَ حَتّی یَملَأَ غَیظا . (2)

مسند ابن حنبل عن فضاله بن أبی فضاله الأنصاری :خَرَجتُ مَعَ أبی عائِدا لِعَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ مِن مَرَضٍ أصابَهُ ثَقُلَ مِنهُ ، قالَ : فَقالَ لَهُ أبی : ما یُقیمُکَ فی مَنزِلِکَ هذا ؟ لَو أصابَکَ أجَلُکَ لَم یَلِکَ إلّا أعرابُ جُهَینَهُ ، تُحمَلُ إلَی المَدینَهِ ، فَإن أصابَکَ أجَلُکَ وَلِیَکَ أصحابُکَ وصَلّوا عَلَیکَ . فَقالَ عَلِیٌّ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَهِدَ إلَیَّ أن لا أموتَ حَتّی اُؤَمِّرَ ثُمَّ تُخضَبُ هذِهِ یَعنی لِحیَتَهُ مِن دَمِ هذِهِ یَعنی هامَتَهُ فَقُتِلَ ، وقُتِلَ أبو فَضالَهَ مَعَ عَلِیٍّ یَومَ صِفّینَ . (3)

.

1- .المعجم الکبیر : ج 2 ص 247 ح 2038 ، المعجم الأوسط : ج 7 ص 218 ح 7318 ، دلائل النبوّه لأبی نعیم : ص 553 ح 491 وفیهما «مؤمّر» بدل «امرؤ» ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 536 کلّها عن جابر بن سمره .
2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 150 ح 4673 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 536 ح 9050 و ح 9051 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 433 ، الفصول المهمّه : ص 129 کلّها نحوه .
3- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 219 ح 802 ، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج2 ص694 ح1187 ، تاریخ دمشق : ج42 ص547 ح 9060 و ص 548 ، الاستیعاب : ج 4 ص 293 الرقم 3156 ، اُسد الغابه : ج 6 ص 241 الرقم 6166 ، الإصابه : ج 7 ص 267 الرقم 10394 ، الفصول المهمّه : ص 129 والأربعه الأخیره نحوه ، البدایه والنهایه : ج 6 ص 218 .

1 / 2 تو کشته خواهی شد

1 / 2تو کشته خواهی شدالمعجم الکبیر به نقل از جابر : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «تو مردی هستی که خلافت خواهی یافت و تو کشته خواهی شد و این از خون آن (اشاره به محاسن و سر وی) رنگین خواهد شد».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از انس بن مالک : همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام عیادت می کرد. وی بیمار بود و ابو بکر و عمر نیز پیش او بودند. کنار رفتند تا پیامبر خدا نشست. یکی به دیگری گفت: چنین می بینم که او خواهد مُرد. پیامبر خدا فرمود: «او نخواهد مُرد ، مگر به صورت قتل . او نخواهد مُرد ، مگر آن که پُر از خشم شود».

مسند ابن حنبل به نقل از فضاله بن ابی فضاله انصاری : همراه پدرم به عیادت علی بن ابی طالب علیه السلام رفتیم، در بیماری ای که به او رسیده بود و از آن سنگین شده بود. پدرم به او گفت: چه چیزْ تو را در این منزلْ نگه داشته است؟ اگر اجلت فرا رسد، جز بادیه نشینان جُهَینه کسی به تو نخواهد رسید . [بهتر است]تو را به مدینه ببرند، که اگر مرگت فرا رسد، یاران تو عهده دار کار تو گردند و بر تو نماز بخوانند. علی علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا به من فرموده است که من نمی میرم تا آن که به حکومت برسم . آن گاه مَحاسنم از خون سرم رنگین می شود». پس کشته شد. ابو فضاله در روز صفّین در رکاب علی علیه السلام کشته شد.

.

1 / 3بِأَبِىَ الوَحيدُ الشَّهيدُمسند أبى يعلى عن عائشه :رَأَيتُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله التَزَمَ عَلِيّا وقَبَّلَهُ ويَقولُ : بِأَبِىَ الوَحيدُ الشَّهيدُ ، بِأَبِىَ الوَحيدُ الشَّهيدُ . (1)

الأمالى للمفيد عن عائشه :جاءَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام يَستَأذِنُ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَلَم يَأذَن لَهُ ، فَاستَأذَنَ دَفعَةً اُخرى ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اُدخُل يا عَلِىُّ . فَلَمّا دَخَلَ قامَ إلَيهِ رَسولُاللّهِ صلى الله عليه و آله فَاعتَنَقَهُ وقَبَّلَ بَينَ عَينَيهِ وقالَ : بِأَبِىَ الشَّهيدُ ، بَأَبِىَ الوَحيدُ الشَّهيدُ . (2)

.

1- .مسند أبى يعلى : ج 4 ص 318 ح 4558 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 549 ح 9061 ، المناقب للخوارزمى : ص 65 ح 34 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 397 ح 32 وفيه «يا أبا الوحيد الشهيد» ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 220 .
2- .الأمالى للمفيد : ص 72 ح 6 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 306 ح 7 .

1 / 3 پدرم فدای شهید تنها !

1 / 3پدرم فدای شهید تنها !مسند أبی یعلی به نقل از عایشه : پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که علی را در بر گرفت و بوسید، در حالی که می گفت: «پدرم فدای تنهایِ شهید ! پدرم فدای تنهایِ شهید !».

الأمالی ، مفید به نقل از عایشه : علی بن ابی طالب علیه السلام خدمت پیامبر آمد و اجازه ورود خواست . پیامبر صلی الله علیه و آله اذن نداد. بار دیگر اجازه خواست . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی ! داخل شو». چون وارد شد، پیامبر خدا به سوی او بلند شد، او را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: «پدرم فدای شهید ! پدرم فدای تنهایِ شهید !».

.

1 / 4قاتِلُهُ أشقَى الآخِرينَالطبقات الكبرى عن عبيد اللّه :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ لِعَلِىٍّ عليه السلام : يا عَلِىُّ ، مَن أشقَى الأوَّلينَ وَالآخِرينَ ؟ قالَ : اللّهُ ورَسولُهُ أعلَمُ . قال : أشقَى الأوَّلينَ عاقِرُ النّاقَهِ ، وأشقَى الآخِرينَ الَّذى يَطعَنُکَ يا عَلِىُّ . وأشارَ إلى حَيثُ يُطعَنُ . (1)

المعجم الكبير عن صهيب :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ يَوما لِعَلِىٍّ عليه السلام : مَن أشقَى الأوَّلينَ ؟ قالَ : الَّذى عَقَرَ النّاقَهَ يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : صَدَقتَ ، فَمَن أشقَى الآخِرينَ ؟ قالَ : لا عِلمَ لى يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : الَّذى يَضرِبُکَ عَلى هذِهِ ، وأشارَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِيَدِهِ إلى يافوخِهِ . فَكانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَقولُ لِأهلِ العِراقِ : أما وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنَّهُ قَدِ ابتَعَثَ أشقاكُم فَخَضَبَ هذِهِ يَعنى لِحيَتَهُ مِن هذِهِ ، ووَضَعَ يَدَهُ عَلى مُقَدَّمِ رَأسِهِ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، تَدرى مَن أشقَى الأوَّلينَ ؟ قُلتُ : اللّهُ ورَسولُهُ أعلَمُ . قالَ : عاقِرُ النّاقَهِ . قالَ : تَدرى مَن شَرُّ ، وقالَ مَرَّهً : مَن أشقَى الآخِرينَ ؟ قُلتُ : اللّهُ ورَسولُهُ أعلَمُ . قالَ : قاتِلُکَ . (3)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 35 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 182 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 259 عن أبى بكر بن عبد اللّه بن أنس أو أيّوب بن خالد وفيه من «أشقى الأوّلين عاقر الناقه . ..» ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 117 نحوه .
2- .المعجم الكبير : ج 8 ص 38 ح 7311 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 546 ح 9056 9059 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 257 ح 481 ، أسد الغابه : ج 4 ص 110 الرقم 3789 كلاهما عنه عن الإمام علىّ عليه السلام نحوه ، وفيها «انبعث» بدل «ابتعث» ، الاستيعاب : ج 3 ص 219 الرقم 1875 ؛ مجمع البيان : ج 10 ص 756 كلاهما نحوه إلى «يافوخه» .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 566 ح 953 عن الضحّاک بن مزاحم ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 135 ح 1 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 551 ح 9064 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 326 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 444 ح

796 والأربعه الأخيره عن جابر بن سمره و ص429 ح777 عن أيّوب بن خالد والأربعه الأخيره نحوه.

1 / 4 قاتل او بدبخت ترینِ پَسینیان است

1 / 4قاتل او بدبخت ترینِ پَسینیان استالطبقات الکبری به نقل از عبید اللّه : پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! بدبخت ترینِ اوّلین و آخرین کیست؟». گفت: خداوند و پیامبرش داناترند. فرمود: «بدبخت ترینِ پیشینیانْ پی کننده ناقه صالح است و بدبخت ترینِ آخرین ها ای علی کسی است که تو را ضربت می زند» و به محلّ خوردن ضربت بر سرش اشاره کرد .

المعجم الکبیر به نقل از صهیب : روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «بدبخت ترینِ پیشینیان کیست؟» . گفت: آن کس که ناقه صالح را پی کرد ، ای پیامبر خدا! فرمود: «درست گفتی . پس بدبخت ترین آخرین (آیندگان) کیست؟». گفت: نمی دانم ، ای پیامبر خدا! فرمود: «آن که به این جای تو ضربت می زند» و با دستش به فرق سر علی علیه السلام اشاره کرد . علی علیه السلام پیوسته به اهل عراق می گفت: «به خدا سوگند ، دوست داشتم شقی ترینِ شما انگیخته شود و این را با خون این رنگین کند» و دست بر جلوی سر خود می گذاشت و سپس به محاسن خود اشاره می کرد.

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود: «ای علی! می دانی بدبخت ترین پیشینیان کیست؟» . گفتم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: «پیْ کننده شتر صالح». [سپس] فرمود: «می دانی بدتر از او کیست؟» و یک بار فرمود: «بدبختِ ترینِ آخرین (آیندگان) کیست؟». گفتم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: «کُشنده تو».

.

1 / 5قاتِلُهُ أشقى هذِهِ الاُمَّهالمعجم الكبير عن جابر :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : مَن أشقى ثَمودَ ؟ قالَ : مَن عَقَرَ النّاقَةَ . قالَ : فَمَن أشقى هذِهِ الاُمَّهِ ؟ قالَ : اللّهُ أعلَمُ . قالَ : قاتِلُکَ . (1)

مسند أبى يعلى عن أبى سنان :مَرِضَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ مَرَضا شَديدا حَتّى أدنَفَ (2) ، وخِفنا عَلَيهِ ، ثُمَّ إنَّهُ بَرَأ ونَقِهَ ، فَقُلنا : هَنيئا لَکَ أبَا الحَسَنِ ، الحَمدُ للّهِ الَّذى عافاکَ ، قَد کُنّا نَخافُ عَلَيکَ . قالَ : لکِنّى لَم أخَف عَلَى نَفسى ، أخبَرَنِىَ الصّادِقُ المَصدوقُ أنّى لا أموتُ حَتّى اُضرَبَ عَلى هذِهِ وأشارَ إلى مُقَدَّمِ رَأسِهِ الأيسَرِ فَتُخَضِّبَ هذِهِ مِنها بِدَمٍ وأخَذَ بِلِحيَتِهِ وقالَ لى : يَقتُلُکَ أشقى هذِهِ الاُمَّهِ ، کَما عَقَرَ ناقَةَ اللّهِ أشقى بَنى فُلانٍ مِن ثَمودَ . (3)

الإصابه :عَبدُ الرَّحمنِ بنُ مُلجَمٍ المُرادِىُّ أدرَکَ الجاهِلِيَّةَ وهاجَرَ فى خِلافَهِ عُمَرَ وقَرَأَ عَلى مُعاذِ بنِ جَبَلٍ ، ذَکَرَ ذلِکَ أبو سَعيدِ بنُ يونُسَ ، ثُمَّ صارَ مِن کِبارِ الخَوارِجِ ، وهُوَ أشقى هذِهِ الاُمَّهِ بِالنَّصِّ الثّابِتِ عَنِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله بِقَتلِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (4)

.

1- .المعجم الكبير : ج 2 ص 247 ح 2037 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 550 ح 9063 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 451 ح 809 عن عبد اللّه بن محمّد بن عقيل عن الإمام علىّ عليه السلام وكلاهما نحوه.
2- .دَنِفَ المريض : أى ثَقُلَ ، وأدْنَفَ مثله (لسان العرب : ج 9 ص 107 «دنف») .
3- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 286 ح 565 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 542 .
4- .الإصابه : ج 5 ص 85 الرقم 6396 .

1 / 5 قاتل او بدبخت ترینِ این امّت است

1 / 5قاتل او بدبخت ترینِ این امّت استالمعجم الکبیر به نقل از جابر : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «شقی ترین فرد قوم ثمود کیست؟». گفت: آن که ناقه را پی کرد. فرمود: «بدبخت ترین فرد این امّت کیست؟». گفت: خداوند ، داناتر است. فرمود: «قاتل تو».

مسند أبی یعلی به نقل از ابی سنان : علی بن ابی طالب علیه السلام به سختی بیمار شد به نحوی که بستری و سنگین شد. بر او بیمناک شدیم. بعد خوب شد و بهبود یافت. گفتیم: عافیت بر تو گوارا باد ، ای ابا الحسن! خدا را شکر که سلامتی ات داد . بر جان تو بیمناک بودیم. فرمود: «ولی من بر خودم بیمناک نبودم . راستگوی تصدیق شده (پیامبر صلی الله علیه و آله) به من خبر داده است که من نمی میرم ، مگر آن که بر این جایم (اشاره به سمت چپِ جلوی سرش) ضربت فرود آید و این از خون سرم رنگین شود (و محاسنش را گرفت) ، و همو به من فرموده است: شقی ترین فردِ این امّتْ تو را می کشد، آن گونه که ناقه صالح را شقی ترین فرد بنی فلان از قوم ثمود پی کرد ».

الإصابه :عبدالرحمان بن ملجم مرادی، دوره جاهلیت را درک کرد، در دوره خلافت عمر هجرت کرد و نزد معاذ بن جبل ، قرآن خواند. این را ابو سعید بن یونس گفته است. سپس از بزرگان خوارج شد. او طبق حدیثِ ثابت شده از پیامبر خدا ، با کشتن علی بن ابی طالب علیه السلام شقی ترین فرد این امّت است.

.

1 / 6قاتِلُهُ أشقَى النّاسِمسند ابن حنبل عن عمّار بن یاسر :كُنتُ أنَا وعَلِیٌّ رَفیقَینِ فى غَزوَهِ ذاتِ العَشیرَهِ ، فَلَمّا نَزَلَها رَسولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله وأقامَ بِها رَأینا ناسا مِن بَنى مُدلِجٍ یَعمَلونَ فى عَینٍ لَهُم فى نَخلٍ فَقالَ لى عَلِیٌّ : یا أبَا الیَقظانِ ، هَل لَکَ أن نَأتِیَ هؤُلاءِ فَنَنظُرَ کَیفَ یَعمَلونَ ؟ . فَجِئناهُم فَنَظَرنا إلى عَمَلِهِم ساعَهً ثُمَّ غَشِیَنَا النَّومُ فَانطَلَقتُ أنَا وعَلِیٌّ فَاضطَجَعنا فى صَورٍ (1) مِنَ النَّخلِ فى دَقعاءَ (2) مِنَ التُّرابِ فَنُمنا ، فَوَاللّهِ ما أهَبنا إلّا رَسولَ اللّهِ صلى الله علیه و آله یُحَرِّکُنا بِرِجلِهِ وقَد تَتَرَّبنا مِن تِلکَ الدَّقعاءِ ، فَیَومَئِذٍ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله لِعَلِیٍّ : «یا أبا تُرابٍ» لِما یَرى عَلَیهِ مِنَ التُّرابِ . قالَ : أ لا اُحَدِّثُکُما بِأشقَى النّاسِ رَجُلَینِ ؟ قُلنا : بَلى یا رَسولَ اللّهِ . قالَ : اُحَیمِرُ ثَمودَ الَّذى عَقَرَ النّاقَهَ ، وَالَّذى یَضرِبُکَ یا عَلِیُّ عَلى هذِهِ یَعنى قَرنَهُ حَتّى تُبَلَّ مِنهُ هذِهِ یَعنى لِحیَتَهُ . (3)

المستدرک على الصحیحین عن سعید بن أبى هلال عن زید بن أسلم :إنَّ أبا سِنانِ الدُّؤَلِیَّ حَدَّثَهُ أنَّهُ عادَ عَلِیّا علیه السلام فى شَکوىً لَهُ أشکاها ، قالَ : فَقُلتُ لَهُ : لَقَد تَخَوَّفنا عَلَیکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ فى شَکواکَ هذِهِ . فَقالَ : لکِنّى وَاللّهِ ما تَخَوَّفتُ عَلى نَفسى مِنهُ ؛ لِأنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله علیه و آله الصّادِقَ المَصدوقَ یَقولُ : إنَّکَ سَتُضرَبُ ضَربَهً هاهُنا وضَربَهً هاهُنا وأشارَ إلى صُدغَیهِ فَیَسیلُ دَمُها حَتّى تَختَضِبَ لِحیَتُکَ ، ویَکونُ صاحِبُها أشقاها ، کَما کانَ عاقِرُ النّاقَهِ أشقى ثَمودَ . (4)

.

1- .الصَّوْر : الجماعهُ من النَّخْلِ ، ولا واحدَ له من لفظه (النهایه : ج 3 ص 59 «صور») .
2- .الدَّقْعاء : عامَّهُ الترابِ ، وقیل : التراب الدَّقِیق على وجه الأرض (لسان العرب : ج 8 ص 89 «دقع») .
3- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 365 ح 18349 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 687 ح 1172 ، المستدرک على الصحیحین : ج 3 ص 151 ح 4679 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائى : ص 280 ح 152 ، السیره النبویّه لابن هشام : ج 2 ص 249 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 549 ح 9062 و ص 550 ، دلائل النبوّه لأبى نعیم : ص 552 ح 490 ، الکامل للمبرّد : ج 3 ص 1166 ؛ مجمع البیان : ج 10 ص 756 والأربعه الأخیره نحوه .

4- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 122 ح 4590 ، السنن الکبری : ج 8 ص 104 ح 16069 ، المعجم الکبیر : ج 1 ص 106 ح 173 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 543 ح 9053 ، المناقب للخوارزمی : ص 380 ح 400 ، التاریخ الکبیر : ج 8 ص 320 الرقم 3167 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 109 الرقم 3789 وفیهما من «لأنّی سمعت ...» ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 445 ح 799 والثلاثه الأخیره نحوه .

1 / 6 قاتل او بدبخت ترینِ مردم است

1 / 6قاتل او بدبخت ترینِ مردم استمسند ابن حنبل به نقل از عمّار یاسر : من و علی علیه السلام در غزوه ذات العشیره همراه بودیم. چون پیامبر خدا در آن جا فرود آمد و اقامت گزید، مردمی از بنی مدلج را دیدیم که در چشمه ای که در نخلستان داشتند ، کار می کردند. علی علیه السلام به من گفت: «ای ابو یقظان! می خواهی نزد آنان برویم و ببینیم چگونه کار می کنند؟». پیش آنان رفتیم و ساعتی به تماشای کارشان پرداختیم. خوابْ ما را فرا گرفت. من و علی علیه السلام رفتیم و در بین توده ای از درخت های خرما روی خاک خوابیدیم. به خدا سوگند ، از خواب بیدار نشدیم تا آن که پیامبر خدا با پایش ما را تکان داد. ما هم از آن زمین خاکی، خاک آلود شده بودیم. آن روز بود که چون پیامبر خدا، علی علیه السلام را خاک آلود دید، او را «ابو تراب» صدا زد و فرمود : «آیا به شما دو تن خبر دهم از دو مردی که بدبخت ترین مردم اند؟». گفتیم: آری ، ای پیامبر خدا! فرمود: «سرخْ روی قوم ثمود که ناقه را پی کرد و آن که ای علی بر فرق تو ضربت می زند تا این که محاسنت از خون آن تَر می شود».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از سعید بن ابی هلال ، از زید بن اسلم : ابو سنانِ دئلی به من خبر داد که علی علیه السلام را در بیماری وی که او را آزار می داد عیادت کرد. گوید: به او گفتم: در این بیماری ات بر جان تو بیمناکیم ، ای امیر مؤمنان! فرمود: «ولی به خدا سوگند ، من از این بیماری بر جان خویش نمی ترسم، چرا که از پیامبر خدا که صادق و تصدیق شده است شنیدم که می فرمود: به یقینْ تو ضربتی این جا و ضربتی آن جا خواهی خورد (و به دو طرف سرش اشاره کرد) و خون آن جاری خواهد شد تا آن که محاسن تو رنگین شود. صاحب آن ضربتْ شقی ترین فرد امّت است، آن گونه که پی کننده ناقه صالح، شقی ترین فرد قوم ثمود بود».

.

ص: 266

. .

ص: 267

. .

الفصل الثانى: إخبار الإمام باستشهاده2 / 1إنّى مَقتولٌمسند ابن حنبل عن زيد بن وهب :قَدِمَ عَلِىٌّ عليه السلام عَلى قَومٍ مِن أهلِ البَصرَهِ مِنَ الخَوارِجِ ، فيهم رَجُلٌ يُقالُ لَهُ : الجَعدُ بنُ بَعجَهَ ، فَقالَ لَهُ : اِتَّقِ اللّهَ يا عَلِىُّ فَإِنَّکَ مَيِّتٌ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : بَل مَقتولٌ ، ضَربَهٌ عَلَى هذا تَخضِبُ هذِهِ يَعنى لِحيَتَهُ مِن رَأسِهِ عَهدٌ مَعهودٌ ، وقَضاءٌ مَقضِىٌّ ، وقَد خابَ مَنِ افتَرى . (1)

مسند أبى يعلى عن أبى الأسود الدُّئَلى عن الإمام علىّ عليه السلام :أتانى عَبدُ اللّهِ بنُ سَلامٍ ، وقَد وَضَعتُ قَدَمى فِى الغَرزِ (2) فَقالَ لى : لا تَقدَمِ العِراقَ ، فَإِنّى أخشَى أن يُصيبَکَ بِها ذُبابُ السَّيفِ (3) . قالَ عَلِىٌّ : وَايمُ اللّهِ ، لَقَد أخبَرَنى بِهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . قالَ أبُو الأسوَدِ : فَما رَأَيتُ کَاليَومِ قَطُّ مُحارِبا يُخبِرُ بِذا عَن نَفسِهِ . (4)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 197 ح 703 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 543 ح 909 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 544 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 154 ح 4687 وفيه «نعجه» بدل «بعجه» ، الزهد لابن حنبل : ص 165 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 324 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 320 ، الغارات : ج1 ص 108 وفيه «نعجه» بدل «بعجه» والخمسه الأخيره نحوه .
2- .الغَرْز : رِکاب کُورِ الجَمل ، مِثل الرِّکاب للسَّرْج (النهايه : ج 3 ص 359 «غرز») .
3- .ذبابُ السيف : حدّ طرفه الذى بين شفرتيه (لسان العرب : ج 1 ص 383 «ذبب») .
4- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 259 ح 487 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 151 ح 4678 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 545 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 109 الرقم 3789 ، الصواعق المحرقه : ص124 ، البدايه والنهايه : ج7 ص325 کلاهما نحوه.

فصل دوم : پیشگویی امام درباره شهادت خویش

2 / 1 من کشته خواهم شد

فصل دوم : پیشگویی امام درباره شهادت خویش2 / 1من کشته خواهم شدمسند ابن حنبل به نقل از زید بن وهب : علی علیه السلام نزد گروهی از اهل بصره از خوارج رفت. در جمع آنان مردی به نام جعد بن بعجه بود. به آن حضرت گفت: یا علی! تقوا پیشه کن، که خواهی مُرد. علی علیه السلام فرمود: «بلکه کشته خواهم شد . ضربتی بر این، این را رنگین می سازد (یعنی محاسنش از خون سرش) . عهدی است حتمی و تقدیری است مقدّر شده، و هر که دروغ بندد، ناکام و زیانکار است».

مسند ابی یعلی به نقل از ابوالأسود دُئَلی از امام علی علیه السلام : عبد اللّه بن سلام پیش من آمد، در حالی که پا در رکاب نهاده بودم و به من گفت: به عراق مرو . می ترسم آن جا تیزی شمشیر بر تو برسد. [عبد اللّه گوید :] علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، پیامبر خدا مرا از آن آگاه ساخته است». ابو الأسود (راوی حدیث) گوید: من مثل آن روز را هرگز ندیده ام که جنگاوری این گونه از کشته شدن خویش خبر دهد.

.

الإرشاد عن الإمام علىّ عليه السلام :أتاكُم شَهرُ رَمَضانَ ، وهُوَ سَيِّدُ الشُّهورِ ، وأوَّلُ السَّنَهِ ، وفيهِ تَدورُ رَحىَ السُّلطانِ ، ألا وإنَّكُم حاجُّوا العامَ صَفّا واحِداً ، وآيَهُ ذلِکَ أنّى لَستُ فيكُم . فَكانَ أصحابُهُ يَقولونَ : إنَّهُ يَنعى إلَينا نَفسَهُ ، فَضُرِبَ عليه السلام فى لَيلَهِ تِسعَ عَشَرَهَ ، ومَضى فى لَيلَهِ إحدى وعِشرينَ مِن ذلِکَ الشَّهرِ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام فى ذِكرِ مَجىءِ رَجُلٍ مِنَ اليَهودِ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وسُؤالِهِ عَن أشياءَ : قالَ : كَم يَعيشُ وَصِىُّ نَبِيِّكُم بَعدَهُ ؟ قالَ : ثَلاثينَ سَنَهً . قالَ : ثُمَّ ماذا يَموتُ أو يُقتَلُ ؟ قالَ : يُقتَلُ ويُضرَبُ عَلى قَرنِهِ فَتُخضَبُ لِحيَتُهُ . قالَ : صَدَقتَ وَاللّهِ ، إنَّهُ لَبِخَطِّ هارونَ وإملاءِ موسى عليه السلام . (2)

الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَتِهِ عليه السلام عِندَ وُصولِ خَبَرِ الأَنبارِ إلَيهِ : أمَ وَاللّهِ لَوَدِدتُ أنَّ رَبّى قَد أخرَجَنى مِن بَينِ أظهُرِكُم إلى رِضوانِهِ ، وإنَّ المَنِيَّهَ لَتُرصِدُنى ، فَما يَمنَعُ أشقاها أن يَخضِبَها ؟ وتَرَکَ يَدَهُ عَلى رَأسِهِ ولِحيَتِهِ عَهدٌ عَهِدَهُ إلَىَّ النَّبِىُّ الاُمِّىُّ ، وقَد خابَ مَنِ افتَرى ، ونَجا مَنِ اتَّقى وصَدَّقَ بِالحُسنى . (3)

راجع : ج 10 ص 412 (إنّ الاُمه ستغدر بک) .

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 320 ، روضه الواعظين : ص 150 وفيه إلى «نفسه» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 271 وفيه إلى «لست فيكم» وكلاهما عن الأصبغ بن نباته .
2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 52 ح 19 عن صالح بن عقبه ، بحار الأنوار : ج 42 ص 191 ح 2 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 280 ، الاحتجاج : ج 1 ص 413 ح 89 .

الارشاد :امام علی علیه السلام فرمود : «ماه رمضان شما را فرا رسید، که سرور ماه ها و آغاز سال است و آسیاب حکومت در این ماه می چرخد. آگاه باشید که به یقینْ شما امسال در یک صف به حج خواهید رفت و نشانه اش آن است که من میان شما نیستم». یاران آن حضرت می گفتند: او خبر شهادت خویش را به ما می دهد. پس در شب نوزده رمضانْ ضربت خورد و شب بیست و یکم همان ماه جان باخت.

امام صادق علیه السلام در یادکردِ آمدن مردی از یهود به نزد امیر مؤمنان علیه السلام و پرسیدنش از برخی چیزها : گفت: وصیّ پیامبر شما پس از او چه قدر زندگی می کند؟ فرمود: «سی سال». پرسید: پس از آن چه می شود؟ می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: «کشته می شود» . ضربتی بر سرش فرود می آید و محاسنش خونین می شود». گفت: به خدا که درست گفتی . این خبر به خطّ هارون و املای موسی علیه السلام همین گونه است.

امام علی علیه السلام در خطبه اش هنگامی که خبر شهر انبار به ایشان رسید : آگاه باشید ، به خداوند سوگند ، دوست داشتم پروردگارم مرا از میان شما بیرون ببرد و به رضوانش برسانَد . مرگ در کمین من است . چه چیزی آن بدبخت ترین را از رنگین کردن آن ، بازداشته است؟ (و دستش را به سر و محاسنش گذاشت) پیمانی بود که به پیامبر اُمّی واگذاشته شد . هر کس افترا بست ، زیان دید و هر کس تقوا پیشه کرد ، و [پاداش]نیکوتر را گواهی نمود ، رهایی یافت .

ر . ک : ج 10 ص 413 (پیمان شکنی اُمّت) .

.

2 / 2ما يَنتَظِرُ أشقاها ؟الغارات عن ابن أبى ليلى عن الإمام علىّ عليه السلام :إنّى مَيِّتٌ أو مَقتولٌ بَل قَتلاً ، ما يَنتَظِرُ أشقاها أن يَخضِبها مِن فَوقِها بِدَمٍ ؟ ! وضَرَبَ بِيَدِهِ إلى لِحيَتِهِ . (1)

تاريخ بغداد عن عبد اللّه بن سبع :سَمِعتُ عَلِيّا عَلَى المِنبَرِ وهُوَ يَقولُ : ما يَنتَظِرُ أشقاها ؟ عَهِدَ إلَىَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَتُخضَبَنَّ هذِهِ مِن هذِهِ وأشارَ ابنُ داوُدَ (2) إلى لِحيَتِهِ ورَأسِهِ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! أخبِرنا مَن هُوَ حَتّى نَبتَدِرَهُ ؟ فَقالَ : أنشُدُ اللّهَ رَجُلاً قَتَلَ بى غَيرَ قاتِلى . (3)

البدايه والنهايه عن ثعلبه بن يزيد :قالَ عَلِىٌّ : وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَتُخضَبَنَّ هذِهِ مِن هذِهِ لِلحيَتِهِ مِن رَأسِهِ فَما يَحبِسُ أشقاها ؟ ! فَقالَ عُبدُ اللّهِ بنُ سبعٍ : وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! لَو أنَّ رَجُلاً فَعَلَ ذلِکَ لَأَبَدنا عِترَتَهُ . فَقالَ : أنشُدُکُم بِاللّهِ أن يُقتَلَ غَيرُ قاتِلى . (4)

تاريخ دمشق عن سعيد بن المسيّب :رَأَيتُ عَلِيّا عَلَى المِنبَرِ وهُوَ يَقولُ : لَتُخضَبَنَّ هذِهِ مِن هذِهِ وأشارَ بِيَدِهِ إلى لِحيَتِهِ وجَبينِهِ فَما يَحبِسُ أشقاها ؟ قالَ : فَقُلتُ : لَقَدِ ادَّعى عَلِىٌّ عِلمَ الغَيبِ ، فَلَمّا قُتِلَ عَلِمتُ أنَّهُ قَد كانَ عُهِدَ إلَيهِ . (5)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 7 و ص 30 عن نمير العبيسى نحوه .
2- .هو عبد اللّه بن داوود ، وهو ممّن وقع فى سلسله سند هذا الحديث ، والسند هكذا : «عبد اللّه بن داوود عن الأعمش عن سلمه بن كهيل عن سالم بن أبى الجعد عن عبد اللّه بن سبع» .
3- .تاريخ بغداد : ج 12 ص 58 الرقم 6441 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 275 ح 1078 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 587 ح 6 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 34 كلّها نحوه .
4- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 324 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 542 وفيه «يخبتن» بدل «يحبس» .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 549 .

2 / 2 آن شقی ترین، در انتظار چیست؟

2 / 2آن شقی ترین، در انتظار چیست؟الغارات به نقل از ابن ابی لیلی ، از امام علی علیه السلام: «من خواهم مرد، یا کشته می شوم، و بلکه کشته خواهم شد. آن بدبخت ترینِ امّتْ منتظر چیست تا این محاسن را از بالایش به خون رنگین کند؟» و دست خود را بر محاسن خود زد .

تاریخ بغداد به نقل از عبد اللّه بن سبع : شنیدم که علی علیه السلام بر فراز منبر می گفت: «آن شقی ترینْ منتظر چیست؟ پیامبر خدا مرا خبر داده است که این، از خون این رنگین خواهد شد» (ابن داوود که در سند روایت است ، به محاسن و سرش اشاره کرد). گفت: ای امیر مؤمنان! به ما خبر ده که کیست تا پیش تر از آن، سراغش رویم؟ فرمود: «شما را به خدا سوگند ، مبادا مردی جز قاتل من به خاطر من کشته شود!».

البدایه والنهایه به نقل از ثعلبه بن یزید : علی علیه السلام فرمود: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، این محاسن از خون سر رنگین خواهد شد. چه چیزی آن شقی ترینْ فرد را از انجام دادن آن بازداشته است؟». عبد اللّه بن سبع گفت: به خدا سوگند ای امیر مؤمنان که اگر کسی چنین کند، دودمانش را نابود می کنیم. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که مبادا کسی جز قاتل من به قصاص خونم کشته شود».

تاریخ دمشق به نقل از سعید بن مسیّب : علی علیه السلام را بر منبر دیدم، در حالی که می فرمود: «یقینا این با این رنگین خواهد شد (و با دست خود اشاره به محاسن و پیشانی خود کرد) . پس چه چیزی آن شقی ترین فرد را بازداشته است؟» [با خود]گفتم : علی علیه السلام ادّعای علم غیب کرد. چون کشته شد، دانستم که پیش تر به او گفته شده بود.

.

الإمام علىّ عليه السلام :ما يَحبِسُ أشقاها أن يَجىءَ فَيَقتُلَنى ؟ ! اللّهُمَّ إنّى قَد سَئِمتُهُم وسَئِمونى فَأَرِحنى مِنهُم وأرِحهُم مِنّى ! (1)

عنه عليه السلام :أ لَم يَأنِ لِأَشقاها ؟ لَتُخضَبَنَّ هذِهِ مِن هذِهِ ، يَعنى لِحيَتَهُ مِن رَأسِهِ . (2)

الإرشاد عن الأجلح عن أشياخ كنده :سَمِعتُهُم أكثَرَ مِن عِشرينَ مَرَّةً يَقولونَ : سَمِعنا عَلِيّا عليه السلام عَلَى المِنبَرِ يَقولُ : ما يَمنَعُ أشقاها أن يَخضِبَها مِن فَوقِها بِدَمٍ ؟ ويَضَعُ يَدَهُ عَلى لِحيَتِهِ عليه السلام . (3)

البدايه والنهايه :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قَد تَنَغَّصَت عَلَيهِ الاُمورُ ، وَاضطَرَبَ عَلَيهِ جَيشُهُ ، وخالَفَهُ أهلُ العِراقِ ، ونَكَلوا عَنِ القِيامِ مَعَهُ ، وَاستَفحَلَ أمرُ أهلِ الشّامِ ، وصالوا وجالوا يَمينا وشِمالاً ، زاعِمينَ أنَّ الإمرَةَ لِمُعاوِيَةَ بِمُقتَضى حُكمِ الحَكَمَينِ فى خَلعِهِما عَلِيّا وتَولِيَهِ عَمرِو بنِ العاصِ مُعاوِيَةَ عِندَ خُلُوِّ الإمرَةِ عَن أحَدٍ ، وقَد كانَ أهلُ الشّامِ بَعدَ التَّحكيمِ يُسَمّونَ مُعاوِيَةَ الأَميرَ ، وكُلَّمَا ازدادَ أهلُ الشّامِ قُوَّةً ضَعُفَ جَأشُ (4) أهلِ العِراقِ ، هذا وأميرُهُم عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ خَيرُ أهلِ الأَرضِ فى ذلِكَ الزَّمانِ ، أعبَدُهُم وأزهَدُهُم ، وأعلَمُهُم وأخشاهُم للّهِ عَزَّ وجَلَّ ، ومَعَ هذا كُلِّهِ خَذَلوهُ وتَخَلَّوا عَنهُ ، حَتّى كَرِهَ الحَياةَ وتَمَنَّى المَوتَ ، وذلِكَ لِكَثرَةِ الفِتَنِ وظُهورِ المِحَنِ ، فَكانَ يُكثِرُ أن يَقولَ : ما يَحبِسُ أشقاها ؟ أى ما يَنتَظِرُ ؟ ما لَهُ لا يَقتُلُ ؟ ثُمَّ يَقولُ : وَاللّهِ لتُخضَبَنَّ هذِهِ ويُشيرُ إلى لِحَيتِهِ مِن هذِهِ ويُشيرُ إلى هامَتِهِ . (5)

.

1- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 587 ح 8 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 34 كلاهما عن عبيده ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 260 عن محمّد بن عبيده .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 537 عن سالم بن أبى الجعد .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 13 ، الأمالى للطوسى : ص 267 ح 493 عن هبيره بن يريم ، إعلام الورى : ج 1 ص 310 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 119 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 42 ص 193 ح 8 ؛ الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 434 ، الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1167 كلاهما نحوه .

4- .الجأش : نفس الإنسان . قيل : ومنه : رابط الجأش ؛ أى يربط نفسه عن الفرار ؛ لشجاعته (تاج العروس : ج 9 ص 67 «جأش») .
5- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 324 .

امام علی علیه السلام :«چه چیزی آن شقی ترین فرد را باز داشته از این که بیاید و مرا به قتل برساند؟ خدایا! من اینان را خسته کردم، اینان هم مرا به ستوه آوردند. مرا از دست اینان و اینان را از دست من راحت کن».

امام علی علیه السلام :آیا برای آن شقی ترین فرد، فرصتش نرسیده است؟ قطعا این از این رنگین خواهد شد (یعنی محاسنش از خون سرش).

الإرشاد به نقل از اجلح از پیرمردان کِنده : بیش از بیست بار شنیدم که پیران کِنده می گفتند: شنیدیم که علی علیه السلام بر فراز منبر می فرمود: «چه چیزی مانع می شود از این که شقی ترین فرد امّتْ این محاسن را از بالا با خونْ رنگین سازد؟» و دست خود را بر محاسن خود می گذاشت.

البدایه والنهایه:کارها بر امیر مؤمنانْ مکدّر و آشفته شده بود. لشکرش نافرمانی می کردند . اهل عراق با او مخالفت کرده، از قیام همراه او سر باز زدند. کار شامیان بالا گرفت، تاختند و چپ و راست ، جولان می دادند و به گمان این که به مقتضای حکمِ داوران (در صفّین) که هر دو علی علیه السلام را خلع کردند و آن گاه که امارت از آنِ کسی نبود، عمرو عاصْ آن را به معاویه سپرد ، حکومت را از آنِ معاویه می دانستند . پس از حکمیّت، شامیانْ معاویه را امیر می نامیدند و هر چه نیروی شامیان افزوده می شد، روحیّه عراقیان سست تر می گشت.این در حالی بود که امیر آنان علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین انسان روی زمین در آن زمان و عابدترین، پارساترین، داناترین و خداترس ترینِ مردم بود . با این همه، او را یاری نکردند و تنهایش گذاشتند، تا آن جا که از زندگی سیر شد و آرزوی مرگ کرد، و این به خاطر فتنه ها و محنت های فراوان بود. بسیار می فرمود: «چه چیزْ مانع آن شقی ترین شده است؟ منتظر چیست؟ چرا نمی کشد؟». سپس می فرمود: «به خدا سوگند که این از این (اشاره به محاسن و فرق سرش) رنگین خواهد شد».

.

2 / 3لَتُخضَبَنَّ هذِهِ مِن هذِهِالطبقات الكبرى عن اُمّ جعفر سرّيّه علىّ عليه السلام :إنّى لَأَصِبُّ عَلى يَدَيهِ الماءَ إذ رَفَعَ رَأسَهُ ، فَأَخَذَ بِلِحيَتِهِ فَرَفَعَها إلى أنفِهِ ، فَقالَ : واها لَکَ ، لَتُخضَبَنَّ بِدَمٍ ! قالَت : فاُصيبَ يَومَ الجُمُعَهِ . (1)

مسند ابن حنبل عن عبد اللّه بن سبع :خَطَبَنا عَلِىٌّ عليه السلام فَقالَ : وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، لَتُخضَبَنَّ هذِهِ مِن هذِهِ . قالَ : قالَ النّاسُ : فَأَعلِمنا مَن هُوَ ؟ وَاللّهِ لنُبيرَنَّ (2) عِترَتَهُ ! قالَ : أنشُدُكُم بِاللّهِ أن يُقتَلَ غَيرُ قاتِلى . (3)

الإمام علىّ عليه السلام :بِاللّهِ ، لَتُخضَبَنَّ هذِهِ مِن دَمِ هذا يَعنى لِحيَتَهُ مِن رَأسِهِ . (4)

الغارات عن مازن :رَأَيتُ عَلِيّا عليه السلام أخَذَ بِلِحيَتِهِ وهُوَ يَقولُ : وَاللّهِ لَيَخضِبَنَّها مِن فَوقِها بِدَمٍ ، فَما يَحبِسُ أشقاكُم . (5)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 35 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 260 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 60 ح 43 نحوه .
2- .لنُبيرنّ ؛ البوار : الهلاک (لسان العرب : ج 4 ص 86 «بور») .
3- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 328 ح 1339 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 539 و540 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 294 ح 586 كلاهما نحوه .
4- .الغارات : ج 2 ص 444 عن أبى حمزه عن أبيه ، الإرشاد : ج 1 ص 319 ، إرشاد القلوب : ص 225 كلاهما نحوه ؛ المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 587 ح 7 عن أبى حمزه عن أبيه ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 34 عن نبل بنت بدر عن زوجها ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 260 عن هشام عن أبيه ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 293 ح 584 عن ثعلبه الحمّانى ، الاستيعاب : ج 3 ص 220 الرقم 1875 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 537 عن سالم بن أبى الجعد .
5- .الغارات : ج 2 ص 444 .

2 / 3 خضاب شدن محاسن از خون سر

2 / 3خضاب شدن محاسن از خون سرالطبقات الکبری به نقل از اُمّ جعفر، کنیز علی علیه السلام : من به دستان حضرتش آب می ریختم که سرش را بالا گرفت، محاسن خود را در دست گرفت و تا بینی اش بالا آورد و فرمود: «آه بر تو، که با خونْ رنگین خواهی شد». روز جمعه شهید شد.

مسند ابن حنبل به نقل از عبد اللّه بن سبع : علی علیه السلام بر ما خطبه خواند و فرمود: «سوگند به آن که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، یقینا این از این رنگین خواهد شد». مردم گفتند: به ما بگو که چه کسی چنین خواهد کرد . سوگند به خدا دودمانش را ریشه کن خواهیم کرد. فرمود: «شما را به خدا مبادا که به قصاص خونم جز قاتلم کشته شود».

امام علی علیه السلام :به خدا سوگند، این از خون این رنگین خواهد شد (یعنی محاسنش از خون سرش) .

الغارات به نقل از مازن : علی علیه السلام را دیدم که محاسن خویش را در دست گرفته بود و می فرمود: «به خدا سوگند ، این را از بالایش به خون رنگین خواهد ساخت. چه چیزی شقی ترین شما را بازداشته است؟».

.

الغارات عن ثعلبه بن يزيد الحمّانى :شَهِدتُ لِعَلِيٍّ عليه السلام خُطبَةً ، فَجِئتُ إلى أبى فَقُلتُ : أ سَمِعتَ مِن هذا خُطبَةً آنِفا لَيَستَقتِلَنَّ ؟ قالَ : وما ذاکَ ؟ قالَ : سَمِعتُهُ يَقولُ : وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ لَتُخضَبَنَّ هذِهِ مِن هذا يَعنى لِحيَتَهُ مِن رأسِهِ . قال : سَمِعتُ ذلِکَ . (1)

علل الشرائع عن الأصبغ بن نباته :قُلتُ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : ما مَنَعَکَ مِنَ الخِضابِ وقَدِ اختَضَبَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ : أنتَظِرُ أَشقاها أن يَخضِبَ لِحيَتى مِن دَمِ رَأسى بَعدَ عَهدٍ مَعهودٍ أخبَرَنى بِهِ حَبيبى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (2)

الفتوح :قَدِمَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ مِن سَفَرِهِ ، وَاستَقبَلَهُ النّاسُ يُهَنِّئونَهُ بِظَفَرِهِ بِالخَوارِجِ ، ودَخَلَ إلَى المَسجدِ الأَعظَمِ ، فَصَلّى فيهِ رَكعَتَينِ ثُمَّ صَعِدَ المِنبَرَ فَخَطَبَ خُطبَةً حَسناءَ ثُمَّ التَفَتَ إلَى ابنِهِ الحُسَينِ فَقالَ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ! كَم بَقِىَ مِن شَهرِنا هذا يَعنى شَهرَ رَمَضانَ الَّذى هُم فيهِ ؟ فَقالَ الحُسَينُ : سَبعَ عَشَرَةَ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : فَضَرَبَ بِيَدِهِ إلى لِحيَتِهِ وهِىَ يَومَئِذٍ بَيضاءُ وقالَ : وَاللّهِ لَيَخضِبَنَّها بِالدَّمِ إذِ انبَعَثَ أشقاها ، قالَ ثُمَّ جَعَلَ يَقولُ : اُريدُ حَياتَهُ ويُريدُ قَتلى خَليلى مَن عَذيرى مِن مُرادِ (3)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 444 ؛ الاستيعاب : ج 3 ص 219 الرقم 1875 نحوه .

2- .علل الشرائع : ص 173 ح 1 وراجع الصواعق المحرقه : ص 134 وينابيع المودّه : ج 2 ص 421 ح 162 .

3- .الفتوح : ج 4 ص 276 ، مطالب السؤول : ص 47 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 276 كلاهما نحوه .

الغارات به نقل از ثعلبه بن یزید حمّانی : شاهد خطبه ای از علی علیه السلام بودم. نزد پدرم آمدم و گفتم: آیا پیش تر از او خطبه ای شنیده ای که خبر از کشته شدنش بدهد؟ گفت: چطور مگر؟ گفتم: شنیدم که می گفت: «به آن که دانه را شکافت و موجودات را آفرید سوگند، این از این رنگین خواهد شد» (یعنی محاسنش از خون سرش) . گفت: این را شنیده ام.

علل الشرائع به نقل از اصبغ بن نباته : به امیر مؤمنان گفتم: چرا خضاب نمی کنی، با آن که پیامبر خدا خضاب می کرد؟ فرمود: «منتظر بدبخت ترین امّتم که محاسنم را از خون سرم رنگین کند، پس از خبری حتمی که حبیبم پیامبر خدا به من خبر داده است».

الفتوح:علی علیه السلام از سفر خویش باز آمد. مردم به استقبالش شتافتند و او را بر پیروزی اش بر خوارج تبریک می گفتند. وارد مسجد بزرگ (در کوفه) شد. دو رکعت نماز در آن خواند . سپس بر منبر رفت و خطبه نیکویی ایراد کرد . آن گاه رو به پسرش حسین علیه السلام نمود و فرمود: «ای ابو عبد اللّه ! از این ماه (یعنی ماه رمضانی که در آن بودند) چه قدر مانده است؟». حسین علیه السلام گفت: هفده روز، ای امیر مؤمنان ! [راوی گوید:] پس دست خویش را بر محاسن خود زد که آن روز سفید بود و فرمود: «آن گاه که شقی ترین فردِ امتْ انگیخته شود، این را به خون رنگین خواهد کرد». سپس فرمود: 1 «من بخشش بر او را می خواهم و او قتل مرا می خواهد برای دوست خودت ، مرادی، عذرخواهی بیاور !».

.

2 / 4يَقتُلُنى رَجُلٌ خامِلُ الذِّكرِالإمام علىّ عليه السلام :إنَّما يَقتُلُنى رَجُلٌ خامِلُ الذِّكرِ ، ضَئيلُ النَّسَبِ ، غيلَةً فى غَيرِ مَأقِطِ (1) حَربٍ ، ولا مَعرَكَهِ رِجالٍ ، وَيلُمَّهُ أشقَى البَشَرِ ، لَيَوَدَّنَّ أنَّ اُمَّهُ هَبِلَت بِهِ ! أما إنَّهُ وأحمَرَ ثَمودَ لَمَقرونانِ فى قَرَنٍ . (2)

2 / 5مَعرِفَهُ الإمامِ بِقاتِلِهالإرشاد عن أبى الطفيل عامر بن واثله :جَمَعَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام النَّاسَ لِلبَيعَهِ ، فَجاءَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ مُلجَمِ المُرادِىُّ لَعَنَهُ اللّهُ فَرَدَّهُ مَرَّتَينِ أو ثَلاثا ثُمَّ بايَعَهُ ، وقالَ عِندَ بَيعَتِهِ لَهُ : ما يَحبِسُ أشقاها ؟ فَوَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لَتُخضَبَنَّ هذِهِ مِن هذا . ووَضَعَ يَدَهُ عَلى لِحيَتِهِ ورَأسِهِ عليه السلام ، فَلَمّا أدبَرَ ابنُ مُلجَمٍ عَنهُ مُنصَرِفا قالَ عليه السلام مُتَمَثِّلاً : اُشدُد حَيازيمَکَ لِلمَوتِ فَإنَّ المَوتَ لاقيکَ ولا تَجزَع مِنَ المَوتِ إذا حَلَّ بِواديکَ كَما أضحَکَکَ الدَّهرُ كَذاکَ الدَّهرُ يُبكيکَ (3)

.

1- .مأقط : الموضع الذى يقتتلون فيه (لسان العرب : ج 7 ص 258 «أقط») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 235 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 11 ، روضه الواعظين : ص 147 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 291 ح 607 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 182 ح 14 نحوه ؛ الطبقات الكبرى : ج 3 ص 33 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 105 ح 169 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 545 ، مقاتل الطالبيّين : ص 45 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 110 الرقم 3789 وليس فيها البيت الأخير .

2 / 4 مرا مردی گم نام می کُشد

2 / 5 امام ، قاتل خود را می شناخت

2 / 4مرا مردی گم نام می کُشدامام علی علیه السلام :به یقینْ مرا مردی گم نام خواهد کشت، از تباری پست، به صورت ترور، نه در میدان کارزار و نه در معرکه مردان. وای بر مادرش، آن که شقی ترین انسان است و آرزو می کند که کاش مادرش بر او باردار نشده بود! هلا، که او و مرد سرخ رنگ و بورِ قوم ثمود (کشنده ناقه صالح) هم زنجیر و هم بندند!».

2 / 5امام ، قاتل خود را می شناختالإرشاد به نقل از ابو طفیل عامر بن واثله : امیر مؤمنان مردم را برای بیعتْ جمع کرد. عبد الرحمان بن ملجم مرادی که خدا لعنش کند آمد و حضرتْ دو یا سه بار او را رد کرد. سپس بیعت کرد. امام علیه السلام هنگام بیعت او به وی فرمود: «آن شقی ترین را چه چیزی باز می دارد؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست، این از این خونین خواهد شد» و دست خود را بر محاسن و سرش نهاد. چون ابن ملجم پشت کرد که برود، حضرت، این شعر شاعر را خواند: کمربند خویش را برای مرگ محکم کن که مرگْ تو را دیدار خواهد کرد. از مرگ، آن گاه که بر تو فرود آید بی تابی مکن و مهراس. آن گونه که روزگارْ تو را خندانده است همچنین خواهد گریاند.

.

الإرشاد عن المعلّى بن زياد :جاءَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام يَستَحمِلُهُ ، فَقالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اِحمِلنى . فَنَظَرَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ثُمَّ قالَ لَهُ : أنتَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ مُلجَمٍ المُرادِىُ ؟ قال : نَعَم . قالَ : أنتَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ مُلجَمٍ المُرادِىُ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : يا غَزوانُ ، اِحمِلهُ عَلَى الأَشقَرِ . فَجاءَ بِفَرَسٍ أشقَرَ فَرَكِبَهُ ابنُ مُلجَمٍ المُرادِىُ وأخَذَ بِعِنانِهِ ، فَلَمّا وَلّى قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : اُريدُ حِباءَهُ ويُريدُ قَتلى عَذيرَکَ (1) مَن خَليلُکَ مِن مُرادٍ قالَ : فَلَمّا كانَ مِن أمرِهِ ما كانَ ، وضَرَبَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام قُبِضَ عَلَيهِ وقَد خَرَجَ مِنَ المَسجِدِ ، فَجىءَ بِهِ إلى أميرِ المُؤمِنينَ ، فَقالَ عليه السلام : وَاللّهِ لَقَد كُنتُ أصنَعُ بِکَ ما أصنَعُ ، وأنَا أعلَمُ أنَّکَ قاتِلى ، ولكِن كُنتُ أفعَلُ ذلِکَ بِکَ لِأستَظهِرَ بِاللّهِ عَلَيکَ . (2)

الطبقات الكبرى عن محمّد بن سيرين :قالَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ لِلمُرادِىِّ : اُريد حِباءَهُ ويُريدُ قَتلى عَذيرَکَ مَن خَليلُکَ مِن مُرادٍ (3)

الإرشاد عن الأصبغ بن نباته :أتَى ابنُ مُلجَمٍ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فَبايَعَهُ فيمَن بايَعَ ، ثُمَّ أدبَرَ عَنهُ فَدَعاهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَتَوَثَّقَ مِنهُ وتَوَكَّدَ عَلَيهِ ألّا يَغدِرَ ولا يَنكُثَ ، فَفَعَلَ ، ثُمَّ أدبَرَ عَنهُ ، فَدَعاهُ الثّانِيَةَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَتَوَثَّقَ مِنهُ وتَوَكَّدَ عَلَيهِ ألّا يَغدِرَ ولا يَنكُثَ فَفَعَلَ ، ثُمَّ أدبَرَ عَنهُ ، فَدَعاهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام الثّالِثَةَ فَتَوَثَّقَ مِنهُ وتَوَكَّدَ عَلَيهِ ألّا يَغدِرَ ولا يَنكُثَ . فَقالَ ابنُ مُلجِمٍ : وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ما رَأَيتُکَ فَعَلتَ هذا بِأَحَدٍ غَيرى . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : اُريد حِباءَهُ ويُريدُ قَتلى عَذيرَکَ مَن خَليلُکَ مِن مُرادٍ اِمضِ يَابنَ مُلجَمٍ فَوَاللّهِ ما أرى أن تَفِىَ بِما قُلتَ . (4)

.

1- .عَذيرَکَ : أى هَاتِ من يَعذِرُک فيه (النهايه : ج 3 ص 197 «عذر») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 12 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 182 ح 14 عن رجاء بن زياد نحوه إلى آخر الشعر ، بحار الأنوار : ج 42 ص 308 ح 8 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 34 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 261 ، الكامل للمبرّد : ج 3 ص1118، الكامل فى التاريخ : ج2 ص434، الاستيعاب : ج3 ص220 الرقم 1875 عن عبد العزيز العبدى وعبيده ،

مقاتل الطالبيّين : ص 45 ، الفتوح : ج 4 ص276 ، الفصول المهمّه : ص 136 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 445 ح 798 ، روضه الواعظين : ص 148 وفى السبعه الأخيره «حياته» بدل «حباءه» ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 182 ح 14 عن رجاء بن زياد .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 12 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 310 نحوه ، بحار الأنوار : ج 42 ص 192 ح 7 .

الإرشاد به نقل از معلّی بن زیاد : عبد الرحمان بن ملجم ملعون به نزد امیر مؤمنان آمد و از او می خواست که مَرکب برایش مهیّا سازد و گفت: ای امیر مؤمنان! مرا سواره ساز. امیر مؤمنان به او نگاه کرد و سپس فرمود: «تو عبد الرحمان بن ملجم مرادی هستی؟». گفت: آری. فرمود: «تو عبد الرحمان بن ملجم مرادی هستی؟». گفت: آری. فرمود: «ای غزوان! او را بر اسب اشقر (سرخ مایل به زرد) سوار کن». او اسب سرخ رنگی آورد که ابن ملجم مرادی بر آن سوار شد و عنان آن را گرفت. چون برگشت که برود، علی علیه السلام [با تمثّل به شعر شاعر عرب]فرمود: «من بخشش بر او را می خواهم و او قتل مرا می خواهد برای دوست خودت ، مرادی، عذرخواهی بیاور!». چون ماجرای او اتّفاق افتاد و بر امیر مؤمنان ضربت زد، در حالی که از مسجد بیرون رفته بود، دستگیر شد. او را نزد امیر مؤمنان آوردند. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، با آن که می دانستم تو قاتل منی ؛ ولی به تو خوبی می کردم. با تو آن گونه رفتار می کردم تا نزد خدا علیه تو حجّت داشته باشم».

الطبقات الکبری به نقل از محمّد بن سیرین : علی بن ابی طالب علیه السلام به مرادی فرمود: «من بخشش بر او را می خواهم و او قتل مرا می خواهد برای دوست خودت ، مرادی، عذرخواهی بیاور!».

الإرشاد به نقل از اصبغ بن نباته : ابن ملجم به نزد امیر مؤمنان آمد و جزو بیعت کنندگان با وی بیعت کرد . سپس برگشت که برود. امیر مؤمنان صدایش کرد و از او پیمان مؤکّد گرفت که نیرنگ نزند و پیمان نشکند. او هم قول داد. روی کرد که برود. بار دوم امیر مؤمنان ، او را صدا کرد و از او عهد و پیمان محکم گرفت که نیرنگ نزند و پیمان نشکند. او هم قول داد. خواست برود . برای سومین بار امیر مؤمنان او را خواست و از او پیمان گرفت که نیرنگ نزند و پیمان نشکند. ابن ملجم گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، ندیدم که با کسی جز من این گونه رفتار کنی. امیر مؤمنان [با تمثّل به شعر شاعر] فرمود : «من بخشش بر او را می خواهم و او قتل مرا می خواهد برای دوست خودت ، مرادی، عذرخواهی بیاور! برو ، ای ابن ملجم! به خدا سوگند ، فکر نمی کنم که به آنچه گفتی وفا کنی!».

.

تاريخ اليعقوبى :قَدِمَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ مُلجَمٍ المُرادِىُّ الكوفَةَ لِعَشرٍ بَقينَ مِن شَعبانَ سَنَةَ (540) ، فَلَمّا بَلَغَ عَلِيّا قُدومُهُ قالَ : وقَد وافى ؟ أما إنَّهُ ما بَقِىَ عَلَىَّ غَيرُهُ ، هذا أوانُهُ . فَنَزَلَ عَلَى الأشعَثِ بنِ قَيسٍ الكِندِىِّ ، فَأقامَ عِندَهُ شَهرا يَستَحِدُّ سَيفَهُ . (1)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 212 .

تاریخ الیعقوبی:عبد الرحمان بن ملجم مرادی ده روز مانده به آخر شعبان سال چهلم هجری به کوفه آمد. چون به علی علیه السلام خبر آمدنش رسید، فرمود: «آمد؟ آگاه باشیدکه جز او کسی بر ضدّ من نمانده است. اینک وقت آن رسیده است». [ابن مُلجَم] به منزل اشعث بن قیس کِنْدی وارد شد و یک ماه آن جا ماند و مشغول تیز کردن شمشیر خود بود.

.

M555_T1_File_6510501

الفصل الثالث: التآمر فى اغتيال الإمامالإرشاد عن أبى مخنف لوط بن يحيى وإسماعيل بن راشد وأبى هشام الرفاعى وأبى عمرو الثقفى وغيرهم :إنَّ نَفَرا مِن الخَوارِجِ اجتَمَعوا بِمَكَّةَ ، فَتَذاكَرُوا الأُمَراءَ ، فَعابوهُم وعابوا أعمالَهُم عَلَيهِم ، وذَكَروا أهلَ النَّهروانِ وتَرَحَّموا عَلَيهِم ، فَقالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ : لَو أنّا شَرَينا أنفُسَنا للّهِ ، فَأَتَينا أئِمَّةَ الضَّلالِ ، فَطَلَبنا غِرَّتَهُم (1) ، فَأَرَحنا مِنهُمُ العِبادَ وَالبِلادَ ، وثَأَرنا بِإِخوانِنا لِلشُّهَداءِ بِالنَّهرَوانِ . فَتَعاهَدوا عِندَانقِضاءِ الحَجِّ عَلى ذلِکَ ، فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ مُلجَمٍ : أنَا أكفيكُم عَلِيّا ، وقالَ البَرَکُ بنُ عَبدِ اللّهِ التَّميمِىُّ : أنَا أكفيكُم مُعاوِيَةَ ، وقالَ عَمرُو بنُ بَکرٍ التَّميمِىُّ : أنَا أكفيكُم عَمرَو بنَ العاصِ ، وتَعاقَدوا عَلى ذلِکَ ، وتَوافَقوا عَلَيهِ وعَلَى الوَفاءِ ، وَاتَّعَدوا لِشَهرِ رَمَضانَ فى لَيلَةِ تِسعَ عَشَرَةَ ، ثُمَّ تَفَرَّقوا . فَأَقبَلَ ابنُ مُلجَمٍ وكانَ عِدادُهُ فى كِندَةَ حَتّى قَدِمَ الكوفَةَ ، فَلَقِىَ بِها أصحابَهُ ، فَكَتَمَهُم أمرَهُ مَخافَةَ أن يَنتَشِرَ مِنهُ شَىءٌ . فَهُوَ فى ذلِکَ إذ زارَ رَجُلاً مِن أصحابِهِ ذاتَ يَومٍ مِن تَيمِ الرُّبابِ فَصادَفَ عِندَهُ قُطامَ بِنتَ الأَخضَرِ التَّيمِيَّةَ ، وكانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قَتَلَ أباها وأخاها بِالنَّهروَانِ ، وكانَت مِن أجمَلِ نِساءِ زَمانِها ، فَلَمّا رَآهَا ابنُ مُلجَمٍ شَغِفَ بِها وَاشتَدَّ إعجابُهُ بِها ، فَسَأَلَ فى نِكاحِها وخَطَبَها فَقالَت لَهُ : مَا الَّذى تُسَمّى لى مِنَ الصَّداقِ ؟ فَقالَ لَها : اِحتَکَمى ما بَدا لَکَ . فَقالَت لَهُ : أنَا مُحتَکِمَةٌ عَلَيکَ ثَلاثَةَ آلافِ دِرهَمٍ ، ووَصيفا وخادِما ، وقَتلَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . فَقالَ لَها : لَکِ جَميعُ ما سَأَلتِ ، وأمّا قَتلُ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ فَأَنّى لى بِذلِکَ ؟ فَقالَت : تَلتَمِسُ غِرَّتَهُ ، فَإِن أنتَ قَتَلتَهُ شَفَيتَ نَفسى وهَنَّأکَ العَيشُ مَعى ، وإن قُتِلتَ فَما عِندَ اللّهِ خَيرٌ لَکَ مِنَ الدُّنيا . فَقالَ : أما وَاللّهِ ما أقدَمَنى هذَا المِصرَ وقَد كُنتُ هارِبا مِنهُ لا آمَنُ مَعَ أهلِهِ إلّا ما سَأَلتِنى مِن قَتلِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَلَکِ ما سَأَلتِ . قالَت : فَأَنَا طالِبَةٌ لَکَ بَعضَ مَن يُساعِدُکَ عَلى ذلِکَ ويُقَوّيکَ . ثُمَّ بَعَثَت إلى وَردانَ بنِ مُجالِدٍ مِن تَيمِ الرُّبابِ فَخَبَّرتهُ الخَبَرَ وسَأَلَتهُ مَعونَةَ ابنِ مُلجَمٍ ، فَتَحَمَّلَ ذلِکَ لَها ، وخَرَجَ ابنُ مُلجَمٍ فَأَتى رَجُلاً مِن أشجَعَ يُقالُ لَهُ شَبيبُ بنُ بَجرَةَ ، فَقالَ : يا شَبيبُ ، هَل لَکَ فى شَرَفِ الدُّنيا وَالآخِرَهِ ؟ قالَ : وما ذاکَ ؟ قالَ : تُساعِدُنى عَلى قَتلِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وكانَ شَبيبٌ عَلى رَأيِ الخَوارِجِ . فَقالَ لَهُ : يَابنَ مُلجَمٍ ، هَبَلَتکَ الهَبولُ ، لَقَد جِئتَ شَيئا إدّا ، وكَيفَ تَقدِرُ عَلى ذلِکَ ؟ فَقالَ لَهُ ابنُ مُلجَمٍ : نَکمُنُ لَهُ فِى المَسجِدِ الأَعظَمِ ، فَإِذا خَرَجَ لِصَلاهِ الفَجرِ فَتَکنا بِهِ ، وإن نَحنُ قَتَلناهُ شَفَينا أنفُسَنا وأدرَکنا ثَأرَنا . فَلَم يَزَل بِهِ حَتّى أجابَهُ ، فَأَقبَلَ مَعَهُ حَتّى دَخَلَا المَسجِدَ عَلى قُطامَ وهِىَ مُعتَکِفَةٌ فِى

المَسجِدِ الأعظَمِ ، قَد ضَرَبَت عَلَيها قَبَّةً فَقالَ لَها : قَدِ اجتَمَعَ رَأيُنا عَلى قَتلِ هذَا الرَّجُلِ . قالَت لَهُما : فَإذا أرَدتُما ذلِکَ فَالقَيانى فى هذَا المَوضِعِ . فَانصَرَفا مِن عِندِها فَلَبِثا أيّاماً ، ثُمَّ أتَياها ومَعَهُمَا الآخَرُ لَيلَةَ الأربَعاءِ لِتِسعَ عَشَرَةَ لَيلَةً خَلَت مِن شَهرِ رَمَضانَ سَنَةِ أربَعينَ مِنَ الهِجرَةِ ، فَدَعَت لَهُم بِحَريرٍ فَعَصَبَت بِهِ صُدورَهُم ، وتَقَلَّدوا أسيافَهُم ومَضَوا وجَلَسوا مُقابِلَ السُّدَّةِ الَّتى كانَ يَخرُجُ مِنها أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلَى الصَّلاةِ ، وقَد كانوا قَبلَ ذلِکَ ألقَوا إلَى الأشعَثِ بنِ قَيسٍ ما فى نُفوسِهِم مِنَ العَزيمَةِ عَلى قَتلِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وواطَأهُم عَلَيهِ وحَضَرَ الأشعَثُ بنُ قَيسٍ فى تِلکَ اللَّيلَةِ لِمَعونَتِهِم عَلى مَا اجتَمَعوا عَلَيهِ . (2)

.

1- .الغِرَّةُ : الغَفْله (النهايه : ج 3 ص 354 «غرر») .

2- .الإرشاد : ج 1 ص 17 ، روضه الواعظين : ص 148 وفيه «المبارک» بدل «البرک» ؛ المعجم الكبير : ج 1 ص 97 الرقم 168 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 143 كلاهما عن إسماعيل بن راشد ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 35 ، مروج الذهب : ج 2 ص 423 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 434 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 251 و ص 253 عن لوط بن يحيى وعوانه بن الحكم وغيرهما ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 558 وفيه «عمرو بن بكير» ، أُسد الغابه : ج 4 ص 112 الرقم 3789 كلاهما عن محمّد بن سعد ، الاستيعاب : ج 3 ص 218 الرقم 1785 ، مقاتل الطالبيّين : ص 43 و ص 46 والعشره الأخيره نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 311 .

فصل سوم : توطئه برای ترور امام

اشاره

فصل سوم : توطئه برای ترور امامالإرشاد به نقل از ابو مِخْنَف لوط بن یحیی و اسماعیل بن راشد و ابو هشام رفاعی و ابو عمرو ثقفی و دیگران : گروهی از خوارج در مکّه گرد آمدند و درباره زمامداران صحبت کردند و از آنان و رفتارشان با خوارجْ عیبجویی کردند. سپس یادی از نهروانیان کرده، بر آنان رحمت فرستادند. یکی به دیگری گفت: کاش ما جان خود را با خدا معامله کنیم، سراغ سران گم راهی برویم و غافلگیرانه آنان را ترور کنیم و مردم و شهرها را از آنان آسوده کنیم و انتقام خون برادران شهیدمان در نهروان را هم بگیریم. با هم عهد بستند که پس از پایان حج در پی این کار روند. عبدالرحمان بن ملجم گفت: کشتن علی با من. بُرَک بن عبد اللّه تمیمی گفت: من هم معاویه را می کشم. عمرو بن بکر تمیمی گفت: کشتن عمرو عاص هم به عهده من. بر این مسئله با هم پیمان بستند و توافق کردند و قول دادند که به عهد وفا کنند. وعده را برای ماه رمضان، شب نوزدهم گذاشتند و از هم جدا شدند. 1 ابن ملجم که کمک کارانش در قبیله کِنده بودند وارد کوفه شد و همفکران خویش را در آن جا دیدار کرد و تصمیم خود را از آنان پوشیده داشت تا چیزی از او فاش نشود. در کوفه بود که به دیدار مردی از همفکرانش از قبیله تَیم الرَّباب رفت و نزد او با قُطام دختر اخضر تیمیه برخورد کرد، که امیر مؤمنانْ پدر و برادرش را در نهروان کشته بود. قطام از زیباترین زنان زمان خود بود. چون ابن ملجم او را دید ، شیفته او شد و از او خوشش آمد. درخواست کرد که با او ازدواج کند و خواستگاری کرد. قطام گفت: برای من چه مهریّه ای معیّن می کنی؟ گفت: هرچه که تو بخواهی. گفت: من سه هزار درهم، یک غلام نوجوان، یک خدمت گزار و کشتن علی بن ابی طالب را تعیین می کنم. گفت: همه اینها را می پذیرم؛ ولی کشتن علی بن ابی طالب، چگونه ممکن است؟ گفت: او را غافلگیرانه می کُشی. اگر او را کُشتی، دلم را آرام می کنی و زندگی با من برایت گوارا خواهد شد و اگر کشته شدی، پاداش الهی برایت بهتر از دنیاست. گفت: به خدا سوگند، من که از این شهر گریزان بودم و از مردمش ایمن نبودم و جز برای همین خواسته که کشتن علی بن ابی طالب باشد ، به این شهر نیامدم. پس خواسته ات را می پذیرم. گفت: من در پی کسانی برای یاری و حمایت تو جهت این کار خواهم بود. آن گاه قُطامه،

وردان بن مجالد ، از قبیله تیم الرباب را طلبید و خبر را به او بازگفت و از او خواست که ابن ملجم را یاری کند. او هم به عهده گرفت. ابن ملجم بیرون آمد و نزد مردی از قبیله اشجع به نام شبیب بن بجره رفت و به او گفت: ای شبیب! می خواهی به شرافت دنیا و آخرت برسی؟ گفت: چه طور؟ گفت: در کشتن علی بن ابی طالب ، مرا کمک کن. شبیب ، همفکر خوارج بود. به وی گفت: ای ابن ملجم! عزاداران بر تو بگریند! دنبال فاجعه بزرگی هستی. چگونه او را خواهی کشت؟ گفت: در مسجد بزرگ کوفه کمین می کنیم و وقتی برای نماز صبح بیرون می آید،او را ترور می کنیم.اگر او را بکشیم، دل خود را تسلّی می دهیم و انتقام خونمان را می گیریم. گفتگویشان ادامه یافت، تا سرانجام [شبیبْ] قبول کرد. با او به مسجد نزد قطام آمدند که چادری در مسجد بزرگ کوفه زده و معتکف بود. به قطام گفت: به این توافق رسیده ایم که این مرد را بکشیم. گفت: هرگاه خواستید اقدام کنید، مرا در همین جا دیدار کنید. آن دو از نزد او بیرون آمدند و چند روزی را گذراندند و به همراه شخص دیگری شب چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجری نزد او رفتند. وی حریری طلبید و به سینه های آنان پیچید، شمشیرهایشان را حمایل کردند و رفتند و در مقابل دری که علی علیه السلام از آن جا برای نماز وارد می شد ، نشستند. پیش از آن، تصمیم خود را برای کشتن امیر مؤمنان با اشعث بن قیس هم در میان گذاشته بودند، او هم با ایشان همدست شده بود. اشعث آن شب برای یاری آنان در تصمیمشان حاضر شده بود.

.

ص: 288

. .

ص: 289

. .

ص: 290

. .

ص: 291

. .

العدد القويّه عن أبى مجلز :جاءَ رَجُلٌ مِن مُرادٍ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وهُوَ يُصَلّى فِى المَسجِدِ ، فَقالَ لَهُ : اِحتَرِس فَإِنَّ اُناسا مِن مُرادٍ يُريدونَ قَتلَكَ ، فَقالَ : إنَّ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مَلَكَينِ يَحفَظانِهِ مِمّا لَم يُقَدَّر ، فَإِذا جاءَ القَدَرُ خَلّيا بَينَهُ وبَينَهُ ، وإنَّ الأَجَلَ جُنَّهٌ حَصينَهٌ . وقالَ الشَّعبِىُّ : أنشَدَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قَبلَ أن يُستَشهَدَ بِأَيّامٍ : تِلكُم قُرَيشٌ تَمَنّانى لِتَقتُلَنى فَلا وَرَبِّکَ ما فازوا ولا ظَفِروا فَإِنَ بَقيتُ فَرَهنُ ذِمَّتى لَهُم وإن عُدِمتُ فَلا يَبقى لَها أثَرُ وسَوفَ يورِثُهُم فَقدى عَلى وَجَلِ ذُلَّ الحَياهِ بِما خانوا وما غَدَروا (1)

.

1- .العدد القويّه : ص238 ح15 و16، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص114 وليس فيه الشعر ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 312 وفيه الشعر فقط ، بحار الأنوار : ج 42 ص 222 ح 31 ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 554 وليس فيه الشعر وراجع نهج البلاغه : الحكمه 201 وشرح الأخبار : ج 2 ص 5 ح 384 .

العدد القویّه به نقل از ابو مجلز : مردی از قبیله مراد به نزد امیر مؤمنان آمد، در حالی که حضرت در مسجد نماز می خواند. گفت: مواظب خود باش . کسانی از [قبیله]مراد قصد کشتن تو را دارند. فرمود: «با هرکس دو فرشته است که او را از آنچه مقدّر نیست ، حفظ می کنند . وقتی که تقدیر فرا برسد، او را با تقدیر وا می گذارند. اجل، سپر مستحکمی است». شَعبی گوید: چند روز پیش از شهادت، امیر مؤمنان این اشعار را خواند: «این قریش بود که در آرزوی کشتن من بود به خدا سوگند ، پیروز و کامیاب نشدند. اگر بمانم، عهده ام در گرو آنان است و اگر بمیرم، اثری از آن پیمان نمی ماند. از دست دادن من، خواری ترس باری برای آنان به میراث می نهد به خاطر خیانت ورزی ها و نیرنگ بازی هایشان. 1

.

ص: 294

. .

تحقیقی درباره توطئه گران ترور امام

اشاره

تحقیقی درباره توطئه گران ترور امامهمان گونه که در متون تاریخی ملاحظه شد ، بر اساس گزارش مورّخان شیعه و اهل سنّت ، امام علی علیه السلام با توطئه شماری از بقایای خوارج به شهادت رسید. حاصل گزارش های مورّخان نخستین در این باره این است که پس از پایان یافتن جنگ نهروان، جمعی از خوارج در مکّه گرد آمدند و ضمن سوگواری بر کشته های خود ، در باره چگونگی انتقامجویی در این ماجرا و چاره جویی برای حلّ مشکلات جاری جهان اسلام با یکدیگر مشورت کردند و در نهایت به این جمع بندی رسیدند که همه فتنه ها به سه تن باز می گردد: علی علیه السلام ، معاویه و عمرو بن عاص، و تا اینان زنده اند ، نا به سامانی های امّت اسلام ، تداوم خواهد یافت. سه تن از آن جمع ، کشتن آنان را به عهده گرفتند. عبد الرحمان بن ملجم از قبیله بنی مراد ، کشتن علی علیه السلام را به عهده گرفت. بُرَک بن عبد اللّه از قبیله بنی تمیم ، کشتن معاویه را، و عمرو بن بکر از همین قبیله کشتن عمرو بن عاص را. آنها تصمیم گرفتند در یکی از شب های ماه رمضان که هر سه نفر ناچار از آمدن به مسجد هستند ، و بنا بر مشهور نزد ما در شب نوزدهم ماه ، آنان را ترور کنند. عمرو بن بکر که مأمور کشتن عمرو عاص بود ، دیگری را که آن شب به نماز رفته بود کشت، بُرَک بن عبد اللّه ، معاویه را زخمی کرد؛ امّا ابن ملجم با تحریک زن زیبایی

.

به نام قطام و با همکاری وردان بن مجالد و شبیب بن بجره، نیّت پلید خود را عملی ساخت و امام علی علیه السلام را به قتل رساند. آنچه ذکر شد ، می توان گفت تقریبا مورد اتّفاق همه مورّخان اسلامی است؛ اما آیا به راستی داستانْ چنین بوده است و یا حقیقت ، چیزی دیگر است؟ آیا همان طور که در متون تاریخی آمده است ، خوارجْ طراح اصلی ترور امام علیه السلام بوده اند و معاویه هیچ نقشی در آن نداشته است؟ آیا داستانسرایی هایی که در ارتباط با نقش قطام در ترور امام شده است ، صحت دارد؟ و یا آن که طراح اصلی ترور امام علیه السلام معاویه بوده و همه آنچه در تاریخ درباره عاملان ترور امام علیه السلام آمده ، ساختگی است و برای تبرئه کردن معاویه از قتل آن حضرت، جعل شده است؟ برخی از تاریخ نویسان معاصر ، طرفدار فرضیه اخیر هستند و اصولاً دخالت خوارج را در قتل امام علیه السلام انکار می کنند. دکتر سیّد جعفر شهیدی ، ضمن اشاره به این نظریه می نویسد: من نمی خواهم همانند تاریخ نویس معاصر اباضی، شیخ سلیمان یوسف بن داوود بگویم خوارج ، یاران علی علیه السلام بودند و در کشتن او شرکت نداشتند و قبیله بنی مراد که ابن ملجم از آنان بود در شمار خوارج نیست و داستان پسر ملجم و آن دو تن دیگر ، برساخته قصه پردازان معاویه است تا حقیقت را بر مردم نهان سازند. بر چند جای کتاب او، هم در حضور وی در الجزیره خُرده گرفتم و هم در نامه به وی نوشتم؛ امّا اگر کسی بگوید توطئه شهادت علی علیه السلام چنان که بر زبان ها افتاده است نیست، گفته اش را چندان دور از حقیقت نمی دانم. (1) و نیز پس از نقد برخی از متونی که در شرح نقش قُطام در توطئه ترور آن حضرت است، می نویسد:

.

1- .علی از زبان علی : ص 160.

1 . نقش خوارج

مجموع این تناقض ها ساختگی بودن اصل داستان را تأیید می کند. گویا داستان قطام را ساخته و به کار آن سه تن پیوند داده اند تا بیشتر در ذهن ها جای گیرد. (1) به نظر می رسد برای آن که پژوهشگر در ریشه یابی جریان توطئه ترور امام علیه السلام و شناسایی عوامل آن به حقیقتْ نزدیک شود ، باید نقش هر یک از خوارج، معاویه و قطام را در قتل امام علیه السلام به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهد:

1 . نقش خوارجنقش شماری از خوارج در توطئه قتل امام علیه السلام از مسلّمات تاریخ اسلام و غیرقابل انکار است. خود خوارج نیز به این مطلبْ اذعان داشتند و بعضا آن را می ستودند . عمران بن حطّان در ستایش از اقدام ابن ملجم ، چنین سروده است: چه ضربتی از پروا پیشه! که اراده نکرده بودجز رسیدن به رضایت خدای صاحب عرش را. من روزی که از او یاد می کنم، از نظر وزنه عملاو را نزد خداوند ، برترین مردم می پندارم. (2) همچنین ابن ابی میّاس مرادی می گوید: ما بودیم که ابو الحسن حیدر را ضربت زدیم ، و فرقش شکافت . ما بودیم که با ضربت شمشیری که فرا رفت و با صلابت فرود آمد حکومت او را از نظامش برون آوردیم . بزرگانی هستیم در سحرگاه و عزیزانی هستیم آن گاه که مرگ ، جامه و ردای مرگ به برکند.

.

1- .علی از زبان علی : ص 162.
2- .شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 93 .

2 . نقش معاویه

بی تردید ، اگر چنین مسئله ای ساخته و پرداخته داستان سرایان معاویه بود ، این موضوع مهم تاریخی از دید مورّخان و محدّثان ، پنهان نمی ماند. البته میزان نقش خوارج در این توطئه و این که آیا آنان مستقل عمل کرده اند و یا در این اقدام پلید ، آلت دست معاویه و یا مزدوران او بوده اند و همچنین چگونگی اجرای توطئه، مسائلی است قابل تأمّل و بررسی.

2 . نقش معاویهاز نظر تاریخی سندی که بتواند به روشنی توطئه قتل امام علیه السلام را با معاویه مرتبط کند ، وجود ندارد ؛ امّا قراینی وجود دارد که پژوهشگر با عنایت به آنها نمی تواند نقش او را در این رابطه نفی نماید. تردیدی نیست که معاویه در صدد قتل امام علیه السلام بوده است ؛ زیرا او خوب می دانست که تا علی علیه السلام زنده است ، نمی تواند به خلافت برسد، و از سوی دیگر ، نه تنها قتل امام علیه السلام در میدان نبرد ، عادتا میسّر نیست ؛ بلکه تجربه واقعه صِفّین ثابت کرد که اگر بار دیگر این جنگ تکرار شود ، به شکست قطعی و نابودی معاویه خواهد انجامید . بنابراین ، بهترین راه برای از میان برداشتن امام علیه السلام ترور اوست ؛ راهی که در مورد مالک اشتر، کارآمدترینِ نیروهای همراه امام علیه السلام تجربه شده بود. برای اجرای نقشه ترور ، بهترین راه آن است که این نقشه به دست یاران سابق امام علیه السلام (یعنی بقایای خوارج که به تازگی با ایشان درگیر شده اند) اجرا شود که در صدد خونخواهی همفکران خود هستند و برای این اقدام خطرناک و پلید ، انگیزه کافی دارند . علاوه بر این ، ردیابی توطئه و رسیدن به طرّاح اصلی آن ، به سادگی امکان پذیر نیست. شاید علّت عدم وجود سند تاریخی برای اثبات ارتباط این ماجرا به معاویه همین مسئله باشد. اصولاً این گونه تصمیم گیری های سرّی در حکومت ها چیزی نیست که مورّخان از آنها مطّلع شوند و در تاریخ ثبت نمایند.

.

یکی دیگر از قراین قابل تأمّل ، نقش اشعث در این ماجراست . او با امام علیه السلام قلبا همراه نبود ؛ بلکه امام علیه السلام را تهدید به ترور کرده بود . (1) امام علیه السلام او را رسما منافق خواند ؛ امّا به دلیل آن که او رئیس قبیله کِنده بود و کنار گذاشتن وی این قبیله بزرگ را از همراهی امام علیه السلام بازمی داشت، راهی جز مدارا و مماشات با وی نداشت. نقش اشعث در تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام و نیز حَکَم قرار دادن ابو موسی و جریان های پس از آن، حاکی از ارتباط مخفی او با معاویه است. بنابراین ، آگاه بودن وی از توطئه ترور امام علیه السلام پیش از وقوع آن و ارتباط ابن ملجم با او قبل از اقدام ، می تواند ردّ پای توطئه دمشق در این ماجرا باشد. ابن ابی الدنیا از استاد خود عبد الغفار نقل می کند: از بسیاری شنیدم که ابن ملجم ، شب را نزد اشعث بود و چون سحرگاه شد ، بدو گفت: صبح ، آشکار شد! (2) بسیاری از مورّخان نقل کرده اند که ابن ملجم پیش از اقدام به ترور ، هنگامی که در مسجد از جلوی اشعث می گذشت، اشعث به او گفت: «بشتاب، بشتاب برای کار خود که سپیده ، تو را شناسانْد» . (3) حجر بن عدی چون گفته او را شنید ، احساس کرد که مقصود او چیست. بدو گفت: ای لوچ! او را شهید کردی؟ و فورا از مسجد خارج شد که جریان را به امام علیه السلام بگوید که ایشان از راهی دیگر وارد مسجد شد و حُجر ، هنگامی رسید که کار ، تمام شده بود. این قراین می تواند مؤیّد نظریه دخالت دمشق در ترور امام علیه السلام باشد ؛ امّا نه به این معنا که خوارجْ دخالت نداشته اند؛ بلکه بدین معنا که آنان (و لو به وسایطی) ، تحت

.

1- .ر . ک : ج 10 ، ص 438 ، ح 4706 .
2- .مقتل الإمام أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب: ص 36 .
3- .ر . ک : ص 319 (سپیده دم نوزدهم) .

3 . نقش قُطام

تأثیر نیرنگ معاویه دست به این اقدام زده اند . چنان که همین احتمال در جریان تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام نیز جاری است. تنها نکته ای که ممکن است به این نظریه خدشه وارد کند ، این مسئله است که اگر معاویه در طراحی توطئه ترور امام علیه السلام دخالت داشت، این طرح ، شامل او و همکار نزدیکش عمرو عاص نمی شد؟ در پاسخ این شبهه می توان گفت: اولاً این احتمال هست که جریان ضربت خوردن به ران معاویه مانند کشته شدن دیگری به جای عمرو عاص ، صحنه سازی سیاسی باشد تا زمامدار آینده با مردم ، کم تر مشکل داشته باشد. ثانیا در توطئه های غیرمستقیم که عوامل مخالفِ طرّاحانِ اصلیِ توطئه کارگردانان آن هستند، چه بسا آتش توطئه دامنگیر طرّاحان اصلی آن نیز می شود ، بویژه در آن عصر که اطّلاع رسانی سریع ، امکان پذیر نبود.

3 . نقش قُطامدر مورد نقش قطام در قتل امام علیه السلام مورّخان دچار افراط و تفریط شده اند . برخی نقش او را در این ماجرا پر رنگ کرده اند . شاید نخستین تاریخ نویسی که داستان قطام را در توطئه قتل امام علیه السلام بزرگ کرد، ابن اعثم بود . علامه مجلسی نیز این داستان را از کتابی ناشناخته به صورت یک رُمان عشقی نقل کرده است . همین داستان ، هنگامی که به دست جُرجی زیدان (داستان نویس مسیحی عرب) می افتد ، شاخ و برگ های فراوانی پیدا می کند. در مقابل ، برخی از محقّقان معاصر با اشاره به ایرادات و تناقضاتی در این داستان، اصل وجود چنین ماجرایی را در قتل امام علیه السلام زیر سؤال برده اند. به نظر می رسد که اصل وجود قطام و نقش او در توطئه ترور امام علیه السلام غیرقابل انکار است ؛ چنان که داستان پردازی هایی که در این زمینه در الفتوح ابن اعثم (1) و بحارالأنوار (2)

.

1- .الفتوح : ج 4 ص 275 276 .
2- .بحار الأنوار: ج 42 ص 228 .

و نوشته جرجی زیدان (1) آمده نیز غیر واقعی است. مؤلّفان مصادر کهن ، مانند: الطبقات الکبری (م 230 ق)، الإمامه والسیاسه (م 276 ق)، أنساب الأشراف (م 279 ق)، الأخبار الطوال (م 282 ق)، الکامل مبرَّد (م 285 ق)، تاریخ الطبری (م 310 ق)، الفتوح (م 314 ق) مُرُوج الذّهب (م 346 ق) و مقاتل الطالبیین (م 356 ق) بر نقش زنی به نام «قطام» که پدر و برادر ، و در بعضی از متونْ عمویش ، در جنگ نهروان کشته شده بودند و از این جهت ، کینه امام علیه السلام را به دل داشت ، در توطئه قتل امام علیه السلام و ارتباط او با ابن ملجم ، اتّفاق دارند . بنا بر این، به آسانی نمی توان اصل داستان را انکار کرد ؛ امّا چگونگی آن ، قابل تشکیک است و آنچه در این باره به صورت یک رُمان آمده ، قطعا باطل است . شاید نزدیک ترین گزارش به واقع، متن أنساب الأشراف و الإمامه والسیاسه باشد که در آن آمده: ابن ملجم به کوفه آمد و کار خود را پنهان داشت و با زنی به نام قُطام دختر علقمه که از خوارج بود و علی علیه السلام در جنگ با خوارج، برادرش را کشته بود ازدواج کرد . ازدواج با او به این شرط بود که علی علیه السلام را به قتل برساند . مدّتی نزد او ماند . روزی قطام به او که پنهان می زیست گفت : مدّتی طولانی است که دوست داری نزد خانواده ات بمانی و از کاری که به خاطر آن آمده ای ، چشم پوشیده ای! گفت : با یاران خودم وقتی را قرار گذاشته ام که از آن فرا نخواهم رفت . (2)

.

1- .کتاب 17 رمضان .

2- .أنساب الأشراف: ج 3 ص 250 و 253 ، الإمامه والسیاسه: ج 1 ص 179 و 180 .

M555_T1_File_6510516

الفصل الرابع: اغتيال الإمام4 / 1لَيلَةُ التّاسِعِ عَشرِالإرشاد عن عثمان بن المغيره:لَمّا دَخَلَ شَهرُ رَمَضانَ كانَ أميرُالمُؤمِنينَ عليه السلام يَتَعَشّى لَيلَةً عِندَ الحَسَنِ ولَيلَةً عِندَ الحُسَينِ ولَيلَةً عِندَ عَبدِ اللّهِ بنِ جَعفَرٍ ، وكانَ لا يَزيدُ عَلى ثَلاثِ لُقَمٍ ، فَقيلَ لَهُ فى لَيلَهٍ مِن تِلكَ اللَّيالى فى ذلِکَ ، فَقالَ : يَأتينى أمرُ اللّهِ وأنَا خَميصٌ (1) ، إنَّما هِىَ لَيلَهٌ أو لَيلَتانِ . فَاُصيبَ عليه السلام فى آخِرِ اللَّيلِ . (2)

الإرشاد عن اُمّ موسى خادِمَهِ عَلِيٍّ عليه السلام وهِىَ حاضِنَهُ فاطِمَهَ ابنَتِهِ :سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام يَقولُ لِابنَتِهِ اُمِّ كُلثوم : يا بُنَيَّهُ ، إنّى أرانى قَلَّ ما أصحَبُكُم . قالَت : وكَيفَ ذلِکَ ، يا أبَتاه ؟ قالَ : إنّى رَأيتُ نَبِىَّ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى مَنامى وهُوَ يَمسَحُ الغُبارَ عَن وَجهى ويَقولُ : يا عَلِىُّ ، لا عَلَيکَ ، قَد قُضِيَت ما عَلَيکَ . قالَت : فَما مَكَثنا إلّا ثَلاثا حَتّى ضُرِبَ تِلکَ الضَّربَهُ ، فَصاحَت اُمُّ كُلثوم فَقالَ : يا بُنَيَّهُ لا تَفعَلى ، فَإنّى أرى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُشيرُ إلَىَّ بِكَفِّهِ : يا عَلِىُّ ، هَلُمَّ إلَينا ، فَإنَّ ما عِندَنا هُوَ خَيرٌ لَکَ . (3)

.

1- .رجل خَمِيص : إذا كان ضامِر البطن (النهايه : ج 2 ص 80 «خمص») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 14 و ص 320 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 60 وفيهما «ابن عبّاس» بدل «عبد اللّه بن جعفر» ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 201 ح 41 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 271 ، إعلام الورى : ج 1 ص 309 ؛ الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 434 وفيه «أبى جعفر» بدل «عبد اللّه بن جعفر» ، اُسد الغابه : ج 4 ص 111 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 555 وفيه «ابن عبّاس» بدل «عبد اللّه بن جعفر» . والأصحّ «عبد اللّه بن جعفر» لأنّه زوج زينب بنت الإمام علىّ عليه السلام كما أشار إليه فى المناقب لابن شهر آشوب وإعلام الورى .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 15 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 311 ، روضه الواعظين : ص 151 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 387 ح 402 وفيه إلى «قضيت ما عليک» .

فصل چهارم : ترور امام

4 / 1 شب نوزدهم

فصل چهارم : ترور امام4 / 1شب نوزدهمالإرشاد به نقل از عثمان بن مُغیره : چون ماه رمضان فرا رسید، امیر مؤمنان یک شب نزد امام حسن علیه السلام افطار می کرد، یک شب نزد امام حسین علیه السلام و یک شب نزد عبد اللّه بن جعفر، و بیش از سه لقمه نمی خورد. شبی از این شب ها در این باره از او پرسیدند . فرمود: «می خواهم وقتی تقدیر الهی می رسد، شکمم خالی باشد . یکی دو شب بیشتر نمانده است» . پس در آخرِ شب ترور شد.

الإرشاد به نقل از امّ موسی، که کنیز علی علیه السلام و سرپرست دخترش فاطمه بود : شنیدم که علی علیه السلام به دخترش اُمّ کلثوم می فرمود: «دخترم! فکر می کنم که زمان اندکی با شما باشم». پرسید: چه طور پدرم؟ فرمود: «پیامبر خدا را در خواب دیدم که غبار از چهره ام می زدود و می فرمود: ای علی! غصه مخور . آنچه بر عهده اتِ بود به انجام رساندی ». سه روز نگذشت که آن ضربت بر او فرود آمد. اُمّ کلثوم فریاد کشید . حضرت فرمود: «دخترم! چنان مکن . من پیامبر خدا را می بینم که با دست خود به من اشاره می کند: ای علی! نزد ما بیا . همانا آنچه پیش ماست ، برایت بهتر است ».

.

الإمام الحسن عليه السلام :أتَيتُهُ [عَلِيّا عليه السلام] سَحَرا فَجَلَستُ إلَيهِ فَقالَ : إنّی بِتُّ اللَّيلَةَ اُوقِظُ أهلی ، فَمَلَكَتنی عَينایَ وأنَا جالِسٌ فَسَنَحَ لی رَسولُ اللّهِ فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما لَقیتُ مِن اُمَّتِکَ مِنَ الأَوَدِ (1) وَاللَّدَدِ (2) ؟ فَقالَ لی : اُدعُ اللّهَ عَلَیهِم ، فَقُلتُ : اللّهُمَّ أبدِلنی بِهِم خَیرا لی مِنهُم وأبدِلهُم شَرّا لَهُم مِنّی . (3)

الإمام الحسین علیه السلام :قالَ لی عَلِیٌّ : سَنَحَ لِیَ اللَّیلَةَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی مَنامی ، فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما لَقیتُ مِن اُمَّتِکَ مِنَ الأَوَدِ وَاللَّدَدِ ؟ قالَ : اُدعُ عَلَیهِم . قُلتُ : اللّهُمَّ أبدِلنی بِهِم مَن هُوَ خَیرٌ لی مِنهُم ، وأبدِلهُم بی مَن هُوَ شَرٌّ مِنّی . فَخَرَجَ ، فَضَرَبَهُ الرَّجُلُ . (4)

.

1- .الأود : المجهود والمشقّه (لسان العرب : ج 3 ص 74 «أود») .
2- .اللدد : الخصومه الشدیده (لسان العرب : ج 3 ص 391 «لدد») .
3- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 36 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 113 الرقم 3789 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 559 کلاهما عن محمّد بن سعد ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 255 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 434 ، مقاتل الطالبیّین : ص 53 عن أبی عبدالرحمن السلمی ، الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 180 والأربعه الأخیره نحوه ؛ نهج البلاغه : الخطبه 70 .
4- .اُسد الغابه : ج 4 ص 112 الرقم 3789 عن أبی عبد الرحمن السلمی وفی آخره «کذا فی هذه الروایه : الحسین بن علیّ ، وإنّما هو الحسن» .

امام حسن علیه السلام :سحرگاهی نزد علی علیه السلام رفتم و پیش او نشستم. فرمود: «من شب را بیدار مانده بودم تا آن که خانواده ام را بیدار کنم. نشسته ، خوابم ربود. پیامبر خدا را دیدم . گفتم: ای پیامبر خدا! از امّت تو بسیار رنج و عداوت دیدم. فرمود: نفرینشان کن . گفتم: خدایا به جای اینان، بهتر از اینان را به من بده و به جای من بدتر از مرا بر آنان بگمار».

امام حسین علیه السلام :علی علیه السلام به من گفت : «امشب پیامبر خدا را به خواب دیدم . گفتم: ای پیامبر خدا! از امّت تو بسیار رنج کشیدم و دشمنی دیدم. فرمود: نفرینشان کن . گفتم: خدایا! به جای اینان بهتر از اینان را به من بده و به جای من بدتر از مرا بر آنان بگمار». بیرون رفت و آن مرد بر او ضربت زد.

.

مسند أبى يعلى عن أبى صالح عن الإمام علىّ عليه السلام :رَأَيتُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله فى مَنامى فَشَكَوتُ إلَيهِ ما لَقيتُ مِن اُمَّتِهِ ، مِنَ الأَوَدِ وَاللَّدَدِ ، فَبَكَيتُ فَقالَ لى : لا تَبكِ يا عَلِىُّ ، وَالتَفَتَ ، فَالتَفَتُّ فَإذا رَجُلانِ يَتَصَعَّدانِ ، وإذا جَلاميدُ يُرضَخُ بِها رُؤوسُهُما حَتّى تُفضَخَ (1) ، ثُمَّ يَرجِعُ أو قالَ : يَعودُ . قالَ : فَغَدَوتُ إلى عَلِىٍّ كَما كُنتُ أغدو عَلَيهِ كُلَّ يَومٍ ، حَتّى إذا كُنتُ فِى الخَرّازينَ لَقيتُ النّاسَ فَقالوا : قُتِلَ أميرُ المُؤمِنينَ . (2)

الإرشاد عن الحسن البصرى :سَهِرَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام فِى اللَّيلَةِ الَّتى قُتِلَ فى صَبيحَتِها ، ولَم يَخرُج إلَى المَسجِدِ لِصَلاةِ اللَّيلِ عَلى عادَتِهِ ، فَقالَت لَهُ ابنَتُهُ اُمُّ كُلثومٍ رَحمَةُ اللّهِ عَلَيها : ما هذَا الَّذى قَد أسهَرَکَ ؟ فَقالَ : إنّى مَقتولٌ لَو قَد أصبَحتُ . وأتاهُ ابنُ النَّبّاحِ فَآذَنَهُ بِالصَّلاةِ ، فَمَشى غَيرَ بَعيدٍ ثُمَّ رَجَعَ ، فَقالَت لَهُ ابنَتُهُ اُمُّ كُلثومٍ : مُر جَعدَةَ فَليُصَلِّ بِالنّاسِ . قالَ : نَعَم ، مُروا جَعدَةَ فَليُصَلِّ . ثُمَّ قالَ : لا مَفَرَّ مِنَ الأَجَلِ ، فَخَرَجَ إلَى المَسجِدِ . (3)

الإرشاد :رُوِىَ أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام سَهِرَ تِلکَ اللَّيلَةَ ، فَأَكثَرَ الخُروجَ وَالنَّظَرَ فِى السَّماءِ وهُوَ يَقولُ : وَاللّهِ ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ ، وإنَّهَا اللَّيلَةُ الَّتى وُعِدتُ بِها ، ثُمَّ يُعاوِدُ مَضجَعَهُ ، فَلَمّا طَلَعَ الفَجرُ شَدَّ إزارَهُ وخَرَجَ وهُوَ يَقولُ : اُشدُدُ حَيازيمَکَ لِلمَوتِ فَإنَّ المَوتَ لا قيکَ ولا تَجزَع مِنَ المَوتِ إذا حَلَّ بِواديکَ فَلَمّا خَرَجَ إلى صَحنِ الدّارِ استَقبَلَتهُ الإِوَزُّ فَصِحنَ فى وَجهِهِ ، فَجَعَلوا يَطرُدونَهُنَّ فَقالَ : «دَعوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوائِحُ» ، ثُمَّ خَرَجَ فَاُصيبَ عليه السلام . (4)

.

1- .فضخ رأسه : شدخه (لسان العرب : ج 3 ص 45 «فضغ») .
2- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 269 ح 516 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 15 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 311 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 233 ح 78 وفيهما إلى «رؤوسهما» ، إعلام الورى : ج 1 ص 310 نحوه وفيها «مصفّدان» بدل «يتصعّدان» .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 16 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 63 نحوه ، روضه الواعظين : ص 151 ، إعلام الورى : ج 1 ص 310 ، شرح الأخبار : ج

2 ص 430 ح 782 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 310 كلاهما نحوه .

4- .الإرشاد : ج 1 ص 16 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 63 نحوه ، روضه الواعظين : ص 151 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 310 ، إعلام الورى : ج 1 ص 311 وفيها «دعوهنّ فإنّهنّ صوائح تتبعها نوائح» ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 425 نحوه .

مسند أبی یعلی به نقل از ابو صالح : از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و از رنج و عداوتی که از امّتش دیده بودم ، به او شکایت کردم و گریستم. به من فرمود: ای علی! گریه نکن و بنگر . نگریستم . دو مرد را دیدم که آه و نَفَس عمیق می کشند و صخره ها و سنگ های خارا را دیدم که بر سرشان می زنند تا آن که آن را می شکافد و زخمی می کند و سپس به حالت اوّل برمی گردد». ابو صالح گوید: صبح مثل هر روز به قصد خانه علی علیه السلام بیرون آمدم . به بازار خرّازان که رسیدم، مردم را دیدم که می گفتند: امیر مؤمنان ، کشته شد.

الإرشاد به نقل از حسن بصری : آن شب که امیر مؤمنان در سحرگاهش کشته شد، علی علیه السلام بیدار بود و طبق عادتش برای نماز شب به مسجد نرفت. دخترش ام کلثوم که رحمت خدا بر او باد گفت: چه چیزی خواب را از شما ربوده است؟ فرمود: «صبح که شود ، من کشته می شوم». ابن نباح نزد حضرت آمد و او را برای نماز خبر داد. حضرت اندکی رفت و دوباره برگشت. دخترش ام کلثوم گفت: به جعده بگو با مردم نماز بخواند. فرمود: «باشد . به جعده بگویید نماز بخواند». سپس فرمود: «از اجل نمی توان گریخت» . پس به سوی مسجد بیرون شد.

الإرشاد:نقل شده که علی علیه السلام آن شب بیدار بود. زیاد بیرون می آمد و به آسمان نگاه می کرد و می گفت: «به خدا نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته اند . این همان شبی است که به آن وعده ام داده اند» . سپس به رخت خواب برمی گشت. چون سپیده زد، کمربندش را بست و بیرون شد، در حالی که می گفت: «کمربندت را برای مرگ محکم ببند که مرگْ تو را دیدار خواهد کرد . و از مرگ نترس و بی تابی مکن آن گاه که بر تو وارد شود». چون به حیاط خانه بیرون شد، مرغابیانْ جلوی او آمدند و به روی او بانگ برآوردند. آنها را دور می کردند. حضرت فرمود: «مرانیدشان که نوحه گرند!» . سپس بیرون رفت و ضربت خورد.

.

فضائل الصحابه لابن حنبل عن الحسن بن کثیر عن أبیه :خَرَجَ عَلِیٌّ إِلَی الفَجرِ فَأَقبَلنَ الوَزُّ یَصِحنَ فی وَجهِهِ فَطَرَدوهُنَّ عَنهُ . فَقالَ : ذَروهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوائِحُ . فَضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ . (1)

أنساب الأشراف عن الحسن بن یزیع :إنَّ عَلِیّا خَرَجَ اللَّیلَهَ الَّتی ضُرِبَ فی صَبیحَتِها فِی السَّحَرِ وهُوَ یَقولُ : اُشدُد حَیازیمَکَ لِلمَوتِ فَإِنَّ المَوتَ لاقیکَ ولا تَجزَع مِنَ المَوتِ إذا حَلَّ بِوادیکَ (2)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 560 ح 944 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 555 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 434 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 112 الرقم 3789 ، الفتوح : ج 4 ص 277 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 13 نحوه ؛ الإرشاد : ج 1 ص 17 ، روضه الواعظین : ص 151 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 310 نحوه ، إعلام الوری : ج 1 ص 311 وفی الثلاثه الأخیره «فإنّهنّ صوائح تتبعها نوائح» ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 201 ح 41 نحوه وراجع تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 212 .
2- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 259 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 6 ص 175 ح 28 عن هانئ ، الکامل للمبرّد : ج 3 ص 1121 ، الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 183 ؛ خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 63 ، إعلام الوری : ج 1 ص 311 .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از حسن بن کثیر ، از پدرش : علی علیه السلام برای نماز صبح بیرون شد. مرغابیان در حیاط خانه رو به روی او صیحه می زدند. آنها را کنار زدند. فرمود: «واگذاریدشان که آنها نوحه گرند !». پس ابن ملجم بر او ضربت زد.

أنساب الأشراف به نقل از حسن بن بزیع : علی علیه السلام همان شبی که در سحرگاهش ضربت خورد، خارج شد، در حالی که می گفت: «کمربندت را برای مرگ محکم ببند که مرگْ تو را دیدار خواهد کرد. و از مرگ نترس و بی تابی مکن آن گاه که بر تو وارد شود».

.

مروج الذهب :كانَ [عَلِىٌّ عليه السلام] يُكثِرُ مِن ذِكرِ هذَينِ البَيتَينِ : أُشدُد حَيازيمَکَ لِلمَوتِ فَإِنَّ المَوتَ لاقيکا ولا تَجزَع مِنَ المَوتِ إذا حَلَّ بِواديکا وسُمِعا مِنهُ فِى الوَقتِ الَّذى قُتِلَ فيهِ ، فَإِنَّهُ قَد خَرَجَ إلَى المَسجِدِ ، وقَد عَسَرَ عَلَيهِ فَتحُ بابِ دارِهِ ، وکانَ مِن جُذوعِ النَّخلِ ، فَاقتَلَعَهُ وجَعَلَهُ ناحِيَةً ، وَانحَلَّ إزارُهُ ، فَشَدَّهُ وجَعَلَ يُنشِدُ هذَينِ البَيتَينِ المُتِقَدِّمَينِ . (1)

الفتوح :جاءَ عَلِىٌّ عليه السلام إلى بابِ دارٍ مُفَتَّحَهٍ لِيَخرُجَ ، فَتَعَلَّقَ البابُ بِمِئزَرِهِ فَحَلَّ مِئزَرَهُ وهُوَ يَقولُ : أُشدُد حَيازيمَکَ لِلمَوتِ فَإِنَّ المَوتَ لاقيکا ولا تَجزَع مِنَ المَوتِ فَقَد حَلَّ بِواديکا فَقَد أعرِفُ أقواما وإن کانوا صَعاليکا مَساريعَ (2) إلَى النَّجدهِ ولِلغَىِّ مُتاريکا (3)

بحار الأنوار عن اُمّ کلثوم بنت علىّ عليه السلام :لَمّا کانَت لَيلَهُ تِسعَ عَشَرَهَ مِن شَهرِ رَمَضانَ قَدَّمتُ إلَيهِ عِندَ إفطارِهِ طَبَقا فيهِ قُرصانِ مِن خُبزِ الشَّعيرِ وقَصعَهٌ فيها لَبَنٌ ومِلحٌ جَريشٌ ، فَلَمّا فَرَغَ مِن صَلاتِهِ أقبَلَ عَلى فُطورِهِ ، فَلَمّا نَظَرَ إلَيهِ وتَأَمَّلَهُ حَرَّکَ رَأسَهُ وبَکى بُکاءً شَديدا عالِيا ، وقالَ : يا بُنَيَّهُ ما ظَنَنتُ أنَّ بِنتا تَسوءُ أباها کَما قَد أسَأتِ أنتِ إلَىَّ . قالَت : وما ذا يا أباه ؟ قالَ : يا بُنَيَّهُ أ تُقَدِّمينَ إلى أبيکَ إدامَينِ فى فَردِ طَبَقٍ واحِدٍ ؟ أ تُريدينَ أن يَطولَ وُقوفى غَدا بَينَ يَدَيِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ يَومَ القِيامَهِ ؟ ! أنَا اُريدُ أن أتَّبِعَ أخى وَابنَ عَمّى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ما قُدِّمَ إلَيهِ إدامانِ فى طَبَقٍ واحِدٍ إلى أن قَبَضَهُ اللّهُ ، يا بُنَيَّهُ ما مِن رَجُلٍ طابَ مَطعَمُهُ ومَشرَبُهُ ومَلبَسُهُ إلّا طالَ وُقوفُهُ بَينَ يَدَيِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ يَومَ القِيامَهِ ، يا بُنَيَّهُ إنَّ الدُّنيا فى حَلالِها حِسابٌ وفى حَرامِها عِقابٌ ... يا بُنَيَّهُ وَاللّهِ لا آکُلُ شَيئا حَتّى تَرفَعينَ أحَدَ الإدامَينِ ، فَلَمّا رَفَعَتهُ تَقَدَّمَ إلَى الطَّعامِ فَأکَلَ قُرصا واحِدا بِالمِلحِ الجَريشِ ، ثُمَّ حَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قامَ إلى صَلاتِهِ فَصَلّى ولَم يَزَل راکِعا وساجِدا ومُبتَهِلاً ومُتَضَرِّعا إلَى اللّهِ سُبحانَهُ ، ويُکثِرُ الدُّخولَ وَالخُروجَ وهُوَ يَنظُرُ إلَى السَّماءِ وهُوَ قَلَقٌ يَتَمَلمَلُ ... . قالَت : ولَم يَزَل تِلکَ اللَّيلَهُ قائِما وقاعِدا وراکِعا وساجِدا ، ثُمَّ يَخرُجُ ساعَهً بَعدَ ساعَهٍ يَقلِبُ طَرفَهُ فى السَّماءِ ويَنظُرُ فِى الکَواکِبِ وهُوَ يَقولُ : وَاللّهِ ما کَذبتُ ولا کُذِّبتُ ، وإنَّهَا اللَّيلَهُ الَّتى وُعِدتُ بِها ، ثُمَّ يَعودُ إلى مُصَلّاهُ ويَقولُ : اللّهُمَّ بارِک لى فِى المَوتِ ، ويُکثِرُ مِن قَولِ : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ولا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِىِّ العَظيمِ ويُصَلّى عَلَى النَّبِىِّ وآلِهِ ، ويَستَغفِرُ اللّهَ کَثيرا . قالَت : فَلَمّا رَأيتُهُ فى تِلکَ اللَّيلَهِ قَلَقا مُتَمَلمِلاً کَثيرَ الذِّکرِ والاِستِغفارِ أرِقتُ مَعَهُ لَيلَتى وقُلتُ : يا أبَتاه ما لى أراکَ هذِهِ اللَّيلَهَ لا تَذوقُ طَعمَ الرُّقادِ ؟ قالَ : يا بُنَيَّهُ

إنَّ أباكِ قَتَلَ الأبطالَ وخاضَ الأهوالَ وما دَخَلَ الخَوفُ لَهُ جَوف (4) ، وما دَخَلَ فى قَلبى رُعبٌ أكثَرُ مِمّا دَخَلَ فى هذِهِ اللَّيلَهِ ، ثُمَّ قالَ : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ . فَقُلتُ : يا أباه مالَکَ تَنعى نَفسَکَ مُنذُ اللَّيلَهِ ؟ قالَ : يا بُنَيَّهُ قَد قَرُبَ الأَجَلُ وَانقَطَعَ الأَمَلُ . قالَت اُمُّ کُلثوم : فَبَکَيتُ فَقالَ لى : يا بُنَيَّهُ لا تَبکينَ فَإِنّى لَم أقلُ ذلِکَ إلّا بِما عَهِدَ إلَىَّ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله . ثُمَّ إنَّهُ نَعَسَ وطَوى ساعَةً ، ثُمَّ استَيقَظَ مِن نَومِهِ وقالَ : يا بُنَيَّهُ إذا قَرُبَ وَقتَ الأَذانِ فَأَعلِمينى . ثُمَّ رَجَعَ إلى ما کانَ عَلَيهِ أوَّلَ اللَّيلِ مِنَ الصَّلاه وَالدُّعاءِ وَالتَّضَرُّعِ إلَى اللّهِ سُبحانَهُ وتَعالى . قالَت اُمُّ کُلثوم : فَجَعَلتُ أرقُبُ وَقتَ الأَذانِ ، فَلَمّا لاحَ الوَقتُ أتَيتُهُ ومَعى إناءٌ فيهِ ماءٌ ، ثُمَّ أيقَظتُهُ ، فَأَسبَغَ الوُضوءَ وقامَ ولَبِسَ ثِيابَهُ وفَتَحَ بابَهُ ، ثُمَّ نَزَلَ إلَى الدّارِ وکانَ فِى الدّارِ إوَزٌّ قَد اُهدِىَ إلى أخِىَ الحُسَينِ عليه السلام ، فَلَمّا نَزَلَ خَرَجنَ وَراءَهُ ورَفرَفنَ وصِحنَ فى وَجهِهِ ، وکانَ قَبلَ تِلکَ اللَّيلَهِ لَم يَصِحنَ . فَقالَ عليه السلام : لا إلَهَ إلّا اللّهُ صَوارِخُ تَتبَعُها نَوائِحُ ، وفى غَداهِ غَدٍ يَظهَرُ القَضاءُ . فَقُلتُ لَهُ : يا أباه هکَذا تَتَطَيَّرُ ؟ فَقالَ : يا بُنَيَّهُ ما مِنّا أهلَ البَيتِ مَن يَتَطَيَّرُ ولا يُتَطَيَّرُ بِهِ ، ولکِن قَولٌ جَرى عَلى لِسانى ، ثُمَّ قالَ : يا بُنَيَّهُ بِحَقّى عَلَيکِ إلّا ما أطلَقتيهِ ، فَقَد حَبَستِ ما لَيسَ لَهُ لِسانٌ ولا يَقدِرُ عَلَى الکَلامِ إذا جاعَ أو عَطِشَ ، فَأَطعِميهِ وأَسقيهِ وإلّا خَلّى سَبيلَهُ يَأکُل مِن حَشائِشِ الأَرضِ (5) .

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 429 .
2- .فى المصدر : «مصاريع» وهو تصحيف ، والصحيح ما أثبتناه كما فى الديوان والمناقب .
3- .الفتوح : ج 4 ص 277 ؛ الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 400 الرقم 317 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 310 كلاهما نحوه .
4- .كذا فى المصدر ، والصحيح : «وما دخل الخوفُ له جوفا» ، أو «وما دخل الجوفَ له خوفٌ» .
5- .بحار الأنوار : ج 42 ص 276 نقلاً عن بعض الكتب القديمه .

مروج الذهب:علی علیه السلام این دو [بیت] را بسیار بر زبان می آورد: «کمربندت را برای مرگْ محکم ببند که مرگْ تو را دیدار خواهد کرد . و از مرگ نترس و بی تابی مکن آن گاه که بر تو وارد شود». این دو بیت از آن حضرت، هنگام شهادت هم شنیده شد. او به سوی مسجد بیرون شد. گشودن درِ خانه ، بر او دشوار گشت . درِ خانه از شاخه های خرما بود. آن را از جا کَند و کناری گذاشت. کمربندش باز شد. آن را محکم بست، در حالی که آن دو بیت پیشین را می خواند.

الفتوح:علی علیه السلام درِ خانه را باز کرد تا بیرون شود . در به شال کمرش گیر کرد . آن را باز کرد و می گفت: «کمربندت را برای مرگْ محکم ببند که مرگْ تو را دیدار خواهد کرد. و از مرگ نترس و بی تابی مکن آن گاه که بر تو فرود آید. اقوامی را می شناسم هرچند افراد عادی و ناتوان بودند که به سوی خیر شتابان بودند و بدی را وا می گذاشتند» .

بحار الأنوار به نقل از اُمّ کلثوم دختر علی علیه السلام : چون شب نوزدهم ماه رمضان شد ، هنگام افطار او ، یک سینی که دو قرص نان جو و ظرفی که در آن شیر و نمکِ ساییده بود ، پیش او نهادم . چون از نماز فارغ شد ، رو به افطار کرد . چون در آن به دقّت نگریست ، سرش را تکان داد و به شدّت گریست و فرمود : «دخترم ! فکر نمی کردم که دختری به پدرش بدی کند ، آن طور که تو به من بدی کردی !» . گفتم : کدام بدی ، پدرم؟ فرمود : «دخترم ! دو نوع غذا در یک سینی جلوی پدرت می گذاری؟ آیا می خواهی فردای قیامت ، توقّف من در برابر خدا طول بکشد؟ دوست دارم که از برادرم و پسر عمویم پیامبر خدا پیروی کنم که تا زنده بود ، هرگز دو غذا در یک سینی جلویش نگذاشتند . دخترم ! هیچ کس نیست که خوراک و نوشیدنی و پوشاکش خوب و دلپذیر باشد ، مگر آن که روز قیامت ، توقّفش در پیشگاه خدا بیشتر به درازا می کشد . دخترم ! در حلال دنیا حساب است و در حرامش عِقاب ... . دخترم ! به خدا چیزی نمی خورم تا یکی از دو غذا را برداری» . چون برداشتم ، رو به غذا آورد و یک گِرده نان با نمکِ سوده خورد . سپس خداوند را حمد و ثنا گفت . سپس به نماز ایستاد و همچنان در رکوع و سجود و نیایش و نالیدن به درگاه خدای سبحان بود ، زیاد داخل و خارج می شد و به آسمان می نگریست ، ناآرام بود و نالان ... آن شب همواره در حال قیام و قعود و رکوع و سجود بود . دم به دم بیرون می رفت ، نگاهش را به آسمان می انداخت ، به ستارگان

می نگریست و می گفت : «به خدا که نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته اند . این همان شبِ موعود است !». دوباره به عبادتگاه خویش برمی گشت و می گفت : «خدایا ! مرگ را بر من مبارک گردان» و بسیار «إنا للّه وإنا إلیه راجعون» و «لا حول ولا قوه إلّا باللّه العلی العظیم» می گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و دودمانش درود می فرستاد و زیاد استغفار می کرد . چون دیدم که ایشان بی تاب و نالان است و بسیار ذکر و استغفار می گوید،آن شب همراه او خوابم نبرد. گفتم: پدر! شما را چه شده که می بینم امشب طعم خواب را نمی چشی؟ فرمود : «دخترم ! پدرت دلاوران را کشته و به صحنه های خطر وارد شده و هرگز نهراسیده است و هیچ شبی مثل امشب ، رعب و هراس در دلم نیفتاده است» . سپس گفت : «إنا للّه وإنا إلیه راجعون !» . گفتم : پدر ! چرا از اوّل امشب ، خبر از مرگ می دهی؟ فرمود : «دخترم ! اجلْ نزدیک شده و آرزو بریده است» . اُمّ کلثوم گوید : گریستم . فرمود : «دخترم ! گریه مکن . این سخن را جز به دلیل عهد و سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله با من فرموده است ، نگفتم» . سپس لَختی سر بر زانو نهاد و چُرت زد . چون چشم گشود ، گفت : «دخترم ! وقتی هنگام اذانْ نزدیک شد ، خبرم کن» . دوباره به نماز و دعا و نیایش به درگاه خدای متعال پرداخت که از اوّل شب ، همین حالت را داشت . مراقب وقت اذان بودم . چون وقتش شد ، همراه ظرفی که آب داشت ، نزد او آمدم . بیدارش کردم . وضو گرفت ، برخاست ، جامه اش را پوشید ، در را گشود و به حیاط خانه رفت . در خانه مرغابی هایی بود که به برادرم حسین علیه السلام هدیه شده بود . چون به حیاط رفت ، مرغابی ها در پی او بال زنان و صیحه زنان بیرون شدند . پیش از آن شب ، صیحه نزده بودند . فرمود : «لا إله إلا اللّه ! ناله زنانی که در پی آنها نوحه کنانی خواهند بود و در صبح فردا قضای الهی آشکار می شود» . گفتم : پدر ! این گونه فال بد می زنی؟ فرمود : «دخترم ! هیچ یک از ما خاندانْ اهل فال بد زدن نیستیم و به ما نیز فال بد نمی زنند ؛ لیکن سخنی بود که بر زبانم گذشت» . سپس فرمود : «دخترم ! تو را به حقّی که بر گردنت دارم ، اینها را آزاد کن . حیواناتِ زبان بسته ای را نگه داشته ای که هرگاه گرسنه یا تشنه شوند ، نمی توانند حرف بزنند . یا به آب و غذایشان برس ، یا آزادشان کن تا از خس و خاشاک زمین بخورند» . (1)

.

1- .بحار الأنوار : ج 42 ص 276 . علّامه مجلسی در آغاز این نقل گفته است : «در برخی کتاب های کهن روایتی درباره چگونگی شهادتش دیدیم و بخشی از آن را به اختصار به اندازه ای که با کتاب ما تناسب داشته باشد ، آوردیم» و این نقلْ طولانی است و ما بخش هایی از آن را درباره شهادت مولا امیر مؤمنان برگرفتیم .

ص: 312

. .

ص: 313

. .

تنبيه الخواطر عن إسماعيل بن عبد اللّه الصلعى :لَمّا كَثُرَ الاِختِلافُ بَينَ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقُتِلَ عُثمانُ بنُ عَفّانَ تَخَوَّفتُ عَلى نَفسِىَ الفِتنَةَ ، فَاعتَزَمتُ عَلَى اعتِزالِ النّاسِ ، فَتَنَحَّيتُ إلى ساحِلِ البَحرِ فَأَقَمتُ فيهِ حينا لا أدرى ما فيهِ النّاسُ مُعتَزِلاً لِأَهلِ الهُجرِ وَالإرجافِ ، فَخَرَجتُ مِن بَيتى لِبَعضِ حَوائِجى وقَد هَدَأَ اللَّيلُ ونامَ النّاسُ ، فَإذا أَنَا بِرَجُلٍ عَلى ساحِلِ البَحرِ يُناجى رَبَّهُ ويَتَضَرَّعُ إلَيهِ بِصَوتٍ شَجِىٍّ وقَلبٍ حَزينٍ ، فَنُضتُ (1) إلَيهِ وأَصغَيتُ إلَيهِ مِن حَيثُ لا يَرانى ، فَسَمِعتُهُ يَقولُ : يا حَسَنَ الصُّحبَهِ ، يا خَليفَةَ النَّبِيّينَ ، يا أرحَمَ الرّاحِمينَ ، البَدِئُ البَديعُ لَيسَ مِثلَکَ شَىءٌ ، وَالدّائِمُ غَيرُ الغافِلِ ، وَالحَىُّ الَّذى لا يَموتُ ، أنتَ كُلَّ يَومٍ فى شَأنٍ ، أنتَ خَليفَةُ مُحَمَّدٍ وناصِرُ مُحَمَّدٍ ومُفَضِّلُ مُحَمَّدٍ ، أنتَ الَّذى أسأَلُکَ أن تَنصُرَ وَصِىَّ مُحَمَّدٍ وخَليفَةَ مُحَمَّدٍ وَالقائِمَ بِالقِسطِ بَعدَ مُحَمَّدٍ ، اعطِف عَلَيهِ بِنَصرٍ أو تَوَفّاهُ بِرَحمَهٍ . قالَ : ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ وقَعَدَ مِقدارَ التَّشَهُّدِ ، ثُمَّ إنَّهُ سَلَّمَ فيما أحسَبُ تِلقاءَ وَجهِهِ ، ثُمَّ مَضى فَمَشى عَلَى الماءِ ، فَنادَيتُهُ مِن خَلفِهِ : كَلِّمنى يَرحَمُکَ اللّهُ ، فَلَم يَلتَفِت وقالَ : الهادى خَلفَکَ فَاسأَلهُ عَن أمرِ دينِکَ . فَقُلتُ : مَن هُوَ يَرحَمُکَ اللّهُ ؟ فَقالَ : وَصِىُّ مُحَمَّدٍ مِن بَعدِهِ ، فَخَرَجتُ مُتَوَجِّها إلَى الكوفَهِ فَأَمسَيتُ دونَها ، فَبِتُّ قَريبا مِنَ الحيرَهِ ، فَلَمّا أجَنَّنِى اللَّيلُ إذا أنَا بِرَجُلٍ قَد أقبَلَ حَتَّى استَتَرَ بِرابِيَهٍ ، ثُمَّ صَفَّ قَدَمَيهِ فَأَطالَ المُناجاهَ ، وكانَ فيما قالَ : اللّهُمَّ إنّى سِرتُ فيهِم ما أمَرَنى رَسولُکَ وصَفِيُّکَ فَظَلَمونى ، فَقَتَلتُ المُنافِقينَ كَما أمَرتَنى فَجَهِلونى . وقَد مَلِلتُهُم ومَلّونى وأبغَضتُهُم وأبغَضونى ، ولَم تَبقَ خَلَّهٌ أنتَظِرُها إلّا المُرادِىُّ ، اللّهُمَّ فَعَجِّل لَهُ الشَّقاوَهَ وتَغَمَّدنى بِالسَّعادَهِ ، اللّهُمَّ قَد وَعَدَنى نَبِيُّکَ أن تَتَوفّانى إلَيکَ إذا سَأَلتُکَ ، اللّهُمَّ وقَد رَغِبتُ إلَيکَ فى ذلِکَ ، ثُمَّ مَضى ، فَقَفَوتُهُ فَدَخَلَ مَنزِلَهُ ، فَإذا هُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . قالَ : فَلَم ألبَث إذ نادَى المُنادى بِالصَّلاهِ ، فَخَرَجَ وَاتَّبَعتُهُ حَتّى دَخَلَ المَسجِدَ فَعَمَّمَهُ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ بِالسَّيفِ . (2)

.

1- .كذا فى المصدر ، ولعلّه تصحيف : «فَنَصتّ» .
2- .تنبيه الخواطر : ج 2 ص 2 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 252 ح 54 .

تنبیه الخواطر به نقل از اسماعیل بن عبد اللّه صلعی : چون میان یاران پیامبر خدا اختلافْ زیاد شد و عثمان بن عَفّان کشته شد ، من از فتنه بر خودم بیمناک شدم . تصمیم به گوشه گیری از مردم گرفتم و به منطقه ساحل دریا رفته ، مدتی آن جا ماندگار شدم ، بی خبر از آنچه میان مردم می گذرد و برکنار از انتقاد کنندگان و شایعه پراکنان . یک بار برای کاری شبانه از خانه ام بیرون آمدم . شب آرام بود و مردم خفته بودند . مردی را کنار دریا دیدم که با پروردگارش مناجات و نیایش می کرد و با صدای جانسوز و دلی غمگین به درگاه خدا می نالید . نزدیک شدم و از جایی که مرا نبیند ، به او گوش فرا دادم . شنیدم که می گفت : ای نیکو همدم ! ای جانشین پیامبران ! ای مهربان ترینِ مهربانان و ای آغازگر آفریدگار ! کسی چون تو نیست . ابدی هستی و بی غفلت ، زنده نامیرا . تو هر روز دست اندرکار امری هستی . تو جانشین محمّد صلی الله علیه و آله ، یاور محمّد ، برتری بخشِ محمدی . تویی آن که می خواهمت تا وصیّ محمّد صلی الله علیه و آله ، جانشین محمّد و عدالت گستر پس از محمّد را یاری کنی . یا با نظر لطف ، پیروزش کنی و یا با رحمت خویش ، جانش را بگیری . آن گاه سرش را بلند کرد و به اندازه تشهّد نشست . آن گاه به گمانم به سمت رو به روی خود سلام داد . سپس رفت و بر روی آب رفت . از پشت سر صدایش زدم : با من حرف بزن ، خدایْ رحمتت کند ! نگاهی نکرد و گفت : راهنما پشت سر توست . از او امر دینت را بپرس . گفتم : او کیست ، رحمت خدا بر تو باد؟ گفت : آن که پس از محمّد صلی الله علیه و آله وصیّ اوست . به سمت کوفه بیرون شدم . پیش از آن که به کوفه برسم ، شب فرا رسید . شب را نزدیک «حیره» ماندم . چون تاریکی شب مرا فرا گرفت ، مردی را دیدم که جلو آمد ، تا آن که پشت تپّه ای پنهان شد . قدم هایش را صاف گذاشت . مناجاتی طولانی داشت و از جمله می گفت : «خدایا ! من با آنان آن گونه که فرستاده و برگزیده تو فرمان داد ، رفتار کردم ؛ امّا بر من ستم کردند . آن گونه که فرمانم دادی ، منافقان را کُشتم ، قدر مرا نشناختند . من اینان را خسته کرده ام و اینان هم مرا به ستوه آورده اند . من از اینان ناخشنودم و اینان از من . هیچ دوستی و صمیمیتی نمانده است که چشم به راهش باشم ، مگر آن مرد مرادی (کُشنده ام) . خدایا ! شقاوت او را نزدیک کن و مرا غرق در سعادت کن . خدایا ! پیامبرت به من وعده داده که هرگاه از تو خواستم ، مرا نزد خویش ببری . اینک مشتاق دیدار تو هستم» . سپس رفت . در پی او رفتم . وارد خانه اش شد . دیدم که او علی بن ابی طالب علیه السلام بود . چیزی نگذشته بود که

منادی به نماز فرا خواند.او بیرون شد . من در پی او روان شدم ، تا وارد مسجد شد . ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد با شمشیر بر فرق او زد .

.

ص: 316

. .

ص: 317

. .

4 / 2فَجرُ التّاسِعَ عَشَرَالإمام الحسن عليه السلام :دَخَلَ ابنُ النَّبّاح [المُؤَذِّنُ]عَلَيهِ [عَلِىٍّ عليه السلام] فَقالَ : الصَّلاهُ . فَأَخَذتُ بِيَدِهِ ، فَقامَ ومَشَى ابنُ النَّبّاحِ بَينَ يَدَيهِ ومَشَيتُ خَلفَهُ ، فَلَمّا خَرَجَ مِنَ البابِ نادى : أيُّهَا النّاسُ الصَّلاهُ ، الصَّلاهُ وكَذلِكَ كانَ يَصنَعُ فى كُلِّ يَومٍ ، ويَخرُجُ ومَعَهُ دِرَّتُهُ يوقِظُ النّاسَ فَاعتَرَضَهُ الرَّجُلانِ ، فَرَأَيتُ بَريقَ السَّيفِ وسَمِعتُ قائِلاً يَقولُ : الحُكمُ يا عَلِىُّ للّهِ لا لَکَ . ثُمَّ رَأَيتُ سَيفا ثانِيا ؛ فَأَمّا سَيفُ ابنِ مُلجَمٍ فَأَصابَ جَبهَتَهُ إلى قَرنِهِ ووَصَلَ إلى دِماغِهِ ، وأمّا سَيفُ ابنِ بَجرَهَ فَوَقَعَ فِى الطّاقِ . وقالَ عَلِىٌّ : لا يَفوتَنَّكُمُ الرَّجُلُ . (1)

الإرشاد :كانَ حُجرُ بنُ عَدِىٍّ فى تِلکَ اللَّيلَهِ بائِتا فِى المَسجِدِ ، فَسَمِعَ الأَشعَثَ يَقولُ لِابنِ مُلجَمٍ : النَّجاءَ النَّجاءَ لِحاجَتِکَ فَقَد فَضَحَکَ الصُّبحُ ، فَأَحَسَّ حُجرٌ بِما أرادَ الأَشعَثُ ، فَقالَ لَهُ : قَتَلتَهُ يا أعوَرُ . وخَرَجَ مُبادِرا لِيَمضِىَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَيُخبِرَهُ الخَبَرَ ويُحَذِّرَهُ مِنَ القَومِ ، وخالَفَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَدَخَلَ المَسجِدَ ، فَسَبَقَهُ ابنُ مُلجَمٍ فَضَرَبَهُ بِالسَّيفِ ، وأقبَلَ حُجرٌ وَالنّاسُ يَقولونَ : قُتِلَ أميرُ المُؤمِنينَ . قُتِلَ أميرُ المُؤمِنينَ . (2)

مروج الذهب :كانَ عَلِىٌّ يَخرُجُ كُلَّ غَداهٍ أوَّلَ الأَذانِ يوقِظُ النّاسَ لِلصَّلاهِ ، وقَد كانَ ابنُ مُلجَمٍ مَرَّ بِالأَشعَثِ وهُوَ فِى المَسجِدِ ، فَقالَ لَهُ : فَضَحَکَ الصُّبحُ ، فَسَمِعَها حُجرُ بنُ عَدِىٍّ ، فَقالَ : قَتَلتَهُ يا أعوَرُ قَتَلَکَ اللّهُ . وخَرَجَ عَلِىٌّ عليه السلام يُنادى : أيُّهَا النّاسُ ، الصَّلاهُ . فَشَدَّ عَلَيهِ ابنُ مُلجَمٍ وأصحابُهُ وهُم يَقولونَ : الحُكمُ للّهِ ، لا لَکَ ، وضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ عَلى رَأسِهِ بِالسَّيفِ فى قَرنِهِ ، وأمّا شَبيبٌ فَوَقَعَت ضَربَتُهُ بِعِضادَهِ البابِ ، وأمّا مُجاشِعُ بنُ وَردانَ فَهَرَبَ ، وقالَ عَلِىٌّ : لا يَفوتَنَّكُمُ الرَّجُلُ . وشَدَّ النّاسُ عَلَى ابنِ مُلجَمٍ يَرمونَهُ بِالحَصباءِ ، ويَتَناوَلونَهُ ويَصيحونَ ، فَضَرَبَ ساقَهُ رَجُلٌ مِن هَمدانَ بِرِجلِهِ ، وضَرَبَ المُغيرَهُ بنُ نَوفَلِ بنِ الحارِثِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ وَجهَهُ فَصَرَعَهُ ، وأقبَلَ بِهِ إلى الحَسَنِ . (3)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 255 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 36 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 559 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 113 الرقم 3789 وفيه «ابن التيّاح» .

2- .الإرشاد : ج 1 ص 19 ، روضه الواعظين : ص 149 ، إعلام الورى : ج 1 ص 390 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 312 نحوه .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 424 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 36 و 37 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 253 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 435 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 113 الرقم 3789 عن محمّد بن سعد ، المناقب للخوارزمى : ص 383 ح 401 عن إسماعيل بن راشد وكلّها نحوه .

4 / 2 سپیده دم نوزدهم

4 / 2سپیده دم نوزدهمامام حسن علیه السلام :ابن نبّاحِ [مؤذنْ] خدمت علی علیه السلام آمد و گفت : نماز ! دست او را گرفتم . برخاست . ابن نبّاح از پیش رو و من از پشت سرِ او به راه افتادیم . چون از در بیرون شد ، ندا داد : «ای مردم ، نماز ، نماز !» . کار هر روز او بود . بیرون می آمد و تازیانه اش در دستش بود و مردم را بیدار می کرد . آن دو مرد با او رو به رو شدند . برق شمشیر را دیدم و شنیدم که کسی گفت : حکومت از آن خداست نه تو ، ای علی ! سپس شمشیر دومی را دیدم . امّا شمشیر ابن ملجم بر پیشانی تا فرق سر او فرود آمد و به مغز سر رسید ؛ امّا شمشیر ابن بجره به سقف خورد . علی علیه السلام فرمود : «این مرد ، فرار نکند !».

الإرشاد :حُجر بن عدی آن شب در مسجد بیتوته کرده بود . شنید که اشعث به ابن ملجم می گوید : زود باش ، کارت را بکن . الآن صبحْ رسوایت می کند . حُجر ، دریافت که مقصود اشعث چیست . به او گفت : ای لوچ ، او را کشتی ! و به سرعت بیرون آمد تا به امیر مؤمنان خبر دهد و او را از نقشه آنان ، برحذر دارد . امیر مؤمنان از راه دیگری آمد و وارد مسجد شد . ابن ملجم پیش شتافت و با شمشیر بر او ضربت زد . حُجر وقتی برگشت که مردم می گفتند : امیر مؤمنان کشته شد ، امیر مؤمنان کشته شد .

مروج الذهب :علی علیه السلام هر روز صبحْ اوّل اذان بیرون می آمد و مردم را برای نماز بیدار می کرد . ابن ملجم بر اشعث گذر کرد که در مسجد بود . به ابن ملجم گفت : صبحْ رسوایت کرد ! حُجر بن عدی آن را شنید . گفت : ای لوچ ، او را کشتی ! خدا تو را بکشد ! علی علیه السلام بیرون شد ، در حالی که ندا می داد : «ای مردم ، نماز !» . ابن ملجم و همراهانش بر او حمله کردند ، در حالی که می گفتند : حکومت از آن خداست ، نه برای تو ، ای علی ! ابن ملجم با شمشیر بر فرق سر حضرت زد و ضربتِ شبیب به چارچوب در خورد ، امّا مجاشع بن وردان گریخت . علی علیه السلام فرمود : «این مرد نگریزد !». مردم به طرف ابن ملجم دویدند و با سنگ ریزه بر او می زدند و دشنامش می دادند و فریاد می کشیدند . مردی از همْدان پایش را جلوی ساق او گرفت و مغیره بن نوفل

بن حارث هم بر صورت او زد و او را بر زمین انداخت و او را نزد حسن علیه السلام آورد .

.

تاريخ اليعقوبى :وضَرَبَهُ [ابنُ مُلجَمٍ] عَلى رَأسِهِ ، فَسَقَطَ وصاحَ : خُذوهُ ، فَابتَدَرَهُ النّاسُ ، فَجَعَلَ لا يَقرَبُ مِنهُ أحَدٌ إلّا نَفَحَهُ بِسَيفِهِ ، فَبادَرَ إلَيهِ قُثَمُ بنُ العَبّاسِ ، فَاحتَمَلَهُ وضَرَبَ بِهِ الأَرضَ ، فَصاحَ : يا عَلِيُّ ، نَحِّ عَنّى كَلبَكَ ، وأتى بِهِ إلى عَلِيٍّ ، فَقالَ : اِبنُ مُلجَمٍ ؟ قالَ : نَعَم . فَقالَ : يا حَسَنُ شَأنَكَ بِخَصمِكَ ، فَأَشبِع بَطنَهُ ، وَاشدُد وَثاقَهُ ، فَإِن مُتُّ فَألحِقهُ بى اُخاصِمُهُ عِندَ رَبّى ، وإن عِشتُ فَعَفوٌ أو قِصاصٌ . (1)

بحار الأنوار عن لوط بن يحيى عن أشياخه :فَلَمّا أحَسَّ الإِمامُ بِالضرَّبِ لَم يَتَأَوَّه وصَبَرَ وَاحتَسَبَ ، ووَقَعَ عَلى وَجهِهِ ولَيسَ عِندَهُ أحَدٌ قائِلاً : بِسمِ اللّهِ وبِاللّهِ وعَلى مِلَّهِ رَسولِ اللّهِ ، ثُمَّ صاحَ وقالَ : قَتَلَنِى ابنُ مُلجَمٍ قَتَلَنِى اللَّعينُ ابنُ اليَهودِيَّهِ ورَبِّ الكَعبَهِ ، أيُّهَا النّاسُ لا يَفوتَنَّكُمُ ابنُ مُلجَمٍ ... . فَلَمّا سَمِعَ النّاسُ الصَّجَّهَ ثارَ إلَيهِ كُلُّ مَن كانَ فِى المَسجِدِ ، وصاروا يَدورونَ ولا يَدرونَ أينَ يَذهَبونَ مِن شِدَّهِ الصَّدمَهِ وَالدِّهشَهِ، ثُمَّ أحاطوا بِأميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وهُوَ يَشُدَّ رَأسَهُ بِمِئزَرِهِ ، وَالدَّمُ يَجرى عَلى وَجهِهِ ولِحيَتِهِ ، وقَد خُضِبَت بِدِمائِهِ وهُوَ يَقولُ : هذا ما وَعَدَ اللّهُ ورَسولُهُ وصَدَقَ اللّهُ ورَسولُهُ ... . فَدَخَلَ النّاسُ الجامِعَ فَوَجَدُوا الحَسَنَ ورَأسَ أبيهِ فى حِجرِهِ ، وقَد غَسَلَ الدَّمَ عَنهُ وشَدَّ الضَّربَهَ وهِىَ بَعدَها تَشخَبُ دَماً ، ووَجهُهُ قَد زادَ بَياضاً بِصُفرَهٍ ، وهُوَ يَرمُقُ السَّماءَ بِطَرفِهِ ولِسانِهِ يُسَبِّحُ اللّهَ ويُوَحِّدُهُ ، وهُوَ يَقولُ : أسألُكَ يا رَبِّ الرَّفيعَ الأَعلى فَأَخَذَ الحَسَنُ عليه السلام رَأسَهُ فى حِجرِهِ فَوَجَدَهُ مَغشِيّاً عَلَيهِ ، فَعِندَها بَكى بُكاءً شَديداً وجَعَلَ يُقَبِّلُ وَجهَ أبيهِ وما بَين عَينَيهِ ومَوضِعَ سُجودِهِ ، فَسَقَطَ مِن دُموعِهِ قَطَراتٌ عَلى وَجهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَفَتَحَ عَينَيهِ فَرَآهُ باكِياً ، فَقالَ لَهُ : يا بُنَىَّ ياحَسَنُ ما هذَا البُكاءُ ؟ يا بُنَىَّ لارَوعُ عَلى أبيكَ بَعدَ اليَومِ ، هذا جَدُّكَ مُحَمَّدٌ المُصطَفى وخَديجَهُ وفاطِمَهُ وَالحورُ العينُ مُحدِقونَ مُنتَظِرونَ قُدومَ أبيكَ ، فَطِب نَفساً وقَرَّ عَيناً ، وَاكفُف عَنِ البُكاءِ فَإِنَّ المَلائِكَهَ قَدِ ارتَفَعَت أصواتَهُم إلَى السَّماءِ ، يا بُنَىَّ أ تَجزَعُ عَلى أبيكَ وغَداً تُقتَلُ بَعدى مَسموماً مَظلوماً ؟ ويُقتَلُ أخوكَ بِالسَّيفِ هكَذا ، وتَلحَقانِ بِجَدِّكُما وأبيكُما واُمِّكُما . (2)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 212 .
2- .بحار الأنوار : ج 42 ص 281 .

تاریخ الیعقوبی :ابن ملجم بر سر آن حضرت زد . حضرت افتاد و فریاد زد : «بگیریدش !» . مردم در پی او شتافتند . هرکس به او نزدیک می شد ، با دم شمشیرش او را می زد . قُثَم بن عبّاس پیش آمد ، او را بلند کرد و بر زمین زد . [ابن ملجم] فریاد کشید : ای علی ! سگ خود را از من دور کن . او را نزد علی علیه السلام آوردند . حضرت فرمود : «ابن ملجمی؟». گفت : آری . فرمود : «حسن ! به دشمنت برس ، شکمش را سیر کن و او را محکم ببند . اگر مُردم ، او را به من ملحق کن تا نزد پروردگارم با او به مخاصمه پردازم ، و اگر زنده ماندم ، یا می بخشم یا قصاص می کنم» .

بحار الأنوار به نقل از لوط بن یحیی، از اساتید روایتش : چون امام علیه السلام ضربت را حس کرد ، ننالید ، صبر کرد و به حساب خدا و اجر او گذاشت و به رو افتاد ، و در حالی که کسی نزد او نبود ، می گفت : «بِسم اللّه وباللّهِ وَعلی ملّهِ رسولِ اللّه !» . سپس فریاد کشید : «ابن ملجم ، مرا کُشت . به خدای کعبه ، این ملعونِ یهودی زاده مرا کُشت . ای مردم ! ابن ملجم از دستتان نگریزد ...» . چون مردم صدای ضجّه را شنیدند ، هر که در مسجد بود ، به سمت او دوید . همه می چرخیدند و از شدّت و وحشت فاجعه ، نمی دانستند کجا می روند . دور علی علیه السلام را گرفتند ، در حالی که سرش را با پارچه می بست و خون بر صورت و محاسنش جاری بود و محاسنش به خونش رنگین شده بود و می فرمود : «این ، همان است که خدا و پیامبرش وعده داده بودند ، و خدا و رسولْ راست گفتند ...» . مردم وارد مسجد جامع کوفه شدند . امام حسن علیه السلام را دیدند که سر پدرش بر دامن اوست ، خون ها را شسته و جای ضربت را بسته ؛ ولی همچنان از آن خون بیرون می زند و رنگ چهره اش هرچه بیشتر سفید متمایل به زرد می شود ، با گوشه چشم به آسمان می نگرد و زبانش به تسبیح خدا و توحید او گویاست و می گوید : «از تو می خواهم ، ای خدای بلند مرتبه برتر !». امام حسن علیه السلام سر او را بر دامن گرفت . دید که از هوش رفته است . در آن لحظه به شدّت گریست و شروع کرد به بوسیدن چهره و بین دو چشم و جایگاه سجده پدرش . قطراتی از اشک دیدگانش بر صورت امیر مؤمنان چکید . دیدگان را گشود و او را گریان دید . فرمود : «پسرم ! این گریه چیست؟ پسرم ! از این روز به بعد ، بر پدرت نگران نباش . اینک این جدّت محمّد مصطفی است و اینها خدیجه و فاطمه و حوریان بهشتی اند که همه حلقه زده و منتظر قدوم پدرت هستند . راحت و آسوده باش و چشمت روشن باد ! دست از گریه

بدار که صدای ناله فرشتگان به آسمان بلند است . فرزندم! بر پدرت بی تابی می کنی ، در حالی که فردا پس از من مسموم و مظلوم ، کشته خواهی شد و برادرت همین گونه با شمشیر کشته خواهد شد و به جدّ و پدر و مادرتان می پیوندید؟» .

.

تاريخ الطبرى عن محمّد ابن الحنفيّه :كُنتُ وَاللّهِ إنّى لَاُصَلّى تِلکَ اللَّيلَةَ الَّتى ضُرِبَ فيها عَلِىٌّ فِى المَسجِدِ الأَعظَمِ ، فى رِجالٍ كَثيرٍ مِن أهلِ المِصرِ ، يُصَلّونَ قَريبا مِنَ السُّدَّهِ ، ما هُم إلّا قِيامٌ ورُكوعٌ وسُجودٌ ، وما يَسأمونَ مِن أوَّلِ اللَّيلِ إلى آخِرِهِ ، إذ خَرَجَ عَلِىٌّ لِصَلاهِ الغَداهِ ، فَجَعَلَ يُنادى : أيُّهَا النّاسُ ، الصَّلاهُ ، الصَّلاهُ ، فَما أدرى أخرَجَ مِنَ السُّدَّهِ فَتَكَلَّمَ بِهذِهِ الكَلِماتِ أم لا ! فَنَظَرتُ إلى بَريقٍ ، وسَمِعتُ : الحُكمُ للّهِ يا عَلِىُّ لا لَکَ ولا لِأَصحابِکَ ، فَرَأَيتُ سَيفا ، ثُمَّ رَأَيتُ ثانِيا ، ثُمَّ سَمِعتُ عَلِيّا يَقولُ : لا يَفوتَنَّكُمُ الرَّجُلُ . وشَدَّ النّاسُ عَلَيهِ مِن كُلِّ جانِبٍ . قالَ : فَلَم أبرَح حَتّى اُخِذَ ابنُ مُلجَمٍ واُدخِلَ عَلى عَلِىٍّ ، فَدَخَلتُ فيمَن دَخَلَ مِنَ النّاسِ ، فَسَمِعتُ عَلِيّا يَقولُ : اَلنَّفسُ بِالنَّفسِ ، إن أنَا مُتُّ فَاقتُلوهُ كَما قَتَلَنى ، وإن بَقيتُ رَأَيتُ فيهِ رَأيى . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 146 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 99 ح 168 ، تهذيب الآثار (مسند علىّ بن أبى طالب) : ص 75 ح 137 كلاهما عن محمّد بن حنيف ، المناقب للخوارزمى : ص 383 ح 401 ، مقاتل الطالبيّين : ص 48 عن عبد اللّه بن محمّد الأزدى ؛ الإرشاد : ج 1 ص 20 عن محمّد بن عبد اللّه بن محمّد الأزدى وكلاهما نحوه ، كشف الغمّه : ج 2 ص 56 .

تاریخ الطبری به نقل از محمّد بن حنفیّه : به خدا سوگند ، من نیز در آن شبی که علی علیه السلام در مسجد بزرگ کوفه ضربت خورد ، نماز می خواندم ، در بین مردان بسیاری از اهل شهر ، که نزدیک طاق نماز می خواندند و همگی در حال قیام و رکوع و سجود بودند و از اوّل شب تا آخر آن خسته نمی شدند ، که علی علیه السلام برای نماز صبح خارج شد . ندا می داد : «ای مردم ، نماز ! نماز !». نمی دانم از زیر آن طاق بیرون آمد و این سخنان را گفت یا نه ! چشمم به درخششی افتاد و شنیدم که : حکومت از آنِ خداست ، ای علی ، نه برای تو و نه برای یارانت ! شمشیری دیدم و شمشیر دیگری ، و آن گاه شنیدم که علی علیه السلام می گفت : «این مرد از چنگتان نگریزد !». مردم از هر سو به طرف او حمله آوردند . چیزی نگذشت که ابن ملجم دستگیر شد و او را نزد علی علیه السلام آوردند . من نیز همراه مردم وارد شدم . شنیدم که علی علیه السلام می گفت : «جان در مقابل جان ! اگر من مُردم ، او را بکشید ، آن گونه که او مرا کشت و اگر زنده ماندم ، خودم ببینم چه می کنم» .

.

فضائل الصحابه لابن حنبل عن الليث بن سعد :إنَّ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ مُلجَمٍ ضَرَبَ عَلِيّا فى صَلاهِ الصُّبحِ عَلى دَهسٍ (1) بِسَيفٍ كانَ سَمَّهُ بِالسَّمِّ . (2)

عمده الطالب :خَرَجَ [عَلِىٌّ عليه السلام] فَلَمّا دَخَلَ المَسجِدَ أقبَلَ يُنادى : الصَّلاهُ الصَّلاهُ ، فَشَدَّ عَلَيهِ ابنُ مُلجَمٍ لَعنَهُ اللّهِ عَلَيهِ فَضَرَبَهُ عَلى رَأسِهِ بِالسَّيفِ ، فَوَقَعَت ضَربَتُهُ فى مَوضِعِ الضَّربَهِ الَّتى ضَرَبَهُ إيّاها عَمرُو بنُ عَبدِ وَدٍّ يَومَ الخَندَقِ (3)

الإمام زين العابدين عليه السلام :لَمّا ضَرَبَ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ ابنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وكانَ مَعَهُ آخَرُ فَوَقَعَت ضَربَتُهُ عَلَى الحائِطِ ، وأمَّا ابنُ مُلجَمٍ فَضَرَبَهُ فَوَقَعَتِ الضَّربَهُ وهُوَ ساجِدٌ عَلى رَأسِهِ عَلَى الضَّربَهِ الَّتى كانَت ، فَخَرَجَ الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلاموأخَذَا ابنَ مُلجَمٍ وأوثَقاهُ ، وَاحتُمِلَ أميرُ المُؤمِنينَ فاُدخِلَ دارَهُ ، فَقَعَدَت لُبابَهُ عِندَ رَأسِهِ وجَلَسَت اُمُّ كُلثومٍ عِندَ رِجلَيهِ ، فَفَتَحَ عَينَيهِ فَنَظَرَ إلَيهِما فَقالَ : الرَّفيقُ الأعلى خَيرٌ مُستَقَرّاً وأحسَنُ مُقيلاً ، ضَربَهٌ بِضَربَهٍ أوِ العَفوُ إن كانَ ذلِكَ ، ثُمَّ عَرِقَ ، ثُمَّ أفاقَ فَقالَ : رَأيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَأمُرُنى بِالرَّواحِ إلَيهِ عِشاءً ثَلاثَ مَرّاتٍ . (4)

.

1- .الدَّهسُ : ما سهُل ولانَ من الأرض (النهايه : ج 2 ص 145 «دهس») .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 558 ح 940 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 557 ، الرياض النضره : ج 3 ص 236 وفيهما «دهش» بدل «دهس» .
3- .عمده الطالب : ص 61 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 281 .
4- .الأمالى للطوسى : ص 365 ح 768 عن علىّ بن علىّ بن رزين بن عثمان عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 42 ص 205 ح 9 .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از لیث بن سعد : عبد الرحمان بن ملجم بر روی زمینی نرم ، علی علیه السلام را در نماز صبح با شمشیری زهرآلود ضربت زد .

عمده الطالب :علی علیه السلام [از خانه] خارج شد . چون داخل مسجد گشت ، شروع کرد به ندایِ : «نماز ، نماز !». ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد بر او حمله کرد و با شمشیر بر سرش ضربت زد . ضربتش بر جای ضربتِ عمرو بن عبدِ وُد در روز خندق فرود آمد.

امام زین العابدین علیه السلام :آن گاه که ابن ملجم ملعون امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را ضربت زد و همراه او کس دیگری هم بود که ضربت او به دیوار فرود آمد، ابن ملجم ضربت زد و ضربت او در حالی که حضرت در سجده بود، بر سر وی فرود آمد، به جای ضربتی که از پیش بود. حسن و حسین علیهماالسلام بیرون آمدند و ابن ملجم را گرفته ، بازداشت کردند. امیر مؤمنان را برداشتند و به خانه اش بردند. لبابه در بالای سر او و امّ کلثوم در پایین پای حضرت نشستند. حضرت دیدگانش را گشود و به آن دو نگاه کرد و فرمود: «رفیق برتر، قرارگاهی بهتر و سرنوشتی نیکوتر است. ضربتی به ضربتی، یا بخشش، اگر مرگ اتّفاق افتاد». سپس بی حال و کسل شد و اندکی بعد ، به هوش آمد و فرمود: «پیامبر خدا را دیدم که سه بار مرا دستور داد که شب نزد او بروم !».

.

مقتل أمير المؤمنين عن عمران بن ميثم عن أبيه :إنَّ عَلِيّا خَرَجَ إلى صَلاهِ الصُّبحِ فَكَبَّرَ فِى الصَّلاهِ ثُمَّ قَرَأَ مِن سورَهِ الأَنبِياءِ إحدى عَشَرَهَ آيَهً ، ثُمَّ ضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ مِنَ الصَّفِّ عَلى قَرنِهِ . (1)

مقتل أمير المؤمنين عن عمر بن عبد الرحمن بن نفيع بن جعده بن هبيره :إِنَّهُ لَمّا ضَرَبَ ابنُ مُلجَمٍ عَلِيّا عليه السلام وهُوَ فِى الصَّلاهِ تَأَخَّرَ فَدَفَعَ فى ظَهرِ جَعدَهَ بنِ هُبَيرَهَ فَصَلّى بِالنّاسِ . (2)

بحار الأنوار عن لوط بن يحيى عن أشياخه عن محمّد ابن الحنفيّه :إنَّ أبى عليه السلام قالَ : اِحمِلونى إلى مَوضِعِ مُصَلّاىَ فى مَنزِلى . قالَ : فَحَمَلناهُ إلَيهِ وهُوَ مُدنِفٌ وَالنّاسُ حَولُهُ ، وهُم فى أمرٍ عَظيمٍ باكينَ مَحزونينَ ، قَد أشرَفوا عَلَى الهَلاكِ مِن شِدَّهِ البُكاءِ وَالنَّحيبِ . (3)

4 / 3فُزتُ وَرَبِّ الكَعبَهِالإمام علىّ عليه السلام لَمّا ضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ : فُزتُ ورَبِّ الكَعبَهِ . (4)

.

1- .مقتل أمير المؤمنين : ص 30 ح 5 .
2- .مقتل أمير المؤمنين : ص 30 ح 6 .
3- .بحار الأنوار : ج 42 ص 288 .
4- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 63 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 259 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 561 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 114 الرقم 3789 كلاهما عن شيخ من قريش ، الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1118 .

4 / 3 به خدای کعبه ، رستگار شدم !

اشاره

مقتل أمیر المؤمنین به نقل از عمران بن میثم، از پدرش : همانا علی علیه السلام برای نماز صبح بیرون شد، برای نماز تکبیر گفت، سپس از سوره انبیاء یازده آیه خواند . آن گاه ابن ملجم از صف نماز، ضربتی بر فرق او زد.

مقتل أمیر المؤمنین به نقل از عمر بن عبد الرحمان بن نفیع بن جعده بن هبیره : چون ابن ملجم بر علی علیه السلام در نماز ضربت زد، آن حضرت عقب آمد و جعده بن هبیره را با اشاره به پشتش به جلو هُل داد و او با مردم نماز خواند (1) .

بحار الأنوار به نقل از لوط بن یحیی، از استادان حدیثش، از محمّد بن حنفیّه : پدرم علی علیه السلام فرمود: «مرا به محلّ نمازم در خانه ام ببرید» . او را به آن جا بردیم، در حالی که بیمار بود و مردم در پیرامون او و در غمی بزرگ ، گریان و اندوهگین بودند، به حدّی که از شدّت گریه و شیون در آستانه مرگ قرار داشتند.

4 / 3به خدای کعبه ، رستگار شدم !امام علی علیه السلام چون ابن ملجم بر او ضربت زد : به خدای کعبه سوگند ، رستگار شدم !

.

1- .در این که آیا آن حضرت را در نمازْ ضربت زد یا پیش از ورود به نماز و این که آیا امام علیه السلام کسی را به جای خود تعیین کرد که نماز را به پایان ببرد یا نه ، اختلاف است. بیشتر بر آن اند که جعده بن هبیره را به جای خود نهاد و او آن نماز را با مردم خواند .

المناقب لابن شهر آشوب عن محمّد بن عبد اللّه الأزدى :أقبَلَ أميرُ المُؤمِنينَ يُنادى : الصَّلاهُ ، الصَّلاهُ ، فَإذا هُوَ مَضروبٌ ، وسَمِعتُ قائِلاً يَقولُ : الحُكمُ للّهِ يا عَلِىُّ لا لَکَ ولا لِأَصحابِکَ ، وسَمِعتُ عَلِيّا يَقولُ : فُزتُ وَرَبِّ الكَعبَهِ ، ثُمَّ يَقولُ : لا يَفوتَنَّكُمُ الرَّجُلُ . (1)

الإمامه والسياسه عن المدائنى :لَمّا كانَ اليَومُ الَّذى تَواعَدوا فيهِ خَرَجَ عَدُوُّ اللّهِ ، فَقَعَدَ لِعَلِىٍّ حينَ خَرَجَ عَلِىٌّ لِصَلاهِ الصُّبحِ ، صَبيحَهَ نَهارِ الجُمُعَهِ ، لَيلَهَ عَشرٍ بَقِيَت مِن رَمَضانَ سَنَهَ أَربَعينَ ، فَلَمّا خَرَجَ لِلصَّلاهِ وَثَبَ عَلَيهِ وقالَ : الحُكمُ للّهِ لا لَکَ يا عَلِىُّ ، وضَرَبَهُ عَلى قَرنِهِ بِالسَّيفِ . فَقالَ عَلِىٌّ : فُزتُ ورَبِّ الكَعبَهِ . ثُمَّ قالَ : لا يَفوتَنَّكُمُ الرَّجُلُ . فَشَدَّ النّاسُ عَلَيهِ ، فَأَخَذوهُ . (2)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 312 عن محمّد بن حنيف ؛ الاستيعاب : ج 3 ص 219 الرقم 1875 نحوه .
2- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 180 .

المناقب ، ابن شهرآشوب به نقل از محمّد بن عبد اللّه ازدی : امیر مؤمنان آمد، در حالی که ندا می داد: «نماز، نماز!». مورد ضربت قرار گرفت و شنیدم گوینده ای می گفت: حکومت ، از آنِ خداست، ای علی، نه برای تو و یارانت ، و شنیدم علی علیه السلام می گفت: «به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم!» . سپس می فرمود: «این مرد از چنگتان نگریزد!».

الإمامه والسیاسه به نقل از مدائنی : چون روزی که با هم قرار گذاشته بودند رسید، آن دشمن خدا بیرون شد و در کمین علی علیه السلام نشست ، آن گاه که برای نماز صبح بیرون می آمد، صبحدم روز جمعه، ده شب مانده به آخر رمضان سال چهلم. چون حضرت برای نماز بیرون آمد، به سوی او جَست و گفت: حکومت ، از آنِ خداست، نه برای تو ، ای علی! و با شمشیر بر فرق او ضربت زد. علی علیه السلام فرمود: «به خدای کعبه سوگند ، رستگار شدم!». سپس فرمود: «مبادا آن مرد بگریزد!». مردم حمله کردند و او را دستگیر نمودند.

.

ص: 330

. .

چرا امام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟
مبادی علم امام

چرا امام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟بر پایه متون تاریخی و حدیثی که بخشی از آنها گذشت بی تردید ، امام علی علیه السلام از شهادت خود خبر داشت، تاریخ آن را می دانست و قاتل خود را نیز می شناخت، و حتی برخی از خواصّ آن حضرت نیز از این جریان مطّلع بودند. (1) از این رو ، این پرسش قابل طرح است که : چرا امام علیه السلام خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟ آیا او مکلّف نبود که از قتل خود پیشگیری کند، تا امّت اسلامی از برکات وجود او بیشتر بهره ببرند؟ و آیا رفتن امام علیه السلام به مسجد در شبی که می داند ترور خواهد شد ، افکندن نفس در مهلکه نیست؟ این پرسش درباره سایر امامان از اهل بیت علیهم السلام نیز وجود دارد که : اگر آنان از چگونگی شهادت خود خبر داشتند، چرا از آن پیشگیری نمی کردند؟

مبادی علم امامپیش از آن که به پاسخ پرسش های مذکور بپردازیم، لازم است به سؤال دیگری جواب دهیم که : اصولاً ائمه علیهم السلام از کجا می دانستند که چگونه شهید می شوند؟ پاسخ تفصیلی این پرسش را در کتاب أهل البیت فی الکتاب والسنه تحت عنوان: «مبادی علومهم» آورده ایم و پاسخ اجمالی آن این است که مبادیِ دانش های متنوّع و گسترده اهل بیت علیهم السلام عبارت است از : آموزش پیامبر اسلام (که از طریق امام علی علیه السلام به

.

1- .ر . ک : الإرشاد : ج 1 ص 322 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 291 .

چرا امام ، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟

همه آنان منتقل شده است)، کتب انبیای الهی، کتاب امام علی علیه السلام ، مصحف فاطمه علیهاالسلام، کتاب جَفْر، کتاب جامعه ، و الهام. (1) و بر اساس متونی که در فصل چهارم همان بخش آورده ایم، امامان اهل بیت ، از طرقی که بدانها اشارت رفت ، آنچه را که می خواستند بدانند ، می دانستند.

چرا امام ، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟برای توجیه پیشگیری نکردن امامان از شهادت خود (با این که از آن مطّلع بودند)، پاسخ های متعددی ارائه شده است که می توان گفت اصلی ترین آنها بدین شرح است :

1 . عدم علم تفصیلیپاسخ نخست این که هر چند اهل بیت علیهم السلام اجمالاً می دانستند چگونه شهید می شوند ، امّا علم تفصیلی به این موضوع نداشتند ، هرچند سبب عدم علم تفصیلی آنان ، عدم خواست آنان باشد. این پاسخ برخلاف ظاهر روایاتی است که دلالت دارد ائمه علیه السلام به تفصیل از جریان شهادت خود خبر داشتند و لااقل در مورد شخص امام علی علیه السلام با آن همه متون تاریخی و حدیثی که بخشی از آن ملاحظه شد، این توجیهْ قابل قبول نیست و شگفت از مرحوم شیخ مفید که می فرماید: «این که امام، به وقت شهادت خویش علم داشته باشد، حدیثی که بر این علم دلالت کند وجود ندارد» !

2 . عدم علم در هنگام تحقّق تقدیر الهیپاسخ دوم این است که امامان علیهم السلام به تفصیل ، جریان شهادت خود را می دانند ؛ امّا در هنگامی که طبق تقدیر قطعی الهی باید شهید شوند، آن علم و اطّلاع از آنان سلب

.

1- .ر . ک : اهل بیت در قرآن و حدیث : جلد یکم / بخش چهارم / فصل سوم : مبادی علوم اهل بیت .

می گردد. روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که بنا بر یک احتمال می تواند مؤیّد این پاسخ باشد: حسن بن جهم گوید : به حضرت رضا علیه السلام گفتم: امیر مؤمنان ، قاتل خود و شبی را که در آن به شهادت می رسد و جایی را که در آن کشته می شود ، می دانست و سخن آن حضرت وقتی صیحه اردک ها را در خانه شنید که : «صیحه کنندگانی اند که در پی آنها نوحه گران اند» و سخن اُم کلثوم به آن حضرت که : «کاش نماز را امشب داخل خانه بخوانی و به دیگری دستور دهی که با مردم نماز بخواند» و امتناع آن حضرت، و ورود و خروج مکرّر او در آن شب بدون سلاح، در حالی که می دانست ابن ملجم ملعون او را با شمشیر می کشد، همه اینها از دلایلی است که آن حضرت نمی بایست خود را در معرض قرار می داد . ایشان فرمود : «ذلِکَ کانَ ، ولکِنَّهُ خُیِّرَ فی تِلکَ اللَّیلَهِ لِتَمضِیَ مَقادیرُ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ؛ اینها بود ؛ ولی آن حضرت در آن شبْ مخیّر شده بود که تقدیر خدای متعال را محقّق سازد» . (1) در برخی از نسخه های مصدر این حدیث ، به جای کلمه «خُیر (مخیر شده بود)» «حُیّر (متحیّر شده بود)» آمده است . بنابراین ، احتمال سخن امام علیه السلام ، به روشنی دلالت دارد که برای امام علیه السلام در آن لحظه حالتی پیش آمد که تکلیفی برای پیشگیری از قتل خود نداشت تا تقدیر الهی جریان یابد.

3 . امام ، مکلّف است شهادت را انتخاب کندبی تردید ، تقدیر شهادت برای امام علیه السلام براساس حکمت بالغه الهی است و مصالح ملزمه ای دارد که باید تحقق پیدا کند . از این رو ، امام علیه السلام نه تنها نباید از آن پیشگیری نماید ؛ بلکه با این که دقیقا می داند چگونه شهید می شود ، باید شهادت را انتخاب

.

1- .الکافی : ج 1 ص 259 ح 4 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 246 ح 47 .

پاسخ شیخ مفید

کند، و انتخاب شهادت با علم به وقت و چگونگی آن ، فضیلتی است که جز پیشوایان بزرگ الهی و خواص اصحاب آنان، آن را برنمی تابند. هر چند ندیدم کسی این پاسخ را ارائه کرده باشد ؛ امّا به نظر می رسد که این بهترین سخن در توجیه پیشگیری نکردن امامان اهل بیت علیهم السلام از شهادت خود با علم به چگونگی آن است که با دلایل عقلی و نقلی (1) نیز تأیید می شود . اکنون متن پاسخ شیخ مفید و علّامه طباطبایی رضوان اللّه تعالی علیهما را برای مزید اطلاع پژوهشگران در این جا می آوریم.

پاسخ شیخ مفیدعلّامه مجلسی روایت کرده است که: در کتاب المسائل العُکبَریه از شیخ مفید سؤال شده است : نزد ما اجماعی است که امام می داند چه خواهد شد . پس چرا امیر مؤمنان به مسجد رفت، با آن که می دانست کشته می شود و قاتل و زمان کشته شدن را هم می دانست؟ و چرا حسین بن علی علیهماالسلام به کوفه رفت، با آن که می دانست آنان یاری اش نمی کنند و او در این سفر کشته می شود؟ و چرا وقتی محاصره اش کردند و می دانست که آب را به روی او بسته اند و اگر چند ذراع زمین را حفر کند ، آب می جوشد ، ولی زمین را نکَند و به ضرر خویش کمک کرد تا از تشنگی جان باخت؟ و چرا امام حسن علیه السلام با معاویه قرار داد بست و حکومت را به او سپرد، با آن که می دانست او پیمان می شکند و به عهد خود وفا نمی کند و شیعیان پدرش را می کشد؟ شیخ مفید جواب داد : امّا پاسخ این که «امام می داند چه پیش خواهد آمد»، اجماع ما بر خلاف آن است و چنین سخنی مورد اجماع شیعه نیست . اجماع شیعه بر این

.

1- .روایتی که از حسن بن جهم از امام رضا علیه السلام نقل شد ، بنا بر آن که «لکنّه خیر» خوانده شود ، می تواند از مؤیّدات این پاسخ باشد.

است که امام، حکم هر چه را پیش آید ، می داند، نه آن که به خودِ پیشامدها دانا باشد و به نحو تفصیل و جزئی بر آنها آگاه باشد . این نکته ، اصلی را که همه آن سؤال ها را بر آن استوار کرده، ساقط می کند. منعی نمی بینیم که امام، با آگاهی یافتن از طریق خدای تعالی بعضی از حوادث را بداند؛ ولی این سخن که او همه آنچه را خواهد شد ، می داند، به این اطلاق، قبول نداریم و گوینده اش را بر صواب نمی دانیم، چرا که ادّعایی بدون دلیل است . سخن این که امیر مؤمنان، قاتل و زمان شهادتش را می دانست ، خبرهای متعددی آمده که او فی الجمله می دانست که کشته خواهد شد و نیز قاتلش را به طور مشخّص می شناخت، امّا این که زمان شهادتش را بداند، دلیلی بر آن نیست و اگر هم باشد، لازمه اش آن نخواهد بود که اعتراض کنندگان می پندارند . بعید نیست که خداوند متعالْ او را متعبّد ساخته بوده است که بر شهادتْ صبر کند و آماده مرگ باشد، تا بدین وسیله او را به درجات والایی برساند که جز با شهادت نمی رسد و نیز می دانست که با این کار، اطاعت خدا می کند؛ اطاعتی که اگر به جز آن هم مکلّف می شد ، آن را رد نمی کرد و امیر مؤمنان با این کار، خود را به هلاکت نیفکنده و بر کشته شدن خود کمک نکرده است، کمک کردنی که نزد خردمندان ناپسند است . امّا «علم امام حسین علیه السلام به این که کوفیان یاری اش نمی کنند»، ما یقین به این نداریم، چون نه دلیل عقلی برای آن هست، نه چیزی شنیده شده است. اگر هم علم به آن داشت، پاسخش همان پاسخی است که در مورد علم امیر مؤمنان علیه السلام به زمان شهادتش و قاتلش گفتم . امّا این ادعای او که ما (شیعیان) می گوییم : «حسین علیه السلام جای آب را می دانست و می توانست آب تهیه کند»، ما چنین نمی گوییم و در هیچ روایتی هم چنین نیامده است . به علاوه ، آب طلبیدن و تلاش امام علیه السلام برای تهیه آب، برخلاف آن حکم می کند

.

پاسخ علّامه طباطبایی

و اگر ثابت شود که او بر جای آب آگاه بود، باز هم عقلاً ممنوع نیست که وی متعبّد و مکلّف به ترک تلاش برای آب طلبیدن بوده است، از آن رو که جلوگیری شده بود، همان گونه که درباره امیر مؤمنان یاد کردیم ، جز آن که ظاهر حال، برخلاف آن است، آن سان که پیش تر گفتیم. سخن درباره علم امام حسن علیه السلام به سرانجامِ سپردن حکومت به معاویه، برخلاف آن است که گذشت. در روایت است که او به فرجام کار آگاه بود و شاهد حال هم گواه آن است، جز آن که وی با آن کار، جلوی شتاب در کشته شدن خود و تسلیم شدن یارانش را به معاویه گرفت و لطفی در آن بود که وی تا زمان وفاتش زنده بماند و لطفی برای باقی ماندن بسیاری از پیروان، خانواده و فرزندانش بود، و نیز دفع فسادی در دین که می توانست از فسادی که با آتش بس او پدید آمد ، بسی بزرگ تر باشد و او داناتر بود که چه کرده است، به همان دلیل که یاد کردیم و جهات آن را بیان کردیم. (پایان کلام شیخ مفید) علّامه مجلسی می افزاید: سیّد مهنّا بن سنان نیز همین سؤال را از علّامه حلّی در مورد امیر مؤمنان پرسید . وی جواب داد که : احتمال دارد او را از وقوع شهادت در آن شب خبر داده بودند؛ ولی نمی دانست در چه وقتی از آن شب یا در کجا کشته می شود و پاسخ دیگر این که تکلیف حضرتش با تکلیف ما متفاوت است . پس جایز است که خون شریف خود را در راه خدای متعال نثار کند، همان گونه که بر مجاهد، واجب است پایداری کند، هر چند مقاومتش به شهادت بینجامد .

پاسخ علّامه طباطباییعلّامه سیّد محمّد حسین طباطبایی رضوان اللّه تعالی علیه در این باره می فرماید: امام علیه السلام به حقایق جهان هستی، در هرگونه شرایطی وجود داشته باشند ، به اذن

.

خدا واقف است ، اعم از آنها که تحت حس قرار دارند و آنها که بیرون از دایره حس اند، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده . دلیل این مطلب، از راه نقل ، روایات متواتری است که در جوامع حدیث شیعه مانند کتاب الکافی و بصائر الدرجات و کتب صدوق و کتاب بحار الأنوار و غیر آنها ضبط شده است . به موجب این روایات که به حدّ و حصر نمی آیند ، امام علیه السلام از راه موهبت الهی و نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا، به ادنی توجّهی می داند ... نکته ای که باید به سوی آن عطف توجّه کرد ، این است که این گونه علم موهبتی به موجب ادلّه عقلی و نقلی که آن را اثبات می کند ، قابل هیچ گونه تخلّف نیست و تغیّر نمی پذیرد و سر مویی به خطا نمی رود و به اصطلاح ، علم است به آنچه در لوح محفوظ ثبت شده و آگاهی است از آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلّق گرفته است . همچنین لازمه این مطلب این است که هیچ گونه تکلیفی به متعلّق این گونه علم (از آن جهت که متعلّق این گونه علم و حتمی الوقوع است) تعلّق نمی گیرد و همچنین قصد و طلبی از انسان با او ارتباط پیدا نمی کند؛ زیرا تکلیف ، همواره از راه امکان به فعل تعلّق می گیرد و از راه این که فعل و ترکش هر دو در اختیار مکلّف اند ، فعل یا ترک خواسته می شود ؛ و امّا از جهت ضروری الوقوع و متعلّق قضای حتمی بودن آن ، محال است مورد تکلیف قرار گیرد. مثلاً صحیح است خدا به بنده خود بفرماید: فلان کاری که فعل و ترک آن برای تو ممکن است و در اختیار توست ، بکن ؛ ولی محال است بفرماید: فلان کاری را که به موجب مشیّت تکوینی و قضای حتمی من البته تحقق خواهد یافت و برو برگرد ندارد ، بکن یا مکن؛ زیرا چنین امر و نهی ای لغو و

.

بی اثر است . همچنین انسان می تواند امری را که امکان شدن و نشدن دارد ، اراده کرده ، برای خود مقصد و هدف قرار دهد و برای تحقّق دادن آن به تلاش و کوشش بپردازد؛ ولی هرگز نمی تواند امری را که به طور یقین (بی تغیّر وتخلّف) و به طور قضای حتمی شدنی است ، اراده کند و آن را مقصد خود قرار داده ، تعقیب کند؛ زیرا اراده و عدم اراده و قصد و عدم قصد انسان ، کم ترین تأثیری در امری که به هر حال شدنی است و از آن جهت که شدنی است ، ندارد . از این بیان روشن می شود که: 1 . این علم موهبتیِ امام علیه السلام اثری در اعمال او و ارتباطی با «تکالیف خاصّ» او ندارد و اصولاً هر امر مفروض ، از آن جهت که متعلّق قضای حتمی و حتمی الوقوع است ، متعلّق امر یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی شود. آری . متعلّق قضای حتمی و مشیّت قاطع حق تعالی همان رضا به قضای الهی است ، چنان که سیدالشهدا علیه السلام در آخرین ساعت زندگی درمیان خاک و خون می گفت: «راضی به تقدیر تو و تسلیم فرمان توام، که معبودی جز تو نیست» و همچنین در خطبه ای که هنگام بیرون آمدن از مکّه خواند ، فرمود: «رضای خدا، رضای ما خاندان است». 2 . حتمی بودن فعل انسان از نظر تعلّق قضای الهی منافاتی با اختیاری بودن آن از نظر فعالیت اختیاری انسان ندارد؛ زیرا قضای آسمانی به فعل (با همه چگونگی های آن) تعلّق گرفته است ، نه به مطلق فعل . مثلاً خداوند خواسته است که انسان فلان فعل اختیاری را به اختیار خود انجام دهد و در این صورت ، تحقّق خارجی این فعل اختیاری از آن جهت که متعلّق خواست خداست ، حتمی و غیرقابل اجتناب است و

.

در عین حالْ اختیاری است و نسبت به انسان ، صفت امکان دارد . 3 . این که ظواهر اعمال امام علیه السلام را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است ، نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت ، مانند این که گفته شود: اگر سیدالشهدا علیه السلام علم به واقع داشت ، چرا مُسلم را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد؟ چرا توسط صیداوی نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکّه رهسپار کوفه شد؟ چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آن که خدا می فرماید: «وَلَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَهِ ؛ (1) خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید» ؟ (2)

.

1- .بقره ، آیه 195 .
2- .بررسی های اسلامی : ص 167170 .

الفصل الخامس: من الاغتيال إلى الاستشهاد5 / 1أمرُ الإمامِ بِالإحسانِ إلى قاتِلِهِ5 / 1 1أطيبوا طَعامَهُ وألينوا فِراشَهُأنساب الأشراف فى ذِكرِ ما جَرى بَعدَ اغتِيالِ الإمامِ عليه السلام : أمَّا ابنُ مُلجَمٍ فَأُخِذَ وأُدخِلَ عَلى عَلِيٍّ ، فَقالَ : أطيبوا طَعامَهُ وألينوا فِراشَهُ ، فَإن أعِش فَأَنَا وَلِيُّ دَمى ؛ فَإمّا عَفَوتُ وإمَّا اقتَصَصتُ ، وإن أمُت فَألحِقوهُ بى «وَلَا تَعْتَدُواْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (1) . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عَلِيَّ بن أبى طالِبٍ عليه السلام خَرَجَ يُوقِظُ النّاسَ لِصَلاهِ الصُّبحِ ، فَضَرَبَهُ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ مُلجَمٍ بِالسَّيفِ عَلى اُمِّ رَأسِهِ ، فَوَقَعَ عَلى رُكبَتَيهِ وأخَذَهُ فَالتَزَمَهُ حَتّى أخَذَهُ النّاسُ وحُمِلَ عَلِيٌّ حَتّى أفاقَ ، ثُمَّ قالَ لِلحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهماالسلام : إحبِسوا هذَا الأسيرَ وأطعِموهُ وَاسقوهُ وأحسِنوا إسارَهُ ، فَإن عِشتُ فَأَنَا أولى بِما صُنِعَ بى ؛ إن شِئتُ استَقَدتُ وإن شِئتُ عَفَوتُ وإن شِئتُ صالَحتُ ، وإن مُتُّ فَذلِکَ إلَيكُم ، فَإِن بَدا لَكُم أن تَقتُلوهُ فَلا تُمَثِّلوا بِهِ . (3)

.

1- .البقره : 190 .
2- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 256 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 181 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 559 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 113 الرقم 3789 كلاهما عن محمّد بن سعد وفيهما «اُخاصمه عند ربّ العالمين» بدل الآيه .
3- .قرب الإسناد : ص 143 ح 515 عن أبى البخترى عن الإمام الصادق عليه السلام ،الجعفريّات:ص53نحوه،المناقب لابن شهرآشوب: ج 3 ص 312 ، روضه الواعظين : ص 153 ؛ السنن الكبرى : ج 8 ص 317 ح 16759 عن إبراهيم بن محمّد وفى الثلاثه الأخيره من «أطعموه . ..» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 557 عن أنس بن عياض نحوه وكلاهما عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلام .

فصل پنجم : از ترور تا شهادت

5 / 1 فرمان امام درباره نیکی کردن با قاتلش

5 / 1 1 خوراکش را نیکو و بسترش را نرم کنید

فصل پنجم : از ترور تا شهادت5 / 1فرمان امام درباره نیکی کردن با قاتلش5 / 1 1خوراکش را نیکو و بسترش را نرم کنیدأنساب الأشراف در ذکر آنچه پس از ترور امام علیه السلام پیش آمد : ابن ملجم را گرفته ، نزد علی علیه السلام آوردند. فرمود: «خوراکش را خوب و بسترش را نرم کنید. اگر زنده ماندم، من صاحب اختیار خون خویشم، یا عفو می کنم یا قصاص، و اگر مُردم، او را به من ملحق کنید «و تجاوز از حد نکنید، که خداوندْ تجاوزگران را دوست نمی دارد» ».

امام باقر علیه السلام :علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون شد و مردم را برای نماز صبح بیدار می کرد که عبد الرحمان بن ملجم با شمشیر بر فرق سر او زد . حضرت به دو زانو افتاد و ابن ملجم را گرفت و چسبید، تا این که مردم او را دستگیر کردند و علی علیه السلام را بردند، تا به هوش آمد . سپس به حسن و حسین علیهماالسلام فرمود: «این اسیر را زندانی کنید، به او آب و غذا بدهید و با او خوش رفتاری کنید. اگر زنده ماندم، من شایسته ترم که درباره آنچه با من شد، تصمیم بگیرم ، اگر خواستم قصاص می کنم و اگر خواستم می بخشم و اگر خواستم مصالحه می کنم. امّا اگر مُردم ، اختیار با شماست . اگر خواستید او را بکشید ، امّا مُثله اش نکنید».

.

الإمام علىّ عليه السلام لَمّا أُتِىَ بِابنِ مُلجَمٍ أسيرا عِندَهُ : إنَّهُ أسيرٌ ؛ فَأحسِنوا نُزُلَهُ ، وأكرِموا مَثواهُ ؛ فَإِن بَقيتُ قَتَلتُ أو عَفَوتُ ، وإن مُتُّ فَاقتُلوهُ قَتلَتى «وَلَا تَعْتَدُواْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (1) . (2)

مقتل أمير المؤمنين عن عامر الشعبى :لَمّا ضُرِبَ عَلِىٌّ تِلكَ الضَّربَةَ قالَ : ما فَعَلَ ضارِبى ؟ قالوا : قَد أَخَذناهُ . قالَ : أطعِموهُ مِن طَعامى ، وَاسقوهُ مِن شَرابى ؛ فَإِن أنَا عِشتُ رَأَيتُ فيهِ رَأيى ، وإن أنَا مُتُّ فَاضرِبوهُ ضَربَةً لا تَزيدوهُ عَلَيها . (3)

المستدرک على الصحيحين عن الشعبى :لَمّا ضَرَبَ ابنُ مُلجَمٍ عَليّا تِلکَ الضَّربَةَ أوصى بِهِ عَلِىٌّ فَقالَ : قَد ضَرَبَنى فَأحسِنوا إلَيهِ وألينوا لَهُ فِراشَهُ ؛ فَإن أعِش فَهَضمٌ (4) أو قِصاصٌ ، وأن أمُت فَعالِجوهُ ؛ فَإِنّى مُخاصِمُهُ عِندَ رَبّى عَزَّ وجَلَّ . (5)

الفتوح :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَفتَقِدُهُ ويَقولُ لِمَن فى مَنزِلِهِ : أرسَلتُم إلى أسيرِكُم طَعاما ؟ . (6)

.

1- .البقره : 190 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 35 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 261 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 111 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 558 ، المناقب للخوارزمى : ص 391 ح 407 كلّها عن محمّد ابن الحنفيّه .
3- .مقتل أمير المؤمنين : ص 40 ح 23 ، المناقب للخوارزمى : ص 388 ح 403 ، الفصول المهمّه : ص 134 كلاهما نحوه ؛ كشف الغمّه : ج 2 ص 59 .
4- .يُقال : هضَم له من حقّه : ترک له منه شيئاً عن طيب نفس (تاج العروس : ج 17 ص 760 «هضم») .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 155 ح 4691 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 37 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 113 الرقم 3789 كلاهما نحوه .
6- .الفتوح : ج 4 ص 279 .

امام علی علیه السلام آن گاه که ابن ملجم را به عنوان اسیر به نزد او آوردند ، فرمود : «او اسیر است . با او رفتار خوب داشته باشید و جای خوب به او بدهید . اگر ماندم، یا می کشم یا می بخشم و اگر مُردم او را به سزای کشتن من بکشید «و تجاوز از حدّ نکنید، که خداوندْ تجاوزگران را دوست ندارد» ».

مقتل أمیر المؤمنین به نقل از عامر شعبی : چون آن ضربت بر علی علیه السلام وارد شد، می پرسید: ضارب من چه شد؟ گفتند: گرفتیمش . فرمود: «از غذای من به او بخورانید و از آنچه می نوشم ، به او بنوشانید. اگر زنده ماندم، ببینم با او چه می کنم واگر مُردم، تنها یک ضربت بر او بزنید، نه بیشتر».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از شعبی : چون ابن ملجم آن ضربت را بر علی علیه السلام زد، حضرت سفارش او را کرد و فرمود: «او به من ضربت زده است . به او نیکی کنید و بسترش را نرم کنید . اگر ماندم، یا بخشش یا قصاص ، و اگر مُردم ، او را بکشید، که من نزد پروردگارم با او مخاصمه خواهم داشت».

الفتوح:علی علیه السلام از او (قاتل خویش) احوالپرسی می کرد و به اهل خانه می فرمود: «آیا برای اسیرتان غذا فرستادید؟».

.

بحار الأنوار عن لوط بن يحيى عن أشياخه :أُغمِىَ عَلَيهِ ساعَةً طَويلَةً وأفاقَ وكَذلِکَ كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُغمى عَلَيهِ ساعَةً طَويلَةً ويُفيقُ اُخرى ؛ لِأَنَّهُ صلى الله عليه و آله كانَ مَسموما فَلَمّا أفاقَ ناولَهُ الحَسَنُ عليه السلام قَعباً (1) مِن لَبَنٍ ، فَشَرِبَ مِنهُ قَليلاً ثُمَّ نَحّاهُ عَن فيهِ وقالَ : اِحمِلوهُ إلى أسيرِكُم ، ثُمَّ قالَ لِلحَسَنِ عليه السلام : بِحَقّى عَلَيکَ يا بُنَىَّ إلّا ما طَيَّبتُم مَطعَمَهُ ومَشرَبَهُ ، وَارفُقوا بِهِ إلى حينِ مَوتى ، وتُطعِمُهُ مِمّا تَأكُلُ وتَسقيهِ مِمّا تَشرَبُ حَتّى تَكونَ أكرَمَ مِنهُ ، فَعِندَ ذلِکَ حَمَلوا إلَيهِ اللَّبَنَ وأخبَروهُ بِما قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فى حَقِّهِ . (2)

5 / 1 2إيّاكُم وَالمُثلَهَالإمام علىّ عليه السلام مِن وَصِيَّتِهِ لِلحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهماالسلام لَمّا ضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ : يا بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، لَا اُلفِيَنَّكُم تَخوضونَ دِماءَ المُسلِمينَ خَوضا ، تَقولونَ : قُتِلَ أميرُ المُؤمِنينَ . ألا لا تَقتُلُنَّ بى إلّا قاتِلى . اُنظُروا إذا أنَا مُتُّ مِن ضَربَتِهِ هذِهِ فَاضرِبوهُ ضَربَةً بِضَربَةٍ ، ولا تُمَثِّلوا بِالرَّجُلِ ؛ فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إيّاكُم وَالمُثلَةَ ولَو بِالكَلبِ العَقورِ ! (3)

الاستيعاب :لَمّا اُخِذَ [ابنُ مُلجَمٍ] قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : اِحبسُوهُ ؛ فَإن مُتُّ فَاقتُلوهُ ، ولا تُمَثِّلوا بِهِ ، وإن لَم أمُت فَالأَمرُ إلَىَّ فِى العَفوِ أوِ القِصاصِ . (4)

.

1- .القَعْب : القَدَح الضَّخْم ، الغلِيظُ ، الجافى (لسان العرب : ج 1 ص 683 «قعب») .
2- .بحار الأنوار : ج 42 ص 289 .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 47 ، روضه الواعظين : ص 152 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 148 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 435 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 100 ح 168 ، تهذيب الآثار (مسند علىّ بن أبى طالب) : ص 75 ح 137 وفيه إلى «بالرجل» ، المناقب للخوارزمى : ص 386 ح 401 والثلاثه الأخيره عن إسماعيل بن راشد ، الرياض النضره : ج 3 ص 238 .
4- .الرياض النضره : ج 3 ص 236 ، الاستيعاب : ج 3 ص 219 الرقم 1875 ، وفيه «اجلسوه» بدل «احبسوه» .

5 / 1 2 مبادا مُثله اش کنید !

بحار الأنوار به نقل از لوط بن یحیی ، از اساتیدش در روایت : [علی علیه السلام] ساعتی طولانی بی هوش بود و به هوش آمد (پیامبر خدا نیز چنین بود، یعنی ساعتی طولانی بی هوش می شد و دوباره به هوش می آمد؛ چرا که آن حضرت هم مسموم شده بود) . چون به هوش آمد، امام حسن علیه السلام ظرف شیری به وی داد. اندکی از آن نوشید . سپس آن را از دهانش دور ساخت و فرمود: «نزد اسیرتان ببرید». سپس به حسن علیه السلام فرمود: «فرزندم ! به حقّی که بر تو دارم ، قَسمت می دهم که آب و غذایش را خوب قرار دهید و تا لحظه مرگ من با او مدارا کنید. از آنچه خود می خوری و می نوشی به او هم بخوران و بنوشان تا برتر از او باشی». در آن هنگام شیر نزد ابن ملجم بردند و آنچه را امیر مؤمنان درباره او گفته بود ، به او خبر دادند.

5 / 1 2مبادا مُثله اش کنید !امام علی علیه السلام در وصیّتی که پس از ضربت ابن ملجم ملعون به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام داشت : ای فرزندان عبدالمطّلب ! مبادا که خود را به خون های مسلمانان بیالایید و بگویید: امیر مؤمنان کشته شده است. هلا، که به قصاص خون من جز قاتلم را نکشید ! بنگرید، اگر من از این ضربت او مُردم، به او یک ضربت در مقابل آن ضربت بزنید . این مرد را مُثله نکنید، که از پیامبر خدا شنیدم می فرمود: «از مثله کردن بپرهیزید، هرچند نسبت به سگ هار و گزنده !» .

الاستیعاب:چون او (ابن ملجم) را گرفتند، علی علیه السلام فرمود: «او را حبس کنید . اگر من مُردم، او را بکُشید، ولی مُثله اش نکنید و اگر نمُردم، پس تصمیم عفو یا قصاص با خود من است» .

.

5 / 1 3أَلَم اُحسِن إلَیکَ ؟ !تاریخ الطبری عن إسماعیل بن راشد :قالَ عَلِیٌّ : عَلَیَّ بِالرَّجُلِ [ابن مُلجَمٍ] ، فَاُدخِلَ عَلَیهِ ، ثُمَّ قالَ : أی عَدُوَّ اللّهِ ، أ لَم اُحسِن إلَیکَ ؟ ! قالَ : بَلی ، قالَ : فَما حَمَلَکَ عَلی هذا ؟ قالَ : شَحَذتُهُ أربَعینَ صَباحا ، وسَألتُ اللّهَ أن یَقتُلَ بِهِ شَرَّ خَلقِهِ ، فَقالَ علیه السلام : لا أراکَ إلّا مَقتولاً بِهِ ، ولا أراکَ إلّا مِن شَرِّ خَلقِهِ . (1)

5 / 2خِطابُ اُمِّ کُلثومٍ لِابنِ مُلجَمٍتاریخ الطبری عن إسماعیل بن راشد :إنَّ النّاسَ دَخَلوا عَلَی الحَسَنِ فَزِعینَ لِما حَدَثَ مِن أمرِ عَلِیٍّ ، فَبَینَما هُم عِندَهُ وَابنُ مُلجَمٍ مَکتوفٌ بَینَ یَدَیهِ إذ نادَتهُ اُمُّ کلثُومٍ بِنتُ عَلِیٍّ وهِیَ تَبکی : أی عَدُوَّ اللّهِ ! لا بَأسَ عَلی أبی ، وَاللّهُ مُخزیکَ ، قالَ : فَعَلی مَن تَبکینَ ؟ وَاللّهِ لَقَدِ اشتَرَیتُهُ بِألفٍ ، وسَمَمتُهُ بِألفٍ ، ولَو کانَت هذِهِ الضَّربَهُ عَلی جَمیعِ أهلِ المِصرِ ما بَقِیَ مِنهُم أحَدٌ . 2

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 145 ، المعجم الکبیر : ج 1 ص 99 ح 168 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 435 ، مقتل أمیر المؤمنین : ص 30 ح 6 عن عمر بن عبد الرحمن بن نفیع بن جعده بن هبیره ، المناقب للخوارزمی : ص 383 ح 401 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 328 .

5 / 1 3 آیا با تو نیکی نکردم؟

5 / 2 خطاب اُمّ کلثوم به ابن مُلجَم

5 / 1 3آیا با تو نیکی نکردم؟تاریخ الطبری به نقل از اسماعیل بن راشد : علی علیه السلام فرمود: «آن مرد (ابن ملجم) را بیاورید». او را نزد علی علیه السلام آوردند. سپس فرمود: «ای دشمن خدا! آیا به تو نیکی نکرده بودم؟». گفت: چرا. فرمود: «پس چه چیزی تو را بر این کار وا داشت؟». گفت: چهل روز تیغ خود را تیز کردم و از خدا خواستم که با آن ، بدترینِ خلقش کشته شود! حضرت فرمود: «جز این نمی بینم ، که با همین تیغ کشته می شوی و تو را نمی بینم ، جز این که از بدترین خلقِ خدایی».

5 / 2خطاب اُمّ کلثوم به ابن مُلجَمتاریخ الطبری به نقل از اسماعیل بن راشد : مردم به حضور حسن علیه السلام آمدند و از حادثه ای که برای علی علیه السلام پیش آمده بود ، بی تاب بودند . در همان حال که ابن ملجم هم دست بسته در برابرش بود، امّ کلثوم دختر علی علیه السلام با گریه خطاب به او گفت: ای دشمن خدا! پدرم را باکی نیست [و بهبود خواهد یافت] . خدا تو را خوار می کند. گفت: پس بر چه کس گریه می کنی؟ به خدا سوگند، شمشیر را به هزار [درهم] خریدم و با هزار [درهم]آن را زهراگین کردم . اگر این ضربت بر همه اهل شهر وارد می شد، یکی هم زنده نمی ماند.

.

5 / 3زِيارَةُ الطَّبيبِمقاتل الطالبيّين عن عمر بن تميم وعمرو بن أبى بكار :إنَّ عَلِيّا لَمَّا ضُرِبَ جُمِعَ لَهُ أطِبّاءُ الكوفَهِ ؛ فَلَم يَكُن مِنهُم أحَدٌ أعلَمُ بِجَرحِهِ مِن أثيرِ بنِ عَمرِو بنِ هانِئِ السَّكونِىِّ ، وكانَ مُتَطَبِّبا صاحِبَ كُرسِىٍّ يُعالِجُ الجِراحاتِ ، وكانَ مِنَ الأربَعينَ غُلاما الَّذينَ كانَ خالِدُ بنُ الوَليدِ أصابَهُم فى عينِ التَّمرِ فَسَباهُم ، وإنَّ أثيرا لَمّا نَظَرَ إلى جَرحِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام دَعا بِرِئَهِ شاهٍ حارَّهٍ وَاستَخرَجَ عِرقا مِنها ، فَأدخَلَهُ فِى الجُرحِ ثُمَّ استَخرَجَهُ فَإذا عَلَيهِ بَياضُ الدِّماغِ ، فَقالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اِعهَد عَهدَکَ ؛ فَإِنَّ عَدُوَّ اللّهِ قَد وَصَلَت ضَربَتُهُ إلى اُمِّ رَأسِکَ . (1)

5 / 4وَصايَا الإمامِتاريخ دمشق عن عقبه بن أبى الصهباء :لَمّا ضَرَبَ ابنُ مُلجِمٍ عَلِيّا دَخَلَ عَلَيهِ الحَسَنُ وهُوَ باكٍ ، فَقالَ لَهُ : ما يُبكيکَ يا بُنَىَّ ؟ قالَ : وما لِىَ لا أبكى وأنتَ فى أوَّلِ يَومٍ مِنَ الآخِرَهِ ، وآخِرِ يَومٍ مِنَ الدُّنيا ؟ فَقالَ : يا بُنَىَّ احفَظ أربَعا وأربَعا لا يَضُرُّکَ ما عَمِلتَ مَعَهُنَّ ، قالَ : وما هُنَّ يا أبَهِ ؟ قالَ : إنَّ أغنَى الغِنَى العَقلُ ، وأكبَرَ الفَقرِ الحُمقُ ، وأوحَشَ الوَحشَهِ العُجبُ ، وأكرَمَ الحَسَبِ الكَرَمُ وحُسنُ الخُلقِ . قالَ : قُلتُ : يا أبَهِ هذِهِ الأربَعُ ، فَأعطِنِى الأربَعَ الاُخَرَ ، قالَ : إيّاکَ ومُصادقَهَ الأحمَقِ ؛ فَإنَّهُ يُريدُ أن يَنفَعَکَ فَيَضُرَّکَ ، وإيّاکَ ومُصادَقَهَ الكَذّابِ ؛ فَإنَّهُ يُقَرِّبُ إلَيکَ البَعيدَ ويُبَعِّدُ عَلَيکَ القَريبَ ، وإيّاکَ ومُصادَقَهَ البَخيلِ ؛ فَإنَّهُ يُقعِدُ عَنکَ أحوَجَ ما يَكونُ إلَيهِ ، وإيّاکَ ومُصادَقَهَ الفاجِرِ ؛ فَإنَّهُ يَبيعُکَ بِالتَّافِهِ . (2)

.

1- .مقاتل الطالبيّين : ص 51 ، الاستيعاب : ج 3 ص 221 الرقم 1875 عن عبد اللّه بن مالک نحوه .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 561 ، دستور معالم الحكم : ص 75 ، كنز العمّال : ج 16 ص 266 ح 44388 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 417 ح 157 ؛ نهج البلاغه : الحكمه 38 وفى الثلاثه الأخيره من «يا بُنىّ ، احفظ أربعاً وأربعاً ...» ، كشف الغمّه : ج 2 ص 198 عن الإمام الحسن عليه السلام وكلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 78 ص 111 ح 6 .

5 / 3 دیدار پزشک
5 / 4 وصیّت های امام

5 / 3دیدار پزشکمقاتل الطالبیّین به نقل از عمر بن تمیم و عمرو بن ابی بکار : چون علی علیه السلام ضربت خورد، همه پزشکان کوفه را برای او گرد آوردند . هیچ کس از آنان از اثیر بن عمرو بن هانی سکونی نسبت به جراحت او داناتر نبود. او طبیبِ مداواگر و صاحب کرسی بود و جراحت ها را درمان می کرد و از جمله چهل جوانی بود که خالد بن ولید ، آنان را در «عین التمر» به اسارت گرفته بود. چون اثیر به زخم امیر مؤمنان نگاه کرد، ریه گرم گوسفندی طلبید و از آن رگی بیرون کشید و آن را در شکاف زخم گذاشت ، سپس بیرون آورد که سفیدی مغز بر آن بود. گفت: ای امیر مؤمنان، وصیّت خود را بکن . ضربت دشمن خدا به مغز سرت رسیده است.

5 / 4وصیّت های امامتاریخ دمشق به نقل از عقبه بن ابی صهباء : چون ابن ملجم؛ علی علیه السلام را ضربت زد، حسن علیه السلام گریان بر او وارد شد. فرمود: «پسرم! چرا گریه می کنی؟». گفت: چرا گریه نکنم، در حالی که تو در اوّلین روز آخرت و آخرین روز دنیایی؟ فرمود: «پسرم! چهار چیز و چهار چیز را مراقبت کن . با عمل به آنها سفارش، هر کار کنی ، زیان نمی بینی». گفت: آن چهار چیز کدام است ، پدر؟ فرمود: «خِرد، سرشارترین ثروت است . حماقت، بزرگ ترین فقر است . عُجب، وحشتناک ترین تنهایی است ، و بزرگواری و اخلاق نیکو، برترین شرافت است». [حسن علیه السلام] گوید: گفتم: پدر! این شد چهارتا . آن چهار سفارش دیگر را هم بفرما. فرمود: «از دوستی با نادان بپرهیز، چرا که می خواهد به تو سود برساند، ولی زیان می زند؛ از دوستی با دروغگو برحذر باش، چرا که دور را برایت نزدیک جلوه می دهد و نزدیک را دور ؛ از رفاقت با بخیل بپرهیز، چرا که در شدیدترین حالت نیاز، از تو دریغ می کند؛ و از دوستی با گنهکار بپرهیز، چرا که تو را به اندک می فروشد».

.

الإمام علىّ عليه السلام مِن وَصِيَّهِ لَهُ لِلحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهماالسلاملَمّا ضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ :أُوصيكُما بِتَقوَى اللّهِ ، وألّا تَبغِيَا الدُّنيا وإن بَغتَكُما ، ولا تَأسَفا عَلى شَىءٍ مِنها زُوِىَ عَنكُما ، وقولا بِالحَقِّ ، وَاعمَلا لِلأجرِ ، وكونا لِلظّالِمِ خَصما ، ولِلمَظلومِ عَونا . أُوصيكُما وجَميعَ وُلدى وأهلى ومَن بَلَغَهُ كِتابى بِتَقوَى اللّهِ ونَظمِ أمرِكُم وصَلاحِ ذاتِ بَينِكُم ؛ فَإنّى سَمِعتُ جَدَّكُما صلى الله عليه و آله يَقولُ : صَلاحُ ذاتِ البَينِ أفضَلُ مِن عامَّةِ الصَّلاةِ وَالصِّيامِ . اللّهَ اللّهَ فِى الأَيتامِ ؛ فَلا تُغِبّوا (1) أفواهَهُم ، ولا يَضيعوا بِحَضرَتِكُم . وَاللّهَ اللّهَ فى جيرانِكُم ؛ فَإنَّهُم وَصِيَّةُ نَبِيِّكُم . ما زالَ يوصى بِهِم حَتّى ظَنَنّا أنَّهُ سَيُوَرِّثُهُم . وَاللّهَ اللّهَ فِى القُرآنِ ، لا يَسبِقُكُم بِالعَمَلِ بِهِ غَيرُكُم . وَاللّهَ اللّهَ فِى الصَّلاةِ ؛ فَإنَّها عَمودُ دينِكُم . وَاللّهَ اللّهَ فى بَيتِ رَبِّكُم ، لا تُخَلّوهُ ما بَقيتُم ؛ فَإنَّهُ إن تُرِكَ لَم تُناظَروا . وَاللّهَ اللّهَ فِى الجِهادِ بِأموالِكُم وأنفُسِكُم وألسِنَتِكُم فى سَبيلِ اللّهِ . وعَلَيكُم بِالتَّواصُلِ وَالتَّباذُلِ ، وإيّاكُم وَالتَّدابُرَ وَالتَّقاطُعَ . لا تَترُكُوا الأمرَ بِالمَعروفِ وَالنَّهىَ عَنِ المُنكَرِ ، فَيُوَلّى عَلَيكُم شِرارُكُم ، ثُمَّ تَدعونَ فَلا يُستَجابُ لَكُم . ثُمَّ قالَ : يا بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، لا أُلفِيَنَّكُم تَخوضونَ دِماءَ المُسلِمينَ خَوضا ، تَقولونَ : قُتِلَ أميرُ المُؤمِنينَ . ألا لا تَقتُلُنَّ بى إلّا قاتِلى . اُنظُروا إذا أنَا مُتُّ مِن ضَربَتِهِ هذِهِ ، فَاضرِبوهُ ضَربَةً بِضَربَةٍ ، ولا تُمَثِّلوا بِالرَّجُلِ ؛ فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إيّاكُم وَالمُثلَةَ ولَو بِالكَلبِ العَقورِ . (2)

.

1- .أى لا تُجيعوهم بأن تُطعموهم يوماً وتتركوهم يوماً (بحار الأنوار : ج 42 ص 257) .

2- .نهج البلاغه : الكتاب 47 ، روضه الواعظين : ص 152 ؛ المعجم الكبير : ج 1 ص 101 ح 168 ، المناقب للخوارزمى : ص 385 ح 401 كلاهما عن إسماعيل بن راشد ، جواهر المطالب : ج 2 ص 101 كلّها نحوه .

امام علی علیه السلام در وصیّتی به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام پس از ضربتِ ابن ملجم ملعون : شما دو تن را به تقوای الهی سفارش می کنم و این که در پی دنیا نروید، هرچند دنیا در پی شما باشد . بر آنچه از دنیا که از دستتان می رود ، تأسّف نخورید . حق بگویید و برای اجر [آخرت] عمل کنید . خصم ستمگر و یاور مظلوم باشید. شما و همه فرزندان و خانواده ام را و هر کس را که این نامه ام به او می رسد ، به تقوای الهی، نظم در کارها و آشتی دادن میان خودتان سفارش می کنم . همانا از جدّتان شنیدم که می فرمود: «آشتی دادن میان افراد از همه نماز و روزه بهتر است». خدای را، خدای را، در مورد یتیمان! مبادا دهانشان را گاهی سیر نگه دارید و گاه گرسنه بدارید و در حضور شما تباه شوند. خدای را، خدای را درباره همسایگانتان، که این سفارش پیامبرتان است . پیوسته نسبت به آنان سفارش می کرد، تا حدّی که پنداشتیم آنان را از ارثبَران قرار می دهد. خدای را، خدای را درباره قرآن! مبادا دیگران در عمل به آن از شما جلو بیفتند. خدای را، خدای را درباره نماز، که ستون دین شماست! خدای را، خدای را درباره خانه پروردگارتان! تا هستید، آن را خالی (از زائر) نگذارید؛ چرا که اگر خانه خدا رها شود ، [از عذاب الهی]مهلت داده نمی شوید. خدای را، خدای را درباره جهاد با اموال و جان ها و زبان هایتان در راه خدا! بر شما باد پیوند و بذل و بخشش به یکدیگر و بپرهیزید از پشت کردن به هم و قطع رابطه! امر به معروف و نهی از منکر را وا نگذارید که درنتیجه، بدانتان بر شما مسلّط شوند و آن گاه دعا کنید و دعایتان مستجاب نشود. ای فرزندان عبد المطّلب! مبادا ببینم که وارد خون های مسلمانان شده اید و می گویید: امیر مؤمنان کشته شده است. هلا که به قصاص خون من ، جز قاتلم را نکشید! بنگرید، اگر من از این ضربت مُردم، به او یک ضربت در مقابل آن ضربت بزنید. این مرد را مُثله نکنید، که از پیامبر خدا شنیدم می فرمود: «از مُثله کردن بپرهیزید، هر چند نسبت به سگ هار و گزنده!».

.

الكافى عن عبد الرحمن بن الحجّاج :بَعَثَ إلَىَّ أبو الحَسَنِ موسى عليه السلام بِوَصِيَّهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وهِىَ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، هذا ما أوصى بِهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، أوصى أنَّهُ يَشهَدُ أن لا إلَهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، أرسَلَهُ بِالهُدى ودينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدّينِ کُلِّهِ ولَو کَرِهَ المُشرِکونَ ، صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وآلِهِ . ثُمَّ إنَّ صَلاتى ونُسُکى ومَحياىَ ومَماتى للّهِ رَبِّ العالَمينَ لا شَريکَ لَهُ ، وبِذلِکَ اُمِرتُ وأنَا مِنَ المُسلِمينَ . ثُمَّ إنّى اُوصيکَ يا حَسَنُ وجَميعَ أهلِ بَيتى ووُلدى ومَن بَلَغَهُ کِتابى بِتَقوَى اللّهِ رَبِّکُم ولا تَموتُنَّ إلّا وأنتُم مُسلِمونَ ، وَاعتَصِموا بِحَبلِ اللّهِ جَميعا ولا تَفَرَّقوا ، فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «صَلاحُ ذاتِ البَينِ أفضَلُ مِن عامَّةِ الصَّلاهِ وَالصِّيامِ» وأنَّ المُبيرَهَ الحالِقَهَ لِلدّينِ فَسادُ ذاتِ البَينِ ، ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِىِّ العَظيمِ ، اُنظُروا ذَوى أرحامِکُم فَصِلوهُم يُهَوِّنُ اللّهُ عَلَيکُمُ الحِسابَ . اللّهَ اللّهَ فِى الأَيتامِ ؛ فَلا تُغِبّوا أفواهَهُم ، ولا يَضيعوا بِحَضرَتِکُم ؛ فَقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن عالَ يَتيما حَتّى يَستَغنِىَ أوجَبَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لَهُ بِذلِکَ الجَنَّهَ ، کَما أوجَبَ لِاکِلِ مالِ اليَتيمِ النّارَ . اللّهَ اللّهَ فِى القُرآنِ ؛ فَلا يَسبِقُکُم إلَى العَمَلِ بِهِ أحَدٌ غَيرُکُم . اللّهَ اللّهَ فى جيرانِکُم ؛ فَإنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله أوصى بِهِم ، وما زالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يوصى بِهِم حَتّى ظَنَنّا أنَّهُ سَيُوَرِّثُهُم . اللّهَ اللّهَ فى بَيتِ رَبِّکُم ؛ فَلا يَخلو مِنکُم ما بَقيتُم ؛ فَإنَّهُ إن تُرِکَ لَم تُناظَروا ، وأدنى ما يَرجِعُ بِهِ مَن أمَّهُ أن يُغفَرَ لَهُ ما سَلَفَ . اللّهَ اللّهَ فِى الصَّلاهِ ؛ فَإنَّها خَيرُ العَمَلِ ، إنَّها عَمودُ دينِکُم . اللّهَ اللّهَ فِى الزَّکاهِ ؛ فَإنَّها تُطفِئُ غَضَبَ رَبِّکُم . اللّهَ اللّهَ فى شَهرِ رَمَضانَ ؛ فَإنَّ صِيامَهُ جُنَّهٌ مِنَ النّارِ . اللّهَ اللّهَ فِى الفُقَرَاءِ وَالمَساکينَ ؛ فَشارِکوهُم فى مَعايِشِکُم . اللّهَ اللّهَ فِى الجِهادِ بِأموالِکُم وأنفُسِکُم وألسِنَتِکُم ؛ فَإنَّما يُجاهِدُ رَجُلانِ : إمامٌ هُدى ، أو مُطيعٌ لَهُ مُقتَدٍ بِهُداهُ . اللّهَ اللّهَ فى ذُرِّيَّهِ نَبِيِّکُم ؛ فَلا يُظلَمُنَّ بِحَضرَتِکُم وبَينَ ظَهرانيکُم وأنتُم تَقدِرونَ عَلَى الدَّفعِ عَنهُم . اللّهَ اللّهَ فى أصحابِ نَبِيِّکُمُ الَّذينَ لَم يُحدِثوا حَدَثا ولَم يُؤووا مُحدِثا ؛ فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أوصى بِهِم ، ولَعنَ المُحدِثَ مِنهُم ومِن غَيرِهِم ، وَالمُؤوى لِلمُحدِثِ . اللّهَ اللّهَ فِى النِّساءِ وفيما مَلَکَت أيمانُکُم ؛ فَإنَّ آخِرَ ماتَکَلَّمَ بِهِ نَبِيُّکُم عليه السلام أن قالَ : اُوصيکُم بِالضَّعيفَينِ : النِّساءِ ، وما مَلَکَت أيمانُکُم . الصَّلاهَ الصَّلاهَ الصَّلاهَ ، لا تَخافوا فِى اللّهِ لَومَهَ لائِمٍ ، يَکفِکُمُ اللّهُ مَن آذاکُم وبَغى عَلَيکُم ، قولوا لِلنّاسِ حُسنا کَما أمَرَکُمُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ ، ولا تَترُکُوا الأمرَ بِالمَعروفِ وَالنَّهىَ عَنِ المُنکَرِ فَيُوَلَّى اللّهُ أمرَکُم شِرارَکُم ثُمَّ تَدعونَ فَلا يُستَجابُ لَکُم عَلَيهِم ، وعَلَيکُم يا بَنِىَّ بِالتَّواصُلِ وَالتَّباذُلِ وَالتَّبارِّ ،

وإيّاكُم وَالتَّقاطَعَ وَالتَّدابُرَ وَالتَّفَرُّقَ ، «وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى الْاءِثْمِ وَالْعُدْوَ نِ وَاتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (1) ، حَفِظَكُمُ اللّهُ مِن أهلِ بَيتٍ ، وحَفِظَ فيكُم نَبِيَّكُم ، أستَودَعُكُمُ اللّهَ وأقرَأُ عَلَيكُمُ السَّلامَ ورَحمَةَ اللّهِ وبَرَكاتِهِ . (2)

.

1- .المائده : 2 .

2- .الكافى : ج 7 ص 49 ح 7 ، تهذيب الأحكام : ج 9 ص 176 ح 714 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام وعن سليم بن قيس ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 189 ح 5433 عن سليم بن قيس ، تحف العقول : ص 197 ، نهج البلاغه : الكتاب 45 ؛ المعجم الكبير : ج 1 ص 101 ح 168 عن إسماعيل بن راشد ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 147 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 45 ح 30 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، مقاتل الطالبيّين : ص 51 عن عمر بن تميم وعمرو بن أبى بكّار ، المناقب للخوارزمى : ص 385 ح 401 عن إسماعيل بن راشد ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 328 كلّها نحوه .

الکافی به نقل از عبد الرحمان بن حجّاج : امام موسی بن جعفر علیهماالسلام وصیت امیر مؤمنان را برایم فرستاد و آن، چنین بود: «به نام خداوند بخشنده مهربان . این چیزی است که علی بن ابی طالب وصیّت کرده است. وصیّت کرده است که گواهی می دهد جز خدای یکتا معبودی نیست و شریکی ندارد و این که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست . او را به هدایت و آیین حق فرستاد، تا او را بر همه دین ها غالب سازد، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند. درود خدا بر او و خاندانش! سپس، همانا نماز و عبادت و حیات و مرگم برای خداوند ، پروردگار جهانیان است، شریکی ندارد، به این فرمان یافته ام و من از مسلمانانم. سپس ای حسن تو را و همه خانواده و فرزندانم را و هرکس را که این نامه ام به او برسد ، سفارش می کنم به تقوای الهی و این که جز به مسلمانی نمیرید، همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید . همانا از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: آشتی دادن میان افراد، از همه نماز و روزه، برتر است و آنچه نابود کننده و زداینده دین است، تباهی (و اختلاف) میان افراد است. لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم ! به بستگانتان بنگرید، به آنان نیکی کنید، تا خداوندْ حساب شما را آسان بگیرد. خدای را، خدای را، درباره یتیمان! مبادا دهانشان را گاهی سیر نگه دارید و گاه گرسنه بدارید و در حضور شما تباه شوند. از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: هرکس یتیمی را سرپرستی کند تا به بی نیازی برسد، به خاطر این عمل، خداوندْ بهشت را بر او واجب می کند، همان گونه که برای خورنده مال یتیم، آتش را واجب کرده است . خدای را، خدای را درباره قرآن! مبادا کسی جز شما در عمل به آن بر شما پیشی بگیرد. خدای را، خدای را درباره همسایگانتان! همانا پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنان سفارش کرد و پیوسته پیامبر خدا نسبت به آنان سفارش می کرد، تا حدّی که پنداشتیم آنان را از ارثبَران قرار می دهد. خدای را، خدای را، درباره خانه پروردگارتان! تا هستید، مبادا از شما خالی بماند؛ چرا که اگر وا گذاشته شود، [از عذاب الهی] مهلت داده نمی شوید. هرکس که آهنگ خانه خدا کند، کم ترین بهره ای که می برد ، این است که گناهان گذشته اش آمرزیده می شود. خدای را، خدای را درباره نماز، که بهترین کار است و ستون دین شماست! خدای را، خدای را، درباره زکات، که خشم پروردگارتان را فرو می نشاند! خدای را، خدای را درباره ماه رمضان، که روزه گرفتن در آن، سپری در مقابل آتش است! خدای را، خدای را درباره فقیران و بینوایان! آنان را در زندگی های خودتان شریک کنید. خدای را،

خدای را درباره جهاد با اموال و جان ها و زبان هایتان! همانا دو کس جهاد می کند: پیشوای هدایتگر، یا فرمانبری که به هدایت او اقتدا می کند. خدای را، خدای را درباره دودمان و نسل پیامبرتان! مبادا در حضور شما و میان شما ستم ببینند ، در حالی که شما می توانید از آنان دفاع کنید. خدای را، خدای را، درباره یاران پیامبرتان! آنان که نه بدعتی گذاشتند، نه بدعت گذاری را پناه دادند. همانا پیامبر خدا نسبت به آنان سفارش کرد و بدعت گذار را ، چه از آنان و چه از دیگران و نیز پناه دهنده به بدعت گذار را لعنت کرد. خدای را، خدای را درباره زنان و کنیزانتان! آخرین سخنی که پیامبرتان گفت این بود که: شما را نسبت به دو گروه ناتوان سفارش می کنم: زنان و کنیزانتان . نماز، نماز، نماز! در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری نترسید . هر که شما را بیازارد و بر شما تجاوز کند، خداوندْ مدافع شماست. آن گونه که خدای متعال فرمانتان داده است، به مردمْ نیکو بگویید، امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که خداوندْ بدانِ شما را بر کارتان مسلّط سازد، آن گاه دعا کنید و دعایتان علیه آنان مستجاب نشود. فرزندانم! بر شما باد نیکی و بذل و بخشش به یکدیگر . بپرهیزید از قطع رابطه و پشت به هم کردن و تفرقه! «و بر نیکی و تقوا یکدیگر را یاری کنید و بر گناه و تجاوزْ همدیگر را یاری نکنید و از خدا پروا کنید که خداوند، سخت کیفر است» . شما اهل بیت را خداوند حفظ کند و پیامبرتان را نیز درباره [رفتار و کردار] شما حفظ کند . شما را به خدا می سپارم و سلام و رحمت و برکات الهی را بر شما می خواهم».

.

ص: 354

. .

ص: 355

. .

الإمام علىّ عليه السلام بَعدَ ضَربَتِهِ الَّتى ضَرَبَها إيّاهُ ابنُ مُلجمٍ وقَد جَلَسَ النّاسُ حَولَهُ يَعودونَهُ وطَلَبوا مِنهُ أن يوصيهم: الحَمدُ للّهِ حَقَّ قَدرِهِ مُتَّبِعينَ أمرَهُ ، وأحمَدُهُ كَما أحَبَّ ، ولا إلهَ إلّا اللّهُ الواحِدُ الأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا انتَسَبَ . أيُّها النّاسُ ! كُلُّ امرِئٍ لاقٍ فى فِرارِهِ ما مِنهُ يَفِرُّ ، والأَجَلُ مَساقُ النَّفسِ إلَيهِ ، والهَربُ مِنهُ مُوافاتُهُ ، كَم اطَّرَدَتِ الأَيّامُ أبحَثُها عَن مَكنونِ هذَا الأَمرِ ، فَأَبَى اللّهُ عَزَّ ذِكرُهُ إلّا إخفاءَهُ ، هَيهاتَ عِلمٌ مَكنونٌ . أمّا وَصِيَّتى فَأن لا تُشرِكوا بِاللّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ شَيئا ، ومُحَمَّدا صلى الله عليه و آله فَلا تُضَيِّعوا سُنَّتَهُ ، أقيموا هذَينِ العَمودَينِ ، وأوقِدوا هذَينِ المِصباحَينِ ، وخَلاكُم ذَمٌّ (1) ما لَم تَشرُدوا ، حُمِّلَ كُلُّ امرِئٍ مَجهودَهُ ، وخُفِّفَ عَنِ الجَهَلَةِ ، رَبٌّ رَحيمٌ ، وإمامٌ عَليمٌ ، ودينٌ قوَيمٌ . أنَا بِالأَمسِ صاحِبُكُم وأنَا اليَومَ عِبرَةٌ لَكُم ، وغَدا مُفارِقُكُم ، إن تَثبُتِ الوَطأَةُ فى هذِهِ المَزَلَّةِ فَذاكَ المُرادُ ، وإن تَدحَضِ القَدَمُ ، فَإنّا كُنّا فى أفياءِ أغصانٍ وذَرى رِياحٍ ، وتَحتَ ظِلِّ غَمامَةٍ اضمَحَلَّ فِى الجَوِّ مُتَلَفِّقُها ، وعَفا فِى الأَرَضِ مَحَطُّها ، وإنَّما كُنتُ جارا جاوَرَكُم بَدَنى أيّاما وسَتُعقَبونَ مِنّى جُثَّةً خَلاءً ، ساكِنَةً بَعدَ حَرَكَةٍ ، وكاظِمَةً بَعدَ نُطقٍ ، لِيَعِظكُم هُدُوّى وخُفوتُ إطراقى وسُكونُ أطرافى ؛ فَإنَّهُ أوعَظُ لَكُم مِنَ النّاطِقِ البَليغِ ، وَدَّعتُكُم وَداعَ مُرصِدٍ لِلتَّلاقى ، غَدا تَرَونَ أيّامى ، ويُكشَفُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ عَن سَرائِرى ، وتَعرِفونى بَعدَ خُلُوِّ مَكانى ، وقِيامِ غَيرى مَقامى ، إن أبقَ فَأَنَا وَلِىُّ دَمى ، وإن أفنَ فَالفَناءُ ميعادى ، وإن أعفُ فَالعَفوُ لى قُربَةٌ ، ولَكُم حَسَنَةٌ ، فَاعفوا وَاصفَحوا ، «أَلَا تُحِبُّونَ أن يَغْفِرَ اللّهُ لَكُمْ» (2) . فَيالَها حَسرَةً عَلى كُلِّ ذى غَفلَةٍ أن يَكونَ عُمُرُهُ عَلَيهِ حُجَّةً أو تُؤَدّيهِ أيّامُهُ إلى شِقوَةٍ ، جَعَلَنَا اللّهُ وإيّاكُم مِمَّن لا يُقَصِّرُ بِهِ عَن طاعَةِ اللّهِ رَغبَةٌ ، أو تَحُلُّ بِهِ بَعدَ المَوتِ نِقمَةٌ ؛ فَإنَّما نَحنُ لَهُ وبِهِ . ثُمَّ أقبَلَ عَلَى الحَسَنِ عليه السلام فَقالَ : يا بُنَىَّ ضَربَةٌ مَكانَ ضَربَةٍ ولا تَأثَم . (3)

.

1- .يقال : افعَل ذلک وخَلاکَ ذَمٌّ ؛ أى أعذِرت وسَقَط عنک الذَّمُّ (النهايه : ج 2 ص 76 «خلا») .

2- .النور : 22 .

3- .الكافى : ج 1 ص 299 ح 6 عن إبراهيم بن إسحاق الأحمرى رفعه ، نهج البلاغه : الخطبه 149 وفيه من «أيّها الناس» إلى «غيرى مقامى» ، إثبات الوصيّه : ص 165 ؛ المعجم الكبير : ج 1 ص 96 ح 167 عن عوانه بن الحكم ، مروج الذهب : ج 2 ص 436 كلّها نحوه .

امام علی علیه السلام هنگامی که ضربت خورد و عیادت کنندگان به دور او گرد آمدند و خواستند که وصیّت کند : خدای را سپاس، آن گونه که شایسته تقدیر اوست و ما پیرو فرمان اوییم. او را می ستایم، آن گونه که دوست دارد . معبودی جز خدای یکتا و بی نیاز نیست، آن گونه که خود معرّفی نموده است. ای مردم! هر کس در عین فرار، آنچه را از آن می گریزد، دیدار می کند. اجل، بستر حرکت جان به سوی اوست و گریختن از آن، نزدیک شدن به آن است. چه بسیار روزها سپری کردم که از حقیقتِ پنهان این موضوع، کاوش می کردم ؛ امّا خدای عزیز جز پنهان داشتن آن را نخواست . هیهات که دانشی است پنهان! امّا سفارش من این است که چیزی را شریک خداوندِ ستوده قرار ندهید . سنّت محمّد صلی الله علیه و آله را تباه نکنید . این دو ستون (توحید و آیین پیامبر صلی الله علیه و آله) را برپا دارید و این دو چراغ فروزان را روشن نگه دارید، و تا پراکنده نشده اید، بر شما ملامتی نیست. بر هر کسی به اندازه توانش تکلیف نهاده اند و بر دوش جاهلان، تکلیف را سبُک کرده اند. پروردگاری است مهربان، پیشوایی دانا و آیینی استوار. من دیروز همراه و هم نشین شما بودم، امروز مایه پند شمایم، فردا هم از شما جدا می شوم. اگر گام در این لغزشگاه ثابت بماند و نلغزد، مطلوب همین است و اگر قدم بلغزد، همانا ما در سایه سار شاخه های درختان و وزشگاه بادها و زیر سایه ابری بودیم که فشردگی آن در فضا از بین رفته و نشانه آن بادها در زمین محو شده است. من همسایه شما بودم، چند روزی بدنم در همسایگی تان بود و به زودی از من پیکری بی جان می بینید که پس از حرکت، آرام است و پس از گویایی، خموش. آرامش پیکرم و فرو افتادن نگاهم و سکون اعضایم برای شما مایه پند باشد . همانا این برای شما از هر گوینده زبان آوری پند آموزتر است. شما را وداع می کنم، همانند وداع کسی که در انتظار دیدار است. فردا به یاد روزهای من می افتید و خداوندْ سرّ درونم را بر شما آشکار می سازد و در نبود من و بودن کس دیگری به جای من، مرا خواهید شناخت. اگر زنده بمانم، خودم صاحبْ اختیار خون خویشم و اگر بمیرم، میعادگاه من فناست. اگر ببخشایم، عفو برایم مایه قرب به خدا و برای شما حسنه است. پس ببخشایید و درگذرید، «آیا دوست ندارید که خداوند، شما را بیامرزد؟» . چه حسرتی بر غافلان، که عمرشان حجّتی به زیانشان گردد، یا روزگارشان آنان را به شقاوت بکشاند. خداوندْ ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ خواسته ای آنان را از اطاعت خدا باز نمی دارد و پس از مرگ، انتقام او بر آنان فرود نمی آید. همانا ما برای آن و به خاطر

آنیم . سپس به حسن علیه السلام روی کرد و فرمود: «پسرم ! یک ضربت به جای یک ضربت بزن و گناه مکن».

.

عنه عليه السلام :وَصِيَّتى لَكُم : أن لا تُشرِكوا بِاللّهِ شَيئا ، ومُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله فَلا تُضَيِّعوا سُنَّتَهُ ، أقيموا هذَينِ العَمودَينِ ، وأوقِدوا هذَينِ المِصباحَينِ ، وخَلاكُم ذَمٌّ ! أنَا بِالأَمسِ صاحِبُكَم ، وَاليَومَ عِبرَهٌ لَكُم ، وغَدا مُفارِقُكُم ، إن أبقَ فَأَنَا وَلِىُّ دَمى ، وإن أَفنَ فَالفَناءُ مِيعادى ، وإن أعفُ فَالعَفوُ لى قُربَهٌ ، وهُوَ لَكُم حَسَنَهٌ ، فَاعفوا «أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» . وَاللّهِ ما فَجَأَنى مِنَ المَوتِ وارِدٌ كَرِهتُهُ ، ولا طالِعٌ أنكَرتُهُ ، وما كُنتُ إلّا كَقارِبٍ وَرَدَ ، وطالِبٍ وَجَدَ «وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ» (1) . (2)

.

1- .آل عمران : 198 .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 23 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 108 وفيه إلى «يغفر اللّه لكم» .

امام علی علیه السلام :سفارش من به شما این است که چیزی را برای خدا شریک قرار ندهید و سنّت محمّد صلی الله علیه و آله را تباه نسازید . این دو ستون (توحید و آیین پیامبر صلی الله علیه و آله) را برپا دارید و این دو چراغ فروزان را برافروخته نگه دارید، و دیگر از ملامتی باک نداشته باشید. من دیروز همراه و هم نشین شما بودم، امروز مایه پند و عبرت شمایم، فردا هم از شما جدا می شوم. اگر ماندم، خودم صاحبْ اختیار خون خویشم، و اگر مُردم، میعادگاه من فناست. اگر ببخشایم، عفو برای من مایه تقرّب به خدا و برای شما حسنه است . پس عفو کنید، «آیا دوست ندارید خداوند ، شما را بیامرزد؟» . به خدا سوگند، از مرگ، چیزی ناگهان بر من فرود نیامد که از آن بدم آید و چیزی برایم آشکار نشد که آن را نشناسم . من نبودم ، مگر مثل جویای آبی که به آب برسد و جوینده ای که گمشده اش را بیابد «و آنچه نزد خداوند است، برای نیکان بهتر است» .

.

الإمام الحسن عليه السلام :لَمّا حَضَرَت أبِىَ الوَفاهُ أقبَلَ يوصى فَقالَ : هذا ما أوصى بِهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ أخو مُحَمَّدٍ رَسولِ اللّهِ وابنُ عَمِّهِ ووَصِيُّهُ وصاحِبُهُ . وأوَّلُ وَصِيَّتى أنّى أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا رَسولُهُ وخِيَرَتُهُ ، اختارَهُ بِعِلمِهِ ، وَارتَضاهُ لِخِيَرَتِهِ ، وأنَّ اللّهَ باعِثٌ مَن فِى القُبورِ ، وسائِلُ النّاسِ عَن أعمالِهِم ، وعالِمٌ بِما فِى الصُّدورِ . ثُمَّ إنّى أُوصيکَ ياحَسَنُ وکَفى بِکَ وَصِيّا بِما أوصانى بِهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَإذا کانَ ذلِکَ يا بُنَىَّ فَالزَم بَيتَکَ ، وَابکِ عَلى خَطيئَتِکَ ، ولاتَکُنِ الدُّنيا أکبَرَ هَمِّکَ . وأُوصيکَ يا بُنَىَّ بِالصَّلاهِ عِندَ وَقتِها ، وَالزَّکاهِ فى أهلِها عِندَ مَحَلِّها ، وَالصُّمتِ عِندَ الشُّبهَهِ ، والِاقتِصادِ فِى العَمَلِ ، وَالعَدلِ فِى الرِّضا وَالغَضَبِ ، وحُسنِ الجِوارِ ، وإکرامِ الضَّيفِ ، ورَحمَهِ المَجهودِ وأصحابِ البَلاءِ ، وصِلَهِ الرَّحِمِ ، وحُبِّ المَساکينَ ومُجالَسَتِهِم ، وَالتَّواضُعِ ؛ فَإنَّهُ مِن أفضَلِ العِبادَهِ ، وقَصرِ الأَمَلِ ، وذِکرِ المَوتِ ، وَالزُّهدِ فِى الدُّنيا ؛ فَإنَّکَ رَهنُ مَوتٍ ، وغَرَضُ بِلاءٍ ، وطَريحُ سُقمٍ . وأُوصيکَ بِخَشيَهِ اللّهِ فى سِرِّ أمرِکَ وعَلانِيَتِهِ ، وأنهاکَ عَنِ التَّسَرُّعِ بِالقَولِ وَالفِعلِ ، وإذا عَرَضَ شَىءٌ مِن أمرِ الآخِرَهِ فَابدَأ بِهِ ، وإذا عَرَضَ شَىءٌ مِن أمرِ الدُّنيا فَتَأنَّهُ حَتّى تُصيبَ رُشدَکَ فيهِ . وإيّاکَ ومَواطِنَ التُّهَمَهِ وَالمَجلِسَ المَظنونَ بِهِ السّوءُ ؛ فَإنَّ قَرينَ السّوءِ يُغَيِّرُ جَليسَهُ . وکُن للّهِ يا بُنَىَّ عامِلاً ، وعَنِ الخَنا زَجورا ، وبِالمَعروفِ آمِرا ، وعَنِ المُنکَرِ ناهِيا ، وواخِ الإخوانَ فِى اللّهِ ، وأحِبَّ الصّالِحَ لِصَلاحِهِ ، ودارِ الفاسِقَ عَن دينِکَ ، وأبغِضهُ بِقَلبِکَ ، وزايِلهُ بِأعمالِکَ لِئَلّا تَکونَ مِثلَهُ . وإيّاکَ وَالجُلوسَ فِى الطُّرُقاتِ ، ودَعِ المُماراهَ ومُجاراهَ مَن لا عَقلَ لَهُ ولا عِلمَ . وَاقتَصِد يا بُنَىَّ فى مَعيشَتِکَ ، وَاقتَصِد فى عِبادَتِکَ ، وعَلَيکَ فيها بِالأمرِ الدّائِمِ الَّذى تُطيقُهُ . وَالزَمِ الصُّمتَ تَسلَم ، وقَدِّم لِنَفسِکَ تَغنَم ، وتَعَلَّمِ الخَيرَ تَعلَم ، وکُن للّهِ ذاکِرا عَلى کُلِّ حالٍ ، وَارحَم مِن أهلِکَ الصَّغيرَ ، ووَقِّر مِنهُمُ الکَبيرَ ، ولا تَأکُلَنَّ طَعاما حَتّى تَصَّدِّقَ مِنهُ قَبلَ أکلِهِ . وعَلَيکَ بِالصَّومِ ؛ فَإنَّهُ زَکاهُ البَدَنِ وجُنَّهٌ لِأَهلِهِ ، وجاهِد نَفسَکَ ، وَاحذَر جَليسَکَ ، واجتَنِب عَدُوَّکَ ، وعَلَيکَ بِمَجالِسِ الذِّکرِ ، وأکثِر مِنَ الدُّعاءِ ؛ فَإنّى لَم آلُکَ يا بُنَىَّ نُصحا ، وهذا فِراقٌ بَينى وبَينَکَ . وأُوصيکَ بِأخيکَ مُحَمَّدٍ خَيرا ؛ فَإنَّهُ شَقيقُکَ وَابنُ أبيکَ ، وقَد تَعلَمُ حُبّى لَهُ . وأمّا أخوکَ الحُسَينُ فَهُوَ ابنُ اُمِّکَ ، ولا أزيدُ الوَصاهَ بِذلِکَ ، وَاللّهُ الخَليفَهُ عَلَيکُم ، وإيّاهُ أسأَلُ أن يُصلِحَکُم ، وأن يَکُفَّ الطُّغاهَ البُغاهَ عَنکُم ، وَالصَّبرَ الصَّبرَ حَتّى يَتَوَلَّى اللّهُ الأَمرَ ، ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِىِّ العَظيمِ . (1)

.

1- .الأمالى للمفيد : ص 220 ح 1 ، الأمالى للطوسى : ص 7 ح 8 كلاهما عن الفجيع العقيلى ؛ الفصول المهمّه : ص 133 .

امام حسن علیه السلام :چون هنگام وفات پدرم رسید، آغاز به وصیّت کرد و فرمود: «این، چیزی است که علی بن ابی طالب، برادر محمّد فرستاده خدا و پسر عمو و وصی و هم نشین او وصیت کرده است . اوّلین وصیّتم این است که گواهی می دهم که جز خداوند، هیچ معبودی نیست و این که محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده و برگزیده اوست . او را به علم خویش برگزید و برای برگزیدگی او را پسندید، و این که خداوند، همه در گور خفتگان را برمی انگیزد و مردم را از کارهایشان بازخواست می کند و به آنچه در سینه هاست ، داناست. سپس تو را ای حسن وصیّت می کنم و همین برای سفارش به تو کافی است به آنچه پیامبر خدا وصیّت کرده است. پس اگر چنین است، در خانه ات بمان و بر خطای خویش گریه کن و هرگز مباد که بزرگ ترین هَمّ و فکرت دنیا باشد! فرزندم! تو را وصیّت می کنم به نماز در وقتش، زکات در اهل آن و در جای آن، سکوت در هنگام شبهه، میانه روی در عمل، عدالت در خشم و رضا، خوش رفتاری با همسایه، مهمان نوازی، مهربانی به ناتوانان و گرفتاران، صله رحِم، دوست داشتن بینوایان و هم نشینی با آنان، فروتنی که از برترین عبادت هاست ، کوتاهی آرزو، یاد مرگ، و پارسایی در دنیا چرا که تو در گرو مرگی و هدف و آماج بلا و به خاک افتاده بیماری هستی . تو را سفارش می کنم به خداترسی در کار نهان و آشکار، و برحذر می دارم از شتابزدگی در گفتار و عمل . هرگاه کاری از امر آخرت پیش آمد، به آن آغاز کن و هرگاه کاری دنیوی پیش آمد، درنگ کن، تا درباره آن به حق برسی . از جاهای تهمت خیز و مجلس مورد بدگمانی بپرهیز؛ چرا که هم نشین بد، هم نشین خود را خراب می کند. فرزندم! برای خدا کار کن ، از سخن زشت برحذر باش ، فرمان دهنده به نیکی و بازدارنده از منکر و زشتی باش و با برادران دینی به خاطر خدا برادری کن . نیک را به خاطر نیکی اش دوست بدار ، با فاسق برای دفاع از دینت مدارا کن ، ولی به دلْ او را دشمن بدار و در عمل از او کناره بگیر تا مانند او نباشی. از نشستن در گذرگاه ها بپرهیز و مجادله و کشمکش با نابخرد و نادان را وا گذار . فرزندم! در زندگی ات میانه رو باش . در عبادتت معتدل باش و در عبادت، به امر دائمی که طاقتش را داری بپرداز . ساکت باش تا سالم بمانی و برای خویشتن پیش فرست تا سود ببری . خیر بیاموز تا بدانی و در هر حال به یاد خدا باش . از خانواده ات کوچک را ترحّم و بزرگ را احترام کن و غذایی مخور تا آن که پیش از خوردنش از آن صدقه بدهی. بر تو باد روزه گرفتن که زکاتِ بدن و سپر ایمنی روزه دار است . با نفْس خویش جهاد کن ، از هم نشینت حذر

کن و از دشمنت دوری کن . بر تو باد حضور در مجالس ذکر و زیاد دعا کن . پسرم ! من از خیرخواهی و دلسوزی چیزی بر تو کم نگذاشتم و فروگذار نکردم و اینک جدایی میان من و توست. درباره برادرت محمّد، سفارش به خوبی می کنم . او برادر تو و فرزند پدر توست و می دانی که من دوستش دارم. امّا برادرت حسین، او پسر مادر توست و بیش از این سفارش نمی کنم. خداوندْ جایگزین [من] بر شماست . از او می خواهم که شما را به سامان برساند و شرّ طغیانگران تجاوزکار را از شما دور سازد. صبر کنید، صبر، تا خداوندْ کار را بر عهده گیرد . و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم !».

.

ص: 362

. .

ص: 363

. .

تاريخ الطبرى :نَظَرَ [عَلِىٌّ عليه السلام] إلى مُحَمَّدِ بنِ الحَنَفِيَّهِ ، فَقالَ : هَل حَفِظتَ ما أوصَيتُ بِهِ أخَوَيکَ ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : فَإنّى اُوصيکَ بِمِثلِهِ ، واُوصيکَ بِتَوقيرِ أخَوَيکَ ؛ لِعَظيمِ حَقِّهِما عَلَيکَ ، فَاتَّبِع أمرَهُما ، ولا تَقطَع أمرا دونَهُما . ثُمَّ قالَ : اُوصيکُما بِهِ ؛ فَإنَّهُ شَقيقُکُما ، وَابنُ أبيکُما ، وقَد عَلِمتُما أنَّ أباکُما کانَ يُحِبُّهُ . وقالَ لِلحَسَنِ : اُوصيکَ أى بُنَىَّ بِتَقوَى اللّهِ ، وإقامِ الصَّلاهِ لِوَقتِها ، وإيتاءِ الزَّکاهِ عِندَ مَحَلِّها ، وحُسنِ الوُضوءِ ؛ فَإنَّهُ لا صلاهَ إلّا بِطَهورٍ ، ولا تُقبَلُ صَلاهٌ مِن مانِعِ زَکاهٍ ، واُوصيکَ بِغَفرِ الذَّنبِ، وکَظمِ الغَيظِ ، وصِلَهِ الرَّحِمِ ، وَالحِلمِ عِندَ الجَهلِ ، وَالتَّفَقُّهِ فِى الدّينِ ، وَالتَّثَبُّتِ فِى الأمرِ ، وَالتَّعاهُدِ لِلقُرآنِ ، وحُسنِ الجِوارِ ، وَالأمرِ بِالمَعروفِ ، وَالنَّهىِ عَنِ المُنکَرِ ، وَاجتِنابِ الفَواحِشِ . (1)

الإمام الباقر عليه السلام :لَمَّا احتُضِرَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام جَمَعَ بَنيهِ : حَسَنا وحُسَينا وَابنَ الحَنَفِيَّهِ وَالأصاغِرَ مِن وُلدِهِ ، فَوَصّاهُم وکانَ فى آخِرِ وَصِيَّتِهِ : يا بَنَىَّ ، عاشِرُوا النّاسَ عِشرَهً إن غِبتُم حَنّوا إلَيکُم ، وإن فُقِدتُم بَکَوا عَلَيکُم . يا بَنِىَّ ، إنَّ القُلوبَ جُنودٌ مُجَنَّدَهٌ ، تَتَلاحَظُ بِالمَوَدَّهِ ، وتَتَناجى بِها ، وکَذلِکَ هِىَ فِى البُغضِ ، فَإذا أحبَبتُمُ الرَّجُلَ مِن غَيرِ خَيرٍ سَبَقَ مِنهُ إلَيکُم فَارجوهُ ، وإذا أبغَضتُمُ الرَّجُلَ مِن غَيرِ سوءٍ سَبَقَ مِنهُ إلَيکُم فَاحذَروهُ . (2)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 147 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 436 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 101 ح 168 ، المناقب للخوارزمى : ص 384 ح 401 كلاهما عن إسماعيل بن راشد نحوه ، مقتل أمير المؤمنين : ص 48 ح 32 عن أبى عبد الرحمن السلمى نحوه وفيه من «اُوصيک أى بنىَّ بتقوى اللّه . ..» وراجع الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1168 والفتوح : ج 3 ص 280 .
2- .الأمالى للطوسى : ص 595 ح 1232 عن جابر بن يزيد ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 75 ، بحار الأنوار : ج 42 ص247 ح50 وص253 ح55 وراجع نهج البلاغه : الحكمه 10 وعيون الحكم والمواعظ : ص242 ح4606.

تاریخ الطبری:علی علیه السلام به محمّد حنفیه نگریست و فرمود: «آیا آنچه به برادرانت وصیّت کردم ، به خاطر سپردی؟». گفت: آری. فرمود: «تو را هم به همان سفارش می کنم. سفارش می کنم که برادرانت را احترام کنی، چرا که حقّ آن دو بر تو بسی بزرگ است. از فرمان آن دو پیروی کن و بدون آنان در کاری تصمیم نگیر». سپس فرمود: «شما دو را نسبت به او سفارش می کنم . او برادر شما و پسر پدر شماست و می دانستید که پدرتان دوستش داشت». به حسن علیه السلام فرمود: «پسرم ! من تو را به تقوای الهی سفارش می کنم و به برپا داشتن نماز در وقتش، پرداخت زکات به جایش و نیکو وضو گرفتن ؛ چرا که جز با وضو نمازی نیست و هر کس زکات ندهد، نمازش پذیرفته نیست. تو را سفارش می کنم به بخشودن گناه، فرو خوردن خشم، صله رحِم، بردباری در برابر نادانی، ژرفنگری در دین، استواری در کار، پرداختن به قرآن، خوب رفتار کردن با همسایه،امر به معروف،نهی از منکر و دوری از زشتی ها».

امام باقر علیه السلام :چون هنگام جان دادن امیر مؤمنان فرا رسید، فرزندانش را گِرد خود خواند: حسن علیه السلام ، حسین علیه السلام ، محمّد حنفیّه و فرزندان کوچک را ، و به آنان وصیّت کرد. در پایان وصیّت او چنین بود: «فرزندانم ! با مردمْ آن گونه معاشرت کنید که اگر از میانشان رفتید، نسبت به شما عاطفه داشته باشند و اگر از دنیا رفتید، بر شما بگِریند. فرزندانم ! دل ها سپاهیانی آراسته اند که با مودّت و علاقه به هم می نگرند و با هم نجوا می کنند. در دشمنی نیز چنین است. پس هرگاه کسی را بی آن که سابقه نیکی از او داشته باشید، دوستش داشتید ، به او امیدوار باشید و هرگاه از کسی بی آن که سابقه بدی به شما داشته باشد ، بدتان آمد، از او برحذر باشید».

.

الإمام الكاظم عليه السلام فى بَيانِ وَصِيَّهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : هذا ما قَضى بِهِ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ فى أموالِهِ هذِهِ الغَدَ مِن يَومَ قَدِمَ مَسكِنَ ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ وَالدّارِ الآخِرَهِ وَاللّهُ المُستَعانُ عَلى كُلِّ حالٍ ، ولا يَحِلُّ لِامرِئٍ مُسلِمٍ يُؤمَنُ بِاللّهِ وَاليَومِ الآخِرِ أن يَقولَ فى شَىءٍ قَضَيتُهُ مِن مالى ولا يُخالِفَ فيهِ أمرى مِن قَريبٍ أو بَعيدٍ . أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ وَلائِدِىَ اللّائى أطوفُ عَلَيهِنَّ السَّبَعَهَ عَشَرَ مِنهُنَّ اُمَّهاتُ أولادٍ مَعَهُنَّ أولادُهُنَّ ، ومِنهُنَّ حَبالى ومِنهُنَّ مَن لا وَلَدَ لَهُ ، فَقَضاىَ فيهِنَّ إن حَدَثَ بى حَدَثٌ أنَّهُ مَن كانَ مِنهُنَّ لَيسَ لَها وَلَدٌ ولَيسَت بِحُبلى فَهِىَ عَتيقٌ لِوَجهِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ لَيسَ لِأَحَدٍ عَلَيهِنَّ سَبيلٌ ، ومَن كانَ مِنهُنَّ لَها وَلَدٌ أو حُبلى فَتُمسَكُ عَلى وَلَدِها وهِىَ مِن حَظِّهِ ، فَإِن ماتَ وَلَدُها وهِىَ حَيَّهٌ فَهِىَ عَتيقٌ لَيسَ لِأَحَدٍ عَلَيها سَبيلٌ ، هذا ما قَضى بِهِ عَلِىٌّ فى مالِهِ الغَدَ مِن يَومَ قَدِمَ مَسكَنَ ، شَهِدَ أبو سَمُرِ بنِ أبرَهَهَ ، وصَعصَعَهُ بنُ صوحانَ ، ويَزيدُ بنُ قَيسٍ ، وهَيّاجُ بنُ أبى هَيّاجٍ ، وكَتَبَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ بِيَدِهِ لِعَشرٍ خَلَونَ مِن جُمادَى الاُولى سَنَهَ سَبعٍ وثَلاثينَ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :قاتِلوا أهلَ الشّامِ مَعَ كُلِّ إمامٍ بَعدى . (2)

5 / 5عِيادَهُ الإِمامِاُسد الغابه عن عمرو ذى مرّ :لَمّا اُصيبَ عَلِىٌّ بِالضَّربَهِ دَخَلتُ عَلَيهِ وقَد عَصبَ رَأسَهُ . قالَ : قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أرِنى ضَربَتَكَ ، قالَ : فَحَلَّها ، فَقُلتُ : خَدشٌ ولَيسَ بِشَىءٍ ، قالَ : إنّى مُفارِقُكُم ، فَبَكَت اُمُّ كُلثومٍ مِن وَراءِ الحِجابِ ، فَقالَ لَها : اُسكُتى ! فَلو تَرَينَ ما أرى لَما بَكيتِ ، قالَ : فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ماذا تَرى ؟ قالَ : هذِهِ المَلائِكَهُ وُفودٌ وَالنَّبِيّونَ ، وهذا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله يَقولُ : يا عَلِىُّ ، أبشِر ، فَما تَصيرُ إلَيهِ خَيرٌ مِمّا أنتَ فيهِ . (3)

.

1- .الكافى : ج 7 ص 50 ح 7 عن عبد الرحمن بن الحجّاج .
2- .الغارات : ج 2 ص 580 عن ميسره ، بحار الأنوار : ج 100 ص 42 ح 52 .
3- .اُسد الغابه : ج 4 ص 114 الرقم 3789 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 434 ح 789 عن عمر بن زمر وراجع الخرائج والجرائح : ج 1 ص 178 ح 11 وعيون المعجزات : ص 49 وبحار الأنوار : ج 42 ص 223 ح 32 .

5 / 5 عیادت امام

امام کاظم علیه السلام در بیان وصیّت امیر مؤمنان : این چیزی است که علی بن ابی طالب، فردای روزی که به مَسکِن (1) وارد شد ، مقرّر نمود، به خاطر رضای الهی و برای پاداش سرای آخرت، و در هر حال ، استعانت از خداست، و هیچ مسلمانی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، حق ندارد درباره آنچه در دارایی ام مقرّر کردم ، سخنی بگوید یا فرمان مرا مخالفت کند، چه از افراد نزدیک باشد یا دور. امّا بعد؛ کنیزانی که دارم و به آنان سر می زنم ، هفده نفرند . برخی از آنان صاحبان فرزندند که فرزندانشان همراه آنان اند، برخی از آنان باردارند و برخی فرزندی ندارند. وصیّت من درباره آنان اگر حادثه ای برایم پیش آمد چنین است: هر کدام از آنان که فرزند ندارد و باردار هم نیست، در راه خدا آزاد است و کسی بر آنها راه و سلطه ندارد. هر کدامشان که فرزند دارد یا باردار است، به خاطر فرزندش نگه داشته می شود و از سهم فرزندش آزاد می شود. پس اگر فرزندش مُرد و او زنده بود، آزاد است و کسی راهی بر او ندارد. این چیزی است که علی در مال خود مقرّر کرد، فردای روز ورودش به مَسکِن». بر این وصیّت ، ابو سمر بن ابرهه، صعصعه بن صُوحان، یزید بن قیس و هیّاج بن ابی هیّاج ، گواهی دادند و علی بن ابی طالب علیه السلام ، آن را با دست خویش در روز دهم جمادی اوّل سال 37 هجری نوشت.

امام علی علیه السلام :با شامیان در رکابِ هر پیشوایی پس از من بجنگید.

5 / 5عیادت اماماُسد الغابه به نقل از عمرو ذی مرّ : چون علی علیه السلام ضربت خورد، بر او وارد شدم، در حالی که سرش بسته بود. گفتم: ای امیر مؤمنان! جای ضربت را نشانم بده. آن را گشود. گفتم: خراشی است و چیزی نیست! فرمود: «من از شما جدا خواهم شد». اُمّ کلثوم از پشت پرده گریست. حضرت به او فرمود: «آرام باش، اگر آنچه را من می بینم ، می دیدی ، گریه نمی کردی». گفتم: ای امیر مؤمنان! چه می بینی؟ فرمود: «اینها فرشتگان اند که دسته دسته آمده اند و پیامبران، و این محمّد صلی الله علیه و آله است که می گوید: ای علی ، مژده! آنچه به سویش می روی ، برایت بهتر از وضعی است که اکنون در آن به سر می بری ».

.

1- .محلّی در عراق ، کنار نهر دُجیل، بین بغداد و دریاچه ثرثار (معجم البلدان : ج 5 ص 127) .

الأمالى للمفيد عن الأصبغ بن نباته :لَمّا ضَرَبَ ابنُ مُلجِمٍ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام غَدَونا عَلَيهِ نَفَرٌ مِن أصحابِنا ، أنَا وَالحارِثُ وسُوَيدُ بنُ غَفَلَةَ وجَماعةٌ مَعَنا ، فَقَعَدنا عَلَى البابِ فَسَمِعنَا البُكاءَ فَبَكَينا ، فَخَرَجَ إلَينَا الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ عليهماالسلام فَقالَ : يَقولُ لَكُم أميرُ المُؤمِنينَ : اِنصَرِفوا إلى مَنازِلِكُم . فَانصَرَفَ القَومُ غَيرى ، وَاشتَدَّ البُكاءُ مِن مَنزِلِهِ فَبَكَيتُ فَخَرَجَ الحَسَنُ عليه السلام فَقالَ : أ لَم أقُل لَكُمُ انصَرِفوا . فَقُلتُ : لا وَاللّهِ يَابنَ رَسولِ اللّهِ ، ما تُتابِعُنى نَفسى ، ولا تَحمِلُنى رِجلى أن أنصَرِفَ حَتّى أرى أميرَ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ . قالَ : فَتَلَبَّثَ ، فَدَخَلَ ، ولَم يَلبَث أن خَرَجَ فَقالَ لى : اُدخُل ، فَدَخَلتُ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَإِذا هُوَ مُستَنِدٌ ، مَعصوبُ الرَّأسِ بِعِمامَةٍ صَفراءَ ، قَد نُزِفَ واصفَرَّ وَجهُهُ ، ما أدرى وَجهُهُ أصفَرُ أم العِمامَةُ ، فَأكبَبتُ عَلَيهِ فَقَبَّلتُهُ وبَكَيتُ ، فَقالَ لى : لا تَبكِ يا أصبَغُ ؛ فَإِنَّها وَاللّهِ الجَنَّةُ ، فَقُلتُ لَهُ : جُعِلتُ فِداکَ ، إنّى أعلَمُ وَاللّهِ أنَّکَ تَصيرُ إلَى الجَنَّةِ ، وإنَّما أبكى لِفِقدانى إيّاکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ . (1)

.

1- .الأمالى للمفيد : ص 351 ح 3 ، الأمالى للطوسى : ص 123 ح 191 .

الأمالی ، مفید به نقل از اصبغ بن نباته : چون ابن ملجم، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را ضربت زد، فردایش ما عدّه ای از یاران خدمتش رسیدیم. من بودم و حارث و سوید بن غفله و گروهی با ما بودند. بر درِ خانه نشستیم. صدای گریه شنیدیم . ما هم گریستیم. حسن بن علی علیهماالسلام بیرون آمد و گفت: «امیر مؤمنان می فرماید: به خانه هایتان برگردید». آن گروه رفتند ، جز من. صدای گریه از خانه اش شدّت یافت. من نیز گریستم. حسن علیه السلام بیرون آمد و گفت: «مگر به شما نگفتم بازگردید؟». گفتم: ای پسر پیغمبر! نه به خدا، دلم همراهی نمی کند . پاهایم طاقت مرا ندارد که برگردم، مگر آن که امیر مؤمنان درودهای خدا بر او باد را ببینم. گفت: «پس صبر کن». وارد شد . چیزی نگذشت که بیرون آمد و گفت: وارد شو. بر امیر مؤمنان وارد شدم ، در حالی که تکیه داده بود و سرش با دستاری زرد بسته شده بود . خون از وی رفته و چهره اش زرد شده بود . نمی دانم که چهره اش زردتر بود یا دستارش. خود را به روی او افکندم و او را بوسیدم و گریه کردم. فرمود: «اصبغ! گریه نکن . به خدا سوگند ، اینک این بهشت است». به او گفتم: فدایت شوم! به خدا می دانم که به بهشت می روی؛ امّا گریه ام بر این است که تو را ای امیر مؤمنان از دست می دهم.

.

بحار الأنوار عن محمّد ابن الحنفيّه :بِتنا لَيلَةَ عِشرينَ مِن شَهرِ رَمَضانَ مَعَ أبى وقَد نَزَلَ السَّمُّ إلى قَدَمَيهِ ، وكانَ يُصَلّى تِلكَ اللَّيلَةَ مِن جُلوسٍ ، ولَم يَزَل يوصينا بِوَصاياهُ ويُعَزّينا عَن نَفسِهِ ويُخبِرُنا بِأمرِهِ وتِبيانِهِ إلى حينِ طُلوعِ الفَجرِ ، فَلَمّا أصبَحَ استَأذَنَ النّاسُ عَلَيهِ ، فَأَذِنَ لَهُم بِالدُّخولِ ، فَدَخَلوا عَلَيهِ وأقبَلوا يُسَلِّمونَ عَلَيهِ ، وهُوَ يَرُدُّ عَلَيهِمُ السَّلامَ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ اِسأَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، وخَفِّفوا سُؤالَكُم لِمُصيبَهِ إمامِكُم ، قالَ : فَبَكَى النّاسُ عِندَ ذلِكَ بُكاءً شَديداً ، وأشفَقوا أن يَسأَلوهُ تَخفيفاً عَنهُ ، فَقامَ إلَيهِ حُجرُ بنُ عَدِيٍّ الطّائِىُّ وقالَ : فَيا أسفى عَلَى المَولَى التَّقِىِّ أبو (1) الأطهارِ حَيدَرَهُ الزَّكِىِّ قَتلَهُ كافِرٌ حَنِثٌ زَنيمٌ لَعينُ فاسِقٌ نَغِلٌ شَقِىٌّ فَيَلَعَنُ رَبُّنا مَن حادَ عَنكُم ويبَرَأ مِنكُمُ لَعناً وَبِىٌّ لِأَنَّكُمُ بِيَومِ الحَشرِ ذُخرى وأنتُم عِترَهُ الهادِى النَّبِىِّ فَلَمّا بَصِرَ بِهِ وسَمِعَ شِعرَهُ قالَ لَهُ : كَيفَ لى بِكَ إذا دُعيتَ إلَى البَراءَهِ مِنّى ، فَما عَساكَ أن تَقولَ ؟ فَقالَ : وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَو قُطِّعتُ بِالسَّيفِ إرباً إرباً ، واُضرِمَ لِىَ النّارُ واُلقيتُ فيها لَاثَرتُ ذلِكَ عَلَى البَراءَهِ مِنكَ، فَقالَ: وُفِّقتَ لِكُلِّ خَيرٍ يا حُجرُ، جَزاكَ اللّهُ خَيراً عَن أهلِ بَيتِ نَبِيِّكَ . (2)

.

1- .كذا ، والصحيح : «أبى» ، وأيضاً البيت الثانى سقيم الوزن ، مع الأقواء الذى يوجد فيه وما بعده بشكل واضح .
2- .بحار الأنوار : ج 42 ص 290 .

بحار الأنوار به نقل از محمّد بن حنفیّه : شب بیستم ماه رمضان را با پدرم به صبح آوردیم، در حالی که زهر تا قدم های او نفوذ کرده بود. آن شب را نشسته نماز می خواند و پیوسته وصیّت هایش را به ما می گفت و درباره خودش ما را دلداری می داد و تا طلوع سپیده، از وضع خود به ما خبر می داد و بیان می کرد. صبح که شد ، مردم اجازه ورود خواستند . اجازه داد که وارد شوند. وارد شدند، به او سلام می دادند، او هم سلامشان را جواب می داد. سپس فرمود: «ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید ؛ ولی به خاطر آنچه برای امام شما پیش آمده، سؤال هایتان را سبُک و کوتاه کنید». آن لحظه بود که مردم به شدّت گریستند و به خاطر مراعات حال او دلشان نیامد که چیزی بپرسند. حُجر بن عَدی برخاست و اشعاری با این مضمون خواند: اندوه و اسف بر مولای پرهیزگار پدر پاکان، حیدر پاکْ سرشت! کافری بدکار و پیمان شکن و فرومایه و ملعون و فاسق و حرام زاده شقی ، او را کشت. لعنت پروردگار ما بر هر کس که از شما رویگردان و بیزار باشد، لعنتی سخت. چرا که روز قیامت، شما خاندانْ ذخیره منید و شما خاندان پیامبر هدایتگرید. [علی علیه السلام] چون چشمش به او افتاد و شعرش را شنید، فرمود: «چگونه خواهی بود آن گاه که تو را به برائت جستن از من وا دارند؟ آن گاه چه خواهی گفت؟». گفت: به خدا سوگند ای امیر مؤمنان اگر با شمشیر قطعه قطعه شوم و آتش افروزند و مرا در آن افکنند، این را بر ابراز برائت از تو ترجیح می دهم. فرمود: «ای حُجر! برای هر خیری موفّق باشی و خدا درباره دودمان پیامبرت به تو جزای نیک دهد».

.

5 / 6كَلِماتُ الإمامِ قُبَيلَ مَوتِهالإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامِهِ قُبَيلَ مَوتِهِ : وَاللّهِ ، ما فَجَأَنى مِنَ المَوتِ وارِدٌ كَرِهتُهُ ، ولا طالِعٌ أنكَرتُهُ ، وما كُنتُ إلّا كَقارِبٍ وَرَدَ ، وطالِبٍ وَجَدَ «وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ» (1) . (2)

العدد القويّه عِن الواقدى :آخِرُ كَلِمَهٍ قالَها أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : يا بَنِيَّ إذا مُتُّ فَألحِقوا بِىَ ابنَ مُلجَم لَعَنَهُ اللّهُ اُخاصِمُهُ عِندَ رَبِّ العالَمينَ ، ثُمَّ قَرَأَ : «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَيْرًاً يَرَهُ * وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرًّا يَرَهُ» (3) الآيَهَ . (4)

الإمام الكاظم عليه السلام فى ذِكرِ شَهادَهِ الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : ثُمَّ لَم يَزَل يَقولُ : «لا إلهَ إلَا اللّهُ ، لا إلهَ إلَا اللّهُ» حَتّى قُبِضَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ورَحمَتُهُ . (5)

.

1- .آل عمران : 198 .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 23 ، غرر الحكم : ح 10131 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 505 ح 9278 وليس فيهما الآيه ، بحار الأنوار : ج 42 ص 254 ح 57 .
3- .الزلزله : 7 و 8.
4- .العدد القويّه : ص 242 ح 20 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 259 وفيه «كان آخر ما تكلّم به «فَمَن يَعْمَلْ» الآيه» ، بحار الأنوار : ج 42 ص 254 ح 56 .
5- .الكافى : ج 7 ص 52 ح 7 عن عبد الرحمن بن الحجّاج ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 191 ح 5433 ، تهذيب الأحكام : ج 9 ص 178 ح 714 كلاهما عن سليم بن قيس ، الغيبه للطوسى : ص 195 ح 157 كلاهما عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام .

5 / 6 سخنان امام در آستانه مرگ

5 / 6سخنان امام در آستانه مرگامام علی علیه السلام در سخنانش در آستانه وفاتش : به خدا سوگند، از مرگْ چیزی ناگهان بر من فرود نیامد که از آن بدم آید و چیزی برایم آشکار نشد که آن را نشناسم. من نبودم ، مگر مثل جویای آبی که به آب برسد ، و جوینده ای که گمشده اش را بیابد «و آنچه نزد خداوند است، برای نیکان بهتر است» .

العدد القویّه به نقل از واقدی : آخرین سخنی که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود ، چنین بود: «فرزندانم ! اگر مُردم، ابن ملجم ملعون را به من ملحق کنید، تا نزد پروردگار جهانیان با او مخاصمه کنم. سپس این آیه را خواند: «پس هرکس همسنگ ذرّه ای کار نیک کند، آن را می بیند و هر کس همسنگ ذرّه ای کار بد کند، آن را می بیند» ».

امام کاظم علیه السلام در یاد کردِ شهادت امام علی علیه السلام : سپس پیوسته آن حضرت می فرمود : «لا إله إلّا اللّه ، لا إله إلّا اللّه !» تا آن که جان داد . درودها ورحمت خدا بر او باد !

.

5 / 7لِقاءُ المَحبوبِالأمالى للصدوق عن حبيب بن عمرو :دَخَلتُ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فى مَرَضِهِ الَّذى قُبِضَ فيهِ فَحَلَّ عَن جِراحَتِهِ ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما جُرحُکَ هذا بِشَىءٍ وما بِکَ مِن بَأسٍ ، فَقالَ لى : يا حَبيبُ ، أنَا وَاللّهِ مُفارِقُکُمُ السّاعَةَ . قالَ : فَبَکَيتُ عِندَ ذلِکَ وبَکَت اُمُّ کُلثومٍ وکانَت قاعِدَةً عِندَهُ ، فَقالَ لَها : ما يُبکيکِ يا بُنَيَّةُ ؟ فَقالَت : ذَکَرتَ يا أبَهِ إنَّکَ تُفارِقُنَا السّاعَةَ فَبَکَيتُ ، فَقالَ لَها : يا بُنَيَّةُ لا تَبکينَ ، فَوَاللّهِ لَو تَرَينَ ما يَرى أبوکِ ما بَکَيتِ . قالَ حَبيبٌ : فَقُلتُ لَهُ : ومَا الَّذى تَرى يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ فَقالَ : يا حَبيبُ ، أرى مَلائِکَةَ السَّماواتِ وَالنَّبِيّينَ بَعضُهُم فى أثَرِ بَعضٍ وُقوفا إلى أن يَتَلَقَّونى ، وهذا أخى مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله جالِسٌ عِندى يَقولُ : اِقدَم ؛ فَإنَّ أمامَکَ خَيرٌ لَکَ مِمّا أنتَ فيهِ . قالَ : فَما خَرَجتُ مِن عِندَهُ حَتّى تُوُفِّىَ عليه السلام . (1)

ربيع الأبرار عن أسماء بنت عُميس :أنَا لَعِندَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام بَعدَما ضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ ، إذ شَهَقَ شَهقَةً ، ثُمَّ اُغمِىَ عَلَيهِ ، ثُمَّ أفاقَ فَقالَ : مَرحَبا ، مَرحَبا ، الحَمدُ للّهِ الَّذى صَدَقَنا وَعدَهُ ، وأورَثَنَا الجَنَّةَ ، فَقيلَ لَهُ : ما تَرى ؟ قالَ : هذا رَسولُ اللّهِ ، وأخى جَعفَرٌ ، وعَمّى حَمزَةُ ، وأبوابُ السَّماءِ مُفَتَّحَةٌ ، وَالمَلائِکَةُ يَنزِلونَ يُسَلِّمونَ عَلَىَّ ويُبَشِّرونَ ، وهذِهِ فاطِمَةُ قَد طافَ بِها وَصائِفُها مِنَ الحورِ ، وهذِهِ مَنازِلى فِيالجَنَّهِ ، «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمِلُونَ» (2) . (3)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 396 ح 510 ، روضه الواعظين : ص 154 وراجع إثبات الوصيّه : ص 164 .
2- .الصافّات : 61 .
3- .ربيع الأبرار : ج 4 ص 208 .

5 / 7 دیدار محبوب

5 / 7دیدار محبوبالأمالی ، صدوق به نقل از حبیب بن عمرو : در آن بیماری ای که به جان باختن امیر مؤمنان انجامید، خدمت او رسیدم. زخم خویش را گشود. گفتم: «ای امیر مؤمنان! این زخم شما چیزی نیست و خطری برای شما ندارد». به من فرمود: «ای حبیب! به خدا سوگند ، همین ساعت از شما جدا خواهم شد». آن گاه بود که گریستم . امّ کلثوم هم که کنار حضرت نشسته بود ، گریست. به او فرمود: «دخترم! چرا گریه می کنی؟». گفت: به یاد این افتادم که هم اکنون از ما جدا می شوی . این بود که گریستم. به او فرمود: «دخترم! گریه مکن . به خدا سوگند ، اگر آنچه را پدرت می بیند ، می دیدی ، گریه نمی کردی». حبیب گوید: به حضرت گفتم: ای امیر مؤمنان! چه می بینی؟ فرمود: «ای حبیب! فرشتگان آسمان ها و پیامبران را می بینم که پشتِ سر هم برای ایستاده اند تا با من دیدار کنند و این برادرم محمّد، پیامبر خداست که کنارم نشسته، می گوید: بیا . همانا آنچه پیش روی توست، برایت بهتر از آن وضعی است که در آنی ». [حبیب] گوید: همین که از پیش او بیرون آمدم ، وفات کرد.

ربیع الأبرار به نقل از اسماء بنت عُمیس : پس از ضربت ابن ملجم بر علی بن ابی طالب علیه السلام نزد او بودم که صیحه ای زد و از هوش رفت. سپس به هوش آمد و فرمود : «خوش آمدید، خوش آمدید! حمدْ خدایی را که به وعده اش وفا کرد و بهشتمان داد». به او گفتند: چه می بینی؟ فرمود: «این پیامبر خداست، و برادرم جعفر، و عمویم حمزه . درهای آسمانْ گشوده است و فرشتگان فرود می آیند و بر من سلام و بشارت می دهند و این ، فاطمه است که حوریان زیبا روی بر گِرد اویند و اینها منزل های من در بهشت است. «برای چنین پاداشی عمل کنندگانْ عمل کنند» » .

.

بحار الأنوار عن محمّد ابن الحنفيّه :لَمّا كانَت لَيلَةُ إحدى وعِشرينَ وأظلَمَ اللَّيلُ وهِيَ اللَّيلَةُ الثّانِيَةُ مِنَ الكائِنَهِ جَمَعَ أبى أولادَهُ وأهلَ بَيتِهِ ووَدَّعَهُم ... ثُمَّ عَرَضنا عَلَيهِ المَأكولَ وَالمَشروبَ فَأبى أن يَشرَبَ فَنَظَرنا إلى شَفَتَيهِ وهُما يَختَلِجانِ بِذِكرِ اللّهِ تَعالى ، وجَعَلَ جَبينُهُ يَرشَحُ عَرَقاً وهُوَ يَمسَحُهُ بِيَدِهِ ، قُلتُ : يا أبَتِ أراكَ تَمسَحُ جَبينَکَ فَقالَ : يا بُنَيَّ ، إنّى سَمِعتُ جَدَّکَ (1) رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إنَّ المُؤمِنَ إذا نَزَلَ بِهِ المَوتُ ودَنَت وَفاتُهُ عَرِقَ جَبينُهُ وصارَ كَاللُّؤلُؤِ الرَّطبِ وسَكَنَ أنينُهُ ، ثُمَّ قالَ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ويا عَونُ ، ثُمَّ نادى أولادَهُ كُلَّهُم بِأسمائِهِم صَغيراً وكَبيراً واحِداً بَعدَ واحِدٍ ، وجَعَلَ يُوَدِّعُهُم ويَقولُ : اللّهُ خَليفَتى عَلَيكُم ، أستَودِعُكُمُ اللّهَ وهُم يَبكونَ ، فَقالَ لَهُ الحَسَنُ عليه السلام : يا أبَه ، ما دَعاکَ إلى هذا ؟ فَقالَ لَهُ : يا بُنَيَّ إنّى رَأَيتُ جَدَّکَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى مَنامى قَبلَ هذِهِ الكائِنَهِ بِلَيلَهٍ ، فَشَكَوتُ إلَيهِ ما أنَا فيهِ مِنَ التَّذَلُّلِ وَالأذى مِن هذِهِ الاُمَّهِ ، فَقالَ لى : اُدعُ عَلَيهِم ، فَقُلتُ : اللّهُمَّ أبدِلهُم بى شَرّاً مِنّى وأبدِلنى بِهِم خَيراً مِنهُم ، فَقالَ لى : قَدِ استَجابَ اللّهُ دُعاکَ ، سَيَنقُلُکَ إلَينا بَعدَ ثَلاثٍ ، وقَد مَضَتِ الثَّلاثُ ، يا أبا مُحَمَّدٍ اُوصيکَ ويا أبا عَبدِ اللّهِ خَيراً ، فَأنتُما مِنّى وأنَا مِنكُما ... ثُمَّ قالَ : يا أبا مُحَمَّدٍ ويا أبا عَبدِ اللّهِ كَأنّى بِكُما وقَد خَرَجَت عَلَيكُما مِن بَعدى الفِتَنُ مِن هَهُنا ، فَاصبِرا حَتّى يَحكُمَ اللّهُ وهُوَ خَيرُ الحاكِمينَ . ثُمَّ قالَ : يا أبا عَبدِ اللّهِ أنتَ شَهيدُ هذِهِ الاُمَّهِ ؛ فَعَلَيکَ بِتَقوَى اللّهِ وَالصَّبرِ عَلى بَلائِهِ ، ثُمَّ اُغمِيَ عَلَيهِ ساعَهً ، وأفاقَ وقالَ : هذا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَمّى حَمزَهُ وأخى جَعفَرُ وأصحابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وكُلُّهُم يَقولونَ : عَجِّل قُدومَکَ عَلَينا فَإنّا إلَيکَ مُشتاقونَ ، ثُمَّ أدارَ عَينَيهِ فى أهلِ بَيتِهِ كُلِّهِم وقالَ : أستَودِعُكُم اللّهُ جَميعاً سَدَّدَكُمُ اللّهُ جَميعاً حَفِظَكُمُ اللّهُ جَميعاً ، خَليفَتى عَلَيكُمُ اللّهُ وكَفى بِاللّهِ خَليفَهً . ثُمَّ قالَ : وعَلَيكُمُ السَّلامُ يا رُسُلَ رَبّى . ثُمَّ قالَ : «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمِلُونَ» (2) «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَواْ وَّالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ» (3) وعَرِقَ جَبينُهُ وهُوَ يَذكُرُ اللّهَ كَثيراً ، وما زالَ يَذكُرُ اللّهَ كَثيراً ويَتَشَهَّدُ الشَّهادَتَينِ . ثُمَّ استَقبَلَ القِبلَهَ وغَمَّضَ عَينَيهِ ومَدَّ رِجلَيهِ ويَدَيهِ وقالَ : أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ ورَسولُهُ ، ثُمَّ قَضى نَحبَهُ عليه السلام . و كانَت وَفاتُهُ فى لَيلَهِ إحدى وعِشرينَ مِن شَهرِ رَمَضانَ ، وكانَت لَيلَهُ الجُمُعَهِ سَنَهَ أربَعينَ مِنَ الهِجرَهِ . (4)

.

1- .كذا فى المصدر .
2- .الصافّات : 61 .
3- .النحل : 128 .
4- .بحار الأنوار : ج 42 ص 290293 .

بحار الأنوار به نقل از محمّد بن حنفیّه : چون شب بیست ویکم شد و شب تاریک گشت آن شب، دومین شب حادثه بود پدرم فرزندان و خانواده خود را جمع کرد و با آنان خداحافظی نمود... سپس آب و غذا آوردیم. چیزی ننوشید. به لب هایش نگاه کردیم ، به ذکر خدا مشغول بود. پیشانی اش عرق می کرد و او با دست خود آن را پاک می کرد. گفتم: پدر! می بینم که دست بر پیشانی می کشی. فرمود: «پسرم! از جدّت پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: هرگاه مرگ مؤمن فرا رسد و وفاتش نزدیک شود، پیشانی اش عرق می کند و مثل لؤلؤ تَر و تازه می شود و ناله اش آرام می گیرد ». سپس فرمود: «ای ابو عبد اللّه ! ای عون!». سپس همه فرزندانش ، کوچک و بزرگ را به اسم ، یکی پس از دیگری صدا کرد . با همه خداحافظی می کرد و می فرمود: «خداوند، جانشین من بر شما خواهد بود . از شما خداحافظی می کنم». و آنان می گریستند. حسن علیه السلام گفت: پدر! چه چیزْ تو را به گفتن این سخنان وا داشت؟ فرمود: «پسرم! یک شب پیش از این حادثه، جدّت پیامبر خدا را در خواب دیدم. به او از این خواری و آزاری که از امّتش کشیدم ، شکایت کردم. فرمود: نفرینشان کن . گفتم: خداوندا ! بدتر از مرا جایگزین من در میان آنان کن و بهتر از اینان را برای من برگزین. به من فرمود: خداوندْ دعایت را پذیرفت . سه روز دیگر تو را پیش ما می آورد . سه روز گذشته است. ای ابو محمّد ! و ای ابو عبد اللّه ! سفارش به نیکی می کنم . شما از منید و من از شمایم». سپس فرمود: «ای ابو محمّد! ای ابو عبد اللّه ! گویا می بینم که از همین جا فتنه ها بر شما سر برمی آورد . پس صبر کنید تا خدا داوری کند، که او بهترین داوران است». سپس فرمود: «ای ابو عبد اللّه ! تو شهید این امّتی . بر تو باد تقوای الهی و صبر بر آزمون خدا». سپس ساعتی از هوش رفت و به هوش آمد و فرمود: «این پیامبر خداست و عمویم حمزه و برادرم جعفر و یاران پیامبر خدا ، و همه می گویند: برای آمدن نزد ما بشتاب . ما مشتاق توایم ». سپس چشمانش را به چهره همه خانواده اش گرداند و فرمود: «از همه شما خداحافظی می کنم . خدا همه شما را پشتیبانی و نگهداری کند . خداوند، جانشین من در میان شماست و در جانشین بودن، خداوند برایتان بس است». سپس فرمود : «و علیکم السلام، ای فرستادگان الهی!» . سپس این آیات را خواند: «پس برای چنین پاداشی، عمل کنندگانْ عمل کنند» و «خداوند با کسانی است که پرهیزگاری داشتند و آنان که نیکوکارند» و پیشانی اش عرق کرد، در حالی که بسیار ذکر خدا می گفت و پیوسته و بسیار خدا را یاد می کرد و شهادتین می گفت. سپس

رو به قبله شد ، چشمانش را بست ، دست ها و پاهایش را دراز کرد و گفت: «أشهد أن لا إله إلّا اللّه ، وحده لا شریک له و أشهدُ أنّ محمّدا عبده و رسوله». سپس جان داد. وفاتش شب 21 رمضان، شب جمعه بود، به سال چهلم هجری.

.

5 / 8بُكاءُ الأَرضِالمستدرک على الصحيحين عن أسماء الأنصاريّه :ما رُفِع حَجَرٌ بِإيلِياءَ لَيلَةَ قَتلِ عَلِيٍّ إلّا ووُجِدَ تَحتَهُ دَمٌ عَبيطٌ . (1)

المستدرک على الصحيحين عن ابن شهاب :قَدِمتُ دِمَشقَ وأنَا اُريدُ الغَزوَ ، فَأَتَيتُ عَبدَ المَلِكِ لِاُسَلِّمَ عَلَيهِ ، فَوَجَدتُهُ فى قُبَّهٍ عَلى فَرشٍ بِقُربِ القائِمِ وتَحتَهُ سِماطانِ ، فَسَلَّمتُ ثُمَّ جَلَستُ ، فَقالَ لى : يَابنَ شَهابٍ ، أ تَعلَمُ ما كانَ فى بَيتِ المَقدِسِ صَباحَ قَتلِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ؟ فَقُلتُ : نَعَم ، فَقالَ : هَلُمَّ ، فَقُمتُ مِن وَراءِ النّاسِ حَتّى أَتَيتُ خَلفَ القُبَّهِ ، فَحَوَّلَ إلَىَّ وَجهَهُ فَأَحنا عَلَىَّ فَقالَ ما كانَ ؟ فَقُلتُ لَم يُرفَع حَجَرٌ مِن بَيتِ المَقدِسِ إلّا وُجِدَ تَحتَهُ دَمٌ ، فَقالَ : لَم يَبقَ أحَدٌ يَعلَمُ هذا غَيرى وغَيرُکَ ، لا يَسمَعَنَّ مِنکَ أحَدٌ ، فَما حَدَّثتُ بِهِ حَتّى تُوُفِّىَ . (2)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 155 ح 4694 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 389 ح 326 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 346 عن أبى حمزه عن الإمام الصادق عليه السلام وعن سعيد بن المسيّب نحوه .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 122 ح 4591 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 567 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 389 ح 325 ، الرياض النضره : ج 3 ص 237 وراجع مقتل أمير المؤمنين : ص 113 ح 107 والمناقب للخوارزمى : ص 388 ح 404 والفصول المهمّه : ص 138 .

5 / 8 گریستن زمین

5 / 8گریستن زمینالمستدرک علی الصحیحین به نقل از اسماء انصاریه : شبی که علی علیه السلام کشته شد، در «ایلیاء» (1) هیچ سنگی را برنداشتند، مگر آن که زیر آن خون تازه دیده شد.

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن شهاب : به دمشق رفتم . آهنگ نبرد داشتم . پیش عبد الملک رفتم تا بر او سلام کنم. او را در قُبّه ای بر روی بساطی یافتم، نزدیک ستون که زیر او دو فرش گسترده بود . سلام دادم و نشستم. به من گفت: ای ابن شهاب! آیا می دانی صبح روز کشته شدن علی بن ابی طالب در بیت المقدس چه رخ داد؟ گفتم: آری. گفت: پس بیا. از پشت مردم رفتم تا به پشت قُبّه رسیدم . صورتش را به طرف من گرفت و خم شد و پرسید: چه اتّفاق افتاد؟ گفتم: هیچ سنگی را در بیت المقدّس برنداشتند ، مگر آن که زیر آن خون تازه بود. گفت: کسی جز من و تو این را نمی داند. مبادا کسی از تو بشنود! من با کسی در میان نگذاشتم تا او درگذشت.

.

1- .نام شهر بیت المقدس و معنای آن ، بیت اللّه (خانه خدا) است (معجم البلدان : ص 293) .

5 / 9تاريخُ شَهادَتِهِكان اغتيال الإمام عليه السلام على يد ابن ملجم على المشهور فى فجر اليوم التاسع عشر (1) من شهر رمضان . وكانت شهادته عليه السلام فى ليله الجمعه 2 الحادى والعشرين (2) من شهر رمضان سنه (40 ه) ، والذى يصادف ليله نزول القرآن . (3) وهناک أقوال اُخر حول تاريخ اغتياله وهى : اليوم السابع عشر ، (4) والحادى والعشرون (5) من شهر رمضان . كما ذُكرت أقوال اُخر حول تاريخ شهادته وهى : اليوم الثالث والعشرون ، (6) والتاسع عشر ، (7) والسابع عشر ، (8) والسابع والعشرون (9) من شهر رمضان سنه (40 ه) . وهناک اختلاف أيضا بين المؤرّخين حول سنّ الإمام عليه السلام حين شهادته ؛ فقد ذكر أكثر المؤرّخين والمحدّثين من الفريقين أنّ عمره الشريف كان (63 سنه) (10) بيد أنّ هناک أقوال اُخر فى هذا المضمار ، وهى : (58 سنه) (11) و(65 سنه) (12) و(64 سنه) . (13)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 9 و ص 19 ، الغيبه للطوسى : ص 195 ح158، إعلام الورى : ج1 ص309 ، روضه الواعظين : ص147؛ مقتل أمير المؤمنين:ص59 ح40 ، المناقب للخوارزمى: ص396 ح 416 وفيه «ضربه قبل دخول العشر الأواخر بليلتين» .

2- .الكافى : ج 1 ص 452 ، تهذيب الأحكام : ج9 ص178 ح714، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 191 ح 5433 ، الإرشاد : ج1 ص 9 ، إثبات الوصيّه : ص 165 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص212 ، إعلام الورى : ج 1 ص 309 ، روضه الواعظين : ص 147 ؛ المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 154 ح 4688 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 557 ح 939 ، مروج الذهب : ج 2 ص 426 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 59 ح 40 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 587 ، مقاتل الطالبيّين : ص 54 ، المناقب للخوارزمى : ص 396 ح 416 .

3- .الكافى : ج 1 ص 457 ح 8 ، الأمالى للصدوق : ص 397 ح 510 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 213 ، روضه الواعظين : ص 154 ؛ المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 154 ح 4688 ، التاريخ الكبير : ج 2 ص 363 الرقم 2760 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 157 ، الأخبار الطوال : ص 216 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 95 ح 88 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 586 .

4- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 253 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 584 و 585 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 151 و 152 ، مروج الذهب : ج 2 ص 426 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 112 الرقم 3789 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 15 .
5- .الكافى : ج 7 ص 52 ح 7 ، الغيبه للطوسى : ص 195 ح 157 ، إثبات الوصيّه : ص 164 ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 586 و 587 ، الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1118 ، المناقب للخوارزمى : ص 392 ح 411 .
6- .الكافى : ج 7 ص 52 ح 7 ، الغيبه للطوسى : ص 195 ح 157 ؛ الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1118 1120 ، المناقب للخوارزمى : ص 392 ح 411 .
7- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 559 ح 942 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 37 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 257 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 152 ، أسد الغابه : ج 4 ص 113 الرقم 3789 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 331 .
8- .المعجم الكبير : ج 1 ص 95 ح 164 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 136 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 584 ، المناقب للخوارزمى : ص 396 ح 416 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 331 .
9- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 39 ، الفتوح : ج 3 ص 281 .
10- .الكافى : ج 1 ص 452 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 212 ؛ المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 156 ح 4696 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 96 ح 165 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 136 ، التاريخ الصغير : ج 1 ص 107 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 258 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 151 ، مروج الذهب : ج 2 ص 358 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 10 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 64 ح 50 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 181 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 331 .
11- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 156 ح 4695 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 136 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 96 ح 166 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 11 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 63 ح 47 و 48 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 151 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 151 ؛ إثبات الوصيّه : ص 165 .
13- .مقاتل الطالبيّين : ص 54 ، التاريخ الصغير : ج 1 ص 107 .

5 / 9 تاریخ شهادتش

5 / 9تاریخ شهادتشترور امام علیه السلام به دست ابن ملجم، طبق مشهور، در سپیده دم نوزدهم ماه رمضان بود و شهادتش در شب جمعه (1) بیست و یکم از ماه رمضان سال چهلم هجری (2) و مصادف با شب نزول قرآن بود. در تاریخ ترور آن حضرت، گفته های دیگری نیز هست، مانند هفدهم و بیست و یکم ماه رمضان. در باره تاریخ شهادتش نیز اقوال دیگری هست: بیست و سوم، نوزدهم، هفدهم و بیست و هفتم ماه رمضان سال چهلم هجری . میان مورّخان درباره سنّ امام علیه السلام در هنگام شهادت نیز اختلاف دیده می شود. بیشتر محدّثان و مورّخان شیعه و اهل سنّت، عمر او را 63 سال ذکر کرده اند و البته در این مورد اقوال دیگری هم هست که عبارت است از 58 سال، 65 سال و 64 سال.

.

1- .زمان شهادت او را شب یکشنبه نیز گفته اند (الکافی : ج 1 ص 452) و نیز روز یکشنبه (مقتل أمیر المؤمنین : ص 61 ح 44 ، المناقب ، خوارزمی : ص 392 ح 411) .
2- .این مسئله مورد اتّفاق است و در همه منابع موجود ، آمده است .

ص: 382

. .

ص: 383

. .

الكافى :قُتِلَ عليه السلام فى شَهرِ رَمَضانَ لِتِسعٍ بَقينَ مِنهُ لَيلَةَ الأَحَدِ سَنَةَ أربَعينَ مِنَ الهِجرَهِ ، وهُوَ ابنُ ثَلاثٍ وسِتّينَ سَنَةً . (1)

الإرشاد :كانَت وَفاةُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام قُبَيلَ الفَجرِ مِن لَيلَهِ الجُمُعَهِ لَيلَةَ إحدى وعِشرينَ مِن شَهرِ رَمَضانَ سَنَةَ أربَعينَ مِنَ الهِجرَهِ قَتيلاً بِالسَّيفِ ، قَتَلَهُ ابنُ مُلجَمٍ المُرادِىُّ لَعَنَهُ اللّهُ فى مَسجِدِ الكوفَهِ ، وقَد خَرَجَ عليه السلام يوقِظُ النّاسَ لِصَلاهِ الصُّبحِ لَيلَةَ تِسعَ عَشَرَهَ مِن شَهرِ رَمَضانَ ، وقَد كانَ ارتَصَدَهُ مِن أوَّلِ اللَّيلِ لِذلِکَ ، فَلَمّا مَرَّ بِهِ فِى المَسجِدِ وهُوَ مُستَخفٍ بِأمرِهِ مُماكِرٌ بِإظهارِ النَّومِ فى جُملَهِ النِّيامِ ثارَ إلَيهِ فَضَرَبَهُ عَلى اُمِّ رَأسِهِ بِالسَّيفِ وكانَ مَسموما ، فَمَكَثَ يَومَ تِسعَهَ عَشَرَ ولَيلَةَ عِشرينَ ويَومَها ولَيلَةَ إحدى وعِشرينَ إلى نَحوِ الثُّلثِ الأَوَّلِ مِنَ اللَّيلِ ، ثُمَّ قَضى نَحبَهُ عليه السلام شَهيدا ، ولَقِىَ رَبَّهُ تَعالى مَظلوما . (2)

تاريخ اليعقوبى بَعدَ ذِكرِ إصابَهِ الإمامِ عليه السلام بِالسَّيفِ فى خَبَرٍ : أقامَ يَومَينِ وماتَ لَيلَةَ الجُمُعَهِ أوَّلَ لَيلَهٍ مِنَ العَشرِ الأَواخِرِ مِن شَهرِ رَمَضانَ سَنَةَ (40) ، ومِن شُهورِ العَجَمِ فى كانونِ الآخِرِ ، وهُوَ ابنُ ثَلاثٍ وسِتّينَ سَنَةً ، وغَسَّلَهُ الحَسَنُ ابنُهُ بِيَدِهِ ، وصَلّى عَلَيهِ وكَبَّرَ عَلَيهِ سَبعا ، وقالَ : أما إنَّهُ لا يُكَبِّرُ عَلى أحَدٍ بَعدَهُ ، ودُفِنَ بِالكوفَهِ فى مَوضِعٍ يُقالُ لَهُ الغَرِىُّ . (3)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 452 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 19 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 39 وفيهما «ليله الجمعه» .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 9 .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 212 .

الکافی:امام علیه السلام در بیست و یکم ماه رمضان ، شب یکشنبه ، سال چهلم هجری کشته شد، در حالی که 63 سال داشت.

الإرشاد:درگذشت امیر مؤمنان، پیش از فجر شب جمعه، شب بیست و یکم از ماه رمضان سال چهلم هجری بود که با شمشیر کشته شد. ابن ملجم مرادی که لعنت خدا بر او باد او را در مسجد کوفه شهید کرد، در حالی که وی برای بیدار کردن مردم برای نماز صبح در شب نوزدهم ماه رمضان بیرون شده بود. ابن ملجم از اوّل شب در کمین کشتن امام علیه السلام بود. چون حضرت در مسجد بر او گذشت و او هدف خود را پنهان می کرد و حیله گرانه وانمود می کرد که درمیان خفتگان به خواب رفته است ، به سوی حضرت پرید و با شمشیر زهرآلود بر فرق سر او زد. امام علیه السلام روز نوزدهم، شب بیستم، روز بیستم و شب بیست و یکم را تا حدود ثلث اوّل شب ، زنده بود . سپس شهید شد و مظلومانه به دیدار پروردگارش شتافت.

تاریخ الیعقوبی پس از یادکرد ضربت خوردن امام علیه السلام با شمشیر :امام علیه السلام دو روز زنده بود و شب جمعه، اولین شب از دهه آخر ماه رمضان سال چهلم هجری در گذشت، که از ماه های عجم در ماه کانون دوم (ژانویه) بود، در حالی که 63 سال داشت. فرزندش امام حسن علیه السلام او را غسل داد و بر او نماز خواند و هفت تکبیر بر او گفت و فرمود: «آگاه باشید که پس از او بر احدی این گونه تکبیر گفته نمی شود». در کوفه، در جایی که به آن «غَریّ» گفته می شود ، دفن شد.

.

المستدرک علی الصحیحین عن الحریث بن مخشی :إنَّ عَلِیّا قُتِلَ صَبیحَةَ إحدی وعِشرینَ مِن رَمَضانَ ، قالَ : فَسَمِعتُ الحَسَنَ بنَ عَلِیٍّ یَقولُ وهُوَ یَخطُبُ وذَکَرَ مَناقِبَ عَلِیٍّ فَقالَ : قُتِلَ لَیلَةَ اُنزِلَ القُرآنُ ، ولَیلَةَ اُسرِیَ بِعیسی ، ولَیلَةَ قُبِضَ موسی . قالَ : وصَلّی عَلَیهِ الحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ علیهماالسلام . (1)

الإمام الباقر علیه السلام :لَمّا قُبِضَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام قامَ الحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ علیهماالسلام فی مَسجِدِ الکوفَهِ ، فَحَمِدَ اللّهُ وأثنی عَلَیهِ وصَلّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قالَ : أیُّهَا النّاسُ إنَّهُ قَد قُبِضَ فی هذِهِ اللَّیلَهِ رَجُلٌ ما سَبَقَهُ الأَوَّلونَ ، ولا یُدرِکُهُ الآخِرونَ ، إنَّهُ کانَ لَصاحِبَ رایَهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ عَن یَمینِهِ جَبرَئیلُ وعَن یَسارِهِ میکائیلُ ، لا یَنثَنی حَتّی یَفتَحَ اللّهُ لَهُ . وَاللّهِ ما تَرَکَ بَیضاءَ ولا حَمراءَ إلّا سَبعُمِئهِ دِرهَمٍ فَضَلَت عَن عَطائِهِ ، أرادَ أن یَشتَرِیَ بِها خادِما لِأَهلِهِ . وَاللّهِ لَقَد قُبِضَ فِی اللَّیلَهِ الَّتی فیها قُبِضَ وَصِیُّ موسی یوشَعُ بنُ نونٍ ، وَاللَّیلَهِ الَّتی عُرِجَ فیها بِعیسَی ابنِ مَریَمَ ، وَاللَّیلَهِ الَّتی نَزَلَ فیها القُرآنُ . (2)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 154 ح 4688 ، الدرّ المنثور : ج 2 ص 226 عن الحریث بن مخشبی ؛ المناقب للکوفی : ج 2 ص 587 ح 1098 عن حریث بن المخش وفیهما إلی «موسی» .
2- .الکافی : ج 1 ص 457 ح 8 عن أبی حمزه ، الإرشاد : ج 2 ص 7 عن أبی إسحاق السبیعی وغیره ، بشاره المصطفی : ص 240 عن أبی الطفیل ، تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 213 ؛ المعجم الکبیر : ج 3 ص 80 ح 2725 ، الطبقات الکبری : ج 3 ص 38 کلاهما عن هبیره بن یریم ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 333 عن أبی خالد بن جابر ، مجمع الزوائد : ج 9 ص 202 ح 14798 عن أبی الطفیل وکلّها نحوه .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از حریث بن مخشی : علی علیه السلام صبحدم بیست و یکم رمضان کشته شد. شنیدم که حسن علیه السلام در خطبه ای در مناقب علی علیه السلام می گفت: «شب نزول قرآن کشته شد، شبی که عیسی علیه السلام را به معراج بردند، شبی که موسی علیه السلام جان باخت». [راوی] گوید: حسن بن علی علیهماالسلام بر وی نماز گزارد.

امام باقر علیه السلام :چون امیر مؤمنان وفات یافت، حسن بن علی علیهماالسلام در مسجد کوفه به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و سپس فرمود: «ای مردم! امشب، مردی از دنیا رفت که نه پیشینیان از او سبقت گرفتند و نه آیندگان به مقام او می رسند . او صاحب پرچم پیامبر خدا بود . از سمت راستش جبرئیل و از سوی چپ او میکائیل حرکت می کرد . باز نمی گشت تا آن که خداوند برایش فتح آورَد. به خدا سوگند، درهم و دیناری از خود بر جای نگذاشت، مگر هفتصد درهم که اضافه سهمش از بیت المال بود و می خواست با آن خدمتکاری برای خانواده اش بخرد. به خدا سوگند ، در شبی درگذشت که یوشع بن نون ، وصیّ موسی علیه السلام درگذشته بود، شبی که عیسی بن مریم علیهماالسلام به آسمانْ عروج داده شد، شبی که در آن قرآن نازل شد».

.

الإمام الحسن عليه السلام :قُتِلَ عَلِیٌّ لَیلَةً نَزَلَ القُرآنُ . (1)

المناقب لابن شهر آشوب :قُبِضَ [عَلِیٌّ عليه السلام] قَتیلاً فی مَسجِدِ الکوفَهِ وَقتَ التَّنویرِ لَیلَةَ الجُمُعَهِ ، لِتِسعَهَ عَشَرَ مَضَینَ مِن شَهرِ رَمَضانَ ، عَلی یَدَی عَبدِ الرَّحمنِ بنِ مُلجَمٍ المُرادِیِّ ، وقَد عاوَنَهُ وَردانُ بنُ مُجالِدٍ مِن تَیمِ الرُّبابِ ، وشَبیبُ بنُ بَجرَهَ ، وَالأَشعَثُ بنُ قَیسٍ ، وقُطامُ بِنتُ الأَخضَرِ ، فَضَرَبَهُ سَیفاً عَلی رَأسِهِ مَسموماً . (2)

.

1- .التاریخ الکبیر : ج 2 ص 363 الرقم 2760 ، تعجیل المنفعه : ص 117 ح 215 کلاهما عن خالد بن جابر عن أبیه .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 307 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 199 ح 1 .

امام حسن علیه السلام :علی علیه السلام شب نزول قرآن کشته شد.

المناقب ، ابن شهرآشوب :علی علیه السلام در مسجد کوفه ، هنگام سحرگاهِ شب جمعه نوزدهم ماه رمضان، به دست عبدالرحمان بن ملجم مرادی کشته شد ، در حالی که وردان بن مجالد از قبیله تَیْم الرَّباب و شبیب بن بجره و اشعث بن قیس و قُطام دختر اخضر با او همدستی کرده بودند. ابن ملجم ، شمشیری زهرآلود بر سر آن حضرت زد.

.

الفصل السادس: بعد الاستشهاد6 / 1التَّجهيزُ وَالدَّفنُفرحه الغرى عن اُمّ كلثوم بنت علىّ عليه السلام :آخِرُ عَهدِ أبى إلى أخَوَىَّ عليهماالسلام أن قالَ : يا بَنِىَّ إن أنَا مُتُّ فَغَسِّلانى ، ثُمَّ نَشِّفانى بِالبُردَهِ الَّتى نَشَّفتُم بِها رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وفاطِمَهَ عليهاالسلام ، ثُمَّ حَنِّطانى وسَجِّيانى عَلى سَريرى ، ثُمَّ انتَظِرا حَتّى إذَا ارتَفَعَ لَكُما مُقَدَّمُ السَّريرِ فَاحمِلا مُؤَخَّرَهُ ، قالَت : فَخَرَجتُ اُشَيِّعُ جِنازَهَ أبى ، حَتّى إذا كُنّا بِظَهرِ الغَرِىِّ رَكَزَ (1) المُقَدَّمُ فَوَضَعنَا المُؤَخَّرَ ، ثُمَّ بَرَزَ الحَسَنُ بِالبُردَهِ الَّتى نُشِّفَ بِها رَسولُ اللّهِ وفاطِمَهُ فَنَشَّفَ بِها أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ثُمَّ أخَذَ المِعوَلَ فَضَرَبَ ضَربَهً فَانشَقَّ القَبرُ عَن ضَريحٍ ، فَإذا هُوَ بِساجَهٍ مَكتوبٍ عَلَيها : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ هذا قَبرٌ ادَّخَرَهُ نوحُ النَّبِىُّ لِعَلِىٍّ وَصِىِّ مُحَمَّدٍ قَبلَ الطُّوفانِ بِسَبعِمِئَهِ عامٍ . قالَت اُمُّ كُلثومٍ : فَانشَقَّ القَبرُ ، فَلا أدرى أغارَ سَيِّدى فِى الأَرضِ أم اُسرِىَ بِهِ إلَى السَّماءِ ؟ إذ سَمِعتُ ناطِقاً لَنا بِالتَّعزِيَهِ : أحسَنَ اللّهُ لَكُمُ العَزاءَ فى سَيِّدِكُم وحُجَّهِ اللّهِ عَلى خَلقِهِ . (2)

.

1- .رَكزَ : ثبت بالأرض (اُنظر مجمع البحرين : ج 2 ص 728 «ركز») .
2- .فرحه الغرى : ص 34 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 216 ح 17 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 348 .

فصل ششم : پس از شهادت

6 / 1 تجهیز و خاکسپاری

فصل ششم : پس از شهادت6 / 1تجهیز و خاکسپاریفَرحه الغَریّ به نقل از اُمّ کلثوم دختر علی علیه السلام : آخرین سخن پدرم به برادرانم این بود که فرمود: «پسرانم! اگر مُردم، مرا غسل دهید . سپس با بُردی که با آن پیامبر خدا و فاطمه علیهاالسلام را خشک کردید ، مرا هم خشک کنید . آن گاه مرا حنوط کنید و در تابوتم قرار دهید . سپس منتظر بمانید تا وقتی که جلوی تابوتْ بلند شد، شما عقب آن را بلند کنید». [اُمّ کلثوم] گوید: من هم برای تشییع جنازه پدرم بیرون شدم، تا آن که به منطقه پشتِ غَری رسیدیم، که جلوی تابوت فرود آمد و ما عقب آن را پایین آوردیم. آن گاه ، حسن علیه السلام بُردی را که با آن پیامبر خدا و فاطمه علیهاالسلام را خشک کرده بودند ، بیرون آورد و امیر مؤمنان را با آن خشک کرد . آن گاه کلنگ را گرفت و ضربه ای زد .قبری در میان ضریحی شکافته شد و ناگاه ، قطعه ساجی پیدا شد که بر آن نوشته شده بود: «به نام خداوند بخشنده مهربان . این قبری است که نوح پیامبر برای علی وصیّ پیامبر، هفتصد سال پیش از توفانْ آماده ساخته است». اُمّ کلثوم گفت : قبر شکافته شد. نمی دانم سرورم در زمین نهان شد یا به آسمان برده شد؟ آن گاه صدایی را شنیدم که چنین تسلیتمان می گفت: «خداوندْ عزای شما را در باره سرورتان و حجّت خدا بر خلق، نیک گرداند!».

.

الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا اُصيبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ لِلحَسَنِ وَالحُسَينِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِما : غَسِّلانى وكَفِّنانى وحَنِّطانى وَاحمِلانى عَلى سَريرى ، وَاحمِلا مُؤَخَّرَهُ تُكفَيانِ مُقَدَّمَهُ ، فَإِنَّكُما تَنتَهِيانِ إلى قَبرٍ مَحفورٍ ، ولَحدٍ مَلحودٍ ، ولَبِنٍ مَوضوعٍ ، فَالحَدانى وأشرِجَا اللَّبِنَ عَلَىَّ ، وَارفَعا لَبِنَةً مِمّا يَلى رَأسى فَانظُرا ما تَسمَعانِ . فَأَخَذَا اللَّبِنَةَ مِن عِندِ الرَّأسِ بَعدَما أشرَجا عَلَيهِ اللَّبِنَ ، فَإِذا لَيسَ فِى القَبرِ شَىءٌ وإذا هاتِفٌ يَهتِفُ : أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام كانَ عَبدا صالِحا فَألحَقَهُ اللّهُ بِنَبِيِّهِ ، وكَذلِكَ يَفعَلُ بِالأَوصِياءِ بَعدَ الأَنبِياءِ ، حَتّى لَو أنَّ نَبِيّا ماتَ فِى المَشرِقِ وماتَ وَصِيُّهُ فِى المَغرِبِ لَأَلحَقَ اللّهُ الوَصِىَّ بِالنَّبِىِّ . (1)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن هارون بن سعد :كانَ عِندَ عَلِىٍّ مِسكٌ فَوَصّى أن يُحَنَّطَ بِهِ ، وقالَ : فَضلٌ مِن حَنوطِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (2)

الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا غُسِّلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام نودوا مِن جانِبِ البَيتِ : إن أخَذتُم مُقَدَّمَ السَّريرِ كُفيتُم مُؤَخَّرَهُ ، وإن أخَذتُم مُؤَخَّرَهُ كُفيتُم مُقَدَّمَهُ . (3)

العدد القويّه :ولَمّا تُوُفِّىَ عليه السلام غَسَّلَهُ ابناهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ وعَبدُ اللّهِ بنِ جَعفَرٍ ، وقيلَ : مُحَمَّدُ بنُ الحَنَفِيَّهِ ، وقيلَ : إنَّهُ لَم يُغَسَّل لِأَنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَداءِ . قيلَ : كُفِّنَ فى ثَلاثَهِ أثوابٍ بيضٍ لَيسَ فيها قَميصٌ ولا عِمامَهٌ ، وكانَ عِندَهُ مِن بَقايا حَنوطِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَحَنَّطوهُ بِها ، وصَلّى عَلَيهِ وَلَدُهُ الحَسَنُ عليه السلام ، وكَبَّرَ عَلَيهِ خَمساً ، وقيلَ : سِتّاً ، وقيلَ : سَبعاً . (4)

.

1- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 106 ح 187 ، فرحه الغرى : ص 30 كلاهما عن سعد الإسكاف .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 559 ح 943 ، المستدرک على الصحيحين : ج 1 ص 515 ح 1337 عن أبى وائل ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 563 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 115 الرقم 3789 نحوه ، الرياض النضره : ج 3 ص 237 عن هارون بن سعيد .

3- .الكافى : ج 1 ص 457 ح 9 ، فرحه الغرى : ص 31 كلاهما عن علىّ بن محمّد رفعه ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 64 .
4- .العدد القويّه : ص 242 ح 21 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 254 ح 56 وراجع جواهر المطالب : ج 2 ص 109 .

امام صادق علیه السلام :چون امیر مؤمنان ضربت خورد، به حسن و حسین درودهای خدا بر آنان باد فرمود: «مرا غسل دهید، کفن کنید، حنوط کنید، درون تابوتم بگذارید و عقب تابوت را بردارید، چون جلوی آن را دیگران برمی دارند . به قبر کَنده و آماده ای ولحد و خشتِ قبر فراهم شده ای می رسید. مرا در قبر بگذارید، خشت بر روی لحد بگذارید، از طرف سرم یک خشت را بردارید، ببینید چه می شنوید». آن دو بزرگوار ، خشتی از طرف سرِ لحد برداشتند، پس از آن که خشت های لحد را چیده بودند . دیدند در قبر چیزی نیست. ناگهان هاتفی ندا داد: «امیر مؤمنان ، بنده شایسته ای بود. خداوند او را به پیامبرش ملحق ساخت و با اوصیا پس از انبیا چنین می کند. حتّی اگر پیامبری در مشرق بمیرد و وصیّ او در مغرب از دنیا برود، خداوندْ وصی را به نبی ملحق می کند».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از هارون بن سعد : نزد علی علیه السلام مُشکی بود . وصیّت کرد که او را با آن حنوط کنند. فرمود: «اضافه ای از حنوط پیامبر خداست».

امام صادق علیه السلام :چون امیر مؤمنان را غسل دادند، از سوی خانه ندا آمد: «اگر جلوی تابوت را بگیرید، برای عقب آن کسانی هستند و اگر عقب آن را بگیرید، جلویش را دیگران می گیرند».

العدد القویّه:چون آن حضرت درگذشت، دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسلام و عبد اللّه بن جعفر او را غسل دادند. نیز گفته اند: محمّد بن حنفیه. نیز گفته اند: او را غسل ندادند، چرا که وی سالار شهیدان بود. گفته اند: در سه پارچه سفید که پیراهن و عمامه در آن سه نبود، کفن شد و نزد آن حضرت چیزی از باقی مانده حنوط پیامبر خدا بود که با آن حنوطش کردند. فرزندش حسن علیه السلام بر او نماز خواند و پنج تکبیر بر او گفت ، نیز گفته شده : شش یا هفت تکبیر.

.

الإرشاد عن حبّان بن علىّ العنزى عن مولىً لعلىّ عليه السلام :لَمّا حَضَرَت أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام الوَفاةُ قالَ لِلحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهماالسلام : إذا أنَا مُتُّ فَاحمِلانى عَلى سَريرى ، ثُمَّ أخرِجانى وَاحمِلا مُؤَخَّرَ السَّريرِ ؛ فَإِنَّكُما تُكفيانِ مُقَدَّمَهُ ، ثُمَّ ائتِيا بِىَ الغَرِيَّينِ ؛ فَإِنَّكُما سَتَرَيانِ صَخرَةً بَيضاءَ تَلمَعُ نورا ، فَاحتَفِرا فيها ؛ فَإِنَّكُما تَجِدانِ فيها ساجَةً ، فَادفِنانى فيها . قالَ : فَلَمّا ماتَ أخرَجناهُ وجَعَلنا نَحمِلُ مُؤَخَّرَ السَّريرِ ونُكفى مُقَدَّمَهُ ، وجَعَلنا نَسمَعُ دَويّا وحَفيفا حَتّى أتَينَا الغَرِيَّينِ ، فَإِذا صَخرَةٌ بَيضاءَ تَلمَع نورا ، فَاحتَفَرنا فَإِذا ساجَةٌ مَكتوبٌ عَلَيها : «مِمَّا ادَّخَرَ نوحٌ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ» . فَدَفَنّاهُ فيها ، وَانصَرَفنا ونَحنُ مَسرورونَ بِإِكرامِ اللّهِ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَلَحِقَنا قَومٌ مِنَ الشّيعَهِ لَم يَشهَدوا الصَّلاَةَ عَلَيهِ ، فَأَخبَرناهُم بِما جَرى وبِإِكرامِ اللّهِ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالوا : نُحِبُّ أن نُعايِنَ مِن أمرِهِ ما عايَنتُم . فَقُلنا لَهُم : إنَّ المَوضِعَ قَد عُفِّىَ أثَرُهُ بِوَصِيَّهٍ مِنهُ عليه السلام ، فَمَضَوا وعادوا إلَينا فَقالوا : إنَّهُمُ احتَفَروا فَلَم يَجِدوا شَيئا . (1)

6 / 2خُطبَهُ الإمامِ الحَسَنِ بَعدَ أبيهتاريخ الطبرى عن خالد بن جابر :سَمِعتُ الحَسَنَ يَقولُ لَمّا قُتِلَ عَلِىٌّ عليه السلام وقَد قامَ خَطيبا ، فَقالَ : لَقَد قَتَلتُمُ اللَّيلَهَ رَجُلاً فى لَيلَهٍ فيها نَزَلَ القُرآنُ ، وفيها رُفِعَ عيسَى بنُ مَريَمَ عليهاالسلام ، وفيها قُتِلَ يوشَعُ بنُ نونٍ فَتى موسى عليهماالسلام . وَاللّهِ ما سَبَقَهُ أحَدٌ كانَ قَبلَهُ ، ولا يُدرِكُهُ أحَدٌ يَكونُ بَعدَهُ ، وَاللّهِ إن كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَيَبعَثُهُ فِى السَّرِيَّهِ وجَبريلُ عَن يَمينِهِ وميكائيلُ عَن يَسارِهِ ، وَاللّهِ ما تَرَكَ صَفراءَ ولا بَيضاءَ إلّا ثَمانُمِئَهٍ أو سَبعُمِئَهٍ أرصَدَها لِخادِمِهِ . (2)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 23 ، إعلام الورى : ج 1 ص 393 ، فرحه الغرى : ص 36 عن حسّان بن علىّ القسرى عن مولى لعلىّ عليه السلام ، روضه الواعظين : ص 152 وراجع الخرائج والجرائح : ج 1 ص 234 ح 78 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 157 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 95 ح 88 عن جابر وفيه إلى «فتى موسى» ؛ روضه الواعظين : ص 154 عن حبيب بن عمرو نحوه .

6 / 2 خطبه امام حسن پس از پدرش

الإرشاد به نقل از حبّان بن علی عنزی، از غلامی آزاد شده علی علیه السلام : چون وفات امیر مؤمنان فرا رسید، به حسن و حسین علیهماالسلام فرمود: «وقتی که من مُردم، مرا درون تابوتم بگذارید. سپس تابوت مرا بیرون آورید. عقب تابوت را بردارید، که جلوی آن را برمی دارند. سپس مرا به «غَریَّین» (1) ببرید. آن جا سنگ سفید نورافشانی را خواهید دید. آن جا را حفر کنید. در آن جا تخته چوبی می بینید. مرا آن جا دفن کنید». چون وفات یافت، او را بیرون بردیم و عقب تابوت را برداشتیم و جلوی آن بلند شده بود. صدای زمزمه و خِش خِش می شنیدیم، تا به غریّین رسیدیم. آن جا سنگ سفید نورافشانی بود . آن جا را کندیم . به تخته چوبی برخوردیم که بر آن نوشته بود: «از آنچه نوح برای علی بن ابی طالب آماده کرده است». پس او را در آن دفن کردیم و از این که خداوند، امیر مؤمنان را مورد اکرام قرار داده، خوش حال برگشتیم. گروهی از شیعه به ما پیوستند که در نماز بر آن حضرت حضور نیافته بودند. آنچه را که گذشت و اکرام الهی را نسبت به امیر مؤمنان به آنان خبر دادیم. گفتند: دوست داریم آنچه را شما از قضیّه او دیدید، ما هم به چشم خود ببینیم. به آنان گفتیم: طبق وصیّت خود آن حضرت، نشانه های محلّ دفن را محو کردیم. رفتند و برگشتند و گفتند که آن جا را کاویدند، ولی چیزی نیافتند.

6 / 2خطبه امام حسن پس از پدرشتاریخ الطبری به نقل از خالد بن جابر : شنیدم حسن علیه السلام پس از کشته شدن علی علیه السلام به خطبه ایستاد و فرمود: «دیشب مردی را کشتید، در شبی که قرآن نازل شده و در این شب، عیسی بن مریم علیهماالسلام به آسمان رفته است و در این شب، یوشع بن نون، وصیّ موسی علیه السلام کشته شده است. به خدا سوگند ، کسی پیش از او به این شرافت دست نیافته و آیندگان نیز این شرافت را نخواهند یافت. به خدا سوگند، پیامبر خدا او را به جنگ می فرستاد، در حالی که جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او بود. به خدا ، درهم و دیناری از خود به جا نگذاشت، مگر هشتصد (یا هفتصد) درهم که آن را برای [خریدنِ] خادم ذخیره کرده بود».

.

1- .غريّين ، دو بنا مثل صومعه در پشت كوفه بود (معجم البلدان : ج 4 ص 196) .

خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن هبيره بن يريم :خَرَجَ إلَينَا الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ وعَلَيهِ عِمامَهٌ سَوداءُ ، فَقالَ : لَقَد كانَ فيكُم بِالأَمسِ رَجُلٌ ما سَبَقَهُ الأَوَّلونَ ولايُدرِكُهُ الآخِرونَ . وإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ فيهِ : لأُعطِيَنَّ الرّايَةَ غَدا رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، ويُقاتِلَ جَبرَئيلُ عَن يَمينِه وميكائيلُ عَن يَسارِهِ ، ثُمَّ لا تُرَدُّ رايَتُهُ حَتّى يَفتَحَ اللّهُ عَلَيهِ . ما تَرَکَ دينارا ولا دِرهَما إلّا سَبعُمِئَهِ دِرهَمٍ أخَذَها مِن عَطائِهِ ، أرادَ أن يَبتاعَ بِها خادِما لِأَهلِهِ . (1)

راجع : ص 380 (تاريخ شهادته) .

6 / 3فى رثاء الإمامالمناقب لابن شهرآشوب :رَثى الإمام الحسن عليه السلام علىّ بن أبى طالبٍ : أينَ مَن كانَ لِعِلمِ ال مُصطَفى فِى النّاسِ بابا أينَ مَن كانَ إذا ما قَحَطَ النّاسُ سَحابا أينَ مَن كانَ إذا نو دِىَ فِى الحَربِ استَجابا أينَ مَن كانَ دُعاهُ مُستَجابا ومُجابا ولَهُ عليه السلام : خَلِّ العُيونَ وما أرَد نَ مِنَ البُكاءِ عَلى عَلِىٍّ لا تَقبَلَنَّ مِنَ الخَلِىِّ فَليَسَ قَلبُکَ بِالخَلِىِّ للّهِ أنتَ إذَا الرِّحا لُ تَضَعضَعَت وَسَطَ النَّدِىِّ فَرَّجتَ غُمَّتَهُ ولَم تَرَکَن إلى فَشَلٍ وعِىٍّ ولَهُ عليه السلام : خَذَلَ اللّهُ خاذِليهِ ولا أغ مَدَ عَن قاتِليهِ سَيفَ الفَناءِ (2)

.

1- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 68 ح 22 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 426 ح 1720 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 548 ح 922 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 578 كلّها عن عمرو بن حبشى وص 579 ، صحيح ابن حبّان : ج 15 ص 383 ح 6936 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 188 ح 4802 عن عمر بن علىّ عن الإمام زين العابدين عليه السلام ، المعجم الكبير : ج 3 ص 79 ح 2719 2724 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 502 ح 42 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 38 ، مروج الذهب : ج 2 ص 426 كلّها نحوه وراجع الفتوح : ج 4 ص 282 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 313 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 241 .

6 / 3 در سوگ امام

خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از هبیره بن یَریم : حسن بن علی علیهماالسلام به نزد ما آمد، در حالی که عمامه سیاهی بر سر داشت. فرمود: «دیروز مردی میان شما بود که نه پیشینیان به او رسیدند و نه آیندگان به او خواهند رسید. همانا پیامبر خدا درباره او فرمود: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد، خدا و رسولش هم او را دوست دارند و جبرئیل از سمت راست او می جنگد و میکائیل از سمت چپش و پرچمش جز با فتح الهی برای او از صحنه نبرد برنمی گردد . هیچ درهم و دیناری برجای نگذاشت، مگر هفتصد درهم که از سهم خود او از بیت المال بود و می خواست با آن خادمی برای خانواده اش بخرد.

ر . ک : ص 381 (تاریخ شهادتش) .

6 / 3در سوگ امامالمناقب ، ابن شهرآشوب :امام حسن علیه السلام در سوگ امام علی علیه السلام چنین سرود: «کجاست آن که میان مردم باب علم [پیامبر] مصطفی بود؟ کجاست آن که در قحط سالی برای مردم، ابر بود؟ کجاست آن که چون به جنگ می خواندند پاسخ می داد؟ کجاست آن که دعایش مستجاب و پذیرفته بود؟». نیز از اشعار اوست: «چشم ها را بگذار بر علی هر چه می خواهند بگریند . بر این گریه، گلایه بی غمان را نپذیر چرا که قلب تو خالی از درد و غم نیست. چه شگفت مردی هستی! آن گاه که مهمانان سواره در مجلس و نزد تو فرود می آیند . اندوه او را برطرف می سازی بی آن که به سستی و خستگی بگروی» . نیز از آن حضرت است: «خدا خوار کننده او را خوار کند و شمشیر فنا را هرگز از سر قاتلانش غلاف نکند».

.

الكامل للمبرّد عن أبى الأسود الدُّئَلى فى رثاء الإمام علىّ عليه السلام : ألا أبلِغ مُعاوِيَهَ بنَ حَربٍ فَلا قَرَّت عُيونُ الشّامِتينا أ فى شَهرِ الصِّيامِ فَجَعتُمونا بِخَيرِ النّاسِ طُرّا أجمَعينا ! قَتَلتُم خَيرَ مَن رَكِبَ المَطايا ورَحَّلَها ومَن رَكِبَ السّفينا ومَن لَبِسَ النِّعالَ ومَن حَذاها ومَن قَرَأَ المثَانِىَ وَالمُبينا إذَا استَقبَلتَ وَجهَ أبى حُسَينٍ رَأَيتَ البَدرَ راعَ النّاظِرينا لَقَد عَلِمَت قُرَيشٌ حَيثُ كانَت بِأَنَّکَ خَيرُها حَسَبا ودِينا (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 150 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 438 ، مروج الذهب : ج 2 ص 428 وفيه «النور فوق» بدل «البدر راع» ، المعجم الكبير : ج 1 ص 103 وليس فيه البيت الخامس وفيه «خيسها» بدل «رحّلها» ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 265 وليس فيه البيت الثانى والخامس ، الفصول المهمّه : ص 138 ؛ روضه الواعظين : ص 153 وفيه «أكرمهم» بدل «رحّلها» وراجع أسد الغابه : ج 4 ص 116 الرقم 3789 ووفيات الأئمّه : ص 75 .

الکامل ، مبرّد به نقل از ابو الأسود دُئَلی در مرثیه امام علی علیه السلام : به معاویه بن حرب برسان که هرگز چشم شماتت کنندگان روشن مباد! آیا در ماه روزه، ما را به فاجعه شهادت بهترین همه انسان ها نشاندید؟ بهترین کسی را کشتید که بر مرکب ها سوار شد و آنها را رام کرد و به راه انداخت و بهترین کسی که بر کِشتی نشست. و بهترین کسی که کفش به پا کرد و راه پیمود و بهترین کسی که آیات مثانی (سوره حمد) و قرآن مبین را خواند. هرگاه با سیمای پدر حسین روبه رو می شدی ماه تمام را می دیدی که بینندگان را خیره می ساخت. قریش هرجا که بودند، می دانستند که تو در شرافت و دین از همه برتری.

.

الكامل للمبرّد عن أبى زبيد الطائى يَرثى عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام : إنَّ الكِرامَ عَلى ما كانَ مِن خُلقٍ رَهطُ امرِئٍ خارَهُ لِلدّينِ مُختارُ طَبٍّ بَصيرٍ بِأضغانِ الرِّجالِ ولَم يُعدَل بِحَبرِ رَسولِ اللّهِ أحبارُ وقَطرَهٍ قَطَرَت إذ حانَ مَوعِدُها وكُلُّ شَىءٍ لَهُ وَقتٌ ومِقدارُ حَتّى تَنَصَّلَها فى مَسجِدٍ طُهرٍ عَلى إمامٍ هُدىً إنْ مَعشَرٌ جاروا حُمَّت لِيَدخُلَ جَنّاتٍ أبو حَسَنٍ وأُوجِبَت بَعدَهُ لِلقاتِلِ النّارُ (1)

الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا قُتِلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ صَعصَعَةُ بنُ صوحانَ : ألا مَن لى بِنَشرِکَ يا اُخيّا ومَن لى أن أبُثَّکَ ما اُرَيّا طَوَتکَ خُطوبُ دَهرٍ قَد تَوَلّى کَذاکَ خُطوبُهُ نَشرا وطَيّا وکانَت فى حَياتِکَ لى عِظاتٌ وأنتَ اليَومَ أوعَظُ مِنکَ حَيّا (2)

.

1- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1123 .
2- .روضه الواعظين : ص 153 .

الکامل ، مبرّد به نقل از ابی زبید طایی در سوگ علی بن ابی طالب علیه السلام : نیکان بزرگوار، هر اخلاق برجسته ای که دارند همه مدیون و وابسته به مردی هستند که خداوند ، او را برای دین برگزید. طبیب بینایی که از انگیزه ها و کینه های مردان آگاه بود و حامل علم پیامبر بود و در این کار، همتا و همانندی نداشت. قطره ای بود که چون وقتش رسید، فرو چکید و هر چیز را زمان و اندازه ای معیّن است. تا آن که در مسجدی پاک، بر پیشوایی هدایتگر نشست اگر چه گروهی او را در پناه داشتند. مقدّر شد که ابو الحسن علیه السلام وارد بهشت شود و پس از او برای قاتلش آتش واجب گشت.

امام صادق علیه السلام :چون امیر مؤمنان کشته شد، صعصعه بن صُوحان چنین سرود: هلا ، برادرم! کیست که جای انس مرا به تو بگیرد؟ و کیست که شِکوه ام را نزد او برم؟ حوادث دهر گذرا، تو را دربر گرفت آری ، حوادث روزگار، این چنین می گسترد و درهم می پیچد. تو در حال حیات برایم موعظه ها داشتی و امروز، بیش از دوران حیاتت برایم مایه پند و موعظه ای.

.

المناقب لابن شهر آشوب عن أبى صالح :لَمّا قُتِلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ قالَ ابنُ عَبّاسٍ : هِذَا [اليَومَ] (1) نَقَصَ الفِقهُ وَالعِلمُ مِن أرضِ المَدينَهِ . ثُمَّ قالَ : إنَّ نُقصانَ الأَرضِ نُقصانُ عُلَمائِها وخِيارِ أهلِها ، إنَّ اللّهَ لا يَقبِضُ هذَا العِلمَ انتِزاعاً يَنتَزِعُهُ مِن صُدورِ الرِّجالِ، ولكِنَّهُ يَقبِضُ العِلمَ بِقَبضِ العُلَماءِ، حَتّى إذا لَم يَبقَ عالِمٌ اتَّخَذَ النّاسُ رُؤَساءَ جُهّالاً ، فَيُسألوا فَيُفتوا بِغَيرِ عِلمٍ ، فَيَضِلّوا وأضَلّوا . (2)

بحار الأنوار عن لوط بن يحيى عن أشياخه :لَمّا اُلحِدَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وَقَفَ صَعصَعَهُ بنُ صوحانَ العُبَدِىُّ عَلَى القَبرِ ، ووَضَعَ إحدى يَدَيهِ عَلى فُؤادِهِ وَالاُخرى قَد أخَذَ بِها التُّرابَ ويُضرِبُ بِهِ رَأسَهُ ، ثُمَّ قالَ : بِأبى أنتَ واُمّى يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ثُمَّ قالَ : هَنيئاً لَکَ يا أبَا الحَسَنِ ! فَلَقَد طابَ مَولِدُکَ ، وقَوِىَ صَبرُکَ ، وعَظُمَ جِهادُکَ ، وظَفِرتَ بِرَأيِکَ ، ورَبِحَت تِجارَتُکَ ، وقَدِمتَ عَلى خالِقِکَ ، فَتَلَقّاکَ اللّهُ بِبِشارَتِهِ ، وحَفَّتکَ مَلائِکَتُهُ ، وَاستَقرَرتَ فى جِوارِ المُصطَفى ، فَأکرَمَکَ اللّهُ بِجِوارِهِ ، ولَحِقتَ بِدَرَجَهِ أخيکَ المُصطَفى ، وشَرِبتَ بِکَأسِهِ الأَوفى ، فَاسأَلِ اللّهَ أن يَمُنَّ عَلَينا بِاقتِفائِنا أثَرَکَ وَالعَمَلِ بِسيرَتِکَ ، وَالمُوالاهِ لِأَولِيائِکَ ، وَالمُعاداهِ لِأَعدائِکَ ، وأن يَحشُرَنا فى زُمرَهِ أولِيائِکَ ، فَقَد نِلتَ ما لَم يَنَلهُ أحَدٌ ، وأدرَکتَ مالَم يُدرِکهُ أحَدٌ ، وجاهَدتَ فى سَبيلِ رَبِّکَ بَينَ يَدَى أخيکَ المُصطَفى حَقَّ جِهادِهِ ، وقُمتَ بِدينِ اللّهِ حَقَّ القِيامِ ، حَتّى أقَمتَ السُّنَنَ ، وأبَرتَ الفِتَنَ وَاستَقامَ الإِسلامُ ، وَانتَظَمَ الإِيمانُ ، فَعَلَيکَ مِنّى أفضَلُ الصَّلاهِ وَالسَّلامِ . بِکَ اشتَدَّ ظَهرُ المُؤمِنينَ ، وَاتَّضَحَت أعلامُ السُّبُلِ ، وأُقيمَتِ السُّنَنُ ، وما جُمِعَ لِأَحَدٍ مَناقِبُکَ وخِصالُکَ ، سَبَقتَ إلى إجابَهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مُقدِماً مُؤثِراً ، وسارَعتَ إلى نُصرَتِهِ ، ووَقَيتَهُ بِنَفسِکَ ، ورَمَيتَ سَيفَکَ ذَا الفَقارِ فى مَواطِنِ الخَوفِ وَالحَذَرِ ، قَصَمَ اللّهُ بِکَ کُلَّ جَبّارٍ عَنيدٍ ، ودَلَّ (3) بِکَ کُلَّ ذى بَأسٍ شَديدٍ ، وهَدَمَ بِکَ حُصونَ أهلِ الشِّرکِ وَالکُفرِ وَالعُدوانِ وَالرَّدى ، وقَتَلَ بِکَ أهلَ الضَّلالِ مِنَ العِدى ، فَهَنيئاً لَکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، کُنتَ أقرَبَ النّاسِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله قُرباً ، وأوَّلَهُم سِلماً ، وأکثَرَهُم عِلماً وفَهماً ، فَهَنيئاً لَکَ يا أبَا الحَسَنِ ، لَقَد شَرَّفَ اللّهُ مَقامَکَ ، وکُنتَ أقرَبَ النّاسِ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَسَباً ، وأوَّلَهُم إسلاماً ، وأوفاهُم يَقيناً ، وأشَدَّهُم قَلباً ، وأبذَلَهُم لِنَفسِهِ مُجاهِداً ، وأعظَمَهُم فِى الخَيرِ نَصيباً ؛ فَلا حَرَمَنَا اللّهُ أجرَکَ ، ولا أذَلَّنا بَعدَکَ ، فَوَاللّهِ لَقَد کانَت حَياتُکَ مَفاتِحَ لِلخَيرِ ومَغالِقَ لِلشَّرِّ ، وإنَّ يَومَکَ هذا مِفتاحُ کُلِّ شَرٍّ ومِغلاقُ کُلِّ خَيرٍ ، ولَو أنَّ النّاسَ قَبِلوا مِنکَ لَأکَلوا مِن فَوقِهِم ومِن تَحتِ أرجُلِهِم ، ولکِنَّهُم آثَرُوا الدُّنيا

عَلَى الآخِرَهِ . ثُمَّ بَكى بُكاءً شَديداَ وأبكى كُلّ مَن كانَ مَعَهُ ، وعَدَلوا إلَى الحَسَنِ وَالحُسَينِ ومُحَمَّدٍ وجَعفَرٍ وَالعَبّاسِ ويَحيى وعَونٍ وعَبدِ اللّهِ عليهم السلام ، فَعَزَّوهُم فى أبيهم صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ، وَانصَرَفَ النّاسُ ، ورَجَعَ أولادُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلاَم وشيعَتُهُم إلَى الكوفَهِ . (4)

.

1- .ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 308 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 236 ح 45 .
3- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّها بالمعجمه .
4- .بحار الأنوار : ج 42 ص 295 .

المناقب ، ابن شهرآشوب به نقل از ابو صالح : چون علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، ابن عبّاس گفت: امروز، از سرزمین مدینه، فقه و دانش کاسته شد. سپس گفت: کاهش زمین، به فقدان عالمان آن و بهترین های اهل زمین است. خداوندْ این دانش را از سینه مردان جدا نمی کند، بلکه با گرفتن دانشمندانْ دانش را می گیرد، تا آن جا که وقتی دانایی باقی نمانْد، مردمْ نادانان را به ریاست می پذیرند . پس آنان مورد سؤال قرار می گیرند و بدون آگاهی فتوا می دهند، که هم گم راه می شوند و هم گم راه می کنند.

بحار الأنوار به نقل از لوط بن یحیی، از اساتید روایتش : چون امیر مؤمنان به خاک سپرده شد ، صعصعه بن صُوحان عبدی کنار قبر ایستاد، دست بر دلش نهاد و با دست دیگر خاک برمی داشت و بر سر خود می ریخت . آن گاه گفت: پدر و مادرم فدایت، یا امیر مؤمنان! سپس گفت: گوارایت باد ، ای علی! پاک به دنیا آمدی . صبر تو نیرومند و جهاد تو عظیم بود و با فکر خویش به پیروزی رسیدی و تجارتت سودآور بود . به دیدار آفریدگارت رفتی و خداوند هم با بشارتْ تو را پذیرفت و فرشتگانْ تو را در بر گرفتند. در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله آرمیدی . خداوند هم با این جوار و همسایگی تو را کرامت بخشید . به رتبه برادرت مصطفی پیوستی و از جام سرشار او نوشیدی . از خداوند می خواهم که بر ما منّت نهد که پیرو تو باشیم و به سیره تو عمل کنیم و با دوستانت دوستی کنیم و با دشمنانت دشمن باشیم و ما را در زمره دوستانت برانگیزد. تو به مقامی رسیدی که کسی بدان نرسید و به درجه ای نایل شدی که کسی به آن رتبه نایل نشد، و به جهاد راستین در راه خدا و در پیش روی برادرت مصطفی پرداختی و آن گونه که باید به یاری دین خدا برخاستی، تا آن که سنّت ها را برپا داشتی و فتنه ها را ریشه کن ساختی . اسلامْ استوار و پا برجا شد و ایمانْ سامان یافت. پس بهترین درود و سلام از من بر تو باد! مؤمنان به تو پشتْ گرم شدند و با تو نشانه های راه، آشکار شد، سنّت ها برپا گشت و منقبت ها و خصلت های تو در هیچ کس فراهم نیامد. در پاسخ گویی به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله پیشتاز بودی، به یاری او شتافتی، جانت را سپر جانش ساختی و شمشیرت ذوالفقار را در صحنه های خوف و هراس، برکشیدی . با جهاد تو خداوندْ هر جبار سرکش را درهم شکست ، و با تو هر دلاورِ نیرومند ، خوار شد. خداوند به دست تو دژهای مشرکان و کافران و متجاوزان و فرومایگان را ویران ساخت و دشمنان گم راه را به دست تو

کشت. گوارا باد بر تو ، ای امیر مؤمنان ! از همه مردم به پیامبر خدا نزدیک تر بودی . اوّلین مسلمان و داناترین و فهیم ترینِ مردم بودی. گوارایت باد ، ای ابو الحسن ! خداوندْ جایگاهت را شرافت بخشید. در نسب و شرافت از همه مردم به پیامبر خدا نزدیک تر بودی و از همه زودتر مسلمان شدی . از همه یقینت سرشارتر، دلت استوارتر، در راه آن حضرتْ فداکارتر و در بهره ، خیر تو عظیم تر بود. خداوندْ ما را از پاداش تو محروم نگردانَد و پس از تو خوارمان نسازد. به خدا سوگند، زندگانی ات کلیدهای خیر و قفل های شر بود و امروز که شهید شدی، کلید بدی ها و قفل نیکی هاست. اگر مردمْ سخنت را می پذیرفتند ، از بالا و زیر پایشان از نعمت های الهی می خوردند؛ لیکن آنان دنیا را بر آخرت ترجیح دادند. آن گاه به شدّت گریست و همه همراهانش را گریاند. روی به امام حسن و امام حسین و محمّد و جعفر و عبّاس و یحیی و عون و عبد اللّه علیهم السلام کرده، در سوگ پدرشان که درود خدا بر او باد تسلیتشان گفتند. مردم برگشتند . فرزندان امیر مؤمنان و پیروان آنان نیز به کوفه بازگشتند.

.

الكافى عن اُسيد بن صفوان :لَمّا كانَ اليَومُ الَّذى قُبِضَ فيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ارتُجَّ المَوضِعُ بِالبُكاءِ ودَهِشَ النّاسُ كَيَومٍ قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، وجاءَ رَجُلٌ باكِيا وهُوَ مُسرِعٌ مُستَرجِعٌ وهُوَ يَقولُ : اليَومَ انقَطَعَت خِلافَةُ النُّبُوَّةِ ، حَتّى وَقَفَ عَلى بابِ البَيتِ الَّذى فيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : رَحِمَکَ اللّهُ يا أبَا الحَسَنِ ! كُنتَ أوَّلَ القَومِ إسلاما ، وأخلَصَهُم إيمانا ، وأشَدَّهُم يَقينا ، وأخوَفَهُم للّهِ ، وأعظَمَهُم عَناءً ، وأحوَطَهُم عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وآمَنَهُم عَلى أصحابِهِ ، وأفضَلَهُم مَناقِبَ ، وأكرَمَهُم سَوابِقَ ، وأرفَعَهُم دَرَجَةً ، وأقرَبَهُم مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأشبَهَهُم بِهِ هَديا وخُلقا وسَمتا وفِعلاً ، وأشرَفَهُم مَنزِلَةً ، وأكرَمَهُم عَلَيهِ ، فَجَزاکَ اللّهُ عَنِ الإِسلامِ وعَن رَسولِهِ وعَنِ المُسلِمينَ خَيرا . قَويتَ حينَ ضَعُفَ أصحابُهُ ، وبَرَزتَ حينَ استَكانوا ، ونَهَضتَ حينَ وَهِنوا ، ولَزِمتَ مِنهاجَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذ هَمَّ أصحابُهُ ، وكُنتَ خَليفَتَهُ حَقّا ، لَم تُنازِع ولَم تَضرُع بِرَغمِ المُنافِقينَ ، وغَيظِ الكافِرينَ ، وكَرهِ الحاسِدينَ ، وصُغرِ الفاسِقينَ . فَقُمتَ بِالأَمرِ حينَ فَشِلوا ، ونَطَقتَ حينَ تَتَعتَعوا ، ومَضَيتَ بِنورِ اللّهِ إذ وَقَفوا ، فَاتَّبَعوکَ فَهُدوا ، وكُنتَ أخفَضَهُم صَوتا ، وأعلاهُم قُنوتا ، وأقَلَّهُم كَلاما ، وأصوَبَهُم نُطقا ، وأكبَرَهُم رَأيا ، وأشجَعَهُم قَلبا ، وأشَدَّهُم يَقينا ، وأحسَنَهُم عَمَلاً ، وأعرَفَهُم بِالاُمورِ . كُنتَ وَاللّهِ يَعسوبا لِلدّينِ ، أوَّلاً وآخِرا : الأَوَّلُ حينَ تَفَرَّقَ النّاسُ ، وَالآخِرُ حينَ فَشِلوا ، كُنتَ لِلمُؤمنينَ أباً رَحيماً ، إذ صاروا عَلَيکَ عِيالاً ، فَحَمَلتَ أثقالَ ما عَنهُ ضَعُفوا ، وحَفِظتَ ما أضاعوا ، ورَعَيتَ ما أهمَلوا ، وشَمَّرتَ إذِ (1) اجتَمَعوا ، وعَلَوتَ إذ هَلِعوا ، وصَبَرتَ إذ أسرَعوا ، وأدرَكتَ أوتارَ ما طَلَبوا ، ونالوا بِکَ ما لَم يَحتَسِبوا . كُنتَ عَلَى الكافِرينَ عَذابا صَبّاً ونَهباً ، ولِلمُؤمِنينَ عَمَدا وحِصنا ، فَطِرتَ وَاللّهِ بِنَعمائِها وفُزتَ بِحِبائِها ، وأحرَزتَ سَوابِقَها ، وذَهَبتَ بِفَضائِلِها ، لَم تَفلُل حُجَّتُکَ ، ولَم يَزُغ قَلبُکَ ، ولَم تَضعُف بَصيرَتُکَ ، ولَم تَجبُن نَفسُکَ ولَم تَخُر . كُنتَ كَالجَبَلِ لا تُحَرِّكُهُ العَواصِفُ ، وكُنتَ كَما قالَ : آمَنَ النّاسُفى صُحبَتِکَ وذاتِ يَدِکَ ، وكُنتَ كَما قالَ : ضَعيفاً فى بَدَنِکَ ، قَوِيّاً فى أمرِ اللّهِ ، مُتَواضِعا فى نَفسِکَ ، عَظيما عِندَ اللّهِ ، كَبيرا فِى الأَرضِ ، جَليلاً عِندَ المُؤمِنينَ ، لَم يَكُن لِأَحَدٍ فيکَ مِهمَزٌ ، ولا لِقائِلٍ فيکَ مَغمَزٌ ، ولا لِأَحَدٍ فيکَ مَطمَعٌ ، ولا لِأَحَدٍ عِندَکَ هَوادَةٌ ، الضَّعيفُ الذَّليلُ عِندَکَ قَوِىٌّ عَزيزٌ حَتّى تَأخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ ، وَالقَوِىُّ العَزيزُ عِندَکَ ضَعيفٌ ذَليلٌ حَتّى تَأخُذَ مِنهُ الحَقَّ ، وَالقَريبُ وَالبَعيدُ عِندَکَ فى ذلِکَ سَواءٌ ، شَأنُکَ الحَقُّ وَالصِّدقُ وَالرِّفقُ ، وقَولُکَ حُكمٌ وحَتمٌ وأمرُکَ حِلمٌ وحَزمٌ ، ورأيُکَ عِلمٌ وعَزمٌ فيما فَعَلتَ ، وقَد نُهِجَ السَّبيلُ ، وسَهُلَ العَسيرُ وأطفِئَتِ النّيرانُ ، وَاعتَدَلَ بِکَ الدّينُ ، وقَوِىَ بِکَ الإِسلامُ ، فَظَهَرَ أمرُ اللّهِ ولَو كَرِهَ

الكافِرونَ ، وثَبَتَ بِکَ الإسلامُ وَالمُؤمِنونَ ، وسَبَقتَ سَبقا بَعيدا ، وأتعَبتَ مَن بَعدَکَ تَعَبا شَديدا ، فَجَلَلَتَ عَنِ البُکاءِ ، وعَظُمَت رَزِيَّتُکَ فِي السَّماءِ ، وهَدَّت مُصيبَتُکَ الأَنامَ ، فَإِنّا للّهِ وإنّا إِلَيهِ راجِعوَن ، رَضينا عَنِ اللّهِ قَضاهُ ، وسَلَّمنا للّهِ أمرَهُ ، فَوَاللّهِ لَن يُصابَ المُسلِمونَ بِمِثلِکَ أبَداً . کُنتَ لِلمُؤمِنينَ کَهفاً وحِصناً ، وقُنَّةً (2) راسِياً ، وعَلَى الکافِرينَ غِلظَةً وغَيظاً ، فَأَلحَقَکَ اللّهُ بِنَبِيِّهِ ، ولا أحرَمَنا أجرَکَ ، ولا أضَلَّنا بَعدَکَ . وسَکَتَ القَومُ حَتّى انقَضى کَلامُهُ وبَکى وبَکى أصحابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ طَلَبوهُ فَلَم يُصادِفوهُ . (3)

.

1- .فى المصدر : «إذا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بقيّه المصادر .
2- .القُنّه : أعلى الجبل ، وهو على الاستعاره (مجمع البحرين : ج 3 ص 1518 «قنن») .
3- .الكافى : ج 1 ص 454 ح 4 ، كمال الدين : ص 388 ح 3 ، الأمالى للصدوق : ص 312 ح 363 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 42 ص 303 ح 4 وج 100 ص 354 ح 1 .

الکافی به نقل از اُسید بن صفوان : روزی که امیر مؤمنان درگذشت، آن جا از صدای گریه به لرزه درآمد و مردم مثل روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مدهوش شدند. مردی گریان و شتابان و «إنا للّه وإنا إلیه راجعون» گویان آمد، در حالی که می گفت: «امروز، خلافتِ نبوّت قطع شد» تا آن که آمد و در مقابل درِ اتاقی که امیر مؤمنان در آن بود ایستاد و گفت: رحمت خدا بر تو باد، ای ابو الحسن! اولین مسلمان از این قوم بودی و در ایمان، خالص ترین آنان و در یقینْ استوارترین از همه خداترس تر بودی و بیش از همه رنج کشیدی و بیش از همه دور و بَر پیامبر خدا بودی و برای اصحاب او ایمن ترین بودی . مناقب تو از همه برتر، سابقه ات از همه ارجمندتر و درجه ات از همه بالاتر بود و به پیامبر خدا از همه نزدیک تر و در رفتار و اخلاق و شیوه و عمل، از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه تر بودی . منزلت تو والاتر و نزد آن حضرت از همه گرامی تر بود. خدایت از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانانْ پاداش نیکو دهد. آن گاه که اصحابش ضعیف شدند ، تو نیرومند شدی ، آن گاه که عقب نشستند تو به میدان شتافتی و آن گاه که سست شدند ، تو قیام کردی . آن گاه که اصحاب او در اندیشه های دیگر بودند، تو به شیوه رسول خدا پایبند ماندی، با آن که به حقْ جانشین او بودی . به رغم منافقان و خشم آوردن کافران و ناخشنودی حسودان و خواری و خفّت فاسقان درگیر نشدی و زاری نکردی. وقتی دیگران سست شدند،تو برای امر خدا به پا خاستی و چون در سخن گفتن ، تردید و درنگ کردند ، تو زبان گشودی . آن گاه که آنان ایستادند، تو با نور الهی پیش رفتی. آنان از تو پیروی کردند و هدایت شدند. صدایت از همه پایین تر و عبادتت از همه والاتر بود . از همه کم حرف تر و از همه درستگوتر، از همه بزرگ اندیشه تر و از همه دلیرتر و با یقین تر و نیکوکارتر و به کارها آشناتر بودی. به خدا سوگند که در اوّل و آخر ، سرور و سالار دین بودی : اوّل، آن گاه که مردم پراکنده شدند و آخر، آن گاه که سست گشتند. برای مؤمنانْ پدری مهربان بودی و آنان در کفالت تو بودند. باری را که دیگران از برداشتن آن ناتوان بودند ، تو بر دوش کشیدی و آنچه را تباه کردند ، تو نگه داشتی و آنچه را وا گذاشتند ، تو به آن پرداختی. وقتی فراهم گشتند، تو آستین بالا زدی و آن گاه که بی تاب شدند، تو والا شدی. آن گاه که شتاب کردند ، تو شکیبایی کردی و آنچه را طلب می کردند ، تو به چند برابرش رسیدی و آنان در سایه تو به آنچه نمی پنداشتند ، رسیدند. بر کافرانْ عذابی ریزان و دمان بودی و برای مؤمنانْ تکیه گاه و دژی استوار. به خدا سوگند ، تو با نعمت های ولایت و

خلافت سرشته شدی و از این عطیّه کامیاب گشتی و سوابق آن را به دست آوردی و فضیلت های آن را بردی. حجّت و دلیل تو کاسته نشد، قلبت به کژی دچار نگشت، بصیرتت ضعیف نشد، نترسیدی و فرو نیفتادی . همچون کوه بودی که تندبادها آن را از جای نمی جنبانند. آن گونه بودی که [پیامبر خدا]فرمود: مردم در هم نشینی و قدرت و توان تو ایمان آوردند ، و آن گونه بودی که [پیامبر صلی الله علیه و آله]فرمود: در بدن خود ضعیف، (1) امّا در کار خدا پرتوان! در پیش خود فروتن و نزد خداوند، بزرگوار! در زمینْ بزرگ بودی و نزد مؤمنان ، والا قدر! . هیچ گوینده ای را جای عیبجویی در تو نبود و احدی را درباره تو طمعی برای ناحق نبود و برای هیچ کس نزد تو ملاحظه کاری و سازش نبود. ناتوانِ زبون و خوار، نزد تو نیرومند و عزیز بود تا آن که حقّش را بستانی ، و نیرومند عزیز در نزد تو خوار و ناتوان بود، تا حق را از او بستانی [و به صاحبش برسانی]. نزدیک و دور، در نگاه عادلانه ات در حق برابر بودند. کار تو حق بود و راستی و مدارا . سخنت حکم قاطع و حتمی ، و فرمان تو بردباری و دوراندیشی بود و اندیشه ات دانش و تصمیم در آنچه کردی. به وسیله تو راهْ هموار گشت و دشواری آسان شد و آتش فتنه ها خاموش گشت و دینْ اعتدال گرفت و اسلامْ قوّت یافت . پس امر خدا چیره گشت، هرچند کافران خوش نداشتند . اسلام و مؤمنان با تو به ثبات و استقرار دست یافتند . بسیار پیش رفتی و پیشی گرفتی و آیندگانِ پس از خود را به رنج و زحمت شدید افکندی. تو فراتر از آنی که گریه جبرانت کند . داغ مصیبتت در آسمان، بزرگ به شمار آمد و مردم را خُرد کرد . إنا للّه وإنا إلیه راجعون ! به قضای الهی راضی هستیم و تسلیم فرمان اوییم. به خدا که هرگز مسلمانان به مصیبتی چون فقدان تو گرفتار نخواهند شد. برای مؤمنانْ پناه و دژ استوار و قلّه ای بلند بودی، و بر کافران، سختگیر و خشمگین. خدای متعالْ تو را به پیامبرش ملحق سازد و ما را از پاداش سوگواری محروم نسازد و پس از تو گم راهمان نکند. مردم ساکت بودند تا سخن او به پایان رسید . گریست و اصحاب پیامبر خدا نیز گریستند . پس هرچه او را جستجو کردند، نیافتندش.

.

1- .شاید مراد آن باشد که به جسم خود و مادیّات ، چندان اهمیّت نمی دادی .

ص: 406

. .

ص: 407

. .

6 / 4مَوقِفُ عائِشَهَ مِن قَتلِ الإمامِمقاتل الطالبيّين عن أبى البخترى :لَمّا أن جاءَ عائِشَهَ قَتلُ عَلِىٍّ عليه السلام سَجَدَت . (1)

الاستيعاب عن عائشه لَمّا بَلَغَها قَتلُ عَلِىٍّ عليه السلام : لِتَصنَعِ العَرَبُ ما شاءَت ؛ فَلَيسَ أحَدٌ يَنهاها . (2)

تاريخ الطبرى :لَمَّا انتَهى إلى عائِشَهَ قَتلُ عَلِىٍّ عليه السلام قالَت : فَأَلقَت عَصاها وَاستَقَرَّت بِهَا النَّوى كَما قَرَّ عَينا بِالإِيابِ المُسافِرُ فَمَن قَتَلَهُ ؟ فَقيلَ : رَجُلٌ مِن مُرادٍ ، فَقالَت : فَإِن يكُ نائِيا فَلَقَد نَعاهُ غُلامٌ لَيسَ فى فيهِ التُّرابُ فَقالَت زَينَبُ اِبنَهُ أبى سَلَمَهَ : أ لِعَلِىٍّ تَقولينَ هذا ؟ فَقالَت : إنّى أنسى ، فَإِذا نَسيتُ فَذَكِّرونى . (3)

.

1- .مقاتل الطالبيّين : ص 55 ؛ الجمل : ص 159 وفيه «خرّت ساجدةً شكرا على ما بلغها من قتله» .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 218 الرقم 1875 ، ذخائر العقبى : ص 201 ، الرياض النضره : ج 3 ص 237 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 150 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 438 ، مقاتل الطالبيّين : ص 55 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 40 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 263 وفيهما إلى «المسافر» ، جواهر المطالب : ج 2 ص 104 ؛ الجمل : ص 159 نحوه ، الشافى : ج 4 ص 355 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 340 ح 318 326 وراجع الأخبار الموفّقيّات : ص 131 ح 59 .

6 / 4 موضع عایشه در برابر کشته شدن امام

6 / 4موضع عایشه در برابر کشته شدن اماممقاتل الطالبیّین به نقل از ابو البختری : چون خبر کشته شدن علی علیه السلام به عایشه رسید، سجده کرد.

الاستیعاب:از عایشه نقل شده است که چون خبر کشته شدن علی علیه السلام به او رسید، گفت: اکنون عرب هرچه می خواهد بکند . کسی نیست که او را نهی کند!

تاریخ الطبری:چون خبر کشته شدن علی علیه السلام به عایشه رسید، این شعر را خواند: پس عصایش را افکند و آرزوها بدان آرام گرفت همان گونه که با آمدن مسافر از سفر ، دیده روشن می گردد. [سپس پرسید :] چه کسی او را کشت؟ گفتند: مردی از قبیله مراد. گفت: اگرچه دور بود، ولی اشکال ندارد . کسی که خبر مرگ او را آورد، پاینده باشد! زینب دختر ابی سلمه گفت: آیا درباره علی علیه السلام این حرف را می زنی؟ گفت: من فراموش می کنم . هرگاه از یادم رفت ، به یادم آورید!

.

6 / 5كَلامُ مُعاوِيَهَ لَمّا جىءَ بِنَعيِ الإمامِتاريخ دمشق عن المغيره :لَمّا جىءَ مُعاوِيَهُ بِنَعيِ عَلِىٍّ وهُوَ قائِلٌ مَعَ امرَأَتِهِ بِنتِ قَرَظَهَ فى يَومِ صائِفٍ قالَ : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، ماذا فَقَدوا مِنَ العِلمِ وَالحِلمِ وَالفَضلِ وَالفِقهِ ! فَقالَتِ امرَأَتُهُ : أنتَ بِالأَمسِ تطعَنُ فى عَينَيهِ وتَستَرجِعُ اليَومَ عَلَيهِ ؟ ! قالَ : وَيلَكِ ! لا تَدرينَ ماذا فَقَدوا مِن عِلمِهِ وفَضلِهِ وسَوابِقِهِ . (1)

6 / 6قِصاصُ ابنِ مُلجَمٍتهذيب الأحكام عن أبى مطر :لَمّا ضَرَبَ ابنُ مُلجَمٍ الفاسِقُ لَعَنَهُ اللّهُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ لَهُ الحَسَنُ عليه السلام : أقتُلُهُ ؟ قالَ : لا ، ولكِنِ احبِسهُ ؛ فَإِذا مُتُّ فَاقتُلوهُ ، وإذا مُتُّ فَادفِنونى فى هذَا الظَّهرِ فى قَبرِ أَخَوَىَّ هودٍ وصالِحٍ عليهماالسلام . (2)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 583 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 105 ح 94 وفيه «الخير» بدل «الحلم» ، المناقب للخوارزمى : ص 391 ح 408 نحوه .

2- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 33 ح 66 ، فرحه الغرى : ص 38 .

6 / 5 سخن معاویه، آن گاه که خبر وفات امام را به او دادند
6 / 6 قصاص ابن ملجم

6 / 5سخن معاویه، آن گاه که خبر وفات امام را به او دادندتاریخ دمشق به نقل از مغیره : چون خبر درگذشت علی علیه السلام به معاویه رسید، وی که با همسرش دختر قرظه در نیم روز یک روز گرم تابستانی خوابیده بود گفت: إنا للّه وإنّا إلیه راجعون ! چه دانش و بردباری و فضیلت و فقهی را از دست دادند! همسرش گفت: تو دیروز نیزه بر چشمش می زدی، امروز در مرگ او «إنا للّه ...» می گویی؟! گفت: وای بر تو! تو نمی دانی که با مرگ او چه علم و فضل و سوابقی را از کف دادند.

6 / 6قصاص ابن ملجمتهذیب الأحکام به نقل از ابو مطر : چون ابن ملجم فاسق که لعنت خدا بر او باد امیر مؤمنان را ضربت زد، حسن علیه السلام به امام علیه السلام گفت: او را بکشم؟ فرمود: «نه؛ ولی زندانی اش کن. اگر من مُردم ، او را بکُشید و اگر مُردم، مرا در همین پُشت، در قبر دو برادرم هود و صالح علیهماالسلام به خاک سپارید».

.

فضائل الصحابه لابن حنبل عن الحسن بن كثير عن أبيه :قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، خَلِّ بَينَنا وبَينَ مُرادٍ ؛ فَلا تَقومُ لَهُم زاعِبَهٌ (1) أو راعِيَهٌ أبَدا ، قالَ : لا ، ولكِنِ احبِسُوا الرَّجُلَ ، فَإِن أنَا مُتُّ فَاقتُلوهُ ، وإن أعِش فَالجُروحُ قِصاصٌ . (2)

مقاتل الطالبيّين عن عبد اللّه بن محمّد الأزدى :اُدخِلَ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ عَلى عَلِيٍّ ، ودَخَلتُ عَلَيهِ فيمَن دَخَلَ ، فَسَمِعتُ عَلِيّا يَقولُ : «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (3) إن أنَا مُتُّ فَاقتُلوهُ كَما قَتَلَنى ، وإن سَلِمتُ رَأَيتُ فيهِ رَأيى . (4)

الإرشاد :جاءَ النّاسُ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالوا لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ مُرنا بِأمرِكَ فى عَدُوِّ اللّهِ ؛ فَلَقَد أهلَكَ الاُمَّهَ وأفسَدَ المِلَّهَ ! فَقالَ لَهُم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : إن عِشتُ رَأَيتُ فيهِ رَأيى ، وإن هَلَكتُ فَاصنَعوا بِهِ ما يُصنَع بِقاتِلِ النَّبِيِّ ، اُقتُلوهُ ثُمَّ حَرِّقوهُ بَعدَ ذلِكَ بِالنّارِ . (5)

مسند ابن حنبل عن أبى تحيى :لَمّا ضَرَبَ ابنُ مُلجَمٍ عَلِيّا عليه السلام الضَّربَهَ قالَ عَلِيٌّ : اِفعَلوا بِهِ ما أرادَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أن يَفعَلَ بِرَجُلٍ أرادَ قَتلَهُ ، فَقالَ : اُقتُلوهُ ثُمَّ حَرِّقوهُ . (6)

.

1- .زَعَبَ البعيرُ بحملهِ : مَرّ به مُثقلاً (لسان العرب : ج 1 ص 449 «زعب») . وفى تاريخ دمشق : «راعيه أو راغيه» ، والراغيه : الناقه (اُنظر لسان العرب : ج 14 ص 330 «رغا») .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 560 ح 944 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 555 وراجع البدايه والنهايه : ج 8 ص 13 .
3- .المائده : 45 .
4- .مقاتل الطالبيّين : ص 49 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 99 ح168 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 146 ، المناقب للخوارزمى : ص 383 ح 401 والثلاثه الأخيره عن محمّد ابن الحنفيّه ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 435 نحوه ؛ الإرشاد : ج 1 ص 21 ، إعلام الورى : ج 1 ص 391 ، روضه الواعظين : ص 150 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 312 نحوه .

5- .الإرشاد : ج 1 ص 21 ، إعلام الورى : ج 1 ص 391 ، روضه الواعظين : ص 150 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 312 نحوه وفيه من «إن عشت ...» .
6- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 200 ح 713 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 560 ح 9065 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 155 ح 4692 عن أبى يحيى ، تهذيب الآثار (مسند علىّ بن أبى طالب) : ص 70 ح 6 كلاهما نحوه .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از حسن بن کثیر ، از پدرش : گفتم: ای امیر مؤمنان ! قبیله مراد را به ما واگذار کن، که برای آنان هرگز بار شتر و گله گوسفندی باقی نمانَد و نابودشان کنیم. فرمود: «نه ؛ ولی این مرد را زندانی کنید. اگر من مُردم ، او را بکُشید و اگر زنده ماندم، برای زخم [من]قصاص است».

مقاتل الطالبیّین به نقل از عبد اللّه بن محمّد ازدی : ابن ملجم ملعون را بر علی علیه السلام وارد کردند. من نیز با کسانی که وارد شدند، داخل رفتم. شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: «جان در برابر جان» . اگر مُردم، او را بکشید، همچنان که مرا کشت و اگر سالم ماندم، درباره آن فکر خواهم کرد».

الإرشاد:مردم نزد امیر مؤمنان آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان ! دستور خود را درباره این دشمن خدا بفرما، که امّت را هلاک کرد و آیین را تباه ساخت. امیر مؤمنان به آنان فرمود: «اگر زنده ماندم، خودم می دانم که چه کنم و اگر از دنیا رفتم، با او همان کنید که با قاتل پیامبر می کنند . او را بکشید، پس از آن به آتش بسوزانید».

مسند ابن حنبل به نقل از ابو تحیی : چون ابن ملجم به علی علیه السلام آن ضربت را زد، علی علیه السلام فرمود: «با او همان کنید که پیامبر خدا می خواست با کسی انجام دهد که قصد کشتن حضرتش را داشت» . پس فرمود: «بکشیدش و سپس بسوزانیدش».

.

تاريخ اليعقوبى :إجتَمَعَ النّاسُ ، فَبايَعُوا الحَسَنَ بنَ عَلِيٍّ ، وخَرَجَ الحَسَنُ ابنُ عَلِيٍّ إلَى المَسجِدِ الجامِعِ ، فَخَطَبَ خُطبَةً لَهُ طَويلَةً ، ودَعا بِعَبدِ الرَّحمنِ بنِ مُلجَمٍ ، فَقالَ عَبدُ الرَّحمنِ : مَا الَّذي أمَرَکَ بِهِ أبوکَ ؟ قالَ : أمَرَني أن لا أقتُلَ غَيرَ قاتِلِهِ ، وأن اُشبِعَ بَطنَکَ ، واُنعِمَ وِطاءَکَ ، فَإن عاشَ أقتَصُّ أو أعفو ، وإن ماتَ اُلحِقَنَّکَ بِهِ . فَقالَ ابنُ مُلجَمٍ : إن كانَ أبوکَ لِيَقولُ الحَقَّ ويَقضى بِهِ فى حالِ الغَضَبِ وَالرِّضا ، فَضَرَبَهُ الحَسَنُ بِالسَّيفِ ، فَالتَقاهُ بِيَدِهِ فَنَدَرَت (1) ، وقَتَلَهُ . (2)

الإرشاد :لَمّا قُضِىَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وفَرَغَ أهلُهُ مِن دَفنِهِ جَلَسَ الحَسَنُ عليه السلام وأمَرَ أن يُؤتِىَ بِابنِ مُلجَمٍ ، فَجىءَ بِهِ ، فَلَمّا وَقَفَ بَينَ يَدَيهِ قالَ لَهُ : يا عَدُوَّ اللّهِ ! ! قَتَلتَ أميرَ المُؤمِنينَ ، وأعظَمتَ الفَسادَ فِى الدّينِ . ثُمَّ أمَرَ بِهِ فَضُرِبَت عُنُقُهُ ، وَاستَوهَبَت اُمُّ الهَيثَمِ بِنتُ الأسوَدِ النَّخَعِيَّةُ جيفَتَهُ مِنهُ لِتَتَوَلّى إحراقَها ، فَوَهَبَها لَها ، فَأحرَقَتها بِالنّارِ . (3)

تاريخ الطبري :وقَد كانَ عَلِيٌّ نَهَى الحَسَنَ عَنِ المُثلَهِ ، وقالَ : يا بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، لا اُلفِيَنَّكُم تَخوضونَ دِماءَ المُسلِمينَ ، تَقولونَ : قُتِلَ أميرُ المُؤمِنينَ ، قُتِلَ أميرُ المُؤمِنينَ ! ألا لا يُقتَلَنَّ إلّا قاتِلى . انظُر يا حَسَنُ ؛ إن أنَا مُتُّ مِن ضَربَتِهِ هذِهِ فَاضرِبهُ ضَربَةً بِضَربَةٍ ، ولا تُمَثِّل بِالرَّجُلِ ؛ فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إيّاكُم وَالمُثلَةَ ولَو أنَّها بِالكَلبِ العَقورِ . فَلَمّا قُبِضَ عليه السلام بَعَثَ الحَسَنُ إلَى ابنِ مُلجَمٍ ، فَقالَ لِلحَسَنِ : هَل لَکَ فِىَّ خَصلَةٌ ؟ إنّى وَاللّهِ ما أعطَيتُ اللّهَ عَهداً إلّا وَفَيتُ بِهِ ، إنّى كُنتُ قَد أعطَيتُ اللّهَ عَهداً عِندَ الحَطيمِ أن أقتُلَ عَلِيّا ومُعاوِيَةَ أو أموتَ دونَهُما ، فَإن شِئتَ خَلَّيتَ بَينى وبَينَهُ ، ولَکَ اللّهَ عَلَىَّ إن لَم أقتُلهُ أو قَتَلتُهُ ثُمَّ بَقيتُ أن آتِيَکَ حَتّى أضَعَ يَدى فى يَدِکَ . فَقالَ لَهُ الحَسَنُ : أما وَاللّهِ حَتّى تُعايِنَ النّارَ فَلا . ثُمَّ قَدَّمَهُ فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ أخَذَهُ النّاسُ فَأدرَجوهُ فى بَوارى ، ثُمَّ أحرَقوهُ بِالنّارِ . (4)

.

1- .نَدَرَتْ : سَقَطت ووَقَعت (النهايه : ج 5 ص 35 «ندر») .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 214 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 22 عن أبى مخنف وإسماعيل بن راشد وأبى هشام الرفاعى وأبى عمرو الثقفى وغيرهم ، روضه الواعظين : ص 150 ،

المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 313 ، إعلام الورى : ج 1 ص 391 كلاهما نحوه ؛ الفصول المهمّه : ص 134 وراجع مقاتل الطالبيّين : ص 54 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 148 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 435 و 436 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 100 ح 168 نحوه ، تهذيب الآثار (مسند علىّ بن أبى طالب) : ص 75 ح 137 كلاهما عن إسماعيل بن راشد وليس فيهما قول النبىّ صلى الله عليه و آله ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 331 وليس فيه صدره نحوه .

تاریخ الیعقوبی:مردم جمع شدند و با حسن بن علی علیهماالسلام بیعت کردند. حسن بن علی علیهماالسلامبه مسجد جامع بیرون آمد و خطبه بلندی خواند و عبد الرحمان بن ملجم را فرا خواند. ابن ملجم گفت: پدرت تو را به چه چیز فرمان داد؟ فرمود: «مرا امر کرد که جز قاتلش را نکشم، شکمت را سیر کنم، جای تو را نرم سازم . اگر زنده ماند، خودش قصاص یا عفو می کند و اگر درگذشت، تو را به او ملحق کنم». ابن ملجم گفت: حقّا که پدرت در حال خشم و رضا حق می گفت و به حقْ داوری می کرد. حسن علیه السلام با شمشیر بر او ضربت زد. او ضربت را با دست گرفت . دستش قطع شد . آن گاه [حسن علیه السلام] او را کشت.

الإرشاد:چون علی علیه السلام درگذشت و خانواده اش از خاکسپاری او آسودند، حسن علیه السلام نشست و فرمود تا ابن ملجم را آوردند. چون در مقابل امام علیه السلام ایستاد، ایشان فرمود: «ای دشمن خدا! امیر مؤمنان را کشتی و فساد بزرگی در دین پدید آوردی». سپس دستور داد گردنش را زدند. امّ هیثم دختر اسود نخعی جسد او را درخواست کرد تا عهده دار سوزاندنش شود. امام علیه السلام جسدش را به او داد . او هم با آتش آن را سوزاند.

تاریخ الطبری :علی علیه السلام حسن علیه السلام را از مُثله کردن [قاتلش] نهی کرده و فرموده بود: «ای فرزندان عبد المطّلب! مبادا شما را چنین بیابم که به ریختن خون های مسلمانان پرداخته اید و می گویید: امیر مؤمنان کشته شد، امیر مؤمنان کشته شد ! آگاه باشید، به قصاص خون من جز قاتلم کشته نشود. حسن! بنگر اگر من از این ضربتْ جان باختم، او را تنها یک ضربت درمقابل آن ضربت بزن و این مرد را مُثله نکن ، که من از پیامبر خدا شنیدم می فرمود: از مثله کردن بپرهیزید، هرچند که درباره سگ هار و درنده باشد! ». چون حضرت وفات یافت، امام حسن علیه السلام فرستاد ابن ملجم را آوردند. ابن ملجم به امام علیه السلام گفت: آیا می خواهی برایت چیزی بگویم؟ به خدا سوگند ، من هرگز عهدی با خدا نبستم ، مگر آن که به آن وفا کردم. من کنار خانه خدا با خدا عهد بستم که علی و معاویه را بکشم یا در این راه کشته شوم. اگر بخواهی، مرا آزاد کن تا در پی کشتن معاویه بروم . برای توست عهد خدا بر گردن من که اگر او را نکشتم، یا اگر کشتم و زنده ماندم، که پیش تو آیم و دستم را در دستت بگذارم . حسن علیه السلام فرمود: «نه به خدا سوگند، مگر

آن که آتش را ببینی!». سپس او را پیش کشید و کشت. آن گاه مردم جسدش را گرفته ، در حصیر پیچاندند و به آتش کشیدند.

.

6 / 7مَكانُ قَبرِ الإمامِالإمام الباقر عليه السلام :كانَ فى وَصِيَّهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلاَم : أن أخرِجونى إلَى الظَّهرِ فَإذا تَصَوَّبَت أقدامُكُم وَاستَقبَلَتكُم ريحٌ فَادفِنونى ، وهُوَ أوَّلُ طورِ سَيناءَ ، فَفَعَلوا ذلِکَ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ يَأتِى النَّجَفَ ويَقولُ : وادِى السَّلامِ ومَجمَعُ أرواحِ المُؤمِنينَ ونِعمَ المَضجَعُ لِلمُؤمِنِ هذَا المَكانُ . وكانَ يَقولُ : اللّهُمَّ اجعَل قَبرى بِها . (2)

فرحه الغرى عن أحمد بن حباب :نَظَرَ أميرُ المُؤمِنينَ إلى ظَهرِ الكوفَهِ فَقالَ : ما أحسَنَ ظَهرَکَ ، وأطيَبَ قَعرَکَ ! اللّهُمَّ اجعَل قَبرى بِها . (3)

.

1- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 34 ح 69 ، فرحه الغرى : ص 50 كلاهما عن الثمالى ، جامع الأخبار : ص 73 ح 94 .
2- .تاريخ دمشق : ج 1 ص 213 عن محمّد بن مسلم .
3- .فرحه الغرى : ص 31 ، إرشاد القلوب : ص 439 .

6 / 7 جای قبر امام

6 / 7جای قبر امامامام باقر علیه السلام :در وصیّت امیر مؤمنان بود که مرا به پشتِ کوفه بیرون ببرید، هر جا که گام هایتان پایین آمد و بادی به سوی شما وزید، آن جا دفنم کنید. آن جا آغاز طور سیناست. پس چنان کردند.

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان به نجف می رفت و می فرمود: «وادی السّلام ، محلّ گرد آمدن روح های مؤمنان است و این جا برای مؤمنْ آرامگاه خوبی است» و می فرمود: «خداوندا ! قبر مرا در این جا قرار بده».

فَرحه الغَریّ به نقل از احمد بن حباب : امیر مؤمنان به پشت کوفه نگاه کرد و فرمود: «چه نیکوست پشت تو و چه پاک است ژرفای تو! خدایا ، قبر مرا در این جا قرار بده !».

.

تهذيب الأحكام عن أبى طالب :سَأَلتُ الحَسَنَ بنَ عَلِىٍّ عليهماالسلام : أينَ دَفَنتُم أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : عَلى شَفيرِ الجُرُفِ ، ومَرَرنا بِهِ لَيلاً عَلى مَسجِدِ الأَشعَثِ ، وقالَ : اِدفِنونى فى قَبرِ أخى هودٍ عليه السلام . (1)

الإرشاد عن جابر بن يزيد :سَأَلتُ أبا جَعفَرٍ مُحَمَّدَ بنَ عَلِىٍّ الباقِرَ عليه السلام : أينَ دُفِنَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ : دَفَنَ بِناحِيَهِ الغَرِيَّينِ ، ودُفِنَ قَبلَ طُلوعِ الفَجرِ ، ودَخَلَ قَبرَهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ ومُحَمَّدٌ بَنو عَلِىٍّ عليه السلام وعَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ عليه السلام . (2)

فرحه الغرى عن أبى بصير :سَأَلتُ أباجَعفَرٍ عليه السلام عَن قَبرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ؛ فَإِنَّ النّاسَ قَدِ اختَلَفوا فيهِ ، قالَ : إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام دُفِنَ مَعَ أبيهِ نوحٍ فى قَبرِهِ ، قُلتُ : جُعِلتُ فِداکَ مَن تَوَلّى دَفنَهُ ؟ فَقالَ : رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَعَ الكِرامِ الكاتِبينَ بِالرَّوحِ وَالرَّيحانِ . (3)

تهذيب الأحكام عن أبى بصير:قُلتُ لِأَبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام : أينَ دُفِنَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ : دُفِنَ فى قَبرِ أبيهِ نوحٍ عليه السلام قُلتُ : وأينَ قَبرُ نوحٍ ؟ النّاسُ يَقولونَ : إنَّهُ فِى المَسجِدِ ، قالَ : لا ، ذاکَ فى ظَهرِ الكوفَهِ . (4)

الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا قُبِضَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام أخرَجَهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ ورَجُلانِ آخَرانِ ، حَتّى إذا خَرَجوا مِنَ الكوفَهِ تَرَكوها عَن أيمانِهِم ، ثُمَّ أخَذوا فِى الجَبّانَهِ حَتّى مَرّوا بِهِ إلَى الغَرِىِّ ، فَدَفَنوهُ وسَوَّوا قَبرَهُ فَانصَرَفوا . (5)

.

1- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 34 ح 67 ، جامع الأخبار : ص 72 ح 92 ، فرحه الغرى : ص 38 وزاد فى آخره «وصالح» ؛ مقاتل الطالبيّين : ص 54 عن الحسن بن علىّ الخلال عن جدّه نحوه وفيه «حتى خرجنا به إلى الظهر بجنب الغرى» بدل «قال : ادفنونى ...» .
2- .الإرشاد : ج1 ص24 ، إعلام الورى : ج 1 ص 393 ، فرحه الغرى : ص 51 ، بحار الأنوار : ج42 ص220 ح26 .

3- .فرحه الغرى : ص 48 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 218 ح 22 .
4- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 34 ح 68 ، جامع الأخبار : ص 73 ح 93 ، فرحه الغرى : ص 70 وص 64 .
5- .الكافى : ج 1 ص 458 ح 11 ، فرحه الغرى : ص 90 كلاهما عن عبد اللّه بن بكير عن بعض أصحابنا .

تهذیب الأحکام به نقل از ابو طالب : از حسن بن علی علیهماالسلام پرسیدم: امیر مؤمنان را کجا به خاک سپردید؟ گفت: «بر کناره سراشیبی. یک شب با او بر مسجد اشعث گذشتیم و فرمود: مرا در قبر برادرم هود علیه السلام دفن کنید».

الإرشاد به نقل از جابر بن یزید : از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: امیر مؤمنان کجا به خاک سپرده شد؟ فرمود: «در سمتِ غَرِیَّین دفن شد. دفن او پیش از دمیدن صبح بود. حسن و حسین علیهماالسلام و محمّد بن حنفیّه فرزندان علی علیه السلام و عبد اللّه بن جعفر ، وارد قبر او شدند».

فَرحه الغَریّ به نقل از ابو بصیر : از امام باقر علیه السلام درباره مدفن امیر مؤمنان پرسیدم، چون مردم درباره آن اختلاف داشتند. فرمود: «امیر مؤمنان همراه پدرش نوح علیه السلام در قبر او دفن شد». گفتم: فدایت شوم! چه کسی او را به خاک سپرد؟ فرمود: «پیامبر خدا همراه با فرشتگان کاتب و روح و ریحان».

تهذیب الأحکام به نقل از ابو بصیر : به امام صادق علیه السلام گفتم : امیر مؤمنان کجا دفن شد؟ فرمود: «در قبر پدرش نوح علیه السلام دفن شد». پرسیدم: قبر نوح کجاست؟ مردم می گویند که در مسجد است. فرمود: «نه؛ در پشتِ کوفه است».

امام صادق علیه السلام :چون امیر مؤمنان جان باخت، حسن و حسین علیهماالسلام و دو مرد ، دیگر او را بیرون بردند، تا آن که از کوفه بیرون شدند و کوفه را در سمت راست خویش قرار دادند و از سمت گورستان [کوفه]رفتند تا به غَری رسیدند. او را آن جا به خاک سپردند و قبر را صاف کردند و برگشتند.

.

فرحه الغرى عن عبد الرحيم القصير :سَأَلتُ أبا جَعفَرٍ عليه السلام عَن قَبرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مَدفونٌ فى قَبرِ نوحٍ . قالَ : قُلتُ : ومَن نوحٌ ؟ قالَ : نوحٌ النَّبِىُّ عليه السلام . قُلتُ : كَيفَ صارَ هكَذا ؟ فَقالَ : إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ صِدّيقٌ ، هَيَّأَ اللّهُ لَهُ مَضجَعَهُ فى مَضجَعِ صِدّيقٍ . يا عَبدَ الرَّحيمِ ، إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخبَرَنا بِمَوتِهِ وبِالمَوضِعِ الَّذى دُفِنَ فيهِ ، وأنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لَهُ حَنوطا مِن عِندِهِ مَعَ حَنوطِ أخيهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأخبَرَهُ أنَّ المَلائِكَةَ تُنزِلُهُ قَبرَهُ ، فَلَمّا قُبِضَ عليه السلام كانَ فيما أوصى بِهِ ابنَيهِ الحَسَنَ والحُسَينَ عليهماالسلامإذ قالَ لَهُما : إذا مُتُّ فَغَسِّلانى وحَنِّطانى وَاحمِلانى بِاللَّيلِ سِرّا ، وَاحمِلا يا بَنِىَّ بِمُؤَخَّرِ السَّريرِ وَاتبَعاهُ ، فَإذا وُضِعَ فَضَعا ، وَادفِنانى فِى القَبرِ الَّذى يوضَعُ السَّريرُ عَلَيهِ ، وَادفِنانى مَعَ مَن يُعينُكُما عَلى دَفنى فِى اللَّيلِ ، وسَوِّياهُ . (1)

فرحه الغرى عن أبى بكر بن عيّاش :سَأَلتُ أبا حَصينٍ وَالأَعمَشَ وغَيرَهُم فَقُلتُ : أخبَرَكُم أَحَدٌ أَنَّهُ صَلّى عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام أو شَهِدَ دَفنَهُ ؟ قالوا : لا ، فَسَأَلتُ أباكَ مُحَمَّدَ بنَ السّائِبِ فَقالَ : أُخرُج بِهِ لَيلاً ، وخَرَجَ بِهِ الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلام ومُحَمَّدُ بنُ الحَنَفِيَّهِ وعَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ وعِدَّةٌ مِن أهلِ بَيتِهِ ، فَدُفِنَ فى ظَهرِ الكوفَهِ ، فَقُلتُ لِأَبيكَ : لِمَ فَعَلَ بِهِ ذلِكَ ؟ قالَ : مَخافَةَ أن يَنبُشَهُ الخَوارِجُ وغَيرُهُم . (2)

تاريخ اليعقوبى :دُفِنَ بِالكوفَهِ فى مَوضِعٍ يُقالُ لَهُ : الغَرِىُّ . (3)

.

1- .فرحه الغرى : ص 49 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 219 ح 23 .
2- .فرحه الغرى : ص 124 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 222 ح 30 ؛ مقتل أمير المؤمنين : ص 79 .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 213 .

فَرحه الغَریّ به نقل از عبدالرحیم قصیر : از امام باقر علیه السلام درباره قبر امیر مؤمنان پرسیدم. فرمود: امیر مؤمنان در قبر نوح علیه السلام دفن شده است». گفتم: نوح کیست؟ فرمود: «نوحِ پیامبر». گفتم چگونه چنین شد؟ فرمود: امیر مؤمنان صدّیق است . خداوندْ آرامگاه او را در قبر یک صدّیق قرار داد . ای عبد الرحیم ! پیامبر خدا ما را از رحلت آن حضرت و محلّ دفن وی خبر داده بود. خداوند متعال برای او از پیشِ خود ، حنوطی با حنوط برادرش پیامبر خدا فرستاده بود و به وی خبر داده بود که فرشتگانْ او را وارد قبرش می کنند. چون حضرت درگذشت، جزو وصیّت هایش به دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسلام چنین بود: هرگاه جان دادم، مرا غسل دهید، حنوط کنید و شبانه و مخفیانه مرا بردارید . فرزندانم ! عقبِ تابوت را بردارید و در پی آن روید، هرگاه [جلوی تابوت]پایین آمد، شما هم زمین بگذارید و مرا در قبری دفن کنید که تابوت بر روی آن گذاشته می شود و مرا به کمک کسانی که برای دفنم یاری تان می کنند، شبانه به خاک بسپارید و محلّ دفن را هموار کنید ».

فَرحه الغَریّ به نقل از ابو بکر بن عیّاش : از ابو حُصَین و اَعمش و دیگران پرسیدم : آیا کسی به شما خبر داده است که بر امیرمؤمنان نماز خوانده یا شاهد دفن او بوده؟ گفتند: نه. از پدرت محمّد بن سائب پرسیدم . گفت: حضرت را شبانه بیرون بردند. حسن و حسین علیهماالسلام ، محمّد حنفیّه، عبد اللّه بن جعفر و تعدادی از افراد خانواده اش او را بیرون بردند و در پشت کوفه به خاک سپرده شد. به پدرت گفتم: چرا چنین کردند؟ گفت: بیم آن داشتند که خوارج و دیگران قبر او را بشکافند.

تاریخ الیعقوبی:امام علیه السلام در منطقه کوفه در محلّی به نام «غَریّ» به خاک سپرده شد.

.

6 / 8إخفاءُ قَبرِ الإِمامِالإمام الصادق عليه السلام :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام أمَرَ ابنَهُ الحَسَنَ أن يَحفِرَ لَهُ أربَعَةَ قُبورٍ فى أربَعَهِ مَواضِعَ : فِى المَسجِدِ ، وفِى الرُّحبَهِ ، وفِيالغَرِىِّ ، وفى دارِ جَعدَهَ بنِ هُبَيرَهَ ، وإنَّما أرادَ بِهذا أن لا يَعلَمَ أحَدٌ مِن أعدائِهِ مَوضِعَ قَبرِهِ عليه السلام . (1)

إرشاد القلوب :لَمّا قُبِضَ وغُسِّلَ وكُفِّنَ اُخرِجَ إلى مَسجِدِ الكوفَهِ أربَعُ تَوابيتَ فَصُلِّىَ عَلَيها ، ثُمَّ اُدخِلَ تابوتٌ إلَى البَيتِ وَالثَّلاثَهُ الباقِيَهُ مِنها ما بُعِثَ إلى جَهَهِ بَيتِ اللّهِ الحَرامِ ، ومِنها ما حُمِلَ إلى مَدينَهِ الرَّسولِ ، ومِنها ما نُقِلَ إلَى البَيتِ المُقدِسِ ، وفَعَلَ ذلِکَ لِاءِخفائِهِ عليه السلام . (2)

6 / 9ظُهورُ قَبرِ الإِمامِكتاب من لا يحضره الفقيه عن صفوان عن الإمام الصادق عليه السلام :سارَ وأنَا مَعَهُ فِى القادِسِيَّهِ حَتّى أشرَفَ عَلَى النَّجَفِ ... ثُمَّ قالَ عليه السلام : اِعدِلِ بِنا ، قالَ : فَعَدَلتُ بِهِ فَلَم يَزَل سائِرا حَتّى أتَى الغَرِىَّ ، فَوَقَفَ عَلَى القَبرِ فَساقَ السَّلامَ مِن آدَمَ عَلى نَبِىٍّ نَبِىٍّ عليهم السلام وأنَا أسوقُ السَّلامَ مَعَهُ حَتّى وَصَلَ السَّلامُ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ خَرَّ عَلَى القَبرِ فَسَلَّمَ عَلَيهِ وعَلا نَحيبَهُ ، ثُمَّ قامَ فَصَلّى أربَعَ رَكَعاتٍ وفى خَبَرٍ آخَرَ : سِتَّ رَكَعاتٍ وصَلَّيتُ مَعَهُ ، وقُلتُ لَهُ : يَابنَ رَسولِ اللّهِ ما هذَا القَبرُ ؟ قالَ: هذَا القَبرُ قَبرُ جَدّى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام . (3)

.

1- .فرحه الغرى : ص 32 عن محمّد بن الحسن الجعفرى قال : وجدت فى كتاب أبى وحدّثتنى اُمىّ عن اُمّها ، بحار الأنوار : ج 42 ص 214 ح 15 وج 100 ص 250 ح 44 .
2- .إرشاد القلوب : ص 435 .
3- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 586 ح 3195 ، كامل الزيارات : ص 84 ح 83 ، فرحه الغرى : ص 99 .

6 / 8 پنهان داشتن قبر امام
6 / 9 آشکار شدن قبر امام

6 / 8پنهان داشتن قبر امامامام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان به فرزندش حسن علیه السلام دستور داد که برای او چهار قبر در چهار جا بکَند: در مسجد، در رَحبه، در غَری و در خانه جعده بن هبیره. با این کار می خواست کسی از دشمنانش جای قبر او را نداند.

إرشاد القلوب:چون علی علیه السلام درگذشت و او را غسل دادند و کفن کردند، چهار تابوت به سوی مسجد کوفه بردند و بر آنها نماز خواندند. آن گاه تابوتی را به خانه بردند و سه تابوت دیگر را، یکی به سوی بیت اللّه الحرام فرستادند، یکی را به سمت مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی را به طرف بیت المقدس. چنین کردند، تا جای دفن او را مخفی کنند.

6 / 9آشکار شدن قبر امامکتاب من لا یحضره الفقیه به نقل از صفوان جمّال (ساربان) : در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که در قادسیه (1) ره می سپرد، تا آن که بر نجفْ اِشراف یافت... سپس فرمود: «ما را بگردان». راه را برگرداندم . همچنان می رفت تا به غَری رسید، بر قبری ایستاد و شروع کرد به سلام دادن از آدم علیه السلام بر یکایک پیامبران علیهم السلام . من هم همراه او سلام می گفتم، تا آن که سلام به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید . آن گاه به روی قبر افتاد، بر آن سلام داد و ناله اش بلند شد. سپس برخاست، چهار رکعت نماز خواند (در نقل دیگری شش رکعت آمده است) که من نیز با او نماز خواندم . سپس پرسیدم: ای پسر پیامبر! این قبر کیست؟ فرمود: «این قبر جدّم علی بن ابی طالب علیه السلام است».

.

1- .قادسیه، شهری در پانزده فرسخی کوفه که چهار میل تا عذیب فاصله دارد و جنگ معروف بین مسلمانان و ایرانیان در آن جا اتفاق افتاد (ر . ک : معجم البلدان : ج 4 ص 291) .

فرحه الغرى عن صفوان الجمّال :خَرَجتُ مَعَ الصّادِقِ عليه السلام مِنَ المَدينَهِ اُريدُ الكوفَهَ ، فَلَمّا جُزنا بابَ الحيرَهِ قالَ : يا صَفوانُ . قُلتُ : لَبَّيکَ يَابنَ رَسولِ اللّهِ . قالَ : تُخرِجُ المَطايا إلَى القائِمِ وجِدَّ الطَّريقَ إلى الغَرِيِّ . قالَ صَفوانُ : فَلَمّا صِرنا إلَى قائِمِ الغَرِيِّ أخرَجَ رِشاءً (1) مَعَهُ دَقيقاً قَد عُمِلَ مِنَ الكِنبارِ (2) ، ثُمَّ تَبَعَّدَ مِنَ القائِمِ مَغرِبا خُطىً كَثيرَهً ، ثُمَّ مَدَّ ذلِکَ الرِّشاءَ حَتَّى انتَهى إلى آخِرِهِ فَوَقَفَ ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إلَى الأرضِ فَأخرَجَ مِنها كَفّا مِن تُرابٍ فَشَمَّهُ مَلِيّا ، ثُمَّ أقبَلَ يَمشى حَتّى وَقَفَ عَلى مَوضِعِ القَبرِ الآنَ ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ المُبارَكَهِ إلَى التُّربَهِ ، فَقَبَضَ مِنها قَبضَهً ، ثُمَّ شَهِقَ شَهقَهً حَتّى ظَنَنتُ أنَّهُ فارَقَ الدُّنيا ، فَلَمّا أفاقَ قالَ: هاهُنا وَاللّهِ مَشهَدُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، ثُمَّ خَطَّ تَخطيطا ، فَقُلتُ : يَابنَ رَسولِ اللّهِ ، ما مَنَعَ الأبرارَ مِن أهلِ بَيتِهِ مِن إظهارِ مَشهَدِهِ ؟ قالَ : حَذَرا مِن بَنى مَروانَ وَالخَوارِجِ أن تَحتالَ فى أذاهُ . (3)

الكافى عن صفوان الجمّال :كُنتُ أنَا وعامِرٌ وعَبدُ اللّهِ بنُ جُذاعَهَ الأَزدِىُّ عِندَ أبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام قالَ : فَقالَ لَهُ عامِرٌ : جُعِلتُ فِداکَ إنَّ النّاسَ يَزعُمونَ أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام دُفِنَ بِالرُّحبَهِ ؟ قالَ : لا ، قالَ : فَأينَ دُفِنَ ؟ قالَ : إنَّهُ لَمّا ماتَ احتَمَلَهُ الحَسَنُ عليه السلام فَأتى بِهِ ظَهرَ الكوفَهِ قَريبا مِنَ النَّجَفِ يَسرَهً عَنِ الغَرِيِّ يَمنَهً عَنِ الحيرَهِ ، فَدَفَنَهُ بَينَ ذَكَواتٍ 4 بيضٍ . فَلَمّا كانَ بَعدُ ذَهَبتُ إلَى المَوضِعِ فَتَوَهَّمتُ مَوضِعا مِنهُ ، ثُمَّ أتَيتُهُ فَأخبَرتُهُ فَقالَ لى : أصَبتَ رَحِمَکَ اللّهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ . (4)

.

1- .الرِّشاء : الحبل (لسان العرب : ج 14 ص 322 «رشا») .
2- .الكِنبار : حَبْلُ النارَجِيلِ ، وهو نخيل الهند تُتّخذ من ليفه حبال للسفن (لسان العرب : ج 5 ص 153 «كنبر») .
3- .فرحه الغرى : ص 92 ، بحار الأنوار : ج 100 ص 235 ح 1 .
4- .الكافى : ج 1 ص 456 ح 5 ، كامل الزيارات : ص 81 ح 77 ، فرحه الغرى : ص 62 وفيه «خزاعه» بدل «جذاعه» .

فَرحه الغَریّ به نقل از صفوان جمّال : همراه امام صادق علیه السلام از مدینه به قصد کوفه خارج شدم. چون از دروازه «حِیرَه» (1) گذشتیم، فرمود: «ای صفوان!». گفتم: بله، ای پسر پیامبر خدا! فرمود: «مَرکب ها را به سمت منطقه قائم بیرون می بری و راه را به سمتِ غَری جدا می کنی». چون به قائمِ غَری رسیدیم، ریسمان نازکی که همراه داشت و از لیفِ نارگیل درست شده بود، درآورد و سپس با گام هایی بسیار به سمت مغرب از قائم فاصله گرفت، طناب را تا آخرش باز کرد و ایستاد. دستش را به زمین زد و مشتی خاک برگرفت و مدّتی آن را بویید . آن گاه پیش رفت تا در جایگاه کنونی قبر ایستاد . دست مبارکش را بر خاک زد، مشتی خاک برداشت، سپس صیحه ای کشید که پنداشتم جان داد. چون به هوش آمد، فرمود: «به خدا سوگند ، قبر امیر مؤمنان همین جاست». آن گاه خطوطی رسم کرد. گفتم: ای پسر پیامبر! چه چیزی مانع از آن است که نیکانِ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قبر امیر مؤمنان را آشکار کنند؟ فرمود: «بیم از مروانیان و خوارج است که به آزار او بپردازند».

الکافی به نقل از صفوان جمّال : من و عامر و عبد اللّه بن جذاعه ازدی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. عامر به آن حضرت گفت: فدایت شوم! مردم می پندارند که امیر مؤمنان در «رُحبه» (2) دفن شده است. فرمود: «نه». گفت: پس کجا؟ فرمود: «چون آن حضرت وفات یافت، حسن علیه السلام جسد او را برداشت و به پشت کوفه، نزدیک نجف، سمت چپ غَری و سمت راستِ حیره آورد و بین تپّه های سفیدی او را به خاک سپرد». [راوی گوید :] بعدها به آن جایگاه رفتم و جایی از آن را همان قبر پنداشتم. نزد حضرت آمده ، خبر دادم . حضرت سه بار فرمود: «درست یافتی . خدای رحمتت کند!».

.

1- .شهری از دوران جاهلیت، پر نهر ، در یک فرسخی کوفه که منزلگاه خاندان نعمان بن منذر بود (تقویم البلدان : ص299).
2- .رُحبه، روستایی است مقابل قادسیه در یک منزلی کوفه (معجم البلدان : ج 3 ص 33) .

الكافى عن عبد اللّه بن سنان :أتانى عُمَرُ بنُ يَزيدَ فَقالَ لى : إركَب ، فَرَكِبتُ مَعَهُ ، فَمَضَينا حَتّى أتَينا مَنزِلَ حَفصٍ الكُناسِىِّ ، فَاستَخرَجتُهُ فَرَكِبَ مَعَنا ، ثُمَّ مَضَينا حَتّى أتَينا الغَرِىَّ فَانتَهَينا إلى قَبرٍ ، فَقالَ : إنزِلوا هذا قَبرُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقُلنا مِن أينَ عَلِمتَ ؟ فَقالَ : أتَيتُهُ مَعَ أبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام حَيثُ كانَ بِالحيرَهِ غَيرَ مَرَّهٍ ، وخَبَّرَنى أنَّهُ قَبرُهُ . (1)

الإرشاد :تَوَلّى غُسلَهُ وتَكفينَهُ ابناهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلامبِأَمرِهِ ، وحَمَلاهُ إلَى الغَرِىِّ مِن نَجَفِ الكوفَهَ ، فَدَفَناهُ هُناکَ وعَفَيا مَوضِعَ قَبرِهِ بِوَصِيَّهٍ كانَت مِنهُ إلَيهِما فى ذلِکَ ؛ لِما كانَ يُعلِمُهُ عليه السلام مِن دَولَهِ بَنى اُمَيَّهَ مِن بَعدِهِ ، وَاعتِقادِهِم فى عَداوَتِهِ ، وما يَنتَهونَ إلَيهِ بِسوءِ النِّيّاتِ فيهِ مِن قَبيحِ الفِعالِ وَالمَقالِ بِما تَمَكَّنوا مِن ذلِکَ ، فَلَم يَزَل قَبرُهُ عليه السلام مخُفىً حَتّى دَلَّ عَلَيهِ الصّادِقُ جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ عليهماالسلام فِى الدَّولَهِ العَبّاسِيَّهِ ، وزارَهُ عِندَ وُرودِهِ إلى أبى جَعفَرٍ [المَنصورِ] وهُوَ بِالحيرَهِ فَعَرَفَتهُ الشّيعَهُ وَاستَأنَفوا إذ ذاکَ زِيارَتَهُ عَلَيهِ السَّلامُ وعَلى ذُرِّيَّتِهِ الطّاهِرينَ ، وكانَ سِنُّهُ عليه السلام يَومَ وَفاتِهِ ثَلاثا وسِتّينَ سَنَهً . (2)

الإرشاد عن عبد اللّه بن حازم :خَرَجنا يَوما مَعَ الرَّشيدِ مِنَ الكوفَهِ نَتَصَيَّدُ ، فَصِرنا إلى ناحِيَهِ الغَرِيَّينِ وَالنَّوِيَّهِ ، فَرَأينا ظِباءً فَأرسَلنا عَلَيهَا الصُّقورَهَ وَالكِلابَ ، فَجاوَلَتها ساعَهً ثُمَّ لَجَأَتِ الظِّباءُ إلى أكَمَهٍ (3) فَسَقَطَت عَلَيها فَسَقَطَتِ الصُّقورَهُ ناحِيَهً ورَجَعتِ الكِلابُ ، فَعَجِبَ الرَّشيدُ مِن ذلِکَ ، ثُمَّ إنَّ الظِّباءَ هَبَطَت مِنَ الأكَمَهِ فَهَطبت الصُّقورَهُ وَالكِلابُ ، فَرَجَعَتِ الظِّباءُ إلَى الأكَمَهِ فَتَراجَعَت عَنهَا الكِلابُ وَالصُّقورَهُ ، فَفَعَلَت ذلِکَ ثَلاثا ، فَقالَ الرَّشيدُ : اُركُضوا ؛ فَمَن لَقيتُموهُ فَأتَونى بِهِ ، فَأتَيناهُ بِشَيخٍ مِن بَنى أسَدٍ ، فَقالَ لَهُ هارونُ : أخبَرَنى ما هذِهِ الأكَمَهُ ؟ قالَ : إن جَعَلتَ لِىَ الأمانَ أخبَرتُکَ . قالَ : لَکَ عَهدُ اللّهِ وميثاقُهُ أن لا اهيجُکَ ولا اُؤذيکَ . قالَ : حَدَّثَنى أبى عَن آبائى أنَّهُم كانوا يَقولونَ : إنَّ فى هذِهِ الأكَمَهِ قَبرَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، جَعَلَهُ اللّهُ حَرَما لا يَأوى إلَيهِ شَىءٌ إلّا أمِنَ . فَنَزَلَ هارونُ فَدَعا بِماءٍ وتَوَضَّأ وصَلّى عِندَ الأكَمَهِ وتَمَرَّغَ عَلَيها وجَعَلَ يَبكى ، ثُمَّ انصَرَفنا . (4)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 456 ح 6 ، كامل الزيارات : ص 82 ح 79 ، فرحه الغرى : ص 63 .

2- .الإرشاد : ج 1 ص 10 ، إعلام الورى : ج 1 ص 312 نحوه إلى «بالحيره» .
3- .الأكَمه : الرابِيَه ؛ وهى ما ارتفع من الأرض (النهايه : ج 1 ص 59 «أكم» وج 2 ص 192 «ربا») .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 26 ، إرشاد القلوب : ص 435 ، فرحه الغرى : ص 119 كلاهما عن عبد اللّه بن حازم ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 234 ح 78 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 42 ص 224 ح 33 .

الکافی به نقل از عبد اللّه بن سنان : عمر بن یزید به نزد من آمد و گفت: سوار شو. همراه او سوار بر مرکب شدم . رفتیم تا به خانه حفص کناسی رسیدیم. او را هم فراخواندیم . سوار شد و همراه ما آمد، تا آن که به غَری آمدیم و به قبری رسیدیم. گفت: فرود آیید . این قبر امیر مؤمنان است. گفتیم: از کجا دانسته ای؟ گفت: آن گاه که امام صادق علیه السلام در حیره بود، بارها همراه آن حضرت به این جا آمده ام و آن حضرت مرا خبر داده که این قبر اوست.

الإرشاد:فرزندانش حسن و حسین علیهماالسلام به فرمان امام علیه السلام عهده دار غسل و کفن آن حضرت شدند و او را به غَریّ نجف بردند و همان جا به خاک سپردند و طبق وصیّت آن حضرت به دو فرزندش، جای قبر را محو کردند، چون امام علیه السلام می دانست پس از او بنی امیّه به قدرت می رسند و دشمن آن حضرت اند و هرچه بتوانند با نیّت های شومشان از سخن ناروا و کارهای زشت درباره او انجام می دهند. بنا بر این، همچنان قبر آن حضرت پنهان بود، تا آن که امام صادق علیه السلام در عصر بنی عبّاس به آن راهنمایی کرد و آن گاه که بر منصور دوانیقی در حیره وارد می شد، [در بین راه،] آن قبر را زیارت کرد و شیعیان آن مکان را شناختند . از آن پس، پیروان او به زیارت آن حضرت پرداختند . درود خدا بر او و خاندان پاک او! سنّ آن حضرت هنگام شهادت 63 سال بود.

الإرشاد به نقل از عبد اللّه بن حازم : روزی همراه هارون الرشید به قصد شکار بیرون رفتیم . به طرف غَریَّین و ثَویّه (1) رفتیم . آهوانی را دیدیم . بازها و سگ های شکاری را در پی آنها روان کردیم . ساعتی چرخیدند تا آن که آهوها به تپّه هایی پناه بردند و خود را روی آنها افکندند. بازها در ناحیه ای فرود آمدند. سگ ها هم برگشتند. هارون از این واقعه شگفت زده شد. آن گاه آهوان از تپه ها به زیر آمدند . دوباره بازها به پرواز آمدند و سگ ها در پی آنها رفتند . دوباره آهوان به تپّه ها بازگشتند و سگ ها و بازها هم برگشتند. این صحنه سه بار تکرار شد. هارون گفت: بتازید و هرکس را در این منطقه یافتید ، بیاورید. پیرمردی از بنی اسد را نزد او آوردیم. هارون گفت: این تپّه ها چیست؟ گفت: اگر امانم دهی ، خبر می دهم. گفت: با خدا عهد و پیمان می بندم که با تو کاری نداشته باشم و آزارت نکنم. گفت: پدرم از پدرانش نقل کرده که می گفتند: قبر علی بن ابی طالب علیه السلام در این تپّه هاست . خداوندْ آن را حرم قرار داده است و هر چیزی

که به آن جا پناهنده شود ، ایمن گردد. هارون فرود آمد و آبی طلبید . وضو گرفت و نزد آن تپه ها نماز خواند . خود را به آن خاک ها افکند و گریه آغاز کرد . آن گاه بازگشتیم.

.

1- .جایی نزدیک کوفه (معجم البلدان : ج 2 ص 87) .

ص: 428

. .

ص: 429

. .

ص: 430

. .

بحثی در باره جای قبر امام

بحثی در باره جای قبر امامعلّامه مجلسی گفته است: بدان که در برخی زمان ها بین مخالفان در جای قبر شریف آن حضرت اختلاف بود. عدّه ای معتقد بوده اند که آن حضرت در صحن مسجد کوفه مدفون است و عده ای گفته اند در دارالحکومه دفن شده است. نیز گفته اند که امام حسن علیه السلام او را به مدینه برده و در بقیع دفن کرده است . برخی از جاهلان شیعه هم او را در آرامگاهی در کَرْخ زیارت می کردند. اجماع شیعه بر آن است که آن حضرت در غَری ، در جایگاهی که میان عام و خاص معروف است ، دفن شده و این نزد شیعه از متواترهاست و نسل در نسل از ائمّه دین علیهم السلام آن را روایت کرده اند. سبب این اختلاف هم پنهان داشتن قبر آن حضرت از بیم خوارج و منافقان بوده است و جای قبر را جز شیعیان خاصْ کسی نمی شناخت، تا آن که در زمان سَفّاح، امام صادق علیه السلام وارد حیره شد و قبر آن حضرت را برای پیروان او آشکار ساخت. از آن روز تاکنون همه شیعیانْ او را در همین مکان زیارت می کنند. عبد الکریم بن احمد بن طاووس ، کتابی در تعیین جایگاه قبر آن حضرت نوشته و گفته های مخالفان را رد کرده است. نام کتاب را فرحه الغریّ نامیده و در آن اخبار

.

متواتری را آورده است که ما در ابو اب مختلف کتاب خود آن را پراکندیم. عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (1) از ابو الفرج اصفهانی نقل کرده است که : احمد بن عیسی، از حسین بن نصر، از زید بن معدّل، از یحیی بن شعیب، از ابو مِخنَف، از فضل بن جریح، از اسود کِندی واجلح نقل کرده که این دو گفته اند: علی علیه السلام در حالی که 64 سال داشت، در سال چهلم هجری، شب 21 ماه رمضان درگذشت. فرزندش حسن بن علی علیهماالسلام و عبد اللّه بن عبّاس او را غسل دادند . در سه جامه که پیراهن در بین آنها نبود ، کفن شد . فرزندش حسن علیه السلام بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و در رُحبه، نزدیک درهای قبیله کِنده، هنگام نماز صبح به خاک سپرده شد. این روایت ابو مِخنَف است. ابو الفرج گفته است: روایت کرده است مرا احمد بن سعید، از یحیی بن حسن علوی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عُمَیر، از حسن بن علی خلّال، از جدّش که گفت: به حسین بن علی علیهماالسلام گفتم: امیر مؤمنان را کجا دفن کردید؟ فرمود: «او را شبانه از خانه اش بیرون آوردیم، تا آن که به منزل اشعث گذشتیم و از آن جا او را به سوی پشت کوفه نزدیک غَرّی بردیم». مجلسی گوید : این روایت، درست است و عمل هم بر طبق همین است. در گذشته نیز گفتیم که فرزندان مردم بهتر از دیگران و بیگانگان قبر پدرانشان را می شناسند. همین قبری که در غَرّی است، همان است که فرزندان علی علیه السلام از دیرباز تاکنون زیارت می کردند و می گفتند: این قبر پدر ماست. هیچ کس از شیعه و دیگران در این موضوع تردیدی ندارند . یعنی فرزندان علی علیه السلام از نسل امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و جز این دو از گذشتگان و متأخّران ، جز این قبر را زیارت نمی کردند و جز بر این آستان

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 122 .

نمی ایستادند. ابو الفرج علی بن عبد الرحمان جوزی از ابو الغنائم روایت کرده است که گفت: در کوفه سیصد تن از اصحاب در گذشته اند که از میان آنان جز قبر امیر مؤمنان شناخته شده نیست، و آن همان قبری است که هم اکنون مردمْ آن را زیارت می کنند. امام صادق علیه السلام و پدرش امام محمّد باقر علیه السلام آن گاه که آن جا قبر آشکاری نبود، آمده و آن را زیارت کرده اند. در آن ناحیه درختانِ شیوخ (1) نیز بود، تا آن که محمّد بن زید داعی، حاکم دیلم آمد و قُبّه ای بر قبر آن حضرت آشکار ساخت. (2)

.

1- .درختی از نوع مرکّبات که در جاهای زراعتی و کنار جاده ها می روید (المنجد) .

2- .بحار الأنوار : ج 42 ص 337 .

الفصل السابع: زياره الإمام7 / 1ثَوابُ زِيارَتِهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن زارَ عَلِيّا بَعدَ وَفاتِهِ فَلَهُ الجَنَّهُ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :بَينَا الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ عليهماالسلام فى حِجرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذ رَفَعَ رَأسَهُ فَقالَ : يا أبَه ، ما لِمَن زارَکَ بَعدَ مَوتِکَ ؟ فَقالَ : يا بُنَىَّ ، مَن أتانى زائِرا بَعدَ مَوتى فَلَهُ الجَنَّهُ ، ومَن أتى أباکَ زائِرا بَعدَ مَوتِهِ فَلَهُ الجَنَّهُ ، ومَن أتى أخاکَ زائِرا بَعدَ مَوتِهِ فَلَهُ الجَنَّهُ ، ومَن أتاکَ زائِرا بَعدَ مَوتِکَ فَلَهُ الجَنَّهُ . (2)

كامل الزيارات :قالَ الحَسَنُ عليه السلام لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا أبَهِ ما جَزاءُ مَن زارَکَ ؟ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : بُنَىَّ مَن زارَنى حَيّا أو مَيِّتا ، أو زارَ أباکَ ، كانَ حَقّا عَلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ أن أزورَهُ يَومَ القِيامَهِ فَأُخَلِّصَهُ مِن ذُنوبِهِ . (3)

.

1- .المقنعه : ص 462 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 40 كلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 317 ، عوالى اللآلى : ج 1 ص 305 ح 6 من دون إسنادٍ إلى المعصوم نحوه .

2- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 20 ح 44 ، المزار للمفيد : ص 180 كلاهما عن عبد اللّه بن سنان ، روضه الواعظين : ص 186 ، جامع الأخبار : ص 75 ح 99 كلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

3- .كامل الزيارات : ص 91 ح 92 عن المعلّى بن أبى شهاب عن الإمام الصادق عليه السلام ، الأمالى للصدوق : ص 114 ح 94 ، بشاره المصطفى : ص 245 كلاهما عن العلاء بن المسيّب عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام وفيهما «من زارنى أو زار أباک أو زارک أو زار أخاک كان حقّا علىَّ أن أزوره . ..» بدل «من زارنى . ..» .

فصل هفتم : زیارت امام

7 / 1 ثواب زیارت او

فصل هفتم : زیارت امام7 / 1ثواب زیارت اوپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هرکس علی را پس از وفاتش زیارت کند، بهشت برای اوست.

امام صادق علیه السلام :در حالی که حسن بن علی علیهماالسلام در دامان پیامبر خدا بود، سرش را بلند کرد و گفت: پدر! پاداش آن که تو را پس از وفاتت زیارت کند ، چیست؟ فرمود: «پسرم! هرکس پس از وفاتم به زیارت من آید، بهشت برای اوست، و هر کس به زیارت پدرت پس از وفاتش بیاید، بهشت برای اوست و هر کس به زیارت برادرت پس از وفاتش بیاید، بهشت برای اوست و هرکس تو را پس از وفاتت زیارت کند، بهشت برای اوست».

کامل الزیارات :امام حسن علیه السلام به پیامبر خدا گفت : پدر! پاداش آن که تو را زیارت کند ، چیست؟ پیامبر خدا فرمود : «پسرم ! هر کس مرا در حال حیات یا پس از مرگم زیارت کند، یا پدرت را زیارت کند، بر خداوندْ حقّ است که من نیز روز قیامت او را زیارت کنم و او را از گناهانش بِرَهانم».

.

الإمام الصادق عليه السلام :أتى أعرابِىٌّ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّ مَنزِلى ناءٍ عَن مَنزِلِکَ ، وإنّى أشتاقُکَ وأشتاقُ إلى زِيارَتِکَ ، وأقدَمُ فَلا أجِدُکَ وأجِدُ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَيُؤنِسُنى بِحَديثِهِ ومَواعِظِهِ ، وأرجِعُ وأنَا مُتَأسِّفٌ عَلى رُؤيَتِکَ . فَقالَ عليه السلام : مَن زارَ عَلِيّاً عليه السلام فَقَد زارَنى ، ومَن أحَبَّهُ فَقَد أحَبَّنى ، ومَن أبغَضَهُ فَقَد أبغَضَنى ، أبلِغ قَومَکَ هذا عَنّى ، ومَن أتاهُ زائِراً فَقَد أتانى وأنَا المُجازى لَهُ يَومَ القِيامَهِ ، وجَبرَئيلُ ، وصالِحُ المُؤمِنينَ . (1)

الكافى عن يونس بن أبى وهب القصرى :دَخَلتُ المَدينَهَ فَأَتَيتُ أبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقُلتُ : جُعِلتُ فِداکَ ، أتَيتُکَ ولَم أزُر أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ، قالَ : بِئسَ ما صَنَعتَ لَولا أنَّکَ مِن شيعَتِنا ما نَظَرتُ إلَيکَ ، أ لا تَزورُ مَن يَزورُهُ اللّهُ مَعَ المَلائِکَهِ ، ويَزورُهُ الأَنبِياءُ ، ويَزورُهُ المُؤمِنونَ ؟ قُلتُ : جُعِلتُ فِداکَ ، ما عَلِمتُ ذلِکَ . قالَ : اِعلَم أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ، أفضَلُ مِنَ الأَئِمَّهِ کُلِّهِم ، ولَهُ ثَوابُ أعمالِهِم ، وعَلى قَدرِ أعمالِهِم فُضِّلوا . (2)

الإمام الصادق عليه السلام :مَن تَرَکَ زِيارَهَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام لَم يَنظُرِ اللّهُ إلَيهِ ، أ لا تَزورونَ مَن تَزورُهُ المَلائِکَهُ وَالنَّبِيّونَ عليهم السلام ؟ إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام أفضَلُ مِن کُلِّ الأَئِمَّه ، ولَهُ مِثلُ ثَوابِ أعمالِهِم ، وعَلى قَدرِ أعمالِهِم فُضِّلوا . (3)

.

1- .المزار الكبير : ص 38 ح 13 عن إسحاق بن عمّار ، بحار الأنوار : ج 100 ص 262 ح 17 .
2- .الكافى : ج 4 ص 580 ح 3 ، كامل الزيارات : ص 89 ح 90 عن أبى وهب البصرى ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 20 ح 45 وفيهما «قبر أمير المؤمنين» بدل «أمير المؤمنين» ، فرحه الغرى : ص 74 كلاهما عن أبى وهب القصرى .
3- .المقنعه : ص 462 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 40 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 317 وفيه إلى «والنبيّون» .

امام صادق علیه السلام :بادیه نشینی نزد پیامبر خدا آمد و گفت: ای پیامبر خدا! خانه ام از خانه تو دور است و من مشتاق تو و زیارت توام، می آیم و تو را نمی یابم و علی بن ابی طالب را دیدار می کنم و او با سخن و پندهایش با من همدمی می کند و من برمی گردم، در حالی که از ندیدن تو متأسّفم. فرمود: «هرکس علی را زیارت کند، مرا دیدار کرده است، هرکس او را دوست بدارد، دوستدار من است و هرکه او را دشمن دارد، با من دشمنی کرده است. به قبیله ات از قول من این را برسان و هرکس به زیارت او آید، به زیارت من آمده است و من و جبرئیل و مؤمنان صالح در قیامتْ او را پاداش می دهیم».

الکافی به نقل از یونس بن ابی وَهْب قصری : وارد مدینه شدم و به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. گفتم: «فدایت شوم! پیش تو آمده ام و امیر مؤمنان را زیارت نکرده ام. فرمود: «بد کردی! اگر نه آن که از شیعیان مایی ، به تو نگاه نمی کردم. چرا زیارت نمی کنی کسی را که خداوند، با فرشتگان و پیامبران و مؤمنانْ او را زیارت می کنند؟ !» . گفتم: فدایت شوم! این را نمی دانستم. فرمود: «بدان که امیر مؤمنان برتر از همه امامان است و [همانند] پاداش عمل آنان برای اوست و آنان به اندازه عمل هایشان برتری یافته اند».

امام صادق علیه السلام :هر کس زیارت امیر مؤمنان را ترک کند ، خداوند به او نمی نگرد. چرا زیارت نمی کنید آن را که فرشتگان و پیامبران زیارتش می کنند؟ همانا امیر مؤمنان ، برتر از همه امامان است و برای او همانند پاداش عمل های همه آنان است ، در حالی که آنان به اندازه عمل هایشان برتری یافته اند.

.

تهذيب الأحكام عن أبى عامر الساجى :أتَيتُ أبا عَبدِ اللّهِ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ عليهماالسلامفَقُلتُ لَهُ : يَابنَ رَسولِ اللّهِ ، ما لِمَن زارَ قَبرَهُ يَعنى أميرَ المُؤمِنينَ وعَمَّرَ تُربَتَهُ ؟ قالَ : يا أبا عامِرٍ ، حَدَّثَنى أبى عَن أبيهِ عَن جَدِّهِ الحُسَينِ بنِ عَلِىٍّ عَن عَلِىٍّ عليهم السلام أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ لَهُ : وَاللّهِ لَتُقتَلَنَّ بِأرضِ العِراقِ ، وتُدفَنُ بِها . قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما لِمَن زارَ قُبورَنا وعَمَّرَها وتَعاهَدَها ؟ فَقالَ لى : يا أبَا الحَسَنِ ! إنَّ اللّهَ جَعَلَ قَبرَکَ وقَبرَ وُلدِکَ بِقاعاً مِن بُقاعِ الجَنَّهِ وعَرصَهً مِن عَرصاتِها ، وإنَّ اللّهَ جَعَلَ قُلوبَ نُجَباءَ مِن خَلقِهِ وصَفوَتِهِ مِن عِبادِهِ تَحِنُّ إلَيکُم وتَحتَمِلُ المَذَلَّهَ وَالأذى فيکُم ، فَيُعَمِّرونَ قُبورَکُم ويُکثِرونَ زيارَتَها تَقَرُّبا مِنهُم إلَى اللّهِ مَوَدَّهً مِنهُم لِرَسولِهِ ، اُولئِکَ يا عَلِىُّ المَخصوصونَ بِشَفاعَتى وَالواردونَ حَوضى ، وهُم زُوّارى غَدا فِى الجَنَّهِ . يا عَلِىُّ ! مَن عَمَّرَ قُبورَکُم وتَعاهَدَها فَکَأنَّما أعانَ سُلَيمانَ بنَ داوُدَ عَلى بِناءِ بَيتِ المَقدِسِ ، ومَن زارَ قُبورَکُم عَدَلَ ذلِکَ لَهُ ثَوابَ سَبعينَ حَجَّهً بَعدَ حَجَّهِ الإسلامِ ، وخَرَجَ مِن ذُنوبِهِ حَتّى يَرجِعَ مِن زِيارَتِکُم کَيَومِ وَلَدَتهُ اُمُّهُ ، فَابشِر وبَشِّر أولِياءَکَ ومُحِبّيکَ مِنَ النَّعيمِ وقُرَّهِ العَينِ بِما لا عَينٌ رَأت ولا اُذُنٌ سَمِعَت ولا خَطَرَ عَلى قَلبِ بَشَرٍ . ولَکِنَّ حُثالَهً مِنَ النّاسِ يُعَيِّرونَ زُوّارَ قُبورِکُم بِزِيارَتِکُم کَما تُعَيَّرُ الزّانِيَهُ بِزِناها ، اُولئِکَ شِرارُ اُمَّتى ، لا نالَتهُم شَفاعَتى ، ولا يَرِدونَ حَوضى . (1)

.

1- .تهذيب الأحكام : ج 6 ص 22 ح 50 ، فرحه الغرى : ص 77 عن أبى عامر التبانى ، المزار للمفيد : ص 228 ح 12 نحوه وفيه «هم زوّارى وجيرانى» بدل «هم زوّارى» .

تهذیب الأحکام به نقل از ابو عامر ساجی : خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا! پاداش کسی که قبر او (امیر مؤمنان) را زیارت کند و تربت او را آباد سازد ، چیست؟ فرمود: «ای ابو عامر! پدرم از پدرش از جدّش حسین بن علی علیهماالسلام از علی علیه السلام روایت کرده که : پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: به خدا سوگند ، در سرزمین عراق کشته و در آن جا دفن می شوی . گفتم: ای پیامبر خدا! هرکس قبور ما را زیارت کند و آنها را آباد سازد و به آنها رسیدگی کند، چه پاداشی دارد؟ فرمود: ای ابو الحسن! خداوندْ قبر تو و قبر فرزندانت را بُقعه هایی از بقعه های بهشت و عرصه ای از عرصات بهشت قرار داده است و به یقین، خداوندْ دل های پاکْ سرشتان از خلقش و برگزیدگان از بندگانش را چنان قرار داده که به سوی شما کشیده می شوند و در راه شما هرگونه خواری و آزار را تحمّل می کنند، قبور شما را آباد می کنند و بسیار به زیارت آنها می روند، برای نزدیک شدن به پروردگار و به نشانه دوستی با پیامبر خدا. ای علی! آنان به شفاعتم ویژه هستند و بر حوض من (کوثر) وارد می شوند و آنان فردا در بهشت، زائران من اند. ای علی! هر کس قبور شما را آباد و به آنها رسیدگی کند، گویا در ساختن بیت المقدّس، سلیمان بن داوود را یاری کرده است. هرکس قبور شما را زیارت کند، ثواب آن [زیارت]برابر با ثواب هفتاد حجّ واجب پس از حجّ واجب است و از گناهانش بیرون می آید، مثل روزی که از مادرش به دنیا آمده است، تا آن که از زیارت شما برگردد. پس مژده باد بر تو، و به دوستان و پیروانت نیز بشارت بده که نعمت های الهی و روشنایی چشم از آنِ آنهاست، چیزهایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر دل بشری خطور کرده است. لیکن برخی از مردم بی مقدار، همان گونه که زناکار را به خاطر زنایش ملامت می کنند، زائران شما را هم به خاطر زیارت شما سرزنش می کنند. آنان بدترینِ امّت من اند. هرگز مباد که شفاعتم بدانان رسد و بر حوض من وارد نخواهند شد ».

.

تهذيب الأحكام عن جعفر بن محمّد بن مالک عن رجاله يرفعه :كُنتُ عِندَ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ عليهماالسلاموقَد ذَكَرَ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ ابنُ مارِدٍ لِأَبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام : ما لِمَن زارَ جَدَّکَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ؟ فَقالَ : يَابنَ مارِدٍ ، مَن زارَ جَدّى عارِفاً بِحَقِّهِ كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطوَةٍ حَجَّةً مَقبولَةً وعُمرَةً مَبرورَةً ، وَاللّهِ يَابنَ مارِدٍ ما يُطعِمُ اللّهُ النّارَ قَدَما اغبَرَّت فى زِيارَةِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ماشِياً كانَ أو راكِبا ، يَابنَ مارِدٍ ! اُكتُب هذَا الحَديثَ بِماءِ الذَّهَبِ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :مَن زارَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ماشِيا كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطوَةٍ حِجَّةً وعُمرَةً ، فَإِن رَجَعَ ماشِيا كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطوَةٍ حِجَّتَينِ وعُمرَتَينِ . (2)

7 / 2ما يُقالُ فى زِيارَتِهالإمام الصادق عليه السلام :زارَ زَينُ العابِدينَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ عليهماالسلام قَبرَ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ووَقَفَ عَلَى القَبرِ فَبَكى ثُمَّ قالَ : السَّلامُ عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا أمينَ اللّهِ فى أرضِهِ، وحُجَّتَهُ عَلى عِبادِهِ، أشهَدُ أنَّکَ جاهَدتَ فِى اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ ، وعَمِلتَ بِكِتابِهِ، وَاتَّبَعتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، حَتّى دَعاکَ اللّهُ إلى جِوارِهِ ، وقَبَضَکَ إلَيهِ بِاختِيارِهِ ، وألزَمَ أعداءَکَ الحُجَّةَ فى قَتلِهِم إيّاکَ ، مَعَ مالَکَ مِنَ الحُجَجِ البالِغَهِ عَلى جَميعِ خَلقِهِ . اللّهُمَّ فَاجعَل نَفسى مُطمَئِنَّةً بِقَدَرِکَ ، راضِيَةً بِقَضائِکَ ، مولَعَةً بِذِكرِکَ ودُعائِکَ ، مُحِبَّةً لِصَفوَةِ أولِيائِکَ ، مَحبوبَةً فى أرضِکَ وسَمائِکَ ، صابِرَةً عَلى نُزولِ بَلائِکَ ، شاكِرَةً لِفَواضِلِ نَعمائِکَ ، ذاكِرَةً لِسَوابِغِ آلائِکَ ، مُشتاقَةً إلى فرَحَهِ لِقائِکَ ، مُتَزَوِّدَةً التَّقوى لِيَومِ جَزائِکَ ، مُستَنَّةً بِسُنَنِ أولِيائِکَ ، مُفارِقَةً لِأَخلاقِ أعدائِکَ ، مَشغولَةً عَنِ الدُّنيا بِحَمدِکَ وثَنائِکَ . ثُمَّ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى القَبرِ وقالَ : اللّهُمَّ إنَّ قُلوبَ المُخبِتينَ إلَيکَ والِهَهٌ ، وسُبُلَ الرّاغِبينَ إلَيکَ شارِعَهٌ ، وأعلامَ القاصِدينَ إلَيکَ واضِحَهٌ ، وأفئِدَهَ العارِفينَ مِنکَ فازِعَهٌ ، وأصواتَ الدّاعينَ إلَيکَ صاعِدَهٌ ، وأبوابَ الإجابَهِ لَهُم مُفَتَّحَهٌ ، ودَعوَهَ مَن ناجاکَ مُستَجابَهٌ ، وتَوبَهَ مَن أنابَ إلَيکَ مَقبولَهٌ ، وعَبرَهَ مَن بَكى مِن خَوفِکَ مَرحومَهٌ ، وَالإعانَهَ لِمَن استَعانَ بِکَ مَوجودَهٌ ، وَالإغاثَهَ لِمَنِ استَغاثَ بِکَ مَبذولَهٌ ، وعِداتِکَ لِعِبادِکَ مُنَجَّزَهٌ ، وزَلَلَ مَنِ استَقالَکَ مُقالَهٌ ، وأعمالَ العامِلينَ لَدَيکَ مَحفوظَهٌ ، وأرزاقَکَ إلَى الخَلائِقِ مِن لَدُنکَ نازِلَهٌ ، وعَوائِدَ المَزيدِ لَهُم مُتَواتِرَهٌ ، وذُنوبَ المُستَغفِرينَ مَغفورَهٌ ، وحَوائِجَ خَلقِکَ عِندَکَ مَقضِيَّهٌ ، وجَوائِزَ السّائِلينَ عِندَکَ مُوَفَّرَهٌ ، وعَوائِدَ المَزيدِ إلَيهِم واصِلَهٌ

، ومَوائِدَ المُستَطعِمينَ مُعَدَّهٌ ، ومَناهِلَ الظَماءِ مُترَعَهٌ . اللّهُمَّ فَاستَجِب دُعائی ، وَاقبَل ثَنائی ، وأعطِنی جَزائی ، وَاجمَع بَینی وبَینَ أولِیائی بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وعَلِیٍّ وفاطِمَهَ وَالحَسَنِ وَالحُسَینِ ، إنَّکَ وَلِیُّ نَعمائی ، ومُنتَهی رَجائی ، وغایَهُ مُنایَ فی مُنقَلَبی ومَثوایَ . أنتَ إلهی وسَیِّدی ومَولایَ اغفِر لِأولِیائِنا ، وکُفَّ عَنّا أعداءَنا ، وَاشغَلهُم عَن أذانا ، وأظهِر کَلِمَهَ الحَقِّ وَاجعَلهَا العُلیا ، وأدحِض کَلِمَهَ الباطِلِ وَاجعَلهَا السُّفلی ، إنَّک عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ . 3

.

1- .تهذیب الأحکام : ج 6 ص 21 ح 49 ، فرحه الغری : ص 75 .
2- .تهذیب الأحکام : ج 6 ص 20 ح 46 عن الحسین بن إسماعیل الصیمری ، فرحه الغری : ص 75 عن الحسین بن إسماعیل الصیرفی .

7 / 2 آنچه در زیارتش گفته می شود

تهذیب الأحکام به نقل از جعفر بن محمّد بن مالک، با ذکر سلسله سند خود در حدیث : نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم . از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شد. ابن مارِد به امام صادق علیه السلام گفت: برای کسی که جدّت امیر مؤمنان علَیه السلام را زیارت کند، چه پاداشی است؟ فرمود: «ای پسر مارد! هرکس جدّم را با معرفت به حقّ او زیارت کند، خداوند برای هر گام او پاداش یک حجّ مقبول و عمره پذیرفته می دهد. به خدا سوگند ، ای پسر مارد! آتش دوزخ، هرگز قدمی را که در راه زیارت امیر مؤمنان غبارآلود شده باشد ، نمی سوزاند، چه پیاده رفته باشد، چه سواره. ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس».

امام صادق علیه السلام :هر کس امیر مؤمنان علیه السلام را پیاده زیارت کند، خداوند برای هر قدم او ثواب حجّ و عمره می نویسد . پس اگر پیاده برگردد، خداوند برای هرگام او ثواب دو حج و دو عمره می نویسد.

7 / 2آنچه در زیارتش گفته می شودامام صادق علیه السلام :امام زین العابدین علیه السلام قبر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کرد، بر کنار قبر ایستاد، گریست و سپس گفت: «سلام بر تو ، ای امیر مؤمنان! رحمت و برکات خدا بر تو باد! سلام بر تو ، ای امین خدا در زمین خدا و حجّت او بر بندگانش! گواهی می دهم که تو در راه خدا به حقْ جهاد کردی و به کتاب خدا عمل کردی و از سنّت پیامبر خدا پیروی نمودی، تا آن که خداوندْ تو را به جوار رحمت خویش خواند و با گزینش خود، تو را به سوی خویش برد و با وجود برخورداری تو از حجّت های رسا بر همه آفریده های او ، بر دشمنانت با کشتن تو حجّت را تمام کرد. خداوندا! پس دل و جان مرا به تقدیر خودت مطمئن ، و به قضای خویش راضی قرار بده ، و به یادت و دعایت مشتاق ساز، و مرا دوستدار بندگان و دوستان برگزیده ات قرار بده، و در زمین و آسمانت محبوبم گردان، و مرا بر فرود آمدن بلایت شکیبا ساز، و سپاس گزار نعمت های فراوانت قرار بده و مرا یاد کننده نعمت های سرشار خویش کن و مشتاق شادمانی دیدارت گردان، و توشه بردارنده برای روز پاداشت قرار بده، و مرا پیرو سنّت های اولیای خود و دور از اخلاق دشمنانت و مشغول از دنیا به حمد و ثنای خود ، قرار بده». آن گاه صورت خود را بر قبر نهاد و گفت: «پروردگارا ! دل های خداترسان به سوی تو شیفته و شیداست و راه های خواستارانت باز است

و نشانه های جویندگان تو آشکار است و دل های عارفان ، از [شهود جلال] تو هراسان است . صداهای خوانندگانت به سوی تو بالا می رود و درهای اجابت به روی آنان گشوده است و دعای هر که با تو مناجات کند ، مستجاب است و توبه هرکس که به درگاهت روی آرد ، پذیرفته است و اشک هرکس که از بیم تو بگرید، مورد رحمت است و یاری برای هرکس که از تو یاری بطلبد، فراهم است و فریادرسی برای هر که به تو پناه آورد ، مهیّاست و وعده هایت به بندگانت محقّق است و لغزش هر که از تو پوزش خواهد، بخشوده است و کارهای نیکِ عمل کنندگان نزد تو محفوظ است و رزق های تو به سوی آفریدگان از نزد تو نازل است و عطاهای افزون به آنان پیاپی می رسد و گناهان اهل استغفار ، آمرزیده است و نیازهای آفریدگانت نزد تو برآورده است و جایزه ها و عطاهای سائلان در نزد تو فراوان است و عطاهای افزون به آنان می رسد و خوان نعمت برای آنان که از تو احسان می طلبند ، آماده است و سرچشمه ها برای تشنگان، پُر آب است. پروردگارا ! پس دعایم را مستجاب کن، درودم را پذیرا باش، پاداشم را عطا کن و میان من و اولیائم جمع گردان، به حقّ محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام . همانا تو سرپرستِ نعمت های منی و نهایت امیدم [و پایانِ عشقم]در حیات دنیا و سرای آخرتم. تو معبود و سرور و مولای منی . دوستانمان را بیامرز، آزار دشمنانمان را از ما برگردان و آنان را از آزار ما مشغول ساز . سخن و مکتب حق را آشکار و برتر گردان و سخن و آیین باطل را سرکوب و پایین بگردان ؛ همانا تو بر هر چیز توانایی».

.

ص: 442

. .

ص: 443

. .

الإمام الباقر عليه السلام :مَضَيتُ مَعَ والِدى عَلِىِّ بنِ الحُسَينِ عليهماالسلام إلى قَبرِ جَدّى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام بِالنَّجَفِ بِناحِيَهِ الكوفَهِ ، فَوَقَفَ عَلَيهِ ثُمَّ بَكى ، وقالَ : السَّلامُ عَلَى أبِى الأَئِمَّهِ ، وخَليلِ النُّبُوَّهِ ، وَالمَخصوصِ بِالأُخُوَّهِ ، السَّلامُ عَلى يَعسوبِ الإيمانِ ، وميزانِ الأَعمالِ ، وسَيفِ ذِى الجَلالِ ، السَّلام عَلى صالِحِ المُؤمِنينَ ، ووارِثِ عِلمِ النَّبِيّينَ ، الحاكِمِ فى يَومِ الدّينِ ، السَّلامُ عَلى شَجَرَهِ التَّقوى ، السَّلامُ عَلى حُجَّهِ اللّهِ البالِغَهِ ، ونِعمَتِهِ السّابِغَهِ ، ونِقمَتِهِ الدّامِغَهِ ، السَّلامُ عَلَى الصِّراطِ الواضِحِ ، وَالنَّجمِ اللّائِحِ ، وَالإِمامِ النّاصِحِ ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . ثُمَّ قالَ : أنتَ وَسيلَتى إلَى اللّهِ وذَريعَتى ، و لى حَقُّ مُوالاتى وتَأميلى ؛ فَكُن لى شَفيعى إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ فِى الوُقوفِ عَلى قَضاءِ حاجَتى ؛ وهِيَ فَكاكُ رَقَبَتى مِنَ النّارِ ، وَاصرِفنى فى مَوقِفى هذا بِالنُّجحِ ، وبِما سَأَلتُهُ كُلِّهُ بِرَحمَتِهِ وقُدرَتِهِ . اللّهُمَّ ارزُقنى عَقلاً كامِلاً ، ولُبّا راجِحاً ، وقَلباً زاكِياً ، وعَمَلاً كَثيراً ، وأدَباً بارِعاً ، وَاجعَل ذلِکَ كُلَّهُ لى ، ولا تَجعَلهُ عَلَىَّ ، بِرَحمَتِکَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . (1)

.

1- .مستدرک الوسائل : ج 10 ص 222 ح 11900 نقلاً عن المزار القديم ، المزار للشهيد الأوّل : ص 46 نحوه إلى «ورحمه اللّه وبركاته» ، بحار الأنوار : ج 100 ص 330 ح 29 .

امام باقر علیه السلام :همراه پدرم علی بن حسین علیهماالسلام به زیارت قبر جدّم امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در نجف در سمت کوفه رفتم. حضرت ایستاد و گریست و چنین گفت: «سلام بر پدر امامان، دوست خاصّ نبوت، ویژگی یافته با برادری [پیامبر خدا]! سلام بر پیشوای ایمان و میزان عمل ها و شمشیر خدای باشکوه! سلام بر شایسته مؤمنان، وارث علم پیامبران و داور روز جزا! سلام بر درخت تقوا! سلام بر حجّت بالغه الهی و نعمت سرشار و انتقامِ کوبنده خدا! سلام بر راه روشن و ستاره آشکار و پیشوای دلسوز، و رحمت و برکات خدا بر تو باد!». سپس خطاب به امیر مؤمنان گفت: «تو به درگاه خداوند، وسیله و شفیع منی، و مرا حقّ دوستی و امید داشتن است . پس در ادای حاجتم که آزاد شدنم از آتش دوزخ است، نزد خدای متعالْ شفیع من باش و مرا از این درگاه، با برآمدن همه حاجت ها و خواسته هایم به رحمت و قدرت خدا کامیاب برگردان. خداوندا! مرا عقلی کامل، اندیشه ای برتر، دلی پاک، عملی بسیار و ادبی عالی ارزانی دار . همه اینها را به سود من قرار بده، نه بر زیانم، به رحمت تو، ای مهربان ترینِ مهربانان!».

.

المزار للشهيد الأوّل عن صفوان :سَأَلتُ الصّادِقَ عليه السلام ، فَقُلتُ: كَيفَ تَزورُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ ... قُل : السَّلامُ عَلى أبِى الأَئِمَّهِ وخَليلِ النُّبُوَّهِ المَخصوصِ بِالاُخُوَّهِ . السَّلامُ عَلى يَعسوبِ الدّينِ وَالإيمانِ وكَلِمَهِ الرَّحمنِ . السَّلامُ عَلى ميزانِ الأَعمالِ ، ومُقَلِّبِ الأَحوالِ ، وسَيفِ ذِى الجَلالِ ، وساقِى السَّلسَبيلِ الزُّلالِ . السَّلامُ عَلى صالِحِ المُؤمِنينَ ، ووارِثِ عِلمِ النَّبِيّينَ ، وَالحاكِمِ يَومَ الدّينِ . السَّلامُ عَلى شَجَرَهِ التَّقوى ، وسامِعِ السِّرِّ وَالنَّجوى . السَّلامُ عَلى حُجَّهِ اللّهِ البالِغَهِ ، ونِعمَتِهِ السّابِغَهِ ، ونِقمَتِهِ الدّامِغَهِ . السَّلام عَلَى الصِّراطِ الواضِحِ ، وَالنَّجمِ اللّائِحِ ، وَالإِمامِ النّاصِحِ ، وَالزِّنادِ القادِحِ ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . ثُمَّ تَقولُ : اللّهُمَّ صَلِّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ أخى نَبِيِّکَ ، ووَلِيِّهِ ، وناصِرِهِ ، ووَصِيِّهِ ، ووَزيرِهِ ، ومُستَودَعِ عِلمِهِ ، ومَوضِعِ سِرِّهِ ، وبابِ حِكمَتِهِ ، وَالنّاطِقِ بِحُجَّتِهِ ، وَالدّاعى إلى شَريعَتِهِ ، وخَليفَتِهِ فى اُمَّتِهِ ، ومُفَرِّجِ الكَربِ عَن وَجهِهِ ، قاصِمِ الكَفَرَهِ ، ومُرغِمِ الفَجَرَهِ، الَّذى جَعَلتَهُ مِن نَبِيِّکَ بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى. اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ، وَالعَن مَن نَصَبَ لَهُ مِنَ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ ، وصَلِّ عَلَيهِ أفضَلَ ما صَلَّيتَ عَلى أحَدٍ مِن أوصِياءِ أنبِيائِکَ يارَبَّ العالَمينَ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :إذا أرَدتَ زِيارَهَ قَبرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَتَوَضَّأ وَاغتَسِل وَامشِ عَلى هُنَيئَتِکَ وقُل : الحَمدُ للّهِ الَّذى أكرَمَنى بِمَعرِفَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ومَن فَرَضَ طاعَتَهُ رَحمَهً مِنهُ وتَطَوُّلاً مِنهُ عَلَيَّ بِالإيمانِ . الحَمدُ للّهِ الَّذى سَيَّرنى فى بِلادِهِ ، وحَمَلَنى عَلى دَوابِّهِ ، وطَوى لِىَ البَعيدَ ، ودَفَعَ عَنِّى المَكروهَ حَتّى أدخَلَنى حَرَمَ أخى رَسولِهِ صلى الله عليه و آله فَأَرانيهِ في عافِيَهٍ . الحَمدُ للّهِ الَّذى جَعَلَنى مِن زُوّارِ قَبرِ وَصِيِّ رَسولِهِ . الحَمدُ للّهِ الَّذى هَدانا لِهذا وما كُنّا لِنَهتَدِىَ لَولا أن هَدانَا اللّهُ ، أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ ورَسولُهُ ، جاءَ بِالحَقِّ مِن عِندِهِ ، وأشهَدُ أنَّ عَلِيّاً عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِهِ عليهماالسلام . ثُمَّ تَدنو مِنَ القَبرِ وتَقولُ : السَّلامُ مِنَ اللّهِ ، وَالتَّسليمُ عَلى مُحَمَّدٍ أمينِ اللّهِ عَلى رِسالَتِهِ ، وعَزائِمِ أمرِهِ ، ومَعدِنَ الوَحيِ وَالتَّنزيلِ ، الخاتِمِ لِما سَبَقَ ، والفاتِحِ لِمَا استُقبِلَ ، والمُهَيمِنِ عَلى ذلِکَ كُلِّهِ ، وَالشّاهِدِ عَلَى الخَلقِ ، السِّراجِ المُنيرِ ، وَالسَّلامُ عَلَيهِ وَرَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وأهلِ بَيتِهِ المَظلومينَ أفضَلَ وأكمَلَ وأرفَعَ وأنفَعَ وأشرَفَ ما صَلَّيتَ عَلى أنبِيائِکَ وأصفِيائِکَ . اللّهُمَّ صَلِّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَبدِکَ وخَيرِ خَلقِکَ بَعدَ نَبِيِّکَ وأخى رَسولِکَ ووَصِيِّ رَسولِکَ الَّذى بَعَثتَهُ بِعِلمِکَ ، وجَعَلتَهُ هادِياً لِمَن

شِئتَ مِن خَلقِکَ ، وَالدَّلیلَ عَلی مَن بَعَثتَهُ بِرِسالاتِکَ ، ودَیّانَ الدّینِ بِعَدلِکَ ، وفصَلِ قَضائِکَ بَینَ خَلقِکَ ، وَالسَّلامُ عَلَیهِ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الأَئِمَّهِ مِن وُلدِهِ القَوّامینَ بِأمرِکَ مِن بَعدِهِ ، المُطَهَّرینَ الّذینَ ارتَضَیتَهُم أنصاراً لِدینِکَ ، وحَفَظَةً عَلی سِرِّکَ ، وشُهَداءَ عَلی خَلقِکَ ، وأعلاماً لِعِبادِکَ ، وصَلِّ عَلَیهِم جَمیعاً مَا استَطَعتَ . السَّلامُ عَلی خالِصَهِ اللّهِ مِن خَلقِهِ ، السَّلامُ عَلَی المُؤمِنینَ الَّذینَ قاموا بِأمرِکَ ، وآزَروا أولِیاءَ اللّهِ وخافوا لِخَوفِهِم . السَّلامُ عَلی مَلائِکَهِ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا حَبیبَ حَبیبِ اللّهِ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا صَفوَهَ اللّهِ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِیَّ اللّهِ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّهَ اللّهِ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا عَمودَ الدّینِ ، ووارِثَ عِلمِ الأَوَّلینَ وَالآخِرینَ ، وصاحِبَ المَقامِ وَالصِّراطِ المُستَقیمِ ، أشهَدُ أَنَّکَ قَد أقَمتَ الصَّلاهَ ، وآتَیتَ الزَّکاهَ ، وأمَرتَ بِالمَعروفِ ، ونَهَیتَ عَنِ المُنکَرِ ، وَاتَّبَعتَ الرَّسولَ ، وتَلَوتَ الکِتابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ ، ووَفَیتَ بِعَهدِ اللّهِ ، وجاهَدتَ فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ ، ونَصَحتَ للّهِ ولِرَسولِهِ ، وجُدتَ بِنَفسِکَ صابِراً ، مُجاهِداً عَن دینِ اللّهِ مُوَقِّیاً لِرَسولِهِ طالِباً لِما عِندَ اللّهِ ، راغِباً فیما وَعَدَ اللّهُ مِن رِضوانِهِ ، مَضَیتَ لِلَّذی کُنتَ عَلَیهِ شاهِداً وشَهیداً ومَشهوداً ، فَجَزاکَ اللّهُ عَن رَسولِهِ وعَنِ الإسلامِ وأهلِهِ أفضَلَ الجَزاءِ ، ولَعَنَ اللّهُ مَن قَتَلَکَ ، ولَعَنَ اللّهُ مَن بایَعَ عَلی قَتلِکَ ولَعَنَ اللّهُ مَن خالَفَکَ ، ولَعَنَ اللّهُ مَن افتَری عَلَیکَ وظَلَمَکَ وغَصَبَکَ ، ومَن بَلَغَهُ ذلِکَ فَرَضِیَ بِهِ ، أتَا إلَی اللّهِ مِنهُم بَریءٌ ولَعَنَ اللّهُ اُمَّهً خالَفَتکَ ، واُمَّهً جَحَدَت ولایَتَکَ ، واُمَّهً تَظاهَرَت عَلَیکَ واُمَّهً ، قَتَلَتکَ واُمَّهً قاتَلَتکَ واُمَّهً خَذَلَتکَ وخَذَّلَت عَنکَ ، الحَمدُ للّهِ الَّذی جَعَلَ النّارَ مَثواهُم وبِئسَ الوِردُ المَورودُ . اللّهُمَّ العَن اُمَّهً قَتَلَت أنبِیاءَکَ وأوصِیاءَ أنبِیائِکَ بِجَمیعِ لَعَناتِکَ ، وأصلِهِم حَرَّ نارِکَ ، وَالعَنِ الجَوابیتَ وَالطَّواغیتَ وَالفَراعِنَهَ وَاللّاتَ وَالعُزّی وَالجِبتَ وَالطّاغوتَ وکُلَّ نِدٍّ یُدعی مِن دونِ اللّهِ وکُلَّ مُحدِثٍ مُفتَرٍ ، اللّهُمَّ العَنهُم وأشیاعَهُم وأتباعَهُم ومُحِبّیهِم وأولِیاءَهُم لَعناً کَثیراً . اللّهُمَّ العَن قَتَلَهَ الحُسَینِ ثَلاثاً اللّهُمَّ عَذِّبهُم عَذاباً لا تُعَذِّبُهُ أحَداً مِنَ العالَمینَ ، وضاعِف عَلَیهِم عَذابَکَ بِما شاقّوا وُلاهَ أمرِکَ ، وأعِدَّ لَهُم عَذاباً لَم تَحِلَّهُ بِأحَدٍ مِن خَلقِکَ ، اللّهُمَّ وأدخِل عَلی قَتَلَهِ أنصارِ رَسولِکَ وأنصارِ أمیرِ المُؤمِنینَ وعَلی قَتَلَهِ الحُسَینِ وأنصارِ الحُسَینِ ، وقَتَلَهِ مَن قُتِلَ فی وِلایَهِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام أجمَعینَ عَذاباً مُضاعَفاً فی أسفَلِ دَرَکِ الجَحیمِ لا یُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وهُم فیهِ مُبلِسونَ ، مَلعونونَ ناکِسو رُؤوسِهِم قَد عایَنُوا النَّدامَهَ وَالخِزیَ الطَّویلَ بِقَتلِهِم عِترَهَ نَبِیِّکَ ورَسولِکِ وأتباعِهِم مِن عِبادِکَ الصّالِحینَ . اللّهُمَّ وَالعَنهُم فی مُستَسَرِّ السِّرِّ وظاهِرِ العَلانِیَهِ ، وسَمائِکَ وأرضِکَ . اللّهُمَّ اجعَل لی لِسانَ صِدقٍ فی أولِیائِکَ وحَبِّب إلَیَّ مَشهَدَهُم ومُشاهَدَهُم حَتّیٰ تَلحَقَنی بِهِم وتَجعَلَنی لَهُم تَبَعاً فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ . وَاجلِس عِندَ رَأسِهِ وقُل : سَلامُ اللّهِ وسَلامُ مَلائِکَتِهِ المُقَرَّبینَ وَالمُسَلِّمینَ بِقُلوبِهِم ، وَالنّاطِقینَ بِفَضلِکَ ، وَالشّاهِدینَ عَلی أَنَّکَ صادِقٌ صِدّیقٌ عَلَیکَ یا مَولایَ ، صَلَّی اللّهُ

عَلى روحِکَ وبَدَنِکَ ، طَهرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِن طَهرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ أشهَدُ لَکَ یا وَلِیَّ اللّهِ ووَلِیَّ رَسولِهِ بِالبَلاغِ وَالأداءِ ، وأشهَدُ أنَّکَ حَبیبُ اللّهِ ، وأنَّکَ بابُ اللّهِ ، وأنَّکَ وَجهُ اللّهِ الَّذی مِنهُ یُؤتی ، وأنَّکَ سَبیلُ اللّهِ وأنَّکَ عَبدُ اللّهِ ، وأنَّکَ أخو رَسولِهِ ، أتَیتُکَ وافِداً لِعَظیمِ حالِکَ ومَنزِلَتِکَ عِندَ اللّهِ وعِندَ رَسولِهِ ، مُتَقَرِّباً إلَی اللّهِ بِزِیارَتِکَ ، طالِباً خَلاصَ رَقَبَتی ، مُتَعَوِّذاً بِکَ مِن نارٍ استَحقَقتُها بِما جَنَیتُ عَلی نَفسی ، أتَیتُکَ انقِطاعاً إلَیکَ وإلی وُلدِکَ الخَلَفِ مِن بَعدِکَ عَلی تَزکِیَهِ الحَقِّ ، فَقَلبی لَکُم مُسَلِّمٌ ، وأمری لَکُم مُتَّبِعٌ ، ونُصرَتی لَکُم مُعَدَّهٌ ، أنَا عَبدُ اللّهِ ومَولاکَ وفی طاعَتِکَ الوافِدُ الَیکَ ، ألتَمِسُ بِذلِکَ کَمالَ المَنزِلَهِ عِندَ اللّهِ ، وأنتَ مِمَّن أمَرَنِیَ اللّهُ بِصِلَتِهِ ، وحَثَّنی عَلی بِرِّهِ ، ودَلَّنی عَلی فَضلِهِ وهَدانی بِحُبِّه ، ورَغَّبَنی فِی الوِفادَهِ إلَیهِ ، وألهَمَنی طَلَبَ الحَوائِجِ مِن عِندِهِ ، أنتُم أهلُ بَیتٍ ؛ سَعَدَ مَن تَوَلَّاکُم ولا یُخَیَّبُ مَن أتاکُم ولا یَخسَرُ مَن یَهواکُم ولا یَسعَدُ مَن عاداکُم ، لا أجِدُ أحَداً أفزَعُ إلَیهِ خَیراً لی مِنکُم ، أنتُم أهلُ بَیتِ الرَّحمَهِ ودَعائِمُ الدّینِ وأرکانُ الأرضِ وَالشَّجَرَهُ الطَّیِّبَهُ . اللّهُمَّ لا تُخَیِّب تَوَجُّهی إلَیکَ بِرَسولِکَ وآلِ رَسولِکَ ، ولاَ تَرُدَّ استِشفاعی بِهِم إلَیکَ . اللّهُمَّ أنتَ مَنَنتَ عَلَیَّ بِزِیارَهِ مَولایَ ووِلایَتِهِ ومَعرِفَتِهِ ، فَاجعَلنی مِمَّن یَنصُرُهُ ومِمَّن یُنتَصَرُ بِهِ ، ومُنَّ عَلَیَّ بِنَصری لِدینِکَ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ ، اللّهُمَّ إنّی أحیا عَلی ما حَیِیَ عَلَیهِ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ، وأموتُ عَلی ما ماتَ عَلَیهِ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام . (2)

.

1- .المزار للشهید الأوّل : ص 46 ، بحار الأنوار : ج 100 ص 287 ح 18 .
2- .تهذیب الأحکام : ج 6 ص 25 ح 53 ، فرحه الغری : ص 80 کلاهما عن یونس بن ظبیان ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 2 ص 587 ح 3197 ، کامل الزیارات : ص 95 ح 95 کلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 100 ص 271 ح 14 .

المزار ، شهید اول به نقل از صفوان : از امام صادق علیه السلام پرسیدم: امیر مؤمنان را چگونه زیارت می کنی؟ فرمود: «... بگو: سلام بر پدرِ امامان، دوست خاصّ نبوّت، ویژگی یافته با برادری [پیامبر خدا]! سلام بر پیشوای دین و ایمان و کلمه خدای رحمان! سلام بر میزان عمل ها و دگرگون کننده حال ها و شمشیر خدای باشکوه و ساقی سلسبیل (1) زلال! سلام بر شایسته مؤمنان، وارث علم پیامبران و داور روز جزا! سلام بر درخت تقوا و شنوای راز و نجوا! سلام بر حجّت بالغه الهی و نعمت سرشار و انتقامِ کوبنده خدا! سلام بر راه روشن و ستاره آشکار و پیشوای دلسوز و بَرفروزنده نور ، و رحمت و برکات خدا بر تو باد! سپس می گویی: خداوندا! بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، درود فرست، بر او که برادر پیامبر تو و ولیّ و یاور اوست و وصی، وزیر، ودیعت گاه علم و جایگاه راز و باب حکمت اوست؛ آن که به حجّت او گویاست و به شریعت او دعوتگر است و جانشین او در امّتش و زداینده غم و رنج از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و درهم کوبنده کافران و به ذلّت کشنده فاجران است ؛ آن که او را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ، همچون هارون نسبت به موسی قرار دادی. خدایا! با دوستدارش دوستی کن و با دشمنش دشمنی کن، یاورش را یار باش و خوار کننده اش را خوار ساز و از اوّلین و آخرین ، هر که با او به عداوت برخیزد، لعنتش کن و بهترین درودی را که بر هر یک از جانشینان پیامبرانت فرستاده ای ، بر او فرست، ای پروردگار جهانیان!».

امام صادق علیه السلام :هرگاه خواستی قبر امیر مؤمنان را زیارت کنی، وضو بگیر و غسل کن و آرام راه برو و بگو: خدا را سپاس که مرا گرامی داشت، با شناخت پیامبر خدا و کسی که طاعتش را واجب ساخت، از روی رحمت خود و نعمتی که با ایمان بر من عطا کرد. خدا را شکر که مرا در سرزمین هایش به سیر وا داشت و مرا بر مرکب های خود ، سوار کرد و راه دور را برای من پیمود و بدی را از من دور کرد، تا آن که مرا به حرم برادر پیامبر خودش وارد کرد و در کمال عافیتْ آن را نشانم داد. خدا را سپاس که مرا از زائران قبر وصیّ پیامبرش قرار داد. خدا را سپاس که مرا به این راه، رهنمون شد و اگر خداوندْ هدایتمان نمی کرد، راه نمی یافتیم. گواهی می دهم که جز خداوندْ معبودی نیست، تنها و بی شریک است و گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، از نزد او حق را آورد و گواهی می دهم که علی، بنده خدا و برادر

پیامبر خداست. سپس به قبر نزدیک می شوی و می گویی: سلام از خدا و سلام و درود بر محمّد، امین خدا بر رسالت او و فرمان های استوارش و معدن و جایگاه وحی و قرآن، پایان بخش آنچه گذشت و گشاینده آنچه در پیش است و حافظ و نگه دارنده همه اینها و گواه بر خلق، و چراغ روشنی بخش! و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد! خداوندا! بر محمّد و دودمان مظلوم او درود فرست، برترین، کامل ترین، والاترین، سودمندترین و گرامی ترین درودی که بر پیامبران و برگزیدگانت فرستاده ای. خداوندا! بر امیر مؤمنان درود فرست، بنده تو و بهترین آفریدگانت پس از پیامبرت و برادر فرستاده ات و جانشین پیامبرت؛ آن که او را به علم خویش برانگیختی و هدایتگر هر کس از بندگانت که خواستی قرار دادی و او را راهنمای بر کسانی که با رسالت های خود مبعوثشان ساختی قراردادی و او را به عدل خویش، ادا کننده جزا و داور میان خلق خود ساختی! سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد! خدایا! بر پیشوایان از نسل او درود فرست؛ آنان که پس از او برپا دارنده فرمان خدایند و پاکانی که برای یاری دین، آنان را پسندیده ای تا حافظان راز تو، شاهدان بر خلق و نشانه های روشن برای بندگانت باشند. بر همه آنان به هر قدر که بتوانی ، درود فرست. سلام بر خالصان خدا از میان خلقش! سلام بر مؤمنانی که فرمان تو را برپا داشته، اولیای خدا را پشتیبانی کردند و برای خوف آنان ، خائف شدند! سلام بر فرشتگان خدا! سلام بر تو ، ای امیر مؤمنان! سلام بر تو ، ای دوستِ دوستِ خدا! سلام بر تو ، ای برگزیده خدا! سلام بر تو ، ای ولیّ خدا! سلام بر تو ، ای حجّت خدا! سلام بر تو ، ای ستون دین و وارث علم اوّلین و آخرین و صاحب مقام و راه راست! گواهی می دهم که تو نماز را برپا داشتی و زکات پرداختی، امر به معروف و نهی از منکر کردی، از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کردی، قرآن را آن گونه که شایسته است ، برخواندی، به پیمان الهی وفا کردی و در راه خدا آن گونه که شایسته است ، به جهاد پرداختی، خیرخواه خدا و پیامبرش بودی و [برای خدا] صبورانه جانت را نثار کردی، در دفاع از دین خدا و حمایت از پیامبرش به عشق وعده های الهی به رضوان، جهاد کردی و بر راهی که شاهد و شهید و مشهود آن بودی ، پیش رفتی. خداوند از سوی پیامبرش و اسلام و مسلمانانْ بهترین پاداشت دهد و کُشنده تو را لعنت کند و نیز کسی را که بر کشتن تو بیعت کرد، یا با تو به مخالفت برخاست و بر تو دروغ بست و ستم کرد و حقّ تو را غصب نمود و هرکس که این را شنید و به آن راضی شد. من در پیشگاه خداوند از آنان بیزارم. خدا لعنت کند امّتی را که با تو مخالفت کردند و ولایت تو را انکار نمودند و امّتی را که بر ضدّ تو همدست شدند و امّتی را که تو را کشتند و امّتی را که با تو پیکار کردند و امّتی را که تو را خوار ساختند و دیگران را به ترک یاری تو فراخواندند. خدا را

سپاس که جایگاه آنان را دوزخ قرار داد ، و بد جایگاه و محلّ ورودی است. خدایا ! با همه لعنت های خود، امّتی را لعنت کن که پیامبرانت وجانشینان پیامبرانت را کشتند . گرمای آتش خود را به آنان بچشان، طاغوت ها، پیشوایان ستم، فرعون ها، لات و عُزّی و جِبْت و طاغوت را لعنت کن . هر همتایی جز خدا که خوانده می شود، و هر نوآور و بدعتگذارِ افترا زننده را لعنت کن . خدایا ! آنان را و پیروان، دوستداران و همبستگان آنان را بسیار لعن کن . خدایا ! قاتلان حسین علیه السلام را لعنت کن (سه بار). خدایا ! عذابشان کن؛ عذابی که به هیچ یک از جهانیان وارد نساخته ای، و به خاطر آن که با والیان امرت مخالفت کردند ، عذابت را دو چندان کن و برای ایشان عذابی را آماده کن که بر هیچ یک از آفریدگانت روا نداشته ای! خدایا ! بر کشندگان یاوران پیامبرت و یاران امیر مؤمنان و بر کُشندگان حسین علیه السلام و یاوران حسین و قاتلان همه کسانی که در راه ولایت دودمان محمّد صلی الله علیه و آله کشته شده اند، بر همه آنان عذابی دوچندان در پایین ترین طبقه دوزخ برسان؛ عذابی که هرگز از آنان سبُک و کاسته نشود و پیوسته گرفتار آن عذاب باشند، مطرود و سرافکنده، که پشیمانی و خواری دراز مدّت را به خاطر کشتن دودمان پیامبر و فرستاده ات و پیروان آنان از بندگان صالحت را به چشم ببینند. خدایا ! آنان را در نهانِ نهان و آشکارِ آشکار، در آسمان و زمینْ لعنت کن. خدایا ! برای من درباره اولیای خویش، زبانِ راست قرار بده (2) و شهادتگاه و حرم آنان را برایم محبوب گردان، تا آن که مرا هم به ایشان ملحق سازی و در دنیا و آخرت ، مرا دنباله رو آنان قرار دهی، ای مهربان ترینِ مهربان! آن گاه ، طرف سرِ آن حضرت نشسته، بگو: سلام خدا و سلام فرشتگان مقرّب پروردگار و آنان که با دل هایشان تسلیم اند و به فضیلت تو گویایند و شاهدند که تو راستگو و صدّیقی، بر تو باد، ای مولای من! درود خدا بر روح و جان تو، پاک و پاکیزه و پاک شده، از نسل پاک و پاکیزه و پاک شده. ای ولیّ خدا و ولیّ پیامبرِ او! گواهی می دهم که پیام را رساندی و تکلیف را ادا کردی . گواهی می دهم که تو دوست خدا، درگاه خدا و جهت و سوی خدا هستی که از تو به خدا می رسند، و این که تو راه خدا و بنده خدا و برادرِ پیامبر خدایی . به زیارتت آمده ام؛ چرا که حال و جایگاه تو نزد خدا و رسول، بسی بزرگ است . با زیارتت به خدا تقرّب می جویم و خواهان رهایی از دوزخم . به تو از آتشی پناه می برم که با ستمی که بر خویش کرده ام، مستحقّ آنم . آمده ام، از همه چیز بریده ام و به تو و فرزندانت که در تزکیه و پیرایش حق، جانشین تو هستند پیوسته ام . دلم تسلیم شما و کارم پیرو شما و یاری ام فراهم شده برای شماست . من بنده خدا و غلام توام، و در اطاعت تو به سویت آمده ام و با این زیارت، منزلت والا در پیشگاه خدا را می جویم. تو از آنانی که خداوندْ فرمانم داده که با آنان

پیوند داشته باشم و بر نیکی بر آنان مرا وا داشته و بر فضیلت آنان رهنمونم گشته و به محبّتشان راهنمایی ام کرده ، و تشویقم نموده که نزد آنان آیم ، و الهامم کرده که حاجت هایم را نزد تو بطلبم. شما خاندانی هستید که هرکس ولایت شما را داشته باشد ، سعادتمند می گردد و هر کس سراغ شما آید ، محروم نمی شود و هر که هوادار شما گردد ، زیان نمی کند و هرکس با شما دشمنی کند ، سعادت نمی یابد. برای پناه جُستنْ هیچ کس را برای خودم بهتر از شما نمی شناسم. شما خاندان رحمت و ستون های دین و پایه های زمین و درخت پاکید. خدایا ! روی کردنم را به سوی تو به واسطه پیامبرت و خاندان رسولت محروم مساز و شفیع قرار دادنشان را به درگاه تو رد مکن. خدایا ! تو بر من منّت نهادی که به زیارت و ولایت و معرفت او توفیقم دادی. پس مرا از یاورانش و از آنان که به سبب او پیروزی می یابند ، قرار بده . بر من منّت بگذار در دنیا و آخرت، که یاور دینت باشم. خدایا ! من زنده ام بر آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن زیسته است و می میرم بر آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن مُرده است.

.

1- .سلسبیل نام چشمه ای در بهشت است .
2- .ادّعای صادقانه در دوستی ، ولایت و تبعیّت و هماهنگی دل و زبان است .

ص: 448

. .

ص: 449

. .

ص: 450

. .

ص: 451

. .

ص: 452

. .

ص: 453

. .

عنه علیه السلام فی زِیارَهِ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام : یا صَفوانُ إذا حَدَثَ لَکَ إلَی اللّهِ حاجَهٌ فَزُرهُ بِهذِهِ الزِّیارَهِ مِن حَیثُ کُنتَ : السَّلامُ عَلَیکَ یا رَسولَ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا صِفوَهَ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا أمینَ اللّهِ . السَّلامُ عَلی مَنِ اصطَفاهُ اللّهُ وَاختَصَّهُ وَاختارَهُ مِن بَرِیَّتِهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا خَلیلَ اللّهِ ما دَجَی اللَّیلُ وغَسَقَ ، وأضاءَ النَّهارُ وأشرَقَ . السَّلامُ عَلَیکَ ما صَمَتَ صامِتٌ ، ونَطَقَ ناطِقٌ ، وذَرَّ شارِقٌ ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلی مَولانا أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، صاحِبِ السَّوابِقِ وَالمَناقِبِ وَالنَّجدَهِ ، ومُبیدِ الکَتائِبِ ، الشَّدیدِ البَأسِ ، العَظیمِ المِراسِ ، المَکینِ الأساسِ ، ساقِی المُؤمِنینَ بِالکَأسِ مِن حَوضِ الرَّسولِ المَکینِ الأمینِ. السَّلامُ عَلی صاحِبِ النُّهی وَالفَضلِ وَالطَّوائِلِ، وَالمَکرُماتِ وَالنَّوائِلِ، السَّلامُ عَلی فارِسِ المُؤمِنینَ ، ولَیثِ المُوَحِّدینَ ، وقاتِلِ المُشرِکینَ ، ووَصِیِّ رَسولِ رَبِّ العالَمینَ ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلی مَن أیَّدَهُ اللّهُ بِجَبرَئیلَ وأعانَهُ بِمیکائیلَ وأزلَفَهُ فِی الدّارَینِ ، وحَباهُ بِکُلِّ ما تَقَرُّ بِهِ العَینُ ، وصلَّی اللّهُ عَلَیهِ وعَلی آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ ، وعَلی أولادِهِ المُنتَجَبینَ وعَلَی الأئِمَّهِ الرّاشِدینَ الَّذینَ أمَروا بِالمَعروفِ ونَهَوا عَنِ المُنکَرِ ، وفَرَضوا عَلَینَا الصَّلَواتِ ، وأمروا بِإیتاءِ الزَّکاهِ ، وعَرَّفونا صِیامَ شَهرِ رَمَضانَ وقِراءَهَ القُرآنِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ . السَّلامُ عَلَیکَ یا یَعسوبَ الدّینِ ، وقائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلینَ . السَّلامُ عَلَیکَ یا بابَ اللّهِ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا عَینَ اللّهِ النّاظِرَهَ ، ویَدَهُ الباسِطَهَ واُذُنَهُ الواعِیَهَ ، وحِکمَتَهُ البالِغَهَ ، ونِعمَتَهُ السّابِغَهَ ، السَّلامُ عَلی قَسیمِ الجَنَّهِ وَالنّارِ ، السَّلامُ عَلی نِعمَهِ اللّهِ عَلَی الأبرارِ ونِقمَتِهِ عَلَی الفُجّارِ . السَّلامُ عَلی سَیِّدِ المُتَّقینَ الأخیارِ . السَّلامُ عَلی أخی رَسولِ اللّهِ وَابنِ عَمِّهِ ، وزَوجِ ابنَتِهِ وَالمَخلوقِ مِن طینَتِهِ . السَّلامُ عَلَی الأصلِ القَدیمِ وَالفَرعِ الکَریمِ . السَّلامُ عَلَی التَّمَرِ الجَنِیِّ . السَّلامُ عَلی أبِی الحَسَنِ عَلِیٍّ . السَّلامُ عَلَی شَجَرَهِ طوبی وسِدرَهِ المُنتَهی . السَّلامُ عَلی آدَمَ صِفوَهِ اللّهِ ، ونوحٍ نَبِیِّ اللّهِ ، وإبراهیمَ خَلیلِ اللّهِ ، وموسی کَلیمِ اللّهِ ، وعیسی روحِ اللّهِ ، ومُحَمَّدٍ حَبیبِ اللّهِ ، ومَن بَینَهُم مِنَ النَّبِیّینَ وَالصِّدّیقینَ وَالشُّهداءِ وَالصّالِحینَ وحَسُنَ اُولئِکَ رَفیقاً . السَّلامُ عَلی نورِ الأنوارِ وسَلیلِ الأطهارِ وعَناصِرِ الأخیارِ . السَّلامُ عَلی والِدِ الأئِمَّهِ الأبرارِ . السَّلامُ عَلی حَبلِ اللّهِ المَتینِ ، وجَنبِهِ المَکینِ ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلی أمینِ اللّهِ فی أرضِهِ وخَلیفَتِهِ فی عِبادِهِ ، وَالحاکِمِ بِأمرِهِ ، وَالقَیِّمِ بِدینِهِ، وَالنّاطِقِ بِحِکمَتِهِ ، وَالعامِلِ بِکِتابِهِ ، أخِی الرَّسولِ ، وزَوجِ البَتولِ ، وسَیفِ اللّهِ المَسلولِ . السَّلامُ عَلی صاحِبِ الدَّلالاتِ وَالآیاتِ الباهِراتِ وَالمُعجِزاتِ القاهِراتِ ، وَالمُنجی مِنَ الهَلَکاتِ الَّذی ذَکَرَهُ اللّهُ فی مُحکَمِ الآیاتِ ، فَقالَ تَعالی : «وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَبِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ » (1) .

السَّلامُ عَلَى اسمِ اللّهِ الرَّضِيِّ ، ووَجهِهِ المُضىءِ ، وجَنبِهِ العَلِيِّ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . السَّلامُ عَلى حُجَجِ اللّهِ وأوصِيائِهِ ، وخاصَّهِ اللّهِ وأصفيائِهِ ، وخالِصَتِهِ وأُمَنائِهِ ، ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ ، قَصَدتُکَ يا مَولایَ يا أمينَ اللّهِ وحُجَّتَهُ زائِراً عارِفاً بِحَقِّکَ ، مُوالِياً لِأَولِيائِکَ ، مُعادِياً لِأَعدائِکَ ، مُتَقَرِّباً إلَى اللّهِ بِزِيارَتِکَ ، فَاشفَع لي عِندَ اللّهِ رَبّي ورَبِّکَ فى خَلاصِ رَقَبَتى مِنَ النّارِ ، وقَضاءِ حَوائِجى حَوائِجِ الدُّنيا والآخِرَهِ . ثُمَّ إنکَبَّ عَلَى القَبرِ فَقَبِّلهُ وقُل : سَلامُ اللّهِ وسَلامُ مَلائِکَتِهِ المُقَرَّبينَ ، والمُسَلِّمينَ لَکَ بِقُلوبِهِم يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَالنّاطِقينَ بِفَضلِکَ ، وَالشّاهِدينَ عَلى أنَّکَ صادِقٌ أمينٌ ، وأشهَدُ أنَّکَ طُهرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِن طُهرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ . أشهَدُ لَکَ يا وَلِيَّ اللّهِ ووَلِيَّ رَسولِهِ بِالبَلاغِ وَالأَداءِ ، وأشهَدُ أنَّکَ جَنبُ اللّهِ وبابُهُ ، وحَبيبُ اللّهِ ووَجهُهُ الَّذى يُؤتى مِنهُ ، وأنَّکَ سَبيلُ اللّهِ ، وأنَّکَ عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، أتَيتُکَ مُتَقَرِّباً إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ بِزِيارَتِکَ ، راغِباً إلَيکَ فِى الشَّفاعَهِ ، أبتَغى بِشَفاعَتِکَ خَلاصَ رَقَبَتى مِنَ النّارِ ، مُتَعَوِّذاً بِکَ مِنَ النّارِ هارِباً مِن ذُنوبِىَ الَّتى احتَطَبتُها عَلى ظَهرى ، فَزِعاً إلَيکَ رَجاءَ رَحمَهِ رَبّى ، أتَيتُکَ استَشفِعُ بِکَ يا مَولایَ ، وأتَقَرَّبُ إلَى اللّهِ لِيَقضِىَ بِکَ حَوائِجى ، فَاشفَع يا أميرَ المُؤمِنينَ إلَى اللّهِ فَإنّى عَبدُ اللّهِ ومَولاکَ وزائِرُکَ ، ولَکَ عِندَ اللّهِ المَقامُ المَحمودُ ، وَالجاهُ العَظيمُ ، وَالشَّأنُ الکَبيرُ ، وَالشَّفاعَهُ المَقبولَهُ . اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وصَلِّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ ، عَبدِکَ المُرتَضى ، وأمينِکَ الأَوفى ، وعُروَتِکَ الوُثقى ، ويَدِکَ العُليا ، وجَنبِکَ الأَعلى ، وکَلِمَتِکَ الحُسنى ، وحُجَّتِکَ عَلَى الوَرى ، وصِدّيقِکَ الأَکبَرِ ، وسَيِّدِ الأَوصِياءِ ، ورُکنِ الأَولِياءِ ، وعِمادِ الأَصفِياءِ ، أميرِ المُؤمِنينَ ، ويَعسوبِ الدّينِ ، وقُدوَهِ الصّالِحينَ ، وإمامِ المُخلَصينَ ، وَالمَعصومِ مِنَ الخَلَلِ ، المُهَذَّبِ مِنَ الزَّلَلِ ، المُطَهَّرِ مِنَ العَيبِ المُنَزَّهِ مِنَ الرَّيبِ ، أخى نَبِيِّکَ ووَصِيِّ رَسولِکَ ، البائِتِ عَلى فِراشِهِ ، وَالمُواسى لَهُ بِنَفسِهِ ، وکاشِفِ الکَربِ عَن وَجهِهِ ، الَّذى جَعَلتَهُ سَيفاً لِنُبُوَّتِهِ ، وآيَهً لِرِسالَتِهِ ، وشاهِداً عَلى اُمَّتِه ودِلالَهً لِحُجَّتِهِ ، وحامِلاً لِرايَتِهِ ، ووِقايَهً لِمُهجَتِهِ ، وهادِياً لِاُمَّتِهِ ، ويَداً لِبَأسِهِ ، وتاجاً لِرَأسِهِ ، وباباً لِسِرِّهِ ، ومِفتاحاً لِظَفَرِهِ ، حَتّى هَزَمَ جُيوشَ الشِّرکِ بِإذنِکَ ، وأبادَ عَساکِرَ الکُفرِ بِأمرِکَ ، وبَذَلَ نَفسَهُ فى مَرضاهِ رَسولِکَ ، وجَعَلَها وَقفاً عَلى طاعَتِهِ ، فَصَلِّ اللّهُمَّ عَلَيهِ صَلاهً دائِمَهً باقِيَهً . ثُمَّ قُل : السَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِيَّ اللّهِ وَالشِّهابَ الثّاقِبَ ، وَالنّورَ العاقِبَ ، يا سَليلَ الأَطائِبِ . يا سِرَّ اللّهِ ، إنَّ بَينى وبَينَ اللّهِ تَعالى ذُنوباً قَد أثقَلَت ظَهرى ، ولا يَأتى عَلَيها إلّا رِضاهُ ، فَبِحَقِّ مَنِ ائتَمَنَکَ عَلى سِرِّهِ ، وَاستَرعاکَ أمرَ خَلقِهِ ، کُن لى إلَى اللّهِ شَفيعاً ، ومِنَ النّارِ مُجيراً ، وعَلَى الدَّهرِ ظَهيراً ؛ فَإنّى عَبدُ اللّهِ ووَلِيُّکَ وزائِرُکَ صَلَّى اللّهُ عَلَيکَ . (2)

.

1- .الزخرف : 4 .
2- .المزار الكبير : ص 215 ح 5 عن صفوان ، مصباح الزائر : ص 149 نحوه ، بحار الأنوار : ج 100 ص 305 ح 23 .

امام صادق علیه السلام در باره زیارت امیر المؤمنین علیه السلام : ای صفوان! هرگاه برایت نیازی به درگاه خداوند پیش آمد، هرجا که باشی، آن حضرت را با این زیارت، زیارت کن: سلام بر تو ، ای پیامبر خدا! سلام بر تو ، ای برگزیده خدا! سلام بر تو ، ای امین خدا! سلام بر کسی که خداوندْ او را از میان مخلوقاتش برگزید و به خویش اختصاص داد. سلام بر تو ، ای دوستِ خدا، تا هرگاه که شبْ تاریک شود و ظلمتش فراگیر گردد و روز، روشن شود و بتابد! سلام بر تو تا وقتی که ساکتی خموش می ماند و گویایی سخن می گوید و تا خورشید می تابد، و رحمت و برکات خدا بر تو باد! سلام بر مولایمان امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب، دارای سوابق و مناقب و بزرگواری ، و نابود کننده گُردان نیرومند و شجاعان قوی پنجه و قدرت هایِ استوارْ پایه، ساقی مؤمنان با جام از حوض کوثرِ رسول قدرتمند امین! سلام بر صاحب عقل کامل و فضیلت ها و نعمت ها و کرامت ها و عطاها! سلام بر تکْ سوار مؤمنان و شیر یکتاپرستان و کشنده مشرکان و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان، و رحمت و برکات الهی بر او باد ! سلام بر آن که خداوند، با جبرئیلْ تأییدش کرد و با میکائیلْ یاری اش نمود و در دو سرا مقرّبش داشت و به او بخشید آنچه دیده را روشن می سازد! و درود خدا بر او و دودمانِ پاک او و بر فرزندان گرامیِ او و بر امامانِ هدایت؛ آنان که امر به معروف و نهی ا ز منکر کردند و نمازها را بر ما واجب ساختند و به پرداخت زکاتْ فرمانمان دادند و روزه ماه رمضان و خواندن قرآن را به ما شناساندند. سلام بر تو ، ای امیر مؤمنان! سلام بر تو ، ای پیشوای دین و رهبر روسپیدان! سلام بر تو ای درِ خدا، ای چشم بینای خدا و دست قدرتمند و گوش شنوای الهی و حکمت بالغه و نعمت سرشار خدا! سلام بر تقسیم کننده بهشت و دوزخ! سلام بر نعمت الهی بر نیکان و انتقام خدایی بر تبهکاران! سلام بر سرور پرهیزگاران نیک! سلام بر برادر و پسر عموی پیامبر خدا و همسر دخترش و آفریده از سرشتش! سلام بر ریشه کهن و شاخه با کرامت! سلام بر میوه رسیده [درخت آفرینش]! سلام بر علی، پدر حسن! سلام بر درخت طوبی و سِدرهُ المنتهی! سلام بر آدم علیه السلام برگزیده خدا و بر نوح علیه السلام پیامبر خدا و ابراهیم علیه السلام دوست خدا و موسی علیه السلام هم سخن خدا و عیسی علیه السلام روح خدا و محمّد صلی الله علیه و آله حبیب خدا و بر پیامبران، صدّیقان، شهیدان و صالحانی که میان اینان اند ، و چه نیکو رفیقانی هستند آنان! سلام بر نور نورها و برگزیده پاکان و ارکانِ نیکان! سلام بر پدر امامان پاک! سلام بر ریسمان استوار الهی و طرفدار مقتدر

خدا، و رحمت و برکات خدا بر او باد! سلام بر امین خدا در زمین خدا و جانشین او در میان بندگانش و حاکم به فرمانش و نگهبان دینش و گویای به حکمتش و عمل کننده به کتابش، برادر پیامبر صلی الله علیه و آله ، همسر زهرا علیهاالسلام، شمشیر درخشنده خدا! سلام بر صاحب نشانه های روشن و معجزه های قاهر و نجات بخش از هلاکت ها؛ آن که خداوند در آیات محکم قرآن از او یاد کرده و فرموده است: «او در آیات محکم کتاب الهی نزد ما، والاقدر و فرزانه با حکمت است» . سلام بر نام پسندیده الهی و سیمای فروزانش و طرفدار والایش ، و رحمت و برکات خدا بر او باد ! سلام بر حجّت ها و جانشینان خدا، و خاصّان و برگزیدگان الهی، و خالصان و امینان او ، و رحمت و برکات خدا بر او باد! به زیارت تو آمدم، ای سرور من! ای امین و حجّت خدا! زائرم . شناسای حقّ توام، دوستدار دوستانت و دشمن دشمنان توام. با زیارتت به خداوندْ تقرّب می جویم . پس نزد خداوند که پروردگار من و توست در آزادی ام از دوزخ و برآمدن حاجت هایم، حاجت های دنیا و آخرت، شفیع من باش. آن گاه خود را به قبر بچسبان و قبر را ببوس و بگو: سلام خدا و سلام فرشتگان مقرّب پروردگار و آنان که با دل هایشان تسلیم تواند ای امیر مؤمنان و به فضیلت تو گویایند و شاهدند که تو راستگو و صدّیقی بر تو باد! شهادت می دهم که تو پاک و پاکیزه و پاک شده ای، از نسل پاک و پاکیزه و پاک شده! ای ولیّ خدا و ولیّ پیامبر او! گواهی می دهم که پیام را رساندی و تکلیف را ادا کردی و شهادت می دهم که تو جَنْب و سوی خدا و درِ اویی و دوست خداوند و جهت خدایی که از تو به خدا می رسند ، و این که تو راه خدا و بنده خدا و برادر پیامبر خدایی . به زیارتت آمده ام، و با زیارتت به خدای متعالْ تقرّب می جویم . دلبسته شفاعت توام و با شفاعت تو جویای خلاصی از آتش دوزخم . به تو از دوزخْ پناه می برم و گریزان از گناهان خویشم که بار آن را بر دوشم کشیده ام، به امید رحمت پروردگارم به تو و درگاهت نالانم . ای مولای من! به زیارتت آمده ام و تو را شفیع قرار می دهم و به خداوندْ تقرّب می جویم که به وسیله تو نیازهایم را برآورَد. پس ای امیر مؤمنان در پیشگاه خدا شفیع من باش، که من بنده خدا و دوستدار و زائر توام و تو را نزد خداوند، مقامی ستوده و شکوهی عظیم و جایگاهی بزرگ و شفاعتِ پذیرفته است. خدایا! بر محمّد و دودمان محمّد درود فرست و بر علی امیر مؤمنانْ درود فرست، آن بنده پسندیده تو، آن امین کامل تو، دستگیره استوار تو، دستِ برتر تو، طرفدار والاترِ تو، کلمه نیکوی تو، حجّت تو بر مردم، صدّیق اکبر تو، سرور اوصیا و پایه و ستون اولیا و تکیه گاه برگزیدگان، امیر مؤمنان، پیشوای دین و راهنمای صالحان و امام مخلصان، معصوم از خطا و پیراسته از لغزش، پاکیزه از عیب، پاک از شک، برادر پیامبرت و وصیّ فرستاده ات؛ آن که در بستر او خوابید و با جان در

راه او ایثار کرد و غم از چهره او زدود؛ آن که او را شمشیر نبوّتش و نشانه ای از رسالتش و شاهدی بر امتش و راهنمایی بر حجّتش و پرچمدار و نگهبان دل و جانش قرار دادی ، و او را هادی امّت او و دست توانای او ، و تاج شرافتش ، و باب اسرار و کلید پیروزی او ساختی، تا آن که به اذن تو سپاهیان شرک را فراری داد و لشکریان کفر را به فرمان تو درهم کوبید و در راه رضای پیامبرت جان خویش را بذل کرد و آن را وقف اطاعت او نمود . پس خداوندا بر او درودی پیوسته و جاودانه فرست. سپس بگو: سلام بر تو ای ولیّ خدا! ای شهاب فروزان! ای نور درخشان! ای سلاله پاکان! و ای راز خدا! میان من و خدای متعالْ گناهانی است که پشتم را سنگین ساخته و جز رضای الهی آنها را مورد بخشایش قرار نمی دهد . پس به حقّ آن که تو را امین راز خویش و عهده دار کار بندگانش قرار داده است، در پیشگاه خدا شفیع من ، و از دوزخ، پناه دهنده ام و بر روزگار، پشتوانه ام باش . همانا من بنده خدا و دوستدار تو و زائر آستان توام، که درود خدا بر تو باد!

.

ص: 456

. .

ص: 457

. .

ص: 458

. .

ص: 459

. .

عنه عليه السلام :إذا أرَدتَ الزِّيارَةَ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَاغتَسِل حَيثُ تَيَسَّرَ لَکَ ، وقُل حينَ تَعزِمُ : اللّهُمَّ اجعَل سَعيى مَشكوراً ، وذَنبى مَغفوراً ، وعَمَلى مَقبولاً ، وَاغسِلنى مِنَ الخَطايا وَالذُّنوبِ ، وطَهِّر قَلبى مِن كُلِّ آفَةٍ ، وزَكِّ عَمَلى ، وتَقَبَّل سَعيى ، وَاجعَل ما عِندَکَ خَيراً لى ، اللّهُمَّ اجعَلنى مِنَ التَّوّابينَ ، وَاجعَلنى مِنَ المُتَطَهِّرينَ ، وَالحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ . ثُمَّ امشِ وعَلَيکَ السَّكينَةُ وَالوَقارُ حَتّى تأتِىَ بابَ الحَرَمِ فَقُم عَلَى البابِ وقُل : اللّهُمَّ إنّى اُريدُکَ فَأَرِدنى ، وأقبَلتُ بِوَجهى إلَيکَ ؛ فَلاَ تُعرِض بِوَجهِکَ عَنّى ، وإنّى قَصَدتُ إلَيکَ فَتَقَبَّل مِنّى ، وإن كُنتُ ماقِتاً فَارضَ عَنّى ، وإن كُنتُ ساخِطاً عَلَىَّ فَاعفُ عَنّى ، وَارحَم مَسيرى إلَيکَ بِرَحمَتِکَ أبتَغى بِذلِکَ رِضاکَ ؛ فَلا تَقطَع رَجائى ولا تُخَيِّبنى يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . اللّهُمَّ أنتَ السَّلامُ ، ومِنکَ السَّلامُ ، وإلَيکَ يَعودُ السَّلامُ ، وأنتَ مَعدِنُ السَّلامِ ، حَيِّينا رَبَّنا مِنکَ بِالسَّلامِ . الحَمدُ للّهِ الَّذى لَم يَتَّخِذ صاحِبَةً ولا وَلَداً ، والحَمدُ للّهِ الَّذى خَلَقَ كُلَّ شَىءٍ فَقَدَّرَهُ تَقديراً . السَّلامُ عَلَيکَ يا أبَا الحَسَنِ ، أشهَدُ أنَّکَ قَد بَلَّغتَ عَن رَسولِ اللّهِ ما أمَرَکَ بِهِ ، ووَفَيتَ بِعَهدِ اللّهِ ، وتَمَّت بِکَ كَلِماتُ اللّهِ ، وجاهَدتَ فى سَبيلِ اللّهِ حَتّى أتاکَ اليَقينُ ، لَعَنَ اللّهُ مَن قَتَلَکَ ، ولَعَنَ اللّهُ مَن بَلَغَهُ ذلِکَ فَرَضِيَ عَنهُ ، أتَا بِأبى أنتَ وأمىّ وَلِىٌّ لِمَن والاکَ ، وعَدُوٌّ لِمَن عاداکَ أبرَأُ إلَى اللّهِ مِمَّن بَرِئتَ مِنهُ وبَرِئٌ مِنكُم . ثُمَّ تَقولُ : السَّلامُ عَلَيکَ يا أبَا الحَسَنِ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ ، أشهَدُ أنَّکَ تَسمَعُ صَوتى ، أتَيتُکَ مُتَعاهِداً لِدينى وبَيعَتى ، اِئذَن لى فى بَيتِکَ ، أشهَدُ أنَّ روحَکَ المُقَدَّسَةَ اُغيبَت بِالقُدسِ وَالسَّكينَةِ ، جُعِلَت لَها بَيتاً تَنطِقُ عَلى لِسانِکَ . ثُمَّ ادخُل وقُل : السَّلامُ عَلى مَلائِكَةِ اللّهِ المُقَرَّبينَ ، السَّلامُ عَلى مَلائِكَةِ اللّهِ المُردِفينَ ، السَّلامُ عَلى حَمَلَةِ العَرشِ الكَروبيّينَ ، السَّلامُ عَلى مَلائِكَةِ اللّهِ المُنتَجَبينَ السَّلامُ عَلى مَلائِكَةِ اللّهِ المُسَوَّمينَ ، السَّلامُ عَلى مَلائِكَةِ اللّهِ الَّذينَ هُم فى هذَا الحَرَمِ بِإذنِ اللّهِ مُقيمونَ . الحَمدُ للّهِ الَّذى أكرَمَنى بِمَعرِفَتِهِ ومَعرِفَةِ رَسولِهِ ومَن فَرَضَ طاعَتَهُ رَحمَةً مِنهُ وتَطَوُّلاً مِنهُ عَلَىَّ بِذلِکَ . اَلحَمدُ للّهِ الَّذى سَيَّرنى فى بِلادِهِ ، وحَمَلَنى عَلى دَوابِّهِ ، وطَوى إلَىَّ البَعيدَ ودَفَعَ عَنِّى المَكارِهَ حَتّى أدخَلَنى حَرَمَ وَلِىِّ اللّهِ وأرانيهِ فى عافِيَةٍ . الحَمدُ للّهِ الَّذى هَدانا لِهذا وما كُنّا لِنَهتَدِىَ لَولا أن هَدانَا اللّهُ ، أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ ورَسولُهُ ، جاءَ بِالحَقِّ مِن عِندِهِ ، وأشهَدُ أنَّ عَلِيّاً عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِهِ ، اللّهُمَّ عَبدُکَ وزائِرُکَ مُتَقَرِّبٌ إلَيکَ بِزِيارَةِ أخى رَسولِکَ ، وعَلى كُلِّ مَزورٍ حَقٌّ عَلى مَن أتاهُ وزارَهُ ، وأنتَ أكرَمُ مَزورٍ وخَيرُ مَأتِىٍّ ، فَأَسأَلُکَ يا رَحمنُ يا رَحيمُ يا واحِدُ يا أحَدُ يا فَردُ يا صَمَدُ يا مَن لَم يَلِد ولَم يولَد ولَم يَكُن لَهُ كُفُواً أحَدٌ ، أن تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وأن تَجعَلَ تُحفَتَکَ إيّايَ مِن زِيارَتى

فى مَوقِفى هذا فِكاكَ رَقَبَتى مِنَ النّارِ ، وَاجعَلنى مِمَّن يُسارِعُ فِى الخَيراتِ رَغَباً ورَهَباً ، وَاجعَلنى مِنَ الخاشِعينَ . اللّهُمَّ إنَّکَ بَشَّرتَنى عَلى لِسانِ نَبِيِّکَ فَقُلتَ : «وَ بَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» (1) ، اللّهُمَّ فَإنّى بِکَ مُؤمِنٌ ، وبِجَميعِ آياتِکَ موقِنٌ ، فَلا تُوقِفنى بَعدَ مَعرِفَتِهِم مَوقِفاً تَفضَحُنى عَلى رُؤوسِ الخَلائِقِ ، بَل أوقِفنى مَعَهُم وتَوَفَّنى عَلى تَصديقى ؛ فَإنَّهُم عَبيدُکَ ، خَصَصتَهُم بِکَرامَتِکَ ، وأمَرتَنى بِاتِّباعِهِم . ثُمَّ تَدنو مِنَ القَبرِ وتَقولُ : السَّلامُ مِنَ اللّهِ عَلى رَسولِ اللّهِ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللّهِ خاتَمِ النَّبِيّينَ وإمامِ المُتَّقينَ . السَّلامُ عَلى أمينِ اللّهِ عَلى رِسالاتِهِ ، وعَزائِمِ رُسُلِهِ ، ومَعدِنِ الوَحيِ وَالتَّنزيلِ ، الخاتِمِ لِما سَبَقَ ، وَالفاتِحِ لِمَا استُقبِلَ ، وَالمُهَيمِنِ عَلى ذلِکَ کُلِّهِ ، وَالشّاهِدِ عَلَى الخَلقِ وَالسِّراجِ المُنيرِ ، وَالسَّلامُ عَلَيهِ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وأهلِ بَيتِهِ المَظلومينَ ، أفضَلَ وأکمَلَ وأرفَعَ وأنفَعَ وأشرَفَ ما صَلَّيتَ عَلى أحَدٍ مِن أنبيائِکَ وأصفِيائِکَ . اللّهُمَّ صَلِّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَبدِکَ وخَيرِ خَلقِکَ بَعدَ نَبِيِّکَ ووَصِيِّ رَسولِکَ ، الَّذى انتَجَبتَهُ بِعِلمِکَ ، وجَعَلتَهُ هادِياً لِمَن شِئتَ مِن خَلقِکَ ، وَالدَّليلَ عَلى مَن بَعَثتَهُ بِرِسالاتِکَ ، ودَيّانَ يَومِ الدّينِ بِعَدلِکَ ، وفَصلِ خِطابِکَ مِن خَلقِکَ ، وَالمُهَيمِنَ عَلى ذلِکَ کُلِّهِ ، وَالسَّلامُ عَلَيهِ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . اللّهُمَّ وصَلِّ عَلَى الأئِمَّةِ مِن وُلدِهِ ، القَوّامينَ بِأمرِکَ مِن بَعدِ نَبِيِّکَ ، المُطَهَّرينَ الَّذينَ ارتَضَيتَهُم أنصاراً لِدينِکَ وأعلاماً لِعِبادِکَ . ثُمَّ تَقولُ : السَّلامُ عَلَى الأئِمَّةِ المُستَودَعينَ . السَّلامُ عَلى خالِصَةِ اللّهِ مِن خَلقِهِ أجمَعينَ . السَّلامُ عَلَى المُؤمِنينَ الَّذينَ قاموا بِأمرِ اللّهِ وخالَفوا لِخَوفِهِ العالَمينَ . السَّلامُ عَلى مَلائِکَةِ اللّهِ المُقَرَّبينَ . ثُمَّ تَقولُ : السَّلامُ عَلَيکَ يا أمينَ اللّهِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا حَبيبَ اللّهِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِيَّ اللّهِ . السّلامُ عَلَيکَ يا حُجَّةَ اللّهِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا إمامَ الهُدى . السَّلامُ عَلَيکَ يا عَلَمَ التُّقى . السَّلامُ عَلَيکَ أيُّهَا البَرُّ التَّقِيُّ . السَّلامُ عَلَيکَ أيُّهَا السِّراجُ المُنيرُ . السَّلامُ عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا أبَا الحَسَنِ وَالحُسَينِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا وَصِيَّ الرَّسولِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا عَمودَ الدّينِ ووارِثَ عِلمِ الأوَّلينَ وَالآخِرينَ وصاحِبَ الميسَمِ ، وَالصِّراطَ المُستَقيمَ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِيَّ اللّهِ ، أنتَ أوَّلُ مَظلومٍ ، وأوَّلُ مَن غُصِبَ حَقُّهُ ، صَبَرتَ وَاحتَسَبتَ حَتّى أتاکَ اليَقينُ ، وأشهَدُ أنَّکَ لَقيتَ اللّهَ وأنتَ شَهيدٌ ، عَذَّبَ اللّهُ قاتِلَکَ بِأنواعِ العَذابِ . جِئتُکَ يا وَلِيَّ اللّهِ عارِفاً بِحَقِّکَ ، مُستَبصِراً بِشَأنِکَ ، مُعادِياً لِأعدائِکَ ومَن ظَلَمَکَ ، ألقى عَلى ذلِکَ رَبّى إن شاءَ اللّهُ ، إنَّ لى ذُنوباً کَثيرَةً ، فَاشفَع لى فيها عِندَ رَبِّکَ ؛ فَإنَّ لَکَ عِندَ اللّهِ مَقاماً مَحموداً ، وإنَّ لَکَ عِندَهُ جاهاً وشِفاعَةً ، وقَد قالَ اللّهُ تَعالى: «وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَا لِمَنِ ارْتَضَى» (2) . السَّلامُ عَلَيکَ يا نورَ اللّهِ فى سَمائِهِ وأرضِهِ ، وأُذُنَهُ السّامِعَةَ ، وذِکرَهُ الخالِصَ ، ونورَهُ السّاطِعَ . أشهَدُ أنَّ لَکَ مِنَ اللّهِ المَزيدَ ، وأنَّ وَجهَکَ إلى قِبَلِ رَبِّ العالَمينَ ، وأنَّ لَکَ مِنَ اللّهِ رِزقاً جَديداً تَغدو عَلَيکَ المَلائِکَةُ فى کُلِّ صَباح ، رَبِّ اغفِر لى ، وتَجاوَز عَن سَيِّئاتى ، وَارحَم طولَ مَکثى فِى القِيامَةِ

بِهِ ؛ فَإِنَّکَ عَلّامُ الغُیوبِ ، وأنتَ خَیرُ الوارِثینَ . ثُمَّ تَقولُ : السَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفوَةِ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نوحٍ نَبِیِّ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ إبراهیمَ خَلیلِ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ هودٍ نَبِیِّ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ داوُدَ خَلیفَةِ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی روحِ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِیَّ اللّهِ . السَّلامُ عَلَیکَ أیُّهَا الصِّدّیقُ الشَّهیدُ . السَّلامُ عَلَیکَ وعَلَی الأرواحِ الَّتی حَلَّت بِفِنائِکَ وأناخَت بِرَحلِکَ . السَّلامُ عَلی مَلائِکَةِ اللّهِ المُحدِقینَ بِکَ . أشهَدُ أنَّکَ أقَمتَ الصَّلاةَ ، وآتَیتَ الزَّکاةَ ، وأمَرتَ بِالمَعروفِ ، ونَهَیتَ عَنِ المُنکَرِ ، وَاتَّبَعتَ الرَّسولَ ، وتَلَوتَ الکِتابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ ، وبَلَّغتَ عَن رَسولِ اللّهِ ، ووَفَیتَ بِعَهدِ اللّهِ ، وتَمَّت بِکَ کَلِماتُ اللّهِ ، وجاهَدتَ فی سَبیلِ اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ ونَصَحتَ لِلّهِ ولِرَسولِهِ ، وجُدتَ بِنَفسِکَ صابِراً مُحتَسِباً ومُجاهِداً عنَ دینِ اللّهِ ، مُوَقِّیاً لِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، طالِباً ما عِندَ اللّهِ ، راغِباً فیما وَعَدَ اللّهُ ، ومَضَیتَ لِلَّذی کُنتَ عَلَیهِ شاهِداً ومَشهوداً ، فَجَزاکَ اللّهُ عَن رَسولِهِ وعَنِ الإسلامِ وأهلِهِ أفضَلَ الجَزاءِ . وکُنتَ أوَّلَ القَومِ إسلاماً ، وأخلَصَهُم إیماناً ، وأشَدَّهُم یَقیناً ، وأخَوَفَهُم لِلّهِ ، وأعظَمَهُم عَناءً ، وأحوَطَهُم عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وأفضَلَهُم مَناقِبَ ، وأکثَرَهُم سَوابِقَ ، وأرفَعَهُم دَرَجَةً ، وأشرَفَهُم مَنزِلَةً ، وأکرَمَهُم عَلَیهِ ، قَویتَ حینَ ضَعُفَ أصحابُهُ ، وبَرَزتَ حینَ استَکانوا ، ونَهَضتَ حینَ وَهَنوا ، ولَزِمتَ مِنهاجَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وکُنتَ خَلیفَتَهُ حَقّاً بِرَغمِ المُنافِقینَ ، وغَیظِ الکافِرینَ ، وکَیدِ الحاسِدینَ ، وضِغنِ الفاسِقینَ ، فَقُمتَ بِالأمرِ حینَ فَشِلوا ، ونَطَقتَ حینَ تَتَعتَعوا ، ومَضَیتَ بِنورِ اللّهِ إذ وَقَفوا ، فَمَنِ اتَّبَعَکَ فَقَد هُدِیَ . کُنتَ أقَلَّهُم کَلاماً ، وأصوَبَهُم مَنطِقاً ، وأکثَرَهُم رَأیاً ، وأشجَعَهُم قَلباً ، وأشَدَّهُم یَقیناً وأحسَنَهُم عَمَلاً ، وأعرَفَهُم بِاللّهِ ، کُنتَ لِلدّینِ یَعسوباً أوَّلاً حینَ تَفَرَّقَ النّاسُ ، وآخِراً حینَ فَشِلوا ، کُنتَ لِلمُؤمِنینَ أباً رَحیماً إذ صاروا عَلَیکَ عِیالاً ، فَحَمَلتَ أثقالَ ما عَنهُ ضَعُفوا ، وحَفِظتَ ما أضاعوا ، ورَعَیتَ ما أهمَلوا ، وشَمَّرتَ إذ جَنَبوا ، وعَلَوتَ إذ هَلِعوا ، وصَبَرتَ إذ جَزِعوا ، کُنتَ عَلَی الکافِرینَ عَذاباً صَبّاً وغِلظَةً وغَیظاً ، ولِلمُؤمِنینَ عَیناً وحِصناً وعَلَماً ، لَم تُفلَل (3) حُجَّتُکَ ، ولَم یَرتَب قَلبُکَ ، ولَم تَضعُف بَصیرَتُکَ ، ولَم تَجبُن نَفسُکَ ، وکُنتَ کَالجَبَلِ لا تُحَرِّکُهُ العَواصِفُ ، ولا تُزیلُهُ القَواصِفُ (4) ، وکُنتَ کَما قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله قَویّاً فی أمرِ اللّهِ ، وَضیعاً فی نَفسِکَ ، عَظیماً عِندَ اللّهِ ، کَبیراً فِی الأرضِ جَلیلاً فِی السَّماءِ ، لَم یَکُن لِأحَدٍ فیکَ مَهمَزٌ ، ولا لِقائِلٍ فیکَ مَغمَزٌ ، ولا لِأحَدٍ عِندَکَ هَوادَةٌ ، الضَّعیفُ الذَّلیلُ عِندَکَ قَویٌّ عَزیزٌ حَتّی تَأخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ ، وَالقَویُّ العَزیزُ عِندَکَ ضَعیفٌ ذَلیلٌ حَتّی تَأخُذَ مِنهُ الحَقَّ ، وَالقَریبُ وَالبَعیدُ عِندَکَ فی ذلِکَ سَواءٌ شَأنُکَ الحَقُّ وَالصِّدقُ وَالرِّفقُ ، وقَولُکَ حُکمٌ وحَتمٌ ، وأمرُکَ حُکمٌ وحَزمٌ ، ورَأیُکَ عِلمٌ وعَزمٌ ، إعتَدَلَ بِکَ الدّینُ ، وسَهُلَ بِکَ العَسیرُ ، وَأُطفِئَت بِکَ النّیرانُ ، وِقَویَ بِکَ الإسلامُ وَالمُؤمِنونَ ، وسَبَقتَ سَبقاً بَعیداً ، وأتعَبتَ

مَن بَعدَکَ تَعَباً شَدیداً ، فَعَظَمَت رَزیَّتُکَ فِی السَّماءِ ، وهَدَّت مُصیبَتُکَ الأنامَ ، فَإنّا للّهِ وإنّا إلَیهِ راجِعونَ ... اللّهُمَّ العَن قَتَلَهَ أمیرِ المُؤمِنینَ ، اللّهُمَّ العَن قَتَلَهَ الحَسَنِ وَالحُسَینِ اللّهُمَّ عَذِّبهُم عَذاباً لا تُعَذِّبُهُ أحَداً مِنَ العالَمینَ وضاعِف عَلَیهِم عَذابَکَ بِما شاقّوا وُلاهَ أمرِکَ ، وعَذِّبهُم عَذاباً لَم تَحِلَّهُ بِأحَدٍ مِن خَلقِکَ . اللّهُمَّ أدخِل عَلی قَتَلَهِ رَسولِکَ ، وأولادِ رَسولِکَ ، وعَلی قَتَلَهِ أمیرِ المُؤمِنینَ ، وقَتَلَهِ أنصارِهِ ، وقَتَلَهِ الحَسَنِ وَالحُسَینِ وأنصارِهِما ، ومَن نَصَبَ لِآلِ مُحَمَّدٍ وشیعَتِهِم حَرباً مِنَ النّاسِ أجمَعین ، عَذاباً مُضاعَفا فی أسفَلِ الدَّرَکِ مِنَ الجَحیمِ لا یُخَفَّفُ عَنهُم مِن عذابِها وهُم فیهِ مُبلِسونَ ، مَلعونونَ ، ناکِسو رُؤوسِهِم عِندَ رَبِّهِم ، قَد عایَنُوا النَّدامَهَ وَالخِزیَ الطَّویلَ ، بِقَتلِهِم عِترَهَ أنبیائِکَ ورُسُلِکَ وأتباعَهُم مِن عِبادِکَ الصّالِحینَ . اللّهُمَّ العَنهُم فی مُستَسَرِّ السِّرِّ وظاهِرِ العَلانِیَهِ فی سَمائِکَ وأرضِکَ . اللّهُمَّ اجعَل لی لِسانَ صِدقٍ فی أولیائِکَ ، وحَبِّب إلَیَّ مَشاهِدَهُم حَتّی تُلحِقَنی بِهِم ، وتَجعَلَنی لَهُم تَبَعاً فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ . (5)

.

1- .یونس : 2 .
2- .الأنبیاء : 28 .
3- .الفَلّ : الثَّلم (لسان العرب : ج 11 ص 530 «فلل») .
4- .ریحٌ قاصِفٌ وقاصِفَهٌ : شدِیدَهٌ تکسِرُ ما مَرّت به من الشَّجَرِ وغیره (تاج العروس : ج 12 ص 435 «قصف») .
5- .المزار الکبیر : ص 225 ح 6 عن یوسف الکناسی ومعاویه بن عمّار ، بحار الأنوار : ج 100 ص 334 ح 32 .

امام صادق علیه السلام :هرگاه خواستی امیر مؤمنان را زیارت کنی، هرجا که برایت فراهم بود غسل کن و آن گاه که قصد [زیارت و غسل] می کنی ، بگو: خدایا! تلاش مرا مورد سپاس و گناهم را بخشوده و عملم را پذیرفته قرار بده و مرا از لغزش ها و گناهان بشوی، دلم را از هر آفت ، پاک کن، عمل مرا پاکیزه گردان، تلاشم را بپذیر و آنچه را نزد توست ، خیری برای من قرار بده . خداوندا! مرا از توبه کنندگان قرار بده و مرا از پاکی جویان قرار بده، و حمدْ مخصوص پروردگار جهانیان است. سپس با آرامش و وقار ، راه برو تا آن که به درِ حرم برسی . پس بر درگاه بِایست و بگو: خداوندا! من تو را می خواهم، تو هم مرا بخواه . با روی دل به سوی تو آمده ام ، پس روی عنایتت را از من بر مگردان. من آهنگ تو را کرده ام، پس از من بپذیر . اگر از من ناخشنودی ، از من راضی باش . اگر بر من خشمگینی ، مرا ببخشای و آمدنم را به سوی تو، به رحمت خویش مورد ترحّم قرار بده . من از این کار، جویای رضای توام . پس امیدم را قطع مکن و محرومم مساز ، ای مهربان ترینِ مهربانان! خدایا! تو سلامی و سلام از توست و به تو بازمی گردد و تو سرچشمه سلامی . پس ما را از سوی خودت با سلام، مورد تحیّت قرار بده. حمد و سپاسْ خدایی را که همسر و فرزندی برنگزیده است . حمدْ خدایی را که هر چیز را آفریده و آن را اندازه ای معیّن نهاده است . سلام بر تو ای ابو الحسن! گواهی می دهم که تو آنچه را از سوی پیامبر خدا مأمور بودی، رساندی، به عهد الهی وفا کردی، کلمات خدا با تو کمال یافت، و تا لحظه برآمدن جان و رسیدن یقین در راه خدا جهاد کردی. خدا لعنت کند کُشنده تو را و لعنت کند آن را که شنید و راضی شد! پدر و مادرم فدایت! من دوستدار دوست تو و دشمنِ دشمن توام . به درگاه خدا بیزاری می جویم از هرکس که تو از او بیزاریِ جُستی و او از شما بیزاری جُست. آن گاه می گویی: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای ابو الحسن! گواهی می دهم که صدایم را می شنوی . به دیدارت آمده ام، در حالی که پایبند آیین و بیعت خویشم . پس در خانه ات مرا اجازه بده . گواهی می دهم که روح مقدّس تو پوشیده با قداست و آرامش است و قداست و آرامش برای آن ، خانه ای شده است که از زبان تو سخن می گوید. سپس وارد شو و بگو: سلام بر فرشتگان مقرّب پروردگار! سلام بر فرشتگان صف بسته خداوند! سلام بر کروبیان (1) حامل عرش! سلام بر فرشتگان برگزیده خدا! سلام بر فرشتگان نشاندار پروردگار! سلام بر فرشتگانی که به اذن خداوند، مقیم این حرم اند! خدا را سپاس که با شناخت تو و معرفت پیامبرش و آن که طاعتش را واجب

ساخته، از روی رحمت و احسانِ بر من، مرا گرامی داشته است. خدایی را سپاس که مرا در شهرهایش گردانده و بر مَرکب های خود ، سوارم کرده و راه دور را برایم در نَوردیده و سختی ها را از من دور ساخته، تا مرا وارد حرم ولیّ خدا کرده و در نهایت تن درستی آن را نشانم داده است. خدایی را سپاس که ما را به این هدایت فرمود و اگر رهنماییِ خدا نبود، هرگز بدین راه، ره نمی بردیم. گواهی می دهم که جز خدا معبودی نیست، تنها و بی شریک است و گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، که از نزد خداوند، حق را آورد، و گواهی می دهم که علی علیه السلام بنده خدا و برادر پیامبر خداست . خدایا! بنده و زائر تو ، با زیارتِ برادر پیامبرت ، به سوی تو تقرّب می جوید . هر زائری حقّی بر زیارت شده دارد، و تو بهترین زیارت شده ای که به سوی تو آیند. از تو ای خدای بخشاینده و مهربان، ای یکتای یگانه، ای تنهای بی مانند، ای آن که نه زاده ای و نه تو را زاده اند، و برای تو همتایی نیست می خواهم که بر محمّد و دودمان محمّد ، درود فرستی و هدیه خودت را از این زیارتم در این جایگاه، آزادی من از آتش قرار دهی، مرا از آنان قرار بده که با بیم و امید در نیکی ها پیش گام اند و مرا از خاشعان قرار بده. خدایا! مرا از زبان پیامبرت بشارت داده، فرموده ای: «و بشارت بده آنان را که ایمان آورده اند که برایشان نزد پروردگارشان گام صدق است» . خدایا! همانا من به تو و همه آیاتت ایمان و یقین دارم . پس از آن که آنان را شناخته ام، مرا در جایگاهی قرار نده که در پیش خلایق رسوایم کنی؛ بلکه مرا همراه آنان نگه دار و مرا با این باور و پذیرشم بمیران . همانا آنان بندگان تواند . ایشان را با کرامت خویش ، مخصوص گردانیده ای و مرا به پیروی از آنان فرمان داده ای. سپس به قبر نزدیک می شوی و می گویی: سلام از خدا بر پیامبر خدا محمّد بن عبد اللّه ، خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزگاران! سلام بر امین خدا بر رسالت های الهی و فرمان های استوار رسولان خدا، سرچشمه وحی و قرآن، پایان بخش گذشته و گشاینده آنچه در پیش است، و نگه دارنده همه اینها و گواه بر مردم و چراغ فروزان! و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد! خدایا! بر محمّد و خاندان مظلوم او درود فرست، برترین، کامل ترین، والاترین، سودمندترین و گرامی ترین درودی که بر هر یک از پیامبران و برگزیدگانت فرستاده ای. خداوندا! بر امیر مؤمنان درود فرست، که بنده توست و بهترین آفریدگانت پس از پیامبرت و جانشین فرستاده ات؛ آن که او را به دانش خویش برگزیدی و هدایتگر هرکس از آفریدگانت که خواستی ، قرار دادی و راهنمای هر که او را به رسالت های خودت برانگیختی و داور روز جزا به عدلت و پایان بخش اختلاف ها از بندگانت و نگه دارنده همه اینها، و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد! خدایا! بر امامان از فرزندان وی درود فرست؛ آنان که پس

از پیامبرت، برپا دارنده دین توآند، پاکانی که آنان را برای یاری دینت و نشانه هایی برای بندگانت پسندیده ای. سپس می گویی: سلام بر امامانی که ودیعت گاه سرّ خدایند! سلام بر خالصان برگزیده خدا از همه آفریدگانش! سلام بر مؤمنانی که به فرمان خدا قیام کردند و به خاطر ترس از خدا با جهانیان مخالفت کردند !سلام بر فرشتگان مقرّب پروردگار! سپس می گویی: سلام بر تو ، ای امین خدا! سلام بر تو ، ای حبیب خدا! سلام بر تو ، ای ولیّ خدا! سلام بر تو ، ای حجّت خدا! سلام بر تو ، ای پیشوای هدایت! سلام بر تو ، ای پرچم پرهیزگاری! سلام بر تو ، ای نیکوکارِ با تقوا! سلام بر تو ، ای چراغ روشنی بخش! سلام بر تو ، ای امیرمؤمنان! سلام بر تو ، ای پدر حسن و حسین علیهماالسلام! سلام بر تو ، ای جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ! سلام بر تو ، ای ستون دین و وارث دانش اوّلین و آخرین و صاحب علامت گذار (2) و راه راست! سلام بر تو ، ای ولیّ خدا! تو نخستین مظلومی و اوّلین کسی که حقش را غصب کردند، صبر کردی و انتظار اجر الهی داشتی تا آن که یقین (مرگ) تو فرا رسید. گواهی می دهم که خدا را در حالی که شهید شدی ، دیدار کردی . خداوندْ قاتل تو را با عذاب های گوناگون کیفر دهد. ای ولیّ خدا! به زیارت تو آمده ام، در حالی که حقّ تو را شناسا و به شأن تو بینایم، با دشمنانت و با ظالمان به تو در ستیزم و اگر خداوند بخواهد، با همین ایمان و معرفت، پروردگارم را ملاقات می کنم. همانا مرا گناهان بسیاری است. پس نزد خداوندت درباره آنها مرا شفاعت کن؛ چرا که تو نزد خدا مقامی پسندیده داری و تو را پیش او جاه و مقام شفاعت است و خداوند هم فرموده است: «جز برای کسی که خدا بپسندد، شفاعت نمی کنند» . سلام بر تو، ای نور خدا در آسمان و زمین او، ای گوش شنوای الهی، ای یاد خالص و نور درخشان خداوند! گواهی می دهم که تو را از خداوند، افزونی است و روی (توجّه) تو به سوی پروردگار جهانیان است و از سوی خداوند، روزیِ تازه داری که هر صبحدم فرشتگان نزد تو می آورند. خدایا! مرا ببخشای، از گناهانم درگذر، درنگ دراز مدّتم را در قیامت به خاطر او رحم کن؛ همانا تو دانای غیب ها و تو بهترینِ وارثانی. سپس می گویی: سلام بر تو، ای وارث آدم، برگزیده خدا! سلام بر تو، ای وارث نوح، پیامبر خدا! سلام بر تو ، ای وارث ابراهیم، دوست خدا! سلام بر تو، ای وارث هود، پیامبر خدا! سلام بر تو، ای وارث داوود، خلیفه خدا! سلام بر تو، ای وارث عیسی، روح خدا! سلام بر تو، ای وارث محمّد، دوست خدا! سلام بر تو ای ولیّ خدا! سلام بر تو ، ای صدّیق شهید! سلام بر تو و بر جان هایی که به آستان تو فرود آمده و به درگاهت سر فرود آورده اند! سلام بر فرشتگان خدا که پیرامون تو حلقه زده اند! گواهی می دهم که تو نماز را به پا داشتی، زکات را ادا کردی، امر به معروف و نهی از منکر کردی، پیروی از رسول کردی و

کتاب خدا را آن گونه که شایسته است، تلاوت کردی و از جانب رسول خدا پیام رساندی، به عهد خدایی وفا کردی، کلمات الهی با تو به کمال رسید، در راه خدا آن گونه که شایسته است، جهاد کردی، دلسوز خدا و پیامبرش بودی، جان خویش را با شکیبایی و اخلاص و جهادگرانه و در دفاع از دین خدا نثار کردی، نگهبان جان پیامبر خدا شدی، در پی آنچه نزد خداست ، بودی و به آنچه خدا وعده داده است، مشتاق بودی و در راهی ره سپردی که شاهد و مشهود آن راه و آیین بودی . خداوند از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام و مسلمانانْ بهترین پاداش را ارزانی ات دارد! اوّلین مسلمان از این قوم بودی و در ایمانْ خالص ترین آنان ، و در یقینْ استوارترین . از همه خداترس تر بودی و بیش از همه رنج کشیدی و بیش از همه حمایتگرانه دور و برِ پیامبر خدا بودی. از همه آنان در مناقبْ برتر بودی، سابقه ات از همه بیشتر، درجه ات از همه بالاتر و جایگاهت از همه شریف تر و از همه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی تر بود. آن گاه که اصحابش ضعیف شدند ، تو نیرومند شدی و آن گاه که عقب نشستند ، تو به میدان شتافتی. آن گاه که سست شدند ، تو قیام کردی و به شیوه پیامبر خدا پایبند ماندی. حقّا که جانشین او بودی، بی گفتگو و بدون ناتوانی و سستی، به رغم منافقان و خشم کافران و نیرنگ حسودان و کینه توزی فاسقان! وقتی دیگران سست شدند، تو برای امر خدا به پا خاستی و چون در سخن گفتن ، تردید و درنگ کردند ، تو زبان گشودی و آن گاه که آنان ایستادند، تو با نور الهی پیش رفتی. هر که از تو پیروی کرد، هدایت شد. از همه کم حرف تر و از همه درستگوتر ، و از همه بزرگْ اندیشه تر و از همه دلیرتر و بایقین تر و نیکوکارتر و خداشناس تر بودی . پیشوای دین بودی و نخستین بودی، آن گاه که مردم پراکنده شدند و آخرین بودی، آن گاه که سست گشتند. برای مؤمنانْ پدری مهربان بودی و آنان در کفالت تو بودند . باری را که دیگران از برداشتن آن ناتوان بودند، تو بر دوش کشیدی و آنچه را تباه کردند ، تو نگه داشتی و آنچه را وا گذاشتند ، تو به آن پرداختی . آن گاه که آنان کنار رفتند، تو آستین همّت بالا زدی و آن گاه که بی تاب شدند، تو والا شدی و آن گاه که شتاب کردند ، تو شکیبایی کردی. بر کافرانْ عذابی ریزان و دمان و سختگیر و خشماگین بودی و برای مؤمنانْ چشم و دژ و نشانه . حجّت و دلیل تو کاسته نشد و قلبت دچار شک و تردید نگشت . بصیرتت ضعیف نشد و جان و دلت نترسید . همچون کوه بودی که تندبادها آن را از جای نمی جنبانند و توفان ها آن را جا به جا نمی کنند. آن گونه که پیامبر خدا فرمود، در کار خدا نیرومند بودی، در نزد خویش فروتن بودی و نزد خدا بس بزرگ! در زمینْ بزرگ و در آسمانْ با شکوه بودی . کسی را در تو جای عیبجویی نبود و نه گوینده ای را درباره تو جای بدگویی . احدی را در تو طمع برای ناحق نبود و برای هیچ کس نزد تو ملاحظه کاری و

سازش نبود. ناتوانِ زبون و خوار، نزد تو نیرومند و عزیزْ بود تا آن که حقّش را بستانی ، و نیرومند عزیزْ نزد تو خوار و ناتوان بود، تا حق را از او بستانی [و به صاحبش برسانی]. نزدیک و دور در نگاه عادلانه و حقّ تو یکسان بودند . کارِ تو حق بود و راستی و مدارا و سخنت ، حکمِ قاطع بود و حتمی . فرمان تو حکمت بود و دوراندیشی ، و اندیشه ات دانش بود و تصمیم. به وسیله تو دینْ اعتدال یافت و مشکلْ آسان گشت و آتش [فتنه ها] خاموش شد ، و به وسیله تو اسلام و مؤمنانْ نیرو گرفتند. بسیار پیش رفتی و پیشی گرفتی و آیندگانِ پس از خود را به رنج و زحمت شدید افکندی. داغ مصیبت تو در آسمانْ بزرگ به شمار آمد و مصیبت تو مردم را خُرد کرد . إنا للّه وإنا إليه راجعون ! خدایا ! قاتلان امیر مؤمنان را لعنت کن . خدایا ! قاتلان حسن و حسین علیهماالسلام را لعنت کن . خدایا ! آنان را عذاب کن، به کیفری که احدی از جهانیان را آن گونه عقوبت نکرده ای . عذاب خویش را بر آنان به خاطر مخالفت و دشمنی ای که با والیان امرِ تو داشتند، دوچندان کن . آنان را عقوبتی کن که به هیچ یک از آفریدگانت فرود نیاورده ای. خدایا ! بر قاتلان پیامبرت و فرزندان پیامبرت و بر قاتلان امیر مؤمنان و قاتلان یاوران او و قاتلان حسن و حسین علیهماالسلام و یاران این دو و هرکس از مردم که با دودمان محمّد صلی الله علیه و آله و شیعیان آنان به دشمنی و جنگ برخاسته است ، عذابی دوچندان وارد کن، در پایین ترین طبقه دوزخ که هرگز عذاب از آنان کاسته نشود و پیوسته در کام عذاب باشند، مطرود از رحمت حق، سرافکنده نزد پروردگارشان، که پشیمانی و خواری دراز مدّت را به چشم ببینند، به خاطر آن که عترت پیامبرانت و فرستادگانت و بندگان صالح تو را که پیرو آنان اند، کشته اند. خدایا ! آنان را در نهانِ نهان و آشکارِ آشکارا در آسمان و زمینت لعنت کن . خدایا ! برای من درباره دوستانت زبان صدق قرار بده، مَزارهای آنان را محبوب من گردان، تا مرا نیز به آنان ملحق سازی و در دنیا و آخرت، مرا پیرو آنان گردانی، ای مهربان ترینِ مهربانان !

.

1- .کروبیان ، فرشتگان بزرگ و مقرّب خداوند از جمله جبرائیل ، میکائیل و اسرافیل هستند (تاج العروس : ج 2 ص 368) .

2- .اوست که در قیامت بر مؤمن و کافر ، علامت می گذارد و دوزخیان و بهشتیان را تعیین می کند.

ص: 462

. .

ص: 463

. .

ص: 464

. .

ص: 465

. .

ص: 466

. .

ص: 467

. .

ص: 468

. .

ص: 469

. .

ص: 470

. .

ص: 471

. .

ص: 472

. .

ص: 473

. .

المزار للشهيد الأوّل فى أعمالِ اليَومِ السّابِعِ عَشَرَ مِن شَهرِ رَبيعِ الأَوَّلِ :رُوِىَ أنَّ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ الصّادِقَ عَلَيهماالسلامزارَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فى هذَا اليَومِ بِهذِهِ الزِّيارَهِ ، وعَلَّمَها لِمُحَمَّدِ بنِ مُسلِمِ الثَّقَفِىِّ فَقالَ : إذا أتَيتَ مَشهَدَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَاغتَسِل لِلزِّيارَهِ وَالبَس أنظَفَ ثِيابِکَ وشُمَّ شَيئاً مِنَ الطّيبِ وعَلَيکَ السَّكينَهُ وَالوِقارُ . فَإذا وَصَلتَ إلى بابِ السَّلامِ فَاستَقبِلِ القِبلَهَ وكَبِّرِ اللّهَ ثَلاثينَ مَرَّهً وقُل : السَّلامُ عَلى رَسولِ اللّهِ . السَّلامُ عَلى خِيَرَهِ اللّهِ . السَّلامُ عَلَى البَشيرِ النَّذيرِ ، السِّراجِ المُنيرِ ، ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . السَّلامُ عَلَى الطُّهرِ الطّاهِرِ . السَّلامُ عَلَى العَلَمِ الزّاهِرِ . السَّلامُ عَلَى المَنصورِ المُؤَيَّدِ . السَّلامُ عَلى أَبِى القاسِمِ مُحَمَّدٍ ، ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . السَّلامُ عَلى أنبِياءِ اللّهِ المُرسَلينَ ، وعِبادِ اللّهِ الصّالِحينَ . السَّلامُ عَلى مَلائِكَهِ اللّهِ الحافّينَ بِهذَا الحَرَمِ وبِهذَا الضَّريحِ اللّائِذينَ بِهِ ورَحمَهُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ . ثُمَّ إدنُ مِنَ القَبرِ وقُل : السَّلامُ عَلَيکَ يا وَصِىَّ الأَوصِياءِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا عِمادَ الأَتقِياءِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِىَّ الأَولِياءِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا سَيِّدَ الشُّهَداءِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا آيَهَ اللّهِ العُظمى . السَّلامُ عَلَيکَ يا خامِسَ أهلِ العَباءِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا قائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلينَ الأَتقِياءِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا زَينَ المُوَحِّدينَ النُّجَباءِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا خالِصَ الأَخِلّاءِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا والِدَ الأَئِمَّهِ الأُمَناءِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا صاحِبَ الحَوضِ وحامِلَ اللِّواءِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا قَسيمَ الجَنَّهِ ولَظى . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن شُرِّفَت بِهِ مَكَّهُ ومِنى ، السَّلامُ عَلَيکَ يا بَحرَ العُلومِ وكَهفَ الفُقَراءِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن وُلِدَ فِى الكَعبَهِ ، وزُوِّجَ فِى السَّماءِ بِسَيِّدَهِ النِّساءِ ، وكانَ شُهودُهَا المَلائِكَهَ السَّفَرَهَ الأَصفِياءَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مِصباحَ الضِّياءِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن خَصَّهُ النَّبِىُّ بِجَزيلِ الحِباءِ (1) . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن باتَ عَلى فِراشِ خاتَمِ الأَنبِياءِ ، ووَقاهُ بِنَفسِهِ شَرَّ الأَعداءِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن رُدَّت لَهُ الشَّمسُ فَسامى شَمعونَ الصَّفاءَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن أنجَى اللّهُ سَفينَهَ نوحٍ بِاسمِهِ وَاسمِ أخيهِ حَيثُ التَطَمَ حَولَها الماءُ وطَمى . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن تابَ اللّهُ بِهِ وبِأخيهِ عَلى آدَمَ إذ غَوى ، السَّلامُ عَلَيکَ يا فُلكَ النَّجاهِ الَّذى مَن رَكِبَهُ نَجا ومَن تَأَخَّرَ عَنهُ هَوى . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن خاطَبَ الثُّعبانَ وذِئبَ الفَلا . السَّلامُ عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . السَّلامُ عَلَيکَ يا حُجَّهَ اللّهِ عَلى مَن كَفَرَ وأنابَ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا إمامَ ذَوِى الألبابِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَعدِنَ الحِكمَهِ وفَصلَ الخِطابِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن عِندَهُ عِلمُ الكِتابِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا ميزانَ يَومِ الحِسابِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا فاصِلَ الحُكمِ النّاطِقَ بِالصَّوابِ . السَّلامُ عَلَيکَ أيُّهَا المُتَصَدِّقُ بِالخاتَمِ فِى المِحرابِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن كَفَى اللّهُ المُؤمِنينَ القِتالَ بِهِ يَومَ الأَحزابِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن أخلَصَ للّهِ

الوَحدانِيَّة وأنابَ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا قاتِلَ خَيبَرَ وقالِعَ البابِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن دَعاهُ خَيرُ الأَنامِ إلَى المَبيتِ عَلى فِراشِهِ ، فَأَسلَمَ نَفسَهُ إلَى المَنِيَّةِ وأجابَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن لَهُ طوبى وحُسنُ مَآبٍ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِيَّ عِصمَةِ الدّينِ ويا سَيِّدَ السّاداتِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا صاحِبَ المُعجِزاتِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن کُتِبَ اسمُهُ فِى السَّماءِ عَلَى الّسرادِقاتِ (2) ، السَّلامُ عَلَيکَ يا مَظهَرَ العَجائِبِ وَالآياتِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا أميرَ الغَزَواتِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مُخبِراً بِما غَبَرَ وبِما هُوَ آتٍ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مُخاطِبَ ذِئبِ الفَلَواتِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا خاتِمَ الحَصى ومُبَيِّنَ المُشکِلاتِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن عَجِبَت مِن حَمَلاتِهِ فِى الوَغى مَلائِکَةُ السَّماواتِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن ناجَى الرَّسولَ فَقَدَّمَ بَينَ يَدَى نَجواهُ الصَّدَقاتِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا والِدَ الأَئِمَّةِ البَرَرَةِ السّاداتِ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلَيکَ يا تالِىَ المَبعوثِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا وارِثَ عِلمِ خَيرِ مَوروثٍ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلَيکَ يا سَيِّدَ الوَصِيّينَ السَّلامُ عَلَيکَ يا إمامَ المُتَّقينَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا غِياثَ المَکروبينَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا عِصمَةَ المُؤمِنينَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَظهَرَ البَراهينَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا طه ويس . السَّلامُ عَلَيکَ يا حَبلَ اللّهِ المَتينَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا مَن تَصَدَّقَ بِخاتَمِهِ عَلَى المِسکينَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا قالِعَ الصَّخرَةِ عَن فَمِ القَليبِ ومُظهِرَ الماءِ المَعينِ . السَّلامُ عَلَيکَ يا عَينَ اللّهِ النّاظِرَةَ فِى العالَمينَ ، ويَدَهُ الباسِطَةَ ولِسانَهُ المُعَبَّرَ عَنهُ فى بَرِيَّتِهِ أجمَعينَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا وارِثَ عِلمِ النَّبِيّينَ ، ومُستَودَعَ عِلمِ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ ، ويا صاحِبَ لِواءِ الحَمدِ ، وساقى أولِيائِهِ مِن حَوضِ خاتَمِ النَّبِيّينَ . السَّلامُ عَلَيکَ يا يَعسوبَ الدّينِ ، وقائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، ووالِدَ الأَئِمَّةِ المَرضيّينَ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلَى اسمِ اللّهِ الرَّضِىِّ ووَجهِهِ المُضىء ، وجَنبِهِ القَوِىِّ ، وصِراطِهِ السَّوِىِّ ، السَّلامُ عَلَى الإِمامِ النَّقِىِّ ، المُخلِصِ الصَّفِىِّ . السَّلامُ عَلَى الکَوکَبِ الدُّرِّىِّ . السَّلامُ عَلَى الاِءمامِ أبِى الحَسَنِ عَلِىٍّ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلى أئِمَّةِ الهُدى ، ومَصابيحِ الدُّجى ، وأعلامِ التُّقى ، ومَنارِ الهُدى ، وذَوِى النُّهى ، وکَهفِ الوَرى ، وَالعُروَةِ الوُثقى ، وَالحُجَّةِ عَلى أهلِ الدُّنيا ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلى نورِ الأَنوارِ وحُجَجِ الجَبّارِ ، ووالِدِ الأَئِمَّةِ الأَطهارِ ، وقَسيمِ الجَنَّةِ وَالنّارِ ، المُخبِرِ عَنِ الآثارِ ، المُدَمِّرِ عَلَى الکُفّارِ ، مُستَنقِذِ الشّيعَةِ المُخلَصينَ مِن عَظيمِ الأَوزارِ . السَّلامُ عَلَى المَخصوصِ بِالطّاهِرَةِ التَّقِيَّةِ ابنَةِ المُختارِ ، المَولودِ فِى البَيتِ ذِى الأَستارِ ، المُتَزَوِّجِ فِى السَّماءِ بِالبَرَّةِ الطّاهِرَةِ الرَّضِيَّةِ المَرضِيَّةِ ابنَةِ الأَطهارِ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلَى النَّبَأِ العَظيمِ الَّذى هُم فيهِ مُختَلِفونَ ، وعَلَيهِ يُعرَضونَ ، وعَنهُ يُسأَلونَ . السَّلامُ عَلى نورِ اللّهِ الأَنوَرِ ، وضِيائِهِ الأَظهَرِ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . السَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِيَّ اللّهِ وحُجَّتَهُ ، وخالِصَةَ اللّهِ وخاصَّتَهُ ، أشهَدُ يا وَلِيَّ اللّهِ وحُجَّتَهُ ، وخالِصَةَ اللّهِ ، ووَلِيَّ رَسولِهِ ، لَقَد جاهَدتَ فى سَبيلِ اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ ، وَاتَّبَعتَ مِنهاجَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وحَلَّلتَ حَلالَ اللّهِ ،

وحَرَّمتَ حَرامَهُ ، وشَرَّعَتَ أحكامَهُ ، وأقَمتَ الصَّلاةَ ، وآتَيتَ الزَّكاةَ ، وأمَرتَ بِالمَعروفِ ، ونَهَيتَ عَنِ المُنكَرِ ، وجاهَدتَ فى سَبيلِ اللّهِ صابِراً ناصِحاً مُجتَهِداً مُحتَسِباً عِندَ اللّهِ عَظيمَ الأَجرِ ، حَتّى أتاکَ اليَقينُ ؛ فَلَعَنَ اللّهُ مَن دَفَعَکَ عَن حَقِّکَ ، وأزالَکَ عَن مَقامِکَ ، ولَعَنَ اللّهُ مَن بَلَغَهُ ذلِکَ فَرَضِىَ بِهِ ، اُشهِدُ اللّهَ ومَلائِکَتَهُ وأنبِياءَهُ ورُسُلَهُ أنّى والٍ لِمَنِ والاکَ ، وعادٍ لِمَن عاداکَ ، وَالسَّلامُ عَلَيکَ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . ثُمَّ انکَبَّ عَلَى القَبرِ فَقَبِّلهُ وقُل : أشهَدُ أنَّکَ تَسمَعُ کَلامى وتَشهَدُ مَقامى ، وأشهَدُ لَکَ يا وَلِىَّ اللّهِ بِالبَلاغِ وَالأَداءِ . يا مَولاىَ ، يا حُجَّةَ اللّهِ ، يا أمينَ اللّهِ ، يا وَلِىَّ اللّهِ ، إنَّ بَينى وبَينَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ذُنوباً قَد أثقَلَت ظَهرى ومَنَعتَنى مِنَ الرُّقادِ ، وذِکرُها يُقَلقِلُ أحشائى ، وقَد هَرَبتُ إلَى اللّهِ تَعالى وإلَيکَ ؛ فَبِحَقِّ مَنِ ائتَمَنَکَ عَلى سِرِّهِ ، وَاستَرعاکَ أمرَ خَلقِهِ ، وقَرَنَ طاعَتَکَ بِطاعَتِهِ ، ومُوالاتَکَ بِمُوالاتِهِ ، کُن لى إلَى اللّهِ شَفيعاً ، ومِنَ النّارِ مُجيراً ، وعَلَى العَدُوِّ نَصيرا ، وعَلَى الدَّهرِ ظَهيراً . ثُمَّ انکَبَّ عَلَى القَبرِ وقُل : يا وَلِىَّ اللّهِ ، يا حُجَّةَ اللّهِ ياباَبَ حِطَّهِ اللّهِ ، وَلِيُّکَ وزائِرُکَ وَاللّائِذُ بِقَبرِکَ ، وَالنّازِلُ بِفِنائِکَ ، وَالمُنِيخُ رَحلَهُ فى جِوارِکَ يَسأَلُکَ أن تَشفَعَ لَهُ إلَى اللّهِ فى قَضاءِ حاجَتِهِ ونُجحِ طَلِبَتِهِ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ؛ فَإِنَّ لَکَ عِندَ اللّهِ الجاهَ العَظيمَ وَالشَّفاعَةَ المَقبولَةَ ، فَاجعَلنى يا مَولاىَ مِن هَمِّکَ ، وأدخِلنى فى حِزبِکَ . وَالسَّلامُ عَلَيکَ وعَلى ضَجيعَيکَ آدَمَ ونوحٍ . وَالسَّلامُ عَلَيکَ وعَلى وَلَدَيکَ الحَسَنِ وَالحُسَينِ ، وعَلَى الأَئِمَّهِ الطّاهِرينَ مِن ذُرِّيَّتِکَ ، ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . ثُمَّ صَلِّ سِتَّ رَکَعاتٍ : لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام رَکعَتَينِ زيارَةً ، ولِادَمَ عليه السلام رَکعَتَينِ زيارَةً ولِنوحٍ عليه السلام رَکعَتَينِ زِيارَةً ، وَادعُ اللّهَ کَثيراً يُجابُ إن شاءَ اللّهُ تَعالَى . (3)

.

1- .الحِبَاء : العَطِيّه (النهايه : ج 1 ص 336 «حبا») .
2- .السُّرادِق : هو کُلّ ما أحاطَ بشىء من حائطٍ أو مضرَب أو خِباء (النهايه : ج 2 ص 359 «سردق») .
3- .المزار للشهيد الأوّل : ص 89 ، الإقبال : ج 3 ص 130 نحوه ، بحار الأنوار : ج 100 ص 373 ح 9 .

المزار ، شهید اول در اعمال روز هفدهم ماه ربیع الأوّل : روایت شده است که امام صادق علیه السلام در این روز، با این زیارت، امیر مؤمنان را زیارت کرد و آن را به محمّد بن مسلم ثقفی آموخت و فرمود: «هرگاه به بارگاه امیر مؤمنانْ مشرّف شدی، برای زیارت غسل کن، تمیزترین جامه هایت را بپوش و خود را خوش بو کن، آرامش و وقار داشته باش، و چون به باب السلام و درگاه حضرت رسیدی ، رو به قبله بِایست و سی بار اللّه اکبر بگو و چنین بگو: سلام بر پیامبر خدا! سلام بر بهترین خلق خدا! سلام بر بشارت دهنده و بیم دهنده، چراغ روشنی بخش و رحمت و برکات خدا! سلام بر پاکیزه پاک! سلام بر نشانه درخشان! سلام بر یاری شده تأیید گشته! سلام بر ابو القاسم محمّد، و رحمت و برکات خدا بر او! سلام بر پیامبران فرستاده الهی و بندگان شایسته خدا! سلام بر فرشتگانِ گردآمده بر این حرم و ضریح و پناهجویان به این بارگاه، و رحمت و برکات خدا بر آنان باد! سپس نزدیک قبر برو و بگو: سلام بر تو ، ای جانشینِ جانشینان پیامبران! سلام بر تو ، ای تکیه گاه پرهیزگاران! سلام بر تو ، ای سرپرستِ اولیا! سلام بر تو ، ای سرور شهیدان! سلام بر تو ، ای آیت بزرگ خدا! سلام بر تو ، ای پنجمین از آل عبا! سلام بر تو ، ای پیشوای رو سپیدان پرهیزگار! سلام بر تو ، ای زینت یکتاپرستان نیکْ سرشت! سلام بر تو ، ای خالصِ دوستان! سلام بر تو ، ای پدر امامان امین! سلام بر تو ، ای صاحب حوضِ کوثر و حامل پرچم (لوای حمد)! سلام بر تو ، ای تقسیم کننده بهشت و دوزخ! سلام بر تو ، ای شرافت بخش مکّه و مِنا! سلام بر تو ، ای دریای دانش ها و پناه تهی دستان! سلام بر تو ، ای آن که در کعبه به دنیا آمدی و عقد ازدواجت با سرور زنان در آسمان بسته شد و فرشتگان و کاتبان برگزیده الهی شاهد آن بودند! سلام بر تو ، ای چراغ روشنی بخش! سلام بر تو ، ای آن که پیامبر صلی الله علیه و آله با بخشش فراوانْ تو را ویژه ساخت! سلام بر تو ، ای آن که در بستر خاتم پیامبران خوابیدی و با جان خویش، آن حضرت را از شرّ دشمنان نگه داشتی! سلام بر تو ، ای آن که خورشید برای تو برگشت و از شمعون الصفا برتر گشتی! سلام بر تو ، ای آن که به برکت نام تو و نام برادرت، خداوندْ کشتی نوح را نجات داد، آن گاه که آب دریا اطراف آن را فرا گرفت و به تلاطم افکند! سلام بر تو ، ای آن که خداوند به سبب تو و برادرت، توبه آدم را آن گاه که لغزید، بخشود! سلام بر تو ، ای کشتی نجات، که هر که در آن نشست، رَست و هر که عقب ماند، هلاک شد! سلام بر تو ، ای کسی که با اژدها و گرگ صحرا سخن گفت! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای امیر مؤمنان!

سلام بر تو ، ای حجّت خدا بر هر کس که کفر ورزید و از حق باز گشت! سلام بر تو ای پیشوای خردمندان! سلام بر تو ای سرچشمه حکمت و پایان بخش کشمکش ها! سلام بر تو ، ای آن که دانش قرآن نزد توست! سلام بر تو ، ای میزان روز حساب! سلام بر تو ، ای جدا کننده حکم و داوری و گویای با حکم درست و صواب! سلام بر تو ، ای صدقه دهنده انگشتر در محراب! سلام بر تو ، ای آن که خداوند به وسیله تو در جنگ احزاب، مؤمنان را کفایت و حمایت کرد! سلام بر تو ، ای آن که یکتاپرستی را برای خدا خالص ساخت و به سوی او بازگشت! سلام بر تو ، ای جنگجوی خیبر و کَننده درِ خیبر! سلام بر تو ، ای آن که برترینِ انسان ها تو را برای خوابیدن در بسترش فراخواند و تو هم جانت را تسلیم مرگ کردی و پذیرفتی! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ، ای آن که طوبی و سرمنزل نیک و فرجام خوش از آنِ توست! سلام بر تو ، ای سرپرست نگهبانی دین و سرور بزرگان و سروران! سلام بر تو ، ای صاحب معجزات! سلام بر تو ، ای آن که نامت در آسمان بر سراپرده های عرش نگاشته است! سلام بر تو ، ای آشکارکننده شگفتی ها و نشانه ها! سلام بر تو ، ای فرمانده نبردها! سلام بر تو ، ای آگاهی بخش از گذشته و آینده! سلام بر تو ، ای سخن گوینده با گرگان صحراها! سلام بر تو ، ای پایان بخش فهم و خِرد و بیانگر مشکلات! سلام بر تو ، ای آن که از حمله های تو در نبرد، فرشتگان آسمان به شگفتی آمدند! سلام بر تو ، ای آن که با پیامبر نجوا گفتی و پیش از نجوایت صدقه دادی! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ، ای پدر امامان نیکوکار و سروران خلق! سلام بر تو در رتبه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای وارث دانش بهترین ارث گذارنده! سلام بر تو، ای سرور جانشینان! سلام بر تو ، ای پیشوای پرهیزگاران! سلام بر تو ، ای پناه گرفتاران! سلام بر تو ، ای نگهدارنده مؤمنان! سلام بر تو ، ای آشکار کننده برهان ها! سلام بر تو ، ای طاها و یاسین! سلام بر تو ، ای ریسمان استوار الهی! سلام بر تو ، ای آن که انگشترت را به بینوا بخشیدی! سلام بر تو ، ای آن که صخره از دهانه چاه کندی و آب گوارا آشکار ساختی! سلام بر تو ، ای چشم بینای خدا در جهانیان و دست گشوده و پرتوان او و زبان خدا که در میان خلایق ، از خدا سخن می گویی! سلام بر تو ، ای وارث علم پیامبران و ودیعت گاه علم اوّلین و آخرین و ای صاحب لوای حمد و ساقی اولیای خدا از کوثر خاتم انبیا! سلام بر تو ای پیشوای دین و پیشوای رو سپیدان پرهیزگار و پدر امامانِ ستوده و پسندیده و رحمت و برکات او بر تو باد! سلام بر نام پسندیده خدا و چهره فروزان الهی و جانب پرتوان خدا و راه استوار او! سلام بر پیشوای پاک مخلص برگزیده! سلام بر ستاره درخشان! سلام و رحمت و برکات خدا بر امام ابو الحسن علی علیه السلام ! سلام بر

پیشوایان هدایت و چراغ های روشنگر ظلمت و نشانه های بارز تقوا و مشعل های هدایت و صاحبان خِرد و پناه های مردم ، رشته استوار حق و حجّت خدا بر همه اهل دنیا، و رحمت و برکات الهی بر آنان باد! سلام بر روشنای نورها و حجّت های خدای جبّار و پدر امامان اطهار و تقسیم کننده بهشت و دوزخ و خبر دهنده از آثار و هلاک کننده کفّار و نجات بخش شیعیان مخلص از بارهای سنگین عقوبت! سلام بر آن که به [همسریِ] بانوی پاک و پرهیزگار، دختر پیامبر مختار، اختصاص یافت؛ آن که در خانه کعبه که پوشیده با پرده است زاده شد و در آسمان، عقد ازدواجش با بانوی پاک و نیکوکار و راضیه و مرضیّه، دختر پاکان انجام یافت، و رحمت و برکات خدا بر او باد! سلام بر آن «نَبَأ عظیم (خبر بزرگ)» که در آن اختلاف می کنند و بر آن عرضه می شوند و درباره آن مورد سؤال قرار می گیرند! سلام بر فروغ خداییِ نورها و روشنای آشکارتر الهی، و رحمت و برکات خدا بر او باد! سلام بر تو ای ولیّ و حجّت خدا، ای برگزیده و خالص شده الهی! گواهی می دهم ای ولیّ و حجّت خدا و خالص شده الهی و ولیّ پیامبر خدا، که تو در راه خدا ، آن گونه که شایسته است ، جهاد کردی و از شیوه پیامبر خدا پیروی نمودی، حلال خدا را حلال و حرام او را حرام شمردی ، احکام الهی را مقرّر داشتی، نماز را به پا داشتی، زکات را ادا کردی، امر به معروف و نهی از منکر کردی، در راه خدا با انگیزه اجر عظیم الهی، پرشکیب و دلسوز و کوشا جهاد کردی، تا آن که رحلتت فرا رسید. نفرین خدا بر آن که تو را از حقّت دور کرد و از مقامت کنار زد ، و نفرین خدا بر هر که این را شنید و به آن راضی شد. خدا و فرشتگان و پیامبران و رسولان خدا را گواه می گیرم که من با دوستان تو دوستم و با دشمنان تو دشمنم، و سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد! سپس خود را به قبر بچسبان، آن را ببوس و بگو: گواهی می دهم که تو سخنم را می شنوی و ایستادنم در بارگاهت را شاهدی . ای ولیّ خدا! برای تو گواهی می دهم که رسالت خدا را رساندی و تکلیف را ادا کردی. مولای من! ای حجّت خدا! ای امین خدا! ای ولیّ خدا! همانا میان من و خدای متعالْ گناهانی است که پشت مرا سنگین کرده و خواب را از من ربوده است و یاد آن گناهان ، درونم را می لرزاند. به سوی خدا و به درگاه تو گریخته ام. پس به حقّ آن که تو را بر راز خویش امین قرار داده و کار آفریدگانش را به تو سپرده است و طاعت تو را در کنار طاعت خویش قرار داده و موالات شما را به موالات خود قرین ساخته است، برای من نزد خداوند شفیع ، و از آتش دوزخ ، پناه دهنده و بر دشمن، یاور و بر روزگار، پشتیبان باش . سپس خود را بر قبر بچسبان و بگو: ای ولیّ خدا! ای حجّت خدا! ای درگاه خداییِ ریزش گناهان! دوستدار و زائر و پناه آورنده به قبرت و فرود آمده به آستانت و بار افکنده در جوار لطفت از تو می خواهد که در قضای

حاجتش و کامیابی در خواسته اش در دنیا و آخرت، شفیع او به درگاه خدا باشی، که تو را نزد خداوند، منزلتی بزرگ و شفاعتِ پذیرفته است. پس مرا هم ای مولا مورد توجّه خود قرار بده و در حزب خویش واردم کن. سلام بر تو و دو پیامبر همجوار تو، آدم و نوح علیهماالسلام ! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و دو فرزندت حسن و حسین علیهماالسلام و بر امامان پاک از نسل تو باد ! سپس شش رکعت نماز بخوان: دو رکعت نماز زیارت برای امیر مؤمنان، دو رکعت نماز زیارت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت نوح علیه السلام ، و خداوند را بسیار بخوان، که إن شاء اللّه جواب داده می شود».

.

ص: 476

. .

ص: 477

. .

ص: 478

. .

ص: 479

. .

ص: 480

. .

ص: 481

. .

الإمام الهادى عليه السلام ما يُقالُ عِندَ قَبرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : السّلامُ عَلَيکَ يا وَلِيَّ اللّهِ ، أنتَ أوَّلُ مَظلومٍ ، وأوَّلُ مَن غُصِبَ حَقُّهُ ، صَبَرتَ وَاحتَسَبتَ حَتّى أتاکَ اليَقينُ ، وأشهَدُ أنَّکَ قَد لَقَيتَ اللّهَ وأنتَ شَهيدٌ ، عَذَّبَ اللّهُ قاتِلَکَ بِأنواعِ العَذابِ ، وجَدَّدَ عَلَيهِ العَذابَ ، جِئتُکَ عارِفا بِحَقِّکَ ، مُستَبصِرا بِشَأنِکَ ، مُعادِيا لِأَعدائِکَ ومَن ظَلَمَکَ ، ألقى عَلى ذلِکَ رَبّى إن شاءَ اللّهُ ، يا وَلِيَّ اللّهِ إنَّ لى ذُنوباً كَثيرَةً ، فَاشفَع لى إلى رَبِّکَ عَزَّ وجَلَّ ؛ فَإنَّ لَکَ عِندَ اللّهِ مَقاما مَحمودا ، وإنَّ لَکَ عِندَ اللّهِ جاها وشَفاعَةً . وقالَ اللّهُ تَعالى : «وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَا لِمَنِ ارْتَضَى» . (1)

.

1- .الكافى : ج 4 ص 569 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 28 ح 54 ، فرحه الغرى : ص 111 ، كامل الزيارات : ص 103 ح 96 كلّها عن محمّد بن أورمه عمّن حدّثه وص 95 ح 94 عن محمّد بن الحسن بن الوليد عن أبى الحسن عليه السلام .

امام هادی علیه السلام درباره آنچه کنار قبر امیر مؤمنان گفته می شود : سلام بر تو ای ولیّ خدا! تو نخستین مظلومی و اوّلین کسی که حقّ او را غصب کردند، و تو صبر کردی و انتظار اجر از خدا داشتی تا آن که رحلتت فرا رسید ، و گواهی می دهم که تو در حالی که شهید شدی خدا را ملاقات کردی. خداوندْ قاتل تو را به عذاب های گوناگون عذاب کند و عذابش را پیوسته نو به نو گردانَد. با معرفت به حقّ تو ، و بینا به شأن و مقام تو ، و با دشمنی با دشمنان و ظالمانت به دیدارت آمده ام، و إن شاء اللّه با همین ایمان و معرفت، خدا را دیدار خواهم کرد. ای ولیّ خدا! مرا گناهان بسیاری است . پس در پیشگاه پروردگار متعال، شفیع من باش؛ چرا که تو نزد او مقامی پسندیده داری و برای تو نزد خداوند، جاه و منزلتی ویژه است و خداوند هم فرموده است: «شفاعت نمی کنند، مگر برای آنان که خدا بپسندد» .

.

7 / 3ما ظَهَرَ عِندَ قَبرِهِ مِنَ الكَراماتِأقول : إنّ ما ظهر من الكرامات عند قبر الإمام على عليه السلام وفى مشهده الشريف أكثر من أن يذكر جزء منه فى هذا الكتاب ، فضلاً عن استقصائه ؛ فإنّه بحاجه إلى كتاب مستقلّ ، بل قد يكون ذا عدّه أجزاء . ولكن نشير هنا إلى عدّه نماذج منها :

7 / 3 1كَرامَهٌ لَهُ فى حَقِّ كَمالِ الدّينِ القُمِّيِّإرشاد القلوب عن كمال الدين غياث القمّى :دَخَلتُ حَضرَهَ مَولانا أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ثُمَّ قُمتُ ، فَتَعَلَّقَ مِسمارٌ مُنَ الضَّريحِ المُقَدَّسِ فى قَبائى فَخَرَّقَهُ ، فَقُلتُ مُخاطِباً لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : ما أعرِفُ عِوَضَ هذا إلّا مِنکَ . وكانَ إلى جانِبى رَجُلٌ رَأيُهُ غَيرُ رَأيى ، فَقالَ مُستَهزِئاً : ما يُعطيکَ عِوَضَهُ إلّا قَباءً ورِداءً ! وَانفَصَلنا عَنِ الزِّيارَهِ وجِئنا إلَى الحِلَّهِ ، وكانَ كَمالُ الدّينِ بنُ قِشمٍ النّاصِرِىُّ هَيَّأَ لِشَخصٍ يُريدُ أن يُنفِذَهُ إلى بَغدادَ قَباءً ورِداءً ، فَخَرَجَ الخادِمُ عَلى لِسانِ ابنِ قِشمٍ وقالَ : اُطلُبوا كَمالَ الدّينِ القُمِّىَّ ، فَجِئتُ وأخَذَ بِيَدى إلَى الخَزانَهِ وألبَسَنى قَباءً ورِداءً ، فَخَرَجتُ ودَخَلتُ حَتّى اُسَلِّمَ عَلَى ابنِ قِشمٍ واُقَبِّلُ كَفَّهُ ، فَنَظَرَ إلَىَّ نَظَراً عَرَفتُ الكَراهِيَهَ فى وَجهِهِ ، وَالتَفَتَ إلَى الخادِمِ وقالَ لَهُ : طَلَبتُ فُلاناً ! فَقالَ الخادِمُ : إنَّما طَلَبتُ كَمالَ الدّينِ القُمِّىَّ ، فَشَهِدَ الجَماعَهُ الَّذينَ هُم جُلَساءُ الأَميرِ أنَّهُ [أَمَرَ (1)]بِحُضورِ كَمالِ الدّينِ القُمِّىِّ المَذكورِ . فَقُلتُ : أيُّهَا الأَميرُ ، ما خَلَعتَ أنتَ عَلَىَّ هذِهِ الخَلعَهَ بَل أميرُ المُؤمِنينَ خَلَعَنى ، فَالتَمَسَ مِنّى الحِكايَهَ ، فَحَكَيتُ لَهُ ، فَخَرَّ ساجِداً وقالَ : الحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ إذ كانَتِ الخَلعَهُ عَلى يَدى . (2)

.

1- .ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار .
2- .إرشاد القلوب : ص 437 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 316 ح 3 نحوه .

7 / 3 کراماتی که نزد قبر او آشکار شده است

7 / 3 1 کرامت او درباره کمال الدین قمی

7 / 3کراماتی که نزد قبر او آشکار شده استکراماتی که کنار قبر امام علی علیه السلام و در حرم شریف او آشکار شده است، بیش از آن است که بخشی از آن در این کتاب آید، تا چه رسد که در صدد شمارش همه آنها باشیم، که نیازمند کتابی مستقل است و بلکه چند جلد می شود. لیکن در این جا به نمونه هایی از آنها اشاره می شود:

7 / 3 1کرامت او درباره کمال الدین قمیإرشاد القلوب به نقل از کمال الدین غیاث قمی : به حرم مولایمان امیر مؤمنان وارد شدم . سپس ایستادم . میخی از ضریح مقدّس به قبایم گیر کرد و آن را پاره کرد. خطاب به امیر مؤمنان عرض کردم: من عوضِ این را جز از تو نمی خواهم! کنار من مردی از مخالفان مذهبم ایستاده بود . از روی استهزا گفت: به جای آن یک قبا و عبا خواهد داد! زیارتمان تمام شد . به حلّه آمدیم. کمال الدین بن قشم ناصری، برای کسی که می خواست به بغداد برود، قبا و عبایی آماده کرده بود. خادم وی بیرون آمد و از قول او گفت: کمال الدین قمی را صدا کنید. من رفتم. دست مرا گرفت و به گنجینه برد و قبا و عبایی بر من پوشاند. من بیرون آمدم و پیش ابن قشم رفتم که بر او سلام کنم و دستش را ببوسم . نگاهی بر من انداخت که ناخشنودی را از چهره اش شناختم. رو به خادم کرده، گفت: من فلانی را طلبیدم! خادم گفت: شما کمال الدین قمی را طلبیدید. جماعت حاضر از هم نشینان امیر هم شهادت دادند که وی دستور داده است همین کمال الدین قمی حاضر شود . گفتم: ای امیر! این خلعت را تو به من ندادی؛ بلکه امیر مؤمنان به من بخشید. از من خواست که ماجرا را بگویم. برایش حکایت کردم. به سجده افتاد و گفت: خداوند و پروردگار جهانیان را سپاس، که خلعت به دست من داده شد!

.

7 / 3 2كَرامَةٌ لَهُ فى رَجُلٍ فاقِدِ البَصَرِفرحه الغرى عن الشيخ حسين بن عبد الكريم الغروى :كانَ قَدَ وَفَدَ إلَى المَشهَدِ الشَّريفِ الغَرَوِىِّ عَلى ساكِنِهِ السَّلامُ رَجُلٌ أعمى مِن أهلِ تَكريتَ ، وكانَ قَد عَمِىَ عَلى كِبَرٍ ، وكانَت عَيناهُ ناتِئَتَينِ عَلى خَدِّهِ وكانَ كَثيراً ما يَقعُدُ عِندَ المَسأَلَهِ ويُخاطِبُ الجِنابَ الأَقدَسَ بِخِطابِ خَشَنٍ ، وكُنتُ تارَةً أهُمُّ بِالإِنكارِ عَلَيهِ وتارَةً يُراجِعُنِى الفِكرُ فِى الصَّفحِ عَنهُ ، فَمَضى عَلى ذلِکَ مُدَّهٌ ، فَإِذا أنَا فى بَعضِ الأَيّامِ قَد فَتَحتُ الخَزانَهَ إذ سَمِعتُ ضَجَّهً عَظيمَهً ، فَظَنَنتُ أنَّهُ قَد جاءَ لِلعَلَوِيّينَ بَرٌّ مِن بَغدادَ أو قَد قُتِلَ فِى المَشهَدِ قَتيلٌ ، فَخَرَجتُ ألتَمِسُ الخَبَرَ ، فَقيلَ لى : هاهُنا أعمى قَد رُدَّ بَصَرُهُ ، فَرَجَوتُ أن يَكونَ ذلِکَ الأَعمى ، فَلَمّا وَصَلتُ إلَى الحَضرَهِ الشَّريفَهِ وَجَدتُهُ ذلِکَ الأَعمى بِعَينِهِ ، وعَيناهُ كَأَحسَنِ ما تَكونُ ، فَشَكَرتُ اللّهَ تَعالى عَلى ذلِکَ . وزادَ والِدى عَلى هذِهِ الرِّوايَهِ أنَّهُ كانَ يَقولُ لَهُ مِن جُملَهِ كَلامِهِ كَخَطابِ الأَحياءِ : وكَيفَ يَليقُ أن أجىءَ وأَمشِىَ فَيَشتَفى مَن لا يُحِبُّ . (1)

.

1- .فرحه الغرى : ص 144 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 317 ح 4 .

7 / 3 2 کرامت او درباره یک نابینا

7 / 3 2کرامت او درباره یک نابینافَرحه الغَریّ به نقل از شیخ حسین بن عبد الکریم غروی : مرد نابینایی از اهالی تِکریت (1) وارد حرم شریف امام علی علیه السلام شد. وی در بزرگ سالی نابینا شده بود و چشمانش از حدقه بیرون آمده و به صورتش افتاده بود. بسیار به دعا و درخواست می نشست و ساحت مقدس حضرت را با تندی مورد خطاب قرار می داد. گاهی تصمیم می گرفتم که او را نهی کنم، گاهی به فکرم می آمد که رهایش کنم. مدّتی بر این منوال گذشت . یکی از روزها که خزانه را می گشودم، صدای فریاد و شیون بسیاری شنیدم . پنداشتم که برای علویان از بغداد گندم آمده، یا کسی در حرم کشته شده است. بیرون آمدم تا ببینم چه خبر است. گفتند: اینجا کوری است که شفا یافته است. آرزو کردم کاش همان کور باشد. چون به آستان حضرت رسیدم، دیدم همان نابیناست و چشمانش کاملاً سالم است. خدا را بر این نعمت ، شکر کردم. پدرم بر این روایت، این را افزوده که آن نابینا از جمله حرف هایی که می گفت و گویا با زنده ها حرف می زد ، این بود: چگونه سزاوار است که من بیایم و بروم و کسی که دوستدار تو نیست ، شفا یابد؟ !

.

1- .آخرین شهر منطقه جزیره شام به سمت عراق، در غرب دجله در بیابان موصل که بین این دو، شش روز فاصله است (تقویم البلدان : ص 288) .

7 / 3 3كَرامَةٌ لَهُ فى حَقِّ رَجُلٍ نَصرانِيٍّإرشاد القلوب عن علىّ بن يحيى بن حسين الطّحال المقدادى :أخبَرَنى أبى ، عَن أبيهِ ، عَن جَدِّهِ ، أنَّهُ أتاهُ رَجُلٌ مَليحُ الصّورَهِ ، نَقِىُّ الأثواب دَفَعَ إلَيهِ دينارَينِ وقالَ لى : أغلِق عَلَىَّ بابَ القُبَّهِ وذَرنى وَحدى أعبُدُ اللّهَ ، فَأخَذَهُما مِنهُ وأغلَقَ البابَ ، فَنامَ فَرَأى أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فى مَنامِهِ وهُوَ يَقولُ : اُقعُد أخرِجهُ عَنّى ؛ فَإنَّهُ نَصرانِىٌّ ، فَنَهَضَ عَلِىُّ بنُ طِحالٍ وأخَذَ حَبلاً فَوَضَعَهُ فى عُنُقِ الرَّجُلِ وقالَ لَهُ : اُخرُج ، تَخدَعُنى بِالدّينارَينِ وأنتَ نَصرانِىٌّ ؟ ! فَقالَ لَهُ : لَستُ بِنَصرانِىٍّ . قالَ : بَلى إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام أتانى فى المَنامِ وأخبَرَنى أنَّکَ نَصرانِىٌّ وقالَ : أخرِجهُ عَنّى ، فَقالَ : اُمدُد يَدَکَ ، وأنَا أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّ مُحَمَّداً رَسولُ اللّهِ ، وأنَّ عَلِيّاً أميرَ المُؤمِنينَ خَليفَهُ اللّهِ ، وَاللّهِ ما عَلِمَ أحَدٌ بِخُروجى مِنَ الشّامِ ، ولا عَرِفَنى أحَدٌ مِنَ العِراقِ ، ثُمَّ حَسُنَ إسلامُهُ . (1)

.

1- .إرشاد القلوب : ص 437 ، فرحه الغرى : ص 146 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 319 ح 26 .

7 / 3 3 کرامت او درباره یک مرد مسیحی

7 / 3 3کرامت او درباره یک مرد مسیحیإرشاد القلوب به نقل از علی بن یحیی بن حسین طحّال مقدادی : پدرم از پدرش از جدّش مرا خبر داده است که: مردی نمکینْ چهره و پاکْ جامه پیش من آمد و دو دینار به من داد و گفت: درِ حرم را به روی من قفل کن و مرا در داخل ، تنها بگذار تا عبادت خدا کنم. پدرم دو درهم را گرفت و در را بر او بست و خوابید. در خواب، امیر مؤمنان را دید که می فرماید: بلند شو و او را از حرم من بیرون کن . او مسیحی است. علی بن طحّال برخاست و ریسمانی برداشت و آن را بر گردن آن مرد افکند و به او گفت: برو بیرون، تو مسیحی هستی و با دو دینار مرا فریب می دهی؟ به او گفت: مسیحی نیستم. گفت: چرا هستی . امیر مؤمنان به خواب من آمد و به من خبر داد که تو مسیحی هستی و گفت که او را از پیش من بیرون کن. آن مرد گفت: دستت را بیاور . من شهادت می دهم که جز خدا معبودی نیست و این که محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و امیر مؤمنان ، خلیفه خداست. به خدا سوگند ، احدی نفهمید که من از شام بیرون آمدم و هیچ کس از مردم عراق هم مرا نشناخت. آن گاه مسلمانی او نیکو شد .

.

7 / 3 4ما حَصَلَ لِأَبِى البَقاءِ قَيِّمِ مَشهَدِ أميرِ المُؤمِنينَفرحه الغرى :فى سَنَهِ إحدى وخَمسِمِئَهٍ بيعَ الخُبزُ بِالمَشهَدِ الشَّريفِ الغَرَوِىِّ كُلُّ رِطلٍ بِقيراطٍ ، بَقِىَ أربَعينَ يَوما ، فَمَضَى القَومُ مِنَ الضُّرِّ عَلى وُجوهِهِم إلَى القُرى ، وكانَ مِن القَومِ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ أبُو البَقاءِ بنُ سُوَيقَهَ ، وكانَ لَهُ مِنَ العُمرِ مِئَهٌ وعَشرُ سِنينَ ، فَلَم يَبقَ مِنَ القَومِ سِواهُ ، فَأَضَرَّ بِهِ الحالُ ، فَقالَت لَهُ زَوجَتُهُ وبَناتُهُ : هَلَكنا ! امضِ كَما مَضَى القَومُ ، فَلَعَلَّ اللّهَ تَعالى يَفتَحُ بِشَىءٍ نَعيشُ بِهِ ، فَعَزَمَ عَلَى المُضِىِّ ، فَدَخَلَ إلَى القُبَّهِ الشَّريفَهِ صَلَواتُ اللّهِ عَلى صاحِبِها وزارَ وصَلّى ، وجَلَسَ عِندَ رأسِهِ الشَّريفِ وقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ لى فى خدِمَتِکَ مِئَهُ سَنَهٍ ما فارَقتُکَ ، ما رَأَيتُ الخَلَّهَ ولَا السُّکونَ ، وقَد أضَرَّ بى وبِأطفالى الجوعُ ، وها أنَا مُفارِقُکَ ويَعِزُّ عَلَىَّ فِراقُکَ ، أستَودِعُکَ اللّهَ هذا فِراقٌ بَينى وبَينَکَ . ثُمَّ خَرَجَ ومَضى مَعَ المُکارِيَهِ حَتّى يَعبُرَ إلَى الوَقفِ وسَوراءَ ، وفى صُحبَتِهِ وهَبانُ السُّلَمِىُّ وأبوکُردِىٍّ وجَماعَهٌ مِنَ المُکارِيَّهِ طَلَعوا مِنَ المَشهَدِ ، وأقبَلوا إلى أبى هُبَيشٍ قالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ : هذا وَقتٌ کَثيرٌ ، فَنَزَلوا ونَزَلَ أبُو البَقاءِ مَعَهُم ، فَنامَ فَرَأى فى مَنامِهِ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام وهُوَ يَقولُ لَهُ : يا أبَا البَقاءِ ، فارَقتَنى بَعدَ طولِ هذِهِ المُدَّهِ ؟ ! عُد إلى حَيثُ کُنتَ ، فَانتَبَهَ باکِيا فَقيلَ لَهُ : ما يُبکيکَ ؟ فَقَصَّ عَلَيهِمُ المَنامَ ورَجَعَ ، فَحَيثُ رَأينَهُ بَناتُهُ صَرَخنَ فى وَجهِهِ ، وقَصَّ عَلَيهِنَّ القِصَّهَ وطَلَعَ ، وأخَذَ مِفتاحَ القُبَّهِ مِنَ الخازِنِ أبى عَبدِ اللّهِ بنِ شَهريارِ القُمِّىِّ ، وقَعَدَ عَلى عادَتِهِ ، بَقِىَ ثَلاثَهَ أيّامٍ فَفِى اليَومِ الثّالِثِ أقبَلَ رَجُلٌ وبَينَ کِتفَيهِ مِخلاهً کَهَيئَهِ المُشاهِ إلى طَريقِ مَکَّهَ ، فَحَلَّها وأخرَجَ مِنها ثِيابا لَبِسَها ، ودَخَلَ إلَى القُبَّهِ الشَّريفَهِ وزارَ وصَلّى ، ودَفَعَ إلَىَّ خَفيفا وقالَ : اِئتِ بِطَعامٍ نَتَغَدّى ، فَمَضَى القَيِّمُ أبُو البَقاءِ وأتى بِخُبزٍ ولَبَنٍ وتَمرٍ ، فَقالَ لَهُ : ما يُؤکَلُ لى هذا ولکِنِ امضِ بِهِ إلى أولادِکَ يَأکُلونَهُ ، وخُذ هذَا الدّينارَ الآخَرَ وَاشتَرِ لَنا بِهِ دَجاجا وخُبزا ، فَأَخَذتُ لَهُ بِذلِکَ ، فَلَمّا کانَ وَقتُ صَلاهِ الظُّهرِ صَلَّى الظُّهرَينِ وأتى إلى دارِهِ وَالرَّجُلُ مَعَهُ ، فَأحضَرَ الطَّعامَ وأکَلا ، وغَسَلَ الرَّجُلُ يَدَيهِ وقالَ لى : اِئتِنى بِأوزانِ الذَّهَبِ ، فَطَلَعَ القَيِّمُ أبُوالبَقاءِ إلى زَيدِ بنِ واقِصَهَ وهُوَ صائِغٌ عَلى بابِ دارِ التَّقِىّ بنِ اُسامَهَ العَلَوِىِّ النَّسّابَهِ فَأخَذَ مِنهُ الصّينِيَّهَ وفيها أوزانُ الذَّهَبِ وأوزانُ الفِضَّهِ فَجَمَعَ الرَّجُلُ جَميعَ الأوزانِ فَوَضَعَها فِى الکِفَّهِ حَتّى الشَّعيرَهَ وَالأُرزَهَ وحَبَّهَ الشَّبَهِ ، وأخرَجَ کيساً مَملُوّاً ذَهَباً ، وتَرَکَ مِنهُ بِحِذاءِ الأوزانِ وصَبَّهُ فى حُجرِ القَيِّمِ ونَهَضَ ، وشَدَّ ما تَخَلَّفَ عَنهُ وبَدَّلَ لِباسَهُ ، فَقالَ لَهُ القَيِّمُ : يا سَيِّدى ما أصنَعُ بِهذا ؟ قالَ لَهُ : هُوَ لَکَ ، قالَ : مِمَّن ؟ قالَ : مِنِ الَّذى قالَ لَکَ : إرجِع إلى حَيثُ کُنتَ . قالَ لى : أعطِهِ حِذاءَ

الأوزانِ ، ولَو جِئتَ بِأكثَرَ مِن هذِهِ الأوزانِ لَأعطَيتُکَ ، فَوَقَعَ القَيِّمُ مَغشِيّاً عَلَيهِ ، ومَضَى الرَّجُلُ ، فَزَوَّجَ القَيِّمُ بَناتَهُ وعَمَّرَ دارَهُ وحَسُنَت حالُهُ . (1)

.

1- .فرحه الغرى : ص 149 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 321 ح 8 .

7 / 3 4 آنچه برای ابو البقا، متولّی آستانه امیر مؤمنان پیش آمد

7 / 3 4آنچه برای ابو البقا، متولّی آستانه امیر مؤمنان پیش آمدفرحه الغریّ:در سال 501 هجری در حرم شریف علوی در نجف، هر رطل ، به یک قیراط فروخته می شد. (1) چهل روز گذشت. مردم از تنگ دستی و نیاز ، رو به روستاها بردند . تنها یکی از افراد به نام ابو البقاء بن سویقه (متولّی آستانه علی علیه السلام) که صد و ده سال عمر داشت ، باقی مانده بود. حال او نیز سخت شد. همسر و دخترانش به او گفتند: ما از بین رفتیم . تو هم مثل بقیّه برو، شاید خداوند گشایشی دهد که با آن زندگی کنیم. ابو البقا ، تصمیم بر رفتن گرفت. وارد حرم شریف امیر مؤمنان شد . زیارت کرد و نماز خواند و بالای سر حضرت نشست و گفت: ای امیر مؤمنان! صد سال خدمت گزارت بودم و از تو جدا نشدم . آرام و قرار نداشتم. گرسنگی به من و فرزندانم آسیب رسانده است . با آن که جدایی از تو برایم دشوار است؛ ولی از تو جدا می شوم و خداحافظی می کنم و این جدایی میان من و توست. سپس بیرون رفت و همراه کرایه چی برای عبور تا «وقف» و «سوراء» رفت. همراه او وهبان سُلَمی و ابو کردی و گروهی از کرایه داران هم بودند که از نجف بیرون شده بودند و به طرف «ابو هبیش» رو کرده بودند. برخی به یکدیگر گفتند: وقت زیاد است، فرود آیید. ابو البقا هم با آنان فرود آمد. خوابید و در خواب، امیر مؤمنان را دید که به او می فرماید: «ای ابو البقا! پس از این همه مدّت، از من جدا شدی؟! برگرد به همان جا که بودی». با حالت گریه از خواب بیدار شد. به او گفتند: چرا گریه می کنی؟ خواب خود را برای آنان تعریف کرد و برگشت. چون دخترانش او را دیدند، به رویش فریاد و صیحه کشیدند و او قصّه خود را برای آنان گفت و بیرون آمد. کلید حرم را از کلید دار، ابو عبد اللّه بن شهریار قمی گرفت و طبق عادتش در حرم نشست. [ابو البقا می گوید :] سه روز گذشت. روز سوم ، مردی آمد که بر پشت خود کیسه ای داشت، مثل آنان که پیاده در راه مکّه می روند. آن را باز کرد و از داخل آن جامه هایی درآورد و آنها را پوشید، وارد حرم شریف شد، زیارت کرد و نماز خواند. پولی به من داد و گفت: غذایی بیاور که بخوریم. ابو البقا (متولّی آستانه) رفت و مقداری نان و شیر و خرما آورد. آن مرد گفت: این برای من خوردنی نیست . آن را پیش فرزندانت ببر تا بخورند. این یک دینار دیگر را بگیر و برایمان مرغ و نانی بخر. با آن دینار برایش نان و مرغ

گرفتم. وقت نماز ظهر که شد، ابو البقا نماز ظهر و عصر را خواند و به خانه اش رفت و آن مرد هم همراهش بود. غذا حاضر کرد و خوردند. آن مرد ، دستان خود را شست و به وی گفت: وزنه های طلا برای من بیاور. ابو البقا نزد زید بن واقصه رفت که صنعتگری کنار در خانه تقی بن اُسامه علوی نسّابه بود و سینی ای از او گرفت که وزنه هایِ طلا و نقره در آن بود. آن مرد ، همه وزنه ها را گرفت و در یک کفه گذاشت، حتّی شعیره (2) و ارزه (3) و دانه شبّه (4) را و کیسه ای پُر از طلا بیرون آورد و از آنها به اندازه وزن وزنه ها وزن کرد و همه را در دامن متولّی حرم ریخت و بلند شد و هرچه را مانده بود ، بست و لباسش را عوض کرد. متولّی به او گفت: سرورم! اینها را چه کنم؟ گفت: برای توست. پرسید: از سوی چه کسی است؟ گفت: از سوی کسی که به تو گفت : برگرد به همان جایی که بودی! و همو به من گفت اینها را در مقابل وزنه ها بده و اگر وزنه هایی بیش از این می آوردی ، درمقابل آنها به تو می دادم. متولّی بیهوش افتاد و آن مرد رفت. پس از آن ، متولّی دخترانش را شوهر داد و خانه اش را آباد کرد و حالش نیکو شد.

.

1- .رَطل، معادل 453 گرم است و قیراطْ نیم دانق است ، برابر با241 دینار .
2- .وزنه ای به اندازه یک دانه جو، شش خَردَل.
3- .وزنه ای به سنگینی یک دانه برنج .
4- .وزنه ای به اندازه یک بذر گلِ لاله عباسی.

راجع : بحار الأنوار : ج 42 ص 311 باب 129 «ما ظهر عند الضريح المقدّس من المعجزات والكرامات» .

.

ص: 493

. .

ص: 494

. .

بخش نهم : دیدگاه هایی درباره شخصیت امام علی

اشاره

بخش نهم : دیدگاه هایی درباره شخصیت امام علیفصل یکم : علی از زبان قرآنفصل دوم : علی از زبان پیامبرفصل سوم : علی از زبان علیفصل چهارم : علی از زبان اهل بیتفصل پنجم : علی از زبان همسران پیامبرفصل ششم : علی از زبان یاران پیامبرفصل هفتم : علی از زبان یارانشفصل هشتم : علی از زبان دشمنانشفصل نهم : علی از زبان بزرگان

.

الفصل الأوّل: علىّ عن لسان القرآنعلىّ عليه السلام حافظ سرّ القرآن الكريم ، والمظهر الأسمى لفهم هذا الكتاب الإلهىّ . إنّه قرين هذا النداء السماوىّ ، ولسانه الناطق . وارتباطه به ارتباط وثيق لا ينفكّ ، ويظلّ هذا الارتباط قائما إلى يوم القيامه ، والميعاد على حوض الكوثر . وهذه الحقيقه العظيمه نطق بها رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى حديث الثقلين العظيم ، وقال صلى الله عليه و آله فى كلام آخر له أيضا : «عَلِىٌّ مَعَ القُرآنِ وَالقُرآنُ مَعَ عَلِىٍّ ؛ لا يَفتَرِقانِ حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ» . (1) يترجم لنا هذا الكلام الثمين أنّ عليّا عليه السلام عِدل القرآن الكريم ، والمدافع الدؤوب عن معارفه ، وحليفه الكبير المبيّن لتعاليمه ، كما قال عليه السلام : «ذلِكَ القُرآنُ فَاستَنطِقوهُ ولَن يَنطِقَ ، ولكِن اُخبِرُكُم عَنهُ» . (2) وقال : «وَاللّهِ ، ما نَزَلَت آيَهٌ إلّا وقَد عَلِمتُ فيما نَزَلَت ، وأينَ نَزَلَت ، وعَلى مَن نَزَلَت» . (3) وهذه حقيقه أقرّ بها الجميع ، واعترف بها الصحابه منذ الأيّام الاُولى . (4) من جهه اُخرى يمكننا أن نفهم من هذا الكلام النبوىّ الرفيع أنّ القرآن الكريم أفضل وثيقه دالّه على عظمه علىّ عليه السلام وناطقه بجلالته وسموّ شأنه : «وَالقُرآنُ مَعَ عَلِىٍّ» . ولم يَخْفَ هذا على أحد منذ الأيّام الاُولى لنزول القرآن الكريم ، أنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله قال : «ما أنزَلَ اللّهُ آيَهً فيها «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ» إلّا وعَلِىٌّ رَأسُها وأميرُها» . (5) وقال مفسّر القرآن الكبيرُ عبد اللّه بن عبّاس : «لَيسَ مِن آيَهٍ فِى القُرآنِ فيها : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ» إلّا وعَلِىٌّ رَأسُها وأميرُها وشَريفُها . ولَقَد عاتَبَ اللّهُ أصحابَ مُحَمَّدٍ فِى القُرآنِ ، وما ذَكَرَ عَلِيّا إلّا بِخَيرٍ» . (6) وقال أيضا : «ما نَزَلَ فى أحَدٍ مِن كِتابِ اللّهِ تَعالى ما نَزَلَ فى عَلِىٍّ» . (7) وقال حذيفه بن اليمان : «ما نَزَلَت فِى القُرآنِ «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ» إلّا كانَ لِعَلِىٍّ لُبُّها ولُبابُها» . (8) وقال مجاهد : «نَزَلَت فى عَلِىٍّ سَبعونَ آيَهً ، لَم يَشرَكهُ فيها أحَدٌ» . 9 وقال عبد الرحمن بن أبى ليلى : «لَقَد نَزَلَت فى عَلِىٍّ ثَمانونَ آيَهً صَفوا فى كِتابِ اللّهِ ، ما يَشرَكُهُ فيها أحَدٌ مِن هذِهِ الاُمَّهِ» . 10 وما سنذكره فى السطور القادمه من هذه المجموعه ما هو غَيضٌ من فَيض . وقد آثرنا الإيجاز فى عرض هذه الحقائق .

.

1- .راجع : ج 2 ص 188 (علىّ مع القرآن) .
2- .. راجع : ج 10 ص 546 (علم القرآن) .

3- .حليه الأولياء : ج 1 ص 64 ؛ تفسير العيّاشى : ج 1 ص 289 ح 6 عن عكرمه و ح 7 عن ابن عبّاس وكلاهما نحوه من دون إسنادٍ إليه صلى الله عليه و آله ، غايه المرام : ج 1 ص 441 .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 654 ح 1114 ، المعجم الكبير : ج 11 ص211 ح11687 ، تاريخ دمشق : ج42 ص363، تاريخ الخلفاء : ص 203 ، الصواعق المحرقه : ص 127 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 64 ح 70 وليس فيها «رأسها» .
5- .تاريخ الخلفاء : ص 203 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 52 ح 49 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 314 .
6- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 63 ح 67 .
7- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 52 ح 50 و ص 53 ح 51 .
8- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 55 ح 55 .

فصل یکم : علی از زبان قرآن

اشاره

فصل یکم : علی از زبان قرآنعلی علیه السلام ، رازدار بزرگ قرآن کریم و رمزْ آشنای والای این کتاب الهی، همبَر و زبان گویای این پیک آسمانی است. پیوند علی علیه السلام و قرآن، پیوندی ژرف و ناگسستنی است که تا دامنه قیامت و کنار حوض کوثر، ادامه خواهد داشت. پیامبر خدا، از این حقیقت بزرگ در حدیث گرانسنگ ثَقَلین سخن گفته و نیز در حدیث دیگری فرموده است: علی با قرآن است و قرآن با علی. از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند. (1) این گفتار پربها گویای آن است که علی علیه السلام ، هم تراز قرآن و مدافع خستگی ناپذیر معارف آن، و هم پیمان بزرگ و شارح آموزه های والای آن است، چنان که خود فرموده است: این، قرآن است. آن را به سخن درآورید، و هرگز سخن نمی گوید؛ ولی من شما را از آن می آگاهانم . (2) و فرموده : سوگند به خدا ، هیچ آیه ای نازل نشده، جز آن که تحقیقا می دانم درباره چه و در کجا و به چه کسی نازل شده است. (3) و این ، حقیقتی است که از همان روزگاران نخست ، همگان به آن اذعان داشتند و صحابیان و همراهان رسول خدا بر آن معترف بودند. 4 از سوی دیگر، از این سخن بلند رسول خدا می توان فهمید که قرآن، برترین سند راهنما بر عظمت علی ، گویای شأن و منزلت و ارجمندی های اوست که : قرآن با علی است. 5 این نکته از همان روزگاران نزول قرآن، بر هیچ کس پوشیده نبود که پیامبر خدا فرمود : خداوند، آیه ای نفرستاد که در آن «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد، جز آن که علی در قلّه آن و امیر آن بود. مفسّر بزرگ قرآن، عبد اللّه بن عباس، نیز گفته است: در قرآن، آیه ای نیست که در آن، «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد، جز آن که علی، قلّه، امیر و شریف آن است. خداوند، یاران محمّد را در قرآن، مورد سرزنش قرار داده و از علی، جز به نیکی یاد نکرده است. و نیز گفته است : درباره هیچ کسی آن مقدار آیه قرآنی نازل نشده که درباره علی نازل شده است. حذیفه بن یمان نیز گفته است: در قرآن، آیه ای با خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید» نازل نشده، مگر آن که علی هسته و کانون آن است. مجاهد گفته است : درباره علی، هفتاد آیه نازل شده که هیچ کس در آنها با وی شریک نیست. عبد الرحمان بن ابی لیلی گفته است : درباره علی، هشتاد آیه روشن و

شفاف از کتاب خدا نازل شده است و هیچ کس از این امّت با او در این آیه ها سهیم نیست. آنچه در سطور این مجموعه در این باره گزارش می کنیم ، اندکی است از بسیار. البته ما در عرضه این حقایق، راه اختصار پیش گرفته ایم و از آوردن بسیاری از آیات که بر اساس منابع فریقین، شأن نزول آنها علی علیه السلام و یا اهل بیت علیهم السلام است ، تن زده ایم.

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 189 (علی با قرآن است) .
2- .. ر . ک : ج 10 ص 547 (دانش کتاب) .
3- .ر . ک : ج 10 ص 547 (دانش کتاب) .

ص: 498

. .

ص: 499

. .

1 / 1نَفسُ النَّبِيِّالكتاب«فَمَنْ حَآجَّکَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْکَذِبِينَ» . (1)

الحديثالإمام علىّ عليه السلام :إنَّ النَّصارَى ادَّعَوا أمرا فَأَنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فيهِ : «فَمَنْ حَآجَّکَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْکَذِبِينَ» ، فَکانَت نَفسى نَفسُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ وَالنِّساءُ فاطِمَةُ عليهاالسلام ، وَالأَبناء الحَسَنُ وَالحُسَينُ . (2)

الإمام الباقر عليه السلام فِى قَولِهِ تَعالى : «أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ» : الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلام، «وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ» : رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَلِىٌّ عليه السلام ، «وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ» : فاطِمَةُ عليهاالسلام . (3)

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن الريّان بن الصلت عن الإمام الرضا عليه السلام فى مُحاجَّتِهِ مَعَ جَماعَةٍ مِن عُلَماءِ أهلِ العِراقِ وخُراسانَ فى مَجلِسِ المَأمونِ لَمّا قالوا لَهُ : هَل فَسَّرَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ الِاصطِفاءَ فِى الکِتابِ ؟ : فَسَّرَ الِاصطِفاءَ فِى الظّاهِرِ سِوَى الباطِنِ فِى اثنَى عَشَرَ مَوطِنا ومَوضِعا ... وأمَّا الثّالِثَةُ فَحينَ مَيَّزَ اللّهُ الطّاهِرينَ مِن خَلقِهِ ، فَأَمَرَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله بِالمُباهَلَهِ بِهِم فى آيَهِ الِابتِهالِ ، فَقالَ عَزَّ وجَلَّ : يا مُحَمَّدُ «فَمَنْ حَآجَّکَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْکَذِبِينَ» . فَبَرَّزَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلِيّاً وَالحَسَنَ وَالحُسَينَ وفاطِمَةَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِم ، وقَرَنَ أنفُسَهُم بِنَفسِهِ ، فَهَل تَدرونَ ما مَعنى قَولِهِ : «وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ» ؟ قالَتِ العُلَماءُ : عَنى بِهِ نَفسَهُ . فَقالَ أبُو الحَسَنِ عليه السلام : لَقَد غَلِطتُم ، إنَّما عَنى بِها عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، ومِمّا يَدُلُّ عَلى ذلِکَ قَولُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله حينَ قالَ : «لَيَنتَهِيَنَّ بَنو وَليعَةَ أو لَأَبعَثَنَّ إلَيهِم رَجُلاً کَنَفسى» ؛ يَعنى عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ... فَهذِهِ خُصوصِيَّةٌ لا يَتَقَدَّمُهُم فيها أحَدٌ ، وفَضلٌ لا يَلحَقُهُم فيهِ بَشَرٌ ، وشَرَفٌ لا يَسبِقُهُم إلَيهِ خَلقٌ ؛ إذ جَعَلَ نَفسَ عَلِىٍّ عليه السلام کَنَفسِهِ . (4)

.

1- .آل عمران : 61 .
2- .الخصال : ص 576 ح 1 عن مكحول .
3- .تفسير فرات : ص 86 ح 61 عن الحسين بن سعيد و ح 62 عن سعيد بن الحسن بن مالک وليس فيه «رسول اللّه صلى الله عليه و آله » .
4- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 231 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 617 ح 843 .

1 / 1 جان پیامبر

1 / 1جان پیامبرقرآن«پس هر که در این [باره] ، پس از دانشی که تو را [حاصل]آمده است ، با تو محاجّه کند ، بگو : بیایید پسرانمان و پسرانتان را ، و زنانمان و زنانتان را ، و ما خودمان و شما خودتان را فرا خوانیم ؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» .

حدیثامام علی علیه السلام :مسیحیان ، چیزی [درباره پیامبر]ادّعا کردند . خداوند عز و جل درباره آن [چنین]نازل کرد : «پس هر که در این [باره] ، پس از دانشی که تو را [حاصل]آمده است ، با تو محاجّه کند ، بگو : بیایید پسرانمان و پسرانتان را ، و زنانمان و زنانتان را ، و ما خودمان و شما خودتان را فرا خوانیم ؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» . بنا بر این ، «جانِ» من ، جانِ پیامبر خدا بود و «زنان» ، فاطمه و «پسران» ، حسن و حسین بودند .

امام باقر علیه السلام درباره این سخن خدا که : «بیایید پسرانمان و پسرانتان را... فرا خوانیم» : مراد از «پسرانمان و پسرانتان» حسن و حسین علیهماالسلام و مراد از «خودمان و خودتان» پیامبر خدا و علی علیه السلام و مراد از «زنانمان و زنانتان» فاطمه علیهاالسلاماست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام به نقل از ریّان بن صَلت، در جریان گفتگوی امام رضا علیه السلام با عالمان عراق وخراسان در مجلس مأمون، هنگامی که از وی پرسیدند : آیا خداوند عز و جلدر قرآن، «اصطفاء» را تفسیر کرده است؟ : «[خداوند] اصطفاء را به غیر از باطن، در ظاهر قرآن نیز در دوازده جا تفسیر کرده است ... سومین آن ، جایی است که خداوند، آفریدگان پاک خود را مشخّص کرده و به پیامبرش در آیه مباهله دستور داده است که به همراه آنان مباهله کند. خداوند فرموده است : ای محمّد! «پس هر که در این [باره]، پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده است، با تو محاجّه کند، بگو : بیایید پسرانمان و پسرانتان را، و زنانمان و زنانتان را، و ما خودمان و شما خودتان را فراخوانیم؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» . در پی این فرمان ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی، حسن و حسین و فاطمه را که درودهای خداوند بر آنان باد ، به رویارویی آورد و جانِ آنان را با خود همراه کرد. اکنون آیا

مفهوم سخن خداوند را که می فرماید : «ما خودمان و شما خودتان» می دانید؟». عالمان گفتند:مراد پیامبر از آن،خودِ آن حضرت است. امام رضا علیه السلام فرمود : «اشتباه کردید؛ منظورِ رسول خدا از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است و دلیل آن، دیگر گفته ایشان است که فرمود : یا باید بنی ولیعه دست بکشند و یا آن که کسی را که همچون خودِ من است، به سویشان می فرستم یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام را ... . این ، ویژگی ای است که در آن، هیچ کس بر آنان پیشی نگرفته است، و فضیلتی است که هیچ انسانی در آن، به آنان نخواهد رسید، و شرافتی است که هیچ آفریده ای در آن، بر آنان پیش قدم نشده است؛ زیرا جانِ علی علیه السلام را همچون جانِ خویش قرار داد».

.

طرائف المقال :قالَ المَأمونُ لِلرِّضا علیه السلام : مَا الدَّلیلُ عَلی خِلافَهِ جَدِّکَ [عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ] ؟ قالَ علیه السلام : «أنفُسَنا» ، فَقالَ المَأمونُ : لَولا «نِساءَنا» ! فَقالَ الرِّضا علیه السلام : لَولا «أبناءَنا» ! فَسَکَتَ المَأمونُ (1) . (2)

دلائل النبوّه لأبی نعیم عن جابر فی تَفسیرِ آیَهِ المُباهَلَهِ : «وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ» : رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وعَلِیٌّ ، «وَأَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ» : الحَسَنُ وَالحُسَینُ، «وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ» : فاطِمَهُ رَضِیَ اللّهُ عَنهُم أجمَعینَ . (3)

.

1- .قال العلّامه الطباطبائی فی بیان هذا الحدیث : قوله علیه السلام : آیه «أَنفُسَنَا» ، یرید أنّ اللّه جعل نفس علیّ علیه السلام کنفس نبیّه صلی الله علیه و آله ، وقوله : «لولا نساءنا» معناه : أنّ کلمه «نِسَآءَنَا» فی الآیه دلیل علی أنّ المراد بالأنفس الرجال ، فلا فضیله فیه حینئذٍ ، وقوله علیه السلام : «لولا أبناءنا» معناه : أنّ وجود «أَبْنَآءَنَا» فیها یدلّ علی خلافه ؛ فإنّ المراد بالأنفس لو کان هو الرجال لم یکن مورد لذکر الأبناء (المیزان فی تفسیر القرآن : ج 3 ص 230) .
2- .طرائف المقال : ج 2 ص 302 .
3- .دلائل النبوّه لأبی نعیم : ص 354 ح 244 ، تفسیر ابن کثیر : ج 2 ص 45 ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 163 ح 173 ، الدرّ المنثور : ج 2 ص 231 .

طرائف المقال :مأمون به امام رضا علیه السلام گفت : چه دلیلی بر خلافت جدّت [علی بن ابی طالب علیه السلام]وجود دارد؟ فرمود : «[قول خداوند :] «و ما خودمان» ». مأمون گفت : [آری] اگر «زنانمان» نباشد. امام رضا علیه السلام فرمود : «[بلی] اگر «پسرانمان» نباشد» . در این جا مأمون، ساکت شد (1) .

دلائل النبوّه ، ابو نعیم به نقل از جابر در تفسیر آیه مباهله : مراد از «ما خودمان و شما خودتان» ، پیامبر خدا وعلی علیه السلام و «پسرانمان و پسرانتان» ، حسن وحسین علیهماالسلام و «زنانمان و زنانتان» فاطمه علیهاالسلام است که خداوند از همه آنان خشنود باشد .

.

1- .علّامه طباطبایی در شرح این حدیث نوشته است : سخن آن حضرت که فرموده است : «آیه «ما خودمان» » منظورش آن بود که خداوند ، جان علی را چون جان پیامبرش قرار داده است و مأمون که گفته : اگر لفظ «نسائنا» نباشد ، منظورش آن بود که کلمه «نسائنا» در آیه ، دلیل بر آن است که منظور از «أنفس» ، مردان است. بنا بر این ، فضیلتی در کار نیست . سخن آن حضرت علیه السلام که فرمود : «اگر «پسرانمان» نباشد» ، به این معناست که وجود لفظ «أبنائنا» در آیه ، برخلاف نظر مأمون دلالت می کند ؛ چون اگر منظور از «أنفسنا» تنها مردان باشند ، ذکر «أبنائنا» بی مورد می شود (المیزان فی تفسیر القرآن : ج 3 ص 230) .

تفسير الطبرى عن زيد بن علىّ عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ» الآيَةَ : كانَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وعَلِىٌّ وفاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ . (1)

الكشّاف فى ذِكرِ المُباهَلَهِ : أتى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقَد غَدا مُحتَضِنا الحُسَينَ ، آخِذا بِيَدِ الحَسَنِ ، وفاطِمَةُ تَمشى خَلفَهُ ، وعَلِىٌّ خَلفَها ، وهُوَ يَقولُ : إذا أنَا دَعَوتُ فَأَمِّنوا . فَقالَ اُسقُفُّ نَجرانَ : يا مَعشَرَ النَّصارى ! إنّى لَأَرى وُجوها لَو شاءَ اللّهُ أن يُزيلَ جَبَلاً مِن مَكانِهِ لَأَزالَهُ بِها ، فَلا تُباهِلوا فَتَهلِكوا ، ولا يَبقى عَلى وَجهِ الأَرضِ نَصرانِىٌّ إلى يَومِ القِيامَهِ . (2)

المحاسن والمساوئ عن رجل من بنى هاشم :حَدَّثَنى أبى قالَ : حَضَرتُ مَجلِسَ مُحَمَّدِ بنِ عائِشَهَ بِالبَصرَهِ ، إذ قامَ إلَيهِ رَجُلٌ مِن وَسَطِ الحَلقَهِ فَقالَ : يا أبا عَبدِ الرَّحمنِ ، مَن أفضَلُ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَقالَ: أبو بَكرٍ، وعُمَرُ، وعُثمانُ ، وطَلحَهُ ، وَالزُّبَيرُ ، وسَعدٌ، وسَعيدٌ ، وعَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ ، وأبو عُبَيدَهَ بنُ الجَرّاحِ . فَقالَ لَهُ : فَأينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ؟ قالَ : يا هذا ! تَستَفتى عَن أصحابِهِ أم عَن نَفسِهِ ؟ قالَ : بَل عَن أصحابِهِ . قالَ : إنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى يَقولُ : «قُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ» ، فَكَيفَ يَكونُ أصحابُهُ مِثلَ نَفسِهِ ؟ ! (3)

.

1- .تفسير الطبرى : ج 3 الجزء 3 ص 300 .
2- .الكشّاف : ج 1 ص 193 ، تفسير الفخر الرازى : ج 8 ص 88 ، تذكره الخواصّ : ص 14 وفيه «إلّا مسلم» بدل «نصرانى» ، الصواعق المحرقه : ص 145 و ص 155 وفيهما إلى «خلفها» .
3- .المحاسن والمساوئ : ص 42 .

تفسیر الطبری به نقل از زید بن علی ، در تفسیر سخن خداوند که می فرماید : «بیایید پسرانمان و پسرانتان را و... را فراخوانیم» : مراد، پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند.

الکشّاف در یادکردِ مباهله : پیامبر صلی الله علیه و آله ، صبحگاهان، در حالی که حسین علیه السلام در آغوشش بود و دست حسن علیه السلام را در دست گرفته بود و فاطمه علیهاالسلامپشت سرِ وی و علی علیه السلام پشت سرِ فاطمه علیهاالسلام حرکت می کردند ، آمد و می فرمود : «هرگاه من دعا کردم ، شما آمین بگویید». اُسقف نَجران گفت : ای مسیحیان! من چهره هایی را می بینم که اگر خداوند بخواهد کوهی را از جایش بکَند، به خاطر این چهره ها خواهد کَند. با آنان مباهله نکنید که نابود خواهید شد و تا روز قیامت بر روی کره زمین، مسیحی ای باقی نخواهد ماند.

المَحاسن والمَساوئ به نقل از مردی از بنی هاشم : پدرم به من گزارش کرد که در بصره، در مجلس محمّد بن عایشه بودم که مردی از میان جمعیت ، برخاست و گفت : ای ابو عبد الرحمان! برترین یاران پیامبر خدا، کیست؟ وی پاسخ داد : ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبد الرحمان بن عوف و ابو عبیده بن جرّاح. مرد به او گفت : پس علی بن ابی طالب علیه السلام چه؟ ابوعبد الرحمان گفت : ای مرد! از من درباره یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسی و یا خود او؟! گفت : بلکه از یاران او. ابو عبد الرحمان گفت : خداوند متعال می فرماید : «بیایید پسرانمان و پسرانتان را، و زنانمان و زنانتان را و ما خودمان و شما خودتان را فراخوانیم ...» چگونه یاران آن حضرت، همچون خود وی خواهند بود؟

.

راجع : ج 8 ص 66 (نفسى) . شواهد التنزيل : ج 1 ص 155 167 .

1 / 2شاهِدٌ مِنهُالكتاب«أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» . (1)

الحديثرسول اللّه صلى الله عليه و آله : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ» : أنَا ، «وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» : عَلِىٌّ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :رَسولُ اللّهِ عَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبِّهِ ، وأنَا الشّاهِدُ مِنهُ . (3)

عنه عليه السلام :الَّذى قالَ اللّهُ تَعالى : «وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» ... أنَا . (4)

تفسير الطبرى عن عبد اللّه بن يحيى :قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : ما مِن رَجُلٍ مِن قُرَيشٍ إلّا وقَد نَزَلَت فيهِ الآيَهُ وَالآيَتانِ . فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : فَأنتَ فَأىُّ شَىءٍ نَزَلَ فيکَ ؟ فَقالَ عَلِىٌّ : أما تَقرَأُ الآيَهَ الَّتى نَزَلَت فى هودٍ : «وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» ؟ (5)

.

1- .هود : 17 .
2- .الدرّ المنثور : ج 4 ص 410 ، كنز العمّال : ج 2 ص 439 ح 4440 كلاهما نقلاً عن ابن مردويه عن الإمام علىّ عليه السلام .
3- .تاريخ دمشق (ترجمه الإمام علىّ عليه السلام) ، تحقيق محمّد باقر المحمودى : ج 3 ص 421 ح 921 عن الحارث وفى تاريخ دمشق : ج 42 ص 360 ح 8952 تصحيف للروايه ظاهرٌ ، الدرّ المنثور : ج 4 ص 410 ، كنز العمّال : ج 2 ص 439 ح 4441 نقلاً عن ابن أبى حاتم وابن مردويه وأبى نعيم فى المعرفه وفيهما «وأنا شاهد منه» ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 362 ح 376 عن الحارث و ص 363 ح 377 عن أبى الطفيل ، النور المشتعل : ص 107 ح 26 ؛ الأمالى للمفيد : ص 145 ح 5 وفيه «أنا الشاهد له ومنه» وكلاهما عن عبّاد بن عبد اللّه .
4- .مختصر بصائر الدرجات : ص 40 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 563 ح 12 كلاهما عن أبى الطفيل و ص 903 ح 60 ، الاحتجاج : ج 1 ص 368 ح

65 كلاهما عن سليم بن قيس .
5- .تفسير الطبرى : ج 7 الجزء 12 ص 15 ، تفسير القرطبى : ج 9 ص 16 ، الدرّ المنثور : ج 4 ص 409 ، كنز العمّال : ج 2 ص 439 ح4441 كلاهما نقلاً عن ابن أبى حاتم وابن مردويه وأبى نعيم فى المعرفه ، النور المشتعل : ص 106 ح 26 عن عبّاد بن عبد اللّه الأسدى نحوه ؛ تفسير العيّاشى : ج 2 ص 142 ح 13 عن عبد اللّه بن يحيى ، تفسير فرات : ص 191 ح 245 عن عبد اللّه بن نجىّ و ص 190 ح 244 ، خصائص الوحى المبين : ص 119 ح 83 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 315 والثلاثه الأخيره عن عبّاد بن عبد اللّه الأسدى نحوه .

1 / 2 شاهدی از پیامبر

ر . ک : ج 8 ص 67 (جانِ من) .

1 / 2شاهدی از پیامبرقرآن«آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او، در پی اوست ... [دروغ می بافد]؟» .

حدیثپیامبر صلی الله علیه و آله :مراد از «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است» ، منم و مراد از «و شاهدی از او» علی است.

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و من ، شاهدی از او هستم.

امام علی علیه السلام :آن که خدا فرمود : «و شاهدی از او، در پی اوست» ، منم.

تفسیر الطبری به نقل از عبد اللّه بن یحیی : علی علیه السلام فرمود : «هیچ مردی از قریش نیست، جز این که درباره او یک یا دو آیه نازل شده است». کسی به وی گفت : درباره تو کدام آیه نازل شده است؟ علی علیه السلام فرمود : «آیا آیه ای را که در سوره هود نازل شده، نخوانده ای که « و شاهدی از او در پی او است » ؟».

.

المناقب لابن المغازلى عن عبّاد بن عبد اللّه :سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام يَقولُ : ما نَزَلَت آيَةٌ فى كِتابِ اللّهِ جَلَّ وعَزَّ إلّا وقَد عَلِمتُ مَتى نَزَلَت ، وفيمَ أُنزِلَت . وما مِن قُرَيشٍ رَجُلٌ إلّا قَد نَزَلَت فيهِ آيَةٌ مِن كِتابِ اللّهِ تَسوقُهُ إلى جَنَّةٍ أو نارٍ . فَقامَ إلَيهِ رَجُلٌ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَما نَزَلَت فيکَ ؟ فَقالَ عليه السلام : لَولا أنَّکَ سَألتَنى عَلى رُؤوسِ المَلَأِ ما حَدَّثتُکَ ، أما تَقرَأُ : «أفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» ؟ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّهِ ، وأنَا الشّاهِدُ مِنهُ ، أتلوهُ وأتَّبِعُهُ . وَاللّهِ لَاءِن تَعلَموا (1) ما خَصَّنَا اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِهِ أهلَ البَيتِ أحَبُّ إلَىَّ مِمّا عَلَى الأرضِ مِن ذَهَبَةٍ حَمراءَ ، أو فِضَّةٍ بَيضاءَ . (2)

تذكره الخواصّ عن زاذان :سَمِعتُهُ [عَلِيّا عليه السلام]يَقولُ : وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَو ثُنِيَت لى وِسادَةٌ لَحَكَمتُ بَينَ أهلِ التَّوراةِ بِتَوراتِهِم ، وبَينَ أهلِ الإنجيلِ بِإنجيلِهِم ، وأهلِ الزَّبورِ بِزَبورِهِم ، وبَينَ أهلِ الفُرقانِ بِفُرقانِهِم . وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، ما مِن رَجُلٍ مِن قُرَيشٍ جَرَت عَلَيهِ المَواسى (3) إلّا وأنَا أعرِفُ لَهُ آيَةً تَسوقُهُ إلَى الجَنَّةِ أو تَقودُهُ إلَى النّارِ . فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَما آيَتُکَ الَّتى أُنزِلَت فيکَ ؟ فَقالَ : «أفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» ، فَرَسولُ اللّهِ عَلى بَيِّنَةٍ ، وأنَا شاهِدٌ مِنهُ . (4)

.

1- .فى المصدر : «تعلمون» ، والصحيح ما أثبتناه .
2- .المناقب لابن المغازلى : ص 270 ح 318 .
3- .المواسى : جمع مُوسى الحديد ؛ وهو ما يُحلق به (لسان العرب : ج 15 ص 391 «وسى») .
4- .تذكره الخواصّ : ص 16 ؛ تفسير الحبرى : ص 277 ح 36 ، تفسير فرات : ص 188 ح 239 ، بصائر الدرجات : ص 132 ح 2 عن الأصبغ بن نباته وكلّها نحوه وراجع الأمالى للطوسى : ص 371 ح 800 وتفسير فرات : ص 187 ح 238 .

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از عبّاد بن عبد اللّه : شنیدم علی علیه السلام می فرمود : «هیچ آیه ای در کتاب خداوند عز و جل نازل نشده ، جز آن که می دانم کِی و درباره چه کسی نازل شده است و هیچ مردی از قریش نیست، جز آن که درباره او آیه ای از کتاب خدا نازل شده است که او را به بهشت یا دوزخ می کشانَد». کسی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! درباره تو چه آیه ای نازل شده است؟ فرمود : «اگر در میان جمع از من نپرسیده بودی، به تو پاسخ نمی دادم.مگر آیه: «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او در پی اوست ...» را نخوانده ای؟ پیامبر خدا بر حجّتی روشن از جانب پروردگارش است و من شاهدی از اویم ، از پی او و تابع اویم . سوگند به خدا، ویژگی هایی را که خداوند عز و جل به ما اهل بیت اختصاص داده ، بدانید برای من دوست داشتنی تر از تمامی زرهای سرخ و نقره های سفید روی زمین است.

تذکره الخواص به نقل از زادان : از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود : «سوگند به آن که دانه را شکافت و زندگان را آفرید، اگر برایم مَسندی نهاده شود، در میان اهل تورات با تورات و در میان انجیلیان با انجیل و در میان زبوریان با زبور و در میان اهل قرآن با قرآنشان داوری می کنم. سوگند به آن که جانم در دست اوست، هیچ فردی از قریش که تیغ سلمانی بر سرش خورده نیست، (1) مگر این که آیه ای که او را به سوی بهشت می رانَد یا به دوزخ می کشاند، می شناسم». مردی گفت : ای امیر مؤمنان! آیه ای که درباره تو نازل شده، کدام است؟ فرمود : «آیه « آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او در پی اوست ...» . پیامبر خدا ، بر حجّت روشن اوست و من شاهدی از او» هستم.

.

1- .اصطلاح «هر آن که تیغ سلمانی بر سرش خورده است» ، در واقع یک ضرب المثل است و یکی از دو احتمال در منشأ پیدایش آن به نظر می رسد: یا از مراسم عبادی تقصیر و حلق در ایّام حج برگرفته شده است و یا از مراسم «عقیقه» برای فرزندان که در بین عرب سابقه دیرینه ای داشته است. البته احتمال دوم ، قوی تر است. در هر صورت ، مراد از آن در این جا ، عمومِ قریش است.

الإمام الحسن عليه السلام :قَد قالَ اللّهُ تَعالى فى كِتابِهِ المُنزَلِ عَلى نَبِيِّهِ المُرسَلِ : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» فَرَسولُ اللّهِ الَّذى عَلَى بَيِّنَهٍ مِن رَبِّهِ ، وأبَى الَّذى يَتلوهُ وهُوَ شاهِدٌ مِنهُ . (1)

تفسير فرات عن زيد بن سلام الجعفى :دَخَلتُ عَلى أبى جَعفَرٍ عليه السلام فَقُلتُ : أصلَحَكَ اللّهُ ، حَدَّثَنى خَيثَمَهُ عَنكَ فى قَولِ اللّهِ تَعالى : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» فَحَدَّثَنى أَنَّكَ حَدَّثتَهُ : أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ عَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبِّهِ ، وعَلِىٌّ عليه السلام يَتلوهُ مِن بَعدِهِ ، وهُوَ الشّاهِدُ ، وفيهِ نَزَلَت هذِهِ الآيَهُ ؟ قالَ عليه السلام : صَدَقَ وَاللّهِ خَيثَمَهُ ، لَهكَذا حَدَّثتُهُ . (2)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 562 ح 1174 عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 366 ح 3 عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام .
2- .تفسير فرات : ص 191 ح 246 .

امام حسن علیه السلام :خداوند در کتابش که بر پیامبر مرسلش فرو فرستاده، گفته است : «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است وشاهدی از او در پی اوست ...» . پیامبر خدا همان حجّت روشن از جانب پروردگارش است و پدرم ، کسی است که در پی او و شاهدی از اوست.

تفسیر فرات به نقل از زید بن سلام جُعفی : بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم : خدا خیرت دهد! خیثمه از تو درباره سخن خدا «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او، در پی اوست ...» ، [مطلبی را] نقل کرد. او به من گفت که شما گفته اید : «پیامبر خدا، بر حجّتی روشن از جانب پروردگارش بود و علی علیه السلام پس از وی ، پیرو او و همو ، «شاهد» است . آیا این آیه، درباره وی نازل شده است؟ امام باقر علیه السلام فرمود : «سوگند به خدا، خیثمه درست گفته است و من همین گونه به وی گفته ام».

.

الإمام الباقر عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» : الَّذى عَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبِّهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَالَّذى تَلاهُ مِن بَعدِهِ الشّاهِدُ مِنهُ أَميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، ثُمَّ أوصِياؤُهُ واحِدٌ بَعدَ واحِدٍ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» : الَّذى هُوَ عَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبِّهِ هاهُنا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَالشّاهِدُ الَّذى يَتلوهُ مِنهُ عَلِىٌّ عليه السلام ، يَتلوهُ إماما مِن بَعدِهِ ، وحُجَّةً عَلى مَن خَلَّفَهُ مِن اُمَّتِهِ . (2)

الكافى عن أحمد بن عمر الحلّال :سَأَلتُ أبَا الحَسَنِ عليه السلام عَن قَولِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» ، فقالَ عليه السلام : أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ الشّاهِدُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبِّهِ . (3)

شواهد التنزيل :عَنِ ابنِ عَبّاسٍ فى قَولِ اللّهِ تَعالى : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ» قالَ : النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، «وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» قالَ : هُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (4)

تفسير الفخر الرازى فى تَفسيرِ قَولِهِ تَعالى : «وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» : ... ثالِثُها : أنَّ المُرادَ هُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . وَالمَعنى : أنَّهُ يَتلو تِلكَ البَيِّنَهَ ، وقَولُهُ : «مِنْهُ» أى هذَا الشّاهِدُ مِن مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وبَعضٌ مِنهُ ، وَالمُرادُ مِنهُ تَشريفُ هذَا الشّاهِدِ بِأنَّهُ بَعضٌ مِن مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . (5)

راجع : شواهد التنزيل : ج 1 ص 359 369 .

.

1- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 142 ح 12 عن بريد بن معاويه العجلى ، بحار الأنوار : ج 35 ص 388 ح 6 .
2- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 19 .

3- .الكافى : ج 1 ص 190 ح 3 .
4- .شواهد التنزيل:ج1 ص365 ح381 وح382 وفيه«علىّ خاصّه» بدل «هو علىّ...» وراجع تذكره الخواصّ : ص16 والمناقب للخوارزمى : ص278 ح267 والعمده : ص208 ح320.
5- .تفسير الفخر الرازى : ج 17 ص 209 .

امام باقر علیه السلام در تفسیر سخن خدا «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او در پی اوست ...» : آن که بر حجّتی روشن از پروردگارش است، رسول خداست، و آن که بعد از وی در پی او و شاهدی از اوست، امیر مؤمنان است ، سپس اوصیای وی ، یکی پس از دیگری .

امام صادق علیه السلام در تفسیر سخن خدا «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او، در پی اوست» : در این جا، مراد از آن که بر حجّتی روشن از پروردگارش است، پیامبر خداست و شاهدی از او که در پی اوست، علی علیه السلام است که پس از او به عنوان امام می آید و حجّتی بر امّتِ پس از وی خواهد بود.

الکافی به نقل از احمد بن عمر حلّال : از ابو الحسن علیه السلام (امام کاظم یا امام رضا علیهماالسلام) درباره سخن خدای عز و جل : «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او، در پی اوست» ، پرسیدم. فرمود : «امیر مؤمنان که درودهای خدا بر او باد شاهد بر پیامبر خداست و پیامبر خدا ، بر حجّت روشن از جانب پروردگارش است».

شواهد التنزیل به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خدا «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او، در پی اوست» : [ابن عبّاس] گفت : مراد، پیامبر صلی الله علیه و آله است و مقصود از «شاهدی از او، در پی اوست» ، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

تفسیر الفخر الرازی در تفسیر سخن خدا «و شاهدی از او، در پی اوست» : قول سومْ این که مراد، علی بن ابی طالب علیه السلام است و معنای آن این است که او در پیِ آن حجّت روشن است و این که خداوند فرموده است : «از او»، یعنی این شاهد از محمّد و جزئی از اوست، و مقصود از این [تعبیر] ، گرامیداشت این گواه است با این که وی، جزئی از محمّد صلی الله علیه و آله است.

.

1 / 3الَّذی عِندَهُ عِلمُ الکِتابِالکتاب« وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفَی بِاللَّهِ شَهِیدَاً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَبِ » . (1)

الحدیثالأمالی للصدوق عن أبی سعید الخدری :سَأَلتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَن قَولِ اللّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ ... : «وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَبِ» ، قالَ صلی الله علیه و آله : ذاکَ أخی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (2)

الإمام علیّ علیه السلام فِی الآیَهِ الکَریمَهِ : إیّایَ عَنی بِمَن عِندَهُ عِلمُ الکِتابِ . (3)

الإمام الباقر علیه السلام فِی الآیَهِ الکَریمَهِ : هُوَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام . (4)

عنه علیه السلام فِی الآیَهِ الکَریمَهِ : عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ؛ عِندَهُ عِلمُ الکِتابِ الأَوَّلُ وَالآخِرُ . (5)

عنه علیه السلام فِی الآیَهِ الکَریمَهِ : نَزَلَت فی عَلِیٍّ علیه السلام ؛ إنَّهُ عَالِمُ هذِهِ الاُمَّهِ بَعدَ النَّبِیِّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ وآلِهِ . (6)

.

1- .الرعد : 43 .
2- .الأمالی للصدوق : ص 659 ح 892 ، روضه الواعظین : ص 125 ؛ شواهد التنزیل : ج 1 ص 400 ح 422 .
3- .الاحتجاج : ج 1 ص 368 ح 65 ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 903 ح 60 کلاهما عن سلیم بن قیس و ص 563 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 40 کلاهما عن أبی الطفیل نحوه .
4- .بصائر الدرجات : ص 213 ح 4 عن جابر و ص 215 ح 13 عن محمّد بن الفضیل عن أبی الحسن علیه السلام و ص 214 ح 6 عن نجم وفیه «صاحب علم الکتاب علیّ علیه السلام » وص216 ح 19 عن أبی حمزه الثمالی ، شرح الأخبار : ج 2 ص 311 ح 637 عن الإمام الصادق علیه السلام وفیهما «الذی عنده علم الکتاب هو علیّ بن أبی طالب علیه السلام » وراجع نهج الحقّ : ص 188 ح 27 و ص 206 ح 74 .

5- .روضه الواعظين : ص 118 .
6- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 221 ح 79 ، بصائر الدرجات : ص 216 ح 18 كلاهما عن الفضيل بن يسار و ح 17 عن عبد اللّه بن عجلان .

1 / 3 آن که دانش کتاب، نزد اوست

1 / 3آن که دانش کتاب، نزد اوستقرآن«و کسانی که کافر شدند، می گویند : تو فرستاده نیستی. بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علمِ کتاب است، میان من و شما گواه باشد» .

حدیثالأمالی ، صدوق به نقل از ابو سعید خُدری : از پیامبر خدا درباره سخن خداوند عز و جل : «و کسی که نزد او دانش کتاب است» ، پرسیدم. فرمود : «آن شخص، برادرم علی بن ابی طالب است».

امام علی علیه السلام درباره همین آیه شریف : منظور از «کسی که نزد او دانش کتاب است» ، منم.

امام باقر علیه السلام درباره همین آیه شریف : او علی بن ابی طالب علیه السلام است.

امام باقر علیه السلام درباره همین آیه شریف : دانشِ اوّل و آخرِ کتاب، نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

امام باقر علیه السلام در باره همان آیه شریف : آیه ، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. او پس از پیامبر که درودهای خدا بر او و دودمانش باد ، دانای این امّت است.

.

تفسير القرطبى عن عبد اللّه بن عطاء :قُلتُ لِأَبى جَعفَرٍ بنِ عَلِىِّ بنِ الحُسَينِ بنِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليهم السلام : زَعَموا أنَّ الَّذى عِندَهُ عِلمُ الكِتابِ عَبدُ اللّهِ بنُ سَلامٍ ! فَقالَ : إنَّما ذلِکَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (1)

الكافى عن بريد بن معاويه :قُلتُ لِأَبى جَعفَرٍ عليه السلام : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدَاً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَبِ» ؟ قالَ عليه السلام : إيّانا عَنى ، وعَلِىٌّ عليه السلام أوَّلُنا وأفضَلُنا وخَيرُنا بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله . (2)

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى قالَ لِموسى عليه السلام : «وَكَتَبْنَا لَهُ فِى الأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَىْ ءٍ مَّوْعِظَةً» (3) ، ولَم يَقُل : كُلَّ شَىءٍ مَوعِظَةً ! وقالَ لِعيسى عليه السلام : «وَ لِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ الَّذِى تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» (4) ، ولَم يَقُل : كُلَّ شَىءٍ ! وقالَ لِصاحِبِكُم أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدَاً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَبِ» ، وقالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَا فِى كِتَبٍ مُّبِينٍ» (5) ، وقالَ : «وَ كُلَّ شَىْ ءٍ أَحْصَيْنَهُ فِى إِمَامٍ مُّبِينٍ» (6) ، وعِلمُ هذَا الكِتابِ عِندَهُ . (7)

.

1- .تفسير القرطبى : ج 9 ص 336 . وفى الدرّ المنثور (ج 4 ص 699) : أخرج ابن المنذر عن الشعبى: ما نزل فى عبد اللّه بن سلام شىء من القرآن . وفى تفسير الطبرى (ج 8 الجزء 13 ص 178): أبو بشر: قلت لسعيد بن جبير ومن عنده علم الكتاب ، أهو عبداللّه بن سلام؟ قال : هذه السوره مكّيّه فكيف يكون عبداللّه بن سلام .
2- .الكافى : ج 1 ص 229 ح 6 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 220 ح 76 و ص 221 ح 78 عن عبد اللّه بن عجلان نحوه ، بشاره المصطفى : ص 194 عن الفضل بن يحيى وفيه «أقضانا» بدل «أفضلنا» ، مختصر بصائر الدرجات : ص 109 وفيه «أخبرنا» بدل «خيرنا» ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 799 ح 8 كلاهما عن عبد اللّه بن الوليد السمّان ، بصائر الدرجات : ص 215 ح 12 و ص 216 ح 20 و ص 214 ح 7 عن عبد الرحمن بن كثير ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 400 عن يزيد بن معاويه وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام .
3- .الأعراف : 145 .

4- .الزخرف : 63 .
5- .الأنعام : 59 .
6- .يس : 12 .
7- .الاحتجاج : ج 2 ص 302 ح 254 ، بصائر الدرجات : ص 229 ح 6 وفيه إلى «علم الكتاب» وكلاهما عن عبد اللّه بن الوليد .

تفسیر القُرطُبی به نقل از عبد اللّه بن عطا : به ابو جعفر پسر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام (امام باقر علیه السلام) گفتم : می پندارند کسی که «نزد او دانش کتاب است» ، عبد اللّه بن سلام است. فرمود : «او فقط علی بن ابی طالب علیه السلام است». 1

الکافی به نقل از برید بن معاویه : از امام باقر علیه السلام [درباره] «بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» ، پرسیدم. فرمود: «مقصود، ماییم وعلی علیه السلام اوّلین وبالاترین و بهترینِ ما پس از پیامبر خداست».

امام صادق علیه السلام :خداوند تبارک و تعالی در قرآن درباره موسی علیه السلام فرموده است : «در الواح [تورات] بر او در هر موردی پندی نگاشتیم» و نگفت همه پندها را؛ و از زبان عیسی علیه السلام فرموده است : «تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف می کردید، برایتان توضیح دهم» و نگفت : همه چیز را؛ ولی درباره سرور شما امیر مؤمنان فرموده است : «بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» . خداوند عز و جل فرموده است : «هیچ تَر و خشکی نیست، مگر این که در کتاب روشنی [ثبت] است» و فرموده است : «هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمردیم» و دانش این کتاب، نزد او (امیر مؤمنان) است.

.

بصائر الدرجات عن عبد اللّه بن بكير عن أبى عبد اللّه عليه السلام :كُنتُ عِندَهُ فَذَكَروا سُلَيمانَ وما اُعطِىَ مِنَ العِلمِ وما اُوتِىَ مِنَ المُلكِ ، فَقالَ لى : وما اُعطِىَ سُلَيمانُ بنُ داوودَ ؟ ! إنَّما كانَ عَندَهُ حَرفٌ واحِدٌ مِنَ الإسمِ الأعظَمِ ، وصاحِبُكُمُ الَّذى قالَ اللّهُ : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدَاً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَبِ» وكانَ وَاللّهِ عِندَ عَلِىٍّ عليه السلام عِلمُ الكِتابِ . فَقُلتُ : صَدَقتَ وَاللّهِ جُعِلتُ فِداکَ . (1)

تفسير القمّى فى قَولِهِ تَعالى : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدَاً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَبِ» : حَدَّثَنى أبى عَنِ ابنِ أبى عُمَيرٍ عَنِ ابنِ اُذَينَةَ عَن أبى عَبدِ اللَّهِ عليه السلام قالَ : الَّذى عِندَهُ عِلمُ الكِتابِ هُوَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام . وسُئِلَ عَنِ الَّذى عِندَهُ عِلمٌ مِنَ الكِتابِ أعلَمُ ، أم الَّذى عِندَهُ عِلمُ الكِتابِ ؟ فَقالَ عليه السلام : ما كانَ عِلمُ الَّذى عِندَهُ عِلمٌ مِنَ الكِتابِ عِندَ الَّذى عِندَهُ عِلمُ الكِتابِ إلّا بِقَدرِ ما تَأخُذُ البَعوضَةُ بِجَناحِها مِن ماءِ البَحرِ ! (2)

الإمام الرضا عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدَاً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْم الْكِتَبِ» : عَلِىٌّ عليه السلام . (3)

.

1- .بصائر الدرجات : ص 212 ح 1 ، بحار الأنوار : ج 26 ص 170 ح 36 .
2- .تفسير القمّى : ج 1 ص 367 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 429 ح 2 .
3- .بصائر الدرجات : ص 214 ح 9 عن أحمد بن عمر .

بصائر الدرجات به نقل از عبد اللّه بن بکیر ، از امام صادق علیه السلام : نزد آن حضرت بودم . از سلیمان و از دانشی که به او بخشیده شده بود و سلطنتی که به او داده شده بود، یاد کردند. آن حضرت به من فرمود : «به سلیمان بن داوود چه چیزی داده شده بود؟ نزد وی، تنها یک حرف از اسم اعظم بود و مولای شما کسی است که خداوند [درباره اش]فرموده : «بگو : کافی است خدا و آن کسی که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» سوگند به خدا که تمامی علم کتاب، نزد علی علیه السلام بود». گفتم : سوگند به خدا راست گفتی، فدایت شوم !

تفسیر القمی درباره آیه «بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» : پدرم برایم از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود : «آن شخصی که علم کتاب نزد اوست، علی بن ابی طالب علیه السلام است». همچنین پرسیده شد : آیا آن که نزدش دانشی از کتاب است، داناتر است یا آن که نزد او دانش کتاب است؟ فرمود : «دانشِ آن که نزد او دانشی از کتاب است، در برابر آن که نزدش دانشِ کتاب است، جز به مقداری که مگس با بال خود از آب دریا برمی دارد، نیست».

امام رضا علیه السلام درباره سخن خدا «بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» : [مراد ،] علی علیه السلام است.

.

المناقب لابن شهر آشوب :مُحَمَّدُ بنُ مُسلِمٍ وأبو حَمزَةَ الثُّمالِىُّ وجابِرُ بنُ يَزيدَ عَنِ الباقِرِ عليه السلام ، وعَلِىُّ بنُ فَضّالٍ وَالفُضَيلُ بنُ يَسارٍ وأبو بَصيرٍ عَنِ الصّادِقِ عليه السلام ، وأحمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ الحَلَبِىُّ ومُحَمَّدُ بنُ الفُضَيلِ عَنِ الرِّضا عليه السلام ، وقَد رُوِىَ عَنِ موسَى بنِ جَعفَرٍ عليه السلام ، وعَن زَيدِ بنِ عَلِىٍّ عليه السلام ، وعَن مُحَمَّدِ ابنِ الحَنَفِيَّهِ ، وعَن سَلمانَ الفارِسِىِّ ، وعَن أبى سَعيدٍ الخُدرِىِّ ، وعَنِ إسماعيلَ السُّدِّىِّ : أنَّهُم قالوا فى قَولِهِ تَعالى : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدَاً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَبِ» : هُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (1)

راجع : ج 10 ص 546 (علم الكتاب) ، و ص 550 (علم القرآن) .

1 / 4المُؤمِنُالكتاب«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» . (2)

الحديثتفسير الطبرى عن عطاء بن يسار فِى الآيَهِ الكَريمَهِ : نَزَلَت بِالمَدينَهِ فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وَالوَليدِ بنِ عُقبَهَ بنِ أبى مُعَيطٍ ؛ كانَ بَينَ الوَليدِ وبَينَ عَلِىٍّ عليه السلام كَلامٌ ، فَقالَ الوَليدُ بنُ عُقبَهَ: أنَا أبسَطُ مِنكَ لِسانا ، وأحَدُّ مِنكَ سِنانا، وأرَدُّ مِنكَ لِلكَتيبَهِ ! فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : اُسكُت ؛ فَإِنَّكَ فاسِقٌ . فَأنزَلَ اللّهُ فيهِما : «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» إلى قوله : «بِهِ تُكَذِّبُونَ» (3) . (4)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 29 ، بصائر الدرجات : ص 215 ح 14 .
2- .المطفّفين : 14 و 15 .
3- .السجده : 20 .
4- .تفسير الطبرى : ج 11 الجزء 21 ص 107 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج2 ص611 ح 1043 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 380 ، تاريخ بغداد : ج 13 ص 321 الرقم 7291 ، الأغانى : ج 5 ص 153 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 235 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 138 ح 77 و ص 192 ح 116، تفسير فرات : ص 328 ح447، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 442 ح 3 كلّها عن ابن عبّاس نحوه وراجع كفايه الطالب : ص 140 والجمل : ص 217 .

1 / 4 مؤمن

المناقب ، ابن شهرآشوب :محمّد بن مسلم و ابو حمزه ثمالی و جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام ، و علی بن فضّال و فضیل بن یسار و ابو بصیر از امام صادق علیه السلام ، و احمد بن محمّد حلبی و محمّد بن فضیل از امام رضا علیه السلام نقل کرده اند و همچنین از موسی بن جعفر علیهماالسلام و از زید بن علی و از محمّد بن حنفیه و از سلمان فارسی و از ابو سعید خُدری و اسماعیل سُدّی روایت شده است که آنان درباره سخن خدا که می فرماید : «بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» ، فرموده اند : «او، علی بن ابی طالب علیه السلام است».

ر . ک : ج 10 ص 547 (دانش کتاب) ، و ص 551 (قرآن شناسی) .

1 / 4مؤمنقرآن«آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند» .

حدیثتفسیر الطبری به نقل از عطاء بن یسار ، درباره همین آیه شریف : در مدینه و درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده است. بین ولید و علی علیه السلام سخنی به میان آمد. ولید بن عقبه گفت : من از تو سخنورتر، و در نیزه زنی تیزتر و در هنگام هجوم دشمن، بازدارنده ترم. علی علیه السلام فرمود : «ساکت باش که تو فاسقی». در پی آن ، خداوند، درباره آن دو چنین نازل کرد : «آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند... دروغش می پنداشتید» .

.

الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ عليه السلام وَالوَلیدَ بنَ عُقبَةَ بنِ أبی مُعَیطٍ تَشاجَرا ، فَقالَ الفاسِقُ الوَلیدُ بنُ عُقبَةَ : أنَا وَاللّهِ أبسَطُ مِنکَ لِسانا ، وأحَدُّ مِنکَ سِنانا ، وأمتَلُ مِنکَ جُثُوّا (1) فِی الکَتیبَهِ ! قالَ عَلِیٌّ عليه السلام : اُسکُت ؛ فَإنَّما أنتَ فاسِقٌ . فَأنزَلَ اللّهُ : «أَفَمَن کَانَ مُؤْمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لَا یَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّلِحَتِ فَلَهُمْ جَنَّتُ الْمَأْوَی نُزُلًا بِمَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ» فَهُوَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ عليه السلام . (2)

الفتوح فی کَلامٍ جَری بَینَ الوَلیدِ وعَلِیٍّ عليه السلام : قالَ الوَلیدُ لِعَلِیٍّ : أنَا أحَدُّ مِنکَ سِنانا ، وأسلَطُ مِنکَ لِسانا ، وأملَأُ مِنکَ حَشوا لِلکَتیبَهِ ! فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ : اُسکُت ؛ فَإنَّما أنتَ فاسِقٌ . فَغَضِبَ الوَلیدُ مِن ذلِکَ وشَکا إلَی النَّبِیِّ صلی الله عليه و آله بِذلِکَ ، فَنَزَلَت فیهِ هذِهِ الآیَهُ : «أَفَمَن کَانَ مُؤْمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لَا یَسْتَوُونَ» یَعنِی الوَلیدَ بنَ عُقبَهَ . فَأنشَدَ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ الأنصارِیُّ یَقولُ فی ذلِکَ أبیاتا مَطلَعُها : أنزَلَ اللّهُ وَالکِتابُ عَزیزُ فی عَلِیٍّ وفِی الوَلیدِ قُرآنا (3)

.

1- .جَثا جُثُوًّا : جلس علی رکبتیه للخصومه ونحوها (لسان العرب : ج 14 ص 131 «جثا») . والمراد شدّته وثباته فی المعرکه .
2- .تفسیر القمّی : ج 2 ص 170 عن أبی الجارود .
3- .الفتوح : ج 2 ص 495 .

امام باقر علیه السلام :علی بن ابی طالب علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط، بگومگو کردند. ولید بن عقبه فاسق ، گفت : سوگند به خدا که من از تو در گفتار، رساتر، و در نیزه زنی ، تیزتر، و هنگام هجوم دشمن، استوارتر و پا برجاترم. علی علیه السلام فرمود : «ساکت باش که تو فاسقی». سپس خداوند، این آیه را نازل کرد : «آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند. امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به [پاداشِ] آنچه انجام می دادند، در باغ هایی که در آنها جایگزین می شوند، پذیرایی می گردند» و او ، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

الفتوح درباره مشاجره ای که بین ولید و علی علیه السلام پیش آمد : ولید به علی علیه السلام گفت : من در نیزه زنی ، از تو تیزترم، در گفتار، مسلّط ترم و بر دشمن، از تو ضربه زننده ترم. علی علیه السلام به او فرمود : «ساکت باش که تو فاسقی». ولید از این سخن، خشمگین شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره شکایت کرد . آن گاه درباره وی این آیه نازل شد که «آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند» یعنی ولید بن عقبه . حَسّان بن ثابت ، در این باره چند بیت سرود که مطلع آنها چنین است : خداوند که کتاب او ارجمند است ، درباره علی علیه السلام و ولید، آیه ای فروفرستاد.

.

الأمالى للصدوق عن أبى مخنف لوط بن يحيى وغير واحد من العلماء فى كَلامٍ جَرى بَينَ الإمامِ الحَسَنِ عليه السلام وَالوَليدِ بنِ عُقبَةَ :فَقالَ لَهُ الحَسَنُ عليه السلام : لا ألومُکَ أنَ تَسُبَّ عَلِيّا عليه السلام وقَد جَلَدَکَ فِى الخَمرِ ثَمانينَ سَوطا ، وقَتَلَ أباکَ صَبرا بِأمرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى يَومِ بَدرٍ ، وقَد سَمّاهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فى غَيرِ آيَهٍ مُؤمِنا ، وسَمّاکَ فاسِقا ، وقَد قالَ الشّاعِرُ فيکَ وفى عَلِيٍّ عليه السلام : أنزَلَ اللّهُ فِى الكِتابِ عَلَينا فى عَلِيٍّ وفِى الوَليدِ قُرآنا فَتَبَوَّأ الوَليدُ مَنزِلَ كُفرٍ وعَلِيٌّ تَبَوَّأ الإيمانَا لَيسَ مَن كانَ مُؤمِنا يَعبُدُ اللّ ه كَمَن كانَ فاسِقاَ خَوّانا سَوفَ يُدعَى الوَليدُ بَعدَ قَليل وعَلِيٌّ إلَى الجَزاءِ عِيانا فَعَلِيٌّ يُجزى هُناکَ جِنانا وهُناکَ الوَليدُ يُجزى هَوانا (1)

راجع : ج 12 ص 426 (الوليد بن عقبه) . شواهد التنزيل : ج 1 ص 572 581 .

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 579 ح 794 ، الاحتجاج : ج 2 ص 37 ح 150 عن الشعبى وأبى مخنف ويزيد بن أبى حبيب المصرى وفيه «وسمّاک فاسقا ، وهو قول اللّه تعالى : «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» » وليس فيه الأبيات ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 443 ح 5 وفيه إلى «سمّاک فاسقا» وراجع تذكره الخواصّ : ص 201 .

الأمالی ، صدوق از ابو مِخْنَف لوط بن یحیی و جمعی از دانشوران، درباره بحثی که بین امام حسن علیه السلام و ولید بن عقبه روی داد : امام حسن علیه السلام به او فرمود : در بدگویی ات از علی علیه السلام ، تو را سرزنش نمی کنم؛ چرا که به دلیل شرابخواری، هشتاد ضربه شلّاق به تو زده است و در جنگ بدر، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله ، پدرت را به گونه ای ناگوار (قتل به صبر) ، کشته است و خداوند، در چندین آیه، او را «مؤمن» نامیده و تو را «فاسق» خوانده و شاعر، درباره تو و علی بن ابی طالب علیه السلام گفته است : خداوند در قرآن بر ما درباره علی علیه السلام و ولید ، آیه ای نازل کرد. ولید را در جایگاه کفر نشاند و علی علیه السلام را در مقام ایمان جای داد. آن که مؤمن است و خدا را می پرستد همچون کسی نیست که فاسق و خیانت پیشه است. پس از اندکی ولید و علی علیه السلام آشکارا به جزا فراخوانده خواهند شد. علی علیه السلام در آن جا بهشت را پاداش خواهد گرفت و ولید، جزایش زبونی خواهد بود.

ر . ک : ج 12 ص 427 (ولید بن عقبه) . شواهد التنزیل : ج 1 ص 572 581 .

.

1 / 5السّابِقُالكتاب«وَ السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» . (1)

«وَ السَّبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَجِرِينَ وَالْأَنصَارِ» . (2)

الحديثالأمالي للمفيد عن ابن عبّاس :سَأَلتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَن قَولِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «وَ السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ * فِى جَنَّتِ النَّعِيمِ» ، فَقالَ صلى الله عليه و آله : قالَ لى جَبرَئيلُ : ذاکَ عَلِىٌّ وشيعَتُهُ ؛ هُمُ السّابِقونَ إلَى الجَنَّهِ ، المُقَرَّبونَ إلَى اللّهِ تَعالى بِکَرامَتِهِ لَهُم . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :السُّبَّقُ ثَلاثَهٌ : فَالسّابِقُ إلى موسى يوشَعُ بنُ نونٍ ، وَالسّابِقُ إلى عيسى صاحِبُ ياسينَ (4) ، وَالسّابِقُ إلى مُحَمَّدٍ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (5)

الإمام علىّ عليه السلام لِلمُهاجِرينَ وَالأَنصارِ فى أيّامِ خِلافَهِ عُثمانَ : أنشُدُکُمُ اللّهَ ، أ تَعلَمونَ حَيثُ نَزَلَت : «وَ السَّبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَجِرِينَ وَالْأَنصَارِ» و «السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» سُئِلَ عَنها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : أنزَلَهَا اللّهُ تَعالى فِى الأَنبِياءِ وأوصِيائِهِم ، فَأَنَا أفضَلُ أنبياءِ اللّهِ ورُسُلِهِ ، وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ وَصِيّى أفضَلُ الأَوصِياءِ ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . (6)

.

1- .الواقعه : 10 و 11 .
2- .التوبه : 100 .
3- .الأمالى للمفيد : ص 298 ح 7 ، الأمالى للطوسى : ص 72 ح 104 ؛ شواهد التنزيل : ج 2 ص 295 ح 927 وفيه «ذاک علىّ و شيعته إلى الجنّه» .
4- .المراد به هو المؤمن المذكور فى الآيات (20 27) من سوره يس ، واسمه حبيب النجّار ، والذى استشهد بسبب الذبّ عن دين الحقّ والدفاع عن أنبياء اللّه عليهم السلام . راجع مجمع البيان : ج 8 ص 655 وتفسير الطبرى : ج 12 الجزء 22 ص 158 والدرّ المنثور : ج 7 ص 51 .

5- .المعجم الكبير : ج 11 ص 77 ح 11152 ، الصواعق المحرقه : ص 125 ، البدايه والنهايه : ج 1 ص 231 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 83 ، الفصول المختاره : ص 260 وفيه «سبق» بدل «السابق» وكلّها عن ابن عبّاس ، الصراط المستقيم : ج 3 ص 158 عن مجاهد نحوه .
6- .كمال الدين : ص 276 ح 25 ، الاحتجاج : ج 1 ص 341 ح 56 ، التحصين لابن طاووس : ص 632 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 643 ح 11 ؛ فرائد السمطين : ج 1 ص 314 ح 250 كلّها عن سليم بن قيس .

1 / 5 پیشتاز

1 / 5پیشتازقرآن«و پیشتازان، مقدّم اند. آنان اند همان مقرّبان [خدا]» .

«و پیشتازانِ نخستین از مهاجران و انصار» .

حدیثالأمالی ، مفید به نقل از ابن عبّاس : از پیامبر خدا درباره سخن خدا عز و جل : «و پیشتازان، مقدّم اند. آنان اند همان مقرّبان [خدا]، در باغستان های پُر نعمت» ، پرسیدم. فرمود : «جبرئیل به من گفت : آنان ، علی و پیروان اویند. آنان، پیشتازان به [سوی] بهشت اند و به لطف خدا بر آنان، مقرّبان درگاه الهی اند».

پیامبر خدا :پیش گامان، سه نفرند : پیش گام [در ایمان آوردن] به موسی علیه السلام یوشع بن نون است، پیش گام [در ایمان آوردن] به عیسی علیه السلام صاحب یاسین است (1) ، و پیش گام [در ایمان] به محمّد ، علی بن ابی طالب است.

امام علی علیه السلام در دوران خلافت عثمان ، در سخنانی به مهاجران و انصار : شما را به خدا، آیا می دانید وقتی آیات «و پیشتازانِ نخستین از مهاجران و انصار» و «پیشتازان، مقدّم اند. آنان اند همان مقرّبان» نازل شد، از پیامبر خدا درباره آنها پرسیده شد، فرمود : «خداوند تعالی، آن را درباره پیامبران و اوصیای آنان فرستاده است و من، برترینِ پیامبران و رسولان خداوندم و علی بن ابی طالب، وصیّ من و برترینِ اوصیاست»؟ گفتند : البته ، به خدا آری !

.

1- .مراد از صاحب یاسین ، شخصی است که در سوره یس (آیه 2027) از او یاد شده و او همان حبیب نجار است که در راه دفاع از دین حق و دفاع از پیامبران خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسید .

الإمام الحسن عليه السلام :قَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «وَ السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» وكانَ أبى سابِقَ السّابِقينَ إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وإلى رَسولِهِ صلى الله عليه و آله وأقرَبَ الأقرَبينَ ، فَقَد قالَ اللّهُ تَعالى : «لَا يَسْتَوى مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَتَلَ أُوْلَئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً» . (1) فَأبى كانَ أوَّلَهُم إسلاما وإيمانا ، وأوَّلَهُم إلَى اللّهِ ورَسولِهِ هِجرَةً ولُحوقا،وأوَّلَهُم عَلى وُجدِهِ ووُسعِهِ نَفَقَةً، قالَ سُبحانَهُ: «وَ الَّذِينَ جَآءُو مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاءِخْوَ نِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْاءِيمَنِ وَ لَا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلاًّ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّکَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ» (2) فَالنّاسُ مِن جَميعِ الاُمَمِ يَستَغفِرونَ لَهُ بِسَبقِهِ إيّاهُمُ الإيمانَ بِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، وذلِکَ أنَّهُ لَم يَسبِقهُ إلَى الإيمانِ أحَدٌ ، وقَد قالَ اللّهُ تَعالى : «وَ السَّبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَنٍ» فَهُوَ سابِقُ جَميعِ السّابِقينَ ، فَكَما أنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ فَضَّلَ السّابِقينَ عَلَى الْمُتَخَلِّفينَ والْمُتَأَخِّرينَ ، فَكَذلِکَ فَضَّلَ سابِقَ السّابِقينَ عَلَى السّابِقينَ . (3)

الدرّ المنثور عن ابنِ عبّاس فى قَولِهِ تَعالى: «وَ السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ» : نَزَلَت فى حِزقيلَ مُؤمِنِ آلِ فِرعَونَ ، وحَبيبٍ النَّجّارِ الَّذى ذُكِرَ فى يس ، وعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وكُلُّ رَجُلٍ مِنهُم سابِقُ اُمَّتِهِ ، وعَلِيٌّ عليه السلام أفضَلُهُم سَبقا . (4)

.

1- .الحديد : 10 .
2- .الحشر : 10 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 563 ح 1174 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 152 ح 29 نقلاً عن كتاب البرهان وكلاهما عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .
4- .الدرّ المنثور : ج 8 ص 7 نقلاً عن ابن أبى حاتم وابن مردويه عن النعمان .

امام حسن علیه السلام :خداوند عز و جل فرموده است : «و پیشتازان، مقدّم اند. آنان اند همان مقرّبان» و پدرم، پیشتازترینِ پیشتازان به سوی خداوند عز و جل و پیامبرش، و نزدیک ترینِ نزدیکان بود. همانا خداوند متعال فرمود : «کسانی از شما که پیش از فتح [مکّه]انفاق و جهاد کرده اند، [با دیگران]یکسان نیستند. آنان به درجه بزرگ ترند» . پدرم در اسلام و ایمان آوردن، نخستینِ آنان بود، و در مهاجرت و پیوستن به خدا و پیامبر خدا، اوّلینِ آنان بود، و نخستین آنان در انفاق با تمام توان و گنجایشش بود . خداوند سبحان فرموده است : «و [نیز] کسانی که بعد از آنان (مهاجران و انصار) آمده اند [و] می گویند : پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند، ببخشای و در دل هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند، [هیچ گونه]کینه ای مگذار. پروردگارا ! راستی که تو رئوف و مهربانی» . بنا بر این، همه مردم از همه ملّت ها به جهت پیش گامیِ او در ایمان به پیامبرش ، برای او استغفار می کنند، به خاطر آن که هیچ کس در ایمان بر او پیشی نگرفت. خداوند متعال فرموده است : «و پیشتازانِ نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند» . او پیشتازِ همه پیشتازان بود و خداوند، همان گونه که پیشتازان را به برجایْ ماندگان و پسینیان برتری داده ، پیشتازِ پیشتازان را هم بر پیشتازان، برتری داده است.

الدرّ المنثور به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خداوند متعال : «و پیشتازان، مقدّم اند» : درباره حزقیل (مؤمن آل فرعون) ، حبیب نجّار (که در سوره یاسین یادشده) و علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. هر کدام از آنان، پیشتاز امّت خود هستند و علی علیه السلام در پیشتازی، برترینِ آنان است.

.

راجع : ج 9 ص 402 (أوّل من أسلم) . شواهد التنزيل : ج 2 ص 291 297 .

1 / 6المُؤمِنُ المُجاهِدُالكتاب«أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَآجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الأْخِرِ وَجَهَدَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّلِمِينَ » . (1)

الحديثالإمام الحسن عليه السلام :قَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَآجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الأْخِرِ» الآيَةَ فَكانَ أبِىَ المُؤمِنَ بِاللّهِ وَاليَومِ الآخِرِ وَالمُجاهِدَ فى سَبيلِ اللّهِ حَقّاً ، وفيهِ نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ . (2)

الإمام الباقر عليه السلام فِى الآيَهِ الكَريمَهِ : نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام . (3)

المصنّف لابن أبى شيبه عن الشعبى فِى الآيَهِ الكَريمَهِ : نَزَلَت فِى عَلِىٍّ عليه السلام وَالعَبّاسِ . (4)

تفسير الطبرى عن محمّد بن كعب القرظى :اِفتَخَرَ طَلحَةُ بنُ شَيبَةَ مِن بَنى عَبدِ الدّارِ وعَبّاسُ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ ، وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقالَ طَلحَةُ : أنَا صاحِبُ البَيتِ مَعى مِفتاحُهُ ، لَو أشاءُ بِتُّ فيهِ . وقالَ عَبّاسٌ : أنَا صاحِبُ السِّقايَهِ وَالقائِمُ عَلَيها ، ولَو أشاءُ بِتُّ فِى المَسجِدِ . وقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : ما أدرى ما تَقولانِ ! لَقَد صَلَّيتُ إلَى القِبلَهِ سِتَّةَ أشهُرٍ قَبلَ النّاسِ ، وأنَا صاحِبُ الجِهادِ . فَأنزَلَ اللّهُ : «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَآجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» الآيَةَ كُلَّها . (5)

.

1- .التوبه : 19 .
2- .الأمالى للطوسى : ص 563 ح 1174 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 153 نقلاً عن كتاب البرهان وكلاهما عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .
3- .تفسير القمّى : ج 1 ص 284 عن أبى الجارود .

4- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 504 ح 61 ، تفسير الطبرى : ج 6 الجزء 10 ص 96 ، الدرّ المنثور : ج 4 ص 145 وأيضا فى نفس الصفحه نقلاً عن ابن مردويه عن ابن عبّاس ، المناقب لابن المغازلى : ص 321 ح 367 عن عامر ، شواهد التنزيل : ج 1 ص322 ح330 و331؛ المناقب للكوفى : ج1 ص193 ح118.

5- .تفسير الطبرى: ج6 الجزء10 ص96، تفسير الفخر الرازى: ج16 ص 12 نحوه ، أسباب نزول القرآن : ص 248 ح 494 ؛ مجمع البيان : ج 5 ص 23 ، خصائص الوحى المبين : ص130 ح96 والثلاثه الأخيره عن الحسن والشعبى والقرطبى وص131 ح 97 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 69 .

1 / 6 مؤمنِ مجاهد

ر . ک : ج 9 ص 403 (نخستین مسلمان) . شواهد التنزیل : ج 1 ص 291 .297

1 / 6مؤمنِ مجاهدقرآن«آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به خدا و روزِ بازپسین، ایمان آورده است و در راه خدا جهاد می کند؟ [نه، این دو]نزد خدا یکسان نیستند و خدا، بیدادگران را هدایت نخواهد کرد» .

حدیثامام حسن علیه السلام :خداوند عز و جل فرموده است : «آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار]کسی پنداشتید که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده است و در راه خدا جهاد می کند؟ [نه ، این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا ، بیدادگران را هدایت نخواهد کرد» . پدرم مؤمن به خدا و روز قیامت و حقیقتا مجاهد در راه خدا بود و این آیه درباره وی نازل شده است.

امام باقر علیه السلام درباره همین آیه شریف : این آیه، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از شعبی، درباره همین آیه شریف : درباره علی علیه السلام و عبّاس نازل شده است.

تفسیر الطبری از محمّد بن کعب قرظی : طلحه بن شیبه از بنی عبد الدار، و عبّاس بن عبد المطّلب و علی بن ابی طالب علیه السلام افتخارات خود را بازگو می کردند. طلحه گفت : من متولّی خانه خدا هستم و کلید آن در دست من است. اگر بخواهم، شب را در آن به سر می برم. عبّاس گفت : من متولّی آب دهی [به زائران]و عهده دار آن هستم و اگر بخواهم، شب را در مسجد الحرام می خوابم . علی علیه السلام فرمود : «من نمی دانم شما چه می گویید! من، شش ماه پیش از دیگران به سوی قبله نماز خواندم و اهل جهادم». در پی این رخداد بود که این آیه : «آیا سیراب کردن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار]کسی پنداشته اید که به خدا و روزِ بازپسین، ایمان آورده است و در راه خدا جهاد می کند؟ [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا، بیدادگران را هدایت نخواهد کرد» .

تاريخ دمشق عن أنس :قَعَدَ العَبّاسُ وشَيبَهُ صاحِبُ البَيتِ يَفتَخِرانِ ، فَقالَ لَهُ العَبّاسُ : أنَا أشرَفُ مِنکَ ؛ أنَا عَمُّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ووَصِىُّ أبيهِ ، وساقِى الحَجيجِ . فَقالَ شَيبَهُ : أنَا أشرَفُ مِنکَ ؛ أنَا أمينُ اللّهِ عَلى بَيتِهِ ، وخازِنُهُ ، أ فَلَا ائتَمَنَکَ کَمَا ائتَمَنَنى ؟ فَهُما عَلى ذلِکَ يَتَشاجَرانِ ، حَتّى أشرَفَ عَلَيهِما عَلِىٌّ ، فَقالَ لَهُ العَبّاسُ : عَلى رِسلِکَ يَابنَ أخ ! فَوَقَفَ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَقالَ لَهُ العَبّاسُ : إنَّ شَيبَهَ فاخَرَنى فَزَعَمَ أنَّهُ أشرَفُ مِنّى ! فَقالَ : فَما قُلتَ لَهُ أنتَ يا عَمّاه ؟ قالَ : قُلتُ لَهُ : أنَا عَمُّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ووَصِىُّ أبيهِ ، وساقِى الحَجيجِ ، أنَا أشرَفُ مِنکَ . فَقالَ لِشَيبَهَ : ماذا قُلتَ لَهُ أنتَ يا شَيبَهُ ؟ قالَ : قُلتُ لَهُ : أنَا أشرَفُ مِنکَ ، أنَا أمينُ اللّهِ عَلى بَيتِهِ وخازِنُهُ ، أ فَلَا ائتَمَنَکَ کَمَا ائتَمَنَنى ؟ قالَ : فَقالَ لَهُما : اِجعَلا لى مَعَکُما مَفخَرا . قالا : نَعَم . قالَ : فَأنَا أشرَفُ مِنکُما ، أنَا أوَّلُ مَن آمَنَ بِالوَعيدِ مِن ذُکورِ هذِهِ الاُمَّهِ ، وهاجَرَ وجاهَدَ . فَانطَلَقوا إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَجَثَوا بَينَ يَدَيهِ ، فَأخبَرَ کُلُّ واحِدٍ مِنهُم بِمَفخَرِهِ ، فَما أجابَهُمُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِشَىءٍ ، فَانصَرَفوا عَنهُ ، فَنَزَلَ الوَحىُ بَعدَ أيّامٍ فيهِم ، فَأرسَلَ إلَيهِم ثَلاثَتِهِم حَتّى أتَوهُ ، فَقَرَأ عَلَيهِم : «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَآجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الأَخِرِ» إلى آخِرِ العَشرِ . (1)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 357 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 328 ح 337 ؛ روضه الواعظين : ص 118 عن ابن عبّاس نحوه وراجع تفسير العيّاشى : ج 2 ص 83 ح 34 و ح 35 وتفسير فرات : ص 165 ح 209 والمناقب للكوفى : ج 1 ص 134 ح 74 .

تاریخ دمشق به نقل از اَنَس : عبّاس و شَیبه، متولّیان خانه خدا ، نشسته بودند و بر یکدیگر فخر می فروختند. عبّاس به وی گفت : من شریف تر از توام. من عموی پیامبر خدا و وصیّ پدرش و سقای حاجیانم. شیبه گفت : من از تو شریف ترم. من امین خدا بر خانه اش و نگاهبان آنم. آیا چنین نبود ، که به تو اعتماد نکرده ، آن گونه که به من اعتماد کرده است؟ آنان همچنان به مشاجره ادامه می دادند تا این که علی علیه السلام نزد آنان رسید. عبّاس به وی گفت : پسر برادرم، لحظه ای درنگ کن ! علی علیه السلام ایستاد. عبّاس به وی گفت : شیبه بر من فخر می فروشد و می پندارد که شرافتی برتر از من دارد. علی علیه السلام فرمود : «عمو جان ! تو به او چه گفتی؟» . گفت : گفتم که من عموی پیامبر خدا و وصیّ پدرش و ساقی حاجیانم. پس ، از تو برترم. سپس به شیبه فرمود : «تو به او چه گفتی؟». شیبه گفت : گفتم که من از تو برترم. من امین خدا بر خانه اش و نگاهبان آنم. آیا چنین نیست که به تو اعتماد نکرده ، آن گونه که به من اعتماد کرده است؟ علی علیه السلام فرمود : «مرا هم با خودتان در مباهات و افتخار شرکت دهید». گفتند : باشد. علی علیه السلام فرمود : «من از هر دوی شما برترم. من از بین مردانِ این امّت، اوّلین کسی هستم که به انذار ایمان آورد، هجرت کرد و جهاد نمود». هر سه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و در برابرش زانو زدند و هر کدام از آنان افتخار خود را به ایشان گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در جواب آنان نگفت و همه رفتند. بعد از چند روز، درباره آنان وحی نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال هر سه نفر فرستاد و آنها پیش وی آمدند و برای آنان این آیه را خواند : «آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار]کسی پنداشتید که به خدا و روز واپسین ایمان آورده است؟ ...» (تا پایان ده آیه [دوم سوره]) .

.

1 / 7صالِحُ المُؤمِنینَالکتاب«إِن تَتُوبَآ إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا وَ إِن تَظَهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صَلِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلَئِکَهُ بَعْدَ ذَ لِکَ ظَهِیرٌ» . (1)

الحدیثرسول اللّه صلی الله علیه و آله :صالِحُ المُؤمِنینَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (2)

الإمام الباقر علیه السلام :لَمّا نَزَلَت : «وَ صَلِحُ الْمُؤْمِنِینَ» قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : یا عَلِیُّ ، أنتَ صالِحُ المُؤمِنینَ . (3)

.

1- .التحریم : 4 .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 362 عن حذیفه ، شواهد التنزیل : ج2 ص 343 ح 984 عن حصین بن مخارق عن الإمام الکاظم عن آبائه علیهم السلام عن أسماء بنت عمیس و ص 346 ح 987 عن ابن عبّاس ، تفسیر القرطبی : ج 18 ص 192 ؛ تفسیر الحبری : ص 324 ح 67 ، مجمع البیان : ج 10 ص 475 ، تفسیر فرات : ص 491 ح 641 والأربعه الأخیره عن أسماء بنت عمیس ، تفسیر القمّی : ج 2 ص 377 عن أبی بصیر عن الإمام الباقر علیه السلام .
3- .تفسیر فرات : ص 489 ح 634 و ح 635 عن خیثمه .

1 / 7 صالح مؤمنان

1 / 7صالح مؤمنانقرآن«اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [، بهتر است] ؛ چرا که واقعا دل هایتان انحراف پیدا کرده است. و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقتْ خداوند، خود ، یاور اوست و [نیز]جبرئیل و صالحِ مؤمنان . گذشته از این، فرشتگان [هم] پشتیبان [او]خواهند بود» .

حدیثپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صالح مؤمنان، علی بن ابی طالب است.

امام باقر علیه السلام :وقتی آیه « ...و صالح مؤمنان» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای علی ! تو صالحِ مؤمنانی».

.

عنه علیه السلام :لَقَد عَرَّفَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السلام أصحابَهُ مَرَّتَینِ ؛ أمّا مَرَّةً فَحَیثُ قالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ، وأمَّا الثّانِیَهَ فَحَیثُ نَزَلَت هذِهِ الآیَهُ : «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صَلِحُ الْمُؤْمِنِینَ» الآیَهَ ، أخَذَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِیَدِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقالَ : أیُّهَا النّاسُ ، هذا صالِحُ المُؤمِنینَ . (1)

تفسیر فرات عن رشید الهجری :کُنتُ أسیرُ مَعَ مَولایَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام فی هذَا الظَّهرِ (2) ، فَالتَفَتَ إلَیَّ فَقالَ : أنَا وَاللّهِ یا رُشَیدُ صالِحُ المُؤمِنینَ . (3)

تاریخ دمشق عن ابن عبّاس فیقَولِهِ عَزَّ وجَلَّ: «وَ صَلِحُ الْمُؤْمِنِینَ» : هُوَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام . (4)

راجع : شواهد التنزیل : ج 2 ص 341 352 .

1 / 8أُذُنٌ واعِیَهٌالکتاب«لِنَجْعَلَهَا لَکُمْ تَذْکِرَهً وَ تَعِیَهَآ أُذُنٌ وَ عِیَهٌ » . (5)

.

1- .مجمع البیان : ج 10 ص 475 ، تفسیر فرات : ص 490 ح 636 ؛ شواهد التنزیل : ج 2 ص 352 ح 996 کلّها عن سدیر الصیرفی .
2- .الظاهر أنّ المراد به ظهر الکوفه .
3- .تفسیر فرات : ص 491 ح 642 .
4- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 361 ، تفسیر ابن کثیر : ج 8 ص 192 ، المناقب لابن المغازلی : ص 269 ح 316 ؛ تفسیر فرات : ص 490 ح 637 والثلاثه الأخیره عن مجاهد و ص 491 ح 639 ، روضه الواعظین : ص 117 وفیه «هو واللّه علیّ» .
5- .العنکبوت : 49 .

1 / 8 گوشی شنوا

امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا، دوبار علی علیه السلام را به یاران خود معرّفی کرد : یک بار زمانی بود که فرمود : «هر کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست» ، و بار دوم، هنگامی بود که این آیه نازل شد : «در حقیقت، خدا خود ، یاور اوست و جبرئیل و صالحِ مؤمنان ...» . پیامبر خدا، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «ای مردم ! این صالح مؤمنان است».

تفسیر فرات به نقل از رُشَید هَجَری : من با مولایم علی بن ابی طالب علیه السلام در پشت کوفه راه می رفتم. رو به من کرد و فرمود : «ای رُشَید ! سوگند به خدا ، صالح مؤمنان ، منم».

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس، درباره قول خداوند عز و جل : « ...و صالح مؤمنان» : او، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ر . ک : شواهد التنزیل : ج 2 ص 341 352 .

1 / 8گوشی شنواقرآن«تا آن را برای شما [مایه] تذکّری گردانیم و گوشی شنوا آن را نگاه دارد» .

.

الحديثرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، إنَّ اللّهَ أمَرَنى أن اُدنِيَکَ واُعَلِّمَکَ لِتَعِىَ ، واُنزِلَت هذِهِ الآيَهُ : «وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ عِيَهٌ» ، فَأنتَ اُذُنٌ واعِيَهٌ لِعِلمى . (1)

تاريخ دمشق عن بريده الأسلمى :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ:إنَّ اللّهَ أمَرَنى أن اُدنِيَکَ ولا اُقصِيَکَ،وأن اُعَلِّمَکَ وأن تَعِىَ، وحَقٌّ عَلَى اللّهِ أن تَعِىَ. قالَ: ونَزَلَت «وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ عِيَهٌ» . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا نَزَلَت : «وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ عِيَهٌ» قالَ لِىَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : سَأَلتُ اللّهَ أن يَجعَلَها اُذُنَکَ يا عَلِىُّ . (3)

الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا نَزَلَت : «وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ عِيَهٌ» قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : هِىَ اُذُنُکَ يا عَلِىُّ . (4)

تفسير الطبرى عن مكحول :قَرَأَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ عِيَهٌ» ثُمَّ التَفَتَ إلى عَلِىٍّ فَقالَ : سَأَلتُ اللّهَ أن يَجعَلَها اُذُنَکَ . قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : فَما سَمِعتُ شَيئا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَنَسيتُهُ . (5)

.

1- .حليه الأولياء : ج 1 ص 67 ، النور المشتعل : ص 267 ح 74 كلاهما عن عمر عن أبيه الإمام علىّ عليه السلام .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 361 ، أسباب نزول القرآن : ص 465 ح 838 ، تفسير الطبرى : ج 14 الجزء 29 ص 56 ، تفسير ابن كثير : ج 8 ص 238 ، تفسير القرطبى : ج 18 ص 264 عن أبى برزه الأسلمى وليس فيه «قال : ونزلت . ..» ، المناقب لابن المغازلى : ص 319 ح 364 نحوه ؛ تفسير فرات : ص 501 ح 659 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 120 و ص 322 .
3- .المناقب لابن المغازلى : ص 319 ح 363 ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 361 ح 1007 كلاهما عن الأشجّ ، النور المشتعل : ص 268 ح 75 عن مكحول نحوه ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 62 ح 256 عن الحسن بن عبد اللّه الرازى عن الإمام الرضا عن آبائه عنه عليهم السلام ، كنز الفوائد : ج 2 ص 152 عن الأشجّ ، دلائل الإمامه : ص 235 ح 162 عن

عماره بن زيد عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام ، تفسير فرات : ص 500 ح 655 عن الإمام الباقر عليه السلام وراجع ص 501 ح 660 والمناقب للكوفى : ج 1 ص 142 ح 79 وروضه الواعظين : ص 118 .
4- .الكافى : ج 1 ص 423 ح 57 عن يحيى بن سالم ، تفسير فرات : ص 499 ح 653 عن الإمام الباقر عليه السلام وفيه «هى واللّه اُذن علىّ بن أبى طالب عليه السلام » .
5- .تفسير الطبرى : ج14 الجزء29 ص55، الكشّاف : ج4 ص134، تفسير الفخر الرازى : ج 30 ص 107 ، تفسير ابن كثير : ج 8 ص 238 وفيه «فكان علىّ يقول ...» بدل «قال علىّ عليه السلام » ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 363 ، المناقب لابن المغازلى : ص 265 ح 312 نحوه ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 196 ح 121 ، تفسير فرات : ص 501 ح 658 وفيه «وكان علىّ يقول : ما سمعت من رسول اللّه صلى الله عليه و آله كلاما إلّا أوعيته وحفظته» ، الطرائف : ص 93 ح 130 وفيه «فما نسيت شيئا وما كان لى أن أنساه» .

حدیثپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! خداوند به من دستور داده که تو را به خود، نزدیک کنم و آموزشت بدهم تا به خاطر بسپاری ، و این آیه نازل شده است که : «و گوشی شنوا ، آن را نگه دارد» . پس تو گوش شنوا برای دانش منی .

تاریخ دمشق به نقل از بریده اَسلَمی : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «خداوند به من دستور داده که تو را به خود، نزدیک کنم و دورت نسازم و به تو آموزش بدهم تا نگهدار دانش گردی، و بر خداوند است که تو را نگهدار دانش سازد» و این آیه نازل شد : «و گوشی شنوا، آن را نگه دارد » .

امام علی علیه السلام :وقتی این آیه نازل شد «و گوشی شنوا ، آن را نگه دارد» ، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : «ای علی! از خداوند خواستم که گوش شنوای نگهدار را گوش تو قرار بدهد».

امام صادق علیه السلام :هنگامی که آیه «و گوشی شنوا، آن را نگه دارد» نازل شد، پیامبر خدا فرمود : «ای علی! این ، گوش توست».

تفسیر الطبری به نقل از مکحول : پیامبر خدا آیه «و گوشی شنوا، آن را نگه دارد» را خواند و رو به علی علیه السلام کرد و فرمود : «از خدا خواستم که گوش تو را گوش شنوایِ نگهدار قرار دهد». علی علیه السلام فرمود : «پس از آن، چیزی از پیامبر خدا نشنیدم که فراموشش کنم» . (1)

.

1- .در تفسیر فرات (ص501 ح 658) آمده است : علی علیه السلام می گفت : «هرگز از پیامبر صلی الله علیه و آله کلامی را نشنیدم ، مگر این که آن را از بر کردم و به سینه ام سپردم» . و در الطرائف (ص93 ح 130) آمده است : «چیزی را فراموش نکرده ام و در شأن من نیست که فراموش کنم» .

ينابيع المودّه عن الأصبغ بن نباته :لَمّا قَدِمَ عَلِىٌّ عليه السلام الكوفَةَ صَلّى بِالنّاسِ أربَعينَ صَباحا يَقرَأُ : «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَى» (1) فَعابَهُ بَعضٌ ، فَقالَ : إنّى لَأعرِفُ ناسِخَهُ ومَنسوخَهُ ، ومُحكَمَهُ ومُتَشابِهَهُ ، وما حَرفٌ نَزَلَ إلّا وأنَا أعرِفُ فيمَن اُنزِلَ ، وفى أىِّ يَومٍ ، وأىِّ مَوضِعٍ اُنزِلَ ، أماتَقرَؤونَ : «إِنَّ هَذَا لَفِى الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَ هِيمَ وَ مُوسَى» (2) وَاللّهِ هِىَ عِندى ، وَرِثتُها مِن حَبيبى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ومِن إبراهيمَ وموسى عليهماالسلام ، وَاللّهِ أنَا الَّذى أنزَلَ اللّهُ فِىَّ : «وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ عِيَهٌ» ، فَإنّا كُنّا عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَيُخبِرُنا بِالوَحيِ فَأعيهِ ويَفوتُهُم ، فَإذا خَرَجنا قالوا : «مَاذَا قَالَ ءَانِفًا» (3) . (4)

الإمام الصادق عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى: «وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ عِيَهٌ» : وَعَتها اُذُنُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام مِنَ اللّهِ ما كانَ وما يَكونُ . (5)

راجع : ج 10 ص 534 (لم ينس ما سمعه) . شواهد التنزيل : ج 2 ص 361 380 .

.

1- .الأعلى : 1 .
2- .الأعلى : 18 و 19 .
3- .محمّد : 16 .
4- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 361 ح 28 ؛ تفسير العيّاشى : ج 1 ص 14 ح 1 ، بصائر الدرجات : ص 135 ح 3 كلاهما نحوه .
5- .مختصر بصائر الدرجات : ص 65 ، بصائر الدرجات : ص 517 ح 48 وليس فيه «من اللّه » وكلاهما عن عبد الرحمن بن كثير .

ینابیع المودّه به نقل از اصبغ بن نباته : هنگامی که علی علیه السلام به کوفه آمد، چهل روز در نماز صبح برای مردم ، [سوره] «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» را خواند. بعضی بر وی خُرده گرفتند . [در جواب]فرمود : «من ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را می شناسم. هیچ سخنی [از قرآن] نازل نشده، جز آن که می دانم درباره چه کسی، در چه روزی و در چه جایی نازل شده است. آیا نخوانده اید که : «قطعا در صحیفه های گذشته این [معنا] هست؛ صحیفه های ابراهیم و موسی» ؟ سوگند به خدا، آن در پیش من است ، از دوستم پیامبر خدا و از ابراهیم و موسی علیهماالسلام به ارث برده ام. سوگند به خدا ، من کسی هستم که خداوند، درباره من این آیه را نازل کرده است : «و گوشی شنوا، آن را نگه دارد» . ما نزد پیامبر خدا بودیم و ما را از وحی، خبردار می ساخت. من آن را به خاطر می سپردم و دیگران از دست می دادند و وقتی از نزد او بیرون می آمدیم، می گفتند : «چند لحظه پیش ، چه گفت؟» .

امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند : «و گوشی شنوا، آن را نگه دارد» : گوش امیر مؤمنان، آنچه را که بود و خواهد بود، از خداوند به خاطر سپرده بود.

ر . ک : ج 10 ص 535 (آنچه شنید ، فراموش نکرد) . شواهد التنزیل : ج 2 ص 361 380.

.

1 / 9خَيرُ البَرِيَّهِالكتاب«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» . (1)

الحديثرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ خَيرُ البَرِيَّهِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله فى قَولِهِ تَعالى: «أُوْلَئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» : أنتَ يا عَلِىُّ وشيعَتُکَ . (3)

تاريخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه :كُنّا عِندَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأَقبَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : قَد أتاكُم أخى ، ثُمَّ التَفَتَ إلَى الكَعبَهِ فَضَرَبَها بِيَدِهِ ، ثُمَّ قالَ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، إنَّ هذا وشيعَتَهُ لَهُمُ الفائِزونَ يَومَ القِيامَهِ ، ثُمَّ قالَ : إنَّهُ أوَّلُكُم إيمانا مَعى ، وأوفاكُم بِعَهدِ اللّهِ ، وأقوَمُكُم بِأمرِ اللّهِ ، وأعدَلُكُم فِى الرَّعِيَّهِ ، وأقسَمُكُم بِالسَّوِيَّهِ ، وأعظَمُكُم عِندَ اللّهِ مَزِيَّهً . قالَ : ونَزَلَت : «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» قالَ : فَكانَ أصحابُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله إذا أَقبَلَ عَلِىٌّ قالوا : قَد جاءَ خَيرُ البَرِيَّهِ . (4)

.

1- .الأنعام : 33 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 371 ح 8968 ، المناقب للخوارزمى : ص 111 ح 119 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 155 ح 117 ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 471 ح 1143 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 152 كلّها عن أبى سعيد، المناقب لابن شهرآشوب: ج3 ص69 عن جابر.
3- .تفسير الطبرى : ج 15 الجزء 30 ص 265 عن أبى الجارود ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 465 ح 1133 عن جابر وكلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام و ص 461 ح 1126 عن ابن عبّاس و ص 463 ح 1130 عن أبى برزه ، المناقب للخوارزمى : ص 266 ح 247 ، كفايه الطالب : ص 246 كلاهما عن يزيد بن شراحيل عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 371 ح 8967 ، المناقب للخوارزمى : ص 111 ح 120 ؛ الأمالى للطوسى : ص 251 ح 448 ، بشاره المصطفى : ص 122 و ص 192 .

1 / 9 بهترینِ آفریدگان

1 / 9بهترینِ آفریدگانقرآن«در حقیقت، کسانی که گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند، آنان اند که بهترینِ آفریدگان اند» .

حدیثپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، بهترینِ آفریدگان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره کلام خداوند تعالی : «آنان بهترینِ آفریدگان اند» : ای علی! تو و پیروانت [بهترینِ آفریدگان]هستید.

تاریخ دمشق به نقل از جابر بن عبد اللّه : در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «برادرم آمد». آن گاه رو به کعبه کرد و با دست بر آن زد و فرمود : «سوگند به آن که جانم در دست اوست، این شخص و پیروانش در روز رستاخیز، نجات یافتگان اند». آن گاه افزود : «او نخستین کس از شماست که به من ایمان آورد. با وفاترین شما به پیمان الهی، استوارترینِ شما در [عمل به]فرمان های الهی، دادگرترینِ شما در بین شهروندان، به تساوی تقسیم کننده ترینِ شما و در برخورداری از برتری ، بلندمرتبه ترینِ شما در پیشگاه خداست. [جابر گفت :] آیه «در حقیقت ، کسانی که گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند ، آنان اند که بهترینِ آفریدگان اند» ، نازل شد. از آن پس، یاران محمّد صلی الله علیه و آله ، هنگامی که علی علیه السلام می آمد، می گفتند : بهترینِ آفریدگان آمد.

.

الإمام علىّ عليه السلام :حَدَّثَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأنَا مُسنِدُهُ إلى صَدرى فَقالَ : أى عَلِىُّ ، أ لَم تَسمَع قَولَ اللّهِ تَعالى : «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» ؟ أنتَ وشيعَتُکَ . ومَوعِدى ومَوعِدُكُمُ الحَوضُ إذا جَثَتِ الاُمَمُ لِلحِسابِ تُدعَونَ غُرّا مُحَجَّلينَ (1) (2) .

الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : يا عَلِىُّ «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» : أنتَ وشيعَتُکَ . تَرِدُ عَلَىَّ أنتَ وشيعَتُکَ راضينَ مَرضِيّينَ . (3)

راجع : ج 8 ص 124 (خير من أترک بعدى) . شواهد التنزيل : ج 2 ص 459 474 .

1 / 10خَصمُ الكُفّارِالكتاب«هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُواْ فِى رَبِّهِمْ» . (4)

.

1- .المُحَجّلون : أى بِيضُ مواضع الوضوء من الأيدى والوجه والأقدام ، استعار أثر الوضوء فى الوجه واليدين والرجلين للإنسان من البياض الذى يكون فى وجه الفرس ويديه ورجليه (النهايه : ج 1 ص 346 «حجل») .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 265 ح 247 عن يزيد بن شراحيل الأنصارى ، الدرّ المنثور : ج 8 ص 589 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 316 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 831 ح 3 عن يزيد بن شراحيل ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 68 عن ابن عبّاس وأبى برزه وابن شرحبيل والإمام الباقر عليه السلام نحوه.
3- .تفسير الحبرى : ص 372 ح 99 ؛ شواهد التنزيل : ج 2 ص 465 ح 1134 كلاهما عن جابر .
4- .الحجّ : 19 .

1 / 10 دشمنِ کافران

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا در حالی که سرش روی سینه من بود، فرمود : «ای علی! آیا کلام خداوند متعال را شنیده ای که : «در حقیقت، کسانی که گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند، آنان اند که بهترینِ آفریدگان اند» ؟ تو و پیروانت هستید و وعده گاه من و شما حوض [کوثر] است. هنگامی که امّت ها برای حسابرسی آماده شوند، شما با چهره درخشان، فرا خوانده خواهید شد».

امام باقر علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای علی! «در حقیقت، کسانی که گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند، آنان اند که بهترینِ آفریدگان اند» تویی و پیروان تو. تو و پیروانت بر من وارد خواهید شد ، در حالی که راضی و مورد رضایت هستید» .

ر . ک : ج 8 ص 125 (بهترین کسی که پس از خود به جا می گذارم) . شواهد التنزیل : ج 2 ص 459 474.

1 / 10دشمنِ کافرانقرآن«این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند» .

.

الحديثالإمام علىّ عليه السلام :فينا نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ : «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُواْ فِى رَبِّهِمْ» . (1)

صحيح البخارى عن أبى مجلَز عن قيس بن عباد عن الإمام علىّ عليه السلام :أنَا أوَّلُ مَن يَجثو بَينَ يَدَيِ الرَّحمنِ لِلخُصومَهِ يَومَ القِيامَهِ . قالَ قَيسٌ : وفيهِم نَزَلَت : «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُواْ فِى رَبِّهِمْ» قالَ : هُمُ الَّذينَ بارَزوا يَومَ بَدرٍ : عَلِىٌّ وحَمزَهُ وعُبَيدَهُ ، وشَيبَهُ بنُ رَبيعَهَ وعُتبَهُ بنُ رَبيعَهَ وَالوَليدُ بنُ عُتبَهَ . (2)

صحيح البخارى عن قيس بن عباد :سَمِعتُ أبا ذَرٍّ يُقسِمُ قَسَما : إنَّ هذِهِ الآيَهَ : «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُواْ فِى رَبِّهِمْ» نَزَلَت فِى الَّذينَ بَرَزوا يَومَ بَدرٍ : حَمزَهَ وعَلِىٍّ وعُبَيدَهَ بنِ الحارِثِ ، وعُتبَهَ وشَيبَهَ ابنَى رَبيعَهَ وَالوَليدِ بنِ عُتبَهَ . (3)

الدرّ المنثور عن ابن عبّاس :لَمّا بارَزَ عَلِىٌّ وحَمزَهُ وعُبَيدَهُ وعُتبَهُ وشَيبَهُ وَالوَليدُ ، قالوا لَهُم : تَكَلَّموا نَعرِفكُم . قالَ : أنَا عَلِىٌّ ، وهذا حَمزَهُ ، وهذا عُبَيدَهُ ، فَقالوا : أكفاءٌ كِرامٌ . فَقالَ عَلِىٌّ : أدعوكُم إلَى اللّهِ وإلى رَسولِهِ . فَقالَ عُتبَهُ : هَلُمَّ لِلمُبارَزَهِ . فَبارَزَ عَلِىٌّ شَيبَهَ فَلَم يَلبَث أن قَتَلَهُ ، وبارَزَ حَمزَهُ عُتبَهَ فَقَتَلَهُ ، وبارَزَ عُبَيدَهُ الوَليدَ فَصَعُبَ عَلَيهِ ، فَأتى عَلِىٌّ عليه السلام فَقَتَلَهُ ، فَأنزَلَ اللّهُ «هَذَانِ خَصْمَانِ» الآيَهَ . (4)

.

1- .صحيح البخارى : ج 4 ص 1459 ح 3749 ، المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 418 ح 3454 وفيه «نزلت فينا وفى الذين بارزوا يوم بدر عتبه وشيبه والوليد» ، النور المشتعل : ص 144 ح 39 وفيه «فينا نزلت هذه الآيه فى مبارزتى يوم بدر . ..» وكلّها عن قيس بن عُباد .
2- .صحيح البخارى : ج4 ص1769 ح4467 و ص 1458 ح3747 وفيه «وعبيده أو أبو عبيده بن الحارث . ..» ، المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 419 ح 3456 نحوه ، تفسير الطبرى : ج 10 الجزء 17 ص 131 ، تفسير الفخر الرازى : ج 23 ص 22 كلاهما عن أبى ذرّ ؛ سعد السعود : ص 102 عن أبى مجاهد عن قيس بن عباده ، الأمالى للطوسى : ص 85 ح 128 عن قيس بن سعد بن عباده وليس فيه «قال قيس . ..» .

3- .صحيح البخارى : ج 4 ص 1459 ح 3751 و ح 3748 و ص 1769 ح 4466 كلاهما نحوه ، صحيح مسلم : ج 4 ص2323 ح34 ، السنن الكبرى : ج 9 ص 220 ح 18341 وج 3 ص 391 ح 6116 ، تفسير الطبرى : ج 10 الجزء 17 ص 131 ، سنن ابن ماجه : ج 2 ص 946 ح 2835 ، المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 419 ح 3455 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 474 ح 31 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 149 ح 2954 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 17 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 3 ص 72 ، أسباب نزول القرآن : ص 317 ح 619 والسبعه الأخيره نحوه ؛ خصائص الوحى المبين : ص 258 ح 197 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 342 ح 684 .

4- .الدرّ المنثور : ج 6 ص 19 نقلاً عن ابن مردويه وراجع تفسير فرات : ص 272 ح 365 .

حدیثامام علی علیه السلام :این آیه که «این دو [گروه]، دشمنانِ یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند» ، درباره ما نازل شده است. (1)

صحیح البخاری به نقل از ابی مجلَز، از قیس بن عباد، از امام علی علیه السلام : من اوّلین کسی هستم که در روز قیامت در پیشگاه خدای مهربان برای دادخواهی زانو می زنم . [قیس گفت :] درباره آنان این آیه نازل شده است : «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند» . آنان، کسانی اند که در جنگ بدر، برای مبارزه پیش قدم شدند : علی علیه السلام ، حمزه، عبیده بن حارث و [در برابر] شیبه بن ربیعه، عتبه بن ربیعه و ولید بن عتبه.

صحیح البخاری به نقل از قیس بن عباد : از ابوذر شنیدم که سوگند می خورد که آیه «این دو [گروه] ، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان ستیزه می کنند» ، درباره کسانی که در جنگ بدر برای مبارزه پیش قدم شدند ، نازل شد : حمزه ، علی علیه السلام ، عُبیده بن حارث ، عُتبه و شیبه (فرزندان ربیعه) و ولید بن عتبه .

الدرّ المنثور به نقل از ابن عبّاس : هنگامی که علی علیه السلام ، حمزه و عبیده در مقابل عتبه، شیبه و ولید برای مبارزه قدم پیش گذاشتند، گفتند : خود را معرّفی کنید تا شما را بشناسیم. علی علیه السلام فرمود : «من علی ام و این، حمزه و این، عبیده است» . گفتند : همتایان با شخصیتی هستید . علی علیه السلام فرمود : «شما را به خدا و پیامبر او فرا می خوانم». عتبه گفت : برای مبارزه، پیش آی! علی علیه السلام با شیبه به نبرد پرداخت و طولی نکشید که او را کشت و حمزه، با عتبه به نبرد پرداخت و او را کشت و عبیده، در برابر ولید به نبرد پرداخت؛ ولی کار بر وی دشوار شد. علی علیه السلام آمد و ولید را کشت . در پیِ آن بود که خداوند، آیه «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند ...» را نازل کرد.

.

1- .در المستدرک علی الصحیحین (ج2 ص 418 ح 3454) آمده است : «[این آیه] درباره ما و درباره عتبه و شیبه و ولید که در جنگ بدر به میدان

آمده بودند ، نازل شد» .

الدرّ المنثور عن لاحق بن حميد :نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ يَومَ بَدرٍ : «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُواْ فِى رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ» فى عُتبَةَ بنِ رَبيعَةَ ، وشَيبَةَ بنَ رَبيعَةَ ، وَالوَليدِ بنِ عُتبَةَ ، ونَزَلَت : «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ» إلى قَولِهِ : «وَ هُدُواْ إِلَى صِرَ طِ الْحَمِيدِ» (1) فى عَلِىِّ بنِ أبيطالِبٍ ، وحَمزَةَ ، وعُبَيدَةَ بنِ الحارِثِ . (2)

البدايه والنهايه :قَد شَهِدَ عَلِىٌّ بَدرا ، وكانَت لَهُ اليَدُ البَيضاءُ فيها ، بارَزَ يَومَئِذٍ فَغَلَبَ وظَهَرَ ، وفيهِ وفى عَمِّهِ حَمزَةَ وابنِ عَمِّهِ عُبَيدَةَ بنِ الحارِثِ وخُصومِهِمُ الثَّلاثَةِ : عُتبَةَ ، وشَيبَةَ ، وَالوَليدِ بنِ عُتبَةَ ، نَزَلَ قَولُهُ تَعالَى : «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُواْ فِى رَبِّهِمْ» الآيَةَ . (3)

1 / 11الهاديالكتاب«إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ » . (4)

.

1- .الحجّ : 23 و 24 .
2- .الدرّ المنثور : ج 6 ص 20 نقلاً عن عبد بن حميد .
3- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 224 .
4- .الرعد : 7 .

1 / 11 راهنما

الدرّ المنثور به نقل از لاحق بن حمید : آیه «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند و کسانی که کفر ورزیدند، جامه هایی از آتش برایشان بریده شده است» ، در جنگ بدر ، درباره عتبه بن ربیعه، شیبه بن ربیعه و ولید بن عتبه نازل شد و آیه : «خداوند، کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند ، وارد بهشت می کند ...» تا « ...و به سوی راه [خداوند] ستوده، هدایت می گردند» ، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام ، حمزه و عبیده بن حارث، نازل شده است.

البدایه والنهایه :علی علیه السلام در جنگ بدر، حضور داشت و در آن جنگ، چیرگی و مهارت تمام داشت . در آن روز، وارد کارزار شد و پیروز و غالب شد . درباره وی ، عمویش حمزه و پسر عمویش عبیده بن حارث و دشمنان سه گانه شان عتبه، شیبه و ولید بن عتبه، این سخن خداوند متعال نازل شد که : «این دو [گروه]، دشمنانِ یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند ...» .

1 / 11راهنماقرآن«[ای پیامبر!] تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است» .

.

الحديثتاريخ دمشق عن ابن عبّاس :لَمّا نَزَلَت : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : أنَا المُنذِرُ ، وعَلِىٌّ الهادى ، بِکَ يا عَلِىُّ يَهتَدِى المُهتَدونَ . (1)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِلإمامِ الحَسَنِ عليه السلام : يا حَسَنُ ، إنَّ اللّهَ يَقولُ : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَأَنَا المُنذِرُ ، وعَلِىٌّ الهادى . (2)

الإمام علىّ عليه السلام فِى الآيَهِ الكَريمَهِ : رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله المُنذِرُ ، وأنَا الهادى . (3)

الأمالى للصدوق عن عبّاد بن عبد اللّه :قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : ما نَزَلَت مِنَ القُرآنِ آيَهٌ إلّا وقَد عَلِمتُ أينَ نَزَلَت ، وفيمَن نَزَلَت ، وفى أىِّ شَىءٍ نَزَلَت ، وفى سَهلٍ نَزَلَت أو فى جَبَلٍ نَزَلَت . قيلَ : فَما نَزَلَ فيکَ ؟ فَقالَ عليه السلام : لَولا أنَّکُم سَألتُمونى ما أخبَرتُکُم ، نَزَلَت فِىَّ هذِهِ الآيَهُ : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَرَسولُ اللّهِ المُنذِرُ ، وأنَا الهادى إلى ما جاءَ بِهِ . (4)

تاريخ دمشق عن مجاهد فِى الآيَهِ الكَريمَهِ : الهادى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (5)

راجع : ج 2 ص 178 (أحاديث الهدايه) . شواهد التنزيل : ج 1 ص 381 395.

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 359 ، النور المشتعل : ص 118 ح 32 ؛ مجمع البيان : ج 6 ص 427 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 272 ح 580 و ص350 ح701، خصائص الوحى المبين : ص118 ح8082.
2- .كفايه الأثر : ص 163 ، البرهان فى تفسير القرآن : ج 3 ص 227 ح 5444 كلاهما عن الحسن عن أبيه الإمام الحسن عليه السلام .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 140 ح 4646 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 359 كلاهما عن عبّاد بن عبد اللّه .
4- .الأمالى للصدوق : ص350 ح423 ، روضه الواعظين: ص131.

5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 360 ؛ تفسير الحبرى : ص 344 ح 82 وفيه «محمّد صلى الله عليه و آله المنذر ، وعلىّ عليه السلام الهادى» .

حدیثتاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : هنگامی که آیه «[ای پیامبر!] تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «من هشدار دهنده ام و علی راهنماست. ای علی! هدایت یافتگان، به وسیله تو راهنمایی می شوند».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام : ای حسن ! خداوند می فرماید : «[ای پیامبر !]تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است» . من، هشدار دهنده ام و علی راهنماست.

امام علی علیه السلام درباره همین آیه : پیامبر خدا، هشدار دهنده است و من راهنمایم.

الأمالی ، صدوق به نقل از عبّاد بن عبد اللّه : علی علیه السلام فرمود : «هیچ آیه ای از قرآن نازل نشده، جز این که می دانم کجا نازل شده ، درباره چه کسی نازل شده و درباره چه چیزی نازل شده است و آیا در دشت، نازل شده یا در کوه». گفته شد : درباره تو چه نازل شده است؟ فرمود : «اگر از من نمی پرسیدید، به شما نمی گفتم. درباره من آیه «[ای پیامبر !] تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است» نازل شده است. پیامبر خدا، هشدار دهنده است و من، راهنمایم به آن چیزی که او آورده است».

تاریخ دمشق به نقل از مجاهد، درباره همین آیه : «راهنما»، علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

ر . ک : ج 2 ص 179 (احادیث هدایت) . شواهد التنزیل : ج 1 ص 381 395.

.

1- .در تفسیر الحبری (ص344 ح 82) آمده است : محمّد صلی الله علیه و آله منذر ، و علی علیه السلام هادی است .

1 / 12الوَلِىُّ المُتَصَدِّقُ فِى الرُّكوعِالكتاب«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ » . (1)

الحديثالمعجم الأوسط عن عمّار بن ياسر :وَقَفَ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ سائِلٌ وهُوَ راكِعٌ فى تَطَوُّعٍ ، فَنَزَعَ خاتَمَهُ فَأَعطاهُ السّائِلَ ، فَأَتى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَأَعلَمَهُ ذلِکَ ، فَنَزَلَت عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله هذِهِ الآيَةُ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» فَقَرَأَها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . (2)

تفسير الطبرى عن مجاهد فى قُولِهِ تَعالى: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» الآيَةَ : نَزَلَت فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ تَصَدَّقَ وهُوَ راكِعٌ . (3)

المناقب لابن شهر آشوب :اِجتَمَعَتِ الأُمَّةُ [عَلى] (4) أنَّ هذِهِ الآيَةَ نَزَلَت فى عَلِىٍّ عليه السلام لَمّا تَصَدَّقَ بِخاتَمِهِ وهُوَ راكِعٌ ، لا خِلافَ بَينَ المُفَسِّرينَ فى ذلِکَ ، ذَكَرَهُ الثَّعلَبِىُ، وَالماوَردِىُّ، وَالقُشَيرِىُّ، وَالقَزوينِىُّ ، وَالرّازِىُّ ، وَالنَّيسابورِىُّ ، وَالفَلَكِىُّ ، وَالطّوسِىُّ ، وَالطَّبَرِىُّ فى تَفاسيرِهِم عَنِ السُّدِّىِّ ، ومُجاهِدٍ ، وَالحَسَنِ ، وَالأَعمَشِ ، وعُتبَةَ بنِ أبى حَكيمٍ ، وغالِبِ بنِ عَبدِ اللّهِ ، وقَيسِ بنِ الرَّبيعِ ، وعَبايَةَ الرَّبعِىِّ ، وعَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، وأبى ذَرٍّ الغِفارِىِّ . وذَكَرَهُ ابنُ البَيِّعِ فى مَعرِفَهِ أُصولِ الحَديثِ عَن عَبدِ اللّهِ بنِ عُبَيدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ بنِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وَالواحِدِىُّ فى أسبابِ نُزولِ القُرآنِ عَنِ الكَلبِىِّ عَن أبى صالِحٍ عَنِ ابنِ عَبّاسٍ ، وَالسَّمعانِىُّ فى فَضائِلِ الصَّحابَهِ عَن حُمَيدٍ الطَّويلِ عَن أنَسٍ ، وسَلمانُ بنُ أحمَدَ فى مُعجَمِهِ الأَوسَطِ عَن عَمّارٍ ، وأبو بَكرٍ البَيهَقِىُّ فِى المُصَنَّفِ ، ومُحَمَّدٌ الفَتّالُ فِى التَّنويرِ وفِى الرَّوضَهِ عَن عَبدِ اللّهِ بنِ سَلامٍ ، وأبى صالِحٍ ، وَالشَّعبِىِّ ، ومُجاهِدٍ ، وزُرارَهَ بنِ أعيَنَ عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِىٍّ ، وَالنَّطَنزِىُّ فِى الخَصائِصِ عَنِ ابنِ عَبّاسٍ ، وَالإِبانَهِ عَنِ الفَلَكِىِّ عَن جابِرٍ الأَنصارِىِّ ، وناصِحٍ التَّميمِىِّ ، وَابنِ عَبّاسٍ ، وَالكَلبِىِّ ، فى رِواياتٍ مُختَلِفَهِ الأَلفاظِ مُتَّفِقَهِ المَعانى . (5)

.

1- .المائده : 55 .

2- .المعجم الأوسط : ج 6 ص 218 ح 6232 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 223 ح 231 ، النور المشتعل : ص 74 ح 10 نحوه ، الدرّ المنثور : ج 3 ص 105 .
3- .تفسير الطبرى : ج 4 الجزء 6 ص 289 ، تفسير ابن كثير : ج 3 ص 130 و ص 129 عن سلمه بن كهيل ، تفسير الفخر الرازى : ج 12 ص 28 عن ابن عبّاس وليس فيه «تصدّق وهو راكع» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 357 عن سلمه ، تذكره الخواصّ : ص 15 نحوه ، الدرّ المنثور : ج 3 ص 105 وأيضا فى نفس الصفحه عن سلمه بن كهيل .
4- .ما بين المعقوفين زياده منّا يقتضيها السياق .
5- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 2 .

1 / 12 ولیّ صدقه دهنده در رکوع

1 / 12ولیّ صدقه دهنده در رکوعقرآن«ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند» .

حدیثالمعجم الأوسط به نقل از عمّار بن یاسر : گدایی ، در حالی که علی بن ابی طالب علیه السلام در رکوع نماز مستحبّی بود، در کنار او ایستاد. علی علیه السلام ، انگشتر خود را درآورد و به آن گدا داد. وی ، نزد پیامبر خدا آمد و او را از جریان، آگاه ساخت. سپس این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد : «ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند» . پیامبر خدا، آیه را خواند و فرمود : «هر آن که من مولای اویم، علی، مولای اوست. پروردگارا! دوست بدار کسی را که با علی دوستی ورزد و دشمن دار کسی را که با علی دشمنی ورزد».

تفسیر الطبری به نقل از مجاهد، درباره سخن خداوند : «ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ...» : [این آیه]، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. او در حالی که در رکوع بود، صدقه داد.

المناقب ، ابن شهرآشوب :مسلمانان اتّفاق نظر دارند که این آیه، درباره علی علیه السلام ، هنگامی که در حال رکوعْ صدقه داد، نازل شده است. در این باره، بین مفسّران، اختلاف نظری وجود ندارد . ثعلبی، ماوَردی، قُشَیری، قزوینی، رازی، نیشابوری، فلکی، طوسی و طبری در تفسیرهایشان از سُدّی، مجاهد، حسن، اَعمَش، عُتبه بن ابی حکیم، غالب بن عبد اللّه ، قیس بن ربیع، عبایه ربعی، عبد اللّه بن عبّاس و ابوذر غفاری آن را نقل کرده اند. ابن بَیِّعِ [حاکم نیشابوری] در کتاب معرفه علوم الحدیث، به نقل از عبد اللّه بن عبید اللّه بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، و واحدی در أسباب النزول ، به نقل از کلبی از ابو صالح از ابن عبّاس، و سمعانی در فضائل الصحابه ، به نقل از حمید طویل از انس، و سلیمان بن احمد در المعجم الأوسط ، به نقل از عمّار، و ابو بکر بیهقی در المصنَّف، و محمّد فتّال در التنویر و الروضه، به نقل از عبد اللّه بن

سلام، و ابوصالح، شعبی، مجاهد و زراره بن اَعیَن به نقل از امام باقر علیه السلام ، و نطنزی در الخصائص ، به نقل از ابن عبّاس، و در الإبانه، به نقل از فلکی از جابر انصاری، و [همچنین] ناصح تمیمی و ابن عبّاس و کلبی ، در گزارش های گوناگون با تعبیرهای مختلف و معانی همگون ، این مطلب را آورده اند.

.

راجع : ج 2 ص 118 (أحاديث الولايه) .

1 / 13الَّذی یَشری نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاهِ اللّهالکتاب« وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ » . (1)

الحدیثالإمام زین العابدین علیه السلام فِی الآیَهِ الکَریمَهِ : نَزَلَت فی عَلِیٍّ علیه السلام حینَ باتَ عَلی فِراشِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . (2)

.

1- .البقره : 207 .
2- .الأمالی للطوسی : ص 446 ح 996 عن حکیم بن جبیر ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 64 ورواه بطرق عدیده .

1 / 13 سوداکننده جان برای خشنودی خدا

ر . ک : ج 2 ص 119 (احادیث ولایت) .

1 / 13سوداکننده جان برای خشنودی خداقرآن«و از میان مردم ، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا سودا می کند ، و خدا نسبت به بندگان، مهربان است» .

حدیثامام زین العابدین علیه السلام درباره همین آیه شریف : [این] آیه، درباره علی علیه السلام هنگامی که شب را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به سر کرد ، نازل شده است.

.

الإمام الباقر عليه السلام :أمّا قَولُهُ تَعالى : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» فَإِنَّها اُنزِلَت فى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام حينَ بَذَلَ نَفسَهُ للّهِ ولِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله لَيلَةَ اضطَجَعَ عَلى فِراشِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمّا طَلَبَتهُ كُفّارُ قُرَيشٍ . (1)

تاريخ دمشق عن ابن عبّاس :باتَ عَلِيٌّ لَيلَةَ خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى المُشرِكينَ عَلى فِراشِهِ لِيُعمِىَ عَلى قُرَيشٍ ، وفيهِ نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» . (2)

اُسد الغابه عن الثعلبى :أنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ عَلى رَسولِهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ مُتَوَجِّهٌ إلَى المَدينَهِ فى شَأنِ عَلِيٍّ : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» . (3)

الأمالى للطوسى عن أبى زيد سعيد بن أوس :كانَ أبو عَمرِو بنُ العَلاءِ إذا قَرَأَ : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» قالَ : كَرَّمَ اللّهُ عَلِيّا ، فيهِ نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ . (4)

المناقب لابن شهر آشوب :الثَّعلَبِىُّ فى تَفسيرِهِ ، وَابنُ عَقِبٍ فى مَلحَمَتِهِ ، وأبُو السَّعاداتِ فى فَضائِلِ العَشَرَهِ ، وَالغَزّالِىُّ فِى الإحياءِ ، وفى كِيمياءِ السَّعادَهِ أيضا ، بِرِواياتِهِم عَن أبِى اليَقظانِ ، وجَماعَهٌ مِن أصحابِنا ومَن يَنتَمى إلَينا نَحوُ ابنِ بابَوَيهِ ، وَابنِ شاذانَ ، وَالكُلَينِىِّ ، وَالطّوسِىِّ ، وَابنِ عُقدَهَ ، وَالبَرقِىِّ ، وَابنِ فَيّاضٍ ، وَالعَبدَلِىِّ ، وَالصَّفوانِىِّ ، وَالثَّقَفِىِّ بِأسانيدِهِم عَنِ ابنِ عَبّاسٍ ، وأبى رافِعٍ ، وهِندِ بنِ أبى هالَهَ ، أنَّهُ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أوحَى اللّهُ إلى جَبرَئيلَ وميكائيلَ : إنّى آخَيتُ بَينَكُما ، وجَعَلتُ عُمُرَ أحَدِكُما أطوَلَ مِن عُمُرِ صاحِبِهِ ، فَأيُّكُما يُؤثِرُ أخاهُ ؟ فَكِلاهُما كَرِهَا المَوتَ . فَأوحَى اللّهُ إلَيهِما : ألّا كُنتُما مِثلَ وَلِيّى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ؟ آخَيتُ بَينَهُ وبَينَ مُحَمَّدٍ نَبِيّى ، فَآثَرَهُ بِالحَياهِ عَلى نَفسِهِ ، ثُمَّ ظَلَّ أورَقَه (5) عَلى فِراشِهِ يَقيهِ بِمُهجَتِهِ ! اهبِطا إلَى الأرضِ جَميعا ، فَاحفَظاهُ مِن عَدُوِّهِ . فَهَبَطَ جِبريلُ فَجَلَسَ عِندَ رَأسِهِ ، وميكائيلُ عِندَ رِجلَيهِ ، وجَعَلَ جَبرَئيلُ يَقولُ : بَخٍ بخٍ ! مَن مِثلُکَ يَابنَ أبى طالِبٍ وَاللّهُ يُباهى بِکَ (6) المَلائِکَهَ ؟ فَأنزَلَ اللّهُ : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» . (7)

.

1- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 101 ح 292 عن جابر .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 67 ؛ الأمالى للطوسى : ص 252 ح 451 وراجع مجمع البيان : ج 2 ص 535 وتفسير فرات : ص 65 ح 31 و ح 32 وشرح الأخبار : ج 2 ص 345 ح 694 .
3- .أسد الغابه : ج 4 ص 98 الرقم 3789 ؛ خصائص الوحى المبين : ص 93 ح 62 .
4- .الأمالى للطوسى : ص 446 ح 997 .
5- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّه من الأَرَق بمعنى السهَر .
6- .فى المصدر : «به» ، والصواب ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
7- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 64 ، بحار الأنوار : ج 36 ص 43 .

امام باقر علیه السلام :امّا سخن خداوند متعال : «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به بندگان، مهربان است» ، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است ؛ هنگامی که وی با خوابیدن در بستر پیامبر خدا ، در شبی که کافران قریش درپی او بودند، جان خویش را برای خدا و پیامبر او بخشید .

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : در شبی که پیامبر خدا از دسترس مشرکانْ خارج شد، علی علیه السلام در جای وی خوابید تا خروج او را برای قریشیان، سرپوشیده دارد . درباره وی، آیه «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد» نازل شد.

اُسد الغابه به نقل از ثعلبی : خداوند عز و جل هنگامی که پیامبر خدا به سوی مدینه می رفت، این آیه را درباره علی علیه السلام بر او نازل کرد : «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد» .

الأمالی ، طوسی به نقل از ابو زید سعید بن اوس : هرگاه ابوعمرو بن علا آیه «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد» را می خواند، می گفت : خداوند، علی علیه السلام را گرامی داشت. این آیه درباره وی نازل شده است.

المناقب ، ابن شهرآشوب :ثعلبی در تفسیرش ، ابن عقب در الملحمه ، ابو السعادات در الفضائل العشره، غزّالی در الإحیاء و همچنین در کیمیای سعادت، در نقل هایشان از ابویقظان و گروهی از شیعیان و یا کسانی که منسوب به شیعه اند، از قبیل : ابن بابویه، ابن شاذان، کلینی، طوسی، ابن عقده، برقی، ابن فیّاض، عبدلی، صفوانی و ثقفی، به اسناد خود از ابن عبّاس و ابو رافع و هند بن ابی هاله آورده اند که پیامبر خدا فرمود: «خداوند بر جبرئیل و میکائیل ، وحی کرد : من بین شما دو تن، برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را طولانی تر از دیگری کردم. کدام یک از شما ، برادرِ خود را بر خویش مقدّم می دارد؟ . هر دو ، مرگ را ناگوار شمردند. خداوند به آن دو وحی کرد : چرا شما همچون ولیّ من، علی بن ابی طالب نیستید؟ بین او و محمّد، فرستاده خویش، برادری برقرار کردم. وی او را در زنده بودن، بر خویش مقدّم داشت و بر جای وی بیدار ماند تا او را با خونش حفاظت کند. هر دو به زمین فرود آیید و او را از دشمنانش

محفوظ دارید . جبرئیل علیه السلام فرود آمد و بالای سرِ آن حضرت نشست و میکائیل علیه السلام پایین پای او . جبرئیل می گفت : آفرین، آفرین! چه کسی مانند توست، ای پسر ابو طالب؟ خداوند به وی بر فرشتگانش مباهات می کند. پس خداوند، این آیه را نازل کرد : «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به بندگان، مهربان است» .

.

تفسير الفخر الرازى فى تَفسيرِ الآيَهِ الكَريمَهِ : نَزَلَت فى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، باتَ عَلى فِراشِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَيلَهَ خُروجِهِ إلَى الغارِ . ويُروى : أنَّهُ لَمّا نامَ عَلى فِراشِهِ قامَ جِبريلُ عليه السلام عِندَ رَأسِهِ ، وميكائيلُ عليه السلام عِندَ رِجلَيهِ ، وجِبريلُ يُنادى : بَخٍ بَخٍ ! مَن مِثلُکَ يَابنَ أبى طالِبٍ يُباهِى اللّهُ بِکَ المَلائِکَهَ ؟ ونَزَلَتِ الآيَهُ . (1)

راجع: ج 1 ص 224 (الإيثار الرائع ليله المبيت) . ج 9 ص 480 (كمال الإيثار) . ج 12 ص 484 (وضع الأحاديث فى ذمّه) .

.

1- .تفسير الفخر الرازى : ج 5 ص 221 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 123 ح 133 ؛ إرشاد القلوب : ص 224 كلاهما عن أبى سعيد الخدرى ، العمده : ص 240 ح 367 كلّها نحوه .

تفسیر الفخر الرازی در تفسیر همین آیه شریف : [این آیه] درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، هنگامی که وی در شب خارج شدن پیامبر خدا به سوی غار، در بستر وی خوابید. و روایت شده است هنگامی که علی علیه السلام در جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، جبرئیل علیه السلام بالای سرِ او و میکائیل علیه السلام ، پایین پای او ایستادند و جبرئیل، بانگ در می داد : «آفرین، آفرین! چه کسی مانند توست، ای پسر ابو طالب؟ خداوند به تو بر فرشتگانش مباهات می کند» و [این] آیه، نازل شد.

ر . ک : ج 1 ص 225 (ایثار شگفت در شب هجرت) . ج 9 ص 481 (کمال از خود گذشتگی) . ج 12 ص 485 (جعل ساختن احادیثی در مذمّت وی) .

.

1 / 14الَّذى يُنفِقُ مالَهُ بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرّا وعَلانِيَهًالكتاب« الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَ لَهُم بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » . (1)

الحديثالمعجم الكبير عن ابن عبّاس فى قَولِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَ لَهُم بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» : نَزَلَت فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، كانَت عِندَهُ أربَعَةُ دَراهِمَ ، فَأنفَقَ بِاللَّيلِ واحِدا ، وبِالنَّهارِ واحِدا ، وفِى السِّرِّ واحِدا ، وفِى العَلانِيَهِ واحِدا . (2)

تفسير العيّاشى عن أبى إسحاق :كانَ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام أربَعَةُ دَراهِمَ لَم يَملِک غَيرَها ، فَتَصَدَّقَ بِدِرهَمٍ لَيلاً ، وبِدِرهَمٍ نَهارا ، وبِدِرهَمٍ سِرّا ، وبِدِرهَمٍ عَلانِيَةً ، فَبَلَغَ ذلِکَ النَّبِىَّ صلى اللّه عليه و آله فَقالَ : يا عَلِىُّ ، ما حَمَلَکَ عَلى ما صَنَعتَ ؟ قالَ عليه السلام : إنجازُ مَوعودِ اللّهِ . فَأنزَلَ اللّهُ : «الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَ لَهُم بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» الآيَةَ . (3)

تفسير الفخر الرازى فى تَفسيرِ الآيَهِ الكَريمَهِ : فى سَبَبِ النُّزولِ وُجوهٌ : الأَوَّلُ : لَمّا نَزَلَ قَولُهُ تَعالى : «لِلْفُقَرَآءِ الَّذِينَ أُحْصِرُواْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ» (4) بَعَثَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ إلى أصحابِ الصُّفَّهِ بِدَنانيرَ ، وَبَعَثَ عَلِىٌّ عليه السلام بِوَسقٍ (5) مِن تَمرٍ لَيلاً ، فَكانَ أحَبَّ الصَّدَقَتَينِ إلَى اللّهِ تَعالى صَدَقَتُهُ ، فَنَزَلَت هذِهِ الآيَهُ ، فَصَدَقَهُ اللَّيلِ كانَت أكمَلَ . وَالثّانى : قالَ ابنُ عَبّاسٍ : إنَّ عَلِيّا عليه السلام ما كانَ يَملِکُ غَيرَ أربَعَهِ دَراهِمَ ، فَتَصَدَّقَ بِدِرهَمٍ لَيلاً ، وبِدِرهَمٍ نَهارا ، وبِدِرهَمٍ سِرّا ، وبِدِرهَمٍ عَلانِيَةً ، فَقالَ صلى الله عليه و آله : ما حَمَلَکَ عَلى هذا ؟ فَقالَ : أن أستَوجِبَ ما وَعَدَنى رَبّى ، فَقالَ صلى الله عليه و آله : لَکَ ذلِکَ . فَأنزَلَ اللّهُ تَعالى هذِهِ الآيَهَ . (6)

.

1- .البقره : 274 .

2- .المعجم الكبير : ج11 ص80 ح11164 ، تاريخ دمشق: ج42 ص 358 وأيضا فى نفس الصفحه عن مجاهد ، أُسد الغابه : ج 4 ص 99 الرقم 3789 ، الكشّاف : ج 1 ص 164 نحوه ، تفسير ابن كثير : ج 1 ص 482 عن مجاهد ، الصواعق المحرقه : ص 131 ، المناقب لابن المغازلى : ص 280 ح 325 ؛ تفسير الحبرى : ص 243 ح 10 وفيه «أربعه دنانير» بدل «أربعه

دراهم» ، تفسير فرات : ص 71 ح 42 و ص 72 ح 44 عن مجاهد و ح 45 عن أبى عبد الرحمن السلمى والأربعه الأخيره نحوه .
3- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 151 ح 502 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 35 ح 11 .
4- .البقره : 273 .
5- .الوَسْق بالفتح : ستّون صاعا ، والصاع مكيال يسع أربعه أمداد (النهايه : ج 5 ص 185 «وسق» و ج 3 ص 60 «صوع») .
6- .تفسير الفخر الرازى : ج 7 ص 90 ، ذخائر العقبى : ص 158 وفيه من «قال ابن عبّاس . ..» .

1 / 14 آن که دارایی اش را شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می کند

1 / 14آن که دارایی اش را شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می کندقرآن«کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند» .

حدیثالمعجم الکبیر به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خداوند عز و جل : «کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا انفاق می کنند» : [این آیه]درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. چهار درهم نزد وی بود. در شب، یک درهم و در روز، یک درهم، در نهان، یک درهم و در آشکار، یک درهم بخشید.

تفسیر العیاشی به نقل از ابو اسحاق : علی بن ابی طالب علیه السلام ، تنها چهار درهم، و نه بیشتر، داشت. درهمی در شب و درهمی در روز، درهمی در نهان و درهمی در آشکار، صدقه داد. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. فرمود : «ای علی ! چه چیزی تو را بر این کار وا داشت؟». علی علیه السلام گفت : دستیابی به وعده خداوند. پس خداوند، آیه «کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا انفاق می کنند» را فرو فرستاد.

تفسیر الفخر الرازی در تفسیر همین آیه : درباره شأن نزول آن، چند وجه آمده است : اوّل : هنگامی که سخن خداوند : «[این صدقات]برای آن [دسته از]نیازمندانی است که در راه خدا فرو مانده اند» ، نازل شد، عبد الرحمان بن عوف، چند دینار برای اصحاب صُفّه فرستاد و علی علیه السلام ، شبانگاهان یک بارِ شتر خرما فرستاد، و دوست داشتنی ترین دو صدقه در نزد خداوند، صدقه وی بود و خداوند، این آیه را فرو فرستاد. پس صدقه شبانگاهان، کامل تر است. دوم : ابن عبّاس گفت که علی علیه السلام ، بیش از چهار درهم نداشت. درهمی در شب و درهمی در روز، درهمی در نهان و درهمی آشکارا صدقه داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «چه چیزی تو را بر این کار وا داشت؟». گفت : تا سزاوار چیزی باشم که پروردگارم وعده داده است . فرمود : «سزاوار آنی» و خداوند، این آیه را فرو فرستاد.

المناقب لابن شهر آشوب :ابنُ عَبّاسٍ وَالسُّدِّیُّ ومُجاهِدٌ وَالکَلبِیُّ وأبو صالِحٍ وَالواحِدِیُّ وَالطّوسِیُّ وَالثَّعلَبِیُّ وَالطَّبرَسِیُّ وَالماوَردِیُّ وَالقُشَیرِیُّ وَالثُّمالِیُّ وَالنَّقّاشُ وَالفَتّالُ وعُبَیدُ اللّهِ بنُ الحُسَینِ وعَلِیُّ بنُ حَربٍ الطّائِیُّ فی تَفاسیرِهِم : أنَّهُ کانَ عِندَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام أربَعَهُ دَراهِمَ مِنَ الفِضَّهِ ، فَتَصَدَّقَ بِواحِدٍ لَیلاً ، وبِواحِدٍ نَهارا ، وبِواحِدٍ سِرّا ، وبِواحِدٍ عَلانِیَهً ، فَنَزَلَ : «الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَ لَهُم بِالَّیْلِ» الآیَهَ ، فَسَمّی کُلَّ دِرهَمٍ مالاً ، وبَشَّرَهُ بِالقَبولِ . (1)

راجع : ج 9 ص 510 (سماحه الکفّ) . شواهد التنزیل : ج 1 ص 140 149 .

1 / 15المُؤَذِّنُ بَینَ أصحابِ الجَنَّهِ وَالنّارِالکتاب«وَنَادَی أَصْحَبُ الْجَنَّهِ أَصْحَبَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَن لَّعْنَهُ اللّهِ عَلَی الظَّلِمِینَ » . (2)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 71 .
2- .الأعراف : 44 .

1 / 15 آواز دهنده میان بهشتیان و جهنّمیان است

المناقب ، ابن شهرآشوب :ابن عبّاس، سدّی، مجاهد، کلبی، ابو صالح، واحدی، طوسی، ثَعلَبی، طبرسی، ماوردی، قشیری، ثُمالی، نقّاش، فتّال، عبید اللّه بن حسین و علی بن حرب طایی در تفسیرهایشان آورده اند که : علی بن ابی طالب علیه السلام ، چهار درهم نقره داشت، یکی را در شب، دیگری را در روز، یکی را در نهان و دیگری را آشکارا صدقه داد. آیه : «کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا انفاق می کنند ...» نازل شد که هر درهم را مال شمرد و بشارت قبولی به وی داد.

ر . ک : ج 9 ص 511 (بخشندگی) . شواهد التنزیل : ج 1 ص 140 149 .

1 / 15آواز دهنده میان بهشتیان و جهنّمیان استقرآن«و بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که : «آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، درست یافتیم. آیا شما [نیز] آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود، راست و درست یافتید؟». می گویند : «آری». پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که : «لعنت خدا بر ستمکاران باد !») .

.

الحديثالإمام علىّ عليه السلام : «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّلِمِينَ» فَأَنَا ذلِکَ المُؤَذِّنُ . (1)

عنه عليه السلام :أنَا المُؤَذِّنُ عَلَى الأَعرافِ . (2)

عنه عليه السلام :أنَا المُؤَذِّنُ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّلِمِينَ» أنَا ذلِکَ المُؤَذِّنُ ، وقالَ : «وَأَذَنٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (3) فَأنَا ذلِکَ الأذانُ . (4)

الكافى عن أحمد بن عمر الحلّال:سَأَلتُ أبَا الحَسَنِ عليه السلام عَن قَولِهِ تَعالى: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّلِمِينَ» ؟ قالَ عليه السلام : المُؤَذِّنُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام . (5)

1 / 16وِلايَتُهُ كَمالُ الدّينالكتاب«الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» . (6)

.

1- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 267 ح 261 عن محمّد ابن الحنفيّه .
2- .مختصر بصائر الدرجات : ص 34 عن أبى حمزه الثمالى عن الإمام الباقر عليه السلام .
3- .التوبه : 3 .
4- .معانى الأخبار : ص 59 ح 3 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 302 ح 4 كلاهما عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام وراجع معانى الأخبار : ص 298 ح 1 و علل الشرائع : ص 442 ح 1 وتفسير القمّى : ج 1 ص 231 و ص 282 وتفسير العيّاشى : ج 2 ص 76 ح 14 وتفسير فرات : ص 159 و 160 وبحار الأنوار : ج 35 ص 301 ح 25 و ص 304 ح 26 و ص 308 ح 28 وشواهد التنزيل : ج 1 ص 304 ح 307 والدرّ المنثور : ج 4 ص 126 .
5- .الكافى : ج 1 ص 426 ح 70 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 17 ح 41 ، تفسير القمّى : ج 1 ص 231 وزاد فى آخره «يؤذن أذانا يسمع الخلائق كلّها» وكلاهما عن محمّد بن الفضيل ، مجمع البيان : ج 4 ص 651 عن الإمام الرضا عليه السلام .

6- .المائده : 3 .

1 / 16 ولایتش کامل کننده دین است

حدیثامام علی علیه السلام :«پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که : لعنت خدا بر ستمکاران باد !» . من آن آواز دهنده ام.

امام علی علیه السلام :من آواز دهنده بر اَعرافم.

امام علی علیه السلام :من آواز دهنده در دنیا و آخرتم. خداوند عز و جل فرمود : «پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که : لعنت خدا بر ستمکاران باد !» . من آن آواز دهنده ام. و فرمود : «و [این آیات ،]اِعلامی است از جانب خدا و پیامبرش» . من آن اعلام کننده ام. (1)

الکافی به نقل از احمد بن عمر حلّال : از ابوالحسن (امام کاظم یا امام رضا علیهماالسلام) درباره گفته خداوند متعال پرسیدم که : «پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که : لعنت خدا بر ستمکاران باد !» . فرمود : «آواز دهنده، امیر مؤمنان است». (2)

1 / 16ولایتش کامل کننده دین استقرآن«امروز، کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز، دین شما را برایتان کامل، و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم» .

.

1- .این روایت ، به حادثه اعلام برائت از مشرکان اشاره دارد که علی علیه السلام به نمایندگی از پیامبر صلی الله علیه و آله ، آن را در موسم حج ، اعلام داشت و نیز جریان اعلام لعنت الهی بر دروغگویان در روز حشر که در آیه 44 سوره اعراف ، مورد اشاره قرار گرفته است . (م)
2- .در تفسیر القمّی (ج1 ص 231) در ادامه آمده است : «اذانی می گوید که همه خلایق می شنوند» .

«يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْکَفِرِينَ » . (1)

الحديثتاريخ بغداد عن أبى هريره :مَن صامَ يَومَ ثَمانى عَشرَةَ مِن ذِى الحِجَّهِ کُتِبَ لَهُ صِيامُ سِتّينَ شَهرا ، وهُوَ يَومُ غَديرِ خُمٍّ لَمّا أخَذَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ فَقالَ : أ لَستُ وَلِىَّ المُؤمِنينَ ؟ قالوا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : بَخٍ بَخٍ لَکَ يَابنَ أبى طالِبٍ ، أصبَحتَ مَولاىَ ومَولى کُلِّ مُسلِمٍ . فَأنزَلَ اللّهُ : «اَلْيَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِينَکُمْ» . (2)

النور المشتعل عن أبى سعيد الخدرى :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله دَعَا النّاسَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام فى غَديرِ خُمٍّ ، وأمَرَ بِما تَحتَ الشَّجَرِ مِنَ الشَّوکِ فَقُمَّ (3) ، وذلِکَ يَومُ الخَميسِ ، فَدَعا عَلِيّا فَأخَذَ بِضَبعَيهِ (4) فَرَفَعَهُما حَتّى نَظَرَ النّاسُ إلى بَياضِ إبطَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ لَم يَتَفَرَّقوا حَتّى نَزَلَت هذِهِ الآيَهُ : «اَلْيَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِينَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْکُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَکُمُ الْاِءسْلَمَ دِينًا» . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اللّهُ أکبَرُ عَلى إکمالِ الدّينِ ، وإتمامِ النِّعمَهِ ، ورِضَى الرَّبِّ بِرِسالَتى ، وبِالوِلايَهِ لِعَلِىٍّ عليه السلام مِن بَعدى . ثُمَّ قالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . (5)

.

1- .المائده : 67 .

2- .تاريخ بغداد: ج 8 ص290 الرقم 4392،تاريخ دمشق: ج42 ص233 و234، المناقب لابن المغازلى: ص19 ح24 وفيه «أولى بالمؤمنين من أنفسهم» بدل «ولىّ المؤمنين» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 350 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 203 ح 213 ؛ الأمالى للصدوق : ص 50 ح 2 ، الأمالى للشجرى : ج 1 ص 42 ، روضه الواعظين : ص 384 وفيهما «أولى بالمؤمنين» بدل «ولىّ المؤمنين» .

3- .قَمَّ الشىءَ : کَنَسَهُ (لسان العرب : ج 12 ص 493 «قمم») .

4- .أخذَ بِضَبْعَيه : أى بعَضُديه (لسان العرب : ج 8 ص 216 «ضبع») .

5- .النور المشتعل : ص 56 ح 4 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج1 ص 47 ؛ الطرائف : ص 146 ح 221 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 118 ح 66 و ص 137 ح 76 ، خصائص الوحى المبين : ص 61 ح 27 .

«ای پیامبر ! آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن که اگر نکنی ، پیامش را نرسانده ای؛ و خدا تو را از [گزند]مردم، نگاه می دارد. آری ! خدا گروه کافران را هدایت نمی کند» .

حدیثتاریخ بغداد به نقل از ابو هریره : هر کس روز هجدهم ذی حجّه را روزه بگیرد، برای وی روزه شصت ماه نوشته می شود و آن، روز غدیر خم است که پیامبر صلی الله علیه و آله ، دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود : «آیا من ولیّ مؤمنان نیستم؟». گفتند : چرا، ای پیامبر خدا ! فرمود : «هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست». عمر بن خطاب گفت : آفرین بر تو، ای پسر ابو طالب ! مولای من و همه مسلمانان شدی. پس خداوند، آیه «امروز دین شما را برایتان کامل و ...» را فرو فرستاد.

النور المشتعل به نقل از ابو سعید خُدری : پیامبر صلی الله علیه و آله ، مردم را در غدیر خم به علی علیه السلام فرا خواند و دستور داد هر چه خار و خاشاک در زیر درخت بود، بکَنند، و این کار، در روز پنج شنبه بود. علی علیه السلام را فرا خوانْد و بازوانش را گرفت و بلند کرد، به گونه ای که مردم، سفیدی زیر بغل های پیامبر خدا را دیدند. آن گاه از آن جا پراکنده نشدند تا آن که آیه «امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم» ، نازل شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «اللّه اکبر بر کامل شدن دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به پیامبری من و به ولایت علی علیه السلام پس از من !». آن گاه فرمود : «هر آن که من مولای اویم، این علی مولای اوست. پروردگارا ! دوستدارِ او را دوست بدار و دشمنِ او را دشمن باش. یاری دهنده او را یاری کن و خوار کننده او را خوار بدار».

.

تاریخ دمشق عن أبی سعید الخدری :نَزَلَت هذِهِ الآیَهُ : «یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ غَدیرِ خُمٍّ فی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ . (1)

راجع : ج 2 ص 216 (حدیث الغدیر) .

1 / 17مَوَدَّتُهُ مِنَ الرَّحمنِالکتاب«إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا » . (2)

الحدیثالدرّ المنثور عن البرّاء :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ : قُل : اللّهُمَّ اجعَل لی عِندَکَ عَهدا ، وَاجعَل لی عِندَکَ وُدّا ، وَاجعَل لی فی صُدورِ المُؤمِنینَ مَوَدَّهً . فَأنزَلَ اللّهُ تَعالی : «إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» . قالَ : فَنَزَلَت فی عَلِیٍّ علیه السلام . (3)

.

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 237 ، أسباب نزول القرآن : ص 204 ح 403 ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 250 ح 244 ولیس فیه «یوم غدیر خمّ» .
2- .مریم : 96 .
3- .الدرّ المنثور : ج 5 ص 544 نقلاً عن ابن مردویه والدیلمی ، المناقب لابن المغازلی : ص 327 ح 374 ، الکشّاف : ج 2 ص 425 ، تفسیر القرطبی : ج 11 ص 161 ، تذکره الخواصّ : ص 17 والثلاثه الأخیره نحوه ؛ تفسیر فرات : ص 252 ح 342 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 93 نحوه .

1 / 17 مهر او از سوی خدای رحمان است

تاریخ دمشق به نقل از ابو سعید خُدری : آیه «[ای پیامبر !] آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن» ، در روز غدیر خم، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام بر پیامبر خدا فرو فرستاده شد.

ر . ک : ج 2 ص 217 (حدیث غدیر) .

1 / 17مهر او از سوی خدای رحمان استقرآن«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان ، محبّتی [در دل ها]قرار می دهد» .

حدیثالدرّ المنثور به نقل از برّاء : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «بگو : پروردگارا ! برای من در نزد خویش، پیمانی قرار ده، و برای من در پیش خود، محبّتی قرار ده، و برای من در دل مؤمنان، مِهری قرار ده». پس خداوند، آیه «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبّتی [در دل ها]قرار می دهد» را فرو فرستاد. [براء گفت :] این آیه، درباره علی علیه السلام نازل شده است.

.

الإمام الباقر عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ،أ لا اُعَلِّمُکَ؟ قُل : اللّهُمَّ اجعَل لى عِندَکَ عَهدا ، وَاجعَل لى عِندَکَ وُدّا . فَنَزَلَت هذِهِ الآيَهُ : «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» . (1)

الإمام الصادق عليه السلام فِى الآيَهِ الكَريمَهِ : كانَ سَبَبُ نُزولِ هذِهِ الآيَهِ : أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام كانَ جالِسا بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ لَهُ : قُل يا عَلِىُّ : اللّهُمَّ اجعَل لى فى قُلوبِ المُؤمِنينَ وُدّا ، فَأَنزَلَ اللّهُ : «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» . (2)

عنه عليه السلام :دَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى آخِرِ صَلاتِهِ رافِعا بِها صَوتَهُ يُسمِعُ النّاسَ يَقولُ : اللّهُمَّ هَب لِعَلِىٍّ المَوَدَّهَ فى صُدورِ المُؤمِنينَ ، وَالهَيبَهَ وَالعَظَمَهَ فى صُدورِ المُنافِقينَ ، فَأَنزَلَ اللّهُ : «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» . (3)

عنه عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» : وِلايَهُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام هِىَ الوُدُّ الَّذى قالَ اللّهُ تَعالى . (4)

.

1- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 469 ح 497 عن جابر ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 194 ح 119 عن جابر بن يزيد ، شرح الأخبار : ج 1 ص 158 ح 107 نحوه .
2- .تفسير القمّى : ج 2 ص 56 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 354 ح 4 .
3- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 142 ح 11 عن عمّار بن سويد ، بحار الأنوار : ج 36 ص 100 ح 44 .
4- .الكافى : ج 1 ص 431 ح 90 ، تفسير القمّى : ج 2 ص 57 كلاهما عن أبى بصير ، بحار الأنوار : ج 24 ص 333 ح 58 .

امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «ای علی! آموزشت ندهم؟ بگو : پروردگارا ! در نزد خویش برایم پیمانی قرار ده و در پیش خود برایم محبّتی قرار ده». پس این آیه فرو فرستاده شد : «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبّتی [در دل ها]قرار می دهد» .

امام صادق علیه السلام درباره این آیه : سبب فرو فرستادن این آیه این بود که امیرمؤمنان،در برابر پیامبر خدا نشسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود : « ای علی ! بگو : پروردگارا ! در دل مؤمنان برای من محبّتی قرار بده». پس خداوند، این آیه را فرو فرستاد : «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبّتی [در دل ها]قرار می دهد» .

امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا در پایان نمازش با صدای بلند ، به گونه ای که به گوش مردم برسد ، برای امیر مؤمنان دعا کرد و فرمود : «پروردگارا ! برای علی علیه السلام در دل مؤمنان محبّتی و در دل منافقان ، هیبت و عظمتی قرار ده». پس خداوند، این آیه را فرو فرستاد : «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبّتی [در دل ها]قرار می دهد» .

امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند متعال : «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبّتی [در دل ها]قرار می دهد» : محبّتی که خداوند فرموده، ولایت امیر مؤمنان است.

.

المعجم الأوسط عن ابن عبّاس :نَزَلَت فى عَلِیٍّ : «إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» . قالَ : مَحَبَّةً فى قُلوبِ المُؤمِنینَ . (1)

الإمام علىّ علیه السلام :لَقِیَنى رَجُلٌ فَقالَ : یا أبَا الحَسَنِ ، أما وَاللّهِ إنّى لَاُحِبُّکَ فِى اللّهِ ، فَرَجَعتُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله علیه و آله فَأخبَرتُهُ بِقَولِ الرَّجُلِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : لَعَلَّکَ یا عَلِیُّ اصطَنَعتَ إلَیهِ مَعروفا ، فَقُلتُ : وَاللّهِ ، مَا اصطَنَعتُ إلَیهِ مَعروفا ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : الحَمدُ للّهِ الَّذى جَعَلَ قُلوبَ المُؤمِنینَ تَتوقُ (2) إلَیکَ بِالمَوَدَّهِ . فَنَزَلَ قَولُهُ تَعالى : «إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» . (3)

تذکره الخواصّ عن ابن عبّاس فى قُولِهِ تَعالى : «إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» : هذَا الوُدُّ جَعَلَهُ اللّهُ لِعَلِیٍّ فى قُلوبِ المُؤمِنینَ . (4)

راجع : بحار الأنوار : ج 35 ص 183 436. شواهد التنزیل : ج 1 ص 464 477.

.

1- .المعجم الأوسط : ج 5 ص 348 ح 5516 ، المعجم الکبیر : ج 12 ص 96 ح 12655 ، النور المشتعل : ص 130 ح 34 ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 471 ح 500 ؛ تفسیر فرات : ص 248 ح 335 ، خصائص الوحى المبین : ص 107 ح 75 .
2- .التَّوق : هو الشوقُ إلى الشىء والنزوعُ إلیه (لسان العرب : ج 10 ص 33 «توق») .
3- .المناقب للخوارزمى : ص 278 ح 269 عن زیدٍ بن علىّ عن آبائه علیهم السلام ؛ بحار الأنوار : ج 35 ص 355 ح 5 نقلاً عن المناقب لابن شهر آشوب عن زید بن علىّ .
4- .تذکره الخواصّ : ص 16 ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 312 .

المعجم الأوسط به نقل از ابن عبّاس : آیه «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبّتی [در دل ها] قرار می دهد» ، درباره علی علیه السلام نازل شده است و منظور، محبّت در دل مؤمنان است.

امام علی علیه السلام :مردی مرا دید و گفت : ای ابوالحسن ! سوگند به خدا که برای خدا تو را دوست می دارم. نزد پیامبر خدا برگشتم و از سخن آن مرد، وی را آگاه کردم. پیامبر خدا فرمود : «ای علی! شاید کار خیری برای او انجام داده ای؟». گفتم : سوگند به خدا ، کار خیری برای او انجام نداده ام. پیامبر خدا فرمود : «سپاس، خدایی را که دل مؤمنان را به گونه ای قرار داده که به تو دوستی می ورزند». پس این کلام الهی نازل شد : «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبّتی [در دل ها]قرار می دهد» .

تذکره الخواص به نقل از ابن عبّاس، درباره آیه : «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبّتی [در دل ها]قرار می دهد» : این محبّت را خداوند برای علی بن ابی طالب علیه السلام در دل مؤمنان قرار داده است.

ر . ک : ج 12 ص 173 (مهرورزی به امام علی) .

.

ص: 574

. .

ص: 575

فهرست تفصیلی .

ص: 576

. .

ص: 577

. .

ص: 578

. .

ص: 579

. .

ص: 580

. .

جلد 8

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل الثانی: علیّ عن لسان النبیّ«ما عَرَفَکَ یا عَلِیُّ حَقَّ مَعرِفَتِکَ إلَا اللّهُ وأتَا» . ما توفّر علیه هذا الفصل هو کلمات عظیمه ، وقمم سامقه ، ومدائح لا نظیر لها صدرت عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله بشأن علیّ علیه السلام . وفی البدء نری من الضروری أن نذکر عددا من النقاط حیال أبعاد شخصیّه الإمام علیّ علیه السلام ، والموقع الذی یحظی به هذا الإمام العظیم بنظر النبیّ صلی الله علیه و آله وما لَه من مکانه من خلال تعالیم الدین نفسه . هذه النقاط هی :

1 سعه حدیث النبیّ صلی الله علیه و آله حیال علیّ علیه السلامتُؤلّف کلمات رسول اللّه صلی الله علیه و آله الوضّاءه الشطرَ الأعظم ممّا ذکرناه فی فصول هذا الکتاب من معالم عن علیّ علیه السلام ، وممّا توفّرنا علی بیانه من أبعاد شخصیّه هذا العظیم . علی هذا الضوء راح الکلام النبوی یشعّ فی أرجاء تمام صفحات هذا الکتاب . وما نسجّله هنا باختصار ما هو إلّا نقاط بارزه ، وتجلّیات مشرقه من کلام النبیّ العظیم ، ممّا لم یأتِ ذکره فی الفصول الاُخر أو لم یرد بتفصیل .

.

فصل دوم : علی از زبان پیامبر

جایگاه امام در سخن پیامبر

1 . گستردگی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام

فصل دوم : علی از زبان پیامبرجایگاه امام در سخن پیامبر ای علی! تو را جز خدا و من ، کسی به درستی نشناخته است. (1) آنچه در این فصل آمده است، کلمات شکوهمند ، ارج گزاری های والا و ستایش های بی بدیل پیامبر خداست از علی علیه السلام . درباره ابعاد شخصیت مولا علیه السلام وجایگاه آن پیشوای بزرگ در نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وآموزه های دین ، یادکرد نکته هایی را ضروری می دانیم :

1 . گستردگی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلامبخش عمده ای از آنچه در فصول این کتاب ، در چهره نمایی از علی علیه السلام وتبیین ابعاد شخصیت آن بزرگوار آمده ، گفته های نورانی پیامبر خداست . بدین سان، سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در تمامت صفحات این کتاب، چهره نموده است و اکنون آنچه در این جا ، به اختصار ، گزارش می کنیم ، نکات برجسته تر وجلوه های درخشان تری از گفتار آن بزرگوار است که در فصول دیگر نیامده است ویا به این تفصیل، گزارش نشده است.

.

1- .ر . ک : ص 253 (جز خدا و من ، کسی او را نشناخت) .

2 علىٌّ عليه السلام السرّ المكتوملشخصيّه أمير المؤمنين أبعاد مجهوله واسعه ، ومن ثمّ فقد اعترف الكثيرون على امتداد التاريخ بعجزهم عن الارتقاء إلى مكامن تلک الشخصيّه التى لا نظير لها فى تاريخ الإسلام . بيدَ أنّ هذه الحقيقه تجلّت على أسمى وجه وأتمّه فى كلام النبىّ صلى الله عليه و آله . قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : «ما عَرَفَکَ يا عَلِىُّ حَقَّ مَعرِفَتِکَ إلّا اللّهُ وأنَا» . لكن ما قدر ما أظهره النبىّ من تلک المعرفه ؟ وكم كان يطيق المجتمع من تلک الحقائق ؟ وكيف تعاملت الاُمّه مع ما أبداه رسول اللّه صلى الله عليه و آله وأظهره ؟! قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : «لَولا أن يَقولَ فيکَ الغالونَ مِن اُمَّتى ما قالَتِ النَّصارى فى عيسَى بنِ مَريَمَ ؛ لَقُلتُ فيکَ قَولاً لا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ النّاسِ إلّا أخَذُوا التُّرابَ مِن تَحتِ قَدَمَيکَ يَستَشفونَ بِهِ» . أجل ؛ إنّ الاُمّه لا تطيق سطوع حقيقه شخصيّتک ، ولا تتحمّل ظهور فضائلک ومناقبک كما هى ، وليس للآذان قدره على الإصغاء إليها ، ولا للنفوس قابليّه الانغمار بها والارتواء من نميرها . مع ذلک كلّه ، تبقى أجمل الصيغ عن شخصيّه أمير المؤمنين وأسماها ، وأنطق الأوصاف وأبلغها وأثراها دلالةً فيما جاء ؛ هى تلک التى نجدها فى كلام النبىّ المصطفى صلى الله عليه و آله . بيد أنّ السؤال : هل يعبّر ما احتوته صفحات الآثار المكتوبه من الكلمات المحمّديّه حيال الإمام عن جميع ما كان ، أم إنّ كثيرا من تلک الحقائق بقى رهين الصدور خشيه الأذى وخوف التبعات ، ثم دُفن مع أهله واندثر مع أصحابه ؟ لسنا نريد فى هذه المقدّمه أن نُزيح الستار عن هذا المشهد من التاريخ الملىء بالغصص ، لكنّنا نؤكّد أنّ ما بقى هو غيض من فيض ، وما وصل إلينا محض اُمثولات من حقائق ما برحت ثاويةً فى صدر التاريخ ، غائرةً فى أحشائه ، ومُجرّد أحاديث قصار من كلام سامق طويل لم يُبَح به . عجبا واللّه ! إنّ اُولئک الذين لم يطيقوا أشعّه الشمس ، لم يرضَوا بهذا القليل ولم يتحمّلوه ؛ إذ سرعان ما أصدروا حكمهم عليه ب «الوضع» عنادا من عند أنفسهم ، وجنوحا عن الحقّ ، ومعاداةً للفضيله ، ثمّ ما لبثوا أن سعَوا بذريعه «الوضع» إلى إبعاد هذا القليل عن ساحه الثقافه ومضمار الفكر ، وحذفه من صفحات أذهان الناس . أما فى المواضع التى استعصت فيها تلک الفضائل على التكذيب بما لها من قوّه ومن تلألؤ ساطع ، فقد بادر اُولئک إلى التحريف المعنوى ، وتوسّلوا بتوجيهات غير منطقيّه وبجهود عقيمه ، علّهم ينالونَ بها شيئا من تشعشع أنوار الحقّ ، ويقلّلونَ من امتداده . وفى هذا المضمار نسجّل بأسف : ما أكثر الكتابات التى اُهملت بسبب هذه الهجمات الثقافيّه ، وما أكثر ما ضاع !

2 . علی علیه السلام ، راز ناشناخته

2 . علی علیه السلام ، راز ناشناختهشخصیت مولا علیه السلام ابعادی ناپیدا کرانه دارد . کسانِ بسیاری در درازنای تاریخ، از دست نایافتگی به ابعاد شخصیت آن چهره بی بدیل تاریخ اسلام سخن گفته اند . امّا این حقیقت ، درخشان تر از هر جایی در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله چهره بسته است . پیامبر خدا فرمود : ای علی! جز خدا و من، کسی تو را به درستی نشناخته است . امّا پیامبر خدا چه اندازه از آن شناخت را مطرح ساخت ، و جامعه چه مقدار از آن حقایق را برتابید ، و با آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله گفت ، چه سان رویاروی شد؟! پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : اگر ترس این نبود که غالیانِ امّت من آنچه را که مسیحیان درباره عیسی بن مریم گفتند، درباره تو بگویند، سخنی می گفتم که به هیچ جمعی گذر نمی کردی ، جز آن که خاک زیر پایت را برای شفا برمی داشتند . (1) این یعنی که جامعه ، چهره نمایی حقیقی از تو و بر نمودن فضایل ومناقب تو را بدان گونه که هست بر نمی تابد و گوش ها قدرت شنوایی و جان ها توان نیوشیدن آن را ندارند . با این همه، زیباترین ، شکوهمندترین و گویاترین وصف ها ، ارج گزاری ها و بزرگداری ها از شخصیت علی علیه السلام را به همان جهت که آمد ، در کلام پیامبر خدا می یابیم. امّا آنچه اینک از کلام پیامبر خدا بر گستره صفحات آثار مکتوب درباره علی علیه السلام نقش بسته است، آیا تمامت آن چیزی است که بوده است ؟ و یا بسیاری از آن حقایق ، از ترس پیامدهای گزارش آنها ، بر سینه ها ماند وهمراهِ دارندگان آنها مدفون شد ؟ اکنون و در این مقدمه از این «قصّه آکنده از غصه» تاریخ، پرده بر نمی گیریم ؛ ولی تأکید می کنیم که آنچه مانده است، اندکی است از بسیار ، نمونه هایی است از حقایق نهفته در سینه تاریخ و گفتنی هایی است خُرد از ناگفته های بَسْ کلان و ... و شگفتا که آنان که پرتوافکنیِ آفتاب را بر نمی تابند ، درباره برخی از همین اندک نیز از سَرِ عناد و حق پوشی و فضیلت ستیزی ، حکم «جعل» صادر کرده اند وکوشیده اند با مُهر «وضع»، آن همه را از صحنه فرهنگ و صفحه ذهن انسان ها به دور کنند ، و گاه چون تلألؤ خیره کننده فضایل ، جلوی تکذیب را گرفته است ، با توجیه هایی غیر منطقی و تلاش هایی سِتَرْون ، به تحریف معنوی دست یازیده اند تا مگر اندکی از گسترش تابش انوار حق بکاهند ، و آسف انگیز است که بگویم چه بسا نگاشته هایی ، در این هجوم های فرهنگی ، مهجور گشت و تباه شد !

.

1- .ص 253 (جز خدا و من ، کسی او را نشناخت) .

3 كلام النبىّ صلى الله عليه و آله نافذه لمعرفه علىّ عليه السلامعلىٌّ سرّ الوجود المكتوم ؛ وهل ثَمَّ سبيل إلى اكتناه هذا السرّ وفتح مغاليقه سوى الاستمداد من أعلم شخصيّه فى الوجود وأدراها بالسرّ ؟ إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله لأعرف الوجود بالسرّ ، وهو إلى ذلک مُعلّم الإمام عليه السلام ومُربّيه ، وقد كان الإمام عليه السلام تلميذه ورفيق دربه وقرينه . لقد أخذ رسول اللّه صلى الله عليه و آله عليّا وضمّه إليه صغيرا ، ثمّ تمتم بنداء الوحى فى ثنايا روحه وجوانبها ، فطفقت أعماق وجود علىّ تفوح بشذى عطر التعاليم الإلهيّه وتنضح بنداها . وهكذا كان علىٌّ ماثلاً أمامه بكلّ وجوده كالمرآه الصافيه . وعندما كان النبىّ يتحدّث عنه فإنّما يتحدّث بمثل هذه النظره ومن خلالها . ولک أن تتأمّل هذا الوصف العلوى الأخّاذ الناطق ، فى بيان الصله فيما بينهما صلوات اللّه وسلامه عليهما ؛ إذ يقول أمير المؤمنين : وَضَعَنى فى حِجرِهِ وأنَا وَلَدٌ ، يَضُمُّنى إلى صَدرِهِ ، ويَكنُفُنى فِى فِراشِهِ ، ويُمِسُّنى جَسَدَهُ ، ويُشِمُّنى عَرفَهُ ، وكانَ يَمضَغُ الشَّىءَ ثُمَّ يُلقِمُنيهِ ، وما وَجَدَ لى كَذبَةً فى قَولٍ ، ولا خَطلَةً فى فِعلٍ ، ولَقَد قَرَنَ اللّهُ بِهِ صلى الله عليه و آله مِن لَدُن أن كانَ فَطيما أعظَمَ مَلَكٍ مِن مَلائِكَتِهِ يَسلُکُ بِهِ طَريقَ المَكارِمِ ، ومَحاسِنَ أخلاقِ العالَمِ ، لَيلَهُ ونَهارَهُ . ولَقَد كُنتُ أتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصيلِ أثَرَ اُمِّهِ ، يَرفَعُ لى فى كُلِّ يَومٍ مِن أخلاقِهِ عَلَما ، ويَأمُرُنى بِالِاقتِداءِ بِهِ . ولَقَد كانَ يُجاوِرُ فى كُلِّ سَنَهٍ بِحِراءَ فَأراهُ ولا يَراهُ غَيرى . ولَم يَجمَع بَيتٌ واحِدٌ يَومَئِذٍ فِى الإِسلامِ غَيرَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخَديجَهَ وأنَا ثالِثُهُما . أرى نورَ الوَحىِ وَالرِّسالَهِ ، وأشُمُّ ريحَ النُّبُوَّهِ . ولَقَد سَمِعتُ رَنَّهَ الشَّيطانِ حينَ نَزَلَ الوَحىُ عَلَيهِ صلى الله عليه و آله ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ما هذِهِ الرَّنَّهُ ؟ فَقالَ : هذَا الشَّيطانُ قَد أيِسَ مِن عِبادَتِهِ ، إنَّکَ تَسمَعُ ما أسمَعُ ، وتَرى ما أرى ، إلّا أنَّکَ لَستَ بِنَبِىٍّ ، ولكِنَّکَ لَوَزيرٌ وإنَّکَ لَعَلى خَيرٍ . (1) إنّ رسول اللّه عليه السلام موصول بمصدر الوحى ومنبثق الإلهام ، ومن ثَمَّ فما يقوله هو انعكاس لتجلّيات ربّانيّه ، وتجلٍّ لحقائق الوحى ، وهو تبلور لكلام اللّه سبحانه . فعندما يتحدّث النبىّ عن علىّ فكأنّ الذى يتحدّث عنه هو اللّه جلّ جلاله ، وهو سبحانه الذى يكشف الستر والأسرار ، ويزيح الحُجب عن الشخصيّه السامقه لإمام الإنسانيّه . وحيثُ نطلّ على المشهد من زاويه اُخرى ؛ فإنّ عليّا هو نظير رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، وهو مثيله . وعلى ضوء الكلام الالهى الساطع : «وَأنفُسَنَا وَأنفُسَكُمْ» فإنّ عليّا عليه السلام هو نفس رسول اللّه صلى الله عليه و آله له جميع ما للنبىّ الأقدس من مقامات ظاهريّه وباطنيّه ما خلا النبوّه . فعندما يتحدّث رسول اللّه صلى الله عليه و آله عن الإمام أمير

المؤمنين ويكشف عن مؤهّلاته وما يحظى به من جداره ، إنّما يضع فى الحقيقه امتداده الوجودى بين يدى الآخرين ، ويعرض نظيره ويعرّف به من أجل الأهداف السياسيّه والاجتماعيّه العاليه للأُمّه الإسلاميّه ، ويقدّم إلى الناس كافّه أفضل شخصيّه وأسماها نشأت فى ظِلال الأنوار الإلهيّه الساطعه .

.

1- .راجع : ص 266 (القرابه القريبه) .

3 . کلام پیامبر صلی الله علیه و آله ، روزنه ای برای شناخت مولا

3 . کلام پیامبر صلی الله علیه و آله ، روزنه ای برای شناخت مولاعلی علیه السلام راز ناشناخته هستی است . و آیا برای گشودن چهره این راز، راهی جز یاری گرفتن از «داناترین و رازْ آگاه ترین» چهره هستی وجود دارد؟ ! پیامبر صلی الله علیه و آله از سویی رازْ آشناترین چهره هستی است و از سوی دیگر ، معلّم ، مربّی و همگام و همراه مولا . پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از خُردسالی بر دامن گرفته و پیام ربّانی وحی را در زوایای جانش زمزمه کرده واعماق وجود او را با عطر آموزه های الهی ، عطرآگین ساخته و بدین سان، همه وجود او را چون آینه ای شفّاف، پیش روی دارد و چون از او می گوید، از چنین نگاهی می گوید . به این توصیف زیبا وگویای علی علیه السلام درباره پیوند خود با پیامبر صلی الله علیه و آله بنگرید : در زمانی که خردسال بودم،مرا در آغوشش می نشانْد ، به سینه اش می فشرْد ، در رخت خوابش می خوابانْد ، تنش را به تنم می سایید،بوی بدنش را به مشامم می رساند و خوراکی را می جوید و در دهانم می گذاشت . نه در سخن گفتن، دروغی از من شنید و نه در کردارم لغزشی یافت . [محمد صلی الله علیه و آله]از دورانی که از شیر گرفته شد ، خداوند متعال ، بزرگ ترین فرشته از فرشتگانش را همراهش کرد تا شب و روز به راه بزرگواری ها و خوی های نیکوی جهان ، رهنمونش کرد و من همچون بچّه شتری که پا در جا پای مادرش می نهد ، دنبالش می رفتم . در هر روز، نشانی از اخلاقش را فرا رویم برمی افراشت و به من دستور می داد تا از آن پیروی کنم . هر سال در حِرا سُکنا می گزید و من وی را می دیدم و جز من ، کسی او را نمی دید . در آن روزها ، اسلام ، جز به خانه پیامبر خدا که وی و خدیجه در آن بودند و من سومین آنها بودم ، وارد نشده بود . من نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوّت را می بوییدم و هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد ، ناله شیطان را شنیدم و گفتم : ای پیامبر خدا ! این ناله چیست؟ فرمود : «این شیطان است که از پرستیده شدن ، ناامید گشته است . آنچه را که من می شنوم ، تو می شنوی ، و آنچه را که می بینم ، می بینی ؛ جز آن که تو پیامبر نیستی ؛ امّا تو وزیری و تو بر مسیر خیری». (1) از سوی دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله به منبع وحی و الهام، اتّصال دارد و آنچه می گوید، بازتاب جلوه های ربّانی است و انعکاس حقایق وحیانی ، وتبلور کلام سبحانی . پس چون از علی علیه السلام سخن می گوید ، چنان است که گویا خداوند سبحان ، از

علی می گوید و از منزلت والای او پرده می گیرد ، ورازها و رمزهای شخصیت والای آن پیشوای انسانیت را می گشاید. از نگاهی دیگر ، علی علیه السلام همبر وهمتای پیامبر صلی الله علیه و آله است و بر اساس کلام بلند الهی : «جان هایمان و جان هایتان»، علی علیه السلام جان پیامبر صلی الله علیه و آله است و دارنده تمام مقامات ظاهری وباطنی ایشان ، بجز نبوت. وچون پیامبر صلی الله علیه و آله از علی سخن می گوید ، واز شایستگی های او پرده بر می گیرد ، به واقع ، امتداد وجودی خود را در پیش دیدها می نهد و همتای خود را برای اهداف بلند ودراز مدّت سیاسی ، اجتماعی و ... امّت اسلامی می شناسانَد و بهترین وبرترین وارجمندترین چهره رشد یافته در تربیت اسلام و بالیده در پرتو انوار الهی را به مردمان معرّفی می کند.

.

1- .ر . ک : ص 267 (خویشاوندی نزدیک) .

ص: 12

. .

ص: 13

. .

4 تصنيفُ كلام النبىّ صلى الله عليه و آله حيال علىّ عليه السلامقبل أن نبادر إلى تصنيف كلام النبىّ الأعظم صلى الله عليه و آله حيال الإمام علىّ بن أبى طالب ، ونستخلصه من خلال عناوين نأتى بها فى إطار نظره سريعه عامّه ، ينبغى أن نعترف أنّ الاستخلاص الدقيق والتصنيف الكامل التامّ لما قاله النبىّ فى علىّ لهو عمل عظيم شاقّ ، وهو بلا شک يتطلّب مجالاً أوسع من الفرصه المتاحه لنا فى مقدّمه هذا الفصل . بيد أنّنا مع ذلک نسعى من خلال الإفاده من روايات هذا الفصل وما جاء فى الفصول الاُخر ، أن نشقّ طريقا صوب المراد والمقصود ؛ وإن لم يكن بالمستوى اللائق . بهذا الشأن تبرز أمامنا العناوين التاليه :

.

4 . جمع بندی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام

اشاره

4 . جمع بندی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلاماکنون و پیش تر از آن که در نگاهی گذرا و کلّی ودر ذیل عناوینی سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره علی علیه السلام جمع بندی کنیم ، باید اعتراف کنیم که جمع بندی دقیق وکامل آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی گفته است، کاری است کارِستان و بسی دشوار ، و بی گمان، نیازمند مجالی بس فراخ تر از آنچه اکنون و در مقدمه این فصل در اختیار داریم . با این همه می کوشیم تا با بهره گیری از روایات این فصل وآنچه در فصل های دیگر آمده است ، راهی وگرچه نه درخور به سوی مقصد و مقصود ، باز کنیم.

.

أ علیٌّ علیه السلام من حیث الخلق والتکوینیرتبط جزء من کلام رسول اللّه صلی الله علیه و آله عن الإمام علیّ بجوهره الوجودی وکیفیّه خلقه . فمن وجهه نظر النبیّ یعدّ علیّ ورسول اللّه صلوات اللّه وسلامه علیهما شعاع نور واحد ، والاثنان هما تجلٍّ لنور اللّه سبحانه ؛ فلحم علیّ هو لحم النبیّ ، ودمُه دمُه ، وروحُه روحُه ، وباطنُه باطنُه . طینتهما واحده ، وکلاهما من شجرهٍ واحدهٍ ، وسائر الناس من شجرٍ شتّی ومن طِیَنٍ مختلفه . کثیرهٌ هی الروایات التیتشیر إلی هذه الحقیقه الرفیعه فی مصادر الفریقین ، قد جاء بعضها فی أوائل هذا الفصل بعبارات مختلفه مبیّنه لحقیقه واحده ناصعه .

ب علیٌّ علیه السلام من حیث الاُسرهعلیٌّ علیه السلام هو ابن عمّ النبیّ صلی الله علیه و آله وصهره ووالد ریحانتیه . بیدَ أنّ الأسمی من ذلک کلّه أنّ علیّا هو الشخصیّه السامقه فی أهل البیت التی تحظی بمکانهٍ مرموقهٍ ، وأحد «أصحاب الکساء» و «الخمسه الطیّبین» الذین نزلت بحقّهم آیه التطهیر وهی تهبهم أرفع فضیله وأسماها . فضلاً عن ذلک ، أنّ النبیّ کان یری أنّ دوام نسله ینحدر من صلب علیّ الطاهر ، وهو صلی الله علیه و آله یقول : «إنَّ اللّهَ تَعالی جَعَلَ ذُرِّیَّهَ کُلِّ نَبِیٍّ مِن صُلبِهِ ، وإنَّ اللّهَ تَعالی جَعَلَ ذُرِّیَّتی مِن صُلبِ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ» . وبخلود نسل النبیّ فی ذریّه علیّ سجّل رسول اللّه صلی الله علیه و آله للإمام أبی الریحانتین الحسن والحسین وبحکمٍ إلهی ناصع ، أرفع خصوصیّه له وأرقی فضیله .

ج علیٌّ علیه السلام من حیث العلمیُعدّ علیّ علیه السلام بنظر رسول اللّه صلی الله علیه و آله أعلم الاُمّه وأکثرها بصیره . لقد قدّم النبیّ علیّا خازنا لعلمه والمؤتمن علیه ، ووارثه وحافظ أسراره ومعدن تمام علمه ، وتحدّث عنه بوصفه الإنسان الذی یحظی من جمیع علم البشریّه بتسعه أعشاره . ثمّ أکّد الحقیقه التی تفید أنّ الطریق إلی بلوغ اُفق العلم النبوی وساحه المعارف المحمّدیّه إنّما یکمن فقط فی سلوک جانب علیّ . فعلیٌّ علی درایه بجمیع ما فی الکتب السماویّه وما تحویه من أحکام وتعالیم ؛ درایته بالقرآن وتعالیمه وأحکامه . وعلیّ الأعلم بحقائق القرآن ، والأکثر إحاطه من الجمیع بدقائقه ، بحیث لم یکن علی وجه الأرض وعلی امتداد الزمان غیره یقول : «سَلونی قَبلَ أن تَفقِدونی» . وهذا ابن عبّاس تراه قد غضب ممّن قارن علمه بعلمِ علیٍّ ، وقال فی جوابه : «عِلمی مِن عِلمِ عَلِیٍّ ، وعِلمُ أصحابِ مُحَمَّدٍ کُلِّهِم فی عِلمِ عَلِیٍّ کَالقَطرَهِ الواحِدَهِ فی سَبعَهِ أبحُرٍ» .

الف علی علیه السلام از نظر آفرینش

ب علی علیه السلام از نظر خانوادگی

ج علی علیه السلام از نظر علمی

الف علی علیه السلام از نظر آفرینشبخشی از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام ، مرتبط است با گوهر وجود آن حضرت و چگونگی آفرینش او . از منظر پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و پیامبر خدا ، پرتو یک نورند ، و هر دو جلوه ای از نور خداوند متعال . گوشت علی ، گوشت محمّد صلی الله علیه و آله و خونش خون او و روحش روح او و باطنش باطن اوست . طینت آن دو بزرگوار، همگون است و هر دو از یک درخت بارورند و دیگران از ریشه های گونه گون و از طینت های مختلف . روایاتِ نشان دهنده این حقیقت ارجمند در منابع فریقین، بسی گسترده است که بخش هایی از آنها با عبارات گونا گون وبیان کننده حقیقتی واحد و راستین ، در آغاز این فصل، گزارش شده است .

ب علی علیه السلام از نظر خانوادگیعلی علیه السلام پسر عمو ، داماد و پدر دو «دسته گلِ» پیامبر صلی الله علیه و آله است.فراتر از اینها، علی علیه السلام چهره برجسته و ویژه اهل بیت و یکی از «اصحاب کسا» و «پنج تن پاک» است که آیه تطهیر درباره آنها نازل شد وبرترین و والاترین فضیلت ها را برای آنان رقم زد . افزون بر این ، پیامبر صلی الله علیه و آله تداوم نسل خود را در صُلب مطهّر علی علیه السلام می دید و می فرمود : خداوند، نسل هر پیامبری را از پشت خود او قرار داده است ؛ ولی نسل مرا در صُلب علی بن ابی طالبْ مقرّر نموده است. بدین سان، پیامبر صلی الله علیه و آله با رقم زدن جاودانگیِ نسل خود در فرزندان علی علیه السلام به حکم الهی ، برترین ویژگی وفضیلت را به علی علیه السلام بخشیده است.

ج علی علیه السلام از نظر علمیاز منظر پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام آگاه ترین ، ژرف ترین وبصیرترین فرد امّت است. پیامبر صلی

الله علیه و آله علی علیه السلام را گنجورِ دانش خویش و وارث معارف و رازدان آگاهی های ناپیدا و کانِ تمامی علوم خود و کسی که نُه دهم از تمامت دانش بشری نزد اوست، معرّفی کرده است و بر این حقیقت، تأکید کرده است که راه وصول به گستره دانش وآگاهی های محمّدی، تنها وتنها از جانب علی علیه السلام است ، و اوست که بر تمام کتاب های آسمانی و آموزه های آنها چونان قرآن و آموزه های آن، آگاه است و در آگاهی به حقایق و ژرفنای قرآن، برترین و داناترین است. چنین است که علی در گستره زمین ودرازنای زمان ، تنها کسی است که «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید» را بر زبان آورد ، وابن عبّاس در پاسخ کسی که او را با علی علیه السلام سنجیده بود ، از این سنجش، خشمگین شد وگفت : دانش من نسبت به دانش علی علیه السلام ، و بلکه دانش همه یاران پیامبر نسبت به دانش علی علیه السلام ، چون قطره ای در [برابر] هفت دریاست . (1)

.

1- .ر . ک : ج 10 ص 473 (دانش های امام علی) .

د علیٌّ علیه السلام من حیث العقیدهإنّ مَن ترعرع منذ الصغر فی حضن النبیّ صلی الله علیه و آله ، واختلطت لحظات حیاته وتواشجت بلحظات حیاه النبیّ ، وسمع نداء الوحی الربّانی ولم یلوّث الکفر له روحا قطّ حتی للحظه واحده لخلیقٌ به أن یحتلّ عند رسول اللّه صلی الله علیه و آله تلک المکانه العظیمه . لقد کان علیّ من بین الرجال أوّل من صدع بإیمانه برسول اللّه صلی الله علیه و آله ، وفی الإیمان کان أمیر المؤمنین الذروه فی الشهود القلبی ، وهذا النبیّ یقول فی خطاب نفسه الوضّاءه المنوّره : «إنَّکَ تَسمَعُ ما أسمَعُ وتَری ما أری» . وهو صلی الله علیه و آله الذی یشهد علی استقامته وثبات إیمانه ورسوخه ، بقوله : «الإیمانُ مُخالِطٌ لَحمَکَ ودَمَکَ کَما خالَطَ لَحمی ودَمی» (1) . بهذه الشهادات وغیرها وضع النبیّ ذلک المؤمن النقی فی أرفع ذری الیقین .

.

1- .راجع : ج 9 ص 436 (الإیمان مخالط لحمه ودمه) .

د علی علیه السلام از نظر اعتقادی

د علی علیه السلام از نظر اعتقادیاو که از خُردسالی بر دامن پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و لحظه های زندگانی اش با لحظه های زندگی پیامبر خدا درآمیخت و پیام ربّانی وحی را شنیده ، سزامند است که از منظر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی باشد که «هرگز وحتی یک لحظه جانش به کفر، آلوده نشد» واز میان مردان ، آغازین ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و از چشم انداز ایمان، در ستیغ شهود قلبی قرار گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به این جان منوّر خویش بگوید : تو آنچه را که من می شنوم ، می شنوی و آنچه را که من می بینم ، می بینی . و چونان گواهی بر استواری ، ژرفایی و گستردگی ایمانش بفرماید : ایمان با گوشت و خون تو عجین است ، چنان که با گوشت و خون من عجین است. (1) و بدین سان، آن مؤمن پیراسته جان را در برترین جایگاه باورهای یقینی قرار دهد .

.

1- .ر . ک : ج 9 ص 437 (ایمان با گوشت و خونش عجین شده) .

ه علىٌّ عليه السلام من حيث الأخلاقكان من بين ما أعلنه النبىّ صلى الله عليه و آله فى فلسفه بعثته وهدف رسالته ، هو إتمام «مكارم الأخلاق» . من هذا المنطلق سعى رسول اللّه صلى الله عليه و آله إلى عرض مشروع جديد ، وتربيه إنسان آخر ، وأن يصنع من المؤمنين بمبدئه ومنهجه مُثُلاً عمليّه للنهج الإنسانى ، وقُدوات رفيعه لمكارم الأخلاق . عند هذه النقطه يبرز حكم النبىّ حيال علىّ سامقا موحيا وهو يعدّه الأحسن أخلاقا ، والقمّه فى التحمّل والصبر والاستقامه والتواضع والزهد وسائر مكارم الأخلاق . ومع ذلک كلّه كان الإمام أمير المؤمنين عليه السلام الأصلب فى إجراء حكم الحقّ ، ثابتا لا يتزعزع فى العلم بالأحكام الإلهيّه ، صلبا لا تلين له قناه فى تنفيذ العدل والعداله ، حتى قيل فيه : إنّه «كلمه العدل» والتجسيد الواقعى للعدل والإنصاف .

و علىٌّ عليه السلام فى مضمار العملكثيرهم أصحاب الادّعاءات ، وليسوا قلّه أُولئک الذين يتحدّثون عن الحقّ ويرفعون شعاره ، لكن إذا ما أزفت ساعه العمل ، وراحت عمليّه إحقاق الحقّ تحتاج إلى الجهد والمثابره ، وتتطلّب التضحيه والثبات ، صار أهل الحقّ قلّه وكَثُر الفارّون ! أمّا علىّ فهو فى مضمار العمل أُمثوله لا نظير لها أيضا ، ذلک أنّ اقترانه بالحقّ واتّباعه له ، وثباته إلى جوار القرآن ، أمليا أن يسجّل له رسول اللّه صلى الله عليه و آله غير مرّه معيّته مع القرآن ، ومعيّته مع الحقّ وعدم انفصاله عنهما . فهو أوّل إنسانٍ يقيم الصلاه مع رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، وكان له حضوره الأوفر فى سوح القتال وميادين الجهاد أكثر من أىّ شخص آخر ، ولم يُدبر عن عدوٍّ قطّ ، حتى حَمل على صدره وسام : «لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ولا فَتى إلّا عَلِىٌّ» . ثمّ عدّ النبىّ ضربته يوم الخندق أفضل من أعمال الاُمّه وعباده الثقلين جميعا إلى يوم القيامه . ولک أن ترى فى صفحات هذه المجموعه بعض التجلّيات الوضّاءه للثبات العلوى .

.

ه علی علیه السلام از نظر اخلاقی

و علی علیه السلام در میدان عمل

ه علی علیه السلام از نظر اخلاقیپیامبر صلی الله علیه و آله از جمله چراییِ بعثت وآهنگ رسالتش را «به کمال رساندن مکارم اخلاق» ، عنوان کرد و بدین سان، بر این پایه کوشید تا طرحی دگر افکنَد وانسانی دگر تربیت کند و معتقدان مکتبش را جلوه های عینی منش انسانی و تجسّم های والای مکارم اخلاق بسازد ، و در این میان، داوری پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام که او را نیک خوی ترین ، بردبارترین ، راستگوی ترین ، شکیباترین ، فروتن ترین و دنیا گریزترین و ... دانسته است ، بسی ارجمند و نکته آموز است . با این همه ، علی علیه السلام به هنگام اجرای حکم حق، قاطع ترین و در عمل به فرمان های الهی ، استوارترین و شکست ناپذیرترین ، و در اجرای انصاف و عدالت ، انعطاف ناپذیرترین است تا بدان جا که از او با عناوین: کلمه عدل ، جلوه عینیِ عدالت و تجسّم دادگری ، یاد شده است .

و علی علیه السلام در میدان عملداعیه داران، بسیارند و کسانی که از حقْ سخن بگویند و شعار حق بدهند، نیز فراوان ؛ امّا آن گاه که میدان عمل بگسترد و تحقّق حق ، تلاش و از خودگذشتگی واستوارْ گامی را بجوید ، حق مداران ، اندک می شوند وگریزپایان، بسیار . علی علیه السلام در میدان عمل نیز بی نظیر است. همگامی او با حق و استوارْ گامی او در کنار قرآن و جدایی ناپذیری او از قرآن را پیامبر خدا رقم زده و بارهای بار،گواهی نموده است. او نخستین کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می گزارَد و بیشتر از هر کس در صحنه های نبرد ، حضور می یابد و هرگز از دشمن، روی بر نمی تابد و نشان افتخارِ «شمشیری جز ذوالفقار و جوانْ مردی جز علی نیست» را از آنِ خود می سازد و پیامبر خدا در نبرد سرنوشت ساز خندق، «ضربت» او را ارزشمندتر از اعمال تمامی امّت تا قیامت بر می شمُرَد ، که اندکی از جلوه های زیبای آن را در صفحات این مجموعه می توان دید.

.

ز علیٌّ علیه السلام من حیث السیاسهمن خلال التأمّل بما جاء عن النبیّ حیال علیّ ، بإلقاء الأضواء علی الکیفیّه التی صدر بها ذلک ، ثُمّ بتفحّص الأجواء التی انطلقت فیها تلک الحقائق ، والأرضیّه التی تحرّکت علیها الخطابات النبویّه فیما أعلنت من مناقب ومکرمات علویّه ؛ لا یبقی ثَمَّ شکّ بأنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله کان بصدد بیان الموقع الرفیع لقیاده المستقبل، وتحدید المسار إلی أفضل إنسان یتسنّم هذا الموقع، والمصداق الإلهی الوحید لهذا العنوان . علی هذا الضوء خطّ رسول اللّه للأُمّه والرساله قیاده الغد وسیاسه المستقبل ، بحیث راح یکتب جمیع ما قاله علی هذا الصعید وجها آخر عبر هذه الرؤیه . بیدَ أنّ ما یعنینا التریکز علیه فی هذا المجال ، هو تلک العناوین والأحادیث التی تمسّ هذه الحقیقه عن کثب وتتّصل بها علی نحو أوثق . لقد سجّل رسول اللّه صلی الله علیه و آله للإمام علیّ موقع الأب فی بیان طبیعه صلته بالأُمّه ، وهو یقول : «حَقُّ عَلِیٍّ بن أبی طالِبٍ عَلی هذِهِ الاُمَّهِ کَحَقِّ الوالِدِ عَلی وَلدِهِ» . وها هو ذا النبیّ الأکرم یطلق علی علیّ لقب «سیّد العرب» و «سیّد المسلمین» و «سیّد الدنیا والآخره» ، حیث تکتسب هذه الألقاب إیحاءات خاصّه بلحاظ ما ل «السیاده» من معنی . کما کان من بین ما نَحلَه به من ألقاب اُخر تبعث علی الفخر وصْفه له ب «حجّه اللّه » و «صاحب السرّ» و «الوزیر» و «الوصیّ» و «الخلیفه» . أمّا تعبیره عنه بأنّ حزبه حزب اللّه ، و «عَلِیٌّ مِنّی وأنَا مِنهُ» فیحمل دلالات مکثّفه علی ما نحن فیه ومعانی خاصّه تدلّ علیه ، بالأخصّ قوله : «عَلِیٌّ مِنّی وأنَا مِنهُ» و «لَحمُهُ لَحمی ودَمُهُ دَمی» بلحاظ ما تحمله هذه الألفاظ من مدلولات فی إطار ذلک العصر وثقافته . ثمّ یجیء قول النبیّ : «عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ» (1) و «عَلِیٌّ مَعَ القُرآنِ وَالقُرآنُ مَعَهُ» (2) لیدلّل بوضوح علی أنّ إطاعه علیّ إطاعه للّه وللرسول ، واتّباع للحقّ والقرآن ، وأنّ علیّا «محور» فی القیاده والسیاسه ، وهو «سفینه النجاه» إذا ارتطمت بالأُمّه الأمواج ، وأحاطت بها الحرکات العاتیه ، حیث یقول صلی الله علیه و آله : «مَثَلُ عَلِیٍّ فی هذِهِ الاُمَّهِ کَمَثَلِ الکَعبَهِ» . وقوله صلی الله علیه و آله : «یا عَلِیُّ مَثَلُکَ فی اُمَّتی کَمَثَلِ سَفینَهِ نوحٍ مَن رَکِبَها نَجا ومَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ» . لقد تواترت الأحادیث النبویّه التی تؤکّد لزوم حبّ علیّ ، وتعدّ حبّه «حبّ اللّه » و«حبّ رسول اللّه » ، وتنظر إلی حبّ أمیر المؤمنین ک «فریضه» و «عباده» ، بل تخطّت مدلولات الحدیث النبوی ذلک کلّه ، وهی تسجّل أنّ حبّ علیٍّ هو من دین اللّه بالصمیم ؛ تداخل مع أصله وامتزج بأساسه ، حیث قال صلی الله علیه و آله : «لا یُحِبُّهُ إلّا مُؤمِنٌ ولا یُبغِضُهُ إلّا مُنافِقٌ ، وحُبُّهُ إیمانٌ وبُغضُهُ کُفرٌ» . (3) وقال : «مَن

أحَبَّ عَلِيّا فَقَدِ اهتَدى» . (4) وفى المقابل ارتبط بغض علىّ بالكفر ، حيث عدّ النبىّ مبغضيه منافقى الاُمّه ، وعدّ أعداءه ومناوئيه أعداءً للّه وللرسول . لقد جاء ذلک کلّه من أجل فتح جبهه مترامیه الأطراف تمتدّ بامتداد التاریخ نفسه ، لتجعل من علىّ بؤرهً یرتبط بها أهل الحقّ بحزامٍ وثیقٍ وتدع مواضع المناوئین لعلىّ ومخالفیه تتواصل مع خنادق الظلمه وأهل الباطل ؛ لتشقّ الطریق فى نهایه المآل إلى حرکه سیاسیّه مستقبلیّه قویمه ، من أجل سیاسه الغد ومرحله ما بعد النبىّ الأکرم صلى الله علیه و آله . لقد بلغ رسول اللّه صلى الله علیه و آله بهذا الجهد المستقبلى الصادح بالحقّ ، ذروته فى واقعه «غدیر خم» ، عندما أعلى علیّا أمام الاُلوف وعلى رؤوس الأشهاد قائدا للمستقبل ، بصراحه ومن دون لبس ، فى مشهدٍ أخّاذ لا یُمحى عن الذاکره ، ممّا ستأتى تفاصیله فى صفحات هذه المجموعه . إنّ العناوین والأوصاف التى اختارها رسول اللّه صلى الله علیه و آله لعلىّ جاءت بأجمعها هادفهً موحیهً . فما جاء على لسان النبىّ فى صفه علىّ من أنّه «حبل اللّه المتین» ، «عمود الدین» ، «یعسوب المؤمنین» ، «رایه الهدى» ، «مدینه الهدى» ، «الصدّیق الأکبر» ، «الفاروق الأعظم» و «ولىّ کلّ مؤمن بعدى» یکفى کلّ واحد منها لیخطّ للإمام الموقع الأفضل والمکانه الأسمى . أمّا ما جاء عن النبىّ من مضامین مفادها : أفلح من اتّبعک ، وضلّ عن السبیل من حادَ عنک ، ولیس من سبیل للمؤمنین إلى معرفتى أقوم منک ، ولولاک ما عرفنى مؤمن ، ففیه دلاله على أنّ رسول اللّه صلى الله علیه و آله کان یفکّر من خلال هذه المقولات بأهمّ ما یشغله ، متمثّلاً بهدایه الاُمّه واستقامتها على طریق الحقّ ؛ یترسّم لذلک العلاج ویحدّد لها الطریق ، لکى تهتدى الاُمّه بذلک ، وتعثر على سبیل الجنّه وتنأى عن النار المحرقه . لقد أخذت مهمّه إبراز هذه الحقائق وإشاعه هذه التعالیم المنقذه على النبىّ حیاته کلّها ، بحیث لم یغفل رسول اللّه صلى الله علیه و آله لحظه واحده عن هذه الرؤیه المستقبلیّه ، والتطلّع إلى ما وراء الحاضر ، والتوجیه من أجل غدٍ مطمئنّ وضّاح . إنّ هذه الموسوعه هى برمّتها دلیل ناصع على هذه الحقیقه ، وأنّ أوضح قسم یدلّ علیها هو القسم الثالث منها .

.

1- .راجع : ج 2 ص 192 (علىّ مع الحقّ) .
2- .راجع : ج 2 ص 188 (علىّ مع القرآن) .
3- .راجع : ج 12 ص 236 (الأیمان) .
4- .راجع : ج 12 ص 202 (الاهتداء) .

ز علی علیه السلام از نظر سیاسی

ز علی علیه السلام از نظر سیاسیبا در نگریستن در آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام گفته است و با تأمّل در گفته ها و چگونه گفتن ها و با دقّت در فضاهای ظهور این حقایق و زمینه هایی که پیامبر خدا برای طرح این همه منقبت ها ومکرمت های علوی به وجود می آورْد ، نمی توان تردید داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در جهت تبیین جایگاه والای «رهبری آینده مسلمانان» و در مسیر نشان دادن شایسته ترین فرد و بلکه تنها مصداق این عنوان الهی بوده است . بدین سان ، پیامبر صلی الله علیه و آله مسیر سیاست و زعامت آینده را رقم می زند وتمام آنچه که می گوید، با این نگاه، جلوه ای دیگر می یابد ؛ امّا اکنون و در این جا به عناوین وگفتارهایی بیشترین توجّه را خواهیم کرد که بیشترین پیوند را با این حقیقت دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام در پیوند با امّت، جایگاه «پدر» را رقم می زند و می فرماید : حقّ علی بن ابی طالب در این امّت ، مثل حقّ پدر است بر فرزندش. پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام با عناوین «سیّد عرب» ، «سیّد مسلمانان» ، «سیّد دنیا و آخرت» یاد می کند که با توجّه به معنای «سیادت» ، این عناوین ، بسی نکته آموز است. «حجت خدا» ، «رازدار» ، «وزیر» ، «وصی» و «خلیفه» پیامبر خدا ، از دیگر عناوینی است که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بدانها مفتخر کرده است. تعبیرهایی چون «حزب او حزب خداست» و «علی از من و من از علی هستم» ، در آنچه اکنون مورد گفتگوست ، بسیار پرمعناست ، بویژه تعبیر «علی از من است و من از علی هستم» و «گوشت او گوشت من و خون او خون من است» ، با توجّه به آنچه در فرهنگ آن روزگاران از این تعابیر ، مراد می شده است. علی با حق و حق با علی است . (1) علی با قرآن و قرآن با علی است . (2) بدین سان، اطاعت از او اطاعت از خدا و رسول وحق وقرآن است ، و اوست که در سیاست و زعامت، «محور» و در امواج خروشان فتنه ها «کشتی نجات» است ، که پیامبر خدا فرمود : مَثَل علی در این امّت، چون کعبه است. و فرمود : ای علی! مَثَل تو در امّت من، مَثَل کشتی نوح است. هر کس سوار شد، نجات یافت و هرکس روی گردانْد، غرق شد . مجموعه ای از تعابیر پیامبر خدا ، لزوم دوستی علی علیه السلام را مطرح می کند و دوستی او را «دوستی پیامبر خدا»

و«دوستی خدا» تلقّی می کند و مهرورزی به آن بزرگوار را «فریضه» و «عبادت» می داند ؛ بلکه فراتر از آن، دوستی مولا علیه السلام را با بنیاد دین، پیوند می زند و می فرماید : جز مؤمن ، او را دوست ندارد و جز منافق ، او را دشمن نمی دارد . دوستی با او ایمان و دشمنی با او کفر است. (3) و نیز می فرماید : هر کس علی را دوست دارد ، هدایت یافته است . (4) در مقابل، پیامبر صلی الله علیه و آله کین ورزی با علی علیه السلام را همسان با کفر شمرد و کین ورزان به علی علیه السلام را منافقان امّت دانست ونشر دهندگان فضایل و والایی های او را ستود ودشنام دهندگان او را دشنام دهندگان به خود و خداوند ، معرّفی کرد ... . اینها همه در پیِ گشودن جبهه ای است به گستردگی تاریخ و در جهت پیوند زدن علی علیه السلام با حلقه حق مداران و پیوند زدن مخالفان او به حلقه حق ستیزان وستم پیشگان تاریخ و در نهایت ، حرکتی سیاسی وآینده نگر و راه گشایی ارجمند است برای سیاست فردا و فرداهای پس از پیامبر خدا . پیامبر صلی الله علیه و آله این حق نمایی وآینده نگری را در غدیر به اوج رساند و در پیشِ دید هزاران هزار انسان و در هنگامی شگفت و به یاد ماندنی ، علی علیه السلام را بدون هیچ پرده پوشی و در اوج صداقت، برای رهبری آینده معرّفی کرد ، که تفصیل آن در صفحات این مجموعه خواهد آمد . عناوینی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام رقم زده است، یکسر جهتدار و هدفدار است . عناوینی چون : «ریسمان استوار خدا» ، «ستون دین» ، «شیر مؤمنان» ، «بیرق هدایت» ، «شهر هدایت» ، «صدّیق اکبر» ، «فاروق اعظم» ، «ولیّ هر مؤمن پس از من» و ... هریک به تنهایی بسنده است تا برترین جایگاه را برای آن بزرگوار ، نشان دهد . این که : «هر کس با تو همگامی کند، راه یابد و هر کس از تو روی برتابد، گم راه شود» و «مؤمنان ، برای شناخت من، هیچ راهی استوارتر از تو ندارند» و «اگر تو نبودی، مؤمنانْ مرا نمی شناختند» نشانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله با این آموزه برای مهم ترین دل مشغولی اش (یعنی هدایت امّت و استوارْ گامی امّت در راه حق)، چاره جویی می کند و راهی نشان می دهد که با توجّه بدان، امّتش هدایت یابد و راه بهشت جوید و از جهنّم سوزانِ گم راهی برهد . آشکار ساختن این حقایق و گستراندن این آموزه های راه گشا، در تمام روزگاران زندگی پیامبر خدا ادامه یافته است و پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه از این آینده نگری و راهنمایی برای فردایی مطمئن واستوار، غفلت نکرده است . این دانش نامه، یکسر، دلیل روشن همین واقعیت (یعنی فردانمایی پیامبر صلی الله علیه و آله) است و روشن ترین بخش برای نشان دادن این حقیقت ، بخش سوم آن است که مجلّد دوم را تشکیل می دهد .

.

1- .ر . ک : ج 2 ص 193 (علی با حق است) .
2- .ر . ک : ج 2 ص 189 (علی با قرآن است) .
3- .ر . ک : ج 12 ص 237 (ایمان) .
4- .ر . ک : ج 12 ص 203 (راهیابی) .

ص: 24

. .

ص: 25

. .

ص: 26

. .

ص: 27

. .

ح علیٌّ علیه السلام من حیث المقامات المعنویّهینظرُ علیٌّ إلی ما وراء هذه الدنیا کنظرته إلی هذه الدنیا ، وإنّ الحقائق العلویّه وعالم الملکوت واضح لدیه وضوح ما بین یدیه ؛ والأمر بعد ذلک کما یقول : «لَو کُشِفَ الغِطاءُ مَا ازدَدتُ یَقینا» . (1) إنّ التأمّل فی تمام الأبعاد الشامخه المتطاوله لهذه الشخصیّه یکشف عن رُقیّ مرکزها المعنوی ، والموقع الذی یحظی به الإمام علی قمم المعنویّه وذُراها . ومع ذلک کلّه ، لو لم تکن إلّا هذه الکلمات المنیفه لرسول اللّه صلی الله علیه و آله فی إضاءه هذا الجانب من شخصیّه علیّ لکفاه کی یتبوّأ أرقی مواقع هذا الخطّ ، ویحلّق فی أقصی ذُری المعنویّه ، حیث یقول فیه النبیّ : «عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ» وقوله : «خَیرُ مَن أترُکُ بَعدی» . تدلّ هذه الکلمات النبویّه السامقه علی أنّ علیّا هو الأفضل بعد رسول اللّه صلی الله علیه و آله وهو الأکمل ، وهو الشخصیّه التی لا یرقی إلیها نظیر . وهذه الفضیله فی الحقیقه هی اُمّ فضائل الإمام ، وهی رأسها جمیعا . علیٌّ زوج الزهراء البتول ، ولو لم یکن کذلک لما کان لها کفؤ ، وهذه آیه التطهیر تشهد لعلیّ بالطهاره والفلاح . لکنّ لعلیّ فوق ذلک فضیله تسموا علی الطهاره والعصمه ، التی راح یفخر بها ملائکه اللّه المقرّبون وکرامه الکاتبون ، واستوجبت رضا اللّه المطلق ، ورضا رسوله وأمین الوحی الإلهی عنه ؛ تلک هی سلوکه إلی اللّه ، ومراحل تقرّبه إلیه ، وبلوغه المقصد الأعلی للإنسانیّه ، والحظّ الأوفی من الکمال ، حتی کان من ذلک فی الذروه القصوی ، بحیث عُدّ ذکره والنظر إلیه عباده للّه المتعال .

.

1- .راجع : ج 9 ص 426 (أفضل الاُمّه یقینا) .

ح علی علیه السلام از نظر مقامات معنوی

ح علی علیه السلام از نظر مقامات معنویعلی علیه السلام فراسوی این دنیا را همان گونه می نگرد که این دنیا را . حقایق عِلوی و ملکوت، همان سان برای او روشن است که آنچه در پیشِ دید دارد ، و چنین است که می گوید : اگر پرده فرو افتد ، بر یقین من افزوده نخواهد شد . (1) تأمّل در هر یک از ابعاد ناپیدا کرانه شخصیت علی علیه السلام ، می تواند نشانگر درجه معنویت آن بزرگوار ، و گواهِ قرار گرفتن آن پیشوای راستین در ستیغ معنویت باشد . با این همه، در کار ارائه این جنبه از شخصیت علی علیه السلام اگر نبود جز این کلام بلند پیامبر صلی الله علیه و آله که «علی بهترین انسان است» و این سخن که «بهترین کسی که پس از خود می گذارم ، علی است»، بسنده بود تا او را در برترین جایگاه معنوی نشان دهد . این کلمات پر ارج و شکوهمند ، نشانگر این است که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کامل ترین ، بهترین و بی همتاترین است و این فضیلت ، به واقع، مادر تمام فضایل آن بزرگوار است. علی علیه السلام شوی زهرا علیهاالسلام است که اگر نبود ، او را همسری نبود . همچنین ، آیه تطهیر ، نشانگر طهارت و وارستگی اوست . امّا افزون بر مقام طهارت و عصمت که مایه افتخار فرشتگان مراقب او و موجب رضایت مطلق خداوند و پیامبرش از اوست ، در سلوک الی اللّه و مراحل تقرّب و وصول به مقصد اعلای انسانیت و کمال نیز تا بدان جا اوج گرفته است که «یاد کردن از او و نگاه کردن به او عبادت خدای یکتاست».

.

1- .ر . ک : ج 9 ص 427 (با یقین ترینِ امّت) .

ط مَنزلهُ علىّ عليه السلام الاُخرويّهحينما بُعث رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، واُبلغ الأمر بالرساله ، واُرسل الى هدايه الاُمّه والناس كافّه ، كانت أوّل يد شدّت على يديه الشريفتين هى يد علىّ ، وعلى هذا يمضى الأمر يوم القيامه ، إذ تكون أوّل يد تصافح يد النبىّ ، وأوّل كفّ توضع بكفّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله هى كفّ علىّ . وكفّ علىّ هذه هى التى تحمل «لواء الحمد» رايه رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى عرصات القيامه . وعلىٌّ أوّل وارد على «الكوثر» ، وهو خليفه النبىّ عليه . وفى الآخره يتألّق اسم علىّ بلقب «سيّد الشهداء» و «أبى الشهداء» . ولن يمضى على «الصراط» أحد ولن يجوز عليه إنسان إلّا بإمضاء علىّ ، ولا غرو فهو «قسيم الجنّه والنار» . علىٌّ فى القيامه رفيق النبىّ وصاحبه ، وقرينه ، له فى عرصاتها منزله عظيمه ، بحيث يضىء وسط الجميع كالشمس المشرقه .

.

ط منزلت اُخروی علی علیه السلام

ط منزلت اُخروی علی علیه السلامآن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث گشت و فرمان رسالت یافت و برای هدایت امّت به سوی مردمانْ گسیل گشت ، اوّلین دستی که بر دستان سرنوشت سازَش نهاده شد ، دست علی علیه السلام بود . چنین است در هنگامه قیامت ، که در آن جا نیز نخستین کسی که دست در دستان پیامبر خدا می نهد، علی علیه السلام است و «لواء الحمد (پرچم ستایش)» را که پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله است، او بر می افرازد. نخستین کسی [از امّت] که به حوض «کوثر» وارد می شود و جانشین پیامبر در آن خواهد بود، علی علیه السلام است . علی علیه السلام در آخرت ، عنوان «سیّد شهیدان» و «پدر شهیدان» را دارد . پروانه گذار از «صراط» را او امضا خواهد کرد و او «تقسیم کننده بهشت و دوزخ» است. علی علیه السلام در قیامت، همگام و همراه و همنشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و جایگاه والایش به گونه ای است که در میان همگنان، چون خورشید می درخشد .

.

ى مظلوميّه علىّ عليه السلاملماذا كلّ هذا التركيز على شخصيّه علىّ ؟ ولماذا هذا التمجيد والتبجيل ؟ علىّ كبير ، وشأنه أعظم من أن يرقى إلى ذراه الطير (1) ؛ فإذن ينبغى لهذه الشخصيّه أن تعرّف ، بَيدَ أنّ السؤال لا يزال : لماذا كلّ هذا التأكيد على لزوم حبّ علىّ وموالاته ؟ ولماذا هذا التحذير من مناوأته ومخالفته وانتهاک حرمته ؟ عجبا لهذا الحديث الملىء بالشجون ! لكأنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله يتشوّف ذلک كلّه ويتطلّع إليه عبر مرآه الزمان ؛ ينظر ضروب المظالم والإحن والأضغان ، يرى غربه علىّ ووحدته وما ينزل به من الظلم الفظيع . أجل ، لكأنّ رسول اللّه ينظر إلى ذلک كلّه ، وهو يخاطب أمير المؤمنين بقوله : «إنَّ الاُمَّهَ سَتَغدِرُ بِکَ مِن بَعدى» . (2) هذا النبىّ يحتضن عليّا وتنهمر عيونه بالدموع ، وهو يذكر عليّا وما ينزل به من ظلم فى الغد ؛ وهذا أمير المؤمنين يصف لنا المشهد وَوَجْد النبىّ ، بقوله : «اِعتَنَقَنِىَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ثُمَّ أجهَشَ باكِيا ، قُلتُ : ما يُبكيکَ ؟ قالَ : ضَغائِنُ قَومٍ لايُبدونَها لَکَ إلّا مِن بَعدى» . (3) يا للعجب ! رسول اللّه صلى الله عليه و آله ينتخب عليّا لمؤاخاته من بين الجميع ، ويأتيه أمر السماء بغلق الأبواب المشرعه على المسجد كلّها إلّا باب علىّ . يصرّح بمنزله علىّ مرّات ومرّات ، ويمتدحه على مرأى من الاُمّه ومسمع ، ويشيد بمكانته ، ويذكر بوضوح أنّ من آذى عليّا فقد آذاه ، ومن سبّ عليّا فقد سبّ اللّه ورسوله . لكنّه يعود ليسجّل بقلب مصدوع ملىء بالألم مظلوميّهَ الإمام ، وما يؤول إليه من الانغمار بدم الجراح ، فيقول مخاطبا إيّاه مواسيا : «بِأَبِى الوَحيدُ الشَّهيدُ» . 4 كما يقول صلى الله عليه و آله : «إنَّکَ مَقتولٌ وهذِهِ مَخضوبَهٌ مِن هذِهِ» . 5 وهكذا لا يرتقى إلى علىٍّ نظير فى الأبعاد الإنسانيّه كلّها ، كما من العجب أن لا يرتقى إلى مظلوميّته أحدٌ أيضا ! على ضوء النقاط التى مرّت ، نقدّم فيما يلى شطرا من كلمات النبىّ صلى الله عليه و آله حيال علىّ عليه السلام :

.

1- .إشاره لقول أمير المؤمنين عليه السلام : «ولا يرقى إلىّ الطير» .
2- .. راجع : ج 10 ص 412 (المظلوميّه بعد النبىّ) .
3- .. راجع: ج 7 ص 256 (إنّک مقتول) .

ی مظلومیت علی علیه السلام

ی مظلومیت علی علیه السلامایِن همه تأکید بر نمایاندن شخصیت علی علیه السلام چرا؟ این همه ارج گزاری ها وبزرگداری ها چرا؟ علی علیه السلام بزرگ است وبزرگ تر از آن که مرغ وهْم بر ستیغ شخصیت او فراز آید. (1) علی علیه السلام چهره ای است که باید شناسانده شود ؛ امّا آن همه تأکید بر لزوم دوستی علی ، همراهی با علی ، هشدار به کسی که با علی در افتد و حرمت حریم او را بشکند . شگفتا از این قصه پر غصّه ! پیامبر صلی الله علیه و آله گویا این همه را در آینه زمان می نگرد : نامردی ها ، حرمت شکنی ها ، تنها گذاردن علی علیه السلام ، ستمْ رواداری به علی علیه السلام ، آری ؛ این همه را می نگرد و می گوید : امّت، پس از من بر تو نیرنگ خواهند کرد. (2) و علی علیه السلام را در آغوش می گیرد و اشک می ریزد و از مظلومیت فردای او با وی سخن می گوید. علی علیه السلام این لحظات را چنین گزارش نموده است : پیامبر خدا مرا در آغوش گرفت و شروع به گریستن کرد . پرسیدم : چرا گریه می کنی؟ فرمود : «[به سبب] کینه های مردم که جز پس از من ، علیه تو آشکار نخواهند کرد» . (3) شگفتا ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وی را از میان همگان برای «اخوّت» بر می گزیند ، و به حکم الهی درهای همه خانه ها را به مسجد می بندد ، جز خانه علی علیه السلام را . بارهای بار به عظمت و والایی او تصریح می کند و در پیش دید امّت بدان گونه که آوردیم او را می ستاید و ستم به او را ستم به خود ، و دشنام به او را دشنام به خود وخدا می شناساند ؛ امّا با قلبی آکنده از اندوه ، «مظلومیتش» را نیز رقم می زند و در فرجام ، به خون نشستن آن چهره بی بدیل تاریخ را و درد گذاری سوزش را با این عبارت که: پدرم فدای تنهایِ شهید . واین که : تو کشته می شوی و این از این (محاسنت از خون سرت) رنگین می شود . 4 بدین سان ، علی علیه السلام در تمام ابعاد ، انسانی بی همتاست و شگفتا که در مظلومیت نیز . با عنایت به نکاتی که شرح آن گذشت ، اینک متن بخشی از سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام می آید :

.

1- .اشاره به فرمایش امیر مؤمنان دارد که: «ولا یرقی إلیّ الطیر؛ ...» .
2- .ر . ک : ج 10 ص 413 (مظلومیّت پس از پیامبر) .
3- .ر . ک : ج 7 ص 257 (تو کشته خواهی شد) .

2 / 1الخِلقَةُ2 / 1 1أنَا وعَلِیٌّ علیهماالسلام مِن نورٍ واحِدٍرسول اللّه صلی الله علیه و آله :خُلِقتُ أنَا وعَلِیٌّ مِن نورٍ واحِدٍ . (1)

عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : خُلِقتُ أنَا وأنتَ مِن نورِ اللّهِ تَعالی . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :أنَا وعَلِیٌّ مِن نورٍ واحِدٍ ، وأنَا وإیّاهُ شَیءٌ واحِدٌ ، وإنَّهُ مِنّی وأنَا مِنهُ ، لَحمُهُ لَحمی ، ودَمُهُ دَمی ، یُریبُنی (3) ما أرابَهُ ، ویُریبُهُ ما أرابَنی . (4)

.

1- .الخصال : ص 31 ح 108 ، الأمالی للصدوق : ص 307 ح 351 کلاهما عن عبد اللّه الرازی ، عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 58 ح 219 عن الحسن بن عبد اللّه الرازی وکلّها عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام علیّ علیهم السلام ، الفضائل لابن شاذان : ص 82 و ص 108 عن سلمان والمقداد وعمّار وأبی ذرّ وحذیفه بن الیمان وأبی الهیثم بن التیّهان وخزیمه بن ثابت وعامر بن واثله ، شرح الأخبار : ج 1 ص 220 ح 200 ؛ الفردوس : ج 2 ص 191 ح 2952 کلاهما عن سلمان ، تذکره الخواصّ : ص 46 .
2- .فرائد السمطین : ج 1 ص 40 ح 4 عن ابن عبّاس .
3- .قال ابن منظور : فی حدیث فاطمه : «یُریبنی ما یُریبها» ؛ أی یسوؤنی ما یسوؤها ، ویُزعجنی ما یُزعجها (لسان العرب : ج 1 ص 442 «ریب») .
4- .عوالی اللآلی : ج 4 ص 124 ح 211 .

2 / 1 آفرینش

اشاره

2 / 1 1 من و علی علیهماالسلام از یک نوریم

2 / 1آفرینش2 / 1 1من و علی علیهماالسلام از یک نوریمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی ، از یک نور آفریده شده ایم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : من و تو از نور خدای تعالی آفریده شده ایم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی ، از یک نوریم. من و او یک چیزیم. او از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. آنچه او را می رنجانَد، مرا می رنجانَد، و آنچه مرا می رنجانَد، او را می رنجانَد.

.

عنه صلى الله عليه و آله :خُلِقتُ أنَا وعَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ مِن نورٍ واحِدٍ ، نُسَبِّحُ اللّهَ یَمنَةَ العَرشِ قَبلَ أن یُخلَقَ آدَمُ بِألفَی عامٍ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :کُنتُ أنَا وعَلِیٌّ نورا بَینَ یَدَیِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ قَبلَ أن یَخلُقَ آدَمَ بِأربَعَةَ عَشَرَ ألفَ عامٍ ، فَلَمّا خَلَقَ اللّهُ آدَمَ قَسَّمَ ذلِکَ النّورَ جُزأینِ ؛ فَجُزءٌ أنَا ، وجُزءٌ عَلِیٌّ علیه السلام . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :کُنتُ أنَا وعَلِیٌّ نورا بَینَ یَدَیِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، یُسَبِّحُ اللّهَ ذلِکَ النّورُ ویُقَدِّسُهُ قَبلَ أن یَخلُقَ اللّهُ آدَمَ بِألفِ عامٍ ، فَلَمّا خَلَقَ اللّهُ آدَمَ رَکَّبَ ذلِکَ النّورَ فی صُلبِهِ ، فَلَم یَزَل فی شَیءٍ واحِدٍ حَتّی افتَرَقنا فی صُلبِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَفِیَّ النُّبُوَّهُ ، وفی عَلِیٍّ الخِلافَهُ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أنزَلَ قِطعَهً مِن نورٍ فَأَسکَنَها فی صُلبِ آدَمَ ، فَساقَها حَتّی قَسَّمَها جُزأینِ ، جُزءا فی صُلبِ عَبدِ اللّهِ ، وجُزءا فی صُلبِ أبی طالِبٍ ، فَأخرَجَنی نَبِیّا ، وأخرَجَ عَلِیّا وَصِیّا . (4)

.

1- .علل الشرائع : ص 134 ح 1 ، معانی الأخبار : ص 56 ح 4 ، بشاره المصطفی : ص 235 کلّها عن أبی ذرّ ، روضه الواعظین : ص 144 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 27 .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 662 ح 1130 ، تذکره الخواصّ : ص 46 وفیه «بأربعه آلاف عام» بدل «بأربعه عشر ألف عام» ؛ مختصر بصائر الدرجات : ص 116 ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 838 ح 53 ، المسترشد : ص 629 ح 295 کلّها عن سلمان والثلاثه الأخیره نحوه ، الیقین : ص 425 ح 158 عن ابن عبّاس وزاد فیه «مطیعین» بعد «یدی اللّه » .
3- .المناقب لابن المغازلی : ص 88 ح 130 عن سلمان و ح 131 عن أبی ذرّ وفیه «عن یمین العرش» بدل «بین یدی اللّه » ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 67 ح 8415 ، المناقب للخوارزمی : ص 145 ح 169 وزاد فیه «مطبقا» بعد «یدی اللّه » وفی الثلاثه الأخیره «بأربعه عشر ألف عام» ، الفردوس : ج 3 ص 283 ح 4851 وزاد فیه «معلّقا» بعد «بین یدی اللّه » وفیها إلی «عبد المطّلب» و ج 2 ص 191 ح 2952 وفیهما «بأربعه آلاف عام» بدل «بألف عام» ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 220 ح 200 ولیس فیه

ذيله من «ففىَّ النبوّه . ..» وكلّها عن سلمان نحوه وراجع علل الشرائع : ص 134 ح 1 .
4- .المناقب لابن المغازلى : ص 89 ح 132 ؛ العمده : ص 90 ح 109 كلاهما عن جابر بن عبد اللّه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی بن ابی طالب از یک نور آفریده شده ایم و دو هزار سال پیش از آن که آدم آفریده شود، در سمت راست عرش، تسبیح خدا می کردیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی، چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم، نوری در پیش خدا بودیم. هنگامی که خدا آدم را آفرید، آن نور را دو بخش قرار داد : یک بخشِ آن، من شدم و بخشی، علی شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هزار سال پیش از آن که خداوند، آدم را بیافریند، من و علی نوری در نزد خدای عز و جل بودیم و آن نور، خدا را تسبیح و تقدیس می کرد. هنگامی که خدا آدم را آفرید، آن نور را در پشت وی قرار داد. ما همواره در یک جا بودیم تا آن که در پشت عبد المطّلبْ جدا شدیم. در من «پیامبری» و در علی «خلافت» قرار گرفت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل ، پاره نوری فرو فرستاد و آن را در پشت آدم علیه السلام جای داد و پیش آورد تا آن که دو پاره اش کرد. پاره ای را در پشت عبد اللّه و پاره ای را در پشت ابو طالب قرار داد. پس مرا «پیامبر» و علی را «وصی» به دنیا آورد.

.

الإمام علىّ عليه السلام :قالَ لِىَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، خَلَقَنِىَ اللّهُ تَعالى وأنتَ مِن نورِ اللّهِ حينَ خَلَقَ آدَمَ ، وأفرَغَ ذلِکَ النّورَ فى صُلبِهِ ، فَأفضى بِهِ إلى عَبدِ المُطَّلِبِ ، ثُمَّ افتَرَقا مِن عَبدِ المُطَّلِبِ ؛ أنَا فى عَبدِ اللّهِ وأنتَ فى أبى طالِبٍ ، لا تَصلُحُ النُّبُوَّةُ إلّا لى ، ولا تَصلُحُ الوَصِيَّةُ إلّا لَکَ ، فَمَن جَحَدَ وَصِيَّتَکَ جَحَدَ نُبُوَّتى ، ومَن جَحَدَ نُبُوَّتى أکَبَّهُ اللّهُ عَلى مَنخِرَيهِ فِى النّارِ . (1)

رسول اللّه صلى اللهِ عليه و آله :کُنتُ أنَا وعَلِىٌّ نورا بَينَ يَدَىِ اللّهِ جَلَّ جَلالُهُ قَبلَ أن يَخلُقَ آدَمَ بِأربَعَهِ آلافِ عامٍ ، فَلَمّا خَلَقَ اللّهُ تَعالى آدَمَ سَلَکَ ذلِکَ النّورَ فى صُلبِهِ ، فَلَم يَزَلِ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ يَنقُلُهُ مِن صُلبٍ إلى صُلبٍ حَتّى أقَرَّهُ فى صُلبِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، ثُمَّ أخرَجَهُ مِن صُلبِ عَبدِ المُطَّلِبِ فَقَسَّمَهُ قِسمَينِ ؛ فَصُيِّرَ قِسمٌ فى صُلبِ عَبدِ اللّهِ ، وقِسمٌ فى صُلبِ أبى طالِبٍ ، فَعَلِىٌّ مِنّى ، وأنَا مِن عَلِىٍّ ، لَحمُهُ مِن لَحمى ، ودَمُهُ مِن دَمى ، فَمَن أحَبَّنى (2) فَبِحُبّى أحبَّهُ ، ومَن أبغَضَهُ فَبِبُغضى أبغَضَهُ . (3)

عنه صلى اللهِ عليه و آله :کُنتُ أنَا وعَلِىٌّ نورا فى جَبهَهِ آدَمَ عليه السلام ، فَانتَقَلنا مِنَ الأصلابِ الطّاهِرَهِ إلَى الأرحامِ المُطَهَّرَهِ الزّاکِيَهِ حَتّى صِرنا فى صُلبِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَانقَسَمَ النّورُ قِسمَينِ ، فَصارَ قِسمٌ فى عَبدِ اللّهِ وقِسمٌ فى أبى طالِبٍ ، فَخَرَجتُ مِن عَبدِ اللّهِ ، وخَرَجَ عَلِىٌّ مِن أبى طالِبٍ ، وهُوَ قَولُ اللّهِ جَلَّ وعَزَّ : «الَّذِى خَلَقَ مِنَ الْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًاً وَ کَانَ رَبُّکَ قَدِيرًا» (4) . (5)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 295 ح 577 ، بشاره المصطفى : ص 185 كلاهما عن عيسى بن أحمد عن الإمام الهادى عن آبائه عليهم السلام ، إرشاد القلوب : ص 258 .
2- .كذا ، وفى جميع المصادر : «فمن أحبّه» .
3- .الخصال : ص 640 ح 16 عن محمّد بن عبد اللّه عن أبيه عن آبائه ؛ المناقب للخوارزمى : ص 145 ح 170 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 50 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 43 ح 7 كلّها عن زياد بن المنذر عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيها «بأربعه عشر ألف» بدل «بأربعه آلاف عام» .

4- .الفرقان : 54 .
5- .إثبات الوصيّه : ص 141 وراجع روضه الواعظين : ص 88 .

امام علی علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : «ای علی ! خداوند متعال، من و تو را به هنگام آفرینش آدم ، از نور خود آفرید و در پشت آدم قرار داد تا به عبد المطّلب رسید. سپس از عبد المطّلب، دو پاره شد. من در پشت عبد اللّه قرار گرفتم و تو در پشت ابو طالب. پیامبری ، جز برای من شایسته نیست و وصایت، جز برای تو شایسته نیست. هر که وصایت تو را انکار کند، پیامبریِ مرا انکار کرده، و هر که پیامبریِ مرا انکار کند، خداوند، او را به رو در آتش فروخواهد انداخت».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چهار هزار سال پیش از آفریده شدن آدم، من و علی، نوری در نزد خدای متعال بودیم. هنگامی که خدا آدم را آفرید، آن نور را در پشت وی قرار داد و همواره، خداوند عز و جل ، آن را از پشتی به پشت دیگر منتقل می کرد تا آن که در پشت عبد المطّلب مستقر ساخت. آن گاه از پشت عبد المطّلب بیرون آورد و به دو بخش تقسیم کرد. پاره ای در پشت عبد اللّه و پاره ای در پشت ابوطالب قرار گرفت. پس علی از من است و من از علی هستم. گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. هرکس مرا دوست داشته باشد، به خاطر دوستی با من، او را دوست می دارد؛ و هر کس او را دشمن بدارد، به خاطر دشمنی با من، دشمنش داشته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی، نوری در پیشانی آدم بودیم. از پشت های پاک به زهدان های پاکیزه منتقل شدیم تا آن که در پشت عبد المطّلب قرار گرفتیم. آن نور به دو پاره شد. پاره ای در عبد اللّه و پاره ای در ابوطالب قرار گرفت. من از عبد اللّه به وجود آمدم و علی از ابوطالب. و این، همان سخن خداوند عز و جل است که می فرماید : «و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندیِ]نَسَبی و دامادی قرار داد، و پروردگار تو همواره تواناست» .

.

الإمام علىّ عليه السلام :دَخَلتُ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وهُوَ فى بَعضِ حُجُراتِهِ ، فَاستَأذَنتُ عَلَيهِ فَأَذِنَ لى ، فَلَمّا دَخَلتُ قالَ لى : ... يا عَلِىُّ ، الثّابِتُ عَلَيکَ کَالمُقيمُ مَعى ، ومُفارِقُکَ مُفارِقى . يا عَلِىُّ ، کَذَبَ مَن زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنى ويُبغِضُکَ ؛ لِأَنَّ اللّهَ تَعالى خَلَقَنى وإيّاکَ مِن نورٍ واحِدٍ . (1)

2 / 1 2أنَا وعَلِىٌّ عليهماالسلام مِن شَجَرَهٍ واحِدَهٍرسول اللّه صلى الله عليه و آله :النّاسُ مِن شَجَرٍ شَتّى ، وأنَا وعَلِىٌّ مِن شَجَرَهٍ واحِدَهٍ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا وعَلِىٌّ مِن شَجَرَهٍ واحِدَهٍ ، وَالنّاسُ مِن أشجارٍ شَتّى . (3)

المستدرک على الصحيحين عن جابر بن عبد اللّه :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لِعَلِىٍّ : يا عَلِىُّ ، النّاسُ مِن شَجَرٍ شَتّى ، وأنَا وأنتَ مِن شَجَرَهٍ واحِدَهٍ ، ثُمَّ قَرَأَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «وَ جَنَّتٌ مِّنْ أَعْنَبٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَآءٍ وَ حِدٍ» (4) . (5)

.

1- .كنز الفوائد : ج 2 ص 56 ، مائه منقبه : ص 84 ح 33 كلاهما عن زيد بن علىّ عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .
2- .المعجم الأوسط : ج 4 ص 263 ح 4150 ، موضح أوهام الجمع والتفريق : ج 1 ص 41 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 52 ح 17 كلّها عن جابر ، الفردوس : ج 4 ص 303 ح 6888 عن ابن عمر .
3- .المناقب لابن المغازلى : ص 400 ح 453 ، الفردوس : ج 1 ص 44 ح 109 كلاهما عن ابن عبّاس ، المناقب للخوارزمى : ص 143 ح 165 عن جابر .
4- .الرعد : 4 .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 263 ح 2949 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 64 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 375 ح 395 ؛ مجمع البيان : ج 6 ص 424 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 316 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 476 ح 381 عن عبد اللّه بن محمّد بن عقيل وفيه صدره إلى «واحده» .

2 / 1 2 من و علی علیهماالسلام از یک درختیم

امام علی علیه السلام :برای حضور نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از خانه هایش بر او وارد شدم. از وی اجازه خواستم و اجازه داد. وقتی وارد شدم، به من فرمود : «... ای علی! آن که نسبت به تو پایداری ورزد، مانند کسی است که با من همراهی نموده است و جدا شونده از تو ، از من جدا شده است. ای علی! دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد، در حالی که تو را دشمن می دارد؛ چون خداوند متعال، مرا و تو را از یک نور آفریده است».

2 / 1 2من و علی علیهماالسلام از یک درختیمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مردم، از درخت های گوناگون اند و من و علی ، از یک درختیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی ، از یک درختیم و مردم، از درخت های گوناگون اند.

المستدرک علی الصحیحین به نقل از جابر بن عبد اللّه : از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود : «ای علی! مردم از درخت های گوناگون اند و من و تو از یک درختیم». آن گاه پیامبر خدا ، این آیه را خواند : «و باغ هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که با یک آب، سیراب می شوند» .

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :خُلِقَ النّاسُ مِن أشجارٍ شَتّى ، وخُلِقتُ أنَا وعَلِيٌّ مِن شَجَرَهٍ واحِدَهٍ ؛ فَأنَا أصلُها ، وعَلِيٌّ فَرعُها ، فَطوبى لِمَنِ استَمسَکَ بِأصلِها ، وأکَلَ مِن فَرعِها . (1)

کنز الفوائد عن ابن عبّاس :رَأَيتُ أبا ذَرٍّ الغِفارِیَّ مُتَعَلِّقا بِحَلقَهٍ بِبَيتِ اللّهِ الحَرام ، وهُوَ يَقولُ : ... إنّی رَأَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِی العامِ الماضِی وهُوَ آخِذٌ بِهذِهِ الحَلقَهِ ، وهُوَ يَقولُ : أيُّهَا النّاسُ ! لَو صُمتُم حَتّى تَکونوا کَالأوتادِ ، وصَلَّيتُم حَتّى تَکونوا کَالحَنايا (2) ، ودَعَوتُم حَتّى تَقَطَّعوا إربا إربا ، ثُمَّ بَغَضتُم عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ ، أکَبَّکُمُ اللّهُ فِی النّارِ . قُم يا أبَا الحَسَنِ ، فَضَعَ خَمسَکَ فی خَمسی يَعنی کَفَّکَ فی کَفّی فَإنَّ اللّهَ اختارَنی وإيّاکَ مِن شَجَرَهٍ ؛ أنَا أصلُها ، وأنتَ فَرعُها ، فَمَن قَطَعَ فَرعَها أکَبَّهُ اللّهُ عَلى وَجهِهِ فِی النّارِ . (3)

تاريخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه :کانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِعَرَفاتٍ وعَلِیٌّ تُجاهَهُ ، فَأومَأ إلَیَّ وإلى عَلِیٍّ فَأتَينَا النَّبِیَّ صلى الله عليه و آله وهُوَ يَقولُ : اُدنُ يا عَلِیُّ ، فَدَنا مِنهُ عَلِیٌّ ، فَقالَ : ضَع خَمسَکَ فی خَمسی يَعنی کَفَّکَ فی کَفّی يا عَلِیُّ ، خُلِقتُ أنَا وأنتَ مِن شَجَرَهٍ ؛ أنَا أصلُها ، وأنتَ فَرعُها ، وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ أغصانُها ، فَمَن تَعَلَّقَ بِغُصنٍ مِنها دَخَلَ الجَنَّهَ . (4)

تاريخ دمشق عن أبی اُمامه الباهلی :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : خُلِقَ الأنبِياءُ مِن أشجارٍ شَتّى ، وخَلَقَنی وعَلِيّا مِن شَجَرَهٍ واحِدَهٍ ؛ فَأنَا أصلُها ، وعَلِیٌّ فَرعُها ، وفاطِمَهُ لِقاحُها ، وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ ثَمَرُها ، فَمَن تَعَلَّقَ بِغُصنٍ مِن أغصانِها نَجا ، ومَن زاغَ هَوى . ولَو أنَّ عَبدا عَبَدَ اللّهَ بَينَ الصَّفا وَالمَروَهِ ألفَ عامٍ ، ثُمَّ ألفَ عامٍ ، ثُمَّ ألفَ عامٍ ، ثُمَّ لَم يُدرِک مَحَبَّتَنا إلّا أکَبَّهُ اللّهُ عَلى مَنخِرَيهِ فِی النّارِ ، ثُمَّ تَلا : «قُل لَا أَسْئَلُکُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَى» (5) . (6)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 65 ح 8411 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 377 ح 396 کلاهما عن أبی سعيد الخدری ؛ الأمالی للطوسی : ص 610 ح

1261 عن بكر ابن الملک الأعتق البصری عن الإمام زین العابدین عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله نحوه .
2- .الحنایا:جمع حَنِیّه أو حَنِیّ وهما القوس (النهایه:ج1 ص454 «حنا») .
3- .کنز الفوائد : ج 2 ص 180 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 310 ح 275 .
4- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 66 ح 8413 و ص 64 نحوه ، کفایه الطالب : ص 318 ، المناقب لابن المغازلی : ص 297 ح 340 وص90 ح133، الفردوس: ج5 ص331 ح8345 ، مقتل الحسین للخوارزمی: ج1 ص108، شواهد التنزیل: ج1 ص379 ح397؛ الأمالی للطوسی : ص 611 ح 1263 والخمسه الأخیره نحوه.
5- .الشوری : 23 .
6- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 65 ح 8412 و ص 66 ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 554 ح 588 ، کفایه الطالب : ص 317 ؛ مجمع البیان : ج 9 ص 43 وزاد فیه «حتی یصیر کالشنّ البالی» بعد «ثمّ ألف عام» وکلّها نحوه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مردم ، از درخت های گوناگونْ آفریده شده اند و من و علی ، از یک درختْ آفریده شده ایم. من ریشه آنم و علی، شاخه آن است. خوشا به حال آن که به ریشه چنگ زده و از شاخه می خورَد!

کنز الفوائد به نقل از ابن عبّاس : ابوذر غفاری را دیدم که در خانه خدا بر حلقه ای چنگ زده و می گوید :... من در سال گذشته، پیامبر خدا را دیدم که دست بر این حلقه داشت و می فرمود : «ای مردم! اگر آن قدر روزه بگیرید که همچون میخ ها شوید، و آن قدر نماز بخوانید که چون کمان شوید، و آن قدر دعا کنید که بندْ بندتان از هم بگسلد، ولی بغض علی بن ابی طالب را داشته باشید، خداوند ، شما را به رو در آتش خواهد افکند. برخیز ای ابوالحسن و دستت را در دست من بگذار؛ چرا که خداوند، تو را و مرا از یک درخت آفریده است. من بُن آنم و تو شاخه آنی. کسی که شاخه آن را قطع کند، خداوند، او را به رو بر آتش خواهد افکند».

تاریخ دمشق به نقل از جابر بن عبد اللّه : پیامبر خدا در عرفات بود و علی علیه السلام روبه رویش بود. به من و علی علیه السلام اشاره کرد. نزد وی رفتیم. فرمود : «نزدیک بیا، ای علی !». علی علیه السلام به وی نزدیک شد. فرمود : «پنچه ات را در پنجه ام یعنی دستت را در دست من بگذار، ای علی! تو و من از یک درخت آفریده شده ایم. من ریشه آنم و تو تنه آن، و حسن و حسین ، شاخه هایش. هرکس به شاخه ای از آن چنگ زند، وارد بهشت می شود».

تاریخ دمشق به نقل از ابو اُمامه باهلی : پیامبر خدا فرمود : «پیامبران از درخت های گوناگون آفریده شده اند و خداوند، من و علی را از یک درخت آفریده است. من ریشه آنم و علی شاخه آن، و فاطمه باروَریِ آن، و حسن و حسین، میوه آن. هرکس به شاخه ای از شاخه هایش چنگ زند، رستگار می گردد، و کسی که منحرف شود، نابود می گردد، و اگر بنده ای هزار سال و هزار سال و سپس هزار سال ، بین صفا و مروه خدا را عبادت کند، ولی محبّت ما را درنیابد، خداوند، او را بر بینی اش در آتش خواهد افکند». آن گاه این آیه را خواند که : «بگو : به ازای آن [رسالت]، پاداشی از شما نمی خواهم، جز مهر ورزی با خویشاوندان [من]» . (1)

.

1- .در مجمع البیان (ج9 ص 43) در ادامه «سپس هزار سال» ، آمده است : «تا جایی که همانند مشک کهنه و پوسیده شود» .

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :خُلِقتَ يا عَلِىُّ مِن شَجَرَهٍ خُلِقتُ مِنها ، أنَا أصلُها ، وأنتَ فَرعُها ، وَالحُسَينُ وَالحَسَنُ أغصانُها ، ومُحِبّونا وَرَقُها ، فَمَن تَعَلَّقَ بِشَىءٍ مِنها أدخَلَهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ الجَنَّهَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :النّاسُ مِن أشجارٍ شَتّى ، وأنَا وعَلِىٌّ مِن شَجَرَهٍ واحِدَهٍ ؛ أنَا أصلُها ، وعَلِىٌّ فَرعُها ، وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ أثمارُها ، وفى قَلبِ كُلِّ مُؤمِنٍ غُصنٌ مِن أغصانِها . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :خُلِقتُ أنَا وهارونُ بنُ عِمرانَ ويَحيَى بنُ زَكَرِيّا وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ مِن طينَهٍ واحِدَهٍ . (3)

راجع : ص 270 (كالضوء من الضوء) .

.

1- .عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 60 ح 233 عن الحسن بن عبد اللّه الرازى و ص 73 ح 340 عن دارم بن قبيصه نحوه وكلاهما عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام وراجع بشاره المصطفى : ص 41 والفضائل لابن شاذان : ص 113 .
2- .المناقب للكوفى : ج 1 ص 460 ح 362 و ج 2 ص 230 ح 694 كلاهماعن عباد بن صهيب عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام .
3- .تاريخ بغداد : ج 6 ص 59 الرقم 3088 ، كفايه الطالب : ص 319 كلاهما عن موسى بن إبراهيم المروزى عن الإمام الكاظم عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، تذكره الخواصّ : ص 46 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! از درختی آفریده شده ای که من آفریده شده ام . من ریشه آنم و تو تنه آن، و حسن و حسین ، شاخه هایش و دوستدارانمان، برگ های آن اند. هر کس به چیزی از آن درختْ چنگ زند، خداوند عز و جل او را وارد بهشت می کند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مردم ، از درخت های گوناگون اند و من و علی ، از یک درختیم . من ریشه آنم و علی شاخه آن و حسن و حسین، میوه های آن . و در دل هر مؤمنی ، شاخه ای از شاخه های آن است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و هارون بن عمران و یحیی بن زکرّیا و علی بن ابی طالب، از یک سرشت آفریده شده ایم.

ر . ک : ص 271 (همچون پرتوی از نور) .

.

2 / 1 3لَحمُهُ لَحمی ودَمُهُ دَمیرسول اللّه صلی الله علیه و آله :هذا عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ ، لَحمُهُ لَحمی ، ودَمُهُ دَمی ، هُوَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی . (1)

عنه صلی الله علیه و آله :هذا عَلِیٌّ سیطَ (2) لَحمُهُ بِلَحمی ، ودَمُهُ بِدَمی ، وهُوَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی ، إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی . (3)

عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مِنّی ، وأنَا مِن عَلِیٍّ ، لَحمُهُ مِن لَحمی ، ودَمُهُ مِن دَمی . (4)

عنه صلی الله علیه و آله فی عَلِیٍّ علیه السلام : لَحمُهُ مِن لَحمی ، ودَمُهُ مِن دَمی ، وهُوَ عَیبَهُ (5) عِلمی . (6)

.

1- .المعجم الکبیر : ج 12 ص 15 ح 12341 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 42 ح 8372 وفیه «إنّ» بدل «هذا» ، المناقب للخوارزمی : ص 142 ح 163 ، کفایه الطالب : ص 168 ؛ علل الشرائع : ص 66 ح 3 وفی الأربعه الأخیره «لحمه من لحمی ودمه من دمی» ، بشاره المصطفی : ص 167 وفیه «دمه من دمی» وکلّها عن ابن عبّاس .
2- .ساط الشیء : خلطه (لسان العرب : ج 7 ص 325 «سوط») .
3- .المحاسن والمساوئ : ص 44 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 201 ح 531 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 355 ح 281 وفیه «نیط» بدل «سیط» وکلّها عن ابن عبّاس ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 854 ح 44 عن سلمان وأبی ذرّ والمقداد وکلاهما نحوه .
4- .الخصال : ص 640 ح 16 عن محمّد بن عبد اللّه عن أبیه عن آبائه ، الأمالی للطوسی : ص 50 ح 65 عن ابن عبّاس ؛ المناقب للخوارزمی : ص 145 ح 170 عن زیاد بن المنذر عن الإمام الباقر عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله وفیهما «لحمه لحمی ودمه دمی» .
5- .العَیْبه : مستودع الثیاب ، أو مستودع أفضل الثیاب . وعَیْبَه العلم علی الاستعاره (مجمع البحرین : ج 2 ص 1296 «عیب») .
6- .المناقب للخوارزمی : ص 87 ح 77 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 332 ح 257 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 471 ح 9042 وفیه «بیتی» بدل

«علمى» وكلّها عن عبد اللّه ؛ الأمالى للطوسى : ص 118 ح 185 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .

2 / 1 3 گوشت او گوشت من و خون او خون من ا ست

2 / 1 3گوشت او گوشت من و خون او خون من ا ستپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :این، علی بن ابی طالب است. گوشتش گوشت من و خونش خون من است. نسبت او به من، همچون نسبت هارون به موسی علیه السلام است، جز آن که پس از من پیامبری نیست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :این، علی است. گوشتش با گوشت من و خونش با خون من در آمیخته است. نسبت او به من، همچون نسبت هارون به موسی علیه السلام است، جز آن که پس از من پیامبری نیست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی از من است و من از علی ام. گوشت او از گوشت من، و خون او از خون من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است و او صندوقِ علم من است.

.

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ، أحِبّوا عَلِيّا ؛ فَإِنَّ لَحمَهُ لَحمى ، ودَمَهُ دَمى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : كَذَبَ مَن زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنى ويُبغِضُکَ ؛ لِأَنَّکَ مِنّى وأَنَا مِنکَ ، لَحمُکَ مِن لَحمى ، ودَمُکَ مِن دَمى ، وروحُکَ مِن روحى ، وسَريرَتُکَ مِن سَريرَتى ، وعَلانِيَتُکَ مِن عَلانِيَتى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :ألا وإنَّ الأَرضَ لا تَخلو (3) مِنّى مادامَ عَلِىٌّ حَيّا فِى الدُّنيا بَقِيَّةً مِن بَعدى ، عَلِىٌّ فِى الدُّنيا عِوَضٌ مِنّى مِن بَعدى ، عَلِىٌّ كَجِلدى ، عَلِىٌّ كَلَحمى ، عَلِىٌّ عَظمى ، عَلِىٌّ كَدَمى ، عَلِىٌّ عُروقى . (4)

2 / 2الأُسرَةُ2 / 2 1أبو رَيحانَتَيَّفضائل الصحابه لابن حنبل عن حماد بن عيسى عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام عن جابر :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام : سَلامٌ عَلَيکَ أبَا الرَّيحانَتَينِ مِنَ الدُّنيا ، فَعَن قَليلٍ يَذهَبُ رُكناکَ وَاللّهُ خَليفَتى عَلَيکَ . فَلَمّا قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله قالَ عَلِىٌّ : هذا أحَدُ الرُّكنَينِ الَّذى قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا ماتَت فاطِمَهُ عليهاالسلامقالَ : هُوَ الرُّكنُ الآخَرُ الَّذى قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (5)

.

1- .الأمالى للمفيد : ص 294 ح 4 ، بشاره المصطفى : ص 90 نحوه وكلاهما عن أبى سعيد الخدرى .
2- .كمال الدين : ص 241 ح 65 ، الأمالى للصدوق : ص 342 ح 408 ، بشاره المصطفى : ص 32 وليس فيه «ودمک من دمى» ، مائه منقبه : ص 65 ح 18 ، جامع الأخبار : ص 53 ح 59 ؛ فرائد السمطين : ج 2 ص 243 ح 517 كلّها عن ابن عبّاس وراجع التوحيد : ص 310 ح 2 .
3- .فى المصدر : «يخلو» ، والصحيح ما أثبتناه .
4- .تفسير فرات : ص 154 ح 192 عن ابن عبّاس وراجع مائه منقبه : ص 126 ح 72 .
5- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 624 ح 1067 ، ذخائر العقبى: ص108.

2 / 2 خانواده

اشاره

2 / 2 1 پدر دو گلِ من

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! علی را دوست بدارید؛ چون گوشت او گوشت من و خون او خون من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : دروغ می گوید آن که می پندارد مرا دوست دارد، ولی تو را دشمن می دارد؛ چون تو از منی و من از توام. گوشت تو از گوشت من، و خون تو از خون من، و روح تو از روح من، و نهان تو از نهان من، و آشکار تو از آشکار من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هان! زمین از من خالی نیست تا هنگامی که علی در دنیا زنده است و پس از من ، باقی است. علی در دنیا پس از من، بدیل من است. علی، همچون پوست من است. علی ، همچون گوشت من است. علی ، همچون استخوانم است. علی ، مثل خونم است. علی ، رگ و پیِ من است.

2 / 2خانواده2 / 2 1پدر دو گلِ منفضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از حمّاد بن عیسی ، از امام صادق علیه السلام ، از پدرش [امام باقر علیه السلام] ، از جابر : پیامبر خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : «درود بر تو، ای پدرِ دو گُل دنیا! به زودی دو رُکن تو از دست می رود و به جای من ، خداوند برای تو خواهد بود». آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشت، علی علیه السلام فرمود : «این، یکی از دو رُکنی است که پیامبر خدا فرمود» و هنگامی که فاطمه علیهاالسلام درگذشت، فرمود : «این، رُکنِ دیگری است که پیامبر خدا فرمود».

.

معانى الأخبار عن حماد بن عيسى عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام عن جابر :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام قَبلَ مَوتِهِ بِثَلاثٍ : سَلامُ اللّهِ عَلَيکَ يا أبَا الرَّيحانَتَينِ ، اُوصيکَ بِرَيحانَتَىَّ مِنَ الدُّنيا ، فَعَن قَليلٍ يَنهَدُّ رُکناکَ ، وَاللّهُ خَليفَتى عَلَيکَ . فَلَمّا قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ عَلِيٌّ : هذا أحَدُ رُکنَىَّ الَّذى قالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . فَلَمّا ماتَت فاطِمَةُ سَلامُ اللّهِ عَلَيها قالَ عَلِيٌّ عليه السلام : هذَا الرُّکنُ الثّانِى الَّذى قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (1)

2 / 2 2أعَزُّ عَلَىَّ مِن فاطِمَهَالإمام علىّ عليه السلام :خَطَبتُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فاطِمَةَ عليهاالسلام ، فَزَوَّجَنى ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أنَا أحَبُّ إلَيکَ أم هِىَ ؟ قالَ : هِىَ أحَبُّ إلَىَّ مِنکَ ، وأنتَ أعَزُّ عَلَىَّ مِنها . (2)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبى نجيح :أخبَرَنى مَن سَمِعَ عَلِيّا عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ يَقولُ : لَمّا أرَدتُ أن أخطُبَ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَذَكَرتُ أن لا شَىءَ لى ، ثُمَّ ذَكَرتُ عائِدَتَهُ وصِلَتَهُ فَخَطَبتُها ، فَقالَ : وهَل عِندَکَ شَىءٌ ؟ قُلتُ : لا ، قالَ : فَأينَ دِرعُکَ الحُطَمِيَّهُ (3) الَّتى كُنتُ أعطَيتُکَ يَومَ كَذا وكَذا ؟ قُلتُ : هِىَ عِندى ، قالَ : فَأتِ بِها ، قالَ : فَأتَيتُهُ بِها ، فَأنكَحَنيها . فَلَمّا أن دَخَلَت عَلَىَّ قالَ : لا تُحدِثَنَّ شَيئا حَتّى آتِيَكُما ، فَاستَأذَنَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَلَينا كِساءٌ أو قَطيفَهٌ فَتَحَشحَشنا (4) فَقالَ : مَكانَكُما عَلى حالِكُما ، فَدَخَلَ عَلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَجَلَسَ عِندَ رُؤوسِنا ، فَدَعا بِإناءٍ فيهِ ماءٌ فَاُتِىَ بِهِ ، فَدَعا فيهِ بِالبَرَكَهِ ثُمَّ رَشَّهُ عَلَينا ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أنَا أحَبُّ إلَيکَ أم هِىَ ؟ قالَ : هِىَ أحَبُّ إلَىَّ مِنکَ ، وأنتَ أعَزُّ عَلَىَّ مِنها . (5)

.

1- .معانى الأخبار : ص 403 ح 69 ، الأمالى للصدوق : ص 198 ح 210 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 361 ، روضه الواعظين : ص 169 كلاهما عن جابر من دون إسنادٍ إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام ؛ تاريخ دمشق : ج 14 ص 166 ح 3503 و ص 167 ح 3504 ، حليه الأولياء : ج 3

ص 201 ، المناقب للخوارزمى : ص 141 ح 160 ، كنز العمّال : ج 13 ص 664 ح 37688 .
2- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 260 ح 145 عن ابن أبى نجيح عمّن سمع عليّا عليه السلام .
3- .الحطميّه : هى التى تحطم السيوف ؛ أى تكسرها ، وقيل : هى العريضه الثقيله ، وقيل : هى منسوبه إلى بطن من عبد القيس يقال لهم : حُطَمَه بن محارب ، كانوا يعملون الدروع (النهايه : ج 1 ص 402 «حطم») .
4- .التحشحش : التحرّک للنهوض (النهايه : ج 1 ص 388 «حشش») .
5- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 631 ح 1076 ، مسند الحميدى : ج 1 ص 22 ح 38 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 124 ح 8491 و ح 8492 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 342 ، كنز العمّال : ج 13 ص 117 ح 36379 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 212 ح 681 كلّها نحوه وراجع ذخائر العقبى : ص 69 .

2 / 2 2 از فاطمه علیهاالسلام برای من عزیزتر

معانی الأخبار به نقل از حمّاد بن عیسی ، از امام صادق علیه السلام ، از پدرش [امام باقر علیه السلام] ، از جابر : از پیامبر خدا شنیدم که سه روزْ پیش از مرگش ، به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : «درود خدا بر تو، ای پدرِ دو گل ! تو را به دو گُلم از دنیا سفارش می کنم. به زودی دو رُکن تو فرو می ریزد، و خداوند به جای من برای تو خواهد بود». چون پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت، علی علیه السلام فرمود : «این، یکی از دو رُکنی است که پیامبر خدا به من فرمود» و وقتی فاطمه که درود خدا بر او باد درگذشت، علی علیه السلام فرمود : «این، دومین رُکنی است که پیامبر خدا فرمود».

2 / 2 2از فاطمه علیهاالسلام برای من عزیزترامام علی علیه السلام :فاطمه علیهاالسلام را از پیامبر خدا خواستگاری کردم که وی را به ازدواج من درآوَرد. پس گفتم : ای پیامبر خدا ! من نزد تو محبوب ترم یا فاطمه؟ فرمود : «او نزد من از تو محبوب تر است و تو نزد من از او عزیزتری».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابو نجیح : کسی به من خبر داد که از علی علیه السلام بر منبر کوفه شنیده است که می فرمود : وقتی خواستم نزد پیامبر خدا تقاضای خواستگاری کنم، ابتدا به یاد آوردم که من چیزی ندارم. سپس لطف و احسان پیامبر خدا و بزرگی پیوند با او را به یاد آوردم و فاطمه علیهاالسلام را خواستگاری کردم. پیامبر خدا فرمود : «تو چیزی داری؟». گفتم : نه. فرمود : «سپر حُطَمیِ (1) تو که در فلان روز به تو دادم، کجاست؟». گفتم : پیش خودم است. فرمود : «آن را بیاور». آن را آوردم و فاطمه علیهاالسلام را به همسری من درآورد. وقتی فاطمه علیهاالسلام به خانه من آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «کاری نکنید تا من بیایم». پیامبر خدا، اجازه ورود خواست و عبا یا مَلحفه ای بر روی ما بود . خواستیم برخیزیم؛ امّا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «در همان حال، سرِ جایتان باشید». پیامبر خدا وارد شد و بالای سرمان نشست. ظرف آبی خواست که آوردند. بر آن، برای برکت، دعا خواند. سپس از آن بر ما پاشید. آن گاه گفتم : ای پیامبر خدا ! من نزد تو محبوب

ترم یا فاطمه؟ فرمود : «او از تو نزد من محبوب تر است و تو از او برای من عزیزتری».

.

1- .حُطَمی یعنی آنچه که شمشیرها را می شکند. گفته شده به مفهوم «پهن» و «سنگین» است ، و گفته شده منسوب به شاخه ای از عبد القیس است که به آنان «بنو حطمه بن محارب» می گفتند و سپرساز بودند .

المعجم الأوسط عن أبی هریره :قالَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ : یا رَسولَ اللّهِ ، أیُّما أحَبُّ إلَیکَ : أنَا أم فاطِمَهُ ؟ قالَ : فاطِمَهُ أحَبُّ إلَیَّ مِنکَ ، وأنتَ أعَزُّ عَلَیَّ مِنها . (1)

المعجم الکبیر عن ابن عبّاس :دَخَلَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلی عَلِیٍّ وفاطِمَهَ وهُما یَضحَکانِ ، فَلَمّا رَأیَا النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله سَکَتا ، فَقالَ لَهُمَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : ما لَکُما کُنتُما تَضحَکانِ ، فَلَمّا رَأیتُمانی سَکَتتُما ؟ فَبادَرَت فاطِمَهُ فَقالَت : بِأبی أنتَ یا رَسولَ اللّهِ ، قالَ هذا : أنَا أحَبُّ إلی رَسولِ اللّهِ مِنکِ ، فَقُلتُ : بَل أنَا أحَبُّ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنکَ . فَتَبَسَّمَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وقالَ : یا بُنَیَّهُ ، لَکِ رِقَّهُ الوَلَدِ ، وعَلِیٌّ أعَزُّ عَلَیَّ مِنکِ . (2)

.

1- .المعجم الأوسط : ج 7 ص 343 ح 7675 ، اُسد الغابه : ج 7 ص 219 الرقم 7183 ؛ المناقب للکوفی : ج 2 ص 541 ح 1047 کلاهما عن أبی نجیح عمّن سمع علیّا علیه السلام و ص 187 ح 659 عن سهل بن سقیر عن الإمام الصادق عن آبائه عن الإمام علیّ علیهم السلام وفیه «أکرم» بدل «أعزّ» ، کشف الغمّه : ج 1 ص 325 ، تأویل الآیات الظاهره : ج 1 ص 249 ح 4 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 331 عن عائشه نحوه ، إعلام الوری : ج 1 ص 295من دون إسنادٍ إلی الراوی .
2- .المعجم الکبیر : ج 11 ص 55 ح 11063 .

المعجم الأوسط به نقل از ابو هریره : علی بن ابی طالب علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! کدام یک نزد تو محبوب تریم؟ من یا فاطمه؟ فرمود : «فاطمه از تو نزد من محبوب تر است و تو از او برای من عزیزتری».

المعجم الکبیر به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا بر علی و فاطمه علیهماالسلاموارد شد، در حالی که آن دو می خندیدند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند، ساکت شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود : «چه شده بود که می خندیدید و مرا که دیدید، ساکت شدید؟». فاطمه علیهاالسلام پیشی گرفت و گفت : این (علی علیه السلام) می گوید : «من از تو نزد پیامبر خدا محبوب ترم». من گفتم : نه؛ من از تو نزد پیامبر خدا محبوب ترم. پیامبر خدا لبخندی زد و فرمود : «دخترکم ! نسبت به تو مهر فرزندی دارم و علی از تو برای من عزیزتر است».

.

2 / 2 3خَيرٌ مِنَ الحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهماالسلامرسول اللّه صلى الله عليه و آله :الحَسَنُ وَالحُسَينُ سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ ، وأبوهُما خَيرٌ مِنهُما . (1)

المعجم الكبير عن سلمان الفارسى :كُنّا حَولَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَجاءَت اُمُّ أيمَنَ ، فَقالَت : يا رَسولَ اللّهِ ، لَقَد ضَلَّ الحَسَنُ وَالحُسَينُ ... فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قوموا فَاطلُبُوا ابنَىَّ ... ثُمَّ أتاهُما فَأفرَق بَينَهُما ومَسَحَ وَجهَهُما وقالَ : بِأبى واُمّى أنتُما ، ما أكرَمَكُما عَلَى اللّهِ ! ثُمَّ حَمَلَ أحَدَهُما عَلى عاتِقِهِ الأيمَنِ ، وَالآخَرَ عَلى عاتِقِهِ الأيسَرِ ، فَقُلتُ : طوباكُما نِعمَ المَطِيَّهُ مَطِيَّتُكُما . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ونِعمَ الرّاكِبانِ هُما ، وأبوهُما خَيرٌ مِنهُما . (2)

المعجم الكبير عن حذيفه :رَأَينا فى وَجهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله السُّرورَ يَوما مِنَ الأَيّامِ ، فَقُلنا : يا رَسولَ اللّهِ ، لَقَد رَأَينا فى وَجهِكَ تَباشيرَ السُّرورِ ، قالَ : وكَيفَ لا اُسَرُّ وقَد أتانى جَبرَئيلُ عليه السلام فَبَشَّرَنى أنَّ حَسَنا وحُسَينا سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ ، وأبوهُما أفضَلُ مِنهُما . (3)

.

1- .سنن ابن ماجه : ج1 ص44 ح 118 ، المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 182 ح 4780 كلاهما عن ابن عمر و ح 4779 عن عبد اللّه ، المعجم الكبير : ج 3 ص 39 ح 2617 عن قرّه ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 140 الرقم 2 عن أبان بن تغلب عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، تاريخ دمشق: ج14 ص134 ح3432 عن مالک بن الحويرث و ص 133 ح 3429 و ح 3430 كلاهما عن ابن عمر ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 35 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وأبى سعيد وبريده ؛ عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 33 ح 56 عن عامر بن سليمان وأحمد بن عبد اللّه وداوود بن سليمان عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الخصال : ص 551 ح 30 عن أبيسعيد الورّاق عن أبيه عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص 158 ح 103 ، الاحتجاج : ج 1 ص 310 ح 53 عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، قرب الإسناد: ص 111 ح 386 عن الإمام

الصادق عن أبيه عليهماالسلام عنه صلى الله عليه و آله ، مائه منقبه : ص 42 ح 2 عن ابن عبّاس .
2- .المعجم الكبير : ج 3 ص 65 ح 2677 وراجع ذخائر العقبى : ص 226 والمناقب للخوارزمى : ص 287 و ص 288 ح 279 والأمالى للصدوق : ص 522 ح 709 وبشاره المصطفى : ص 115 و ص 172 والخرائج والجرائح : ج 1 ص 240 ح 5 و المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 388 .
3- .المعجم الكبير : ج 3 ص 38 ح 2608 ، تاريخ بغداد : ج 10 ص 231 الرقم 5360 ، تاريخ دمشق : ج 34 ص 447 ح 7056 وفيه «خير» بدل «أفضل» ، ذخائر العقبى : ص 224 ، كفايه الطالب : ص 342 .

2 / 2 3 بهتر از حسن و حسین علیهماالسلام

2 / 2 3بهتر از حسن و حسین علیهماالسلامپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حسن و حسین، سرور جوانان بهشت اند و پدرشان بهتر از آنان است.

المعجم الکبیر به نقل از سلمان فارسی : ما در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که امّ ایمن آمد و گفت : ای پیامبر خدا! حسن و حسین علیهماالسلام گم شده اند... پیامبر خدا فرمود : «برخیزید و فرزندانم را بیابید»... سپس نزد آن دو آمد. آنان را از هم جدا کرد و دست به صورتشان کشید و فرمود : «پدر و مادرم فدایتان! چه قدر نزد خدا مکرّمید!». آن گاه یکی را بر دوش راست و دیگری را بر دوش چپ گرفت. گفتم : خوشا به حالتان! مَرکب شما چه خوب مَرکبی است. پیامبر خدا فرمود : «آنان هم خوب سوارانی هستند و پدرشان، بهتر از آن دو است».

المعجم الکبیر به نقل از حذیفه : روزی از روزها در چهره پیامبر خدا شادمانی دیدیم. گفتیم : ای پیامبر خدا! در چهره ات نشانه های شادمانی می بینیم. فرمود : «چگونه شادمان نباشم، در حالی که جبرئیل آمد و به من بشارت داد که حسن و حسین، سروران جوانان اهل بهشت اند و پدرشان برتر از آنان است».

.

2 / 2 4فی صُلبِهِ ذُرِّیَّتیرسول اللّه صلی الله علیه و آله :إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ جَعَلَ ذُرِّیَّهَ کُلِّ نَبِیٍّ فی صُلبِهِ ، وإنَّ اللّهَ تَعالی جَعَلَ ذُرِّیَّتی فی صُلبِ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ . (1)

عنه صلی الله علیه و آله :إنَّ اللّهَ تَعالی جَعَلَ ذُرِّیَّهَ کُلِّ نَبِیٍّ فی صُلبِهِ ، وجَعَلَ ذُرِّیَّتی فی صُلبِ هذا . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، ما بَعَثَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ نَبیّا إلّا وجَعَلَ ذُرِّیَّتَهُ من صُلبِهِ ، وجَعَلَ ذُرِّیَّتی مِن صُلبِکَ ، ولَولاکَ ما کانَت لی ذُرِّیَّهٌ . (3)

2 / 3المَنزِلَهُ عِندَ النَّبِیِّ2 / 3 1مَنزِلَتُهُ مِنّی کَمَنزِلَتی عِندَ اللّهِرسول اللّه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مِنّی بِمَنزِلَتی مِن رَبّی . (4)

.

1- .المعجم الکبیر : ج 3 ص 44 ح 2630 عن یحیی بن العلاء الرازی عن الإمام الصادق عن أبیه علیهماالسلام ، الفردوس : ج 1 ص 172 ح 643 ؛ الأمالی للشجری : ج 1 ص 152 عن یحیی بن العلاء الرازی عن الإمام الصادق عن أبیه علیهماالسلاموکلّها عن جابر ، الفضائل لابن شاذان : ص 130 عن الإمام الباقر عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله وراجع الاحتجاج : ج 1 ص 149 ح 32 وروضه الواعظین : ص 107 .
2- .تاریخ بغداد : ج1 ص317 الرقم 206، تاریخ دمشق : ج42 ص259 ح8789، المناقب للخوارزمی : ص 328 ح339 ، ذخائر العقبی: ص 125 کلّها عن ابن عبّاس ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 94 .
3- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 4 ص 365 ح 5762 عن حمّاد بن عمرو وأنس بن محمّد عن أبیه جمیعا عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام ، الأمالی للصدوق : ص 450 ح 609 ، بشاره المصطفی : ص 58 کلاهما عن ابن عبّاس ولیس فیهما ذیله ، تفسیر القمّی : ج 2 ص 338 نحوه .
4- .ذخائر العقبی : ص 120 ، الریاض النضره : ج 3 ص 119 کلاهما عن أبی بکر .

2 / 2 4 نسل من در پشت اوست

2 / 3 جایگاهش نزد پیامبر

اشاره

2 / 3 1 جایگاه او نسبت به من، مثل جایگاه من نسبت به خداست

2 / 2 4نسل من در پشت اوستپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند، نسل هر پیامبری را در پشت او قرار داده؛ ولی خداوند متعال، نسل مرا در پشت علی بن ابی طالب قرار داده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند، نسل هر پیامبری را در پشت خودش قرار داده و نسل مرا در پشت این (علی علیه السلام) قرار داده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! خداوند عز و جل ، هیچ پیامبری را برنینگیخت، جز آن که نسل او را در پشتش قرار داد؛ ولی نسل مرا در پشت تو قرار داد، و اگر تو نبودی، من نسلی نداشتم.

2 / 3جایگاهش نزد پیامبر2 / 3 1جایگاه او نسبت به من، مثل جایگاه من نسبت به خداستپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جایگاه علی نسبت به من، مثل جایگاه من نسبت به پروردگارم است.

.

الأمالى للطوسى عن عبد اللّه بن مسعود :رَأَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وكَفُّهُ فى كَفِّ عَلِيِّ بن أبى طالِبٍ عليه السلام وهُوَ يُقَلِّبُهُ . فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما مَنزِلَهُ عَلِيٍّ مِنکَ ؟ فَقالَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ : كَمَنزِلَتى مِنَ اللّهِ . (1)

بشاره المصطفى عن ابن مسعود :نَظَرَ إلَىَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ واضِعُ كَفّهِ فى كَفِّ عَلِيٍّ عليه السلام مُبتَسِما فى وَجهِهِ ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما مَنزِلَهُ عَلِيٍّ مِنکَ ؟ قالَ : كَمَنزِلَتى عِندَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . (2)

تاريخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَزَلَ بِخُمٍّ ، فَتَنَحَّى النّاسُ عَنهُ ، ونَزَلَ مَعَهُ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَشَقَّ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله تَأَخُّرُ النّاسِ عَنهُ ، فَأَمَرَ عَلِيّا لِيَجمَعَهُم ، فَلَمَّا اجتَمَعوا قامَ فيهِم وهُوَ مُتَوَسِّدٌ عَلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَحَمِدَ اللّهَ ، وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنّى قَد كَرِهتُ تَخَلُّفَكُم وتَنَحِّيَكُم عَنّى حَتّى خُيِّلَ إلَىَّ أنَّهُ لَيسَ مِن شَجَرَهٍ أبغَضَ إلَيكُم مِن شَجَرَهٍ تَلينى . ثُمَّ قالَ : لكِنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ أنزَلَهُ [اللّهُ] مِنّى بِمَنزِلَتى عِندَهُ ، فَرَضِىَ اللّهُ عَنهُ كَما أنَا راضٍ عَنهُ ، فَإنَّهُ لا يَختارُ عَلى قُربى ومَحَبَّتى شَيئا . ثُمَّ رَفَعَ يَدَيهِ فَقالَ : اللّهُمَّ مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . (3)

راجع : ج 2 ص 36 (احاديث المنزله) .

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 226 ح 394 ، المسترشد : ص 293 ح 108 وفيه «يقبّله» بدل «يقلّبه» .
2- .بشاره المصطفى : ص 274 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 227 و ص 226 ح 8726 ، المناقب لابن المغازلى : ص 25 ح 37 ؛ العمده : ص 107 ح 143 وفيها «أبغض إليكم» بدل «أبغض إلىّ» .

الأمالی ، طوسی به نقل از عبد اللّه بن مسعود : پیامبر خدا را دیدم، در حالی که دستش در دست علی بن ابی طالب علیه السلام بود و آن را می چرخانْد. گفتم : ای پیامبر خدا! جایگاه علی نزد تو چگونه است؟ فرمود : «مثل جایگاه من نزد خدا».

بشاره المصطفی به نقل از ابن مسعود : پیامبر خدا در حالی که دست در دست علی علیه السلام داشت و به وی لبخند می زد، به من نگاه کرد. گفتم : ای پیامبر خدا! جایگاه علی نزد تو چگونه است؟ فرمود : «چون جایگاه من نزد خدای عز و جل».

تاریخ دمشق به نقل از جابر بن عبد اللّه : پیامبر خدا حرکت کرد تا به خُم رسید. مردم از او کناره گرفتند و علی بن ابی طالب علیه السلام با وی فرود آمد. دوری مردم از وی ، بر پیامبر صلی الله علیه و آله سنگین آمد. به علی علیه السلام دستور داد تا مردم را گرد آورَد. وقتی آنان گِرد آمدند، برپا ایستاد و در حالی که به علی علیه السلام تکیه داده بود، حمد و سپاس خدای را به جا آورد و فرمود : «ای مردم! طفره رفتن و دوری گزیدنتان از من، بر من گران آمد، به گونه ای که پنداشتم هیچ درختی نزد شما از درختی که پیش من است، ناگوارتر نیست». (1) آن گاه فرمود : «امّا خداوند، علی بن ابی طالب را نسبت به من، همچون من نسبت به خودش قرار داده است. خداوند از او خشنود باشد، چنان که من از او خشنودم؛ زیرا او هیچ چیزی را بر نزدیکی و محبّت من برنگزیده است». آن گاه،دو دست خود را بلند کرد و فرمود:«پروردگارا ! آن که من مولای اویم، این علی مولای اوست. پروردگارا ! دوستدار علی را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار».

ر . ک : ج 2 ص 37 (احادیث منزلت) .

.

1- .گویا پیامبر صلی الله علیه و آله نزد درختی بود و آنانی که می دانستند منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از گردآوری مردم چیست ، از نزدیک شدن به آن مکان ، خشنود نبودند و اشاره پیامبر خدا به این امر است. (م)

2 / 3 2بِمَنزِلَهِ رَأسی مِن بَدَنیرسول اللّه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مِنّی بِمَنزِلَهِ رَأسی مِن بَدَنی . (1)

عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مِنّی مِثلُ رَأسی مِن بَدَنی . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مِنّی کَرَأسی مِن بَدَنی . (3)

2 / 3 3هُوَ مِنّی وأنَا مِنهُرسول اللّه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مِنّی وأنَا مِنهُ . (4)

.

1- .تاریخ بغداد : ج 7 ص 12 الرقم 3475 ، ذخائر العقبی : ص 118 وفیه «جسدی» بدل «بدنی» وکلاهما عن البراء ، المناقب للخوارزمی : ص 148 ح 174 ، ینابیع المودّه : ج 2 ص 303 ح 867 ؛ الأمالی للطوسی : ص 353 ح 732 والثلاثه الأخیره عن ابن عبّاس .
2- .المناقب لابن المغازلی : ص 92 ح 135 ، الفردوس : ج 3 ص 62 ح 4174 ، المناقب للخوارزمی : ص 144 ح 167 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 217 کلّها عن ابن عبّاس .
3- .المناقب لابن المغازلی : ص 93 ح 136 عن ابن عبّاس ؛ تفسیر فرات : ص 506 ح 664 عن سعد بن أبی وقّاص .
4- .خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 137 ح 69 ، المناقب لابن المغازلی : ص 223 ح 268 کلاهما عن حبشی بن جناده ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 63 ح 8407 عن بریده و ح 8408 عن أنس و ص 197 ح 8662 ، الفردوس : ج 3 ص 61 ح 4171 کلاهما عن عمران بن حصین ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 344 عن بریده وفیه «إنّه منّی . ..» ؛ الخصال : ص 496 ح 5 ، بشاره المصطفی : ص 20 کلاهما عن جابر ، الأمالی للصدوق : ص 187 ح 195 و ص 343 ح 410 کلاهما عن ابن عبّاس و ص 65 ح 30 عن ثابت بن أبی صفیّه عن الإمام زین العابدین عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله وفیه «هو منّی ...» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 212 .

2 / 3 2 همچون سرم نسبت به تنم است

2 / 3 3 او از من است و من از اویم

2 / 3 2همچون سرم نسبت به تنم استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی برای من، همچون سرم نسبت به تنم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی برای من، مثل سرم نسبت به تنم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی برای من، مانند سرم نسبت به تنم است.

2 / 3 3او از من است و من از اویمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی از من است و من از اویم.

.

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ مِنّى وأنَا مِنکَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ، إنَّ عَلِيّا مِنّى ، وأنَا مِن عَلِيٍّ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِيٌّ مِنّى ، وأنَا مِن عَلِيٍّ ، ولا يُؤَدّى عَنّى إلّا أنَا أو عَلِيٌّ . (3)

سنن الترمذى عن عمران بن حصين :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَيشا ، وَاستَعمَلَ عَلَيهِم عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ، فَمَضى فِيالسَّرِيَّهِ فَأَصابَ جارِيَهً فَأَنكَروا عَلَيهِ ، وتَعاقَدَ أَربَعَهٌ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالوا : إذا لَقينا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخبَرناهُ بما صَنَعَ عَلِيٌّ ، وكانَ المُسلِمونَ إذا رَجَعوا مِنَ السَّفَرِ بَدَؤوا بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَسَلَّموا عَلَيهِ ، ثُمَّ انصَرَفوا إلى رِحالِهِم ، فَلَمّا قَدِمَتِ السَّرِيَّهُ سَلَّموا عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله . فَقامَ أحَدُ الأَربَعَهِ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ لَم تَرَ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ صَنَعَ كَذا وكَذا ، فَأَعرَضَ عَنهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قامَ الثّانى فَقالَ مِثلَ مَقالَتِهِ ، فَأَعرَضَ عَنهُ ، ثُمَّ قامَ الثّالِثُ فَقالَ مِثلَ مَقالَتِهِ ، فَأَعرَضَ عَنهُ ، ثُمَّ قامَ الرّابِعُ فَقالَ مِثلَ ما قالوا ، فَأَقبَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَالغَضَبُ يُعرَفُ فى وَجهِهِ ، فَقالَ : ما تُريدونَ مِن عَلِيٍّ ؟ ما تُريدونَ مِن عَلِيٍّ ؟ ما تُريدونَ مِن عَلِيٍّ ؟ إنَّ عَلِيّا مِنّى وأنَا مِنهُ ، وهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدى . (4)

.

1- .صحيح البخارى : ج 2 ص 960 ح 2552 و ج 4 ص 1552 ح 4005 ، سنن الترمذى : ج 5 ص 635 ح 3716 ، السنن الكبرى : ج8 ص8 ح15768 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص138 ح 70 ، المناقب لابن المغازلى : ص 228 ح 275 كلّها عن البراء ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 499 ح 27 ، تاريخ بغداد : ج 4 ص 140 الرقم 1822 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 231 ح857 والثلاثه الأخيره عن هانئ و ص212 ح770 و ص245 ح 931 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 130 ح 4614 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 63 ح 8405 والأربعه الأخيره عن هانئ بن هانئ وهبيره بن يريم وح8406 عن قيس بن أبى حازم والثمانيه الأخيره عن الإمام علىّ عليه السلام و ص 53 ح 8388 عن ابن عبّاس؛الخصال:ص573ح1 عن

مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام ، عيون أخبار الرضا : ج2 ص 59 ح 224 عن الحسن بن عبد اللّه الرازى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الأمالى للمفيد : ص213 ح 4 عن سليمان بن خالد ، الأمالى للصدوق : ص 442 ح 588 عن سليمان بن مهران وكلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 791 ح 26 عن الإمام الحسين عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله و ص 854 ح 44 عن سلمان وأبى ذرّ والمقداد .

2- .الأمالى للصدوق : ص 188 ح 197 عن عبد اللّه بن الفضل الهاشمى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام و ص 88 ح 59 عن سليمان بن مقبل المدينى عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام وفيه «أصحابى» بدل «الناس» و ص 757 ح 1021 عن الحسن بن علىّ بن فضّال عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام وكلّها عنه صلى الله عليه و آله .

3- .سنن الترمذى : ج 5 ص 636 ح 3719 ، سنن ابن ماجه : ج1 ص 44 ح 119 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 495 ح 8 وفيهما «ولايؤدّى عنّى إلّا علىّ» ، مسند ابن حنبل : ج 6 ص 162 ح 17512 و ص 163 ح 17518 17520 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 594 ح 1010 و ص 599 ح 1023 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 143 ح 74 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 345 ح 8922 8925 ، المناقب لابن المغازلى : ص 222 ح 267 وص 227 ح 272 كلّها عن حبشى بن جناده ؛ الأمالى للمفيد : ص 56 ح 2 عن سعد بن أبى وقّاص .

4- .سنن الترمذى : ج 5 ص 632 ح 3712 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 164 ح 89 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 504 ح 58 كلاهما نحوه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو از منی و من از توام.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم ! علی از من است و من از علی ام.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی از من است و من از علی ام؛ و بار مسئولیت را از دوشم، کسی جز خودم یا علی برنمی دارد.

سنن التِّرمِذی به نقل از عمران بن حصین : پیامبر خدا، سپاهی گسیل داشت و علی ابن ابی طالب علیه السلام را بر آنها گماشت. پس [علی علیه السلام] سپاه را فاتح ساخت و کنیزی را برگزید. بر او ناروا شمردند و چهار تن از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گذاشتند و گفتند : هنگامی که پیامبر خدا را دیدیم، کاری را که علی انجام داد، به وی گزارش خواهیم کرد و چنان بود که مسلمانان، هنگامی که از سفر برمی گشتند، نخست به دیدار پیامبر خدا می رفتند و به وی سلام می گفتند و آن گاه به منزل خود می رفتند . هنگامی که لشکریان باز گشتند، به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کردند. پس یکی از آن چهار تن برخاست و گفت : ای پیامبر خدا ! نمی نگری که علی بن ابی طالب، فلان کار و فلان کار را کرد؟ پیامبر خدا از وی روی برگردانْد. دومی برخاست و همچون فرد نخستین، سخن گفت و پیامبر خدا از وی روی برگردانْد . سومی برخاست و همچون اوّلی سخن گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله روی برگردانْد. چهارمی برخاست و همچون آنان سخن گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله ، چنان که خشم بر چهره اش نمایان بود، روی کرد و فرمود : «از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ علی از من است و من از علی ام ، و او مولای هر مؤمنی پس از من است».

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أمّا أنتَ يا عَلِىُّ فَخَتَنى (1) وأبو وُلدى ، وأنَا مِنکَ وأنتَ مِنّى . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :اُهدِىَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله قِنوُ (3) مَوزٍ ، فَجَعَلَ يُقَشِّرُ المَوزَ ويَجعَلُها فى فَمى ، فَقالَ لَهُ قائِلٌ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّکَ تُحِبُّ عَلِيّا ؟ قالَ : أوَما عَلِمتَ أنَّ عَلِيّا مِنّى وأنَا مِنهُ ؟ ! (4)

راجع : ج 1 ص 412 (البعث لإعلان البراءه من المشركين) .

.

1- .خَتَنُه : أى زوج ابنته (النهايه : ج 2 ص 10 «ختن») .
2- .مسند ابن حنبل: ج8ص182 ح21836، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 253 ح 138 وفيه «فختنتنى» ، المناقب لابن المغازلى:ص224 ح269 كلّها عن اُسامه بن زيد؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 351 ح 278 عن أبى الصباح الكنانى عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلامعنه صلى الله عليه و آله نحوه وليس فيه «فَخَتَنى» .
3- .القِنْو : العِذْق (لسان العرب : ج 15 ص 204 «قنا») .
4- .المناقب للخوارزمى : ص 64 ح 33 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 59 ح 26 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 220 كلّها عن عبد خير ؛ الصراط المستقيم : ج 1 ص 253 عن أبى العلاء القطّان نحوه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تو ای علی داماد منی و پدر فرزندانم. من از توام و تو از منی.

امام علی علیه السلام :به پیامبر صلی الله علیه و آله خوشه موزی هدیه شد و ایشان، پوست موز را می کَند و آن را در دهان من می گذاشت. کسی به ایشان گفت : ای پیامبر خدا! علی را دوست می داری؟ فرمود : «آیا نمی دانی علی از من است و من از اویم».

ر . ک : ج 1 ص 413 (مأموریت برای اعلان برائت از مشرکان) .

.

2 / 3 4اُحِبُّ لَهُ ما اُحِبُّ لِنَفسیرسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، اُحِبُّ لَکَ ما اُحِبُّ لِنَفسی ، وأکرَهُ لَکَ ما أکرَهُ لِنَفسی . (1)

عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : إنّی اُحِبُّ لَکَ ما اُحِبُّ لِنَفسی ، وأکرَهُ لَکَ ما أکرَهُ لِنَفسی . (2)

2 / 3 5نَفسیرسول اللّه صلی الله علیه و آله فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه السلام : ذاکَ نَفسی . (3)

عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ مِنّی کَنَفسی ، طاعَتُهُ طاعَتی ، ومَعصِیَتُهُ مَعصِیَتی . (4)

عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیٌّ کَنَفسی ، لا فَرقَ بَینی وبَینَهُ إلَا النُّبُوَّهَ . (5)

.

1- .سنن الترمذی : ج 2 ص 72 ح 282 ، السنن الکبری : ج 3 ص 301 ح 5790 کلاهما عن الحارث عن الإمام علیّ علیه السلام .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 308 ح 1243 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 2 ص 144 ح 2836 ، مسند الطیالسی : ص 26 ح 182 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 216 ح 168 کلّها عن الحارث ، کنز العمّال : ج 15 ص 474 ح 41877 نقلاً عن عبد الصمد الهاشمی فی أمالیه و ج 16 ص 77 ح 44002 ولیس فیه «لک ما أکره» نقلاً عن عبد الجبّار فی أمالیه وکلّها عن الإمام علیّ علیه السلام ؛ کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 1 ص 253 ح 775 ، علل الشرائع : ص 349 ح 3 کلاهما عن أبی الجارود عن الإمام الباقر علیه السلام ، عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 68 ح 311 عن عبد اللّه التمیمی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام وفیه «لها» بدل «لنفسی» الثانیه ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 351 ح 278 عن أبی الصباح الکنانی عن الإمام الصادق عن أبیه علیهماالسلاموکلّها عنه صلی الله علیه و آله .
3- .الاختصاص : ص 223 عن محمّد بن مسلم عن الإمام الباقر علیه السلام عن جابر بن عبد اللّه .
4- .الخصال : ص 496 ح 5 ، الأمالی للصدوق : ص 149 ح 146 ، بشاره المصطفی : ص 20 ، جامع الأخبار : ص 51 ح 56 کلّها عن جابر بن عبد اللّه

الأنصارى وراجع الأمالى للصدوق : ص 155 ح 149 .
5- .الصراط المستقيم : ج 1 ص 252 .

2 / 3 4 آنچه را برای خود دوست دارم،برای او نیز دوست می دارم

2 / 3 5 جانِ من

2 / 3 4آنچه را برای خود دوست دارم،برای او نیز دوست می دارمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! آنچه را که برای خود دوست می دارم ، برای تو [نیز] دوست می دارم، و آنچه که برای خود بد می دارم، برای تو [نیز] بد می دارم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : من آنچه را که برای خود دوست می دارم ، برای تو [هم]دوست می دارم ، و آنچه که برای خود بد می دارم ، برای تو [هم] بد می دارم.

2 / 3 5جانِ منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او جانِ من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی نسبت به من، چون جان من است. پیروی از وی، پیروی از من است، و نافرمانی از وی، نافرمانی از من.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی به مانند جان من است. بین من و او، جز پیامبری فرقی نیست.

.

عنه صلى الله عليه و آله :فَأَمّا عَلِیٌّ فَأَنَا هُوَ ، وهُوَ أنَا . (1)

نثر الدرّ :سُئِلَ [رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله] عَن أصحابِهِ فَذَكَرَهُم ، ثُمَّ سُئِلَ عَن عَلِیٍّ عليه السلام فَقالَ صلى الله عليه و آله : وهَل يُسأَلُ الرَّجُلُ عَن نَفسِهِ . (2)

المستدرک على الصحيحين عن عبد الرحمن بن عوف :اِفتَتَحَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَكَّةَ ، ثُمَّ انصَرَفَ إلَى الطّائِفِ فَحاصَرَهُم ثَمانِيةً أو سَبعَةً ، ثُمَّ أوغَلَ غُدوَةً أو رَوحَةً ، ثُمَّ نَزَلَ ، ثُمَّ هَجَرَ ، ثُمَّ قالَ : أيُّها النّاسُ ! إنّى لَكُم فَرَطٌ (3) ، وإنّى اُوصيكُم بِعِترَتى خَيرا ، مَوعِدُكُمُ الحَوضُ . وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ! لَتُقيمُنَّ الصَّلاةَ ولَتُؤتُنَّ (4) الزَّكاةَ أو لَأَبعَثَنَّ عَلَيكُم رَجُلاً مِنّى أو كَنَفسى فَلَيَضرِبَنَّ أعناقَ مُقاتِليهم وَلَيَسبِيَنَّ ذَراريَّهُم . قالَ : فَرَأى النّاسُ أنَّهُ يَعنى أبا بَكرٍ أو عُمَرَ ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِیٍّ فَقالَ : هذا . (5)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن المطّلب بن عبد اللّه بن حنطب :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِوَفدِ ثَقيفٍ حينَ جاؤوهُ : وَاللّهِ لَتُسلِمُنَّ أو لَأَبعَثَنَّ إلَيكُم رَجُلاً مِنّى أو قالَ : مِثلَ نَفسى فَلَيَضرِبَنَّ أعناقَكُم ، وَلَيَسبِيَنَّ ذَراريَّكُم ، ولَيَأخُذَنَّ أموالَكُم . قالَ عُمَرُ : فَوَاللّهِ مَا اشتَهَيتُ الإِمارَةَ إلّا يَومَئِذٍ ؛ جَعَلتُ أنصِبُ صَدرى لَهُ رَجاءَ أن يَقولَ : هذا ، فَالتَفَتَ إلى عَلِیٍّ فَأَخَذَ بِيَدِهِ ثُمَّ قالَ : هُوَ هذا ، هُوَ هذا . مَرَّتَينِ . (6)

.

1- .الكافى : ج 8 ص 319 ح 502 عن الحسين أبى العلاء الخفّاف عن الإمام الصادق عليه السلام .
2- .نثر الدرّ : ج 1 ص 267 وراجع مجمع البيان : ج 2 ص 764 وكفايه الطالب : ص 288 .
3- .فَرَطَ : تقدّم وسبق القوم (النهايه : ج 3 ص 434 «فرط») .
4- .فى المصدر : «لتؤتون» ، والصواب ما أثبتناه كما فى المصادر الاُخرى .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 131 ح 2559 ، المصنّف لابن أبى شيبه: ج7 ص498 ح23 وفيه «لنفسى»بدل «كنفسى»، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 393 ح 856 ، الصواعق المحرقه : ص 126 ؛ الأمالى

للطوسى : ص 504 ح 1104 كلّها نحوه وراجع ح 1106 و ص 579 ح 1196 والاختصاص : ص 200 .
6- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 593 ح 1008 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 364 ، المناقب للخوارزمى : ص 136 ح 153 ، ذخائر العقبى : ص 120 ، المناقب لابن المغازلى : ص 428 ح 4 نحوه ؛ العدد القويّه : ص 250 ح 62 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امّا علی، پس من اویم و او من است.

نثر الدرّ :[از پیامبر خدا] درباره یارانش پرسیده شد . آنان را شمرد [و از علی علیه السلام نامی نبرد]. آن گاه از علی علیه السلام پرسیده شد. فرمود : «آیا کسی را از خودش می پرسند؟ !».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از عبد الرحمان بن عوف : پیامبر خدا، مکّه را گشود. آن گاه رو به طائف نهاد و آنان را هفت و یا هشت روز محاصره کرد. آن گاه، صبحگاه یا عصری به آن جا نفوذ کرد. سپس فرود آمد و بعد، از آن جا هجرت کرد. آن گاه فرمود : «ای مردم! من بر شما پیشی خواهم گرفت. شما را درباره خانواده ام به نیکی سفارش می کنم. وعده گاهتان حوض است». سپس [خطاب به طائفیان] فرمود : «سوگند به آن که جانم در دست اوست، هر آینه باید نماز به پا دارید و زکات بپردازید، وگرنه کسی را از خودم و یا کسی مثل خودم را گسیل خواهم داشت که گردن جنگجویانتان را بزند و فرزندانتان را اسیر کند». [عبد الرحمان می گوید :] مردم پنداشتند که مرادش ابوبکر و یا عمر است. پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «این را !».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از مطّلب بن عبد اللّه بن حنطب : پیامبر خدا به هیئت ثقیف در هنگامی که نزد وی آمده بودند فرمود : «سوگند به خدا! یا تسلیم می شوید و یا کسی از خودم (و یا فرمود : مثل خودم) را به سوی شما گسیل خواهم داشت که گردنتان را بزند، فرزندانتان را اسیر کند و دارایی هایتان را بگیرد». عمر گفت : سوگند به خدا، جز در آن روز، فرمانروایی را آرزو نکردم. در دلم امید داشتم که بگوید : «این را»؛ ولی به علی روی کرد و دست وی را گرفت و فرمود : «این، آن مرد است. این، آن مرد است». دوبار فرمود.

.

المصنّف لابن أبى شيبه عن عبد اللّه بن شدّاد :قَدِمَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَفدُ أبى سَرحٍ مِنَ اليَمَنِ فَقالَ لَهُم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَتُقيمُنَّ الصَّلاةَ ، ولَتُؤتُنَّ الزَّكاةَ ، ولَتَسمَعُنَّ ولَتُطيعُنَّ أو لَأَبعَثَنَّ إلَيكُم رَجُلاً لِنَفسى ، يُقاتِلُ مُقاتِلَتَكُم ، ويَسبى ذَرارِيَّكُم ، اللّهُمَّ أنَا أو كَنَفسى . ثُمَّ أخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ . (1)

المعجم الأوسط عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَيَنتَهِيَنَّ بَنو وَليعَةَ (2) أو لَأَبعَثَنَّ إلَيهِم رَجُلاً عِندى كَنَفسى ، يَقتُلُ مُقاتِلَتَهُم ويَسبى ذَرارِيَّهُم ، وهُوَ ذا . ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلى كَتِفِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . (3)

الخصال عن عامر بن واثله :كُنتُ فِى البَيتِ يَومَ الشّورى ، فَسَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام وهُوَ يَقولُ : ... نَشَدتُكُم بِاللّهِ ، هَل فيكُم أحَدٌ قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَيَنتَهِيَنَّ بَنو وَليعَةَ أو لَأَبعَثَنَّ إلَيهِم رَجُلاً كَنَفسى ، طاعَتُهُ كَطاعَتى ، ومَعصِيَتُهُ كَمَعصِيَتى ، يَغشاهُم بِالسَّيفِ غَيرى ؟ قالوا : اللّهُمَّ لا . (4)

راجع : ج 7 ص 500 (نفس النبىّ) . ج 9 ص 434 (امتحن اللّه قلبه للإيمان) .

.

1- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 499 ح 30 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 468 ح 370 وفيه «آل تنوخ» بدل «أبى سرح» و «كنفسى» بدل «لنفسى» .
2- .هم ملوک حضرموت حَمْده ومخوس ومِشرح وأبضعه (الطبقات الكبرى : ج 1 ص 349) .
3- .المعجم الأوسط : ج 4 ص 133 ح 3797 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 571 ح 966 عن زيد بن يثيع ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 506 ح 74 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 140 ح 72 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 461 ح 363 كلّها عن أبى ذرّ نحوه وراجع عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 232 ح 1 والأمالى للصدوق : ص 618 ح 843 و بشاره المصطفى : ص 230 و تحف العقول : ص 429 .

4- .الخصال : ص 554 ح 31 ، بحار الأنوار : ج 21 ص 180 ح 17 .

المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از عبد اللّه بن شدّاد : هیئت ابو سَرح ، از یمن به نزد پیامبر خدا آمدند. پیامبر خدا به آنان فرمود : «نماز به پا می دارید، زکات می پردازید، گوش می کنید و پیروی می نمایید؛ وگرنه، مردی از خودم را به سویتان گسیل خواهم داشت تا جنگجویانتان را بکُشد و فرزندانتان را اسیر کند. بار خدایا ! خودم و یا مثل خودم را». آن گاه، دست علی علیه السلام را گرفت.

المعجم الأوسط به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : پیامبر خدا فرمود : «بنی ولیعه (1) دست بردارند؛ و گرنه کسی را که در نزدم چون خودم است، به سویشان گسیل خواهم داشت تا جنگجویانشان را بکُشد و فرزندانشان را اسیر کند. او این است !» . آن گاه با دست بر دوش علی بن ابی طالب علیه السلام زد.

الخصال به نقل از عامر بن واثله : در روز شورا در آن مکان بودم و شنیدم که علی علیه السلام می فرمود : «... شما را به خدا، آیا در بین شما کسی بجز من هست که پیامبر خدا درباره وی گفته باشد : بنی ولیعه دست بردارند؛ وگرنه کسی را که چون خودم است، به سویشان گسیل خواهم داشت ؛ آنی که پیروی از او ، پیروی از من است و سرپیچی از او ، سرپیچی از من ، و با شمشیر، آنان را فرا می گیرد ؟». گفتند : خیر.

ر . ک : ج 7 ص 501 (جان پیامبر) . و ج 9 ص 435 (خداوند، دل او را به ایمان آزمود) .

.

1- .اینان ، پادشاهان منطقه حَضرَموت ، حمده ، مخوس ، مِشرح و ابضعه بودند (الطبقات الکبری : ج 1 ص 349) .

2 / 3 6حَبيبيرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِيّا حَبيبى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ... حَبيبُ اللّهِ وحَبيبى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ أخى وحَبيبى ، فَمَن أرادَکَ أرادَنى . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ خاصَّةُ أهلى ، وحَبيبى إلى قَلبى . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ اتَّخَذَنى خَليلاً كَمَا اتَّخَذَ إبراهيمَ خَليلاً ، وإنَّ قَصرى فِى الجَنَّهِ وقَصرَ إبراهيمَ فِى الجَنَّهِ مُتَقابِلانِ ، وقَصرَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ بَينَ قَصرى وقَصرِ إبراهيمَ ، فَيا لَهُ مِن حَبيبٍ بَينَ خَليلَينِ ! (5)

تاريخ دمشق عن علقمه الأسود عن عائشه قالت :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ فى بَيتِها لَمّا حَضَرَهُ المَوتُ : اُدعوا ليحَبيبى ، فَدَعوتُ لَهُ أبا بَكرٍ ، فَنَظَرَ إلَيهِ ثُمَّ وَضَعَ رَأسَهُ . ثُمَّ قالَ : اُدعوا لى حَبيبى ، فَدَعَوا لَهُ عُمَرَ ، فَلَمّا نَظَرَ إلَيهِ وَضَعَ رَأسَهُ . ثُمَّ قالَ : اُدعوا لى حَبيبى ، فَقُلتُ : وَيلَكُم ! اُدعوا لَهُ (6) عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ، فَوَاللّهِ ما يُريدُ غَيرَهُ ، فَلَمّا رَآهُ أفرَدَ الثَّوبَ الَّذى كانَ عَلَيهِ ثُمَّ أدخَلَهُ فيهِ ، فَلَم يَزَل يَحتَضِنُهُ حَتّى قُبِضَ ويَدُهُ عَليهِ . (7)

.

1- .مائه منقبه : ص 42 ح 2 عن ابن عبّاس .
2- .الأمالى للصدوق : ص 271 ح 299 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 ، مائه منقبه : ص 58 ح 14 كلّها عن محمّد بن الفرات ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 34 كلّها عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .
3- .المناقب للكوفى : ج 1 ص 310 ح 229 عن اُمّ سلمه .
4- .الأمالى للمفيد : ص 57 ح 2 عن الحارث بن ثعلبه وراجع الأمالى للصدوق : ص 383 ح 489 وبشاره المصطفى : ص 54 .

5- .الرياض النضره : ج 3 ص 185 ، كنز العمّال : ج 11 ص 616 ح 32988 نقلاً عن الحاكم فى تاريخه والبيهقى فى فضائل الصحابه وابن الجوزى فى الواهيات وكلاهما عن حذيفه .
6- .فى المصدر : «ادعوا لى» ، والصواب ما أثبتناه كما فى بعض نسخ المصدر الخطّيه .
7- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 393 ، المناقب للخوارزمى : ص 68 ح 41 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 38 ، الرياض النضره : ج 3 ص 141 ؛ الأمالى للطوسى : ص 332 ح 665 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 236 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 48 كلّها نحوه وراجع الخصال : ص 646 ح 32 وبصائر الدرجات : ص 314 ح 2 .

2 / 3 6 محبوب من

2 / 3 6محبوب منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، محبوب من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ... ، محبوب خدا و محبوب من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو برادر و محبوب منی. آن که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ، خویشاوند ویژه من و محبوب دل من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند، مرا دوست خود برگزید، چنان که ابراهیم را دوست برگزید. کاخ من و کاخ ابراهیم در بهشت، رو به روی هم است و کاخ علی بن ابی طالب، بین کاخ من و کاخ ابراهیم است. خوشا به حال او که دوستِ بین دو دوست است!

تاریخ دمشق به نقل از علقمه الأسود، از عایشه : پیامبر خدا در هنگام مرگ که در خانه من (عایشه) بود ، فرمود : «دوستم را صدا کنید». من ابوبکر را نزد وی خواندم. نگاهی به وی کرد و سرش را گذاشت و فرمود : «دوستم را صدا کنید». عمر را برایش آوردند. به او نگاه کرد و سپس سرش را گذاشت و فرمود : «دوستم را صدا کنید». گفتم : وای بر شما! علی بن ابی طالب را صدا کنید. سوگند به خدا که جز او را نمی خواهد! وقتی او را دید، پارچه ای را که رویش بود، کنار زد و او را درون آن کشید و همچنان او را در بغل گرفته بود تا درگذشت و دستش روی او بود.

.

2 / 3 7خَليليرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ خَليلى ، ووَزيرى ، وخَليفَتى فى أهلى ، وخَيرَ مَن أترُكُ بَعدى ، ويُنجِزُ مَوعِدى ، ويَقضى دَينى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ... خَليلُ اللّهِ وخَليلى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :ألا إنَّ أخى ، وخَليلى ، ووَزيرى ، وصَفِيّى ، وخَليفَتى مِن بَعدى ... عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :لِكُلِّ نَبِىٍّ خَليلٌ ، وإنَّ خَليلى وأخى عَلِىٌّ . (4)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 57 ح 8396 و ح 8395 نحوه ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 157 وليس فيهما «فى ¨ أهلى» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 57 ، الصراط المستقيم : ج 1 ص 326 كلّها عن أنس ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 387 ح 306 ، المسترشد : ص 262 نحوه وكلاهما عن سلمان .
2- .الأمالى للصدوق : ص 271 ح 299 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 ، مائه منقبه : ص 58 ح 14 كلّها عن محمّد بن فرات ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 34 كلّها عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .
3- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 734 ح 21 عن الإمام علىّ عليه السلام وسلمان وأبى ذرّ والمقداد .
4- .كنز العمّال : ج 11 ص 634 ح 33089 نقلاً عن الرافعى عن أبى ذرّ .

2 / 3 7 یار من

2 / 3 7یار منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :یار من، وزیر من، جانشین من در بین خانواده ام، بهترین کسی که پس از خود می گذارم و وعده هایم را به انجام می رسانَد و وام هایم را ادا می کند، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ... ، یار خدا و یار من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بدانید که برادر من، یار من، وزیر من، برگزیده من، جانشینم پس از من... علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر پیامبری یاری دارد و یار و برادر من، علی است.

.

2 / 3 8قاضى دَينيرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ يَقضى دَينى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :لا يَقضى عَنّى دَينى إلّا أنَا أو عَلِىٌّ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يَقضى دَينى ويُنجِزُ مَوعودى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ أخى، ووَزيرى، تَقضى دَينى، وتُنجِزُ مَوعِدى، وتُبرِئُ ذِمَّتى. (4)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ أخى ، وأبو وُلدى ، تُقاتِلُ عَن سُنَّتى ، وتُبرِئُ ذِمَّتى . (5)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 56 ح 8392 عن عبّاد بن عبد اللّه الأسدى عن الإمام علىّ عليه السلام و ص 57 ح 8394 عن أنس ، الجامع الصغير : ج 2 ص 178 ح 5601 ؛ تحف العقول : ص 459 ، الاحتجاج : ج 2 ص 489 ح 328 كلاهما عن الإمام الهادى عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 335 ح 262 عن سلمان و ج 2 ص 47 ح 537 عن عبّاد بن عبد اللّه الأسدى عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
2- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 162 ح 17513 عن ابن أبى بكير ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 594 ح 1010 ، المعجم الكبير : ج 4 ص 16 ح 3512 وفيه «غيرى» بدل «إلّا أنا» ، المناقب للخوارزمى : ص 134 ح 149 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 113 ح 36 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 497 ح 408 و 409 كلّها عن حبشى .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 615 ح 1052 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 56 ح 8393 و ص 57 ح 8395 و 8396 كلّها عن أنس ، المعجم الكبير : ج 6 ص 221 ح 6063 ، الفردوس : ج 3 ص 61 ح 4170 كلاهما عن سلمان ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 228 عن أبى ذرّ والثلاثه الأخيره نحوه ؛ الأمالى للمفيد : ص 61 ح 6 عن مطر الإسكاف وفيه «بوعدى» بدل «موعودى» ، تفسير القمّى : ج 2 ص 109 نحوه ، خصائص الوحى المبين :

ص 94 ح 65 عن عبّاد بن عبد اللّه عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، شرح الأخبار : ج 1 ص 195 ح 155 ، تفسير فرات : ص 613 ح 769 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 445 ح 34533 والثلاثه الأخيره عن أنس ، كفايه الأثر : ص 135 و ص 217 عن سعد بن مالک ، كشف الغمّه : ج 1 ص 157 عن سلمان ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 569 ح 2 والثلاثه الأخيره نحوه .

4- .المعجم الكبير : ج 12 ص 321 ح 13549 عن ابن عمر .

5- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 271 ح 524 عن أبى المغيره عن الإمام علىّ عليه السلام وراجع المناقب للخوارزمى : ص 129 ح 143 ومجمع الزوائد : ج 9 ص 189 ح 14785 .

2 / 3 8 پردازنده بدهی من

2 / 3 8پردازنده بدهی منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، بدهی ام را می پردازد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بدهی مرا جز من و یا علی نمی پردازد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، بدهی ام را می پردازد و وعده هایم را انجام می دهد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو برادرم و وزیر منی، بدهی ام را می پردازی، تعهّدهایم را انجام می دهی و ذمّه ام را آزادی می سازی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو برادر من و پدر فرزندانم هستی، برای حفظ سنّتم نبرد می کنی و ذمّه ام را آزاد می سازی.

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ تَغسِلُ جُثَّتى ، وتُؤَدّى ذِمَّتى ، وتُوارينى فى حُفرَتى ، وتَفى بِذِمَّتى . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا نَزَلَت : «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» (2) ... فَبَدَرَهُم (3) رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : أيُّكُم يَقضى عَن (4) دَينى ؟ قالَ : فَسَكَتُّ وسَكَتَ القَومُ ، فَأعادَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله المَنطِقَ ، فَقُلتُ : أنَا يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : أنتَ يا عَلِىُّ ، أنتَ يا عَلِىُّ . (5)

عنه عليه السلام :لَمّا نَزَلَت : «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، اصنَع لى رِجلَ شاهٍ بِصاعٍ مِن طَعامٍ ... فَبَدَرَهُم (6) رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالكَلامِ ، فَقالَ : أيُّكُم يَقضى دَينى ، ويَكونُ خَليفَتى ووَصِيّى مِن بَعدى ؟ قالَ : فَسَكَتَ العَبّاسُ مَخافَةَ أن يُحيطَ ذلِکَ بِمالِهِ ، فَأعادَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الكلامَ ، فَسَكَتَ القَومُ وسَكَتَ العَبّاسُ مَخافَةَ أن يُحيطَ ذلِکَ بِمالِهِ ، فَأعادَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الكَلامَ الثّالِثَةَ ... فَقُلتُ : أنَا يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : أنتَ يا عَلِىُّ ، أنتَ يا عَلِىُّ . (7)

مسند ابن حنبل عن عبّاد بن عبد اللّه الأسدى عن الإمام علىّ عليه السلام :لَمّا نَزَلَت هذِهِ الآيَةُ : «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» قالَ : جَمَعَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله أهلَ بَيتِهِ ، فَاجتَمَعَ ثَلاثونَ ، فَأكَلوا وشَرِبوا ، قالَ : فَقالَ لَهُم : مَن يَضمَنُ عَنّى دَينى ومَواعيدى ، ويَكونُ مَعى فِى الجَنَّهِ ، ويَكونُ خَليفَتى فى أهلى ؟ فَقالَ رَجُلٌ لَم يُسَمِّهِ شَريکٌ (8) : يا رَسولَاللّهِ ، أنتَ كُنتَ بَحرا ، مَن يَقومُ بِهذا ! قالَ : ثُمَّ قالَ الآخَرَ ، فَعَرَضَ ذلِکَ عَلى أهلِ بَيتِهِ ، فَقالَ عَلِىٌّ : أنَا . (9)

.

1- .الفردوس : ج 5 ص 332 ح 8346 عن اُبىّ ، كنز العمّال : ج 11 ص 612 ح 32965 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 46 .
2- .الشعراء : 214 .
3- .بَدَرْتُ : أسرعت (لسان العرب : ج 4 ص 48 «بدر») .
4- .كذا فى المصدر ، والصحيح : «عنّى» .

5- .مسند البزّار : ج 2 ص 105 ح 455 عن ابن عبّاس وراجع مجمع البيان : ج 7 ص 322 وسعد السعود : ص 106 وشواهد التنزيل : ج 1 ص 543 ح 580 .
6- .فى المصدر : «فنذرهم» ، والصواب ما أثبتناه كما فى طبعه دار التعارف بتحقيق الشيخ المحمودى .
7- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 47 و 48 ح 8380 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 377 ح 297 كلاهما عن عبّاد بن عبد اللّه .
8- .شريک ، هو ممّن وقع فى سلسله سند هذا الحديث .
9- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 236 ح 883 ، تهذيب الآثار (مسند علىّ بن أبى طالب) : ص 60 ح 5 وفيه «يطيق» بدل «يقوم» وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 49 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو بدنم را غسل می دهی، ذمّه ام را آزاد می سازی ، مرا در قبرم می گذاری و به تعهّداتم وفا می کنی.

امام علی علیه السلام :هنگامی که آیه «و خویشان نزدیکت را هشدار ده» نازل شد... ، پیامبر خدا به سراغ آنان رفت و فرمود : «کدام یک از شما وام مرا می پردازید؟». پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد و آنان هم سکوت کردند. پیامبر خدا، دوباره سخن را تکرار کرد. من گفتم : من، ای پیامبر خدا! فرمود : «تو ای علی! تو ای علی!».

امام علی علیه السلام :هنگامی که آیه «و خویشان نزدیکت را هشدار ده» نازل شد، پیامبر خدا فرمود : «ای علی! غذایی از ران گوسفندی به همراه یک من گندم برایم آماده کن ...» . پیامبر خدا، آنان را به سخنْ هشدار داد و گفت : «کدام یک از شما وام مرا ادا می کند تا جانشین و وصیّ من پس از من باشد؟». عبّاس از [ترس] این که پرداخت بدهی ، همه مالش را شامل شود، سکوت اختیار کرد. پیامبر خدا سخن را تکرار کرد و خویشان، ساکت ماندند و عبّاس هم از ترس آن که وام، همه مالش را فرا گیرد، سکوت کرد. پیامبر خدا برای بار سوم،سخن را تکرار کرد... من گفتم : من، ای پیامبر خدا! فرمود : «تو ای علی! تو ای علی!».

مسند ابن حنبل به نقل از عَبّاد بن عبد اللّه اسدی، از علی علیه السلام : هنگامی که آیه «و خویشان نزدیکت را هشدار ده» نازل شد، پیامبر خدا، خاندان خود را گِرد آورد. سی نفر گِرد آمدند، خوردند و نوشیدند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود : «کدام یکْ بدهی و تعهّدات مرا ضمانت می کند، تا با من در بهشت باشد و جانشین من دربین خاندانم گردد؟». مردی از حاضران (1) گفت:ای پیامبر خدا!تو در سخاوت، دریایی. چه کسی می تواند از عهده تعهّداتت برآید؟ یکی دیگر نیز مانند او سخن گفت. [راوی می گوید :] پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به خانواده اش پیشنهاد کرد و علی علیه السلام گفت : من!

.

1- .شریک که در سلسله این روایت است ، نام این شخص را ذکر نکرده است.

خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن سعد بن أبى وقّاص :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ الجُحفَهِ (1) ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ فَخَطَبَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنّى وَلِيُّكُم ؟ قالوا : صَدَقتَ يا رَسولَ اللّهِ ، أنتَ وَلِيُّنا . ثُمَّ أخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ فَرَفَعَها فَقالَ : هذا وَلِيّى ويُؤَدّى عَنّى دَينى ، وأنَا مُوالى مَن والاهُ ومُعادى مَن عاداهُ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :أ لا تَرى يا طَلحَهُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ لى وأنتُم تَسمَعونَ : يا أخى ، إنَّهُ لا يَقضى عَنّى دَينى،ولا يُبرِئُ ذِمَّتى غَيرُکَ ، أنتَ تُبرِئُ ذِمَّتى ، وتُؤَدّى أمانَتى ؟! (3)

علل الشرائع عن زيد بن علىّ عليه السلام :لَمّا حَضَرَت رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله الوَفاهُ ورَأسُهُ فى حِجرِ عَلِىٍّ عليه السلام ، وَالبَيتُ غاصٌّ بِمَن فيهِ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ ، وَالعَبّاسُ قاعِدٌ قُدّامَهُ ، قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَبّاسُ ، أ تَقبَلُ وَصِيَّتى ، وتَقضى دَينى ، وتُنجِزُ مَوعِدى ؟ فَقالَ : إنّى امرُؤٌ كَبيرُ السِّنِّ كَثيرُ العِيالِ لا مالَ لى ، فَأَعادَها عَلَيهِ ثَلاثا ، كُلَّ ذلِکَ يَرُدُّها عَلَيهِ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : سَأُعطيها رَجُلاً يَأخُذُها بِحَقِّها لا يَقولُ مِثلَ ما تَقولُ ، ثُمَّ قالَ : يا عَلِىُّ ، أ تقبَلُ وَصِيَّتى ، وتَقضى دَينى ، وتُنجِزُ مَوعِدى ؟ قالَ : فَخَنَقَتهُ العَبرَهُ ولَم يَستَطِع أن يُجيبَهُ ، ولَقَد رَأى رَأسَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَذهَبُ ويَجىءُ فى حِجرِهِ ، ثُمَّ أعادَ عَلَيهِ ، فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : نَعَم بِأَبى أنتَ وأُمّى يا رَسولَ اللّهِ . فَقالَ : يا بِلالُ ، ائتِ بِدِرعِ رَسولِ اللّهِ ، فَأَتى بِها ، ثُمَّ قالَ : يا بِلالُ ، ائتِ بِرايَهِ رَسولِ اللّهِ ، فَأَتى بِها ، ثُمَّ قالَ : يا بِلالُ ، ائتِ بِبَغلَهِ رَسولِ اللّهِ بِسَرجِها ولِجامِها ، فَأَتى بِها ، ثُمَّ قالَ : يا عَلِىُّ ، قُم فَاقبِض هذا بِشَهادَهِ مَن فِى البَيتِ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، كَى لا يُنازِعَکَ فيهِ أَحَدٌ مِن بَعدى ، قالَ : فَقامَ عَلِىٌّ عليه السلام وحَمَلَ ذلِکَ حَتَّى استَودَعَ جَميعَ ذلِکَ فى مَنزِلِهِ ثُمَّ رَجَعَ . (4)

.

1- .المراد يوم غدير خمّ ، لأنّ موقعه قريب من الجحفه .
2- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 42 ح 8 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 212 وفيه «إنّ اللّه » بدل «أنا» .

3- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 655 ح 11 ، الاحتجاج : ج 1 ص 355 ح 56 وفيه «وتؤدّى دَينى وغراماتى» بدل «تؤدّى أمانتى» وكلاهما عن سليم بن قيس .
4- .علل الشرائع : ص 168 ح 2 و ح 3 وراجع ص 166 ح 1 والكافى : ج 1 ص 236 ح 9 والأمالى للطوسى : ص 572 ح 1186 .

خصائص أمیر المؤمنین ، نسائی به نقل از سعد بن ابی وقّاص : در روز جحفه (روز غدیر خم) از پیامبر خدا شنیدم که دست علی علیه السلام را گرفته، سخنرانی می کرد. سپاسِ خدای را به جای آورد و بر او درود فرستاد. سپس فرمود : «ای مردم ! آیا من ولیّ شمایم؟». گفتند : درست است ای پیامبر خدا ! تو ولیّ مایی. آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود : «این، ولیّ من است و بدهی هایم را از طرف من ادا خواهد کرد. من دوست آنم که دوستش بدارد، و دشمن آنم که دشمنش بدارد».

امام علی علیه السلام :ای طلحه ! آیا چنین نیست که پیامبر خدا به من فرمود و شما هم می شنیدید که : «ای برادرم ! جز تو کسی بدهی های مرا نمی پردازد و ذمّه مرا آزاد نمی کند. تو ذمّه مرا آزاد می کنی و امانت های مرا [به صاحبانش]برمی گردانی»؟

علل الشرائع به نقل از زید بن علی علیه السلام : هنگامی که درگذشتِ پیامبر خدا فرا رسید و سرِ وی در دامن علی علیه السلام بود و خانه، پُر از مهاجران و انصار بود و عبّاس، جلوی پیامبر خدا نشسته بود، ایشان فرمود : «ای عبّاس ! آیا وصیّت مرا قبول می کنی و بدهی های مرا می پردازی و به وعده هایم وفا می کنی؟». عبّاس گفت : من مردی کهن سال و عیالوارم و دارایی ای ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این پیشنهاد را تکرار کرد و [عبّاس]در هر بار، همان پاسخ ها را می داد . پیامبر خدا فرمود : «آن را به کسی می سپارم که به درستی آن را انجام دهد و مثل آنچه که تو گفتی ، نگوید». آن گاه فرمود : «ای علی ! آیا وصیّت مرا می پذیری، بدهی هایم را می پردازی و تعهّداتم را انجام می دهی؟». بغض، گلوی علی علیه السلام را گرفت و نتوانست پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله را بگوید؛ چرا که می دید سرِ پیامبر خدا در دامنش تکان می خورَد. پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر فرمود. علی علیه السلام در پاسخ گفت : آری، پدر و مادرم فدایت، ای پیامبر خدا ! آن گاه پیامبر خدا فرمود : «ای بلال ! سپر پیامبر خدا را بیاور»، و آورد. آن گاه فرمود : «ای بلال ! پرچم پیامبر خدا را بیاور»، و آورد. آن گاه فرمود : «استر پیامبر خدا را با زین و افسارش بیاور»، و آورد. آن گاه فرمود : «ای علی ! به گواهی کسانی از مهاجران و انصار که [این جا] در خانه هستند، اینها را برای خود

بردار تا پس از من کسی با تو در آن درگیر نشود». علی علیه السلام برخاست و همه را بُرد و در خانه اش گذاشت و برگشت.

.

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنى فى وَصِيَّتِهِ بِقَضاءِ دُيونِهِ وعِداتِهِ ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، قَد عَلِمتَ أنَّهُ لَيسَ عِندى مالٌ ، فَقالَ : سَيُعينُکَ اللّهُ . فَما أرَدتُ أمرا مِن قَضاءِ دُيونِهِ وعِداتِهِ إلّا يَسَّرَهُ اللّهُ لى ، حَتّى قَضَيتُ دُيونَهُ وعِداتِهِ ، وأحصَيتُ ذلِکَ فَبَلَغَ ثَمانينَ ألفا ، وبَقِىَ بَقِيَّةٌ أوصَيتُ الحَسَنَ أن يَقضِيَها . (1)

المناقب لابن شهر آشوب عن قتاده :بَلَغَنا أنَّ عَلِيّا عليه السلام نادى ثَلاثَةَ أعوامٍ بِالمَوسِمِ : مَن كانَ لَهُ عَلى رَسولِ اللّهِ دَينٌ فَليَأتِنا نَقضِ (2) عَنهُ . (3)

.

1- .الخصال : ص 578 ح 1 عن مكحول .
2- .فى المصدر : «نقضى» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 132 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 74 .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا در وصیّتش به من، فرمان به پرداخت وام ها و تعهّداتش داد. گفتم : ای پیامبر خدا ! می دانی که من مالی ندارم. فرمود : «خداوند، یاری ات خواهد کرد». پس از آن، هرگاه خواستم بخشی از بدهی ها و تعهّداتش را بپردازم، خداوند، آن را برایم آسان ساخت. بدهی ها و تعهّداتش را پرداختم، آن را شمردم و دیدم که هشتاد هزار [سکّه] شد. مقداری از آن مانْد. به حسن ، وصیّت کردم تا آن را بپردازد.

المناقب ، ابن شهرآشوب به نقل از قتاده : شنیده ایم که سه سال در هنگام حج، علی علیه السلام بانگ می زد : «هرکس وامی از او برعهده پیامبر خداست، پیش ما بیاید تا وامش را بپردازیم».

.

2 / 3 9وَلِیّی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِمسند ابن حنبل عن ابن عبّاس :قالَ [رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله]لِبَنی عَمِّهِ : أیُّکُم یُوالینی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ ؟ وعَلِیٌّ مَعَهُ جالِسٌ فَأَبَوا ، فَقالَ عَلِیٌّ : أنَا اُوالیکَ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . قالَ : أنتَ وَلِیّی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . قالَ : فَتَرَکَهُ ثُمَّ أقبَلَ عَلی رَجُلٍ مِنهُم فَقالَ : أیُّکُم یُوالینی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ ؟ فَأَبَوا ، قالَ : فَقالَ عَلِیٌّ : أنَا اُوالیکَ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ ، فَقالَ : أنتَ وَلِیّی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (1)

المستدرک علی الصحیحین عن ابن عبّاس :إنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قالَ [لِبَنی عَمِّهِ] : أیُّکُم یَتَوَلّانی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ ؟ فَقالَ لِکُلِّ رَجُلٍ مِنهُم : أ تَتَوَلّانی (2) فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ ؟ فَقالَ : لا ، حَتّی مَرَّ عَلی أکثَرِهِم ، فَقالَ عَلِیٌّ : أنَا أتَوَلّاکَ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . فَقالَ : أنتَ وَلِیّی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (3)

المعجم الکبیر عن ابن عبّاس :قالَ [رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله] لِبَنی عَمِّهِ : أیُّکُم یَتَوَلّانی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ ؟ ثَلاثا حَتّی مَرَّ عَلی آخِرِهِم ، فَقالَ عَلِیٌّ : یا نَبِیَّ اللّهِ ، أنَا وَلِیُّکَ فِی الدُّنیا وفِی الآخِرَهِ . فَقالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : أنتَ وَلِیّی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (4)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 709 ح 3062 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 98 ح 8439 و ص 100 ح 8446 و ص 101 ح 8453 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 684 ح 1168 ، ذخائر العقبی : ص 157 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 338 والخمسه الأخیره نحوه .
2- .فی المصدر : «أ یتولّانی» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی المعجم الأوسط .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 145 ح 4655 و ص 143 ح 4652 نحوه ، المعجم الأوسط : ج 3 ص 165 ح 2815 .
4- .المعجم الکبیر : ج 12 ص 77 ح12593 ، الإصابه : ج4 ص467 الرقم 5704 ، السنّه لابن أبی عاصم : ص 589 ح 1351 کلاهما نحوه وراجع خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 71 ح 23 .

2 / 3 9 ولیّ من در دنیا و آخرت

2 / 3 9ولیّ من در دنیا و آخرتمسند ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس : [پیامبر خدا] به عموزادگانش فرمود : «کدام یک از شما در دنیا و آخرت، ولیّ من خواهد بود؟» علی علیه السلام هم در کنارش نشسته بود که سر بر تافتند. علی علیه السلام گفت : من در دنیا و آخرت، ولیّ ات خواهم بود. فرمود : «تو ولیّ من در دنیا و آخرتی». [راوی گوید :] علی علیه السلام را گذاشت و به یکی از آنان رو کرد و فرمود : «کدام یک از شما در دنیا و آخرت، ولیّ من خواهد بود؟». سر برتافتند. علی علیه السلام گفت : من در دنیا و آخرت یار و یاورت خواهم بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «تو ولیّ من در دنیا و آخرتی».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا [به عموزادگانش]فرمود : «کدام یک از شما ولیّ من در دنیا و آخرت می شود» . به هر کدام از آنان فرمود : «آیا در دنیا و آخرت، مرا ولیّ می شوی؟»، پاسخ «نه» می داد، تا آن که به بسیاری از آنان فرمود. علی علیه السلام گفت : من در دنیا و آخرت، ولیّ ات خواهم بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «تو ولیّ من در دنیا و آخرتی».

المعجم الکبیر به نقل از ابن عبّاس : [پیامبر خدا]به عموزادگانش فرمود : «کدام یک از شما در دنیا و آخرت، ولیّ من می شود؟». سه بار تکرار کرد تا به آخرین آنان رسید. علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! من ولیّ تو در دنیا و آخرتم. پیامبر فرمود : «تو ولیّ من در دنیا و آخرتی».

.

2 / 3 10حَیاتُهُ ومَوتُهُ مَعیرسول اللّه صلی الله علیه و آله :أبشِر یا عَلِیُّ ، حَیاتُکَ ومَوتُکَ مَعی . (1)

عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : حَیاتُکَ حَیاتی ، ومَوتُکَ مَوتی . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :ألا وإنّی أخوکَ یا عَلِیُّ ، وأنتَ مَعی فی کُلِّ دارِ کَرامَهٍ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (3)

2 / 4المَکانَهُ السِّیاسِیَّهُ وَالاجتِماعِیَّهُ2 / 4 1أنَا وعَلِیٌّ أبَوا هذِهِ الاُمَّهِرسول اللّه صلی الله علیه و آله :أنا وعَلِیٌّ أبَوا هذِهِ الاُمَّهِ . (4)

.

1- .المعجم الکبیر : ج 7 ص 308 ح 7217 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 618 الرقم 2404 ، الإصابه : ج 3 ص 263 الرقم 3881 وفیه «فإنّ حیاتک...» ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 366 ح 8957 وص367 ح 8958 کلّها عن شراحیل بن مرّه و ح 8959 ، کنز العمّال : ج 11 ص 615 ح 32984 کلاهما عن شرحبیل بن مرّه ؛ کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 569 ح 2 وفیه «فإنّ حیاتک . ..» .
2- .الفصول المختاره : ص 262 عن الحارث الأعور عن الإمام علیّ علیه السلام .
3- .المناقب للخوارزمی ، طبعه مکتبه نینوی الحدیثه : ص 84 .
4- .کمال الدین : ص 261 ح 7 عن الحسین بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام ، الأمالی للصدوق : ص 65 ح 30 ، بشاره المصطفی : ص 160 کلاهما عن ثابت بن أبی صفیّه عن الإمام زین العابدین عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله .

2 / 3 10 زندگی و مرگش با من است

2 / 4 جایگاه سیاسی و اجتماعی

اشاره

2 / 4 1 من و علی، پدران این امّتیم

2 / 3 10زندگی و مرگش با من استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بشارت می دهم ای علی که زندگی و مرگ تو با من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : زندگی تو زندگی من، و مرگ تو مرگ من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آگاه باش که من برادر توام ای علی و تو در هر کرامتکده ای در دنیا و آخرت با منی.

2 / 4جایگاه سیاسی و اجتماعی2 / 4 1من و علی، پدران این امّتیمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی، پدران این امّتیم.

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنَا وأنتَ أبَوا هذِهِ الاُمَّهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :قالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أنَا وأنتَ يا عَلِىُّ أبَوا هذَا الخَلقِ ، فَمَن عَقَّنا فَعَلَيهِ لَعنَهُ اللّهِ ، أمِّن يا عَلِىُّ ، فَقُلتُ : آمينَ يا رَسولَ اللّهِ . فَقالَ : يا عَلِىُّ ، أنَا وأنتَ مَولَيا هذَا الخَلقِ ، فَمَن جَحَدَنا وَلاءَنا وأنكَرَنا حَقَّنا فَعَلَيهِ لَعنَهُ اللّهِ ، أمِّن يا عَلِىُّ ، فَقُلتُ : آمينَ يا رَسولَ اللّهِ . (2)

الإمام الرضا عليه السلام :إنَّ شَفَقَهَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله عَلى اُمَّتِهِ شَفَقَهُ الآباءِ عَلَى الأولادِ ، وأفضَلُ اُمَّتِهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، ومِن بَعدِهِ شَفَقَهُ عَلِىٍّ عليه السلام عَلَيهم كَشَفَقَتِهِ صلى الله عليه و آله ؛ لِأنَّهُ وَصِيُّهُ وخَليفَتُهُ وَالإمامُ بَعدَهُ ، فَلِذلِكَ قالَ صلى الله عليه و آله : «أنَا وعَلِىٌّ أبَوا هذِهِ الاُمَّهِ» . (3)

2 / 4 2حَقُّهُ عَلَى الاُمَّهِ كَحَقِّ الوالِدِ عَلى وَلَدِهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :حَقُّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عَلى هذِهِ الاُمَّهِ كَحَقِّ الوالِدِ عَلى وَلَدِهِ . (4)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 755 ح 1015 عن سليمان بن مهران عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام و ص 411 ح 533 عن أبى سعيد عقيصا عن الإمام الحسين عليه السلام ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 370 ح 4 عن الأعمش عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام وكلّها عن الإمام علىّ عليه السلام .

2- .كنز الفوائد : ج 2 ص 154 عن علىّ بن عثمان المعمر الأشجّ .

3- .معانى الأخبار : ص 52 ح 3 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 85 ح 29 ، علل الشرائع : ص 127 ح 2 كلّها عن الحسن بن علىّ بن فضّال .

4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 307 ح 8850 ، المناقب للخوارزمى : ص 310 ح 306 ، الفردوس : ج 2 ص 132 ح 2674 كلّها عن جابر ، فرائد السمطين : ج 1 ص 297 ح 235 عن أنس بن مالک ؛ الأمالى للطوسى : ص 54 ح 72 عن جابر .

2 / 4 2 حقّ او بر امّت، چون حقّ پدر بر فرزند است

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! من و تو پدران این امّتیم.

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا به من فرمود : «من و تو ای علی پدران این مردمیم. هر کس که ما او را عاق کنیم، نفرین خدا بر او باد ! ای علی ! آمین بگو» . من گفتم : آمین، ای پیامبر خدا ! فرمود : «ای علی ! من و تو مولای این مردمیم. هر کس ولایت ما را انکار کند و حقّ ما را نپذیرد، نفرین خدا بر او ! ای علی ! آمین بگو». گفتم : آمین، ای پیامبر خدا !

امام رضا علیه السلام :مهر پیامبر صلی الله علیه و آله بر امّتش، چون مهر پدران بر فرزندانشان است و برترین از میان امّتش علی بن ابی طالب علیه السلام بود وپس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، مهر علی علیه السلام بر آنان، چون مهر پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چون او وصی، جانشین و امامِ پس از وی است. به همین خاطر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «من و علی، پدران این امّتیم».

2 / 4 2حقّ او بر امّت، چون حقّ پدر بر فرزند استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حقّ علی بن ابی طالب بر این امّت، مثل حق پدر است بر فرزندش.

.

عنه صلى الله عليه و آله :حَقُّ عَلِیٍّ عَلَى المُسلِمینَ حَقُّ الوالِدِ عَلى وَلَدِهِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :حَقُّ عَلِیٍّ عَلَى النّاسِ حَقُّ الوالِدِ عَلى وَلَدِهِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ فى هذِهِ الاُمَّهِ كَمَثَلِ الوالِدِ . (3)

2 / 4 3سَیِّدُ العَرَبِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :أنَا سَیِّدُ وُلدِ آدَمَ ، وعَلِیٌّ سَیِّدُ العَرَبِ . (4)

الإمام الحسن عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا أنَسُ ، انطَلِق فَادعُ لى سَیِّدَ العَرَبِ يَعنى عَلِیّا فَقالَت عائِشَهُ : أ لَستَ سَیِّدَ العَرَبِ ؟ قالَ : أنَا سَیِّدُ وُلدِ آدَمَ ، وعَلِیٌّ سَیِّدُ العَرَبِ . (5)

الإمام الحسين عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا أنَسُ ، ادعُ لى سَیِّدَ العَرَبِ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ لَستَ سَیِّدَ العَرَبِ ؟ قالَ : أنَا سَیِّدُ وُلدِ آدَمَ ، وعَلِیٌّ سَیِّدُ العَرَبِ . (6)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 308 ح 8851 ، المناقب للخوارزمى : ص 321 ح 327 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 297 ح 234 وفيه «على كلّ مسلم» ، الرياض النضره : ج 3 ص 130 كلّها عن عمّار بن ياسر وأبى أيّوب الأنصارى ، المناقب لابن المغازلى : ص 48 ح 70 ؛ الأمالى للطوسى : ص 334 ح 673 ، بشاره المصطفى : ص 269 والثلاثه الأخيره عن عيسى بن عبد اللّه عن آبائه عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيها «كحقّ» بدل «حقّ».
2- .الأمالى للطوسى : ص 270 ح 503 عن إسماعيل بن مرثد عن جدّه عن الإمام علىّ عليه السلام ، روضه الواعظين : ص 143 وفيه «كحقّ الوالد» بدل «حقّ الوالد» .
3- .المناقب للكوفى : ج 1 ص 557 ح 494 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 133 ح 4625 عن عائشه ، المعجم الأوسط : ج 2 ص 127 ح 1468 عن أنس بن مالک ؛ الأمالى

للمفيد : ص 44 ح 4 عن عبد الرحمن بن أبى ليلى عن الإمام الحسين عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
5- .المعجم الكبير : ج 3 ص 88 ح 2749 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 63 كلاهما عن أبى ليلى ، الرياض النضره : ج 3 ص 137 وليس فيهما «يا أنس انطلق» ؛ الأمالى للطوسى : ص 365 ح 772 عن علىّ بن علىّ بن رزين عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام نحوه ، تفسير فرات : ص 163 ح 205 عن الإمام زين العابدين عليه السلام وكلاهما عنه صلى الله عليه و آله ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 514 ح 1016 و ص 511 ح 1010 كلاهما عن ابن أبى ليلى و ح 1012 عن أبى ليلى .
6- .الأمالى للمفيد : ص 44 ح 4 ؛ كفايه الطالب : ص 210 نحوه وكلاهما عن عبد الرحمن بن أبى ليلى .

2 / 4 3 سَرور عرب

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حقّ علی بر مسلمانان، حقّ پدر بر فرزندش است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حقّ علی بر مردم، حقّ پدر بر فرزندش است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی در بین این امّت، مثل پدر است.

2 / 4 3سَرور عرب (1)پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من سرور فرزندان آدمم و علی، سرور عرب است.

امام حسن علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «ای آنس! برو و سرور عرب (یعنی علی علیه السلام) را برایم صدا کن». عایشه گفت : مگر تو سرور عرب نیستی؟ فرمود : «من سرور بنی آدمم و علی ، سرور عرب است».

امام حسین علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «ای آنس! سرور عرب را برایم صدا کن». انس گفت : ای پیامبر خدا ! مگر تو سرور عرب نیستی؟ فرمود : «من سرور بنی آدمم و علی، سرور عرب است».

.

1- .این قبیل تعابیر ، ناظر بر فرهنگ زمانه است . چون مردم بر پایه اعتقادات نژادی ، پیامبر صلی الله علیه و آله را سیّد عرب می دانستند ، پیامبر خدا ، این ویژگی را برای علی علیه السلام هم بر می شمارد . این تعبیر ، در واقع ، نفی سیادت امیر مؤمنان بر همگان (عرب و غیر عرب) نیست و با مبانی شیعه نیز ناهماهنگی ندارد.

المعجم الأوسط عن أنس بن مالک:إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ : مَن سَیِّدُ العَرَبِ ؟ قالوا : أنتَ یا رَسولَ اللّهِ . قالَ : أنَا سَیِّدُ وُلدِ آدَمَ ، وعَلِیٌّ سَیِّدُ العَرَبِ . (1)

الأمالی للطوسی عن أنس بن مالک :بَینَما أنَا اُوَضِّئُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله إذ دَخَلَ عَلِیٌّ علیه السلام فَجَعَلَ یَأخُذُ مِن وَضوئِهِ فَیَغسِلُ بِهِ وَجهَهُ ، ثُمَّ قالَ : أنتَ سَیِّدُ العَرَبِ . فَقالَ : یا رَسولَ اللّهِ ، أنتَ رَسولُ اللّهِ وسَیِّدُ العَرَبِ . قالَ : یا عَلِیُّ ، أنَا رَسولُ اللّهِ وسَیِّدُ وُلدِ آدَمَ ، وأنتَ أمیرُ المُؤمِنینَ وسَیِّدُ العَرَبِ . (2)

المستدرک علی الصحیحین عن عائشه :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اُدعوا لی سَیِّدَ العَرَبِ، فَقُلتُ: یا رَسولَ اللّهِ، أ لَستَ سَیِّدَ العَرَبِ ؟ قالَ : أنَا سَیِّدُ وُلدِ آدَمَ ، وعَلِیٌّ سَیِّدُ العَرَبِ . (3)

معانی الأخبار عن عائشه :کُنتُ عِندَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَأَقبَلَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام فَقالَ : هذا سَیِّدُ العَرَبِ . فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، أ لَستَ سَیِّدَ العَرَبِ ؟ قالَ : أنَا سَیِّدُ وُلدِ آدَمَ ، وعَلِی ٌّ سَیِّدُ العَرَبِ. ومَا السَّیِّدُ؟ قالَ: مَنِ افتُرِضَت طاعَتُهُ کَمَا افتُرِضَت طاعَتی . (4)

تاریخ بغداد عن سلمه بن کهیل :مَرَّ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وعِندَهُ عائِشَهُ ، فَقالَ لَها : إذا سَرَّکِ أن تَنظُری إلی سَیِّدِ العَرَبِ فَانظُری إلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، فَقالَت : یا نَبِیَّ اللّهِ ، أ لَستَ سَیِّدَ العَرَبِ ؟ فَقالَ : أنَا إمامُ المُسلِمینَ ، وسَیِّدُ المُتَّقینَ ، إذا سَرَّکِ أن تَنظُری إلی سَیِّدِ العَرَبِ فَانظُری إلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ . (5)

.

1- .المعجم الأوسط : ج 2 ص 127 ح 1468 ؛ الأمالی للطوسی : ص 510 ح 1113 ، مائه منقبه : ص 148 ح 94 عن أبی سعید الخدری نحوه .
2- .الأمالی للطوسی : ص 510 ح 1114 .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 134 ح 4626 وح 4627 عن جابر ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 304 ح 8840 و 8841 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 195 ح 156 عن السدی والثلاثه الأخیره نحوه .

4- .معانى الأخبار : ص 103 ح 1 و 2 ، التوحيد : ص 207 نحوه ، الأمالى للصدوق : ص 93 ح 71 ، روضه الواعظين : ص 115 .
5- .تاريخ بغداد : ج 11 ص 89 الرقم 5776 ، المناقب لابن المغازلى : ص 213 ح 257 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 514 ح 1017 .

المعجم الأوسط به نقل از انس بن مالک : پیامبر خدا فرمود : «چه کسی سرور عرب است؟». گفتند : تو ای پیامبر خدا! فرمود : «من سرور بنی آدمم و علی، سَرور عرب است».

الأمالی ، طوسی ، به نقل از انس بن مالک : هنگامی که من پیامبر خدا را در وضو کمک می دادم، علی علیه السلام وارد شد و از [آب]وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله می گرفت و صورتش را می شست. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «تو سرور عربی». علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! تو پیامبر خدا و سرور عربی. فرمود : «ای علی! من پیامبر خدا و سرور بنی آدمم و تو، امیر مؤمنان و سرور عربی».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از عایشه : پیامبر خدا فرمود : «سرور عرب را برایم صدا کنید». گفتم : ای پیامبر خدا ! مگر تو سرور عرب نیستی؟ فرمود : «من سرور بنی آدمم و علی، سرور عرب است».

معانی الأخبار به نقل از عایشه : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «این، سرور عرب است». گفتم : ای پیامبر خدا! مگر تو سرور عرب نیستی؟ فرمود : «من سرور بنی آدمم و علی، سرور عرب است». گفتم : سرور، چه کسی است؟ فرمود : «کسی که پیروی اش واجب است، همان گونه که پیروی من واجب است».

تاریخ بغداد به نقل از سلمه بن کهیل : علی بن ابی طالب علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و عایشه نزد ایشان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود : «اگر نگاه کردن به سرور عرب را دوست داری، به علی بن ابی طالب بنگر». عایشه گفت : ای پیامبر خدا! آیا تو سرور عرب نیستی؟ فرمود : «من پیشوای مسلمانان و سرور پرهیزگارانم. اگر نگاه کردن به سرور عرب را دوست داری، به علی بن ابی طالب بنگر».

.

2 / 4 4سَيِّدُ المُسلِمينَرسول اللّه صلى الله عليه و آله :أُوحِىَ إلَىَّ فى عَلِىٍّ ثَلاثٌ : أنَّهُ سَيِّدُ المُسلِمينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أوحى إلَىَّ فى عَلِىٍّ ثَلاثَهَ أشياءَ لَيلَهَ أسرى : أنَّهُ سَيِّدُ المُؤمِنينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :اِنتَهَيتُ لَيلَهَ اُسرِىَ بى إلى سِدرَهِ المُنتَهى ، فَأَوحَى اللّهُ إلَىَّ فى عَلِىٍّ ثَلاثا : إنَّهُ إمامُ المُتَّقينَ ، وسَيِّدُ المُسلِمينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ إلى جَنّاتِ النَّعيمِ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : مَرحَبا بِسَيِّدِ المُسلِمينَ وإمامِ المُتَّقينَ . (4)

تاريخ دمشق عن عائشه :أقبَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ يَوما ، فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : هذا سَيِّدُ المُسلِمينَ ، فَقُلتُ : أ لَستَ سَيِّدَ المُسلِمينَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : أنَا خَاتَمُ النَّبِيّينَ ، ورَسولُ رَبِّ العالَمينَ . (5)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 148 ح 4668 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 303 ح 8836 كلاهما عن أسعد بن زراره .
2- .المعجم الصغير : ج 2 ص 88 ، موضح أوهام الجمع والتفريق : ج 1 ص 191 ، تاريخ أصبهان : ج 2 ص 200 ح 1454 كلّها عن عبد اللّه بن عكيم الجهنى ، المناقب لابن المغازلى : ص 105 ح 147 عن أسعد بن زراره نحوه وزاد فى آخره «إلى جنّات النعيم»؛ الخصال :ص115 ح94 عن عبد اللّه بن أسعد بن زراره.
3- .العمده: ص357 ح688 ، كشف اليقين : ص319 ح377، اليقين: ص481 ح190 كلّها عن أسعد بن زراره ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 628 ح 9 عن الإمام الكاظم عن أبيه عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله و ج1 ص275 ح4 عن ابن عبّاس نحوه؛ المناقب لابن المغازلى : ص 105 ح 147 عن أسعد بن زراره .

4- .حليه الأولياء : ج 1 ص 66 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 370 كلاهما عن الشعبى ، الرياض النضره : ج 3 ص 138 عن الإمام الرضا عليه السلام وكلّها عن الإمام علىّ عليه السلام وفيه «إنّک سيّد» بدل «مرحبا بسيّد» ، المناقب للخوارزمى : ص 295 ح 287 عن أحمد بن عامر بن سليمان وفيه «أنت سيّد» بدل «مرحبا بسيّد» ؛ الأمالى للطوسى : ص 345 ح 710 عن داوود بن سليمان الغازى وكلاهما عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «إنّک سيّد» بدل «مرحبا بسيّد» .

5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 305 ح 8843 .

2 / 4 4 سرورِ مسلمانان

2 / 4 4سرورِ مسلمانانپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :درباره علی بن ابی طالب علیه السلام سه چیز بر من وحی شده است : این که او سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران است، و رهبر سپیدرویان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند در شب معراج، درباره علی بن ابی طالب، سه چیز بر من وحی کرد : این که او سرور مسلمانان است، پیشوای پرهیزگاران است، و رهبر سپیدرویان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در شبی که به معراج برده شدم، به سِدرهُ المنتهی رسیدم. خداوند درباره علی، سه چیز بر من وحی کرد : این که او پیشوای پرهیزگاران است، و سرور مسلمانان است، و رهبر سپیدرویان تا بهشت نعیم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : آفرین به سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران.

تاریخ دمشق به نقل از عایشه : روزی علی بن ابی طالب علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی فرمود : «این، سرور مسلمانان است». گفتم : ای پیامبر خدا! مگر تو سرور مسلمانان نیستی؟ فرمود : «من خاتم پیامبران و فرستاده پروردگار جهانیانم».

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ سَيِّدُ المُؤمِنينَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ سَيِّدُ هذِهِ الاُمَّهِ بَعدى ، وأنتَ إمامُها ، وخَليفَتى عَلَيها ، مَن فارَقَکَ فارَقَنى يَومَ القِيامَهِ ، ومَن كانَ مَعَکَ كانَ مَعى يَومَ القِيامَهِ . (2)

تاريخ بغداد عن رُشيد مولى المنصور :كُنتُ يَوما عِندَ المَهدِىِّ العَبّاسِىِّ فَذُكِرَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَقالَ المَهدِىُّ : حَدَّثَنى أبى عَن جَدّى عَن أبيهِ عَنِ ابنِ عَبّاسٍ قالَ : كُنتُ عِندَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وعِندَهُ أصحابُهُ حافّينَ بِهِ ، إذ دَخَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، إنَّکَ عَبقَرِيُّهُم . قالَ المَهدِىُّ : أى سَيِّدُهُم . (3)

جامع الأحاديث عن داوود بن رشيد الخوارزمى عن أبيه :كُنتُ ذاتَ يَومٍ عِندَ المَهدِىِّ ، فَذَكَروا عَلِيّا ، فَقالَ المَهدِىُّ : حَدَّثَنى أبِىَ المَنصورُ ، عَن أبيهِ ، عَن جَدِّهِ ، عَنِ ابنِ عَبّاسٍ قالَ : كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله جالِسا وأصحابُهُ حافّونَ بِهِ ، إذ دَخَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام المَسجِدَ وعِندَهُ وِجهَهٌ فيها (4) فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأَصحابِهِ : أ لا تَقومونَ إلى عَبقَرِيِّكُم ؟ فَقامَ إلَيهِ القَومُ بِأجمَعِهِم قِياما . قالَ المَهدِىُّ : قالَ لِىَ المَنصورُ : يَعنى إلى سَيِّدِكُم . (5)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 294 ح 3 عن عبد الحميد بن أبى الديلم ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 623 ح 4 عن غياث بن إبراهيم وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 303 ح 8837 عن أنس بن مالک وراجع الأمالى للطوسى : ص 378 ح 810 وتأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 600 ح 14 والمناقب لابن المغازلى : ص 322 ح 369 .
2- .عيون أخبار الرضا : ج 1 ص 303 ح 63 ، بشاره المصطفى : ص 220 كلاهما عن إبراهيم بن أبى محمود و ص 125 عن رزين الخزاعى وكلّها عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
3- .تاريخ بغداد : ج 8 ص 437 الرقم 4543 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 325 .
4- .كذا فى المصدر .

5- .جامع الأحاديث للقمّى : ص 260 ح 28 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، سرور مؤمنان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو پس از من، سرور این امّتی. تو پیشوای امّت و جانشین من بر آنانی. آن که از تو جدا گردد، روز قیامت از من جدا خواهد شد، و آن که با توست، روز واپسین با من است.

تاریخ بغداد به نقل از رشید، غلامِ منصور : روزی نزد مهدی عباسی بودم. از علی بن ابی طالب علیه السلامَ یاد شد. مهدی گفت : پدرم از جدّم و او از پدرش از ابن عبّاس روایت کرد که گفت : من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و یارانش دور وی را گرفته بودند. علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود : «ای علی! تو عبقری آنانی». [مهدی گفت :]یعنی سرور آنانی.

جامع الأحادیث به نقل از داوود بن رشید خوارزمی، از پدرش : روزی نزد مهدی [عبّاسی]بودم. از علی علیه السلام یاد کردند. مهدی گفت : پدرم منصور از پدرش از جدش از ابن عبّاس روایت کرد که گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و یارانش دورش را گرفته بودند. علی بن ابی طالب علیه السلام وارد مسجد شد و... پیامبر خدا به یارانش فرمود : «آیا پیش پای عبقری تان برنمی خیزید؟». تمام مردم برپا ایستادند. [مهدی گفت :]منصور به من گفت : یعنی پیشِ پای سرورتان.

.

2 / 4 5سَيِّدٌ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِتاریخ بغداد عن ابن عبّاس :نَظَرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إلی عَلِیٍّ فَقالَ : أنتَ سَیِّدٌ فِی الدُّنیا ، سَیِّدٌ فِی الآخِرَهِ . (1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله لِفاطِمَهَ علیهاالسلام : زَوجُکِ سَیِّدٌ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (2)

عنه صلی الله علیه و آله لِفاطِمَهَ علیهاالسلام : وَالَّذی بَعَثَنی بِالحَقِّ ، لَقَد زَوَّجتُکِ سَیِّدا فِی الدُّنیا ، وسَیِّدا فِی الآخِرَهِ ؛ فَلا یُحِبُّهُ إلّا مُؤمِنٌ ، ولا یُبغِضُهُ إلّا مُنافِقٌ . (3)

عنه صلی الله علیه و آله :یا فاطمهُ ، إنّی زَوَّجتُکِ سَیِّدا فِی الدُّنیا ، وإنَّهُ فِی الآخِرَهِ لَمِنَ الصّالِحینَ . (4)

2 / 4 6خِیَرَهُ اللّهِرسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا فاطِمَهُ ، أما تَرضَینَ أنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ اطَّلَعَ إلی أهلِ الأَرضِ ، فَاختارَ رَجُلَینِ : أحَدُهُما أبوکِ ، وَالآخَرُ بَعلُکِ ؟ ! (5)

.

1- .تاریخ بغداد : ج 4 ص 41 الرقم 1647 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 138 ح 4640 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص642 ح 1092 کلاهما نحوه ، المناقب لابن المغازلی : ص 103 ح 145 و ص 382 ح 430 ، المناقب للخوارزمی : ص 327 الرقم 337 ، الفردوس : ج 5 ص 324 ح 8325 ، الریاض النضره : ج 3 ص 138 ؛ الأمالی للمفید : ص 19 ح 8 ، الأمالی للطوسی : ص 309 ح 623 ، بشاره المصطفی : ص 146 و ص 160 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 13 وأیضا عن فاخته اُمّ هانئ وفیه «سیّد الناس» بدل «سیّد» ، کشف الغمّه : ج 1 ص 94 ، المسترشد : ص 285 ح 99 .
2- .الاستیعاب : ج 3 ص 203 الرقم 1875 .
3- .تاریخ دمشق: ج42 ص134 ح8511؛ بشاره المصطفی : ص70 کلاهما عن عمران بن حصین وراجع تهذیب الکمال : ج 20 ص 484 الرقم 4089 وسیر أعلام النبلاء : ج 2 ص 126 الرقم 18 .

4- .تاريخ بغداد : ج4 ص129 الرقم 1805 ، حليه الأولياء : ج5 ص59، المناقب للخوارزمى : ص 337 ح 358 كلّها عن عبد اللّه بن مسعود ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 362 عن حبشى بن جناده ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 133 ح 8510 عن أبى سعيد وفيه «واللّه لقد أنكحتكيه» بدل «إنّى زوّجتک» ، كفايه الطالب : ص 306 عن عبد اللّه بن عبّاس وفيه «وايم اللّه لقد» بدل «إنّى» .

5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 140 ح 4645 عن أبى هريره، المعجم الكبير : ج11 ص77 ح11154 وح11153، تاريخ بغداد : ج 4 ص 196 الرقم 1886 كلاهما نحوه ؛ المسترشد : ص 274 ح 84 وفيه «علمت» بدل «ترضين» وكلّها عن ابن عبّاس ، الشافى : ج 3 ص 100 وليس فيه «أما ترضين» .

2 / 4 5 سرور در دنیا و آخرت

2 / 4 6 برگزیده خدا

2 / 4 5سرور در دنیا و آخرتتاریخ بغداد به نقل از ابن عبّاس : پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نگاه کرد و فرمود : «تو سرور در دنیا و سرور در آخرتی».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام : همسر تو، در دنیا و آخرت، سرور است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام : سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت، به حقیقت ، تو را به ازدواج سرور دنیا و سرور آخرت درآوردم. او را جز مؤمن، دوست نمی دارد و جز منافق، دشمن نمی دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای فاطمه ! من تو را به سرور در دنیا شوهر دادم و او در آخرت، از شایستگان است.

2 / 4 6برگزیده خداپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای فاطمه ! آیا خشنود نیستی که خداوند بر زمینیان نگریست و دو نفر را برگزید : یکی پدرت و دیگری شوهرت را؟

.

عنه صلى الله عليه و آله لِفاطِمَةَ عليهاالسلام فى شَكاتِهِ الَّتى قُبِضَ فيها : يا حَبيبَتى ، أما عَلِمتِ أنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ اطَّلَعَ إلَى الأَرضِ اطِّلاعَةً فَاختارَ مِنها أباكِ ، فَبَعَثَ بِرِسالَتِهِ ، ثُمَّ اطَّلَعَ اطِّلاعَةً فَاختارَ مِنها بَعلَكِ ، وأوحى إلَىَّ أن اُنكِحَكِ إيّاهُ ؟ ! (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ اطَّلَعَ عَلى أهلِ الأَرضِ اطِّلاعَةً فَاختارَنى ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثّانِيَةَ فَاختارَکَ بَعدى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أشرَفَ عَلَى الدُّنيا فَاختارَنى مِنها عَلى رِجالِ العالَمينَ ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثّانِيَةَ فَاختارَکَ عَلى رِجالِ العالَمينَ بَعدى . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :أنتَ يا عَلِىُّ ووَلَداىَ خِيَرَةُ اللّهِ مِن خَلقِهِ . (4)

مقاتل الطالبيّين عن سهل بن سعد الساعدى :كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخَذَ عَلِيّا مِن أبيهِ وهُوَ صَغيرٌ فى سَنَةٍ (5) أصابَت قُرَيشا وقَحطٍ نالَهُم ، وأخَذَ حَمزَةُ جَعفَرا ، وأخَذَ العَبّاسُ طالِبا ، لِيَكفوا أباهُم مُؤنَتَهُم ، ويُخَفِّفوا عَن ثِقلِهِم ، وأخَذَ هُوَ عَقيلاً لِمَيلِهِ كانَ (6) إلَيهِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اِختَرتُ مَنِ اختارَ اللّهُ لى عَلَيكُم عَلِيّا . (7)

.

1- .المعجم الكبير : ج 3 ص 57 ح 2675 ، المعجم الأوسط : ج 6 ص 327 ح 6540 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 120 الرقم 3796 وليس فيه «فبعث برسالته» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 130 ح 8501 ، فرائد السمطين : ج 2 ص 85 ح 403 كلّها عن علىّ الهلالى ، ذخائر العقبى : ص 235 عن علىّ بن علىّ الهلالى عن أبيه ؛ الخصال : ص 412 ح 16 عن أبى أيّوب الأنصارى ، الفضائل لابن شاذان : ص 81 كلاهما نحوه .
2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 66 ح 299 عن عبد اللّه التميمى ، بشاره المصطفى : ص 163 عن أحمد بن مهدى بن صدقه الرقّى وكلاهما عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
3- .الخصال : ص 206 ح 25 عن حمّاد بن عمرو ، الأمالى للطوسى : ص 642 ح 1335 عن أبى بصير وكلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم

السلام ، تفسير القمّى : ج 2 ص 336 نحوه .
4- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 58 ح 218 عن الحسن بن عبد اللّه الرازى التميمى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، تفسير فرات : ص 266 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «وشيعتک القائمون بالقسط» بدل «وولداى» .
5- .السَّنَه : الجَدْب ، يقال : أخذتهم السَّنَه ؛ إذا أجدبوا واُقحطوا (لسان العرب : ج 13 ص 502 «سنه») .
6- .كذا فى المصدر ، والصحيح : «لميله إليه» .
7- .مقاتل الطالبيّين : ص 41 ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 15 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 179 كلاهما نحوه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام در بیماری ای که در آن درگذشت : آیا نمی دانی که خداوند متعال، توجّهی به زمین کرد و از آن، پدرت را برگزید و به رسالتِ خود انتخاب کرد و بار دیگر، نگاهی کرد و از آن، شوهرت را برگزید و به من وحی کرد که تو را به ازدواج او درآورم؟ !

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : خداوند عز و جل نگاهی بر زمینیان کرد و مرا برگزید، و بار دیگر نظر کرد و تو را پس از من برگزید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! خداوند متعال، توجّهی بر دنیا کرد و از آن، مرا بر مردان جهان برگزید، و بار دیگر عنایتی کرد و تو را پس از من بر مردان جهان برگزید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تو ای علی و دو فرزندم، برگزیدگان خدا از بین مخلوقاتش هستید. (1)

مقاتل الطالبیّین به نقل از سهل بن سعد ساعدی : پیامبر خدا، علی علیه السلام را در حالی که خُردسال بود، در هنگامی که قریش به قحطی گرفتار شدند، از پدرش گرفت و حمزه، جعفر را گرفت و عبّاس، طالب را برداشت تا از طرف پدر آنان، عهده دار خرجشان شوند و بار وی را سبُک سازند و ابوطالب، خود، به خاطر علاقه به عقیل، وی را نگه داشت. پیامبر خدا فرمود : «من علی را، آن که خدا برایم برگزیده بود، برگزیدم».

.

1- .در تفسیر فرات ، کوفی (ص266) از امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است : «و شیعیان تو که برپادارنده عدالت اند، به جای فرزندانم» .

2 / 4 7حُجَّةُ اللّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :أنَا وعَلِیٌّ حُجَّةُ اللّهِ عَلى عِبادِهِ . (1)

تاريخ دمشق عن أنس :كُنتُ جالِسا مَعَ النَّبِیِّ صلى الله عليه و آله ، إذ أقبَلَ عَلِیُّ بنُ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ، فَقالَ النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله : يا أنَسُ ، أنَا وهذا حُجَّةُ اللّهِ عَلى خَلقِهِ . (2)

تاريخ بغداد عن أنس بن مالک :كُنتُ عِندَ النَّبِیِّ صلى الله عليه و آله فَرَأى عَلِیّا مُقبِلاً ، فَقالَ : أنَا وهذا حُجَّةٌ عَلى اُمَّتى يَومَ القِيامَهِ . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ حُجَّةُ اللّهِ ، وخَليفَتُهُ عَلى عِبادِهِ . (4)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 309 ح 8856 ؛ إرشاد القلوب : ص 236 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 161 كلّها عن أنس .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 308 ح 8853 و ص 309 ح 8855 نحوه ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 161 .
3- .تاريخ بغداد : ج 2 ص 88 ح 474 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 309 ح 8854 ، المناقب لابن المغازلى : ص 45 ح 67 ، الرياض النضره : ج 3 ص 159 وفيه «هذا المقبل حجّتى» بدل «أنا وهذا حجّه» ، كنز العمّال : ج 11 ص 620 ح 33013 .
4- .الخصال : ص 496 ح 5 ، الأمالى للصدوق : ص 149 ح 146 ، جامع الأخبار : ص 51 ح 56 كلّها عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى ، الاختصاص : ص 224 عن ابن عبّاس وفيه «إنّه لحجّه اللّه على عباده وخليفته على خلقه» ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 173 ح 22 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى نحوه وراجع الأمالى للصدوق : ص 155 ح 149 .

2 / 4 7 حجّت خدا

2 / 4 7حجّت خداپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی، حجّت خدا بر بندگانش هستیم.

تاریخ دمشق به نقل از انس : من با پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای انس! من و این، حجّت خدا بر خلقش هستیم».

تاریخ بغداد به نقل از انس بن مالک : من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که دید علی علیه السلام می آید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «من و این، در روز قیامت، حجّت بر امّتم هستیم».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، حجّت خدا و جانشین او در میان بندگانش است.

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِیُّ ، أنتَ وَصِیّی وخَلیفَتی ، وحُجَّهُ اللّهِ عَلی اُمَّتی بَعدی ، لَقَد سَعِدَ مَن تَوَلّاکَ ، وشَقِیَ مَن عاداکَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله وقَد أخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ عليه السلام : مَعاشِرَ النّاسِ ، هذا مَولَی المُؤمِنینَ ، وقاتِلُ الکافِرینَ ، وحُجَّهُ اللّهِ عَلَی العالَمینَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :لَیلَهَ اُسرِیَ بی إلَی السَّماءِ کَلَّمَنی رَبّی جَلَّ جَلالُهُ فَقالَ : یا مُحَمَّدُ ، فَقُلتُ : لَبَّیکَ رَبّی ، فَقالَ : إنَّ عَلِیّا حُجَّتی بَعدَکَ عَلی خَلقی ، وإمامُ أهلِ طاعَتی ، مَن أطاعَهُ أطاعَنی ، ومَن عَصاهُ عَصانی ، فَانصِبهُ عَلَما لِاُمَّتِکَ یَهتَدونَ بِهِ بَعدَکَ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ حُجَّهَ اللّهِ عَلَیکُم بَعدی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ ... حُجَّهُ اللّهِ وحُجَّتی . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ الحُجَّهُ بَعدی عَلَی الخَلقِ أجمَعینَ . (6)

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ، مَن أحَبَّ أن یَعرِفَ الحُجَّهَ بَعدی فَلیَعرِف عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ . (7)

عنه صلى الله عليه و آله فی عَلِیٍّ عليه السلام : مَعاشِرَ النّاسِ ، إنَّهُ مِحنَهُ الوَری ، وَالحُجَّهُ العُظمی ، وَالآیَهُ الکُبری . (8)

.

1- .الأمالی للصدوق : ص 442 ح 588 عن سليمان بن مهران عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام وراجع عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 6 ح 13 .

2- .الأمالی للمفيد : ص 78 ح 2 و ص 347 ح 2 ، الأمالی للطوسی : ص 119 ح 185 ، بشاره المصطفی : ص 65 و ص 111 ، الفضائل لابن شاذان : ص 7 كلّها عن جابر الجعفی عن الإمام الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری نحوه .

3- .الأمالى للصدوق : ص 566 ح 769 عن عبد اللّه بن الفضل عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
4- .الأمالى للصدوق : ص 264 ح 282 عن حذيفه بن أسيد الغفارى .
5- .الأمالى للصدوق : ص 271 ح 299 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 ، مائه منقبه : ص 58 ح 14 كلّها عن محمّد بن الفرات ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 34 كلّها عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .
6- .مائه منقبه : ص 51 ح 9 عن سليمان الأعمش عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
7- .مائه منقبه : ص 94 ح 41 ، إرشاد القلوب : ص 293 كلاهما عن ابن عبّاس .
8- .الأمالى للصدوق : ص 83 ح 49 ، بشاره المصطفى : ص 153 ، روضه الواعظين : ص 114 كلّها عن ابن عبّاس .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو وصیّ و جانشین من و حجّت خدا بر امّتم پس از من هستی. آن که تو را دوست دارد، سعادتمند است، و آن که دشمنت دارد، بدبخت است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود : ای مردم! این، مولای مؤمنان و کُشنده کافران و حجّت خدا بر جهانیان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :شبی که مرا به آسمان بردند، پروردگارم ، با من سخن گفت و فرمود : «ای محمّد!». گفتم : لبّیک ، ای پروردگار! فرمود : «علی، حجّت من پس از تو بر بندگانم و پیشوای پیروی کنندگانم است. آن که او را پیروی کند، مرا پیروی کرده، و آن که با او مخالفت کند، با من مخالفت کرده است. او را برای امّت خود، نشانی قرار ده تا پس از تو به وسیله وی راه یابند».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من، حجّت خدا بر شما، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب علیه السلام ... ، حجّت خدا و حجّت من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! پس از من، تو بر همه بندگان، حجّتی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! اگر کسی دوست دارد که حجّت پس از من را بشناسد، علی بن ابی طالب را بشناسد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : ای مردم! او ملاک آزمایش جهانیان و حجّت شکوهمند و نشانه بزرگ است.

.

عنه صلى الله عليه و آله :مَكتوبٌ عَلَى العَرشِ : لا إلهِ إلَا اللّهُ ، مُحَمَّدٌ نَبِىُّ الرَّحمَهِ ، وعَلِىٌّ مُقيمُ الحُجَّهِ . مَن عَرَفَ حَقَّ عَلِىٍّ زَكا وطَهُرَ ، ومَن أنكَرَ حَقَّهُ لُعِنَ وخابَ . (1)

2 / 4 8صاحِبُ سِرّيرسول اللّه صلى الله عليه و آله :صاحِبُ سِرّى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ وَصِيّى ، ومَوضِعَ سِرّى ، وخَيرَ مَن أترُكُ بَعدى ، ويُنجِزُ عِدَتى ، ويَقضى دَينى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :يا اُمَّ سَلَمَهَ ، هذا عَلِىٌّ ، سَيِّدٌ مُبَجَّلٌ ، مُؤَمَّلُ المُسلِمينَ ، وأميرُ المُؤمِنينَ ، ومَوضِعُ سِرّى وعِلمى ، وبابِىَ الَّذى آوى إلَيهِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ جَعَلَ عَلِيّا وَصِيّى ، ومَنارَ الهُدى بَعدى ، ومَوضِعَ سِرّى ، وعَيبَهَ عِلمى ، وخَليفَتى فى أهلى ، إلَى اللّهِ أشكو ظالِميهِ مِن اُمَّتى مِن بَعدى . (5)

.

1- .مائه منقبه : ص 106 ح 50 ، إرشاد القلوب : ص 257 ، الفضائل لابن شاذان : ص 128 نحوه ؛ المناقب للخوارزمى : ص 318 ح 320 كلّها عن عبد اللّه بن مسعود وراجع الخصال : ص 583 ح 7 والأمالى للصدوق : ص 756 ح 1019 .
2- .تاريخ دمشق : ج42 ص317 ح8872 ، الفردوس : ج2 ص403 ح3793 كلاهما عن سلمان ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 222 عن ابن عبّاس .
3- .المعجم الكبير : ج 6 ص 221 ح 6063 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 157 كلاهما عن سلمان .
4- .المحاسن والمساوئ : ص 44 عن ابن عبّاس .
5- .الأمالى للصدوق : ص 359 ح 443 ، بشاره المصطفى : ص 33 كلاهما عن كثير عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

2 / 4 8 رازدار من

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بر عرش، نوشته شده است : خدایی جز خدای یگانه نیست. محمّد، پیامبر رحمت، و علی، به پا دارنده حجّت است. آن که حقّ علی را شناخت، پاک و نظیف گردید، و آن که حقّ وی را منکر شد، ملعون و خسارت زده شد.

2 / 4 8رازدار منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :رازدار من، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وصیّ من، جایگاه راز من، و بهترین کسی که بعد از خود به جای می گذارم، تعهّداتم را انجام می دهد و بدهی هایم را می پردازد، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای امّ سلمه! این علی است، سروری بزرگوار، آرزوی مسلمانان، امیرمؤمنان، جایگاه راز و دانش من، و باب من که به وی پناه جُسته می شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل علی را وصیّ من، مشعل هدایت پس از من، جایگاه راز من، مخزن دانش من، و جانشین من درمیان کسان من قرار داد. از دست ستمکاران بر وی پس از خودم از میان امّتم ، به خداوند شکایت می برم.

.

عنه صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : قَد عَلَّمتُهُ عِلمى ، وَاستَودَعتُهُ سِرّى ، وهُوَ أمينى عَلى اُمَّتى . (1)

الأمالى للصدوق عن أبى اُمامه :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام إذا قالَ شَيئا لَم نَشُكَّ فيهِ ، وذلِکَ أنّا سَمِعنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : خازِنُ سِرّى بَعدى عَلِىٌّ . (2)

راجع : ج 10 ص 478 (التعلّم فى مدرسه النبى) و ص 504 (والمنزله العلميّه) .

2 / 4 9وَزيرى (3)رسول اللّه صلى الله عليه و آله :اللّهُمَّ أقولُ كَما قالَ أخى موسى : اَللّهُمَّ اجعَل لى وَزيرا مِن أهلى ، عَلِيّا أخِى ، اشدُد بِهِ أزرى وأشرِكهُ فى أمرى ، كَى نُسَبِّحَکَ كَثيرا ونَذكُرَکَ كَثيرا ، إنَّکَ كُنتَ بِنا بَصيرا . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :أقولُ كَما قالَ أخى موسى : رَبِّ اشرَح لى صَدرى ، ويَسِّر لى أمرى ، وَاجعَل لى وَزيرا مِن أهلى ، عَلِيّا أخى ، اُشدُد بِهِ أزرى . (5)

.

1- .تفسير فرات : ص 497 ح 651 عن ابن مسعود ، بحار الأنوار : ج 36 ص 145 ح 114 .
2- .الأمالى للصدوق : ص 641 ح 868 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 184 ح 66 .
3- .قال ابن منظور : فى التنزيل العزيز : «وَ اجْعَل لِّى وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِى» . (طه :29) . الوزير فى اللغه اشتقاقه من الوَزَر ، والوَزَر : الجبل الذى يعتصم به ليُنجى من الهلاک ، وكذلک وزير الخليفه ؛ معناه : الذى يعتمد على رأيه فى اُموره ويلتجئ إليه ، وقيل : قيل لوزير السلطان «وَزِير» لأنّه يَزِر عن السلطان أثقال ما اُسند إليه من تدبير المملكه ؛ أى يحمل ذلک (لسان العرب : ج 5 ص 283 «وزر») .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 678 ح 1158 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 479 ح 511 ، الرياض النضره : ج 3 ص 118 كلّها عن أسماء بنت

عميس .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 52 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 192 ح 151
نحوه وكلاهما عن أسماء بنت عميس .

2 / 4 9 وزیر من

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره امام علی علیه السلام دانشم را به او آموختم، رازهایم را نزدش به امانت گذاشتم، و او امین من بر امّتم است.

الأمالی ، صدوق به نقل از ابو اُمامه : هرگاه علی علیه السلام چیزی می گفت، در آن تردیدی نمی کردیم؛ چون از پیامبر خدا شنیده بودیم که می فرمود : «خزانه دار رازهای من پس از من، علی است».

ر . ک : ج 10 ص 479 (آموزش در مکتب پیامبر) و ص 505 (جایگاه علمی) .

2 / 4 9وزیر منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پروردگارا! آن گونه که برادرم موسی گفت، می گویم : بار الها! از کسانم، وزیری برایم قرار ده؛ برادرم علی را . پشتم را به او محکم ساز ، و در کارم شریکش گردان تا فراوان تسبیحت گوییم و فراوان یادت کنیم که تو بر ما بینایی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آن گونه که برادرم موسی گفت، می گویم : پروردگارا! سینه ام را فراخ گردان، کارم را آسان ساز، از کسانم، وزیری برایم قرار ده، برادرم علی را، و پشتم را به وی محکم ساز.

.

الإمام الباقر علیه السلام :وَقَفَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِعَرج (1) ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ إنَّ عَبدَکَ موسی دَعاکَ فَاستَجَبتَ لَهُ ، وألقَیتَ عَلَیهِ مَحَبَّةً مِنکَ ، وطَلَبَ مِنکَ أن تَشرَحَ لَهُ صَدرَهُ ، وتُیَسِّرَ لَهُ أمرَهُ ، وتَجعَلَ لَهُ وَزیرا مِن أهلِهِ وتَحُلَّ العُقدَةَ مِن لِسانِهِ ، وأنَا أسألُکَ بِما سَألَکَ عَبدُکَ موسی : أن تَشرَحَ بِهِ صَدری ، وتُیَسِّرَ لی أمری ، وتَجعَلَ لی وَزیرا مِن أهلی عَلِیّا أخی . (2)

عنه علیه السلام :لَمّا نَزَلَت «وَ اجْعَل لِّی وَزِیرًا مِّنْ أَهْلِی * هَرُونَ أَخِی * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی» (3) کانَ رَسولُ اللّهِ صلی اللهِ علیه و آله عَلی جَبَلٍ ، ثُمَّ دَعا رَبَّهُ وقالَ : اللّهُمَّ اشدُد أزری بِأخی عَلِیٍّ . فَأجابَهُ إلی ذلِکَ . (4)

الدرّ المنثور عن أسماء بنت عمیس :رَأَیتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِإزاءِ ثَبیرٍ (5) وهُوَ یَقولُ : أشرِقَ ثَبیرُ أشرِقَ ثَبیرُ ، اللّهُمَّ إنّی أسألُکَ بِما سَألَکَ أخی موسی : أن تَشرَحَ لی صَدری ، وأن تُیَسِّرَ لی أمری ، وأن تَحُلَّ عُقدَةً مِن لِسانی یَفقَهوا قَولی ، وَاجعَل لی وَزیرا مِن أهلی ، عَلیّا (6) أخِی اشدُد بِهِ أزری وأشرِکهُ فی أمری ، کَی نُسَبِّحَکَ کَثیرا ونَذکُرَکَ کَثیرا ، إنَّکَ کُنتَ بِنا بَصیرا . (7)

المناقب لابن شهر آشوب عن ابن عبّاس :أخَذَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِیَدی ، وأخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ ، فَصَلّی أربَعَ رَکَعاتٍ ، ثُمَّ رَفَعَ یَدَهُ إلَی السَّماءِ فَقالَ : اللّهُمَّ سَألَکَ موسَی بنُ عِمرانَ ، وإنَّ مُحَمَّدا سَألَکَ : أن تَشرَحَ لی صَدری ، وتُیَسِّرَ لی أمری ، وتَحِلُلَ (8) عُقدَةً مِن لِسانی یَفقَهوا قَولی ، وَاجعَل لی وَزیرا مِن أهلی عَلِیّا ، اُشدُد بِهِ أزری ، وأشرِکهُ فی أمری . (9)

.

1- .العَرْج : هی قریه جامعه فی وادٍ من نواحی الطائف (معجم البلدان : ج 4 ص 98) .
2- .قرب الإسناد : ص 27 ح 90 عن عبد اللّه بن میمون عن الإمام الصادق علیه السلام وراجع مجمع البیان : ج 3 ص 324 والعمده : ص 120 ح 158 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 3 .
3- .طه : 29 31 ، وراجع المیزان فی تفسیر القرآن : ج 14 ص 147 و ص 160 .
4- .الدرّ المنثور : ج 5 ص 566 نقلاً عن السلفی فی الطیوریّات .

5- .ثَبير الأثْبِره ، وثَبير الخضراء : جبال بظاهر مكّه (القاموس المحيط : ج 1 ص 381 «ثبر») .
6- .فى المصدر : «هارون» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تاريخ دمشق وتفسير الآلوسى .
7- .الدرّ المنثور : ج 5 ص 566 نقلاً عن ابن مردويه والخطيب وابن عساكر ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 52 نحوه ، تفسير الآلوسى : ج 16 ص 186 ؛ كنز الفوائد : ج 1 ص 296 ، تفسير فرات : ص 256 ح 347 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 310 ح 2 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 348 ح 274 و ص 352 ح 279 و ص 303 ح 222 كلاهما نحوه .
8- .كذا فى المصادر، والقياس: «تَحُلَّ».
9- .المناقب لابن المغازلى : ص 328 ح 375 ، النور المشتعل : ص 138 ح 37 ؛ تفسير فرات : ص 248 ح 336 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 57 كلّها نحوه .

امام باقر علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله در روستای عَرج (1) توقّف کرد و گفت : «پروردگارا! بنده ات موسی، تو را خوانْد، اجابت کردی و محبّت خود را بر وی افکندی، و از تو خواست که سینه اش را فراخ سازی و کارش را آسان کنی و از کسانش وزیری برای او قرار دهی و گره از زبانش بگشایی، و من همان درخواستی را می کنم که بنده ات موسی از تو کرد : این که سینه ام را فراخ گردانی، کارم را آسان سازی، و از کسانم، وزیری برایم قرار دهی؛ برادرم علی را» .

امام باقر علیه السلام :هنگامی که آیه «برای من وزیری از کسانم قرار ده؛ هارونْ برادرم را. پشتم را به او محکم ساز» ، نازل شد، پیامبر خدا بر بالای کوه بود. آن گاه پروردگارش را خواند و گفت : «پروردگارا! پشتم را به برادرم علی ، محکم ساز» و خداوند، این دعای وی را پذیرفت.

الدرّ المنثور به نقل از اسماء بنت عمیس : پیامبر خدا را در مقابل سلسله کوه های ثبیر (2) دیدم که می فرمود : «بدرخش ثبیر، بدرخش ثبیر! پروردگارا! من همان درخواستی را دارم که برادرم موسی از تو داشت : این که سینه ام را فراخ گردانی، کارم را آسان سازی، گره از زبانم بگشایی، و تا سخنانم را بفهمند، از کسانم، وزیری برایم قرار ده؛ علی (3) برادرم را. پشتم را به وی استوار کن و در کارم شریکش ساز تا فراوان تسبیحت گوییم و فراوان یادت کنیم که تو بر ما بینایی».

المناقب ، ابن شهرآشوب به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا، دست مرا گرفت و دست علی علیه السلام را گرفت، چهار رکعت نماز گزارد و آن گاه، دست به آسمان بلند کرد و گفت : «پروردگارا! موسی بن عمران از تو درخواست کرد ، محمّد نیز از تو درخواست می کند که : سینه ام را فراخ بگردانی، کارم را آسان بسازی، گره از زبانم بگشایی تا سخنانم را بفهمند . از کسانم برایم وزیری قرار ده؛ علی را. پشتم را به وی استوار ساز و او را در کارم شریک کن».

.

1- .روستایی در نواحی طائف (معجم البلدان : ج 4 ص 98) .

2- .سلسله کوه هایی در پشت مکّه است (القاموس المحیط : ج 1 ص 381) .
3- .در منبع ، کلمه «هارون» آمده که مسلّما غلط است و صحیح آن «علی» است ، چنان که در تاریخ دمشق (ج42 ص 52) و تفسیر الآلوسی آمده است.

شواهد التنزيل عن حذيفه بن أسيد :أخَذَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ : أبشِر وأبشِر ، إنَّ موسى دَعا رَبَّهُ أن يَجعَلَ لَهُ وَزيرا مِن أهلِهِ هارونَ ، وإنّى أدعو رَبّى أن يَجعَلَ لى وَزيرا مِن أهلى عَلِيّا (1) أخى ، اُشدُد بِهِ ظَهرى ، وأشرِكه فى أمرى . (2)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالَى اصطَفانى وَاختارَنى ، وجَعَلَنى رَسولاً ، وأنزَلَ عَلَىَّ سَيِّدَ الكُتُبِ ، فَقُلتُ : إلهى وسَيِّدى ، إنَّکَ أرسَلتَ موسى إلى فِرعَونَ ، فَسَأَلَکَ أن تَجعَلَ مَعَهُ أخاهُ هارونَ وَزيرا ، تَشُدُّ بِهِ عَضُدَهُ ، وتُصَدِّقُ بِهِ قَولَهُ ، وإنّى أسألُکَ يا سَيِّدى وإلهى ، أن تَجعَلَ لى مِن أهلى وَزيرا ، تَشُدُّ بِهِ عَضُدى ، فَجَعَلَ اللّهُ لى عَلِيّا وَزيرا وأخا ، وجَعَلَ الشَّجاعَةَ فى قَلبِهِ ، وألبَسَهُ الهَيبَةَ عَلى عَدُوِّهِ ، وهُوَ أوَّلُ مَن آمَنَ بى وصَدَّقَنى ، وأوَّلُ مَن وَحَّدَ اللّهَ مَعى ، وإنّى سَأَلتُ ذلِکَ رَبّى عَزَّ وجَلَّ فَأعطانيهِ ، فَهُوَ سَيِّدُ الأوصِياءِ ؛ اللّحوقُ بِهِ سَعادَهٌ ، وَالمَوتُ فى طاعَتِهِ شَهادَهٌ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ أخى ووَزيرى ، تَقضى دَينى ، وتُنجِزُ مَوعِدى ، وتُبرِئُ ذِمَّتى . (4)

.

1- .فى المصدر : «على» ، والصواب ما أثبتناه .
2- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 478 ح 510 .
3- .الأمالى للصدوق : ص 73 ح 42 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 197 ح 28 كلاهما عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
4- .المعجم الكبير : ج 12 ص 321 ح 13549 عن ابن عمر ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 228 عن أبى ذرّ ؛ علل الشرائع : ص 157 ح 4 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 320 ح 242 كلاهما عن ابن عمر ، اليقين : ص 138 ح 8 عن أنس وكلّها نحوه وراجع كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 569 ح 2 .

شواهد التنزیل به نقل از حذیفه بن اسید : پیامبر صلی الله علیه و آله ، دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود : «بشارت می دهم! بشارت می دهم بر این که موسی ، پروردگارش را خوانْد تا از کسانش ، هارون را وزیرش قرار دهد و من پروردگارم را می خوانم تا از کسانم، علی ، برادرم، را برایم وزیر قرار دهد. پشتم را به وی استوار کن و در کارم شریکش ساز!».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند تبارک و تعالی مرا برگزید و انتخابم کرد و پیامبر قرار داد و بر من ، سرورِ کتاب ها را فرو فرستاد. گفتم : «پروردگارم و سرورم! تو موسی را به سوی فرعون فرستادی و از تو خواست که برادرش هارون را وزیرش قرار دهی، بازویش به وی قوی گردد و سخنش توسط او تصدیق شود، و من ای سرورم و پروردگارم از تو می خواهم که از کسانم ، وزیری برایم قرار دهی که بازویم به وسیله او قوی گردد». پس خدا، علی را وزیر و برادر من قرار داد، شجاعت را در دلش افکند و لباس ترس دشمن از او را بر قامتش پوشاند. او اوّلین کسی بود که به من ایمان آورد و تصدیقم کرد و اوّلین کسی بود که همراه من خدا را یگانه شمرد، و من این را از پروردگارم خواستم که به من داد. پس او سرور اوصیاست. پیوستن به وی، خوش بختی و کشته شدن در زیر فرمانش ، شهادت است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو برادر و وزیرم هستی، بدهی هایم را ادا می کنی ، تعهّداتم را انجام می دهی و ذمّه ام را آزاد می سازی.

.

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ خَليلى ووَزيرى وخَيرَ مَن أخلُفُ بَعدى ، يَقضى دَينى ، ويُنجِزُ مَوعودى عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ أخى ، ووَزيرى ، وخَيرَ مَن أخلُفُهُ بَعدى عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ... أخى وصاحِبى ووَزيرى ووَصِيّى . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أشرَفَ عَلى أهلِ الدُّنيا ، فَاختارَنى مِنها عَلى رِجالِ العالَمينَ ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثّانِيَةَ فَاختارَکَ عَلى رِجالِ العالَمينَ ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثّالِثَةَ فَاختارَ الأئِمَّةَ مِن وُلدِکَ عَلى رِجالِ العالَمينَ ، ثُمَّ اطَّلَعَ الرّابِعَةَ فَاختارَ فاطِمَةَ عَلى نِساءِ العالَمينَ . يا عَلِيُّ ، إنّى رَأَيتُ اسمَکَ مَقرونا بِاسمى فى ثَلاثَةِ مَواطِنَ ، فَآنَستُ بِالنَّظَرِ إلَيهِ : إنّى لَمّا بَلَغتُ بَيتَ المَقدِسِ فى مِعراجى إلَى السَّماءِ وَجَدتُ عَلى صَخرَتِها : لا إلهَ إلّا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ ، أيَّدتُهُ بِوَزيرِهِ ، ونَصَرتُهُ بِوَزيرِهِ . فَقُلتُ لِجَبرَئيلَ عليه السلام : مَن وَزيرى ؟فَقالَ : عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ . فَلَمَّا انتَهَيتُ إلى سِدرَةِ المُنتَهى وَجَدتُ مَكتوبا عَلَيها : إنّى أنَا اللّهُ لا إلهَ إلّا أنَا وَحدى ، مُحَمَّدٌ صَفوَتى مِن خَلقى ، أيَّدتُهُ بِوَزيرِهِ ، ونَصَرتُهُ بِوَزيرِهِ . فَقُلتُ لِجَبرَئيلَ عليه السلام : مَن وَزيرى ؟ فَقالَ : عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ . فَلَمّا جاوَزتُ سِدرَةَ المُنتَهى انتَهَيتُ إلى عَرشِ رَبِّ العالَمينَ جَلَّ جَلالُهُ ، فَوَجَدتُ مَكتوبا عَلى قَوائِمِهِ : إنّى أنَا اللّهُ لا إلهَ إلّا أنَا وَحدى ، مُحَمَّدٌ حَبيبى ، أيَّدتُهُ بِوَزيرِهِ ، ونَصَرتُهُ بِوَزيرِهِ . (4)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 57 ح 8395 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 157 كلاهما عن أنس .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 112 ح 121 ؛ الأمالى للصدوق : ص 427 ح 564 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 70 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 153 كلّها عن سلمان .
3- .الأمالى للصدوق : ص 271 ح 299 ، مائه منقبه : ص 58 ح 14 كلاهما عن محمّد بن فرات عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام ، الاحتجاج : ج

1 ص 329 ح 55 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عن الإمام على عليهماالسلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه.
4- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج4 ص374 ح5762 عن حمّاد بن عمرو وأنس بن محمّد عن أبيه جميعا عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام ، الخصال : ص 206 ح 25 عن حمّاد بن عمرو عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الأمالى للطوسى : ص 642 ح 1335 عن أبى بصير عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوستم، وزیرم و بهترین کسی که پس از خود به جای می گذارم که بدهی هایم را ادا می کند و تعهّداتم را انجام می دهد، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :برادرم، وزیرم و بهترین کسی که پس از خودم جانشین قرار می دهم، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ... ، برادرم، همراهم، وزیرم و وصیّم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! خداوند عز و جل بر اهل دنیا نگریست و از بین آنان مرا بر مردان جهانیان برگزید. بار دیگر نگریست و تو را بر مردان جهانیان برگزید، و بار سوم نگریست و امامان از فرزندان تو را بر مردان جهانیان برگزید، و بار چهارم نگریست و فاطمه را بر زنان جهانیان برگزید. ای علی! من نام تو را در سه جا کنار نام خود دیدم و از نزدیک به آن نگریستم : هنگامی که در معراجم به آسمان به بیت المقدس رسیدم، بر صخره آن چنین یافتم : «خدایی جز خدای یگانه نیست. محمّد، فرستاده خداست که با وزیرش تأییدش کردم و با وزیرش، یاری اش کردم». به جبرئیل گفتم : وزیر من کیست؟ گفت : علی ابن ابی طالب. هنگامی که به سِدرَه المنتهی رسیدم، بر آن، مکتوبی [با این کلمات]یافتم : من خدایم و جز من تنها، خدایی نیست. محمّد، برگزیده من از بین بندگانم است که با وزیرش او را تأیید کردم و با وزیرش یاری اش کردم. به جبرئیل گفتم : وزیر من کیست؟ گفت : علی بن ابی طالب. هنگامی که از سِدرَه المنتهی گذشتم، به عرش پروردگار جهانیان جل جلاله رسیدم و دیدم که بر پایه های آن نوشته شده است : «من خدایم و جز منِ تنها ، خدایی نیست . محمّد، دوست من است. با وزیرش تأییدش کردم و با وزیرش یاری اش کردم» .

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا اُمَّ سَلَمَةَ ، اِسمَعى وَاشهَدى : هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وَزيرى فِى الدُّنيا ووَزيرى فِى الآخِرَهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :ولَقَد سَمِعتُ رَنَّةَ (2) الشَّيطانِ حينَ نَزَلَ الوَحىُ عَلَيهِ صلى الله عليه و آله فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما هذِهِ الرَّنَّةُ ؟ فَقالَ : هذَا الشَّيطانُ قَد أيِسَ مِن عِبادَتِهِ . إنَّکَ تَسمَعُ ما أسمَعُ ، وتَرى ما أرى ، إلّا أنَّکَ لَستَ بِنَبِىٍّ ، ولَکِنَّکَ لَوَزيرٌ ، وإنَّکَ لَعَلى خَيرٍ . (3)

عنه عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَضِيَنى لِنَفسِهِ أخا ، وَاختَصَّنى لَهُ وَزيرا . (4)

عنه عليه السلام :لَمّا نَزَلَت : «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» ... دَعا رسَولُ اللّهِ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، وهُم إذ ذاکَ أربَعونَ رَجُلاً يَزيدونَ رَجُلاً أو يَنقُصونَ رَجُلاً فَقالَ : أيُّکُم يَکونُ أخى ووَصِيّى ووارِثى ووَزيرى وخَليفَتى فيکُم بَعدى ؟ فَعَرَضَ عَلَيهِم ذلِکَ رَجُلاً رَجُلاً ، کُلُّهُم يَأبى ذلِکَ ، حَتّى أتى عَلَىَّ ، فَقُلتُ : أنَا يا رَسولَ اللّهِ ، فَقالَ : يا بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ! هذا أخى ، ووارِثى ، ووَصِيّى ، ووَزيرى ، وخَليفَتى فيکُم بَعدى . (5)

.

1- .معانى الأخبار : ص 204 ح 1 عن المفضّل بن عمر عن الإمام الصادق عليه السلام ، الأمالى للصدوق : ص 464 ح 620 ، الأمالى للطوسى : ص 425 ح 952 كلاهما عن المفضّل بن عمر عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الاحتجاج : ج 1 ص 462 ح 106 عن اُمّ سلمه .
2- .الرنّه : الصيحه الحزينه (لسان العرب : ج 13 ص 187 «رنن») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 192 .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 276 .
5- .علل الشرائع : ص 170 ح 2 عن عبد اللّه بن الحارث بن نوفل .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای اُمّ سَلمه! گوش کن و گواهی بده : این، علی بن ابی طالب، وزیر من در دنیا و وزیر من در آخرت است.

امام علی علیه السلام :هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد، صدای ناله غم آلود شیطان را شنیدم. گفتم : ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود : «این شیطان است که از پرستشش ناامید شده است. هر آنچه من می شنوم، می شنوی ، آنچه را که من می بینم، می بینی، جز آن که تو پیامبر نیستی؛ امّا تو وزیر منی و بر [مسیر] خیری».

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا مرا به برادریِ خود پسندید و به وزیریِ خودش ویژه ساخت.

امام علی علیه السلام :هنگامی که آیه «و خویشان نزدیکت را هشدار ده» نازل شد، پیامبر خدا، بنی عبد المطّلب را فرا خواند. آنان آن روز، چهل مرد (یکی کم و یا زیاد) بودند. فرمود : «کدام یک از شما برادر، وصی، وارث، وزیر و جانشین من در میان خود پس از من می شوید؟» . این پیشنهاد را به یکی یکیِ آنان کرد. همه از پذیرش آن ، سر باز زدند تا بر من عرضه داشت. گفتم : من ، ای پیامبر خدا ! آن گاه فرمود : «ای بنی عبد المطّلب! این، برادر، وارث، وصی، وزیر و جانشین من بین شما پس از من است».

.

تاريخ دمشق عن أنس بن مالک :كُنّا إذا أرَدنا أن نَسأَلَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرنا عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ أو سَلمانَ الفارِسيَّ أو ثابِتَ بنَ مُعاذٍ الأنصارِيَّ ، لِأنَّهُم كانوا أجرَأَ أصحابِهِ عَلى سُؤالِهِ ، فَلَمّا نَزَلَت : «إِذَا جَآءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» (1) وعَلِمنا أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله نُعِيَت إلَيهِ نَفسُهُ ، قُلنا لِسَلمانَ : سَل رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَن نُسنِدُ إلَيهِ اُمورَنا ، ويَكونُ مَفزَعَنا ؟ ومَن أحَبُّ النّاسِ إلَيهِ ؟ ... [فَسَكَتَ عَنهُ أياما ثُمَّ قالَ] : إنَّ أخى ووَزيرى وخَليفَتى فى أهلِ بَيتى، وخَيرَ مَن تَرَكتُ بَعدى ، يَقضى دَينى ، ويُنجِزُ مَوعِدى عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ . (2)

الأمالى للطوسى عن أبى ذرّ :رَأَيتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله آخِذا بِيَدِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ لَهُ : يا عَلِيُّ ، أنتَ أخى ، وصَفِيّى ، ووَصِيّى ، ووَزيرى ، وأمينى ، مَكانُکَ مِنّى فى حَياتى وبَعدَ مَوتى كَمَكانِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِيَّ مَعى . (3)

راجع : ج 1 ص 200 (المؤازره على الدعوه) و ص 566 (أحاديث الوصايه) . و ج 2 ص 6 (أحاديث الوراثه) و ص 16 (أحاديث الخلافه) و ص 36 (أحاديث المنزله) .

2 / 4 10وَصِيّيرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أنتَ وَصِيّى . (4)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ وارِثى ، ووَصِيّى ، تَقضى دَينى ، وتُنجِزُ عِداتى ، وتَقتُلُ عَلى سُنَّتى . (5)

.

1- .النصر : 1 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 56 ح 8393 ، الإصابه : ج 1 ص 535 الرقم 994 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 211 ح 183 ، تفسير فرات : ص 613 ح 769 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 341 ح 267 كلّها نحوه .
3- .الأمالى للطوسى : ص 545 ح 1167 .
4- .الأمالى للصدوق : ص 101 ح 77 عن مقاتل بن سليمان و ص 442 ح 588 عن سليمان بن مهران وكلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 390 ح 312 عن زيد بن علىّ عن أبيه

عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، كفايه الأثر : ص 75 عن أنس ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 769 ح 25 .
5- .المناقب لابن المغازلى : ص 261 ح 309 عن ابن عمر .

2 / 4 10 وصیّ من

تاریخ دمشق به نقل از انس بن مالک : ما هرگاه می خواستیم از پیامبر خدا چیزی بپرسیم، به علی بن ابی طالب علیه السلام ، سلمان فارسی و یا ثابت بن معاذ انصاری می گفتیم؛ چون آنان پر جرئت ترین یاران آن حضرت در پرسیدن از او بودند. هنگامی که آیه : «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسید» نازل شد و فهمیدیم که پیامبر خدا را آهنگ رحیلْ رسیده، به سلمان گفتیم : از پیامبر خدا بپرس که در کارهایمان به چه کسی تکیه کنیم که پناهمان باشد؟ و چه کسی محبوب ترینِ مردم نزد وی است... [چند روزی در پاسخ گفتن ، درنگ کرد و آن گاه فرمود :] «برادرم، وزیرم، جانشینم در بین کسانم و بهترین کسی که بعد از خود به جا می گذارم که بدهی هایم را ادا می کند و تعهّدهایم را برآورده می سازد، علی بن ابی طالب است».

الأمالی ، طوسی به نقل از ابوذر : پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی بن ابی طالب را در دست گرفته بود. به وی فرمود : «ای علی! تو برادرم، برگزیده ام، وصیّم، وزیرم و امینم هستی. جایگاه تو نسبت به من در زندگی و پس از مرگم، همچون جایگاه هارونْ نسبت به موسی است، جز آن که پیامبری با من نیست».

ر . ک : ج 1 ص 201 (یاری پیامبر در تبلیغ) و ص 567 (احادیث وصایت) . و ج 2 ص 7 (احادیث وراثت) و ص 17 (احادیث خلافت) و ص 37 (احادیث منزلت) .

2 / 4 10وصیّ منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو وصیّ منی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو وارث و وصیّ منی، بدهی هایم را ادا می کنی، تعهّداتم را برآورده می سازی، و بر پایه سنّت من مبارزه می کنی.

.

عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : هُوَ أخى ، ووَصِيّى ، وخَليفَتى عَلى اُمَّتى فى حَياتى وبَعدَ مَوتى ، مَن أطاعَهُ أطاعَنى ، ومَن وافَقَهُ وَافَقَنى ، ومَن خالَفَهُ خالَفَنى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ سَيِّدُ النَّبِيّينَ ، وعَلِيٌّ ابنُ عَمّى سَيِّدُ الوَصِيّينَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :أبشِر يا عَلِيُّ ؛ فَإِنَّ جَبرَئيلَ أتانى فَقالَ لى : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى نَظَرَ إلى أصحابِکَ ، فَوَجَدَ ابنَ عَمِّکَ وخَتَنَکَ عَلَى ابنَتِکَ فاطِمَةَ ، خَيرَ أصحابِکَ ، فَجَعَلَهُ وَصِيَّکَ وَالمُؤَدِّىَ عَنکَ . (3)

الأمالى للمفيد عن جابر بن عبد اللّه بن حزام الأنصارى :أتَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، مَن وَصِيُّکَ ؟ قالَ : فَأمسَکَ عَنّى عَشرا لا يُجيبُنى ، ثُمَّ قالَ : يا جابِرُ ، أ لا اُخبِرُکَ عَمّا سَأَلتَنى ؟ فَقُلتُ : بِأبى واُمّى أنتَ ، أمَ وَاللّهِ لَقَد سَکَتَّ عَنّى حَتّى ظَنَنتُ أنَّکَ وَجَدتَ (4) عَلَىَّ ، فَقالَ : ما وَجَدتُ عَلَيکَ يا جابِرُ ، ولکِن کُنتُ أنتَظِرُ ما يَأتينى مِنَ السَّماءِ ، فَأتانى جَبرَئيلُ عليه السلام فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ رَبَّکَ يُقرِئُکَ السَّلامَ ويَقولُ لَکَ : إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ وَصِيُّکَ وخَليفَتُکَ عَلى أهلِکَ واُمَّتِکَ ، وَالذّائِدُ (5) عَن حَوضِکَ ، وهُوَ صاحِبُ لِوائِکَ يَقدُمُکَ إلَى الجَنَّهِ . (6)

راجع : ج 1 ص 566 (أحاديث الوصايه) .

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 88 ح 59 عن سليمان بن مقبل المدينى عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 114 وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 123 .
2- .المناقب للكوفى: ج1 ص543 ح484 عن أبى سعيد الخدرى.
3- .الخصال : ص 577 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام .
4- .وَجَد عليه : غضبَ (لسان العرب : ج 3 ص 446 «وجد») .
5- .من الذَّوْد : السوق والطرد والدفع (لسان العرب : ج3 ص167 «ذود»)
.

6- .الأمالى للمفيد : ص 168 ح 3 ، الأمالى للطوسى : ص 190 ح 321 ، بشاره المصطفى : ص 101 كلاهما عن جابر بن عبد اللّه بن حزام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او برادرم، وصیّم، جانشینم در میان امّتم در زندگی و پس از مرگم است. هرکس او را فرمانبری کند، مرا فرمان برده، و هر که با وی هم رأیی کند، با من هم رأیی کرده است، و آن که او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من، محمّد، پیامبر خدا و سرور پیامبرانم و پسر عمویم علی، سرور اوصیاست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! بشارتت می دهم؛ چرا که جبرئیل به نزدم آمد و به من گفت : «ای محمّد! خداوند تبارک و تعالی به یارانت نگریست و پسر عمو و همسر دخترت فاطمه را بهترین یار تو یافت و وی را وصیّ تو و ادا کننده از طرف تو قرار داد».

الأمالی ، مفید به نقل از جابر بن عبد اللّه بن حزام انصاری : خدمت پیامبر خدا رفتم و گفتم : ای پیامبر خدا! وصیّ تو کیست؟ [جابر گفت :]ده روز سکوت کرد و پاسخم را نداد. آن گاه فرمود : «ای جابر! آیا بدانچه پرسیدی، تو را پاسخ گویم؟». گفتم : آری، پدر و مادرم فدایت! سوگند به خدا، سکوت که کردی، فکر کردم که بر من خشم گرفته ای . فرمود : «بر تو خشم نگرفتم؛ بلکه منتظر چیزی بودم که از آسمان برایم می آید. جبرئیل بر من فرود آمد و گفت : ای محمّد! پروردگارت به تو سلام می رساند و می گوید : علی بن ابی طالب، وصیّ تو و جانشین تو در کسان و امّت توست. دور کننده [منافقان و کافران و...]از حوض تو و پرچمدار توست که پیشاپیش تو ، به بهشت می رود».

ر . ک : ج 1 ص 567 (احادیث وصایت) .

.

2 / 4 11خَليفَتيرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ الإِمامُ وَالخَليفَةُ مِن بَعدى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يَابنَ مَسعودٍ ، عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ إمامُكُم بَعدى ، وخَليفَتى عَلَيكُم . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ خَليفَةُ اللّهِ وخَليفَتى ، وحُجَّةُ اللّهِ وحُجَّتى . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :خُلِقتُ أنَا وعَلِىٌّ مِن نورٍ واحِدٍ قَبلَ أن يَخلُقَ اللّهُ آدَمَ بِأربَعَهِ آلافِ عامٍ ، فَلَمّا خَلَقَ اللّهُ آدَمَ رَكَّبَ ذلِكَ النّورَ فى صُلبِهِ ، فَلَم يَزَل فى شَىءٍ واحِدٍ حَتَّى افتَرَقا فى صُلبِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَفِىَّ النُّبُوَّهُ ، وفى عَلِىٍّ الخِلافَهُ . (4)

راجع : ج 2 ص 16 (أحاديث الخلافه) .

2 / 4 12صَفِيّيرسول اللّه صلى الله عليه و آله :أمّا أنتَ يا عَلِىُّ فَصَفِيّى وأمينى . (5)

.

1- .كفايه الأثر : ص 157 عن محمّد ابن الحنفيّه و ص 217 عن علقمه بن قيس وكلاهما عن الإمام علىّ عليه السلام و ص 100 عن زيد بن أرقم و ص 132 عن عمران بن حصين ، بحار الأنوار : ج26ص349ح23 نقلاً عن كتاب المحتضر للحسن بن سليمان.
2- .كمال الدين : ص 261 ح 8 عن علىّ بن الحسن السائح عن الإمام العسكرى عن آبائه عن الإمام الرضا عليهم السلام ، الاحتجاج : ج 1 ص 169 ح 35 .
3- .الأمالى للصدوق : ص 271 ح 299 ، بشاره المصطفى : ص 31 ، كنز الفوائد : ج 2 ص13 ، مائه منقبه : ص 58 ح 14 كلّها عن محمّد بن فرات عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .
4- .الفردوس : ج 2 ص 191 ح 2952 عن سلمان .

5- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 142 ح 73 عن عجيره ، مسند البزّار : ج 3 ص 106 ح 891 عن عجير وفيه «فصفى» بدل «فصفيّى» ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 497 ح 409 عن نافع بن عجيره وكلّها عن الإمام علىّ عليه السلام .

2 / 4 11 جانشین من

2 / 4 12 منتخب من

2 / 4 11جانشین منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو امام و جانشین پس از منی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای ابن مسعود! علی بن ابی طالب، پس از من، پیشوای شما و جانشین من در بین شماست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، جانشین خدا و جانشین من است، و حجّت خدا و حجّت من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی، چهار هزار سال پیش از آن که خداوندْ آدم را بیافریند، از یک نور آفریده شدیم. هنگامی که خداوندْ آدم را آفرید، آن نور را در پشت وی ادغام کرد و [نور،] همچنان یکی بود تا آن که در پشت عبد المطّلب جدا شد. در من، نبوّت قرار گرفت و در علی ، خلافت.

ر . ک : ج 2 ص 17 (احادیث خلافت) .

2 / 4 12منتخب منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امّا تو ای علی! برگزیده و امین منی.

.

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ أخی وصَفِیّی . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ أخی ، ووَصِیّی ، ونَصیحی ، وصَفِیّی ، وصاحِبی ، وخالِصُ اُمَّتی . (2)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : أنتَ أخی ، وأنتَ وَصِیّی ، وأنتَ صَفِیّی ، ووَزیری ، ووارِثی ، وَالمُؤَدّی عَنّی . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ ... صَفِیُّ اللّهِ وصَفِیّی . (4)

2 / 4 13خَیرُ مَن أترُکُ بَعدیرسول اللّه صلى الله عليه و آله :خَیرُ مَن أترُکُ بَعدی ، ویُنجِزُ عِدَتی ، ویَقضی دَینی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :خَیرُ مَن أخلُفُ بَعدی ، یَقضی دَینی ، ویُنجِزُ مَوعودی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (6)

عنه صلى الله عليه و آله :خَیرُ مَن أخلُفُ بَعدی ، وخَیرُ أصحابی عَلِیٌّ . (7)

.

1- .كمال الدين : ص 669 ح 14 عن الأصبغ بن نباته عن الإمام علىّ عليه السلام ، الأمالى للطوسى : ص 545 ح 1167 عن أبيذرّ وفيه «يا علىّ ، أنت أخى وصفيّى» ، المسترشد : ص 262 نحوه .
2- .المناقب للكوفى : ج 1 ص 351 ح 278 عن أبى الصباح الكنانى عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام .
3- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 569 ح 2 عن الإمام علىّ عليه السلام .
4- .الأمالى للصدوق : ص 271 ح 299 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 ، مائه منقبه : ص 58 ح 14 كلّها عن محمّد بن فرات ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 34 كلّها عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .
5- .المعجم الكبير : ج 6 ص 221 ح 6063 عن سلمان ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 56 ح 8393 و ص 57 ح 8394 و ح 8396 ؛ تفسير فرات : ص 613 ح 769 كلّها عن أنس ، الأمالى للمفيد : ص 61 ح 6 عن مطر الإسكاف ، كشف اليقين : ص 281 ح 323 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 117 ح

40 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 47 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 157 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 385 ح 302 كلّها عن سلمان والأربعه الأخيره نحوه .
6- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 57 ح 8395 عن أنس ، المناقب للخوارزمى : ص 112 ح 121 عن سلمان ، فرائد السمطين : ج 1 ص 60 ح 27 عن عبايه عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ؛ الاحتجاج : ج 1 ص 298 ح 52 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 225 ح 142 كلاهما عن عبد اللّه بن الحسن عن أبيه عن الإمام علىّ عليهماالسلام عن اُبىّ بن كعب وكلّها نحوه .
7- .كفايه الأثر : ص 97 عن زيد بن ثابت ، الشافى : ج 3 ص 100 وفيه إلى «بعدى» .

2 / 4 13 بهترین کسی که پس از خود به جا می گذارم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، برادر و برگزیده من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو برادرم، وصیّم، خیرخواهم، برگزیده ام، همراهم و خالص امّتم هستی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو برادر منی، و تو وصیّ منی، و تو برگزیده من، و تو وزیر من، و ادا کننده از طرف منی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب... ، برگزیده خدا و برگزیده من است.

2 / 4 13بهترین کسی که پس از خود به جا می گذارمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بهترین کسی که بعد از خود به جا می گذارم و تعهّداتم را به جا می آورَد و بدهی هایم را می پردازد، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بهترین کسی که بعد از خود به جا می گذارم، بدهی هایم را می پردازد و تعهّداتم را به جا می آورد، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بهترین کسی که بعد از خود به جا می گذارم و بهترینِ یارانم، علی است.

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ خَيرُ النّاسِ بَعدى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :خَيرُ مَن يَمشى عَلى وَجهِ الأَرضِ بَعدى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :خَيرُ رِجالِكُم عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :أحَبُّ أهلِ بَيتى إلَىَّ ، وأفضَلُ مَن أترُكُ بَعدى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :ما أظَلَّتِ الخَضراءُ ، ولا أقَلَّتِ الغَبراءُ بَعدى أفضَلَ مِن عَلِىٍّ . (5)

الأمالى للصدوق عن سلمان :دَخَلتُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عِندَ المَوتِ ، فَقالَ : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ أفضَلُ مَن تَرَكتُ بَعدى . (6)

الأمالى للصدوق عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ ذاتَ يَومٍ فى مَنزِلِ اُمِّ إبراهيمَ ، وعِندَه نَفَرٌ مِن أصحابِهِ ، إذ أقبَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَلَمّا بَصُرَ بِهِ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله قالَ : يا مَعشرَ النّاسِ . أقبَلَ إلَيكُم خَيرُ النّاسِ بَعدى . (7)

2 / 4 14حِزبُهُ حِزبُ اللّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ... حِزبُکَ حِزبُ اللّهِ . (8)

عنه صلى الله عليه و آله :حِزبُ عَلِىٍّ حِزبُ اللّهِ ، وحِزبُ أعدائِهِ حِزبُ الشَّيطانِ . (9)

.

1- .بشاره المصطفى : ص 274 عن يعلى بن مرّه .
2- .كشف الغمّه : ج 1 ص 157 ، كشف اليقين : ص 307 ح 357 كلاهما عن حبشى بن جناده .
3- .تاريخ بغداد : ج 4 ص 392 الرقم 2280 ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 167 ح 3505 كلاهما عن عبد اللّه .

4- .الأمالى للصدوق : ص 564 ح 761 عن عبد الرحمن بن مسعود عن الإمام علىّ عليه السلام .
5- .مائه منقبه : ص 85 ح 34 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 56 كلاهما عن ابن عبّاس .
6- .الأمالى للصدوق : ص 564 ح 762 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 366 ح 729 .
7- .الأمالى للصدوق : ص 434 ح 574 .
8- .الأمالى للصدوق : ص 67 ح 32 ، بشاره المصطفى : ص 162 كلاهما عن ابن عبّاس .
9- .الخصال : ص 496 ح 5 ، الأمالى للصدوق : ص 150 ح 146 ، بشاره المصطفى : ص 20 ، جامع الأخبار : ص 51 ح 56 ؛ ينابيع المودّه : ج1 ص173 ح22 كلّها عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى.

2 / 4 14 حزب او حزب خدا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! تو بهترینِ مردم پس از منی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بهترین کسی که پس از من بر زمینْ گام می نهد، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بهترینِ مردان شما ، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محبوب ترین اهل بیتم در نزد من و برترین کسی که بعد از خود به جا می گذارم، علی بن ابی طالب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من، آسمان بر کسی سایه نیفکنده، و زمین، کسی را به دوش نکشیده، برتر از علی بن ابی طالب.

الأمالی ، صدوق به نقل از سلمان : به هنگام احتضار، بر پیامبر خدا وارد شدم. فرمود : «علی بن ابی طالب، برترین کسی است که پس از خود به جا می گذارم».

الأمالی ، صدوق به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : پیامبر خدا روزی در خانه امّ ابراهیم بود و گروهی از یارانش نزدش بودند که علی بن ابی طالب علیه السلام آمد. وقتی چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به وی افتاد، فرمود : «ای مردم ! بهترین کس پس از من ، به سویتان می آید».

2 / 4 14حزب او حزب خداپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! ... حزب تو حزب خداست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حزب علی حزب خداست و حزب دشمنانش حزب شیطان است.

.

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : اُشهِدُ اللّهَ تَعالى ومَن حَضَرَ مِن اُمَّتى أنَّ حِزبَکَ حِزبى ، وحِزبى حِزبُ اللّه ، وأنَّ حِزبَ أعدائِکَ حِزبُ الشَّيطانِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :وِلايَةُ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ وِلايَةُ اللّهِ ، وحُبُّهُ عِبادَةُ اللّهِ ، وَاتِّباعُهُ فَريضَةُ اللّهِ ، وأولِياؤُهُ أولِياءُ اللّهِ ، وأعداؤُهُ أعداءُ اللّهِ ، وحِزبُهُ حِزبُ اللّهِ ، وسِلمُهُ سِلمُ اللّهِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، إنَّکَ لَن تَضِلَّ ولَم تَزِلَّ ، ولَولاکَ لَم يُعرَف حِزبُ اللّهِ بَعدى . (3)

الإمام علىّ عليه السلام :قالَ لى سَلمانُ : قَلَّما طَلَعتَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأنَا مَعَهُ إلّا ضَرَبَ بَينَ كَتِفَىَّ ، فَقالَ : يا سلمانُ ! هذا وحِزبُهُ المُفلِحونَ . (4)

عنه عليه السلام :حَدَّثَنى سَلمانُ الخَيرِ فَقالَ : يا أبَا الحَسَنِ ، قَلَّما أقبَلتَ أنتَ ، وأنَا عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلّا قالَ : يا سَلمانُ ، هذا وحِزبُهُ هُمُ المُفلِحونَ يَومَ القِيامَهِ . (5)

2 / 4 15طاعَتُهُ طاعَهُ اللّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن أطاعَنى فَقَد أطاعَ اللّهَ ، ومَن عَصانى فَقَد عَصَى اللّهَ ، ومَن أطاعَ عَلِيّا فَقَد أطاعَنى ، ومَن عَصى عَلِيّا فَقَد عَصانى . (6)

.

1- .عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 6 ح 13 عن ياسر الخادم عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، تفسير فرات : ص 266 ح 360 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «حزبک حزبى وحزبى حزب اللّه » فقط .
2- .بشاره المصطفى : ص 16 عن ابن عبّاس .
3- .الأمالى للصدوق : ص 450 ح 609 عن عبد اللّه بن عبّاس ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 206 عن أنس وفيه «لولا أنت لم يُعرف حزب اللّه » فقط وراجع المناقب للكوفى : ج 1 ص 411 ح 326 .

4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 332 ، النور المشتعل : ص 254 ح 70 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 88 ح 107 و ص 91 ح 109 و ح 110 كلّها عن عمر بن علىّ عليه السلام .
5- .الأمالى للصدوق : ص 579 ح 795 ، بشاره المصطفى : ص 178 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 7 ح 16 ؛ شواهد التنزيل : ج 1 ص 89 ح 108 كلّها عن عمر بن علىّ عليه السلام .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 131 ح 4617 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 307 ح 8848 كلاهما عن أبى ذرّ ؛ معانى الأخبار : ص 372 ح 1 عن ابن عبّاس نحوه .

2 / 4 15 فرمانبری از او فرمانبری از خدا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : خداوند متعال و حاضرانِ امّتم را گواه می گیرم که حزب تو حزب من و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ولایت علی بن ابی طالب، ولایت خداست، و دوست داشتن او، عبادت خداست، و پیروی از او واجب الهی است، و دوستان او دوستان خدایند و دشمنانش دشمنان خدا. حزب او حزب خدا، و صلح او صلح خداست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو هرگز گم راه نمی شوی و نلغزیده ای، و اگر تو نبودی، پس از من، حزب اللّه شناخته نمی شد.

امام علی علیه السلام :سلمان به من گفت : کم تر اتّفاق افتاد هنگامی که من با پیامبر خدا هستم، تو نزد او بیایی، جز آن که بین شانه هایم زده و فرموده است : «ای سلمان! این و حزبش، رستگاران اند».

امام علی علیه السلام :سلمان الخیر برای من نقل کرد و گفت : ای ابوالحسن! کم پیش آمده است که من نزد پیامبر خدا باشم و تو بیایی، جز آن که فرموده است : «ای سلمان! این و حزبش در روز قیامت، رستگاران اند».

2 / 4 15فرمانبری از او فرمانبری از خداپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آن که مرا فرمان بَرَد، خدا را فرمان برده، و آن که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است، و آن که علی را فرمان برَد، مرا فرمان برده، و آن که علی را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.

.

عنه صلى الله عليه و آله :مَن أطاعَ عَلِيّا فَقَد أطاعَنى ، ومَن عَصى عَلِيّا فَقَد عَصانى ، ومَن عَصانى فَقَد عَصَى اللّهَ ، ومَن أحَبَّ عَلِيّا فَقَد أحَبَّنى ، ومَن أحَبَّنى فَقَد أحَبَّ اللّهَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : مَن أطاعَنى فَقَد أطاعَ اللّهَ ، ومَن عَصانى فَقَد عَصَى اللّهَ ، ومَن أطاعَکَ فَقَد أطاعَنى ، ومَن عَصاکَ فَقَد عَصانى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَمّارٍ : إنَّهُ سَيَکونُ فى اُمَّتى مِن بَعدى هَناتٌ (3) حَتّى يَختَلِفَ السَّيفُ فيما بَينَهُم ، وحَتّى يَقتُلَ بَعضُهُم بَعضا ، وحَتّى يَبرَأ بَعضُهُم مِن بَعضٍ ، فَإذا رَأيتَ ذلِکَ فَعَلَيکَ بِهذَا الأصلَعِ عَن يَمينى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وإنِ سَلَکَ النّاسُ کُلُّهُم وادِيا وسَلَکَ عَلِيٌّ وادِيا ، فَاسلُک وادِيَ عَلِيٍّ ، وخَلِّ عَنِ النّاسِ ، إنَّ عَلِيّا لا يَرُدُّکَ عَن هُدىً ، ولا يَدُلُّکَ عَلى رَدىً . يا عَمّارُ ، طاعَةُ عَلِيٍّ طاعَتى ، وطاعَتى طاعَةُ اللّهِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله فى عَلِيٍّ عليه السلام : مَن أحَبَّهُ أحَبَّنى ، ومَن أطاعَهُ أطاعَنى . (5)

عنه صلى الله عليه و آله فى عَلِيٍّ عليه السلام : طاعَتُهُ مِن بَعدى کَطاعَتى عَلى اُمَّتى . (6)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أنتَ أمينُ اُمَّتى ، وحُجَّةُ اللّهِ عَلَيها بَعدى ، قَولُکَ قَولى ، وأمرُکَ أمرى ، وطاعَتُکَ طاعَتى ، وزَجرُکَ زَجرى ، ونَهيُکَ نَهيى ، ومَعصِيَتُکَ مَعصِيَتى ، وحِزبُکَ حِزبى ، وحِزبى حِزبُ اللّهِ . (7)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 270 ح 8800 عن يعلى بن مرّه الثقفى وراجع الاحتجاج : ج 2 ص 27 ح 150 .
2- .المستدرک على الصحيحين: ج3ص139 ح4641، تاريخ دمشق: ج42 ص306 ح8847 و ح8846 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 203 ، المناقب للکوفى : ج 2 ص 609 ح 1108 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 217 ح

196 كلّها عن أبى ذرّ ، بشاره المصطفى : ص 274 عن يعلى بن مرّه وكلّها نحوه .
3- .أى شرور وفساد . يقال : فى فلان هنات ؛ أى خصال شرّ ، ولا يقال فى الخير (النهايه : ج 5 ص 279 «هنا») .
4- .المناقب للخوارزمى : ص 193 ح 232 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 178 ح 141 ؛ مجمع البيان : ج 4 ص 821 ، بشاره المصطفى : ص 146 كلّها عن أبى أيّوب الأنصارى .
5- .معانى الأخبار : ص 126 ح 1 عن سلام الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام عن أبى برده ، الأمالى للصدوق : ص 565 ح 765 عن سلام الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام عن أبى برزه .
6- .المناقب للكوفى : ج 1 ص 225 ح 142 ، الاحتجاج : ج 1 ص 298 ح 52 وليس فيه «من بعدى» وكلاهما عن عبد اللّه بن الحسن عن أبيه عن الإمام علىّ عليه السلام عن اُبىّ بن كعب .
7- .الأمالى للصدوق : ص 411 ح 533 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 371 ح 6 كلاهما عن أبى سعيد عقيصا عن الإمام الحسين عن الإمام علىّ عليهماالسلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آن که علی را فرمان برَد، مرا فرمان بُرده، و آن که علی را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است، و آن که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. آن که علی را دوست دارد، مرا دوست داشته، و آن که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : آن که مرا فرمان بَرَد ، خدا را فرمان برده، و آن که مرا نافرمانی کند ، خدا را نافرمانی کرده است، و آن که تو را فرمان بَرَد، مرا فرمان برده، و آن که تو را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عمّار : پس از من در بین امّتم ناروایی هایی رخ خواهد داد، به طوری که شمشیر در بینشان ردّ و بدل می گردد و گروهی گروه دیگری را خواهند کشت و بعضی از بعض دیگر، برائت خواهند جُست. هنگامی که چنین اوضاعی را دیدی، بر توست روی آوردن به این اصلع (1) نشسته در سمت راست من، علی بن ابی طالب. اگر همه مردم به راهی رفتند و علی به راهی، راه علی را بپیما و از مردم، کناره گیر. علی، تو را از هدایتْ دور نمی کند و به پستی راهنمایی ات نمی کند. ای عمّار! فرمانبری از علی ، فرمانبری از من است، و فرمانبری از من، فرمانبری از خداست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : آن که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و آن که او را فرمان بَرَد، مرا فرمان برده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : فرمانبری از او پس از من ، به سان فرمانبری از من، بر امّتم واجب است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو امین امّت منی و پس از من، حجّت خدا بر آنانی. سخن تو سخن من است، فرمان تو فرمان من، فرمانبری از تو، فرمانبری از من، بازداشتنِ تو بازداشتنِ من، نهی تو نهی من، نافرمانی از تو نافرمانی از من، حزب تو حزب من، و حزب من، حزب خداست.

.

1- .اصلع به کسی گفته می شود که جلوی سرش بی مو باشد . (م)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : جَعَلتُکَ عَلَما فيما بَينى وبَينَ اُمَّتى ، فَمَن لَم يَتَّبِعکَ فَقَد کَفَرَ . (1)

2 / 4 16مَثَلُهُ مَثَلُ الکَعبَهرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَثَلُ عَلِیٍّ فى هذِهِ الاُمَّهِ کَمَثَلِ الکَعبَهِ . (2)

تاريخ دمشق عن أبى ذرّ :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَثَلُ عَلِیٍّ فيکُم أو قالَ : فى هذِهِ الاُمَّهِ کَمَثَلِ الکَعبَهِ المَستورَهِ ، النَّظَرُ إلَيها عِبادَهٌ ، وَالحَجُّ إلَيها فَريضَهٌ . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : إنَّما مَثَلُکَ فِى الاُمَّهِ مَثَلُ الکَعبَهِ ، نَصَبَهَا اللّهُ عَلَما ، وإنَّما تُؤتى مِن کُلِّ فَجٍّ عَميقٍ ، ونادٍ سَحيقٍ ، وإنَّما أنتَ العَلَمُ عَلمُ الهُدى ، ونورُ الدّينِ ، وهُوَ نورُ اللّهِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : أنتَ بِمَنزِلَهِ الکَعبَهِ تُؤتى ولا تَأتى ، فَإِن أتاکَ هؤُلاءِ القَومُ فَسَلَّموها إلَيکَ يَعنِى الخِلافَهَ فَاقبَل مِنهُم، وإن لَم يَأتوکَ فَلا تَأتِهِم حَتّى يَأتوکَ. (5)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِیُّ ، إنَّما أنتَ بِمَنزِلَهِ الکَعبَهِ تُؤتى ولا تَأتى،فَإِن أتاکَ هؤُلاءِ القَومُ فَسَلِّموا لَکَ الأمرَ فَاقبَلهُ مِنهُم ، وإن لَم يَأتوکَ فَلا تَأتِهِم حَتّى يَأتُوا اللّهَ . (6)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 388 ح 8999 عن حذيفه .
2- .العمده : ص 285 و ص 302 ح 506 وراجع خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 77 .
3- .تاريخ دمشق : ج42 ص356 ح8948، المناقب لابن المغازلى: ص 107 ح 149 ، كفايه الطالب : ص 161 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 202 .
4- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 73 عن أبى موسى الضرير البجلى عن أبى الحسن عن أبيه عن الإمام علىّ عليهم السلام .

5- .اَسد الغابه : ج 4 ص 106 الرقم 3789 ؛ المسترشد : ص 387 ح 130 كلاهما عن الصنابحى ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 242 عن سلمه بن كهيل وفيهما صدره وكلّها عن الإمام علىّ عليه السلام .
6- .بشاره المصطفى : ص 277 عن الصنابحى ؛ الفردوس : ج 5 ص 315 ح 8300 كلاهما عن الإمام علىّ عليه السلام نحوه .

2 / 4 16 مَثَل او مَثَل کعبه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو را بین خود و امّتم شاخص[ایمان] قرار دادم. آن که از تو پیروی نکند، کفر ورزیده است.

2 / 4 16مَثَل او مَثَل کعبهپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مَثَل علی در بین این امّت، همچون مَثَل کعبه است.

تاریخ دمشق به نقل از ابوذر : پیامبر خدا فرمود : «مَثَل علی بین شما (یا گفت : بین این امّت)، همچون مَثَل کعبه پوشیده است. نگاه کردن بر آن، عبادت است و آهنگ او نمودن، واجب است» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : مَثَل تو در بین امّت، همچون کعبه است که خداوند، آن را نشان قرار داده که از هر راه دور و وادیِ دور افتاده ای به سوی تو آیند، و تو همان نشانه ای که نشان هدایت است و آن نور دینی که همان نور خداست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو همچون کعبه ای که به سویش می روند؛ ولی او [نزد کسی]نمی رود. پس اگر این مردم به نزدت آمدند و خلافت را تقدیمت کردند، از آنان بپذیر، و اگر نزدت نیامدند، به سراغ آنان مرو تا هنگامی که نزد تو آیند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو همچون کعبه ای که به سویش می روند؛ ولی او [نزد کسی]نمی رود. اگر این مردم به نزدت آمدند و حکومت را به تو دادند، از آنان بپذیر، و اگر نزدت نیامدند، نزد آنان مرو تا در محضر خدا حاضر شوند.

.

كفايه الأثر عن محمود بن لبيد فى حَديثٍ لَهُ مَعَ فاطِمَةَ عليهاالسلام بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى إمامَهِ عَلِيٍّ عليه السلام : قالَ : قُلتُ : يا سَيِّدَتى ، فَما بالُهُ قَد قَعَدَ عَن حَقِّهِ ؟ فَقالَت : يا أبا عُمَرَ ، لَقَد قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَثَلُ الإِمامِ مَثَلُ الكَعبَهِ ؛ إذ تُؤتى ولا يَأتى أو قالَت : مَثَلُ عَلِيٍّ . (1)

2 / 4 17مَثَلُهُ مَثَلُ سَفينَهِ نوحٍرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، مَثَلُکَ فى اُمَّتى كَمَثَلِ سَفينَهِ نوحٍ ، مَن رَكِبَها نَجا ومَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : مَثَلُکَ ومَثَلُ الأَئِمَّهِ مِن وُلدِکَ بَعدى مَثَلُ سَفينَهِ نوحٍ ؛ مَن رَكِبَها نَجا ، ومَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ ، ومَثَلُكُم كَمَثَلِ النُّجومِ ؛ كُلَّما غابَ نَجمٌ طَلَعَ نَجمٌ إلى يَومِ القِيامَهِ . (3)

راجع : أهل البيت فى الكتاب والسنّه : القسم الثانى : معرفه أهل البيت / الفصل الثانى : مكانتهم .

.

1- .كفايه الأثر : ص 199 ، بحار الأنوار : ج 36 ص 353 ح 224 .
2- .الخصال : ص 573 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 77 عن عيسى بن أحمد بن عيسى بن المنصور عن الإمام العسكرى عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «يا علىّ ، مثلكم فى الناس مثل سفينه نوح . ..» .
3- .كمال الدين : ص 241 ح 65 ، الأمالى للصدوق : ص 342 ح 408 ، بشاره المصطفى : ص 32 ، مائه منقبه : ص 65 ح 18 ؛ فرائد السمطين : ج 2 ص 244 ح 517 كلّها عن ابن عبّاس .

2 / 4 17 مَثَل او مَثَل کشتی نوح

کفایه الأثر به نقل از محمود بن لبید، در جریان گفتمانی که با فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر خدا درباره امامت علی علیه السلام داشت : از او پرسیدم : ای بانوی من! چرا او (علی علیه السلام) از گرفتن حقّش دست کشید؟ فرمود : «ای ابو عمر! پیامبر خدا فرمود : مَثَل امام (یا گفت : مَثَل علی علیه السلام)، مَثَل کعبه است که به سراغش می آیند، ولی او به سراغ کسی نمی رود ».

2 / 4 17مَثَل او مَثَل کشتی نوحپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! مَثَل تو در بین امّت من، همچون مَثَل کشتی نوح است. آن که سوارش شود، نجات پیدا می کند، و آن که از آن باز مانَد، غرق می گردد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : مَثَل تو و مَثَل امامان از فرزندان تو پس از من، مَثَل کشتی نوح است. آن که سوارش شود، نجات پیدا می کند، و آن که باز مانَد، غرق می گردد. و مَثَل شما، مَثَل ستارگان است که تا روز قیامت، هرگاه ستاره ای غروب کند، ستاره ای طلوع می کند.

ر . ک : اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش دوم : شناخت اهل بیت / فصل دوم : منزلت اهل بیت.

.

2 / 4 18كَلِمَةُ عَدلٍرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِيّا لَيسَ بِظَلّامٍ ، ولَم يُخلَق لِلظُّلمِ ، لِأَنَّ الوِلايَةَ لِعَلِيٍّ مِن بَعدى ، وَالحُكمَ حُكمُهُ ، وَالقَولَ قَولُهُ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ تَعالى جَعَلَنى ميزانَ قِسطٍ ، وجَعَلَ عَلِيّا كَلِمَةَ عَدلٍ . (2)

2 / 4 19حَبلُ اللّهِ المَتينُرسول اللّه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : هُوَ حَبلُ اللّهِ المَتينُ ، وعُروَتُهُ الوُثقَى الَّتى لَا انفِصامَ لَها . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن يَركَبَ سَفينَةَ النَّجاهِ ، ويَستَمسِكَ بِالعُروَهِ الوُثقى ، ويَعتَصِمَ بِحَبلِ اللّهِ المَتينِ ، فَليُوالِ عَلِيّا بَعدى ، وَليُعادِ عَدُوَّهُ ، وَليَأتَمَّ بِالأَئِمَّهِ الهُداهِ مِن وُلدِهِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :خَلَّفتُ فيكُمُ العَلَمَ الأَكبَرَ ، عَلَمَ الدّينِ ونورَ الهُدى وضِياءَهُ ، وهُوَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ، ألا وهُوَ حَبلُ اللّهِ ، فَاعتَصِموا بِحَبلِ اللّهِ جَميعا ولا تَفَرَّقوا . (5)

.

1- .تهذيب الأحكام : ج 10 ص 229 ح 900 ، الكافى : ج 7 ص 352 ح 8 وفيه «إنّ» بدل «لأنّ» وكلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 33 عن الإمام الصادق عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
2- .الصراط المستقيم : ج 1 ص 227 .
3- .الأمالى للصدوق : ص 264 ح 282 عن حذيفه بن اُسيد الغفارى .
4- .عيون أخبار الرضا : ج 1 ص 292 ح 43 ، الأمالى للصدوق : ص 70 ح 37 كلاهما عن الحسين بن خالد ، بشاره المصطفى : ص 15 عن داوود بن سليمان وكلّها عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 174 ؛ شواهد التنزيل : ج 1 ص 168 ح 177 عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله .
5- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 74 عن أبى موسى الضرير البجلى عن أبى الحسن عن أبيه عليهماالسلام ، بحار الأنوار : ج 22 ص 486 ح 31

2 / 4 18 عدالت مدار

2 / 4 19 ریسمان استوار خدا

2 / 4 18عدالت مدارپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ستمکار نیست و برای ستم کردنْ آفریده نشده است؛ چرا که فرمانروایی پس از من، از آنِ علی است و دستور، دستور او و سخن، سخن اوست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند متعال، مرا ترازوی قسط قرار داد و علی را کلمه عدل قرار داد .

ر . ک : ج 3 ص 379 (بخش پنجم : سیاست امام علی) .

2 / 4 19ریسمان استوار خداپیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او ریسمان استوار خدا و دستگیره مستحکم اوست که گسستگی ندارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آن که دوست دارد بر کشتی نجاتْ سوار شود و به بند مستحکم، چنگ زند و ریسمان استوار خدایی را در دست گیرد، پس از من، علی را دوست بدارد و با دشمنش دشمنی ورزد و به پیشوایان هدایت از نسل او اقتدا کند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در بین شما نشان بزرگ را به جا گذاشته ام؛ نشانِ دین و نور و روشنایی هدایت را که همان علی بن ابی طالب است. آگاه باشید که او ریسمان الهی است! همه به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید.

.

الإمام الحسين عليه السلام :جاءَ رَجُلٌ فى هَيئَهِ أعرابِىٍّ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، بِأبى أنتَ واُمّى ، ما مَعنى : «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُواْ» (1) ؟ فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : أنَا نَبِىُّ اللّهِ ، وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ حَبلُهُ . فَخَرَجَ الأعرابِىُّ وهُوَ يَقولُ : آمَنتُ بِاللّهِ وبِرَسولِهِ ، وَاعتَصَمتُ بِحَبلِهِ . (2)

الإمام زين العابدين عليه السلام :كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذاتَ يَوم جالِسا ومَعَهُ أصحابُهُ فِى المَسجِدِ ، فَقالَ : يَطلُعُ عَلَيكُم مِن هذَا البابِ رَجُلٌ مِن أهلِ الجَنَّهِ يَسأَلُ عَمّا يَعنيهِ ، فَطَلَعَ رَجُلٌ طُوالٌ يُشَبَّهُ بِرِجالِ مُضَرَ ، فَتَقَدَّمَ فَسَلَّمَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وجَلَسَ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنّى سَمِعتُ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ فيما اُنزِلَ : «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُواْ» ، فَما هذَا الحَبلُ الَّذى أمَرَنَا اللّهُ بِالِاعتِصامِ بِهِ ، وأن لَا نَتَفَرَّقَ عَنهُ ؟ فَأطرَقَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَلِيّا ، ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ وأشارَ بِيَدِهِ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وقالَ : هذا حَبلُ اللّهِ الَّذى مَن تَمَسَّکَ بِهِ عُصِمَ بِهِ فى دُنياهُ ، ولَم يَضِلَّ بِهِ فى آخِرَتِهِ . فَوَثَبَ الرَّجُلُ إلى عَلِىٍّ عليه السلام فَاحتَضَنَهُ مِن وَراءِ ظَهرِهِ وهُوَ يَقولُ : اِعتَصَمتُ بِحَبلِ اللّهِ وحَبلِ رَسولِهِ ، ثُمَّ قامَ فَوَلّى وخَرَجَ. فَقامَ رَجُلٌ مِنَ النّاسِ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ألحَقُهُ فَأسأَلُهُ أن يَستَغفِرَ لى ؟ فَقالَ رَسولُ اللّهِ : إذا تَجِدُهُ مُوَفَّقا ، فَقالَ : فَلَحِقَهُ الرَّجُلُ فَسَأَلَهُ أن يَستَغفِرَ اللّهَ لَهُ ، فَقالَ لَهُ : أفَهِمتَ ما قالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وما قُلتُ لَهُ ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : فَإِن كُنتَ مُتَمَسِّکا بِذلِکَ الحَبلِ يغَفِرُ اللّهُ لَکَ ، وإلّا فَلا يَغفِرُ اللّهُ لَکَ . (3)

.

1- .آل عمران : 103 .
2- .تفسير فرات : ص 90 ح 70 عن أبى الجارود عن الإمام الباقر عن أبيه عليهماالسلام و ح 71 عن ابن عبّاس من دو إسنادٍ إلى الإمام الحسين عليه السلام نحوه .
3- .الغيبه للنعمانى : ص 42 ح 2 عن محمّد بن الحسين عن أبيه عن جدّه ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 118 ح 32 عن محمّد بن الحسن عن أبيه عن جدّه وراجع شرح الأخبار : ج 2 ص 207 ح 536 و ص 265 ح 570 وتفسير فرات : ص 91 ح 74 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 76 وينابيع المودّه : ج 1 ص 356 ح 11 .

امام حسین علیه السلام :مردی به ظاهر اعرابی (بادیه نشین) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت : ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدایت! معنای سخن خدا که می فرماید : «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید» چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «من پیامبر خدایم و علی بن ابی طالب، ریسمان اوست». اعرابی از نزد پیامبر خدا خارج شد و می گفت : به خدا و پیامبرش ایمان آوردم و به ریسمانش چنگ زدم.

امام زین العابدین علیه السلام :روزی پیامبر خدا با یارانش در مسجد نشسته بود. فرمود : «از این در، مردی از بهشتیانْ وارد خواهد شد که از آنچه برایش مهم است، پرسش خواهد کرد». مردی بلند بالا، چون مردان[قبیله] مُضَر وارد شد، پیش آمد و به پیامبر خدا سلام کرد و نشست و گفت : ای پیامبر خدا ! من سخن خداوند عز و جل را که نازل شده، شنیده ام که می گوید : «همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید» . این ریسمان که خداوند، دستور چنگ زدن به آن و پراکنده نشدن از گِرد آن را به ما داده، چیست؟ پیامبر خدا، لحظه ای سر خود را زیر انداخت و آن گاه، سر بلند کرد و با دستش به علی ابن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد و فرمود : «این، ریسمان خداست که هر کس به آن چنگ زند، در دنیایش محفوظ می مانَد و در آخرتش گم راه نمی گردد». مرد به سوی علی علیه السلام پرید و وی را از پشت، بغل گرفت و گفت : به ریسمان خدا و ریسمان پیامبر خدا چنگ زدم. آن گاه برخاست، برگشت و رفت. مردی از بین مردم برخاست و گفت : ای پیامبر خدا! دنبالش بروم و از او بخواهم که برایم طلب آمرزش کند؟ پیامبر خدا فرمود : «اگر بتوانی پیدایش کنی». [امام زین العابدین فرمود :] آن مرد به او رسید و از وی خواست که از خدا برایش طلب آمرزش کند. به وی گفت : آیا آنچه را که من به پیامبر خدا گفتم و آنچه او به من فرمود، فهمیدی؟ گفت : آری. گفت : اگر به آن ریسمانْ چنگ زدی، خداوندْ، تو را ببخشد؛ وگرنه خدا تو را نبخشد!

.

2 / 4 20عَمودُ الدّينِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ عَمودُ الدّينِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ... أنتَ رُكنُ الإِيمانِ وعَمودُ الإِسلامِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عَمودُ الإِيمانِ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ أصلُ الدّينِ ، ومَنارُ الإيمانِ ، وغَايَةُ (4) الهُدى ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، أشهَدُ لَکَ بِذلِکَ . (5)

2 / 4 21يَعسوبُ المُؤمِنينَرسول اللّه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : هُوَ يَعسوبُ (6) المُؤمِنينَ . (7)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 294 ح 3 عن عبد الحميد بن أبى الديلم عن الإمام الصادق عليه السلام .
2- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 397 ح 17 ؛ الأمالى للصدوق : ص 383 ح 489 ، بشاره المصطفى : ص 54 وفيهما «يا علىّ ، أنت ركن الإيمان» فقط وكلّها عن ابن عبّاس .
3- .تفسير فرات : ص 574 ح 738 عن الإمام الباقر عليه السلام .
4- .الغايه : الرايه (لسان العرب : ج 15 ص 143 «غيا») .
5- .التحصين لابن طاووس : ص 560 ح 18 ، بصائر الدرجات : ص 31 ح 8 ، تفسير فرات : ص 206 ح 270 كلّها عن أبى حمزه الثمالى عن الإمام الباقر عليه السلام .
6- .اليعسوب : السيّد والرئيس والمُقدّم (النهايه : ج 3 ص 234 «عسب») .
7- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 864 عن أبى ذرّ ، اُسد الغابه : ج 6 ص 265 الرقم 6214 ، الاستيعاب : ج 4 ص 307 الرقم 3188 كلاهما عن أبى ليلى الغفارى ؛ الأمالى للصدوق : ص 383 ح 489 ، بشاره المصطفى : ص 54 كلاهما عن ابن عبّاس ، شرح الأخبار : ج 2 ص 257 ح 559 عن أبى ذرّ .

2 / 4 20 ستون دین

2 / 4 21 رئیس مؤمنان

2 / 4 20ستون دینپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، ستون دین است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی!... تو رکن ایمان و ستون اسلامی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، ستون ایمان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو اصل دین، مشعل ایمان، پرچم هدایت و رهبر سپید رویانی و من برای تو بر این امور، گواهی می دهم.

2 / 4 21رئیس مؤمنانپیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او رئیس مؤمنان است.

.

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ یَعسوبُ المُؤمِنینَ ، وَالمالُ یَعسوبُ المُنافِقینَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : أنتَ یَعسوبُ المُؤمِنینَ ، وَالمالُ یَعسوبُ الکُفّارِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله فِی وَصفِ عَلِیٍّ عليه السلام : إنَّهُ یَعسوبُ المُؤمِنینَ ، وَالمالَ یَعسوبُ الظَّلَمَهِ . (3)

راجع : ص 292 (یعسوب المؤمنین) .

2 / 4 22رایَهُ الهُدیرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ آیَهُ الحَقِّ ، ورایَهُ الهُدى . (4)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : إنَّکَ لَسبیلُ الجَنَّهِ ، ورایَهُ الهُدى ، وعَلَمُ الحَقِّ . (5)

.

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 304 ح 8838 عن عمر بن علیّ بن أبی طالب عليه السلام ، الصواعق المحرقه : ص 125 کلاهما عن الإمام علیّ عليه السلام ، السیره الحلبیّه : ج 1 ص 380 عن أبی لیلی الغفاری ؛ الأمالی للطوسی : ص 355 ح 735 عن عمر بن علیّ عن أبیه عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 4 ح 4 ، بشاره المصطفی : ص 85 کلاهما عن أبی ذرّ و ص 152 عن أبی لیلی الغفاری .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 42 ح 8370 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 140 ح 103 وفیه «المسلمین» بدل «المؤمنین» ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 228 ؛ الأمالی للشجری : ج 1 ص 144 ، إعلام الوری : ج 1 ص 360 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 277 ح 191 و ص 284 ح 200 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 278 ح 587 کلّها عن أبی ذرّ .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 32 ، رجال الکشّی : ج 1 ص 115 ح 51 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 478 ح 839 کلّها عن أبی ذرّ و ص 267 ح 572 ، معانی الأخبار : ص 402 ح 64 کلاهما عن ابن عبّاس ، الأمالی للطوسی : ص 521

ح 1147 عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام زين العابدين عليه السلام عن عمر وسلمه ابنا اُمّ سلمه ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 267 الرقم 179 عن أبى ذرّ وسلمان ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 680 ح 6 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ؛ المعجم الكبير : ج 6 ص 269 ح 6184 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 41 ح 8368 كلاهما عن أبى ذرّ وسلمان وح 8371 عن ابن عبّاس .

4- .الأمالى للطوسى : ص 506 ح 1107 عن ميمونه بنت الحارث زوج النبىّ صلى الله عليه و آله .

5- .شرح الأخبار : ج 2 ص 264 ح 567 عن أبى ذرّ .

2 / 4 22 پرچم هدایت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، رئیس مؤمنان، و مال، رئیس منافقان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو رئیس مؤمنانی، و مال، رئیس کافران است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : او رئیس مؤمنان، و مال، رئیس ستمگران است.

ر . ک : ص 293 (رئیس مؤمنان) .

2 / 4 22پرچم هدایتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی علیه السلام نشانه حق و پرچم هدایت است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو راه بهشت و پرچم هدایت و نشان حقّی.

.

عنه صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : يا أبا ذَرٍّ ، هذا رايَةُ الهُدى ، وكَلِمَةُ التَّقوى ، وَالعُروَةُ الوُثقى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ... أنتَ مِصباحُ الدُّجى ، وأنتَ مَنارُ الهُدى ، وأنتَ العَلَمُ المَرفوعُ لِأَهلِ الدُّنيا . (2)

راجع :ج 2 ص 98 (إمام أولياء اللّه) .

2 / 4 23الصِّراطُ المُستَقيمُرسول اللّه صلى الله عليه و آله فى قَولِهِ تَعالى : «وَأَنَّ هَذَا صِرَطِى مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» (3) : سَأَلتُ اللّهَ أن يَجعَلَها لِعَلِىٍّ فَفَعَلَ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ... أنتَ الطَّريقُ إلَى اللّهِ ، وأنتَ النَّبَأُ العَظيمُ ، وأنتَ الصِّراطُ المُستَقيمُ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ الطَّريقُ الواضِحُ ، وأنتَ الصِّراطُ المُستَقيمُ . (6)

عنه صلى اللهِ عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : إنَّهُ الصِّراطُ المُستَقيمُ ، وإنَّهُ الَّذى يَسأَلُ اللّهُ عَن وِلايَتِهِ يَومَ القِيامَهِ . (7)

.

1- .تفسير فرات : ص 372 ح 503 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 872 ح 8 كلاهما عن أبى ذرّ .
2- .الأمالى للصدوق : ص 383 ح 489 ، بشاره المصطفى : ص 54 كلاهما عن ابن عبّاس .
3- .الأنعام : 153 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 72 عن أبى برزه الأسلمى ، روضه الواعظين : ص 119 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 167 ح 10 عن أبى بريده الأسلمى ، بحار الأنوار : ج 35 ص 364 نقلاً عن إبراهيم الثقفى بإسناده إلى أبى برده الأسلمى وراجع الكافى : ج 1 ص 417 ح 24 .
5- .ينابيع المودّه : ج 3 ص 402 ح 4 ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 6 ح 13 كلاهما عن ياسر الخادم عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم

السلام .
6- .الأمالى للصدوق : ص 383 ح 489 ، بشاره المصطفى : ص 54 ؛ شواهد التنزيل : ج 1 ص 76 ح 88 كلّها عن ابن عبّاس .
7- .الأمالى للصدوق : ص 363 ح 447 ، بشاره المصطفى : ص 34 ؛ شواهد التنزيل : ج 1 ص 76 ح 90 كلّها عن عبد اللّه العلوى عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .

2 / 4 23 راه راست

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : ای ابوذر! این (علی علیه السلام) ، پرچم هدایت، کلمه تقوا و ریسمان استوار است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی!... تو چراغ در تاریکی هستی. تو مشعل هدایتی و تو پرچم برافراشته برای مردم دنیایی.

ر . ک : ج 2 ص 99 (امامِ اولیای خدا) .

2 / 4 23راه راستپیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره سخن خدای متعال : «و [بدانید] این است راه راست من. پس، از آن پیروی کنید. و از راه ها[ی دیگر]که شما را از راه وی پراکنده می سازند، پیروی مکنید» : از خدا خواستم که آن [آیه] را برای علی قرار دهد، پس قرار داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی!... تو راه به سوی خدایی. تو آن خبرِ بزرگی (1) و تو راه راستی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو راه روشنی، و تو راه راستی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : او راه راست است، و او همان است که خداوند در روز قیامت، از ولایتش پرسش خواهد کرد.

.

1- .اشاره دارد به آیه نبأ .

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ... الصِّراطُ صِراطُکَ ، وَالميزانُ ميزانُکَ ، وَالمَوقِفُ مَوقِفُکَ . (1)

الإمام الباقر عليه السلام عن أبى برزه :بَينَما نَحنُ عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى اللهِ عليه و آله إذ قالَ وأشارَ بِيَدِهِ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام : «وَأَنَّ هَذَا صِرَ طِى مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ» . (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن جابر بن عبد اللّه :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله هَيَّأَ أصحابَهُ عِندَهُ إذ قالَ وأشارَ بِيَدِهِ إلى عَلِىٍّ : هذا صِراطٌ مُستَقيمٌ فَاتَّبِعوهُ ... . (3)

تفسير العيّاشى عن بريد العجلى عن الإمام الباقر عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «وَأَنَّ هَذَا صِرَ طِى مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» : أ تَدرى ما يَعنى بِ «صِرَ طِى مُسْتَقِيمًا» ؟ قُلتُ : لا . قالَ : وِلايَةَ عَلِىٍّ وَالأَوصِياءِ ، قالَ : وتَدرِى ما يَعنى «فَاتَّبِعُوهُ» ؟ قالَ : قُلتُ : لا . قالَ : يَعنى عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ . (4)

الإمام الباقر عليه السلام فِى الآيَهِ الكَريمَهِ : آلُ مُحَمَّدٍ عليهم السلام الصِّراطُ الَّذى دَلَّ عَلَيهِ . (5)

راجع : بحار الأنوار : ج 35 ص 363 374 .

2 / 4 24مَدينَهُ الهُديرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِيّا هُوَ مَدينَهُ هُدىً ؛ فَمَن دَخَلَها نَجا ، ومَن تَخَلَّفَ عَنها هَلَکَ . (6)

.

1- .مشارق أنوار اليقين : ص 180 نقلاً عن البرقى فى كتاب الآيات عن الإمام الصادق عليه السلام ،كتاب سليم بن قيس: ج2ص855ح44 عن سلمان وأبى ذرّ والمقداد ، بحار الأنوار : ج22 ص148 ح141.
2- .تفسير فرات : ص 137 ح 164 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 74 عن جابر بن عبد اللّه من دون إسنادٍ إلى الإمام الباقر عليه السلام .
3- .المناقب لابن شهرآشوب : ج 3 ص 74 ، الصراط المستقيم : ج 1 ص 284 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 365ح 6 .

4- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 383 ح 125 .
5- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 384 ح 126 عن سعد .
6- .التوحيد : ص 307 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 425 ح 560 ، الاختصاص : ص 238 كلّها عن الأصبغ بن نباته عن الإمام الحسين عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 10 ص 121 ح 1 .

2 / 4 24 شهر هدایت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی!... راه، راه توست و میزان، میزان توست و جایگاه، جایگاه توست.

امام باقر علیه السلام به نقل از ابو برزه : هنگامی که ما نزد پیامبر خدا بودیم، با دستش به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد و فرمود : «و [بدانید] این است راه راستِ من. پس، از آن پیروی کنید و از راه ها[ی دیگر]پیروی مکنید».

المناقب ، ابن شهرآشوب به نقل از جابر بن عبد اللّه : پیامبر صلی الله علیه و آله یارانش را نزد خود آماده ساخت، آن گاه با دستش به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود : «این است راه راست . از آن پیروی کنید ...».

تفسیر العیّاشی به نقل از برید عجلی، از امام باقر علیه السلام ، درباره سخن خدای متعال : «و[بدانید] این است راه راست. پس، از آن پیروی کنید و از راه ها[ی دیگر]که شما را پراکنده می سازند، پیروی مکنید» : [فرمود :]«آیا می دانی منظور از راه راست چیست؟». گفتم : نه. فرمود : «[منظور،] ولایت علی علیه السلام و اوصیاست» . و فرمود : «می دانی منظور از «پس، از آن پیروی کنید» ، چیست؟» . گفتم : نه. فرمود : منظور، علی بن ابی طالب است که درود خدا بر او باد ».

امام باقر علیه السلام درباره آیه یاد شده : آل محمّد، همان راهی است که به آن، راهنمایی شده است.

2 / 4 24شهر هدایتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی شهر هدایت است. هر که وارد آن شد، رستگار شد و هر که از آن باز مانْد، نابود شد.

.

2 / 4 25الصِّدّيقُ الأَكبَرُ وَالفاروقُ الأَعظَمُرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أنتَ الفاروقُ الأَعظَمُ ، وأنتَ الصِّدّيقُ الأَكبَرُ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :صِدّيقُ هذِهِ الاُمَّهِ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وهُوَ الصِّدّيقُ الأَكبَرُ ، وَالفاروقُ الأَعظَمُ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :خُذوا بِحُجزَهِ هذَا الأَنزَعِ (3) يَعنى عَلِيّا عليه السلام فَإِنَّهُ الصِّدّيقُ الأَكبَرُ ، وهُوَ الفاروقُ يَفرُقُ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :الصِّدّيقونَ ثَلاثَهٌ : حَبيبٌ النَّجّارُ مُؤمِنُ آلِ ياسينَ ، وحِزيبلُ مُؤمِنُ آلِ فِرعَونَ ، وعَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وهُوَ أفضَلُهُم . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :الصِّدّيقونَ ثَلاثَهٌ:حَبيبٌ النَّجّارُ مُؤمِنُ آلِ ياسينَ الَّذى قالَ : «يَقَوْمِ اتَّبِعُواْ الْمُرْسَلِينَ» (6) وحِزقيلُ مُؤمِنُ آلِ فِرعَونَ الَّذى قالَ : «أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَن يَقُولَ رَبِّىَ اللَّهُ» (7) وعَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ الثّالِثُ ، وهُوَ أفضَلُهُم . (8)

.

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 6 ح 13 عن ياسر الخادم عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام الحسين عليهم السلام وراجع الرياض النضره : ج 3 ص 106 .
2- .الطرائف : ص 94 ح 132 عن ابن عبّاس .
3- .الأنزع : الذى ينحسر شعر مقدّم رأسه ممّا فوق الجبين (النهايه : ج 5 ص 42 «نزع») .
4- .الأمالى للصدوق : ص 285 ح 316 و ص 772 ح 1048 ، بشاره المصطفى : ص 210 كلّها عن الحكم بن الصلت عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام ، بصائر الدرجات : ص 53 ح 2 عن الحكم بن الصلت عن الإمام الباقر عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، مشارق أنوار اليقين : ص 60 نحوه .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 313 ح 8863 ، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج2 ص628 ح1072 وفيه «خرتيل»بدل «حزييل»، النور المشتعل : ص 247 ح 67 ، المناقب للخوارزمى : ص310 ح 307 ، شواهد التنزيل : ج 2

ص 304 ح 938 وفى الثلاثه الأخيره «حزبيل» بدل «حزييل» ، المناقب لابن المغازلى : ص246 ح293 وفيه «خربيل»بدل «حزييل»؛ بشاره المصطفى: ص208 كلّها عن أبى ليلى ، تفسير فرات : ص 354 ح 481 عن أبى أيّوب الأنصارى وفيهما «حزقيل» بدل «حزييل» .

6- .يس : 20 .

7- .غافر : 28 .

8- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 656 ح 1117 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 43 ح 8374 ، الصواعق المحرقه : ص 125 ، كفايه الطالب : ص 124 ، المناقب لابن المغازلى : ص 247 ح 294 وفيه «خربيل» بدل «حزقيل» ، الدرّ المنثور : ج 7 ص 53 ؛ تفسير فرات : ص 354 ح 480 كلّها عن أبى ليلى ، الأمالى للصدوق : ص 563 ح 760 عن عبد الرحمن بن أبى ليلى رفعه نحوه .

2 / 4 25 صدّیق اکبر و فاروق اعظم

2 / 4 25صدّیق اکبر و فاروق اعظمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو فاروق اعظمی و تو صدّیق (1) اکبری.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صدّیق این امّت، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است. او «صدّیق اکبر» و «فاروق اعظم» است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دامن این پیشانی برآمده بی مو (یعنی علی علیه السلام) را بچسبید؛ زیرا او صدّیق اکبر و فاروق است که جدا کننده حقّ و باطل است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صدّیقان، سه نفرند : حبیب نجّار (مؤمن آل یاسین)، حزییل (مؤمن آل فرعون) و علی بن ابی طالب که برترین آنان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صدّیقان، سه نفرند : حبیب نجّار یا مؤمن آل یاسین، که [خدا درباره اش] گفت : «ای مردم! از این فرستادگان، پیروی کنید» ؛ حزقیل یا مؤمن آل فرعون ، که [خداوند درباره اش] گفت : «آیا مردی را می کُشید که می گوید : «پروردگار من خداست»؟» ؛ و علی بن ابی طالب که سومین آنها و برترین آنان است.

.

1- .صدّیق ، کسی است که قولش با عملش می سازد . (م)

المعجم الكبير عن أبى ذرّ وسلمان :أخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ : ... هذَا الصِّدّيقُ الأَكبَرُ ، وهذا فاروقُ هذِهِ الاُمَّهِ يَفرُقُ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ . (1)

راجع : ص 288 (الصدّيق الأكبر) و (الفاروق الأكبر) . ج 2 ص 202 (على فاروق الاُمّه) .

2 / 4 26لَولاهُ لَم يُعرَفِ المُؤمِنونَ بَعديرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ،لَولاکَ لَما عُرِفَ المؤُمِنونَ بَعدى. (2)

.

1- .المعجم الكبير: ج6ص269 ح6184،تاريخ دمشق: ج42ص41 ح8368 و8369 و ص 42 ح 8370 كلاهما عن أبي ذرّ و ح 8371 عن ابن عبّاس ، الاستيعاب : ج 4 ص 307 الرقم 3188 ، اُسد الغابه : ج 6 ص 265 الرقم 6214 ، الإصابه : ج7 ص294 الرقم 10484 والثلاثه الأخيره عن أبى ليلى الغفارى ؛ معانى الأخبار : ص402 ح64 عن ابن عبّاس ، الأمالى للطوسى: ص 250 ح 444 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 114 الرقم 51 كلاهما عن أبى ذرّ وكلّها نحوه ، المناقب لابن شهرآشوب : ج2 ص6 .
2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 48 ح 187 عن داوود بن سليمان الفرّا وأحمد بن عبد اللّه الهروى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، الأمالى للمفيد : ص 213 ح 4 عن سليمان بن خالد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، شرح الأخبار: ج2 ص382 ح740 عن جابر ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 206 ، صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص246 ح157؛ المناقب لابن المغازلى: ص70 ح 101 ، كنز العمّال : ج 13 ص 152 ح 36477 والثلاثه الأخيره عن أحمد بن عامر الطائى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله .

2 / 4 26 اگر او نبود، پس از من ، مؤمنانْ شناخته نمی شدند

المعجم الکبیر به نقل از ابوذر و سلمان : پیامبر خدا، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «... این ، صدّیق اکبر است واین، فاروق این امّت است که بین حقّ و باطل، جدایی می افکنَد».

ر . ک : ص 289 (صدّیق اکبر) و (فاروق اکبر) . ج 2 ص 203 (علی فاروق امّت است) .

2 / 4 26اگر او نبود، پس از من ، مؤمنانْ شناخته نمی شدندپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! اگر تو نبودی، پس از من ، مؤمنان هرگز شناخته نمی شدند.

.

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : لَولا أنتَ لَم يُعرَفِ المُؤمِنونَ بَعدى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : لَولاکَ ما عُرِفَ المُنافِقونَ مِنَ المُؤمِنينَ . (2)

كفايه الأثر عن عمّار بن ياسر :أتَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقُلتُ لَهُ : يا رَسولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيکَ ، إنَّ عَلِيّا قَد جاهَدَ فِى اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ . فَقالَ : لِأَنَّهُ مِنّى وأنَا مِنهُ ، وارِثُ عِلمى ، وقاضى دَينى ، ومُنجِزُ وَعدى ، وَالخَليفَهُ بَعدى ، ولَولاهُ لَم يُعرَفِ المُؤمِنُ المَحضُ . (3)

2 / 4 27مَن خالَفَ طَريقَتَهُ ضَلَّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أما إنَّکَ المُبتَلى وَالمُبتَلى بِکَ ، أما إنَّکَ الهادى مَنِ اتَّبَعَکَ ، ومَن خالَفَ طَريقَتَکَ فَقَد ضَلَّ إلى يَومِ القِيامَهِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :لَن تَضِلّوا ولَن تَهلِكوا وأنتُم فى مُوالاهِ عَلِىٍّ ، وإن خالَفتُموهُ فَقَد ضَلَّت بِكُمُ الطُّرُقُ وَالأَهواءُ فِى الغَىِّ ، فَاتَّقُوا اللّهَ فى ذِمَّهِ اللّهِ فَإِنَّ ذِمَّهَ اللّهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (5)

الإمام الباقر عليه السلام عن زيد بن أرقم :كُنّا جُلوسا بَينَ يَدَيِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : أ لا أدُلُّكُم عَلى مَن إذَا استَرشَدتُموهُ لَن تَضِلّوا ولَن تَهلِكوا ؟ قالوا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : هُوَ هذا وأشارَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ثُمَّ قالَ : وآخوهُ ووازِروهُ وَاصدُقوهُ وَانصَحوهُ ؛ فَإِنَّ جَبرَئيلَ عليه السلام أخبَرَنى بِما قُلتُ لَكُم . (6)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص157 ح150 ، بشاره المصطفى : ص155، كنز الفوائد : ج 2 ص 179 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 251 ح 167 و ص 494 ح 402 ، إعلام الورى : ج 1 ص 367 ؛ المناقب لابن المغازلى : ص 238 ح 285 كلّها عن جابر .
2- .الخصال : ص 580 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام .

3- .كفايه الأثر : ص 120 ، بحار الأنوار : ج 36 ص 326 ح 183 وفى آخره : «لم يعرف المؤمن المحض بعدى» .
4- .الأمالى للطوسى : ص 499 ح 1094 و ص 479 ح 1047 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 555 ح 1067 كلّها عن زيد بن علىّ عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام .
5- .ينابيع المودّه : ج 2 ص 285 ح 816 ؛ إحقاق الحقّ : ج 6 ص 57 و ج 16 ص 439 كلّها عن ابن عبّاس .
6- .المناقب لابن المغازلى : ص 245 ح 292 عن معروف بن خربوذ ؛ بشاره المصطفى : ص 208 .

2 / 4 27 هر که با راه او مخالفت کند ، گم راه شود

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : اگر تو نبودی، بعد از من ، مؤمنان شناخته نمی شدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : اگر تو نبودی، منافقان از مؤمنانْ تشخیص داده نمی شدند.

کفایه الأثر به نقل از عمّار بن یاسر : خدمت پیامبر خدا رسیدم و به وی گفتم : ای پیامبر خدا! درود خدا بر تو باد! علی، در راه خدا آن گونه که باید ، مبارزه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «چون او از من است و من از اویم. وارث دانش من ، پرداخت کننده وام هایم، به جای آورنده تعهّدات من و جانشین [من]بعد از من است ، و اگر او نبود، مؤمنِ خالص شناخته نمی شد» .

2 / 4 27هر که با راه او مخالفت کند، گم راه شودپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو آزمایش شونده هستی و به وسیله تو آزمایش خواهد شد. تو هدایتگر کسانی هستی که پیروی ات می کنند. آن که با راه تو مخالفت کند، تا روز قیامت، گم راه خواهد شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :تا آن گاه که در دوستی علی هستید، گم راه نمی شوید و هلاک نمی گردید؛ و اگر با او مخالفت کنید، خطاها و هواهای نفسانی، شما را به گم راهی می کشانند. از عهده الهی ، پروا داشته باشید، که همانا عهده خدا علی بن ابی طالب است.

امام باقر علیه السلام به نقل از زید بن ارقم : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که فرمود : «آیا می خواهید شما را به کسی راهنمایی کنم که اگر از او راه جویید، هیچ گاه گم راه نشوید و به هلاکت نیفتید؟». گفتند : آری، ای پیامبر خدا! به علی بن ابی طالب علیه السلام ، اشاره کرد و فرمود : «این، همان است» و افزود : «با او برادری کنید، یاری اش رسانید، با او راستی ورزید و خیرخواهش باشید که جبرئیل علیه السلام مرا بر آنچه به شما گفتم، با خبر کرد» .

راجع : ج 2 ص 188 (أحاديث العصمه) .

2 / 4 28بابُ حِطَّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ بابُ حِطَّهٍ (1) ، مَن دَخَلَ مِنهُ كانَ مُؤمِنا ، ومَن خَرَجَ مِنهُ كانَ كافِرا . (2)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : مَثَلُکَ فى اُمَّتى مَثَلُ باب حِطَّهٍ فى بَنى إسرائيلَ ؛ فَمَن دَخَلَ فى وِلايَتِکَ فَقَد دَخَلَ البابَ كَما أمَرَهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّ عَلِيّا صِدّيقُ هذِهِ الاُمَّهِ وفاروقُها ومُحَدَّثُها ، إنَّهُ هارونُها ويوشَعُها وآصَفُها وشَمعونُها ، إنَّهُ بابُ حِطَّتِها وسَفينَهُ نَجاتِها . (4)

راجع : ص 374 (المناقب المنثوره) . أهل البيت فى الكتاب والسنّه : القسم الثانى : معرفه أهل البيت / الفصل الثانى : مكانتهم / مثلهم مثل باب حطّه .

.

1- .هى فِعْله من حَطَّ الشىء يَحُطّه إذا أنزله وألقاه . ومنه الحديث فى ذكر حطّه بنى إسرائيل،وهو قوله تعالى: «وَقُولُواْ حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَيَكُمْ» (البقره : 58) أى قولوا حُطَّ عنّا ذنوبنا ، وارتفعت على معنى: مسألتنا حِطّه ، أو أمرنا حِطّه (النهايه : ج1 ص402 «حطط») .
2- .الصواعق المحرقه : ص 125 ، الفردوس : ج 3 ص 64 ح 4179 كلاهما عن ابن عبّاس ، كنز العمّال : ج 11 ص 603 ح 32910 نقلاً عن الدارقطنى فى الأفراد .
3- .الخصال : ص 574 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام .
4- .الأمالى للصدوق : ص 83 ح 49 ، بشاره المصطفى : ص 153 ، روضه الواعظين : ص 113 كلّها عن عبداللّه بن عبّاس ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 13 ح 30 عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه .

2 / 4 28 دروازه آمُرزش

ر . ک : ج 2 ص 189 (احادیث عصمت) .

2 / 4 28دروازه آمُرزش (1)پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، دروازه آمُرزش است. کسی که از آن وارد شود ، مؤمن است، و آن که از آن خارج شود، کافر است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : مَثَل تو در بین امّت من، مثل «دروازه آمرزش» در بین بنی اسرائیل است. آن که در ولایت تو در آید، از در، همان گونه که خداوند عز و جل به او دستور داده، وارد شده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! علی، صدّیق، فاروق و محدَّث (2) این امّت است. او هارون، یوشع، آصف و شمعون امّت است. او دروازه آمُرزش و کشتی نجات امّت است.

ر . ک : ص 375 (فضیلت های پراکنده) . و اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش دوم : شناخت اهل بیت / فصل دوم : منزلت اهل بیت / اهل بیت ، به سان باب حطّه .

.

1- .باب حطّه یا دروازه آمرزش ، اشاره به آیه 58 سوره بقره دارد که حطّه بنی اسرائیل را گزارش می دهد. باب حطّه ، یکی از درهای بیت المقدس و یا دروازه شهر اریحا و یا دروازه اوّلین شهر است. تشبیه علی علیه السلام به باب حطّه ، بیان کننده آن است که تمسّک به آن حضرت ، موجب آمرزش گناهان می گردد. (م)
2- .محدَّث ، بنا به تفسیر امام باقر علیه السلام ، کسی است که با وی به غیب سخن گفته می شود و او می شنود ، ولی با فرشته روبه رو نمی شود و در خواب ، او را نمی بیند (ر . ک : بحار الأنوار : ج 11 ص 54) . (م)

2 / 4 29بابُ الجَنَّهرسول اللّه صلى الله عليه و آله :أنَا مَدينَةُ الجَنَّهِ وعَلِىٌّ بابُها ؛ فَمَن أرادَ الجَنَّهَ فَليَأتِها مِن بابِها . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنَا مَدينَةُ الجَنَّهِ وأنتَ بابُها يا عَلِىُّ ، كَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ يَدخُلُها مِن غَيرِ بابِها . (2)

إرشاد القلوب عن ابن عبّاس :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَعاشِرَ النّاسِ ، اعلَموا أنَّ للّهِ تعالى بَاباً مَن دَخَلَها أمِنَ مِنَ النّارِ ومِنَ الفَزَعِ الأكبَرِ . فَقامَ إلَيهِ أبو سَعيدٍ الخُدرِىُّ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، اِهدِنا إلى هذَا البابِ حَتّى نَعرِفَهُ ؟ فَقالَ : هُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، سَيِّدُ الوَصِيّينَ وأميرُ المُؤمِنينَ ، وأخو رَسولِ رَبِّ العالَمينَ ، وخَليفَتُهُ عَلَى النّاسِ أجمَعينَ . (3)

راجع : ج 10 ص 504 (باب علم النبىّ) .

2 / 5الكَمالاتُ المَعنَوِيَّهُ2 / 5 1فيهِ خِصالُ الأَنبِياءِ عليهم السلامرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن أرادَ أن يَنظُرَ إلى آدَمَ فى عِلمِهِ ، وإلى نوحٍ فى فَهمِهِ ، وإلى إبراهيمَ فى حِلمِهِ ، وإلى يَحيَى بنِ زَكَرِيّا فى زُهدِهِ ، وإلى موسَى بنِ عِمرانَ فى بَطشِهِ ، فَليَنظُر إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (4)

.

1- .المناقب لابن المغازلى : ص 86 ح 127 ؛ الأمالى للطوسى : ص 577 ح 1193 كلاهما عن ابن عبّاس .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 378 ح 8974 ؛ الأمالى للطوسى : ص309 ح622 كلاهما عن الأصبغ بن نباته عن الإمام علىّ عليه السلام .
3- .إرشاد القلوب : ص 293 ، مائه منقبه : ص 94 ح 41 .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 313 ح 8862 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 357 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 103 ح 117 وص 100 ح 116 نحوه ، ذخائر العقبى : ص 168 ، المناقب للخوارزمى : ص 83 ح 70 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 44 وليس فيهما «إلى إبراهيم فى حلمه» وكلّها عن أبى الحمراء ، المناقب لابن المغازلى : ص 212 ح 256 عن أنس وفيه «من أراد أن ينظر إلى علم آدم ، وفقه نوح ، فلينظر إلى علىّ بن أبى

طالب» فقط ؛ روضه الواعظين : ص 143 ، الأمالى للشجرى : ج 1 ص 133 عن موسى بن إبراهيم المروزى عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «من أراد أن ينظر إلى موسى فى شدّه بطشه ، وإلى نوح فى حلمه ، فلينظر إلى علىّ بن أبى طالب» فقط .

2 / 4 29 دروازه بهشت است

2 / 5 کمالات معنوی

اشاره

2 / 5 1 دارای ویژگی های پیامبران علیهم السلام

2 / 4 29دروازه بهشت استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهرِ بهشتم و علی دروازه آن است. آن که بهشت را قصد کرده، باید از دروازه آن وارد شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : من شهر بهشتم و تو ای علی دروازه آنی. آن که می پندارد به بهشت از غیر دروازه آن داخل می شود، دروغ می گوید.

إرشاد القلوب به نقل از ابن عبّاس : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «ای مردم! بدانید که خداوند متعال را دری است که اگر کسی از آن وارد شود، از آتش و از دلهره بزرگ، در امان خواهد بود». ابو سعید خُدری برخاست و گفت : ای پیامبر خدا! ما را به این در، هدایت کن تا آن را بشناسیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «او علی بن ابی طالب ، سرور اوصیا و امیر مؤمنان و برادر فرستاده پروردگار جهانیان و جانشین او بر همه مردم است».

ر . ک : ج 10 ص 505 (دروازه دانش پیامبر) .

2 / 5کمالات معنوی2 / 5 1دارای ویژگی های پیامبران علیهم السلامپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آن که می خواهد به دانش آدم، فهم نوح، حلم ابراهیم، زهد یحیی بن زکریا و توانمندیِ موسی بن عمران بنگرد، باید به علی بن ابی طالب نگاه کند.

.

تاريخ دمشق عن أنس :كانَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إذا أرادَ أن يَشهَرَ (1) عَلِيّا فى مَوطِنٍ أو مَشهَدٍ عَلا عَلى راحِلَتِهِ وأمَرَ النّاسَ أن يَنخَفِضوا دونَهُ ، وإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله شَهَرَ عَلِيّا يَومَ خَيبَرَ فَقالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ! مَن أحَبَّ أن يَنظُرَ إلى آدَمَ فى خَلقِهِ ، وأنَا فى خُلُقى ، وإلى إبراهيمَ فى خُلَّتِهِ ، وإلى موسى فى مُناجاتِهِ ، وإلى يَحيى فى زُهدِهِ ، وإلى عيسى فى سُنَّتِهِ ، فَليَنظُر إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، إذا خَطَرَ بَينَ الصَّفَّينِ كَأنَّما يَتَقَلَّعُ (2) مِن صَخرٍ أو يَتَحَدَّرُ مِن دَهرٍ (3) . (4)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :من أرادَ أن يَنظُرَ إلى آدَمَ فى عِلمِهِ ، وإلى نوحٍ فى تَقواهُ ، وإلى إبراهيمَ فى حِلمِهِ ، وإلى موسى فى هَيبَتِهِ ، وإلى عيسى فى عِبادَتِهِ ، فَليَنظُر إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (5)

.

1- .فى المصدر : «يشهد» ، والتصحيح من نسخه تاريخ دمشق «ترجمه الإمام علىّ عليه السلام » تحقيق محمّد باقر المحمودى : (ج 2 ص 225) .
2- .فى صفته عليه الصلاه والسلام «إذا مشى تَقَلَّع» أراد قوّه مشيه ، كأنّه يرفع من الأرض رفعا قويّا (النهايه : ج 4 ص 101 «قلع») .
3- .كذا بالأصل ، وفى بعض النسخ ومختصر تاريخ دمشق : «صبب» بدل «دهر» ، والظاهر هو الصحيح .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 288 ح 8818 .
5- .مطالب السؤول : ص 22 ؛ بحار الأنوار : ج 39 ص 39 كلاهما نقلاً عن أحمد بن الحسين البيهقى فى كتابه «فضائل الصحابه» مرفوعا ، نهج الحقّ : ص 236 ، إرشاد القلوب : ص 217 .

تاریخ دمشق به نقل از انس : پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه می خواست علی علیه السلام را در جای و مکانی معرّفی کند، بر مَرکبش سوار می شد و به مردم می فرمود که در پیشش پایین تر بایستند و پیامبر خدا در روز خیبر، علی علیه السلام را معرّفی کرد و فرمود : «ای مردم! اگر کسی دوست دارد به آفرینش آدم، اخلاق من، خلیل بودن ابراهیم، مناجات موسی، زهد یحیی و روش عیسی بنگرد، به علی بن ابی طالب بنگرد که هنگامی که بین دو سپاه قرار گرفت، گویی از صخره ای کَنده می شود یا از سراشیبی فرود می آید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کسی که می خواهد به دانش آدم، تقوای نوح، حلم ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی بنگرد، به علی بن ابی طالب نگاه کند.

.

عنه صلى الله عليه و آله :مَن أرادَ أن يَنظُرَ إلى نوحٍ فى عَزمِهِ ، وإلى آدَمَ فى عِلمِهِ ، وإلى إبراهيمَ فى حِلمِهِ ، وإلى موسى فى فِطنَتِهِ ، وإلى عيسى فى زُهدِهِ ، فَليَنظُر إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (1)

الأمالى للطوسى عن عبد اللّه بن مسعود :كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله جالِسا فى جَماعَةٍ مِن أصحابِهِ إذ أقبَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَن أرادَ أن يَنظُرَ إلى آدَمَ فى عِلمِهِ ، وإلى نوحٍ فى حِكمَتِهِ ، وإلى إبراهيمَ فى حِلمِهِ ، فَليَنظُر إلى عَلِىِّ ابنِ أبى طالِبٍ . (2)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أعطَى اللّهُ عَلِيّا مِنَ الفَضلِ جُزءا لَو قُسِّمَ عَلى أهلِ الأَرضِ لَوَسِعَهُم ، وأعطاهُ مِنَ الفَهمِ جُزءا لَو قُسِّمَ عَلى أهلِ الأَرضِ لَوَسِعَهُم . شَبَّهتُ لينَهُ بِلينِ لوطٍ ، وخُلُقَهُ بِخُلُقِ يَحيى ، وزُهدَهُ بِزُهدِ أيّوبَ ، وسَخاءَهُ بِسَخاءِ إبراهيمَ ، وبَهجَتَهُ بِبَهجَةِ سُلَيمانَ بنِ داوودَ ، وقُوَّتَهُ بِقُوَّةِ داوودَ . (3)

الإمام الحسين عليه السلام :نَظَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذاتَ يَومٍ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وقَد أقبَلَ وحَولَهُ جَماعَةٌ مِن أصحابِهِ ، فَقالَ : مَن أرادَ أن يَنظُرَ إلى يوسُفَ فى جَمالِهِ ، وإلى إبراهيمَ فى سَخائِهِ ، وإلى سُلَيمانَ فى بَهجَتِهِ ، وإلى داوودَ فى قُوَّتِهِ ، فَليَنظُر إلى هذا . (4)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 168 ، ينابيع المودّه : ج 1 ص363 ح 1 عن أبى الحمراء وفيه «هيبته» بدل «فطنته» وكلاهما نقلاً عن ابن حنبل والبيهقى ؛ بشاره المصطفى : ص 277 عن ابن عبّاس وفيه «سلمه» بدل «عزمه» و«داوود» بدل «عيسى».
2- .الأمالى للطوسى : ص 417 ح 938 ، الأمالى للمفيد : ص14 ح 3 عن أبى إسحاق عن أبيه وفيه «خُلقه» بدل «علمه» ؛ كفايه الطالب : ص 122 ، ذخائر العقبى : ص 168 وفيه «إلى يوسف فى جماله» بدل «إلى آدم فى علمه» وكلاهما عن ابن عبّاس .
3- .الأمالى للصدوق : ص 57 ح 14 عن سلمه بن قيس ، روضه الواعظين : ص 124 .

4- .الأمالى للصدوق : ص 757 ح 1020 عن ثابت بن دينار الثمالى عن الإمام زين العابدين عليه السلام ، روضه الواعظين : ص 143 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 35 ح 2 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آن که می خواهد به اراده نوح، دانش آدم، حلم ابراهیم، زیرکی موسی و زهد عیسی بنگرد، باید به علی بن ابی طالب نگاه کند.

الأمالی ، طوسی به نقل از عبد اللّه بن مسعود : پیامبر خدا در بین گروهی از یاران خود نشسته بود که علی بن ابی طالب که درودهای خدا بر او باد ، آمد. پیامبر خدا فرمود : آن که می خواهد به دانش آدم، حکمت نوح و حلم ابراهیم بنگرد، باید به علی بن ابی طالب نگاه کند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند به علی، آن مقدار از فضل داده است که اگر بین ساکنان روی زمین تقسیم شود، همه را فرا خواهد گرفت، و از فهم ، آن مقدار داده است که اگر بین زمینیان تقسیم شود، همه را بسنده است. نرمش او را به نرمش لوط، اخلاقش را به اخلاق یحیی، زهدش را به زهد ایّوب، بخشندگی اش را به بخشندگی ابراهیم، زیبایی اش را به زیبایی سلیمان بن داوود و قدرتش را به توان داوود تشبیه کرده ام.

امام حسین علیه السلام :روزی پیامبر خدا در حالی که گروهی از یارانش در کنارش بودند، به علی علیه السلام نگاه کرد که از رو به رو می آمد. پس فرمود : «آن که می خواهد به جمال یوسف، بخشندگی ابراهیم، زیبایی سلیمان و قدرت داوود بنگرد، به این [مرد]نگاه کند» .

.

2 / 5 2أفضَلُكُمالأمالى للمفيد عن أبى اُمامه الباهلى :وَاللّهِ لا يَمنَعُنى مَكانُ مُعاوِيَهَ أن أقولَ الحَقَّ فى عَلِيٍّ عليه السلام ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : عَلِىٌّ أفضَلُكُم ، وفِى الدّينِ أفقَهُكُم ، وبِسُنَّتى أبصَرُكُم ، ولِكِتابِ اللّهِ أقرَؤُكُم ، اللّهّمَّ إنّى اُحِبُّ عَلِيّا فَأَحِبَّهُ ، اللّهُمَّ إنّى اُحِبُّ عَلِيّا فَأَحِبَّهُ . (1)

تفسير فرات عن عبد اللّه بن مسعود :غَدَوتُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آلهِ فى مَرَضِهِ الَّذى قُبِضَ فيهِ ، فَدَخَلتُ المَسجِدَ وَالنّاسُ أحفَلَ (2) ما كانوا كَأَنَّ عَلى رُؤوسِهِمُ الطَّيرَ ، إذ أقبَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام حَتّى سَلَّمَ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَتَغامَزَ بِهِ بَعضُ مَن كانَ عِندَهُ ، فَنَظَرَ إلَيهِمُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : أ لا تَسأَلونَ عَن أفضَلِكُم ؟ قالوا : بَلَى يا رَسولَ اللّهِ ، قالَ : أفضَلُكُم عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ؛ أقدَمُكُم إسلاما ، وأوفَرُكُم إيمانا ، وأكثَرُكُم عِلما ، وأرجَحُكُم حِلما ، وأشَدُّكُم للّهِ غَضَبا ، وأشَدُّكُم نِكايَهً فِى الغَزوِ وَالجِهادِ. فَقالَ لَهُ بَعضُ مَن حَضَرَ : يا رَسولَ اللّهِ ، وإنَّ عَلِيّا قَد فُضِّلَنا بِالخَيرِ كُلِّهِ ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أجَل ، هُوَ عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِ اللّهِ ؛ فَقَد عَلَّمتُهُ عِلمى ، وَاستَودَعتُهُ سِرّى ، وهُوَ أمينى عَلى اُمَّتى . (3)

.

1- .الأمالى للمفيد : ص 90 ح 6 .
2- .حَفَلَ القومُ : اجتمعوا واحتشدوا (لسان العرب : ج 11 ص 157 «حفل») .
3- .تفسير فرات : ص 496 ح 651 ، بحار الأنوار : ج 36 ص 144 ح 114 .

2 / 5 2 برترینِ شما

2 / 5 2برترینِ شماالأمالی ، مفید به نقل از ابو اُمامه باهِلی : سوگند به خدا، موقعیّت معاویه، مانع از آن نمی شود که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام حق را بگویم. از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «علی، برترین شماست. در دین، داناترین و به سنّت من، آگاه ترین شماست و داناترین شما به کتاب خداست. پروردگارا ! من علی را دوست می دارم، تو نیز دوستش بدار. پروردگارا ! من علی را دوست می دارم. پس دوستش بدار».

تفسیر فرات به نقل از عبد اللّه بن مسعود : در همان بیماری ای که پیامبر خدا درگذشت، صبحگاهان به حضور وی رفتم. وارد مسجد شدم و مسجد ، مالامال از جمعیت بود و همه ساکت و بی حرکت بودند. ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و به پیامبر خدا سلام کرد. پاره ای از آنان که آن جا بودند، با چشم و دست به یکدیگر اشاره کردند . پیامبر خدا به آنان نگریست و فرمود : «آیا از برترینِ خودتان پرسش نمی کنید؟». گفتند : چرا ، ای پیامبر خدا! فرمود : «برترینِ شما علی بن ابی طالب است ؛ پیشتازترینِ شما در اسلام آوردن، با ایمان ترینِ شما، پر دانش ترینِ شما، بردبارترینِ شما، غضبناک ترینِ شما در راه خدا، و استوارترینِ شما در جنگ و مبارزه». برخی از آنانی که آن جا بودند، گفتند : ای پیامبر خدا ! یعنی علی بن ابی طالب در همه خوبی ها بر ما پیش است؟ فرمود : «آری. او بنده خدا و برادر پیامبر خداست. دانشم را به او یاد داده ام، رازهایم را نزد وی به امانت نهاده ام، و او امین من درمیان امّتم است».

.

2 / 5 3خَيرُ البَشَرِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ خَيرُ البَشَرِ ، مَن أبى فَقَد كَفَرَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :مَن لَم يَقُل : عَلِىٌّ خَيرُ النّاسِ ، فَقَد كَفَرَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ خَيرُ البَشَرِ ، فَمَنِ امتَرى (3) فَقَد كَفَرَ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ خَيرُ البَشَرِ ، مَن شَكَّ فيهِ فَقَد كَفَرَ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ أنتَ خَيرُ البَشَرِ ، لا يَشُكُّ فيكَ إلّا كافِرٌ . (6)

اليقين عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى :سَمِعتُهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِأُذُنَىَّ هاتَينِ يَقولُ وإلّا فَصَمَّتا : عَلِىٌّ بَعدى خَيرُ البَشَرِ ، مَن أبى فَقَد كَفَرَ . (7)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 372 ح 8970 و ح 8971 ، كنز العمّال : ج 11 ص 625 ح 33045 ؛ الأمالى للصدوق : ص 135 ح 132 ، بشاره المصطفى : ص 246 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 144 ح 81 ، جامع الأحاديث للقمّى : ص 315 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 523 ح 1026 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 156 كلّها عن حذيفه ، المسترشد : ص 272 ح 83 عن أبى حذيفه .
2- .تاريخ بغداد : ج 3 ص 192 الرقم 1234 ، تهذيب التهذيب : ج 5 ص 250 ح 7379 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 372 الرقم 8969 كلّها عن عبد اللّه عن الإمام علىّ عليه السلام ، كنز العمّال : ج 11 ص 625 ح 33046 .
3- .امترى فيه وتمارى : شكّ (لسان العرب : ج 15 ص 278 «مرا») .
4- .تاريخ بغداد : ج 7 ص 421 الرقم 3984 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 373 ح 8972 كلاهما عن جابر .
5- .الفردوس : ج 3 ص 62 ح 4175 عن جابر بن عبد اللّه .
6- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 59 ح 225 عن الحسن بن عبد اللّه الرازى ، الأمالى للصدوق : ص 136 ح 134 عن عبد اللّه بن محمّد

بن علىّ التميمى وكلاهما عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، مائه منقبه : ص 121 ح 66 عن علىّ الدعبلى عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام الحسين عليهم السلام .
7- .اليقين : ص270 ح94، الفضائل لابن شاذان: ص136 وفيه «شكّ»بدل «أبى»وراجع جامع الأحاديث للقمّى:ص295324.

2 / 5 3 بهترینِ انسان ها

2 / 5 3بهترینِ انسان هاپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، بهترینِ انسان هاست. هرکس نپذیرد، کافر شده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هرکس نگوید که علی بهترینِ مردم است، کفر ورزیده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، بهترینِ انسان هاست. هر کس تردید کند، کافر شده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، بهترینِ انسان هاست. هر کس در آن شک کند، کفر ورزیده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو بهترینِ انسان هایی. جز کافر، [کسی] در تو تردید نمی کند.

الیقین به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : با همین گوش هایم که اگر راست نمی گویم، کَر شوند از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «علی پس از من، بهترینِ انسان هاست. هرکس نپذیرد، کفر ورزیده است».

.

رسول اللّهِ صلى الله عليه و آله :إنَّ ابنَتى سَيِّدَهُ نِساءِ العالَمينَ ، وإنَّ بَعلَها لا يُقاسُ بِأحَدٍ مِنَ النّاسِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا فاطِمَهُ ، أبشِرى بِطيبِ النَّسلِ ، فَإِنَّ اللّهَ فَضَّلَ بَعلَكِ عَلى سائِرِ خَلقِهِ . (2)

الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام: سُئِلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَن خيرِ النّاسِ ، فَقالَ : خَيرُها وأتقاها وأفضَلُها وأقرَبُها إلَى الجَنَّهِ أقرَبُها مِنّى ، ولا فيكُم أتقى ولا أقرَبُ إلَىَّ مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (3)

المناقب لابن المغازلى عن مسروق :قالَت عائِشَهُ : يا مَسروقُ ، إنَّکَ مِن وُلدى ، وإنَّکَ مِن أحَبِّهِم إلَىَّ ، فَهَل عِندَکَ عِلمٌ مِنَ المُخدَجِ (4) ؟ قالَ : قُلتُ : نَعَم ، قَتَلَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عَلى نَهرٍ يُقالُ لِأَعلاهُ : تامَرّا ، ولِأسفَلِهِ : النَّهرَوانُ ، بَينَ حَقايِقَ (5) وطَرفاءَ . قالَت : أبغِنى (6) عَلى ذلِکَ بَيِّنَهً . فَأَتَيتُها بِخَمسينَ رَجُلاً مِن كُلِّ خَمسٍ (7) بِعَشَرَهٍ وكانَ النّاسُ إذ ذاکَ أخماسا يَشهَدونَ أنَّ عَلِيّا عليه السلام قَتَلَهُ عَلى نَهرٍ يُقالُ لِأَعلاهُ : تامَرّا ، ولِأَسفَلِهِ : النَّهرَوانُ ، بَينَ حَقايِقَ وطَرفاءَ ، فَقُلتُ : يا اُمَّه ، أسأَلُکِ بِاللّهِ وبِحَقِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وبِحَقّى فَإِنّى مِن وُلدِکِ أىَّ شَىءٍ سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ فيهِ ؟ قالَت : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : هُم شَرُّ الخَلقِ وَالخَليقَهِ ، يَقتُلُهُم خَيرُ الخَلقِ وَالخَليقَهِ ، وأقرَبُهُم عِندَ اللّهِ وَسيلَهً . (8)

.

1- .الفضائل لابن شاذان : ص 143 عن عائشه ، إحقاق الحقّ : ج 17 ص 31 نحوه وراجع تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 618 ح 5 .
2- .الإقبال : ج 3 ص 94 ، الطرائف : ص 111 ح 162 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 286 كلّها عن أسماء بنت عميس عن فاطمه عليهاالسلام .
3- .ينابيع المودّه : ج 2 ص 274 ح 786 .
4- .هو ذو الثُدَيّه . ومُخدَج اليد : أى ناقصها (تاج العروس : ج 3 ص 338 «خدج») .
5- .فى شرح نهج البلاغه : «لخاقيق» وهو الصحيح ظاهرا . واللَّخاقِيق واحِدها لُخقُوق ؛ وهى شقوق فى الأرض (لسان العرب : ج 10 ص 329

«لخق») .
6- .أبغاه الشىء : طلَبه له ، يقال : أبغِنى كذا ، وابغِ لى كذا (تاج العروس : ج 19 ص 205 «بغى») .
7- .فى المصدر : «خمسين» ، والتصحيح من شرح الأخبار ، وذلک إنّ الجيش كان على خمسه أقسام ، فجاء إليها من كلّ قسم بعشره .
8- .المناقب لابن المغازلى : ص 56 ح 79 ، شرح نهج البلاغه : ج2 ص 267 نقلاً عن مسند ابن حنبل ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص141 ح 74 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 159 كلّها نحوه ، المسترشد : ص281 ح92، المناقب لابن شهر آشوب: ج3 ص70، الصراط المستقيم : ج 2 ص 70 وفى الثلاثه الأخيره قول النبىّ صلى الله عليه و آله . راجع : القسم السادس / وقعه النهروان / فتنه المارقين .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دخترم سرورِ زنان جهان است و شوهرش با هیچ کس قابل قیاس نیست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای فاطمه ! تورا به داشتن پاک ترین نسل، بشارت می دهم؛ چون خداوند، شوهرت را بر دیگر مردم، برتری داده است.

امام باقر علیه السلام به نقل از پدرانش : از پیامبر خدا درباره بهترینِ مردم پرسیده شد. فرمود : «بهترین، با تقواترین و برترینِ مردم و نزدیک ترینِ مردم به بهشت، نزدیک ترین آنان به من است و بین شما، با تقواتر و نزدیک تر به من از علی بن ابی طالب نیست».

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از مسروق : عایشه گفت : ای مسروق! تو از فرزندان من و یکی از محبوب ترین آنان نزد منی. آیا از مُخدَج، (1) چیزی می دانی؟ گفتم : آری. او را علی بن ابی طالب ، در کنار نهری که بالا دست آن را «تامَرّا» و قسمت پایین آن را «نهروان» می گویند، در بین «حقایق» و «طرفاء»، کُشت. گفت : برای این موضوع، بیّنه ای بیاور. من (مسروق) ، پنجاه نفر را آوردم که هر ده نفر از آنها از بین پنجاه نفر، انتخاب شده بودند چون مردم در آن روز، گروه های پنج نفری بودند ، آنها گواهی دادند که علی علیه السلام وی را در کنار نهری که به قسمت بالای آن «تامرّا» و به قسمت پایین آن «نهروان» می گویند، در بین «حقایق» و «طرفاء»، کُشت. گفتم : مادرم ! تو را به خدا و به حقّ پیامبر خدا و به حقّ خودم که از فرزندان توام سوگند، چه چیزی از پیامبر خدا درباره وی شنیده ای؟ گفت : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «آنان، بدترینِ مردم و آفریده ها هستند که بهترینِ مردم و آفریده ها و نزدیک ترین شان به خدا، آنان را خواهد کشت».

.

1- .مخدج ، همان حرقوص بن زهیر ، مشهور به ذو ثُدیَه ، از سران خوارج است که به سبب ناقص بودن دستش به وی «مُخدج» می گفتند و در جنگ نهروان کشته شد. (م)

2 / 5 4سَيِّدُ الشُّهَداءِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ سَيِّدُ الشُّهَداءِ ، وأبُو الشُّهَداءِ الغُرَباءِ . (1)

الأمالى للصدوق عن أنس بن مالک :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : يَدخُلُ عَلَيكُم مِن هذَا البابِ خَيرُ الأوصِياءِ ، وسَيِّدُ الشُّهَداءِ ، وأدنَى النّاسِ مَنزِلَةً مِنَ الأنبِياءِ . فَدَخَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : وما لى لا أقولُ هذا يا أبَا الحَسَنِ ؛ وأنتَ صاحِبُ حَوضى ، وَالموفى بِذِمَّتى ، وَالمُؤَدّى عَنّى دَينى ! (2)

راجع : ج 7 ص 258 (بأبى الوحيد الشهيد) .

2 / 5 5اللّهُ انتَجاهُسنن الترمذى عن جابر :دَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا يَومَ الطّائِفِ فَانتَجاهُ (3) ، فَقالَ النّاسُ : لَقَد طالَ نَجواهُ مَعَ ابنِ عَمِّهِ ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَا انتَجَيتُهُ ، ولكِنَّ اللّهَ انتَجاهُ . (4)

.

1- .الأمالى للشجرى : ج 1 ص 154 عن موسى بن إبراهيم المروذى الأعور عن الإمام الكاظم عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام .
2- .الأمالى للصدوق : ص 278 ح 309 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 388 ح 310 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 476 ح 836 وفيه إلى «فقال» وكلاهما نحوه .
3- .انتجى القومُ وتَناجَوا : تَسارُّوا . وانتجاه : إذا اختصّه بمناجاته(لسان العرب : ج 15 ص 308 و 309 «نجا») .
4- .سنن الترمذى : ج 5 ص 639 ح3726 ، البدايه والنهايه : ج7 ص 357 ، المناقب للخوارزمى : ص 138 ح 155 ، مسند أبى يعلى : ج 2 ص 434 ح 2160 ، أُسد الغابه : ج 4 ص101 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 315 ح 8867 و ص316 ح 8869 و8870 ، المناقب لابن المغازلى : ص 125 ح163 و 164 ؛ تفسير فرات : ص 471 ح 617 ، كشف الغمّه : ج1 ص 292 والثمانيه الأخيره نحوه .

2 / 5 4 سَرورِ شهیدان

2 / 5 5 رازگوییِ خدا با او

2 / 5 4سَرورِ شهیدانپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، سرور شهیدان و پدر شهیدانِ غریب است.

الأمالی ، صدوق به نقل از انس بن مالک : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «از این در، بهترینِ اوصیا، سرورِ شهیدان و نزدیک ترینِ مردم نسبت به جایگاه پیامبران، وارد خواهد شد»، و علی بن ابی طالب علیه السلام ، داخل شد. پیامبر خدا فرمود : «چرا چنین نگویم ای ابو الحسن ، حالْ آن که همنشین من در [کنار]حوض و وفا کننده به تعهّداتم و پرداخت کننده وام هایم هستی؟ !».

ر . ک : ج 7 ص 259 (پدرم فدای شهید تنها !) .

2 / 5 5رازگوییِ خدا با اوسنن التِّرمِذی به نقل از جابر : در جنگ طائف، پیامبر خدا، علی علیه السلام را خواست و با او به نجوا پرداخت. مردم گفتند : نجوای پیامبر صلی الله علیه و آله با پسر عمویش به درازا کشید. پیامبر خدا فرمود : «من با او به نجوا نپرداختم؛ بلکه خداوند با او نجوا کرد».

.

المعجم الكبير عن جابر :لَمّا كانَ يَومُ غَزوَهِ الطّائِفِ قامَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام مَلِيّا (1) مِنَ النَّهارِ ، فَقالَ لَهُ أبو بَكرٍ : يا رَسولَ اللّهِ ، لَقَد طالَت مُناجاتُکَ عَلِيّا مُنذُ اليَومِ ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ما أنَا انتَجَيتُهُ ، ولكِنَّ اللّهَ انتَجاهُ . (2)

الإرشاد عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمّا خَلا بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام يَومَ الطّائِفِ ، أتاهُ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ ، فَقالَ : أ تُناجيهِ دونَنا وتَخلو بِهِ دونَنا ؟ ! فَقالَ : يا عُمَرُ ، ما أنَا انتَجَيتُهُ بَلِ اللّهُ انتَجاهُ . (3)

تاريخ دمشق عن جابرٍ :لَمّا كانَ يَومُ الطّائِفِ ناجى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا طَويلاً ، فَلَحِقَ أبا بَكرٍ وعُمَرَ فَقالا : طالَت مُناجاتُکَ عَلِيّا يا رَسولَ اللّهِ ! قالَ : ما أنَا اُناجيهِ ، ولكِنَّ اللّهَ انتَجاهُ . (4)

الأمالى للطوسى عن جابر :ناجى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام يَومَ الطّائِفِ فَأطالَ مُناجاتَهُ، فَرَأى الكَراهَةَ فى وُجوهِ رِجالٍ فَقالوا : قَد أطالَ مُناجاتَهُ مُنذُ اليَومِ ! فَقالَ: ما أنَا انتَجَيتُهُ ، ولكِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ انتَجاهُ . (5)

.

1- .المَلِىّ:هو الطائفه من الزمان لا حَدَّ لها ، يقال : مضى مَلِىّ من النهار: أى طائفه منه (النهايه: ج4 ص363 «ملا»).
2- .المعجم الكبير : ج 2 ص 186 ح 1756 ، تاريخ بغداد : ج 7 ص 402 الرقم 3945 ، المناقب لابن المغازلى : ص 124 ح 162 و ص 126 ح 166 كلّها نحوه .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 153 ، إعلام الورى : ج 1 ص 235 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 205 ح 125 عن مجاهد نحوه .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 315 ح 8866 و ص 316 ح 8871 ؛ الاختصاص : ص 200 ، بصائر الدرجات : ص 411 ح 4 و ح 8 كلّها نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 222 .
5- .الأمالى للطوسى : ص 260 ح 472 و ص 331 ح 662 ، بشاره المصطفى : ص 236 وفيهما «إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله دعا عليّا

عليه السلام وهو محاصر الطائف ، فكان القوم استشرفوا لذلک وقالوا ...» ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 316 ح 8868 وراجع الاختصاص : ص 327 و 328 وبصائر الدرجات : ص 410 ح 2 و ص 411 ح 5 وشرح نهج البلاغه : ج 9 ص 173 .

المعجم الکبیر به نقل از جابر : هنگامی که جنگ طائف به راه افتاد، پیامبر صلی الله علیه و آله ، مقداری از روز را با علی علیه السلام به نجوا پرداخت. ابوبکر به وی گفت : ای پیامبر خدا! گفتگوی مخفیانه ات با علی در این روز ، به درازا کشید. پیامبر خدا فرمود : «من با او به نجوا نپرداختم؛ بلکه خدا با وی نجوا کرد».

الإرشاد به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : هنگامی که پیامبر خدا با علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ طائف، خلوت کرد ، عمر بن خطّاب آمد و گفت : آیا با او گفتگو می کنی، نه با ما، و با او خلوت می کنی، نه با ما؟ پیامبر خدا فرمود : «ای عمر! من با او گفتگوی مخفیانه نمی کردم؛ بلکه خداوند با او به راز، گفتگو می کرد».

تاریخ دمشق به نقل از جابر : در جنگ طائف، هنگامی که پیامبر خدا با علی علیه السلام به مدّت طولانی به نجوا پرداخت، ابوبکر و عمر به آنان پیوستند و گفتند : ای پیامبر خدا! نجوایت با علی به درازا کشید! فرمود : «من با او نجوا نمی کردم؛ بلکه خداوند با او نجوا می کرد».

الأمالی ، طوسی به نقل از جابر : پیامبر خدا در جنگ طائف با علی علیه السلام به نجوا پرداخت و گفتگویش را طولانی کرد. از این رو ، ناخشنودی را در چهره گروهی از مردم دید. آنان گفتند : گفتگویش با او در این روز، به درازا کشید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «من با او نجوا نکردم؛ بلکه خداوند عز و جل با وی نجوا کرد».

.

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله انتَجى عَلِيّا عليه السلام يَومَ الطّائِفِ ، فَقالَ أصحابُهُ : يا رَسولَ اللّهِ ، انتَجَيتَ عَلِيّا مِن بَينِنا وهُوَ أحدَثُنا سِنّا ! فَقالَ : ما أنَا اُناجيهِ ، بَلِ اللّهُ يُناجيهِ . (1)

2 / 5 6اللّهُ ورَسولُهُ وجَبرَئيلُ عَنهُ راضونَالمعجم الكبير عن أبى رافع :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ عَلِيّا مَبعَثا ، فَلَمّا قَدِمَ قالَ لَهُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اللّهُ ورَسولُهُ وجِبريلُ عليهم السلام عَنکَ راضونَ . (2)

شرح الأخبار عن جابر بن عبد اللّه :لَمّا أن قَدِمَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام عَلى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِفَتحِ خَيبَرَ ، قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، إنّى اُخبِرتُ خَبَرَکَ واُوتيتُ مُناىَ فيکَ ، وإنّى عَنکَ راضٍ . قالَ : فَدَمَعَت عَينا عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لا تَبکِ ، فَإنَّ اللّهَ ومَلائِکَتَهُ ورُسُلَهُ وجَبرائيلَ وميکائيلَ وإسرافيلَ عَنکَ راضونَ ، ولَولاَ أن تَقولَ اُمَّتى فيکَ ما قالَتِ النَّصارى فِى المَسيحِ لَقُلتُ اليَومَ فيکَ مَقالاً لا تَمُرُّ عَلى مَلَأٍ مِنَ النّاسِ قَلّوا أو كَثُروا إلّا أخَذُوا التُّرابَ مِن تَحتِ قَدَمَيکَ ، وفَضلَ طَهورِکَ ، يَلتَمِسونَ بِهِ البَرَکَةَ ويَستَشفونَ بِهِ . (3)

.

1- .الاختصاص : ص 200 ، بصائر الدرجات : ص 412 ح 9 كلاهما عن منصور بن حازم .
2- .المعجم الكبير : ج 1 ص 319 ح 946 .
3- .شرح الأخبار : ج 2 ص 412 ح 758 و ح 757 عن عبد اللّه بن عبّاس ، الاختصاص : ص 150 ، تفسير فرات : ص 406 ح 543 عن عمير و ح 544 عن القاسم وكلّها نحوه .

2 / 5 6 خشنودیِ خدا و پیامبرش و جبرئیل، از او

امام صادق علیه السلام :در جنگ طائف ، پیامبر خدا با علی علیه السلام نجوا کرد . یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند : ای پیامبر خدا ! از میان ما با علی که کوچک ترین ماست ، به نجوا پرداختی ! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «من با او نجوا نکردم؛ بلکه خداوند با وی نجوا کرد».

2 / 5 6خشنودیِ خدا و پیامبرش و جبرئیل، از اوالمعجم الکبیر به نقل از ابو رافع : پیامبر خدا، علی علیه السلام را به مأموریتی فرستاد. هنگامی که باز گشت، پیامبر خدا به وی فرمود : «خدا و پیامبرش و جبرئیل، از تو خشنودند».

شرح الأخبار به نقل از جابر بن عبد اللّه : هنگامی که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، پس از فتح خیبر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر خدا به وی فرمود : «ای علی ! از جریان تو خبردار شدم و آرزویم درباره تو برآورده شد و من از تو راضی ام». اشک از دیدگان علی علیه السلام جاری شد. پیامبر خدا به وی فرمود : «گریه نکن؛ چرا که خدا و فرشتگانش و پیامبرانش و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، از تو راضی اند. اگر نبود [بیمِ] آن که امّت من درباره تو همان سخنی را بگویند که ترسایان درباره مسیح علیه السلام گفتند، امروز درباره تو سخنی می گفتم که بر هیچ جمعی چه کم باشند و چه بسیار نمی گذشتی، جز آن که خاک زیر پایت را برمی داشتند و افزونِ آب وضوی تو را برمی گرفتند و از آن، برکت می جُستند و شفا می طلبیدند».

.

المحاسن والمساوئ عن عطاء :كانَ لِعَلِیٍّ علیه السلام مَوقِفٌ مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ الجُمُعَهِ ؛ إذا خَرَجَ أخَذَ بِیَدِهِ ، فَلا یَخطو خُطوَهً إلّا قالَ : اللّهُمَّ هذا عَلِیٌّ اتَّبَعَ مَرضاتِکَ فَارضَ عَنهُ . حَتّی یَصعَدَ المِنبَرَ . (1)

راجع : ص 248 (لولا مخافه الغلوّ) .

2 / 5 7ما کُتِبَ عَلَیهِ ذَنبٌرسول اللّه صلی الله علیه و آله :إنَّ حافِظَی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ لَیَفتَخِرانِ عَلی جَمیعِ الحَفَظَهِ بِکَینونَتِهِما مَعَ عَلِیٍّ ؛ وذلِکَ أنَّهُما لَم یَصعَدا إلَی اللّهِ تَعالی بِشَیءٍ مِنهُ یُسخِطُ اللّهَ تَعالی . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :إنَّ مَلَکَی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ لَیَفتَخِرانِ عَلی سائِرِ الأَملاکِ بِکَونِهِما مَعَ عَلِیٍّ ؛ لِأَنَّهُما لَم یَصعَدا إلَی اللّهِ مِنهُ قَطُّ بِشَیءٍ یُسخِطُهُ . (3)

الإمام الصادق علیه السلام :أقبَلَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَوما واضِعا یَدَهُ عَلی کَتِفِ العَبّاسِ فَاستَقبَلَهُ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام ، فَعانَقَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وقَبَّلَ ما بَینَ عَینَیهِ ، ثُمَّ سَلَّمَ العَبّاسُ عَلی عَلِیٍّ فَرَدَّ عَلَیهِ رَدّا خَفیفا ، فَغَضِبَ العَبّاسُ فَقالَ : یا رَسولَ اللّهِ ، لا یَدَعُ عَلِیٌّ زَهوَهُ (4) ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یا عَبّاسُ ، لا تَقُل ذلِکَ فی عَلِیٍّ ، فَإنّی لَقیتُ جَبرَئیلَ آنِفا فَقالَ لی : لَقِیَنِی المَلَکانِ المُوَکَّلانِ بِعَلِیٍّ السّاعَهَ فَقالاَ : ما کَتَبنا عَلَیهِ ذَنبا مُنذُ وُلِدَ إلی هذَا الیَومِ . (5)

.

1- .المحاسن والمساوئ : ص 42 .
2- .تاریخ بغداد : ج 14 ص 50 الرقم 7391 و ص 49 ، المناقب لابن المغازلی : ص 128 ح 168 کلّها عن عمّار بن یاسر ، المناقب للخوارزمی : ص 316 ح 315 عن ثابت ، مقتل الحسین للخوارزمی : ج 1 ص 37 عن حمّاد بن ثابت ؛ علل الشرائع : ص 8 ح 5 ، کنز الفوائد : ج 1 ص 348 کلاهما عن عمّار بن یاسر ، تأویل الآیات الظاهره : ج 2 ص 718 ح 12 عن عمّار بن ثابت .
3- .المناقب لابن المغازلی : ص 127 ح 167 عن جابر .
4- .الزهو : الکِبر والفخر والعظمه (لسان العرب : ج 14 ص 360 «زها») .

5- .تفسير القمّى : ج 1 ص 364 عن ابن أبى يسار .

2 / 5 7 گناهی بر وی نوشته نشده

المحاسن والمساوئ به نقل از عطاء : در روزهای جمعه، علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاهی داشت، به گونه ای که هرگاه به [سوی نمازِ] جمعه می رفت، دست علی علیه السلام را می گرفت و گام از گام برنمی داشت، جز آن که می گفت : «پروردگارا ! این علی است که در پیِ خشنودی توست. پس ، از او خشنود باش» تا بر منبر می رفت.

ر . ک : ص 249 (اگر از غلو نمی هراسیدم) .

2 / 5 7گناهی بر وی نوشته نشدهپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دو مَلَک نگهبان علی بن ابی طالب، به خاطر همراه بودن با علی، بر همه نگهبانان، فخر می فروشند؛ چرا که هیچ چیزی که خشم خدا را برانگیزد، از او نزد خدا نمی بَرند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دو فرشته علی بن ابی طالب، به خاطر همراه بودن با علی، بر دیگر نگهبانان، فخر می فروشند؛ چرا که آن دو، هیچ گاه چیزی را که موجب خشم خدا شود، از او نزد خدا نبرده اند.

امام صادق علیه السلام :روزی پیامبر خدا ، دست بر شانه عبّاس می آمد. امیر مؤمنان، به استقبال او شتافت. پیامبر خدا با وی معانقه کرد و پیشانی اش را بوسید. آن گاه عبّاس به علی علیه السلام سلام کرد و او پاسخی کوتاه داد. عبّاس به خشم آمد و گفت : ای پیامبر خدا! علی، تکبّر خود را رها نمی کند! پیامبر خدا فرمود : «ای عبّاس! این سخن را درباره علی مگو. لحظه ای پیش، جبرئیل را دیدم که به من گفت : دو فرشته مأمور بر علی را هم اکنون دیدم. گفتند : از روزی که وی به دنیا آمده ، تاکنون، هیچ گناهی بر وی ننوشته ایم» .

.

راجع : ج 2 ص 188 (أحاديث العصمه) .

2 / 5 8ذِكرُهُ عِبادَهٌرسول اللّه صلى الله عليه و آله :ذِكرُ عَلِيٍّ عِبادَهٌ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :النَّظَرُ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عِبادَهٌ ، وذِكرُهُ عِبادَهٌ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :ذِكرُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ عِبادَهٌ ، وذِكرى عِبادَهٌ ، وذِكرُ عَلِيٍّ عِبادَهٌ ، وذِكرُ الأَئِمَّهِ مِن وُلدِهِ عِبادَهٌ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :زَيِّنوا مَجالِسَكُم بِذِكرِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . (4)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 356 ح 8949 ، الفردوس : ج 2 ص 244 ح 3151 ، المناقب لابن المغازلى : ص 206 ح 243 ، المناقب للخوارزمى : ص 362 ح 376 ؛ مائه منقبه : ص 123 ح 68 كلّها عن عائشه ، الاختصاص : ص 224 عن ابن عبّاس .
2- .الأمالى للصدوق : ص 201 ح 216 عن محمّد بن عماره ، مائه منقبه : ص 155 ح 100 عن محمّد بن زكريّا ، جامع الأخبار : ص 55 ح 70 عن محمّد بن عماره عن أبيه وكلّها عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 202 عن عمّار ومعاذ وعائشه ، روضه الواعظين : ص 129 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 32 ح 2 عن محمّد بن عماد ، كفايه الطالب : ص 252 عن محمّد بن عمّار وكلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله .
3- .الاختصاص : ص 224 عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 36 ص 370 ح 234 .
4- .بشاره المصطفى : ص 61 عن إبراهيم بن موسى عن أبيه الإمام الكاظم عن آبائه عن الإمام الحسين عليهم السلام عن جابر بن عبد اللّه ، العمده : ص 399 ح 724 عن عائشه ، بحار الأنوار : ج 38 ص 199 ح 8 .

2 / 5 8 یاد او عبادت است

ر . ک : ج 2 ص 189 (احادیث عصمت) .

2 / 5 8یاد او عبادت استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :یاد علی، عبادت است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :نگاه کردن به علی بن ابی طالب، عبادت است و یاد او [نیز] عبادت است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :یاد خدای عز و جل عبادت است. یاد من، عبادت است. یاد علی، عبادت است و یاد پیشوایان از فرزندان وی، عبادت است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مجالس خود را با یاد علی بیارایید.

.

2 / 5 9النَّظَرُ إلَيهِ عِبادَهٌرسول اللّه صلى الله عليه و آله :النَّظَرُ إلى عَلِيٍّ عِبادَهٌ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :النَّظَرُ إلى وَجهِ عَلِيٍّ عِبادَهٌ . (2)

تاريخ بغداد عن أبى هريره :رَأَيتُ مَعاذَ بنَ جَبَلٍ يُديمُ النَّظَرَ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقُلتُ : ما لَکَ تُديمُ النَّظَرَ إلى عَلِيٍّ عليه السلام کَأَنَّکَ لَم تَرَهُ ؟ فَقالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : النَّظَرُ إلى وَجهِ عَلِيٍّ عِبادَهٌ . (3)

الأمالى للطوسى عن حجر المدرى :قَدِمتُ مَکَّهَ وبِها أبو ذَرٍّ جُندَبُ بنُ جُنادَهَ ، وقَدِمَ فى ذلِکَ العامِ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ حاجّا ، ومَعَهُ طائِفَهٌ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ فيهم عَلِيُّ اَبنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَبَينا أنَا فِى المَسجِدِ الحَرامِ مَعَ أبى ذَرٍّ جالِسٌ إذ مَرَّ بِنا عَلِيٌّ عليه السلام ووَقَفَ يُصَلّى بِإزائِنا ، فَرَماهُ أبو ذَرٍّ بِبَصَرِهِ ، فَقُلتُ : يَرحَمُکَ اللّهُ يا أبا ذَرٍّ ، إنَّکَ لَتَنظُرُ إلى عَلِيٍّ فَما تَقلَعُ عَنهُ ! قالَ : إنّى أفعَلُ ذلِکَ ، وقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : النَّظَرُ إلى عَلِيٍّ عِبادَهٌ ، وَالنَّظَرُ إلَى الوالِدَينِ بِرَأفَهٍ ورَحمَهٍ عِبادَهٌ ، وَالنَّظَرُ فِى الصَّحيفَهِ يَعنى صَحيفَهَ القُرآنِ عِبادَهٌ ، وَالنَّظَرُ إلَى الکَعبَهِ عِبادَهٌ . (4)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 152 ح 4681 ، المعجم الکبير : ج 18 ص 110 ح 207 ، الفردوس :ج4 ص 294 ح 6866 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 353 ح 8940 و8941 کلّها عن عمران بن حصين و ص 351 ح 8936 عن ابن مسعود و ص 355 ح8944 عن جابر و ح8946 عن ثوبان و ح 8947 ، حليه الأولياء : ج 2 ص 183 کلاهما عن عائشه ، الصواعق المحرقه : ص 123 عن ابن مسعود ؛ المناقب للکوفى : ج 1 ص 246 ح 160 عن عمران بن حصين و ص 248 ح 166 عن عائشه .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 152 ح 4682 وص153 ح4683 ، المعجم الکبير : ج 10 ص 77 ح 10006 ، حليه الأولياء : ج 5 ص 58 ، المناقب للخوارزمى : ص 361 ح 373 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 351 ح 8935 و ح 8937 و ص 352 ح 8938 و ح 8939 کلّها عن ابن مسعود و

ص 355 ح 8945 عن أنس ، المناقب لابن المغازلى : ص 207 ح 244 ، الفردوس : ج 4 ص 294 ح 6865 كلاهما عن معاذ بن جبل ؛ الأمالى للصدوق : ص 444 ح 591 عن أبى هريره ، الأمالى للطوسى : ص 350 ح 722 عن عمران بن حصين .

3- .تاريخ بغداد : ج2 ص51 الرقم 448 ، تاريخ دمشق : ج42 ص352؛ المسترشد : ص 293 ح 109 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 202 .

4- .الأمالى للطوسى: ص455 ح1016،المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 202 نحوه .

2 / 5 9 نگاهِ به او عبادت است

2 / 5 9نگاهِ به او عبادت استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :نگاه کردن به علی، عبادت است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :نگاه کردن به چهره علی، عبادت است.

تاریخ بغداد به نقل از ابو هریره : معاذ بن جبل را دیدم که بر علی بن ابی طالب علیه السلام خیره می شد. گفتم : چه شده که به علی، خیره نگاه می کنی؟ گویی که هیچ گاه او را ندیده ای؟ گفت : از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : «نگاه کردن به چهره علی، عبادت است».

الأمالی ، طوسی به نقل از حجر مدری : به مکّه آمدم و ابوذر جندب بن جناده هم آن جا بود و عمر بن خطّاب هم در آن سال برای حج گزاردن آمده بود. همراه وی گروهی از مهاجران و انصار و از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام بودند. هنگامی که با ابوذر در مسجدالحرام نشسته بودم، علی علیه السلام از کنارمان گذشت و روبه روی ما به نماز ایستاد. ابوذر، چشم به وی دوخت. گفتم : خدا رحمتت کند، ابوذر! تو به علی نگاه می کنی و چشم از وی برنمی داری؟ گفت : من این کار را می کنم، چون از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «نگاه کردن به علی ، عبادت است. نگاه کردن با مهر و رحمت به پدر و مادر، عبادت است. نگاه کردن به ورقه (یعنی ورقه قرآن)، عبادت است، ونگاه کردن به کعبه، عبادت است».

.

الرياض النضره عن جابر :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : عُد عِمرانَ بنَ الحُصَينِ فَإِنَّهُ مَريضٌ ، فَأتاهُ وعِندَهُ مُعاذٌ وأبو هُرَيرَهُ ، فَأقبَلَ عِمرانُ يُحِدُّ النَّظَرَ إلى عَلِيٍّ ، فَقالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : النَّظَرُ إلى عَلِيٍّ عِبادَهٌ . (1)

تاريخ دمشق عن عائشه :قُلتُ لِأَبى : إنّى أراکَ تُطيلُ النَّظَرَ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ! فَقالَ لى : يا بُنَيَّهُ ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : النَّظَرُ فى وَجهِ عَلِيٍّ عِبادَهٌ . (2)

جامع الأحاديث للقمّى عن عائشه :دَخَلَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام عَلى أبى فى مَرَضِهِ الَّذى قَبَضَهُ اللّهُ فيهِ ، فَجَعَلَ أبى يَنظُرُ إلَيهِ فَما يُزيغُ بَصَرَهُ عَنهُ . فَلَمّا خَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام فَقُلتُ : يا أبَهِ ، رَأيتُکَ تَنظُرُ إلى عَلِيٍّ عليه السلام فَما تُزيغُ بَصَرَکَ عَنهُ ! قالَ : يا بُنَيَّهُ ، إن أفعَل هذا فَقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : النَّظَرُ إلى عَلِيٍّ عِبادَهٌ . (3)

تاريخ دمشق عن يونس مولى الرشيد :كُنتُ واقِفا عَلى رَأسِ المَأمونِ وعِندَهُ يَحيَى بنُ أكثَمَ القاضى ، فَذَكَروا عَلِيّا وفَضلَهُ ، فَقالَ المَأمونُ : سَمِعتُ الرَّشيدَ يَقولُ : سَمِعتُ المَهدِيَّ يَقولُ : سَمِعتُ المَنصورَ يَقولُ : سَمِعتُ أبى يَقولُ : سَمِعتُ جَدّى يَقولُ سَمِعتُ ابنَ عَبّاسٍ يَقولُ : رَجَعَ عُثمانُ إلى عَلِيٍّ فَسَأَلَهُ المَصيرَ إلَيهِ ، فَصار إلَيهِ ، فَجَعَلَ يَحُدُّ النَّظَرَ إلَيهِ ، فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ : ما لَکَ يا عُثمانُ ، ما لَکَ تَحُدُّ النَّظَرَ إلَىَّ ؟ قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : النَّظَرُ إلى عَلِيٍّ عِبادَهٌ . (4)

.

1- .الرياض النضره : ج 3 ص 197 ، ذخائر العقبى : ص 171 وراجع المناقب للخوارزمى : ص 361 ح 374 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 354 ح 8942 .

2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 350 ح 8933 و ح 8932 نحوه ، الرياض النضره : ج 3 ص 196 ، المناقب لابن المغازلى : ص 210 ح 252 و ح 253 .

3- .جامع الأحاديث للقمّى : ص 249 ح 12 ، مائه منقبه : ص 138 ح 84 وفى آخره «إلى وجه علىّ» بدل «إلى علىّ» وراجع المناقب للخوارزمى :

ص 362 ح 375 .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 350 ح 8934 .

الریاض النضره به نقل از جابر : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «از عمران بن حصین، عیادت کن که بیمار است». علی علیه السلام به دیدار وی رفت . معاذ و ابو هریره هم نزد او بودند. عمران، چشم بر علی علیه السلام تیز کرد و گفت : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «نگاه کردن به علی ، عبادت است».

تاریخ دمشق به نقل از عایشه : به پدرم گفتم : تو را می بینم که به علی بن ابی طالب ، نگاه طولانی می کنی؟! در پاسخم گفت : دخترکم! از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «نگاه کردن به چهره علی، عبادت است».

جامع الأحادیث به نقل از عایشه : علی بن ابی طالب ، در بیماری پدرم که در آن درگذشت، بر وی وارد شد. پدرم شروع به نگاه کردن به او کرد و چشم از او برنمی داشت. هنگامی که علی علیه السلام بیرون رفت، گفتم : پدر! دیدم که به علی نگاه می کردی و چشم از وی بر نمی داشتی؟! گفت : دخترکم! اگر چنین کاری می کنم، به دلیل آن است که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «نگاه کردن به علی، عبادت است».

تاریخ دمشق به نقل از یونس ، آزاد شده رشید : من بالای سرِ مأمون ایستاده بودم و یحیی ابن اکثم قاضی، (1) نزد وی بود. از علی علیه السلام و فضایلش یاد کردند. مأمون گفت : از رشید شنیدم که می گفت از مهدی شنیدم که می گفت از منصور شنیدم که می گفت از پدرم شنیدم که می گفت از جدّم شنیدم که می گفت از ابن عبّاس شنیدم که می گفت : عثمان، نزد علی علیه السلام برگشت و از وی خواست که نزد وی آید و علی علیه السلام ، نزد او رفت. عثمان به علی علیه السلام خیره شد . علی علیه السلام به وی گفت : «عثمان! تو را چه شده است که چنین خیره به من نگاه می کنی؟». عثمان گفت : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «نگاه کردن به علی، عبادت است».

.

1- .یحیی بن اکثم ، در زمان مأمون ، هفتمین خلیفه عبّاسی ، قاضی بصره و نیز قاضی القضات بغداد بود . مأمون ، فرزند هارون الرشید ، پنجمین

خلیفه عبّاسی بود ، مهدی سومین خلیفه و منصور ، دومین خلیفه عبّاسی به شمار می آید. پدر منصور ، محمّد و کنیه اش ابو جعفر بود. محمّد ، فرزند علی و علی ، فرزند عبد اللّه بن عبّاس بود .

2 / 5 10مَغفورٌ لَهُرسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أ لا اُعَلِّمُکَ کَلِماتٍ إذا قُلتَهُنَّ غَفَرَ اللّهُ لَکَ وإن کُنتَ مَغفورا لَکَ ؟ قالَ : قُل : لا إلهَ إلّا اللّهُ العَلِيُّ العَظيمُ ، لا إلهَ إلّا اللّهُ الحَليمُ الکَريمُ ، لا إلهَ إلّا اللّهُ ، سُبحانَ اللّهِ رَبِّ العَرشِ العَظيمِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أ لا اُعَلِّمُکَ کَلِماتٍ إذا قُلتَهُنَّ غُفِرَ لَکَ مَعَ أنَّهُ مَغفورٌ لَکَ ؟ لا إلهَ إلّا اللّهُ الحَليمُ الکَريمُ ، لا إلهَ إلّا اللّهُ العَلِيُّ العَظيمُ ، سُبحانَ اللّهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبعِ ورَبِّ العَرشِ العَظيمِ ، الحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أ لا اُعَلِّمُکَ دُعاءً تَدعو بِهِ لَو کانَ عَلَيکَ مِثلُ عَدَدِ الذَّرِّ ذُنوبا لَغُفِرَت لَکَ مَعَ أنَّهُ مَغفورٌ لَکَ ؟ قُل : اَللّهُ لا إلهَ إلّا أنتَ الحَکيمُ الکَريمُ ، تَبارَکتَ سُبحانَکَ رَبِّ العَرشِ العَظيمِ . (3)

.

1- .سنن الترمذى:ج5ص529 ح3504،فضائل الصحابه لابن حنبل: ج 2 ص 616 ح 1053 كلاهما عن الحارث عن الإمام علىّ عليه السلام و ص 711 ح 1216 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 333 ح 1363 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 149 ح 4670 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 81 ح 29 والأربعه الأخيره عن عبد الرحمن بن أبى ليلى عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الاستيعاب : ج 3 ص 204 الرقم 1875 والخمسه الأخيره نحوه .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 200 ح 712 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 76 ح 24 و ص 78 ح 25 كلّها عن عبد اللّه بن سلمه عن الإمام علىّ عليه السلام .
3- .المعجم الكبير : ج 5 ص 192 ح 5060 عن زيد بن أرقم وعمرو بن ذى مرّ .

2 / 5 10 بخشوده شده

2 / 5 10بخشوده شدهپیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : آیا می خواهی کلماتی به تو بیاموزم که اگر آنها را بگویی، خداوند ، تو را ببخشاید ، با آن که تو بخشوده هستی؟ بگو : خدایی جز خدای والا مرتبه عظیم نیست. خدایی جز خدای حلیم و کریم نیست. خدایی جز «اللّه » نیست. منزّه است خدایی که پروردگار عرش عظیم است!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : آیا کلماتی را به تو بیاموزم که اگر آنها را بگویی، بخشیده می شوی با آن که تو بخشوده هستی؟ [بگو :] خدایی جز خدای حلیم و کریم نیست. خدایی جز خدای والای عظیم نیست. منزّه است خدایی که پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگارِ عرش عظیم است. سپاس، از آنِ خداوند پروردگارِ جهانیان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! با آن که تو بخشوده شده ای، آیا دعایی به تو بیاموزم که اگر گناهان تو به شمار ذرّه ها باشد، آن را بخوانی و بخشوده شوی؟ بگو : خدایا! خدایی جز تویِ حکیم و کریم نیست. خُجسته ای تو، منزهی تو، ای پروردگار عرش عظیم!

.

2 / 6المَقاماتُ الاُخرَوِيَّهُ2 / 6 1أوَّلُ مَن يُصافِحُنيرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ أوَّلُ مَن آمَنَ بى ، وأوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله وهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِىٍّ عليه السلام : إنَّ هذا أوَّلُ مَن آمَنَ بى ، وهُوَ أوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله وهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِىٍّ عليه السلام : هذا أوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :سَتَكونُ مِن بَعدى فِتنَهٌ ، فَإِذا كانَ ذلِکَ فَالزَموا عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ؛ فَإِنَّهُ أوَّلُ مَن يَرانى ، وأوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ . (4)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 362 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 41 ح 8369 و ص 42 ح 8370 وفيه «أنت» بدل «علىّ» ؛ الإرشاد : ج 1 ص 31 ، الأمالى للطوسى : ص 250 ح 444 و ص 148 ح 242 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 114 الرقم 51 ، الأمالى للصدوق : ص 274 ح 304 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 4 ح 4 وفيهما «هذا» بدل «علىّ» ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 535 ح 1037 و ج 1 ص277 ح191 و ص 284 ح200 ، إعلام الورى : ج1 ص360، بشاره المصطفى : ص 103 وفى الأربعه الأخيره «أنت» بدل «علىّ» و ص 85 كلّها عن أبى ذرّ ، الفضائل لابن شاذان : ص 123 عن أبى ذرّ وسلمان وفيه «إنّه» بدل «علىّ» .
2- .المعجم الكبير : ج 6 ص 269 ح 6184 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 41 ح 8368 كلاهما عن سلمان وأبى ذرّ و ص 42 ح 8371 و ص 43 ح 8373 ؛ معانى الأخبار : ص 402 ح 64 والثلاثه الأخيره عن ابن عبّاس ، الأمالى للطوسى : ص 210 ح 361 ، بشاره المصطفى : ص 108 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 267 ح179 وص280 ح194 والأربعه الأخيره عن سلمان وأبى ذرّ.
3- .تاريخ بغداد : ج 9 ص 453 الرقم 5085 عن ابن عبّاس ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 6 .

4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 450 ح 9026 ، اَسد الغابه : ج 6 ص265 الرقم 6214 ، الاستيعاب : ج4 ص 307 الرقم 3188 ، الإصابه: ج 7 ص 294 الرقم 10484 وفيه «آمن بى» بدل «يرانى» ؛ بشاره المصطفى : ص 152 كلّها عن أبى ليلى .

2 / 6 مقام های اُخروی

اشاره

2 / 6 1 اوّلین کسی که در قیامت با من دست خواهد داد

2 / 6مقام های اُخروی2 / 6 1اوّلین کسی که در قیامت با من دست خواهد دادپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، اوّلین کسی است که به من ایمان آورد، و اوّلین کسی است که در روز قیامت با من دست خواهد داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود : این، اوّلین کسی است که به من ایمان آورد و اوّلین کسی است که در روز قیامت با من دست خواهد داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود : این، اوّلین کسی است که روز قیامت با من دست خواهد داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من، فتنه ای خواهد بود. اگر چنین شد، همراه علی بن ابی طالب باشید؛ چون وی اوّلین کسی است که مرا می بیند، و اوّلین کسی است که روز قیامت با من دست خواهد داد.

.

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ أوَّلُ مَنِ اتَّبَعَنى ، وهُوَ أوَّلُ مَن يُصافِحُنى بَعدَ الحَقِّ . (1)

الإصابه عن ليلى الغفاريّه :كُنتُ أغزو مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأُداوِى الجَرحى وأقومُ عَلَى المَرضى ، فَلَمّا خَرَجَ عَلِىٌّ إلَى البَصرَهِ خَرَجتُ مَعَهُ ، فَلَمّا رَأيتُ عائِشَهَ أتَيتُها ، فَقُلتُ : هَل سَمِعتِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَضيلَهً فى عَلِىٍّ ؟ قالَت : نَعَم ، دَخَلَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ مَعى ، وعَلَيهِ جَردُ قَطيفَهٍ (2) ، فَجَلَسَ بَينَنا ، فَقُلتُ : أما وَجَدتَ مَكانا هُوَ أوسَعُ لَكَ مِن هذا ؟ ! فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يا عائِشَهُ دَعى لى أخى ؛ فَإِنَّهُ أوَّلُ النّاسِ إسلاما ، وآخِرُ النّاسِ بى عَهدا ، وأوَّلُ النّاسِ لى لُقِيّا يَومَ القِيامَهِ . (3)

2 / 6 2صاحِبُ لِوائيرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ أخى ، وصاحِبُ لِوائى . (4)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِى عليه السلام : أنتَ صاحِبُ لِوائى فِى الآخِرَهِ ، كَما أنتَ صاحِبُ لِوائى فِى الدُّنيا . (5)

.

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 59 ح 228 عن الحسن بن عبد اللّه الرازى التميمى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
2- .القطيفه : كساء له خمل (النهايه : ج 4 ص 84 «قطف») .
3- .الإصابه : ج 8 ص 307 الرقم 11731 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 45 ح 8376 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 287 الرقم 204 نحوه .
4- .كشف الغمّه : ج 1 ص 327 عن جابر .
5- .الأمالى للصدوق : ص 411 ح 533 ، بشاره المصطفى : ص 55 كلاهما عن أبى سعيد عقيصا عن الإمام الحسين عن أبيه عليهماالسلام .

2 / 6 2 پرچمدار من

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی علیه السلام ، اوّلین کسی بود که از من پیروی کرد، و اوّلین کسی است که بعد از حق تعالی [در قیامت]، با من دست می دهد.

الإصابه به نقل از لیلی غفاری : من همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ شرکت می کردم، به مداوای مجروحان می پرداختم و بیماران را پرستاری می کردم. هنگامی که علی علیه السلام به سوی بصره حرکت کرد، همراه وی خارج شدم. وقتی عایشه را دیدم، نزدش رفتم و گفتم : آیا از پیامبر خدا درباره علی علیه السلام فضیلتی شنیده ای؟ گفت : آری. علی بر پیامبر خدا وارد شد و او با من بود و شَمَدی بر وی بود. علی ، بین من و پیامبر صلی الله علیه و آله نشست. گفتم : جایی پیدا نکردی که وسیع تر از این جا باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای عایشه! برادر مرا رها کن. او اوّلین کسی بود که اسلام آورد و آخرین کسی است که با من وداع می کند و در روز قیامت، اوّلین ملاقات کننده با من است».

2 / 6 2پرچمدار منپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، برادر من و پرچمدار من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو پرچمدار من در آخرتی، چنان که در دنیا پرچمدار من بودی.

.

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : أنتَ صاحِبُ لِوائی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (1)

تاريخ دمشق عن أنس بن مالک :سَأَلتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقُلتُ : بِأَبی (2) واُمّی ، مَن صاحِبُ لِوائِکَ یَومَ القِیامَهِ ؟ قالَ : صاحِبُ لِوائی فِی دارِ الدُّنیا وأومَأَ إلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بنُ أبیطالِبٍ أمینی غَدا فِی القِیامَهِ ، وصاحِبُ رایَتی فِی القِیامَهِ ، عَلِیٌّ مَفاتیحُ خَزائِنِ رَحمَهِ رَبّی . (4)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : سَأَلتُ رَبّی عَزَّ وجَلَّ أن یَجعَلَکَ حامِلَ لِوائی ؛ وهُوَ لِواءُ اللّهِ الأَکبَرُ ، عَلَیهِ مَکتوبٌ : المُفلِحونَ الفائِزونَ بِالجَنَّهِ ، فَأَعطانی . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ أمامی ، وبِیَدِهِ لِوائی ؛ وهُوَ لِواءُ الحَمدِ ، مَکتوبٌ عَلَیهِ : لا إلهَ إلّا اللّهُ ، المُفلِحون هُمُ الفائِزونَ بِاللّهِ . (6)

.

1- .الخصال : ص 429 ح 8 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عن أبيه عن جدّه عليهم السلام و ص 552 ح 30 عن أبی سعيد الورّاق عن أبيه عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الأمالی للصدوق : ص 175 ح 178 عن ابن عبّاس ، و ص 116 ح 101 عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الأمالی للطوسی : ص 550 ح 1168 عن أبی ذرّ ، الاحتجاج : ج 1 ص 312 ح 53 عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، المناقب للكوفی : ج 1 ص 388 ح 309 عن زيد بن علیّ عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ؛ الفردوس : ج 5 ص 332 ح 8346 عن اُبیّ .
2- .فی المصدر : «بأُمّی» ، والتصحيح من نسخه تاريخ دمشق «ترجمه الإمام علیّ عليه السلام » تحقيق محمّد باقر المحمودی : (ج 1 ص 147 ح 212) .

3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 75 ح 8420 .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 330 ح 8892 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 66 ، المناقب للخوارزمى : ص 311 ح 311 كلّها عن أنس بن مالک ، الفردوس: ج5 ص367 ح8458 عن ابن عبّاس.
5- .الخصال : ص 314 ح 94 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 278 ح16 كلاهما عن ياسر الخادم و ج2 ص30 ح35 عن أحمد بن عامر وأحمد بن عبد اللّه وداود بن سليمان ، صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص 48 ح 33 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 293 ح 280 كلاهما عن أحمد بن عامر وكلّها عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، كنز العمّال : ج 13 ص 152 ح 36476 .
6- .معانى الأخبار : ص 116 ح 1 ، علل الشرائع : ص 165 ح 6 ، الأمالى للصدوق : ص 178 ح 180 ، بصائر الدرجات : ص 417 ح 11 ، روضه الواعظين : ص 127 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 147 ح 6 كلّها عن أبى سعيد الخدرى .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو پرچمدار من در دنیا و آخرتی.

تاریخ دمشق به نقل از انس بن مالک : از پیامبر خدا پرسیدم و گفتم : پدر و مادرم فدایت! چه کسی در روز قیامت، پرچمدار توست؟ در حالی که به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره می کرد، فرمود : «[همان]صاحب پرچمم در دنیا».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، امین من در روز قیامت و پرچمدار من در قیامت است. علی، کلید خزانه های رحمت پروردگارم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : از پروردگارم عز و جل درخواست کردم که تو را [در قیامت]پرچمدارم قرار دهد؛ همان که پرچم بزرگ خدای است و بر آن نوشته شده : «رستگاران، دست یابندگان به بهشت اند»، و خداوند، درخواستم را پاسخ داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب [در قیامت]، پیشاپیش من است و در دست وی، پرچم من قرار دارد؛ پرچم حمد و ستایش، که بر آن نوشته شده : «خدایی جز اللّه نیست. رستگاران، آنانی هستند که به وسیله خدا کامیاب شده اند».

.

الإمام الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد اللّه :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : أوَّلُ مَن يَدخُلُ الجَنَّةَ مِنَ النَّبِيّينَ وَالصِّدّيقينَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَقامَ إلَيهِ أبو دُجانَةَ فَقالَ لَهُ : أ لَم تُخبِرنا عَنِ اللّهِ تَعالى أنَّهُ أخبَرَکَ أنَّ الجَنَّةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الأَنبِياءِ حَتّى تَدخُلَها أنتَ ، وعَلَى الاُمَمِ حَتّى تَدخُلَها اُمَّتُکَ ؟ ! قالَ : بَلى ، ولكِن أما عَلِمتَ أنَّ حامِلَ لِواءِ الحَمدِ أمامَهُم ! وعَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ حامِلُ لِواءِ الحَمدِ يَومَ القِيامَهِ بَينَ يَدَىَّ ؛ يَدخُلُ بِهِ الجَنَّةَ وأنَا عَلى أثَرِهِ . فَقامَ عَلِيٌّ عليه السلام وقَد أشرَقَ وَجهُهُ سُرورا ويَقولُ : الحَمدُ للّهِ الَّذى شَرَّفَنا بِکَ يا رَسولَ اللّهِ . (1)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ أمامى يَومَ القِيامَهِ ، فَيُدفَعُ إلَىَّ لِواءُ الحَمدِ فَأدفَعُهُ إلَيکَ ، وأنتَ تَذودُ النّاسَ عَن حَوضِهِ (2) . (3)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ مَعى ؛ مَعَکَ لِواءُ الحَمدِ وأنتَ تَحمِلُهُ ، وأعطانى أنَّکَ وَلِيُّ المُؤمِنينَ مِن بَعدى . (4)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص317 ح319 عن محمّد بن الحسين المعروف بشلقان ؛ مائه منقبه : ص 104 ح 49 عن محمّد بن الحسن المعروف بالسيلق وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 472 ح 829 عن ابن عبّاس ، تفسير فرات : ص 456 ح 597 ، كشف الغمّه : ج1 ص 321 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 629 ح 2 والأربعه الأخيره نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 229 وفيه إلى «على أثره» .
2- .كذا ، وفى كنز العمّال نقلاً عن المصدر : «عن حوضى» .
3- .تاريخ دمشق : ج 35 ص 338 ح 7209 عن ابن عبّاس ، كنز العمّال : ج 13 ص 145 ح 36455 وراجع تفسير فرات : ص 494 ح 646 .
4- .تاريخ بغداد : ج 4 ص 339 الرقم 2167 عن عمر بن علىّ عن أبيه عليه السلام ، كنز العمّال : ج 11 ص 625 ح 33047 و ج 13 ص 129 ح 36411 .

امام باقر علیه السلام : به نقل از جابر بن عبد اللّه : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «اوّلین کسی که از بین پیامبران و صدّیقان به بهشتْ وارد می شود، علی بن ابی طالب است». ابو دُجانه برخاست و گفت : مگر از طرف خدا به ما خبر ندادی که او به تو خبر داده که بهشت بر پیامبرانْ حرام است تا آن که تو داخل آن شوی، و بر امّت ها حرام است تا آن که امّت تو بر آن وارد شوند؟ فرمود : «آری؛ ولی مگر نمی دانی که حامل پرچم حمد (درفش ستایش) پیشاپیش آنان است و علی بن ابی طالب ، در روز قیامت ، پیشاپیش من، حامل پرچم حمد است که وارد بهشت می شود و من، پشتِ سر او وارد می شوم؟». علی علیه السلام در حالی که چهره اش از شادمانی می درخشید، برخاست و گفت : ای پیامبر خدا ! ستایش ، خدایی را که به تو ما را شرف بخشید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو در روز قیامت، پیشاپیش منی. پرچم حمد (درفش ستایش) به من داده می شود و من آن را به تو می سپارم و تو مردم [منافق و...] را از حوض، دور می کنی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو با منی. پرچم حمد با توست و تو آن را به دوش می کشی، و [خداوند ، این موهبت را]به من عطا کرده که تو پس از من، ولیّ مؤمنان باشی.

.

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ مَعى ، ومَعَنا لِواءُ الحَمدِ وهُوَ بِيَدِکَ ، تَسيرُ بِهِ أمامى ، تَسبِقُ بِهِ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : إنَّ (2) لِوائى مَعَهُ يَومَ القِيامَهِ ، وتَحتَهُ آدَمُ وما وَلَدَ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ رُفِعَت لِهذِهِ الاُمَّهِ أعلامٌ ، فَأَوَّلُ الأَعلامِ لِوائِىَ الأَعظَمُ مَعَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وَالنّاسُ أجمَعينَ تَحتَ لِوائِهِ ، يُنادى مُنادٍ : هذَا الفَضَلُ يَابنَ أبى طالِبٍ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ أتانى جَبرَئيلُ عليه السلام وبِيَدِهِ لِواءُ الحَمدِ ؛ وهُوَ سَبعونَ شِقَّةً (5) ، الشِّقَّهُ مِنهُ أوسَعُ مِنَ الشَّمسِ وَالقَمَرِ ، فَيَدفَعُهُ إلَىَّ ، فَآخُذُهُ وأدفَعُهُ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . (6)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن محدوج بن زيد :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله آخى بَينَ المُسلِمينَ ثُمَّ قالَ : يا عَلِيُّ ، أنتَ أخى ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى غَيرَ أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى ، أما عَلِمتَ يا عَلِىُّ أنَّهُ أوَّلُ مَن يُدعى بِهِ يَومَ القِيامَهِ يُدعى بى ، فَأَقومُ عَن يَمينِ العَرشِ فى ظِلِّهِ فَاُكسى حُلَّهً خَضراءَ مِن حُلَلِ الجَنَّهِ ، ثُمَّ يُدعى بِالنَّبِيّينَ بَعضُهُم عَلى أثَرِ بَعضٍ ، فَيَقومونَ سِماطَينِ (7) عَن يَمينِ العَرشِ ويُكسَونَ حُلَلاً خَضراءَ مِن حُلَلِ الجَنَّهِ ؟ ألا وإنّى اُخبِرُکَ يا عَلِىُّ أنَّ اُمَّتى أوَّلُ الاُمَمِ يُحاسَبونَ يَومَ القِيامَهِ ، ثُمَّ أبشِر (8) أوَّلُ مَن يُدعى بِکَ لِقَرابَتِکَ مِنّى ومَنزِلَتِکَ عِندى ، ويُدفَعُ إلَيکَ لِوائى ؛ وهُوَ لِواءُ الحَمدِ ، فَتَسيرُ بِهِ بَينَ السِّماطينِ ، آدَمُ عليه السلام وجَميعُ خَلقِ اللّهِ يَستَظِلّونَ بِظِلِّ لِوائى يَومَ القِيامَهِ ، وطولُهُ مَسيرَهُ ألفِ سَنَهٍ ، سِنانُهُ ياقوتَهٌ حَمراءُ ، قُضُبُهُ فِضَّهٌ بَيضاءُ ، زُجُّهُ (9) دُرَّهٌ خَضراءُ ، لَهُ ثَلاثُ ذَوائِبَ مِن نورٍ ؛ ذُؤابَهٌ فِى المَشرِقِ ، وذُؤابَهٌ فِى المَغرِبِ ، وَالثّالِثَهُ وَسَطَ الدُّنيا ، مَكتوبٌ عَلَيهِ ثَلاثَهُ أسطُرٍ ؛ اَلأَوَّلُ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، وَالثّانى : الحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمينَ ، وَالثّالِثُ : لا إلهَ إلّا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ ، طولُ كُلِّ سَطرٍ [مَسيرَهُ] ألفِ سَنَهٍ ، وعَرضُهُ مَسيرَهُ ألفِ سَنَهٍ . فَتَسيرُ بِاللِّواءِ وَالحَسَنُ عَن يَمينِکَ وَالحُسَينُ عَن يَسارِکَ ، حَتّى تَقِفَ بَينى وبَينَ إبراهيمَ فى ظِلِّ العَرشِ ، ثُمَّ تُكسى حُلَّهً خَضراءَ مِنَ الجَنَّهِ ، ثُمَّ يُنادى مُنادٍ مِن تَحتِ العَرشِ : نِعمَ الأَبُ أبوکَ إبراهيمُ ، ونِعمَ الأَخُ أخوکَ عَلِىٌّ . أبشِر يا عَلِىُّ ! إنَّکَ تُكسى إذا كُسيتُ ، وتُدعى إذا دُعيتُ ، وتُحَيّى إذا حُيّيتُ (10) . (11)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 359 ح 371 عن عمر بن علىّ عن أبيه عليه السلام .
2- .فى المصدر : «إنّه» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى كنز العمّال .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 331 ح 8894 ، كنز العمّال : ج 13 ص 154 ح 36479 نقلاً عن الواهيات وكلاهما عن الحارث عن الإمام علىّ عليه السلام وراجع الخصال : ص 415 ح 5 وعلل الشرائع : ص 173 ح 1 والأمالى للصدوق : ص 354 ح 432 وشرح الأخبار : ج 2 ص 464 ح 814 .
4- .تفسير القمّى : ج 1 ص 175 عن ابن مسعود .
5- .أى : قِطعه (النهايه : ج 2 ص 491 «شقق») .
6- .الأمالى للصدوق : ص 756 ح 1019 ، الخصال : ص 583 ح 7 كلاهما عن ابن عبّاس ، روضه الواعظين : ص 123 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 228 كلّها نحوه وراجع عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 304 ح 63 وبشاره المصطفى: ص126 وص221.
7- .سِماطَين : أى صَفَّين ؛ وكلّ صفّ من الرجال سِماط (لسان العرب : ج 7 ص 325 «سمط») .
8- .وفى المناقب للخوارزمى : «ثمّ أنت» ، وفى المناقب لابن المغازلى : «ثمّ إنّه» .
9- .الزُّجّ : الحديده التى تُركّب فى أسفل الرمح ، والسنان يُركّب عاليته (لسان العرب : ج 2 ص 285 «زجج») .
10- .فى المناقب للخوارزمى : «وتُحبى إذا حُبِيت» ؛ من الحِباء : العَطاء بلا مَنّ ولا جزاء (لسان العرب : ج 14 ص 162 «حبا») .
11- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 663 ح 1131 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 53 ح 8389 نحوه ، المناقب لابن المغازلى : ص 42 ح 65 عن أبى زيد الباهلى ، المناقب للخوارزمى : ص 140 ح 159 ؛ الأمالى للصدوق : ص 402 ح 520 عن مخدوج بن زيد الذهلى ، المناقب للكوفى : ج 3 ص 301 ح 221 كلاهما نحوه وراجع شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 169 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو با منی و پرچم حمد با ما و در دست توست، و تو پیشاپیش من ، آن را می بَری و به خاطر آن، بر اوّلین و آخرین، پیشی می گیری.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : پرچم من در روز قیامت با اوست و زیر این پرچم، آدم علیه السلام و همه فرزندان آدم قرار دارند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در روز قیامت، برای این امّت، پرچم هایی برافراشته می شود. اوّلینِ پرچم ها، پرچم بزرگ من است که به دست علی بن ابی طالب است و همه مردم، در زیر این پرچم اند و آواز دهنده ای آواز می دهد : برتری این است، ای پسر ابو طالب!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وقتی قیامت شد، جبرئیل پرچم حمد را در دست گرفته ، به نزد من خواهد آمد . این پرچم، هفتاد تکّه خواهد داشت که هر تکّه آن، گسترده تر از خورشید و ماه است. آن را به من خواهد داد و من آن را خواهم گرفت و به علی بن ابی طالب خواهم داد.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از محدوج بن زید : پیامبر خدا بین مسلمانان، پیمان برادری بست و آن گاه فرمود : «ای علی! تو برادر منی. جایگاه تو نسبت به من، جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السلام است، جز آن که پس از من پیامبری نیست. ای علی! آیا می دانی اوّلین کسی که در روز قیامت فراخوانده شود، منم. من از سمت راست عرش، از سایه آن برخواهم خاست و با حریری سبز از حریرهای بهشتی ، پوشانده خواهم شد. آن گاه پیامبران، یکی پس از دیگری فراخوانده می شوند و از سمت راست عرش، به دو صف برخواهند خاست و با حریرهایی سبز از حریرهای بهشتی ، پوشانده خواهند شد؟ هان ای علی! من به تو خبر می دهم امّت من، اوّلین امّت از بین امّت هاست که روز قیامت، حسابرسی می شوند و به تو بشارت می دهم که به جهت نزدیکی ات به من و جایگاهت در نزد من، اوّلین کسی هستی که فراخوانده می شوی و پرچم من به تو داده می شود. این، پرچم حمد (ستایش) است که در بین صف ها آن را خواهی بُرد و آدم علیه السلام و همه آفریده های خدا در روز قیامت، در سایه پرچم من سایه می گیرند. طول پرچم، راه هزار ساله است. سرنیزه آن ، یاقوت سرخ است. تیرک آن، نقره سفید است و تَه تیرک آن، دُرّ سبز است. دارای

سه دنباله از نور است : دنباله ای در شرق، دنباله ای در غرب، و دنباله ای در میان دنیا که سه سطر بر آن نوشته شده است : [سطر]اوّل، «بسم اللّه الرحمن الرحیم». [سطر] دوم ، «الحمد للّه ربّ العالمین». [سطر] سوم، «لا اله الّا اللّه ، محمّد رسول اللّه ». درازای هر سطر، هزار سال راه و پهنای آن، هزار سال راه است . تو پرچم را می بَری و حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ تو، تا آن که در بین من و ابراهیم علیه السلام در سایه عرش، درنگ می کنی. آن گاه، با حریر سبز بهشتی ، پوشانده می شوی و آن گاه، آواز دهنده ای از زیر عرش، آواز می دهد : «[ای محمد!]بهترین پدر، پدر تو ابراهیم، و بهترین برادر، برادر تو علی است». بشارتت می دهم ای علی که هرگاه لباس پوشانده شوم، لباس پوشانده می شوی، و هرگاه فراخوانده شوم، فراخوانده می شوی، و هرگاه خوشامد گفته شوم، خوشامد گفته خواهی شد!

.

ص: 194

راجع : ج 10 ص 462 (صاحب رايه النبىّ) .

.

ص: 195

ر . ک : ج 10 ص 463 (صاحب بیرق پیامبر) .

.

2 / 6 3صاحِبُ حَوضیرسول اللّه صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ صاحِبُ حَوضی یَومَ القِیامَهِ . (1)

عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ... أنتَ صاحِبُ حَوضی . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ... صاحِبُ حَوضی وشَفاعَتی . (3)

عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ مَعی غَدا فِی القِیامَهِ عَلی حَوضی ، وصاحِبُ لِوائی ، ومَعی غَدا عَلی مَفاتیحِ خَزائِنِ جَنَّهِ رَبّی . (4)

عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ صاحِبی عَلَی الحَوضِ غَدا ، وأنتَ صاحِبی فِی المَقامِ المَحمودِ . (5)

عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ أمینی فِی القِیامَه عَلی حَوضی ، وصاحِبُ لِوائی ، ومُعینی غَدا فِی القِیامَهِ عَلی مَفاتیحِ خَزائِنِ جَنَّهِ رَبّی . (6)

عنه صلی الله علیه و آله :یا فاطِمَهُ ، إنّی غَدا مُقیمٌ عَلِیّا عَلی حَوضی ، یَسقی مَن عَرَفَ مِن اُمَّتی . (7)

.

1- .المعجم الأوسط : ج 1 ص 67 ح 188 ، المناقب للخوارزمی : ص 310 ح 308 کلاهما عن أبی هریره وجابر .
2- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 1 ص 294 ح 47 ، الأمالی للصدوق : ص 116 ح 101 کلاهما عن الحسین بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام و ص 278 ح 309 عن أنس و ص 383 ح 489 ، بشاره المصطفی : ص 54 ، الصراط المستقیم : ج 1 ص 285 والثلاثه الأخیره عن ابن عبّاس ، مشارق أنوار الیقین : ص 52 عن جابر بن عبد اللّه عن الإمام الصادق علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله .
3- .الأمالی للصدوق : ص 175 ح 178 ، بشاره المصطفی : ص 198 کلاهما عن ابن عبّاس .
4- .تاریخ بغداد : ج 14 ص 99 الرقم 7441 عن أنس .

5- .الأمالى للصدوق : ص 411 ح 533 ، بشاره المصطفى : ص 55 كلاهما عن أبى سعيد عقيصا عن الإمام الحسين عن أبيه عليهماالسلام .
6- .بشاره المصطفى : ص 200 .
7- .المناقب لابن المغازلى : ص 151 ح 188 ؛ الفضائل لابن شاذان : ص 102 كلاهما عن ابن عبّاس وفيه «يرد عليه» بدل «عرف» .

2 / 6 3 صاحب حوض من (کوثر)

2 / 6 3صاحب حوض من (کوثر)پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، صاحب حوض [کوثر] من در روز قیامت است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی !... تو صاحب حوض منی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب،... صاحب حوض من و شفاعت من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :فردا در روز قیامت، علی بن ابی طالب با من بر سرِ حوض من است، صاحب پرچم من است و فردا در کنار من، متصدّی کلیدهای بهشت پروردگارم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! تو فردا همراه من در کنار حوض و همراه من در مقام محمود خواهی بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب در روز قیامت، امین من بر حوض من است و دارنده پرچم من ، و فردا در قیامت ، کمکْ کار من در تصدّی کلیدهای گنجینه های بهشت پروردگارم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای فاطمه ! من فردا[ی قیامت]، علی را بر حوض خود خواهم گمارد. هر کس از امّتم را که بشناسد، آب می دهد.

.

عنه صلى الله عليه و آله :اُعطيتُ فى عَلِىٍّ خَمسا هُنَّ أحَبُّ إلَىَّ مِنَ الدُّنيا وما فيها ... وأمَّا الثّالِثَهُ : فَواقِفٌ عَلى عُقرِ (1) حَوضى ، يَسقى مَن عَرَفَ مِن اُمَّتى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، إنّى سَأَلتُ رَبّى فيکَ خَمسَ خِصالٍ فَأعطانى ... وأمَّا الرّابِعَهُ : فَسَألتُ رَبّى أن تَسقِىَ اُمَّتى مِن حَوضى فَأعطانى . (3)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : إنَّکَ غَدا عَلَى الحَوضِ خَليفَتى ، وإنَّکَ أوَّلُ مَن يَرِدُ عَلَىَّ الحَوضَ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ أوَّلُ مَن يَرِدُ حَوضى ، تَسقى مِنهُ أولِياءَکَ ، وتَذودُ (5) عَنهُ أعداءَکَ . (6)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ غَدا عَلَى الحَوضِ خَليفَتى تَذودُ عَنهُ المُنافِقينَ ، وأنتَ أوَّلُ مَن يَرِدُ عَلَىَّ الحَوضَ . (7)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، مَعَکَ يَومَ القِيامَهِ عَصاً مِن عِصِىِّ الجَنَّهِ ، تَذودُ بِهَا المُنافِقينَ عَن حَوضى . (8)

.

1- .عُقر الحوض : مؤخّره ، وقيل : مقام الشاربه منه (لسان العرب : ج 4 ص 596 «عقر») .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 661 ح 1127 ، ذخائر العقبى : ص 155 كلاهما عن أبى سعيد الخدرى .
3- .المناقب للخوارزمى : ص 293 ح 280 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 106 ح 75 ، كنز العمّال : ج 13 ص 152 ح 36476 نقلاً عن شاذان فى كتاب «ردّ الشمس» وكلّها عن أحمد بن عامر عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
4- .الأمالى للصدوق : ص 156 ح 150 ، بشاره المصطفى : ص 155 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 179 ، شرح الأخبار : ج 2 ص381 ح740 و ص 412 ح758 ، إعلام الورى : ج1 ص366، المناقب للكوفى: ج1 ص250 ح167 ؛

المناقب لابن المغازلى: ص 238 ح 285 كلّها عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
5- .الذَّوْد : السَّوق والطَّرد والدَّفع (لسان العرب : ج 3 ص 167 «ذود») .
6- .عيون أخبار الرضا : ج 1 ص 304 ح 63 ، بشاره المصطفى : ص 221 كلاهما عن إبراهيم بن أبى محمود عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام الحسين عليهم السلام وراجع تفسير فرات : ص 172 ح 219 .
7- .المناقب للخوارزمى : ص 129 ح 143 عن زيد بن علىّ عن أبيه عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام ، الصراط المستقيم : ج 1 ص 200 وفيه إلى «خليفتى» .
8- .المعجم الصغير : ج 2 ص 89 ، ذخائر العقبى : ص 163 كلاهما عن أبى سعيد ، الصواعق المحرقه : ص 174 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در خصوص علی، پنج چیز به من داده شده است که از دنیا و هر آنچه در آن است، برایم دوست داشتنی تر است ... وامّا سومی آن : او در پایان حوضِ من خواهد ایستاد و هر کس از امّت مرا که بشناسد، سیراب خواهد کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! از پروردگارم در خصوص تو پنج ویژگی خواستم که به من داد... و امّا چهارمین آن : از پروردگارم خواستم که تو امّتم را از حوضم سیراب کنی و خدا آن را اجابت کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو فردا جانشین من بر حوضی، و تو اوّلین کسی هستی که در حوض بر من وارد می شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو اوّلین کس هستی که بر حوض من وارد می شود . دوستدارانت را از آن سیراب می کنی و دشمنانت را از آن می رانی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو فردا جانشین من بر حوضی و منافقان را از آن می رانی، و تو اوّلین کسی هستی که در حوض بر من وارد می شود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : ای علی! در روز قیامت، همراه تو عصایی از عصاهای بهشت خواهد بود که با آن، منافقان را از حوض من دور می کنی.

.

عنه صلى الله عليه و آله :وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، إنَّکَ لَذَوّادٌ عَن حَوضى يَومَ القِيامَهِ ؛ تَذودُ کَما يُذادُ البَعيرُ الضّالُّ عَنِ الماءِ بِعَصاً مَعَکَ مِن عَوسَجٍ (1) ، کَأَنّى أنظُرُ إلى مُقامِکَ مِن حَوضى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ وشيعَتُکَ عَلَى الحَوضِ تَسقونَ مَن أحبَبتُم وتَمنَعونَ مَن کَرِهتُم . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا وارِدُکُم عَلَى الحَوضِ،وأنتَ يا عَلِىُّ السّاقى. (4)

الإمام الحسن عليه السلام لِمُعاوِيَهَ بنِ حُدَيجٍ : أنتَ السَّبّابُ عَلِيّا عِندَ ابنِ آکِلَهِ الأکبادِ ؟ ! أما لَئِن وَرَدتَ عَلَيهِ الحَوضَ وما أراکَ تَرِدُهُ لَتَجِدَنَّهُ مُشَمِّرا (5) حاسِرا ذِراعَيهِ ، يَذودُ الکُفّارَ وَالمُنافِقينَ عَن حَوضِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله کَما تُذادُ غَريبَهُ الإِبِلِ عَن صاحِبِها ، قَولُ الصّادِقِ المَصدوقِ أبِى القاسِمِ صلى الله عليه و آله . (6)

الإمام علىّ عليه السلام :لَأَذودَنَّ بِيَدَىَّ هاتَينِ القَصيرَتَينِ عَن حَوضِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله راياتِ الکُفّارِ وَالمُنافِقينَ کَما تُذادُ غَريبَهُ الإِبِلِ عَن حِياضِها . (7)

.

1- .العَوْسَج : شجر من شجر الشَّوک قال ابن سيده : العوسج المحض ، يقصُر انبوبه ، ويصغر ورقه ، ويصلب عوده (لسان العرب : ج 2 ص 324 «عسج») .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 140 ح 8525 و ص 139 ح 8524 ، المناقب للخوارزمى: ص109 ح116 کلّها عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى ، الفائق : ج 2 ص 270 ، النهايه فى غريب الحديث : ج 3 ص 65 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 162 وليس فى الثلاثه الأخيره ذيله، إعلام الورى : ج1 ص369عن جابر بن عبد اللّه وفي الأربعه الأخيره «الصاد» بدل «الضالّ» وهو داء يصيب الإبل فى رؤوسها (أنظر النهايه : ج 3 ص 65 «صيد») .
3- .الأمالى للصدوق : ص 657 ح 891 ، بشاره المصطفى : ص 181 کلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ،

فضائل الشيعه : ص 56 ح 17 عن أبى بصير عن الإمام الصادق عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
4- .مقتل الحسين للخوارزمى: ج1 ص94 عن الحارث وسعيد بن بشير ، فرائد السمطين : ج 2 ص 321 ح 572 عن سعيد بن بشر وكلاهما عن الإمام علىّ عليه السلام ؛ العدد القويّه : ص 88 ح 153 ، مائه منقبه : ص45 ح5 كلاهما عن الحارث وسعيد بن قيس والأخير عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 292 عن الحارث بن سعيد عن الإمام علىّ عليه السلام وعن جابر الأنصارى.
5- .شمّر ثوبه : رفَعَه (المصباح المنير : ص 322 «شمر») .
6- .المعجم الكبير : ج 3 ص 82 ح 2727 عن أبى كبير و ص 92 ح 2758 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 148 ح 4669 كلاهما عن علىّ بن أبى طلحه نحوه .
7- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 677 ح 1157 عن أبى حرب بن أبى الأسود الدؤلى ، المعجم الأوسط : ج 5 ص 225 ح 5153 عن عبد اللّه بن أجاره بن قيس نحوه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سوگند به آن که جانم به دست اوست، تو در روز قیامت، با عصایی از چوب خاربُن ، دور کننده [منافقان] از حوض منی و همان گونه که شتر گم شده را از آبْ دور می کنند، [آنان را] می رانی. گویی من اکنون جایگاه تو را در کنار حوضم می بینم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو و پیروانت بر حوض هستید. هر کس را که دوستش داشتید، سیراب می کنید، و هر کس را که دوستش نداشتید، منع می کنید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من در کنار حوض بر شما [امّتم]وارد می شوم و تو ای علی ساقی آنی.

امام حسن علیه السلام به معاویه بن حدیج : آیا تو دشنام دهنده به علی علیه السلام نزد فرزند جگرخواری؟ بدان که اگر در حوض به او وارد شوی که فکر نمی کنم وارد شوی ، او را دامن به کمر بسته و آستینْ بالا زده خواهی یافت که کافران و منافقان را از حوض پیامبر خدا می رانَد، همان گونه که شتر غریبه را از شتران خود می رانند. این، سخن ابو القاسم ، راستگوی تصدیق شده است.

امام علی علیه السلام :با این دو دست کوتاهم درفش های کافران و منافقان را از حوض پیامبرخدا دور خواهم کرد، چنان که شترغریبه را از آبشخور، دور می سازند.

.

2 / 6 4مَعَهُ جَوازُ الصِّراطِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :لا يَجوزُ أحَدٌ الصِّراطَ إلّا مَن كَتَبَ لَهُ عَلِيٌّ الجَوازَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلَى الصِّراطِ لَعَقَبَةً لا يَجوزُها أحَدٌ إلّا بِجَوازٍ مِن عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ ونُصِبَ الصِّراطُ عَلى ظَهرانَى (3) جَهَنَّمَ ، لا يَجوزُها ولا يَقطَعُها إلّا مَن كانَ مَعَهُ جَوازٌ بِوِلايَهِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ ، أقامَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ جِبرَئيلَ ومُحَمَّدا عَلَى الصِّراطِ ، فَلا يَجوزُهُ أحَدٌ إلّا مَن كانَ مَعَهُ بَراءَهٌ مِن عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِيٌّ يَومَ القِيامَهِ عَلَى الحَوضِ ، لا يَدخُلُ الجَنَّهَ إلّا مَن جاءَ بِجَوازٍ مِن عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . (6)

المناقب لابن شهر آشوب :سَأَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله جَبرَئيلَ : كَيفَ تَجوزُ اُمَّتِيَ الصِّراطَ ؟ فَمَضى ودَعا وقالَ : إنَّ اللّهَ تَعالى يُقرِئُکَ السَّلامَ ويَقولُ : إنَّکَ تَجوزُ الصِّراطَ بِنورى ، وعَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ يَجوزُ الصِّراطَ بِنورِکَ ، واُمَّتُکَ تَجوزُ الصِّراطَ بِنورِ عَلِيٍّ ؛ فَنورُ اُمَّتِکَ مِن نورِ عَلِيٍّ ، ونورُ عَلِيٍّ مِن نورِکَ ، ونورُکَ مِن نورِ اللّهِ . (7)

.

1- .الصواعق المحرقه : ص 126 ، ذخائر العقبى : ص 131 كلاهما عن أبى بكر .
2- .تاريخ بغداد : ج 10 ص 357 الرقم 5511 عن أبى بكر .
3- .يقال للشىء إذا كان فى وسط شىء : هو بين ظَهرَيه وظَهرانَيْه (لسان العرب : ج 4 ص 524 «ظهر») .
4- .تاريخ أصبهان: ج 1 ص 400 ح 755 ؛ بشاره المصطفى : ص 200 كلاهما عن مالک بن أنس عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .

5- .المناقب للخوارزمی : ص 320 ح 324 عن ابن عبّاس .
6- .المناقب لابن المغازلی : ص 119 ح 156 عن ابن عبّاس ؛ العمده : ص 285 ح 35 .
7- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 156 ، تفسیر فرات : ص 287 ح 387 عن أبی هریره نحوه .

2 / 6 4 اجازه عبور از صراط ، با اوست

2 / 6 4اجازه عبور از صراط ، با اوستپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هیچ کس، جز آن که علی برای او جواز عبور نویسد، از صراط نخواهد گذشت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بر صراط، گردنه ای است که هیچ کس از آن نمی گذرد، مگر با اجازه علی بن ابی طالب .

پیامبر خدا علیه السلام :روز قیامت که شد، بر روی جهنّم، [پل] «صراط» نصب می شود که کسی از آن نمی گذرد، مگر آن که با او گواهی به ولایت علی بن ابی طالب باشد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :روز قیامت که شد، خداوند عز و جل جبرئیل و محمّد را بر صراط خواهد گمارد و هیچ کس از آن نخواهد گذشت، مگر آن که با او امانی از علی بن ابی طالب باشد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :روز قیامت، علی بر حوض است. هیچ کس وارد بهشت نمی شود، مگر با گواهی ای از علی بن ابی طالب.

المناقب ، ابن شهرآشوب :پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید : امّت من چگونه بر صراط، گذر خواهند کرد؟ جبرئیل گذشت و [سپس] صدا زد و گفت : خداوند متعال، تو را سلام می رساند و می گوید : «تو با نور من ، از صراط خواهی گذشت. علی بن ابی طالب با نور تو از صراط خواهد گذشت، و امّت تو با نور علی از صراط خواهند گذشت. پس نور امّت تو از نور علی و نور علی از نور تو و نور تو از نور خداست».

.

راجع : ج 12 ص 218 (جواز الصراط) و ص 220 (الثبات على الصراط) . ج 2 ص 176 (مضارّ مخالفته وموافقته) .

2 / 6 5هُوَ فِی الجَنَّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ فِی الجَنَّهِ . (1)

الإمام علیّ عليه السلام :كُنتُ أمشی مَعَ النَّبِیِّ صلى الله عليه و آله فی بَعضِ طُرُقِ المَدینَهِ فَأَتَینا عَلی حَدیقَهٍ ، فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما أحسَنَ هذِهِ الحَدیقَهَ ! فَقالَ : ما أحسَنَها ، ولَکَ فِی الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . ثُمَّ أتَینا عَلی حَدیقَهٍ اُخری ، فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما أحسَنَها مِن حَدیقَهٍ ! فَقالَ : لَکَ فِی الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . حَتّی أتَینا عَلی سَبعِ حَدائِقَ أَقولُ : یا رَسولَ اللّهِ ما أحسَنَها ، ویَقولُ : لَکَ فِی الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . (2)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری :كُنّا مَعَ النَّبِیِّ صلى الله عليه و آله عِندَ امرَأهٍ مِنَ الأنصارِ صَنَعَت لَهُ طَعاما ، فَقالَ النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله وذَكَرَ الحَدیثَ وقالَ فی آخِرِهِ : یَدخُلُ عَلَیكُم رَجُلٌ مِن أهلِ الجَنَّهِ . فَرَأَیتُ النَّبِیَّ صلى الله عليه و آله یُدخِلُ رَأسَهُ تَحتَ الوَدِیِّ (3) ویَقولُ : اللّهُمَّ إن شِئتَ جَعَلتَهُ عَلِیّا . فَدَخَلَ عَلِیٌّ عليه السلام فَهَنَّیناهُ . (4)

.

1- .سنن أبی داوود : ج4 ص212 ح4649 ، مسند ابن حنبل : ج1 ص 397 ح 1629 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 505 ح 67 كلّها عن سعید بن زید ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 466 ح 818 عن سعد بن زید وراجع بشاره المصطفی : ص 153 .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 652 ح 1109 ، مسند أبی یعلی: ج1ص285 ح561، مسند البزّار: ج2ص293 ح716، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 150 ح 4672 وفیه صدره ، تاریخ بغداد: ج12 ص398 الرقم 6859 كلاهما نحوه،تاریخ دمشق: ج42 ص322 ح8879 و ص323 ح8881 كلّها عن أبی عثمان النهدی و ح 8882 عن أنس نحوه . راجع : القسم العاشر / الخصائص السیاسیّه والاجتماعیّه / المظلومیّه بعد النبیّ .
3- .الوَدِیّ : صغار النخل ، الواحده : وَدِیّه (النهایه : ج 5 ص 170 «ودی») .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 608 ح 1038 وج 1 ص 209 ح 233 ، مسند ابن حنبل : ج 5 ص 85 ح 14556 و ص 196 ح 15164 .

2 / 6 5 او بهشتی است

ر . ک : ج 12 ص 219 (جواز عبور از صراط) و ص 221 (پایداری بر صراط) . ج 2 ص 177 (زیان های مخالفت با او و جدایی از او) .

2 / 6 5او بهشتی استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، بهشتی است.

امام علی علیه السلام :همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در کوچه های مدینه راه می رفتم. به باغی رسیدیم. گفتم : ای پیامبر خدا، چه قدر این باغ زیباست! فرمود : «چه قدر زیباست! و تو در بهشت، زیباتر از آن را داری». آن گاه به باغ دیگری رسیدیم. گفتم : ای پیامبر خدا، این باغ، چه قدر زیباست! فرمود : «تو در بهشت، زیباتر از آن را داری». تا آن که از هفت باغ گذر کردیم و من همچنان می گفتم : ای پیامبر خدا، چه قدر زیباست! و او می گفت : «تو در بهشت، زیباتر از آن را داری».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : با پیامبر صلی الله علیه و آله نزد زنی از انصار بودیم که برای پیامبر خدا غذایی درست کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «... مردی... از مردان بهشتی بر شما وارد می شود». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که سرش را زیر درختچه های نخل کرده و می گوید : «پروردگارا ! اگر بخواهی، این فرد را علی قرار می دهی». علی علیه السلام وارد شد و ما به او تبریک گفتیم.

.

2 / 6 6رَفيقى فِى الجَنَّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ رَفيقى فِى الجَنَّهِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ أخى وصاحِبى ورَفيقى فِى الجَنَّهِ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :قالَ أخى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، أنتَ صاحِبى ورَفيقى فِى الجَنَّهِ . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ مَعى فِى الجَنَّهِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، إنّى سَأَلتُ اللّهَ أن يَجعَلَکَ مَعى فِى الجَنَّهِ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ أقرَبُ النّاسِ مِنّى مَوقِفا يَومَ القِيامَهِ ، ومَنزِلى ومَنزِلُکَ فِى الجَنَّهِ مُتَواجِهانِ كَمَنزِلِ الأَخَوَينِ. (6)

.

1- .صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص 275 ح 14 عن أحمد بن عامر الطائى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 338 ح 264 و ص 369 ح 293 كلاهما عن ابن عبّاس وفيهما «إنّه أخى فى الدنيا ورفيقى فيالجنّه» .
2- .تاريخ بغداد : ج 12 ص 268 الرقم 6712 عن عثمان بن عبد الرحمن عن الإمام الباقر عن أبيه عن الإمام علىّ عليهم السلام .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 61 ح 8401 عن عثمان بن عبد الرحمن عن الإمام الباقر عن أبيه عليهماالسلام .
4- .شرح الأخبار : ج 2 ص 477 ح 838 عن أنس بن مالک ؛ ذخائر العقبى : ص 162 عن عبد اللّه وفيه «أما ترضى أنّک معى فى الجنّه» .
5- .تفسير فرات : ص 411 ح 551 عن سليمان الديلمى عن الإمام الصادق عليه السلام .
6- .الأمالى للصدوق : ص 136 ح 135 عن زيد بن علىّ عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام .

2 / 6 6 رفیق من در بهشت

2 / 6 6رفیق من در بهشتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو رفیق من در بهشتی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو برادر من، همدم من و رفیق من در بهشتی.

امام علی علیه السلام :برادرم پیامبر خدا فرمود : «ای علی! تو همدم من و رفیق من در بهشتی».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو در بهشت با منی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! من از خدا خواستم که تو را در بهشت با من قرار دهد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : در روز قیامت، تو نزدیک تر از همه به من قرار داری. خانه من و خانه تو در بهشت، مثل خانه دو برادر، روبه روی هم است.

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، يَدُکَ فى يَدى يَومَ القِيامَهِ ، تَدخُلُ مَعى حَيثُ أدخُلُ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : تُؤتى يَومَ القِيامَهِ بِناقَهٍ مِن نوقِ الجَنَّهِ فَتَرکَبُها ، ورُکبَتُکَ مَعَ رُکبَتى ، وفَخِذُکَ مَعَ فَخِذى ؛ حَتّى تَدخُلَ الجَنَّهَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : يا اُمَّ سَلَمَهَ ، إنَّهُ يُبعَثُ يَومَ القِيامَهِ عَلى ناقَهٍ مِن نوقِ الجَنَّهِ يُقالُ لَها : «مَحبوبَهٌ» ، تَصُکُّ رُکبَتُهُ مَعَ رُکبَتى وفَخِذُهُ مَعَ فَخِذى . (3)

تاريخ دمشق عن جابر :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أنَا وهذا يَعنى عَلِيّا نَجىءُ يَومَ القِيامَهِ کَهاتَينِ وجَمَعَ بَينَ إصبَعَيهِ السَّبّابَتَينِ . (4)

الإمام علىّ عليه السلام :دَخَلَ عَلَىَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأنَا نائِمٌ عَلَى المَنامَهِ (5) ، فَاستَسقَى الحَسَنُ أوِ الحُسَينُ ، قالَ : فَقامَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلى شاهٍ لَنا بَکىءٍ (6) فَحَلَبَها فَدَرَّت ، فَجاءَهُ الحَسَنُ فَنَحّاهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَت فاطِمَهُ عليهاالسلام : يا رَسولَ اللّهِ ، کَأنَّهُ أحَبُّهُما إلَيکَ ؟ قالَ : لا ، ولکِنَّهُ استَسقى قَبلَهُ . ثُمَّ قالَ : إنّى وإيّاکِ وهذَينِ وهذَا الرّاقِدَ فى مَکانٍ واحِدٍ يَومَ القِيامَهِ . (7)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 328 ح 8889 ، کفايه الطالب : ص 182 کلاهما عن ابن عمر ، الرياض النضره : ج 3 ص 182 عن عمر ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 477 ح 838 عن أنس نحوه .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 612 ح 1047 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 328 ح 8890 ، کفايه الطالب : ص 181 کلّها عن أنس ، کنز العمّال : ج 13 ص 131 ح 36416 عن الحسن بن بدر عن الإمام علىّ عليه السلام .
3- .المناقب للکوفى : ج 1 ص 369 ح 293 عن ابن عبّاس .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 367 ح 8960 ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 58 ح 215 عن الحسن بن عبد اللّه التميمى عن الإمام

الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه .
5- .المَنامَه : موضع النوم (لسان العرب : ج 12 ص 596 «نوم») .
6- .بكأت الناقه والشاه : إذا قلّ لبَنُها فهى بكىءٌ (النهايه : ج 1 ص 148 «بكأ») .
7- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 217 ح 792 ، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج2 ص692 ح1183 وليس فيه«وهذين» وكلاهما عن عبد الرحمن الأزرق ، المعجم الكبير : ج3 ص41 ح2622 ، مسند البزّار : ج 3 ص 29 ح 779 كلاهما عن أبى فاخته نحوه وراجع المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 147 ح 4664 ومسند أبى يعلى : ج 1 ص 266 ح 506 ومسند الطيالسى : ص 26 ح 190 والأمالى للطوسى : ص 593 ح 1228 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! روز قیامت، دست تو در دست من است. هر جا که وارد شوم، با من وارد خواهی شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : روز قیامت، شتری از شترهای بهشتی به تو داده خواهد شد و بر آن سوار می شوی. زانوی تو چسبیده به زانوی من و ران پای تو چسبیده به ران پای من خواهد بود تا به بهشت، داخل شوی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف علی علیه السلام : ای اُمّ سلمه! او در روز قیامت، بر شتری از شتران بهشتی به نام «محبوبه» برانگیخته می شود. زانوی او چسبیده به زانوی من و ران پای او چسبیده به ران پای من خواهد بود.

تاریخ دمشق به نقل از جابر : پیامبر خدا فرمود : «من و این (یعنی علی علیه السلام) در روز قیامت، این گونه (و دو انگشت سبّابه خود را کنار هم گذاشت)، خواهیم آمد» .

امام علی علیه السلام :من در رخت خوابْ خوابیده بودم که پیامبر خدا وارد شد. حسن یا حسین آب خواستند. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به طرف گوسفند کم شیری که داشتیم، رفت و آن را دوشید و پر شیر شد. حسن [برای نوشیدن] ، پیش آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بازداشت. فاطمه گفت : ای پیامبر خدا ! گویی دیگری [یعنی حسین] نزد تو محبوب تر است؟ فرمود : «نه؛ ولی او زودتر آب خواست» . آن گاه فرمود : «من و تو و این دو و این که خوابیده، در روز قیامت، در یک جا هستیم».

.

کشف الغمّه :قالَ عَلِیٌّ علیه السلام : یا رَسولَ اللّهِ ، هَل نَقدِرُ أن نَزورَکَ فِی الجَنَّهِ کُلَّما أرَدنا ؟ قالَ : یا عَلِیُّ ، إنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ رَفیقا أوَّلُ مَن أسلَمَ مِن اُمَّتِهِ.فَنَزَلَت هذِهِ الآیَهُ: «أُوْلَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصَّلِحِینَ وَحَسُنَ أُوْلَئِکَ رَفِیقًا» (1) ، فَدَعا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّا علیه السلام فَقالَ لَهُ : إنَّ اللّهَ قَد أنزَلَ بَیانَ ما سَأَلتَ فَجَعَلَکَ رَفیقی لِأَنَّکَ أوَّلُ مَن أسلَمَ ، وأنتَ الصِّدّیقُ الأکبَرُ. (2)

تاریخ دمشق عن زید بن أبی أوفی :دَخَلتُ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَسجِدَهُ فَقالَ : أینَ فُلانُ ابنُ فُلانٍ ؟ فَجَعَلَ یَنظُرُ فی وُجوهِ أصحابِهِ فَذَکَرَ الحَدیثَ فِی المُؤاخاهِ وفیهِ : فَقالَ عَلِیٌّ : لَقَد ذَهَبَ روحی وَانقَطَعَ ظَهری حینَ رَأَیتُکَ فَعَلتَ بِأصحابِکَ ما فَعَلتَ غَیری ، فَإن کانَ هذا مِن سَخَطٍ عَلَیَّ فَلَکَ العُتبی وَالکَرامَهُ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : وَالَّذی بَعَثَنی بِالحَقِّ ، ما أخَّرتُکَ إلّا لِنَفسی ، وأنتَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی غَیرَ أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی ، وأنتَ أخی ووارِثی . قالَ : وما أرِثُ مِنکَ یا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : ما وَرَّثَتِ الأنبِیاءُ مِن قَبلی . قال : وما وَرَّثَتِ الأنبِیاءُ مِن قَبلِکَ ؟ قالَ : کِتابَ رَبِّهِم وسُنَّهَ نَبِیِّهِم . وأنتَ مَعی فی قَصری فِی الجَنَّهِ مَعَ فاطِمَهَ ابنَتی ، وأنتَ أخی ورَفیقی . ثُمَّ تَلا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «إِخْوَنًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَبِلِینَ» (3) ؛ المُتَحابّینَ فِی اللّهِ یَنظُرُ بَعضُهُم إلی بَعضٍ . (4)

.

1- .النساء : 69 .
2- .کشف الغمّه : ج 1 ص 87 نقلاً عن تفسیر ابن الحجّام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 349 ح 700 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 231 وفیه إلی آخر الآیه وکلاهما عن عبد اللّه بن حکیم بن جبیر نحوه .
3- .الحِجر : 47 .
4- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 53 ح 8387 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 638 ح 1085 نحوه ، فرائد السمطین : ج 1 ص 115 ح 80 ؛ تفسیر فرات : ص 226 ح 304 عن عبد اللّه بن أبی أوفی نحوه .

کشف الغُمّه :علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! آیا در بهشت می توانیم هرگاه که خواستیم، تو را زیارت کنیم؟ فرمود : «ای علی! هر پیامبری رفیقی دارد ؛ اوّلین کس از امتش که به او ایمان آورده است». سپس هنگامی که این آیه نازل شد : «آنان با کسانی محشور خواهند بود که خداوند، ایشان را گرامی داشته است : پیامبران و راستان و شهیدان وشایستگان! و آنان چه نیکو همدم هایی هستند!» ، پیامبر خدا، علی علیه السلام را فراخوانْد و فرمود : «خداوند، پاسخ آنچه را که پرسیدی، فرو فرستاد و تو را رفیق من قرار داد؛ چون اوّلین کسی بودی که ایمان آوردی، و چون تو صدّیق اکبری».

تاریخ دمشق به نقل از زید بن ابی اوفی : در مسجد پیامبر خدا بر وی وارد شدم. فرمود : «فلانی پسر فلانی کجاست؟» و به چهره یارانش نگاه می کرد. [زید، آن گاه ، حدیث برادری اصحاب را یادآور شد که در آن است :]علی علیه السلام گفت : وقتی دیدم با یارانت بجز من، چنان رفتار کردی [و همه را با هم برادر ساختی]، روح [از تن] من رفت و پشتم شکست. اگر این کار به خاطر ناخشنودی از علی است، گذشت و بخشش از توست. پیامبر خدا فرمود : «سوگند به آن که مرا به حق بر انگیخت ، تو را جز برای خودم نگه نداشتم. تو نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست و تو برادر و وارث منی». گفت : چه چیز را از تو به ارث خواهم برد، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «آنچه را که پیامبران پیش از من ، به ارث گذاشتند». گفت: پیامبران پیش از تو چه چیز را به ارث گذاشتند؟ فرمود : «کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان را . و تو به همراه فاطمه، دخترم، در قصر من در بهشت هستی و تو برادر و رفیق منی». آن گاه پیامبر خدا این آیه را خوانْد : «برادرانه، بر تخت هایی رو به روی یکدیگر نشسته اند» ؛ یعنی دوستداران یکدیگر در راه خدایند که بعضی بر بعضی دیگر می نگرند.

.

راجع : ص 186 (صاحب لوائى) .

2 / 6 7ذو قَرنَيِ الجَنَّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، إنَّ لَکَ کَنزا فِى الجَنَّهِ ، وإنَّکَ ذو قَرنَيها (1) . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ، إنَّ لَکَ کَنزا فِى الجَنَّهِ، وأنتَ ذو قَرنَيها. (3)

.

1- .أى ذو طرفى الجنّه ، ومَلِکُها الأعظم ، أو ذو قرنى الاُمّه فاُضمرت وإن لم يتقدّم ذکرها ، أو ذو جَبَلَيْها للحسن والحسين عليهماالسلام ، أو ذو شجّتين فى قرنى رأسه : إحداهما من عمرو بن [عبد] ودّ يوم الخندق والثانيه من ابن ملجم لعنه اللّه (تاج العروس : ج18 ص447 «قرن» وراجع معانى الأخبار : ص206) .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 133 ح 4623 عن أبى الطفيل عن الإمام علىّ عليه السلام ، مسند ابن حنبل : ج1 ص336 ح 1373 وفيه «من الجنّه» ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج2 ص601 ح1028 و ص648 ح1101 ، المصنّف لابن أبى شيبه: ج 7 ص 498 ح 20 ، المعجم الأوسط : ج 1 ص 209 ح 674 ، مسند البزّار : ج3 ص121 ح907 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص324 ح8884 و ص 325 ح 8885 ؛ المناقب للکوفى : ج 2 ص93 الرقم 579 کلّها عن سلمه بن أبى الطفيل عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
3- .معانى الأخبار : ص 205 ح 1 عن أبى الطفيل عن الإمام علىّ عليه السلام ، الأمالى للمفيد : ص 213 ح 4 عن سليمان بن خالد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، فضائل الشيعه : ص 56 ح 17 عن أبى بصير عن الإمام الصادق عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الأمالى للصدوق : ص 656 ح 891 ، بشاره المصطفى : ص 181 کلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، روضه الواعظين : ص 324 .

2 / 6 7 ذوالقرنینِ بهشت

ر . ک : ص 187 (پرچمدار من است) .

2 / 6 7ذوالقرنینِ بهشتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو را در بهشت، گنجی است ، و همانا تو ذوالقرنینِ (1) بهشتی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو را در بهشت، گنجی است و تو ذوالقرنینِ بهشتی.

.

1- .یعنی صاحب دو طرف بهشت و پادشاه بزرگ آن ، که چون ذوالقرنین که بر همه زمین، سیطره داشت ، تو هم بر همه بهشت ، سیطره داری، یا آن که ذوالقرنین امّتی، و یا دارای دو بزرگ بهشت (حسن و حسین علیهماالسلام) هستی، و یا دارای دو نشان ضربه بر سر (ضربه عمرو بن عبد ودّ در روز خندق و ضربه ابن ملجم ملعون) هستی (تاج العروس : ماده «قرن» ؛ معانی الأخبار : ص 206).

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : إنَّ لَکَ بَیتا فِی الجَنَّهِ ، وإنَّکَ ذو قَرنَیها . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :أنتَ یا عَلِیُّ فِی الجَنَّهِ ، وأنتَ ذو قَرنَیها . (2)

2 / 6 8یَزهَرُ فِی الجَنَّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ یَزهَرُ فِی الجَنَّهِ کَکَوکَبِ الصُّبحَهِ لِأَهلِ الدُّنیا . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ یُضیءُ لِأَهلِ الجَنَّهِ کَما یَزهَرُ کَوکَبُ الصُّبحِ لِأَهِلِ الدُّنیا. (4)

2 / 6 9قَسیمُ الجَنَّهِ وَالنّارِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِیّا قَسیمُ النّارِ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : إنَّکَ قَسیمُ النّارِ، وإنَّکَ تَقرَعُ بابَ الجَنَّهِ وتُدخِلُها بِغَیرِ حِسابٍ. (6)

.

1- .المناقب للخوارزمی : ص 355 ح 365 عن سلمه بن أبی الطفیل عن الإمام علیّ علیه السلام ، غریب الحدیث للهروی : ج3 ص78 ، الفائق : ج 3 ص 79 ، النهایه فی غریب الحدیث : ج4 ص 51 ، لسان العرب : ج 13 ص 332 .
2- .عیون أخبار الرضا : ج 2 ص 67 ح 309 عن الحسن بن عبد اللّه التمیمی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام .
3- .الفردوس : ج 3 ص 63 ح 4178 ، المناقب لابن المغازلی : ص 140 ح 184 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 295 ح 233 ، الصواعق المحرقه : ص 125 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 476 ح 835 کلّها عن أنس وفیها «الصبح» بدل «الصبحه» .
4- .المناقب لابن المغازلی : ص 140 ح 185 عن أنس ؛ بحار الأنوار : ج 39 ص 230 ح 6 نقلاً عن کتاب الفضائل عن أبی الحمراء نحوه .
5- .الأمالی للصدوق : ص 83 ح 49 ، روضه الواعظین : ص 114 کلاهما عن ابن عبّاس ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 158 عن حذیفه ،

تفسير فرات : ص 172 ح 219 عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «أما ترضين أن يكون بعلک قسيم النار» .
6- .المناقب لابن المغازلى : ص 67 ح 97 ، المناقب للخوارزمى : ص 294 ح 281 ؛ صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص 115 ح 75 كلّها عن أحمد بن عامر ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 27 ح 9 عن أحمد بن عامر وأحمد بن عبد اللّه وداوود بن سليمان وكلّها عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام وفيهما «الجنّه والنار» بدل «النار» .

2 / 6 8 در بهشت ، می درخشد

2 / 6 9 تقسیم کننده بهشت و دوزخ

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو را خانه ای در بهشت است، و همانا تو ذوالقرنینِ بهشتی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! تو در بهشتی و تو ذوالقرنینِ آنی.

2 / 6 8در بهشت ، می درخشدپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی در بهشت می درخشد، چونان [درخششِ] ستاره صبحگاهی بر اهل دنیا .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب برای بهشتیان، پرتو افکنی می کند، همان گونه که ستاره صبحگاهی بر زمینیان می درخشد.

2 / 6 9تقسیم کننده بهشت و دوزخپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، تقسیم کننده جهنّم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو تقسیم کننده جهنّمی و تو درِ بهشت را می زنی و [مردمان را] بدون شمارش، وارد آن می سازی.

.

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ قَسیمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : أنتَ قَسیمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ ، فَیَومَ القِیامَهِ تَقولُ النّارُ (2) : هذا لی وهذا لَکَ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :یُنادِی المُنادی [یَومَ القِیامَهِ] : یا عَلِیُّ ، أدخِل مَن أحَبَّکَ الجَنَّهَ ومَن عاداکَ النّارَ ، فَأنتَ قَسیمُ الجَنَّهِ وأنتَ قَسیمُ النّارِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :یا عَلِیُّ ، أنتَ قَسیمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ ، لا یَدخُلُ الجَنَّهَ إلّا مَن عَرَفَکَ وعَرَفتَهُ ، ولا یَدخُلُ النّارَ إلّا مَن أنکَرَکَ وأنکَرتَهُ . یا عَلِیُّ ، أنتَ وَالأَئِمَّهُ مِن وُلدِکَ عَلَی الأَعرافِ یَومَ القِیامَهِ ، تَعرِفُ المُجرِمینَ بِسیماهُم ، وَالمُؤمِنینَ بِعَلاماتِهِم . (5)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ عليه السلام : إذا کانَ یَومُ القِیامَهِ ... یُجمَعُ لَکَ الأَوَّلونَ وَالآخِرونَ فی صَعیدٍ واحِدٍ ، فَتَأمُرُ بِشیعَتِکَ إلَی الجَنَّهِ وبِأعدائِکَ إلَی النّارِ ، فَأنتَ قَسیمُ الجَنَّهِ وأنتَ قَسیمُ النّارِ ، ولَقَد فازَ مَن تَوَلّاکَ وخَسِرَ مَن عاداکَ ، فَأنتَ فی ذلِکَ الیَومِ أمینُ اللّهِ وحِجَّهُ اللّهِ الواضِحَهُ . (6)

.

1- .الخصال : ص 496 ح 5 عن جابر بن عبد اللّه ، بشاره المصطفی : ص 102 عن ابن عبّاس و ص 164 عن عبد اللّه بن مسعود ، روضه الواعظین : ص 115 وفیها «یا علیّ ، أنت قسیم الجنّه والنار» .
2- .کذا ، والظاهر أنّ الصحیح : «للنار» .
3- .الصواعق المحرقه : ص 126 عن عنتره عن الإمام الرضا علیه السلام ؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 86 ح 30 عن أبی الصلت الهروی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله وفیه «یا علیّ ، أنت قسیم الجنّه یوم القیامه ، تقول للنار . ..» ، تفسیر القمّی : ج 2 ص 389 عن عبّاد بن صهیب ، تفسیر فرات : ص 511 ح 667 کلاهما عن الإمام الصادق عن أبیه علیهماالسلامعنه صلی الله علیه و آله وفیهما «یا علیّ ، أنت قسیم النار ، تقول : هذا لی وهذا لک» .
4- .الأمالی للصدوق : ص 442 ح 590 ، بشاره المصطفی : ص 56 ، مائه منقبه : ص 54 ح 11 نحوه وکلّها عن عبد اللّه بن عمر ، کفایه الأثر : ص

151 عن أبى الطفيل عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه ، روضه الواعظين : ص 133 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 230 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 249 ح 1 عن ابن عمر و ص 253 ح 10 عن عامر بن واثله عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه .
5- .الأمالى للمفيد : ص 213 ح 4 عن سليمان بن خالد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
6- .الأمالى للصدوق : ص 768 ح 1040 عن أبى حمزه ، بشاره المصطفى : ص 210 كلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، تقسیم کننده بهشت و جهنّم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو تقسیم کننده بهشت و جهنّمی و در روز قیامت، جهنّم می گوید (1) : این، از آنِ من و این، از آنِ تو!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :منادی [در روز قیامت] آواز می دهد : ای علی! هرکس تو را دوست می داشت، به بهشت وارد کن و هرکس دشمن می داشت، به جهنّم بفرست. تو تقسیم کننده بهشت و تقسیم کننده جهنّمی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو تقسیم کننده بهشت و جهنّمی، جز کسی که تو را می شناسد و تو او را می شناسی، وارد بهشت نمی شود، و جز کسی که تو را نمی شناسد و تو او را نمی شناسی، وارد جهنّم نمی گردد. ای علی! تو و امامانِ از فرزندانت، در روز قیامت، بر «اعراف» (2) ایستاده اید و گنهکاران را به چهره شان می شناسید و مؤمنان را به نشانه هایشان.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : هنگامی که روز واپسین شود... پیشینیان و پسینیان، برای خاطر تو در یک جا جمع می شوند و به پیروانت فرمان ورود به بهشت، و به دشمنانت فرمان ورود به جهنّم می دهی. تو تقسیم کننده بهشت و تقسیم کننده جهنّمی . آن که تو را دوست بدارد، رستگار است و آن که تو را دشمن بدارد، زیان دیده است. تو در آن روز، امین خدا و حجّت آشکار اویی.

.

1- .ظاهرا «به جهنّم می گویی» ، صحیح است .
2- .اشاره به آیه 46 از سوره اعراف است که در آن جا خداوند از کسانی یاد می کند که در روز حشر ، به انتظار رحمت و گذشت الهی نشسته اند . این سوره به نام همین گروه نامیده شده و اینان ، حدّ میانه بین بهشتیان و دوزخیان اند. (م)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ نادي مُنادٍ مِن بُطنانِ العَرشِ : أينَ سَيِّدُ الأَنبِياءِ ؟ فَأَقومُ ، ثُمَّ يُنادى : أينَ سَيِّدُ الأَوصِياءِ ؟ فَتَقومُ ، ويَأتينى رِضوانُ بِمَفاتيحِ الجَنَّهِ ، ويَأتينى مالِكٌ بَمَقاليدِ النّارِ ، فَيَقولانِ : إنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ أمَرَنا أن نَدفَعَها إلَيکَ ونَأمُرَکَ أن تَدفَعَها إلَى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَتَکونُ يا عَلِيُّ قَسيمَ الجَنَّهِ وَالنّارِ . (1)

علل الشرائع عن المفضّل بن عمر :قُلتُ لِأَبى عَبدِ اللّهِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ عليه السلام : لِمَ صارَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ قَسيمَ الجَنَّهِ وَالنّارِ ؟ قالَ : لِأَنَّ حُبَّهُ إيمانٌ وبُغضَهُ کُفرٌ ، وإنَّما خُلِقَتِ الجَنَّهُ لِأَهلِ الإيمانِ ، وخُلِقَتِ النّارُ لِأَهلِ الکُفرِ ، فَهُوَ عليه السلام قَسيمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ ، لِهذِهِ العِلَّهِ فَالجَنَّهُ لا يَدخُلُها إلّا أهلُ مَحَبَّتِهِ ، وَالنّارُ لا يَدخُلُها إلّا أهلُ بُغضِهِ . (2)

معانى الأخبار عن الحسن بن علىّ بن فضّال :سَأَلتُ الرِّضا أبَا الحَسَنِ عليه السلام فَقُلتُ لَهُ : لِمَ کُنِّيَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله بِأَبِى القاسِمِ ؟ فَقالَ : لِأَنَّهُ کانَ لَهُ ابنٌ يُقالُ لَهُ : قاسِمٌ ، فَکُنِّيَ بِهِ . فَقُلتُ لَهُ : يَابنَ رَسولِ اللّهِ ، فَهَل تَرانى أهلاً لِلزِّيادَهِ ؟ فَقالَ : نَعَم ، أما عَلِمتَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : أنَا وعَلِيٌّ أبَوا هذِهِ الاُمَّهِ ؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : أما عَلِمتَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أبٌ لِجَميعِ اُمَّتِهِ ، وعَلِيٌّ عليه السلام فيهِم بِمَنزِلَتِهِ ؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : أما عَلِمتَ أنَّ عَلِيّا قاسِمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ ؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : فَقيلَ لَهُ : أبُو القاسِمِ ؛ لِأَنَّهُ أبو قاسِمِ الجَنَّهِ وَالنّارِ . (3)

.

1- .الخصال : ص 580 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام وراجع تفسير القمّى : ج 2 ص 325 و 326 .
2- .علل الشرائع : ص162 ح1، مختصر بصائر الدرجات : ص216.
3- .معانى الأخبار : ص 52 ح 3 ، علل الشرائع : ص 127 ح 2 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 85 ح 29 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! هنگامی که روز رستاخیز شود، آواز دهنده ای از دل عرش، آواز خواهد داد : سرورِ پیامبران کجاست؟ و من به پا خواهم ایستاد. آن گاه آواز خواهد داد : سرور اوصیا کجاست؟ و تو به پا خواهی ایستاد. رضوان [، فرشته نگهبان بهشت]، کلیدهای بهشت را برایم خواهد آورد و فرشته مالک [، فرشته نگهبان دوزخ]، قفل های جهنّم را، و خواهند گفت : خداوند جل جلاله به ما فرمان داده که آنها را به تو بدهیم و به تو دستور دهیم آنها را به علی بن ابی طالب بدهی. بنابراین، ای علی! تو تقسیم کننده بهشت و جهنّم خواهی بود.

علل الشرائع به نقل از مفضّل بن عمر : به ابو عبد اللّه جعفر بن محمّد صادق علیهماالسلامگفتم : چرا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، تقسیم کننده بهشت و جهنّم شده است؟ فرمود : «چون دوست داشتن او ایمان، و دشمن داشتن او کفر است و بهشت، برای اهل ایمانْ آفریده شده و جهنّم، برای کافران آفریده شده است. پس او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است و به همین خاطر به بهشت، جز دوستداران او وارد نمی شود و به دوزخ، جز کینه ورزان به او درنمی آیند».

معانی الأخبار از حسن بن علی بن فضّال : از امام رضا علیه السلام پرسیدم : چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به «ابو القاسم» کُنیه یافته است؟ فرمود : «چون او پسری به نام قاسم داشت و به این خاطر به ابوالقاسم، کنیه یافته است». به وی گفتم : ای فرزند پیامبر خدا! آیا مرا شایسته آن می دانی که بیشتر برایم بگویی؟ فرمود : «آری. آیا نمی دانی که پیامبر خدا فرموده است : من و علی، پدران این امّتیم ؟». گفتم : چرا. فرمود : «آیا نمی دانی که پیامبر خدا، پدر همه امّت است و علی علیه السلام ، در بین امّت به منزله پیامبر است؟». گفتم : چرا. فرمود : «آیا نمی دانی که علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟». گفتم : چرا. فرمود : «به پیامبر از آن روی ابو القاسم گفتند که او پدر تقسیم کننده (قاسمِ) بهشت و دوزخ است».

.

عیون أخبار الرضا عن أبی الصلت الهروی :قالَ المَأمونُ یَوما لِلرِّضا علیه السلام : یا أبَا الحَسَنِ ، أخبِرنی عَن جَدِّکَ أمیرِ المُؤمِنینَ بِأیِّ وَجهٍ هُوَ قَسیمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ وبِأیِّ مَعنیً ، فَقَد کَثُرَ فِکری فی ذلِکَ ؟ فَقالَ لَهُ الرِّضا علیه السلام : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، أ لَم تُرَوَّ عَن أبیکَ عَن آبائِهِ عَن عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ أنَّهُ قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : حُبُّ عَلِیٍّ إیمانٌ وبُغضُهُ کُفرٌ ؟ فَقالَ : بَلی . قالَ الرِّضا علیه السلام : فَقِسمَهُ الجَنَّهِ وَالنّارِ إذا کانَت عَلی حُبِّهِ وبُغضِهِ فَهُوَ قَسیمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ . فَقالَ المَأمونُ : لا أبقانِیَ اللّهُ بَعدَکَ یا أبَا الحَسَنِ ، أشهَدُ أنَّکَ وارِثُ عِلمِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . قالَ أبُو الصَّلتِ الهَرَوِیُّ : فَلَمَّا انصَرَفَ الرِّضا علیه السلام إلی مَنزِلِهِ أتَیتُهُ فَقُلتُ لَهُ : یَابنَ رَسولِ اللّهِ ، ما أحسَنَ ما أجَبتَ بِهِ أمیرَ المُؤمِنینَ ! فَقالَ الرِّضا علیه السلام : یا أبَا الصَّلتِ ، إنَّما کَلَّمتُهُ مِن حَیثُ هُوَ ، ولَقَد سَمِعتُ أبی یُحَدِّثُ عَن آبائِهِ عَن عَلِیٍّ علیه السلام أنَّهُ قالَ : قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یا عَلِیُّ ، أنتَ قَسیمُ الجَنَّهِ یَومَ القِیامَهِ ، تَقولُ لِلنّارِ : هذا لی وهذا لَکِ . (1)

بشاره المصطفی عن عیسی بن فاشی :قَدِمتُ مِنَ المَدائِنِ فی بَعضِ الأوقاتِ إلی بَغدادَ ، فَدَخَلتُ سِکَّهً مِنَ السِّکَکِ الَّتی لَم یَکن لی عَهدٌ بِسُلوکِها ، فَوَجَدتُ جَمعا کَثیرا مِن أصحابِ الحَدیثِ مَعَ المُحَدِّثِ ، فَنَزَلتُ عَن دابَّتی وقَعَدتُ فی آخِرِ النّاسِ ، فَلَمّا تَمَّ المَجلِسُ وتَفَرَّقوا تَقَدَّمتُ إلَی المُحَدِّثِ لِأسأَلَهُ عَن أشیاءَ ، وکانَ أحمَدَ بنَ حَنبَلٍ ، فَقُلتُ : أنَا أعَزَّکَ اللّهُ رَجُلٌ مِنَ السَّوادِ ، ومَذهَبُنا مُوالاهُ أهلِ البَیتِ علیهم السلام وتَرِدُ عَلَینا أحادیثُ یَجِبُ أن نَعرِفَ صِحَّتَها ، فَأسأَلُکَ عَن بَعضِها ؟ فَقالَ : سَل . فَقُلتُ : الحَدیثُ یُروی فی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام : «أنتَ قَسیمُ النّارِ»؟ قالَ : وکانَ عَلی یَمینِهِ أحمَدُ بنُ نَصرِ بنِ مالِکٍ ، فَذَهَبَ أحمَدُ بنُ نَصرٍ یُنکِرُ الحَدیثَ ، فَسَکَّتَهُ أحمَدُ وقالَ : إنَّهُ یَسأَلُ ! ثُمَّ قالَ : هذا حَدیثٌ فی إسنادِهِ (2) ، ولکِن فِی الحَدیثِ الآخَرِ : «اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ» ما یُغنی عَنهُ ، وهُوَ حَدیثٌ صَحیحٌ ، ویَجوزُ أن یَکونَ مَن والاهُ فِی الجَنَّهِ ومَن عاداهُ فِی النّارِ ، فَمَعنی هذَا الحَدیثِ فی هذَا الحَدیثِ . (3)

.

1- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 86 ح 30 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 364 نحوه . راجع : ج 12 ص 352 (نار جهنّم) .

2- .أى : ضعف .
3- .بشاره المصطفى : ص 264 .

عیون أخبار الرضا به نقل از ابو صَلت هِروی : روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت : ای ابوالحسن! از جدّت امیر مؤمنان به من خبر بده که به چه جهت و به چه مفهوم، وی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟ در این خصوص، ذهنم بسیار مشغول است؟ امام رضا علیه السلام فرمود : «ای امیر مؤمنان! آیا از پدرت، از طریق پدرانش از عبد اللّه بن عبّاس روایت نکرده ای که او گفت : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : دوستی با علی ایمان ، و دشمنی با او کفر است ؟ ». گفت : چرا. امام رضا علیه السلام فرمود : «اگر تقسیم بهشت و دوزخ بر پایه دوستی و دشمنیِ او باشد، او تقسیم کننده بهشت و دوزخ خواهد بود». مأمون گفت : ای ابو الحسن! خداوند، مرا بدون تو زنده نگه ندارد! گواهی می دهم که تو وارث دانش پیامبر خدایی. [ابو صَلْت هِرَوی می گوید :] هنگامی که امام رضا علیه السلام به منزلش برگشت، نزدش رفتم و گفتم : ای فرزند پیامبر خدا، چه قدر زیبا به امیر مؤمنان پاسخ گفتی! امام رضا علیه السلام فرمود : «ای ابو صلت! با وی متناسب با فهم او سخن گفتم. از پدرم شنیدم که از پدرانش از علی علیه السلام روایت می کرد که او گفت : پیامبر خدا فرمود : ای علی! تو در روز قیامت، تقسیم کننده بهشتی. به دوزخ می گویی : این، مال من و این، مال تو!». (1)

بشاره المصطفی به نقل از عیسی بن فاشی : زمانی از مدائن به بغداد آمدم. وارد خیابانی شدم که تاکنون از آن نگذشته بودم و در آن جا گروه زیادی از محدّثان را در کنار محدّثی دیدم. از مَرکبم پایین آمدم و در انتهای جمعیت نشستم. هنگامی که مجلسْ تمام شد و مردم پراکنده شدند، نزد محدّث رفتم تا چند چیز از وی بپرسم. محدّث، احمد بن حنبل بود. گفتم : خدا عزّتت دهد! من از مردم عراقم و مذهب ما دوستی اهل بیت علیهم السلام است. روایاتی به دست ما می رسد که لازم است درستی آنها را بدانیم . آیا از تو درباره پاره ای از این روایات بپرسم؟ گفت : بپرس. گفتم : آیا حدیثی درباره علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که «تو تقسیم کننده جهنّمی»؟ در کنار احمد بن حنبل ، احمد بن نصر بن مالک بود. احمد بن نصر بن مالک، منکر چنین نقلی شد؛ ولی احمد [بن حنبل] ، او را ساکت کرد و گفت : او می پرسد. آن گاه گفت : سند این حدیث، [در نزد من] دارای ایراد است؛ امّا در حدیث دیگری هست که : «پروردگارا! دوستِ او را دوست ، و دشمن او را دشمن بدار» و این حدیث، صحیح است و بی نیاز کننده از آن حدیث است؛ و رواست که دوستدار او ، در

بهشت و دشمن او ، در دوزخ باشد. بنا بر این، معنای آن حدیث در این حدیث هست.

.

1- .ر . ک : ج 12 ص 353 (آتش جهنّم) .

2 / 7المَناقِبُ المَعدودَةُ2 / 7 1اُعطيتَ ثَلاثاالإمام علىّ عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، إنَّکَ اُعطيتَ ثَلاثا . قُلتُ : فِداکَ أبى واُمّى ، وما اُعطيتُ ؟ قالَ : اُعطيتَ صِهرا مِثلى ، واُعطيتَ مِثلَ زَوجَتِکَ فاطِمَةَ ، واُعطيتَ مِثلَ وَلَدَيکَ الحَسَنِ وَالحُسَينِ . (1)

عنه عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، إنَّکَ اُعطيتَ ثَلاثا لَم يُعطَها أحَدٌ مِن قَبلِکَ . قُلتُ : فِداکَ أبى واُمّى ، وما اُعطيتُ ؟ قالَ : اُعطيتَ صِهرا مِثلى ، واُعطيتَ مِثلَ زَوجَتِکَ ، واُعطيتَ مِثلَ وَلَدَيکَ الحَسَنِ وَالحُسَينِ . (2)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 294 ح 285 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 109 ؛ صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص 247 ح 158 كلّها عن أحمد بن عامر الطائى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 143 .
2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 48 ح 188 عن داوود بن سليمان الفرّاء وأحمد بن عامر الطائى وأحمد بن عبد اللّه الهروى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 262 عن الإمام الرضا عليه السلام ؛ فرائد السمطين : ج 1 ص 142 ح 106 عن داوود بن سليمان عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام وكلاهما نحوه .

2 / 7 فضایل عددی

اشاره

2 / 7 1 سه چیز به تو داده شده

2 / 7فضایل عددی2 / 7 1سه چیز به تو داده شدهامام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «ای علی! سه چیز به تو داده شده است». گفتم : پدر و مادرم فدایت! کدام چیز به من داده شده؟ فرمود : «پدرْ زنی چون من به تو داده شده؛ و زنی چون فاطمه به تو داده شده؛ و فرزندانی چون حسن و حسین به تو داده شده است».

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «ای علی! سه چیز به تو داده شده که پیش از تو ، به هیچ کس داده نشده است». گفتم : پدر و مادرم فدایت! چه چیز به من داده شده است؟ فرمود : «پدرْ زنی چون من به تو داده شده؛ و زنی چون همسرت؛ و فرزندانی چون حسن و حسین به تو داده شده است».

.

عنه علیه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یا عَلِیُّ ، إنَّکَ اُعطیتَ ثَلاثَهَ ما لَم اُعطَ أنَا . قُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما اُعطیتُ ؟ فَقالَ : اُعطیتَ صِهرا مِثلی ولَم اُعطَ ، واُعطیتَ زَوجَتَکَ فاطِمَهَ ولَم اُعطَ ، واُعطیتَ مِثلَ الحَسَنِ وَالحُسَینِ ولَم اُعطَ . (1)

الفضائل لابن شاذان عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله :اُعطیتُ ثَلاثا وعَلِیٌّ مُشارِکی فیها ، واُعطِیَ عَلِیٌّ ثَلاثَهً ولَم اُشارِکهُ فیها ، فَقیلَ : یا رَسولَ اللّهِ ، ومَا الثَّلاثُ الَّتی شارَکَکَ فیها عَلِیٌّ ؟ فَقالَ : لِواءُ الحَمدِ لی وعَلِیٌّ حامِلُهُ ، وَالکَوثَرُ لی وعَلِیٌّ ساقیهِ ، وَالجَنَّهُ لی وعَلِیٌّ قاسِمُها . وأمَّا الثَّلاثُ الَّتی اُعطِیَت عَلِیّا ولَم اُشارِکهُ فیها : فَإنَّهُ اُعطِیَ رَسولَ اللّهِ صِهرا ولَم اُعطَ مِثلَهُ ، واُعطِیَ زَوجَتَهُ فاطِمَهَ الزَّهراءَ ولَم اُعطَ مِثلَها ، واُعطِیَ وَلَدَیهِ الحَسَنَ وَالحُسَینَ ولَم اُعطَ مِثلَهُما . (2)

2 / 7 2سَأَلتُ رَبّی فیکَ خَمسَ خِصالٍرسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، سَأَلتُ رَبّی فیکَ خَمسَ خِصالٍ فَأعطانی ؛ أمّا أوَّلُها : فَسَأَلتُ رَبّی أن أکونَ أوَّلَ مَن تَنشَقُّ عَنهُ الأرضُ وأنفُضَ التُّرابَ عَن رَأسی وأنتَ مَعی ، فَأعطانی . وأمَّا الثّانِیَهُ : فَسَأَلتُ رَبّی أن یَقِفَنی عِندَ کِفَّهِ المیزانِ وأنتَ مَعی ، فَأعطانی . وأمَّا الثّالِثَهُ : فَسَأَلتُ رَبّی أن یَجعَلَکَ فِی القِیامَهِ صاحِبَ لِوائی ، فَأعطانی . وأمَّا الرّابِعَهُ : فَسَأَلتُ رَبّی أن یَسقِیَ اُمَّتی مِن حَوضی بِیَدِکَ ، فَأعطانی . وأمَّا الخامِسَهُ : فَسَأَلتُ رَبّی أن یَجعَلَکَ قائِدَ اُمَّتی إلَی الجَنَّهِ ، فَأعطانی . فَالحَمدُ للّهِ الَّذی مَنَّ عَلَیَّ بِذلِکَ . (3)

.

1- .الأمالی للطوسی : ص 344 ح 708 عن داوود بن سلیمان عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام .
2- .الفضائل لابن شاذان : ص 95 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 90 ح 3 .
3- .الخصال : ص 314 ح 93 عن أحمد الطائی و ح 94 ، عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 1 ص 278 ح 16 کلاهما عن یاسر الخادم ، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام : ص 98 ح 34 ؛ المناقب للخوارزمی : ص 293 ح 280 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 106 ح 75 ، کنز العمّال : ج 13 ص 152 ح 36476 نقلاً عن شاذان فی کتاب «ردّ الشمس» والأربعه الأخیره عن أحمد بن عامر الطائی وکلّها عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام نحوه .

2 / 7 2 از پروردگارم پنج ویژگی برای تو درخواست کردم

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «ای علی! سه چیز به تو داده شده که به من داده نشده است» . گفتم : ای پیامبر خدا! چه چیز به من داده شده است. فرمود : «پدرْ زنی مثل من به تو داده شده و به من داده نشده است؛ و زنی چون فاطمه به تو داده شده که به من داده نشده است؛ و چون حسن و حسین به تو داده شده که به من داده نشده است».

الفضائل ، ابن شاذان به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «به من سه چیز داده شده که علی هم در آنها شریک است، و به علی سه چیز داده شده که من در آنها شریک نیستم». پرسیده شد : ای پیامبر خدا! آن سه چیز که علی علیه السلام در آن با تو شریک است، چیست؟ فرمود : «بیرق حمد (ستایش)، از آنِ من است و علی، بر دوش کشنده آن است؛ و کوثر، از آنِ من است و علی ، ساقی آن است؛ و بهشت، از آنِ من است و علی ، تقسیم کننده آن است. و امّا آن سه چیز که به علی داده شده و من در آن شریک نیستم : به او پیامبر خدا به عنوان پدرْ زن داده شده و به من داده نشده؛ و همسری چون فاطمه زهرا به وی داده شده که به من داده نشده؛ و دو فرزندش حسن و حسین ، به وی داده شده اند که به من داده نشده است».

2 / 7 2از پروردگارم پنج ویژگی برای تو درخواست کردمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! از پروردگارم پنج ویژگی برای تو درخواست کردم که اجابتم نمود: اوّلین آنها این که از پروردگارم خواستم که اوّلین کسی باشم که گورم شکافته می شود و در حالی که خاک را از سرم می تکانم ، تو با من باشی، و به من داد. دوم آن که از خدا خواستم که در نزد کفّه میزان ، نگهم دارد و تو با من باشی، و به من داد. سوم آن که از پروردگارم خواستم تا در روز قیامت، تو را پرچمدارم قرار دهد، و به من داد. چهارم آن که از پروردگارم خواستم که امّتم را به دست تو از حوضم سیراب کند، و به من داد. پنجم آن که از پروردگارم خواستم که تو را پیشوای امّتم در راه بهشت قرار دهد، و به من داد. سپاس، خدایی را که با این ویژگی ها بر من منّت نهاد!

.

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : سَأَلتُ اللّهَ فیکَ خَمسا فَأَعطانی أربَعا ومَنَعَنی واحِدَةً ؛ سَأَلتُهُ فَأعطانی فیکَ : أَنَّکَ أوَّلُ مَن تَنشَقُّ الأَرضُ عَنهُ یَومَ القِیامَهِ ، وأنتَ مَعی ، مَعَکَ لِواءُ الحَمدِ وأنتَ تَحمِلُهُ ، وأعطانی أَنَّکَ وَلِیُّ المُؤمِنینَ مِن بَعدی . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :سَأَلتُ اللّهَ یا عَلِیُّ فیکَ خَمسا ، فَمَنَعَنی واحِدَةً وأعطانی أربَعا : سَأَلتُ اللّهَ أن یَجمَعَ عَلَیکَ اُمَّتی فَأَبی عَلَیَّ ، وأعطانی فیکَ : أنَّ أوَّلَ مَن تَنشَقُّ عَنهُ الأَرضُ یَومَ القِیامَهِ أنَا وأنتَ مَعی ، مَعَکَ لِواءُ الحَمدِ ، وأنتَ تَحمِلُهُ بَینَ یَدَیَّ تَسبِقُ بِهِ الأَوَّلینَ وَالآخِرینَ ، وأعطانی فیکَ : أَنَّکَ وَلِیُّ المُؤمِنینَ بَعدی . (2)

2 / 7 3اُعطیتُ فی عَلِیٍّ علیه السلام خَمسارسول اللّه صلى الله علیه و آله :اُعطیتُ فی عَلِیٍّ خَمسا هُنَّ أحَبُّ إلَیَّ مِنَ الدُّنیا وما فیها ، أمّا واحِدَهٌ : فَهُوَ تَکایَ (3) بَینَ یَدَیِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ حَتّی یُفرَغَ مِنَ الحِسابِ . وأمَّا الثّانِیَهُ : فَلِواءُ الحَمدِ بِیَدِهِ ، آدَمُ علیه السلام ومَن وَلَدَ تَحتَهُ . وأمَّا الثّالِثَهُ : فَواقِفٌ عَلی عُقرِ حَوضی یَسقی مَن عَرَفَ مِن اُمَّتی ، وأمَّا الرّابِعَهُ : فَساتِرُ عَورَتی ومُسَلِّمی إلی رَبّی عَزَّ وجَلَّ . وأمَّا الخامِسَهُ : فَلَستُ أخشی عَلَیهِ أن یَرجِعَ زانِیا بَعدَ إحصانٍ ولا کافِرا بَعدَ إیمانٍ . (4)

.

1- .تاریخ بغداد : ج 4 ص 339 الرقم 2167 عن عمر بن علیّ عن أبیه علیه السلام وراجع بشاره المصطفی : ص 125 .
2- .کنز العمّال : ج 11 ص 625 ح 33047 نقلاً عن الخطیب والرافعی عن الإمام علیّ علیه السلام .
3- .کذا فی المصدر ، وفی ذخائر العقبی : «تُکَأتی» . والتُّکَأه : ما یُتّکَأُ علیه (النهایه: ج1 ص193 «تکأ») وفی بحار الأنوار : «متّکای».
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 661 ح 1127 ، ذخائر العقبی : ص 155 کلاهما عن أبی سعید الخدری ؛ المناقب للکوفی : ج 2 ص 559 ح 1073 عن سهل بن سعد الساعدی نحوه ، بحار الأنوار : ج 40 ص 84 وراجع حلیه الأولیاء : ج 10 ص 211 والخصال : ص 295 ح 61 .

2 / 7 3 درباره علی علیه السلام ، پنج چیز به من داده شده

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : از خدا پنج ویژگی برای تو خواستم. چهارتا را به من داد و یکی را نداد: [اینها را] از او درباره تو خواستم و به من داد که اوّلین کسی باشی که در روز قیامت، گورت شکافته شود و [در قیامت،] تو با من باشی و در حالی که بیرق حمد (ستایش) با تو باشد ، و آن را به دوش بکشی و [نیز]خداوند، این را که پس از من ولیّ مؤمنان باشی، به من داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! از خداوند، پنج ویژگی برای تو خواستم. یکی را نداد و چهارتای آن را داد: از خدا خواستم که امّت مرا گِرد تو جمع کند، ولی آن را به من نداد؛ و امّا درباره تو این را به من داد که من اوّلین کسی باشم که در روز قیامت، گورش شکافته می شود و تو با من باشی ؛ با تو بیرق حمد (ستایش) باشد و در پیشاپیش من ، آن را به دوش کشی ؛ و بدان، بر پیشینیان و پسینیان پیشی گیری و این را [نیز] به من داد که تو پس از من، ولیّ مؤمنان باشی.

2 / 7 3درباره علی علیه السلام ، پنج چیز به من داده شدهپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :درباره علی، پنج چیز به من داده شده که از دنیا و هر آنچه در آن است، برایم دوست داشتنی تر است : نخستْ آن که در پیشگاه خدای عز و جل تا پایان یافتن حسابرسی ، تکیه گاهم است. دوم آن که پرچم حمد (درفش ستایش) به دست اوست و آدم علیه السلام و بنی آدم، زیر پرچم اویند. سوم آن که در انتهای حوضم است و هرکس از امّتم را که بشناسد، آب خواهد داد. چهارم آن که پوشاننده بدنم و تسلیم کننده من به پروردگارم خواهد بود. پنجم آن که نمی ترسم پس از پاکی، بدکار گردد و بعد از ایمان آوردن، کافر شود.

.

2 / 7 4أعطانِى اللّهُ خَمسا وأعطى عَلِيّا عليه السلام خَمسارسول اللّه صلى الله عليه و آله لِابنِ عَبّاسٍ : أعطانِىَ اللّهُ خَمسا وأعطى عَلِيّا خَمسا : أعطانى جَوامِعَ الكَلِمِ وأعطى عَلِيّا جَوامِعَ العِلمِ ، وجَعَلَنى نَبِيّا وجَعَلَ عَلِيّا وَصِيّا ، أعطانِىَ الكَوثَرَ وأعطى عَلِيّا السَّلسَبيلَ (1) ، وأعطانِىَ الوَحىَ وأعطى عَلِيّا الإِلهامَ ، وأسرى بى إلَيهِ وفُتِحَت لَهُ أبوابُ السَّماءِ حَتّى رَأى ما رَأيتُ ونَظَرَ إلى ما نَظَرتُ إلَيهِ . ثُمَّ قالَ : يَا بنَ عَبّاسٍ ! مَن خالَفَ عَلِيّا فَلا تَكونَنَّ ظَهيرا لَهُ ولا وَلِيّا ؛ فَوَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ ما يُخالِفُهُ أحَدٌ إلّا غَيَّرَ اللّهُ ما بِهِ مِن نِعمَهٍ ، وشَوَّهَ خَلقَهُ قَبلَ إدخالِهِ النّارَ . يَا بنَ عَبّاسٍ ! لا تَشُكَّ فى عَلِىٍّ ؛ فَإِنَّ الشَّكَّ فيهِ يُخرِجُ عَنِ الإِيمانِ ، ويوجِبُ الخُلودَ فِى النّارِ . (2)

2 / 7 5تَخصِمُ النّاسَ بِسَبعٍرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أخصِمُکَ بِالنُّبُوَّهِ ولا نُبُوَّهَ بَعدى ، وتَخصِمُ النّاسَ بِسَبعٍ ولا يُحاجُّکَ فيهِ (3) أحَدٌ مِن قُرَيشٍ : اللّهُمَّ أنتَ أوَّلُهُم إيمانا بِاللّهِ ، وأوفاهُم بِعَهدِ اللّهِ ، وأقوَمُهُم بِأمرِ اللّهِ ، وأقسَمُهُم بِالسَّوِيَّهِ ، وأعدَلُهُم فِى الرَّعِيَّهِ ، وأبصَرُهُم بِالقَضِيَّهِ ، وأعظَمُهُم عِندَ اللّهِ مَزِيَّهً . (4)

.

1- .هو اسم عين فى الجنّه (النهايه : ج 2 ص 389 «سلسل») .
2- .الأمالى للطوسى : ص 188 ح 317 ، الخصال : ص 293 ح 57 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 261 ، الفضائل لابن شاذان : ص5 كلّها عن ابن عبّاس و ص141 عن ابن عبّاس وعبد اللّه بن مسعود، روضه الواعظين : ص123 وفيها صدره إلى «ما نظرت إليه».
3- .كذا ، وفى حليه الأولياء : «فيها» ، وفى المناقب للخوارزمى : «فيهنّ» .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 58 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 65 ، المناقب للخوارزمى : ص 110 ح 118 ؛ الخصال : ص 363 ح 54 كلّها عن معاذ بن جبل .

2 / 7 4 خداوند به من پنج چیز، و به علی علیه السلام ، پنج چیز داد

2 / 7 5 در هفت چیز بر مردم ، برتری می جویی

2 / 7 4خداوند به من پنج چیز، و به علی علیه السلام ، پنج چیز دادپیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ابن عبّاس : خداوند، پنج چیز به من داد و به علی نیز پنج چیز داد : به من جوامع سخن و به علی، جوامع دانش داد. من را پیامبر و علی را وصی قرار داد. به من کوثر و به علی ، [چشمه]سلسبیل (1) داد. به من وحی داد و به علی ، الهام . مرا به معراج برد و درهای آسمان برای او گشوده شد و هر آنچه را که من دیدم، او دید و هر آنچه را من نگاه کردم، نگاه کرد. [آن گاه فرمود :] ای ابن عبّاس ! هر کس مخالف علی بود، هرگز پشتیبان او مباش و دوست او مباش. سوگند به آن که به حق مرا برانگیخت، هیچ کس با او مخالفت نمی کند، جز آن که خدا نعمت هایی را که به او داده، تغییر خواهد داد و پیش از آن که او را وارد دوزخ کند، خلقت [سیمایش] را درهم خواهد ریخت. ای ابن عبّاس ! درباره علی تردید مکن؛ چون تردید در او [شخص را]از ایمان، بیرون می کند و موجب جاودانگی در دوزخ می گردد.

2 / 7 5در هفت چیز بر مردم ، برتری می جوییپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! به نبوّت بر تو پیشی گرفته ام و پیامبری پس از من نیست، و تو به هفت چیز بر مردم پیشی گرفته ای و هیچ کدام از قریشیان در آنها با تو هماوردی نخواهد داشت : تو اوّلینِ آنان در ایمان آوردن به خدا هستی؛ با وفاترینِ آنان به پیمان خدایی؛ برپادارترینِ آنان نسبت به فرمان های خدایی؛ به تساوی تقسیم کننده ترینِ آنانی؛ دادگرترین آنان با شهروندانی؛ به داوری، داناترینِ آنانی؛ و در پیشگاه خدا، پر مزیّت ترینِ آنانی.

.

1- .چشمه ای است در بهشت .

حليه الأولياء عن أبى سعيد الخدرى :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام وضَرَبَ بَينَ كَتِفَيهِ : يا عَلِيُّ ، لَکَ سَبعُ خِصالٍ لا يُحاجُّکَ فيهِنَّ أحَدٌ يَومَ القِيامَهِ : أنتَ أوَّلُ المُؤمِنينَ بِاللّهِ إيمانا ، وأوفاهُم بِعَهدِ اللّهِ ، وأقوَمُهُم بِأمرِ اللّهِ ، وأرأفُهُم بِالرَّعِيَّهِ ، وأقسَمُهُم بِالسَّوِيَّهِ ، وأعلَمُهُم بِالقَضِيَّهِ ، وأعظَمُهُم مَزِيَّهً يَومَ القِيامَهِ . (1)

كنز العمّال عن عبد اللّه بن عبّاس :سَمِعتُ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ يَقولُ : كُفّوا عَن ذِكرِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ فَقَد رَأَيتُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فيهِ خِصالاً لَأَن تَكونَ لى وَاحِدَهٌ مِنهُنَّ فى آلِ الخَطّابِ أحَبُّ إلَىَّ مِمّا طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ : كُنتُ أنَا وأبو بَكرٍ وأبو عُبَيدَهَ فى نَفَرٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَانتَهَيتُ إلى بابِ اُمِّ سَلَمَهَ وعَلِيٌّ قائِمٌ عَلَى البابِ ، فَقُلنا : أرَدنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : يَخرُجُ إلَيكُم . فَخَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَسِرنا إلَيهِ ، فَاتَّكَأ عَلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ مَنكِبَهُ ، ثُمَّ قالَ : إنَّکَ مُخاصَمٌ تُخاصَمُ ؛ أنتَ أوَّلُ المُؤمِنينَ إيمانا ، وأعلَمُهُم بِأيّامِ اللّهِ، وأوفاهُم بِعَهدِهِ ، وأقسَمُهُم بِالسَّوِيَّهِ ، وأرأفُهُم بِالرَّعِيَّهِ ، وأعظَمُهُم رَزِيَّهً ، وأنتَ عاضِدى ، وغاسِلى ، ودافِنى ، وَالمُتَقَدِّمُ إلى كُلِّ شَديدَهٍ وكَريهَهٍ ، ولَن تَرجِعَ بَعدى كافِرا ، وأنتَ تَتَقَدَّمُنى بِلِواءِ الحَمدِ ، وتَذودُ عَن حَوضى . ثُمَّ قالَ ابنُ عَبّاسٍ مِن نَفسِهِ : ولَقَد فازَ عَلِيٌّ بِصِهرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وبَسطَهً فِى العَشيرَهِ ، وبَذلاً لِلماعونِ ، وعِلما بِالتَّنزيلِ ، وفِقها لِلتَّأويلِ ، ونَيلاً لِلأقرانِ . (2)

.

1- .حليه الأولياء : ج 1 ص 66 ، الفردوس : ج 5 ص 320 ح8315 وفيه «أرقهم» بدل «أرأفهم» ، المناقب للخوارزمى : ص110 ح118 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 58 كلاهما عن معاذ بن جبل ؛ الخصال: ص337 ح 39 عن زيد بن موسى عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام ، الإرشاد : ج 1 ص 38 عن ابن عبّاس ، جامع الأحاديث للقمّى : ص 234 عن الحارث الهمدانى والخمسه الأخيره نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج2 ص6 ، وراجع المناقب للخوارزمى : ص 111 ح 120 والأمالى للطوسى : ص 251 ح 448 وبشاره المصطفى : ص 91 وتفسير فرات : ص 585 ح 754 .
2- .كنز العمّال : ج 13 ص 117 ح 36378 .

حلیه الأولیاء به نقل از ابو سعید خُدری : پیامبر خدا به پشت علی علیه السلام زد و فرمود : «تو هفت ویژگی داری که در روز قیامت، هیچ کس در آنها با تو به مخاصمه نخواهد پرداخت : تو اوّلینِ مؤمنان در ایمان آوردن به خدایی؛ با وفاترینِ آنان به پیمان خدایی؛ برپا دارترینِ آنان نسبت به دستورهای خدایی؛ مهربان ترینِ آنان به شهروندانی؛ به تساوی تقسیم کننده ترین آنانی؛ به داوری، داناترینِ آنانی؛ و در روز قیامت، پر مزیّت ترینِ آنانی».

کنز العمّال به نقل از عبد اللّه بن عبّاس : از عمر بن خطّاب شنیدم که می گفت : از [ناروا] یاد کردن علی دست بکشید. از پیامبر خدا درباره علی ، ویژگی هایی شنیدم که اگر یکی از آنها در آل خطّاب باشد، برای من از آنچه خورشید بر آن می تابد، دوست داشتنی تر است. من و ابوبکر و ابوعبیده و جمعی از یاران پیامبر خدا با هم بودیم. به درِ خانه امّ سلمه رسیدیم و علی نزدیک در ایستاده بود. گفتیم : می خواهیم پیامبر خدا را ببینیم. گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله نزدتان می آید. پیامبر خدا بیرون آمد و ما نزد وی رفتیم. به علی ابن ابی طالب، تکیه داد و با دست بر شانه او زد و فرمود : «تو احتجاج کننده ای هستی که احتجاج خواهی کرد. تو اوّلینِ مؤمنان در ایمان آوردنی؛ داناترینِ آنان به ایّام اللّه ، با وفاترینِ آنان به پیمان خدا، به تساوی تقسیم کننده ترینِ آنان، مهربان ترینِ آنان به شهروندان، و مصیبت کِشنده ترینِ آنانی. تو کمک کارِ من، غسل دهنده من، دفن کننده من و پیشتاز در مقابله با هر سختی و بدی هستی. پس از من، هرگز کافر نخواهی شد و با تو بیرق حمد است؛ پیشاپیش منی و از حوضم دفاع خواهی کرد». [آن گاه ابن عبّاس از خودش افزود :] علی علیه السلام به دامادی پیامبر خدا، و برتری در قبیله، بخشش وسائل زندگی، آگاهی به تنزیل، فقاهت در تأویل آن و برتری برهمگِنان، دست یافت.

.

2 / 7 6إنَّ اللّهَ أعطانی فیکَ سَبعَ خِصالٍرسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی أعطانی فیکَ سَبعَ خِصالٍ : أنتَ أوَّلُ مَن یَنشَقُّ عَنهُ القَبرُ مَعی ، وأنتَ أوَّلُ مَن یَقِفُ عَلَی الصِّراطِ مَعی ، وأنتَ أوَّلُ مَن یُکسی إذا کُسیتُ ویُحَیّی إذا حُیّیتُ ، وأنتَ أوَّلُ مَن یَسکُنُ مَعی فی عِلِّیّینَ ، وأنتَ أوَّلُ مَن یَشرَبُ مَعی مِنَ الرَّحیقِ المَختومِ الَّذی خِتامُهُ مِسکٌ . (1)

عنه صلی الله علیه و آله :یا فاطِمَهُ ، إنَّ اللّهَ أعطانی فی عَلِیٍّ سَبعَ خِصالٍ : هُوَ أوَّلُ مَن یَنشَقُّ عَنهُ القَبرُ مَعی ، وهُوَ أوَّلُ مَن یَقِفُ مَعی عَلَی الصِّراطِ فَیَقولُ لِلنّارِ : خُذی ذا وذَری ذا ، وأوَّلُ مَن یُکسی إذا کُسیتُ ، وأوَّلُ من یَقِفُ مَعی عَلی یَمینِ العَرشِ ، وأوَّلُ مَن یَقرَعُ مَعی بابَ الجَنَّهِ ، وأوَّلُ مَن یَسکُنُ مَعی عِلِّیّینَ ، وأوَّلُ مَن یَشرَبُ مَعی مِنَ الرَّحیقِ المَختومِ «خِتَمُهُ مِسْکٌ وَ فِی ذَ لِکَ فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ» (2) . (3)

.

1- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج4 ص374 ح5762 عن حمّاد بن عمرو وأنس بن محمّد عن أبیه ، الخصال : ص 342 ح 5 عن حمّاد بن عمرو وکلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام .
2- .المطفّفین : 26 .
3- .تفسیر القمّی : ج 2 ص 337 ، الأمالی للطوسی : ص 643 ح 1335 عن أبی بصیر عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام نحوه وراجع تأویل الآیات الظاهره : ج 2 ص 777 ح 9 .

2 / 7 6 خداوند، هفت ویژگی درباره تو به من داد

2 / 7 6خداوند، هفت ویژگی درباره تو به من دادپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! خداوند تبارک و تعالی درباره تو هفت ویژگی به من بخشید : تو اوّلین کسی هستی که با من گورش شکافته می گردد؛ تو اوّلین کسی هستی که با من بر [پلِ]صراط می ایستی؛ و تو اوّلین کسی هستی که هرگاه پوشانده شوم، پوشانده شوی؛ و بر تو درود فرستاده شود ، هرگاه بر من درود فرستاده شود ؛ و تو اوّلین کسی هستی که با من در علّیّین سُکنا خواهی گزید؛ و تو اوّلین کسی هستی که با من از رحیق (باده) مُهر شده که مُهر آن مُشک است ، خواهی نوشید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای فاطمه! خداوند در خصوص علی، هفت ویژگی به من داد : او اوّلین کسی است که همراه من قبرش شکافته خواهد شد؛ و اوّلین کسی است که با من بر [پلِ] صراط خواهد ایستاد و به آتش خواهد گفت : «این را بگیر و آن را واگذار»؛ و اوّلین کسی است که وقتی پوشانده شوم، پوشانده خواهد شد؛ و اوّلین کسی است که با من در سمت راست عرش، خواهد ایستاد؛ و اوّلین کسی است که با من، درِ بهشت را خواهد کوبید؛ واوّلین کسی است که با من در علّیّین، سُکنا خواهد گزید؛ و اوّلین کسی است که با من، از «رحیق مختوم» (1) خواهد نوشید : «[باده ای که]مُهر آن، مُشک است، و در این [نعمت ها]مشتاقان باید بر یکدیگر، پیشی گیرند» .

.

1- .رحیق مختوم ، یعنی شراب سر به مُهر و منظور ، نوشیدنی بهشتی است که در آیه 25 سوره مطفّفین بدان اشاره شده است و مخصوص ابرار است. (م)

2 / 7 7أُعطيتُ فيکَ تِسعَ خِصالٍرسول اللّه صلى الله عليه و آله :أُعطيتُ فيکَ يا عَلِيُّ تِسعَ خِصالٍ : ثَلاثٌ فِى الدُّنيا ، وثَلاثٌ فِى الآخِرَهِ ، وَاثنَتانِ لَکَ ، وواحِدَهٌ أخافُها عَلَيکَ . فَأَمَّا الثَّلاثَهُ الَّتى فِى الدُّنيا : فَإِنَّکَ وَصِيّى ، وخَليفَتى فى أهلى ، وقاضى دَينى . وأمَّا الثَّلاثُ الَّتى فِى الآخِرَهِ : فَإِنّى اُعطى لِواءَ الحَمدِ فَأجعَلُهُ فى يَدِکَ وآدَمُ وذُرِّيَّتُهُ تَحتَ لِوائى ، وتُعينُنى عَلَى مَفاتيحِ الجَنَّهِ ، واُحَكِّمُکَ فى شَفاعَتى لِمَن أحبَبتَ . وأمَّا اللَّتانِ لَکَ : فَإِنَّکَ لَن تَرجِعَ بَعدى كافِرا ، ولا ضالّاً . وأمَّا الَّتيأخافُها عَلَيکَ : فَغَدرَهُ قُرَيشٍ بِکَ بَعدى يا عَلِيُّ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :اُعطيتُ فى عَلِيٍّ تِسعَ خِصالٍ : ثَلاثا فِى الدُّنيا ، وثَلاثا فِى الآخِرَهِ ، وَاثنَتَينِ أرجوهُما لَهُ ، وواحِدَهً أخافُها عَلَيهِ . وأمَّا الثَّلاثَهُ الَّتى فِى الدُّنيا : فَساتِرُ عَورَتى ، وَالقائِمُ بِأمرِ أهلِ بَيتى ، ووَصِيّى فى أهلى . وأمَّا الثَّلاثَهُ الَّتى فِى الآخِرَهِ : فَإِنّى اُعطى لِواءَ الحَمدِ فَاُعطيهِ يَحمِلُهُ ، وأتَّكِئُ عَلَيهِ عِندَ قِيامِ الشَّفاعَهِ ، ويُعينُنى عَلى مَفاتيحِ الجَنَّهِ . وأمَّا الاِثنَتانِ اللَّتانِ أرجوهُما لَهُ : فَإِنَّهُ لا يَرجِعُ بَعدى كافِرا ، ولا ضالّاً . وأمَّا الواحِدَهُ الَّتى أخافُها عَلَيهِ : فَغَدرُ قُرَيشٍ بِهِ بَعدى . (2)

2 / 7 8الجَوامِعُرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ أقدَمُ اُمَّتى سِلما ، وأكثَرُهُم عِلما ، وأصَحُّهُم دينا ، وأفضَلُهُم يَقينا ، وأحلَمُهُم حِلما ، وأسمَحُهُم كَفّا ، وأشجَعُهُم قَلبا ، وهُوَ الإِمامُ وَالخَليفَهُ بَعدى . (3)

.

1- .الخصال : ص 415 ح 5 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 439 ح 339 و ص 440 ح 341 كلّها عن زيد بن أرقم .
2- .الخصال : ص 415 ح 6 عن عبد الرحمن المزنى ، الأمالى للطوسى : ص 209 ح 359 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 262 كلاهما عن عبد الرحمن الأنصارى ؛ اُسد الغابه : ج 3 ص 488 ح 3392 عن عبد الرحمن المزنى وفيه إلى «أخافها عليه» وراجع الإقبال : ج 2 ص 40 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 330 الرقم 8893 .
3- .الأمالى للصدوق : ص 57 ح 13 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 263 ، مائه منقبه : ص 74 ح 25 وفيهما «أكملهم حلما» بدل «أحلمهم حلماً» وكلّها عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 102 .

2 / 7 7 درباره تو نُه چیز به من داده شده

2 / 7 8 مناقب گوناگون

2 / 7 7درباره تو نُه چیز به من داده شدهپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! درباره تو نُه چیز به من داده شده است؛ سه چیز در دنیا و سه چیز در روز واپسین و دو چیز که به سود توست و یک چیز که از آن بر تو می ترسم. امّا آن سه که در دنیاست، این که : تو وصیّ منی؛ جانشین من در بین خویشان منی؛ و ادا کننده وام های منی . و آن سه که در آخرت است : بیرق حمد به من داده می شود و من ، آن را در دست تو قرار می دهم و آدم علیه السلام و فرزندانش در زیر پرچم من خواهند بود. مرا در کار کلیدهای بهشت، یاری می کنی؛ و کار شفاعتم را در حقّ هر آن که دوست می داری، به تو می سپارم . امّا آن دو که به سود توست ، این که هرگز پس از من به کفر برنخواهی گشت، و هرگز گم راه نخواهی شد؛ وامّا آنچه که از آن بر تو می هراسم، پیمان شکنیِ قریش با تو پس از خودم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :درباره علی، نُه چیز به من داده شده است؛ سه تا در دنیا، سه تا در روز واپسین، ودو چیز که امیدوارم برای وی تحقّق یابد، و یکی که می ترسم که برای وی پیش بیاید : امّا آن سه که در دنیاست، [آن که] وی پوشاننده نهفتنی هایم [در هنگام مرگ]، به عهده گیرنده کارهای اهل بیتم، و وصیّم در بین کسانم است. و امّا آن سه که در روز واپسین است، این که بیرق حمد به من داده خواهد شد و من آن را به وی خواهم داد که به دوش کشد؛ در روز برگزاری شفاعت، به وی تکیه خواهم داد؛ و مرا در کار کلیدهای بهشت، یاری خواهد رساند. و امّا آن دو که امیدوارم برای وی تحقّق یابد، این که هرگز پس از من به کفر بر نگردد، و نیز گم راه نشود. و آن یکی که از آن بر او می ترسم، پیمان شکنیِ قریش با وی پس از خودم است.

2 / 7 8مناقب گوناگونپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، پیشتازترینِ امّت من در اسلام آوردن، پُردانش ترینِ آنان، درستْ دین ترینِ

آنان، با یقین ترین آنان، بردبارترینِ آنان، بخشنده ترینِ آنان، و پُر دل ترینِ آنان است ، و او امام و جانشینِ [من]پس از من است.

.

الفضائل لابن شاذان عن سلمان والمقداد وأبى ذرّ :إنَّ رَجُلاً فاخَرَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ياعَلِيُّ ، فاخِر أهلَ الشَّرقِ وَالغَربِ وَالعَجَمِ ؛ فَأنتَ أكرَمُهُم وَابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأكرَمُهُم أخا (1) ، وأكرَمُهُم عَمّاً ، وأعظَمُهُم حَزما وحِلما وأقدَمُهُم سِلما ، وأكثَرُهُم عِلما ، وأعظَمُهُم غِنىً فى نَفسِكَ ومالِكَ ، وأنتَ أقرَؤُهُم لِكِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وأعلَمُهُم بِسُنَّتى ، وأشجَعُهُم قَلبا فى لِقاءِ الحَربِ ، وأجوَدُهُم كَفّا ، وأزهَدُهُم فِى الدُّنيا ، وأشَدُّهُم جِهادا ، وأحسَنُهُم خُلُقا ، وأصدَقُهُم لِسانا ، وأحَبُّهُم إلَى اللّهِ وإلَىَّ ، وسَتَبقى بَعدى ثَلاثينَ سَنَةً تَعبُدُ اللّهَ تَعالى وتَصبِرُ عَلى ظُلمِ قُرَيشٍ لَکَ ، ثُمَّ تُجاهِدُ فى سَبيلِ اللّهِ إذا وَجَدتَ أعوانا ، فَقاتِل عَلى تَأويلِ القُرآنِ كَما قاتَلتُ عَلى تَنزيلِهِ ، ثُمَّ تُقتَلُ شَهيدا ؛ فَتُخضَبُ لِحيَتُکَ مِن دَمِ رَأسِکَ ، وقاتِلُکَ يَعدِلُ عاقِرَ ناقَةِ صالِحٍ فَى البَغضاءِ للّهِ وَالبُعدِ مِنَ اللّهِ . يا عَلِيُّ ، إنَّکَ مِن بَعدى فى كُلِّ أمرٍ (2) مَغلوبٌ مَغصوبٌ ، تَصبِرُ عَلَى الأذى فِى اللّهِ وفى رَسولِهِ ، مُحتَسِبا أجرَکَ غَيرَ ضائِعٍ عِندَ اللّهِ ، فَجَزاکَ اللّهُ عَنِ الإِسلامِ بَعدى خَيرا . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِيٌّ أخى ، ووَزيرى ، وأمينى ، وَالقائِمُ مِن بَعدى بِأمرِ اللّهِ ، وَالموفى بِذِمَّتى ، ومُحيِى سُنَّتى ، وهُوَ أوَّلُ النّاسِ إيمانا بى ، وآخِرُهُم بى عَهدا عِندَ المَوتِ ، وأوَّلُهُم لِقاءً إلَىَّ يَومَ القِيامَهِ ، فَليُبَلِّغ شاهِدُكُم غائِبَكُم . (4)

.

1- .فى المصدر : «وأكرمهم زواخا» والظاهر أنّه تصحيف ، والصحيح ما أثبتناه . وقد جاءت الروايه فى بحار الأنوار هكذا : «فاخِر العرب ؛ فأنت أكرمهم ابن عمّ ، وأكرمهم أبا ، وأكرمهم أخا ، وأكرمهم نفسا ، وأكرمهم زوجه ، وأكرمهم ولدا ، وأكرمهم عمّا ...» .
2- .فى المصدر:«فى كلّ أمرٍ غالِبٍ...»،والتصويب من بحار الأنوار.
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 122 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 601 ح 6 ، الاحتجاج : ج 1 ص 363 ح 60 كلاهما نحوه وفيهما صدره إلى «والبعد من اللّه » ، بحار الأنوار : ج 29 ص 462 ح 49 .
4- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 75 عن أبى موسى الضرير عن أبى الحسن عن أبيه عليهماالسلام .

الفضائل ، ابن شاذان به نقل از سلمان، مقداد و ابوذر : مردی بر علی بن ابی طالب علیه السلام فخر فروشی کرد. پیامبر خدا فرمود : «ای علی! بر اهل شرق و غرب و عجم، [به محاسن خود]مباهات کن ؛ چون تو بزرگوارترینِ آنانی و پسر عموی پیامبر خدایی، از با کرامت ترین برادر و با کرامت ترین عمو برخورداری، در دوراندیشی و بردباری، برترینِ آنانی، و در اسلام آوردن، پیشتازترینِ آنان و [نیز]پُردانش ترینشانی، و در مال و شخصیت، بی نیازترینِ آنانی. (1) تو به کتاب خدا داناترین و به سنّت من، آگاه ترینی. در درگیری ها پُر دل ترینِ آنان، بخشنده ترینِ آنان، دل کَنده ترینِ آنان از دنیا، استوارترینِ آنان در جهاد، خوش خوترینِ آنان، راستگوترینِ آنان و دوست داشتنی ترینِ آنان نزد خداوند و نزد منی. پس از من، سی سال باقی خواهی ماند و پرستش خدا را به جا می آوری و بر ستم قریش، بردباری نشان خواهی داد. در راه خدا مبارزه می کنی ، و اگر یارانی یافتی، در راه تأویل (تفسیر) قرآن بجنگ، همان گونه که من بر سر تنزیل (ظاهر) آن جنگیدم، (2) و آن گاه شهید می شوی و ریشت به خون سرت آغشته خواهد شد و کُشنده تو در دشمنی با خدا و دوری از او، همچون پی کُننده ناقه صالح است. ای علی! پس از من در همه جا مورد ظلم و غصب قرار می گیری. در راه خدا و پیامبر او بر آزارها بردباری می کنی و پاداشت در نزد خدا حساب می شود و ضایع نمی گردد. خداوند پس از من از اسلام، خیرت دهد!».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، برادر من ، وزیر من ، امین من ، و پس از من ، به پا دارنده امر خدا ، ادا کننده ذمّه (عهده) من ، و زنده کننده سنّت من است . او اوّلین کسی بود که به من ایمان آورد و به هنگام مرگ ، آخرین کسی است که با من وداع می کند و در روز قیامت ، اوّلین کسی است که با من دیدار می کند . آنان که هستند ، [این سخن را]به آنها که نیستند ، برسانند .

.

1- .در مصدر «وأکرمهم زواخا» آمده که ظاهرا تصحیف است و آنچه در متن آمده ، صحیح به نظر می رسد . همچنین این روایت ، در بحار الأنوار این گونه آمده است : «بر عرب مباهات کن ؛ چرا که از جهت پسر عمو و

پدر و برادر و خویشتن و همسر و فرزند و عمو ، گرامی ترین [عرب] هستی» .
2- .جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مشرکان و کفّار بود که اصلِ نزول وحی به ایشان را باور نداشتند و برای جلوگیری از اعتقاد مردم به نبوّت آن حضرت و نزول وحی بر وی ، تلاش می کردند ، در حالی که مخالفان علی علیه السلام ، اصل قرآن را باور داشتند ، امّا تلاش می کردند آن را به گونه ای تفسیر و تأویل کنند که در جهت منافع قومی یا شخصی آنان باشد و از اهداف توحیدی پیامبر صلی الله علیه و آله ، دور گردد و روایت ، به این موضوع اشاره دارد. (م)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِیُّ ، أنَا مَدینَهُ الحِکمَهِ وأنتَ بابُها ، ولَن تُؤتَی المَدینَهُ إلّا مِن قِبَلِ البابِ ، فَکَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ یُحِبُّنی ویُبغِضُکَ ؛ لِأنَّکَ مِنّی وأنَا مِنکَ ، لَحمُکَ مِن لَحمی ، ودَمُکَ مِن دَمی ، وروحُکَ مِن روحی ، وسَریرَتُکَ مِن سَریرَتی ، وعَلانِیَتُکَ مِن عَلانِیَتی ، وأنتَ إمامُ اُمَّتی وخَلیفَتی عَلَیها بَعدی ، سَعِدَ مَن أطاعَکَ وشَقِیَ مَن عَصاکَ ، ورَبِحَ مَن تَوَلّاکَ وخَسِرَ مَن عاداکَ ، وفازَ مَن لَزِمَکَ وهَلَکَ مَن فارَقَکَ ، مَثَلُکَ ومَثَلُ الأئِمَّهِ مِن وُلدِکَ بَعدی مَثَلُ سَفینَهِ نوحٍ ؛ مَن رَکِبَها نَجا ومَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ ، ومَثَلُکُم کَمَثَلِ النُّجومِ ؛ کُلَّما غابَ نَجمٌ طَلَعَ نَجمٌ إلی یَومِ القِیامَهِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :یا اُمَّ سَلَمَهَ ، اِسمَعی وَاشهَدی ؛ هذا عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ أخی فِی الدُّنیا وأخی فِی الآخِرَهِ . یا اُمَّ سَلَمَهَ ، اِسمَعی وَاشهَدی ؛ هذا عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ وَزیری فِی الدُّنیا ووَزیری فِی الآخِرَهِ . یا اُمَّ سَلَمَهَ ، اِسمَعی وَاشهَدی ؛ هذا عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ حامِلُ لِوائی فِی الدُّنیا وحامِلُ لِوائی غَدا فِی القِیامَهِ . یا اُمَّ سَلَمَهَ ، اِسمَعی وَاشهَدی ؛ هذا عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ وَصِیّی وخَلیفَتی مِن بَعدی ، وقاضی عِداتی ، وَالذّائِدُ عَن حَوضی . یا اُمَّ سَلَمَهَ ، اِسمَعی وَاشهَدی ؛ هذا عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ سَیِّدُ المُسلِمینَ ، وإمامُ المُتَّقینَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ ، وقاتِلُ النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ . (2)

.

1- .کمال الدین : ص 241 ح 65 ، الأمالی للصدوق : ص 342 ح 408 ، مائه منقبه : ص 64 ح 18 ؛ فرائد السمطین : ج 2 ص 243 ح 517 کلّها عن ابن عبّاس .
2- .الأمالی للصدوق : ص 464 ح 620 ، الأمالی للطوسی : ص 425 ح 952 کلاهما عن المفضّل بن عمر عن الإمام الصادق عن أبیه عن جدّه علیهم السلام ، معانی الأخبار : ص 204 ح 1 عن المفضّل بن عمر عن الإمام الصادق علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، الاحتجاج : ج 1 ص 462 ح 106 عن اُمّ سلمه ولیس فیه «أخی فی الدنیا وأخی فی الآخره» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! من شهر حکمتم و تو دروازه آنی و به شهر، جز از راه دروازه آن، در نمی آیند. آن که می پندارد مرا دوست می دارد در حالی که با تو دشمنی می کند، دروغ می گوید؛ چون تو از منی و من از توام. گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من است. روح تو از روح من ، و نهان تو از نهان من، و آشکار تو از آشکار من است. تو پیشوای امّتم و جانشین من پس از منی. آن که تو را پیروی کرد، سعادتمند شد و آن که تو را نافرمانی کرد، بدبخت شد. آن که تو را دوست داشت، سود برد و آن که تو را دشمن داشت، زیان دید. آن که همراه تو شد، رستگار گشت، و آن که از تو جدا شد، هلاک گشت. مَثَل تو و مَثَل پیشوایانِ از بین فرزندانت پس از من، همچون کشتی نوح است. آن که به آن کشتی نشست، رَست، و آن که از آن بازمانْد، غرق شد. مَثَل شما، همچون مَثَل ستارگان است. تا روز قیامت، هرگاه ستاره ای غروب کند، ستاره ای دیگر طلوع می کند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای امّ سلمه! بشنو و گواهی بده. این علی بن ابی طالب، برادر من در دنیا و برادر من در آخرت است. ای امّ سلمه! بشنو و گواهی ده! این علی بن ابی طالب، وزیر من در دنیا، و وزیر من در آخرت است. ای امّ سلمه! بشنو و گواهی بده! این علی بن ابی طالب، پرچمدار من در دنیا و پرچمدار من در فردای قیامت است. ای امّ سلمه! بشنو و گواهی بده! این علی بن ابی طالب، وصیّ من، جانشین من پس از من، ادا کننده تعهّدات من، و مدافع حوض من است. ای امّ سلمه! بشنو و گواهی بده! این علی بن ابی طالب، سرور مسلمانان، پیشوای پرهیزگاران، رهبر سپید رویان، و جنگ کننده با پیمان شکنان (ناکثین) و ستم پیشگان (قاسطین) و از راه به در رفتگان (مارقین) است.

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ... أنتَ صاحِبى إذا قُمتُ المَقامَ المُحمودَ ، تَشفَعُ لِمُحِبّينا فَتُشَفَّعُ فيهِم . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :أيُّهَا النّاسُ ! أنَا البَشيرُ وأنَا النَّذيرُ ، وأنَا النَّبِىُّ الاُمِّىُّ ، إنّى مُبَلِّغُكُم عَنِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ فى أمرِ رَجُلٍ لَحمُهُ مِن لَحمى ، ودَمُهُ مِن دَمى ، وهُوَ عَيبَةُ العِلمِ ، وهُوَ الَّذِى انتَخَبَهُ اللّهُ مِن هذِهِ الاُمَّهِ وَاصطَفاهُ وهَداهُ وتَوَلّاهُ ، وخَلَقَنى وإيّاهُ ، وفَضَّلَنى بِالرِّسالَهِ وفَضَّلَهُ بِالتَّبليغِ عَنّى ، وجَعَلَنى مَدينَهَ العِلمِ وجَعَلَهُ البابَ ، وجَعَلَهُ خازِنَ العِلمِ وَالمُقتَبَسَ مِنهُ الأحكامُ ، وخَصَّهُ بِالوَصِيَّهِ ، وأبانَ أمرَهُ ، وخَوَّفَ مِن عَداوَتِهِ ، وأزلَفَ (2) مَن والاهُ ، وغَفَرَ لِشيعَتِهِ ، وأمَرَ النّاسَ جَميعا بِطاعَتِهِ . وإنَّهُ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ : مَن عاداهُ عادانى ، ومَن والاهُ والانى ، ومَن ناصَبَهُ ناصَبَنى ، ومَن خالَفَهُ خالَفَنى ، ومَن عَصاهُ عَصانى ، ومَن آذاهُ آذانى ، ومَن أبغَضَهُ أبغَضَنى ، ومَن أحَبَّهُ أحَبَّنى ، ومَن أرداهُ أردانى ، ومَن كادَهُ كادَنى ، ومَن نَصَرَهُ نَصَرَنى . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ حُجَّهُ اللّهِ ، وأنتَ بابُ اللّهِ ، وأنتَ الطَّريقُ إلَى اللّهِ ، وأنتَ النَّبَأُ العَظيمُ ، وأنتَ الصِّراطُ المُستَقيمُ ، وأنتَ المَثَلُ الأعلى . يا عَلِىُّ ، أنتَ إمامُ المُسلِمينَ ؛ وأميرُ المُؤمِنينَ ، وخَيرُ الوَصِيّينَ ، وسَيِّدُ الصِّدّيقينَ . يا عَلِىُّ ، أنتَ الفاروقُ الأعظَمُ ، وأنتَ الصِّدّيقُ الأكبَرُ . يا عَلِىُّ ، أنتَ خَليفَتى عَلى اُمَّتى ، وأنتَ قاضى دَينى ، وأنتَ مُنجِزُ عِداتى . يا عَلِىُّ ، أنتَ المَظلومُ بَعدى . يا عَلِىُّ ، أنتَ المُفارَقُ بَعدى . يا عَلِىُّ ، أنتَ المُحجورُ بَعدى . اُشهِدُ اللّهَ تَعالى ومَن حَضَرَ مِن اُمَّتى أنَّ حِزبَکَ حِزبى ، وحِزبى حِزبُ اللّهِ ، وأنَّ حِزبَ أعدائِکَ حِزبُ الشَّيطانِ . (4)

.

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 304 ح 63 ، بشاره المصطفى : ص 221 وفيه «لمحبّيک» بدل «لمحبّينا» كلاهما عن إبراهيم بن أبى محمود عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام الحسين عليهم السلام .
2- .الزلفه : القربه ، وأزلفه : قرّبه (المصباح المنير : ص 254 «زلف») .
3- .الأمالى للطوسى : ص 118 ح 185 ، بشاره المصطفى : ص 65 و ص110 ، الفضائل لابن شاذان : ص 6 نحوه وكلّها عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .

4- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج2 ص6 ح13 عن ياسر الخادم عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام الحسين عليهم السلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی!... تو همراه منی در هنگامی که در مقام محمود (1) (جایگاه ستوده) می ایستم؛ دوستدارانمان را شفاعت می کنی و [شفاعت تو] پذیرفته می شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! من بشارت دهنده و هشدار دهنده ام. من پیامبرِ امّی ام. من از سوی خداوند عز و جل درباره کسی به شما خبر می دهم که گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. او گنجینه دانش است. او کسی است که خداوند از بین این امّت، انتخاب کرد و برگزید و هدایت کرد و ولیّ او شد . من و او را آفرید و مرا به پیامبری برتری بخشید و او را به تبلیغ از طرف من برتری داد. مرا شهر دانش قرار داد و او را دروازه آن گردانْد. او را خزانه دانش و جایگاه اخذ احکام قرار داد و به وصی بودن، ویژه اش گردانْد و کارش را آشکار ساخت و از دشمنی با او برحذر داشت. آن که را دوستش می دارد، مقرّب گردانْد، پیروانش را بخشید و همه مردم را به فرمانبری از او دستور داد. خداوند عز و جل می فرماید : «آن که وی را دشمن دارد، مرا دشمن داشته، و آن که وی را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. آن که با او دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده، و آن که با او مخالفت کند، با من مخالفت کرده است. آن که او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده و آن که او را آزار دهد، مرا آزار داده است. آن که بر او خشم گیرد، بر من خشم گرفته، و آن که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. آن که او بخواهد ، مرا خواسته ، و آن که به او نیرنگ بزند، به من نیرنگ زده، و آن که او را یاری کند، مرا یاری کرده است».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو حجّت خدایی. تو باب خدایی. تو راه به سوی خدایی. تو خبر بزرگی. تو راه مستقیمی و تو نمونه برتری. ای علی! تو پیشوای مسلمانان، امیرمؤمنان، بهترین وصی ها وسرور راستگویانی. ای علی! تو فاروق اعظم و صدّیق اکبری. ای علی! تو جانشین من بر امّت منی. تو پردازنده وام من و به جا آورنده تعهّدات منی. ای علی! تو پس از من، مظلوم واقع می شوی. ای علی! تو پس از من تنها می مانی. ای علی! تو پس از من، [از حق خودت] باز داشته می شوی. خداوند را و همه حاضران امّت خود را گواه می گیرم که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.

.

1- .اشاره به آیه 79 از سوره اسراء .

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ خَلیفَهُ اللّهِ وخَلیفَتی ، وحُجَّهُ اللّهِ وحُجَّتی ، وبابُ اللّهِ وبابی ، وصَفِیُّ اللّهِ وصَفِیّی ، وحَبیبُ اللّهِ وحَبیبی ، وخَلیلُ اللّهِ وخَلیلی ، وسَیفُ اللّهِ وسَیفی ، وهُوَ أخی وصاحِبی ووَزیری ووَصِیّی ، مُحِبُّهُ مُحِبّی ، ومُبغِضُهُ مُبغِضی ، ووَلِیُّهُ وَلِیّی ، وعَدُوُّهُ عَدُوّی ، وحَربُهُ حَربی ، وسِلمُهُ سِلمی ، وقَولُهُ قَولی ، وأمرُهُ أمری ، وزَوجَتُهُ ابنَتی ، ووَلَدُهُ وَلَدی ، وهُوَ سَیِّدُ الوَصِیّینَ ، وخَیرُ اُمَّتی أجمَعینَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :یا عَلِیُّ ، مَن قَتَلَکَ فَقَد قَتَلَنی ، ومَن أبغَضَکَ فَقَد أبغَضَنی ، ومَن سَبَّکَ فَقَد سَبَّنی ؛ لِأَنَّکَ مِنّی کَنَفسی ، روحُکَ مِن روحی ، وطینَتُکَ مِن طینَتی . إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی خَلَقَنی وإیّاکَ ، وَاصطَفانی وإیّاکَ ، وَاختارَنی لِلنُّبُوَّهِ وَاختارَکَ لِلإمامَهِ ، فَمَن أنکَرَ إمامَتَکَ فَقَد أنکَرَ نُبُوَّتی . یا عَلِیُّ ، أنتَ وَصِیّی ، وأبو وُلدی ، وزَوجُ ابنَتی ، وخَلیفَتی عَلی اُمَّتی فی حَیاتی وبَعدَ مَوتی ، أمرُکَ أمری ، ونَهیُکَ نَهیی . اُقسِمُ بِالَّذی بَعَثَنی بِالنُّبُوَّهِ وجَعَلَنی خَیرَ البَرِیَّهِ إنَّکَ لَحُجَّهُ اللّهِ عَلی خَلقِهِ ، وأمینُهُ عَلی سِرِّهِ ، وخَلیفَتُهُ عَلی عِبادِهِ . (2)

.

1- .الأمالی للصدوق : ص 271 ح 299 ، کنز الفوائد : ج 2 ص 13 ، مائه منقبه : ص 58 ح 14 نحوه وکلّها عن محمّد ابن الفرات ، الصراط المستقیم : ج 2 ص 34 کلّها عن الإمام الباقر عن آبائه علیهم السلام .
2- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 1 ص 297 ح 53 ، فضائل الأشهر الثلاثه : ص79 ح61 ، الأمالی للصدوق: ص155 ح 149 کلّها عن الحسن بن علیّ بن فضّال عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب، جانشین خدا و جانشین من است؛ حجّت خدا و حجّت من است؛ باب خدا و باب من است؛ برگزیده خدا و برگزیده من است؛ محبوب خدا و محبوب من است؛ دوست خدا و دوست من است؛ شمشیر خدا و شمشیر من است. او برادر من، یار من، وزیر من، و وصیّ من است. دوستدار او دوستدار من، و دشمن او دشمن من است. دوست او دوست من و دشمن او دشمن من است. ستیز او ستیز من و صلح او صلح من است. سخن او سخن من و فرمان او فرمان من است. زن او دختر من است و پسرانش پسران من اند. او سرور وصی ها و بهترِ همه امّت من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! آن که با تو بجنگد، با من جنگیده، و آن که تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است، و آن که تو را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته است؛ چون تو برای من، همچون خودِ منی. روح تو از روح من و سرشت تو از سرشت من است. خداوند تبارک و تعالی من و تو را آفرید و من و تو را برگزید. مرا به پیامبری (نبوّت) برگزید و تو را برای پیشوایی (امامت) برگزید. آن که پیشوایی تو را انکار کند، پیامبری مرا انکار کرده است. ای علی! تو وصیّ منی و پدر فرزندان منی، و شوهر دختر منی، و جانشین من بر امّتم در زندگی و پس از مرگ منی. فرمان تو فرمان من، و نهی تو نهی من است. به آن که مرا به پیامبری برگزید و مرا بهترین آفریدگان قرار داد، سوگند می خورم که تو حجّت خدا بر خلقش و امین او بر اسرارش و خلیفه او بر بندگانش هستی.

.

عنه صلى الله عليه و آله :أمّا عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ فَإِنَّهُ أخى وشَقيقى ، وصاحِبُ الأَمرِ بَعدى ، وصاحِبُ لِوائى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، وصاحِبُ حَوضى وشَفاعَتى ، وهُوَ مَولى كُلِّ مُسلِمٍ ، وإمامُ كُلِّ مُؤمِنٍ ، وقائِدُ كُلِّ تَقِىٍّ ، وهُوَ وَصِيّى وخَليفَتى عَلى أهلى وأُمَّتى فى حَياتى وبَعدَ مَماتى ، مُحِبُّهُ مُحِبّى ، ومُبغِضُهُ مُبغِضى ، وبِوِلايَتِهِ صارَت اُمَّتى مَرحومَةً ، وبِعَداوَتِهِ صارَتِ المُخالِفَهُ لَهُ مِنها مَلعونَةً . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ صاحِبُ حَوضى ، وصاحِبُ لِوائى ، ومُنجِزُ عِداتى ، وحَبيبُ قَلبى ، ووارِثُ عِلمى ، وأنتَ مُستَودَعُ مَواريثِ الأَنبِياءِ ، وأنتَ أمينُ اللّهِ فى أرضِهِ ، وأنتَ حُجَّهُ اللّهِ عَلى بَرِيَّتِهِ ، وأنتَ رُكنُ الإيمانِ ، وأنتَ مِصباحُ الدُّجى ، وأنتَ مَنارُ الهُدى ، وأنتَ العَلَمُ المَرفوعُ لِأَهلِ الدُّنيا ، مَن تَبِعَکَ نَجا ، ومَن تَخَلَّفَ عَنکَ هَلَکَ ، وأنتَ الطَّريقُ الواضِحُ ، وأنتَ الصِّراطُ المُستَقيمُ ، وأنتَ قائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وأنتَ يَعسوبُ المُؤمِنينَ ، وأنتَ مَولى مَن أنَا مَولاهُ ، وأنَا مَولى كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ ، لا يُحِبُّکَ إلّا طاهِرُ الوِلادَهِ ، ولا يُبغِضُکَ إلّا خَبيثُ الوِلادَهِ ، وما عَرَجَ بى رَبّى عَزَّ وجَلَّ إلَى السَّماءِ قَطُّ وكَلَّمَنى رَبّى إلّا قالَ لى : يا مُحَمَّدُ ، أقرِئ عَلِيّا مِنِّى السَّلامَ وعَرِّفهُ أنَّهُ إمامُ أولِيائى ونورُ أهلِ طاعَتى . فَهَنيئا لَکَ يا عَلِىُّ عَلى هذِهِ الكِرامَهِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ! مَن أحسَنُ مِنَ اللّهِ قيلاً ، وأصدَقُ مِن اللّهِ حَديثا ؟ مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّ رَبَّکُم جَلَّ جَلالُهُ أمَرَنى أن اُقيمَ لَکُم عَلِيّا عَلَما وإماما ، وخَليفَةً ووَصِيّا ، وأن أتَّخِذَهُ أخا ووَزيرا . مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّ عَلِيّا بابُ الهُدى بَعدى ، وَالدّاعى إلى رَبّى ، وهُوَ صالِحُ المُؤمِنينَ «وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَآ إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَلِحًا وَ قَالَ إِنَّنِى مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (3) . مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّ عَلِيّا مِنّى ، وَلَدُهُ وَلَدى ، وهُوَ زَوجُ حَبيبَتى ، أمرُهُ أمرى ، ونَهيُهُ نَهيى . مَعاشِرَ النّاسِ ! عَلَيكُم بِطاعَتِهِ وَاجتِنابِ مَعصِيَتِهِ ، فَإِنَّ طاعَتَهُ طاعَتى ، ومَعصِيَتَهُ مَعصِيَتى . مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّ عَلِيّا صِدّيقُ هذِهِ الاُمَّهِ وفاروقُها ومُحَدَّثُها ، إنَّهُ هارونُها ويوشَعُها وآصَفُها وشَمعونُها ، إنَّهُ بابُ حِطَّتِها ، وسَفينَهُ نَجاتِها ، وإنَّهُ طالوتُها وذو قَرنَيها . مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّهُ مِحنَهُ الوَرى ، وَالحُجَّهُ العُظمى ، والآيَهُ الكُبرى ، وإمامُ أهلِ الدُّنيا ، وَالعُروَهُ الوُثقى . مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّ عَلِيّا مَعَ الحَقِّ ، وَالحَقَّ مَعَهُ وعَلى لِسانِهِ . مَعاشِرَ النّاسِ ! إنَّ عَلِيّا قَسيمُ النّارِ ؛ لا يَدخُلُ النّارَ وَلِىٌّ لَهُ ، ولا يَنجو مِنها عَدُوٌّ لَهُ . إنَّهُ قَسيمُ الجَنَّهِ ؛ لا يَدخُلُها عَدُوٌّ لَهُ ، ولا يُزَحزَحُ عَنها وَلِىٌّ لَهُ . مَعاشِرَ أصحابى !

قَد نَصَحتُ لَكُم ، وبَلّغتُكُم رِسالَةَ رَبّى ، ولكِن لا تُحِبّونَ النّاصِحينَ . أقولُ قَولى هذا وأستَغفِرُ اللّهَ لى ولَكُم . (4)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 175 ح 178 ، بشاره المصطفى : ص 198 ، الفضائل لابن شاذان : ص 8 كلّها عن ابن عبّاس .
2- .الأمالى للصدوق : ص 382 ح 489 ، بشاره المصطفى : ص 54 كلاهما عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 38 ص 100 ح 20 .
3- .فصّلت : 33 .
4- .الأمالى للصدوق : ص 83 ح 49 ، بشاره المصطفى : ص 153 ، روضه الواعظين : ص 113 كلّها عن ابن عبّاس .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :امّا علی بن ابی طالب، برادر و همتای من و فرمانروای پس از من و پرچمدار من در دنیا و آخرت است؛ صاحب حوض و شفاعت من است و مولای هر مسلمان، پیشوای هر مؤمن، و رهبر هر پرهیزگار است. او وصی و جانشین من بر کسان و امّتم در زندگی و پس از مرگم است. دوستدار او دوستدار من، و دشمن او دشمن من است. امّت من به خاطر ولایت او مورد رحمت واقع می شوند و مخالفان او از میان امّت، به خاطر دشمنی با او ، نفرین شده اند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو صاحب حوض من، پرچمدار من، انجام دهنده تعهّدات من، محبوبِ دل من و وارث دانش منی . تو امانتدار میراث پیامبرانی . تو امین خداوند در روی زمینش هستی. تو حجّت خدا بر آفریدگانش هستی. تو رکن ایمانی. تو چراغ در تاریکی هستی. تو مشعل هدایتی. تو پرچم برافراشته برای مردم دنیایی . آن که تو را پیروی کند، رستگار می گردد، و آن که از تو باز مانَد، نابود می شود. تو راه روشنی . تو راه راستی. تو رهبر سپید رویانی. تو سرور مؤمنانی. تو مولای آنی که من مولای اویم و من، مولای هر مرد و زن مؤمنی هستم. جز پاکْ زاده تو را دوست نمی دارد، و جز ناپاک زاده، با تو دشمنی نمی کند. خداوند ، هیچ گاه مرا به آسمان نبُرد و با من سخن نگفت، مگر آن که به من گفت : «ای محمّد! سلام مرا به علی برسان و به او بگو که او پیشوای اولیای من و نور فرمانبران من است». ای علی! این کرامت، بر تو مبارک باد!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! چه کسی نیکو گفتارتر از خداست؟ چه کسی راستْ سخن تر از خداست؟ ای مردم! پروردگارتان جل جلاله به من فرمان داده که علی را برای شما راهنما و پیشوا، جانشین و وصی قرار دهم و او را برادر و وزیر خود سازم. ای مردم! علی، پس از من، باب هدایت و فراخواننده به پروردگارم است و او شایسته ترین مؤمنان است : «و کیست خوش گفتارتر از آن کسی که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و بگوید : من [در برابر خدا] از تسلیم شوندگانم؟» . ای مردم! علی از من است، و فرزندانش، فرزندان من اند. او شوهر دختر من است. فرمان او فرمان من ، و بازداشتن او بازداشتن من است. ای مردم! بر شما باد پیروی کردن از او و پرهیز از نافرمانی از او؛ چون پیروی از او پیروی از من و نافرمانی از او نافرمانی از من است.

ای مردم! علی، صدّیق و فاروق و محدّث این امّت است. او هارون، یوشع، آصف و شمعونِ این امّت است. او باب بخشش، کشتی نجات، طالوت و ذوالقرنین این امّت است. ای مردم! او ملاک آزمایش مردم، حجّت عظیم، آیت بزرگ و پیشوای اهل دنیا و ریسمان استوار است. ای مردم! علی با حقّ است و حق با او و بر زبان اوست. ای مردم! علی تقسیم کننده دوزخ است. در آن، دوستدار علی در نمی آید و دشمن او از آن، رهایی نمی یابد. او تقسیم کننده بهشت است و دشمن او هرگز در آن درنمی آید و دوستدار او از آن دور نمی گردد. ای یاران من! من به شما نصیحت کردم و سخن پروردگارم را رساندم، گرچه نصیحت کنندگان را دوست نمی دارید. این سخنم را می گویم و برای خود و شما از خدا درخواست بخشش می کنم.

.

ص: 246

. .

ص: 247

. .

2 / 8لا يُعرَفُ حَقَّ مَعرِفَتِهِ2 / 8 1فَضائِلُهُ لا تُحصيرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى جَعَلَ لِأَخى عَلِىٍّ بنِ أبى طالِبٍ فَضائِلَ لا يُحصى عَدَدَها غَيرُهُ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ جَعَلَ لِأَخى عَلِىٍّ فَضائِلَ لا تُحصى كَثيرَةً . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :لَو أنَّ الغِياضَ (3) أقلامٌ ، وَالبَحرَ مِدادٌ ، وَالجِنَّ حُسّابٌ ، وَالإِنسَ كُتّابٌ ، ما أحصَوا فَضائِلَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (4)

2 / 8 2لَولا مَخافَةُ الغُلُوِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : وَالَّذى نفَسى بِيَدِهِ ، لَولا أن يَقولَ فيکَ طَوائِفُ مِن اُمَّتى ما قالَتِ النَّصارى فى عيسَى بنِ مَريَمَ ، لَقُلتُ فِيکَ اليَومَ مَقالاً لا تَمُرُّ بِأحَدٍ مِنَ المُسلِمينَ إلّا أخَذَ التُّرابَ مِن أثَرِ قَدَمَيکَ يَطلُبونَ بِهِ البَرَکَةَ . (5)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 201 ح 216 عن محمّد بن عماره ، جامع الأخبار : ص 55 ح 70 عن عماره وكلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 128 .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 32 ح 2 عن محمّد بن عماد ، كفايه الطالب : ص 252 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 19 كلاهما عن محمّد بن عمّار ؛ مائه منقبه : ص 154 ح 100 عن محمّد بن زكريّا وكلّها عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، إرشاد القلوب : ص 209 وفيها «كثره» بدل «كثيره» .
3- .الغِياض : جمع غَيْضَه ؛ وهى الشجر المُلتَفّ (لسان العرب : ج 7 ص 202 «غيض») .
4- .المناقب للخوارزمى : ص 32 ح 1 و ص 328 ح 341 نحوه ، كفايه الطالب : ص 251 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 16 ؛ كنز الفوائد : ج 1 ص 280 ، مائه منقبه : ص 154 ح 99 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 557 ح 496 كلاهما نحوه وكلّها عن ابن عبّاس ، إرشاد القلوب : ص 209 .
5- .المعجم الكبير : ج 1 ص 320 ح 951 ، المناقب للخوارزمى : ص 311 ح 310 كلاهما عن أبى رافع ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 45 عن محمّد بن عبيد اللّه بن أبى رافع ، شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 4 ؛ الكافى :

ج 8 ص 57 ح 18 عن أبى بصير ، الإرشاد : ج 1 ص 165 ، تفسير فرات : ص 406 ح 543 عن عمير و ح 544 عن القاسم ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 615 ح 1112 عن جعفر عن شيخ من بنى هاشم والستّه الأخيره نحوه .

2 / 8 چنان که باید ، شناخته نمی شود

اشاره

2 / 8 1 فضایل او بی شمار است

2 / 8 2 اگر از غُلُو نمی هراسیدم

2 / 8چنان که باید ، شناخته نمی شود2 / 8 1فضایل او بی شمار استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند تبارک و تعالی برای برادرم علی بن ابی طالب، فضایلی قرار داده است که جز خود او کسی نمی تواند آنها را بشمارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند برای برادرم علی فضایلی قرار داده که از فراوانی به شماره نمی آیند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :اگر جنگل ها قلم، و دریاها دوات، و جنّیان حسابگر، و انسیان نویسنده گردند، فضایل علی بن ابی طالب را نمی توانند بشمارند.

2 / 8 2اگر از غُلُو نمی هراسیدمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر بیم آن نبود که گروهی از امّت من درباره تو همان چیزی را که ترسایان درباره عیسی بن مریم علیهماالسلامگفتند، بگویند، امروز درباره تو سخنی می گفتم که بر هیچ مسلمانی نمی گذشتی، جز آن که خاک زیرپایت را به عنوان تبرّک بر می گرفت .

.

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : لَولا أن يَقولَ فيکَ الغالونَ مِن اُمَّتى ما قالَتِ النَّصارى فى عيسَى بنِ مَريَمَ ، لَقُلتُ فيکَ قَولاً لا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ النّاسِ إلّا أخَذُوا التُّرابَ مِن تَحتِ قَدَمَيکَ يَستَشفونَ بِهِ . (1)

الأمالى للصدوق عن جابر بن عبد اللّه :لَمّا قَدِمَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِفَتحِ خَيبَرَ ، قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَولا أن تَقولَ فيکَ طَوائِفُ مِن اُمَّتى ما قالَتِ النَّصارى لِلمَسيحِ عيسَى بنِ مَريَمَ ، لَقُلتُ فيکَ اليَومَ قَولاً لا تَمُرُّ بِمَلَأٍ إلّا أخَذُوا التُّرابَ مِن تَحتَ رِجلَيکَ ومِن فَضلِ طَهورِکَ يَستَشفُونَ بِهِ ! ولکِن حَسبُکَ أن تَکونَ مِنّى وأنَا مِنکَ ، تَرِثُنى وأرِثُکَ ، وأنَّکَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعدى ، وأنَّکَ تُبرِئُ ذِمَّتى ، وتُقاتِلُ عَلى سُنَّتى ، وأنَّکَ غَدا عَلَى الحَوضِ خَليفَتى ، وأنَّکَ أوَّلُ مَن يَرِدُ عَلَيَّ الحَوضَ ، وأنَّکَ أوَّلُ مَن يُکسى مَعى ، وأنَّکَ أوَّلُ داخِلٍ الجَنَّهَ مِن اُمَّتى ، وأنَّ شيعَتَکَ عَلى مَنابِرَ مِن نورٍ مُبيَضَّهً وُجوهُهُم حَولى ، أشفَعُ لَهُم ، يَکونونَ غَدا فِى الجَنَّهِ جيرانى ، وأنَّ حَربَکَ حَربى وسِلمَکَ سِلمى ، وأنَّ سِرَّکَ سِرّى وعَلانِيَتَکَ عَلانِيَتى ، وأنَّ سريرَهَ صَدرِکَ کَسَريرَتى ، وأنَّ وُلدَکَ وُلدى ، وأنَّکَ تُنجِزُ عِداتى ، وأنَّ الحَقَّ مَعَکَ ، وأنَّ الحَقَّ عَلى لِسانِکَ وقَلبِکَ وبَينَ عَينَيکَ ، الإيمانُ مُخالِطٌ لَحمَکَ ودَمَکَ کَما خالَطَ لَحمى ودَمى ، وأنَّهُ لَن يَرِدَ عَلَيَّ الحَوضَ مُبغِضٌ لَکَ ، ولَن يَغيبَ عَنهُ مُحِبٌّ لَکَ حَتّى يَرِدَ الحَوضَ مَعَکَ . قالَ : فَخَرَّ عَلِيٌّ عليه السلام ساجِدا ، ثُمَّ قالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أنعَمَ عَلَيَّ بِالإِسلامِ ، وعَلَّمَنِى القُرآنَ ، وحَبَّبَنى إلى خَيرِ البَرِيَّهِ خاتَمِ النّبِيّينَ وَسَيِّدِ المُرسَلينَ ، إحسانا مِنهُ وفَضلاً مِنهُ عَلَيَّ . قالَ : فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : لَولا أنتَ لَم يُعرَفِ المُؤمنونَ بَعدى . (2)

.

1- .الخصال : ص 575 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام وراجع ص 557 ح 31 .

2- .الأمالى للصدوق : ص 156 ح 150 ، بشاره المصطفى : ص 155 ، المسترشد : ص 633 ح 298 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 381 ح 740 ، إعلام الورى : ج 1 ص 366 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 494 ح 402 نحوه و ص 459 ح 360 وفيه صدره إلى «لا نبىّ بعدى» ؛ المناقب لابن المغازلى : ص237 ح285، كفايه الطالب : ص 264 ، المناقب للخوارزمى : ص 129

ح 143 كلاهما عن زيد بن علىّ عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله و ص 158 ح 188 والأربعه الأخيره نحوه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : اگر ترسِ آن نبود که غلو کنندگان امّت من درباره تو آنچه را که ترسایان درباره عیسی بن مریم علیهماالسلام گفتند، بگویند، درباره تو سخنی می گفتم که بین جماعت مردم نمی رفتی، جز آن که خاک زیر پایت را بر می گرفتند و از آن شفا می جستند.

الأمالی ، صدوق به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : وقتی که در پی فتح خیبر ، علی علیه السلام نزد پیامبر خدا آمد، پیامبر خدا به او فرمود : «اگر نبود که [بیم دارم] گروهی از امّت من درباره تو چیزی را بگویند که ترسایان درباره مسیح عیسی بن مریم علیهماالسلامگفتند، امروز، سخنی درباره تو می گفتم که بر جمعی نگذری، جز آن که خاک زیر پایت را و باقی مانده آب وضویت را برگیرند و بدان شفا جویند؛ ولی همین تو را بس که تو از منی و من از توام. از من ارث می بری و من از تو ارث می برم، و تو نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست. تو ذمّه (عهده) مرا آزاد می کنی و برپایه سنّت من مبارزه می کنی، و تو فردا در کنار حوض، جانشین منی، و تو اوّلین کسی هستی که در کنار حوض بر من وارد می شود. تو اوّلین کسی هستی که همراه من پوشانده می شود. تو اوّلین درآینده به بهشت از بین امّتی و پیروان تو بر منبرهایی از نور با چهره هایی نورانی پیرامون من اند و آنان را شفاعت می کنم. آنان، فردا در بهشت، همسایگان من اند. جنگ تو جنگِ من، و صلح تو صلحِ من است. نهان تو نهانِ من، و آشکار تو آشکارِ من است، و رازِ دل تو رازِ من است. فرزندان تو فرزندانِ من اند. تو پردازنده تعهّدات منی. حق با توست و حق بر زبان و دل و بین دیدگان توست. ایمان با گوشت و خون تو درهم آمیخته، چنان که با گوشت و خون من عجین گشته است. دشمن تو هرگز در حوض [کوثر] بر من وارد نخواهد شد و دوستدار تو از آن جا غایب نمی شود تا همراه تو به حوض [کوثر] درآید». [جابر گفت :] علی علیه السلام به سجده افتاد و آن گاه گفت : سپاسْ خدایی را که به اسلام، بر من منّت نهاد و قرآن را یادم داد و از روی احسان و فضل بر من، پیش بهترین مردم، خاتم پیامبران و سرور فرستادگان، محبوبم ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «اگر تو نبودی، پس از من ، مؤمنان، شناخته نمی شدند».

.

2 / 8 3ما عَرَفَهُ إلَا اللّهُ وأنَارسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، ما عَرَفَ اللّهَ إلّا أنَا وأنتَ ، وما عَرَفَنى إلَا اللّهُ وأنتَ ، وما عَرَفَکَ إلَا اللّهُ وأنَا . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، ما عَرَفَ اللّهَ حَقَّ مَعرِفَتِهِ غَيرى وغَيرُکَ ، وما عَرَفَکَ حَقَّ مَعرِفَتِکَ غَيرُ اللّهِ وغَيرى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :ما عَرَفَکَ يا عَلِىُّ حَقَّ مَعرِفَتِکَ إلَا اللّهُ وأنَا . (3)

.

1- .مختصر بصائر الدرجات : ص 125 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 139 ح 18 و ص 221 ح 15 ، مشارق أنوار اليقين : ص 112 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 267 .
3- .إرشاد القلوب : ص 209 .

2 / 8 3 جز خدا و من، کسی او را نشناخت

2 / 8 3جز خدا و من، کسی او را نشناختپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! خدا را جز من و تو کسی نشناخت، و مرا جز خدا و تو کسی نشناخت ، و تو را جز خدا و من کسی نشناخت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! جز من و تو کسی خدا را به درستی نشناخت، و جز خدا و من، کسی تو را به درستی نشناخت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! جز خدا و من، کسی تو را به درستی نشناخت.

.

الفصل الثالث: علىّ عن لسان عليّبَحثٌ حَولَ مَدحِ الإمامِ نَفسَهإنّ أحد الفصول التربويّه الثمينه الموقظه فى خطب الإمام أمير المؤمنين عليٍّ ابن أبى طالب عليه السلام ورسائله هى الكلمات التى تعكس أبعاداً من شخصيّته الفريده . وما سوف نعرضه فى هذا الفصل يمثّل شذرات من تلك الكلمات الدرّيّه ، وستأتى نماذج اُخرى من كلماته عليه السلام فى طيّات فصول الكتاب المتنوّعه . إنّ النظره السطحيّه العابره لهذه الكلمات قد توحى بأنّ الإمام كان يمدح نفسه ، ولعلّها تسوق القارئ إلى القول بأنّ مثل هذه الكلمات تتنافى مع قوله تعالى «فَلَا تُزَكُّواْ أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (1) . علما أنّه عليه السلام قد أشار إلى ذلک بقوله : «ولَولا ما نَهَى اللّهُ عَنهُ مِن تَزكِيَهِ المَرءِ نَفسَهُ ، لَذَكَرَ ذاكِرٌ فَضائِلَ جَمَّةً» (2) . وهذا الكلام يمكن أن يكون آيةً على مسار تزكيه النفس وكيفيّته ، وجوازه أو حظره . لاشكّ فى أنّ الإمام عليّاً عليه السلام كان يقوم بواجب شرعىّ لا مناص منه؛ إذ لو كانت تزكيه المرء نفسه كذبا فهى محرّمه، ولو كانت صدقا ولا مصلحه ملزمه فيها فهى لا جَرمَ مذمومه ، وأمّا لو كانت ذات مصلحه فهى محموده لا محاله . وخلاصه القول : لو ترتّبت عليها مصالح مهمّه ملزمه وكانت تصبّ فى اتّجاه إحقاق الحقّ والدفاع عن الحقوق فلا نرتاب فى وجوبها ، وإذا صدف عنها الإنسان بذريعه عدم التحدّث عن النفس فذلک مذموم وحرام ، وهو يمهّد لضياع الحقائق والقيم ... . ومن هنا فإنّنا حينما نلاحظ كلمات المدح عند الإمام نلمس فيها دفاعاً عن شخصيّه إنسان مظلوم ؛ ألجأه الواجب إلى إماطه اللثام عن حقٍّ ضائع مكتوم ، فى ظروف لم يَحُلْ فيها مساعير الفتنه دون قول الحقّ فحسب ، بل تقوّلوا وافتَرَوا وتخرّصوا لتشويه صوره الحقّ . ولقد تحدّث الإمام عليه السلام من أجل قشع الغمائم السوداء عن سماء الحياه الفكريّه للمجتمع ، وإراءه ما كان ، وما جرى على الحقّ ، وإلّا فإنّ حقيقه حياته الصادقه عليه السلام وشخصيّته الرفيعه هما أعظم شأنا من أن يتحدّث عن نفسه، أو أن يُمنى بحبّ الذات ! ويتسنّى لنا أن نحلّل بعض التساؤلات المثاره حول مدح الإمام ذاته، وتحدّثه بفضائله ومعالم عظمته بما يأتى :

.

1- .النجم : 32 .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 28 ، الاحتجاج : ج 1 ص 419 ح 90 .

فصل سوم : علی از زبان علی

بحثی درباره خودستایی امام

اشاره

فصل سوم : علی از زبان علیبحثی درباره خودستایی امامیکی از بخش های ارزشمند و بیدارگر در خطبه ها و نامه های علی علیه السلام سخنانی است که ابعاد شخصیت بی نظیر وی را می نمایانَد. آنچه که در این فصل خواهد آمد، گوشه هایی از این سخنان ارجمند است و نمونه های دیگر آن را در فصل های گوناگون کتاب می توان یافت. در نگاهی گذرا و سطحی به این سخنان، چنین می نماید که امام علیه السلام خویش را ستایش می کند و ممکن است برای خواننده این توهّم را ایجاد کند که این سخنان با کلام خداوند متعال منافات دارد که می فرماید : «پس خودتان را منزّه مشمارید. او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده ، داناتر است» . امّا خود آن حضرت با اشاره به این کلام خداوند ، می گوید : اگر نهی خداوند از تنزیه خویشتن (خودستایی) نبود، ذاکری (1) فضایل بسیاری را ذکر می کرد . این سخن ، ممکن است نشانی از ستودن خویش و چگونگی آن و حلال و یا حرام بودن آن باشد. چون تردیدی نیست که امام علی علیه السلام به وظیفه شرعی خودْ عمل می کرد و چاره ای هم از آن نبود و اگر خودستایی و تعریف شخص از خودْ خلاف واقع باشد ، قطعا حرام است و اگر راست باشد ، ولی مصلحتی آن را الزامی نکند ، بی تردیدْ چنین خودستایی ای مذموم است ؛ ولی اگر دارای مصلحت باشد ، بدون شک ، کاری شایسته است . گزیده سخنْ آن که اگر بر ستایش از خویش ، مصلحت مهم و الزام آوری مترتّب باشد (مثلاً برای احقاق حق و دفاع از حقوق باشد) ، تردیدی در وجوب آن نداریم و اگر شخصی از ترس آن که چنین کاری خودستایی است ، از آن دوری کند ، قطعا کاری ناشایست و حرام انجام داده است و زمینه نابودی حقایق و ارزش ها را فراهم آورده است ... از این روست که وقتی سخنان امام علیه السلام در ستایش از خویشتن را می نگریم ، در آنها دفاع از شخصیت انسان مظلومی را می بینیم که لزوم کنار زدن پرده از چهره حقّ پنهان و از دست رفته، وی را به این کار می کشانَد ، در شرایطی که گسترش فتنه ها اجازه سخن راندن از حق را نمی دهد و همه برای کریه نشان دادن چهره حقْ سخن می گویند و تهمت می زنند و بدان تشویق می کنند. امام علیه السلام برای کنار زدن

ابرهای تیره از آسمان زندگی فکری جامعه و بیان آنچه بود و آنچه که بر سر حق می آوردند ، از خودْ سخن گفته است ؛ و گرنه حقیقت زندگی صادقانه و شخصیت والای آن حضرت ، برتر از آن است که وی به خودستایی بپردازد و یا آن که حبّ نفس در وجودش باشد . لازم است برای تبیین پاره ای از پرسش هایی که درباره ستایش امام علیه السلام از خویش و بیان فضایل و نشانه های عظمت خود به ذهن می آید ، به مواردی اشاره کنیم :

.

1- .مراد ، خود حضرت است .

1 امتثال أمر اللّه تعالى فى بيان نعمهكان الإمام أمير المؤمنين عليه السلام يلهج بذكر النعم الإلهيّه ، ويتحدّث بفضل اللّه تعالى عليه، وهو بكلماته البليغه شكور يقدّر النعمه والمنعِم ويثمّنها . ومن أقواله عليه السلام : «أنَا قاتِلُ الأَقرانِ، ومُجَدِّلُ الشُّجعانِ . أنَا الَّذى فَقَأتُ عَينَ الشِّركِ، وثَلَلتُ عَرشَهُ ؛ غَيرَ مُمتَنٍّ عَلَى اللّهِ بِجِهادى ولامُدِلٍّ (1) إلَيهِ بِطاعَتى ، ولكِن اُحَدِّثُ بِنِعمَهِ رَبّى (2) » (3) .

.

1- .مُدِلٌّ: منبسط لا خوف عليه، وهو من الإدلال والدالّه على من لک عنده منزله (النهايه : ج 2 ص 131 «دلل») .
2- .إشاره إلى الآيه 11 من سوره الضحى .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 296 .

1 . انجام دادن فرمان خدا در خصوص تبیین نعمت های وی

1 . انجام دادن فرمان خدا در خصوص تبیین نعمت های ویامیر مؤمنان از نعمت های الهی یاد می کرد و از فضلی که خداوند متعال به وی داده بود ، سخن می گفت او با سخنان رسا ، سپاسگری بود که ارزش و قیمت نعمت و نعمت دهنده را پاس می داشت و از جمله کلمات آن حضرت علیه السلام در این باره این سخن است که می فرماید : من هماورد قهرمانان و بر زمین زننده دلیران هستم . من آنم که چشم شرک را درآوردم و عرش آن را لرزاندم. با جهادم بر خدای متعال منّت نمی نهم و به عبادتم نمی نازم؛ بلکه از نعمت های پروردگارم سخن می گویم .

.

2 بيان الحقائق التاريخيّهتتبلور كلّ حادثه فى ثنايا التاريخ، وتُنقل على مرّ الدهور، لكن كيف تُنقل ؟ من هم الذين كانوا أُولى الدور المؤثّر فى الأحداث ؟ وكيف ظهرت الأحداث ؟ و و و ... تبلور الإسلام فى شبه الجزيره العربيّه كقضيّه عجيبه ، وأنتج ردود فعل كثيره ، وفتح طريقه من بين المنعطفات الوعره والوهاد والنجاد التى لا تُحصى ومضى قُدُما . وكان لعلىّ عليه السلام الدور الأكبر فيه . بَيْد أنّ الذى كان يقال للأجيال السابقه آنذاک ، هل كان كذلک حقّا ؟ ! وحين حدث التغيير فى الحكم بعد وفاه النبىّ صلى الله عليه و آله ، فإنّ هذا التغيير قد استتبع تغييراتٍ كثيره ، منها وضع لكثير من الشخصيّات، ورفع لكثير غيرها ، ومنها اختلاق لكثير من الشخصيّات ، ومكابره لكثير غيرها ... وكان الإمام عليه السلام هو الذى رفع لواء الحقّ فى وقت قد كُمّت فيه الأفواه، وقُطعت الألسن، وكُسرت الأقلام . وبيّن عليه السلام حقائق التاريخ كما هى عليه . فمن كان له الدور الأوّل والتأثير الأكبر فى هذا التاريخ غير علىٍّ عليه السلام ؟ !

3 الدفاع عن الحقّ دفاع مظلومقلنا إنّ التغييرات السياسيّه تستتبع تغييرات اجتماعيّه وثقافيّه كثيره، وكان الإمام عليه السلام أكثر الناس ظُلامةً فى ظلّ تلک التغييرات ، وقد صبر مهضوما مظلوما لمصلحه الإسلام وقد تحدّثنا عن ذلک فى أحد المواضع بَيْد أنّه حاول أن يتحدّث عن هذه الظلامه ، ويحول دون تحريف التاريخ ما استطاع إلى ذلک سبيلاً (1) . وعندما بلغت التهديدات ذروتها سكت البعض خوفا ، وأُلجم البعض الآخر حرصا على الحياه بعدما كثرت مغرياتها ، فمن يتحدّث عن علىٍّ عليه السلام ؟ ومن يُفصح عن «حقّ الخلافه» و«خلافه الحقّ» ؟ وأنكى من ذلک كلّه أنّ حزب الطُّلَقاء استحوذ على مقدّرات الاُمّه ، فنال من علىٍّ ما شاء ، واختلق باطلاً فضائل موهومه لبعض الصحابه كى يقلّل قبسا ولو ضئيلاً من فضائل علىٍّ ، فهل للإمام سبيل غير تعريف نفسه للاُمّه ، والإصحار بفضائله ومناقبه ؟ ! إنّه عليه السلام بكلماته المذكوره فى موقع الدفاع عن المظلوم ، وهو نفسه المنادى بضروره الدفاع عن المظلوم، ومقارعه الظالم .

.

1- .راجع : ج 10 ص 412 (المظلوميّه بعد النبىّ) .

2 . بیان حقایق تاریخی

3 . دفاع مظلومانه از حق

2 . بیان حقایق تاریخیهر حادثه ای در دل تاریخ به وجود می آید و با گذر زمان به نسل های بعدی منتقل می شود ؛ امّا چگونه این انتقالْ صورت می گیرد؟ چه کسانی دارای نقش مؤثّر در پیدایش حوادث اند؟ و حادثه ها چگونه به وجود می آیند؟ و... . اسلام در شبه جزیره عربستان به عنوان پدیده ای شگفتْ ظهور کرد و عکس العمل های بسیاری در پی آورد و راه خود را از بین سختی ها و پستی و بلندی های بی شمار گشود و گام در پیش نهاد و علی علیه السلام در این حرکت ، نقش برجسته ای داشت . آیا آنچه برای نسل های گذشته در آن روزها گفته می شد، درست بود؟ ! هنگامی که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمامداری جهان اسلامْ تغییر به وجود آمد ، این تغییر ، تحوّلات بسیاری در پی داشت ، موقعیّت بسیاری از شخصیّت های بزرگ را پایین آورد و موقعیت بسیاری دیگر را بالا برد . برای بسیاری از آنان فضایلی به دروغْ ساخته شد و بر بسیاری نیز ستم رفت ... و امام علیه السلام تنها کسی بود که در روزگاری که دهن ها بسته ، زبان ها بُریده ، و قلم ها شکسته بود ، بیرق حق را برافراشت و حقایق تاریخ را آن گونه که بود بیان داشت. چه کسی جز علی علیه السلام در این کار ، نقش نخست و تأثیر جدّی داشت؟ !

3 . دفاع مظلومانه از حقگفتیم که تغییرات سیاسی ، تحوّلات اجتماعی و فرهنگی بسیاری را در پی آورد و بر امام علیه السلام در سایه این تحوّلات ، بیشترین ستم روا داشته شد و ایشان برای مصلحت اسلام ، مظلومانه شکیبایی کرد و در جایی از این صبوری سخن گفته است (1) و با این حال ، تلاش کرد از این مظلومیّتْ سخن بگوید و به قدر توان خویش از تحریف تاریخ ، پیشگیری کند . (2) هنگامی که تهدیدها به اوج رسید ، گروهی از ترس ، ساکت شدند و گروهی دیگر ، عشق به دنیا که بسیار وسوسه انگیز هم گشته بود بر زبانشان مُهر نهاد . (3) در این شرایط ، چه کسی از علی علیه السلام سخن می گفت؟ و چه کسی از حقّ خلافت و خلافت حق ، پرده بر می داشت؟ بدتر از همه آن که حزب آزادشدگان ، بر سرنوشت امّتْ سوار شده بود و هر چه می خواست ، علیه علی علیه السلام می گفت و به باطل ، فضایلی موهوم برای پاره ای از صحابیان می ساخت تا

از شکوه فضایل علی علیه السلام ، هر چند اندک ، بکاهد. آیا در این شرایط، راهی برای امام علیه السلام جز معرّفی خویش به مردم و بیان فضایل و مناقب خود بود؟ آن حضرت در سخنان خود در موضع دفاع از مظلوم قرار گرفته بود و او خود ، همواره به ضرورت دفاع از مظلوم و مخالفت با ظالم ، فرا می خواند .

.

1- .ر . ک : ج 12 ص 173 (مهرورزی به امام علی) .
2- .ر . ک : ج 10 ص 413 (مظلومیت پس از پیامبر) .
3- .ر . ک : ج 10 ص 413 (مظلومیّت پس از پیامبر) .

4 الدفاع عن حقّ الناسعندما تُفْتَعل الأجواء الكاذبه فى المجتمع ، وتجرف الدعايات المسمومه المضادّه بعض الناس باطلاً ، وتقذف ببعضهم الآخر ظلما ، ويتربّع غير الجُدَراء على دفّه الحكم ، ويتسلّمون مقاليد الأمر ، وينزوى الجدراء المؤهَّلون ويبتعدون عن مسرح الحياه ، فالتقصير على المجتمع ؛ إذ أباح ظلمهم ، وضيّع حقّه فى الاستهداء بهم والاستناره بجدارتهم . فالنضال ضدّ هذه الأجواء الكاذبه ، وإعاده الحقّ إلى نصابه يمثّلان دفاعا عن حقّ الناس . ومن كان يمترى فى أنّ عليّا عليه السلام كان الأجدر الأكفأ ؟ أ لم يَقُل عمر بن الخطّاب : «إنَّهُ لَأَحراهُم أن يُقيمَهُم عَلى طَريقَهٍ مِنَ الحَقِّ» (1) ؟ فماذا يفعل الناس فى خضمّ حضورهم ؟ ! وإذا عرّف الإمام عليه السلام نفسه وتحدّث عن جدارته ولياقته فإنّما يدافع عن حقّ الناس الثابت ، أى حقّ معرفه الأجدر ، وتحكيم الأصلح . هذه وغيرها تمثّل سرّ حديث علىٍّ عن علىٍّ ، وبعباره اُخرى ، إنّ علىّ بن أبى طالب يتحدّث عن الإمام علىّ ، وعن أجدر إنسانٍ لتسلّم زمام الاُمور .

.

1- .راجع : ج 3 ص 38 (رأى عمر فيمن رشّحهم للخلافه) .

4 . دفاع از حقّ مردم

4 . دفاع از حقّ مردمهنگامی که فضایی ناسالم بر جامعه سایه افکنَد و تبلیغات مسموم و مخالف ، به ناحق ، گروهی از مردم را کنار گذارند و بر گروهی دیگر ستم روا دارند و ناشایستگان بر زمام حکومتْ چنگ زنند و قدرت اداره جامعه را به دست گیرند و شایستگان را کنار گذاشته ، از صحنه زندگی دور کنند ، گناه آن بر گردن جامعه است ؛ چون راه ستم را بازگذاشته و با پیروی از آنان و تکیه کردن به آنان ، حقّ خود را ضایع کرده است . مبارزه با این فضای آلوده و بازگرداندن حق به جای خود ، دفاع از حقّ مردم است و چه کسی در این تردید دارد که علی علیه السلام شایسته ترین و با کفایت ترین بود؟ آیا عمر بن خطّاب نگفت که «وی شایسته ترینِ شما برای هدایت شما بر راه حق است» (1) ؟ پس مردم در گستره حضورشان چه باید بکنند؟ هنگامی که امام علیه السلام خویش را معرّفی می کند و از شایستگی ها و لیاقت هایش سخن می گوید ، در واقع از حقّ ثابت مردم دفاع می کند ؛ از حقّ شناخت شایسته ترین و به حاکمیت رساندن صالح ترین فرد . این نکته و امثال آن ، راز سخن گفتن علی علیه السلام از خودش را می نمایانَد . به عبارت دیگر ، در این موارد ، علی بن ابی طالب از «امام علی علیه السلام » سخن می گوید ؛ از شایسته ترین انسانی که باید زمام امور را به دست بگیرد .

.

1- .ر . ک : ج 3 ص 39 (شایستگان خلافت از دیدگاه عمر) .

5 الدفاع عن الذات إزاء الهجوم الدعائى العنيفبيد أنّ ما يفوق فى أهميّته جميع الأدلّه التى ذكرناها كبواعث أملت على الإمام أمير المؤمنين عليه السلام أن يبادر إلى تبيين فضائله والحديث عن خصائصه بنفسه ، هى طبيعه الأجواء التى أعلن فيها ذلک على الملأ العام . حياه علىّ عليه السلام مدهشه حقّاً ؛ أيّامها ملأى بالدروس ، وتاريخها حافل بالعظات . شخصيّه تتألّق بوهجٍ مضىء مرتفع ، رجل فى مثل هذه الصلابه والرسوخ العظيم ، مؤمن يسمو به إيمانه ، فلا توازيه نجوم السماء علوّاً وجلالاً . شخصيّه كهذه تتبوّأ منصّه كلّ هذه المكرمات ، ثمّ تطلع عليها أجواء محمومه بالدعايه الباطله ، كيف ستبدو فى عيون جيلٍ راح ينظر إليها وهى تمسک أزمّه الحكم بعد ربع قرن من الغياب ؟ وكيف ستكتسب موقعها فى ذهنه ووعيه ؟ هذا هو السؤال . إنّ دراسه حياه علىّ عليه السلام المترعه نوراً وحركه ومضاء ، تكشف عن أنّ هذا العظيم لم يتحدّث على عهد رسول اللّه صلى الله عليه و آله عن نفسه قط ، مع ما كانت تزهر به أيّامه من مآثر عظمى وإنجازات باهره . لكن بعد أن مضى النبىّ الأقدس إلى الرفيق الأعلى بادر الإمام فى الأيّام الأُولى التى شهدت تغيّر الحكم وتنكّب الحياه السياسيّه عن أُصولها ؛ بادر للحديث عن سابقته الوضيئه فى هذا الدين ، وراح يصدع بحقّه فى كلّ مكان ؛ رغبه منه بإحقاق الحقّ ، وإجهاراً للحقيقه ، ودفاعاً عن موقع «الإمامه» . لكن للأسف لم تُغنِ جهود الإمام شيئاً ، فاختطّت الخلافه مساراً آخر ! غير استثناءات قليله ومواضع نادره ، فلاذ الإمام أمير المؤمنين عليه السلام بصمت رهيب استغرق من عمره سنوات مديده ، وطوى عن حقّه كَشْحاً ، وكلماته المتوجّعه تقول : «فَصَبَرتُ وفِى العَينِ قَذىً ، وفِى الحَلقِ شَجاً (1) » . ولمّا تسلّل «حزب الطلقاء» إلى واقع الحياه الإسلاميّه ، وترسّخت أقدامه على عهد الخليفه الثالث ، اتّسع حجم الأكاذيب والافتراءات ، وطفقت تنهال من كلّ جانب ولا سيما فى الشام ؛ لتصنع أجواء مكفهرّه نتنه ، تقلب الحقائق ، وتحاصر أهل الحقّ وأنصاره خاصّه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام . وقف الإمام يواجه كلّ هذه الأكاذيب والافتراءات ، والسيول المتدفّقه من التزييف والاتّهام وقلب الحقائق وكتمانها ، يتصدّره بلاط معاويّه المغموس بالخداع والحيله ، وبإصرار جاهلى عنيد على إفساد الأذهان ، وتلويث العقول بموج عارم من الأباطيل والزخارف والسفاهات . ولمّا كان معاويّه يعرف أن شخصيّه علىّ عليه السلام لو راحت تسطع من وراء غيوم الدعايه المضادّه المتلبّده الداجيه لانهارت حياته السياسيّه والاجتماعيّه ، وذهبت أدراج الرياح ، لذلک حشّد كلّ قواه وإرادته وتصميمه على استهداف هذه الشخصيّه ، فراح يضخّم ذاته

حتى ينال من علىّ عليه السلام ما استطاع ، ولم تتهيّأ له وسيله إلّا ركبها فى هذه الحرب البغيضه الشعواء ، حتى بلغت به جرأته أن يفرض لعن علىّ عليه السلام فى «الصلوات» ! ترى ماذا عسى الإمام علىّ عليه السلام أن يفعل فى مواجهه جوّ وبىء مثل هذا يزدحم بالأكاذيب والافتراءات والتضليل ، وتتشابک فيه أحابيل الدعايه المضادّه ؟ ليس أمامه إلّا أن يجهر بفضائله ، ويكشف عن مثالب «حزب الطلقاء» وسوآتهم . إنّ شطراً عظيماً ممّا نطق به الإمام من فضائله كان لمواجهه فضاء وبىء مسعور مثل هذا . ولا ريب فى أنّ ذلک مهمّه صعبه ، شاقّه ، مجهده بيد أنّها ضروريّه لا مناص منها . ولمّا كان علىّ عليه السلام لا يعرف إلّا الحقّ ، وليس له هدف إلّا أن يعلو الحقّ ، تحتّم عليه أن ينطق وأن يتحدّث ولو كلّفه ذلک جهداً ومراره . وهذا ما فعله تماماً إمامُنا سلام اللّه عليه .

.

1- .راجع : ج 9 ص 454 (الصبر وفى العين قذى) .

5 . دفاع از خود در برابر هجوم گسترده تبلیغاتی

5 . دفاع از خود در برابر هجوم گسترده تبلیغاتیبا این حال ، مهم تر از همه آنچه که به عنوان دلیل برای انگیزه امیر مؤمنان برای بیان فضایل و سخن گفتن از خویش یاد کردیم، فضایی بود که در آن ، امام علیه السلام از خود سخن گفت . زندگی علی علیه السلام واقعا شگفت انگیز است. روزگار وی انباشته از درس و تاریخش پُر از پند است. شخصیتی که با درخشندگی و از فرازْ پرتوافشانی می کند ، مردی چنان استوار و پا برجا ، مؤمنی که ایمانش او را در مرتبه ای بس والا نشانده است و در برتری و جلالت ، ستارگان نیز به پایش نمی رسند ، و ... شخصیتی چون او که در جایگاه همه این بزرگی هاست ، امّا فضایی آلوده به تبلیغات ناروا او را فرا گرفته ، بعد از رُبع قرنْ دوری از مرکز قدرت ، اکنون که زمام امور را به دست گرفته ، در نظر نسل جدیدی که به وی چشم دوخته اند ، چگونه می نماید؟ و چه طور موقعیّت خود را در ذهن و فکر آنان به دست می آورد؟ پرسش اصلی این است . مطالعه زندگی سراسر نور و تلاش و حرکت علی علیه السلام نشان می دهد که وی با همه درخشندگی ای که در روزگار پیامبر اکرم در جنگ های بزرگ و پیروزی های درخشان داشت ، هرگز از خویش چیزی نگفت ؛ امّا پس از آن که پیامبر اکرم به رفیق اعلا پیوست، در همان روزهای آغازین که شاهد دگرگونی حاکمیت و چرخش زندگی سیاسی از اصول خود بود ، به بیان سابقه درخشان خویش در اسلام پرداخت و در هر جا از حقّ خود سخن گفت تا احقاق حق کند و حقیقت را بنمایاند و از پایگاه امامت دفاع کند . افسوس که تلاش علی علیه السلام نتیجه ای نداد و خلافت ، جز در موارد استثنایی و نادر ، مسیر دیگری در پیش گرفت و امام علیه السلام برای سالیانی چند از عمر خود ، به سکوتی هولناک پناه جُست و از حقّ خود دست شست و در سخنانی دردناک چنین گفت : شکیبایی کردم ، در حالی که در دیده ام خار و در گلویم استخوان بود. (1) وقتی حزب «طُلَقاء (آزاد شدگان پیامبر)» بر زندگی مسلمانان چنگ افکند و در روزگار خلیفه سوم ، گام هایش را استوار ساخت ، حجم دروغ ها و تهمت ها فزون شد و از هر سو و بویژه از شام ، سرازیر گشت تا فضایی آلوده به وجود آید و در آن ، حقایقْ دگرگون شود و حق مداران و یاوران حق و بویژه امیر مؤمنان در محاصره قرار گیرند . (2) امام علیه السلام در برابر همه این دروغ ها و تهمت ها و سیل نیرنگ ها و اتّهام ها و دگرگون سازی و کتمان حقایق امواجی که از کاخ سرتاسر نیرنگ و حیله معاویه سرچشمه

می گرفتند و زاییده اصرار جاهلی معاویه بر اِفساد ذهن ها و آلوده سازی خِرَدها بودند ایستاد . و از آن جا که معاویه می دانست شخصیت علی علیه السلام می تواند از پشتِ انبوه ابرهای تاریک و متراکم تبلیغات مخالف ، سر برآورَد و بر حیات سیاسی اجتماعی بتابد و ابرها را کنار بزند ، تمام توان و اراده و تصمیم خود را متوجّه کوبیدن شخصیت وی کرد و خود به هر مقدار که توانست ، از علی علیه السلام بدگویی نمود و در این جنگ کینه توزانه و ویرانگر ، هر وسیله ای را به کار گرفت و تا آن جا پیش رفت که نفرین فرستادن بر علی علیه السلام را در نمازها واجب گردانْد . علی علیه السلام در مبارزه با این فضای انباشته از دروغ ، تهمت و گم راه سازی که تارهای تبلیغات دشمنانه همه جا چنگ انداخته بود ، چه باید می کرد؟ او در پیش روی خود ، راهی جز بیان فضایل خویش و پرده برداری از بدی ها و فضیحت های حزب «طلقاء» نمی دید . اندک چیزی که امام علیه السلام در بیان فضایلش گفته ، برای مواجهه با این فضای مسموم و دشوار بود و علی رغم ضرورت این کار ، کاری مهم ، سخت و طاقت سوز بود و از آن جا که علی علیه السلام جز حق نمی شناسد و هدفی جز اعتلای حق ندارد ، بر وی لازم است که سخن بگوید و حرف بزند ، گرچه سختی و مرارت بسیاری هم تحمّل کند و این ، دقیقا همان کاری است که علی که درود خدا بر او باد انجام داد .

.

1- .ر . ک : ج 9 ص 455 (شکیبایی با خار در چشم) .
2- .ر . ک : ج 5 ص 419 (نبرد تبلیغاتی) .

ص: 264

. .

ص: 265

. .

3 / 1المَكانَةُ عِندَ رَسولِ اللّهِ3 / 1 1القَرابَةُ القَريبَةُالإمام علىّ عليه السلام فى بَيانِ قُربِهِ مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : وقَد عَلِمتُم مَوضِعى مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالقَرابَهِ القَريبَهِ ، وَالمَنزِلَهِ الخَصيصَهِ ؛ وَضَعَنى فى حِجرِهِ وأنَا وَلَدٌ ، يَضُمُّنى إلى صَدرِهِ ، ويَكنُفُنى فى فِراشِهِ ، ويُمِسُّنى جَسَدَهُ ، ويُشِمُّنى عَرفَهُ . وكانَ يَمضَغُ الشَّىءَ ثُمَّ يُلقِمُنيهِ . وما وَجَدَ لى كَذبَهً فى قَولٍ ، ولا خَطلَهً فى فِعلٍ . ولَقَد قَرَنَ اللّهُ بِهِ صلى الله عليه و آله مِن لَدُن أن كانَ فَطيما أعظَمَ مَلَكٍ مِن مَلائِكَتِهِ ، يَسلُكُ بِهِ طَريقَ المَكارِمِ ، ومَحاسِنَ أخلاقِ العالَمِ ، لَيلَهُ ونَهارَهُ . ولَقَد كُنتُ أتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصيلِ أثَرَ اُمِّهِ ، يَرفَعُ لى فى كُلِّ يَومٍ مِن أخلاقِهِ عَلَما ، ويَأمُرُنى بِالاِقتِداءِ بِهِ . ولَقَد كانَ يُجاوِرُ فى كُلِّ سَنَهٍ بِحِراءَ فَأراهُ ، ولا يَراهُ غَيرى . ولَم يَجمَع بَيتٌ واحِدٌ يَومَئِذٍ فِى الإِسلامِ غَيرَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخَديجَهَ وأنَا ثالِثُهُما . أرى نورَ الوَحىِ وَالرِّسالَهِ ، وأشُمُّ ريحَ النُّبُوَّهِ . ولَقَد سَمِعتُ رَنَّهَ الشَّيطانِ حينَ نَزَلَ الوَحىُ عَلَيهِ صلى الله عليه و آله فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما هذِهِ الرَّنَّهُ ؟ فَقالَ : هذَا الشَّيطانُ قَد أيِسَ مِن عِبادَتِهِ ، إنَّکَ تَسمَعُ ما أسمَعُ ، وتَرى ما أرى ، إلّا أنَّکَ لَستَ بِنَبِىٍّ ، ولکِنَّکَ لَوَزيرٌ ، وإنَّکَ لَعَلى خَيرٍ . (1)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 192 ، بحار الأنوار : ج 63 ص 264 ح 147 .

3 / 1 جایگاه نزد پیامبر خدا

اشاره

3 / 1 1 خویشاوندی نزدیک

3 / 1جایگاه نزد پیامبر خدا3 / 1 1خویشاوندی نزدیکامام علی علیه السلام در تبیین نزدیک بودنش به پیامبر صلی الله علیه و آله : جایگاه مرا نسبت به پیامبر خدا از نظر خویشاوندی نزدیک و منزلت ویژه، می دانید. در زمانی که من خُردسال بودم، مرا در آغوشش می نشاند، به سینه اش می فشرد، در بسترش می خوابانْد، تنش را به تنم می سایید، بوی بدنش را به مشامم می رساند، و خوراکی را می جَوید و در دهانم می گذاشت. نه در سخن گفتن، دروغی از من شنید و نه در کردار [من]، لغزشی یافت. [محمّد صلی الله علیه و آله] از دورانی که از شیر گرفته شد، خداوند متعال، بزرگ ترین فرشته از فرشتگانش را همراهش کرد تا شب و روز به راه بزرگواری ها و خوی های نیکوی جهان، رهنمونش گردد و من همچون بچّه شتری که پای در جا پای مادرش می نهد، دنبالش می رفتم. در هر روز، نشانی از اخلاقش را فرا رویم بر می افراشت و به من دستور می داد تا از آن پیروی کنم. هر سال در حِرا سُکنا می گزید و من وی را می دیدم و جز من، کسی او را نمی دید. در آن روزها ، اسلام ، جز به خانه پیامبر خدا که وی و خدیجه در آن بودند و من سومین آنها بودم، وارد نشده بود. من نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوّت را می بوییدم. هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد، ناله شیطان را شنیدم و گفتم : ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود : «این، شیطان است که از پرستیده شدن، نا امید گشته است. تو ، آنچه را که من می شنوم، می شنوی و آنچه را که می بینم، می بینی؛ جز آن که پیامبر نیستی؛ امّا تو وزیر [من] و بر مسیر خیری !» .

.

عنه عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله استَوهَبَنى عَن أبى فى صَبائى ، وكُنتُ أكيلَهُ وشَريبَهُ ، ومؤنِسَهُ ومُحَدِّثَهُ . (1)

الإرشاد فى ذِكرِ أحوالِ الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام بَعدَ الهِجرَهِ : أنزَلَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عِندَ وُرودِهِ المَدينَهَ دارَهُ ، وأحَلَّهُ قَرارَهُ ، وخَلَطَهُ بِحُرَمِهِ وأولادِهِ ، ولَم يُمَيِّزهُ مِن خاصَّهِ نَفسِهِ ، ولَا احتَشَمَهُ فى باطِنِ أمرِهِ وسِرِّهِ . (2)

3 / 1 2كُنتُ كَجُزءٍ مِنهُالإمام علىّ عليه السلام :كُنتُ فى أيّامِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَجُزءٍ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، يَنظُرُ إلَىَّ النّاسُ كَما يُنظَرُ إلَى الكَواكِبِ فى اُفُقِ السَّماءِ ، ثُمَّ غَضَّ (3) الدَّهرُ مِنّى ، فَقُرِنَ بى فُلانٌ وفُلانٌ ، ثُمَّ قُرِنتُ بِخَمسَهٍ أمثَلُهُم عُثمانُ ، فَقُلتُ : وا ذَفَراه ! ثُمَّ لَم يَرِضَ الدَّهرُ لى بِذلِكَ حَتّى أرذَلَنى ، فَجَعَلَنى نَظيرا لِابنِ هِندٍ وَابنِ النّابِغَهِ ، لَقَدِ استَنَّتِ الفِصالُ حَتَّى القَرعى (4) . (5)

راجع : ص 284 (فيا عجبا للدهر) .

.

1- .الخصال : ص 572 ح 1 عن مكحول .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 54 .
3- .غضَّ : وضع ونقص (لسان العرب : ج 7 ص 197 «غضض») .
4- .مَثل يضرب للذى يتكلّم مع من لا ينبغى أن يتكلّم بين يديه لجلاله قدره (مجمع الأمثال : ج 1 ص 333) .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 326 ح 733 .

3 / 1 2 من همچون جزئی از او بودم

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا در کودکی ام مرا از پدرم خواست و من ، هم خوراک و همنوش و همدم و هم سخنش بودم.

الإرشاد در یادکردِ احوال امام علی علیه السلام پس از هجرت : پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام ورود وی به مدینه، او را در خانه خویش جای داد و وارد جایگاه خویش ساخت و او را با خانواده و فرزندان خویش آمیخت و از آنچه که ویژه خودش بود، جدایش نساخت و از امور باطنی و رازهای خویش محرومش نگردانْد.

3 / 1 2من همچون جزئی از او بودمامام علی علیه السلام :در روزگار پیامبر خدا، همچون جزئی از [وجود] پیامبر خدا بودم. نگاه مردم به من، همچون نگاه به ستارگانِ دور دست آسمان بود. سپس روزگار، مرا فرود آورد و فلان و بهمان ، هم تراز من شمرده شدند. آن گاه، در کنار پنج تن قرار گرفتم که بهترینِ آنان، عثمان بود. گفتم : داد از آلودگی! روزگار به این هم راضی نشد و مرا پایین آورد و مرا هم ردیف فرزند هند (معاویه) و فرزند نابغه (عمرو عاص) قرارداد «بچه شترها فربه شدند ، حتّی گرها». (1)

ر . ک : ص 285 (شگفتا از روزگار!)

.

1- .مثلی است ، کنایه از کسی که از شأن و مقام خود ، تجاوز کند .

3 / 1 3كَالعَضُدِ مِنَ المَنكِبِالإمام علىّ عليه السلام :أنَا مِن رسَولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَالعَضُدِ مِنَ المَنكِبِ ، وكَالذِّراعِ مِنَ العَضُدِ ، وكَالكَفِّ مِنَ الذِّراعِ ، رَبّانى صَغيرا ، وآخانى كَبيرا . (1)

3 / 1 4كَالضَّوءِ مِن الضَّوءِالإمام علىّ عليه السلام :أنا مِن رَسولِ اللّهِ كَالضَّوءِ مِنَ الضَّوءِ 2 ، وَالذِّراعِ مِنَ العَضُدِ . (2)

عنه عليه السلام :أنا مِن أحمَدَ كَالضَّوءِ مِنَ الضَّوءِ . (3)

الإمام الصادق عليه السلام لِمُحَمَّدِ بنِ حَربٍ الهلالِىِّ : إنَّ عَلِيّا عليه السلام بِرَسولِ اللّهِ شُرِّفَ ، وبِهِ ارتَفَعَ ... أما عَلِمتَ أنَّ المِصباحَ هُوَ الَّذى يُهتدى بِهِ فِى الظُّلمَهِ ، وَانبِعاثُ فَرعِهِ مِن أصلِهِ ، وقَد قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : «أنَا مِن أحمَدَ كَالضَّوءِ مِنَ الضَّوءِ» ! أ ما عَلِمتَ أنَّ مُحَمَّدا وعَلِيّا صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهما كانا نورا بَينَ يَدَىِ اللَّهِ جَلَّ جَلالُهُ قَبلَ خَلقِ الخَلقِ بِألفَى عامٍ ، وأنَّ المَلَائِكَهَ لَمّا رَأَت ذلِكَ النُّورَ رَأَت لَهُ أصلاً قَدِ انشَعَبَ فيهِ شُعاعٌ لامِعٌ ، فَقالَت : إلهَنا وسَيِّدَنا، ما هذَا النّورُ ؟ فَأوحَى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ إلَيهِم : هذا نورٌ مِن نورى ، أصلُهُ نُبُوَّهٌ ، وفَرعُهُ إمامَهٌ ، أمَّا النُبُوَّهُ فَلِمُحَمَّدٍ عَبدى ورَسولى ، وأمَّا الإمامَهُ فَلِعَلِىٍّ حُجَّتى ووَلِيّى . (4)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 315 ح 625 .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 45 .
3- .الأمالى للصدوق : ص 604 ح 840 عن يونس بن ظبيان عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بشاره المصطفى : ص 191 ، روضه الواعظين : ص 142 .
4- .معانى الأخبار : ص 351 ح 1 ، علل الشرائع : ص 174 ح 1 كلاهما عن محمّد بن حرب الهلالى .

3 / 1 3 همچون بازو برای شانه

3 / 1 4 همچون پرتوی از نور

3 / 1 3همچون بازو برای شانهامام علی علیه السلام :رابطه من با پیامبر خدا، همچون رابطه بازو و شانه، و مانند ساعد و بازو، و همچون کف دست و ساعد بود. در خُردسالی تربیتم کرد و در بزرگی برادرم ساخت.

3 / 1 4همچون پرتوی از نورامام علی علیه السلام :من نسبت به پیامبر خدا، مثل نور از نور (1) و ساعد از بازویم.

امام علی علیه السلام :من نسبت به احمد، مثل نور از نورم.

امام صادق علیه السلام به محمّد بن حرب هلالی : علی علیه السلام توسط پیامبر خدا شرف یافت و به وسیله او بلندْ جایگاه شد... آیا نمی دانی که در تاریکی، با چراغ ، راه جُسته می شود و فرع، از اصل، نشئت می گیرد؟ علی علیه السلام گفته است : «من نسبت به احمد، مثل نور از نورم». آیا نمی دانی که محمّد و علی که درودهای خدا بر آن دو باد ، دو هزار سال پیش از آفرینش مردم ، دو نور در پیشگاه خدا بودند و هنگامی که فرشتگانْ آن نور را دیدند، برای آن نور، منبعی دیدند که از آن، پرتوی درخشانْ جدا شده است. گفتند : پروردگار ما و سرور ما ! این نور چیست؟ خداوند به آنان وحی کرد : «این، نوری از نور من است. منبع آن، نبوّت و پرتوش امامت است؛ امّا نبوّت برای بنده ام و رسولم محمّد است؛ و امّا امامت، برای حجّتم و ولیّم علی است».

.

1- .معنای این حدیث ، نزدیک به معنای حدیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود : «من و علی ، از یک نور ، آفریده شده ایم» .

راجع : ص 34 (أنا وعلىّ من نور واحد) .

3 / 1 5صِنوُ رَسولِ اللّهِالإمام علىّ عليه السلام :أنَا صِنوُ (1) رَسولِ اللّهِ ، وَالسّابِقُ إلَى الإِسلَامِ ، وكاسِرُ الأَصنامِ ، ومُجاهِدُ الكُفّارِ ، وقامِعُ الأَضدادِ . (2)

عنه عليه السلام :أنَا صِنوُهُ ، ووَصِيُّهُ ، ووَلِيُّهُ ، وصاحِبُ نَجواهُ وسِرِّهِ . (3)

راجع : ص 40 (أنا وعلىّ من شجره واحده) .

3 / 1 6دينى دينُهُ وحَسَبى حَسَبُهُالإمام علىّ عليه السلام :دينى دينُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وحَسَبى حَسَبُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَمَن تَناوَلَ دينى وحَسَبى فَقَد تَناوَلَ دينَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وحَسَبَهُ . (4)

.

1- .الصِّنْو : الغصن الخارج عن أصل الشجره ، يقال : هما صِنوَا نخلهٍ ، وفلان صِنوُ أبيه (مفردات ألفاظ القرآن : ص 494 «صنو») .
2- .غرر الحكم : ح 3761 .
3- .الأمالى للمفيد : ص 6 ح 3 ، الأمالى للطوسى : ص 626 ح 1292 ، بشاره المصطفى : ص 4 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 38 كلّها عن الأصبغ بن نباته .
4- .الأمالى للمفيد : ص 88 ح 3 ، الأمالى للصدوق : ص 499 ح 685 كلاهما عن أبى صادق ، روضه الواعظين : ص 300 كلاهما نحوه .

3 / 1 5 هم ریشه با پیامبر خدا

3 / 1 6 دین من دین او و تبار من، تبار اوست

ر . ک : ص 35 (من و علی از یک نوریم) .

3 / 1 5هم ریشه با پیامبر خداامام علی علیه السلام :من، هم ریشه با پیامبر خدا، پیشتاز در اسلام، بت شکن، پیکار کننده با کفّار، و ریشه کن کننده دشمنانم.

امام علی علیه السلام :من، هم ریشه او، وصیّ او، ولیّ او و همدم نجواها و اسرارش هستم.

ر. ک : ص 41 (من و علی از یک درختیم) .

3 / 1 6دین من دین او و تبار من، تبار اوستامام علی علیه السلام :دین من، دین پیامبر خداست و تبار من، تبار پیامبر خداست. آن که به دین و تبار من دست دراز می کند ، به دین و تبار پیامبر خدا دست درازی کرده است.

.

عنه عليه السلام :حَسَبى حَسَبُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ودينى دينُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ومَن نالَ مِنّى شَيئا فَإِنَّما يَنالُهُ مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله . (1)

عنه عليه السلام :إنَّ حَسَبى حَسَبُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وعِرضى عِرضُهُ ، ودَمى دَمُهُ ، فَمَن أصابَ مِنّى شَيئا فَإِنَّما أصابَهُ عَن (2) رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (3)

3 / 1 7كُنتُ آخِرَ النّاسِ عَهدا بِهِالإمام علىّ عليه السلام :إنّى كُنتُ آخِرَ النّاسِ عَهدا بِرَسولِ اللّهِ ، ودَلَّيتُهُ فى حُفرَتِهِ . (4)

عنه عليه السلام :لَقَد قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وإنَّ رَأسَهُ لَفى حِجرى ، ولَقَد وَلِّيتُ غُسلَهُ بِيَدى ، تَقلِبُهُ المَلائِكَهُ المُقَرَّبونَ مَعى . (5)

عنه عليه السلام :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله كانَ واضِعا رَأسَهُ فى حِجرى ، فَلَم يَزَل يَقولُ : الصَّلاهَ الصَّلاهَ ، حَتّى قُبِضَ . (6)

عنه عليه السلام :لَقَد قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وإنَّ رَأسَهُ لَعَلى صَدرى ، ولَقَد سالَت نَفسُهُ فى كَفّى ، فَأَمرَرتُها عَلى وَجهى . ولَقَد وَلِيتُ غُسلَهُ صلى الله عليه و آله وَالمَلائِكَهُ أعوانى ، فَضَجَّتِ الدّارُ وَالأَفنِيَهُ ؛ مَلَأٌ يَهبِطُ ، ومَلَأٌ يَعرُجُ ، وما فارَقَت سَمعى هَينَمَهٌ (7) مِنهُم ، يُصَلّونَ عَلَيهِ حَتّى وارَيناهُ فى ضَريحِهِ . فَمَن ذا أحَقُّ بِهِ مِنّى حَيّا ومَيِّتا ؟ ! فَانفُذوا عَلى بَصائِرِكُم ، وَلتَصدُق نِيّاتُكُم فى جِهادِ عَدُوِّكُم ، فَوَالَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ إنّى لَعَلى جادَّهِ الحَقِّ ، وإنَّهُم لَعَلى مَزَلَّهِ الباطِلِ . أقولُ ما تَسمَعونَ وأستَغفِرُ اللّهَ لى ولَكُم . (8)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 519 عن أبى صادق ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 105 عن كهمس ؛ تفسير فرات : ص 61 ح 24 عن أبى كهمس وليس فيهما ذيله .
2- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّها «من».
3- .شرح الأخبار : ج 1 ص 209 ح 176 عن كميل .

4- .الخصال : ص 572 ح 1 عن مكحول .
5- .الأمالى للمفيد : ص 235 ح 5 ، الأمالى للطوسى : ص 11 ح 13 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 5 كلّها عن الأصبغ بن نباته ، وقعه صفّين : ص 224 عن أبى سنان الأسلمى .
6- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 51 وراجع المناقب للكوفى : ج 1 ص 382 ح 300 .
7- .الهينمه : الكلام الخفىّ لا يفهم (النهايه : ج 5 ص 290 «هينم») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 197 ، غرر الحكم : ح 10145 وفيه صدره إلى «حيّا وميّتا» .

3 / 1 7 آخرین وداع کننده

امام علی علیه السلام :تبار من، تبار پیامبر صلی الله علیه و آله و دین من، دین پیامبر صلی الله علیه و آله است. هر آن که از من چیزی به او رسید، آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله به دست آورده است.

امام علی علیه السلام :تبار من، تبار پیامبر صلی الله علیه و آله و آبروی من آبروی او و خون من خون اوست. هرکس چیزی از من به دست آورَد، آن را از پیامبر خدا به دست آورده است.

3 / 1 7آخرین وداع کنندهامام علی علیه السلام :من آخرینِ مردم در وداع با پیامبر خدا بودم و او را در گورش نهادم.

امام علی علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله ، در حالی که سرش در دامن من بود، درگذشت . با دست های خود ، غسلش دادم و فرشتگان مقرّب ، همراه من ، جسد او را بر می گرداندند.

امام علی علیه السلام :سرِ پیامبر خدا در دامن من بود و همواره «نماز، نماز...» می گفت تا درگذشت.

امام علی علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که سرش روی سینه من بود، درگذشت و جانش از میان دو دست من گذشت و من، دست هایم را بر صورتم کشیدم. متصدّی غسل دادن او شدم و فرشتگان، یاری ام می کردند. خانه و حیاط خانه، پُر ناله شد. گروهی فرود می آمدند و گروهی صعود می کردند و همواره ، همهمه آنان در گوشم بود که تا هنگامی که او را در آرامگاهش پنهان کردیم، بر وی درود می فرستادند. چه در زندگی و چه [پس از] مرگش ، چه کسی از من به او سزاوارتر است؟! با آگاهی به پیش روید و نیّت هایتان باید در پیکار با دشمنانتان راست باشد. سوگند به آن که جز او خدایی نیست، من بر راه درستم و آنان در لغزشگاه باطل اند. آنچه را که می شنوید، می گویم و برای خود و شما، درخواست آمرزش از خداوند دارم.

.

3 / 1 8أنَا أولى بِهِ حَيّا ومَيِّتاالإمام علىّ عليه السلام :أنَا أولى بِرَسولِ اللّهِ حَيّا ومَيِّتا ، وأنَا وَصِيُّهُ ، ووَزيرُهُ ، ومُستَودَعُ سِرِّهِ وعِلمِهِ . (1)

عنه عليه السلام :نَحنُ أولى بِرَسولِ اللّهِ حَيّا ومَيِّتا . (2)

عنه عليه السلام :وَاللّهِ ، إنّى لَأَخوهُ ، ووَلِيُّهُ ، ووارِثُهُ ، وَابنُ عَمِّهِ ، فَمَن أحَقُّ بِهِ مِنّى ؟ ! (3)

راجع : ص 56 (المنزله عند النبىّ) .

.

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 182 ح 36 عن أبى المفضّل محمّد بن عبد اللّه الشيبانى بإسناده عن رجاله .
2- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 29 .
3- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 130 ح 65 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 653 ح 1110 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 136 ح 4635 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 107 ح 176 ، تفسير ابن أبى حاتم : ج 2 ص 581 ح 1553 ؛ الأمالى للطوسى : ص 502 ح 1099 ، الاحتجاج : ج 1 ص 466 ح 110 وليس فيهما «ووليّه» ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 339 ح 265 كلّها عن ابن عبّاس .

3 / 1 8 سزاوارترینِ به او در زندگی و مرگ

3 / 1 8سزاوارترین به او در زندگی و مرگامام علی علیه السلام :من در زندگی و [پس از] مرگ پیامبر خدا، سزاوارترین [فرد]به او هستم. من وصیّ او ، وزیر او و امانتگاه رازها و دانش اویم.

امام علی علیه السلام :من سزاوارترین [فرد] به پیامبر خدا در زندگی و مرگ او هستم.

امام علی علیه السلام :سوگند به خدا که من برادر او، ولیّ او، وارث او، و پسر عموی اویم. بنابراین، چه کسی از من به او سزاوارتر است؟ !

ر . ک : ص 57 (جایگاهش در نزد پیامبر) .

.

3 / 2مُنتَهَى الخُضوعِ لِلنَّبِىِّ3 / 2 1أنَا عَبدٌ مِن عَبيدِ مُحَمَّدٍالإمام الصادق عليه السلام :جاءَ حِبرٌ مِنَ الأَحبارِ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، مَتى كانَ رَبُّکَ ؟ فَقالَ لَهُ : ثَكِلَتکَ اُمُّکَ ! ومَتى لَم يَكُن حَتّى يُقالَ : مَتى كانَ ؟ ! كانَ رَبّى قَبلَ القَبلِ بِلا قَبلٍ ، وبَعدَ البَعدِ بِلا بَعدٍ ، ولا غايَةَ ولا مُنتَهى لِغايَتِهِ ، انقَطَعَتِ الغاياتُ عِندَهُ ، فَهُوَ مُنتَهى كُلِّ غايَهٍ . فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ فَنَبِىٌّ أنتَ ؟ فَقالَ : وَيلَکَ ! إنَّما أنَا عَبدٌ مِن عَبيدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . (1)

3 / 2 2لَم اُخالِف رَسولَ اللّهِ قَطُّالإمام علىّ عليه السلام :إنّى وَاللّهِ لَم اُخالِف رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَطُّ ، ولَم أعصِهِ فى أمرٍ قَطُّ ، أقيهِ بِنَفسى فِي المَواطِنِ الَّتى تَنكُصُ فيهَا الأَبطالُ وتُرعَدُ مِنهَا الفَرائِصُ ، بِقُوَّهٍ أكرَمَنِى اللّهُ بِها ، فَلَهُ الحَمدُ . (2)

عنه عليه السلام :ما رَدَدتُ عَلَى اللّهِ كَلِمَهً قَطُّ ، ولا خالَفتُ النَّبِىَّ فى شَىءٍ ، أفديهِ فِى المَواطِنِ كُلِّها بِنَفسى ، ولَقَد جَلَّيتُ الكَربَ العَظيمَ عَن وَجهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، نَجدَهً أعطانيها رَبّى . (3)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 89 ح 5 و ص 90 ح 8 نحوه ، التوحيد : ص 174 ح 3 كلّها عن أبى الحسن الموصلى ، الاحتجاج : ج 1 ص 496 ح 126 .
2- .الأمالى للمفيد : ص 235 ح 5 ، الأمالى للطوسى : ص 111 ح 13 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 5 كلّها عن الأصبغ بن نباته ، وقعه صفّين : ص 224 عن أبى سنان الأسلمى ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 181 عن أبى سنان عن أبيه .
3- .المناقب للكوفى : ج 2 ص 556 ح 1069 عن ابن عبّاس .

3 / 2 نهایت فروتنی به پیامبر

اشاره

3 / 2 1 من بنده ای از بندگان محمّدم

3 / 2 2 هرگز با پیامبر خدا مخالفت نکردم

3 / 2نهایت فروتنی به پیامبر3 / 2 1من بنده ای از بندگان محمّدمامام صادق علیه السلام :یکی از عالمان یهود، نزد امیر مؤمنان آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! پروردگارت از کِی بود؟ امام به وی فرمود : «مادرت به سوگت نشیند! کِی نبود تا گفته شود کی بود؟! پروردگارم پیش از پیش ، از هنگامی که پیشی وجود نداشت، بود و پس از پس، هنگامی که پسی وجود ندارد، خواهد بود. بی نهایت است و برای نهایتش پایانی نیست. در پیشگاه او پایان ها پایان می پذیرند. او نهایتِ هر نهایت است». وی گفت : ای امیر مؤمنان! آیا تو پیامبری؟ فرمود : «ای وای بر تو! من تنها بنده ای از بندگان محمّدم».

3 / 2 2هرگز با پیامبر خدا مخالفت نکردمامام علی علیه السلام :سوگند به خدا که من هیچ گاه با پیامبر خدا مخالفت نکردم و در هیچ کاری او را نافرمانی نکردم. به قدرتی که خداوند به من داده، در جایگاه هایی که قهرمانان در آن جا می شکنند و از ترس می لرزند، جانم را سپر او کردم. سپاس، خدا را!

امام علی علیه السلام :هرگز هیچ سخنی از خدا را رد نکردم و در هیچ چیز با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نکردم . در همه موارد، جانم را فدایش ساختم وغم های بزرگ را از چهره پیامبر خدا زدودم. این دلیری ای است که پروردگارم به من عنایت کرده است.

.

عنه عليه السلام :لَقَد عَلِمَ المُستَحفَظونَ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أنّى لَم أرُدَّ عَلَى اللّهِ ولا عَلى رَسولِهِ ساعَةً قَطُّ ، ولَقَد واسَيتُهُ بِنَفسى فِي المَواطِنِ الَّتى تَنكُصُ فيهَا الأبطالُ وتَتَأَخَّرُ فيهَا الأَقدامُ ، نَجدَةً أكرَمَنِى اللّهُ بِها . (1)

3 / 3التَّقَدُّمُ عَلَى الأَقرانِ3 / 3 1لا يَتَقَدَّمُنى أحَدٌ إلّا أحمَدُ صلى الله عليه و آلهالإمام علىّ عليه السلام :لا يَتَقَدَّمُنى أحَدٌ إلّا أحمَدُ صلى الله عليه و آله ، وإنّى وإيّاهُ لَعَلى سَبيلٍ واحِدٍ ، إلّا أنَّهُ هُوَ المَدعُوُّ بِاسمِهِ . (2)

عنه عليه السلام :اللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ أنّى أوَّلُ مَن أنابَ ، وسَمِعَ فَأَجابَ ، لَم يَسبِقنى إلّا رَسولُکَ . (3)

عنه عليه السلام :اللّهُمَّ إنّيأوَّلُ مَن أنابَ ، وسَمِعَ وأجابَ ، لَم يَسبِقنى إلّا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالصَّلاهِ . (4)

عنه عليه السلام :أنَا الصِّدّيقُ الأَكبَرُ ، وأنَا الفاروقُ الأَوَّلُ ، أسلَمتُ قَبلَ إسلامِ النّاسِ ، وصَلَّيتُ قَبلَ صَلاتِهِم . (5)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 197 ، غرر الحكم : ح 10145 .
2- .الكافى : ج 1 ص 198 ح 3 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 41 ، بصائر الدرجات : ص 199 ح 1 كلّها عن أبى الصامت الحلوانى عن الإمام الباقر عليه السلام .
3- .تذكره الخواصّ : ص 120 عن عبد اللّه بن صالح العجلى ؛ بحار الأنوار : ج 77 ص 295 ح 3 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 131 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 30 .

3 / 3 پیشی گرفتن بر همانندان

اشاره

3 / 3 1 جز احمد صلی الله علیه و آله ، کسی بر من پیشی نمی گیرد

امام علی علیه السلام :یاران حافظ و رازدار محمّد صلی الله علیه و آله می دانند که من هیچ گاه با خدا و پیامبر او مخالفت نکردم و در موقعیّت هایی که قهرمانان در آنها می شکنند و گام ها به عقب کشیده می شوند، با جانم از او دفاع کردم. این، دلیری ای است که خداوند به من کرامت کرده است.

3 / 3پیشی گرفتن بر همانندان3 / 3 1جز احمد صلی الله علیه و آله ، کسی بر من پیشی نمی گیردامام علی علیه السلام :جز احمد صلی الله علیه و آله کسی بر من پیشی نمی گیرد. من و او بر یک سیاقیم، جز آن که او به نام ، فراخوانده شده [و به پیامبری منصوب شده]است.

امام علی علیه السلام :پروردگارا! تو می دانی من اوّلین کسی هستم که روی آوْرْد و شنید و اجابت کرد. و جز پیامبر تو، کسی بر من پیشی نگرفت.

امام علی علیه السلام :پروردگارا! من اوّلین کسی هستم که روی آوْرْد، شنید و اجابت کرد، و به نمازگزاری، جز پیامبر خدا، کسی بر من پیشی نگرفت.

امام علی علیه السلام :من صدّیق اکبرم. من فاروق اوّلم . پیش از اسلام آوردن مردم، اسلام آوردم و پیش از آنان، نماز گزاردم.

.

عنه عليه السلام :وَاللّهِ لَأَنَا أوَّلُ مَن صَدَّقَهُ . (1)

راجع : ج 9 ص 398 (لم يكفر باللّه طرفه عين) و ص 402 (أول من أسلم) . ج 10 ص 6 (أوّل من صلّى مع النبىّ) . و ص 22 (أوّل من عَبَد اللّه من الاُمّه) .

3 / 3 2لَن يُسرِعَ أحَدٌ قَبلى إلى دَعوَهِ حَقٍّالإمام علىّ عليه السلام فى قَضِيَّهِ الشّورى : لَن يُسرِعَ أحَدٌ قَبلى إلى دَعوَهِ حَقٍّ ، وصِلَهِ رَحِمٍ ، وعائِدَهِ كَرَمٍ ، فَاسمَعوا قَولى ، وعوا مَنطِقى . (2)

عنه عليه السلام فى قَضِيَّهِ الشّورى : لَن يُسرِعَ أحَدٌ قَبلى إلى دَعوَهِ حَقٍّ ، وصِلَهِ رَحِمٍ ، ولا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ ، اِسمَعوا كَلامى ، وعوا مَنطِقى . (3)

3 / 3 3كُنتُ أخفَضَهُم صَوتا وأعلاهُم فَوتاالإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَهٍ لَهُ بَعدَ وَقعَهِ النَّهرَوانِ : فَقُمتُ بِالأمرِ حينَ فَشِلوا ، وتَطَلَّعتُ حينَ تَقَبَّعوا ، ونَطَقتُ حينَ تَعتَعوا ، ومَضَيتُ بِنورِ اللّهِ حينَ وَقَفوا . وكُنتُ أخفَضَهُم صَوتا ، وأعلاهُم فَوتا (4) ، فَطِرتُ بِعِنانِها ، وَاستَبدَدتُ بِرِهانِها ، كَالجَبَلِ لا تُحَرِّكُهُ القَواصِفُ ، ولا تُزيلُهُ العَواصِفُ ، لَم يَكُن لِأَحَدٍ فِىَّ مَهمَزٌ ، ولا لِقائِلٍ فِىَّ مَغمَزٌ . (5)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 37 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 99 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 139 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 236 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 225 .
4- .فاتنى كذا : سبقنى (تاج العروس : ج 3 ص 104 «فوت») .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 37 وراجع كمال الدين : ص 388 والأمالى للصدوق : ص 312 ح 363 .

3 / 3 2 در فراخوانی به حق، هیچ کس بر من پیشی نگرفت

3 / 3 3 خاموش ترین و پیش قدم ترین بودم

امام علی علیه السلام :سوگند به خدا، من اوّلین کسی هستم که او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را تصدیق کرد.

ر . ک : ج 9 ص 399 (لحظه ای به خدا کفر نورزید) و ص 403 (نخستین مسلمان) . ج 10 ص 7 (نخستین نمازگزار با پیامبر) . و ص 23 (نخستین عبادت کننده از بین امّت) .

3 / 3 2در فراخوانی به حق، هیچ کس بر من پیشی نگرفتامام علی علیه السلام در ماجرای شورا : در دعوت به حق و صله رحم و به کَرَم بهره رسانی، هیچ کس بر من پیشی نگرفت. پس سخن مرا گوش کنید و کلامم را بفهمید.

امام علی علیه السلام در ماجرای شورا : به دعوت حق و صله رحم، هیچ کس بر من پیشی نگرفت. نیرو و قوّتی جز از خدا نیست. سخنم را گوش کنید و حرفم را بفهمید.

3 / 3 3خاموش ترین و پیش قدم ترین بودمامام علی علیه السلام ضمن خطبه ای که بعد از حادثه نهروان ایراد کرد : برای یاری دین قیام کردم ، هنگامی که [همه]سستی ورزیدند . گام پیش نهادم ، وقتی که سر در گریبان بودند. گویا شدم ، وقتی که واماندند. به نور خدا گذشتم ، هنگامی که درماندند. از همه خاموش تر بودم و در پیشی گرفتن، از همه برتر بودم. زمام فضایل را گرفتم و پرواز کردم و جایزه آن را بردم؛ چون کوه که بادهای تند، آن را حرکت نمی دهد و توفان ها آن را از بین نمی برد. هیچ کس نمی توانست در من نقصی بجوید و هیچ گوینده ای در من، عیبی نمی یافت.

.

3 / 3 4أنَا خَيرٌ مِنکَ ومِنهُماشرح نهج البلاغه :قالَ لَهُ [لِعَلِیٍّ علیه السلام]عُثمانُ فی کَلامٍ تَلاحَیا فیهِ حَتّی جَری ذِکرُ أبی بَکرٍ وعُمَرَ : أبو بَکرٍ وعُمَرُ خَیرٌ مِنکَ . فَقالَ : أنَا خَیرٌ مِنکَ ومِنهُما ، عَبَدتُ اللّهَ قَبلَهُما ، وعَبَدتُهُ بَعدهُما . (1)

الإحتجاج :رُوِیَ أنَّ یَوما مِنَ الأَیّامِ قالَ عُثمانُ بنُ عَفّانَ لِعَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام : إن تَرَبَّصتَ بی فَقَد تَرَبَّصتَ بِمَن هُوَ خَیرٌ مِنّی ومِنکَ . قالَ عَلِیٌّ علیه السلام : ومَن هُوَ خَیرٌ مِنّی ؟ ! قالَ : أبو بَکرٍ وعُمَرُ . فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : کَذَبتَ ، أنَا خَیرٌ مِنکَ ومِنهُما ؛ عَبَدتُ اللّهَ قَبلَکُم ، وعَبَدتُهُ بَعدَکُم . (2)

راجع : ص 472 (أبو الهیثم مالک بن التیِّهان) . ج 9 ص 124 (الجاحظ) .

3 / 3 5فَیا عَجَبا لِلدَّهرِ !الإمام علیّ علیه السلام فی کِتابِهِ إلی مُعاوِیَهَ : فَیا عَجَبا لِلدَّهرِ ؛ إذ صِرتُ یُقرَنُ بی مَن لَم یَسعَ بِقَدَمی ، ولَم تَکُن لَهُ کَسابِقَتِیَ الَّتی لا یُدلی أحَدٌ بِمِثلِها ، إلّا أن یَدَّعِیَ مُدَّعٍ ما لا أعرِفُهُ ، ولا أظُنُّ اللّهَ یَعرِفُهُ . وَالحَمدُ للّهِ عَلی کُلِّ حالٍ. (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 262 ح 66 و ص 25 ؛ الفصول المختاره : ص 168 و ص 279 ، الإیضاح : ص 519 ، کنز الفوائد : ج 1 ص 265 ، المسترشد : ص 227 ح 65 کلّها نحوه .
2- .الاحتجاج : ج 1 ص 362 ح 59 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 5 .
3- .نهج البلاغه : الکتاب 9 .

3 / 3 4 من بهتر از تو و آن دوآم

3 / 3 5 شگفتا از روزگار !

3 / 3 4من بهتر از تو و آن دوآمشرح نهج البلاغه :عثمان ضمن سخنی که بین او و امام علیه السلام رد و بدل شد و گفتگو به یاد کردِ ابوبکر و عمر کشید ، به علی علیه السلام گفت : ابوبکر و عمر، بهتر از تو بودند. امام علیه السلام فرمود : «من بهتر از تو و آن دوآم. پیش از آن دو، خدا را پرستش کردم و پس از آن دو او را پرستش کردم».

الإحتجاج :روزی از روزها، عثمان بن عفّان به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت : اگر اینک [مرگ و سرآمدنِ خلافتِ] مرا انتظار می کشی ، پیش از این هم [مرگِ]کسانی را انتظار می بردی که از من و تو بهتر بودند. علی علیه السلام فرمود : «چه کسی بهتر از من بود؟». عثمان گفت : ابوبکر و عمر. علی علیه السلام فرمود : «دروغ گفتی. من از تو و از آن دو بهترم. پیش از شما و بعد از شما خدا را پرستش کردم».

ر . ک : ص 473 (ابو هیثم مالک بن تیهان) . ج 9 ص 125 (جاحظ) .

3 / 3 5شگفتا از روزگار !امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه : شگفتا از روزگار! که کسی همتای من شمرده می شود که در حدّ من کوشش نکرده ، و سابقه مرا در اسلام نداشته است؛ سابقه ای که کسی به مانند آن، دسترس ندارد، مگر آن که ادّعا کننده ای چیزی ادّعا کند که من از آن بی خبرم، و گمان ندارم خداوند هم آن را بشناسد. در هر حال، حمد و سپاس، مخصوص خداست.

.

عنه عليه السلام فى خُطبَهِ لَهُ تَشتَمِلُ عَلَى الشَّكوى مِن أمرِ الخِلافَهِ : أما وَاللّهِ لَقَد تَقَمَّصَها فُلانٌ ، وإنَّهُ لَيَعلَمُ أنَّ مَحَلّى مِنها مَحَلُّ القُطَبِ مِنَ الرَّحا ، يَنحَدِرُ عَنِّى السَّيلُ ، ولا يَرقى إلَىَّ الطَّيرُ ... حَتّى مَضَى الأَوَّلُ لِسَبيلِهِ ، فَأَدلى بِها إلى فُلانٍ بَعدَهُ ... حَتّى إذا مَضى لِسَبيلِهِ جَعَلَها فى جَماعَهٍ زَعَمَ أنّى أحَدُهُم ، فَيا لَلّهِ ولِلشّورى ! مَتَى اعتَرَضَ الرَّيبُ فِىَّ مَعَ الأَوَّلِ مِنهُم حَتّى صِرتُ اُقرَنُ إلى هذِهِ النَّظائِرِ ! (1)

راجع : ص 286 (كنت كجزء منه) .

3 / 4الفَضائِلُ الباهِرَهُ3 / 4 1الآيَهُ الكُبريالإمام علىّ عليه السلام :أنَا الحُجَّهُ العُظمى ، وَالآيَهُ الكُبرى ، وَالمَثَلُ الأَعلى . (2)

عنه عليه السلام :ما للّهِ نَبَأٌ أعظَمُ مِنّى ، وما للّهِ آيَهٌ أكبَرُ مِنّى . (3)

الإمام الباقر عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ يَقولُ : ما للّهِ عَزَّ وجَلَّ آيَهٌ هِىَ أكبَرُ مِنّى ، ولا للّهِ مِن نَبَأٍ أعظَمُ مِنّى . (4)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 3 ، معانى الأخبار : ص 361 ح 1 ، الإرشاد : ج 1 ص 287 ، علل الشرائع : ص 150 ح 12 ، الجمل : ص 126 ، الاحتجاج : ج 1 ص 452 ح 105 كلّها عن ابن عبّاس ، الأمالى للطوسى : ص 372 ح 803 عن زراره عن الإمام الباقر عليه السلام عن ابن عبّاس وعن الإمام الباقر عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام ، نثر الدرّ : ج 1 ص 274 كلّها نحوه .
2- .الأمالى للصدوق : ص 92 ح 67 عن الأصبغ بن نباته .
3- .تفسير القمّى : ج 2 ص 401 عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عليه السلام ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 758 ح 2 عن محمّد بن الفضيل عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه صدره .
4- .الكافى : ج 1 ص 207 ح 3 ، بصائر الدرجات : ص 77 ح 3 ، تفسير فرات : ص 533 ح 685 نحوه وفيه «أعظم» بدل «أكبر» وكلّها عن أبى حمزه .

3 / 4 فضیلت های درخشان

اشاره

3 / 4 1 بزرگ ترین نشانه

امام علی علیه السلام در خطبه ای که در بر دارنده شکایت از جریان خلافت است : سوگند به خدا که فلانی، پیراهن خلافت را پوشید، حال آن که می دانست من برای خلافت، چون محورِ میانه آسیا هستم. [فضایل،]چون سیل از من سرازیر می شود و هیچ پرنده ای به بلندای من نمی رسد ... تا آن که اوّلی ، راه خود را به پایان بُرد و خلافت را به آغوش فلانی انداخت... تا آن که او هم راه خود را به پایان بُرد و آن را در بین گروهی قرار داد و پنداشت که من هم یکی از آنانم. پناه بر خدا از این شورا ! کِی [در سنجشِ من] با اوّلی از آنان ، تردیدی درباره من بود که اکنون با اینان هم ردیف شده ام؟ !

ر . ک : ص 269 (من همچون جزئی از او بودم) .

3 / 4فضیلت های درخشان3 / 4 1بزرگ ترین نشانهامام علی علیه السلام :من بزرگ ترین حجّت و بزرگ ترین نشانه و برترین نمونه ام.

امام علی علیه السلام :خداوند را خبری بزرگ تر از من نیست، و خدا را نشانه ای بزرگ تر از من نیست.

امام باقر علیه السلام :امیر مؤمنان که درودهای خدا بر او باد می فرمود: «برای خداوند عز و جل ، نشانی که بزرگ تر از من باشد، نیست و خداوند را خبری بزرگ تر از من نیست».

.

3 / 4 2الصِّدّيقُ الأَكبَرُالإمام علىّ عليه السلام :أنَا الصِّدّيقُ الأَكبَرُ . (1)

عنه عليه السلام :أنَا الصِّدّيقُ الأَكبَرُ ، وأنَا الفاروقُ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ . (2)

عنه عليه السلام :ألا وإنّى فيكُم أيُّهَا النّاسُ كَهارونَ فى آلِ فِرعَونَ ، وكَبابِ حِطّهٍ فى بَنِى إسرائيلَ ، وكَسَفينَهِ نوحٍ فى قَومِ نوحٍ ، إنِّى النَّبَأُ العَظيمُ ، وَالصِّدّيقُ الأَكبَرُ . (3)

راجع : ص 148 (الصدّيق الأكبر والفاروق الاعظم) .

3 / 4 3الفاروقُ الأَكبَرُالإمام علىّ عليه السلام :أنَا الفاروقُ الأَكبَرُ . (4)

.

1- .سنن ابن ماجه : ج 1 ص 44 ح 120 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 121 ح 4584 ، خصائص أميرالمؤمنين للنسائى : ص 38 ح 6 كلّها عن عبّاد بن عبد اللّه ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 379 ، المعارف لابن قتيبه : ص 169 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 33 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 31 والأربعه الأخيره عن معاذه العدويّه ، الخصال : ص 402 ح 110 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 260 ح 172 كلاهما عن عبّاد بن عبد اللّه .
2- .كنز الفوائد : ج 1 ص 265 عن معاده بنت عبد الرحمن العدويّه ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 712 ح 17 وفيه «والفاروق الذى أفرق . ..» .
3- .الكافى : ج 8 ص 30 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 122 وفيه «وقد قال عليه السلام غير مرّه : أنا الصدّيق الأكبر والفاروق الأوّل» فقط .
4- .الكافى : ج 1 ص 197 ح 2 عن سعيد الأعرج و ص 196 ح 1 ، علل الشرائع : ص 164 ح 3 كلاهما عن المفضّل بن عمر ، الأمالى للطوسى : ص 206 ح 352 عن سعيد الأعرج ، بحار الأنوار : ج 26 ص 317 ح 85 نقلاً من كتاب القائم للفضل بن شاذان عن صالح بن حمزه عن الحسن بن عبد اللّه وكلّها عن الإمام الصادق عليه السلام ، بصائر الدرجات : ص 202 ح 5 عن سلمان الفارسى .

3 / 4 2 صدّیق اکبر

3 / 4 3 فاروقِ اکبر

3 / 4 2صدّیقِ اکبرامام علی علیه السلام :من صدّیق اکبرم.

امام علی علیه السلام :من صدّیق اکبرم (1) و من، فاروق 2 بین حق و باطلم.

امام علی علیه السلام :ای مردم! بدانید که من در بین شما، چون هارون علیه السلام در میان آل فرعون، و چون باب توبه در بین بنی اسرائیل، و چون کشتی نوح علیه السلام در بین قوم نوح هستم. من آن خبر عظیم و صدّیق اکبرم.

ر . ک : ص 149 (صدّیق اکبر و فاروق اعظم) .

3 / 4 3فاروقِ اکبرامام علی علیه السلام :من فاروق اکبرم.

.

1- .. صدّیق ، به معنای «راستْ مرد» و فاروق به معنای «جدا کننده» است. (م)

عنه عليه السلام :إنِّى الفاروقُ الأَكبَرُ . (1)

عنه عليه السلام :أنَا الفاروقُ الأَكبَرُ ، وأنَا الإِمامُ لِمَن بَعدى ، وَالمُؤدّى عَمَّن كانَ قَبلى . (2)

راجع : ج 2 ص 202 (على فاروق الاُمّه) .

3 / 4 4القُرآنُ النّاطِقُالإمام علىّ عليه السلام لَمّا أرادَ أهلُ الشّامِ أن يَجعَلُوا القُرآنَ حَكَماً بِصِفّينَ :أنَا القُرآنُ النّاطِقُ . (3)

عنه عليه السلام :أنَا كَلامُ اللّهِ النّاطِقُ . (4)

عنه عليه السلام :هذا كِتابُ اللّهِ الصّامِتُ ، وأنَا المُعَبِّرُ عَنهُ ، فَخُذوا بِكتابِ اللّهِ النّاطِقِ ، وذَرُوا الحُكمَ بِكتابِ اللّهِ الصّامِتِ ؛ إذ لا مُعَبِّرَ عَنهُ غَيرى . (5)

عنه عليه السلام :يَابنَ أبى سُفيانَ ، أنتَ تَدعونى إلَى العَمَلِ بِكِتابِ اللّهِ وأنَا كِتابُهُ النّاطِقُ إنَّ هذا لَهُوَ العَجَبُ العَجيبُ وَالأَمرُ الغَريبُ . (6)

راجع : ج 10 ص 546 (علم الكتاب) .

.

1- .تفسير فرات : ص 178 ح 230 عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، بصائر الدرجات : ص 200 ح 2 عن إبراهيم بن محمّد الثقفى عن بعض رفعه إلى الإمام الصادق عنه عليهماالسلام .
2- .الكافى : ج 1 ص 198 ح 3 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 41 ، بصائر الدرجات : ص 199 ح 1 كلّها عن أبى الصامت الحلوانى عن الإمام الباقر عليه السلام .
3- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 214 ح 20 .
4- .بحار الأنوار : ج 82 ص 199 .
5- .العمده : ص 330 ح 550 .
6- .إرشاد القلوب : ص 249 وراجع العمده : ص 330 ووسائل الشيعه : ج 27 ص 34 ح 33147 وفيه «هذا كتاب اللّه الصامت ، وأنا كتاب اللّه الناطق» .

3 / 4 4 قرآنِ گویا

امام علی علیه السلام :هر آینه من فاروق اکبرم.

امام علی علیه السلام :من فاروق اکبرم. من امام آیندگان خویش و رساننده از پیشینیانم هستم .

ر . ک : ج 2 ص 203 (علی فاروق امّت است) .

3 / 4 4قرآنِ گویاامام علی علیه السلام هنگامی که شامیان در صفّین تصمیم گرفتند که قرآن را حَکَم قرار دهند : من، قرآن گویایم.

امام علی علیه السلام :من کلام گویای خدایم.

امام علی علیه السلام با اشاره به قرآن : این، کتابِ خاموش خداست و من، سخنگوی اویم. پس به کتاب گویای خداوندی دست آویزید و حکم کردن به کتاب صامت خدا را وانهید؛ چرا که جز من سخنگویی برای آن نیست.

امام علی علیه السلام :ای معاویه! تو مرا به عمل به کتاب خدا فرا می خوانی ، حال آن که من خود ، کتاب گویای اویم؟! به راستی که این ، شگفت است و شگفت انگیز ، و داستانی غریب است .

ر . ک : ج 10 ص 547 (دانش کتاب) .

.

3 / 4 5أعرَفُ النّاسِ بِالكِتابِ وَالسُّنَّهِالإمام علىّ عليه السلام :أنَا ... أعرَفُكُم بِالكِتابِ وَالسُّنَّهِ ، وأفقَهُكُم فِى الدّينِ ، وأعلَمُكُم بِعَواقِبِ الاُمورِ . (1)

راجع : ج 10 ص 546 (أنواع علومه) .

3 / 4 6يَعسوبُ المُؤمِنينَالإمام علىّ عليه السلام :أنَا يَعسوبُ المُؤمِنينَ ، وأنَا أوَّلُ السّابِقينَ . (2)

عنه عليه السلام :أنَا يَعسوبُ المُؤمِنينَ ، وَالمالُ يَعسوبُ الفُجّارِ . (3)

عنه عليه السلام :أنَا يَعسوبُ المُؤمِنينَ ، وَالمالُ يَعسوبُ الظَّلَمَهِ . (4)

عنه عليه السلام :أنَا أميرُ المُؤمِنينَ ، ويَعسوبُ المُتَّقينَ . (5)

الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عَلِيّا أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام كانَ يَقولُ: أنَا يَعسوبُ الدّينِ ، وأميرُالمُؤمِنِينَ، وإنَّ كِثرَهَ المالِ عَدُوٌّ لِلمُؤمِنينَ ، ويَعسوبُ المُنافِقينَ . (6)

.

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 182 ح 36 عن محمّد بن عبد اللّه الشيبانى بإسناده عن رجاله .
2- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 18 ح 42 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 712 ح 17 .
3- .نهج البلاغه : الحكمه 316 ، غرر الحكم : ح 3764 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 14 ح 503 عن عبايه وفيه «أنا يعسوب المتّقين ، والمال يعسوب الكفّار» ؛ ربيع الأبرار : ج 4 ص 149 .
4- .كنز العمّال : ج 13 ص 119 ح 36381 نقلاً عن أبى نعيم ؛ الخصال : ص 633 ح 10 عن أبى بصير ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، معانى الأخبار : ص 314 ، الاختصاص : ص 151 ، الجمل : ص 286 عن أبى الأسود .
5- .مختصر بصائر الدرجات : ص 34 عن أبى حمزه الثمالى عن الإمام الباقر عليه السلام ، المسترشد : ص 269 ح 80 وفيه «الدين» بدل

«المتّقين» .
6- .التمحيص : ص 48 ح 78 عن محمّد بن مسلم .

3 / 4 5 آشناترینِ مردم به قرآن و سنّت

3 / 4 6 رئیس مؤمنان

3 / 4 5آشناترینِ مردم به قرآن و سنّتامام علی علیه السلام :من... آشناترینِ شما به قرآن و سنّتم؛ داناترینِ شما در دین و عالم ترینِ شما به پایان کارها هستم.

ر . ک : ج 10 ص 547 (انواع دانش های امام) .

3 / 4 6رئیس مؤمنانامام علی علیه السلام :من رئیس مؤمنانم و من، نَخُستینِ پیشتازانم.

امام علی علیه السلام :من رئیس مؤمنانم و ثروت، رئیس بدکاران است.

امام علی علیه السلام :من رئیس مؤمنانم و مال، رئیس ستمکاران است.

امام علی علیه السلام :من امیر مؤمنان و رئیس پرهیزگارانم.

امام باقر علیه السلام :امیر مؤمنان علی علیه السلام می گفت : «من رئیس دین و امیر مؤمنانم ، و مالِ فراوان، دشمن مؤمنان و رئیس منافقان است» .

.

كنز العمّال عن أبى مسعر :دَخَلتُ عَلى عَلِيٍّ وبَينَ يَدَيهِ ذَهَبٌ ، فَقالَ : أنَا يَعسوبُ المُؤمِنينَ ، وهذا يَعسوبُ المُنافِقينَ ، وقالَ : بى يَلوذُ المُؤمِنونَ ، وبِهذا يَلوذُ المُنافِقونَ . (1)

راجع : ص 140 (يعسوب المؤمنين) .

3 / 4 7أوَّلُ مَن يَجثو لِلخُصومَهِ يَومَ القِيامَهِالإمام علىّ عليه السلام :أنَا أوَّلُ مَن يَجثو بَينَ يَدَيِ الرَّحمنِ لِلخُصومَهِ يَومَ القِيامَهِ . (2)

عنه عليه السلام :أنَا أوَّلُ مَن يَجثو بَينَ يَدَيِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ يَومَ القِيامَهِ لِلخُصومَهِ . (3)

3 / 4 8قَسيمُ الجَنَّهِ وَالنّارِالإمام علىّ عليه السلام :أنَا قَسيمُ اللّهِ بَينَ الجَنَّهِ وَالنّارِ ، لا يَدخُلُها داخِلٌ إلّا عَلى حَدِّ قَسمى . (4)

.

1- .كنز العمّال : ج 13 ص 119 ح 36382 نقلاً عن أبى نعيم ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 226 ح 212 و ج2 ص 278 ح 588 كلاهما عن أبى معشر نحوه .
2- .صحيح البخارى: ج4 ص1458 ح3747 و ص1769 ح4467، المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 419 ح 3456 ؛ تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 334 ح 3 كلاهما نحوه وكلّها عن قيس بن عبّاد .
3- .الأمالى للطوسى : ص 85 ح 128 ، بشاره المصطفى : ص263 كلاهما عن قيس بن سعد بن عباده ، المسترشد : ص 265 ح 77 ؛ دلائل النبوّه للبيهقى : ج 3 ص 73 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 475 كلاهما عن قيس بن عباد ، تفسير الطبرى : ج 10 الجزء 17 ص 131 عن قيس بن عباده .
4- .الكافى : ج 1 ص 198 ح 3 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 41 ، بصائر الدرجات : ص 415 ح 3 كلّها عن أبى الصامت الحلوانى عن الإمام الباقر عليه السلام و ص 200 ح 2 عن إبراهيم بن محمّد الثقفى عن بعض من رفعه إلى الإمام الصادق عنه عليهماالسلام وكلّها نحوه .

3 / 4 7 اوّلین کسی که روز قیامت برای اقامه دعوا برمی خیزد

3 / 4 8 تقسیم کننده بهشت و جهنّم

کنز العُمّال به نقل از ابو مسعر : وارد خانه علی علیه السلام شدم و نزد ایشان طلا بود. امام علی علیه السلام فرمود : «من، رئیس مؤمنانم و این (طلا)، رئیس منافقان است» و فرمود : «مؤمنان به من پناه می جویند و منافقان به این، پناه می جویند».

ر . ک : ص 141 (رئیس مؤمنان) .

3 / 4 7اوّلین کسی که روز قیامت برای اقامه دعوا برمی خیزدامام علی علیه السلام :من، اوّلین کسی هستم که در پیشگاه رحمان، برای اقامه دعوا در روز قیامت به پا می خیزم.

امام علی علیه السلام :من اوّلین کسی هستم که در روز قیامت، در پیشگاه خداوند عز و جل برای اقامه دعوا به پا می خیزم.

3 / 4 8تقسیم کننده بهشت و جهنّمامام علی علیه السلام :من تقسیم کننده بهشت و جهنّمم . هیچ کس جز بر پایه تقسیم من ، در آنها وارد نمی شود.

.

عنه عليه السلام :أنَا قَسيمُ الجَنَّهِ وَالّنارِ ؛ اُدخِلُ أولِيائِىَ الجَنَّهَ ، واُدخِلُ أعدائِىَ النّارَ . (1)

عنه عليه السلام :أنَا قَسيمُ النّارِ يَومَ القِيامَهِ ، أقولُ : هذا لى ، وهذا لَكِ . (2)

عنه عليه السلام :أنَا قَسيمُ النّارِ يَومَ القِيامَهِ ، أقولُ : خُذى ذا ، وذَرى ذا . (3)

عنه عليه السلام :أنَا قَسيمُ النّارِ ، فَمَن تَبِعَنى فَهُوَ مِنّى ، ومَن عَصانى فَهُوَ مِن أهلِ النّارِ . (4)

عنه عليه السلام :أنَا صِراطُ اللّهِ الَّذى مَن لَم يَسلُكهُ بِطاعَهِ اللّهِ فيهِ هُوِىَ بِهِ إلَى النّارِ ، وأنَا سَبيلُهُ الَّذى نَصَبَنى لِلاِتِّباعِ بَعدَ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، أنَا قَسيمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ ، وأنَا حُجَّهُ اللّهِ عَلَى الفُجّارِ ، ونورُ الأنوارِ . (5)

عنه عليه السلام :أنَا قَسيمُ النّارِ ، وخازِنُ الجِنانِ ، وصاحِبُ الحَوضِ ، وصاحِبُ الأَعرافِ . (6)

راجع : ص 214 (قسيم الجنّه والنار) . ج 12 ص 254 (أحبّ الخلق إلى اللّه) .

.

1- .بصائر الدرجات : ص 415 ح 2 و ص 416 ح 8 كلاهما عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 298 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 356 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 260 نحوه ؛ رجال الكشّى : ج 2 ص 488 الرقم 396 كلّها عن عبايه ، إعلام الورى : ج 1 ص 367 عن عبد اللّه بن عمر ، المسترشد : ص 264 ح 76 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 298 عن عبايه ؛ الغدير : ج 3 ص 299 نقلاً عن ابن ديزيل .
4- .بصائر الدرجات : ص 191 ح 3 عن عبايه ، بحار الأنوار : ج 26 ص 126 ح 22 .

5- .مصباح المتهجّد : ص 757 ح 843 ، مصباح الزائر : ص 159 ، الإقبال : ج 2 ص 259 كلّها عن الفيّاض بن محمّد عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
6- .مختصر بصائر الدرجات : ص 198 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، غرر الحكم : ح 3760 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 17 ح 42 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام وليس فيه «خازن الجنان وصاحب الحوض» ، بحار الأنوار : ج 52 ص 272 ح 167 نقلاً عن كتاب سرور أهل الإيمان عن الأصبغ بن نباته وفيه «قاسم» بدل «قسيم» .

امام علی علیه السلام :من تقسیم کننده بهشت و جهنّمم. دوستدارانم را وارد بهشت می کنم و دشمنانم را وارد جهنّم می کنم.

امام علی علیه السلام :من تقسیم کننده آتش در روز قیامتم. [به آتش] خواهم گفت : این، مال من و این، مال تو.

امام علی علیه السلام :من تقسیم کننده آتش در روز قیامتم و خواهم گفت : این را بگیر و آن را وا گذار!

امام علی علیه السلام :من تقسیم کننده آتشم. هر که مرا پیروی کند، از من است و هر که مرا نافرمانی کند، اهل آتش است.

امام علی علیه السلام :من راه خدایم؛ راهی که اگر کسی با پیرویِ خدا آن را نپیماید، به آتش افکنده خواهد شد، و من راه اویم که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیروی قرار داده است. من تقسیم کننده بهشت و جهنّمم و من حجّت خدا بر بدکاران و نورِ نورهایم.

امام علی علیه السلام :من تقسیم کننده آتش و نگهبان بهشت و صاحب حوض [کوثر] و صاحب اَعرافم.

ر . ک : ص 215 (تقسیم کننده بهشت و دوزخ) . ج 12 ص 255 (محبوب ترینِ خلق خدا) .

.

3 / 5المَناقِبُ المَعدودَةُ3 / 5 1لَقَد اُعطيتُ السِّتَّالإمام علىّ عليه السلام :لَقَد اُعطيتُ السِّتَّ ؛ عِلمَ المَنايا وَالبَلايا وَالوَصايا ، وفَصلَ الخِطابِ ، وإنّى لَصاحِبُ الكَرّاتِ ، ودَولَهِ الدُّوَلِ ، وإنّى لَصاحِبُ العَصا وَالميسَمِ ، وَالدّابَهُ الَّتى تُكَلِّمُ النّاسَ. (1)

3 / 5 2لَقَد اُعطيتُ السَّبعَالإمام علىّ عليه السلام :لَقَد اُعطيتُ السَّبعَ الَّتى لَم يَسبِقنى إلَيها أحَدٌ ؛ عُلِّمتُ الأَسماءَ ، وَالحُكومَهَ بَينَ العِبادِ ، وتَفسيرَ الكِتابِ ، وقِسمَهَ الحَقِّ مِنَ المَغانِمِ بَينَ بَنى آدَمَ ، فَما شَذَّ عَنّى مِنَ العِلمِ شَىءٌ إلّا وقَد عَلَّمَنيهِ المُبارَكُ . ولَقَد اُعطيتُ حَرفا يَفتَحُ ألفَ حَرفٍ ، ولَقَد اُعطِيَت زَوجَتى مُصحَفا فيهِ مِنَ العِلمِ ما لَم يَسبِقها إلَيهِ أحَدٌ خاصَّهً مِنَ اللّهِ ورَسولِهِ . (2)

3 / 5 3اُعطيتُ تِسعاالإمام علىّ عليه السلام :اُعطيتُ تِسعا لَم يُعطَ أحَدٌ قَبلى سِوَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ؛ لَقَد فُتِحَت لِىَ السُّبُلُ ، وعُلِّمتُ المَنايا ، وَالبَلايا ، وَالأَنسابَ ، وفَصلَ الخِطابِ ، ولَقَد نَظَرتُ فِى المَلَكوتِ بِإذنِ رَبّى فَما غابَ عَنّى ما كانَ قَبلى ولا ما يَأتى بَعدى ، وإنَّ بِولايَتى أكمَلَ اللّهُ لِهذِهِ الاُمَّهِ دينَهُم، وأتَمَّ عَلَيهِمُ النِّعَمَ ، ورَضِىَ لَهُم إسلامَهُم ؛ إذ يَقولُ يَومَ الوِلايَهِ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله : يا مُحَمَّدُ ! أخبِرهُم أنّى أكمَلتُ لَهُمُ اليَومَ دينَهُم ، وأتمَمتُ عَلَيهِمُ النِّعَمَ ، ورَضيتُ إسلامَهُم . كُلُّ ذلِکَ مَنَّ اللّهُ بِهِ عَلَىَّ ، فَلَهُ الحَمدُ . (3)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 198 ح 3 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 41 وليس فيه «والبلايا» ، بصائر الدرجات : ص199 ح1 كلّها عن أبى الصامت الحلوانى عن الإمام الباقر عليه السلام . راجع: ج10 ص572 (علم المنايا والبلايا).
2- .بصائر الدرجات : ص 200 ح 2 عن إبراهيم بن محمّد الثقفى عن بعضٍ رفعه إلى الإمام الصادق عليه السلام .
3- .الأمالى للطوسى : ص 205 ح 351 عن المفضّل بن عمر ، الخصال : ص 414 ح 4 عن يزداد بن إبراهيم ، بصائر الدرجات : ص 201 ح 4 عن يزدان بن إبراهيم وكلاهما عمّن حدّثه من أصحابه وكلّها عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه ، بحار الأنوار : ج 26 ص 141 ح 14 .

3 / 5 فضیلت های شماره دار

اشاره

3 / 5 1 شش چیز به من داده شده

3 / 5 2 هفت چیز به من داده شده

3 / 5 3 نُه چیز به من داده شده

3 / 5فضیلت های شماره دار3 / 5 1شش چیز به من داده شدهامام علی علیه السلام :شش چیز به من داده شده است : دانش مرگ و میرها و حوادث و وصیّت ها ؛ کلام پایانی (فیصله دهنده حق و باطل)؛و [این که]منم آگاه به جنگ ها؛ و [آگاه به] دست به دست شدن حکومت ها؛ و منم صاحب عصا و داغ؛ و همان جنبنده ام (1) که با مردم سخن می گوید. (2)

3 / 5 2هفت چیز به من داده شدهامام علی علیه السلام :هفت چیز به من داده شده که به کسی داده نشده است : نام ها؛ قضاوت بین مردم ؛ تفسیر کتاب؛ و تقسیم درست غنیمت ها در بین مردم، به من آموزش داده شده است؛ و چیزی از دانش نمانده، جز آن که آن را [فرشته]«مبارک» به من آموزش داده است؛ و حرفی به من داده شده که هزار حرف را می گشاید ؛ و به همسرم مصحف ویژه ای از سوی خدا و پیامبرش داده شده که در آن، دانشی است که به کسی جز او داده نشده است.

3 / 5 3نُه چیز به من داده شدهامام علی علیه السلام :نُه چیز به من داده شده که پیش از من ، به کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله داده نشده است : راه ها بر من گشوده شده؛ دانش مرگ و میرها ، حوادث، نَسَب ها و کلام پایانی (فیصله دهنده حق و باطل) به من داده شده است؛ به اذن پروردگارم به ملکوت نگریستم و همه آنچه را که پیش از من بود و آنچه را که بعد از من خواهد آمد، دیدم؛ به ولایت من، خداوند، دین این امّت را تکمیل کرد ، و نعمت را بر آنان تمام ساخت ، و به اسلامشان خشنود شد؛ چون خداوند در روز ولایت (غدیر) به محمّد صلی الله علیه و آله می گوید : «ای محمّد! به اینان خبر ده که امروز دینشان را برای آنان کامل ساختم و

نعمت ها را بر آنان تمام کردم و به اسلامشان رضایت دادم» . به همه اینها خداوند بر من منّت نهاد ، پس او را شکر!

.

1- .اشاره به «دابَّةُ الأرض» در آیه 82 از سوره نمل است و بر پایه روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله ، طول دابّه الأرض ، شصت ذراع است که قبل از روز حشر ، ظهور می کند و با وی ، عصای موسی علیه السلام و مهر سلیمان علیه السلام خواهد بود که با آن ، بر چهره مؤمنان و کافران ، علامت گذاری خواهد کرد. (مجمع البیان : ج 7 ص 347 ، الکشّاف : ج 2 ص 370) و مراد از عصا و داغ در این روایت ، عصای موسی علیه السلام و مُهر سلیمان علیه السلام است . (م)
2- .ر . ک : ج 10 ص 573 (دانش بلاها و مرگ و میرها) .

عنه عليه السلام :أُحاجُّ النّاسَ يَومَ القِيامَهِ بِتِسعٍ ؛ بِإقامِ الصَّلاهِ ، وإيتاءِ الزَّكاهِ ، وَالأَمرِ بِالمَعروفِ ، وَالنَّهيِ عَنِ المُنكَرِ ، وَالعَدلِ فِى الرَّعِيَّهِ ، وَالقَسمِ بِالسَّوِيَّهِ ، وَالجِهادِ فى سَبيلِ اللّهِ ، وإقامَهِ الحُدودِ وأشباهِهِ . (1)

3 / 5 4كانَ لى مِن رَسولِ اللّهِ عَشرُ خِصالٍالإمام علىّ عليه السلام :أيُّهَا النّاسُ ! إنَّهُ كانَ لى مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَشرُ خِصالٍ ، هُنَّ أحَبُّ إلَىَّ مِمّا طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ ؛ قالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، أنتَ أخى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، وأنتَ أقرَبُ الخَلائِقِ إلَىَّ يَومَ القِيامَهِ فِى المَوقِفِ بَينَ يَدَىِ الجَبّارِ ، ومَنزِلُکَ فِى الجَنَّهِ مُواجِهُ مَنزِلى كَما يَتَواجَهُ مَنازِلُ الإِخوانِ فِى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وأنتَ الوارِثُ مِنّى ، وأنتَ الوَصِىُّ مِن بَعدى فى عِداتى وأمرى ، وأنتَ الحافِظُ لى فى أهلى عِندَ غَيبَتى ، وأنتَ الإِمامُ لِاُمَّتى ، وَالقائِمُ بِالقِسطِ فى رَعِيَّتى ، وأنتَ وَلِيّى ، ووَلِيّى وَلِىُّ اللّهِ ، وعَدُوُّکَ عَدُوّى ، وعَدُوّى عَدُوُّ اللّهِ . (2)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 538 ح 898 عن عبايه ، كنز العمّال : ج 13 ص 168 ح 36509 ؛ الخصال : ص 363 ح 53 عن عبايه بن ربعى وفيه «بسبع» بدل «بتسع» وليس فيه «الجهاد فى سبيل اللّه » و«أشباهه» .

2- .الأمالى للمفيد : ص 174 ح 4 ، الأمالى للطوسى : ص 193 ح 329 وفيه «اُسرتى» بدل «أمرى» وكلاهما عن عمرو بن ميمون ، بشاره المصطفى : ص 104 عن عمر بن ميمون وكلّها عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .

3 / 5 4 ده ویژگی از طرف پیامبر خدا دارم

امام علی علیه السلام :در روز قیامت، به نُه چیز با مردم، مُحاجّه خواهم کرد : به بر پا داشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف، نهی از منکر، عدالت در بین شهروندان، تقسیم به تساوی، مبارزه در راه خدا، اقامه حدود، و [اقامه]امثال آن.

3 / 5 4ده ویژگی از طرف پیامبر خدا دارمامام علی علیه السلام :ای مردم ! از پیامبر خدا، ده ویژگی برای من است که از هر آنچه آفتاب بر آن می تابد، نزد من عزیزتر است. پیامبر خدا به من فرمود : «ای علی ! تو در دنیا و آخرت، برادر منی؛ تو در روز قیامت، در پیشگاه خدای جبّار، نزدیک ترین خلایق به منی؛ در بهشت، منزل تو رو به روی منزل من است، چنان که [در دنیا] منزل برادران دینی رو به روی هم است؛ تو پس از من وارث منی؛ تو وصیّ من در تعهّدات و کارهایم هستی؛ و تو در نبودِ من، نگهبان خانواده ام هستی؛ تو پیشوای امّتم هستی؛ به پا دارنده قسط در بین رعیّتم هستی؛ تو دوست منی و دوست من، دوست خداست؛ دشمن تو دشمنِ من و دشمن من ، دشمن خداست».

.

عنه عليه السلام :كانَ لى عَشرٌ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَم يُعطَهُنَّ أحَدٌ قَبلى ، ولا يُعطاهُنَّ أحَدٌ بَعدى ؛ قالَ لى : يا عَلِىُّ ، أنتَ أخى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، وأنتَ أقرَبُ النّاسِ مِنّى مَوقِفا يَومَ القِيامَهِ ، ومَنزلى ومَنزِلُکَ فِى الجَنَّهِ مُتَواجِهَين (1) كَمَنزِلِ الأَخَوَينِ ، وأنتَ الوَصِىُّ ، وأنتَ الوَلِىُّ ، وأنتَ الوَزيرُ ، عَدُوُّکَ عَدُوّى ، وعَدُوّيَعُدوُّ اللّهِ ، ووَلِيُّکَ وَلِيّى ، ووَلِيّى وَلِىُّ اللّهِ . (2)

عنه عليه السلام :كانَت لى مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَشرُ خِصالٍ ، ما يَسُرُّنى بِإحداهُنَّ ما طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ ، وما غَرَبَت . فَقيلَ لَهُ : بَيِّنها لَنا يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : قالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، أنتَ الأَخُ ، وأنتَ الخَليلُ ، وأنتَ الوَصِىُّ ، وأنتَ الوَزيرُ ، وأنتَ الخَليفَهُ فِى الأَهلِ وَالمالِ وفى كُلِّ غَيبَهٍ أغيبُها ، ومَنزِلَتُکَ مِنّى كَمَنزِلَتى مِن رَبّى ، وأنتَ الخَليفَهُ فى اُمَّتى ، وَلِيُّکَ وَلِيّى ، وعَدُوُّکَ عَدُوّى ، وأنتَ أميرُ المُؤمِنينَ وسَيِّدُ المُسلِمينَ مِن بَعدى . (3)

3 / 5 5قَد وَفَّيتُ سَبعا وسَبعا وبَقِيَتِ الاُخريالإمام الباقر عليه السلام :أتى رَأسُ اليَهودِ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام عِنَد مُنصَرَفِهِ عَن وَقعَهِ النَّهرَوانِ وهُوَ جالِسٌ فى مَسجِدِ الكوفَهِ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنى اُريدُ أن أسألَکَ عَن أشياءَ لا يَعلَمُها إلّا نَبِىٌّ أو وَصِىُّ نَبِىٍّ . قالَ : سَل عَمّا بَدا لَکَ يا أخَا اليَهودِ . قالَ : إنّا نَجِدُ فِى الكِتابِ أنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ إذا بَعَثَ نَبِيّا أوحى إلَيهِ أن يَتَّخِذَ مِن أهلِ بَيتِهِ مَن يَقومُ بِأمرِ اُمَّتِهِ مِن بَعدِهِ ، وأن يَعهَدَ إلَيهِم فيهِ عَهدا يُحتَذى عَلَيهِ ويُعمَلُ بِهِ فى اُمَّتِهِ مِن بَعدِهِ ، وأنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَمتَحِنُ الأَوصِياءَ فى حَياهِ الأَنبِياءِ ، ويَمتَحِنُهُم بَعدَ وَفاتِهِم ، فَأخبِرنى كَم يَمتَحِنُ اللّهُ الأَوصِياءَ فى حَياهِ الأَنبِياءِ ؟ وكَم يَمتَحِنُهُم بَعدَ وَفاتِهِم مِن مَرَّهٍ ؟ وإلى ما يَصيرُ آخِرُ أمرِ الأَوصِياءِ إذا رَضِىَ مِحنَتَهُم ؟ فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : وَاللّهِ الَّذى لا إلهَ غَيرُهُ ، الَّذى فَلَقَ البَحرَ لِبَنى إسرائيلَ ، وأنزَلَ التَّوراهَ عَلى موسى عليه السلام ، لَئِن أخبَرتُکَ بِحَقٍّ عَمّا تَسأَلُ عَنهُ لَتُقِرَّنَّ بِهِ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : وَالَّذى فَلَقَ البَحرَ لِبَنى إسرائيلَ ، وأنزَلَ التَّوراهَ عَلى موسى عليه السلام ، لَئِن أجَبتُکَ لَتُسلِمَنَّ ؟ قالَ : نَعَم . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَمتَحِنُ الأَوصِياءَ فى حَياهِ الأَنبِياءِ فى سَبعَهِ مَواطِنَ ؛ لِيَبتَلِىَ طاعَتَهُم ، فَإذا رَضِىَ طاعَتَهُم ومِحنَتَهُم أمَرَ الأَنبِياءَ أنَ يَتَّخِذوهُم أولِياءَ فى حَياتِهِم ، وأوصِياءَ بَعدَ وَفاتِهِم ، ويَصيرُ طاعَهُ الأَوصِياءِ فى أعناقِ الاُمَمِ مِمَّن يَقولُ بِطاعَهِ الأَنبِياءِ . ثُمَّ يَمتَحِنُ الأَوصِياءَ بَعدَ وَفاهِ الأَنبِياءِ عليهم السلام فى سَبعَهِ مَواطِنَ ؛ لِيَبلُوَ صَبرَهُم ، فَإذا رَضِىَ مِحنَتَهُم خَتَمَ لَهُم بِالسَّعادَهِ لِيُلحِقَهُم

بِالأنبِياءِ ، وقَدِ أكمَلَ لَهُمُ السَّعادَةَ . قالَ لَهُ رَأسُ اليَهودِ : صَدَقتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَأخبِرنى كَم امتَحَنَکَ اللّهُ فى حَياهِ مُحَمَّدٍ مِن مَرَّهٍ ؟ وكَم امتَحَنَکَ بَعدَ وَفاتِهِ مِن مَرَّهٍ؟ وإلَى ما يَصيرُ آخِرُ أمرِکَ؟ فَأخَذَ عَلِىٌّ عليه السلام بِيَدِهِ، وقالَ : اِنهَض بِنا أُنبِئکَ بِذلِکَ . فَقامَ إلَيهِ جَماعَهٌ مِن أصحابِهِ فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أنبِئنا بِذلِکَ مَعَهُ، فَقالَ:إنّى أخافُ أن لا تَحتَمِلَهُ قُلوبُکُم. قالوا: ولِمَ ذاکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : لِأُمورٍ بَدَت لى مِن کَثيرٍ مِنکُم . فَقامَ إلَيهِ الأَشتَرُ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أنبِئنا بِذلِکَ،فَوَاللّهِ إنّا لَنَعلَمُ أنَّهُ ما عَلى ظَهرِ الأَرضِ وَصِىُّ نَبِىٍّ سِواکَ ، وإنّا لَنَعلَمُ أنَّ اللّهَ لا يَبعَثُ بَعدَ نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله نَبِيّا سِواهُ ، وأنَّ طاعَتَکَ لَفى أعناقِنا ، مَوصولَهً بِطاعَهِ نَبِيِّنا . فَجَلَسَ عَلِىٌّ عليه السلام وأقبَلَ عَلَى اليَهودِىِّ فَقالَ : يا أخَا اليَهودِ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ امتَحَنَنى فى حَياهِ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فى سَبعَهِ مَواطِنَ ، فَوَجَدَنى فيهِنَّ مِن غَيرِ تَزكِيَهٍ لِنَفسى بِنِعمَهِ اللّهِ لَهُ مُطيعا . قالَ : وفيمَ وفيمَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : أمّا أوَّلُهُنَّ فَإنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أوحى إلى نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله وحَمَّلَهُ الرِّسالَهَ ، وأنَا أحدَثُ أهلِ بَيتى سِنّا ، أخدِمُهُ فى بَيتِهِ ، وأسعى فى قَضاءٍ بَينَ يَدَيهِ فى أمرِهِ (4) ، فَدَعا صَغيرَ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ وکَبيرَهُم إلى شَهادَهِ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وأنَّهُ رَسولُ اللّهِ، فَامتَنَعوا مِن ذلِکَ ، وأنکَروهُ عَلَيهِ، وهَجَروهُ ، ونابَذوهُ ، وَاعتَزَلوهُ ، وَاجتَنَبوهُ ، وسائِرُ النّاسِ مُقصينَ لَهُ ومُخالِفينَ عَلَيهِ ، قَد استَعظَموا ما أورَدَهُ عَلَيهِم مِمّا لَم تَحتَمِلهُ قُلوبُهُم وتُدرِکهُ عُقولُهُم ، فَأجَبتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَحدى إلى ما دَعا إلَيهِ مُسرِعاً مُطيعاً موقِناً ، لَم يَتَخالَجنى فى ذلِکَ شَکٌّ ، فَمَکَثنا بِذلِکَ ثَلاثَ حِجَجٍ وما عَلى وَجهِ الأَرضِ خَلقٌ يُصَلّى أو يُشهَدُ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِما آتاهُ اللّهُ غَيرى وغَيرُ ابنَهِ خُوَيلِدٍ رَحِمَهَا اللّهُ ، وقَد فَعَلَ . ثُمَّ أقبَلَ عليه السلام عَلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ کَذلِکَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمَّا الثّانِيَهُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإنَّ قُرَيشاً لَم تَزَل تَخَيَّلُ الآراءَ وتَعمَلُ الحِيَلَ فى قَتلِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله حَتّى کانَ آخِرُ مَا اجتَمَعَت فى ذلِکَ يَومَ الدّارِ دارِالنَّدوَهِ وإبليسُ المَلعونُ حاضِرٌ فى صورَهِ أعوَرِ ثَقيفٍ ، فَلَم تَزَل تَضرِبُ أمرَها ظَهرا لِبَطنٍ حَتَّى اجتَمَعَت آراؤُها عَلى أن يَنتَدِبَ مِن کُلِّ فَخِذٍ مِن قُرَيشٍ رَجُلٌ ، ثُمَّ يَأخُذَ کُلُّ رَجُلٍ مِنهُم سَيفَهُ ، ثُمَّ يَأتِىَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله وهُوَ نائِمٌ عَلى فِراشِهِ فَيَضرِبونَهُ جَميعاً بِأسيافِهِم ضَربَهَ رَجُلٍ واحِدٍ فَيَقتُلوهُ ، وإذا قَتَلوهُ مَنَعَت قُرَيشٌ رِجالَها ولَم تُسَلِّمها ، فَيَمضى دَمُهُ هَدَراً . فَهَبَطَ جَبرَئيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَأنبَأهُ بِذلِکَ وأخبَرَهُ بِاللَّيلَهِ الَّتى يَجتَمِعونَ فيها ، وَالسّاعَهِ الَّتى يَأتونَ فِراشَهُ فيها ، وأمَرَهُ بِالخُروجِ فِى الوَقتِ الَّذى خَرَجَ فيهِ إلَى الغارِ . فَأخبَرَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالخَبَرِ ، وأمَرَنى أن أضطَجِعَ فى مَضجَعِهِ ، وأقِيَهُ بِنَفسى ، فَأسرَعتُ إلى ذلِکَ مُطيعاً لَهُ ، مَسروراً لِنَفسى بِأن اُقتَلَ دونَهُ ، فَمَضى عليه السلام لِوَجهِهِ ، وَاضطَجَعتُ

فى مَضجَعِهِ ، وأقبَلَت رَجّالاتُ قُرَيشٍ موقِنَةً فى أنفُسِها أن تَقتُلَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَلَمَّا استَوى بى وبِهِمُ البَيتُ الَّذى أنَا فيهِ ناهَضتُهُم بِسَيفى ، فَدَفَعتُهُم عَن نَفسى بِما قَد عَلِمَهُ اللّهُ وَالنّاسُ . ثُمَّ أقبَلَ عليه السلام عَلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِكَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمَّا الثّالِثَةُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإِنَّ ابنَى رَبيعَةَ وَابنَ عُتبَةَ كانوا فُرسانَ قُرَيشٍ دَعَوا إلَى البِرازِ يَومَ بَدرٍ ، فَلَم يَبرُز لَهُم خَلقٌ مِن قُرَيشٍ ، فَأنهَضَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَعَ صاحِبَىَّ رَضِىَ اللّهُ عَنهُما وقَد فَعَلَ وأنَا أحدَثُ أصحابى سِنّاً ، وأقَلُّهُم لِلحَربِ تَجرِبَةً ، فَقَتَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِيَدى وَليداً وشَيبَةَ سِوى مَن قَتَلتُ مِن جَحاجِحَةِ قُرَيشٍ فى ذلِكَ اليَومِ ، وسِوى مَن أسَرتُ ، وكانَ مِنّى أكثَرُ مِمّا كانَ مِن أصحابى ، وَاستُشهِدَ ابنُ عَمّى (5) فى ذلِكَ رَحمَةُ اللّهِ عَلَيهِ . ثُمَّ التَفَتَ إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِكَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : وأمَّا الرّابِعَةُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإِنَّ أهلَ مَكَّةَ أقبَلوا إلَينا عَلى بَكرَةِ أبيهِم قَدِ استَحاشوا مَن يَليهِم مِن قَبائِلِ العَرَبِ وقُرَيشٍ ؛ طالِبينَ بِثَأرِ مُشرِكى قُرَيشٍ فى يَومِ بَدرٍ ، فَهَبَطَ جَبرَئيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأنبَأَهُ بِذلِكَ ، فَذَهَبَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وعَسكَرَ بِأصحابِهِ فى سَدِّ اُحُدٍ ، وأقبَلَ المُشرِكونَ إلَينا فَحَمَلوا إلَينا (6) حَملَةَ رَجُلٍ واحِدٍ ، وَاستُشهِدَ مِنَ المُسلِمينَ مَن استُشهِدَ ، وكانَ مِمَّن بَقِىَ [ماكانَ] (7) مِنَ الهَزيمَةِ ، وبَقيتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ومَضَى المُهاجِرونَ وَالأنصارُ إلى مَنازِلِهِم مِنَ المَدينَةِ، كُلُّ يَقولُ : قُتِلَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وقُتِلَ أصحابُهُ . ثُمَّ ضَرَبَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ وُجوهَ المُشرِكينَ ، وقَد جُرِحتُ بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَيِّفاً وسَبعينَ جِراحَةً ، مِنها هذِهِ وهذِهِ ثُمَّ ألقى عليه السلام رِداءَهُ وأمَرَّ يَدَهُ عَلى جِراحاتِهِ وكانَ مِنّى فى ذلِكَ ما عَلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ثَوابُهُ ، إن شاءَ اللّهُ . ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِكَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمَّا الخامِسَةُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإِنَّ قُرَيشاً وَالعَرَبُ تَجَمَّعَت وعَقَدَت بَينَها عَقداً وميثاقاً لا تَرجِعُ مِن وَجهِها حَتّى تَقتُلَ رَسولَ اللّهِ وتَقتُلَنا مَعَهُ مَعاشِرَ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، ثُمَّ أقبَلَت بِحَدِّها وحَديدِها حَتّى أناخَت عَلَينا بِالمَدينَةِ واثِقَةً بِأنفُسِها فيما تَوَجَّهَت لَهُ ، فَهَبَطَ جَبرَئيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأنبَأَهُ بِذلِكَ ، فَخَندَقَ عَلى نَفسِهِ ومَن مَعَهُ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ . فَقَدِمَت قُرَيشٌ فَأقامَت عَلَى الخَندَقِ مُحاصِرَةً لَنا ، تَرى فى أنفُسِهَا القُوَّةَ وفينَا الضَّعفَ ، تُرعِدُ وتُبرِقُ ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَدعوها إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ويُناشِدُها بِالقَرابَةِ وَالرَّحِمِ فَتَأبى ، ولا يَزيدُها ذلِكَ إلّا عُتُوّاً ، وفارِسُها وفارِسُ العَرَبِ يَومَئِذٍ عَمرُو بنُ عَبدِ وَدٍّ يَهدِرُ كَالبَعيرِ المُغتَلِمِ ، يَدعو إلَى البِرازِ ، ويَرتَجِزُ ، ويَخطِرُ بِرُمحِهِ مَرَّةً وبِسَيفِهِ مَرَّةً ، لا يُقدِمُ عَلَيهِ مُقدِمٌ ، ولا يَطمَعُ فيهِ طامِعٌ، ولا حَمِيَّةٌ تُهَيِّجُهُ ، ولا بَصيرَةٌ تُشَجِّعُهُ ، فَأنهَضَنى إلَيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله

عليه و آله ، وعَمَّمَنى بِيَدِهِ ، وأعطانى سَيفَهُ هذا و ضَرَبَ بِيَدِهِ إلى ذِى الفَقارِ فَخَرَجتُ إلَيهِ ونِساءُ أهلِ المَدينَهِ بَواكٍ ؛ إشفاقاً عَلَىَّ مِن ابنِ عَبدِ وَدٍّ ، فَقَتَلَهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِيَدى ، وَالعَرَبُ لا تَعُدُّ لَها فارِساً غَيرَهُ ، وضَرَبَنى هذِهِ الضَّربَهَ وأومَأَ بِيَدِهِ إلى هامَتِهِ فَهَزَمَ اللّهُ قُرَيشاً وَالعَرَبَ بِذلِکَ ، وبِما كانَ مِنّى فيهِم مِنَ النِّكايَهِ . ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِکَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمَّا السّادِسَهُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإنّا وَرَدنا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَدينَهَ أصحابِکَ خَيبَرَ عَلى رِجالٍ مِنَ اليَهودِ وفُرسانِها مِن قُرَيشٍ وغَيرِها ، فَتَلَقَّونا بِأمثالِ الجِبالِ مِنَ الخَيلِ وَالرِّجالِ وَالسِّلاحِ ، وهُمَ فى أمنَعِ دارٍ وأكثَرِ عَدَدٍ ، كُلٌّ يُنادى ويَدعو ويُبادِرُ إلَى القِتالِ ، فَلَم يَبرُز إلَيهِم مِن أصحابى أحَدٌ إلّا قَتَلوهُ ، حَتّى إذَا احمَرَّتِ الحَدَقُ ، ودُعيتُ إلَى النِّزالِ ، وأهَمَّت كُلَّ امرِئٍ نَفسُهُ . وَالتَفَتَ بَعضُ أصحابى إلى بَعضٍ وكُلٌّ يَقولُ : يا أبَا الحَسَنِ انهَض . فَأنهَضَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلى دارِهِم ، فَلَم يَبرُز إلَىَّ مِنهُم أحَدٌ إلّا قَتَلتُهُ ، ولا يَثبُتُ لى فارِسٌ إلّا طَحَنتُهُ ، ثُمَّ شَدَدتُ عَلَيهِم شِدَّهَ اللَّيثِ عَلى فَريسَتِهِ ، حَتّى أدخَلتُهُم جَوفَ مَدينَتِهِم مُسَدَّداً عَلَيهِم ، فَاقتَلَعتُ بابَ حِصنِهِم بِيَدى ، حَتّى دَخَلتُ عَلَيهِم مَدينَتَهُم وَحدى أقتُلُ مَن يَظهَرُ فيها مِن رِجالها ، وأسبى مَن أجِدُ مِن نِسائِها حَتَّى افتَتَحتُها (8) وَحدى ، ولَم يَكُن لى فيها مُعاوِنٌ إلَا اللّهُ وَحدَهُ . ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِکَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمَّا السّابِعَهُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمّا تَوَجَّهَ لِفَتحِ مَكَّهَ أحَبَّ أن يُعذِرَ إلَيهِم ويَدعُوَهُم إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ آخِراً كَما دَعاهُم أوَّلاً ، فَكَتَبَ إلَيهِم كِتاباً يُحَذِّرُهُم فيهِ ويُنذِرُهُم عَذابَ اللّهِ ، ويَعِدُهُمُ الصَّفحَ ، ويُمَنّيهِم مَغفِرَهَ رَبِّهِم ، ونَسَخَ لَهُم فى آخِرِهِ سورَهَ بَراءَهٌ لِيَقرَأها عَلَيهِم . ثُمَّ عَرَضَ عَلى جَميعِ أصحابِهِ المُضِىَّ بِهِ ، فُكُلُّهُم يَرَى التَّثاقُلَ فيهِ ، فَلَمّا رَأى ذلِکَ نَدَبَ مِنهُم رَجُلاً فَوَجَّهَهُ بِهِ ، فَأتاهُ جَبرَئيلُ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، لا يُؤَدّى عَنکَ إلّا أنتَ أو رَجُلٌ مِنکَ . فَأنبَأنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِذلِکَ ، ووَجَّهَنى بِكِتابِهِ ورِسالَتِهِ إلى أهلِ مَكَّهَ ، فَأتَيتُ مَكَّهَ وأهلُها مَن قَد عَرَفتُم ؛ لَيسَ مِنهُم أحَدٌ إلّا ولَو قَدَرَ أن يَضَعَ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنّى إرباً لَفَعَلَ ، ولَو أن يَبذُلَ فى ذلِکَ نَفسَهُ وأهلَهُ ووُلدَهُ ومالَهُ ، فَبَلَّغتُهُم رِسالَهَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وقَرَأتُ عَلَيهِم كِتابَهُ ، فَكُلُّهُم يَلقانى بِالتَّهَدُّدِ وَالوَعيدِ ، ويُبدى لِىَ البَغضاءَ ، ويُظهِرُ الشَّحناءَ مِن رِجالِهِم ونِسائِهِم ، فَكانَ مِنّى فى ذلِکَ ما قَد رَأيتُم . ثُمَّ التَفَتَ إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِکَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : يا أخَا اليَهودَ ، هذِهَ المَواطِنُ الَّتى امتَحَنَنى فيهِ رَبّى عَزَّ وجَلَّ مَعَ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، فَوَجَدَنى فيها كُلِّها بِمَنِّهِ مُطيعاً ، لَيسَ لِأحَدٍ فيها مِثلُ الَّذى لى ، ولَو شِئتُ لَوَصَفتُ ذلِکَ ، ولكِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ نَهى عَنِ التَّزكِيَهِ . فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، صَدَقتَ وَاللّهِ ، ولَقَد أعطاكَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ الفَضيلَهَ بِالقَرابَهِ

مِن نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله ، وأسعَدَکَ بِأن جَعَلَکَ أخاهُ ، تَنزِلُ مِنهُ بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، وفَضَّلَکَ بِالمَواقِفِ الَّتى باشَرتَها ، وَالأَهوالِ الَّتى رَکِبتَها ، وذَخَرَ لَکَ الَّذى ذَکَرتَ وأکثَرَ مِنهُ مِمّا لَم تَذکُرهُ ، ومِمّا لَيسَ لِأَحَدٍ مِنَ المُسلِمينَ مِثلُهُ ، يَقولُ ذلِکَ مَن شَهِدَکَ مِنّا مَعَ نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله ومَن شَهِدَکَ بَعدَهُ ، فَأَخبِرنا يا أميرَ المُؤمِنينَ ، مَا امتَحَنَکَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِهِ بَعدَ نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله فَاحتَمَلتَهُ وصَبَرتَ ؟ فَلَو شِئنا أن نَصِفَ ذلِکَ لَوَصَفناهُ ، عِلماً مِنّا بِهِ ، وظُهوراً مِنّا عَلَيهِ ، إلّا أنّا نُحِبُّ أن نَسمَعَ مِنکَ ذلِکَ کَما سَمِعنا مِنکَ مَا امتَحَنَکَ اللّهُ بِهِ فى حَياتِهِ فَأَطَعتَهُ فيهِ . فَقالَ عليه السلام : يا أخَا اليَهودِ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ امتَحَنَنى بَعدَ وَفاهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله فى سَبعَهِ مَواطِنَ ، فَوَجَدَنى فيهِنَّ مِن غَيرِ تَزکِيَهٍ لِنَفسى بِمَنِّهِ ونِعمَتِهِ صَبوراً . أمّا أوَّلُهُنَّ يا أخَا اليَهودِ ، فَإنَّهُ لَم يَکُن لى خاصَّهً دونَ المُسلِمينَ عامَّهً أحَدٌ آنَسُ بِهِ أو أعتَمِدُ عَلَيهِ أو أستَنيمُ (9) إلَيهِ أو أتَقَرَّبُ بِهِ غَيرُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، هُوَ رَبّانى صَغيراً ، وبَوَّأنى (10) کَبيراً ، وکَفانِى العَيلَهَ ، وجَبَرَنى مِنَ اليُتمِ ، وأغنانى عَنِ الطَّلَبِ ، ووَقانِىَ المَکسَبَ ، وعالَ لِىَ النَّفسَ وَالوَلَدَ وَالأَهلَ . هذا فى تَصاريفِ أمرِ الدُّنيا ، مَعَ ما خَصَّنى بِهِ مِنَ الدَّرَجاتِ الَّتى قادَتنى إلى مَعالِى الحَقِّ (11) عِندَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، فَنَزَلَ بى مِن وَفاهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ما لَم أکُن أظُنُّ الجِبالَ لَو حُمِّلَتهُ عَنوَهً کانَت تَنهَضُ بِهِ ، فَرَأيتُ النّاسَ مِن أهلِ بَيتى ما بَينَ جازِعٍ لا يَملِکُ جَزَعَهُ ، ولا يَضبِطُ نَفسَهُ ، ولا يَقوى عَلى حَملِ فادِحِ ما نَزَلَ بِهِ ؛ قَدَ أذهَبَ الجَزَعُ صَبرَهُ ، وأذهَلَ عَقلَهُ ، وحالَبَينَهُ وبَينَ الفَهمِ وَالإِفهامِ ، وَالقَولِ وَالإِسماعِ ، وسائِرُ النّاسِ مِن غَيرِ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ بَينَ مُعَزٍّ يَأمُرُ بِالصَّبرِ ، وبَينَ مُساعِدٍ باکٍ لِبُکائِهِم ، جازِعٍ لِجَزَعِهِم ، وحَمَلتُ نَفسى عَلَى الصَّبرِ عِندَ وَفاتِهِ بِلُزومِ الصَّمتِ ، وَالاِشتِغالِ بِما أمَرَنى بِهِ مِن تَجهيزِهِ وتَغسيلِهِ وتَحنيطِهِ وتَکفينِهِ وَالصَّلاهِ عَلَيهِ ووَضعِهِ فى حُفرَتِهِ ، وجَمعِ کِتابِ اللّهِ وعَهدِهِ إلى خَلقِهِ ، لا يَشغَلُنى عَن ذلِکَ بادِرُ دَمعَهٍ ، ولا هائِجُ زَفرَهٍ ، ولا لاذِعُ حُرقَهٍ ، ولا جَزيلُ مُصيبَهٍ ، حَتّى أدَّيتُ فى ذلِکَ الحَقَّ الواجِبَ لِلّهِ عَزَّ وجَلَّ ولِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله عَلَىَّ ، وبَلَّغتُ مِنهُ الَّذى أمَرَنى بِهِ ، وَاحتَمَلتُهُ صابِراً مُحتَسِباً . ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ کَذلِکَ ؟ قالوا : بلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمَّا الثّانِيَهُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَّرَنى فى حَياتِهِ عَلى جَميعِ اُمَّتِهِ ، وأخَذَ عَلى جَميعِ مَن حَضَرَهُ مِنهُمُ البَيعَهَ وَالسَّمعَ وَالطّاعَهَ لِامرى ، وأمَرَهُم أن يُبَلِّغَ الشّاهِدُ الغائِبَ ذلِکَ ، فَکُنتُ المُؤَدِّىَ إلَيهِم عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمرَهُ إذا حَضَرتُهُ ، وَالأَميرَ عَلى مَن حَضَرَنى مِنهُم إذا فارَقتُهُ ، لا تَختَلِجُ فى نَفسى مُنازَعَهُ أحَدٍ مِنَ الخَلقِ لى فى شَىءٍ مِنَ الأَمرِ فى حَياهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ولا بَعدَ وَفاتِهِ . ثُمَّ أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِتَوجيهِ الجَيشِ الَّذى وَجَّهَهُ مَعَ اُسامَهَ بن زَيدٍ عِندَ الَّذى

أحدَثَ اللّهُ بِهِ مِنَ المَرَضِ الّذى تَوَفّاهُ فيهِ ، فَلَم يَدَعِ النَّبِىُّ أحَداً مِن أفناءِ العَرَبِ ولا مِنَ الأوسِ وَالخَزرَجِ وغَيرِهِم مِن سائِرِ النّاسِ مِمَّن يَخافُ عَلى نَقضِهِ ومُنازَعَتِهِ ، ولا أحَداً مِمَّن يَرانى بِعَينِ البَغضاءِ مِمَّن قَد وَتَرتُهُ بِقَتلِ أبيهِ أو أخيهِ أو حَميمِهِ إلّا وَجَّهَهُ فى ذلِكَ الجَيشِ ، ولا مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ ، وَالمُسلِمينَ وغَيرِهِم ، وَالمُؤَلَّفَةِ قُلوبُهُم ، وَالمُنافِقينَ ؛ لِتَصفُوَ قُلوبُ مَن يَبقى مَعى بِحَضرَتِهِ ، ولِئَلّا يَقولَ قائِلٌ شَيئاً مِمّا أكرَهُهُ ، ولا يَدفَعَنى دافِعٌ مِنَ الوِلايَةِ وَالقِيامِ بِأمرِ رَعِيَّتِهِ مِن بَعدِهِ . ثُمَّ كانَ آخِرُ ما تَكَلَّمَ بِهِ فى شَىءٍ مِن أمرِ أُمَّتِهِ أن يَمضِىَ جَيشُ اُسامَةَ ولا يَتَخَلَّفَ عَنهُ أحَدٌ مِمّن أنهَضَ مَعَهُ ، وتَقَدَّمَ فى ذلِكَ أشَدَّ التَّقَدُّمِ ، وأوعَزَ فيهِ أبلَغَ الإيعازِ ، وأكَّدَ فيهِ أكثَرَ التَّأكيدِ ، فَلَم أشعُر بَعدَ أن قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلّا بِرِجالٍ مِن بَعثِ اُسامَةَ بنِ زَيدٍ وأهلِ عَسكَرِهِ قَد تَرَكوا مَراكِزَهُم ، وأخَلّوا مَواضِعَهُم ، وخالَفوا أمرَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فيما أنهَضَهُم لَهُ وأمَرَهُم بِهِ وتَقَدَّمَ إلَيهِم ؛ مِن مُلازَمَةِ أميرِهِم ، وَالسَّيرِ مَعَهُ تَحتَ لِوائِهِ حَتّىينفُذَ لِوَجهِهِ الّذى أنفَذَهُ إلَيهِ ، فَخَلَّفوا أميرَهُم مُقيماً فى عَسكَرِهِ ، وأقبَلوا يَتَبادَرونَ عَلَى الخَيلِ رَكضاً إلى حَلِّ عُقدَةٍ عَقَدَهَا اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لى ولِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله فى أعناقِهِم فَحَلّوها ، وعَهدٍ عاهَدُوا اللّهَ ورَسولَهُ فَنَكَثوهُ ، وعَقَدوا لِأنفُسِهِم عَقداً ضَجَّت بِهِ أصواتُهُم ، وَاختَصَّت بِهِ آراؤُهُم مِن غَيرِ مُناظَرَةٍ لِأحَدٍ مِنّا بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، أو مُشارَكَةٍ فى رَأىٍ ، أو استِقالَةٍ لِما فى أعناقِهِم مِن بَيعَتى ، فَعَلوا ذلِكَ وأنَا بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَشغولٌ ، وبِتَجهيزِهِ عَن سائِرِ الأشياءِ مَصدودٌ ، فَإنَّهُ كانَ أهَمَّها ، وأحَقَّ ما بُدِئَ بِهِ مِنها . فَكانَ هذا يا أخَا اليَهودِ أقرَحَ ما وَرَدَ عَلى قَلبى مَعَ الّذى أنَا فيهِ مِن عَظيمِ الرَّزِيَّةِ وفاجِعِ المُصيبَةِ ، وفَقدِ مَن لا خَلَفَ مِنهُ إلَا اللّهُ تَبارَكَ وتَعالى ، فَصَبَرتُ عَلَيها إذ (12) أتَت بَعدَ اُختِها عَلى تَقارُبِها وسُرعَةِ اتِّصالِها. ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلى أصحابِهِ فَقالَ: أ لَيسَ كَذلِكَ؟ قالوا: بَلى يا أميرَالمُؤمِنينَ. فَقالَ عليه السلام : وأمَّا الثّالِثَةُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإنَّ القائِمَ بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله كانَ يَلقانى مُعتَذِراً فى كُلِّ أيّامِهِ ، ويَلومُ غَيرَهُ مَا ارتَكَبَهُ مِن أخذِ حَقّى ، ونَقضِ بَيعَتى ، ويَسأَلُنى تَحليلَهُ ، فَكُنتُ أقولُ : تَنقَضى أيّامُهُ ثُمَّ يَرجِعُ إلَىَّ حَقّىَ الّذى جَعَلَهُ اللّهُ لى عَفواً هَنيئاً مِن غَيرِ أن اُحدِثَ فى الإسلامِ مَعَ حُدوثِهِ وقُربِ عَهدِهِ بِالجاهِلِيَّةِ حَدَثاً فى طَلَبِ حَقّى بِمُنازَعَةٍ ، لَعَلَّ فُلاناً يَقولُ فيها : نَعَم ، وفُلاناً يَقولُ : لا ، فَيَؤولُ ذلِكَ مِنَ القَولِ إلَى الفِعلِ ، وجَماعَةٌ مِن خَواصِّ أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أعرِفُهُم بِالنُّصحِ للّهِ ولِرَسولِهِ ولِكِتابِهِ ودينِهِ الإسلامِ يَأتُونّى عَوداً وبَدءاً وعَلانِيَةً وسِرّاً فَيَدعُونّى إلى أخذِ حَقّى ، ويَبذُلونَ أنفُسَهُم فى نُصرَتى ، لِيُؤَدّوا إلَىَّ بِذلِكَ بَيعَتى فى أعناقِهِم ، فَأقولُ : رُوَيداً وصَبراً قَليلاً ؛ لَعَلَّ اللّهَ يَأتينى بِذلِكَ عَفواً بِلا مُنازَعَةٍ ، ولا إراقَةِ الدِّماءِ ، فَقَدِ ارتابَ كَثيرٌ مِنَ النّاسِ بَعدَ وَفاةِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وطَمِعَ فِى الأمرِ بَعدَهُ مَن لَيسَ لَهُ بِأهلٍ ، فَقالَ كُلُّ قَومٍ : مِنّا أميرٌ ، وما

طَمِعَ القائِلونَ فى ذَلِکَ إلّا لِتَناوُلِ غَيرِى الأمرَ . فَلَمّا دَنَت وَفاةُ القائِمِ وَانقَضَت أيّامُهُ صَيَّرَ الأَمرَ بَعدَهُ لِصاحِبِهِ ، فَكانَت هذِهِ اُختَ اُختِها ، ومَحَلُّها مِنّى مِثلُ مَحَلِّها ، وأخَذا مِنّى ما جَعَلَهُ اللّهُ لى ، فَاجتَمَعَ إلَيَّ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله مِمَّن مَضى ومِمَّن بَقِىَ مِمَّن أخَّرَهُ اللّهُ مَنِ اجتَمَعَ ، فَقالوا لى فيها مِثلَ الَّذى قالوا فى اُختِها ، فَلَم يَعدُ قَولِىَ الثّانى قَولِىَ الأَوَّلَ،صَبراً وَاحتِساباً ويَقيناً وإشفاقاً مِن أن تَفنى عُصبَةٌ تَألَّفَهُم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالدِّينِ مَرَّةً وبِالشِّدَّةِ اُخرى ، وبِالنُّذرِ مَرَّةً وبِالسَّيفِ اُخرى ، حَتّى لَقَد كانَ مِن تَألُّفِهِ لَهُم أن كانَ النّاسُ فى الكَرِّ وَالفِرارِ وَالشَّبَعِ وَالرَّىِّ وَاللِّباسِ وَالوِطاءِ وَالدِّثارِ ، ونَحنُ أهلُ بَيتِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله لا سُقوفَ لِبُيوتِنا ، ولا أبوابَ ولاسُتورَ إلَا الجَرائِدُ وما أشبَهَها ، ولا وِطاءَ لَنا ، ولا دِثارَ عَلَينا ، يَتَداوَلُ الثَّوبَ الواحِدَ فِى الصَّلاةِ أكثَرُنا ، ونَطوِى اللَّيالِىَ وَالأَيّامَ عامَّتُنا ، ورُبَّما أتانَا الشَّىءُ مِمّا أفاءَهُ اللّهُ عَلَينا وصَيَّرَهُ لَنا خاصَّةً دونَ غَيرِنا ونَحنُ عَلى ما وَصَفتُ مِن حالِنا فَيُؤثِرُ بِهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أرباتِ النِّعَمِ وَالأَموالِ تَألُّفاً مِنهُ لَهُم . فَكُنتُ أحَقَّ مَن لَم يُفَرِّق هذِهِ العُصبَةَ الَّتى ألَّفَها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ولَم يَحمِلها عَلَى الخُطَّةِ الَّتى لا خَلاصَ لَها مِنها دونَ بُلوغِها ، أو فَناءِ آجالِها ؛ لِأنّى لَو نَصَبتُ نَفسى فَدَعَوتُهُم إلى نُصرَتى كانوا مِنّى وفى أمرى عَلى إحدى مَنزِلَتَينِ ؛ إمّا مُتَّبِعٌ مُقاتِلٌ ، وإمّا مَقتولٌ إن لَم يَتَّبِعِ الجَميعَ ، وإمّا خاذِلٌ يَكفُرُ بِخِذلانِهِ إن قَصَّرَ فى نُصرَتى أو أمسَكَ عَن طاعَتى ، وقَد عَلِمَ اللّهُ أنّى مِنهُ بِمَنزِلَةِ هارونَ مِن موسى ، يَحُلُّ بِهِ فى مُخالَفَتى وَالإِمساكِ عَن نُصرَتى ما أحَلَّ قَومُ موسى بِأنفُسِهِم فى مُخالِفَةِ هارونَ وتَركِ طاعَتِهِ . ورَأَيتُ تَجَرُّعَ الغُصَصِ ، ورَدَّ أنفاسِ الصُّعَداءِ ، ولُزومَ الصَّبرِ حَتّى يَفتَحَ اللّهُ أو يَقضِىَ بِما أحَبَّ أزيَدَ لى فى حَظّى ، وأرفَقَ بِالعِصابَةِ الَّتى وَصَفتُ أمرَهُم «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» (13) . ولَو لَم أتَّقِ هذِهِ الحالَةَ يا أخَا اليَهودِ ثُمَّ طَلَبتُ حَقّى لَكُنتُ أولى مِمَّن طَلَبَهُ ؛ لِعِلمِ مَن مَضى مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ومَن بِحَضرَتِکَ مِنهُ بِأنّى كُنتُ أكثَرَ عَدَداً ، وأعَزَّ عَشيرَةً ، وأمنَعَ رِجالاً ، وأطوَعَ أمراً ، وأوضَحَ حُجَّةً ، وأكثَرَ فِى هذَا الدّينِ مَناقِبَ وآثاراً ؛ لِسَوابِقى وقَرابَتى ووِراثَتى ، فَضلاً عَنِ استِحقاقى ذلِکَ بِالوَصِيَّةِ الَّتى لا مَخرَجَ لِلعِبادِ مِنها ، وَالبَيعَةِ المُتَقَدِّمَةِ فى أعناقِهِم مِمَّن تَناوَلَها ، وقَد قُبِضَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله وإنَّ وِلايَةَ الاُمَّةِ فى يَدِهِ وفى بَيتِهِ ، لا فى يَدِ الاُلى تَناوَلوها ولا فى بُيوتِهِم ، ولأهلُ بَيتِهِ الَّذينَ أذهَبَ اللّهُ عَنهُمُ الرِّجسَ وطَهَّرَهُم تَطهيرا أولى بِالأَمرِ مِن بَعدِهِ مِن غَيرِهِم فى جَميعِ الخِصالِ . ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِکَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمّا الرّابِعَةُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإِنَّ القائِمَ بَعدَ صاحِبِهِ كانَ يُشاوِرُنى فى مَوارِدِ الاُمورِ فَيُصدِرُها عَن أمرى ، ويُناظِرُنى فى غَوامِضِها فَيُمضيها عَن رَأيى ، لا أعلَمُ أحَداً ولايَعلَمُهُ أصحابى يُناظِرُهُ فى ذلِکَ غَيرى ، ولا يَطمَعُ فِى

الأمرِ بَعدَهُ سِواىَ ، فَلَمّا أن أتَتهُ مَنِيَّتُهُ عَلى فَجأةٍ بِلا مَرَضٍ كان قَبلَهُ ، ولا أمرٍ كانَ أمضاهُ فى صِحَّةٍ مِن بَدَنِهِ ، لَم أشُكَّ أنّى قَدِ استَرجَعتُ حَقّى فى عافِيَةٍ بِالمَنزِلَةِ الَّتى كُنتُ أطلُبُها ، وَالعاقِبَةِ الَّتى كُنتُ ألتَمِسُها ، وإنَّ اللّهَ سَيَأتى بِذلِكَ عَلى أحسَنِ ما رَجَوتُ ، وأفضَلِ ما أمَّلتُ ، وكانَ مِن فِعلِهِ أن خَتَمَ أمرَهُ بِأن سَمّى قَوماً أنَا سادِسُهُم ، ولَم يَستَوِنى (14) بِواحِدٍ مِنهُم ، ولا ذَكَرَ لى حالاً فى وِراثَةِ الرَّسولِ ، ولا قَرابَةٍ ، ولا صِهرٍ ، ولا نَسَبٍ ، ولا لِواحِدٍ مِنهُم مِثلُ سابِقَةٍ مِن سَوابِقى ، ولا أثَرٌ مِن آثارى ، وصَيَّرَها شورى بَينَنا ، وصَيَّرَ ابنَهُ فيها حاكِماً عَلَينا ، وأمَرَهُ أن يَضرِبَ أعناقَ النَّفَرِ السَّتَّةِ الَّذينَ صَيَّرَ الأمرَ فيهم إن لَم يُنفِذوا أمرَهُ ، وكَفى بِالصَّبرِ عَلى هذا يا أخَا اليَهودِ صَبراً . فَمَكَثَ القَومُ أيّامَهُم كُلَّها كُلٌّ يَخطُبُ لِنَفسِهِ ، وأنَا مُمسِكٌ عَن أن سَألونى عَن أمرى ، فَناظَرتُهُم فى أيّامى وأيّامِهِم ، وآثارى وآثارِهِم ، وأوضَحتُ لَهُم ما لَم يَجهَلوهُ مِن وُجوهِ استِحقاقى لَها دونَهُم ، وذَكَّرتُهُم عَهدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَيهِم ، وتأكيدَ ما أكَّدَهُ مِنَ البَيعَةِ لى فى أعناقِهِم . دَعاهُم حُبُّ الإمارَةِ ، وبَسطُ الأيدى وَالألسُنِ فِى الأمرِ وَالنَّهيِ ، وَالرُّكونُ إلَى الدُّنيا ، وَالِاقتِداءُ بِالماضينَ قَبلَهُم إلى تَناوُلِ ما لَم يَجعَلِ اللّهُ لَهُم . فَإذا خَلَوتُ بِالواحِدِ ذَكَّرتُهُ أيّامَ اللّهِ ، وحَذَّرتُهُ ما هُوَ قادِمٌ عَلَيهِ وصائِرٌ إلَيهِ ، التَمَسَ مِنّى شَرطاً أن أصَيِّرَها لَهُ بَعدى ، فَلَمّا لَم يَجِدوا عِندى إلّا المَحَجَّةَ البَيضاءَ ، وَالحَملَ عَلى كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ووَصِيَّةِ الرَّسولِ ، وإعطاءَ كُلِّ امرِئٍ مِنهُم ماجَعَلَهُ اللّهُ لَهُ ، ومَنعَهُ ما لَم يَجعَلِ اللّهُ لَهُ ، أزالَها عَنّى إلَى ابنِ عَفّانَ ؛ طَمَعاً فِى الشَّحيحِ مَعَهُ فيها ، وَابنُ عَفّانَ رَجُلٌ لَم يَستَوِ بِهِ وبِواحِدٍ مِمَّن حَضَرَهُ حالٌ قَطُّ ، فَضلاً عَمَّن دونَهُم ، لا بِبَدرٍ الَّتى هِىَ سَنامُ فَخرِهِم ولا غَيرِها مِنَ المَآثِرِ الَّتى أكرَمَ اللّهُ بِها رَسولَهُ ، ومَنِ اختَصَّهُ مَعَهُ مِن أهلِ بَيتِهِ عليهم السلام . ثُمَّ لَم أعلَمِ القَومَ أمسَوا مِن يَومِهِم ذلِكَ حَتّى ظَهَرَت نَدامَتُهُم ، ونَكَصوا عَلى أعقابِهِم ، وأحالَ بَعضُهُم عَلى بَعضٍ ، كُلٌّ يَلومُ نَفسَهُ ويَلومُ أصحابَهُ ، ثُمَّ لَم تَطُلِ الأيّامُ بِالمُستَبِدِّ بِالأمرِ ؛ ابنِ عَفّانَ حَتّى أكفَروهُ وتَبَرَّؤوا مِنهُ ، ومَشى إلى أصحابِهِ خاصَّةً وسائِرَ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عامَّةً يَستَقيلُهُم مِن بَيعَتِهِ ، ويَتوبُ إلَى اللّهِ مِن فَلَتَتِهِ ، فَكانَت هذِهِ يا أخَا اليَهودِ أكبَرَ مِن أختِها ، وأفظَعَ وأحرى أن لا يُصبَرَ عَلَيها ، فَنالَنى مِنهَا الَّذى لا يُبلَغُ وَصفُهُ ، ولا يُحَدُّ وَقتُهُ ، ولَم يَكُن عِندى فيها إلّا الصَّبرُ عَلى ما أمَضُّ وأبلَغُ مِنها . ولَقَد أتانِىَ الباقونَ مِنَ السِّتَّةِ مِن يَومِهِم كُلٌّ راجِعٌ عَمّا كانَ رَكِبَ مِنّى يَسأَلُنى خَلعَ ابنِ عَفّانَ ، وَالوُثوبَ عَلَيهِ ، وأخذَ حَقّى ، ويُؤتينى صَفقَتَهُ وبَيعَتَهُ عَلَى المَوتِ تَحتَ رايَتى ، أو يَرُدَّ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ عَلَىَّ حَقّى . فَوَاللّهِ يا أخَا اليَهودِ ما مَنَعَنى مِنها إلّا الَّذى مَنَعَنى مِن أختَيها قَبلَها ، ورَأيتُ الإبقاءَ عَلى مَن بَقِىَ مِنَ الطّائِفَةِ أبهَجَ لى وآنَسَ لِقَلبى مِن فَنائِها ، وعَلِمتُ أنّى إن حَمَلتُها عَلى دَعوَةِ المَوتِ رَكِبتُهُ . فَأمّا نَفسى فَقَد عَلِمَ مَن حَضَرَ مِمَّن تَرى ومَن غابَ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أنَّ الموتَ

عِندى بِمَنزِلَهِ الشَّربَهِ البارِدَهِ فى اَليَومِ الشَّديدِ الحَرِّ مِن ذِى العَطَشِ الصَّدى (15) ، ولَقَد كُنتُ عاهَدتُ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ ورَسولَهُ صلى الله عليه و آله أنَا وعَمّيحَمزَهُ وأخى جَعفَرٌ وَابنُ عَمّى عُبَيدَهُ عَلى أمرٍ وَفَينا بِهِ للّهِ عَزَّ وجَلَّ ولِرَسولِهِ ، فَتَقَدَّمَنى أصحابى وتَخَلَّفتُ بَعدَهُم لِما أرادَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ ، فَأنزَلَ اللّهُ فينا : «مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَهَدُواْ اللّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُواْ تَبْدِيلاً » (16) حَمزَهُ وجَعفَرٌ وعُبَيدَهُ ، وأنَا وَاللّهِ المُنتَظِرُ يا أخَا اليَهودِ وما بَدَّلتُ تَبديلاً ، وما سَكَّتَنى عَنِ ابنِ عَفّانَ وحَثَّنى عَلَى الإمساكِ عَنهُ إلّا أنّى عَرفتُ مِن أخلاقِهِ فيمَا اختَبَرتُ مِنهُ بِما لَن يَدَعَهُ حَتّى يَستَدعِىَ الأباعِدَ إلى قَتلِهِ وخَلعِهِ ، فَضلاً عَنِ الأقارِبِ ، وأنَا فى عُزلَهٍ ، فَصَبَرتُ حَتّى كانَ ذلِكَ ، لَم أنطِق فيهِ بِحَرفٍ مِن «لا» ولا «نَعَم» . ثُمَّ أتانِىَ القَومُ وأنَا عَلِمَ اللّهُ كارِهٌ ؛ لِمَعرِفَتى بِما تَطاعَموا بِهِ مِنِ اعتِقالِ الأموالِ ، وَالمَرَحِ فِى الأرضِ ، وعِلمِهِم بِأنَّ تِلكَ لَيسَت لَهُم عِندى ، وشَديدٌ عادَهٌ مُنتَزِعَهٌ ، فَلَمّا لَم يَجِدوا عِندى تَعَلَّلُوا الأعاليلَ . ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِكَ ؟ فَقالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمَّا الخامِسَهُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإنَّ المُتابِعينَ لى لَمّا لَم يَطمَعوا فى تِلكَ مِنّى وَثَبوا بِالمَرأهِ عَلَىَّ وأنَا وَلِىُّ أمرِها ، وَالوَصِىُّ عَلَيها ، فَحَمَلوها عَلَى الجَمَلِ ، وشَدّوها عَلَى الرِّحالِ ، وأقبَلَوا بِها تَخبِطُ الفَيافِىَ (17) ، وتَقطَعُ البَرارِىَ ، وتَنبَحُ عَلَيها كِلابُ الحَوأبِ ، وتُظهِرُ لَهُم عَلاماتِ النَّدَمِ فى كُلِّ ساعَهٍ وعِندَ كُلِّ حالٍ ، فى عُصبَهٍ قَد بايَعونى ثانِيَهً بَعدَ بَيعَتِهِمُ الأُولى فى حَياهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، حَتّى أتَت أهلَ بَلدَهٍ قَصيرَهٍ أيديهِم ، طَويلَهٍ لِحاهُم ، قَليلَهٍ عُقولُهُم ، عازِبَهٍ آراؤُهُم، وهُم جيرانُ بَدوٍ، ووُرّادُ بَحرٍ، فَأخرَجَتهم يَخبِطونَ بِسُيوفِهِم مِن غَيرِ عِلمٍ ، ويَرمونَ بِسِهامِهِم بِغَيرِ فَهمٍ . فَوَقَفتُ مِن أمرِهِم عَلَى اثنَتَينِ كِلتاهُما فى مَحَلَّهِ المَكروهِ ؛ مِمَّن إن كَفَفتُ لَم يَرجِع ولمَ يَعقِل ، وإن أقَمتُ كُنتُ قَدِ صِرتُ إلَى الَّتى كَرِهتُ ، فَقَدَّمتُ الحُجَّهَ بِالإعذارِ وَالإنذارِ ، ودَعَوتُ المَرأهَ إلَى الرُّجوعِ إلى بَيتِها ، وَالقَومَ الَّذينَ حَمَلوها عَلَى الوَفاءِ بِبَيعَتِهِم لى ، وَالتَّركِ لِنَقضِهِم عَهدَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ فِىَّ ، وأعطَيتُهُم مِن نَفسى كُلَّ الَّذى قَدَرتُ عَلَيهِ ، وناظَرتُ بَعضَهُم فَرَجَعَ ، وذَكَّرتُ فَذَكَرَ . ثُمَّ أقبَلتُ عَلَى النّاسِ بِمِثلِ ذلِكَ فَلَم يَزدادوا إلّا جَهلاً وتَمادِياً وغَيّاً ، فَلَمّا أبَوا إلّا هِىَ ، رَكِبتُها مِنهُم ، فَكانَت عَلَيهِمُ الدَّبرَهُ (18) ، وبِهِمُ الهَزيمَهُ ، ولَهُمُ الحَسرَهُ ، وفيهِمُ الفَناءُ وَالقَتلُ . وحَمَلتُ نَفسى عَلَى الَّتى لَم أجِد مِنها بُدّاً ، ولَم يَسَعنى إذ فَعَلتُ ذلِكَ وأظهَرتُهُ آخِراً مِثلُ الَّذى وَسَعَنى مِنهُ أوَّلاً ؛ مِنَ الإغضاءِ وَالإمساكِ ، ورَأيتُنى إن أمسَكتُ كُنتُ مُعيناً لَهُم عَلَىَّ بِإمساكى عَلى ما صاروا إلَيهِ ، وطَمِعُوا فيهِ مِن تَناوُلِ الأطرافِ ، وسَفكِ الدِّماءِ ، وقَتلِ الرَّعِيَّهِ ، وتَحكيمِ النِّساءِ النَّواقِصِ العُقولِ وَالحُظوظِ عَلى كُلِّ حالٍ ، كَعادَهِ بَنى الأصفَرِ ومَن مَضى مِن مُلوكِ سَبَأ وَالأُمَمِ الخالِيَهِ ، فَأصيرُ إلى ما كَرِهتُ أوَّلاً وآخِراً . وقَد أهمَلتُ اِلمَرأهَ وجُندَها يَفعَلونَ ما وَصَفتُ بَينَ

الفَريقَينِ مِنَ النّاسِ ، ولَم أهجُم عَلَى الأمرِ إلّا بعَدَما قَدَّمتُ وأخَّرتُ ، وتَأنَّيتُ وراجَعتُ ، وأرسَلتُ وسافَرتُ ، وأعذَرتُ وأنذَرتُ ، وأعطَيتُ القَومَ كُلَّ شَيءٍ التَمَسوهُ بَعدَ أن عَرَضتُ عَلَيهِم كُلَّ شَيءٍ لَم يَلتَمِسوهُ ، فَلَمّا أبَوا إلّا تِلكَ ، أقدَمتُ عَلَيها ، فَبَلَغَ اللّهُ بى وبِهِم ما أرادَ ، وكانَ لى عَلَيهِم بِما كانَ مِنّى إلَيهِم شَهيداً . ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِكَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمَّا السّادِسَةُ يا أخَا اليَهودِ ، فَتَحكيمُهُمُ الحَكَمَينِ وُمحارَبَةُ ابنِ آكِلَةِ الأكبادِ وهُوَ طَليقٌ مُعانِدٌ للّهِ عَزَّ وجَلَّ ولِرَسولِهِ وَالمُؤمِنينَ مُنذُ بَعَثَ اللّهُ مُحَمَّداً إلى أن فَتَحَ اللّهُ عَلَيهِ مَكَّةَ عَنوَةً ، فَأُخِذَت بَيعَتُهُ وبَيعَةُ أبيهِ لى مَعَهُ فى ذلِكَ اليَومِ وفى ثَلاثَةِ مَواطِنَ بَعدَهُ ، وأبوهُ بِالأَمسِ أوَّلَ مَن سَلَّمَ عَلَىَّ بِإمرَةِ المؤُمِنينَ ، وجَعَلَ يَحُثُّنى عَلَى النُّهوضِ فى أخَذِ حَقّى مِنَ الماضينَ قَبلى ، ويُجَدِّدُ لى بَيعَتَهُ كُلَّما أتانى . وأعجَبُ العَجَبِ أنَّهُ لَمّا رَأى رَبّى تَبارَکَ وتَعالى قَد رَدَّ إلَىَّ حَقّى وأقَرَّ فى مَعدِنِهِ ، وَانقَطَعَ طَمَعُهُ أن يَصيرَ فى دينِ اللّهِ رابِعاً ، وفى أمانَةِ حُمِّلناها حاكِماً ، كَرَّ عَلَى العاصِى بنِ العاصِ فَاستَمالَهُ ، فَمالَ إلَيهِ ، ثُمَّ أقبَلَ بِهِ بَعدَ أن أطمَعَهُ مِصرَ ، وحَرامٌ عَلَيهِ أن يَأخُذَ مِنَ الفَيءِ دونَ قِسمِهِ دِرهَماً ، وحَرامٌ عَلَى الرّاعى إيصالُ دِرهَمٍ إلَيهِ فَوقَ حَقِّهِ ، فَأقبَلَ يَخبِطُ البِلادَ بِالظُّلمِ ، ويَطَأُها بِالغَشمِ ، فَمَن بايَعَهُ أرضاهُ ، ومَن خالَفَهُ ناواهُ . ثُمَّ تَوَجَّهَ إلَىَّ ناكِثاً عَلَينا ، مُغيراً فِى البِلادِ شَرقاً وغَرباً ، ويَميناً وشِمالاً ، وَالأنباءُ تَأتينى وَالأخبارُ تَرِدُ عَلَىَّ بِذلِکَ ، فَأتانى أعوَرُ ثَقيفٍ فَأشارَ عَلَىَّ أن أُوَلِّيَهُ البِلادَ الَّتى هُوَ بِها ؛ لِأُدارِيَهُ بِما أُوَلّيهِ مِنها ، وفِى الَّذى أشارَ بِهِ الرَّأىُ فى أمرِ الدُّنيا ، لَو وَجَدتُ عِندَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ فى تَولِيَتِهِ لى مَخرَجاً ، وأصَبتُ لِنَفسى فى ذلِکَ عُذراً ، فَأعلَمتُ الرَّأىَ فى ذلِکَ ، وشاوَرتُ مَن أثِقُ بِنَصيحَتِهِ للّهِ عَزَّ وجَلَّ ولِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله ولى ولِلمُؤمِنينَ ، فَكانَ رَأيُهُ فى ابنِ آكِلَةِ الأكبادِ كَرَأيى ، يَنهانى عنَ تَولِيَتِهِ ، ويُحَذِّرُنى أن أدخِلَ فى أمرِ المُسلِمينَ يَدَهُ ، ولَم يَكُنِ اللّهُ لِيَرانى أتَّخِذُ المُضِلّينَ عَضُداً (19) . فَوَجَّهتُ إلَيهِ أخا بَجيلَةَ مَرَّةً ، وأخَا الأشعَرِيّينَ مَرَّةً ، كِلاهُما رَكَنَ إلَى الدُّنيا ، وتابَعَ هَواهُ فيما أرضاهُ ، فَلَمّا لَم أرَهُ أن يَزدادَ فيمَا انتَهَکَ مِن مَحارِمِ اللّهِ إلّا تَمادِياً شاوَرتُ مَن مَعى مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله البَدرِيّينَ ، وَالَّذينَ ارتَضَى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ أمرَهُم ورَضِىَ عَنهُم بَعدَ بَيعَتِهِم ، وغَيرِهِم مِن صُلَحاءِ المُسلِمينَ وَالتّابِعينَ ، فَكُلٌّ يُوافِقُ رَأيُهُ رَأيى ؛ فى غَزوِهِ ومُحارَبَتِهِ ومَنعِهِ مِمّا نالَت يَدُهُ . وإنّى نَهَضتُ إلَيهِ بِأصحابى ، أُنفِذُ إلَيهِ مِن كُلِّ مَوضِعٍ كُتُبى ، وأُوَجِّهُ إلَيهِ رُسُلى ، أدعوهُ إلَى الرُّجوعِ عَمّا هُوَ فيهِ ، وَالدُّخولِ فيما فيهِ النّاسُ مَعى ، فَكَتَبَ يَتَحَكَّمُ عَلَىَّ ، ويَتَمَنّى عَلَىَّ الأمانِىَّ ، ويَشتَرِطُ عَلَىَّ شُروطاً لا يَرضاهَا اللّهُ عَزَّ وجَلَّ ورَسولُهُ ولَا المُسلِمونَ، ويَشتَرِطُ فى بَعضِها أن أدفَعَ إلَيهِ أقواماً مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أبراراً ، فيهِم عَمّارُ بنُ ياسِرٍ ، وأينَ مِثلُ عَمّارٍ ؟ ! وَاللّهِ لَقَدرَأيتُنا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وما يُعَدُّ مِنّا

خَمسَهُ إلّاً كانَ سادِسَهُم ، ولا أربَعَهُ إلّا كانَ خامِسَهُم ، اشتَرَطَ دَفعَهُم إلَيهِ لِيَقتُلَهُم ويُصَلِّبَهُم . وَانتَحَلَ دَمَ عُثمانَ ، ولَعَمرُو اللّهِ ما ألَّبَ (20) عَلى عُثمانَ ولا جَمَعَ النّاسَ عَلى قَتلِهِ إلّا هُوَ وأشباهُهُ مِن أهلِ بَيتِهِ ، أغصانُ الشَّجَرَةِ المَلعونَةِ فِى القُرآنِ . فَلَمّا لَم أُجِب إلى مَا اشتَرَطَ مِن ذلِكَ كَرَّ مُستَعلِياً فى نَفسِهِ بِطُغيانِهِ وبَغيِهِ ، بِحَميرٍ لا عُقولَ لَهُم ولا بَصائِرَ ، فَمَوَّهَ لَهُم أمراً فَاتَّبَعوهُ ، وأعطاهُم مِنَ الدُّنيا ما أمالَهُم بِهِ إلَيهِ ، فَناجَزناهُم وحاكَمناهُم إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ بَعدَ الإعذارِ وَالإنذارِ ، فَلَمّا لَم يَزِدهُ ذلِكَ إلّا تَمادِياً وبَغياً لَقيناهُ بِعادَةِ اللّهِ الَّتى عَوَّدَناهُ مِنَ النَّصرِ عَلى أعدائِهِ وعَدُوِّنا ، ورايَةُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِأيدينا ، لَم يَزَلِ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى يَفُلُّ حِزبَ الشَّيطانِ بِها حَتّى يَقضِىَ المَوتَ عَلَيهِ ، وهُوَ مُعلِمٌ راياتِ أبيهِ الَّتى لَم أزَل اُقاتِلُها مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى كُلِّ المَواطِنِ ، فَلَم يَجِد مِنَ المَوتِ مَنجى إلّا الهَرَبَ ، فَرَكَبَ فَرَسَهُ ، وقَلَبَ رايَتَهُ ، لا يَدرى كَيفَ يَحتالُ . فَاستَعانَ بِرَأىِ ابنِ العاصِ ، فَأشارَ عَلَيهِ بِإظهارِ المَصاحِفِ ، ورَفعِها عَلَى الأعلامِ وَالدُّعاءِ إلى ما فيها ، وقالَ : إنَّ ابنَ أبى طالِبٍ وحِزبَهُ أهلُ بَصائِرَ ورَحمَةٍ وتُقيا (21) ، وقَد دَعَوکَ إلى كِتابِ اللّهِ أوَّلاً وهُم مُجيبوکَ إلَيهِ آخِراً . فَأطاعَهُ فيما أشارَ بِهِ عَلَيهِ ؛ إذ رَأى أنَّهُ لا مَنجى لَهُ مِنَ القَتلِ أوِ الهَرَبِ غَيرُهُ ، فَرَفَعَ المَصاحِفَ يَدعو إلى ما فيها بِزَعمِهِ . فَمالَت إلَى المَصاحِفِ قُلوبٌ ، ومَن بَقِىَ من أصحابى بَعدَ فَناءِ أخيارِهِم وجَهدِهِم فى جِهادِ أعداءِ اللّهِ وأعدائِهِم عَلى بَصائِرِهِم ، وظَنّوا أنَّ ابنَ آكِلَةِ الأكبادِ لَهُ الوَفاءُ بِما دَعا إلَيهِ ، فَأصغَوا إلى دَعوَتِهِ ، وأقبَلوا بِأجمَعِهِم فى إجابَتِهِ ، فَأعلَمتُهُم أنَّ ذلِکَ مِنهُ مَكرٌ ومِن ابنِ العاصِ مَعَهُ ، وأنَّهُما إلَى النَّكثِ أقرَبُ مِنهُما إلَى الوَفاءِ . فَلَم يَقبَلوا قَولى ، ولَم يُطيعوا أمرى ، وأبَوا إلّا إجابَتَهُ ، كَرِهتُ أم هَويتُ ، شِئتُ أو أبَيتُ، حَتّى أخَذَ بَعضُهُم يَقولُ لِبَعضٍ : إن لَم يَفعَل فَألحِقوهُ بِابنِ عَفّانَ ، أوِ ادفَعوهُ إلَى ابنِ هِندٍ بِرُمَّتِهِ . فَجَهَدتُ عَلِمَ اللّهُ جَهدى ولَم أدَع غُلّةً (22) فى نَفسى إلّا بَلَّغتُها فى أن يُخَلّونى ورَأيى ، فَلَم يَفعَلوا ، وراوَدتُهُم عَلَى الصَّبرِ عَلى مِقدارِ فُواقِ النّاقَةِ أو رَكضَةِ الفَرَسِ فَلَم يُجيبوا ، ما خَلا هذَا الشَّيخَ وأومَأ بِيَدِهِ إلَى الأشتَرِ وعُصبَةً مِن أهلِ بَيتى ، فَوَاللّهِ ما مَنَعَنى أن أمضِىَ عَلى بَصيرَتى إلّا مَخافَةَ أن يُقتَلَ هذانِ وأومَأ بِيَدِهِ إلَى الحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهماالسلام فَيَنقَطِعَ نَسلُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وذُرِّيَّتُهُ مِن اُمَّتِهِ ، ومَخافَةَ أن يُقتَلَ هذا وهذا وأومَأ بِيَدِهِ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ جَعفَرٍ ومُحَمَّدِ ابنِ الحَنَفِيَّةِ فَإنّى أعلَمُ لَولا مَكانى لَم يَقِفا ذلِکَ المَوقِفَ ، فَلِذلِکَ صَبَرتُ عَلى ما أرادَ القَومُ ، مَعَ ما سَبَقَ فيهِ مِن عَلمِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . فَلَمّا رَفَعنا عَنِ القَومِ سُيوفَنا تَحَكَّموا فِى الاُمورِ ، وتَخَيَّروا الأحكامَ وَالآراءَ ، وتَرَكُوا المَصاحِفَ وما دَعَوا إلَيهِ مِن حُكمِ القُرآنِ ، وما كُنتُ اُحَكِّمُ فى دينِ اللّهِ أحَداً ؛ إذ كانَ التَّحكيمُ فى ذلِکَ الخَطَأَ الَّذى لا شَكَّ فيهِ ولَا امتِراءَ ، فَلَمّا أبَوا إلّا ذلِکَ أرَدتُ أن اُحَكِّمَ رَجُلاً مِن أهلِ بَيتى أو رَجُلاً مِمَّن أرضى رَأيَهُ وعَقلَهُ وأثِقُ بِنَصيحَتِهِ

ومَوَدَّتِهِ ودينِهِ ، وأقبَلتُ لا اَسَمّى أحَداً إلّا امتَنَعَ مِنهُ ابنُ هِندٍ ، ولا أدعَوهُ إلى شَىءٍ مِنَ الحَقِّ إلّا أدبَرَ عَنهُ . وأقبَلَ ابنُ هِندٍ يَسومُنا (23) عَسفاً ، وما ذاكَ إلّا بِاتِّباعِ أصحابى لَهُ عَلى ذلِكَ . فَلَمّا أبَوا إلّا غَلَبَتى عَلَى التَّحَكُّمِ تَبَرَّأتُ إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ مِنهُم ، وفَوَّضتُ ذلِكَ إلَيهِم ، فَقَلَّدوهُ امرَءاً ، فَخَدَعَهُ ابنُ العاصِ خَديعَةً ظَهَرَت فى شَرقِ الأرضِ وغَربِها ، وأظهَرَ المَخدوعُ عَلَيها نَدَماً . ثُمَّ أقبَلَ عليه السلام عَلى أصحابِهِ فَقال : أ لَيسَ كَذلِكَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : وأمَّا السّابِعَةُ يا أخَا اليَهودِ ، فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ عَهِدَ إلَىَّ أن اُقاتِلَ فى آخِرِ الزَّمانِ مِن أيّامى قَوماً مِن أصحابى يَصومونَ النَّهارَ ويَقومونَ اللَّيلَ ويَتلونَ الكِتابَ ، يَمرُقونَ بِخِلافِهِم عَلَىَّ ومُحارَبَتِهِم إيّاىَ مِنَ الدّينِ مُروقَ السَّهمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، فيهِم ذُو الثُّدَيَّةِ ، يُختَمُ لى بِقَتلِهِم بِالسَّعادَةِ . فَلَمَّا انصَرَفتُ إلَى مَوضِعى هذا يَعنى بَعدَ الحَكَمَينِ أقبَلَ بَعضُ القَومِ عَلى بَعضٍ بِاللائِمَةِ فيما صاروا إلَيهِ مِن تَحكيمِ الحَكَمَينِ ، فَلَم يَجِدوا لِأَنفُسِهِم مِن ذلِكَ مَخرَجاً إلّا أن قالوا : كانَ يَنبَغى لِأَميرِنا أن لا يُبايِعَ (24) مَن أخطَأَ ، وأن يَقضِىَ بِحَقيقَةِ رَأيِهِ عَلى قَتلِ نَفسِهِ وقَتلِ مَن خالَفَهُ مِنّا ، فَقَد كَفَرَ بِمُتابَعَتِهِ إيّانا وطاعَتِهِ لَنا فِى الخَطَأِ ، واُحِلَّ لَنا بِذلِكَ قَتلُهُ وسَفكُ دَمِهِ . فَتَجَمَّعوا عَلى ذلِكَ وخَرَجوا راكِبينَ رُؤوسَهُم ، يُنادونَ بِأعلى أصواتِهِم : لا حُكمَ إلّا للّهِ ، ثُمَّ تَفَرَّقوا ؛ فِرقَةٌ بِالنُّخَيلَةِ ، واُخرى بِحَروراءَ ، واُخرى راكِبَةٌ رَأسَها تَخبِطُ الأرضَ شَرقاً حَتّى عَبَرَت دِجلَةَ ، فَلَم تَمُرَّ بِمُسلِمٍ إلّا امتَحَنَتهُ ؛ فَمَن تابَعَهَا استَحيَتهُ ، ومَن خالَفَها قَتَلَتهُ . فَخَرَجتُ إلَى الاُولَيَينِ واحِدَةً بَعدَ اُخرى أدعوهُم إلى طاعَةِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وَالرُّجوعِ إلَيهِ ، فَأبَيا إلّا السَّيفَ ، لا يَقنَعُهُما غَيرُ ذلِكَ ، فَلَمّا أعيَتِ الحيلَةُ فيهِما حاكَمتُهُما إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، فَقَتَلَ اللّهُ هذِهِ وهذِهِ . وكانوا يا أخَا اليَهودِ لَولا ما فَعَلوا لَكانوا رُكناً قَوِيّاً وسَدّاً مَنيعاً ، فَأَبَى اللّهُ إلّا ما صاروا إلَيهِ . ثُمَّ كَتَبتُ إلَى الفِرقَةِ الثّالِثَةِ ، ووَجَّهتُ رَسُلى تَترى ، وكانوا مِن جِلَّةِ أصحابى ، وأهلِ التَّعَبُّدِ مِنهُم ، وَالزُّهدِ فِى الدُّنيا ، فَأَبَت إلّا اتِّباعَ اُختَيها ، وَالِاحتِذاءَ عَلى مِثالِهِما ، وأسرَعَت فى قَتلِ مَن خالَفَها مِنَ المُسلِمينَ ، وتَتابَعَت إلَىَّ الأخبارُ بِفِعلِهِم . فَخَرَجتُ حَتّى قَطَعتُ إلَيهِم دِجلَةَ ، اُوَجِّهُ السُّفَراءَ وَالنُّصَحاءَ ، وأطلُبُ العُتبى بِجُهدى بِهذا مَرَّةً وبِهذا مَرَّةً وأومَأَ بِيَدِهِ إلَى الأشتَرِ ، والأحنَفِ بنِ قَيسٍ ، وسَعيدِ بنِ قَيسٍ الأرحَبِىِّ ، وَالأشعَثِ بنِ قَيسٍ الكِندِىِّ فَلَمّا أبَوا إلّا تِلكَ رَكِبتُها مِنهُم فَقَتَلَهُمُ اللّهُ يا أخَا اليَهودِ عَن آخِرِهِم ، وهُم أربَعَةُ آلافٍ أو يَزيدونَ ، حَتّى لَم يَفلِت مِنهُم مُخبِرٌ ، فَاستَخرَجتُ ذَا الثُّدَيَّةِ مِن قَتلاهُم بِحَضرَةِ مَن تَرى ، لَهُ ثَدىٌ كَثَدىِ المَرأةِ . ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلى أصحابِهِ فَقالَ : أ لَيسَ كَذلِكَ ؟ قالوا : بَلى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : قَد وَفَيتُ سَبعاً وسَبعاً يا أخَا اليَهودِ ، وبَقِيَتِ الاُخرى ، وأوشِك بِها فَكَأَن قَد (25) . فَبَكى أصحابُ عَلِىٍّ عليه السلام ، وبَكى رَأسُ اليَهودِ ، وقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أخبِرنا بِالاُخرى ؟ فَقالَ :

الاُخرى أن تُخضَبَ هذِهِ وأومَأ بِيَدِهِ إلى لِحيَتِهِ مِن هذِهِ وأومَأ بِيَدِهِ إلى هامَتِهِ . قالَ : وَارتَفَعَت أصواتُ النّاسِ فِى المَسجِدِ الجامِعِ بِالضَّجَّهِ وَالبُكاءِ ، حَتّى لَم يَبقَ بِالكوفَهِ دارٌ إلّا خَرَجَ أهلُها فَزِعاً ، وأسلَمَ رَأسُ اليَهودِ عَلى يَدَى عَلِىٍّ عليه السلام مِن ساعَتِهِ . ولَم يَزَل مُقيماً حَتّى قُتِلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، واُخِذَ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ ، فَأقبَلَ رَأسُ اليَهودِ حَتّى وَقَفَ عَلَى الحَسَنِ عليه السلام وَالنّاسُ حَولَهُ وَابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ بَينَ يَدَيهِ ، فَقالَ لَهُ : يا أبَا مُحَمَّدٍ ، اقتُلهُ قَتَلَهُ اللّهُ ؛ فَإنّى رَأيتُ فِى الكُتُبِ الَّتى اُنزِلَت عَلى موسى عليه السلام أنَّ هذا أعظَمُ عِندَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ جُرماً مِن ابنِ آدَمَ قاتِلِ أخيهِ ، ومِنَ القُدارِ عاقِرِ ناقَهِ ثَمودَ . (26)

.

1- .فى المصادر الاُخرى : «متواجهان» وهو الأنسب .
2- .الخصال : ص 429 ح 7 ، الأمالى للصدوق : ص 136 ح 135 ، الأمالى للطوسى : ص 137 ح 222 كلّها عن زيد بن علىّ عن آبائه عليهم السلام .
3- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 830 ح 40 وراجع الخصال : ص 429 ح 6 و 8 و 9 .
4- .كذا ، وفى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر : «وأسعى بين يديه فى أمره» .
5- .ومراده : عبيده بن الحارث بن المطّلب بن عبد مناف .
6- .كذا ، وفى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر : «علينا» .
7- .سقط ما بين المعقوفين من المصدر وأثبتناه من بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
8- .فى المصدر : «أفتتحها» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
9- .استنام فلان إلى فلان : إذا أنس به واطمأنّ إليه وسكن (لسان العرب : ج 12 ص 598 «نوم») .
10- .الباءه والباء : النكاح والتزويج (لسان العرب : ج 1 ص 36 «بوأ») .
11- .كذا ، وفى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر : «معالى الحظوه» .
12- .فى المصدر : «إذا» وهو تصحيف ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
13- .الأحزاب : 38 .
14- .كذا فى المصدر ، وفى الاختصاص : «يُساوِنى» .
15- .الصدى : العطش الشديد (لسان العرب : ج 14 ص 455 «صدى») .
16- .الأحزاب : 23.

17- .الفيافى : البرارى الواسعه ، جمع فيفاء (النهايه : ج 3 ص 485 «فيف») .
18- .الدَّبْرَه : نقيض الدوله ، والعاقبه ، والهزيمه فى القتال (القاموس المحيط : ج 2 ص 26 «دبر») .
19- .إشاره إلى الآيه 51 من سوره الكهف .
20- .ألبَ الإبل : جمعها وساقها ، وألبتُ الجيش ؛ إذا جمعته (لسان العرب : ج 1 ص 215 «ألب») .
21- .كذا ، وفى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر : «بقيا» وهو أنسب . والبُقيا : الإبقاء ، والعرب تقول للعدوّ إذا غلب : «البقيّه» ؛ أى أبقوا علينا ولا تستأصلونا (لسان العرب : ج 14 ص 80 «بقى») .
22- .كذا ، وفى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر : «علّه» ، وفى الاختصاص : «غايه» .
23- .السَّوم : أن تُجشِّم إنسانا مشقّةً أو سوءا أو ظلما (لسان العرب : ج 12 ص 312 «سوم») .
24- .فى بحار الأنوار : «لايتابع» وهو الأنسب .
25- .أى فكأن قد وقعت (بحار الأنوار : ج 38 ص 186) .
26- .الخصال : ص 365 ح 58 عن جابر الجعفى ، الاختصاص : ص 164 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام عن محمّد بن الحنفيّه ، بحار الأنوار : ج 38 ص 167 ح 1 .

3 / 5 5 هفت تا و هفت تا تحقق یافته و یکی باقی مانده

امام علی علیه السلام :من ده چیز از پیامبر خدا دارم که پیش از من ، به هیچ کس داده نشده است و پس از من هم به کسی داده نخواهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : «ای علی! تو در دنیا و آخرت، برادر منی؛ در روز قیامت، نزدیک ترینِ مردم به منی؛ خانه من با خانه تو در بهشت، مثل خانه دو برادر ، رو به روی هم است؛ تو وصی ای؛ تو ولی ای؛ تو وزیری؛ دشمن تو، دشمن من، و دشمن من، دشمن خداست؛ دوست تو دوستِ من و دوست من، دوست خداست».

امام علی علیه السلام :من ده ویژگی از پیامبر خدا دارم که آنچه خورشید بر آن می تابد و آنچه بر آن نمی تابد، به قدر یکی از آنها مرا شادمان نمی سازد. گفته شد: ای امیر مؤمنان! آنها را برای ما توضیح بده. گفت : پیامبر خدا به من فرمود : «ای علی! [برای من]تو برادری؛ تو دوستی؛ تو وصی ای؛ تو وزیری؛ تو در خانواده و اموال[ِ من]و هرگاه که نباشم ، جانشینی؛ جایگاه تو نسبت به من، مثل جایگاه من نسبت به خداست؛ تو جانشین در امّت منی؛ دوست تو دوستِ من ، و دشمن تو دشمنِ من است؛ تو امیر مؤمنان و سرور مسلمانان بعد از منی».

3 / 5 5هفت تا و هفت تا تحقق یافته و یکی باقی ماندهامام باقر علیه السلام :رئیس یهودیان در هنگام بازگشت علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ نهروان، هنگامی که آن حضرت در مسجد کوفه نشسته بود، نزد او آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من می خواهم از تو چیزهایی بپرسم که جز پیامبر یا وصیّ پیامبر، آن را نمی داند . فرمود : «ای برادر یهود! هر چه می خواهی بپرس». یهودی گفت : ما در تورات داریم که هر وقت خداوند عز و جل پیامبری را برانگیزد، به وی وحی می کند که از بین کسان خویش، کسی را برای اداره امور امّتش پس از خود ، برگزیند و پیمانی را با آنان ببندد که در حقّ آن جانشین بعد از او طبق آن پیمان، گام برداشته شود و در بین امّتش به آن پیمان عمل شود . و این که خداوند عز و جل در زندگیِ پیامبران، اوصیا را امتحان می کند و پس از مرگ آنان هم اوصیا را امتحان می کند. به من خبر بده که در زندگیِ پیامبران، اوصیا چند بار آزمایش می شوند و پس از درگذشت آنها چند بار؟ و اگر [خدا] از آزمایش آنان خشنود شد، آخرِ کار آنان به کجا می انجامد؟ علی علیه السلام به وی فرمود : «به

خدایی که جز او خدایی نیست؛ آن خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی علیه السلام فرو فرستاد ، [سوگندت می دهم که]آیا اگر از آنچه پرسیدی ، به درستی آگاهت کنم، به آن اقرار می کنی؟». گفت : آری. فرمود : «به آن که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی علیه السلام فرو فرستاد، [سوگندت می دهم که]آیا اگر پاسخ تو را بگویم، اسلام می آوری؟» . گفت : آری. علی علیه السلام به وی فرمود : «خداوند متعال در زندگی پیامبران، در هفت جا، اوصیا را آزمایش می کند تا فرمان برداریِ آنان را بیازماید. اگر از فرمان برداری و آزمایش آنان خشنود شد، به پیامبرانْ دستور می دهد که آنان را به هنگام زنده بودنشان، ولیّ خود گیرند و پس از درگذشتشان، وصیّ خود قرار دهند، و پیروی از اوصیا ، برگردن امّت هایی که به پیروی از پیامبران باور دارند، تکلیف می شود. پس از درگذشت پیامبران هم ، اوصیا را در هفت جا آزمایش می کند تا استواری شان را بیازماید. اگر از آزمایش آنان خشنود شد، مُهر سعادت بر آنان می زند تا در حالی که سعادت آنان کامل شده ، آنان را به پیامبران بپیوندد». رئیس یهودیان گفت:راست گفتی، ای امیر مؤمنان! اکنون به من خبر ده که چند بار در زندگیِ محمّد صلی الله علیه و آله ، خداوند، تو را آزمایش کرده است و پس از درگذشت وی، چند بار تو را آزموده است و پایانِ کار تو چگونه خواهد بود؟ علی علیه السلام دست وی را گرفت و فرمود : «با ما برخیز تا تو را به این امر، آگاه کنم». با وی، گروهی از یارانش نیز برخاستند و گفتند : ای امیر مؤمنان! همراه او ، ما را نیز آگاه کن. فرمود : «می ترسم که دلِ شما تاب آن را نیاورَد». گفتند : چرا ای امیر مؤمنان؟ فرمود : «به دلیل کارهایی که از بسیاری از شما برای من آشکار شده است». مالک اشتر برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! ما را به این موضوع، آگاه کن. سوگند به خدا، ما می دانیم که بر روی زمین، وصیّ پیامبری جز تو وجود ندارد و می دانیم که خداوند ، بعد از پیامبرمان، هیچ پیامبری را برنمی انگیزد و پیروی از تو ، بر گردن ماست و به پیروی از پیامبرمان گره خورده است. پس علی علیه السلام نشست و به یهودی رو کرد و فرمود : «ای برادر یهود! خداوند عز و جل در زندگی پیامبرمان محمّد صلی الله علیه و آله مرا در هفت جا آزمود و بی آن که خود را بستایم ، مرا به لطف خود ، در آن جاها مطیع یافت». گفت : در کجا و کجا ، ای امیر مؤمنان؟ فرمود : «امّا نخستینِ آن جاها، زمانی بود که خداوند به پیامبرش وحی کرد و پیامبری را بر عهده اش گذاشت و من، کوچک ترین کسِ خانواده ام بودم که در منزلش به وی خدمت می کردم و برای انجام دادن کارهایش تلاش می کردم. وی کوچک و بزرگ خاندان عبد المطّلب را برای گواهی به این که خدایی جز خدای واحد نیست و او پیامبر خداست، فرا خوانْد. از این گواهی، سر برتافتند و منکرش شدند، ترکش

کردند و او را به کناری نهادند، تنهایش گذاشتند و از او دوری کردند. و دیگر مردم از او کناره می جستند و مخالف او بودند و آنچه را که او برایشان آورده بود، سنگین شمردند؛ چیزی که دل هایشان تاب آن را نیاوَرْد و خِرَدهایشان آن را درک نکرد و تنها من با سرعت، فرمانبرانه و با یقین به آنچه که بدان فرا می خوانْد، پیامبر خدا را پاسخ دادم و در این کار، هیچ تردیدی در دلم راه نیافت و تا سه سال، چنان بودیم و بر روی زمین، جز من و [خدیجه] دختر خُوَیْلِد که خدا رحمتش کند و چنین کرده است کسی نماز نمی خوانْد و به آنچه که پیامبر خدا آورده بود، گواهی نمی داد». آن گاه رو به یارانش کرد و فرمود : «آیا چنین نبود؟». گفتند : چرا ، ای امیر مؤمنان! فرمود : «و امّا دومی ، ای برادر یهود! قریشیان برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله همواره فکرهایی می کردند و حیله هایی به کار می گرفتند تا آن که در نهایت، روزی برای این کار در دار النَّدوَه گِرد آمدند و شیطان هم در شکل اعورِ ثقیف [مغیره بن شعبه]، حاضر شد و به تبادل آرا پرداختند تا آن که نظرها بر این استوار شد که از هر شاخه قریش، کسی برگزیده شود و هر کدام، شمشیر خود را بردارند و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در رخت خوابش خوابیده، نزد او بیایند و همگی شمشیرهایشان را یکباره فرود آورند و وی را بکشند و هنگامی که کشتند، قریشیان، نمایندگانشان را پاس دارند و تسلیم نکنند تا خون وی هدر شود. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و او را از این موضوع، آگاه کرد و از شبی که در آن گِرد می آیند و از ساعتی که بر سر رخت خوابش می آیند، به او خبر داد و دستور داد که در همان وقتی که به طرف غار رفت، خارج شود. پیامبر خدا به من خبر داد و دستور داد که در رخت خوابش بخوابم و با جانم او را حفظ کنم. پس با سرعت، برای اطاعت وی به این کار پرداختم و خوش حال بودم که برای حفظ او کشته می شوم. پیامبر خدا، راه خویش گرفت و من در جایگاهش خوابیدم و مردان قریش، با یقین به این که پیامبر صلی الله علیه و آله را می کُشند، آمدند. وقتی که آنان وارد اتاقی شدند که من در آن بودم ، با شمشیرم در برابرشان ایستادم و آن گونه که خدا و مردم می دانند، از خودم دفاع کردم». آن گاه، علی علیه السلام به یارانش روی کرد و فرمود : «آیا چنین نبود؟». گفتند : چرا ، ای امیر مؤمنان! فرمود : «امّا سومی ، ای برادر یهود! دو پسر ربیعه و پسر عتبه که از جنگجویان قریش بودند ، در روز بدر، هماورد می خواندند. هیچ کس از قریشیان به هماوردی برنخاست و پیامبر خدا، من را که کوچک ترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و کم تجربه ترین آنان در جنگ بودم ، با دو تن از یاران دیگرش که خدا از آنان خشنود باشد ، به مبارزه فرستاد و خداوند متعال، به دست من، ولید و شیبه را کشت، افزون بر بزرگان قریش که در آن روز به قتل رساندم، و غیر از افرادی که اسیر

کردم . و نقش من بیش از دیگر یارانم بود، و در این درگیری، پسر عمویم (عبیده بن حارث بن مطّلب بن عبد مناف) که درود خدا بر او باد ، به شهادت رسید». آن گاه علی علیه السلام رو به یارانش کرد و فرمود : «آیا این گونه نبود؟». گفتند : چرا ، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود: «امّا چهارمی، ای برادر یهود! همه مکّیان به انگیزه خونخواهی مشرکان قریش در جنگ بدر ، به ما هجوم آوردند و همه قبایل عرب و قریش، گِرد آمدند. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و به این موضوع، آگاهش کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد و با یارانش در کوه اُحد ، اردو زد. مشرکان، روی آوردند و یک صدا بر ما هجوم آوردند و گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و پس از هزیمت، اندکی باقی ماندند و مهاجران و انصار، به خانه هایشان در مدینه رفتند و می گفتند : پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد و یارانش هم کشته شدند ، و من با پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماندم. خداوند عز و جل ، مشرکان را شکست داد. من در پیش چشم پیامبر صلی الله علیه و آله ، هفتاد و اندی زخم برداشتم (در این حال ، علی علیه السلام ردایش را انداخته بود و دست خود را روی آثار جراحات می کشید . آنچه که آن روز انجام دادم، اجرش با خداست اگر خدا بخواهد ». آن گاه علی علیه السلام رو به یارانش کرد و گفت : «این طور نبود؟» . گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود : «و امّا پنجمی ، ای برادر یهود! قریشیان و عرب ها گِرد آمدند و بین خویش، پیمان و میثاقی بستند که از آن، دست برندارند تا پیامبر خدا را بکشند و همه ما بنی عبد المطّلب را هم با او بکشند. آن گاه با تمام امکانات و نیرو و تجهیزات آمدند و ما را در مدینه محاصره کردند و یقین به کامیابی در هدف داشتند. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و به وی خبر داد. پیامبر صلی الله علیه و آله خود به همراه مهاجران و انصار، خندقی کَندند .قریش آمد و در کنار خندق ایستاد و ما را محاصره کرد. خود را قدرتمند و ما را ناتوان می دیدند و نعره می کشیدند و عرضِ اندام می کردند و پیامبر خدا، آنان را به خداوند عز و جل می خوانْد وَ خویشاوندی و نزدیکی را یادآور می شد و آنان نمی پذیرفتند و این کار، جز بر سرکشی آنان نمی افزود و عمرو بن عبد وُدّ، جنگاور آنان که جنگاور عرب در آن روز بود ، چون شتر مست، نعره می کشید و هماورد می طلبید و رَجَز می خواند. گاه نیزه اش و گاه شمشیرش را می چرخانید و هیچ کس پا پیش نمی گذاشت و کسی به شکست او امید نداشت . نه حمیّتی کسی را به حرکت درمی آورْد، و نه بصیرتی ، کسی را تشجیع می کرد. پیامبر خدا به دست خود، دستاری بر سرم گذاشت و این شمشیرش را (در این حال ، علی علیه السلام با دستش به ذوالفقار زد) به من داد و مرا به سوی او گسیل داشت. من در حالی به سوی او می رفتم که زنان

مدینه، از روی دلسوزی بر من از [بیم رویارویی ام با]ابن عبد ودّ، اشک می ریختند. آن گاه خداوند عز و جل او را به دست من کشت ، در حالی که عرب، جز او جنگجویی برای خود نمی شناخت، و او این ضربه (در این حال ، علی علیه السلام با دست به سر خود اشاره کرد) را به من زد. خداوند، قریشیان و عرب ها را بدین وسیله و به دلیل ضرباتی که از من بر آنها فرود آمد، منهزم ساخت». آن گاه، رو به یارانش کرد و فرمود : «آیا این طور نبود؟». گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود : «امّا ششمی، ای برادر یهود! ما همراه پیامبر خدا به شهرِ یاران تو، خیبر، وارد شدیم، در حالی که مردان یهود و شجاعان قریشی و غیر قریشی، با سوارگان و پیادگان و سلاح هایی چون کوه ، با ما روبه رو شدند. آنان، در استوارترین دژ، با بیشترین افراد بودند و هر کدام به مبارزه می خواندند و قدم پیش می نهادند و هیچ یک از یاران من وارد میدان نشد، جز آن که او را کشتند تا آن که چشم ها سرخ شد و در حالی به مبارزه فرا خوانده شدم که هر کس در فکر جان خود بود. هر کدام از یارانم به دیگری نگاه می کردند و همه می گفتند : ای ابوالحسن! برخیز. پیامبر خدا مرا به سویشان گسیل داشت. آن گاه، هیچ کدام از آنان، داوطلب جنگ با من نشد، جز آن که او را کشتم و هیچ جنگجویی در برابرم مقاومت نکرد، جز آن که به او ضربه زدم. آن گاه، چون شیری که بر شکارش سخت می گیرد، بر آنان سخت گرفتم تا آن که آنان را به درون شهرشان فرستادم و [راه فرار را]بر آنان بستم . درِ دژشان را به دست خود کَندم و به تنهایی به شهرشان وارد شدم و هر مردی که خود را نشان می داد، می کشتم و هر کدام از زنانشان را که می یافتم، اسیر می کردم تا آن که به تنهایی آن را فتح کردم، و جز خدای یگانه، هیچ کمکی برایم نبود». آن گاه،رو به یارانش کرد و فرمود: «آیا این چنین نبود؟». گفتند : چرا ، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود : «و امّا هفتمی، ای برادر یهود! هنگامی که پیامبر خدا به فتح مکّه روی آورْد، دوست داشت همان گونه که در آغازْ دعوت کرد، بار دیگر راه عذر را بر آنها بندد و آنان را به سوی خدای عز و جل بخواند. بنابراین، نامه ای به سوی آنان نوشت و آنان را هشدار داد و از عذاب الهی ترسانْد و گذشت را به آنان وعده داد و به بخشش پروردگارشان امید داد و در پایانِ نامه، سوره برائت را نوشت تا بر آنان خوانده شود. آن گاه به همه یاران خود پیشنهاد کرد که آن را اجرا کنند . همه آنان آن را مأموریتی سخت و سنگین شمردند . وقتی چنین دید، یک نفر از آنان را برگزید و فرستاد. جبرئیل آمد و گفت : ای محمّد! مسئولیت تو را جز تو و یا کسی از [کسانِ] تو انجام نمی دهد. پیامبر خدا مرا از این موضوع، آگاه کرد و با نوشته و نامه اش مرا به سوی مکّیان فرستاد و من به مکّه آمدم . مردم مکّه را که می شناسید ؛ هر یک از آنان، اگر می توانست بر سر هر

کوهی تکّه ای از بدن مرا قرار دهد، چنین می کرد، گرچه در این راه، خود، کسان، فرزندان و اموالش را فدا می کرد. من پیام پیامبر صلی الله علیه و آله را به آنان رساندم و نامه اش را خواندم. همه آنان با تهدید و خط و نشان کشیدن ، با من روبه رو شدند و کینه خود را به من نشان دادند و از مردان و زنانشان دشمنی ظاهر شد و کار مرا در این مورد دیدید». آن گاه رو به یاران خود کرد و فرمود : «آیا این چنین نبود؟». گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان! آن گاه فرمود : «ای برادر یهود! این جاها مواردی بود که خداوند عز و جل در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله مرا آزمود و به لطف خود، در همه آنها مرا فرمانبر یافت. هیچ کس را در این کارها، آنچه برای من است، نبود، و اگر می خواستم، توضیح می دادم؛ امّا خداوند عز و جل از خودستایی پرهیزانده است». گفتند : ای امیر مؤمنان! سوگند به خدا، راست گفتی. خداوند عز و جل فضیلت خویشاوندی با پیامبرمان را به تو داده و تو را به برادری با او ، سعادت بخشیده است. نسبت به او، چون هارون به موسی علیه السلام هستی و [خدا]به خاطر گرفتاری هایی که در آنها درگیر شدی و سختی هایی که با آنها مواجه شدی، تو را برتر [از دیگر مؤمنان]قرار داده است و آنچه را که یاد کردی، برای تو انباشته است؛ بلکه بیش از آن، چیزهایی را که یاد نکردی؛ چیزهایی که هیچ مسلمانی از آنها برخوردار نشد. کسانی از ما که تو را در کنار پیامبرمان دیدند و یا بعد از آن تو را دیدند، این مسائل را می گویند. ای امیر مؤمنان! از آزمایش هایی که پس از پیامبرمان، خداوند عز و جل تو را در آنها آزموده است و به انجام رساندی و صبر کردی، خبرمان کن. اگر می خواستیم خودمان آنها را توصیف کنیم، توصیف می کردیم، چون از آنها اطّلاع داریم و نسبت به آنها آگاهیم؛ امّا دوست داریم از تو بشنویم، چنان که آزمایش هایی را که خداوند در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد و تو در آنها او را اطاعت کردی، از تو شنیدیم. فرمود : «ای برادر یهود! خداوند متعال، پس از مرگ پیامبرش، در هفت مورد، مرا آزمود و بی آن که خود را بستایم به لطف و نعمت خود، در آنها مرا شکیبا یافت. امّا اولین آنها، ای برادر یهود! من در میان همه مسلمان ها، ارتباط نزدیک با کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتم که با او انس بگیرم یا بر او تکیه کنم یا به او آرامش یابم یا به او تقرّب جویم. او مرا در خردسالی پرورید و چون بزرگ شدم، همسرم داد، در نداری اداره ام کرد و از یتیمی نگهم داشت، از طلب کردن، بی نیازم کرد و از کار کردن، بازم داشت و خود و فرزند و کسانم را سرپرستی کرد. اینها در کارهای دنیایی بود، افزون بر این که مرا ویژه مراتبی ساخت که مرا در نزد خداوند عز و جل شرافت و رتبه داد. پس، با مرگ پیامبر خدا، فشاری بر من فرود آمد که فکر نمی کنم اگر بر پشت کوه ها گذاشته می شد، می توانستند آن را

تحمّل کنند. و افراد خانواده خود را بی تاب دیدم که اختیار بی تابی خود را نداشتند و بر خود مسلّط نبودند و از تحمّل بار گرانی که بر آنان رسیده، ناتوان بودند. بی تابی، شکیبایی آنان را از بین برده بود و خِرَدشان را حیران ساخته بود و مانع درک و فهماندن و گفتن و شنواندن آنان شده بود. و دیگران ، از غیر خاندان عبد المطّلب، یا تسلیت گو و خواستار شکیبایی بودند و یا همراهی کننده، که بر گریه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می گریستند و بر بی تابی آنان، بی تابی می کردند. در هنگام مرگ او (پیامبر صلی الله علیه و آله) ، بردباری را با سکوت، بر خود هموار کردم و به دستوری که به من درباره آماده سازی، غسل، حنوط، کفن، نماز گزاردن بر او، دفن وی و گِردآوری کتاب خدا و عهد خدا بر بندگانش داده بود، مشغول شدم. نه ریزش اشک، مرا از این کار بازداشت و نه هیجان ناله ها، نه گَزِشِ سوز و نه بزرگیِ مصیبت، تا آن که در این خصوص، حقّ واجب خدا و پیامبرش را که بر گردنم بود، ادا کردم و آنچه که مرا بدان فرمان داده بود، رساندم و با صبر و به حساب خدا گذاردن، آن را تحمّل کردم». آن گاه، امیر مؤمنان به یارانش رو کرد و فرمود : «آیا این چنین نبود؟». گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود : «امّا دومی، ای برادر یهود! پیامبر خدا در زمان حیاتش مرا بر همه امّتش فرمانروا ساخت و از همه آنان که بودند، برای فرمانبری از دستورهای من و گوش دادن به سخنان من بیعت گرفت و به حاضرانْ فرمان داد که به غایبان برسانند. هر زمان که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، من از طرف وی دستورهایش را به آنها ابلاغ می کردم و هرگاه از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می شدم، بر کسانی که با من بودند، امیر بودم و هرگز فکر نمی کردم در زمان حیات پیامبر و یا بعد از مرگش کسی در فرمانروایی ، با من مخالفت کند. آن گاه پیامبر خدا در هنگام بیماری اش که منجر به وفاتش شد، دستور به آماده سازی لشکری به فرماندهی اُسامه بن زید داد و از خاندان عرب یا از اوسیان و خزرجیان و دیگر کسانی که از پیمان شکنی و درگیری شان با من واهمه داشت و یا آنانی که من به خاطر کشتن پدر یا برادر و یا نزدیکان آنها ضربه ای به ایشان زده بودم و نسبت به من کینه داشتند، احدی را وا نگذاشت و همه را در آن سپاه گنجانْد؛ همچنین همه مهاجران و انصار، مسلمانان و غیر آنان و مؤلفه قلوبهم (1) و منافقان را، تا دل آنانی را که همراه من در حضورش می مانند، پاک و خالص گردانَد و کسی چیزی که موجب رنجش من می گردد، نگوید و کسی بعد از مرگ وی ، مرا از ولایت و به دست گرفتن امور امّتش باز ندارد. آن گاه، آخرین کلامی که درباره کارهای مربوط به امّتش گفت، این بود که سپاه اسامه حرکت کند و هیچ کس از آنانی که با اسامه اعزام کرده بود ، تخلّف نکند و در این کار، شدیدترین اقدام را کرد، رساترین دستور را داد و بیشترین

پافشاری را کرد. پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی را از لشکر اسامه بن زید و آنان که با اسامه اعزام شده بودند، دیدم که پایگاه خود را ترک کرده بودند، مواضع خود را رها کرده بودند و فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را در آنچه که برای آن اعزامشان کرده بود و بدان دستورشان داده بود و برایشان درنظر گرفته بود (یعنی همراهی با فرمانده شان و حرکت تحت فرمان او به سویی که او را گسیل داشته بود)، مخالفت کردند و فرمانده شان را تنها در سپاه رها کردند و سوار بر مرکب ها چهار نعل، برای گسستن پیمانی که خداوند برای من و پیامبرش بر عهده آنان مقرّر کرده بود، برگشتند و آن را گسستند و عهدی را که با خدا و پیامبرش بسته بودند، شکستند و برای خود، پیمانی بستند که برای آن، صدایشان به فریاد و غوغا بلند بود و تنها نظر خودشان بود، بی آن که با احدی از ما خاندان عبد المطّلب گفتگویی کنند و یا ما را در رأی، مشارکت دهند و یا برای بیعتی که از من بر گردنشان بود، طلب فسخ کنند. در حالی چنین کاری را کردند که من دست اندر کارِ [به خاک سپاریِ]پیامبر خدا بودم و به خاطر تجهیز وی، از همه کارها بازمانده بودم؛ چون تجهیز پیامبر خدا، مهم ترین کارها و سزاوارترینِ آنها بود. و ای برادر یهود! این کار (غصب خلافتم)، بزرگ ترین زخمی بود که بر دل من زده شد، با آن حالی که من دچارش بودم ، از جهت بزرگی مصیبت و فاجعه بار بودن حادثه و از دست دادن کسی که جز خدا، کسی جایش را نمی گرفت. من بر این مصیبت (غصب خلافتم) ، شکیبایی کردم که پس از مصیبت دیگر (رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله) با نزدیکی و سرعت آمد». آن گاه، رو به یارانش کرد و فرمود : «آیا این چنین نبود؟». گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود : «امّا سومی، ای برادر یهود! حاکمِ بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ، در تمام دوران حاکمیتش، مرا که می دید، عذر می خواست و دیگران را به خاطر آن حقّی که از من سلب کرده بود و بیعتم را گسسته بود، سرزنش می کرد و از من می خواست که حلالش کنم. من هم می گفتم : روزگارش به پایان می رسد و آن گاه، حقّی که خدا برایم قرار داد، با خوبی و خوشی به من باز می گردد، بدون آن که در راه گرفتن حقّم با درگیری، حادثه ای در اسلام (به خاطر جدید بودن اسلام و نزدیکی به دوران جاهلیت) به وجود آید و در گرفتن حقّم کسی پاسخ آری بگوید و کس دیگری پاسخ نه بدهد و جریان از سخن به عمل بکشد. و گروهی از خواص یاران محمّد صلی الله علیه و آله که آنها را به خیرخواهی برای خدا، پیامبرش، کتابش و دین او (اسلام) می شناسم، همواره نزد من، آشکار و نهان، در رفت و آمد بودند و مرا به گرفتن حقّم فرا می خواندند و جانشان را در راه یاری من نثار می کردند تا حقّ بیعتی را که برگردنشان داشتم، ادا کنند؛ امّا من می گفتم : آرام باشید و کمی صبر کنید. شاید خداوند،

بدون درگیری و خونریزی، حقّم را بازگردانَد. بسیاری از مردم، پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله دو دل شدند، و کسانی که اهلیّت نداشتند، به طمعِ حکومت پس از وی افتادند و هر گروهی گفت : امیر از ما باشد ، و گویندگان این سخن، آرزویی نداشتند، جز آن که کسی غیر از من، حکومت را به دست بگیرد. هنگامی که مرگ حاکم [اوّل] فرا رسید و روزگارش پایان یافت، حکومتِ پس از خود را برای یارش قرار داد. این هم نظیر آن بود و نسبت به من، مثل قبلی بود و هر دو حقّی را از من غصب کردند که خداوند برای من قرار داده بود. برخی یاران محمّد صلی الله علیه و آله ، کسانی که درگذشته اند و یا زنده اند و خداوند، مرگشان را به تأخیر انداخته است، گرد آمدند و در این باره، همان سخنی را که درباره نظیرش گفته بودند، به من گفتند و پاسخ دوم من، افزون بر پاسخ اوّلم نبود. با شکیبایی و به حساب خدا گذاشتن و یقین و دلسوزی به این که جمعی (اجتماعی) که پیامبر خدا ، گاه با نرمی و گاه با تندی، زمانی با ترساندن و گاه با شمشیر به هم آورده بود، از بین نرود، به گونه ای که برخی از مؤلّفه قلوبهم در کرّ و فرّ، سیری و سیرابی و پوشش و دارایی، و برخوردار از زیرانداز و رواندازبودند، حالْ آن که ما کسان محمّد صلی الله علیه و آله ، خانه هایمان بی سقف بود و جز برگ درخت خرما و امثال آن، چیزی به عنوان در و پرده نداشت. نه زیرانداز داشتیم و نه رواندازی برایمان بود. در نماز، یک لباس، بین اکثر ما دست به دست می گشت. روزها و شب های سالمان می گذشت و گاه پیش می آمد که از آنچه خدا برای ما فَی ء (2) قرار داده بود و ویژه ما ساخته بود، چیزی به ما می رسید و ما در شرایطی بودیم که بیان کردم؛ امّا پیامبر خدا، برخورداران از نعمت و مال را به خاطر جذب آنان، بر ما مقدّم می داشت. و من برای درهم نپاشاندن این جمع که پیامبر خدا گِرد آورده بود و نکشاندن آنها به مسیری که از آن رهایی نبود جز آن که به آخر کار برسد و یا عمرها به پایان رسد ، سزاوارتر بودم؛ چون اگر من خودم را مطرح می کردم و آنان را به یاری ام فرا می خواندم، آنان درباره من و کار من، به یکی از دو موضع کشانده می شدند : یا پیروی می کردند و می جنگیدند و در نتیجه، یا کشته می شدند اگر از جمع، پیروی نمی کردند ؛ و یا آن که یاری ام نمی کردند و در این صورت، با یاری نکردن، چه در یاری ام کوتاهی می کردند و چه از انجام دادن فرمانم سر بر می تافتند، کافر می شدند، و خداوند، آگاه است که جایگاه من نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ، همچون جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السلام است و در مخالفت با من و یاری نرساندن به من، همان چیزی که بر قوم موسی علیه السلام در مخالفت با هارون و ترک فرمانبری اش فرود آمد، بر اینان روا بود که فرود آید. و من جرعه جرعه خوردن غم ها و کشیدن آه سرد و ادامه دادن صبر را تا آن

هنگام که خدا گشایَش ایجاد کند و یا آنچه را دوست دارد، انجام دهد، برای خودم پر ثواب تر، و برای جمعی که توصیف کردم، مناسب تر دیدم «و فرمان خدا، همواره به اندازه مقرّر [و متناسب با توانایی] است» . ای برادر یهود! اگر من این حالت را پاس نمی داشتم و حقّم را می خواستم، نسبت به آنان که آن را خواستند، سزاوارتر بودم؛ چون یارانِ درگذشته پیامبر خدا و اینانی که در این جا پیش تو هستند، می دانند که من نیروی بیشتری داشتم، قبیله ام عزیزتر بود، مردان پا برجاتر داشتم، پُرفرمانبرتر بودم، حجّتم واضح تر بود و در این دین، پر فضیلت تر و پر اثرتر بودم، به جهت سوابق و خویشاوندی و وراثتم، افزون بر استحقاقم بر حاکمیت، به خاطر وصیّتی که مردم، گریزی از آن نداشتند و بیعت پیشینی که در گردن آنانی بود که آن [حاکمیّت] را در دست گرفتند . محمّد صلی الله علیه و آله در گذشت و ولایت امّت در دستش و در خاندانش بود و نه در دست آنانی که حکومت را به دست گرفتند یا خانه آنان . و خاندان او که خداوند، ناپاکی را از آنان دور ساخت و پاکشان گردانْد پس از او به حاکمیت، از همه جهت، سزاوارتر بودند از غیر آنان». آن گاه رو به یارانش کرد و فرمود : «آیا این چنین نبود؟». گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود : «و امّا چهارمی، ای برادر یهود! آن کس که پس از همراهش زمام امور را به دست گرفت، در کارها با من رایزنی می کرد و طبق نظر من عمل می کرد و در کارهای پیچیده، با من گفتگو می کرد و طبق رأی من عمل می کرد و نه من و نه یاران من، کسی جز مرا نمی شناسند که او در مسائل حکومتی با وی گفتگو کرده باشد و پس از او، جز من به کسی در حکومت، نظر نبود. آن گاه که بدون بیماری پیشین، مرگش ناگهانی فرا رسید و با توجّه به این که در دوران سلامت بدنش کاری [در مورد جانشینی پس از خود]انجام نداده بود، تردیدی به خود راه ندادم که در آرامش، حقّم بر می گردد و به جایگاهی که می خواستم، دست می یابم و به پایانی که می جُستم، می رسم و خداوند، به بهترین شیوه ای که می خواستم و برترین نوعی که آرزو می کردم، آن را تحقّق می دهد . امّا از کارهای او آن بود که با نامزد کردن افرادی که من ششمین آنها بودم ، کارش را پایان داد و [حتی]مرا با هیچ کدام برابر ننشانْد و ویژگیِ وراثت من از پیامبر صلی الله علیه و آله و خویشاوندی و دامادیِ او و نَسَب مرا یاد نکرد، حالْ آن که هیچ کدام از آنان، سابقه ای چون سابقه من نداشتند و از جای پایی چون جای پای من، برخوردار نبودند، و کار را بین ما بر اساس شورا قرار داد و فرزندش را در این کار، حاکم بر ما برگزید و دستور داد که اگر فرمانش را به کار نگیرند، گردن شش نفری که حاکمیت را در بین آنان قرار داده بود، بزند! ای برادر یهود! برای صبور بودن، صبر بر این امر، بسنده است. افراد [شورا]، چند روزْ درنگ کردند، تا پایان

مهلت، و هر کدام ، حاکمیت را برای خود می خواستند و من از این که از حاکمیتم پرسش شود ، خودداری می ورزیدم . سپس از روزگار خودم و روزگار آنان ، و از نقش خود و آنان ، با آنان محاجّه کردم و آنچه را که بدان ناآگاه نبودند و دلایلی را که بر استحقاق من و نه آنان به خلافتْ دلالت می کرد ، برایشان توضیح دادم و پیمانی را که پیامبر خدا از آنان گرفته بود و تأکیدی را که نسبت به بیعت من که بر عهده شان بود داشت، به یادشان آوردم؛ امّا ریاستْ دوستی و علاقه به سیطره عملی و زبانی در امر و نهی، دلبستگی به دنیا و پیروی از گذشتگانشان، آنان را به در دست گرفتن آنچه که خدا برایشان قرار نداده بود، کشانْد. و وقتی با یکی از آنان تنها شدم، ایّام الهی را به یادش آوردم و از آنچه که بدان اقدام کرده بود و در آن مسیر، گام بر می داشت، برحذرش داشتم. از من این شرط را خواست که حکومت را پس از خود، به او وا گذارم؛ ولی وقتی که نزد من جز راه روشن و وادار کردن جامعه بر طبق کتاب خدای عز و جل و وصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله ، و دادن به هرکدام از آنان آنچه را که خدا برایش مقرّر داشته است و بازداشتن وی از آنچه که خدا از آن بازش داشته است، ندید، حکومت را از من به نفع [عثمان] پسر عفّان تغییر داد، به خاطر طمعی که در وی برای خلافت خودش داشت . و پسر عفّان، مردی بود که نه با وی و نه با هیچ کدام از آنان که با او بودند، هرگز برابری نکرده بود چه برسد به دیگران ؛ نه در بدر که قلّه افتخارشان بود [افتخاری کسب کرده بود] ، و نه در غیر آن از جنگ هایی که خداوند، فرستاده خودش را بدانها اکرام کرد و با وی ، کسانی از اهل بیتش را [نیز]بدانها ویژه ساخت. بر مردم، چند روز از آن روزشان نگذشته بود که پشیمانی شان آشکار شد و عقب نشینی کردند و هر کدام دیگری را مقصّر دانستند . هر کس خویش را و یاران خود را سرزنش می کرد. از روزگار حاکمیت آن مستبد (عثمان)، چندان نگذشته بود که او را تکفیر کردند و از او بیزاری جُستند و [او] به سوی یاران ویژه خود و نیز دیگر یاران پیامبر خدا رفت و درخواست برگشت از بیعتشان کرد و از اشتباه خود، به درگاه خدا توبه کرد! ای برادر یهود! این [اشتباه] ، از نظیرش بزرگ تر و فجیع تر و سزاوارتر برای ناشکیبایی بود. از این ، چیزی به من رسید که قابل وصف نیست و زمانش پایان پذیر نیست و من را در این خصوص، جز شکیبایی بر آنچه می چشم و از آن به من می رسد، چاره ای نبود. همه باقی مانده آن شش تن، نزد من آمدند و از آنچه در حقّ من مرتکب شده بودند، برگشتند و از من می خواستند که عثمان را خلع کنم و بر او یورش برَم و حقّم را بگیرم و به من دست داده، بیعت بر مرگ زیر پرچم من یا دستیابی به حقّم را پیشنهاد کردند. سوگند به خدا ای برادر یهود چیزی مرا از این کار بازنداشت، جز همان که مرا از دو نظیر آن باز داشت و دیدم که ماندن با

آنچه که از جمع (جامعه اسلامی) مانده، برای من شادی آورتر و با دل من مأنوس تر از نابود شدن آنان است، و می دانستم که اگر جمع را بر جان نثاری فراخوانم، اجابت می کنند . امّا نسبت به خودم، همه اینانی که هستند و می بینی و [نیز] یاران غایب پیامبر خدا ، می دانند که مرگ در نزد من، چون نوشیدنیِ سرد در روز گرم برای فردی بسیار تشنه است. من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمویم عبیده با خدای عز و جل و فرستاده او، بر مرگ، پیمان بستیم و آن را برای خدای عز و جل و فرستاده اش به سرانجام رساندیم. یاران من بر من پیشی گرفتند و من به اراده خدای عز و جل ، از آن جمع ، باز ماندم و خداوند درباره ما این آیه را نازل کرد : «از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنان در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده خود را]تبدیل نکردند» . حمزه و جعفر و عبیده، [به شهادت رسیدند] و من سوگند به خدا آن منتظرم ای برادر یهود و هیچ چیزی را تبدیل نکردم؛ و چیزی مرا نسبت به پسر عفّان، ساکت نکرد و بر دستْ شستن از او تشویق نکرد، جز آنچه که من از اخلاق او بر پایه آنچه که تجربه کرده بودم ، می دانستم که وی حکومت را رها نمی کند، جز آن که حتی افراد بسیار دور هم به کشتن و خلعش فراخوانده شوند، چه رسد به نزدیکان؛ و من در گوشه گیری بودم و شکیبایی کردم تا آن اتّفاق، پیش آمد و آری یا نه ای نگفتم. آن گاه، مردم نزد من آمدند و خدا می داند که من دوست نداشتم؛ چون می دانستم که به اموالی که در چنگ داشتند و زمین هایی که داشتند، تطمیع شده بودند و می دانستند که نزد من، چنین چیزهایی نیست و ترک عادت، سخت است؛ و هنگامی که آن چیزها را نزد من نیافتند، در پیِ بهانه تراشی افتادند». آن گاه، آن حضرت، رو به یاران خود کرد و فرمود : «آیا چنین نیست؟». گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود : «و امّا پنجم، ای برادر یهود! پیروان من وقتی نتوانستند در حکومت، بر من طمع ورزند، زنی را علیه من تحریک کردند، در حالی که من ولیّ امر او بودم و وصی بر او بودم. او را بر شتری سوار کردند و به حرکت وا داشتند و او را در بیابان های گسترده، پیش بردند. بیابان ها را پشت سر گذاشت. سگ های حَوأب بر وی پارس کردند و نشانه های پشیمانی در هر ساعت و هر آن، برایشان آشکار می شد. [آن زن] در جمعِ گروهی آمد که با من برای دومین بار پس از بیعت در زمان پیامبر خدا، بیعت کرده بودند تا آن که به اهل شهری رسیدند که دستانشان کوتاه، (3) سرزنششان بسیار، خِرَدهایشان کم، دیدگاه هایشان به دور [از درستی] ، همسایه بیابان و حاشیه نشین دریا بودند، آنان را حرکت دادند تا بدون آگاهی، شمشیر بزنند و بدون فهم، تیراندازی کنند. در برابر آنان، بر سر دوراهی قرار گرفتم که هر دو راه، جای ناخوشایندی بود ؛ در برابر

کسَانی که اگر دست می کشیدم، برنمی گشتند و خِرَد ورزی نمی کردند، وَ اگر پایداری می کردم، به کاری کشانده می شدم که دوست نداشتم. با بیان دلیل و هشدار، حجّت را پیش داشتم و آن زن را به برگشت به خانه اش، و مردمی را که او را آورده بودند، به وفا بر بیعتشان با من و عدم نقض عهدی که با خدای عز و جل درباره من بسته بودند، فرا خواندم و هرچه در توان داشتم، برایشان به کار گرفتم و با برخی از آنان، گفتگو کردم که برگشت و یادش آوردم و متذکّر شد. (4) آن گاه، رو به مردم کردم، با همان نصیحت ها؛ ولی تنها نادانی، سرکشی و طغیانشان فزونی یافت و چون غیر از جنگ را نخواستند، بر آنان به جنگ دست زدم. پس ادبار، فرار و حسرت، بر آنان بود و نابودی و کشته شدن در بینشان؛ و من، خود را به کاری وا داشتم که از آن، چاره ای ندیدم و هنگامی که چنین کردم، راهی جز آن برایم نبود. چشمپوشی و خودداری ای را که در آغاز برایم امکان داشت ، در پایان، آشکار کردم و دیدم که اگر [از جنگ،]خودداری می کردم، با خودداری کردنم، آنان را علیه خود یاری کرده بودم در آنچه انجام دادند و طمع ورزیدند، از دست درازی کردن به اطراف، خونریزی، کشتار توده، و حاکم ساختن زنان ناقصْ خِرَد و کم بهره در هر حال، همچون روش رومیان و پادشاهان سبأ و ملّت های گذشته . و به کاری دست یازیدم که در آغاز و انجام آن، ناچار بودم. آن زن و سپاهش را مهلت دادم تا آنچه را که برایشان توصیف کردم، انجام دهند و بر کاری اقدام نکردم، مگر بعد از آن که سبک و سنگین کردم، تأمّل کردم و بازگشتم، نامه فرستادم و خود نیز [نزدشان]رفتم ، راه عذر را بستم و بیم دادم و به آنان، هر چیزی که می خواستند، دادم و هر آنچه را هم که نمی خواستند، پیشنهاد کردم. هنگامی که جز جنگ را نخواستند، بدان اقدام کردم. خداوند، آنچه را که اراده کرده بود، به من و آنان رساند و خداوند، به آنچه که از من به آنان رسیده بود، برای من علیه آنان، گواه است». آن گاه، رو به یاران خود کرد و فرمود : «آیا چنین نبود؟» . گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان. فرمود : «و امّا ششم، ای برادر یهود! داوری حَکَمین از سوی آنان و جنگ پسرِ زن جگرخوار (معاویه) بود. او آزاد شده (طلیق) (5) و دشمن خداوند عز و جل و پیامبر خدا و مؤمنان بود، از روزی که خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا روزی که خداوند، مکّه را به زور برای آن حضرت گشود و در آن روز و در سه جای دیگر، بیعت او و پدرش برای من گرفته شد. پدرش دیروز اوّلین کسی بود که به عنوان امیر مؤمنان بر من سلام کرد و مرا تشویق می کرد که برای گرفتن حقّم از گذشتگان، قیام کنم و هر وقت پیش من می آمد، بیعتش را تجدید می کرد. شگفتْ آن که هنگامی که دید پروردگار تبارک و تعالی حقّ مرا به خودم برگردانْد و او را در جای خود، مستقر کرد و طمعش را از این که در دین

خدا فرد چهارم باشد و در امانتی که آن را بر دوش کشیدیم، حاکم گردد قطع کرد، به گنهکار فرزند عاص ، روی آورد و از او دلجویی کرد و او هم به طرفش متمایل شد و پس از آن که طمع مصر را در او افکند، به او روی آورد ، حالْ آن که بر او گرفتن درهمی بیش از حقّ خودش از بیت المال، حرام است و بر شهروندان، رساندن درهمی بیش از حقّ وی به او حرام است. آن گاه، به ظلم، به نابودی شهرها پرداخت و با بدرفتاری به لگدکوبی آنها پرداخت. هرکس با او بیعت کرد، خشنودش ساخت و هر کس با او مخالفت کرد، قصد او کرد. آن گاه، بیعت شکنانه به سوی من حرکت کرد و در شرق و غرب و شمال و جنوب کشور به غارت پرداخت. خبرها به من می رسید و گزارش های این امور، نزد من آورده می شد. اعور ثقیف (مغیره بن شعبه) نزد من آمد و به من پیشنهاد کرد که او (معاویه) را در شهرهایی که او آن جاست، ولایت دهم تا طبق آنچه که او را حاکم گردانیدم، اداره کند و در امور دنیا نظری که وی بدان سفارش کرد، درست بود، اگر در فرمانروایی او در پیشگاه خدا، عذری می یافتم و در نزد خودم هم برای آن توجیهی پیدا می کردم. نظرم را به وی گفتم و با کسی که به خیرخواهی او برای خدای عز و جل و پیامبر خدا و خودم و مؤمنان اطمینان داشتم، مشورت کردم. نظر او درباره فرزند جگرخوار، مانند نظر من بود. مرا از فرمانروا ساختن او نهی کرد و از این که دست او را در کارهای مسلمانان وارد کنم، برحذرم داشت و خدا مرا نبیند که از گم راهان ، یاری جویم ! (6) بنابراین، یک بار فردی از قبیله بجیله و یک بار فردی از اشعریان را به سویش فرستادم که هر دو ، روی به دنیا آوردند و در آنچه که رضای معاویه بود ، پیرو امیال او شدند ، و چون دیدم که در شکستن حرمت های الهی توسط او جز سرکشی نیست ، با پیروان بدریِ محمّد صلی الله علیه و آله و آنانی که خدای عز و جل از کار آنان خشنود و پس از بیعتشان از آنان راضی شد و [نیز] با دیگر مسلمانان و مؤمنان شایسته ، مشورت کردم و نظر همه موافق نظر من بود در جنگ کردن با او و منع کردن وی از آنچه که در دست گرفته است . من با یارانم به طرف او حرکت کردم و در هر جا نامه هایم را و فرستادگانم را به سویش گسیل می داشتم و او را به بازگشت از آنچه که در آن است و وارد شدن در همراهی مردم با من دعوت می کردم ؛ ولی او به من نامه های تحکّم آمیز می نوشت و آرزوهایی را برای من مطرح می کرد و شرط هایی را برای من می گذاشت که مورد رضایت خدای عز و جل و پیامبرش و مسلمانان نبود . در پاره ای از نامه هایش به من ، شرط می کرد که بعضی از کسانی از خوبان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله ، از جمله عمّار بن یاسر را تسلیم او کنم . کجا مثل عمّار هست؟ ! سوگند به خدا، ما را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله دیدی و ما پنج نفر نبودیم ، جز آن که او ششم آن بود

، و چهار نفر نبودیم ، جز آن که او پنجمیِ جمع بود . شرط می کرد که آنان را به وی تسلیم کنم تا آنان را بکشد و مصلوب سازد . ادّعای خونخواهی عثمان می کرد و سوگند به خدا که کسی جز او و نظایر او از خاندانش (شاخه های درخت لعن شده در قرآن) ، مردم را علیه عثمان جمع نکرد و گِردشان نیاورد . وقتی که به شرایطش در این خصوص جواب ندادم ، با طغیان و سرکشی که در جانش شعله ور شده بود ، با نفهم های بی خِرَد و بدون بصیرت ، بر من هجوم آورد ، کار را برایشان وارونه جلوه داد ، و آنان از وی پیروی کردند و از مال دنیا ، آنچه را که بدان آنان را به طرف خود می کشانَد ، به ایشان بخشید . با آنان منازعه کردیم و آنان را پس از عذرآوری و پنددهی، به داوری خدای عز و جل فرا خواندیم و هنگامی که این کارها ، جز موجب فزونی طغیان و سرکشی نشد ، بنا بر سنّت الهی که همانا پیروزی بر دشمنان خدا و دشمنان خودمان است و بدان خود کرده ایم و با پرچم پیامبر خدا که در دست ما بود ، با آنان روبه رو شدیم ؛ پرچمی که خداوند ، همواره حزب شیطان را بدان منهزم می ساخت تا آن که مرگ به سراغشان آید . و او پرچم های پدرش را که همواره در کنار پیامبر خدا در همه جا علیه آنها جنگیده بودم ، برپا داشته بود . او از دست مرگ ، چاره ای جز فرار نیافت . سوار اسبش شد و پرچمش را واژگون ساخت و نمی دانست چه کند . سپس از ابن عاص ، یاری خواست و او توصیه کرد که قرآن ها را بیرون آورند و بر سر نیزه ها کنند و به آنچه در آن است ، فراخوانند و گفت : پسر ابو طالب و گروهش ، اهل بصیرت و رحمت و تقوا هستند و آنان ، نخستْ تو را به کتاب خدا فراخواندند و در پایان ، حتما به تو پاسخ مثبت خواهند داد . او نظر ابن عاص را در آنچه که بدان سفارش کرده بود ، اطاعت کرد ؛ چون دید که برای نجات یافتن از مرگ و فرار ، جز این راهی نیست .از این رو ، قرآن ها را فراز آورد و به آنچه که به پندار خودش در آن است ، فرا خوانْد . دل های باقی مانده یاران من که پس از درگذشت خوبانِ آنان و تلاش آگاهانه شان علیه دشمنان خدا و دشمنانشان باقی مانده بودند ، به سوی قرآن ها متمایل شد و پنداشتند که پسر جگرخوار ، به آنچه که بدان فراخوانده ، وفا خواهد کرد . از این رو ، به دعوت او گوش دادند و همه شان به پذیرش آن ، روی آوردند . به آنان آگاهی دادم که این کار ، نیرنگی از او و ابن عاص است و آن دو به شکستن قول خود ، نزدیک ترند از وفای به آن ؛ امّا سخن مرا نپذیرفتند و فرمان مرا نبردند و جز به پذیرش آن ، چه من ناخشنود باشم و چه علاقه مند ، بخواهم و یا نخواهم ، تن درندادند . حتی بعضی از آنان گفتند : اگر نپذیرفت، او را به [عثمان]ابن عفّان ، ملحق کنید و یا یک جا به پسر هند (معاویه) ، تحویلش دهید . تلاش کردم و خدا به تلاشم آگاه است ، و تا توانستم ، چاره جویی کردم تا مرا با رأی خودم، رها کنند؛ امّا

نکردند. از آنان به مقدار فَواق (7) ماده شتری و دویدن اسبی فرصت خواستم؛ امّا قبول نکردند، جز این مرد (و با دستش به آشتر، اشاره کرد) و گروهی از خاندانم. سوگند به خدا ، چیزی مرا از حرکت بر پایه آگاهی ام باز نداشت، جز ترس از این که این دو (اشاره به حسن و حسین علیهماالسلام)، کشته شوند و نسل پیامبر خدا و ذرّیه اش در بین امّت، قطع گردد و ترس از این که این و این (با دستش به عبد اللّه بن جعفر و محمّد بن حنفیّه اشاره کرد)، کشته شوند. من می دانم که اگر موقعیّت من نبود، آن دو در چنان جایگاهی نمی ماندند . از این رو، بر آنچه که مردم اراده کرده بودند، صبر کردم، با توجّه به این که علم خدای عز و جل ، بر آن پیشی گرفته بود. هنگامی که شمشیرهایمان را از سرِ آن قوم برداشتیم، در کارها، خود فرمان دادند و احکام و نظریه های خود را برگزیدند و قرآن و دعوت به حکم قرآن را رها کردند، و من کسی نبودم که در دین خدا، کسی را حَکَم قرار دهم؛ چون تحکیم در آن، از اشتباه هایی است که هیچ تردید و شکّی در آن نیست. وقتی که جز تحکیم را نخواستند، خواستم کسی را از خاندانم و یا کسی را که از نظر و خِرَد او خشنود بودم و به خیرخواهی و دوستی و دینش اطمینان داشتم، داور سازم و چنان شدم که کسی را نام نمی بردم، جز آن که پسر هند، از آن امتناع می کرد، و به حقّی او را نمی خواندم، جز آن که بر آن پشت می کرد و پسر هند، به سختگیری و ستم بر ما روی آورد؛ و این نبود، جز به خاطر آن که یارانم از او بر این کار، پیروی می کردند. هنگامی که از هر چیزی جز قبولاندن حَکمیّت به من ابا کردند، به درگاه خدای عز و جل ، از آنان بیزاری جُستم و کار را به دست آنان سپردم. آنان، کسی را به حَکمیّت برگزیدند و ابن عاص، چنان او را گول زد که در شرق و غرب زمین، آشکار شد و گول خورد و پشیمانی خود را اظهار کرد». آن گاه، علی علیه السلام رو به یارانش کرد و فرمود : «آیا چنین نبود؟». گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود : «و امّا هفتمی ، ای برادر یهود! پیامبر خدا با من عهد کرد که در آخرین روزهایم با گروه هایی از یارانم بجنگم که روزها روزه می گیرند و شب ها شب زنده داری می کنند و قرآن می خوانند و با مخالفت با من و جنگشان علیه من، از دین، چون تیر از کمان می گریزند که در بین آنان، ذو ثُدْیَه (8) قرار دارد، و به کشتن آنان برای من، سعادتْ مقرّر شده است. هنگامی که به این جا رسیدم (یعنی پس از جریان حکمیت) ، گروهی از مردم به سرزنش گروه دیگری در آنچه که از جریان حکمیّت بدان رسیده بودند، پرداختند و چاره ای در پیش خود ندیدند، جز آن که بگویند : بر فرمانروای ما سزاوار است که با آن که خطا کرده، بیعت نکند و بر پایه نظر درست ، بر کشتن خود و کشتن هر که از ما که با وی مخالفت کرده، حکم کند. او با پیروی از ما و اطاعت از ما در کار خطا،

کافر شده و با این کار، کشتن خود و ریختن خونش را برای ما حلال گردانیده است . بر این کار، گِرد آمدند و با میل خود و لجبازی خارج شدند، در حالی که با صدای بلندشان فریاد می زدند : حکم جز برای خدا نیست . آن گاه، چند گروه شدند. گروهی به نُخَیله، گروهی به حَروراء و گروه دیگر، با میل خود و با لجبازی، به سمت شرق به راه افتادند و از دجله گذشتند و به هیچ مسلمانی نگذشتند، جز آن که او را آزمودند. هرکس از آنان را که پیروی کرد، زنده گذاشتند و هرکس را که مخالفت کرد، کشتند. به سوی دو گروه اوّل، بیرون شدم، یکی پس از دیگری، و آنان را به پیروی از خدای عز و جل و برگشت به سوی او فرا خواندم و آن دو گروه، جز شمشیر نخواستند. هیچ چیز جز شمشیر، آنان را قانع نساخت. وقتی درباره آن دو، چاره کار بر من بسته شد، به خدای عز و جل حواله شان دادم و خداوند، هر دو گروه را کشت. ای برادر یهود ! اگر آنچه که انجام دادند، نبود، هر آینه رکنی قوی و سدّی استوار بودند و خداوند، جز سرنوشتی که بدان مبتلا شدند، نخواست. آن گاه، برای گروه سوم نامه نوشتم و فرستادگانم را پیاپی فرستادم و آنان، از بزرگانِ یاران من بودند و اهل تعبّد و زهد در دنیا بودند و آنان، جز پیروی از دو گروه پیشین و گام نهادن در جای پای آنها را نخواستند، و در کشتن مسلمانانی که مخالف آنان بودند، شتاب کردند و گزارش کارهایشان، پی درپی به من می رسید. به سویشان خارج شدم تا از دجله گذشتم، و سفیران و خیرخواهان را به سویشان فرستادم و با تلاشم توسط این و آن (و با دست خود، به مالک اشتر، احنف بن قیس، سعید بن قیس ارحبی و اشعب بن قیس کِندی اشاره کرد)، به دنبال رضایت و خشنودی بودم و وقتی جز جنگ نخواستند، خداوند متعال ای برادر یهود ! همه آنان را کشت و آنان، چهار هزار و یا بیش از آن بودند، به گونه ای که از آنان، خبر دهنده ای باقی نماند، و در حضور کسانی که بودند، ذو ثُدْیَه را از بین کشته شده هایشان بیرون کشیدم. او را سینه ای چون سینه زنان بود». آن گاه، رو به یاران خود کرد و فرمود : «آیا چنین نبود؟». گفتند : چرا، ای امیر مؤمنان ! علی علیه السلام فرمود : «هفت تا و هفت تا را ای برادر یهود انجام دادم و یکی دیگر مانده است و آن هم آن قدر نزدیک است که گویی اتّفاق افتاده است». یاران علی علیه السلام گریستند و بزرگِ یهودیان هم گریست. گفتند : ای امیر مؤمنان ! از آن آخری هم ما را خبر ده. فرمود : «آخری آن است که این (با دستش به ریش خود اشاره کرد)، با این (با دستش به سرش اشاره کرد)، رنگین شود». [راوی گفت :] صدای مردم در مسجد جامع، به زاری و گریه بلند شد، به طوری که در کوفه خانه ای نماند، جز آن که اهل آن ، به ضجّه بیرون آمدند . بزرگِ یهودیان، در همان ساعت، به دست علی علیه السلام اسلام آورد و همچنان در کوفه بود که امیر مؤمنان شهید شد و ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد ،

دستگیر شد. بزرگ یهود آمد و بر بالای سر حسن علیه السلام ایستاد و مردم، اطراف او بودند و ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد ، در پیش روی آن حضرت بود. بزرگِ یهودیان گفت : ای ابو محمّد! او را بکش. خدا او را بکشد! من در کتاب هایی که بر موسی علیه السلام نازل شده، دیدم که گناه این شخص در نزد خدای عز و جل ، از [گناه]پسر آدم علیه السلام که برادرش را کشت و از [گناه]قِدار [بن سالف] که ناقه ثمود را پی کرد، بزرگ تر است.

.

1- .مؤلفه قلوبهم ، به کسانی اطلاق می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند ، بخشی از غنایم را جهت ایجاد الفت به آنان داد و در آیه 60 سوره توبه بدان اشاره شده است. (م)
2- .اشاره به آیه 7 سوره حشر دارد که در آن جا فی ء برای گروهی از جمله ذی القربی قرارداده شده است. (م)
3- .کنایه از ضعف و ناتوانی است و مقصود ، مردم بصره هستند .
4- .اشاره به بازگشت زبیر دارد . ر . ک : ج 5 ص 157 (حرکت شجاعانه امام برای نجات دشمن) .
5- .اشاره به ماجرای فتح مکّه است که پیامبر صلی الله علیه و آله قریشیان را با خطاب «طُلَقاء» ، فرمان آزادی داد.
6- .به آیه 51 سوره کهف اشاره دارد .
7- .فاصله بین دو بار دوشیدن.
8- .ر . ک : ص 167 ، پاورقی ح 3442 .

ص: 304

. .

ص: 305

. .

ص: 306

. .

ص: 307

. .

ص: 308

. .

ص: 309

. .

ص: 310

. .

ص: 311

. .

ص: 312

. .

ص: 313

. .

ص: 314

. .

ص: 315

. .

ص: 316

. .

ص: 317

. .

ص: 318

. .

ص: 319

. .

ص: 320

. .

ص: 321

. .

ص: 322

. .

ص: 323

. .

ص: 324

. .

ص: 325

. .

ص: 326

. .

ص: 327

. .

ص: 328

. .

ص: 329

. .

ص: 330

. .

ص: 331

. .

ص: 332

. .

ص: 333

. .

ص: 334

. .

ص: 335

. .

ص: 336

. .

ص: 337

. .

ص: 338

. .

ص: 339

. .

ص: 340

. .

ص: 341

. .

ص: 342

. .

ص: 343

. .

ص: 344

. .

ص: 345

. .

3 / 5 6لى سَبعونَ مَنقَبَهًالخصال عن مكحول :قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام : لَقَد عَلِمَ المُستَحفَظونَ مِن أصحابِ النَّبِىِّ مُحَمَّدٍ صلى اللهُ عليه و آله أنَّهُ لَيسَ فيهِم رَجُلٌ لَهُ مَنقَبَهٌ إلّا وقَد شَرِكتُهُ فيها وفَضَلتُهُ (1) ، ولى سَبعونَ مَنقَبَهً لَم يَشرَكنى فيها أحَدٌ مِنهُم . قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَأخبِرنى بِهِنَّ . فَقالَ عليه السلام : إنَّ أوَّلَ مَنقَبَهٍ لى : أنّى لَم اُشرِک بِاللّهِ طَرفَهَ عَينٍ ، ولَم أعبُدِ اللّاتَ وَالعُزّى . وَالثّانِيَهُ : أنّى لَم أشرَبِ الخَمرَ قَطُّ . وَالثّالِثَهُ : أنَّ رَسولَ اللّهِ استَوهَبَنى عَن أبى فى صَبائى ، وكُنتُ أكيلَهُ وشَريبَهُ ومُؤنِسَهُ ومُحَدِّثَهُ . وَالرّابِعَهُ : أنّى أوَّلُ النّاسِ إيمانا وإسلاما . وَالخامِسَهُ : أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قال لى : يا عَلِىُّ ، أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . وَالسّادِسَهُ : أنّى كُنتُ آخِرَ النّاسِ عَهدا بِرَسولِ اللّهِ ، ودَلَّيتُهُ فى حُفرَتِهِ . وَالسّابِعَهُ : أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنامَنى عَلى فِراشِهِ حَيثُ ذَهَبَ إلَى الغارِ ، وسَجّانى بِبُردِهِ ، فَلَمّا جاءَ المُشرِكونَ ظَنّونى مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله فَأيقَظونى ، وقالوا : ما فَعَلَ صاحِبُکَ ؟ فَقُلتُ : ذَهَبَ فى حاجَتِهِ ، فَقالوا : لَو كانَ هَرَبَ لَهَرَبَ هذا مَعَهُ . وأمَّا الثّامِنَهُ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلَّمَنى ألفَ بابٍ مِنَ العِلمِ ، يَفتَحُ كُلُّ بابٍ ألفَ بابٍ ، ولَم يُعَلِّم ذلِکَ أحَدا غَيرى . وأمَّا التّاسِعَهُ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ لى : يا عَلِىُّ ، إذا حَشَرَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ الأوَّلينَ وَالآخِرينَ نُصِبَ لى مِنبَرٌ فَوقَ مَنابِرِ النَّبِيّينَ ، ونُصِبَ لَکَ مِنبَرٌ فَوقَ مَنابِرِ الوَصِيّينَ فَترَتَقى عَلَيهِ . وأمَّا العاشِرَهُ فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : يا عَلِىُّ ، لا اُعطى فِى القِيامَهِ إلّا سَألتُ لَکَ مِثلَهُ . وأمَّا الحادِيَهَ عَشرَهَ : فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : يا عَلِىُّ ، أنتَ أخى وأنَا أخوکَ ، يَدُکَ فى يَدى حَتّى تَدخُلَ الجَنَّهَ . وأمَّا الثّانِيَهَ عَشرَهَ : فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : يا عَلِىُّ ، مَثَلُکَ فى اُمَّتى كَمَثَلِ سَفينَهِ نوحٍ ؛ مَن رَكِبَها نَجا ، ومَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ . وأمَّا الثّالِثَهَ عَشرَهَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَمَّمَنى بِعِمامَهِ نَفسِهِ بِيَدِهِ ، ودَعا لى بِدَعَواتِ النَّصرِ عَلى أعداءِ اللّهِ ، فَهَزَمتُهُم بِإذنِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . وأمَّا الرّابِعَهَ عَشرَهَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنى أن أمسَحَ يَدى عَلى ضَرعِ شاهٍ قَد يَبِسَ ضَرعُها ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، بَلِ امسَح أنتَ . فَقالَ : يا عَلِىُّ ، فِعلُکَ فِعلى . فَمَسَحتُ عَلَيها يَدى ، فَدَرَّ عَلَىَّ مِن لَبَنِها ، فَسَقَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله شَربَهً ، ثُمَّ أتَت عَجوزَهٌ فَشَكَت الظَّمَأ فَسَقَيتُها ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنّى سَألتُ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أن يُبارِکَ فى يَدِکَ ، فَفَعَلَ . وأمَّا الخامِسَهَ عَشرَهَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أوصى إلَىَّ

وقالَ : يا عَلِىُّ ، لا يَلِى غُسلى غَيرُکَ ، ولا يُوارِى عَورَتى غَيرُکَ ؛ فَإِنَّهُ إن رَأى أَحَدٌ عَورَتى غَيرُکَ تَفَقَّأت عَيناهُ . فَقُلتُ لَهُ : کَيفَ لى بِتَقليبِکَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : إنَّکَ سَتُعانُ ، فَوَاللّهِ ما أرَدتُ أن اُقَلِّبَ عُضوا مِن أعضائِهِ إلّا قُلِّبَ لى . وأمَّا السّادِسَةَ عَشرَةَ : فَإِنّى أرَدتُ أن اُجَرِّدَهُ ، فَنوديتُ : يا وَصِىَّ مُحَمَّدٍ ، لا تُجَرِّدهُ فَغَسِّلهُ وَالقَميصُ عَلَيهِ ، فَلا وَاللّهِ الَّذى أکرَمَهُ بِالنُّبُوَّهِ وخَصَّهُ بِالرِّسالَهِ ما رَأيتُ لَهُ عَورَةً ، خَصَّنِىَ اللّهُ بِذلِکَ مِن بَينِ أصحابِهِ . وأمَّا السّابِعَةَ عَشرَةَ : فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ زَوَّجَنى فاطِمَةَ ، وقَد کانَ خَطَبَها أبو بَکرٍ وعُمَرُ ، فَزَوَّجَنِىَ اللّهُ مِن فَوقِ سَبعِ سَماواتِهِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : هَنيئا لَکَ يا عَلِىُّ ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ زَوَّجَکَ فاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِساءِ أهلِ الجَنَّهِ ، وهِىَ بَضعَةٌ مِنّى . فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أوَلَستُ مِنکَ ؟ فَقالَ : بَلى ، يا عَلِىُّ وأنتَ مِنّى وأنَا مِنکَ کَيَمينى مِن شِمالى ، لا أستَغنى عَنکَ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . وأمَّا الثّامِنَةَ عَشرَةَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قال لى : يا عَلِىُّ ، أنتَ صاحِبُ لِواءِ الحَمدِ فِى الآخِرَهِ ، وأنتَ يَومَ القِيامَهِ أقرَبُ الخَلائِقِ مِنّى مَجلِسا ، يُبسَطُ لى ، ويُبسَطُ لَکَ ، فَأکونُ فى زُمرَهِ النَّبِيّينَ ، وتَکونُ فى زُمرَهِ الوَصِيّينَ ، ويوضَعُ عَلى رَأسِکَ تاجُ النّورِ وإکليلُ الکَرامَهِ ، يَحُفُّ بِکَ سَبعونَ ألفَ مَلَکٍ حَتّى يَفرَغَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ مِن حِسابِ الخَلائِقِ . وأمَّا التّاسِعَةَ عَشرَةَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : سَتُقاتِلُ النّاکِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ ، فَمَن قاتَلَکَ مِنهُم فَإِنَّ لَکَ بِکُلِّ رَجُلٍ مِنهُم شَفاعَةً فى مِئَهِ ألفٍ مِن شيعَتِکَ . فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، فَمَنِ النّاکِثونَ ؟ قالَ : طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ، سَيُبايِعانِکَ بِالحِجازِ ، ويَنکُثانِکَ بِالعِراقِ ، فَإذا فَعَلا ذلِکَ فَحارِبُهما ؛ فَإِنَّ فى قِتالِهِما طَهارَةً لِأهلِ الأرضِ . قُلتُ : فَمَنِ القاسِطونَ ؟ قالَ : مُعاوِيَهُ وأصحابُهُ . قُلتُ : فَمَنِ المارِقونَ ؟ قالَ : أصحابُ ذِى الثُّدَيَّهِ ، وهُم يَمرُقونَ مِنَ الدّينِ کَما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ ، فَاقتُلهُم ؛ فَإِنَّ فى قَتلِهِم فَرَجا لِأهلِ الأرضِ ، وعَذابا مُعَجَّلاً عَلَيهِم ، وذُخرا لَکَ عِندَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ يَومَ القِيامَهِ . وأمَّا العِشرونَ : فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لى : مَثَلُکَ فى اُمَّتى مَثَلُ بابِ حِطَّهٍ فى بَنى إسرائيلَ ؛ فَمَن دَخَلَ فى وِلايَتِکَ فَقَد دَخَلَ البابَ کَما أمَرَهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ . وأمَّا الحادِيَهُ وَالعِشرونَ : فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : أنَا مَدينَهُ العِلمِ وعَلِىٌّ بابُها ، ولَن تُدخَلَ المَدينَهُ إلّا مِن بابِها . ثُمَّ قالَ : يا عَلِىُّ ، إنَّکَ سَتَرعى ذِمَّتى ، وتُقاتِلُ عَلى سُنَّتى ، وتُخالِفُکَ اُمَّتى . وأمَّا الثّانِيَهُ وَالعِشرونَ : فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى خَلَقَ ابنَىَّ الحَسَنَ وَالحُسَينَ مِن نورٍ ألقاهُ إلَيکَ وإلى فاطِمَهَ ، وهُما يَهتَزّانِ کَما يَهتَزُّ القُرطانِ إذا کانا فِى الأُذُنَينِ ، ونورُهُما مُتَضاعِفٌ عَلى نورِ الشُّهَداءِ سَبعينَ ألفَ ضِعفٍ . يا عَلِىُّ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ قَد وَعَدَنى أن يُکرِمَهُما کَرامَةً لا يُکرِمُ بِها أحَدا ما خَلَا النَّبِيّينَ وَالمُرسَلينَ . وأمَّا الثّالِثَهُ وَالعِشرونُ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أعطانى

خاتَمَهُ فى حَياتِهِ ودِرعَهُ ومِنطَقَتَهُ وقَلّدَنى سَيفَهُ وأصحابُهُ كُلّهُم حُضورٌ ، وعَمِّىَ العَبّاسُ حاضِرٌ ، فَخَصَّنِىَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ مِنهُ بِذلِکَ دونَهُم . وأمَّا الرّابِعَهُ وَالعِشرونَ : فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أنزَلَ عَلى رَسولِهِ : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِذَا نَجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَكُمْ صَدَقَةً» (2) ، فَكانَ لى دينارٌ ، فَبِعتُهُ عَشَرَهَ دَراهِمَ ، فَكُنتُ إذا ناجَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أصَّدَّقُ قَبلَ ذلِکَ بِدِرهَمٍ ، ووَاللّهِ ما فَعَلَ هذا أحَدٌ مِن أصحابِهِ قَبلى ولا بَعدى ؛ فَأنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «ءَأَشْفَقْتُمْ أن تُقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَكُمْ صَدَقَتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُواْ وَ تَابَ اللّهُ عَلَيْكُمْ» (3) الآيَهَ ، فَهَل تَكونُ التَّوبَهُ إلّا مِن ذَنبٍ كانَ ! ! وأمَّا الخامِسَهُ وَالعِشرونَ : فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : الجَنَّهُ مُحَرَّمَهٌ عَلَى الأَنبياءِ حَتّى أدخُلَها أنَا ، وهِىَ مُحَرَّمَهٌ عَلَى الأَوصِياءِ حَتّى تَدخُلَها أنتَ . يا عَلِىُّ ، إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى بَشَّرَنى فيکَ بِبُشرىً لَم يُبَشِّر بِها نَبِيّا قَبلى ؛ بَشَّرَنى بِأَنَّکَ سَيِّدُ الأَوصِياءِ ، وأنَّ ابنَيکَ الحَسَنَ وَالحُسَينَ سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ يَومَ القِيامَهِ . وأمَّا السّادِسَهُ وَالعِشرونَ : فَإِنَّ جَعفرا أخِى الطَّيّارُ فِى الجَنَّهِ مَعَ المَلائِکَهِ ، المُزَيَّنُ بِالجَناحَينِ مِن دُرٍّ وياقوتٍ وزَبَرجَدٍ . وأمَّا السّابِعَهُ وَالعِشرونَ : فَعَمّى حَمزَهُ سَيِّدُ الشُّهَداءِ فِى الجَنَّهِ . وأمَّا الثّامِنَهُ وَالعِشرونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى وَعَدَنى فيکَ وَعدا لَن يُخلِفَهُ ، جَعَلَنى نَبِيّا وجَعَلَکَ وَصِيّا ، وسَتَلقى مِن اُمَّتى مِن بَعدى ما لَقِىَ موسى مِن فَرعَونَ ، فَاصبِر وَاحتَسِب حَتّى تَلقانى ، فَأُوالِىَ مَن والاکَ ، وأُعادِىَ مَن عاداکَ . وأمَّا التّاسِعَهُ وَالعِشرونَ : فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : يا عَلِىُّ ، أنتَ صاحِبُ الحَوضِ ، لا يَملِکُهُ غَيرُکَ . وسَيَأتيکَ قَومٌ فَيَستَسقونَکَ ، فَتَقولُ : لا ، ولا مِثلُ ذَرَّهٍ ، فَيَنصَرِفونَ مُسوَدَّهً وُجوهُهُم . وسَتَرِدَ عَلَيکَ شيعَتى وشيعَتُکَ ، فَتَقولُ : رَوَّوا رِواءً مَروِيّينَ ، فَيَروَونَ مُبيَضَّهً وُجوهُهُم . وأمَّا الثَّلاثونَ : فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : يُحشَرُ اُمَّتى يَومَ القِيامَهِ عَلى خَمسِ راياتٍ ... . وَالرّابِعَهُ مَعَ أبِى الأَعوَرِ السُّلَمِىِّ . وأمَّا الخامِسَهُ فَمَعَکَ يا عَلِىُّ ، تَحتَهَا المُؤمِنونَ ، وأنتَ إمامُهُم . ثُمَّ يَقولُ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى لِلأَربَعَهِ : «ارْجِعُواْ وَرَآءَكُمْ فَالْتَمِسُواْ نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ» (4) ، وهُم شيعَتى ومَن والانى ، وقاتَلَ مَعِى الفِئَهَ الباغِيَهَ وَالنّاکِبَهَ عَنِ الصِّراطِ وبابِ الرَّحمَهِ وهُم شيعَتى ، فَيُنادى هؤُلاءِ : «أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالُواْ بَلَى وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمَانِىُّ حَتَّى جَآءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ * فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مَأْوَكُمُ النَّارُ هِىَ مَوْلَكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ» (5) . ثُمَّ تَرِدُ اُمَّتى وشيعَتى فَيَروَونَ مِن حَوضِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وبِيَدى عَصا عَوسَجٍ أطرُدُ بِها أعدائى طَردَ غَريبَهِ الإِبِلِ . وأمَّا الحادِيَهُ وَالثَّلاثونَ : فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : لَولا أن يَقولَ فيکَ الغالونَ مِن اُمَّتى ما قالَتِ النَّصارى فى عيسَى ابن مَريَمَ

، لَقُلتُ فیکَ قَولاً لا تَمُرُّ بِمَلأٍ مِنَ النّاسِ إلّا أخَذُوا التُّرابَ مِن تَحتِ قَدَمَیکِ ؛ یَستَشفونَ بِهِ . وأمّا الثّانِیَهُ وَالثّلاثونَ : فَإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالَی نَصَرَنی بِالرُّعبِ ، فَسَألتُهُ أن یَنصُرَکَ بِمِثلِهِ ، فَجَعَلَ لَکَ مِن ذلِکَ مِثلَ الَّذی جَعَلَ لی . وأمَّا الثّالِثَهُ وَالثّلاثونَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله التَقَمَ اُذُنی وعَلَّمَنی ما کانَ وما یَکونُ إلی یَومِ القِیامَهِ ، فَساقَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ ذلِکَ إلَیَّ عَلی لِسانِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله . وأمَّا الرّابِعَهُ وَالثّلاثونَ : فَإنَّ النَّصارَی ادَّعَوا أمرا ، فَأنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فیهِ : «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکَذِبِینَ» (6) ، فَکانَت نَفسی نَفسَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ وَالنِّساءُ فاطِمَهَ علیهاالسلام ؛ وَالأبناءُ الحَسَنَ وَالحُسَینَ . ثُمَّ نَدِمَ القَومُ ، فَسَألوا رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله الإعفاءَ ، فَأعفاهُم . وَالَّذی أنزَلَ التَّوراهَ عَلی موسی وَالفُرقانَ عَلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله لَو باهَلونا لَمُسِخوا قِرَدَهً وخَنازِیرَ . وأمَّا الخامِسَهُ وَالثّلاثونَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَجَّهَنی یَومَ بَدرٍ فَقالَ : اِیتِنی بِکَفٍّ حَصَیاتٍ مَجموعَهً فی مَکانٍ واحِدٍ ، فَأخَذتُها ثُمَّ شَمَمتُها ، فَإذا هِیَ طَیِّبَهٌ تَفوحُ مِنها رائِحَهُ المِسکِ ، فَأتَیتُهُ بِها ، فَرَمی بِها وُجوهَ المُشرِکینَ ، وتِلکَ الحَصَیاتُ أربَعٌ مِنها کُنَّ مِنَ الفِردَوسِ ، وحَصاهٌ مِنَ المَشرِقِ ، وحَصاهٌ مِنَ المَغرِبِ ، وحَصاهٌ مِن تَحتِ العَرشِ ، مَعَ کُلِّ حَصاهٍ مِئَهُ ألفِ مَلَکٍ مَدَدا لَنا ، لَم یُکرِمِ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِهذِهِ الفَضیلَهِ أحَدا قَبلُ ولا بَعدُ . وأمَّا السّادِسَهُ وَالثّلاثونَ : فَإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : وَیلٌ لِقاتِلِکَ ؛ إنَّهُ أشقی مِن ثَمودَ ، ومِن عاقِرِ النّاقَهِ ، وإنَّ عَرشَ الرَّحمنِ لَیَهتَزُّ لِقَتلِکَ ، فَأبشِر یا عَلِیُّ فَإنَّکَ فی زُمرَهِ الصَّدّیقینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحینَ . وأمَّا السّابِعَهُ وَالثّلاثونَ : فَإنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی قَد خَصَّنی مِن بَینِ أصحابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِعِلمِ النّاسِخِ وَالمَنسوخِ ، وَالمُحکَمِ وَالمُتَشابِهِ ، وَالخاصِّ وَالعامِّ ، وذلِکَ مِمّا مَنَّ اللّهُ بِهِ عَلَیَّ وعَلی رَسولِهِ . وقالَ لِیَ الرَّسولُ صلی الله علیه و آله : یا عَلِیُّ إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أمَرَنی أن اُدنِیَکَ ولا اُقصِیَکَ ، واُعَلِّمَکَ ولا أجفُوَکَ ، وحَقٌّ عَلَیَّ أن اُطیعَ رَبّی ، وحَقٌّ عَلَیکَ أن تَعِیَ . وأمَّا الثّامِنَهُ وَالثّلاثونَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَنی بَعثا ، ودَعا لی بِدَعَواتٍ ، وأطَلَعَنی عَلی ما یَجری بَعدَهُ ، فَحَزِنَ لِذلِکَ بَعضُ أصحابِهِ ، قالَ : لَو قَدَرَ مُحَمَّدٌ أن یَجعَلَ ابنَ عَمِّهِ نَبِیّا لَجَعَلَهُ ، فَشَرَّفَنِی اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِالاِطِّلاعِ عَلی ذلِکَ عَلی لِسانِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله . وأمَّا التّاسِعَهُ وَالثّلاثونَ : فَإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : کَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ یُحِبُّنی ویُبغِضُ عَلِیّا ؛ لا یَجتَمِعُ حُبّی وحُبُّهُ إلّا فی قَلبِ مُؤمِنٍ . إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ جَعَلَ أهلَ حُبّی وحُبِّکَ یا عَلِیُّ فی أوَّلِ زُمرَهِ السّابِقینَ إلَی الجَنَّهِ ، وجَعَلَ أهلَ بُغضی وبُغضِکَ فِی أوَّلِ زُمرَهِ الضّالّینَ مِن اُمَّتی إلَی النّار . وأمَّا الأربَعونَ : فَإنَّ

رَسولَ اللّهِ صلىَ الله عليه و آله وَجَّهَنى فى بَعضِ الغَزَواتِ إلى رَكِىٍّ (7) فَإذا لَيسَ فيهِ ماءٌ ، فَرَجَعتُ إلَيهِ فَأخبَرتُهُ ، فَقالَ : أفيهِ طينٌ ؟ قُلتُ : نَعَم . فَقالَ ، ائتِنى مِنهُ ، فَأتَيتُ مِنهُ بِطينٍ ، فَتَكَلَّمَ فيهِ ، ثُمَّ قالَ : ألقِهِ فِى الرَّكِىِّ ، فَألقَيتُهُ ، فَإذَا الماءُ قَد نَبَعَ حَتّى امتَلَأَ جَوانِبُ الرَّكِىِّ ، فَجِئتُ إلَيهِ فَأخبَرتُهُ ، فَقالَ لى : وُفِّقتَ يا عَلِىُّ ، وبِبَرَكَتِکَ نَبَعَ الماءُ . فَهذِهِ المَنقَبَةُ خاصَّةٌ بى مِن دونِ أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله . وأمَّا الحادِيَةُ وَالأَربَعونَ : فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : أبشِر يا عَلِىُّ ؛ فَإنَّ جَبرَئيلَ أتانى فَقالَ لى : يا مُحَمَّدُ إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى نَظَرَ إلى أصحابِکَ فَوَجَدَ ابنَ عَمِّکَ وخَتَنَکَ عَلَى ابنَتِکَ فاطِمَةَ خَيرَ أصحابِکَ ، فَجَعَلَهُ وَصِيَّکَ وَالمُؤَدِّىَ عَنکَ . وأمَّا الثّانِيَةُ وَالأَربَعونَ : فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ يَقولُ : أبشِر يا عَلِىُّ ؛ فَإنَّ مَنزِلَکَ فِى الجَنَّةِ مُواجِهُ مَنزِلى ، وأنتَ مَعى فِى الرَّفيقِ الأَعلى فى أعلى عِلِّيّينَ . قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وما أعلى عِلِّيّونَ ؟ فَقالَ : قُبَّةٌ مِن دُرَّةٍ بَيضاءَ ، لَها سَبعونَ ألفَ مِصراعٍ ، مَسكَنٌ لى ولَکَ يا عَلِىُّ . وأمَّا الثّالِثَةُ وَالأَربَعونَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ رَسَخَ حُبّى فى قُلوبِ المُؤمِنينَ ، وکَذلِکَ رَسَخَ حُبُّکَ يا عَلِىُّ فى قُلوبِ المُؤمِنينَ ، ورَسَخَ بُغضى وبُغضُکَ فى قُلوبِ المُنافِقينَ ؛ فَلا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ تَقِىٌّ ، ولا يُبغِضُکَ إلّا مُنافِقٌ کافِرٌ . وأمَّا الرّابِعَةُ وَالأَربَعونَ : فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : لَن يُبغِضَکَ مِنَ العَرَبِ إلّا دَعِىٌّ ، ولا مِنَ العَجَمِ إلّا شَقِىٌّ ، ولا مِنَ النِّساءِ إلّا سَلَقلَقِيَّةٌ (8) . وأمَّا الخامِسَةُ وَالأَربَعونَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَعانى وأنَا رَمِدُ العَينِ ، فَتَفَلَ فى عَينى ، وقالَ : اللّهُمَّ اجعَل حَرَّها فى بَردِها ، وبَردَها فى حَرِّها ، فَوَاللّهِ ، مَا اشتَکَت عَينى إلى هذِهِ السّاعَةِ . وأمّا السّادِسَةُ وَالأَربَعونَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَ أصحابَهُ وعُمومَتَهُ بِسَدِّ الأَبوابِ ، وفَتَحَ بابى بِأمرِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . فَلَيسَ لِأَحَدٍ مَنقَبَةٌ مِثلُ مَنقَبَتى . وأمَّا السّابِعَةُ وَالأَربَعونَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنى فى وَصِيَّتِهِ بِقَضاءِ دُيونِهِ وعِداتِهِ ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، قَد عَلِمتَ أنَّهُ لَيسَ عِندى مالٌ ! فَقالَ : سَيُعينُکَ اللّهُ . فَما أرَدتُ أمرا مِن قَضاءِ دُيونِهِ وعِداتِهِ إلّا يَسَّرَهُ اللّهُ لى ، حَتّى قَضَيتُ دُيونَهُ وعِداتِهِ ، وأحصَيتُ ذلِکَ فَبَلَغَ ثَمانينَ ألفا ، وبَقِىَ بَقِيَّةٌ أوصَيتُ الحَسَنَ أن يَقضِيَها . وأمَّا الثّامِنَةُ وَالأَربَعونَ : فَإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أتانى فى مَنزِلى ، ولَم يَکُن طَعِمنا مُنذُ ثَلاثَةِ أيّامٍ ، فَقالَ : يا عَلِىُّ ، هَل عِندَکَ مِن شَىءٍ ؟ فَقُلتُ : وَالَّذى أکرَمَکَ بِالکَرامَةِ وَاصطَفاکَ بِالرِّسالَةِ ما طَعِمتُ وزَوجَتى وَابناىَ مُنذُ ثَلاثَةِ أيّامٍ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يا فاطِمَةُ ، ادخُلِى البَيتَ وَانظُرى هَل تَجِدينَ شَيئا ؟ فَقالَت : خَرَجتُ السّاعَةَ ! فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أدخُلُهُ أنَا ؟ فَقالَ : اُدخُل بِاسمِ اللّهِ . فَدَخَلتُ ، فَإذا أنَا بِطَبَقٍ مَوضوعٍ عَلَيهِ رُطَبٌ مِن تَمرٍ ، وجَفنَةٌ (9) مِن ثَريدٍ ، فَحَمَلتُها إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا عَلِىُّ ، رَأَيتَ

الرَّسولَ الّذى حَمَلَ هذَا الطّعامَ ؟ فَقُلتُ : نَعَم . فَقالَ : صِفهُ لى . فَقُلتُ : مِن بَينِ أحمَرَ وأخضَرَ وأصفَرَ . فَقالَ : تِلكَ خُطَطُ جَناحِ جَبرَئيلَ عليه السلام مُكَلَّلَةً بِالدُّرِّ وَالياقوتِ . فَأكَلنا مِنَ الثَّريدِ حَتّى شَبِعنا ، فَما رَأى إلّا خَدشَ أيدينا وأصابِعِنا . فَخَصَّنِى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِذلِكَ مِن بَينِ أصحابِهِ . وأمَّا التّاسِعَةُ وَالأربَعونَ : فَإِنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى خَصَّ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله بِالنُّبُوَّةِ ، وخَصَّنِى النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله بِالوَصِيَّةِ ، فَمَن أحَبَّنى فَهُوَ سَعيدٌ يُحشَرُ فى زُمرَةِ الأنبِياءِ عليهم السلام . وأمَّا الخَمسونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ بِبَراءَةَ مَعَ أبى بَكرٍ ، فَلَمّا مَضى أتى جَبرَئيلُ عليه السلام فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، لا يُؤَدّى عَنكَ إلّا أنتَ أو رَجُلٌ مِنكَ . فَوَجَّهَنى عَلى ناقَتِهِ العَضباءِ ، فَلَحِقتُهُ بِذِى الحُلَيفَةِ فَأخَذتُها مِنهُ ، فَخَصَّنِى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِذلِكَ . وأمَّا الحادِيَةُ وَالخَمسونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أقامَنى لِلنّاسِ كافَّةً يَومَ غَديرِ خُمٍّ ، فَقالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، فَبُعدا وسُحقا لِلقَومِ الظّالِمينَ . وأمَّا الثّانِيَةُ وَالخَمسونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : يا عَلِيُّ ، أ لا اُعَلِّمُكَ كَلِماتٍ عَلَّمَنيهِنَّ جَبرَئيلُ عليه السلام ؟ ! فَقُلتُ : بَلى . قالَ : قُل : يا رازِقَ المُقِلّينَ ، ويا راحِمَ المَساكينَ ، ويا أسمَعَ السّامِعينَ ، ويا أبصَرَ النّاظِرينَ ، ويا أرحَمَ الرّاحِمينَ ، ارحَمنى وَارزُقنى . وأمَّا الثّالِثَةُ وَالخَمسونَ : فَإِنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى لَن يَذهَبَ بِالدُّنيا حَتّى يَقومَ مِنَّا القائِمُ ، يَقتُلُ مُبغِضينا ، ولا يَقبَلُ الجِزيَةَ ، ويَكسِرُ الصَّليبَ وَالأصنامَ ، ويَضَعُ الحَربُ أوزارَها ، ويَدعو إلى أخذِ المالِ فَيَقسِمُهُ بِالسَّوِيَّةِ ، ويَعدِلُ فِى الرَّعِيَّةِ . وأمَّا الرّابِعَةُ وَالخَمسونَ : فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : يا عَلِيُّ ، سَيَلعَنُكَ بَنو اُميَّةَ ، ويَرُدُّ عَلَيهِم مَلَكٌ بِكُلِّ لَعنَةٍ ألفَ لَعنَةٍ ، فَإِذا قامَ القائِمُ لَعَنَهُم أربَعينَ سَنَةً . وأمَّا الخامِسَةُ وَالخَمسونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قال لى : سَيَفتَتِنُ فيكَ طَوائِفُ مِن اُمَّتى ؛ فَيَقولونَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَم يُخَلِّف شَيئا ، فَبِماذا أوصى عَلِيّا ؟ أ وَلَيسَ كِتابُ رَبّى أفضَلَ الأشياءِ بَعدَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ! ! وَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ لَئِن لَم تَجمَعهُ بِإِتقانٍ لَم (10) يُجمَع أبَدا . فَخَصَّنِيَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِذلِكَ مِن دونِ الصَّحابَةِ . وأمَّا السّادِسَةُ وَالخَمسونَ : فَإِنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى خَصَّنى بِما خَصَّ بِهِ أولياءَهُ وأهلَ طاعَتِهُ ، وجَعَلَنى وارِثَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ؛ فَمَن ساءَهُ ساءَهُ ، ومَن سَرَّهُ سَرَّهُ وأومَأ بِيَدِهِ نَحوَ المَدينَةِ . وأمَّا السّابِعَةُ وَالخَمسونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ فى بَعضِ الغَزَواتِ ، فَفُقِدَ الماءُ ، فَقالَ لى : يا عَلِيُّ ، قُم إلى هذِهِ الصَّخرَةِ ، وقُل : أنَا رَسولُ رَسولِ اللّهِ ، انفَجِرى لى ماءً . فَوَاللّهِ الَّذى أكرَمَهُ بِالنُّبُوَّةِ لَقَد أبلَغتُها الرِّسالَةَ ، فَأطلَعَ مِنها مِثلُ ثَدىِ البَقَرِ ، فَسالَ مِن كُلِّ ثَدىٍ مِنها ماءٌ ، فَلَمّا رَأيتُ ذلِكَ أسرَعتُ إلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَأخبَرتُهُ ، فَقالَ : اِنطَلِق يا عَلِيُّ ، فَخُذ مِنَ الماءِ ، وجاءَ القَومُ حَتّى مَلَؤوا قِرَبَهُم وأداواتِهِم ، وسَقَوا دَوابَّهُم ، وشَربوا ، وتَوَضَّؤوا . فَخَصَّنِى اللّهُ عَزَّ

وجَلّ بِذلِکَ مِنَ دونِ الصَّحابَهِ . وأمَّا الثّامِنَهُ وَالخَمسونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آلهِ أمَرَنی فی بَعضِ غَزَواتِهِ وقَد نَفِدَ الماءُ فَقالَ : یا عَلِیُّ ، ائتِنی بِتَورٍ (11) . فَأَتَیتُهُ بِهِ ، فَوَضَعَ یَدَهُ الیُمنی ویَدی مَعَها فِی التَّورِ ، فَقالَ : اُنبُع ، فَنَبَعَ الماءُ مِن بَینِ أصابِعِنا . وأمَّا التّاسِعَهُ وَالخَمسونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَجَّهَنی إلی خَیبَرَ ، فَلَمّا أَتَیتُهُ وَجَدتُ البابَ مُغلَقا ، فَزَعزَعتُهُ شَدیدا ، فَقَلَعتُهُ ورَمَیتُ بِهِ أربَعینَ خُطوَهً ، فَدَخَلتُ ، فَبَرَزَ إلَیَّ مَرحَبٌ ، فَحَمَلَ عَلَیَّ وحَمَلتُ عَلَیهِ ، وسَقَیتُ الأَرضَ مِن دَمِهِ . وقَد کانَ وَجَّهَ رَجُلَینِ مِن أصحابِهِ فَرَجَعا مُنکَسِفَینِ . وأمَّا السِّتّونَ : فَإِنّی قَتَلتُ عَمرَو بنَ عَبدِ وَدٍّ ، وکانَ یُعَدَّ بِألفِ رَجُلٍ . وأمَّا الحادِیَهُ وَالسِّتّونَ : فَإِنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : یا عَلِیُّ ، مَثَلُکَ فی اُمَّتی مَثَلُ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» (12) ؛ فَمَن أحَبَّکَ بِقَلبِهِ فَکَأَنَّما قَرَأَ ثُلُثَ القُرآنِ ، ومَن أحَبَّکَ بِقَلبِهِ وأعانَکَ بِلِسانِهِ فَکَأَنَّما قَرَأَ ثُلُثَیِ القُرآنِ ، ومَن أحَبَّکَ بِقَلبِهِ وأعانَکَ بِلِسانِهِ ونَصَرَکَ بِیَدِهِ فَکَأَنَّما قَرَأَ القُرآنَ کُلَّهُ . وأمَّا الثّانِیَهُ وَالسِّتّونَ : فَإِنّی کُنتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی جَمیعِ المَواطِنِ وَالحُروبِ ، وکانَت رایَتُهُ مَعی . وأمَّا الثّالِثَهُ وَالسِّتّونَ : فَإِنّی لَم أفِرَّ مِنَ الزَّحفِ قَطُّ ، ولَم یُبارِزنی أحَدٌ إلّا سَقَیتُ الأَرضَ مِن دَمِهِ . وأمَّا الرّابِعَهُ وَالسِّتّونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله اُتِیَ بِطَیرٍ مَشوِیٍّ مِنَ الجَنَّهِ ، فَدَعَا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أن یُدخِلَ عَلَیهِ أحَبَّ خَلقِهِ إلَیهِ ، فَوَفَّقَنِی اللّهُ لِلدُّخولِ عَلَیهِ حَتّی أکَلتُ مَعَهُ مِن ذلِکَ الطَّیرِ . وأمَّا الخامِسَهُ وَالسِّتّونَ : فَإِنّی کُنتُ اُصَلّی فِی المَسجِدِ فَجاءَ سائِلٌ ، فَسَأَلَ وأنَا راکِعٌ ، فَناوَلتُهُ خاتَمی مِن إصبَعی ، فَأَنزَلَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالی فِیَّ : «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَوهَ وَهُمْ رَ کِعُونَ» (13) . وأمَّا السّادِسَهُ وَالسِّتّونَ : فَإِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی رَدَّ عَلَیَّ الشَّمسَ مَرَّتَینِ ، ولَم یَرُدَّها عَلی أحَدٍ مِن اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله غَیری . وأمَّا السّابِعَهُ وَالسِّتّونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أمَرَ أن اُدعی بِإِمرَهِ المُؤمِنینَ فی حَیاتِهِ وبَعدَ مَوتِهِ ، ولَم یُطلِق ذلِکَ لِأَحَدٍ غَیری . وأمَّا الثّامِنَهُ وَالسِّتّونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ : یا عَلِیُّ ، إذا کانَ یَومُ القِیامَهِ نادی مُنادٍ مِن بُطنانِ العَرشِ : أینَ سَیِّدُ الأَنبِیاءِ ؟ فَأقومُ ، ثُمَّ یُنادی : أینَ سَیِّدُ الأَوصِیاءِ ؟ فَتَقومُ ، ویَأتینی رِضوانُ بِمَفاتیحِ الجَنَّهِ ، ویَأتینی مالِکٌ بِمَقالیدِ النّارِ ، فَیَقولانِ : إِنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ أمَرَنا أن نَدفَعَها إلَیکَ ، ونَأمُرَکَ أن تَدفَعَها إلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، فَتَکونُ یا عَلِیُّ قَسیمَ الجَنَّهِ وَالنّارِ . وأمَّا التّاسِعَهُ وَالسِّتّونَ : فَإِنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : لَولاکَ ما عُرِفَ المُنافِقونَ مِنَ المُؤمِنینَ . وأمَّا السَّبعونَ : فَإِنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله نامَ ونَوَّمَنی وزَوجَتی فاطِمَهَ وَابنَیَّ الحَسَنَ وَالحُسَینَ ، وألقی عَلَینا عَباءَهً قَطَوانِیَّهً ، فَأَنزَلَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالی فینا : «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (14) ، وقالَ جَبرَئيلُ عليه السلام : أنَا مِنكُم يا مُحَمَّدُ ، فَكانَ سادِسُنا جَبرَئيلَ عليه السلام . (15)

.

1- .فَضَل فلانٌ على غيره ؛ إذا غلب بالفضل عليهم (لسان العرب : ج 11 ص 525 «فضل») .
2- .المجادله : 12 .
3- .المجادله : 13 .
4- .الحديد : 13 .
5- .الحديد : 14 و 15 .
6- .آل عمران : 61 .
7- .الرَّكِيَّه : البئر (لسان العرب : ج 14 ص 333 «ركا») .
8- .السَّلَقلَق : المرأه السليطه ، والتى تحيض من دبرها (مجمع البحرين : ج 2 ص 866 «سلق») .
9- .الجَفنه : أعظم ما يكون من القصاع (لسان العرب : ج 13 ص 89 «جفن») .
10- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّه تصحيف «لن» .
11- .هو إناءٌ من صُفر أو حجاره كالإجّانه ، وقد يتوضّأ منه (النهايه : ج 1 ص 199 «تور») .
12- .المراد هو سوره الإخلاص .
13- .المائده : 55 .
14- .الأحزاب : 33 .
15- .الخصال : ص 572 ح 1 .

3 / 5 6 هفتاد فضیلت دارم

3 / 5 6هفتاد فضیلت دارمالخصال به نقل از مکحول : امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : «به یاد دارندگانِ از یاران پیامبر، محمّد صلی الله علیه و آله ، می دانند که در بینشان صاحب فضیلتی نیست، جز آن که من در آن فضیلت، سهیم و برترم و من، هفتاد فضیلت دارم که هیچ کدامشان در آنها شریک نیستند». گفتم : ای امیر مؤمنان! مرا از این فضایل، خبر ده. فرمود : «نخستین فضیلت من این است که به مقدار یک پلک بر هم زدن، شرک بر خدا نورزیدم و لات و عُزّی را عبادت نکردم. دوم آن که هرگز شراب نخوردم. سومْ آن که پیامبر خدا در زمانی که خُردسال بودم، مرا از پدرم گرفت و من هم خور ، هم نوش، مونس و هم سخن او بودم. چهارم آن که من نخستین مسلمان و مؤمن بودم. پنجم آن که پیامبر خدا به من فرمود : ای علی! تو نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست . ششم آن که من آخرین نفری بودم که با پیامبر خدا وداع کردم و او را در گورش گذاشتم. هفتم آن که هنگامی که پیامبر خدا به غار رفت، مرا در بسترش خوابانْد و با رواندازش مرا پوشاند. هنگامی که مشرکان فرا رسیدند، فکر کردند من محمّد صلی الله علیه و آله هستم و بیدارم کردند و گفتند : همراهت کجاست؟ گفتم : در پی نیازش رفت. گفتند : اگر فرار می کرد، این هم با او فرار می کرد [و از تعقیب پیامبر صلی الله علیه و آله بازماندند]. و امّا هشتم ، پیامبر خدا هزار باب از دانش را به من آموخت که از هر بابی، هزار بابْ گشوده می شود و به هیچ کس غیر از من نیاموخت. و امّا نهم، پیامبر خدا به من فرمود : ای علی! هنگامی که خداوند عز و جل پیشینیان و پسینیان را برانگیخت، برای من منبری برتر از منبر پیامبران گذاشته خواهد شد و برای تو منبری برتر از منبر اوصیا گذاشته خواهد شد و تو بر آن خواهی رفت . و امّا دهم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : ای علی! در روز رستاخیز، چیزی به من داده نخواهد شد، جز آن که نمونه آن را برای تو خواهم خواست . و امّا یازدهم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : ای علی! تو برادر منی و من برادر توام. دست تو در دست من است تا به بهشت درآیی . و امّا دوازدهم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : ای علی! مَثَل تو در بین امّت من، چون مَثَل کشتی نوح است. آن که به کشتی درآمد، رستگار شد و آن که از آن جا مانْد، غرق شد . و امّا سیزدهم، پیامبر خدا به دست خود، دستارش را بر سرم نهاد و برایم دعای

پیروزی بر دشمنان خدا خوانْد و من به اذن خدا عز و جل ، آنان را شکست دادم. و امّا چهاردهم، پیامبر خدا به من فرمان داد که دست بر پستان گوسفندی که شیرش خشک شده بود، بکشم. گفتم : ای پیامبر خدا! تو دست بکش. فرمود : ای علی! کار تو کار من است و من، دست بر آن کشیدم. شیرش به راه افتاد. با آن، پیامبر خدا را نوشاندم. پیرزنی از راه رسید و از تشنگی نالید، او را هم سیراب ساختم. پیامبر خدا فرمود : من از خدای عز و جل درخواست کردم که دست تو را مبارک سازد و ساخت . و امّا پانزدهم، پیامبر خدا به من وصیّت کرد و فرمود : ای علی! جز تو کسی مرا غسل ندهد، و جز تو عورت مرا نپوشانَد؛ چرا که اگر جز تو کسی عورت مرا ببیند، چشم هایش کور خواهد شد . به وی گفتم : ای پیامبر خدا! چگونه تو را بچرخانم؟ فرمود : تو یاری می شوی . سوگند به خدا! تصمیم به چرخاندن هیچ عضوی نگرفتم، جز آن که چرخانده شد. و امّا شانزدهم ، خواستم لباس او را درآورم، ندایی شنیدم : ای وصیّ محمّد! او را برهنه مکن و با لباس، غسلش بده . سوگند به آن که او را به پیامبری بزرگ داشت و به رسالت، ویژه ساخت، هیچ عورتی از او را ندیدم و خداوند، از بین یاران او مرا به این کار ، ویژه ساخت. و امّا هفدهم، خداوند عز و جل ، فاطمه علیهاالسلام را به همسریِ من درآورد، در حالی که ابوبکر و عمر، از او خواستگاری کرده بودند؛ ولی خداوند، از برِ هفت آسمان، او را به همسری من درآورد و پیامبر خدا فرمود : مبارک تو باشد، ای علی! خداوند عز و جل ، فاطمه، سرور زنان بهشتی را به همسری تو درآورد و او، جگر گوشه من است . گفتم : ای پیامبر خدا! آیا من از تو نیستم؟ فرمود : چرا ، ای علی! تو از منی و من از توام . من نسبت به تو همچون سمت راست ، نسبت به سمت چپم و در دنیا و آخرت، از تو بی نیاز نیستم . و امّا هجدهم، پیامبر خدا به من فرمود : ای علی! تو صاحب بیرق حمد (درفش ستایش) در روز واپسینی. و تو در روز رستاخیز، نزدیک ترین هم نشین من از بین خلایقی. تو دست به سوی من دراز می کنی و من، دست به سویت دراز می کنم. من در گروه پیامبران خواهم بود و تو در گروه وصیّان. بر سرِ تو تاج نور و افسر کرامت نهاده خواهد شد و اطراف تو را هفتاد هزار فرشته خواهند گرفت تا خداوند عز و جل از حسابرسی خلایق، فارغ شود . و امّا نوزدهم، پیامبر خدا فرمود : تو با پیمان شکنان (ناکثین)، ستمکاران (قاسطین) و از دین به در روندگان (مارقین)، مبارزه خواهی کرد و به شمار هر کدام از آنان که با تو بجنگند، یکصد هزار از پیروانت را شفاعت خواهی کرد . گفتم : ای پیامبر خدا! پیمان شکنان چه کسانی اند؟ فرمود : طلحه و زبیرند. با تو در حجاز، بیعت خواهند کرد و در عراق، پیمان شکنی خواهند نمود. اگر چنین کردند، با آنان بجنگ؛ چون جنگ با آنان، پاکی برای اهل زمین است . گفتم : ستمکاران کیان اند؟ فرمود : معاویه و یاوران او .

گفتم : از دین به در روندگان، چه کسانی اند؟ فرمود : پیروان ذو ثُدیَه. (1) آنان از دین، همچون تیر از تیرانداز می گریزند . آنان را بکش؛ چون در کشتن آنان، گشایشی برای مردم و شکنجه زودرسی برای آنان و ذخیره ای برای تو در روز قیامت در پیشگاه خدا خواهد بود . و امّا بیستم، از پیامبر خدا شنیدم که به من می فرمود : مَثَل تو در بین امّتم، همچون دروازه آمرزش، بین بنی اسرائیل است. آن که در ولایت تو درآید، وارد دروازه شده، آن گونه که خدا فرمان داده است . و امّا بیست و یکم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : من شهر دانشم و علی، دروازه آن است و هرگز به شهر، جز از دروازه آن، داخل نمی شوند . آن گاه فرمود : ای علی! تو ذمّه (عهده) مرا پاس می داری، بر سنّت من می جنگی و امّت من با تو مخالفت می کنند . و امّا بیست و دوم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : خداوند تبارک و تعالی پسرانم حسن و حسین را از نوری آفرید که به تو و فاطمه افکنْد. آن دو چون دو گوشواره آویخته بر گوش، در شور و حرکت اند و نور آن دو، هفتاد هزار بار بر نورِ شهیدان فزونی دارد. ای علی! خداوند عز و جل به من وعده داده که آن دو را چنان بزرگ دارد که هیچ کس را جز پیامبران و رسولان ، چنین بزرگ نداشته است . و امّا بیست و سوم، پیامبر خدا در زمان حیاتش، در حالی که همه یارانش حضور داشتند و عمویم عبّاس نیز حضور داشت، انگشترش، زرهش و کمربندش را به من داد و شمشیرش را بر گردنم حمایل کرد و خداوند عز و جل، از بین آنان، مرا به این امر، ویژه ساخت. و امّا بیست و چهارم ، خداوند عز و جل بر پیامبرش این آیه را فرود آورد : «ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با پیامبر [خدا]گفتگوی محرمانه می کنید، پیش از گفتگوی محرمانه خود، صدقه ای تقدیم دارید» و من، یک دینار داشتم که آن را به ده درهم فروختم و هرگاه با پیامبر خدا گفتگو می کردم، پیش از آن ، یک درهم صدقه می دادم و سوگند به خدا که پیش از من و پس از من، هیچ یک از اصحاب، چنین نکرد تا آن که خداوند عز و جل این آیه را فرو فرستاد : «آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود، صدقه هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید، و خدا [هم] بر شما بخشید» و آیا بخشش، جز به خاطر گناهی است که انجام یافته است؟! و امّا بیست و پنجم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : بهشت، بر پیامبران، حرام است تا من در آن درآیم، و بهشت بر اوصیا حرام است تا تو در آن درآیی. ای علی! خداوند درخصوص تو بشارتی به من داد که پیش از من به هیچ پیامبری چنین بشارت نداد. به من بشارت داد که تو سرور اوصیایی و دو پسرت حسن و حسین، در روز واپسین، سرورِ جوانان بهشت اند . و امّا بیست و ششم، جعفر، برادر من است که در بهشت با فرشتگان با دو بالِ تزیین شده به درّ و یاقوت و زبَرجَد، پرواز می کند. و امّا بیست و هفتم، عمویم حمزه، سرور

شهیدان در َبهشت است. و امّا بیست و هشتم، پیامبر خدا فرمود : خداوند تبارک و تعالی در خصوص تو وعده ای به من داد که هرگز از آن تخلّف نکرد. مرا پیامبر و تو را وصی قرار داد و به زودی پس از من ، از امّت من چیزهایی خواهی دید که موسی علیه السلام از فرعون دید. پس بردبار باش و به حساب خدا بگذار تا مرا ملاقات کنی. پس با هر که تو را دوست داشت، دوستی می ورزم و هر که تو را دشمن دارد، دشمنش می دارم . و امّا بیست و نهم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : ای علی! تو صاحب حوضی و جز تو کسی مالک آن نشود و مردمی پیش تو خواهند آمد و درخواست آب خواهند کرد و خواهی گفت : نه، حتی به مقدار یک ذرّه [نمی دهم] . و در حالی که چهره شان سیاه شده، برخواهند گشت. و پیروان من و پیروان تو خواهند آمد. خواهی گفت : خوب سیرابشان کنید ، و آنان، در حالی که چهره شان سفید است، سیراب می شوند . و امّا سی ام، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : روز قیامت، امّت من با پنج پرچم، محشور خواهند شد ... . پرچم چهارم، پرچم ابوالأعور سَلَمی است. پرچم پنجم ای علی! با توست که مؤمنان، زیر آن گِرد می آیند و تو پیشوای ایشانی . آن گاه، خداوند تبارک و تعالی به آن چهارتا می گوید : «باز پس برگردید و نوری درخواست کنید. آن گاه میان آنان، دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است که درونش رحمت است . » آن [درِ رحمت] ، پیروان من و کسانی اند که مرا دوست می دارند و با من، علیه گروه سرکش و از صراط افتادگان سرکش و از صراط افتادگان، جنگ می کنند، و باب رحمت ، همان پیروان من اند. آنان (دوزخیان)، فریاد برمی آورند : «آیا ما با شما نبودیم؟ می گویند : چرا؛ ولی شما خودتان را در بلا افکندید و امروز و فردا کردید و تردید آوردید و آرزوها شما را غرّه کرد تا فرمان خدا آمد و [شیطانِ] مغرور کننده، شما را درباره خدا بفریفت. پس امروز ، نه از شما و نه از کسانی که کافر شدند، عوضی پذیرفته نمی شود؛ جایگاهتان آتش است و آن، سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است » . آن گاه، امّت من و پیروان من وارد می شوند و از حوض محمّد می نوشند، و در دست من، عصایی از چوب خولان خواهد بود که دشمنان خودم را همچون شتر غریبه، از آن دور می سازم . و امّا سی و یکم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : اگر ترس آن نمی داشتم که غلو کنندگان امّت من درباره تو آنچه را که ترسایان درباره عیسی بن مریم گفتند، بگویند، سخنی درباره تو می گفتم که به جمعی گذر نکنی، جز آن که خاک زیر پایت را برگیرند و از آن، طلب شفا کنند . و امّا سی و دوم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : خداوند تبارک و تعالی با [افکندن] ترس، مرا یاری کرد. از او خواستم تو را [نیز] به مثل آن، یاری رسانَد و همان چیزی را که برای من قرار داده بود، برای تو قرار داد . و امّا سی و سوم، پیامبر خدا، دهان بر

گوشم نهاد و آنچه را بود و تا روز قیامت خواهد شد، به من آموخت و خداوند عز و جل به زبان پیامبرش اینها را بر دل من جاری ساخت. و امّا سی و چهارم، ترسایان چیزی ادّعا کردند . خداوند عز و جل در این باره، این آیه را نازل کرد : «پس هر که در این [باره]، پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو مُحاجّه کند، بگو : بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خودمان و شما خودتان را فرا خوانیم. سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» و جان من جان پیامبر خدا بود و زنان فاطمه علیهاالسلام بود و پسران ، حسن و حسین علیهماالسلام بودند. آن گاه، آنان پشیمان شدند و از پیامبر خدا درخواست گذشتن [از مباهله]کردند و از آنان گذشت. سوگند به آن که تورات را بر موسی علیه السلام و فرقان را بر محمّد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد، اگر با ما مباهله می کردند، به میمون و خوک، تبدیل می شدند. و امّا سی و پنجم، پیامبر خدا، در جنگ بدر، مرا راهی کرد و فرمود : آن مشت ریگ را که در یک جا جمع بود ، برایم بیاور و من آنها را برداشتم و بو کردم. چنان خوش بو بود که از آن، بوی مُشک می آمد. آن را برایش آوردم. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد. چهار تا از آن ریگ ها از بهشت بود و ریگی از مشرق و ریگی از مغرب و ریگی از زیر عرش بود و با هر ریگ، یکصد هزار فرشته به یاری ما شتافت و خداوند عز و جل هیچ کس را پیش یا پس از آن ، به چنین فضیلتی گرامی نداشت . و امّا سی و ششم، من از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : نفرین بر کشنده تو! او بدبخت تر از ثمود و پی کُننده ناقه بُوَد و عرش خداوند، به دلیل کشته شدن تو به لرزه درمی آید. بشارت باد بر تو ای علی که تو از جمله صدّیقان، شهیدان و صالحانی . و امّا سی و هفتم، خداوند متعال از بین اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله مرا به دانش ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه، و خاصّ و عام، ویژه ساخت. این چیزی است که خداوند به من و به پیامبرش به این خاطر، منّت نهاد و پیامبر خدا به من فرمود : ای علی! خداوند عز و جل به من فرمان داده که تو را نزدیک سازم و دور نکنم، آموزشت دهم و از تو روی نگردانم، و بر من لازم است که پروردگارم را فرمان ببرم و بر تو لازم است که آن را فراگیری . و امّا سی و هشتم، پیامبر خدا مرا به جنگی اعزام کرد و برایم دعاها کرد و بر آنچه که بعدا پیش خواهد آمد، آگاهم ساخت. یکی از اصحابش به این خاطر، غمگین شد و گفت : اگر محمّد صلی الله علیه و آله توانمند بود که پسر عمویش را پیامبر قرار دهد، این کار را می کرد. خداوند متعال به زبان پیامبرش مرا از آن، مطّلع کرد. و امّا سی و نهم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : دروغ می گوید آن که علی را دشمن می دارد و می پندارد که مرا دوست دارد. دوستی من و دوستی او، جز در دل مؤمن، جمع نمی گردد. ای علی! خداوند عز و جل دوستداران من و تو را

در آغازِ گروه پیشتازان به بهشت قرار داده است و دشمنان من و تو را در اوّلِ گروه گم راهان از امّتم قرار داده که وارد دوزخ می شوند . و امّا چهلم، پیامبر خدا در جنگی مرا به سوی چاهی فرستاد. چاه، آب نداشت. من برگشتم و به او خبر دادم. فرمود : آیا در چاه، گِل وجود دارد؟ . گفتم : آری. فرمود : کمی از آن برایم بیاور . من مقداری گِل آوردم و کلماتی به آن خواند. آن گاه فرمود : این را در چاه بینداز . افکندم. ناگهان، آب جوشید و پیرامون چاه را فرا گرفت. پیشش آمدم و خبر دادم. به من فرمود : ای علی ! توفیق یافتی و به برکت تو آب جوشید و این منقبت، ویژه من بود، نه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله . و امّا چهل و یکم، من از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : بشارتت باد، ای علی ! جبرئیل پیش من آمد و به من گفت : ای محمّد ! خداوند تبارک و تعالی به اصحابت نگریست و پسر عمو و شوهر دخترت فاطمه را بهترین یارِ تو یافت و او را وصیّ تو و ادا کننده از سوی تو قرار داد . و امّا چهل و دوم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : بشارتت باد، ای علی ! چون خانه تو در بهشت، مقابل خانه من است و در اعلی علّیین، در کنار رفیق اعلی، تو با منی . گفتم : ای پیامبر خدا ! اعلی علّیین چیست؟ فرمود : قبّه ای (بارگاهی) از دُرّ سفید است که هفتاد هزار لنگه دارد و جای سکونت من و توست . و امّا چهل و سوم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خداوند عز و جل، دوستیِ مرا در دل مؤمنان، استوار ساخته است. همچنین ای علی دوستیِ تو را در دل مؤمنان، استوار گردانیده است و کینه من و کینه تو را در دل منافقان، ریشه دار گردانیده است. بنابراین، جز مؤمن پرهیزگار، تو را دوست نمی دارد، و جز منافق کافر، تو را دشمن نمی دارد . و امّا چهل و چهارم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : از بین عرب ها، جز ناپاک زاده، تو را دشمن نمی دارد، و از میان عجم ها، جز شقی، و از بین زنان، جز زن سلیطه، (2) تو را دشمن نمی دارد . و امّا چهل و پنجم، پیامبر خدا، در وقتی که من چشمْ درد داشتم، مرا خواست و بر چشم من، آب دهان مالید و فرمود : پروردگارا ! گرمایَش را در سرما و سرمایَش را در گرما قرار بده . سوگند به خدا، تا این ساعت، چشمم بیمار نشده است. و امّا چهل و ششم، پیامبر خدا، به یاران و عموهایش فرمان به بستن درها داد و به دستور خداوند عز و جل ، درِ خانه مرا [به مسجد ،]باز گذاشت و هیچ کس را منقبتی چون منقبت (فضیلت) من نیست . و امّا چهل و هفتم، پیامبر خدا در وصیّتش مرا به پرداخت وام هایش و انجام دادن تعهّداتش فرمان داد. گفتم : ای پیامبر خدا ! تو می دانی که من مالی ندارم. فرمود : خدا تو را یاری می رسانَد . تصمیم بر پرداختن چیزی از وام ها و یا تعهّداتش نگرفتم، جز آن که خداوند، آن را برای من آسان ساخت تا آن که وام ها و وتعهّداتش را پرداختم، و شمردم؛ هشتاد هزار [سکّه] شد و مقدار کمی ماند که به

حسن، وصیّت کرده ام آن را بپردازد. و امّا چهل و هشتم ، پیامبر خدا، روزی به خانه ام آمد و ما سه روز بود که غذا نخورده بودیم. فرمود : ای علی! آیا چیزی پیش تو هست؟ . گفتم : سوگند به آن که تو را بزرگی بخشید و به پیامبری برگزید که از سه روز پیش، من و همسرم و دو فرزندم چیزی نخورده ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای فاطمه! برو داخل اتاق، ببین چیزی پیدا می کنی؟ . گفت : همین الان از آن جا بیرون آمدم. گفتم : ای پیامبر خدا! من وارد شوم؟ فرمود : به نام خدا، داخل شو . وارد شدم، ناگهان یک سینی خرما و یک ظرف آب گوشت یافتم. آن را نزد پیامبر خدا آوردم. فرمود : آیا فرستاده ای که این غذا را آورد، دیدی؟ . گفتم : آری. فرمود : تعریف کن که چگونه بود؟ . گفتم : چیزی بین سرخی، سبزی و زردی بود. فرمود : این خطوطِ بال جبرئیل است که آمیخته به درّ و یاقوت است . از آب گوشت خوردیم تا سیر شدیم و جز جای دست و انگشتمان، چیزی از آن کم نشد. خداوند عز و جل از بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به این امر، ویژه ساخت. و امّا چهل و نهم، خداوند تبارک و تعالی ، پیامبرش را به نبوّتْ ویژه گردانْد و پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به وصایت، ویژه گردانْد . هرکس مرا دوست بدارد، سعادتمند است و در گروه پیامبران، محشور خواهد شد. و امّا پنجاهم ، پیامبر خدا [سوره] برائت را با ابوبکر فرستاد. وقتی رفت، جبرئیل فرود آمد و گفت : ای محمّد! جز تو یا مردی از خودت، وظیفه تو را ادا نمی کند . بنابراین، پیامبر خدا مرا با شتر تیزرو خود، فرستاد. در منطقه ذی الحُلَیفَه (3) به وی رسیدم و برائت را از او گرفتم و خداوند عز و جل مرا به این کار، ویژه ساخت. و امّا پنجاه و یکم، پیامبر خدا، در روز غدیر خم، مرا در مقابل همه مردم به پاداشت و فرمود : آن که من مولای اویم ، این علی مولای اوست. پس نابودی و مرگ ، بر گروه ستمکاران! . و امّا پنجاه و دوم، پیامبر خدا فرمود : ای علی! آیا می خواهی کلماتی به تو بیاموزم که جبرئیل آنها را به من آموخت؟ گفتم : آری. فرمود : بگو : ای روزی ده بینوایان، ای رحم کننده بر مسکینان! ای شنونده ترینِ شنوندگان، ای بیناترین بینندگان، ای مهربان ترین مهربانان! به من مهر بورز و روزی ام ده . و امّا پنجاه و سوم، خداوند تبارک و تعالی ، دنیا را پایان ندهد تا آن که قائم ما قیام کند ، کینه دارانِ نسبت به ما را بکُشد، جزیه نپذیرد، صلیب ها و بت ها را بشکند، جنگْ پایان پذیرد و مردم را به گرفتن مال، فراخوانَد و اموال را بین آنان به تساوی تقسیم کند و بین مردم، به عدلْ رفتار کند. و امّا پنجاه و چهارم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : ای علی! به زودی بنی امیّه، تو را نفرین می کنند و در برابر هر نفرینی، فرشته ای هزار نفرین بر آنان بکند و هنگامی که قائم ما قیام کند، آنان را چهل سال، نفرین کند . و امّا پنجاه و پنجم، پیامبر خدا به من فرمود : گروه هایی از

بین امّت من در خصوص تو مورد آزمایش قرار خواهند گرفت، و خواهند گفت : پیامبر خدا چیزی بر جا نگذاشت. بنابراین، علی را برای چه چیزی وصی قرار داده است؟ آیا کتاب خدا، پس از خداوند عز و جل برترینِ چیزها نیست؟! سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت، اگر تو آن را به دقّتْ گِرد نیاوری، هیچ گاه گِرد نیاید. پس خداوند عز و جل مرا از بین اصحاب او بر این کار، ویژه ساخت . و امّا پنجاه و ششم، خداوند تبارک و تعالی ، مرا به آنچه که اولیا و فرمانبرانش را ویژه ساخته است، ویژه ساخت و مرا وارث محمّد صلی الله علیه و آله قرار داد. (با دست به مدینه اشاره کرد و فرمود :) آن که او (خدا) را ناخشنود ساخته، او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را ناراحت کرده، و آن که او (خدا) را خشنود ساخته ، او را خشنود ساخته است. و امّا پنجاه و هفتم، پیامبر خدا در جنگی بود که آب تمام شد. به من فرمود : ای علی! برخیز و به سوی آن صخره برو و بگو : من فرستاده پیامبر خدایم، برای من آب بجوشان! . سوگند به خدایی که او را به نبوّتْ گرامی داشت، پیام او را رساندم. از صخره، چون پستان گاو، آبْ فَوَران کرد و از هر کدام از پستان هایش آب جاری شد. چون چنین دیدم، با سرعت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و به وی خبر دادم. فرمود : ای علی! برو و آب بردار و مردم آمدند و مَشک ها و ظرف هایشان را پُر کردند، چارپایانشان را آب دادند، نوشیدند و وضو گرفتند. خداوند عز و جل ، از بین صحابیان، مرا ویژه این کار ساخت. امّا پنجاه و هشتم، پیامبر خدا در یکی از جنگ ها که آب تمام شد ، به من فرمان داد که : ای علی! تور (آفتابه) را بیاور و من آن را آوردم. دست راست خود را در حالی که دست من هم با آن بود، بر تور گذاشت و فرمود : بجوش! و آب از بین انگشتان ما جوشید. و امّا پنجاه و نهم، پیامبر خدا، مرا به سوی خیبر اعزام کرد. وقتی به آن جا رفتم، درِ قلعه را بسته یافتم. با شدّت آن را تکان دادم. آن را کَندم و چهل قدم آن سوتر پرتاب کردم و وارد شدم. مَرحَب به جنگ با من پیش قدم شد و به من یورش آورد. من نیز به او یورش بردم و زمین را از خونش سیراب کردم، و پیش از این، پیامبر صلی الله علیه و آله دو تن از یاران خود را فرستاده بود که شکست خورده، برگشته بودند. امّا شصتم، من عمرو بن عبد وَد را که به تنهایی هزار نفر به شمار می آمد، کُشتم. و امّا شصت و یکم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : ای علی! مَثَل تو در بین امّتم، چون سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است. کسی که به دل، تو را دوست بدارد، گویا یک سوم قرآن را خوانده است؛ و آن که تو را به دلْ دوست بدارد و به زبانْ یاری ات رسانَد، گویی دو سوم قرآن را خوانده؛ و آن که به دل ، دوستت بدارد و به زبان، یاری ات کند و به دست، کمکت کند، گویی همه قرآن را خوانده است . امّا شصت و دوم ، من در همه جاها و جنگ ها با پیامبر خدا بودم و پرچمش با

من بود. امّا شصت و سوم ، من هیچ گاه از جنگ نگریختم . و هیچ کس به جنگ با من پیش قدم نشد، جز آن که زمین را از خونش سیراب ساختم. و امّا شصت و چهارم ، برای پیامبر خدا، پرنده کباب شده ای از بهشت آوردند. از خداوند عز و جل خواست که محبوب ترینِ خلق نزد خدا بر او درآید و خداوند به من توفیق داد تا بر او درآیم و آن پرنده را با او بخورم. و امّا شصت و پنجم، من در مسجد، نماز می خواندم که بی نوایی درآمد و درخواست کرد و من در رکوع بودم که انگشترم را به او دادم. خداوند تبارک و تعالی درباره من این آیه را فرو فرستاد : «ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آوردند؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند » . و امّا شصت و ششم، خداوند تبارک و تعالی خورشید را دو بار برای من بازگردانْد و درمیان امّت محمّد صلی الله علیه و آله بر احدی جز من خورشید را بازنگردانْد. و امّا شصت و هفتم ، پیامبر خدا دستور داد تا مرا در زندگیِ او و پس از مرگش امیرِ مؤمنان صدا کنند و این عنوان را جز به من به کسی اطلاق نکرد. و امّا شصت و هشتم، پیامبر خدا فرمود : ای علی! وقتی روز واپسین شد، آواز دِهی از دلِ عرش، ندا خواهد داد : سرورِ پیامبران کجاست؟ من برخواهم خاست. آن گاه ندا خواهد داد : سرورِ اوصیا کجاست؟ تو برمی خیزی. [فرشته]رضوان، کلیدهای بهشت و [فرشته] مالک ، کلید دوزخ را برایم خواهند آورد و خواهند گفت : خداوند عز و جل به ما دستور داده که آن را به تو دهیم و به تو بگوییم که آن را به علی بن ابی طالب بدهی. پس ای علی! تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی . و امّا شصت و نهم، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : اگر تو نبودی، منافقان از مؤمنان، باز شناخته نمی شدند . و امّا هفتادم، پیامبر خدا خوابید و مرا و همسرم فاطمه و دو پسرم حسن و حسین را خوابانْد و بر ما عبایی سفیدِ نازک انداخت و خداوند تبارک و تعالی ، درباره ما این آیه را فرو فرستاد : «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما [خاندان]بزداید و شما را پاک و پاکیزه گردانَد » . جبرئیل گفت : من هم با شمایم، ای محمّد! و ششمین فردِ جمع ما جبرئیل بود.

.

1- .ر . ک : ص 167 ، پاورقی ح 3442 .

2- .سلقلقیه که در متن روایت آمده از ریشه «السِّلق» به معنای گرگ است و آن را به سلیطه معنا کرده اند؛ یعنی زنی گرگ وش و پرخاشجو. البته بعضی از اهل لغت نظیر طریحی در (مجمع البحرین : ج2 ص 866)

آن را زنی دانسته اند که از دُبُر حیض می شود. این معنا جای تأمّل دارد. (م)

3- .اوّلین منزل بین راه مکّه و مدینه و میقات اهل مدینه است. (م)

ص: 348

. .

ص: 349

. .

ص: 350

. .

ص: 351

. .

ص: 352

. .

ص: 353

. .

ص: 354

. .

ص: 355

. .

ص: 356

. .

ص: 357

. .

ص: 358

. .

ص: 359

. .

ص: 360

. .

ص: 361

. .

ص: 362

. .

ص: 363

. .

ص: 364

. .

ص: 365

. .

ص: 366

. .

ص: 367

. .

ص: 368

. .

ص: 369

. .

ص: 370

. .

ص: 371

. .

ص: 372

. .

ص: 373

. .

3 / 6المَناقِبُ المَنثورَهُالإمام علىّ عليه السلام :أنَا رَبّانِىُّ هذِهِ الاُمَّهِ . (1)

عنه عليه السلام :أنَا داعيكُم إلى طاعَهِ رَبِّكُم ، ومُرشِدُكُم إلى فَرائِضِ دينِكُم ، ودَليلُكُم إلى ما يُنجيكُم . (2)

عنه عليه السلام :أنَا أنفُ الهُدى وعَيناهُ ، فَلا تَستَوحِشوا مِن طَريقِ الهُدى ؛ لِقَلَّهِ مَن يَغشاهُ . (3)

عنه عليه السلام :أنَا شاهِدٌ لَكُم ، وحَجيجٌ يَومَ القِيامَهِ عَنكُم . (4)

عنه عليه السلام :أنَا أولى بِرَسولِ اللّهِ حَيّا ومَيِّتا ، وأنَا وَصِيُّهُ ووَزيرُهُ ومُستَودَعُ سِرِّهِ وعِلمِهِ ، وأنَا الصِّدّيقُ الأكبَرُ ، وَالفاروقُ الأعظَمُ ، وأوَّلُ مَن آمَنَ بِهِ وصَدَّقَهُ ، وأحسَنُكُم بَلاءً فى جِهادِ المُشرِكينَ ، وأعرَفُكُم بِالكِتابِ وَالسُّنَّهِ ، وأفقَهُكُم فى الدّينِ ، وأعلَمُكُم بِعَواقِبِ الاُمورِ ، وأذرَبُكُم (5) لِسانا ، وأثبَتُكُم جَنانا . (6)

.

1- .مفردات ألفاظ القرآن : ص 337 .
2- .غرر الحكم : ح 3769 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 276 ، الغيبه للنعمانى : ص 27 عن الأصبغ بن نباته وفيه «من يسلكه» بدل «من يغشاه» ، الغارات : ج 2 ص 584 عن فرات بن أحنف وفيه «أهله» بدل «من يغشاه» ، المسترشد : ص 407 ح 138 نحوه .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 176 ، غرر الحكم : ح 3768 وفيه «عليكم» بدل «عنكم» .
5- .ذرب الرجل : إذا فصح لسانه (لسان العرب : ج 1 ص 385 «ذرب») .
6- .الاحتجاج : ج 1 ص 182 ح 36 ، بحار الأنوار : ج 28 ص 185 ح 1 .

3 / 6 فضیلت های پراکنده

3 / 6فضیلت های پراکندهامام علی علیه السلام :من ربّانیِ (1) این امّتم.

امام علی علیه السلام :من فراخواننده شما به اطاعت پروردگارتان، راهنمای شما به واجبات دینتان و هدایت کننده شمایم به آنچه که نجاتتان می دهد.

امام علی علیه السلام :من بینی و چشم هدایتم. پس، از راه هدایت، به خاطر کم بودن رهروان آن نهراسید.

امام علی علیه السلام :من گواه شمایم و از سوی شما در روز رستاخیز ، استدلال کننده ام.

امام علی علیه السلام :من به پیامبر خدا در زمان حیات و پس از مرگش نزدیک تر هستم. من وصی و وزیر و مخزن رازها و دانش اویم. من صِدّیق اکبر و فاروق اعظمم. من نخستین کسی هستم که به او ایمان آوردم و تصدیقش کردم و در مبارزه با مشرکان، بهترین آزمایش دهنده شمایم و به کتاب و سنّت، آگاه ترینِ شمایم و دین شناس ترینِ شما در دین ، و به پایان کارها آگاه ترینِ شما، و خوش بیان ترینِ شما و استوارترینِ شمایم.

.

1- .اشاره به آیه 146 از سوره آل عمران است و اینان ، کسانی هستند که همراه پیامبران شکیبایی می کنند و منسوب به عبادت و تألّه در شناخت ربوبیّت الهی اند. (م)

عنه علیه السلام :أنَا حَجیجُ المارِقینَ ، وخَصیمُ النّاکِثینَ المُرتابینَ . (1)

عنه علیه السلام :أنَا أخو رَسولِ اللّهِ ، وابنُ عَمِّهِ ، وسَیفُ نَقِمَتِهِ ، وعِمادُ نُصرَتِهِ وبَأسُهُ وشِدَّتُهُ . (2)

عنه علیه السلام فی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : أنَا قاتِلُ الأَقرانِ ، ومُجَدِّلُ الشُّجعانِ ، أنَا الَّذی فَقَأتُ عَینَ الشِّرکِ ، وثَلَلتُ (3) عَرشَهُ ، غَیرَ مُمتَنٍّ عَلَی اللّهِ بِجِهادی ، ولا مُدِلٍّ إلَیهِ بِطاعَتی ، ولکِن اُحَدِّثُ بِنِعمَهِ رَبّی . (4)

عنه علیه السلام :أنَا خَلیفَهُ رَسولِ اللّهِ فیکُم ، ومُقیمُکُم عَلی حُدودِ دینِکُم ، وداعیکُم إلی جَنَّهِ المَأوی . (5)

عنه علیه السلام :أنَا صِراطُ اللّهِ الَّذی مَن لا یَسلُکُهُ بِطاعَهِ اللّهِ فیهِ هَوی بِهِ إلَی النّارِ، أنَا سَبیلُهُ الّذی نَصَبَنی لِلاِتِّباعِ بَعدَ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله ، أنَا قَسیمُ النّارِ ، أنَا حُجَّهُ اللّهِ عَلَی الفُجّارِ ، أنَا نورُ الأنوارِ . (6)

عنه علیه السلام :أنَا حُجَّهُ اللّهِ ، وأنَا خَلیفَهُ اللّهِ ، وأنَا صِراطُ اللّهِ ، وأنَا بابُ اللّهِ ، وأنَا خازِنُ عِلمِ اللّهِ ، وأنَا المُؤتَمَنُ عَلی سِرِّ اللّهِ ، وأنَا إمامُ البَرِیَّهِ بَعدَ خَیرِ الخَلیقَهِ مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الرحَّمَهِ صلی الله علیه و آله . (7)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 75 .
2- .معانی الأخبار : ص 58 ح 9 ، بشاره المصطفی : ص 12 کلاهما عن جابر الجعفی عن الإمام الباقر علیه السلام .
3- .ثُلّ عرش فلان ثَلّاً : هُدم ، وزال أمر قومه (لسان العرب : ج 11 ص 90 «ثلل») .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 296 ح 384 .
5- .غرر الحکم : ح 3771 .
6- .مصباح المتهجّد : ص 757 ح 843 ، مصباح الزائر : ص 159 کلاهما عن الفیّاض بن محمّد الطرسوسی ، الإقبال : ج 2 ص 259 عن الفیّاض بن محمّد بن عمر الطوسی وکلّها عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام .

7- .الأمالى للصدوق : ص 88 ح 58 عن النعمان بن سعد ، روضه الواعظين : ص 114 .

امام علی علیه السلام :من با دینْ گریزان ، احتجاج می کنم و دشمنِ پیمان شکنانِ دو دلم.

امام علی علیه السلام :من، برادرِ پیامبر خدا، پسر عموی او، شمشیر انتقام او و تکیه گاه پیروزی و جنگاوری و نیرومندیِ اویم.

امام علی علیه السلام :من، کُشنده سرداران و ستیزنده با شجاعانم. درآورنده چشم شرک و نابود کننده تخت آنم و به خاطر جهادم، بر خدا منّت نمی گذارم و به فرمانبری ام ، برای او ناز نمی کنم؛ بلکه نعمت های پروردگارم را بازمی گویم.

امام علی علیه السلام :من جانشین پیامبر خدا در بین شمایم و به پا دارنده شما بر احکام دینتان، و فراخواننده شما به بهشت آرامشم.

امام علی علیه السلام :من همان راه خداوندم که اگر کسی با پیروی از خداوند، آن را نپیماید، به دوزخ خواهد غلتید. من راهی ام که خداوند برای پیروی پس از پیامبرش معیّن کرده است. من تقسیم کننده دوزخم. من حجّت خدا بر بدکارانم. من نورِ نورهایم.

امام علی علیه السلام :من، حجّت خدایم. من، جانشین خدایم. من راه خدایم. من باب خدایم. من خزانه دار دانش الهی ام. من امین بر رازهای خدایم. من پس از بهترینِ خلق، محمّد صلی الله علیه و آله ، پیامبر رحمت، پیشوای مردمم.

.

عنه عليه السلام :أنَا إمامُ البَرِيَّهِ ، ووَصِىُّ خَيرِ الخَليقَهِ ، وزَوجُ سَيِّدَهِ نِساءِ الاُمَّهِ ، وأبُو العِترَهِ الطّاهِرَهِ وَالأئِمَّهِ الهادِيَهِ . أنَا أخو رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ووَصِيُّهُ ، ووَلِيُّهُ ، ووَزيرُهُ ، وصاحِبُهُ ، وصَفِيُّهُ ، وحَبيبُهُ ، وخَليلُهُ . أنَا أميرُ المُؤمِنينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وسَيِّدُ الوَصِيّينَ . حَربى حَربُ اللّهِ ، وسِلمى سِلمُ اللّهِ ، وطاعَتى طاعَهُ اللّهِ ، ووِلايَتى وِلايَهُ اللّهِ ، وشيعَتى أولِياءُ اللّهِ ، وأنصارى أنصارُ اللّهِ . (1)

عنه عليه السلام :أنَا سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، ووَصِىُّ سَيِّدِ النَّبِيّينَ ، أنَا إمامُ المُسلِمينَ ، وقائِدُ المُتَّقينَ ، ومَولَى المُؤمِنينَ ، وزَوجُ سَيِّدَهِ نِساءِ العالَمينَ . أنَا المُتَخَتِّمُ بِاليَمينِ ، وَالمُعَفِّرُ لِلجَبينِ . أنَا الَّذى هاجَرتُ الهِجرَتَينِ ، وبايَعتُ البَيعَتَينِ . أنا صاحِبُ بَدرٍ وحُنَينٍ ، أنَا الضّارِبُ بِالسَّيفَينِ ، وَالحامِلُ عَلى فَرَسَينِ . أنَا وارِثُ عِلمِ الأوَّلينَ ، وحُجَّهُ اللّهِ عَلَى العالَمينَ بَعدَ الأنبِياءِ ومُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللّهِ صلى الله عليه و آله خاتَمِ النَّبِيّينَ ، أهلُ مَوالاتى مَرحومونَ ، وأهلُ عِداوتى مَلعونونَ . ولَقَد كانَ حَبيبى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَثيرا ما يَقولُ لى : يا عَلِيُّ حُبُّکَ تَقوىً وإيمانٌ ، وبُغضُکَ كُفرٌ ونِفاقٌ ، وأنَا بَيتُ الحِكمَهِ ، وأنتَ مِفتاحُهُ ، وكَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ يُحِبُّنى ويُبغِضُکَ . (2)

عنه عليه السلام :أنَا خَليفَهُ رَسولِ اللّهِ ووَزيرُهُ ووارِثُهُ ، أنَا أخو رَسولِ اللّهِ ووَصِيُّهُ وحَبيبُهُ ، أنَا صَفِىُّ رَسولِ اللّهِ وصاحِبُهُ . أنَا ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ ، وزَوجُ ابنَتِهِ ، وأبو وُلدِهِ . أنَا سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، ووَصِىُّ سَيِّدِ النَّبِيّينَ . أنَا الحُجَّهُ العُظمى ، والآيَهُ الكُبرى ، وَالمَثَلُ الأعلى ، وبابُ النَّبِىِّ المُصطَفى . أنَا العُروَهُ الوُثقى ، وكَلِمَهُ التَّقوى ، وأمينُ اللّهِ تَعالى ذِكرُهُ عَلى أهلِ الدُّنيا . (3)

.

1- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 419 ح 5918 ، بشاره المصطفى : ص 191 وفيه «خير» بدل «إمام» وكلاهما عن الأصبغ بن نباته .
2- .الأمالى للصدوق : ص 77 ح 44 ، بشاره المصطفى : ص 156 ، روضه الواعظين : ص 125 كلّها عن الأصبغ بن نباته .
3- .الأمالى للصدوق : ص 92 ح 67 عن الأصبغ بن نباته .

امام علی علیه السلام :من پیشوای مردم و وصیّ بهترینِ آفریدگانم و همسر سرورِ زنان امّت و پدر خاندان پاک امامانِ هدایتم. من، برادر پیامبر خدا، وصیّ او، ولیّ او، وزیر او، یار او، برگزیده او، دوست او و همراه اویم. من، امیر مؤمنان و رهبر سپیدرویان و سیّد اوصیایم. جنگ با من، جنگ با خدا، و صلح با من، صلح با خداست. پیروی از من، پیروی از خداست و ولایت من، ولایت خداست. پیروان من، اولیای خدا و یاران من، یاران خدایند.

امام علی علیه السلام :من سرور وصی ها، و وصیّ سرورِ پیامبرانم. من پیشوای مسلمانان، رهبر پرهیزگاران، مولای مؤمنان و شوهر سرور زنان جهانم. من انگشتریْ به دست راست کننده و جبین بر خاکْ ساینده ام. من همانم که دو بار هجرت و دو بار بیعت کردم. من صاحب بَدر و حُنینم. منم کسی که با دو شمشیر جنگید و سوار بر دو اسب، یورش برد. من وارث دانش پیشینیان، و بعد از انبیا و محمّد بن عبد اللّه (خاتم پیامبران)، حجّت خدا بر جهانیانم. دوستداران من، رحمت شده، و دشمنانم، نفرین شده اند. دوست من، پیامبر خدا، بسیار به من می فرمود : «ای علی! دوست داشتن تو، تقوا و ایمان است و دشمن داشتن تو، کفر و نفاق است. من خانه حکمتم و تو کلید آنی، و آن که می پندارد مرا دوست دارد، در حالی که تو را دشمن می دارد، دروغ می گوید».

امام علی علیه السلام :من جانشین پیامبر خدا، وزیر و وارث اویم. من، برادر پیامبرخدا، وصی و دوست اویم. من، برگزیده و همدم پیامبر خدایم. من، پسرعموی پیامبر خدا، شوهر دخترش و پدر فرزندان اویم. من سرور وصی ها و وصیّ سرور پیامبرانم . من بزرگ ترین حجّت و بزرگ ترین نشانه، و برترین نمونه و باب پیامبر مصطفایم. من ریسمان محکم، کلمه تقوا و امین خداوند متعال بر اهل دنیایم.

.

عنه عليه السلام :أنَا الهادِى ، وأنَا المُهتَدى . وأنَا أبُو اليَتامى وَالمساكينِ ، وزَوجُ الأَرامِلِ ، وأنَا مَلجَأُ كُلِّ ضَعيفٍ ، ومَأمَنُ كُلِّ خائِفٍ . وأنَا قائِدُ المُؤمِنينَ إلَى الجَنَّهِ ، وأنَا حَبلُ اللّهِ المَتينُ ، وأنَا عُروَهُ اللّهِ الوُثقى ، وكَلِمَهُ التَّقوى . وأنَا عَينُ اللّهِ ، ولِسانُهُ الصّادِقُ ، ويَدُهُ ، وأنَا جَنبُ اللّهِ الَّذى يَقولُ : «أن تَقُولَ نَفْسٌ يَحَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِى جَنبِ اللَّهِ» (1) . وأنَا يَدُ اللّهِ المَبسوطَهُ عَلى عِبادِهِ بِالرَّحمَهِ وَالمَغفِرَهِ ، وأنَا بابُ حِطَّهٍ . مَن عَرَفَنى وعَرَفَ حَقّى فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ ؛ لِأنّى وَصِىُّ نَبِيِّهِ فى أرضِهِ ، وحُجَّتُهُ عَلى خَلقِهِ ، لا يُنكِرُ هذا إلّا رادٌّ عَلَى اللّهِ ورَسولِهِ . (2)

عنه عليه السلام :أنَا قَلبُ اللّهِ الواعى ، ولِسانُهُ النّاطِقُ ، وأمينُهُ عَلى سِرِّهِ ، وحُجَّتُهُ عَلى خَلقِهِ ، وخَليفَتُهُ عَلى عِبادِهِ ، وعَينُهُ النّاظِرَهُ فى بَرِيَّتِهِ ، ويَدُهُ المَبسوطَهُ بِالرَّأفَهِ وَالرَّحمَهِ ، ودينُهُ الَّذى لا يُصَدِّقُنى إلّا مَن مَحَضَ الإيمانَ مَحضا ، ولا يُكَذِّبُنى إلّا مَن مَحَضَ الكُفرَ مَحضا . (3)

عنه عليه السلام :أنَا عَينُ اللّهِ ، وأنَا يَدُ اللّهِ ، وأنَا جَنبُ اللّهِ ، وأنَا بابُ اللّهِ . (4)

.

1- .الزمر : 56 .
2- .التوحيد : ص 164 ح 2 ، معانى الأخبار : ص 17 ح 14 ، الاختصاص : ص 248 ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 401 ح 1 كلّها عن أبى بصير عن الإمام الصادق عليه السلام .
3- .الاختصاص : ص 248 عن الحسن بن عبد اللّه عن الإمام الصادق عليه السلام .
4- .الكافى : ج 1 ص 145 ح 8 عن هاشم بن أبى عماره ، بصائر الدرجات : ص 61 ح 2 عن هاشم بن أبى عمّار .

امام علی علیه السلام :من راهبرم. من رهیافته ام. من، پدر یتیمان و بیچارگان، شوی بی شویان، پناهِ هر ناتوان و جایگاه امن هر هراسنده ام . من رهبر مؤمنان به سوی بهشتم. من، ریسمانِ استوار خداوندم. من، دستاویز محکم الهی و نمونه پرهیزگاری ام. من چشم خدایم و زبانِ صادق او و دستِ اویم. من همان فرمان خداوندم که می گوید : «تا آن که [مبادا] کسی بگوید : دریغا بر آنچه در فرمان خدا کوتاهی ورزیدم!» . من دستِ گشاده رحمت و مغفرت خداوند بر بندگان اویم و من، باب بخشایشم. آن که مرا شناخت و حقّ مرا شناخت، خداوندش را شناخته است؛ چون من، وصیّ پیامبرش در روی زمینم، و حجّت او بر بندگان اویم. این موضوع را جز آن که رد کننده خدا و پیامبر اوست، منکر نمی شود.

امام علی علیه السلام :من، قلب فراگیر خدایم، زبان گویای او، امین او بر رازهایش، حجّت او بر مردمش، جانشین او بر بندگانش، چشم بینای او در بین مردمش، و دست گشوده لطف و رحمت او و دین اویم [و همانم]که مرا تصدیق نمی کند، مگر آن که ایمان خالص داشته باشد و مرا تکذیب نمی کند، مگر آن که کفر محض داشته باشد.

امام علی علیه السلام :من چشم خدا، دست خدا، فرمان خدا و باب خدایم.

.

الإمام الباقر عليه السلام فى قَولِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «يَحَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِى جَنبِ اللَّهِ» : قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أنَا جَنبُ اللّهِ ، وأنَا حَسرَةُ النّاسِ يَومَ القِيامَهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :أنَا عِلمُ اللّهِ ، وأنَا قَلبُ اللّهِ الواعى ، ولِسانُ اللّهِ النّاطِقُ ، وعَينُ اللّهِ ، وجَنبُ اللَّهِ ، وأنَا يَدُ اللّهِ . (2)

الإرشاد عن حكيم بن جبير عن الإمام علىّ عليه السلام :أنَا عَبدُ اللّهِ ، وأخو رَسولِ اللّهِ ، وَرِثتُ نَبِىَّ الرَّحمَهِ ، ونَكَحتُ سَيِّدَهَ نِساءِ أهلِ الجَنَّهِ . وأنَا سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، وآخِرُ أوصِياءِ النَّبِيّينَ ، لا يَدَّعى ذلِکَ غَيرى إلّا أصابَهُ اللّهُ بِسوءٍ . فَقالَ رَجُلٌ مِن عَبسٍ كانَ جالِسا بَينَ القَومِ : مَن لا يُحسِنُ أن يَقولَ هذا : «أنَا عَبدُ اللّهِ ، وأخو رَسولِ اللّهِ» ! فَلَم يَبرَح مَكانَهُ حَتّى تَخَبَّطَهُ الشَّيطانُ (3) ، فَجُرَّ بِرِجلِهِ إلى بابِ المَسجِدِ . فَسَألنا قَومَهُ عَنهُ ، فَقُلنا : هَل تَعرِفونَ بِهِ عَرَضا قَبلَ هذا ؟ قالوا : اللّهُمَّ لا . (4)

الإمام علىّ عليه السلام :إنّى مُستَوفٍ رِزقى ، ومُجاهِدٌ نَفسى ، ومُنتَهٍ إلى قِسمى . (5)

عنه عليه السلام :إنّى مُحارِبٌ أمَلى ، ومُنتَظِرٌ أجَلى . (6)

عنه عليه السلام :إنّى لَعَلى إقامَهِ حُجَجِ اللّهِ اُقاوِلُ ، وعَلى نُصرَهِ دينِهِ اُجاهِدُ واُقاتِلُ . (7)

.

1- .تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 520 ح 25 عن عطاء الهمدانى .
2- .التوحيد : ص 164 ح 1 عن عبد الرحمن بن كثير ، بصائر الدرجات : ص 64 ح 13 عن عبد المزاحم بن كثير وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام .
3- .يَتَخَبَّطَنى الشيطان ، أى يَصرَعَنى ويَلعَبَ بى (النهايه : ج 2 ص 8 «خبط») .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 352 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 287 نحوه .
5- .غرر الحكم : ح 3775 .

6- .غرر الحكم : ح 3774 .
7- .غرر الحكم : ح 3777 .

امام باقر علیه السلام درباره سخن خداوند عز و جل : «تا آن که [مبادا] کسی بگوید : دریغا بر آنچه که در فرمان خدا کوتاهی کردم» : علی علیه السلام فرمود : «آن فرمان خدا منم و من، موجب حسرت مردم در روز رستاخیزم».

امام علی علیه السلام :من دانش خدا، قلب فراگیر خدا، زبان گویای خدا، چشم خدا، فرمان خدا و دست خدایم.

الإرشاد به نقل از حکیم بن جبیر، از امام علی علیه السلام : «من بنده خدا و برادر پیامبر خدایم . از پیامبر صلی الله علیه و آله ، رحمت به ارث بردم، و با بانوی زنانِ بهشت، ازدواج کردم. من سرورِ وصی ها و آخرین وصیّ پیامبرانم و این امر را هیچ کس جز من، ادّعاَ نخواهد کرد، جز آن که خداوند، او را مبتلا می سازد». مردی از اهل عَبْس که بین مردم نشسته بود، گفت : کیست که از گفتن این سخن خوشش نیاید : من بنده خدا و برادر پیامبر خدایم. از جایش تکان نخورده بود که به بیماریِ صرع گرفتار شد و پایش را گرفتند و نزدیک مسجد آوردند. از اقوامش درباره او پرسیدیم. گفتیم : آیا پیش از این، بیماری ای داشت؟ گفتند : هرگز!

امام علی علیه السلام :من استیفا کننده روزیِ خود، جنگ کننده با نفس خود، و دست یابنده به نصیب خودم.

امام علی علیه السلام :من جنگنده با آرزوی خویشم و منتظر اجل خود.

امام علی علیه السلام :من برای به پا داشتن حجّت های خدا سخن می گویم و برای یاری دینش مبارزه می کنم و می جنگم.

.

عنه عليه السلام :إنّى لَأَرفَعُ نَفسى أن تَكونَ حاجَةٌ لا يَسَعُها جودى ، أو جَهلٌ لا يَسَعُهُ حِلمى ، أو ذَنبٌ لا يَسَعُهُ عَفوى ، أو أن يَكونَ زَمانٌ أطوَلَ مِن زَمانى . (1)

عنه عليه السلام :إنّى لَأَرفَعُ نَفسى أن أنهَى النّاسَ عَمّا لَستُ أنتَهى عَنهُ ، أو آمُرَهُم بِما لا أسبِقُهُم إلَيهِ بِعَمَلى ، أو أرضى مِنهُم بِما لا يُرضى رَبّى . (2)

عنه عليه السلام :إنّى وَاللّهِ ما أحُثُّكُم عَلى طاعَةٍ إلّا وأسبِقُكُم إلَيها ، ولا أنهاكُم عَن مَعصِيَةٍ إلّا وأ تَناهى قَبلَكُم عَنها . (3)

عنه عليه السلام :إنّى لَمِن قَومٍ لا تَأخُذُهُم فِي اللّهِ لَومَةُ لائِمٍ ، سيماهُم سيمَا الصِّدّيقينَ ، وكَلامُهُم كَلامُ الأَبرارِ ، عُمّارُ اللَّيلِ ومَنارُ النَّهارِ ، مُتَمَسِّكونَ بِحَبلِ القُرآنِ ، يُحيونَ سُنَنَ اللّهِ وسُنَنَ رَسولِهِ ، لا يَستَكبِرونَ ولا يَعلونَ ، ولا يَغُلّونَ ، ولا يفُسِدونَ ، قُلوبُهُم فِى الجِنانِ ، وأجسادُهُم فِى العَمَلِ . (4)

المناقب لابن المغازلى عن ابن عبّاس :نَظَرَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام فى وُجوهِ النّاسِ فَقالَ : إنّى لَأَخو رَسولِ اللّهِ ووَزيرُهُ ، وقَدِ عَلِمتُم أنّى أوَّلُكُم إيمانا بِاللّهِ ورَسولِهِ ، ثُمَّ دَخَلتُم بَعدى فِى الإِسلامِ رَسَلاً (5) . وإنّى لَابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأخوهُ ، وشَريكُهُ فى نَسَبِهِ ، وأبو وُلدِهِ ، وزَوجُ ابنَتِهِ سَيِّدَهِ وُلدِهِ وسَيِّدَهِ نِساءِ أهلِ الجَنَّةِ . ولَقَد عَرَفتُم أنّا ما خَرَجنا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَخرَجا قَطُّ إلّا رَجَعنا وأنَا أحَبُّكُم إلَيهِ ، وأوثَقُكُم فى نَفسِهِ ، وأشَدُّكُم نِكايَةً لِلعَدُوِّ ، وأثَرا فِى العَدُوِّ . ولَقَد رَأَيتُم بِعثَتَهُ إيّاىَ بِبَراءَةٌ . ولَقَد آخى بَينَ المُسلِمينَ ، فَمَا اختارَ لِنَفسِهِ أحَدا غَيرى . ولَقَد قالَ لى : أنتَ أخى وأنَا أخوكَ فِى الدُّنيا وَالآخِرَةِ . ولَقَد أخرَجَ النّاسَ مِنَ المَسجِدِ وتَرَكَنى . ولَقَد قالَ لى : أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . (6)

.

1- .غرر الحكم : ح 3778 .
2- .غرر الحكم : ح 3780 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 175 ، غرر الحكم : ح 3781 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 192 .

5- .رَسَلاً : أى أفواجا وفِرَقا متقطّعه (النهايه : ج 2 ص 222 «رسل») .
6- .المناقب لابن المغازلى : ص 111 ح 154 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 80 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 330 ح 2 نقلاً عن كتاب الأربعين عن يحيى بن العلاء الرازى عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام عن ابن عبّاس .

امام علی علیه السلام :من خویش را برتر از آن می شمارم که نیازی [برای کسی]باشد و بخشش من آن را شامل نشود، یا نادانی ای [در کسی] باشد که بردباری ام آن را فرا نگیرد، یا گناهی اتّفاق افتد و گذشتم آن را شامل نشود، یا زمانی پر بهره تر از زمان من باشد.

امام علی علیه السلام :من خویش را برتر از آن می شمارم که مردم را از چیزی بازدارم که خود از آن سر باز نمی زنم و یا به چیزی فرمان دهم که با انجام دادن آن، بر آنان پیشی نگیرم، و یا از آنان به کاری خرسند باشم که پروردگارم از آن خرسند نیست.

امام علی علیه السلام :سوگند به خدا، من شما را به اطاعتی تشویق نمی کنم، جز آن که در آن بر شما پیشی گرفته باشم، و از ناشایستی باز نمی دارم، جز آن که پیش از شما آن را ترک کرده باشم.

امام علی علیه السلام :من از کسانی ام که در راه خدا، سرزنش سرزنش کننده ای را به چیزی نمی گیرم؛ از آنانی ام که چهره شان، چهره راستینان، و سخنشان، سخن خوبان است، شب زنده داران و درخشندگان روزند، به ریسمان قرآن، چنگ زده، سنّت های خدایی و سنّت های پیامبر خدا را زنده نگه می دارند، کبر نمی ورزند و برتری نمی فروشند ، غُلو نمی ورزند و فساد نمی کنند، و دلشان در بهشت و تنشان مشغول کار است.

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از ابن عبّاس : علی بن ابی طالب علیه السلام به چهره مردم نگریست و فرمود : «من برادر پیامبر خدا و وزیر اویم، و شما می دانید که من نخستینِ شما در ایمان آوردن به خدا و پیامبر خدایم و شما پس از من، گروه گروه به اسلام درآمدید. من پسر عموی پیامبر خدا و برادر او، هم نَسَب او، پدر فرزندان او و شوهر دخترش (سرور فرزندانش و سرور زنان بهشت) هستم. شما می دانید که ما هیچ گاه همراه پیامبر خدا برای کاری نرفتیم، جز آن که وقتی برگشتیم، من محبوب ترینِ شما پیش وی و استوارترینِ شما نزدش، چیره ترین شما بر دشمن، و مؤثّرترینِ شما در تأثیر گذاری بر دشمن بودم. شما دیدید [ماجرایی را]که وی مرا برای اعلان برائت فرستاد. بین مسلمانان، پیمان برادری بست و جز من، کسی را برای خود برنگزید و به من فرمود : تو برادر منی و من، برادر تو در دنیا و آخرتم . مردم را از مسجد، بیرون کرد و

مرا وا گذاشت و به من فرمود : تو نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی، جز آن که پس از من، پیامبری نیست ».

.

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّما مَثَلى بَينَكُم كَمَثَلِ السِّراجِ فِى الظُّلمَهِ ؛ يَستَضىءُ بِهِ مَن وَلَجَها ، فَاسمَعوا أيُّها النّاسُ وعوا ، وأحضِروا آذانَ قُلوبِكُم تَفهَموا . (1)

عنه عليه السلام :إنَّما هِىَ نَفسى أروضُها (2) بُالتَّقوى ؛ لِتَأتِىَ آمِنَةً يَومَ الخَوفِ الأَكبَرِ ، وتَثبُتَ عَلى جَوانِبِ المَزلَقِ ... وَايمُ اللّهِ يَمينا أستَثنى فيها بِمَشيئَهِ اللّهِ لَأَروضَنَّ نَفسى رِياضَةً تَهِشُّ مَعَها إلَى القُرصِ إذا قَدَرتُ عَلَيهِ مَطعوما ، وتَقنَعُ بِالمِلحِ مَأدوما ، ولَأَدَعَنَّ مُقلَتى كَعَينِ ماءٍ نَضَبَ مَعينَها ، مُستَفرِغَةً دُموعَها . أ تَمتَلِئُ السّائِمَهُ مِن رِعيِها فَتَبرُكَ ، وتَشبَعُ الرَّبيضَهُ مِن عُشبِها فَتَربِضَ ، ويَأكُلُ عَلِىٌّ مِن زادِهِ فَيَهجَعَ ؟ ! قَرَّت إذا عَينُهُ إذَا اقتَدى بَعدَ السِّنينَ المُتَطاوِلَهِ بِالبَهيمَهِ الهامِلَهِ ، وَالسّائِمَهِ المَرعِيَّهِ . (3)

عنه عليه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ اسمُهُ امتَحَنَ بى عِبادَهُ ، وقَتَلَ بِيَدى أضدَادَهُ ، وأفنى بِسَيفى جُحّادَهُ ، وجَعَلَنى زُلفَهً لِلمُؤمِنينَ ، وحِياضَ مَوتٍ عَلَى الجَبّارينَ ، وسَيفَهُ عَلَى المُجرِمينَ ، وشَدَّ بى أزرَ (4) رَسولِهِ ، وأكرَمَنى بِنَصرِهِ ، وشَرَّفَنى بِعِلمِهِ ، وحَبانى بِأحكامِهِ ، وَاختَصَّنى بِوَصِيَّتِهِ ، وَاصطَفانى بِخِلافَتِهِ فى أُمَّتِهِ ؛ فَقالَ صلى الله عليه و آله وقَد حَشَدَهُ المُهاجِرونَ وَالأَنصارُ وَانغَصَّت بِهِمُ المَحافِلُ : أيُّها النّاسُ ، إنَّ عَلِيّا مِنّى كَهارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعدى . فَعَقَلَ المُؤمِنونَ عَنِ اللّهِ نُطقَ الرَّسولِ ، إذ عَرَفونى أنّى لَستُ بِأخيهِ لِأَبيهِ وأُمِّهِ كَما كانَ هارونُ أخا موسى لِأبيهِ وأُمِّهِ ، ولا كُنتُ نَبِيّا فَأقتَضِىَ نُبُوَّهً ، ولكِن كانَ ذلِکَ مِنهُ استِخلافا لى كَمَا استَخلَفَ موسى هارونَ عليهماالسلام ، حَيثُ يَقولُ : «اخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (5) . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله حينَ تَكَلَّمَت طائِفَهً فَقالَت : نَحنُ مَوالى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَخَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلى حَجَّهِ الوِداعِ ثُمَّ صارَ إلى غَديرِ خُمٍّ ، فَأَمَرَ فَأُصلِحَ لَهُ شِبهُ المِنبَرِ ، ثُمَّ عَلاهُ وأخَذَ بِعَضُدى حَتّى رُئِىَ بَياضُ إبطَيهِ ، رافِعا صَوتَهُ قائِلاً فى مَحفِلِهِ : «مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وعادِ مَن عاداهُ» ، فَكانَت عَلى وِلايَتى وِلايَهُ اللّهِ ، وعَلى عَداوَتى عَداوَهُ اللّهِ . وأنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فى ذلِکَ اليَومِ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاءِسْلَمَ دِينًا» (6) ، فَكانَت وِلايَتى كَمالَ الدّينِ ، ورِضَا الرَّبِّ جَلَّ ذِكرُهُ . وأنزَلَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالَى اختِصاصا لى ، وتَكَرُّما نَحَلَنيهِ ، وإعظاما وتَفضيلاً مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَنَحَنيهِ ، وهُوَ قَولُهُ

تَعالى : «ثُمَّ رُدُّواْ إِلَى اللّهِ مَوْلَهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَسِبِينَ » (7) . فِىَّ مَناقِبُ لَو ذَكَرتُها لَعَظُمَ بِهَا الِارتِفاعُ ، فَطالَ لَهَا الِاستِماعُ . (8)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 187 ، غرر الحكم : ح 3883 وفيه صدره .
2- .راضَ الدابّه يروضُها : وطّأها وذلّلها (لسان العرب : ج 7 ص 164 «روض») .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 45 .
4- .الأزر : الظهر والقوّه (لسان العرب : ج 4 ص 18 «أزر») .
5- .الأعراف : 142 .
6- .المائده : 3 .
7- .الأنعام : 62 .
8- .الكافى : ج 8 ص 26 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام .

امام علی علیه السلام :مَثَل من در بین شما، چون چراغ در تاریکی است که هرکس در آن تاریکی درآید، از نورش بهره می گیرد. پس ای مردم! گوش دارید و فرا گیرید و گوش دلتان را شنوا کنید تا بفهمید.

امام علی علیه السلام :همّت و اندیشه من در این است که نفْس خود را با پرهیزگاری رام می کنم تا در روز خوف بزرگ، آسوده باشد و بر اطراف لغزشگاه، استوار مانَد... سوگند به خدا سوگندی که در آن، مشیّت خدا را استثنا می کنم ، خود را چنان به ریاضت وا می دارم که به قرص نانی اگر به آن دست یابم ، خوش حال گردد و به عنوان خورش، به نمک، قناعت کند. کاسه چشم را به حال خود گذاشتم که اشک هایش تهی شود، مانند چشمه ای که آبش فرو رفته باشد (آن قدر می گریم تا اشکی نماند). آیا همان گونه که گوسفندان در بیابان، شکم خود را پُر می کنند و می خوابند و یا دسته دیگری از آنها در آغُل ها از علف سیر می شوند و استراحت می کنند، علی هم از این زاد و توشه بخورَد و به استراحت بپردازد؟! چشمش روشن باد که پس از سال های طولانی، از چارپایی یَله و چرنده در گله پیروی نماید!

امام علی علیه السلام :خداوند تبارک و تعالی ، بندگانش را به وسیله من آزمود، و به دست من، دشمنانش را کُشت، و مُنکِرانش را به شمشیر من نابود ساخت، و مرا زینت مؤمنان و گرداب مرگ برای ستمکاران، و شمشیر خویش علیه مجرمان قرار داد. به وسیله من، پشت پیامبرش را محکم ساخت و با یاری رسانی بر او، مرا گرامی داشت، و به دانش او مرا شرافت بخشید، به احکامش مرا بزرگی داد، و به وصیّتش مرا ویژه گردانْد و مرا به جانشینی در بین امّتش برگزید و در حالی که مهاجران و انصار، دور او را گرفته بودند و مجالس، انباشته از آنان بود ، می فرمود : «ای مردم! علی نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام است، جز آن که پس از من، پیامبری نیست». مؤمنان به خدا، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را فهم کردند؛ چون می دانستند که من، برادر تنیِ او، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام نیستم و پیامبر هم نیستم که پیامبری اش به من منتهی شود؛ بلکه این کلام و کار از جانب او، تعیین من به جانشینی بود؛ چنان که موسی علیه السلام هارون را جانشین خود قرار داد، وقتی که می فرماید : «در میان قوم من، جانشینم باش و [کار آنان را]اصلاح کن و از راه فسادگران، پیروی مکن» . و چون کلام آن حضرت

هنگامی که گروهی گفتند : «ما مَوالیِ (ولایت پذیرانِ) پیامبر خداییم» و پیامبر خدا به حجّه الوداع رهسپار شد، آن گاه به غدیر خم رسید و فرمان داد تا برایش چیزی شبیه منبر بسازند و آن گاه بر آن برآمد و بازوی مرا گرفت، آن سان که سفیدیِ زیر دو بازویش پیدا شد و در اجتماع، صدایش را فراز آورد و فرمود : «هر که من مولای اویم، علی، مولای اوست. پروردگارا ! دوست بدار آن را که دوست می داردش و دشمن بدار آن را که دشمن می داردش» . بنابراین، دوستی خدا بر پایه دوستی من، و دشمنی خدا بر پایه دشمنی من است، و خداوند در آن روز، این آیه را فرو فرستاد : «امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما [به عنوان]آیین برگزیدم» . بنابراین، ولایت من، کمال دین و خشنودی پروردگار است که یادش بزرگ باد . و خداوند تبارک و تعالی ، برای ویژه سازیِ من و بزرگداشتی که هدیه من ساخته و تعظیم و تفضیلی که پیامبر خدا به من بخشیده، این آیه را فرو فرستاد : «آن گاه به سوی خداوند، مولای حقیقی شان، برگردانیده شوند. آگاه باشید که داوری، از آنِ اوست و او سریع ترینِ حسابرسان است» . من فضایلی دارم که اگر یاد کنم، بسیار بلند خواهد بود و مشتاق شنیدنش بسیار.

.

ص: 388

. .

ص: 389

. .

كتاب سُليم بن قيس :جاءَ رَجُلٌ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ وأنَا أسمَعُ ، فَقالَ : أخبِرنى يا أميرَ المُؤمِنينَ بِأفضَلِ مَنقَبَةٍ لَكَ ؟ قالَ : ما أنزَلَ اللّهُ فِىَّ مِن كِتابِهِ . قالَ : وما أنزَلَ اللّهُ فيكَ ؟ قالَ : قَولُهُ : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» ، (1) أنَا الشّاهِدُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . وقَولُهُ «وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَبِ» (2) إيّاىَ عَنى . ولَم يَدَع شَيئا مِمّا ذَكَرَ اللّهُ فيهِ إلّا ذَكَرَهُ . قالَ : فَأخبِرنى بِأفضَلِ مَنقَبَةٍ لَكَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . قالَ عليه السلام : نَصبُهُ إيّاىَ بِغَديرِ خُمٍّ ، فَقامَ لى بِالوِلايَهِ مِنَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ بِأمرِ اللّهِ تَبارَكَ وتَعالى . وقَولُهُ : «أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى» . (3)

الأمالى للمفيد عن الأصبغ بن نباته :دَخَلَ الحارِثُ الهَمدانِىُّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فى نَفَرٍ مِنَ الشّيعَهِ وكُنتُ فيهِم ، فَجَعَلَ الحارِثُ يَتَأَوَّدُ فى مِشيَتِهِ ، ويَخبِطُ (4) الأرضَ بِمِحجَنِهِ (5) ، وكانَ مَريضا ، فَأقبَلَ عَلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وكانَت لَهُ مِنهُ مَنزِلَهٌ فَقالَ : كَيفَ تَجِدُكَ يا حارِثُ ؟ فَقالَ : نالَ الدَّهرُ يا أميرَ المُؤمِنينَ مِنّى ، وزادَنى أُوارا (6) وغَليلاً اختِصامُ أصحابِكَ بِبابِكَ . قالَ : وفيمَ خُصومَتُهُم ؟ قالَ : فيكَ وفِى الثَّلاثَهِ مِن قَبلِكَ ، فَمِن مُفرِطٍ مِنهُم غالٍ ، ومُقتَصِدٍ تالٍ ومِن مُتَرَدِّدٍ مُرتابٍ ، لا يَدرى أ يُقدِمُ أم يُحجِمُ . فَقالَ : حَسبُكَ يا أخا هَمدانَ ، ألا إنَّ خَيرَ شيعَتى النَّمَطُ الأوسَطُ ؛ إلَيهِم يَرجِعُ الغالى ، وبِهِم يَلحَقُ التّالى . فَقالَ لَهُ الحارِثُ : لَو كَشَفتَ فِداكَ أبى وأُمّى الرَّينَ عَن قُلوبِنا ، وجَعَلتَنا فى ذلِكَ عَلى بَصيرَهٍ مِن أمرِنا . قالَ عليه السلام : قَدكَ (7) ، فَإنَّكَ امرُؤٌ مَلبوسٌ عَلَيكَ . إنَّ دينَ اللّهِ لا يُعرَفُ بِالرِّجالِ ، بَل بِآيَهِ الحَقِّ ، فَاعرِف الحَقَّ تَعرِف أهلَهُ . يا حارِثُ ، إنَّ الحَقَّ أحسَنُ الحَديثِ ، وَالصّادِعَ بِهِ مُجاهِدٌ ، وبِالحَقِّ أُخبِرُكَ ، فَأرعِنى سَمعَكَ ، ثُمَّ خَبِّر بِهِ مَن كانَ لَهُ حَصافَهٌ (8) مِن أصحابِكَ . ألا إنّى عَبدُ اللّهِ ، وأخو رَسولِهِ ، وصِدّيقُهُ الأوَّلُ ، صَدَّقتُهُ وآدَمُ بَينَ الرّوحِ وَالجَسَدِ ، ثُمَّ إنّى صِدّيقُهُ الأوَّلُ فى اُمَّتِكُم حَقّا ، فَنَحنُ الأوَّلونَ ونَحنُ الآخِرونَ ، ونَحنُ خاصَّتُهُ يا حارِثُ وخالِصَتُهُ ، وأنَا صِنوُهُ ووَصِيُّهُ ووَلِيُّهُ وصاحِبُ نَجواهُ وسِرِّهِ . اُوتيتُ فَهمَ الكِتابِ ، وفَصلَ الخِطابِ ، وعِلمَ القُرونِ وَالأسبابِ ، وَاستودِعتُ ألفَ مِفتاحٍ ، يَفتَحُ كُلُّ مِفتاحٍ ألفَ بابٍ ، يُفضى كُلُّ بابٍ إلى ألفِ ألفِ عَهدٍ ، واُيِّدتُ وَاتُّخِذتُ ، وامدِدتُ بِلَيلَهِ القَدرِ نَفلاً ، وإنَّ ذلِكَ يَجرى لى ولِمَنِ استُحفِظَ مِن ذُرِّيَّتى ما جَرَى اللَّيلُ وَالنَّهارُ حَتّى يَرِثَ اللّهُ الأرضَ ومَن عَلَيها ، واُبَشِّرُكَ يا حارِثُ لَتَعرِفُنى عِندَ المَماتِ ، وعِندَ الصِّراطِ ، وعِندَ الحَوضِ ، وعِندَ المُقاسَمَهِ . قالَ الحارِثُ : ومَا المُقاسَمَهُ يا مَولاىَ ؟ قالَ :

مُقاسَمَهُ النّارِ ، اَقاسِمُها قِسمَةً صَحيحَةً ، أقولُ : هذا وَلِيّى فَاترُكيهِ ، وهذا عَدُوّى فَخُذيهِ ، ثُمَّ أَخَذَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِيَدِ الحارِثِ فَقالَ : يا حارِثُ، أَخَذتُ بِيَدِکَ كَما أَخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدى فَقالَ لى وقَد شَكَوتُ إلَيهِ حَسَدَ قُرَيشٍ وَالمُنافِقينَ لى : «إنَّهُ إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ أَخَذتُ بِحَبلِ اللّهِ وبِحُجزَتِهِ يَعنى عِصمَتَهُ مِن ذِى العَرشِ تَعالى وأَخَذتَ أنتَ يا عَلِىُّ بِحُجزَتى ، وأَخَذَ ذُرِّيَّتُکَ بِحُجزَتِکَ ، وأَخَذَ شيعَتُكُم بِحُجزَتِكُم » ، فَماذا يَصنَعُ اللّهُ بِنَبِيِّهِ ؟ وما يَصنَعُ نَبِيُّهُ بِوَصِيِّهِ ؟ خُذها إلَيکَ يا حارِثُ قَصيرَةً مِن طَويلَهٍ ، نَعَم أنتَ مَعَ [مَن] (9) أَحبَبتَ ولَکَ مَا اكتَسَبتَ يَقولُها ثَلاثا فَقامَ الحارِثُ يَجُرُّ رِداءَهُ وهُوَ يَقولُ : ما اُبالى بَعدَها متَى لَقيتُ المَوتَ أو لَقِيَنى . (10)

.

1- .هود : 17 .
2- .الرعد : 43 .
3- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 903 ح 60 ، الاحتجاج : ج 1 ص 368 ح 65 ، بحار الأنوار : ج 37 ص 387 ح 3 و 4 و ج 40 ص 1 ح 2 .
4- .الخبط : الضرب (المصباح المنير : ص 163 «خبط») .
5- .المحْجَن : عصا مُعقّفه الرأس كالصولجان ، والميم زائده (النهايه : ج 1 ص 347 «حجن») .
6- .الأُوار : الحراره (النهايه : ج 1 ص 80 «أور») . وهو هنا كنايه عن الإيلام .
7- .قَدْ : بمعنى حسب ، ويقال للمخاطب : قَدْک ، أى حسبک (النهايه : ج 4 ص 19 «قد») .
8- .الحصيف : المحكم العقل ، وإحصاف الأمر : إحكامه (النهايه : ج 1 ص 396 «حصف») .
9- .سقط ما بين المعقوفين من المصدر ، وأثبتناه من المصادر الاُخرى .
10- .الأمالى للمفيد : ص 3 ح 3 ، الأمالى للطوسى : ص 625 ح 1292 ، بشاره المصطفى : ص 4 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 649 ح 11 . راجع : ج 9 ص 228 (السيّد الحميرى) .

کتاب سُلَیم بن قیس :مردی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و من سخن او را می شنیدم و گفت : ای امیر مؤمنان! از برترین فضیلتی که داری، به من خبر بده. فرمود: «آیه هایی که خدا درباره من فرو فرستاده است». گفت : خداوند، چه چیزی درباره تو نازل کرده است؟ فرمود : «سخن خدا که می فرماید «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و گواهی از [خویشان] او پیرو آن است... » و من آن گواه از سوی پیامبر خدایم و منظور از سخن خدا که می فرماید : «کسی که نزد او علم کتاب است» ، منم». [راوی می گوید] علی علیه السلام چیزی از آنچه که خدا درباره او گفته بود، فروگذار نکرد و همه را بیان کرد. مرد گفت : از برترین فضیلتی که از سوی پیامبر خدا داری ، مرا خبر ده . فرمود : «نصب من به دست او در روز غدیر خم که ولایت از سوی خدای عز و جل را به فرمان خدا ، برای من مقرّر کرد . و نیز سخن آن حضرت که فرمود : تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی » .

الأمالی ، مفید به نقل از اصبغ بن نباته : حارث همْدانی با گروهی از شیعیان که من نیز از آن جمله بودم، نزد امیر مؤمنان آمد. حارث، بیمار بود و در راه رفتن، سنگین حرکت می کرد و با عصایش بر زمین می کوبید. امیر مؤمنان به حارث که نزد علی علیه السلام جایگاهی داشت رو کرد و فرمود : «ای حارث! چگونه ای؟». گفت : ای امیر مؤمنان! روزگار، پیرم ساخته و بگومگوی یارانت در نزدیک در خانه ات، بر تب و ناگواری ام افزوده است. فرمود : «در چه چیزی مجادله می کنند؟». گفت : درباره تو و سه نفرِ پیش از تو. پاره ای [درباره تو] زیاده روی می کنند و غُلو می ورزند، گروهی کوتاهی می کنند و پا پس نگه می دارند، و گروهی دو دل و مشکوک اند و نمی دانند پا پیش بدارند و یا پس . فرمود : «ای برادر همْدانی! بدان که بهترین پیروان من، میانه روان اند. غالیان باید به آنان برگردند و کم گذاران، باید خود را به آنان برسانند». حارث گفت : پدر و مادرم فدایت! ای کاش تردید را از دل ما بیرون بَری و در این کار، ما را آگاه سازی. فرمود : «باشد! تو مردی هستی که مسئله برایت مشتبه شده است. دین خدا، توسط افراد، شناخته نمی شود؛ بلکه با نشانه حق، شناخته می گردد. حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی. ای حارث! حق، بهترین سخن است و اقرارکننده به حق، مجاهد است. به حق، آگاهت می کنم. گوش خود را به من بسپار و آن گاه، به هرکدام از یارانت که وی را خردمند

یافتی، خبر بده. بدان که من، بنده خدا، برادر پیامبر خدا و نخستین پذیرنده اویم. او را پذیرفتم، هنگامی که آدم علیه السلام در میان روح و جسد بود و در بین امّت شما، اوّلین پذیرنده حقیقی او بودم. ما اوّلین و آخرین هستیم. ای حارث! ما ویژه او و خالص اوییم و من، هم ریشه، وصی، ولی، صاحب نجوا و سرّ اویم. دانستن کتاب، داوری، دانش گذشته ها و اسباب، به من داده شده است. هزار کلید که هر کدام، هزار در را می گشایند و هر دری به هزار هزار عهد ختم می شود، پیش من نهاده شده است و اضافه بر آن، در شب قدر، تأیید شده و دستور داده شده و یاری شده ام و این، برای من و برای نسل من تا زمانی که شب و روزی وجود دارد، برقرار است تا خدا زمین را و آنچه را بر آن است، به ارث بَرد. ای حارث! تو را بشارت می دهم که در هنگام مردن، در پل صراط، در نزد حوض [کوثر] و در زمان تقسیم ، مرا می شناسی». حارث گفت : ای مولای من! تقسیم کردن چیست؟ فرمود : «تقسیم آتش. آن را به طور صحیح، تقسیم خواهم کرد. می گویم : این، دوستدار من است، رهایش کن و این، دشمن من است، بگیرش!». آن گاه امیر مؤمنان، دست حارث را گرفت و فرمود : «ای حارث! همان گونه دست تو را گرفتم که پیامبر خدا دستم را گرفت آن هنگام که از حسد بردن قریش و منافقان بر خودم، پیش او شکایت کرده بودم و به من فرمود : روز واپسین که شد، من ریسمان و بند او (1) (بند او از عرش خداوندی) را خواهم گرفت و تو ای علی به کمربند من چنگ خواهی زد و نسل تو به کمربند تو و پیروان شما، کمربند شما را خواهند گرفت . خداوند، چگونه با پیامبرش معامله خواهد کرد و پیامبر با وصیّ خود؟ ای حارث! این را به عنوان قطره ای از دریا بگیر. بلی! تو با کسی هستی که دوست می داری و برای تو همان است که به دست آورده ای (این را سه بار تکرار کرد)». حارث برخاست و در حالی که ردایش را روی زمین می کشید، گفت : از این پس، باکم نیست که کِی مرگ را ملاقات کنم و یا مرگ، مرا ملاقات کند! (2)

.

1- .حُجزه که در متن روایت آمده، محل بستن کمربند است؛ ولی بعدا به کمربند اطلاق شده است و با چنگ زدن و پناه بردن استعمال می شود و برپایه سخن علی علیه السلام حجز در این جا به معنای فرمان و دستور الهی است (بحار الأنوار : ج4 ص24) .

2- .نیز ، ر . ک : ج 9 ص 229 (سید حمیری) .

ص: 392

. .

ص: 393

. .

3 / 7الإِمامُ يَصِفُ نَفسَهُ نَظماتاريخ دمشق عن أبى عبيده :كَتَبَ مُعاوِيَهُ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام : يا أبَا الحَسَنِ ، إنَّ لى فَضائِلَ كَثيرَةً ، وكانَ أبى سَيِّدا فِى الجاهِلِيَّهِ ، وصِرتُ مَلِكا فِى الإِسلامِ ، وأنَا صِهرُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وخالُ المُؤمِنينَ ، وكاتِبُ الوَحيِ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أبِالفَضائِلِ يَفخَرُ عَلَىَّ ابنُ آكِلَهِ الأكبادِ ؟ ! ثُمَّ قالَ عليه السلام : اُكتُب يا غُلامُ : مُحَمَّدٌ النَّبِىُّ أخى وصِهرى وحَمزَهُ سَيِّدُ الشُّهَداءِ عَمّى وجَعفَرٌ الَّذى يُمسى ويُضحى يَطيرُ مَعَ المَلائِكَهِ ابنُ اُمّى وبِنتُ مُحَمَّدٍ سَكَنى وعِرسى مَسوطٌ لَحمُها بِدَمى ولَحمى وسِبطا أحمَدَ وَلَداىَ مِنها فَأَيُّكُمُ لَهُ سَهمٌ كَسَهمى ؟ ! سَبَقتُكُمُ إلَى الإِسلامِ طُرّا صَغيرا ما بَلَغتُ أوانَ حُلمى فَقالَ مُعاوِيَهُ : أخفوا هذَا الكِتابَ ؛ لَا يَقرَأهُ أهلُ الشّامِ فَيَميلونَ إلَى ابنِ أبى طالِبٍ . (1)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 521 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 119 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 8 ، الصواعق المحرقه : ص 132 ، ينابيع المودّه : ج 3 ص 143 ؛ الفصول المختاره : ص 280 ، كنز الفوائد : ج1ص266،الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام :ص562 الرقم428وفى الخمسه الأخيره الأبيات فقط، الاحتجاج: ج1 ص429 ح93، روضه الواعظين : ص99، المناقب لابن شهر آشوب: ج2 ص 170 كلاهما عن أبى الحسن المداينى نحوه .

3 / 7 امام به شعر، خود را توصیف می کند

3 / 7امام به شعر، خود را توصیف می کندتاریخ دمشق به نقل از ابو عبیده : معاویه به علی بن ابی طالب علیه السلام ، نوشت : ای ابوالحسن ! من فضایل فراوانی دارم. پدرم در دوران جاهلیّت، رئیس بود، و در اسلام، من پادشاه شدم، و من، برادر زنِ پیامبر خدا هستم و داییِ مؤمنان و کاتب وحی ام. علی علیه السلام فرمود : «آیا فرزندِ جگرخوار، به فضایل، بر من فخر می فروشد؟ !». آن گاه فرمود : «ای غلام ! بنویس : محمّدِ نبی، برادر و پدر زنم است حمزه سید الشهدا، عمویم است. و جعفر که پگاهان و شامگاهان با فرشتگان پرواز می کند، برادرم است. دختر محمّد، آرامش بخش و همسرم است که گوشتش به خون و گوشت من درهم آمیخته است. فرزندان احمد، فرزندان من از فاطمه هستند کدامینِ شما بهره ای چون بهره من دارید؟ بر همه شما در اسلام آوردن، پیشی گرفتم در کوچکی، آن گاه که هنوز بالغ نشده بودم». معاویه گفت : این نامه را مخفی کنید تا شامیان آن را نخوانند که به علی بن ابی طالب، روی خواهند آورد.

.

تاريخ دمشق عن زيد بن علىّ :اِجتَمَعَت قُرَيشٌ فى حَلقَةٍ فَتَفاخَروا حَتَّى انتَهَوا إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقالوا لَهُ : يا أبَا الحَسَنِ قُل ، فَقَد قالَ أصحابُکَ . قالَ : فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : اللّهُ أکرَمَنا بِنَصرِ نَبِيِّهِ وبِنا أقامَ دَعائِمَ الإسلامِ وبِنا أعَزَّ نَبِيَّهُ وکِتابَهُ وأعَزَّنا بِالنَّصرِ وَالإقدامِ فى کُلِّ مَعرَکَهٍ تُطيرُ سُيوفُنا فيهَا الجَماجِمَ عَن قِراعِ الهامِ يَنتابُنا جِبريلُ فى أبياتِنا بِفَرائضِ الإسلامِ وَالأحکامِ فَيَکونُ أوَّلَ مُستَحِلٍّ حِلَّهُ (1) ومُحَرِّمٍ للّهِ کُلَّ حَرامٍ نَحنُ الخِيارُ مِنَ البَرِيَّهِ کُلِّها ونِظامُها وزِمامُ کُلِّ زِمامِ الخائِضونَ غَمَراتِ کُلِّ کَريهَهٍ وَالضّامِنونَ حَوادِثَ الأيّامِ وَالمُبرِمونَ قِوَى الاُمورِ بِعِزِّهِم وَالنّاقِضونَ مَرائِرَ الإبرامِ سائِل أبا کَرِبٍ وسائِل تُبَّعا وأهلَ الحَيرِ (2) وَالأزلامِ إنّا لَنَمنَعُ مَن أرَدنا مَنعَهُ ونَجودُ بِالمَعروفِ وَالإنعامِ وتَرُدُّ عادِيَهَ الجُيوشِ سُيوفُنا ونُقيمُ رَأسَ الأصيَدِ (3) القَمقامِ فَقالوا : يا أبَا الحَسَنِ ، ما تَرَکتَ لَنا شَيئا ! ! (4)

.

1- .فيالمصدر:«حرمه»،والتصحيح منالمناقب لابن شهر آشوب والديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام .

2- .كذا فى الطبعتين ، ولم يذكر هذا البيت فى الديوان المنسوب إلى الإمام على عليه السلام .

3- .الأصْيَد : الذى لا يستطيع الالتفات (لسان العرب : ج 3 ص 261 «صيد») .

4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 522 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 170 نحوه وفى صدره وتذاكروا الفخر عند عمر فأنشأ عليه السلام الأبيات إلى «كلّ زمام» ، الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 544 الرقم 415 وفيه الأبيات فقط .

تاریخ دمشق به نقل از زید بن علی : قریشیان در نشستی گِرد آمدند و به بیان افتخارات خود پرداختند تا آن که به علی بن ابی طالب علیه السلام رسیدند و به وی گفتند : ای ابوالحسن! بگو ، که همه یارانت گفتند. علی علیه السلام فرمود : خداوند به یاری کردن پیامبرش ، ما را بزرگ داشت و به دست ما پایه های اسلام را برافراشت. به وسیله ما پیامبر و قرآنش را عزّت بخشید و به پیروزی و پیشتازی عزیزمان داشت. در هر رزمگاهی شمشیرهای ما جمجمه ها را از کلّه دلیران به پرواز درمی آورْد. جبرئیل، مکرّر به خانه های ما می آمد و فریضه های اسلام و احکام را می آورْد. پس ما اوّلین حلالْ شمارِ حلال او و حرامْ شمارِ همه حرام های خداوند بودیم. ما برگزیده همه ساکنان روی زمین و نظام آن و زمامدار هر کاریم. آنان که در هر ناخوشایندی فرو می روند و پاس دارنده حوادث ایّام هستند. کارها را به اراده شان استحکام می بخشند و چیزهای بسیار استوار را می شکنند. از قبیله ابو کَرْب و تُبَّع بپرس و از اهل کتاب و مشرکان. ما هر کس را که بخواهیم از او باز داریم، باز می داریم و به انجام دادن کارهای نیک و بخشش می پردازیم. شمشیرهای ما، یورش سپاهیان را برمی گردانَد و سرِ پادشاهی و بزرگی بر می افرازیم. گفتند : ای ابوالحسن! چیزی را برای ما برجا نگذاشتی.

.

تاريخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه :سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام يُنشِدُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وفى حَديثِ أبى مسعودٍ : يُنشِدُ ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَسمَعُ : أنَا أخُو المُصطَفى لا شَكَّ فى نَسَبى مَعَهُ رُبيتُ وسِبطاهُ هُما وَلَدى جَدّى وجَدُّ رَسولِ اللّهِ مُنفَرِدُ وفاطِمٌ زَوجى لا قَولَ ذى فَنَدِ صَدَّقتُهُ وجَميعُ النّاسِ فى بُهَمٍ مِنَ الضَّلالَهِ وَالإشراكِ وَالنَّكَدِ فَالحَمدُ للّهِ شُكرا لا شَريكَ لَهُ البَرِّ بِالعَبدِ وَالباقى بِلا أمَدِ زَادَ الحَدّادُ : فَتَبَسَّمَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقالَ : صَدَقتَ يا عَلِىُّ ! (1)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 521 ح 9047 ، تاريخ أصبهان : ج 2 ص 60 ح 1087 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 9 ، المناقب للخوارزمى : ص 157 ح 186 ؛ الفصول المختاره : ص 171 ، الأمالى للطوسى : ص 210 ح 364 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 265 ، الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 232 الرقم 151 .

تاریخ دمشق به نقل از جابر بن عبد اللّه : از علی علیه السلام شنیدم که برای پیامبر خدا می سرود و در حدیث ابو مسعود است که وی شعر می خواند و پیامبر خدا گوش می کرد : من، برادر مصطفی هستم و هیچ تردیدی در نَسَبم نیست و با او پرورش یافتم و نوه هایش فرزندان من اند. جدّ من و جدّ پیامبر خدا یکی است و فاطمه، همسر من است؛ سخنی که دروغ نیست. من او را تصدیق کردم، هنگامی که مردم در تاریکی گم راهی، شرک و تیره روزی بودند. سپاسْ خدایی راست که شریکی برای او نیست نیکی کننده به بنده و باقیِ جاودان. [حدّاد ، (1) راوی اشعار، افزوده است :] پیامبر خدا، لبخندی زد و فرمود : «راست گفتی، ای علی !».

.

1- .منظور از حدّاد ، ابو علی حسن بن احمد بن حسن حدّاد است که ابن عساکر ، مؤلف تاریخ دمشق ، مطلب را از وی نقل می کند .

الإمام علىّ عليه السلام : يُهَدِّدُنى بِالعَظيمِ الوَليدُ فَقُلتُ : أنَا ابنُ أبى طالِبِ أنَا ابنُ المُبَجَّلِ بُالأَبطَحَينِ وبِالبَيتِ مِن سَلَفى غالِبِ فَلا تَحسَبَنّى أخافُ الوَليدَ ولا أنَّنى عَنهُ بِالهائِبِ فَيَابنَ مُغيرَةَ إنِّى امرُؤٌ سَموحُ الأنامِلِ بِالقاضِبِ طوَيلُ اللِّسانِ عَلَى الشّانِئينَ قَصيرُ اللِّسانِ عَلَى الصّاحِبِ خَسِرتُم بِتَكذيبِكُم لِلرَّسولِ تَعيبونَ ما لَيسَ بِالعائِبِ وكَذَّبتُموهُ بِوَحيِ السَّماءِ ألا لَعنَةُ اللّهِ عَلَى الكاذِبِ (1)(2)

عنه عليه السلام : لَقَد عَلِمَ الأُناسُ بِأَنَّ سَهمى مِنَ الإِسلامِ يَفضُلُ كُلَّ سَهمٍ وأحمَدُ النَّبِىُّ أخى وصِهرى عَلَيهِ اللّهُ صَلّى وَابنُ عَمّى وإنّى قائِدٌ لِلنّاسِ طُرّاً إلى الإِسلامِ مِن عُربٍ وعُجمٍ وقاتِلُ كُلِّ صِنديدٍ رَئيسٍ وجَبّارٍ مِنَ الإِسلامِ ضَخمٍ وفِى القُرآنِ ألزَمَهُم وَلائى وأوجَبَ طاعَتى فَرضا بِعَزمٍ كَما هارونُ مِن موسى أخوهُ كَذاكَ أنَا أخوهُ وذاكَ اِسمى لِذاكَ أقامَنى لَهُمُ إماما وأخبَرَهُم بِهِ بِغَديرِ خُمٍّ فَمَن مِنكُم يُعادِلُنى بِسَهمى وإسلامى وسابِقَتى ورَحمى فَوَيلٌ ثُمَّ وَيلٌ ثُمَّ وَيلُ لِمَن يَلقَى الإلهَ غَدا بِظُلمى ووَيلٌ ثُمَّ وَيلٌ ثُمَّ وَيلٌ لِجاحِدِ طاعَتى ومُزيدِ هَضمى ووَيلٌ لِلَّذى يَشقى سَفاها يُريدُ عَداوتى مِن غَيرِ جُرمِ (3)

.

1- .فى الطبعه المعتمده : «للكاذب» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى طبعه منشورات نصايح : ص 92 .
2- .الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 104 الرقم 57 .
3- .الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 540 الرقم 414 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 212 وفيه «مريد» بدل «مُزيد» .

امام علی علیه السلام : ولید، مرا به مرگ، تهدید می کند گفتم : من، فرزند ابوطالبم. من فرزند بزرگ مکّه و مدینه ام گذشتگان من بر خانه خدا سرپرستی داشتند. مپندار که من از ولید می ترسم و از او واهمه ای دارم. ای فرزند مُغَیره ! من مردی ام که به آسانی دستش به شمشیر می رود. در برابر بدگویان، زبان گویا دارم و در برابر دوست، کوتاه می آیم. با تکذیبتان درباره پیامبر خدا، زیان بردید به آنچه که عیب نیست، عیب می گیرید. او را در نزول وحی از آسمان، تکذیب کردید نفرین خدا بر دروغگو باد !

امام علی علیه السلام : مردم می دانند که سهم من از اسلام بر همه سهم ها برتری دارد. و احمدِ پیامبر، برادر و پدر زن من است که خدا بر او درود فرستاده و پسرعموی من است. [و می دانند] که من برای همه مردم، راهبر بودم به اسلام ، از عرب و عجم. و کُشنده هر بزرگ و رئیس و جبّاری که بزرگ می نمود ، در [راه] اسلام. [خدا] در قرآن، ولایت مرا بر آنان لازم کرده است و پیروی مرا در قرآن، واجب ساخته است. همان گونه که هارون نسبت به برادرش موسی بود من نیز برادر اویم و نام من همان است. از این رو، مرا امام آنان قرار داد و در روز غدیر خم، بدان خبر داد. کدام یک از شما در سهم داشتن، همسنگ من است و در اسلام آوردن، یا سابقه و نسبت؟ ! وای، آن گاه، وای و آن گاه، وای بر کسی که فردا، خدای را به گناه ستم کردن بر من، ملاقات کند ! وای ، وای و باز هم وای بر منکر پیروی من و آن که بر ستم بر من افزود ! وای بر آن که به نادانی شقاوت می ورزد و بدون سر زدن جرمی از من ، با من دشمنی می کند !

.

شرح نهج البلاغه :كانَ أبو طالِبٍ كَثيرا ما يَخافُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله البَياتَ إذا عَرَفَ مَضجَعَهُ ، يُقيمُهُ لَيلاً مِن مَنامِهِ ، ويُضجِعُ ابنَهُ عَلِيّا مَكانَهُ ، فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ لَيلَةً : يا أبَتِ ، إنّى مَقتولٌ . فَقالَ لَهُ : اِصبِرَن يا بُنَىَّ فَالصَّبرُ أحجى كُلُّ حَىٍّ مَصيرُهُ لِشَعوبِ قَدَّرَ اللّهُ وَالبَلاءُ شَديدُ لِفِداءِ الحَبيبِ وَابنِ الحَبيبِ لِفِداءِ الأَغَرِّ ذِى الحَسَبِ الثا قِبِ وَالباعِ وَالكريمِ النَّجيبِ إن تُصِبكَ المَنونُ فَالنَّبلُ تُبرى فَمُصيبٌ مِنها وغَيرُ مُصيبِ كُلُّ حَىٍّ وإن تَمَلّى بِعُمرِ آخِذٌ مِن مَذاقِها بِنَصيبِ فَأجابَ عَلِىٌّ عليه السلام فَقالَ لَهُ : أتَأمُرُنى بِالصَّبرِ فى نَصرِ أحمَدِ وَاللّهِ ما قُلتُ الَّذِى قُلتُ جازِعا ولكِنَّنيأحبَبتُ أن تَرى نُصرَتى وتَعلَمَ أنّى لَم أزَل لَکَ طائِعا سَأسعى لِوَجهِ اللّهِ فى نَصرِ أحمَدِ نَبِىِّ الهُدَى المَحمودِ طِفلاً ويافِعا (1)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 64 ؛ الفصول المختاره : ص 58 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 65 ، الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 358 الرقم 274 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 36 ص 46 .

شرح نهج البلاغه :ابوطالب، هرگاه محلّ خواب پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم بود، بسیاری وقت ها بر وی نگران می شد و او را از جایش بلند می کرد و پسرش علی علیه السلام را به جای او می خوابانْد. شبی علی علیه السلام به وی فرمود : «ای پدر! من کشته می شوم». ابوطالب گفت : پسرم شکیبایی کن که شکیبایی عاقلانه است راه هر موجود زنده ای به مرگ می انجامد. تقدیر در دست خداست و آزمایشی سنگین است فدا شدن در راه دوست و فرزندِ دوست. در راه بزرگْ برخوردار از حَسَب درخشان و سخاوت، و کریمی که نجیب است . اگر مرگ، تو را در رسید، تیری که رها شده است گاه به هدف می خورَد و گاه نمی خورَد. هر زنده ای، گرچه عمرش فراوان باشد از مزه مرگ، نصیب خود را خواهد چشید. علی علیه السلام پاسخ داد : «آیا مرا به شکیبایی در راه یاری احمد، فرمان می دهی؟ سوگند به خدا، آنچه که گفتم، از روی ناشکیبایی نبود. امّا من دوست دارم که یاری کردنم را ببینی و بدانی که همواره، فرمانبر توام. به خاطر خدا، در یاری احمد، تلاش خواهم کرد پیامبر هدایت و ستوده شده در کودکی و بزرگی».

.

ص: 404

. .

ص: 405

. .

الفصل الرابع: عَلِیٌّ عَنْ لِسانِ أهْلِ البَیْتِ4 / 1فاطِمَهُ بِنتُ رَسولِ اللّهِفاطمه علیهاالسلام بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله مِن کَلامٍ لَها بَعدَ وَفاهِ أبیها صلی الله علیه و آله لَمّا دَخَلَت عَلی أبی بَکرٍ وهُوَ فی حَشدٍ مِنَ المُهاجِرینَ وَالأنصارِ وغَیرِهِم : أیُّهَا النّاسُ اعلَموا : أنّی فاطِمَهُ ، وأبی مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله ، أقولُ عَودا وبَدءا ، ولا أقولُ ما أقولُ غَلَطا ، ولا أفعَلُ ما أفعَلُ شَطَطا (1) ، «لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَّحِیمٌ» (2) ، فَإِن تَعزوهُ وتَعرِفوهُ تَجِدوهُ أبی دونَ نِسائِکُم ، وأخَا ابنِ عَمّی دونَ رِجالِکُم ... فَأنقَذَکُمُ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالی بِأبی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بَعدَ اللَّتَیّا وَالَّتی (3) ، وبَعدَ أن مُنِیَ بِبُهَمٍ (4) الرِّجالِ وذُؤبانِ العَرَبِ ومَرَدَهِ أهلِ الکِتابِ، «کُلَّمَآ أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» (5) ، أو نَجَمَ قَرنُ الشَّیطانِ،أو فَغَرَت (6) فاغِرَهٌ مِنَ المُشرِکینَ قَذَفَ أخاهُ فی لَهَواتِها (7) ، فَلا یَنکَفِئُ حَتّی یَطَأَ صِماخَها (8) بِأخمَصِهِ (9) ، ویُخمِدَ لَهَبَها بِسَیفِهِ ، مَکدودا فی ذاتِ اللّهِ ، مُجتَهِدا فی أمرِ اللّهِ ، قَریبا مِن رَسولِ اللّهِ ، سَیِّدا فی أولِیاءِ اللّهِ ، مُشَمِّرا ، ناصِحا ، مُجِدّا ، کادِحا ، لا تَأخُذُهُ فی اللّهِ لَومَهُ لائِمٍ . (10)

.

1- .الشطط : مجاوزه القدر فی کلّ شیء (المحیط فی اللغه : ج 7 ص 250 «شط») .
2- .التوبه : 128 .
3- .بعد اللتیّا والتی : قیل : هما کنایتان عن الشدائد المتعاقبه یکنّی بها عنها ، فهی کالمَثَل (مجمع البحرین : ج 3 ص 1620 «لتی») .
4- .بُهَم : جمع البُهْمه وهوالشجاع ، وقیل : هوالفارس الذی لایُدری من أین یُؤتی له من شدّه بأسه (لسان العرب : ج 12 ص 58 «بهم») .
5- .المائده : 64.
6- .فَغَر فاهُ : فَتَحه وشَحاه (لسان العرب : ج 5 ص 59 «فغر») .
7- .اللهْوه : ما ألقیتَ فی فم الرحی من الحبوب للطحن (لسان العرب : ج 15 ص 261 «لها») .
8- .الصماخ : خرق الأُذن الذی یفضی إلی الرأس (مجمع البحرین : ج 2 ص 1049 «صمخ») .
9- .الأخمص : باطن القدم وما رقّ من أسفلها وتجافی عن الأرض (لسان العرب : ج 7 ص 30 «خمص») .

10- .الاحتجاج : ج 1 ص 259 ح 49 عن عبد اللّه بن الحسن بإسناده عن آبائه عليهم السلام ، شرح الأخبار : ج 3 ص 34 ح 974 نحوه .

فصل چهارم : علی از زبان اهل بیت

4 / 1 فاطمه ، دختر پیامبر

فصل چهارم : علی از زبان اهل بیت4 / 1فاطمه ، دختر پیامبرفاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سخنان ایشان پس از درگذشت پدرش ، هنگامی که بر ابو بکر در آمد و او در بین گروه بسیاری از مهاجران ، انصار و دیگران بود : ای مردم! بدانید که من ، فاطمه ام و پدرم محمّد صلی الله علیه و آله است. اوّلین و آخرین سخن را می گویم. آنچه می گویم ، خطا نیست ، و آنچه انجام می دهم ، بیرون از اندازه نیست : «قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید. به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان ، دلسوزِ مهربان است» . اگر خود را منسوب به او بدانید و او را بشناسید ، می دانید که او پدر من است ، نه پدرِ زنان شما و برادرِ پسر عموی من است و نه برادرِ مردان شما... . خداوند تبارک و تعالی به وسیله پدر من ، شما را نجات داد ، پس از آن حوادث و پس از آن که وی را به مردانِ جسور و گرگ وشان عرب و سرپیچی کنندگان اهل کتاب ، مبتلا کرد. «هر بار که آتشی برای پیکار بر افروختند ، خدا آن را خاموش ساخت» یا سلطه گری شیطانی سر برآورد و یا گروهی از مشرکان ، دهان گشودند و او برادرش [علی]را در کامشان افکند و علی ، جز آن هنگامی که گوش هایشان را پاکوب کرد ، برنگشت و با شمشیرش شعله افروزی آنان را خاموش ساخت ، با پذیرا بودن رنج در راه خدا و کوشش در کار خدا ، و در حالی که به پیامبر خدا نزدیک ، سروری در بین اولیای خدا ، آماده ، ناصح ، پرتلاش و کوشا بود و در راه خدا ، ملامت هیچ ملامت کننده ای را پذیرا نشد .

.

عنها عليهاالسلام خِطابا لِقَومٍ وَقَفوا خَلفَ بابِ بَيتِها لِأَخذِ البَيعَهِ مِنَ الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : لا عَهدَ لى بِقَومٍ أسوَأَ مَحضَرا مِنكُم ؛ تَرَكتُم رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله جِنازَةً بَينَ أيدينا ، وقَطَعتُم أمرَكُم فيما بَينَكُم ، ولَم تُؤَمِّرونا ، ولَم تَرَوا لَنا حَقّا ، كَأَنَّكُم لَم تَعلَموا ما قالَ يَومَ غَديرِ خُمٍّ ! وَاللّهِ لَقَد عَقَدَ لَهُ يَومَئِذٍ الوَلاءَ ؛ لِيَقطَعَ مِنكُم بِذلِكَ مِنهَا الرَّجاءَ ، ولكِنَّكُم قَطَعتُمُ الأَسبابَ بَينَكُم وبَينَ نَبِيِّكُم ، وَاللّهُ حَسيبٌ بَينَنا وبَينَكُم فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . (1)

الأمالى للطوسى عن ابن عبّاس :دَخَلَت نِسوَهٌ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ عَلى فاطِمَهَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَعُدنَها فى عِلَّتِها ، فَقُلنَ لَها : السَّلامُ عَلَيكِ يا بِنتَ رَسولِ اللّهِ ، كَيفَ أَصبَحتِ ؟ فَقالَت : أصبَحتُ وَاللّهِ عائِفَهً (2) لِدُنياكُنَّ ، قالِيَهً (3) لِرِجالِكُنَّ ، لَفَظتُهُم (4) بَعدَ إذ عَجَمتُهُم (5) ، وسَئِمتُهُم بَعدَ إذ سَبَرتُهُم (6) ، فَقُبحا لِأُفونِ الرَّأيِ (7) وخَطَلِ القَولِ (8) وخَوَرِ القَناهِ (9) ، و «لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِى الْعَذَابِ هُمْ خَلِدُونَ» (10) ، ولا جَرَمَ وَاللّهِ لَقَد قَلَّدتُهم رِبقَتَها (11) ، وشَنَنتُ (12) عَلَيهِم عارَها ، فَجَدعا ورَغما لِلقَومِ الظّالِمينَ . وَيحَهُم ! أَنّى زَحزَحوها عَن أَبِى الحَسَنِ ! ما نَقَموا وَاللّهِ مِنهُ إلّا نَكيرَ سَيفِهِ ، ونَكالَ وَقعِهِ ، وتَنَمُّرَهُ (13) فى ذاتِ اللّهِ ، وتَاللّهِ لَو تَكافُّوا عَلَيهِ عَن زِمامٍ نَبَذَهُ إلَيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَاعتَلَقَهُ ، ثُمَّ لَسارَ بِهِم سَيراً سُجُحا (14) ، فَإِنَّهُ قَواعِدُ الرِّسالَهِ، ورَواسِى النُّبُوَّهِ ، ومَهبِطُ الرّوحِ الأَمينِ ، وَالبَطينُ بِأَمرِ الدّينِ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ : «أَلَا ذَ لِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (15) . وَاللّهِ لَا يَكتَلِمُ (16) خِشاشُهُ (17) ، ولا يُتَعتَعُ راكِبُهُ (18) ، ولَأَورَدَهُم مَنهَلاً رَوِيّا فَضفاضا (19) ، تَطفَحُ ضَفَّتَهُ ، ولَأَصدَرَهُم بِطانا قَد خَثَرَ (20) بِهِمُ الرَّىُّ ، غَيرَ مُتَحَلٍّ بِطائِلٍ (21) إلّا بِغَمرِ النّاهِلِ (22) ورَدعِ سَورَهِ (23) السّاغِبِ (24) ، ولَفُتِحَت عَلَيهِم بَرَكاتٌ مِنَ السَّماءِ وَالأَرضِ ، وسَيَأخُذُهُمُ اللّهُ بِما كانوا يَكسِبونَ . فَهَلُمَّ فَاسمَع ، فَما عِشتَ أَراكَ الدَّهرُ العَجَبَ ، وإن تَعجَب بَعدَ الحادِثِ ، فَما بالُهُم بِأَىِّ سَنَدٍ استَنَدوا أم بِأَيَّهِ عُروَهٍ تَمَسَّكوا ؟ «لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ» (25) و «بِئْسَ لِلظَّلِمِينَ بَدَلًا» (26) . استَبدَلُوا الذُّنابى بِالقَوادِمِ ، وَالحَرونَ (27) بِالقاحِمِ (28) ، وَالعَجُزَ بِالكاهِلِ (29) ، فَتَعسا لِقَومٍ «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (30) «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَا يَشْعُرُونَ » (31) «أَفَمَن يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَا يَهِدِّى إِلَّا أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (32) . لَقِحَت فَنَظِرَهٌ رَينَما تُنتَجُ ، ثُمَّ احتَلَبوا طِلاعَ القَعبِ (33) دَما عَبيطا (34) وذُعافا (35) مُمِضّا (36) ، هُنالِكَ

يَخسَرُ المُبطِلونَ ويَعرِفُ التّالونَ غِبَّ (37) ما أسَّسَ الأوَّلونَ ، ثُمَّ طيبوا بَعدَ ذلِکَ عَن أنفُسِکُم لِفِتنَتِها ، ثُمَّ اطمَئِنّوا لِلفِتنَهِ جَأشا (38) ، وأبشِروا بِسَيفٍ صارِمٍ ، وهَرجٍ دائِمٍ شامِلٍ ، وَاستِبدادٍ مِنَ الظّالِمينَ ، يَدَعُ فَيئَکُم زَهيدا ، وجَمعَکُم حَصيدا ، فَيا حَسرَةً لَهُم وقَد عَمِيَت عَلَيهِمُ الأَنباءُ «أَنُلْزِمُکُمُوهَا وَ أَنتُمْ لَهَاکَرِهُونَ» (39) . (40)

.

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 202 ح 37 عن عبد اللّه بن عبد الرحمن ، بحار الأنوار : ج 28 ص 205 ح 3 .
2- .العائف : الكاره للشىء ، المتقذّر له (لسان العرب : ج 9 ص 260 «عيف») .
3- .قليته: أبغضته وكرهته غايه الكراهه فتركته (لسان العرب : ج 15 ص 198 «قلا») .
4- .لفظت الشىء من فمى : رميته (لسان العرب : ج 7 ص 461 «لفظ») .
5- .يعجمه : أى يلوكه ويعضّه (النهايه : ج 3 ص 187 «عجم») .
6- .أسبُره : أختَبِرُه وأعتبره (النهايه : ج 2 ص 333 «سبر») .
7- .الأفن : النقص (النهايه : ج 1 ص 57 «أفن») .
8- .الخَطَل : المنطق الفاسد (النهايه : ج 2 ص 50 «خطل») .
9- .الخَوَر بالتحريک : الضعف والوهن (تاج العروس : ج 6 ص 375 «خور») والقناه : الرمح (لسان العرب : ج 15 ص 203 «قنا») . وهو كنايه عن وهنهم وضعفهم عن نصره الحقّ ؛ فإنّ الذى يدفع عن الحقّ يحتاج إلى سلاح متين ، فإذا كان سلاحه موهونا وهن وضعف هو أيضا .
10- .المائده : 80 .
11- .الربقه فى الأصل : عروه فى حبل تجعل فى عنق البهيمه أو يدها تمسكها (النهايه : ج 2 ص 190 «ربق») . أى جعلت إثمها لازمه لرقابهم كالقلائد .
12- .شنّ الماء : صبّه وفرّقه (لسان العرب : ج 13 ص 242 «شنن») .
13- .نمّر وجهه : أى غيّره وعبّسه (لسان العرب : ج 5 ص 235 «نمر») .
14- .السَّجُح : السهله (النهايه : ج 2 ص 342 «سجح») .
15- .الزمر : 15 .
16- .يَكلِمهم : يجرحهم ، والكِلام : الجراح (لسان العرب : ج 12 ص 525 «كلم») .

17- .الخشاش : عُوَيد يجعل فى أنف البعير يُشدّ به الزمام ليكون أسرع لانقياده (النهايه : ج 2 ص 33 «خشش») .
18- .لا يتعتع راكبه : لا يصيبه أذى يقلقه ويزعجه (النهايه : ج 1 ص 190 «تعتع») .
19- .الفَضْفاض : الكثير الواسع (لسان العرب : ج 7 ص 209 «فضض») .
20- .خثر : أى ثقل . يقال : خَثَرت نفسُه : أى غثت وثقلت واختلطت (لسان العرب : ج 4 ص 230 «خثر») .
21- .لم يَحْلَ منه بطائل : لا يتكلّم به إلّا فى الجحد (الصحاح : ج 5 ص 1755 «طول») .
22- .الغمر: الماء الكثير، والناهل: الذى قد شرب وروى (لسان العرب : ج5ص29 «غمر» و ج11ص681 «نهل»).
23- .سَوره الخمر وغيرها: شدّتها (مجمع البحرين : ج2 ص906 «سور») .
24- .الساغب : الجائع (النهايه : ج 2 ص 371 «سغب») .
25- .الحجّ : 13 .
26- .الكهف : 50 .
27- .حرونٌ من خيلٍ حُرُنٍ : لا ينقاد ، إذا اشتدّ به الجرى وقف (لسان العرب : ج 13 ص 110 «حرن») .
28- .القاحم : الكبير الذى أقحمته السنّ ، تراه قد هرم (لسان العرب : ج 12 ص 462 «قحم») .
29- .الكاهل : مقدّم أعلى الظهر (النهايه : ج 4 ص 214 «كهل») .
30- .الكهف : 104.
31- .البقره : 12 .
32- .يونس : 35 .
33- .طلاع الشىء : ملؤه . والقعب : القدح الضخم (لسان العرب : ج 8 ص 235 «طلع» و ج 1 ص 683 «قعب») .
34- .العبيط : الطرىّ (لسان العرب : ج 7 ص 348 «عبط») .
35- .سمٌّ ذُعاف : قاتل (لسان العرب : ج 9 ص 109 «ذعف») .
36- .المَضّ : الحُرقه ، ومضّنى الهمّ والحزن : أحرقنى وشقّ علىّ (لسان العرب : ج 7 ص 233 «مضض») .
37- .غبّ الأمر : عاقبته وآخره (لسان العرب : ج 1 ص 634 «غبب») .
38- .الجأش : النفس ، وقيل : القلب (لسان العرب : ج 6 ص 269 «جأش») .
39- .هود : 28 .
40- .الأمالى للطوسى : ص 374 ح 804 وراجع معانى الأخبار : ص 354 ح 1 والاحتجاج : ج 1 ص 286 ح 50 ونثر الدرّ : ج 4 ص 13 و شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 233 وبلاغات النساء : ص 32 .

حضرت فاطمه علیهاالسلام خطاب به مردمی که برای گرفتن بیعت از امام علی علیه السلام در خانه اش اجتماع کرده بودند : گروهی بد انجمن تر از شما سراغ ندارم. جنازه پیامبر خدا را بر روی دست ما رها کردید و حکومت را بین خودتان تمام کردید و ما را به فرمانروایی برنگزیدید و برای ما حقّی قائل نشدید . گویی که شما آنچه [پیامبر خدا]در روز غدیر خم فرمود ، نمی دانید . سوگند به خدا، در آن روز ، پیمان فرمانروایی را برای او بست تا بدین وسیله ، امید شما را از حکومت ، قطع کند ؛ امّا شما رابطه بین خود و پیامبرتان را قطع کردید ، و خداوند، بین ما و شما در دنیا و آخرت ، حساب خواهد کشید.

الأمالی ، طوسی به نقل از ابن عبّاس : گروهی از زنان مهاجران و انصار ، در بیماری حضرت فاطمه علیهاالسلام به عیادتش رفتند و به وی گفتند : درود بر تو، ای دختر پیامبر خدا ! حالت چگونه است؟ فرمود : «سوگند به خدا، ناخشنود از دنیاتان و خشمگین بر مردانتان ، صبح کردم. آنان را امتحان کردم و افکندم. آنان را آزمودم و از آنان ، بیزار شدم. چه زشت اند سستْ رأیان ، بد سخنان و سستْ نیزگان ! «راستی چه زشت است آنچه برای خود پیش فرستادند که [در نتیجه ،] خدا بر ایشان خشم گرفت و پیوسته در عذاب می مانند» . سوگند به خدا که گناه آن را بر گردنشان آویختم و عارِ آن را بر چهره شان پاشیدم . بریده و به خاک مالیده باد [بینیِ] گروه ستمکاران ! وای بر آنان ! چگونه آن (حکومت) را از ابو الحسن دور ساختند؟ ! سوگند به خدا، جز شمشیرِ بازدارنده اش و عقوبت دهی اش در میدان نبرد و خشم ، و تسلیم ناپذیری اش در راه خدا ، چیزی باعث انتقام گرفتن از او نشد. سوگند به خدا، اگر از زمامی که پیامبر خدا به او داده بود ، دست می کشیدند ، او آن را به دست می گرفت و آن را به ملایمت ، پیش می بُرد؛ چون او پایه های رسالت و ریشه های نبوت و محلّ هبوط روح امین و آگاه به کار دین در دنیا و آخرت است : «آری. این ، همان خُسران آشکار است» . سوگند به خدا، نه بینیِ شتر مجروح می شد ، و نه سوارش آزرده . آنان را به سرچشمه آبی صاف ، زلال ، گوارا و سرشار می رسانْد که در کناره های آن ، آب بیرون می زد و گِل و لای کناره اش پیدا نمی شد و آنان را سیراب شده از آن بیرون می آورد ، به گونه ای که از سیرابی ، سنگین می شدند؛ و خود از آن بهره ای نمی گرفت ، جز به مقدار آب نوشیدن [تشنه] برای سیراب شدن و [غذا خوردن] برای جلوگیری از شدّت گرسنگی ، و [در این هنگام] ، بر آنان ،

برکات [خداوند] از آسمان و زمین فرو می ریخت؛ ولی [به علّت کارشان] ، خداوند ، آنان را به خاطر آنچه انجام دادند ، مؤاخذه خواهد کرد. بیا و گوش کن! تا زنده ای ، روزگار ، چیزهای شگفت را نشانت می دهد ، اگر چه پس از مرگ ، شگفت زده تر می شوی . چگونه می اندیشند ، به کدام پایه ای تکیه کرده اند ، و به کدام دستاویز چنگ زده اند؟ «وه ، چه بد مولایی و چه بد دمسازی!» و «چه بد جانشینانی هستند برای ستمگران!» . دنباله روان را به جای پیشتازان گرفتند، چموش را جای به کار کُشته ، و دُم را به جای شانه! وای بر قومی که «می پندارند که کار شایسته انجام می دهند» . «به هوش باشید که آنان ، فسادگران اند ، لیکن نمی فهمند» . «آیا کسی که به سوی حقْ رهبری می کند ، سزاوارتر است که مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید ، مگر آن که [خود]هدایت شود؟ شما را چه شده است؟ چگونه داوری می کنند؟» . [حکومت ،] آبستن شده است. اندکی صبر کنید تا بزایَد. آن گاه ، در قدَح های بزرگ ، [به جای شیر،]خون تازه و سمّ کشنده و سوزان بدوشید. در این هنگام است که برباطل روندگان ، خسارت ببینند ، و پسینیان ، فرجام آنچه را که پیشینیان بر پا کرده اند ، خواهند دید. پس از آن ، برای فتنه های آن ، دست [از جانتان] بشویید و جانتان را برای افتادن در فتنه ، مطمئن کنید . و بشارت بادتان به شمشیر بُرنده و به هرج و مرج دایم و فراگیر و به استبداد ستمکاران ، که ثروت هایتان را تهی گردانَد و جمعتان را درو کند. حسرت بر آنان که خبرها بر ایشان مخفی مانْد! «آیا ما [باید] شما را در حالی که بدان اکراه دارید ، به آن وادار کنیم؟» ».

.

ص: 410

. .

ص: 411

. .

ص: 412

. .

ص: 413

. .

4 / 2الإِمامُ الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ المُجَتَبىالإمام الحسن عليه السلام :أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ عَلِيّاً أميرَ المُؤمِنينَ بابُ هُدىً ؛ فَمَن دَخَلَهُ اهتَدى ، ومَن خالَفَهُ تَرَدّى . (1)

عنه عليه السلام :ما قُدِّمَت رايَةٌ قوتِلَ تَحتَها أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلّا نَكَسَهَا اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى ، وغُلِبَ أصحابُها ، وَانقَلَبوا صاغِرينَ ، وما ضَرَبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِسَيفِهِ ذِى الفَقارِ أحَدا فَنَجا ، وكان إذا قاتَلَ قاتَلَ جَبرَئيلُ عَن يَمينِهِ ، وميكائيلُ عَن يَسارِهِ ، ومَلَکُ المَوتِ بَينَ يَدَيهِ . (2)

.

1- .الجمل : ص 253 .
2- .الأمالى للصدوق : ص 603 ح 838 عن عمرو بن حبشى .

4 / 2 امام حسن مجتبی

4 / 2امام حسن مجتبیامام حسن علیه السلام :ای مردم! امیر مؤمنان ، علی علیه السلام باب هدایت است. آن که از این در درآید ، هدایت می یابد ، و آن که مخالفت کند ، هلاک می گردد.

امام حسن علیه السلام :هیچ پرچمی افراشته نشد که زیر آن علیه امیر مؤمنان جنگ شود ، جز آن که خداوند تبارک و تعالی آن را سرنگون کرد و افرادش را مغلوب ساخت ، و سرافکنده عقب نشینی کردند و امیر مؤمنان ، با شمشیر خود (ذوالفقار) بر کسی نزد که نجات پیدا کند ، و هرگاه می جنگید ، جبرئیل علیه السلام از سمت راست و میکائیل علیه السلام از سمت چپ ، و ملک الموت علیه السلام پیش روی او می جنگیدند .

.

عنه عليه السلام فى خُطبَهٍ لَهُ بَعدَ استِشهادِ أبيهِ عليه السلام : يا أيُّهَا النّاسُ ! لَقَد فارَقَكُم أمسِ رَجُلٌ ما سَبَقَهُ الأوَّلونَ ، ولايُدرِكُهُ الآخِرونَ ، ولَقَد كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَبعَثُهُ المَبعَثَ فُيُعطيهِ الرّايَهَ ، فَما يَرجِعُ حَتّى يَفتَحَ اللّهُ عَلَيهِ ، جِبريلُ عَن يَمينِهِ ، وميكائيلُ عَن شِمالِهِ ، ما تَرَکَ بَيضاءَ ولا صَفراءَ إلّا سَبعَمِئَهِ دِرهَمٍ فَضَلَت مِن عَطائِهِ ، أرادَ أن يَشتَرِىَ بِها خادِما . (1)

عنه عليه السلام مِن كلامِهِ عليه السلام وهُوَ يَستَنفِرُ أهلَ الكوفَهِ لِنُصرَهِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام فى قِتالِ النّاكِثينَ : لَقَد عَلِمتُم أنَّ عَلِيّا صَلّى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَحدَهُ ، وإنَّهُ يَومَ صَدَّقَ بِهِ لَفى عاشِرَهٍ مِن سِنِّهِ ، ثُمَّ شَهِدَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَميعَ مَشاهِدِهِ . وكانَ مِن اجتِهادِهِ فى مَرضاهِ اللّهِ وطاعَهِ رَسولِهِ ، وآثارِهِ الحَسَنَهِ فِى الإسلامِ ما قَد بَلَغَكُم ، ولَم يَزَل رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله راضِيا عَنهُ ، حَتّى غَمَّضَهُ بِيَدِهِ ، وغَسَّلَهُ وَحدَهُ وَالمَلائِكَهُ أعوانُهُ ، وَالفَضلُ ابنُ عَمِّهِ يَنقُلُ إلَيهِ الماءَ ، ثُمَّ أدخَلَهُ حُفرَتَهُ ، وأوصاهُ بِقَضاءِ دَينِهِ وعِداتِهِ ، وغَيرِ ذلِکَ مِن اُمورِهِ ، كُلُّ ذلِکَ مِن مَنِّ اللّهِ عَلَيهِ . (2)

عنه عليه السلام فى خُطبَتِهِ لَمّا أجمَعَ عَلى صُلحِ مُعاوِيَهَ : كانَ أبى عليه السلام أوَّلَ مَنِ استَجابَ لِلّهِ تَعالى ولِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، وأوَّلَ مَن آمَنَ وصَدَّقَ اللّهَ ورَسولَهُ ، وقَد قالَ اللّهُ تَعالى فى كِتابِهِ المُنزَلِ عَلى نَبِيِّهِ المُرسَلِ : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» (3) فَرَسولُ اللّهِ الَّذى عَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبِّهِ ، وأبِى الَّذى يَتلوهُ ، وهُوَ شاهِدٌ مِنهُ . وقَد قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حينَ أمَرَهُ أن يَسيرَ إلى مَكَّهَ وَالمَوسِمِ بِبَراءَهٍ : «سِر بِها يا عَلِيُّ ؛ فَإنّى اُمِرتُ أن لا يَسيرَ بِها إلّا أنَا أو رَجُلٌ مِنّى ، وأنتَ هُوَ يا عَلِيُّ» فَعَلِيٌّ مِن رَسولِ اللّهِ ، ورَسولُ اللّهِ مِنهُ . وقالَ لَهُ نَبِيُّ اللّهِ صلى الله عليه و آله حينَ قَضى بَينَهُ وبَينَ أخيهِ جَعفرِ بنِ أبى طالِبٍ عليهماالسلام ومَولاهُ زَيدِ ابنِ حارِثَهَ فِى ابنَهِ حَمزَهَ : «أمّا أنتَ يا عَلِيُّ فَمِنّى وأنَا مِنکَ ، وأنتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدى» . فَصَدَّقَ أبى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله سابِقا ووَقاهُ بِنَفسِهِ ، ثُمَّ لَم يَزَل رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى كُلِّ مَوطِنٍ يُقَدِّمُهُ ولِكُلِّ شَديدَهٍ يُرسِلُهُ ، ثِقَهً مِنهُ ، وطُمَأنينَهً إلَيهِ ، لِعِلمِهِ بِنَصيحَتِهِ لِلّهِ ورَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، وإنَّهُ أقرَبُ المُقَرَّبينَ مِنَ اللّهِ ورَسولِهِ ، وقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «وَ السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» (4) وكانَ أبى سابِقَ السّابِقينَ إلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وإلى

رَسولِهِ صلى الله عليه و آله وأقرَبَ الأقرَبينَ ، فَقَد قالَ اللّهُ تَعالى : «لَا يَسْتَوِى مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَتَلَ أُوْلَئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً» (5) . فَأَبى كانَ أَوَّلَهُم إسلاما وإيمانا ، وأَوَّلَهُم إلَى اللّهِ ورَسولِهِ هِجرَةً ولُحوقا،وأوَّلَهُم عَلى وُجدِهِ ووُسعِهِ نَفَقَةً، قالَ سُبحانَهُ: «وَ الَّذِينَ جَآءُو مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَ نِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْاءِيمَنِ وَ لَا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلاًّ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّکَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ» (6) فَالنّاسُ مِن جَميعِ الاُمَمِ يَستَغفِرونَ لَهُ بِسَبقِهِ إيّاهُمُ الإيمانَ بِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، وذلِکَ أنَّهُ لَم يَسبِقهُ إلَى الإيمانِ أَحَدٌ ، وقَد قالَ اللّهُ تَعالى : «وَ السَّبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَنٍ» (7) فَهُوَ سابِقُ جَميعِ السّابِقينَ ، فَكَما أنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ فَضَّلَ السّابِقينَ عَلَى المُتَخَلِّفينَ وَالمُتَأَخِّرينَ ، فَكَذلِکَ فَضَّلَ سابِقَ السّابِقينَ عَلَى السّابِقينَ . (8)

.

1- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 502 ح 42 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 68 ح 22 كلاهما عن هبيره بن يريم ، مسند ابن حنبل : ج1 ص 426 ح 1720 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 595 ح 1013 كلاهما عن عمرو بن حبشى ، مسند أبى يعلى : ج 6 ص 169 ح 6725 عن جابر ؛ الكافى : ج 1 ص 457 ح 8 ، الأمالى للطوسى : ص 269 ح 501 عن أبى الطفيل ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 80 كلّها نحوه .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 14 ص 12 عن تميم بن حذيم الناجى ؛ بحار الأنوار : ج 32 ص 89 .
3- .هود : 17 .
4- .الواقعه : 10 و 11 .
5- .الحديد : 10 .
6- .الحشر : 10 .
7- .التوبه : 100.
8- .الأمالى للطوسى : ص 562 ح 1174 عن عبد الرحمن بن كثير ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 366 ح 3 نحوه وكلاهما عن الإمام الصادق عن أبيه عن الإمام زين العابدين عليهم السلام .

امام حسن علیه السلام در خطبه ای پس از شهادت پدرش : ای مردم! دیروز مردی از شما جدا شد که پیشینیان بر او پیشی نگرفتند و پسینیان به او نرسیدند. پیامبر خدا ، او را گسیل می داشت و پرچم را به او می سپرد و تا خداوند ، پیروزی را نصیبش نمی کرد ، بر نمی گشت و همواره ، جبرئیل علیه السلام از سمت راست و میکائیل علیه السلام در سمت چپش بودند. از زرد و سفید (طلا و نقره یا درهم و دینار) ، جز هفت صد درهم که از حقوقش [از بیت المالْ] زیاد آمده بود و می خواست با آن ، خدمتکاری بخرد ، باقی نگذاشت.

امام حسن علیه السلام در زمانی که کوفیان را برای یاری امام علی علیه السلام به جنگ با پیمان شکنان (ناکثین) فرا می خوانْد : شما می دانید که علی علیه السلام با پیامبر خدا ، به تنهایی نماز خوانْد و روزی که او را تصدیق کرد ، ده ساله بود. آن گاه با پیامبر خدا در همه جنگ ها حضور داشت. از تلاش او در راه خشنودی خدا و پیروی از پیامبر خدا و آثار نیکویش در اسلام ، چیزهایی به شما رسیده است و پیامبر خدا ، همواره از او خشنود بود تا آن که علی علیه السلام به دست خود ، چشم هایش را بست ، و به تنهایی و به کمک فرشتگان ، غسلش داد و پسر عمویش (فضل) ، برایش آب می آورد. آن گاه در قبرش گذاشت ، و آن حضرت در پرداخت وام ها و انجام دادن تعهّدات و دیگر کارهایش به او وصیّت کرد و همه اینها از منّت های خدا بر او بود .

امام حسن علیه السلام هنگامی که برای صلح با معاویه آمده بود : پدرم ، اوّلین کسی بود که به خداوند متعال و پیامبرش پاسخ مثبت داد و اوّلین کسی بود که ایمان آورد و خدا و پیامبرش را تصدیق کرد و خداوند متعال ، در کتابی که بر پیامبر و فرستاده خویش فرو فرستاده ، فرموده است : «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او ، در پی اوست ...» . پیامبر خدا ، همانی است که بر حجّتی روشن از پروردگارش است و پدرم ، همان است که در پی او و شاهدی از اوست. پیامبر خدا ، هنگامی که در موسم حج به وی دستور داد که جهت اعلان برائت به مکّه برود ، فرمود : «ای علی! این برائت را ببَر ، چون به من فرمان داده شده که جز خودم یا مردی از خودم که آن تویی ، ای علی ، کسی آن را نبرَد». پس ، علی علیه السلام از پیامبر خدا ، و پیامبر خدا از علی علیه السلام است. و پیامبر خدا ، هنگامی که بین او و برادرش جعفر

بن ابی طالب و برده آزادشده اش زید ابن حارثه ، در خصوص دختر حمزه داوری کرد ، به وی فرمود : «امّا تو ای علی از منی و من از توام و تو سرپرست هر مؤمنی پس از من». پدرم ، پیامبر خدا را از پیش باور کرد و با جانش از او پاسداری کرد و پیامبر خدا ، همواره در هر جایی او را پیش می داشت و در هر سختی ای او را می فرستاد و این ، به خاطر آرامش و اطمینانی بود که به او داشت؛ چون خیرخواهی اش را نسبت به خدا و پیامبرش می دانست و او نزدیک ترینِ نزدیکان به خدا و پیامبرش بود و خداوند عز و جل فرمود : «پیشتازان ، مقدّم اند. آنان اند همان مقرّبان [خدا]» و پدرم ، پیشتازِ پیشتازان به خداوند عز و جل و پیامبرش و نزدیک ترینِ نزدیکان بود و خداوند متعال فرموده است : «کسانی از شما که پیش از فتح [مکّه] انفاق و جهاد کردند ، [با دیگران]یکسان نیستند. آنان از [حیث] درجه ، بزرگ تر از کسانی اند که بعدا به انفاق و جهاد پرداختند» . پدرم در اسلام و ایمان آوردن ، اوّلینشان بود ، و در مهاجرت و پیوستن به خدا و پیامبر خدا ، اوّلینشان بود ، و در بخشش به مقدار توانایی و دارایی ، اوّلینشان بود. خداوند سبحان می فرماید : «و [نیز]کسانی که بعد از آنان (مهاجران و انصار) آمده اند [و]می گویند : پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ، ببخشای ، و در دل هایمان ، نسبت به کسانی که ایمان آورده اند ، [هیچ گونه] کینه ای مگذار. پروردگارا! راستی که تو رئوف و مهربانی» . پس مردم همه امّت ها ، به خاطر پیشی جُستنش بر آنان در ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله ، برای او استغفار می کنند ، به خاطر آن که هیچ کس در ایمان آوردن ، بر او پیشی نگرفت و خداوند تبارک و تعالی می فرماید : «و پیشتازانِ نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری ، از آنان پیروی کردند» . او پیشتاز همه پیشتازان است. همان گونه که خداوند عز و جل پیشتازان را بر به جا ماندگان و عقب ماندگان ، برتری بخشید ، پیشتازِ پیشتازان را بر پیشتازان هم برتری بخشید.

.

ص: 418

. .

ص: 419

. .

راجع : ج 12 ص 410 (معاويه بن حديج) .

4 / 3الإِمامُ الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ سَيِّدُالشُّهَداءِتاريخ دمشق عن مولى لحذيفه :كانَ حُسَينُ بنُ عَلِيٍّ آخِذا بِذِراعِى فى أيّامِ المَوسِمِ ، قالَ : ورَجُلٌ خَلفَنا يَقولُ : اللّهُمَّ اغفِر لَهُ ولِاُمِّهِ ، فَأطالَ ذلِکَ ، فَتَرَکَ الحُسَينُ ذِراعى وأقبَلَ عَلَيهِ فَقالَ : قَد آذَيتَنا مُنذُ اليَومِ ، تَستَغفِرُ لى ولِاُمّى وتَترُکُ أبى ؟ وأبى خَيرٌ مِنّى ومِن اُمّى . (1)

اُسد الغابه عن إسماعيل بن رجاء عن أبيه :كُنتُ فى مَسجِدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى حَلقَةٍ فيها أبو سَعيدٍ الخُدرِىُّ وعَبدُ اللّهِ بنُ عَمرٍو ، فَمَرَّ بِنا حُسَينُ بنُ عَلِيٍّ ، فَسَلَّمَ ، فَرَدَّ القَومُ السَّلامَ ، فَسَكَتَ عَبدُ اللّهِ حَتّى فَرَغوا ، رَفَعَ صَوتَهُ وقالَ : وعَلَيکَ السَّلامُ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَى القَومِ ، فَقالَ : أ لا اُخبِرُکُم بِأحَبِّ أهلِ الأرضِ إلى أهلِ السَّماءِ ؟ قالوا : بَلى . قالَ : هُوَ هذَا الماشى ؛ ما كَلَّمَنى كَلِمَةً مُنذُ لَيالى صِفّينَ ، ولَأَن يَرضى عَنّى أحَبُّ إلَىَّ مِن أن يَكونَ لى حُمرُ النَّعَمِ . قالَ أبو سَعيدٍ : أ لا تَعتَذِرُ إلَيهِ ؟ قالَ : بَلى ، قالَ : فَتَواعَدا أن يَغدُوا إلَيهِ . قالَ : فَغَدَوتُ مَعَهُما ، فَاستَأذَنَ أبو سَعيدٍ ، فَأذِنَ لَهُ ، فَدَخَلَ ، ثُمَّ استَأذَنَ عَبدُ اللّهِ ، فَلَم يَزَل بِهِ حَتّى أذِنَ لَهُ . فَلَمّا دَخَلَ قالَ أبو سَعيدٍ : يَابنَ رَسولِ اللّهِ ، إنَّکَ لَمّا مَرَرتَ بِنا أمسِ فَأخبَرَهُ بِالَّذى كانَ مِن قَولِ عَبدِ اللّهِ بنِ عَمرٍو . فَقالَ حُسَينٌ : أعَلِمتَ يا عَبدَ اللّهِ أنّى أحَبُّ أهلِ الأرضِ إلى أهلِ السَّماءِ ؟ قالَ : إى ورَبِّ الكَعبَهِ . قالَ : فَما حَمَلَکَ عَلى أن قاتَلتَنى وأبى يَومَ صِفّينَ ؟ فَوَاللّهِ لَأَبى كانَ خَيرا مِنّى . قالَ : أجَل . (2)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 14 ص 183 و ج 42 ص 414 .
2- .اُسد الغابه : ج 3 ص 347 الرقم 3092 ، تاريخ دمشق : ج31 ص 275 ، المعجم الأوسط : ج 4 ص 181 ح 3917 نحوه ، كنز العمّال : ج 11 ص 343 ح 31695 .

4 / 3 امام حسین

ر . ک : ج 12 ص 411 (معاویه بن حدیج) .

4 / 3امام حسینتاریخ دمشق به نقل از یکی از آزادشدگانِ حذیفه : حسین بن علی علیهماالسلامدر ایّام حجّ ، بازوی مرا گرفته بود و می رفتیم . مردی پشت سرِ ما بود و می گفت : «پروردگارا ! او و مادرش را بیامرز». و این کار را ادامه داد [و مرتّب می گفت]. حسین علیه السلام بازوی مرا رها کرد و رو به آن مرد کرد و فرمود : «امروز ما را بسیار اذیّت کردی. برای من و مادرم طلب بخشش می کنی و پدرم را رها می کنی ، در حالی که پدرم از من و مادرم بهتر بود؟ !».

اُسد الغابه به نقل از اسماعیل بن رجاء ، از پدرش : من در مسجد پیامبر خدا با جمعی ، از جمله ابو سعید خُدْری و عبد اللّه بن عمرو [بن عاص] ، بودیم که حسین بن علی علیهماالسلام از پیش ما گذشت و سلام کرد و جمع ، پاسخ سلام وی را دادند؛ ولی عبد اللّه سکوت کرد تا سلام آنان پایان پذیرد و آن گاه ، با صدای بلند گفت : و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته ! آن گاه رو به جمع کرد و گفت : آیا می خواهید محبوب ترین فرد زمینی در نزد آسمانیان را به شما معرّفی کنم؟ گفتند : آری. گفت : او همین رونده است. از شب های صفّین تاکنون ، یک کلمه با من حرف نزده است و اگر از من راضی شود ، برایم دوست داشتنی تر از آن است که شتران سرخ موی را مالک گردم. ابو سعید گفت : نمی خواهی از وی عذرخواهی کنی؟ گفت : چرا ، می خواهم. [راوی گفت :] آن دو وعده گذاشتند که فردا نزدش بروند. فردا من هم با آنان رفتم. ابو سعید ، اجازه خواست و امام علیه السلام اجازه داد و وارد شد . آن گاه ، عبد اللّه ، اجازه خواست و آن قدر پافشاری کرد تا اجازه داد. وقتی وارد شد ، ابو سعید گفت : ای فرزند پیامبر خدا ! دیروز که از پیش ما گذشتی . و سخن عبد اللّه پسر عمرو عاص را برایش نقل کرد. امام حسین علیه السلام فرمود : «ای عبد اللّه ! آیا قبول داری که من محبوب ترینِ زمینیان در نزد آسمانیانم؟» . گفت : آری ، سوگند به کعبه ! فرمود : «پس چه چیزی موجب شد که در روز صفّین ، با من و پدرم جنگیدی ؟ سوگند به خدا، پدرم بهتر از من بود». عبد اللّه گفت : آری.

.

كتاب سليم بن قيس :حَجَّ الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ وعَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ وعَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ مَعَهُ ، فَجَمَعَ الحُسَينُ عليه السلام بَنى هاشِمٍ رِجالَهُم ونِساءَهُم ومَوالِيَهُم وشيعَتَهُم مَن حَجَّ مِنهُم ، ومِنَ الأَنصارِ مِمَّن يَعرِفُهُ الحُسَينُ عليه السلام وأهلُ بَيتِهِ ، ثُمَّ أرسَلَ رُسُلاً : لا تَدَعوا أحَدا مِمَّن حَجَّ العامَ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله المَعروفينَ بِالصَّلاحِ وَالنُّسُكِ إلَا أجمِعوهُم لى ، فَاجتَمَعَ إلَيهِ بِمِنىً أكثَرُ مِن سَبعِمِئَهِ رَجُلٍ وهُم فى سُرادِقِهِ (1) عامَّتُهُم مِنَ التّابِعينَ ونَحوٌ مِن مِئَتَى رَجُلٍ مِن أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وغَيرِهِم . فَقامَ فيهِمُ الحُسَينُ عليه السلام خَطيبا ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ... إلى أن قالَ : أنشُدُكُمُ اللّهَ ، أ تَعلَمونَ أنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ كانَ أخا رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حينَ آخى بَينَ أصحابِهِ ، فَآخى بَينَهُ وبَينَ نَفسِهِ وقالَ : «أنتَ أخى وأنَا أخوكَ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أنشُدُكُمُ اللّهَ ، هَل تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله اشتَرى مَوضِعَ مَسجِدِهِ ومَنازِلِهِ فَابتَناهُ ، ثُمَّ ابتَنى فيهِ عَشَرَهَ مَنازِلَ ؛ تِسعَهً لَهُ ، وجَعَلَ عاشِرَها فى وَسَطِها لِأَبى ، ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بابِ شارِعٍ إلَى المَسجِدِ غَيرَ بابِهِ ، فَتَكَلَّمَ فى ذلِكَ مَن تَكَلَّمَ ، فَقالَ صلى الله عليه و آله : «ما أنَا سَدَدتُ أبوابَكُم وفَتَحتُ بابَهُ ، ولكِنَّ اللّهَ أمَرَنى بِسَدِّ أبوابِكُم وفَتحِ بابِهِ» . ثُمَّ نَهَى النّاسَ أن يَناموا فِى المَسجِدِ غَيرَهُ ، وكانَ يُجنِبُ فِى المَسجِدِ ومَنزِلُهُ فى مَنزِلِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَوُلِدَ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ولَهُ فيهِ أولادٌ ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أ فَتَعلَمونَ أنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ حَرَصَ عَلى كُوَّهٍ قَدرَ عَينِهِ يَدَعُها مِن مَنزِلِهِ إلَى المَسجِدِ ، فَأبى عَلَيهِ ، ثُمَّ خَطَبَ صلى الله عليه و آله قالَ : «إنَّ اللّهَ أمَرَ موسى أن يَبنِىَ مَسجِدا طاهِرا لا يَسكُنُهُ غَيرُهُ وغَيرُ هارونَ وَابنيهِ ، وإنَّ اللّهَ أمَرَنى أن أبنِىَ مَسجِدا طاهِرا لا يَسكُنُهُ غَيرى وغَيرُ أخى وَابنَيهِ» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قال : أنشُدُكُمُ اللّهَ ، أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَصَبَهُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ فَنادى لَهُ بِالوِلايَهِ وقالَ : «لِيُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغائِبَ» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أنشُدُكُمُ اللّهَ ، أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ لَهُ فى غَزوَهِ تَبوكَ : «أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، وأنتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدى» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أنشُدُكُمُ اللّهَ ، أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حينَ دَعَا النَّصارى مِن أهلِ نَجرانَ إلَى المُباهَلَهِ لَم يَأتِ إلّا بِهِ وبِصاحِبَتِهِ وَابنَيهِ ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أنشُدُكُمُ اللّهَ ، أ تَعلَمونَ أنَّهُ دَفَعَ إلَيهِ اللِّواءَ يَومَ خَيبَرَ ثُمَّ قالَ : «لَأَدفَعُهُ إلى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، ويُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، كَرّارٍ غَيرِ فَرّارٍ ، يَفتَحُهَا اللّهُ عَلى يَدَيهِ» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله

عليه و آله بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وقالَ : «لا يُبَلِّغُ عَنّى إلّا أنَا أو رَجُلٌ مِنّى» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَم تَنزِل بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ إلّا قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ ، وإنَّهُ لَم يَدعُهُ بِاسمِهِ قَطُّ إلّا أن يَقولَ : يا أخى ، وَادعوا لى أخى ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَضى بَينَهُ وبَينَ جَعفَرٍ وزَيدٍ فَقالَ لَهُ : «يا عَلِيُّ ، أنتَ مِنّى وأنَا مِنكَ ، وأنتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَةٍ بَعدى» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أ تَعلَمونَ أنَّهُ كانَت لَهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى اللهِ عليه و آله كُلَّ يَومٍ خَلوَةٌ ، وكُلَّ لَيلَةٍ دَخلَةٌ ، إذا سَأَلَهُ أعطاهُ وإذا سَكَتَ أبدَأَهُ ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَضَّلَهُ عَلى جَعفَرٍ وحَمزَةَ حينَ قالَ لِفاطِمَةَ عليهاالسلام : «زَوَّجتُكِ خَيرَ أهلِ بَيتى ؛ أقدَمَهُم سِلما ، وأعظَمَهُم حِلما ، وأكثَرَهُم عِلما» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قال : أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : «أنَا سَيِّدُ وُلِد آدَمَ ، وأخى عَلِيٌّ سَيِّدُ العَرَبِ ، وفاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِساءِ أهلِ الجَنَّةِ ، وَابناىَ الحَسَنُ وَالحُسَينُ سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّةِ» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَهُ بِغُسلِهِ ، وأخبَرَهُ أنَّ جَبرَئيلَ يُعينُهُ عَلَيهِ ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : أ تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ فى آخِرِ خُطبَةٍ خَطَبَها : «أيُّها النّاسُ ، إنّى تَرَكتُ فيكُمُ الثَّقَلَينِ : كِتابَ اللّهِ وأهلَ بَيتى ، فَتَمَسَّكوا بِهِما لَن تَضِلّوا» ؟ قالوا : اللّهُمَّ نَعَم . فَلَم يَدَع شَيئا أنزَلَهُ اللّهُ فى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام خاصَّةً وفى أهلِ بَيتِهِ مِنَ القُرآنِ ولا عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله إلّا ناشَدَهُم فيهِ ، فَيَقولُ الصَّحابَةُ : اللّهُمَّ نَعَم ، قَد سَمِعنا ، ويَقولُ التّابِعِىُّ : اللّهُمَّ قَد حَدَّثَنيهِ مَن أثِقُ بِهِ ؛ فُلانٌ وفُلانٌ . ثُمَّ ناشَدَهُم أنَّهُم قَد سَمِعوهُ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «مَن زَعَمَ أنَّهُ يُحِبُّنى ويُبغِضُ عَلِيّا فَقَد كَذَبَ ، لَيسَ يُحِبُّنى وهُوَ يُبغِضُ عَلِيّا» فَقالَ لَهُ قائِلٌ : يا رَسولَ اللّهِ ، وكَيفَ ذلِكَ ؟ قالَ : «لِأنَّهُ مِنّى وأنَا مِنهُ ، مَن أحَبَّهُ فَقَد أحَبَّنى ، ومَن أحَبَّنى فَقَد أحَبَّ اللّهَ ، ومَن أبغَضَهُ فَقَد أبغَضَنى ، ومَن أبغَضَنى فَقَد أبغَضَ اللّهَ» ؟ فَقالوا : اللّهُمَّ نَعَم ، قَد سَمِعنا ، وتَفَرَّقوا عَلى ذلِكَ . (2)

.

1- .السُّرادِق : هو كلّ ما أحاط بشىءٍ من حائطٍ أو مِضرَبٍ أو خباء (لسان العرب : ج 10 ص 157 «سردق»).

2- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 788 ح 26 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 181 ح 456 .

کتاب سُلَیم بن قیس :حسین بن علی علیهماالسلام حج گزارد و عبد اللّه بن عبّاس و عبد اللّه بن جعفر همراهش بودند. حسین علیه السلام تمام بنی هاشم از زن و مرد و آزادشدگان و پیروانشان را که به حج آمده بودند و از انصار ، کسانی را که امام حسین علیه السلام و خاندان او را می شناختند ، گِرد آورد. آن گاه ، کسانی را فرستاد و فرمود : «همه یارانِ پیامبر خدا را که معروف به صلاح و عبادت اند و امسال به حج آمده اند ، نزد من گِرد آورید» . در مِنا ، در سرا پرده ای ، بیش از هفتصد نفر ، گِردآمدند که اکثر آنان ، از تابعیان بودند و حدود دویست نفر از صحابیان پیامبر و از دیگران. امام حسین علیه السلام در برابرشان به سخن ایستاد و خداوند را حمد و ستایش کرد... تا آن که گفت : «شما را به خدا سوگند ، آیا می دانید که علی بن ابی طالب علیه السلام ، برادر پیامبر خدا بود . هنگامی که بین یارانش پیمان برادری بست ، بین او و خودش پیمان برادری بست و فرمود : تو برادرِ منی و من ، برادر توام در دنیا و آخرت ؟». گفتند : به خدا ، آری . فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر خدا، زمین محل مسجد ومنزلش را خرید و مسجد را ساخت و سپس در آن جا ده خانه ساخت که نُه تای آن از آنِ او بود و دهمی را در وسط آنها برای پدرم معیّن کرد و سپس ، همه راه هایِ ورود به مسجد [از خانه ها] را بست ، جز راه ورودی او را ، و در این خصوص ، پاره ای سخن گفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : من درهای [خانه]های شما را نبستم و درِ ورودیِ [خانه]او را باز نگذاشتم؛ بلکه خداوند به من فرمان بستنِ درِ [خانه]هایِ شما و گشودنِ درِ [خانه] او را داده است و آن گاه ، مردم را بجز او از خوابیدن در مسجد، نهی کرد و [او]حتی در مسجد ، جُنُب می شد و خانه او در خانه پیامبر خدا بود و برای پیامبر خدا و او ، در همان خانه فرزندانی زاده شدند؟». گفتند : به خدا ، آری . فرمود : «آیا می دانید که عمر بن خطّاب ، اصرار کرد تا روزنه ای به مقدار یک چشم ، از منزلش به مسجد برایش باز بگذارد؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله قبول نکرد و آن گاه ، سخنرانی کرد و فرمود : خداوند به موسی علیه السلام فرمان داد مسجدی پاک بسازد که در آن ، جز خودش و هارون و دو پسر هارون ، ساکن نشوند ، و خداوند ، به من فرمان داد تا مسجدی پاک بسازم و در آن ، جز خودم و برادرم و دو فرزندش کسی در آن ساکن نشود ؟». گفتند : به خدا ، آری . فرمود:«شما را به خدا سوگند،آیا می دانید که پیامبر خدا در روز غدیر خم ، او را منصوب کرد و ولایت را برای او تثبیت کرد و فرمود: حاضران به غایبان برسانند ؟». گفتند : به خدا ، آری. فرمود : «شما را به خدا سوگند ،

آیا می دانید که پیامبر خدا ، در جنگ تبوک به او فرمود : تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسایی ، و تو پس از من ، ولیّ هر مؤمنی ؟». گفتند : به خدا ، آری. فرمود : «شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر خدا ، هنگامی که ترسایان نَجران را به مُباهله فرا خوانْد ، جز او و زنش و دو فرزندش را نیاورد؟». گفتند : به خدا ، آری. فرمود : «شما را به خدا سوگند ، آیا می دانید که در روز خیبر ، پرچم را به او داد و فرمود : پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و او ، خدا و پیامبرش را دوست دارد. یورش برنده بی فرار است و خداوند ، به دست او قلعه خیبر را فتح می کند ؟». گفتند : به خدا ، آری. فرمود : «آیا می دانید که پیامبر خدا ، سوره برائت را به وسیله او فرستاد و فرمود : از سوی من ، جز من و یا مردی از من ، ابلاغ نمی کند ؟». گفتند : به خدا ، آری . فرمود : «آیا می دانید که هیچ سختی ای به پیامبر خدا روی نمی آورْد ، جز آن که به خاطر اعتماد به علی علیه السلام ، او را پیش می داشت ، و پیامبر صلی الله علیه و آله ، هیچ گاه او را به نامْ صدا نمی زد؛ بلکه می فرمود : ای برادرم ! و برادرم را برایم صدا کنید ؟». گفتند : به خدا ، آری. فرمود: «آیا می دانید که پیامبر خدا بین او، جعفر و زید، داوری کرد و به او فرمود : ای علی ! تو از منی و من از توام ، و تو پس از من ، ولیّ هر مرد و زن مؤمنی ؟». گفتند : به خدا ، آری. فرمود : «آیا می دانید که او [برای دریافت علوم پیامبر صلی الله علیه و آله] ، هر روز با پیامبر خدا خلوت می کرد و هر شب به خانه اش می رفت. هرگاه می پرسید ، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ می داد و هرگاه سکوت می کرد ، پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز [به سخن]می کرد؟ ». گفتند : به خدا ، آری . فرمود : «آیا می دانید که پیامبر خدا ، هنگامی که به فاطمه علیهاالسلام فرمود : شوهر تو ، بهترینِ کسانِ من است ؛ پیش ترینشان در اسلام آوردن،بزرگ ترینشان در بردباری، و دانشمندترینِ آنان است ، او را بر جعفر و حمزه ، برتری بخشید؟». گفتند : به خدا ، آری. فرمود : «آیا می دانید که پیامبر خدا فرمود : من ، سرورِ فرزندان آدم و برادرم علی، سرورِ عرب ، و فاطمه بانوی زنانِ بهشت ، و دو پسرم حسن و حسین سرورِ جوانان بهشت اند ؟». گفتند : به خدا ، آری. فرمود : «آیا می دانید که پیامبر خدا به او فرمان داد تا غسلش دهد و به او خبر داد که در این کار ، جبرئیل علیه السلام او را یاری خواهد کرد؟». گفتند : به خدا ، آری. فرمود : «آیا می دانید که پیامبر خدا در آخرین سخنرانی خود فرمود : ای مردم ! بین شما دو چیز گرانسنگ باقی گذاشتم : کتاب خدا و اهل بیتم. به آن دو ، چنگ بزنید تا هرگز گم راه نشوید ؟». گفتند : به خدا ، آری. [راوی می گوید :] چیزی از آنچه خداوند درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و یا اهل بیتش در قرآن فرو فرستاده بود و یا بر زبان پیامبرش جاری شده بود

، باقی نگذاشت و بر آنها سوگندشان داد و اصحاب می گفتند : آری ، ما شنیده ایم و تابعیان می گفتند : آری ، کسانی که به آنان اعتماد داشته ایم ، چون فلانی و فلانی ، به ما خبر داده اند. آن گاه ، سوگندشان داد که [بگویند] آیا آنان از پیامبر خدا شنیده اند که فرمود : اگر کسی علی را دشمن دارد و در عین حال ، بپندارد که مرا دوست می دارد ، دروغ می گوید. [هیچ کس] در حالی که علی علیه السلام را دشمن می دارد ، مرا دوست ندارد . کسی گفت : ای پیامبر خدا! چه طور چنین است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : چون او از من است و من از اویم. آن که او را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است ، و آن که مرا دوست بدارد ، خدا را دوست داشته است ، و آن که او را دشمن دارد ، مرا دشمن داشته است ، و آن که مرا دشمن بدارد ، خدا را دشمن داشته است ؟». گفتند : آری ، شنیده ایم و آن گاه ، پراکنده شدند.

.

ص: 424

. .

ص: 425

. .

ص: 426

. .

ص: 427

. .

راجع : ج 1 ص 584 (الوصىّ) . ج 5 ص 376 (عبد اللّه بن عمرو بن العاص) .

.

ر . ک : ج 1 ص 585 (وصی) . ج 5 ص 377 (عبد اللّه بن عمرو بن عاص)
.

.

4 / 4الإِمامُ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ زَینُ العابِدینَالإمام زین العابدین علیه السلام فی زِیارَهِ الإِمامِ عَلِیٍّ علیه السلام : السَّلامُ عَلَیکَ یا أمینَ اللّهِ فی أرضِهِ ، وحُجَّتَهُ عَلی عِبادِهِ ، السَّلامُ عَلَیکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، أشهَدُ أنَّکَ جاهَدتَ فی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ ، وعَمِلتَ بِکِتابِهِ ، وَاتَّبَعتَ سُنَنَ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله حَتّی دَعاکَ اللّهُ إلی جِوارِهِ ، فَقَبَضَکَ إلَیهِ بِاختِیارِهِ ، وألزَمَ أعداءَکَ الحُجَّهَ مَعَ ما لَکَ مِنَ الحُجَجِ البالِغَهِ عَلی جَمیعِ خَلقِهِ . (1)

عنه علیه السلام مِن کَلامِهِ فی مَجلِسِ یَزیدَ : أنَا ابنُ عَلِیٍّ المُرتَضی ، أنَا ابنُ مَن ضَرَبَ خَراطیمَ الخَلقِ حَتّی قالُوا لا إلهَ إلّا اللّهُ ، أنَا ابنُ مَن ضَرَبَ بَینَ یَدَی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِسَیفَینِ ، وطَعَنَ بِرُمحَینِ ، وهاجَرَ الهِجرَتَینِ ، وبایَعَ البَیعَتَینِ ، وصَلَّی القِبلَتَینِ ، وقاتَلَ بِبَدرٍ وحُنَینٍ ، ولَم یَکفُر بِاللّهِ طَرفَهَ عَینٍ ، أنَا ابنُ صالِحِ المُؤمِنینَ ، ووارِثِ النَّبِیّینَ ، وقامِعِ المُلحِدینَ ، ویَعسوبِ المُسلِمینَ ، ونورِ المُجاهِدینَ ، وزَینِ العابِدینَ ، وتاجِ البَکّائینَ ، وأصبَرِ الصّابِرینَ ، وأفضَلِ القائِمینَ مِن آلِ یاسینَ ، ورَسولِ رَبِّ العالَمینَ . أنَا ابنُ المُؤَیَّدِ بِجَبرَئیلَ ، المَنصورِ بِمیکائیلَ ، أنَا ابنُ المُحامی عَن حَرَمِ المُسلِمینَ ، وقاتِلِ النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ ، وَالمُجاهِدِ أعداءَهُ النّاصِبینَ ، وأفخَرِ مَن مَشی مِن قُرَیشٍ أجمَعینَ ، وأوَّلِ مَن أجابَ وَاستَجابَ للّهِ مِنَ المُؤمِنینَ ، وأقدَمِ السّابِقینَ ، وقاصِمِ المُعتَدینَ ، ومُبیرِ المُشرِکینَ ، وسَهمٍ مِن مَرامِی اللّهِ عَلَی المُنافِقینَ ، ولِسانِ حِکمَهِ العابِدینَ ، ناصِرِ دینِ اللّهِ ، ووَلِیِّ أمرِ اللّهِ ، وبُستانِ حِکمَهِ اللّهِ ، وعَیبَهِ عِلمِ اللّهِ . سَمِحٌ ، سَخِیٌّ ، بُهلولٌ زَکِیٌّ أبطَحِیٌّ رَضِیٌّ مَرضِیٌّ ، مِقدامٌ هَمّامٌ ، صابِرٌ صَوّامٌ ، مُهَذَّبٌ قَوّامٌ ، شُجاعٌ قَمقامٌ (2) ، قاطِعُ الأصلابِ ، ومُفَرِّقُ الأحزابِ ، أربَطُهُم جَنانا ، وأطبَقُهُم عِنانا ، وأجرَأُهُم لِسانا ، وأمضاهُم عَزیمَهً ، وأشَدُّهُم شَکیمَهً (3) ، أسَدٌ باسِلٌ ، وغَیثٌ هاطِلٌ . یَطحَنُهُم فِی الحُروبِ إذَا ازدَلَفَتِ الأَسِنَّهُ وقَرُبَتِ الأَعِنَّهُ طَحنَ الرَّحی ، ویَذروهُم ذَروَ الرّیحِ الهَشیمِ ، لَیثُ الحِجازِ ، وصاحِبُ الإعجازِ ، وکَبشُ العِراقِ ، الإمامُ بِالنَّصِّ وَالاِستِحقاقِ ، مَکّیٌّ مَدَنِیٌّ ، أبطَحِیٌّ تِهامِیٌّ ، خَیفِیٌّ عَقَبِیٌّ ، بَدرِیٌّ اُحُدِیٌّ ، شَجَرِیٌّ مُهاجِرِیٌّ ، مِنَ العَرَبِ سَیِّدُها ، ومِنَ الوَغی لَیثُها . وارِثُ المَشعَرَینِ ، وأبُو السِّبطَینِ الحَسَنِ وَالحُسَینِ ، مَظهَرُ العَجائِبِ ، ومُفَرِّقُ الکَتائِبِ ، وَالشِّهابُ الثّاقِبُ ، وَالنّورُ العاقِبُ ، أسَدُ اللّهِ الغالِبُ ، مَطلوبُ کُلِّ طالِبٍ ، غالِبُ کُلِّ غالِبٍ ، ذاکَ جَدّی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . (4)

.

1- .مصباح المتهجّد : ص 738 ح 829 ، فرحه الغرى : ص 41 كلاهما عن جابر بن يزيد الجعفى ، البلد الأمين : ص 295 كلّها عن الإمام الباقر عليه السلام .
2- .القمقام من الرجال : السيّد الكثير الخير الواسع الفضل (لسان العرب : ج 12 ص 494 «قمم») .
3- .الشَّكيمه : قوّه القلب ، وانّه لشديد الشكيمه إذا كان شديد النفس أنِفاً أبيّاً (لسان العرب : ج 12 ص 324 «شكم») .
4- .مقتل الحسين للخوارزمى : ج 2 ص 70 .

4 / 4 امام زین العابدین

4 / 4امام زین العابدینامام زین العابدین علیه السلام در زیارت علی علیه السلام : درود بر تو، ای امین خدا در روی زمین و ای حجّت خدا بر بندگانش! درود بر تو، ای امیر مؤمنان! گواهی می دهم که در راه خدا ، آن گونه که باید ، جهاد کردی ، به کتابش عمل کردی و از سنّت های پیامبرش پیروی کردی ، تا زمانی که خداوند ، تو را پیش خویش خوانْد و به خواست خود ، تو را پیش خود برد و با دلایل رسایی که داشتی ، دشمنانت را در برابر حجّتت تسلیم ساخت .

امام زین العابدین علیه السلام از سخنان او در مجلس یزید : من فرزند علیّ مرتضایم. من فرزند کسی هستم که بینی ها را به خاک مالید تا آن که بگویند : خدایی جز اللّه نیست. من فرزند کسی هستم که در پیش چشم پیامبر خدا ، با دو شمشیر جنگید و با دو نیزه ضربه زد ، دو بار هجرت کرد ، دو بار بیعت کرد ، بر دو قبله نماز گزارْد ، در بَدر و حُنین جنگید و به اندازه یک پلک بر هم زدن ، بر خدا کفر نورزید. من فرزند شایسته ترینِ مؤمنان ، وارث پیامبران ، ریشه کن کننده ملحدان ، سرورِ مؤمنان ، نور مجاهدان ، زینت عبادت کنندگان ، تاجِ گریه کنندگان ، بردبارترینِ بردباران ، برترینِ قیام کنندگان از آل یاسین و پیامبرِ پروردگار جهانیانم. من فرزند آن تأیید شده با جبرئیل علیه السلام و یاری شده توسط میکائیل علیه السلام هستم . منم فرزند پاسدار حریم مسلمانان، کُشنده پیمان شکنان و ستمکاران و منحرفان ، جهادکننده با دشمنانش در جنگ ، پر افتخارترینِ همه قریشیان و اوّلین کس از مؤمنان که به خدا فرا خوانده شد و پاسخ داد ، پیش گامِ پیش گامان ، شکننده تجاوزکاران ، نابود کننده مشرکان ، تیری از ترکش خدا علیه منافقان ، زبان حکمتِ پرستندگان ، یاور دین خدا ، ولیّ امر خدا ، بوستان حکمت الهی ، و خزانه دانش خدایی . او که پُر گذشت ، بخشنده ، شوخ طبع ، زیرکِ ابطحی ، خشنود خوشایند ، پیش قدمِ رادمرد ، صبر کننده روزه دار ، پاکِ نمازگزار ، دلیرِ دست و دلْ باز ، قطع کننده نسل ها[ی دشمنان] و پراکنده کننده احزاب است ؛ استوارْ دل ترینِ آنان ، چابک سوارترینِ آنان ، در سخن گفتن ، جسورترینِ آنان و در تصمیم و اراده ، محقّق سازترین آنان ، در قوّت قلب ، شدیدترین است؛ شیری شجاع و بارانی سیل آساست . در جنگ ها ، هنگامی که شمشیرها در هم آمیختند و عنان اسبان به هم نزدیک شد ، چون سنگ آسیا ، آنان را خُرد می کند و

چون توفان ، آنان را درهم می کوبد؛ شیر حجاز ، صاحب اعجاز ، پهلوان عِراق ، راهبر بر اساس نص و بر پایه شایستگی است؛ مکّی ، مدنی ، ابطحیِ تهامی ، خیفی ، عقبه ای ، بدری ، اُحدی ، شجری (بیعت کننده در صلح حدیبیه در زیر درخت) ، مهاجری ، از بین عرب ها سرور آنان ، و در هنگامه جنگ شیر آن بود. وارث اهل مَشعر ، پدر سبطین (حسن و حسین علیهماالسلام) ، به وجود آورنده شگفتی ها ، پراکنده کننده لشکرها ، اخترِ درخشنده ، نور مستمر ، شیر پیروز خدا ، خواسته هر خواهنده ، و پیروز بر هر پیروزی ، او جدّ من علی بن ابی طالب علیه السلام است.

.

راجع : ج 10 ص 26 (شدّه عبادته) .

4 / 5الإِمامُ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ الباقِرُالإمام الباقر عليه السلام فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : وإن كانَ صاحِبُكُم لَيَجلِسُ جِلسَةَ العَبدِ ، ويَأكُلُ إكلَةَ العَبدِ ، ويُطعِمُ النّاسَ خُبزَ البُرِّ وَاللَّحمَ ، ويَرجِعُ إلى أهلِهِ فَيَأكُلُ الخُبزَ وَالزَّيتَ ، وإن كانَ لَيَشتَرِى القَميصَ السُّنبُلانِىَّ ثُمَّ يُخَيِّرُ غُلامَهُ خَيرَهُما ، ثُمَّ يَلبَسُ الباقِىَ ، فَإذا جازَ أصابِعَهُ قَطَعَهُ ، وإذا جازَ كَعبَهُ حَذَفَهُ ، وما وَرَدَ عَلَيهِ أمرانِ قَطُّ كِلاهُما للّهِ رِضىً إلّا أخَذَ بِأشَدِّهِما عَلى بَدَنِهِ . ولَقَد وَلِىَ النّاسَ خَمسَ سِنينَ فَما وَضَعَ آجُرَّةً عَلى آجُرَّةٍ ولا لَبِنَةً عَلى لَبِنَةٍ ، ولا أقطَعَ قَطيعَةً ، ولا أورَثَ بَيضاءَ ولا حَمراءَ إلّا سَبعَمِئَةِ دِرهَمٍ فَضَلَت مِن عَطاياهُ ، أرادَ أن يَبتاعَ لِأهلِهِ بِها خادِما ، وما أطاقَ أحَدٌ عَمَلَهُ ، وإن كانَ عَلِىُّ بنُ الحُسَينِ عليهماالسلاملَيَنظُرُ فى كِتابٍ مِن كُتُبِ عَلِيٍّ عليه السلام فَيَضرِبُ بِهِ الأَرضَ ويَقولُ : مَن يُطيقُ هذا . (1)

.

1- .الكافى : ج 8 ص 130 ح 100 ، الأمالى للطوسى : ص 692 ح 1470 كلاهما عن محمّد بن مسلم ، الأمالى للصدوق : ص 356 ح 437 عن محمّد بن قيس ، روضه الواعظين : ص 131 كلاهما نحوه .

4 / 5 امام محمّد باقر

ر . ک : ج 10 ص 27 (شدّت عبادت او) .

4 / 5امام محمّد باقرامام باقر علیه السلام در وصف علی علیه السلام : سرور شما ، چون بندگان می نشست و چون بندگان [غذا]می خورد ؛ نان گندم و گوشت به مردم می خورانْد و خود به سوی خانواده اش بر می گشت و نان و روغن می خورد ؛ و هرگاه لباس سنبلانی (1) می خرید ، غلامش را در گزینش بهترینِ آن دو ، مخیّر می کرد و خود به جایْ مانده را می پوشید؛ هرگاه آستین آن از انگشتانش می گذشت ، آن را می بُرید ، و هرگاه دامنش از مچ پایش تجاوز می کرد ، آن را کوتاه می کرد . دو کار موجب خشنودی خدا در مقابلش قرار نمی گرفت ، جز آن که آنی را که بر تنش سخت تر بود ، بر می گزید. پنج سال بر مردم حکومت کرد و آجری بر آجر و خشتی بر خشتی ننهاد ؛ برای خود خالصه ای [از زمین و املاک]نگزید ؛ از سیم و زر (درهم و دینار) ، جز هفتصد درهم که از حقوقش [از بیت المال] مانده بود و می خواست با آن، خدمتکاری برای خانواده اش بخرد ، به ارث نگذاشت؛ هیچ کس طاقت کار او را نداشت. علی بن حسین علیهماالسلام بر نوشته ای از نوشته های علی علیه السلام نگاه می کرد و آن را به زمین می نهاد و می فرمود : «چه کسی طاقت دارد که چنان کند؟ !».

.

1- .به این نوع لباس یا به خاطر منسوب به شهری در روم سنبلانی گفته می شود (قاموس المحیط) و یا آن که چون مانند سنبل بلند بود و از جلو و پشت ، چاک داشت (النهایه ، ابن اثیر).

عنه عليه السلام :إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ نَصَبَ عَلِيّا عليه السلام عَلَما بَينَهُ وبَينَ خَلقِهِ ، فَمَن عَرَفَهُ كانَ مُؤمِنا ، ومَن أنكَرَهُ كانَ كافِرا ، ومَن جَهِلَهُ كانَ ضالاًّ ، ومَن نَصَبَ مَعَهُ شَيئا كانَ مُشرِكا ، ومَن جاءَ بِوِلايَتِهِ دَخَلَ الجَنَّهَ ، ومَن جاءَ بِعَداوَتِهِ دَخَلَ النّارَ . (1)

عنه عليه السلام :إنَّ عَلِيّا عليه السلام بابٌ فَتَحَهُ اللّهُ ، فَمَن دَخَلَهُ كان مُؤمِنا ، ومَن خَرَجَ مِنهُ كانَ كافِرا ، ومَن لَم يَدخُل فيهِ ولَم يَخرُج مِنهُ كانَ فِى الطَّبَقَهِ الَّذينَ قالَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى : لى فيهِمُ المَشيئَهُ . (2)

عنه عليه السلام :كانَ عَلِىٌّ يَعمَلُ بِكِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ رَسولِهِ ، فَإذا وَرَدَ عَلَيهِ شَىءٌ وَالحادِثُ الَّذى لَيسَ فِى الكِتابِ ولا فِى السُّنَّهِ ألهَمَهُ اللّهُ الحَقَّ فيهِ إلهاما ، وذلِکَ وَاللّهِ مِن المُعضِلاتِ . (3)

.

1- .الكافى : ج 2 ص 388 ح 20 و ج 1 ص 437 ح 7 وفيه صدره إلى «دخل الجنّه» وكلاهما عن الفضيل بن يسار .
2- .الكافى : ج 1 ص 437 ح 8 و ج 2 ص 388 ح 16 كلاهما عن أبى حمزه ، إرشاد القلوب : ص 179 كلاهما صدره إلى «كان كافرا» .
3- .بصائر الدرجات : ص 234 ح 1 و 2 و 3 كلاهما نحوه وكلّها عن محمّد بن مسلم .

امام باقر علیه السلام :خداوند عز و جل علی علیه السلام را بین خود و خلقش نشانه قرار داد. هر کس او را شناخت ، مؤمن است ، و آن که او را منکر شد ، کافر است. آن که او را نشناخت ، گم راه است ، و آن که چیزی در کنار او مطرح کرد ، مشرک است. هرکس با دوستی او بیاید ، به بهشت در خواهد آمد ، و آن که با دشمنی او بیاید ، به دوزخ خواهد رفت.

امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام دری است که خدا گشوده است. هر کس از این در وارد شود ، مؤمن است ، و هر کس از آن خارج شود ، کافر است ، و آن که نه به آن وارد شود و نه خارج شود ، جزو طبقه ای است که خداوند تبارک و تعالی فرمود : «برای من در خصوص آنان تصمیمی است» [و باید منتظر اراده الهی باشند] .

امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام به کتاب خدا و سنّت پیامبر خدا عمل می کرد و هرگاه چیزی برای وی مطرح می شد که تازه بود و در کتاب خدا و سنّت [پیامبر صلی الله علیه و آله]چیزی درباره آن نبود ، خداوند ، حق را در آن باره به وی الهام می کرد و سوگند به خدا که این از جمله معمّاهاست.

.

4 / 6الإِمامُ جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ الصّادِقُالإمام الصادق عليه السلام لِيونُسَ بنِ أبِى وَهبٍ : اِعلَم أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام أفضَلُ عِندَ اللّهِ مِن الأئِمَّهِ كُلِّهِم ، ولَهُ ثَوابُ أعمالِهِم ، وعَلى قَدرِ أعمالِهِم فُضِّلوا . (1)

عنه عليه السلام :وِلايَتى لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام أحَبُّ إلَىَّ مِن وِلادَتى مِنهُ . (2)

عنه عليه السلام :وِلايَتى لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام أحَبُّ إلَىَّ مِن وِلادَتى مِنهُ ؛ لِأَنَّ وِلايَتى لَهُ فَرضٌ ، ووِلادَتى مِنهُ فَضلٌ . (3)

عنه عليه السلام :إنَّ وَلِىَّ عَلِىٍّ عليه السلام لا يَأكُلُ إلّا الحَلالَ ؛ لِأَنَّ صاحِبَهُ كانَ كَذلِكَ ... أما وَالَّذى ذَهَبَ بِنَفسِهِ ، ما أكَلَ مِنَ الدُّنيا حَراما قَليلاً ولا كَثيرا حَتّى فارَقَها ، ولا عَرَضَ لَهُ أمرانِ كِلاهُما للّهِ طاعَهٌ إلّا أخَذَ بِأَشَدِّهِما عَلى بَدَنِهِ ، ولا نَزَلَت بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله شَديدَهٌ قَطُّ إلّا وَجَّهَهُ فيها ثِقَهً بِهِ ، ولا أطاقَ أحَدٌ مِن هذِهِ الاُمَّهِ عَمَلَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعدَهُ غَيرُهُ ، ولَقَد كانَ يَعمَلُ عَمَلَ رَجُلٍ كَأَنَّهُ يَنظُرُ إلَى الجَنَّهِ وَالنّارِ . ولَقَد أعتَقَ ألفَ مَملوكٍ مِن صُلبِ مالِهِ ، كُلُّ ذلِكَ تَحَفّى (4) فيهِ يَداهُ، وتَعَرَّقَ جَبينُهُ، التِماسَ وَجهِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وَالخَلاصَ مِنَ النّارِ ، وما كانَ قوتُهُ إلّا الخَلَّ وَالزَّيتَ ، وحَلواهُ التَّمرُ إذا وَجَدَهُ ، ومَلبوسُهُ الكَرابيسُ ، فَإِذا فَضَلَ عَن ثِيابِهِ شَىءٌ دَعا بِالجَلَمِ فَجَزَّهُ . (5)

.

1- .الكافى : ج 4 ص 580 ح 3 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 20 ح 45 كلاهما عن يونس بن أبى وهب القصرى ، كامل الزيارات : ص 89 ح 90 عن أبى وهب البصرى ، المزار للمفيد : ص 20 ح 2 ، فرحه الغرى : ص 75 كلاهما عن أبى وهب القصرى ، مصباح الزائر : ص 74 عن يونس بن وهيب القصرى ، جامع الأخبار : ص 74 ح 98 نحوه .
2- .الاعتقادات : ص 112 .
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 106 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 299 ح 105 نقلاً عن كتاب الروضه .
4- .تحفّى : بالغ ، أو من الحَفا : وهو رقّه القدم (لسان العرب : ج 14 ص 187 و 186 «حفا») .

5- .الكافى : ج 8 ص 163 ح 173 عن الحسن الصيقل ، الإرشاد : ج 2 ص 141 عن سعيد بن كلثوم ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 148 كلاهما نحوه .

4 / 6 امام جعفر صادق

4 / 6امام جعفر صادقامام صادق علیه السلام به یونس بن ابی وهب : بدان که امیر مؤمنان در نزد خداوند ، از همه امامانْ برتر است و ثواب او به اندازه همه کارهای ائمه است و آنان ، به مقدار کردارهایشان برتری داده شده اند.

امام صادق علیه السلام :ولایت امیر مؤمنان که در [دل]من است ، از ولادت یافتن من از [نسل]او برایم دوست داشتنی تر است.

امام صادق علیه السلام :ولایت امیر مؤمنان بر من از ولادت من از [نسل] او برایم دوست داشتنی تر است ؛ چون پذیرش ولایت او بر من واجب است ؛ ولی ولادت من از او یک فضیلت است.

امام صادق علیه السلام :کسی که ولایت علی علیه السلام را دارد ، جز حلالْ نخورَد ، چون مولایش چنین بود ... . سوگند به آن که جانش را گرفت ، تا هنگامی که از دنیا رَخت بربست ، هرگز از حرام دنیا ، چه کم و چه زیاد ، نخورْد و هیچ گاه دو کار از طاعت های الهی در برابرش قرار نگرفت ، جز آن که سخت ترینِ آن دو بر جسمش را برگزید ، و هیچ گاه گرفتاری ای برای پیامبر خدا پیش نیامد ، جز آن که به خاطر اعتمادی که [در رفع مشکل] به وی داشت ، او را اعزام می کرد و از بین این امّت ، کسی جز او طاقت انجام دادن عبادت پیامبر خدا را پس از او نداشت ، و آن گونه عبادت می کرد که گویی به بهشت و دوزخ می نگریست. از مال شخصی خود ، هزار برده آزاد کرد و همه این اموال ، نتیجه دستْ رنج خود او و عرق پیشانی اش بود و در این کار ، رضای خداوند عز و جل را می خواست و رهایی از دوزخ را می جُست و خوراکش ، جز سرکه و روغن نبود و شیرینی اش اگر می یافت خرما بود و لباسش کرباس ، و اگر از لباسش چیزی افزون بود ، قیچی می خواست و آن را کوتاه می کرد.

.

عنه عليه السلام فى وَصفِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : وَالَّذى ذَهَبَ بِنَفسِهِ ، ما أكَلَ مِنَ الدُّنيا حَراما قَطُّ حَتّى خَرَجَ مِنها ، وَاللّهِ إن كانَ لَيَعرِضُ لَهُ الأَمرانِ كِلاهُما لِلّهِ عَزَّ وجَلَّ طاعَةٌ ؛ فَيَأخُذُ بِأشَدِّهِما عَلى بَدَنِهِ ، وَاللّهِ لَقَد أعتَقَ أَلفَ مَملوكٍ لِوَجهِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ دَبِرَت فيهم يَداهُ ، وَاللّهِ ما أطاقَ عَمَلَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن بَعدِهِ أحَدٌ غَيرُهُ ، وَاللّهِ ما نَزَلَت بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله نازِلَةٌ قَطُّ إلّا قَدَّمَهُ فيها ثِقَةً مِنهُ بِهِ ، وإن كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَيَبعَثُهُ بِرايَتِهِ فَيُقاتِلُ ؛ جَبرَئيلُ عَن يَمينِهِ وميكائيلُ عَن يَسارِهِ ، ثُمَّ ما يَرجِعُ حَتّى يَفتَحَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لَهُ . (1)

عنه عليه السلام فى زِيارَةِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : السَّلامُ عَلَيکَ يا وَصِيَّ الأَوصِياءِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا عِمادَ الأَتقِياءِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِيَّ الأَولِياءِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا سَيِّدَ الشُّهَداءِ ، السَّلامُ عَلَيکَ يا آيَةَ اللّهِ العُظمى . (2)

عنه عليه السلام حينَ زارَ قَبرَ الحُسَينِ عليه السلام : اللّهُمَّ صَلِّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَبدِکَ وأخى رَسولِکَ ، الَّذِى انتَجَبتَهُ بِعِلمِکَ ، وجَعَلتَهُ هادِيا لِمَن شِئتَ مِن خَلقِکَ ، وَالدَّليلَ عَلى مَن بَعَثتَهُ بِرِسالاتِکَ ، ودَيّانَ الدّينِ بِعَدلِکَ ، وفَصلَ قَضائِکَ بَينَ خَلقِکَ ، والمُهَيمِنَ عَلى ذَلِکَ كُلِّهِ ، وَالسَّلامُ عَلَيهِ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . (3)

عنه عليه السلام فى زِيارَةِ عَلِيٍّ عليه السلام : السَّلامُ عَلى ميزانِ الأَعمالِ ، ومُقَلِّبِ الأَحوالِ ، وسَيفِ ذِى الجَلالِ . (4)

.

1- .الكافى : ج 8 ص 164 ح 175 عن معاويه بن وهب .
2- .المزار للشهيد الأوّل : ص 90 ، بحار الأنوار : ج 10 ص 373 ح 9 .
3- .الكافى : ج 4 ص 572 ح 1 عن يونس الكناسى ، كتاب من لايحضره الفقيه : ج 2 ص 588 ح 3197 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 26 ح 53 عن يونس بن ظبيان وكلاهما نحوه .
4- .المزار للشهيد الأوّل : ص 46 عن صفوان ، بحار الأنوار : ج 100 ص 330 ح 29 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروى عن صفوان الجمّال من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

امام صادق علیه السلام در وصف علی علیه السلام : سوگند به آن که جانش را گرفت ، تا هنگامی که از دنیا رفت ، هیچ گاه از حرام دنیا نخوردْ و سوگند به خدا، اگر دو کارِ مورد اطاعت خدا به وی عرضه می شد ، آن را که بر جانش سخت تر بود ، برمی گزید. سوگند به خدا، در راه خدای عز و جل هزار برده را که برای به دست آوردن آنها کار کرده بود ، آزاد کرد. سوگند به خدا، پس از پیامبر خدا ، هیچ کس جز او توان عبادت پیامبر خدا را نداشت. سوگند به خدا، هیچ گاه گرفتاری ای برای پیامبر خدا پیش نمی آمد ، جز آن که به خاطر اعتمادی که [در رفع مشکل] به او داشت ، او را می فرستاد. و پیامبر خدا ، او را با پرچمش برای مبارزه می فرستاد و جبرئیل علیه السلام در سمت راست و میکائیل علیه السلام در سمت چپ او می جنگیدند و تا خداوند عز و جل پیروزش نمی ساخت ، بر نمی گشت.

امام صادق علیه السلام در ضمن زیارت امام علی علیه السلام : درود بر تو، ای وصیّ وصی ها ! درود بر تو ، ای تکیه گاه پرهیزگاران ! درود بر تو، ای ولیّ ولی ها ! درود بر تو، ای سرور شهیدان ! درود بر تو، ای بزرگ ترین آیت خدا !

امام صادق علیه السلام در هنگام زیارت قبر امام حسین علیه السلام : پروردگارا ! بر امیر مؤمنان ، بنده ات و برادر پیامبرت درود فرست ؛ آن که به دانشت او را برگزیدی و برای کسانی از بندگانت که خواستی ، راهنما قرارش دادی ، و بر کسی که به رسالتت برگزیدی ، دلیلْ قرارش دادی و طبق عدالت تو قضاوت می کند ، و در حکم تو در بین بندگانت داوری می کند ، و مسلّط بر همه آنهاست. درود و رحمت و برکات خدا بر او باد !

امام صادق علیه السلام در زیارت علی علیه السلام : درود بر ترازوی اعمال ، و دگرگون کننده احوال ، و شمشیر خدای ذوالجلال .

.

عنه عليه السلام لَمّا سُئِلَ عَن فَضيلَهِ لِأَميرِالمُؤمِنينَ عليه السلام لَم يَشرَكهُ فيها غَيرُهُ : فَضَلَ الأَقرَبينَ بِالسَّبقِ ، وفَضَلَ الأَبعَدينَ بِالقَرابَهِ . (1)

عنه عليه السلام :عَلِىٌّ عليه السلام بابُ الهُدى ، مَن خالَفَهُ كان كافِرا ، ومَن أنكَرَهُ دَخَلَ النّارَ . (2)

عنه عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بابَ اللّهِ لا يُؤتى إلّا مِنهُ ، وسَبيلَهُ الَّذى مَن تَمَسَّکَ بِغَيرِهِ هَلَکَ ، کَذلِکَ جَرى حُکمُ الأَئِمَّهِ عليهم السلام بَعدَهُ واحِدا بَعدَ واحِدٍ ، جَعَلَهُمُ اللّهُ أرکانَ الأَرضِ ، وهُمُ الحُجَّهُ البالِغَهُ عَلى مَن فَوقَ الأَرضِ ومَن تَحتَ الثَّرى . أما عَلِمتَ أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام کانَ يَقولُ : «أَنَا قَسيمُ اللّهِ بَينَ الجَنَّهِ وَالنّارِ ، وأَنَا الفاروقُ الأَکبَرُ ، وأَنَا صاحِبُ العَصا وَالميسَمِ ، ولَقَد أَقَرَّ لى جَميعُ المَلائِکَهِ وَالرّوحُ بِمِثلِ ما أَقَرّوا لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، ولَقَد حُمِلتُ مِثلَ حَمولَهِ مُحَمَّدٍ ؛ وهِىَ حَمولَهُ الرَّبِّ ، وإنَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله يُدعى فَيُکسى ، ويُستَنطَقُ فَيَنطِقُ ، وأُدعى فَأُکسى ، وأُستَنطَقُ فَأَنطِقُ ، ولَقَد أُعطيتُ خِصالاً لَم يُعطَها أَحَدٌ قَبلى ، عُلِّمتُ البَلايا وَالقَضايا وفَصلَ الخِطابِ» . (3)

عنه عليه السلام :عَلِىٌّ قَسيمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ . (4)

تفسير العيّاشى عن يحيى بن مساور الحلبى عن الإمام الصادق عليه السلام :قُلتُ : حَدِّثنى فى عَلِىٍّ حَديثا . فَقالَ : أَشرَحُهُ لَکَ أم أجمَعُهُ ؟ قُلتُ : بَلِ اجمَعهُ ، فَقالَ : عَلِىٌّ بابُ هُدىً ؛ مَن تَقَدَّمَهُ کانَ کافِرا ، ومَن تَخَلَّفَ عَنهُ کانَ کافِرا . قُلتُ : زِدنى . قالَ : إذا کانَ يَومُ القِيامَهِ نُصِبَ مِنبَرٌ عَن يَمينِ العَرشِ لَهُ أربَعٌ وعِشرونَ مِرقاهً ، فَيَأتى عَلِىٌّ وبِيَدِهِ اللِّواءُ حَتّى يَرتَقِيَهُ ويَرکَبَهُ ويُعرَضَ الخَلقُ عَلَيهِ ، فَمَن عَرَفَهُ دَخَلَ الجَنَّهَ ، ومَن أنکَرَهُ دَخَلَ النّارَ . قُلتُ لَهُ : توجَدُ فيهِ مِن کِتابِ اللّهِ ؟ قالَ : نَعَم ، ما يَقولُ فى هذِهِ الآيَهِ ، يَقولُ تَبارَکَ وتَعالى : «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» (5) هُوَ وَاللّهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (6)

.

1- .نثر الدرّ : ج 1 ص 352 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 2 وفيه «سبق» بدل «وفضل» .

2- .ثواب الأعمال : ص 249 ح 12 عن محمّد بن جعفر .
3- .الأمالى للطوسى : ص 206 ح 352 عن سعيد الأعرج ، الاختصاص : ص 21 عن المفضّل بن عمر وفيه صدره إلى «تحت الثرى» نحوه ، إرشاد القلوب : ص 255 وزاد فيه «والأنساب» بعد «والقضايا» .
4- .تفسير القمّى : ج 2 ص 324 ، علل الشرائع : ص 162 ح 1 عن المفضّل بن عمر .
5- .التوبه : 105 .
6- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 108 ح 121 .

امام صادق علیه السلام هنگامی که از فضیلتی ویژه امیر مؤمنان که دیگران در آن شریک نبودند ، پرسیده شد : بر نزدیکان ، به خاطر سبقت گرفتن [در اسلام،] برتری یافت و بر بیگانگان ، به خاطر نزدیکی [به پیامبر صلی الله علیه و آله] برتری یافت.

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام باب هدایت است. آن که با او مخالفت کند ، کافر است ، و آن که منکر او شود ، به دوزخ درآید.

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، همان باب خداست که جز از آن ، به سوی خدا راه بُرده نمی شود ، و همان راه خداست که اگر هر کس به غیر آن چنگ زند ، هلاک می گردد. پیشوایان ، یکی بعد از دیگری، همچنین اند. خداوند ، آنان را ستون های زمین قرار داده است و آنان ، حجّت های کامل بر کسانی اند که روی زمین و زیر آسمان قرار دارند. آیا نمی دانی که امیر مؤمنان فرمود : «من تقسیم کننده بهشت و دوزخم. من فاروق اکبرم. من صاحب عصا و داغم (1) . همه فرشتگان و روح ، به مثل آنچه که بر محمد صلی الله علیه و آله اقرار کردند ، برای من اقرار کردند ، و من ، همچون باری را که محمد صلی الله علیه و آله به دوش کشید ، به دوش کشیدم که همان بارِ [امانتِ] پروردگار است. محمد صلی الله علیه و آله فرا خوانده می شود ، و [لباس] پوشانده می شود و به سخن ، وا داشته می شود و سخن می گوید ، و من ، فراخوانده می شوم و [لباس] پوشانده می شوم و به سخن ، فرا خوانده می شوم و سخن می گویم. به من ویژگی هایی داده شده که پیش از من به هیچ کس داده نشده است : بلاها ، اتّفاقات و داوری ها را می دانم» .

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

تفسیر العیّاشی به نقل از یحیی بن مساور حلبی ، از امام صادق علیه السلام گفتم : حدیثی درباره علی علیه السلام برایم نقل کن. فرمود : «آیا برایت شرح دهم یا کلّی بگویم؟» . گفتم : کلّی بگو. فرمود : «علی علیه السلام ، باب هدایت است. آن که بر او پیشی گیرد ، کافر است ، و آن که از او بازمانَد ، کافر است». گفتم : بیشتر برایم بگو. فرمود : «روز رستاخیز که شد ، در سمت راست عرش ، منبری نصب خواهد شد که 24 پلّه خواهد داشت. علی علیه السلام خواهد آمد و در دستش پرچم [حمد

]است. بر آن منبر بالا خواهد رفت و بر آن خواهد نشست و مردم بر وی عرضه خواهند شد. هر کس را تأیید کند ، وارد بهشت می شود ، و هر کس را رد کند ، به دوزخ در خواهد آمد». گفتم : در این باره در قرآن، چیزی یافت می شود؟ فرمود : «آری ، آنچه که در این آیه می گوید : «به زودی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان ، در کردار شما خواهند نگریست » . سوگند به خدا، مراد [از مؤمنان] ، علی بن ابی طالب علیه السلام است».

.

1- .ر . ک : ص 299 ، پاورقی ح 3654 .

الإمام الصادق عليه السلام فى دُعاءِ يَومِ الغَديرِ : أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عبَدِ اللّهِ ، وأخى رَسولِهِ ، وَالصِّدِّيقِ الأَكبَرِ ، وَالحُجَّهِ عَلى بَرِيَّتِهِ ، المُؤَيَّدِ بِهِ نَبِيُّهُ ، ودينُهُ الحَقُّ المُبينُ ، عَلَما لِدينِ اللّهِ ، وخازِنا لِعِلمِهِ ، وعَيبَهُ غَيبِ اللّهِ ، ومَوضِعُ سِرِّ اللّهِ ، وأمينُ اللّهِ عَلى خَلقِهِ ، وشاهِدُهُ فى بَرِيَّتِهِ . (1)

شرح نهج البلاغه عن زراره :قيلَ لِجَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ عليهماالسلام : إنَّ قَوما هاهُنا يَنتَقِصونَ عَلِيّا عليه السلام . قالَ : بِمَ يَنتَقِصونَهُ لا أبا لَهُم ؟ ! وهَل فيهِ مَوضِعُ نَقيصَهٍ ؟ ! وَاللّهِ ما عَرَضَ لِعَلىٍّ أمرانِ قَطُّ كِلاهُما لِلّهِ طاعَهٌ إلّا عَمِلَ بِأَشَدِّهِما وأشَقِّهِما عَلَيهِ ، ولَقَد كانَ يَعمَلُ العَمَلَ كَأَنَّهُ قائِمٌ بَينَ الجَنَّهِ وَالنّارِ ، يَنظُرُ إلى ثَوابِ هؤُلاءِ فَيَعمَلُ لَهُ ، ويَنظُرُ إلى عِقابِ هؤُلاءِ فَيَعمَلُ لَهُ ، وإن كانَ لَيَقومُ إلَى الصَّلاهِ ، فَإذا قالَ : «وَجَّهتُ وَجهِيَ» تَغَيَّرَ لَونُهُ ، حَتّى يُعرَفَ ذلِکَ فى وَجهِهِ . ولَقَد أعتَقَ ألفَ عَبدٍ مِن كَدِّ يَدِهِ كُلٌّ مِنهُم يَعرَقُ فيهِ جَبينُهُ ، وتَحَفّى فيه كَفُّهُ ، ولَقَد بُشِّرَ بِعَينٍ نَبَعَت فى مالِهِ مِثلَ عُنُقِ الجَزورِ ، فَقالَ : «بَشِّرِ الوارِثَ بَشَرٍّ» ثُمَّ جَعَلَها صَدَقَهً عَلَى الفُقَراءِ وَالمَساكينَ وَابنِ السَّبيلِ إلى أن يَرِثَ اللّهُ الأَرضَ ومَن عَلَيها، لِيَصرِفَ اللّهُ النّارَ عَن وَجهِهِ،ويَصرِفَ وَجهَهُ عَنِ النّارِ. (2)

.

1- .الإقبال : ج 2 ص 278 عن عماره بن جوين العبدى .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 110 .

امام صادق علیه السلام در دعای روز غدیر : امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام ، بنده خدا ، برادر پیامبر خدا ، صدّیق اکبر ، حجّت بر بندگان خدا (که به او پیامبر و دین حق و روش خدا تأیید شد) ، نشانه دین خدا ، گنجینه دانش او ، مخزن غیب خدا، محلّ راز خدا، امین خدا بر بندگانش، و گواه او در میان خلقش بود.

شرح نهج البلاغه به نقل از زراره : به امام صادق علیه السلام گفته شد که در این جا مردمی هستند که علی علیه السلام را تنقیص می کنند. فرمود : «بی پدرها! به چه چیزی او را تنقیص می کنند؟ آیا در او جای ایراد وجود دارد؟! سوگند به خدا که هیچ گاه ، دو کارِ مورد طاعت خدا برای علی علیه السلام پیش نیامد ، جز آن که سخت ترین و شدیدترینِ آن دو را بر خودش، انجام داد. به گونه ای عبادت می کرد که گویی بین بهشت و دوزخ ، ایستاده است ، به پاداش این گروه نگاه می کرد و برای آن انجام می داد و به عِقاب آن گروه نگاه می کرد و برای [دوری از]آن انجام می داد؛ و هرگاه به نماز می ایستاد و می گفت : «وَجَّهتُ وجهی؛ رویم را به سوی او (خدا) کردم» ، رنگش تغییر می کرد ، به گونه ای که در چهره اش نمایان می شد. و [در عمر خویش،] هزار بنده را از دستْ رنج خود ، آزاد کرد که برای هر کدام ، عرق جبین ریخته و دستش متورّم شده بود. به وی مژده دادند که چشمه ای در زمینش جوشیده است، چون [جوششِ خون از]گردن شتر قربانی . گفت : «وارثان را به شرّ ، مژده ده!». آن گاه آن را صدقه ای برای فقیران ، زمینگیران و در راه ماندگان ، تا پایان جهان قرار داد ، تا خداوند ، آتش را از چهره او ، و چهره او را از آتش ، باز دارد.

.

راجع : ج 2 ص 373 (زياره أميرالمؤمنين فى عيد الغدير) . ج 9 ص 488 (زينه الزهد) . ج 10 ص 16 (حاله عند حضور وقت الصلاه) و ص 566 (علم الدين) .

4 / 7الإمامُ موسَى بنُ جَعفَرٍ الكاظِمُالإمام الكاظم عليه السلام :إنَّ عَلِيّا عليه السلام بابٌ مِن أبوابِ الهُدى ؛ فَمَن دَخَلَ مِن بابِ عَلِيٍّ كانَ مُؤمِنا ، ومَن خَرَجَ مِنهُ كانَ كافِرا ، ومَن لَم يَدخُل فيهِ ولَم يَخرُج مِنهُ كانَ فِى الطَّبَقَهِ الَّذينَ لِلّهِ فيهِمُ المَشيئَهُ . (1)

عنه عليه السلام فى دُعائِهِ : أسأَلُکَ أن تُصَلِّىَ عَلى مَولانا وسَيِّدِنا ورَسولِکَ مُحَمَّدٍ حَبيبِکَ ... وعَلى أخيهِ ووَصِيِّهِ وصِهرِهِ ووارِثِهِ ، وَالخَليفَهِ لَکَ مِن بَعدِهِ فى خَلقِکَ وأرضِکَ ، أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . (2)

عنه عليه السلام فى دُعائِهِ : إلهى ... قُلتَ وقَولُکَ الحَقُّ لا خُلفَ لَهُ ولا تَبديلَ «يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَمِهِمْ» (3) ذلِکَ يَومُ النُّشورِ «إِذَا نُفِخَ فِى الصُّورِ» (4) و «بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ » (5) ، اللّهُمَّ إنّى اُقِرُّ واُشهِدُ ، وأعتَرِفُ ولا أجحَدُ ، واُسِرُّ واُظهِرُ ، واُعلِنُ واُبطِنُ بِأنَّکَ أنتَ اللّهُ لا إلهَ إلّا أنتَ ، وَحدَکَ لا شَريکَ لَکَ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُکَ ورَسولُکَ ، وأنَّ عَلِيّا أميرَ المُؤمِنينَ ، وسَيِّدَ الوَصِيّينَ ، ووارِثَ عِلمِ النَّبِيّينَ ، وقاتِلَ المُشرِكينَ ، وإمامَ المُتَّقينَ ، ومُبيرَ المُنافِقينَ ، ومُجاهِدَ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ ، إمامى ومَحَجَّتى ، ومَن لا أثِقُ بِالأعمالِ وإن زَكَت ، ولا أراها مُنجِيَهً لى وإن صَلُحَت إلّا بِوِلايَتِهِ وَالايتِمامِ بِهِ وَالإقرارِ بِفَضائِلِهِ وَالقَبولِ مِن حَمَلَتِها وَالتَّسليمِ لِرُواتِها . (6)

.

1- .الكافى : ج 2 ص 388 ح 18 عن إبراهيم بن أبى بكر و ص 389 ح 21 عن موسى بن بكير نحوه وفيه «الجنّه» بدل «الهدى» .
2- .مهج الدعوات : ص 288 ، بحار الأنوار : ج 95 ص 448 ح 1 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروى .
3- .الإسراء : 71 .
4- .الحاقّه : 13 .
5- .العاديات : 9 .

6- .مهج الدعوات : ص 282 و ص 304 نحوه عن يونس بن بكير عن الإمام الرضا عليه السلام .

4 / 7 امام موسی کاظم

ر . ک : ج 2 ص 374 (زیارت امیر مؤمنان در عید غدیر) . ج 9 ص 489 (زینت زهد) . ج 10 ص 17 (حال او به هنگام رسیدن وقت نماز) و ص 567 (دانش دین) .

4 / 7امام موسی کاظمامام کاظم علیه السلام :علی علیه السلام ، دری از درهای هدایت است. هر کس از در علی علیه السلام وارد شود ، مؤمن است ، و هر کس از آن خارج شود ، کافر است ، و هر کس نه از آن وارد شود و نه خارج شود ، جزو گروهی است که خداوند درباره آنان ، تصمیم خواهد گرفت.

امام کاظم علیه السلام در دعایش : از تو می خواهم بر مولا و سرور ما و رسول و حبیب خود ، محمّد صلی الله علیه و آله ، ... و نیز بر برادرش ، وصی اش ، دامادش و وارث او و خلیفه تو پس از او در روی زمین و بین بندگانت ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، درود فرستی.

امام کاظم علیه السلام در دعایش : پروردگارا ! ... گفتی و سخن تو حق است که نه خلافی و نه تغییری در آن است : «[یاد کن]روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم» . آن روز ، روزِ برانگیخته شدن است و «هنگامی که در صور دمیده شود ...» ، و «و هر آنچه در قبرها بود ، برانگیخته شد» . پروردگارا ! اقرار می کنم و گواهی می دهم ، اعتراف می کنم و انکار نمی کنم ، در دل می دارم و در عیان بیان می کنم ، اعلان می کنم و نهان می کنم این را که تو خدایی و جز تو خدایی نیست. تو تنهایی و هیچ شریکی برای تو نیست ، و محمد صلی الله علیه و آله ، بنده و پیامبر توست و علی علیه السلام ، امیر مؤمنان ، سرور وصی ها، و وارثِ دانش پیامبران ، کُشنده مشرکان ، پیشوای پرهیزگاران ، نابود کننده منافقان ، جنگ کننده با پیمان شکنان (ناکثین) ، تجاوزکاران (قاسطین) و از دین بیرون روندگان (مارقین) ، امام و راه من است ؛ آن که جز از طریق ولایت او و اقتدا به او و اقرار به فضایل او و پذیرش کلام ناقلان آن فضایل و تسلیم شدن به گزارشگران آن فضایل ، به اعمال خود هر چند که پاک باشند ، اعتماد ندارم و آنها را نجات بخش خود نمی دانم.

.

عنه عليه السلام لَمّا سَأَلَهُ مُحَمَّدُ بنُ الفُضَيلِ عَنِ قَولِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «أَفَمَن يَمْشِى مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّن يَمْشِى سَوِيًّا عَلَى صِرَ طٍ مُّسْتَقِيمٍ » (1) : إنَّ اللّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَن حادَ عَنِ وِلايَهِ عَلِيٍّ كَمَن يَمشى عَلى وَجهِهِ لاَ يَهتَدى لِأَمرِهِ، وجَعَلَ مَن تَبِعَهُ سَوِيّا عَلَى صِراطٍ مُستَقيمٍ، وَالصِّراطُ المُستَقيمُ أَميرُالمُؤمِنينَ عليه السلام . (2)

راجع : ص 144 (الصراط المستقيم) .

4 / 8الإمامُ عَلِيُّ بنُ موسَى الرِّضاالإمام الرضا عليه السلام لِعَبدِ اللّهِ بنِ أبانٍ الزَّيّاتِ : أما تَقرَأُ كِتابَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «وَ قُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» (3) ؟ قالَ : هُوَ وَاللّهِ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (4)

عنه عليه السلام فى كِتابِهِ إلَى المَأمونِ حينَ سَأَلَهُ عَن مَحضِ الإسلامِ : إنَّ الدَّليلَ بَعدَهُ [رَسولِ اللّه صلى الله عليه و آله]وَالحُجَّةَ عَلَى المُؤمِنينَ ، وَالقائِمَ بِأمرِ المُسلِمينَ ، وَالنّاطِقَ عَنِ القُرآنِ ، وَالعالِمَ بِأحكامِهِ ، أخوهُ وخَليفَتُهُ ووَصِيُّهُ ووَلِيُّهُ ، وَالَّذى كانَ مِنهُ بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى، عَلِيُّ بنُ أبيطالِبٍ عليه السلام أميرُالمُؤمِنينَ، وإمامُ المُتَّقينَ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وأفضَلُ الوَصِيّينَ ، ووارِثُ عِلمِ النَّبِيّينَ وَالمُرسَلينَ . (5)

.

1- .الملک : 23 .
2- .الكافى : ج 1 ص 433 ح 91 .
3- .التوبه : 105 .
4- .الكافى : ج 1 ص 220 ح 4 عن عبد اللّه بن أبان الزيّات ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 109 ح 121 عن يحيى بن مساور عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه .
5- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 122 ح 1 عن الفضل بن شاذان ، تحف العقول : ص 416 وزاد فيه «ويعسوب المؤمنين» بعد «قائد الغرّ المحجّلين» .

4 / 8 امام رضا

امام کاظم علیه السلام وقتی محمّد بن فُضَیل درباره سخن خداوند پرسید که می فرماید : «پس آیا آن کس که نگونسار ، راه می پیماید ، هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود؟ !» : خداوند ، کسی را که از ولایت علی علیه السلام روی برگردانده ، به کسی تشبیه کرده که نگونسار راه می رود و به راه خود ، راهبری نمی شود و کسی را که از او پیروی کرده ، بر راه مستقیم ، بر قرار شمرده است ، و راه مستقیم ، امیر مؤمنان است.

ر . ک : ص 145 (راه راست) .

4 / 8امام رضاامام رضا علیه السلام به عبد اللّه بن اَبان زَیّات : آیا کتاب خداوند عز و جل را نخوانده ای: «بگو : [هر کاری که می خواهید]بکنید ، که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان ، کردار شما را خواهند دید» ؟ سوگند به خدا، [مراد از «مؤمنان» در آیه،] علی بن ابی طالب علیه السلام است.

امام رضا علیه السلام در پاسخ پرسش مأمون از اصل اسلام، نوشت : راهنمای پس از او (پیامبر خدا) و حجّت بر مؤمنان و متصدّی کارهای مسلمانان ، گوینده از قرآن ، دانا به احکام ، برادر ، جانشین ، وصی و ولیّ او ، آن که نسبت به او ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام است؛ یعنی امیر مؤمنان ، پیشوای متّقیان ، رهبر سپید رویان، برترینِ وصی ها، وارث دانش پیامبران و رسولان، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

.

عنه عليه السلام لَمّا سَأَلَهُ الحَسَنُ بنُ عَلِیِّ بنِ فَضّالٍ عَن أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام كَيفَ مالَ النّاسُ عَنهُ إلى غَيرِهِ وقَد عَرَفوا فَضلَهُ وسابِقَتَهُ ومَكانَهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ : إنَّما مالوا عَنهُ إلى غَيرِهِ وقَد عَرَفوا فَضلَهُ ، لِأَنَّهُ قَد كانَ قَتَلَ مِن آبائِهِم وأجدادِهِم وإخوانِهِم وأعمامِهِم وأخوالِهِم وأقرِبائِهِمُ المُحادّينَ للّهِ ولِرَسولِهِ عَدَدا كَثيرا ، فَكانَ حِقدُهُم عَلَيهِ لِذلِکَ فى قُلوبِهِم ، فَلَم يُحِبّوا أن يَتَوَلّى عَلَيهِم ، ولَم يَكُن فى قُلوبِهِم عَلى غَيرِهِ مِثلُ ذلِکَ ؛ لِأَنَّهُ لَم يَكُن لَهُ فِى الجِهادِ بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِثلُ ما كانَ لَهُ ، فَلِذلِکَ عَدَلوا عَنهُ ومالوا إلى سِواهُ . (1)

الكافى عن أحمد بن عمر:سَأَلتُ أبَا الحَسَنِ عليه السلام لِمَ سُمِّىَ أميرَالمُؤمِنينَ عليه السلام ؟ قالَ : لِأَنَّهُ يَميرُهُمُ العِلمَ ، أ ما سَمِعتَ فى كتابِ اللّهِ «وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا» (2) . (3)

الكافى عن أحمد بن عمر الحلّال:سَأَلتُ أبَاالحَسَنِ عليه السلام عَن قَولِهِ تَعالى : «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظّلِمِينَ» (4) قالَ: المُؤَذِّنُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام . (5)

.

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 81 ح 15 ، علل الشرائع : ص146 ح3 كلاهما عن الحسن بن علىّ بن فضّال.
2- .يوسف : 65 .
3- .الكافى : ج 1 ص 412 ح 3 ، معانى الأخبار : ص 63 ح 13 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 184 ح 46 كلاهما عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، علل الشرائع : ص 161 ح 4 عن يعقوب بن سويد عن الإمام الصادق عليه السلام وراجع شرح أُصول الكافى للمولى محمّد صالح المازندرانى : ج 7 ص 49 .
4- .الأعراف : 44 .
5- .الكافى : ج 1 ص 426 ح 70 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 17 ح 41 ، تفسير القمّى : ج 1 ص 231 نحوه وكلاهما عن محمّد بن الفضيل .

امام رضا علیه السلام هنگامی که حسن بن علی بن فضّال ، از این که چرا مردم با آن که فضل ، سابقه و قرابت امیر مؤمنان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله را می دانستند ، از او به دیگران روی آوردند ، پرسید : آنان با این که فضل او را می دانستند ، از آن رو از او به دیگری روی آوردند که او شمار زیادی از پدران ، اجداد ، برادران ، عموها ، دایی ها و نزدیکان آنان را که با خدا و پیامبر او دشمنی می کردند ، کشته بود و از این رو ، کینه ای از او در دل هایشان بود و دوست نداشتند که بر آنان حاکم گردد و نسبت به هیچ کس جز او چنین کینه ای نداشتند؛ چون در حضور پیامبر خدا ، هیچ کس را جهادی چون او نبود. به همین خاطر ، از او برگشتند و به غیر او روی آوردند.

الکافی از احمد بن عمر : از ابو الحسن (امام رضا علیه السلام) پرسیدم : چرا [علی علیه السلام]«امیر مؤمنان» نام گذاری شد؟ فرمود : «چون او برای مؤمنان ، غذای علم فراهم می کرد . آیا در کتاب خدا این کلام را نشنیده ای : «قوت خانواده خود را فراهم می کنیم» .

الکافی از احمد بن عمر الحلّال : از ابو الحسن علیه السلام درباره این آیه پرسیدم : «پس آوازدهنده ای میان آنان آواز در می دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد» . فرمود : «مؤذّن ، امیر مؤمنان است».

.

4 / 9الإِمامُ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ الجَوادُالإمام الجواد عليه السلام :عَلَّمَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام ألفَ كَلِمَهٍ ، كُلُّ كَلِمَهٍ يَفتَحُ ألفَ كَلِمَهٍ . (1)

الكافى عن علىّ بن إبراهيم عن أبيه :قالَ عَلِيُّ بنُ حَسّانَ لِأَبى جَعفَرٍ عليه السلام : يا سَيِّدى إنَّ النّاسَ يُنكِرونَ عَلَيكَ حَداثَهَ سِنِّکَ ، فَقالَ : وما يُنكِرونَ مِن ذلِکَ قَولَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ؟ لَقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله : «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِى أَدْعُواْ إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِى» (2) فَوَاللّهِ ما تَبِعَهُ إلّا عَلِيٌّ عليه السلام ولَهُ تِسعُ سِنينَ وأنَا ابنُ تِسعِ سِنينَ . (3)

4 / 10الإِمامُ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ الهاديالإمام الهادى عليه السلام فى رِسالَتِهِ إلى أهلِ الأَهوازِ : اِجتَمَعَتِ الأُمَّهُ قاطِبَهً لَا اختِلافَ بَينَهُم فى ذلِکَ : أنَّ القُرآنَ حَقٌّ لا رَيبَ فيهِ عِندَ جَميعِ فِرَقِها ، فَهُم فى حالَهِ الاِجتِماعِ عَلَيهِ مُصيبونَ ، وعَلى تَصديقِ ما أنزَلَ اللّهُ مُهتَدونَ ، لِقَولِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : «لا تَجتَمِعُ اُمَّتى عَلى ضَلالَهٍ» فَأَخبَرَ صلى الله عليه و آله أنَّ مَا اجتَمَعَت عَلَيهِ الأُمَّهُ ولَم يُخالِف بَعضُها بَعضا هُوَ الحَقُّ ، فَهذا مَعنَى الحديثِ لا ما تَأَوَّلَهُ الجاهِلونَ ، ولا ما قالَهُ المُعانِدونَ مِن إبطالِ حُكمِ الكِتابِ وَاتِّباعِ حُكمِ الأَحاديثِ المُزَوَّرَهِ وَالرِّواياتِ المُزَخرَفَهِ ، وَاتِّباعِ الأَهواءِ المُردِيَهِ المُهلِكَهِ الَّتى تُخالِفُ نَصَّ الكِتابِ ، وتَحقيقَ الآياتِ الواضِحاتِ النَّيِّراتِ . نَحنُ نَسأَلُ اللّهَ أن يُوَفِّقَنا لِلصَّوابِ ، ويَهدِيَنا إلَى الرَّشادِ . فَإذا شَهِدَ الكِتابُ بِتَصديقِ خَبَرٍ وتَحقيقِهِ ، فَأَنكَرَتهُ طائِفَهٌ مِنَ الأُمَّهِ وعارَضَتهُ بِحَديثٍ مِن هذِهِ الأَحاديثِ المُزَوَّرَهِ ، فَصارَت بِإنكارِها ودَفعِهَا الكِتابَ كُفّارا ضُلّالاً ، وأَصَحُّ خَبَرٍ ما عُرِفَ تَحقيقُهُ مِنَ الكِتابِ مِثلُ الخَبَرِ المُجمَعِ عَلَيهِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَيثُ قالَ : «إنّى مُستَخلِفٌ فيكُم خَليفَتَينِ : كِتابَ اللّهِ وعِترَتى ، ما إن تَمَسَّكتُم بِهِما لَن تَضِلّوا بَعدى ، وإنَّهُما لَن يَفتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ» وَاللَّفظَهُ الاُخرى عَنهُ فى هذَا المَعنى بِعَينِهِ ، قَولُهُ صلى الله عليه و آله : «إنّى تارِکٌ فيكُمُ الثَّقلَينِ : كِتابَ اللّهِ وعِترَتى أهلَ بَيتى ، وإنَّهُما لَم يَفتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ ما إن تَمَسَّكتُم بِهِما لَن تَضِلّوا» . فَلَمّا وَجَدنا شَواهِدَ هذَا الحَديثِ نَصّا فى كِتابِ اللّهِ تَعالَى مِثلَ قَولِهِ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوهَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوهَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» (4) ثُمَّ اتَّفَقَت رِواياتُ العُلَماءِ فى ذلِکَ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام أنَّهُ تَصَدَّقَ بِخاتَمِهِ وهُوَ راكِعٌ ، فَشَكَرَ اللّهُ ذلِکَ لَهُ ، وأنزَلَ الآيَهَ فيهِ ، ثُمَّ وَجَدنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد أبانَهُ مِن أصحابِهِ بِهذِهِ اللَّفظَهِ : «مَن كُنتُ

مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ» وقَولِهِ صلى الله عليه و آله : «عَلِىٌّ يَقضى دَينى ويُنجِزُ مَوعِدى ، وهُوَ خَليفَتى عَلَيكُم بَعدى» وقَولِهِ صلى الله عليه و آله حَيثُ استَخلَفَهُ عَلَى المَدينَهِ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ! أ تَخلُفُنى مَعَ النِّساءِ وَالصِّبيانِ ؟ فَقالَ : «أما تَرضى أن تَكونَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنَّهُ لَا نَبِىَّ بَعدى» فَعَلِمنا أنَّ الكِتابَ شَهِدَ بِتَصديقِ هذِهِ الأَخبارِ ، وتَحقيقِ هذِهِ الشَّواهِدِ ، فَلَزِمَ الاُمَّهَ الإِقرارُ بِها ؛ إذ كانَت هذِهِ الأَخبارُ وافَقَتِ القُرآنَ ، ووافَقَ القُرآنُ هذِهِ الأَخبارَ ، فَلَمّا وَجَدنا ذلِكَ مُوافِقا لِكِتابِ اللّهِ ، ووَجَدنا كِتابَ اللّهِ لِهذِهِ الأَخبارِ مُوافِقا ، وعَلَيها دَليلاً، كانَ الِاقتِداءُ بِهذِهِ الأَخبارِ فَرضا لا يَتَعَدّاهُ إلّا أهلُ العِنادِ وَالفَسادِ . (5)

.

1- .الخصال : ص 650 ح 46 عن عبد اللّه بن المغيره .
2- .يوسف : 108 .
3- .الكافى : ج 1 ص 384 ح 8 ، تفسير القمّى : ج 1 ص 358 عن علىّ بن أسباط .
4- .المائده : 55 .
5- .الاحتجاج: ج2 ص487 ح328 وراجع تحف العقول: ص458.

4 / 9 امام جواد

4 / 10 امام هادی

4 / 9امام جوادامام جواد علیه السلام :پیامبر خدا به علی علیه السلام هزار کلمه آموخت که هر کلمه ای ، هزار کلمه می گشاید.

الکافی به نقل از علی بن ابراهیم ، از پدرش : علی بن حَسّان به امام جواد علیه السلام گفت : سرور من ! مردم ، پایین بودنِ سنّ تو را بر تو اشکال می گیرند. فرمود : «سخن خداوند عز و جل را انکار می کنند؟ خداوند عز و جل به پیامبرش فرمود : «بگو : این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد ، با بینایی به سوی خدا دعوت می کنم » . سوگند به خدا جز علی علیه السلام در حالی که نُه سال داشت ، کسی او را پیروی نکرد و من هم نُه سال دارم».

4 / 10امام هادیامام هادی علیه السلام در نامه اش به مردم اهواز : جامعه اسلامی ، همگی و بدون اختلاف ، بر این موضوعْ توافق دارند که قرآن ، حقّ است و در آن ، تردید نیست و این ، باور همه فرقه های اسلامی است و امّت ، در این هم داستانی ، به حقْ دست یافته اند و با تصدیق آنچه که خدا فرو فرستاده ، کاری درست (و مطابق هدایت) کرده اند ؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده : «امّت من بر گم راهی، یک سخن نمی شوند ». بنابر این ، پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که هر آنچه امّت بر آن ، توافق کنند و در آن ، گروهی با گروهی مخالف نکنند ، آن چیز ، حق است و مفهوم حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله همین است ، نه آنچه که ناآگاهان تفسیر می کنند ، و نه آنچه که دشمنان می کنند در خصوص ابطال حکم قرآن و متابعت احکام حدیث های ساختگی و روایات ظاهر فریب و پیروی هواهای پست و مُهلک که با نصّ (متن) قرآن و حقیقت آیه های روشن و درخشان [آن] مخالف است. ما از خدا می خواهیم که ما را به درستی توفیق دهد و به حق ، هدایت کند. هرگاه قرآن به تصدیق خبری و درست بودن آن گواهی داد و گروهی از امّت ، به خاطر حدیثی از این دست احادیث ساختگی ، آن را منکر شدند و با آن مخالفت کردند ، با این انکار و ردّ قرآن ، کافر و گم راه می گردند. درست ترین حدیث ، حدیثی است که صدور آن توسّط قرآن شناخته شود؛ از قبیل این حدیث مورد اتّفاق از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من در بین شما دو

بازمانده می گذارم: کتاب خدا و خاندانم ، که اگر پس از من به آن دو چنگ بزنید ، هرگز گم راه نمی شوید و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض [کوثر] بر من وارد شوند» . تعبیر دیگر از این حدیث ، که درست به همین مفهوم است ، این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که : «من بین شما دو وزنه به ارث می گذارم : کتاب خدا و عترتم خاندانم ، و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض [کوثر] بر من وارد شوند که هرگاه به این دو چنگ زنید ، هرگز گم راه نمی شوید». هرگاه ما شواهد این حدیث را از متن قرآن به دست آوریم ، نظیر قول خداوند : «ولیّ شما ، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آوردند ؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع ، زکات می دهند» . و [پی ببریم که]روایات علما ، اتّفاق دارند که امیر مؤمنان ، در حال رکوع ، انگشترش را صدقه داد و خداوند ، این کار او را پاس داشت و آیه را درباره او نازل کرد ، و نیز در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله ببینیم که به این تعبیر ، او را برای یارانش معرّفی کرده که : «هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست. پروردگارا ! دوست بدار آن را که دوستش می دارد ، و دشمن بدار آن را که دشمنش می دارد» ، و نیز به این تعبیر ایشان که : «علی، وام های مرا می پردازد و تعهّداتم را انجام می دهد و او پس از من ، جانشین من است» ، و این سخن آن حضرت که در هنگامی که علی علیه السلام را به جایش در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! آیا مرا با زنان و بچّه ها می گذاری؟ فرمود : «آیا خشنود نیستی که نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز آن که پس از من پیامبری نیست؟». [از همه اینها] می فهمیم که قرآن به پذیرش این احادیث و درستی این شواهد ، گواهی داده است. بنابر این ، بر امّت ، لازم است که به اینها اقرار کنند ، چون این احادیث ، با قرآن ، هماهنگ اند و قرآن ، با این احادیث ، هماهنگ است. هرگاه این احادیث را موافق کتاب خدا یافتیم و کتاب خدا را [نیز]موافق این احادیث و دلیل بر آن یافتیم ، پیروی از مفاد این احادیث ، لازم می شود و جز معاندان و مفسدان ، از آن تجاوز نمی کنند.

.

ص: 452

. .

ص: 453

. .

عنه عليه السلام فى زِيارَهِ صاحِبِ الأَمرِ عليه السلام : اللّهُمَّ وصَلِّ عَلى وَلِيِّکَ ، ودَيّانِ دينِکِ ، وَالقائِمِ بِالقِسطِ مِن بَعدِ نَبِيِّکَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ أميرِ المُؤمِنينَ ، وإمامِ المُتَّقينَ ، وسَيِّدِ الوَصِيّينَ ، ويَعسوبِ الدّينِ ، وقائِدِ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، قِبلَهِ العارِفينَ ، وعَلَمِ المُهتَدينَ ، وعُروَتِکَ الوُثقى ، وحَبلِکَ المَتينِ ، وخَليفَهِ رَسولِکَ عَلَى النّاسِ أجمَعينَ ، ووَصِيِّهِ فِى الدُّنيا وَالدّينِ . (1)

4 / 11الإِمامُ الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ العَسكَرِيُّالإمام العسكرى عليه السلام فِى الصَّلاهِ عَلَى الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، أخى نَبِيِّکَ ، ووَصِيِّهِ ، ووَلِيِّهِ ، وصَفِيِّهِ ، ووَزيرِهِ ، ومُستَودَعِ عِلمِهِ ، ومَوضِعِ سِرِّهِ ، وبابِ حِكمَتِهِ ، وَالنّاطِقِ بِحُجَّتِهِ ، وَالدّاعى إلى شَريعَتِهِ ، وخَليفَتِهِ فى اُمَّتِهِ ، ومُفَرِّجِ الكُرَبِ عَن وَجهِهِ ، قاصِمِ الكَفَرَهِ ، ومُرغِمِ الفَجَرَهِ ، الَّذى جَعَلتَهُ مِن نَبِيِّکَ بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ، وَالعَن مَن نَصَبَ لَهُ مِنَ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ ، وصَلِّ عَلَيهِ أفضَلَ ما صَلَّيتَ عَلى أحَدٍ مِن أوصِياءِ أنبِيائِکَ يا رَبَّ العالَمينَ . (2)

راجع : ج 9 ص 528 (التواضع عن رفعه) .

.

1- .مصباح الزائر : ص 477 .
2- .مصباح المتهجّد : ص 400 ح 522 عن عبد اللّه بن محمّد العابد ، البلد الأمين : ص 303 وراجع بحار الأنوار : ج 100 ص 360 ح 6 .

4 / 11 امام حسن عسکری

امام هادی علیه السلام در زیارت صاحب الزمان علیه السلام پروردگارا ! بر ولیّ خود و رهبر دینت و بر پا دارنده قسط پس از پیامبرت ، علی بن ابی طالب ، امیر مؤمنان ، پیشوای پرهیزگاران ، سرور وصی ها ، فرمانده دین ، رهبر سپید رویان ، قبله عارفان ، پرچم هدایت یافتگان ، دستاویز محکم تو ، ریسمان استوارت و جانشین پیامبرت بر همه مردم و وصیّ او در دنیا و در امور دین ، درود فرست.

4 / 11امام حسن عسکریامام عسکری علیه السلام در سلام بر امام علی علیه السلام : پروردگارا ! سلام فرست بر امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب ، برادر ، وصی ، ولی ، برگزیده ، و وزیر پیامبرت ، امانتدار دانش او ، جایگاه راز او ، باب حکمتش ، گوینده به حجّت او ، فراخوان به دین او ، جانشینش در بین امّتش ، کنار زننده رنج از چهره اش ، شکننده کافران و سرکوب کننده فاجران؛ آن که او را نسبت به پیامبرت چون هارون نسبت به موسی علیه السلام قرار دادی. پروردگارا دوست بدار آن را که دوست می دارد ، و دشمن بدار آن را که دشمنش می دارد . آن را که یاری اش کرده ، یاری کن ، و آن را که تنهایش گذاشته ، تنها بگذار. بر هر که از پیشینیان یا پسینیان که او را دشمن داشته، لعنت فرست.بهترین درودی را که به یکی از وصی های پیامبرانت فرستاده ای ، بر او نثار کن ، ای پروردگار جهانیان !

ر . ک : ج 9 ص 529 (فروتنی با وجود بزرگی) .

.

4 / 12الإِمامُ الحُجَّةُ بنُ الحَسَنِ المَهدِيُّالإمام المهدى عليه السلام فى دُعائِهِ : اللّهُمَّ ... وصَلِّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ ، ووارِثِ المُرسَلينَ ، وقائِدِ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وسَيِّدِ الوَصِيّينَ ، وحُجَّهِ رَبِّ العالَمينَ . (1)

عنه عليه السلام فى كِتابِهِ إلى أحمَدَ بنِ إسحاقَ : بَعَثَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله رَحَمةً لِلعالَمينَ ، وتَمَّمَ بِهِ نِعمَتَهُ ، وخَتَمَ بِهِ أنبِياءَهُ ، وأرسَلَهُ إلَى النّاسِ كافَّةً ، وأظهَرَ مِن صِدقِهِ ما أظهَرَ ، وبَيَّنَ مِن آياتِهِ وعَلاماتِهِ ما بَيَّنَ ، ثُمَّ قَبَضَهُ صلى الله عليه و آله حَميدا فَقيدا سَعيدا ، وجَعَلَ الأمرَ مِن بَعدِهِ إلى أخيهِ وَابنِ عَمِّهِ ووَصِيِّهِ ووارِثِهِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، ثُمَّ إلَى الأوصِياءِ مِن وُلدِهِ واحِدا واحِدا ، أحيا بِهِم دينَهُ ، وأتَمَّ بِهِم نورَهُ . (2)

.

1- .مصباح المتهجّد : ص 406 ح 534 ، الغيبه للطوسى : ص 278 ح 238 ، البلد الأمين : ص 79 ، دلائل الإمامه : ص 549 ح 524 وفيه «المؤمنين» بدل «الوصيّين» .
2- .الاحتجاج : ج 2 ص 539 ح 343 ، الغيبه للطوسى : ص 287 ح 246 .

4 / 12 امام مهدی

4 / 12امام مهدیامام مهدی علیه السلام در دعایش : پروردگارا ! ... بر امیر مؤمنان ، وارث پیامبران، رهبر سپید رویان ، سرور وصی ها ، و حجّت پروردگار جهانیان ، درود فرست.

امام مهدی علیه السلام در نامه اش به احمد بن اسحاق : [خداوند ،] محمد صلی الله علیه و آله را رحمت برای جهانیان فرستاد و با او نعمت هایش را تمام کرد ، و به او پیامبرانش را پایان داد ، و او را به سوی همه مردم فرستاد؛ بر درستی اش دلیل نشان داد و آیات و علایم برای تبیین [نبوّت] وی ارائه کرد. آن گاه ، خداوند، او را در حال ستودگی ، آمرزیدگی و سعادتمندی ، قبض روح کرد و پس از او حکومت را برای برادر ، پسر عمو ، وصی و وارثش ، علی بن ابی طالب علیه السلام ، قرار داد و آن گاه ، برای اوصیای او ، از فرزندانش ، یکی پس از دیگری ، که به وسیله آنان ، دینش را زنده کرد و نورش را کامل نمود.

.

الفصل الخامس: علىّ عن لسان أزواج النبىّ5 / 1اُمُّ سَلَمَهَالمعجم الكبير عن اُمّ سلمه :كانَ عَلِىٌّ عَلَى الحَقِّ ؛ مَنِ اتَّبَعَهُ اتَّبَعَ الحَقَّ ، ومَن تَرَكَهُ تَرَکَ الحَقَّ ، عَهدا مَعهودا قَبلَ يَومِهِ هذا . (1)

تاريخ دمشق عن اُمّ سلمه :وَاللّهِ إنَّ عَلِيّا عَلَى الحَقِّ قَبلَ اليَومِ وبَعدَ اليَومِ ، عَهدا مَعهودا وقَضاءً مَقضِيّا . (2)

المستدرک على الصحيحين عن اُمّ سلمه :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله كانَ إذا غَضِبَ لَم يَجتَرِئ أحَدٌ مِنّا [أن] (3) يُكَلِّمَهُ غَيرُ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (4)

خصائص أمير المؤمنين عن اُمّ سلمه :إنَّ أقرَبَ النّاسِ عَهدا بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِىٌّ عليه السلام . (5)

.

1- .المعجم الكبير : ج23 ص330 ح758 و ص396 ح946 ؛ كشف الغمّه : ج1 ص146 كلاهما نحوه و ص143 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 449 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 146 وليس فيه «بعد اليوم» .
3- .مابين المعقوفين أثبتناه من المصادر الاُخرى .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 141 ح 4647 ، المعجم الأوسط : ج 4 ص 318 ح 4314 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 355 .
5- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 283 ح 153 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 456 .

فصل پنجم : علی از زبان همسران پیامبر

5 / 1 اُمّ سَلَمه

فصل پنجم : علی از زبان همسران پیامبر5 / 1اُمّ سَلَمهالمعجم الکبیر به نقل از امّ سلمه : علی علیه السلام بر حق بود. کسی که از او پیروی کرده است ، از حق پیروی کرده ، و آن که او را رها کرده ، حق را رها کرده است. پیمانی (1) است که پیش از این بوده است.

تاریخ دمشق به نقل از امّ سلمه : سوگند به خدا که علی علیه السلام بر حق است . پیش از این و پس از این ، پیمانی بسته شده و حکمی مسلّم است.

المستدرک علی الصحیحین به نقل از امّ سلمه : پیامبر صلی الله علیه و آله ، هرگاه خشمگین می شد ، هیچ یک از ما جز علی بن ابی طالب علیه السلام جرئت نمی کرد که با وی سخن بگوید.

خصائص أمیر المؤمنین به نقل از امّ سلمه : آخرین کس در وداع با پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام بود.

.

1- .پیمان در روایت ، احتمالاً اشاره به پیمان روز غدیر باشد و احتمال دارد اشاره به عالم ذر و پیمان ولایت بر آن حضرت در عالم یاد شده باشد . (م)

المستدرک علی الصحیحین عن أبی موسی عن اُمّ سلمه :وَالَّذی أحلِفُ بِهِ ، إن کانَ عَلِیٌّ لَأقرَبَ النّاسِ عَهدا بِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ غُدنا رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله غَداهً وهُوَ یَقولُ : «جاءَ عَلِیٌّ ؟ جاءَ عَلِیٌّ ؟» مِرارا ، فَقالَت فاطِمَهُ علیهاالسلام : کَأنَّکَ بَعَثتَهُ فی حاجَهٍ . قالَت : فَجاءَ بَعدُ . قالَت اُمُّ سَلَمَهَ : فَظَنَنتُ أنَّ لَهُ إلَیهِ حاجَهً ، فَخَرَجنا مِنَ البَیتِ فَقَعَدنا عِندَ البابِ ، وکُنتُ مِن أدناهُم إلَی البابِ ، فَأکَبَّ عَلَیهِ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وجَعَلَ یُسارُّهُ ویُناجیهِ ، ثُمَّ قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِن یَومِهِ ذلِکَ ، فَکانَ عَلِیٌّ أقرَبَ النّاسِ عَهدا . (1)

تاریخ دمشق عن زید بن أرقم :دَخَلتُ عَلی اُمِّ سَلَمَهَ زَوجِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقالَت : مِمَّن أنتَ ؟ قُلتُ : مِن أهلِ الکوفَهِ . قالَت : مِن الَّذینَ یُسَبُّ فیهِم رَسولُ اللّهِ ؟ قُلتُ : لا وَاللّهِ یا اُمَّه ، ما سَمِعتُ أحَدا یَسُبُّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله . قالَت : بَلی وَاللّهِ ، إنَّهُم یَقولونَ : فَعَلَ اللّهُ بِعَلِیٍّ ومَن یُحِبُّهُ ، وقَد کانَ وَاللّهِ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یُحِبُّهُ ! (2)

تاریخ الطبری عن أبی عمره قَبلَ حَربِ الجَمَلِ : قامَت اُمُّ سَلَمَهَ فَقالَت : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، لَولا أن أعصِیَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ وأنَّکَ لا تَقبَلُهُ مِنّی لَخَرَجتُ مَعَکَ ، وهذَا ابنی عُمَرُ وَاللّهِ لَهُوَ أعَزُّ عَلَیَّ مِن نَفسی یَخرُجُ مَعَکَ فَیَشهَدُ مَشاهِدَکَ . فَخَرَجَ فَلَم یَزَل مَعَهُ . (3)

راجع : ج 9 ص 454 (الصبر وفی العین قذی) . ج 12 ص 524 (اُمّ سلمه) .

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 149 ح 4671 ، مسند ابن حنبل : ج 10 ص 190 ح26627 ، المصنّف لابن أبی شیبه: ج 7 ص494 ح 3 ، مسند أبی یعلی : ج 6 ص 257 ح 6898 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 283 ح 154 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 394 ح 9008 و ص 395 ؛ المناقب للکوفی : ج 1 ص 456 کلّها عن اُمّ موسی عن اُمّ سلمه نحوه وراجع المعجم الکبیر : ج 23 ص 375 ح 887 .

2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 265 ، المعجم الأوسط : ج 1 ص111 ح 344 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 503 ح 50 عن أبى عبد اللّه الجدلى وكلاهما نحوه .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 451 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 323 وفيه «وهذا ابن عمّى» بدل «وهذا ابنى عمر» وراجع الفتوح : ج 2 ص 456 .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو موسی ، از امّ سلمه : سوگند به آن که به او سوگند می خورم ، هر آینه، علی علیه السلام آخرین کس در وداع با پیامبر خدا بود . صبحگاهان با پیامبر خدا دیدار کردیم و او مدام می فرمود: «علی آمد؟ علی آمد؟». فاطمه علیهاالسلام گفت: گویا او را به دنبال کاری فرستاده ای. [امّ سلمه گفت :] بعدا آمد و دانستم که پیامبر صلی الله علیه و آله با او کار دارد. ما از اتاق، خارج شدیم و نزدیک در نشستیم و من ، نزدیک ترینِ جمع به در بودم. پیامبر خدا به طرف وی خم شد و به راز گفتن و در گوشی سخن گفتن [با او]پرداخت. پیامبر خدا ، همان روز درگذشت. بنابر این ، علی علیه السلام نزدیک ترین [و آخرین]کس در وداع با پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

تاریخ دمشق به نقل از زید بن ارقم : وارد خانه امّ سلمه ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شدم. گفت : از کجایی؟ گفتم : از کوفه . گفت : از کسانی هستی که در بینشان پیامبر خدا دشنام داده می شود؟ گفتم : نه ، به خدا سوگند ، مادر! من نشنیدم کسی پیامبر خدا را دشنام دهد. گفت : چرا [؛ وجود دارند] . به خدا سوگند، آنان می گویند که خدا ، علی علیه السلام و دوستدارانش را چنین کند! و سوگند به خدا که پیامبر خدا ، علی علیه السلام را دوست می داشت.

تاریخ الطبری به نقل از ابو عمره : [قبل از جنگ جمل،] امّ سلمه برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! اگر نافرمانی خداوند عز و جل و نپذیرفتن تو نبود ، همراه تو می آمدم ، و این پسرم عمر که سوگند به خدا از جانم عزیزتر است ، همراه تو می آید تا در جنگ تو حضور داشته باشد؛ و عمر ، همراه او به راه افتاد و همواره با او بود.

ر . ک : ج 9 ص 455 (شکیبایی ، با خار در چشم) . ج 12 ص 525 (امّ سلمه) .

.

5 / 2عائِشَهُالتاريخ الكبير عن عائشه :أعلَمُ النّاسِ بِالسُّنَّهِ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (1)

أنساب الأشراف عن عائشه :هُوَ أعلَمُ مَن بَقِىَ بِالسُّنَّهِ . (2)

شواهد التنزيل عن عائشه :عَلِىٌّ عليه السلام أعلَمُ أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بِما اُنزِلَ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . (3)

خصائص أمير المؤمنين عن جميع بن عمير :دَخَلتُ مَعَ اُمّى عَلى عائِشَهَ ، فَسَمِعتُها تَسأَلُها مِن وَراءِ الحِجابِ عَن عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَت : تَسأَلينى عَن رَجُلٍ ما أعلَمُ أحَدا كانَ أحَبَّ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنهُ ولا أحَبَّ إلَيهِ مِنِ امرَأَتِهِ ؟ ! (4)

المصنّف لابن أبى شيبه عن جميع بن عمير :دَخَلتُ عَلى عائِشَهَ أنَا واُمّى وخالَتى ، فَسَأَلناها : كَيفَ كانَ عَلِىٌّ عِندَهُ ؟ فَقالَت : تَسأَلونّى عَن رَجُلٍ وَضَعَ يَدَهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَوضِعا لَم يَضَعها أحَدٌ ، وسالَت نَفسُهُ فى يَدِهِ ومَسَحَ بِها وَجهَهُ وماتَ ، فَقيلَ : أينَ يَدفِنونَهُ ؟ فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : ما فِى الأَرضِ بُقعَهٌ أحَبَّ إلَى اللّهِ مِن بُقعَهٍ قُبِضَ فيها نَبِيُّهُ ، فَدَفَنّاهُ ؟ ! (5)

تاريخ دمشق عن صدقه بن سعيد عن جميع بن عمير :إنَّ اُمَّهُ وخالَتَهُ دَخَلَتا عَلى عائِشَهَ ، فَقالَتا : يا اُمَّ المُؤمِنينَ ، أخبِرينا عَن عَلِىٍّ عليه السلام . قالَت : أىَّ شَىءٍ تَسأَلنَ ؟ ! عَن رَجُلٍ وَضَعَ يَدَهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَوضِعا فَسالَت نَفسُهُ فى يَدِهِ فَمَسَحَ بِها وَجهَهُ ، وَاختَلَفوا فى دَفنِهِ ، فَقالَ : إنَّ أحَبَّ البِقاعِ إلَى اللّهِ مَكانٌ قُبِضَ فيهِ نَبِيُّهُ ؟ ! قالَتا (6) : فَلِمَ خَرَجتِ عَلَيهِ ؟ قالَت : أمرٌ قُضِىَ ؛ لَوَدِدتُ أن أفدِيَهُ بِما عَلَى الأَرضِ ! (7)

.

1- .التاريخ الكبير : ج 3 ص 228 الرقم 767 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 408 ، الاستيعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 ، المناقب للخوارزمى : ص 91 ح 84 كلاهما نحوه .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 365 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 408 .

3- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 47 ح 40 .
4- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 211 ح 112 و ح 111، المناقب للخوارزمى : ص 79 ح 63 كلاهما نحوه وراجع سنن الترمذى : ج 5 ص 701 ح 3874 والمستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 171 ح 4744 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 260264 .
5- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 501 ح 38 ؛ الأمالى للطوسى : ص 382 ح 820 نحوه ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 91 ح 577 .
6- .فى المصدر : «قالت» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى مسند أبى يعلى .
7- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 394 ، مسند أبى يعلى : ج 4 ص 422 ح 4845 .

5 / 2 عایشه

5 / 2عایشهالتاریخ الکبیر به نقل از عایشه : آگاه ترینِ مردم به سنّت ، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

أنساب الأشراف به نقل از عایشه : او از بینِ باقی مانده ها ، آگاه ترینشان به سنّت است.

شواهد التنزیل به نقل از عایشه : علی علیه السلام آگاه ترین یاران محمّد صلی الله علیه و آله است بر آنچه که بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل شد.

خصائص أمیر المؤمنین به نقل از جمیع بن عمیر : همراه مادرم به خانه عایشه رفتیم. از پشت پرده شنیدم که مادرم درباره علی علیه السلام از وی می پرسد. گفت : از من درباره کسی می پرسی که من ، کسی را که از او و زنش نزد پیامبر خدا محبوب تر باشد ، نمی شناسم.

المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از جمیع بن عمیر :با مادر و خاله ام به خانه عایشه وارد شدیم و از وی پرسیدیم که علی علیه السلام به نظرش چگونه است. گفت : «از من درباره کسی می پرسید که در جایی از بدن پیامبر خدا دست گذاشت که هیچ کس نگذاشته بود و روح پیامبر صلی الله علیه و آله از بین دست او گذشت و [آن گاه]دستش را به صورتش کشید و پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت. گفته شد : کجا پیامبر صلی الله علیه و آله را دفن کنند؟ علی گفت : هیچ جایی نزد خدا محبوب تر از زمینی نیست که پیامبرش در آن قبض روح شده است . [از این رو]او را همان جا دفن کردیم».

تاریخ دمشق به نقل از صدقه بن سعید ، از جمیع بن عمیر که مادر و خاله او وارد خانه عایشه شدند و گفتند : ای مادر! از علی به ما خبر بده : [عایشه]گفت : از چه چیزی می پرسید؟! از مردی که دستش را در جایی از بدن پیامبر خدا گذاشت که جان پیامبر خدا از دست او گذشت و آن را به صورتش کشید. در محلّ دفن پیامبر صلی الله علیه و آله ، اختلاف کردند. فرمود : «محبوب ترین مکان برای خدا ، جایی است که در آن جا پیامبر خدا قبض روح شده است». گفتند : پس چرا بر وی (علی علیه

السلام) خروج کردی؟ گفت : حادثه ای بود که روی داد و من دوست داشتم همه آنچه را که روی زمین است ، به عنوان تاوان آن کار ، می پرداختم !

.

تاريخ بغداد عن نُبيط بن شريط الأشجعى :لَمّا فَرَغَ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ مِن قِتالِ أهلِ النَّهرَوانِ قَفَلَ أبو قَتادَةَ الأَنصارِىُّ ومَعَهُ سِتّونَ أو سَبعونَ مِنَ الأَنصارِ . قالَ : فَبَدَأَ بِعائِشَةَ ، قالَ أبو قَتادَةَ : فَلَمّا دَخَلتُ عَلَيها قالَت : ما وَراوَکَ ؟ فَأَخبَرتُها أَنَّهُ لَمّا تَفَرَّقَتِ المُحَكِّمَةُ مِن عَسكَرِ أميرِ المُؤمِنينَ لَحِقناهُم فَقَتَلناهُم ... فَقالَت عائِشَةُ : ما يَمنَعُنى ما بَينى وبَينَ عَلِىٍّ أن أقولَ الحَقَّ ؛ سَمِعتُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله يَقولُ : تَفتَرِقُ اُمَّتى عَلى فِرقَتَينِ ، تَمرُقُ بَينَهُما فِرقَةٌ مُحَلِّقونَ رُؤوسَهُم ، مُحفونَ شَوارِبَهُم ، اُزُرُهُم إلى أنصافِ سُوقِهِم ، يَقرَؤونَ القُرآنَ لا يَتَجاوَزُ تَراقِيَهُم ، يَقتُلُهُم أحَبُّهُم إلَىَّ وأحَبُّهُم إلَى اللّهِ تَعالى . فَقُلتُ : يا اُمَّ المُؤمِنينَ ، فَأَنتِ تَعلَمينَ هذا فَلِمَ كانَ الَّذى مِنكِ ؟ ! قالَت : يا أبا قَتادَةَ ، وكانَ أمرُ اللّهِ قَدَرا مَقدورا ، ولِلقَدَرِ أسبابٌ . (1)

شرح نهج البلاغه عن مسروق :إنَّ عائِشَةَ قالَت لَهُ لَمّا عَرَفَت أنَّ عَلِيّا عليه السلام قَتَلَ ذَا الثُّدَيَّهِ : لَعَنَ اللّهُ عَمرَو بنَ العاصِ ! فَإِنَّهُ كَتَبَ إلَىَّ يُخبِرُنى أَنَّهُ قَتَلَهُ بِالإِسكَندَرِيَّهِ ، أَلا إنَّهُ لَيسَ يَمنَعُنى ما فى نَفسى أن أقولَ ما سَمِعتُهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلَى الله عليه و آله ؛ يَقولُ : يَقتُلُهُ خَيرُ اُمَّتى مِن بَعدى . (2)

.

1- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 160 الرقم 10 .
2- .شرح نهج البلاغه: ج2ص268 وراجع المناقب لابن المغازلى: ص56 ح 79 وكشف الغمّه : ج 1 ص 147 وشرح الأخبار : ج 1 ص 142 ح 74 .

تاریخ بغداد به نقل از نبیط بن شریط اشجعی : هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ با نهروانیان فارغ شد ، ابو قتاده انصاری با شصت یا هفتاد نفر از انصار برگشتند. نخست به دیدار عایشه رفت. ابو قتاده می گوید : وارد خانه عایشه شدم. پرسید : چه خبر؟ به وی گفتم : هنگامی که حَکمیّتْ خواهان از لشکر امیر مؤمنان جدا شدند ، با آنان روبه رو شدیم و آنان را کشتیم ... . عایشه گفت : آنچه که بین من و علی اتّفاق افتاد ، مانع از آن نمی شود که حق را بگویم. از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «امّت من ، دو گروه می شوند و بین آن دو ، گروهی [از دین] جدا می شوند که سرهایشان را می تراشند ، سبیل هایشان را می چینند ، دامن هایشان تا نیمه ساقشان است، قرآن می خوانند؛ امّا قرآن از گلویشان تجاوز نمی کند، محبوب ترین مرد امت در نزد من و خدای متعال ، آنان را می کشد». گفتم : ای مادر مؤمنان! با این که موضوع را می دانی ، چرا آن کارها از تو سر زد؟ گفت : ای ابو قتاده! تقدیر الهی بود و سرنوشت ، اسبابی دارد.

شرح نهج البلاغه به نقل از مسروق : عایشه وقتی که فهمید علی علیه السلام ذو ثُدیَه را کشته است ، به وی گفت : خدا عمرو بن عاص را لعنت کند! وی به من نوشت و خبر داد که ذو ثدیه را در اسکندریه کشته است. آنچه که در دل دارم ، مانع از آن نمی شود که چیزی را که از پیامبر خدا شنیدم ، بگویم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «او را بهترینِ امّت من پس از من ، خواهد کشت».

.

الاستيعاب عن عائشه لَمّا بَلَغَها قَتلُ عَلِيٍّ عليه السلام : لِتَصنَعِ العَرَبُ ما شاءَت ! فَلَيسَ أحَدٌ يَنهاها . (1)

راجع : ج 10 ص 26 (كثره صلاته وصومه) . ج 5 ص 246 (محادثات الإمام وعائشه) . ج 7 ص 408 (موقف عائشه من قتل الإمام) .

5 / 3مَيمونَهُالمصنّف لابن أبى شيبه عن أبى إسحاق عن جدّته ميمونه :لَمّا كانَتِ الفُرقَةُ قيلَ لِمَيمونَةَ بِنتِ الحارِثِ : يا اُمَّ المُؤمِنينَ ! فَقالَت : عَلَيكُم بِابنِ أبى طالِبٍ ؛ فَوَاللّهِ ما ضَلَّ ولا ضُلَّ بِهِ . (2)

المستدرک على الصحيحين عن جُرَيّ بن كليب العامرى :لَمّا سارَ عَلِيٌّ عليه السلام إلى صِفّينَ كَرِهتُ القِتالَ ، فَأتَيتُ المَدينَةَ ، فَدَخَلتُ عَلى مَيمونَةَ بِنتِ الحارِثِ ، فَقالَت : مِمَّن أنتَ ؟ قُلتُ : مِن أهلِ الكوفَهِ . قالَت : مِن أيِّهِم ؟ قُلتُ : مِن بَنى عامِرٍ . قالَت : رَحبا علَى رَحبٍ وقُربا عَلى قُربٍ تَجىءُ ، ما جاءَ بِکَ ؟ قُلتُ : سارَ عَلِيٌّ عليه السلام إلى صِفّينَ وكَرِهتُ القِتالَ ، فَجِئنا إلى هاهُنا . قالَت : أكُنتَ بايَعتَهُ ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَت : فَارجِع إلَيهِ فَكُن مَعَهُ ؛ فَوَاللّهِ ما ضَلَّ ولا ضُلَّ بِهِ . (3)

المعجم الكبير عن جرىّ بن سمره :لَمّا كانَ بَينَ أهلِ البَصرَهِ الَّذى كانَ بَينَهُم وبَينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، انطَلَقتُ حَتّى أتَيتُ المَدينَةَ ، فَأتَيتُ مَيمونَةَ بِنتَ الحارِثِ ، وهِىَ مِن بَنى هِلالٍ ، فَسَلَّمتُ عَلَيها ، فَقالَت : مِمَّنِ الرَّجُلُ ؟ قُلتُ : مِن أهلِ العِراقِ . قالَت : مِن أىِّ أهلِ العِراقِ ؟ قُلتُ : مِن أهلِ الكوفَهِ . قالَت : مِن أىِّ أهلِ الكوفَهِ ؟ قُلتُ : مِن بَنى عامِرٍ . فَقالَت : مَرحى ! قُربا عَلى قُربٍ ورَحبا عَلى رَحبٍ ، فَمَجىءُ ما جاءَ بِکَ ؟ قُلتُ : كانَ بَينَ عَلِيٍّ عليه السلام وطَلحَةَ وَالزُّبَيرِ الَّذى كانَ ، فَأقبَلتُ فَبايَعتُ عَلِيّا . قالَت : فَالحَق بِهِ ؛ فَوَاللّهِ ما ضَلَّ ولا ضُلَّ بِهِ حَتّى قالَتها ثَلاثا . (4)

.

1- .الاستيعاب : ج 3 ص 218 الرقم 1875 ، الرياض النضره : ج 3 ص 237 .
2- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 504 ح 60 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 152 ح 4680 .

4- .المعجم الكبير : ج 24 ص 9 ح 12 وراجع الأمالى للطوسى : ص 505 ح 1107 .

5 / 3 میمونه

الاستیعاب به نقل از عایشه ، وقتی خبر کشته شدن علی علیه السلام را شنید : اکنون عرب ، هر چه دلش می خواهد، انجام بدهد ؛ چون کسی نیست که جلوگیری کند.

ر . ک : ج 10 ص 27 (فراوانی نماز و روزه اش) . ج 5 ص 247 (گفتگوهایی میان امام و عایشه) . ج 7 ص 409 (موضع عایشه در برابر کشته شدن امام) .

5 / 3میمونهالمصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از ابو اسحاق ، از جده اش میمونه : هنگامی که پراکندگی پیش آمد ، به میمونه دختر حارث [و همسر پیامبر خدا] گفته شد : [چاره چیست]ای مادر مؤمنان؟ گفت : با علی بن ابی طالب باشید. سوگند به خدا که او گم راه نیست و کسی به وسیله او گم راه نمی شود!

المستدرک علی الصحیحین به نقل از جُریّ بن کلیب عامری : هنگامی که علی علیه السلام به طرف صفّین حرکت کرد ، از جنگیدن ناخشنود بودم و به مدینه آمدم. به خانه میمونه دختر حارث رفتم. گفت : از کجایی؟ گفتم : از مردم کوفه. گفت : از کدامشان؟ گفتم : از بنی عامر. گفت : خیلی خوش آمدی و گرامی هستی. چرا آمده ای؟ گفتم : علی به سوی صفّین رفت و من از جنگیدن ناخشنود بودم و به این جا آمدم. گفت : آیا با وی بیعت کرده ای؟ گفتم : آری. گفت : به سوی او برگرد و با او باش. سوگند به خدا که او گم راه نشده و به وسیله او کسی گم راه نمی شود!

المعجم الکبیر به نقل از جریّ بن سمره : هنگامی که بین بصریان و علی بن ابی طالب علیه السلام آن حوادثْ پیش آمد ، خارج شدم و به مدینه آمدم و نزد میمونه دختر حارث رفتم. میمونه ، از قبیله بنی هلال است. به وی سلام کردم . گفت : از کجایی؟ گفتم : از عراقیان . گفت : از کدامشان؟ گفتم : از کوفیان. گفت : از کدامشان؟ گفتم : از بنی عامر. گفت : بَه بَه! خیلی خوش آمدی! چه چیزی موجب آمدن تو شده است؟ گفتم : بین علی و طلحه و زبیر ، حوادثی پیش آمد. بدان سو رو کردم و با علی بیعت کردم. گفت : به وی بپیوند. سوگند به خدا، او گم راه نشده

است و کسی توسط او به گم راهی نمی افتد . و سه بار این جمله را گفت .

.

ص: 468

. .

ص: 469

. .

الفصل السادس: علىّ عن لسان أصحاب النبىّ6 / 1أبو أيّوبَ الأَنصارِيُّتاريخ بغداد عن إبراهيم عن علقمه والأسود :أتَينا أبا أيّوبَ الأنصارِىَّ عِندَ مُنصَرَفِهِ مِن صِفّينَ ، فَقُلنا لَهُ : يا أبا أيّوبَ ، إنَّ اللّهَ أكرَمَکَ بِنُزولِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وبِمَجىءِ ناقَتِهِ تَفَضُّلاً مِنَ اللّهِ وإكراما لَکَ حَتّى أناخَت بِبابِکَ دونَ النّاسِ ، ثُمَّ جِئتَ بِسَيفِکَ عَلى عاتِقِکَ تَضرِبُ بِهِ أهلَ لا إلهَ إلّا اللّهُ ؟ ! فَقالَ : يا هذا ، إنَّ الرّائِدَ لا يَكذِبُ أهلَهُ ، وإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنا بِقِتالِ ثَلاثَةٍ مَعَ عَلِىٍّ ؛ بِقِتالِ النّاكِثينَ ، وَالقاسِطينَ ، وَالمارِقينَ . فَأمَّا النّاكِثونَ فَقَد قَابَلناهُم أهلُ الجَمَلِ طَلحَةُ وَالزُّبَيرُ ، وأمَّا القاسِطونَ فَهذا مُنصَرَفُنا مِن عِندِهِم يَعنى مُعاوِيَةَ وعَمرا وأمَّا المارِقونَ فَهُم أهلُ الطَّرفاواتِ ، وأهلُ السُّعَيفاتِ ، وأهلُ النُّخَيلاتِ ، وأهلُ النَّهرَواناتِ ، وَاللّهِ ما أدرى أينَ هُم ، ولكِن لابُدَّ مِن قِتالِهِم إن شاءَ اللّهُ . قالَ : وسَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لِعَمَّارٍ : يا عَمّارُ ، تَقتُلُکَ الفِئَةُ الباغِيَةُ ، وأنتَ إذ ذاکَ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَکَ . يا عَمّارَ بنَ ياسِرٍ ، إن رَأَيتَ عَلِيّا قَد سَلَکَ وادِيا وسَلَکَ النّاسُ وادِيا غَيرَهُ فَاسلُک مَعَ عَلِىٍّ ؛ فَإنَّهُ لَن يُدَلِّيَکَ (1) فى رَدىً ، ولَن يُخرِجَکَ مِن هُدىً . يا عَمّارُ ، مَن تَقَلَّدَ سَيفا أعانَ بِهِ عَلِيّا عَلى عَدُوِّهِ قَلَّدَهُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ وِشاحَينِ (2) مِن دُرٍّ ، ومَن تَقَلَّدَ سَيفا أعانَ بِهِ عَدُوَّ عَلِىٍّ عَلَيهِ قَلَّدَهُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ وِشاحَينِ مِن نارٍ. قُلنا : يا هذا ، حَسبُکَ رَحِمَکَ اللّهُ ! حَسبُکَ رَحِمَکَ اللّهُ ! (3)

.

1- .دَلَّى الشىءَ فى المَهْواه : أرسَلَه فيها (لسان العرب : ج 14 ص 266 «دلا») .

2- .الوِشاح : شىءٌ يُنسَجُ عَريضا من أديم ، وربّما رُصِّع بالجَوهَر والخَرَز وتشدّه المرأه بين عاتِقَيها وكَشْحَيها (النهايه : ج 5 ص 187 «وشح») .

3- .تاريخ بغداد : ج 13 ص 186 الرقم 7165 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 272 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 370 ، المناقب للخوارزمى : ص 193 ح 232 ؛ بشاره المصطفى : ص 146 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 261 كلّها نحوه .

فصل ششم : علی از زبان یاران پیامبر

6 / 1 ابو ایّوب انصاری

فصل ششم : علی از زبان یاران پیامبر6 / 1ابو ایّوب انصاریتاریخ بغداد به نقل از ابراهیم ، از علقمه و اسود : به هنگام بازگشت ابو ایّوب انصاری از صفّین ، به نزدش رفتیم و گفتیم : ای ابو ایّوب! خداوند با فرود آمدن محمد صلی الله علیه و آله به خانه تو و آمدن شترش (به خاطر لطف و اکرام خداوند به تو) به درِ خانه تو و نه دیگران ، تو را اکرام کرده است و امروز ، شمشیر بر شانه می نهی و با آن ، گویندگان «لا الا اِلّا اللّه » را می کشی؟ گفت : ای مرد! پیشوا به پیروانش دروغ نمی گوید. پیامبر صلی الله علیه و آله به ما دستور داده است که به همراه علی علیه السلام با سه گروه بجنگیم : با ناکثین (عهدشکنان) ، قاسطین (تجاوزکاران) و مارقین (از دین به در روندگان). ناکثین ، اهل جمل (طلحه و زبیر) بودند که جنگیدیم و اکنون از جنگ با قاسطین (یعنی معاویه و عمرو عاص) بر می گردیم؛ و امّا مارقین؛ آنان در حاشیه رودخانه ها، در نخلستان ها و حاشیه نخلستان ها ، و در کنار نهرها اقامت می گزینند . و سوگند به خدا که نمی دانم آنان کجایند ، ولی حتما باید با آنان ، به خواست خدا ، پیکار کنیم. از پیامبر خدا شنیدم که به عمّار فرمود : «ای عمّار! تو را گروه ستمکار می کشند و تو در این هنگام ، با حق هستی و حق با توست. ای عمّار بن یاسر! اگر دیدی علی در یک وادی گام بر می دارد و همه مردم ، در وادی ای غیر از وادی او گام می زنند ، با علی حرکت کن؛ چرا که او تو را به پستی رهنمون نیست و از هدایت، بیرونت نمی سازد. ای عمّار! کسی که شمشیری بر خود حمایل کند که با آن، علی را بر دشمنانش یاری رسانَد ، در روز قیامت، قیامت ، خداوند، دو حمایل از دُر بر گردنش می آویزد و آن که شمشیری بر خود ببندد که با آن ، دشمن علی را علیه او یاری رسانَد ، خداوند در روز قیامت ، دو حمایل از آتش بر گردنش می آویزد». گفتیم : ای مرد ، کافی است! خدا رحمتت کند! کافی است! خدا رحمتت کند!

.

راجع : ج 2 ص 136 (علىّ مولا من كان النبىّ مولاه) . ج 4 ص 464 (أبو أيّوب الأنصارى) .

6 / 2أبُو الهَيثَمِ مالِكُ بنُ التَّيِّهانِالأوائل لأبى هلال عن الهيثم بن عدىّ :قامَ أبُو الهَيثَمِ بنُ التَّيِّهانِ خَطيبا بَينَ يَدَى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ : إنَّ حَسَدَ قُرَيشٍ إيّاكَ عَلى وَجهَينِ : أمّا خِيارُهُم فَتَمَنَّوا أن يَكونوا مِثلَكَ ؛ مُنافَسَةً فِى المَلَأِ وَارتِفاعِ الدَّرَجَهِ ، وأمّا شِرارُهُم فَحَسَدوكَ حَسَدا أثقَلَ القُلوبَ وأحبَطَ الأعمالَ ؛ وذلِكَ أنَّهُم رَأَوا عَلَيكَ نِعمَةً قَدَّمَكَ إليهَا الحَظُّ ، وأخَّرَهُم عَنهَا الحِرمانُ ، فَلَم يَرضَوا أن يَلحَقوكَ حَتّى طَلَبوا أن يَسبِقوكَ ، فَبَعُدَت عَلَيهِم وَاللّهِ الغايَهُ ، وأُسقِطَ المِضمارُ (1) ! فَلَمّا تَقَدَّمتَهُم بِالسَّبقِ وعَجَزوا عَنِ اللِّحاقِ بَلَغوا مِنكَ ما رَأَيتَ . وكُنتَ وَاللّهِ أحَقَّ قُرَيشٍ بِشُكرِ قُرَيشٍ ؛ نَصَرتَ نَبِيَّهُم (2) حَيّا ، وقَضَيتَ عَنهُ الحُقوقَ مَيِّتا . وَاللّهِ ما بَغَيُهُم إلّا عَلى أنفُسِهِم ، ولا نَكَثوا إلّا بَيعَهَ اللّهِ ، يَدُ اللّهِ فَوقَ أيديهِم ! فَها نَحنُ مَعاشِرَ الأنصارِ أيدينا وألسِنَتُنا لَكَ ؛ فَأيدينا عَلى مَن شَهِدَ ، وألسِنَتُنا عَلى مَن غابَ . (3)

.

1- .يكون المِضمارُ وقتا للأيّام التى تضمَّر فيها الخيل للسِّباق أو للرَّكض إلى العدو . وتضميرها : أن تُشَدّ عليها سُروجُها وتُجَلَّل بالأجِلَّه حتّى تَعْرَق تحتَها ؛ فيَذهبَ رَهَلُها ويشتدَّ لحمُها ، ويُحمَل عليها غِلمانٌ خِفافٌ يُجْرُونها ولا يَعنُفون بها ، فإذا فُعل ذلک بها أُمِن عليها البُهْرُ الشديد عند حُضْرِها ولم يقطعها الشَّدُّ . .. وتضمير الفرس أيضا : أن تَعلِفه حتّى يَسْمَن ثمّ تردّه إلى القُوت ، وذلک فى أربعين يوما ، وهذه المدّه تُسمَّى المِضمار (لسان العرب : ج 4 ص 491 «ضمر») .

2- .فى المصدر : «بينهم» وهو تصحيف .

3- .الأوائل لأبى هلال : ص 150 ؛ الإقبال : ج 2 ص 253 ، الأمالى للمفيد : ص 155 ح 6 عن الحسن بن سلمه نحوه .

6 / 2 ابو هیثم مالک بن تَیّهان

ر. ک : ج 2 ص 137 (علی ، مولای هر کسی است که پیامبر ، مولای او است) . ج 4 ص 465 (ابو ایّوب انصاری) .

6 / 2ابو هیثم مالک بن تَیّهانالأوائل ، أبو هلال به نقل از هیثم بن عَدی : ابو هیثم در نزد علی بن ابی طالب به پا خاست و گفت : حسادت قریش با تو دو گونه است. خوبانِ آنان ، به خاطر رقابت در بزرگی و بلند مرتبگی ، آرزو می کنند که چون تو باشند؛ و بَدان آنان ، به گونه ای با تو حسادت می کنند که بر دل ها سنگینی می کند و خوبی ها را از بین می برد؛ چون آنان وقتی که نعمتی در تو می بینند که از آن برخورداری و آنان محروم اند ، این که به تو برسند ، خشنودشان نمی کند و می خواهند از تو پیشی بگیرند ، و به خدا که این آرزوی آنان ، دور و دست نیافتنی است و از آمادگی مانده اند و هنگامی که تو بر آنان پیشی گرفتی و نتوانستند به تو برسند ، آنچه را می بینی ، انجام می دهند. سوگند به خدا که تو سزاوارترین فردی هستی که باید قریش ، سپاس گزار وی باشد. هنگامی که پیامبرشان زنده بود، یاری اش کردی و هنگامی که درگذشت ، حقوقی را که بر عهده اش بود ، ادا کردی. سوگند به خدا که تجاوز کاری شان ، جز بر خودشان نیست و جز بیعت خدا را نشکستند. قدرت خدا ، برتر از قدرت آنان است. دست و زبان ما انصاریان با توست ؛ دست هایمان برای کسانی که هستند و زبانمان برای کسانی که نیستند.

.

6 / 3أبو بَكرِ بنُ أبى قُحافَهَالسنن الكبرى عن أبى بكر :عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عِترَةُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (1)

تاريخ أصبهان عن جابر :كُنتُ عِندَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وعِندَهُ أبو بَكرٍ وعُمَرُ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . فَقالَ أبو بَكرٍ لِعُمَرَ : هذِهِ وَاللّهِ الفَضيلَهُ ! (2)

تاريخ دمشق عن الشعبى :بَينا أبو بَكرٍ جالِسٌ ، إذ طَلَعَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام مِن بَعيدٍ ، فَلَمّا رَآهُ قالَ أبو بَكرٍ :مَن سَرَّهُ أن يَنظُرَ إلى أعظَمِ النّاسِ مَنزِلَهً ، وأقرَبِهِم قَرابَهً ، وأفضَلِهِم دالَّهً (3) ، وأعظَمِهِم غَناءً عَنِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَليَنظُر إلى هذَا الطّالِعِ . (4)

.

1- .السنن الكبرى : ج 6 ص 274 ح 11927 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 411 عن يسار المزنى وفيه «سمعت أبابكر يقول لعلىّ بن أبى طالب : عُقدهُ رسول اللّه صلى الله عليه و آله » .
2- .تاريخ أصبهان : ج 2 ص 338 الرقم 1894 .
3- .الدَّلّ : عباره عن الحاله التى يكون عليها الإنسان من السكينه والوقار ، وحسنِ السِّيره والطريقه ، واستقامهِ المَنظر والهيئه (النهايه : ج 2 ص 131 «دلل») .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 411 و ص 73 ، الإشراف : ص 46 ح 55 كلاهما نحوه .

6 / 3 ابو بکر بن ابی قُحافه

6 / 3ابو بکر بن ابی قُحافهالسنن الکبری به نقل از ابو بکر : علی بن ابی طالب ، عترتِ پیامبر خداست.

تاریخ اصفهان به نقل از جابر : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و ابو بکر و عمر هم نزد وی بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : «پروردگارا ! آن که وی را دوست می دارد ، دوست بدار ، و آن که او را دشمن می دارد ، دشمن بدار. آن که او را یاری می کند ، یاری کن ، و آن که وی را تنها می گذارد ، تنهایش بگذار». ابو بکر به عمر گفت : سوگند به خدا، این تمامت فضیلت است.

تاریخ دمشق به نقل از شعبی : ابو بکر ، نشسته بود که علی بن ابی طالب علیه السلام از دور پیدا شد. ابو بکر وقتی او را دید ، گفت : کسی که نگاه به بامنزلت ترین مردم ، نزدیک ترینِ آنان [به پیامبر صلی الله علیه و آله] ، با وقارترینِ آنان ، و پُر بهره ترین آنان از پیامبر خدا شادمانش می کند ، باید به این که می آید ، بنگرد.

.

المناقب للخوارزمى عن الشعبى :نَظَرَ أبو بَكرٍ الصِّدّيقُ إلى عَلِىٍّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام مُقبِلاً ، فَقالَ : مَن سَرَّهُ أن يَنظُرَ إلى أقرَبِ النّاسِ قَرابَةً مِن نَبِيِّهِم صلى الله عليه و آله ، وأجوَدِهِ مِنهُ مَنزِلَةً، وأعظَمِهِم عِندَ اللّهِ غَناءً، وأعظَمِهِم عَلَيهِ، فَليَنظُر إلى عَلِىٍّ عليه السلام . (1)

الفصول المختاره عن الشعبى :مَرَّ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام عَلى أبى بَكرٍ ومَعَهُ أصحابُهُ ، فَسَلَّمَ عَلَيهِ ومَضى . فَقالَ أبو بَكرٍ : مَن سَرَّهُ أن يَنظُرَ إلى أوَّلِ النّاسِ فِى الإِسلامِ سَبقا ، وأقرَبِ النّاسِ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَرابَةً ، فَليَنظُر إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام . (2)

6 / 4أبو ذَرٍّ الغِفارِىُّتاريخ دمشق عن معاويه بن ثعلبه :أتى رَجُلٌ أبا ذَرٍّ وهُوَ جالِسٌ فى مَسجِدِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : يا أبا ذَرٍّ ، أ لا تُخبِرُنى بِأحَبِّ النّاسِ إلَيکَ ؟ فَإِنّى أعرِفُ أنَّ أحَبَّهُم إلَيکَ أحَبُّهُم إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . قالَ : إى ورَبِّ الكَعبَهِ ! إنَّ أحَبَّهُم إلَىَّ أحَبُّهُم إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ هُو ذاکَ الشَّيخُ وأشارَ إلى عَلِىٍّ وهُوَ يُصَلّى أمامَهُ . (3)

اليقين عن معاويه بن ثعلبه الليثى لِأَبى ذَرٍّ : قُلتُ : يا أبا ذَرٍّ ، إنّا لَنَعلَمُ أنَّ أحَبَّهُم إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أحَبُّهُم إلَيکَ . قالَ : أجَل . قُلنا : فَأيُّهُم أحَبُّ إلَيکَ ؟ قالَ : هذَا الشَّيخُ المَظلومُ المُضطَهَدُ حَقُّهُ يَعنى أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام . (4)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 161 ح 193 ، الرياض النضره : ج 3 ص 119 نحوه وفيه «أحظّهم عنده» بدل «أجوده منه» .
2- .الفصول المختاره : ص 265 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 265 و 264، المناقب للخوارزمى: ص 69 ح 43 كلاهما نحوه ، ذخائر العقبى : ص 118 .
4- .اليقين : ص 144 ح 12 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 344 .

6 / 4 ابوذر غِفاری

المناقب ، خوارزمی به نقل از شعبی : ابو بکر صدّیق به علی بن ابی طالب علیه السلام که از روبه رو می آمد ، نگاه کرد و گفت : آن که نگاه به خویشاوندترینِ مردم به پیامبر خدا ، برخوردار از نیک ترین منزلت به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ، بهره مندترینِ آنان در نزد خداوند ، و والاترین آنان برای خدا ، شادمانش می کند ، به علی بنگرد.

الفصول المختاره به نقل از شعبی : علی بن ابی طالب علیه السلام ، از کنار ابو بکر و یارانش گذشت و سلام داد. ابو بکر گفت : آن که نگاه کردن به اوّلین مسلمان از بینِ مردم و خویشاوندترینِ آنان به پیامبر خدا شادمانش می کند ، باید به علی بن ابی طالب بنگرد.

6 / 4ابوذر غِفاریتاریخ دمشق به نقل از معاویه بن ثعلبه : مردی نزد ابوذر که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود آمد و گفت : ای ابوذر! آیا از محبوب ترینِ مردم نزد خود ، مرا خبر می دهی؟ زیرا می دانم که محبوب ترینِ آنان نزد تو ، محبوب ترینِ آنان نزد پیامبر خداست. گفت : آری. سوگند به پروردگار کعبه که محبوب ترینِ آنان نزد پیامبر خدا ، محبوب ترینشان نزد من است و او این شیخ است (و به علی علیه السلام که جلویش نماز می خوانْد ، اشاره کرد).

الیقین به نقل از معاویه بن ثعلبه لیثی : به ابوذر گفتم : ای ابوذر! ما می دانیم که محبوب ترین فرد نزد پیامبر خدا ، محبوب ترینِ آنان نزد توست. گفت : آری. گفتیم : کدام یک نزد تو محبوب ترند؟ گفت : این شیخ مظلومِ محروم از حقّ خویش (اشاره اش به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود).

.

أنساب الأشراف عن أبيسُخيله:مَرَرتُ أنَا وسَلمانُ بِالرَّبَذَهِ (1) عَلى أبى ذَرٍّ ، فَقالَ : إنَّهُ سَتَكونُ فِتنَهٌ ، فَإِن أدرَكتُموها فَعَلَيكُم بِكِتابِ اللّهِ وعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؛ فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : عَلِىٌّ أوَّلُ مَن آمَنَ بى ، وأوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ ، وهُوَ يَعسوبُ المُؤمِنينَ . (2)

تاريخ دمشق عن أبى سخيله :حَجَجتُ أنَا وسَلمانُ ، فَنَزَلنا بِأَبى ذَرٍّ ، فَكُنّا عِندَهُ ما شاءَ اللّهُ ، فَلَمّا حانَ مِنّا حُفوفٌ (3) ، قُلتُ : يا أبا ذَرٍّ ، إنّى أرى اُمورا قَد حَدَثتَ ، وإنّى خائِفٌ أن يَكونَ فِى النّاسِ اختِلافٌ ، فَإِن كانَ ذلِكَ فَما تَأمُرُنى ؟ قالَ: اِلزَم كِتابَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وعَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَأشهَدُ أنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : عَلِىٌّ أوَّلُ مَن آمَنَ بى ، وأوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ ، وهُوَ الصِّدّيقُ الأكبَرُ ، وهُوَ الفاروقُ ؛ يَفرُقُ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ . (4)

كنز الفوائد عن سهل بن سعيد :بَينا أبو ذَرٍّ قاعِدٌ مَعَ جَماعَهٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وكُنتُ يَومَئِذٍ فيهِم ، إذ طَلَعَ عَلَينا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَرَماه أبو ذَرٍّ بِنَظَرِهِ ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَى القَومِ بِوَجهِهِ ، فَقالَ : مَن لَكُم بِرَجُلٍ مَحَبَّتُهُ تُساقِطُ الذّنوبَ عَن مُحِبّيهِ كَما تُساقِطُ الرّيحُ العاصِفُ الهَشيمَ مِنَ الوَرَقِ عَنِ الشَّجَرِ ! سَمِعتُ نَبِيَّكُم صلى الله عليه و آله يَقولُ ذلِكَ لَهُ . قالوا : مَن هُوَ يا أبا ذَرٍّ ؟ قالَ : هُوَ الرَّجُلُ المُقبِلُ إلَيكُم ؛ ابنُ عَمِّ نَبِيِّكُم صلى الله عليه و آله ، يَحتاجُ أصحابُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله إلَيهِ ، ولا يَحتاجُ إلَيهِم ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : عَلِىٌّ بابُ عِلمى ، ومُبَيِّنٌ لِاُمَّتى ما اُرسِلتُ بِهِ مِن بَعدى ؛ حُبُّهُ إيمانٌ ، وبُغضُهُ نِفاقٌ ، وَالنَّظَرُ إلَيهِ بِرَأفَهٍ ومَوَدَّهٍ عِبادَهٌ . وسَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَبِيَّكُم يَقولُ : مَثَلُ أهلِ بَيتى فى اُمَّتى مَثَلُ سَفينَهِ نوحٍ ؛ مَن رَكِبَها نَجا ، ومَن رَغِبَ عَنها هَلَكَ ، ومَثَلُ بابِ حِطَّهٍ فى بَنى إسرائيلَ ؛ مَن دَخَلَهُ كانَ آمِنا مُؤمِنا ، ومَن تَرَكَهُ كَفَرَ . ثُمَّ إنَّ عَلِيّا عليه السلام جاءَ فَوَقَفَ فَسَلَّمَ ، ثُمَّ قالَ : يا أبا ذَرٍّ ، مَن عَمِلَ لِاخِرَتِهِ كَفاهُ اللّهُ أمرَ دُنياهُ وآخِرَتِهِ ، ومَن أحسَنَ فيما بَينَهُ وبَينَ اللّهِ كَفاهُ اللّهُ الَّذى بَينَهُ وبَينَ عِبادِهِ ، ومَن أحسَنَ سَريرَتَهُ أحسَنَ اللّهُ عَلانِيَتَهُ . إنَّ لُقمانَ الحَكيمَ قالَ لِابنِهِ وهُوَ يَعِظُهُ : يا بُنَىَّ ، مَنِ الَّذِى ابتَغَى اللّهَ عَزَّ وجَلَّ فَلَم يَجِدهُ ؟ ! ومَن ذَا الَّذى لَجَأَ إلَى اللّهِ فَلَم يُدافِع عَنهُ ؟ ! أم مَن ذَا الَّذى تَوَكَّلَ عَلَى اللّهِ فَلَم يَكفِهِ ؟ ! ثُمَّ مَضى يَعنى عَلِيّا عليه السلام

فَقالَ أبو ذَرٍّ : وَالّذی نَفسُ أبی ذَرٍّ بِیَدِهِ ، ما مِن اَمَّهٍ ائتَمَّت أو قالَ : اتَّبَعَت رَجُلاً وفیهِم مَن هُوَ أعلَمُ بِاللّهِ ودینِهِ مِنهُ ، إلّا ذَهَبَ أمرُهُم سَفالاً (5) . (6)

.

1- .الرَّبَذَه : من قری المدینه علی ثلاثه أیّام ، قریبه من ذات عرق ، علی طریق الحجاز إذا رحلت من فید ترید مکّه . وبهذا الموضع قبر أبی ذرّ الغفاری رضی الله عنه(معجم البلدان : ج 3 ص 24) .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 361 ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 228 ؛ المسترشد : ص 290 ح 106 کلاهما عن أبی رافع و ص 214 ح 58 عن علیّ بن أبی رافع ، رجال الکشّی : ج1 ص 113 الرقم 51 ، الأمالی للطوسی : ص 147 ح 242 ، تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 4 ح 4 ، بشاره المصطفی : ص 84 کلّها نحوه وراجع المناقب للکوفی : ج 1 ص 277 ح 191 .
3- .الحُفُوف: قِلّه مالٍ (تاج العروس : ج12 ص143 «حفف»). وفی المصادر الاُخری: «الخفوف» وهو الأنسب.
4- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 41 ح 8369 ؛ الأمالی للصدوق : ص 274 ح 304 ، الإرشاد : ج 1 ص 31 کلاهما نحوه .
5- .السَّفال : نقیض العَلاء (لسان العرب : ج 11 ص 337 «سفل») .
6- .کنز الفوائد : ج 2 ص 67 .

أنساب الأشراف به نقل از ابو سُخیله : من و سلمان در رَبَذه ، نزد ابوذر رفتیم. گفت : در آینده ، فتنه ای خواهد بود. اگر آن را درک کردید ، به کتاب خدا و علی بن ابی طالبْ پناه ببرید؛ چون من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : «علی، اوّلین کسی است که به من ایمان آورْد و اوّلین کسی است که در قیامت با من دست خواهد داد ، و او رئیس مؤمنان است».

تاریخ دمشق به نقل از ابو سخیله : من و سلمان ، به حج رفتیم و بر ابوذر وارد شدیم و مدّتی نزد وی بودیم. وقتی دچار کمبود مال شدیم ، گفتم : ای ابوذر! من اتفاقاتی را می بینم که پیش آمده و می ترسم که در بینِ مردم ، اختلاف به وجود آید. اگر چنین شود ، چه دستور می دهی؟ گفت : همراه کتاب خدا و علی بن ابی طالب باش. گواهی می دهم که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «علی، اوّلین کسی است که به من ایمان آورد و اوّلین کسی است که در روز قیامت با من دست خواهد داد. او صدّیق اکبر است. او فاروق است که بینِ حقّ و باطل ، جدایی می افکند».

کنز الفوائد به نقل از سهل بن سعید : روزی ابوذر با گروهی از یاران پیامبر خدا نشسته بود و من هم با آنان بودم که علی بن ابی طالب پیدایش شد. ابوذر به او چشم دوخت و سپس رو به جماعت کرد و گفت : چه کسی مردی را می جوید که دوستی او ، چون توفانی که برگ را از درختان می ریزد ، گناهان را از دوستدارانش بریزد. از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین چیزی را شنیدم. گفتند : آن شخص کیست؟ گفت : همین مردی که به سویتان می آید؛ پسر عموی پیامبرتان. آن که یاران محمد صلی الله علیه و آله به او نیازمندند و او به آنان نیاز ندارد. از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «علی، در دانش من است و پس از من ، بیان کننده آن چیزی است که به آن برانگیخته شدم. دوستی اش ایمان و دشمنی اش نفاق و نگاه کردن با مهر و محبّت به او عبادت است». از پیامبرتان رسول خدا شنیدم که می فرمود : «مَثَل کسانِ من در بین امّتم، مَثَل کشتی نوح است که آن که بدان سوار شود ، نجات پیدا می کند ، و آن که از آن روی بگردانَد ، غرق می گردد؛ و همچون باب توبه بنی اسرائیل است. آن که بدان وارد شود ، آسوده و با ایمان است و آن که آن را ترک کند ، کافر است». آن گاه علی علیه السلام رسید ، ایستاد و سلام کرد . سپس فرمود : «ای ابوذر! آن که برای آخرت کار کند ، خداوند ، کار دنیا و آخرتش را برآورده می کند ، و آن که بین خود و خدایش را نیکو سازد ، خداوند بین او

و بندگانش را نیکو می سازد ، و آن که پنهانش را نیکو سازد ، خداوند ، آشکارش را نیکو خواهد کرد. لقمان حکیم به پسرش از روی پنددهی گفت : ای پسرم! چه کسی خدای عز و جل را جُسته و نیافته است؟ چه کسی به خدا پناه آورده و خداوند از او حمایت نکرده است؟ چه کسی بر خدا توکّل کرده و خدا بسنده اش نبوده است؟!». آن گاه علی علیه السلام رفت و ابوذر گفت : سوگند به آن که جانم به دست اوست، هیچ امّتی کسی را به پیشوایی (یا گفت : به پیروی) نگرفته ، در حالی که در بین آنان ، داناتر از او به خدا و دین او بوده ، جز آن که کارشان به سقوط انجامیده است.

.

ص: 480

راجع : ج 13 ص 28 (أبو ذرّ الغِفارى) .

.

ص: 481

ر . ک : ج 13 ص 29 (ابوذر غِفاری) .

.

6 / 5أبو سَعيدٍ الخُدرِيُّشرح نهج البلاغه عن أبى سعيد الخدرى :كُنّا بِنورِ إيمانِنا نُحِبُّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَمَن أحَبَّهُ عَرَفنا أنَّهُ مِنّا . (1)

الأمالى للطوسى عن أبى سعيد الخدرى لَمّا ذَكَروا عَلِيّا عليه السلام : إنَّهُ كانَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِمَنزِلَهٍ خاصَّهٍ ، ولَقَد كانَت لَهُ عَلَيهِ دِخلَهٌ لَم تَكُن لِأَحَدٍ مِنَ النّاسِ . (2)

راجع : ج 12 ص 366 (النفاق) .

6 / 6أنَسُ بنُ مالِكٍالأمالى للطوسى عن عبد المؤمن الأنصارى عن أبيه عن أنس بن مالک :سَأَلتُهُ : مَن كانَ آثَرَ النّاسِ عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فيما رَأَيتَ ؟ قالَ : ما رَأَيتُ أحَدا بِمَنزِلَهِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؛ كانَ يَبعَثُنى فى جَوفِ اللَّيلِ إلَيهِ ، فَيَستَخلى بِهِ حَتّى يُصبِحَ ، هذا كانَ لَهُ عِندَهُ حَتّى فارَقَ الدُّنيا . (3)

شرح نهج البلاغه :ذَكَرَ جَماعَهٌ مِن شُيوخِنا ... ناشَدَ عَلِيٌّ عليه السلام النّاسَ فى رَحَبَهِ القَصرِ (4) أو قالَ : رَحَبَهِ الجامِعِ بِالكوفَهِ : أيُّكُم سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ؟ فَقامَ اثنا عَشَرَ رَجُلاً فَشَهِدوا بِها ، وأنَسُ بنُ مالِكٍ فِى القَومِ لَم يَقُم . فَقالَ لَهُ عليه السلام : يا أنَسُ ، ما يَمنَعُکَ أن تَقومَ فَتَشهَدَ ، ولَقَد حَضَرتَها ؟ ! فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، كَبِرتُ ونَسيتُ . فَقالَ عليه السلام : اللّهُمَّ إن كانَ كاذِبا فَارمِهِ بِها بَيضاءَ لا تُواريهَا العِمامَهُ ! قالَ طَلحَهُ بنُ عُمَيرٍ : فَوَاللّهِ لَقَد رَأَيتُ الوَضَحَ (5) بِهِ بَعدَ ذلِکَ أبيضَ بَينَ عَينَيهِ . ورَوى عُثمانُ بنُ مُطَرِّفٍ أنَّ رَجُلاً سَأَلَ أنَسَ بنَ مالِكٍ فى آخِرِ عُمُرِهِ عَن عَلِيِّ ابنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقالَ : إنّى آلَيتُ ألّا أكتُمَ حَديثا سُئِلتُ عَنهُ فى عَلِيٍّ عليه السلام بَعدَ يَومِ الرَّحَبَهِ ، ذاکَ رَأسُ المُتَّقينَ يَومَ القِيامَهِ ، سَمِعتُهُ وَاللّهِ مِن نَبِيِّكُم صلى الله عليه و آله . (6)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 110 .
2- .الأمالى للطوسى : ص 608 ح 1255 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 351 وليس فيه صدره ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 376 نحوه .

3- .الأمالى للطوسى : ص232 ح411 ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 227 .
4- .رَحَبَه المسجد والدار : ساحَتُهما ومُتَّسَعُهما (لسان العرب : ج 1 ص 414 «رحب») .
5- .الوَضَح : البَرَص (لسان العرب : ج 2 ص 634 «وضح») .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 74 .

6 / 5 ابو سعید خُدْری

6 / 6 اَنَس بن مالک

6 / 5ابو سعید خُدْریشرح نهج البلاغه به نقل از ابو سعید خُدْری : ما به نور ایمانمان علی بن ابی طالب را دوست می داریم. هر کس که او را دوست داشته باشد ، می فهمیم که از ماست.

الأمالی ، طوسی به نقل از ابو سعید خدری ، هنگامی که از علی علیه السلام یاد کردند : او در نزد پیامبر خدا ، جایگاه ویژه ای داشت. برای علی در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ، حضوری [برای آموزش خصوصی] بود که برای هیچ کس دیگر نبود.

ر . ک : ج 12 ص 367 (نفاق) .

6 / 6اَنَس بن مالکالأمالی ، طوسی به نقل از عبد المؤمن انصاری ، از پدرش ، از انس بن مالک : از انس پرسیدم : به نظر تو چه کسی نزد پیامبر خدا پیش تر بود. گفت : هیچ کس را به اعتبار علی بن ابی طالب ندیدم. در نیمه های شب ، مرا می فرستاد که او را بیاورم و تا صبح با او خلوت می کرد و تا زمانی که از دنیا رفت ، علی نزد او چنین بود.

شرح نهج البلاغه :گروهی از اساتید ما آورده اند ... که علی علیه السلام ، مردم را در صحن دار الحکومه (و یا گفته اند صحن مسجد جامع کوفه) سوگند داد و فرمود : «کدام یک از شما شنیده است که پیامبر خدا می فرمود : هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست ؟». دوازده نفر برخاستند و گواهی دادند و انس بن مالک در بین جمعیت بود و برنخاست. علی علیه السلام به وی فرمود : «ای انس! با آن که شاهد این [سخن پیامبر]بودی ، چه چیزْ موجب شد که برنخیزی و گواهی ندهی؟». انس گفت : ای امیر مؤمنان! پیر شده ام و فراموش کرده ام. فرمود : «پروردگارا! اگر دروغگوست ، سفیدی ای بر چهره اش نِه که دستار ، آن را نپوشانَد». طلحه بن عمیر گفت : سوگند به خدا که پس از آن ، پیسی را بر پیشانی اش دیدم. و عثمان بن مطرّف گزارش داده که مردی در اواخر عمر انس بن مالک ، از وی درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید. انس گفت : من بعد از روز صحن [و ماجرای استشهاد و نفرین علی علیه

السلام]تصمیم گرفتم که هرگاه از من درباره علی علیه السلام پرسیده شد ، هیچ حدیثی را کتمان نکنم. او در روز قیامت ، سردسته پرهیزگاران است. سوگند به خدا که این را از پیامبرتان شنیدم !

.

راجع : ج 2 ص 340 (الدعاء على الكاتمين) .

6 / 7ثابِتُ بنُ قَيسٍ الأَنصارِيُّتاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ بَيعَهِ النّاسِ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : وقامَ قَومٌ مِنَ الأَنصارِ فَتَكَلَّموا ، وكانَ أوَّلَ مَن تَكَلَّمَ ثابِتُ بنُ قَيسِ بنِ شَمّاسٍ الأَنصارِىُّ ، وكانَ خَطيبَ (1) الأَنصارَ ، فَقالَ : وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَئِن كانوا تَقَدَّموکَ فِى الوِلايَهِ فَما تَقَدَّموکَ فِى الدّينِ ، ولَئِن كانوا سَبَقوکَ أمسِ لَقَد لَحِقتَهُمُ اليَومَ ! ولَقَد كانوا وكُنتَ لا يَخفى مَوضِعُکَ ، ولا يُجهَلُ مَكانُکَ ، يَحتاجونَ إلَيکَ فيما لا يَعلَمونَ ، ومَا احتَجتَ إلى أحَدٍ مَعَ عِلمِکَ !. (2)

.

1- .فى المصدر : «يخطب» ، والتصويب من طبعه المكتبه المرتضويه فى النجف : ج 2 ص 155 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 .

6 / 7 ثابت بن قیس انصاری

ر. ک : ج 2 ص 341 (نفرین علی درباره پنهان کنندگان) .

6 / 7ثابت بن قیس انصاریتاریخ الیعقوبی در یاد کردِ ماجرای بیعت مردم با امیر مؤمنان : گروهی از انصار برخاستند و سخن گفتند و اوّلین کسی که سخن گفت ، ثابت بن قیس بن شمّاس انصاری (سخنگوی انصار) بود که گفت : سوگند به خدا، ای امیر مؤمنان ! اگر در به دست گرفتن حاکمیت بر تو پیشی گرفتند ، در دینداری بر تو پیشی نگرفتند ، و اگر دیروز بر تو پیشی گرفتند ، امروز، تو به آنان پیوستی. آنان بودند و تو نیز بودی . جایگاه [و برتری]تو پوشیده نیست و موقعیّت تو ناشناخته نیست. در آنچه که نمی دانند ، به تو نیازمندند و با دانشی که داری ، به هیچ کس نیازمند نیستی.

.

6 / 8جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِيُّالإمام الباقر عليه السلام :سُئِلَ جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِىُّ عَن عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَ : ذاکَ وَاللّهِ أَميرُ المُؤمِنينَ ، ومِحنَةُ المُنافِقينَ ، وبَوارُ سَيفِهِ عَلَى القاسِطينَ وَالنّاکِثينَ وَالمارِقينَ . (1)

عنه عليه السلام :سُئِلَ جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِىُّ عَن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، قالَ : ذلِکَ وَاللّهِ أميرُ المُؤمِنينَ ، ومُخزِى المُنافِقينَ ، وبَوارُ الكافِرينَ ، وسَيفُ اللّهِ عَلَى القاسِطينَ وَالنّاکِثينَ وَالمارِقينَ . (2)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبى الزبير :قُلتُ لِجابِرٍ : كَيفَ كانَ عَلِىٌّ عليه السلام فيكُم ؟ قالَ : ذلِکَ مِن خَيرِ البَشَرِ ؛ ما كُنّا نَعرِفُ المُنافِقينَ إلّا بِبُغضِهِم إيّاهُ . (3)

المصنّف لابن أبى شيبه عن عطيّه بن سعد :دَخَلنا عَلى جابِرِ بنِ عَبدِ اللّهِ وهُوَ شَيخٌ كَبيرٌ وقَد سَقَطَ حاجِباهُ عَلى عَينَيهِ فَقُلتُ : أخبِرنا عَن هذَا الرَّجُلِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؟ فَرَفَعَ حاجِبَيهِ بِيَدَيهِ ، ثُمَّ قالَ : ذاکَ مِن خَيرِ البَشَرِ . (4)

تاريخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه لَمّا سُئِلَ عَن عَلِىٍّ عليه السلام : ذاکَ خَيرُ البَرِيَّهِ ، لا يُبغِضُهُ إلّا كافِرٌ . (5)

.

1- .اليقين : ص 270 ح 94 .
2- .الفضائل لابن شاذان : ص 136 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 672 ح 1146 ، تاريخ دمشق : ج42 ص374؛ رجال الكشّى : ج1 ص209 الرقم 86 نحوه.
4- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 504 ح 57 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 564 ح 949 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 374 ؛ الأمالى للطوسى : ص 335 ح 676 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 522 ح 1025 وليس فيهما «مِن» .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 373 ؛ الأمالى للمفيد : ص 61 ح 7 وفيه « لايُبغضه إلّا منافق ولا يشكّ فيه إلّا كافر» .

6 / 8 جابر بن عبد اللّه انصاری

6 / 8جابر بن عبد اللّه انصاریامام باقر علیه السلام :از جابر بن عبد اللّه ، درباره علی علیه السلام پرسیده شد. گفت : سوگند به خدا که او امیر مؤمنان و محک آزمایش منافقان بود و مرگباریِ شمشیرش برای تجاوزکاران (قاسطین) ، پیمان شکنان (ناکثین) و از دین خارج شدگان (مارقین) بود.

امام باقر علیه السلام :از جابر بن عبد اللّه درباره علی علیه السلام پرسیده شد. گفت : سوگند به خدا، او امیر مؤمنان ، ذلیل کننده منافقان ، کشنده کافران ، و شمشیر خدا بر تجاوزکاران ، پیمان شکنان و از دین رَمندگان بود.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابو زبیر : به جابر گفتم : علی در بین شما چگونه بود؟ گفت : او بهترینِ انسان ها بود. منافقان را جز با کینه آنان بر علی نمی شناختیم.

المصنّف ، ابن ابی شیبه به نقل از عطیّه بن سعد ، در زمانی که جابر بن عبد اللّه ، پیرمردی بود که ابروانش روی چشمانش را گرفته بود : وارد خانه اش شدیم. گفتم : از این مرد ، علی بن ابی طالب ، به ما خبر ده . با دست ، ابروانش را بالا زد و گفت : او از بهترینِ انسان ها بود.

تاریخ دمشق به نقل از جابر بن عبد اللّه ، وقتی درباره علی علیه السلام پرسیده شد : او بهترینِ آفریدگان است. جز کافر ، کسی وی را دشمن نمی دارد.

.

تاريخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه :عَلِىٌّ خَيرُ البَشَرِ ، لا يَشُكُّ فيهِ إلّا مُنافِقٌ . (1)

أنساب الأشراف عن محمّد بن عبد اللّه بن عطيّه العوفى :قُلتُ لِجابِرِ بنِ عَبدِ اللّهِ : أىَّ رَجُلٍ كانَ فيكُم عَلِىٌّ عليه السلام ؟ قال : كانَ وَاللّهِ خَيرَ البَرِيَّهِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (2)

تاريخ دمشق عن عبيد بن أبى الجعد :سُئِلَ جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ عَن قِتالِ عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَ : ما يَشُكُّ فى قِتالِ عَلِىٍّ عليه السلام إلّا كافِرٌ . (3)

كتاب من لا يحضره الفقيه :كانَ جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِىُّ يَدورُ فى سِكَكِ الأَنصارِ بِالمَدينَهِ وهُوَ يَقولُ : عَلِىٌّ خَيرُ البَشَرِ ، فَمَن أبى فَقَد كَفَرَ . يا مَعاشِرَ الأَنصارِ ، أدِّبوا أولادَكُم عَلى حُبِّ عَلِىٍّ ، فَمَن أبى فَانظُروا فى شَأنِ اُمِّهِ ! (4)

الخصال عن جابر بن عبد اللّه :لَقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ فى عَلِىٍّ عليه السلام خِصالاً لَو كانَت واحِدَهٌ مِنها فى جَميعِ النّاسِ لَاكتَفَوا بِها فَضلاً : قَولُهُ صلى الله عليه و آله : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : عَلِىٌّ مِنّى كَهارونَ مِن موسى . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : عَلِىٌّ مِنّى وأنَا مِنهُ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : عَلِىٌّ مِنّى كَنَفسى ؛ طاعَتُهُ طاعَتى ومَعصِيَتُهُ مَعصِيَتى . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : حَربُ عَلِىٍّ حَربُ اللّهِ ، وسِلمُ عَلِىٍّ سِلمُ اللّهِ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : وَلِىُّ عَلِىٍّ وَلِىُّ اللّهِ ، وعَدُوُّ عَلِىٍّ عَدُوُّ اللّهِ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : عَلِىٌّ حُجَّهُ اللّهِ . وخَليفَتُهُ عَلى عِبادِهِ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : حُبُّ عَلِىٍّ إيمانٌ وبُغضُهُ كُفرٌ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : حِزبُ عَلِىٍّ حِزبُ اللّهِ ، وحِزبُ أعدائِهِ حِزبُ الشَّيطانِ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : عَلِىٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَهُ ، لا يَفتَرِقانِ حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : عَلِىٌّ قَسيمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : مَن فارَقَ عَلِيّا فَقَد فارَقَنى ، ومَن فارَقَنى فَقَد فارَقَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : شيعَهُ عَلِىٍّ هُمُ الفائِزونَ يَومَ القِيامَهِ . (5)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 373 .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 358 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 444 .
4- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 493 ح 4744 ، علل الشرائع : ص 142 ح 4 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 237 ح 93 كلاهما عن أبى الزبير .
5- .الخصال : ص 496 ح 5 ، الأمالى للصدوق : ص 149 ح 146 ، بشاره المصطفى : ص 19 ، جامع الأخبار : ص 51 ح 56 .

تاریخ دمشق به نقل از جابر بن عبد اللّه : علی علیه السلام بهترینِ انسان هاست و جز فرد منافق ، [کسی]درباره او شک نمی کند.

أنساب الأشراف به نقل از محمد بن عبد اللّه بن عطیّه عوفی : به جابر بن عبد اللّه گفتم : علی در بین شما چگونه مردی بود؟ گفت : سوگند به خدا، پس از پیامبر خدا ، بهترینِ آفریدگان بود.

تاریخ دمشق به نقل از عبید بن ابی جعد : از جابر بن عبد اللّه ، درباره جنگ های علی علیه السلام پرسیده شد. گفت : در [درستیِ] جنگ های علی ، جز کافر ، تردید نمی کند.

کتاب من لا یحضره الفقیه :جابر بن عبد اللّه در مدینه ، در محلّه های انصار می گشت و می گفت : علی، بهترینِ انسان هاست. هرکس نپذیرد ، کافر است. ای انصاریان! فرزندانتان را با مهر علی بپرورید . هر کدام که نپذیرفت ، در مورد مادرش تحقیق کنید.

الخصال به نقل از جابر بن عبد اللّه : از پیامبر خدا شنیدم که درباره علی ویژگی هایی می فرمود که اگر یکی از آنها در همه مردم باشد ، در فضیلت برایشان بسنده است : سخن او که فرمود : «هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست». سخن او که فرمود : «علی نسبت به من ، مثل هارون نسبت به موسی علیه السلام است». سخن او که فرمود : «علی از من است و من از علی ام». سخن او که فرمود : «علی نسبت به من ، چون خودم است. پیروی از او ، پیروی از من ، و نافرمانی از او ، نافرمانی از من است». سخن او که فرمود : «جنگ با علی ، جنگ با خداست و صلح با علی ، صلح با خداست». سخن او که فرمود : «دوست علی ، دوستِ خداست و دشمنش ، دشمن خداست». سخن او که فرمود : «علی ، حجّت خداست و جانشین او در میان بندگانش». سخن او که فرمود : «دوستی علی ، ایمان و دشمنی اش کفر است». سخن او که فرمود : «حزب علی ، حزب خداست و حزب دشمنانش ، حزب شیطان است». سخن او که فرمود : «علی با حق است و حق با اوست. از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند». سخن او که فرمود : «علی ، تقسیم کننده بهشت و دوزخ است». سخن او که فرمود : «هر کس از علی جدا شد ، از من جدا شد و هر کس از من جدا شد ، از خدای عز و جل جدا شده است». سخن او که فرمود : «پیروان علی ، رستگاران روز قیامت اند».

راجع : ج 12 ص 358 (خبث الولاده) .

6 / 9حُذَيفَةُ بنُ اليَمانِشرح نهج البلاغه عن حذيفه بن اليمان :كُنّا نَعبُدُ الحِجارَةَ ونَشرَبُ الخَمرَ ، وعَلِيٌّ مِن أبناءِ أربَعَ عَشرَةَ سَنَةً قائِمٌ يُصَلّى مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله لَيلاً ونَهارا ، وقُرَيشٌ يَومَئِذٍ تُسافِهُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ما يَذُبُّ عَنهُ إلّا عَلِيٌّ عليه السلام . (1)

الأمالى للصدوق عن حذيفه بن اليمان فى وَصفِ الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : ذاکَ خَيرُ البَشَرِ ، ولا يَشُکُّ فيهِ إلّا مُنافِقٌ . (2)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 234 .
2- .الأمالى للصدوق : ص 135 ح 131 .

6 / 9 حُذَیفه بن یَمان

ر . ک : ج 12 ص 359 (پلیدزادگی) .

6 / 9حُذَیفه بن یَمانشرح نهج البلاغه به نقل از حُذَیفه بن یَمان : ما سنگ می پرستیدیم و شراب می نوشیدیم ، در حالی که علی ، چهارده ساله بود و شب و روز با پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز می ایستاد . در آن روزگار ، قریش ، پیامبر خدا را دشنام می دادند و جز علی ، کسی از او دفاع نمی کرد.

الأمالی ، صدوق به نقل از حذیفه بن یمان ، در وصف علی علیه السلام : او بهترینِ مردم بود و جز فرد منافق ، در او تردید نمی کند.

.

شرح الأخبار عن حذيفه بن اليمان فى وَصفِ الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : ذلِکَ خَيرُ هذِهِ الاُمَّهِ بَعدَ نَبِيِّها صلى الله عليه و آله ، لا يَشُکُّ فيهِ إلّا مُنافِقٌ . (1)

مروج الذهب :كانَ حُذَيفَهُ عَليلاً بِالكوفَهِ فى سَنَهِ سِتٍّ وثَلاثينَ ، فَبَلَغَهُ قَتلُ عُثمانَ وبَيعَهُ النّاسِ لِعَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَ : أخرِجونى وَادعوا : الصَّلاهَ جامِعَهً ، فَوُضِعَ عَلَى المِنبَرِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلَى النَّبِىِّ وعَلى آلِهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ النّاسَ قَد بايَعوا عَلِيّا عليه السلام ، فَعَلَيكُم بِتَقوَى اللّهِ ، وَانصُروا عَلِيّا عليه السلام ووازِروهُ ؛ فَوَاللّهِ إنَّهُ لَعَلَى الحَقِّ آخِرا وأوَّلاً ، وإنَّهُ لَخَيرُ مَن مَضى بَعدَ نَبِيِّكُم صلى الله عليه و آله ومَن بَقِىَ إلى يَومِ القِيامَهِ . ثُمَّ أطبَقَ يَمينَهُ عَلى يَسارِهِ ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ اشهَد أنّى قَد بايَعتُ عَلِيّا عليه السلام ! وقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أبقانى إلى هذَا اليَومِ . وقالَ لِابنَيهِ صَفوانَ وسَعدٍ : اِحمِلانى ، وكونا مَعَهُ ؛ فَسَتَكونُ لَهُ حُروبٌ كَثيرَهٌ فَيَهلِکُ فيها خَلقٌ مِنَ النّاسِ ، فَاجتَهِدا أن تَستَشهِدا مَعَهُ ؛ فَإنَّهُ وَاللّهِ عَلَى الحَقِّ ، ومَن خالَفَهُ عَلَى الباطِلِ . وماتَ حُذَيفَهُ بَعدَ هذَا اليَومِ بِسَبعَهِ أيّامٍ . (2)

أنساب الأشراف عن أبى شريح :إنَّ الحَسَنَ عليه السلام وعَمّارا قَدِمَا الكوفَهَ يَستَنفِرانِ النّاسَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَ حُذَيفَهُ : إنَّ الحَسَنَ وعَمّارا قَدِما يَستَنفِرانِكُم ، فَمَن أحَبَّ أن يَلقى أميرَ المُؤمِنينَ حَقّا حَقّا فَليَأتِ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام . (3)

إرشاد القلوب :لَمّا وَصَلَ عَهدُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام إلى حُذَيفَهَ [والِى المَدائِنِ] جَمَعَ النّاسَ وصَلّى بِهِم ثُمَّ أمَرَ بِالكِتابِ فَقَرَأهُ عَلَيهِم ... ثُمَّ إنَّ حُذَيفَهَ صَعِدَ المِنبَرَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، ثُمَّ قالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أحيَا الحَقَّ وأماتَ الباطِلَ ، وجاءَ بِالعَدلِ ودَحَضَ الجَورَ وكَبَتَ (4) الظّالِمينَ . أيُّهَا النّاسُ ! إنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ ورَسولُهُ وأميرُ المُؤمِنينَ حَقّا حَقّا ، وخَيرُ مَن نَعلَمُهُ بَعدَ نَبِيِّنا رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأولَى النّاسِ بِالنّاسِ ، وأحَقُّهُم بِالأمرِ ، وأقرَبُهُم إلَى الصِّدقِ ، وأرشَدُهُم إلَى العَدلِ ، وأهداهُم سَبيلاً ، وأدناهُم إلَى اللّهِ وَسيلَهً ، وأقرَبُهُم بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَحِما ، أنيبوا إلى طاعَهِ أوَّلِ النّاسِ سِلما ، وأكثَرِهِم عِلما ، وأصدَقِهِم طَريقَهً ، وأسبَقِهِم إيمانا ، وأحسَنِهِم يَقينا ، وأكثَرِهِم مَعروفا ، وأقدَمِهِم جِهادا ، وأعَزِّهِم مَقاما ، أخى رَسولِ اللّهِ وَابنِ عَمِّهِ ، وأبِى الحَسَنِ وَالحُسَينِ ، وزَوجِ الزَّهراءِ البَتولِ سَيِّدَهِ نِساءِ العالَمينَ ، فَقوموا أيُّهَا

النّاسُ ! فَبايِعوا عَلى كِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ ، فَإِنَّ للّهِ فى ذلِکَ رَضىً ، ولَکُم مَقنَعٌ وصَلاحٌ ، وَالسَّلامُ . فَقامَ النّاسُ بِأَجمَعِهِم ، فَبايَعوا أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام بِأَحسَنِ بَيعَهٍ وأجمَعِها . فَلَمّا استَتَمَّتِ البَيعَهُ ، قامَ إِلَيهِ فَتىً مِن أبناءِ العَجَمِ ووُلاهِ الأَنصارِ ، لِمُحَمَّدِ بنِ عُمارَهَ بنِ التَّيِّهانِ أخى أَبِى الهَيثَمِ بنِ التَّيِّهانِ يُقالُ لَهُ : مُسلِمٌ ، مُتَقَلِّدا سَيفا ، فَناداهُ مِن أَقصَى النّاسِ : أَيُّهَا الأَميرُ ! إنّا سَمِعناکَ تَقولُ فى أَوَّلِ کَلامِکَ : انَّما وَلِيُّکُمُ اللّهُ ورَسولُهُ وَأميرُ المُؤمِنينَ حَقّا حَقّا ؛ تَعريضا مِمَّن کانَ قَبلَهُ مِنَ الخُلَفاءِ أ نَّهُم لَم يَکونوا اُمَراءَ المُؤمِنينَ حَقّا ، فَعَرِّفنا أَيُّهَا الأَميرُ ، رَحِمَکَ اللّهُ ! ولا تَکتُمنا ؛ فَإِنَّکَ مِمَّن شَهِدَ وغِبنا ، ونَحنُ مُقَلِّدونَ ذلِکَ فى أعناقِکُم ، وَاللّهُ شاهِدٌ عَلَيکُم فيما تَأتونَ بِهِ مِنَ النَّصيحَهِ لِاُمَّتِکُم ، وصِدقِ الخَبَرِ عَن نَبِيِّکُم صلى الله عليه و آله . قالَ حَذيفَهُ : أَيُّهَا الرَّجُلُ ، أمّا إذا سَأَلتَ وفَحَصتَ هکَذا ، فَاسمَع وَافهَم ما اُخبِرُکَ بِهِ : أمّا مَن تَقَدَّمَ مِنَ الخُلَفاءِ قَبلَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام مِمَّن تَسَمّى بِأَميرِ المُؤمِنينَ ، فَإِنَّهُم تَسَمَّوا بِذلِکَ وسَمّاهُمُ النّاسُ بِهِ ، وأمّا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ فَإِنَّ جَبرائيلَ عليه السلام سَمّاهُ بِهذَا الاِسمِ عَنِ اللّهِ تَعالى ، وشَهِدَ لَهُ الرَّسولُ صلى الله عليه و آله عَن سَلامِ جَبرائيلَ لَهُ بِإِمرَهِ المُؤمِنينَ ، وکانَ أصحابُ رَسولِ اللّهِ يَدعونَهُ فى حيَاهِ رَسولِ اللّهِ بِأَميرِ المُؤمِنينَ . (5)

.

1- .شرح الأخبار : ج 1 ص 144 ح 82 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 156 .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 394 .
3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 366 .
4- .فى المصدر : «وركبت» وهو تصحيف .
5- .إرشاد القلوب : ص 322 .

شرح الأخبار به نقل از حذیفه بن یمان ، در وصف علی علیه السلام : او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، بهترینِ این امّت است و جز منافق، کسی در او تردید نمی کند.

مُرُوج الذهب :در سال سی و ششم هجری ، حذیفه در کوفه بیمار بود . خبر کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام به وی رسید. گفت : مردم را به نماز جماعت فرا خوانید و مرا ببرید. او را بالای منبر بردند. سپاس و ثنای الهی را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستاد و آن گاه گفت : ای مردم! مردم با علی بیعت کردند. بر شما باد تقوای الهی و یاری رساندن و کمک کردن به علی. سوگند به خدا که او در آغاز و پایان ، بر حقّ است و او پس از پیامبرتان ، بهترینِ درگذشتگان و بازماندگان تا روز رستاخیز است. آن گاه ، دست راستش را بر دست چپش زد و گفت : بار الها! گواه باش که من با علی ، بیعت کردم ، و گفت : سپاس، خدایی را که مرا تا این روز ، زنده نگه داشت. و به دو پسرش صفوان و سعد گفت : مرا برگردانید و با او باشید که برای او جنگ های فراوان در پیش است و مردمِ بسیاری در این جنگ ها کشته خواهند شد. تلاش کنید که در کنار وی به شهادت برسید که سوگند به خدا، او حقّ است و آن که با او مخالفت کند ، بر باطل است. هفت روز پس از این روز ، حذیفه درگذشت.

أنساب الأشراف به نقل از ابو شریح : [امام]حسن علیه السلام و عمّار به کوفه آمدند تا مردم را [برای جنگ جمل] به سوی علی علیه السلام حرکت دهند. حذیفه گفت : حسن و عمّار آمدند تا شما را حرکت دهند . پس هر که دوست دارد «امیر مؤمنانِ» حقیقی و واقعی را ببیند ، به سوی علی بن ابی طالب بشتابد.

إرشاد القلوب :هنگامی که نامه امیر مؤمنان به حذیفه [فرماندار مدائن]رسید ، مردم را گِرد آورد و با آنان نماز گزارد. آن گاه فرمان داد تا نامه را بیاورند و برای مردم خوانْد ... . آن گاه ، حذیفه بر منبر شد . سپاس و ثنای خدای را به جای آورد و بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او درود فرستاد و گفت : «سپاسْ خدای را که حق را زنده ساخت و باطل را میرانْد ، عدل را آورد و ستم را نابود کرد و ظالمان را فرو افکند. ای مردم! ولیّ شما، خدا و پیامبر خدا و امیر واقعی و حقیقی مؤمنان است. او

بهترین کسی است که پس از پیامبرمان رسول خدا می شناسیم ؛ سزاوارترینِ مردم به مردم ، شایسته ترین آنها به حکومت ، نزدیک ترینشان به راستی ، راهنماترین آنها به عدالت ، راهبرترین فرد به راه هدایت ، نزدیک ترین وسیله به سوی خدا ، نزدیک ترین خویشاوند رسول خدا . ای مردم ! بازگردید به فرمان بردن از نخستین مسلمان ، داناترینِ مردم ، درستْ راه ترینِ آنها ، باسابقه ترینِ آنان ، نیک یقین ترینِ آنان ، نیکوکارترینِ آنان ، در جهاد ، با سابقه ترینشان و با عزّت ترینشان ، برادر و پسر عموی پیامبر خدا ، پدر حسن و حسین علیهماالسلام ، شوهر زهرای بتول ، سرورِ زنان دو جهان. ای مردم ! برخیزید و بر کتاب خدا و سنّت پیامبرش بیعت کنید؛ چرا که خشنودی خدا و مصلحت و بسندگی شما در آن است. والسلام !» . همه مردم برخاستند و بهترین و فراگیرترین بیعت را با امیر مؤمنان کردند. هنگامی که بیعت پایان یافت ، جوانی از فرزندان عجم و از آزادشدگان محمّد بن عماره بن تیّهان انصاری (برادر ابو الهیثم بن تیّهان) که به وی مُسلم می گفتند ، برخاست و در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود ، از آخرِ صف فریاد زد : ای امیر ! ما در آغازِ سخنت شنیدیم که گفتی : «ولیّ شما ، خدا و پیامبر خدا و امیر حقیقی مؤمنان است» ، که کنایه از آن بود که خلفای پیشین ، امیر حقیقی مؤمنان نبودند. خدا تو را بیامرزد، ای امیر ! این موضوع را به ما بشناسان و بر آن سرپوش مگذار؛ چون تو از کسانی هستی که حضور داشته ای و ما غایب بوده ایم و ما این موضوع را بر عهده شما می گذاریم ، و خداوند به هر آنچه از خیرخواهی و اخبار درست از پیامبرتان ، بر امّتتان عرضه می دارید ، بر شما گواه است. حذیفه گفت : «ای مرد ! حال که چنین پرسیدی و جستجو کردی ، گوش کن و آنچه را که به تو گزارش می کنم ، بفهم . خلیفه هایی که پیش از علی بن ابی طالب بودند و امیر مؤمنان نامیده می شدند ، کسانی بودند که خود و مردم ، آنان را چنین نامیده بودند؛ و امّا علی بن ابی طالب را جبرئیل علیه السلام از سوی خداوند عز و جل چنین نامید و پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت داد که جبرئیل علیه السلام بر او به عنوان «امیر مؤمنان» ، سلام داده است و یاران پیامبر خدا در زمان حیات پیامبر خدا ، او را امیر مؤمنان می خواندند.

.

ص: 494

. .

ص: 495

. .

الأمالى للطوسى عن علىّ بن علقمه الأنمارى :لَمّا قَدِمَ الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهما وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ رضى الله عنهيَستَنفِرانِ النّاسَ ، خَرَجَ حُذَيفَهُ رحمه اللّهوهُوَ مَريضٌ مَرَضَهُ الَّذى قُبِضَ فيهِ ، فَخَرَجَ يُهادى بَينَ رَجُلَينِ (1) ، فَحَرَّضَ النّاسَ وحَثَّهُم عَلَى اتِّباعِ عَلِىٍّ عليه السلام وطاعَتِهِ ونُصرَتِهِ ، ثُمَّ قالَ : ألا مَن أرادَ وَالَّذى لا إلهِ غَيرُهُ أن يَنظُرَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ حَقّا حَقّا ، فَليَنظُر إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَوازِروهُ وَاتَّبِعوهُ وَانصُروهُ . (2)

الأمالى للطوسى عن أبى راشد :لَمّا أتى حُذَيفَهَ بَيعَهُ عَلِىٍّ عليه السلام ، ضَرَبَ بِيَدِهِ واحِدَهً عَلَى الاُخرى وبايَعَ لَهُ ، وقالَ : هذِهِ بَيعَهُ أميرِ المُؤمِنينَ حَقّا ، فَوَاللّهِ لا يُبايَعُ بَعدَهُ لِواحِدٍ مِن قُرَيشٍ إلّا أصغَرَ أو أبتَرَ يُوَلّى الحَقَّ استَهُ ! (3)

6 / 10خُزَيمَهُ بنُ ثابِتٍ الأَنصارِيُّالمستدرک على الصحيحين عن الأسود بن يزيد النخعى:لَمّا بويِعَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام عَلى مِنبَرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، قالَ خُزَيمَهُ بنُ ثابِتٍ الأَنصارِىُّ وهُوَ واقِفٌ بَينَ يَدَيِ المِنبَرِ : إذا نَحنُ بايَعنا عَلِيّا فَحَسبُنا أبو حَسَنٍ مِمّا نَخافُ مِنَ الفِتَنْ وَجَدناهُ أولَى النّاسِ بِالنّاسِ إنَّهُ أطَبُّ (4) قُرَيشٍ بِالكِتابِ وبِالسُّنَنْ فَإنَّ قُرَيشا ما تَشُقُّ غُبارَهُ إذا ما جَرى يَوما عَلَى الصُّمَّرِالبُدَنْ وفيهِ الَّذى فيهِم مِنَ الخَيرِ كُلِّهِ وما فيهِمُ بَعضُ الَّذى فيهِ مِن حَسَنْ (5)

.

1- .أى يَمشى بينهما معتمدا عليهما ؛ من ضَعفه وتمايله (النهايه : ج 5 ص 255 «هدا») .
2- .الأمالى للطوسى : ص 486 ح 1065 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 487 ح 1066 .
4- .الطَّبّ : الحِذْق بالأشياء والمهاره بها ، يقال : رجُلٌ طَبٌّ وطَبيب إذا كان كذلک ، وإن كان فى غير علاج المرضى (لسان العرب : ج 1 ص 554 «طبب») .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 124 ح 4595 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 78 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 195 .

6 / 10 خُزَیمه بن ثابت انصاری

الأمالی ، طوسی به نقل از علی بن علقمه انماری : هنگامی که حسن بن علی علیهماالسلامو عمّار بن یاسر برای حرکت دادن مردم آمدند ، حذیفه ، در حالی که در همان بیماریِ منجر به مرگش بود ، بین دو نفر و با تکیه بر آن دو ، بیرون آمد و مردم را تشویق و تحریض به پیروی از علی علیه السلام و اطاعت و یاری او کرد. آن گاه گفت : سوگند به آن که جز او خدایی نیست، هر کس می خواهد به امیر واقعی و حقیقیِ مؤمنان بنگرد ، به علی بن ابی طالب بنگرد . اینک ، او را یاری ، پیروی و کمک کنید.

الأمالی ، طوسی به نقل از ابو راشد : هنگامی که خبر بیعت علی علیه السلام به حذیفه رسید ، یک دست خود را به دست دیگرش زد و با او بیعت کرد و گفت : این ، بیعت با امیر حقیقیِ مؤمنان است. سوگند به خدا، پس از وی با هیچ یک از قریشیان بیعت نمی گردد ، جز آن که کوچک و یا ابتر (ناتمام) خواهد بود و پشت به حق خواهد کرد.

6 / 10خُزَیمه بن ثابت انصاریالمستدرک علی الصحیحین به نقل از اَسوَد بن یزید نَخَعی : هنگامی که بر روی منبر پیامبر خدا با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت شد ، خزیمه بن ثابت انصاری که نزدیک منبر ایستاده بود ، گفت : اکنون با علی ، بیعت کردیم ابو الحسن از فتنه هایی که هراس داشتیم ، ما را کفایت می کند. او را سزاوارترینِ مردم بر مردم یافتیم او آگاه ترینِ قریش به قرآن و سنّت هاست. هیچ کس از قریش به پای او نمی رسد چرا که شتر فربه ، توان پیشی گرفتن از شتر لاغر را ندارد. هر چه خیر در آنان هست ، در او وجود دارد و در آنان ، بخشی از خوبی های او نیست.

.

6 / 11سَعدُ بنُ أبى وَقّاصصحيح مسلم عن عامر بن سعد بن أبى وقّاص عن أبيه :أمَرَ مُعاوِيَهُ بنُ أَبى سُفيانَ سَعدا فَقالَ : ما مَنَعَکَ أن تَسُبَّ أبَا التُّراب ؟ فَقالَ : أما ما ذَکَرتُ ثَلاثا قالَهُنَّ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَلَن أسُبَّهُ ، لَأَن تَکونَ لى واحِدَهٌ مِنهُنَّ أحَبُّ إلَىَّ مِن حُمرِ النَّعَمِ (1) : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لَهُ ، خَلَّفَهُ فى بَعضِ مَغازيهِ ، فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : يا رَسولَ اللّهِ ، خَلَّفتَنى مَعَ النِّساءِ وَالصِّبيانِ ؟ ! فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أ ما تَرضى أن تَکونَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنّهُ لا نُبُوَّهَ بَعدى ؟ ! وسَمِعتُهُ يَقولُ يَومَ خَيبَرَ : لَأُعطِيَنَّ الرّايَهَ رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ . قالَ : فَتَطاوَلنا لَها ، فَقالَ صلى الله عليه و آله : اُدعوا لى عَلِيّا ، فَأُتِىَ بِهِ أرمَدَ ، فَبَصَقَ فى عَينِهِ ودَفَعَ الرّايَهَ إلَيهِ ، فَفَتَحَ اللّهُ عَلَيهِ . ولَمّا نَزَلَت هذِهِ الآيَهُ : «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ» (2) دَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا وفاطِمَهَ وحَسَنا وحُسَينا عليهم السلام فَقالَ : اللّهُمَّ هؤُلاءِ أهلى . (3)

.

1- .هى الإبل الحُمْر ، وهى أنفَس أموال النَّعَم وأقواها وأجلدها ، فجُعلت كنايةً عن خير الدنيا كلّه (مجمع البحرين : ج 1 ص 453 «حمر») .
2- .آل عمران : 61 .
3- .صحيح مسلم: ج4 ص1871 ح32، سنن الترمذى: ج5 ص638 ح 3724 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 44 ح 9 وفيه «آيه التطهير» بدل «آيه المباهله» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 340 عن إبراهيم بن سعد بن أبى وقّاص عن أبيه .

6 / 11 سعد بن ابی وقّاص

6 / 11سعد بن ابی وقّاصصحیح مسلم به نقل از عامر بن سعد بن ابی وقّاص ، از پدرش : معاویه بن ابی سفیان ، فرمان احضار سعد را داد و گفت : چه چیزْ باعث شده که به ابو تراب، ناسزا نمی گویی؟ گفت : سه چیزی را که پیامبر خدا به وی فرمود ، به یاد می آورم و هرگز او را دشنام نمی دهم و اگر یکی از آن سه چیز برای من بود ، از شتران سرخ مو (یعنی ارزشمندترین چیزهای دنیا) برایم محبوب تر بود. از پیامبر خدا هنگامی که او را در جنگی جانشین خود ساخت و علی به او گفت : ای پیامبر خدا ! مرا با زنان و کودکان به جا می گذاری؟ شنیدم که به او فرمود : «آیا خشنود نیستی که نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟». و در روز خیبر شنیدم که می فرمود : «پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می دارند». ما همه برای گرفتن پرچم ، گردن کشیده بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «علی را برایم فرا بخوانید» و او را در حالی که چشمْ درد داشت ، آوردند. از آب دهانش به چشم او مالید و پرچم را به وی داد و خداوند ، او را پیروز گردانْد. و هنگامی که آیه : «بگو : بیایید پسرانمان و پسرانتان را فرا خوانیم» ، نازل شد ، پیامبر خدا ، علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و فرمود : «پروردگارا ! اینها خاندان من اند».

.

المستدرک علی الصحیحین عن عامر بن سعد :قالَ مُعاوِیَهُ لِسَعدِ بنِ أبی وَقّاصٍ : ما یَمنَعُکَ أن تُسَبَّ ابنَ أبی طالِبٍ ؟ قالَ : فَقالَ : لا أسُبُّ ما ذَکَرتُ ثَلاثا قالَهُنَّ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علَیه و آله ، لَأَن تکونَ لی واحِدَهٌ مِنهُنَّ أحَبُّ إلَیَّ مِن حُمرِ النَّعَمِ . قالَ لَهُ مُعاوِیَهُ : ما هُنَّ یا أبا إسحاقَ ؟ قالَ : لا أسُبُّهُ ما ذَکَرتُ حینَ نَزَلَ عَلَیهِ الوَحیُ ، فَأَخَذَ عَلِیّا وَابنَیهِ وفاطِمَهَ علیهم السلام فَأَدخَلَهُم تَحتَ ثَوبِهِ ، ثُمَّ قالَ : رَبِّ ، إنَّ هؤُلاءِ أهلُ بَیتی . ولا أسَبُّهُ ما ذَکَرتُ حینَ خَلَّفَهُ فی غَزوَهِ تَبوکَ غَزاها رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : خَلَّفَتنی مَعَ الصِّبیانِ وَالنِّساءِ ؟ ! قالَ : أ لا تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلّا أنَّهُ لا نُبُوَّهَ بَعدی ؟ ! ولا أسُبُّهُ ما ذَکَرتُ یَومَ خَیبَرَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَاُعطِیَنَّ هذِهِ الرّایَهَ رَجُلاً یُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ویَفتَحُ اللّهُ عَلی یَدَیهِ . فَتَطاوَلنا لِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ : أینَ عَلِیٌّ ؟ قالوا : هُوَ أرمَدُ ، فَقالَ صلی الله علیه و آله : اُدعوهُ ، فَدَعَوهُ فَبَصَقَ فی وَجهِهِ ، ثُمَّ أعطاهُ الرّایَهَ ، فَفَتَحَ اللّهُ عَلَیهِ . قالَ : فَلا وَاللّهِ ، ما ذَکَرَهُ مُعاوِیَهُ بِحَرفٍ حَتّی خَرَجَ مِنَ المَدینَهِ . (1)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 117 ح 4575 ، مسند البزّار : ج 3 ص 324 ح 1120 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 119 ح 55 .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از عامر بن سعد : معاویه به سعد بن ابی وقّاص گفت : چه چیزْ تو را از دشنام دادن به پسر ابو طالب باز می دارد؟ گفت : از سه چیزی که پیامبر خدا به او فرمود ، یاد می کنم و به وی ناسزا نمی گویم و برای من ، یکی از آنها عزیزتر از شتران سرخ موی است. معاویه گفت : ای ابو اسحاق! آن سه چیستند؟ گفت : هنگامی که به یاد می آورم وحی بر آن حضرتْ نازل شد و او علی ، دو پسرش و فاطمه را برگزید و جامه خود را بر سر آنان کشید و فرمود : «پروردگارا! اینان کسان من اند» ، او را ناسزا نمی گویم. و هنگامی که به یاد می آورم در جنگ تبوک ، پیامبر خدا او را به جای گذاشت و علی به او گفت : آیا من را در بین بچه ها و زنان به جا می گذاری؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آیا خشنود نیستی که نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز آن که پس از من پیامبری نیست» ، او را ناسزا نمی گویم. و هنگامی که روز خیبر را به یاد می آورم ، او را ناسزا نمی گویم ؛ پیامبر خدا فرمود : «این پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خداوند به دست او پیروز می سازد» و ما برای پیامبر خدا گردن کشیدیم [که ما را برگزیند] و او فرمود : «علی کجاست؟» و گفتند : چشمْ درد دارد؛ پس فرمود : «او را فراخوانید» که او را خواندند و آب دهان بر چشمش مالید و پرچم را به وی سپرد و خداوند برای او پیروزی آورد . راوی می گوید : سوگند به خدا، معاویه تا زمانی که از مدینه خارج شد ، درباره او (سعد) ، حرفی نزد.

.

خصائص أمير المؤمنين عن أبى نجيح :إنَّ مُعاوِيَهَ ذَكَرَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقالَ سَعد بنُ أبى وَقّاصٍ : وَاللّهِ لَأَن تَكونَ لى إحدى خِلالِهِ الثَّلاثِ أحَبُّ إلَىَّ مِن أن تَكونَ لى ما طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ : لَأَن يكَونَ قالَ لى ما قالَ لَهُ حينَ رَدَّهُ مِن تَبوكَ : «أما تَرضى أن تَكونَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ مِن بَعدى ؟ !» ، أحَبُّ إلَىَّ مِن أن يَكونَ لى ما طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ ! ولَأَن يَكونَ قالَ لى ما قالَ لَهُ يَومَ خَيبَرَ : «لَأُعطِيَنَّ الرّايَهَ غَدا رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، يَفتَحُ اللّهُ تَعالى عَلى يَدَيهِ ، لَيسَ بِفَرّارٍ» أحَبُّ إلَىَّ مِن أن يَكونَ لى ما طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ ! ولَأَن أكونَ كُنتُ صِهرَهُ عَلَى ابنَتِهِ ، ولى مِنهَا الوَلَدُ مِنها ما لَهُ ، أحَبُّ إلَىَّ مِن أن يَكونَ لى ما طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ ! (1)

مجمع الزوائد عن محمّد بن إبراهيم التيمى :إنَّ فُلانا دَخَلَ المَدينَهَ حاجّا ، فَأَتاهُ النّاسُ يُسَلِّمونَ عَلَيهِ ، فَدَخَلَ سَعَدٌ فَسَلَّمَ ، فَقالَ : وهذا لَم يُعِنّا عَلى حَقِّنا عَلى باطِلِ غَيرِنا . قالَ : فَسَكَتَ عَنهُ ساعَهً ، فَقالَ : ما لَكَ لا تَتَكَلَّمُ ؟ فَقالَ : هاجَت فِتنَهٌ وظُلمَهٌ فَقُلتُ لِبَعيرى : إخ إخ ، فَأَنَختُ حَتَّى انجَلَت . فَقالَ رَجُلٌ : إنّى قَرَأتُ كِتابَ اللّهِ مِن أوَّلِهِ إلى آخِرِهِ فَلَم أرَ فيهِ إخ إخ . قالَ : فَغَضِبَ سَعدٌ ، فَقالَ : أمّا إذ قُلتَ ذاكَ فَإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : عَلِىٌّ مَعَ الحَقِّ أوِ الحَقُّ مَعَ عَلِىٍّ حَيثُ كانَ . قالَ : مَن سَمِعَ ذلِكَ مَعَكَ ؟ قالَ : قالَهُ فى بَيتِ اُمِّ سَلَمَهَ . قالَ : فَأَرسَلَ إلى اُمِّ سَلَمَهَ فَسَأَلَها ، فَقالَت : قَد قالَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى بَيتى . فَقالَ الرَّجُلُ لِسَعدٍ : ما كُنتَ عِندى قَطُّ ألوَمَ مِنكَ الآنَ ! فَقالَ : ولِمَ ؟ قالَ : لَو سَمِعتُ هذا مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله لَم أزَل خادِما لِعَلِىٍّ عليه السلام حَتّى أموتَ ! ! (2)

.

1- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 233 ح 126 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 341 نحوه .

2- .مجمع الزوائد : ج 7 ص 476 ح 12031 ، تاريخ دمشق : ج 20 ص 360 عن عبيد اللّه بن عبد اللّه المدينى ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 422 ح 330 عن المنهال بن عمرو وكلاهما نحوه .

خصائص أمیر المؤمنین به نقل از ابو نجیح : معاویه از علی بن ابی طالب علیه السلام ، یاد کرد. سعد بن ابی وقّاص گفت : سوگند به خدا، اگر یکی از سه ویژگیِ او برای من بود ، از آنچه خورشید بر آن می تابد ، برای من دوست داشتنی تر بود : وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از جنگ تبوک باز داشت ، و به او فرمود : «آیا راضی نیستی که نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست» ، اگر این را من می فرمود ، از داشتن آنچه خورشید بر آن می تابد ، برایم دوست داشتنی تر بود. و اگر آنچه را که به او در روز خیبر فرمود : «فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می دارند ، اهل فرار نیست و خداوند ، به دست او پیروز می کند» ، به من می فرمود ، از داشتن آنچه خورشید بر آن می تابد ، برایم دوست داشتنی تر بود. و اگر من شوهر دختر او بودم و چنان که او از فاطمه فرزند داشت ، من می داشتم، از داشتن آنچه خورشید بر آن می تابد ، برایم دوست داشتنی تر بود.

مجمع الزوائد به نقل از محمّد بن ابراهیم تَیمی : فلانی (معاویه) به قصد حج گزاردن، وارد مدینه شد. مردم به نزدش آمدند و سلام دادند . سعد، وارد شد و سلام کرد. [معاویه] گفت : این شخص، ما را در حقّمان در برابر باطل دیگران ، یاری نمی کند. سعد، سکوت کرد. [معاویه] گفت : چرا حرف نمی زنی؟ سعد گفت : فتنه و تاریکی ، روی آوْرْد . به شترم گفتم : اِخ ، اِخ ! و آن را خواباندم تا روشنایی سرزند. معاویه گفت : من کتاب خدا را از اوّل تا آخر خوانده ام و در آن «اِخ ، اِخ» ندیدم. سعد، خشمگین شد و گفت : حال که چنین گفتی ، از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : «علی با حق است و حق با علی است ، هر جا که باشد». گفت : چه کسی با تو این سخن را شنیده است؟ گفت : در خانه امّ سلمه آن را گفت. [معاویه] کسی را نزد امّ سلمه فرستاد و از او پرسید. امّ سلمه گفت : [آری،]پیامبر خدا ، آن را در خانه من گفت. معاویه به سعد گفت : هیچ گاه نزد من ، مثل اکنون ، شایسته ملامت نبودی. گفت : چرا؟ گفت : اگر من این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله می شنیدم ، تا زمان مرگم همواره خادم علی می بودم.

.

المناقب لابن شهر آشوب :دَخَلَ سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ عَلى مُعاوِيَهَ بَعدَ مُصالَحَهِ الحَسَنِ عليه السلام ، فَقالَ مُعاوِيَهُ : مَرحَبا بِمَن لايَعرِفُ حَقّاً فَيَتَّبِعَهُ ولا باطِلاً فَيَجتَنِبَهُ ! فَقالَ : أرَدتَ أن اُعينَکَ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام بَعدَما سَمِعتُ النَّبِيَّ صلي الله عليه و آله يَقولُ لِابنَتِهِ فاطِمَهَ عليهاالسلام : أنتِ خَيرُ النّاسِ أبا وبَعلاً !. (1)

تاريخ دمشق عن الحارث بن مالک :أتَيتُ مَکَّهَ ، فَلَقيتُ سَعدَ بنَ أبى وَقّاصٍ ، فَقُلتُ : هَل سَمِعتَ لِعَلِيٍّ عليه السلام مَنقَبَهً ؟ قالَ : قَد شَهِدتُ لَهُ أربَعاً ، لَأَن تَکونَ لى واحِدَهٌ مِنهُنَّ أحَبُّ إلَيَّ مِنَ الدُّنيا اُعَمَّرُ فيها مِثلَ عُمُرِ نوحٍ عليه السلام : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ أبا بَکرٍ بِ «بَراءَه» إلى مُشرِکى قُرَيشٍ ، فَسارَ بِها يَوما ولَيلَهً ، ثُمَّ قالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام : «اِتَّبِع أبا بَکرٍ فَخُذها فَبَلِّغها ، ورُدَّ عَلَيَّ أبا بَکرٍ» فَرَجَعَ أبو بَکرٍ ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أنَزَلَ بى شَىءٌ ؟ قالَ صلى الله عليه و آله : لا ، إلّا خَيرٌ ، إلّا أنَّهُ لَيسَ يُبَلِّغُ عَنّى إلّا أنَا أو رَجُلٌ مِنّى أو قالَ : مِن أهلِ بَيتى . قالَ : فَکُنّا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فِى المَسجِدِ ، فَنودِىَ فينا لَيلاً : لِيَخرُج مِنَ المَسجِدِ إلّا آلُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وآلُ عَلِيٍّ عليه السلام ، قالَ : فَخَرَجنا نَجُرُّ نِعالَنا ، فَلَمّا أصبَحنا أتَى العَبّاسُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، أخرَجتَ أعمامَکَ وأصحابَکَ وأسکَنتَ هذَا الغُلامَ ؟ ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ما أنَا أمَرتُ بِإخراجِکُم ولا إسکانِ هذَا الغُلامِ ، إنَّ اللّهَ هُوَ أمَرَ بِهِ . قالَ : والثّالِثَهُ : أنَّ نَبِيَّ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ عُمَرَ (2) وسَعدا إلى خَيبَرَ، فَخَرَجَ سَعدٌ ورَجَعَ عُمَرُ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَأُعطِيَنَّ الرّايَهَ رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ فى ثَناءٍ کَثيرٍ أخشى أن اُخطِئَ بَعضَهُ فَدَعا عَلِيّا عليه السلام ، فَقالوا لَهُ : إنَّهُ أرمَدُ ، فَجىءَ بِهِ يُقادُ ، فَقالَ صلى الله عليه و آله لَهُ : اِفتَحَ عَينَيکَ ، فَقالَ عليه السلام : لا أستَطيعُ . قالَ : فَتَفَلَ فى عَينَيهِ مِن ريقِهِ ، وَدَلَکها بِإبهامِهِ ، وأعطاهُ الرّايَهَ . وَالرّابِعَهُ : يَومَ غَديرِ خُمٍّ ؛ قامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَأبلَغَ ، ثُمَّ قالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ! أ لَستُ أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ ثَلاثَ مَرّاتٍ قالوا : بَلى . قالَ صلى الله عليه و آله : اُدنُ يا عَلِيُّ ، فَرَفَعَ يَدَهُ ، ورَفَعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَدَهُ ، حَتّى نَظَرتُ إلى بَياضِ إبطَيهِ ، فَقالَ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ حَتّى قالَها ثَلاثَ مَرّاتٍ . وَالخامِسَهُ مِن مَناقِبِهِ : أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله غَزا عَلى ناقَتِهِ الحَمراءِ ، وخَلَّفَ عَلِيّا عليه السلام ، فَنَفِسَت (3) ذلِکَ عَلَيهِ قُرَيشٌ ، وقالوا : إنَّهُ إنَّما خُلِّفَ أنَّهُ استَثقَلَهُ ، وکَرِهَ صُحبَتَهُ . فَبَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا عليه السلام ، قالَ : فَجاءَ

حَتّى أَخَذَ بِغَرزِ النّاقَهِ (4) فَقالَ عَلِیٌّ : زَعَمَت قُرَیشٌ أَنَّکَ إنَّما خَلّفتَنی أَنَّکَ تَستَثقِلُنی وکَرِهتَ صُحبَتی ! قالَ : وبَکی عَلِیٌّ علیه السلام . قالَ : فَنادی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی النّاسِ ، فَاجتَمَعوا ، ثُمَّ قالَ : أَیُّهَا النّاسُ ! ما مِنکُم أحَدٌ إلّا ولَهُ حامَّهٌ (5) ، أ ما تَرضَی ابنَ أبی طالِبٍ أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلّا أَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی ؟ ! فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : رَضیتُ عَنِ اللّهِ ورَسولِهِ . (6)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 70 ، الصراط المستقیم : ج 2 ص 70 .
2- .فی المصدر : «عمرا» .
3- .نَفِسْتُ علیه الشیءَ : إذا لم تَرَه له أهلاً (النهایه : ج 5 ص 95 «نفس») .
4- .الغَرْز : رِکاب کُور الجَمل إذا کان من جِلْد أو خَشَب . وقیل : هو الکُور مطلقا ، مثل الرکاب للسَّرج (النهایه : ج 3 ص 359 «غرز») .
5- .حامّه الإنسان : خاصَّته ومن یقرُب منه (النهایه : ج 1 ص 446 «حمم») .
6- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 116 ح 8482 8485 ، کفایه الطالب : ص 285 ؛ بشاره المصطفی : ص 204 وراجع الخصال : ص 311 ح 87 .

المناقب ، ابن شهرآشوب :پس از صلح امام حسن علیه السلام ، سعد بن ابی وقّاص ، نزد معاویه آمد. معاویه گفت : خوشامد می گویم به کسی که حق را نمی شناسد تا از آن پیروی کند و باطل را نمی شناسد تا از آن دوری گزیند. سعد گفت : آیا می خواهی پس از آن که از پیامبر خدا شنیدم که به دخترش فاطمه می فرمود : «تو بهترینِ مردم از نظر پدر و شوهری»، تو را علیه علی یاری کنم؟!

تاریخ دمشق به نقل از حارث بن مالک : به مکّه درآمدم و نزد سعد بن ابی وقّاص رفتم و گفتم : آیا درباره علی ، فضیلتی شنیده ای؟ گفت : چهار ویژگی درباره او دیدم که اگر یکی از آنها از آنِ من بود ، برایم از این که در دنیا چون عمر نوح علیه السلام داشته باشم ، دوست داشتنی تر بود. پیامبر خدا ، ابو بکر را با سوره «برائت» به سوی مشرکان قریش اعزام کرد و او یک شب و روز ، راه پیمود. آن گاه ، به علی فرمود : «دنبال ابو بکر برو و آن را از او بگیر و ابلاغ کن و ابو بکر را نزد من برگردان». ابو بکر برگشت و گفت : ای پیامبر خدا! آیا درباره من چیزی نازل شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «نه ، مگر خوبی؛ جز آن که از سوی من، جز من و یا مردی از من (یا فرمود : از کسانِ من) ابلاغ نمی کند». سعد گفت : ما با پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بودیم که شبی بین ما بانگ زدند : غیر از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده علی ، همه باید از مسجد ، خارج شوند. [سعد گفت :]ما نعلین کشان ، خارج شدیم. صبح که شد ، عبّاس به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : ای پیامبر خدا! عموها و یارانت را بیرون کردی و این جوان را در مسجد ، ساکن کردی؟! پیامبر خدا فرمود : «من نه فرمان به اخراج شما دادم و نه به اسکان این جوان؛ بلکه خداوند به آن فرمان داده است». سعد گفت : و سومی این که پیامبر خدا ، عمر و سعد را به خیبر فرستاد. سعد ، حمله کرد و عمر ، عقب نشینی کرد [و کاری پیش نرفت]. پیامبر خدا فرمود : «پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می دارند» (ضمن ستایش های بسیاری که می ترسم چیزهایی از آن را فراموش کرده باشم). [پس]علی را خواست. گفتند : او چشمْ درد دارد. دست او را گرفتند و نزدش آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود : «چشمت را باز کن». علی گفت : نمی توانم. پیامبر صلی الله علیه و آله از آب دهانش به چشم او زد و با انگشتش مالید و پرچم را به او داد. چهارم ، در روز غدیر خم ، پیامبر خدا

به پا ایستاد و ابلاغ کرد و آن گاه سه بار فرمود : «ای مردم ! آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟». گفتند : آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای علی ! نزدیک بیا» و آن گاه ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، دست علی را بلند کرد و دست خود را بلند کرد ، به گونه ای که سفیدی زیر دو بغلش را دیدم و سه بار فرمود : «هر کس که من مولای اویم ، علی مولای اوست». پنجمین فضیلت او این که پیامبر خدا ، سوار بر شتر سرخ مویش به قصد جنگ، خارج شد و علی را بر جا گذاشت. قریش ، این را دلیل بر ناشایستگیِ علی شمردند و گفتند : او از این جهت به جا گذاشته شد که پیامبر صلّی الله علیه و آله حضور او را بارِ گران می دانست و از همراهی اش ناخشنود بود. این خبر به علی رسید. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و رکاب شتر را گرفت و گفت : قریش می پندارند که چون تو مرا بار گران می دانستی و از همراهی من ناخشنود بودی ، مرا به جا گذاشتی ، و گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله بین مردم، بانگ زد و همه جمع شدند و آن گاه فرمود : «ای مردم ! هر کدام از شما یاری صمیمی دارید. آیا خشنود نیستی ای پسر ابو طالب که نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟». علی گفت : از خدا و پیامبر او خشنودم.

.

ص: 506

. .

ص: 507

. .

المستدرک علی الصحیحین عن خیثمه بن عبد الرحمن :سَمِعتُ سَعدَ بنَ مالِکٍ (1) ، وقالَ لَهُ رَجُلٌ : إنَّ عَلِیّا یَقَعُ فیکَ أنَّکَ تَخَلَّفتَ عَنهُ ! فَقالَ سَعدٌ : وَاللّهِ إنَّهُ لَرَأیٌ رَأَیتُهُ ، وأخطَأَ رَأیی ، إنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام أُعطِیَ ثَلاثا ، لَأَن أکونَ أُعطیتُ إحداهُنَّ أحَبُّ إلَیَّ مِنَ الدُّنیا وما فیها : لَقَد قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ غَدیرِ خُمٍّ بَعدَ حَمدِ اللّهِ وَالثَّناءِ عَلَیهِ : هَل تَعلَمونَ أنّی أولی بِالمُؤمِنینَ ؟ قُلنا : نَعَم . قالَ صلی الله علیه و آله : اللّهُمَّ مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ؛ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ . وجیءَ بِهِ یَومَ خَیبَرَ وهُوَ أرمَدُ ما یُبصِرُ ، فَقالَ : یا رَسولَ اللّهِ ، إنّی أرمَدُ ، فَتَفَلَ فی عَینَیهِ ودَعا لَهُ ، فَلَم یَرمَد حَتّی قُتِلَ ، وفُتِحَ عَلَیهِ خَیبَرُ . وأخرَجَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَمَّهُ العَبّاسَ وغَیرَهُ مِنَ المَسجِدِ ، فَقالَ لَهُ العَبّاسُ : تُخرِجُنا ونَحنُ عَصَبَتُکَ وعُمومَتُکَ ، وتُسکِنُ عَلِیّا ؟ ! فَقالَ صلی الله علیه و آله : ما أنَا أخرَجتُکُم وأسکَنتُهُ ، ولکِنَّ اللّهَ أخرَجَکُم وأسکَنَهُ . (2)

.

1- .هو سعد بن أبی وقّاص ، واسم أبی وقّاص : مالک (اُسد الغابه : ج 2 ص 452 الرقم 2038) .

2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 126 ح 4601 وراجع السنّه لابن أبی عاصم : ج 2 ص 595 ح 1384 والمناقب للکوفی : ج 2 ص 401 ح 878 .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از خَیثَمه بن عبد الرحمان : از سعد بن مالک [ابی وقّاص] ، هنگامی که کسی به وی گفت : علی به تو ایراد می گیرد که از او باز مانده ای [و او را یاری نکرده ای] ، شنیدم که گفت : سوگند به خدا، نظری بود که به نظرم رسید و نظرم اشتباه بود . به علی بن ابی طالب، سه چیز داده شده است که اگر یکی از آنها به من داده می شد ، از دنیا و هر آنچه در آن است ، برایم دوستْ داشتنی تر بود : در روز غدیرِ خم ، پیامبر خدا پس از ستایش و ثنای خداوند فرمود:«آیا می دانید که من بر مؤمنان، سزاوارترم؟». گفتیم : آری. فرمود : «پروردگارا! هر کس که من مولای اویم ، علی مولای اوست. آن که او را دوست می دارد ، دوست بدار ، و آن که او را دشمن می دارد ، دشمن بدار». در جنگ خیبر ، در حالی که چشمْ درد داشت و جایی را نمی دید ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده شد. گفت : ای پیامبر خدا! چشم من ، درد می کند . به چشمش آب دهان مالید و برایش دعا کرد و تا زمانی که به شهادت رسید ، دچار چشمْ درد نشد و خیبر را هم فتح کرد. و پیامبر خدا ، عمویش عبّاس و دیگران را از مسجد، بیرون کرد. عبّاس به وی گفت: ما را که از خویشان و عموی تو هستیم ، بیرون می کنی و علی را ساکن می کنی؟ فرمود : «من شما را بیرون نکردم و او را ساکن نساختم؛ بلکه خداوند، شما را بیرون کرده و او را ساکن ساخته است».

.

المستدرک علی الصحیحین عن قیس بن أبی حازم:کُنتُ بِالمَدینَهِ ، فَبَینا أنَا أطوفُ فِی السّوقِ إذ بَلَغتُ أحجارَ الزَّیتِ ، فَرَأیتُ قَوما مُجتَمِعینَ عَلی فارِسٍ قَد رَکِبَ دابَّهً وهُوَ یَشتُمُ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام وَالنّاسُ وُقوفٌ حَوالَیهِ ، إذ أقبَلَ سَعدُ بنُ أبی وَقّاصٍ فَوَقَفَ عَلَیهِم ، فَقالَ : ما هذا ؟ فَقالوا : رَجُلٌ یَشتُمُ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام . فَتَقَدَّمَ سَعدٌ ، فَأفرَجوا لَهُ حَتّی وَقَفَ عَلَیهِ ، فَقالَ : یا هذا ! عَلامَ تَشتُمُ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ علیه السلام ؟ أ لَم یَکُن أوَّلَ مَن أسلَمَ ؟ ! أ لَم یَکُن أوَّلَ مَن صَلّی مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ ! أ لَم یَکُن أزهَدَ النّاسِ ؟ ! أ لَم یَکُن أعلَمَ النّاسِ ؟ ! وذَکَرَ حَتّی قالَ : أ لَم یَکُن خَتَنَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی ابنَتِهِ ؟ ! أ لَم یَکُن صاحِبَ رایَهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی غَزَواتِهِ ؟ ! ثُمَّ استَقبَلَ القِبلَهَ ورَفَعَ یَدَیهِ وقالَ : اللّهُمَّ إنَّ هذا یَشتُمُ وَلِیّا مِن أولِیائِکَ ، فَلا تُفَرِّق هذَا الجَمعَ حَتّی تُرِیَهُم قُدرَتَکَ ! قالَ قَیسٌ : فَوَاللّهِ ما تَفَرَّقنا حَتّی ساخَت بِهِ دابَّتُهُ ، فَرَمَتهُ عَلی هامَتِهِ فی تِلکَ الأحجارِ ، فَانفَلَقَ دِماغُهُ وماتَ ! (1)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 571 ح 6121 ؛ المناقب للکوفی : ج 1 ص 291 ح 212 عن السدی نحوه .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از قیس بن ابی حازم : من در مدینه بودم و در بازار می گشتم تا به محلّه «اَحجار الزّیت» رسیدم. جمعی را دیدم که بر جنگجویی نشسته بر اسب ، گِرد آمده بودند و او علی بن ابی طالب را دشنام می داد. مردم در اطرافش بودند که سعد بن ابی وقّاص رسید و ایستاد و گفت: چه خبر است؟ گفتند : مردی علی بن ابی طالب را دشنام می دهد. سعد ، پیش آمد و مردم ، راه را باز کردند تا نزدیک آن مرد رسید و گفت : ای مرد! چرا به علی بن ابی طالب ، بد می گویی؟ آیا او اوّلین مسلمان نبود؟ آیا اوّلین کسی نبود که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارْد؟ آیا زاهدترینِ مردم نبود؟ آیا داناترینِ مردم نبود؟ و همچنان گفت تا این که افزود : آیا شوهر دختر پیامبر خدا نبود؟ آیا در جنگ های آن حضرت ، پرچمدار او نبود؟ آن گاه ، رو به قبله ایستاد و دست خود را بلند کرد و گفت : پروردگارا! این مرد ، ولی ای از اولیای تو را بد می گوید. پس تا قدرتت را به آنان نشان نداده ای ، این جمع را متفرّق نکن! قیس گفت : سوگند به خدا، پراکنده نشده بودیم که مَرکبش او را بر زمین زد و او را به سر، روی آن سنگ ها انداخت و سرش شکافته شد و مُرد.

.

تاريخ اليعقوبى عن سعد بن أبى وقّاص :إنَّ عُمَرَ لَم يُدخِل فِى الشّورى إلّا مَن تَحِلُّ لَهُ الخِلافَهُ ، فَلَم يَكُن أحَدٌ مِنّا أحَقَّ بِها مِن صاحِبِهِ إلّا بِاجتِماعِنا عَلَيهِ ، غَيرَ أنَّ عَلِيّا قَد كانَ فيهِ ما فينا ، ولَم يَكُن فينا ما فيهِ . (1)

راجع : ج 12 ص 530 (سعد بن أبى وقّاص) . ج 1 ص 340 (الدور المصيرى فى فتح خيبر) . ج 3 ص 514 (سعد بن أبى وقّاص) .

6 / 12سَلمانُالمصنّف لابن أبى شيبه عن سلمان :إنَّ أوَّلَ هذِهِ الاُمَّهِ وُرودا عَلى نَبِيِّها صلى الله عليه و آله أوَّلُها إسلاما عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (2)

الأمالى للطوسى عن سلمان :لا أزالُ اُحِبُّ عَلِيّا عليه السلام ؛ فَإِنّى رَأَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَضرِبُ فَخِذَهُ ، ويَقولُ : مُحِبُّکَ لى مُحِبٌّ ، ومُحِبّى للّهِ مُحِبٌّ ، ومُبغِضُکَ لى مُبغِضٌ ، ومُبغِضى للّهِ تَعالى مُبغِضٌ . (3)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 187 ، وقعه صفّين : ص 75 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 114 .
2- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 503 ح 49 ، المعجم الكبير : ج 6 ص 265 ح 6174 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 90 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 41 ، الرياض النضره : ج 3 ص 110 ؛ الأمالى للطوسى : ص 246 ح 432 و ص 312 ح 633 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 178 ح 138 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 133 ح 213 و ص 352 ح 728 نحوه ، الدرجات الرفيعه : ص 213 .

6 / 12 سلمان فارسی

تاریخ الیعقوبی به نقل از سعد بن ابی وقّاص : عمر در شورا کسی را داخل نکرد ، جز آن که خلافت برای او روا بود ، و هیچ کدام از ما به آن ، سزاوارتر از دیگری نبودیم ، مگر در صورتی که درباره یکی توافق می کردیم ، جز علی که هر ویژگی ای در ما بود ، در او هم بود ؛ ولی آنچه که در او بود ، در ما نبود.

ر . ک : ج 12 ص 531 (سعد بن ابی وقّاص) . ج 1 ص 341 (تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر) . ج 3 ص 515 (سعد بن ابی وقّاص) .

6 / 12سلمان فارسیالمصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از سلمان : اوّلین فرد از این امّت که بر پیامبرش وارد می شود ، همان اوّلین کسی است که اسلام آورد ، [یعنی] علی بن ابی طالب.

الأمالی ، طوسی به نقل از سلمان : همواره علی را دوست می دارم ؛ چون پیامبر خدا را دیدم که روی زانوی علی می زد و می فرمود : «دوستدار تو ، دوستدار من است و دوستدار من ، دوستدار خداست . دشمن تو دشمن من است و دشمن من ، دشمن خداوند متعال است».

.

الإمام الصادق عليه السلام عن سلمان :ألا إنَّ لَكُم مَنايا تَتبَعُها بَلايا ، فَإنَّ عِندَ عَلِيٍّ عليه السلام عِلمَ المَنايا ، وعِلمَ الوَصايا ، وفَصلَ الخِطابِ عَلَى مِنهاجِ هارونَ بنِ عِمرانَ ، قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «أنتَ وَصِيّى وخَليفَتى فى أهلى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى» ولكِنَّكُم أصَبتُم سُنَّةَ الأُولى ، وأخطَأتُم سَبيلَكُم . وَالَّذى نَفسُ سَلمانَ بِيَدِهِ ، لَتَركَبُنَّ طَبَقا عَن طَبَقٍ سُنَّةَ بَنى إسرائيلَ القُذَّةَ بِالقُذَّهِ (1) ، أما وَاللّهِ لَو وَلَّيتُموها عَلِيّا عليه السلام لَأَكَلتُم مِن فَوقِكُم ، ومِن تَحتِ أرجُلِكُم ، فَأبشِروا بِالبَلاءِ ، وَاقنَطوا مِنَ الرَّجاءِ ، ونابَذتُكُم (2) عَلى سَواءٍ ، وَانقَطَعَتِ العِصمَةُ فيما بَينى وبَينَكُم مِنَ الوَلاءِ . (3)

التدوين عن أحمد بن عبد الوهاب بن نجده عن أشياخه :لَمّا كانَ يَومُ السَّقيفَهِ اجتَمَعَتِ الصَّحابَةُ عَلى سَلمانَ الفارِسِىِّ ، فَقالوا : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، إنَّ لَکَ سِنَّکَ ودينَکَ وعَمَلَکَ وصُحبَتَکَ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقُل فى هذَا الأَمرِ قَولاً يُخلَدُ عَنکَ ، فَقالَ : «گويَم ، اگر شِنَويد» (4) . ثُمَّ غَدا عَلَيهِم فَقالوا : ما صَنَعتَ يا أبا عَبدِ اللّهِ ؟ فَقالَ : «گُفتَم ، اگر بِكار بَريد» (5) . ثُمَّ أنشَأَ يَقولُ : ما كُنتُ أحسَبُ أنَّ الأَمرَ مُنصَرِفٌ عَن هاشِمٍ ثُمَّ مِنهُم عَن أبِى الحَسَنِ أ لَيسَ أوَّلَ مَن صَلّى لِقِبلَتِهِ وأعلَمَ القَومِ بِالأَحكامِ وَالسُّنَنِ ما فيهِمُ مِن صُنوفِ الفَضلِ يَجمَعُها ولَيسَ فِى القَومِ ما فيهِ مِنَ الحَسَنِ ويُقالُ : لَيسَ لِسَلمانَ غَيرُ هذِهِ الأَبياتِ . (6)

.

1- .قال الميدانى : «حَذْوِ القُذَّهِ بالقُذَّه» أى مثلاً بمِثل ؛ يضرب فى التسويه بين الشيئين (مجمع الأمثال : ج 1 ص 347 الرقم 1030).
2- .نابذهُ الحرب : كاشفه (الصحاح : ج 2 ص 571 «نبذ») .
3- .رجال الكشّى : ج 1 ص 78 الرقم 47 عن عبد اللّه بن سنان ، الاحتجاج : ج 1 ص 294 ح 51 عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام نحوه وفيه «أنت وصيّى فى أهل بيتى ، وخليفتى فى اُمّتى ، وأنت منّى بمنزله هارون من موسى ، ولكنّكم أخذتم سنّه بنى إسرائيل ، فأخطأتم الحقّ وأنتم تعلمون فلا تعملون ...» ، بحار الأنوار : ج 22 ص 387 ح 28 .
4- .أى أقول إذا تسمعون كلامى .
5- .أى قلت إذا تعملون بقولى .

6- .التدوين فى أخبار قزوين : ج 1 ص 78 و 79 ؛ إعلام الورى : ج 1 ص 362 عن ربيعه بن الحارث بن عبد المطّلب نحوه .

امام صادق علیه السلام به نقل از سلمان : آگاه باشید که برای شما رخدادهایی است که بلایایی در پیِ آن است. در نزد علی ، دانشِ رخدادها ، دانشِ وصایا و داوری به روش هارون بن عمران است. پیامبرِ خدا به او فرمود : «تو وصیّ من و جانشین من در بین کسانم ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی»؛ امّا شما سنّت پیشینیان (مردمان جاهلیت) را گرفتید و در راهتان اشتباه کردید. سوگند به آن که جان سلمان به دست اوست ، شما دقیقا و عینا سنّت بنی اسرائیل را جُزء به جزء ، اجرا خواهید کرد. آگاه باشید! اگر علی را به حکومت می رساندید ، از زمین و آسمان برایتان نعمت می بارید. پس به گرفتاری ها بشارت یابید و از امید ، دل بکنید. همه شما را رها می کنم و حرمت اصل «ولاء» را بین خودم و شما پایان یافته می دانم. (1)

التدوین به نقل از احمد بن عبد الوهّاب بن نجده ، از اساتیدش : در روز سقیفه ، صحابیان ، گِرد سلمانْ جمع شدند و گفتند : ای ابو عبد اللّه ! تو کهن سال ، دیندار ، اهل عمل ، و یار پیامبر خدایی. در این خصوص ، سخنی بگو تا از تو جاودان بمانَد. گفت : می گویم ، اگر بشنوید. روز بعد ، نزد آنان رفت. گفتند : چه شد ، ای ابو عبد اللّه ! گفت : گفتم ، اگر به کار برید. سپس شروع به خواندن این شعر کرد : فکر نمی کردم که حکومت ، گرفته شود از بنی هاشم و از بین بنی هاشم ، از ابو الحسن. آیا او نخستین کسی نبود که به قبله پیامبر صلی الله علیه و آله ، نماز گزارد آیا او داناترینِ مردم به احکام و سنّت نبود؟ هر نوع فضیلتی که در بین آنان بود ، او در خود ، گِرد آورده است و در بین آنان ، کسی نیست که خوبی های او را داشته باشد. گفته شده که از سلمان ، جز این چند بیت ، شعری نمانده است.

.

1- .و در الاحتجاج این افزوده را دارد : «تو وصیّ من در میان خاندانم و جانشین من در میان امّتم هستی . تو نسبت به من چونان هارونی نسبت به موسی ؛ لیکن شما راه بنی اسرائیل را در پیش گرفتید و از حق منحرف گشتید . می دانید ؛ امّا عمل نمی کنید» .

الأمالی للمفید عن عیاض :مَرَّ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ بِمَلَأ فیهِم سَلمانُ ، فَقالَ لَهُم سَلمانُ : قوموا فَخُذوا بِحُجزَهِ (1) هذا ، فَوَاللّهِ لا یُخبِرُکُم بِسِرِّ نَبِیِّکُم صلی الله علیه و آله غَیرُهُ . (2)

6 / 13عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍتاریخ بغداد عن عبد اللّه بن عبّاس فی تَفسیرِ قَولِهِ تَعالی : «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» (3) : «بِفَضْلِ اللَّهِ» : النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ، «وَ بِرَحْمَتِهِ» : عَلِیٌّ علیه السلام . (4)

.

1- .الحُجْزه : موضع شدّ الأزار ، فاستعارهُ للاعتصام والالتجاء والتمسّک بالشیء (النهایه : ج1 ص344 «حجز»).
2- .الأمالی للمفید : ص 354 ح 6 و ص 138 ح 2 ، الأمالی للصدوق : ص 641 ح 869 کلاهما عن زرّ بن حُبَیش نحوه ، الأمالی للطوسی : ص 124 ح 194 عن عیاض عن أبیه ، بشاره المصطفی : ص 265 ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 439 ح 923 عن أبی إسحاق عن رجلٍ نحوه .
3- .یونس : 58 .
4- .تاریخ بغداد: ج5 ص15 الرقم 2365، تاریخ دمشق: ج42 ص362؛ الأمالی للطوسی : ص254 ح457 ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 180 ، روضه الواعظین : ص 119 نحوه .

6 / 13 عبد اللّه بن عبّاس

الأمالی ، مفید به نقل از عیاض : علی بن ابی طالب به جمعی که در بین آنان سلمان هم بود ، گذشت . سلمان به آنان گفت : برخیزید و دامن این مرد را بگیرد. سوگند به خدا، جز او کسی رازهای پیامبرتان را به شما نخواهد گفت.

6 / 13عبد اللّه بن عبّاستاریخ بغداد به نقل از عبد اللّه بن عبّاس ، در تفسیر این سخن خداوند : «بگو : به فضل و رحمت خداست که ...» : «فضل خدا» پیامبر صلی الله علیه و آله است و «رحمت خدا» علی است.

.

شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :فَرَضَ اللّهُ تَعالَى الِاستِغفارَ لِعَلِیٍّ علیه السلام فِی القُرآنِ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ بِقَولِهِ تَعالی : «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاءِخْوَ نِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْاءِیمَنِ» (1) فَکُلُّ مَن أسلَمَ بَعدَ عَلِیٍّ فَهُوَ یَستَغفِرُ لِعَلِیٍّ علیه السلام . (2)

تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :لِعَلِیٍّ أربَعُ خِصالٍ : هُوَ أوَّلُ عَرَبِیٍّ وعَجَمِیٍّ صَلّی مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، وهُوَ الَّذی کانَ لِواؤُهُ مَعَهُ فی کُلِّ زَحفٍ ، وهُوَ الَّذی صَبَرَ مَعَهُ یَومَ المِهراس (3) ، انهَزَمَ النّاسُ کُلُّهُم غَیرَهُ ، وهُوَ الَّذی غَسَّلَهُ ، وهُوَ الَّذی أدخَلَهُ قَبرَهُ . (4)

تاریخ دمشق عن ابن عبّاس : کُنّا نَتَحَدَّثُ : أنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله عَهِدَ إلی عَلِیٍّ علیه السلام سَبعینَ عَهداً لَم یَعهَدها إلی غَیرِهِ . (5)

المعجم الأوسط عن ابن عبّاس : کانَت لِعَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام ثَمانِیَ عَشرَةَ (6) مَنقَبَةً ، لَو لَم یَکُن لَهُ إلّا واحِدَةٌ مِنها لَنَجی بِها ، ولَقَد کانَت لَهُ ثَلاثَ عَشرَةَ (7) مَنقَبَةً ، ما کانَت لِأَحَدٍ مِن هذِهِ الاُمَّهِ . (8)

.

1- .الحشر : 10 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 224 ؛ تأویل الآیات الظاهره : ج 2 ص 681 ح 8 .
3- .المِهراس : ماء بأُحد ، وبه فسّر الحدیث : «أنّه عطش یوم اُحد فجاءه علیّ رضی الله عنه فی درقه بماء من المهراس» (تاج العروس : ج 9 ص 38 «هرس») .
4- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 72 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 120 ح 4582 ، الاستیعاب : ج 3 ص 197 الرقم 1875 ، المناقب للخوارزمی : ص 58 ح 26 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 79 ، الخصال : ص 210 ح 33 ، کنز الفوائد : ج 1 ص 264 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 80 کلّها نحوه .
5- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 391 ، المعجم الصغیر : ج 2 ص 69 ، تاریخ أصبهان : ج 2 ص 225 الرقم 1525 ، حلیه الأولیاء : ج 1 ص 68 ، کفایه الطالب : ص 291 ، السنّه لابن أبی عاصم : ص 550 ح 1186 ، فرائد

السمطين : ج 1 ص 361 ح 286 و 287 ؛ الأمالى للطوسى : ص 113 ح 173 كلاهما نحوه وفيهما «ثمانين» بدل «سبعين» .
6- .فى المصدر : «ثمانيه عشر» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى الخصال .
7- .فى المصدر : «ثلاثه عشر» ، والصحيح ما أثبتناه .
8- .المعجم الأوسط : ج 8 ص 212 ح 8432 ؛ الخصال : ص 509 ح 1 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 3 وليس فيه صدره وفيهما «ثمانى عشره» بدل «ثلاث عشره» .

شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عبّاس : خداوند در قرآن ، به وسیله آیه : «پروردگارا ! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردنْ پیشی گرفته اند، ببخشای» ، استغفار بر علی را بر هر مسلمانی واجب کرده است؛ چون هر کس که پس از علی ایمان آورده است ، بر او استغفار می کند.

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : علی ، چهار ویژگی داشت : او اوّلین فرد از بین عرب و غیر عرب بود که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارْد ؛ و او کسی است که پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله در هر جنگی با او بود؛ و او کسی است که در جنگ اُحد ، با پیامبر صلی الله علیه و آله پایداری کرد و همه مردم بجز او فرار کردند؛ و او همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد و همان کسی است که او را در قبر گذاشت.

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : ما می گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد وصیّت نزد علی گذاشت که نزد غیر او نگذاشت.

المعجم الأوسط به نقل از ابن عبّاس : علی بن ابی طالب ، هجده فضیلت داشت که اگر تنها یکی از آنها را می داشت ، باز هم رستگار می شد ، و از سیزده فضیلت برخوردار بود که هیچ یک از امّت ، از آنها برخوردار نبودند.

.

المحاسن والمساوئ عن ابن عبّاس : لَقَد سَبَقَ لِعَلِیٍّ رضی الله عنه سَوابِقُ لَو أنَّ سابِقَةً مِنها قُسِّمَت عَلَی النّاسِ لَوَسِعَتهُم خَیرا . (1)

الفصول المختاره عن ابن عبّاس : وَاللّهِ ، ما مَلَأتُ طَرفی قَطُّ مِنهُ؛ هَیبَةً لَهُ علیه السلام . (2)

تاریخ دمشق عن ابن عبّاس : عَقِمَ النِّساءُ أن یَأتینَ بِمِثلِ أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ . (3)

تاریخ دمشق عن ابن عبّاس : وَاللّهِ ، ما رَأَیتُ ولا سَمِعتُ رَئیسا یوزَنُ بِهِ . (4)

تفسیر فراتٍ عن ابن عبّاس : لَکانَ وَاللّهِ عَلِیٌّ أمیرُ المُؤمِنینَ یُشبِهُ القَمَرَ الزّاهِرَ ، وَالأَسَدَ الخادِرَ (5) ، وَالفُراتَ الزّاخِرَ ، وَالرَّبیعَ الباکِرَ ، فَأَشبَهَ مِنَ القَمَرِ ضَوءَهُ وبَهاءَهُ ، ومِنَ الأَسَدِ شَجاعَتَهُ ومَضاءَهُ ، ومِنَ الفُراتِ جودَهُ وسَخاءَهُ ، ومِنَ الرَّبیعِ خِصبَهُ وحِباءَهُ ، عَقِمَ النِّساءُ أن یَأتینَ بِمِثلِ عَلِیٍّ علیه السلام بَعدَ النَّبِیِّ صلَی الله علیه و آله ، تَاللّهِ ما سَمِعتُ ولا رَأَیتُ إنسانا مُحارِبا مِثلَهُ . (6)

وقعه صفّین عن ابن عبّاس : أمیرُ المُؤمِنینَ ، وَابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، الآمِرُ بِالمَعروفِ ، وَالنّاهی عَنِ المُنکَرِ ، وَالصّادِعُ بِالحَقِّ ، وَالقَیِّمُ بِالهُدی ، وَالحاکِمُ بِحُکمِ الکِتابِ ، الَّذی لا یَرتَشی فِی الحُکمِ ، ولا یُداهِنُ الفُجّارَ ، ولا تَأخُذُهُ فِی اللّهِ لَومَةُ لائِمٍ . (7)

.

1- .المحاسن والمساوئ : ص 45 ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 29 ح 11 نحوه وراجع تاریخ دمشق : ج 42 ص 418 والمصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 505 ح 65 والأمالی للطوسی : ص 391 ح 859 .
2- .الفصول المختاره : ص 214 ، الصراط المستقیم : ج 1 ص 144 .
3- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 460 ، المحاسن والمساوئ : ص 45 ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 269 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 75 ، بشاره المصطفی : ص 141 ، عیون المعجزات : ص 48 کلّها نحوه .

4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 460 ، عيون الأخبار لابن قتيبه : ج1 ص110؛ عيون المعجزات: ص48، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص75 وفيه «رئيسا مجرّبا» بدل «ولا سمعت رئيساً» وكلّها نحوه .
5- .أسدٌ خادرٌ : مقيم فى عَرِينه داخلٌ فى الخدر (لسان العرب : ج 4 ص 231 «خدر») .
6- .تفسير فرات : ص 431 ح 569 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 605 ح 478 .
7- .وقعه صفّين : ص 116 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 187 .

المحاسن و المساوئ به نقل از ابن عبّاس : علی ، سوابقی داشت که اگر یکی از آنها بین همه مردم بخش می شد ، خیر ، همه آنان را فرا می گرفت.

الفصول المختاره به نقل از ابن عبّاس : سوگند به خدا، از هیبت علی ، هیچ گاه نتوانستم به او چشم بدوزم.

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : زنان از این که فردی چون امیرمؤمنان علی بن ابی طالب بزایند ، ناتوان اند.

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : سوگند به خدا، رئیسی همسنگ علی ، نه دیدم و نه شنیدم.

تفسیر فرات به نقل از ابن عبّاس : سوگند به خدا، علی، امیر مؤمنان ، چون ماه درخشان ، شیرِ در آشیانه ، فرات خروشنده ، و بهار طراوت زاست . شباهتش به ماه ، در نور و روشنایی ، و شباهتش به شیر ، در شجاعت و دلیری ، و شباهتش به فرات ، در دست و دل بازی و بخشش ، و شباهتش به بهار ، در سبزی و بخشندگی بود. از پیامبر صلی الله علیه و آله که بگذریم ، زنان در آوردن مردی چون علی ، ناتوان اند. سوگند به خدا، انسانِ جنگجویی چون علی ، نه دیدم و نه شنیدم.

وقعه صفّین به نقل از ابن عبّاس : امیر مؤمنان و پسر عموی پیامبر خدا ، آمرِ به معروف و ناهی از منکر بود. آشکارکننده حق، برپادارنده [پرچمِ]هدایت و داور طبق حکم قرآن بود. آن که در داوری ، رشوه نمی گرفت و با بدکاران ، سازش نمی کرد و در راه خدا ، ملامتِ هیچ ملامتگری را به چیزی نمی گرفت.

.

تاريخ دمشق عن ابن عبّاس فى عَلِيٍّ عليه السلام : كانَ وَاللّهِ فى عِلمى عَليما حَكيما ، إن سَمِعتُهُ يَقولُ شَيئا إلّا أحسَنَهُ . (1)

خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن عمرو بن ميمون : إنّى لَجالِسٌ إلَى ابنِ عَبّاسٍ إذ أتاهُ تِسعَهُ رَهطٍ ، فَقالوا : يَابنَ عَبّاسٍ ! إمّا أن تَقومَ مَعَنا ، وإمّا أن تَخلُوَنا هؤُلاءِ ، قالَ: فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : بَل أقومُ مَعَكُم ، قالَ : وهُوَ يَومَئِذٍ صَحيحٌ قَبلَ أن يَعمى . قالَ : فَابتَدَؤوا فَتَحَدَّثوا فَلا نَدرى ما قالوا ، قالَ : فَجاءَ ابنُ عَبّاسٍ وهُوَ يَنفُضُ ثَوبَهُ، وهُوَ يَقولُ: اُفٍّ وتُفٍّ! وَقَعوا فى رَجُلٍ لَهُ عَشرُ خِصالٍ، وَقَعوا فى رَجُلٍ قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَأَبعَثَنَّ رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ، لا يُخزيهِ اللّهُ أبدا. قالَ : فَاستَشرَفَ لَها مَنِ استَشرَفَ ، فَقالَ : أينَ ابنُ أبى طالِبٍ ؟ قيلَ : هُوَ فِى الرَّحى يَطحَنُ . قالَ : وما كانَ أحَدُكُم لِيَطحَنَ ؟ ! قالَ : فَدَعاهُ وهُوَ أرمَدُ ، لا يَكادُ يُبصِرُ ، فَنَفَثَ (2) فى عَينَيهِ ، ثُمَّ هَزَّ الرّايَةَ ثَلاثا ، فَدَفَعَها إلَيهِ ، فَجاءَ بِصَفِيَّةَ بِنتِ حُيَيٍّ . وبَعَثَ أبا بَكرٍ بِسورَةِ التَّوبَةِ ، وَبَعثَ عَلِيّا خَلفَهُ فَأَخَذَها مِنهُ ، فَقالَ : قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : لا يَذهَبُ بِها إلّا رَجُلٌ مِنّى وأنَا مِنهُ . قالَ: وقالَ صلى الله عليه و آله لِبَنى عَمِّهِ : أيُّكُم يُوالينى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ؟ قالَ : وعَلِىٌّ عليه السلام مَعَهُ جالِسٌ ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أنَا اُواليكَ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . قالَ : وكانَ أوَّلَ مَن أسلَمَ مِنَ النّاسِ بَعدَ خَديجَةَ . قالَ : وأخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ثَوبَهُ فَوَضَعَهُ عَلى عَلِيٍّ وفاطِمَةَ وحَسَنٍ وحُسَينٍ ، فَقالَ : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (3) . قالَ : وشَرى عَلِىٌّ نَفسَهُ ؛ لَبِسَ ثَوبَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ثُمَّ نامَ مَكانَهُ . قالَ : وكانَ المُشرِكونَ يَرمونَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَجاءَ أبو بَكرٍ ، وعَلِىٌّ نائِمٌ ، قالَ : وأبو بَكرٍ يَحسَبُهُ أنَّهُ نَبِىُّ اللّهِ . قالَ: فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : إنَّ نَبِىَّ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَدِ انطَلَقَ نَحوَ بِئرِ مَيمونٍ فَأَدرِكهُ . قالَ : فَانطَلَقَ أبو بَكرٍ فَدَخَلَ مَعَهُ الغارَ . قالَ : وجَعَلَ عَلِىٌّ يُرمى بِالحِجارَهِ ، كَما كانَ يُرمى نَبِىُّ اللّهِ وهُوَ يَتَضَوَّرُ (4) قَد لَفَّ رَأسَهُ فِى الثَّوبِ لا يُخرِجُهُ حَتّى أصبَحَ ، ثُمَّ كَشَفَ عَن رَأسِهِ ، فَقالوا : إنَّكَ لَلَئيمٌ ، كانَ صاحِبُكَ نَرميهِ فَلا يَتَضَوَّرُ ، وأنتَ تَتَضَوَّرُ ، وقَدِ استَنكَرنا ذلِكَ مِنكَ . قالَ : وخَرَجَ بِالنّاسِ فى غَزوَهِ تَبوكَ ، قالَ : فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : أخرُجُ مَعَكَ ؟ فَقالَ لَهُ نَبِىُّ اللّهِ : لا ، فَبَكى عَلِىٌّ ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ : أما تَرضى أن تَكونَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنَّكَ لَستَ بِنَبِىٍّ ؟ ! إنَّهُ لا يَنبَغى أن أذهَبَ إلّا وأنتَ خَليفَتى . قالَ: وقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أنتَ وَلِيّى فى كُلِّ مُؤمِنٍ بَعدى . قالَ : وسَدَّ أبوابَ المَسجِدِ

غَيرَ بابِ عَلِيٍّ عليه السلام ، قالَ : فَكانَ يَدخُلُ المَسجِدَ جُنُبا ، وهُوَ طَريقُهُ ، لَيسَ لَهُ طَريقٌ غَيرُهُ . قالَ: وقالَ : مَن كُنتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ . (5)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 413 وفى روايه اُخرى «ما سمعت يصف شيئا قطّ إلّا أحسنه» .
2- .النَّفْثُ : أقلّ من التَّفْل ؛ لأنّ التفل لا يكون إلّا معه شىء من الريق ، والنفث شبيه بالنفخ (لسان العرب : ج2 ص 195 «نفث») .
3- .الأحزاب : 33 .
4- .أى يتلوّى ويضجّ ويتقلّب ظهرا لبطن (النهايه : ج 3 ص 105 «ضور») .
5- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 70 ح 23 ، مسند ابن حنبل : ج1 ص708 ح 3062 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 682 ح 1168 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 143 ح 4652 ، المعجم الكبير : ج 12 ص 77 ح 12593 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 97 ح 8439 8443 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 338 ، المناقب للخوارزمى : ص 125 ح 140 ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 588 ح 1351 ، ذخائر العقبى : ص 156 كلّها نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 2 ص 355 .

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس ، درباره علی علیه السلام : سوگند به خدا، در نظرم او دانا و حکیم بود. هیچ گاه چیزی از او نمی شنیدم ، مگر آن که نیکو می گفت.

خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از عمرو بن میمون : ما در کنار ابن عبّاس نشسته بودیم که نُه گروه پیشش آمدند و گفتند : ای ابن عبّاس! یا با ما بیا و یا اینها ما را تنها بگذارند. ابن عبّاس گفت : من با شما می آیم. [راوی گفت :]وی در آن روز ، سالم بود و چشم هایش را از دست نداده بود. آنان شروع کردند و حرف زدند و ما نفهمیدیم که چه گفتند. ابن عبّاس ، در حالی که لباسش را تکان می داد ، آمد و می گفت : اُف و تُف [بر اینان]! درباره مردی ایراد می گیرند که ده فضیلت داشت. درباره مردی ایراد می گیرند که پیامبر خدا به وی فرمود : «کسی را اعزام خواهم کرد که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و هیچ گاه خداوند ، او را تنها نمی گذارَد». همه گردن کشیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «پسر ابو طالب کجاست؟». گفته شد : در آسیاب است و آرد می سازد. فرمود : «کسی از بین شما نیست که آرد کند؟». او را خواست و او چشمْ درد داشت ، به حدّی که نمی توانست ببیند. به چشمش دمید. آن گاه ، پرچم را سه بار به گَردش درآورد و به او داد و آن حضرت ، صفیّه ، دختر حُییّ (حاکم خیبریان) را با خود آورد. و با ابو بکر، سوره برائت را فرستاد و علی را به دنبال او فرستاد ، علی سوره را از او گرفت و گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «این سوره را کسی جز آن که از من است ، نمی بَرَد» و من از اویم . و پیامبر صلی الله علیه و آله به پسر عموهایش فرمود : «کدام یک از شما در دنیا و آخرت، مرا همراهی می کند؟». علی علیه السلام با او نشسته بود. گفت : من تو را در دنیا و آخرت ، همراهی می کنم. و او پس از خدیجه ، اوّلین کسی بود که اسلام آورد. و پیامبر خدا لباسش را برداشت و روی علی ، فاطمه و حسن و حسین افکند و گفت : «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر]بزداید و شما را پاک و پاکیزه گردانَد» . و علی ، جان خود را معامله کرد ، لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و در جای او خوابید و مشرکان [در آن زمان] ، پیامبر صلی الله علیه و آله را [از بیرون خانه] آماج سنگ ها قرار می دادند. ابو بکر آمد و علی خوابیده بود و ابو بکر پنداشت که او پیامبر صلی الله علیه و آله است. علی ، به او فرمود : «پیامبر خدا به طرف چاه میمون رفته است. خود را به او برسان». ابو

بکر به راه افتاد و با پیامبر صلی الله علیه و آله وارد غار شد. و همان گونه که بر پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ پراکنی می کردند ، به سوی علی هم سنگ پرتاب می کردند و او [از درد] به خود می پیچید؛ ولی سرش را در مَلحفه پیچیده بود و تا صبح ، سرش را بیرون نیاورد. صبح ، سرِ خود را از زیر ملحفه بیرون آورد. آنان گفتند : تو ناکسی ! به یار تو که سنگ پرتاب می کردیم ، به خود نمی پیچید؛ ولی تو به خود می پیچیدی و این کار تو برای ما غریب بود. و پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک با مردم به راه افتاد. علی به وی گفت : من هم با شما بیایم؟ پیامبر خدا فرمود : «نه». علی گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «آیا خشنود نیستی که نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز آن که تو پیامبر نیستی؟ آگاه باش که سزاوار نیست من بروم ، جز آن که تو جانشین من باشی». و پیامبر خدا به او فرمود : «تو پس از من ، ولیّ هر مؤمنی». و پیامبر صلی الله علیه و آله همه درهای [باز شده به] مسجد ، جز در [خانه] علی را بست و او در جنابت ، وارد مسجد می شد و مسجد ، محلّ گذر او بود و او راهی جز مسجد نداشت. و پیامبر خدا فرمود : «هر کسی که من ولیّ اویم ، علی ولیّ اوست».

.

مروج الذهب عن ابن عبّاس فى جَوابِ مُعاوِيَهَ لَمّا قالَ لَهُ : فَما تَقولُ فى عَلِيٍّ ؟ : رَضِىَ اللّهُ عَن أبِى الحَسَنِ ! كانَ وَاللّهِ عَلِىٌّ عليه السلام عَلَمَ الهُدى ، وكَهفَ التُّقى ، ومَحَلَّ الحِجا (1) ، وبَحرَ النَّدى ، وطَودَ النُّهى ، وكَهفَ العُلا لِلوَرى، داعِيا إلَى المَحَجَّهِ العُظمى ، مُتَمَسِّكا بِالعُروَهِ الوُثقى ، خَيرَ مَن آمَنَ وَاتَّقى ، وأفضَلَ مَن تَقَمَّصَ وَارتَدى ، وأبَرَّ مَن انتَعَلَ وسَعى ، وأفصَحَ مَن تَنَفَّسَ وقَرا ، وأكثَرَ مَن شَهِدَ النَّجوى ، سِوَى الأنبِياءِ وَالنَّبِيِّ المُصطَفى صلى الله عليه و آله ، صاحِبَ القِبلَتَينِ فَهَل يُوازِيهِ أحَدٌ ؟ وهُوَ أبُو السِّبطَينِ عليهماالسلامفَهَل يُقارِنُهُ بَشَرٌ ؟ وزَوجُ خَيرِ النِّساءِ عليهاالسلامفَهَل يَفوقُهُ قاطِنٌ (2) بَلَدٍ ؟ لِلاُسودِ قَتّالٌ ، وفِى الحُروبِ خَتّالٌ ، لَم تَرَ عَينى مِثلَهُ ولَن تَرى ، فَعَلى مَنِ انتَقَصَهُ لَعنَهُ اللّهِ وَالعِبادِ إلى يَومِ التَّنادِ . قالَ : إيها يَابنَ عَبّاسٍ ! لَقَد أكثَرتَ فِى ابنِ عَمِّکَ . (3)

.

1- .الحِجا : العقل والفطنه (لسان العرب : ج 14 ص 165 «حجا») .
2- .قطن بالمكان : أقام به وتوطّن (لسان العرب : ج 13 ص 342 «قطن») .
3- .مروج الذهب : ج 3 ص 60 وراجع ذخائر العقبى : ص 142 والمسترشد : ص 306 ح 113 وبحار الأنوار : ج 44 ص 112 ح 9 .

مُرُوج الذهب به نقل از ابن عبّاس ، در جواب معاویه که از وی پرسید : نظرت درباره علی چیست؟ : خداوند ، از ابو الحسن، خشنود باشد. سوگند به خدا، علی ، پرچم هدایت و پناه پرهیزگاری ، مرکز خِرَد و دریای بخشش ، کوه عقل و پناهگاه بزرگی برای مردم بود. به شاه راه ، فرا می خوانْد و چنگ زننده به دستاویز استوار بود. بهترین کس در بین ایمان آورندگان و پرهیزگاران بود. برترین کسی بود که لباس پوشید و ردا افکند ، و نیکوکارترینْ کسی بود که پای افزاری پوشید و تلاش کرد. فصیح ترین کسی بود که نفس کشید و خوانْد ، و فردی بود که جز پیامبران و محمّد مصطفی ، بیشتر از همه از نجوا باخبر بود و صاحب دو قبله بود . پس آیا کسی همپای او می شود؟ او پدر سبطین بود. آیا بشری همسنگ او می شود؟ او شوهر بهترین زنان بود. آیا هیچ کدام از مردم شهر بر او برتری می یابد؟ کُشنده شیران بود و در جنگ ها کمین کننده بود. چشم من چون او ندید و نخواهد دید. بر هر کسی که به او عیب می گیرد ، نفرین خدا و بندگانش تا روز واپسین باد! معاویه گفت : آرام، ای ابن عبّاس! درباره پسر عمویت بسیار گفتی.

.

المناقب للخوارزمى عن مجاهد : قيلَ لِابنِ عَبّاسٍ : ما تَقولُ فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؟ فَقالَ : ذَكَرتَ وَاللّهِ أحَدَ الثَّقَلَينِ ، سَبَقَ بِالشَّهادَتَينِ ، وصَلَّى القِبلَتَينِ ، وبايَعَ البَيعَتَينِ ، واُعطِىَ السِّبطَينِ ، وهُوَ أبُو السِّبطَينِ الحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهماالسلام ورُدَّت عَلَيهِ الشَّمسُ مَرَّتَينِ بَعدَما غابَت عَنِ الثَّقَلَينِ ، وجَرَّدَ السَّيفَ تارَتَينِ ، وهُوَ صاحِبُ الكَرَّتَينِ ، فَمَثَلُهُ فِى الاُمَّهِ مَثَلُ ذِى القَرنَينِ ، ذاکَ مَولاىَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (1)

المناقب للخوارزمى عن عيسى بن عبد اللّه عن أبيه عن جدّه : قالَ رَجُلٌ لِابنِ عَبّاسٍ : سُبحانَ اللّهِ ! ما أكثَرَ مَناقِبَ عَلِىٍّ عليه السلام وفَضائِلَهُ ؟ إنّى لَأَحسَبُها ثَلاثَهَ آلافٍ . فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : أوَلا تَقولُ : إنَّها إلى ثَلاثينَ ألفا أقرَبُ . (2)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 330 ح 349 ؛ مائه منقبه : ص 130 ح 75 نحوه .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 33 ح 3 ، كفايه الطالب : ص 252 ، تذكره الخواصّ : ص 13 عن مجاهد نحوه ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 363 ح 3 .

المناقب، خوارزمی به نقل از مجاهد : از ابن عبّاس پرسیده شد : نظر تو درباره علی بن ابی طالب چیست؟ گفت : سوگند به خدا که یکی از ثقلین (1) را یاد کردی : آن که به گفتن شهادتین پیشی گرفت؛ به دو قبله نماز گزارد؛ دوبار بیعت کرد؛ دو نوه پیامبر خدا به او داده شد؛ پدر نوه های پیامبر (حسن و حسین علیهماالسلام) بود؛ خورشید ، دوبار پس از غروب کردن برای او برگشت؛ دوبار شمشیر از نیام کشید. او صاحبِ دو هجوم است. مَثَل او در بین امّت ، چون ذو القرنین است. او مولای من ، علی بن ابی طالب است.

المناقب ، خوارزمی به نقل از عیسی بن عبد اللّه ، از پدرش ، از جدّش : مردی به ابن عبّاس گفت : سبحان اللّه! چه قدر مناقب و فضایل علی ، فراوان است! من فکر می کنم سه هزار تا باشد. ابن عبّاس گفت : چرا نمی گویی نزدیک به سیصد هزار تاست؟

.

1- .ثقلین در روایت ، به روایت مشهور ثقلین اشاره دارد که قرآن و عترت را دو ثقلِ باقی مانده از پیامبر خدا شمرده است . دو قبله ، منظور بیت المقدس و کعبه است ، دوبار شمشیر از نیام کشیدن ، منظور جهاد برای اقامه اسلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و مبارزه با سه گروه قاسطین ، مارقین و ناکثین برای بازگرداندن اسلام به مسیر اصلی خود است . (م)

تفسير فرات : أبصَرَ [ابنُ عَبّاسٍ] رَجُلاً يَطوفُ حَولَ الكَعبَهِ وهُوَ يَقولُ : اللّهُمَّ إنّى أبرَأُ إلَيکَ مِن عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ! فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : ثَكِلَتکَ اُمُّکَ وعَدِمَتکَ فَلِمَ تَفعَل ذلِکَ ! فَوَاللّهِ لَقَد سَبَقَت لِعَلِيٍّ عليه السلام سَوابِقُ لَو قَسِّمَ واحِدَهٌ مِنهُنَّ عَلى أهلِ الأَرضِ لَوَسِعَتهُم . قالَ : أخبِرنى بِواحِدَهٍ مِنهُنَّ ؟ قالَ : أمّا اُولاهُنَّ : فَإنَّهُ عليه السلام صَلّى مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله القِبلَتَينِ ، وهاجَرَ مَعَهُ ، وَالثّانى لَم يَعبُد صَنَما قَطُّ . قالَ : يَابنَ عَبّاسٍ ، زِدنى فَإنّى تائِبٌ ، قالَ : لَمّا فَتَحَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله مَكَّهَ دَخَلَها فَإذا هُوَ بِصَنَمٍ عَلَى الكَعبَهِ يَعبُدونَهُ مِن دونِ اللّهِ ، فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه و آله : أطمَئِنُّ لَکَ فَتَرقى عَلَيَّ ، فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : لَو أنَّ اُمَّتِى اطمَأنّوا لى لَم يُعَلُّونى لِمَوضِعِ الوَحيِ ، ولكِن أطمَئِنُّ لَکَ فَتَرقى عَلَيَّ ، فَاطمَأنَّ لَهُ فَرَقِىَ ، فَأخَذَ الصَّنَمَ فَضَرَبَ بِهِ الصَّفا ، فَصارَت إربا إربا ، ثُمَّ طَفَرَ عَلِيٌّ عليه السلام إلَى الأَرضِ وهُوَ ضاحِكٌ ، فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : ما أضحَكَکَ ؟ قالَ عليه السلام : عَجِبتُ لِسَقطَتى ولَم أجِد لَها أَلَما . فَقالَ صلى الله عليه و آله : وكَيفَ تَألَمُ مِنها وإنَّما حَمَلَکَ مُحَمَّدٌ ، وأنزَلَکَ جَبرَئيلُ عليه السلام ! ... فَقالَ الرَّجُلُ لِابنِ عَبّاسٍ : زِدنى فَإنّى تائِبٌ . قالَ : أخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله بِيَدى ويَدِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَانتَهى بِنا إلى سَفحِ الجَبَلِ ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله يَدَيهِ ، فَقالَ : اللّهُمَّ اجعَل لى وَزيرا مِن أهلى ، عَلِيّا اشدُد بِهِ أزرى . فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : لَقَد سَمِعتُ مُنادِيا يُنادى مِنَ السَّماءِ : لَقَد اُعطِيتَ سُؤلَکَ يا مُحَمَّدُ ! فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : اُدعُ . فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : اللّهُمَّ اجعَل لى عِندَکَ عَهدا ، اللّهُمَّ وَاجعَل لى عِندَکَ وُدّا . فَأنزَلَ اللّهُ : «إنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» الآيَهَ (1) . (2)

.

1- .مريم : 96 .
2- .تفسير فرات : ص 249 ح 337 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 60 ح 94 .

تفسیر فرات : [ابن عبّاس] ، کسی را دید که گِرد خانه خدا می چرخد و می گوید : پروردگار من! من در پیشگاه تو ، از علی بن ابی طالب بیزاری می جویم! ابن عبّاس گفت : مادرت به عزایت نشیند! [کاش]تو را از دست می داد تا چنین کاری نمی کردی! سوگند به خدا، علی ، دارای سوابقی است که اگر یکی از آنها بین ساکنان روی زمین تقسیم شود ، برای همه آنان ، کافی است. گفت : یکی از آنها را به من بگو. گفت : امّا اولین آنها این که او همراه پیامبر خدا به سوی دو قبله نماز گزارْد و با او مهاجرت کرد؛ و دومی آن که هیچ بتی را پرستش نکرد. گفت : ای ابن عبّاس! باز هم بگو که من توبه کردم. گفت : هنگامی که پیامبر خدا مکّه را فتح کرد ، بالای کعبه ، بتی یافت که مردم به جای خدا او را می پرستیدند. علی به پیامبر خدا گفت : من خود را تکیه گاه تو می سازم و تو [برای شکستن بت] ، بالای دوش من برو. پیامبر خدا فرمود : «اگر امّت من تکیه گاه من قرار گیرند ، به خاطر [سنگینیِ]وحی ، نمی توانند مرا بالا نگه دارند؛ ولی من تکیه گاه تو می شوم و تو روی دوش من بالا برو» ، و پیامبر خدا تکیه گاه او شد و او بالا رفت و بت را گرفت و بر سنگْ فرش حرم ، پرتاب کرد که تکّه تکّه شد. آن گاه ، علی، روی زمین پرید و خندید. پیامبر خدا فرمود : «چه چیزی تو را به خنده انداخت؟» . علی گفت : در شگفتم که روی زمین افتادم و هیچ احساس درد نکردم. پیامبر خدا فرمود : «چه طور احساس درد کنی ، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله تو را به دوش کشید و جبرئیل علیه السلام ، تو را به زمین گذاشت؟». ... آن مرد به ابن عبّاس گفت : بیشتر بگو. من توبه کردم. گفت : پیامبر ، دست من و دست علی بن ابی طالب را گرفت و تا پای کوه بُرد. آن گاه پیامبر خدا ، دست هایش را بلند کرد و فرمود : «پروردگارا! برای من، وزیری از بینِ کسانم قرار ده ؛ علی را ، و به وسیله او پشتم را قوی ساز». [ابن عبّاس گفت :] شنیدم که منادی از آسمان ندا سرداد که : درخواستت داده شد ، ای محمّد! پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود : «دعا کن». علی گفت : پروردگارا! نزد خود ، برایم عهدی قرار ده. پروردگارا! برای من نزد خودت محبّتی قرار ده . و خداوند متعال ، این آیه را فرو فرستاد : «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند ، به زودی [خدای]مهربان ، برای آنان ، محبّتی [در دل ها]قرار می دهد» .

.

علل الشرائع عن عبايه بن ربعى : جاءَ رَجُلٌ إلَى ابنِ عَبّاسٍ ، فقَالَ لَهُ : أخبِرنى عَنِ الأَنزَعِ البَطينِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؛ فَقَدِ اختَلَفَ النّاسُ فيهِ ؟ فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : أيُّهَا الرَّجُلُ ! وَاللّهِ لَقَد سَأَلتَ عَن رَجُلٍ ما وَطِئَ الحَصى بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أفضَلُ مِنهُ ، وإنَّهُ لَأَخو رَسولِ اللّهِ ، وَابنُ عَمِّهِ ووَصِيُّهُ وخَليفَتُهُ عَلى اُمَّتِهِ ، وإنَّهُ الأَنزَعُ مِنَ الشِّركِ ، بَطينٌ مِنَ العِلمِ ، ولَقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «مَن أرادَ النَّجاةَ غَدا فَليَأخُذ بِحُجزَهِ هذَا الأَنزَعِ» يَعنى عَلِيّا عليه السلام . (1)

الأمالى للصدوق عن الضحّاک بن مزاحم : ذُكِرَ عَلِىٌّ عليه السلام عِندَ ابنِ عَبّاسٍ بَعدَ وَفاتِهِ ، فَقالَ : وا أسَفاه عَلى أبِى الحَسَنِ ! مَضى وَاللّهِ ، ما غَيَّرَ ولا بَدَّلَ ، ولا قَصَرَ ولا جَمَعَ ، ولا مَنَعَ ولا آثَرَ إلّا لِلّهِ . وَاللّهِ ، لَقَد كانَتِ الدُّنيا أهوَنَ عَلَيهِ مِن شِسعِ نَعلِهِ ، لَيثٌ فِى الوَغى ، بَحرٌ فِى المَجالِسِ ، حَكيمٌ فِى الحُكَماءِ ، هَيهاتَ ! قَد مَضى إلَى الدَّرجاتِ العُلى . (2)

الأمالى للصدوق عن سعيد بن جبير : أتَيتُ عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ ، فَقُلتُ لَهُ : يابنَ عَمِّ رَسولِ اللّهِ ! إنّى جِئتُکَ أسأَلُکَ عَن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وَاختِلافِ النّاسِ فيهِ ؟ فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : يَابنَ جُبَيرٍ ! جِئتَنى تَسأَلُنى عَن خَيرِ خَلقِ اللّهِ مِنَ الاُمَّهِ بَعدَ مُحَمَّدٍ نَبِىِّ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، جِئتَنى تَسأَلُنى عَن رَجُلٍ كانَت لَهُ ثَلاثَهُ آلافِ مَنقَبَهٍ فى لَيلَهٍ واحِدَهٍ وهِىَ لَيلَهُ القِربَهِ (3) ؟ يَابنَ جُبَيرٍ ! جِئتَنى تَسأَلُنى عَن وَصِىِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ووَزيرِهِ ، وخَليفَتِهِ ، وصاحِبِ حَوضِهِ ولِوائِهِ وشَفاعَتِهِ ، وَالَّذى نَفسُ ابنِ عَبّاسٍ بِيَدِهِ ، لَو كانَت بِحارُ الدُّنيا مِدادا ، وأشجارُها أقلاما ، وأهلُها كُتّابا ، فَكَتَبوا مَناقِبَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وفَضائِلَهُ مِن يَومَ خَلَقَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ الدُّنيا إلى أن يُفنِيَها ، ما بَلَغوا مِعشارَ ما آتاهُ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى . (4)

.

1- .علل الشرائع : ص 159 ح 3 ، معانى الأخبار : ص 63 ح 11 .
2- .الأمالى للصدوق : ص 492 ح 670 ، روضه الواعظين : ص 135 .
3- .ليله القربه : إشاره إلى ليله بدر ، حيث ذهب ليأتى بالماء ، ومناقبه : سلام جبرئيل عليه فى ألف من الملائكه وميكائيل فى ألف وإسرافيل فى ألف ، فكان كلّ سلام من الملائكه منقبه (بحار الأنوار : ج 40 ص 8) .

4- .الأمالى للصدوق : ص 651 ح 887 ، روضه الواعظين : ص 142 وفيه «ألف منقبه» بدل «ثلاثه آلاف» ، بحار الأنوار : ج 40 ص 7 ح 17 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 365 ح 7 نحوه .

علل الشرائع به نقل از عَبایه بن ربعی : مردی نزد ابن عبّاس آمد و گفت : از انزع بطین ، (1) علی بن ابی طالب به من بگو؛ چون مردم درباره او اختلاف نظر دارند. ابن عبّاس به وی گفت : ای مرد! درباره کسی پرسیدی که پس از پیامبر خدا ، کسی بهتر از او بر روی زمین ، گام ننهاده است و او ، برادر پیامبر خدا ، پسر عموی او ، وصیّ او ، و جانشین او در میان امّتش است ، و او جدا از شرک و فربه از دانش است. از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «هر کس نجات در فردا[ی قیامت] را می خواهد ، به دامن این اَنزَع چنگ زند» ، یعنی [به دامن]علی .

الأمالی ، صدوق به نقل از ضحّاک بن مُزاحم : پس از درگذشت علی علیه السلام ، از وی نزد ابن عبّاس ، یاد شد. گفت : افسوس بر ابو الحسن! سوگند به خدا که او رفت و تغییر نداد و تبدیل نکرد ، و فرو نگذاشت و انباشته نکرد ، و باز نداشت و برنگزید ، مگر برای خدا. سوگند به خدا، دنیا برای او از بند کفشش کم ارزش تر بود. در جنگ ، شیر بود و در محافل ، دریا[ی علم] ، و فرزانه فرزانگان. هیهات! او به درجه های والا رفت.

الأمالی ، صدوق به نقل از سعید بن جُبَیر : نزد عبد اللّه بن عباس رفتم و گفتم : ای پسر عموی پیامبر خدا! آمده ام تا از تو درباره علی بن ابی طالب و اختلاف مردم درباره او بپرسم. ابن عبّاس گفت : ابن جبیر! آمده ای از من درباره بهترین خلق خدا پس از محمّد ، پیامبر خدا ، بپرسی؟ آمده ای از من درباره کسی بپرسی که تنها در یک شب ، شب بَدر، (2) سه هزار منقبت برای او بود؟ ابن جبیر! آمده ای تا از من درباره وصیّ پیامبر خدا ، وزیر او ، جانشین او ، صاحب حوض او ، صاحب پرچم و شفاعت او بپرسی؟ سوگند به آن که جان ابن عبّاس به دست اوست، اگر دریاهای دنیا مُرکّب ، درخت هایش قلم ، و ساکنان آن نویسنده باشند و از روزی که خداوند عز و جل دنیا را آفرید تا آن روزی که آن را پایان می دهد ، به نگارش فضایل و مناقب علی بن ابی طالب بپردازند ، یک دهمِ آنچه را که خداوند به او داده است ، نمی توانند بنویسند.

.

1- .از القاب علی علیه السلام است . ر . ک : ج 1 ص 97 (لقب ها) .

2- .در حدیث ، «لیله القربه» آمده است که اشاره به شب بدر دارد ، هنگامی که آن حضرت برای آوردن آب رفت. مناقب علی علیه السلام در آن شب ، اینها هستند : جبرئیل علیه السلام به همراه هزار فرشته و میکائیل علیه السلام به همراه هزار فرشته و اسرافیل علیه السلام به همراه هزار فرشته ، بر او سلام کردند و سلام هر فرشته، منقبتی است.

الأمالى للطوسى عن عبد الوارث : بَينَا ابنُ عَبّاسٍ يَخطُبُ عِندَنا عَلى مِنبَرِ البَصرَهِ ، إذ أقبَلَ عَلَى النّاسِ بِوَجهِهِ ، ثُمَّ قالَ : أيَّتُهَا الاُمَّهُ المُتَحَيِّرَهُ فى دينِها ! أما وَاللّهِ لَو قَدَّمُتم مَن قَدَّمَ اللّهُ ، وأخَّرتُم مَن أخَّرَ اللّهُ ، وجَعَلتُمُ الوِراثَهَ وَالوِلايَهَ حَيثُ جَعَلَهَا اللّهُ ، ما عالَ سَهمٌ مِن فَرائِضِ اللّهِ ، ولا عالَ وَلِىُّ اللّهِ ، وَلَا اختَلَفَ اثنانِ فى حُكمِ اللّهِ ، فَذوقوا وَبالَ ما فَرَّطتُم فيهِ بِما قَدَّمَت أيديكُم «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُواْ أىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ » (1) . (2)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبى صالح : لَمّا حَضَرَت عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ الوَفاهُ قالَ : اللّهُمَّ إنّى أتَقَرَّبُ إلَيکَ بِوِلايَهِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام . (3)

.

1- .الشعراء : 227 .
2- .الأمالى للطوسى : ص 64 ح 93 وص 100 ح 154 ، بشاره المصطفى : ص 254 ، الأمالى للمفيد : ص 286 ح 4 وص 47 ح 7 عن عبيداللّه بن أحمد الربعيوزاد فيه «ولا تنازعت الاُمّه فى شىءٍ من كتاب اللّه» بعد «حكم اللّه» .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 662 ح 1129 ، الرياض النضره : ج 3 ص 130 عن أبى مقدم صالح ؛ بشاره المصطفى : ص 239 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 200 ، كفايه الأثر : ص 22 عن عطاء .

الأمالی، طوسی به نقل از عبد الوارث : هنگامی که ابن عبّاس بر منبر بصره برای ما سخنرانی می کرد ، رو به مردم کرد و گفت : ای امّتی که در دین خود ، سرگردان است! به خدا سوگند ، اگر آن کسی را که خدا پیش داشته ، پیش می داشتید و آن کسی را که خدا پس داشته ، پس می داشتید ، و وراثت و ولایت را در جایی می نهادید که خداوند نهاده است ، نه چیزی از واجبات الهی از مسیر خود خارج می شد ، و نه ولیّ خدا گرفتار می شد ، و نه هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف می کردند. حال، پیامد تخلّفاتی را که با دست خود انجام دادید ، بچشید : «و کسانی که ستم کرده اند ، به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بر خواهند گشت» .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابو صالح : هنگامی که مرگ عبد اللّه بن عباس نزدیک شد ، گفت : پروردگارا! من با ولایت علی بن ابی طالب، به تو نزدیکی می جویم.

.

راجع : ج 9 ص 398 (لم يكفر باللّه طرفه عين) . ج 10 ص 522 (أعلم الاُمّه) و ص 550 (علم القرآن) و ص 566 (علم الدين) . ج 12 ص 520 (ابن عبّاس) .

6 / 14عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ مسند ابن حنبل عن ابن عمر: لَقَد اُوتِىَ ابنُ أبى طالِبٍ ثَلاثَ خِصالٍ لَأَن تَكونَ لى واحِدَهٌ مِنهُنَّ أحَبُّ إلَىَّ مِن حُمرِ النَّعَمِ : زَوَّجَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ابنَتَهُ ، ووَلَدَت لَهُ ، وسَدَّ الأَبوابَ إلّا بابَهُ فِى المَسجِدِ ، وأعطاهُ الرّايَهَ يَومَ خَيبَرَ . (1)

تاريخ دمشق عن كثير النواء عن جميع بن عمير عن ابن عمر : يَسُرُّکَ أن اُحَدِّثَکَ عَن عَلِىٍّ ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَ : إنّا جُلوسٌ عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذ قالَ : لَاُعطِيَنَّ الرّايَهَ اليَومَ رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، اُدعوا لى عَلِيّا . فَقالَ بَعضُ القَومِ : يا رَسولَ اللّهِ إنَّهُ أرمَدُ ما يُبصِرُ شَيئا ، فَجاءَ بِهِ غُلامٌ يَقودُهُ حَتّى أقامَهُ بَينَ يَدَيهِ ، فَتَفَلَ فى عَينَيهِ ، وأعطاهُ الرّايَهَ ، فَسِرنا مَعَ عَلِىٍّ وبَيعَهِ (2) رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . قالَ : فَوَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، ما صَعِدَ آخِرُنا حَتّى فَتَحَ اللّهُ عَلى أوَّلِنا . ثُمَّ قالَ : اُحَدِّثُکَ عَن عَلِىٍّ ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَ : آخى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أصحابِهِ ، وآخى بَينَ أبى بَكرٍ وعُمَرَ ، وبَينَ فُلانٍ وفُلانٍ ، حَتّى بَقِىَ عَلِىٌّ ، وكانَ رَجُلاً شُجاعا ماضِيا عَلى أمرِهِ إذا أرادَ شَيئا . فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ! بَقيتُ أنَا ، فَقالَ صلى الله عليه و آله : أ ما تَرضى أن أكونَ أخاکَ ؟ قالَ : بَلى ، قالَ : فَأنتَ أخى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . قالَ : قُلتُ : فَأنتَ تَشهَدُ بِهذا عَلَى ابنِ عُمَرَ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : فَشَهِدَ ثَلاثَ مَرّاتٍ بِاللّهِ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ لَسَمِعَهُ مِنِ ابنِ عُمَرَ . (3)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 2 ص 256 ح 4797 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 567 ح 955 ، مسند أبى يعلى : ج 5 ص 238 ح 5575 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 121 و 122 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 342 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 181 ح 522 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 191 .
2- .فى المناقب للكوفى : «وشيّعنا» بدل «وبيعه» وهو الأصحّ .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 96 ح 8437 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 345 ح 272 نحوه .

6 / 14 عبد اللّه بن عمر

ر . ک : ج 9 ص 399 (لحظه ای به خدا کفر نورزید) . ج 10 ص 523 (دانشورترین امّت) و ص 551 (قرآن شناسی) و ص 567 (دانش دین) . ج 12 ص 521 (ابن عبّاس) .

6 / 14عبد اللّه بن عمر مسند ابن حنبل به نقل از ابن عمر : سه ویژگی به علی بن ابی طالب داده شده که اگر یکی از آنها به من داده می شد، برای من از شتران سرخ موی ، دوستْ داشتنی تر بود : پیامبر خدا دخترش را به او داد و آن دختر ، برایش فرزند آورد؛ در مسجد ، همه درها بجز درِ [خانه] او را بست؛ و در روز خیبر ، پرچم را به او سپرد.

تاریخ دمشق به نقل از کثیر النواء ، از جمیع بن عمیر : [ابن عمر گفت :] دوست داری از علی برایت سخن بگویم؟ گفتم : آری. گفت : ما نزد پیامبر خدا نشسته بودیم که فرمود : «امروز ، پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می دارند. علی را نزد من فرا خوانید». بعضی افراد گفتند : ای پیامبر خدا! او چشمْ درد دارد و چیزی را نمی بیند. غلامی دست او را گرفت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد . از آب دهان به چشمش زد و پرچم را به او سپرد. ما با مشایعت پیامبر خدا همراه علی رفتیم. سوگند به آن که جانم در دست اوست ، هنوز دنباله سپاه نرسیده بود که خداوند به پیشْ قراولِ سپاه ، پیروزی بخشید. [ابن عمر] بار دیگر گفت : از علی برایت سخن بگویم؟ گفتم : آری . گفت : پیامبر خدا ، بین یارانش پیمان برادری بست. بین ابو بکر و عمر ، چنین پیمانی بست و بین فلانی و فلانی ، تا تنها علی باقی ماند و وی ، مردی شجاع بود و هر تصمیمی که می گرفت ، به انجام می رسانْد. گفت : ای پیامبر خدا! من باقی ماندم. پیامبر خدا فرمود : «خشنود نیستی که من برادر تو باشم؟». گفت : چرا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «تو برادر من در دنیا و آخرتی». [کثیر النواء] گفت که [به جمیع بن عمیر] گفتم : آیا تو خود ، شاهد بودی که ابن عمر ، چنین گفت؟ گفت : آری . و سه بار به خدایی که جز او خدایی نیست ، سوگند خورد که این مطلب را از ابن عمر شنیده است.

.

المناقب لابن المغازلی عن نافع مولی ابن عمر : قُلتُ لِابنِ عُمَرَ : مَن خَیرُ النّاسِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ قالَ : ما أنتَ وذاکَ لا اُمَّ لَکَ ؟ ! ثُمَّ قالَ : أستَغفِرُ اللّهَ ! خَیرُهُم بَعدَهُ مَن کانَ یَحِلُّ لَهُ ما کانَ یَحِلُّ لَهُ ، ویَحرُمُ عَلَیهِ ما کانَ یَحرُمُ عَلَیهِ . قُلتُ : مَن هُوَ ؟ قالَ : عَلِیٌّ ، سَدَّ أبوابَ المَسجِدِ وتَرَکَ بابَ عَلِیٍّ ، وقالَ لَهُ : لَکَ فی هذَا المَسجِدِ ما لی ، وعَلَیکَ فیهِ ما عَلَیَّ ، وأنتَ وارِثی ، ووَصِیّی ،تَقضی دَینی ، وتُنجِزُ عِداتی ، وتَقتُلُ عَلی سُنَّتی ، کَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ یُبغِضُکَ ویُحِبُّنی . (1)

الأمالی للطوسی عن ابن عمر : سَأَلَنی عُمَرُ بنُ الخَطّابِ ، فَقالَ لی : یا بُنَیَّ ! مَن أخیَرُ النّاسِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ قُلتُ : مَن اُحِلَّ لَهُ ما حَرَّمَ اللّهُ عَلَی النّاسِ ، وحَرَّمَ عَلَیهِ ما اُحِلَّ لِلنّاسِ . فَقالَ : وَاللّهِ لَقَد قُلتَ فَصَدَقتَ ، حَرَّمَ عَلَی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ الصَّدَقَةَ ، واُحِلَّت لِلنّاسِ ، وحَرَّمَ عَلَیهِم أن یَدخُلُوا المَسجِدَ وهُم جُنُبٌ ، وأحَلَّهُ لَهُ ، وغُلِّقَتِ الأبوابُ وسُدَّت ، ولَم یُغلَق لِعَلِیٍّ بابٌ ولَم یُسَدَّ . (2)

.

1- .المناقب لابن المغازلی : ص 261 ح 309 .
2- .الأمالی للطوسی : ص 291 ح 565 .

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از نافع ، آزاد شده ابن عمر : به ابن عمر گفتم : پس از پیامبر خدا ، چه کسی بهترینِ مردم است؟ گفت : بی مادر! تو را چه به این کارها؟ و آن گاه گفت : استغفر اللّه! بهترینِ مردم پس از پیامبر خدا ، کسی است که آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود ، بر او حلال است ، و آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بود ، بر او حرام است. گفتم : او کیست؟ گفت : علی . [پیامبر صلی الله علیه و آله] درهای [باز شده به]مسجد را بست و درِ [خانه] علی را باز گذاشت و به او فرمود : «هر آنچه در این مسجد بر من رواست ، برای تو هم رواست ، و آنچه در آن بر من روا نیست ، بر تو هم روا نیست ، و تو وارث من ، و وصیّ منی ، بدهی هایم را می پردازی و تعهّداتم را انجام می دهی ، و بر پایه سنّت من می جنگی. آن که تو را دشمن می دارد و می پندارد مرا دوست دارد ، دروغ می گوید».

الأمالی ، طوسی به نقل از ابن عمر : عمر بن خطّاب از من پرسید و گفت : پسرم! پس از پیامبر خدا ، چه کسی بهترین مردم است؟ گفتم : آن که خداوند ، آنچه را که بر مردمْ حرام کرده ، بر او حلال ساخته ، و آنچه را که بر مردمْ حلال ساخته ، بر او حرام کرده است. گفت : سوگند به خدا که راست گفتی. خداوند بر علی بن ابی طالب ، صدقه را حرام ساخته و برای مردم ، حلال کرده است؛ و بر آنان ورود به مسجد در حال جنابت را حرام کرده و بر او حلال ساخته است؛ و همه درها بسته و مسدود شد و درِ [خانه]علی ، بسته و مسدود نشد.

.

شواهد التنزيل عن ابن عمر : عَلِیٌّ أعلَمُ النّاسِ بِما أنزَلَ اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله . (1)

تاریخ دمشق عن سعد بن عبیده : قالَ رَجُلٌ لِابنِ عُمَرَ : ما تَقولُ فی عَلِیٍّ ؟ فَإِنّی اُبغِضُهُ ! ! قال : أبغَضَکَ اللّهُ فَإِنّی اُبغِضُکَ . (2)

خصائص أمیر المؤمنین للنسائی عن سعد بن عبیده : جاءَ رَجُلٌ إلَی ابنِ عُمَرَ ، فَسَأَلَهُ عَن عَلِیٍّ علیه السلام . فَقالَ : لا تَسأَلنی عَن عَلِیٍّ ، ولکِن انظُر إلی بَیتِهِ مِن بُیوتِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . قالَ الرَّجُلُ : فَإِنّی اُبغِضُهُ . قالَ ابنُ عُمَرَ : أبغَضَکَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ . (3)

کنز الفوائد عن خلف بن أبی هارون العبدی : کُنتُ جالِسا عِندَ عَبدِ اللّهِ بنِ عُمَرَ ، فَأَتی نافِعُ بنُ الأزرَقِ ، فَقالَ : وَاللّهِ ، إنّی لَاُبغِضُ عَلِیّا ! فَرَفَعَ ابنُ عُمَرَ رَأسَهُ فَقالَ : أبغَضَکَ اللّهُ ! أتُبغِضُ وَیحَکَ رَجُلاً سابِقَهٌ مِن سَوابِقِهِ خَیرٌ مِنَ الدُّنیا بِما فیها ؟ (4)

المعجم الأوسط عن العلاء بن عَرارٍ : سُئِلَ ابنُ عُمَرَ عَن عَلِیٍّ وعُثمانَ . فَقالَ : أمّا عَلِیٌّ علیه السلام فَلا تَسأَلوا عَنهُ ، انظُروا إلی مَنزِلَتِهِ مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ فَإِنَّهُ سَدَّ أبوابَنا فِی المَسجِدِ ، وأَقَرَّ بابَهُ ، وأمّا عُثمانُ فَإِنَّهُ أذنَبَ یَومَ التَقَی الجَمعانِ ذَنبا عَظیما ، فَعَفَا اللّهُ عَنهُ ، وأذنَبَ فیکُم ذَنباً دونَ ذلِکَ فَقَتَلتُموهُ . (5)

.

1- .شواهد التنزیل : ج 1 ص 39 ح 29 .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 414 .
3- .خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 204 ح 107 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 495 ح 4 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 404 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 162 ح 113 کلّها نحوه .
4- .کنز الفوائد : ج 1 ص 148 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 3 ؛ شواهد التنزیل : ج 1 ص 30 ح 12 .
5- .المعجم الأوسط : ج 2 ص 38 ح 1166 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 595 ح 1012 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 11 ص 232 ح 20408 ،

خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 201 ح 104 و ص 202 ح 106 كلّها نحوه وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 139 .

شواهد التنزیل به نقل از ابن عمر : علی، نسبت به آنچه که بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده شده ، داناترینِ مردم است.

تاریخ دمشق به نقل از سعد بن عُبیده : مردی به ابن عمر گفت : درباره علی چه می گویی؟ چون من او را دشمن می دارم! [ابن عمر] گفت : خداوند ، تو را دشمن بدارد! من تو را دشمن می دارم.

خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی به نقل از سعد بن عبیده : مردی نزد ابن عمر آمد و از او درباره علی پرسید . گفت : از من درباره علی نپرس؛ بلکه بنگر که خانه او یکی از خانه های پیامبر خداست. آن مرد گفت : من او را دشمن می دارم. ابن عمر گفت : خداوند عز و جل تو را دشمن بدارد!

کنز الفوائد به نقل از خلف بن ابی هارون عبدی : من نزد عبد اللّه بن عمر نشسته بودم که نافع بن ازرق آمد و گفت : سوگند به خدا، من علی را دشمن می دارم. ابن عمر ، سرش را بلند کرد و گفت : خداوند ، تو را دشمن بدارد. وای بر تو! آیا کسی را دشمن می داری که یک سابقه او از بین سوابقش ، از دنیا و آنچه که در آن است ، بهتر است؟!

المعجم الأوسط به نقل از علاء بن عَرار : از ابن عمر ، درباره علی و عثمان پرسیده شد. گفت : از علی نپرسید؛ بلکه به جایگاه او نزد پیامبر خدا بنگرید. او همه درهای ما به مسجد را بست و درِ [خانه] او را باز گذاشت. امّا عثمان ، در روز جنگ اُحد، [با فرار کردن،]گناه بزرگی کرد و خداوند از او درگذشت و در بین شما ، گناهی کم تر از آن کرد و شما او را کشتید.

.

راجع : ج 3 ص 514 (عبد اللّه بن عمر بن الخطّاب) .

6 / 15عَبدُ اللّهِ بنُ عَيّاشٍ اُسد الغابه : قالَ سَعيدُ بنُ عَمرِو بنِ سَعيدِ بنِ العاصِ لِعَبدِ اللّهِ بنِ عَيّاشِ بنِ أبى رَبيعَةَ : يا عَمِّ ! لِمَ كانَ صَغوُ (1) النّاسِ إلى عَلِيٍّ ؟ قالَ : يَابنَ أخى ! إنَّ عَلِيّا كانَ لَهُ ما شِئتَ مِن ضِرسٍ قاطِعٍ فِى العِلمِ ، وكانَ لَهُ البَسطَةُ فِى العَشيرَهِ ، وَالقِدَمُ فِى الإسلامِ ، وَالصِّهرُ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَالفِقهُ فِى السُّنَّهِ ، وَالنَّجدَهُ فِى الحَربِ ، وَالجودُ بِالماعونِ . (2)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن سعيد بن عمرو القرشى عن عبد اللّه بن عيّاش الزرقى : قُلتُ لَهُ : أخبِرنا عَن هذَا الرَّجُلِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ؟ قالَ : إنَّ لَنا أخطارا وأحسابا ، ونَحنُ نَكرَهُ أن نَقولَ فيهِ ما يَقولُ بَنو عَمِّنا . قالَ : كانَ عَلِيٌّ رَجُلاً تِلعابَةً يَعنى مَزّاحا وكانَ إذا قَرَعَ قَرَعَ إلى ضِرسٍ حَديدٍ . قُلتُ : ما ضِرسُ حَديدٍ ؟ قالَ : قِراءَهُ القُرآنِ ، وفِقهٌ فِى الدّينِ ، وشَجاعَهٌ ، وسَماحَهٌ . (3)

.

1- .فى المصدر : «ضغو» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى طبعه قديمه وباقى المصادر . صَغا صَغوا : مالَ (لسان العرب : ج 14 ص 461 «صغا») .
2- .اُسد الغابه : ج 4 ص 96 الرقم 3789 ، الاستيعاب : ج 3 ص 208 الرقم 1875 ، تهذيب التهذيب : ج 4 ص 203 الرقم 5561 ، الصواعق المحرقه : ص 127 ، الرياض النضره : ج 3 ص 152 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 117 عن عمر بن سعيد وكلّها نحوه وفيه «السلطه» بدل «البسطه» وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 417 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 576 ح 975 ، الرياض النضره : ج 3 ص 200 .

6 / 15 عبد اللّه بن عيّاش

ر . ک : ج 3 ص 515 (عبد اللّه بن عمر بن خطّاب) .

6 / 15عبد اللّه بن عيّاش اُسد الغابه : سعيد بن عمرو بن سعيد بن عاص به عبد اللّه بن عيّاش بن ابى ربيعه گفت : اى عمو! چرا مردم به على گرايش دارند؟ گفت : اى برادرزاده! على ، هر آنچه كه بخواهى ، در دانش ، از برهان قاطع برخوردار بود و شرافت خانوادگى داشت. در اسلام ، پيش قدم بود . داماد پيامبر خدا و در سنّت او دين شناس بود. در جنگ، دلير و در مال ، بخشنده بود.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از سعيد بن عمرو قرشى : به عبد اللّه بن عيّاش زرقى گفتم : از على بن ابى طالب به ما خبر بده. گفت : ما [با او] در شرف و نَسَب ، اشتراک داريم و دوست نداريم درباره وى ، آنچه را كه پسر عموهايمان مى گويند ، بگوييم. آن گاه گفت : على ، مردى شوخ طبع بود و هرگاه جدّى بود ، به «ضرس حديد» ، جدّى بود. گفتم : ضرس حديد چيست؟ گفت : خواندن قرآن ، شناخت در دين ، شجاعت، و گذشت.

.

6 / 16عَبدُ اللّهِ بنُ مَسعودٍ فضائل الصحابه لابن حنبل عن عبد اللّه بن مسعود : كُنّا نَتَحَدَّثُ أنَّ أفضَلَ أهلِ المَدينَهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (1)

تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن مسعود: إنَّ القُرآنَ اُنزِلَ عَلى سَبعَهِ أحرُفٍ ، ما مِنها حَرفٌ إلّا لَهُ ظَهرٌ وبَطنٌ ، وإنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عِندَهُ مِنهُ عِلمُ الظّاهِرِ وَالباطِنِ . (2)

6 / 17عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ الإمامه والسياسه فى ذِكرِ اختِلافِ أصحابِ الإمامِ فِى استِمرارِ القِتالِ يَومَ صِفّينَ : قامَ عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّهُ وَاللّهِ لَو غَيرُ عَلِىٍّ دَعانا إلى قِتالِ أهلِ الصَّلاهِ ما أجَبناهُ ولا وَقَعَ بِأمرٍ قَطُّ إلّا ومَعَهُ مِنَ اللّهِ بُرهانٌ ، وفى يَدَيهِ مِنَ اللّهِ سَبَبٌ ، وإنَّهُ وَقَفَ عَن عُثمانَ بِشُبهَهٍ ، وقاتَلَ أهلَ الجَمَلِ عَلَى النَّكثِ ، وأهلَ الشّامِ عَلَى البَغىِ ، فَانظُروا فى اُمورِكُم وأمرِهِ ؛ فَإن كانَ لَهُ عَلَيكُم فَضلٌ فَلَيسَ لَكُم مِثلُهُ ، فَسَلِّموا لَهُ ، وإلّا فَنازِعوا عَلَيهِ . وَاللّهِ لَئِن كانَ إلَى العِلمِ بِالكِتابِ وَالسُّنَّهِ إنَّهُ لَأعلَمُ النّاسِ بِهِما ، ولَئِن كانَ إلَى الإسلامِ إنَّهُ لَأخو نَبِىِّ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَالرَّأسُ فِى الإسلامِ ، ولَئِن كانَ إلَى الزُّهدِ وَالعِبادَهِ إنَّهُ لَأظهَرُ النّاسِ زُهدا ، وأنهَكُهُم عِبادَهً ، ولَئِن كانَ إلَى العُقولِ وَالنَّحائِزِ (3) إنَّهُ لَأشَدُّ النّاسِ عَقلاً ، وأكرَمُهُم نَحيزَهً ، ولَئِن كانَ إلَى الشَّرَفِ وَالنَّجدَهِ ، إنَّهُ لَأعظَمُ النّاسِ شَرَفا ونَجدَهً . (4)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص646 ح1097 و ص604 ح1033 ، مسند البزّار : ج 5 ص 55 ح 1616 ، الرياض النضره : ج3 ص182، المستدرک على الصحيحين: ج3ص145 ح4656، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 338 ، الاستيعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 وفى الثلاثه الأخيره «أقضى» بدل «أفضل» .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 400 ، فرائد السمطين : ج 1 ص355 ح 281 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 65 وليس فيه «منه» .
3- .نحيزه الرجل : طبيعته (المحيط فى اللغه : ج 3 ص 13 «نحز») .
4- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 141 .

6 / 16 عبد اللّه بن مسعود

6 / 17 عَدی بن حاتم

6 / 16عبد اللّه بن مسعود فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از عبد اللّه بن مسعود : ما همواره گفتگو می کردیم که برترینِ مردم مدینه ، علی بن ابی طالب است.

تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن مسعود : قرآن بر هفت حرف نازل شده است که هر حرفی ، ظاهری و باطنی دارد و نزد علی بن ابی طالب ، دانش ظاهر و باطن آن بود.

6 / 17عَدی بن حاتم الإمامه والسیاسه دربیان اختلاف یاران امام در جنگ صفّین در مورد ادامه جنگ : عدیّ بن حاتم برخاست و گفت : ای مردم! به خدا سوگند ، اگر غیر از علی، کسی ما را به جنگ با اهل نماز فرا می خوانْد ، پاسخش نمی دادیم. او هیچ گاه وارد جریانی نمی شود ، جز آن که دلیلی خدایی بر آن دارد و در دستانش سببی الهی است. او به خاطر یک شبهه در مورد عثمان ، دست نگه داشت ، با جملیان به خاطر شکستن بیعت جنگید ، و با شامیان ، به خاطر ستمکاری شان جنگید. به کارهای خود و کارهای او بنگرید. اگر او نسبت به شما برتری دارد و شما مانند او نیستید ، پس تسلیم او شوید؛ و گرنه با او جدال کنید. سوگند به خدا، اگر دانش قرآن و سنّتْ ملاک باشد ، او داناترینِ مردم به آن دو است ، و اگر اسلامْ ملاک باشد ، او برادر پیامبر خدا و در اسلامْ سرآمد است. اگر زهد و عبادتْ ملاک باشد ، او زاهدترین و سخت عبادت ترینِ مردم است ، و اگر خِرَد و سرشتْ ملاک باشد ، او خردمندترینِ مردم است و ریشه دارترین سرشت را دارد ، و اگر بزرگ مَنشی و یاری رسانی ملاک باشد ، او بزرگوارترین و یاری رسان ترینِ مردم است.

.

مروج الذهب : ذُكِرَ أنَّ عَدِىَّ بنَ حاتِمٍ الطّائِىَّ دَخَلَ عَلى مُعاوِيَةَ ، فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ : ما فَعَلتِ الطُّرُفاتُ يَعنى أولادَهُ ؟ قالَ : قُتِلوا مَعَ عَلِىٍّ . قالَ : ما أنصَفَکَ عَلِىٌّ ؛ قَتَلَ أولادَکَ وبَقّى أولادَهُ ! فَقالَ عَدِىٌّ : ما أنصَفتُ عَلِيّا؛ إذ قُتِلَ وبَقيتُ بَعدَهُ . فَقالَ مُعاوِيَةُ : أما إنَّهُ قَد بَقِيَت قَطرَهٌ مِن دَمِ عُثمانَ ما يَمحوها إلّا دَمٌ شَريفٌ مِن أشرافِ اليَمَنِ ، فَقالَ عَدِىٌّ : وَاللّهِ، إنَّ قُلوبَنَا الَّتى أبغَضناکَ بِها لَفى صُدورِنا، وإنَّ أسيافَنَا الَّتى قاتَلناکَ بِها لَعَلى عَواتِقِنا ، ولَئِن أدنَيتَ إلَينا مِن الغَدرِ فِترا (1) لَنُدنِيَنَّ إلَيکَ مِنَ الشَّرِّ شِبرا ، وإنَّ حَزَّ الحُلقومِ ، وحَشرَجَةَ (2) الحَيزومِ (3) ، لَأَهوَنُ عَلَينا مِن أن نَسمَعَ المَساءَةَ فى عَلِىٍّ . (4)

.

1- .الفِتْر : ما بين طرف السَّبّابه والإبهام إذا فتحتهما (الصحاح : ج 2 ص 777 «فتر») .
2- .الحَشْرَجه : الغَرغَره عند الموت وتردّد النفس (النهايه : ج 1 ص 389 «حشرج») .
3- .الحيزوم : الصدر (لسان العرب : ج 12 ص 132 «حزم») .
4- .مروج الذهب : ج 3 ص 13 ، العقد الفريد : ج 3 ص 86 ؛ الأمالى للسيّد المرتضى : ج 1 ص 217 وفيه «يعنى : طريفا وطرافا وطرفه» بدل «يعنى أولاده» وكلاهما نحوه وفيهما صدره إلى «بعده» .

مُرُوج الذهب : عدیّ بن حاتم طایی بر معاویه وارد شد. معاویه به وی گفت : فرزندانت چه شدند؟ گفت : در رکاب علی ، کشته شدند. معاویه گفت : علی در حقّ تو انصاف نکرد ؛ فرزندان تو را به کشتن داد و فرزندان خودش را باقی گذاشت . عدی گفت : من در حقّ علی انصاف نکردم؛ چون او کشته شده است و من پس از او زنده مانده ام. معاویه گفت : قطره ای از خون عثمان باقی مانده است که جز خون شریفی از شریفانِ یمن ، آن را از بین نمی برد. عدی گفت : سوگند به خدا، قلب هایمان که با آن تو را دشمن می داشتیم ، هنوز در سینه هایمان است و شمشیرهایمان که با آنها با تو جنگیدیم ، بر دوشمان است. اگر به اندازه نیم وجبْ علیه ما به نیرنگْ نزدیک شوی ، به اندازه یک وجب به شر علیه تو پیش خواهیم آمد. بریده شدن گلو و خِرخِر کردنِ [گلوی بُریده مان]در هنگام مرگ، برای ما از شنیدن بدگویی نسبت به علی ، آسان تر است.

.

6 / 18عُقبَهُ بنُ عَمرٍو تاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ مَجلِسِ بَيعَهِ النّاسِ لِعَلِىٍّ عليه السلام : ثُمَّ قامَ عُقبَهُ بنُ عَمرٍو فَقالَ : مَن لَهُ يَومٌ كَيَومِ العَقَبَهِ وبَيعَهٌ كَبَيعَهِ الرِّضوانِ ؟ وَالإِمامُ الأهدَى الَّذى لا يُخافُ جَورُهُ ، وَالعالِمُ الَّذى لا يُخافُ جَهلُهُ . (1)

6 / 19عَمّارُ بنُ ياسِرٍ الفتوح عن عمّار بن ياسر مِن كَلامِهِ فى حَربِ صِفّينَ لِعَمرِو بنِ العاصِ : أيُّهَا الأبتَرُ ! أ لَستَ تَعلَمُ أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ ؟ (2)

الأمالى للطوسى عن مالک بن أوس : كانَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام أكثَرَ ما يَسكُنُ القَناهَ (3) ، فَبَينا نَحنُ فِى المَسجِدِ بَعدَ الصُّبحِ إذ طَلَعَ الزُّبَيرُ وطَلحَهُ ، فَجَلَسا فى ناحِيَهٍ عَن عَلِىٍّ عليه السلام ، ثُمَّ طَلَعَ مَروانُ وسَعيدٌ وعَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ وَالمِسوَرُ بنُ مَخرَمَهَ فَجَلَسوا ، وكانَ عَلِىٌّ عليه السلام جَعَلَ عَمّارَ بنَ ياسِرٍ عَلَى الخَيلِ ، فَقالَ لِأَبِى الهَيثَمِ بنِ التَّيِّهانِ ولِخالِدِ بنِ زَيدٍ أبى أيّوبَ ولِأَبى حَيَّهَ ولِرِفاعَهَ بنِ رافِعٍ فى رِجالٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قوموا إلى هؤُلاءِ القَومِ ؛ فَإِنَّهُ بَلَغَنا عَنهُم ما نَكرَهُ مِن خِلافِ أميرِ المُؤمِنينَ إمامِهِم ، وَالطَّعنِ عَلَيهِ ، وقَد دَخَلَ مَعَهُم قَومٌ مِن أهلِ الجَفاءِ وَالعَداوَهِ ، وإنَّهُم سَيَحمِلونَهُم عَلى ما لَيسَ مِن رَأيِهِم . قالَ : فَقاموا ، وقُمنا مَعَهُم حَتّى جَلَسوا إلَيهِم ، فَتَكَلَّمَ أبُو الهَيثَمِ بنُ التَّيِّهانِ ، فَقالَ : إنَّ لَكُما لَقِدَما فِى الإِسلامِ ، وسابِقَهً وقَرابَهً مِن أميرِ المُؤمِنينَ ، وقَد بَلَغَنا عَنكُما طَعنٌ وسَخَطٌ لِأَميرِ المُؤمِنينَ ، فَإِن يَكُن أمرٌ لَكُما خاصَّهً فَعاتِبَا ابنَ عَمَّتِكُما وإمامَكُما ، وإن كانَ نَصيحَهً لِلمُسلِمينَ فلا تُؤَخِّراهُ عَنهُ ، ونَحنُ عَونٌ لَكُما ، فَقَد عَلِمتُما أنَّ بَنى أُميَّهَ لَن تَنصَحَكُما أبَدا ، وقَد عَرَفتُما عَداوَتَهُم لَكُما ، وقَد شَرِكتُما فى دَمِ عُثمانَ ومالَأتُما ، فَسَكَتَ الزُّبَيرُ وتَكَلَّمَ طَلحَهُ ، فَقالَ : اِفرَغوا جَميعا مِمّا تَقولونَ ؛ فَإِنّى قَد عَرَفتُ أنَّ فى كُلِّ واحِدٍ مِنكُم خِبطَهً (4) . فَتَكَلَّمَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ رحمه الله فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وقالَ : أنتُما صاحِبا رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وقَد أعطَيتُما إمامَكُمَا الطّاعَهَ وَالمُناصَحَهَ ، وَالعَهدَ وَالميثاقَ عَلَى العَمَلِ بِطاعَهِ اللّهِ وطاعَهِ رَسولِهِ ، وأنَ يَجعَلَ كِتابَ اللّهِ إمامَنا ، وهُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، طَلَّقَ النَّفسَ عَنِ الدُّنيا ، وقَدَّمَ كِتابَ اللّهِ ، فَفيمَ السَّخَطُ وَالغَضَبُ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؟ ! فَغَضَبُ الرِّجالِ فِى الحَقِّ ، اُنصُرا نَصَرَكُمَا اللّهُ . فَتَكَلَّمَ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ ، فَقالَ : لَقَد

تَهَذَّرتَ يا أبَا اليَقظانِ ، فَقالَ لَهُ عَمّارٌ : ما لَکَ تَتَعَلّقُ فی مِثلِ هذا یا أعبَسُ،ثُمَّ أمَرَ فَاُخرِجَ،فَقامَ الزُّبَیرُ فَالتَفَتَ إلی عَمّارٍ رحمه اللهفَقالَ : عَجَّلتَ یا أبَا الیَقظانِ عَلَی ابنِ أخیکَ رَحِمَکَ اللّهُ . فَقالَ : عَمّارُ بنُ یاسِرٍ : یا أبا عَبدِ اللّهِ ، أنشُدُکَ اللّهَ أن تَسمَعَ قَولَ مَن رَأیتَ ، فَإنَّکُم مَعشَرَ المُهاجِرینَ لَم یَهلِک مَن هَلَکَ مِنکُم حَتَّی استَدخَلَ فی أمرِهِ المُؤَلَّفَةَ قُلوبُهُم . فَقالَ الزُّبَیرُ : مَعاذَ اللّهِ أن نَسمَعَ مِنهُم . فَقالَ عَمّارٌ : وَاللّهِ یا أبا عَبدِ اللّهِ ، لَو لَم یَبقَ أحَدٌ إلّا خالَفَ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ لَما خالَفتُهُ ، ولا زالَت یَدی مَعَ یَدِهِ ؛ وذلِکَ لاِنَّ عَلِیّا لَم یَزَل مَعَ الحَقِّ مُنذُ بَعَثَ اللّهُ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله ، فَإنّی أشهَدُ أنَّهُ لا یَنبَغی لِأحَدٍ أن یُفَضِّلَ عَلَیهِ أحَدا . (5)

.

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 179 .
2- .الفتوح : ج 3 ص 77 ؛ وقعه صفّین : ص 338 نحوه .
3- .قناه : وادٍ بالمدینه ، وهی أحد أودیتها الثلاثه (معجم البلدان : ج 4 ص 401) .
4- .الخِبطه : ما بقی فی الوعاء من طعامٍ أو غیره (لسان العرب : ج 7 ص 284 «خبط») .
5- .الأمالی للطوسی : ص 730 ح 1530 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 28 ح 9 .

6 / 18 عُقْبه بن عَمرو

6 / 19 عمّار بن یاسر

6 / 18عُقْبه بن عَمرو تاریخ الیعقوبی در یاد کردِ جلسه بیعت مردم با علی علیه السلام : آن گاه ، عقبه بن عمرو برخاست و گفت : چه کسی مانند علی، روزی چون روز عَقَبه و بیعتی چون بیعت رضوان دارد؟ پیشوایِ هدایتگری که بیم ستمگریِ او نمی رود ، و دانشوری که بیم جهل او نمی رود.

6 / 19عمّار بن یاسر الفتوح از سخنان عمّار بن یاسر در جنگ صفّین ، خطاب به عمرو بن عاص : ای ابتر! آیا نمی دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هر کس که من مولای اویم ، علی مولای اوست. بار الها! آن که او را دوست می دارد ، دوست بدار و آن که او را دشمن می دارد ، دشمن بدار. آن که او را یاری می رسانَد ، یاری رسان ، و آن که او را بی یار می گذارَد ، بی یاور گذار»؟

الأمالی ، طوسی به نقل از مالک بن اوس : علی بن ابی طالب ، غالبا در منطقه «قناه» (1) به سر می بُرد. یک روز، بعد از [نماز]صبح ، ما در مسجد نشسته بودیم که طلحه و زبیر ، سر رسیدند و با فاصله از علی نشستند. سپس مروان ، سعید ، عبد اللّه بن زبیر و مسوّر بن مخرمه آمدند و نشستند. علی ، عمّار یاسر را فرمانده سواره نظام قرار داده بود. عمّار ، خطاب به ابو هیثم بن تَیّهان ، ابو ایّوب خالد بن زید ، ابو حَیّه و رفاعه بن رافع که در میان گروهی [دیگر]از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله [نشسته]بودند ، گفت : برخیزید و پیش این جماعت بروید؛ چون از آنان اخبار ناخوشایندی از مخالفت با پیشوایشان (امیر مؤمنان) وطعن بر وی به ما رسیده است. گروهی از مردمِ ستم پیشه و دشمن ، بین آنان نفوذ پیدا کرده اند که آنان را به کاری وادار خواهند کرد که نمی خواهند. آنان برخاستند و ما هم برخاستیم و نزد آنان رفتیم. ابو هیثم بن تَیّهان ، شروع به سخن گفتن کرد و گفت : شما دو نفر (طلحه و زبیر) در اسلام، کارهایی کرده اید و سابقه دارید و با امیر مؤمنان ، خویشی دارید و از شما دو نفر ، خبر طعن و خشم بر امیر مؤمنان ، رسیده است. اگر موضوعی خاص مربوط به شما دو نفر است ، پسر عمّه تان و پیشوایتان را مورد عتاب قرار دهید ، و اگر برای خیرخواهیِ مسلمانان است ، آن را از علی

فروگذار نکنید و ما هم شما را یاری خواهیم کرد؛ در حالی که می دانید که بنی امیّه ، هیچ گاه خیرخواه شما نیستند و شما دشمنیِ آنان را با خود، می دانید و شما هر دو در خون عثمان ، مشارکت و همکاری داشتید. زبیر ، سکوت کرد و طلحه ، شروع به سخن گفتن کرد و گفت : همه تان حرف هایتان را بزنید؛ چون فکر می کنم که هر کدام، چیزی در دل دارید. عمّار بن یاسر ، سپاس و ثنای خدا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و گفت : شما دو نفر ، صحابی پیامبر خدا بودید و نسبت به امامتان، علی بن ابی طالب ، قول اطاعت و خیرخواهی دادید و بر عمل بر پایه اطاعت از خدا و پیامبر خدا و این که کتاب خدا را راهنمای ما قرار دهد ، عهد و پیمان بستید؛ [امامی] که دل از دنیا کَنده و کتاب خدا را پیش داشته است. بنابراین ، خشم و غضب بر علی ابن ابی طالب ، بر چه اساسی است؟ خشمِ مردان ، برای حقّ است. او را یاری کنید. خدا شما را یاری رسانَد! عبد اللّه بن زبیر شروع به سخن گفتن کرد و گفت : ای ابو یقظان! یاوه گویی کردی. عمّار، خطاب به وی گفت : ای ترش رویِ اخمو! به تو چه مربوط است که در این مسائل ، دخالت کنی؟ آن گاه دستور داد او را اخراج کردند. زبیر برخاست و رو به عمّار کرد گفت : ای ابو یقظان! خدا تو را بیامرزد! درباره برادرزاده ات تندروی کردی. عمّار یاسر گفت : ای ابو عبد اللّه! سوگندت می دهم که مبادا به حرف آنهایی که [سابقه شان را] دیده ای، گوش کنی. از شما مهاجران ، کسی به هلاکت نرسید، مگر آن که «مؤلفه قلوبهم» (2) را در کارهایش وارد کرد. زبیر گفت : به خدا پناه می برم از این که به حرف آنان گوش دهم. عمّار گفت : سوگند به خدا ای ابو عبد اللّه! اگر همه مردم با علی بن ابی طالبْ مخالف کنند، هرگز با او مخالفت نخواهم کرد و همواره دستم در دست اوست؛ چون علی ، از زمانی که خداوندْ پیامبرش را مبعوث کرده است ، همواره با حق بوده است و من گواهی می دهم که بر هیچ کس روا نیست که کسی را بر او مقدّم بدارد.

.

1- .نام وادی ای در مدینه است .

2- .مؤلفه قلوبهم ، به کسانی اطلاق می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند ، بخشی از غنایم را جهت ایجاد الفت به آنان داد و در آیه 60 سوره توبه بدان اشاره شده است . (م)

ص: 548

. .

ص: 549

. .

الأمالى للطوسى عن موسى بن عبد اللّه الأسدى : لَمَّا انهَزَمَ أهلُ البَصرَهِ أمَرَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام أن تَنزِلَ عائِشَهُ قَصرَ أبى خَلَفٍ ، فَلَمّا نَزَلَت جاءَها عَمّارُ بنُ یاسِرٍ فَقالَ لَها : یا اُمَّتَ ، کَیفَ رَأیتِ ضَربَ بَنیکِ دون دینِهِم بِالسَّیفِ ؟ فَقالَت : اِستَبصَرتُ یا عَمّارُ مِن أجلِ أنَّکَ غَلَبتَ . قالَ : أنَا أشَدُّ استِبصارا مِن ذلِکَ ، أما وَاللّهِ لَو ضَرَبتُمونا حَتّى تَبلُغونا سَعَفاتِ هَجَرَ لَعَلِمنا أنّا عَلَى الحَقِّ ، وأنَّکُم عَلَى الباطِلِ . فَقالَت لَهُ عائِشَهُ : هکَذا یُخَیَّلُ إلَیکَ ، اتَّقِ اللّهَ یا عَمّارُ ، فَإنَّ سِنَّکَ قَد کَبِرَ ، ودَقَّ عَظمُکَ ، وفَنِىَ أجَلُکَ ، وأذهَبتَ دینَکَ لِابنِ أبى طالِبٍ . فَقالَ عَمّارٌ : إنّى وَاللّهِ اختَرتُ لِنَفسى فى أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى اللّه عليه و آله ، فَرَأیتُ عَلِیّا أقرَأهُم لِکِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وأعلَمَهُم بِتَأویلِهِ ، وأشَدَّهُم تَعظیما لِحُرمَتِهِ ، وأعرَفَهُم بِالسُّنَّهِ مَعَ قَرابَتِهِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وعِظَمِ عَنائِهِ وبَلائِهِ فِى الإِسلامِ ، فَسَکَتَت . (1)

6 / 20عُمَرُ بنُ الخَطّابِ تاریخ دمشق عن عمر بن الخطّاب : اللّهُمَّ لا تُنزِلَنَّ شَدیدَهً إلّا وأبُو الحَسَنِ إلى جَنبى . (2)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 143 ح 233 ، بشاره المصطفى : ص 281 وفیه «ابن أبى خلف» بدل «أبى خلف» ، الشافى : ج 4 ص 355 .
2- .تاریخ دمشق : ج 53 ص 35 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 343 ح 264 ، ذخائر العقبى : ص 149 ، الریاض النضره : ج 3 ص 162 .

6 / 20 عمر بن خطّاب

الأمالی ، طوسی به نقل از موسی بن عبد اللّه اسدی : وقتی مردم بصره شکست خوردند ، علی بن ابی طالب ، دستور داد عایشه را در قصر ابو خلف، جای دهند. وقتی در آن جای گرفت ، عمّار بن یاسر به نزدش آمد و گفت : ای مادر! شمشیر زدن فرزندانت برای دینشان را چگونه دیدی؟ عایشه گفت : ای عمّار! آیا چون پیروز شدی ، خود را برحق می پنداری؟ گفت : من بیشتر از این [که ربطی به پیروزی ام داشته باشد] ، خود را بر حق می دانم . سوگند به خدا، اگر ما را با شمشیر می زدید ، به گونه ای که ما را به نخلستان های منطقه هَجَر می راندید ، باز هم می دانستیم که ما بر حقّیم و شما بر باطلید. عایشه به وی گفت : چنین توهّم کرده ای؟ ای عمّار! از خدا بترس. تو کهنْ سال شده ای ، استخوانت فرسوده و عمرت پایان یافته است و به خاطر فرزند ابو طالب ، دینت را از دست دادی. عمّار گفت : سوگند به خدا، من از بینِ یاران پیامبر خدا برای خودم انتخابی کردم و دیدم که علی ، از همه آنان نسبت به کتاب خداوند عز و جل پُرخوان تر است و نسبت به تأویل آن ، آگاه تر است و از همه آنان ، بیشتر حرمت آن را نگه می دارد و به سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله ، آشناتر است؛ افزون بر خویشاوندی او با پیامبر خدا و زیادی گرفتاری و رنجش او در راه اسلام. آن گاه ، عایشه ساکت شد.

6 / 20عمر بن خطّاب تاریخ دمشق به نقل از عمر بن خطّاب : خداوندا! هیچ گرفتاری و سختی ای نازل مکن ، جز آن که ابو الحسن ، کنار من باشد.

.

المناقب للخوارزمى عن عمر بن الخطّاب : اللّهُمَّ لا تُبقِنى لِمُعضِلَهٍ لَيسَ لَهَا ابنُ أبى طالِبٍ حَيّا . (1)

أنساب الأشراف عن عمر بن الخطّاب : لا أبقانِىَ اللّهُ لِمُعضِلَهٍ لَيسَ لَها أبو حَسَنٍ . (2)

الكافى عن عمر بن الخطّاب : لَولا عَلِىٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ . (3)

كنز العمّال عن عمر بن الخطّاب : يَابنَ أبى طالِبٍ ! فَما زِلتَ كاشِفَ كُلِّ شُبهَهٍ ، ومُوَضِّحَ كُلِّ حُكمٍ . (4)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن سعيد بن المسيّب : كانَ عُمَرُ يَتَعَوَّذُ بِاللّهِ مِن مُعضِلَهٍ ليَسَ لَها أبو حَسَنٍ . (5)

الإمام الصادق عليه السلام : مَرَّ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ عَلَى الحَجَرِ الأَسوَدِ ، فَقالَ : وَاللّهِ يا حَجَرُ ! إنّا لَنَعلَمُ انَّکَ حَجَرٌ لا تَضُرُّ ولا تَنفَعُ ! إلّا أنّا رَأَينا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُحِبُّکَ ، فَنَحنُ نُحِبُّکَ . فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : كَيفَ يَابنَ الخَطّابِ ؟ فَوَاللّهِ ، لَيَبعَثَنَّهُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ ، ولَهُ لِسانٌ وشَفَتانِ ، فَيَشهَدُ لِمَن وافاهُ ، وهُوَ يَمينُ اللّهِ فى أرضِهِ ، يُبايِعُ بِها خَلقُهُ . فَقالَ عُمَرُ : لا أبقانَا اللّهُ فى بَلَدٍ لا يَكونُ فيهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (6)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 97 ح 98 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 45 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 344 ح 266 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 317 ح 651 وفيه «كان عمر يقول . ..» وليس فيه «حيّا» .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 351 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج2 ص31 و 361 وفيه «لم يكن» بدل «ليس»، بحار الأنوار: ج 40 ص 227 ح 6 .
3- .الكافى : ج 7 ص 424 ح 6 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 306 ح 849 و ج 10 ص 50 ح 186 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 36 ح 5025 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 75 ح 155 ، الفضائل لابن شاذان : ص 95 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 85 ، الإيضاح : ص 191 و 192 ، شرح

الأخبار : ج 2 ص 319 ح 655 ، المسترشد : ص 583 ح 253 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 31 ؛ ذخائر العقبى : ص 149 .
4- .كنز العمّال : ج 5 ص 834 ح 14509 نقلاً عن أبى طالب علىّ بن أحمد .
5- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 647 ح 1100 ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 339 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 406 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 96 الرقم 3789 ، الاستيعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 ، الإصابه : ج 4 ص 467 الرقم 5704 ، الصواعق المحرقه : ص 127 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 360 نحوه ، صفه الصفوه : ج 1 ص 132 ، كنز العمّال : ج 10 ص 300 ح 2950 .
6- .علل الشرائع : ص 426 ح 8 عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمى .

المناقب ، خوارزمی به نقل از عمر بن خطّاب : پروردگارا! مرا با مشکلی وانگذار که پسر ابو طالب برای چاره جویی آن ، زنده نباشد.

أنساب الأشراف به نقل از عمر بن خطّاب : خداوند، مرا در مشکلی وانگذارد که ابو الحسن برای حلّ آن حاضر نباشد.

الکافی به نقل از عمر بن خطّاب : اگر علی نبود ، عمر هلاک می شد.

کنز العمّال به نقل از عمر بن خطّاب : ای پسر ابو طالب! همواره تو برطرف کننده هر شبهه و روشن کننده هر حکمی هستی.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از سعید بن مُسَیّب : عمر ، همواره از این که مشکلی پیش آید و ابو الحسن برای حلّ آن حاضر نباشد ، به خدا پناه می بُرد .

امام صادق علیه السلام : عمر بن خطّاب بر حجر الأسود گذر کرد و [خطاب به آن]گفت : به خدا، ای سنگ! ما می دانیم که تو سنگی هستی که سود و زیانی نمی رسانی ، جز آن که پیامبر خدا را دیدیم که تو را دوست می دارد، پس ما هم تو را دوست می داریم. امیر مؤمنان [در انتقاد از دعای عمر] ، فرمود : «چه طور ، ابن خَطّاب؟ سوگند به خدا که خداوند ، آن را روز قیامت بر می انگیزانَد ، در حالی که زبان و دو لب دارد و برای هر کس که حج گزارده ، گواهی خواهد داد. او دست خدا در روی زمین است که توسط آن با بندگانش بیعت می کند» . عمر گفت : خداوند در هیچ سرزمینی ما را بدون حضور علی بن ابی طالب ، نگه ندارد.

.

المستدرک علی الصحیحین عن أبیسعید الخدری: حَجَجنا مَعَ عُمَرَ بن الخَطّابِ ، فَلَمّا دَخَلَ الطَّوافَ استَقبَلَ الحَجَرَ ، فَقالَ : إنّی أعلَمُ أنَّکَ حَجَرَ لَا تَضُرُّ ولَا تَنفَعُ ! ولَولا أنّی رَأَیتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قَبَّلَکَ ما قَبَّلتُکَ ، ثُمَّ قَبَّلَهُ . فَقالَ لَهُ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ : بَلی یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! إنَّهُ یَضُرُّ ویَنفَعُ . قالَ: ثُمَّ قالَ : بِکِتابِ اللّهِ تَبارَکَ وتَعالی . قالَ : وأینَ ذلِکَ مِن کِتابِ اللّهِ ؟ قالَ : قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِیءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» (1) خَلَقَ اللّهُ آدَمَ ومَسَحَ عَلی ظَهرِهِ فَقَرَّرَهُم بِأَنَّهُ الرَّبُّ وأَنَّهُمُ العَبیدُ ، وأَخَذَ عُهودَهُم ومَواثیقَهُم وکَتَبَ ذلِکَ فی رَقٍّ ، وکانَ لِهذَا الحَجَرِ عَینانِ ولِسانٌ ، فَقالَ لَهُ : اِفتَح فاکَ ، قالَ : فَفَتَحَ فاهُ فَأَلقَمَهُ ذلِکَ الرَّقَّ ، وقالَ : اِشهَد لِمَن وافاکَ بِالمُوافاهِ یَومَ القِیامَهِ ، وإنّی أشهَدُ لَسَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله [یَقولُ] : یُؤتی یَومَ القِیامَهِ بِالحَجَرِ الأَسوَدِ ، ولَهُ لِسانٌ ذَلقٌ (2) ، یشَهَدُ لِمَن یَستَلِمُهُ بِالتَّوحیدِ ، فَهُوَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! یَضُرُّ ویَنفَعُ . فَقالَ عُمَرُ : أعوذُ بِاللّهِ أن أعیشَ فی قَومٍ لَستَ فیهِم یا أَبَا الحَسَنِ . (3)

.

1- .الأعراف : 172 .
2- .أی طَلْق (لسان العرب : ج 10 ص 110 «ذلق») .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 1 ص 628 ح 1682 ، شعب الإیمان : ج 3 ص 451 ح 4040 ، الدرّ المنثور : ج 3 ص 605 ، أخبار مکّه للأزرقی : ج 1 ص 323 ، تاریخ دمشق : ج42 ص 406 ، شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 100 وفیه «لا أبقانی اللّه بأرضٍ لست بها یا أبا الحسن» والثلاثه الأخیره نحوه ، کنز العمّال : ج5 ص177 ح12521 ؛ الأمالی للطوسی : ص476 ح 1041 نحوه وراجع الریاض النضره : ج 3 ص 166 وذخائر العقبی : ص 150 وشرح الأخبار : ج 2 ص 317 ح 652 .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو سعید خُدری : همراه عمر بن خطّاب به حج رفتیم. وقتی شروع به طواف کرد ، رو به حجر الأسود کرد و گفت : من می دانم که سنگی هستی که سود و زیانی نمی رسانی و اگر نمی دیدم که پیامبر خدا تو را بوسیده ، نمی بوسیدمت ، و آن گاه ، آن را بوسید. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : «چرا ، ای امیر مؤمنان! او سود و زیان می رسانَد». آن گاه افزود : «طبق کتاب خداوند تبارک و تعالی ». عمر گفت : این [مطلب] در کجای کتاب خداست؟ فرمود : «خداوند عز و جل می فرماید : «و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ، ذرّیه آنان را بر گرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند : چرا » . خداوند ، آدم را آفرید و پشتش را مسح کرد و از ذرّیه اش اقرار گرفت که او پروردگار است ، و آنان ، بنده او هستند و از آنان عهد و پیمان گرفت و آن را بر پوستی نوشت و این سنگ ، دو چشم و یک زبان داشت. به وی گفت : "دهانت را بگشا" . دهانش را گشود و خداوند ، آن پوست را در دهانش گذاشت و فرمود : " در روز قیامت ، بر حجّ آنان که حج می گزارند ، گواهی ده " . و من گواهی می دهم که از پیامبر خدا شنیدم : " روز واپسین ، حجر الأسود را با زبانی گویا می آورند و برای هر کس که او را بر اساس توحید ، لمس کرده ، گواهی می دهد ". بنا بر این ، ای امیر مؤمنان! او (حجر الأسود) ، سود و زیان می رسانَد». عمر گفت : به خدا پناه می برم از این که در بین مردمی زندگی کنم که تو ای ابو الحسن در بین آنان نباشی.

.

المناقب للخوارزمى عن يحيى بن عقيل : كانَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ يَقولُ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فيما كانَ يَسأَلُهُ عَنهُ فَيُفَرِّجُ عَنهُ : لاَ أبقانِى اللّهُ بَعدَکَ يا عَلِىُّ . (1)

الاستيعاب : وقالَ [عُمَرُ] فِى المَجنونَهِ الَّتى أمَرَ بِرَجمِها ، وفِى الَّتى وَضَعَت لِستَّهِ أشهُرٍ ، فَأرادَ عُمَرُ رَجمَها ، فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : إنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ : «وَ حَمْلُهُ وَ فِصَلُهُ ثَلَثُونَ شَهْرًا» (2) الحَديثَ ، وقالَ عليه السلام لَهُ : إنَّ اللّهَ رَفَعَ القَلَمَ عَنِ المَجنونِ ، الحَديثَ ، فَكانَ عُمَرُ يَقولُ : لَولا عَلِىٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ . (3)

الإمام الباقر عليه السلام : جاءَ أعرابِيّانِ إلى عُمَرَ يَختَصِمانِ ، فَقالَ عُمَرُ : يا أبَا الحَسَنِ ! اقضِ بَينَهُما ، فَقَضى عَلِىٌّ عليه السلام عَلى أحَدِهِما ، فَقالَ المَقضِىُّ عَلَيهِ [لِعُمَرَ] : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! هذا يَقضى بَينَنا ؟ ! فَوَثَبَ إلَيهِ عُمَرُ ، فَأَخَذَ بِتَلبيبِهِ (4) ثُمَّ قالَ : وَيحَکَ ! ما تَدرى مَن هذا ؟ هذا مَولاىَ ومَولى كُلِّ مُؤمِنٍ ، ومَن لَم يَكُن مَولاهُ فَلَيسَ بِمُؤمِنٍ . (5)

شرح نهج البلاغه : إنَّ عَلِيّا عليه السلام جَلَسَ إلى عُمَرَ فِى المَسجِدِ ، وعِندَهُ ناسٌ ، فَلَمّا قامَ عَرَضَ واحِدٌ بِذِكرِهِ ، ونَسَبَهُ إلَى التِّيهِ (6) وَالعُجبِ . فَقالَ عُمَرُ : حَقٌّ لِمِثلِهِ أن يُتيهَ ! وَاللّهِ لَولا سَيفُهُ لَما قامَ عَمودُ الإِسلامِ ، وهُوَ بَعدُ أقضَى الاُمَّهِ ، وذو سابِقَتِها ، وذو شَرَفِها . (7)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 101 ح 104 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 349 ح 274 ، فيض القدير : ج 4 ص 357 نقلاً عن الدارقطنى عن أبى سعيد نحوه ، الرياض النضره : ج 3 ص 166 ، ذخائر العقبى : ص 150 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 316 ح 650 عن سلمان بن حرب ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 31 عن أبانه بن بطّه .
2- .الأحقاف : 15 .
3- .الاستيعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 .
4- .يقال : أخذ بتَلْبيبه : إذا جمعتَ ثيابه عند صدره ونحره ، ثمّ جررتَه (النهايه : ج 1 ص 193 «تلب») .

5- .المناقب للخوارزمى : ص 161 ح 191 عن إبراهيم بن حيّان ، ذخائر العقبى : ص 126 من دون إسنادٍ إلى المعصوم ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 386 ح 861 عن إبراهيم بن حبّان ، بشاره المصطفى : ص 236 عن إبراهيم بن حيّان ، شرح الأخبار : ج 1 ص 110 ح 31 عن إبراهيم بن خيار وكلّها نحوه ، كشف الغمّه : ج 1 ص 299 .
6- .التِّيه : الصَّلَف والكِبر (لسان العرب : ج 13 ص 482 «تيه») .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 82 نقلاً عن أبى بكر الأنبارى فى أماليه .

المناقب ، خوارزمی به نقل از یحیی بن عقیل : عمر بن خطّاب ، هرگاه که [مسئله ای]از علی بن ابی طالب می پرسید و او مشکلش را می گشود ، به وی می گفت : خداوند ، مرا پس از تو زنده نگه ندارد!

الاستیعاب : درباره زن دیوانه ای که [عمر]دستور به رَجم وی داده بود و درباره زنی که شش ماهه زاییده بود و عمر می خواست او را رجم کند و علی علیه السلام به وی فرمود که خداوند متعال می فرماید : «و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است ...» و به وی فرمود : «خداوند ، از دیوانه ، قلم [محاسبه] را برداشته است...» . عمر می گفت : اگر علی نبود ، عمر هلاک می شد.

امام باقر علیه السلام : دو بادیه نشین ، پیشِ عمر آمدند و داوری خواستند. عمر گفت : ای ابو الحسن! بین آنان داوری کن. علی علیه السلام به ضرر یکی از آن دو داوری کرد. آن که به ضرر او داوری شده بود ، به [عمر] گفت : ای امیر مؤمنان! این بین ما داوری کند؟! عمر به وی حمله کرد و یقه اش را گرفت و گفت : وای بر تو! می دانی این کیست؟ این ، مولای من و مولای هر مؤمن است و هر کس که او مولایش نباشد ، مؤمن نیست.

شرح نهج البلاغه : علی علیه السلام در مسجد ، کنار عمر نشست و در حضورش تعدادی از مردم بودند. وقتی علی علیه السلام برخاست ، یکی از آنان، از وی به بدی یاد کرد و او را به تکبّر و خودْ بزرگْ بینی متّهم ساخت. عمر گفت : کسی چون او، رواست که تکبّر بورزد. سوگند به خدا، اگر شمشیر او نبود ، هرگز ستون اسلام، افراشته نمی شد ، وانگهی او برترین داور و پُرسابقه ترین و پرشرف ترینِ امّت است.

.

الصراط المستقيم عن شهر بن حوشب : إنَّ عُمَرَ لَمّا بَدَأَ بِالحَسَنَينِ عليهماالسلام فِى العَطاءِ ، قالَ لَهُ ابنُهُ : قَدَّمتَهُما عَلَىَّ ، ولى صُحبَةٌ وهِجرَةٌ دونَهُما ؟ فَقالَ : اُسكُت لا اُمَّ لَکَ ، أبوهُما وَاللّهِ خَيرٌ مِن أبيکَ ، واُمُّهُما خَيرٌ مِن اُمِّکَ . (1)

بشاره المصطفى عن عمر بن الخطّاب : اِعلَموا أنَّهُ لا يَتِمُّ لِأَحَدٍ شَرَفٌ إلّا بِوِلايَهِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وحُبِّهِ . (2)

تاريخ بغداد عن عمر بن الخطّاب لَمّا رَأى رَجُلاً يَسُبُّ عَلِيّا عليه السلام : إنّى أظُنُّکَ مُنافِقا ؛ سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إنَّما عَلِىٌّ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . (3)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن عروه بن الزبير : إنَّ رَجُلاً وَقَعَ فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام بِمَحضَرٍ مِن عُمَرَ ، فَقالَ لَهُ عُمَرُ : تَعرِفُ صاحِبَ هذَا القَبرِ ؟ هُوَ مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ صلى الله عليه و آله ، وعَلِىٌّ ابنُ أبى طالِبِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَلا تَذكُر عَلِيّا إلّا بِخَيرٍ ؛ فَإِنَّکَ إن أبغَضتَهُ آذَيتَ هذا فى قَبرِهِ . (4)

المستدرک على الصحيحين عن أبى هريره : قالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : لَقَد اُعطِىَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ثَلاثَ خِصالٍ لَأَن تَکونَ لى خَصلَهٌ مِنها أحَبُّ إلَىَّ مِن أن اُعطى حُمرَ النَّعَمِ . قيلَ : وما هُنَّ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : تَزَوُّجُهُ فاطِمَهَ بِنتَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وسُکناهُ المَسجِدَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَحِلُّ لَهُ فيهِ ما يَحِلُّ لَهُ ، والرّايَهُ يَومَ خَيبَرَ . (5)

.

1- .الصراط المستقيم : ج 2 ص 70 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 71 ، المسترشد : ص 284 ح 95 كلاهما نحوه .
2- .بشاره المصطفى : ص 249 .
3- .تاريخ بغداد : ج 7 ص 453 الرقم 4023 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 166 ح 8578 8580 ، الرياض النضره : ج 3 ص 118 .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 641 ح 1089 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 519 ، الرياض النضره : ج 3 ص 123 ؛ الأمالى للطوسى : ص 431

ح 965 عن الزبير وفيهما «تنقصه» بدل «أبغضته» ، الأمالى للصدوق : ص 472 ح 633 وفيه «تنقّصته» بدل «أبغضته » .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 135 ح 4632 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 659 ح 1123 عن أبى صالح ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 500 ح 36 عن ابن عمر وكلاهما نحوه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 120 ، الصواعق المحرقه : ص 127 وفيهما «لا يحلّ لى» بدل «يحلّ له» ، المناقب للخوارزمى : ص 332 ح 354 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 342 ، الرياض النضره : ج 3 ص 158 نحوه ، كنز العمّال : ج 13 ص 116 ح 36376 عن الإمام علىّ عليه السلام .

الصراط المستقیم به نقل از شهر بن حَوشَب : هنگامی که عمر تقسیم بیت المال را از حسن و حسین علیهماالسلام شروع کرد ، پسرش به وی گفت : آن دو را بر من پیش داشتی ، در حالی که من صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و مهاجرت کردم و آن دو نبودند؟ عمر گفت : ساکت ، بی مادر! سوگند به خدا پدر آن دو ، بهتر از پدر تو ، و مادرشان بهتر از مادر تو بود.

بشاره المصطفی به نقل از عمر بن خطّاب : آگاه باشید که جز با ولایت و محبّت علی بن ابی طالب ، شرافت هیچ کس کامل نمی شود.

تاریخ بغداد به نقل از عمر بن خطّاب ، هنگامی که فردی را دید که علی علیه السلام را بد می گوید : به نظر من تو منافقی. از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «علی نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام است ، جز آن که پس از من پیامبری نیست».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از عروه بن زبیر : در نزد عمر ، مردی نسبت به علی علیه السلام بد گفت. عمر به وی گفت : صاحب این قبر را می شناسی؟ او محمّد ، پسر عبد اللّه ، پسر عبد المطلّب است و علی ، پسر ابو طالب ، پسر عبد المطّلب است. علی را جز به نیکی نام نبر؛ چون اگر با او دشمنی کنی ، این (پیامبر صلی الله علیه و آله) را در قبرش آزار می دهی.

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو هُرَیره : عمر بن خطّاب گفت : سه ویژگی به علی بن ابی طالب داده شده است که اگر یکی از آنها برای من بود ، برایم از این که شتران سرخ موی به من بدهند ، دوست داشتنی تر بود. گفته شد : ای امیر مؤمنان! آن ویژگی ها چیست؟ گفت : ازدواج او با فاطمه ، دختر پیامبر خدا ؛ سکونتش در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد که آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد حلال بود ، بر او حلال بود؛ و پرچم جنگ خیبر [که پیامبر خدا به وی سپرد] .

.

تاريخ دمشق عن عمر بن الخطّاب : أمّا عَلِىٌّ فَسَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ فيهِ ثَلاثَ خِصالٍ لَوَدِدتُ أنَّ لى واحِدَةً مِنهُنَّ ، فَكانَ أحَبَّ إلَىَّ مِمّا طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ ؛ كُنتُ أنَا وأبو عُبَيدَةَ وأبو بَكرٍ وجَماعَةٌ مِنَ الصَّحابَهِ ، إذ ضَرَبَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِيَدِهِ عَلى مَنكِبِ عَلِىٍّ فَقالَ لَهُ : يا عَلِىُّ ! أنتَ أوَّلُ المُؤمِنينَ إيمانا ، وأوَّلُ المُسلِمينَ إسلاما ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . (1)

تاريخ دمشق عن عمر بن الخطّاب : كُفّوا عَن عَلِىٍّ عليه السلام ؛ فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله [يَقولُ]فيهِ خِصالاً ، لَو أنَّ خَصلَةً مِنها فى جَميعِ آلِ الخَطّابِ كانَ أحَبَّ إلَىَّ مِمّا طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ ؛ إنّى كُنتُ ذاتَ يَومٍ ، وأبو بَكرٍ ، وعَبدُ الرَّحمنِ ، وعُثمانُ بنُ عَفّانَ ، وأبو عُبَيدَةَ بنُ الجَرّاحِ ، فى نَفَرٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَانتَهَينا إلى بابِ اُمِّ سَلَمَةَ إذا نَحنُ بِعَلِىٍّ مُتَّكِئا (2) عَلى نَجَفِ البابِ (3) ، فَقُلنا : أرَدنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله . فَقالَ : هُوَ فِى البَيتِ يَخرُجُ عَلَيكُمُ الآنَ . فَخَرَجَ عَلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَثُرنا (4) حَولَهُ ، فَاتَّكَأَ عَلى عَلِىٍّ ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ عَلى مَنكِبِهِ ، وقالَ : اُكسُ (5) ابنَ أبى طالِبٍ ؛ فَإِنَّكَ مُخاصَمٌ بِسَبعِ خِصالٍ لَيسَ لِأَحَدٍ بَعدَهُنَّ إلّا فَضلُكَ : إنَّكَ أوَّلُ المُؤمِنينَ مَعى إيمانا ، وأعلَمُهُم بِأيّامِ اللّهِ ، وأوفاهُم بِعَهدِهِ ، وأرأفُهُم بِالرَّعِيَّهِ ، وأقسَمُهُم بِالسَّوِيَّهِ ، وأعظَمُهُم عِندَ اللّهِ مَزِيَّةً . (6)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 167 ح 8581 ، المناقب للخوارزمى : ص 55 ح 19 ، كنز العمّال : ج 13 ص 122 ح 36392 نقلاً عن الحسن بن بدر والحاكم فى الكنى والشيرازى فى الألقاب وابن النجّار و ص 124 ح 36395 كلاهما نحوه .
2- .فى المصدر : «متّكئ» ، والصحيح ما أثبتناه.
3- .أى عتَبَته وأعلاه (تاج العروس : ج 12 ص 491 «نجف») .
4- .ثار إليه : وثب (لسان العرب : ج 4 ص 108 «ثور») .
5- .من الكَساء ؛ وهو المجد والشرف والرفعه ، وكاساهُ : فاخرهُ (تاج العروس : ج 20 ص 126 و ص 127 «كسو») ، فيكون المعنى : افخر يابن أبى طالب .

6- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 58 ح 8398 . قال المصنّف بعد ذكر الحديث : وسقطت منه واحده ، كنز العمّال : ج 13 ص 116 ح 36378 نحوه ؛ بشاره المصطفى : ص 271 نحوه وفيه «بأمر اللّه» بدل «بأيّام اللّه» .

تاریخ دمشق به نقل از عمر بن خطّاب : امّا علی ؛ از پیامبر خدا شنیدم که وی دارای سه ویژگی است که من دوست داشتم یکی از آنها از آنِ من بود و [این] از همه آنچه خورشید بر آن می تابد ، برایم دوست داشتنی تر بود. من ، ابو عبیده ، ابو بکر و گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله ، جمع بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله با دستش بر شانه علی زد و فرمود : «ای علی ! تو نخستین مؤمنی و اوّلین مسلمانی و نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی».

تاریخ دمشق به نقل از عمر بن خطّاب : زبان از [بدگوییِ] علی نگه دارید. من از پیامبر خدا شنیدم که درباره او از ویژگی هایی سخن می گفت که اگر یکی از آنها در بین همه آل خَطّاب بود ، برای من از هر آنچه خورشید بر آن می تابد ، دوست داشتنی تر بود. روزی من ، ابو بکر ، عبد الرحمان [بن عوف] ، عثمان بن عفّان و ابو عبیده جرّاح با جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم . به درِ خانه اُمّ سلمه آمدیم. دیدیم که علی به درگاه تکیه داده است. گفتیم : پیامبر خدا را می خواهیم. گفت : او در خانه است و الآن ، نزد شما می آید. پیامبر خدا خارج شد و ما دورش حلقه زدیم. بر علی تکیه زد و دست بر شانه علی زد و فرمود : «ای علی ! به خود ببال ؛ چون تو با هفت ویژگی ای که در هیچ کس جز تو نیست ، بر دیگران غلبه داری. تو اوّلین مؤمنی هستی که همراه من ایمان آورد ، داناترینِ آنان به ایّام اللّه (روزهای خدا) ، با وفاترینِ آنان نسبت به پیمان الهی ، مهرورزترینِ آنان به شهروندان ، به تساوی تقسیم کننده ترینِ آنان ، و در پیش خدا ، پر مزیّت ترینِ آنانی.

.

المناقب للخوارزمی عن عمر بن الخطّاب : کانَت فی أصحابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ثَمانِیَ عَشرَةَ سابِقَةً ، خُصَّ مِنها عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ بِثَلاثَ عَشرَةَ ، وشارَکنا فِی الخَمسِ . (1)

ربیع الأبرار : إستَعدی رَجُلٌ عُمَرَ عَلی عَلِیٍّ ، وعَلِیٌّ جالِسٌ ، فَالتَفَتَ عُمَرُ إلَیهِ فَقالَ : یا أبَا الحَسَنِ ، قُم فَاجلِس مَعَ خَصمِکَ ، فَقامَ فَجَلَسَ مَعَ خَصمِهِ فَتَناظَرا ،وَانصَرَفَ الرَّجُلُ ، فَرَجَعَ عَلِیٌّ إلی مَجلِسِهِ ، فَتَبَیَّنَ عُمَرُ التَّغَیُّرَ فی وَجهِهِ ، فَقالَ : یا أبَا الحَسَنِ ، ما لی أراکَ مُتَغَیِّرا ؟ أکَرِهتَ ما کانَ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : وما ذاکَ ؟ قالَ : کَنَّیتَنی بِحَضرَهِ خَصمی ، فَأَلّا قُلتَ لی : یا عَلِیُّ ، قُم فَاجلِس مَعَ خَصمِکَ ؟ فَأَخَذَ عُمَرُ بِرَأسِ عَلِیٍّ فَقَبَّلَ بَینَ عَینَیهِ ، ثُمَّ قالَ : بِأَبی أنتُم ، بِکُم هَدانَا اللّهُ ، وبِکُم أخرَجَنا مِنَ الظُّلُماتِ إلَی النّورِ . (2)

.

1- .المناقب للخوارزمی : ص 331 ح 352 و ص 99 ح 101 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 344 ح 265 .
2- .ربیع الأبرار : ج 3 ص 595 ، المناقب للخوارزمی : ص 98 ح 99 عن عبد اللّه بن عبّاس ، شرح نهج البلاغه : ج 17 ص 65 کلاهما نحوه .

المناقب ، خوارزمی به نقل از عمر بن خطّاب : در بین یاران محمد صلی الله علیه و آله ، هجده سابقه بود که علی بن ابی طالب ، سیزده تا از آنها را به تنهایی داشت و ما در پنج تای آنها با وی شریک بودیم.

ربیع الابرار : در مجلسی که علی علیه السلام نیز نشسته بود ، مردی علیه آن حضرت از عمر دادخواهی کرد . عمر به علی علیه السلام رو کرد و گفت : ای ابو الحسن! برخیز و در کنار مخالف خود بنشین. علی علیه السلام برخاست و در کنار او نشست و با هم به گفتگو پرداختند. آن گاه ، آن مرد از ادامه گفتگو منصرف شد و علی علیه السلام هم به جای خود بازگشت . عمر در چهره علی علیه السلام دگرگونی مشاهده کرد و پرسید : ای ابوالحسن! چرا چهره ات را دگرگون می بینم؟ آیا از آنچه پیش آمد ، ناراحتی؟ فرمود : «آری» . عمر گفت : برای چه؟ فرمود : «در حضور مخالف من ، مرا با کُنیه صدا کردی . چرا نگفتی : "ای علی! برخیز و در کنار مخالفت بنشین"؟» . عمر ، سر علی علیه السلام را گرفت و پیشانیِ آن حضرت را بوسید و گفت : پدرم فدای شما باد! خداوند به وسیله شما ما را هدایت کرد ، و از ظلمت به نور آورد.

.

مسند زيد عن زيد بن علىّ عن أبيه عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام أَنَّهُ قالَ لِعُمَرَ فِى امرَأَةٍ حامِلٍ اعتَرَفَت بِالفُجورِ فَأَمَرَ بِها أن تُرجَمَ : فَلَعَلَّکَ انتَهَرتَها أَو أَخَفتَها ؟ قالَ : قَد کانَ ذلِکَ ، فَقالَ : أ وَما سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : لا حَدَّ عَلى مُعتَرِفٍ بَعدَ بَلاءٍ ، إِنَّهُ مَن قَيَّدتَ أو حَبَستَ أو تَهَدَّدتَ فَلا إقرارَ لَهُ . قالَ : فَخَلّى عُمَرُ سَبيلَها ، ثُمَّ قالَ : عَجَزَتِ النِّساءُ أن تَلِدَ مِثلَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، لَو لا عَلِيٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ . (1)

راجع : ج 9 ص 432 (أرجح أهل الأرض إيماناً) . ج 10 ص 566 (علم الدين) . ج 11 ص 488 (نماذج من قضاياه بعد النبىّ) . ج 3 ص 16 (استشاره عمر الإمامَ فيالمعضلات) ، و ص 18 (استنجاد عمر برأى الإمام) و ص 38 (رأى عمر فيمن رشّحهم للخلافه) .

6 / 21عَمرُو بنُ الحَمِقِ وقعه صفّين عن عبد اللّه بن شريک : قالَ عَمرُو بنُ الحَمِقِ : إنّى وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! ما أَجَبتُکَ ولا بايَعتُکَ عَلى قَرابَةٍ بَينى وبَينَکَ ، ولا إرادَةِ مالٍ تُؤتينيهِ ، ولَا التِماسِ سُلطانٍ يُرفَعُ ذِکرى بِهِ ، ولکِن أحبَبتُکَ لِخِصالٍ خَمسٍ : أنَّکَ ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأوَّلُ مَن آمَنَ بِهِ ، وزَوجُ سَيِّدهِ نِساءِ الاُمَّهِ فاطِمَةَ بِنتِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وأبُو الذُّرِّيَّهِ الَّتى بَقِيَت فينا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأعظَمُ رَجُلٍ مِنَ المُهاجِرينَ سَهما فِى الجِهادِ . فَلَو أنّى کُلِّفتُ نَقلَ الجِبالِ الرَّواسى ، ونَزحَ البُحورِ الطَّوامِى ، حَتّى يَأتِىَ عَلَىَّ يومى فى أمرٍ اُقَوّى بِهِ وَلِيَّکَ ، واُوهِنُ بِهِ عَدُوَّکَ ، ما رَأَيتُ أنّى قَد أَدَّيتُ فيهِ کُلَّ الَّذى يَحِقُّ عَلَىَّ مِن حَقِّکَ . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيٌّ عليه السلام : اللّهُمَّ نُوِّر قَلبَهُ بِالتُّقى ، وَاهدِهِ إلى صِراطٍ مُستَقيمٍ ، لَيتَ أنَّ فى جُندى مِئَةً مِثلَکَ . (2)

.

1- .مسند زيد : ص 335 ، کشف اليقين : ص 73 ح 55 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 113 ؛ ذخائر العقبى : ص 146 وليس فيه ذيله «ثمّ قال . ..» ، المناقب للخوارزمى : ص 81 ح 65 .
2- .وقعه صفّين : ص 103 ، الاختصاص : ص 14 ؛ جمهره خطب العرب : ج 1 ص 321 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 181 کلّها نحوه .

6 / 21 عمرو بن حَمِق

مسند زید به نقل از زید بن علی از پدرش ، از جدش : امام علی علیه السلام درباره زنی آبستن که به زنا اعتراف کرده بود و عمر به سنگسار او حکم داده بود ، به عمر فرمود:«گویا او را تحت فشار گذاشته ای و یا ترسانده ای؟». عمر گفت : همین طور است. فرمود : «آیا نشنیده ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : "کسی که پس از گرفتار شدن ، اعتراف می کند ، حد بر او جاری نمی شود"؟ همانا کسی که در بند کشیده شود ، یا زندانی گردد و یا تهدید شود ، اقرارش اثری ندارد». عمر ، زن را رها کرد و گفت : زنان از زادنِ کسی چون علی بن ابی طالب ناتوانند. اگر علی نبود،عمر هلاک می شد.

ر . ک : ج 9 ص 433 (برترینِ اهل زمین در ایمان) . ج 10 ص 567 (دانش دین) . ج 11 ص 489 (نمونه هایی از داوری های امام علی پس از پیامبر) . ج 3 ص 17 (مشورت عمر با امام در مشکلات) و ص 19 (پذیرش آرای امام از سوی عمر) و ص 39 (شایستگان خلافت از دیدگاه عمر) .

6 / 21عمرو بن حَمِق وقعه صفین به نقل از عبد اللّه بن شریک : عمرو بن حمق گفت : سوگند به خدا، ای امیر مؤمنان ! این که به تو پاسخ مثبت دادم و با تو بیعت کردم ، نه به خاطر خویشی بین من و تو بود ، و نه به امید مالی که به من بدهی ، و نه به خاطر قدرتی که موجب بلند آوازگی من شود؛ بلکه تو را به خاطر پنج ویژگی دوست دارم : تو پسر عموی پیامبر خدایی؛ و نخستین مؤمن به اویی؛ و شوهر بانوی زنان امّت ، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله هستی؛ و پدر نسلی هستی که در بین ما از پیامبر خدا به جا مانده است؛ و در بین مهاجران، پُرسهم ترینِ آنان در جهادی. اگر من به جا به جایی کوه های استوار و کشیدن آب دریاهای پُر آب، مجبور شوم تا روزی بر من فرا رسد که در کاری به دوستداران تو کمک کنم و دشمنان تو را سست کنم ، [باز هم] گمان نمی کنم حقوقی را که تو بر گردنم داری ، گزارده باشم . امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود : «پروردگارا ! دلش را به تقوا نورانی کن و به راه راست، هدایتش فرما. ای کاش در سپاه من ، صد نفر چون تو بود !».

.

راجع : ج 13 ص 438 (عمرو بن الحمق الخزاعى) .

6 / 22قُثَمُ بنُ العَبّاسِ المستدرک على الصحيحين عن أبى إسحاق : سَأَلتُ قُثَمَ بنَ العَبّاسِ : كَيفَ وَرِثَ عَلِىٌّ عليه السلام رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله دونَكُم ؟ قالَ : لِأَنَّهُ كانَ أوَّلَنا بِهِ لُحوقا ، وأشَدَّنا بِهِ لُزوقا . (1)

تاريخ دمشق عن إسماعيل بن أبى خالد : قُلتُ لِقُثَمَ : ما شَأنُ عَلِىٍّ عليه السلام كانَ لَهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَنزِلَهٌ لَم تَكُن لِلعَبّاسِ ؟ قالَ : لِأَنَّهُ كانَ أسرَعَنا بِهِ لُحوقا ، وأشَدَّنا بِهِ لُصوقا . (2)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 136 ح 4633 ، المعجم الكبير : ج 19 ص 40 ح 86 و 85 وفيه «دون العبّاس» بدل «دونكم» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 393 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 373 الرقم 4279 كلاهما نحوه ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 348 ح 206 وزاد فيه «واللّه» قبل «كان» ، كنز العمّال : ج 13 ص 143 ح 36447 ؛ الطرائف : ص 284 نحوه وراجع الفصول المختاره : ص 264 و شرح الأخبار : ج 1 ص 212 ح 185 .

2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 392 .

6 / 22 قُثَم بن عبّاس

ر . ک : ج 13 ص 439 (عمرو بن حمق خُزاعی) .

6 / 22قُثَم بن عبّاس المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو اسحاق : از قُثَم بن عبّاس پرسیدم : چه طور علی ، وارث پیامبر خدا شد و شما نشدید؟ گفت : چون او در پیوستن به پیامبر صلی الله علیه و آله ، نخستینِ ما و در همراهی با او، استوارترینِ ما بود.

تاریخ دمشق به نقل از اسماعیل بن ابی خالد : به قُثَم گفتم : چرا علی در نزد پیامبر خدا، جایگاهی داشت که عبّاس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) نداشت؟ گفت : چون در پیوستن به او ، علی پیشتاز ما بود و در همراهی با او ، استوارترینِ ما .

.

6 / 23قَيسُ بنُ سَعدِ بنِ عُبادَهَ الفصول المختاره عن قيس بن سعد بن عباده : قالَ وهُوَ مُتَوجِّهٌ إلى صِفّينَ : وعَلِىٌّ إمامُنا وإمامُ لِسِوانا أتى بِهِ التَّنزيلُ يَومَ قالَ النَّبِىُّ : مَن كُنتُ مَولا هُ فَهذا مَولاهُ خَطبٌ جَليلُ إنَّما قالَهُ النَّبِىُّ عَلَى الاُمَّ هِ حَتما ما فيهِ قالٌ وقيلُ (1)

شرح نهج البلاغه : قالَ مُعاوِيَهُ لِقَيسِ بنِ سَعدٍ : رَحِمَ اللّهُ أبا حَسَنٍ ! فَلَقَد كانَ هَشّا بَشّا ، ذا فُكاهَهٍ . قالَ قَيسٌ : نَعَم ، كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَمزَحُ ويَبتَسِمُ إلى أصحابِهِ ، وأراكَ تُسِرُّ حَسوا فِى ارتِغاءٍ (2) ، وتَعيبُهُ بِذلِكَ ! أما وَاللّهِ لَقَد كانَ مَعَ تِلكَ الفُكاهَهِ وَالطَّلاقَهِ أهيَبَ مِن ذى لَبدَتَينِ ، قَد مَسَّهُ الطَّوى ، تِلكَ هَيبَهُ التَّقوى ، ولَيسَ كَما يَهابُکَ طَغامُ (3) أهلِ الشّامِ . (4)

.

1- .الفصول المختاره : ص 291 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 43، المناقب لابن شهرآشوب : ج 3 ص 28 .
2- .قال الميدانى : «يُسِرّ حسوا فى ارتغاء» الارتغاء : شرب الرِّغوه . أصله : الرجل يُؤتى باللَبن ؛ فيُظهر أنّه يريد الرغوه خاصّه ولا يريد غيرها ، فيشربها ، وهو فى ذلک ينال من اللبن . يضرب لمن يريک أنّه يعينک ، وإنّما يجرّ النفع إلى نفسه (مجمع الأمثال : ج 3 ص 525 الرقم 4680) .
3- .الطَّغام : من لا عقل له ولا معرفه ، وقيل : هم أوغاد الناس وأراذلهم (النهايه : ج 3 ص 128 «طغم») .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 25 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 147 .

6 / 23 قیس بن سعد بن عُباده

6 / 23قیس بن سعد بن عُبادهالفصول المختاره :قیس بن سعد بن عباده ، در زمانی که به سوی صفّین می رفت ، سرود : علی، پیشوای ما و پیشوای غیر ماست به حکمی قرآنی که نازل شد . همان روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هر که را من مولایم این، مولای اوست» ، و زیبا فرمود. پیامبر خدا به عنوان فرمانی حتمی آن را بر امّت گفت و چون و چرایی در آن، راه ندارد.

شرح نهج البلاغه :معاویه به قیس بن سعد گفت : خداوند ، ابو الحسن را رحمت کند! او مردی خوش و بشّاش و اهل مزاح بود. قیس گفت : آری. پیامبر خدا هم با یارانش مزاح می کرد و بر چهره شان لبخند می زد. به نظرم تو کنایه می زنی و می خواهی با این سخن ، بر او خُرده بگیری ؛ ولی سوگند به خدا، با همه شوخ طبعی و گشاده رویی ، از شیر پُر یالِ گرسنه هم پُر هیبت تر بود. این ، هیبتِ تقوا بود و همچون تو نبود که اوباش شام، بزرگت می دارند.

.

ص: 570

. .

ص: 571

فهرست تفصیلی .

ص: 572

. .

ص: 573

. .

ص: 574

. .

ص: 575

. .

ص: 576

. .

ص: 577

. .

ص: 578

. .

جلد 9

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل السابع : علىّ عن لسان أصحابه7 / 1أبُو الأَسوَدِ الدُّؤَلِيُّربيع الأبرار :سَألَ زِيادُ بنُ أبيهِ أبَا الأَسوَدِ عَن حُبِّ عَلِيٍّ فَقالَ : إنَّ حُبَّ عَلِيٍّ يَزدادُ فى قَلبى حِدَّةً ، كَما يَزدادُ حُبُّ مُعاوِيَهَ فى قَلبِکَ ؛ فَإنّى اُريدُ اللّهَ وَالدّارَ الآخِرَهَ بِحُبّى عَلِيّا ، وتُريدُ الدُّنيا بِزينَتِها بِحُبِّکَ مُعاوِيَهَ ، ومَثَلى ومَثَلُکَ كَما قالَ إخوَهُ مَذحِجٍ : خَليلانِ مُختَلِفٌ شَأنُنا اُريدُ العَلاءَ ويَهوِى اليَمَن اُحِبُّ دِماءَ بَنى مالِک وراقَ المُعَلّى (1) بَياضَ اللَّبَنِ (2)

الاستيعاب فى رِثاءِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : وقالَ أبُو الأَسوَدِ الدُّؤَلِىُّ وأكثَرُهُم يَرويها لِاُمِّ الهَيثَمِ بِنتِ العُريانِ النَّخَعِيَّهِ : ألا يا عَينُ وَيحَکِ أسعِدينا أ لا تَبكى أميرَ المُؤمِنينا تُبَكّى اُمُّ كُلثومٍ عَلَيهِ بِعَبرَتِها وقَد رَأَتِ اليَقينا أَلا قُل لِلخَوارِجِ حَيثُ كانوا فَلا قَرَّت عُيونُ الشّامِتينا أ فى شَهرِ الصِّيامِ فَجَعتُمونا بِخَيرِ النّاسِ طُرّا أجمَعينا قَتَلتُم خَيرَ مَن رَكِبَ المَطايا وذَلَّلَها ومَن رَكِبَ السَّفينا ومَن لَبِسَ النِّعالَ ومَن حَذاها ومَن قَرَأَ المَثانِىَ وَالمِئينا فَكُلُّ مَناقِبِ الخَيراتِ فيهِ وحُبُّ رَسولِ رَبِّ العالَمينا لَقَد عَلِمَت قُرَيشٌ حَيثُ كانَت بِأَنَّکَ خَيرُها حَسَبا ودينا إذَا استَقبَلتَ وَجهَ أبى حُسَينٍ رَأَيتَ البَدرَ فَوقَ النّاظِرينا وكُنّا قَبلَ مَقتَلِهِ بِخَيرٍ نَرى مَولى رَسولِ اللّهِ فينا يُقيمُ الحَقَّ لا يَرتابُ فيهِ ويَعدِلُ فِى العِدا وَالأَقرَبينا ولَيسَ بِكاتِمٍ عِلماً لَدَيهِ ولَم يُخلَق مِنَ المُتَجَبِّرينا كَأَنَّ النّاسَ إذ فَقَدوا عَلِيّا نَعامٌ حارَ فى بَلَدٍ سِنينا فَلا تَشمَت مُعاوِيَهَ بنَ صَخرٍ فَإِنَّ بَقِيَّهَ الخُلَفاءِ فينا (3)

.

1- .فى المصدر : «العلى» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تاج العروس : ج 19 ص 698 .
2- .ربيع الأبرار : ج 3 ص 479 .
3- .الاستيعاب : ج 3 ص 223 الرقم 1875 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 116 الرقم 3789 وفيه «بعضهم يرويها» بدل «أكثرهم يرويها» وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 428 .

فصل هفتم : علی از زبان یارانش

7 / 1 ابو الأسود دُئلی

فصل هفتم : علی از زبان یارانش7 / 1ابو الأسود دُئلیربیع الأبرار :زیاد بن ابیه ، از ابو الأسود درباره دوستی علی علیه السلام پرسید. ابو الأسود گفت : دوستیِ علی در دل من ، شدیدتر می گردد ، همان گونه که دوستیِ معاویه در دل تو افزوده می شود. من از دوست داشتن علی ، خداوند و خانه آخرت را می طلبم ، و تو با دوست داشتن معاویه ، دنیا و زیور آن را می جویی. مَثَل من و تو ، چنان است که شاعر مَذحِجی گفته است : دو دوست با خواستِ گونه گونیم من بزرگی می جویم و او به یمن ، علاقه دارد. من خون بنی مالک را و شیر دوش ، سفیدیِ شیر را در نظر می دارد.

الاستیعاب در سوگ امیر مؤمنان علیه السلام : ابو الأسود دؤلی و اکثر آن را به امّ هیثم ، دختر عریان نخعی نسبت می دهند ، سرود : ای دیده ، وای بر تو! یاریمان کن بر امیر مؤمنان ، گریه نمی کنی؟ امّ کلثوم ، بر او گریست و به یقین دید. به خوارج ، هر جا که هستند ، بگو : دیدگانِ بدخواهان ما روشن مباد! آیا در ماه رمضان ، همه ما را سوگوار کردید؟ با کشتن بهترینِ مردم؟ آن که کشتیدش، بهترین کسی بود که بر اسب نشست وآن را رام ساخت و [بهترین کسی که] بر شتر ، سوار شد. و [بهترین] کسی که نعلین پوشید و کفش به پا کرد و آن که آیات سوره های بلند و کوتاه را می خوانْد. همه صفت های خوب در او بود و [نیز] دوستیِ فرستاده پروردگار جهانیان. قریشیان، هر جا که بودند ، می دانستند که تو از نظر دین و خاندان ، بهترینِ آنانی. اگر با ابو حسین ، رو به رو شوی ماه را بر بالای دیدگان وی می بینی. ما پیش از کشته شدن او ، به خیر بودیم و ولیّ پیامبر خدا را در بین خود می دیدیم. آن که حق را به پا می داشت و در آن ، تردید نمی کرد و در بین دشمن و نزدیکان ، عدالت را به کار می گرفت. دانشی را که در نزدش بود ، پوشیده نداشت و از ستمکاران ، آفریده نشده بود. مردم، آن هنگامی که علی را از دست دادند چون چارپایانی بودند که سال ها در شهر ، حیران بودند. ای معاویه بن صخر! او را سرزنش مکن چرا که [او] باقی مانده خلیفه ها در بین ما بود.

.

راجع : ج 13 ص 14 (أبو الأسود الدُّؤلى) . ج 7 ص 396 (فى رثاء الإمام) .

7 / 2الأَحنَفُ بنُ قَيسٍتنبيه الخواطر عن الأحنف بن قيس لَمّا سَأَلَهُ مُعاوِيَهُ عَن أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : كانَ آخِذا بِثَلاثٍ تارِكا لِثَلاثٍ : آخِذا بِقُلوبِ الرِّجالِ إذا حَدَّثَ ، حَسَنَ الِاستِماعِ إذا حُدِّثَ ، أيسَرَ الأَمرَينِ عَلَيهِ إذا خولِفَ ، تارِكا لِلمِراءِ ، تارِكا لِمُقارَنَهِ اللَّئيمِ ، تارِكا لِما يُعتَذَرُ مِنهُ . (1)

.

1- .تنبيه الخواطر : ج 2 ص 14 .

7 / 2 اَحنف بن قیس

ر . ک : ج 13 ص 15 (ابو الاسود دُؤلی) . ج 7 ص 397 (در سوگ امام) .

7 / 2اَحنف بن قیستنبیه الخواطر به نقل از احنف بن قیس ، هنگامی که معاویه از او درباره امیر مؤمنان پرسید : او سه چیز را گرفته بود و سه چیز را رها کرده بود : هنگامی که سخن می گفت ، دل مردم را در کف می گرفت؛ هرگاه با وی سخن گفته می شد ، خوبْ گوش می داد؛ و هنگامی که با او مخالفت می شد ، نرم ترین روش را برمی گزید. جدال را ترک می کرد؛ هم نشین نابکار نمی شد ؛ و از آنچه از او عذرخواهی می شد ، دست می کشید.

.

راجع : ج 13 ص 78 (الأحنف بن قيس) .

7 / 3أُمُّ الخَيرِبلاغات النساء عن الشعبى :كَتَبَ مُعاوِيَةُ إلى واليهِ بِالكوفَهِ : أن أوفدِ عَلَىَّ اُمَّ الخَيرِ بِنتَ الحَرِيشِ بنِ سُراقَةَ البارِقِيَّةَ رِحلَةً مَحمودَةَ الصُّحبَهِ غَيرَ مَذمومَهِ العاقِبَهِ ... فَلَمّا قَدِمَت عَلى مُعاوِيَهَ أنزَلَها مَعَ الحَرَمِ ثَلاثا ثُمَّ أذِنَ لَها فِى اليَومِ الرّابِعِ وجَمَعَ لَهَا النّاسَ ، فَدَخَلَت عَلَيهِ فَقالَت : اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَقالَ : وعَلَيکِ السَّلامُ وبِالرَّغمِ وَاللّهِ مِنکِ دَعَوتِنى بِهذَا الِاسمِ ، فَقالَت : مَه يا هذا ! فَإِنَّ بَديهَهَ السُّلطانِ مَدحَضَهٌ لِما يُحِبُّ عِلمَهُ . قالَ (1) : صَدَقتِ يا خالَهُ ، وكَيفَ رَأَيتِ مَسيرَکِ ؟ قالَت : لَم أزَل فى عافِيَهٍ وسَلامَهٍ حَتّى اُوفِدتُ إلى مُلکٍ جَزلٍ وعَطاءٍ بَذلٍ ، فَأنا فى عَيشٍ أنيقٍ عِندَ مَلِکٍ رَفيقٍ ، فَقالَ مُعاوِيَهُ : بِحُسنِ نِيَّتى ظَفِرتُ بِکُم واُعِنتُ عَلَيکُم ! قالَت : مَه يا هذا ! لَکَ وَاللّهِ مِن دَحضِ المَقالِ ما تُردى عاقِبَتُهُ . قالَ : لَيسَ لِهذا أرَدناکِ . قالَت : إنَّما أجرى فى مَيدانِکَ إذا أجرَيتَ شَيئا أجرَيتُهُ ، فَاسأَلِ عَمّا بَدا لَکَ . قالَ : كَيفَ كانَ كَلامُکِ يَومَ قَتلِ عَمّارِ بنِ ياسِرٍ ؟ قالَت : لَم أكُن وَاللّهِ رَوَّيتُهُ قَبلُ ، ولا زَوَّرتُهُ (2) بَعدُ ، وإنَّما كانَت كَلِماتٍ نَفَثَهُنَّ لِسانى حينَ الصَّدمَهِ ، فَإِن شِئتَ أن اُحَدِّثَ لَکَ مَقالاً غَيرَ ذلِکَ فَعَلتُ . قالَ : لا أشاءُ ذلِکَ . ثُمَّ التَفَتَ إلى أصحابِهِ فَقالَ : أيُّکُم حَفِظَ كَلامَ اُمِّ الخَيرِ ؟ قالَ رَجُلٌ مِنَ القَومِ : أنَا أحفَظُهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ كَحِفظى سورَهَ الحَمدِ ، قالَ : هاتِهِ . قالَ : نَعَم ، كَأنّى بِها يا أميرَ المُؤمِنينَ وعَلَيها بُردٌ زَبيدِىٌّ كَثيفُ الحاشِيَهِ ، وهِىَ عَلى جَمَلٍ أرمَکَ (3) وقَد اُحيطَ حَولَها حِواءٌ وبِيَدِها سَوطٌ مُنتَشِرٌ الصَّفرِ ، وهِىَ كَالفَحلِ يَهدِرُ فى شِقشِقَتِهِ ، تَقولُ : «يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَهِ شَىْ ءٌ عَظِيمٌ» (4) ، إنَّ اللّهَ قَد أوضَحَ الحَقَّ ، وأبانَ الدَّليلَ ، ونَوَّرَ السَّبيلَ ، ورَفَعَ العَلَمَ ، فَلَم يَدَعكُم فى عَمياءَ مُبهَمَهٍ ، ولا سَوداءَ مُدلَهِمَّهٍ ، فَإِلى أينَ تُريدونَ رَحِمَكُم اللّهُ ؟ أفِرارا عَن أميرِ المُؤمِنينَ ، أم فِرارا مِنَ الزَّحفِ ، أم رَغبَهً عَنِ الإِسلامِ ، أم ارتِدادا عَنِ الحَقِّ ؟ أ ما سَمِعتُمُ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ : «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّبِرِينَ وَ نَبْلُوَاْ أَخْبَارَكُمْ» (5) . ثُمَّ رَفَعَت رَأسَها إلَى السَّماءِ وهِىَ تَقولُ : «اللّهُمَّ قَد عيلَ الصَّبرُ ، وضَعُفَ اليَقينُ ، وَانتَشَرَ الرُّعبُ ، وبِيَدِکَ يا رَبِّ أزِمَّهُ القُلوبِ ، فَاجمَع إلَيهِ الكَلِمَهَ عَلَى التَّقوى ، وألِّفِ القُلوبَ عَلَى الهُدى ، وَاردُدِ الحَقَّ إلى أهلِهِ» هَلُمّوا رَحِمَكُمُ اللّهُ ! إلَى الإِمامِ العادِلِ ، وَالوَصِىِّ الوَفِىِّ ، وَالصِّدّيقِ الأكبَرِ ، إنَّها إحَنٌ (6) بَدرِيَّهٌ ، وأحقادٌ جاهِلِيَّهٌ ، وضَغائِنُ اُحُدِيَّهٌ ، وَثَبَ بِها مُعاوِيَهُ حينَ الغَفلَهِ ، لِيُدرِکَ بِها ثاراتِ بَنى عَبدِ شَمسٍ . ثُمَّ قالَت : «قَتِلُواْ أَئِمَّهَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ» (7) ، صَبرا ، مَعشَرَ

الأنصارِ وَالمُهاجِرينَ ، قاتِلوا عَلى بَصيرَهٍ مِن رَبِّكُم ، وثَباتٍ مِن دينِكُم ، وكَأنّى بِكُم غَداٍ لَقَد لَقيتُم أهلَ الشّامِ كحُمُرٍ مُستَنفِرَهٍ ، لا تَدرى أينَ يُسلَكُ بِها مِن فِجاجِ الأَرضِ ، باعُوا الآخِرَهَ بِالدُّنيا ، وَاشتَرَوُا الضَّلالَهَ بِالهُدى ، وباعُوا البَصيرَهَ بِالعَمى ، عَمّا قَليلٍ لَيُصبِحُنَّ نادِمينَ ، حَتّى تَحُلَّ بِهِمُ النَّدامَهُ ، فَيَطلُبونَ الإِقالَهَ . إنَّهُ وَاللّهِ مَن ضَلَّ عَنِ الحَقِّ وَقَعَ فِى الباطِلِ ، ومَن لَم يَسكُنِ الجَنَّهَ نَزَلَ النّارَ . أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ الأَكياسَ استَقصَروا عُمُرَ الدُّنيا فَرَفَضوها ، وَاستَبطَأوا مُدَّهَ الآخِرَهِ فَسَعَوا لَها . وَاللّهِ أيُّهَا النّاسُ ! لَولا أن تَبطُلَ الحُقوقُ ، وتُعَطَّلَ الحُدودُ ، ويَظهَرَ الظّالِمونَ وتَقوى كَلِمَهُ الشَّيطانِ لَمَا اختَرنا وُرودَ المَنايا عَلى خَفضِ العَيشِ وطيبِهِ ، فَإِلى أينَ تُريدونَ رَحِمَكُمُ اللّهُ عَنِ ابنِ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله علَيه و آله وزَوجِ ابنَتِهِ ، وأبِى ابنَيهِ ؟ خُلِقَ مِن طينَتِهِ ، وتَفَرَّعَ مِن نَبعَتِهِ ، وخَصَّهُ بِسِرِّهِ ، وجَعَلَهُ بابَ مَدينَتِهِ وعَلَمَ المُسلِمينَ ، وأبانَ بِبُغضِهِ المُنافِقينَ ، فَلَم يَزَل كَذلِكَ يُؤَيِّدُهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِمَعونَتِهِ ، ويَمضى عَلى سَنَنِ استِقامَتِهِ ، لا يَعرُجُ لِراحَهِ الدَّأبِ . هاهُوَ مُفَلِّقُ الهامِ ومُكَسِّرُ الأَصنامِ ، إذ صَلّى وَالنّاسُ مُشرِكونَ ، وأطاعَ وَالنّاسُ مُرتابونَ ، فَلَم يَزَل كَذلِكَ حَتّى قَتَلَ مُبارِزى بَدرٍ ، وأفنى أهلَ اُحُدٍ ، وفَرَّقَ جَمعَ هَوازِنَ ، فَيالَها مِن وَقائِعَ زَرَعَت فى قُلوبِ قَومٍ نِفاقا ورِدَّهً وشِقاقا ! قَدِ اجتَهَدتُ فِى القَولِ ، وبالَغتُ فِى النَّصيحَهِ ، وبِاللّهِ التَّوفيقُ وعَلَيكُمُ السَّلامُ ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : وَاللّهِ يا اُمَّ الخَيرِ ، ما أرَدتِ بِهذَا الكَلامِ إلّا قَتلى ، وَاللّهِ لَو قَتَلتُكِ ما حَرِجتُ فى ذلِكَ . قالَت : وَاللّهِ ما يَسوؤُنى يَابنَ هِندٍ! أن يُجرِىَ اللّهُ ذلِكَ عَلى يَدَى مَن يُسعِدُنِىَ اللّهُ بِشَقائِهِ . (8)

.

1- .فى المصدر : «قالت» ، والصحيح ما أثبتناه .
2- .التَّزوير : إصلاح الكلام وتهيئته (لسان العرب : ج 4 ص 337 «زور») . تريد أنّها قالته ارتجالاً .
3- .مِن الرُّمكه : لون الرماد ، وقيل : حُمرهٌ يخلطها سواد (لسان العرب : ج 10 ص 434 «رمک») .
4- .الحجّ : 1 .
5- .محمّد : 31 .
6- .جمع إحْنه ؛ الحقد فى الصدر (لسان العرب : ج 13 ص 8 «أحن») .
7- .التوبه : 12 .
8- .بلاغات النساء : ص 55 ، العقد الفريد : ج 1 ص 343 ، صبح الأعشى : ج 1 ص 248 .

7 / 3 اُمّ الخیر

ر . ک : ج 13 ص 79 (احنف بن قیس) .

7 / 3اُمّ الخیربلاغات النساء به نقل از شعبی : معاویه به فرماندار خود در کوفه نوشت : امّ الخیر ، دختر حَریش ابن سراقه بارقی را در قافله ای با همراهانی خوش رفتار و در امنیت کامل ، نزد من بفرست ... . هنگامی که نزد معاویه رسید ، وی را سه روز در بین زنان حرمِ خود ، جای داد و در روز چهارم ، به او اجازه حضور داد و گروهی را هم جمع کرد. امّ الخیر ، وارد شد و گفت : سلام بر امیر مؤمنان! معاویه گفت : سلام بر تو و سوگند به خدا، مرا به این نام ، علی رغم خواست دلت صدا کردی. امّ اخیر گفت : مرد! این موضوع را رها کن ؛ چون غیر منتظره های قدرت ، برای کسی که بداند ، نابود کننده است . معاویه گفت : راست گفتی ای خاله! مسافرت را چگونه یافتی؟ امّ الخیر گفت : همچنان در سلامت و عافیت بودم تا به اموالی فراوان و بخششِ بسیار رسیدم. من در کنار پادشاهی مهربان ، در زندگی ای خوش به سر می بَرم. معاویه گفت : من با حُسن نیّت خود ، بر شما پیروز شدم. امّ الخیر گفت : بس کن ، ای مرد! تو را آن قدر سخن باطل هست که بر زمینت بزند. معاویه گفت : تو را برای این کار ، نخواسته بودم. گفت : من فقط در میدان تو گام می زنم. اگر چیزی را مطرح کنی ، مطرح می کنم. از هر چه می خواهی ، بپرس. معاویه گفت : در روز کشته شدن عمّار بن یاسر ، چه بر زبان می راندی؟ امّ الخیر گفت : سوگند به خدا، از قبل ، درباره آن نیندیشیده بودم و بعد هم آن را اصلاح نکردم ؛ بلکه سخنانی بود که یکباره ، در میان حادثه بر زبانم جاری شد ، و اگر می خواهی سخنی غیر از آن برایت بگویم ، می گویم. معاویه گفت : نه ، همان را می خواهم . آن گاه ، رو به یارانش کرد و گفت : کدام یک از شما گفتار امّ الخیر را به یاد دارد؟ یکی از آنان گفت : من آن را چون سوره حمد ، از حفظ دارم. گفت : بگو . مرد ، [چنین] تعریف کرد : آری ، ای امیر مؤمنان! گویی اکنون او (امّ الخیر) را می بینم که در بُردی زبیدی و پُر حاشیه ، بر شتر نَرِ خاکستری نشسته و اطرافش را زیراندازی احاطه کرده بود و در دستش تازیانه ای با نوک چند رشته بود و چون شتر نری هیجان زده ، می غرّید و می گفت : «ای مردم ! از پروردگار خود پروا کنید ، چرا که زلزله رستاخیز، امری هولناک است» . خداوند ، حق را آشکار ساخته است ، دلیل را بیان کرده است ، راه را روشن ساخته است ، پرچم

را بر افراشته ، و شما را در تاریکیِ مبهم و سیاهیِ تیره گون ، رها نکرده است. خداوند ، شما را بیامرزد! کجا می روید؟ آیا از امیر مؤمنان [علی علیه السلام] ، فرار می کنید؟ یا از سپاه[ِ دشمن]می گریزید؟ و یا از اسلام، روی برتافته اید؟ یا از حق بازگشته اید؟ آیا سخن خدای عز و جل را نشنیده اید که می گوید : «و البته شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را بازشناسیم و گزارش های [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم» . آن گاه ، سرِ خود را به سوی آسمان بلند کرد ، در حالی که می گفت : پروردگارا! شکیبایی به سررسیده و یقین ، ضعیف گردیده و ترس ، گسترش یافته است. پروردگارا! زمام قلب ها در دست توست. همه را یکْ سخن ، بر محور او (علی علیه السلام) بر پایه تقوا گِرد آور و دل ها را بر هدایت ، پیوند ده ، و حق را به اهلش برگردان. خداوند شما را رحمت کند. به سوی امام عادل ، وصیّ باوفا و صدّیق اکبر بشتابید. اینها کینه های بدری و بغض های جاهلی و انتقامجویی های اُحدی است که معاویه در روزگار غفلت ، بدانها چنگ زده تا بدان وسیله ، از خون های بنی عبد شمس انتقام بگیرد. آن گاه گفت : «با پیشوایان کفر بجنگید ، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست؛ باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند» . ای گروه انصار و مهاجران! شکیبایی کنید. با بصیرتی الهی و پایمردی ای الهام گرفته از دین ، جنگ کنید. گویی فردای شما را می بینم که شامیان را چون گلّه گورخرانِ فراری می بینید که نمی دانند در کدام سوراخ زمین بگریزند. آنان ، آخرت را به دنیا فروختند ، و گم راهی را برابر هدایت خریدند. بینایی را به کوری فروختند و پس از اندکی ، پشیمان خواهند شد. آن گاه که ندامت به سراغشان آمد ، درخواست گذشت خواهند کرد. سوگند به خدا، آن که از حق، روی گردانَد ، در باطل قرار می گیرد ، و آن که به راه بهشت نرود ، در دوزخ فرو می افتد. ای مردم! زیرکان ، عمر دنیا را کم دانستند و از آن ، دلْ شستند و زمان آخرت را بسیار شمردند و برای آن ، تلاش کردند. سوگند به خدا ای مردم ، اگر پایمال شدن حقوق ، و تعطیل شدن حدود ، و آشکار شدن ستمکاران ، و قدرت یابی کلمه شیطان نبود ، هر آینه ، گام نهادن در راه مرگ را بر آسایش و خوشیِ زندگی بر نمی گزیدیم. خدا ، شما را رحمت کند! از پسر عموی پیامبر خدا و شوهر دخترش و پدر پسرانش به کجا روی می آورید؟! کسی که از طینت او (پیامبر صلی الله علیه و آله) آفریده شده و از سرچشمه او جدا شده است ، به رازهای او ویژه گشته ، و دروازه شهر خود و شاخص مسلمانان قرارش داده است. به بغض او منافقان را آشکار کرده است و همواره چنین بوده که خداوند عز و جل به یاری خود ، او را کمک رسانده است و استواری اش را بر سنّت ، پیش برده است؛ و برای راحتی، از روشش منحرف نشده است. او شکافنده سرها و شکننده بت هاست. هنگامی که نماز گزارْد ، مردم

مشرک بودند ، و پیروی خدا کرد ، حالْ آن که مردم ، در تردید بودند و کار ، به همین منوال بود تا آن که جنگجویان بدر را کُشت و اهل اُحد را از بین برد ، و جمع قبیله هوازن را متفرّق کرد؛ و چه بسیار حوادثی که در دل قومی نفاق و ارتداد و دشمنی را نشاند! من در سخن ، تلاش کردم و در نصیحت ، کوشش بسیار نمودم. توفیق، از خداست و بر شما باد درود و رحمت و برکت خدا! معاویه گفت : سوگند به خدا ای امّ الخیر ، با این گفتار ، جز کشته شدن مرا اراده نکردی. سوگند به خدا، اگر تو را بکشم ، بر من حَرَجی نیست. امّ الخیر گفت : سوگند به خدا ، ای پسرِ هند! بر من ناخوشایند نیست اگر خداوند مرگم را به دست کسی جاری سازد که با بدبختیِ او ، مرا به سعادت رسانَد.

.

ص: 12

. .

ص: 13

. .

ص: 14

. .

ص: 15

. .

7 / 4أُمُّ سِنانٍالعقد الفريد عن سعيد بن أبى حذافه :حَبَسَ مَروانُ بنُ الحَكَمِ وهُوَ والِى المَدينَهِ غُلاما مِن بَنى لَيثٍ فى جِنايَهٍ جَناها ، فَأَتَتهُ جَدَّهُ الغُلام اُمُّ أَبيهِ ، وهِىَ اُمُّ سِنانٍ بِنتُ خَيثَمَهَ ابنِ خَرشَهَ المَذحِجِيَّهُ ، فَكَلَّمَتهُ فِى الغُلاَمِ ، فَأَغلَظَ مَروانُ ، فَخَرَجَت إلى مُعاوِيَهَ ، فَدَخَلَت عَلَيهِ فَانتَسَبَت ، فَعَرَفَها ، فَقالَ لَها : مَرحَبا يَابنَهَ خَيثَمَهَ ، ما أقدَمَكِ أرضَنا وقَد عَهِدتُكِ تَشتُمينَنا وتُحِضّينَ عَلَينا عَدُوَّنا ؟ ... فَكَيفَ قَولُكِ : عَزُبَ الرُّقادُ فَمُقلَتى لا تَرقُدُ وَاللَّيلُ يُصدِرُ بِالهُموم ويورِدُ يا آلَ مَذحِجٍ لا مُقامَ فَشَمِّروا إنَّ العَدُوَّ لِالِ أحمَدَ يَقصِدُ هذا عَلِىٌّ كَالهِلالِ تُحُفُّهُ وَسطَ السَّماءِ مِنَ الكَواكِبِ أسعَدُ خَيرُ الخَلائِقِ وَابنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ إن يَهدِكُم بِالنّورِ مِنهُ تَهتَدوا ما زالَ مُذ شَهِدَ الحُروبَ مُظَفَّرا وَالنَّصرُ فَوقَ لِوائِهِ ما يُفقَدُ قالَت : كانَ ذلِکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وأرجو أن تَكونَ لَنا خَلَفا بَعدَهُ . فَقالَ رَجُلٌ مِن جُلَسائِهِ : كَيفَ يا أميرَ المُؤمِنينَ وهِىَ القائِلَهُ : إمّا هَلَكتَ أبَا الحُسَينِ فَلَم تَزَل بِالحَقِّ تُعرَفُ هادِيا مَهدِيّا فَاذهَب عَلَيکَ صَلاهُ رَبِّکَ ما دَعَت فَوقَ الغُصونِ حَمامَهٌ قُمرِيّا قَد كُنتَ بَعدَ مُحَمَّدٍ خَلَفا كَما أوصى إلَيکَ بِنا فَكُنتَ وَفِيّا فَاليَومَ لا خَلَفٌ يُؤَمَّلُ بَعدَهُ هَيهاتَ نَأمُلَ بَعدَهُ إنسِيّا قالَت : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! لِسانٌ نَطَقَ ، وقَولٌ صَدَقَ ، ولَئِن تَحَقَّقَ فيکَ ما ظَنَنّا فَحَظُّکَ الأَوفَرُ ، وَاللّهِ ما وَرَّثَکَ الشَّنَآنَ فى قُلوبِ المُسلِمينَ إلّا هؤُلاءِ ، فَأدحِض مَقالَتَهُم ، وأبعِد مَنزِلَتَهُم ، فَإنَّکَ إن فَعَلتَ ذلِکَ تَزدَد مِنَ اللّهِ قُربا ، ومِنَ المُؤمِنينَ حُبّا . قالَ : وإنَّکَ لَتَقولينَ ذلِکَ ؟ قالَت : سُبحانَ اللّهِ ! وَاللّهِ ما مِثلُکَ مُدِحَ بِباطِلٍ ، ولَا اعتُذِرَ إلَيهِ بِكَذِبٍ ، وإنَّکَ لَتَعلَمُ ذلِکَ مِن رَأيِنا ، وضَميرِ قُلوبِنا ، كانَ وَاللّهِ عَلِىٌّ أحَبَّ إلَينا مِنکَ ، وأنتَ أحَبُّ إلَينا مِن غَيرِکَ ، قالَ : مِمَّن ؟ قالَت : مِن مَروانَ بنِ الحَكَمِ وسَعيدِ بنِ العاصِ . (1)

.

1- .العقد الفريد : ج 1 ص 339 ، بلاغات النساء : ص 92 عن سعيد بن حذافه .

7 / 4 اُمّ سِنان

7 / 4اُمّ سِنانالعقد الفرید به نقل از سعید بن ابی حذافه : مروان بن حکم که فرماندار مدینه بود ، جوانی از خاندان لیث را به سبب جنایتی که مرتکب شده بود، به زندان افکند. مادر بزرگ پدریِ جوان که امّ سنان، دختر خیثمه بن خراشه مَذحِجی بود ، نزد مروان آمد و با وی درباره جوان، صحبت کرد. مروان با وی تندی کرد. زن ، از پیش او نزد معاویه رفت. بر معاویه وارد شد و نَسَب خود را بیان کرد. معاویه او را شناخت و به وی گفت : آفرین، دختر خَیثمه ! چه شد که به سرزمین ما آمدی، حالْ آن که به یاد دارم تو ما را بد می گفتی و دشمنان ما را علیه ما تحریک می کردی؟ این سخنت یادت می آید : خفتگان دور شدند و چشمان من به خواب نمی روند و شب، غم ها را می آورَد و می بَرد. ای مَذحِجیان ! وقت درنگ نیست. همّت کنید که دشمن، آل احمد را قصد کرده است. این، علی است، چون ماه که در وسط ستارگان، خوش بختی اطرافش را گرفته است. بهترینِ مردم و پسر عموی محمّد صلی الله علیه و آله اگر به نورْ هدایت می شوید، از او هدایت بجویید. از زمانی که در جنگ حاضر شد، همواره پیروز بود و پیروزی از فراز پرچمش رخت برنمی بندد. گفت : ای امیر المؤمنین ! چنان بود و من امیدوارم که پس از او (علی علیه السلام) تو برای ما جانشین او باشی. یکی از اهل مجلس گفت : چه طور چنین باشد، در حالی که او (امّ سنان) می گفت : هرگز نمیری ای ابوالحسین که همواره هادی و هدایت شده به حق، شناخته می شوی. برو. درود خدایت بر تو باد، تا هنگامی که بر بالای شاخه ها کبوتری می خواند. تو پس از محمّد صلی الله علیه و آله ، جانشین او بودی همان گونه که او به ما درباره تو سفارش کرد، تو وفادار بودی. امروزه، به هیچ کس پس از او برای جانشینی امید نمی رود هیهات که پس از او کسی را آرزو کنیم ! امّ سنان گفت : ای امیر المؤمنین ! زبانی گویا و سخنی راست است. اگر آنچه که گمان می بریم، در تو تحقّق داشته باشد، که بهره فراوان از آنِ توست. سوگند به خدا، جز این افراد ، هیچ کس دشمنیِ تو را در دل مسلمانان نگذاشته است . حرف هایشان را کنار بنِه و آنان را از خود، دور کن که اگر چنین کنی، به خدا نزدیک و محبوب مسلمانان می شوی. معاویه گفت : تو چنین سخنی می گویی؟ امّ سنان گفت : سبحان اللّه ! سوگند به خدا که کسی چون تو را به باطل، مدح نمی کنند و به دروغ، نزدش عذر نمی آورند و تو خود، نظر ما را می دانی و از آنچه درون دلمان است، آگاهی. سوگند

به خدا، علی از تو برای ما دوست داشتنی تر بود، و تو از دیگری برایمان دوست داشتنی تری. معاویه گفت : از چه کسی؟ امّ سنان گفت : از مروان بن حکم و سعید بن عاص.

.

7 / 5الحُصَينُ بنُ المُنذِرالإمامه والسياسه فى ذِكرِ اختِلافِ أصحابِ الإمامِ عليه السلام فِى استِمرارِ القِتالِ فى صِفّينَ : ثُمَّ قامَ الحُصَينُ بنُ المُنذِرِ ، وكانَ أحدَثَ القَومِ سِنّا ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّما بُنِىَ هذَا الدّينُ عَلَى التَّسليمِ ؛ فَلا تَدفَعوهُ بِالقِياسِ ، ولا تَهدِموهُ بِالشُّبهَهِ ، وإنّا وَاللّهِ لَو أنّا لا نَقبَلُ مِنَ الاُمورِ إلّا ما نَعرِفُ لَأَصبَحَ الحَقُّ فِى الدُّنيا قَليلاً ، ولَو تُرِكنا وما نَهوى لَأَصبَحَ الباطِلُ فى أيدينا كَثيرا ، وإنَّ لَنا راعِيا قَد حَمِدنا وِردَهُ وصَدرَهُ ، وهُوَ المَأمونُ عَلى ما قالَ وفَعَلَ ، فَإِن قالَ : لا ، قُلنا : لا ، وإن قالَ : نَعَم ، قُلنا : نَعَم . (1)

.

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 140 ، الأخبار الطوال : ص 189 وفيه من «إنّ لنا ...» ؛ وقعه صفّين : ص 485 كلاهما نحوه وفيهما «الحضين» بدل «الحصين» .

7 / 5 حُصَین بن مُنذر

7 / 5حُصَین بن مُنذرالإمامه والسیاسه در یاد کردِ اختلاف یاران امام علیه السلام در ادامه دادن جنگ در صفّین : آن گاه، حصین بن مُنذر، که از همه جوان تر بود، برخاست و گفت : ای مردم ! این دین، برپایه تسلیمْ بنا شده است. آن را با قیاس، از بین نبرید و با شبهه، نابود نکنید. سوگند به خدا، اگر ما جز آنچه را می شناسیم، قبول نکنیم، حق در دنیا بسیار کمیاب خواهد شد، و اگر آنچه را می خواهیم، رها کنیم، باطل در دست ما افزون خواهد شد. ما را راهبری است که از بردن و آوردنش سپاس گزاریم، و او در آنچه که می گوید و یا می کند، قابل اطمینان است. اگر بگوید : نه، می گوییم : نه، و اگر بگوید : آری، می گوییم : آری !

.

7 / 6خالِدُ بنُ مُعَمَّرٍالصواعق المحرقه :قالَ مُعاوِيَهُ لِخالِدِ بنِ مُعَمَّرٍ : لِمَ أحبَبتَ عَلِيّا عَلَينا ؟ قالَ : عَلى ثَلاثِ خِصالٍ : عَلى حِلمِهِ إذا غَضِبَ ، وعَلى صِدقِهِ إذا قالَ ، وعَلى عَدلِهِ إذا حَكَمَ . (1)

7 / 7دارِمِيَّهُ الحَجونِيَّهُالعقد الفريد عن أبى سهل التميمى :حَجَّ مُعاوِيَهُ فَسَأَلَ عَنِ امرَأَهٍ مِن بَنى كِنانَهَ كانَت تَنزِلُ بِالحَجونِ (2) يُقالُ لَها : دارِمِيَّهُ الحَجونِيَّهُ ... فَبَعَثَ إلَيها فَجىءَ بِها، فَقالَ : ... أ تَدرينَ لِمَ بَعَثتُ إلَيكِ ؟ قالَت : لا يَعلَمُ الغَيبَ إلَا اللّهُ . قالَ : بَعَثتُ إلَيكِ لِأَسأَلَكِ : عَلامَ أحبَبتِ عَلِيّا وأبغَضتِنى ، ووالَيتِهِ وعادَيتِنى ؟ قالَت : أوَتُعفينى يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : لا أُعفيكِ . قالَت : أمّا إذ أَبَيتَ ؛ فَإِنّى أحبَبتُ عَلِيّا عَلى عَدلِهِ فِى الرَّعِيَّهِ ، وقَسمِهِ بِالسَّوِيَّهِ ، وأبغَضتُکَ عَلى قِتالِکَ مَن هُوَ أولى مِنکَ بِالأَمرِ ، وطِلبَتِکَ ما لَيسَ لَکَ بِحَقٍّ ، ووالَيتُ عَلِيّا عَلى ما عَقَدَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الوَلاءِ ، وحُبِّهِ المَساكينَ ، وإعظامِهِ لِأَهلِ الدّينِ ، وعادَيتُکَ عَلى سَفكِکَ الدِّماءَ ، وجَورِکَ فِى القَضاءِ ، وحُكمِکَ بِالهَوى ... . قالَ لَها : يا هذِهِ ! هَل رَأَيتِ عَلِيّا ؟ قالَت : إى وَاللّهِ . قالَ : فَكَيفَ رَأَيتِهِ ؟ قالَت : رَأَيتُهُ وَاللّهِ لم يَفتِنهُ المُلكُ الَّذى فَتَنَکَ ، ولَم تَشغَلهُ النِّعمَهُ الَّتى شَغَلَتکَ . قالَ : فَهَل سَمِعتِ كَلامَهُ ؟ قالَت : نَعَم وَاللّهِ ، فَكانَ يَجلُو القَلبَ مِنَ العَمى ، كَما يَجلُو الزَّيتُ صَدَأَ الطَّستِ . قالَ : صَدَقتِ ، فَهَل لَكِ مِن حاجَهٍ ؟ قالَت : أ وَ تَفعَلُ إذا سَأَلتُکَ ؟ قالَ : نَعَم . قالَت : تُعطينى مِئَهَ ناقَهٍ حَمراءَ فيها فَحلُها وراعيها . قالَ : تَصنَعينَ بِها ماذا ؟ قالَت : أغذوا بِأَلبانِهَا الصِّغارَ ، وأستَحيى بِهَا الكِبارَ ، وأكتَسِبُ بِهَا المَكارِمَ ، وأُصلِحُ بِها بَينَ العَشائِرِ . قالَ : فَإِن أعطَيتُكِ ذلِکَ ، فَهَل أحُلُّ عِندَكِ مَحَلَّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؟ قالَت : ماءٌ ولا كَصَدّاءٍ ، ومَرعىً ولا كَالسَّعدانِ ، وفَتىً ولا كَمالِكٍ (3) ، يا سُبحانَ اللّهِ ! أ وَدونَهُ ؟ ! فَأَنشَأَ مُعاوِيَهُ يَقولُ : إذا لَم أعُد بِالحِلمِ مِنّى عَلَيكُمُ فَمَن ذَا الَّذى بَعدى يُؤَمَّلُ لِلحِلمِ خُذيها هَنيئا وَاذكُرى فِعلَ ماجِدٍ جَزاكِ عَلى حَربِ العَداوَهِ بِالسِّلمِ ثُمَّ قالَ : أما وَاللّهِ لَو كانَ عَلِىٌّ حَيّا ما أعطاكِ مِنها شَيئا . قالَت : لا وَاللّهِ ، ولا وَبرَهً وَاحِدَهً مِن مالِ المُسلِمينَ . (4)

.

1- .الصواعق المحرقه : ص 132 ، الفصول المهمّه : ص 127 ؛ الأمالى للطوسى : ص 594 ح 1229 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 75 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 36 وفى الثلاثه الأخيره «ولى» بدل «حكم» .

2- .جبل بأعلى مكّه عنده مدافن أهلها (معجم البلدان : ج 2 ص 225) .
3- .صَدّاء : رَكِيَّه لم يكن عندهم ماء أعذب من مائها . والسَّعدان : أخثر العشب لبنا ، وهو من أنجع المراعى فى المال . ومالک هو ابن نويره (مجمع الأمثال : ج 3 ص 267 الرقم 3842 و ج 2 ص 450 الرقم 2762) . وهذه أمثال ثلاثه تضرب للشىء يفضل على أشباهه .
4- .العقد الفريد : ج 1 ص 342 ، بلاغات النساء : ص 105 عن أبى إسحاق المقدمى نحوه .

7 / 6 خالد بن معمَّر

7 / 7 دارِمیّه حَجونی

7 / 6خالد بن معمَّرالصواعق المُحْرقه :معاویه به خالد بن معمّر گفت : چرا علی را نسبت به ما دوست تر می داری؟ پاسخ داد : به خاطر سه ویژگی : به خاطر برد باری اش در هنگامی که خشمگین می شد ؛ و به خاطر راستگویی اش هر وقت که سخن می گفت ؛ و به خاطر دادگری اش، هرگاه داوری می کرد.

7 / 7دارِمیّه حَجونیالعقد الفرید به نقل از ابوسهل تمیمی : معاویه، حج به جا آورد و در آن جا درباره زنی پرسید که در حَجُونْ سکونت داشت و وی را دارمیه حجونی می گفتند... . کسی را پیِ او فرستاد و او را آوردند ... . گفت : آیا می دانی برای چه به دنبال تو فرستادم؟ گفت : جز خدا، کسی علم غیب نمی داند. معاویه گفت : به دنبالت فرستادم تا از تو بپرسم : چرا علی را دوست می داشتی و مرا بد می داشتی و از او پیروی می کردی و با من، دشمنی می ورزیدی؟ گفت : مرا معاف دار، ای امیر المؤمنین! معاویه گفت : معاف نمی دارم. زن گفت : حال که نمی پذیری، بدان که علی را به خاطر دادگری اش در بین توده مردم، و قسمت کردن به تساوی، دوست می داشتم. تو را از آن جهتْ دشمن می داشتم که با آن کس که از تو برخلافتْ سزاوارتر است، جنگیدی و چیزی را خواستی که حقّ تو نبود. علی را از آن رو پیروی کردم که پیامبر خدا بر دوستی او پیمان گرفت و [نیز] به خاطر مهرورزی اش با مستمندان و بزرگداشتِ دینداران ؛ و تو را به خاطر خونریزی هایت، ستمکاری ات در داوری و زمامداری ات بر طبق هوای نفس، دشمن می دارم... . معاویه گفت : ای زن! آیا علی را دیده ای؟ پاسخ داد : آری. پرسید : او را چه طور دیدی؟ پاسخ داد : سوگند به خدا، وی را دیدم که پادشاهی ای که تو را فریفته، او را نفریفته بود، و نعمتی که تو را به خودْ مشغول کرده، او را مشغول نداشته بود. پرسید : آیا سخنش را شنیده ای؟ پاسخ داد : آری . سوگند به خدا، سخن او دل را از کوری جلا می داد، چون جلا یافتن طشت با روغن. معاویه گفت : راست گفتی . آیا حاجتی داری؟ زن پرسید : اگر بخواهم، انجام می دهی؟ گفت : آری. زن گفت : هزار ناقه سرخْ مو بده که در بین آنها نر و نیز کسی که به آنها رسیدگی کند ، باشد. پرسید : با آنها چه کار می کنی؟ گفت : از شیر آنها، کودکان را غذا می دهم، کهنْ سالان را زنده

نگه می دارم، خوبی ها را به وسیله آنها به دست می آورم، و در بین عشایر، به اصلاح می پردازم. معاویه گفت : اگر این در خواستت را بدهم، آیا در نزد تو جایگاه علی بن ابی طالب را می گیرم؟ گفت : آبی چون آب صدّاء نیست و چرا گاهی چون سعدان، و جوانی چون مالک. (1) سبحان اللّه ! آیا چون او شوی؟! معاویه شروع کرد به خواندن این شعر : اگر به بردباری بر شما روی نکنم پس، از چه کسی پس از من، امید بردباری می رود؟ آن را گوارا بگیر و یاد کن از کار بزرگواری که در برابر جنگ ، تو را با صلح پاداش داد. آن گاه گفت : امّا سوگند به خدا، اگر علی زنده بود، از این شترها چیزی به تو نمی داد. زن گفت : نه به خدا سوگند، و نه به مقدار سرِ سوزنی از مال مسلمانان!

.

1- .صدّاء ، چشمه بسیار شیرین و سعدان ، علف پُر شیر و مالک ، همان مالک بن نویره است که این سه جمله ، مَثَل است برای هماورد نداشتن چیزِ مورد نظر (مجمع الأمثال : ج 3 ص 267 ش 3842 و ج 2 ص 450 ش 2762) .

ص: 22

. .

ص: 23

. .

7 / 8الرَّبيعُ بنُ خُثَيمفضائل الصحابه لابن حنبل عن منذر عن الربيع بن خثيم (1) وذَكَروا عِندَهُ عَلِيّا عليه السلام فَقالَ : ما رَأَيتُ أحَدا [مِن] (2) مُبغِضيهِ أشَدَّ لَهُ بُغضا ، ولا مُحِبّيهِ أشَدَّ لَهُ حُبّا ، ولَم أرَهُم يَجِدونَ عَلَيهِ فى حُكمِهِ ، وَاللّهُ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ : «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْرًا كَثِيرًا» (3) . (4)

.

1- .فى المصدر : «خيثم» ، والصحيح ما أثبتناه .
2- .ما بين المعقوفين إضافه يقتضيها السياق .
3- .البقره : 269 .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 575 ح 973 .

7 / 8 ربیع بن خُثَیم

7 / 8ربیع بن خُثَیمفضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از مُنذر، از ربیع بن خثیم که نزد وی از علی علیه السلام یاد کرده بودند : هیچ کس را [چون علی]ندیده ام که دشمنانش این اندازه با او دشمنی کنند و دوستدارانش این اندازه او را دوست بدارند . و ندیدم که کسی در حکومت او ایرادی بر او گرفته باشد و خداوند عز و جل می فرماید : «و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیر فراوان داده شده است» .

.

7 / 9زَيدُ بنُ صوحانَالإمام الصادق عليه السلام :لَمّا صُرِعَ زَيدُ بنُ صوحانَ رَحمَةُ اللّهِ عَلَيهِ يَومَ الجَمَلِ ، جاءَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام حَتّى جَلَسَ عِندَ رَأسِهِ فَقالَ : رَحِمَكَ اللّهُ يا زَيدُ ، قَد كُنتَ خَفيفَ المَؤونَهِ عَظيمَ المَعونَهِ . قالَ : فَرَفَعَ زَيدٌ رَأسَهُ إلَيهِ وقالَ : وأنتَ فَجَزاكَ اللّهُ خَيرا يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَوَاللّهِ ما عَلِمتُکَ إلّا بِاللّهِ عَليما ، وفى اُمِّ الكِتابِ عَلِيّا حَكيما ، وأنَّ اللّهَ فى صَدرِکَ لَعَظيمٌ . وَاللّهِ ما قاتَلتُ مَعَکَ عَلى جَهالَهٍ ، ولكِنّي سَمِعتُ اُمَّ سَلَمَهَ زَوجَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله تَقولُ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ» فَكَرِهتُ وَاللّهِ أن أخذُلَکَ فَيَخذُلَنِيَ اللّهُ . (1)

7 / 10سَودَهُ الهَمدانِيَّهُبلاغات النساء عن محمّد بن عبيد اللّه :اِستَأذَنَت سَودَهُ بِنتُ عُمارَهَ بنِ الأسكِ (2) الهَمدانِيَّهُ عَلى مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ فَأذِنَ لَها ، فَلَمّا دَخَلَت عَلَيهِ قالَ : هِى يا بِنتَ الأسكِ ! أ لَستِ القائِلَهَ يَومَ صِفّينَ : شَمِّر كَفِعلِ أبيکَ يَابنَ عُمارَهَ يَومَ الطِّعانِ ومُلتَقَى الأقرانِ وَانصُر عَلِيّا وَالحُسَينَ ورَهطَهُ وَاقصِد لِهِندٍ وَابنِها بِهَوانِ إنَّ الإمامَ أخُو النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ عَلَمُ الهُدى ومَنارَهُ الإيمانِ فَقِهِ الحُتوفَ وَسِر أمامَ لِوائِهِ قُدُما بِأبيضَ صارِمٍ وسِنانٍ قالَت : إي وَاللّهِ ، ما مِثلى مَن رَغِبَ عَنِ الحَقِّ أوِ اعتَذَرَ بِالكَذِبِ . قالَ لَها : فَما حَمَلَکِ عَلى ذلِکَ ؟ قالَت : حُبُّ عَلِيٍّ عليه السلام وَاتِّباعُ الحَقِّ . قالَ : فَوَاللّهِ ما أرى عَلَيکِ مِن أثَرِ عَلِيٍّ شَيئا . قالَت : أنشُدُکَ اللّهَ يا أميرَ المُؤمِنينَ وإعادَهَ ما مَضى وتَذكارَ ما قَد نُسِيَ ! قالَ : هَيهاتَ ما مِثلُ مَقامِ أخيکِ يُنسى ، وما لَقيتُ مِن أحَدٍ ما لَقيتُ مِن قَومِکِ وأخيکِ قالَت : صَدَقَ فوکَ ، لَم يَكُن أخى ذَميمَ المَقامِ ، ولا خَفِيَّ المَكانِ ، كانَ وَاللّهِ كَقَولِ الخَنَساءِ : وإنَّ صَخرا لَتَأتَمُّ الهُداهُ بِهِ كَأنَّهُ علَمٌ فى رَأسِهِ نارُ قالَ : صَدَقتِ ، لَقَد كانَ كَذلِکِ ، فَقالَت : ماتَ الرَّأسُ وبُتِرَ الذَّنَبُ ، وباللّهِ أسأَلُ أميرَ المُؤمِنينَ إعفائى مِمَّا استَعفَيتُ مِنهُ . قالَ : قَد فَعَلتُ ، فَما حاجَتُکِ ؟ قالَت : إنَّکَ أصبَحتَ لِلنّاسِ سَيِّدا ، ولِأمرِهِم مُتَقَلِّدا ، وَاللّهُ سَائِلُکَ مِن أمرِنا ومَا افتَرَضَ عَلَيکَ مِن حَقِّنا ، ولا يَزالُ يَقدُمُ عَلَينا مَن يَنوءُ بِعِزِّکَ ، ويَبطِشُ بِسُلطانِکَ ، فَيَحصِدُنا حَصدَ السُّنبُلِ ، ويَدوسُنا دَوسَ البَقَرِ ، ويَسومُنَا الخَسيسَهَ ، ويَسلُبُنَا الجَليلَهَ ، هذا بُسرُ بنُ أرطاهَ قَدِمَ عَلَينا مِن قِبَلِکَ ، فَقَتَلَ رِجالى ، وأخَذَ مالى ، يَقولُ لى : فوهى بِمَا أستَعصمُ اللّهَ مِنهُ وَألجَأُ إلَيهِ فيهِ ، ولَولَا الطّاعَهُ لَكانَ فينا عِزٌّ ومَنَعَهٌ ، فَإمّا عَزَلتَهُ عَنّا فَشَكَرناکَ ، وإمّا لا فَعَرَّفناکَ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : أ تُهَدِّدينى بِقَومِکِ ؟ ! لَقَد هَمَمتُ أن أحمِلَکِ عَلى

قَتَب (3) أشرَسَ ، فَأرُدَّكِ إلَيهِ ، يُنفِذُ فيكِ حُكمَهُ ، فَأطرَقَت تَبكى ثُمَّ أنشَأت تَقولُ : صَلَّى الإلهُ عَلى جِسمٍ تَضَمَّنَهُ قَبرٌ فَأصبَحَ فيهِ العَدلُ مَدفونا قَد حالَفَ الحَقَّ لا يَبغى بِهِ بَدَلا فَصارَ بِالحَقِّ وَالإيمانِ مَقرونا قالَ لَها : ومَن ذلِكِ ؟ قالَت : عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . قالَ : وما صَنَعَ بكِ حَتّى صارَ عِندَكِ كَذلِكِ ؟ قالَت : قَدِمتُ عَلَيهِ فى رَجُلٍ وَلّاهُ صَدَقَتَنا قَدِمَ عَلَينا مِن قِبَلِهِ ، فَكانَ بَينى وبَينَهُ ما بَينَ الغَثِّ وَالسَّمينِ ، فَأتيتُ عَلِيّا عليه السلام لِأشكُوَ إلَيهِ ما صَنَعَ فَوَجَدتُهُ قائِما يُصَلّى ، فَلَمّا نَظَرَ إلَىَّ انفَتَلَ مِن صَلاتِهِ ، ثُمَّ قالَ لى بِرَأفَةٍ وتَعَطُّفٍ : أ لَكِ حاجَةٌ ؟ فَأخبَرتُهُ الخَبَرَ ، فَبَكى ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ إنَّكَ أنتَ الشّاهِدُ عَلَىَّ وعَلَيهِم ، أنّى لَم آمُرهُم بِظُلمِ خَلقِكَ ولا بِتَركِ حَقِّكَ ، ثُمَّ أخرَجَ مِن جَيبِهِ قِطعَةَ جِلدٍ كَهَيئَةِ طَرَفِ الجَوابِ (4) فَكَتَبَ فيها : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ قَد جاءَتكُم بَيِّنَةٌ مِن رَبِّكُم ، فَأوفُوا الكَيلَ وَالميزانَ بِالقِسطِ (5) ، «وَ لَا تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَ لَا تَعْثَوْاْ فِى الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (6) ، «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَ مَآ أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ» (7) . إذا قَرَأتَ كِتابى فَاحتَفِظ بِما فى يَدَيكَ مِن عَمَلِنا حَتّى يَقدُمَ عَلَيكَ مَن يَقبِضُهُ مِنكَ ، وَالسَّلامُ . فَأخَذتُهُ مِنهُ ، وَاللّهِ ما خَتَمَهُ بِطينٍ ولا خَزَمَهُ بِخِزامٍ ، فَقَرَأتُهُ ، فَقالَ لَها مُعاوِيَةُ : لَقَد لَمَّظَكُمُ (8) ابنُ أبى طالِبٍ الجُرأَةَ عَلَى السُّلطانِ فَبَطيئا ما تُفطَمونَ . ثُمَّ قالَ : اُكتُبوا لَها بِرَدِّ مالِها وَالعدلِ عَلَيها . قالَت : ألى خاصٌّ أم لِقَومى عامٌّ ؟ قالَ : ما أنتِ وقَومُكِ ؟ قالَت : هِىَ وَاللّهِ إذَنِ الفَحشاءُ وَاللُّؤمُ ، إن لَم يَكُن عَدلاً شامِلاً وإلّا فَأنَا كَسائِرِ قَومى . قالَ : اُكتُبوا لَها ولِقَومِها . (9)

.

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 284 الرقم 119 ، الاختصاص : ص 79 كلاهما عن عبد اللّه بن سنان .
2- .كذا فى المصدر ، وفى العقد الفريد : «الأشتر» بدل «الأسک» .
3- .القَتَب : رَحل صغير على قَدر السنام (الصحاح : ج 1 ص 198 «قتب») .
4- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّ الصحيح : «الجراب» كما فى المصادر الاُخرى . والجِراب : وعاءٌ من إهاب [جلد]الشاء (لسان العرب : ج 1 ص 261 «جرب») .
5- .مضمون الآيه 85 من سوره الأعراف .
6- .الشعراء : 183 .
7- .هود : 86 .

8- .التَّلَمُّظ : التذوّق ، ولَمَظَ الماءَ : ذاقَه بطرف لسانه ، ولمَّظ فلانا لَماظَةً : أى شيئا يتلمّظه (لسان العرب : ج 7 ص 461 و462 «لمظ») .
9- .بلاغات النساء : ص 47 ، العقد الفريد : ج 1 ص 335 ، الفتوح : ج 3 ص 59 وراجع الفصول المهمّه : ص 127 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 587 .

7 / 9 زید بن صُوحان

7 / 10 سوده هَمْدانی

7 / 9زید بن صُوحانامام صادق علیه السلام :هنگامی که در جنگ جمل، زید بن صوحان بر زمین افتاد، امیرمؤمنان، بالای سرش آمد و نشست و فرمود : «خدا رحمتت کنند ، ای زید! تو سبک بار و پُر بهره بودی». زید، سرش را بلند کرد و گفت : خدا تو را خیر بدهد، ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند، تو را جز این نشناختم که به خدا دانایی و در اُمّ الکتاب، بلندمنزلت و حکیم هستی، و خداوند، در درون جانت، بزرگ است. سوگند به خدا، از روی ناآگاهی در کنارت نجنگیدم ؛ بلکه از امّ سلمه ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست . خداوندا! دوستدار علی را دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار. یاری کننده علی را یاری کن و تنها گذارنده علی را تنها بگذار». سوگند به خدا، بد داشتم که تو را بی یاور بگذارم و خدا، مرا بی یاور بگذارد.

7 / 10سوده هَمْدانیبلاغات النساء به نقل از محمّد بن عبید اللّه : سوده، دختر عماره بن اَسک هَمْدانی، اجازه ورود به نزد معاویه خواست و معاویه، اجازه داد. وقتی وارد شد، معاویه گفت : ای دختر اسک! آیا تو گوینده این شعر در جنگ صفّین نبودی : «ای ابن عماره! چون پدرت آستین بالا بزن در روز جنگ و دیدار هم قطاران. و علی و حسین و گروه آنان را یاری ده و هند و پسرش را نابود ساز. این امام، برادر پیامبر، محمّد صلی الله علیه و آله و پرچم هدایت و مشعل ایمان است . جان پناه او باش و در جلوی پرچمش با شمشیر برنده و نیزه، گامی به پیش رو»؟ زن گفت : آری. انسانی چون من، از حق، روی گردان نمی شود و به دروغ، عذر نمی طلبد. معاویه گفت : چه باعث شد که چنین کردی؟ زن گفت : دوستی علی و پیروی از حق . گفت : سوگند به خدا، در تو اثری از علی نمی بینم. زن گفت : تو را به خدا ای امیر مؤمنان از بازگو کردن گذشته و یادآوری آنچه فراموش شده ، درگذر. معاویه گفت : مُحال است آنچه برادر تو انجام داد، فراموش شود! آنچه که از برادر و خویشان تو دیدم، از هیچ کس ندیدم. زن گفت : دهانت راست گفت. برادرم نه پَستْ جایگاه بود و نه موقعیتش مخفی بود. سوگند به خدا، او مصداق سخن خِنّساء شاعر بود که گفت : راهجویان از صَخر پیروی می کنند گویی پرچمی است که در نوک آن،

آتشی افروخته شده است. معاویه گفت : آری، چنین بود. زن گفت : سر رفت و دُم، بریده شد . سوگند به خدا ای امیر مؤمنان که از من و آنچه که به خاطرش درخواست گذشت می کنم، درگذر. معاویه گفت : درگذشتم . نیازت چیست؟ زن گفت : تو اکنون، سَرور مردم شده ای و کارهای آنان را به دست گرفته ای و خداوند، از کارهای ما و از آنچه که حقوق ما برگردن توست، از تو بازخواست خواهد کرد. همواره کسی به سوی ما می آید که به عزّت تو، علیه ما اقدام می کند و به سلطنت تو بر ما یورش می بَرَد، و ما را چون خوشه می چیند، و همچون گاو، ما را لگدکوب می کند، خساست را بر ما تحمیل می کند و عزّت ما را می گیرد. این بُسْر بن اَرطات ، از سوی تو برای ما آمده است. مردان مرا کشته، اموال مرا گرفته و به من می گوید از آنچه که خدا از آن باز داشته دهان ببند، و خود، همان را انجام می دهد، و اگر [اصل]فرمانبری نبود، در بین ما عزّت و بازدارندگی [برای مقابله با وی] وجود دارد. بنابراین، یا او را عزل کن که در این صورت، سپاس گزارت خواهیم بود ؛ و یا نکن که به تو خواهیم فهماند. معاویه گفت : آیا به پشتوانه خویشانت مرا تهدید می کنی؟ تصمیم گرفتم تو را بر شتری چموش سوار کنم تا تو را به نزد او برگردانَد و فرمانش را درباره تو به اجرا گذارَد. زن، سربه زیر انداخت و گریست و آن گاه گفت : درود خدا بر پیکری که گور، او را در خود گرفت و دادگری هم با او مدفون شد. هم پیمان حق بود و هیچ چیزی را همسان آن نمی دید و همواره با حق و ایمان، مقرون بود. معاویه گفت : آن، که بود؟ زن گفت : علی بن ابی طالب. معاویه پرسید : با تو چه کرده که چنین مقامی در نزدت یافته است؟ زن گفت : درباره شخصی که وی او را برای صدقات (مالیات) ما گمارده بود و از سوی او نزد ما آمده بود و در بین من و او اختلافی وجود داشت ، نزد علی رفتم تا به او شکایت کنم. وی در نماز بود. وقتی نگاهش به من افتاد، نمازش را تمام کرد و آن گاه، با مهربانی و عطوفت فرمود : «آیا نیازی داری؟». داستان را به او گفتم. گریست و آن گاه فرمود : «خداوندا! تو بر من و بر آنان گواهی. من به ستمگری بر خلق و یا ترک حقّ تو فرمان نداده ام». آن گاه تکّه چرمی از جیب خود درآورد و بر آن نوشت : «به نام خداوند بخشنده مهربان. از سوی خدایتان دلیل روشنی برای شما رسیده است. پیمانه کردن و وزن کردن را به قسط انجام دهید. (1) «و از ارزش اموال مردم، مکاهید و در زمین، سر به فساد برمدارید» . «باقی مانده [حلال] خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگهبانم» . وقتی نامه ام را خواندی، آنچه از کارهای ما به دست تو بود ، نگه دار تا کسی بیاید و آن را از تو تحویل بگیرد. والسلام!». نامه را از او گرفتم. سوگند به خدا، آن را با گِلی مهر نکرد و در چیزی نپیچید و من، آن را خواندم. معاویه گفت : علی بن ابی طالب، جسارت بر پادشاه را به شما

چشانده و آنچه به شیر در جانتان رفته، به کُندی خارج خواهد شد. آن گاه گفت : فرمان برگشت اموال و اجرای عدالت در حقّش را برایش بنویسید. زن گفت : آیا تنها درباره من و یا همه خویشان من؟ معاویه گفت : چه کار به خویشانت داری؟ زن گفت : سوگند به خدا، این، بد و موجب پستی است، اگر عدالت، فراگیر نباشد ؛ وگرنه من هم یکی از خاندانم هستم. معاویه گفت : در حقّ این و خویشانش بنویسید.

.

1- .مضمون آیه 85 سوره اعراف .

ص: 28

. .

ص: 29

. .

ص: 30

. .

ص: 31

. .

7 / 11صَعصَعَةُ بنُ صوحانَتاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ بَيعَهِ النّاسِ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : ... وقامَ صَعصَعَةُ بنُ صوحانَ فَقالَ : وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَقَد زَيَّنتَ الخِلافَةَ وما زانَتکَ ، ورَفَعتَها وما رَفَعَتکَ ، ولَهِیَ إلَیکَ أحوَجُ مِنکَ إلَیها . (1)

المناقب للكوفى عن عبد الملک بن عمير :سُئِلَ صَعصَعَةُ بنُ صوحانَ : كَيفَ كانَ عَلِیٌّ ؟ قالَ : لَم يَقُل مُستَزيدا لَهُ فَواتَهُ ولا مُستَقصِرا (2) ، إنَّهُ جَمَعَ الحِلمَ ، وَالسِّلمَ ، وَالعِلمَ ، وَالقَرابَهَ القَريبَهَ ، وَالهِجرَهَ القَديمَهَ ، وَالبَلاءَ العَظيمَ فِی الإِسلامِ . (3)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 .
2- .كذا فى المصدر .
3- .المناقب للكوفى : ج 2 ص 67 ح 550 .

7 / 11 صَعصَعَه بن صُوحان

7 / 11صَعصَعَه بن صُوحانتاریخ الیعقوبی در یادکردِ بیعت مردم با امیرمؤمنان : ... صعصعه بن صوحان برخاست و گفت : سوگند به خدا ای امیرمؤمنان ، تو خلافت را زینت دادی، خلافت به تو زینت نداده است. تو مقام خلافت را بالا بردی و آن ، مقام تو را بالا نبرده است، و خلافت به تو نیازمندتر است تا تو به خلافت!

المناقب ، کوفی به نقل از عبد الملک بن عُمَیر : از صعصعه بن صوحان پرسیده شده که علی علیه السلام چگونه بود؟ گفت : زیاده گویی نمی کرد و حق کلام را به جای می آورد . او بردباری، سلامت نفس، دانش، نزدیکیِ خانوادگی [به پیامبر خدا]، مهاجرت پیشین و گرفتاری های بزرگ در راه اسلام را با هم جمع کرد.

.

شرح نهج البلاغه :قالَ صَعصَعَهُ بنُ صوحانَ وغَيرُهُ مِن شيعَتِهِ وأصحابِهِ : كانَ [عَلِيٌّ عليه السلام]فينا كَأَحَدِنا ؛ لينَ جانِبٍ ، وشِدَّةَ تَواضُعٍ ، وسُهولَةَ قِيادٍ ، وكُنّا نَهابُهُ مَهابَةَ الأَسيرِ المَربوطِ لِلسَّيّافِ الواقِفِ عَلى رَأسِهِ . (1)

تذكره الخواصّ عن عمرو بن يحيى عن صعصعه بن صوحان :إنَّهُ مَرَّ عَلَى المُغيرَهِ بنِ شُعبَهَ فَقالَ لَهُ : مِن أينَ أقبَلتَ ؟ فَقالَ : مِن عِندِ الوَلِيِّ التَّقِيِّ الجَوادِ الحَيِيِّ (2) الحَليمِ الوَفِيِّ الكَريمِ الحَفِيِّ ، المانِعِ بِسَيفِهِ ، الجَوادِ بِكَفِّهِ ، الوَرِيِّ زَندُهُ (3) ، الكَثيرِ رِفدُهُ ، الَّذى هُوَ مِن ضِئضِئِ (4) أشرافٍ أمجادٍ لُيوثٍ أنجادٍ ، لَيسَ بِإِقعادٍ (5) ولا إنكادٍ ، لَيسَ فى أمرِهِ ولا فى قَولِهِ فَنَدٌ ، لَيسَ بِالطّائِشِ النَّزِقِ ، ولا بِالرّايثِ المَذِقِ (6) ، كَريمُ الأَبناءِ ، شَريفُ الآباءِ ، حَسَنُ البَلاءِ ، ثاقِبُ السَّناءِ ، مُجَرَّبٌ مَشهورٌ ، وشُجاعٌ مَذكورٌ ، زاهِدٌ فِى الدُّنيا ، راغِبٌ فِى الاُخرى . فَقالَ المُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ : هذِهِ صِفاتُ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيٍّ عليه السلام . (7)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 25 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 147 .
2- .فى المصدر : «الحى» وهو تصحيف .
3- .الزَّنْد : العود الأعلى الذى يقتدح به النار . وإنّه لوارى الزَّند ووريّه : يكون ذلک فى الكرم وغيره من الخصال المحموده (لسان العرب : ج 3 ص 195 «زند») .
4- .الضئضئ : هو الأصل والمعدن (لسان العرب : ج 1 ص 110 «ضأضأ») .
5- .الإقعاد : قلّه الآباء والأجداد ؛ وهو مذموم (لسان العرب : ج 3 ص 362 «قعد») .
6- .الرايث : من الرَّيث ؛ الإبطاء . ورجلٌ مَذِق : مَلُول (لسان العرب : ج 2 ص 157 «ريث» و ج 10 ص 340 «مذق») .
7- .تذكره الخواصّ : ص 118 .

شرح نهج البلاغه :صعصعه بن صوحان و غیر او از پیروان و یاران علی علیه السلام گفتند : [علی علیه السلام] در بین ما چون یکی از ما بود. نرم خو، متواضع و آسانگیر بود، و ما چون اسیران در بندی که جلّاد بر بالای سرشان ایستاده باشد، از هیبت او واهمه داشتیم.

تذکره الخواص به نقل از عمرو بن یحیی، از صعصعه بن صوحان : وی (صعصعه) بر مغیره بن شعبه گذشت و مغیره پرسید : از کجا می آیی؟ گفت : از نزد حاکم پرهیزگارِ بخشنده با شرمِ بردبارِ وفادارِ کریم و پذیرنده، که به شمشیرش باز می دارد، با دستش می بخشد، اجاقش همیشه روشن است و حمایتگری اش بسیار است. آن که از ریشه و اصل اشراف، بزرگان، شیر مردان و دلیران است. نه کم ریشه است و نه درکارش پُر زحمت و نه در سخنش دروغگو. نه بی ثبات و تند است، و نه کسِل و تنبل . دارنده فرزندان کریم و پدران شریف است . خوشْ آزموده و ستاره درخشان است. تجربه دارِ مشهور و دلیرِ نام آور است. در دنیا، زاهد و شیفته آخرت است. مغیره گفت : اینها، ویژگی های امیر مؤمنان علی است.

.

الاختصاص عن مسمع بن عبد اللّه البصرى عن رجل :لَمّا بَعَثَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ صَعصَعَةَ بنَ صوحانَ إلَى الخَوارِجِ قالوا لَهُ : أرَأيتَ لَو كانَ عَلِىٌّ مَعَنا فى مَوضِعِنا أ تَكونُ مَعَهُ ؟ قالَ : نَعَم، قالوا : فَأنتَ إذا مُقَلِّدٌ عَلِيّا دينَكَ ، اِرجِع فَلا دينَ لَكَ ! فَقالَ لَهُم صَعصَعَةُ : وَيلَكُم ! أ لا اُقَلِّدُ مَن قَلَّدَ اللّهَ فَأحسَنَ التَّقليدَ ، فَاضطَلَعَ بِأمرِ اللّهِ صِدّيقا لَم يَزَل ؟ أ وَلَم يَكُن رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذَا اشتَدَّتِ الحَربُ قَدَّمَهُ فى لَهَواتِها فَيَطَأُ صِماخَها بِأخمَصِهِ ، ويُخمِدُ لَهَبَها بِحَدِّهِ ، مَكدودا فى ذاتِ اللّهِ ... . فَأنّى تُصرَفونَ ؟ وأينَ تَذهَبونَ ؟ وإلى مَن تَرغَبونَ ؟ وعَمَّن تَصدِفونَ ؟ عَنِ القَمَرِ الباهِرِ ، وَالسِّراجِ الزّاهِرِ ، وصِراطِ اللّهِ المُستَقيمِ ، وسَبيلِ اللّهِ (1) المُقيمِ . قاتَلَكُمُ اللّهُ ، أنّى تُؤفَكونَ ؟ أ فِى الصِّدّيقِ الأكبَرِ وَالغَرَضِ الأقصى تَرمونَ ، طاشَت عُقولُكُم ، وغارَت حُلومُكُم ، وشاهَت وُجوهُكُم ، لَقَد عَلَوتُمُ القُلَّةَ مِنَ الجَبَلِ ، وباعَدتُمُ العِلَّةَ (2) مِنَ النَّهَلِ ، أ تَستَهدِفونَ أميرَ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ووَصِيَّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ لَقَد سَوَّلَت لَكُم أنفُسُكُم خُسرانا مُبينا ، فَبُعدا وسُحقا لِلكَفَرَةِ الظّالِمينَ ، عَدَلَ بِكُم عَنِ القَصدِ الشَّيطانُ ، وعَمِىَ لَكُم عَن واضِحِ المَحَجَّةِ الحِرمانُ . (3)

راجع : ج 7 ص 396 (فى رثاء الإمام) .

.

1- .فى المصدر : «حسان الأعد» ، والتصويب من بعض النسخ الخطيّه وبحار الأنوار .
2- .من العَلّ : الشربه الثانيه (لسان العرب : ج 11 ص 467 «علل») .
3- .الاختصاص : ص 121 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 402 ح 624 .

الاختصاص به نقل از مسمع بن عبد اللّه بصری، از مردی : هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام درود خدا بر او باد صعصعه بن صوحان را به مقابله خوارج فرستاد، آنان به وی گفتند : فکر می کنی اگر علی با ما در این جا باشد، آیا با او خواهی بود؟ گفت : آری. گفتند : بنابراین، تو دینت را پیرو علی قرار دادی. برگرد که تو دین نداری! صعصعه به آنان گفت : وای بر شما! آیا پیرو کسی نباشم که خدا را پیروی کرده و در پیروی نیکوکار کرده است و به راستی، فرمان خدا را همواره انجام داده است؟ آیا چنین نبود که هرگاه آتش جنگ برافروخته می شد ، پیامبر خدا وی را به میان معرکه می فرستاد و او با قهر و غلبه آن را لگدکوب می کرد و با شمشیرش، آتش جنگ را خاموش می ساخت و در ذات خدا غرق بود؟... به کدام سو می چرخید؟ و به کجا می روید؟ و به که روی می آورید؟ و از چه کسی روی بر می گردانید؟ از ماه درخشان و چراغ روشن و صراط مستقیم خدا و شایسته آماده پایدار؟ خدا شما را بکشد! کجا بازگردانده می شوید؟ آیا درباره صدّیق اکبر و هدف نهایی، تردید دارید؟ خِرَدهایتان بی ثبات گردیده، و اندیشه هایتان به غارت رفته، و چهره هایتان مشوّش شده است. از قلّه کوه، بالاتر رفتید و از نوشیدن آب چشمه، دور گشتید. آیا امیر مؤمنان که درود خدا بر او باد و وصیّ پیامبر خدا را هدف قرار داده اید؟ نفْستان برای شما خسارت آشکاری را آذین کرده است. دوری و پراکندگی بر کافران ستمکار باد! شیطان، شما را از راه درست، دور ساخته، و از [دیدن] راه روشن، کورتان ساخته است.

ر . ک : ج 7 ص 397 (در سوگ امام) .

.

7 / 12ضِرَارُ بنُ ضَمرَهَمروج الذهب :دَخَلَ ضِرارُ بنُ ضَمرَةَ ؛ وكانَ مِن خَواصِّ عَلِيٍّ عَلى مُعاوِيَةَ وافِدا ، فَقالَ لَهُ : صِف لى عَلِيّا . قالَ : أعفِنى يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ مُعاوِيَةُ : لابُدَّ مِن ذلِکَ . فَقالَ : أمّا إذا كانَ لابُدَّ مِن ذلِکَ فَإِنَّهُ كانَ وَاللّهِ بَعيدَ المَدى ، شَديدَ القُوى ، يَقولُ فَصلاً ، ويَحكُم عَدلاً ، يَتَفَجَّرُ العِلمُ مِن جَوانِبِهِ ، وتَنطِقُ الحِكمَةُ مِن نَواحيهِ ، يُعجِبُهُ مِنَ الطَّعامِ ما خَشُنَ ، ومِنَ اللِّباسِ ما قَصُرَ . وكانَ وَاللّهِ يُجيبُنا إذا دَعَوناهُ ، ويُعطينا إذا سَأَلناهُ ، وكُنّا وَاللّهِ عَلى تَقريبِهِ لَنا وقُربِهِ مِنّا لا نُكَلِّمُهُ هَيبَةً لَهُ ، ولا نَبتَدِئُهُ لِعِظَمِهِ فى نُفوسِنا ، يَبسِمُ عَن ثَغرٍ كَاللُّؤلُؤِ المَنظومِ ، يُعَظِّمُ أهلَ الدّينِ ، ويَرحَمُ المَساكينَ ، ويُطعِمُ فِيالمَسغَبَهِ يَتيما ذا مَقرَبَهٍ أو مِسكينا ذا مَترَبَهٍ ، يَكسُو العُريانَ ، وَينهَضُ اللَّهفانَ ، ويَستَوحِشُ مِنَ الدُّنيا وزَهرَتِها ، ويَأنِسُ بِاللَّيلِ وظُلمَتِهِ . وكَأنّى بِهِ وقَد أرخَى اللَّيلُ سُدولَهُ ، وغارَت نُجومُهُ ، وهُوَ فى مِحرابِهِ قابِضٌ عَلى لِحيَتِهِ ، يَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّليم (1) ، ويَبكى بُكاءَ الحَزينِ ، ويَقولُ : «يا دُنيا غُرّي غَيرى ، إلَىَّ تَعَرَّضتِ أم إلَىَّ تَشَوَّفتِ ؟ هَيهاتَ هَيهاتَ ! لا حانَ حينُكِ ، قد أبَنتُكِ ثَلاثا لا رَجعَةَ لى فيكِ ، عُمُرُكِ قَصيرٌ ، وعَيشُكِ حَقيرٌ ، وخَطَرُكِ يَسيرٌ ، آهِ مِن قِلَّهِ الزّادِ وبُعدِ السَّفَرِ ووَحشَهِ الطَّريقِ . فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : زِدنى شَيئا مِن كَلامِهِ ، فَقالَ ضِرارٌ : كانَ يَقولُ : أعجَبُ ما فى الإِنسانِ قَلبُهُ ... فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : زِدنى كُلَّما وَعَيتَهُ مِن كَلامِهِ ، قالَ : هَيهاتَ أن آتِىَ عَلى جَميعِ ما سَمِعتُهُ مِنهُ . (2)

.

1- .السَّلِيم : اللديغ . يقال : سَلَمَتْهُ الحيّه ؛ أى لدَغَتْه (لسان العرب : ج 12 ص 292 «سلم») .

2- .مروج الذهب : ج 2 ص 433 ، الاستيعاب : ج 3 ص 209 الرقم 1875 عن رجل من همدان ، حليه الأولياء : ج 1 ص 84 ، تذكره الخواصّ : ص 118 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 401 والثلاثه الأخيره عن أبى صالح و ص 402 عن محمّد بن غسّان ، مقتل أمير المؤمنين : ص 100 ح 93 عن أبى عمرو الأسدى وفيه «عن رجل من كنانه» بدل «ضرار بن ضمره» ؛ خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 70 كلّها نحوه وراجع نهج البلاغه : الحكمه 77 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 103 .

7 / 12 ضرار بن ضَمَره

7 / 12ضرار بن ضَمَرهمُروج الذهب :ضرار بن ضمره که از یاران ویژه علی علیه السلام بود، به عنوان نماینده بر معاویه وارد شد. معاویه گفت : علی را برایم توصیف کن. گفت : مرا معاف دار، ای امیرمؤمنان! معاویه گفت : چاره ای نداری. گفت : اگر چاره ای ندارم، بدان که او به خدا سوگند، دیر ترس و قوی پنجه بود. آخرین سخن را می گفت و به داد، حکم می کرد. دانش از همه سوی او فَوران می کرد و حکمت، از اطرافش می جوشید. از غذا، درشت آن را و از لباس، کوتاه آن را دوست می داشت. به خدا سوگند، هرگاه می خواندیمش، پاسخمان می داد، و هرگاه درخواست می کردیم، اجابتمان می کرد. سوگند به خدا، با همه نزدیکی او به ما و نزدیکی ما به او، به خاطر هیبتش با او سخن نمی گفتیم و به خاطر جایگاه عظیمش در جان ما، نزد او آغاز به سخن گفتن نمی کردیم. لبخند که می زد، دندان هایش چون رشته گوهر ، آشکار می شد. اهل دین را بزرگ می داشت، به افتادگانْ رحم می کرد و در روزگار سخت ، یتیم خویشاوند و نیازمند بدبخت را غذا می داد. برهنه را می پوشانْد، و گرفتاران را یاری می داد. از دنیا و زرق و برق آن ، بیم داشت و به شب و تاریکی آن، انس می ورزید. گویی هم اکنون او را می بینم در هنگامی که شب، دامن گسترده و ستارگانش غروب می کنند، و او در محرابش، دست به ریش خود، چون شخص مار گزیده، به خود می پیچد و چون غمگینان می گِریَد و می گوید : «ای دنیا! غیر از من را بفریب. آیا به من روی می آوری و برای من خودآرایی می کنی؟! هیهات، هیهات! زمان، زمانِ فریب خوردن از تو نیست . تو را سه بار طلاق دادم که مرا بازگشتی به سوی تو نباشد . عمر تو کوتاه، و عیش تو کوچک، و ارزشت کم است. آه از کم توشگی و دوری سفر و وحشت راه!». معاویه به وی گفت : چیزی از سخن او برایم بگو. ضرار گفت : همیشه می گفت : «شگفت ترینْ چیز در انسان، دل اوست...». معاویه گفت : هر چه از سخنان او می دانی، به من بگو. گفت : هیهات، اگر بتوانم همه آنچه از او شنیدم، به یاد بیاورم!

.

راجع : ج 10 ص 30 (قصص من عبادته) .

7 / 13عَبدُ الرَّحمنِ بنُ حَسّانٍالكامل فى التاريخ فى ذِكرِ مَقتَلِ حُجرِ بنِ عَدِيٍّ وأصحابِهِ : قالَ [مُعاوِيَهُ]لِعَبدِ الرَّحمنِ بنِ حَسّانٍ : يا أخا رَبيعَهَ ، ما تَقولُ فى عَلِيٍّ ؟ قالَ : دَعنى ولا تَسألنى فَهُوَ خَيرٌ لَکَ . قالَ : وَاللّهِ لا أدَعُکَ . قالَ : أشهَدُ أنَّهُ كانَ مِنَ الذّاكِرينَ اللّهَ تَعالى كَثيرا ، مِنَ الآمِرينَ بِالحَقِّ ، وَالقائِمينَ بِالقِسطِ ، وَالعافينَ عَنِ النّاسِ . قالَ : فَما قَولُکَ فى عُثمانَ ؟ قالَ : هُوَ أوَّلُ مَن فَتَحَ أبوابَ الظُّلمِ ، وأغلَقَ أبوابَ الحَقِّ . قالَ : قَتَلتَ نَفسَکَ ! قالَ : بَل إيّاکَ قَتَلتُ ، ولا رَبيعَهَ بِالوادى ؛ يَعنى لِيَشفَعوا فيهِ . فَرَدَّهُ مُعاوِيَهُ إلى زِيادٍ ، وأمَرَهُ أن يَقتُلَهُ شَرَّ قَتلَهٍ ، فَدَفَنَهُ حَيّا . (1)

.

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 498 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 276 ، الأغانى : ج 17 ص 156 نحوه .

7 / 13 عبد الرحمان بن حَسّان

ر . ک : ج 10 ص 31 (داستان هایی از عبادتش) .

7 / 13عبد الرحمان بن حَسّانالکامل فی التاریخ در یادکردِ کشته شدن حُجر بن عَدی و یارانش : [معاویه] به عبد الرحمان بن حسّان گفت : ای برادر ربیعه ! درباره علی چه می گویی؟ گفت : رها کن و از من مپرس که به نفع توست. گفت : رها نمی کنم. پاسخ داد : گواهی می دهم که او از بسیارْ یاد کنندگانِ خداوند متعال بود؛ از فرمان دهندگان به حق، قیام کنندگان به قسط، و گذشت کنندگان از مردم بود. پرسید : درباره عثمان چه می گویی؟ گفت : او نخستین کسی بود که درهای ستمگری را گشود و درهای حق را بست. معاویه گفت : خود را کشتی ! [عبد الرحمان] در پاسخ گفت : بلکه تو را کُشتم. در حالی که قبیله ربیعه، در وادی نیست (یعنی [کسی نیست] که وی را شفاعت کند). معاویه او را به سوی زیاد فرستاد و به او فرمان داد که وی را به بدترین شکل ، بکُشد . زیاد هم او را زنده به گور کرد .

.

7 / 14عَبيدَهُ السَّلمانِىُّ (1)فضائل الصحابه لابن حنبل عن عبيده السلمانى :صَحِبتُ عَبدَ اللّهِ بنَ مَسعودٍ سَنَةً ثُمَّ صَحِبتُ عَلِيّا ، فَكانَ فَضلُ عَلِىٍّ عَلى عَبدِ اللّهِ فِى العِلمِ كَفَضلِ المُهاجِرِ عَلَى الأعرابِىِّ . (2)

7 / 15قَنبَرٌرجال الكشّى :سُئِلَ قَنبَرٌ : مَولى مَن أنتَ ؟ فَقالَ : أنَا مَولى مَن ضَرَبَ بِسَيفَينِ ، وطَعَنَ بِرُمحَينِ ، وصَلَّى القِبلَتَينِ ، وبايَعَ البَيعَتَينِ ، وهاجَرَ الهِجرَتَينِ ، ولَم يَكفُر بِاللّهِ طَرفَةَ عَينٍ . أنَا مَولى صالِحِ المُؤمِنينَ ، ووارِثِ النَّبِيّينَ ، وخَيرِ الوَصِيّينَ ، وأكبَرِ المُسلِمينَ ، ويَعسوبِ المُؤمِنينَ ، ونورِ المُجاهِدينَ ، ورَئيسِ البَكّائينَ ، وزَينِ العابِدينَ ، وسِراجِ الماضينَ ، وضَوءِ القائِمينَ ، وأفضَلِ القانِتينَ ، ولِسانِ رَسولِ رَبِّ العالَمينَ ، وأوَّلِ المُؤمِنينَ مِن آلِ ياسينَ . المُؤَيَّدِ بِجِبريلَ الأمينِ ، وَالمَنصورِ بِميكائيلَ المَتينِ ، وَالمَحمودِ عِندَ أهلِ السَّماواتِ أجمَعينَ ، سَيِّدِ المُسلِمينَ وَالسّابِقينَ ، وقاتِلِ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ ، وَالمُحامى عَن حَرَمِ المُسلِمينَ ، وَالمُجاهِدِ أعداءَهُ النّاصِبينَ ، ومُطفِئِ نيرانِ الموقِدينَ ، وأفخَرِ مَن مَشى مِن قُرَيشٍ أجمَعينَ ، وأوَّلِ مَن حارَبَ وَاستَجابَ لِلّهِ ، أميرِ المُؤمِنينَ ، ووَصِىِّ نَبِيِّهِ فِى العالَمينَ ، وأمينِهِ عَلَى المَخلوقينَ ، وخَليفَهِ مَن بُعِثَ إلَيهِم أجمَعينَ ، سَيِّدِ المُسلِمينَ وَالسّابِقينَ ، وقاتِلِ النّاكِثينَ وَالقاسِطينَ ، ومُبيدِ المُشرِكينَ ، وسَهمٍ مِن مَرامِى اللّهِ عَلَى المُنافِقينَ ، ولِسانِ كَلِمَهِ العابِدينَ . ناصِرِ دينِ اللّهِ ، ووَلِىِّ اللّهِ ، ولِسانِ كَلِمَهِ اللّهِ ، وناصِرِهِ فى أرضِهِ ، وعَيبَهِ عِلمِهِ ، وكَهفِ دينِهِ ، إمامِ الأبرارِ ، مَن رَضِىَ عَنهُ العَلِىُّ الجَبّارُ . سَمِحٌ ، سَخِىٌّ ، حَيِىٌّ (3) ، بُهلولٌ ، سَنحنَحِىٌّ (4) ، زَكِىٌّ ، مُطَهَّرٌ ، أبطَحِىٌّ ، باذِلٌ ، جَرِىٌّ ، هُمامٌ ، صابِرٌ (5) ، صَوّامٌ ، مَهدِىٌّ ، مِقدامٌ ، قاطِعُ الأصلابِ ، مُفَرِّقُ الأحزابِ ، عالِى الرِّقابِ ، أربَطُهُم عِنانا ، وأثبَتُهُم جَنانا ، وأشَدُّهُم شَكيمَةً (6) ، بازِلٌ (7) ، باسِلٌ ، صِنديدٌ ، هِزَبرٌ ، ضِرغامٌ ، حازِمٌ ، عَزّامٌ ، حَصيفٌ ، خَطيبٌ ، مِحجاجٌ ، كَريمُ الأصلِ ، شَريفُ الفَضلِ ، فاضِلُ القَبيلَهِ ، نَقِىُّ العَشيرَهِ ، زَكِىُّ الرَّكانَهِ (8) ، مُؤَدِّى الأمانَهِ . مِن بَنى هاشِمٍ ، وَابنُ عَمِّ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وَالإمامُ ، مَهدِىُّ الرَّشادِ ، مُجانِبُ الفَسادِ ، الأشعَثُ الحاتِمُ ، البَطَلُ الجَماجِمِ ، وَاللَّيثُ المُزاحِمُ ، بَدرِىٌّ ، مَكِّىٌّ ، حَنَفِىٌّ ، روحانِىٌّ ، شَعشَعانِىٌّ . مِنَ الجِبالِ شَواهِقُها ، ومِنَ الهِضابِ رُؤوسُها ، ومِنَ العَرَبِ سَيِّدُها ، ومِنَ الوَغى لَيثُها . البَطَلُ الهُمامُ، وَاللَّيثُ المِقدامُ، وَالبَدرُ التَّمامُ ، مِحَكُّ المُؤمِنينَ ، ووارِثُ المَشعَرَينِ، وأبُو السِّبطَينِ الحَسَنِ وَالحُسَينِ ، وَاللّهِ أميرُ المُؤمِنينَ حَقّا حَقّا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عَلَيهِ مِنَ اللّهِ الصَّلَواتُ الزَّكِيَّهُ وَالبَرَكاتُ السَّنِيَّهُ . (9)

.

1- .هو عبيده بن عمرو السلمانى الفقيه المرادى الكوفى . قال العجلى : كوفى ، تابعى ، ثقه ، جاهلى ، أسلم قبل وفاه النبىّ صلى الله عليه و آله بسنتين ولم يره . وكان من أصحاب علىّ عليه السلام وعبد اللّه بن مسعود . قال ابن نمير وغير واحد : مات سنه 72 ه (راجع تهذيب التهذيب : ج 4 ص 54 الرقم 5182 و الاستيعاب : ج 3 ص 143 الرقم 1773) .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 541 ح 904 .
3- .فى المصدر : «حىّ» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى الاختصاص .
4- .أى لا ينام الليل ؛ فهو متيقّظ أبدا (النهايه : ج 2 ص 407 «سنح») .
5- .فى المصدر : «همام الصابر» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى الاختصاص .
6- .الشَّكِيمه : قوّه القلب ، وإنّه لشديد الشَّكيمه : إذا كان شديد النفس أنِفا أبيّا (لسان العرب : ج 12 ص 324 «شكم») .
7- .أى مستجمع الشباب ، مستكمل القوّه (لسان العرب : ج 11 ص 53 «بزل») .
8- .مِن ركُن : إذا كان ساكنا وقورا (لسان العرب : ج 13 ص 186 «ركن») .
9- .رجال الكشّى : ج 1 ص 288 الرقم 129 ، الاختصاص : ص 73 وفيه إلى «البطل الجماجم» .

7 / 14 عُبَیده سلمانی

7 / 15 قنبر

7 / 14عُبَیده سلمانی (1)فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از عبیده سلمانی : یک سال با عبد اللّه بن مسعود، همراه شدم و آن گاه با علی همراه گشتم. برتری علی بر عبد اللّه در دانش، چون برتری مهاجر بر فرد بیابانی بود.

7 / 15قنبررجال الکشی :از قنبر پرسیده شد : مولایت کیست؟ گفت : من غلام کسی هستم که به دو شمشیر، می جنگید و به دو نیزه، ضربه می زد، به دو قبله نماز گزارْد، دو مهاجرت به جای آورد، و لحظه ای به خدا کفر نورزید. من غلامِ آنم که شایسته ترینِ مؤمنان است و وارثِ پیامبران، و بهترینِ وصی ها، و بزرگِ مسلمانان، فرمانده مؤمنان، و نورِ مجاهدان، و رئیسِ اشکریزان، و زینتِ عبادت کنندگان، و چراغِ گذشتگان، نورِ نمازگزاران، و برترینِ پارسایان، و زبانِ پیامبر خداوند جهانیان، و نخستین مؤمن از آل یاسین . [غلامِ] آن [کسی هستم] که به وسیله جبرئیل امینْ تأیید شده، و توسط میکائیل متینْ یاری شده، و در بین همه آسمانیانْ ستایش شده است؛ [او که] سرور مسلمانان و پیشتازان، و کشنده پیمان شکنان و تجاوزکاران، و مدافع حریم مسلمانان، و جنگ کننده با دشمنان کینه توز، و خاموش کننده آتش آتش افروزان بود ، و با افتخارترین قرشی ای که گام بر زمین نهاد ، و نخستین کسی که [در راه حق] به پیکار برخاست و دعوت الهی را پاسخ گفت ، امیر مؤمنان است و وصیّ پیامبر خدا در بین جهانیان، و امین او بر بندگان، و جانشینِ آن کس که برای همه آنان برانگیخته شده، و کشنده پیمان شکنان و منحرفان، و نابود کننده مشرکان، و تیری از تیرهای الهی بر منافقان، و زبان سخن عابدان . [او] یاور دین خدا، و ولیّ خدا، و زبان سخن الهی، و یاور خدا در زمینش، و گنجینه دانش او، و پناه دین او، و پیشوای خوبان، و کسی که خداوندِ والا و توانمند، از او خشنود است. با گذشت، بخشنده، باشرم، خردمند، شب زنده دار، باهوش، پاک، حجازی، دست و دل باز، شجاع، سرور و سالار ، صبور، روزه دار، هدایت شده، دلاورِ پیشتاز ، قطع کننده پشت ها، برهم ریزنده احزاب، برترِ گردن فرازان که از نظر زمام، استوارترین، و از نظر دل، ثابت ترین، و در قوّت قلب، استوارترینِ آنان بود. قدرتمند، دلیر، مهتر، هژَبْر، شیر، با اراده، مصمّم، نیک اندیش، سخنور، مناظره گر، اصیل، با

فضل، فاضلِ خاندان، پاکْ عشیره، پُر وقار و امانتدار. از بنی هاشم، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ، امامِ ، راه راست یافته، پرهیز کننده از فساد، بخشنده سامانده، قهرمانِ قهرمانان، و شیر ژیان، بدری، مکّی، دارنده دین حنیف، روحانی، تابنده، ستیغ کوه ها، بالای بلندی ها، سرور عرب ها، و شیر بیشه ها، قهرمانِ دلیر ، شیر حمله کننده، ماهِ تمام، محکِ مؤمنان، وارثِ مشعریان، پدر دو سبط حسن و حسین است. سوگند به خدا، امیر حقیقی و بر حقّ مؤمنان، علی بن ابی طالب است که درودهای پاک وبرکت های ارجمند خداوند بر او باد .

.

1- .عبیده بن عمرو سلمانی ، فقیه مرادی کوفی است. عجلی گفت : کوفی تابعی ، ثقه بود که دو سال قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد و وی را ندید و از یاران علی علیه السلام و عبد اللّه بن مسعود بود. ابن نمیر و دیگران گفته اند که در سال 72 ق . درگذشت .

ص: 44

. .

ص: 45

. .

راجع : ج 13 ص 464 (قنبر) .

7 / 16مالِکٌ الأَشتَرُتاریخ الیعقوبی فی ذِکرِ بَیعَهِ النّاسِ لِأَمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام : ... ثُمَّ قامَ مالِکُ بنُ الحارِثِ الأَشتَرُ فَقالَ : أَیُّهَا النّاسُ ! هذا وَصِیُّ الأَوصِیاءِ ، ووارِثُ عِلمِ الأَنبِیاءِ ، العَظیمُ البَلاءِ ، الحَسَنُ الغَناءِ ، الَّذی شَهِدَ لَهُ کِتابُ اللّهِ بِالإیمانِ ورَسولُهُ بِجَنَّهِ الرِّضوانِ ، مَن کَمُلَت فیهِ الفَضائِلُ ، ولَم یَشُکَّ فی سابِقَتِهِ وعِلمِهِ وفَضلِهِ الأَواخِرُ ولا الأَوائِلُ . (1)

وقعه صفّین عن أدهم :إنَّ الأَشتَرَ قامَ یَخطُبُ النّاسَ بِقُناصِرینَ (2) ، وهُوَ یَومَئِذٍ عَلی فَرَسٍ أدهَمَ مِثلُ حَلَکِ الغُرابِ ، فَقالَ : ... مَعَنَا ابنُ عَمِّ نَبِیِّنا ، وسَیفٌ مِن سُیوفِ اللّهِ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ، صَلّی مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَم یَسبِقهُ بِالصَّلاهِ ذَکَرٌ حَتّی کانَ شَیخا ، لَم یَکُن لَهُ صَبوَهٌ ولا نَبوَهٌ ولا هَفوَهٌ ، فَقیهٌ فی دینِ اللّهِ ، عالِمٌ بِحُدودِ اللّهِ ، ذو رَأیٍ أصیلٍ ، وصَبرٍ جَمیلٍ ، وعِفافٍ قَدیمٍ . (3)

شرح نهج البلاغه فی ذِکرِ ما قالَهُ الأَشتَرُ بَعدَ خُطبَهِ الإِمامِ عَلِیٍّ علیه السلام بِذی قارٍ عِندَ سَیرِهِ لِلبَصرَهِ ، ودُعائِهِ عَلی طَلحَهَ وَالزُّبَیرِ : الحَمدُللّهِ الَّذی مَنَّ عَلَینا فَأَفضَلَ ، وأَحسَنَ إِلَینا فَأَجمَلَ ، قَد سَمِعنا کلامَکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، ولَقَد أَصَبتَ ووُفِّقتَ ، وأنتَ ابنُ عَمِّ نَبِیِّنا وصِهرُهُ ووَصِیُّهُ ، وأوَّلُ مُصَدِّقٍ بِهِ ، ومُصَلٍّ مَعَهُ ، شَهِدتَ مَشاهِدَهُ کُلَّها ، فَکانَ لَکَ الفَضلُ فیها عَلی جَمیعِ الاُمَّهِ ، فَمَنِ اتَّبَعَکَ أصابَ حَظَّهُ ، وَاستَبشَرَ بِفَلجِهِ (4) ، ومَن عَصاکَ ورَغِبَ عَنکَ ، فَإِلی اُمِّهِ الهاوِیَهِ ! لَعَمری یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! ما أمرُ طَلحَهَ وَالزُّبَیرِ وعائِشَهَ عَلَینا بِمُخیلٍ ، ولَقَد دَخَلَ الرَّجُلانِ فیما دَخَلا فیهِ ، وفارَقا عَلی غَیرِ حَدَثٍ أحدَثتَ ، ولا جَورٍ صَنَعتَ ، فَإِن زَعَما أنَّهُما یَطلُبانِ بِدَمِ عُثمانَ فَلیُقیدا مِن أنفُسِهِما ؛ فَإِنَّهُما أوَّلُ مَن ألَّبَ عَلَیهِ وأغرَی النّاسَ بِدَمِهِ ، واُشهِدُ اللّهَ لَئِن لَم یَدخُلا فیما خَرَجا مِنهُ لَنُلحِقَنَّهُما بِعُثمانَ ؛ فَإِنَّ سُیوفَنا فی عَواتِقِنا ، وقُلوبَنا فی صُدورِنا ، ونَحنُ الیَومَ کَما کُنّا أمسِ . (5)

.

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 179 .
2- .موضع بالشام (تاج العروس : ج 7 ص 421 «قنصر») .

3- .وقعه صفّين : ص 238 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 190 وزاد فيه «ولا سقطه» بعد «ولا هفوه» .
4- .الفَلج : الظَّفَر والفوز (تاج العروس : ج 3 ص 457 «فلج») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 310 .

7 / 16 مالک اَشتر

ر . ک : ج 13 ص 465 (قنبر ، بنده آزاد شده امیر مؤمنان) .

7 / 16مالک اَشترتاریخ الیعقوبی در یادکرد بیعت مردم با امیرمؤمنان: ... آن گاه، مالک بن حارث اشتر به پا ایستاد و گفت : ای مردم! این وصیّ وصی ها، و وارث دانش پیامبران، آزمایش دهنده بزرگ، و نیکْ بی نیاز است. آن است که کتاب خدا به ایمان ، و پیامبر خدا به بهشت رضوان برای او گواهی داده است ؛ آن که در او فضایل، کمال یافته اند و در سابقه و دانش و فضلش، پیشینیان و پسینیان، تردیدی ندارند.

وقعه صفین به نقل از ادهم : مالک اشتر، در منطقه قُناصرین [در شام]، در حالی که بر اسبی سیاه چون کلاغْ سوار بود، برای مردم سخنرانی کرد و گفت : ... پسر عموی پیامبرمان ، شمشیری از شمشیرهای خداوند، علی بن ابی طالب با ماست ؛ آن که با پیامبر خدا نماز گزارْد، هیچ مردی حتی تا زمان پیری ، در نماز بر او پیشی نگرفته است. او را بیهوده گری، خطاکاری و لغزش نبوده است . در دین خدا آگاه است، حدود الهی را می داند، دارای رأیی اصیل، و بردباری ای نیکو، و عفّتی دیرین است.

شرح نهج البلاغه در یادکردِ آنچه که مالک اشتر در پی سخنرانی امام علی علیه السلام در منطقه ذی قار به هنگام رفتن به بصره و نفرین آن حضرت بر طلحه و زبیر، گفت : سپاسْ خدایی را که بر ما منّت نهاد و ما را برتری داد، به ما نیکی کرد و حقّ نیکی را به جا آورد! سخن تو را ای امیرمؤمنان شنیدیم. تو درست گفتی و موفّق بودی. تو پسر عموی پیامبر ما، و داماد و وصیّ اویی. اوّلین کسی هستی که او را پذیرفتی و با وی نماز گزارْدی، در همه جنگ های او حضور داشتی، و در همه آنها، برتری از آنِ تو نسبت به همه امّت است . هر کس تو را پیروی کرد، به نصیبش رسید و به پیروزی مژده داده شد، و هر کس تو را نافرمانی کرد و از تو روی گردانْد، به جایگاهش در سیاه چال جهنم بازگشته است. به جانم سوگند ای امیرمؤمنان که جریان طلحه، زبیر و عایشه برایمان دور از ذهن نبود. آن دو مرد، در جریانی قدم گذاشتند و بدون آن که تو چیزی انجام دهی و یا ستمی کرده باشی، از تو جدا شدند. اگر آن دو می پندارند که خون عثمان را می خواهند، باید نخست از خود بخواهند؛ چرا که آن دو اوّلین کسانی بودند که مردم را علیه او شوراندند و به ریختن خونش واداشتند ، و خدا را

گواه می گیرم که اگر آن دو به بیعتی که از آن بیرون رفتند، دوباره وارد نشوند، آن دو را هم به عثمان ملحق خواهیم ساخت ؛ چرا که شمشیرهایمان بر دوشمان است و دل هایمان در سینه هایمان، و ما امروز، همان گونه ایم که دیروز بودیم.

.

7 / 17نُعَيمُ بنُ دِجاجَهَالإمام الصادق عليه السلام :بَعَثَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلى بِشرِ بنِ عُطارِدٍ التَّميمِىِّ فى كَلامٍ بَلَغَهُ ، فَمَرَّ بِهِ رَسولُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى بَنى أَسَدٍ وأخَذَهُ ، فَقامَ إلَيهِ نُعَيمُ بنُ دِجاجَةَ الأَسَدِىُّ فَأفلَتَهُ ، فَبَعَثَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَأتَوهُ بِهِ وأمَرَ بِهِ أن يُضرَبَ ، فَقالَ لَهُ نُعَيمٌ : أما وَاللّهِ إنَّ المُقامَ مَعَکَ لَذُلٌّ ، وإنَّ فِراقَکَ لَکُفرٌ ! قالَ : فَلَمّا سَمِعَ ذلِکَ مِنهُ قالَ لَهُ : يا نُعَيمُ ، قَد عَفَونا عَنکَ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ : «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ» (1) أمّا قَولُکَ : إنَّ المُقامَ مَعَکَ لَذُلٌّ فَسَيِّئَةٌ اکتَسَبتَها ، وأمّا قَولُکَ : إنَّ فِراقَکَ لَکُفرٌ فَحَسَنَةٌ اکتَسَبتَها ، فَهذِهِ بِهذِهِ ، ثُمَّ أمَرَ أن يُخَلّى عَنهُ . (2)

.

1- .المؤمنون : 96 .
2- .الكافى : ج 7 ص 268 ح 40 عن ابن محبوب عن بعض أصحابه ، رجال الكشّى : ج 1 ص 303 الرقم 144 عن الحسن بن محبوب عن رجل ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 113 نحوه من دون إسنادٍ إلى المعصوم وراجع الأمالى للصدوق : ص 446 ح 596 والغارات : ج 1 ص 119 .

7 / 17 نُعَیم بن دجاجه

7 / 17نُعَیم بن دجاجهامام صادق علیه السلام :امیرمؤمنان در مورد سخنی که بِشْر بن عُطارِد تمیمی گفته بود، کسی را در پیِ او فرستاد . وقتی فرستاده امیرمؤمنان در جمع بنی اسد به دنبال او رفت و او را گرفت، نعیم ابن دجاجه اسدی برخاست و او را آزاد کرد. امیرمؤمنان به سوی وی فرستاد. او را آوردند و فرمود تا او را بزنند. نعیم گفت : به خدا سوگند، کنار تو بودن، موجب خواری است و از تو جدا شدن، کفر است. [امام صادق علیه السلام فرمود :] وقتی که علی علیه السلام این سخن را از او شنید، گفت : «ای نعیم! از تو گذشتیم. خداوند متعال می گوید : «بدی را به شیوه ای نیکو دفع کن» . امّا سخن تو که گفتی : بودن در کنار تو خواری است ، گناهی است که انجام دادی، و سخن تو که گفتی جدایی از تو کفر است ، ثوابی است که به دست آوردی، و این در برابر آن» . آن گاه فرمود تا وی را آزاد کنند.

.

7 / 18يَزيدُ بنُ قَيسٍتاريخ الطبرى عن المُحِلّ بن خليفه الطائى :لَمّا تَوادَعَ عَلِىٌّ ومُعاوِيَهُ يَومَ صِفّينَ اختَلَفَ فيما بَينَهُمَا الرُّسُلُ رَجاءَ الصُّلحِ ، فَبَعَثَ عَلِىٌّ عَدِىَّ بنَ حاتِمٍ ويَزيدَ بنَ قَيسٍ الأَرحَبِىَّ وشَبَثَ بنَ رِبعِىٍّ وزِيادَ بنَ خَصَفَهَ إلى مُعاوِيَهَ ، فَلَمّا دَخَلوا ... تَكَلَّمَ يَزيدُ بنُ قَيسٍ ، فَقالَ : إنّا لَم نَأتِکَ إلّا لِنُبَلِّغَکَ ما بُعِثنا بِهِ إلَيکَ ، ولِنُؤَدِّىَ عَنکَ ما سَمِعنا مِنکَ ، ونَحنُ عَلى ذلِکَ لَم نَدَع أن نَنصَحَ لَکَ ، وأن نَذكُرَ ما ظَنَنّا أنَّ لَنا عَلَيکَ بِهِ حُجَّةً ، وأنَّکَ راجِعٌ بِهِ إلَى الاُلفَهِ وَالجَماعَهِ . إنَّ صاحِبَنا مَن قَد عَرَفتَ وعَرَفَ المُسلِمونَ فَضلَهُ ، ولا أظُنُّهُ يَخفى عَلَيکَ ، إنَّ أهلَ الدّينِ وَالفَضلِ لَن يَعدِلوا بِعَلِىٍّ ، ولَن يُمَيِّلوا بَينَکَ وبَينَهُ ، فَاتَّقِ اللّهَ يا مُعاوِيَهُ ! ولا تُخالِفُ عَلِيّا ؛ فَإِنّا وَاللّهِ ما رَأَينا رَجُلاً قَطُّ أعمَلَ بِالتَّقوى ، ولا أزهَدَ فِى الدُّنيا ، ولا أجمَعَ لِخِصالِ الخَيرِ كُلِّها مِنهُ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 5 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 ؛ وقعه صفّين : ص 198 .

7 / 18 یزید بن قیس

7 / 18یزید بن قیستاریخ الطبری به نقل از مُحِلّ بن خلیفه طایی : هنگامی که در جنگ صفین، علی علیه السلام و معاویه از هم جدا شدند، در بین آن دو به امید صلح، فرستاده هایی آمد و شد کردند . علی علیه السلام عدی بن حاتم و یزید بن قیس اَرحَبی و شَبَث بن رَبعی و زیاد بن خصفه را به سوی معاویه فرستاد. وقتی آنان وارد شدند... یزید بن قیس، شروع به سخن کرد و گفت : ما جز برای رساندن آنچه که به خاطر آن فرستاده شده ایم، نزد تو نیامده ایم و آنچه که از تو می شنویم، از سوی تو بیان می کنیم. با این حال ، از خیرخواهی برای تو و یادآوری آنچه گمان می بریم حجتی برای ما و بر ضد توست و بدین وسیله به سازگاری با جماعت مسلمانان بازمی گردی ، فروگذار نمی کنیم. مولای ما کسی است که تو و همه مسلمانان، برتریِ او را می دانید و نمی پندارم که برای تو مخفی باشد. دینداران و اهل فضل ، از علی نمی گذرند، و بین تو و او در تردید نیستند. پس، از خدا بترس ای معاویه و با علی مخالفت نکن. به خدا سوگند، ما هرگز کسی را پرهیزگارتر، زاهدتر در دنیا، و جامع تر از او در خصلت های پسندیده، نمی شناسیم.

.

الفصل الثامن : عَلِیٌّ عَنْ لِسَانِ أعْدَائِهِ8 / 1مُعاوِیَهُ بنُ أبی سُفیانَسیر أعلام النبلاء عن عبید :جاءَ أبو مُسلِمٍ الخَولانِیُّ وأُناسٌ إلی مُعاوِیَهَ وقالوا : أنتَ تُنازِعُ عَلِیّا ، أم أنتَ مِثلُهُ ؟ فَقالَ : لا وَاللّهِ ، إنّی لَأَعلَمُ أنَّهُ أفضَلُ مِنّی وأحَقُّ بِالأَمرِ مِنّی . (1)

تاریخ دمشق عن أبی إسحاق :جاءَ ابنُ أحوَرَ التَّمیمِیُّ إلی مُعاوِیَهَ فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! جِئتُکَ مِن عِندِ ألأَمِ النّاسِ ! وأبخَلِ النّاسِ ! وأعیَی النّاسِ ! وأجبَنِ النّاسِ ! فَقالَ [لَهُ مُعاوِیَهُ] : وَیلَکَ ! وأنّی أتاهُ اللُّؤمُ ، ولَکُنّا نَتَحَدَّثُ أن لَو کانَ لِعَلِیٍّ بَیتٌ مِن تِبنٍ وآخَرُ مِن تِبرٍ (2) لَأنفَدَ التِّبرَ قَبلَ التِّبنِ ؟ ! وأنّی أتاهُ العِیُّ وإن کُنّا لَنَتَحَدَّثُ أنَّهُ ما جَرَتِ المَواسی عَلی رَأسِ رَجُلٍ مِن قُرَیشٍ أفصَحَ مِن عَلِیٍّ ؟ ! وَیلَکَ ! وأنّی أتاهُ الجُبنُ وما بَرَزَ لَهُ رَجُلٌ قَطُّ إلّا صَرَعَهُ ؟ ! وَاللّهِ یَابنَ أحوَرَ لَولا أنَّ الحَربَ خُدعَهٌ لَضَرَبتُ عُنُقَکَ ، اخرُج فَلا تُقیمَنَّ فی بَلَدی . (3)

.

1- .سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 140 الرقم 25 ، تاریخ دمشق : ج 59 ص 132 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 129 وراجع وقعه صفّین : ص 85 . راجع : ج 5 ص 418 (حرب الدعایه) .
2- .التِّبر : الذَّهَب (لسان العرب : ج 4 ص 88 «تبر») .
3- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 414 .

فصل هشتم : علی از زبان دشمنانش

8 / 1 معاویه بن ابی سفیان

فصل هشتم : علی از زبان دشمنانش8 / 1معاویه بن ابی سفیانسیر أعلام النبلاء به نقل از عبید : ابو مسلم خولانی با گروهی نزد معاویه آمدند و گفتند : تو با علی می جنگی. آیا تو چون اویی؟ گفت : سوگند به خدا ، نه! من می دانم که او برتر از من است و به حکومت ، سزاوارتر از من است. (1)

تاریخ دمشق به نقل از ابو اسحاق : ابن اَحوَر تمیمی نزد معاویه آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! از پیشِ تنگْ چشم ترین ، بخیل ترین ، گنگ ترین و ترسوترینِ مردم ، نزد تو می آیم. [معاویه] به او گفت : وای بر تو! کجا او تنگْ چشم است ، حالْ آن که همواره می گفتیم اگر علی را خانه ای انباشته از کاه و خانه ای انباشته از طلا باشد ، طلا را زودتر از کاه، [می بخشد و] تمام می کند؟ و کجا او گنگ است ، در حالی که ما همواره می گفتیم که تیغ سلمانی در بین قریشیان، بر سرِ مردی فصیح تر از علی کشیده نشده است. وای بر تو! کجا او ترسوست ، حالْ آن که هیچ کس به نبرد با او نرفته ، جز آن که شکست خورده است؟ سوگند به خدا ، ای ابن احور! اگر جز این نبود که جنگ ، نیرنگ است ، گردنت را می زدم. بیرون برو و در کشور من سُکنا مگزین.

.

1- .ر . ک : ج 5 ص 419 (نبرد تبلیغاتی) .

الإمامه والسياسه :ذَكَروا أنَّ عَبدَ اللّهِ بنَ أبى مِحجَنٍ الثَّقَفِىَّ قَدِمَ عَلى مُعاوِيَهَ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى أتَيتُکَ مِن عِندِ العَبِىِّ (1) الجَبانِ البَخيلِ ابنِ أبى طالِبٍ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : للّهِ أنتَ ! أ تَدرى ما قُلتَ ؟ أمّا قَولُکَ : العَبِىُ (2) ، فَوَاللّهِ لَو أنَّ ألسُنَ النّاسِ جُمِعَت فَجُعِلَت لِسانا واحِدا لَکَفاها لِسانُ عَلِىٍّ ، وأمّا قَولُکَ : إنَّهُ جَبانٌ ، فَثَکِلَتکَ اُمُّکَ ، هَل رَأيتَ أحَدا قَطُّ بارَزَهُ إلّا قَتَلَهُ ؟ وأمّا قَولُکَ : إنَّهُ بَخيلٌ ، فَوَاللّهِ لَو كانَ لَهُ بَيتانِ أحَدُهُما مِن تِبرٍ وَالآخَرُ مِن تِبنٍ ، لَأَنفَدَ تِبرَهُ قَبلَ تِبنِهِ . فَقالَ الثَّقَفِىُّ : فَعَلامَ تُقاتِلُهُ إذا ؟ قالَ : عَلى دَمِ عُثمانَ ، وعَلى هذَا الخاتَمِ ، الَّذى مَن جَعَلَهُ فى يَدِهِ جادَت طينَتُهُ ، وأطعَمَ عِيالَهُ ، وَادَّخَرَ لِأهلِهِ . فَضَحِکَ الثَّقَفِىُّ ثُمَّ لَحِقَ بِعَلِىٍّ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هَب لى يَدَىَّ بِجُرمى ، لا دُنيا أصَبتُ ولا آخِرَةً ! فَضَحِکَ عَلِىٌّ ، ثُمَّ قالَ : أنتَ مِنها عَلى رَأسِ أمرِکَ ، وإنَّما يَأخُذُ اللّهُ العِبادَ بِأَحَدِ الأمرَينِ . (3)

فضائل الصحابهِ لابن حنبل عن قيس بن أبى حازم :جاءَ رَجُلٌ إلى مُعاوِيَهَ فَسَأَلَهُ عَن مَسأَلَهٍ ، فَقالَ : سَل عَنها عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ فَهُوَ أعلَمُ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، جَوابُکَ فيها أحَبُّ إلَىَّ مِن جَوابِ عَلِىٍّ ، فَقالَ : بِئسَ ما قُلتَ ولَؤُمَ ما جِئتَ بِهِ ! لَقَد كَرِهتَ رَجُلاً كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَغُرُّهُ العِلمَ غَرّا ، ولَقَد قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى غَيرَ أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى» . وكانَ عُمَرُ إذا أشكَلَ عَليهِ شَىءٌ يَأخُذُ مِنهُ ، ولَقَد شَهِدتُ عُمَرَ وقَد أشكَلَ عَلَيهِ شَىءٌ ، فَقالَ : هاهُنا عَلِىٌّ قُم لا أقامَ اللّهُ رِجلَيکَ . 4

.

1- .. فى المصدر : «الغبى» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى شرح الأخبار .
2- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 134 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 98 نحوه وراجع شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 24 وكشف الغمّه : ج 2 ص 47 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 675 ح 1153 ، تاريخ دمشق: ج42 ص170 ح8590 و8591، المناقب لابن المغازلى: ص 34 ح 52 ، الرياض النضره : ج 3 ص 162 عن أبى حازم .

الإمامه والسیاسه :گفته اند که عبد اللّه بن ابی مِحجَن ثقفی ، نزد معاویه آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من از نزد فرزند ابو طالب ، آدمی گُنگ ، ترسو و بخیل ، نزد تو می آیم. معاویه گفت : تو را به خدا ، می فهمی چه می گویی؟! امّا گفتی گنگ است؛ سوگند به خدا ، اگر زبان های همه مردم، گرد آیند و یک زبان شوند ، زبان علی ، همه را بسنده است؛ و امّا درباره سخنت که او ترسو است، مادرت به عزایت نشیند! آیا تاکنون کسی را دیده ای که به نبرد با او آمده باشد ، جز آن که علی او را کشته؟! و امّا سخنت که او بخیل است ، سوگند به خدا که اگر او دو خانه داشته باشد که یکی انباشته از طلا و دیگری انباشته از کاه باشد ، طلا را زودتر از کاه ، تمام خواهد کرد. ثقفی گفت : بنا بر این ، چرا با او می جنگی؟ گفت : به خاطر خونِ عثمان و به خاطر این انگشتر که هر کس به دست کند ، سرشتش نیکو گردد، به نانخوارانش غذا دهد و برای کسانش ذخیره کند. ثقفی خندید و به علی علیه السلام پیوست و گفت : ای امیر مؤمنان! بیعتم را بپذیر ، پس از جُرمم (پیمان شکنی ام). نه به دنیا رسیدم و نه به آخرت. علی علیه السلام خندید و فرمود : «تو همچنان بیعتت باقی است و خداوند ، بندگان خود را به یکی از دو کار ، (1) محاسبه می کند [و حال که به راه درستْ بازگشتی ، همین را حساب می کند]».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از قیس بن ابی حازم : مردی نزد معاویه آمد و از وی مسئله ای پرسید. گفت : مسئله ات را از علی بن ابی طالب بپرس. او داناتر است. گفت : ای امیر مؤمنان! پاسخ تو در این باره ، برای من، از پاسخ علی بن ابی طالب ، دوست داشتنی تر است. معاویه گفت : بد گفتی و ناپسند آورده ای! مردی را ناخوش داشتی که پیامبر خدا ، دانش را به او می خورانْد و پیامبر خدا به او فرمود : «تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست» و هرگاه عمر با دشواری مواجه می شد ، از او می پرسید و من عمر را دیدم که چیزی بر او دشوار شد. گفت : خدا پاهایت را راست نگرداند ، برخیز. علی ، آن جاست.

.

1- .احتمالاً به جای «أحد الأمرین» که در متن عربی آمده ، باید «آخر الأمرین» باشد ، یعنی آخرین از دو کار و دو حالت ، مورد محاسبه قرار می

گیرد .

المناقب لابن شهر آشوب عن ابن أبجر العجلى :كُنتُ عِندَ مُعاوِيَهَ فَاختَصَمَ إلَيهِ رَجُلانِ فى ثَوبٍ ، فَقالَ أحَدُهُما : ثَوبى ، وأقامَ البَيِّنَهَ ، وقالَ الآخَرُ : ثَوبِى اشتَرَيتُهُ مِن السّوقِ مِن رَجُلٍ لا أعرِفُهُ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : لَو كانَ لَها عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ! فَقالَ ابنُ أبجَرَ : فَقُلتُ لَهُ : قَد شَهِدتُ عَلِيّا عليه السلام قَضى فى مِثلِ هذا ، وذلِکَ أنَّهُ قَضى بِالثَّوبِ لِلَّذى أقامَ البَيِّنَهَ ، وقالَ لِلآخَرِ : اُطلُبِ البائِعَ . فَقَضى مُعاوِيَهُ بِذلِکَ بَينَ الرَّجُلَينِ . (1)

المحاسن والمساوئ :لَمّا كانَ حَربُ صِفّينَ كَتَبَ أميرُ المُؤمِنينَ رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ إلى مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ : ما لَکَ يُقتَلُ النّاسُ بَينَنا ؟ ابرُز لى ؛ فَإن قَتَلتَنِى استَرَحتَ مِنّى ، وإن قَتَلتُکَ استَرَحتُ مِنکَ ، فَقالَ لَهُ عَمرُو بنُ العاصِ : أنصَفَکَ الرَّجُلُ فَابرُز إلَيهِ . قالَ : كَلّا يا عَمرُو ! أرَدتَ أن أبرُزَ لَهُ فَيَقتُلَنى وتَثِبَ عَلَى الخِلافَهِ بَعدى ! قَد عَلِمَت قُرَيشٌ أنَّ ابنَ أبى طالِبٍ سَيِّدُها وأسَدُها . (2)

تاريخ دمشق عن جابر :كُنّا عِندَ مُعاوِيَهَ فَذُكِرَ عَلِىٌّ ، فَأَحسَنَ ذِكرَهُ وذِكرَ أبيهِ واُمِّهِ ، ثُمَّ قالَ : وكَيفَ لا أقولُ هذا لَهُم ؟ هُم خِيارُ خَلقِ اللّهِ ، وعِندَهُ بَنيهِ أخيارُ أبناءُ أخيارٍ . (3)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 377 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 315 ح 645 ؛ تاريخ دمشق : ج 12 ص 206 عن حجّار بن أبجر وفيه «فقال الآخر : أنت ضيّعت مالک» بدل «وقال للآخر ...» وراجع مقتل أمير المؤمنين : ص 107 ح 95 .
2- .المحاسن والمساوئ : ص 52 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 415 .

المناقب ، ابن شهرآشوب به نقل از ابن ابجر عجلی : نزد معاویه بودم که دو نفر درباره لباسی نزدش به داوری آمدند. یکی گفت : این ، لباس من است . و بیّنه ای بر آن اقامه کرد ، و دومی گفت : این ، لباس من است که در بازار از کسی که او را نمی شناختم ، خریده ام. معاویه گفت : ای کاش در این داوری ، علی بن ابی طالب بود. ابن ابجر گفت که به او گفتم : من داوریِ علی را در مثل این مورد، دیده ام و او به نفع کسی داوری کرد که بیّنه داشت و به دیگری گفت : فروشنده را پیدا کن. معاویه بین آن دو مرد ، چنین حکم کرد.

المحاسن والمساوئ :هنگامی که جنگ صفّین پیش آمد ، امیر مؤمنان که خشنودی خدا بر او باد ، به معاویه بن ابی سفیان نوشت : «چرا مردم را در جنگ بین ما به کشتن می دهی؟ خود به میدان من بیا. اگر مرا کُشتی ، از دست من آسوده خواهی شد ، و اگر من تو را کشتم ، از دست تو آسوده خواهم شد». عمرو عاص به معاویه گفت : این مرد ، درباره تو انصاف به خرج داده است. به میدانش برو. معاویه گفت : ای عمرو ، هرگز! می خواهی که من به میدان او بروم و کشته شوم و تو پس از من بر خلافت، چنگ زنی؟ قریش می داند که پسر ابو طالب ، سرور و شیر آن قبیله است.

تاریخ دمشق به نقل از جابر : نزد معاویه بودیم که از علی یاد شد ، معاویه از او و پدر و مادرش به نیکی یاد کرد. آن گاه گفت : چه طور درباره آنان ، چنین نگویم در حالی که آنان ، بهترین بندگان خدا بودند و پسران او نزد اویند که بهترین و فرزندِ بهترین اند .

.

شرح نهج البلاغه فى ذِكرِ ما جَرى بَينَ عَقيلِ بنِ أبى طالِبٍ ومُعاوِيَهَ :قالَ مُعاوِيَهُ : ذَكَرتَ مَن لا يُنكَرُ فَضلُهُ ، رَحِمَ اللّهُ أبا حَسَنٍ ! فَلَقَد سَبَقَ مَن كانَ قَبلَهُ ، وأعجَزَ مَن يَأتى بَعدَهُ ، هَلُمَّ حَديثَ الحَديدَهِ ، قالَ : نَعَم . أقوَيتُ وأصابَتنى مَخمَصَهٌ (1) شَديدَهٌ ، فَسَألتُهُ فَلَم تَندَ صَفاتُهُ (2) ، فَجَمَعتُ صِبيانى وجِئتُهُ بِهِم وَالبُؤسُ وَالضُرُّ ظاهِرانِ عَلَيهِم ، فَقالَ : اِيتِنى عَشِيَّهً لِأَدفَعَ إِلَيكَ شَيئا ، فَجِئتُهُ يَقودُنى أحَدُ وُلدى ، فَأَمَرَهُ بِالتَّنَحّى ، ثُمَّ قالَ : ألا فَدونَكَ ، فَأَهوَيتُ حَريصا قَد غَلَبَنِى الجَشَعُ أظُنُّها صُرَّهً فَوَضَعتُ يَدى عَلى حَديدَهٍ تَلتَهِب نارا ، فَلَمّا قَبَضتُها نَبَذتُها وخُرتُ كَما يَخورُ الثَّورُ تَحتَ يَدِ جازِرِهِ ، فَقالَ لى : ثَكِلَتكَ اُمُّكَ ! هذا مِن حَديدَهٍ أوقَدتُ لَها نارَ الدّنيا فَكَيفَ بِكَ وبى غَدا إن سَلَكنا فى سَلاسِلِ جَهَنَّمَ ؟ ثُمَّ قَرَأَ : «إِذِ الْأَغْلَلُ فِى أَعْنَقِهِمْ وَ السَّلَسِلُ يُسْحَبُونَ» (3) ثُمَّ قالَ : لَيسَ لَكَ عِندى فَوقَ حَقِّكَ الَّذى فَرَضَهُ اللّهُ لَكَ إلّا ما تَرى ، فَانصَرِف إلى أهلِكَ . فَجَعَلَ مُعاوِيَهُ يَتَعَجَّبُ ويَقولُ : هَيهاتَ هَيهاتَ ! عَقِمَتِ النِّساءُ أن يَلِدنَ مِثلَهُ . (4)

تاريخ دمشق عن جابر :كُنّا ذاتَ يَومٍ عِندَ مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ ، وقَد جَلَسَ عَلى سَريرِهِ وَاعتَجَرَ بِتاجِهِ وَاشتَمَلَ بِساجِهِ (5) ، وأومَأَ بِعَينَيهِ يَمينا وشِمالاً ، وقَد تَفَرَّشَت جَماهيرُ قُرَيشٍ وساداتُ العَرَبِ أسفَلَ السَّريرِ مِن قَحطانَ ، ومَعَهُ رَجُلانِ عَلى سَريرِهِ : عَقيلُ بنُ أبى طالِبٍ ، وَالحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ ، وَامرَأَهٌ مِن وَراءِ الحِجابِ تُشيرُ بِكُمَّيها يَمينا وشِمالاً ، فَقالَت : يا أميرَ المُؤمِنينَ فاتَتِ اللَّيلَهُ أرِقَهً ، قالَ لَها مُعاوِيَهُ : أ مِن أَلَمٍ ؟ قالَت : لا ، ولكِن مِن اختِلافِ رَأيِ النّاسِ فيكَ ، وفى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، و (6) أبوكَ أبو سُفيانَ صَخرُ بنُ حَربِ بنِ اُمَيَّهَ ، وكانَ اُمَيَّهُ مِن قُرَيشٍ لُبابَها ، فَقالَت في مُعاوِيَهَ فَأَكثَرَت وهُوَ مُقبِلٌ عَلى عَقيلٍ وَالحَسَنِ ، فَقالَ مُعاوِيَهُ : رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن صَلّى أربَعا قَبلَ الظُّهرِ وأربَعا بَعدَ الظُّهرِ ، حُرِّمَ عَلَى النّارِ أن تَأكُلَهُ أبدا . ثُمَّ قالَ لَها : أ فى عَلِيٍّ تَقولينَ ؟ المُطعِمِ فِى الكُرُباتِ ، المُفَرِّجِ لِلكُرُباتِ ، مَعَ ما سَبَقَ لِعَلىٍّ مِنَ العَناصيرِ السِّرِّيَّهِ وَالشِّيَمِ الرَّضِيَّهِ وَالشَّرَفِ ، فَكانَ كَالأَسَدِ الحاذِرِ ، وَالرَّبيعِ النّائِرِ ، وَالفُراتِ الذّاخِرِ ، وَالقَمَرِ الزّاهِرِ ، فَأَمَّا الأَسَدُ فَأَشبَهَ عَلِيٌّ مِنهُ صَرامَتَهُ ومَضاءَهُ ، وأمَّا الرَّبيعُ فَأَشبَهَ عَلِيٌّ مِنهُ حُسنَهُ وبَهاءَهُ ، وأمَّا الفُراتُ فَأَشبَهَ عَلِيٌّ مِنهُ طيبَهُ وسَخاءَهُ ، فَما تَغَطمَطَت (7) عَلَيهِ قَماقِمُ العَرَبِ السّادَهُ (8) مِن أوَّلِ العَرَبِ ، عَبدُ مَنافٍ وهاشِمٌ وعَبّاسٌ القَماقِمُ وَالعَبّاسُ صِنوُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأبوهُ وعَمُّهُ أكرِم بِهِ أبا وعَمّا ، ولَنِعمَ تَرجُمانُ القُرآنِ وَلَدُهُ يَعنى عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ : كَهلُ الكُهولِ ، لَهُ لِسانٌ سَؤولٌ ، وقَلبٌ عَقولٌ ، خِيارُ خَلقِ اللّهِ

وعِترَهُ نَبِيِّهِ ، خِيارُ ابنُ خِيارٍ . فَقالَ عَقيلُ بنُ أبى طالِبٍ : يا بِنتَ أبى سُفيانَ ، لَو أنَّ لِعَلِىٍّ بَيتَينِ : بَيتٌ مِن تِبرٍ ، وَالآخَرُ تِبنٌ بَدَأَ بِالتِّبرِ وهُوَ الذَّهَبُ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : يا أبا يَزيدَ ، كَيفَ لا أقولُ هذا فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وعَلِىٌّ مِن هاماتِ قُرَيشٍ وذَوائِبِها ، وسَنامٌ قائِمٌ عَلَيها وعَلِىٌّ عَلامَتُها فى شامِخٍ (9) ؟

.

1- .المخمصه : المجاعه (النهايه : ج 2 ص 80 «خمص») .
2- .لم تندَ : من الندى : السخاء والكرم . والصَّفاه : صخره ملساء . يقال فى المثل : «ما تَنْدى صَفاتُه» (تاج العروس : ج 20 ص 234 «ندا» و ج 19 ص 602 «صفو») .
3- .غافر : 71 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 11 ص 253 ؛ بحار الأنوار : ج 42 ص 118 .
5- .الساج : الطَّيْلسان الضخم الغليظ (لسان العرب : ج 2 ص 302 «سوج») ، والطَّيلسان : ضربٌ من الأكسيه (لسان العرب : ج 6 ص 125 «طلس») .
6- .الواو هنا حاليّه .
7- .الغطمطه : اضطراب الأمواج (لسان العرب : ج 7 ص 363 «غطمط») .
8- .فى المصدر : «الشاده» ، وما أثبتناه من مختصر تاريخ دمشق .
9- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 415 .

شرح نهج البلاغه در یادکردِ آنچه که بین عقیل بن ابی طالب و معاویه پیش آمده بود : معاویه گفت : از کسی یاد کردی که هیچ کس برتری اش را انکار نمی کند . خدا بیامرزد ابو الحسن را که نسبت به پیشینیانش پیشی گرفت و آنان را که پس از او می آیند ، ناتوان ساخت! داستان آهن را نقل کن. عقیل گفت : باشد. محتاج شدم و با گرسنگی شدیدی روبه رو گشتم . از او کمک خواستم؛ ولی نَمی از او نچکید. بچّه هایم را در حالی که سختی و گرسنگی در سیمایشان پیدا بود ، جمع کردم و پیشش آوردم. فرمود : «شب بیا ، چیزی به تو خواهم داد». نزدش رفتم ، در حالی که یکی از فرزندانم دستم را گرفته بود. به او گفت : «بیرون برو». آن گاه به من گفت : «پیش بیا». دست دراز کردم. از شدّت گرسنگی فکر کردم که کیسه است. دستم را روی آهنی گداخته گذاشتم. وقتی آن را گرفتم ، رهایش کردم و چون گاو که از دست قصاب فریاد می زند ، فریاد کشیدم . به من گفت : «مادرت به عزایت بنشیند! این سوز از آهنی است که با آتش دنیا آن را داغ کرده ام. حالِ من و تو ، فردا که با زنجیری از جهنّم کشیده شویم ، چگونه خواهد بود؟». آن گاه این آیه را خواند : «هنگامی که غُل ها در گردن هایشان [افتاده] و [با] زنجیرها کشانیده می شوند» . آن گاه افزود : «پیش من ، بیش از حقّی که خداوند برای تو واجب کرده ، چیزی جز آنچه که دیدی ، نیست. پس نزد خانواده ات برگرد». معاویه شگفت زده شد و گفت : هیهات ، هیهات! زنان از این که چون او بزایند ، ناتوان اند.

تاریخ دمشق به نقل از جابر : روزی نزد معاویه بن ابی سفیان بودیم. بر تخت خود نشسته بود و عمامه ای بر سر نهاده بود و لباس بلندی پوشیده بود و چشم هایش را به راست و چپ می چرخانْد و سران قریش و رؤسای عربِ قحطانی در پایین تخت ، نشسته بودند و همراه او ، دو تن بر تخت او نشسته بودند : عقیل بن ابی طالب و حسن بن علی علیهماالسلام؛ و زنی پشت پرده بود که با آستینش به چپ و راست، اشاره می کرد. زن گفت : ای امیر مؤمنان! دیشبم به بیداری گذشت. معاویه گفت : آیا از درد؟ زن گفت : نه ، بلکه از اختلاف نظر مردم درباره تو و علی بن ابی طالب و پدر تو ابو سفیان صخر بن حرب بن امیّه؛ و امیّه که برگزیده قبیله قریش بود. زن در تعریف معاویه ، بسیار سخن گفت و معاویه ، رویش به عقیل و حسن علیه السلام بود. معاویه گفت : پیامبر خدا می فرماید : «هر کس که چهار رکعت [نماز] پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر بگزارد

، برای همیشه آتش بر او حرام می گردد». آن گاه به آن زن گفت : آیا درباره علی، سخن می گویی؟ آن که در سختی ها ، اطعام دهنده است ، در گرفتاری ها ، گشاینده است ، افزون بر ویژگی های پنهانی و اخلاق رضایت بخش و شرافت ؟ او چون شیرِ هوشیار ، بهارِ روشن ، فراتِ پُر آب ، و ماهِ درخشان بود . در تیزی و تندی ، چون شیر بود ، و در زیبایی و نورانیّت ، چون بهار بود ، و در پاکی و بخشش ، چون فرات بود. امواج بخشندگان بزرگ عرب ، از ابتدای عرب ، بزرگانی چون عبد مناف ، هاشم و عبّاسِ بخشنده نتوانستند به بلندای امواج او برسند. عبّاس ، هم ریشه پیامبر خدا و پدرش و عمویش بود و چه کرامتی که هم [در حکم] پدر و هم عمو بود و پسرش (عبد اللّه بن عباس) ، چه مفسّر خوبی است برای قرآن. کاملِ کاملان بود. او زبانی پرسشگر و دلی خِرَد ورز داشت. بهترینِ خلق خدا و عترت پیامبرش بود . خوبِ فرزند خوب بود. عقیل بن ابی طالب [به آن زن] گفت : ای دختر ابو سفیان ! اگر علی دو خانه داشت ، یکی انباشته از طلا و دیگری انباشته از کاه،نخست به بخشش طلا می پرداخت. معاویه گفت : ای ابو یزید (عقیل) ! چرا چنین درباره علی بن ابی طالب نگویم ، در حالی که علی از با اهمّیت ترین و برجسته ترین افراد قریش بود و قریش ، پرچم برافراشته ای است که علی ، علامت برجسته آن است؟

.

الاستيعاب :كانَ مُعاوِيَهُ يَكتُبُ فيما يَنزِلُ بِهِ لِيُسأَلَ لَهُ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ رضی الله عنه عَن ذلِکَ ، فَلَمّا بَلَغَهُ قَتلُهُ قالَ : ذَهَبَ الفِقهُ وَالعِلمُ بِمَوتِ ابنِ أبی طالِبٍ ، فَقالَ لَهُ أخوهُ عُتبَهُ : لا یَسمَعَ هذا مِنکَ أهلُ الشّامِ ، فَقالَ لَهُ : دَعنی عَنکَ . (1)

.

1- .الاستیعاب : ج 3 ص 209 الرقم 1875 ؛ العدد القویّه : ص 250 ح 61
.

الاستیعاب :معاویه هر پرسشی که برایش پیش می آمد ، می نوشت تا برای او از علی بن ابی طالب، پرسیده شود. هنگامی که خبر کشته شدن علی علیه السلام به معاویه رسید ، گفت : با مرگ پسر ابو طالب ، فقه و دانش هم از بین رفت. برادرش عتبه به وی گفت : مبادا مردم شام ، این حرف را از تو بشنوند. معاویه گفت : رهایم کن !

.

مقتل أمير المؤمنين عن مغيره :لَمّا جىءَ مُعاوِيَهُ بِنَعيِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وهُوَ قائِلٌ (1) مَعَ امرَأَتِهِ ابنَهِ قَرَظَهَ فى يَومٍ صائِفٍ فَقالَ : إنّا لِلّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، ماذا فَقَدوا مِنَ العِلمِ وَالخَيرِ وَالفَضلِ وَالفِقهِ ؟ قالَتِ امرَأَتُهُ : بِالأَمسِ كُنتَ تَطعَنُ فى عَينَيهِ وتَستَرجِعُ اليَومَ عَلَيهِ ! قالَ : وَيلَكِ ! لا تَدرينَ ماذا فَقَدوا مِن عِلمِهِ وفَضلِهِ وسَوابِقِهِ ! (2)

تاريخ دمشق عن مغيره :جاءَ نَعىُ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ إلى مُعاوِيَهَ ، وهُوَ نائِمٌ مَعَ امرَأَتِهِ فاخِتَهَ بِنتِ قَرَظَهَ ، فَقَعَدَ باكِيا مُستَرجِعا . فَقالَت لَهُ فاخِتَهُ : أنتَ بِالأَمسِ تَطعَنُ عَلَيهِ وَاليَومَ تَبكى عَلَيهِ ؟ ! فَقالَ : وَيحَكِ ! أنَا أبكى لِما فَقَدَ النّاسُ مِن حِلمِهِ وعِلمِهِ . (3)

8 / 2عَمرُو بنُ العاصِالإمامه والسياسه :ذَكَروا أنَّ رَجُلاً مِن هَمَذانَ (4) يُقالُ لَهُ : بُردٌ ، قَدِمَ عَلى مُعاوِيَهَ فَسَمِعَ عَمرا يَقَعُ فى عَلِىٍّ ، فَقالَ لَهُ : يا عَمرُو ، إنَّ أشياخَنا سَمِعوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ» ، فَحَقٌّ ذلِكَ أم باطِلٌ ؟ فَقالَ عَمرٌو : حَقٌّ ، وأنَا أزيدُكَ أنَّهُ لَيسَ أحَدٌ مِن صَحابَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَهُ مَناقِبُ مِثلُ مَناقِبِ عَلِىٍّ . (5)

.

1- .من القيلوله : الاستراحه نصف النهار وإن لم يكن معها نوم (النهايه : ج 4 ص 133 «قيل») .
2- .مقتل أمير المؤمنين : ص 105 ح 94 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 583 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 582 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 16 وزاد فى آخره «وفضله وسوابقه وخيره» و ص 130 نحوه .
4- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّها «همْدان» .
5- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 129 .

8 / 2 عمرو بن عاص

مقتل أمیر المؤمنین به نقل از مغیره : وقتی خبر مرگ علی بن ابی طالب به معاویه رسید ، وی با زنش ، دختر قرظه ، در یک روز تابستانی در خواب نیم روزی بود. گفت : «ما همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم» . مردم، چه دانش و خیر و فضل و فقهی را از دست دادند! زنش گفت : دیروز با او می جنگیدی و امروز برایش آیه رجعت می خوانی؟! معاویه گفت : وای بر تو! تو نمی دانی مردم چه مقدار از دانش ، فضل و سابقه را که او داشت ، از دست دادند.

تاریخ دمشق به نقل از مغیره : هنگامی که خبر مرگ علی بن ابی طالب علیه السلام به معاویه رسید ، با زنش فاخته دختر قرظه خوابیده بود. نشست و شروع به گریه کرد و آیه رجعت خوانْد. فاخته به وی گفت : تو دیروز با او می جنگیدی و امروز بر او می گریی؟! معاویه گفت : من بر دانش و خردمندی ای که او داشت و مردم از دست دادند ، می گریم.

8 / 2عمرو بن عاصالإمامه والسیاسه :آورده اند که مردی از اهالی همِدان به نام «بُرد» ، نزد معاویه آمد و شنید که عمرو به بدگویی علی علیه السلام پرداخته است. به وی گفت : ای عمرو! بزرگان ما از پیامبر خدا شنیده اند که می فرمود : «هر کس که من مولای اویم ، علی مولای اوست». آیا این درست است یا نادرست؟ عمرو گفت : درست است و به شما بگویم که بین یاران پیامبر خدا ، هیچ کس مناقبی (فضایلی) چون علی ندارد.

.

تاريخ الطبرى عن عمرو بن العاص لِمُعاوِيَهَ : أما وَاللّهِ إن (1) قاتَلنا مَعَکَ نَطلُبُ بِدَمِ الخَليفَهِ ؛ إنَّ فِى النَّفسِ مِن ذَلِکَ ما فيها ، حَيثُ نُقاتِلُ مَن تَعلَمُ سابِقَتَهُ ، وفَضلَهُ وقَرابَتَهُ ، ولَكِنّا إنَّما أرَدنا هذِهِ الدُّنيا . (2)

المناقب للخوارزمى عن عمرو بن العاص فيما كَتَبَهُ إلى مُعاوِيَهَ قَبلَ التِحاقِهِ بِهِ : وَيحَکَ يا مُعاوِيَهُ ! أما عَلِمتَ أنَّ أبا حَسَنٍ بَذَلَ نَفسَهُ بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ... وقَد قالَ فيهِ يَومَ غَديرِ خُمٍّ : «ألا مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ» . (3)

تاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ قُدومِ عَمرِو بنِ العاصِ عَلى مُعاوِيَهَ وبَيعَتِهِ لَهُ : قَدِمَ عَلى مُعاوِيَهَ ، فَذاكَرَهُ أمرَهُ ، فَقالَ لَهُ : أمّا عَلِيٌّ ، فَوَاللّهِ لا تُساوِى العَرَبُ بَينَکَ وبَينَهُ فى شَىءٍ مِنَ الأشياءِ ، وإنَّ لَهُ فِى الحَربِ لَحَظّا ما هُوَ لِأَحَدٍ مِن قُرَيشٍ إلّا أن تَظلِمَهُ . قالَ : صَدَقتَ ، ولكِنّا نُقاتِلُهُ عَلى ما فى أيدينا ، ونُلزِمُهُ قَتلَ عُثمانَ !! قالَ : عَمرٌو : وَا سَوأتاه ! إنَّ أحَقَّ النّاسِ أن لا يَذكُرَ عُثمانَ لا أنَا ولا أنتَ . قالَ : ولِمَ وَيحَکَ ؟ قالَ : أمّا أنتَ فَخَذَلتَهُ ومَعَکَ أهلُ الشّامِ حَتَّى استَغاثَ بِيَزيدَ بنِ أَسَدٍ البَجَلِيِّ ، فَسارَ إلَيهِ ، وأمّا أنَا فَتَرَكتُهُ عِيانا ، وهَرَبتُ إلى فِلَسطينَ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : دَعنى مِن هذا ! مُدَّ يَدَکَ فَبايِعنى ! قالَ : لا ، لَعَمرُ اللّهِ لا اُعطيکَ دينى حَتّى آخُذَ مِن دُنياکَ . قالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : لَکَ مِصرُ طُعمَهً . (4)

.

1- .«إنْ» هنا نافيه بمعنى «ما» ، و«إنّ» وما بعدها بمنزله التعليل لما قبلها .

2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 561 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 358 وفيه «تقاتل» بدل «نقاتل» .

3- .المناقب للخوارزمى : ص 199 ح 240 .

4- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 186 ، وقعه صفّين : ص 37 وفيه صدره إلى «إلّا أن تظلمه» ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 73 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 118 نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از عمرو بن عاص ، خطاب به معاویه : سوگند به خدا، به خاطر خون خلیفه در کنار تو نجنگیدیم . دل از این قصّه ، چرکین است؛ چون ما با کسی جنگیدیم که سابقه ، فضل و خویشی اش [با پیامبر خدا] را می دانیم؛ بلکه هدف ما تنها رسیدن به دنیا بود.

المناقب ، خوارزمی به نقل از عمرو بن عاص ، در نامه ای که پیش از پیوستن به معاویه به او نوشته است : وای بر تو ای معاویه! آیا تو نمی دانی که ابو الحسن ، جان خودش را برای پیامبر خدا فدا کرده است ... و پیامبر صلی الله علیه و آله ، درباره او در روز غدیر خم فرمود : «هر کس که من مولای اویم ، علی ، مولای اوست. پروردگارا! دوستدار او را دوست بدار ، و دشمن او را دشمن دار. یار او را یاری کن و بی یاور سازِ او را بی یاور کن»؟

تاریخ الیعقوبی در یادکردِ آمدن عمرو بن عاص به نزد معاویه و بیعتش با او : عمرو بن عاص ، نزد معاویه آمد و جریان علی علیه السلام را مورد مذاکره قرار دادند. عمرو عاص گفت : امّا علی؛ سوگند به خدا که عرب، بین تو و بین او در هیچ چیزی هماوردی قائل نیست. او در جنگ ، از بهره ای برخوردار است که هیچ کدام از قریش برخوردار نیستند ، مگر آن که بخواهی ستم روا داری. گفت : راست گفتی؛ امّا ما با آنچه در دستمان است ، با او می جنگیم و کشته شدن عثمان را به گردن او می اندازیم. عمرو عاص گفت : چه بدبختی! من و تو سزاوارترینْ کسانی هستیم که باید از عثمان، یاد نکنیم. گفت : چرا؟ گفت : امّا تو ، با آن که مردم شام با تو بودند ، تنهایش گذاشتی تا آن که از یزید بن اسد بجلی یاری خواست و او به سویش رفت؛ و امّا من ، آشکارا او را رها کردم و به فلسطین گریختم. معاویه گفت : اینها را رها کن. دست دراز کن و با من بیعت کن. گفت : نه ، سوگند به خدا، دین خودم را به تو نمی دهم ، مگر آن که از دنیایت چیزی برگیرم. معاویه گفت : مصر ، پیشکشِ تو.

.

وقعه صفّين عن عمر بن سعد بإسناده :قالَ مُعاوِيَهُ لِعَمرٍو : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، إنّى أدعوکَ إلى جِهادِ هذَا الرَّجُلِ الَّذى عَصى رَبَّهُ وقَتَلَ الخَليفَهَ ، وأظهَرَ الفِتنَهَ ، وفَرَّقَ الجَماعَهَ ، وقَطَعَ الرَّحِمَ !! قالَ عَمرٌو : إلى مَن ؟ قالَ : إلى جِهادِ عَلِىٍّ . فَقالَ عَمرٌو : وَاللّهِ يا مُعاوِيَهُ ، ما أنتَ وعَلِىٌّ بِعِكمَى (1) بَعيرٍ ، ما لَکَ هِجرَتُهُ ولا سابِقَتُهُ ، ولا صُحبَتُهُ ، ولا جِهادُهُ ، ولا فِقهُهُ وعِلمُهُ . وَاللّهِ إنَّ لَهُ مَعَ ذلِکَ حَدّا وجِدّا ، وحَظّا وحُظوَهً ، وبَلاءً مِنَ اللّهِ حَسَنا ، فَما تَجعَلُ لى إن شايَعتُکَ عَلى حَربِهِ ، وأنتَ تَعلَمُ ما فيهِ مِنَ الغَرَرِ وَالخَطَرِ ؟ قالَ : حُکمَکَ . قال : مِصرَ طُعمَهً . (2)

وقعه صفّين عن أبى جعفر وزيد بن حسن :طَلَبَ مُعاوِيَهُ إلى عَمرِو بنِ العاصِ أن يُسَوِّىَ صُفوفَ أهلِ الشّامِ ، فَقالَ لَهُ عَمرٌو : عَلى أنَّ لى حُکمى إن قَتَلَ اللّهُ ابنَ أبى طالِبٍ ، وَاستَوسَقَت لَکَ البِلادُ . قالَ : أَلَيسَ حُکمُکَ فى مِصرَ ؟ قالَ : وهَل مِصرُ تَکونُ عِوَضا عَنِ الجَنَّهِ ، وقَتلُ ابنِ أبى طالِبٍ ثَمَنا لِعَذابِ النّارِ الَّذى «لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» (3) ؟ فَقالَ مُعاوِيَهُ : إنَّ لَکَ حُکمَکَ أبا عَبدِ اللّهِ إن قُتِلَ ابنُ أبى طالِبٍ . رُوَيدا لا يَسمَعِ النّاسُ کَلامَکَ . (4)

وقعه صفّين عن الزهرى فى وَقائِعِ اليَومِ الخامِسِ مِن حَربِ صِفّينَ : خَرَجَ فى ذلِکَ اليَومِ شِمرُ بنُ أبرَهَهَ بنِ الصَّبّاحِ الحِميَرِىُّ ، فَلَحِقَ بِعَلِىٍّ عليه السلام فى ناسٍ مِن قُرّاءِ أهلِ الشّامِ ، فَفَتَّ (5) ذلِکَ فى عَضُدِ مُعاوِيَهَ وعَمرِو بنِ العاصِ ، وقالَ عَمرٌو : يا مُعاوِيَهُ ، إنَّکَ تُريدُ أن تُقاتِلَ بِأهلِ الشّامِ رَجُلاً لَهُ مِن مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله قَرابَهٌ قَريبَهٌ ، ورَحِمٌ ماسَّهٌ ، وقِدَمٌ فِى الإِسلامِ لا يُعتَدُّ أحَدٌ بِمِثلِهِ ، ونَجدَهٌ فِى الحَربِ لَم تَکُن لِأَحَدٍ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وإنَّهُ قَد سارَ إلَيکَ بِأصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله المَعدودينَ ، وفُرسانِهِم وقُرّائِهِم وأشرافِهِم وقُدَمائِهِم فِى الإِسلامِ ، ولَهُم فِى النُّفوسِ مَهابَهٌ . (6)

.

1- .العِکْمان : عِدلان يُشدّان على جانبى الهودج بثوب (لسان العرب : ج 12 ص 415 «عكم») .
2- .وقعه صفّين : ص 37 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 64 نحوه .
3- .الزخرف : 75 .

4- .وقعه صفّين : ص 237 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 189 .
5- .فتّ فى ساعده : أضعفه وأوهنه (لسان العرب : ج 2 ص 65 «فتت») .
6- .وقعه صفّين : ص 222 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 180 .

وقعه صِفّین به نقل از عمر بن سعد : معاویه به عمرو گفت : ای ابو عبد اللّه ! من تو را به جنگ با این مردی که خدایش را عصیان کرده ، خلیفه را کشته ، فتنه بر پا ساخته ، جمع را پراکنده و رابطه خویشی را قطع کرده است ، فرا می خوانم. عمرو گفت : با کدام مرد؟ معاویه گفت : به جنگ با علی ! عمرو گفت : سوگند به خداوند ای معاویه ، تو و علی ، همتا نیستید. تو هجرت ، سابقه ، صحابی بودن ، مبارزه ، فقه و دانش او را نداری. به خدا سوگند، وی با داشتن همه اینها ، از تیزی و جدّیت ، بهره مندی و عنایت و آزمایش نیکوی الهی برخوردار است. اگر من تو را در جنگ با او همراهی کنم و خودت می دانی که در این کار ، چه خطر و ضرری وجود دارد ، چه چیزی برای من در نظر می گیری؟ گفت : نظر خودت چیست؟ گفت : پیشکشیِ مصر.

وقعه صِفّین به نقل از ابو جعفر و زید بن حسن : معاویه از عمرو بن عاص خواست که سپاه شام را نظم ببخشد. عمرو گفت : به این شرط که اگر خدا علی بن ابی طالب را کشت و [حاکمیت بر]سرزمین ها برایت استوار گشت ، اختیار [تعیین حدود]فرمانروایی ام را داشته باشم. معاویه گفت : آیا فرمانروایی ات بر مصر نیست؟ عمرو گفت : آیا مصر ، جایگزین بهشت می شود ، حالْ آن که کشتن پسر ابو طالب، بهای عذاب آتشی است که «[عذاب]از آنان تخفیف نمی یابد و آنها در آن جا نومیدند» ؟ معاویه گفت : ای ابو عبد اللّه ! اگر پسر ابو طالب کشته شد ، اختیار تعیین منطقه فرمانروایی ات با خودت باشد. مواظب باش کسی سخنت را نشنود.

وقعه صِفّین به نقل از زُهْری ، در یادکردِ حوادث روز پنجم از جنگ صفّین : شمر بن ابرهه بن صباح حِمْیری ، در این روز ، با گروهی از قاریان شام، خارج شد و به جمع علی علیه السلام پیوست و این کار ، موجب ضعف معاویه و عمرو بن عاص شد. عمرو گفت : ای معاویه ! آیا تو می خواهی با شامیان با مردی بجنگی که خویشاوندی نزدیک و خویشی پیوسته با محمّد صلی الله علیه و آله داشت و در اسلام ، سابقه ای دارد که هیچ کس چون او نیست و برازندگی ای در جنگ دارد که هیچ کدام از یاران محمّد صلی الله علیه و آله ، چنین نبودند و اکنون با شماری از یاران محمّد صلی الله علیه و آله و جنگجویان ، قاریان قرآن ، اشراف و سابقه دارانِ در اسلام از

بین اصحاب ، به جنگ شما آمده است؛ کسانی که ابهّتی در دل مردم دارند؟

.

وقعه صفّين عن الجرجانى فى ذِكرِ حَربِ صِفّينَ وتَسَلُّطِ مُعاوِيَةَ عَلَى الماءِ : فَبَقِىَ أصحابُ عَلِىٍّ يَوما ولَيلَةً يَومَ الفُراتِ بِلا ماءٍ ، وقالَ رَجُلٌ مِنَ السَّكونِ مِن أهلِ الشّامِ ... : فَامنَعِ القَومَ ماءَكُم لَيسَ لِلقَومِ بَقاءٌ وإن يَكُن فَقَليلٌ فَقالَ مُعاوِيَةُ : الرَّأىُ ما تَقولُ ، ولكِن عَمرٌو لا يَدَعُنى . قالَ عَمرٌو : خَلِّ بَينَهُم وبَينَ الماءِ ؛ فَإِنَّ عَلِيّا لَم يَكُن لِيَظمَأَ وأنتَ رَيّانُ ، وفى يَدِهِ أعِنَّةُ الخَيلِ وهُوَ يَنظُرُ إلَى الفُراتِ حَتّى يَشرَبَ أو يَموتَ ، وأنتَ تَعلَمُ أنَّهُ الشُّجاعُ المُطرِقُ (1) ، ومَعَهُ أهلُ العِراقِ وأهلُ الحِجازِ ، وقَد سَمِعتُهُ أنَا وأنتَ وهُوَ يَقولُ : لَو استَمكَنتُ مِن أربَعينَ رَجُلاً ، فَذَكَرَ أمرا يَعنى لَو أنَّ مَعى أربعينَ رَجُلاً يَومَ فُتِّشَ البَيتُ يَعنى بَيتَ فاطِمَةَ عليهاالسلام . (2)

وقعه صفّين فى ذِكرِ طَلَبِ مُعاوِيَةَ الشّامَ مِن عَلِىٍّ عليه السلام : قَد رَأَيتُ أن أكتُبَ إلى عَلِىٍّ كِتابا أسأَلُهُ الشّامَ وهُوَ الشَّىءُ الأوَّلُ الَّذى رَدَّنى عَنهُ وأُلقى فى نَفسِهِ الشَّكَّ وَالرّيبَةَ ، فَضَحِكَ عَمرُو بنُ العاصِ ، ثُمَّ قالَ : أينَ أنتَ يا مُعاوِيَةُ مِن خُدعَةِ عَلِىٍّ ؟ ! فَقالَ : أ لَسنا بَنى عَبدِ مَنافٍ ؟ قالَ : بَلى ، ولكِنَّ لَهُمُ النُّبُوَّةَ دونَكَ ، وإن شِئتَ أن تَكتُبَ فَاكتُب . فَكَتَبَ مُعاوِيَةُ إلى عَلِىٍّ مَعَ رَجُلٍ مِنَ السَّكاسِكِ (3) ... فَلَمَّا انتَهى كِتابُ مُعاوِيَةَ إلى عَلِىٍّ قَرَأَهُ ، ثُمَّ قالَ : العَجَبُ لِمُعاوِيَةَ وكِتابِهِ ، ثُمَّ دَعا عَلِىٌّ عليه السلام عُبيدَ اللّهِ بنَ أبى رافِعٍ كاتِبَهُ فَقالَ : اُكتُب ... فَلَمّا أتى مُعاوِيَةَ كِتابُ عَلِىٍّ كَتَمَهُ عَن عَمرِو بنِ العاصِ أيّاما ، ثُمَّ دَعاهُ بَعدَ ذلِكَ فَأقرَأَهُ الكِتابَ فَشَمِتَ بِهِ عَمرٌو . ولَم يَكُن أحَدٌ مِن قُرَيشٍ أشَدَّ تَعظيما لِعَلِىٍّ عليه السلام مِن عَمرٍو مُنذُ يَومَ لَقِيَهُ وصَفَحَ عَنهُ . فَقالَ عَمرُو بنُ العاصِ فيما كانَ أشارَ بِهِ عَلى مُعاوِيَةَ : ألا لِلّهِ دَرُّكَ يَابنَ هِندٍ ودَرُّ الآمِرينَ لَكَ الشُّهودِ أتَطمَعُ لا أبا لَكَ فى عَلِىٍّ وقَد قُرِعَ الحَديدُ عَلَى الحَديدِ وتَرجو أن تُحَيِّرَهُ بِشَكٍّ وتَرجو أن يَهابَكَ بِالوَعيدِ وقَد كَشَفَ القِناعَ وجَرَّ حَربا يَشيبُ لِهَولِها رَأسُ الوَليدِ لَهُ جَأواءُ (4) مُظلِمَةٌ طُحونُ فَوارِسُها تَلهَّبُ كَالأُسودِ يَقولُ لَها إذا دَلَفَت إلَيهِ وقَد مَلَّت طِعانَ القَومِ : عودى فَإِن وَرَدَت فَأَوَّلُها وُرودا وإن صَدَّت فَلَيسَ بِذى صُدودِ وما هِىَ مِن أبى حَسَنٍ بِنُكرٍ وما هِىَ مِن مَسائِكَ بِالبَعيدِ وقُلتَ لَهُ مَقالَةَ مُستَكينٍ ضَعيفِ الرُّكنِ مُنقَطِعِ الوَريدِ دَعَنَّ الشّامَ حَسبُكَ يَابنَ هِندٍ مِن السَّوءاتِ وَالرَّأيِ الزَّهيدِ ولَو أعطاكَها مَا أزدَدتَ عِزّا ولا لَكَ لَو أجابَكَ مِن مَزيدِ ولَم تَكسِر بِذاكَ الرَّأيِ عودا لِرِكَّتِهِ ولا ما دونَ عودِ فَلَمّا بَلَغَ مُعاوِيَةَ قَولُ عَمرٍو دَعاهُ ، فَقالَ : يا عَمرُو ، إنَّنى قَد أعلَمُ ما أرَدتَ بِهذا . قالَ : ما أرَدتُ ؟ قالَ : أرَدتَ تَفييلَ (5) رَأيى وإعظامَ عَلِىٍّ ، وقَد فَضَحَكَ . قالَ : أمّا تَفييلى رَأيَكَ

فَقَد كانَ ، وأمّا إعظامی عَلِیّا فَإنَّکَ بِإعظامِهِ أشَدَّ مَعرِفَةً مِنّی ، ولکِنَّکَ تَطویهِ وأنَا أنشُرُهُ ، وأمّا فَضیحَتی فَلَم یَفتَضِحِ امرَؤٌ لَقِیَ أباَ حَسَنٍ . (6)

.

1- .من الطِّرْق : القوّه (لسان العرب : ج 10 ص 223 «طرق») .
2- .وقعه صفّین : ص 162 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 319 .
3- .السَّکاسِک : حیّ من الیمن ، أبوهم سکسک بن أشرس ؛ من أقیال الیمن (لسان العرب : ج 10 ص 442 «سکک») .
4- .کتیبه جأواء : هی التی یعلها لون السواد لکثره الدروع (لسان العرب : ج 14 ص 127 «جأی») .
5- .فَیَّلَ رأیه تفییلاً : أی ضعّفه (لسان العرب : ج 11 ص 535 «فیل») .
6- .وقعه صفّین : ص 470 472 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 122 124 .

وقعه صِفّین به نقل از جُرجانی ، در یاد کردِ جنگ صفین و تسلّط یافتن معاویه بر آب : یاران علی علیه السلام ، یک روز در کنار فرات ، بی آب ماندند. مردی از سَکّون ، از مردم شام سرود : آنان را از آب، باز دارید که پایداری آنان پایان یافته است و اگر مقاومتی هست ، اندک است. معاویه گفت : حرف تو درست است؛ امّا عمرو مرا رها نمی کند. عمرو گفت : مانعِ بین آنان و آب را بردار. علی کسی نیست که تشنه بمانَد و تو سیراب باشی و در حالی که عنان اسب در دست اوست ، همچنان به فرات می نگرد تا از آن بنوشد و یا بمیرد ، و تو می دانی که او دلیری توانمند است و در کنارش عراقیان و حجازیان اند ، و من و تو شنیدیم که می گفت : «اگر چهل مرد می داشتم ،...» . [و عمرو] از داستان خانه فاطمه علیهاالسلام یاد کرد که علی علیه السلام در روزی که خانه اش مورد تفتیش قرار گرفت ، فرمود : «اگر من چهل مرد می داشتم ، ...».

وقعه صِفّین در یادکردِ درخواست معاویه از علی علیه السلام در مورد حاکمیت شام : به نظرم رسید که نامه ای به علی بنویسم و حاکمیت شام را که اوّلین چیزی بود که مرا از آن بازداشت ، درخواست کنم و در دلش شک و تردید ، ایجاد کنم. عمرو عاص خندید و گفت : ای معاویه! تو را چه به گول زدن علی ؟! معاویه گفت : مگر ما هر دو از فرزندان عبد مناف نیستیم؟ عمرو گفت : آری؛ امّا پیامبری ، از آنان بود ، نه تو. با این حال ، اگر می خواهی بنویسی ، بنویس. معاویه نامه ای به علی علیه السلام و به وسیله مردی از قبیله سکاسک فرستاد ... وقتی نامه معاویه به علی علیه السلام رسید و آن را خواند ، فرمود : «شگفتا از معاویه و نامه اش!». آن گاه ، علی علیه السلام عبید اللّه بن ابی رافع را خواست و فرمود : «بنویس...». وقتی نامه علی علیه السلام به معاویه رسید ، چند روزی آن را از عمرو عاص پنهان داشت و آن گاه ، وی را خواست و نامه را برای وی خواند و عمرو را به خاطر نامه ، سرزنش کرد . از روزی که علی علیه السلام با عمرو رو به رو شد و از وی [که برای نجات خویش کشف عورت کرده بود]درگذشت ، در بین قریش ، هیچ کس مثل عمرو ، علی علیه السلام را بزرگ نمی شمرد. عمرو بن عاص ، در بین کنایه هایی که [با شعر] به معاویه می زد ، گفت : پسر هند! خدا خیرت دهد و توصیه دهندگانِ حاضر را. ای بی پدر! آیا در علی طمع کردی در این هنگامه که آهن بر آهن فرود می آید؟! و امیدواری که با تردید ، او را متحیّر کنی و امید می ورزی که با تهدید ، از تو بترسد؟ حالْ آن که نقاب برداشته و

جنگی را به راه انداخته است که از ترس آن ، موی سرِ نوزاد ، سفید شده است. او را سپاه انبوه و درهم کوبنده ای است که چابکَ سواران آن ، چون شیران ، نعره می زنند. و چون به سویش باز می گردند و جنگجویان ، از ضربه ها خسته شده اند ، می گوید : باز گردید. اگر سپاه، وارد جنگ شود،او اوّلین کسی است که وارد می شود و اگر روی گردانَد ، او رویگردان نیست. این از ابو الحسن ، ناشناخته نیست و از بدی های تو دور نیست. تو به او سخنی گفتی ، چون شخص بیچاره ناتوان و شیرازهْ گسیخته. شام را فرو گذار. برای تو کافی است ای پسر هند بدی ها و نابخردی هایت . و اگر آن را به تو بدهد ، عزّت تو افزون نمی شود و تو عزّتی نداری ، حتّی اگر بیشتر از شام هم به تو بدهد. با این اندیشه پستِ تو ، چوبی و کم تر از چوبی هم نمی شکند. وقتی سخن عمرو به معاویه رسید ، وی را خواست و گفت : ای عمرو! من می دانم که منظور تو از این اشعار چیست. گفت : منظورم چیست؟ گفت : می خواهی اراده مرا سست کنی و علی را بزرگ داری که تو را مفتضح ساخت (اشاره به حمله علی علیه السلام و کشف عورت عمرو از ترس مرگ). عمرو گفت : امّا سستی اراده تو چیزی است که هست؛ امّا بزرگ شمردن علی ، تو نسبت به بزرگی او بیشتر از من می دانی ، ولی تو مخفی نگه می داری و من آشکار می کنم؛ و امّا رسوا شدن من ، کسی که با ابو الحسن رو به رو شود ، رسوا نمی شود.

.

ص: 70

. .

ص: 71

. .

الأمالى للطوسى عن محمّد بن إسحاق الحضرمى :اِستَأذَنَ عَمرُو بنُ العاصِ عَلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ ، فَلَمّا دَخَلَ عَلَيهِ استَضحَکَ مُعاوِيَةُ ، فَقالَ لَهُ عَمرٌو : ما أضحَکَکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! أدامَ اللّهُ سُرورَکَ ؟ قالَ : ذَکَرتُ ابنَ أبى طالِبٍ وقَد غَشِيَکَ بِسَيفِهِ فَاتَّقَيتَهُ ووَلَّيتَ . فَقالَ : أ تَشمَتُ بى يا مُعاوِيَةُ ؟ ! وأعجَبُ مِن هذا يَومٌ دَعاکَ إلَى البِرازِ فَالتَمَعَ لَونُکَ ، وأطَّت أضلاعُکَ ، وَانتَفَخَ مَنخِرُکَ ، وَاللّهِ لَو بارَزتَهُ لَأوجَعَ قَذالَکَ (1) ، وأينَمَ عِيالَکَ ، وبَزَّکَ سُلطانَکَ . وأنشَأَ عَمرٌو يَقولُ : مُعاوِىَ لا تَشمَت بِفارِسٍ بُهمَهِ لَقِىَ فارِسا لا تَعتَليهِ الفَوارِسُ مُعاوِىَ لَو أبصَرتَ فِى الحَربِ مُقبِلاً أبا حَسَنٍ يَهوى دَهَتکَ الوَساوِسُ وأيقَنتَ أنَّ المَوتَ حَقٌّ وأنَّهُ لِنَفسِکَ إن لَم تُمعِنِ الرَّکضَ خالِسُ دَعاکَ فَصُمَّت دونَهُ الاُذنُ أذرُعا ونَفسُکَ قَد ضاقَت عَلَيهَا الأَمالِسُ أتَشمَتُ بى إذ نالَنى حَدُّ رُمحِهِ وعَضَّضَنى نابٌ مِنَ الحَربِ ناهِسُ فَأَىُّ امرِىً لاقاهُ لَم يُلقِ شِلوَهُ بِمُعتَرَکٍ تُسفى عَلَيهِ الرَّوامِسُ أبَى اللّهُ إلّا أنَّهُ لَيثُ غابَهِ أبو أشبُلٍ تُهدى إلَيهِ الفَرائِسُ فَإن کُنتَ فى شَکٍّ فَأَرهِج (2) عَجاجَةً وإلّا فَتِلکَ التُّرّهاتُ (3) البَسابِسُ فَقالَ مُعاوِيَةُ : مَهلاً يا أبا عَبدِ اللّهِ ، ولا کُلَّ هذا . قالَ : أنتَ استَدعَيتَهُ . (4)

.

1- .القَذال : جماع مؤخّر الرأس من الإنسان والفرس (لسان العرب : ج 11 ص 553 «قذل») .
2- .الرَّهْج : الغبار (لسان العرب : ج 2 ص 284 «رهج») .
3- .التُّرُّهات : الأباطيل (لسان العرب : ج 13 ص 480 «تره») .
4- .الأمالى للطوسى : ص 134 ح 217 ، بشاره المصطفى : ص 270 وراجع وقعه صفّين : ص 473 .

الأمالی ، طوسی به نقل از محمّد بن اسحاق حَضْرَمی : عمرو بن عاص از معاویه اذن ورود خواست. وقتی وارد شد ، معاویه ، شروع به خندیدن کرد. عمرو گفت : ای امیر مؤمنان! چرا می خندی؟ خداوند ، تو را همواره شادمان بدارد! گفت : یاد علی بن ابی طالب افتادم که با شمشیرش بر سرِ تو آمد و از او ترسیدی و فرار کردی. عمرو گفت : ای معاویه! آیا مرا سرزنش می کنی؟ شگفت تر از این، روزی است که تو را برای هماوردی خواست و رنگ تو پرید ، دلت به تاپ تاپ افتاد و سوراخ بینی ات گشاد شد. سوگند به خدا ، اگر هماوردی می کردی ، گردنت به درد می آمد ، کسانت یتیم می شدند و حکومتت بر باد می رفت. و عمرو ، شروع به خواندن این شعر کرد : معاویه ! جنگجوی شجاع را به این خاطر ، سرزنش مکن که با جنگجویی که جنگجویان بر او برتری نمی یابند، روبه رو شده است. معاویه! اگر ابو الحسن را رو در رو در جنگ ببینی وسوسه ها ، زیرکی ات را سست خواهند کرد. و یقین می کنی که مرگ ، حقّ است و اگر نگریزی ، چنگ در جانت می افکند. تو را می خوانَد و در چند قدمی او گوش ، کَر می شود و درخشش شمشیر ، نَفَستْ را به تنگنا می اندازد. آیا مرا سرزنش می کنی ، به هنگامی که نوک نیزه اش به من رسید / و مِنقار جنگ، مرا در خود گرفت؟ کدامین مرد با او رو به رو شد که تکّه های بدن خویش را ندید در میدان جنگ ، در حالی که گرد و غبار گور بر او می وزید؟ خدا ، او را جز شیر بیشه نخواسته است شیر نری که شکارها به او هدیه شده است. اگر در تردیدی، گرد و غبار به راه بینداز [و به وی حمله کن] و گرنه ، این حرف ها بیهوده است. معاویه گفت : آرام باش ، ای ابو عبد اللّه ! این حرف ها را رها کن. عمرو گفت : تو این را پیش کشیدی.

.

ص: 74

. .

ص: 75

. .

المناقب لابن شهر آشوب:لَمّا نُعِىَ بِقَتلِ أميرِ المُؤمِنينَ دَخَلَ عَمرُو بنُ العاصِ عَلى مُعاوِيَةَ مُبَشِّرا فَقالَ : إنَّ الأَسَدَ المُفتَرِسَ ذِراعَيهِ بِالعِراقِ لاقى شَعوبَهُ ، فَقالَ مُعاوِيَهُ : قُل لِلأَرانِبِ تَربَع حَيثُ ما سَلَكَت ولِلظِّباءِ بِلا خَوفٍ ولا حَذَرٍ (1)

نفحات الأزهار :قالَ أبو مُحَمَّدٍ الحَسَنُ بنُ أحمَدَ بنِ يَعقوبَ الهَمدانِىُّ اليَمَنِىُّ : رُوِىَ أنَّ مُعاوِيَهَ بنَ أبى سُفيانَ قالَ يَوما لِجُلَسائِهِ : مَن قالَ فى عَلِىٍّ عَلى ما فيهِ فَلَهُ البَدرَهُ (2) ؟ فَقالَ كُلُّ مِنهُم كَلاما غَيرَ مُوافِقٍ مِن شَتمِ أميرِ المُؤمِنينَ إلّا عَمرَو بنَ العاصِ ؛ فَإِنَّهُ قالَ أبياتا اعتَقَدَها وخَالَفَها بِفِعالِهِ : بِآلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوابُ وفى أبياتِهِم نَزَلَ الكِتابُ وهُم حُجَجُ الإلهِ عَلَى البَرايا بِهِم وبِجَدِّهِم لا يُستَرابُ ولا سِيَما أبى حَسَنٍ عَلِىٍّ لَهُ فِى المَجدِ مَرتَبَهٌ تُهابُ إذا طَلَبَت صَوارِمُهُم نُفوسا فَلَيس بِها سِوى نَعَمٍ جَوابُ طَعامُ حُسامِهِ مُهَجُ الأَعادى وفَيضُ دَمِ الرِّقابِ لَها شَرابُ وضَربَتُهُ كَبَيعَتِهِ بِخُمٍّ مَعاقِدُها مِنَ النّاسِ الرِّقابُ إذا لَم تَبرَأ مِن أعداءِ عَلِىٍّ فَما لَکَ فى مَحَبَّتِهِ ثَوابُ هُوَ البَكّاءُ فِى المِحرابِ لَيلا هُوَ الضَّحّاكُ إن آنَ الضِّرابُ هُوَ النَّبَأُ العَظيمُ وفُلكُ نوح وبابُ اللّهِ وَانقَطَعَ الجَوابُ فَأعطاهُ مُعاوِيَهُ البَدرَهَ وحَرَمَ الآخَرينَ (3) . (4)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 85 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 69 ح 2 .

2- .البَدْره : كيس فيه ألفٌ أو عشره آلاف (لسان العرب : ج 4 ص 49 «بدر») .

3- .ونسب البعض هذه الأبيات إلى الناشئ الصغير . راجع الغدير : ج 4 ص 27 .

4- .نفحات الأزهار : ج 4 ص 202 .

المناقب ، ابن شهرآشوب :وقتی خبر کشته شدن علی علیه السلام اعلام شد ، عمرو بن عاص بر معاویه وارد شد ، بشارت داد و گفت : شیر درنده ای که پنجه هایش را بر عراق گسترده بود ، مرگ را دریافت. معاویه گفت : به خرگوش بگویید که هر جا که می خواهد ، بچرَد و به آهو [بگویید] که بدون ترس و واهمه [بچرَد].

نفحات الأزهار :ابو محمّد حسن بن احمد بن یعقوب هَمْدانی یمنی گفت : گزارش شده که روزی معاویه بن ابی سفیان به هم نشینانش گفت : هر کَس علی را آن گونه که بود ، توصیف کند ، کیسه ای [حاوی هزار و یا ده هزار سکّه] از آنِ او خواهد بود. هر کدام سخنی نادرست در ناسزای امیر مؤمنان گفتند ، جز عمرو عاص که اشعاری سرود که بدان معتقد بود (گرچه با رفتارش بر خلاف آن ، عمل کرد) : درستی ، با آل محمد صلی الله علیه و آله شناخته شد و قرآن در خانه های آنان ، نازل شد. آنان ، حجّت های خدایی بر مردم اند و به آنان و جدّشان ، شکّی نیست. بویژه ابو الحسن علی که در بزرگی ، جایگاهی با هیبت دارد. هرگاه شمشیرهای آنان ، جان هایی را بخواهد جز پاسخ «آری» در برابرش نیست. غذای شمشیرش مرگ دشمنان است و جریان خونِ گردن ها ، نوشیدنی آن. جای ضربه او همچون [جایگاه] بیعتش در خُم گردن های مردم است. اگر از دشمنان علی برائت نجویی در دوستی او ثوابی نصیبت نیست. اوست که شب ها در دل محراب ، بسیار گریان است و آن گاه که جنگ پیش آید ، بسیار خندان . او خبر بزرگ و کشتی نوح است و باب خداوند و پایان پاسخ. معاویه ، کیسه را به او داد و دیگران را محروم کرد (1) .

.

1- .گروهی این قصیده را به ناشی صغیر نسبت داده اند . (ر . ک : الغدیر : ج 4 ص 27) .

8 / 3مَروانُ بنُ الحَكَمِوقعه صفّين عن مروان :أما وَاللّهِ لَولا ما كانَ مِنّى يَومَ الدّارِ مَعَ عُثمانَ ومَشهدى بِالبَصرَهِ لَكانَ مِنّى فى عَلِىٍّ رَأىٌ كانَ يَكفِى امرَأً ذا حَسَبٍ ودينٍ ، ولكِنَّ ولَعَلٌّ ! (1)

المناقب لابن شهر آشوب :قالَ مُعاوِيَهُ يَومَ صِفّينَ : اُريدُ مِنكُم وَاللّهِ أن تَشجُروهُ بِالرِّماحِ فَتُريحُوا العِبادَ وَالبِلادَ مِنهُ . قالَ مَروانُ : وَاللّهِ لَقَد ثَقُلنا عَلَيکَ يا مُعاوِيَهُ ، إذ كُنتَ تَأمُرُنا بِقَتلِ حَيَّهِ الوادى وَالأسَدِ العادى ، ونَهَضَ مُغضِبا ، فَأنشَأ الوَليدُ بنُ عُقبَهَ : يَقولُ لَنا مُعاوِيَهُ بنُ حَرب أما فيكُم لِواتِرِكُم طَلوبُ يَشُدُّ عَلى أبى حَسَنٍ عَلِىّ بِأسمَرَ لا تُهَجِّنُهُ الكُعوبُ فَقُلتُ لَهُ أ تَلعَبُ يَابِنَ هِندِ فَإنَّکَ بَينَنا رَجُلٌ غَرِيبُ أتَأمُرُنا بِحَيَّهِ بَطنِ وادِ يُتاحُ لَنا بِهِ أسَدٌ مُهيبُ كَأنَّ الخَلقَ لَمّا عايَنوهُ خِلالَ النَّقعِ لَيسَ لَهُم قُلوبُ فَقالَ عَمرٌو : وَاللّهِ ما يُعَيَّرُ أحَدٌ بِفِرارِهِ مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (2)

.

1- .وقعه صفّين : ص 463 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 98 وفيه «إلى علىّ عليه السلام فى أيّام عثمان» بدل «يوم الدار مع عثمان» .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 85 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 68 ح 2 وراجع المناقب للخوارزمى : ص 235 .

8 / 3 مروان بن حَکَم

8 / 3مروان بن حَکَموقعه صِفّین به نقل از مروان : اگر آنچه که در روز محاصره عثمان برایم پیش آمد و حضورم در بصره [در جنگ جمل]نبود ، درباره علی نظری داشتم که برای انسانِ با اصل و دین ، بسنده بود ، امّا چه باید کرد؟ !

المناقب ، ابن شهرآشوب :معاویه در جنگ صفّین گفت : سوگند به خدا ، از شما می خواهم که او (علی علیه السلام) را با نیزه ها ، سوراخ سوراخ کنید تا شهرها و مردم ، از او در آسایش شوند ! مروان گفت : ای معاویه ! به خدا سوگند [گویی]باری گران بر تو هستیم که به ما فرمان کشتن اژدهای وادی و شیری یورش کننده را می دهی. آن گاه خشمگین برخاست و ولید بن عقبه ، این شعر را خواند : معاویه بن حرب به ما می گوید : آیا بین شما کسی نیست که در پی دشمنانتان باشد؟ که بر ابو الحسن حمله ور شود با نیزه ای که دختران نورسیده بر آن عیب نگیرند؟ به او گفتم : آیا شوخی می کنی ، ای پسر هند؟ تو در بین ما مرد شگفتی هستی. آیا به ما فرمان حمله می دهی بر اژدهای درون صحرایی که شیری ترسناک در آن می خرامَد؟ آن که مردم، هرگاه او را ببینند در کنار چشمه ، دل در کالبدشان نمی مانَد. عمرو عاص گفت : به خدا، هیچ کس با فرار کردن از میدان علی بن ابی طالب ، مورد سرزنش قرار نمی گیرد.

.

شرح نهج البلاغه عن ابن أبى سيف :خَطَبَ مَروانُ وَالحَسَنُ عليه السلام جالِسٌ فَنالَ مِن عَلِيٍّ ، فَقالَ الحَسَنُ عليه السلام : وَيلَکَ يا مَروانُ !! أ هذَا الَّذى تَشتُمُ شَرُّ النّاسِ ؟ قالَ : لا ، ولکِنَّهُ خَيرُ النّاسِ . (1)

8 / 4عَبدُ الرَّحمنِ بنُ خالِدِ بنِ الوَليدِوقعه صفّين عن الشعبى :ذَکَرَ مُعاوِيَهُ يَوما صِفّينَ ... ثُمَّ قالَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ خالِدِ بنِ الوَليدِ : أما وَاللّهِ لَقَد رَأَيتُنا يَوما مِنَ الأَيّامِ وقَد غَشِيَنا ثُعبانٌ مِثلُ الطَّودِ (2) الأَرعَنِ قَد أثارَ قَسطَلاً (3) حالَ بَينَنا وبَينَ الاُفُقِ ، وهُوَ عَلى أَدهَمَ شائِلٍ ، يَضرِبُهُم بِسَيفِهِ ضَربَ غَرائِبِ الإِبِلِ ، کاشِرا عَن أَنيابِهِ کَشرَ المُخدِرِ (4) الحَرِبِ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : وَاللّهِ إِنَّهُ کانَ يُجالِدُ ويُقاتِلُ عَن تِرَهٍ (5) لَهُ وعَلَيهِ ، أراهُ يَعنى عَلِيّا . (6)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 220 .
2- .الطَّوْد : الجبل (النهايه : ج 3 ص 141 «طود») .
3- .القَسْطل : الغبار الساطع (لسان العرب : ج 11 ص 557 «قسطل») .
4- .المُخدِر : الذى اتّخذ الأجمه خِدرا (لسان العرب : ج 4 ص 231 «خدر»)
.
5- .التِّرَهُ : الثأر (مجمع البحرين : ج 3 ص 1903 «وتر») .
6- .وقعه صفّين : ص 387 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 53 .

8 / 4 عبد الرحمان بن خالد بن ولید

شرح نهج البلاغه به نقل از ابن ابی سیف : مروان، سخنرانی می کرد و در حالی که حسن علیه السلام نشسته بود ، در سخنرانی اش به علی علیه السلام بد گفت . [امام] حسن علیه السلام فرمود : «وای بر تو، ای مروان! آیا این فردی که بدش را می گویی ، بدترینِ مردم است؟ !». گفت : نه ، بلکه بهترینِ مردم است.

8 / 4عبد الرحمان بن خالد بن ولیدوقعه صفّین به نقل از شعبی : روزی معاویه از صفّین یاد کرد ... عبد الرحمان بن خالد ابن ولید گفت : سوگند به خدا، روزی از روزگار ما را دیدی که اژدهایی چون کوهی عظیم و بلند، ما را فرا گرفته بود و غباری به پا کرده بود که بین ما و افق را پوشانده بود و او بر اسب سیاه چابک ، نشسته بود و با شمشیر خود ، چون زدن به شتر بیگانه ، می زد و دندان هایش را چون کمین کننده در بیشه ، برای جنگ نشان می داد. معاویه گفت : سوگند به خدا، او تلاش می کرد و می جنگید ، در حمایت از خون هایی که برای او یا علیه او ریخته می شد. [راوی می گوید :] مرادشان ، علی علیه السلام بود.

.

8 / 5الوَليدُ بنُ عَبدِ المَلِكِالإرشاد :قالَ الوَليدُ بنُ عَبدِ المَلِكِ لِبَنيهِ يَوما : يا بَنِيَّ عَلَيكُم بِالدّينِ ، فَإِنّى لَم أَرَ الدّينَ بَنى شَيئا فَهَدَمَتهُ الدُّنيا ، ورَأَيتُ الدُّنيا قَد بَنَت بُنيانا هَدَمَهُ الدّينُ . ما زِلتُ أسمَعُ أصحابَنا وأهلَنا يَسُبّونَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ويَدفِنونَ فَضائِلَهُ ، ويَحمِلونَ النّاسَ عَلى شَنَآنِهِ ، فَلا يَزيدُهُ ذلِکَ مِنَ القُلوبِ إلّا قُربا ، ويَجتَهِدونَ فى تَقريبِهِم مِن نُفوسِ الخَلقِ فَلا يَزيدُهُم ذلِکَ إلّا بُعدا . (1)

8 / 6عَبدُ العَزيزِ بنُ مَروانَالكامل فى التاريخ عن عمر بن عبد العزيز :كانَ أبى إذا خَطَبَ فَنالَ مِن عَلِيٍّ رضى الله عنهتَلَجلَجَ ، فَقُلتُ : يا أبَه ، إنَّکَ تَمضى فى خُطبَتِکَ ، فَإِذا أتَيتَ عَلى ذِكرِ عَلِيٍّ عَرَفتُ مِنکَ تَقصيرا ! قالَ : أ وَفَطَنتَ لِذلِکَ ؟ قُلتُ : نَعَم ، فَقالَ : يا بُنَيَّ ، إنَّ الَّذينَ حَولَنا لَو يَعلَمونَ مِن عَلِيٍّ ما نَعلَمُ تَفَرَّقوا عَنّا إلى أولادِهِ . (2)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 310 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 19 ح 6 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 3 ص 256 .

8 / 5 ولید بن عبد الملک

8 / 6 عبدالعزیز بن مروان

8 / 5ولید بن عبد الملکالإرشاد :ولید بن عبد الملک ، روزی به پسرانش گفت : بر شما باد دینداری! من چیزی را ندیدم که دین، ایجاد کند و دنیا ، آن را نابود سازد؛ ولی دیدم که دنیا بنایی بر پا کرده است ، ولی دین ، آن را نابود ساخته است. همواره می شنوم که یاران و خاندان ما ، علی بن ابی طالب را بد می گویند و فضایل او را پوشیده می دارند و مردم را به دشمنی با او وا می دارند؛ ولی این کارها برای او جز نزدیکی بیشتر به دل ها ایجاد نمی کنند و آنان (یاران و خاندان ما) تلاش می کنند که در دل مردم جای گیرند و این تلاش ، جز موجب دوری آنها از دل مردم نمی گردد.

8 / 6عبدالعزیز بن مروانالکامل فی التاریخ به نقل از عمر بن عبد العزیز : پدرم وقتی سخنرانی می کرد و می خواست به علی بد بگوید ، به لکنت می افتاد. گفتم : ای پدر! تو در سخنرانی ، خوب پیش می روی ؛ ولی هنگامی که از علی یاد می کنی ، می بینم که کم می آوری. گفت : آیا این را فهمیده ای؟ گفتم : آری. گفت : پسرم! اگر کسانی که در اطراف ما هستند ، چیزهایی را که ما از علی می دانیم ، بدانند ، از نزد ما متفرّق می شوند و به سراغ فرزندان او می روند.

.

شرح نهج البلاغه عن عمر بن عبد العزيز :كانَ أبی یَخطُبُ فَلا یَزالُ مُستَمِرّا فی خُطبَتِهِ ، حَتّی إذا صارَ إلی ذِکرِ عَلِیٍّ وسَبِّهِ تَقَطَّعَ لِسانُهُ ، وَاصفَرَّ وَجهُهُ ، وتَغَیَّرَت حالُهُ ، فَقُلتُ لَهُ فی ذلِکَ ، فَقالَ : أ وَقَد فَطَنتَ لِذلِکَ ؟ إنَّ هؤُلاءِ لَو یَعلَمونَ مِن عَلِیٍّ ما یَعلَمُهُ أبوکَ ما تَبِعَنا مِنهُم رَجُلٌ . (1)

راجع : ج 12 ص 564 (رفع السبّ عنه) .

8 / 7عَمرَهُ بِنتُ عَبدِ وَدٍّالمستدرک علی الصحیحین عن عاصم بن عمر بن قتاده :لَمّا قَتَلَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ رضی الله عنهعَمرو ابنَ عَبدِ وَدٍّ أنشَأَت اُختُهُ عَمرَهُ بِنتُ عَبدِ وَدٍّ تَرثیهِ ، فَقالَت : لَو کانَ قاتِلُ عَمرٍو غیرَ قاتِلِهِ بَکَیتُهُ ما أقامَ (2) الرّوحُ فی جَسَدی لکِنَّ قاتِلَهُ مَن لا یُعابُ بِهِ وکانَ یُدعی قَدیما بَیضَهَ البَلَدِ (3)

شرح نهج البلاغه :قالَت اُختُ عَمرِو بنِ عَبدِ وَدٍّ تَرثیهِ : لَو کانَ قاتِلُ عَمرٍو غَیرَ قاتِلِهِ بَکَیتُهُ أبَدا ما دُمتُ فِی الأَبَدِ لَکِنَّ قاتِلَهُ مَن لا نَظیرَ لَهُ وکانَ یُدعی أبوهُ بَیضَهَ البَلَدِ (4)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 221 .
2- .فی المصدر : «قام» ، والصحیح ما أثبتناه .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 36 ح 4330 وراجع بحار الأنوار : ج 20 ص 260 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 20 .

8 / 7 عَمْرَه دختر عبدِ وَد

شرح نهج البلاغه به نقل از عمر بن عبد العزیز : پدرم سخنرانی می کرد و در سخنرانی خود ، خوب پیش می رفت. هرگاه به یاد کردِ علی و بدگویی از او می رسید ، زبانش بند می آمد ، رنگش زرد می شد و حالش دگرگون می گشت. در این باره با او صحبت کردم. گفت : آیا این موضوع را متوجّه شده ای؟ این مردم اگر آنچه را که پدرت درباره علی می داند ، می دانستند ، حتی یک نفر از آنان از ما پیروی نمی کرد.

ر. ک : ج 12 ص 565 (برداشته شدنِ دشنامگویی به امام) .

8 / 7عَمْرَه دختر عبدِ وَدالمستدرک علی الصحیحین به نقل از عاصم بن عمر بن قتاده : هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام ، عمرو بن عبد وَد را کشت ، خواهرش عَمره دختر عبد وَد ، در سوگش چنین سرود : اگر کشنده عمرو ، غیر از کشنده کنونی اش بود تا زمانی که جان در بدن داشتم ، می گریستم. امّا قاتلش کسی است که بر او عیب گرفته نمی شود و از دیر باز ، به «بزرگِ شهر» ، نام آور است.

شرح نهج البلاغه :خواهر عمرو بن عبد وُد ، وی را چنین مرثیه گفت : اگر کشنده عمرو غیر از کشنده کنونی اش بود همواره تا بودم ، برایش می گریستم. امّا کشنده او بی همانند است و از پدرش با عنوان «بزرگ شهر» یاد می شد.

.

الفَصْلُ التَّاسِعُ : على عن لسان الأعيان9 / 1ابنُ أبِى الحَديدِ (1)شرح نهج البلاغه :إنَّهُ عليه السلام كانَ أولى بِالأمرِ وأحَقَّ ، لا عَلى وَجهِ النَّصِّ بَل عَلى وَجهِ الأفضَلِيَّهِ ؛ فَإِنَّهُ أفضَلُ البَشَرِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأحَقُّ بِالخِلافَهِ مِن جَميعِ المُسلِمينَ . (2)

شرح نهج البلاغه :ما أقولُ فى رَجُلٍ أقَرَّ لَهُ أعداؤُهُ وخُصومُهُ بِالفَضلِ ، ولَم يُمكِنهُم جَحدُ مَناقِبِهِ ، ولا كِتمانُ فَضائِلِهِ ، فَقَد عَلِمتَ أنَّهُ استَولى بَنو اُمَيَّهَ عَلى سُلطانِ الإِسلامِ فى شَرقِ الأَرضِ وغَربِها ، وَاجتَهَدوا بِكُلِّ حيلَهٍ فى إطفاءِ نورِهِ وَالتَّحريضِ عَلَيهِ ، ووَضعِ المَعايِبِ وَالمَثالِبِ لَهُ ، ولَعَنوهُ عَلى جَميعِ المَنابِرِ ، وتَوَعَّدوا مادِحيهِ ، بَل حَبَسوهُم وقَتَلوهُم ، ومَنَعوا مِن رِوايَهِ حَديثٍ يَتَضَمَّنُ لَهُ فَضيلَهً ، أو يَرفَعُ لَهُ ذِكرا ، حَتّى حَظَروا أن يُسَمّى أحَدٌ بِاسمِهِ ، فَما زادَهُ ذلِكَ إلّا رِفعَهً وسُمُوّا ، وكانَ كَالمِسكِ كُلَّما سُتِرَ انتَشَرَ عَرفُهُ ، وكُلَّما كُتِمَ تَضَوَّعَ نَشرُهُ ، وكَالشَّمسِ لا تُستَرُ بِالرّاحِ ، وكَضَوءِ النَّهارِ إن حُجِبَت عَنهُ عَينٌ واحِدَهٌ أدرَكَتهُ عُيونٌ كَثيرَهٌ . وما أقولُ فى رَجُلٍ تُعزى إلَيهِ كُلُّ فَضيلَهٍ ، وتَنتَهى إلَيهِ كُلُّ فِرقَهٍ ، وتَتَجاذَبُهُ كُلُّ طائِفَهٍ ، فَهُوَ رَئيسُ الفَضائِلِ ويَنبوعُها ، وأبو عُذرِها ، وسابِقُ مِضمارِها ، ومُجَلّى حَلبَتِها ، كُلُّ مَن بَزَغَ فيها بَعدَهُ فَمِنهُ أخَذَ ، ولَهُ اقتَفى ، وعَلى مِثالِهِ احتَذى . (3)

.

1- .هو عزّ الدين أبو حامد ابن هبه اللّه بن محمّد بن محمّد بن الحسين بن أبى الحديد المدائنى : أحد جهابذه العلماء وأثبات المؤرّخين ، ممّن نجم فى العصر العبّاسى الثانى ، أزهى العصور الإسلاميّه إنتاجا وتأليفا . وكان فقيها اُصوليّا ، وله فى ذلک مصنّفات معروفه مشهوره ، وكان متكلّما جدليّا نظّارا ، اصطنع مذهب الاعتزال ، وعلى أساسه جادل وناظر ، وحاجّ وناقش ، وله مع الأشعرى والغزالى والرازى كتب ومواقف . وكان أديبا متضلّعا فى فنون الأدب ، متقنا لعلوم اللسان . وكان شاعرا عذب المورد ، مشرق المعنى ، كما كان كاتبا بديع الإنشاء ، حسن الترسّل ، ناصع البيان ، وله مصنّفات كثيره . ولد بالمدائن ونشأ بها وتلقّى عن شيوخها ، ودرس المذاهب الكلاميّه فيها ، ثمّ مال إلى مذهب الاعتزال ، وتوفّى سنه 656 أو 655 ق (راجع شرح نهج البلاغه : المقدّمه ص13 ، سير أعلام النبلاء : ج23 ص372 الرقم265) .

2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 140 .

3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 16 .

فصل نهم : علی از زبان بزرگان

9 / 1 ابن ابی الحدید

فصل نهم : علی از زبان بزرگان9 / 1ابن ابی الحدید (1)شرح نهج البلاغه :او به حکومت ، سزاوارتر و شایسته تر بود،نه به خاطر نص(حکمی از خدا یا پیامبر خدا)، بلکه به خاطر برتری اش؛ چون او پس از پیامبر خدا، برترینِ بشر است و از همه مسلمانان، به خلافتْ مُحق تر. (2)

شرح نهج البلاغه :چه بگویم درباره مردی که دشمنان و کینه توزانش به فضلش اقرار کردند و نتوانستند مناقبش را انکار کنند و فضایلش را پنهان دارند ؟ می دانی که بنی امیّه در شرق و غرب زمین ، حاکمیت اسلامی را به دست گرفتند و با همه حیله ها برای خاموش کردن نور او ، برانگیختن مردم علیه او ، و جعل عیب و بدی بر او کوشیدند و در همه منابر به لعنش پرداختند و ستایش کنندگانش را تهدید کردند؛ بلکه زندانی کردند و کشتند و مانع از نقل هر روایتی که فضیلتی برای او داشت و یا نام او را بلند می ساخت ، شدند و حتّی از این که کسی فرزند خویش را به نام او بنامد ، برحذر داشتند؛ امّا همه اینها جز باعث بلندی و برتریِ نامش نشد. او چون مُشک بود که هر چه عطرش را مخفی دارند ، پراکنده می شود ، و هر چه پنهانش کنند ، بیشتر گسترش می یابد ، و چون خورشید است که با کف دست ، پوشیده نمی گردد ، و چون روشناییِ روز است که اگر چشمی از دیدن آن بازمانَد ، چشم های بسیاری او را می بینند. چه بگویم درباره مردی که هر فضیلتی به او منسوب است و هر گروهی به او منتهی می شود و هر طایفه ای او را به سوی خود می کشانَد ؟ او سرآمد فضیلت و سرچشمه و صاحب آن و پیشتاز میدان مسابقه آن است و تجلّی کننده در میدان یکّه تازی است. هر کس در این میدان چیزی دارد، از او گرفته است و به او اقتدا کرده و به شکل او گام زده است.

.

1- .وی عز الدین ابو حامد ، پسر هبه اللّه بن محمّد ، از فرزندان ابو الحدید مدائنی ، یکی از علمای بزرگ و از دقیق ترین مورّخان است ، از کسانی که در عصر دوم عباسی (درخشان ترین عصر اسلامی ازنظر دستاورد و تألیف) ، خوش درخشید. وی فقیهی اصولی بود و در این زمینه ، آثار

مشهوری دارد و متکلّمی مباحثه گر و مناظره کننده بود. مذهب اعتزال را پذیرفت و بر پایه آن ، مباحثه و مناظره کرد و به نقد و مناقشه پرداخت. او کتاب هایی در مناظره با اشعری ، غزالی و رازی دارد. وی ادیبی متخصّص در انواع فنون ادب و نیز در زبان عربی ، استوار بود. شاعری شیرین سخن و شعرش خوش معنا بود. همچنین ادیبی خوش نگار ، خوش انشا و خوش بیان بود و در این حوزه ها ، آثار فراوانی دارد. در مدائن به دنیا آمد و در همان جا بزرگ شد و از شیوخ آن جا درس آموخت و مباحث کلامی را در همان جا آموزش دید و آن گاه به مذهب معتزله روی آورد و در سال 656 یا 655 ه ، درگذشت (ر. ک : شرح نهج البلاغه : مقدّمه ، ص 13 ، سیر أعلام النبلاء : ج 23 ص 372 ش 265) .

2- .ابن ابی الحدید در این سخن ، بر افضلیّت و احقّیت علی علیه السلام برای خلافت ، تأکید می کند که البته سخنی بجاست ؛ گرچه آن حضرت بر پایه اعتقادات شیعه ، بر اساس نص به خلافت ، منصوب گشته است .

شرح نهج البلاغه فى ذَيلِ الخُطبَهِ الثّانِيَهِ : إن قيلَ : ما مَعنى قَولِهِ عليه السلام : «لا يُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ مِن هذِهِ الأُمَّهِ أَحَدٌ ، ولا يُسَوّى بِهِم مَن جَرَت نِعمَتُهُم عَلَيهِ أبَدا» ؟ قيلَ : لا شُبهَهَ أنَّ المُنعِمَ أعلى وأشرَفُ مِنَ المُنعَمِ عَلَيهِ ، ولا رَيبَ أنَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله وأهلَهُ الأدنَينَ مِن بَنى هاشِمٍ لا سِيَّما عَلِيّا عليه السلام أنعَموا عَلَى الخَلقِ كافَّهً بِنِعمَهٍ لا يُقَدَّرُ قَدرُها ؛ وهِىَ الدُّعاءُ إلَى الإسلامِ وَالهِدايَهُ إلَيهِ ، فَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله وإن كانَ هَدَى الخَلقَ بِالدَّعوَهِ الَّتى قامَ بِها بِلِسانِهِ ويَدِهِ ، ونُصرَهِ اللّهِ تَعالى لَهُ بِمَلائِكَتِهِ وتَأييدِهِ ، وهُوَ السَّيِّدُ المَتبوعُ ، وَالمُصطَفَى المُنتَجَبُ الواجِبُ الطّاعَهِ ، إلّا أنَّ لِعَلِىٍّ عليه السلام مِنَ الهِدايَهِ أيضا وإن كانَ ثانِيا لِأَوَّلَ ، ومُصَلِّيا عَلى إثرِ سابِقٍ ما لا يُجحَدُ ، ولَو لَم يَكُن إلّا جِهادُهُ بِالسَّيفِ أوَّلاً وثانِيا ، وما كانَ بَينَ الجِهادَينِ مِن نَشرِ العُلومِ وتَفسيرِ القُرآنِ وإرشادِ العَرَبِ إلى ما لَم تَكُن لَهُ فاهِمَهً ولا مُتَصَوِّرَهً ، لَكفى فى وُجوبِ حَقِّهِ ، وسُبوغِ نِعمَتِهِ عليه السلام . فَإن قيلَ : لا رَيبَ فى أنَّ كَلامَهُ هذا تَعريضٌ بِمَن تَقَدَّمَ عَلَيهِ ، فَأىُّ نِعمَهٍ لَهُ عَلَيهِم ؟ قيلَ : نِعمَتانِ : الأُولى مِنهُما : الجِهادُ عَنهُم وهُم قاعِدونَ ؛ فَإنَّ مَن أنصَفَ عَلِمَ أنَّهُ لَولا سَيفُ عَلِىٍّ عليه السلام لَاصطَلَمَ المُشرِكونَ مَن أشارَ إلَيهِ وغَيرَهُم مِنَ المُسلِمينَ ، وقَد عُلِمَت آثارُهُ فى بَدرٍ ، وأُحُدٍ ، وَالخَندَقِ ، وخَيبَرَ ، وحُنَينٍ ، وأنَّ الشِّركَ فيها فَغَرَ فاهُ (1) ، فَلَولا أن سَدَّهُ بِسَيفِهِ لَالتَهَمَ المُسلِمينَ كافَّهً . وَالثّانِيَهُ : عُلومُهُ الَّتى لَولاها لَحُكِمَ بِغَيرِ الصَّوابِ فى كَثيرٍ مِنَ الأحكامِ ، وقَدِ اعتَرَفَ عُمَرُ لَهُ بِذلِكَ ، وَالخَبَرُ مَشهورٌ : «لَولا عَلِىٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ» ... . وَاعلَم أنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ يَدَّعِى التَّقَدُّمَ عَلَى الكُلِّ ، وَالشَّرَفَ عَلَى الكُلِّ ، وَالنِّعمَهَ عَلَى الكُلِّ ، بِابنِ عَمِّهِ صلى الله عليه و آله ، وبِنَفسِهِ ، وبِأبيهِ أبى طالِبٍ ؛ فَإنَّ مَن قَرَأ عُلومَ السِّيَرِ عَرَفَ أنَّ الإسلامَ لَولا أبو طالِبٍ لَم يَكُن شَيئا مَذكورا . (2)

.

1- .فَغَرَ فاه : فتحه وشحاه (لسان العرب : ج 5 ص 59 «فغر») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 140 .

شرح نهج البلاغه در ذیل خطبه دوم : اگر پرسیده شود که مفهوم سخن آن حضرت که فرموده است : «هیچ کس از این امّت ، به آل محمّد صلی الله علیه و آله قیاس نمی شود و هیچ گاه ، کسی که نعمت آل محمّد صلی الله علیه و آله بر او ارزانی شده ، با آنان مقایسه نمی شود»، چیست،گفته خواهد شد: چون بی تردید، بخشنده نسبت به کسی که به وی بخشیده شده است ، برتر و بالاتر است و شکّی نیست که آل محمد صلی الله علیه و آله و خاندان نزدیک او از بین بنی هاشم و بویژه علی علیه السلام ، به همه مردم، نعمتی داده اند که با هیچ چیزی قابل سنجش نیست و آن ، فراخوانی و هدایت آنان به اسلام است. محمد صلی الله علیه و آله ، گرچه با فراخوانی زبانی و عملیِ خود، مردم را هدایت کرد و خداوند متعال،به وسیله خود و فرشتگانش او را یاری رسانْد و بنابراین ، او سرور جلودار و مصطفای برگزیده لازم الطاعه است، امّا علی علیه السلام ، هر چند تابع پیامبر صلی الله علیه و آله و گام زننده بر جای گام او بود ، در هدایت مردم ، نقش غیر قابل انکاری داشت. اگر جز جهاد نخستین و آخرینِ او و در بین دو مرحله نبرد ، گسترش دانش ، تفسیر قرآن و ارشاد مردم عرب توسط وی (به سمت چیزهایی که قبلاً نمی فهمیدند و تصوّری از آنها نداشتند) نبود ، برای وجوب حقّ او و تمام بودن نعمت هایش بسنده بود. اگر گفته شود : بدون تردید در سخن آن حضرت ، کنایه ای بر پیشینیان بر وی (خلفای قبلی) هست ، او بر آنان چه نعمتی داشت؟ گفته خواهد شد : دو نعمت. نخست، آن که او جهاد کرد و آنان ، نشسته بودند ؛ چون اگر کسی انصاف به کار گیرد ، خواهد فهمید که اگر شمشیر علی علیه السلام نبود ، مشرکان ، آنانی را که مورد اشاره قرار گرفته اند و غیر آنان را ریشه کن می کردند. نقش او در بدر ، اُحد ، خندق ، خیبر و حُنین ، مشخّص است ؛ [جنگ هایی که] شرک در آنها دهان گشوده بود و اگر او با شمشیرش آن را نمی بست ، همه مسلمانان را در کام خود ، فرو برده بود. و دوم، دانش های او بود که اگر این دانش ها وجود نمی داشت ، در بسیاری از احکام ، به نادرستی حکم می شد و عمر به این موضوع ، اعتراف کرده است و خبرِ «اگر علی نبود ، عمر هلاک می شد» ، مشهور است. علی علیه السلام به خاطر پسر عمویش ، به خاطر خودش و به خاطر پدرش ابو طالب ، ادّعای تقدّم بر همه و شرف بر همه و بهره رسانی به همه می کرد؛ چون اگر کسی تاریخ را بخوانَد ، خواهد فهمید که اگر ابوطالب نبود ، از اسلام، چیزی قابل یادآوری نمی مانْد.

ص: 90

. .

ص: 91

. .

9 / 2أبو جَعفرٍ الإِسكافِىُّ 1شرح نهج البلاغه :قالَ شَيخُنا أبو جَعفَرٍ : ... قَد عَلِمنا ضَرورَةً مِن دينِ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله تَعظيمَهُ لِعَلِىٍّ عليه السلام تَعظيما دينِيّا لِأَجلِ جِهادِهِ ونُصرَتِهِ،فَالطّاعِنُ فيهِ طاعِنٌ فى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (1)

شرح نهج البلاغه :قالَ أبو جَعفَرٍ : قَد تَعلَمونَ أنَّ بَعضَ المُلوكِ رُبَّما أحدَثوا قَولاً أو دينا لِهَوىً ، فَيَحمِلونَ النّاسَ عَلى ذلِکَ ، حَتّى لا يَعرِفوا غَيرَهُ ، كَنَحوِ ما أخَذَ النّاسَ الحَجّاجُ بنُ يوسُفَ بِقِراءَهِ عُثمانَ وتَركِ قِراءَهِ ابنِ مَسعودٍ وأُبَىِّ بنِ كَعبٍ ، وتَوَعَّدَ عَلى ذلِکَ بِدونِ ما صَنَعَ هُوَ وجَبابِرَهُ بَنى اُمَيَّهَ وطُغاهُ مَروانَ بِوُلدِ عَلِىٍّ عليه السلام وشيعَتِهِ ، وإنَّما كانَ سُلطانُهُ نَحوَ عِشرينَ سَنَهً ، فَما ماتَ الحَجّاجُ حَتَّى اجتَمَعَ أهلُ العِراقِ عَلى قِراءَهِ عُثمانَ ، ونَشَأ أبناؤُهُم ولا يَعرِفونَ غَيرَها ؛ لِاءِمساكِ الآباءِ عَنها ، وكَفِّ المُعَلِّمينَ عَن تَعليمِها حَتّى لَو قُرِأت عَلَيهِم قِراءَهُ عَبدِ اللّهِ وأُبَىٍّ ما عَرَفوها ، ولَظَنّوا بِتَأليفِهَا الِاستِكراهَ وَالِاستِهجانَ ؛ لِاءِلفِ العادَهِ وطولِ الجَهالَهِ ؛ لِأَنَّهُ إذَا استَولَت عَلَى الرَّعِيَّهِ الغَلَبَهُ ، وطالَت عَلَيهِم أيّامُ التَّسَلُّطِ ، وشاعَت فيهِمِ المَخافَهُ ، وشَمِلَتهُمُ التَّقِيَّهُ ، اتَّفَقوا عَلَى التَّخاذُلِ وَالتَّساكُتِ ، فَلا تَزالُ الأَيّامُ تَأخُذُ مِن بَصائِرِهِم وتَنقُصُ مِن ضَمائِرِهِم ، وتَنقُضُ مِن مَرائِرِهِم ، حَتّى تَصيرَ البِدعَهُ الَّتى أحدَثوها غامِرَهً لِلسُّنَّهِ الَّتى كانوا يَعرِفونَها . ولَقَد كانَ الحَجّاجُ ومَن وَلّاهُ كَعَبدِ المَلِکِ وَالوَليدِ ومَن كانَ قَبلَهُما وبَعدَهُما مِن فَراعِنَهِ بَنى اُمَيَّهَ عَلى إخفاءِ مَحاسِنِ عَلِىٍّ عليه السلام وفَضائِلِهِ وفَضائِلِ وُلدِهِ وشيعَتِهِ ، وإسقاطِ أقدارِهِم ، أحرَصَ مِنهُم عَلى إسقاطِ قِراءَهِ عَبدِ اللّهِ وأُبَىٍّ ؛ لِأَنَّ تِلکَ القِراءاتِ لا تَكونُ سَبَبا لِزَوالِ مُلكِهِم ، وفَسادِ أمرِهِم ، وَانكِشافِ حالِهِم ، وفِى اشتِهارِ فَضلِ عَلِىٍّ عليه السلام ووُلدِهِ وإظهارِ مَحاسِنِهِم بَوارُهُم ، وتَسليطُ حُكمِ الكِتابِ المَنبوذِ عَلَيهِم ، فَحَرَصوا وَاجتَهَدوا فى إخفاءِ فَضائِلِهِ ، وحَمَلُوا النّاسَ عَلى كِتمانِها وسَترِها ، وأبَى اللّهُ أن يَزيدَ أمرَهُ وأمرَ وُلدِهِ إلّا استِنارَهً وإشراقا ، وحُبَّهُم إلّا شَغَفا وشِدَّهً ، وذِكرَهُم إلّا انتِشارا وكَثرَهً ، وحُجَّتَهُم إلّا وُضوحا وقُوَّهً ، وفَضلَهُم إلّا ظُهورا ، وشَأنَهُم إلّا عُلُوّا ، وأقدارَهُم إلّا إعظاما ، حَتّى أصبَحوا بِإِهانَتِهِم إيّاهُم أعِزّاءَ ، وبِإِماتَتِهِم ذِكرَهُم أحياءً ، وما أرادوا بِهِ وبِهِم مِنَ الشَّرِّ تَحَوَّلَ خَيرا ، فَانتَهى إلَينا مِن ذِكرِ فَضائِلِهِ وخَصائِصِهِ ومَزاياهُ وسَوابِقِهِ ما لَم يَتَقَدَّمهُ السّابِقونَ ، ولا ساواهُ فيهِ القاصِدونَ ، ولا يَلحَقُهُ الطّالِبونَ ، ولَولا أنَّها كانَت كَالقِبلَهِ المَنصوبَهِ فِى الشُّهرَهِ ، وكَالسُّنَنِ المَحفوظَهِ فِى الكَثرَهِ ، لَم يَصِل إلَينا مِنها فى دَهرِنا حَرفٌ واحِدٌ ، إذا كانَ الأَمرُ كَما وَصَفناهُ . (2)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 285 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 223 .

9 / 2 ابو جعفر اِسکافی

9 / 2ابو جعفر اِسکافی 1شرح نهج البلاغه :شیخ ما ابو جعفر گفت : ... تعظیم علی علیه السلام از سوی پیامبر خدا ، ضرورت دینی پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ تعظیمی دینی به خاطر جهاد و یاری او. بنا بر این ، طعن زننده بر او ، طعن زننده بر پیامبر خداست.

شرح نهج البلاغه :ابو جعفر گفت : می دانید که گاه، پاره ای از پادشاهان به جهت هواپرستی ، سخنی و یا دینی را بدعت می نهند و مردم را بر آن ، مجبور می سازند تا آن جا که جز آن را نشناسند؛ مثل اجباری که حَجّاج بن یوسف بر مردم در قرائت به روش عثمان و ترک قرائت ابن مسعود و اُبَیّ ابن کعب، روا داشت و فشار و تهدیدی که در این موضوع داشت ، کم تر بود از آنچه که او و ستمکاران بنی امیّه و تجاوزکاران مروانی نسبت به فرزندان علی علیه السلام و شیعیان وی انجام دادند . حکومت حَجّاج نیز [تنها] حدود بیست سال طول کشید؛ امّا هنوز حجّاج نمرده بود که مردم عراق به قرائت به روش عثمان ، اجتماع کردند و فرزندان آنان در حالی پرورش یافتند که به خاطر اِهمال پدرانشان و آموزش ندادن معلّمان ، روشی غیر از آن نمی شناختند ، به گونه ای که اگر قرائت عبد اللّه و اُبَیّ برای آنان خوانده می شد ، آن را نمی شناختند و آشنایی با این روش ها را ناخوشایند و عیب می پنداشتند و این به خاطر اُنس با سنّت موجود [در قرائت] و طولانی بودن دوران جهل [نسبت به قرائت های دیگر]بود؛ زیرا هرگاه زور بر مردمْ حاکم باشد و دوران سلطه گری طولانی شود و ترس بین آنان فراگیر گردد و تقیّه همه گیر شود، [مردم] بر سکوت بر سکوت و خالی کردن میدان، اتّفاق می کنند و مرتّب با گذر زمان ، از تیزبینی آنان کاسته می شود و اندیشه شان تضعیف می گردد ، و استقامتشان کم می شود تا آن که بدعتی که ایجاد شده است ، بر سنّتی که می شناختند ، غلبه پیدا می کند. حَجّاج و کسانی که او را به قدرت رساندند ، چون عبد الملک و ولید و نیز پیشینیان و پسینیان بر آن دو از میان فرعون های بنی امیّه ، بر مخفی نگه داشتن خوبی های علی علیه السلام و فضایل وی و فضایل فرزندان و شیعیان او و کم ارزش ساختن آنان،حریص تر بودند تا از میان برداشتن روش قرائت عبد اللّه و اُبی ؛ چون این قرائت ها موجب زوال پادشاهی ، از بین رفتن قدرت و کشف درونشان نمی شد ، در حالی که پر آوازه شدن برتریِ علی علیه السلام و فرزندانش و آشکار شدن محاسن

آنان ، باعث نابودی حکومتشان و تسلّط حکم کتابِ فراموش شده خدا بر آنان می گشت . از این رو ، بر پوشیده نگه داشتن فضایل او حرص ورزیدند و در این راه ، تلاش کردند و مردم را بر انکار و پوشیده نگه داشتن آنها ، مجبور ساختند ؛ ولی خداوند ، جز نورانیّت و درخشش او و فرزندانش ، شدّت یافتن و فراوان شدن دوستی آنان ، گسترش و افزونیِ یادکردِ آنان ، وضوح و قدرت حجّت آنان ، آشکاریِ فضایل آنان ، بلندی شأن آنان ، و عظمت یافتن اقتدار آنان را نخواست ، به گونه ای که با آن اهانت ها، عزیزتر گشتند و به آن میراندن ها ، یادشان زنده شد و هرگونه شرّی که [آنها] برای وی و فرزندانش اراده کرده بودند ، به خیر تبدیل شد و از فضایل ، ویژگی ها ، مزایا و سوابقش آن اندازه به دست ما رسید که پیشینیان در آن پیشی نگرفتند و میانه روان ، مساوی او نشدند و جویندگان به آن نرسیدند ، و اگر این فضایل ، در شُهرت ، همچون قبله معیّن شده و در فراوانی ، همچون سنن محفوظ نبودند، با توجّه به آنچه گفتم ، حتی یک کلمه از آنها به روزگار ما نمی رسید.

.

شرح نهج البلاغه :قالَ أبو جَعفَرٍ : وقَد رُوِىَ أنَّ مُعاوِيَهَ بَذَلَ لِسَمُرَهَ بنِ جُندَبٍ مِئَهَ ألفِ دِرهَمٍ حَتّى يَروِىَ أنَّ هذِهِ الآيَهَ نَزَلَت فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِى الْحَيَوهِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِى قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِى الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ» (1) ، وأنَّ الآيَهَ الثّانِيَهَ نَزَلَت فِى ابنِ مُلجَمٍ ، وهِىَ قَولُهُ تَعالى : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (2) فَلَم يَقبَل ، فَبَذَلَ لَهُ مِئَتَى ألفِ دِرهَمٍ فَلَم يَقبَل ، فَبَذَلَ لَهُ ثَلاثَمِئَهِ ألفٍ فَلَم يَقبَل ، فَبَذَلَ لَهُ أربَعَمِئَهِ ألفٍ فَقَبِلَ ، ورَوى ذلِکَ . قالَ : وقَد صَحَّ أنَّ بَنى اُمَيَّهَ مَنَعوا مِن إظهارِ فَضائِلِ عَلِىٍّ عليه السلام ، وعاقَبوا عَلى ذلِکَ الرّاوِىَ لَهُ ؛ حَتّى إنَّ الرَّجُلَ إذا رَوى عَنهُ حَديثا لا يَتَعَلَّقُ بِفَضلِهِ بَل بِشَرائِعِ الدّينِ لا يَتَجاسَرُ عَلى ذِكرِ اسمِهِ ؛ فَيَقولُ : عَن أبى زَينَبَ . ورَوى عَطاءٌ عَن عَبدِ اللّهِ بنِ شَدّادِ بنِ الهادِ ، قالَ : وَدِدتُ أن اُترَکَ فَاُحَدِّثَ بِفَضائِلِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام يَوما إلَى اللَّيلِ ؛ وأنَّ عُنُقى هذِهِ ضُرِبَت بِالسَّيفِ . قالَ : فَالأَحاديثُ الوارِدَهُ فى فَضلِهِ لَو لَم تَکُن فِى الشُّهرَهِ وَالاِستِفاضَهِ وکَثرَهِ النَّقلِ إلى غايَهٍ بَعيدَهٍ ، لَانقَطَعَ نَقلُها لِلخَوفِ وَالتَّقِيَّهِ مِن بَنى مَروانَ مَعَ طولِ المُدَّهِ ، وشِدَّهِ العَداوَهِ ، ولَولا أنَّ لِلّهِ تَعالى فى هذَا الرَّجُلِ سِرّا يَعلَمُهُ مَن يَعلَمُهُ لَم يُروَ فى فَضلِهِ حَديثٌ ، ولا عُرِفَت لَهُ مَنقَبَهٌ ؛ أ لا تَرى أنَّ رَئيسَ قَريَهٍ لَو سَخِطَ عَلى واحِدٍ مِن أهِلها ، ومَنَعَ النّاسَ أن يَذکُروهُ بِخَيرٍ وصَلاحٍ لَخَمَلَ ذِکرُهُ ، ونُسِىَ اسمُهُ ، وصارَ وهُوَ مَوجودٌ مَعدوما ، وهُوَ حَىٌّ مَيِّتا . (3)

.

1- .البقره : 204 و205 .
2- .البقره : 207 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 73 .

شرح نهج البلاغه :ابو جعفر گفت : روایت شده است که معاویه به سمره بن جندب ، صد هزار درهم داد تا وی روایت کند که این آیه ، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است : «و از میان مردم ، کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجّب وا می دارد ، و خدا را بر آنچه در دل دارد ، گواه می گیرد ، حال آن که او سخت ترینِ دشمنان است؛ و چون برگردد [یا راستی یابد] ، کوششی می کند که در زمین ، فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد ، و خداوند ، تباهکاری را دوست نمی دارد» . و [روایت کند که] این آیه ، درباره ابن ملجم نازل شده است : «و از میان مردم ، کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد» ؛ ولی وی نپذیرفت. دویست هزار درهم داد ، نپذیرفت . سیصد هزار درهم داد ، نپذیرفت . چهار صد هزار درهم بخشید ، قبول کرد و آن را روایت کرد! ابو جعفر گفت : واقعیتْ آن است که بنی امیّه ، از بیان فضایل علی علیه السلام منع می کردند و راویِ فضایل وی را مجازات می کردند ، به گونه ای که حتّی اگر کسی حدیثی را از علی علیه السلام نقل می کرد که مربوط به فضایل او نبود ، بلکه مربوط به شرایع دین بود ، جرئت نمی کرد نام او را ببرد و می گفت : «ابو زینب گفت». از عطاء ، از عبد اللّه بن شَدّاد بن هاد، روایت شده است که گفت : دوست دارم آزاد باشم و یک روز تا شب ، فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام را نقل کنم و [سپس] گردنم با شمشیر ، قطع گردد. ابو جعفر گفت : احادیث رسیده در فضایل او اگر در شهرت و فراوانی و بسیاریِ نقل ، به مقدار زیاد نبود ، به خاطر ترس و تقیّه از بنی مروان و طول مدّت و شدّت مخالفت ، نقل آنها قطع می شد ، و اگر خداوند در این مرد ، سرّی نمی نهاد که آن که می داند ، می داند ، در فضیلت او حدیثی نقل نمی شد و منقبتی از او شناخته نمی گشت. مگر نه این است که اگر بزرگِ قریه ای بر یکی از ساکنان آن خشم گیرد و مردم را از یادکردِ او به خیر و خوبی منع کند ، یادش از بین می رود و نامش فراموش می گردد و در حالی که موجود است ، معدوم می شود ، و در حالی که زنده است ، مُرده می گردد؟ !

.

ص: 96

. .

ص: 97

. .

9 / 3أبو جَعفرٍ الحَسَنِىُّ (1)شرح نهج البلاغه :كانَ [أبو جَعفَرٍ] يَقولُ : اُنظُروا إلى أخلاقِهِما [رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَلِىٍّ عليه السلام]وخَصائِصِهِما ، هذا شُجاعٌ وهذا شُجاعٌ ، وهذا فَصيحٌ وهذا فَصيحٌ ، وهذا سَخِىٌّ جَوادٌ وهذا سَخِىٌّ جَوادٌ ، وهذا عالِمٌ بِالشَّرائِعِ وَالاُمورِ الإلهِيَّهِ وهذا عالِمٌ بِالفِقهِ وَالشَّريعَهِ وَالاُمورِ الإلهِيَّهِ الدَّقيقَهِ الغامِضَهِ ، وهذا زاهِدٌ فِى الدُّنيا غَيرُ نَهِمٍ ولا مُستَكثِرٍ مِنها وهذا زاهِدٌ فِى الدُّنيا تارِكٌ لَها غَيرُ مُتَمَتِّعٍ بِلَذّاتِها ، وهذا مُذيبُ نَفسِهِ فِى الصَّلاهِ وَالعِبادَهِ وهذا مِثلُهُ ، وهذا غَيرُ مُحَبَّبٍ إلَيهِ شَىءٌ مِنَ الاُمورِ العاجِلَهِ إلَا النِّساءُ وهذا مِثلُهُ ، وهذَا ابنُ عَبدِ المُطَّلِبِ بنِ هاشِمٍ ، وهذا فى قُعدُدِهِ (2) ، وأبواهُما أخوانِ لِأَبٍ واحِدٍ دونَ غَيرِهِما مِن بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ، ورُبِّىَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله فى حِجرِ والِدِ هذا وهذا أبو طالِبٍ ، فَكانَ جارِيا عِندَهُ مَجرى أحَدِ أولادِهِ . ثُمَّ لَمّا شَبَّ صلى الله عليه و آله وكَبِرَ استَخلَصَهُ مِن بَنى أبى طالِبٍ وهُوَ غُلامٌ ، فَرَبّا[هُ] (3) فى حِجرِهِ مُكافَأَهً لِصَنيعِ أبى طالِبٍ بِهِ ، فَامتَزَجَ الخُلُقانِ ، وتَماثَلَتِ السَّجِيَّتانِ ، وإذا كانَ القَرينُ مُقتَدِيا بِالقَرينِ ، فَما ظَنُّکَ بِالتَّربِيَهِ وَالتَّثقيفِ الدَّهرَ الطَّويلَ ؟ فَواجِبٌ أن تَكونَ أخلاقُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله كَأَخلاقِ أبى طالِبٍ ، وتَكونَ أخلاقُ عَلِىٍّ عليه السلام كَأَخلاقِ أبى طالِبٍ أبيهِ ، ومُحَمَّدٌ عليه السلام مُرَبّيهِ ، وأن يَكونَ الكُلُّ شيمَهً واحِدَهً ، وسوسا (4) واحِدا ، وطينَهً مُشتَرَكَهً ، ونَفسا غَيرَ مُنقَسِمَهٍ ولا مُتَجَزِّئَهٍ ، وأن لا يَكونَ بَينَ بَعضِ هؤُلاءِ وبَعضٍ فَرقٌ ولا فَضلٌ ، لَولا أنَّ اللّهَ تَعالى اختَصَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله بِرِسالَتِهِ ، وَاصطَفاهُ لِوَحيِهِ ، لِما يَعلَمُهُ مِن مَصالِحِ البَرِيَّهِ فى ذلِکَ ، ومِن أنَّ اللُّطفَ بِهِ أكمَلُ ، وَالنَّفعَ بِمَكانِهِ أتَمُّ وأعَمُّ . فَامتازَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِذلِکَ عَمَّن سِواهُ ، وبَقِىَ ما عَدَا الرِّسالَهَ عَلى أمرِ الِاتِّحادِ ، وإلى هذَا المَعنى أشارَ صلى الله عليه و آله بِقَولِهِ : «أخصِمُکَ بِالنُّبُوَّهِ ؛ فَلا نُبُوَّهَ بَعدى ، وتَخصِمُ النّاسَ بِسَبعٍ» وقالَ لَهُ أيضا : «أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى» فَأَبانَ نَفسَهُ مِنهُ بِالنُّبُوَّهِ ، وأثبَتَ لَهُ ما عَداها مِن جَميعِ الفَضائِلِ وَالخَصائِصِ مُشتَرَكا بَينَهُما . (5)

.

1- .أبو جعفر بن أبى زيد الحسنى : نقيب البصره ، أحد مشايخ ابن أبى الحديد .

2- .القُعدد : قريب من الجَدّ الأكبر (لسان العرب : ج 3 ص 361 «قعد») .

3- .الزياده منّا لتتميم العباره .

4- .السُّوْس : الأصل والطبع والخُلَق والسَّجيّه (لسان العرب : ج 6 ص 108 «سوس») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 221 . راجع : ج 8 ص 228 (تخصم الناس بسبع) .

9 / 3 ابو جعفر حَسَنی

9 / 3ابو جعفر حَسَنی (1)شرح نهج البلاغه :[ابو جعفر] می گفت : به اخلاق و ویژگی های این دو (پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) بنگرید. این شجاع و آن شجاع؛ این فصیح و آن فصیح؛ این بخشنده و سخی و او بخشنده و سخی؛ این آگاه به شرایع و امور الهی و او آگاه به فقه ، شریعت و مسائل دقیق و مشکل کلامی ؛ این زاهد در دنیا ، بدون حرص و زیاده خواهی و آن ، زاهد در دنیا و تارک آن و بهره نابرده از لذّت هایِ آن؛ این جانش را در نماز و عبادت ، فرسود و آن ، مثل این؛ این برایش از امور دنیا ، جز زنْ محبوب نیست ، و آن نیز چنین است؛ این ، فرزند عبد المطّلب بن هاشم و آن نیز نزدیک به جدّ بزرگ است؛ و پدرانشان تنها برادران تنی بودند (بر خلاف دیگر پسران عبد المطّلب)؛ و محمّد در دامن پدر این بزرگ شد (که ابو طالب باشد) که در نظرش ، چون یکی از فرزندان خود بود . هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله ، جوان شد و بزرگ گشت ، علی بن ابی طالب علیه السلام را در حالی که خُردسال بود ، از بین فرزندان ابو طالب برگزید و در برابر آنچه که ابو طالب در حقّش انجام داده بود ، وی را در دامنش تربیت کرد. در نتیجه ، اخلاق آن دو درهم آمیخت و رفتارشان همگون گشت. وقتی که هم نشین در رفتار به هم نشین اقتدا می کند ، در صورت تربیت و آموزش طولانی در نزد او چه خواهد شد ؟ باید اخلاق محمد صلی الله علیه و آله ، چون اخلاق ابو طالب باشد و اخلاق علی علیه السلام ، مثل اخلاق پدرش ابوطالب و مربّی اش محمّد صلی الله علیه و آله باشد ، و باید همه یک اخلاق داشته باشند و از طبعی یگانه و سرشتی مشترک برخوردار گردند و جانی تقسیم ناپذیر و جزءناپذیر داشته باشند . و اگر نبود که خداوند متعال ، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری اش ویژه ساخت و برای وَحیَش برگزید ، به خاطر مصالح مردم که در این کار می دید و به خاطر این که لطف به وی کامل تر ، و بهره وری در آن جایگاه، بیشتر و فراگیرتر بود ، بین هر کدام با دیگری فرق و فضلی نبود . بنا بر این، پیامبر خدا به همین خاطر ، نسبت به دیگران برتری یافت و در غیر رسالت، آنان یکی بودند و پیامبر خدا به همین موضوع ، در سخن خود اشاره می کند که : «من بر تو به خاطر نبوّتم برتری دارم و پیامبری پس از من نیست و تو به هفت ویژگی بر مردم برتری داری» و همچنین در سخن خود به او فرمود : «تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی ، جز آن

که پیامبری پس از من نیست». بنا بر این ، با نبوّت ، خود را از او جدا کرد و بجز نبوّت ، همه فضایل و ویژگی ها را به صورت مشترک، بینشان اثبات کرد. (2)

.

1- .ابو جعفر ، فرزند ابو زید حسنی ، نقیب بصره و یکی از اساتید ابن ابی الحدید .
2- .نیز ، ر . ک : ج 8 ص 229 (در هفت چیز بر مردم ، برتری می جویی) .

شرح نهج البلاغه فى ذِكرِ كَلامِ أبى جَعفَرٍ الحَسَنِىِّ فِى الأَسبابِ الَّتى أوجَبَت مَحَبَّةَ النّاسِ لِعَلِىٍّ عليه السلام : كانَ أَبو جَعفَرٍ لا يَجحَدُ الفاضِلَ فَضلَهُ ، وَالحَديثُ شُجونٌ . قُلتُ لَهُ [أبى جَعفَرٍ] مَرَّةً : ما سَبَبُ حُبِّ النّاسِ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وعِشقِهِم لَهُ ، وتَهالُكِهِم فى هَواهُ ؟ ودَعنى فِى الجَوابِ مِن حَديثِ الشَّجاعَةِ وَالعِلمِ وَالفَصاحَةِ ، وغَيرِ ذلِكَ مِنَ الخَصائِصِ الَّتى رَزَقَهُ اللّهُ سُبحانَهُ الكَثيرَ الطَّيِّبَ مِنها . فَضَحِكَ وقالَ لى : كَم تَجمَعُ جَراميزَكَ (1) عَلَىَّ ! ثُمَّ قالَ : هاهُنا مُقَدِّمَةٌ يَنبَغى أن تُعلَمَ ؛ وهِىَ أنَّ أكثَرَ النّاسِ مَوتورونَ مِنَ الدُّنيا ، أمَّا المُستَحِقّونَ فَلا رَيبَ فى أنَّ أكثَرَهُم مَحرومونَ ، نَحوُ عالِمٍ يَرى أنَّهُ لا حَظَّ لَهُ فِى الدُّنيا ، ويَرى جاهِلاً غَيرَهُ مَرزوقا ومُوَسَّعا عَلَيهِ . وشُجاعٍ قَد أبلى فِى الحَربِ ، وَانتُفِعَ بِمَوضِعِهِ ، لَيسَ لَهُ عَطاءٌ يَكفيهِ ويَقومُ بِضَروراتِهِ ، ويَرى غَيرَهُ وهُوَ جَبانٌ فَشِلٌ ، يَفرَقُ مِن ظِلِّهِ ، مالِكا لِقُطرٍ عَظيمٍ مِنَ الدُّنيا ، وقِطعَةٍ وافِرَةٍ مِنَ المالِ وَالرِّزقِ . وعاقِلٍ سَديدِ التَّدبيرِ صَحيحِ العَقلِ ، قَد قُدِرَ عَلَيهِ رِزقُهُ ، وهُوَ يَرى غَيرَهُ أحمَقَ مائِقا تَدُرُّ عَلَيهِ الخَيراتُ ، وتَتَحَلَّبُ عَلَيهِ أخلافُ الرِّزقِ . وذى دينٍ قَويمٍ ، وعِبادَةٍ حَسَنَةٍ ، وإخلاصٍ وتَوحيدٍ ، وهُوَ مَحرومٌ ضَيِّقُ الرِّزقِ ويَرى غَيرَهُ يَهودِيّا أو نَصرانِيّا أو زِنديقاً كَثيرَ المالِ حَسَنَ الحالِ . حَتّى إنَّ هذِهِ الطَّبَقاتِ المُستَحِقَّةَ يَحتاجونَ فى أكثَرِ الوَقتِ إلَى الطَّبَقاتِ الَّتى لَا استِحقاقَ لَها ، وتَدعوهُمُ الضَّرورَةُ إلَى الذُّلِّ لَهُم ، وَالخُضوعِ بَينَ أيديهِم ، إمّا لِدَفعِ ضَرَرٍ ، أو لِاستِجلابِ نَفعٍ . ودونَ هذِهِ الطَّبَقاتِ مِن ذَوِى الاِستِحقاقِ أيضا ما نُشاهِدُهُ عِيانا من نَجّارٍ حاذِقٍ ، أو بَنّاءٍ عالِمٍ ، أو نَقّاشٍ بارِعٍ ، أو مُصَوِّرٍ لَطيفٍ ، عَلى غايَةِ ما يَكونُ مِن ضيقِ رِزقِهِم ، وقُعودِ الوَقتِ بِهِم ، وقِلَّةِ الحيلَةِ لَهُم ، ويَرى غَيرَهُم مِمَّن لَيسَ يَجرى مَجراهُم ، ولا يَلحَقُ طَبَقَتَهُم مَرزوقا مَرغوبا فيهِ ، كَثيرَ المَكسَبِ ، طَيِّبَ العَيشِ ، واسِعَ الرِّزقِ . فَهذا حالُ ذَوِى الاِستِحقاقِ وَالاِستِعدادِ . وأمَّا الَّذينَ لَيسوا مِن أهلِ الفَضائِلِ ، كَحَشوِ العامَّةِ ؛ فَإنَّهُم أيضا لايَخلونَ مِنَ الحِقدِ عَلَى الدُّنيا وَالذَّمِّ لَها ، وَالحَنَقِ وَالغَيظِ مِنها لِما يَلحَقُهُم مِن حَسَدِ أمثالِهِم وجيرانِهِم ، ولا يُرى أحَدٌ مِنهُم قانِعا بِعَيشِهِ ، ولا راضِيا بِحالِهِ ، بَل يَستَزيدُ ويَطلُبُ حالاً فَوقَ حالِهِ . قالَ : فَإذا عَرَفتَ هذِهِ المُقَدَّمَةَ ، فَمَعلومٌ أنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ مُستَحِقّا مَحروما ، بَل هُوَ أميرُ المُستَحِقّينَ المَحرومينَ ، وسَيِّدُهُم وكَبيرُهُم ، ومَعلومٌ أنَّ الَّذينَ يَنالُهُمُ الضَّيمُ ، وتَلحَقُهُمُ المَذَلَّةُ وَالهَضيمَةُ ، يَتَعَصَّبُ بَعضُهُم لِبَعضٍ ، ويَكونونَ إلبا ويَدا واحِدَةً عَلَى المَرزوقينَ الَّذين ظَفِروا بِالدُّنيا ، ونالوا مَآرِبَهُم مِنها ، لِاشتِراكِهِم فِى الأَمرِ الَّذى آلَمَهُم وساءَهُم ، وعَضَّهُم ومَضَّهُم ، وَاشتِراكِهِم فِى الأَنَفَةِ وَالحَمِيَّةِ وَالغَضَبِ وَالمُنافَسَةِ لِمَن عَلا عَلَيهِم وقَهَرَهُم ، وبَلَغَ مِنَ الدُّنيا ما لَم يَبلُغوهُ .

فَإذا كانَ هؤُلاءِ أعنِى المَحرومينَ مُتَساوينَ فِى المَنزِلَهِ وَالمَرتَبَهِ ، وتَعَصَّبَ بَعضُهُم لِبَعضٍ ، فَما ظَنُّکَ بِما إذا كانَ مِنهُم رَجُلٌ عَظيمُ القَدرِ جَليلُ الخَطَرِ كامِلُ الشَّرَفِ ، جامِعٌ لِلفَضائِلِ مُحتَوٍ عَلَى الخَصائِصِ وَالمَناقِبِ ، وهُوَ مَعَ ذلِکَ مَحرومٌ مَحدودٌ ، وقَد جَرَّعَتهُ الدُّنيا عَلاقِمَها ، وعَلَّتهُ عَلَلاً بَعدَ نَهَلٍ من صابِها وصَبِرِها ، ولَقِىَ مِنها بَرحا بارِحا ، وجَهدا جَهيدا ، وعَلا عَلَيهِ مَن هُوَ دونَهُ ، وحَكَمَ فيهِ وفى بَنيهِ وأهلِهِ ورَهطِهِ مَن لَم يَكُن ما نالَهُ مِنَ الإِمرَهِ وَالسُّلطانِ فى حِسابِهِ ، ولا دائِرا فى خَلَدِهِ ، ولا خاطِرا بِبالِهِ ، ولا كانَ أحَدٌ مِنَ النّاسِ يَرتَقِبُ ذلِکَ لَهُ ولا يَراهُ لَهُ . ثُمَّ كانَ فى آخِرِ الأَمرِ أن قُتِلَ هذَا الرَّجُلُ الجَليلُ فى مِحرابِهِ ، وقُتِلَ بَنوهُ بَعدَهُ ، وسُبِىَ حَريمُهُ ونِساؤُهُ ، وتُتُبِّعَ أهلُهُ وبَنو عَمِّهِ بِالقَتلِ وَالطَّردِ وَالتَّشريدِ وَالسُّجونِ ، مَعَ فَضلِهِم وزُهدِهِم وعِبادَتِهِم وسَخائِهِم ، وَانتِفاعِ الخَلقِ بِهِم . فَهَل يُمكِنُ ألّا يَتَعَصَّبَ البَشَرُ كُلُّهُم مَعَ هذَا الشَّخصِ ؟ ! وهَل تَستَطيعُ القُلوبُ ألّا تُحِبَّهُ وتَهواهُ ، وتَذوبَ فيهِ وتَفنى فى عِشقِهِ ، انتِصارا لَهُ ، وحَمِيَّةً مِن أجلِهِ ، وأنَفَةً مِمّا نالَهُ ، وَامتِعاضا مِمّا جَرى عَلَيهِ ؟ ! وهذا أمرٌ مَركوزٌ فِى الطَّبائِعِ ، ومَخلوقٌ فِى الغَرائِزِ ، كَما يُشاهِدُ النّاسُ عَلَى الجُرُفِ إنسانا قَد وَقَعَ فِى الماءِ العَميقِ ، وهُوَ لا يُحسِنُ السِّباحَهَ ؛ فَإِنَّهُم بِالطَّبعِ البَشَرِىِّ يَرِقّونَ عَلَيهِ رِقَّةً شَديدَةً ، وقَد يُلقى قَومٌ مِنهُم أنفُسَهُم فِى الماءِ نَحوَهُ ، يَطلُبونَ تَخليصَهُ ،لايَتَوَقَّعونَ عَلى ذلِکَ مُجازاةً مِنهُ بِمالٍ أو شُكرٍ ، ولا ثَوابا فِى الآخِرَهِ ، فَقَد يَكونُ مِنهُم مَن لا يَعتَقِدُ أمرَ الآخِرَهِ ، ولكِنَّها رِقَّةٌ بَشَرِيَّةٌ ، وكَأَنَّ الواحِدَ مِنهُم يَتَخَيَّلُ فى نَفسِهِ أنَّهُ ذلِکَ الغَريقُ ، فَكَما يَطلُبُ خَلاصَ نَفسِهِ لَو كانَ هذَا الغَريقُ ، كَذلِکَ يَطلُبُ تَخليصَ مَن هُوَ فى تِلکَ الحالِ الصَّعبَهِ لِلمُشارَكَهِ الجِنسِيَّهِ . وكَذلِکَ لَو أنَّ مَلِكا ظَلَمَ أهلَ بَلَدٍ مِن بِلادِهِ ظُلَما عَنيفا ، لَكانَ أهلُ ذلِکَ البَلَدِ يَتَعَصَّبُ بَعضُهُم لِبَعضٍ فِى الِانتِصارِ مِن ذلِکَ المَلِكِ ، وَالِاستِعداءِ عَلَيهِ ، فَلَو كانَ مِن جُملَتِهِم رَجُلٌ عَظيمُ القَدرِ ، جَليلُ الشَّأنِ ، قَد ظَلَمَهُ المَلِكُ أكثَرَ مِن ظُلمِهِ إيّاهُم ، وأخَذَ أموالَهُ وضِياعَهُ ، وقَتَلَ أولادَهُ وأهلَهُ ، كانَ لِياذُهُم بِهِ ، وَانضِواؤُهُم إلَيهِ ، وَاجتِماعُهُم وَالتِفافُهُم بِهِ أعظَمَ وأعظَمَ ؛ لِأَنَّ الطَّبيعَهَ البَشَرِيَّهَ تَدعو إلى ذلِکَ عَلى سَبيلِ الإيجابِ الِاضطِرارِىِّ ، ولا يَستَطيعُ الإِنسانُ مِنهُ امتِناعا . وهذا مَحصولُ قَولِ النَّقيبِ أبى جَعفَرٍ ، قَد حَكَيتُهُ وَالألفاظُ لى وَالمَعنى لَهُ ؛ لِأَنّى لا أحفَظُ الآنَ ألفاظَهُ بِعَينِها ، إلّا أنَّ هذا هُوَ كانَ مَعنى قَولِهِ وفَحواهُ . (2)

.

1- .الجَراميز : قيل : هى اليدان والرجلان ، وقيل : هى جُمله البدن (النهايه : ج 1 ص 263 «جرمز») .

2- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 223 .

شرح نهج البلاغه در یادکردِ سخن ابو جعفر حسنی درباره انگیزه هایی که موجب شده است مردم ، علی علیه السلام را دوست بدارند : ابو جعفر ، فضل شخص فاضل را انکار نمی کرد و این سخن ، سرِ دراز دارد. یک بار به وی (ابو جعفر) گفتم : علّت علاقه مندی مردم به علی بن ابی طالب علیه السلام و عشق آنان به وی و فنا شدنشان در عشق او چیست؟ در پاسخِ من ، از شجاعت و دانش و فصاحت و ویژگی های خوب بسیاری که خداوند به وی ارزانی داشته است ، سخن مگو. خندید و گفت : چه قدر علیه من آماده شده ای! و آن گاه افزود : برای بحث ، پیشْ درآمدی است که نخست باید بدانی و آن این که بیشتر مردم، از دنیا بی بهره هستند؛ چون تردیدی نیست که اکثر مستحقّان بهروری از دنیا ، از آن محروم اند؛ مانند دانشوری که می بیند بهره ای از دنیا ندارد و می بیند که جاهلی برخوردار از آن است و گشایش برای اوست. نیز شجاعی را می بینیم که در جنگ ها آزمون داده و مفید واقع شده است ، در حالی که چیزی که بسنده اش باشد و ضروریات زندگی اش را برآورده کند ، نصیبش نمی گردد. در همین حال، آن دیگری که ترسو و سست است و از سایه خود می ترسد ، بخش بزرگی از دنیا را در دست دارد و مال و منال فراوانی در اختیار دارد. و خردمند خوشْ تدبیر و راستْ خِرَد را می بینی که روزی اش محدود است و غیر خود را که فردی شدیدا احمق است ، می بیند که خیرات از همه سو بر او می بارد و پستان روزی برایش رگ کرده است. و دینداری نیکْ عبادت و برخوردار از اخلاص و توحید را می بینی که محروم و تُنُکْ روزی است و یهودی یا ترسا و یا زندیقی را می بیند که ثروتمند و برخوردار است . این طبقات مستحق ، در بسیاری مواقع ، به افراد طبقه بالاتر که هیچ استحقاق آن طبقه را ندارند ، محتاج اند و نیازمندی ، آنان را به ذلّت و فروتنی در برابر این طبقات ، به خاطر دفع زیان و یا جلب فایده ، مجبور می سازد. غیر از این طبقات ، قشرهای دیگری از افراد شایسته ، چون نجّار ماهر ، بنّای متخصّص ، نقّاش چیره دست و طرّاح نازک بین را می بینیم که در نهایتِ تنگْ دستی و گرفتاری و بیچارگی هستند و دیگران را در کنارشان می نگریم که همچون آنان نیستند و هم طبقه آنان نیستند ، امّا مُرفّه ، دارای زندگی خوب ، پُر درآمد ، خوش معیشت و پُر روزی اند. حال و زندگی شایستگان و افراد با استعداد ، چنین است. امّا کسانی که اهل فضل نیستند ، مثل توده مردم ، آنان نیز از کینه بر دنیا و ذمّ آن و خشم و دلگیری از آن، به خاطر حسد بردن بر همگون ها و همسایه هایشان ، تهی نیستند ، و هیچ کدام را قانع به زندگی و راضی از حال خود نمی بینی ؛

بلکه همواره زیاده خواه اند و در هر حالی ، حال برتر را می طلبند. ابو جعفر افزود : حال که این مقدمه را فهمیدی ، بدان که علی علیه السلام هم شایسته ای محروم بود؛ بلکه او امیر شایستگانِ محروم و سرور و بزرگِ آنان است؛ و آنان که ستم دیده اند و به بدبختی و سرکوبی گرفتار شده اند ، نسبت به یکدیگر ، تعصّب و همدردی دارند و نسبت به برخوردارانی که دنیا را در چنگ گرفته و به آرزوهایشان دست یافته اند ، به خاطر همگونی در آنچه که آنان را رنج و آزار داده و دردناک و بی اعتبارشان کرده است و مشارکت در غیرت ، غرور ، خشم و رقابت ورزیدن با آنها که بر ایشان برتری جسته اند و مغلوبشان ساخته اند و از دنیا به آنچه که اینان نرسیدند ، رسیده اند ، همگام و یک صدایند. وقتی محرومانی که در منزلت و رتبه مساوی اند ، به همدیگر تعصّب بورزند ، به نظر تو جریان چگونه خواهد شد اگر بین آنان ، مردی باشد ارزشمند ، بزرگ ، شریف و برخوردار از همه فضایل و دارنده ویژگی ها و مناقب که با این حال، [از حقّش] محروم و ممنوع است و دنیا، شرنگی تلخ را در کامش چشانده ، و پس از نوشاندن گرفتاری ها و تحمّل ها ، او را با مشکلاتی روبه رو ساخته است؟ او از دنیا ، شومی ها دید و بلاهای فراوان ، و آن که پایین تر از او بود ، بر او برتری یافت و درباره او و فرزندانش و خانواده و اقوامش ، کسی به داوری دست یازید که دستیابی به حاکمیت و پادشاهی در شأن او نبود ، و در ذهنش نبود و به فکرش هم نمی رسید ، و نه کسی از مردم ، چنین حاکمیتی را برای او انتظار می کشید و نه او خود ، آن را برای خویش می دید. و در نهایت ، این مرد جلیل ، در محرابش کشته شد و فرزندانش پس از او کشته شدند و حریمش و زنانش مورد اهانت قرار گرفتند ، و خانواده و عموزادگان او در پی او به کشته شدن ، طرد شدن ، تبعید و زندان ، گرفتار شدند ، با وجود همه فضل و زهد و عبادت و سخاوت و نفع دهی ای که برای مردم داشتند. آیا ممکن است که انسان ها به طور کلّی به چنین کسی تعصب نورزند؟ و آیا دل ها می توانند او را دوست نداشته باشند و به او عشق نورزند و در او ذوب نشوند و در عشقش به انگیزه یاری رسانی به او ، حمیّت بر او ، نفرت از آنچه که بر او وارد شده ، و برآشفتن علیه آنچه که بر او روا داشته شده است ، فنا نگردند؟ این، موضوعی نهفته در طبیعت ها ، و نهادینه در غریزه هاست ، چنان که مردم بر کسی که در آب عمیقی افتاده و شنا کردن نمی داند ، بر پایه طبع بشری ، رقّت و دلسوزی شدیدی ابراز می کنند و عدّه ای خود را برای نجات او در آب می افکنند و تلاش می کنند که او را نجات دهند و در برابر آن ، از او هیچ پاداش مالی و یا سپاس گزاری ای توقّع ندارند و حتّی در پی ثواب آخرت هم نیستند و حتّی ممکن است کسانی از آنان ، به آخرت هم باور نداشته باشند؛ ولی دلسوزی بشری در آنان وجود دارد و هر

کدام از آنان ، می پندارند که خودشان در حال غرق شدن هستند و همان گونه که اگر خودشان غریق باشند ، نجات جان خویش را می خواهند ، همچنین به خاطر همنوعی ، می خواهند او را که در آن شرایط سخت گرفتار آمده ، خلاص کنند. همچنین اگر پادشاهی بر گروهی از شهروندان خود ، ستم بسیار سختی روا داشته باشد ، مردم آن شهر ، در کمک به همدیگر در برابر آن پادشاه ستمکار و قیام علیه او ، تعصّب و همدردی نشان می دهند و اگر در بین این جمع ، مرد جلیل القدر و با شأنی باشد که پادشاه ، نسبت به او ستم بیشتری روا داشته باشد و مال و دارایی او را گرفته باشد و فرزندان و خاندانش را کشته باشد ، پناه دادنشان به او ، همدردی شان با او و گِرد آمدن و توجهشان بر او بیشتر و بیشتر می گردد؛ چون طبیعت بشر از روی تقاضای اضطراری ، به این کار کشانده می شود و انسان نمی تواند از آن ، روی برتابد. [ابن ابی الحدید می گوید :] این، خلاصه سخن نقیب ابو جعفر بود که گزارش کردم و تعبیرات ، از آنِ من و معنا از آنِ اوست؛ چون اکنون من عین کلمه های ایشان را حفظ نیستم؛ امّا این، معنا و مضمونِ سخن اوست.

.

ص: 102

. .

ص: 103

. .

ص: 104

. .

ص: 105

. .

ص: 106

. .

ص: 107

. .

9 / 4أبو عَلِيٍّ ابنُ سينا 1معراج نامه :قالَ أشرَفُ البَشَرِ وأعَزُّ الأَنبِياءِ وخاتَمُ الرُّسُلِ لِمَركَزِ دائِرَهِ الحِكمَهِ وفَلَكِ الحَقائِقِ ، وخَزانَهِ العُقولِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيٍّ عليه السلامِ : «يا عَلِيُّ ، إذا رَأيتَ النّاسَ مُقَرَّبونَ إلى خالِقِهِم بِأنواعِ البِرِّ تَقَرَّب إلَيهِ بِأنواعِ العَقلِ تَسبِقهُم» (1) . ولا يَستَقيمُ هذَا الخِطابُ لِأَحَدٍ إلّا لِعَظيمٍ كَهذَا ، الَّذى مَحَلُّهُ بَينَ النّاسِ نَظيرُ المَعقولاتِ بَينَ المَحسوساتِ ؛ فَقالَ لَهُ : يا عَلِيُّ ، أتعِب نَفسَكَ فى تَحصيلِ المَعقولاتِ كَما أنَّ النّاسَ يُتعِبونَ أنفُسَهُم فى كَثرَهِ العِباداتِ ؛ كَى تَسبِقَ الجَميعَ . ولَمّا كانَ إدراكُهُ لِلحَقائِقِ بِبَصيرَهِ العَقلِ استَوَت عِندَهُ المَحسوساتُ وَالمَعقولاتُ وكانَت عِندَهُ بِمَنزِلَهٍ سَواءٍ ، ولِهذا قالَ عليه السلام : «لَو كُشِفَ الغِطاءُ مَا ازدَدتُ يَقيناً» . ولا ثَروَهَ أعظَمُ مِن إدراكِ المَعقولاتِ ؛ فَإدراكُ المَعقولاتِ هُوَ الجَنَّهُ بِتَمامِ نَعيمِها بِزَنجَبيلِها وسَلسَبيلِها . وأمَّا الجَحيمُ بِقُيودِها وعَذابِها فَهُوَ مُتابَعَهُ مُتَعَلَّقاتِ الأَجسامِ وشُؤونِها ، وهذِهِ المُتابَعَهُ هَوَت بِالنّاسِ فى جَحيمِ الهَوى ، وأسَرَتهُم بِقَيدِ الخَيالِ ومَرارَهِ الوَهمِ . (2)

.

1- .لم نعثر على هذا النصّ بعينه ، وإنّما عثرنا على نصوص مقاربه له ، منها ما ورد فى حليه الأولياء : ج 1 ص 18 : «يا علىّ ، إذا تقرّب الناس إلى خالقهم فى أبواب البرّ فتقرّب بأنواع العقل ، تسبقهم بالدرجات والزلفى عند الناس فى الدنيا وعند اللّه فى الآخره» وفى مشكاه الأنوار : ص 439 ح 1476 : «يا علىّ ، إذا تقرّب العباد إلى خالقهم بالبرّ فتقرّب إليه بالعقل تسبقهم ، إنّا معاشر الأنبياء نكلّم الناس على قدر عقولهم» .
2- .معراج نامه (بالفارسيّه) : ص 94 .

9 / 4 ابو علی سینا

9 / 4ابو علی سینا (1)معراج نامه :شریف ترینْ انسان و عزیزترینِ انبیا و خاتم رسولان ، به مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزانه عقل (امیر مؤمنان) فرمود : «ای علی! هرگاه دیدی مردم با انواع کارهای خوب به خدایشان تقرّب می جویند ، تو با انواع عقل ، به خدا تقرّب جو ، که از آنان، سبقت خواهی گرفت». (2) و این چنین خطاب،جز در مورد چون او بزرگی، راست نیامدی که او در میان خلق ، چنان بود که معقول در میان محسوس . چنان که خاتم رسولان به وی فرمود : «ای علی! جان خویش را در راه کسب معقولات، به زحمت انداز ، آن گونه که مردمان ، جان خود را در فراوانی عبادات به زحمت می افکنند، که بدین گونه بر همگان ، سبقت جویی». لاجَرَم ، چون با دیده بصیرت عقل ، مُدرک اسرار گشت ، همه حقایق را دریافت و به دیدن، حکم داد و از این جا بود که گفت : «اگر پرده برداشته شود ، بر یقین من افزوده نگردد». هیچ دولت، آدمی را زیادت از ادراک معقول نیست. بهشتی که به حقیقتْ آراسته باشد ، به انواع زنجبیل و سلسبیل ، ادراک معقول است و دوزخ با عقاب و اَشغال ، متابعت اَشغال جسمانی است که مردم ، در بند هوا افتند و در جحیم خیال بمانند.

.

1- .الشیخ الرئیس ، امام الحکماء ، ابو علی حسین بن عبد اللّه بن حسن بن علی ، معروف به ابن سینا ، از نوابغ بشر است. او در سال 370 ق ، متولّد شد و در سال 428 ق ، در همدان وفات یافت. ابن سینا در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی ، قرآن را حفظ بود. وی نزد ابو عبد اللّه نامقی ، منطق و هندسه و نجوم آموخت و از استاد خود بدانها مسلّط تر شد. آن گاه به تحصیل علوم طبیعی و ماوراء الطبیعه و طب پرداخت ، با آثار فارابی آشنا شد و به فلسفه روی آورد. از کتاب های او القانون در طب ، الشفاء در فلسفه ، الإشارات و الرسائل است .

2- .این متن را نیافتیم ؛ بلکه روایت هایی نزدیک به آن را یافتیم ، از جمله آنچه که در حلیه الأولیاء: (ج 1 ص 18) آمده : «ای علی! هرگاه مردم با کارهای خیر به آفریننده شان تقرّب جستند ، تو با انواع خِرَد ، تقرّب بجوی که در این صورت ، در دنیا بین مردم ، در درجه و تقرّب ، بر آنان سبقت می گیری و در آخرت ، در پیشگاه خدا». و در مشکاه الأنوار : (ص 439 ح

1476) آمده : «ای علی! هرگاه مردم به آفریننده شان به کار خوب تقرّب جستند ، تو با خِرَد ، تقرّب بجوی ، از آنان پیش می افتی. ما گروه پیامبران ، با مردم ، بر پایه اندازه عقلشان سخن می گوییم».

9 / 5أبُو الفَرَجِ الأَصفَهانِىُّ (1)مقاتل الطالبيّين :قَد أتَينا عَلى صَدرٍ مِن أخبارِهِ فيهِ مَقنَعٌ ، وفَضائِلُهُ عليه السلام أكثَرُ مِن أن تُحصى ، وَالقَليلُ مِنها لا مَوقِعَ لَهُ فى مِثلِ هذَا الكِتابِ ، وَالإِكثارُ يُخرِجُنا عَمّا شَرَطناهُ مِنَ الاِختِصارِ . وإنَّما نُنَبِّهُ عَلى مَن خَمَلَ عِندَ بَعضِ النّاسِ ذِكرُهُ ، أو لَم يَشِع فيهِم فَضلُهُ . فَأميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِإجماعِ المُخالِفِ وَالمُمالى (2) وَالمُضادِّ وَالمُوالى ، عَلى ما لايُمكِنُ غَمطُهُ ولاَ يَنساغُ سَترُهُ مِن فَضائِلِهِ المَشهورَهِ فِى العامَّهِ لَا المَكتوبَهِ عِندَ الخاصَّهِ ، تُغنى عَن تَفضيلِهِ بِقَولٍ وَالِاستِشهادِ عَلَيهِ بِرِوايَهٍ . (3)

9 / 6أبو قَيسٍ الأَودِىُّ (4)الاستيعاب عن أبى قيسٍ الأودى :أدرَكتُ النّاسَ وهُم ثَلاثُ طَبَقاتٍ : أهلُ دينٍ ؛ يُحِبّونَ عَلِيّا ، وأهلُ دُنيا ، يُحِبّونَ مُعاوِيَهَ ، وخَوارِجُ . (5)

.

1- .أبو الفرج علىّ بن الحسين بن محمّد القرشى الاُموى الأصبهانى الكاتب : مصنّف كتاب «الأغانى» ، وله تصانيف عديده منها مقاتل الطالبيّين وكتاب أيّام العرب فى خمسه أسفار والأخبار والنوادر وجمهره أنساب العرب ومجموع الأخبار والآثار والغنم و ... قيل : والعجب أنّه اُمويّ شيعىّ . ولد فى سنه 284 ه ومات فى ذى الحجّه سنه 356 ه وله اثنتان وسبعون سنه (راجع سير أعلام النبلاء : ج 16 ص 201 الرقم 140 ومقاتل الطالبيّين : ص 5) .
2- .مالَأته : عاونته وصرت من مَلَئِهِ ؛ أى : جَمْعه نحو : شايَعته . أى : صرت من شيعته (مفردات ألفاظ القرآن : ص 776 «ملأ») .
3- .مقاتل الطالبيّين : ص 42 .
4- .عبد الرحمن بن ثروان ، أبو قيس الأودى الكوفى : ذكره ابن حبّان فى الثقات . وقال ابن أبى عاصم : مات سنه عشرين ومائه (راجع تهذيب التهذيب : ج 3 ص 329 الرقم 4453) .
5- .الاستيعاب : ج 3 ص 213 الرقم 1875 .

9 / 5 ابو الفرج اصفهانی

9 / 6 ابو قیس اَوْدی

9 / 5ابو الفرج اصفهانی (1)مقاتل الطالبیّین :در آغاز ، مقداری از اخبار وی را به قدر کفایت آوردیم؛ و گرنه ، فضایل وی بیش از آن است که بتوان شِمُرد و در این نوع کتاب ها جایی برای نقل کم آنها هم نیست ، چه رسد به آوردن اخبار زیاد که ما را از شرط اختصاری که کرده بودیم ، خارج می کند و تنها برای آن دسته از مردم که نزدشان یاد او فراموش شده و یا فضایل وی در بین آنان گسترش نیافته است ، آگاهی می دهیم. امیر مؤمنان ، به اجماعِ مخالفان و پیروان ، دشمنان و دوستداران ، به خاطر فضایل مشهور وی در بینِ عامّه و نه آنچه که در بینِ خواص، مکتوب است ، که جای سرپوش گذاشتن و بی اعتنایی کردن ندارد ، به گونه ای است که ما را از سخن گفتن و استشهاد به روایات ، بی نیاز می کند.

9 / 6ابو قیس اَوْدی (2)الاستیعاب به نقل از ابو قیس اَوْدی : مردم را سه گونه یافتم : دینداران که دوستدار علی هستند؛ دنیا داران که معاویه را دوست دارند؛ و خوارج .

.

1- .ابو الفرج علی بن حسین بن محمّد قرشی اموی اصفهانی ، مؤلف کتاب الأغانی است و آثار بسیاری از او به جای مانده است ، از جمله مقاتل الطالبیین و کتاب أیّام العرب در پنج بخش و الأخبار والنوادر و جمهره أنساب العرب و مجمع الأخبار و الآثار و الغنم. گفته شده : شگفت آن که وی از بنی امیّه و دوستدار علی بن ابی طالب است. او در سال 284 ق ، به دنیا آمد و در ذی حجّه سال 356 در 72 سالگی درگذشت (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج 16 ص 201 ش140 ، مقاتل الطالبیین : ص 5) .
2- .عبد الرحمان بن شروان ، ابو قبیس اودی کوفی ، که ابن حبّان ، وی را از جمله موثّقان آورده است و ابن ابی عاصم گفته : او در سال 140 ق ، درگذشته است (ر . ک : تهذیب التهذیب : ج 3 ص 329 ش4453) .

9 / 7أبو نَعيمٍ الأَصفَهانِىُّ (1)حليه الأولياء :سَيِّدُ القَومِ ، مُحِبُّ المَشهودِ ، ومَحبوبُ المَعبودِ ، بابُ مَدينَهِ العِلمِ وَالعُلومِ ، ورَأسُ المُخاطَباتِ ومُستَنبِطُ الإشاراتِ ، رايَهُ المُهتَدينَ ، ونورُ المُطيعينَ ، ووَلِىُّ المُتَّقينَ ، وإمامُ العادِلينَ ، أقدَمُهُم إجابَهً وإيمانا ، وأقوَمُهُم قَضِيَّهً وإيقانا ، وأعظَمُهُم حِلما ، وأوفَرُهُم عِلما ، عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ . قُدوَهُ المُتَّقينَ وَزينَهُ العارِفينَ ، المُنبِئُ عَن حَقائِقِ التَّوحيدِ ، المُشيرُ إلى لَوامِعِ عِلمِ التَّفريدِ ، صاحِبُ القَلبِ العَقولِ ، وَاللِّسانِ السَّؤولِ ، وَالأُذنِ الواعى ، وَالعَهدِ الوافى ، فَقّاءُ عُيونِ الفِتَنِ ، ووَقِىٌّ مِن فُنونِ المِحَنِ ، فَدَفَعَ النّاكِثينَ ، ووَضَعَ القاسِطينَ ، ودَمَغَ المارِقينَ ، الأَخيشِنُ فى دينِ اللّهِ ، المَمسوسُ فى ذاتِ اللّهِ . (2)

.

1- .أحمد بن عبد اللّه بن أحمد بن إسحاق بن موسى ، أبو نعيم المهرانى الأصبهانى الصوفى : صاحب الحليه . ولد سنه 336 ه ومات سنه 430 ه وله أربع وتسعون سنه . ومصنّفاته كثيره جدّا ، منها : معجم شيوخه وكتاب الحليه والمستخرج على الصحيحين وتاريخ أصبهان وصفه الجنّه وكتاب دلائل النبوّه وكتاب فضائل الصحابه وكتاب علوم الحديث وكتاب النفاق ... (راجع سير أعلام النبلاء : ج 17 ص 453 الرقم 305) .
2- .حليه الأولياء : ج 1 ص 61 .

9 / 7 ابو نعیم اصفهانی

9 / 7ابو نعیم اصفهانی (1)حلیه الأولیاء :سرور قوم ، دوستدار مشهود ، محبوب معبود،دروازه شهرِ دانش و دانش ها،مخاطب اصلی خطاب ها و درک کننده اشاره ها ، پرچم هدایت یافته ها ، نورِ اطاعت کنندگان ، ولیّ پرهیزگاران ، پیشوای دادگستران ، پیش ترینِ پاسخ دهندگان و ایمان آورندگان ، استوارترینِ داوران و یقین کنندگان ، بردبارترینِ آنان ، پُر دانش ترینشان ، علی بن ابی طالب که خداوند ، گرامی اش دارد ، پیشوای متّقیان و زینت عارفان ، خبر دهنده از حقایق توحید ، اشاره کننده به درخشش دانشِ توحید ، صاحبْ دلِ خردمند ، زبانِ پرسشگر ، گوشِ شنوا ، وفادار به پیمان ، درآورنده چشم فتنه ها ، سربرآورنده از همه آزمایش ها ، [کسی که] ناکثین (پیمان شکنان) را دفع کرد ، و قاسطین (ستمکاران) را ذلیل ساخت و مارقین (از دین بیرون روندگان) را درهم کوبید ، و سخت در دین خدا و شیفته ذات خدا بود.

.

1- .احمد بن عبد اللّه بن احمد بن اسحاق بن موسی ، ابو نعیم مهرانی اصفهانی صوفی ، در سال 336ق ، به دنیا آمد و در سال 430ق ، درگذشت و 94 سال عمر کرد. وی آثار بسیاری دارد ، از جمله : معجم اساتیدش ، حلیه الأولیاء ، المستخرج علی الصحیحین ، تاریخ إصفهان ، صفه الجنّه ، دلائل النبوّه ، فضائل الصحابه ، علوم الحدیث و کتاب النفاق (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج 17 ص 453 ش305) .

9 / 8أحمَدُ بنُ حَنبَلٍ (1)تاريخ دمشق عن أحمد بن سعيد الرباطى :سَمِعتُ أحمَدَ بنَ حَنبَلٍ يَقولُ : لَم يَزَل عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَهُ حَيثُ كانَ . (2)

تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن أحمد بن حنبل :كُنتُ بَينَ يَدَى أبى جالِسا ذاتَ يَومٍ ، فَجاءَت طائِفَةٌ مِنَ الكَرخِيّينَ فَذَكَروا خِلافَةَ أبى بَكرٍ وخِلافَةَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ وخِلافَةَ عُثمانَ بنِ عَفّانَ فَأَكثَروا ، وذَكَروا خِلافَةَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وزادوا فَأَطالوا ، فَرَفَعَ أبى رَأسَهُ إلَيهِم فَقالَ : يا هؤُلاءِ ! قَد أكثَرتُم فى عَلِىٍّ وَالخِلافَهِ ، وَالخِلافَهِ وعَلِىٍّ ، إنَّ الخِلافَةَ لَم تُزَيِّن عَلِيّا بَل عَلِىٌّ زَيَّنَها . (3)

الصواعق المحرقه عن عبد اللّه بن أحمد بن حنبل :سَأَلتُ أبى عنَ عَلِىٍّ ومُعاوِيَهَ فَقالَ : اِعلَم أنَّ عَلِيّا كانَ كَثيرَ الأَعداءِ ، فَفَتَّشَ لَهُ أعداؤُهُ شَيئا فَلَم يَجِدوهُ ، فَجاؤوا إلى رَجُلٍ قَد حارَبَهُ وقاتَلَهُ ، فَأَطرَوهُ (4) كَيدا مِنهُم لَهُ . (5)

المستدرک على الصحيحين عن محمّد بن منصور الطوسى :سَمِعتُ أحمَدَ بنَ حَنبَلٍ يَقولُ : ما جاءَ لِأَحَدٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الفَضائِلِ ما جاءَ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه . (6)

.

1- .أبو عبد اللّه أحمد بن محمّد بن حنبل الذهلى الشيبانى : إمام المذهب الحنبلى،ولد فى سنه 164ه ومات فى سنه 241ه . عدّه شيوخه الذين روى عنهم فى المسند مائتان وثمانون ونيّف . وله مصنّفات منها : المسند ، الفضائل ، الزهد ، العلل ، التفسير ، الإيمان ، الأشربه ، السنّه و ... (راجع سير أعلام النبلاء : ج 11 ص 177 الرقم 78 ومسند ابن حنبل : ج 1 ص 5 وفضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 25) .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 419 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 446 . راجع : ج 3 ص 494 (خطاب طائفه من أصحابه بعد البيعه) .
4- .أطرى فلانٌ فلانا : إذا مدحه بما ليس فيه (لسان العرب : ج 15 ص 6 «طرأ») .
5- .الصواعق المحرقه : ص 127 .

6- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 116 ح 4572 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 418 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 441 ولیس فیه «من الفضائل» ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 27 ح 8 وزاد فیه «أکثر من» بعد «الفضائل» ، الصواعق المحرقه : ص 120 ولیس فیه «من أصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله » .

9 / 8 احمد بن حَنبَل

9 / 8احمد بن حَنبَل (1)تاریخ دمشق به نقل از احمد بن سعید رِباطی : از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت : علی بن ابی طالب، همواره با حق بود و حق با او بود ، هر جا که بود.

تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن احمد بن حنبل : روزی نزد پدرم نشسته بودم. گروهی از کَرْخیان آمدند و از خلافت ابو بکر ، عمر بن خطّاب و عثمان بن عفّان یاد کردند و بسیار سخن گفتند و از خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام یاد کردند و درباره آن ، بسیار سخن گفتند. پدرم سرش را به طرف آنان گردانید و گفت : ای مردم! درباره رابطه علی با خلافت و خلافت با علی ، بسیار سخن گفتید. خلافت ، علی را نیاراست ، بلکه علی ، خلافت را آراست. (2)

الصواعق المُحرقه به نقل از عبد اللّه بن احمد بن حنبل : از پدرم درباره علی علیه السلام و معاویه پرسیدم. گفت : علی علیه السلام دشمنان بسیاری داشت. دشمنانش بسیار کوشیدند چیزی علیه او پیدا کنند و نیافتند. پس به سوی مردی آمدند که با او جنگیده و درگیر شده بود و از روی مکر علیه علی ، به ستایش بی جای او پرداختند.

المستدرک علی الصحیحین به نقل از محمّد بن منصور طوسی : از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت : برای هیچ کدام از یاران پیامبر خدا ، فضایلی که برای علی نقل شده ، نقل نشده است.

.

1- .ابو عبد اللّه احمد بن محمد بن حنبل ذُهَلی شیبانی ، پیشوای مذهب حنفی ، در سال 164 ق ، به دنیا آمد و در سال 241 ق ، درگذشت. شمار اساتیدی که در مسند خود از آنان روایت کرده است ، دویست و هشتاد واندی است. وی آثار زیادی دارد ، از جمله : المسند ، الفضائل ، الزهد ، الملل ، التفسیر ، الأیمان ، الأشربه و السنّه (ر . ک : سیر أعلام النبلاء : ج 11 ص 177 ش78 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 5 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 25) .

2- .نیز ، ر. ک : ج 3 ص 495 (سخنان گروهی از یاران امام علی پس از بیعت) .

شواهد التنزيل عن حمدان الورّاق:سَمِعتُ أحمَدَ بنَ حَنبَلٍ يَقولُ : ما رُوِىَ لِأحَدٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الفَضائِلِ الصِّحاحِ ما رُوِىَ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (1)

فتح البارى :قَد رُوّينا عَنِ الإمامِ أحمَدَ قالَ : ما بَلَغَنا عَن أحَدٍ مِنَ الصَّحابَهِ ما بَلَغَنا عَن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (2)

كشف الغمّه :نَقَلتُ مِن كِتابِ اليَواقيتِ لِأَبى عُمَرَ الزّاهِدِ قالَ : أخبَرَنى بَعضُ الثِّقاتِ عَن رِجالِهِ قالوا : دَخَلَ أحمَدُ بنُ حَنبَلَ إلَى الكوفَهِ وكانَ فيها رَجُلٌ يُظهِرُ الإمامَهَ ... ، فَقالَ لَهُ الشَّيخُ : يا أبا عَبدِ اللّهِ لى إلَيکَ حاجَهٌ ، قالَ لَهُ أحمَدُ : مَقضِيَّهٌ ، قالَ : لَيسَ اُحِبُّ أن تَخرُجَ مِن عِندى حَتّى اُعلِمَکَ مَذهَبى ، فَقالَ أحمَدُ : هاتِهِ ، فَقالَ لَهُ الشَّيخُ : إنّى أعتَقِدُ أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ كانَ خَيرَ النّاسِ بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وإنّى أقولُ إنَّهُ كانَ خَيرَهُم ، وإنَّهُ كانَ أفضَلَهُم وأعلَمَهُم ، وإنَّهُ كانَ الإمامَ بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله . قالَ : فَما تَمَّ كَلامُهُ حَتّى أجابَهُ أحمَدُ فَقالَ : يا هذا ! وما عَلَيکَ فى هذَا القَولِ ؟ قَد تَقَدَّمَکَ فى هذَا القَولِ أربَعَهٌ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : جابِرٌ وأبو ذَرٍّ وَالمِقدادُ وسَلمانُ ، فَكادَ الشَّيخُ يَطيرُ فَرَحا بِقَولِ أحمَدَ . (3)

.

1- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 27 ح 9 ، تهذيب التهذيب : ج 4 ص 204 الرقم 5561 نحوه .
2- .فتح البارى : ج 7 ص 74 .
3- .كشف الغمّه : ج 1 ص 160 .

شواهد التنزیل به نقل حَمْدان ورّاق : از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت : از فضایل [با سند]صحیح ، برای هیچ کدام از یاران پیامبر خدا به مقداری که برای علی بن ابی طالب نقل شده ، نقل نشده است.

فتح الباری :از احمد بن حنبلْ روایت شده که گفته است : آن قدر [از فضایل] که از علی بن ابی طالب به ما رسیده است ، برای هیچ کدام از اصحاب ، نرسیده است.

کشف الغُمّه به نقل از کتاب الیواقیت ابو عمر زاهد : بعضی افراد موثّق ، از طریق رجال خود به من خبر داده اند که وقتی احمد بن حنبل وارد کوفه شد ، در آن جا مردی بود که اظهار تشیّع می کرد ... . وی به احمد گفت : از تو درخواستی دارم. احمد گفت : درخواستت پذیرفته است. مرد گفت : دوست دارم پیش از آن که از این جا بروی ، مذهب خود را به تو عرضه کنم. احمد گفت : بگو. آن شیخ گفت : من معتقدم که امیر مؤمنان که درودهای خدا بر او باد ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، بهترینِ مردم بود و می گویم که وی ، بهترینِ آنان ، برترین و داناترینِ آنان بود و پیشوای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است. راوی می گوید : سخن مرد ، تمام نشده بود که احمد در پاسخ گفت : ای مرد! ایرادی به خاطر این اعتقاد نیست. چهار تن از یاران پیامبر خدا ، یعنی جابر و ابوذر و مقداد و سلمان ، پیش از تو بر این باور بودند. آن مرد، از حرف احمد چنان خوشحال شد که می خواست پرواز کند!

.

9 / 9الأَعمَشُ 1المناقب لابن المغازلى عن الأعمش :وَجَّهَ إلَىَّ المَنصورُ ، فَقُلتُ لِلرَّسولِ : لِما يُريدُنى أميرُ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : لا أعلَمُ ، فَقُلتُ : أبلِغهُ أنّى آتيهِ . ثُمَّ تَفَكَّرتُ فى نَفسى فَقُلتُ : ما دَعانى فى هذَا الوَقتِ لِخَيرٍ ، ولكِن عَسى أن يَسأَلَنى عَن فَضائِلِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ ابنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؛ فَإِن أخبَرتُهُ قَتَلَنى ! قالَ : فَتَطَهَّرتُ ولَبِستُ أكفانى وتَحَنَّطتُ ثُمَّ كَتَبتُ وَصِيَّتَى ثُمَّ صِرتُ إلَيهِ ، فَوَجَدتُ عِندَهُ عَمرَو بنَ عُبَيدٍ ، فَحَمِدتُ اللّهَ تَعالى عَلى ذلِكَ وقُلتُ : وَجَدتُ عِندَهُ عَونَ صِدقٍ مِن أهلِ النُّصرَهِ ، فَقالَ لى : اُدنُ يا سُلَيمانُ ! فَدَنَوتُ . فَلَمّا قَرُبتُ مِنهُ أقبَلتُ عَلى عَمرِو بنِ عُبَيدٍ اُسائِلُهُ ، وفاحَ مِنّى ريحُ الحَنوطِ ، فَقالَ : يا سُلَيمانُ ما هذِهِ الرّائِحَهُ ؟ وَاللّهِ لَتَصدُقَنّى وإلّا قَتَلتُکَ ! فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أتانى رَسولُکَ فى جَوفِ اللَّيلِ ، فَقُلتُ فى نَفسى : ما بَعَثَ إلَىَّ أميرُ المُؤمِنينَ فى هذِهِ السّاعَهِ إلّا لِيَسأَلَنى عَن فَضائِلِ عَلِىٍّ ؛ فَإِن أخبَرتُهُ قَتَلَنى ، فَكَتَبتُ وَصِيَّتى ولَبِستُ كَفَنى وتَحَنَّطتُ ! فَاستَوى جالِساً وهُوَ يَقولُ : لا حولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِىِّ العَظيمِ . ثُمَّ قالَ : أ تَدرى يا سُلَيمانُ مَا اسمى ؟ قُلتُ : نَعَم يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قالَ : مَا اسمى ؟ قُلتُ : عَبدُ اللّهِ الطَّويلُ ابنُ مُحَمَّدِ بنِ عَلِىِّ بنِ عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، قالَ : صَدَقتَ ، فَأَخبِرنى بِاللّهِ وبِقَرابَتى مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَم رَوَيتَ فى عَلِىٍّ مِن فَضيلَهٍ مِن جَميعِ الفُقَهاءِ وكَم يَكونُ ؟ قُلتُ : يَسيرٌ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قالَ : عَلى ذاکَ ، قُلتُ : عَشَرَهُ آلافِ حَديثٍ ومازادَ . قالَ : فَقالَ : يا سُلَيمانُ لَاُحَدِّثَنَّکَ فى فَضائِلِ عَلِىٍّ عليه السلام حَديثَينِ يَأكُلانِ كُلَّ حَديثٍ رَوَيتَهُ عَن جَميعِ الفُقَهاءِ ، فَإِن حَلَفتَ لى أن لا تَروِيَهُما لِأَحَدٍ مِنَ الشّيعَهِ حَدَّثتُکَ بِهِما ، فَقُلتُ : لا أحلِفُ ولَا اُخبِرُ بِهِما أحَداً مِنهُم ... . ثُمَّ قالَ : يا سُلَيمانُ سَمِعتَ فى فَضائِلِ عَلِىٍّ عليه السلام أعجَبَ مِن هذَينِ الحَديثَينِ ؟ يا سُلَيمانُ : «حُبُّ عَلِىٍّ إيمانٌ ، وبُغضُهُ نِفاقٌ» ، «لا يُحِبُّ عَلِيّاً إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُبغِضُهُ إلّا كافِرٌ» ؟ قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! الأَمانَ ؟ قالَ : لَکَ الأَمانُ . قالَ : قُلتُ : فمَا تَقولُ يا أميرَ المُؤمِنينَ فيمَن قَتَلَ هؤُلاءِ ؟ قالَ : فِى النّارِ لا أشُکُّ . فَقُلتُ : فَما تَقولُ فيمَن قَتَلَ أولادَهُم وأولادَ أولادِهِم ؟ قالَ : فنَكَّسَ رَأسَهُ ثُمَّ قالَ : يا سُلَيمانُ ، المُلکُ عَقيمٌ ! ولكِن حَدِّث عَن فَضائِلِ عَلِىٍّ بِما شِئتَ . قالَ : فَقُلتُ : فَمَن قَتَلَ وَلَدَهُ فَهُوَ فِى النّارِ ! قالَ عَمرُو بنُ عُبَيدٍ : صَدَقتَ يا سُلَيمانُ ، الوَيلُ لِمَن قَتَلَ وَلَدَهُ ! فَقالَ المَنصورُ : يا عَمرُو ، أشهَدُ عَلَيهِ أنَّهُ فِى النّارِ . فَقالَ عَمرٌو : وأخبَرَنى الشَّيخُ الصِّدقُ يَعنِى الحَسَنَ عَن أنَسٍ : «أنَّ مَن قَتَلَ أولادَ عَلِىٍّ لا يَشُمُّ رائِحَهَ الجَنَّهِ» ، قالَ : فَوَجَدتُ أبا جَعفَرٍ وقَد حَمُضَ وَجهُهُ . قالَ : وخَرَجنا فَقالَ أبو جَعفَرٍ : لَو لا مَكانُ عَمرٍو ما خَرَجَ سُلَيمانُ إلّا مَقتولاً . (1)

.

1- .المناقب لابن المغازلى : ص 144 وص 155 ح 188 ؛ الفضائل لابن شاذان : ص 99 نحوه وراجع المناقب للخوارزمى : ص 285 ح 279 والأمالى للصدوق : ص 521 ح 709 وبشاره المصطفى : ص 172 و ص 114 وروضه الواعظين : ص 135 والمناقب للكوفى : ج 2 ص 589 ح 1100 .

9 / 9 اَعمَش

9 / 9اَعمَش (1)المناقب ، ابن مغازلی به نقل از اعمش : منصور، کسی را به دنبالم فرستاد. به پیام آورنده گفتم: امیر مؤمنان، مرا برای چه می خواهد؟ گفت : نمی دانم. گفتم : به وی خبر بده که می آیم. با خود اندیشیدم که در این وقت،برای کار خیری مرا نخواسته است. ممکن است درباره فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام از من بپرسد. اگر از فضایل او خبر دهم ، مرا خواهد کشت. غسل کردم ، کفنم را پوشیدم، حنوط کردم، وصیّتم را نوشتم و آن گاه نزدش رفتم. در نزد او عمرو بن عُبَید را یافتم . خداوند را به این خاطر ، سپاس گفتم و اندیشیدم که نزد وی ، یاوری راستگو از یاری رسانان یافته ام. [منصور] به من گفت : ای سلیمان! پیش آی. پیش رفتم. وقتی نزدیکش رسیدم ، در حالی که بوی حنوط از من می آمد ، رو به عمرو بن عبید کردم تا با وی گفتگو کنم ، که منصور پرسید : ای سلیمان! این چه بویی است؟ سوگند به خدا ، یا راستش را می گویی و یا تو را خواهم کشت. گفتم : ای امیر مؤمنان! فرستاده شما در دلِ شب به دنبالم آمد. پیش خود فکر کردم که امیر مؤمنان ، در این وقت ، جز برای این که از فضایل علی بپرسد ، به دنبال من نفرستاده است و اگر من به او از فضایل علی خبر بدهم ، مرا خواهد کشت. بنا بر این ، وصیّتم را نوشتم ، کفنم را پوشیدم و حنوط کردم. منصور ، راست نشست و گفت : «لا حول ولا قوّه إلّا باللّه العلی العظیم؛ هیچ توان و نیرویی جز به سبب خداوند والامرتبه با عظمت نیست» و آن گاه افزود : ای سلیمان! می دانی نام من چیست؟ گفتم : آری ای امیر مؤمنان! گفت : نامم چیست؟ گفتم : عبد اللّه طویل ، پسر محمّد ، پسر علی ، پسر عبد اللّه ، پسر عباس ، پسر عبد المطّلب. گفت : درست گفتی. تو را به خدا و به خویشاوندی من با پیامبر خدا سوگند می دهم که به من بگو چه مقدار روایت از همه دین شناسان ، درباره فضایل علی نقل کرده ای و چه قدر است. گفتم : ای امیر مؤمنان! کم . گفت : چه قدر؟ گفتم : ده هزار حدیث و یا بیشتر. گفت : ای سلیمان! در فضایل علی ، دو حدیث برایت نقل می کنم که همه حدیث هایی را که از دین شناسان روایت کرده ای ، می خورَد . اگر سوگند بخوری که آن را برای هیچ کدام از شیعیان روایت نخواهی کرد ، برایت نقل می کنم. گفتم : سوگند نمی خورم؛ ولی برای هیچ کدام از آنان نقل نخواهم کرد ... . گفت : ای سلیمان! آیا در فضایل علی ، از این دو حدیث ، شگفت تر شنیده ای که «دوستی با علی ، ایمان ، و دشمنی با او نفاق است» و «علی را جز مؤمن

، دوست نمی دارد ، و جز کافر ، دشمن نمی دارد»؟ گفتم : ای امیر مؤمنان! در امانم؟ گفت : در امانی. گفتم : ای امیر مؤمنان! درباره کسی که آنان (اهل بیت علیهم السلام) را بکشد ، چه می گویی؟ گفت : تردیدی ندارم که در آتش است. گفتم : درباره کشتن فرزندان آنان و فرزندانِ فرزندان آنها چه می گویی؟ (2) سرش را پایین انداخت و سپس گفت : ای سلیمان! حکومت ، عقیم است؛ امّا درباره فضایل علی ، هر چه قدر که می خواهی ، حدیث نقل کن. گفتم : هر کس فرزندان او را بکشد ، در آتش است. عمرو بن عبید گفت : درست گفتی ای سلیمان! وای بر آن که فرزند او را بکشد! منصور گفت : من گواهی می دهم که کشنده در آتش است. عمرو گفت : شیخ صادق (یعنی حسن بصری) ، از اَنس به من خبر داد که : «هر کس فرزندان علی را بکشد ، بوی بهشت را نخواهد نیوشید». [راوی] می گوید : دیدم که منصور ، ترش رو شد. از نزد او خارج شدیم و منصور گفت : اگر به خاطر عمرو نبود ، جسد سلیمان از این جا خارج می شد.

.

1- .اعمش سلیمان بن مهران (41 148 ق) ، استاد قاریان و محدّثان ، ابو محمّد اسدی کاهلی ، رئیس قبیله اسد ، کوفی و حافظ قرآن بود. اصل وی از منطقه ری است. گفته شده که در یکی از روستاهای طبرستان در سال 61 ق ، به دنیا آمده و هنگامی که کودک بوده ، به کوفه برده شده است ، و گفته شده : هنوز به دنیا نیامده بود که به کوفه برده شد. علی بن مدائنی گفته که وی هزار و سیصد حدیث نقل کرده است. نسایی و عجلی گفته اند : ثقه و ثابت است . یحیی قطّان گفته : او علّامه اسلام است. سفیان بن عُیَینه گفته : او قاری ترینِ مردم نسبت به قرآن ، حافظ ترین آنان نسبت به حدیث بود و در احکام ، از همه داناتر بود. وی در ربیع اوّل 148 ق ، در کوفه در سال شهادت امام صادق علیه السلام درگذشت (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج 6 ص 226 ش 110) .

2- .اشاره به خود منصور است که بسیاری از بنی هاشم را به شهادت رسانده بود .

ص: 120

. .

ص: 121

. .

المعرفه والتاريخ عن الحسن بن الربيع :قالَ أبو مُعاوِيَهَ (1) : قُلنا لِلأَعمَشِ : لا تُحَدِّث بِهذِهِ الأَحاديثِ ! قالَ : يَسأَلونّى ، فَما أصنَعُ ؟ رُبَّما سَهَوتُ ! فَإِذا سَأَلونى عَن شَىءٍ مِن هذا فَسَهَوتُ فَذَكِّرونى . قالَ : فَكُنّا يَوماً عِندَهُ فَجاءَ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَن حَديثِ «أنَا قَسيمُ النّارِ» . قالَ : فَتَنَحنَحتُ ! قالَ : فَقالَ الأَعمَشُ : هؤُلاءِ المُرجِئَهُ لا يَدعونّى اُحَدِّثُ بِفَضائِلِ عَلِىٍّ ، أخرِجوهُم مِنَ المَسجِدِ حَتّى اُحَدِّثَكُم . (2)

مناقب علىّ بن أبى طالب للكلابى عن شريک بن عبد اللّه :كُنتُ عِندَ الأَعمَشِ وهُوَ عَليلٌ فَدَخَلَ عَلَيهِ أبو حَنيفَهَ وَابنُ شُبرُمَهَ وَابنُ أبى لَيلى فَقالوا : يا أبا مُحَمَّدٍ ، إنَّکَ فى آخِرِ أيّامِ الدُّنيا ، وأوَّلِ أيّامِ الآخِرَهِ ، وقَد كُنتَ تُحَدِّثُ فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ بِأَحاديثَ ، فَتُب إلَى اللّهِ مِنها ! قالَ : أسنِدونى أسنِدونى ؛ فَاُسنِدَ ، فَقالَ : حَدَّثَنا أبُو المُتَوَكِّلِ النّاجى عَن أبى سَعيدٍ الخُدرِىِّ ، قالَ : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ قالَ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى لى ولِعَلِىٍّ : ألقِيا فِى النّارِ مَن أبغَضَكُما ، وأدخِلا فِى الجَنَّهِ مَن أحَبَّكُما ، فَذلِکَ قَولُهُ تَعالى : «أَلْقِيَا فِى جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (3) » . قالَ : فَقالَ أبو حَنيفَهَ لِلقَومِ : قوموا لايَجىءُ بِشَىءٍ أشَدَّ مِن هذا . (4)

.

1- .هو محمّد بن خازم الضرير ، وكان رئيس المرجئه بالكوفه (تهذيب الكمال : ج 25 ص 123 الرقم 5173) .
2- .المعرفه والتاريخ : ج 2 ص 764 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 299 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 356 وفيه إلى «فذكّرونى» .
3- .ق : 24 .
4- .مناقب علىّ بن أبى طالب للكلابى : ص 427 ح 3 ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 262 ح 895 ، مناقب أبى حنيفه : ج 2 ص 287 ؛ بشاره المصطفى : ص 49 كلاهما نحوه وراجع الأمالى للطوسى : ص 628 ح 1294 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 157 .

المعرفه والتاریخ به نقل از حسن بن ربیع : ابو معاویه [رئیس مُرجئه کوفه]گفت : به اعمش گفتیم : این حدیث ها را نقل نکن. گفت : از من می پرسند . چه کار کنم؟ گاه فراموش می کنم [که نباید نقل کنم]. هرگاه از این چیزها از من سؤال شد و فراموش کردم ، به من یادآوری کنید. روزی نزد او بودیم. مردی آمد و از وی درباره حدیثی [از علی علیه السلام] که می گوید : «من تقسیم کننده دوزخم» ، پرسید . من سرفه کردم. اعمش گفت : این مُرجئیان نمی گذارند فضایل علی را نقل کنم. آنان را از مسجد، بیرون کنید تا حدیث نقل کنم.

مناقب علی بن أبی طالب ، کلابی به نقل از شریک بن عبد اللّه : در زمانی که اعمش ، بیمار بود ، نزد وی بودم. ابو حنیفه ، ابن شبرمه و ابن ابی لیلی ، نزد وی آمدند و گفتند : ای ابو محمد! تو در روزهای پایانیِ زندگی دنیا و در آغاز ورود به آخرتی و درباره فضایل علی بن ابی طالب ، حدیث می کرده ای. از نقل این احادیث، نزد خدا توبه کن. گفت : مرا بنشانید. مرا بنشانید! نشانده شد. سپس گفت : ابو متوکّل ناجی از ابو سعید خُدری برای من حدیث کرد که پیامبر خدا فرمود : «هنگامی که روز رستاخیز شود ، خداوند تبارک و تعالی به من و علی خواهد گفت : هر کس که شما دو تن را دشمن می دارد ، در آتش افکنید ، و کسی که شما دو تن را دوست دارد ، به بهشت بفرستید . و مفهوم کلام خداوند که می فرماید : «هر کافرِ سر سختی را در جهنّم ، فرو افکنید» همین است». ابو حنیفه گفت : تا چیزی سخت تر از این نقل نکرده ، بلند شوید.

.

9 / 10الجاحِظُ (1)رسائل الجاحظ :لا نَعلَمُ فِی الأَرضِ مَتی ذُکِرَ السَّبقُ فِی الإِسلامِ وَالتَّقَدُّمُ فیهِ ، ومَتی ذُکِرَ الفِقهُ فِی الدّینِ ، ومَتی ذُکِرَ الزُّهدُ فِی الأَموالِ الَّتی تَشاجَرَ النّاسُ عَلَیها ، ومَتی ذُکِرَ الإِعطاءُ فِیالماعونِ ، کانَ مَذکوراً فی هذِهِ الحالاتِ کُلِّها ، إلّا عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ کَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ . (2)

راجع : ج 8 ص 280 (التقدم علی الأقران) .

9 / 11الحَسَنُ البَصرِیُّ (3)شرح نهج البلاغه :رَوی أبانُ بنُ عَیّاشٍ : سَأَلتُ الحَسَنَ البَصرِیَّ عَن عَلِیٍّ علیه السلام ، فَقالَ : ما أقولُ فیهِ ؟ ! کانَت لَهُ السّابِقَهُ ، وَالفَضلُ ، وَالعِلمُ ، وَالحِکمَهُ ، وَالفِقهُ ، وَالرَّأیُ ، وَالصُّحبَهُ ، وَالنَّجدَهُ ، وَالبَلاءُ ، وَالزُّهدُ ، وَالقَضاءُ ، وَالقَرابَهُ ، إنَّ عَلِیّا کانَ فی أمرِهِ عَلِیّا ، رَحِمَ اللّهُ عَلِیّا ، وصَلّی عَلَیهِ . فَقُلتُ : یا أبا سَعیدٍ ! أ تَقولُ : صَلّی عَلَیهِ ، لِغَیرِ النَّبِیِّ ؟ ! فَقالَ : تَرَحَّم عَلَی المُسلِمینَ إذا ذُکِروا ، وصَلِّ عَلَی النَّبِیِّ وآلِهِ ، وعَلِیٌّ خَیرُ آلِهِ . فَقُلتُ : أ هُوَ خَیرٌ مِن حَمزَهَ وجَعفَرٍ ؟ قالَ : نَعَم ، قُلتُ : وخَیرٌ مِن فاطِمَهَ وَابنَیها ؟ قالَ : نَعَم ، وَاللّهِ إنَّهُ خَیرُ آلِ مُحَمَّدٍ کُلِّهِم ، ومَن یَشُکُّ أنَّهُ خَیرٌ مِنهُم وقَد قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «وأبوهُما خَیرٌ مِنهُما» ؟ ولَم یَجرِ عَلَیهِ اسمُ شِرکٍ ، ولا شُربُ خَمرٍ ، وقَد قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِفاطِمَهَ علیهاالسلام : «زَوَّجتُکِ خَیرَ اُمَّتی» فَلَو کانَ فی اُمَّتِهِ خَیرٌ مِنهُ لَاستَثناهُ . ولَقَد آخی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَینَ أصحابِهِ ، فَآخی بَینَ عَلِیٍّ ونَفسِهِ ، فَرَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله خَیرُ النّاسِ نَفسا ، وخَیرُهُم أخا . فَقُلتُ : یا أبا سَعیدٍ ، فَما هذَا الَّذی یُقالُ عَنکَ إنَّکَ قُلتَهُ فی عَلِیٍّ ؟ فَقالَ : یَابنَ أخی ، أحقِنُ دَمی مِن هؤُلاءِ الجَبابِرَهِ ، ولَولا ذلِکَ لَشالَت بِیَ الخُشُبُ . (4)

.

1- .أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الجاحظ البصری : أحد شیوخ المعتزله . والجاحظیّه فرقه من المعتزله وهم أصحاب الجاحظ ، مات فی سنه 255 ه . تصانیفه کثیره ، منها : البلدان ، المعلّمین ، البیان والتبیین (سیر أعلام النبلاء : ج 11 ص 526 الرقم 149) .
2- .رسائل الجاحظ : ج 4 ص 125 .
3- .الحسن بن أبی الحسن یسار البصری ، أبو سعید مولی الأنصار : ولد لسنتین بقیتا من خلافه عمر ، وتوفّی سنه 110 ه ، روی عن کثیر وروی عنه

الكثير ، وهو من أشهر التابعين فى الفقه والحديث (راجع تهذيب التهذيب : ج 1 ص 541 الرقم 1450 والطبقات الكبرى : ج 7 ص 156) .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 96 .

9 / 10 جاحِظ

9 / 11 حَسن بَصری

9 / 10جاحِظ (1)رسائل الجاحظ :هرگاه از پیشی گرفتن در اسلامْ سخن گفته شود ، از شناخت در دین ، سخن به میان آید و یا زهد در خصوص اموالی که مردم ، بر سر آنْ درگیرند ، مطرح شود ، و یا از بخشش لوازم زندگی سخن به میان آید ، جز علی بن ابی طالب که خدا رویش را درخشان دارد ، کسی را که در این موارد ، نامش به میان آید ، نمی شناسیم.

ر . ک : ج 8 ص 281 (پیشی گرفتن بر همانندان) .

9 / 11حَسن بَصری (2)شرح نهج البلاغه :اَبان بن عیّاش نقل کرده است که از حسن بصری درباره علی علیه السلام پرسیدم. گفت : درباره او چه بگویم؟ سابقه ، فضل ، دانش ، حکمت ، دین شناسی ، نظر ، صحابی بودن ، دلیری ، درگیری ، زهد ، داوری و خویشاوندی از آن اوست. علی در کارش بلند مرتبه بود. خداوند ، علی را بیامرزد و بر او درود فرستد. گفتم : ای ابو سعید! آیا بر غیر پیامبر صلوات و درود می فرستی؟ گفت : هر گاه یاد مسلمانان کردی ، بر آنان رحمت بفرست و بر پیامبر و خاندانش درود فرست ، و علی ، بهترینِ خاندان او بود. گفتم : آیا او از حمزه و جعفر، بهتر بود؟ گفت : آری. گفتم : از فاطمه و پسرانش بهتر بود؟ گفت : آری. سوگند به خدا، او بهترینِ همه آل محمد صلی الله علیه و آله بود. چه کسی در این که او بهترینِ آنان بود ، تردید دارد ، حالْ آن که پیامبر خدا فرمود : «پدر آن دو (حسن و حسین علیهماالسلام) بهتر از آن دو است»؟ هیچ گاه نام شرک بر او اطلاق نشد ، هیچ گاه شُرب خَمر نکرد و پیامبر خدا به فاطمه فرمود : «بهترینِ امّتم را به همسریِ تو درآوردم» و اگر در بین امّت او کسی بهتر از وی بود ، او را استثنا می کرد. و پیامبر خدا بین یارانش پیمان برادری بست و بین علی و خودش برادری قرار داد. بنا بر این ، پیامبر خدا ، خودش بهترین بود و بهترین برادران را داشت. گفتم : ای ابو سعید! بنا بر این ، آنچه که گفته می شود که تو درباره علی [و علیه او] گفته ای ، چه می شود؟ گفت : برادر زاده! با آن ، خون خود را از دست این ستمکاران ، محفوظ نگه می دارم و اگر نمی گفتم ، بر دار آویخته می شدم.

.

1- .ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب جاحظ بصری ، یکی از بزرگان معتزله بود . جاحظیّه گروهی از معتزلیان هستند که اصحاب جاحظ به شمار می آیند. وی در سال 255 ق ، درگذشت ؛ آثار فراوانی دارد از جمله : البلدان ، المعلّمین ، البیان والتبیین (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج 11 ص 526 ش 149).

2- .حسن بن ابی الحسن یسار بصری ، ابو سعید ، آزادشده انصار ، در دو سال آخر خلافت عمر به دنیا آمد و در سال 110ق ، درگذشت، وی از بسیاری روایت کرده و بسیاری از او روایت کرده اند و در فقه و حدیث ، از مشهور تابعیان است (ر. ک : تهذیب التهذیب : ج 1 ص 541 ش1450 و الطبقات الکبری : ج 7 ص 156) .

الاستيعاب :سُئِلَ الحَسَنُ بنُ أبِی الحَسَنِ البَصرِیُّ عَن عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ رضی الله عنه ، فَقالَ : کانَ عَلِیٌّ وَاللّهِ سَهما صائِبا مِن مَرامِی اللّهِ عَلی عَدُوِّهِ ، ورَبّانِیَّ هذِهِ الاُمَّهِ ، وذا فَضلِها وذا سابقَتِها ، وذا قَرابَتِها مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، لَم یَکُن بِالنُّوَمَهِ عَن أمرِ اللّهِ ، ولا بِالمَلومَهِ فی دینِ اللّهِ ، ولا بِالسَّروقَهِ لِمالِ اللّهِ ، أعطَی القُرآنَ عَزائِمَهُ فَفازَ مِنهُ بِرِیاضٍ مونِقَهٍ ، ذلِکَ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ رضی الله عنه . (1)

.

1- .الاستیعاب : ج 3 ص 210 الرقم 1875 ، العقد الفرید : ج 3 ص 313 نحوه ، الریاض النضره : ج 3 ص 187 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 95 وراجع حلیه الأولیاء : ج 1 ص 84 والأخبار الموفّقیّات : ص 192 ح 104 ومقتل أمیر المؤمنین : ص 109 ح 102 .

الاستیعاب :از حسن بن ابی حسن بصری درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیده شد. گفت : سوگند به خدا، علی ، تیری به هدف خورده از کمان الهی به سوی دشمنانش بود. او ربّانی این امّت بود و از میان امّت ، صاحب فضل و سابقه و خویشاوندی با پیامبر بود. از دستور خدا غافل نمی شد و در دین خدا ، مورد ایراد و سرزنش نبود. از مال خدا سرقت نکرد و حقّ قرآن را ادا کرد و از جانب آن به بهشتی دل انگیز دست یافت . علی بن ابی طالب ، چنین [کسی] بود.

.

شرح نهج البلاغه :رَوَى الواقِدِىُّ قالَ : سُئِلَ الحَسَنُ [البَصرِىُّ]عَن عَلِىٍّ عليه السلام وكانَ يُظَنُّ بِهِ الِانحِرافُ عَنهُ ، ولَم يَكُن كَما يُظَنُّ فَقالَ : ما أقولُ فيمَن جَمَعَ الخِصالَ الأَربَعَ : اِئتِمانَهُ عَلى بَراءَهٍ (1) ، وما قالَ لَهُ الرَّسولُ صلى الله عليه و آله فى غَزاهِ تَبوکَ ، فَلَو كانَ غَيرَ النُّبُوَّهِ شَىءٌ يَفوتُهُ لَاستَثناهُ ، وقَولَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : الثَّقَلانِ كِتابُ اللّهِ وعِترَتى ، وإنَّهُ لَم يُؤَمَّر عَلَيهِ أميرٌ قَطُّ وقَد اُمِّرَتِ الاُمَراءُ عَلى غَيرِهِ . (2)

الأمالى للصدوق عن سعد عن الحسن البصرى :إنَّهُ بَلَغَهُ أنَّ زاعِما يَزعُمُ أنَّهُ يَنتَقِصُ عَلِيّا عليه السلام فَقامَ فى أصحابِهِ يَوما فَقالَ : لَقَد هَمَمتُ أن اُغلِقَ بابى ، ثُمَّ لا أخرُجَ مِن بَيتى حَتّى يَأتِيَنى أجَلى ، بَلَغَنى أنَّ زاعِما مِنكُم يَزعُمُ أنّى أنتَقِصُ خَيرَ النّاسِ بَعدَ نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله ، وأنيسَهُ وجَليسَهُ ، وَالمُفَرِّجَ لِلكَربِ عَنهُ عِندَ الزَّلازِلِ ، وَالقاتِلَ لِلأَقرانِ يَومَ التَّنازُلِ ، لَقَد فارَقَكُم رَجُلٌ قَرَأَ القُرآنَ فَوَقَّرَهُ ، وأخَذَ العِلمَ فَوَقَّرَهُ ، وحازَ البَأسَ فَاستَعمَلَهُ فى طاعَهِ رَبِّهِ ، صابِرا عَلى مَضَضِ الحَربِ ، شاكِرا عِندَ اللَأواءِ وَالكَربِ ، فَعَمِلَ بِكِتابِ رَبِّهِ ، ونَصَحَ لِنَبِيِّهِ وَابنِ عَمِّهِ وأخيهِ . آخاهُ دونَ أصحابِهِ ، وجَعَلَ عِندَهُ سِرَّهُ ، وجاهَدَ عَنهُ صَغيرا ، وقاتَلَ مَعَهُ كَبيرا ، يَقتُلُ الأَقرانَ ، ويُنازِلَ الفُرسانَ دونَ دينِ اللّهِ حَتّى وَضَعَتِ الحَربُ أوزارَها ، مُتَمَسِّكا بِعَهدِ نَبِيِّهِ ، لا يَصُدُّهُ صادٌّ ولا يُمالى عَلَيهِ مُضادٌّ ، ثُمَّ مَضَى النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وهُوَ عَنهُ راضٍ ، أعلَمُ المُسلِمينَ عِلما ، وأفهَمُهُم فَهما ، وأقدَمُهُم فِى الإِسلامِ ، لا نَظيرَ لَهُ فى مَناقِبِهِ ، ولا شَبيهَ لَهُ فى ضَرائِبِهِ ، فَظَلِفَت (3) نَفسُهُ عَنِ الشَّهَواتِ ، وعَمِلَ لِلّهِ فِى الغَفَلاتِ ، وأسبَغَ الطَّهورَ فِى السَّبَراتِ ، وخَشَعَ فِى الصَّلَواتِ ، وقَطَعَ نَفسَهُ عَنِ اللَّذّاتِ مُشَمِّرا عَن ساقٍ، طَيِّبَ الأَخلاقِ ، كَريمَ الأَعراقِ ، اِتَّبَعَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله وَاقتَفى آثارَ وَلِيِّهِ ، فَكَيفَ أقولُ فيهِ ما يوبِقُنى وما أحَدٌ أعلَمُهُ يَجِدُ فيهِ مَقالاً ، فَكُفّوا عَنَّا الأَذى وتَجَنَّبوا طَريقَ الرَّدى . (4)

.

1- .هكذا فى المصدر ، والصحيح : «البراءه» .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 95 .
3- .ظَلِفَتْ نفسى عن كذا : أى كفّت (لسان العرب : ج 9 ص 231 «ظلف»).
4- .الأمالى للصدوق : ص 519 ح 708 .

شرح نهج البلاغه :واقدی روایت کرده است که از حسن بصری ، درباره علی علیه السلام پرسیده شد ، چون پنداشته می شد که از وی روىْ گردان است ، حالْ آن که چنین نبود. گفت : چه بگویم درباره کسی که چهار ویژگی را در خود گِردآورده است : اعتماد پیامبر صلی الله علیه و آله بر او در اعلان برائت؛ گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به وی در جنگ تبوک (چون اگر جز نبوّت ، چیزی از او بازداشته شده بود ، هر آینه استثنا می کرد)؛ سخن پیامبر صلی الله علیه و آله : «دو وزین (ثقلان)، کتاب خدا و عترتم هستند»؛ و این که هیچ گاه کسی بر او فرمانده نشد ، و امیران ، بر غیر او امیر شدند.

الأمالی ، صدوق به نقل از سعد ، از حسن بصری : به وی خبر رسید که کسی می پندارد وی بر علی علیه السلام خُرده گیری می کند. روزی بین یارانش به پا ایستاد و گفت : تصمیم گرفتم درِ خانه ام را ببندم و از خانه خارج نشوم تا مرگم فرا رسد. به من خبر رسیده که از بینِ شما کسی می پندارد که من بر بهترین فرد پس از پیامبرمان، انیس و هم نشین او ، گشاینده غم او در سختی ها ، و رزم آورِ دلیران در روز درگیری ، خُرده گیری می کنم . مردی از نزد شما رفته که قرآن را خوانده و آن را بزرگ داشته است؛ دانش را گرفته و افزوده ، به شدّت [و قدرت]، دست یافته و آن را در فرمان برداری از خدایش به کار گرفته است؛ بر رنجِ جنگ ، صبور و در سختی ها و گرفتاری ها شاکر بوده است؛ به کتاب پروردگارش عمل کرده است و خیرخواه پیامبر صلی الله علیه و آله (پسر عمو و برادرش) بوده است . او را از بینِ یارانش به برادری گزید ، و رازش را نزد او نهاد ، و علی در حال کوچکی برای او مجاهده کرد ، و در بزرگی همراهش جنگید. اوست که [برای دین خدا] هماوردان را کشت ، و سوارکاران را بر زمین افکند تا آن که جنگ به پایان رسید. به پیمان پیامبرش پایبند مانْد. هیچ بازدارنده ای او را باز نداشت و هیچ مخالفی بر او چیره نگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت ، در حالی که از او راضی بود. از نظر دانش ، داناترینِ مسلمانان بود ، و در فهم ، فهیم ترینِ آنان ، و در اسلام آوردن ، با سابقه ترینِ آنان . در مناقب ، هیچ کس هم پای او نبود ، و در همگنانش هیچ کس شبیه او نبود. خویشتن را از شهواتْ باز داشت و در مواضع غفلت ، برای خدا کار کرد ، و در سوز و سرما ، طهارت کامل انجام داد، و در نمازها خشوع به کار گرفت، و با گذر از سختی ها از لذّت ها بُرید . خوش خُلق و ریشه دار بود. از سنّت های

پیامبرش پیروی کرد و پا در جای قدم ولی اش نهاد. چگونه درباره او چیزی بگویم که مرا بد عاقبت سازد ، و من کسی را نمی شناسم که در او نقصی ببیند. از آزار ما دست بردارید و راه تباهی را کنار نهید.

.

9 / 12الخَليلُ بنُ أحمَدَ (1)الأمالى للطوسى عن محمّد بن سلام الجمحى :حَدَّثَنى يونُسُ بنُ حَبيبٍ النَّحوِىُّ وكانَ عُثمانِيّا قالَ : قُلتُ لِلخَليلِ بنِ أحمَدَ : اُريدُ أن أسألَکَ عَن مَسألَهٍ ، فَتَكتُمُها عَلَىَّ ؟ قالَ : إنَّ قَولَکَ يَدُلُّ عَلى أنَّ الجَوابَ أغلَظُ مِنَ السُّؤالِ ، فَتَكتُمُهُ أنتَ أيضا ؟ قالَ : قُلتُ : نَعَم ، أيّامَ حَياتِکَ .قالَ : سَل . قالَ : قُلتُ : ما بالُ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وآلِهِ ورَحِمِهِم كَأَنَّهُم كُلُّهُم بَنو اُمٍّ واحِدَهٍ وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام مِن بَينِهِم كَأَنَّهُ ابنُ عَلّهٍ (2) ؟ قالَ مِن أينَ لَکَ هذَا السُّؤالُ ؟ قالَ : قُلتُ : قَد وَعَدتَنِى الجَوابَ . قالَ : وقَد ضَمِنتَ الكِتمانَ قالَ : قُلتُ : أيّامَ حَياتِکَ ، فَقالَ : إنَّ عَلِيّا عليه السلام تَقَدَّمَهُم إسلاما ، وفاقَهُم عِلما ، وبَذَّهُم (3) شَرَفا ، ورَجَحَهُم زُهدا ، وطالَهُم جِهادا ، فَحَسَدوهُ ، وَالنّاسُ إلى أشكالِهِم وأشباهِهِم أميَلُ مِنهُم إلى مَن بانَ مِنهُم ، فَافهَم . (4)

.

1- .أبو عبد الرحمن الخليل بن أحمد الفراهيدى البصرى : أحد الأعلام ، أخذ عنه سيبويه النحو ، والنضر بن شميل و . .. وهو أوّل من استخرج العروض وحصر أشعار العرب بها . له كتاب العين فى اللغه . وثّقه ابن حبّان . ولد سنه 100 ه وتوفّى سنه 175 ه وقيل : سنه نيّف وستّين ومائه (راجع سير أعلام النبلاء : ج 7 ص 429 الرقم 161 وتهذيب الكمال : ج 8 ص 330 الرقم 1725 وتهذيب التهذيب : ج 2 ص 101 الرقم 2065) .
2- .العلّه : الضرّه ، وبنو العلّات : بنو رجل واحد من اُمّهات شتّى (لسان العرب : ج 11 ص 470 «علل») .
3- .بذّه : علاه وفاقه (لسان العرب : ج 3 ص 477 «بذذ») .
4- .الأمالى للطوسى : ص 608 ح 1256 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 76 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 37 وليس فيه «فحسدوه» ، تنقيح المقال : ج 1 ص 403 الرقم 3769 .

9 / 12 خليل بن احمد

9 / 12خليل بن احمد (1)الأمالی ، طوسی به نقل از محمّد بن سلام جُمحی : یونس بن حبیب نحوی که گرایش عثمانی داشت ، به من خبر داد که به خلیل بن احمد گفتم : می خواهم مسئله ای را از تو بپرسم. آیا آن را مخفی نگه خواهی داشت؟ گفت : حرف تو دلیل بر این است که پاسخ پرسشت شدیدتر از خودِ پرسش است. بنابراین ، [بگو آیا] تو هم آن را مخفی خواهی داشت؟ گفتم : آری ، تا زمانی که زنده ای. گفت : بپرس. گفتم : چرا اصحاب پیامبر خدا و خویشانشان ، همچون پسران یک مادر به نظر می رسند و علی بن ابی طالب از بین آنان ، مثل فرزند هَووست؟ گفت : این پرسش از کجا مایه می گیرد؟ گفتم : تو وعده دادی که پاسخ بدهی. گفت : و تو ضمانت دادی که آن را پنهان داری. گفتم : تا زمانی که زنده ای . گفت : چون در اسلام آوردن بر آنان پیشی گرفته بود و در دانش ، از آنان برتر بود. در شرافت ، والاتر از آنان ، و در زهد ، برتر ، و در جهاد ، پُر سابقه تر بود. بنا بر این ، به وی حسادت ورزیدند و مردم ، به همگون ها و هم ردیف های خود ، علاقه مندترند تا به کسانی که با آنان فرق دارند. این را بدان.

.

1- .ابو عبد الرحمان خلیل بن احمد فَراهیدی بصری ، یکی از بزرگان است . سیبویه و نضر بن شمیل و دیگران ، نحو را از وی آموختند ... وی نخستین کسی است که دانش عروض را استخراج کرد و اشعار عرب را در آن عروض ، منحصر ساخت. در لغت، کتاب العین را دارد. ابن حبّان ، وی را موثّق شمرده است. در سال 100 ق ، به دنیا آمد و در سال 175 ق ، درگذشت. گفته شده که در سال صد و شصت و اندی درگذشته است (ر. ک: سیر أعلام النبلاء: ج 7 ص 429 ش161 ، تهذیب الکمال : ج 8 ص 330 ش1725 ، تهذیب التهذیب : ج 2 ص 101 ش2065).

علل الشرائع عن أبى زيد النحوى الأنصارى :سَأَلتُ الخَليلَ بنَ أحمَدَ العَروضِىَّ ، فَقُلتُ لَهُ : لِمَ هَجَرَ النّاسُ عَلِيّا عليه السلام وقُرباهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله قُرباهُ ، ومَوضِعُهُ مِنَ المُسلِمينَ مَوضِعُهُ ، وعَناهُ فِى الإِسلامِ عَناهُ ؟ فَقالَ : بَهَرَ وَاللّهِ نورُهُ أنوارَهُم ، وغَلَبَهُم عَلى صَفوِ كُلِّ مَنهَلٍ ، وَالنَّاسُ إلى أشكالِهِم أميَلُ ، أما سَمِعتَ قَولَ الأَوَّلِ يَقولُ : وكُلُّ شَكلٍ لِشَكلِهِ أَلِفٌ أما تَرَى الفيلَ يَألَفُ الفيلا (1)

تنقيح المقال فى تَرجَمَهِ الخَليلِ بنِ أحمَدَ : قيلَ لَهُ : مَا الدَّليلُ عَلى أنَّ عَلِيّا عليه السلام إمامُ الكُلِّ فِى الكُلِّ ؟ قالَ : اِحتِياجُ الكُلِّ إلَيهِ وَاستِغناؤُهُ عَنِ الكُلِّ . (2)

تنقيح المقال فى تَرجَمَهِ الخَليلِ بنِ أحمَدَ : قيلَ لَهُ : ما تَقولُ فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؟ فَقالَ : ما أقولُ فى حَقِّ امرِئٍ كَتَمَت مَناقِبَهُ أولِياؤُهُ خَوفا ، وأعداؤُهُ حَسَدا ، ثُمَّ ظَهَرَ مِن بَينِ الكَتمَينِ ما مَلَأَ الخافِقَينِ . (3)

.

1- .علل الشرائع : ص 145 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 300 ح 341 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 213 ، روضه الواعظين : ص 130 ، تنقيح المقال : ج 1 ص 403 الرقم 3769 .
2- .تنقيح المقال : ج 1 ص 403 الرقم 3769 .
3- .تنقيح المقال : ج 1 ص 403 الرقم 3769 ، الرواشح السماويّه : ص 203 .

علل الشرائع به نقل از ابو زید نحوی انصاری : از خلیل بن احمد عَروضی پرسیدم که : چرا مردم از علی دوری گزیدند، با آن که خویشاوندی او با پیامبر خدا در آن حد بود و جایگاهش در بین مسلمانان ، چنان جایگاهی بود و رنجَش برای اسلام ، آن سان بود؟ گفت : سوگند به خدا ، نور او ، نور آنان را مغلوب ساخته بود و در زلال هر چشمه ای ، بر آنان برتری یافته است و مردم به همگون های خود ، متمایل ترند. آیا سخن نخستین را نشنیده ای که می گفت : هر شکلی با شکل خود مأنوس است آیا نمی بینی که فیل با فیل ، مأنوس است؟ (1)

تنقیح المقال در شرح حالِ خلیل بن احمد : به وی گفته شد : دلیل بر این که علی علیه السلام ، امام همه در همه امور است ، چیست؟ گفت : نیازمندی همه به وی ، و بی نیازیِ او از همه.

تنقیح المقال در شرح حال خلیل بن احمد : به وی گفته شد : درباره علی بن ابی طالب، چه می گویی؟ گفت : چه بگویم درباره کسی که شایستگی هایش را دوستانش به خاطر ترس ، مخفی داشتند و دشمنانش به خاطر کینه . و از بین این دو پنهانکاری ، آن قدر فضایل ظاهر شد که مشرق و مغرب را پُر ساخت.

.

1- .[کبوتر با کبوتر ، باز با باز / کند همجنس با همجنس پرواز] .

9 / 13سُفيانُ الثَّورِىُّ (1)المناقب لابن شهر آشوب عن سفيان الثورى :كانَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام كَالجَبَلِ بَينَ المُسلِمينَ وَالمُشرِكينَ ؛ أعَزَّ اللّهُ بِهِ المُسلِمينَ ، وأذَلَّ بِهِ المُشرِكينَ . (2)

حليه الأولياء عن عطاء بن مسلم :سَمِعتُ سُفيانَ يَقولُ : ما حاجَّ عَلِىٌّ أحَدا إلّا حَجَّهُ . (3)

9 / 14الشّافِعِىُّ (4)الصواعق المحرقه :قالَ [الشّافِعِىُّ] : قالوا تَرَفَّضتَ قُلتُ كَلّا مَا الرَّفضُ دينى ولَا اعتِقادى لكِن تَوَلَّيتُ غَيرَ شَكٍّ خَيرَ إمامٍ وخَيرَ هادى إن كانَ حُبُّ الوَلِىِّ رَفضا فَإِنَّنى أرفَضُ العِبادِ وقالَ أيضا : يا راكِبًا قِف بِالمُحَصَّبِ مِن مِنى وَاهتِف بِساكِنِ خَيفِها وَالنّاهِضِ سَحَرا إذا فاضَ الحَجيجُ إلى مِنى فَيضا كَمُلتَطِمِ الفُراتِ الفائِضِ إن كانَ رَفضا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَليَشهَدِ الثَّقَلانِ أنّى رَافِضِىٌّ (5)

.

1- .سفيان بن سعيد بن مسروق الثورى : ولد سنه 97 ه فى خلافه سليمان بن عبد الملک، ومات بالبصره سنه 161 ه فى خلافه المهدى . قال ابن عيينه : أصحاب الحديث ثلاثه : ابن عبّاس فى زمانه،والشعبى فى زمانه،والثورى فى زمانه (راجع سير أعلام النبلاء : ج 7 ص 229 الرقم 82 والطبقات الكبرى : ج 6 ص 371 وتهذيب التهذيب : ج 2 ص 356 الرقم 2866) .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 68 .
3- .حليه الأولياء: ج7ص34؛المناقب لابن شهر آشوب:ج2 ص45.
4- .محمّد بن إدريس بن العبّاس بن عثمان بن شافع ؛ إمام المذهب الشافعى : ولد بغزّه سنه 150 ه ووفاته فى سنه 204 ه . قال أحمد بن حنبل : الشافعى فيلسوف فى أربعه أشياء : فى اللغه ، واختلاف الناس ، والمعانى ، والفقه (راجع سير أعلام النبلاء : ج 10 ص 5 و 10 و 81 و تهذيب الكمال : ج 24 ص 376 الرقم 5049) .
5- .الصواعق المحرقه : ص 133 .

9 / 13 سُفیان ثَوری

9 / 14 شافِعی

9 / 13سُفیان ثَوری (1)المناقب ، ابن شهرآشوب به نقل از سفیان ثوری : علی بن ابی طالب در بین مسلمانان و مشرکان ، چون کوه بود که خداوند به وسیله او مسلمانان را عزّت بخشید و مشرکان را ذلیل ساخت.

حِلیه الأولیاء به نقل از عطاء بن مسلم : از سفیان شنیدم که می گفت : علی علیه السلام با کسی مناظره نکرد ، جز آن که او را شکست داد.

9 / 14شافِعی (2)الصواعق المحرقه :شافعی سرود : گفتند رافضی شده ای . گفتم : هرگز! رفض ، نه دین من است و نه باورم. امّا بدون هیچ تردیدی دوست دارم بهترین پیشوا و بهترین هدایتگر را. اگر دوست داشتن «ولی» رفض است من رافضی ترینِ بندگانم. و همچنین سرود : ای سواره ! در مُحَصَّبِ (3) مِنا درنگ کن و به ساکنان و رهگذران خَیف ندا ده ، در آن سحرگاهان که حاجیان به سوی مِنا چون خروش فُرات به راه می افتند ، که : اگر دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله ، رافضی گری است جنّ و انس ، گواهی دهند که من رافضی ام.

.

1- .سفیان بن سعید بن مسروق ثوری ، در سال 97 ق ، در زمان خلافت سلیمان بن عبد الملک به دنیا آمد و در سال 161ق ، در خلافت مهدی در بصره درگذشت. ابن عیینه گفته : اصحاب حدیث ، سه نفرند : ابن عبّاس در زمان خودش ، شعبی در زمان خودش ، و ثوری در زمان خودش (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج 7 ص 229 ش 82 ، الطبقات الکبری : ج 6 ص 371 ، تهذیب التهذیب : ج 2 ص 356 ش2866) .
2- .محمّد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع ، پیشوای مذهب شافعی ، در غزّه در سال 150 ق ، به دنیا آمد و در سال 204 ق ، درگذشت. احمد بن حنبل گفته : شافعی در چهار رشته دانای کل بود ؛ در لغت ، داوری ، معانی و فقه (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج 10 ص 5 و 10 و 81 ، تهذیب الکمال : ج 24 ص 376 ش5049) .

3- .محصَّب ، مسیلی بین مکّه و مِناست و مسجدی در آن جاست که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جا فرود آمد و نماز گزارد . (م)

9 / 15الشَّعبِىُّ (1)المناقب للخوارزمى عن الشعبى :ما نَدرى ما نَصنَعُ بِعَلِىٍّ إن أحبَبناهُ افتَقَرنا ، وإن أبغَضناهُ كَفَرنا ! (2)

الإرشاد :قَد شاعَ الخَبَرُ وَاستَفاضَ عَنِ الشَّعبِىِّ أَنَّهُ كانَ يَقولُ : لَقَد كُنتُ أسمَعُ خُطَباءَ بَنى اُمَيَّةَ يَسُبّونَ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام عَلى مَنابِرِهِم فَكَأَنَّما يُشالُ بِضَبعِهِ إلَى السَّماءِ ، وكُنتُ أسمَعُهُم يَمدَحونَ أسلافَهُم عَلى مَنابِرِهِم فَكَأَنَّما يَكشِفونَ عَن جيفَهٍ . (3)

شرح نهج البلاغه :قالَ الشَّعبِىُّ وقَد ذَكَرَهُ عليه السلام : كانَ أسخَى النّاسِ ، كانَ عَلَى الخُلُقِ الَّذى يُحِبُّهُ اللّهُ : السَّخاءِ وَالجودِ ، ما قالَ : «لا» لِسائِلٍ قَطُّ . (4)

.

1- .عامر بن شراحيل بن عبد ، وقيل : عامر بن عبد اللّه بن شراحيل الشعبى الحميرى ، أبو عمرو الكوفى : من شعب همدان . قال منصور الغدانى عن الشعبى : أدركت خمسمئه من الصحابه . قال أبوجعفر الطبرى فى طبقات الفقهاء : كان ذا أدب وفقه وعلم . والمشهور إنّ مولده كان لستّ سنين خلت من خلافه عمر . وفى سنه وفاته أقوال : من سنه 103 ه إلى سنه 110 ه (راجع تهذيب التهذيب : ج 3 ص 44 الرقم 3588) .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 330 الرقم 350 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 214 .
3- .الإرشاد:ج1 ص309، المناقب لابن شهر آشوب:ج2 ص351.
4- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 22 وراجع الصراط المستقيم : ج 1 ص 162 .

9 / 15 شَعبی

9 / 15شَعبی (1)المناقب ، خوارزمی به نقل از شعبی : نمی دانیم با علی علیه السلام چه کار کنیم. اگر دوستش بداریم ، نیازمند می شویم ، و اگر دشمنش داریم ، کافر می گردیم.

الإرشاد :خبری شایع و مستفیض است که شعبی می گفت : من سخنوران بنی امیّه را دیده ام که در منبرهایشان به علی بن ابی طالب علیه السلام بد می گفتند ؛ ولی گویی که بازوی او را گرفته ، به طرف آسمان، بالا می بردند و در منبر ، گذشتگان خود را ستایش می کردند؛ ولی گویی خاک از روی مردار ، کنار می زدند.

شرح نهج البلاغه به نقل از شعبی ، در وقتی که از علی علیه السلام یاد کرده بود : او بخشنده ترینِ بخشنده ترینِ مردم بود ، و بر خُلقی بود که خداوند ، آن را دوست داشت : سخاوت و بخشندگی . هیچ گاه به کمک خواهی پاسخِ «نه» نگفت.

.

1- .عامر بن شَراحیل بن عبد (و یا عامر بن عبد اللّه بن شراحیل) شعبی حمیری ، ابو عمرو کوفی ، از مردم هَمْدان. منصور غدانی از شعبی نقل کرده است : «پانصد تن از صحابه را دیدم». ابو جعفر طبری در طبقات الفقهاء آورده : وی دارای ادب ، فقه و علم بود. مشهور ، این است که تولّدش در سال ششم خلافت عمر بود. در سال مرگش به چند قول ، اختلاف است : از سال 103 تا 110 ق . (ر. ک : تهذیب التهذیب: ج 3 ص 44 ش3588).

9 / 16عامِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ الزُّبَيرِ (1)الاستيعاب عن عامر بن عبد اللّه بن الزبير لَمّا سَمِعَ ابنا لَهُ يَتَنَقَّصُ عَلِيّا : إيّاکَ وَالعَودَةَ إلى ذلِکَ ؛ فَإِنَّ بَنى مَروانَ شَتَموهُ سِتّينَ سَنَةً فَلَم يَزِدهُ اللّهُ بِذلِکَ إلّا رِفعَةً ، وإنَّ الدّينَ لَم يَبنِ شَيئا فَهَدَمَتهُ الدُّنيا ، وإنَّ الدُّنيا لَم تَبنِ شَيئا إلّا عاوَدَت عَلى ما بَنَت فَهَدَمَتهُ . (2)

9 / 17الفَخرُ الرّازِىُّ (3)تفسير الفخر الرازى :مَنِ اقتَدى فى دينِهِ بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ فَقَدِ اهتَدى ، وَالدَّليلُ عَلَيهِ قَولُهُ عليه السلام : «اللّهُمَّ أدِرِ الحَقَّ مَعَ عَلِىٍّ حَيثُ دارَ» . (4)

راجع : ج 2 ص 192 (علىّ مع الحقّ) .

.

1- .عامر بن عبد اللّه بن الزبير بن العوّام الأسدى ، أبو الحارث المدنى : قال العجلى : مدنىّ تابعىّ ثقه . وذكره ابن حبّان فى الثقات وقال : كان عالما فاضلاً ، مات سنه 121 ه (راجع تهذيب التهذيب : ج 3 ص 49 الرقم 3595) .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 215 الرقم 1875 ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 221 وفيه «قال ابن لعامر بن عبد اللّه بن الزبير لولده» ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 296 نحوه وفيه «ثمانين عاما» بدل «ستّين سنه» . راجع : ج 12 ص 540 (عامر بن عبد اللّه بن الزبير) .
3- .فخر الدين محمّد بن عمر بن الحسين القرشى البكرى الطبرستانى ، الأُصولىّ المفسّر ، كبير الأذكياء والحكماء والمصنّفين ، الفقيه الشافعى . ولد سنه 544 ه ، ومات بهَراه سنه 606 ه ، وله بضع وستّون سنه (راجع سير أعلام النبلاء : ج 21 ص 500 الرقم 261 وتفسير الفخر الرازى : ج 1 ص 3) .
4- .تفسير الفخر الرازى : ج 1 ص 210 .

9 / 16 عامر بن عبد اللّه بن زُبیر

9 / 17 فخر رازی

9 / 16عامر بن عبد اللّه بن زُبیر (1)الاستیعاب به نقل از عامر بن عبد اللّه بن زبیر : وقتی شنید که یکی از پسرانش از علی علیه السلام عیبجویی می کند ، گفت : دیگر چنین کاری مکن . مروانیان ، شصت سال، او را بد گفتند و خداوند با کار آنان ، جز بر بلند مرتبگی او نیفزود. دین ، چیزی را به پا نکرده است که دنیا بتواند آن را نابود کند ، و دنیا چیزی نساخته ، جز آن که به سراغ آنچه ساخته ، آمده و آن را نابود کرده است.

9 / 17فخر رازی (2)تفسیر الفخر الرازی :هر کس در دینش به علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا کند ، هدایت شده است. دلیل آن هم سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود : «پروردگارا! حق را همیشه بر محور علی بچرخان ، هر جا که او می چرخد».

ر . ک : ج 2 ص 193 (علی با حق است) .

.

1- .ابو حارث عامر بن عبد اللّه بن زبیر بن عوّام اسدی مدنی . عجلی درباره اش گفته : وی مدنی تابعی و قابل اعتماد است. ابن حبّان ، وی را در موثّقان ذکر کرده و گفته : وی فاضل و عالم بود . در سال 121 ق ، درگذشته است (ر. ک : تهذیب التهذیب : ج 3 ص 49 ش 3595).
2- .فخر الدین محمّد بن عمر بن حسین قرشی بکری طبرستانی ، اصولی ، مفسّر ، بزرگِ زیرکان ، حکیمان و نویسندگان و فقیه شافعی است. در سال 544 ق ، به دنیا آمد و در سال 606 ق ، در هرات درگذشت و شصت و اندی سال عمر کرد (ر . ک : سیر أعلام النبلاء : ج 21 ص 500 ش261 ، تفسیر الفخر الرازی : ج 1 ص 3) .

9 / 18المَأمونُ العَبّاسِيُّ (1)عيون أخبار الرضا عليه السلام عن إسحاق بن حمّاد بن زيد فى مُجادَلَهِ المَأمونِ المُخالِفينَ فى إمامَهِ عَلِيٍّ عليه السلام وتَفضيلِهِ عَلى سائِرِ النّاسِ بَعدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله : سَمِعنا (2) يَحيَى بنَ أكثَمَ القاضِىَ قالَ : أمَرَنِى المَأمونُ بِإحضارِ جَماعَهٍ مِن أهلِ الحَديثِ ، وجَماعَهٍ مِن أهلِ الكَلامِ وَالنَّظَرِ ، فَجَمَعتُ لَهُ مِنَ الصِّنفَينِ زُهاءَ أربَعينَ رَجُلاً ، ثُمَّ مَضَيتُ بِهِم ، فَأَمَرتُهُم بِالكَينونَهِ فى مَجلِسِ الحاجِبِ لِأُعلِمَهُ بِمَكانِهِم ، فَفَعَلوا فَأَعلَمتُهُ ، فَأَمَرَنى بِإدخالِهِم ، فَدَخَلوا فَسَلَّموا فَحَدَّثَهُم ساعَهً وآنَسَهُم ، ثُمَّ قالَ : إنّى اُريدُ أن أجعَلَكُم بَينى وبَينَ اللّهِ تَبارَکَ وتَعالى فى يَومى هذا حُجَّهً ؛ فَمَن كانَ حاقِناً (3) أو لَهُ حاجَهٌ فَليَقُم إلى قَضاءِ حاجَتِهِ ، وَانبَسِطوا وسُلّوا أخفافَكُم وضَعوا أردِيَتَكُم ، فَفَعَلوا ما اُمِروا بِهِ ، فَقالَ : يا أيُّهَا القَومُ ! إنَّمَا استَحضَرتُكُم لِأحتَجَّ بِكُم عِندَ اللّهِ تَعالى ، فَاتَّقُوا اللّهَ وَانظُروا لِأنفُسِكُم وإمامِكُم ، ولا يَمنَعكُم جَلالَتى ومَكانى مِن قَولِ الحَقِّ حَيثُ كانَ ، ورَدِّ الباطِلِ على مَن أتى بِهِ ، وأشفِقوا عَلى أنفُسِكُم مِنَ النّارِ ، وتَقَرَّبوا إلَى اللّهِ تَعالى بِرِضوانِهِ ، وإيثارِ طاعَتِهِ ؛ فَما أحَدٌ تَقَرَّبَ إلى مَخلوقٍ بِمَعصِيَهِ الخالِقِ إلّا سَلَّطَهُ اللّهُ عَلَيهِ ، فَناظِرونى بِجَميعِ عُقولِكُم . إنّى رَجُلٌ أزعُمُ أنَّ عَلِيّاً عَليه السلام خَيرُ البَشَرِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَإن كُنتُ مُصيباً فَصَوِّبوا قَولى ، وإن كُنتُ مُخطِئاً فَرُدّوا عَلَىَّ ، وهلُمّوا ؛ فَإن شِئتُم سَأَلتُكُم ، وإن شِئتُم سَأَلتُمونى . فَقالَ لَهُ الَّذينَ يَقولونَ بِالحَديثِ : بَل نَسأَلُکَ . فَقالَ : هاتوا ، وقَلِّدوا كَلامَكُم رَجُلاً واحِدا مِنكُم ، فَإذا تَكَلَّمَ ؛ فَإن كانَ عِندَ أحَدِكُم زِيادَهً فَليَزِد ، وإن أتى بِخَلَلٍ فَسَدِّدوهُ . فَقالَ قائِلٌ مِنهُم : إنَّما نَحنُ نَزعُمُ أنَّ خَيرَ النّاسِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أبو بَكرٍ مِن قِبَلِ أنَّ الرِّوايَهَ المُجمَعَ عَلَيها جاءَت عَنِ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله أنَّهُ قالَ : اِقتَدوا بِاللَّذَينِ مِن بَعدى أبى بَكرٍ وعُمَرَ ، فَلَمّا أمَرَ نَبِيُّ الرَّحمَهِ بِالاِقتِداءِ بِهِما ، عَلِمنا أنَّهُ لَم يَأمُر بِالاِقتِداءِ إلّا بِخَيرِ النّاسِ . فَقالَ المَأمونُ : الرِّواياتُ كَثيرَهٌ ، ولابُدَّ مِن أن تَكونَ كُلُّها حَقّاً أو كُلُّها باطِلاً ، أو بَعضُها حَقّا وبَعضُها باطِلاً ؛ فَلَو كانَت كُلُّها حَقّا كانَت كُلُّها باطِلاً ؛ مِن قِبَلِ أنَّ بَعضَها يَنقُضُ بَعضا ، ولَو كانَت كُلُّها باطِلاً كانَ فى بُطلانِها بُطلانُ الدّينِ ، ودُروسُ الشَّريعَهِ ؛ فَلَمّا بَطَلَ الوَجهانِ ثَبَتَ الثّالِثُ بِالاِضطِرارِ ؛ وهُوَ أنَّ بَعضَها حَقٌّ وبَعضَها باطِلٌ ؛ فَإذا كانَ كَذلِکَ فَلابُدَّ مِن دَليلٍ عَلى ما يَحِقُّ مِنها ؛ لِيُعتَقَدَ ، ويُنفى خِلافُهُ ، فَإذا كانَ دَليلُ الخَبَرِ فى نَفسِهِ حَقّا كانَ أولى ما أعتَقِدُهُ وآخُذُ بِهِ . ورِوايَتُکَ هذِهِ مِنَ الأخبارِ الَّتى أدلَيتُها باطِلَهٌ فى نَفسِها ، وذلِکَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أحكَمُ الحُكَماءِ ، وأولَى الخَلقِ بِالصِّدقِ ، وأبعَدُ النّاسِ مِنَ الأمرِ بِالمُحالِ ، وحَملِ النّاسِ عَلَى التَّدَيُّنِ بِالخِلافِ ؛ وذلِکَ أنَّ

هذَينِ الرَّجُلَينِ لا يَخلَوا مِن أن يَكونا مُتَّفِقَينِ مِن كُلِّ جِهَهٍ أو مُختَلِفَينِ ؛ فَإِن كانا مُتَّفِقَينِ مِن كُلِّ جِهَهٍ كانا واحِدا فِى العَدَدِ وَالصِّفَهِ وَالصّورَهِ وَالجِسمِ ، وهذا مَعدومٌ أن يَكونَ اثنانِ بِمَعنىً واحِدٍ مِن كُلِّ جِهَهٍ ، وإن كانا مُختَلِفَينِ ، فَكَيفَ يَجوزُ الِاقتِداءُ بِهما ؟ وهذا تَكليفُ ما لا يُطاقُ ؛ لِأَنَّکَ إذَا اقتَدَيتَ بِواحِدٍ خالَفتَ الآخَرَ . وَالدَّليلُ عَلَى اختِلافِهِما أنَّ أبا بَكرٍ سَبى أهلَ الرِّدَّهِ ورَدَّهُم عُمَرُ أحرارا ، وأشارَ عُمَرُ إلى أبى بَكرٍ بِعَزلِ خالِدٍ وبِقَتلِهِ بِمالِكِ بنِ نُوَيرَهَ ، فَأبى أبو بَكرٍ عَلَيهِ ، وحَرَّمَ عُمَرُ المُتعَتَينِ ولَم يَفعَل ذلِکَ أبو بَكرٍ ، ووَضَعَ عُمَرُ ديوانَ العَطِيَّهِ ولَم يَفعَلهُ أبو بَكرٍ ، وَاستَخلَفَ أبو بَكرٍ ولَم يَفعَل ذلِکَ عُمَرُ ، ولِهذا نَظائِرُ كَثيرَهٌ . قالَ مُصَنِّفُ هذَا الكِتابِ : فى هذا فَصلٌ ولَم يَذكُر[هُ] (4) المَأمونُ لِخَصمِهِ ؛ وهُوَ أنَّهُم لَم يَرووا أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : اِقتَدوا بِاللَّذَينِ مِن بَعدى أبى بَكرٍ وعُمَرَ ، وإنَّما رَوَوا أبو بَكرٍ وعُمَرُ ، ومِنهُم مَن رَوى أبا بَكرٍ وعُمَرَ ، فَلَو كانَتِ الرِّوايَهُ صَحيحَهً لَكانَ مَعنى قَولِهِ بِالنَّصبِ : اِقتَدوا بِاللَّذَينِ مِن بَعدى : كِتابِ اللّهِ وَالعِترَهِ يا أبا بَكرٍ وعُمَرُ ، ومَعنى قَولِهِ بِالرَّفعِ : اِقتَدوا أيُّها النّاسُ وأبو بَكرٍ وعُمَرُ بِاللَّذَينِ مِن بَعدى كِتابِ اللّهِ وَالعِترَهِ . رَجَعنا إلى حَديثِ المَأمونِ : فَقالَ آخَرُ مِن أصحابِ الحَديثِ : فَإِنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : لَو كُنتُ مُتَّخِذا خَليلاً لَاتَّخَذتُ أبا بَكرٍ خَليلاً . فَقالَ المَأمونُ : هذا مُستَحيلٌ ؛ مِن قِبَلِ أنَّ رِواياتِكُم أنَّهُ صلى الله عليه و آله آخى بَينَ أصحابِهِ وأخَّرَ عَلِياً عليه السلام فَقالَ لَهُ فى ذلِکَ فَقالَ : ما أخَّرتُکَ إلّا لِنَفسى . فَأىُّ الرِّوايَتَينِ ثَبَتَت بَطَلَتِ الأُخرى. قالَ الآخَرُ : إنَّ عَلِيّا عليه السلام قالَ عَلَى المِنبَرِ : خَيرُ هذِهِ الاُمَّهِ بَعدَ نَبِيِّها أبو بَكرٍ وعُمَرُ . قالَ المَأمونُ : هذا مُستَحيلٌ ؛ مِن قِبَلِ أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله لَو عَلِمَ أنَّهُما أفضَلُ ما وَلّى عَلَيهِما مَرَّهً عَمرَو بنَ العاصِ ، ومَرَّهً اُسامَهَ بنَ زَيدٍ . ومِمّا يُكَذِّبُ هذِهِ الرِّوايَهَ قَولُ عَلِيٍّ عليه السلام لَمّا قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وأنَا أولى بِمَجلِسِهِ مِنّى بِقَميصى ، ولكِنّى أشفَقتُ أن يَرجِعَ النّاسُ كُفّارا ، وقَولُهُ عليه السلام : أنّى يَكونانِ خَيرا مِنّى وقَد عَبَدتُ اللّهَ تَعالى قَبلَهُما ، وعَبَدتُهُ بَعدَهُما ؟ قالَ آخَرُ : فَإِنَّ أبا بَكرٍ أغلَقَ بابَهُ ، وقالَ : هَل مِن مُستَقيلٍ فَاُقيلَهُ ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : قَدَّمَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَمَن ذا يُؤَخِّرُکَ ؟ فَقالَ المَأمونُ : هذا باطِلٌ مِن قِبَلِ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام قَعَدَ عَن بَيعَهِ أبى بَكرٍ ، ورَوَيتُم أنَّهُ قَعَدَ عَنها حَتّى قُبِضَت فاطِمَهُ عليهاالسلام ، وأنَّها أوصَت أن تُدفَنَ لَيلاً لِئَلّا يَشهَدا جِنازَتَها . ووَجهٌ آخَرُ : وهُوَ أنَّهُ إن كانَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله استَخلَفَهُ ، فَكَيفَ كانَ لَهُ أن يَستَقيلَ وهُوَ يَقولُ لِلأَنصارِ : قَد رَضيتُ لَكُم أحَدَ هذَينِ الرَّجُلَينِ أبا عُبَيدَهَ وعُمَرَ ؟ قالَ آخَرُ : إنَّ عَمرَو بنَ العاصِ قالَ : يا نَبِىَّ اللّهِ مَن أحَبُّ النّاسِ إلَيکَ مِنَ النِّساءِ ؟ قالَ : عائِشَهَ . فَقالَ : مِنَ الرِّجالِ ؟ فَقالَ : أبوها . فَقالَ المَأمونُ : هذا باطِلٌ مِن قِبَلِ أنَّكُم رَوَيتُم أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله وُضِعَ بَينَ يَدَيهِ طائِرٌ مَشوىٌّ فَقالَ : اللّهُمَّ ائتِنى بِأحَبِّ خَلقِکَ إلَيکَ ، فَكانَ

عَلِيّا عليه السلام . فَأىُّ رِوايَتِكُم تُقبَلُ ؟ فَقالَ آخَرُ : فَإِنَّ عَلِيّاً عليه السلام قالَ : مَن فَضَّلَنى عَلى أبى بَكرٍ وعُمَرَ جَلَدتُهُ حَدَّ المُفتَرى . قالَ المَأمونُ : كَيفَ يَجوزُ أن يَقولَ عَلِيٌّ عليه السلام أجلِدُ الحَدَّ عَلى مَن لا يَجِبُ حَدٌّ عَلَيهِ ، فَيَكونَ مُتَعَدِّياً لِحُدودِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، عامِلاً بِخِلافِ أمرِهِ ، ولَيسَ تَفضيلُ مَن فَضَّلَهُ عَلَيهِما فِريَةً ، وقَد رَوَيتُم عَن إمامِكُم أنَّهُ قالَ : وليتُكُم ولَستُ بِخَيرِكُم . فَأىُّ الرَّجُلَينِ أصدَقُ عِندَكُم ؛ أبو بَكرٍ عَلى نَفسِهِ أو عَلِيٌّ عليه السلام على أبى بَكرٍ ؟ مَعَ تَناقُضِ الحَديثِ فِى نَفسِهِ ، ولابُدَّ لَهُ فى قَولِهِ مِن أن يَكونَ صادِقاً أو كاذِباً ، فَإِن كانَ صادِقاً فَأنّى عَرَفَ ذلِكَ ؟ بِوَحيٍ ؟ فَالوَحىُ مُنقَطِعٌ ، أو بِالتَّظَنّى ؟ فَالمُتَظَنّى مُتَحَيِّرٌ ، أو بِالنَّظَرِ ؟ فَالنَّظَرُ مَبحَثٌ ، وإن كانَ غَيرَ صادِقٍ ، فَمِنَ المُحالِ أن يَلِىَ أمرَ المُسلِمينَ ، ويَقومَ بِأحكامِهِم ، ويُقيمَ حُدودَهُم كَذّابٌ . قالَ آخَرُ : فَقَد جاءَ أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : أبو بَكرٍ وعُمَرُ سَيِّدا كُهولِ أهلِ الجَنَّهِ . قالَ المَأمونُ : هذَا الحَديثُ مُحالٌ ؛ لِأنَّهُ لا يَكونُ فِى الجَنَّهِ كَهلٌ ، ويُروى أنَّ أشجَعِيَّهً كانَت عِندَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : لا يَدخُلُ الجَنَّهَ عَجوزٌ . فَبَكَت ، فَقالَ لَهَا النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ : «إِنَّآ أَنشَأْنَهُنَّ إِنشَآءً * فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا * عُرُبًا أَتْرَابًا» (5) فَإن زَعَمتُم أنَّ أبا بَكرٍ يُنشَأُ شابّاً إذا دَخَلَ الجَنَّهَ ، فَقَد رَوَيتُم أنَّ النَّبِىَّ صلى اللّه عليه و آله قالَ لِلحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهماالسلام : إنَّهُما سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ مِنَ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ ، وأبوهُما خَيرٌ مِنهُما . قالَ آخَرُ : فَقَد جاءَ أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : لَو لَم أكُن اُبعَثُ فيكُم لَبُعِثَ عُمَرُ. قالَ المَأمون : هذا مُحالٌ ؛ لِأنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ : «إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْکَ كَمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ» (6) وقالَ تَعالى : «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَقَهُمْ وَ مِنکَ وَ مِن نُّوحٍ وَ إِبْرَ هِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» (7) فَهَل يَجوزُ أن يَكونَ مَن لَم يُؤخَذ ميثاقُهُ عَلَى النُّبُوَّهِ مَبعوثاً ، ومَن اُخِذَ ميثاقُهُ عَلَى النُّبُوَّهِ مُؤَخَّرا ؟ ! قالَ آخَرُ : إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله نَظَرَ إلى عُمَرَ يومَ عَرَفَهَ فَتَبَسَّمَ فَقالَ : إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى باهى بِعِبادِهِ عامَّهً ، وبِعُمَرَ خاصَّهً . فَقالَ المَأمونُ : هذا مُستَحيلٌ ؛ مِن قِبَلِ أنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى لَم يَكُن لِيُباهِىَ بِعُمَرَ ويَدَعَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله ؛ فَيَكونَ عُمَرُ فِى الخاصَّهِ ، وَالنَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فِى العامَّهِ ، ولَيسَت هذِهِ الرِّواياتُ بِأعجَبَ مِن رِوايَتِكُم أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : دَخَلتُ الجَنَّهَ فَسَمِعتُ خَفقَ نَعلَينِ ؛ فَإِذا بِلالٌ مَولى أبى بَكرٍ سَبَقَنى إلَى الجَنَّهِ . وإنَّما قالَتِ الشّيعَهُ : عَلِيٌّ عليه السلام خَيرٌ مِن أبى بَكرٍ ، فَقُلتُم : عَبدُ أبى بَكرٍ خَيرٌ مِنَ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله ؛ لِأنَّ السّابِقَ أفضَلُ مِنَ المَسبوقِ ، وكَما رَوَيتُم أنَّ الشَّيطانَ يَفِرُّ مِن ظِلِّ عُمَرَ ، وألقى عَلى لِسانِ نَبِىِّ اللّهِ صلى الله عليه و آله : وأنَّهُنَّ الغَرانيقُ العُلى فَفَرَّ مِن عُمَرَ ، وألقى عَلى لِسانِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله بِزَعمِكُم الكُفرَ (8) ! قالَ آخَرُ : قَد قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : لَو نَزَلَ العَذابُ ما نَجا إلّا عُمَرُ بنُ الخَطّابِ . قالَ المَأمونُ : هذا

خِلافُ الكِتابِ أيضا ؛ لِأنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ لِنَبِيِّهِ صلىَ الله عليه و آله : «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ» (9) فَجَعَلتُم عُمَرَ مِثلَ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله ! قالَ آخَرُ : فَقَد شَهِدَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله لِعُمَرَ بِالجَنَّهِ فى عَشَرَهٍ مِنَ الصَّحابَهِ . فَقالَ المَأمونُ : لَو كانَ هذا كَما زَعَمتُم ، لَكانَ عُمَرُ لا يَقولُ لِحُذَيفَهَ : نَشَدتُکَ بِاللّهِ أمِنَ المُنافِقينَ أنَا ؟ فَإِن كانَ قَد قالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : أنتَ مِن أهلِ الجَنَّهِ ولَم يُصَدِّقهُ حَتّى زَكّاهُ حُذَيفَهُ ، فَصَدَّقَ حُذَيفَهَ ولَم يَصَدِّقِ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَهذا عَلى غَيرِ الإِسلامِ ، وإن كانَ قَد صَدَّقَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله فَلِمَ سَأَلَ حُذَيفَهَ ؟ وهذانِ الخَبَرانِ مُتَناقِضانِ فى أنفُسِهِما . قالَ الآخَرُ : فَقَد قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : وُضِعتُ فى كِفَّهِ المِيزانِ ووُضَعَت اُمَّتى فى كِفَّهٍ اُخرى ، فَرَجَحتُ بِهِم ، ثُمَّ وُضِعَ مَكانى أبو بَكرٍفَرَجَحَ بِهِم ، ثُمَّ عُمَرُ فَرَجَحَ بِهِم ، ثُمَّ رُفِعَ المِيزانُ . فَقالَ المَأمونُ : هذا مَحالٌ ؛ مِن قِبَلِ أنَّهُ لا يَخلو مِن أن يَكونَ أجسامَهُما أو أعمالَهُما ؛ فَإِن كانَتِ الأَجسامَ فَلا يَخفى عَلى ذى روحٍ أنَّهُ مَحالٌ ؛ لِأَنَّهُ لا يَرجَحُ أجسامُهُما بِأجسامِ الاُمَّهِ ، وإن كانَت أفعالَهُما فَلَم تَكُن بَعدُ ، فَكَيفَ تَرجَحُ بِما لَيسَ ؟ فَأَخبِرونى بِما (10) يَتَفاضَلُ النّاسُ ؟ فَقالَ بَعضُهُم : بِالأَعمالِ الصّالِحَهِ . قالَ : فَأَخبِرونى فَمَن (11) فَضَلَ صاحِبَهُ عَلى عَهدِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ إنَّ المَفضولَ عَمِلَ بَعدَ وَفاهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِأكثَرَ مِن عَمَلِ الفاضِلِ عَلى عَهدِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله أ يَلحَقُ بِهِ ؟ فَإِن قُلتُم : نَعَم ، أوجَدتُكُم فى عَصرِنا هذا مَن هُوَ أكثَرُ جِهادا وحَجّا وصَوماً وصَلاهً وصَدَقَهً مِن أحَدِهِم . قالوا : صَدَقتَ ، لا يَلحَقُ فاضِلُ دَهرِنا لِفاضِلِ عَصرِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله . قالَ المَأمونُ : فَانظُروا فيما رَوَت أئِمَّتُكُمُ الَّذينَ أخَذتُم عَنهُم أديانَكُم فى فَضائِلِ عَلِىٍّ عليه السلام ، وقيسوا إلَيها ما رَوَوا فى فَضائِلِ تَمامِ العَشَرَهِ الَّذينَ شَهِدوا لَهُم بِالجَنَّهِ ؛ فَإِن كانَت جُزءا مِن أجزاءٍ كَثيرَهٍ فَالقَولُ قَولُكُم ، وإن كانوا قَد رَوَوا فى فَضائِلِ عَلِىٍّ عليه السلام أكثَرَ ، فَخُذوا عَن أئِمَّتِكُم ما رَوَوا ولا تَعدوهُ . قالَ : فَأَطرَقَ القَومُ جَميعا . فَقالَ المَأمونُ : ما لَكُم سَكَتُّم ؟ قالوا : قَدِ استُقصينا . قالَ المَأمونُ : فَإِنّى أسأَلُكُم : خَبِّرونى أىُّ الأَعمالِ كانَ أفضَلَ يَومَ بَعَثَ اللّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله ؟ قالوا : السَّبقُ إلَى الإِسلامِ ؛ لِاَنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ : «السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» (12) . قالَ : فَهَل عَلِمتُم أحَدا أسبَقَ مِن عَلِىٍّ عليه السلام إلَى الإِسلامِ؟ قالوا : إنَّهُ سَبَقَ حَدَثا لَم يَجرِ عَلَيهِ حُكمٌ ، وأبوبَكرٍ أسلَمَ كَهلاً قَد جَرى عَلَيهِ الحُكمُ ، وبَينَ هاتَينِ الحالَتَينِ فَرقٌ . قالَ المَأمونُ : فَخَبِّرونى عَن إسلامِ عَلِىٍّ عليه السلام ؛ أ بِإِلهامٍ (13) مِن قِبَلِ اللّهِ تَعالى أم بِدُعاءِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ؟ فَإِن قُلتُم : بِإِلهامٍ فَقَد فَضَّلتُموهُ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ؛ لِأَنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله لَم يُلهَم بَل أتاهُ جَبرَئيلُ عَنِ اللّهِ تَعالى داعِياً ومُعَرِّفا . فَإِن قُلتُم : بِدُعاءِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ؛ فَهَل دَعاهُ مِن قِبَل نَفسِهِ أو

بِأمرِ اللّهِ تَعالى؟ فَإِن قُلتُم : مِن قِبَلِ نَفسِهِ ، فَهذا خِلافُ ما وَصَفَ اللّهُ تَعالى بِهِ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله فى قَولِهِ تَعالى : «وَ مَآ أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» (14) . وفى قَولِهِ تَعالى : «وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْىٌ يُوحَى» (15) وإن كانَ مِن قِبَلِ اللّهِ تَعالى فَقَد أمَرَ اللّهُ تَعالى نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله بِدُعاءِ عَلِيٍّ عليه السلام مِن بَينِ صِبيانِ النّاسِ وإيثارِهِ عَلَيهِم ، فَدَعاهُ ثِقَةً بِهِ وعِلماً بِتَأييدِ اللّهِ تَعالى. وخُلَّةٌ اُخرى : خَبِّرونى عَنِ الحَكيمِ هَل يَجوزُ أن يُكَلِّفَ خَلقَهُ ما لا يُطيقونَ؟ فَإِن قُلتُم : نَعَم ؛ فَقَد كَفَرتُم ، وإن قُلتُم : لا ؛ فَكَيفَ يَجوزُ أن يَأمُرَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله بِدُعاءِ مَن لا يُمكِنُهُ قَبولُ ما يُؤمَرُ بِهِ لِصِغَرِهِ ، وحَداثَةِ سِنِّهِ ، وضَعفِهِ عَنِ القَبولِ؟ وخُلَّةٌ اُخرى : هَل رَأَيتُمُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله دَعا أَحَدا مِن صِبيانِ أهلِهِ وغَيرِهِم فَيَكونوا اُسوَةَ عَلِيٍّ عليه السلام ؟ فَإِن زَعَمتُم أنَّهُ لَم يَدعُ غَيرَهُ ، فَهذِهِ فَضيلَةٌ لِعَلِيٍّ عليه السلام عَلى جَميعِ صِبيانِ النّاسِ . ثُمَّ قالَ : أىُّ الأعمالِ أفضَلُ بَعدَ السَّبقِ إلَى الإيمانِ؟ قالوا : الجِهادُ فى سَبيلِ اللّهِ . قالَ : فَهَل تَجِدونَ لِأَحَدٍ مِنَ العَشَرَةِ فِى الجِهادِ ما لِعَلِيٍّ عليه السلام فى جَميعِ مَواقِفِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مِنَ الأثَرِ ؟ هذِهِ بَدرٌ قُتِلَ مِنَ المُشرِكينَ فيها نَيِّفٌ وسِتّونَ رَجُلاً ، قَتَلَ عَلِىٌّ عليه السلام مِنهُم نَيِّفاً وعِشرينَ ، وأربَعونَ لِسائِرِ النّاسِ . فَقالَ قائِلٌ : كانَ أبو بَكرٍ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فى عَريشَهٍ (16) يُدَبِّرُها . فَقالَ المَأمونُ : لَقَد جِئتَ بِها عَجيبَةً ! أ كانَ يُدَبِّرُ دونَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، أو مَعَهُ فَيَشرَكُهُ ، أو لِحاجَةِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله إلى رَأىِ أبى بَكرٍ؟ أىُّ الثَّلاثِ أحَبُّ إلَيكَ أن تَقولَ؟ فَقالَ : أعوذُ بِاللّهِ مِن أن أزعُمَ أنَّهُ يُدَبِّرُ دونَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله أو يَشرَكُهُ أو بِافتِقارٍ مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله إلَيهِ ! قالَ : فَمَا الفَضيلَةُ فِى العَريشِ ؟ فَإِن كانَت فَضيلَةُ أبى بَكرٍ بِتَخَلُّفِهِ عَنِ الحَربِ ، فَيَجِبُ أن يَكونَ كُلُّ مُتَخَلِّفٍ فاضِلاً أفضَلَ مِنَ المُجاهِدينَ ، وَاللّهُ عَزَّوجَلَّ يَقولُ : «لَا يَسْتَوِى الْقَعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِى الضَّرَرِ وَالْمُجَهِدُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَ لِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَهِدِينَ بِأَمْوَ لِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَهِدِينَ عَلَى الْقَعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (17) . قالَ إسحاقُ بنُ حَمّادِ بنِ زَيدٍ : ثُمَّ قالَ لى : اِقرَأ «هَلْ أَتَى عَلَى الْاِءنسَنِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ» (18) ، فَقَرَأتُ حَتّى بَلَغتُ : «وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» (19) إلى قَولِهِ : «وَ كَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا» (20) ، فَقالَ : فيمَن نَزَلَت هذِهِ الآياتُ ؟ فَقُلتُ : فى عَلِيٍّ عليه السلام . قالَ : فَهَل بَلَغَكَ أنَّ عَلِيّا عليه السلام قالَ حينَ أطعَمَ المِسكينَ وَاليَتيمَ وَالأَسيرَ : «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَ لَا شُكُورًا» (21) عَلى ما وَصَفَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فى كِتابِهِ؟ فَقُلتُ : لا . قالَ : فَإِنَّ اللّهَ تَعالى عَرَفَ سَريرَةَ عَلِيٍّ عليه السلام ونِيَّتَهُ ، فَأَظهَرَ ذلِكَ فى كِتابِهِ تَعريفا لِخَلقِهِ أمرَهُ ، فَهَل عَلِمتَ أنَّ اللّهَ تَعالى وَصَفَ فى شَىءٍ مِمّا وَصَفَ فِى الجَنَّهِ ما فى هذِهِ السّورَهِ :

«قَوَارِيرَاْ مِن فِضَّةٍ» (22) . قُلتُ : لا . قالَ : فَهذِهِ فَضِيلَةٌ اَخرى ، فَكَيفَ تَكونُ القَواريرُ مِن فِضَّةٍ ؟ فَقُلتُ : لا أدرى . قالَ : يُريدُ كَأَنَّها مِن صَفائِها مِن فِضَّةٍ يُرى داخِلُها كَما يُرى خارِجُها . وهذا مِثلُ قَولِهِ صلى الله عليه و آلِهِ : «يا أَنجَشَهُ (23) ، رُوَيدا سَوقَكَ (24) بِالقَواريرِ» ؛ وعَنى بِهِ نِساءً كَأَنَّهَا القَواريرُ رِقَّةً . وقَولُهُ صلى الله عليه و آله : «رَكِبتُ فَرَسَ أبى طَلحَةَ ، فَوَجَدتُهُ بَحرا» ؛ أى كَأَنَّهُ بَحرٌ مِن كَثرَةِ جَريِهِ وعَدوِهِ . وكَقَولِ اللّهِ تَعالى : «وَ يَأتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِن وَرَآئِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» (25) أى كَأَنَّهُ [ما] (26) يَأتيهِ المَوتُ ، ولَو أتاهُ مِن مَكانٍ واحِدٍ ماتَ . ثُمَّ قالَ : يا إسحاقُ ، أ لَستَ مِمَّن يَشهَدُ أنَّ العَشَرَةَ فِى الجَنَّةِ؟ فَقُلتُ : بَلى . قالَ : أ رَأَيتَ لَو أنَّ رَجُلاً قالَ : ما أدرى أ صَحيحٌ هذَا الحَديثُ أم لا ، أ كانَ عِندَكَ كافِرا؟ قُلتُ : لا . قالَ : أ فَرَأَيتَ لَو قالَ : ما أدرى هذِهِ السّورَةُ قُرآنٌ أَم لا ، أ كانَ عِندَكَ كافِرا؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : أرى فَضلَ الرَّجُلِ يَتَأَكَّدُ . خَبِّرنى (27) يا إسحاقُ عَن حَديثِ الطّائِرِ المَشوِىِّ ؛ أ صَحيحٌ عِندَكَ ؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : بانَ وَاللّهِ عِنادُكَ ؛ لا يَخلو هذا مِن أن يَكونَ كَما دَعاهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، أو يَكونَ مَردودا ، أو عَرَفَ اللّهُ الفاضِلَ مِن خَلقِهِ وكانَ المَفضولُ أحَبَّ إلَيهِ ، أو تَزعُمُ أنَّ اللّهَ لَم يَعرِفِ الفاضِلَ مِنَ المَفضولِ ؛ فَأَىُّ الثَّلاثِ أحَبُّ إلَيكَ أن تَقولَ بِهِ؟ قالَ إسحاقُ : فَأطرَقتُ ساعَةً ثُمَّ قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ فى أبى بَكرٍ : «ثَانِىَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِى الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا» (28) فَنَسَبَهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ إلى صُحبَةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله . فَقالَ المَأمونُ : سُبحانَ اللّهِ ! ما أقَلَّ عِلمَكَ بِاللُّغَةِ وَالكِتابِ ، أما يَكونُ الكافِرُ صاحِبا لِلمُؤمِنِ ؟ ! فَأَىُّ فَضيلَةٍ فى هذِهِ؟ أما سَمِعتَ قَولَ اللّهِ تَعالى : «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِى خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلاً» ؟ (29) فَقَد جَعَلَهُ لَهُ صاحِبا ، وقالَ الهُذَلِىُّ شِعرا : ولَقَد غَدَوتُ وصاحِبى وَحشِيَّةٌ تَحتَ الرِّداءِ بَصيرَةٌ بِالمَشرقِ وقالَ الأزدِىُّ شِعرا : ولَقَد ذَعَرتُ الوَحشَ فيهِ وصاحِبى مَحضُ القَوائِمِ مِن هِجانٍ هَيكَلِ فَصَيَّرَ فَرَسَهُ صاحِبَهُ ، وأمّا قَولُهُ : «إِنَّ اللّهَ مَعَنَا» فَإِنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى مَعَ البَرِّ وَالفاجِرِ ، أما سَمِعتَ قَولَهُ تَعالى : «مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَى ثَلَثَةٍ إِلَا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِن ذَ لِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُواْ» (30) . وأمّا قَولُهُ : «لَا تَحْزَنْ» (31) فَأَخبِرنى عَن (32) حُزنِ أبى بَكرٍ ، أ كانَ طاعَةً أو مَعصِيَةً ؟ فَإِن زَعَمتَ أنَّهُ طاعَةٌ فَقَد جَعَلتَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله يَنهى عَنِ الطّاعَةِ ، وهذا خِلافُ صِفَةِ الحَكيمِ ، وإن زَعَمتَ أنَّهُ مَعصِيَةٌ ، فَأَىُّ فَضيلَةٍ لِلعاصى ؟ وخَبِّرنى عَن قَولِهِ تَعالى : «فَأَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» (33) عَلى مَن ؟ قالَ إسحاقُ : فَقُلتُ : عَلى أبى بَكرٍ ؛ لِأَنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله كانَ مُستَغنِيا عَنِ السَّكينَةِ (34) . قالَ : فخبّرنى عن قوله عَزَّ وجَلَّ : «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ

وَلّيْتُم مُّدْبِرِينَ * ثُمَّ أنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (35) أ تَدرى مَنِ المُؤمِنونَ الَّذينَ أرادَ اللّهُ تَعالى فى هذَا المَوضِعِ؟ قالَ : فَقُلتُ : لا . فَقالَ : إنَّ النّاسَ انهَزَموا يَومَ حُنَينٍ ، فَلَم يَبقَ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله إلّا سَبعَةٌ مِن بَنى هاشِمٍ : عَلِىٌّ عليه السلام يَضرِبُ بِسَيفِهِ ، وَالعَبّاسُ آخِذٌ بِلِجامِ بَغلَةِ رَسولِ اللّهِ صلَّى الله عليه و آله ، وَالخَمسَةُ يُحدِقونَ بِالنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله خَوفا مِن أن يَنالَهُ سِلاحُ الكُفّارِ ، حَتّى أعطَى اللّهُ تَبارَكَ وتَعالى رَسولَهُ صلى الله عليه و آله الظَّفَرَ ، عَنى بِالمُؤمِنينَ فى هذَا المَوضِعِ عَلِيّا عليه السلام ومَن حَضَرَ مِن بَنى هاشِمٍ ، فَمَن كانَ أفضَلَ ؛ أمَن كانَ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَنَزَلَتِ السَّكينَةُ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وعَلَيهِ ، أم مَن كانَ فِى الغارِ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ولَم يَكُن أهلاً لِنُزولِها عَلَيهِ ؟ يا إسحاقُ ! مَن أفضَلُ؟ منَ كانَ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فِى الغارِ ، أو مَن نامَ عَلى مِهادِهِ وفِراشِهِ ووَقاهُ بِنَفسِهِ ، حَتّى تَمَّ لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ما عَزَمَ عَلَيهِ مِنَ الهِجرَةِ ؟ إنَّ اللّهَ تَبارَكَ وتَعالى أَمَرَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله أن يَأمُرَ عَلِيّاً عليه السلام بِالنّومِ عَلى فِراشِهِ ووِقايَتِهِ بِنَفسِهِ ، فَأَمَرَهُ بِذلِكَ ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أ تَسلَمُ يا نَبِىَّ اللّهِ ؟ [قالَ : نَعَم] (36) قالَ : سَمعا وطاعَةً ، ثُمَّ أتى مَضجَعَهُ وتَسَجّى بِثَوبِهِ ، وأحدَقَ المُشرِكونَ بِهِ ، لا يَشُكّونَ فى أنَّهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وقَد أجمَعوا عَلى أن يَضرِبَهُ مِن كُلِّ بَطنٍ مِن قُرَيشٍ رَجُلٌ ضَربَةً لِئَلّا يَطلُبَ الهاشِمِيّونَ بِدَمِهِ ، وعَلِىٌّ عليه السلام يَسمَعُ بِأمرِ القَومِ فيهِ مِنَ التَّدبيرِ فى تَلَفِ نَفسِهِ ، فَلَم يَدعُهُ ذلِكَ إلَى الجَزَعِ كَما جَزِعَ أبو بَكرٍ فِى الغارِ ، وهُوَ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وعَلِىٌّ عليه السلام وَحدَهُ، فَلَم يَزَل صابِرا مُحتَسِبا، فَبَعَثَ اللّهُ تَعالى مَلائِكَتَهُ تَمنَعُهُ مِن مُشرِكى قُرَيشٍ. فَلَمّا أصبَحَ قامَ فَنَظَرَ القَومُ إلَيهِ فَقالوا : أينَ مُحَمَّدٌ؟ قالَ : وما عِلمى بِهِ؟ قالوا : فَأنتَ غَرَرتَنا (37) ثُمَّ لَحِقَ بِالنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَلَم يَزَل عَلِىٌّ عليه السلام أفضَلَ لِما بدَا مِنُه إلّا ما يَزيدُ خَيرا ، حَتّى قَبَضَهُ اللّهُ تَعالى إلَيهِ وهُوَ مَحمودٌ مَغفورٌ لَهُ . يا إسحاقُ! أما تَروى حَديثَ الوِلايَةِ؟ فَقُلتُ : نَعَم . قالَ : اِروِهِ ، فَرَوَيتُهُ . فَقالَ : أما تَرى أنَّهُ أوجَبَ لِعَلِىٍّ عليه السلام عَلى أبى بَكرٍ وعُمَرَ مِنَ الحَقِّ ما لَم يوجِب لَهُما عَلَيهِ؟ قُلتُ : إنَّ النّاسَ يَقولونَ : إنَّ هذا قالَهُ بِسَبَبِ زَيدِ بنِ حارِثَةَ . فَقالَ : وأينَ قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله هذا؟ قُلتُ : بِغَديرِ خُمٍّ بَعدَ مُنصَرَفِهِ مِن حَجَّةِ الوَداعِ . قالَ : فَمَتى قُتِلَ زَيدُ بنُ حارِثَةَ؟ قُلتُ : بِمُؤتَةَ (38) . قالَ : أ فَلَيسَ قَد كانَ قُتِلَ زَيدُ بنُ حارِثَةَ قَبلَ غَديرِ خُمٍّ؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : أخبِرنى لَو رَأيتَ ابنا لَكَ أتَت عَلَيهِ خَمسَ عَشرَةَ (39) سَنَةً يَقولُ : مَولاىَ مَولَى ابنِ عَمّى أيُّها النّاسُ فَاقبَلوا ، أ كُنتَ تَكرَهُ لَهُ ذلِكَ؟ فَقُلتُ : بَلى . قالَ : أ فَتُنَزِّهُ ابنَكَ عَمّا لا يَتَنَزَّهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَنهُ ؟ ! ويَحَكُم ، أ جَعَلتُم فُقَهاءَكُم أربابَكُم ؟ ! إنَّ اللّهَ تَعالى يَقولُ : «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ» (40) وَاللّهِ ما صاموا

لَهُم ولا صَلّوا لَهُم ، ولكِنَّهُم أمَروا لَهُم فَاَطيعوا . ثُمَّ قالَ : أ تَروى قَولَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَ : أما تَعلَمُ أنَّ هارونَ أخو موسى لِأبيهِ واُمِّهِ؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : فَعَلِىٌّ عليه السلام كَذلِکَ؟ قُلتُ : لا . قالَ : وهارونُ نَبِىٌّ ولَيسَ عَلِىٌّ كَذلِکَ ، فَمَا المَنزِلَهُ الثّالِثَهُ إلَا الخِلافَهُ ، وهذا كَما قالَ المُنافِقونَ : إنَّهُ استَخلَفَهُ استِثقالاً لَهُ ، فَأرادَ أن يُطَيِّبَ نَفسَهُ (41) ، وهذا كَما حَكَى اللّهُ تَعالى عَن موسى عليه السلام حَيثُ يَقولُ لِهارونَ : «اخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (42) . فَقُلتُ : إنَّ موسى خَلَّفَ هارونَ فى قَومِهِ وهُوَ حَىٌّ ، ثُمَّ مَضى إلى ميقاتِ رَبِّهِ تَعالى ، وإنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله خَلَّفَ عَلِيّاً عليه السلام حينَ خَرَجَ إلى غَزاتِهِ . فَقالَ : أخبِرنى عَن موسى حينَ خَلَّفَ هارونَ ، أ كانَ مَعَهُ حَيثُ مَضى إلى ميقاتِ رَبِّهِ عَزَّوجَلَّ أحَدٌ مِن أصحابِهِ؟ فَقُلتُ : نَعَم . قالَ : أ وَلَيسَ قَدِ استَخلَفَهُ عَلى جَميعِهِم؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : فَكَذلِکَ عَلِىٌّ عليه السلام خَلَّفَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله حينَ خَرَجَ إلى غَزاتِهِ فِى الضُّعَفاءِ وَالنِّساءِ وَالصِّبيانِ إذ (43) كانَ أكثَرُ قَومِهِ مَعَهُ ، وإن كانَ قَد جَعَلَهُ خَليفَهً عَلى جَميعِهِم ، وَالدَّليلُ عَلى أنَّهُ جَعَلَهُ خَليفَهً عَلَيهِم فى حَياتِهِ إذا غابَ وبَعدَ مَوتِهِ قَولُهُ صلى الله عليه و آله : «عَلِىٌّ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى» ، وهُوَ وَزيرُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله أيضا بِهذَا القَولِ ؛ لِأنَّ موسى عليه السلام قَد دَعَا اللّهَ تَعالى وقالَ فيما دَعا : «وَ اجْعَل لِّى وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِى * هَرُونَ أَخِى * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِى * وَ أَشْرِكْهُ فِى أَمْرِى» (44) فَإذا كانَ عَلِىٌّ عليه السلام مِنهُ صلى الله عليه و آله بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى فَهُوَ وَزيرُهُ ، كَما كانَ هارونُ وَزيرَ موسى ، وهُوَ خَليفَتُهُ ، كَما كانَ هارونُ خَليفَهَ موسى عليه السلام . ثُمَّ أقبَلَ عَلى أصحابِ النَّظَرِ وَالكَلامِ فَقالَ : أسأَلُكُم أو تَسألونّى؟ فَقالوا : بَل نسَأَلُکَ . فَقالَ : قولوا . فَقالَ قائِلٌ مِنهُم : أ لَيسَت إمامَهُ عَلِىٍّ عليه السلام مِن قِبَلِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، نَقَلَ ذلِکَ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَن نَقَلَ الفَرضَ مِثلَ الظُّهرُ أربَعُ رَكَعاتٍ ، وفى مِئَتَى دِرهَمٍ خَمسَهُ دَراهِمَ ، وَالحَجُّ إلى مَكَّهَ؟ فَقالَ : بلى . قالَ : فَما بالُهُم لَم يَختَلِفوا فى جَميعِ الفَرضِ ، وَاختَلَفوا فى خِلافَهِ عَلِىٍّ عليه السلام وَحدَها؟ قالَ المَأمونُ : لِأنَّ جَميعَ الفَرضِ لا يَقَعُ فيهِ مِنَ التَّنافُسِ وَالرَّغبَهِ ما يَقَعُ فِى الخِلافَهِ . فَقالَ آخَرُ : ما أنكَرتَ أن يَكونَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله أمَرَهُم بِاختِيارِ رَجُلٍ مِنهُم يَقومُ مَقامَهُ رَأفَهً بِهِم ورِقَّهً عَلَيهِم مِن غَيرِ أن يَستَخلِفَ هُوَ بِنَفسِهِ فَيُعصى خَليفَتُهُ ، فَيَنزِلَ بِهِمُ العَذابُ ؟ فَقالَ : أنكَرتُ ذلِکَ مِن قِبَلِ أنَّ اللّهَ تَعالى أرأَفُ بِخَلقِهِ مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وقَد بَعَثَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله إلَيهِم وهُوَ يَعلَمُ أنَّ فيهِمُ العاصِىَ وَالمُطيعَ (45) ، فَلَم يَمنَعهُ تَعالى ذلِکَ مِن إرسالِهِ . وعِلَّهٌ اُخرى : لَو أمَرَهُم بِاختِيارِ رَجُلٍ مِنهُم كانَ لا يَخلو مِن أن يَأمُرَهُم كُلَّهُم أو بَعضَهُم ؛ فَلَو أمَرَ الكُلَّ مَن كانَ المُختارَ ؟ ولَو أمَرَ بَعضَنا

دونَ بَعضٍ كانَ لا يَخلو مِن أن يَكونَ عَلى هذَا البَعضِ عَلامَةٌ ؛ فَإِن قُلتَ : الفُقَهاءُ ، فَلابُدَّ مِن تَحديدِ الفَقيهِ وسِمَتِهِ . قالَ آخَرُ : فَقَد رُوِىَ أَنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ : ما رَآهُ المُسلِمونَ حَسَنا فَهُوَ عِندَ اللّهِ تَعالى حَسَنٌ ، وما رَأَوهُ قَبيحا فَهُوَ عِندَ اللّهِ قَبيحٌ . فَقالَ : هذَا القَولُ لايُدَّ مِن أن يَكونَ يُريدُ كُلَّ المُؤمِنينَ أو البَعضَ ؛ فَإِن أرادَ الكُلَّ فَهذا مَفقودٌ ؛ لِأَنَّ الكُلَّ لا يُمكِنُ اجتِماعُهُم ، وإن كانَ البَعضَ فَقَد رَوى كُلٌّ فى صاحِبِهِ حُسنا مِثلُ رِوايَهِ الشّيعَهِ فى عَلِىٍّ ، ورِوايَهِ الحَشوِيَّهِ فى غَيرِهِ ، فَمَتى يَثبُتُ ما تُريدونَ مِنَ الإِمامَهِ ؟ قالَ آخَرُ : فَيَجوزُ أن تَزعُمَ أنَّ أصحابَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أخطَؤوا؟ قالَ : كَيفَ نَزعُمُ أنَّهُم أخطَؤوا وَاجتَمَعوا عَلى ضَلالَهٍ وهُم لَم يَعلَموا فَرضا ولا سُنَّهً ؛ لِأَنَّكَ تَزعُمُ أنَّ الإِمامَهَ لا فَرضٌ مِنَ اللّهِ تَعالى ولا سُنَّهٌ مِنَ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله ، فَكَيفَ يَكونُ فيما لَيسَ عِندَكَ بِفَرضٍ ولا سُنَّهٍ خَطَأ . قالَ آخَرُ : إن كُنتَ تَدَّعى لِعَلِىٍّ عليه السلام مِنَ الإِمامَهِ دونَ غَيرِهِ ، فَهاتِ بَيِّنَتَكَ عَلى ما تَدَّعى . فَقالَ : ما أنَا بِمُدَّعٍ ولكِنّى مُقِرٌّ ، ولا بَيِّنَهَ عَلى مُقِرٍّ ، وَالمُدَّعى مَن يَزعُمُ أنَّ إلَيهِ التَّولِيَهَ وَالعَزلَ ، وأنَّ إلَيهِ الاِختِيارَ ، وَالبَيِّنَهُ لا تَعرى مِن أن تَكونَ مِن شُرَكائِهِ ؛ فَهُم خُصَماءُ ، أو تَكونَ من غَيرِهِم وَالغَيرُ مَعدومٌ ، فَكَيفَ يُؤتى بِالبَيِّنَهِ عَلى هذا؟ قالَ آخَرُ : فَما كانَ الواجِبُ عَلى عَلِىٍّ عليه السلام بَعدَ مُضِىِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ : ما فَعَلَهُ . قالَ : أ فَما وَجَبَ أن يُعلِمَ النّاسَ أنَّهُ إمامٌ؟ فَقالَ : إنَّ الإِمامَهَ لا تَكونُ بِفِعلٍ مِنهُ فى نَفسِهِ ، ولا بِفِعلٍ مِنَ النّاسِ فيه مِن اختِيارٍ أو تَفضيلٍ أو غَيرِ ذلِكَ ، إنَّما تَكونُ (46) بِفِعلٍ مِنَ اللّهِ تَعالى فيهِ ، كَما قالَ لِاِءبراهيمَ عليه السلام : «إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (47) ، وكَما قالَ عَزَّ وجَلَّ لِداوودَ عليه السلام : «يَدَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَكَ خَلِيفَةً فِى الْأَرْضِ» (48) ، وكَما قالَ عَزَّ وجَلَّ لِلمَلائِكَهِ فى آدَمَ عليه السلام : «إِنِّى جَاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (49) ؛ فَالإِمامُ إنَّما يَكونُ إماما مِن قِبَلِ اللّهِ تَعالى ، وباختِيارِهِ إيّاهُ فى بَدءِ الصَّنيعَهِ ، وَالتَّشريفِ فِى النَّسَبِ ، وَالطَّهارَهِ فِى المَنشَأِ ، وَالعِصمَهِ فِى المُستَقبَلِ ، ولَو كانَت بِفِعلٍ مِنهُ فى نَفسِهِ كانَ مَن فَعَلَ ذلِكَ الفِعلَ مُستَحِقّا لِلإِمامَهِ ، وإذا عَمِلَ خِلافَهَا اعتَزَلَ ، فَيَكونُ خَليفَهً قَبلَ أفعالِهِ . قالَ آخَرُ : فَلِمَ أوجَبَ الإِمامَهَ لِعَلِىٍّ عليه السلام بَعدَ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله ؟ فَقالَ : لِخُروجِهِ مِنَ الطُّفولِيَّهِ إلَى الإِيمانِ كَخُروجِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مِنَ الطُّفولِيَّهِ إلَى الإِيمانِ وَالبَراءَهِ مِن ضَلالَهِ قَومِهِ عَنِ الحُجَّهِ وَاجتِنابِهِ الشِّركَ (50) ، كَبَراءَهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مِنَ الضَّلالَهِ وَاجتِنابِهِ لِلشِّركِ ؛ لِاِنَّ الشِّركَ ظُلمٌ ، ولا يَكونُ الظّالِمُ إماما ، ولا مَن عَبَدَ وَثَنا بِإِجماعٍ ، ومَن أشرَكَ فَقَد حَلَّ مِنَ اللّهِ تَعالى مَحَلَّ أعدائِهِ ، فَالحُكمُ فيهِ الشَّهادَهُ عَلَيهِ بِمَا اجتَمَعَت عَلَيهِ الاُمَّهُ حَتّى يَجىءَ إجماعٌ آخَرُ مِثلُهُ ، ولِأَنَّ مَن حُكِمَ عَلَيهِ مَرَّهً فَلا يَجوزُ أن يَكونَ حاكِما ، فَيَكونَ الحاكِمُ مَحكوما عَلَيهِ ، فَلا يَكونُ حينَئِذٍ فَرقٌ بَينَ الحاكِمِ وَالمَحكومِ عَلَيهِ . قالَ آخَرُ :

فَلِمَ لَم يُقاتِل عَلِيٌّ عليه السلَام أبا بَكرٍ وعُمَرَ كَما قاتَلَ مُعاوِيَةَ؟ فَقالَ : المَسأَلَةُ مُحالٌ ؛ لِأَنَّ «لِمَ» اقتِضاءٌ ، و «لَم يَفعَل» نَفىٌ ، وَالنَّفىُ لا يَكونُ لَهُ عِلَّةٌ ، إنَّمَا العِلَّةُ لِلإِثباتِ ، وإنَّما يَجِبُ أن يُنظَرَ فى أمرِ عَلِيٍّ عليه السلام أمِن قِبَلِ اللّهِ أم مِن قِبَلِ غَيرِهِ؟ فَإِن صَحَّ أَنَّهُ مِن قِبَلِ اللّهِ تَعالى فَالشَّكُّ فى تَدبيرِهِ كُفرٌ ؛ لِقَولِهِ تَعالى : «فَلَا وَرَبِّکَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِى أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» (51) . فَأَفعالُ الفاعِلِ تَبَعٌ لِأَصلِهِ ؛ فَإِن كانَ قِيامُهُ عَنِ اللّهِ تَعالى فَأَفعالُهُ عَنهُ ، وعَلَى النّاسِ الرِّضا وَالتَّسليمُ ، وقَد تَرَکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله القِتالَ يَومَ الحُدَيبِيَّهِ يَومَ صَدَّ المُشرِكونَ هَديَهُ عَنِ البَيتِ ، فَلَمّا وَجَدَ الأَعوانَ وقَوِىَ حارَبَ ، كَما قالَ تعَالى فِى الأَوَّلِ ؛ «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (52) ، ثُمَّ قالَ عَزَّ وجَلَّ : «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ» (53) . قالَ آخَرُ : إذا زَعَمتَ أَنَّ إمامَةَ عَلِيٍّ عليه السلام مِن قِبَلِ اللّهِ تَعالى ، وأَنَّهُ مُفتَرَضُ الطّاعَهِ ، فَلِمَ لَم يَجُز إلَا التَّبليغُ وَالدُّعاءُ لِلأَنبِياءِ عليهم السلام ، وجازَ لِعَلِيٍّ أن يَترُکَ ما اُمِرَ بِهِ مِن دَعوَهِ النّاسِ إلى طاعَتِهِ؟ فَقالَ : مِن قِبَلِ أنّا لَم نَزعُم أَنَّ عَلِياً عليه السلام اُمِرَ بِالتَّبليغِ فَيَكونَ رَسولاً ، ولكِنَّهُ عليه السلام وُضِعَ عَلَما بَينَ اللّهِ تَعالى وبَينَ خَلقِهِ ؛ فَمَن تَبِعَهُ كانَ مُطيعا ، ومَن خالَفَهُ كانَ عاصِيا ؛ فَإِن وَجَدَ أعوانا يَتَقَوّى بِهِم جاهَدَ ، وإن لَم يَجِد أعوانا فَاللُّومُ عَلَيهِم لا عَلَيهِ ؛ لِأَنَّهُم اُمِروا بِطاعَتِهِ عَلى كُلِّ حالٍ ، ولَم يُؤمَر هُوَ بِمُجاهَدَتِهِم إلّا بِقُوَّهٍ ، وهُوَ بِمَنزِلَهِ البَيتِ ؛ عَلَى النّاسِ الحَجُّ إلَيهِ ؛ فَإِذا حَجّوا أدَّوا ما عَلَيهِم ، وإذا لَم يَفعَلوا كانَتِ اللّائِمَهُ عَلَيهِم ، لا عَلَى البَيتِ . وقالَ آخَرُ : إذا اُوجِبَ أَنَّهُ لابُدَّ مِن إمامٍ مُفتَرَضِ الطّاعَهِ بِالاِضطِرارِ ، كَيفَ يَجِبُ بِالاِضطِرارِ أَنَّهُ عَلِيٌّ عليه السلام دونَ غَيرِهِ؟ فَقالَ : مِن قِبَلِ أنَّ اللّهَ تعَالى لا يَفرِضُ مَجهولاً ، ولا يَكونُ المَفروضُ مُمتَنِعا ؛ إذِ المَجهولُ مُمتَنِعٌ ، فَلابُدَّ مِن دَلالَهِ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله عَلَى الفَرضِ ؛ لِيَقطَعَ العُذرَ بَينَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ وبَينَ عِبادِهِ ، أ رَأَيتَ لَو فَرَضَ اللّهُ تَعالى عَلَى النّاسِ صَومَ شَهرٍ ، ولَم يُعلِمِ النّاسَ أىُّ شَهرٍ هُوَ ، ولَم يوسَم بِوَسمٍ ، وكانَ عَلَى النّاسِ استِخراجُ ذلِکَ بِعُقولِهِم ، حَتّى يُصيبوا ما أرادَ اللّهُ تَعالى ، فَيَكونُ النّاسُ حينَئِذٍ مُستَغنينَ عَنِ الرَّسولِ المُبَيِّنِ لَهُم ، وعَنِ الإِمامِ النّاقِلِ خَبَرَ الرَّسولِ إلَيهِم . وقالَ آخَرُ : مِن أينَ أوجَبتَ أَنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ بالِغا حينَ دَعاهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ؟ فَإِنَّ النّاسَ يَزعُمونَ أَنَّهُ كانَ صَبِيّا حينَ دُعِىَ ، ولَم يَكُن جازَ عَلَيهِ الحُكمُ ، ولا بَلَغَ مَبلَغَ الرِّجالِ . فَقالَ : مِن قِبَلِ أَنَّهُ لا يَعرى فى ذلِکَ الوَقتِ مِن أن يَكونَ مِمَّن اُرسِلَ إلَيهِ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله لِيَدعُوَهُ ؛ فَإِن كانَ كَذلِکَ فَهُوَ مُحتَمِلُ التَّكليفِ ، قَوِىٌّ عَلى أداءِ الفَرائِضِ . وإن كانَ مِمَّن لَم يُرسَل إلَيهِ فَقَد لَزِمَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قَولُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيل * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِين * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (54) » (55) وكانَ مَعَ

ذلِکَ فَقَد کَلّفَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله عِبادَ اللّهِ ما لا یُطیقونَ عَنِ اللّهِ تَبارَکَ وتَعالی ، وهذا مِنَ المُحالِ الَّذی یَمتَنِعُ کَونُهُ ، ولا یَأمُرُ بِهِ حَکیمٌ ، ولا یَدُلُّ عَلَیهِ الرَّسولُ ، تَعالَی اللّهُ عَن أن یَأمُرَ بِالمُحالِ ، وجَلَّ الرَّسولُ مِن أن یَأمُرَ بِخِلافِما یُمکِنُ کَونُهُ فی حِکمَهِ الحَکیمِ . فَسَکَتِ القَومُ عِندَ ذلِکَ جَمیعا . فَقالَ المَأمونُ : قَد سَألتُمونی ونَقَضتُم عَلَیَّ ، أ فَأسألُکُم؟ قالوا : نَعَم . قالَ : أ لَیسَ قَد رَوَتِ الاُمَّهُ بِإجماعٍ مِنها أنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قالَ : مَن کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّدا فَلیَتَبَوَّأ مَقعَدَهُ مِنَ النّارِ؟ قالوا : بَلی . قالَ : ورَوَوا عَنهُ علیه السلام أنَّهُ قالَ : مَن عَصَی اللّهَ بِمَعصِیَهٍ صَغُرَت أو کَبُرَت ثُمَّ اتَّخَذَها دینا ومَضی مُصِرّا عَلَیها فَهُو مُخَلَّدٌ بَینَ أطباقِ الجَحیمِ؟ قالوا : بَلی . قالَ : فَخَبِّرونی عَن رَجُلٍ تَختارُهُ الاُمَّهُ فَتَنصِبُهُ خَلیفَهً ، هَل یَجوزُ أن یُقالَ لَهُ : خَلیفَهُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ومِن قِبَلِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ولَم یَستَخلِفهُ الرَّسولُ؟ فَإن قُلتُم : نَعَم ؛ فَقَد کابَرتُم ، وإن قُلتُم : لا ، وَجَبَ أنَّ أبا بَکرٍ لَم یَکُن خَلیفَهَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ولا کانَ مِن قِبَلِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وأنَّکُم تَکذِبونَ عَلی نَبِیِّ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ فَإنَّکُم مُتَعَرِّضونَ لِأن تَکونوا مِمَّن وَسَمَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِدُخولِ النّارِ . وخَبِّرونی فی أیِّ قَولَیکُم صَدَقتُم؟ أ فی قَولِکُم : مَضی علیه السلام ولَم یَستَخلِف ، أو فی قَولِکُم لِأبی بَکرٍ : یا خَلیفَهَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ فَإن کُنتُم صَدَقتُم فی القَولَینِ ، فَهذا ما لا یُمکِنُ کَونُهُ ؛ إذ کانَ مُتَناقِضا ، وإن کُنتُم صَدَقتُم فی أحَدِهِما بَطَلَ الآخَرُ . فَاتَّقُوا اللّهَ ، وَانظُروا لِأنفُسِکُم ، ودَعُوا التَّقلیدَ ، وتَجَنَّبُوا الشُّبُهاتِ ، فَوَاللّهِ ما یَقبَلُ اللّهُ تَعالی إلّا مِن عَبدٍ لا یَأتی إلّا بِما یَعقِلُ ، ولا یَدخُلُ إلّا فیما یَعلَمُ أنَّهُ حَقٌّ ، وَالرَّیبُ شَکٌّ ، وإدمانُ الشَّکِّ کُفرٌ بِاللّهِ تَعالی ، وصاحِبُهُ فِی النّارِ . وخَبِّرونی هَل یَجوزُ أن یَبتاعَ أحَدُکُم عَبدا ، فَإذَا ابتَاعَهُ صارَ مَولاهُ ، وصارَ المُشتَری عَبدَهُ؟ قالوا : لا . قالَ : کَیفَ جازَ أن یَکونَ مَن اجتَمَعتُم عَلَیهِ أنتُم لِهَواکُم وَاستَخلَفتُموهُ صارَ خَلیفَهً عَلَیکُم ، وأنتُم وَلَّیتُموهُ؟ أ لّا کُنتُم أنتُمُ الخُلَفاءَ عَلَیهِ؟ بَل تُؤتونَ خَلیفَهً وتَقولونَ : إنَّهُ خَلیفَهُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ثُمَّ إذا سَخِطتُم (56) عَلَیهِ قَتَلتُموهُ ، کَما فُعِلَ بِعُثمانَ بنِ عَفّانِ ! فَقالَ قائِلٌ مِنهُم : لِأنَّ الإمامَ وَکیلُ المُسلِمینَ ، إذا رَضوا عَنهُ وَلَّوهُ ، وإذا سَخِطوا عَلَیهِ عَزَلوهُ . قالَ : فَلِمَنِ المُسلِمونَ وَالعِبادُ وَالبِلادُ؟ قالوا : لِلّهِ تَعالی . قالَ : فَاللّهُ (57) أولی أن یُوَکِّلَ عَلی عِبادِهِ وبِلادِهِ مِن غَیرِهِ ؛ لِأنَّ مِن إجماعِ الاُمَّهِ أنَّهُ مَن أحدَثَ حَدَثا فی مُلکِ غَیرِهِ فَهُوَ ضامِنٌ ، ولَیسَ لَهُ أن یُحدِثَ ، فَإن فَعَلَ فَآثِمٌ غارِمٌ (58) . ثُمَّ قالَ : خَبِّرونی عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله هَلِ استَخلَفَ حینَ مَضی أم لا ؟ فَقالوا : لَم یَستَخلِف . قالَ : فَتَرکُهُ ذلِکَ هُدیً أم ضَلالٌ؟ قالوا : هُدیً . قالَ : فَعَلَی النّاسِ أن یَتَّبِعُوا الهُدی ویَترُکُوا الباطِلَ ویَتَنَکَّبُوا الضَّلالَ . قالوا : قَد فَعَلوا ذلِکَ . قالَ : فَلِمَ استَخلَفَ النّاسُ بَعدَهُ وقَد تَرَکَهُ هُوَ؟ فَتَرکُ فِعلِهِ ضَلالٌ ، ومُحالٌ أن یَکونَ خِلافُ الهُدی هُدیً ، وإذا کانَ تَرکُ

الِاستِخلافِ هُدىً ، فَلِمَ استَخلَفَ أبو بَكرٍ ولَم يَفعَلهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آلِه ؟ ولِمَ جَعَلَ عُمَرُ الأَمرَ بَعدَهُ شورى بَينَ المُسلِمينَ خِلافا عَلى صاحِبِهِ ؟ لِأَنَّكُم زَعَمتُم أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله لَم يَستَخلِف ، وأنَّ أبا بَكرٍ استَخلَفَ ، وعُمَرُ لَم يَترُكِ الِاستِخلافَ كَما تَرَكَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِزَعمِكُم ، ولَم يَستَخلِف كَما فَعَلَ أبو بَكرٍ ، وجاءَ بِمَعنىً ثالِثٍ ، فَخَبِّرونى أىُّ ذلِكَ تَرَونَهُ صَوابا؟ فَإِن رَأَيتُم فِعلَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله صَوابا فَقَد خَطَّأتُم (59) أبا بَكرٍ ، وكَذلِكَ القَولُ فى بَقِيَّةِ الأَقاويلِ . وخَبِّرونى أيُّهُما أفضَلُ ، ما فَعَلَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِزَعمِكُم مِن تَركِ الِاستِخلافِ ، أو ما صَنَعَت طائِفَةٌ مِنَ الِاستِخلافِ؟ وخَبِّرونى هَل يَجوزُ أن يَكونَ تَركُهُ مِنَ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله هُدىً ، وفِعلُهُ مِن غَيرِهِ هُدىً ، فَيَكونُ هُدىً ضِدَّ هُدىً ، فَأينَ الضَّلالُ حَينَئِذٍ؟ وخَبِّرونى هَل وُلِّىَ أحَدٌ بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله بِاختِيارِ الصَّحابَةِ مُنذُ قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلَى اليَومِ؟ فَإِن قُلتُم : لا ؛ فَقَد أوجَبتُم أنَّ النّاسَ كُلَّهُم عَمِلوا ضَلالَةً بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وإن قُلتُم نَعَم ، كَذَّبتُمُ الأُمَّةَ وأبطَلَ قَولَكُم الوُجودُ الَّذى لا يُدفَعُ . وخَبِّرونى عَن قَولِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «قُل لِّمَن مَّا فِى السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضِ قُل لِّلَّهِ» (60) أ صِدقٌ هذا أم كِذبٌ ؟ قالوا : صِدقٌ . قالَ : أ فَلَيسَ ما سِوَى اللّهِ لِلّهِ ؛ إذ كانَ مُحدِثَهُ ومالِكَهُ؟ قالوا : نَعَم . قالَ : فَفى هذا بُطلانُ ما أوجَبتُم مِن اختِيارِكُم خَليفَةً تَفتَرِضونَ طاعَتَهُ ، وتُسَمّونَهُ خَليفَةَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأنتُمُ استَخلَفتُموهُ وهُوَ مَعزولٌ عَنكُم إذا غَضِبتُم عَلَيهِ ، وعَمِلَ بِخِلافِ مَحَبَّتِكُم ، ومَقتولٌ إذا أبَى الِاعتِزالَ . وَيلَكُم ! لا تَفتَروا عَلَى اللّهِ كَذِبا ، فَتَلقَوا وَبالَ ذلِكَ غَدا إذا قُمتُم بَينَ يَدَىِ اللّهِ تَعالى ، وإذا وَرَدتُم عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وقَد كَذَبتُم عَلَيهِ متُعَمِّدينَ ، وقَد قالَ : مَن كَذَبَ عَلَىَّ مُتَعَمِّدا فَليَتَبَوَّأ مَقعَدَهُ مِنَ النّارِ . ثُمَّ استَقبَلَ القِبلَةَ ورَفَعَ يَدَيهِ وقالَ : اللّهُمَّ إنّى قَد أرشَدتُهُم ، اللّهُمَّ إنّى قَد أخرَجتُ ما وَجَبَ عَلَىَّ إخراجُهُ مِن عُنُقى ، اللّهُمَّ إنّى لم أدَعهُم فى رَيبٍ ولا فى شَكٍّ ، اللّهُمَّ إنّى أدينُ بِالتَّقَرُّبِ إلَيكَ بِتَقديمِ عَلِىٍّ عليه السلام عَلَى الخَلقِ بَعدَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله كَما أمَرَنا بِهِ رَسولُكَ صلى الله عليه و آله . قالَ : ثُمَّ افتَرَقنا فَلَم نَجتَمِع بَعدَ ذلِكَ حَتّى قُبِضَ المَأمونُ . قالَ مُحَمَّدُ بنُ أحمَدَ بنِ يَحيَى بنِ عِمرانَ الأَشعَرِىُّ : وفى حَديثٍ آخَرَ : قالَ : فَسَكَتَ القَومُ ، فَقالَ لَهُم : لِمَ سَكَتُّم ؟ قالوا : لا نَدرى ما تَقولُ 61 . قالَ : تَكفينى هذِهِ الحُجَّةُ عَلَيكُم . ثُمَّ أمَرَ بِإِخراجِهِم . قالَ : فَخَرَجنا مُتَحيِّرينَ خَجِلينَ . ثُمَّ نَظَرَ المَأمونُ إلَى الفَضلِ بنِ سَهلٍ فَقالَ : هذا أقصى ما عِندَ القَومِ ، فَلا يَظُنَّ ظانٌّ أنَّ جَلالَتى مَنَعَتهُم مِنَ النَّقضِ عَلَىَّ . 62

.

1- .المأمون الخليفه العبّاسى : ولد سنه 170 ه ومات سنه 218 ه وله ثمان وأربعون سنه . وقرأ العلم والأدب والأخبار والعقليّات وعلوم الأوائل ، وأمر بتعريب كتبهم (راجع سير أعلام النبلاء : ج 10 ص 272 الرقم 72) .
2- .فى المصدر : «جمعنا» ، والأنسب ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
3- .هو الذى حبس بوله (النهايه : ج 1 ص 416 «حقن») .
4- .ما بين المعقوفين زياده يقتضيها السياق .
5- .الواقعه : 35 37.
6- .النساء : 163 .
7- .الأحزاب : 7 .
8- .فى المصدر : «الكفّار» ، والتصويب من بحار الأنوار .
9- .الأنفال : 33 .
10- .كذا فى المصدر ، والصحيح : «بِمَ» .
11- .فى المصدر : «فممّن» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
12- .الواقعه : 10 و 11 .
13- .فى المصدر : «أم بإلهام» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
14- .ص : 86 .
15- .النجم : 3 و4 .
16- .العَرِيْش : كلّ ما يستظلّ به (النهايه : ج 3 ص 207 «عرش») .
17- .النساء : 95 .
18- .الإنسان : 1 .
19- .الإنسان : 8 .
20- .الإنسان : 22 .
21- .الإنسان : 9 .
22- .الإنسان : 16 .
23- .أنْجَشه : عبدٌ أسود ، وكان حسن الصوت بالحداء ، فحدا بأزواج النبىّ صلى الله عليه و آله فى حجّه الوداع ، فأسرعت الإبل ، فقال النبىّ صلى الله عليه و آله ... الحديث (أُسد الغابه : ج 1 ص 284) .
24- .فى المصدر : «يا إسحاق ، رويدا شوقک بالقوارير» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار.
25- .إبراهيم : 17 .
26- .أضفنا ما بين المعقوفين من بحار الأنوار .
27- .فى المصدر : «خبّرونى» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
28- .التوبه : 40 .
29- .الكهف : 37 .
30- .المجادله : 7 .
31- .فى المصدر : «من» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .

32- .فى المصدر : «الصفه السكينه» وحذفنا «الصفه» كما فى بحار الأنوار .
33- .التوبه : 25 و 26 .
34- .سقط ما بين المعقوفين من المصدر ، وأثبتناه من بحار الأنوار .
35- .فى المصدر : «غدرتنا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
36- .مُؤتَه : قريه من قرى البلقاء فى حدود الشام ، وقيل : إنّها بمشارف الشام على اثنى عشر ميلاً من أذرح حيث فيه قتل ذوالجناحين جعفر بن أبى طالب (تاج العروس :ج 3 ص 131 «مأت») .
37- .فى المصدر : «خمسه عشر» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
38- .التوبه : 31 .
39- .فى المصدر : «بنفسه» ، وما أثبتناه من بحار الأنوار .
40- .الأعراف : 142 .
41- .فى المصدر : «إذا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
42- .طه : 29 32 .
43- .فى المصدر : «عاص ومطيع» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
44- .فى المصدر : «وإنّها يكون» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار.
45- .البقره : 124 .
46- .ص : 26 .
47- .البقره : 30 .
48- .فى المصدر : «لشرک» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
49- .النساء : 65 .
50- .الحِجر : 85 .
51- .التوبه : 5 .
52- .الوتين : عرق يسقى الكَبِد ، وإذا انقطع مات صاحبه (مفردات ألفاظ القرآن : ص 852 «وتن») .
53- .الحاقّه : 44 46 .
54- .فى المصدر : «أسخطتم» ، وما أثبتناه من بحار الأنوار .
55- .فى المصدر : «فوَاللّه » بدل «قال : فاللّه » ، والمناسب ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
56- .الغارِم : الذى يلتزم ما ضَمِنه وتكفّل به ويؤدّيه . والغُرم : أداء شىء لازم (النهايه : ج 3 ص 363 «غرم») .
57- .فى المصدر : «أخطأتم» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
58- .الأنعام : 12 .
59- .فى بحار الأنوار : «نقول» وهو أظهر .

60- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 185 ح 2 ، بحار الأنوار : ج 49 ص 189 ح 2 وراجع العقد الفريد : ج 4 ص 74 .

9 / 18 مأمون عبّاسی

9 / 18مأمون عبّاسی (1)عیون أخبار الرضا علیه السلام به نقل از اسحاق بن حمّاد بن زید ، در مناظره مأمون با مخالفان درباره امامت علی علیه السلام و برتری او بر دیگر مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله : از یحیی بن اکثم قاضی شنیدیم که گفت : مأمون به من فرمان داد تا گروهی از محدّثان و گروهی از متکلّمان را گِرد آورم. از مجموع دو گروه ، نزدیک به چهل نفر را گِرد آوردم و آنان را بردم و به آنان دستور دادم در اتاق نگهبانی باشند تا مأمون را از وجودشان مطّلع کنم و آنان ، چنین کردند و من به مأمون، خبر دادم. به من دستور داد آنان را وارد کنم. وارد شدند و ساعتی با آنان به گفتگو پرداخت و با آنان اُنس گرفت. آن گاه گفت : می خواهم امروز ، شما را بین خود و خداوند تبارک و تعالی حجّت قرار دهم. بنا بر این ، هر کس که نیاز به دستشویی رفتن دارد و یا کاری دارد ، نیاز خود را تأمین کند. راحت باشید و کفش هایتان را درآورید و رداهایتان را از دوش بردارید . آنان ، طبق آنچه که به آنان فرمان داده شده بود ، عمل کردند . آن گاه مأمون گفت : ای گروه! من شما را حاضر کرده ام تا به شما در پیشگاه خدای متعال احتجاج کنم. از خدا بترسید و به خود و پیشوایتان بنگرید ، و جلال و موقعیت من ، موجب منع شما از گفتن سخن حق در هر موقعیت و ردّ سخن باطل از هر که بود ، نگردد. از آتش دوزخ بر خویش رحم آورید و به خشنود ساختن خدا و اطاعت از خدا ، به خدا نزدیکی جویید. هیچ کس با عصیان خالق به مخلوقی تقرّب نجسته است ، جز آن که خداوند ، او را بر وی مسلّط ساخته است. بنا بر این ، با همه خِرَدتان با من مناظره کنید. من کسی هستم که اعتقاد دارم علی پس از پیامبر خدا ، بهترین بشر بود. اگر حرفم درست است ، آن را درست بشمارید ، و اگر اشتباه می کنم ، آن را رد کنید. شروع کنید ؛ اگر می خواهید از شما بپرسم ، و اگر می خواهید ، شما از من بپرسید. محدّثان گفتند : ما می پرسیم. گفت : بپرسید و یکی از شما از طرفتان سخن بگوید ، و اگر سخن گفت و فرد دیگری از شما سخنی افزون داشت ، آن را بیان کند و اگر اشتباه گفت ، آن را اصلاح کنید. یکی از آنان گفت : ما می گوییم که بهترینِ مردم پس از پیامبر خدا ، ابو بکر است؛ چون گزارش مورد اتّفاق از پیامبر خدا رسیده است که فرمود : «به آنانی که پس از من هستند ، ابو بکر و عمر ، اقتدا کنید». وقتی پیامبر رحمت ، دستور به اقتدا به آن دو داده است ، می فهمیم که او امر به اقتدا ، جز به بهترینِ مردم ،

نکرده است. مأمون گفت : روایات، فراوان است و این روایات ، یا همه بر حقّ اند و یا همه بر باطل و یا بعضی حق و پاره ای دیگر باطل اند. اگر همه حق باشند ، لازمه آن این است که همه باطل گردند؛ چون پاره ای روایات ، پاره ای دیگر را نقض می کنند و اگر همه باطل باشند ، مفهوم آن بطلان دین و از بین رفتن شریعت است. وقتی که این دو صورتْ باطل بود ، ناچار، نوع سوم ، درست خواهد بود که بعضی باطل و پاره ای حق باشند. در این صورت ، آنچه که حق است ، نیازمند دلیل است تا مورد پذیرش قرار گیرد و خلاف آن ، نفی گردد و در صورتی که دلیل حقّانیت یک خبر در خودِ آن خبر باشد ، شایسته تر است که باورش کنم و آن را بپذیرم. این روایتِ تو از گزارش هایی است که دلیل بطلان آن ، در خودِ روایت است؛ چون پیامبر خدا ، حکیم ترینِ حکیمان ، و راستگوترینِ مردم است و از این که فرمان به ناشدنی بدهد و مردم را به تدیّن به خلاف وا دارد ، از هر کس دیگری دورتر است . دلیل این سخن آن است که این دو نفر ، از همه جهات ، یا با هم همگون اند و یا ناهمگون . اگر از همه جهات، همگون باشند ، در شمار ، صفت ، صورت و جسم ، یکی خواهند بود و این که دو چیز از هر جهت یکی باشند،وجود خارجی ندارد. بنا بر این ، چگونه می توان به آن اقتدا کرد؟ و اگر ناهمگون باشند ، چگونه می توان به هر دوی آنها اقتدا کرد؟ چون اگر به یکی اقتدا کنی ، با دیگری مخالفت کرده ای و این فرمان دادن به ناشدنی (ناممکن) است. امّا دلیل بر این که آن دو ناهمگون اند، این که ابو بکر اهل رِدّه (مرتدان) را اسیر کرد و عمر ، آنان را آزادانه بازگرداند. عمر به ابو بکر ، توصیه کنار گذاشتن و کشتن خالد بن ولید (به جرم کشتن مالک بن نویره) را کرد. و ابو بکر ، نپذیرفت. عمر ، دو مُتعه را حرام کرد؛ ولی ابو بکر ، چنان نکرد. عمر ، دیوان تقسیمات قرار داد و ابو بکر ، این کار را انجام نداد. ابو بکر ، برای خود جانشین تعیین کرد و عمر ، چنین نکرد و نظیر این کارهای گوناگون ، فراوان است. (2) یکی دیگر از اهل حدیث گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است که : «اگر دوستی می گرفتم ، ابو بکر را برای خود ، دوست می گرفتم». مأمون گفت : این ، محال است ؛ چون شما گزارش کرده اید که او بین یارانش پیمان برادری بست و علی را نگه داشت. علی در این باره سخن گفت. پیامبر خدا فرمود : «تو را کنار نگذاشتم ، جز برای خودم» و هر کدام از این دو روایتْ درست باشد ، دیگری باطل است. یکی دیگر از آنان گفت : علی بر بالای منبر گفت : «بهترینِ این امّت پس از پیامبرش ابو بکر و عمر است». مأمون گفت : این ناشدنی است؛ چون اگر پیامبر خدا می دانست که آن دو برترند ، یک بار عمرو بن عاص ، و بار دیگر ، اسامه بن زید را بر آن دو فرمانده قرار نمی داد و چیزی که این روایت را نادرست نشان می دهد ، سخن علی پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله

است که فرمود : «من به نشستن در جای او ، از لباسم بر تنم سزاوارترم؛ امّا از این که مردم به کفر برگردند ، ترسیدم» و سخن دیگر او که فرمود : «کجا آن دو بهتر از من اند ، حالْ آن که پیش از آن دو و پس از آن دو ، خداوند را پرستیدم؟». یکی دیگر از آنان گفت: ابو بکر، درِ خانه خود را بست و گفت : آیا کسی هست که در خواست پس گرفتن (بیعت) کند تا من بیعتش را پس بدهم؟ علی گفت : «پیامبر خدا ، تو را پیش داشت . چه کسی تو را کنار بگذارد؟» . مأمون گفت : این ، نادرست است؛ چون علی از بیعت با ابو بکر ، سرْ باز زد و شما گزارش کرده اید که تا درگذشتِ فاطمه بیعت نکرد و فاطمه وصیّت کرد تا وی را شبانگاه دفن کنند تا آن دو در تشییع جنازه وی حضور نیابند. و از طرف دیگر ، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین ساخته بود ، چگونه می خواست خود را کنار بکشد ، حالْ آن که او به انصار می گفت : «من به یکی از این دو مرد ، ابو عبیده و عمر ، برای خلافت بر شما راضی ام». یکی دیگر گفت : عمرو بن عاص پرسید : ای پیامبر خدا! از بین زنان ، چه کسی نزد شما محبوب تر است؟ پیامبر فرمود : «عایشه». پرسید : از بین مردان؟ فرمود : «پدرش» . مأمون گفت : این ، نادرست است؛ چون شما روایت کرده اید که پیش پیامبر صلی الله علیه و آله پرنده کباب شده ای گذاشته شد. فرمود : «پروردگارا! محبوب ترینِ خلقت نزد خود را برسان» و آن شخص [که رسید] ، علی بود. کدام یک از این دو گزارش شما پذیرفتنی است؟ یکی دیگر گفت : علی گفت : «اگر کسی مرا بر ابو بکر و عمر برتر شمارد ، حدّ افترا بر وی می زنم». مأمون گفت : چه طور ممکن است علی بگوید : «بر کسی که حدّی بر او واجب نیست ، حد می زنم»؟ اگر چنین می کرد ، تجاوز از حدود الهی کرده بود و بر خلاف دستور خدا عمل کرده بود؛ چون برتر شمردن [کسی] بر آن دو ، افترا نیست. چون شما از پیشوایتان نقل کرده اید که گفته است : «بر شما حاکم شدم ، در حالی که بهترینِ شما نبودم». کدام یک از این دو نفر نزد شما راستگوترند : ابو بکر ، برای خود و یا علی برای ابو بکر؟ بگذریم که خودِ حدیث ، تناقض دارد؛ چون [ابو بکر]در این گفته ، یا راستگو و یا دروغگوست. اگر راستگوست ، از کجا این حکم را دانسته است؟ به وحی؟ وحی که قطع شده بود. به گمان؟ گمانه زن که خود ، متحیّر است. به اندیشه؟ اندیشه هم که مورد بحث است. و اگر راستگو نبود ، محال است که دروغگو ، حکومت مسلمانان را به دست گیرد ، احکام آنان را اجرا کند و حدود را بر آنان جاری سازد. دیگری گفت : روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ابو بکر و عمر ، سرور کُهن سالان بهشت اند». مأمون گفت : این حدیث ، ناشدنی است؛ چون در بهشت ، کهن سال وجود ندارد. روایت شده است که زنی از قبیله اشجع ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر فرمود : «پیران ، وارد

بهشت نمی شوند». آن زن گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود : «خداوند متعال می فرماید : «ما آنان را پدید آوردیم، پدید آوردنی ؛ و ایشان را دوشیزه گردانیدیم؛ شویْ دوست و هم سال» ؛ و اگر می پندارید که ابو بکر ، هنگام ورود به بهشت ، جوان می گردد، [بدانید که خودتان]روایت کرده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حسن و حسین فرموده است : «این دو تن ، سرورِ جوانان بهشت از پیشینیان و پسینیان اند و پدرشان ، بهتر از آن دو است». دیگری گفت : نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «اگر من به پیامبری برانگیخته نمی شدم ، عمر بر انگیخته می شد». مأمون گفت : این ، ناممکن است؛ چون خداوند متعال می فرماید : «ما همچنان که به نوح و پیامبرانِ بعد از او وحی کردیم ، به تو [نیز]وحی کردیم» و می فرماید : «و [یاد کن]هنگامی را که از پیامبران، پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم» . آیا رواست کسی که از وی ، پیمان برای پیامبری گرفته نشده ، پیامبر شود ، و آن که از وی پیمان گرفته شده است ، کنار گذاشته شود؟ دیگری گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عرفه به عمر نگاه کرد و لبخند زد و فرمود : «خداوند تبارک و تعالی به همه بندگانش مباهات کرد و به عمر ، به طور ویژه». مأمون گفت : این ، ناشدنی است؛ چون شدنی نیست که خداوند ، به عمر مباهات کند و پیامبرش را رها سازد و پیامبر صلی الله علیه و آله در بین عموم قرار گیرد و عمر ، ویژه شود. این روایت های شما شگفت تر از این روایت شما نیست که [می گویید] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «وارد بهشت شدم و در آن ، صدای نعلین شنیدم. دیدم که بلال ، برده ابو بکر ، به بهشت ، بر من پیشی گرفته است». شیعیان می گویند که علی بهتر از ابو بکر است و شما می گویید که برده ابو بکر ، بهتر از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چون پیشی گیرنده ، برتر از کسی است که بر او پیشی گرفته شده است. و [نیز] روایت کرده اید که شیطان ، از سایه عمر می گریزد؛ ولی بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله افکند که آنها ، غرانیق عُلا هستند! (3) به گمان شما ، شیطان از عمر گریخت ، ولی کفر را بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله افکند؟ یکی دیگر گفت : پیامبر خدا فرمود : «اگر عذاب فرو آید ، جز عمر بن خطّاب ، کسی نجات پیدا نخواهد کرد». مأمون گفت : این ، بر خلاف قرآن است؛ چون خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش می فرماید : «ولی تا تو در میان آنانی ، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند» . و شما عمر را مثل پیامبر خدا قرار دادید. یکی دیگر گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر در زمره ده تن از صحابیان ، گواهی بهشت داده است. مأمون گفت : اگر به پندار شما این گونه بود ، عمر به حُذَیفه نمی گفت : تو را به خدا، آیا من از منافقانم؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و

آله به وی فرموده بود که او از اهل بهشت است و عمر گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را تا زمانی که حذیفه آن را تأیید نکرده بود ، قبول نداشت ، لازمه اش این است که عمر ، سخن حذیفه را پذیرفته و سخن پیامبر خدا را نپذیرفته باشد و بنا بر این ، مسلمان نبوده است . و اگر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول داشت ، پس چرا از حذیفه پرسید؟ این دو خبر ، با هم متناقض اند. دیگری گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «من در یک کفّه ترازو گذاشته شدم و امّت من ، در کفّه دیگر . من بر آنان سنگین تر شدم. آن گاه ، ابو بکر را به جای من گذاشتند. او هم سنگین تر از آنان شد و آن گاه ، عمر را گذاشتند. او نیز سنگین تر از آنان شد و سپس ، ترازو را جمع کردند». مأمون گفت : این ، ناشدنی است؛ چون این وزن کردن ، یا بر پایه جسم آنان بود و یا اعمال آنان. اگر بر پایه جسم آنان بود که بر هیچ جانداری پوشیده نیست که این کار ، محال است؛ چون جسم آن دو بر جسم همه امّت ، سنگین تر نیست . و اگر بر پایه اعمالشان بود ، اعمال آنان (امّت) به وجود نیامده بود. چه طور اعمال آن دو بر اعمالی که به وجود نیامده اند ، سنگین تر بود؟! به من بگویید که مردم به وسیله چه چیزی بر یکدیگر برتری پیدا می کنند؟ پاره ای گفتند : به خاطر اعمال شایسته. گفت : به من بگویید که اگر کسی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگری برتر باشد و آن دیگری ، پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله ، از آن شخص برتر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ، اعمال بیشتری انجام دهد ، آیا به او می رسد؟ اگر بگویید : «آری» ، خواهید دید که در روزگار ما کسانی هستند که بیش از آنان جهاد کرده اند، حج گزارده اند، نماز خوانده اند، روزه گرفته اند و صدقه داده اند. گفتند : آری. برترِ روزگارِ ما به درجه برترِ روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله نمی رسد. مأمون گفت : به روایت هایی که پیشوایان شما آنان که دینتان را از آنان گرفته اید ، در فضایل علی نقل کرده اند ، بنگرید و آن را با فضایلی که برای همه آن ده نفر که بشارت بهشت بدانان داده شده ، مقایسه کنید. اگر فضایل [علی] ، بخشی [کوچک] از مجموعه ای بزرگ بود ، که حق با شماست؛ ولی اگر در فضایل علی بیشتر روایت کرده اند ، از پیشوایانتان هر آنچه را روایت کرده اند ، بپذیرید و از آن حدود ، درنگذرید. راوی می گوید : همه سر به زمین افکندند. مأمون گفت : چرا سکوت کردید؟ گفتند : همه حرف هایمان را زدیم. مأمون گفت : حال من می پرسم. کدام کار در زمانی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را برانگیخت ، بهترین کارها بود؟ گفتند : پیشتازی در پذیرش اسلام. چون خداوند تبارک و تعالی می فرماید : «و پیشتازان مقدّم اند؛ آنان اند همان مقرّبان [خدا]» . گفت : کسی را می شناسید که در اسلام آوردن، بر علی پیشی گرفته باشد؟ گفتند : وی در زمانی اسلام را پذیرفت که خُردسال بود و تکلیفی بر وی

نبود ، و ابوبکر در زمانی اسلام را پذیرفت که بزرگ سال بود و مکلّف ، و میان این دو ، فرق است . مأمون گفت : از اسلام آوردن علی به من بگویید که آیا با الهام از سوی خداوند متعال بود یا به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله ؟ اگر بگویید که به الهام بود ، وی را بر پیامبر صلی الله علیه و آله برتری داده اید؛ چون بر پیامبر ، الهام نشد؛ بلکه جبرئیل علیه السلام از سوی خداوند ، به عنوان فراخواننده و معرّف اسلام، به سوی وی آمد. اگر بگویید به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، آیا دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف خودش بود یا طبق فرمان خداوند متعال؟ اگر بگویید که از سوی خودش بود ، این بر خلاف توصیفی است که خداوند متعال از پیامبرش در این آیه کرده است که «من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و بر خدا نسبت بدهم» و در قول دیگرش : «از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن ، بجز وحی که می شود ، نیست» . و اگر از سوی خداوند بود ، پس خداوند متعال به پیامبرش فرمان داده که از بین فرزندان مردم ، علی علیه السلام را دعوت کند و او را بر دیگران برگزیند و فراخواندن آن حضرت ، دلیل بر اعتماد و علم او بود که از سوی خداوند متعال ، تأیید شده بود. دلیل دیگر! از [خداوند] حکیم به من خبر دهید که آیا بر وی رواست که بندگانش را به آنچه طاقت ندارند ، فرمان دهد؟ اگر بگویید: «آری» که کفر ورزیده اید ، و اگر بگویید: «نه» ، پس چگونه رواست که پیامبرش فرمان به دعوتی بدهد که به خاطر کمیِ سن [علی] و ناتوانی از پذیرش ، پذیرش آن ممکن نباشد؟ دلیل دیگر! آیا دیده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از فرزندان خاندان خود و یا دیگران را فراخوانَد تا آنان ، برای علی الگو باشند؟ اگر می پندارید که جز او را فرا نخوانده است ، پس این فضیلتی برای علی نسبت به همه فرزندان مردم است. آن گاه گفت : پس از سبقت در ایمان آوردن ، کدام عمل برترینِ اعمال است؟ گفتند : جهاد در راه خدا. گفت : آیا در بین [آن] ده نفر ، کسی را پیدا می کنید که در همه جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله ، چون علی نقش داشته باشد؟ در جریان جنگ بدر ، از مشرکان ، شصت و اندی مرد کشته شد که علی بیست و اندی را کشت و دیگر مردم ، چهل تن دیگر را. یکی از آنان گفت : ابو بکر با پیامبر صلی الله علیه و آله در سایبان بودند و جنگ را اداره می کردند. مأمون گفت : چیز شگفتی گفتی! آیا بدون پیامبر صلی الله علیه و آله جنگ را اداره می کرد و یا با او به طور مشترک ، کار را انجام می دادند و یا به خاطر نیازمندی پیامبر صلی الله علیه و آله به نظر و رأی ابو بکر بود؟ کدام یک از این سه وجه را دوست داری بگویی؟ گفت : به خدا پناه می برم از این که بپندارم که او به تنهایی و بدون پیامبر صلی الله علیه و آله [جنگ را]اداره می کرد و یا با او مشارکت داشت و یا پیامبر صلی الله علیه و آله به او نیازمند بود. گفت :

بنا بر این ، در سایبان بودن ، چه فضیلتی است؟ اگر تخلّف از جنگ برای ابو بکر فضیلت بود ، پس لازم است هر متخلّف از جنگ ، از مجاهدان برتر باشد ، در حالی که خداوند عز و جل می فرماید : «مؤمنان خانه نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند ، یکسان نیستند. خداوند ، کسانی را که با مال و جان خود جهاد می کنند ، به درجه ای بر خانه نشینان مزیّت بخشیده ، و همه را خدا وعده [پاداش]نیکو داده ؛ ولی مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ ، برتری بخشیده است» . اسحاق بن حمّاد بن زید [، یکی از حضار] گوید: سپس [مأمون] به من گفت : «آیا زمان طولانی بر انسان نگذشت که چیز قابل ذکری نبود؟ !» را بخوان . خواندم تا به این جا رسیدم که : «و به [پاس]دوستی [با خدا] ، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند» ، تا سخن خداوند که «و کوشش شما مقبول افتاده» . گفت : این آیه ها درباره چه کسی نازل شده است؟ گفتم : درباره علی. گفت : آیا شنیده ای که علی ، هنگامی که مسکین ، یتیم و اسیر را غذا داد ، فرمود : «ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم» ؟ برای چه خداوند عز و جل در کتابش این را بیان کرده است؟ گفتم : نمی دانم. گفت : خداوند متعال ، سرشت و نیّت علی را می دانست. آن را در کتابش برای آن آشکار ساخت تا مردم ، داستان او را بدانند. آیا می دانی که خداوند متعال ، چیزی از چیزهایی را که در بهشت است ، در این سوره توصیف کرده است : «جام هایی از سیم» ؟ گفتم : نه . گفت : این خود ، فضیلتی دیگر است. چگونه شیشه از نقره است؟ گفتم : نمی دانم. گفت : منظورش این است که از زلالی ، چون نقره ای است که همان گونه که بیرون آن دیدنی است ، درون آن نیز دیدنی است و این ، نظیر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود : «ای اَنْجَشَه ! (4) شیشه ها را آهسته ببر». منظور وی ، زنان بود که از ظرافت ، چون شیشه اند . و چون سخن دیگر آن حضرت است که فرمود : «اسب ابو طلحه را سوار شدم و آن را چون دریا یافتم». منظورش آن بود که از شدّت تاخت و تاز ، چون دریا بود . و مثل سخن خداوند تبارک و تعالی است که می فرماید : «و مرگ از هر جانبی به سویش می آید؛ ولی نمی میرد و عذابی سنگین به دنبال دارد» . یعنی گویا مرگ به سویش می آید و اگر از یک سو نمی آمد ، می مُرد. آن گاه گفت : ای اسحاق ! آیا تو از کسانی نیستی که گواهی می دهی ده نفر در بهشت اند؟ گفتم : چرا. گفت : اگر کسی را ببینی که می گوید : «من نمی دانم این حدیث درست است و یا نه» ، به نظرت وی کافر است؟ گفتم : نه . گفت : اگر کسی بگوید : «نمی دانم این سوره از قرآن است یا نه» ، آیا به نظرت کافر است؟ گفتم : آری. گفت : به نظرم فضایل وی (علی علیه السلام) تأکید شد . ای اسحاق ! به من بگو آیا حدیث

«پرنده کباب شده» ، درست است یا نه؟ گفتم : چرا. گفت : سوگند به خدا، لجاجتت آشکار شد. این جریان ، یا همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد ، تحقّق یافت، یا آن که دعایش پذیرفته نشد و یا آن که خداوند ، برترینِ بندگانش را می شناخت؛ ولی بنده غیر برترش نزد وی محبوب تر بود و یا آن که می پنداری خداوند ، بنده برتر و غیر برترش را نمی شناخت. کدام یک از سه وجه را دوست داری بگویی؟ اسحاق می گوید: مدّتی اندیشیدم و گفتم:ای امیر مؤمنان! خداوند متعال ، درباره ابو بکر می گوید : «و او نفر دوم از دو تن بود. آن گاه که در غار [ثور] بودند ، وقتی به همراه خود می گفت : اندوه مدار که خدا با ماست» . خداوند عز و جل وی را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده است. مأمون گفت : پناه بر خدا! چه قدر دانش تو به [علم]لغت و کتاب خدا کم است! آیا کافر ، همراه مؤمن نمی گردد؟ در این همراهی چه فضیلتی است؟ آیا سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید : «رفیقش در حالی که با او گفتگو می کرد به او گفت : آیا به آن کسی که تو را از خاک ، سپس از نطفه آفرید ، آن گاه تو را [به صورتِ] مردی درآورد ، کافر شدی؟!» . خداوند ، کافر را همراه او (مؤمن) قرار داده است؛ و هُذَلی شاعر هم گفته است : شب را در زیر عبایی صبح کردم و همراهم وحشی ای بود و چشم به مشرق دوخته بودم. و اَزْدی شاعر گفته است : در آن جا من و همراهم از وحش ترسیدیم به خاطر سایه هیکل شتربان . اسب خود را همراه خود ، شمرده است . امّا این سخن که : «خداوند با ماست» ، خداوند تبارک و تعالی با بد و خوب هست. آیا سخن خداوند را نشنیده ای که : «هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست ، مگر این که او چهارمینِ آنهاست ، و نه میان پنج تن ، مگر این که او ششمینِ آنهاست ، و نه کم تر از این [عدد] و نه بیشتر ، مگر این که هر کجا باشند ، او با آنهاست» . و امّا این سخن که : «اندوه مدار» ، به من بگو آیا غمِ ابو بکر ، اطاعت بود و یا معصیت؟ اگر پنداری که اطاعت بود ، در این صورت ، پیامبر صلی الله علیه و آله را نهی کننده از اطاعت شمرده ای و این کار ، ویژگی انسانِ حکیم نیست ، و اگر آن را معصیت می شماری ، چه فضیلتی برای معصیتْ کار است؟ و به من بگو که در سخن خدا : «پس خدا آرامشِ خود را بر او فرو فرستاد .» ، برای چه کسی آرامش نازل شده است؟ گفتم : بر ابو بکر؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله بی نیاز از آرامش بود. گفت : بگو ببینم ، آیا می دانی مؤمنانی را که خداوند در این آیه قصد کرده ، چه کسانی اند : «و در روز جنگ حُنین ، آن هنگام که شمارِ زیادتان شما را به شگفت آورده بود ؛ ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر]نکرد ، و زمین با همه فراخی ، بر شما تنگ گردید ، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید ، برگشتید. آن گاه ، خدا آرامش بر فرستاده خود و بر مؤمنان ،

فرود آورد» ؟ گفتم : نه. گفت : در جنگ حنین ، مردم فرار کردند و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله ، جز هفت تن از بنی هاشم ، [کسی] نمانْد : علی علیه السلام که با شمشیر می جنگید؛ عباس که افسار قاطر پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود ؛ و پنج نفر از ترسِ آن که شمشیر کافران به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد ، گِرد او حلقه زده بودند تا آن که خداوند تبارک و تعالی ، پیروزی را به پیامبرش بخشید. در این آیه،منظور از مؤمنان،علی و کسانی از بنی هاشم اند که حضور داشتند. کدام برتر است؟ آیا آن که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و خداوند ، آرامش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و او فرو فرستاد و یا آن که در غار با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و شایسته آن نبود که آرامش بر وی فرو آید؟ ای اسحاق! کدام برترند؟ آن که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بود و یا آن که بر جا و رخت خواب او خوابید و با جانش از او حفاظت کرد تا آن که هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله تکمیل شد؟ خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش فرمان داد که به علی علیه السلام دستور دهد تا در جایش بخوابد و جانش را سپر او قرار دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد . علی گفت : آیا تو سالم می مانی ، ای پیامبر خدا؟ [فرمود : «آری»]. گفت : به چشم! و آن گاه به رخت خواب پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و رواندازِ او را روی خود کشید و مشرکان ، گِرد او جمع شدند و تردید نکردند که او پیامبر خداست و آنان ، توافق کرده بودند که از هر کدام از شاخه های قریش ، مردی یک ضربه به او بزند تا بنی هاشم نتوانند خونش را مطالبه بکنند و علی ، تصمیم و نقشه آنان را برای از بین رفتن جانش می شنید و این کار ، موجب بی تابی او نشد ، چنان که ابو بکر در غارْ بی تابی می کرد ، در حالی که او (ابو بکر) با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و علی ، تنها بود و همچنان به خاطر خدا صبور بود و خداوند متعال ، فرشتگانش را فرستاد تا وی را از دست مشرکان قریش ، پاس دارند. هنگامی که صبح شد ، برخاست. مشرکان به وی نگریستند و گفتند : محمّد کجاست؟ گفت : من چه می دانم! گفتند : تو ما را فریب دادی . آن گاه به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوست ، و علی همواره برتر بود و هر کاری می کرد ، بر خوبی اش افزوده می شد تا آن که خداوند تعالی ، او را قبض روح کرد ، در حالی که مورد رضایت و مغفرت بود. ای اسحاق! آیا حدیث ولایت را نقل می کنی؟ گفتم : آری. گفت : نقل کن . و من نقل کردم. گفت : می بینی که خداوند ، حقّی برای علی بر گردن ابو بکر و عمر ، واجب ساخته است که به نفعِ آنان بر علی ، واجب نکرده است. گفتم : مردم می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر زید بن حارثه این سخن را گفته است. گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله کجا این سخن را گفته است؟ گفتم : در غدیر خم ، پس از برگشتن از حجّه

الوداع. گفت : زید بن حارثه ، کجا کشته شده است؟ گفتم : در موته. (5) گفت : آیا زید بن حارثه ، پیش از غدیر خم کشته نشده است؟ گفتم : چرا. گفت : اگر پسری داشته باشی که پانزده سال داشته باشد و بگوید : ای مردم! مولای من مولای پسر عمویم است ، وی را بپذیرید ، آیا این کار را برای او ناشایست می شماری؟ گفتم : آری. گفت : آیا چیزی را که برای فرزند خود روا نمی شماری ، آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله روا می شماری؟ ای وای بر تو! آیا دین شناسان خود را ارباب خود گرفته اید؟! خداوند تعالی می گوید : «اینان ، دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیّت گرفتند» . سوگند به خدا ، مردم برای آنان (رهبانان) روزه نمی گرفتند و نماز نمی خواندند؛ بلکه به مردم ، فرمان می دادند و آنان ، اطاعت می کردند. آن گاه گفت : آیا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی را روایت می کنی که می فرماید : «تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی»؟ گفتم : آری. گفت : آیا می دانی که هارون ، برادر تنیِ موسی علیه السلام بود؟ گفتم : آری. گفت : علی چنین بود؟ گفتم : نه. گفت : و هارون ، پیامبر بود و علی چنین نبود. بنا بر این ، جایگاه سومی جز خلافت ، باقی نمی مانَد. و این ، مثل همان گفته منافقان است که گفتند : پیامبر صلی الله علیه و آله ، به خاطر آن که وی را باری گران می دانست ، [در مدینه]به جای خود نشانْد تا خود را راحت سازد ؛ و نیز همان است که خداوند از موسی علیه السلام نقل می کند که به هارون گفت : «در میان قوم من جانشینم باش ، و [کار آنان را]اصلاح کن و از راه فسادگران ، پیروی مکن» . گفتم : موسی علیه السلام در زمانی که زنده بود ، هارون را در میان قومش جانشین ساخت ، سپس به ملاقات پروردگارش رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله ، هنگامی که به جنگ می رفت ، علی علیه السلام را جانشین گردانْد. گفت : از موسی علیه السلام در زمانی که هارون را جانشین ساخت ، بگو. آیا در هنگام میقات موسی علیه السلام با خدای خود ، همراه وی کسی از یاران او بود؟ گفتم : چرا. گفت : آیا موسی علیه السلام ، وی (هارون) را برای همگان ، جانشین خود نساخته بود؟ گفتم : چرا. گفت : علی هم چنین بود. پیامبر صلی الله علیه و آله علی را هنگام رفتن به جنگ ، در بین ضعیفان و زنان و بچّه ها جانشین خود می ساخت ؛ چون اکثر یارانش همراهش بودند ، و گرنه او را جانشین خود برای همه قرار داده بود و دلیل بر این که وی ، علی را جانشین خود بر آنها در حیات خود و در زمانی که غایب بود و نیز در زمان پس از مرگش قرار داده بود ، سخن حضرت است که فرمود : «علی نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام است ، جز این که پیامبری پس از من نیست» و طبق این سخن ، وی وزیر پیامبر خدا نیز هست؛ چون موسی علیه السلام به پیشگاه خداوند دعا کرد و در دعایش گفت : «و برای من ،

وزیری از کسانم قرار ده؛ هارون برادرم را. پشتم را به او استوار کن و او را شریکِ کارم گردان» . و اگر علی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ، چون هارون به موسی علیه السلام است ، پس وزیر اوست؛ همان گونه که هارون ، وزیر موسی بود و او ، خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله است ، چنان که هارون ، خلیفه موسی علیه السلام بود. آن گاه ، رو به اهل کلام کرد و گفت : آیا من از شما بپرسم و یا شما از من می پرسید؟ گفتند : ما می پرسیم. گفت : بپرسید. یکی از آنان گفت : آیا امامت علی از طرف خداوند عز و جل بود؟ و این امر ، از سوی پیامبر خدا گزارش شده است ، مثل گزارش وجوب چهار رکعت نماز ظهر و یا وجوب پنج درهم [زکات] در دویست درهم و وجوب حج؟ گفت : آری. پرسید : پس چرا در هیچ امر واجبی اختلاف نکردند؛ ولی تنها در خلافت علی، اختلاف کردند؟ مأمون گفت : چون در هیچ کار واجبی تمایل و رقابت ، نظیر خلافت، وجود ندارد. یکی دیگر گفت : چرا این را که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده باشد که از میان خود ، فردی را به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب کنند و به خاطر مهربانی و دلسوزی به مردم ، خود آن حضرت ، کسی را جانشین نگذاشت که مردم به خاطر مخالفت با او به عذاب گرفتار شوند ، انکار می کنی؟ گفت : به این خاطر انکار می کنم که خداوند متعال به بندگانش مهربان تر از پیامبرش است و او پیامبرش را به سوی آنان فرستاده است، با آن که می دانست در بین بندگانش گنهکار و مطیع بود و وجود آنان ، مانع از فرستادن پیامبرش نشد. و دلیل دیگر، این که اگر به آنان دستور می داد که فردی را از میان خود برگزینند ؛ یا به همه آنان دستور داده بود که کسی را انتخاب کنند و یا به بعضی چنین دستوری داده بود . اگر به همه دستور داده بود [که انتخاب کنند] ، پس منتخَب ، چه کسی بود؟ و اگر به بعضی از ما دستور داده است و نه همه ، چاره ای نیست جز این که برای این بعض ، نشانی وجود داشته باشد. اگر بگویی این بعض ، دین شناسان اند ، بایستی «دین شناس» مشخّص می شد و نشانه های او بیان می شد. دیگری گفت : روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هر آنچه را که مسلمانان نیک شمارند ، آن چیز ، نزد خداوند متعال هم نیکوست ، و آنچه را که آنان بد می شمارند ، آن چیز ، نزد خدا هم بد است». مأمون گفت : مراد در این کلام، یا همه مؤمنان است و یا بعضی از آنان. اگر منظور ، همه است که چنین چیزی وجود ندارد؛ چون اتّفاق نظر همه [امّت] ، ممکن نیست ، و اگر مراد، بعضی از آنان است ، هر گروهی نسبت به پیشوای خود ، نیکی گزارش می کنند، مثل روایت شیعه درباره علی و روایت حشویان درباره دیگری . با این وضع ، کی نظر شما درباره امامت به کرسی خواهد نشست؟ دیگری گفت : آیا درست است که بپنداری اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، اشتباه کرده

اند؟ گفت : چه طور بپنداریم که آنان اشتباه کرده و بر گم راهی اتّفاق کردند ، در حالی که واجب و سنّتی را نمی شناختند؛ چون تو می پنداری که امامت ، نه واجب از سوی خداست و نه سنّت از سوی پیامبر خدا؟ بنا بر این ، در چیزی که به نظرت فریضه و سنّتی نیست ، اشتباه چه معنا دارد؟ دیگری گفت : اگر تو امامت را برای علی می دانی و نه دیگری ، دلیل خود را بر این ادّعا بیان کن. مأمون گفت : من مدّعی نیستم ؛ بلکه اقرار کننده ام و بیّنه (دلیل) بر مُقر ، لازم نیست. مدّعی کسی است که می پندارد دادن ولایت و عزل از آن ، به دست اوست و اختیار به دست اوست و بیّنه هم یا باید از شریکان او باشد ، که در این جا طرف دعوایند ، و یا از غیر آنان باشد ، که و غیر هم وجود ندارد. بنا بر این ، چگونه بر این کار ، بیّنه اقامه شود؟ دیگری گفت : بنا بر این ، پس از درگذشت پیامبر خدا چه چیز بر علی واجب بود؟ گفت : همانی که انجام داد. گفت : آیا بر وی واجب نبود که برای مردمْ اعلان کند که وی امام است؟ گفت : امامت ، به خاطر کار وی درباره خودش و یا کار مردم در مورد او (از قبیل انتخاب او یا برتر شمردن او و چیزی دیگر) نبود؛ بلکه به خاطر کار خداوند متعال در خصوص او بود ، چنان که به ابراهیم علیه السلام فرمود : «من تو را برای مردم ، پیشوا قرار دادم» و به داوود علیه السلام فرمود : «ای داوود! همانا تو را جانشین در زمین قرار دادم» و درباره آدم علیه السلام به فرشتگان فرمود : «همانا در زمین ، جانشین قرار می دهم» . بنا بر این ، امام ، از سوی خداوند تبارک و تعالی امام است و در آغاز خلقتش او را برگزیده است و به خاطر شرافت نَسَب ، پاکی نسل و عصمت در آینده اش است ، و اگر به واسطه خودش بود و به خاطر کاری که کرده بود ، مستحقّ امامت می شد ، هرگاه بر خلاف آن کار انجام می داد ، از خلافتْ عزل می شد و تنها پیش از ارتکاب آن کارِ خلاف ، خلیفه بود . دیگری گفت : چرا امامت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی واجب شد؟ گفت : برای این که از خُردسالی به ایمانْ روی آورد ، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله از خُردسالی به ایمان روی آورد و از روی دلیل ، از گم راهیِ قومش بیزاری جُست و از شرک ، دوری گزید ، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله از گم راهی ، بیزاری جُست و از شرک ، دوری گزید؛ چون شرک ، ستم است و به اجماع ، ستمکار و پرستنده بت ، امام نمی شود و کسی که نسبت به خداوند ، شرک بورزد ، در جایگاه دشمنانش قرار می گیرد و این حکم ، درباره چنین شخصی شهادت علیه اوست ، بر پایه اجماع امّت تا این که اجماع دیگری پیدا شود و آن را نقض کند؛ و هر کس که یک بار علیه او حکم صادر گردد ، نمی تواند حاکم شود؛ چون حاکم ، محکوم است و در این صورت ، بین حاکم و محکوم ، فرقی نمی مانَد. دیگری گفت : پس چرا علی با ابو بکر و عمر نجنگید ، همان گونه که با معاویه جنگید؟ مأمون گفت

: این ، پرسش از ناممکن است؛ چون «چرا» ، پرسش از علّت است و «انجام ندادن» ، نفی است و نفی ، علّت نمی خواهد و علّت ، همیشه برای اثبات است؛ بلکه لازم است که در کار علی اندیشیده شود که آیا از سوی خدا بود یا از سوی غیر خدا. اگر این درست است که کار او از سوی خدا بود ، بنا بر این ، تردید در تدبیر او شرک است ، به خاطر سخن خداوند که می فرماید : «ولی چنین نیست. به پروردگارت سوگند که ایمان نمی آورند ، مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است ، داور گردانند. سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند» . کارهای کننده کار ، تابع اصل خودش است. بنا بر این ، اگر قیام او از سوی خداست ، رفتارهای او هم از سوی اوست و بر مردم ، رضا و تسلیم ، واجب است. پیامبر خدا در روز حُدَیبیه ، هنگامی که مشرکان ، قربانی او را از رسیدن به خانه خدا مانع شدند ، جنگ را ترک کرد و هنگامی که یار و نیرو یافت ، جنگید . خداوند متعال در [مورد] نخست ، فرمود : «پس به خوبی صرف نظر کن» و سپس [در دومی]فرمود : «مشرکان را هر کجا یافتید ، بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره در آورید و در هر کمینگاهی به کمین آنها بنشینید» . دیگری گفت : اگر می پنداری که امامت علی از طرف خدا بود و او واجب الاطاعه است ، پس چرا برای پیامبران ، راهی جز تبلیغ و فراخوانی گذاشته نشد؛ ولی برای علی روا شد که فرا خواندن مردم به اطاعتش را که بر وی واجب بود ، ترک کند؟ گفت: به خاطر آن که ما نمی گوییم علی، مأمور به تبلیغ شد تا پیامبر به حساب آید؛ بلکه او نشانی بین خداوند و بندگانش قرار گرفت که هر کس از او پیروی کرد ، مطیع است ، و هر کس با او مخالفت کرد ، نافرمان به شمار می آید. اگر یارانی بیابد که به وسیله آنان نیرومند گردد ، می جنگد ، و اگر یارانی نیافت ، سرزنش بر مردم است ، نه بر او؛ چون در هر صورت ، به فرمانبری از او دستور داده شدند ؛ ولی او جز در صورتی که توان داشته باشد ، مأمور به جنگیدن با آنان نشده است. او همچون خانه خداست. بر مردمْ واجب است که به سوی آن روند. اگر رفتند ، آنچه که بر آنان واجب بود ، انجام داده اند ، و اگر حج انجام ندادند ، سرزنش بر آنان است ، نه بر خانه خدا. دیگری گفت : اگر به حتم ، وجود امام واجب الاطاعه واجب شده باشد ، از کجا حتما آن امام ، علی است ، نه دیگری؟ گفت : چون خداوند متعال ، چیز ناشناخته را واجب نمی گردانَد و کار واجب هم نمی تواند ناشدنی باشد و [انجام تکلیفِ]ناشناخته ، کاری ناشدنی است. پس لازم است که پیامبر خدا به کار واجب ، راهنمایی کند تا عذر بین بندگان خدا و خداوند عز و جل از میان برود. چنان که اگر خداوند ، روزه یک ماه را بر مردم واجب کند و به مردم نگوید که کدام ماه است و نشانی هم نگذارد و بر مردم ، لازم شود

که به اندیشه خودشان آن را جستجو کنند تا ماهی را که خداوند متعال اراده کرده است ، به دست آورند ، در این صورت ، مردم از پیامبری که احکام را بیان کند ، و از امامی که خبر پیامبر خدا را بر آنان نقل کند ، بی نیاز می شوند . دیگری گفت : از کجا می توانی اثبات کنی هنگامی که پیامبر خدا علی را فرا خوانْد ، فرد بالغی بود؟ چون مردم معتقدند که او در هنگام فراخواندن ، خُردسال بود و حکم الهی درباره او جاری نبود و به حدّ مردان ، نرسیده بود. گفت : چون در آن وقت ، یا از کسانی بود که پیامبر برای دعوت او به سویش فرستاده شده بود که در این صورت ، او می توانست مورد تکلیف و توانمند برای انجام واجبات باشد؛ و یا از کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او فرستاده نشده بود که در این صورت ، لازم می شد که پیامبر صلی الله علیه و آله مصداق این سخن خدا باشد : «و اگر [او]پاره ای گفتارها بر ما بسته بود ، دست راستش را سخت می گرفتیم و سپس ، رگ قلبش را پاره می کردیم» . افزون بر آن که لازم می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خداوند تبارک و تعالی ، بندگان خدا را به چیزی که در توانشان نبود ، مکلّف سازد و این ، همان محال است که وجودش ناشدنی است و حکیم ، به چنین کاری فرمان نمی دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن ، راهنمایی نمی کند. خداوند ، منزّه از آن است که فرمان به مُحال بدهد ، و پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوارتر از آن است که به چیزی فرمان بدهد که در حکمتِ فرد حکیم ، خلاف است . در این هنگام ، همه ساکت شدند. مأمون گفت : از من پرسیدید و بر من ، اشکال کردید. آیا من هم از شما بپرسم؟ گفتند : آری. گفت : آیا امّت ، به اجماع، روایت نکرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هر کس از روی عمد ، بر من دروغ ببندد ، جایگاهش در آتش باد!»؟ گفتند : چرا. گفت : و نیز از او روایت نکرده اند که فرمود : «کسی که خداوند را به گناهی کوچک و یا بزرگ ، نافرمانی کند ، و آن را چون دین برای خودش برگزیند و بر آن اصرار کند ، در بین طبقه های دوزخ ، جاودان خواهد بود»؟ گفتند : چرا. گفت : به من بگویید کسی که امّت، او را برگزید و خلیفه قرار داد، آیا رواست که وی ، خلیفه پیامبر خدا و خلیفه از طرف خدا گفته شود ، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین خود نساخته است؟ اگر بگویید: «آری» که زورگویی است ، و اگر بگویید «نه» ، لازمه اش آن است که ابوبکر ، خلیفه پیامبر خدا نباشد و از سوی خداوند عز و جل هم نباشد و شما به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته باشید و در معرض آنید که از جمله کسانی باشید که پیامبر خدا ، ورود به دوزخ را برایشان مطرح کرده است. به من بگویید در کدام سخنتان راستگویید؟ در این که می گویید : «پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت و کسی را جانشین نساخت» و یا در این که به ابوبکر می گویید :

«ای خلیفه پیامبر خدا!»؟ اگر در هر دو سخن ، راستگو باشید، که ممکن نیست ؛ چون تناقض است ، و اگر در یکی صادق باشید ، دیگری باطل است. پس ، از خدا پروا کنید و برای خود ، بیندیشید. تقلید را کنار بگذارید و از شبهه ها دوری گزینید. سوگند به خدا، خداوند ، جز از بنده ای که طبق درکش عمل می کند و جز به چیزی که آن را حق می داند ، وارد نمی شود ، [عذری را]نمی پذیرد. تردید ، شکّ است و ادامه شک ، به کفر بر خدا می انجامد و صاحب شک ، در دوزخ است. به من بگویید : آیا رواست کسی ، برده ای بخرد و همین که خرید ، مولایش شود و خریدار ، تبدیل به برده گردد؟ گفتند : نه. گفت : چه طور رواست کسی که شما به خاطر تمایلتان به او ، بر او اجتماع کردید و او را خلیفه قرار دادید ، بر شما خلیفه گردد ، در حالی که شما [خودتان] او را ولایت داده اید؟ آیا شما خلیفه بر او نیستید؟ خلیفه بودن را به کسی می دهید و آن گاه می گویید که او خلیفه پیامبر خداست؟! و هرگاه بر او خشم گرفتید ، او را می کشید ، چنان که در خصوص عثمان بن عفّان چنین شد؟! یکی از آنان گفت : چون امام ، وکیل مسلمانان است ، وقتی که از او راضی بودند ، به او ولایت داده اند ، و هنگامی که بر او خشم گرفتند ، او را کنار گذاشته اند. گفت : مسلمانان ، بندگان و شهرها از آنِ کیست؟ گفتند : از آنِ خدا. گفت : خداوند ، نسبت به دیگران ، از این که بر بندگانش و شهرهایش وکیل قرار دهد ، سزاوارتر است؛ چون طبق اجماع امّت ، کسی که در مِلک دیگران چیزی ایجاد کند ، ضامن است و بر او روا نیست که چیزی به وجود آورد ، و اگر چنین کند ، گناهکار و ضامن است. آن گاه گفت : به من بگویید آیا پیامبر صلی الله علیه و آله ، روزی که درگذشت ، کسی را جانشین گذاشت یا نه؟ گفتند : جانشین نگذاشت. گفت : آیا ترک تعیین جانشین ، هدایت بود یا گم راهی؟ گفتند : هدایت. گفت : بر مردم ، لازم است که از هدایت ، پیروی کنند و از باطل دست بردارند و از گم راهی ، رویگردان باشند. گفتند : آنان ، چنین کردند. گفت : پس چرا مردم ، پس از او جانشین تعیین کردند ، حال آن که او چنین کاری را ترک کرد؟ ترکِ کار او ، گم راهی است و مُحال است که خلاف هدایت هم هدایت باشد. اگر ترک تعیین جانشین ، هدایت است ، پس چرا ابو بکر ، جانشینْ تعیین کرد ، حالْ آن که پیامبر صلی الله علیه و آله ، تعیین نکرد؟ و چرا عمر ، حکومت را بر خلاف دوستش بین مسلمانان به شورا گذاشت؟ شما معتقدید که پیامبر صلی الله علیه و آله جانشینی تعیین نکرد و ابو بکر ، تعیین کرد وعمر ، تعیین جانشین را مانند پیامبر صلی الله علیه و آله (به گمان شما) ، ترک نکرد و چون ابو بکر هم انجام نداد و شیوه سومی را به کار گرفت ، به من بگویید کدام یک را درست می دانید؟ اگر کار پیامبر صلی الله علیه و آله را درست می دانید ، ابو بکر را تخطئه کرده اید، همچنین نسبت به بقیّه اقوال

. و به من بگویید که کدام بهتر است؟ آنچه را که به نظر شما پیامبر صلی الله علیه و آله از ترک [تعیین]جانشین انجام داد ، یا آنچه را که دیگران در تعیین خلیفه انجام دادند؟ و به من بگویید که آیا رواست که ترک پیامبر صلی الله علیه و آله ، هدایت باشد و انجام دادن همان کار ، از دیگری هم هدایت باشد و هدایت ، ضد هدایت گردد؟ بنا بر این ، گم راهی کجاست؟ و به من بگویید که آیا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، از روز درگذشت او تا به امروز ، کسی به انتخاب صحابیان ، حاکمیت را به دست گرفته است؟ اگر بگویید: «نه» ، مفهوم آن این است که همه مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، گم راهی را در پیش گرفته اند ، و اگر بگویید: «آری» ، امّت را تکذیب کرده اید. سخن شما با امری حتمی ابطال می شود. به من بگویید که از سخن خداوند که می فرماید : «بگو برای کیست آنچه که در آسمان ها و زمین است ؟ بگو : از آنِ خداست» ، آیا راست است یا ناراست است؟ گفتند : راست است. گفت : آیا ماسوای خدا از آنِ خدا نیست؛ زیرا او ایجاد کننده و مالک آنهاست؟ ! گفتند : چرا. گفت : خودِ همین ، ابطال کننده آن چیزی است که اثبات می کردید ، در خصوص اختیار شما بر تعیین خلیفه ای که اطاعت از او را لازم می شمرید و او را «خلیفه پیامبر خدا» می نامید ، حالْ آن که خود ، او را خلیفه ساخته اید و هرگاه بر وی غضب کنید و بر خلاف میل شما کاری کند ، از کار ، معزول می شود ، و اگر کناره گیری را نپذیرد ، کشته می شود. وای بر شما ! بر خداوند ، دروغ مبندید؛ چون فردا که در پیشگاه خداوند قرار گرفتید ، نتیجه آن را خواهید دید، هنگامی که بر پیامبر خدا وارد شوید ، در حالی که به طور عمد بر وی دروغ بستید و او گفته است که : «هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد ، جایگاهش در آتش باد» . آن گاه رو به قبله ایستاد و دست هایش را بلند کرد و گفت : پروردگارا ! من آنان را راهنمایی کردم و آنچه که بیانِ آن بر عهده ام واجب بود ، بیان کردم. پروردگارا ! آنان را در تردید و شک ، رها نکردم . پروردگارا ! من اعتقاد دارم که با پیش داشتِ علی بر بندگان ، پس از پیامبرت چنانچه پیامبرت به ما دستور داده است به تو تقرّب جُسته می شود. [راوی گفت :] آن گاه متفرّق شدیم و تا زمانی که مأمون درگذشت ، جمع نشدیم. محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گفت که در حدیث دیگر ، چنین است : جماعت ، سکوت کردند. به آنان گفت : چرا سکوت کردید؟ گفتند : نمی دانیم چه بگوییم. گفت : همین حجّت بر شما برای من کافی است. آن گاه دستور داد تا آنان بیرون بروند. [راوی گفت :] ما در حالت تحیّر و شرمساری بیرون آمدیم. آن گاه ، مأمون به فضل بن سهل نگریست و گفت : این، نهایتِ چیزی بود که در پیش اینان بود و کسی نپندارد که جلالت من ، مانع از آن شد که آنان به من پاسخ دهند.

.

1- .عبد اللّه مأمون ، خلیفه عباسی ، در سال 170 ق ، به دنیا آمد و در سال 218 ق ، در 48 سالگی درگذشت . علم ، دانش ، ادب ، اخبار ، قرآن ، حدیث ، علوم عقلی و علوم پیشینیان را آموخت و به ترجمه کتاب های پیشینیان به زبان عربی فرمان داد (ر . ک : سیر أعلام النبلاء : ج 10 ص 272 ش72) .

2- .نویسنده کتاب [یعنی شیخ صدوق رحمه الله]می گوید : در این خصوص ، بحثی است که مأمون ، به طرف مناظره اش نگفته است و آن این که آنان ، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین روایت نکردند : «اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر؛ به کسانی که بعد از من اند ، ابو بکر و عمر ، اقتدا کنید»؛ بلکه گروهی «ابو بکر و عمر» [به رفع] روایت کرده اند و گروهی ، «ابابکر و عمر» [به نصب] روایت کرده اند. اگر این روایت ، درست باشد ، در صورت نصب ، معنایش چنین می شود که : ای ابو بکر و عمر! به آنچه که پس از من است ، کتاب خدا و عترت ، اقتدا کنید؛ و در صورتی که به رفع باشد ، معنای آن چنین می شود که : ای مردم وای ابو بکر و عمر! به آنچه که پس از من است ، کتاب خدا و عترت ، اقتدا کنید.

3- .اشاره به داستان معروف و ساختگی آیات شیطانی دارد که پاره ای ناآگاهان به فنّ نقل حدیث ، آن را در کتب خود نقل کرده اند و مأمون بر همین نقل ، خُرده گرفته است . (م)

4- .انجشه ، برده سیاهِ خوش صدایی بود که در حجه الوداع ، برای شتران همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آواز هدی می خواند تا شتران ، سریع حرکت کنند (اُسد الغابه : ج 1 ص 284) .

5- .جایی در شام که سپاه اسلام با سپاه هراکلیوس (امپراتور روم) ، روبه رو شد و در این رویارویی ، جعفر ابن ابی طالب (ذوالجناحین) نیز به شهادت رسید (تاج العروس : ج 3 ص 131 «مأت») .

ص: 142

. .

ص: 143

. .

ص: 144

. .

ص: 145

. .

ص: 146

. .

ص: 147

. .

ص: 148

. .

ص: 149

. .

ص: 150

. .

ص: 151

. .

ص: 152

. .

ص: 153

. .

ص: 154

. .

ص: 155

. .

ص: 156

. .

ص: 157

. .

ص: 158

. .

ص: 159

. .

ص: 160

. .

ص: 161

. .

ص: 162

. .

ص: 163

. .

ص: 164

. .

ص: 165

. .

ص: 166

. .

ص: 167

. .

ص: 168

. .

ص: 169

. .

ص: 170

. .

ص: 171

. .

ص: 172

. .

ص: 173

. .

ص: 174

. .

ص: 175

. .

ص: 176

. .

ص: 177

. .

ص: 178

. .

ص: 179

. .

ص: 180

. .

ص: 181

. .

ص: 182

. .

ص: 183

. .

ص: 184

. .

ص: 185

. .

ص: 186

. .

ص: 187

. .

ص: 188

. .

ص: 189

. .

9 / 19مُجاهِدُ بنُ جَبرٍ (1)شواهد التنزيل عن مجاهد :إنَّ لِعَلِىٍّ عليه السلام سَبعينَ مَنقَبَةً ما كانَت لِأَحَدٍ مِن أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مِثلُها ، وما مِن شَىءٍ مِن مَناقِبِهِم إلّا وقَد شَرِكَهُم فيها . (2)

.

1- .مجاهد بن جبر ، أبو الحجّاج المكّى القارئ ، شيخ القرّاء والمفسّرين . سمع ابن عبّاس وابن عمر وعليّا عليه السلام . قال : قرأت القرآن على ابن عبّاس مرّات . وقال خصيف : كان أعلمهم بالتفسير مجاهد . وقد وقع الاختلاف فى سنه وفاته على أقوال بين 100 ه و 104 ه وكان مولده سنه 21 ه فى خلافه عمر (راجع التاريخ الكبير : ج 7 ص 411 الرقم 1805 وتهذيب التهذيب : ج 5 ص 351 الرقم 7649 وسير أعلام النبلاء : ج 4 ص 449 الرقم 175 و تهذيب الكمال : ج 27 ص 233 و234 الرقم 5783) .
2- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 24 ح 4 .

9 / 19 مجاهد بن جَبر

9 / 19مجاهد بن جَبر (1)شواهد التنزیل به نقل از مجاهد : علی علیه السلام هفتاد منقبت داشت که برای هیچ کدام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، مثلِ آن نبود و آنان ، هیچ منقبتی نداشتند ، جز آن که او در آن با آنان شریک بود.

.

1- .مجاهد بن جبر ، ابو الحجّاج مکّی ، و در سال 21 ق ، در زمان خلافت عمر به دنیا آمد . قاری و استاد قاریان و مفسّران بود. او از ابن عباس ، ابن عمر و علی علیه السلام قرائت را آموخت و گفته است : قرآن را چندین بار ، نزد ابن عباس خواندم. خصیف گفته که وی ، داناترینِ آنان به تفسیر بود و در سال درگذشتش ، چند قول است که بین 100 تا 104ق ، در نوسان است . (ر. ک : التاریخ الکبیر : ج 7 ص 411 ش1805 ، تهذیب التهذیب : ج 5 ص 351 ش7649 ، سیر أعلام النبلاء : ج 4 ص 449 ش175 ، تهذیب الکمال : ج 27 ص 233 و 234 ش 5783) .

9 / 20المَسعودِىُّ (1)مروج الذهب :فَضائِلُ عَلِىٍّ ومَقاماتُهُ ومَناقِبُهُ ووَصفُ زُهدِهِ ونُسُكُهُ أكثَرُ مِن أن يَأتِىَ عَلَيهِ كِتابُنا هذا أو غَيرُهُ مِنَ الكُتُبِ ، أو يَبلُغَهُ إسهابُ مُسهِبٍ ، أو إطنابُ مُطنِبٍ ، وقَد أتَينا عَلى جُمَلٍ مِن أخبارِهِ وزُهدِهِ وسِيَرِهِ ، وأنواعٍ مِن كَلامِهِ وخُطَبِهِ فى كِتابِنا المُتَرجَمِ بِكِتابِ «حَدائِقِ الأذهانِ فى أخبارِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام » ، وفى كِتابِ «مَزاهِرِ الأخبارِ وطَرائِفِ الآثارِ لِلصَّفوَةِ النّورِيَّةِ وَالذُّرِّيَّةِ الزَّكِيَّةِ أبوابِ الرَّحمَةِ ويَنابيعِ الحِكمَةِ» . قالَ المَسعودِىُّ : وَالأشياءُ الَّتى استَحَقَّ بِها أصحابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الفَضلَ هِىَ : السَّبقُ إلَى الإيمانِ ، وَالهِجرَةُ ، وَالنُّصرَةُ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَالقُربى مِنهُ ، وَالقَناعَةُ ، وبَذلُ النَّفسِ لَهُ ، وَالعِلمُ بِالكِتابِ وَالتَّنزيلِ ، وَالجِهادُ فى سَبيلِ اللّهِ ، وَالوَرَعُ ، وَالزُّهدُ ، وَالقَضاءُ ، وَالحُكمُ ، وَالفِقهُ ، وَالعِلمُ ، وكُلُّ ذلِكَ لِعَلِىٍّ عليه السلام مِنهُ النَّصيبُ الأوفَرُ ، وَالحَظُّ الأكبَرُ ، إلى ما يَنفَرِدُ بِهِ مِن قَولِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حينَ آخى بَينَ أصحابِهِ : «أنتَ أخى» وهُوَ صلى الله عليه و آله لا ضِدَّ لَهُ ، ولا نِدَّ ، وقَولُهُ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ : «أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى» وقَولُهُ عَلَيهِ الصَّلاهُ وَالسَّلامُ : «مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ» ثُمَّ دُعاؤُهُ عليه السلام وقَد قَدَّمَ إلَيهِ أنَسٌ الطّائِرَ : «اللّهُمَّ أدخِل إلَىَّ أحَبَّ خَلقِكَ إلَيكَ يَأكُل مَعى مِن هذَا الطّائِرِ» فَدَخَلَ عَلَيهِ عَلِىٌّ إلى آخِرِ الحَديثِ. فَهذا وغَيرُهُ مِن فَضائِلِهِ ومَا اجتَمَعَ فيهِ مِن الخِصالِ مِمّا تَفَرَّقَ فى غَيرِهِ. (2)

.

1- .أبو الحسن علىّ بن الحسين بن علىّ : من ذرّيه ابن مسعود ، صاحب مروج الذهب وغيره من التواريخ ، اختلف فى مذهبه وأنّه كان شيعيّا أو لا . توفّى فى سنه 345 أو 346 ه . له مصنّفات ، منها : مروج الذهب وكتاب ذخائر العلوم وكتاب الرسائل و كتاب الاستذكار بما مرّ فى سالف الأعصار وكتاب التاريخ فى أخبار الاُمم من العرب والعجم والتنبيه والإشراف وكتاب أخبار الزمان وغيرها (راجع قاموس الرجال : ج 7 ص 432 الرقم 5109 وسير أعلام النبلاء : ج 15 ص 569 الرقم 343 ومروج الذهب : ج 1 ص 6) .

2- .مروج الذهب : ج 2 ص 437 .

9 / 20 مسعودی

9 / 20مسعودی (1)مُروج الذهب :فضایل ، مقامات ، مناقب و توصیف زهد و عبادت علی علیه السلام بیش از آن است که این کتاب ما و یا کتاب های دیگر بتواند آنها را در بربگیرد و یا نوشته پُر نویسی و نگارشِ مشروح نویسی بدان برسد ، و بخشی از اخبار ، زهد ، سیره و انواع کلامِ و خطبه های وی را در کتاب دیگرمان به نام حدائق الأذهان فی أخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و در کتاب مزاهر الأخبار و طرائف الآثار للصفوه النوریه والذریّه الزکیّه أبواب الرحمه وینابیع الحکمه آورده ایم. مسعودی می گوید : چیزهایی که به خاطر آنها یاران پیامبر خدا برتری می یابند ، عبارت اند از : پیشتازی در ایمان ، و هجرت ، و یاری پیامبر خدا ، و خویشاوندی با او ، و قناعت ، و جانبازی برای او ، و آگاهی از کتاب خدا و نزول آن ، و جهاد در راه خدا ، و پارسایی ، و زهد ، و داوری ، و حکمیت ، و فقه و دانش . و از همه اینها ، علی علیه السلام نصیب بیشتر ، و بهره بزرگ تری داشت ، افزون بر آن که هنگامی که پیامبر خدا بین یارانش پیمان برادری بست ، تنها به وی فرمود : «تو برادر منی» و او را نه مانند و نه همتایی بود؛ و نیز سخن آن حضرت که تنها به او فرمود : «تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست» و نیز سخنش که فرمود : «هر کس که من مولای اویم ، علی ، مولای اوست. پروردگارا ! آن که او را دوست می دارد ، دوست بدار و آن که او را دشمن می دارد ، دشمن بدار» . و نیز دعای آن حضرت ، هنگامی که اَنَس [بن مالک] ، پرنده ای کباب شده به حضورش گذاشته بود که : «پروردگارا ! محبوب ترینِ خَلقت را بر من وارد کن تا از گوشت این پرنده ، همراه من بخورد» و علی علیه السلام وارد شد ، تا پایان حدیث. این و غیر این ، از فضایل او و ویژگی هایی که در او جمع بود و در دیگران پراکنده بود.

.

1- .ابو الحسن علی بن حسین بن علی ، از نسل ابن مسعود است. او نویسنده مروج الذهب و دیگر کتاب های تاریخی است. در مذهب وی اختلاف شده که آیا شیعه است یا نه. وی در سال 345 یا 346 ق ، درگذشته است و آثاری دارد ، از جمله : مروج الذهب ، ذخائر العلوم ،

الرسائل ، الاستذكار بما مرّ فى سالف الأعصار ، التاريخ فى أخبار الاُمم من العرب و العجم ، التنبيه والإشراف ، أخبار الزمان و غير اينها (ر. ک : قاموس الرجال : ج 7 ص 432 ش5109 ، سير أعلام النبلاء : ج 15 ص 569 ش343 ، مروج الذهب : ج 1 ص 6) .

9 / 21مُعاوِيَةُ بنُ يَزيدَ بنِ مُعاوِيَةَ (1)حياة الحيوان الكبرى بَعدَ ذِكرِ خِلافَهِ يَزيدَ بنِ مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ : ثُمَّ قامَ بِالأَمرِ بَعدَهُ ابنُهُ مُعاوِيَةُ ، وكانَ خَيرا مِن أبيهِ ، فيهِ دينٌ وعَقلٌ ، بويِعَ لَهُ بِالخِلافَهِ يَومَ مَوتِ أبيهِ ، فَأَقامَ فيها أَربَعينَ يَوما ، وقيلَ : أقامَ فيها خَمسَهَ أشهُرٍ وأيّاما ، وخَلَعَ نَفسَهُ ، وذَكَرَ غَيرُ واحِدٍ أنَّ مُعاوِيَهَ بنَ يَزيدَ لَمّا خَلَعَ نَفسَهُ صَعِدَ المِنبَرَ فَجَلَسَ طَويلاً ، ثُمَّ حَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ بِأَبلَغِ ما يَكونُ مِنَ الحَمدِ وَالثَّناءِ ، ثُمَّ ذَكَرَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله بِأَحسَنِ ما يُذكَرُ بِهِ ، يا أيُّهَا النّاسُ ، ما أنَا بِالرّاغِبِ فِى الإِئتِمارِ عَلَيكُم ؛ لِعَظيمِ ما أكرَهُهُ مِنكُم ، وإنّى لَأَعلَمُ أنَّكُم تَكرَهونَنا أيضا ؛ لأنّا بُليناَ بِكُم وبُليتُم بِنا ، إلّا أنَّ جَدّى مُعاوِيَهَ قَد نازَعَ فى هذَا الأَمرِ مَن كانَ أَولى بِهِ مِنهُ ومِن غَيرِهِ لِقَرابَتِهِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وعِظَمِ فَضلِهِ وسابِقَتِهِ ، أعظَمُ المُهاجِرينَ قَدراَ ، وأَشجَعُهُم قَلبا ، وأكثَرُهُم عِلما ، وأوَّلُهُم إيمانا ، وأشرَفُهُم مَنزِلَهً ، وأقدَمُهُم صُحبَهً ، ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وصِهرُهُ ، وأخوهُ ، زَوَّجَهُ صلى الله عليه و آله ابنَتَهُ فاطِمَهَ ، وجَعَلَهُ لَها بَعلاً بِاختِيارِهِ لَها ، وجَعَلَها لَهُ زَوجَهً بِاختِيارِها لَهُ ، أبو سِبطَيهِ ؛ سَيِّدَى شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ ، وأفضَلِ هذِهِ الاُمَّهِ ، تَربِيَهِ الرَّسولِ ، وَابنَى فاطِمَهَ البَتولِ ، مِنَ الشَّجَرَهِ الطَيِّبَهِ الطّاهِرَهِ الزّكِيَّهِ ، فَرَكِبَ جَدّى مَعَهُ ما تَعلَمونَ ، ورَكِبتُم مَعَهُ ما لا تَجهَلونَ ، حَتَّى انتَظَمَت لِجَدِّىَ الاُمورُ ، فَلَمّا جاءَهُ القَدَرُ المَحتومُ ، وَاختَرَمَتهُ أيدِى المَنونِ ، بَقِىَ مُرتَهِنا بِعَمَلِهِ ، فَريدا فى قَبرِهِ ، ووَجَدَ ما قَدَّمَت يَداهُ ، ورَأى مَا ارتَكَبَهُ وَاعتَداهُ . ثُمَّ انتَقَلَتِ الخِلافَهُ إلى يَزيدَ أبى ، فَتَقَلَّدَ أمرَكُم لِهَوىً كانَ أبوهُ فيهِ ، ولَقَدِ كانَ أبى يَزيدُ بِسوءِ فِعلِهِ وإسرافِهِ عَلى نَفسِهِ ، غَيرَ خَليقٍ بِالخِلافَهِ عَلى اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى اللهِ عليه و آله ، فَرَكِبَ هَواهُ ، وَاستَحسَنَ خَطَأَهُ ، وأقدَمَ عَلى ما أقدَمَ مِن جُرأَتِهِ عَلَى اللّهِ ، وبَغيِهِ عَلى مَنِ استَحَلَّ حُرمَتَهُ مِن أولادِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَلَّت مُدَّتُهُ ، وَانقَطَعَ أثَرُهُ ، وضاجَعَ عَمَلَهُ ، وصارَ حَليفَ حُفرَتِهِ ، رَهينَ خَطيئَتِهِ ، وبَقِيَت أوزارُهُ وتَبِعاتُهُ ، وحَصَلَ عَلى ما قَدَّمَ ونَدِمَ حَيثُ لا يَنفَعُهُ النَّدَمُ ، وشَغَلَنَا الحُزنُ لَهُ عَنِ الحُزنِ عَلَيهِ ، فَلَيتَ شِعرى ماذا قالَ وماذا قيلَ لَهُ ؟ هَلِ عوقِبَ بِإساءَتِهِ وجوزِىَ بِعَمَلِهِ ؟ وذلِكَ ظَنّى . ثُمَّ اختَنَقَتهُ العَبرَهُ ، فَبَكى طَويلاً وعَلا نَحيبُهُ ، ثُمَّ قالَ : وصِرتُ أنَا ثالِثَ القَومِ ، وَالسّاخِطُ عَلَىَّ أكثَرُ مِنَ الرّاضى ، وما كُنتُ لَأَتَحَمَّلَ آثامَكُم ، ولا يَرانِىَ اللّهُ جَلَّت قُدرَتُهُ مُتَقَلِّدا أوزارَكُم وألقاهُ بِتَبِعَاتِكُم ، فَشَأنُكُم أمرُكُم فَخُذوهُ ، ومَن رَضيتُم بِهِ عَلَيكُم فَوَلُّوهُ ، فَلَقَد خَلَعتُ بَيعَتى مِن أعناقِكُم ... . وَاللّهِ لَئِن كانَتِ الخِلافَهُ مَغنَما لَقَد نالَ أبى مِنها مَغرَما ومَأثَما ، ولَئِن كانَت سوءا فَحَسبُهُ مِنها ما أصابَهُ . ثُمَّ نَزَلَ فَدَخَلَ عَلَيهِ أقارِبُهُ واُمُّهُ ، فَوَجَدوهُ يَبكى ، فَقالَت لَهُ اُمُّهُ :

لَيتَکَ کُنتَ حَيضَةً ولَم أسمَع بِخَبَرِکَ !! فَقالَ : وَدِدتُ وَاللّهِ ذلِکَ ، ثُمَّ قالَ : وَيلى إن لَم يَرحَمنى رَبّى . ثُمَّ إنَّ بَنى اُمَيَّةَ قالوا لِمُؤَدِّبِهِ عُمَرَ المَقصوص : أنتَ عَلَّمتَهُ هذا ولَقَّنتَهُ إيّاهُ ، وصَدَدتَهُ عَنِ الخِلافَهِ ، وزَيَّنتَ لَهُ حُبَّ عَلِىٍّ وأولادِهِ ، وحَمَلتَهُ عَلى ما وَسَمَنا بِهِ مِنَ الظُّلمِ ، وحَسَّنتَ لَهُ البِدَعَ حَتّى نَطَقَ بِما نَطَقَ وقالَ ما قالَ ، فَقالَ : وَاللّهِ ما فَعَلتُهُ ! ولکِنَّهُ مَجبولٌ ومَطبوعٌ عَلى حُبِّ عَلِىٍّ ، فَلَم يَقبَلوا مِنهُ ذلِکَ ، وأخَذوهُ ودَفَنوهُ حَيّا حَتّى ماتَ . (2)

.

1- .معاويه بن يزيد بن معاويه بن أبى سفيان، أبو ليلى الخليفه . بويع بعهد من أبيه . وكان شابّاً ديّناً خيراً من أبيه . فولّى أربعين يوماً ، وقيل : ثلاثه أشهر ، وقيل : بل ولّى عشرين يوماً . ومات وله ثلاث وعشرون سنه ، وقيل : إحدى وعشرون سنه ، وقيل : بل سبع عشره سنه . وامتنع أن يعهد بالخلافه إلى أحد (راجع سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 139 الرقم 46) .
2- .حياه الحيوان الكبرى : ج 1 ص 57 .

9 / 21 معاویه بن یزید بن معاویه

9 / 21معاویه بن یزید بن معاویه (1)حیاه الحیوان الکبری پس از یادکردِ جریان خلافت یزید بن معاویه بن ابی سفیان : پس از او پسرش معاویه به قدرت رسید. او بهتر از پدرش بود و دارای خِرد و دین بود. در روز مرگ پدرش با وی بیعت شد و چهل روز خلیفه شد و گفته شده که پنج ماه و چند روز خلیفه بود و خودش را از خلافت، خلع کرد. تعداد زیادی یادآور شده اند که معاویه بن یزید ، هنگامی که خودش را خلع کرد ، بر منبر رفت و مدّتی طولانی [ساکت]روی منبر نشست و آن گاه به حمد و ثنای الهی پرداخت و در حمد و ثنا ، سنگِ تمام گذاشت و آن گاه به بهترین وجه ، از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرد و گفت : ای مردم ! من علاقه ای به ریاست بر شما ندارم ؛ چون از شما بسیار ناخشنودم ، و می دانم شما هم از ما ناخشنودید؛ چون ما گرفتار شما شدیم و شما هم گرفتار ما شده اید. پدر بزرگ من، معاویه ، در حکومت ، با کسی که از او و دیگران به خاطر خویشی با پیامبر خدا و بزرگی فضل و سابقه اش ، به حکومتْ سزاوارتر بود ، جنگید؛ با کسی که با ارزش ترینِ مهاجران بود؛ دلیرترینِ آنان ، داناترینِ آنان ، اوّلینشان در ایمان آوردن ، شریف ترینِ آنان ، پیش ترینِ آنان در مصاحبت ، پسر عموی پیامبر خدا و داماد و برادر او بود و [پیامبر صلی الله علیه و آله] دخترش فاطمه را به ازدواج او درآورد و با گزینش او برای دخترش ، او را شوهر دخترش قرار داد و با گزینش دخترش برای او ، او را همسر وی قرار داد. پدر نوه هایش ، سروران جوانان بهشت : برترینِ این امّت و دستْ پرورده های پیامبر خدا ، پسران فاطمه بتول ، از شجره پاک ، پاکیزه و منزّه . جدّ من نسبت به او چیزی را مرتکب شد که می دانید . و شما هم همراه او چیزی را مرتکب شدید که نسبت به آن ، نا آگاه نیستید تا آن که کارها به نفع پدر بزرگم سامان گرفت. هنگامی که سرنوشت حتمی به سراغش آمد و چنگال مرگ ، او را هلاک ساخت ، او ماند و مسئولیت کارهایش ، در گورش تنها ماند و آنچه را که پیش فرستاده بود ، فرا رویش دید و آنچه را مرتکب شده بود و تعدّی کرده بود ، دید. آن گاه ، خلافت به پدرم ، یزید ، منتقل شد و ریاست بر شما را به خاطر علاقه اش به آن به دست گرفت و پدرم یزید ، به خاطر بدرفتاری و زیاده روی ، شایسته خلافت بر امّت محمد صلی الله علیه و آله نبود. طبق هوای نفس خود عمل کرد و اشتباهاتش را نیکو شمرد و کرد ، آنچه کرد ؛ از جسارت در مقابل خدا و ستمش بر آن دسته از فرزندان پیامبر خدا که حرمتشان را

شکسته بود. از این رو ، روزگارش کوتاه شد و اثرش از بین رفت ، و هم بستر کارهایش و هم نشین گورش شد ؛ گرفتار اشتباهاتش گشت و گناهان و پیامدهایش باقی مانْد ، و به آنچه که پیش داشته بود ، دست یافت و پشیمان شد ، زمانی که پشیمانی سودی نداشت و حزن برای او ، ما را از حزن بر او مشغول داشت . ای کاش می دانستم [که در آن جهان] چه گفت و چه چیزی به وی گفته شد! آیا به خاطر کارهای بدش مجازات شد و به خاطر رفتارش عقاب دید؟ من چنین گمان می کنم. آن گاه ، اشک، گلوگیرش شد و مدّتی گریست و مویه اش بلند شد و سپس گفت : و من ، سومینِ این قوم شدم و کسانی که بر من خشم دارند ، بیشتر از کسانی اند که از من خشنودند و من نمی توانم گناهان شما را به دوش بکشم و خداوند جلیل ، نبیند که من ، گناهان شما را به گردن گرفته ام و با پیامد کارهای شما او را ملاقات کنم. اختیار حکومتتان با خودتان! آن را بگیرید و هر کس را که می خواهید بر شما حکومت کند ، به حکومت برسانید. من بیعت خود را از گردن شما برداشتم... . سوگند به خدا، اگر خلافتْ ، سودی داشت ، پدرم گرفتار زیان و گناه آن شد ، و اگر بد بود ، به همان مقدار که به او رسید ، بس است. آن گاه از منبر فرود آمد. نزدیکان و مادرش به وی وارد شدند و دیدند که می گِرید. مادرش به او گفت : ای کاش تو لکّه حیض بودی و [این]ماجرای تو را نمی شنیدم! گفت : سوگند به خدا، من همین را دوست می داشتم . و افزود : وای بر من اگر خداوند به من رحم نکند! بنی امیّه به معلم او (عمر مقصوص) گفتند : تو اینها را به او آموزش داده ای و اینها را به وی املا کردی و او را از خلافت، باز داشتی و دوستی علی و اولادش را برایش آراستی و او را بر نسبت دادن ظلم به ما وادار ساختی و بدعت ها را برای وی نیکو ساختی تا آن که این سخنان را به زبان آورد و گفت ، آنچه را که گفت. وی گفت : سوگند به خدا، من چنین نکردم؛ بلکه سرشت و طینت او بر دوستی علی بود. این سخن را از او نپذیرفتند و وی را گرفتند و زنده به گور کردند تا مُرد.

.

1- .معاویه بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان ، ابو لیلی ، خلیفه. طبق وصیت پدرش با وی بیعت شد. او به گفته ذهبی جوانی متدیّن و بهتر از پدرش بود که چهل روز حکومت را به دست گرفت. گفته شده که سه ماه و همچنین گفته شده که تنها بیست روز ، حکومت را در دست داشت و در بیست و سه سالگی درگذشت؛ نیز گفته شده که در بیست و یک سالگی و

بعضی گفته اند که هفده سال داشت و به هیچ کس برای خلافت ، وصیّت نکرد (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج 4 ص 139 ش46) .

ص: 196

. .

ص: 197

. .

تاريخ اليعقوبى :ثُمَّ مَلَکَ مُعاوِيَهُ بنُ يَزيدَ بنِ مُعاوِيَهَ ، واُمُّهُ اُمُّ هاشِمِ بِنتُ أبى هاشِمِ بنِ عُتبَهَ بنِ رَبيعَهَ أربَعينَ يَوما ، وقيلَ : بَل أربَعَهَ أشهُرٍ ، وکانَ لَهُ مَذهَبٌ جَميلٌ ، فَخَطَبَ النّاسَ ، فَقالَ : أمّا بَعدَ حَمدِ اللّهِ وَالثَّناءِ عَلَيهِ ، أيُّهَا النّاسُ ! فَإنّا بُلينا بِکُم وبُليتُم بِنا ، فَما نَجهَلُ کَراهَتَکُم لَنا وطَعنَکُم عَلَينا ، ألا وإنَّ جَدّى مُعاوِيَهَ بنَ أبى سُفيانَ نازَعَ الأمرَ مَن کانَ أولى بِهِ مِنهُ فِى القَرابَهِ بِرَسولِ اللّهِ ، وأحَقَّ فِى الإسلامِ ، سابِقَ المُسلِمينَ ، وأوَّلَ المُؤمِنينَ ، وَابنَ عَمِّ رَسولِ رَبِّ العالَمينَ ، وأبا بَقِيَّهِ خاتَمِ المُرسَلينَ ، فَرَکِبَ مِنکُم ما تَعلَمونَ ورَکِبتُم مِنُه ما لا تُنکِرونَ ، حَتّى أتَتهُ مَنِيَّتُهُ وصارَ رَهنا بِعَمَلِهِ ، ثُمَّ قُلِّدَ أبى وکانَ غَيرَ خَليقٍ لِلخَيرِ ، فَرَکِبَ هَواهُ ، وَاستَحسَنَ خَطَأَهُ ، وعَظُمَ رَجاؤُهُ ، فَأخلَفَهُ الأمَلُ ، وقَصُرَ عَنهُ الأجَلُ ، فَقَلَّت مَنَعَتُهُ ، وَانقَطَعَت مُدَّتُهُ ، وصارَ فى حُفرَتِهِ ، رَهنا بِذَنبِهِ ، وأسيرا بِجُرمِهِ . ثُمَّ بَکى ، وقالَ : إنَّ أعظَمَ الاُمورِ عَلَينا عِلمُنا بِسوءِ مَصرَعِهِ وقُبحِ مُنقَلَبِهِ ، وقَدِ قَتَلَ عِترَهَ الرَّسولِ ، وأباحَ الحُرمَهَ ، وحَرَقَ الکَعبَهَ ، وما أنَا المُتَقَلِّدُ اُمورَکُم ، ولَا المُتَحَمِّلُ تَبِعاتِکُم ، فَشَأنُکُم أمرُکُم ، فَوَاللّهِ لَئِن کانَتِ الدُّنيا مَغنَما لَقَد نِلنا مِنها حَظّا ، وإن تَکُن شَرّا فَحَسبُ آلِ أبى سُفيانَ ما أصابوا مِنها . (1)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 254 .

تاریخ الیعقوبی :آن گاه ، معاویه بن یزید بن معاویه که مادرش امّ هاشم دختر ابی هاشم بن عتبه بن ربیعه بود ، به مدّت چهل روز به پادشاهی رسید و گفته شده است به مدّت چهار ماه. وی دارای روشی نیکو بود. برای مردم سخنرانی کرد و گفت : حمد و ثنا بر خداوند باد! ای مردم! شما گرفتار ما شدید و ما هم گرفتار شما شدیم. ما از ناخشنودی شما از ما و بدگویی بر ما نا آگاه نیستیم. همانا جدّم معاویه بن ابی سفیان ، با کسی که به خاطر نزدیکی با پیامبر خدا از او سزاوارتر بود ، در کارِ حکومت ، درگیر شد؛ با کسی که سزاوارتر از او در اسلام ، پیشی گیرنده بر مسلمانان ، اوّلِ مؤمنان ، پسر عموی پیامبر خدای جهانیان ، و پدرِ بازماندگانِ خاتم پیامبران بود. رفتاری را که با شما کرد ، می دانید ، و آنچه که شما با او کردید ، برایتان نامعلوم نیست، تا آن که مرگش فرا رسید و گرفتار اعمالش شد. آن گاه، پدرم زمام امور را به دست گرفت ، در حالی که اهل کارِ نیک نبود ، طبق هوای نفسش عمل کرد ، اشتباهاتش را نیکو شمرد و آرزوهایش بزرگ شد. پس آرزو او را به جای نهاد و مرگ ، عمرش را کوتاه کرد. برخورداری اش کم و دورانش بُریده شد و به گور رفت و گرفتار گناهش و اسیر جُرم هایش شد. آن گاه گریست و گفت : سخت ترین کار بر ما ، آگاهی یافتن ما از بدیِ فرجام و زشتی جایگاهش است. عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را کُشت و حرمت [آنان] را شکست و کعبه را سوزاند. من کارهای شما را به عهده نمی گیرم و پیامد کارهایتان را به دوش نمی کشم. حکومتتان در اختیار خودتان! سوگند به خدا ، اگر دنیا نفعی داشت ، ما از آن بهره گرفتیم ، و اگر شر بود ، آل ابو سفیان ، به مقدار کافی از آن برخوردار شده اند!

.

9 / 22النِّسائِىُّ 1فتح البارى :قالَ أحمَدُ وإسماعيلُ القاضى وَالنِّسائِىُّ وأبو عَلِىٍّ النَّيسابورِىُّ : لَم يَرِد فى حَقِّ أحَدٍ مِنَ الصَّحابَهِ بِالأَسانيدِ الجِيادِ أكثَرُ مِمّا جاءَ فى عَلِىٍّ . (1)

9 / 23النَّظّامُ (2)الأمالى للطوسى عن الجاحظ عمرو بن بحر :سَمِعتُ النَّظّامَ يَقولُ : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام مِحنَهٌ عَلَى المُتَكَلِّمِ ، إن وَفاهُ حَقَّهُ غَلا ، وإن بَخَسَهُ حَقَّهُ أساءَ ، وَالمَنزِلَهُ الوُسطى دَقيقَهُ الوَزنِ ، حادَّهُ اللِّسانِ ، صَعبَهُ التَّرَقّى ، إلّا عَلَى الحاذِقِ الذَّكِىِّ . (3)

.

1- .فتح البارى : ج 7 ص 71 ، الصواعق المحرقه : ص 120 وفيه «الحسان» بدل «الجياد» وليس فيه «أحمد» .
2- .إبراهيم بن سيّار بن هانى النظّام ، أبو إسحاق البصرى : من رؤوس المعتزله . وكان شاعرا أديبا بليغا . كان أحد فرسان المتكلّمين . وله كتب كثيره فى الاعتزال والفلسفه . مات فى خلافه المعتصم أو الواثق سنه بضع وعشرين ومائتين (راجع لسان الميزان : ج 1 ص 67 الرقم 173 وإكمال الكمال : ج 7 ص 357 وسير أعلام النبلاء : ج 10 ص 541 الرقم 172) .
3- .الأمالى للطوسى: ص588 ح1218، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 214 وفيه «الشان» و «الدين» بدل «اللسان» و «الذكى» ، جامع الأحاديث للقمّى : ص 262 وفيه «حقيقه الوزر» بدل «دقيقه الوزن» .

9 / 22 نَسایی

9 / 23 نَظّام

9 / 22نَسایی 1فتح الباری :احمد [بن حنبل] ، اسماعیل قاضی ، نَسایی و ابو علی نیشابوری گفته اند : به مقداری که حدیثِ با سند صحیح درباره علی علیه السلام آمده ، در حقّ هیچ یک از اصحاب نیامده است.

9 / 23نَظّام (1)الأمالی ، طوسی به نقل از جاحظ (عمرو بن بحر) : از نظّام شنیدم که می گفت : علی بن ابی طالب ، برای متکلّم ، گرفتاری است. اگر حقّش را کاملاً ادا کند ، گرفتار غلوّمی شود و اگر حقّش را کم گذارَد ، گناه کرده است، و حدّ وسط [درباره او] ، بسیار دقیقْ وزن ، تیز بیان و دشواریاب است ، جز برای شخص زیرک و باهوش.

.

1- .ابو اسحاق ابراهیم بن سیّار بن هانی نظّام بصری ، از بزرگان معتزله است. وی شاعری ادیب و بلیغ بود و یکی از زِبَردستان متکلّمان به شمار می رفت و در فلسفه و اعتزال ، آثار فراوانی دارد. در زمان خلافت معتصم و یا واثق عبّاسی ، در سال دویست و بیست و اندی درگذشت (ر . ک : لسان المیزان : ج 1 ص 67 ش173 ، إکمال الکمال : ج 7 ص 357 ، سیر أعلام النبلاء : ج 10 ص 541 ش 172) .

9 / 24الواقِدِیُّ (1)الفهرست فی أخبارِ الواقِدِیِّ : هُوَ الَّذی رَوی أنَّ عَلِیّا علیه السلام کانَ مِن مُعجِزاتِ النَّبِیِّ صلّی الله علیه و آله کَالعَصا لِموسی علیه السلام وإحیاءِ المَوتی لِعیسَی بنِ مَریَمَ علیه السلام . (2)

9 / 25یوسُفُ بنُ عَبدِ البِرِّ (3)الاستیعاب :کانَ بَنو اُمَیَّهَ یَنالونَ مِنهُ ویَنقُصونَهُ ، فَما زادَهُ اللّهُ بِذلِکَ إلّا سُمُوّا وعُلُوّا ومَحَبَّهً عِندَ العُلَماءِ . (4)

.

1- .أبو عبد اللّه محمّد بن عمر بن واقد الواقدی المدنی البغدادی : مولی بنی هاشم ، وقیل : مولی بنی سهم بن أسلم . المؤرّخ المشهور ، کان عالما بالمغازی والسیَر والفتوح ، واختلاف الناس فی الحدیث والفقه والأحکام والأخبار . قیل : إنّه شیعی . وُلد سنه 130 ه وتوفّی ببغداد سنه 207 ه (راجع أعیان الشیعه : ج 10 ص 31 ومقدّمه المغازی للواقدی) .
2- .الفهرست لابن الندیم : ص 111 .
3- .أبو عمر یوسف بن عبد اللّه بن محمّد بن عبد البرّ بن عاصم النمری المالکی : صاحب التصانیف . مولده فی سنه 368 ه ، وعاش 95 عاما ، ووفاته سنه 463 ه . وله کتاب التمهید لما فی الموطّأ من المعانی والأسانید والاستیعاب فی أسماء الصحابه وکتاب جامع بیان العلم وفضله وما ینبغی فی روایته وحمله وکتاب الکافی فی مذهب مالک خمسه عشر مجلّدا ... (راجع سیر أعلام النبلاء : ج 18 ص 153 الرقم 85) .
4- .الاستیعاب : ج 3 ص 215 الرقم 1875 .

9 / 24 واقِدی

9 / 25 یوسف بن عبد البَرّ

9 / 24واقِدی (1)الفهرست درباره اخبار واقدی : وی همان کسی است که روایت کرده است که : علی علیه السلام از معجزه های پیامبر صلی الله علیه و آله است، چون عصا برای موسی علیه السلام ، و چون زنده کردن مرده ها برای عیسی بن مریم علیهماالسلام .

9 / 25یوسف بن عبد البَرّ (2)الاستیعاب :بنی امیّه به علی علیه السلام ایراد می گرفتند و بر او عیب شماری می کردند ؛ ولی خداوند به این کار ، چیزی جز بزرگی ، علوّ درجه و دوستی در نزد دانشوران، برای او نمی افزود.

.

1- .ابو عبد اللّه محمد بن عمر واقدی مدنی بغدادی ، رئیس بنی هاشم بود و گفته شده که رئیس بنی سهم بن اسلم بوده است. او مورّخی مشهور بود و به تاریخ جنگ و سیر و فتوحات و اختلاف مردم در حدیث ، فقه و احکام و اخبار ، آگاه بود. گفته شده که وی شیعه بود. او در سال 130 ق ، به دنیا آمد و در سال 207 ق ، در بغداد درگذشت (ر. ک : أعیان الشیعه : ج 10 ص 31 ، مقدمه المغازی ، واقدی) .
2- .ابو عمر یوسف بن عبد اللّه بن محمد بن عبد البرّ بن عاصم نمری مالکی ، نویسنده آثار بسیار است. وی در سال 368 ق ، به دنیا آمد و 95 سال زندگی کرد و در سال 463 ق ، درگذشت ، از جمله کتاب هایش : التهمید لما فی الموطّأ من المعانی والأسانید ، الاستیعاب فی أسماء الصحابه ، جامع بیان العلم و فضله و ما ینبغی فی روایته وحمله ، والکافی فی مذهب مالک (در پانزده جلد) است (ر . ک : سیر أعلام النبلاء: ج 18 ص 153 ش85) .

الفصل العاشر : علىّ عن لسان الشعراءبحث حول علىّ فى الشعر العربيالشعر من أروع ما أبدعه الفكر الجمالى لدى الإنسان . وهو من الوسائل المهمّه لتخليد الأفكار ، والأحداث ، والقيم ، ويعدّ أهمّ عامل لبثّ الأفكار والتعاليم . الشعر يهيّج العواطف ، ويثير دفائنِ العقول . وقد تولّد القصائد المطوّله والمقطوعات الشعريّه ملحمه و هياجاً و جلبةً فى المجتمع الإنسانى . وكان الشعراء على مرّ التاريخ أهمّ المنادين بالقيم ، والموسّعين لنطاق الأفكار ، و الموجّهين للعواطف سواءً فيما يُحمد أم فيما يذمّ ... وبهذه الرؤيه نظر أئمّه الدين إلى الشعر ، وجدّوا فى دعوه الشعراء إلى الهدفيّه ، والالتزام ، والرويّه الرفيعه ، والصمود والصلابه ، والاستقامه وإلى مقارعه الرذائل والقبائح و ضروب الظلم وكلّ ما يشين ، والثبات على طريق بثّ القيم الإنسانيّه والدفاع عن الحقّ . ومن المؤسف أن شهد التاريخ على تواتر الأيّام استغلال المتسلّطين من أعداء الفضيله لهذا المظهر الجميل للروح الإنسانيّه استغلالاً سيّئاً ، فألجؤوا الشعراء إلى إنشاء المدائح الذليله المذلّه الجارحه للعزّ والشمم ، وسجّلوا بهذا إحدى الصفحات السوداء للأدب والثقافه البشريّه . وقد قالَ رسول اللّه صلى الله عليه و آله وهو نبىّ الحرّيه والكرامه الإنسانيّه : «اُحثوا فى وُجوهِ المَدّاحينَ التُّرابَ» (1) . وقالَ أيضا مبيّنا ما فى مدح الجبّارين و الطّغاه من شدّه القبح والوضاعه والحقاره : «إذا مُدِحَ الفاجِرُ اهتَزَّ العَرشُ و غَضِبَ الرَّبُّ» (2) . بيد أنّه صلى الله عليه و آله كان من جهه اُخرى يثنى على الشاعر الذى ينشد فى الحقّ ، و يرفع صوته بمكرمه إنسانيّه ؛ و يدعو له ، و يثمّن عمله ، كما أثر عنه صلى الله عليه و آله لمّا سمع أبياتاً من رائيّه النابغه الجعدى أنّه دعا له قائلاً : «لا يَفضُضِ اللّهُ فاکَ ...» (3) . وكان هناک شعراء منذ قديم الأيّام لم يطيقوا مدح الظلم والولاء له ، ولم يَرُقْهم الثناء على الظالمين ، بل كانوا ينشدون ملاحم المجد والعظمه و البهاء ، و يشيدون بالجمال والنور وصانعيه ، وكان دأبهم التواضع لوهج شمس الحقيقه المتألّقه . و هكذا كان منهم من وقف أمام القمّه الشاهقه لشخصيّه مولى الموحّدين و أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام ، ومدحوا ذلک الطود الأشمّ ، الفيّاض بالمكارم ، الذى تستمدّ منه وجودها جميع القيم الإنسانيّه الربّانيّه الرفيعه ، وسطّروا فى كلماتهم معالى ذلک الإنسان العظيم ، وشجاعته ، وشهامته ، واستبساله ، وعشقه ، وولهه فى اللّه تعالى ، وقدّموها لجميع الأجيال و الأعصار . إنّ ما تطرّق إليه الشعراء من أوصاف إمام المحقّين و دليل الأبرار ؛ من ضروب تعظيمه ، و بيان أبعاد شخصيّته ، ممّا يثير الحماسه و الهياج . و من مظاهر هذا التعظيم والتبجيل ذكر واقعه

«غديرخمّ» العظيمه منذ لحظاتها الاُولى ، إذ قام حسّان بن ثابت ، و أنشد يقول : يُناديهِمُ يَومَ الغَديرِ نَبِيُّهُم بِخُمٍّ، و أسمِع بِالرَّسولِ مُنادِيا و إلى يومنا هذا خلّد الشعراء ذلک «الإبلاغ» العظيم فى مئات القصائد و المقطوعات . ونذكر فى هذا الفصل غيضاً من فيض، وقطرةً من بحر ذلک الثناء و التعظيم، والمظاهر الرفيعه للإبداعات الفنّيه للاُدباء و الشعراء ؛ الطافح شعرهم بالمشاعر الفيّاضه فى مدح مولى الموحّدين أمير المؤمنين عليه السلام . وتمتدّ هذه المدائح القيّمه من القرن الأوّل حتى قرننا هذا ، مع تأكيدنا المتكرّر أنّ هذه المدائح مختارات على قدر ما يفسح به المجال ، و إلّا فمن الواضح أنّها لو جمعت لبلغت مجلّدات من الكتب .

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 512 ح 707 ، بحار الأنوار : ج 73 ص 294 ح 1 و ج 76 ص 331 .
2- .تحف العقول : ص 46 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 152 ح 84 .
3- .الغيبه للطوسى : ص 119 .

فصل دهم : علی از زبان شاعران

بحثی پیرامون امام علی در شعر

فصل دهم : علی از زبان شاعرانبحثی پیرامون امام علی در شعرشعر ، یکی از زیباترین جلوه های اندیشه زیبایی آفرین انسان است . شعر یکی از ابزارهای مهم جاودان سازی اندیشه ها، حادثه ها و ارزش ها ، و از مهم ترین عوامل نشر افکار و آموزه هاست . شعر ، احساسات را بر می انگیزد ، خِرَدها را می شورانَد و گاهی قصیده ای بلند ، غزلی نغز و ... ، شور و هیجان و غوغایی در اجتماع انسانی می آفریند . شاعران ، در هماره تاریخ ، مهم ترین فریادگران ارزش ها ، گستراننده‌گان اندیشه ها و جهت دهندگان احساس ها بوده اند ، در هر دو سویِ پسندیده و ناپسندش ... پیشوایان الهی ، هماره به شعر ، بدین سان نگریسته اند و کوشیده اند شاعران را به آرمانگرایی ، تعهّدشناسی ، بلندنگری و نستوهی و استوار گامی فرا خوانند و درافتادن با زشتی ها ، ستم ها و ناروایی ها را بدانها بیاموزند و آنها را در جهت گستراندن ارزش های انسانی و دفاع از حق و حق مداری استوار بدارند . سوگمندانه ، در گذرگاه تاریخ ، سلطه گران فضیلت ستیز ، از شعر ، این جلوه زیبای روح انسانی ، بسی بهره های زشت بردند و شاعران را به مدیحه سرایی های ذلّت آفرینِ عزّت سوز ، وا داشتند و بدین سان ، یکی از صفحات سیاهِ ادب و فرهنگ انسانی را رقم زدند . پیامبر خدا که پیام آور آزادی و کرامت انسانی بود فرموده است : بر چهره مدّاحان ، خاک بپاشید . و برای نشان دادن نهایت زشتی و پلشتی ستایش جبّاران و زرمداران فرموده است : هرگاه نابکاری ستوده شود،عرش خدا به لرزه در می آید و پروردگار ، خشمناک می شود . امّا از سوی دیگر ، چون شاعری حق را می سرود و مکرمتی انسانی را فریاد می کرد ، او را می ستود ، دعایش می کرد و او را ارج می نهاد ، چنان که چون برخی از ابیات قصیده رائیّه نابغه جَعْدی را شنید ، وی را دعا کرد و فرمود: خداوند ، کامت را شیرین کند! از کهن ترین روزگاران ، بودند شاعرانی که مدح ستم و ستمبارگی را بر نمی تابیدند و ستایش تاریکی ها و تاریکی آفرینان را نمی پسندیدند ، حماسه های بزرگواری ، بزرگی و شکوه را می سرودند و زیبایی ها ، روشنایی ها و روشنایی آفرینان را می ستودند و هماره سر بر آستانه خورشید می نهادند. چنین بودند شاعرانی که در دامنه قلّه برافراشته شخصیت مولی الموحّدین ، امیرالمؤمنین ، علی بن ابی طالب علیه السلام ایستادند و آن کوهسار بلند کرامت را که تمام ارزش های

والای انسانی الهی از آن سرچشمه می گیرد ستودند و والایی ها ، بلندی ها ، شجاعت ها و شهامت ها ، عظمت ها و رزم ها ، عبادت ها و دلسپردگی های آن امامِ عابدان را به واژه ها سپردند و به نسل ها و عصرها ارزانی داشتند. توصیف ، بزرگداری و تبیین ابعاد شخصیت مولا علیه السلام و گزارش حضور حق مدارانه آن امامِ حق مداران و پیشوایِ پاک نگران در شعر شاعران ، بسی شورانگیز و هیجانبار است. از جلوه های والایِ این بزرگداری ها و یادهای بِشکوه ، یادِ صحنه شکوهمند «غدیر خم» در شعر شاعران است و از همان لحظه پایان جریان که حسّان به پا خاست و سرود : پیامبرشان در روز غدیر در خُم ، ندایشان داد / اینک به ندای رسول ، گوش فرا ده» تا به امروز ، شاعران ، صدها مثنوی ، چکامه و قطعه در جاودانه سازی آن ابلاغ عظیم ، سروده اند . اکنون و در این فصل ، اندکی از بسیار ، و نَمی از یمِ ثناگستری ها ، بزرگداری ها ، وجلوه های والای هنر آفرینی ادیبان و شعر سرشار از شعور شاعران را درباره امیر مؤمنان می آوریم . گستره زمانی این سروده های ارجمند ، از قرن اوّل هجری تا قرن حاضر است ، با تأکید مجدّد بر این که اینها گزینشی در حدّ مجال و فرصت این گفتار است ؛ و گرنه روشن است که شعر شاعران درباره مولا اگر گرد آید به مجلّداتی چند ، سر خواهد زد . این ستایش های ارزشمند ، از قرن اوّل تا به امروز ادامه داشته است ؛ امّا آنچه اینک در پیش روست ، گزیده هایی از ترجمه اشعار شاعران عرب زبان تا قرن چهارم هجری است و از آن جا که در ترجمه ، شعر عربی زیبایی خود را از دست می دهد و از طرفی ، شاعران فارسی سرا اشعار زیبایی در مدح مولا علی علیه السلام سروده اند،در امتداد آن،برای خوانندگان فارسی زبان ، از سروده های شاعران فارسی گوی ، به عنوان نمونه،بخش هایی برگزیده ایم و در هر قرن،نمونه ای از شعر شاعران عرب را هم ترجمه کرده ایم. از این روی، شماره های آغازین اشعار ، الزاما با متن عربی هماهنگ نیست . بدیهی است علاقه مندان به مدایح علی علیه السلام در شعر عربی ، به جلد نهم موسوعه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام و دیوان های شاعران عرب ، و در زبان فارسی نیز به دیوان های شاعران فارسی زبان ، مراجعه خواهند کرد .

.

ص: 206

. .

ص: 207

. .

القَرنُ الأَوَّلُ10 / 1كَعبُ بنُ زُهَيرٍ (1)3993 . من شعراء القرن الأوّل ، يقول : إنَّ عَلِيّا لَمَيمونٌ نَقيبَتُهُ بِالصّالِحاتِ مِنَ الأفعالِ مَحبورُ صِهرُ النَّبِيِّ وخَيرُ النّاسِ كُلِّهِمُ فَكُلُّ مَن رامَهُ بِالفَخرِ مَفخورُ صَلَّى الصَّلاةَ مَعَ الاُمِّيِّ أوَّلَهُم قَبلَ العِبادِ ورَبُّ النّاسِ مَكفورُ بِالعَدلِ قُمتَ أَمينا حينَ خالَفَهُ أهلُ الهَوى مِن ذَوِى الأَهواءِ وَالزّورِ يا خَيرَ مَن حَمَلَتَ نَعلاً لَهُ قَدَمٌ إلَا النَّبِيِّ لَدَيهِ البَغىُ مَهجورُ اللّهُ أعطاکَ فَضلاً لا زَوالَ لَهُ مِن أينَ آتى لَهُ الأَيّامَ تَغييرُ (2)

.

1- .كان شاعرا فحلاً مُجيدا ، وكان النبىّ صلى الله عليه و آله قد أهدر دمه لأبيات قالها لمّا هاجر أخوه بجير بن زهير إلى النبىّ صلى الله عليه و آله ، فهرب ثمّ أقبل إلى النبىّ صلى الله عليه و آله مسلما ، فأنشده فى المسجد قصيدته التى أوّلها «بانت سعاد فقلبى اليوم متبول» . وأورد ابن شهر آشوب أبياتا له فى أمير المؤمنين عليه السلام . توفّى سنه 45 ه (راجع أعيان الشيعه : ج 9 ص 29) .

2- .المناقب للكوفى : ج 2 ص 86 ح 571 ، الغدير : ج 3 ص 231 وفيه ثلاثه أبيات ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 265 نحوه وفيه خمسه أبيات .

قرن اوّل

10 / 1 کعب بن زُهَیر

قرن اوّل10 / 1کعب بن زُهَیر (1)3993 . او که از شاعران قرن اوّل است ، می گوید : سرشت علی ، خوش یُمن است و به انجام دادن کارهای نیکو ، پُر آوازه است. داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و به [پیوند با] بهترینِ مردم ، مفتخر است و هر کس در برابر افتخارات او سر برآورد ، منکوب است . او نخستین نمازگزار با پیامبر اُمّی است پیش از دیگران ، به روزگاری که مردمان ، هنوز خدا را نمی پرستیدند . هنگامی که هواپرستان و صاحبان زور و هوا پرستی در برابر عدل ایستادند ، تو امین آن گشتی . ای بهترین کسی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، روی زمین گام نهادی! ستم از بارگاه تو دور است . پروردگارت فضلی به تو بخشیده که پایدار است کجا روزگاران را توان است که آن را تغییر دهد ؟

.

1- .وی شاعری برجسته و قوی بود. هنگامی که برادرش بجیر بن زهیر به پیامبر اکرم ایمان آورد ، اشعاری سرود که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن شعرها خونش را مباح شمرد . وی گریخت و بعدا پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد . او در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله قصیده ای خواند که آغازش چنین است: «خوش بختی آشکار شد و دل من ، امروز ، شاداب است» . ابن شهرآشوب ، اشعاری از وی درباره امیر مؤمنان آورده است . وی در سال 45 ق ، درگذشت (ر . ک : أعیان الشیعه : ج 9 ص 29) .

10 / 2بِشرُ بنُ مُنقِذٍ العَبدِیُّ (1)3994 . من شعراء القرن الأوّل ، ومن أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام ، یقول فی الإمام علیّ وولدیه الحسن والحسین علیهم السلام : أبا حَسَنٍ أنتَ شَمسُ النَّهارِ وهذانِ فِی الحادِثاتِ القَمَرْ وأنتَ وهذانِ حَتَّی المَماتِ بِمَنزِلَهِ السَّمعِ بَعدَ البَصَرْ وأنتُم اُناسٌ لَکُم سَورَهٌ یُقَصِّرُ عَنها أکُفُّ البَشَرْ یُخَبِّرُنا النّاسُ عَن فَضلِکُمْ وفَضلُکُمُ الیَومَ فَوقَ الخَبَرْ عَقَدتَ لِقَومٍ ذَوی نَجدَهٍ مِنَ اهلِ الحَیاءِ وأهلِ الخَطَرْ مساميحُ بِالمَوتِ عِندَ اللِّقا ءِ مِنّا وإخوانِنا مِن مُضَرْ ومِن حَیِّ ذی یَمَنٍ جِلَّهٌ یُقیمونَ فِی النّائِباتِ الصَّعَرْ (2) ونَحنُ الفَوارِسُ یَومَ الزُّبَیرِ وطَلحَهَ إذ قیلَ أودی غُدَرْ ضَرَبناهُمُ قَبلَ نِصفِ النّهارِ إلَی اللَّیلِ حَتّی قَضَینَا الوَطَرْ ولَم یَأخُذِ الضَّربُ إلّا الرُّؤوسَ ولَم یَأخُذِ الطَّعنُ إلّا الثُّغَرْ فَنَحنُ اُولئِکَ فی أمسِنا ونَحنُ کَذلِکَ فیما غَبَرْ (3)

.

1- .أبو منقذ بشر بن منقذ ، المعروف بالأعور الشنّی العبدی : کان مع علیّ علیه السلام فی الجمل وصفّین ، وکان من شعراء أهل العراق فی صفّین . وفی الطلیعه : کان فارسا شجاعا شاعرا ، له فی صفّین وغیرها مآثر وإخلاص لأمیر المؤمنین علیه السلام . توفّی فی زمن معاویه وولایه زیاد علی الکوفه ، وقیل : قتله زیاد فیمن قتل من شیعه علیّ علیه السلام وذلک حدود سنه 50 ه (راجع أعیان الشیعه : ج 3 ص 576) .
2- .الصَّعَر : التکبُّر (لسان العرب : ج 4 ص 456 «صعر») .
3- .وقعه صفّین : ص 426 ، أعیان الشیعه : ج 3 ص 577 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 68 .

10 / 2 بِشْر بن مُنْقذ عبدی

10 / 2بِشْر بن مُنْقذ عبدی (1)3994 . او از شاعران قرن اوّل و از یاران امیر مؤمنان بود که درباره علی علیه السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسلام چنین سروده است : ابوالحسن! تو خورشید روزی و این دو، ماه روزگاران . تو و این دو تا به هنگام درگذشت چون گوش ، در مرتبه ای پس از چشم ، قرار دارید . شما مردمی هستید با پایگاهی که دست بشر از رسیدن به آن ، کوتاه است . مردم از فضایل شما به ما خبر می دهند و فضل شما ، امروزه بالاتر از خبر است . برای مردمان صاحبِ بزرگی از بین اهل شرم و بزرگواری جوان مردانی را جانباز در جنگ ها از قبیله خویش و برادرانمان را از قبیله مُضَر و گروهی را از قبیله ذی یمن ، گِرد می آورم که در سختی ها گردَنفَرازی می کنند . ما جنگجویان روز جنگ با زبیر و طلحه بودیم هنگامی که گفته شد : نیرنگ را نابود کنید . از پیش از میانه روز ، آنان را درهم کوبیدیم تا به هنگام شب ، تا آن که به آرزوهایمان رسیدیم . شمشیرها ، جز سرها را قطع نمی کردند و نیزه ها ، جز دندان ها را نمی شکستند . ما در گذشته مان چنان بودیم و امروز نیز چون گذشته ایم .

.

1- .ابو منقذ بشر بن منقذ ، مشهور به اَعور شنّی عبدی ، در جنگ های جمل و صفّین ، همراه علی علیه السلام بود و در صفّین از شاعران عراقی بود و در الطلیعه آمده که جنگجویی شجاع و شاعر بود . او در صفّین و دیگر جنگ ها از خودگذشتگی ها و اخلاص خود را به امیر مؤمنان نشان داد . وی در زمان معاویه و در زمان زمامداری زیاد بر کوفه درگذشت . گفته می شود که زیاد ، وی را در سال 50 ق ، به همراه جمعی از پیروان علی علیه السلام به قتل رساند (ر . ک : أعیان الشیعه : ج 3 ص 576) .

10 / 3حَسّانُ بنُ ثابِتٍ (1)3995 . من جهابذه شعراء القرن الأوّل ، يقول : جَزَى اللّهُ خَيرا (2) وَالجَزاءُ بِكَفِّهِ أبا حَسَنٍ عَنّا ومَن كَأَبى حَسَنْ سَبَقتَ قُرَيشا بِالَّذى أنتَ أهلُهُ فَصَدرُکَ مَشروحٌ وَقَلبُکَ مُمتَحَنْ تَمَنَّت رِجالٌ مِن قُرَيشٍ أَعِزَّهٌ مَكانَکَ هَيهاتَ الهُزالُ مِنَ السِّمَنْ ! وأنتَ مِنَ الإسلام فى كُلِّ مَنزِلٍ بِمَنزِلَهِ الدَّلوِ البَطينِ مِنَ الرَّسَنْ وكُنتَ المُرجّى مِن لُؤَىٍّ بنِ غالِبٍ لِما كانَ مِنهُ وَالَّذى كانَ لَم يَكُنْ غَضِبتَ لَنا إذ قامَ عَمرٌو بِخُطبَهٍ أماتَ بِهَا التُّقوى وأحيا بِهَا الإِحَنْ حَفِظتَ رَسولَ اللّهِ فينا وعَهدَهُ إلَيکَ ومَن أولى بِهِ مِنکَ مَنْ ومَنْ ؟ أ لَستَ أخاهُ فِى الهُدى ووَصِيَّهُ وأعلَمَ مِنهُم بِالكِتابِ وبِالسُّنَنْ فَحَقُّکَ مادامَت بِنَجدٍ وَشيجَهٌ عَظيمٌ عَلَينا ثُمَّ بَعدُ عَلَى اليَمَنْ (3)

.

1- .أبو الوليد حسّان بن ثابت بن المنذر : ولد حسّان قبل مولد النبىّ صلى الله عليه و آله بثمان سنين ، وعاش مائه وعشرين سنه وتوفّى سنه 54 ه على قول ، وبيت حسّان أحد بيوتات الشعر ، عريق فى الأدب ونظم القريض . وعن أبى عبيده : إنّ العرب اجتمعت على أنّ حسّان أشعر أهل المدن وأنّه فضل الشعراء بثلاث : كان شاعر الأنصار ، وشاعر النبىّ صلى الله عليه و آله فى أيّامه ، وشاعر اليمن كلّها فى الإسلام (راجع الغدير : ج 2 ص 107) .

2- .فى المصدر : «عنّا» ، وما فى المتن أثبتناه من تاريخ اليعقوبى .

3- .الأخبار الموفّقيّات : ص 598 نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 35 ؛ الغدير : ج 2 ص 43 .

10 / 3 حَسّان بن ثابت

10 / 3حَسّان بن ثابت (1)3995 . او که از شاعران هوشمند قرن اوّل است ، می گوید : خداوند به ابو الحسن ، جزای خیر دهد و پاداش به دست اوست ! چه کسی چون ابو الحسن است ؟ با ویژگی هایی که شایسته توست ، بر قریش ، پیشی گرفتی سینه ات فراخ و دلت آزمایش شده است . بزرگان قریش ، آرزوی جایگاه تو را داشتند هرگز ندار به پای برخوردار نمی رسد . تو در هر جا برای اسلام چون ریسمان نسبت به دَلْوی . در نسل لُؤَی بن غالب ، به تو امید می رفت که ویژگی های او را داشته باشی و به کس دیگر ، هیچ امیدی نبود . برای ما خشمگین شدی ، آن هنگام که عَمرو برخاست و خطبه ای ایراد کرد و در آن ، تقوا رامیرانْد و کینه را زنده کرد . پیامبر خدا و عهدش با تو را در بین ما نگه داشتی و چه کسی از تو به او نزدیک تر است؟ چه کسی؟ آیا تو در برادری ، برادر و جانشین او نیستی؟ و داناترین شخص به قرآن و سنّت؟ تو بر گردن ما حقّ بسیار بزرگی داری مادام که در نجد و شیجه و آن گاه در یمن باشی .

.

1- .ابو ولید حسّان بن ثابت بن منذر ، هشت سال پیش از تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و یکصد و بیست سال عمر کرد و بنا بر قولی در سال 54 ق ، درگذشت . خاندان حسّان ، یکی از خاندان های شاعر و ریشه دار در ادب و سرودن شعر بودند . ابو عبیده گفته است : عرب ها اتّفاق نظر دارند که حسّان ، شاعرترین اهل شهرهاست و به سه جهت بر دیگر شاعران برتری دارد : شاعر انصار است ؛ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شاعر وی بود ؛ و در عصر اسلام ، شاعر اهل یمن به شمار می آمد (ر .ک : الغدیر : ج 2 ص 107) .

3996 . ویقول أیضاً : أبا حَسَنٍ تَفدیکَ نَفسی ومُهجَتی وکُلُّ بَطیءٍ فِی الهُدی ومُسارِعٍ أیَذهَبُ سَعیٌ فیمَدیحِکَ ضائِعا ؟ ! ومَا المَدحُ فی جَنبِ الإلهِ بِضائِعٍ فَأنتَ الَّذی أعطَیتَ إذ کُنتَ راکِعا فَدَتکَ نُفوسُ القَومِ یا خَیرَ راکِعِ فَأنزَلَ فیکَ اللّهُ خَیرَ وِلایَهٍ فَثَبَّتَها فی مُحکَماتِ الشَّرائِعِ 1

راجع : ج 2 ص 304 (أبیات حسّان بن ثابت) .

.

3996 . و نیز می گوید : ای ابو الحسن ! جانم و خاندانم فدایت باد و هر آن که در راه هدایت ، نرمْ گام و شتابان است . آیا ستایش دوستدارانت در حقّ تو ، نابود می شود؟ این ستایش ، در پیشگاه خداوند ، هرگز از بین نمی رود . تو همانی که در رکوع بخشیدی علی ! جان فدایت ، ای بهترین رکوع کننده ! خداوند ، بهترین ولایت را در شأن تو فرو فرستاد و آن را در قوانین استوار دین ، تبیین کرد .

ر . ک : ج 2 ص 305 (اشعار حسّان بن ثابت) .

.

10 / 4مُحَمَّدٌ الحِميَرِیُّ (1)3997 . یقول : بِحَقِّ مُحَمَّدٍ قولوا بِحَقٍّ فَإِنَّ الإِفکَ مِن شِیَمِ اللِّئامِ أَبَعَد مُحَمَّدٍ بِأَبی وأُمّی رَسولِ اللّهِ ذِی الشَّرَفِ الهُمامِ أَلَیسَ عَلِیٌّ أفضَلَ خَلقِ رَبّی وأشرَفَ عِندَ تَحصیلِ الأَنامِ ؟ وِلایَتُهُ هِیَ الإِیمانُ حَقّا فَذَرنی مِن أباطِیلِ الکَلامِ وطاعَهُ ربِّنا فیها وفیها شِفاءٌ لِلقُلوبِ مِنَ السَّقامِ عَلِیٌّ إمامُنا بِأَبی وأُمّی أبُو الحَسَنِ المُطَهَّرُ مِن حَرامِ إمامُ هُدیً أتاهُ اللّهُ عِلَما بِهِ عُرِفَ الحَلالُ مِنَ الحَرامِ ولَو أنّی قَتَلتُ النَّفسَ حُبّا لَهُ ما کانَ فیها مِن أثامِ یَحُلُّ النّارَ قَومٌ أبغَضوهُ وإن صَلّوا وصاموا ألفَ عامِ ولا وَاللّهِ لا تَزکو صَلاهٌ بِغَیرِ وِلایَهِ العَدلِ الإِمامِ أمیرَ المُؤمِنینَ بِکَ اعتِمادی وبِالغُرِّ المَیامِینِ اعتِصامی فَهذَا القَولُ لی دِینٌ وهذا إلی لُقیاکَ یا رَبّی کَلامی بَرِئتُ مِن الَّذی عادی عَلِیّا وحارَبَهُ مِنَ اولادِ الحَرامِ تَناسَوا نَصبَهُ فی یَومِ «خُمٍّ» مِنَ الباری ومِن خَیرِ الأَنامِ بِرَغمِ الأَنفِ مَن یَشنَأُ کَلامی عَلِیٌّ فَضلُهُ کَالبَحرِ طامی (2) وأبرَأُ مِن أُناسٍ أَخَّروهُ وکانَ هُوَ المُقَدَّمَ بِالمَقامِ عَلِیٌّ هَزَّمَ الأَبطالَ لَمّا رَأَوا فی کَفِّهِ ذاتَ الحُسامِ عَلی آلِ الرَّسولِ صَلاهُ رَبّی صَلاهً بِالکَمالِ وبِالتَّمامِ (3)

.

1- .محمّد بن عبد اللّه الحمیری : زمیل عمرو بن العاص ، أحسبه ابن القاضی عبد اللّه بن محمّد الحمیری الذی قلّدهُ معاویه بن أبی سفیان دیوان الخاتم . عدّه صاحب الغدیر من شعراء القرن الأوّل الهجری ، ولقصیدته «بحقّ محمّد قولوا بحقّ ...» قصّه مشهوره ؛ فقد اجتمع الطرمّاح الطائی ، وهشام المرادی ، ومحمّد بن عبد اللّه الحمیری عند معاویه بن أبی سفیان ، فأخرج بدره فوضعها بین یدیه ، وقال : یا معشر شعراء العرب ! قولوا قولکم فی علیّ بن أبی طالب ، ولا تقولوا إلّا الحقّ ، وأنا نفیٌّ من صخر بن حرب إن أعطیت هذه البدره إلّا من قال الحقّ فی علیّ . فقام الطرمّاح وتکلّم فی علیّ ووقع فیه ، فقال له معاویه : اجلس فقد عرف اللّه نیّتک ورأی مکانک ! ثمّ قام هشام المرادی فقال أیضا ووقع فیه ، فقال له معاویه : اجلس مع صاحبک فقد عرف اللّه مکانکما ! فقال عمرو بن العاص لمحمّد بن عبد اللّه الحمیری وکان خاصّا به : تکلّم ولا تقل إلّا الحقّ . فقام محمّد بن عبد اللّه فتکلّم ثمّ قال : «بحقّ محمّد ...» القصیده ، فقال معاویه : أنت أصدقهم قولاً ، فخذ هذه البدره (راجع الغدیر : ج 2 ص 178) .

2- .طما البحر : ارتفع بأمواجه (النهایه : ج 3 ص 139 «طما») .

3- .بشاره المصطفى : ص 11 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 259 ح 531 ؛ فرائد السمطين : ج 1 ص 375 نحوه إلى «برئت» .

10 / 4 محمّد حِمْيَری

10 / 4محمّد حِمْيَری (1)3997 . او می گويد : به حقّ محمّد ، حق بگوييد که بهتان زدن از سرشت پَستان است؟ آيا پس از محمّد که پدر و مادرم فدايش باد آن پيامبر خدا و شريف بخشنده ، علی ، بهترين آفريده پروردگار و شريف ترينِ همه مردم نيست؟ ولايت او ايمان واقعی است پيش من ، سخنان بيهوده را کنار بنه . فرمانبری پروردگارمان در همان است و شفای بيماری دل ها در ولايت اوست . علی که پدر و مادرم فدايش باد امام ماست همان ابوالحسن ، که از هر حرامی پاک است . آن پيشوای هدايت ، که خدا دانشی به او بخشيد که بدان ، حلال از حرام ، بازشناخته می شود . اگر من به عشق او جان خويش بخشم در اين جانبازی هيچ گناهی نيست . مردمی که با او دشمنی ورزيدند ، در آتش روند گرچه هزار سال نماز بگزارند و روزه بگيرند . نه ؛ به خدا نمازی پذيرفته نمی شود بدون ولايتِ پيشوای عادل . امير مؤمنان ! تکيه گاهم تويی سرگُل سپيدبختان ، پناه من است . اين سخن ، آيين من است و اين ، سخن من است ای پروردگارم تا به هنگام ديدار تو . بيزارم از آن که با علی دشمنی ورزيد و با او جنگيد از ميان ناپاکزادگان . نصب او را در روز غدير از سوی خداوند و بهترينِ مردم ، فراموش کردند . با آن که سخنم را بد می شمارند فضل علی به سان دريای موّاج است . از آنان که وی را کنار زدند ، بيزارم او به جايگاه ، از همه پيش تر بود . علی جنگجويان را گريزان ساخت هنگامی که در دست او شمشير بُرنده ديدند . درود پروردگارم بر خاندان پيامبر درودی کامل و تمام !

.

1- .محمّد بن عبد اللّه حميری ، دوست عمرو بن عاص بود . گمان می رود که او پسر قاضی عبد اللّه بن محمّد حميری باشد که معاويه او را مسئول ديوان خاتم کرد . صاحب الغدير ، وی را از شاعران قرن اوّل هجری شمرده است و برای قصيده او داستان مشهوری نقل شده است . روزی طِرِمّاح طايی ، هشام مرادی و محمّد بن عبد اللّه حميری نزد معاويه بودند . معاويه ، کيسه ای درآورد و در پيش روی خود گذاشت و گفت : «ای شاعران عرب ! حرفتان را درباره علی بن ابی طالب بزنيد و جز حق مگوييد . اگر اين کيسه را به کسی که درباره علی حق بگويد ، ندهم ،

فرزند صخر بن حرب نیستم» . طِرِمّاح برخاست و سخنی درباره علی علیه السلام گفت و از وی بدگویی کرد . معاویه گفت : «بنشین ! خدا خود می داند که قصد تو چیست و جایگاهت در چه حد است» . هاشم مرادی برخاست و سخن گفت و بدگویی کرد . معاویه به وی گفت : «کنار دوستت بنشین ! خداوند ، موقعیت هر دوی شما را می داند» . عمرو بن عاص به محمّد بن عبد اللّه حمیری که دوست صمیمی وی بود گفت : «حرف بزن و جز حق مگو» . محمّد بن عبد اللّه ایستاد ، سخن گفت و این قصیده را خواند . معاویه گفت : «تو راستگوترین آنانی . این کیسه را بگیر» (ر .ک : الغدیر : ج 2 ص 178) .

ص: 218

. .

ص: 219

. .

10 / 5اُمُّ الهَيثَمِ بِنتُ الأَسوَدِ النَّخَعِيَّهُ 13998 . من صحابيّات أمير المؤمنين عليه السلام ، تقول فى رثائه : ألا يا عَينُ وَيحَكِ فَاسعَدينا أ لا تَبكى أميرَ المُؤمِنينا ! رُزينا خَيرَ مَن رَكِبَ المَطايا وخَيَّسَها (1) ومَن رَكِبَ السَّفينا ومَن لَبِسَ النِّعالَ ومَن حَذاها ومَن قَرَأَ المَثانِىَ وَالمِئينا وكُنّا قَبلَ مَقتَلِهِ بِخَيرٍ نَرى مَولى رَسولِ اللّهِ فينا يُقيمُ الدّينَ لا يَرتابُ فيهِ ويَقضى بِالفَرائِضِ مُستَبينا ويَدعو لِلجَماعَهِ مَن عَصاهُ ويَنْهَكُ (2) قَطعَ أيدِى السّارِقينا ولَيسَ بِكاتِمٍ عِلما لَدَيهِ ولَم يَخلُق مِنَ المُتَجَبِّرينا لَعَمرُ أبى لَقَد أصحابُ مِصرٍ عَلى طولِ الصَّحابَهِ أوجَعونا وغَرّونا بِأَنَّهُمُ عُكوفٌ ولَيسَ كَذاكَ فِعلُ العاكِفينا أ فى شَهرِ الصِّيامِ فَجَعتُمونا بِخَيرِ النّاسِ طُرّا أجمَعينا ومِن بَعدِ النَّبِىِّ فَخَيرُ نَفسٍ أبو حَسَنٍ وخَيرُ الصّالِحينا كَأَنَّ النّاسَ إذ فَقَدوا عَلِيّا نَعامٌ جالَ فى بَلَدٍ سِنينا ولَو أنّا سُئِلنَا المالَ فيهِ بَذَلنَا المالَ فيهِ وَالبَنينا أشابَ ذُؤابَتى وأطالَ حُزنى اُمامَهُ حينَ فارَقَتِ القَرينا تَطوفُ بِهِ لِحاجَتِها إلَيهِ فَلَمَّا استَيأَسَت رَفَعَت رَنينا وعَبرَهُ اُمِّ كُلثوم إلَيها تُجاوِبُها وقَد رَأَتِ اليَقينا فَلا تَشمَت مُعاوِيَهَ بنَ صَخرٍ فَإِنَّ بَقِيَّهَ الخُلَفاءِ فينا وأجمَعنَا الإِمارَهَ عَن تَراضٍ إلَى ابنِ نَبِيِّنا وإلى أخينا ولا نُعطى زِمامَ الأَمرِ فينا سِواهُ الدَّهرَ آخِرَ ما بَقينا وإنّ سَراتَنا (3) وذَوى حِجانا تَواصَوا أن نُجيبَ إذا دُعينا بِكُلِّ مُهَنَّدٍ عَضبٍ وجُردٍ عَلَيهِنَّ الكُماهُ مُسَوَّمينا (4)

.

1- .خيّسه : راضه وذلّله بالركوب (النهايه : ج 2 ص 92 «خيس») .
2- .النَّهْک : المبالغه فى كلّ شىء (لسان العرب : ج 10 ص 500 «نهک») . أى يبالغ فى العقوبه .
3- .سَراتنا : أى أشرافنا (النهايه : ج 2 ص 363 «سرى») .
4- .مقاتل الطالبيّين : ص 55 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 315 عن أبى الأسود الدؤلى وفيه بعض الأبيات .

10 / 5 اُمّ هیثم ، دختر اَسوَد نَخَعی

10 / 5اُمّ هیثم ، دختر اَسوَد نَخَعی 13998 . او که از زنان طرفدار امیر مؤمنان بود ، در سوگ او چنین سرود : ای دیده ، وای بر تو! یاری مان کن و بر امیر مؤمنان ، اشک بریز . به سوگ کسی گرفتار شدیم که بهترینِ اسب سواران و رام کنندگان اسب و [بهترینِ] شترسواران بود . بهترین کسی که پای افزار به پا کرد و گام زد آن که مَثانی (آیه های کوتاه) و مئین (آیه های بلند) را خواند . پیش از کشته شدن او ، به خیر و خوشی بودیم چرا که یار پیامبر خدا را در بین خود می دیدیم . آن که بدون دو دلی دین را به پا می داشت و روشن ، به احکام ، حکم می کرد . نافرمان از خود را به اتحّاد فرا می خوانْد و دست دزدان را قطع می کرد . مخفی کننده دانش خویش نبود و از گردنکشان به حساب نمی آمد . به جان پدرم سوگند ، مردم شهر [کوفه] با آن همه هم صحبتی با او ، ما را داغدار کردند . با تظاهر به این که اهل عبادت اند ، بر ما نیرنگ زدند در حالی که عابدان را چنین شیوه ای نیست . آیا در ماه روزه داری ما را داغدار کردید به داغ خوب ترینِ همه مردم ؟ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترینِ مردم بود ابو الحسن ، آن بهترینِ خوبان . در پی از دست دادن علی ، مردم چون شتر مرغانی سرگردان گشتند . اگر آنان [به جای کشتن او] از ما مال می خواستند مال و فرزندانمان را به آنان می دادیم . گیسوانم سفید گشت و غم به درازا کشید آن گاه که اُمامه (1) از همراه خود ، جدا گشت . وقتی هوای او می کند ، گِرد خانه می چرخد و چون ناامید می شود ، آه از دل می کشد . اشک های اُمّ کلثوم ، پاسخ گریه های اوست چرا که او مرگ پدر را به یقین دیده است . معاویه بن صخر! ما را سرزنش مکن چرا که بازمانده خلفا (حسن علیه السلام) در بین ماست . ما از روی خشنودی ، فرمانروایی را به پسر پیامبرمان و برادرمان سپردیم . زمام زمامداری خویش را جز به او نخواهیم سپرد تا زمانی که زنده ایم . بزرگان و خردمندانمان سفارش کرده اند که هرگاه فراخوانده شدیم ، پاسخ دهیم. با شمشیرهای بُرنده و اسب های کوتاه مویی که سواران ورزیده بر آنها نشسته اند .

.

1- .اَمامه ، نام یکی از دختران امیر مؤمنان است که با صَلّت بن عبد اللّه بن نوفل بن حارث بن عبد المطّلب ازدواج کرد (بحار الأنوار : ج 42 ص 94) و نیز نام یکی از زنان آن حضرت علیه السلام بود که دختر ابو العاص بن ربیع و نوه دختری پیامبر خدا از دخترش زینب بود (بحار الأنوار : ج 42 ص 92) . (م)

10 / 6اُمُّ سِنانٍ بِنتُ خَيثَمَةَ بنِ خَرَشَةَ المَذحِجِيَّهُ (1)3999 . من شواعر القرن الأوّل ، تقول : عَزَبَ (2) الرُّقادُ فَمُقلَتی ما تَرقُدُ وَاللَّيلُ يُصدِرُ بِالهُمومِ ويورِدُ يا آلَ مَذحِجَ لا مُقامَ فَشَمِّروا إنَّ العَدُوَّ لِالِ أحمَدَ يَقصِدُ هذا عَلِیٌّ كَالهِلالِ يَحُفُّهُ وَسَطَ السَّماءِ مِنَ الكَواكِبِ أسعَدُ خَيرُ الخَلائِقِ وَابنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ وكَفی بِذاکَ لِمَن شَناهُ (3) تَهَدُّدُ ما زالَ مُذ عَرَفَ الحُروبَ مُظَفَّرا وَالنَّصرُ فَوقَ لِوائِهِ ما يُفقَدُ (4)

.

1- .راجع : ص 16 (اُمّ سنان) .
2- .عَزَب : بَعُد عهده (النهايه : ج 3 ص 227 «عزب») .
3- .شنأه : أبغضه (لسان العرب : ج 1 ص 101 «شنأ») .
4- .بلاغات النساء : ص 92 ، العقد الفريد : ج 1 ص 339 ، تاريخ دمشق : ج 70 ص 247 .

10 / 6 اُمّ سنان ، دختر خیثمه بن خرشه مذحجی

10 / 6اُمّ سنان ، دختر خیثمه بن خرشه مذحجی (1)3999 . او که از شاعران قرن اوّل است ، می سراید : سال ها گذشته است ؛ امّا سخن من فروکش نمی کند و شب ، غم ها را می آورد و می بَرد . ای مَذحِجیان ! وقت درنگ نیست . همّت کنید که دشمن ، قصد آل احمد کرده است . این علی است ، چون ماه که در وسط ستارگان ، خوش بختیْ اطرافش را گرفته است . ب بهترینِ مردم و پسر عموی محمّد است اگر به نورْ هدایت می شوید ، از او هدایت بجویید . از زمانی که در جنگ حاضر شد ، همواره پیروز بود و پیروزی از فراز پرچمش رخت برنمی بندد .

.

1- .ر . ک : ص 17 (امّ سِنان) .

4000 . ولها أيضا : إمّا هَلَكتَ أبَا الحُسَينِ فَلَم تَزَلْ بِالحَقِّ تُعرَفُ هادِيا مَهدِيّا فَاذهَب عَلَیکَ صَلاهُ رَبِّکَ ما دَعَت فَوقَ الغُصونِ حَمامَهٌ قَمَریّا قَد کُنتَ بَعدَ مُحَمَّدٍ خَلَفا لَنا أوصی إلَیکَ بِنا فَکُنتَ وَفِیّا فَالیَومَ لا خَلَفٌ نَأمُلُ بَعدَهُ هَیهاتَ نَمدَحُ بَعدَهُ إنسِیّا (1)

القَرنُ الثّانی10 / 7الکُمَیتُ بنُ زَیدٍ الأَسَدِیُّ (2)4001 . من أشهر وأشجع شعراء أهل البیت علیهم السلام ، یقول : عَلِیٌّ أمیرُ المُؤمِنینَ وحَقُّهُ مِنَ اللّهِ مَفروضٌ عَلی کُلِّ مُسلِمِ وإنَّ رَسولَ اللّهِ أوصی بِحَقِّهِ وأشرَکَهُ فی کُلِّ حَقٍّ مُقَسَّمِ وزَوَّجَهُ صِدّیقَهً لَم یَکُن لَها مُعادِلَهٌ غَیرُ البَتولَهِ مَریَم ورَدَّمَ أبوابَ الَّذینَ بَنی لَهُم بُیوتا سِوی أبوابِهِ لَم یُرَدِّمِ وأوجَبَ یَوما بِالغَدیرِ وِلایَهً عَلی کُلِّ بَرٍّ مِن فَصیحٍ وأعجَمِ (3)

.

1- .بلاغات النساء : ص 93 ، العقد الفرید : ج 1 ص 340 ؛ الصراط المستقیم : ج 2 ص 38 .
2- .أبو المستهل الکمیت بن زید بن خنیس : قال أبو الفرج : شاعر مقدّم عالم بلغات العرب ، خبیر بأیّامها ، من شعراء مضر وألسنتها ، وکان فی أیّام بنی اُمیّه ، ولم یدرک الدوله العبّاسیّه ومات قبلها ، وکان معروفا بالتشیّع لبنی هاشم مشهورا بذلک . وقال بعضهم : کان فی الکمیت عشر خصال لم تکن فی شاعر : کان خطیب أسد ، فقیه الشیعه ، حافظ القرآن العظیم ، ثبت الجنان ، کاتبا حسن الخطّ ، نسّابه جدلاً ، وهو أوّل من ناظر فی التشیّع ، رامیا لم یکن فی أسد أرمی منه ، فارسا شجاعا سخیّا دیّنا ، وهو شاعر أهل البیت علیهم السلام ، وقد ورد عنهم علیهم السلام فی حقّه مدائح قیّمه ، ولادته سنه 60 ه ووفاته سنه 126 ه (راجع الغدیر : ج 2 ص 195 و 211) .
3- .الغدیر : ج 2 ص 195 .

قرن دوم

10 / 7 کُمَیت بن زید اسدی

4000 . و نیز سروده است : هرگز نمیری ای ابو الحسن که همواره هادی و هدایت شده به حق ، شناخته می شوی . برو . درود خدایت بر تو باد ، تا هنگامی که بر بالای شاخه ها کبوتری می خواند . تو پس از محمّد جانشین وی در بین ما بودی و همان گونه که او به ما درباره تو سفارش کرد ، وفادار بودی . امروزه ، به هیچ کس پس از او برای جانشینی امید نمی رود هیهات که پس از او کسی را آرزو کنیم !

قرن دوم10 / 7کُمَیت بن زید اسدی 14001 . او که از پُر آوازه ترین و دلیرترینْ شاعران اهل بیت علیهم السلام است ، می سراید : علی ، امیر مؤمنان است و ادای حقّ او از سوی خدا بر هر مسلمانی واجب است . پیامبر خدا در حقّ او سفارش کرد و او را در هر حقّ تقسیم شده ، سهیم ساخت . صدّیقه ای را به همسریِ او درآورد که غیر از مریم بتول ، همگِنی برایش نبود . درِ خانه آنان همانان که برایشان خانه ای ساخته بود را [به مسجد] بست و درِ خانه او را نبست . و در روز غدیر ، ولایت او را بر هر عرب و عجم ، واجب گردانْد .

.

4002 . وله أيضا : نَفى عَن عَينِکَ الأرَقُ الهُجوعا وهَمٌّ يَمتَرى مِنهَا الدُّموعا دَخيلٌ فِى الفُؤادِ يَهيجُ سُقما وحُزنا كانَ مِن جَذَلٍ مَنوعا وتَوكافُ (1) الدُّموعِ عَلَى اكتِئابٍ أَحَلَّ الدَّهرُ موجَعَهُ الضُّلوعا تَرَقرَقَ أسحَما دَرَرا وسَكبا يُشَبَّهُ سَحُّها غَربا هَموعا (2) لِفِقدانِ الخَضارِمِ مِن قُرَيشٍ وخَيرِ الشّافِعينَ مَعا شَفيعا لَدَى الرَّحمنِ يَصدَعُ بِالمَثانى وكانَ لَهُ أبو حَسَنٍ قَريعا حَطوطا فى مَسَرَّتِهِ ومَولىً إلى مَرضاهِ خالِقِهِ سَريعا وأصفاهُ النَّبِىُّ عَلَى اختِيارٍ بِما أعيَا الرَّفوضَ لَهُ المُذيعا ويَومَ الدَّوحِ دَوحِ غَديرِ خُمٍّ أبانَ لَهُ الوِلايَةَ لَو أُطيعا ولكِنَّ الرِّجالَ تَبايَعوها فَلَم أَرَ مِثلَها خَطَرا مَبيعا (3)

.

1- .وَكَفَ الدمع : تقاطر (النهايه : ج 5 ص 220 «وكف») .
2- .الأسْحَم : السحاب ، يقال : أسحمتِ السماءُ : جسّت ماءها ، والغَرْب : الدلو العظيمه ، وَهَمَعَ : سال (لسان العرب : ج 12 ص 282 «سحم» و ج 1 ص 642 «غرب» و ج 8 ص 375 «همع») .
3- .الغدير : ج 2 ص 180 .

4002 . و نیز وی سروده است : شب زنده داری ، خواب را از دیده ات ربوده و غمی اشک آور ، در دل ، جای گرفته است که درد و غم فراوانی با خود دارد. سیل اشک ها بر دردهایی است که روزگار ، آن دردها را در دل نهاده است. [از دیده] باران اشک ، می بارد چون ریزش آب از دلوی پُر آب. برای از دست دادن بزرگانی از قریش و بهترین شفیعان همراه. آن که پیش خدای رحمان ، مثانی (حمد) خوان است و ابو الحسن ، برگزیده اوست. و از شادی ها گریزان ، مولایی است که به خشنودی خالقش شتابان است. پیامبر صلی الله علیه و آله او را برگزید ، گزینشی که با آن ، گریزانان از او به زانو درآمدند. در روز دوح ، دوح (1) غدیر خم ولایت را برای او آشکار فرمود ، اگر از آن ، اطاعت می کردند . امّا مردم با دیگران بیعت کردند و من هیچ بیعتی را چنان خطر ساز ندیدم .

.

1- .دوح در زبان عربی به خیمه بزرگِ بافته شده از پشم گفته می شود. (م)

10 / 8السَيِّدُ الحميَرِىُّ (1)4003 . من أكابر الشعراء فى القرن الثانى ، يقول : اُقسِمُ بِاللّهِ وَآلائِهِ وَالمَرءُ عَمّا قالَ مَسؤولُ إنَّ عَلِيٌّ بنَ أبى طالِبٍ عَلَى التُّقى وَالبِرِّ مَجبولُ وإنَّهُ كانَ الإمامَ الَّذى لَهُ عَلَى الاُمَّهِ تَفضيلُ يَقولُ بِالحَقِّ ويعنى (2) بِهِ ولا تُلَهّيهِ الأَباطيلُ كانَ إذَا الحَربُ مَرَتهَا القَنا (3) وأحجَمَت عَنهَا البَهاليلُ (4) يَمشى إلَى القِرنِ وفى كَفِّهِ أبيَضُ ماضِى الحَدِّ مَصقولُ مَشىَ العَفَرْنى (5) بَينَ أشبالِهِ أبرَزَهُ لِلقَنَصِ الغيلُ (6) ذاکَ الَّذى سَلَّمَ فى لَيلَهٍ عَلَيهِ ميكالٌ وجِبريلُ ميكالُ فى ألفٍ وجبريلُ فى ألفٍ ويَتلوهُمُ سَرافيلُ لَيلَهَ بَدرٍ مَدَداً اُنزِلوا كَأَنَّهُم طَيرٌ أبابيلُ فَسَلَّموا لَمّا أتَوا حَذوَهُ وذاکَ إعظامٌ وتَبجيلُ (7)

.

1- .إسماعيل بن محمّد بن يزيد بن ربيعه الحِمْيرى : ولد فى سنه 105 ه ، قال: كنت وأنا صبى أسمع أبوىّ يثلبان أمير المؤمنين عليه السلام فأخرج عنهما وأبقى جائعا ، واُؤثر ذلک على الرجوع إليهما ، فأبيت فى المساجد جائعا لحبّى لفراقهما وبغضى لهما . والذى يجمع عليه المؤرّخون أنّه اعتنق أوّل ما اعتنق المذهب الكيسانى ، ولكنّه اعتنق مذهب الإماميّه بعد أن لقى الإمام الصادق عليه السلام فناظره وألزمه الحجّه.توفّى سنه 173ه ودفن بالجنينه ببغداد (راجع ديوان السيّد الحميرى : ص 5) .
2- .فى أعيان الشيعه : «يَقضى» وهو الأنسب . وفى بشاره المصطفى : «يفتى» .
3- .مرى الشىء : استخرجه ، ومنه : مريتُ الفرسَ : إذا استخرجت ما عنده من الجرى بسوط أو غيره . والقَنى : جمع قناه ؛ أى الرمح (تاج العروس : ج 20 ص 182 «مرى» و ص 102 «قنو») .
4- .البهلول : العزيز الجامع لكلّ خير ، والحيىّ الكريم (لسان العرب : ج 11 ص 73 «بهل») .
5- .العَفَرْنى : الأسد الشديد (النهايه : ج 3 ص 262 «عفر») .
6- .الغِيْل : الأجَمه وموضع الأسد (لسان العرب : ج 11 ص 512 «غيل») .
7- .الأمالى للطوسى : ص 198 ح 339 ، بشاره المصطفى : ص 53 ، ديوان السيّد الحميرى : ص 322 الرقم 128 ، الغدير : ج 2 ص 269 .

10 / 8 سیّد حِمْیَری

10 / 8سیّد حِمْیَری (1)4003 . او که از بزرگان شعر در قرن دوم است ، می گوید : به خدا و نعمت هایش سوگند می خورم و البته هرکس ، مسئول گفتار خویش است که [سرشت] علی بن ابی طالب بر تقوا و خوبی سرشته شده است و او پیشوایی است که بر امّت ، برتری دارد . به حقْ سخن می گوید و حق را اراده می کند و باطل ها او را به خود ، مشغول نمی سازند . هرگاه که جنگ ، نیزه ها را بیرون کشد و قهرمانان ، عقب نشینی کنند به سوی هماورد خود می رود ، در حالی که در دستش شمشیری درخشنده ، تیز و صیقل خورده است . راه رفتنی چون راه رفتن شیر در بین همگِنانش که بیشه ، او را به شکار کشانده است . آن که در شبی سلام فرستادند بر او ، میکائیل و جبرئیل . میکائیل با هزار و جبرئیل با هزار [فرشته] و اسرافیل ، درپی آنها در شب بدر ، برای یاری فرود آمدند گویی که پرندگان ابابیل بودند . هنگامی که پیشش آمدند ، بر او سلام کردند و این ، بزرگداشت و تجلیل او بود .

.

1- .او اسماعیل بن محمّد بن یزید بن ربیعه حمیری است که در سال 105 ق ، به دنیا آمد و خود می گوید : «من بچّه بودم . روزی شنیدم که پدر و مادرم از امیر مؤمنان بدگویی می کنند . از نزد آنان بیرون آمدم و گرسنه ماندم و گرسنگی را به بازگشت بر دوباره به نزدشان ترجیح دادم و شب ها در مسجد می خوابیدم ؛ چون می خواستم از آنها جدا شوم و آنها را دوست نمی داشتم» . مورّخان بر این عقیده اند که وی ، نخست مذهب کیسانی را پذیرفت ؛ ولی پس از دیدار با امام صادق علیه السلام و مناظره با وی ، قانع شد و مذهب امامیه را پذیرفت . او در سال 173 ق ، درگذشت و در گورستان جنینه بغداد ، دفن شد (ر .ک : دیوان السیّد الحِمیری : ص 5) .

4004 . وله أيضا : عَلِىٌّ أحَبُّ النّاسِ إلّا مُحَمَّدا إلَىَّ فَدَعنى مِن مَلامِکَ أو لُمِ عَلِىٌّ وَصِىُّ المُصطَفى وَابنُ عَمِّهِ وأوَّلُ مَن صَلّى ووَحَّدَ فَاعلَمِ عَلِىٌّ هُوَ الهادِى الإمامُ الَّذى بِهِ أنارَ لَنا مِن دينِنا کُلِّ مُظلِمِ عَلِىٌّ وَلِىُّ الحَوضِ وَالذّائِدُ الَّذى يُذَبِّبُ عَن أرجائِهِ کُلَّ مُجرِمِ عَلِىٌّ قَسيمُ النّارِ مِن قَولِهِ لَها : ذَرى ذا ، وهذا فَاشرَبى مِنهُ وَاطعَمى خُذى بِالشَّوى مِمَّن يُصيبُکِ مِنهُمُ ولا تَقرَبى مَن کانَ حِزبى فَتَظِلمى عَلِىٌّ غَدا يُدعى فَيَکسوهُ رَبُّهُ ويُدنيهِ حَقّا مِن رَفيقٍ مُکَرَّمِ فَإن کُنتَ مِنهُ يَومَ يُدنيهِ راغِما وتُبدى الرِّضا عَنهُ مِنَ الآنَ فَارغَمِ فَإنَّکَ تَلقاهُ لَدَى الحَوضِ قائِما مَعَ المُصطَفَى الهادِى النَّبِىِّ المُعَظَّمِ يُجيزانِ مَن والاهُما فى حَياتِهِ إلَى الرَّوحِ وَالظِّلِّ الظَّليلِ المُکَمَّمِ عَلِىٌ أميرُ المُؤمِنينَ وحَقُّهُ مِنَ اللّهِ مَفروضٌ عَلى کُلِّ مُسلِمِ لِأنَّ رَسولَ اللّهِ أوصى بِحَقِّهِ وأشرَکَهُ فى کُلِّ فَىءٍ ومَغنَمِ وزَوجَتُهُ صِدّيقَةٌ لَم يَکُن لَها مُقارِنَهٌ غَيرُ البَتولَهِ مَريَمِ وکانَ کَهارونَ بنِ عِمرانَ عِندَهُ مِنَ المُصطَفى موسَى النَّجيبِ المُکَلَّمِ وأوجَبَ يَوما بِالغَديرِ وَلاَءَهُ عَلى کُلِّ بَرٍّ مِن فَصيحٍ وأعجَمِ لَدى دَوحِ خُمٍّ آخِذاً بِيَمينِهِ يُنادى مُبينا بِاَسمِهِ لَم يُجَمجِمِ (1) أما وَالَّذى يَهوى إلى رُکنِ بَيتِهِ بِشُعثِ النَّواصى کُلُّ وَجناءَ عَيهَمِ (2) يُوافينَ بِالرُّکبانِ مِن کُلِّ بَلدَهٍ لَقَد ضَلَّ يَومَ الدَّوحِ مَن لَم يُسَلِّمِ وأوصى إلَيهِ يَومَ وَلّى بِأمرِهِ وميراثَ عِلمٍ مِن عُرَى الدّينِ مُحکَمِ فَما زالَ يَقضى دَينَهُ وعِداتِهِ ويَدعو إلَيها مُسمِعا کُلَّ مَوسِمِ (3)

.

1- .جَمْجَمَ الرجل : إذا لم يبيّن کلامه (لسان العرب : ج 12 ص 110 «جمم») .

2- .الوجناء : الغليظه الصلبه ، وقيل : العظيمه الوجنتين (النهايه : ج 5 ص 158 «وجن») . والعيهم : الشديد (تاج العروس : ج 17 ص 513 «عيهم») . والمراد بها هنا الإبل .

3- .ديوان السيّد الحميرى : ص 399 الرقم 167 ، الغدير : ج 2 ص 228 ، أعيان الشيعه : ج 3 ص 413 .

4004 . و نیز سروده است : علی علیه السلام ، از محمّد که بگذریم ، دوست داشتنی ترینِ مردم نزد من است . ای ملامتگر! از ملامت دردآور ، دست بردار . علی ، وصیّ مصطفی و پسر عموی اوست و نخستین نمازگزار و یکتاپرست است . پس بدان . علی ، هدایتگر و پیشوایی است که در دین ما هر تاریکی ای را برایمان روشن کرده است . علی ، متصدّی حوض [پیامبر صلی الله علیه و آله] و نگهبان آن است که گنهکاران را از گرداگرد آن ، دور می سازد . علی ، تقسیم کننده دوزخ است با سخنش که می گوید : این را رها کن و بر این بنوشان و بخوران . از آنان به هرکس دست یافتی ، در آتش خویش گیر ولی به آن که از گروه من است ، نزدیک مشو که ستمگر می شوی . علی ، فردا فراخوانده می شود و پروردگارش بدو خلعت می پوشاند و او را به حق ، به سان رفیق گرامی ، به خویش نزدیک می سازد. اگر تو در روزی که او را نزدیک می سازد و خشنودی خود را نشان می دهد ، رویگردانی ، از اکنون چنان باش . تو او را در نزد حوض ، ایستاده می بینی به همراه مصطفی ، رهبر و پیامبر معظّم . که هر کس را که در دنیا آن دو را دوست می داشت به سوی بهشت و سایه گسترده طوبی هدایت می کنند . علی ، امیر مؤمنان است و ادای حقّ او بر هر مسلمانی از سوی خدا واجب است . چرا که پیامبر خدا به حقّ او وصیّت کرده و او را در هر فی ء و غنیمتی سهیم گردانیده است . و صدّیقه ای را به همسری او درآورده که جز مریم بتول ، کسی همانند او نبود . او نسبت به مصطفی ، چون هارون بن عمران نسبت به موسای نجیب و کلیم بود . در روز غدیر ، ولایت او را واجب گردانید بر هر شخص عرب و عجم . در نزدیک دوحه خُم ، دست راست او را گرفت و با صدایی آشکار ، به نام او فراخواند . سوگند به خدایی که به رُکن خانه اش هر تیره رویی با چهره گردآلود ، پناه می آورد و از هر شهری سواره به آن جا می شتابند که هر که در روز دوح تسلیم نشد ، گم راه گشت . آن روز که [پیامبر خدا] ولایت امر را به او سپرد و میراث علم را که دستگیره محکم دین بود ، به وی سفارش کرد . همواره وام ها و تعهّدات او را ادا کرد و در هر موسمی ، هر شنونده ای را بدان فرا خواند .

.

4005 . وله أيضا : مَن كانَ أوَّلَ مَن أبادَ بِسَيفِهِ كُفّارَ بَدرٍ وَاستَباحَ دِماءَ ؟ مَن ذاکَ نَوَّهَ جَبرَئيلُ بِإسمِهِ فى يَومِ بَدرٍ يَسمَعونَ نِداءَ ؟ لا سَيفَ إلّا ذُوالفَقارِ [و] لا فَتى إلّا عَلِىٌّ رِفعَةً وعَلاَءَ ؟ مَن أنزَلَ الرَّحمنُ فيهِم هَل أتى لَمّا تَحَدَّوا لِلنُّذورِ وَفاءَ ؟ مَن خَمسَهٌ جِبريلُ سادِسُهُم وقَد مَدَّ النَّبِىُّ عَلَى الجَميعِ عَباءَ ؟ مَن ذا بِخاتَمِهِ تَصَدَّقَ راكِعا فَأثابَهُ ذُو العَرشِ عَنهُ وَلاءَ ؟ يا رايَةً جِبريلُ سارَ أمامَها قَدما وأتبَعَهَا النَّبِىُّ دُعاءَ اللّهُ فَضَّلَهُ بِها ورَسولُهُ وَاللّهُ ظاهَرَ عِندَهُ الآلاءَ مَن ذا تَشاغَلَ بِالنَّبِىِّ وغُسلِهِ ورَأى عَنِ الدُّنيا بِذاکَ عَزاءَ ؟ مَن كانَ أعلَمُهُم وأقضاهُم ومَن جَعَلَ الرَّعِيَّةَ وَالرُّعاهَ سَواءَ ؟ مَن كانَ بابَ مَدينَهِ العِلمِ الَّذى ذَكَرَ النُّزولَ وفَسَّرَ الأنباءَ ؟ مَن كانَ أخطَبَهُم وأنطَقَهُم ومَن قَد كانَ يَشفى قَولُهُ البُرَحاءَ (1) مَن كانَ أنزَعَهُم مِنَ الإشراكِ أو لِلعِلمِ كانَ البَطنُ مِنهُ حَفاءَ ؟ مَن ذَا الَّذى اُمِروا إذَا اختَلَفوا بِأن يَرضَوا بِهِ فى أمرِهِم قَضّاءَ ؟ مَن قيلَ لَولاهُ ولَولا عِلمُهُ هَلَكوا وعانوا فِتنَةً صَمّاءَ ؟ مَن كانَ أرسَلَهُ النَّبِىُّ بِسورَهٍ فِى الحَجِّ كانَت فَيصَلاً وقَضاءَ ؟ مَن ذَا الَّذى أوصى إلَيهِ مُحَمَّدٌ يَقضِى العِداتِ فَأنفَذَ الإيصاءَ ؟ مَن ذَا الَّذى حَمَلَ النَّبِىُّ بِرَأفَهٍ اِبنَيهِ حَتّى جاوَزَ الغَمْصاءَ (2) ؟ مَن قالَ نِعْمَ الرّاكِبانِ هُما ولَم يَكُنِ الَّذى قَد كانَ مِنهُ خَفاءَ ؟ مَن ذا مَشى فى لَمعِ بَرقٍ ساطِعٍ إذ راحَ مِن عِندِ النَّبِىِّ عِشاءَ (3) ؟

.

1- .البُرَحاء : الشدّه والمشقّه ، وخصّ بعضهم به شدّه الحمّى (لسان العرب : ج 2 ص 410 «برح») .

2- .الغَمْصاء : من منازل القمر ، وهى فى الذراع أحد الكوكبين (لسان العرب : ج 7 ص 62 «غمص») .

3- .ديوان السيّد الحميرى : ص 54 الرقم 5 ، أعيان الشيعه : ج 3 ص 418 .

4005 . و نیز از اوست : نخستین کسی که با شمشیر خود کافران بدر را نابود کرد و خونشان را جاری ساخت ، کیست؟ آن که جبرئیل ، نامش را فریاد زد در روز بدر و فریادش را شنیدند ، کیست؟ [فریادی که می گفت :] شمشیری جز ذوالفقار [و] جوان مردی جز علی در فرازی و سربلندی نیست؟ آنانی که خداوند درباره شان ، «هل أتی» را نازل کرد به خاطر وفاداری ورزیدن به نذرها ، کیستند؟ آن پنج تن که ششمین آنان جبرئیل بود و پیامبر ، عبا را بر روی آنان کشید ، کیان بودند؟ آن که در رکوع ، انگشترش را صدقه داد و خداوند ، ولای خویش را بدان جزا داد ، که بود؟ ای بیرقی که جبرئیل ، پیشاپیش آن گام برداشت و دعای پیامبر ، بدرقه راهش بود ! خداوند و پیامبرش وی را بدان برتری بخشیدند و خداوند ، نعمت هایش را در نزد او آشکار ساخت . آن که به غسل و تدفین پیامبر ، پرداخت و با درگذشت پیامبر ، دنیا را سوگمند دید ، که بود؟ دانشمندترین و داورترین آنان و آن که فرمانروایان و فرمانبَران را یکسان می دانست ، که بود؟ آن که دروازه شهر دانش بود که قرآن را می خواند و اخبار را تفسیر می کرد ، که بود؟ سخنورترین و رساترین آنان و آن که کلامش دشواری ها را درمان می کرد ، که بود؟ آن که از همه شان بُریده تر از شرک بود ، که بود؟ و یا آن که درونش انباشته از دانش بود ، که بود؟ آن که فرمان داده شده است که به گاه اختلاف در داوری در کارهایشان به سخن او راضی باشند ، که بود؟ آن که می گفتند اگر او و دانش او نبود نابود می شدند و در فتنه ای کور گرفتار می گشتند ، کیست؟ آن که او را پیامبر خدا با سوره ای که قاطع ترین حرف و دستور بود به هنگام حج فرستاد ، که بود؟ آن که محمّد صلی الله علیه و آله به وی وصیّت کرد که وعده ها را به انجام رسانَد و او هم به سفارشْ عمل کرد ، که بود؟ آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به مهربانی دو فرزند او را به دوش کشید و از شِعری گذشت ، که بود؟ چه کسی گفت : «آن دو خوب سوارانی هستند» در حالی که چیزی از آنچه [بعدها] اتّفاق افتاد ، بر او پوشیده نبود؟ چه کسی بود که در پرتو برقی درخشنده می رفت هرگاه که شبانگاهان از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد؟

.

ص: 234

. .

ص: 235

. .

4006 . وله أيضا : قَولُ عَلِیٍّ لِحارِثٍ عَجَبٌ کَم ثَمَّ اُعجوبَةً لَهُ حَمَلا یا حارِ هَمدانَ مَن یَمُت یَرَنی مِن مُؤمِنٍ أو مُنافِقٍ قُبُلا یَعرِفُنی طَرفُهُ وأعرِفُهُ بِنَعتِهِ وَاسمِهِ وما عَمِلا وأنتَ عِندَ الصِّراطِ تَعرِفُنی فَلا تَخَف عَثرَةً ولا زَلَلَا أسقیکَ مِن بارِدٍ عَلی ظَمَإٍ تَخالُهُ فِی الحَلاوَهِ العَسَلا أقولُ لِلنّارِ حینَ توقَفُ لِلعَر ضِ دَعیهِ لاَتَقرَبی الرَّجُلَا دَعیهِ لا تَقرَبیهِ إنَّ لَهُ حَبلاً بِحَبلِ الوَصِیِّ مُتَّصِلا (1)

4007 . وله أیضا : وَلَدَتهُ فی حَرَمِ الإلهِ وأمنِهِ وَالبَیتُ حَیثُ فِناؤُهُ وَالمَسجِدُ بَیضاءُ طاهِرَهُ الثِّیابِ کَریمَهٌ طابَت وطابَ وَلیدُها وَالمَولِدُ فی لَیلَهٍ غابَت نُحوسُ نُجومِها وبَدَت مَعَ القَمَرِ المُنیرِ الأَسعَدُ ما لُفَّ فی خِرَقِ القَوابِلِ مِثلُهُ إلَا ابنُ آمَنَهَ النَّبِیُّ مُحَمَّدُ (2)

.

1- .الأمالی للمفید : ص 7 ح 3 ، الأمالی للطوسی : ص 627 ح 1292 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 237 ، بشاره المصطفی : ص 5 ، دیوان السیّد الحمیری : ص 327 الرقم 131 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 241 ح 28 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 299 .
2- .دیوان السیّد الحمیری : ص 155 الرقم 42 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 175 ، روضه الواعظین : ص 93 .

4006 . و نیز سروده است : کلام علی به حارث ، شگفت است و او چه بسیار سخنان شگفتی دارد . گفت : ای حارث هَمْدانی ! هرکس بمیرد ، مرا می بیند چه مؤمن باشد و چه منافق . به دیده ، مرا می شناسد و من او را می شناسم با اوصاف و نام و کارهایش . و تو در هنگام عبور از صراط ، مرا می شناسی پس ، از لغزش و افتادن مترس . تشنگی ات را به آب سردی برطرف می کنم که در شیرینی چون عسل است . به آتش ، هنگامی که بر روی پل نگه داشته می شوی ، خواهم گفت : وی را رها کن ! رهایش کن و نزدیکش نرو ؛ چرا که وی را ریسمانی است که به ریسمان وصی ، گِرِه خورده است .

4007 . و نیز سروده است : در حرم الهی و جای امن آن ، او را به دنیا آورد و در خانه خدا ، آن جا که درگاه و درِ مسجد است . بانوی سپید رویِ پاکْ دامن و بزرگواری که فرزندش پاک بود و جایگاه ولادتش نیز پاک بود در شبی که نُحوست ستارگانش غایب شده بود و ماه درخشانِ خوش بختی اش سرزده بود . هرگز قابله ای ، چون او را در قنداقی نپیچیده بود مگر پسر آمنه ، محمّدِ پیامبر را .

.

4008 . وله أيضا : أعلِمانى أىَّ بُرهانٍ جَلِىٌّ فَتَقولانِ بِتَفضيلِ عَلِىٌّ ؟ بَعدَما قامَ خَطيبا مُعلِنا يَومَ «خُمٍّ» باجتِماعِ المَحفِلِ أحمَدُ الخَيرِ ونادى جاهِرا بِمَقالٍ مِنهُ لَم يُفتَعَلِ قالَ : إنَّ اللّٰهَ قَد أخبَرَنى فى مَعاريضِ الكِتابِ المُنزَلِ أنَّهُ أكمَلَ دينا قَيِّما بِعَلِىٍّ بَعدَ أن لَم يَكمُلِ وَهْوَ مَولاكُم فَوَيلٌ لِلَّذى يَتَوَلّى غَيرَ مَولاهُ الوَلِىِّ وهْوَ سَيفى ولِسانى ويَدى ونَصيرى أبَدا لَم يَزَلِ وَهْوَ صِنوى وصَفِيّى وَالَّذى حُبُّهُ فِى الحَشرِ خَيرُ العَمَلِ نورُهُ نورى ونورى نورُهُ وَهْوَ بِى مُتَّصِلٌ لَم يُفصَلِ وَهْوَ فيكُم مِن مَقامى بَدَلٌ وَيلُ مَن بَدَّلَ عَهدَ البَدَلِ قَولُهُ قَولى فَمَن يَأمُرهُ فَليُطِعهُ فيهِ وَليَمتَثِلِ إنَّما مَولاكُمُ بَعدى إذا جانَ مَوتى ودَنا مُرتَحَلى اِبنُ عَمّى ووَصِيّى وأخى ومُجيبى فِى الرَّعيلِ الأوَّلِ وَهْوَ بابٌ لِعُلومى فَسُقوا ماءَ صَبِرٍ بِنَقيعِ الحَنظَلِ قَطَّبوا فى وَجهِهِ وَائتَمَروا بَينَهُم فيهِ بِأمرٍ مُعضِلِ (1)

.

1- .الغدير : ج 2 ص 226 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 24 نحوه .

4008 . و نیز سروده است : آن دو به من بگویند که با کدام برهان آشکار از برتری خویش بر علی سخن می گویند؟ پس از آن که احمد به سخنرانی ایستاد و آشکارا در روز غدیر خم ، در جمع مردم احمدِ خوب ، فریاد بلندی سر داد و سخنی راست و صادقانه گفت . گفت : خداوند به من خبر داد در لا به لای کتاب وحی شده اش که دین استوار خویش را تکمیل کرد با علی ، و پیش تر کامل نشده بود . او مولای شماست . وای بر آن که به غیر از مولایش با کسی دوستی ورزد . او شمشیر من ، زبان من و دست من و یاور همیشگی و پایدار من است . او هم تبار من ، برگزیده من و کسی است که دوست داشتنش بهترین کار در روز قیامت است . نور او نور من ، و نور من نور اوست او با من در پیوند است و هرگز از من جدا نخواهد شد . او در بین شما بَدیلی است از جایگاه من وای بر آن که پیمان بدیل را تغییر دهد ! کلام او کلام من است . هر کس را که فرمان داد باید که در آن کار ، فرمان بَرَد و به جای آورد . مولای شما پس از من ، هنگامی که مرگم نزدیک شد و زمان کوچ ، فرا رسید پسر عمویم ، وصی و برادرم و قبول کننده من در دعوت نخستینم است . او درِ دانش های من است . آن گاه [با این جملات] در کام آنان ، زهری تلخ و کُشنده ریخته شد . بر او تُرش رویی کردند و به رایزنی درباره او به کاری مشکل روی آوردند .

.

10 / 9العَبدِىُّ الكوفِىُّ (1)4009 . من الشعراء الممدوحين لدى أهل البيت عليهم السلام ، يقول : بَلِّغ سَلامِىَ قَبرا بِالغَرِىِّ حَوى أوفَى البَرِيَّهِ مِن عُجمٍ ومِن عَرَبِ وَاجعَل شِعارَكِلَلّهِ الخُشوعَ بِهِ ونادِ خيرَ وَصِىٍّ صِنوِ خَيرِ نَبِىٍّ اِسمَعْ أبا حَسَنٍ إنَّ الأُلى عَدَلوا عَن حُكمِکَ انقَلَبوا عَنِ شَرِّ مُنقَلَبٍ ما بالُهُم نَكَبوا نَهجَ النَّجاهِ وقَد وَضَّحتَهُ وَاقتَفَوا نَهجا مِنَ العَطَبِ ؟ ! ودافَعوکَ عَنِ الأَمرِ الَّذى اعتَلَقَت زِمامَهُ مِن قُرَيشٍ كَفُّ مُغتَصِبِ إلى أن قال : وكانَ أوَّلَ مَن أوصى بِبَيعَتِهِ لَکَ النَّبِىُّ ولكِن حالَ مِن كَثَبِ حتّى إذا ثالِثٌ مِنهُم تَقَمَّصَها وقَد تَبَدَّلَ مِنهَا الجِدُّ بِاللَّعِبِ عادَت كَما بُدِئَت شَوهاءَ جاهِلةً تَجُرُّ فيها ذِئابٌ أكلَةَ الغَلَبِ وكانَ عَنها لَهُم فى «خُمٍّ» مُزدَجَرٌ لَمّا رَقى أحمَدُ الهادى عَلى قَتَبِ (2) وقالَ وَالنّاسُ مِن دانٍ إلَيهِ ومِن ثاوٍ لَدَيهِ ومِن مُصغٍ ومُرتَقِبِ قُم يا عَلِىُّ فَإِنّى قَد اُمِرتُ بِأن اُبلِّغَ النّاسَ وَالتَّبليغُ أجدَرُ بى إنى نَصَبتُ عَلِيّا هادِيا عَلَما بَعدى وإنَّ عَلِيّا خيرُ مُنتَصَبِ فَبايَعوکَ وكُلٌّ باسِطٌ يَدَهُ إلَيکَ مِن فَوقِ قَلبٍ عَنکَ مُنقَلِبِ إلى أن قال : لَکَ المَناقِبُ يَعيَى الحاسِبونَ بِها عَدّا ويَعجِزُ عَنها كُلُّ مُكتَتِبِ كَرَجعَهِ الشَّمسِ إذ رُمتَ الصَّلاهَ وقَد راحَت تَوارى عَنِ الأَبصارِ بِالحُجُبِ رُدَّت عَلَيکَ كَأَنَّ الشُّهبَ مَا اتَّضَحَت لِناظرٍ وكَأَنَّ الشَّمسَ لَم تَغِبِ وفى بَراءَهَ أنباءٌ عَجائِبُها لَم تُطوَ عَن نازِحٍ يَوما ومُقتَرِبِ ولَيلَهَ الغارِ لَما بِتَّ مُمتَلِئاً أمنا وغَيرُکَ مَلآنٌ مِنَ الرُّعُبِ ما أنتَ إلّا أخُو الهادى وناصِرُهُ ومُظهِرُ الحَقِّ وَالمَنعوتُ فِى الكُتُبِ وزَوجُ بَضعَتِهِ الزَّهراءِ يَكنُفُها دونَ الوَرى وأبو أبنائِهِ النُّجُبِ (3)

.

1- .أبو محمّد سفيان بن مصعب العبدى الكوفى : من شعراء أهل البيت الطاهر ، المتزلّفين إليهم بولائه وشعره ، المقبولين عندهم لصدق نيّته وانقطاعه إليهم ، قال الإمام الصادق عليه السلام : «علّموا أولادكم شعر العبدى ، فإنّه على دين اللّه » (رجال الكشّى : ج 2 ص 704 الرقم 748) ، ولم نجد فى غير آل اللّه له شعرا ، وإنّ الواقف على شعره وما فيه من الجوده والجزاله والسهوله والعذوبه والمتانه ويرى ثناء الحِمْيرى سيّد الشعراء عليه بأنّه أشعر الناس من أهله فى محلّه (راجع الغدير : ج 2 ص 294 297) .

2- .القَتَب : رَحلٌ صغير على قدر السنام (الصحاح : ج 1 ص 198 «قتب») .

3- .الغدير : ج 2 ص 291 293 .

10 / 9 عبدی کوفی

10 / 9عبدی کوفی (1)4009 . او که از شاعران ستایش شده از سوی اهل بیت علیهم السلام است ، می گوید : سلامم را به گوری در نجف برسان که با وفاترینِ عرب و عجم را در خود ، جای داده است . احساست را نسبت به خدا در اظهارخاکساری به درگاه او قرار ده و در این حال ، بهترین وصی و داماد بهترین پیامبر را صدا کن . و بگو : ای ابو الحسن! آنان که از فرمان تو روی گرداندند ، به بدترین سرنوشت ، گرفتار آمدند . چرا از راه رستگاری سر برتافتند (در حالی که) تو آن را آشکار ساختی و راه های دشوار را در پیش گرفتند؟ و تو را از حکومتی که دستِ غاصبِ فردی قریشی زمامش را گرفته بود گرفته بود ، دور کردند . تا آن جا که می گوید : نخستین کسی که پیامبر به بیعت با تو وصیّتش کرده بود ، چه زود پیمان شکست . تا آن که سومین آنان ، ردای خلافت پوشید و آن را از جدّی بودن به بازی کشاند . جاهلیّت ، همچون پیشترها ، بازگشت شرایطی که گرگ ها در آن ، طعمه را از هم می قاپیدند . در غدیر خم ، برای آنان پندی کافی بود آن گاه که احمد هدایتگر بر جهاز شتران قرار گرفت . در حالی که مردم در اطرافش گرد آمده بودند و در خدمتش نشسته و گوش کننده بودند ، و منتظر [گفت] : برخیز ای علی که به من فرمان داده شده به مردم بگویم ، و اِبلاغ از جانب من ، سزاوارتر است . [ای مردم!] من علی را به عنوان راهنما و نشان پس از خود ، نصب کردم و علی ، بهترین منصوب است . با تو بیعت کردند و همه دستشان را دراز کردند به سوی تو ، از ورایِ دلی که از تو رویگردان بود . تا آن که می افزاید : تو را مناقبی است که شمارش کنندگان از شمارشش ناتوان اند و نویسندگان از نوشتن آن عاجزند . چون خورشید بازگشت ، هنگامی که نمازت را نخواندی و آفتاب ، غروب کرد . چنان خورشید برایت برگشت که گویی شهاب ندرخشیده و خورشید ، غروب نکرده است . در اعلان سوره برائت ، شگفتی هایی است که از دیده دور و نزدیک ، دور نمانده است . و [نیز] در شب رفتن پیامبر به غار ثور که تو در آرامش کاملْ صبح کردی و غیر تو انباشته از ترس بود . تو جز برادر رهبر و یاور او و نمایشگر حق و ستایش شده در کتب آسمانی نیستی . و [نیز] شوی پاره تن پیامبر ، زهرا و نگهدارنده او و پدرِ پسران نجیب او .

.

1- .ابو محمّد سفیان بن مصعب عبدی کوفی از شاعران اهل بیت علیهم السلام) است که با دوستی و شعرش به آنان ارادت می ورزید و به خاطر صدق نیّت و دلبستگی به آنان مورد قبول آنان بود . امام صادق علیه السلام می فرمود : «به فرزندانتان شعر عبدی را آموزش دهید ؛ چون اشعار او طبق دین خداست» (رجال الکشّی : ج 2 ص 704 ش 747) او جز درباره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شعری نسروده است و اگر کسی در شعر وی و نیکویی ، دلنشینی ، روانی ، شیرینی و استواری آن بیندیشد ، خواهد دانست که سخن بزرگِ شاعران ، سیّد حمیری در حقّ وی که گفت : «او در بین خاندانش شاعرترین است» ، سخنی بجاست (ر .ک : الغدیر : ج 2 ص 294297) .

ص: 242

. .

ص: 243

. .

القَرنُ الثّالِثُ10 / 10الشّافِعِىُّ (1)4010 . أحد أئمّه أهل السنّه ، يقول : إذا فى مَجلِسٍ نَذكُرُ عَلِيّا وسِبطَيهِ وفاطِمَهَ الزَّكِيَّهْ يُقالُ تَجاوَزوا يا قومُ هذا فَهذا مِن حَديثِ الرّافِضِيَّهْ بَرِئتُ إلَى المُهَيمِنِ مِن أُناسٍ يَرَونَ الرَّفضَ حُبَّ الفاطِمِيَّهْ (2)

4011 . وله أيضا : يا آلَ بَيتِ رَسولِ اللّهِ حُبُّكُمُ فَرضٌ مِنَ اللّهِ فِى القُرآنِ أنزَلَهُ يَكفيكُمُ مِن عَظيمِ الفَخرِ أنَّكُمُ مَن لَم يُصَلِّ عَلَيكُم لا صَلاهَ لَهُ (3)

4012 . وله أيضا : إلامَ إلامَ وحَتّى مَتى اُعاتَبُ فى حُبِّ هذَا الفَتى ؟ وهَل زُوِّجَت فاطِمٌ غَيرَهُ وفى غَيرِهِ هَل أتى «هَلْ أَتَى» (4) ؟ (5)

.

1- .هو إمام الشافعيّه ، وقد تقدّمت ترجمته فى «علىّ عن لسان الأعيان» .
2- .ديوان الشافعى : ص 83 و راجع الصراط المستقيم : ج 3 ص 77 و الغدير : ج 4 ص 324 .
3- .ديوان الشافعى : ص 68 ؛ الغدير : ج 3 ص 173 .
4- .الإنسان : 1 .
5- .الصراط المستقيم : ج 1 ص 183 .

قرن سوم

10 / 10 شافعی

قرن سوم10 / 10شافعی (1)4010 . او که از پیشوایان چهارگانه اهل سنّت است ، می گوید : هرگاه در نشستی علی را یاد می کنیم و نیز دو فرزندش و فاطمه پاکْ سرشت را . گفته می شود : ای مردم ! این بحث را رها کنید که این ، سخنِ رافضیان است . به درگاه الهی برائت می جویم از مردمی که دوستی فرزندان فاطمه را رَفض می دانند .

4011 . و نیز گفته است : ای خاندان پیامبر خدا ! دوستی شما از سوی خدا در قرآنی که نازل کرده ، واجب شده است . از عظمت فخرتان همین شما را بس که هر کس بر شما درود نفرستد ، نمازش پذیرفته نیست .

4012 . و نیز از سروده های اوست : تا کی ، تا کی و تا چه زمانی در دوستی این جوان ، سرزنش شوم؟ آیا غیر او با فاطمه ازدواج کرد؟ و آیا در حقّ غیر او «هَلْ أَتَی» نازل شد؟

.

1- .وی امام شافعیان است و شرح حال وی ، قبلاً در بخش «علی از زبان بزرگان» آمده است .

راجع : ص 134 (الشافعى) .

10 / 11دِعبِلٌ الخُزاعِىُّ 14013 . من أكابر الشعراء فى القرن الثالث ، يقول : نَطَقَ القُرانُ بِفَضلِ آلِ مُحَمَّدٍ وولايَهٍ لِعَلِيِّهِ لَم تُجحَدِ بِوَلايَهِ المُختارِ مَن خَيرُ الَّذى بَعدَ النَّبِىِّ الصّادِقِ المُتَوَدِّدِ إذ جاءَهُ المِسكينُ حالَ صَلاتِهِ فَامتَدَّ طَوعا بِالذِّراعِ وبِاليَدِ فَتَناوَلَ المِسكينُ مِنهُ خاتَما هِبَهَ الكَريمِ الأَجوَدِ بنِ (1) الأَجوَدِ فَاختَصَّهُ الرَّحمنُ فى تَنزيلِهِ مَن حازَ مِثلَ فَخارِهِ فَليَعدُدِ إنَّ الإلهَ وَلِيُّكُم ورَسولَهُ وَالمُؤمِنينَ فَمَن يَشَأ فَليَجحَدِ يَكُنِ الإلهُ خَصيمَهُ فيها غَدا وَاللّهُ لَيسَ بِمُخلِفٍ فِى المَوعِدِ (2)

.

1- .فى المصدر : «الأجودى» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى الغدير .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 7 ، الصراط المستقيم : ج 1 ص 266 ، الغدير : ج 2 ص 382 .

10 / 11 دِعبِل خُزاعی

ر . ک : ص 135 (شافعی) .

10 / 11دِعبِل خُزاعی 14013 . او که از شاعران بزرگ قرن سوم است ، می گوید : قرآن به فضل آل محمّد ، زبان گشوده است و در میان آنان ، ولایت علی را منکر نگشته است ؛ ولایت برگزیده از میان بهترین ها ؛ آن که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، راستگو و دوست داشتنی بود . هنگامی که به وقت نمازِ او درویش آمد دست و بازویش را با میل به سویش دراز کرد . درویش ، انگشتر را از انگشت او بیرون کشید بخشش کریمِ بخشنده ، فرزند بخشنده . و خدای رحمان در قرآن خود ، وی را ویژه ساخت هرکس افتخاری چون او دارد ، آن را نام ببرد . خدا و رسولش ولیّ شما هستند و مؤمنان نیز . هرکه می خواهد ، منکر باشد . خداوند ، فردای قیامت ، دشمن او خواهد بود و خداوند در وعده هایش تخلّف نمی کند .

.

4014 . وله أيضا : سَقيا لِبَيعَهِ أحمَدٍ ووَصِيِّهِ أعنِى الإمامَ وَلِيَّنَا المَحسودا أعنِى الَّذى نَصَرَ النَّبِىَّ مُحَمَّدا قَبلَ البَرِيَّهِ ناشِئا ووَليداً أعنِى الَّذى كَشَفَ الكُروبَ ولَم يَكُن فِى الحَربِ عِندَ لِقائِها رِعْدِيدا (1) أعنِى المُوَحِّدَ قَبلَ كُلِّ مُوَحِّدٍ لا عابِدا وَثَنا ولا جُلمودا (2)(3)

10 / 12اِبنُ الرّومِىِّ (4)4015 . من اُدباء القرن الثالث ، يقول : يا هِندُ لَم أعشَق ومِثلِىَ لا يَرى عِشقَ النِّساءِ دِيانَهً وتَحَرُّجا لكِنَّ حُبِّىَ لِلوَصِىِّ مُخَيَّمٌ فِى الصَّدرِ يَسرَحُ فِى الفُؤادِ تَوَلُّجا فَهُوَ السِّراجُ المُستَنيرُ ومَن بِهِ سَبَبُ النَّجاهِ مِنَ العَذابِ لِمَن نَجا وإذا تَرَكتُ لَهُ المَحَبَّهَ لَم أجِد يَومَ القِيامَهِ مِن ذُنوبِىَ مَخرَجا قُل لى : أ أترُكُ مُستَقيمَ طَريقِهِ جَهلاً وأتَّبِعَ الطَّريقَ الأعوَجا ؟ وأراهُ كَالتِّبرِ المُصَفّى جَوهَرا وأرى سِواهُ لِناقِديهِ مُبَهرَجا ومَحِلُّهُ مِن كُلِّ فَضلٍ بَيِّنٌ عالٍ مَحَلَّ الشَّمسِ أو بَدرَ الدُّجا قالَ النَّبِىُّ لَهُ مَقالاً لَم يَكُن يَومَ الغَديرِ لِسامِعيهِ مُمَجْمِجا (5) مَن كُنتُ مَولاهُ فَذا مَولىً لَهُ مِثلى وأصبَحَ بِالفَخارِ مُتَوَّجا وكَذاكَ إذ مَنَعَ البَتولَ جَماعَهً خَطَبوا وأكرَمَهُ بِها إذ زَوَّجا ولَهُ عَجائِبُ يَومَ سارَ بِجَيشِهِ يَبغى لِقَصدِ النَّهرَوانِ المَخرَجا رُدَّت عَلَيهِ الشَّمسُ بَعدَ غُروبِها بَيضاءَ تَلمَعُ وَقدَهً وتَأَجُّجا (6)

.

1- .رجل رِعْدِيد : جبان يُرعَد عند القتال جبنا (لسان العرب : ج 3 ص 179 «رعد») .
2- .الجُلْمود : الصخر (لسان العرب : ج 3 ص 129 «جلمد») .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 28 ، الغدير : ج 2 ص 382 .
4- .أبو الحسن علىّ بن عبّاس بن جريح مولى عبيد اللّه بن عيسى ، الشهير بابن الرومى : ولد ببغداد سنه (221 ه) ، شعره الكثير الطافح برونق البلاغه قد أربى على سبائک التبر حسنا وبهاءً ، فكان فنّانا بارعاً ، اُوتى ملكه التصوير ولطف التخيّل والتوليد وبراعه اللعب بالمعانى والأشكال ، وكان ذا حظّ وافر فى اللغه ، وقصائده دالّه على تبحّره فى اللغه وإحاطته الواسعه بغريب مفرداتها وأوزان اشتقاقها وتصريفها وموقع أمثالها ، وليس فى شعر العربيّه مَن تبدو هذه الشواهد فى كلامه بهذه الغزاره والدقّه غير المترجم والمعرّى ، عاش ابن الرومى حياته فى بغداد ، وتوفّى فى جمادى الاُولى سنه 283 ه (راجع الغدير : ج 3 ص 51) .

5- .مَجْمَجَ الرجل فى خبره : لم يبيّنه (لسان العرب : ج 2 ص 363 «مجج») .
6- .الغدير : ج 3 ص 29 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 28 و ج 2 ص 322 .

10 / 12 ابن رومی

4014 . و نیز سروده است : خوشا به بیعت احمد و وصیّ او منظورم ولیّمان ، امامِ مورد حسد قرار گرفته است . مقصودم کسی است که محمّدِ پیامبر را یاری کرد پیش از همه ، در حالی که نوجوان و تازه کار بود . مقصودم کسی است که غم ها را زُدود و در جنگ به هنگام رو به رو شدن ، نمی هراسید . مقصودم آن موحّد پیشِ از همه موحّدان است که نه بتی را پرستید و نه سنگی را .

10 / 12ابن رومی (1)4015 . او از ادیبان قرن سوم هجری است و می گوید : ای هند! من عاشق نیستم و فردی چون من عشق به زنان را دیانت و پرهیزگاری نمی داند . ولی علاقه به وصی ، خیمه در سینه و در دل زده است. او چراغِ نوربخش است و کسی است که برای هر که از عذابْ نجات یافت ، وسیله نجات است . اگر عشق به او را کنار بگذارم در روز قیامت ، راه گریزی از گناهانم نخواهم یافت . به من بگو : آیا راه راست او را رها کنم از روی نادانی و راه کج را بپیمایم؟ او را چون طلای ناب می بینم و دیگران را درنظر طلاشناسان ، بَدَل . جایگاه او در هر فضلی آشکار است والاست چون خورشید و یا چون ماه کامل . پیامبر در روز غدیر ، سخنی به او گفت که برای شنوندگان ، سخن او هرگز مبهم نبود : «هرکس که من مولای اویم ، این ، مولای اوست همچون من» ، و این چنین به افتخار ، روی آورد . همچنین هنگامی که بتول به گروهی پاسخ «نه» گفت وقتی از او خواستگاری کردند و با ازدواج با وی ، او را بزرگ داشت. روزی که سپاهش را می بُرد ، برایش شگفتی هایی اتّفاق افتاد هنگامی که از منزلگاه نهروان گذشت . خورشید ، پس از غروب کردن ، برایش باز گشت با نوری که از فروزش و درخشندگی برق می زد .

.

1- .ابو الحسن علی بن عبّاس بن جریح ، از موالی (وابستگان) عبید اللّه بن عیسی و مشهور به ابن رومی است . او در سال 221 ق ، در بغداد به دنیا آمد . شعرش سرشار از نکته های بلاغی است و در زیبایی و درخشندگی ، چون زنجیره ای طلایی است . وی شاعری فنّی و زبردست و برخوردار از توان چهره پردازی و ظرافت تخیّل و آفرینش ، و در بازی با معانی و

ساختارهای لفظی چیره دست بود و در لغت ، حظّی وافر داشت . قصیده های وی بر تبحّرش در زبان و احاطه اش بر لغت و وزن های شعر و کاربرد آنها و جایگاه مَثَل ها دلالت دارد و جز وی و مَعَرّی ، در شعر عربی کسی پیدا نمی شود که شاهدهای مثالی را به این دقّت و فراوانی به کار گرفته باشد . وی زندگی اش را در بغداد گذراند و در جمادی اوّل سال 283 ق ، درگذشت (ر .ک : الغدیر ج 3 ص 51) .

ص: 250

. .

ص: 251

. .

10 / 13بَکرُ بنُ حَمّادٍ التّاهَرتِیُّ (1)4016 . من المحدّثین فی القرن الثالث ، یقول : قُل لِابنِ مُلجَمٍ وَالأَقدارُ غالِبَهٌ هَدَّمتَ وَیلَکَ! لِلإِسلامِ أرکانا قَتَلتَ أفضَلَ مَن یَمشی عَلی قَدَمٍ وأوَّلَ النّاسِ إسلاما وإیمانا وأعلَمَ النّاسِ بِالقُرآنِ ثُمَّ بِما سَنَّ الرَّسولُ لَنا شَرعا وتِبیانا صِهرَ النَّبِیَّ ومَولاهُ وناصِرَهُ أضحَت مَناقِبُهُ نورا وبُرهانا وکانَ مِنهُ عَلی رَغمِ الحَسودِ لَهُ مَکانَ (2) هارونَ مِن موسَی بنِ عِمرانا وکانَ فِی الحَربِ سَیفا صارِما ذَکَرا لَیثا إذا لَقِیَ الأَقرانُ أقرانا ذَکَرتُ قاتِلَهُ وَالدَّمعُ مُنحَدِرٌ فَقُلتُ سُبحانَ رَبِّ النّاسِ سُبحانا إنّی لَأَحسَبُهُ ما کانَ مِن بَشَرٍ یَخشَی المَعادَ ولکِن کانَ شَیطانا أشقَی مُرادٍ (3) إذا عُدَّت قَبائِلُها وأخسَرَ النّاسِ عِندَ اللّهِ میزانا کَعاقِرِ النّاقَهِ الأُولَی الَّتی جَلَبَت عَلی ثَمودَ بِأَرضِ الحِجرِ خُسرانا قَد کانَ یُخبِرُهُم أن سَوفَ یَخضِبُها قَبلَ المَنِیَّهِ أزمانا فَأَزمانا فَلا عَفَا اللّهُ عَنهُ ما تَحَمَّلَهُ ولا سَقی قَبرَ عِمرانَ بنِ حَطّانا لِقَولِهِ فی شَقِیٍّ [ظَلَّ] (4) مُجتَرِما ونالَ ما نالَهُ ظُلما وعُدوانا «یا ضَرَبهً مِن تَقِیٍّ ما أرادَ بِها إلّا لِیَبلُغَ مِن ذِی العَرشِ رِضوانا!!» بَل ضَربَهً مِن غَوِیٍّ أورَدَتهُ لَظیً فَسَوفَ یَلقی بِهَا الرَّحمنَ غَضبانا کَأَنَّهُ لَم یُرِد قَصدا بِضَربَتِهِ إلّا لِیَصلی عَذابَ الخُلدِ نیرانا (5)

.

1- .بکر بن حمّاد التاهرتی القیروانی أبو عبد الرحمن : هو من حفّاظ الحدیث ، وثقات المحدّثین المأمونین . له قصیده یرثی فیها أمیر المؤمنین علیه السلام ، ویردّ علی عمران بن حطّان الخارجی فی رثائه لعبد الرحمن بن ملجم ، توفّی بتلعون فی المائه الثالثه للهجره (راجع أعیان الشیعه : ج 3 ص 591) .

2- .فی المصدر : «ما کان» ، وما فی المتن أثبتناه من المصدرَین الآخَرین .

3- .فی المصدر : «مرادا» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی الغدیر ومروج الذهب .

4- .سقط ما بین المعقوفین من المصدر وأثبتناه من الغدیر .

5- .الاستیعاب : ج 3 ص 221 الرقم 1875 ، مروج الذهب : ج 2 ص 427 ؛ الغدیر : ج 1 ص 326 عن بکر بن الحسّان الباهلی .

10 / 13 بَکْر بن حَمّاد تاهَرتی

10 / 13بَکْر بن حَمّاد تاهَرتی (1)4016 . او که از محدّثان قرن سوم است ، می گوید : به ابن ملجم بگو : و سرنوشت ، چیره است وای بر تو ! پایه های اسلام را نابود کردی . بهترین کسی را که روی زمین گام می زد ، کُشتی آن که در اسلام و ایمان ، نخستینِ مردم بود . داناترینِ مردم به قرآن و نیز به آنچه پیامبر به عنوان شرع و سنّت ، بیان کرده بود . داماد پیامبر ، دوست و یاور او آن که مناقبش به روشنی و استواری درخشان است . علی رغم حسودانش ، برای وی [نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله] همان منزلتی بود که برای هارون نسبت به موسی بود . در جنگ ، شمشیری بُرنده ، مردِ جنگ و شیر بود ، هنگامی که با هماوردهایش روبه رو می شد . درحالی که اشک فرو می ریزم ، قاتلش را به یاد می آورم می گویم : منزّه است پروردگارِ مردم ! می اندیشم که وی (قاتل علی علیه السلام) از جنس بشر که از قیامت بترسد نبود ؛ بلکه شیطان بود . پست ترین فرد قبیله مراد اگر قبیله اش به شمار آید بود و نزد خداوند ، زیانبارترین آنان . چون پی کننده ناقه در گذشته ها که برای قوم ثمود در سرزمینشان ، زیان به بار آورد . به آنان می گفت که محاسنش خون رنگ خواهد شد اندکی پیش از در رسیدن مرگش . خداوند به خاطر آنچه که او کرد ، هرگز از او نگذرد و گور عمران بن حطّان را خُنَک نسازد . به خاطر این شعرش درباره آن شقاوتْ پیشه گنهکار و آنچه از ظلم و ستم که بدان دست یازید : «ای ضربه ای که از سوی فرد پرهیزگار زده شد و بدان ، جز دستیابی به خشنودی خدا را نمی خواست !» . بلکه ضربه ستمکاری بود که او را به جهنّم کشاند و بدان که خشم خدای رحمان را خواهد دید . گویی که با ضربه خود ، نخواست جز رسیدن به عذاب جاویدان جهنّم را .

.

1- .ابو عبد الرحمان بکر بن حمّاد تاهرتی قَیرَوانی ، از حافظان حدیث و از محدّثان موثّق و مورد اطمینان است . وی را قصیده ای است که در آن بر امیر مؤمنان سوگواری می کند و سوگواری عمران بن حطّان خارجی بر عبد الرحمان بن ملجم را پاسخ می گوید . او در قرن سوم هجری در تلعون درگذشت (ر . ک : أعیان الشیعه : ج 3 ص 591) .

القَرنُ الرّابِعُ10 / 14أحمَدُ بنُ عَلَوِيَّهِ الأَصبَهانِىُّ (1)4017 . من أئمّه المحدّثين والأُدباء فى القرن الرابع ، يقول : ولَهُ يَقولُ مُحَمَّدٌ: أقضاكُمُ هذا وأعلَمُكُم لَدَى التِّبيانِ إنّى مَدينَهُ عِلمِكُم وأخى لَها بابٌ وَثيقُ الرُّكنِ مِصراعانِ فَأتوا بُيوتَ العِلمِ مِن أبوابِها فَالبَيتُ لايُؤتى مِنَ الحيطانِ لَولا مَخافَهُ مُفتَرٍ مِن اُمَّتى ما فِى ابنِ مَريَمَ يَفتَرِى النَّصرانى أظهَرتُ فيکَ مَناقِبا فى فَضلِها قَلبُ الأَديبِ يَظَلُّ كَالَحَيرانِ ويُسارِعُ الأَقوامُ مِنکَ لِاِخذِ ما وَطِئَتهُ مِنکَ مِنَ الثَّرَى العَقِبانِ (2)

.

1- .أبو جعفر أحمد بن علويّه الأصبهانى الكرمانى ، الشهير بأبى الأسود : أحد مؤلّفى الإماميّه المطّرد ذكرهم فى المعاجم ، ومن أئمّه الحديث وصدور حملته ، وحسبه جلاله أن تكون أخباره مبثوثه فى مثل الفقيه والتهذيب والكامل والأمالى للصدوق والأمالى للمفيد وأمثالها ، وأمّا شاعريّته فهى فى الذروه والسنام من مراقى قرض الشعر ، وجاء شعره فى أئمّه الدين عليهم السلام كسيف صارم لشُبَه أهل النصب . ولد سنه 212 ه وتوفّى سنه 320 ه ونيّف (راجع الغدير : ج 3 ص 348) .
2- .أعيان الشيعه : ج 3 ص 23 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 33 و ج 1 ص 264 .

قرن چهارم

10 / 14 احمد بن علویّه اصفهانی

قرن چهارم10 / 14احمد بن علویّه اصفهانی (1)4017 . او که از پیشوایان حدیث و ادب در قرن چهارم است ، می گوید : محمّد ، خطاب به او گفت : این (علی علیه السلام) داورترین و داناترینِ شما نسبت به قرآن است . من شهر علم شمایم و برادر من بر آن شهر دری است که دو لنگه آن ، استوار است . به خانه های دانش از راه درِ آنها وارد شوید به خانه از بالای دیوارهای آن ، وارد نمی شوند . اگر بیم تهمتْ زنانِ امّتم نبود آن سان که مسیحیان بر پسر مریم افترا بستند . در حقّ تو فضایلی را بیان می کردم که در فهم فضیلت آنها دل شخص ادیب ، حیران می گشت . و مردم برای برداشتنِ خاک زیر پایت ، در پی ات می دویدند .

.

1- .ابو جعفر احمد بن علویّه اصفهانی کرمانی ، مشهور به ابو الأسود ، یکی از نویسندگان شیعه است که در کتاب های شرح حال نگاران ، بسیار یاد شده است و یکی از پیشوایان و حاملان حدیث است . در جلالت وی همین بس که اخبار منقول از طریق وی در متونی چون کتاب من لا یحضره الفقیه ، تهذیب الأحکام ، کامل الزیارات ، الأمالی ، صدوق ، الأمالی ، مفید و غیر آن ، بسیار است . در شعر ، در بین شاعران در اوج و بر چکاد شاعری است و شعرش درباره ائمه دین علیهم السلام ، چون شمشیری بُرنده علیه شبهه افکنی های ناصبیان است . او در سال 212 ق ، به دنیا آمد و در سال سیصد و بیست و اندی درگذشت (ر . ک : الغدیر : ج 3 ص 348) .

10 / 15المُفَجَّعُ (1)4018 . من أكابر الاُدباء فى القرن الرابع ، يقول : لَم يَكُن أمرُهُ بِدَوحاتِ خُمٍّ مُشكِلاً عَن سَبيلِهِ مَلوِيّا إنَّ عَهِدَ النَّبِىِّ فى ثَقَلَيهِ حُجَّهٌ كُنتُ عَن سِواها غَنِيّا نَصَبَ المُرتَضى لَهُم فى مَقامٍ لَم يَكُن خامِلاً هُناکَ دَنِيّا عَلَما قائِما كَما صَدَعَ البَد رُ تَماما دُجُنَّهً (2) أو دَجِيًّا قالَ : هذا مَولىً لِمَن كُنتُ مَولا هُ جِهارا يَقولُها جَهْوَرِيّا والِ يا رَبِّ مَن يُواليهِ وَانصُرْ هُ وعادِ الَّذى يُعادِى الوَصِيّا إنَّ هذَا الدُّعا لِمَن يَتَعَدّى راعِيا فِى الأَنامِ أم مَرعِيّا لا يُبالى أماتَ مَوتَ يَهودٍ مَن قَلاهُ أو ماتَ نَصرانِيّا مَن رَأى وَجهَهُ كَمَن عَبَدَ اللّ هَ مُديمَ القُنوتِ رُهبانِيّا كانَ سُؤلَ النَّبِىِّ لَمّا تَمَنّى حينَ أهدوهُ طائِرا مَشوِيّا إذ دَعَا اللّهَ أن يَسوقَ أحَبَّ ال خَلقِ طُرّا إلَيهِ سَوْقا وَحِيّا (3) فَإذا بِالوَصِىِّ قَد قَرَعَ البا بَ يُريدُ السَّلامَ رَبّانِيّا فَثَناهُ عَنِ الدُّخولِ مِرارا أنَسٌ حينَ لَم يَكُن خَزرَجِيّا وذَخيرا لِقَومِهِ وأبَى الرَّح منُ إلّا إمامَنَا الطّالِبِيّا ورَمى بِالبَياضِ مَن صَدَّ عَنهُ وحَبَا الفَضلَ سَيِّدا أريَحِيّا (4)

.

1- .أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد بن عبد اللّه الكاتب النحوى المصرى ، الملقّب بالمفجّع : أوحدىّ من رجالات العلم والحديث ، مدحه أصحابنا الإماميّه بحسن العقيده وسلامه المذهب وسداد الرأى ، وقد أكثر فى شعره الثناء على أهل البيت عليهم السلام والتفجّع لما انتابهم من المصائب والفوادح ، ولذا لقّبه مناوئوه المتنابزون بالألقاب بالمفجّع ، وكان شاعر البصره وأديبها ، وكان يجلس فى الجامع بالبصره فيكتب عنه ويُقرأ عليه الشعر واللغه والمصنّفات ، وشعره مشهور ، ولد المفجّع بالبصره وتوفّى بها سنه 327 ه (راجع الغدير : ج 3 ص 361) .

2- .الدجنه : الظلمه ، والدياجى : الليالى المظلمه (النهايه : ج 2 ص 102 «دجن») .

3- .الوَحِىّ على فعليل : السريع (لسان العرب : ج 15 ص 382 «وحى») .

4- .الغدير : ج 3 ص 353 .

10 / 15 مُفجَّع

10 / 15مُفجَّع (1)4018 . از ادیبان بزرگ قرن چهارم هجری است که می گوید : کار او در زیر شاخ و برگ درختان خُم مشکل و منحرف کننده راهش نبود . پیمان پیامبر درباره دو ثقلش حجتی است و من از هر چه غیر از آن است ، بی نیازم . علی مرتضی را برای آنها در جایگاهی قرار داد که در آن جا پنهان کاری و فتوری نبود . نشانه ای پا بر جا همان گونه که ماه شب چارده تیرگی یا تاریکی و شب را از میان برداشت . فرمود : این ، مولای هر کسی است که من برایش مولایم این را آشکارا فرمود و بلند . دوست بدار ای پروردگار هر آن کسی را که او را دوست دارد و یاری رسانْ همو را و دشمن بدار آن کسی را که وصی را دشمن دارد . این دعا برای همگان است از زیر دست و بالا دست . مهم نیست کسی که او را دشمن داشته باشد یهودی بمیرد و یا نصرانی . هر کس سیمای او را ببیند همانند کسی است که خدا را پرستیده است راهب وار و دائم در حال طاعت . آرزوی پیامبر ، آن گاه که آمالی داشت آن هنگام که مرغی بریان را برایش هدیه آوردند ، دعا کرد تا خداوند برایش شتابان روانه کند کسی را که محبوب ترین بندگان در پیشگاه خداست . ناگهان ، وصی پیامبر در زد و آهنگ سلام ربّانی داشت . أنس ، چند بار ، او را از وارد شدنش باز داشت ؛ چون علی ، خزرجی نبود ! و آن افتخار را برای قومش نگه داشته بود ولی خداوند بخشنده ، برای ما ، امامی طالبی خواسته بود . و خدا ، مانع راه را ، به بیماری بَرَصْ گرفتار کرد و فضیلت را نصیب آقایی کرد که جامع صفات نیک بود .

.

1- .ابو عبد اللّه محمّد بن احمد بن عبداللّه کاتب نحوی مصری ، ملقّب به «مفجَّع (فاجعه دیده)» ، از یگانه مردان دانش و حدیث است . علمای شیعه ، او را به حسن عقیده و سلامت مذهب و صلابت رأی ، ستوده اند . در شعرهایش برای اهل بیت علیهم السلام بسیار ثنا گفته و برای مصیبت ها و گرفتاری ها رثا سروده است . دشمنانش او را «مفجِّع (فاجعه ساز)» لقب داده اند . مفجَّع ، شاعر وادیب بصره بود ودر مسجد جامع بصره می نشست و مطالبی را املا می کردند و دیگران می نوشتند و در محضر او ، شعر و ادب و دیگر نوشته های خود را [جهت اصلاح] می خواندند . شعر

او شهرت دارد . وی در بصره زاده شد و در سال 327 ق ، از دنیا رخت بر بست .

10 / 16أحمَدُ الصَّنَوبَرِىُ (1)4019 . من جهابذه الشعراء فى القرن الرابع ، يقول : أ لَيسَ مَن حَلَّ مِنهُ فى اُخُوَّتِهِ مَحَلَّ هارونَ مِن موسَى بنِ عِمرانِ صَلَّى إلَى القِبلَتَينِ المُقتَدى بِهِما وَالنّاسُ عَن ذاکَ فى صُمٍّ وعُميانِ ما مِثلُ زَوجَتِهِ اُخرى يُقاسُ بِها ولا يُقاسُ إلى سِبطَيهِ سِبطانِ فَمُضمِرُ الحُبِّ فى نورٍ يُخَصُّ بِهِ ومُضمِرُ البُغضِ مَخصوصٌ بِنيرانِ هذا غَداً مالِکٌ فِى النّارِ يَملِکُهُ وذاکَ رِضوانُ يَلقاهُ بِرِضوانِ قالَ النَّبِىُّ لَهُ : أشقَى البَرِيَّهِ يا عَلِىُّ إن ذُکِرَ الأَشقى شَقِيّانِ هذا عَصى صالِحا فى عَقرِ ناقَتِهِ وذاکَ فيکَ سَيَلقانى بِعِصيانِ لَيَخضِبَنْ هذِهِ مِن ذا أبا حَسَنٍ فى حينَ يَخضِبُها مِن أحمَرٍ قانِ نِعْمَ الشَّهيدانِ رَبُّ العَرشِ يَشهَدُ لى وَالخَلقُ إنَّهُما نِعمَ الشَّهيدانِ مَن ذا يُعَزِّى النَّبِىَّ المُصطَفى بِهِما مَن ذا يُعَزِّيهِ مِن قاصٍ ومِن دانِ مَن ذا لِفاطِمَةَ اللَّهفى يُنَبِّؤُها عَن بَعلِها وَابنِها إنباءَ لَهفانِ ؟ مِن قابِضِ النَّفسِ فِى المِحرابِ مُنتَصِبٌ وقابِضِ النَّفسِ فِى الهَيجاءِ عَطشانِ ؟ نَجمانِ فِى الأَرضِ بَل بَدرانِ قَد أفَلا نَعَم وشَمسانِ إمّا قُلتَ شَمسانِ سَيفانِ يُغمَدُ سَيفُ الحَربِ إن بَرَزا وفى يَمينِهِما لِلحَربِ سَيفانِ (2)

.

1- .أحمد بن محمّد بن الحسن بن مرار الجزرى الرقّى الضبّى الحلبى ، الشهير بالصنوبرى : شاعر شيعى مُجيد ، جمع شعره بين طرفى الرقّه والقوّه ، ونال من المتانه وجوده الاُسلوب حظّه الأوفر . ولد سنه 303 ه وتوفّى سنه 334 ه (راجع الغدير : ج 3 ص 369) .
2- .أعيان الشيعه : ج 3 ص 96 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 316 و 399 و 309 و 238 ، الغدير : ج3 ص 371 .

10 / 16 احمد صنوبری

10 / 16احمد صنوبری (1)4019 . از شاعران فهیم و دانشمند قرن چهارم هجری است که می گوید : آیا کسی که در مقام برادری ، جای او نشست همانند منزلت هارون برای موسی بن عمران ، کسی جز اوبود ؟ به دو قبله نماز خواند ، در حالی که پیامبر ، پیش نماز بود و مردم ، از این موضوع ، چشم و گوش بسته بودند . هیچ همسر دیگری ، قابل قیاس با همسر او نیست و هیچ فرزند ، دیگری با سبط پیامبر ، سنجیدنی نیست . دوست دارنده علی در دل ، از نوری ویژه برخوردار است و دشمن درونی او در آتش است . دشمن او را ، فردا ، مالک آتش دوزخ در اختیار دارد اما دوستدار او در بهشت رضوان ، خشنود است . پیامبر خدا به او فرمود : «ای علی! بدبخت ترینِ مردم اگر قرار باشد بدبخت ها معرفی شوند دو گروه اند : آن نافرمانِ از صالح پیامبر که پی کننده شتر صالح بود و آن دیگری ، نافرمان در حقِّ توست که مرا با نافرمانی دیدار می کند . ای ابوالحسن! محاسنت را از خون گلویت زمانی از رنگ سرخی تُند ، خضاب می کند» . چه نیکو شهیدانی که پروردگار عرش و خلق گواهی می دهند که آنان نیکو شهیدانی هستند ! چه کسی به پیامبر ، به خاطر آن دو ، دلداری می دهد؟ چه کسی دلداری می دهد ، از دور و نزدیک؟ چه کسی بر فاطمه مصیبت زده مصیبت شوهر و فرزند را باز گوید؟ چه کسی عبادت گزار در محراب را به قتل رساند؟ و چه کسی در میدان نبرد ، تشنه لب را شهید نمود؟ دو ستاره در زمین ، بلکه دو ماه بدر ، غروب کرده اند آری ! بلکه دو خورشید ، غروب کرد و چرا نگویم دو خورشید؟! آنها دو شمشیرند که اگر به میدان بیایند شمشیر جنگ ، غلاف می شود و تنها در دستان آن دو ، شمشیر جنگ می مانَد .

.

1- .احمد بن محمّد بن حسن بن مرار جَزَری رَقّی ضِبّی حلبی ، مشهور به «صنوبری» ، شاعری شیعی و ستودنی است . شعرش دارای لطافت و قوت است و در متانت کلام و زیبایی سبک ، به درجه ای والا رسیده است . او در 303 ق ، به دنیا آمد و در 334 ق از دنیا رفت .

ص: 260

. .

ص: 261

. .

10 / 17أبُو الفَتحِ مَحمودُ بنُ مُحَمَّدٍ كَشاجِمٌ 14020 . من نوابغِ القرن الرابع ، يقول : ووالِدُهُم سَيِّدُ الأوصياءِ ومُعطِى الفَقيرِ ومُردِى البَطَلْ ومَن عَلَّمَ السُّمْرَ طَعنَ الحَلِىّ لَدَى الرَّوعِ وَالبيضَ ضَربَ القُلَلْ (1) ولَو زالَتِ الأَرضُ يَومَ الهِيا جِ مِن تَحتِ أخمَصِهِ لَم يَزُلْ ومَن صَدَّ عَن وَجهِ دُنياهُمُ وقَد لَبِسَت حُلِيها وَالحُلَلْ وكانَ إذا ما أُضيفوا إلَيهِ فَأَرفَعُهُم رُتبَةً فِى المَثَلْ سماءٌ أُضيفَ إلَيهَا الحَضيضْ وبَحرٌ قَرَنتَ إلَيهِ الوَشَلْ (2) بِجودٍ تَعَلَّمَ مِنهُ السَّحابْ وحِلمٍ تَوَلَّدَ مِنهُ الجَبَلْ وكَم شُبهَةٌ بِهُداهُ جَلا وكَم خُطَّةٌ بِحِجاهُ فَصَلْ وكَم أطفَأَ اللَّهُ نارَ الضَّلالْ بِهِ وَهْىَ تَرمِى الهُدى بِالشُّعَلْ ومَن رَدَّ خالِقُنا شَمسَهُ عَلَيهِ وقَد جَنَحَت لِلطُّفَلْ (3) ولَو لَم تَعُد كانَ فى رَأيِهِ وفى وَجهِهِ مِن سَناها بَدَلْ ومَن ضَرَبَ النّاسَ بِالمُرهَفاتْ (4) عَلَى الدّينِ ضَربَ عِرابِ الإِبِلْ وقَد عَلِموا أنَّ يَومَ الغَديرْ بِغَدرِهُمُ جَرَّ يَومَ الجَمَلْ (5)

.

1- .جمع قُلّه ؛ وهى من كلّ شىء : رأسه وأعلاه (لسان العرب : ج11 ص 565 «قلل») .
2- .الوَشَل : الماء القليل (النهايه : ج5 ص 189 «وشل») .
3- .طَفَلَت الشمس : دنت للغروب (لسان العرب : ج11 ص 403 «طفل») .
4- .الرَّهْف : الرقّه واللطف ، وأرهفت سيفى : أى رقّقته ؛ فهو مرهف (لسان العرب : ج9 ص 128 «رهف») .
5- .الغدير : ج 4 ص 3 .

10 / 17 ابو الفتح محمود بن محمّد کشاجم

10 / 17ابو الفتح محمود بن محمّد کشاجم 14020 . از نابغه های قرن چهارم هجری است که می گوید : پدرشان سرور اوصیاست دهنده به فقیر و به خاک افکن قهرمانان! کسی که به سر نیزه آموخت چگونه در قلب دشمن فرو رود و به شمشیر ، که چگونه بر فرق ها فرود آید . اگر زمین در روز جوش و خروش ، بجنبد او هرگز از جای نمی جنبد . کسی که از دنیای آنان رو گرداند دنیایی که خود را با زر و زیور ، آراسته بود . و هر گاه با او سنجیده می شدند برترین نمونه آنها بود . همانند آسمان ، که پست ترین نقطه نیز با آن سنجیده می شود و دریا ، که با آبی اندک ، قیاس می گردد . بخشندگی را ابرها از او آموخته اند و کوه ها از او بردباری یافته اند . چه شبهه های فراوانی که با راهنمایی او پاسخ گرفتند و چه مشکلاتی که با تدبیر او پایان یافتند! و بَسا آتش های گمراهی که خداوند ، آنها را با او خاموش کرد در حالی که تیر چنین گمراهی ها ، هدایت را نشانه رفته بود! او ، کسی است که آفریدگار ما برای او برگرداند خورشید را هنگام غروب آن . اگر خورشید باز نمی گشت ، هم تابش و هم روی آن ، بدل [به رو سیاهی] می شد . کسی است که بر سر مردم به لطف و مهر کوبید به خاطر دین ، همانند کوبیدن بر سر شتر عربی . آنان قطعا دانستند که روز غدیر با حیله آنان ، روز جمل را خواهد آورد .

.

10 / 18أبُو القاسِمِ الزّاهِىُّ (1)4021 . من عباقره الاُدباء فى القرن الرابع ، يقول : لا يَهتَدى إلَى الرَّشادِ مَن فَحَصْ إلّا إذا والى عَلِيّا وخَلَصْ ولا يَذوقُ شَربَةً مِن حَوضِهِ مَن غَمَسَ الوَلا عَلَيهِ وغَمَصْ (2) ولا يَشُمُّ الرَّوحَ مِن جِنانِهِ مَن قالَ فيهِ مَن عَداهُ وَانتَقَصْ نَفسُ النّبِىِّ المُصطَفى وَالصِّنْوِ وَال خَليفَهُ الوارِثُ لِلعِلمِ بِنَصٌّ مَن قَد أجابَ سابِقا دَعوَتَهُ وَهوَ غُلامٌ وإلَى اللّهِ شَخَصْ ما عَرَفَ اللّاتَ وَلَا العُزّى ولَا إن ثَنى إلَيهِما ولا حَبَّ ونَصٌّ مَنِ ارتَقى مَتنَ النَّبِىِّ صاعِدا وكَسَّرَ الأَوثانِ فى اُولَى الفُرَصْ وطَهَّرَ الكَعبَةَ مِن رِجسٍ بِها ثُمَّ هَوى لِلأَرضِ عَنها وقَمَصْ (3) مَن قَد فَدى بِنَفسِهِ مُحَمَّدا ولَم يَكُن بِنَفسِهِ عَنهُ حَرَصْ وباتَ مِن فَوقِ الفِراشِ دونَهُ وجادَ فيما قَد غَلا وما رَخَصْ مَن كانَ فى بَدرٍ ويَومِ اُحُدٍ قَطُّ مِنَ الأَعناقِ ما شاءَ وقَصٌّ فَقالَ جِبريلُ ونادى : لا فَتى إلّا عَلِىٌّ عَمَّ فِى القَولِ وخَصٌّ مَن قَدَّ عَمْرَو العامِرِىَّ سَيفُهُ فَخَرَّ كَالفيلِ هَوى وما فَحَصْ (4) ورآءَ ما صاحَ : أ لا مُبارِزٌ فَالتَوَتِ الأَعناقُ تَشكو مِن وَقَصْ (5) مَن اُعطِىَ الرايَةَ يَومَ خَيبَرٍ مِن بَعدِ ما بِها أَخُو الدَّعوى نَكَصْ وراحَ فيها مُبصِرا مُستَبصِرا وكانَ أرمَدا بِعَينَيهِ الرَّمَصْ (6) فَاقتَلَعَ البابَ ونالَ فَتحَهُ ودَكَّ طَودَ مَرحَبٍ لَمّا قَعَصْ (7) إلى أن قالَ : يَابنَ أبى طالِبٍ يا مَن هُوَ مِنْ خاتَمِ الأَنبِياءِ فِى الحِكمَهِ فَصٌّ فَضلُكَ لا يُنكَرُ لكِنَّ الوَلا قَد ساغَهُ بَعضٌ وبَعضٌ فيهِ غَصٌّ فَذِكرُهُ عِندَ مَواليكَ شِفا وذِكرُهُ عِندَ مُعاديكَ غُصَصْ كَالطَّيرِ بَعضٌ فى رِياضٍ أزهَرَتْ وَابتَسَمَ الوَردُ وبَعضٌ فى قَفَصْ (8)

.

1- .هو علىّ بن إسحاق بن خلف القطّان البغدادى ، الشهير بالزاهى : شاعر عبقرىّ ، تحيّز فى شعره إلى أهل بيت الوحى ودان بمذهبهم ، وأكثر شعره فيهم بحيث عدّ فى طبقه المجاهرين من شعرائهم ، ولجزاله شعره وجوده تشبيهه وحسن تصويره لم يدع لأرباب المعاجم منتدحا من إطرائه . ولد سنه 318 ه وتوفّى ببغداد سنه 352 ه وقيل : بعد سنه 360 ه (راجع الغدير : ج 3 ص 391) .

2- .غَمَصه : حقّره واستصغره ولم يره شيئا (لسان العرب : ج 7 ص 61 «غمص») .

3- .قمصتُ : أى وثبت ونفرت (النهايه : ج 4 ص 108 «قمص») .

4- .فى الطبعه المعتمده : «قحص» ، والتصحيح من طبعه مركز الغدير .

5- .الوقص : كسر العنق (النهايه : ج 5 ص 214 «وقص») .

6- .الرمص : وسخ يجتمع فى موق العين (مجمع البحرين : ج 2 ص 732 «رمص») .
7- .قعصته : إذا قتلته قتلاً سريعا (النهايه : ج 4 ص 88 «قعص») .
8- .الغدير : ج 3 ص 388 .

10 / 18 ابوالقاسم زاهی

10 / 18ابوالقاسم زاهی (1)4021 . از نوابغ ادیبان قرن چهارم هجری ، چنین می گوید : جستجوگر حقیقت ، راه به جایی نمی بَرد مگر آن گاه که علی را خالصانه دوست بدارد . و از حوض او جرعه ای نخواهد چشید هر کس که او را دشمن بدارد و کوچک بشمارد . احساس راحتی در درون نخواهد داشت کسی که درباره علی ، سخن دشمنان را بگوید و از مقامش بکاهد . جان پیامبر برگزیده و هم ریشه با اوست و خلیفه و وارث دانش اوست ، به تصریح پیامبر . آن است که پیش از همه ، دعوت پیامبر را اجابت کرد در حالی که جوانی بود و برای خدا برخاست . هرگز لات و عُزّی را به رسمیت نشناخت و برایشان خضوع نکرد و آنها را دوست نگرفت و احترام نکرد . کسی است که بر دوش پیامبر ، بالا رفت و بت ها را درهم شکست ، در اولین فرصت . و خانه کعبه را از آلودگی آنها پاک نمود سپس جَست و به زمین ، فرود آمد . آن است که جانش را فدای محمّد کرد و جانش را از او دریغ ننمود . و به خاطر پیامبر ، بر بستر او آرمید و هر چه داشت ، از ارزان و گران ، نثار او کرد . آن که در روزهای جنگ بدر و اُحد هر چه خواست ، گردن زد و هر سری را که خواست ، چید . جبریل گفت و بانگ برآورد : «جوان مردی جز علی نیست» . این را عمومی و خصوصی گفت . کسی است که شمشیرش عمرو عامری را دو نیمه کرد و او مانند فیلی فرو افتاد و سقوط کرد . از فریاد هَل مِن مبارزش گردن ها از شکستن ، به شِکوه درآمدند . آن است که پرچم در روز خیبر ، به او داده شد پس از آن که مدّعیان ، عقب نشستند . در آن روز ، چشمش راحت و آرام شد در حالی که چشمْ درد شدیدی داشت . درِ خیبر را کند و به پیروزی نایل شد و کوه مَرحَب را درهم کوبید ، آن هنگام که او را کشت . تا این که می گوید : ای پسر ابوطالب ! ای کسی که انگشتری پیامبران را در حکمت ، همچون نگینی ! فضل تو قابل انکار نیست ؛ اما ولایت تو برخی را گلوگیر و برخی دیگر را گواراست . یاد آن ، در نزد دوستانت شفاست و در نزد دشمنانت غم و اندوه . مانند پرندگان که برخی در باغ های شکوفه دار به گل ها لبخند می زنند و برخی دیگر در قفس هایند .

.

1- .علی بن اسحاق بن خلف قَطّان بغدادی ، نامبردار به «زاهی» ، شاعری نابغه است که شعرش را به جانبداری از اهل بیت وحی ، اختصاص داد و مذهب اهل بیت علیهم السلام را برگزید و چنان فراوان درباره آنان شعر سرود که از زمره شاعران اهل بیت به حساب می آید . به جهت استواری شعر او و زیبایی تشبیه ها و خوبی تصویرگری هایش ، معجم نگاران ، چاره ای جز ستودنش ندیده اند . او در سال 318 ق ، در بغداد ، زاده شد و در 352 ق و گفته اند در 360 ق از دنیا رفت .

ص: 266

. .

ص: 267

. .

10 / 19المُتَنَبّی (1)4022 . من فحول الشعراء ، قیل له : ما لک لم تمدح أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب ؟ قالَ : وتَرَکتُ مَدحی لِلوَصِیِّ تَعَمُّدا إذ کانَ نورا مُستطیلاً شامِلا وإذَا استَقَلَّ الشَّیءُ قامَ بِذاتِهِ وکَذا ضِیاءُ الشَّمسِ یَذهَبُ باطِلا (2)(3)

.

1- .هو أحمد بن الحسین بن الحسن الجعفی الکندی ، المعروف بالمتنبّی ، الشاعر ، من أهل الکوفه ، اشتغل بفنون الأدب ومهر فیها ، وأمّا شعره فهو فی النهایه ، واعتنی العلماء بدیوانه فشرحوه أکثر من أربعین شرحا ولم یُفعل هذا بدیوان غیره . ولد فی سنه 303 ه وقتل فی بغداد سنه 354 ه (وفیات الأعیان : ج 1 ص 120 ، الأنساب : ج 5 ص 191) .
2- .فی کنز الفوائد : «وأری صفات الشمس تذهب باطلا» . وفی بعض المصادر : «وصفات ضوء الشمس تذهب باطلا» (مصادر نهج البلاغه و أسانیده : ج 1 ص 146) .
3- .دیوان المتنبّی : ص 856 (وممّا یبعث علی الأسف والعجب حذف هذین البیتین من بعض طبعاته الموجوده) ، کنز الفوائد : ج 1 ص 281 نحوه .

10 / 19 مُتَنَبّی

10 / 19مُتَنَبّی (1)4022 . او از شاعران برجسته است . به وی گفته شد که : چرا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را مدح نمی کنی؟ گفت : مدح وصی را به عمد ، ترک کردم چون که نوری گسترده و فراگیر بود . هرگاه چیزی مستقل باشد ، روی پای خود می ایستد که توصیف نور خورشید ، بیهوده است . (2)

.

1- .احمد بن حسین بن حسن جُعْفی کِنْدی ، معروف به متنبّی ، شاعری کوفی بود . او به آموختن فنون ادب پرداخت و در همه آنها متخصّص گشت و شعرش بسیار در اوج است . دانشوران به دیوانش توجّه کرده اند و بیش از چهل شرح بر آن نوشته اند و به دیوان هیچ کس ، چنین توجّهی نشده است . وی در سال 303 ق ، به دنیا آمد و در سال 354 ق ، در بغداد کشته شد (ر . ک : وفیات الأعیان : ج 1 ص 120 ، الأنساب : ج 5 ص 191) .

2- .جای شگفتی است که این دو بیت از پاره ای از چاپ های جدید حذف شده است .

10 / 20أبو فِراسٍ الحَمْدانِىُّ (1)4023 . من جهابذه الاُدباء فى القرن الرابع ، يقول : تَبّا لِقَومٍ تابَعوا أهواءَهُم فيما يَسوؤُهُمُ غَدا عُقباهُ أتَراهُمُ لَم يَسمَعوا ما خَصَّهُ مِنهُ النَّبِىُّ مِنَ المَقالِ أباهُ ؟ ! إذ قالَ يَومَ غَديرِ خُمٍّ مُعلِنا مَن كُنتُ مَولاهُ فَذا مَولاهُ هذى (2) وَصِيَّتُهُ إلَيهِ فَافهَموا يا مَن يَقولُ بِأنَّ ما أوصاهُ أقِرّوا مِنَ القُرآنِ ما فى فَضلِهِ وتَأمَّلوهُ وَافهَموا فَحواهُ لَو لَم تُنَزَّل فيهِ إلّا هَل أتى مِن دونِ كُلِّ مُنَزَّلٍ لَكَفاهُ مَن كان أوَّلَ مَن حَوَى القُرآنَ مِن لَفظِ النَّبِىِّ ونُطقِهِ وتَلاهُ ؟ مَن كانَ صاحِبَ فَتحِ خَيبَرَ ؟ مَن رَمى بِالكَفِّ مِنهُ بابَهُ ودَحاهُ ؟ مَن عاضَدَ المُختارَ مِن دونِ الوَرى ؟ مَن آزَرَ المُختارَ مَن آخاهُ ؟ مَن باتَ فَوقَ فِراشِهِ مُتَنَكِّرا لَمّا أطَلَّ فِراشَهُ أعداهُ ؟ مَن ذا أرادَ إلهُنا بِمَقالِهِ الصّادِقونَ القانِتونَ سِواهُ ؟ مَن خَصَّهُ جِبريلُ مِن رَبِّ العُلى بِتَحِيَّهٍ مِن رَبِّهِ وحَباهُ ؟ أظَنَنتُمُ أن تَقتُلوا أولادَهُ ويُظِلَّكُم يَومَ المَعادِ لِواهُ ؟ أو تَشرَبوا مِن حَوضِهِ بِيَمينِهِ كَأسا وقَد شَرِبَ الحُسَينُ دِماهُ ؟ ! (3) ومنها : أتَسيتُمُ يَومَ الكِساءِ وأنَّهُ مِمَّن حَواهُ مَعَ النَّبِىِّ كِساهُ ؟ ! يا رَبِّ إنّى مُهتَدٍ بِهُداهُمُ لا أهتَدى يَومَ الهُدى بِسِواهُ أهوَى الَّذى يَهوَى النَّبِىَّ وآلَهُ أبَدا وأشنَأُ كُلَّ مَن يَشناهُ (4)

.

1- .أبو فراس الحارث بن أبى العلاء سعيد بن حمدان بن حمدون الحمدانى التغلبى : كان فرد دهره وشمس عصره أدبا وفضلاً وكرما ونبلاً ومجدا وبلاغةً وفروسيّةً وشجاعه ، وشعره مشهور ، وكان الصاحب يقول : بدئ الشعر بملک وخُتم بملک ، يعنى امرأ القيس وأبا فراس . كان يسكن منبج ويتنقّل فى بلاد الشام فى دوله ابن عمّه أبى الحسن سيف الدوله ، واشتهر فى عدّه معارک معه حارب بها الروم واُسر مرّتين . ولد سنه 320 ه وقيل 321ه وقتل سنه 357 ه (راجع الغدير : ج 3 ص 405) .

2- .فى الطبعه المعتمده : «هذا» ، والتصحيح من طبعه مركز الغدير .

3- .الغدير : ج 3 ص 404 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 232 .

4- .أعيان الشيعه : ج 4 ص 344 وراجع الغدير : ج 3 ص 405 .

10 / 20 ابو فِراس حَمْدانی

10 / 20ابو فِراس حَمْدانی (1)4023 . او که از ادبای بزرگ قرن چهارم است ، می گوید : بدا به مردمی که پیرو هوا نفس خود شدند در چیزی که فردای آن از نتیجه اش زیان دیدند ! آیا آنان نشنیدند آنچه را که پیامبر در سخن خود ، پدرش را بدان ویژه ساخت؟ هنگامی که در روز غدیر خم آشکارا گفت : «هر کس که من بر او مولایم ، علی مولای اوست» . این وصیّت او به وی است ، نیک بفهمید ای کسانی که می گویید او به وی سفارش نکرد . در قرآن ، آنچه را که در فضل اوست ، بخوانید و درنگ کنید و محتوایش را بفهمید . اگر در شأن ایشان ، تنها «هل أتی» نازل می شد بدون آن که چیز دیگری نازل شود ، او را بس بود . نخستین کسی که قرآن را گرفت از زبان و سخن پیامبر و خواند ، که بود؟ صاحب فتح خیبر که بود؟ و چه کسی با زور بازو ، در و پاشنه آن را کَند و دور افکند؟ چه کسی پیامبرِ مختار را بی همراهیِ دیگر مردم ، یاری کرد؟ و چه کسی او را پشتیبانی نمود و چه کسی برادرش شد؟ چه کسی ناشناس در بستر او خوابید آن گاه که دشمنانش بر گِرد بستر او جمع شدند؟ خدایمان به کلام خودش از «صادقان» و «قانتان» ، جز او چه کسی را اراده کرده است؟ جبرئیل از سوی پروردگار اعلی چه کسی را به سلام خداوند ، ویژه ساخت و او را برگزید؟ آیا پنداشتید که اگر فرزندانش را بکُشید در روز قیامت می توانید در سایه چترش قرار گیرید؟ و یا آن که [پنداشته اید] از حوض او به دست او آبی خواهید نوشید ، در حالی که خون حسین ریخته شد؟ و از همین قصیده است : آیا فراموش کردید «روز کسا» را و این که او از جمله کسانی بود که در زیر عبای پیامبر قرار گرفت؟ خدای من! من به هدایت آنان راه جُستم و در روز هدایت ، جز به او هدایت نمی جویم . عشق می ورزم به کسی که پیامبر و آل او دوستش دارند همواره ؛ و با هر کس که او را بد می دارد ، بد خواهم بود .

.

1- .ابو فراس حارث بن سعید بن حمدان بن حمدون حمدانی تَغلِبی ، یگانه زمان خود و در فضل ، ادب ، کَرَم ، بزرگی ، مجد ، بلاغت ، زیرکی و شجاعت ، خورشید روزگارش بود . شعر او مشهور است . صاحب بن عبّاد می گفت که : «شاعری به پادشاهی آغاز شد و با پادشاهی پایان یافت» ؛

یعنی با امرؤالقیس و ابوفراس . در شهر مَنْبِج سکونت داشت و در زمان حکومت پسر عمویش ابو الحسن سیف الدوله ، در شهرهای شام می چرخید . در چندین جنگ ، آوازه ای به هم زد که در آنها با رومیان جنگید و دو بار اسیر گشت . در سال 320 یا 321 ق ، به دنیا آمد و در سال 357 ق ، کشته شد (ر . ک : الغدیر : ج 3 ص 405) .

10 / 21النّاشِئُ الصَّغيرُ (1)4024 . من أكابر الفقهاء والمحدّثين والشعراء ، يقول : ذاکَ عَلِیٌّ الَّذی یَقولُ لَهُ جِبریلُ یَومَ النِّزالِ مُمتَدِحا لا سَیفَ إلّا سَیفُ الوَصِیِّ ولا فَتی سِواهُ إنِ حادِثٌ فَدَحا لَو وَزَنوا ضَربَهُ لِعَمرٍو وأَعْ مالِ البَرایا لَضَربُهُ رَجَحا ذاکَ عَلِیٌّ الَّذی تَراجَعَ عَن فَتحٍ سِواهُ وسارَ فَافتَتَحا فی یَومِ حَضِّ الیَهودِ حینَ أ قَلَّ البابَ مِن حِصنِهِم وحینَ دَحا لَم یَشهَدِ المُسلِمونَ قَطُّ رَحی حَربٍ وألفَوا سِواهُ قُطبَ رَحی صَلّی عَلَیهِ الإِلهُ تَزکِیَةً ووَفَّقَ العَبدَ یُنشِئُ المِدَحا (2)

.

1- .أبو الحسن علیّ بن عبد اللّه بن الوصیف الناشئ الصغیر البغدادی : ولد سنه 271 ه وکان فی الطلیعه من علماء الشیعه ومتکلّمیها ومحدّثیها وفقهائها وشعرائها ، روی عنه الشیخ المفید ، وبواسطته یروی عنه الشیخ الطوسی . وتوفّی سنه 365 ه فی بغداد ودفن فی مقابر قریش وقبره هناک معروف ، وهو ممّن نُبش قبره فی واقعه سنه 443 ه وأُحرقت تربته (الغدیر : ج 4 ص 28) .
2- .الغدیر : ج 4 ص 24 .

10 / 21 ناشئ صغیر

10 / 21ناشئ صغیر (1)4024 . از فقیهان و محدّثان و شاعران بزرگ سده چهارم هجری است و می گوید : این ، علی است که جبریل در ستایشش در روز نزول ، می گوید : «شمشیری بجز شمشیر وصی و جوان مردی بجز او نیست ، اگر حادثه ای سنگین رخ دهد» . اگر ضربه او را به عمرو [بن عبدِوَد] با اعمال مخلوقات بسنجند ، ضربه او برتر است . او همان علی است که وقتی دیگران از فتح قلعه خیبر باز ماندند ، او قلعه را گشود . در روزی که یهود به جنبش در آمدند او درِ دژ خیبر را گرفت و روی زمین انداخت . مسلمانان در هیچ آسیابِ نبردی حاضر نشدند جز این که علی را قطب آن دیدند . خداوند بر او درود فرستاد ، به خاطر پاکی و این بنده را توفیق داد که ستایشش کند .

.

1- .ابو الحسن علی بن عبد اللّه بن وَصیف ناشئ صغیر بغدادی ، در 271 ق زاده شد . او از پیشگامان علمای شیعه و از متکلّمان و محدّثان و فقیهان و شاعران آنان به حساب می آید . شیخ مفید بدون واسطه ، و شیخ طوسی با واسطه ، از او روایت می کنند . وی در سال 365 ق ، در بغداد ، درگذشت و در قبرستان قریش به خاک سپرده شد . قبرش در آن گورستان ، مشهور است . قبر وی ، در فتنه سال 443 ق بغداد ، نبش و خاکش به آتش کشیده شد (الغدیر : ج 4 ص 28) .

10 / 22أبو عَلِیٍّ تَمیمٌ (1)4025 . یقول فی ردّه علی عبد اللّه بن المعتزّ فی تفضیله للعبّاسیّین علی العلویّین : لَیسَ عَبّاسُکُم کَمِثلِ عَلِیٍّ هَل تُقاسُ النُّجومُ بِالأَقمارِ مَن لَهُ الفَضلُ وَالتَّقَدُّمُ فِی الإِس لامِ وَالنّاسُ شیعَهُ الکُفّارِ مَن لَهُ الصِّهرُ وَالمُواساهُ وَالنُّص رَهُ وَالحَربُ تَرتَمی بِالشَّرارِ مَن دَعاهُ النَّبِیُّ خِدْنا (2) وسَمّا هُ أخا فِی الخَفاءِ وَالإِظهارِ مَن لَهُ قالَ لا فَتیً کَعِلِیٍّ لا ولا مُنصُلٌ سِوی ذِی الفَقارِ وبِمَن باهَلَ النَّبِیُّ ؟ أ أنتُم جُهَلاءُ بِواضِحِ الأَخبارِ ؟ ! أ بِعَبدِ الإِلهِ أم بِحُسَینٍ وأخیهِ سُلالَهِ الأَطهارِ یا بَنی عَمِّنا ظَلَمتُم وطِرتُم عَن سَبیلِ الإِنصافِ کُلَّ مَطارِ کَیفَ تَحوُونَ بِالأَکُفِّ مَکانا لَم تَنالوا رُؤیاهُ بِالأَبصارِ مَن تَوَطَّأَ الفِراشَ یَخلُفُ فیهِ أحمَدا وَهْوَ نَحوَ یَثرِبَ سارِی أینَ کانَ العَبّاسُ إذ ذاکَ فِی الهِج رَهِ أم فِی الفِراشِ أم فِی الغارِ ؟ أ لَکُم مِثلُ هذِهِ یا بَنِی العَ بّاسِ مَأثورَهٌ مِنَ الآثارِ ؟ إلی أن یقول : أ جَعَلتُم سَقیَ الحَجیجِ کَمَن آ مَنَ بِاللّهِ مُؤمنا لا یُداری أو جَعَلتُم نِداءَ عَبّاسٍ فِی الحَر بِ لِمَن فَرَّ عَن لِقاءِ الشِّفارِ (3) کَوُقوفِ الوَصِیِّ فی غَمرَهِ المَو تِ لِضَربِ الرُّؤوسِ تَحتَ الغُبارِ حینَ وَلّی صَحبُ النَّبِیِّ فِرارا وَهوَ یَحمِی النَّبِیَّ عِندَ الفِرارِ وَاسأَلوا یَومَ خَیبَرٍ وَاسأَلوا مَ کَّهَ عَن کَرِّهِ عَلَی الفُجّارِ وَاسأَلوا یَومَ بَدرٍ مَن فارِسُ الإِس لامِ فیهِ وطالِبُ الأَوتارِ وَاسأَلوا کُلَّ غَزوَهٍ لِرَسولِ ال لّهِ عَمَّن أغارَ کُلَّ مَغارِ یا بَنی هاشِمٍ أَلَیسَ عَلِیٌّ کاشِفَ الکَربِ وَالرَّزایَا الکِبارِ فَبِماذا مَلَکتُمُ دونَنا إر ثَ نَبِیِّ الهُدی بِلَا استِظهارِ أبِقُربی فَنَحنُ أقرَبُ لِلمَو رُوْثِ مِنکُم ومِن مَکانِ الشِّعارِ أم بِإِرثٍ وَرِثتُموهُ فَإِنّا نَحنُ أهلُ الآثارِ وَالأَخطارِ لا تُغَطّوا بِحَیفِکُم واضِحَ الحَ قِّ فَیَقضی بِکُم لِکُلِّ دَمارِ (4)

.

1- .أبو علیّ تمیم ابن الخلیفه المعزّ لدین اللّه معد بن إسماعیل الفاطمی : أدیب شاعر من بیت الملک فی أبان عزّه ومجده . فکان تمیم والجمیع قد أجمعوا أو کادوا یجمعون علی عرش الإماره فی الشعر کما کان أبوه وأخوه علی عرش الخلافه فی مصر ، توفّی سنه 368 ه (أعیان الشیعه : ج 3 ص 640) .

2- .الخِدن : الصدیق ، الصاحب المحدّث (لسان العرب : ج 13 ص 139 «خدن») .

3- .الشِّفار : جمع شَفْره ؛ وهو حدّ السیف (لسان العرب : ج 4 ص 420 «شفر») .

4- .أعیان الشیعه : ج 3 ص 640 .

10 / 22 ابو علی تمیم

10 / 22ابو علی تمیم (1)4025 . در ردّ عبد اللّه بن معتز (خلیفه زاده عبّاسی) که بنی عباس را بر علویان برتر می دانست ، گفته است: عباسِ شما ، همانند علی نیست آیا ستاره ها با ماه ها سنجیدنی اند؟ علی ، کسی است که در اسلام ، فضل و پیش گامی دارد در حالی که مردم ، پیرو کافران بودند. کسی که مقام دامادی ، پشتیبانی و یاری پیامبر را دارد و جنگاوری که جرقه می افروزد. آن که پیامبر ، او را دوست صمیمی و برادر خویش خواند در پنهان و آشکار. آن که پیامبر ، درباره اش گفت : «جوان مردی چون علی نیست نه ، و نه شمشیری چون ذو الفقار» . پیامبر ، به همراهی چه کسی با مخالفانش مباهله کرد؟ آیا شمایان بودید ای نادانانی که از روشن ترین خبرها بی خبرید ؟ یا عبداللّه به همراهش بود؟ و یا حسین و برادرش که سلاله پاکان بود؟ ای عموزادگان! شما ستم روا داشتید و از جاده انصاف ، کاملاً بیرون رفتید. چگونه جایگاهی را با دستان خود تصرف کردید که آن را در رؤیا هم نمی توانستید ببینید؟ که بود آن که در بستر احمد آرمید زمانی که او به سوی مدینه رهسپار شد؟ عباس ، کجا بود ، در هجرت در بستر [پر مخاطره پیامبر]؟ یا در غار؟ ای بنی عباس شما چنین اوصافی را دارید که در آثار نقل شده باشد؟ تا این که می گوید: آیا سقای حج گزاران را همانند کسی قرار می دهید که به خدا ایمان آورد و مجامله نمی کند. یا بانگ عباس را در پیکار با دشمن برای کسی که از شمشیر گریخت همانند ایستادگی وصی می دانید که در هنگامه مرگ آفرین برای زدن سرها در زیر غبارها ایستاد . زمانی که آن صحابی پیامبر ، پشت کرد و گریخت و علی در آن هنگامه فرار او ، از پیامبر ، حمایت می کرد. از روز خیبر سؤال کنید و از مکه بپرسید از یورشش بر نابه کاران. از روز غزوه بدر بپرسید که چه کسی تک سوار اسلام بود و در پی زه کمان ها. از همه غزوه های پیامبر خدا سؤال کنید درباره کسی که [در جنگ ها] تاراج کرد ، همه تاراج ها و یغماها را . ای فرزندان هاشم! آیا علی زداینده نبود همه پریشانی ها و مصیبت ها را از چهره پیامبر؟ پس چرا شما ، بدون ما ارث پیامبر هدایت را صاحب شدید بدون این که بر آن ، دست یافته باشید؟ آیا به خاطر خویشاوندی بود که در این صورت ما ، نزدیک تر از شما بودیم به میراث او . یا از طریق ارث بری ، آن را ارث بردید که در این صورت ، ما ، صاحب برجامانده ها و شترها بودیم. حقّ آشکار را با ستم مپوشانید که بر نابودی تان حکم می شود.

.

1- .ابو على تميم ، پسر خليفه المعزّ لدين اللّه معد بن اسماعيل فاطمى ، اديبى شاعر از خانواده سلطنتى مصر و در اوج شكوه و شوكت بود . همگان اتفاق نظر دارند كه تميم ، در شعر و شاعرى ، بر سرير فرمان روايى نشسته است ، همان گونه كه پدر و برادرش در مصر ، بر تخت سلطنت نشسته بودند . او در سال 368ق ، درگذشت (أعيان الشيعه : ج 3 ص 640) .

ص: 276

. .

ص: 277

. .

10 / 23الصّاحِبُ بنُ عَبّادٍ 14026 . من جهابذه العلماء والأُدباء فى القرن الرابع ، يقول : قالَت : فَمَن صاحِبُ الدّينِ الحَنيفِ أجِب ؟ فَقُلتُ : أحمَدُ خَيرُ السّادَهِ الرُّسُلِ قالَت : فَمَن بَعدَهُ تُصفِى الوَلاءَ لَهُ ؟ قُلتُ : الوَصِىُّ الّذى أربى عَلى زُحَلِ قالَت : فَمَن باتَ مِن فَوقِ الفِراشِ فِدىً ؟ فَقُلتُ : أثبَتُ خَلقِ اللّهِ فِى الوَهَلِ (1) قالَت : فَمَن ذَا الَّذى آخاهُ عَن مِقَهٍ ؟ فَقُلتُ : مَن حازَ رَدَّ الشَّمسِ فِى الطَّفَلِ قالَت : فَمَن زَوَّجَ الزَّهراءَ فاطمه ؟ فَقُلتُ : أفضَلُ مَن حافٍ ومُنتَعِلِ قالَت : فَمَن والِدُ السِّبطَينِ إذ فَرَعا ؟ فَقُلتُ : سابِقُ أهلِ السَّبقِ فى مَهَلِ قالَت : فَمَن فازَ فى بَدرٍ بِمُعجِزِها ؟ فَقُلتُ : أضرَبُ خَلقِ اللّهِ فِى القُلَلِ قالَت : فَمَن أسَدُ الأحزابِ يَفرِسُها ؟ فَقُلتُ : قاتِلُ عَمرِو الضَّيغَمِ البَطَلِ قالَت : فَيَومَ حُنَينٍ مَن فَرا وبَرا ؟ فَقُلتُ : حاصِدُ أهلِ الشِّركِ فِى عَجَلِ قالَت : فَمَن ذا دُعِىَ لِلطَّيرِ يَأكُلُهُ ؟ فَقُلتُ : أقرَبُ مَرضِىٍّ ومُنتَحِلِ قالَت : فَمَن تِلوُهُ يَومَ الكِساءِ أجِب ؟ فَقُلتُ : أفضَلُ مَكسُوٍّ ومُشتَمِلِ قالَت : فَمَن سادَ فى يَومِ «الغَديرِ» أبِنْ ؟ فَقُلتُ : مَن كانَ لِلإسلامِ خَيرَ وَلِىٍّ قالَت : فَفى مَن أتى فى هَل أتى شَرَفٌ ؟ فَقُلتُ : أبْذَلِ أهلِ الأرضِ لِلنَّفَلِ قالَت : فَمَن راكِعٌ زَكّى بِخاتَمِهِ ؟ فَقُلتُ : أطعَنُهُم مُذ كانَ بِالأسَلِ (2) قالَت : فَمَن ذا قَسيمُ النّارِ يُسهِمُها ؟ فَقُلتُ : مَن رَأيُهُ أذكى مِنَ الشُّعَلِ قالَت : فَمَن باهَلَ الطُّهرُ النَّبِىُّ بِهِ ؟ فَقُلتُ : تاليهِ فى حِلٍّ ومُرتَحَلِ قالَت : فَمَن شِبهُ هارونَ لِنَعرِفَهُ ؟ فَقُلتُ : مَن لَم يَحُل يَوما ولَم يَزُلِ قالَت : فَمَن ذا غَداً بابُ المَدينَهِ قُل ؟ فَقُلتُ : مَن سَألوهُ وَهوَ لَم يَسَلِ قالَت : فَمَن قاتِلُ الأقوامِ إذ نَكَثوا ؟ فَقُلتُ : تَفسيرُهُ فى وَقعَهِ الجَمَلِ قالَت : فَمَن حارَبَ الأرجاسَ إذ قَسَطوا ؟ فَقُلتُ : صِفِّينُ تُبدى صَفحَهَ العَمَلِ قالَت : فَمَن قارَعَ الأنجاسَ إذ مَرَقوا ؟ فَقُلتُ : مَعناهُ يَومَ النَّهرَوانِ جَلى قالَت : فَمَن صاحِبُ الحَوضِ الشَّريفِ غَدا ؟ فَقُلتُ : مَن بَينُهُ فى أشرَفِ الحُلَلِ قالَت : فَمَن ذا لِواءُ الحَمدِ يَحمِلُهُ ؟ فَقُلتُ : مَن لَم يَكُن فِى الرَّوعِ بِالوَجِلِ قالَت : أكُلُّ الّذى قَد قُلتَ فى رَجُلٍ ؟ فَقُلتُ : كُلُّ الّذى قَد قُلتُ فى رَجُلِ قالَت : فَمَن هُوَ هذَا الفَردُ سِمهُ لَنا ؟ فَقُلتُ : ذاکَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىّ (3)

.

1- .الوَهَل : الفزع (لسان العرب : ج 11 ص 737 «وهل») .
2- .الأسَل : الرماح (لسان العرب : ج 11 ص 15 «أسل») .
3- .الغدير : ج 4 ص 40 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 293 نحوه .

10 / 23 صاحب بن عَبّاد

10 / 23صاحب بن عَبّاد (1)4026 . از دانشمندان بزرگ و ادیبان قرن چهارم هجری است که می گوید : گفت : صاحبِ این دین راستین کیست ؟ گفتم : احمد ، بهترین سرور پیامبران! گفت : پس از پیامبر ، ولایت چه کسی را خالصانه می پذیری ؟ گفتم : وصی ، که خیمه بر ستاره زُحل زده است . گفت : چه کسی در بستر پیامبر ، فداکارانه آرمید ؟ گفتم : ثابت قدم ترین خلق خدا ، در توفان حوادث . گفت : پیامبر ، دست چه کسی را برای برادری فشرد ؟ گفتم : آن که خورشید ، هنگام غروب ، برایش بازگشت . گفت : چه کسی را فاطمه ، زهره زهرا ، همسر شد ؟ گفتم : بهترین شخص از میان پابرهنگان و چکمه پوشان. گفت: پدر دو نواده پیامبر آن هنکام که ریشه گرفتند که بود؟ گفتم : آن که به موقع ، در میدان مسابقه ، گوی سبقت را ربود . گفت : چه کسی در غزوه بدر ، با اعجاز ، برفراز آمد ؟ گفتم : آن که کوبنده ترین بندگان خدا بر سر دشمنان بود. گفت : شیر غزوه احزاب ، چه کسی بود که شکار می کرد ؟ گفتم : کشنده عمرو [بن عبدود] دلاور . گفت : در روز حُنَین ، چه کسی پوست پشمدارهارا را کَند؟ گفتم : همان درو کننده مشرکان ، با شتاب و تُندی . گفت : برای چه کسی ، به خوردن گوشت مرغ بریان ، دعا شد ؟ گفتم : نزدیک ترین شخص به خدا و محبوب ترین در نزدش . گفت : در روز کسا ، چه کسی کنار پیامبر بود ؟ گفتم : بهترین پوشیده شده و زیر خرقه برده شده . گفت : چه کسی در روز غدیر ، به سروری رسید ؟ روشن کن! گفتم : آن که بهترین ولیّ اسلام بود . گفت : چه کسی به شَرف سوره «هل أتی» نایل آمد ؟ گفتم : بخشنده ترین اهل زمین . گفت : رکوع کننده ای که انگشترش را صدقه داد ، که بود ؟ گفتم : آن که محکم ترین نیزه را به دشمن کوبید . گفت : چه کسی تقسیم کننده آتش [جهنم] است ؟ گفتم : کسی که اندیشه اش شعله ورتر از آتش است . گفت: چه کسی در مُباهله پیامبر، با اهل بیت پاکش همراه بود ؟ گفتم : همان که همراه پیامبر بود در حَضَر و سفر . گفت : چه کسی به هارون ، تشبیه شد تا ما بشناسیمش ؟ گفتم : آن که هیچ گاه نلغزید و سقوط نکرد . گفت : به من بگو که چه کسی در علم پیامبر شد ؟ گفتم : کسانی که از او درخواست کردند ؛ ولی او درخواست نکرد . گفت : جنگنده با اقوام بیعت شکن کیست ؟ گفتم : تفسیر آن ، در جنگ جمل ، رخ داد . گفت : چه کسی با پلیدها جنگید ، آن هنگام که روی به ستم آوردند ؟ گفتم : صفّین ، صفحه عمل بود که خوبی

را آشکار کرد. گفت : چه کسی ناپاکان را درهم کوبید ، وقتی که خروج کردند ؟ گفتم : معنای آن ، در جنگ نهروان برملا شد . گفت : چه کسی فردا صاحب حوض شریف است ؟ گفتم : کسی که خاندانش شریف ترین خاندان است . گفت : چه کسی پرچم حمد را بر دوش می کشد ؟ گفتم : آن که هیچ ترس و نگرانی در او نیست . گفت : همه اینها که گفتی در یک مرد ، جمع است ؟ گفتم : همه آنچه که گفتم ، در یک مرد ، جمع است . گفت : این کیست ؟ نامش را برایمان بگو ! گفتم : او امیرمؤمنان علی است .

.

1- .ابوالقاسم اسماعیل بن ابوالحسن عَبّاد بن عباس طالقانی ، در 326 ق ، زاده شد . شخصیت صاحب ، چنان است که شخص سخندان هم ناتوان از پی بردن به همه ابعاد آن است . بررسی شخصیت او ، به چند جهت نیاز دارد : از یک طرف درباره علمش و از سوی دیگر درباره ادبیاتش و نیز از جهت سیاستمداری اش و نیز از بزرگی های اخلاقی ای که دارد (از جود سرشار ، شایستگی فراوان و فضایل غیرقابل شمارشش) . شیخ حُرّ عاملی ، او را چنین تعریف کرده است : «محقّق ، متکلّم ، عظیم الشأن و جلیل القدر» . ثَعالبی هم او را از جمله «پیشوایان لغت» معرفی کرده که در کتاب فقه اللغهِ خویش ، بر آنان اعتماد کرده است . سیدعلی خان ، در الدرجات الرفیعه گفته است که : «صاحب ، قصیده ای درباره اهل بیت علیهم السلام در هفتاد بیت ، سرود که الف ندارد و مردم از آن به شگفت آمدند و راویان ، آن را برای همدیگر نقل کردند و چونان حرکت خورشید ، در هر شهری دهان به دهان می گشت . نیز وی قصایدی سروده که هر یک فاقد یکی از حروف الفباست و یکی از آنها فاقد واو است» . صاحب در سال 385 ق درگذشت (ر. ک : الغدیر : ج 4 ص 42) .

ص: 280

. .

ص: 281

. .

4027 . وله أيضا : بِحُبِّ عَلِيٍّ تَزولُ الشُّكوكُ وتَسمُو النُّفوسُ ويَعلُو النِّجارُ فَأَينَ رَأَيتَ مُحِبّا لَهُ فَثَمَّ الزَّكاءُ وثَمَّ الفَخارُ وأَينَ رَأَيتَ عَدُوّا لَهُ فَفى أصلِهِ نَسَبٌ مُستَعارُ فَلا تَعذِلوهُ عَلى فِعلِهِ فَحيطانُ دارِ أبيهِ قِصارُ (1)

.

1- .ديوان الصاحب بن عبّاد : ص 95 الرقم 15 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 208 ، روضه الواعظين : ص 147 ، الغدير : ج 4 ص 324 كلّها نحوه .

4027 . و نیز سروده است : با دوستی علی ، تردیدها از میان می روند جان ها راهِ فراز می گیرند و نَسَب ها برتری می یابند . هر جا که دوستدار علی را دیدی در آن جا پاکی و فخر است . و هر جا که دشمنِ او را دیدی در اصل و ریشه او چیزی عاریتی هست . بر کارش او را سرزنش مکنید چرا که دیوار خانه پدرش کوتاه بود .

.

4028 . وله أيضا : أبا حَسَنٍ لَو كانَ حُبُّکَ مُدخلی جَحیما فَإِنَّ الفَوزَ عِندی جَحیمُها وکَیفَ یَخافُ النّارَ مَن هُوَ مُؤمِنٌ بِأَنَّ أمیرَ المُؤمِنینَ قَسیمُها (1)

4029 . وله أیضا : حُبُّ عَلِیٍّ بنِ أبی طالِبٍ أحلی مِنَ الشَّهدَهِ لِلشّارِبِ لا تُقبَلُ التَّوبَهُ مِن تائِبٍ إلّا بِحُبِّ ابنِ أبی طالِبٍ أخی رَسولِ اللّهِ بَل صِهرِهِ وَالصِّهرُ لا یُعدَلُ بِالصّاحِبِ یا قَومُ مَن مِثلُ عَلِیٍّ وقَد رُدَّت عَلَیهِ الشَّمسُ مِن غائِبِ (2)

4030 . وله أیضا : یا کُفوَ بِنتِ مُحَمَّدٍ لَولاکَ ما زُفَّت إلی بَشَرٍ مَدَی الأَحقابِ یا أصلَ عِترَهِ أحمَدٍ لَولاکَ لَم یَکُ أحمَدُ المَبعوثُ ذا أعقابِ وَاُفِئتَ بِالحَسَنینِ خَیرَ وِلادَهٍ قَد ضُمِّنَت بِحَقائِقِ الأَنجابِ کانَ النَّبِیُّ مَدینَهَ العِلمِ الَّتی حَوَتِ الکَمالَ وکُنتَ أفضَلَ بابِ رُدَّت عَلَیکَ الشَّمسُ وهِیَ فَضیلَهٌ بَهَرَت فَلَم تُستَر بِلَفِّ نِقابِ لَم أحکِ إلّا ما رَوَتهُ نَواصِبٌ عادَتکَ وهِیَ مُباحَهُ الأَسلابِ (3)

.

1- .دیوان الصاحب بن عبّاد : ص 275 الرقم 197 .
2- .أعیان الشیعه : ج 3 ص 358 ، بشاره المصطفی : ص 147 نحوه ، المناقب لابن شهرآشوب: ج2 ص317 ولیس فیهما البیت الأوّل.
3- .دیوان الصاحب بن عبّاد : ص 102 الرقم 18 ، بحار الأنوار : ج 45 ص 284 وفیه ثلاثه أبیات فقط .

4028 . و نیز سروده است : ای ابو الحسن ! اگر دوستی تو مرا جهنّمی کند به نظر من ، نجات در همان جهنّم است . کسی که ایمان دارد به این که امیر مؤمنان تقسیم کننده آن است ، از آتش ، چه بیم دارد؟

4029 . و نیز سروده است : دوستی علی بن ابی طالب شیرین تر از شهد برای نوشنده آن است . از هیچ توبه کننده ای توبه ای پذیرفته نمی شود مگر با دوست داشتن فرزند ابو طالب . برادر و داماد پیامبر خداست و داماد ، هیچ گاه همسنگِ پدر زن نیست . ای مردم ! چه کسی چون علی است که خورشید ، پس از غروب ، برایش برگشت؟

4030 . و نیز سروده است : ای همسنگِ دختر محمّد ! اگر تو نبودی او هیچ گاه با کسی ازدواج نمی کرد . ای اصل خانواده احمد ! اگر تو نبودی احمدِ پیامبر ، پشت نمی داشت . با داشتن حسن و حسین ، بهترین فرزندان نصیب تو شدند و از حقیقی ترین نژادها برخوردار شدی . پیامبر ، شهر علمی بود که کمال را دربر داشت و تو بهترین دروازه آن بودی . خورشید برای تو برگشت ، و این ، فضیلتی بود که حیرت آور بود و با پرده ها پوشیده نمی شود . من بجز فضایلی که دشمنان کینه توزت روایت کرده اند ، نقل نمی کنم و این گونه نقل کردن ، رواترین غنیمت گیری است .

.

10 / 24اِبنُ الحَجّاجِ البَغدادِیُّ (1)4031 . من عباقره حمله العلم والأدب فی القرن الرابع ، یقول : یا صاحِبَ القُبَّهِ البَیضا عَلَی النَّجَفِ مَن زارَ قَبرَکَ وَاستَشفی لَدَیکَ شُفی زوروا أبَا الحَسَنِ الهادِیَ لَعَلَّکُمُ تَحظَونَ بِالأجرِ وَالإقبالِ وَالزُّلَفِ زورُوا الَّذی تُسمَعُ النَّجوی لَدَیهِ فَمَن یَزُرهُ بِالقَبرِ مَلهوفاً لَدَیهِ کُفی إذا وَصَلتَ إلی أبوابِ قُبَّتِهِ تَأَمَّلِ البابَ تَلقی وَجهَهُ وقِفِ وقُل سَلامٌ مِنَ اللّهِ السَّلامِ عَلی أهلِ السَّلامِ وأهلِ العِلمِ وَالشَّرَفِ إنّی أتَیتُکَ یا مَولایَ مِن بَلَدی مُستَمسِکا مِن حِبالِ الحَقِّ بِالطَّرَفِ لِأَ نَّکَ العُروَهُ الوُثقی فَمَن عَلِقَت بِها یَداهُ فَلَن یَشقی ولَم یَخَفِ وإنَّ شَأنَکَ شَأنٌ غَیرُ مُنتَقَصٍ وإنَّ نورَکَ نورٌ غَیرُ مُنکَسِفِ وأنَّکَ الآیَهُ الکُبرَی الَّتی ظَهَرَتْ لِلعارِفینَ بِأنواعٍ مِنَ الطُّرَفِ کانَ النَّبِیُّ إذَا استَکفاکَ مُعضِلَهً مِنَ الاُمورِ وقَد أعیَت لَدَیهِ کُفی وقِصَّهُ الطّائِرِ المَشوِیِّ عَن أنَسٍ جاءَت بِما نَصَّهُ المُختارُ مِن شَرَفِ (2)

.

1- .أبو عبد اللّه الحسین بن أحمد بن محمّد بن جعفر بن محمّد بن الحجّاج النیلی البغدادی : ولد فی المائه الثالثه للهجره ، وهو أحد العمد والأعیان من علماء الطائفه ، وعبقریّ من عباقره حمله العلم والأدب ، ومن کبار شعراء وفحول الکتّاب ، حتی قیل : إنّه کامرئ القیس فی الشعر ، والغالب علی شعره العذوبه والانسجام ، بل قیل : إنّه فرد زمانه فی فنّه الذی شهر به ، وإنّه لم یسبق إلی طریقته ولم یر کاقتداره علی ما یریده من المعانی، وقد أکثر من مدائح أهل البیت علیهم السلام والنَّیل من مناوئیهم. وتوفّی سنه 391 ه وحمل إلی مشهد الإمام الطاهر موسی الکاظم علیه السلام ودفن فیه (راجع الغدیر : ج 4 ص 130) .

2- .أعیان الشیعه : ج 5 ص 433 ، الغدیر : ج 4 ص 88 .

10 / 24 ابن حَجّاج بغدادی

10 / 24ابن حَجّاج بغدادی (1)4031 . از نوابغ علم و ادبیات قرن چهارم هجری است که سروده است : ای صاحب قبه سپید در نجف! هر که قبر تو را زیارت کرد و از پیشگاهت شفا خواست ، شفا یافت . ابوالحسنِ هدایتگر را زیارت کنید تا شاید پاداشی ببرید و اقبالی ببینید و به خداوند ، نزدیک شوید . کسی را زیارت کنید که نجوا[ی زیارت کنندگان]را می شنود و هر کس او را زیارت کند و به قبر او پناه آورد ، او برایش بسنده است . هر گاه به درهای بارگاه او رسیدی در نزد در ، درنگ کن ، صورتش را ببین و بِایست . و بگو: سلام خداوندِ سلام بر اهل سلام و علم و شرف! من ای مولا از شهرم به سوی تو آمدم و به ریسمان حق ، چنگ زدم . برای این که تو دستاویز محکمی هستی که هر کس آن را بگیرد با دستانش ، هرگز نه بدبخت خواهد شد و نه تیره روز . شأن تو ، شأنی بدون کم و کاست است و نور تو هرگز تیرگی نمی گیرد . تو نشانه بزرگی امّت هستی که آشکار شده است برای عارفان ، به انواع گونه ها . پیامبر ، هر گاه مشکلی از مشکلات را به تو می سپرد تو به خوبی برای آن ، بسنده بودی . ماجرای پرنده بریان شده که از طریق اَنَس نقل شده است ، بر شرف همیشگی ات از زبان پیامبر ، گواه است .

.

1- .ابو عبد اللّه حسین بن احمد بن محمّد بن جعفر بن محمّد بن حَجّاج نیلی بغدادی، در سده سوم هجری متولد شد . او از استوانه ها و بزرگان علمای شیعه است و نابغه ای در علم و ادبیات و از اعاظم شاعران و نویسندگان به شمار می رود. حتی گفته شده است که او در مقام شاعری ، امرئ القیس است و در شعرش حلاوت و انسجامی فوق العاده وجود دارد ؛ بلکه او را «یگانه زمان» که مشهور به آن هم بود دانسته اند و گفته اند که سبک او بی سابقه است و همانندی برایش در کاربرد واژه ها برای معانی خاص نمی شناسند. او در مدح اهل بیت علیهم السلام و قدح دشمنانشان بسیار کوشیده است. بغدادی در 391 ق ، از دنیا رخت بربست و بدنش به مشهد امام کاظم علیه السلام منتقل و در آن جا به خاک سپرده شد (ر. ک : الغدیر : ج 4 ص 130) .

10 / 25أبو مُحَمَّدٍ العَونِىُّ 14032 . من أكابر الاُدباء فى القرن الرابع ، يقول : إنَّ رَسولَ اللّهِ مِصباحُ الهُدى وحُجَّةُ اللّهِ عَلى كُلِّ البَشَرْ جاءَ بِفُرقانٍ مُبينٍ ناطِقٍ بِالحَقِّ مِن عِندِ مَليكٍ مُقتَدِرْ فَكانَ مِن أوَّلِ مَن صَدَّقَهُ وَصِيُّهُ وَهوُ بِسِنٍّ ما ثُغِرْ ولَم يَكُن أشرَكَ بِاللّهِ ولا دَنَّسَ يَوما بِسُجودٍ لِحَجَرْ فَذاكُمُ أوَّلُ مَن آمَنَ بِال لّهِ ومَن جاهَدَ فيهِ ونَصَرْ أوَّلُ مَن صَلّى مِنَ القَومِ ومَن طافَ ومَن حَجَّ بِنُسكٍ وَاعتَمَرْ مَن شارَكَ الطّاهِرَ فى يَومِ العَبا فى نَفسِهِ ؟ مَن شَكَّ فى ذاكَ كَفَرْ مَن جادَ بِالنَّفسِ ومَن ضَنَّ بِها فى لَيلَةٍ عِندَ الفِراشِ المُشتَهَر ؟ مَن صاحِبُ الدّارِ الَّذِى انقَضَّ بِها نَجمٌ مِنَ الجَوِّ نَهارا فَانكَدَرْ ؟ مَن صاحِبُ الرّايَهِ لَمّا رَدَّها بِالأَمسِ بِالذُّلِّ قَبيعٌ وزُفَرْ مَن خُصَّ بِالتَّلبيغِ فى بَراءَهٍ ؟ فَتِلكَ لِلعاقِلِ مِن إحدَى العِبَرْ مَن كانَ فِى المَسجِدِ طَلقا بابُهُ حِلّاً وأبوابُ اُناسٍ لَم تُذَرْ ؟ مَن حازَ فى «خُمٍّ» بِأَمرِ اللّهِ ذا كَ الفَضلَ وَاستَولى عَلَيهِم وَاقتَدَرَّ ؟ مَن فازَ بِالدَّعوَهِ يَومَ الطّائِرِ ال مَشوِىِّ ؟ مَن خُصَّ بِذاكَ المُفتَخَر ؟ مَن ذَا الَّذى اُسرِىَ بِهِ حَتّى رَأى ال قُدرَهَ فى حِندِسِ لَيلٍ مُعتَكِرْ ؟ مَن خاصِفُ النَّعلِ ؟ ومَن خَبَّرَكُم عَنهُ رَسولُ اللّهِ أنواعَ الخَبَرْ ؟ سائِل بِهِ يَومَ حُنَينٍ عارِفا مَن صَدَّقَ الحَربَ ومَن وَلّى الدُّبُرْ ؟ كَليمُ شَمسِ اللّهِ وَالرّاجِعُها مِن بَعدِمَا انجابَ ضِياها وَاستَتَرْ كَليمُ أهلِ الكَهفِ إذ كَلَّمَهُم فى لَيلَهِ المَسحِ فَسَلْ عَنهَا الخَبَرْ وقِصَّهُ الثُّعبانِ إذ كَلَّمَهُ وَهوَ عَلَى المِنبَرِ وَالقَومُ زُمَرْ وَالأَسَدُ العابِسُ إذ كَلَّمَهُ مُعتَرِفا (1) بِالفَضلِ مِنهُ وأقَرّ بِأَنَّهُ مُستَخلَفُ اللّهِ عَلَى ال اُمَّهِ وَالرَّحمنُ ما شاءَ قَدَرْ عَيبَهُ (2) عِلمِ اللّهِ وَالبابُ الَّذى يُؤتى رَسولُ اللّهِ مِنهُ المُشتَهَرْ (3)

.

1- .فى الطبعه المعتمده : «معرّفا» ، والتصحيح من طبعه مركز الغدير .
2- .العَيْبه : مستودع الثياب ، أو مستودع أفضل الثياب . وعيبه العلم على الاستعاره (مجمع البحرين : ج 2 ص 1296 «عيب») .
3- .الغدير : ج 4 ص 125 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 27 و ج 3 ص 291 .

10 / 25 ابو محمّد عونی

10 / 25ابو محمّد عونی (1)4032 . از ادیبان بزرگ قرن چهارم هجری است که می گوید : پیامبر خدا ، چراغ هدایت و حجت خدا بر همه انسان هاست . او فرقانِ آشکارِ گویایی آورده که به حق ، از جانب فرمان روای تواناست. نخستین تصدیق کننده او وصیّش بود که در سنّ نوجوانی چنان کرد. او هرگز به خدا شرک نورزید و آلوده به سجده به سنگی نشد. همانی است که نخستین ایمان آورنده به خدا بود و در راه او ، جهاد کرد و یاری کرد. نخستین نمازگزار بود و آن بود که طواف کرد و با آیین حج ، حج نمود و عمره به جا آورد. کسی که در ماجرای آل عبا ، با پاک مردی شریک شد و هر کس در آن تردید کند ، کافر است . کیست که جانش را بخشید، در شبی که خوابید در بستر پیامبر و از هیچ کوششی فروگذار نکرد؟ کیست آن که صاحبِ خانه ای است که در آن ستاره ای از آسمان فرود آمد و خاموش شد؟ کیست آن که پرچمداری کرد ، پس از آن که دیروزش ، آن پرچم را با خواری و شکست ، بازگردانده بودند؟ کیست آن که برای ابلاغ سوره برائت انتخاب شد؟ و همین برای خردمند ، پندآموز است ؟ کیست آن که درِ خانه اش به مسجد ، بازماند در حالی که درهای دیگر مردم ، بسته شد؟ کیست آن که در غدیر خم ، به دستور خداوند صاحب فضیلت شد و بر مردم ، ولایت و اقتدار یافت؟ کیست که در تناول مرغ بریان با دعای پیامبر ، به این افتخار ، نایل آمد؟ کیست آن که شبانگاه [به اِسراء] برده شد تا این که در شب تاریک تیره ، قدرت خداوند را دید؟ کیست پینه زننده به کفش؟ و آن که درباره اش پیامبر ، اخبار گوناگونی به شما داد ، کیست ؟ درباره او از حُنین ، پرس و جو کن که او را می شناسد که چه کسی بود که در جنگ ، شمشیر زد و که بود که پشت کرد؟ همان هم سخن خورشید ، که از خورشید خواست تا پس از غروب کردن و رفتن ، دوباره باز گردد . همان هم سخن اصحاب کهف ، آن هنگام که با آنان سخن گفت در شب پیمایی . پس ، از شب درباره اش بپرس . و بپرس ماجرای اژدها را که با او سخن گفت در حالی که بر فراز منبر بود و مردم به کناری خزیده بودند . و بپرس ماجرای شیر شیریان را که با او سخن گفت و به فضل او اعتراف کرد و اقرار کرد که «او خلیفه خدا بر امّت است» و البته خداوند رحمان ، هر چه بخواهد ، تقدیر می کند . اوست گنجینه دانش خداوند و دری که بر رسول خدا ، از آن در وارد می شوند .

.

1- .ابو محمّد طلحه بن عبید اللّه بن أبی عون غسّانی عونی. آوازه عونی و شعر جاری اش و نکاتی که در ابیاتش آمده، او را از معرفی بی نیاز می کند. نبوغ و فوق العادگی وی در به نظم درآوردن گهرهای کلام، زبانزد است . او در شاعری ، حرفه ای و صاحب هنر بود و آن را با سبک و هنر می سرود. در العمده آمده است: «شعر ، نوع غریبی به نام قوادیسی دارد که به خاطر تشبیه به چین های دلو چرمی، به این نام، شهرت پیدا کرده است. اولین کسی که آن را در شعر به کاربرده ، عونی است» . در شعر عونی، معانی بلندی است که هم روزگاران او و پس از او، آن را ستوده اند. آگاه از شعر او، می داند که وی شعرش را به دور از افراط و تفریط و در حدّ میانه سروده و برای اهل بیت علیهم السلام آنچه سزاوار آنهاست (از جایگاه و منقبت) گفته است. زمانی میان شیعیان و سنّیان در سال 443 ق در بغداد ، فتنه ای روی داد و گورهای تعدادی از شیعیان ، از جمله عونی، نبش شد و در آنها آتش ریخته شد (ر. ک : الغدیر : ج 4 ص 128) .

ص: 290

. .

ص: 291

. .

ص: 292

. .

ص: 293

. .

ص: 294

. .

10 / 26 رودکی

10 / 27 ابو القاسم فردوسی

10 / 26رودکی (1)1 . رودکی سمرقندی در بیتی چنین می گوید : کسی را که باشد به دل ، مِهر حیدر شود سرخ رو در دو گیتی بهْ آور . (2)

10 / 27ابو القاسم فردوسی (3)2 . حکیم ابو القاسم فردوسی ، بزرگ ترین حماسه سرای زبان فارسی ، می گوید: مرا غمز کردند کان پر سخن به مهر نبی و علی شد کهن که فردوسی طوسیِ پاک جفت نه این نامه بر نام محمود گفت به نام نبی و علی گفته ام گهرهای معنا، بسی سفته ام. (4)

.

1- .ابو عبد اللّه جعفر بن محمّد بن حکیم بن عبد الرحمان بن آدم رودکی سمرقندی ، به سال 329 ق ، در رودک وفات یافت . رودکی به مدح آل سامان و بویژه نصر بن احمد بن اسماعیل پرداخته است . حدّاقلِ اشعار وی را صد هزار بیت تخمین زده اند ؛ امّا اکنون از آن همه اشعار ، جز چند قطعه و قصیده و ابیاتی پراکنده ، در دست نیست .
2- .دیوان رودکی سمرقندی (بر اساس نسخه سعید نفیسی ، تهران ، انتشارات نگاه ، 1373ش) : ص 86 .
3- .حکیم ابو القاسم فردوسی طوسی ، بزرگ ترین حماسه سرای تاریخ ایران ، در سال 329 ق ، در طوس به دنیا آمد و در سال 411 ق ، درگذشت . بنا به گزارش نظامی عروضی ، از دفن کردن جنازه وی در گورستان به اتّهام رافضی بودن ، ممانعت کردند و به ناچار ، وی را در باغی در کنار دروازه شهر ، دفن کردند که اکنون ، آرامگاه وی ، مورد توجّه علاقه مندان و زائران آن شاعر نام آور است .
4- .شاه نامه فردوسی (تصحیح ژول مول ، تهران : کتاب های جیبی ، 1367 ش) : ص 99 100 (دیباچه) .

3 . و نیز گوید : چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوندِ امر و خداوندِ نهی که من شهر علمم ، علیّم در است درست این سخن ، گفتِ پیغمبر است به مردی نباشد چو تو آدمی چنین گفت پیغمبر هاشمی گواهی دهم کاین سخن ، راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست منم بنده اهل بیت و نبی ستاینده خاک پایِ وصی خودْ آن روز نامم به گیتی مباد که من نام حیدر ندارم به یاد بدین زادم و هم بدین بگذرم چنان دان که خاک پیِ حیدرم زمانه زبون گشتی و روزگار که حیدر زدی دست بر ذوالفقار نیامد به گیتی چو حیدر سوار که دیندار عالم بدان نامدار جهان آفرین تا جهان آفرید دلیری چو حیدر نیامد پدید حکیم ، این جهان را چو دریا نهاد برانگیخته موج او تندباد چو هفتاد کشتی بر او ساخته همه بادبان ها برافراخته یکی پهنْ کشتی به سانِ عروس بیاراسته همچو چشمِ خروس محمّد بر او اندرون با علی همان اهل بیت نبی و وصی خردمند کز دور ، دریا بدید کرانه نه پیدا و بُن ناپدید بدانست کو موج خواهد زدن کس از موج ، بیرون نخواهد شدن به دل گفت اگر با نبی و وصی شوم غرقه ، دارم دو یار وَفی همانا که باشد مرا دستگیر خداوندِ تاج و لوا و سریر خداوند جوی و می و انگبین همان چشمه شیر و ماء مَعین اگر چشمه داری به دیگر سرای به نزد وصی و نبی گیر جای گرت زین بد آید ، گناه من است چنین است و این ، دین و راه من است دلت گر به راه خطا مایل است تو را دشمن اندر جهان ، خود دل است که آن کس که در دلْش بغض علی است از او زارتر در جهان ، زار کیست؟ نباشد بجز اهرِمَن بد کُنش که یزدان بسوزد به آتش تنش نگر تا به بازی نداری جهان نه برگردی از نیکی همرهان همه نیکی ات باید آغاز کرد چو با نیک نامان بُوی هم نبرد از این در ، سخن ، چند رانم همی همانش کرانه ندانم همی . (1)

.

1- .شاه نامه فردوسی (چاپ عکسی از روی نسخه کتاب خانه ملّی فلورانس ، تهران : بنیاد دائره المعارف اسلامی ، اوّل) : ص 3 4 (مقدّمه)

.

10 / 28 کسایی مروزی

10 / 28کسایی مروزی (1)4 . کسایی ، از استادان مسلّم شعر عصر خویش ، سروده است : فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین فضل حیدر ، شیر یزدان ، مرتضای پاکْ دین فضل آن کس کز پیمبر بگذری ، فاضل تر اوست فضل آن رُکن مسلمانی ، امام المتقین فضل زَین الأصفیا ، داماد فخر انبیا کافریدش خالقِ خلق آفرین از آفرین ای نواصب ! گر ندانی فضل سرّ ذو الجلال آیت «قُربی» نگه کن و آنِ «أصحاب الیمین» «قُل تعالوا نَدعُ» بر خوان ، ور ندانی گوش دار لعنت یزدان ببین از «نَبْتَهِل» تا «کاذبین» «لا فتی إلّا علی» بر خوان و تفسیرش بدان یا که گفت و یا که داند گفت جز روح الأمین؟ آن نبی ، وز انبیا کس نی به علم ، او را نظیر وین ولی ، وز اولیا کس نی به فضل او را قرین آن چراغ عالم آمد ، وز همه عالم ، بدیع وین امام امّت آمد ، وز همه امّت ، گزین آن قوام علم و حکمت ، چون مبارک پی قوام ! وین مُعین دین و دنیا ، وز منازل ، بی مُعین از متابع گشتن او حور یابی با بهشت وز مخالف گشتن او وَیل یابی با انین ای به دست دیو ملعون سال و مَه مانده اسیر تکیه کرده بر گمان ، برگشته از عین الیقین ! گر نجات خویش خواهی ، در سفینه ی نوح شو چند باشی چون رهی تو بینوای دل رهین؟ دامن اولاد حیدر گیر و از توفان مترس گردِ کشتی گیر و بنشان این فَزَع اندر پسین گر نیاسایی تو هرگز ، روزه نگشایی به روز وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین بی تولّا بر علی و آل او ، دوزخْ تو راست خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خُلد برین هر کسی کو دل به نقص مرتضی معیوب کرد نیست آن کس بر دل پیغمبر مکّی مکین ای به کرسی بر نشسته ، آیه الکرسی به دست نیش زنبوران نگه کن پیش خوان انگبین گر به تخت و گاه و کرسی غرّه خواهی گشت ، خیز سجده کن کرسیگران را در نگارستان چین سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت سیر شد منبر ز نام و خوی تگسین و تگین (2) منبری کآلوده گشت از پای مروان و یزید حقّ صادق کی شناسد و آنِ زین العابدین؟ مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا ما چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین؟ کان همه مقتول و مسموم اند و مجروح از جهان وین همه میمون و منصورند امیرالفاسقین ای کسایی ! هیچ مَندیش از نواصب وز عدو تا چنین گویی مناقب ، دل چرا داری حزین؟ (3)

.

1- .ابو الحسن مجد الدین کسایی مروزی در سال 341 ق ، در مرو به دنیا آمد . سال درگذشت او معلوم نیست . کسایی به مذهب تشیّع ، معتقد بود . وی از استادان مسلّم شعر عصر خویش است و در ابداع مضامین و بیان معانی و توصیفات و ایراد تشبیهات ، مهارتِ بسیار داشت . وی مواعظ و حکمت را در شعر فارسی به کمال رساند . در اواخر عمر ، از مدح خلایق ، روی برگرداند و به سرودن مواعظ و پند روی آورد .

2- .به معنای قهرمان و دلاورند .

3- .کسایی مروزی (تحقیق : محمّد امین ریاحی ، تهران : توس ، 1367 ش) : ص 93 .

ص: 298

. .

ص: 299

. .

قرن پنجم

10 / 29 ناصر خسرو قبادیانی

قرن پنجم10 / 29ناصر خسرو قبادیانی (1)5 . او از شاعران بزرگ قصیده سراست و می گوید : شرفِ مرد به هنگام ، پدید آید از او چون پدید آمد تشریف علی ، روز غدیر بر سر خلق ، مر او را چو وصی کرد نبی این ، به اندوه درافتاد از او ، آن به زَحیر حسد آمد همگان را ز چنان کار از او بِرَمیدند و رمیده شود از شیر ، حمیر او سزاید که وصی بود نبی را در خلق که برادرْش بُد و بِنْ عم و داماد و وزیر . و در ادامه می سراید : ای که بر خیره همی دعوی بیهوده کنی که فلان بودت از یاران ، دیرینه و پیر شرفِ مرد به علم است ، شرف نیست به سال چه درایی سخن یافه همی خیره به خیر؟ یافت احمد به چهل سال ، مکانی که نیافت به نود سال براهیم از آن ، عُشر عشیر علی آن یافت ز تشریف که در روز غدیر شد چو خورشید درخشنده در آفاق ، شهیر . (2)

.

1- .حکیم ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی مروزی ، ملقّب و متخلّص به «حجّت» از شاعران قوی طبع و از قصیده سرایان گران قدر زبان فارسی است . او در ذی قعده سال 394 ق مطابق با تیر یا مرداد 382 ش در قبادیان از نواحی بلخ ، در خانواده ای محترم پا به دنیا گذاشت . در علوم عقلی و نقلی زمان خود ، تبحّر یافت ، به دربار سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود غزنوی تقرّب جُست و پس از مدّتی ، تحوّل درونی یافت و به سیر آفاق و انفس پرداخت . او در سال 437ق ، عازم مکّه شد که سفرش هفت سال طول کشید و به چندین کشور مسافرت کرد . سه سال در مصر ماند و به طریقه فاطمیان پیوست و به رتبه حجّتی رسید . او برای تبلیغ به خراسان برگشت و مردم را به مذهب تشیعّ اسماعیلی فرا خواند . ناصر خسرو پس از فرار از بلخ و مسافرت های متعدّد ، در یُمگان در سال 481ق ، وفات یافت و در همان جا دفن شد . از وی آثار بسیاری مانده است .

2- .دیوان ناصر خسرو (تصحیح : سید نصراللّه تقوی ، تهران : امیر کبیر ، 1348ش) : ص 194196 .

قرن ششم

10 / 30 سنایی غزنوی

قرن ششم10 / 30سنایی غزنوی (1)6 . شاعر سالک ، سنایی غزنویی ، می سراید : کار عاقل نیست در دل ، مِهر دلبر داشتن جان نگین مُهر مِهر شاخِ بی برداشتن از پیِ سنگین دلِ نامهربانی روز و شب بر رُخ چون زر ، نثار گنج گوهر داشتن چون نگردی گِرد معشوقی که روز وصل او بر تو زیبد شمع مجلس ، مِهر انور داشتن؟ هر که چون کَرکَس به مرداری فرو آورد سر کی تواند همچو طوطی طَبعِ شکّر داشتن؟ رایت همّت ز ساق عرش بر باید فراشت تا توان افلاک زیر سایه پَر داشتن تا دل عیسیّ مریم باشد اندر بند تو کی روا باشد دل اندر سُمّ هر خر داشتن؟! یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن زشت باشد چشم را در نقش آزر داشتن احمد مُرسَل نشسته کی روا دارد خِرَد دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن؟ بحر پُر کشتی است ، لیکن جمله در گرداب خوف بی سفینه ی نوح نتوان چشمِ معبر داشتن من سلامتْ خانه نوح نبی بنمایمت تا توانی خویشتن را ایمن از شر داشتن شو مدینه ی علم را درجوی و پس در وی خرام تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن؟ چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است خوب نَبوَد جز که حیدر میر و مِهتر داشتن کی روا باشد به ناموس و حِیَل در راه دین دیو را بر مسند قاضیّ اکبر داشتن؟ از تو خود چون می پسندد عقل نابینای تو پارگین را قابل تسنیم و کوثر داشتن؟ مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد حقّ حیدر بُردن و دین پیمبر داشتن آن که او را بر سرِ حیدر همی خوانی امیر کافرم گر می تواند کفش قنبر داشتن تا سلَیمان وار باشد حیدر اندر صدر مُلک زشت باشد دیو را بر تارک ، افسر داشتن گر همی خواهی که چون مُهرت بود مِهرت قبول مِهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن جز کتاب اللّه و عترت ز احمد مُرسل نمانْد یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن از گذشت مصطفای مجتبی ، جز مرتضی عالم دین را نیارد کس مُعَمّر داشتن از پیِ سلطان دین ، پس چون روا داری همی جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن؟ هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن جز به حبّ حیدر و شبیر و شبّر داشتن؟ علم دین را تا بیابی ، چشم دل را عقل ساز تا نباید حاجتت بر روی مِعجر داشتن تا تو را جاهل شمارد عقل ، سودت کی کند مذهب سلمان و صدق و زهد بوذر داشتن؟ علم چبْوَد؟ فرقْ دانستن حقی از باطلی نی کتاب زرق شیطان جمله از

برداشتن ای سنایی ! وا رَهان خود را که نازبیا بُوَد دایه را بر شیرخواره مِهر مادر داشتن بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشر همچو بی دینان نباید رویْ اصفر داشتن زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنک چاره نَبْوَد نوعروسان را ز زیور داشتن . (2)

.

1- .حکیم ابو المجد مجدود بن آدم سنایی ، در اواسط یا اوایل نیمه دوم قرن پنجم هجری در غزنین به دنیا آمد و نخست به دربار غزنویان رفت ؛ ولی بعدها واله و شیدا شد و دست از جهان و جهانیان شست و به شهرهای بلخ ، سرخس ، هرات و نیشابور سفر کرد و سپس در حدود 518 ق ، به غزنین برگشت . درباره سال وفات وی اختلاف است و بنا به قول تقی الدین کاشی در سال 545 ق ، در غزنین درگذشت . آثار به جای مانده وی ، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه ، سیر العباد إلی المعاد ، طریق التحقیق و کارنامه بلخ است. همچنین مثنوی هایی به نام عشق نامه ، عقل نامه و تجربه العلم از وی باقی مانده است .

2- .دیوان سنایی غزنوی (به سعی و اهتمام : سیّد محمّدتقی مدرّس رضوی ، تهران : انتشارات سنایی ، 1354 ش) : ص 467 (نقل به اختصار) .

ص: 302

. .

ص: 303

. .

ص: 304

. .

10 / 31 قوامی رازی

10 / 31قوامی رازی (1)7 . شرف الشعرا ، قوامی رازی می گوید : چو صاحبْ شریعت پس از کردگار ثناگوی بر صاحبِ ذوالفقار سپهدار اسلام ، شیر خدای امیر عرب ، سیّد بردبار گزارنده در یاریِ شرع ، تیغ برآرنده از بت پرستان دَمار ستاننده از پهلوانان روان گشاینده در نصرت دین ، حصار ولی نعمت اهل دین از رسول ولی عهدِ پیغمبرِ کردگار نخورده نبیذ و نجُسته سماع نکرده زِنا و ندیده قمار مُعلّی ز نسبت ، معرّی ز عیب بری از خطا و برون از عوار زتقواش حلّه ، ز پرهیز تاج ز عصمت ردا ، وز طهارت اِزار فروهشته از علم ، بُرقع به روی نبوده چو جاهل خلیع العذار مبارز چو روباه گم راه بود ز شمشیر آن شیر ، در کارزار اگر کارزار علی نیستی شدی اهل اسلام را کار ، زار سپر بود در پیش دین ، تیغ او همی کرد در راه حق ، جان سپار به مردی حدیث علی گو ، مگوی که رستم چه کرده است و اسفندیار چو گویی به علم علی بود کس خِرَد گوید : از روی او شرم دار سرافراز از اصحاب ، وز اهل بیت همی کن ز هر یک جدا افتخار ولیکن یقین دان که فاضل تر است محمّد ز پنج و علی از چهار علی چون محمّد نگویم که هست رهی ، چون بود چون خداوندگار؟ ولی گویم از اُمّتش بهتر است یکی مرد باشد فزون از هزار ز بعد علی یازده سیّدند به میدان دین در ، ز عصمت سوار همه پاک و معصوم و نص از خدای پیمبرْ وقار و فرشته شعار ز جدّ و پدر یافته علم دین نه از روزگار و نه ز آموزگار یکی مانده زیشان نهان در جهان جهانی از او مانده در انتظار . (2)

.

1- .بدر الدین ، شرف الشعرا ، قوامی رازی ، از شاعران معروف شیعی مذهب قرن ششم هجری است که در خدمت خاندان های بزرگ شیعی عراق بود . از وی علاوه بر مناقب و مراثی خاندان رسالت که بدان شهرت داشت ، قصایدی در مدح ، زهد و وعظ باقی مانده است . غزل های عاشقانه و شیرین وی در بین معاصرانش مورد توجّه بود . تاریخ تولّد وی معلوم نیست و درگذشتش در دهه پنجم قرن ششم (بین 550 تا 560 ق) اتّفاق افتاده است .

2- .دیوان قوامی رازی (تصحیح : میر جلال الدین محدّث اُرمَوی ، 1334ش ، اوّل) : ص 141 144 .

10 / 32 سوزنی سمرقندی

10 / 32سوزنی سمرقندی (1)8 . سوزنی سمرقندی ، چنین می سراید :
نگر که دست که بگرفت مصطفی به غدیر که را امام هُدی خواند و فخر و زین و هُمام مرا امام هم از جایگه ، وصیّ خداست ز جایگاه نبی ، مر تو را امام کدام؟ امام ، آن که خدای بزرگ ، روز غدیر به فضل کرد به نزدیک مصطفی پیغام . (2)

.

1- .شمس الدین محمّد بن علی سمرقندی ، در آغاز جوانی برای تحصیل علم به بخارا رفت . وی معاصر ارسلان خان از شاهان آل افراسیاب بود . وی شاعری هجوگوی بود . می گویند که در اواخر عمر ، از هجو ، دست شست و توبه کرد . وی در سال 569 ق ، درگذشت .
2- .به نقل از : جهش ها ، محمّدرضا حکیمی (تهران : دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، 1366ش ، ششم) : ص 108 109 .

10 / 33 عطّار نیشابوری

10 / 33عطّار نیشابوری (1)9 . عطّار نیشابوری ، در شأن علی علیه السلام می گوید: رونقی کان دین پیغمبر گرفت از امیر مؤمنان حیدر گرفت چون امیر نَحل ، شیر فَحل شد ز آهن او سنگ ، مومِ نحل شد میر نحل از دست و جان خویش بود زآن که علمش نوش و تیغش نیش بود گفت : اگر در رویم آید صد سپاه کس نبیند پشت من در حربگاه . . . «لا فتی إلّا علی»ش از مصطفی است وز خداوند جهانش «هل أتی» است از دو دستش «لا فتی» آمد پدید وز سه قرصش «هل أتی» آمد پدید آن سه قرص او چو بیرون شد به راه سرنگون آمد دو قرص مِهر و ماه چون نبی موسی ، علی هارون بُود گر برادرشان نگویی ، چون بود؟ . . . او چو قلب آل یاسین آمده است قلب قرآن ، «یا»و«سین»، زین آمده است قلب قرآن ، قلب پُر قرآن اوست «والِ مَن والاه» ، اندر شأن اوست . (2)

10 . وی در جای دیگر می سراید : خواجه حق ، پیشوای راستین کانِ علم و بحر حلم و قطب دین ساقی کوثر ، امام رهنما ابن عمّ مصطفی ، شیر خدا مرتضای مجتبی ، جفت بتول خواجه معصوم و داماد رسول در بیان رهنمونی آمده صاحب سرّ «سَلونی» آمده مقتدای دین به استحقاق ، اوست مفتی مطلق ، علی الإطلاق ، اوست چون علی از عین های حق،یکی است عقل را در بینش او کی شکی است؟ هم ز «أقضاکم» علی جان آگه است هم علی مَمسوس فی ذات اللّه است از دمِ عیسی چو مرده زنده خاست او به دم ، دست بُریده کرد راست گشت اندرِ کعبه آن صاحب قبول بت شکن بر پشتیِ دوش رسول در ضمیرش بود مکنونات غیب زان برآوردی ید بیضا ز جَیب گر ید بیضا نبودش آشکار کی گرفتی ذوالفقار آن جا قرار؟ گاه در جوش آمدی از کار خویش گه فرو گفتی به چاه ، اسرار خویش در همه آفاق ، همدم می نیافت در درون می گشت ومَحرم می نیافت. 3

.

1- .فرید الدین ابو حامد محمّد بن ابی بکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری ، در سال 540 ق ، در نیشابور به دنیا آمد . وی کار پدر خود (عطّاری) را دنبال می کرد . او مرید مجد الدین بغدادی و رکن الدین

اسحاق و قطب الدین حیدر بود. وی چون دیگر عارفان به سفر پرداخت و از ماوراء النهر تا مکّه ، بسیاری از مشایخ را زیارت کرد و در سال 618 ق ، به دست مغولی کافر ، کشته شد . از آثار وی است : تذکره الأولیاء ، دیوان اشعار ، منطق الطیر ، اسرار نامه ، الهی نامه و مصیبت نامه .

2- .مصیبت نامه (تصحیح : نورانی وصال ، تهران : زوّار ، 1356 ش) : ص 34 36 .

ص: 308

. .

قرن هفتم

10 / 34 نظامی گنجوی

10 / 35 جلال الدین مولوی

قرن هفتم10 / 34نظامی گنجوی (1)11 . نظامی گنجوی می سراید : ز بعد معرفتِ کردگار لم یزلی نبی شناسم و آن گه علی و آل علی خداست آن که تعقّل نمودن کُنهش بُرون نهاده قدم از حدود محتملی نبی است آن که بُود در مدارس تحقیق بری کتاب کمالش ز نکته جدلی علی است آن که گدازد ز برق لمعه تیغ حسود را ، که کند نقد بوتراب علی . (2)

10 / 35جلال الدین مولوی (3)12 . مولانا ، از عرفا و شعرای نامدار قرن هفتم ، می سراید : از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دَغَل در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت او خَدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی او خَدو انداخت بر رویی که ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه در زمان ، انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی گشت حیران آن مبارز زین عمل از نمودنْ عفو و رحمِ بی محل گفت : بر من تیغ تیز افراشتی از چه افکندی ، مرا بگذاشتی؟ آن ، چه دیدی بهتر از پیکار من تا شدی تو سست در اِشکار من؟ آن ، چه دیدی که چنین خشمت نشست تا چنین برقی نمود و باز جَست؟ ای علی که جمله عقل و دیده ای! شمّه ای وا گو از آنچه دیده ای تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد باز گو دانم که این اسرار هوست زان که بی شمشیرْ کشتن ، کار اوست صانع بی آلت و بی جارحه واهب این هدیه های رایحه صد هزاران می چشاند روح را که خبر نبْوَد دهان را ، ای فتی! صد هزاران روح بخشد هوش را که خبر نبْوَد دو چشم و گوش را باز گو ، ای بازِ عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار چشم تو ادراک غیب آموخته چشم های حاضران بر دوخته راز بگشا ، ای علی مرتضی ای پس سوء القضا ، حُسن القضا یا تو وا گو آنچه عقلت یافته است یا بگویم آنچه بر من تافته است از تو بر من تافت ، چون داری نهان می فشانی نور ، چون مَه ، بی زبان از تو بر من تافت ، پنهان چون کنی بی زبان ، چون ماه ، پرتو می زنی لیک اگر در گفت آید قرصِ ماه شبْروان را زودتر آرد به راه چون تو بابی آن مدینه ی علم را چون شعاعی آفتاب حلم را باز باش ای باب بر جویای باب تا رسد از تو قشور

اندر لَباب باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ما «لهُ کفوا أحد» هر هوا و ذرّه ای خود منظری است ناگشاده کی بُود ، آن جا دری است تا بنگشاید دری را دیده بان در درون هرگز نگنجد این گمان چون گشاده شد دری ، حیران شود مرغ امید و طمع ، پرّان شود پس بگفت آن نو مسلمانِ ولی از سر مستی و لذّت با علی که : بفرما یا امیر المؤمنین تا بجنبد جان به تن در ، چون جنین باز گو ، ای بازِ پر افروخته با شَه و با ساعدش آموخته باز گو ، ای بازِ عنقا گیر شاه ای سپاه اِشکَن به خود ، نی با سپاه امّت وحدی یکی و صد هزار باز گو ، ای بنده بازت را شکار در محلّ قهر ، این رحمت ز چیست؟ اژدها را دست دادن ، راه کیست؟ گفت : من تیغ از پی حق می زنم بنده حقّم ، نه مأمور تنم شیر حقّم ، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا من چو تیغم وان زننده ی آفتاب «ما رمیتَ إذ رمیتَ» در حِراب رخت خود را من ز رَه برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم من چو تیغم پُر گهرهای وصال زنده گردانم نه کشته در قتال سایه ام من ، کدخدایم آفتاب حاجبم من ، نیستم او را حجاب خون نیوشد گوهر تیغ مرا باد از جا کی برد میغ مرا؟ کَه نِیَم ، کوهم ز صبر و حلم و داد کوه را کی در رُباید تندباد؟ آن که از بادی رود از جا ، خسی است زان که باد ناموافق ، خود بسی است باد خشم و باد شهوت ، باد آز بُرد او را که نبود اهل نیاز باد کبر و باد عُجب و باد حلم بُرد او را که نبود از اهل علم کوهم و هستیّ من بنیاد اوست ور شوم چون کاه ، بادم باد اوست جز به یاد او نجنبد میل من نیست جز عشق اَحَد ، سرخیل من خشم ، بر شاهان شه و ما را غلام خشم را من بسته ام زیر لگام تیغ حلمم گردن خشمم زده است خشم حق بر من چون رحمت آمده است غرق نورم ، گر چه سقفم شد خراب روضه گشتم ، گرچه هستم بوتراب چون در آمد علّتی اندر غزا تیغ را دیدم نهان کردن سزا تا «أحبّ للّه » آید نام من تا که «أبغض للّه » آید کام من تا که «أعطی للّه » آید جود من تا که «أمسک للّه » آید بود من بخل من للّه ، عطا للّه و بس جمله للّه ام ، نِیَم من آن کس و آنچه للّه می کنم ، تقلید نیست نیست تخییل و گمان ، جز دیدنی است ز اجتهاد و از تحرّی رَسته ام آستین بر دامن حق بسته ام گر همی پرّم ، همی بینم مَطار ور همی گردم ، همی بینم مدار ور کشم باری ، بدانم تا کجا ماهم و خورشید ، پیشم پیشوا بیش از این با خلق گفتن ، روی نیست بحر را گنجایی اندر جوی نیست . (4)

.

1- .جمال الدین ابو محمّد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤیّد ، معروف به حکیم نظامی گنجوی ، در حدود سال 530 ق ، از مادری کُرد نژاد در گنجه به دنیا آمد . وی هیچ سفری انجام نداد . او از استادان مسلّم شعر و زبان فارسی است و از او دیوان قصاید و غزلیات و مثنوی های مخزن الأسرار ، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون به جای مانده است . در سال وفات وی اختلاف است و به احتمال بسیار زیاد در سال 614 ق ، درگذشته است .
2- .دیوان قصاید و غزلیات ، نظامی گنجوی : ص 349 ، به کوشش سعید نفیسی .
3- .جلال الدین محمّد بن بهاء الدین محمّد ، مشهور به مولانا و مولوی ، در سال 604 ق ، در بلخ به دنیا آمد . وی همراه پدرش به درخواست سلطان علاء الدین کیقباد به قونیه رفت و در سال 642 ق ، با شمس الدین محمّد تبریزی آشنا شد و شیفته وی گشت . پس از مفقود شدن شمس در سال 645 ق ، وی پریشان خاطر شد و آثاری عرفانی از خود به جای گذاشت . مولانا در سال 672 ق ، درگذشت . آثار وی عبارت اند از : مثنوی معنوی (در شش دفتر) ، دیوان شمس ، فیه ما فیه ، مجالس سبعه و مکاتیب .
4- .مثنوی معنوی (نسخه نیکلسون ، نشر پوریا ، 1373 ش ، اوّل) : ج3 ، دفتر ششم ، ص535 .

ص: 310

. .

ص: 311

. .

ص: 312

. .

10 / 36 بابا افضل کاشانی

10 / 37 سعدی شیرازی

10 / 36بابا افضل کاشانی (1)13 . بابا افضل کاشانی در شأن مولا می گوید : افضل ! چو زِ علم و فضل،آگاه ، علی است در مسند عرفان ازل ، شاه ، علی است از بعد نبی ، امام خلقِ دو جهان باللّه علی است ، ثمّ باللّه ، علی است . (2)

10 / 37سعدی شیرازی (3)14 . شیخ اجل سعدی شیرازی می گوید : کس را چه زور و زَهره که وصف علی کند؟ جبّار در مناقب او گفت : «هل أتی» زور آزمای قلعه خیبر که بند او در یکدگر شکست به بازوی «لا فتی» مردی که در مَصاف، زِرِه، پیش بسته بود تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزا شیر خدا و صَفدر میدان و بحر جود جانبخش در نماز و جهان سوز در وغا دیباچه مروّت و دیوان معرفت لشکرکش فتوّت و سردار اتقیا فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی. (4)

.

1- .افضل الدین محمّد بن حسین مَرَقی کاشانی ، معروف به بابا افضل ، از حکیمان و ادیبان قرن هفتم و اهل مَرَق از توابع کاشان است. وی تألیفات بسیار دارد که از جمله آنهاست: جاودان نامه ، ترجمه رساله نفس ارسطو ، المفید للمستفید ، ره انجام نامه ، انشاء نامه ، رساله عرض ، و رساله در منطق . وی در سال 664 ق ، درگذشت .
2- .دیوان بابا افضل (تصحیح : مصطفی فیضی و دیگران ، کتابفروشی زوّار ، 1363 ش، اوّل) : ص 17 .
3- .مشرف الدین مصلح بن عبد اللّه سعدی شیرازی ، در حدود 616 ق ، در شیراز متولّد شد . وی سی تا چهل سال از عمر خود را در سفر گذراند و پس از آرامشی که در شیراز برقرار شد ، به آن جا برگشت و به تصنیف آثار خود پرداخت. او در اشعار خود ، اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی و پسرش سعد بن ابو بکر را مدح کرد و تخلّص خود را از وی گرفت. آثار سعدی عبارت اند از : بوستان ، گلستان ، قصاید و ملمّعات ، رباعیات و ترجیعات که در کلّیات سعدی گردآوری و چاپ شده است .

4- .کلیات سعدی (تصحیح : محمّد علی فروغی ، کتابفروشی علمی ، بی تا) : ص 429 430 .

قرن هشتم

10 / 38 شاه نعمه اللّه ولی

قرن هشتم10 / 38شاه نعمه اللّه ولی (1)15 . شاه نعمه اللّه ، شاعر عارف ، می گوید : آن امیرالمؤمنین ، یعنی علی وان امام المتّقین ، یعنی علی آفتاب آسمان «لا فتی» نور ربّ العالمین ، یعنی علی شاه مردان ، پادشاه مُلک دین سرور خُلد برین ، یعنی علی نام او روح القدس از بهر نام می نویسد بر جبین ، یعنی علی گر امامی بایدت معصوم و پاک می طلب شاهی چنین ، یعنی علی گر محمّد هست ختم انبیا گشته بر خاتم نگین ، یعنی علی ساقی کوثر ، امام اِنس و جان مصطفی را جانشین ، یعنی علی فتح و نصرت داشت در روز غزا بر یسار و بر یمین ، یعنی علی پیشوایی گر گزینی ، ای عزیز! این چنین شاهی گزین ، یعنی علی مخزن الأسرار اسمای اله نفْس خیرالمرسلین ، یعنی علی بود با سرّ نبوت روز و شب رازدار و هم قرین ، یعنی علی دین و دنیا رونقی دارد که هست کارساز آن و این ، یعنی علی این نصیحت بشنو از من ، یاد دار دائما می گو همین ، یعنی علی ناز دارد بر جمیع اولیا آن ولیّ نازنین ، یعنی علی صورتش در «طا»و«ها» می جو که هست معنی اش در «یا»و«سین»،یعنی علی دست بُرده از یدِ بیضا به روز معجزه در آستین ، یعنی علی معنی علم لدنّی بی خلاف عالِم لوح مبین ، یعنی علی در ولایت ، اوّلین اولیا در خلافت ، آخرین ، یعنی علی «نعمه اللّه » خوشه چین خرمنش دلنواز خوشه چین ، یعنی علی (2) .

.

1- .میر نور الدین نعمه اللّه بن میر عبد اللّه ، از مشایخ بزرگ صوفیّه است که در سال 731 ق ، در حلب ، متولّد شد . او در 24 سالگی به زیارت مکّه رفت و هفت سال در آن جا اقامت ورزید . وی بخشی از عمرش را در سمرقند ، هرات و یزد گذراند و سرانجام در ماهان ، مقیم گشت و همان جا درگذشت. اشعارش اغلب در وحدت وجود است و حدود چهارده هزار بیت از وی باقی مانده است . وی در سال 834 ق ، درگذشت .
2- .دیوان شاه نعمه اللّه ولی (به سعی : جواد نوربخش ، تهران : انتشارت خانقاه نعمه اللهی ، 1361 ش) : ص 762 .

ص: 315

. .

10 / 39 ابن یمین فَرْیومدی

10 / 39ابن یمین فَرْیومدی (1)16 . ابن یمین می گوید: مقتدای اهل عالم چون گذشت از مصطفی ابن عمّ مصطفی را دان علیّ مرتضی آن علی اسم و مسمّا کز عُلوّ مرتبت اوج گردون با جنابش ارض باشد با سما آن که از مغرب به مشرق کرد رجعت آفتاب تا نماز بی نیاز او نیفتد در قضا وان که می زیبد که روح اللّه زبهر افتخار نوبت صیتش زند فوقَ السماوات العُلا اوست مولانا به فرمانی که از حق ، ناطق است چون توان منکر شدن در شأن او «مَنْ کُنْت» را؟ بر جهان ، جاهش سرادُق می کشد خورشیدوار وز تواضع ، او به زیر سایبانی از عبا خسرو سیّاره بر شیر فلک بوده سوار چون به دُلدُل برنشستی مرتضی روز دَغا جز به قوّت های روحانی کجا ممکن شدی در ز خیبر کَندن و برهم دریدن اژدها؟ زان کرامت ها که ایزد کرد و خواهد کرد نیز با علی اکنون بشارت می رساند «هل أتی» بهر اثبات امامت گر بُود قاضیّ عدل علم و جود و عفّت و مردیش بس باشد گُوا گر نکردی در نبوّت را نبی اللّه مُهر مُرسَلی بودی علی افضل ز کلّ انبیا آن که در حین صَلات از مال خود دادی زکات جز علی را کس نمی دانم به نصّ «إنّما» آنچه او را از فضایل هست از اقرانش مجوی جهل باشد جُستن انسانیت از مردم گیا کی رسیدش ار نبودی افضلیت وصف او از «سَلونی» دَم زدن در بارگاه مصطفی؟ رهنمایی جوی از وی کاو شناسد راه را چون نبُرد این ره کسی هرگز به سر بی رهنما ترک افضل بهرِ مفضول از فضول نفْس دان در طریق حق مکن جز نور عصمت ، پیشوا وان ندانم هیچ کس را از نبی چون بگذری جز علیّ مرتضی را پادشاه اولیا در وِلای او نمایم پایداری همچو قطب ور بگرداند فلک بر سر به خونم آسیا من که باشم کِش ثنا گویم، ولی مقصودم آنک از شمار بندگان داند مرا روز جزا کردگارا ! مجرمم ، امّا تو آگاهی که من بنده اویم . چه باشد گر به او بخشی مرا ؟ (2)

.

1- .امیر محمود بن امیر یمین الدوله ظفرایی ، از شاعران قرن هشتم هجری است که در سال 685 ق ، در فریومد خراسان ، متولّد شد . پدرش شاعر بود و از طرف سلطان ابو سعید بهادر ، مستوفی خراسان بود. ابن یمین با علاء الدین محمّد به گرگان رفت . سپس به خراسان و هرات ،

سفر کرد و به مدح امرای سربداران و آل کرت پرداخت. دیوان شعر او در زمان اسارتش در جنگ زواره به غارت رفت و وی دوباره آن را گِرد آورد . وی مذهب شیعه داشت و از ذوق عرفانی برخوردار بود . مجموعه اشعارش به پانزده هزار بیت می رسد .

2- .دیوان ابن یمین فریومدی (تصحیح : باستانی راد ، تهران : انتشارات سنایی) : ص 10 12 .

ص: 317

. .

قرن نهم

10 / 40 عبد الرحمان جامی

قرن نهم10 / 40عبد الرحمان جامی (1)17 . جامی می گوید : قَد بَدا مشهدُ مولایَ أنیخوا جَمَلی (2) که مشاهد شد از آن مشهدم انوار جلی رویش آن مظهر صافی است که بر صورت اهل آشکار است در او عکس جمال ازلی چشمم از پرتو رویش به خدا بینا شد جای آن دارد اگر کور شود معتزلی زنده عشق نَمُرده است و نمیرد هرگز لا یزالی بُود این زندگی و لم یَزَلی در جهان نیست متاعی که ندارد بَدَلی خاصه عشق بود منقبت بی بَدَلی دعوی عشق و تولّا مکن ، ای سیرت تو بغض ارباب دل از بی خِردی و دَغَلی مُشک بر جامه زدن ، سود ندارد چندان چون تو در جامه گرفتار به کُند بغلی چون تو را چاشنی شهد محبّت نرسید از شهِ نحل ، چه حاصل ز لباس عسلی جامی از قافله سالار ره عشق تو را گر بپرسند که آن کیست ، علی گوی ، علی . (3)

.

1- .نور الدین عبد الرحمان جامی ، از شاعران معروف قرن نهم است . پدرش نظام الدین دشتی ، منسوب به محلّه دشت اصفهان است که به ولایت جام مسافرت کرد . عبد الرحمان در جام ، متولّد شد و جامی لقب گرفت . وی به مکّه سفر کرد و در بازگشت ، به دمشق ، تبریز و در سال 787 ق ، به هرات رسید . وی آثار بسیاری دارد که از جمله آنهاست : دیوان جامی ، هفت اورنگ ، نقد النصوص ، نفحات الأنس ، لوایح ، لوامع ، شواهد النبوه ، بهارستان ، مناسک حج ، رساله تهلیلیه در علم دین ، تحقیق مذهب صوفیان ، رساله موسیقی ، رساله علم قوافی ، تجنیس الخط ، منشآت ، معمّیات ، الفوائد الضیائیه و تاریخ صوفیان . جامی در سال 897 ق ، درگذشت .
2- .مزار مولایم نمایان شد . شتر مرا رها کنید .
3- .دیوان جامی ، ویراسته هاشم رضی ، انتشارات پیروز .

ص: 319

. .

10 / 41 آذری طوسی

10 / 41آذری طوسی (1)18 . آذری طوسی می سراید: مقتدای خلق ، بعد از انبیا پیداست کیست سرور مردان و شاه اولیا پیداست کیست صاحب تیغ و لوا و ناصر اسلام و دین خویش و پیوند و وصیّ مصطفی پیداست کیست ور به تشریف از کلام اللّه می آری دلیل حُلّه پوش «هل أتی» و «إنّما» پیداست کیست رهروان راه جنّت را از این رحلت سرا کاروان سالار اقلیمِ بقا پیداست کیست ور ز تمکین و سخا و جود می گویی سخن کوه حلم و موج دریای عطا پیداست کیست ور ز قرب حضرت و علم قَدَر رانی سخن وارث گنجینه سرّ قضا پیداست کیست صاحب «لا سیف» بر ارباب دین ، پوشیده نیست قابل تشریف قول «لا فتی» پیداست کیست در حرم همچون خلیل اللّه گشته بت شکن آن که بر دوش نبی بنهاد پا پیداست کیست در مقامی کانبیا و خلق ، درمانده به خود روز محشر ، شافع جرم و خطا پیداست کیست آن که بعد از مصطفی کرد او خلاف اهل بیت دشمن ذریّه خیر النسا پیداست کیست روبهان اند آن که بهر جیفه حیلت کرده اند در میان روبهان ، شیر خدا پیداست کیست شرط اُمّت با نبی بُد عهد کردن را وفا بعد از او با اهل بیتش بی وفا پیداست کیست جمله اهل بیت در بندِ سرای دیگرند آری اندر بند این محنت سرا پیداست کیست من محبّ آل عمرانم خلافِ خارجی وندر این دین صادقم ، قلب و دَغا پیداست کیست مؤمنان را غیر از این عالَم ، سرای دیگر است ز اهل عالم بسته این تنگنا پیداست کیست کیست ممدوح تو گفتی؟ گر نمی دانی بدان آفتاب دین ، علیّ مرتضی پیداست کیست صد هزاران مرشد و هادی و پیر و رهبر است زین همه هادی و رهبر ، پیر ما پیداست کیست شهریاران اند اولاد و متابع چون رئیس در حریم شه ، رئیس و رهنما پیداست کیست گر رود این جا بسی دعوی باطل ، باک نیست در شریعت ، قاضی روز جزا پیداست کیست یا امامان! ما شفاعت خواه عزّ و ذلّتیم حامی ما ، روز محشر ، جز شما پیداست کیست دیگران مثل سُهایند و شما بدر منیر هر کجا بدر منیر آید ، سُها پیداست کیست . (2)

.

1- .شیخ فخر الدین (/ نور الدین) حمزه بن عبد الملک بیهقی طوسی ، معاصر اُلُغ بیگِ تیموری در سال 784 ق ، در بیهق به دنیا آمد . او چندین

بار به هند و مکّه رفت و در سال 866 ق ، دارفانی را وداع گفت و مزارش در اسفراین است . آثار وی عبارت است از : عجائب الدنیا ، سعی الصفا ، طغرای همایون و جواهر الأسرار .

2- .مجالس المؤمنین : ج 2 ص 130131 .

ص: 321

. .

قرن دهم

10 / 42 بابا فَغانی

قرن دهم10 / 42بابا فَغانی (1)19 . بابا فغانی ، شاعر دلسوخته ، می گوید : تا جهانْ بحر و سخنْ گوهر و انسانْ صدف است گوهر بحر سخن ، مِدحت شاه نجف است والی ملک عرب ، سَرور اشراف قریش آن که تشریف قدومش دو جهان را شرف است شمع جمع است چو در گوشه محراب دعاست آفتابی است فروزنده چو در پیش صف است نغمه مهر علی از دل پُر درد شنو کاین نه صوتی است که در زمزمه چنگ و دف است سامع مدح علی باش ، نه افسانه غیر صدف گوهر شهوار ، نه جای خَزَف است . نقد عمری که نه در طاعت او صرف شود گر بود زندگی خضر ، سراسر تلف است هر که گردن کشد از بندگی آل علی فی المثل ، گر پسر نوح بُود ، ناخلف است ای سرافراز که از گرمی روز عَرَصات خلق را سایه الطاف عمیمت کَنَف است حاصل بحر ازل ، گوهر یک دانه اوست صورت انجم و اَشکال فلک ، جوش و کف است قرص خاور ، صدف گوهر اسرار علی است روشن آن گوهر شهوار که اینش صدف است علم او نور شناسایی خورشید بقاست سرّ او آینه «لو کُشِف» و «مَن عَرَف» است نشود منبسط از بوی علی گلشن او حَیَوانی که دلش بسته آب و علف است گر خسی را به ریاست بگزینند خسان نتوان در ره او رفت که قول سَلَف است فارغ از موت و حیاتم به تمنّای علی نی ز موتم حذر و نی ز حیاتم شَعَف است شمع ایوان تو ایمن ز دم باد صباست ماه اقبال تو ایمن ز کسوف و کَلَف است ذکر تسبیح تو مقبول بُود وقت رکوع از کمان ، تیر دعای تو روان بر هدف است بر تو از احمد مختار ، صَلات است و سلام بر تو از مبدأ فیّاض ، درود و تُحَف است قصر اقبال تو جایی است که از رفعت و قدر لمعه شمس و قمر ، پرتو نور غُرَف است سوز گفتار «فغانی» ، دل کوه آبله ساخت این هنوز از جگر سوخته اش تاب و تَف است . (2)

.

1- .بابا فغانی شیرازی ، از شاعران قرن نهم و اوایل قرن دهم و معاصر صفویه است . او در شیراز ، متولّد شد . سپس به هرات رفت و در آن جا

به خدمت جامی رسید . وی از هرات به آذربایجان رفت . مدّتی در تبریز ، اقامت کرد و به دربار سلطان یعقوب آق قویونلو تقرّب جُست . پس از فوت سلطان به شیراز بازگشت و سپس به خراسان سفر کرد و عزلت گزید . وی غزل های سوزناک و دردمندانه ای دارد . بابا فغانی در سال 925 ق ، درگذشت .

2- .دیوان بابا فغانی شیرازی : ص 1214 .

ص: 323

. .

ص: 324

. .

10 / 43 ملّا حسین کاشفی

10 / 44 اهلی شیرازی

10 / 43ملّا حسین کاشفی (1)20 . ملّا حسین کاشفی می گوید : دوستی علی به حقّ خدای دست گیرد تو را به هر دو سرای بهرِ او گفته مصطفی به اله کای خداوند ، «والِ مَن و الاه» بغض او موجب زیآنکاری است سبب خواری و نگونساری است دشمنی وی افکنَد در چاه هم به برهانِ «عادِ مَن عاداه» مُحرمْ او بوده کعبه جان را مَحرمْ او گشته سرّ یزدان را کَاتب نقش نامه تنزیل خازن گنج نامه تأویل هم نبی را وصی و هم داماد جان پیغمبر از جمالش شاد خوانده در دین و مُلک ، مختارش هم درِ علم و هم علمدارش . (2)

10 / 44اهلی شیرازی (3)21 . اهلی شیرازی چنین می سراید : صبح سعادت دَمید ، حق درِ دولت گشاد پرتو مهر علی بر همه عالم فتاد ذات نبی و ولی ، هر دو به معنا یکی است «لَحمُکَ لحمی» بس است قاعده اتّحاد مِهر فرو برده بود سر به سجود غروب بهرِ نماز علی ، آمد و باز ایستاد یا علی ! آن کس که نیست طالب مهرت چو روز از شب تاریک غم ، صبح امیدش مباد ! در حرم کعبه زاد ، شخص تو از روی قدر ز آدم و خاتم کسی مثل تو هرگز نزاد گوهر خیر النسا داد به دستت رسول در دو جهان این شرف ، جز تو که را دست داد؟ تا تو ز بام حرم ، بت فکنی بر زمین عرش حقت زیر پای ، دوش چو کرسی نهاد راست روان همچو سرو با تو به جنّت روند هیزم دوزخ بُود هر که بُود کج نهاد در ره حق رهنما نور صلاحت بُود ورنه نیابد فلک ، راه صلاح از فساد هر که نه بر یاد تو آه سحر می کشد می دهد افسرده دل ، خرمن طاعت به باد آن که به طاعات شب ، بی خبر از مهرِ توست چون سگ شب زنده دار ، خواب کند بامداد مُلک ازل تا ابد ، وقف نبیّ و ولی است غصب کند ، هر که هست ، گر که ثمود است و عاد وارث نقد نبی گشت ده و دو امام یافت خلف از خلف ، رسم و طریق رشاد نقد امامت چنین دست به دست آمده است دست مبادش کسی کو به تغلّب ستاد هر که به اثنا عشر خود به امامت فزود سبعِ مَثانی چرا هم نکند مستزاد؟ دولت این خاندان تا به ابد باقی است طنطنه جم شکست ، کوکبه کیقباد جانب «اهلی» فکن گوشه چشمی که او با همه اندوه دل ، هست به مهرِ تو شاد . (4)

.

1- .کمال الدین حسین واعظ کاشفی ، از فاضلان نامی اواخر دوره تیموری است . او اهل سبزوار بود و در هرات به وعظ می پرداخت . در کلام ، حدیث ، تفسیر و نثر فارسی هنرمند بود . از آثار معروف اوست : انوار سهیلی ، صحیفه شاهی ، مخزن الإنشاء ، لبّ لباب مثنوی مولوی ، روضه الشهدا ، تفسیر مواهب علّیه ، اخلاق محسنی و اسرار قاسمی . وی در سال 910 ق ، درگذشت .
2- .روضه الشهداء (قم : نوید اسلام) : ص 193 ، 195196 . چهار بیت نخست با اندکی اختلاف در ریاض العلماء افندی (ج 7 ص 77) نیز آمده است .
3- .محمّد اهلی شیرازی ، از شاعران قرن دهم و از معاصران شاه اسماعیل صفوی است . او در سال 858 ق ، به دنیا آمد . اشعارش شامل قصاید و غزلیات است و در منقبت پیامبر اکرم ، شعر بسیار سروده است . از آثار وی است : سحر حلال ، شمع و پروانه و مجموعه رباعیاتی به نام ساقی نامه . وی در سال 942 ق ، درگذشت .
4- .کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی (به کوشش : حامد ربّانی ، تهران : انتشارات سنایی ، 1344ش ، اوّل) : ص 452454 (نقل با تلخیص) .

ص: 326

. .

10 / 45 وحشی بافقی

10 / 45وحشی بافقی (1)22 . وحشی بافقی می سراید : نه هر دل ، کاشف اسرارِ «اسرا»ست نه هر کس ، محرم رازِ «فَأَوْحی» است نه هر عقلی کند این راه را طی نه هر دانش به این مقصد برَد پی نه هر کس در مقامِ «لی مع اللّه » به خلوت خانه وحدت برَد راه نه هر کو بر فراز منبر آید «سَلونی» گفتن از وی درخور آید سَلونی گفتن از ذاتی است از بر که شهر علم احمد را بُود دَر چو گردد شه نهانی خلوت آرای نه هر کس را در آن خلوت بُود جای چو صحبت با حبیب افتد نهانی نه هر کس راست راز هم زبانی چو راه گنج ، خاصان را نمایند نه بر هر کس که آید ، در گشایند چو احمد را تجلّی رهنمون شد نه هر کس را بُود روشن که چون شد کس از یک نور باید با محمّد که روشن گرددش اسرار سرمد بُود نقش نبی نقش نگینش سُراید «لو کُشِف» نطق یقینش جهان را طی کند چندی و چونی کلامش را طراز آید «سَلونی» به تاجِ «إنّما» گردد سرافراز بدین افسر، شود از جمله ممتاز بر اورنگ خلافت ، جا دهندش کنند از «إنّما» رایت بلندش مَلَک بر خوان او باشد مگس ران بود چرخش به جای سبزیِ خوان ولایش عروه الوثقی ، جهان را بدو نازِش زمین و آسمان را زپیشانیش نور وادیِ طور جبین و روی او ، نورٌ علی نور دو انگشتش درِ خیبر چنان کَند که پشت دست حیرت ، آسمان کَند سرانگشت ار سوی بالا فشاندی حصار آسمان را در نشاندی یقینِ او ز گرد ظنّ و شک پاک گمانش برتر از اوهام و ادراک دو لُمعه نوک تیغ او ز یک نور دو بینان را از او چشم دو بین کور شد آن تیغ دو سر کو داشت در مشت برای چشم شرک و شک ، دو انگشت سرِ تیغش به حفظ گنج اسلام دهانی اژدهایی لشکر آشام چو لای نفی ، نوک ذوالفقارش به گیتی ، نفی کفر و شرک ، کارش سرِ شمشیر او در صَفدری داد ز لای «لا فتی إلّا علی» یاد کلامش نایب وحی الهی گواه این سخن ، مَه تا به ماهی لغتْ فهمِ زبانِ هر سخن سنج طلسم آرای راز نقد هر گنج وجودش ز اوّلین دَم تا به آخر مبرّا از کبایر وز صغایر تعالی اللّه ، زهی ذات مطهّر که آمد نَفْس او نَفْس پیمبر دو نهر فیض از یک قُلزُم جود دو شاخ رحمت از یک اصل موجود بعَینه همچو یک نور دو دیده که آن را چشم کوته بین ، دو دیده دویی در اسم ، امّا یک مسمّا دو بین ، عاری ز فکر آن معمّا بس این شاهد که بودند از دویی دور که احمد خواند با خویشش ز یک نور گر این یک نور بر رُخ پرده بستی جهان ، جاوید در ظلمت نشستی . (2)

.

1- .کمال الدین محمّد وحشی بافقی کرمانی ، از شاعران عهد صفوی است و سال تولّد وی معلوم نیست . او در جوانی به یزد و سپس به کاشان رفت و به تدریس پرداخت . وی سپس به یزد برگشت و تا آخر عمر در همان جا ماند . وی شاه طهماسب و نیز حاکم یزد و فرمانروای کرمان را مدح کرده است . دیوان وی شامل قصیده ، قطعه ، ترکیب بند ، ترجیع بند و رباعی است . وی چند مثنوی هم به نام های خُلد برین ، ناظر و منظور و فرهاد و شیرین دارد . وی در سال 991 ق ، درگذشت .
2- .دیوان وحشی بافقی (مقدمه : سعید نفیسی ، حواشی : م .درویش ، 1342ش) : ص 498500 .

ص: 328

. .

10 / 46 محتشم کاشانی

10 / 46محتشم کاشانی (1)23 . محتشم کاشانی می گوید: حیدر صفدر که در رزم از بُن شیرِ فلک جان بر آرد چون برآرد تیغ خونریز از نیام ساقی کوثر که تا ساقی نگردد در بهشت انبیا را ز آب کوثرِ تَر نخواهد گشت کام فاتح خیبر که گر بودی زمین را حلقه ای در زمان کَندی و افکندی در این فیروزه فام قاتل عنتر که بر یک ران چو می گردد سوار می فرستد خصم را سوی عدم در نیم گام خواجه قنبر که هندوی کمینش ماه را خوانده چون کیوان ، غلام خویش و بدرش کرده نام داور محشر که تا ذاتش نگردد ملتفت بر خلایق ، جنّت و دوزخ نیابد انقسام ابن عمّ مصطفی ، بحر السخا ، بدر الدُجی اصل و نسل بوالبشر ، خیرالبشر ، کهف الأنام از تقدّم در امور مؤمنان ، نِعم الأمیر از تقدّس در صَلات قدسیان ، نِعمَ الإمام آن که گر تغییر اوضاع جهان خواهد شود شرق مغرب ، غرب مشرق ، شام صبح و صبح ، شام وان که گر جمع نقیضین آید او را در ضمیر آب و آتش را دهد با هم به یک دل التیام آب پیکانش گر آید در دل عَظم رَمیم از زمین خیزد که : «سبحان الذی یُحیی العظام» پشت عصیان را به دیوار عطایش اعتماد دست طاعت را به دامان قبولش اعتصام گز نبودی صیقل شمشیر برق آیین وی می گرفت آیینه اسلام را زنگ ظلام ور نکردی مهر ذاتش در طبایع ، انطباع نور ایمان را نبودی در ضمایر ، ارتسام ای که هر صبح از سلام ساکنان هفت چرخ بارگاهت می شود از شش جهت ، دارالسلام گر نبودی راضی امرت ، به امر هیچ کس توسن گردنکش گردون نمی گردید رام ور نکردی پایه عونت مدد افلاک را این روانِ بی ستون ، ایمن نبودی ز انهدام آب دریا موج بر گردون زدی ، گر یافتی قطره ای از لُجّه قدر تو با وی انضمام بس که دست انتقام از قوّت عدلت قوی است لاله رنگ از خون شاهان است چنگال حِمام از ائمّه ذات مرتاض تو ممتاز آمده آن چنان کز اَشهُرِ اِثنا عشر ، ماه صیام ای مقالت «مثلَ ما قال النبی خیرُ المقال» وی کلامت بعد قرآن مبین ، خیرُ الکلام من کجا و مِدحت معجزْ کلامی همچو تو خاصه با این شعر بی پرگار و نظم بی نظام؟ سویت این ابیات سست آورده و شرمنده ام زان که معلوم است نزد جوهری قدر رُخام لیک می خواهم به یُمن مِدحتت پیدا شود در کلام «محتشم» ، ای شاه گردون ، احتشام روز احباب تو نورانی الی یوم الحساب روز اعدای تو ظلمانی الی یوم القیام. (2)

.

1- .شمس الشعرا محتشم کاشانی ، از شاعران معروف دوره صفوی و شاعر دربار شاه طهماسب است . تاریخ تولّد او معلوم نیست . وی نخست به غزلسرایی و مدیحه گویی می پرداخت ؛ ولی بعدا به سرودن اشعار مذهبی روی آورد . او معروف ترین مرثیه سرای ایران است و ترکیب بند بسیار معروفی در رثای شهیدان کربلا دارد . غزلیات او به نام نقل عشّاق معروف است . وی در سال 996 ق ، درگذشت .

2- .دیوان محتشم کاشانی (به کوشش : مهر علی گرگانی ، انتشارات کتابفروشی محمودی) : ص 141 .

ص: 330

. .

ص: 331

. .

قرن یازدهم

10 / 47 فیّاض لاهیجی

قرن یازدهم10 / 47فیّاض لاهیجی (1)24 . فیّاض لاهیجی می گوید : سزای امامت ، به صورت ، به معنا علیّ ولی ، آن که شاه است و مولا جهان ، همچو چشم است و او همچو مردم جهان ، همچو لفظ است و او همچو معنا ولیّ ولایت ، وصیّ وصایت هَدیّ هدایت ، هم اعلی ، هم اَدنی بیا بر سر کوی جاه و جلالش ببین ریخته بر سر هم تجلّا ببینی اگر روضه پاک او را کم آید به چشم تو خورشید اعلا همه خادمانش عقول مجرّد همه چاکرانش نفوس معلّا چه بدبخت باشد که در حشر گردد جدا از درِ او به جنّت تسلّا اگر قرب او با پیمبر نبودی نمی گشت واجب مودّت به «قربی» ترقّی بُود بی ولایش تنزّل تنزّل بود با ولایش ترقّی امامت ، کسی را سزا شد که دارد تحلّی به فضل ، از رذایل تخلّی قوی بازو از خاطر اوست دانش گران مایه از صحبت اوست تقوا دل مرده از گفته اوست زنده چه باشد از این بهتر اِحیای موتی؟ فدای ره او چه دانش ، چه بینش طُفیل در او ، چه دنیا ، چه عُقبا شهی کز شرف کرده اوصاف او را خداوند تنزیل ، صد جای ، املا چه تدبیر کردند ارباب عدوان که قدرش کنند از جهان جمله اخفا ولیکن ز مشت غباری چه خیزد؟ نماند در آفاق ، خورشید مخفی ز دَم های سرد حسودان بد گو نشد نور او در نقاب تواری بلی ! مشعل آفتاب درخشان ز باد نفس ، کی توان کرد اِطفا؟ بُود افضل خلق ، بعد از پیمبر جهات فضایل چو در اوست مطوی هم از علم وافر ، هم از حکم ظاهر هم آداب زهد و هم آیین تقوا هم از سَبق اسلام و قرب پیمبر چه از روی صورت ، چه از روی معنا شجاعت به حدّی که تا روز محشر هم از بازوی اوست دین را تقوّی به او مستندْ پیشوایان امّت در انواع دانش ، در آداب فتوا به او جُسته نسبت ، چه قاری ، چه واعظ بدو کرده نازِش ، چه صرفی ، چه نحوی به تفسیر آیات ، او بوده مرجع به تأویل تنزیل ، او بوده مأوا به تعلیم علمش فنون تعلّم به ارشاد سرّش علوم لدنّی به هر واقعه عقل او بوده مرشد به هر مسئله علم او بوده مُفتی بُود جمع در وی شروط امامت به نصّ صریح کلام الهی امامت ز عصمت بَرَد استقامت به نص ، امر عصمت پذیرد تمامی نصوص طهارت بر او هست وارد براهین عصمت در او هست جاری احادیثِ بالغ به حدّ تواتر هم از روی لفظ و هم از روی معنا ز قرآن کنم اوّل اثبات مطلب دگر از احادیث ، اتمام دعوا «لِیُذهب» به

شأن که بود و «یُطهّر»؟ ز «یتلوه شاهد» به سوی که ایما؟ به تنزیل شد «هل أتی» از چه مُنزل؟ نبی را ز «بَلِّغ» چرا کرد عُتبی؟ که از «إنّما» بود مقصود ایزد؟ به سائل ، که انگشتری کرد اِعطا؟ که بود آن که با او به فرمان ایزد نبی شد مُباهل به قوم نصارا؟ به ردّ برائت ، که گردید مأمور؟ به اعطای رایت ، که را کرد اِنها؟ که را با نبی بود فضل اخوّت؟ که را با اولوالعزم ، حدّ تساوی؟ به شأن که جبریل شد «لا فتی» گو؟ پیمبر برای که گفت : «أنت منّی»؟ به روز غدیر از برای که می گفت به بالای منبر ، نبیّ است اَوْلی؟ برای که بود این که گردید صادر حدیثی که نقل است در طیر مَشْوی؟ چرا کرد امر سلام امامت چرا اجر تبلیغ شد حُبّ قُربی؟ کسی کاین فضایلْ مر او راست ثابت کسی کاین دلایل در او هست مُجری بُود در امامت ز هر غیر ، سابق بُود در خلافت ز هر غیر ، اَحری یقین ، محض جهل است و عین شقاوت نمودن به او دیگری را مساوی چه جا دارد این کز ره علم گوید کسی این که غیری از او هست اَوْلی مرا نیست باور که از اهل دانش به دل کرده باشد کسی این تجرّی مگر این که در نیل جاه و مراتب نماید تقرّب به ارباب دنیا خدایا ! تو دانی که «فیّاض» مجرم ندارد بجز درگه شاه ، ملجا به وی بخشْ دانسته تقصیر او را به وی بخشْ چندین گناهان عظمی ز من کم مکن نعمت مهر او را که در هر دو عالم ، مرا این بس اجرا . (2)

.

1- .عبدالرزاق فیّاض لاهیجی ، از شاگردان و نیز داماد صدر الدین شیرازی است . تاریخ تولّد وی معلوم نیست . کتاب گوهر مراد و نیز شرح فصوص الحکم ابن عربی ، هر دو به فارسی ، از اوست . بیش از چهار هزار بیت شعر از وی باقی مانده است . او در سال 1027 ق ، درگذشت .

2- .دیوان فیّاض لاهیجی (به کوشش : امیر بانوی کریمی ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران ، 1372ش) : ص 23 26 .

ص: 333

. .

ص: 334

. .

ص: 335

. .

ص: 336

. .

ص: 337

. .

10 / 48 فیض کاشانی

10 / 48فیض کاشانی (1)25 . فیض کاشانی می گوید : آمدم بر سرِ ثنای علی ای دل و جان من فدای علی مظهر کبریای لاهوت است چون کنم وصف کبریای علی؟ نفْس پیغمبر است و سرّ خدا چه توان گفت در ثنای علی؟ قدر او برتر است از کَونین کی ثنایی بُود سزای علی؟ جز خدا قدر او نمی داند به خدای من و خدای علی در حق غیر ، کی فرود آمد ز آسمان ، نصّ «إنَّما»ی علی؟ از کجا شرح می توانم کرد آنچه حق گفت در وفای علی؟ وه که بیگانگان چه ها کردند چون نبودند آشنای علی آن جماعت که حقّ او بردند سعی کردند در جفای علی به خدا در جهان ، پس از احمد نشود هیچ کس به جای علی بعد از آن ، باقیان اهل البیت حُجَج حق و اوصیای علی حسن مجتبی ، حسین شهید آن دو فرزند دلگشای علی سیّد عابدین و باقرِ علم صادق و کاظم و رضای علی تقی و هادی و زکی ، مهدی دودمان بتول ، تای علی باد از ما درود بر ایشان تا بُود در جنان ، بقای علی هر دو عالم طفیل ایشان است هردو کَوْن آمد از برای علی روز محشر ، حساب جن و بشر وا گذارد خدا برای علی او قسیم بهشت و دوزخ ماست این خبر آمد از خدای علی من کی ام تا زنم از ایشان دم یا که باشم سخنسرای علی؟ گر بپرسند کیستی؟ گویم : ذرّه ای محو در هوای علی یا نیم هیچ جز محبّت او پای تا سر ، همه ولای علی لایق بندگی نیم او را جان پاکم به خاک پای علی یا الهی ! به روز حشرم ده جای در سایه لوای علی مهر او را شفیع من گردان بهره ور سازم از لقای علی حالیا ده به نقد توفیقم تا شوم تابع هدای علی کارهای مرا چنان گردان که بُود جمله در رضای علی یافتم ره به سوی درگه تو از سخن های جانفزای علی دیده روشن شد از غبار رهش راه دیدم به توتیای علی با من آن کرد ، کان سزای وی است نیستم من ولی سزای علی من ندانم چه سان کنم شکرش هم تو از من بده جزای علی شکر آن کو رَهَم نمود به تو تو بیفزای بر عُلای علی گنهم گر چه هست بی حد و حصر لیک هستم ز اولیای علی نامه ام گر تهی است از حَسَنات دل پُر دارم از ولای علی مِهر او می برد مرا به بهشت می روم سوی حق به پای علی همچو سایه که می رود پیِ مِهر می رود «فیض» در قفای علی . (2)

.

‌

1- .محمّد بن شاه مرتضی قمی ، مشهور به «ملّا محسن فیض کاشانی» ، از فقیهان و حکیمان معروف عصر صفوی است. او در قم و سپس کاشان به تحصیل پرداخت . آن گاه به شیراز رفت و نزد سیّد ماجد بحرانی و ملّا صدرا تلمّذ کرد . وی تألیفات فراوانی دارد که از جمله آنها می توان : أصول المعارف ، کلمات مکنونه ، الصافی ، الوافی و المَحَجّه البیضاء ، را نام برد . بیش از شش تا هفت هزار بیت شعر از وی باقی مانده است . او سال های پایانی عمر خویش را در کاشان زیست و به سال 1091ق ، همان جا در گذشت .

2- .دیوان ملّا محمد محسن فیض کاشانی (تصحیح : مصطفی فیض کاشانی ، تهران : اُسوه ، 1371 ش) : ج 1 ص 423 .

ص: 339

. .

10 / 49 صائب تبریزی

10 / 49صائب تبریزی (1)26 . صائب تبریزی ، در وصف مولا چنین می گوید : منّت ، خدای را که به توفیق کردگار از ناف کعبه ، چشمه کوثر شد آشکار چون کاروان حاج ، خروشان و کف زنان آمد به خاکبوس نجف ، آب خوشگوار دریای رحمت ازلی ، جوش فیض زد شد نهر سلسبیل ، ز فردوسْ آشکار دشتی که بود چون جگر تشنه حسین داغ بهار خُلد شد و رشک لاله زار صافی دلان که بود تیمّم شعارشان سجّاده ها بر آب فکندند ، موج وار لب تشنگان خاک نجف ، تَر زبان شدند از چشمه سار شکر ، به توفیق کردگار هر پاره سنگ او گُهَری آبدار شد هر خشکْ شاخ او شجری گشت میوه دار گردید گُل گشاده جبین چون کفِ علی برگ از نیام شاخ برآمد چو ذوالفقار هر شاخ پُر شکوفه در او جوی شیر شد مژگان حور گشت در او هر زبانِ خار گُل بر هوا فکند کلاه نشاط را سنبل فشاند گرد ، ز گیسوی مُشکبار لشکر کشِ بهار رسید از ریاض غیب از دوش نخل شد عَلَم سبز آشکار زین پیش اگر چه اهل نجف ، ز آب تلخ و شور بودند در شکنجه غم ، تلخْ روزگار آخر ز فیض ساقی کوثر ، تمام سال عید غدیر شد به مقیمان این دیار ای کوثر مروّت ! هر چند با حسین سنگین دلی نمود فراتِ ستیزه کار از بهر پاک کردن راه گناه خویش امروز آمده است به مژگان اشکبار از دور ، در مقام ادب ، ایستاده است با جبهه پر از عَرَق شرم ، چون بهار چون رحمت تو شامل ذرّات عالم است این جرم را به روی عرقناک او میار رخصت بده که از سرِ اخلاص تا به حشر بر گِرد روضه تو بگردد به اعتذار . (2)

.

1- .محمّد علی بن میرزا عبد الرحیم صائب تبریزی ، از شاعران بزرگ قرن یازدهم هجری است . در سال 1016 ق ، در تبریز به دنیا آمد ؛ ولی در اصفهان تربیت یافت . در جوانی به مکّه و سپس به هندوستان رفت. چندی در کابل اقامت گزید و بعدا به همراه ظفرخان به دربار شاه جهان رفت. سپس به دعوت پدرش به اصفهان برگشت و در دربار شاه عبّاس ، سِمت ملک الشعرایی یافت. او استاد غزل در سبک هندی است . وی به سال 1080ق ، درگذشت .

2- .دیوان صائب تبریزی (به کوشش : محمّد قهرمان ، تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، 1370 ش ، اوّل) : ج 6 ص 3543 3545 (نقل با تلخیص) .

ص: 341

. .

قرن دوازدهم

10 / 50 حَزین لاهیجی

قرن دوازدهم10 / 50حَزین لاهیجی (1)27 . حزین لاهیجی می گوید : دیشب صبا نهفته به گوش دلم دمید کای خامه ات ز نافه مشکین ، گِرِه گشا طبع سخنور تو بهار شکفتگی است چون غنچه سر به جَیب فرو برده ای ، چرا؟ سر کن ره ستایش شاهنشهی که هست نعلین پای زائر او تاج عرش سا نَفْس نبی ، علیّ ولی ، حجّت جلی صاحبْ لوای هر دو سرا ، شاه اولیا جانم ز هوش رفت از این خوش ادا سروش بیگانه ساخت از خودم این حرف آشنا زد جوشِ آب و رنگ ، بهار طراوتم شد شاخ خشکِ خامه من گُلبُن ثنا کای آستان قصر جلال تو عرش سا وی مِهر و مَه به راه تو کم تر ز نقش پا تبلیغ «بَلِّغ» است ز شأن تو آیتی توقیع کبریای تو تنزیل «هل أتی» بُرد از زمانه نور وجود تو تیرگی ای نیّر ظهور تو در حدّ اِستوا میدان دین نداشته مردی به غیر تو ثابت شد این قضیّه به برهان «لا فتی» دریا ، گدای دست گُهربارت از کَرَم پیش کف تو ، ابر ، عرق ریزد از حیا غیر از تو کیست آن که تواند گذاشتن بر دوش سرور دو سرا ، پای عرش سا ای نور دیده را به غبار تو التجا خاک درت به کعبه دل ها دهد صفا توفیق شد رفیق که چندی به کام دل سودم جبین به خاک تو ، یا سیّد الورا پروای آفتابِ قیامت نمی کنم در سایه لوای تو ، یا صاحب اللوا شرح مَحامدت که از آن ، قاصر است عقل کِلک زبان بُریده من چون کند ادا؟ شاها! تویی که از کرامت تو ، خاطر «حزین» دارد ز خوش دلی به رُخ صبح ، خنده ها هر صبحدم به صیقل مِهر تو آسمان آیینه ضمیر مرا می دهد جلا کامی که هست از تو طلب می کند دلم چون ذات توست واسطه رحمت خدا دیگر امید آن که دهی سرفرازی ام گردد سرم ز سجده به خاک تو عرش سا ختم سخن نما به دعایی ز روی صدق اکنون که هست صبح اجابت ، جبین گشا تا هست مست شور تو سرهای سرخوشان تا هست گرم عشق تو دل های آشنا از جوش ذکر و غُلغل زوّار روضه ات پیوسته باد گنبد افلاک ، پر صدا ! بیگانه نیست در نظر رهروان عشق گر نام این قصیده نهم «مَنهج الولا» . (2)

.

1- .شیخ محمّد علی بن محمّد بن ابی طالب حزین لاهیجی ، در سال 1103 ق ، در اصفهانْ متولّد شد . اجداد وی از لاهیجان بودند. وی منطق ، فقه و حدیث را نزد پدرش خواند و هیئت، طب و هندسه را در محضر فضلای اصفهان آموخت . او در پی هجوم افغان ها بر اصفهان ، خانواده اش را از دست داد و خود در سال 1135 ق ، از اصفهان گریخت و پس از مدتی سرگردانی به سفر مکّه رفت ، از شهرهای نواحی یمن ، بغداد ، کرمانشاه ، کردستان ، آذربایجان و تهران ، دیدن کرد و سپس به اصفهان برگشت . وی در سال 1146 ق ، به هندوستان رفت و تا آخر عمر ، همان جا ماند و در شهر بَنارِس ، دفن شد. آثار مشهور وی : تذکره حزین ، تاریخ حزین و کلیّات حزین است .

2- .دیوان حزین لاهیجی (تصحیح : بیژن ترقّی ، تهران : کتابفروشی خیام ، 1350 ش) : ص 130 .

ص: 343

. .

ص: 344

. .

10 / 51 هاتف اصفهانی

10 / 51هاتف اصفهانی (1)28 . هاتف اصفهانی می گوید : همایون روز نوروز است امروز و به فیروزی بر اورنگ خلافت کرده شاه «لا فتی» مأوا شهنشاه غضنفر فر ، پلنگ آویز اژدر در امیرالمؤمنین حیدر ، علیّ عالیِ اعلا به رُتبت ، ساقی کوثر ، به مردی ، فاتح خیبر به نسبت ، صِهر پیغمبر ، ولیّ والیِ والا ولیّ حضرت عزّت ، قسیم دوزخ و جنّت قوام مذهب و ملّت ، نظامُ الدینِ و الدنیا از آنش عقل در گوهر شمارد جفتِ پیغمبر که بی چون است و بی انباز ، آن یکتای بی همتا کنی چون عزم رزم خصم ، جبریل امین در دَم کشد پیش رهت رخشی زمین پوی و فلک پیما سِرافیلت روان از راست ، میکالت دوان از چپ ملائک «لا فتی» خوانان ، بَرَندت تا صف هَیجا به دستی تیغ چون آب و به دستی رُمح چون آتش برانگیزی تکاور دُلدُلِ هامون نورد از جا عیان در آتش رُمح تو ثعبان های برق افشان نهان از آب شمشیر تو دریاهای توفان زا ز افعال و صفات و ذاتت آگه نیستم ؛ لیکن تویی دانم امامِ خلق ، بعد از مصطفی ، حقّا من و اندیشه مدح تو؟ باد از این هوس شرمم ! چه سان پرّد مگس ، جایی که ریزد بال و پرْ عنقا؟ به اَدنی پایه مهر و ثنایت کی رسد ، گرچه به رتبت بگذرد نثر از ثریّا ، شعر از شِعرا؟ چه خیزد از من و از مدح من ، ای خالق گیتی به مدح تو فراز عرش و کرسی از ازلْ گویا؟ کلام اللّه ، مدیح توست و جبریل امین ، مادح پیمبر ، راوی و مدّاح ذاتت خالق یکتا بُود مقصود من زین یک دو بیت ، اظهارِ این مطلب که داند دوست با دشمن ، چه در دنیا چه در عقبا تو و اولاد اَمجاد کِرام توست «هاتف» را امام و پیشوا و مقتدا و شافع و مولا . (2)

.

1- .میر احمد هاتف اصفهانی ، از شاعران معروف قرن دوازدهم است. اصل خاندان وی از تبریز است ؛ ولی وی به اصفهان ، مهاجرت کرد و آن جا مقیم شد . او در اصفهان به تحصیل حکمت ، طب و ریاضی پرداخت و در ادب فارسی و عربی استاد بود. وی ترجیع بندهای عاشقانه و عارفانه مشهوری دارد . وی در سال 1198 ق ، در اصفهان درگذشت .

2- .دیوان هاتف اصفهانی (تصحیح : وحید دستگردی ، تهران : کتابفروشی فروغی ، 1349 ش ، ششم) : ص32 37 .

ص: 346

. .

10 / 52 آذر بیگدلی

10 / 52آذر بیگدلی (1)29 . آذر بیگدلی می گوید : شنیدم به فرمانِ حیّ قدیر علی را پیمبر به روز غدیر به بالای سر برد و با خلق گفت که تا چند از این راز باید نهفت؟! از آنان که دارندم آیین و کیش شمارد مرا هر که مولای خویش پس از من بداند که مولا علی است زِ هر کس به مولایی اولی علی است بُود بس صحیحْ این خبر پیش من تو گفتی که بودم در آن انجمن . (2)

.

1- .لطفعلی بیگ آذر بیگدلی ، از شاعران قرن دوازدهم هجری ، در اصفهان متولّد شد و در فتنه افغان ها به قم مهاجرت کرد و چهارده سال در آن جا اقامت گزید . پس از کسب تحصیلات به شیراز و مکّه رفت و در بازگشت ، به خراسان رفت و به همراه قشون نادر ، راهی مازندران شد و سپس به اصفهان برگشت . وی فنون شعر را نزد سیّد علی مشتاق اصفهانی آموخت . از آثار وی : یوسف و زلیخا و تذکره آتشکده است . وی در سال 1195 ق ، درگذشت .
2- .دیوان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی (تصحیح : سیّد حسن سادات ناصری و غلامحسین بیگدلی ، تهران: سازمان انتشارات جاویدان ، 1366 ش ، اوّل) : ص 414416 .

10 / 53 فقیر دِهلَوی

10 / 53فقیر دِهلَوی (1)30 . فقیر دهلوی می گوید : آن وارث مُلک لا یزالی شاهنشه دین ، علیّ عالی آن گوهر مخزن ولایت وان نیّرِ مطلع هدایت آن عاشق طلعت پیمبر وان معنی صورت پیمبر آن مُجمل شرع از او مفصّل وان دین خدا به او مکمَّل آن پرده گشای عالمِ غیب سر بر زده با نبی ز یک جَیب حق ، نفسِ رسولْ خوانده او را بر مسندِ دین نشانده او را بر کَنده بنای کفر از جا افکنده اساس بدعت از پا هر کس که ز حضرتش نظر یافت اسرار نهفته جمله دریافت بی او نتوان به حق رسیدن بیجاست به هر طرف دویدن او شهر رسول را در آمد در شهر ، ز در توان در آمد ای جان به فدای خاک پایت ! دست من و دامن ولایت ! ازلطف ، نظر به حال من کن رحمی به شکسته بال من کن در تیره مغاکِ هند ، خوارم افتاده ز اوج اعتبارم بال و پری از محبّتم دِه پرواز بر اوج قربتم ده ازسرّ ولایتم کن آگاه در کُنْهِ حقیقتم بده راه زیبد به گدایی تو نازم از خلق زمانه بی نیازم جز کوی تو اَم مباد مَلجا جز خاک درت مباد مأوا با خاک درت نیاز دارم زان رو به سپهر ، ناز دارم بادا که بر آل تو ز یزدان صد رحمت و صد درود و رضوان ! درد تو نصیب جان من باد ! عشق تو طبیب جان من باد ! (2)

.

1- .میر شمس الدین عبّاس دِهْلَوی ، در سال 1115 ق ، دیده به جهان گشود . او در فقه ، حدیث و کلام ، صاحب دانش بود و در عروض و قافیه ، تألیفاتی دارد و دیوانش شامل هفت هزار بیت است . وی در سال 1183 ق ، درگذشت .

2- .مثنوی واله سلطان (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1354 ش) : ص 11 16 (با تلخیص) .

قرن سیزدهم

10 / 54 شیخ الرئیس قاجار

قرن سیزدهم10 / 54شیخ الرئیس قاجار (1)31 . شیخ الرئیس قاجار می گوید : ای دلبر فرّخ رُخِ فرخنده شمایل وی دولت حُسن آمده بر روی تو مایل خالِ تو نشان تو و گیسوت حمایل دیوانه دل ما و به دوش تو سلاسل آن سلسلَه را چون دل ما در خور و قابل بر گردن یک سلسله منّت بنه ای یار زان خَمر قدیمی که نه هم عصر عصیر است زان می که یکی از اثرش جرم اثیر است زان می که از او نشئه انسان کبیر است زان می که گسارنده او حیّ قدیر است زان باده که خُم خانه او خُمّ غدیر است ای ساقی قدسی ، ز کَرَم ، ساغر سرشار حق گفت به پیغمبر ، خوش دار وفا را در عالم ذرّات که خواندیم شما را گفتیم «اَلَست»ی و شنیدیم «بلی» را یک عالم ذرّ دگر امروز بیارا با خلق بیا تازه کن آن عهد خدا را ای سیّد کل ، فخر رُسُل ، احمد مختار همچون زکریّا ز تکلّم ، چه کنی صوم؟ بی رمز «بما أنزل» تبلیغ کن این قوم بیدارِ علی باش و برانگیز تو از نوم این قوم گران خواب و مپرهیز تو از لَوم اعلان وصایت کن وفرمای که «الیوم أکملتُ لکم دینَکم» ای زمره انصار اورنگ حجازی خواست ، سلطان حجازی چون صورت رحمان دید کرسیّ مَجازی . از عرش ، فرا شد سرِ منبر ز فرازی بر خواند یکی خطبه تازی به درازی کوته نظران را گفت : تا چند مَجازی حق خواست حقیقت شود امروز پدیدار آن گاه علی را ز کَرَم ، گشت طلب خواه بگزید چو از مِهر ، علی جا به برِ شاه این نکته عیان شد که نبی مِهر و ولی ماه بگرفت چو پیغمبر ، بازوی ید اللّه برداشت علی را به مقام «و رفعناه» آن سان که به رفعت بشد از حیطه پندار فرمود نبی کاین حکم ، از عالم بالاست امروز ، چو در رتبه علی از همه اعلی است در مُلک ولایت ، ولی و والی والاست هر گونه تصرّف کند ، او از همه اولی است بایست بداند که علی سیّد ومولاست آن کس که مرا مولا می داند وسالارِ ای خواجه ! مرا هر چند شاعر نتوان گفت چونان که پیمبر را ساحر نتوان گفت با آن که بسی نکته به ظاهر نتوان گفت راز دل فاتر به دفاتر نتوان گفت لکن به چنین خاطر قادر نتوان گفت دم در کش و یکباره مَیا از درِ گفتار . (2)

.

1- .ابو الحسن میرزا قاجار ، متخلّص به «حیرت» و مشهور به «شیخ الرئیس» ، فرزند محمّد تقی میرزا و نواده فتحعلی شاه قاجار ، در سال 1264 ق ، در تبریز به دنیا آمد. وی سال ها به کسب علم پرداخت و در شمار خُطَبای دینی و دانشمندان زمان خود درآمد . او از جمله آزادیخواهانی بود که در جریان به توپْ بسته شدنِ مجلس ، در «باغ شاه» محبوس گردید. وی در سال 1336 ق ، درگذشت .
2- .منتخب النفیس ، شیخ الرئیس (تهران : کتابفروشی محمودی ، 1312 ق) : ص 6366 .

ص: 350

. .

ص: 351

. .

10 / 55 وصال شیرازی

10 / 55وصال شیرازی (1)32 . وصال شیرازی ، در ضمن قصیده ای ، در وصف علی علیه السلام می سراید : ای بُرده آسمان ز تو رفعت به التماس وز سایه تو خجسته لباسی به التباس از شمسه تو شمس ضیا کرده اکتساب وز شرفه تو ماه شرف کرده اقتباس بر گوش فرقدین کند پایه ات سخن بر دوش نیّرَین دهد سایه ات لباس وهم از تو بر شدن نتواند به پای جهد ز آن رفعت تو را به فلک می کند قیاس چون آهویی که بگذرد از مرغزار شیر خور بگذرد به بام تو با وهم و با هراس گر مرغزار شیرت خوانم ، شگفت نیست کاندر تو خفته شیر خدا ، پیشوای ناس داماد مصطفی و ولیّ خدا ، علی کاسلام شد ز نصرت تیغش قوی اساس شاهی که عاجز است ز اوصاف او خِرد لغزیده نزد مور که در اندرون طاس آن شیر حق که جان بود از عون او به گور ایمن ز گرگ ایمان ، چون شیر در کُناس در جنگ خیبر ار نشدی حامل لوا تا حشر داشت رایت اسلام ، انتکاس یک تن اَحد شناس به دشت اُحد نبود دین را نکردی ار دم شمشیرت احتراس تیغش هلال عید ظفر شد به روز بدر ور نه عدو به کِشته دین برده بود داس. (2)

.

1- .میرزا محمّد شفیع وصال شیرازی ، معروف به میرزا کوچک ، از شاعران غزلسرای قرن سیزدهم است . وی در سال 1197 ق ، به دنیا آمد . در جوانی به تحصیل ادب و هنر پرداخت و خط و موسیقی را خوب می دانست . وی مثنوی فرهاد و شیرین وحشی بافقی را تکمیل کرده است ، أطواق الذهب زمخشری را به فارسی شرح و ترجمه کرده است و دیوان او شامل قصیده ، غزل و مثنوی است . وی در سال 1262 ق ، در گذشته است . وصال شیرازی ، نزدیک به بیست بار از غدیر خُم یاد کرده و غدیریه های بلند و بالایی سروده است که نقل همه آنها در مجال این نوشتار نمی گنجد (ر .ک : به دیوان وصال شیرازی : ص 33 ، 52 ، 156) .
2- .دیوان وصال شیرازی (به سعی : محمد عبّاسی ، کتابفروشی فخر رازی) : ص 199 .

10 / 56 سروش اصفهانی

10 / 56سروش اصفهانی (1)33 . سروش اصفهانی در یکی از سروده هایش می گوید : امروز ، کردگار بُود روز رحمتش بر بندگان ، تمامْ همی کرد نعمتش امروز ، دین و داد ، کمالی تمام یافت اسلام ، سود بر سرِ عیّوق ، رایتش امروز با پیمبر مُرسل پدید کرد مقصود آنچه داشت خدای از رسالتش بسپُرد مصطفی درِ دین را به مرتضی مولای مؤمنان شد و هارون اُمّتش مرد اُحُد ، مبارز صفّین ، امیر بدر شُهره در آسمان ها صیت شجاعتش جزوی است «هل أتی»ش ز مجموعه کَرَم حرفی است «لا فتی» ز کتاب فتوّتش بر خلق آسمان و زمین ، حجّت خدای شمشیر تیز بر سر کفّار ، حجّتش داده رسول ، او را در حرب ها لوا کرده خدای ، بخشگرِ نار و جنّتش بوده است از عبادت جِنّ و بشر ، فزون در روز حربِ خندق ، بر عمرو ضربتش از باره ، در ، به قوّت دادار در رُبود زیرا که بود قوّت دادارْ قوّتش... روزی که شد پیمبر انگیخته به خلق مر خلق را به حُبّ علی بود دعوتش بیخ درختِ بر شده طوبی بُود نبی شاخ درخت و ساق ، علی اند و عترتش خوانده ولایتش را ایزد ، حصار خویش ایمن ، کسی که شد به حصار ولایتش تا شهد حُبّ او نچشی ، کی بری نصیب از جوی انگبین بهشت و حلاوتش؟ (2)

.

1- .شمس الشعراء میرزا محمّد علی سروش اصفهانی ، در سال 1228 ق ، در اصفهان به دنیا آمد . او به نقاط مختلف ایران سفر کرد ، چندی ، در تبریز اقامت گزید و همراه ناصر الدین شاه به تهران آمد . وی غیر از دیوان ، مثنویاتی مانند : ساقی نامه ، الهی نامه ، زینه المدایح و حماسه ای دینی به نام اردی بهشت نامه در احوال پیامبر اسلام دارد . وی در سال 1285 ق ، درگذشت .

2- .دیوان سروش اصفهانی : ص 212 .

34 . وی در سروده دیگری می گوید : بیخ درخت طوبی در خانه علی است جاری به زیر سایه او چشمه بقاست کردش وصیّ خویش پیمبر به روز خُم ز آواز او هنوز خُمِ چرخ پر صداست در دست اوست روز قیامت ، لوای حمد محمودْ بخت آن که به زیر چنین لواست پیش خدای ، پشتْ دو تا کردنش ، دلیل بر بنده بودن وی و یکتایی خداست خاک دَرِ علی کش و آل علی به چشم کان در دو چشمِ عقل گران مایه توتیاست بر منبر «سَلونی» و بر تخت «لو کُشِف» بنشسته و نهاده به سر ، تاج «إنّما»ست دستور مصطفی بُود و دست ذوالمنن وندر دو کَون ودوستی اش دستگیرماست خواهی توانگری دو جهان ، حُبّ او گزین حُبّ علی به هر دو جهان ،طُرفه کیمیاست جز بر پیِ علی نبری رَه به شهر علم کاو سوی شهرعلم ، تو را شُهره پیشواست جز بر درِ علی مطلب آرزو «سروش» کاین در ،درِعنایت وبخشایش وعطاست . (1)

.

1- .دیوان سروش اصفهانی : ص 121 .

10 / 57 قاآنی شیرازی

10 / 57قاآنی شیرازی (1)35 . حکیم قاآنی می گوید : نهفته مِهر نبی ، گنج ، فقر در دل من که گنج نقره نیرزَد بَرَش به نیم نقیر فقیر را به زر و سیم و گنج ، چاره کنند ولی علاج ندارد چو گنج گشت فقیر اگر چه عید غدیر است و هر گنه که کنند ببخشد از کَرَم خویش کردکار قدیر ولیک با دهن پاک و قلب پاک ، اولی است که نعت حیدر کرّار را کنم تقریر نسیم رحمت یزدان ، قسیم جنّت و نار خدیو پادشهان ، پادشاه عرشْ سریر بزرگْ آینه ای هست در برابر حق که هرچه هست ، سراپا در اوست عکس پذیر! (2)

.

1- .میرزا حبیب اللّه ، مشهور به حکیم قاآنی شیرازی ، در سال 1222 ق ، در شیراز به دنیا آمد . پدرش نیز شاعر بود . قاآنی به خراسان سفر کرد و در آن جا به تحصیل علم پرداخت. وی در خراسان به شجاع السلطنه قاجار ، تقرّب جُست و تخلّص خود را از اسم پسر وی اوگتای قاآن گرفت . وی معروف ترین قصیده سرای دوره قاجار است و افزون بر دیوان اشعار ، کتابی به نام پریشان به سبک گلستان و به نثر دارد. او اوّلین شاعر ایرانی است که زبان فرانسوی را یاد گرفته است . قاآنی در سال 1270 ق ، درگذشت .

2- .دیوان کامل حکیم قاآنی شیرازی (با مقدمه و تصحیح : ناصر هیری ، تهران : گلشایی ، 1363 ش) : ص 382 .

10 / 58 هُمای شیرازی

10 / 58هُمای شیرازی (1)36 . همای شیرازی در وصف مولا علیه السلام می فرماید : کعبه دین یافت رونق ، گلشنِ ایمان صفا تا به امر حق ، علی شد جانشین مصطفی امر حق آمد به سوی مصطفی کای جان پاک «قُمْ وَ بَلِّغْ ما إِلَیْکَ انْزَلْتُ یا نُورَ السَّما» (2) دست حیدر ، گیر و بنشان بر فراز تخت خویش ای تو را افسر ز «یا» و «سین» وتخت از «طا»و«ها» آن چنان که من تو را دادم لوای سَروری در کف حیدر بنِه امروز ای سرور لوا تا بگیرد نام تو خورشیدآسا شرق و غرب تا زند شرعت عَلَم بر ذِرْوه عرش عُلا دین تو گیرد رواج از ذوالفقار حیدری کی پذیرد گلشن شرع تو بی حیدر ، صفا؟ گر ز تبلیغ رسالت ، خائفی از مشرکین حق نگهدار است ، ایمن باش از قوم دَغا مصطفی را چون به گوشْ این وحی آمد از سروش داد فرمان تا منادی خلق را گوید ندا از جهاز اشتران بر ساخت زیبا منبری شد فراز منبر و بگشود لعل جانفزا هر که را صدقِ ولا نبْوَد ، نباشد بهره مند از لقای مرتضی در حشر ، چون اهل ولا... چون در این پیمانْ همه یک دل شدند ومتّفق قال: «اللّهمّ والِ مَنْ لَهُ صِدْقُ الْوِلا» (3) مؤمنان را شد امیر ، آن شاه در خُمّ غدیر حَبَّذا روزی که در آن ، حق به مرکز یافت جا ! دین حق، امروز، کامل گشت و اسلام،استوار کان ولیّ پاک یزدان شد وصیّ مصطفی این سخن ، قول پیمبر هست و وحی کردگار شاهد ار خواهی مِنا و مَشعر و سعی و صفا کیست دانی بعدِ احمد ، مقتدای جِن و اِنس؟ آن شهنشاهی که باشد پیشوای اولیا لایق تاج خلافت ، بعد ختم المرسلین کیست دانی؟ حیدرِ مَرحَب کُشِ خیبر گشا... آن که از «نصرٌ من اللّه» هست در دستش عَلَم آن که از «إنّا فتحنا» هست بر فرقش لِوا عطر زلف حور عین ، رضوان کند در باغ خُلد هر غباری کآورد از کوی او باد صبا «لا فَتی إلّا علی ، لا سیفَ إلّا ذوالفقار» این ، کلام ایزد است و راوی او مصطفی . (4)

.

1- .میرزا محمّد علی همای شیرازی ، در سال 1212 ق ، در شیراز به دنیا آمد و در نزد علمای شیراز به تحصیل پرداخت و سپس به عراق رفت و در بازگشت ، سالیانی را در تهران ساکن شد و سپس به اصفهان رفت . وی در سال 1290 ق ، درگذشت .

2- .خیز و آنچه بر تو فرو فرستادم ، ابلاغ کن ، ای نور آسمان ها !
3- .خداوندا ! آن را که وی را به راستی دوست می دارد ، دوست بدار .
4- .دیوان همای شیرازی (به خط : میرزا محمد رضا گلپایگانی ، 1320 ق ، سنگی) : ص 6 (نقل با گزینش) .

ص: 357

. .

10 / 59 صبای کاشانی

10 / 59صبای کاشانی (1)37 . ملک الشعرای صبا می گوید : آن منبری که خاص نشستِ پیمبر است چون از نبی بمانْد تهی ، جای حیدر است اسب و سلاح و جامه و تازانه نبی خاص علی بُود که نبی را برادر است موسی مَثَل ، محمّد و هارون او علی است یک زاده اش شَبیر و دگر زاده ، شَبّر است از علم ، جان پاک پیمبر مدینه ای است حیدر ، مر آن مدینه فرخنده را در است حیدر بُود که در ره دین ، گاهِ کارزار تیغش سپرشکاف و سنانش زره در است هارونْش خواند و داد مر او را خلیفتی آن کاو به جمله خلق ، دلیل است و رهبر است حیدر که روی اوست که مصباح ظلمت است حیدر که تیغ اوست که مفتاح خیبر است در گرمگاه حشر بنوشند دوستانْش از دوستگانه ای که در او آب کوثر است روز غدیر ، آنچه نبی کرد با علی مشهورِ باختر شد و مذکورِ خاور است در بدر و خندق ، آنچه علی کرد بهرِ دین چون آفتاب در همه عالم ، مُشَهَّر است از عترت و کتاب ، جدایی گزیده ای با تو نه ثِقل اصغر و نه ثِقل اکبر است . (2)

.

1- .ملک الشعرا محمود بن محمّد حسین عندلیب کاشانی ، در سال 1228 ق ، در کاشان متولّد شد ؛ ولی خانواده اش به آذربایجانْ منسوب اند . پدر و جدّ او نیز شاعر بودند . محمود خان ، گذشته از شعر ، در حکمت ، حدیث ، تفسیر ، علوم ادبی ، خط ، نقاشی و منبّت کاری نیز دست داشت. دیوان او نزدیک به دو هزار و پانصد بیت دارد . وی در سال 1311ق ، درگذشت .
2- .به نقل از : نامه فرهنگیان ، عبرت نایینی : ص 708709 (نقل با تلخیص) . ملک الشعرای صبا ، قصیده دیگری نیز در مدح مولا علی علیه السلام دارد که خواندنی است (ر.ک: همان : ص 728) .

ص: 359

. .

قرن چهاردهم

10 / 60 ایرج میرزا

قرن چهاردهم10 / 60ایرج میرزا (1)38 . ایرج میرزا در وصف مولا علی علیه السلام می گوید : برآمد بامدادان مِهر انور جهان را کِسوت نو کرد در بر تو پنداری که زرّین شاهبازی همی گسترد در صحن فلک ، پَر و یا از بهر اثبات رسالت کف موسی همی شد ز آستین در و یا گویی عروسی ماه رخسار شب دوشینه بر سر داشت مِعجَر کنون برداشت از سر معجر خویش جهان از طلعت او شد منوّر و یا گویی که در این جشن فیروز فلک افروختستی مشعل زر و یا تا عود سوزند اندر این بزم سپهر افروخته زرّینه مِجمر چنین روز و چنین عید مبارک که آمد امرِ «بَلِّغْ» بر پیمبر نبی اندر غدیر خُم برافراشت جهاز چار اشتر جای منبر برآمد بر فراز آن و بگرفت به دست خویش اندر ، دست حیدر همه بر گِرد او گردیده انبوه گروه بی شمار و خیل بی مَر همه تفویض کرد امر ولایت به ابن عمّ و در معنی برادر (2) .

.

1- .ایرج میرزا فرزند غلامحسین میرزا ، نواده فتحعلی شاه ، در سال 1253ش ، به دنیا آمد . تحصیلات فارسی و عربی را در تبریز گذراند و زبان فرانسه را نیز آموخت . در نوزده سالگی وارد خدمات دولتی شد و مدّتی وزیر معارف بود . وی سفری به اروپا کرد و در بازگشت ، در تهران به سکته قلبی در سال 1304 ش ، درگذشت. اشعار وی ساده و روان است و هجو در آن بسیار است .

2- .تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا : ص 17 .

10 / 61 آسوده شیرازی

10 / 61آسوده شیرازی (1)39 . آسوده شیرازی می سراید : فرخنده خلیفه بلا فصل شایسته صحیفه نکو اصل داماد نبی ، وصیّ بر حق از امرِ خدای حیّ مطلق سلطانِ بحق ، امیر عادل شاه مَلِکان ، خدیو باذل خورشید وجود و گوهر جود معنیّ ظهور و سرّ موجود داماد رسول و شیر یزدان دارای جهان و قبله جان شاهنشه دین ، علیّ اعلی خورشید هُدی ، امام والا سالار دو کَون و روح ایمان معنیّ کلام و سرّ فرقان یعنی ز مِهین رسولِ مطلق کو خاتم انبیاست از حق بی واسطه خاتم ولایت در دست علی شد از عنایت زان رو که به حمل بار اسرار جز او بنَبود کس سزاوار گفتا نبی آن سفینه علم کامروز منم مدینه علم لیکن ز میان آل و اصحاب آمد علی آن مدینه را باب زان روی که هست بابِ اعظم فرد آمده در کتاب اعظم او بود ولیّ کُل و آگاه از سرّ وجودِ ما سِوی اللّٰه می بود چو خود بدایت علم پیدا شد از او نهایت علم از نور وجود او چو معبود افراخت نخست رایت جود معنیّ وجود این و آن شد در صورت این و آن ، عیان شد ای معنی صورتِ معالی وی جلوه ذات لا یزالی ای اصل هُدی و سرّ ارشاد وی فرع تو ما سِوی به ایجاد برهان حق است چون وجودت هستی دِهِ ما سِواست جودت ایمان تو هر که در پذیرد عمر ابد از وجود گیرد در مُلک وجود ، چون که فردی جفت تو ندیده کس به مردی . (2)

.

1- .محمّد مهدی ، فرزند حاجی حیدر علی ، برخلاف دیگر برادرانش که به کار تجارت (شغل موروثی) پرداختند ، به تحصیل روی آورد . وی در حدود سال 1260 ق ، به دنیا آمد و در سال 1320ق ، درگذشت . از وی اشعار فراوانی به جای مانده است . دیوان شعر او به شماره 339 در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران ، نگهداری می شود .
2- .تذکره مدینه الأدب : ج 1 ص 248 (به نقل از : مثنوی عرفان الحکم ، با تلخیص) .

10 / 62 میرزا حبیب خراسانی

10 / 62میرزا حبیب خراسانی (1)40 . میرزا حبیب خراسانی می گوید : ای گُل رخِ دل فریبِ خودکام وی دلبرِ دلکشِ دل آرام شد وقت که باز دور ایّام گامی بزند موافق کام برخیز تو نیز آسمان وار یک روز به کام ما بزن گام بستان و بده ، بگو سرودی برخیز و برو ، بیا ، بزن جام چون خرمن گل ، به عشوه بنشین چون سرو روان ، به جلوه بخرام از شام به عیش کوش تا صبح وز صبح به طیش باش تا شام امروز بگو مگر چه روز است تا گویمت این سخن به اکرام موجود شد از برای امروز آغاز وجود تا به انجام امروز ز روی نصّ قرآن بگرفت کمال ، دین اسلام امروز به امر حضرت حق شد نعمت حق به خلق ، اتمام امروز ، وجود ، پرده برداشت رخساره خویش جلوه گر داشت امروز به امر حضرت حق بر خلق جهان ، علی امیر است امروز به خلق ، گردد اظهار آن سرّ نهان که در ضمیر است آن پادشه ممالک جود در مُلک وجود ، بر سریر است چندان که به مدح او سرودیم یک نکته ز صد ، نگفته بودیم . (2)

.

1- .میرزا حبیب اللّه مجتهد خراسانی ، در سال 1266 ق ، در مشهد به دنیا آمد . وی از عارفان و حکیمان مشهور خراسان است . او تحصیلاتش را در نجف گذراند و سپس به مولد خود برگشت. وی در شعر و شاعری ، صاحب قریحه ای قوی بود و در سال 1328 ق ، درگذشت .
2- .دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی (کتابفروشی زوّار ، 1361 ش ، چهارم) : ص 224 240 .

10 / 63 طرب اصفهانی

10 / 63طرب اصفهانی (1)41 . طرب اصفهانی می گوید : فرّخا عید دلپذیر غدیر که جوان شد از او زمانه پیر! پیر گیتی جوانی از سر یافت از فرِ عید دلپذیر غدیر نعمت حق ، تمام گشت امروز بر همه خلق ، از صغیر و کبیر دین شد امروز کامل و سُتوار از وجود امیر کلّ امیر آمد امروز امر ایزد پاک زی نبی ، آن شه بشیر و نذیر آمد امروز جبرئیل امین جانب مصطفی به خُمّ غدیر در غدیر خُم ، این بشارت داد جبرئیل امین به شاه بشیر کای تو بر جمله ما سِوا سرور امر ما را کنون مکن تأخیر دست حیدر بگیر و از سرِ قدر بنشان جای خویشتن به سریر این خبر ، چون به مصطفی آمد در غدیر خُم از خدای قدیر در زمان از هَیونِ به زیر آمد منبری ساخت از جهاز بعیر پا به منبر نهاد و باز نمود همچو گُل ، آن دهان خوش تقریر کِ«ابشِروا یا مَعاشرَ الأنصار!» همه دانید ، از صغیر و کبیر : هر که مولای او منم امروز از پسِ من علی بر اوست امیر ناصرِ مرتضی هر آن که بُود در دو عالم ، خداش هست نصیر دوستدار علی هر آن که بُود دوستدارش بود خدای خبیر گشت امروز کار مُلک ، درست گشت امروز چشم شرع ، قریر . (2)

.

1- .ابو القاسم محمّد نصیر طرب اصفهانی ، فرزند محمّد رضا قلی همای شیرازی و معروف به میرزا طرب است . وی در سال 1274 ق ، به دنیا آمد و در سال 1320 ق ، درگذشت . فرزند وی استاد جلال الدین همایی ، در مجله ارمغان (سال دهم : 339 343) مقاله ای ارزشمند درباره وی نگاشته است .

2- .دیوان طرب بن همای شیرازی : ص 213214 .

ص: 364

. .

10 / 64 حکیم هیدَجی

10 / 64حکیم هیدَجی42 . حکیم محمّد بن معصومعلی هیدَجی (1270 1339ق) چنین سروده است : الا ای فروزنده ماه و مِهر فرازنده گنبد نُه سپهر سپاس و ستایش ، تو را می سِزَد که تن آفریدی و جان و خِرَد به یک بار ، خرگاه بیرون زدی پدیدار شد پرتو احمدی ز پیغمبران ، گوی پیشی رُبود به جانش هزار آفرین و درود! به یاران پرورده خویشِ او بر آن کس که شد پیرو کیش او بویژه علی ، پیشوای مِهین که بودش به پیوستگی جانشین پیمبر که اندیشه کیش داشت پس از خویش، وی را به مردم گماشت گرفتش کمر روز خُمّ غدیر در آن دشت ، بردش به بالا ز زیر بفرمود کای مردم! این حیدر است مرا یاور و بر شما سرور است خدا را اگر چشم ودست است وگوش مرا هم تن و جان و مغز است وهوش هر آن کس که او را منم پیشوای علی پیشوا باشدش رهنمای خدایا! به یار علی ، باش یار! کسی را که خوارش کند ، خوار دار ! (1)

.

1- .کلیّات دیوان هیدجی (به کوشش : علی هشترودی ، زنجان: کتابفروشی علویون ، 1377 ق ، دوم) : ص 18 24 .

قرن پانزدهم

10 / 65 غروی اصفهانی

قرن پانزدهم10 / 65غروی اصفهانی (1)43 . آیه اللّه غروی اصفهانی می گوید : باده بده ساقیا ولی ز خُمّ غدیر چنگ بزن مطربا ولی به یاد امیر تو نیز ای چرخ پیر بیا ز بالا به زیر دادِ مسرّت بده ، ساغر عشرت بگیر بلبل نطقم چنان قافیه پرداز شد که زُهره در آسمان به نغمه دمساز شد محیط کَون و مکان ، دایره ساز شد سَرور روحانیان ، هوالعلیُّ الکبیر نسیم رحمت وزید ، دهر کهن شد جوان نهال حکمت دمید ، پُر ز گل ارغوان مَسند حشمت رسید ، به خسرو خسروان حجاب ظلمت درید ز آفتاب منیر وادی خُمّ غدیر ، منطقه نور شد یا ز کف عقل پیر ، تجلّی طور شد یا که بیانی خطیر ، ز سرّ مستور شد یا شده در یک سریر ، قران شاه و وزیر شاهد بزم ازل ، شمع دل جمع شد تا افق لم یزل ، روشن از آن شمع شد ظلمت دیو و دَغَل ، ز پرتوش قمع شد چو شاه کیوانْ محل ، شد به فراز سریر چون به سر دست شاه، شیر خدا شد بلند به تارک مِهر و ماه ، ظلّ عنایت فکند به شوکتِ فرّ و جاه ، به طالعی ارجمند شاه ولایتْ پناه ، به امر حق ، شد امیر مژده که شد میر عشق، وزیر عقل نخست به همّت پیر عشق ، اساس وحدت درست به آب شمشیر عشق ،نقش دوئیّت بشُست به زیر زنجیر عشق ، شیر فلک شد اسیر فاتح اقلیم جود ، به جای خاتم نشست یا به سپهر وجود ، نیّر اعظم نشست یا به محیط شهود ، مرکز عالم نشست روی حسود عنود ، سیاه شد همچو قیر صاحب دیوان عشق ،عرش خلافت گرفت مسند ایوان عشق ، زیب و شرافت گرفت گلشن خندان عشق ،حُسن ولطافت گرفت نغمه دستان عشق ، رفت به اوج اثیر جلوه به صد ناز کرد ، لیلی حُسنِ قِدَم پرده ز رُخ باز کرد ، بدر منیر ظُلَم نغمه گری ساز کرد ، معدن کلّ حِکَم یا سخن آغاز کرد ، عَنِ اللَّطیفِ الخَبیر : به هر که مولا منم ، علی است مولای او نسخه اسما منم ، علی است طُغرای او سرّ معمّا منم ، علی است مَجلای او محیط انشا منم ، علی مدار و مدیر طور تجلّی منم ، سینه سینا علی است سرّ أنا اللّه منم ، آیت کبرا علی است دُرّه بیضا منم ، لؤلؤ لا لا علی است شافع عُقبا منم ، علی مُشار و مُشیر حلقه افلاک را سلسله جنبان ، علی است قاعده خاک را اساس و بنیان ، علی است دفتر ادراک را طراز و عنوان ، علی است سیّد لولاک را علی وزیر و ظهیر دایره کُنْ فَکان ، مرکز عزم علی است عرصه کَون و مکان ،

خطّه رزم علی است در حرم لا مکان ، خلوت بزم علی است روی زمین و زمان ، به نور او مُستنیر قبله اهل قبول ، غُرّه نیکوی اوست کعبه اهل وصول ، خاک سر کوی اوست قوس صعود و نزول، حلقه ابروی اوست نقدِ نفوس و عقول ، به بارگاهش حقیر طلعت زیبای او ، ظهور غیبِ مصون لعل گُهرزای او مصدر کاف است و نون سرّ سویدای او ، منزّه از چند و چون صورت و معنای او ، نگنجد اندر ضمیر یوسف کنعان عشق ، بنده رخسار اوست خضر بیابان عشق ، تشنه گفتار اوست موسیِ عمران عشق ، طالب دیدار اوست کیست سلیمان عشق؟ بر درِ او یک فقیر ای به فروغ جمال ، آینه ذوالجلال ! «مفتقر» خوش مقال ،مانده به وصف تولال گر چه بُراق خیال ، در تو ندارد مجال ولی ز آب زلال ، تشنه بود ناگزیر . (2)

.

1- .محمّد حسین غروی اصفهانی ، فرزند حاج محمّد حسن اصفهانی و معروف به «آیه اللّه کُمپانی» ، در دوم محرّم سال 1269 در کاظمین به دنیا آمد و در بیست سالگی به نجف مهاجرت کرد و در درس مرحوم شیخ محمّد کاظم آخوند خراسانی شرکت جست. او پس از درگذشت آخوند به تدریس پرداخت. از وی حدود 25 اثر باقی مانده است که در مباحث فقه ، اصول ، فلسفه و شعر است. وی ، روز پنجم ذی حجه سال 1361 درگذشت .

2- .دیوان محمد حسین غروی اصفهانی : ص 2628 .

ص: 367

. .

ص: 368

. .

ص: 369

. .

10 / 66 الهی قمشه ای

10 / 66الهی قمشه ای (1)44 . مرحوم حکیم الهی قمشه ای می گوید : سروش غیبم به پرده دل ، سراید از عشق ، داستان ها که جز به مهرِ علی فروزان نگردد انوار آسمان ها چو حُسن او ماه دلرُبایی چو طلعتش جلوه خدایی چو قامتش سروِ با صفایی ندیده چشمی به بوستان ها به هر دل افتد ز مِهرْ نورش بنوشد از باده طهورش به جامی از کوثرِ حضورش شود مجرّد ، تن و روان ها شنیده ای نیروی سنانش ، فکندنِ عمرو و صد چو آنش ندیده ای قدرت روانش به کشور مُلک لامکان ها به مُلک جان ، شاه کشور است او ، به شهر علم نبی در است او به گنج حق پاکْ گوهر است او ، خراج یک جلوه اش جهان ها ز حق مُجیب دعای آدم ، به امر ایزد ، وصیّ خاتم فروغِ اللّه و نور عالم ، فدای او جانِ جانِ جان ها ظهور عین الکمالِ ایزد ، شهود کلّ الجمال ایزد به قهر و سَطوت ، جلالِ ایزد ، خدا نمایی به چشم جان ها خِرَد به کار علی است حیران که چیست این سرّ سرّ سبحان مثالی از بی مثال یزدان ، در او از آن بی نشان ، نشان ها خلیفه اللّه اعظم است او ، معلّم روح آدم است او امیر پاکان عالم است او ، امام مطلق بر انس و جان ها کتاب ناطق ، امام بر حق ، مُعین طاها ، ولیّ مطلق خلافتش بر جهان محقّق ، حکومتش بر تن و روان ها علیّ عالی ، امیر ایمان ، ولیّ ایزد ، خدیو امکان وصیّ احمد ، سَمیّ سبحان ، جلالتش برتر از بیان ها دو دیده اش بر جمال سرمد ، دو نرگسش مست حُسن ایزد بهشتیان را به نصّ احمد ، دو گوهرش سیّد جوان ها هزارْ یک از صفات ذاتت ، نکرده وصف ای امیر عالم اگر فرستد هزار دفتر ، فرشته وحی از آسمان ها تو ظلّ خورشید لایزالی ، تو ذات بی مثْل را مثالی تو ساقی جرعه وصالی ، به باغ رضوان به بوستان ها تو جوهر قدرت خدایی ، تخلّق وصف کبریایی ز مِهر حق در مَثَل ضیایی ، تو را سِزَد قدر و عزّ و شان ها تو در غدیر از خدای قادر ، امیر باطن شدی و ظاهر که تاجداریِ شرع اطهر ، تو راست شایسته ، نی فلان ها به مُلک دین جز تو شه نزیبد ، بر این فلک جز تو مَه نزیبد شهی ، به هر دلْ سیه نزیبد ، تویی گُل و خارت این و آن ها تو بِسمل دفتر خدایی ، به کشتی شرعْ ناخدایی شهنشه تاج «إنّما»یی ، ثنای حُسن تو بر زبان ها تو خسرو «هَلْ أتی» مقامی ، بشیر رحمت به خاص و عامی ز کوثر عشق یار ، جامی به عاشقان بخش و تشنه جان ها تویی که شمشیر آبدارت فکند سرها به خاک ذلّت بس آتش قهر و اقتدارت ز مشرکان سوخت دودمان ها ز امر «بلّغ» به حکم ایزد ، شدی تو چون

جانشین احمد رقیب گشت از حسد مُخلّد ، به نار محرومی از جنان ها به شکرِ اعزاز پادشاهی ، به شیعیان از کَرَم نگاهی مخواه ما را بدین تباهی ، نظر کن ای شه به پاسبان ها تو پرده دارِ ظهور ذاتی ، تو آینه جلوه صفاتی تو کشتی نوح را نجاتی ، فراتر از گردش زمان ها چو خوانمی دفتر و کتابت ، فصاحت بی حدِ کلامت فزایدم معرفت پیامت ، زُدایدم شُبهت و گمان ها تبارک آن خوش کتاب ایمان ، مفسّر مُجملات قرآن فصاحتش نور چشم سَحبان ، مسخّرش عقل نکته دان ها به خیل خوبانْ تو پیشوایی ، بر اهل دلْ شاهِ اولیایی غرض ز معراج مصطفایی که آرد از غیبت ارمغان ها شبی که راز کُمیل خوانم ، چو شمعْ روشن شود روانم ز شوقت از دیده خون فشانم ، ز دل کشم ناله و فغان ها صباح اگر خوانمی دعایت ، به پیشگاه ازلْ ثنایت به چشم دل بینمی صفایت ، در آن حقایق ، وز آن بیان ها ز علم و عقل و سخا و قدرت ، به زهد و حلم و تُقی و همّت ندید چشم جهان مثالت ، نه در زمین ، نی در آسمان ها به سجده گه چون که سر نهادی ز جور ابن مُلجَم مرادی به گلشن قدسْ پرگشادی ، بِرَستی از جور سرگران ها به تیغِ زهرْ آبداده ناگاه ، شکافت آن جبهه بِهْ از ماه فرشته فریاد زد که : اللّه ! برآمد از قدسیان فغان ها منم «الهی» ، گدای کویت ، ز هر طرف چشمِ دل به سویت که افتدم یک نظر به رویت ، به وقت رحلت ز جسم ، جان ها «الهی»ام ، بنده تو شاهم ، به کوی عشقت فتاده راهم که بخشد ار غرقه در گناهم محبّتت ز آتشم امان ها . (2)

.

1- .میرزا محیی الدین مهدی الهی قمشه ای ، از حکما و فلاسفه بزرگ عصر ، در سال 1319 ق ، در قمشه اصفهان به دنیا آمد . تحصیلات خود را در اصفهان و مشهد گذراند و در تهران در مدرسه سپه سالار و دانش سرای عالی به تدریس پرداخت . از وی حدود ده جلد کتاب ، باقی مانده است . وی حدود پنج هزار بیت سروده است . استاد الهی قمشه ای در ربیع الثانی 1393 ق درگذشت .

2- .کلیّات دیوان حکیم الهی قمشه ای (تهران : انتشارات علمیّه اسلامیّه ، 1408 ق ، چهارم) : ص 320 .

ص: 371

. .

ص: 372

. .

10 / 67 محمّد تقی بهار

10 / 67محمّد تقی بهار (1)45 . ملک الشعرای بهار می گوید : گر نظر در آینه ، یک رَه بر آن منظر کند آفرین ها باید آن فرزند بر مادر کند گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلرُبای خود یقین می دان که اوضاع جهان ، دیگر کند کس به رخسار مَه از مُشک سیه ، چنبر نکرد او به رخسار مَه از مُشک سیه ، چنبر کند کس قمر را هم نشین با نافه اَذفَر ندید او قمر را هم نشین با نافه اذفر کند گر گشاید یک گِرِه از آن دو زلف عنبرین یک جهانْ آراسته از مُشک و از عنبر کند غم بَرَد از دل ، تو گویی ، تا همی خواهد چو من هر زمان مدح و ثنای خواجه قنبر کند آن که اندر نیمْ شب بر جای پیغمبر بخفت تا تن خود را به تیرِ کید خصم ، اِسپَر کند جز صفات داوری در وی نیابد یک صفت آن که عقل خویش را بر خویشتن داور کند داورش خوانَد ولیّ و احمدش خوانَد وصی هم وصایت هم ولایت ز احمد و داور کند در غدیر خُم ، خطاب آمد ز حق بر مصطفی تا علی را او ولی بر مِهتر و کِهتر کند تا رسانَد بر خلایقْ مصطفی امر خدای از جهاز اشتران از بهر خود ، منبر کند گِرد آیند از قبایل اندر آن دشت و نبی خطبه بر منبر ، پیِ امر خلافت سر کند گوید: آن کاو را منم مولا ، علی مولای اوست زینهار از طاعت او گر کسی سر در کند . (2)

.

1- .محمّد تقی بن محمّد کاظم صبوری ، ملک الشعرا ، در سال 1266 ش ، به دنیا آمد . وی محقّق ، شاعر ، نویسنده ، روزنامه نگار ، استاد دانشگاه و سیاستمدار بود . آثار تحقیقی و تصحیحی وی عبارت است : تاریخ سیستان ، مجمل التواریخ والقصص و سبک شناسی و . . . وی در سال 1330 ش ، در گذشت .
2- .دیوان ملک الشعرا بهار : ج 1 ص 1617 .

ص: 374

. .

10 / 68 صغیر اصفهانی

10 / 68صغیر اصفهانی (1)46 . صغیر اصفهانی چنین می گوید : سِزَد روند مَه و مِهر در حجابْ امروز که زد ز برج ولایت ، سر آفتاب امروز ز فیض پیر خراباتیان گرفت از نو جهان پیر به خود ، رونق شباب امروز زمانه تا به ابد چشم شاهد بختش چو چشم آینه بیدار شد ز خواب امروز گرفت دست مشیّت پیِ ظهور کمال ز چهره شاهد مقصود را نقاب امروز همه به وجد و سرورند خاص و عام امشب همه به عیش و نشاط اند شیخ وشاب امروز به اجتناب مِیم زاهد ار دهد فرمان کنم ز بردن فرمانش اجتناب امروز ز محتسب نکنم بیم و سر کنم مستی که شوق بسته به دل ، راهِ اضطراب امروز ز کهکشان فکنم ریسمان به گردن چرخ چو روزهای دگر ، گر کند شتاب امروز بگو به ساقی مجلس که : خانه ات آباد! خراب ساز مرا از شراب ناب امروز بکوب پای و بزن دست و می به ساغر کن به بانگ بَربَط و با نغمه رَباب امروز که ریخت ساقی رحمت به بزم خُمّ غدیر به جام اهل ولا ، کوثری شراب امروز سه نوبت از اُحُد آمد به احمد مرسل برای نصب علیّ ولی خطاب امروز نجات هر دو جهان را ز حق به عشق علی طلب نما که دعایی است مستجاب امروز به اهل عشق و ارادت بگو که بهر شما ز روزها همه گردیده انتخاب امروز شوید روز حساب ایمن از عذاب ، اگر زنید بر لب هم بوسه بی حساب امروز سزد «صغیر» کند شکر تا به یوم نُشور به نعمتی که از آن هست کامیاب امروز . (2)

.

1- .محمّد حسین ، فرزند آقا اسد اللّه ، در سیزدهم رجب سال 1312 ق در اصفهان به دنیا آمد . او از هشت سالگی به سرودن شعر ، روی آورد . از وی چندین اثر باقی مانده است . وی در سال 1349 ق ، درگذشت.
2- .دیوان صغیر اصفهانی : ص 4344 .

ص: 376

. .

10 / 69 اقبال لاهوری

10 / 69اقبال لاهوری (1)47 . علّامه محمّد اقبال لاهوری می گوید : مُسلِم اوّل ، شه مردان ، علی عِشق را سرمایه ایمان ، علی از ولای دودمانش زنده ام در جهان ، مثل گُهَر تابنده ام نرگسم وارفته نظّاره ام در خیابانش چو بو آواره ام زمزم ار جوشد زِ خاک من ، از اوست مِی اگر ریزد ز تاک من ، از اوست خاکم و از مهر او آیینه ام می توان دیدن نوا در سینه ام از رخ او فال ، پیغمبر گرفت ملّت حق از شکوهش فر گرفت قوّت دین مبین فرموده اش کائنات ، آیین پذیر از دوده اش (2) مُرسَل حق کرد نامش بوتراب حق ، «ید اللّه » خواند در اُمّ الکتاب هر که دانای رموز زندگی است سرّ اسمای علی داند که چیست خاک تاریکی که نام او تن است عقل ، از بیداد او در شیون است فکر گردون رس زمین پیما از او چشمْ کور و گوشْ ناشنْوا از او از هوس ، تیغ دو رو دارد به دست رهروان را دل برین رهزن شکست شیر حق ، این خاک را تسخیر کرد این گل تاریک را اِکسیر کرد مرتضی کز تیغ او حقْ روشن است بوتراب از فتح اقلیم تن است مرد کشور گیر از کرّاری است گوهرش را آبرو خودداری است هر که در آفاق گردد بوتراب بازگرداند ز مغرب ، آفتاب هر که زین بر مرکب تن ، تنگ بست چون نگین بر خاتم دولت نشست زیر پاش این جا شُکوه خیبر است دست او آن جا قسیم کوثر است از خود آگاهی یداللهی کند از ید اللهی شهنشاهی کند ذات او دروازه شهر علوم زیر فرمانش حجاز و چین و روم حکمران باید شدن بر خاک خویش تا مِیِ روشن خوری از تاک خویش . (3)

.

1- .علّامه محمّد اقبال لاهوری ، شاعر و متفکر و سیاستمدار ، در 24 ذی حجّه سال 1289 ، در لاهور به دنیا آمد و تحصیلات خود را در فلسفه ، در انگلستان و آلمان گذراند . وی از پیشروان اصلاح طلبی مسلمانان هند بود و بیشترین سروده هایش را به زبان فارسی سروده است. اقبال در سال 1357 ق ، درگذشت .

2- .دوده : دودمان .

3- .کلیات اقبال لاهوری (با مقدمه و تصحیح : احمد سروش ، کتاب خانه سنایی) : ص 33 (مثنوی «اسرار خودی») .

ص: 378

. .

10 / 70 مدرّس اصفهانی

10 / 70مدرّس اصفهانی (1)48 . میرزا یحیی مدرّس اصفهانی در مدح مولا علیه السلام می فرماید : باده از خُمّ غدیرم ده ، نه از خُمّ عصیر مست از شوق امامم کن ، نه از شُرب شراب آفتاب مشرقِ «الیومَ أکملتُ لکُمْ» گشت از برج ولایتِ آشکارا بی حجاب نعمت بی حدّ «أتممتُ علیکُمْ نعمتی» در چنین روز شریف ، اِنعام شد بر شیخ و شاب بی حسابْ ایزد گنه بخشد ، خدا را تا به کی باشد اندر دلْ مرا اندیشه از یوم الحساب؟ در چنین روزی خشوع اولیا شد سودمند در چنین روزی دعای اولیا شد مستجاب در چنین روزی ، نبی ، قدر علی ظاهر نمود دین عیان شد ، کافتاب آمد دلیل آفتاب! فی علیٍّ یا رسولَ اللّه بَلِّغ مانَزَل ورنه تبلیغ رسالت را نکردی بهره یاب مصطفی اصحاب را فرمود کاینک منبری از جهاز اشتران سازید بهرم با شتاب منبری آراستند ، آن گه پیمبر برنشست بر فراز منبر و بگرفت دست بوتراب گفت کای قوم! این علی مولا بُود بر خاص و عام گفت کای قوم! این علی سَرور بود بر شیخ وشاب بی ولای او اطاعت ، با ولایش معصیت این عِقاب اندر عِقاب است ، آن ثواب اندر ثواب هم رکاب از ماه و زین از مِهر و تنگ از کهکشان اِسپَر از گردون و رُمْح از رامح و تیر از شهاب گر خدایت خوانم ای فرمانده مُلک خدا این سخن در نزد دانایان بُود دور از صواب من نمی گویم خدایی ، لیکن اوصاف خدا در تو ظاهر گشت ، همچون بوی گُل اندر گلاب قادری بر انقلاب ذات اشیا در جهان گرچه اشیا را به ماهیّت ، محال است انقلاب اختر عمر عدو را در رسد وقت غروب چون بر آری تیغ چون مهرِ درخشان از قراب شهریارا ! بنده «یحیی» را ز هجران تو گشت تن ز تیغ کین ، هلاک و دل ز نار غم ، کباب . (2)

.

1- .میرزا یحیی ، معروف به «مدرّس بیدآبادی» ، فرزند محمّد اسماعیل اصفهانی ، در سال 1254 ق ، در کربلا به دنیا آمد و علوم مقدماتی را همان جا گذراند . او در شانزده سالگی به اصفهان آمد و در علوم عقلی ، نقلی ، ادبیات ، ریاضیات ، هیئت و نجوم ، تبحّر یافت و آن گاه به تدریس پرداخت . وی علاوه بر مقام علمی در شاعری نیز توانا بود و دیوان وی متجاوز از پانزده هزار بیت است که شامل مدایح و مراثی حضرت رسول و

ائمه اطهار علیهم السلام است . او در هفتم ذی قعده سال 1349 ق در 95 سالگی درگذشت .
2- .دیوان میرزا یحیی مدرس اصفهانی : ص 5357 (با تلخیص) .

ص: 380

. .

10 / 71 جلال الدین همایی

10 / 71جلال الدین همایی (1)49 . استاد جلال الدین همایی سروده است : تا به کی افسانه از دارا و اسکندر کنی؟ قصّه باید از امیر المؤمنین حیدر کنی گر حدیث راست می خواهی و گفتارِ درست مدح باید از شه دین ، حیدرِ صفدر کنی تا به دست و خامه ات یارایی مدح علی است حیف باشد حرف دیگر ثبت در دفتر کنی بی ولای مرتضی ، چون باد اندر چنبر است روز و شب گر در عبادت ، پشت را چنبر کنی چون پیمبر باب خواندش مر مدینه ی علم را دست بیعت بایدت در حلقه آن در کنی آن چنان باشد که گِرد کعبه باشی در طواف چون طواف مرقد آن شاه دین پرور کنی اندر آیین جوان مردی و دینداری رواست گر سر و جان در رهِ آیین آن سرور کنی هر سری کان نیست اندر پای آن سَرور به راه غَبن باشد گر دمی از عمر با او سر کنی پیش من حرفی ز اسرار ولایت برتر است زان که صد فصل از فنون علم را از بَر کنی آنچه در وصف علی دانم ، اگر گویم ، مرا طعن در محراب گویی ، لعن بر منبر کنی رازها دارم به دل ، گر پرده بگشایم ، مرا طعمه شمشیر سازی ، مُثله خنجر کنی گفت عارف : در بشر ، روپوش کرده است آفتاب این کلام نغز را باید به جان ، باور کنی وندر این ره ، مشکلی گر پیش آید ، بایدت حلّ آن از اتّحاد ظاهر و مَظهر کنی ای علیّ مرتضی ، ای آیت حُسن القضا ! ای که ز اکسیر عنایت ، خاک ره را زر کنی آفتاب اولیایی ، سایه لطف خدا دوستان را سایبانی در صف محشر کنی سایه لطف و کَرَم از دوستداران وا مگیر ای که از داروی احسان ، چاره مُضطر کنی تشنه کامانیم ای ابر کرامت ، خوش ببار تا گلوی خشک ما از آب رحمت تَر کنی تو شفیع مُذنبانی و «سنا» غرق گناه چشم دارد کِش شفاعت در بر داور کنی مدح کس گر گفته ام ، نعت تو ام کفّاره است بو که زین کفّاره ام آسوده از کیفر کنی . (2)

.

1- .جلال الدین همایی ، در سیزدهم دی 1278 ش ، مطابق با اوّل رمضان 1317 ق در یکی از محلّات جنوبی اصفهان ، دیده به جهان گشود . نخست به مکتب ملّا باجی رفت و در سال 1326 ق ، به همراه برادر بزرگش به مدرسه حقایق وارد شد و در سال 1328 ق ، به مدرسه علمیه نیماورد ، منتقل شد . وی پس از تکمیل تحصیلات ، از سال 1300 ش ، به تدریس

در مدارس جدید و دانشگاه پرداخت و به سال 1310ش ، به تهران منتقل شد . وی در سال 1345ش ، رسما از کار دانشگاهی کناره گیری کرد . از وی آثار بسیاری به جا مانده است ، از قبیل : تاریخ ادبیات ایران ، غزالی نامه ، فنون بلاغت و صناعات ادبی ، مولوی نامه ، تصوّف در اسلام و دیوان سنا . او چندین کتاب ارزشمند را هم تصحیح کرده که از آنهاست : مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه و نصیحه الملوک غزالی . وی در ششم ماه رمضان 1400 ق ، مطابق با هشتم تیرماه 1359 ش در اصفهان درگذشت .

2- .دیوان سنا (به اهتمام : ماهدخت بانو همایی ، تهران: مؤسسه نشر هما ، 1364 ش ، اوّل): ج 1 ص 55 57 .

ص: 382

. .

ص: 383

. .

10 / 72 محمّد حسین شهریار

10 / 72محمّد حسین شهریار (1)50 . استاد شهریار ، در مدح مولا علیه السلام می گوید : یا علی ! نام تو بردم ، نه غمی مانْد و نه همّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! گوییا هیچ نه همّی به دلم بوده ، نه غمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! تو که از مرگ و حیات، این همه فخری و مباهات علی ، ای قبله حاجات ! گویی آن دزد شقی تیغ نیالوده به سمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! گویی آن فاجعه دشت بلا هیچ نبوده است دراین غم نگشوده است سینه هیچ شهیدی نخراشیده به سُمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! حق اگر جلوه با وجه اتَم کرده در انسان کان نه سهل است و نه آسان به خودِ حق که تو آن جلوه با وجه اتَمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! منکر عید غدیر خُم و آن خطبه و تنزیل کر و کور است وعَزازیل با کر وکور ، چه عید و چه غدیریّ و چه خُمّی؟ بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! در تولّا هم اگر سهو ولایت ، چه سفاهت ! اُف بر این شمّ فقاهت ! بی ولای علی و آل ، چه فقهی و چه شمّی؟ بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! تو کم و کیف جهانی و به کمبود تو دنیا از ثَری تا به ثریّا شر و شور است و دگر هیچ نه کیفیّ و نه کمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! آدمی جامع جمعیّت و موجود اَتَم است گر به معنای اعم است تو بهینْ مظهرِ انسان و به معنای اعمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! چون بود آدم کامل ، غرض از خلقت عالم پس به ذرّیّه آدم جز شما مهد نبوّت نبُوَد چیز مُهمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! عاشق توست که مستوجب مدح است ومعظّم منکرت مستحق ذم وز تو بیگانه نَیَرزد ، نه به مدحی ، نه به ذمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! بی تو ای شیر خدا سبحه و دستار مسلمان شده بازیچه شیطان این چه بوزینه که سرها همه را بسته به دُمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! لشکر کفر اگر موج زند در همه دنیا همه توفان ، همه دریا چه کند با تو که چون صخره صمّا و اَصمّی؟ بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! یا علی ! خواهمت آن شعشعه تیغ زرافشان هم بدو کفر سرافشان بایدم این لَمَعانْ دیده ، ندانم به چه لمّی بِأبی أنْتَ وَ اُمّی ! (2)

.

1- .سیّد محمد حسین بهجت تبریزی ، فرزند حاج میرزا آقا خشکنانی ، در سال 1285ش ، در تبریز به دنیا آمد . وی علوم مقدماتی را در همان شهر گذراند و در سال 1339 ق به تهران آمد و در دار الفنون در رشته طب به تحصیل پرداخت . پس از دو سال ، تحصیل را رها کرد و در سال 1310 ش

، به استخدام دولت درآمد . پس از چندی به نیشابور رفت و در بازگشت به تهران در بانک کشاورزی مشغول به کار شد . کلّیات اشعار وی بیش از پانزده هزار شعر دارد. شاهکار شعر شهریار «حیدر بابا» است که به ترکی سروده است . وی در اواخر عمر به تبریز برگشت و در سال 1367ش ، در بیمارستان مهر تهران زندگی را بدرود گفت . جنازه او به تبریز منتقل و در مقبره الشعرای تبریز دفن شد .

2- .کلیات دیوان شهریار (انتشارات زرین) : ج 1 ص 231 .

ص: 385

. .

ص: 386

. .

51 . و در قصیده ای دیگر می گوید : علی آن شیر خدا شاه عرب الفتی داشته با این دل شب شب ز اسرار علی آگاه است دل شب ، مَحرم سِرّ اللّه است شب علی دید و به نزدیکی دید لیک او نیز به تاریکی دید شب شنفته است مناجات علی جوشش چشمه عشق ازلی شاه را دیده به نوشینی خواب روی بر سینه دیوار خراب قلعه بانی که به قصر افلاک سر دهد ناله زندانی خاک دردمندی که چو لب بگشاید در و دیوار به زنهار آید کلماتی چو دُر آویزه گوش مسجد کوفه هنوزش مدهوش فجر تا سینه آفاق شکافت چشم بیدار علی خفته نیافت روزه داری که به مُهر اَسحار بشکند نان جوین افطار ناشناسی که به تاریکی شب می بَرد نان یتیمان عرب پادشاهی که به شب ، بُرقَع پوش می کشد بار گدایان بر دوش تا نشد پردگی آن سِرّ جلی نشد اِفشا که علی بود ، علی شاهبازی که به بال و پر راز می کند در ابدیّت پرواز شه سواری که به برق شمشیر در دل شب بشکافد دل شیر عشقبازی که هم آغوش خطر خفت در خوابگه پیغمبر آن دمِ صبح قیامت تأثیر حلقه در شد از او دامنگیر دست در دامن مولا زد در که : علی ! بگذر و از ما مگذر شال شه ، وا شد و دامن به گِرو زینبش دست به دامن که : مرو! شال می بست و ندایی مُبهم که : کمربند شهادت ، محکم ! ماه محراب عبودیّت حق سر به محراب عبادت ، مُنشق می زند پس لب او کاسه شیر می کند چشم اشارت به اسیر چه اسیری که همان قاتل اوست تو خدایی مگر ، ای دشمنْ دوست؟ در جهانی همه شور و همه شر ها عَلیٌ بَشَرٌ ، کیفَ بَشر؟ ! کفن از گریه غَسّال ، خجل پیرهن از رخ وصّال ، خجل شبْروان مست ولای تو ، علی ! جان عالم به فدای تو ، علی ! (1)

.

1- .کلیات دیوان شهریار (انتشارات زرین) : ج 1 ص 615 .

52 . و نیز همو می سراید : علی ای همای رحمت ، تو چه آیتی خدا را که به ما سِوا فکندی همه سایه هما را؟ دل ! اگر خداشناسی ، همه در رُخ علی بین به علی شناختم من ، به خدا قسم ، خدا را به خدا که در دو عالم ، اثر از فنا نمانَد چون علی گرفته باشد سرِ چشمه بقا را مگر ای سحاب رحمت ، تو بباری ار نه دوزخ به شرار قهر سوزد همه جان ما سوا را برو ای گدای مسکین ، درِ خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کَرَم ، گدا را بجز از علی که گویَد به پسر که : قاتل من چو اسیر توست ، اکنون به اسیر کن مدارا بجز از علی که آرَد پسری ابو العجایب که عَلَم کند به عالم ، شهدای کربلا را چو به دوست ، عهد بندد ز میان پاکبازان چو علی که می تواند که به سر بَرد وفا را؟ نه خدا توانمش خواند ، نه بشر توانمش گفت متحیّرم چه نامم شه مُلک «لا فتی» را به دو چشمِ خونفشانم هِلِه ، ای نسیم رحمت که ز کوی او غباری به من آر ، توتیا را به امید آن که شاید برسد به خاک پایت چه پیام ها که دارم همه سوز دل صبا را چو تویی قضایْ گردان ، به دعای مستمندان که ز جان ما بگردان ، رهِ آفت قضا را چه زنم چو نای ، هر دم ، ز نوای شوق او دم که لسان غیب ، خوش تر بنوازد این نوا را «همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را» ز نوای مرغ یا حق ، بشنو که در دل شب غم دل به دوست گفتن ، چه خوش است شهریارا. (1)

.

1- .کلیات دیوان شهریار (انتشارات زرین) : ج 1 ص 98 .

ص: 389

. .

10 / 73 ابو القاسم حالت

10 / 73ابو القاسم حالت (1)53 . ابوالقاسم حالت سروده است : آمد آن شاهی که اندر وصف ذاتش گفته اند : «لا فتی إلّا علی لا سیفَ إلّا ذوالفقار» روح مطلق ، شیر حق ، شاه نجف ، صِهر رسول عین ایمان ، اصل دین ، کان کَرَم ، کوه وقار جسم دانش، جان بینش، دست قدرت، پای شوق روی طالع ، روح خوش بختی ، روان افتخار دفتر حکمت ، کتاب فضل ، دیوان کمال آفتاب عزّ و شوکت ، آسمانِ اقتدار میوه باغ سه روح و پنج حِس و شش جهت یکّه سردار دو عالم ، سرور هفت و چهار کاخ دین را پایگاه و باغ حق را باغبان مُلک جان را پادشاه و شهر دل را شهریار درس رحمت را کتاب و روی زحمت را نقاب جام دانش را شراب و شمع بینش را شرار ناامیدان را امید و ناتوانان را توان ناشکیبان را شکیب و بی قراران را قرار در خلافت ، عدل او کاخ امان را بام و در در فتّوت ، جود او شاخ کَرَم را برگ و بار پند او پندی که شد دست خطا را دستبند لفظ او دُرّی که شد گوش سخن را گوشوار آن که باشد نزد جودش صد چو حاتم ، شرمگین وان که باشد پیش علمش صد چو لقمان ، شرمسار عقل ، عاجز شد ز وصف دانش و تقوای او کان فزون بود از حساب و این برون بود از شمار گفت پیغمبر که : بعد از من ، علی رهبر بُوَد در ره دین خدا و سنّت پروردگار هر که ما را دوست باشد ، گو علی را باش دوست هر که ما را یار باشد ، گو علی را باش یار «حالت» ! ار خواهی که در محشر نباشی رو سیاه روشن از مِهر علی شو ، در نهان و آشکار . (2)

.

1- .ابو القاسم حالت ، فرزند کربلایی محمّد تقی ، در سال 1292ش ، در تهران به دنیا آمد و تحصیلات خود را در تهران گذراند. وی در سال 1317ش ، کار روزنامه نگاری را با روزنامه توفیق ، آغاز کرد و آن گاه با روزنامه های دیگر ، از قبیل امید ایران ، تهران مصوّر ، قیام ایران و خبردار همکاری کرد و از سال 1323 ش ، برای هفته نامه آیین اسلام ، هفته ای پنج رباعی که ترجمه منظوم کلمات قصار علی علیه السلام بود می سرود . حالت بیش از 28 اثر ترجمه (از انگلیسی و عربی) ، تألیف و شعر از خود به جای گذاشت . وی در سال 1371 ش ، درگذشت .

2- .دیوان حالت (تهران : کتاب خانه ابن سینا ، 1341 ش) : ص 199 .

ص: 391

. .

10 / 74 امام خمینی

10 / 74امام خمینی54 . امام خمینی رحمه الله درباره مولا علیه السلام می سراید : فارغ از هر دو جهانم به گُل روی علی از خُم دوست ، جوانم به خَم موی علی طی کنم عرصه مُلک و ملکوت از پی دوست یاد آرم به خراباتْ چو ابروی علی . (1)

.

1- .دیوان امام (تهران : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، 1373) .

بخش دهم : ویژگی های امام علی

اشاره

بخش دهم : ویژگی های امام علیفصل یکم : ویژگی های اعتقادیفصل دوم : ویژگی های اخلاقیفصل سوم : ویژگی های عملیفصل چهارم : ویژگی های سیاسی و اجتماعیفصل پنجم : ویژگی های رزمی

.

ص: 394

. .

سخنی درباره ویژگی های امام

سخنی درباره ویژگی های امامامیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، گنجینه ارزش ها و جانش سرشار از ستودنی ها و نیکویی ها ، و زندگی اش مظهر بزرگی هاست و آنچه در این بخش آورده ایم ، تنها گوشه ای از ویژگی های آن امام علیه السلام است. ویژگی های والا و شکوهمند او چون دانش ، عصمت و نظایر آن ، در ذیل عنوان های خاص خودش آمده است . با این حال ، آنچه در این جا و دیگر جاها آورده ایم ، همه آنچه ممکن است در مورد آن پیشوای بی همتا گفته شود ، نیست؛ چون دریای عظمت شخصیّت والای او گسترده تر و ژرف تر از آن است که به توصیف آید یا قلم ، توان بیان آن را داشته باشد و یا اندیشه به ژرفای آن دست یابد. او کسی است که می فرمود: «یَنحَدِرُ عَنِّی السَّیلُ ، ولا یَرقی إلَیَّ الطَّیرُ» . فضیلت ، چون سیل از کوهسار وجودم سرازیر است و هیچ تیزپروازی به بلندای من نمی رسد . (1) علّت دیگر ، آن است که تاریخ ، همه فضایل و بزرگی های او را برای نسل های بعد ، نقل نکرده است ، و چه بسیار کسانی که تلاش می کردند تا او را از خاطره تاریخ ، محو کنند. با این حال ، آنچه از آن حضرتْ آشکار شده است ، علی رغم همه

.

1- .ر . ک : ج 8 ص 285 (شگفتا از روزگار) .

تلاش های ستمگرانِ جفاپیشه برای محو جلوه های صفات آن حضرت ، دیده ها را خیره و خِردها را متحیّر ساخته است . سخن خلیل بن احمد فراهیدی درباره امام علیه السلام چه زیبا و رساست که می گوید: چه گویم درباره مردی که دوستانش از بیم و دشمنانش از کینه ، فضایل او را پوشیده داشتند و در بین این دو سرپوش گذاری ، آن قدر فضایل او بسیار است که شرق و غرب را فرا گرفته است؟ ! (1) در این جا اندکی از بسیار متون دینی را که از طریق شیعه و اهل سنّت (هر دو) روایت شده ، ذکر می کنیم؛ چرا که ما را توان احاطه بر ویژگی های شخصیتی کسی چون علی علیه السلام نیست؛ یگانه ای که در ایمان ، دانش ، اخلاق ، جوان مردی ، شجاعت و رحمت، هم تراز ندارد ؛ بلکه نمی توان انسانی چون او یافت که در وجودش ویژگی های متضادّی که معمولاً در یک شخص، جمع نمی شوند گِرد آمده باشد. در میدان رزم ، هرگاه بر دشمنی می نگریست و بر او بانگ می زد ، بدنش می لرزید و جان بر لبش می رسید ، و هیچ یک از همگنانش به پایگاه او نمی رسیدند ، و آن گاه که به اشک حلقه زده بر چشم یتیم می نگریست و یا به کسی که پشتش از رنج روزگار ، خم شده است ، نگاه می کرد ، دلش به لرزه می افتاد و اشکش جاری می شد... و به این سبب به «گردآورنده اضداد» شناخته شده است . او در سرتاسر تاریخ و در همه زمینه ها بی نظیر است. او معجزه بزرگ اسلام و پیامبر خداست ، و چرا چنین نباشد ، در حالی که نبوّتْ وی را زیر بال گرفته و رسالت ، او را در دامان آن بزرگْ پیامبر افکنده بود و او فانی در جمالِ حق بود. با همه این ها آن حضرت، خود را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه می دید؟

.

1- .ر . ک : ص 131 (خلیل بن احمد) .

این را در پاسخ مولا علیه السلام به یکی از افرادی که از دانش بسیار و شناخت ژرف او در شگفت شده بود و پنداشت که وی پیامبر است ، می توان یافت ، که گفت: «أنَا عَبدٌ مِن عَبیدِ مُحَمَّدٍ» . من بنده ای از بندگان محمّد هستم . (1) او از آغاز زندگی اش همراه و یاور پیامبر خدا بود. تصویر آن حضرت از این همراهی و دوستی اش ، در خطبه معروف به «قاصعه» ، چه قدر دلنشین است! (2) دل علی علیه السلام ، آبشخور وحی صاف و زلال ، و روحش عطرآگین از تعالیم ربّانی است و همه این ها در میدان جنگ و سیاست ، درخشش می گرفت . زندگی علی علیه السلام ، آمیزه ای شگفت از علم و عمل و زهد و تلاش بود. او شیر جنگ و مبارزه بود و روح بزرگش در دل شب ، آویخته بر ملکوت اعلی!

.

1- .ر . ک : ج 8 ص 279 (من بنده ای از بندگان محمّدم) .
2- .ر . ک : ص 439 (سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام) .

الفصل الأوّل : الخصائص العقائديّه1 / 1لَم يَكفُر بِاللّهِ طَرفَةَ عَينٍ رسول اللّه صلى الله عليه و آله : إنَّ سُبّاقَ الاُمَمِ ثَلاثَةٌ لَم يَكفُروا طَرفَةَ عَينٍ : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وصاحِبُ ياسينَ ، ومُؤمِنُ آلِ فِرعَونَ ، فَهُمُ الصِّدِّيقونَ ، وعَلِىٌّ أفضَلُهُم . (1)

عنه صلى الله عليه و آله : ثَلاثَةٌ ما كَفَروا بِاللّهِ قَطُّ : مُؤمِنُ آلِ ياسينَ ، وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وآسِيَةُ امرَأَةُ فِرعَونَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله : ثَلاثَةٌ لَم يَكفُروا بِالوَحيِ طَرفَةَ عَينٍ : مُؤمِنُ آلِ ياسينَ ، وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وآسِيَةُ امرَأَةُ فِرعَونَ . (3)

الإمام علىّ عليه السلام : إنّى لَم اُشرِک بِاللّهِ طَرفَةَ عَينٍ ، ولَم أعبُدِ اللّاتَ وَالعُزّى . (4)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 6 ؛ كفايه الطالب : ص 123 وفيه «لم يشركوا» بدل «لم يكفروا» وكلاهما عن أبى ليلى .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 313 ح 8864 عن جابر .
3- .تاريخ بغداد : ج 14 ص 155 الرقم 7468 ؛ الخصال : ص 174 ح 230 كلاهما عن جابر .
4- .الخصال : ص 572 ح 1 عن مكحول .

فصل یکم : ویژگی های اعتقادی

1 / 1 لحظه ای به خدا کفر نورزید

فصل یکم : ویژگی های اعتقادی1 / 1لحظه ای به خدا کفر نورزید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : پیشتازان امّت ها سه نفرند که لحظه ای کافر نشدند : علی بن ابی طالب ، صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون . آنان ، صدّیقان اند و علی ، برترینشان است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : سه نفر ، هرگز به خدا کفر نورزیدند : مؤمن آل یاسین ، علی بن ابی طالب و آسیه ، زن فرعون .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : سه نفر ، یک چشم به هم زدن به وحی ، کفر نورزیدند : مؤمن آل یاسین ، علی بن ابی طالب و آسیه ، زن فرعون .

امام علی علیه السلام : من لحظه ای به خدا شرک نورزیدم و لات و عُزّی را هرگز نپرستیدم .

.

عنه عليه السلام : إنّى وُلِدتُ عَلَى الفِطرَهِ ، وسَبَقتُ إلَى الإِيمانِ وَالهِجرَهِ . (1)

الإمام الباقر عليه السلام فى قَولِ اللّهِ تَعالى : «الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَنَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ» (2) : نَزَلَت فى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؛ لِأَنَّهُ لَم يُشرِک بِاللّهِ طَرفَهَ عَينٍ قَطُّ ، ولَم يَعبُدِ اللّاتَ وَالعُزّى . (3)

الأمالى للمفيد عن ابن عبّاس : إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ صَلَّى القِبلَتَينِ ، وبايَعَ البَيعَتَينِ ، ولَم يَعبُد صَنَما ولا وَثَنا ، ولَم يُضرَب عَلى رَأسِهِ بِزَلَمٍ (4) ولا قِدحٍ (5) ، وُلِدَ عَلَى الفِطرَهِ ، ولَم يُشرِک بِاللّهِ طَرفَهَ عَينٍ . (6)

الإيضاح : الاُمَّهُ مُجمِعَهٌ عَلى أنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام لَم يُشرِک بِاللّهِ عَزَّ وجَلَّ طَرفَهَ عَينٍ قَطُّ ، ولَم يَتَّخِذ دينَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ هُزُوا ولَعِبا . (7)

الطبقات الكبرى عن الحسن بن زيد : [علىٌّ] لَم يَعبُدِ الأَوثانَ قَطُّ . (8)

راجع : ج 7 ص 526 (السابق) .

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 57 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 272 ، إعلام الورى : ج 1 ص 340 وفيهما «الإسلام» بدل «الإيمان» .
2- .الأنعام : 82 .
3- .تفسير فرات : ص 134 ح 158 عن أبان بن تغلب وراجع ص 222 ح 298 .
4- .الزُّلَم والزَّلم : واحد الأزلام ؛ وهى القِداح التى كانت فى الجاهليّه عليها مكتوب الأمر والنهى ؛ افعل ولا تفعل ، كان الرجل منهم يضعها فى وعاء له فإذا أراد سفرا أو زواجا أو أمرا مهمّا أدخل يده فأخرج زلَما فإن خرج الأمر مضى لشأنه وإن خرج النهى كفّ عنه ولم يفعله (النهايه : ج 2 ص 311 «زلم») .

5- .القدح : السهم الذى كانوا يستقسمون به (النهايه : ج 4 ص 20 «قدح») .
6- .الأمالى للمفيد : ص 235 ح 6 ، الأمالى للطوسى : ص 11 ح 14 .
7- .الإيضاح : ص 199 .
8- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 21 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 26 ، الصواعق المحرقه : ص 120 وزاد فيه «ومن ثمّ يقال فيه : كرّم اللّه وجهه» .

امام علی علیه السلام : من بر فطرت زاده شدم و به ایمان آوردن و هجرت ، پیشی گرفتم .

امام باقر علیه السلام درباره سخن خداوند تعالی : «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند ، آنان راست ایمنی و ایشان ، راه یافتگان اند» : درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است ؛ چون او هرگز ، حتی به اندازه چشم بر هم زدنی شرک نورزید و هرگز لات و عُزّی را نپرستید .

الأمالی ، مفید به نقل از ابن عبّاس : علی بن ابی طالب علیه السلام به دو قبله نماز گزارد ، و دو بیعت به جا آورد ، و هیچ بت و وَثَنی را نپرستید ، و هیچ زَلَم (1) و قماری نَرَد ؛ بر فطرت زاده شد و لحظه ای به خدا شرک نورزید .

الإیضاح : امّت اسلامی هم رأی اند که علی بن ابی طالب علیه السلام هرگز ، حتّی لحظه ای به خدا شرک نورزید و دین خدا را به ریشخند و بازی نگرفت .

الطبقات الکبری به نقل از حسن بن زید : [علی علیه السلام] هرگز بت ها را نپرستید .

ر . ک : ج 7 ص 527 (پیشتاز) .

.

1- .زَلَم ، به نوعی از پیکان بدون سر و پَر می گفتند که در جاهلیّت برای قمار به کار می بردند (النهایه : ج 2 ص 311 «زلم») .

1 / 2أوَّلُ مَن أسلَمَ رسول اللّه صلى الله عليه و آله : أوَّلُكُم وارِدا عَلَى الحَوضِ (1) أوَّلُكُم إسلاما ؛ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله : إنَّ أوَّلَ هذِهِ الاُمَّهِ وُرودا عَلَىَّ أوَّلُها إسلاما ، وإنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ أوَّلُها إسلاما . (3)

عنه صلى الله عليه و آله : عَلِىٌّ أوَّلُ مَن آمَنَ بى وصَدَّقَنى . (4)

المعجم الكبير عن أبى ذرّ وسلمان : أخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِىٍّ عليه السلام فَقالَ : إنَّ هذا أوَّلُ مَن آمَنَ بى ، وهُوَ أوَّلُ مَن يُصافِحُنى يَومَ القِيامَهِ ، وهذَا الصِّدِّيقُ الأَكبَرُ ، وهذا فاروقُ هذِهِ الاُمَّهِ يُفَرِّقُ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ ، وهذا يَعسوبُ (5) المُؤمِنينَ ، وَالمالُ يَعسوبُ الظّالِمِ . (6)

.

1- .ويمكن ضبطها أيضاً بهذا الشكل : «عَلَىَّ الحَوضَ» .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 147 ح 4662 ، تاريخ بغداد : ج 2 ص 81 الرقم 459 وفيه «وارده» بدل «واردا» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 40 ح 8367 ، الاستيعاب : ج 3 ص 198 الرقم 1875 كلّها عن سلمان ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 229 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 280 ح 195 عن أبى ذرّ ، الفصول المختاره : ص 262 عن سلمان وفى الخمسه الأخيره «ورودا» بدل «واردا» .
3- .كنز الفوائد : ج 1 ص 263 عن أنس .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 36 ح 8362 عن ابن عبّاس ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 225 عن الشعبى و ص 233 ، الرياض النضره : ج 3 ص 110 كلاهما نحوه ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 114 الرقم 51 ، الأمالى للطوسى : ص 148 ح 242 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 263 والأربعه الأخيره عن أبى ذرّ ، الأمالى للصدوق : ص 74 ح 42 عن جابر ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 6 عن ابن عبّاس .
5- .اليعسوب : السيّد والرئيس والمقدّم (النهايه : ج 3 ص 234 «عسب») .

6- .المعجم الكبير : ج 6 ص 269 ح 6184 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 41 ح 8368 ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 228 نحوه ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 267 ح 179 و ص 280 ح 194 ، الأمالى للطوسى : ص 210 ح 361 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 4 ح 4 ، الإرشاد : ج 1 ص 31 ، الأمالى للصدوق : ص 274 ح 304 ، بشاره المصطفى : ص 103 والأربعه الأخيره عن أبى ذرّ ، معانى الأخبار : ص 402 ح 64 والستّه الأخيره نحوه ، شرح الأخبار : ج 2 ص 266 ح 572 كلاهما عن ابن عبّاس .

1 / 2 نخستین مسلمان

اشاره

1 / 2نخستین مسلمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : اوّلین کس از شما که بر حوض [کوثر] وارد می گردد ، اوّلینِ شما در اسلام آوردن ، [یعنی] علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : نخستین وارد شونده بر من از این امّت ، اوّلین اسلام آورنده است و علی ابن ابی طالب ، اوّلین اسلام آورنده است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی ، اوّلین کسی بود که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد .

المعجم الکبیر به نقل از ابو ذر و سلمان : پیامبر خدا ، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «این ، اوّلین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز واپسین ، با من دست خواهد داد ؛ این ، صدّیق اکبر است ؛ این ، فاروق این امّت است که بین حق و باطل ، جدایی خواهد افکند ؛ این ، رئیس مؤمنان است و مال ، رئیس ظالمان» .

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، أنتَ أوَّلُ مَن آمَنَ بى وصَدَّقَنى ، وأنتَ أوَّلُ مَن أعانَنى عَلى أمرى ، وجاهَدَ مَعى عَدُوّى ، وأنتَ أوَّلُ مَن صَلّى مَعى وَالنّاسُ يَومَئِذٍ فى غَفلَةِ الجَهالَةِ ، يا عَلِىُّ ، أنتَ أوَّلُ مَن تَنشَقُّ عَنهُ الأَرضُ مَعى ، وأنتَ أوَّلُ مَن يَجوزُ الصِّراطَ مَعى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله : إنَّ المَلائِكَةَ صَلَّت عَلَىَّ وعَلى عَلِىٍّ سَبعَ سِنينَ قَبلَ أن يُسلِمَ بَشَرٌ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله : صَلّى عَلَىَّ المَلائِكَةُ وعَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام سَبعَ سِنينَ ، ولَم يَصعَد أو تَرتَفِع شَهادَةُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ مِنَ الأَرضِ إلَى السَّماءِ إلّا مِنّى ومِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (3)

المناقب للخوارزمى عن ابن عبّاس : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : صَلَّتِ المَلائِكَةُ عَلَىَّ وعَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ سَبعَ سِنينَ . قالوا : وَلِمَ ذلِكَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ صلى الله عليه و آله : لَم يَكُن مَعى مَن أسلَمَ مِنَ الرِّجالِ غَيرَهُ ، وذلِكَ أنَّهُ لَم تُرفَع شَهادَةُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ إلَى السَّماءِ إلّا مِنّى ومِن عَلِىٍّ . (4)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله : إنَّ اُمَّتى عُرِضَت عَلَىَّ فِى الميثاقِ ، فَكانَ أوَّلَ مَن آمَنَ بى عَلِىٌّ ، وهُوَ أوَّلُ مَن صَدَّقَنى حينَ بُعِثتُ ، وهُوَ الصِّدِّيقُ الأَكبَرُ ، وَالفاروقُ يُفَرِّقُ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ . (5)

.

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 303 ح 63 ، بشاره المصطفى : ص 220 كلاهما عن إبراهيم بن أبى محمود و ص 125 عن رزين الخزاعى وكلّها عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
2- .تاريخ دمشق : ج 56 ص 36 ح 11747 ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 184 ح 818 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 7 كلّها عن أبى ذرّ .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 39 ح 8366 ، المناقب للخوارزمى : ص 54 ح 18 ، المناقب لابن المغازلى : ص 14 ح 19 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 30 ، الفصول المختاره : ص 266 ، إعلام الورى : ج 1 ص 361 كلّها عن أنس نحوه .

4- .المناقب للخوارزمى : ص 53 ح 17 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 36 ح 8363 ، المناقب لابن المغازلى : ص 14 ح 17 عن أبى أيّوب وكلاهما نحوه إلى «غيره» .
5- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 41 ح 115 عن ابن مسكان عن بعض أصحابه عن الإمام الباقر عليه السلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و تصدیقم کردی ، و تو نخستین کسی هستی که در کارم به من یاری رساندی و همراه من با دشمنم جنگیدی . تو اوّلین کسی بودی که با من نماز خواندی ، حال آن که مردم در غفلت نادانی بودند . ای علی! تو نخستین کسی هستی که به همراه من ، زمین برای او گشوده خواهد شد و تو اوّلین کسی هستی که با من از [پل]صراط می گذری .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : فرشتگان ، هفت سال پیش از آن که کسی مسلمان شود ، بر من و بر علی درود می فرستادند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : فرشتگان ، هفت سال بود که بر من و بر علی بن ابی طالب، درود می فرستادند و بانگ شهادت «لا إله إلّا اللّه» ، جز از سوی من و علی بن ابی طالب ، به سوی آسمان نمی رفت .

المناقب ، خوارزمی به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا فرمود : «فرشتگان بر من و بر علی بن ابی طالب ، هفت سال درود فرستادند» . گفتند : برای چه ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «چون از بینِ مردان ، جز او کسی که اسلام آورده باشد ، همراه من نبود و به همین جهت ، شهادت به «لا اله إلّا اللّه» ، جز از من و از علی بن ابی طالب ، به آسمان بلند نمی شد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : به هنگام میثاق بستن ، امّتِ من بر من عرضه شد . اوّلین کسی که به من ایمان آورد ، علی بود . او اوّلین کسی بود که پس از برانگیخته شدنم به من ایمان آورد . او صدّیق اکبر و فاروق است که بینِ حق و باطل ، فرق می نهد .

.

تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن عبّاس : سَمِعتُ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ وعِندَهُ جَماعَةٌ فَتَذاكَرُوا السّابِقينَ إلَى الإِسلامِ فَقالَ عُمَرُ : أمّا عَلِيٌّ فَسَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ فيهِ ثَلاثَ خِصالٍ لَوَدِدتُ أنَّ لى واحِدَةً مِنهُنَّ ، فَكانَ أحَبَّ إلَىَّ مِمّا طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ ، كُنتُ أنَا وأبو عُبَيدَةَ وأبو بَكرٍ وجَماعَةٌ مِنَ الصَّحابَهِ إذ ضَرَبَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِيَدِهِ عَلى مَنكِبِ عَلِيٍّ فَقالَ لَهُ : يا عَلِيُّ ! أنتَ أوَّلُ المُؤمِنينَ إيمانا ، وأوَّلُ المُسلِمينَ إسلاما ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . (1)

الإمام علىّ عليه السلام : أنَا أوَّلُ مَن أسلَمَ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله . (2)

عنه عليه السلام فى خُطبَتِهِ عَلى مِنبَرِ البَصرَهِ : أنَا الصِّدِّيقُ الأَكبَرُ ، آمَنتُ قَبلَ أن يُؤمِنَ أبو بَكرٍ ، وأسلَمتُ قَبلَ أن يُسلِمَ . (3)

عنه عليه السلام : إنّى أوَّلُ النّاسِ إيمانا وإسلاما . (4)

عنه عليه السلام : أنَا عَبدُ اللّهِ ، وأخو رَسولِهِ ، وأنَا الصِّدِّيقُ الأَكبَرُ ، لا يَقولُها بَعدى إلّا كاذِبٌ ، آمَنتُ قَبلَ النّاسِ سَبعَ سِنينَ . (5)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 167 ح 8581 ، المناقب للخوارزمى : ص 54 ح 19 ، الرياض النضره : ج 3 ص 109 وفيه من «كنت أنا ...» ، الفردوس : ج 5 ص 315 ح 8299 وفيه من «يا علىّ ...» ، كنز العمّال : ج 13 ص 122 ح 36393 .
2- .تاريخ بغداد : ج 4 ص 233 الرقم 1947 عن حيّه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 31 ، المناقب للخوارزمى : ص 57 ح 23 كلاهما عن حبّه العرنى ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 224 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 265 وليس فى الثلاثه الأخيره «مع النبىّ صلى الله عليه و آله » و ج 13 ص 228 عن حبّه العرنى .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 33 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 379 ، المعارف لابن قتيبه : ص 169 ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 228 و ج 4 ص 122 وفيه «وقد قال غير مرّه» ؛ الإرشاد : ج 1 ص 31 ، الفصول

المختاره : ص 261 كلّها عن معاذه العدويّه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 4 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 265 نحوه وكلاهما عن معاده العدويّه .
4- .الخصال : ص 572 ح 1 عن مكحول .
5- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 38 ح 6 عن عباد بن عبد اللّه .

تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن عبّاس : از عمر بن خطّاب در حالی که نزدش گروهی بودند و درباره پیشتازان در اسلام سخن می گفتند شنیدم که می گفت : امّا علی؛ درباره او از پیامبر خدا سه ویژگی شنیدم و من دوست می داشتم که یکی از آنها از آنِ من باشد که برای من ، از آنچه آفتاب بر آن می تابد ، دوست داشتنی تر بود . من و ابو عبیده و ابو بکر و گروهی از صحابیان جمع بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با دست ، روی شانه علی زد و فرمود : «ای علی! تو نخستینِ مؤمنان در ایمان آوردنی و تو نخستینِ مسلمانان در اسلام آوردنی و تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی» .

امام علی علیه السلام : من نخستین کسی هستم که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آوردم .

امام علی علیه السلام از سخنرانی او بر منبر بصره : من صدّیق اکبرم . پیش از ایمان آوردن ابوبکر ، ایمان آوردم و قبل از اسلام آوردن او ، اسلام آوردم .

امام علی علیه السلام : من در اسلام آوردن و ایمان آوردن ، نخستینِ مردم هستم .

امام علی علیه السلام : من بنده خدا و برادر پیامبر خدایم . من صدّیق اکبرم . این [منزلت] را پس از من ، جز فرد دروغگو ادّعا نخواهد کرد . هفت سال پیش از مردم ، ایمان آوردم .

.

عنه عليه السلام : لَقَد أسلَمتُ قَبلَ النّاسِ بِسَبعِ سِنينَ . (1)

سير أعلام النبلاء عن عبد اللّه [بن مسعود] : إنَّ أوَّلَ شَىءٍ عَلِمتُهُ مِن أمرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قَدِمتُ مَكَّةَ مَعَ عُمومَةٍ لى أو أُناسٍ مِن قَومى ، نَبتاعُ مِنها مَتاعا ، وكان فى بُغيَتِنا شِراءُ عِطرٍ ، فَأرشَدونا عَلَى العَبّاسِ ، فَانتَهَينا إلَيهِ ، وهُوَ جالِسٌ إلى زَمزَمَ ، فَجَلَسنا إلَيهِ ، فَبَينا نَحنُ عِندَهُ ، إذ أقبَلَ رَجُلٌ مِن بابِ الصَّفا ، أبيَضُ ، تَعلوهُ حُمرَةٌ ، لَهُ وَفرَةٌ جَعدَةٌ (2) ، إلى أنصافِ أُذُنَيهِ ، أشَرَ (3) ، أقنى (4) ، أذلَفُ (5) ، أدعَجُ (6) العَينَينِ ، بَرّاقُ الثَّنايا ، دَقيقُ المَسرُبَهِ (7) ، شَثنُ الكَفَّينِ وَالقَدَمَينِ (8) ، كَثُّ اللِّحيَهِ ، عَلَيهِ ثَوبانِ أبيَضانِ ، كَأَنَّهُ القَمَرُ لَيلَهَ البَدرِ ، يَمشى عَلى يَمينِهِ غُلامٌ حَسَنُ الوَجهِ ، مُراهِقٌ أو مُحتَلِمٌ ، تَقفوهُمُ امرَأَهٌ قَد سَتَرَت مَحاسِنَها ، حَتّى قَصَدَ نَحوَ الحَجَرِ ، فَاستَلَمَ ، ثُمَّ استَلَمَ الغُلامُ، وَاستَلَمَتِ المَرأَهُ ، ثُمَّ طافَ بِالبَيتِ سَبعا ، وهُما يَطوفانِ مَعَهُ ، ثُمَّ استَقبَلَ الرُّكنَ ، فَرَفَعَ يَدَهُ وكَبَّرَ ، وقامَ ثُمَّ رَكَعَ ، ثُمَّ سَجَدَ ثُمَّ قامَ . فَرَأَينا شَيئاً أنكَرناهُ ، لَم نَكُن نَعرِفُهُ بِمَكَّهَ ، فَأقبَلنا عَلَى العَبّاسِ ، فَقُلنا : يا أبَا الفَضلِ ! إنَّ هذَا الدّينَ حَدَثَ فيكُم ، أو أمرٌ لَم نَكُن نَعرِفُهُ ؟ قالَ : أجَل وَاللّهِ ما تَعرِفونَ هذا ، هذَا ابنُ أخى مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللّهِ ، وَالغُلامُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وَالمَرأَهُ خَديجَهُ بِنتُ خُوَيلِدٍ امرَأَتُهُ ، أما وَاللّهِ ما عَلى وَجهِ الأَرضِ أحَدٌ نَعلَمُهُ يَعبُدُ اللّهَ بِهذا الدّينِ إلّا هؤُلاءِ الثَّلاثَهُ . (9)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 586 ح 993 عن عبّاد بن عبد اللّه ؛ الفصول المختاره : ص 261 عن عبايه الأسدى .
2- .جَعْدَ الشَّعر : ضدّ السَّبْط (النهايه : ج 1 ص 275 «جعد») .
3- .م الشَّمَم : ارتفاع قَصبه الأنف واستواء أعلاها وإشراف الأرنبه قليلاً (النهايه : ج 2 ص 502 «شمم») .
4- .القنا فى الأنف : طوله ورِقّه أرنَبَته مع حَدَبٍ فى وسطه (النهايه : ج 4 ص 116 «قنا») .
5- .الذَّلَف : قصر الأنف وانبطاحه ، وقيل : ارتفاع طرفه مع صِغر أرنَبَته (النهايه : ج 2 ص 165 «ذلف») .
6- .الدَّعَجُ والدُّعجهُ : السواد فى العين وغيرها ، يريد أنّ سواد عينيه كان شديد السواد . وقيل : الدَّعَجُ : شِدَّهُ سَواد العين فى شدّه بياضها (النهايه :

ج 2 ص 119 «دعج») .
7- .المسرُبه : ما دقّ من شعر الصدر سائلاً إلى الجوف (النهايه : ج 2 ص 356 «سرب») .
8- .شثن الكفّين والقدمين : أى أنّهما يميلان إلى الغِلَظِ والقِصَر . وقيل : هو الذى فى أنامله غِلَظٌ بلا قِصَر (النهايه : ج 2 ص 444 «شثن») .
9- .سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 463 الرقم 87 ، البدايه والنهايه : ج 6 ص 18 نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 225 ، المناقب للخوارزمى : ص 56 ح 21 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 83 .

امام علی علیه السلام : هفت سال پیش از مردم ، اسلام آوردم .

سیر أعلام النبلاء به نقل از عبد اللّه [بن مسعود] : اوّلین چیزی که از کار پیامبر خدا دانستم ، این بود که همراه عموهایم (و یا تعدادی از اقوامم) به مکّه آمدم تا از آن جا کالاهایی بخریم و تصمیم داشتیم عطر بخریم . ما را به سوی عبّاس راهنمایی کردند . پیش وی رفتیم . او کنار زمزم ، نشسته بود . پیشش نشستیم . در همین هنگام که پیش عبّاس بودیم ، از درِ صفا ، مردی سپید رویِ متمایل به سرخی با موهایی مجعّد که بلندی آن تا نیمه گوشش رسیده بود ، با بینی باریک و کشیده و ظریف ، با چشمانی سیاه ، دندان هایی سفید ، سینه ای کم مو ، دستان و پاهایی پرگوشت و نه چندان بلند ، با ریشی انبوه ، در حالی که دو تکّه لباس سفید پوشیده بود ، دیدم که به ماه شب چهارده می مانْد و در کنارش نوجوانی خوش چهره ، در سن بلوغ و یا قبل از بلوغ ، گام برمی داشت و پشت سر آنان ، زنی که زیبایی های خود را پوشانده بود ، راه می رفت . [آن مرد] به سوی حجر الأسود رفت و آن را استلام (لمس) کرد . سپس آن نوجوان و سپس آن زن ، حجر را استلام کردند و آن گاه ، [آن مرد] به همراه آن دو ، هفت بار ، دور خانه چرخید . سپس رو به رُکن کرد ، دستش را بلند کرد و تکبیر گفت ، به نماز ایستاد و رکوع کرد ، سجده کرد و آن گاه ایستاد . چیزی دیدیم که نمی شناختیم آن را نامتعارف شمردیم و در مکّه ، چنین چیزی ندیده بودیم . رو به عبّاس کردیم و گفتیم : ای ابو الفضل ! این دین به تازگی در بین شما به وجود آمده یا چیزی بوده که ما نمی شناخته ایم ؟ ! گفت : آری . به خدا سوگند ، این را نمی شناسید . این ، پسرِ برادرم محمّد بن عبد اللّه است و آن نوجوان ، علی ، پسر ابو طالب است و آن زن ، خدیجه دختر خُوَیلِد ، همسر اوست . به خدا سوگند ، در روی زمین ، جز این سه نفر کسی را نمی شناسیم که به این شیوه خدا را پرستش می کند .

.

مسند ابن حنبل عن إياس بن عفيف الكندى عن أبيه : كُنتُ امرَأً تاجِرا ، فَقَدِمتُ الحَجَّ فَأَتَيتُ العَبّاسَ بنَ عَبدِ المُطَّلِبِ لِأَبتاعَ مِنهُ بَعضَ التِّجارَهِ ، وكانَ امرَأً تاجِرا ، فَوَاللّهِ إنّى لَعِندَهُ بِمِنىً إذ خَرَجَ رَجُلٌ مِن خِباءٍ قَريبٍ مِنهُ ، فَنَظَرَ إلَى الشَّمسِ ، فَلَمّا رَآها مالَت يَعنى : قامَ يُصَلّى . قالَ : ثُمَّ خَرَجَتِ امرَأَهٌ مِن ذلِکَ الخِباءِ الَّذى خَرَجَ مِنهُ ذلِکَ الرَّجُلُ ، فَقامَت خَلفَهُ تُصَلّى ، ثُمَّ خَرَجَ غُلامٌ حينَ راهَقَ الحُلُمَ مِن ذلِکَ الخِباءِ ، فَقامَ مَعَهُ يُصَلّى . قالَ : فَقُلتُ لِلعَبّاسِ : مَن هذا يا عَبّاسُ ؟ قالَ : هذا مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ ابنُ أخى . قالَ : فَقُلتُ : مَن هذِهِ المَرأَهُ ؟ قالَ : هذِهِ امرَأَتُهُ خَديجَهُ ابنَهُ خُوَيلِدٍ . قالَ : قُلتُ : مَن هذَا الفَتى ؟ قالَ : هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ابنُ عَمِّهِ . قالَ : فَقُلتُ : فَما هذَا الَّذى يَصنَعُ ؟ قالَ : يُصَلّى ، وهُوَ يَزعُمُ أَنَّهُ نَبِىٌّ ، ولَم يَتبَعهُ عَلى أمرِهِ إلَا امرَأَتُهُ وَابنُ عَمِّهِ هذَا الفَتى ، وهُوَ يَزعُمُ أَنَّهُ سَيُفتَحُ عَلَيهِ كُنوزُ كَسرى وقَيصَرَ . قالَ : فَكانَ عَفيفٌ وهُوَ ابنُ عَمِّ الأَشعَثِ بنِ قَيسٍ يَقولُ وأَسلَمَ بَعدَ ذلِکَ فَحَسُنَ إسلامُهُ : لَو كانَ اللّهُ رَزَقَنِى الإِسلامَ يَومَئِذٍ فَأَكونَ ثالِثا مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه . (1)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 448 ح 1787 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 202 ح 4842 ، المعجم الكبير : ج 18 ص 100 ح 181 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 2 ص 162 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 311 ، الاستيعاب : ج 3 ص 201 الرقم 1875 و ص 311 الرقم 2059 ، الإصابه : ج 4 ص 425 الرقم 5602 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 25 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 261 ح 173 كلّها نحوه ، كشف الغمّه : ج 1 ص 84 .

مسند ابن حنبل به نقل از اِیاس بن عفیف کِنْدی ، از پدرش : من مردی تاجر بودم . به حج رفتم و نزد عبّاس بن عبد المطّلب رفتم تا چیزی از او که مردی بازرگان بود بخرم . به خدا سوگند ، در مِنا نزد او بودم که مردی از چادری نزدیک به او خارج شد . سپس به خورشید نگاه کرد . وقتی خورشید را دید که از وسط آسمان گذشت ، برخاست و به نماز ایستاد . آن گاه ، زنی از همان چادری که آن مرد بیرون آمده بود ، بیرون آمد و پشت سرِ او ایستاد و شروع به نماز خواندن کرد . آن گاه ، نوجوانی در حدّ بلوغ ، از همان چادر بیرون آمد و با او به نماز ایستاد . به عبّاس گفتم: ای عبّاس! این کیست؟ گفت: این، محمّد بن عبد اللّه بن عبدالمطّلب، پسرِ برادرم است . گفتم : این زن کیست؟ گفت : همسرش خدیجه دختر خُوَیلِد است . گفتم : این جوان کیست؟ گفت : او پسر عمویش علی بن ابی طالب است . گفتم : چه کار می کند؟ گفت : نماز می خواند و می پندارد که پیامبر است و جز همسرش و پسر عمویش ، همین جوان ، کسی در این کار از او پیروی نمی کند ، و می پندارد که گنج های کسرا و قیصر ، برای او گشوده خواهد شد . [اِیاس می گوید :] عفیف که پسر عموی اشعث بن قیس است و بعدا اسلام آورد و اسلام نیکویی داشت ، می گفت : اگر خداوند ، آن روزْ اسلام را به من ارزانی می داشت ، در کنار علی بن ابی طالب ، سومین مسلمان بودم .

.

خصائص أمير المؤمنين عن عفيف : جِئتُ فِى الجاهِلِيَّهِ إلى مَكَّهَ ، وأنَا اُريدُ أن أبتاعَ لِأهلى مِن ثِيابِها وعِطرِها . فَأَتَيتُ العَبّاسَ بنَ عَبدِ المُطَّلِبِ وكانَ رَجُلاً تاجِرا فَأَنَا عِندَهُ جالِسٌ ، حَيثُ أنظُرُ إلَى الكَعبَهِ ، وقَد حَلَّقَتِ (1) الشَّمسُ فِى السَّماءِ ، فَارتَفَعَت ، وذَهَبَت ، إذ جاءَ شابٌّ فَرَمى بِبَصَرِهِ إلَى السَّماءِ ، ثُمَّ قامَ مُستَقبِلَ الكَعبَهِ ، ثُمَّ لَم ألبَث إلّا يَسيرا حَتّى جاءَ غُلامٌ فَقامَ عَلى يَمينِهِ ، ثُمَّ لَم ألبَث إلّا يَسيرا حَتّى جاءَتِ امرَأَهٌ فَقامَت خَلفَهُما ، فَرَكَعَ الشّابُّ ، فَرَكَعَ الغُلامُ وَالمَرأَهُ ، فَرَفَعَ الشّابُّ فَرَفَعَ الغُلامُ وَالمَرأَهُ ، فَسَجَدَ الشّابُّ فَسَجَدَ الغُلامُ وَالمَرأَهُ . فَقُلتُ : يا عَبّاسُ ، أمرٌ عَظيمٌ ! قالَ العَبّاسُ : نَعَم أمرٌ عَظيمٌ ، أ تَدرى مَن هذَا الشّابُّ ؟ قُلتُ : لا . قالَ : هذا مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللّهِ ؛ ابنُ أخى . أ تَدرى مَن هذَا الغُلامُ ؟ هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ؛ ابنُ أخى . أ تَدرى مَن هذِهِ المَرأَهُ ؟ هذِهِ خَديجَهُ بِنتُ خُوَيلِدٍ ؛ زَوجَتُهُ . إنَّ ابنَ أخى هذا أخبَرَنى : أنَّ رَبَّهُ رَبُّ السَّماءِ وَالأَرضِ ، أمَرَهُ بِهذَا الدّينِ الَّذى هُوَ عَلَيهِ ، ولا وَاللّهِ ما عَلَى الأَرضِ كُلِّها أحَدٌ عَلى هذَا الدّينِ غَيرُ هؤُلاءِ الثَّلاثَهِ . (2)

.

1- .التحليق : الارتفاع (النهايه : ج 1 ص 426 «حلق») .

2- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 36 ح 5 ، تاريخ دمشق : ج 8 ص 313 و ج 42 ص 34 ، مسند أبى يعلى : ج 2 ص 213 ح 1544 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 47 الرقم3702 ، المعجم الكبير : ج 18 ص 101 ح 182 وج 22 ص 452 ح 1103 ، الطبقات الكبرى : ج 8 ص 17 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 311 ، الاستيعاب : ج 3 ص311 الرقم 2059 ، الإصابه : ج4 ص425 الرقم 5602، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 484 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 25 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 30 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 271 ح 183 و ص 272 ح 184 ، روضه الواعظين : ص 97 ، العمده : ص 63 ح 75 وفى الاثنتى عشره الأخيره نحوه وراجع المناقب للخوارزمى : ص 56 ح 21 .

خصائص أمیر المؤمنین به نقل از عفیف : در دوران جاهلیت به مکّه آمدم و می خواستم برای خانواده ام از آن جا لباس و عطر بخرم . نزد عبّاس بن عبدالمطّلب که مردی بازرگان بود رفتم . نزد او نشسته بودم و به کعبه نگاه می کردم . خورشید در آسمان ، بالا آمده بود . خورشید ، بالاتر آمد و متمایل شد . در این هنگام ، جوانی آمد و به آسمان نگاه کرد و آن گاه ، رو به کعبه ایستاد . پس از مدّت کوتاهی ، نوجوانی آمد و در سمت راست او ایستاد و بعد از مدّت کوتاه دیگری ، زنی آمد و پشت سرِ آن دو ایستاد . جوان به رکوع رفت و نوجوان و زن هم به رکوع رفتند . جوان ، سر بلند کرد و نوجوان و زن هم سر بلند کردند . جوان ، سجده کرد ، نوجوان و زن هم سجده کردند . گفتم : ای عبّاس ! [چه] چیز شگفتی! عبّاس گفت : آری ، چیز شگفتی است . می دانی این جوان کیست؟ گفتم : نه . گفت : این ، محمّد بن عبد اللّه ، پسرِ برادرم است . می دانی این نوجوان کیست؟ این ، علی بن ابی طالب ، پسرِ برادرم است . می دانی این زن کیست؟ این ، خدیجه دختر خُوَیلِد ، همسر اوست . این برادر زاده ام به من خبر داد که پروردگارش ، پروردگار آسمان و زمین ، او را به این دینی که دارد ، دستور داده است . به خدا سوگند که در روی زمین ، جز این سه نفر کسی به این دین درنیامده است .

.

فضائل الصحابه لابن حنبل عن ابن عبّاس : إنَّ عَلِيّا أوَّلُ مَن أسلَمَ . (1)

مسند ابن حنبل عن زيد بن أرقم : أوَّلُ مَن أسلَمَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِىٌّ عليه السلام . (2)

المعجم الكبير عن مالک بن الحويرث : كانَ أوَّلُ مَن أسلَمَ مِنَ الرِّجالِ عَلِيّا ، ومِن النِّساءِ خَديجَةَ . (3)

مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس فى عَلِىٍّ عليه السلام : كانَ أوَّلَ مَن أسلَمَ مِنَ النّاسِ بَعدَ خَديجَةَ . (4)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 589 ح 997 و ح 998 عن الحسن وغيره ، المعجم الكبير : ج 11 ص 21 ح 10924 و ص 321 ح 12151 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 5 ص 325 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 89 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 36 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 78 ح 19301 ، سنن الترمذى : ج 5 ص 642 ح 3735 وليس فيه «مع رسول اللّه صلى الله عليه و آله » ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 147 ح 4663 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 34 ح 3 و4 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 502 ح 43 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 21 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 37 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 310 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 26 و ج 7 ص 224 .
3- .المعجم الكبير : ج 19 ص 291 ح 648 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 37 ، مجمع الزوائد : ج 9 ص 353 ح 15258 عن أبى رافع ، الاستيعاب : ج 3 ص 198 الرقم 1875 عن ابن شهاب وعبد اللّه بن محمّد بن عقيل وقتاده وأبى إسحاق نحوه ؛ الأمالى للطوسى : ص 259 ح 467 عن ابن عبّاس .
4- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 709 ح 3062 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 684 ح 1168 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 143 ح 4652 ، الاستيعاب : ج 3 ص 198 الرقم 1875 وفيه «قال أبو عمر : هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد ؛ لصحّته وثقه نقلته» ، المناقب للخوارزمى : ص 126 ح 140 وفيها «آمن» بدل «أسلم» و ص 58 ح 27 ، خصائص أمير

المؤمنين للنسائى : ص 71 ح 23 ، المعجم الكبير : ج 12 ص 77 ح 12593 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 98 ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 589 ح 1351 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 339 ، ذخائر العقبى : ص 157 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 295 ح 219 عن أبى مجلز وفيه «آمن» بدل «أسلم» ، شرح الأخبار : ج 2 ص 300 ح 618 وراجع كشف الغمّه : ج 1 ص 86 .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس : على عليه السلام اوّلين كسى است كه اسلام آورد .

مسند ابن حنبل به نقل از زيد بن اَرقم : اوّلين كسى كه همراه پيامبرخدا اسلام آورد ، على بن ابى طالب عليه السلام بود.

المعجم الكبير به نقل از مالک بن حُوَيرِث : اوّلين كس از بين مردان كه اسلام آورد ، على عليه السلام بود و از بين زنان ، خديجه عليهاالسلام .

مسند ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس ، درباره على عليه السلام : او اوّلين كسى بود كه پس از خديجه ، اسلام آورد .

.

تاريخ الطبرى عن ابن إسحاق : كانَ أوَّلَ ذَكَرٍ آمَنَ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وصَلّى مَعَهُ ، وصَدَّقَهُ بِما جاءَهُ مِن عِندِ اللّهِ ، عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وهُوَ يَومَئِذٍ ابنُ عَشرِ سِنينَ . وكانَ مِمّا أنعَمَ اللّهُ بِهِ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام أنَّهُ كانَ فى حِجرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَبلَ الإِسلامِ . (1)

الاستيعاب : رُوِىَ عَن سَلمانَ وأبى ذَرٍّ وَالمِقدادِ وخَبّابٍ وجابِرٍ وأبى سَعيدٍ الخُدرِىِّ وزَيدِ بنِ الأَرقَمِ أنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام أوَّلُ مَن أسلَمَ ، وفَضَّلَهُ هؤُلاءِ عَلَى غَيرِهِ . (2)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 2 ص 312 و ص 309 وليس فيه من «وهو يومئذٍ ...» ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 1 ص 262 ، المناقب للخوارزمى : ص 51 ح 13 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 26 نحوه ؛ روضه الواعظين : ص 97 وفيه إلى «عشر سنين» وراجع دلائل النبوّه للبيهقى : ج 2 ص 165 والاستيعاب : ج 3 ص 199 الرقم 1875 والفصول المختاره : ص 266 .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 197 الرقم 1875 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 312 عن محمّد بن المنكدر وربيعه بن أبى عبد الرحمن وأبى حازم المدنى والكلبى ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 25 عن ابن حميد وعيسى بن سواده بن أبى الجعد ومحمّد بن المنكدر وربيعه بن أبى عبد الرحمن وأبى حازم والكلبى ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 229 وفيه «روى بروايات مختلفه كثيره متعدّده عن زيد بن أرقم وسلمان الفارسى وجابر بن عبد اللّه وأنس بن مالك» ، الصواعق المحرقه : ص 120 عن ابن عبّاس وأنس وزيد بن أرقم وسلمان الفارسى وجماعه وزاد فى آخره «ونقل بعضهم الإجماع عليه» وليس فيها من «وفضّله ...» .

تاریخ الطبری به نقل از ابن اسحاق : اوّلین مردی که به پیامبر خدا ایمان آورد و با او نماز گزارد و آنچه را او از سوی خدا آورده بود ، تصدیق کرد ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در آن روز ، ده ساله بود . و از نعمت هایی که خداوند به علی بن ابی طالب علیه السلام روزی کرد ، آن بود که وی قبل از اسلام ، در دامان پیامبر خدا بود .

الاستیعاب : از سلمان ، ابوذر ، مقداد ، خبّاب ، جابر ، ابو سعید خُدْری و زید بن اَرقَم روایت شده است که اوّل کسی که اسلام آورد ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و [نیز روایت شده است که]اینان ، علی علیه السلام را از دیگران ، برتر دانسته اند.

.

البدايه والنهايه عن محمّد بن كعب : أوَّلُ مَن أسلَمَ مِن هذِهِ الاُمَّهِ خَديجَهُ ، وأوَّلُ رَجُلَينِ أسلَما أبو بَكرٍ وعَلِىٌّ ، وأسلَمَ عَلِىٌّ قَبلَ أبى بَكرٍ . (1)

معرفه علوم الحديث فى بَيانِ مَعرِفَهِ الصَّحابَهِ عَلى مَراتِبِهِم : أوَّلُهُم : قَومٌ أسلَموا بِمَكَّهَ ، مِثلُ : أبى بَكرٍ ، وعَمُرَ ، وعُثمانَ ، وعَلِىٍّ ، وغَيرِهُم ، ولا أعلَمُ خِلافا بَينَ أصحابِ التَّواريخِ أنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ أوَّلُهُم إسلاما ، وإنَّمَا اختَلَفوا فى بُلوغِهِ . (2)

شرح نهج البلاغه : اِعلَم أنَّ شُيوخَنَا المُتَكَلِّمينَ لا يَكادونَ يَختَلِفونَ فى أنَّ أوَّلَ النّاسِ إسلاما عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، إلّا مَن عَساهُ خالَفَ فى ذلِکَ مِن أوائِلِ البَصرِيّينَ . فَأمَّا الَّذى تَقَرَّرَتِ المَقالَهُ عَلَيهِ الآنَ ، فَهُوَ القَولُ بِأنَّهُ عليه السلام أسبَقُ النّاسِ إلَى الإيمانِ ، لا تَكادُ تَجِدُ اليَومَ فى تَصانيفِهِم وعِندَ مُتَكَلِّميهِم وَالمُحَقِّقينَ مِنهُم خِلافا فى ذلِکَ . وَاعلَم أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ما زالَ يَدَّعى ذلِکَ لِنَفسِهِ ، ويَفتَخِرُ بِهِ ، ويَجعَلُهُ فى أفضَلِيَّتِهِ عَلى غَيرِهِ ، ويُصَرِّحُ بِذلِکَ . وقَد قالَ عليه السلام غَيرَ مَرَّهٍ : أنَا الصِّدّيقُ الأكبَرُ ، وَالفاروقُ الأوَّلُ ، أسلَمتُ قَبلَ إسلامِ أبى بَكرٍ ، وصَلَّيتُ قَبلَ صَلاتِهِ . ورَوى عَنهُ هذَا الكَلامَ بِعَينِهِ أبو مُحَمَّدِ بنُ قُتَيبَهَ فى كِتابِ المَعارفِ ، وهُوَ غَيرُ مُتَّهَمٍ فى أمرِهِ . ومِنَ الشِّعرِ المَروِىِّ عَنهُ عليه السلام فى هذَا المَعنَى الأبياتُ الَّتى أوَّلُها : مُحَمَّدٌ النَّبِىُّ أخى وصِهرى وحَمزَهُ سَيِّدُ الشُّهَداءِ عَمّيومِن جُملَتِها : سَبَقتُكُمُ إلَى الإسلامِ طُرّا غُلاما ما بَلَغتُ أوانَ حُلميوَالأخبارُ الواردَهُ فى هذَا البابِ كَثيرَهٌ جِدّاً ، لا يَتَّسِعُ هذَا الكِتابُ لِذِكرِها ، فَلتُطلَبِ مِن مَظانِّها . ومَن تَأمَّلَ كُتُبَ السِّيَرِ وَالتَّواريخِ عَرَفَ مِن ذلِکَ ما قُلناهُ . فَأمَّا الذّاهِبونَ إلى أنَّ أبا بَكرٍ أقدَمُهُما إسلاما ، فَنَفَرٌ قَليلونَ . (3)

.

1- .البدايه والنهايه : ج 3 ص 26 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 1 ص 136 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 2 ص 163 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 44 كلّها نحوه .
2- .معرفه علوم الحديث : ص 22 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 122 .

البدایه و النهایه به نقل از محمّد بن کعب : اوّل فردی که از بین امّت ، اسلام آورد ، خدیجه بود و دو مردی که اوّل اسلام آوردند ، ابو بکر و علی علیه السلام بودند و علی علیه السلام ، پیش از ابو بکر اسلام آورد .

معرفه علوم الحدیث در بیان شناخت صحابیان برپایه درجه شان : گروه نخست ، کسانی بودند که در مکّه اسلام آوردند ، نظیر : ابو بکر ، عمر ، عثمان ، علی علیه السلام و دیگران ، و در بین تاریخ نگاران ، تردیدی ندیدم در این که علی بن ابی طالب علیه السلام در اسلام آوردن ، اوّلینِ آنان بود و تنها در بلوغ او [در آن هنگام] اختلاف کرده اند .

شرح نهج البلاغه : بدان که استادان معتزلی مذهب ، در این که در اسلام آوردن ، علی بن ابی طالب علیه السلام اوّلینِ مردم بود ، تقریبا اختلافی ندارند . مگر از معتزلیان پیشین بصره که شاید در این مسئله مخالفت کرده باشند . امّا آنچه که امروزه مورد اتّفاق [معتزلیان]است ، اعتقاد به این است که او پیشتازترینِ مردم در ایمان آوردن بود و امروزه در نوشته های آنان و در نزد متکلّمان و محقّقان آنها ، کسی را نمی توان یافت که در این مورد ، اختلاف نظر داشته باشد . و بدان که امیر مؤمنان ، همواره این موضوع را برای خود ادّعا می کرد و بدان افتخار می ورزید و آن را دلیل برتری خود بر دیگران می شمرد و بدان تصریح می کرد ، و بارها فرموده است : «من صدّیق اکبر و فاروق اوّلم . پیش از اسلام آوردن ابو بکر ، اسلام آوردم و پیش از نماز خواندن او ، نماز خواندم» . ابو محمّد ابن قتیبه که به شیعه گری متهم نیست در کتاب المعارف ، عین همین سخن را از او روایت کرده است . و در این خصوص ، شعری از او (علی صلی الله علیه و آله) نقل شده که بیت اوّل آن چنین است : «محمّدِ پیامبر ، برادر و پدر زن من است و حمزه ، سرور شهیدان ، عموی من است» .و از جمله این اشعار ، این بیت است که : بر همه شما در اسلام آوردن ، پیشی گرفتم در زمانی که نوجوان بودم و هنوز به بلوغ ، نرسیده بودم .گزارش های رسیده در این خصوص ، بسیار است و این کتاب ، گنجایش یادکردِ همه آنها را ندارد و در جاهای مناسب آن ، باید جستجو کرد و کسی که کتاب های شرح حال و تاریخ را بنگرد ، به آنچه که گفتیم ، خواهد رسید . امّا آنان که بر این باورند که ابو بکرْ نخستین مسلمان است ، تعداد کمی هستند .

.

راجع : ص 438 (كلام في بدء إسلام الإمام) ص 6 (أوّل من صلّى مع النبىّ) ص 22 (أوّل من عَبَدَ اللّه من الاُمّه) ج 7 ص 526 (السابق) الغدير : ج 3 ص 219 243 .

1 / 2 1عُمُرُهُ يَومَ أسلَمَ الكافى عن سعيد بن المسيّب : سَأَلتُ عَلِىَّ بنَ الحُسَينِ عليهماالسلام : اِبنَ كَم كانَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام يَومَ أسلَمَ ؟ فَقالَ عليه السلام : أ وَكانَ كافِرا قَطُّ ؟ إنَّما كانَ لِعَلِىٍّ عليه السلام حَيثُ بَعَثَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ رَسولَهُ صلى الله عليه و آله عَشرُ سِنينَ ، ولَم يَكُن يَومَئِذٍ كافِرا ، ولَقَد آمَنَ بِاللّهِ تَبارَكَ وتَعالى وبِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، وسَبَقَ النّاسَ كُلَّهُم إلَى الإيمانِ بِاللّهِ وبِرَسولِهِ صلى الله عليه و آله وإلَى الصَّلاهِ بِثَلاثِ سِنينَ ، وكانَت أوَّلُ صَلاهٍ صَلّاها مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الظُّهرَ رَكعَتَينِ . (1)

.

1- .الكافى : ج 8 ص 339 ح 536 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 129 .

1 / 2 1 سنّ وی در زمان ایمان آوردن

ر . ک : ص 439 (سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام) . ص 7 (نخستین نمازگزار با پیامبر) . ص 23 (نخستین عبادت کننده از بین امّت) . ج 7 ص 527 (پیشتاز) . و الغدیر : ج 3 ص 219 243 .

1 / 2 1سنّ وی در زمان ایمان آوردن الکافی به نقل از سعید بن مُسیَّب : از علی بن حسین علیهماالسلام پرسیدم : روزی که علی بن ابی طالب اسلام آورد ، چند سال داشت؟ فرمود : «مگر علی علیه السلام هرگز کافر بود؟! علی علیه السلام در روزی که خداوند عز و جل پیامبر خود را به پیامبری برگزید ، ده ساله بود و آن روز ، کافر نبود و به خداوند تبارک و تعالی و به پیامبر خدا ایمان آورد و نسبت به همه مردم ، سه سال زودتر به خدا و پیامبر خدا ایمان آورد و نماز خواند ، و اوّلین نمازی که همراه پیامبر خدا خواند ، دو رکعت ظهر بود» .

.

شرح نهج البلاغه : وَاختُلِفَ فى سِنِّهِ عليه السلام حينَ أظهَرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله الدَّعوَةَ ، إذ تَكامَلَ لَهُ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ أرَبعونَ سَنَةً ؛ فَالأشهَرُ مِنَ الرِّواياتِ أنَّهُ كانَ ابنَ عَشرٍ ، وكَثيرٌ مِن أصحابِنَا المُتَكَلِّمينَ ، يَقولونَ : إنَّهُ كانَ ابنَ ثَلاثَ عَشرَةَ سَنَةً ، ذَكَرَ ذلِكَ شَيخُنا أبُو القاسِمِ البَلخِىُّ وغَيرُهُ مِن شُيوخِنا . وَالأوَّلونَ يَقولونَ : إنَّهُ عليه السلام قُتِلَ وهُوَ ابنُ ثَلاثٍ وسِتّينَ سَنَةً ، وهؤُلاءِ يَقولونَ : إبنُ سِتٍّ وسِتّينَ ، وَالرِّواياتُ فى ذلِكَ مُختَلِفَةٌ . ومِنَ النّاسِ مَن يَزعُمُ أنَّ سِنَّهُ كانَت دونَ العَشرِ ، وَالأكثَرُ الأظهَرُ خِلافُ ذلِكَ . وذَكَرَ أحمَدُ بنُ يَحيَى البَلاذُرِىُّ وعَلِىُّ بنُ الحُسَينِ الأصفَهانِىُّ أنَّ قُرَيشا أصابَتها أزمَةٌ وقَحطٌ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَمَّيهِ حَمزَةَ وَالعَبّاسِ : ألا نَحمِلُ ثِقلَ أبى طالِبٍ فى هذَا المَحلِ (1) ! فَجاؤا إلَيهِ ، وسَألوهُ أن يَدفَعَ إلَيهِم وُلدَهُ ؛ لِيَكفوهُ أمرَهُم . فَقالَ : دَعوا لى عَقيلاً ، وخُذوا مَن شِئتُم وكانَ شَديدَ الحُبِّ لِعَقيلٍ . فَأخَذَ العَبّاسُ طالِبا ، وأخَذَ حَمزَةُ جَعفَرا ، وأخَذَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام ، وقالَ لَهُم : قَدِ اختَرتُ مَنِ اختارَهُ اللّهُ لى عَلَيكُم ؛ عَلِيّا . قالوا : فَكانَ عَلِىٌّ عليه السلام فى حِجرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، مُنذُ كانَ عُمُرُهُ سِتَّ سِنينَ . وكانَ ما يُسدى إلَيهِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ مِن إحسانِهِ وشَفَقَتِهِ وبِرِّهِ وحُسنِ تَربِيَتِهِ كَالمُكافَأةِ وَالمُعاوَضَةِ لِصَنيعِ أبى طالِبٍ بِهِ ؛ حَيثُ ماتَ عَبدُ المُطَّلِبِ وجَعَلَهُ فى حِجرِهِ . وهذا يُطابِقُ قَولَهُ عليه السلام : لَقَد عَبَدتُ اللّهَ قَبلَ أن يَعبُدَهُ أحَدٌ مِن هذِهِ الاُمَّةِ سَبعَ سِنينَ» ، وقَولَهُ عليه السلام : «كُنتُ أسمَعُ الصَّوتَ ، واُبصِرُ الضَّوءَ سِنينَ سَبعا ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حينَئِذٍ صامِتٌ ، ما اُذِنَ لَهُ فِى الإنذارِ وَالتَّبليغِ» ؛ وذلِكَ لِأَنَّهُ إذا كانَ عُمُرُهُ يَومَ إظهارِ الدَّعوَةِ ثَلاثَ عَشرَةَ سَنَةً ، وتَسليمُهُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن أبيهِ وهُوَ ابنُ سِتٍّ ، فَقَد صَحَّ أنَّهُ كانَ يَعبُدُ اللّهَ قَبلَ النّاسِ بِأجمَعِهِم سَبعَ سِنينَ (2) . وَابنُ سِتٍّ تَصِحُّ مِنهُ العِبادَةُ إذا كانَ ذا تَمييزٍ ، عَلَى أنَّ عِبادَةَ مِثلِهِ هِىَ التَّعظيمُ ، وَالإجلالُ ، وخُشوعُ القَلبِ ، وَاستِخذاءُ الجَوارِحِ إذا شاهَدَ شَيئا مِن جَلالِ اللّهِ سُبحانَهُ وآياتِهِ الباهِرَهِ ، ومِثلُ هذا مَوجودٌ فى الصِّبيانِ . (3)

.

1- .المَحْل : الشِّدّه ، والجوع الشديد (لسان العرب : ج 11 ص 616 «محل») .

2- .ومن الممكن أن يكون عمره عليه السلام عند ظهور الإسلام عشر سنوات كما هو المشهور ولكن لم يسلم أحد بعدٍ إلّا خديجه عليهاالسلام إلى

السنه الثالثه للهجره ونزول قوله تعالى : «وَ أنذِرْ عَشِيرَتَکَ الاَقْرَبِينَ » ، فإنّه على هذا الاحتمال يكون بين السادسه من عمره وبين السنه الثالثه من الهجره سبع سنين أيضا .

3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 14 .

شرح نهج البلاغه : در سنّ او (علی علیه السلام) در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را اظهار کرد و چهل ساله بود ، اختلاف شده است . گزارش مشهور ، آن است که ایشان ده ساله بود و بسیاری از متکلّمان معتزلی می گویند که وی سیزده ساله بود و این موضوع را استاد ما شیخ ابو القاسم بلخی و سایر استادان ما یادآور شده اند. گروه اوّل می گویند : «او روزی که کشته شد ، 63 سال داشت» و گروه دوم می گویند : «66 سال داشت» و گزارش ها در این خصوص ، گوناگون است . بعضی مردم می پندارند که وی ، کم تر از ده سال داشت؛ ولی بیشترین و آشکارترین قول ، خلاف این است . احمد بن یحیی بَلاذُری و علی بن حسین اصفهانی یادآور شده اند که قریش ، گرفتار کمبود و قحطی شدند . پیامبر خدا به عموهایش حمزه و عباس فرمود : «آیا در این سختی ، بار ابو طالب را به دوش نکشیم؟» . همگی پیش ابوطالب آمدند و از وی خواستند که فرزندانش را به آنان بسپارد تا مخارج آنها را متکفّل شوند . گفت : عقیل را برای من بگذارید و هر کدام را می خواهید بردارید (او عقیل را بسیار دوست می داشت) . عبّاس ، طالب را گرفت وحمزه ، جعفر را برداشت و محمّد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برگزید و به آنان گفت : «من آنی را برگزیدم که خداوند ، آن را برای من برگزیده است» . [راویان] گفته اند که علی علیه السلام از زمانی که شش ساله بود، در دامان پیامبر خدا بود و آنچه او را که درودهای خدا بر او باد در نیکی و مهربانی و خوبی و حُسن تربیت علی علیه السلام تشویق می کرد ، گویی پاسداشت و قدرشناسی ای بود از آنچه که ابوطالب در حقّ وی کرده بود، در زمانی که عبد المطّلب درگذشت و او را در دامان وی (ابو طالب) قرار داد . و این مطلب ، مطابق سخن اوست که می فرمود : «هفت سال پیش از آن که کسی از این امّت ، خدا را بپرستد ، او را می پرستیدم» و نیز کلام او که می فرمود : «من هفت سال ، صدا را می شنیدم و نور را می دیدم و پیامبر خدا ، در این هنگام ، ساکت بود و در انذار و تبلیغ ، به وی اذن داده نشده بود» . توضیحْ آن که اگر در روزی که دعوت آشکار شد ، سیزده سال می داشت و روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از پدرش گرفته بود ، شش ساله بوده ، این سخن ، درست از کار در می آمد که وی ، هفت سال (1) پیش از همه ، خدا را عبادت می کرد و عبادت کودک شش ساله اگر اهل تمیز و تشخیص باشد صحیح است ، بویژه آن که عبادت او تعظیم ، تجلیل ، خشوع قلبی و پیروی کردن با قلب بوده ، در

هنگامی که چیزی از جلال خداوندی و نشانه های شگفت او را می دیده است ، و چنین چیزی در کودکان وجود دارد .

.

1- .ممکن است چنان که مشهور است ، عمر آن حضرت در زمان ظهور اسلام ، همان ده سال باشد ، لیکن تا سال سوم بعثت ، یعنی روزی که آیه : «وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ؛ خویشان نزدیکت را بیم ده» نازل شد ، جز خدیجه ، کسی ایمان نیاورده بوده است. بنا بر این احتمال ، بین شش سالگی (یعنی سال چهارم پیش از بعثت) تا سال سوم بعثت ، هفت سال می شود .

1 / 2 2يَومُ إسلامِهِ الإمام علىّ عليه السلام : بُعِثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ الإِثنَينِ ، وأسلَمتُ يَومَ الثُّلاثاءِ . (1)

المستدرک على الصحيحين عن أنس : نُبِّئَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله يَومَ الإِثنَينِ ، وأسلَمَ عَلِىٌّ عليه السلام يَومَ الثُّلاثاءِ . (2)

.

1- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 238 ح 442 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 30 كلاهما عن حبّه ، كنز العمّال : ج 13 ص 128 ح 36407 نقلاً عن أبى القاسم الجرّاح فى أماليه ؛ روضه الواعظين : ص 96 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 7 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 278 ح 192 والثلاثه الأخيره عن حبّه .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 121 ح 4587 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 134 الرقم 1 ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 229 وفيهما «استنبئ» بدل «نُبّئ» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 28 و 29 ، مجمع الزوائد : ج 9 ص 128 ح 14609 عن أبى رافع ، اُسد الغابه : ج 4 ص 89 الرقم 3789 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 259 ح 171 ، الفصول المختاره : ص 263 عن جابر وفى الثلاثه الأخيره «بعث» بدل «نُبّئ» ، تفسير القمّى : ج 1 ص 378 نحوه .

1 / 2 2 روز اسلام آوردنش

1 / 2 2روز اسلام آوردنش امام علی علیه السلام : پیامبر خدا ، روز دوشنبه مبعوث شد و من ، روز سه شنبه اسلام آوردم .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از اَنَس : پیامبر خدا روز دوشنبه به پیامبری رسید و روز سه شنبه ، علی علیه السلام ایمان آورد .

.

تاريخ دمشق عن أنس : اُنزِلَتِ النُّبُوَّهُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ الإِثنَينِ ، وبُعِثَ يَومَ الإِثنَينِ ، وأسلَمَت خَديجَهُ يَومَ الإِثنَينِ ، وأسلَمَ عَلِيٌّ عليه السلام يَومَ الثُّلاثاءِ ، لَيسَ بَينَهُما إلّا لَيلَهٌ . (1)

راجع : ج 10 ص 6 (أوّل من صلّى) .

1 / 3أفضَلُ الاُمَّهِ يَقينا رسول اللّه صلى الله عليه و آله : عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ أقدَمُ اُمَّتى سِلما ، وأكثَرُهُم عِلما ، وأصَحُّهُم دينا ، وأكثَرُهُم يَقينا ، وأكمَلُهُم حِلما ، وأسمَحُهُم كَفّا ، وأشجَعُهُم قَلبا ، وهُوَ الإِمامُ وَالخَليفَهُ بَعدى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله : عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ أقدَمُ اُمَّتى سِلما ، وأكثَرُهُم عِلما ، وأصَحُّهُم دينا ، وأفضَلُهُم يَقينا ، وأحلَمُهُم حِلما ، وأسمَحُهُم كَفّا ، وأشجَعُهُم قَلبا . (3)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 28 ؛ كنز الفوائد : ج 1 ص 263 نحوه وراجع شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 223 248 وفيه نقل كلام الشيخ أبى جعفر الإسكافى فى إثبات أوّليّه علىّ عليه السلام فى الإسلام دون أبى بكر و ... .
2- .كنز الفوائد : ج 1 ص 263 عن جابر بن عبد اللّه .
3- .الأمالى للصدوق : ص 57 ح 13 ، مائه منقبه : ص 74 ح 25 كلاهما عن جابر بن عبد اللّه .

1 / 3 با یقین ترین امّت

تاریخ دمشق به نقل از انس : روز دوشنبه ، نبوّت به پیامبر خدا فرو فرستاده شد و روز دوشنبه ، مبعوث گشت و خدیجه علیهاالسلام روز دوشنبه اسلام آورد و علی علیه السلام روز سه شنبه اسلام آورد و بین [اسلام آوردنِ]آن دو ، جز یک شب ، فاصله نبود .

ر . ک : ج 10 ص 7 (نخستین نمازگزار با پیامبر) .

1 / 3با یقین ترین امّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی بن ابی طالب ، در اسلام آوردن ، پیش قدم ترینِ امّت من و در دانش ، پُر دانش ترین و در دینداری ، صحیح ترین و در یقین ، با یقین ترین ودر بردباری ، کامل ترین و در بخشش ، دست و دل بازترین ، و در دلیری پُر دل ترین آنان است ، و او پس از من امام و جانشین من است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی بن ابی طالب ، در اسلام آوردن ، پیش قدم ترینِ امّت من و در دانش ، پُر دانش ترین و در دینداری ، درست ترین و در یقین ، برترین و در بردباری ، بردبارترین و در بخشش ، دست و دل بازترین و در دلیری ، پُر دل ترینِ آنان است .

.

الإمام علىّ عليه السلام : لَو كُشِفَ الغِطاءُ مَا ازدَدتُ يَقينا . (1)

عنه عليه السلام : إنّى لَعَلى يَقينٍ مِن رَبّى ، وغَيرِ شُبهَهٍ مِن دينى . (2)

عنه عليه السلام : ما أنكَرتُ اللّهَ تَعالى مُنذُ عَرَفتُهُ . (3)

عنه عليه السلام : ما شَكَكتُ فِى الحَقِّ مُذ اُريتُهُ . (4)

عنه عليه السلام : إنّى لَعَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبّى ، وبَصيرَهٍ مِن دينى ، ويَقينٍ مِن أمرى . (5)

عنه عليه السلام : إنّى لَعَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبّى ، ومِنهاجٍ مِن نَبِيّى ، وإنّى لَعَلَى الطَّريقِ الواضِحِ ألقُطُهُ لَقطا . (6)

عنه عليه السلام : وإنّى لَعَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبّى ، بَيَّنَها لِنَبِيِّهِ عليه السلام ، فَبَيَّنَها لى ، و إنّى لَعَلَى الطَّريقِ الواضِحِ ألقُطُهُ لَقطا . (7)

عنه عليه السلام : إنَّ مَعى لَبَصيرَتى ، ما لَبَستُ عَلى نَفسى ، ولا لُبِسَ عَلَىَّ . (8)

.

1- .الصواعق المحرقه : ص 129 ، شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 253 و ج 11 ص 179 و ص 202 ، المناقب للخوارزمى : ص 375 ح 395 ، تفصيل النشأتين : ص 46 ؛ الفضائل لابن شاذان : ص 116 عن حرّه بنت حليمه السعديّه ، كشف الغمّه : ج 1 ص 170 ، إرشاد القلوب : ص 212 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 38 ، غرر الحكم : ح 7569 ، مشارق أنوار اليقين : ص 178 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 22 ، الكافى : ج 5 ص 54 ح 4 عن ابن محبوب رفعه ، الأمالى للطوسى : ص 169 ح 284 عن إسماعيل بن رجاء الزبيدى وفيهما «أمرى» بدل «دينى» ، غرر الحكم : ح 3773 .
3- .غرر الحكم : ح 9481 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 4 والحكمه 184 ، الإرشاد : ج 1 ص 254 وفيه «رأيته» بدل «اُريته» ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 107 ، غرر

الحكم : ح 9482 .
5- .غرر الحكم: ح3772، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص61 وفيه صدره.
6- .نهج البلاغه : الخطبه 97 .
7- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 396 عن عبد اللّه بن يحيى ، شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 265 عن أبى مخنف نحوه ، كنز العمّال : ج 13 ص 164 ح 36499 ؛ الأمالى للصدوق : ص 491 ح 668 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام ، المزار للشهيد الأوّل : ص 74 وفيه «ألفظه لفظا» بدل «ألقطه لقطا» وراجع وقعه صفّين : ص 315 .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 10 .

امام علی علیه السلام : اگر پرده بر افتد ، چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد .

امام علی علیه السلام : من نسبت به پروردگارم بر یقین هستم و در دینم تردیدی ندارم .

امام علی علیه السلام : از زمانی که خدا را شناختم ، هرگز او را انکار نکردم .

امام علی علیه السلام : از زمانی که حق به من نمایان شده ، هرگز در آن ، تردید نکرده ام .

امام علی علیه السلام : من از طرف پروردگارم حجّتی روشن دارم و در دینم ، بینایم و در کارم بر یقین هستم .

امام علی علیه السلام : من از طرف پروردگارم حجّتی روشن دارم ، و بر روش پیامبر خدایم و بر راه روشنی هستم که آن را به درستی به دست می آورم [و می پیمایم] .

امام علی علیه السلام : من از طرف پروردگارم حجّتی روشن دارم که پرودگارم آن را برای پیامبرش ، و پیامبرش برای من تبیین کرده است ، و من بر راه روشنی هستم که آن را به درستی به دست می آورم [و می پیمایم] .

امام علی علیه السلام : بصیرت من با من است ؛ چیزی را بر خودم مشتبه نکرده ام و چیزی برای من مشتبه نشده است .

.

عنه عليه السلام فى شَأنِ طَلحَةَ وَالزُّبَيرِ :إنَّ مَعى لَبَصيرَتى ، ما لَبَستُ ولا لُبِسَ عَلَىَّ ، وإنَّها لَلفِئَةُ الباغِيَةُ ، فيهَا الحَمَأُ وَالحُمَةُ (1) ، وَالشُّبهَةُ المُغدِفَةُ (2) ، وإنَّ الأَمرَ لَواضِحٌ ، وقَد زاحَ الباطِلُ عَن نِصابِهِ . (3)

الإمام الحسن عليه السلام لِعَمرِو بنِ العاصِ : وَاللّهِ ، إنَّکَ لَتَعلَمُ أنَّ عَلِيّا عليه السلام لَم يَتَرَيَّب فِى الأَمرِ ، ولَم يَشُکَّ فِى اللّهِ طَرفَةَ عَينٍ . (4)

راجع : ج 2 ص 188 (أحاديث العصمه) .

1 / 4أخلَصُ المُؤمِنينَ إيمانا رسول اللّه صلى الله عليه و آله : أوَّلُ المُؤمِنينَ إسلاما ، وأخلَصُهُم إيمانا ، وأسمَحُ النّاسِ كَفّا ، سَيِّدُ النّاسِ بَعدى ، قائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، إمامُ أهلِ الأَرضِ ، عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (5)

الإمام الصادق عليه السلام فى زِيارَهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : كُنتَ أوَّلَ القَومِ إسلاما ، وأخلَصَهُم إيمانا ، وأشَدَّهُم يَقينا ، وأخوَفَهُمِللّهِ ، وأعظَمَهُم عَناءً ، وأحوَطَهُم عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (6)

.

1- .الحَمَأ : الطين الأسود المُنتن . وقال الجوهرى : حُمَه العقرب : سمّها وضرّها (تاج العروس : ج 1 ص 140 «حمأ» وج 19 ص 344 «حمى») . قال ابن أبى الحديد : أى فى هذه الفئه الباغيه الضلال والفساد والضرر (شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 34) .
2- .أغدف الليل سُدُولَه ، إذا أظلم (النهايه : ج 3 ص 345 «غدف») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 137 .
4- .المحاسن والمساوئ : ص 86 .
5- .الأمالى للصدوق : ص 250 ح 275 عن الأعمش عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
6- .المزار الكبير : ص 231 ح 6 عن معاويه بن عمّار ويوسف الكناسى ، الكافى : ج 1 ص 454 ح 4 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 592 ح 3199 ، المزار للشهيد الأوّل : ص 102 والثلاثه الأخيره من دون إسنادٍ إلى المعصوم ، بحار الأنوار : ج 100 ص 338 ح 32 .

1 / 4 خالص ترین مؤمن

امام علی علیه السلام درباره طلحه و زبیر : بصیرت من با من است ؛ چیزی را مشتبه نکرده ام و چیزی برایم مشتبه نشده است . آنان ، گروه ستمکارند . در آنها گِل سیاه فتنه و نیش زهرآگین و شبهه تاریکِ نادانی وجود دارد و جریان ، واضح است و باطل ، از ریشه کَنده شده است .

امام حسن علیه السلام به عمرو بن عاص : به خدا سوگند ، تو می دانی که علی در کار ، لحظه ای تردید نکرد و در خدا ، لحظه ای تردید نکرد .

ر . ک : ج 2 ص 189 (احادیث عصمت) .

1 / 4خالص ترین مؤمن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : اوّلینِ مؤمنان در اسلام آوردن ، خالص ترین آنان در ایمان آوردن ، و دست و دل بازترین آنان در بخشش ، سرور مردم پس از من ، رهبر سپیدرویان ، امام زمینیان ، علی بن ابی طالب است .

امام صادق علیه السلام در زیارت امیر مؤمنان علیه السلام : تو در اسلام آوردن ، نخستینِ قوم بودی ، در ایمان آوردن ، خالص ترین ، و در یقین ، استوارترین ، و پُر ترس ترین از خدا ، پُر رنج ترین و متعهّدترینِ آنان نسبت به پیامبر خدا بودی .

.

1 / 5أرجَحُ أهلِ الأَرضِ إيمانا المناقب للخوارزمى عن عمر بن الخطّاب : أشهَدُ عَلى رَسولِ اللّهِ ِ صلى الله عليه و آله لَسَمِعتُهُ وهُوَ يَقولُ : لَو أنَّ السَّماواتِ السَّبعَ وَالأَرَضينَ السَّبعَ وُضِعنَ فى كِفَّهِ ميزانٍ ، ووُضِعَ إيمانُ عَلِىٍّ فى كِفَّهِ ميزانٍ ، لَرَجَحَ إيمانُ عَلِىٍّ . (1)

تاريخ دمشق عن مصقله العبدى عن أبيه : أتى رَجُلانِ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ فى وِلايَتِهِ يَسألانِهِ عَن طَلاقِ الأَمَهِ ، فَقامَ مُعتَمِدا بِشَىءٍ بَينَهُما حَتّى أتى حَلقَهً فِى المَسجِدِ وفيها رَجُلٌ أصلَعُ ، فَوَقَفَ عَلَيهِ ، فَقالَ : يا أصلَعُ ، ما قَولُکَ فى طَلاقِ الأَمَهِ ؟ فَرَفَعَ رَأسَهُ إلَيهِ ، ثُمَّ أومَأَ إلَيهِ بِإصبَعَيهِ . فَقالَ عُمَرُ لِلرَّجُلَينِ : تَطليقَتانِ . فَقالَ أحَدُهُما : سُبحانَ اللّهِ ! جِئنا لِنَسأَلَکَ وأنتَ أميرُ المُؤمِنينَ ، فَمَشَيتَ مَعَنا حَتّى وَقَفتَ عَلى هذَا الرَّجُلِ ، فَسَأَلتَهُ ، فَرَضيتَ مِنهُ بِأَن أومَأَ إلَيکَ ! ! فَقالَ : أ وَتَدرِيانِ مَن هذا ؟ قالا : لا . قالَ : هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . أشهَدُ عَلى رَسولِ اللّهِ ِ صلى الله عليه و آله سَمِعتُهُ وهُوَ يَقولُ : لَو أنَّ السَّماواتِ السَّبعَ وُضِعنَ فى كِفَّهِ ميزانٍ ، ووُضِعَ إيمانُ عَلِىٍّ فى كِفَّهِ ميزانٍ ، لَرَجَحَ بِها إيمانُ عَلِىٍّ . (2)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 131 ح 146 ، الفردوس : ج 3 ص 363 ح 5100 نحوه ، ذخائر العقبى : ص 178 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 340 ح 8911 و ص 341 ح 8912 عن ضبيعه العيدى عن أبيه ، المناقب لابن المغازلى : ص 289 ح 330 ، المناقب للخوارزمى : ص 131 ح 145 ، كفايه الطالب : ص 258 ؛ الأمالى للطوسى : ص 238 ح 422 و ص 575 ح 1188 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 321 ح 659 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 370 عن أبى صبره ومصقله بن عبد اللّه وكلّها نحوه .

1 / 5 برترین اهل زمین در ایمان

1 / 5برترین اهل زمین در ایمان المناقب ، خوارزمی به نقل از عمر بن خطّاب : گواهی می دهم که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «اگر آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه در یک کفه ترازو گذاشته شوند و ایمان علی در کفه دیگر ترازو گذاشته شود ، ایمان علی ، سنگین تر خواهد بود» .

تاریخ دمشق به نقل از مَصقله عبدی از پدرش : در زمان خلافت عمر، دو نفر نزد وی آمدند و درباره طلاق کنیز از وی پرسیدند . او با تکیه کردن بر چیزی که بین آن دو بود ، برخاست و به میان جمعی که در مسجد بودند ، آمد که در بین آنها مردی «اَصلَع» (1) بود . پیش او ایستاد و گفت : ای اصلع ! نظر تو درباره طلاق کنیز چیست؟ سرش را بلند کرد و با دو انگشت ، به او اشاره کرد . عمر به آن دو مرد گفت : دو طلاق . یکی از آن دو گفت : پناه به خدا ! پیش تو آمدیم که از تو بپرسیم و تو پیشوای مؤمنانی و تو با ما آمدی تا نزد این مرد رسیدی و از او پرسیدی و به اشاره ای که او کرد ، خشنود گشتی؟ ! گفت : می دانید این کیست؟ گفتند : نه . گفت : این ، علی بن ابی طالب است . گواهی می دهم که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «اگر آسمان های هفتگانه در یک کفه ترازو گذاشته شوند و ایمان علی در کفه دیگر ترازو، ایمان علی بر آنها سنگینی خواهد داشت».

.

1- .اَصلَع : زُلفْ ریخته ؛ کسی که موهای جلوی سرش ریخته باشد . (م)

شرح نهج البلاغه عن عمر بن الخطّاب : أمّا أنتَ يا عَلِيُّ ، فَوَاللّهِ لَو وُزِنَ إيمانُکَ بِإيمانِ أهلِ الأرضِ لَرَجَحَهُم ! (1)

1 / 6اِمتَحَنَ اللّهُ قَلبَهُ لِلإيمانِ سنن الترمذى عن ربعى بن حراش عن الإمام علىّ عليه السلام بِالرَّحَبَهِ : لَمّا كانَ يَومُ الحُدَيبِيَهِ خَرَجَ إلَينا ناسٌ مِنَ المُشرِكينَ ، فِيهِم : سُهَيلُ بنُ عَمرٍو ، وأُناسٌ مِن رُؤَساءِ المُشرِكينَ ، فَقالوا : يا رَسولَ اللّهِ ، خَرَجَ إلَيکَ ناسٌ مِن أبنائِنا وإخوانِنا وأرِقّائِنا ، ولَيسَ لَهُم فِقهٌ فِي الدّينِ ، وإنَّما خَرَجوا فِرارا مِن أموالِنا وضِياعِنا ، فَاردُدهُم إلَينا . قالَ : فَإن لَم يَكُن لَهُم فِقهٌ فِى الدّينِ سَنُفَقِّهُهُم . فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يا مَعشَرَ قُرَيشٍ ! لَتَنتَهُنَّ ، أو لَيَبعَثَنَّ اللّهُ عَلَيكُم مَن يَضرِبُ رِقابَكُم بِالسَّيفِ عَلَى الدّينِ ، قَدِ امتَحَنَ اللّهُ قَلبَهُ عَلَى الإيمانِ . قالوا : مَن هُوَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ لَهُ أبو بَكرٍ : مَن هُوَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ وقالَ عُمَرُ : مَن هُوَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ صلى الله عليه و آله : هُوَ خاصِفُ النَّعلِ وكانَ أعطى عَلِيّا عليه السلام نَعلَهُ يَخصِفُها . ثُمَّ التَفَتَ إلَينا عَلِيٌّ عليه السلام فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : مَن كَذَبَ عَلَىَّ مُتَعَمِّدا فَليَتَبَوَّأ مَقعَدَهُ مِنَ النّارِ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام : لَمَّا افتَتَحَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَكَّهَ أتاهُ ناسٌ مِن قُرَيشٍ ، فَقالوا : يا مُحَمَّدُ ، إنّا حُلَفاؤُکَ وقَومُکَ ، وإنَّهُ لَحِقَ بِکَ أرِقّاؤُنا ؛ لَيسَ لَهُم رَغبَهٌ فِى الإسلامِ ، وإنَّما فَرّوا مِنَ العَمَلِ ، فَارِدُدهُم عَلَينا . فَشاوَرَ أبا بَكرٍ فى أمرِهِم ، فَقالَ : صَدَقوا يا رَسولَ اللّهِ . فَقالَ لِعُمَرَ : ما ترى ؟ فَقالَ مِثلَ قَولِ أبى بَكرٍ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا مَعشَرَ قُرَيشٍ ! لَيَبعَثَنَّ اللّهُ عَلَيكُم رَجُلاً مِنكُمُ ؛ امتَحَنَ اللّهُ قَلبَهُ لِلإيمانِ ، فَيَضرِبُ رِقابَكُم عَلَى الدّينِ !. فَقالَ أبو بَكرٍ : أنَا هُوَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : لا . قالَ عُمَرُ : أنَا هُوَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : لا ، ولكِنَّهُ خاصِفُ النَّعلِ فِى المَسجِدِ وقَد كانَ ألقى نَعلَهُ إلى عَلِيٍّ يَخصِفُها . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 259 .
2- .سنن الترمذى : ج 5 ص 634 ح 3715 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 649 ح 1105 نحوه ، أُسد الغابه : ج 4 ص 99 الرقم 3789 ،

المناقب للخوارزمی : ص 128 ح 142 نحوه ، المناقب لابن المغازلی : ص 439 ح 24 نحوه ؛ إعلام الوری : ج 1 ص 372 نحوه .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 149 ح 2614 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 86 ح 31 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 497 ح 18 وفیه من «یا معشر ...» ، تاریخ بغداد : ج 1 ص 133 الرقم 1 و ج 8 ص 433 الرقم 4540 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 342 ح 8913 ، مسند البزّار : ج 3 ص 118 ح 905 ، المناقب لابن المغازلی : ص0 44 ح 25 کلّها عن ربعی ، کنز العمّال : ج 13 ص 127 ح 36402 نقلاً عن ابن حنبل وابن جریر وسنن سعید بن منصور ، المحاسن والمساوئ : ص 41 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 122 ، بشاره المصطفی : ص 216 عن ربعی وفیهما من «یا معشر ...» وکلّها نحوه . راجع : ج 8 ص 66 (نفسی) .

1 / 6 خداوند ، دل او را به ایمان آزمود

شرح نهج البلاغه به نقل از عمر بن خطّاب : امّا تو ، ای علی! به خدا سوگند ، اگر ایمان تو با ایمان مردم روی زمین سنجیده شود ، بر ایمان آنان برتری خواهد یافت .

1 / 6خداوند ، دل او را به ایمان آزمود سُنن التِّرمِذی به نقل از ربعی بن حراش ، از امام علی علیه السلام ، در رُحبه : در روز حدیبیّه ، گروهی از مشرکان که از جمله آنان سهیل بن عمرو و گروهی از پیشوایان مشرکان بودند ، به سوی ما آمدند و گفتند : ای پیامبر خدا! گروهی از فرزندان ، برادران و بردگان ما به سوی تو آمده اند . آنان نسبت به دین ، آگاهی ندارند ؛ بلکه به خاطر فرار از کار در اموال و مزارع ما فرار کرده اند . آنان را به سوی ما برگردان . فرمود : «اگر آنان به دین آگاهی ندارند ، آگاهشان خواهیم ساخت» . سپس پیامبر خدا فرمود : «ای قریشیان! دست بکشید ، وگرنه کسی را به سویتان گسیل می دارم که به خاطر دین ، گردنتان را با شمشیر بزند ؛ آن که خداوند ، دلش را به ایمان آزموده است» . [یاران] گفتند : او کیست ای پیامبر خدا؟ ابو بکر گفت : او کیست ، ای پیامبر خدا؟ عمر گفت : او کیست ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «آن ، وصله کننده کفش است» و ایشان کفش خود را به علی علیه السلام داده بود تا وصله کند . آن گاه ، علی علیه السلام به ما رو کرد و گفت : پیامبر خدا فرمود : «هر کس آگاهانه به من دروغ ببندد ، نشیمنگاهش آتش خواهد بود» .

امام علی علیه السلام : هنگامی که پیامبر خدا مکّه را فتح کرد ، گروهی از قریشیان نزد او آمدند و گفتند : ای محمّد! ما هم پیمانان و خویشان توایم . گروهی از بردگان ما به شما پیوسته اند . آنان گرایشی به اسلام ندارند ؛ بلکه از کار فرار کرده اند . آنان را به ما برگردان . [پیامبر صلی الله علیه و آله] درباره آنان (فراریان) با ابو بکر مشورت کرد . وی گفت : راست می گویند . به عمر گفت : تو چه می گویی؟ گفت : همان گونه که ابو بکر می گوید . پیامبر خدا فرمود : «ای قریشیان ! خداوند ، یکی از شما را به سویتان گسیل خواهد داشت که قلبش را به ایمان آزموده و گردن شما را برای دین ، خواهد زد» . ابو بکر گفت : آیا من همانم ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «نه» . عمر گفت : آن کس منم ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «نه ؛

بلکه او وصله کننده کفش در مسجد است» و ایشان ، کفشش را به علی علیه السلام داده بود تا وصله کند . (1)

.

1- .ر . ک : ج 8 ص 67 (جانِ من) .

1 / 7الإيمانُ مُخالِطٌ لَحمَهُ ودَمَهُ رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : الإِيمانُ مُخالِطٌ لَحمَکَ ودَمَکَ کَما خالَطَ لَحمی ودَمی . (1)

.

1- .المناقب لابن المغازلی : ص 238 ح 285 عن جابر بن عبد اللّه ، المناقب للخوارزمی : ص 129 ح 143 ، کفایه الطالب : ص 265 کلاهما عن زید بن علیّ عن أبیه عن جدّه علیهماالسلامعنه صلی الله علیه و آله ؛ الأمالی للصدوق : ص 157 ح 150 ، الإقبال : ج 1 ص 507 ، بشاره المصطفی : ص 155 ، کنز الفوائد : ج 2 ص 179 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 382 ح 740 ، المسترشد : ص 634 ح 298 ، إعلام الوری : ج 1 ص 366 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 251 ح 167 و ص 266 ح 178 کلّها عن جابر .

1 / 7 ایمان با گوشت و خونش عجین شده

1 / 7ایمان با گوشت و خونش عجین شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : ایمان با گوشت و خون تو درآمیخته است ، چنان که با گوشت و خون من عجین شده است .

.

ص: 438

. .

سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام

سخنی درباره زمان اسلام آوردن امامامام علی علیه السلام برترین مؤمن تاریخ اسلام و در ستیغ ایمان است. ایمان او در میان مؤمنان از ویژگی های بی بدیلی برخوردار است. او اوّلین کسی است که به پیامبر خدا ایمان آورده (1) و ایمانش هرگز به شائبه شرک ، آلوده نشد (2) و در استواژگامی در مسیر ایمان و نیرومندی باور ، بی نظیر بود . (3) امام علی علیه السلام چنان که پیش تر بدان اشاره کرده ایم از آغازین روزهای زندگی بر کنار بستر پیامبر خدا آرمید و با عنایت و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله بالید و همگام با خُلق و خوی و منش و روش نبی اکرم ، رشد کرد و همراه او مراحل تکوین نبوّت را نگریست . پیامبر خدا او را به خلوتگه حِرا می بُرد و بدین سان ، با راز و رمز ملکوت ، آشنا شد و به تصریح مولا علیه السلام در خطبه عظیم «قاصعه» ، نور وحی را می نگریست و ناله یأس آمیز شیطان را می شنید و در آستانه ابلاغ رسالت ، با اعلام همگامی و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان «وصی» ، «وزیر» و «برادر» پیام آور وحی را یافت تصویر زیبا علوی را از این چگونگی ها بنگریم:

.

1- .ر . ک : ص 403 (نخستین مسلمان) .
2- .ر . ک : ص 399 (لحظه ای به خدا کفر نورزید) .
3- .ر . ک : ص 399 (ویژگی های اعتقادی) .

«وقَد عَلِمتُم مَوضِعی مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِالقَرابَهِ القَریبَهِ ، وَالمَنزِلَهِ الخَصیصَهِ . وَضَعَنی فی حِجرِهِ وأنَا وَلَدٌ یَضُمُّنی إلی صَدرِهِ ، ویَکنُفُنی فی فِراشِهِ ، ویُمِسُّنی جَسَدَهُ ، ویُشِمُّنی عَرفَهُ (1) . وکانَ یَمضَغُ الشَّیءَ ثُمَّ یُلقِمُنیهِ . وما وَجَدَ لی کَذبَهً فی قَولٍ ، ولا خَطلَهً فی فِعلٍ . ولَقَد قَرَنَ اللّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِن لَدُن أن کانَ فَطیما أعظَمَ مَلَکٍ مِن مَلائِکَتِهِ یَسلُکُ بِهِ طَریقَ المَکارِمِ ، ومَحاسِنَ أخلاقِ العالَمِ ، لَیلَهُ ونَهارَهُ . ولَقَد کُنتُ أتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصیلِ أثَرَ اُمِّهِ ، یَرفَعُ لی فی کُلِّ یَومٍ مِن أخلاقِهِ عَلَما ، ویَأمُرُنی بِالاِقتِداءِ بِهِ . ولَقَد کانَ یُجاوِرُ فی کُلِّ سَنَهٍ بِحِراءً فَأراهُ ، ولا یَراهُ غَیری . ولَم یَجمَع بَیتٌ واحِدٌ یَومَئِذٍ فِی الإسلامِ غَیرَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وخَدیجَهَ وأنَا ثالِثُهُما . أری نورَ الوَحی وَالرِّسالَهِ ، وأشُمُّ ریحَ النُّبُوَّهِ . ولَقَد سَمِعتُ رَنَّهَ الشَّیطانِ حینَ نَزَلَ الوَحیُ عَلَیهِ صلی الله علیه و آله فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما هذِهِ الرَّنَّهُ ؟ فَقالَ : هذَا الشَّیطانُ قَد أیِسَ مِن عِبادَتِهِ . إنَّکَ تَسمَعُ ما أسمَعُ ، وتَری ما أری ، إلّا أنَّکَ لَستَ بِنَبِیٍّ ، ولکِنَّکَ لَوَزیرٌ وإنَّکَ لَعَلی خَیرٍ» . جایگاه خویشاوندی نزدیک مرا نسبت به پیامبر خدا و موقعیّت ویژه مرا می دانید. آن گاه که کودک بودم ، مرا در کنار خود می نهاد و بر سینه اش می فِشُرد و مرا در بستر خود می خوابانْد . تنم را به تنش می سود و بوی خویش را به من می بویانْد. گاه چیزی را می جَوید و آن را به من می خورانید و از من دروغی در گفتار و اشتباهی در کردار ندید. خداوند ، بزرگ ترین فرشته خود را از هنگام از شیر گرفته شدنش ، شب و روز هم نشینش ساخت تا راه های بزرگواری را بدو بنمایاند و خوی های نیکوی جهان را در او فراهم آورد. و من ، همواره چون بچّه شتری به دنبال مادر ، در پی او بودم. هر روز برای من از اخلاق خود ، نشانی بر پا می داشت و مرا به پیروی آن فرمان می داد. هر سال در حِرا خلوت می گُزید و من او را می دیدم و جز من ، کسی وی را نمی دید. در آن وقت ، جز

.

1- .العَرْف : الریح الطیّبه (النهایه : ج 3 ص 217 «عرف») .

خانه پیامبر خدا و خدیجه و من که سومین آنها بودم در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود؛ نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوّت را استشمام می کردم. هنگامی که وحی بر او فرود آمد ، ناله شیطان را شنیدم و پرسیدم: ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود: «این ، شیطان است که از پرستیده شدن نا امید گشته است. تو آنچه را که می شنوم ، می شنوی و آنچه را که می بینم ، می بینی ، جز آن که تو پیامبر نیستی امّا وزیر (دستْ یار) من و به [مسیر] خیری». (1) ابن ابی الحدید در بیان این کلام حضرت که می فرماید: «من بر فطرت به دنیا آمدم و به ایمان و هجرت ، پیشی گرفتم» (2) ، می گوید: منظور ایشان از تولّد بر فطرت ، این است که وی در روزگار جاهلیت به دنیا نیامده است؛ چون وی سی سال پس از عام الفیل به دنیا آمده است و پیامبر خدا چهل سال پس از عام الفیل به پیامبری مبعوث شده است . و در اخبار صحیح آمده است که پیامبر اکرم ، ده سال پیش از رسالت ، صدا [ی وحی]را می شنید و نور را می دید؛ امّا کسی او را مخاطب قرار نمی داد و این ، دوران آمادگی برای رسالت آن حضرت بود. بنابر این ، ده سال یاد شده چون روزگار رسالت آن حضرت به شمار می آید و کسی که در این ده سال به دنیا آمده باشد ، اگر در دامن پیامبر باشد و او تربیت او را بر عهده گیرد ، چنین شخصی در روزگاری چون روزگار نبوّت به دنیا آمده است و در روزگار جاهلیت محض به دنیا نیامده است. از این روی ، حال وی نسبت به دیگر صحابیان که ادّعای همانندی آنان با او در فضل می شود ، متفاوت است. گزارش شده سالی که علی علیه السلام به دنیا آمد ، سالی بود که رسالت پیامبر خدا آغاز شد ، بانگ هایی را از سنگ ها و درختان می شنید،دیدگانش روشن گشته بود و نورها و

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 192 .
2- .نهج البلاغه : خطبه 57 .

اشخاصی را می دید،گرچه مورد خطاب قرار نمی گرفت. این سال ، سالی بود که آن حضرت به قطع ارتباط با دیگران و گوشه نشینی در غار حِرا دست یازید ، و همواره چنین بود تا آن که رسالت یافت و وحی بر او نازل شد و پیامبر خدا به این سال و به تولّد علی علیه السلام در آن ، تیمّن می جُست و آن را «سال خیر و برکت» می نامید و در شب ولادت آن حضرت که در آن کرامت ها و قدرت های الهی ای را مشاهده کرد که پیش از آن ندیده بود خطاب به خانواده اش فرمود: در این شب ، فرزندی برای ما به دنیا آمده که خداوند به وسیله او درهای بسیاری از نعمت و رحمت برای ما می گشاید. و همان گونه شد که پیامبر خدا فرمود؛ زیرا آن حضرت ، یاور پیامبر خدا و مدافع او بود و غم را از چهره ایشان می زدود. به شمشیر وی ، اسلام استوار گشت و پایه هایش محکم شد و پایگاه آن حضرت ، قوی شد. (1) جورج جورداق ، دانشمند مشهور مسیحی می گوید: پاره ای از بزرگان قریش به حکم خِرد و برای رهایی از بت پرستی اسلام آوردند و بسیاری از بندگان و بردگان و سرکوب شدگان ، به انگیزه عدالت خواهی که رسالت محمّد صلی الله علیه و آله بدان فرا می خوانْد و برای انکار ستمی که پشتشان از تازیانه آن می سوخت ، اسلام آوردند و گروهی پس از پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر واقعیت گرایی و نزدیک شدن به شخص پیروز ، اسلام آوردند ، چنان که در مورد بیشتر امویان ، داستان چنین بود. همه اینها در شرایط گوناگون که از نظر ارزش و مفهوم انسانی متفاوت است اسلام آوردند و همه در یک مسئله ، یعنی پذیرش منطق و واقعیت موجود ، همگون اند؛ امّا علی بن ابی طالب علیه السلام ، مسلمان به دنیا آمده است ، چون او از نظر تولّد و رشد ، از معدن رسالت است و از نظر اخلاق و فطرت ، از خودِ اسلام است و شرایطی که در آن

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 114 .

آنچه را که در جان خود از روح و حقیقت اسلام پنهان داشته بود ، اعلام کرد ، شرایطی چون شرایط دیگران نبود و ربطی به انگیزه های زندگی نداشت. زیرا اسلام علی علیه السلام ژرف تر از آن بود که به شرایط روز ارتباط داشته باشد ، چون از روح وی سرچشمه می گرفت ، آن سان که اشیا از معدن های خود و آب ها از چشمه سار خویش می جوشند. چون کودک تا وقتی که بدون اجازه و مشورت بتواند نماز واجب را ادا کند و به خدا و پیامبرش گواهی دهد ، نمی تواند از آرزوهای درونی خویش ، تعبیر کند . اوّلین سجده های مسلمانان نخستین بر خدایان قریش بود و اوّلین سجده علی علیه السلام بر خدای محمّد صلی الله علیه و آله بود. آری! اسلام او اسلام کسی بود که مقرّر شده بود تا بر دوست داشتن خیر ، رشد کند و در سایه توجّه پیامبر صلی الله علیه و آله ببالد و پس از او پیشوای دادگران گردد و ناخدای کشتی در دریای گرداب ها و موج ها شود. (1) از مجموع آنچه آوردیم که اندکی بود از بسیار و حقایق تأییدکننده بسیاری را بر آنچه آوردیم ، در این مجموعه توان دید نکاتی دانسته می شود: 1 . ایمان علی علیه السلام و باور استوار او به سال ها قبل از رسالت رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلام رسمی آن بزرگوار بر می گردد. بدین سان ، دلیل وجود روایات مشهوری که نشان دهنده آن اند که ایمان علی علیه السلام هفت سال قبل از ایمان دیگران بوده است ، روشن می شود . 2. عمر امام علیه السلام به هنگام اسلام آوردن، گونه گون نقل شده است و هفت (2) ، هشت (3) ،

.

1- .الإمام علی صوت العداله الإنسانیّه : ص 38 .
2- .تاریخ دمشق : ج 1 ص 134 .
3- .التاریخ الکبیر : ج 6 ص 259 ش 2343 ، السنن الکبری : ج 6 ص 339 ح 12160 ، تاریخ دمشق : ف ج 42 ص 25 ، المعجم الکبیر : ج 1 ص 95 ح 162 .

نُه (1) ، ده (2) ، یازده (3) ، دوازده (4) ، سیزده (5) ، چهارده (6) ، پانزده (7) ، شانزده سال (8) ذکر شده است. این گونه نقل ها بیان کننده سنّ کم امام علیه السلام در زمان رسالت رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله است و گرنه جان مولا علیه السلام هرگز به شرک آلوده نشده (9) ، و چنین است که امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ کسی که از سنّ امام علیه السلام به هنگام ایمان آوردن پرسید ، فرمود: آیا او هرگز کافر بود؟! علی علیه السلام به هنگامی که پیامبر خدا به پیامبری مبعوث شد ، ده سال داشت و در آن روز هم کافر نبود . (10)این را نیز بیفزاییم که ده سال داشتن علی علیه السلام در هنگام رسالت یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله که در این نقل آمده ، صحیح ترین و مشهورترین نقل است. 113 . بدین سان ، این که چه کسی از مردان ، اوّلین ایمان آورنده است ، جای گفتگو

.

1- .ر . ک : ص 399 (لحظه ای به خدا کفر نورزید) .
2- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 21 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 26 ، المعارف ، ابن قتیبه : ص 168 .
3- .الکافی: ج 8 ص 339 ح 536 ؛ الاستیعاب : ج 3 ص 199 ش 1875 ، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 120 ح 4580 .
4- .الکامل فی التاریخ : ج 1 ص 484 ، السنن الکبری : ج 6 ص 339 ح 12163 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 26 .
5- .الاستیعاب : ج 3 ص 199 ش 1875 .
6- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 26 ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 235 .
7- .تاریخ خلیفه : ص 150 ، الاستیعاب : ج 3 ص 199 ش 1875 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 27 .
8- .فضائل الصحابه ، ابن حنبل : ج 2 ص 589 ح 998 ، المصنّف ، عبد الرزّاق : ج 5 ص 325 ، المعجم الکبیر : ج 1 ص 95 ح 163 .
9- .الکافی : ج 8 ص 339 ح 536 .
10- .چون بنابر مشهور ، آن حضرت سی سال پس از عام الفیل به دنیا آمد . ر . ک : ج 1 ص 51 (ولادت) . و نیز ، بنابر مشهور در زمان شهادت در سال 40 ق ، شصت و سه سال داشت . ر . ک : ج 7 ص 381 (تاریخ

شهادتش) . مجموع این دو تاریخ دلالت دارد که آن حضرت در هنگام بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ، ده سال داشته است .

ندارد. صحابیان ، برخی پس از اندکْ زمانی و برخی پس از روزگاری دراز با اسلام آشنا شدند و بدان گرویدند؛ امّا علی علیه السلام از آغازین روزها با شمیم وحی درآمیخت و با نشانه های آن ، پیش از بعثت آشنا شد و بدان خو گرفت ، و طبیعی است که با اوّلین پرتو نور آن ، بی درنگ ، همراه شد. اکنون چه جای پرداختن به سخن آنان که می کوشند ایمان مولا علیه السلام را به لحاظ اندکی سن ، کم سو جلوه دهند؟ ای کاش عنوان داران سالمند ، اندکی از این همه هوش ، نیکْ نهادی و پیراسته دلی را می داشتند و نور وحی را در می یافتند. 4 . درباره عبادت و نماز علی علیه السلام نیز روایات فراوان و گونه گون آمده است. این روایات ، نه تنها امام علیه السلام را اوّلین نمازگزار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می شمرَد ، بلکه عبادت امام علیه السلام را چند سال پیش از دیگران نشان می دهد که سه ، پنج و هفت سال آمده است. این گونه روایات ، ممکن است اشاره به عبادت علی علیه السلام پیش از بعثت نیز داشته باشند. 1

.

الفصل الثانی : الخصائص الاخلاقیهُ2 / 1حُسنُ الخُلقِ رسول اللّه صلی الله علیه و آله : عَلِیٌّ ... أحسَنُ النّاسِ خُلُقا . (1)

مطالب السؤول فی ذِکرِ مَکارِمِ أخلاقِ الإمامِ عَلِیٍّ علیه السلام : قَد بَلَغَ فی ذلِکَ إلَی الغایَهِ القُصوی ، حَتّی نُسِبَ مِن غَزارَهِ حُسنِ خُلُقِهِ إلَی الدُّعابَهِ ، وکانَ مَعَ هذِهِ الغایَهِ فی حُسنِ الخُلُقِ ، ولینِ الجانِبِ ، یَخُصُّ ذلِکَ بِذَوِی الدّینِ وَاللّینِ . وأمّا مَن لَم یَکُن کَذلِکَ فَکانَ یولَیه غِلظَهً وفِظاظَهً ؛ لِلتَّأدیبِ ، حَتّی رُوِیَ عَنهُ علیه السلام أنَّهُ قالَ فی هذَا المَعنی : ألِینُ لِمَن لانَ لی جَنبُهُ وأنزو عَلی کُلِّ صَعبٍ شَدیدٍ کَذا الماسُ یَعمَلُ فیهِ الرَّصّاصُ عَلی أنَّهُ عامِلٌ فِی الحَدیدِ (2)

.

1- .المناقب لابن المغازلی : ص 151 ح 188 عن ابن عبّاس ، الریاض النضره : ج 3 ص 144 عن أنس نحوه ؛ الاحتجاج : ج 1 ص 363 ح 60 ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 601 ح 6 ، الفضائل لابن شاذان : ص 123 والثلاثه الأخیره نحوه عن أبی ذرّ وسلمان والمقداد و ص 102 عن ابن عبّاس .
2- .مطالب السؤول : ص 29 .

فصل دوم : ویژگی های اخلاقی

2 / 1 خوش اخلاقی

فصل دوم : ویژگی های اخلاقی2 / 1خوش اخلاقی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی .. . خوش خُلق ترینِ مردم است .

مطالب السؤول درباره نیکی های اخلاق امام علی علیه السلام : در خوش خُلقی ، بی نهایتْ خوش اخلاق بود ، به گونه ای که از خوش خُلقی بسیار ، به او نسبت شوخْ طبعی می دادند . با چنین خوش خُلقی و نرم خویی ای ، این برخوردها را ویژه دینداران و نرم خویان می ساخت و اگر کسی چنین نبود ، با درشتی و تندی با او برخورد می کرد تا او را ادب کند . حتی نقل شده که در این خصوص ، شعری سروده است : با آن که با من نرم خویی پیشه کند ، نرم خویم و با درشتْ خو ، برخوردی سخت دارم. الماس نیز چنین است . سُرب در آن تأثیر می گذارد با آن که خود در آهن ، کارگر است .

.

الفخرى : رُوِىَ أنَّ عَلِيّا أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام استَدعى بِصَوتِهِ بَعضَ عَبيدِهِ ، فَلَم يُجِبهُ ، فَدَعاهُ مِرارا فَلَم يُجِبهُ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ رَجُلٌ وقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّهُ بِالبابِ واقِفٌ ، وهُوَ يَسمَعُ صَوتَکَ ، ولا يُکَلِّمُکَ ! فَلَمّا حَضَرَ العَبدُ عِندَهُ ، قالَ عليه السلام : أما سَمِعتَ صَوتى ؟ قالَ : بَلى . قالَ عليه السلام : فَما مَنَعَکَ مِن إجابَتى ؟ قالَ : أمِنتُ عُقوبَتَکَ . قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : الحَمدُلِلّهِ الَّذى خَلَقَنى مِمَّن يَأمَنُهُ خَلقُهُ . (1)

المناقب لابن شهر آشوب : دَعا [عَلِىٌّ عليه السلام] غُلاما لَهُ مِرارا ، فَلَم يُجِبهُ ، فَخَرَجَ ، فَوَجَدَهُ عَلى بابِ البَيتِ ، فَقالَ : ما حَمَلَکَ عَلى تَركِ إجابَتى ؟ قالَ : کَسِلتُ عَن إجابَتِکَ ، وأمِنتُ عُقوبَتَکَ . فَقالَ عليه السلام : الحَمدُللّهِ الَّذى جَعَلَنى مِمَّن تَأمَنُهُ (2) خَلقُهُ ، امض فَأنتَ حُرٌّ لِوَجهِ اللّهِ . وأنشَدَ الأَشجَعُ : ولَستُ بِخائِفٍ لِأَبى حُسَينٍ ومَن خافَ الإِلهَ فَلَن يَخافا (3)

.

1- .الفخرى : ص 19 .
2- .فى بحار الأنوار والمصادر الاُخرى : «يأمنه» .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 113 ، الأمالى للسيّد المرتضى : ج 2 ص 162 ، تنبيه الخواطر : ج 1 ص 100 ، نزهه المجالس للصفورى : ج 1 ص 206 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 48 ح 1 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 86 ح 572 عن بكر بن عبد اللّه المزنى وكلّها نحوه وليس فيها الشعر .

الفخری : روایت شده که امیر مؤمنان علی علیه السلام یکی از خدمتکارانش را صدا زد ، ولی او پاسخ نداد . چندین بار صدا زد ، ولی پاسخ نداد . مردی وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان ! او ، دمِ در ایستاده است . صدایت را می شنود ؛ ولی پاسخت را نمی گوید . وقتی خادم نزد ایشان آمد ، فرمود : «صدایم را نمی شنیدی؟» . گفت : می شنیدم . فرمود : «پس چرا پاسخم را نمی دادی؟». گفت : از مجازات کردنت خود را در امان می دانستم . علی علیه السلام فرمود : «سپاسْ خدایی را که مرا از جمله کسانی قرار داد که بندگانش از او در امان اند».

المناقب ، ابن شهر آشوب : [علی علیه السلام] چندین بار ، خادمش را صدا کرد و او پاسخ نداد . از خانه بیرون آمد و وی را دمِ در یافت . گفت : «چرا پاسخ مرا نمی دهی؟» . گفت : برای این که حال پاسخ دادن نداشتم و از مجازات کردنت در امان بودم . فرمود : «سپاسْ خدایی را که مرا از کسانی قرار داد که بندگانش از او در امان اند ، برو . تو در راه خدا آزادی» . و اشجع سرود : از ابو حسین نمی ترسم آن که از خدا بترسد ، از او ترسی نیست .

.

2 / 2كَثرَةُ التَّبَسُّمِ الكامل فى التاريخ فى عَلِىٍّ عليه السلام : كانَ مِن أحسَنِ النّاسِ وَجها ، ولا يُغَيِّرُ شَيبَهُ ، كَثيرَ التَّبَسُّمِ . (1)

شرح نهج البلاغه فى عَلِىٍّ عليه السلام : وأمّا سَجاحَةُ الأَخلاقِ وبِشرُ الوَجهِ وطَلاقَةُ المُحَيّا وَالتَّبَسُّمُ فَهُوَ المَضروبُ بِهِ المَثَلُ فيهِ ، حَتّى عابَهُ بِذلِکَ أعداؤُهُ ؛ قالَ عَمرُو بنُ العاصِ لِأَهلِ الشّامِ : إنَّهُ ذو دُعابَةٍ شَديدَةٍ . وقالَ عَلِىٌّ عليه السلام فى ذاکَ : عَجَبا لِابنِ النّابِغَةِ ! يَزعُمُ لِأَهلِ الشّامِ أنَّ فِىَّ دُعابَةً ، وأنّى امرُؤٌ تِلعابَةٌ (2) ، أُعافِسُ (3) وأُمارِسُ . وعَمرُو بنُ العاصِ إنَّما أخَذَها عَن عُمَرَ بنِ الخَطّابِ ؛ لِقَولِهِ لَهُ لَمّا عَزَمَ عَلَى استِخلافِهِ :للّهِ أبوکَ ، لَولا دُعابَةٌ فيکَ ! إلّا أنَّ عُمَرَ اقتَصَرَ عَلَيها ، وعَمرٌو زادَ فيها وسَمَّجَها . قالَ صَعصَعَةُ بنُ صوحانَ وغَيرُهُ مِن شيعَتِهِ وأصحابِهِ : كانَ فينا كَأَحَدِنا ، لينَ جانِبٍ ، وشِدَّةَ تَواضُعٍ ، وسُهولَةَ قِيادٍ ، وكُنّا نَهابُهُ مَهابَةَ الأَسيرِ المَربوطِ لِلسَّيّافِ الواقِفِ عَلى رَأسِهِ . وقالَ مُعاوِيَةُ لِقَيسِ بنِ سَعدٍ : رَحِمَ اللّهُ أبا حَسَنٍ ، فَلَقَد كانَ هَشّا بَشّا ، ذا فُكاهَةٍ . قالَ قَيسٌ : نَعَم ، كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَمزَحُ ، ويَبتَسِمُ إلى أصحابِهِ ، وأراکَ تُسِرُّ حَسوا فِى ارتِغاءٍ (4) ، وتَعيبُهُ بِذلِکَ ! أما وَاللّهِ لَقَد كانَ مَعَ تِلکَ الفُكاهَةِ وَالطَّلاقَةِ أهيَبَ مِن ذى لِبدَتَينِ قَد مَسَّهُ الطَّوى ، تِلکَ هَيبَةُ التَّقوى ، ولَيسَ كَما يَهابُکَ طَغامُ (5) أهلِ الشّامِ . (6)

.

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 440 .
2- .تِلعابه : أى كثير المزح والمداعبه (النهايه : ج 4 ص 253 «لعب») .
3- .المُعافَسه : المُعالَجه والممارسه والملاعبه (النهايه : ج 3 ص 263 «عفس») .
4- .يُسِرُّ حَسْوا فى ارتِغاء : الارتِغاء : شرب الرَّغوه ، وأصله الرجل يُؤتى باللبن ، فيُظهر أنّه يريد الرَّغوه خاصّه ولا يريد غيرها ، فيشربها وهو فى ذلک ينال من اللبن . وهو مَثل يضرب لمن يُريک أنّه يُعينک وإنّما يجرّ النفع إلى نفسه (مجمع الأمثال : ج 3 ص 525 الرقم 4680) .
5- .الطغام : من لا عقل له ولا معرفه ، وقيل : هم أوغاد الناس وأراذلهم (النهايه : ج 3 ص 128 «طغم») .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 25 .

2 / 2 بسیار خندان بودن

2 / 2بسیار خندان بودن الکامل فی التاریخ درباره علی علیه السلام : او خوش چهره ترینِ افراد بود و محاسن سفیدش را خضاب نمی کرد و بسیار خندان بود .

شرح نهج البلاغه درباره علی علیه السلام : در نرم خویی ، گشاده رویی ، بشاشت و خنده رویی ضرب المثل بود ، به گونه ای که دشمنانش آن را ابزار سرزنش او قرار داده بودند . عمرو عاص به مردم شام گفت : او (علی علیه السلام) بسیار شوخ طبع است . علی علیه السلام در این باره فرمود : «شگفتا از پسر نابغه! در بین شامیان ، این پندار را به وجود می آورد که من ، بسیار شوخ طبع هستم و مردی بازیگرم که بازی می کنم و به کارها می پردازم» . عمرو عاص ، این سخن را از عمر بن خطّاب گرفته است . او هنگامی که می خواست جانشین برگزیند ، گفت : اگر شوخ طبعیِ تو نبود [تو سزاوار بودی] . عمر به همین مقدار بسنده کرد ؛ ولی عمرو به آن افزود و زشت و ناهنجارش کرد . صَعصَعه بن صُوحان و دیگر یاران و پیروانش گفته اند: او در بین ما مانند یکی از ما بود ، نرم خوی ، پُر تواضع و آسانگیر بود و در عین حال ، هیبتی از او در دل داشتیم ، چون هیبتی که اسیر در زنجیر کشیده شده ، از جلّاد بالای سرِ خود دارد . معاویه به قیس بن سعد گفت : خدا ابو الحسن را بیامرزد! او خوش و خندان و بسیار شوخْ طبع بود . قیس گفت : آری . پیامبر خدا شوخی می کرد و به یارانش لبخند می زد . تو را می بینم که به ظاهر ، مدح می کنی و در درون و به این وسیله ، بر او خُرده می گیری . آگاه باش که او ، به خدا سوگند ، با همه شوخ طبعی و خوش رویی ، از شیر گرسنه پُر هیبت تر بود ، و این هیبت ، هیبت تقوا بود ، نه چون بزرگْ شماریِ تو از سوی اراذل شام .

.

2 / 3شَرحُ الصَّدرِ الإمامه والسیاسه فی شِدَّهِ حَربِ الجَمَلِ : فَشَقَّ عَلِیٌّ علیه السلام فی عَسکَرِ القَومِ یَطعَنُ وِیَقتُلُ ، ثُمَّ خَرَجَ وهُوَ یَقولُ : الماءَ الماءَ ، فَأَتاهُ رَجُلٌ بِإِداوَهٍ فیها عَسَلٌ ، فَقالَ لَهُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، أَمَّا الماءُ فَإِنَّهُ لا یَصلُحُ لَکَ فی هذَا المَقامِ ، ولکِن اُذیقُکَ (1) هذَا العَسَلَ . فَقالَ علیه السلام : هاتِ . فَحَسا مِنهُ حُسوَهً ، ثُمَّ قالَ علیه السلام : إنَّ عَسَلَکَ لَطائِفِیٌّ . قالَ الرَّجُلُ : لَعَجَبا مِنکَ وَاللّهِ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، لِمَعرِفَتِکَ الطّائِفِیَّ مِن غَیرِهِ فی هذَا الیَومِ ، وقَد بَلَغَتِ القُلوبُ الحَناجِرَ ! فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : إنَّهُ وَاللّهِ یَابنَ أخی ما مَلَأَ صَدرَ عَمِّکَ شَیءٌ قَطُّ ، ولا هابَهُ شَیءٌ. (2)

.

1- .فی المصدر : «أذوقک» ، والصحیح ما أثبتناه .
2- .الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 96 وراجع المحاسن والمساوئ : ص 483
.

2 / 3 سعه صدر

2 / 3سعه صدر الإمامه و السیاسه در اوج جنگ جمل : علی علیه السلام سپاه دشمن را گشود ، ضربه می زد و می کُشت . در حالی که می گفت : «آب ، آب !» ، خود را از معرکه بیرون کشید . مردی ظرفی عسل آورد و گفت : ای امیر مؤمنان ! در این شرایط ، آب برای تو مناسب نیست ؛ امّا از این [شربت] عسل ، تو را می نوشانم . فرمود : «بده» . جرعه ای از آن چشید و آن گاه فرمود : «عسل تو عسل طائف است» . مرد گفت : به خدا در شگفتم از تو ای امیر مؤمنان که در چنین روزی که دل ها از جا کَنده شده است ، عسل طائفی را از غیر آن تشخیص می دهی ! علی علیه السلام به وی فرمود : «به خدا سوگند ، ای برادر زاده ! هیچ چیزی دل عمویت را به لرزه در نمی آورد و چیزی او را نمی ترساند» .

.

مروج الذهب فى شِدَّهِ حَربِ الجَمَلِ : ثُمَّ استَسقى [عَلِىٌّ عليه السلام] فَأُتِىَ بِعَسَلٍ وماءٍ ، فَحَسا مِنهُ حُسوَهً ، وقالَ : هذَا الطّائِفِىُّ ، وهُوَ غَريبٌ بِهذَا البَلَدِ . فَقالَ لَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ : أما شَغَلَکَ ما نَحنُ فيهِ عَن عِلمِ هذا ؟ قالَ عليه السلام : إنَّهُ وَاللّهِ يا بُنَىَّ ما مَلَأَ صَدرَ عَمِّکَ شَىءٌ قَطُّ مِن أمرِ الدُّنيا . (1)

2 / 4الصَّبرُ وفِى العَينِ قَذىً رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : إنَّکَ لَن تَموتَ حَتّى تُؤمَرَ ، وتُملَأَ غَيظا ، وتوجَدَ مِن بَعدى صابِرا . (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن الحارث بن حصين : قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، إنَّکَ لاقٍ بَعدى کَذا وکَذا . فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّ السَّيفَ لَذو شَفرَتَينِ ، وما أنَا بِالفَشِلِ (3) ولَا الذَّليلِ . قالَ صلى الله عليه و آله : فَاصبِر يا عَلِىُّ . قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أصبِرُ يا رَسولَ اللّهِ . (4)

الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَتِهِ المَعروفَهِ بِالشِّقشِقِيَّهِ ، وفيها يَشتَکى أمرَ الخِلافَهِ : أما وَاللّهِ لَقَد تَقَمَّصَها فُلانٌ وإنَّهُ لَيَعلَمُ أنَّ مَحَلّى مِنها مَحَلُّ القُطبِ مِنَ الرَّحى ؛ يَنحَدِرُ عَنِّى السَّيلُ ، ولا يَرقى إلَىَّ الطَّيرُ ، فَسَدَلتُ دونَها ثَوبا ، وطَوَيتُ عَنها کَشحا (5) ، وطَفِقتُ أرتَئى بَينَ أن أصولَ بِيَدٍ جَذّاءَ (6) ، أو أصبِرَ عَلى طَخيَهٍ (7) عَمياءَ ، يَهرَمُ فيها الکَبيرُ ، ويَشيبُ فيهَا الصَّغيرُ ، ويَکدَحُ فيها مُؤمِنٌ حَتّى يَلقى رَبَّهُ ! فَرَأيتُ أنَّ الصَّبرَ عَلى هاتا أحجى ، فَصَبَرتُ ، وفِى العَينِ قَذىً ، وفِى الحَلقِ شَجاً (8) ؛ أرى تُراثى نَهبا ... فَصَبَرتُ عَلى طولِ المُدَّهِ ، وشِدَّهِ المِحنَهِ . (9)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 377 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 422 ح 9016 عن أنس و ح 9017 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 257 ح 560 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 216 كلّها عن عمران بن حصين ، اليقين : ص 488 ح 195 عن سلمان وكلّها نحوه .
3- .فى المصدر : «بالقتل» ، والتصويب من بحار الأنوار : ج 29 ص 453 ح 44 .

4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 216 .
5- .طويت عنها كشحا : كنايه عن امتناعه وإعراضه عنها (مجمع البحرين : ج 3 ص 1572 «كشح») .
6- .جذّاء : مقطوعه ، كنّى به عن قصور أصحابه وتقاعدهم عن الغزو ؛ فإنّ الجند للأمير كاليد (النهايه : ج 1 ص 250 «جذذ») .
7- .طخيه عمياء : أى ظُلمه لا يُهتدى فيها للحقّ ، وكنّى بها عن التباس الاُمور فى أمر الخلافه (مجمع البحرين : ج 1 ص 279 «جذذ») .
8- .القذى : ما يقع فى العين فيؤذيها كالغبار ونحوه ، والشَّجى : ما يَنشُب فى الحلق من عظم ونحوه فيُغصُّ به ، وهما كنايتان عن النقمه ، ومراره الصبر ، والتألّم من الغبن (مجمع البحرين : ج 2 ص 932 «شجا») .
9- .نهج البلاغه : الخطبه 3 ، علل الشرائع : ص 150 ح 12 ، معانى الأخبار : ص 361 ح 1 ، الإرشاد : ج 1 ص 287 ، الاحتجاج : ج 1 ص 452 ح 105 كلّها عن ابن عبّاس ، الأمالى للطوسى : ص 372 ح 803 عن زراره عن الإمام الباقر عليه السلام عن ابن عبّاس وعن الإمام الباقر عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام نحوه وفيها «ابن أبى قحافه» بدل «فلان» ؛ تذكره الخواصّ : ص 124 عن ابن عبّاس .

2 / 4 شکیبایی با خار در چشم

مروج الذهب در اوج جنگ جمل : آن گاه [علی علیه السلام] آب خواست . برایش آب و عسل آوردند . جرعه ای از آن چشید و فرمود : «این ، عسل طائف است و در این منطقه پیدا نمی شود» . عبد اللّه بن جعفر گفت : گرفتاری ای که ما در آنیم ، تو را از آگاهی نسبت به این [عسل] باز نداشت؟! فرمود : «به خدا سوگند ای پسرم که هیچ چیزی از کارهای دنیا ، دل عمویت را پُر نکرده است» .

2 / 4شکیبایی با خار در چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو نمی میری تا آن که زیرْ دست قرار گیری و از خشم ، انباشته گردی و پس از من ، شکیبایی پیشه کنی .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از حارث بن حُصَین : پیامبر خدا فرمود : «ای علی! تو پس از من ، چنین و چنان خواهی دید» . علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! شمشیر ، دو لبه دارد و من ، نه [از کشته شدن] باک دارم و نه ذلّت پذیرم . فرمود : «ای علی! صبر کن» . علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! صبر خواهم کرد .

امام علی علیه السلام در خطبه معروف به «شِقشقیه» که در آن ، از جریان خلافت گلایه می کند : به خدا سوگند ، فلانی آن را به تن کرد و او می دانست که جایگاه من به خلافت ، چون محور آسیاب است . سیل [دانش] از من سرازیر می شود و پرنده ای به بلندای من نمی رسد . لباس خلافت را رها کردم و پهلو را از آن تهی ساختم . با خود می اندیشم که آیا با دستی تهی یورش بَرَم یا بر ظلمت کوری مردم ، صبر کنم ؛ صبری که بزرگ تران را فرسوده و کوچک تران را پیر می کند و مؤمن در آن ، رنج می کشد تا به ملاقات پروردگارش رسد . اندیشیدم که صبر کردن بر آن ، خردمندانه تر است . بنابراین ، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم ، صبر کردم و میراث خود را از دست رفته می دیدم .. . در همه این مدّت طولانی ، با همه رنج ، صبر کردم .

.

عنه عليه السلام فى خُطبَهٍ لَهُ يَذكُرُ فيها صِفَتَهُ قَبلَ البَيعَهِ لَهُ : فَنَظَرتُ فَإِذا لَيسَ لى مُعينٌ إلّا أهلَ بَيتى ، فَضَنِنتُ بِهِم عَنِ المَوتِ ، وأغضَيتُ عَلَى القَذَى ، وشَرِبتُ عَلَى الشَّجا ، وصَبَرتُ عَلى أخذِ الكَظَمِ (1) ، وعَلى أمَرَّ مِن طَعمِ العَلقَ (2) . (3)

عنه عليه السلام فِى التَّظَلُّمِ وَالتَّشَكّى مِن قُرَيشٍ : اللّهُمَّ إنّى أستَعديکَ عَلى قُرَيشٍ ومَن أعانَهُم ؛ فَإِنَّهُم قَد قَطَعوا رَحِمى ، وأكفَؤوا إنائى ، وأجمَعوا عَلى مُنازَعَتى حَقّاً كُنتُ أولى بِهِ مِن غَيرى ، وقالوا : «ألا إنَّ فِى الحَقِّ أن تَأخُذَهُ ، وفِى الحَقِّ أن تُمنَعَهُ ، فَاصبِر مَغموماً ، أو مُت مُتَأَسِّفاً» ، فَنَظَرتُ فَإِذا لَيسَ لى رافِدٌ ، ولا ذابٌّ ، ولا مُساعِدٌ ، إلّا أهلَ بَيتى ، فَضَنِنتُ بِهِم عَنِ المَنِيَّهِ ، فَأغضَيتُ عَلَى القَذى ، وجَرِعتُريقى عَلَى الشَّجا ، وصَبَرتُ مِن كَظمِ الغَيظِ عَلى أمَرَّ مِنَ العَلقَمِ ، وآلَمَ لِلقَلبِ مِن وَخزِ الشِّفارِ (4) . (5)

.

1- .الكَظَم : مخرج النَّفَس ، يقال : أخذت بكَظَمه أى بمخرج نَفَسه (لسان العرب : ج 12 ص 520 «كظم») .
2- .م العلقم : شجر الحنظل (المحيط فى اللغه : ج 2 ص 215 «علقم») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 26 .
4- .الشِّفار : جمع شَفْره ؛ وهو حدّ السيف (لسان العرب : ج 4 ص 420 «شفر») .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 217 ، الغارات : ج 1 ص 308 عن جندب ، المسترشد : ص 417 ح 141 عن شريح بن هانى وكلاهما نحوه .

امام علی علیه السلام در سخنرانی ای که در آن ، ویژگی های خودش را پیش از بیعت یاد می کند : نگریستم و دریافتم دیدم که جز اهل بیتم یاوری ندارم . دریغم آمد که آنان بمیرند . خار در چشم ، پلک بر هم گذاشتم و استخوان در گلو ، نوشیدم . جان به لب ، شکیبایی ورزیدم و بر تلخی شرنگ حنظله ، صبر کردم .

امام علی علیه السلام در دادخواهی و گلایه از قریش : بار خدایا ! من از تو علیه قریش و آنان که آنها را یاری کردند ، استمداد می طلبم . آنان [پیوند] خویشاوندی مرا قطع کردند ، و ظرفم را واژگون نمودند ، و در حقّی که من به آن از دیگری سزاوارتر بودم ، به درگیری با من گِرد آمدند و گفتند : «حق را توانی که بگیری و حق را توانند که از تو بازگیرند (1) . یا غمبار ، شکیبایی کن و یا به تأسّف ، بمیر» . نگریستم و دیدم که پشتیبان ، همدل و یاوری ، جز اهل بیتم ، ندارم . مرگ را بر آنان دریغ شمردم . خار در چشم ، پلک بر هم نهادم و آب دهان خود را با استخوان در گلو ، فرو بردم و برای فرو خوردن خشم ، بر تلخ تر از حنظله و دردآورتر از خنجر بر جگر ، شکیبایی کردم .

.

1- .یعنی : حق ، گرفتنی است و باید از قدرت و زور ، بهره بگیری . (م)

عنه عليه السلام فيما قالَهُ بَعدَ أخذِ البَيعَهِ عَلى مَن حَضَرَهُ لَمّا نَزَلَ بِذى قارٍ :قَد جَرَت اُمورٌ صَبَرنا فيها ، وفى أعيُنِنَا القَذى ؛ تَسليما لِأَمرِ اللّهِ تَعالى فيمَا امتَحَنَنا بِهِ ؛ رَجاءَ الثَّوابِ عَلى ذلِکَ ، وكانَ الصَّبرُ عَلَيها أمثَلَ مِن أن يَتَفَرَّقَ المُسلِمونَ ، وتُسفَکَ دِماؤُهُم . (1)

الإرشاد عن عمرو بن شمر عن رجاله : سَمِعنا أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام يَقولُ : ما رَأَيتُ مُنذُ بَعَثَ اللّهُ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله رَخاءً ، فَالحَمدُلِلّهِ ، وَاللّهِ لَقَد خِفتُ صَغيرا ، وجاهَدتُ كَبيرا ، اُقاتِلُ المُشرِكينَ ، واُعادِى المُنافِقينَ ، حَتّى قَبَضَ اللّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله فَكانَتِ الطّامَّةُ الكُبرى ، فَلَم أزَل حَذِرا وَجِلاً ، أخافُ أن يَكونَ ما لا يَسَعُنى مَعَهُ المُقامُ ، فَلَم أرَ بِحَمدِ اللّهِ إلّا خَيرا . وَاللّهِ ، ما زِلتُ أضرِبُ بِسَيفى صَبِيّا حَتّى صِرتُ شَيخا ، وأنَّهُ لَيُصَبِّرُنى عَلى ما أنَا فيهِ أنَّ ذلِکَ كُلَّهُ فِى اللّهِ ورَسولِهِ ، وأنَا أرجو أن يَكونَ الرَّوحُ عاجِلاً قَريبا ، فَقَد رَأيتُ أسبابَهُ . قالوا : فَما بَقِىَ بَعدَ هذِهِ المَقالَهِ إلّا يَسيرا حَتى اُصيبَ عليه السلام . (2)

الإمام الصادق عليه السلام : لَمّا حَضَرَت فاطِمَهَ الوَفاهُ بَكَت ، فَقالَ لَها أميرُ المُؤمِنينَ : يا سَيِّدتى ما يُبكيكِ ؟ قالَت : أبكى لِما تَلقى بَعدى . فَقالَ لَها : لا تَبكى ، فَوَاللّهِ إنَّ ذلِكِ لَصَغيرٌ عِندى فى ذاتِ اللّهِ . (3)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 249 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 284 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 121 وفيه إلى «شيخا» .
3- .بحار الأنوار : ج 43 ص 218 ح 49 نقلاً عن مصباح الأنوار .

امام علی علیه السلام در هنگام فرود آمدن در ذوقار ، پس از بیعت گرفتن و در جمع حاضران : حوادثی پیش آمد که به خاطر تسلیم بودن به فرمان الهی در آنچه که ما را بدان امتحان می کرد و به امید ثواب خداوندی ، در آنها شکیبایی کردیم ، حال آن که چون خاری در چشممان بود و صبوری بر این امور ، از این که مسلمانان پراکنده شوند و خونشان ریخته شود ، مناسب تر بود .

الإرشاد به نقل از عمرو بن شمر ، از رجال خود : از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب شنیدیم که می فرمود : «از زمانی که خداوند ، محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت ، آسایش ندیدم . خدا را سپاس می گویم . به خدا سوگند که در خردسالی ، اندیشناک بودم و در بزرگسالی ، مجاهدت کردم ، با مشرکان جنگیدم و با منافقان دشمنی کردم تا آن که خداوند ، پیامبر خود را قبضِ روح کرد و این ، واقعه ای بزرگ بود . همواره در ترس و نگرانی بودم . می ترسیدم پیشامدی رخ نماید که تاب ایستادگی در برابر آن را نداشته باشم . سپاسْ خدای را که جز خوبی ندیدم . به خدا سوگند ، همواره از دوران نوجوانی تاکنون که کهن سال شده ام ، شمشیر می زنم و آنچه مرا به شکیبایی وامی داشت ، آن بود که همه در راه خدا و در راه پیامبر خدا بود و امیدوارم که راحتی، نزدیک و زود باشد و علایم آن را دیده ام» . [راویان] گفتند : پس از این سخنرانی مدّت زیادی نماند که به شهادت رسید .

امام صادق علیه السلام : هنگامی که مرگ فاطمه علیهاالسلام فرا رسید ، گریست . امیر مؤمنان به وی گفت : «بانوی من! چرا گریه می کنی؟» پاسخ داد: «برای آنچه پس از من خواهی دید، می گِریم». [علی علیه السلام] گفت : «گریه مکن . به خدا سوگند ، در نزد من در راه خدا ، این رنج ها خُرد است» .

.

الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامِهِ عِندَ دَفنِ فاطِمَةَ عليهاالسلام كَالمُناجى بِهِ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عِندَ قَبرِهِ : السَّلامُ عَلَيکَ يا رَسولَ اللّهِ عَنّى ، وعَنِ ابنَتِکَ النّازِلَهِ فى جِوارِکَ ، وَالسَّريعَهِ اللِّحاقِ بِکَ ! قَلَّ يا رَسولَ اللّهِ عَن صَفِيَّتِکَ صَبرى ، ورَقَّ عَنها تَجَلُّدى (1) ، إلّا أنَّ فِى التَّأسّى لى بِعَظيمِ فُرقَتِکَ ، وفادِحِ مُصيبَتِکَ ، مَوضِعَ تَعَزٍّ ، فَلَقَد وَسَّدتُکَ فى مَلحودَهِ قَبرِکَ ، وفاضَت بَينَ نَحرى وصَدرى نَفسُکَ ، فَإِنّالِلّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ . فَلَقَد استُرجِعَتِ الوَديعَهُ ، وأُخِذَتِ الرَّهينَهُ . أمّا حُزنى فَسَرمَدٌ ، وأمّا لَيلى فَمُسَهَّدٌ ، إلى أن يَختارَ اللّهُ لى دارَکَ الَّتى أنتَ بِها مُقيمٌ . وسَتُنَبِّئُکَ ابنَتُکَ بِتَضافُرِ اُمَّتِکَ عَلى هَضمِها ، فَأَحفِهَا (2) السُّؤالَ ، وَاستَخبِرهَا الحالَ . هذا ولَم يَطُلِ العَهدُ ، ولَم يَخلُ مِنکَ الذِّکرُ ، وَالسَّلامُ عَلَيکُما سَلامَ مُوَدِّعٍ ، لا قالٍ ولا سَئِمٍ ، فَإِن أنصَرِف فَلا عَن مَلالَهٍ ، وإن اُقِم فَلا عَن سوءِ ظَنٍّ بِما وَعَدَ اللّهُ الصّابِرينَ . (3)

الإمام زين العابدين عليه السلام : بَلَغَ اُمَّ سَلَمَهَ زَوجَهَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله أنَّ مَولىً لَها يَتَنَقَّصُ عَلِيّا عليه السلام ، ويَتَناوَلُهُ . فَأَرسَلَت إلَيهِ ، فَلَمّا أن صارَ إلَيها ، قالَت لَهُ : يا بُنَىَّ ، بَلَغَنى أنَّکَ تَتَنَقَّصُ عَلِيّا عليه السلام وتَتَناوَلُهُ ! قالَ لَها : نَعَم ، يا اُمّاه . قالَت : اُقعُد ثَکِلَتکَ اُمُّکَ حَتّى اُحَدِّثَکَ بِحَديثٍ سَمِعتُهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ اختَر لِنَفسِکَ ! إنّا كُنّا عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله تِسعَ نِسوَهٍ ، وكانَت لَيلَتى ويَومى مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَدَخَلَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وهُوَ مُتَهَلِّلٌ ، أصابِعُهُ فى أصابِعِ عَلِىٍّ ، واضِعا يَدَهُ عَلَيهِ ، فَقالَ : يا اُمَّ سَلَمَهَ ، اُخرُجى مِنَ البَيتِ ، وأخليهِ لَنا . فَخَرَجتُ ، وأقبَلا يَتَناجَيانِ ، أسمَعُ الكَلامَ ، وما أدرى ما يَقولانِ ، حَتّى إذَا انتَصَفَ النَّهارُ أتَيتُ البابَ ، فَقُلتُ : أدخُلُ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : لا . فَكَبَوتُ كَبوَهً شَديدَهً ؛ مَخافَهَ أن يَكونَ رَدَّنى مِن سَخطَهٍ ، أو نَزَلَ فِىَّ شَىءٌ مِنَ السَّماءِ . ثُمَّ لَم ألبَث أن أتَيتُ البابَ الثّانِيَهَ ، فَقُلتُ : أدخُلُ يا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : لا . فَكَبَوتُ كَبوَهً أشَدَّ مِنَ الاُولى . ثُمَّ لَم ألبَث حَتّى أتَيتُ البابَ الثّالِثَهَ ، فَقُلتُ : أدخُلُ يا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : اُدخُلى يا اُمَّ سَلَمَهَ . فَدَخَلتُ ، وعَلِىٌّ عليه السلام جاثٍ بَينَ يَدَيهِ ، وهُوَ يَقولُ : فِداکَ أبى واُمّى يا رَسولَ اللّهِ ! إذا كانَ كَذا وكَذا فَما تَأمُرُنى ؟ قالَ : آمُرُکَ بِالصَّبرِ . ثُمَّ أعادَ عَلَيهِ القَولَ الثّانِيَهَ ، فَأَمَرَهُ بِالصَّبرِ . فَأعادَ عَلَيهِ القَولَ الثّالِثَهَ ، فَقالَ لَهُ : يا عَلِىُّ ، يا أخى ، إذا كانَ ذاکَ مِنهُم فَسُلَّ سَيفَکَ ، وضَعهُ عَلى عاتِقِکَ ، وَاضرِب بِهِ قُدُما قُدُما ، حَتّى تَلقانى وسَيفُکَ شاهِرٌ يَقطُرُ مِن دِمائِهِم . ثُمَّ التَفَتَ عليه السلام إلَىَّ ، فَقالَ لى : ما هذِهِ الكَآبَهُ يا اُمَّ سَلَمَهَ ؟

قُلتُ : لِلّذى كانَ مِن رَدِّکَ لى يا رَسولَ اللّهِ . فَقالَ لى : وَاللّهِ ما رَدَدتُکِ مِن مَوجِدَهٍ ، وإنّکِ لَعَلى خَيرٍ مِنَ اللّهِ ورَسولِهِ ، لکِن أتَيتِنى وجَبرَئيلُ عَن يَمينى وعَلِىٌّ عَن يَسارى ، وجَبرَئيلُ يُخبِرُنى بِالأحداثِ الّتى تَکونُ مِن بَعدى ، وأمَرَنى أن اُوصِىَ بِذلِکَ عَلِيّا . يا اُمَّ سَلَمَةَ ، اسمَعى وَاشهَدى ، هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ أخى فِى الدُّنيا ، وأخى فِى الآخِرَهِ . يا اُمَّ سَلَمَةَ ، اسمَعى وَاشهَدى ، هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ وَزيرى فِى الدُّنيا ، ووَزيرى فِى الآخِرَهِ . يا اُمَّ سَلَمَةَ ، اسمَعى وَاشهَدى ، هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ حامِلُ لِوائى فِى الدُّنيا ، وحامِلُ لِوائى غَدا فِى القِيامَهِ . يا اُمَّ سَلَمَةَ ، اسمَعى وَاشهَدى ، هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ وَصِيّى ، وخَليفَتى مِن بَعدى ، وقاضى عِداتى ، وَالذّائِدُ عَن حَوضى . يا اُمَّ سَلَمَةَ ، اسمَعى وَاشهَدى ، هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ سَيِّدُ المُسلِمينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، وقاتِلُ النّاکِثينَ وَالقاسِطينَ وَالمارِقينَ . قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، مَنِ النّاکِثونَ ؟ قالَ : الَّذينَ يُبايِعونَهُ بِالمَدينَهِ ، ويَنکُثونَ بِالبَصرَهِ . قُلتُ : مَنِ القاسِطونَ ؟ قالَ : مُعاوِيَهُ وأصحابُهُ مِن أهلِ الشّامِ . قُلتُ : مَنِ المارِقونَ ؟ قالَ : أصحابُ النَّهرَوانِ . فَقالَ مَولى اُمِّ سَلَمَةَ : فَرَّجتِ عَنّى ، فَرَّجَ اللّهُ عَنکِ ، وَاللّهِ لا سَبَبتُ عَلَيّا أبَدا . (4)

.

1- .التَّجلُّد : تكلّف الجَلاده ، والجَلَد : القوّه والصبر (لسان العرب : ج 3 ص 126 و125 «جلد») .
2- .أحفاهُ : أَلَحَّ عليه فى المسأله (لسان العرب : ج 14 ص 187 «حفا») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 202 ، الكافى : ج 1 ص 459 ح 3 عن علىّ بن محمّد الهرمزانى عن الإمام الحسين عليه السلام ، الأمالى للمفيد : ص 281 ح 7 ، الأمالى للطوسى : ص 109 ح 166 ، بشاره المصطفى : ص 259 والثلاثه الأخيره عن علىّ بن محمّد الهرمزانى عن الإمام زين العابدين عن أبيه عليهماالسلاموكلّها نحوه ، روضه الواعظين : ص 169 .
4- .الأمالى للصدوق : ص 463 ح 620 ، الأمالى للطوسى : ص 425 ح 952 ، بشاره المصطفى : ص 58 كلّها عن المفضّل بن عمر عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام ، الاحتجاج : ج 1 ص 461 ح 106 نحوه .

امام علی علیه السلام در هنگام دفن فاطمه علیهاالسلام بر بالای قبرش نجواکنان با پیامبر خدا : از من و از دخترت که در جوارت فرود آمده و به سرعت به تو پیوسته است ، به تو ای پیامبر خدا درود باد ! ای پیامبر خدا ! شکیبایی من از دوری دخترت ، اندک شده و توانم از دست رفته است امّا مرا پس از دیدن عظمت فراق تو و سنگینی مصیبت تو جای تعزیت است. من سر تو را بر لحد قبرت گذاشتم و روح تو در بین سینه و گلوی من از تن جدا شد . همه ما از آنِ خداییم و به سوی او بر می گردیم . امانت ، برگردانده شد و رهن ، بازپس گرفته شد؛ امّا غمم جاودانه است و شب هایم به بیداْر خوابی خواهد گذشت تا آن که خداوند ، برای من هم خانه ای را که تو در آن سکونت داری ، برگزیند . دختر تو از همکاری امّتت برای نابودی اش خبرت خواهد کرد. از وی بپرس و احوال را از او جستجو کن . این همه ، در حالی است که از جدایی تو چندان نگذشته است و یاد تو هنوز فراموش نشده است . درودِ بدرود بر شما دو تن ، نه درودِ از سرِ رنج و ملال . اگر روی برگردانم ، نه از روی ملالت است ، و اگر بِایستم ، نه به خاطر بدگمانی به وعده خداوندی بر شکیبایان است .

امام زین العابدین علیه السلام : به اُمّ سلمه (همسر پیامبر خدا) خبر رسید که یکی از بردگان وی علی علیه السلام را از منزلتش پایین آورده به او دشنام می دهد . او را خواست . وقتی نزد وی آمد ، به او گفت : پسرم ! شنیده ام که تو از منزلت علی می کاهی و به او دشنام می دهی؟ پاسخ داد : آری مادر ! گفت : مادرت داغت را ببیند ! بنشین تا حدیثی را که از پیامبر خدا شنیده ام ، بگویم و آن گاه ، خود دانی . سپس نقل کرد که : ما نُه زن در نزد پیامبر خدا بودیم . یک روز که نوبت من بود ، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که «لا إله إلّا اللّه» می گفت و انگشتان علی در بین انگشتان او بود و دست خود را بر آن نهاده بود ، وارد شد و گفت : «ای امّ سلمه ! از خانه خارج شو و خانه را برای ما خلوت کن» . من خارج شدم و آنان ، شروع به نجوا کردند . صدای آنان را می شنیدم ، ولی نمی دانستم چه می گویند تا آن که نیم روز شد . در خانه آمدم و گفتم : ای پیامبر خدا ! می توانم وارد شوم؟ فرمود : «نه». رنگ به چهره ام نماند . ترسیدم که رد کردن من از روی خشم باشد و یا آن که درباره من ، چیزی از آسمان نازل شده باشد . بار دیگر نزدیک در آمدم و گفتم : ای پیامبر خدا ! می توانم وارد شوم ؟ فرمود : «نه» . بیش از پیش دگرگون شدم . چندان درنگ نکردم و برای بار سوم ، نزدیک در آمدم و گفتم : ای پیامبر خدا ! آیا می

توانم وارد شوم؟ فرمود : «داخل شو ، ای امّ سلمه !» . داخل شدم و علی علیه السلام در نزد او دو زانو نشسته بود و می گفت : پدر و مادرم فدایت ، ای پیامبر خدا ! اگر چنین و چنان شود ، به من چه دستور می دهی؟ فرمود : «به شکیبایی دستور می دهم» . علی علیه السلام بار دیگر همان سخن را تکرار کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان به صبر داد . برای بار سوم ، سخن خود را تکرار کرد . [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «ای علی ، ای برادرم ! اگر چنان شد ، شمشیرت را برکش و بر شانه ات بگذار و با آن ، بدون وقفه بزن تا مرا ملاقات کنی ، در حالی که شمشیرت برکشیده است و از آن ، خون آنان می چکد» . آن گاه رو به من کرد و گفت : «چرا غمگینی ، ای امّ سلمه؟» . گفتم : به خاطر رد کردن من است ، ای پیامبر خدا ! به من فرمود : «به خدا سوگند ، به خاطر پیشامدی تو را رد نکردم . تو در نظر خدا و پیامبرش بر [راه]خیر هستی؛ ولی تو در زمانی آمدی که جبرئیل در جانب راست من و علی در جانب چپ من بود و جبرئیل ، از حوادثی که پس از من پیش خواهد آمد ، به من خبر می داد و به من دستور داد که آنها را به علی توصیه کنم . ای امّ سلمه ! بشنو و گواهی ده . این ، علی بن ابی طالب ، برادر من در دنیا و برادر من در روز واپسین است . ای امّ سلمه ! بشنو و گواهی ده . این ، علی بن ابی طالب ، وزیر من در دنیا و وزیر من در روزِ واپسین است . ای امّ سلمه ! بشنو و گواهی ده . این ، علی بن ابی طالب ، بر دوش کشنده پرچم من در دنیا و بر دوش کشنده پرچم من در دنیا و بر دوش کشنده پرچم من ، فردا در روز واپسین است . ای امّ سلمه ! بشنو و گواهی ده . این ، علی بن ابی طالب ، وصیّ من ، جانشین من ، برآورنده تعهّدات من ، و دور کننده [نابکاران] از حوض من است . ای امّ سلمه ! بشنو و گواهی ده . این ، علی بن ابی طالب ، سرور مسلمانان ، پیشوای پرهیزگاران ، رهبر سپید رویان ، و کُشنده ناکثین و قاسطین و مارقین است» . گفتم : ای پیامبر خدا ! ناکثین ، کیان اند؟ فرمود : «آنان که در مدینه با او بیعت می کنند و در بصره می شکنند» . گفتم : قاسطین ، کیان اند؟ فرمود : «معاویه و یاران شامی او» . گفتم : مارقین ، کیان اند؟ فرمود : «نهروانیان» . برده امّ سلمه گفت : آسوده ام کردی . خدا به تو آسایش ببخشد ! به خدا سوگند ، هرگز علی را دشنام نخواهم داد .

.

ص: 462

. .

ص: 463

. .

ص: 464

. .

ص: 465

. .

الإرشاد عن جندب بن عبد اللّه : دَخَلتُ عَلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ بِالمَدينَهِ بَعدَ بَيعَهِ النّاسِ لِعُثمانَ ، فَوَجَدتُهُ مُطرِقا كَئيبا ، فَقُلتُ لَهُ : ما أصابَ قَومَکَ ؟ قالَ : صَبرٌ جَميلٌ . فَقُلتُ لَهُ : سُبحانَ اللّهِ ! وَاللّهِ إنَّکَ لَصَبورٌ . (1)

راجع : ج 10 ص 412 (المظلوميّه بعد النبىّ) .

2 / 5أعظَمُ النّاسِ حِلما رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِفاطِمَهَ عليهاالسلام : زَوَّجتُکِ أقدَمَ اُمَّتى سِلما ، وأكثَرَهُم عِلما ، وأعظَمَهُم حِلما . (2)

عنه صلى الله عليه و آله : عَلِيٌّ ... أعلَمُ النّاسِ عِلما ، وأحلَمُ النّاسِ حِلما . (3)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 241 ، الأمالى للطوسى : ص 234 ح 415 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 266 نحوه .
2- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 288 ح 20329 ، المعجم الكبير : ج 20 ص 230 ح 538 وفيه «أحلمهم» بدل «أعظمهم» وكلاهما عن معقل بن يسار و ج 1 ص 94 ح 156 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 5 ص 490 ح 9783 وفيهما «أوّل أصحابى» بدل «أقدم اُمّتى» ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 505 ح 68 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 354 والأربعه الأخيره عن أبى إسحاق ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 126 ح 8496 عن معقل و ص 132 ح 8505 عن أنس و ح 8506 عن عائشه و ح 8504 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 764 ح 1346 كلاهما عن بريده وفى الثلاثه الأخيره «أفضلهم» بدل «أعظمهم» ، الاستيعاب : ج 3 ص 203 الرقم 1875 نحوه ؛ الخصال : ص 412 ح 16 ، الأمالى للطوسى : ص 154 ح 256 كلاهما عن أبى أيّوب ، الإرشاد : ج 1 ص 36 عن أبى سعيد الخدرى ، كمال الدين : ص 263 ح 10 عن سلمان الفارسى ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 279 ح 193 عن بكر بن عبد اللّه المزنى .
3- .المناقب لابن المغازلى : ص151 ح188، المناقب للخوارزمى: ص 290 ح 279 كلاهما عن ابن عبّاس ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 131 ح 8503 عن بريده ؛ الأمالى للطوسى : ص 607 ح 1254 عن سلمان وفيهما

«أعلمهم علما وأحلمهم حلما» ، الفضائل لابن شاذان : ص 102 عن ابن عبّاس .

2 / 5 بردبارترینِ مردم

الإرشاد به نقل از جُندَب بن عبد اللّه : در مدینه ، پس از بیعت مردم با عثمان ، بر علی علیه السلام وارد شدم . او را غمگین و سر به زیر دیدم . گفتم : چه کردند قوم تو؟ فرمود : «صبری نیکو [باید]» . گفتم : سبحان اللّه ! به خدا سوگند ، تو بسیار شکیبایی .

ر . ک : ج 10 ص 413 (مظلومیّت پس از پیامبر) .

2 / 5بردبارترینِ مردم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام : تو را به همسری پیشتازترینِ امّتم در اسلام ، داناترینِ آنان و بردبارترینِ آنان درآوردم .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی علیه السلام ... داناترینِ مردم و بردبارترینِ مردم است .

.

عنه صلى الله عليه و آله : يا عَلِيُّ ، أنتَ أفضَلُ اُمَّتى فَضلاً ، وأقدَمُهُم سِلما ، وأكثَرُهُم عِلما ، وأوفَرُهُم حِلما . (1)

المستدرک على الصحيحين عن أبى يحيى : نادى رَجُلٌ مِن الغالينَ عَلِيّا عليه السلام وهُوَ فِى الصَّلاهِ صَلاهِ الفَجرِ فَقالَ : «وَ لَقَدْ أُوحِىَ إِلَيْکَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ» (2) . فَأجابَهُ عَلِيٌّ عليه السلام وهُوَ فِى الصَّلاهِ : «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» (3) . (4)

شرح نهج البلاغه عن زراره بن أعين عن أبيه عن الإمام الباقر عليه السلام : كانَ عَلِيٌّ عليه السلام إذا صَلَّى الفَجرَ لَم يَزَل مُعَقِّبا إلى أنَ تَطلُعَ الشَّمسُ ، فَإذا طَلَعَتِ اجتَمَعَ إلَيهِ الفُقَراءُ وَالمَساكينُ وغَيرُهُم مِنَ النّاسِ ، فَيُعَلِّمُهُمُ الفِقهَ وَالقُرآنَ . وكانَ لَهُ وَقتٌ يَقومُ فيهِ مِن مَجلِسِهِ ذلِکَ ، فَقامَ يَوما فَمَرَّ بِرَجُلٍ ، فَرَماهُ بِكَلِمَهِ هُجرٍ قالَ : لَم يُسَمِّهِ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَرَجَعَ عَودَهُ عَلى بَدئِهِ حَتّى صَعِدَ المِنبَرَ ، وأمَرَ فَنودِىَ الصَّلاهَ جامِعَهً ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وصَلّى عَلى نَبِيِّهِ ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّهُ لَيسَ شَىءٌ أحَبَّ إلَى اللّهِ ولا أعَمَّ نَفعا مِن حِلمِ إمامٍ وفِقهِهِ ، ولا شَىءٌ أبغَضَ إلَى اللّهِ ولا أعَمَّ ضَرَرا مِن جَهلِ إمامٍ وخُرقِهِ (5) ، ألا وإنَّهُ مَن لَم يَكُن لَهُ مِن نَفسِهِ واعِظٌ لَم يَكُن لَهُ مِنَ اللّهِ حافِظٌ ، ألا وإنَّهُ مَن أنصَفَ مِن نَفسِهِ لَم يَزِدهُ اللّهُ إلّا عِزّا ، ألا وإنَّ الذُّلَّ فى طاعَهِ اللّهِ أقرَبُ إلَى اللّهِ مِنَ التَّعَزُّزِ فى مَعصِيَتِهِ . ثُمَّ قالَ : أينَ المُتَكَلِّمُ آنِفا ! فَلَم يَستَطِعِ الإنكارَ ، فَقالَ : ها أنَاذا يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ : أما إنّى لَو أشاءُ لَقُلتُ . فَقالَ : إن تَعفُ وتَصفَح فَأنتَ أهلُ ذلِکَ . قالَ : قَد عَفَوتُ وصَفَحتُ . فَقيلَ لِمُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ عليه السلام : ما أرادَ أن يَقولَ ؟ قالَ : أرادَ أن يَنسُبَهُ . (6)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 101 ح 77 عن مقاتل بن سليمان عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 115 .
2- .الروم : 60 .
3- .الزمر : 65 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 158 ح 4704 ، السنن الكبرى : ج 2 ص 348 ح 3327 ، تفسير الطبرى : ج 11 الجزء 21 ص 59 عن علىّ

بن ربيعه وقتاده ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 73 عن القاسم بن الوليد و ص 74 عن أبى رزين وكلاهما نحوه ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 282 عن الشافعى وفى الأربعه الأخيره «الخوارج» بدل «الغالين» وراجع المصنّف لابن أبى شيبه : ج 8 ص 731 ح 11 .

5- .الخُرْق : الجهل والحمق (لسان العرب : ج 10 ص 75 «خرق») .

6- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 109 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 132 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! تو ، برترین امّت من در فضل ، پیشتازترینِ آنان در اسلام آوردن ، داناترینِ آنان و پر بردبارترینِ آنانی .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن یحیی : در حالی که علی علیه السلام در نماز صبح بود ، یکی از اِفراطیان (1) ، ایشان را مخاطب ساخت و این آیه را خواند : «قطعا به تو و به کسانی که پیش از تو بودند ، وحی شده است: اگر شرک ورزی ، حتما کردارت تباه می شود و مسلّما از زیانکاران خواهی شد» . علی علیه السلام در حالی که در نماز بود ، چنین پاسخ داد : «پس صبر کن که وعده خدا حق است ، و زنهار تا کسانی که یقین ندارند ، تو را به سبُکْ سری وا ندارند» .

شرح نهج البلاغه به نقل از زُراره بن اَعیَن ، از پدرش ، از امام باقر علیه السلام : علی علیه السلام هرگاه نماز صبح می گزارد ، تعقیب نماز را تا طلوع خورشید ، ادامه می داد و آن گاه که خورشید طلوع می کرد ، تهی دستان و بینوایان و دیگر مردم ، گِرد او جمع می شدند و او به آنان دین و قرآن آموزش می داد و در وقتی خاص ، از این مجلس خود برمی خاست . روزی هنگامی که از این مجلس بیرون آمده بود ، کسی از کنارش گذشت و کلمه ای زشت به او گفت (امام باقر علیه السلام آن شخص را نام نبرد) . علی علیه السلام برگشت و به منبر رفت و دستور داد تا مردم را برای نماز فرا خوانند . خدا را سپاس گفت و او را ثنا کرد و بر پیامبرش درود فرستاد و فرمود : «ای مردم! هیچ چیزی پیش خدا دوست داشتنی تر و پرسودتر از بردباری و دین شناسی پیشوا نیست و هیچ چیزی در پیش خدا ، ناخوشایندتر و پر زیان تر از نادانی و کودنیِ پیشوا نیست . آگاه باشید که آن که از درون خود ، پند دهنده ای ندارد ، از سوی خدا نگهدارنده ای برایش نیست . آگاه باشید که هر کس پیش وجدانش انصاف داشته باشد ، خداوند ، جز عزّت بر او نمی افزاید . آگاه باشید که فروتنی در اطاعت خدا ، از عزّت جویی در عصیان او به خداوند نزدیک تر است» . آن گاه فرمود : «آن که چندی قبل سخن گفت ، کجاست؟». آن شخص نتوانست انکار کند و گفت : ای امیر مؤمنان! منم . علی علیه السلام فرمود : «اگر بخواهم ، می گویم» . گفت : اگر ببخشی و درگذری ، شایسته است که شایسته گذشتی . [علی علیه السلام]فرمود : «بخشیدم و درگذشتم» . از محمّد بن علی (امام باقر علیه السلام) پرسیده شد : علی علیه السلام می خواست چه بگوید؟ فرمود : «می خواست نَسَب او را نشان دهد» .

.

1- .افرادی که مخالفتشان با امام علیه السلام به بدگویی و دشنام دهی کشیده بود . (م)

شرح نهج البلاغه : أمَّا الحِلمُ وَالصَّفحُ ، فَكانَ أحلَمَ النّاسِ عَن ذَنبٍ ، وأصفَحَهُم عَن مُسىءٍ . وقَد ظَهَرَ صِحَّةُ ما قُلناهُ يَومَ الجَمَلِ ؛ حَيثُ ظَفِرَ بِمَروانَ بنِ الحَكَمِ وكانَ أعدَى النّاسِ لَهُ ، وأشَدَّهُم بُغضا فَصَفَحَ عَنهُ . وكانَ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ يَشتُمُهُ عَلى رُؤوسِ الأَشهادِ ، وخَطَبَ يَومَ البَصرَهِ فَقالَ : قَد أتاكُمُ الوَغدُ اللَّئيمُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . وكانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَقولُ : ما زالَ الزُّبَيرُ رَجُلاً مِنّا أهلَ البَيتِ حَتّى شَبَّ عَبدُ اللّهِ ، فَظَفِرَ بِهِ يَومَ الجَمَلِ ، فَأَخَذَهُ أسيرا ، فَصَفَحَ عَنهُ ، وقالَ : اِذهَب ، فَلا أرَيَنَّکَ . لَم يَزِدهُ عَلى ذلِکَ . وظَفِرَ بِسَعيدِ بنِ العاصِ بَعدَ وَقعَهِ الجَمَلِ بِمَكَّهَ وكانَ لَهُ عَدُوّاً فَأعرَضَ عَنهُ ، ولَم يَقُل لَهُ شَيئا . وقَد عَلِمتُم ما كانَ مِن عائِشَهَ فى أمرِهِ ، فَلَمّا ظَفِرَ بِها أكرَمَها ، وبَعَثَ مَعَها إلَى المَدينَهِ عِشرينَ امرَأَهً مِن نِساءِ عَبدِ القَيسِ ، عَمَّمَهُنَّ بِالعَمائِمِ ، وقَلَّدَهُنَّ بِالسُّيوفِ ، فَلَمّا كانَت بِبَعضِ الطَّريقِ ذَكَرَته بِما لا يَجوزُ أن يَذكُرَ بِهِ ، وتَأَفَّفَت ، وقالَت : هَتَکَ سَترى بِرِجالِهِ وجُندِهِ الَّذينَ وَكَلَهُم بى . فَلَمّا وَصَلَتِ المَدينَهَ ألقَى النِّساءُ عَمائِمَهُنَّ ، وقُلنَ لَها : إنَّما نَحنُ نِسوَهٌ . وحارَبَهُ أهلُ البَصرَهِ ، وضَرَبوا وَجهَهُ ووُجوهَ أولادِهِ بِالسُّيوفِ ، وشَتَموهُ ، ولَعَنوهُ ، فَلَمّا ظَفِرَ بِهِم رَفَعَ السَّيفَ عَنهُم ، ونادى مُناديهِ فى أقطارِ العَسكَرِ : ألا لا يُتبَع مُوَلٍّ ، ولا يُجهَز عَلى جَريحٍ ، ولا يُقتَل مُستَأسِرٌ ، ومَن ألقى سِلاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ ، ومَن تَحَيَّزَ إلى عَسكَرِ الإِمامِ فَهُوَ آمِنٌ . ولَم يَأخُذ أثقالَهُم ، ولا سَبى ذَراريَّهُم ، ولا غنِمَ شَيئا مِن أموالِهِم ، ولَو شاءَ أن يَفعَلَ كُلَّ ذلِکَ لَفَعَلَ ، ولكِنَّهُ أبى إلّا الصَّفحَ وَالعَفوَ ، وتَقَيَّلَ سُنَّهَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ فَتَحَ مَكَّهَ ؛ فَإِنَّهُ عَفا وَالأَحقادُ لَم تَبرُد ، وَالإِساءَهُ لَم تُنسَ . (1)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 22 .

شرح نهج البلاغه : امّا بردباری و گذشت ؛ او بردبارترینِ مردم در مقابل خطا ، و پرگذشت ترین آنان در مقابل بدکرداری ها بود و درستی گفتار ما در جریان جنگ جمل ، روشن شد . بر مروان بن حکم که دشمن ترین مردم و کینه توزترینِ آنان با او بود ، دست یافت و از او درگذشت . عبد اللّه بن زبیر ، در بین مردم ، آشکارا به او دشنام می داد و در جنگ بصره ، سخنرانی کرد و گفت : علی بن ابی طالب ، آن شخص رذل و پست ، به سویتان می آید ؛ و علی علیه السلام می فرمود : «زبیر ، همواره یکی از ما اهل بیت بود تا آن که عبد اللّه ، بزرگ شد» . علی علیه السلام در جنگ جمل ، بر او دست یافت و او را اسیر کرد ؛ امّا از وی درگذشت و فرمود : «برو ، دیگر تو را نبینم !» و جز این ، چیزی نگفت . و پس از جنگ جمل ، در مکّه به سعید بن عاص که دشمن او بود دست یافت . از او روی برگردانْد و چیزی به او نگفت . و شما می دانید که عایشه در کار او چه کرد ، امّا وقتی بر عایشه پیروز شد ، او را بزرگ داشت و او را به همراه بیست زن از زنان [طایفه] عبد القیس در حالی که [همچون مردانْ] عمامه بر سرشان نهاده بود و شمشیر بر گردنشان حمایل کرده بود به مدینه گسیل داشت . عایشه در بین راه ، از علی علیه السلام به گونه ای که شایسته نبود ، یاد کرد و اظهار انزجار کرد و گفت: با مردان و سربازانش که بر من گماشت، حرمت مرا از بین برد. هنگامی که به مدینه رسیدند ، زنان ، عمامه های خود را افکندند و به وی گفتند : ما همه زن هستیم . بصریان با او جنگیدند و به روی او و فرزندانش شمشیر کشیدند ، به او ناسزا گفتند و او را لعن کردند ؛ امّا هنگامی که بر آنان پیروز شد،شمشیر از آنان برگرفت و جارچی اش در بین سپاه ، فریاد برآورد که : «آگاه باشید ! هیچ فراری ای را تعقیب نکنید ، بر زخم خورده شمشیر نکشید ، اسیر را نکشید و هر کس شمشیرش را بر زمین نهد ، در امان است و هر کس به سپاه امامْ پناه آورد ، در امان است» ؛ و دارایی شان را نگرفت ، زن و فرزندانشان را اسیر نکرد و از اموالشان چیزی به غنیمت برنداشت و اگر می خواست ، همه این کارها را انجام دهد ، انجام می داد؛ ولی جز گذشت و بخشش ، انجام نداد و از سنّت پیامبر خدا در روز فتح مکّه ، پیروی کرد؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله هم در حالی که کینه ها سرد نشده و بدی ها فراموش نشده بود ، گذشت کرد .

.

راجع : ج 4 ص 280 (الرفق ما لم يكن تأمرا) . ج5 ص232 (بعد الظفر) . ج6 ص418 (وصبر الإمام على أذاهم ورفقه بهم) . و ص500 (سياسه الإمام فى الجرحى والغنائم) .

2 / 6قُوَّهُ العَزمِ وَالاِستِقامَهِ الإمام علىّ عليه السلام : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ اللّه َ سُبحانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله ولَيسَ أحَدٌ مِنَ العَرَبِ يَقرَأُ كِتابا ، ولا يَدَّعى نُبُوَّهً ولا وَحيا ، فَقاتَلَ بِمَن أطاعَهُ مَن عَصاهُ ، يَسوقُهُم إلى مَنجاتِهِم ... وَايمُ اللّه ِ ، لَقَد كُنتُ مِن ساقَتِها حَتّى تَوَلَّت بِحَذافيرِها ، وَاستَوسَقَت فى قِيادِها ، ما ضَعُفتُ ، ولا جَبُنتُ ، ولا خُنتُ ، ولا وَهَنتُ وَايمُ اللّهِ ، لَأَبقُرَنَّ الباطِلَ حَتّى اُخرِجَ الحَقَّ مِن خاصِرَتِهِ . (1)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 104 والخطبه 33 ، الإرشاد : ج 1 ص 248 كلاهما عن ابن عبّاس نحوه .

2 / 6 قدرت اراده و پایداری

ر . ک : ج 4 ص 281 (نرم خویی تا زمانی که توطئه در کار نباشد) . ج 5 ص 233 (پس از پیروزی) . ج 6 ص 419 (شکیبایی امام بر آزارِ خوارج و مدارا با ایشان) . و ص 501 (سیاست امام درباره زخمیان و غنیمت ها) .

2 / 6قدرت اراده و پایداری امام علی علیه السلام : بعد از حمد و سپاس خدا ؛ زمانی که خداوند سبحان ، محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت ، از مردم عرب کسی نمی توانست کتابی بخواند و کسی ادّعای پیامبری و وحی نمی کرد. او به همراه کسانی که از او پیروی کردند ، با کسانی که نافرمانی اش کردند ، جنگید و آنان را به آنچه که موجب رستگاری شان می گشت ، سوق داد . . . به خدا سوگند ، من از جمله کسانی بودم که در جلو لشگر اسلام بودم [و لشگر کفر را می راندم] تا همگی پشت کردند و سپس گِرد آمده ، رام گردیدند . نه ناتوان گشتم ، نه ترسیدم ، نه خیانت کردم و نه سستی ورزیدم . به خدا سوگند ، باطل را خواهم شکافت و حق را از تهیگاه آن بیرون خواهم کشید .

.

عنه عليه السلام : لَقَد كُنّا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وإنَّ القَتلَ لَيَدورُ عَلَى الآباءِ وَالأَبناءِ وَالإِخوانِ وَالقَراباتِ ، فَما نَزدادُ عَلى كُلِّ مُصيبَةٍ وشِدَّةٍ إلّا إيمانا ومُضِيّا عَلَى الحَقِّ ، وتَسليما لِلأَمرِ ، وصَبرا عَلى مَضَضِ الجِراحِ . (1)

المستدرک على الصحيحين عن ابن عبّاس : كانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقولُ فى حَياةِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ يَقولُ : «أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَبِكُمْ» (2) وَاللّهِ لا نَنقَلِبُ عَلى أعقابِنا بَعدَ إذ هَدانَا اللّهُ ، وَاللّهِ لَئِن ماتَ أو قُتِلَ لَاُقاتِلَنَّ عَلى ما قاتَلَ عَلَيهِ حَتّى أموتَ ، وَاللّهِ إنّى لَأَخوهُ ، ووَلِيُّهُ ، وَابنُ عَمِّهِ ، ووارِثُ عِلمِهِ ، فَمَن أَحَقُّ بِهِ مِنّى ! (3)

الإمام عليّ عليه السلام فى كَلامٍ لَهُ بَعدَ وَقعَةِ النَّهرَوانِ يَذكُرُ فيهِ فَضائِلَهُ : فَقُمتُ بِالأَمرِ حينَ فَشِلوا ، وتَطَلَّعتُ حينَ تَقَبَّعوا (4) ، ونَطَقتُ حينَ تَعتَعوا ، ومَضَيتُ بِنورِ اللّهِ حينَ وَقَفوا ، وكُنتُ أَخفَضَهُم صَوتا ، وأعلاهُم فَوتا (5) ، فَطِرتُ بِعِنانِها ، وَاستَبَدَدتُ بِرِهانِها (6) ، كَالجَبَلِ ؛ لا تُحَرِّكُهُ القَواصِفُ ، ولا تُزيلُهُ العَواصِفُ ، لَم يَكُن لِأَحَدٍ فِيَّ مَهمَزٌ ، ولا لِقائِلٍ فِيَّ مَغمَزٌ . (7)

عنه عليه السلام فى جَوابِ كِتابِ عَقيلٍ : وأمّا ما سَأَلتَ عَنهُ مِن رَأيى فِى القِتالِ ، فَإِنَّ رَأيى قِتالُ المُحِلّينَ حَتّى أَلقَى اللّهَ ، لا يَزيدُنى كَثرَةُ النّاسِ حَولى عِزَّةً ، ولا تَفَرُّقُهُم عَنّى وَحشَةً ، ولا تَحسَبَنَّ ابنَ أبيكَ ولَو أسلَمَهُ النّاسُ مُتَضَرِّعا مُتَخَشِّعا ، ولا مُقِرّا لِلضَّيمِ واهِنا ، ولا سَلِسَ الزِّمامِ لِلقائِدِ ، ولا وَطِيءَ الظَّهرِ لِلرّاكِبِ المُتَقَعِّدِ ، ولكِنَّهُ كَما قالَ أخو بَنى سَليمٍ : فَإِن تَسأَلينى كَيفَ أنتَ فَإِنَّنى صَبورٌ عَلى رَيبِ الزَّمانِ صَليبُ يَعِزُّ عَلَيَّ أن تُرى بى كَآبَةٌ فَيَشمَتَ عادٍ أو يُساءَ حَبيبُ (8)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 122 ، الاحتجاج : ج 1 ص 440 ح 100 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 369 ح 600 و 601 .
2- .آل عمران : 144 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 136 ح 4635 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 652 ح 1110 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 107 ح 176 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 130 ح 65 وزاد فيه «أو اُقتل» بعد

«أموت» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 56 ، تفسير ابن أبى حاتم : ج 2 ص 581 ح 1553 نحوه ؛ الأمالى للطوسى : ص 502 ح 1099 ، الاحتجاج : ج 1 ص 466 ح 110 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 339 ح 265 .
4- .القُبوع : أن يُدخل الإنسان رأسه فى قميصه أو ثوبه ، ويَقبَع رأسَه : يُخبئهُ (لسان العرب : ج 8 ص 258 «قبع») .
5- .فاتنى كذا : أى سبقنى (لسان العرب : ج 2 ص 69 «فوت») .
6- .طرتُ بعنانها : أى سبقتهم ، وهذا الكلام استعاره من مسابقه خيل الحَلْبه . واستبددت بالرهان : أى انفردت بالخطر الذى وقع التراهن عليه (شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 285) .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 37 .
8- .نهج البلاغه : الكتاب 36 ، الغارات : ج 2 ص 433 عن زيد بن وهب نحوه ؛ ربيع الأبرار : ج 2 ص 527 وفيه من «ولا تحسبنّ ...» ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 74 نحوه .

امام علی علیه السلام : ما با پیامبر خدا بودیم و کشته شدن در بین پدران ، فرزندان ، برادران و نزدیکان ، دور می زد ، و در هر مصیبت و سختی ای ، چیزی نمی افزودیم ، جز ایمان و طبق حقْ گام زدن و تسلیم فرمان بودن و شکیبایی بر درد جراحت .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عبّاس : علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر خدا می فرمود : «خداوند می فرماید : «آیا اگر او بمیرد یا کشته شود ، از عقیده خود بر می گردید؟» . به خدا سوگند ، پس از آن که خداوندْ ما را هدایت کرد ، هرگز به گذشته مان برنمی گردیم . به خدا سوگند ، اگر بمیرد و یا کشته شود ، هر آینه بر آنچه که او جنگید ، خواهم جنگید تا درگذرم . به خدا سوگند ، من برادر او ، ولیّ او ، پسر عموی او ، و میراثبر دانش او هستم . چه کسی از من به او سزاوارتر است؟» .

امام علی علیه السلام در سخنی که پس از جریان نهروان ، در آن ، فضایل خود را می گفت : هنگامی برای اسلام قیام کردم که مسلمانانْ ناتوان بودند ، و زمانی سربرآوردم که همه سر در گریبان فرو برده بودند ، و زمانی سخن گفتم که همه به لُکنت افتاده بودند ، و هنگامی به نور خدا پیش رفتم که همه ایستاده بودند . من آوایم از همه پایین تر بود و در عمل ، جلوترین آنان بودم . زمام فضایل را به دست گرفتم ، بر آنان پیشی گرفتم و از همه بُردم و چون کوهی که بادهای شکننده آن را حرکت نمی دهد و تندبادها آن را از بین نمی برد ، هیچ کس نتوانسته از من عیبی بگیرد و در من نقصی پیدا کند .

امام علی علیه السلام در پاسخ نامه عقیل : امّا در پاسخ پرسشت درباره نظر من در مورد جنگ ، نظر من ، جنگ کردن با حلالْ شمارانِ جنگ است تا زمانی که خداوند را ملاقات کنم . فزونی مردم در اطرافم ، موجب شُکوه من نمی گردد و پراکندگی آنان از [اطراف] من ، باعث وحشتم نمی شود . برادرت را حتی اگر مردمْ او را رها کنند نالان و ترسان مپندار و او را از روی سستی ، اقرارکننده به زور مدان ، و نه سپارنده مهار به کِشنده آن ، و نه سواری دهنده به آن که برآمده و سواری می خواهد ؛ بلکه مانند آنم که آن مرد بنی سلیمی در شعرش گفته است : اگر از من بپرسی که چگونه ای؟ [خواهم گفت] بر سختی روزگار ، شکیبا و توانایم. دشوار

است که غم و اندوه در چهره من دیده شود تا دشمن ، شاد شود و دوستی اندوهگین گردد. (1)

.

1- .ر .ک : ص 309 (جلال الدین مولوی) .

2 / 7تَمامُ الإخلاصِ الفخرى : قيلَ إنَّ عَلِياً عليه السلام صَرَعَ فى بَعضِ حُروبِهِ رَجُلاً ، ثُمَّ قَعَدَ عَلى صَدرِهِ لِيَحتَزَّ رَأسَهُ ، فَبَصَقَ ذلِکَ الرَّجُلُ فى وَجهِهِ ، فَقامَ عَلِىٌّ عليه السلام وتَرَکَهُ ، فَلَمّا سُئِلَ عَن سَبَبِ قِيامِهِ وتَركِهِ قَتلَ الرَّجُلِ بَعدَ التَّمَکُّنِ مِنهُ قالَ : إنَّهُ لَمّا بَصَقَ فى وَجهِى اغتَضتُ مِنهُ ، فَخِفتُ إن قَتَلتُهُ أن يَکونَ لِلغَضَبِ وَالغَيظِ نَصيبٌ فى قَتلِهِ ، وما کُنتُ اُحِبُّ أن أَقتُلَهُ إلّا خالِصاً لِوَجهِ اللّهِ تَعالى . (1)

شرح نهج البلاغه : أنتَ إذا تَأَمَّلتَ دَعَواتِهِ ومُناجاتِهِ ، ووَقَفتَ عَلى ما فيها مِن تَعظيمِ اللّهِ سُبحانَهُ وإجلالِهِ ، وما يَتَضَمَّنُهُ مِنَ الخُضوعِ لِهَيبَتِهِ ، وَالخُشوعِ لِعِزَّتِهِ ، وَالاِستِخذاءِ (2) لَهُ ، عَرَفتَ ما يَنطَوى عَلَيهِ مِنَ الإخلاصِ ، وفَهِمتَ مِن أىِّ قَلبٍ خَرَجَت ، وعَلى أىِّ لِسانٍ جَرَت . (3)

.

1- .الفخرى : ص 44 ، إحقاق الحقّ : ج 18 ص 147 نحوه . راجع : ج 1 ص 318 (غزوه الخندق) .
2- .استخذيتُ : خضعتُ ، وقد يُهمز (لسان العرب : ج 14 ص 225 «خذا») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 27 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 148 .

2 / 7 کمال خلوص

2 / 7کمال خلوص الفخری : گفته شده که علی علیه السلام در جنگی مردی را بر زمین افکند و آن گاه بر سینه اش نشست تا سرش را قطع کند . آن مرد ، آب دهان بر صورت وی افکند . علی علیه السلام برخاست و رهایش کرد . وقتی از او درباره چرایی برخاستن و ترک کشتن مرد ، پس از تسلّط بر او پرسیدند ، فرمود : «هنگامی که او آب دهان بر صورتم افکند ، خشمگین شدم . ترسیدم که اگر او را بکُشم ، خشم و غیظ من در کشتن او نقشی داشته باشد و دوست نداشتم که او را جز برای خدای متعال بکُشم». (1)

شرح نهج البلاغه : اگر تو در مناجات ها و دعاهای او درنگ کنی و بر تعظیم خدا و تجلیل او در آن دعاها و بر خضوعی که در برابر هیبت خدا در آنها هست و فروتنی برای عزّت خدایی و افتادگی در برابر او واقف گردی ، به مقدار اخلاصی که در او هست ، آگاه خواهی شد و خواهی فهمید که آنها از چه دلی برخاسته و به چه زبانی جاری شده اند.

.

1- .ر. ک : ج 1 ص 319 (ضربه سرنوشت ساز در جنگ خندق) .

راجع : ص 430 (أخلص المؤمنين إيمانا) .

2 / 8كَمالُ الصِّدقِ رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ ... أحسَنُهُم خُلُقا ، وأصدَقُهُم لِسانا . (1)

الإمام عليّ عليه السلام لَمّا بويِعَ بِالمَدينَهِ : وَاللّهِ ، ما كَتَمتُ وَشمَةً (2) ، ولا كَذَبتُ كَذبَةً . (3)

عنه عليه السلام : فَوَاللّهِ ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ . (4)

عنه عليه السلام مِن خُطبَتِهِ بَعدَ وَقعَهِ النَّهرَوانِ : أتَرانى أكذِبُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! ! وَاللّهِ ، لَأَنَا أوَّلُ مَن صَدَّقَهُ ، فَلا أكونُ أوَّلَ مَن كَذَبَ عَلَيهِ . (5)

.

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 363 ح 60 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 601 ح 16 ، الفضائل لابن شاذان : ص 123 كلّها عن سلمان والمقداد وأبى ذرّ .
2- .وَشْمَه : أى كلمه (النهايه : ج 5 ص 189 «وشم») .
3- .الكافى : ج 8 ص 67 ح 23 و ج 1 ص 369 ح 1 ، الغيبه للنعمانى : ص 202 ح 1 وفيهما «وسمه» بدل «وشمه» وكلّها عن يعقوب السرّاج وعليّ بن رئاب عن الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 16 ، غرر الحكم : ح 10124 .
4- .صحيح مسلم : ج 2 ص 749 ح 157 ، السنن الكبرى : ج 8 ص 296 ح 16701 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 309 ح 176 كلّها عن عبيد اللّه بن أبى رافع و ص 317 ح 183 عن زيد بن وهب ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 294 ح 1179 عن الوضىء و ص 296 ح 1188 و ص 298 ح 1196 ، المستدرک على الصحيحين : ج 4 ص 577 ح 8617 والثلاثه الأخيره عن أبى الوضى و ج 2 ص 167 ح 2658 عن مالک بن الحارث ، تاريخ بغداد : ج 7 ص 237 الرقم 3729 عن جابر ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 294 عن أبى موسى ؛ الإرشاد : ج 1 ص 16 ، الاختصاص : ص 123 عن مسمع بن عبد اللّه البصرى عن رجل ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 191 عن عبد اللّه بن أبى رافع وأبى موسى وجندب وأبى الوضا ، مسند زيد : ص 409 ،

وقال عليه السلام هذا الكلام فى موارد مختلفه منها : فى النهروان ، والإخبار بشهادته ، وعلم القرآن .

5- .نهج البلاغه : الخطبه 37 ؛ المحاسن والمساوئ : ص 50 نحوه وفيه من «واللّه ...» .

2 / 8 کمال راستی

ر . ک : ص 431 (خالص ترین مؤمن) .

2 / 8کمال راستی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو ... خوش خُلق ترین آنان و راستگوترین ایشانی .

امام علی علیه السلام هنگامی که در مدینه با وی بیعت شد : به خدا سوگند ، کلمه ای را پنهان نکرده ام و دروغی نگفته ام .

امام علی علیه السلام : به خدا سوگند ، هیچ گاه دروغ نگفته ام و به من دروغ گفته نشده است .

امام علی علیه السلام در سخنرانی پس از جریان نهروان : آیا می پندارید که به پیامبر خدا دروغ می بندم؟! به خدا سوگند ، من اوّلین کسی هستم که او را تصدیق کردم . پس هرگز اوّلین کسی نخواهم بود که بر او دروغ می بندد .

.

عنه عليه السلام : وَاللّهِ ، ما كَذَبتُ ولا كُذِّبتُ ، ولا ضَلَلتُ ولا ضُلَّ بى وما نَسيتُ ما عُهِدَ إلَىَّ ، إنّى إذا لَنَسِىٌّ . (1)

خصائص الأئمّه عليهم السلام : تَحَدَّثَ [عَلِىٌّ عليه السلام] يَوما بِحَديثٍ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَنَظَرَ القَومُ بَعضُهُم إلى بَعضٍ ، فَقالَ عليه السلام : ما زِلتُ مُذ قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَظلوما ، وقَد بَلَغَنى مَعَ ذلِكَ أنَّكُم تَقولونَ : إنّى أكذِبُ عَلَيهِ ، وَيلَكُم أتَرَونى أكذِبُ ! ! فَعَلى مَن أكذِبُ ؛ أعَلَى اللّهِ ، فَأنَا أوَّلُ مَن آمَنَ بِهِ ؟ ! أم عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأنَا أوَّلُ مَن صَدَّقَهُ ؟ ! ولكِن لَهجَهٌ غِبتُم عَنها ، ولَم تَكونوا مِن أهلِها ، وعلِمٌ عَجَزتُم عَن حَمِلِهِ ، ولَم تَكونوا مِن أهلِهِ ، إذ كَيلٌ بَغَيرِ ثَمَنٍ لَو كانَ لَهُ وِعاءٌ : «وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» (2) . (3)

2 / 9كَمالُ الإيثارِ الإمام زين العابدين عليه السلام : إنَّ أوَّلَ مَن شَرى نَفسَهُ ابتِغاءَ رِضوانِ اللّهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وقالَ عَلِىٌّ عليه السلام عِندَ مَبيتِهِ عَلى فِراشِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : وَقَيتُ بِنَفسى خَيرَ مَن وَطِىءَ الحَصى ومَن طافَ بِالبَيتِ العَتيقِ وبِالحِجرِ رَسولَ إلهٍ خافَ أن يَمكُروا بِهِ فَنَجّاهُ ذُو الطَّولِ الإلهُ مِنَ المَكرِ وباتَ رَسولُ اللّهِ فِى الغارِ آمِنا مُوَقّىً وفى حِفظِ الإلهِ وفى سِترِ وبِتُّ اُراعِيهِم ولَم يَتهَمونَنى وقَد وَطَّنتُ نَفسى عَلَى القَتلِ وَالأسرِ (4)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 491 ح 668 ، وقعه صفّين : ص 315 كلاهما عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام ، الأمالى للطوسى : ص 261 ح 473 عن عبد اللّه بن نجى ، المزار للشهيد الأوّل : ص 74 وفى الثلاثه الأخيره إلى «إلىَّ» ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 107 ، نهج البلاغه : الحكمه 185 ، غرر الحكم : ح 9483 و 9484 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 265 عن أبى مخنف وفى الأربعه الأخيره إلى «ضُلّ بى» ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 269 ح 514 عن علىّ بن ربيعه نحوه .
2- .ص : 88 .
3- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 99 ، نهج البلاغه : الخطبه 71 ، الاختصاص : ص 155 كلاهما نحوه من «قد بلغنى ...» .

4- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 5 ح 4264 ، المناقب للخوارزمی : ص 127 ح 141 ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 130 ح 141 و 142 کلّها عن حکیم بن جبیر ، تذکره الخواصّ : ص 35 عن ابن عبّاس من دون إسنادٍ إلی المعصوم ؛ المناقب للکوفی : ج 1 ص 124 ح 69 عن لیث ، الأمالی للطوسی : ص 468 ح 1031 عن عبید اللّه بن أبی رافع ، الفصول المختاره : ص 59 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 60 ، الدیوان المنسوب إلی الإمام علیّ علیه السلام : ص 280 الرقم 207 وفی الأربعه الأخیره الأبیات فقط .

2 / 9 کمالِ از خود گذشتگی

امام علی علیه السلام : به خدا سوگند ، هرگز دروغ نگفته ام و به من دروغ گفته نشده است ، گم راه نگشته ام و کسی به وسیله من گم راه نشده است ، و هیچ عهدی با من نشده که فراموش کرده باشم ؛ وگرنه بسیار فراموشکار خواهم بود .

خصائص الأئمّه علیهم السلام : روزی [علی علیه السلام] حدیثی از احادیث پیامبر خدا را نقل کرد . بعضی مردم به بعضی دیگر نگاه کردند . علی علیه السلام فرمود : «از زمانی که پیامبر خدا قبض روح شد ، همواره مظلوم بوده ام ... با این حال به من خبر رسیده که شما می گویید که من به او دروغ می بندم . وای بر شما ! می پندارید من دروغ می گویم؟ بر چه کسی دروغ می بندم؟ بر خدا ، در حالی که من اوّلین کسی بودم که به او ایمان آوردم؟ ! یا بر پیامبر خدا ، و حال آن که من ، اوّلین کسی بودم که او را تصدیق کردم؟ ! لیکن سخنی بود که شما معنی آن را درنیافتید و از اهل آن نبودید ، و دانشی بود که از تحمّل آن ، ناتوان بودید و از اهل آن نبودید ؛ چون من بی بها پیمانه می کنم اگر آن را ظرفی باشد . «قطعا پس از چندی خبر آن را خواهید دانست» » .

2 / 9کمالِ از خود گذشتگی امام زین العابدین علیه السلام : نخستین کسی که برای رضای خداوند از جانش گذشت ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و علی علیه السلام هنگام خوابیدنش در جای پیامبر خدا سرود : «با جان خویش ، بهترین کسی را که بر زمین گام نهاده و بیت عتیق و حجر را طواف کرده ، حراست کردم . پیامبر خدایی که از این که بر او مکر ورزند ، بیمناک شد خداوند مقتدر ، او را از مکر [آنان] نجات داد . پیامبر خدا در غار ، به آسایش ، گذرانْد و در پناه و حفاظ الهی خوابید . و من شب را صبح کردم ، در حالی که آنان را می پاییدم و بر من بدگمان نگشتند در حالی که جانم را برای کشته شدن و اسارت ، آماده کرده بودم» .

.

اُسد الغابه عن أحمد بن محمّد بن إبراهيم الثعلبى : رَأَيتُ فى بَعضِ الكُتُبِ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمّا أرادَ الهِجرَةَ خَلَّفَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام بِمَكَّةَ ؛ لِقَضاءِ دُيونِهِ ، ورَدِّ الوَدائِعِ الَّتى كانَت عِندَهُ ، وأمَرَهُ لَيلَةَ خَرَجَ إلَى الغارِ وقَد أحاطَ المُشرِكونَ بِالدّارِ أن يَنامَ عَلى فِراشِهِ ، وقالَ لَهُ : اِتَّشِح (1) بِبُردِى الحَضرَمِىِّ الأخضَرِ ؛ فَإنَّهُ لا يَخلُصُ إلَيكَ مِنهُم مَكروهٌ إن شاءَ اللّهُ تَعالى . فَفَعَلَ ذلِكَ . فَأوحَى اللّهُ إلى جَبرَئيلَ وميكائيلَ عليهماالسلام : إنّى آخَيتُ بَينَكُما ، وجَعَلتُ عُمُرَ أحدِكُما أطوَلَ مِن عُمُرِ الآخَرِ ، فَأيُّكُما يُؤثِرُ صاحِبَهُ بِالحَياهِ ؟ فَاختارا كِلاهُمَا الحَياهَ ، فَأوحَى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ إلَيهِما : أ فَلا كُنتُما مِثلَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ آخَيتُ بَينَهُ وبَينَ نَبِيّى مُحَمَّدٍ فَباتَ عَلى فِراشِهِ يَفديهِ بِنَفسِهِ ، ويُؤثِرُهُ بِالحَياهِ . اِهبِطا إلَى الأرضِ ؛ فَاحفَظاهُ مِن عَدُوِّهِ . فَنَزَلا ، فَكانَ جَبرَئيلُ عِندَ رأسِ عَلِىٍّ عليه السلامَ ، وميكائيلُ عِندَ رِجلَيهِ ، وجِبريلُ يُنادى : بَخٍ بَخٍ ، مَن مِثلُكَ يَابنَ أبى طالِبٍ يُباهِى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِكَ (2) المَلائِكَةَ ! ! فَأنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ عَلى رَسولِهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ مُتَوَجِّهٌ إلَى المَدينَهِ فى شَأنِ عَلِىٍّ عليه السلام : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّهِ» (3) . (4)

.

1- .التَّوشُّح بالرداء : هو أن يُدخل الثوب من تحت يده اليمنى فيلقيه على منكبه الأيسر ؛ كما يفعل المحرم (لسان العرب : ج 2 ص 633 «وشح») .

2- .فى المصدر : «به» ، والصواب ما أثبتناه كما فى جميع المصادر الاُخرى .

3- .البقره : 207 .

4- .اُسد الغابه : ج 4 ص 98 الرقم 3789 ، تذكره الخواصّ : ص 35 عن ابن عبّاس ، إحياء علوم الدين : ج 3 ص 379 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 123 ح 133 عن أبى سعيد الخدرى ؛ الأمالى للطوسى : ص 469 ص 1031 عن أبى يقظان ، تنبيه الخواطر : ج 1 ص 173 ، الفضائل لابن شاذان : ص 81 ، إرشاد القلوب : ص 224 عن أبى سعيد الخدرى ، كشف الغمّه : ج 1 ص 310 وليس فى السبعه الأخيره صدره ، خصائص الوحى المبين : ص 92 ح 62 .

اُسد الغابه به نقل از احمد بن محمّد بن ابراهیم ثعلبی : در کتابی دیدم که چون پیامبر خدا تصمیم به هجرت گرفت ، علی بن ابی طالب علیه السلام را در مکّه برای ادای دَین ها و پس دادن امانت هایی که در نزدش بود ، به جا گذاشت و در شبی که به طرف غار حرکت کرد ، در حالی که مشرکان ، اطراف خانه را گرفته بودند ، به او دستور داد تا در جایش بخوابد و به او فرمود : «بُردِ حَضْرَمی (1) سبزم را به خودت بپیچ و به خواست خداوند متعال ، هیچ بدی ای به تو نخواهد رسید» و او چنین کرد . خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل علیهماالسلام وحی کرد که : «من ، بین شما پیمان برادری بستم و عمر یکی از شما را از عمر دیگری طولانی تر قرار دادم . کدام یک از شما دیگری را برای زندگی ترجیح می دهد؟». هر دو زنده بودن را برگزیدند . خداوند عز و جل به آن دو وحی کرد : «آیا شما مثل علی بن ابی طالب نیستید؟ بین او و بین محمّد ، پیامبرم ، پیمان برادری بستم و علی ، در جای او خوابید و جانش را فدای او کرد و زندگی را برای او خواست . به زمین فرود آیید و او را از شرّ دشمنانش محفوظ دارید» . هر دو فرود آمدند . جبرئیل علیه السلام بالای سر علی علیه السلام بود و میکائیل علیه السلام پایین پایش و جبرئیل علیه السلام فریاد می زد : آفرین ، آفرین به فردی چون تو ای علی بن ابی طالب که خداوند عز و جل به تو بر فرشتگانش مباهات می کند ! خداوند عز و جل به پیامبرش به هنگامی که به سوی مدینه می رفت ، درباره علی علیه السلام این آیه را فرو فرستاد : «و از میان مردم ، کسی هست که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد» .

.

1- .جامه ای منسوب به منطقه حَضرَموت یمن .

مجمع البيان عن أبى الطفيل : اِشتَرى عَلِىٌّ عليه السلام ثَوبا ، فَأَعجَبَهُ ، فَتَصَدَّقَ بِهِ وقالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن آثَرَ عَلى نَفسِهِ آثَرَهُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ بِالجَنَّهِ ، ومَن أحَبَّ شَيئا فَجَعَلَهُللّهِ قالَ اللّهُ تَعالى يَومَ القِيامَهِ : قَد كانَ العِبادُ يُكافِئونَ فيما بَينَهُم بِالمَعروفِ ، وأنَا اُكافِئُکَ اليَومَ بِالجَنَّهِ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام : كانَ عَلِىٌّ عليه السلام أشبَهَ النّاسِ طُعمَهً وسيرَهً بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وكانَ يَأكُلُ الخُبزَ وَالزَّيتَ ، ويُطعِمُ النّاسَ الخُبزَ وَاللَّحمَ . (2)

.

1- .مجمع البيان : ج 2 ص 792 .
2- .الكافى : ج 8 ص 165 ح 176 وج 6 ص 328 ح 3 ، المحاسن : ج 2 ص 279 ح 1901 وزاد فيه «والخلّ» بعد «الخبز» وليس فيهما «سيره» ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 148 كلّها عن زيد بن الحسن ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 99 عن الإمام الباقر عليه السلام نحوه وليس فيه صدره وراجع الغارات : ج 1 ص 85 وشرح نهج البلاغه : ج 2 ص 200 .

مجمع البیان به نقل از ابو طُفیل : علی علیه السلام لباسی خرید و از آن خوشش آمد . آن را صدقه داد و گفت : «از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : "آن که دیگری را بر خویش مقدّم دارد ، خداوندْ او را در روز قیامت ، به بهشتْ پیش می دارد ؛ و هر کس چیزی را دوست بدارد و آن را برای خداوند قرار دهد ، خداوند متعال در روز قیامت می گوید : بندگان در کارهای شایسته ای که در بین آنان رایج است ، پاداش می دهند و من هم امروز ، بهشت را پاداش تو می سازم" » .

امام صادق علیه السلام : علی علیه السلام از نظر خوراک و روش زندگی ، شبیه ترین مردم به پیامبر خدا بود . خود ، نان و روغن می خورد و نان و گوشت را به مردم می خورانْد .

.

شرح نهج البلاغه : رُوِىَ عَنهُ أَنَّهُ كانَ يَسقى بِيَدِهِ لِنَخلِ قَومٍ مِن يَهودِ المَدينَهِ حَتّى مَجِلَت (1) يَدُهُ ، ويَتَصَدَّقُ بِالاُجَرهِ ، ويَشُدُّ عَلى بَطنِهِ حَجَرا . (2)

راجع : ج 7 ص 554 (الذى يشرى نفسه ابتغاء مرضاه اللّه) . ج 1 ص 224 (الإيثار الرائع ليله المبيت) .

2 / 10شِدَّهُ الغيرَهِ الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَتِهِ بَعدَ هُجومِ عُمّالِ مُعاوِيَهَ عَلى مَدينَهِ الأَنبارِ : قَد بَلَغَنى أنَّ الرَّجُلَ مِنهُم كانَ يَدخُلُ عَلَى المَرأَهِ المُسلِمَهِ ، وَالاُخرَى المُعاهَدَهِ ، فَيَنتَزِعُ حِجلَها وقُلبَها (3) وقَلائِدَها ورِعاثَها (4) ، ما تُمنَعُ مِنهُ إلّا بِالاِستِرجاعِ وَالاِستِرحامِ، ثُمَّ انصَرَفوا وافِرينَ ، ما نالَ رَجُلاً مِنهُم كَلمٌ ، ولا اُريقَ لَهُ دَمٌ . فَلَو أنَّ امرَأً مُسلِما ماتَ مِن بَعدِ هذا أسَفا ما كانَ بِهِ مَلوما ، بَل كانَ عِندى بِهِ جَديرا . (5)

عنه عليه السلام : لَقَد بَلَغَنى أنَّ العُصبَهَ مِن أهلِ الشّامِ كانوا يَدخُلونَ عَلَى المَرأَهِ المُسلِمَهِ ، وَالاُخرَى المُعاهَدَهِ ، فَيَهتِكونَ سِترَها ، ويَأخُذونَ القِناعَ مِن رَأسِها ، وَالخُرصَ مِن اُذُنِها ، وَالأَوضاحَ (6) مِن يَدَيها ورِجلَيها وعَضُدَيها ، وَالخَلخالَ وَالمِئزَرَ مِن سوقِها ، فَما تَمتَنِعُ إلّا بِالاِستِرجاعِ وَالنِّداءِ: يالَلمُسلِمينَ، فَلا يُغيثُها مُغيثٌ، ولا يَنصُرُها ناصِرٌ. فَلَو أنَّ مُؤمِنا ماتَ مِن دونِ هذا أسَفا ما كانَ عِندى مَلوما ، بَل كانَ عِندى بارّا مُحسِنا . (7)

.

1- .مَجَلَت يدُه ومَجِلَت : تَخُن جلدها وتعجّر ، وظهر فيها ما يُشبه البَثْر ؛ من العمل بالأشياء الصلَبه الخشنه (النهايه : ج 4 ص 300 «مجل») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 22 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 144 .
3- .القُلب : السِّوار (النهايه : ج 4 ص 98 «قلب») .
4- .الرِّعاث : القِرَطَه ، وهى من حلى الاُذن ، واحدتها : رَعْثَه ورَعَثَه (النهايه : ج 2 ص 234 «رعث») .
5- .الكافى : ج 5 ص 5 ح 6 عن أبى عبد الرحمن السلمى ، نهج البلاغه : الخطبه 27 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 75 ح 442 عن أبى صادق ، معانى الأخبار : ص 310 ح 1 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 298 ، الغارات : ج 2 ص 476 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 390 ؛ الكامل للمبرّد : ج 1 ص 30 ، البيان والتبيين

: ج 2 ص 54 ، العقد الفريد : ج 3 ص 122 ، الأخبار الطوال : ص 212 والثمانيه الأخيره نحوه .
6- .الأوضاح: نوع من الحُليّ يُعمل من الفضّه، سمّيت بها لبياضها، واحدها : وَضَح (النهايه : ج5 ص196 «وضح»).
7- .الإرشاد : ج 1 ص 283 ، الاحتجاج : ج 1 ص 416 ح 89 .

2 / 10 غیرتمندی بسیار

شرح نهج البلاغه : درباره او (علی علیه السلام) روایت شده که با دستان خود ، نخل های طایفه ای از یهودیان مدینه را آب می داد ، به گونه ای که [دست هایش] تاول می زد و مزد آن را صدقه می داد و خود بر شکمش سنگ می بست [تا گرسنگی را بیشتر تحمّل کند] .

ر . ک : ج 7 ص 555 (سودا کننده جان برای خشنودی خدا) . ج 1 ص 225 (ایثار شگفت در شب هجرت) .

2 / 10غیرتمندی بسیار امام علی علیه السلام در سخنرانی اش پس از یورش مزدوران معاویه به شهر انبار : به من خبر رسیده است که یکی از آنان (مزدوران معاویه) بر زن مسلمانی وارد شده و دیگری بر زنی ذمّی ، وارد شده و خلخال ، دستبند ، گردنبند و گوشواره او را از او جدا کرده است و او با چیزی جز کلمه استرجاع (إنا للّه و إنا إلیه راجعون گفتن) و طلب ترحّم از وی مانع نشده است و آن گاه ، آنان (مزدوران معاویه) غنیمت بسیار به دست آورده اند و در حالی که هیچ یک زخمی برنداشته اند و خونی ریخته نشده ، برگشته اند . اگر شخص مسلمانی از تأسّف بر این واقعه بمیرد ، جای سرزنش ندارد ؛ بلکه در نظر من ، شایسته آن است .

امام علی علیه السلام : به من خبر رسیده است که گروهی از شامیان ، بر زن مسلمانی و گروهی دیگر بر زنی ذمّی ، وارد شده اند و پوشش او را دریده اند ، روسری از سرش کشیده اند، گوشواره را از گوشش و جواهرات را از دست و پا و مچ دستش ، و خلخال و شلوار از پایش به در آورده اند و او را جز گفتنِ : «إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون» و فریاد : «ای مسلمانان !» ، کمکْ کاری نبوده است . نه فریادرسی به فریاد او رسیده است و نه یاوری او را یاری کرده است . اگر مؤمنی از غم این جریان بمیرد ، از نظر من جای سرزنش ندارد ؛ بلکه به نظرم دلسوزی نیکوکار است .

.

2 / 11زينَةُ الزُّهدِ رسول اللّه صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، إنَّ اللّه َ تَعالى قَد زَيَّنَکَ بِزينَةٍ لَم تُزَيَّنِ العِبادُ بِزينَةٍ أحَبَّ إلَى اللّهِ تَعالى مِنها ؛ هِىَ زينَةُ الأبرارِ عِندَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : الزُّهدُ فِى الدُّنيا ، فَجَعَلَکَ لا تَرزَأُ (1) مِنَ الدُّنيا شَيئا ، ولا تَرزَأُ الدُّنيا مِنکَ شَيئا ، ووَهَبَ لَکَ حُبَّ المَساکينِ ، فَجَعَلَکَ تَرضى بِهِم أتباعا ، ويَرضَونَ بِکَ إماما . (2)

عنه صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، إنَّ اللّه َ قَد زَيَّنَکَ بِزينَةٍ لَم يَتَزَيَّنِ العِبادُ بِزينَةٍ أحَبَّ إلَى اللّهِ مِنها ؛ الزُّهدِ فِى الدُّنيا ، فَجَعَلَکَ لا تَنالُ مِنَ الدُّنيا شَيئا ، ولا تَنالُ الدُّنيا مِنکَ شَيئا ، ووَهَبَ لَکَ حُبَّ المَساکينِ ، فَرَضوا بِکَ إماما ، ورَضيتَ بِهِم أتباعا ، فَطوبى لِمَن أحَبَّکَ وصَدَقَ فيکَ ، ووَيلٌ لِمَن أبغَضَکَ وکَذَبَ عَلَيکَ ؛ فَأمَّا الَّذينَ أحَبّوا وصَدَقوا فيکَ فَهُم جيرانُکَ فى دارِکَ ، ورُفَقاؤُکَ فى قَصرِکَ ، وأمَّا الَّذينَ أبغَضوکَ وکَذَبوا عَلَيکَ فَحَقٌّ عَلَى اللّهِ أن يوقِفَهُم مَوقِفَ الکَذّابينَ يَومَ القِيامَهِ . (3)

.

1- .ما رَزَأْنا منه : ما نَقَصْنا منه شيئاً ، ولا أخذنا (النهايه : ج 2 ص 218 «زرأ») .
2- .حليه الأولياء : ج 1 ص 71 ، ذخائر العقبى : ص 179 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 517 ح 548 نحوه إلى «المساكين» وكلّها عن عمّار .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 281 و 282 نحوه ، اُسد الغابه : ج 4 ص 96 الرقم 3789 ، المعجم الأوسط : ج 2 ص 337 ح 2157 ، المناقب للخوارزمى : ص 116 ح 126 كلاهما نحوه ، المناقب لابن المغازلى : ص 106 ح 148 ، الفردوس : ج 5 ص 319 ح 8311 نحوه وكلاهما إلى «منک شيئا» ؛ الأمالى للطوسى : ص 181 ح 303 ، بشاره المصطفى : ص 98 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 151 ح 87 والثلاثه الأخيره نحوه وكلّها عن عمّار ، روضه الواعظين : ص 479 وفيه إلى «من الدنيا شيئا» .

2 / 11 زینت زهد

2 / 11زینت زهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی ! خداوند تعالی ، تو را به زینتی آراسته است که بندگانش را به زینتی چنین دوست داشتنی در نزد خداوند ، نیاراسته است . این ، آرایش نیکان در نزد خداوند عز و جل است : زهد در دنیا ، تو را به گونه ای قرار داده است که چیزی از آن برنمی گیری و دنیا نیز چیزی از تو بر نمی گیرد . خداوند ، دوستی بینوایان را به تو بخشیده و تو را به این که آنان پیروت باشند ، خشنود کرده ، و آنان را به این که تو پیشوایشان باشی ، خشنود ساخته است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی ! خداوند ، تو را به زینتی آراسته است که بندگان را به زینتی چنین دوست داشتنی در نزد خدا ، نیاراسته است : زهد در دنیا . تو را به گونه ای قرار داده که از دنیا ، چیزی فرا چنگ نیاوری و دنیا نیز چیزی از تو فراچنگ نیاورَد . به تو دوستی بینوایان را بخشیده است که به پیشوایی تو خشنودند و تو به پیرو بودن آنان ، راضی هستی . خوشا بر آن که تو را دوست می دارد و تو را می پذیرد ، و وای بر آن که تو را دشمن می دارد و بر تو دروغ می بندد ! کسانی که تو را دوست دارند و تصدیقت کرده اند ، آنان ، همسایگان تو در خانه ات در بهشت و رفیقان تو در قصرت خواهند بود ، و کسانی که تو را دشمن داشتند و بر تو دروغ بستند ، بر خدا رواست که آنان را در روز واپسین ، در جایگاه دروغگویان قرار دهد .

.

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : إنَّ اللّهَ زَيَّنَکَ بِزينَهٍ لَم يُزَيِّنِ العِبادَ بِشَيءٍ أحَبَّ إلَى اللّهِ مِنها ، ولا أبلَغَ عِندَهُ مِنها ؛ الزُّهدِ فِى الدُّنيا ، وإنَّ اللّهَ قَد أعطاکَ ذلِکَ ، جَعَلَ الدُّنيا لا تَنالُ مِنکَ شَيئا ، وجَعَلَ لَکَ مِن ذلِکَ سيماءَ تُعرَفُ بِها . (1)

الإمام عليّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى عامِلِهِ عَلَى البَصرَهِ عُثمانَ بن حُنَيفٍ : ألا وإنَّ لِكُلِّ مَأمومٍ إماما يَقتَدى بِهِ ، ويَستَضىءُ بِنورِ عِلمِهِ ، ألا وإنَّ إمامَكُم قَدِ اكتَفى مِن دُنياهُ بِطِمرَيهِ (2) ، ومِن طُعمِهِ بِقُرصَيهِ ، ألا وإنَّكُم لا تَقدِرونَ عَلى ذلِکَ ، ولكِن أعينونى بِوَرَعٍ وَاجتِهادٍ ، وعِفَّهٍ وسَدادٍ . فَوَاللّهِ ماكَنَزتُ مِن دُنياكُم تِبرا (3) ، ولَا ادَّخَرتُ مِن غَنائِمِها وَفرا (4) ، ولا أعدَدتُ لِبالى ثَوبى طِمرا ... بَلى ! كانَت فى أيدينا فَدَکٌ مِن كُلِّ ما أظَلَّتهُ السَّماءُ ، فَشَحَّت عَلَيها نُفوسُ قَومٍ ، وسَخَت عَنها نُفوسُ قَومٍ آخَرينَ ، ونِعمَ الحَكَمُ اللّهُ . وما أصنَعُ بِفَدَکٍ وغَيرِ فَدَکٍ ، وَالنَّفسُ مَظانُّها فى غَدٍ جَدَثٌ ، تَنقَطِعُ فى ظُلمَتِهِ آثارُها ، وتَغيبُ أخبارُها ، وحُفرَهٌ لَو زِيدَ فى فُسحَتِها ، وأوسَعَت يَدا حافِرِها ، لَأَضغَطَهَا الحَجَرُ وَالمَدَرُ ، وسَدَّ فُرَجَهَا التُّرابُ المُتَراكِمُ . وإنَّما هِىَ نَفسى أروِضُها بِالتَّقوى ؛ لِتَأتِىَ آمِنَهً يَومَ الخَوفِ الأكبَرِ ، وتَثبُتَ عَلى جَوانِبِ المَزلَقِ . ولَو شِئتُ لَاهتَدَيتُ الطَّريقَ إلى مُصَفّى هذَا العَسَلِ ، ولُبابِ هذَا القَمحِ ، ونَسائِجِ هذَا القَزِّ ، ولكِن هَيهاتَ أن يَغلِبَنى هَوایَ ، ويَقودَنى جَشَعى إلى تَخَيُّرِ الأطعِمَهِ ، ولَعَلَّ بِالحِجازِ أوِ اليَمامَهِ مَن لا طَمَعَ لَهُ فِى القُرصِ ، ولا عَهدَ لَهُ بِالشِّبَعِ ، أو أبيتَ مِبطانا وحَولى بُطونٌ غَرثى وأكبادٌ حَرّى ، أو أكونَ كَما قالَ القائِلُ : وحَسبُکَ داءً أن تَبيتَ بِبِطنَهٍ وحَولَکَ أكبادٌ تَحِنُّ إلَى القِدِّ أقنَعُ مِن نَفسى بِأن يُقالَ : هذا أميرُ المُؤمِنينَ ، ولا اُشارِكَهُم فى مَكارِهِ الدَّهرِ ، أو أكونَ اُسوَهً لَهُم فى جُشوبَهِ العَيشِ ! فَما خُلِقتُ لِيَشغَلَنى أكَلُ الطَّيِّباتِ ، كَالبَهيمَهِ المَربوطَهِ ؛ هَمُّها عَلَفُها ، أوِ المُرسَلَهِ ؛ شُغُلُها تَقَمُّمُها ، تَكتَرِشُ مِن أعلافِها ، وتَلهو عَمّا يُرادُ بِها ، أو اُترَکَ سُدىً ، أو اُهمَلَ عابِثا ، أو أجُرَّ حَبلَ الضَّلالَهِ ، أو أعتَسِفُ طَريقَ المَتاهَهِ ! ... إلَيکِ عَنّى يا دُنيا ، فَحَبلُکِ عَلى غارِبِکِ ، قَدِ انسَلَلتُ مِن مَخالِبِکِ ، وأفلَتُّ مِن حَبائِلِکِ ، وَاجتَنَبتُ الذَّهابَ فى مَداحِضِکِ ، أينَ القُرونُ الَّذينَ غَرَرتِهِم بِمَداعِبِکِ ! أينَ الاُمَمُ الَّذينَ فَتَنتِهِم بِزَخارِفِکِ ! فَها هُم رَهائِنُ القُبورِ ، ومَضامينُ اللُّحودِ . وَاللّهِ لَو كُنتِ شَخصا مَرئِيّا ، وقالِبا حِسِّيّا ، لَأَقَمتُ عَلَيکِ حُدودَ اللّهِ فى عِبادٍ غَرَرتِهِم بِالأَمانِىِّ ، واُمَمٍ ألقَيتِهِم فِى المَهاوى ، ومُلوکٍ أسلَمتِهِم إلَى التَّلَفِ ، وأوردَتِهِم مَوارِدَ البَلاءِ ، إذ لا وِردَ ولا صَدَرَ ! هَيهاتَ ! مَن وَطِئَ دَحضَکِ زَلِقَ ، ومَن رَكِبَ لُجَجَکِ غَرِقَ ، ومَنِ ازوَرَّ عَن حَبائِلِکِ وُفِّقَ ، وَالسّالِمُ مِنکِ لا يُبالى إن ضاقَ بِهِ

مُناخُهُ ، وَالدُّنيا عِندَهُ كَيَومٍ حانَ انسِلاخُهُ . اَعزُبى عَنّى ! فَوَاللّهِ لا أذِلّ لَكِ فَتَستَذِلّينى ، ولا أسلَسُ لَكِ فَتَقودينى . وَايمُ اللّهِ يَمينا أستَثنى فيها بِمَشيئَهِ اللّهِ لَأَروضَنَّ نَفسى رِياضَةً تَهشُّ مَعَها إلَى القُرصِ إذا قَدَرتُ عَلَيهِ مَطعوما ، وتَقنَعُ بِالمِلحِ مَأدوماً ، ولَأَدَعَنَّ مُقلَتى كَعَينِ ماءٍ نَضَبَ مَعينُها ، مُستَفرِغَةً دُموعَها . أ تَمتَلِئُ السّائِمَهُ مِن رِعيِها فَتَبرُكَ ، وتَشبَعُ الرَّبيضَهُ مِن عُشبِها فَتَربِضَ . ويَأكُلُ عَلِىٌّ مِن زادِهِ فَيَهجَعَ ؟ ! قَرَّت إذا عَينُهُ إذَا اقتَدى بَعدَ السِّنينَ المُتَطاوِلَهِ بِالبَهيمَهِ الهامِلَهِ ، وَالسّائِمَهِ المَرعِيَّهِ . طوبى لِنَفسٍ أدَّت إلى رَبِّها فَرِضَها ، وعَرَكَت (5) بِجَنبِها بُؤسَها ، وهَجَرَت فِي اللَّيلِ غُمضَها ، حَتّى إذا غَلَبَ الكَرى عَلَيهَا افتَرَشَت أرضَها ، وتَوَسَّدَت كَفَّها ، فى مَعشَرٍ أسهَرَ عُيونَهُم خَوفُ مَعادِهِم ، وتَجافَت عَن مَضاجِعِهِم جُنوبُهُم ، وهَمهَمَت بِذِكرِ رَبِّهِم شِفاهُهُم ، وتَقَشَّعَت بِطولِ استِغفارِهِم ذُنوبُهُم ؛ «أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (6) . فَاتَّقِ اللّهَ يَابنَ حُنَيفٍ ، وَلتَكفُف أقراصُکَ ، لِيَكونَ مِنَ النّارِ خِلاصُکَ . (7)

.

1- .المحاسن : ج 1 ص 454 ح 1046 ، مشكاه الأنوار : ص 207 ح 560 كلاهما عن أبى أيّوب الأنصارى .
2- .الطِّمْر : الثوب الخَلَق (النهايه : ج 3 ص 138 «طمر») .
3- .التِّبْر : هو الذهب والفضّه قبل أن يُضربا دنانير ودراهم (النهايه : ج 1 ص 179 «تبر») .
4- .الوَفْر : المال الكثير (النهايه : ج 5 ص 210 «وفر») .
5- .عرک البعيرُ جنبَه بمرفقه : إذا دلكه فأثّر فيه (النهايه : ج 3 ص 222 «عرک») .
6- .المجادله : 22 .
7- .نهج البلاغه : الكتاب 45 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : خداوند ، تو را به زینتی آراسته است که بندگان را به هیچ چیزی محبوب تر از آن در نزد خدا و رساتر در پیش او نیاراسته است : زهد در دنیا . خداوند ، این ویژگی را به تو داده است و دنیا را به گونه ای قرار داده که از تو چیزی نصیبش نمی شود و برای تو از زهد در دنیا ، چهره ای قرار داده که بدان ، شناخته می شوی .

امام علی علیه السلام در نامه اش به کارگزار خود در بصره ، عثمان بن حُنَیف : بدان که هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند و به نور دانش او روشنایی می گیرد . بدان که پیشوای شما از دنیایش به دو کهنه جامه و به دو گِرده نان ، بسنده کرده است. بدان که شما بر پیروی این روش ، ناتوانید؛ امّا با وَرَع و تلاش و عفّت و درستی ، مرا یاری کنید . به خدا سوگند ، از دنیای شما طلا و نقره ای ذخیره نکردم و از غنیمت های آن ، ثروتی گِرد نیاوردم و به جای لباس فرسوده ام ، لباسی آماده نساختم. آری ! از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است ، فَدَک در دست ما بود که گروهی بر آن،بخل ورزیدند و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن گذشتند،و بهترین داور، خداوند است. مرا با فدک و غیر فدک چه کار ، در حالی که فردا ، جایگاه انسان ، گوری است که نشانه های او در تاریکی آن از بین می رود و خبرهایش پوشیده می شود ؟! گودالی که اگر بر گشادگی آن افزوده شود و دست های گورکْن آن را فراخ سازد ، سنگ و کلوخْ آن را می فشارد و خاک های انباشته ، منفذهایش را می بندد ؟ من جانم را با پرهیزگاری می پرورانم تا در روز بیم بزرگ ، در امان آید و بر کرانه لغزشگاه ، پایدار بماند ... اگر می خواستم ، راه دستیابی به پالوده عسل و مغز گندم و بافته های ابریشم را می یافتم ؛ ولی مباد که هوایم بر من چیره گردد و آزْ مَنشی ، مرا به سوی غذای لذیذ کشد ، در حالی که شاید در حجاز و یا یمامه ، کسی باشد که به گِرده نانی دست پیدا نکند و مزه سیری را نچشیده باشد ، یا آن که من سیر بخوابم و در اطرافم شکم هایی به پشت چسبیده و جگرهایی سوخته باشند و یا چنان باشم که شاعری گفته است : درد تو همین بس که سیر می خوابی و در اطرافت جگرهایی هستند که پوست بزغاله ای را آرزو می کنند .آیا به این بسنده کنم که به من بگویند : «این ، امیر مؤمنان است» و با آنان در سختی های روزگار ، سهیم نباشم یا در سختی های زندگی ، نمونه ای برایشان نباشم ؟ من برای آن آفریده نشده ام که خوردن غذاهای لذیذ ، مشغولم کند ، چون

چارپای پَرواری که همّتش علفش است و یا چارپایِ رهاشده که خاک را به هم می زند . و از علف های آن ، خود را سیر می کند و از آنچه بر سرش می آورند ، غافل می ماند ، یا وا نهاده باشم و یا بیهوده ام پندارند و یا ریسمان گم راهی را بکَشم و یا راه سرگردانی را بپیمایم ... ای دنیا ! از من دور شو . مهارت بر گردنت است . از چنگال هایت رَسته ام و از شبکه تارهایت رها شده ام و از رفتن به لغزشگاه هایت پرهیز کرده ام . کجایند گذشتگانی که با بازیچه هایت مغرورشان ساختی؟ و کجایند مردمانی که با زیورهایت فریبشان دادی ؟ اینک ، گرفتار گورها و در دل قبرهایند . [ای دنیا !] به خدا سوگند ، اگر شخصی قابل دیده شدن بودی و قالب حسّی می داشتی ، به خاطر بندگانی که با آرزوها فریبشان دادی و امّت هایی که در هلاکتشان افکندی و پادشاهانی که آنها را به نابودی سپردی و به جایگاه های گرفتاری که هیچ راه پس و پیشْ رفتن نیست واردشان کردی ، حدود خدایی را بر تو جاری می ساختم . هیهات ! آن که پا در لغزشگاهت نهاد ، لغزید (با سر فرود آمد) و هر کس به ژرفای دریایت رفت ، غرق شد و هر که از بندت رَهید ، رستگار شد . آن که از تو سالم مانْد ، از این که در جایی تنگ مسکن گزیند ، باکش نیست و دنیا در نزد او ، چون روزی است که پایانش نزدیک است . از پیش چشمم دور شو ! به خدا سوگند که برایت خود را خوار نخواهم ساخت که خوارم سازی و گردن به بندت نمی دهم که به این سو و آن سویم بکشی . به خدا سوگند ، عهد می بندم که به استثنای آن جایی که اراده خدا باشد ، نفس خویش را چنان تربیت کنم که اگر گِرده نانی به عنوان غذا یافت ، به آن شادمان گردد و به نمک ، به عنوان خورشْ قناعت ورزد ، و مردمک چشمم را چنان می دارم که چون چشمه خشکیده ، آبی در آن نمانَد و اشک آن بریزد . آیا چرنده ، شکمش را با چرا پُر کند و بخوابد و گوسفند در آغل ، علف سیر بخورد و بیفتد و علی از توشه اش بخورد و بخوابد ؟ چشمش روشن که پس از سالیانی دراز به چارپایی رها و چرنده ای در حال چرا ، اقتدا کند ! خوشا جانی که آنچه را پروردگارش بر عهده اش نهاده ، پرداخته و در سختی اش با شکیبایی ساخته ، و در شب ، از چشم بر هم نهادن ، دوری جسته تا آن که خواب بر وی غلبه کرده و زمین را بستر قرار داده و کفِ دست خویش را بالین نموده است . در بین جمعی که از بیم روز بازگشت ، شب زنده دار مانده اند و از رخت خوابشان دوری گزیده اند، لب هایشان به یاد پروردگارشان گویان گشته ، و گناهانشان از استغفار فراوان ، زدوده شده است، «آنان، حزب خدایند و بدانید که حزب خدا رستگارند» . ای پسر حنیف ! از خدا بترس . باید که گِرده های نانت تو را بسنده باشد تا از آتش ، رهایی یابی .

.

ص: 492

. .

ص: 493

. .

عنه عليه السلام : وَاللّهِ ما دُنياكُم عِندى إلّا كَسَفرٍ عَلى مَنهَلٍ حَلّوا ، إذ صاحَ بِهِم سائِقُهُم فَارتَحَلوا ، ولا لَذاذَتُها فى عَينى إلّا كَحَميمٍ أَشرَبُهُ غَسّاقا ، وعَلقَمٍ أَتَجَرَّعُهُ زُعاقا ، وسَمٍّ أفعى اُسقاه دِهاقا ، وقِلادَهٍ مِن نارٍ اُوهِقُها (1) خِناقا . ولَقَد رَقَّعتُ مِدرَعَتى هذِهِ حَتّى استَحيَيتُ مِن راقِعِها ، وقالَ لى : اِقذِف بِها قَذفَ الأتُنِ ، لا يَرتَضيها لِيَرقَعَها . فَقُلتُ لَهُ : اُغرُب عَنّى فَعِندَ الصَّباحِ يَحمَدُ القَومُ السُّرى (2) ، وتَنجَلى عَنّا عُلالاتُ الكَرى . ولَو شِئتُ لَتَسَربَلتُ بِالعَبقَرِىِّ المَنقوشِ مِن ديباجِكُم ، ولَأَكَلتُ لُبابَ هذَا البُرِّ بِصُدورِ دَجاجِكُم ، ولَشَرِبتُ الماءَ الزُّلالَ بِرَقيقِ زُجاجِكُم ، ولكِنّى اُصَدِّقُ اللّهَ جَلَّت عَظَمَتُهُ حَيثُ يَقولُ : «مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَوهَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُوْلَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِى الْأَخِرَهِ إِلَّا النَّارُ» (3) . فَكَيفَ أستَطيعُ الصَّبرَ عَلى نارٍ لَو قَذَفَت بِشَرَرَهٍ اِلَى الأَرضِ لَأَحرَقَت نَبتَها ! ولَوِ اعتَصَمَت نَفسٌ بِقُلَّهٍ لَأَنضَجَها وَهجُ النّارِ فى قُلَّتِها ! وأيُّما خَيرٌ لِعَلِىٍّ أن يَكونَ عِندَ ذِى العَرشِ مُقَرَّبا ، أو يَكونَ فى لَظى خَسيئا مُبعَّدا مَسخوطا عَلَيهِ بِجُرمِهِ مُكَذَّبا ! (4)

.

1- .الوَهَق : حبل كالطِّوَل ؛ تُشدّ به الإبل والخيل لئلّا تنِدّ (النهايه : ج 5 ص 233 «وهق») .
2- .عند الصباح يحمد القوم السُّرى : مثلٌ يُضربُ للرجل يحتمل المشقّه رجاء الراحه (مجمع الأمثال : ج 2 ص 318 الرقم 2382) .
3- .هود : 15 و 16 .
4- .الأمالى للصدوق : ص 718 ح 988 عن المفضّل بن عمر عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

امام علی علیه السلام : به خدا سوگند ، دنیای شما در پیش من جز [حکایت]مسافرانی نیست که کنار چشمه ای فرود آمده اند و ساربان بانگ زده و راه افتاده اند و لذّت آن در نظرم ، جز آب و چرک و خون و حنظلی تلخ که در کامم چشانند و سمّ فراوان مار افعی که بنوشانند و گردنبند آتشینی که بر گردنم ببندند ، نیست . این لباسم را آن قدر وصله زده ام که از وصله زنِ آن خجالت می کشم . به من گفت : این را چون ماده الاغ ، رها کن ، شایسته وصله زدن نیست . به وی گفتم : دور باش ، شبروان ، در پگاهان ، خدا را سپاس می گویند و سختی های راه از [تن] ما زدوده خواهد شد . و اگر می خواستم ، پارچه های دیبای نقشدارِ ویژه می پوشیدم و با نان مغز گندم ، سینه مرغ می خوردم و با ظرف های نازک و شفاف ، آب زلال می نوشیدم ؛ اما من سخن خدای جلیل را تصدیق می کنم که فرمود : «کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند ، [جزای]کارهایشان را در آن جا به طور کامل به آنان می دهیم و به آنان در آن جا کم داده نخواهد شد . اینان کسانی هستند که در آخرت ، جز آتش برایشان نخواهد بود» . چگونه بر آتشی طاقت بیاورم که اگر شراره ای از آن به زمین رسد ، گیاهان آن را خواهد سوزاند؟ کدام یک برای علی خوب است: این که مقرّب صاحب عرش باشد و یا رانده شده دور ، خشمْ دیده ، به خاطر گناهش در آتش ، تکذیب شده؟

.

عنه علیه السلام : دُنیاکُم هذِهِ أزهَدُ عِندی مِن عَفطَهِ عَنزٍ . (1)

عنه علیه السلام : وَاللّهِ لَدُنیاکُم هذِهِ أهوَنُ فی عَینی مِن عُراقِ (2) خِنزیرٍ فی یَدِ مَجذومٍ . (3)

عنه علیه السلام : إنَّ دُنیاکُم عِندی لَأَهوَنُ مِن وَرَقَهٍ فی فَمِ جَرادَهٍ ، تَقضَمُها ، ما لِعَلِیٍّ ولِنَعیمٍ یَفنی ، ولَذَّهٍ لا تَبقی ! (4)

عنه علیه السلام حینَ عَزَموا عَلی بیعَهِ عُثمانَ : وَاللّهِ لَأُسلِمَنَّ ما سَلِمَت اُمورُ المُسلِمینَ ولَم یَکُن فیها جَورٌ إلّا عَلَیَّ خاصَّهً ؛ التِماسا لِأَجرِ ذلِکَ وفَضلِهِ ، وزُهدا فیما تَنافَستُموهُ مِن زُخرُفِهِ وزِبرِجِهِ . (5)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 3 ، معانی الأخبار : ص 362 ح 1 ، علل الشرائع : ص 151 ح 12 ، الإرشاد : ج 1 ص 289 والثلاثه الأخیره عن ابن عبّاس ، الأمالی للطوسی : ص 374 ح 803 عن زراره عن الإمام الباقر علیه السلام عن ابن عبّاس وعن الإمام الباقر عن أبیه عن جدّه عنه علیهم السلام ، نثر الدرّ : ج 1 ص 275 وفیه «أهون» بدل «أزهد» .
2- .العَرْق : العظم إذا اُخذ عنه معظم اللحم ، وجمعه : عُراق (النهایه : ج 3 ص 220 «عرق») .
3- .نهج البلاغه : الحکمه 236 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 224 ، الأمالی للصدوق : ص 722 ح 988 عن المفضّل بن عمر عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام عنه علیه السلام وفیه «ولذّهٍ تنتجها المعاصی» بدل «ولذّهٍ لا تبقی» ؛ تذکره الخواصّ : ص 156 عن ابن عبّاس وفیه إلی «جراده» .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 74 .

امام علی علیه السلام : این دنیای شما نزد من از عطسه بزی کم ارزش تر است .

امام علی علیه السلام : به خدا سوگند ، این دنیای شما در نظر من از استخوان خوکی در دست فردی جذامی ، بی ارزش تر است .

امام علی علیه السلام : این دنیای شما نزد من بی اعتبارتر از برگی در دهان ملخی است که آن را می جَوَد . علی کجا و نعمت های فانی و لذّت های ناپایدار کجا !

امام علی علیه السلام آن گاه که مردم می خواستند با عثمان بیعت کنند : به خدا سوگند ، تا هنگامی که کارهای مسلمانان سامان یابد و جز به من ستم روا نشود ، تسلیم می شوم ، به خاطر اجر و فضل این کار و دل کَندن از زخارف و زیور آن که در آن ، کشمکش می کنید .

.

المحاسن عن حبّه العرنى : اُتِىَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِخِوانِ (1) فالوذَجٍ ، فَوُضِعَ بَينَ يَدَيهِ ، فَنَظَرَ إلى صَفائِهِ وحُسنِهِ ، فَوَجَأَ بِإصبَعِهِ فيهِ حَتّى بَلَغَ بِأسفَلِهِ ، ثُمَّ سَلَّها ولَم يَأخُذ مِنهُ شَيئا ، وتَلَمَّظَ إصبَعَهُ ، وقالَ : إنَّ الحَلالَ طَيِّبٌ ، وما هُوَ بِحَرامٍ ، ولكِنّى أكرَهُ أن اُعَوِّدَ نَفسى ما لَم اُعَوِّدهَا ، ارفَعوهُ عَنّى ، فَرَفَعوهُ . (2)

شرح الأخبار عن الزهرى : لَقَد بَلَغَنا أنَّهُ [عَلِيّاً عليه السلام]اشتَهى كَبِدا مَشوِيَّةً عَلى خُبزَةٍ لَبِنَةٍ (3) ، فَأقامَ حَولاً يَشتَهيها . ثُمَّ ذَكَرَ ذلِکَ لِلحَسَنِ عليه السلام (4) يَوما وهُوَ صائِمٌ ، فَصَنَعَها لَهُ ، فَلَمّا أرادَ أن يُفطِرَ قَرَّبَها إلَيهِ ، فَوَقَفَ سائِلٌ بِالبابِ ، فَقالَ : يا بُنَىَّ احمِلها إلَيهِ ؛ لا تُقرَأ صَحيفَتُنا غَدا «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُم بِهَا» (5) . (6)

الإمام علىّ عليه السلام حينَ رُئِىَ عَلَيهِ إزارٌ خَلَقٌ مَرقوعٌ فَقيلَ لَهُ فى ذلِکَ : يَخشَعُ لَهُ القَلبُ ، وتَذِلُّ بِهِ النَّفسُ ، ويَقتَدى بِهِ المُؤمِنونَ . إنَّ الدُّنيا وَالآخِرَةَ عَدُوّانِ مُتَفاوِتانِ ، وسَبيلانِ مُختَلِفانِ ، فَمَن أحَبَّ الدُّنيا وتَوَلّاها أبغَضَ الآخِرَةَ وعاداها ، وهُما بِمَنزِلَةِ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ وماشٍ بَينَهُما ؛ كُلَّما قَرُبَ مِن واحِدٍ بَعُدَ مِنَ الآخَرِ ، وهُما بَعدُ ضَرَّتانِ . (7)

الزهد عن أبى النوار بيّاع الكرابيس : أتانى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ومَعَهُ غُلامٌ لَهُ ، فَاشتَرى مِنّى قَميصَى كَرابيسَ ، ثُمَّ قالَ لِغُلامِهِ : اِختَر أيَّهُما شِئتَ . فَأخَذَ أحَدَهُما ، وأخَذَ عَلِىٌّ عليه السلام الآخَرَ ، فَلَبِسَهُ ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ ، ثُمَّ قالَ : اِقطَعِ الَّذى يَفضُلُ مِن قَدرِ يَدى ، فَقَطَعَهُ ، وكَفَّهُ فَلَبِسَهُ ثُمَّ ذَهَبَ . (8)

.

1- .الخِوَان : هو ما يوضع عليه الطعام عند الأكل (النهايه : ج 2 ص 89 «خون») .
2- .المحاسن : ج 2 ص 178 ح 1502 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 99 نحوه .
3- .كذا فى المصدر ، ولعلّ الصحيح : «ليّنه» .
4- .فى المصدر : «الحسن» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى مستدرک سفينه البحار : ج 9 ص 6 .

5- .الأحقاف : 20 .
6- .شرح الأخبار : ج 2 ص 362 ح 720 .
7- .نهج البلاغه : الحكمه 103 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 96 .
8- .الزهد لابن حنبل : ص 165 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 544 ح 911 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 97 الرقم 3789 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 235 ؛ عوالى اللآلى : ج 1 ص 278 ح 109 كلاهما نحوه .

المحاسن به نقل از حَبّه عُرَنی : برای امیر مؤمنان، ظرف پالوده ای آوردند و در نزدش نهادند . به زلالی و خوبی آن نگاهی افکند و انگشت خود را در آن فرو برد و آن گاه ، انگشت خود را تکان داد و چیزی برنداشت و تنها انگشت خود را چشید و فرمود : «حلالِ خوشگوار است و حرام نیست ؛ امّا من نمی خواهم خود را به چیزی که بدان عادت ندارم ، معتاد سازم . آن را از پیش من بردارید». آن را برداشتند .

شرح الأخبار به نقل از زُهْری : به ما گزارش شده که [علی علیه السلام] هوس جگر کباب شده با نان شیرمال (1) کرده بود و یک سال بود که چنین چیزی را می خواست . روزی در حالی که روزه بود ، آن را به حسن علیه السلام یادآوری کرد و او این غذا را برایش آماده کرد . هنگامی که می خواست افطار کند ، آن را نزد ایشان آورد . در همین هنگام ، بینوایی به درِ خانه آمد . [علی علیه السلام] فرمود : «پسرم این را به او بده تا فردای قیامت ، در نامه عملمان این آیه خوانده نشود : «نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان [خودخواهانه]صرف کردید و از آنها برخوردار شدید» » .

امام علی علیه السلام هنگامی که جامه ای کهنه و وصله دار بر تن داشت و به وی یادآور شدند : دل به این وسیله ، فروتن می شود و هوس ، سرکوب می گردد و مؤمنان ، بدان اقتدا می کنند . دنیا و آخرت ، دو دشمن متفاوت اند و دو راه جدا هستند . آن که دنیا را دوست بدارد و بدان روی آورد ، آخرت را بد می شمارد و دشمن می دارد . آن دو چون مشرق و مغرب اند و رونده بین آن دو ، هر مقدار به یکی نزدیک شود ، از آن دیگری دور می گردد و آن دو هوویند .

الزهد به نقل از ابو نوار کرباس فروش : علی بن ابی طالب علیه السلام به همراه غلامی نزد من آمد و از من ، دو پیراهن کرباس خرید . آن گاه به غلامش فرمود : «هر کدام را که می خواهی ، انتخاب کن» . او یکی را برگزید و علی علیه السلام آن دیگری را برداشت و پوشید و دست خود را کشید و [به غلام] فرمود : «آن مقدار از پارچه را که از دست من زیادی است، کوتاه کن» . آن را قطع کرد و لبه اش را برگردانْد . سپس [دوباره آن را] پوشید و رفت .

.

1- .در مصدر «خبزه لبنه» است و ممکن است «خبزه لینه» به معنای «نرم» باشد . (م)

الإمام علىّ عليه السلام : وَاللّهِ لَقَد رَقَّعتُ مِدرَعَتى هذِهِ حَتَّى استَحيَيتُ مِن راقِعِها ، ولَقَد قالَ لى قائِلٌ : ألا تَنبِذُها عَنکَ ؟ فَقُلتُ : اُغرُب عَنّى ، فَعِندَ الصَّباحِ يَحمَدُ القَومُ السُّرى . (1)

تاريخ دمشق عن العلاء : خَطَبَ عَلِىٌّ عليه السلام ، قالَ : أيُّهَا النّاسُ ، وَاللّهِ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، ما رَزَأتُ مِن مالِكُم قَليلاً ولا كَثيرا إلّا هذِهِ وأخرَجَ قارورَةً مِن كُمِّ قَميصِهِ فيها طيبٌ ، فَقالَ : أهداها إلَىَّ دِهقانٌ . (2)

الإمام الصادق عليه السلام : مَا اعتَلَجَ عَلى عَلِىٍّ عليه السلام أمرانِللّهِ قَطُّ إلّا أخَذَ بِأشَدِّهِما ، وما زالَ عِندَكُم يَأكُلُ مِمّا عَمِلَت يَدُهُ ، يُؤتى بِهِ مِنَ المَدينَهِ . وإن كانَ لَيَأخُذُ السَّويقَ فَيَجعَلُهُ فى الجِرابِ ، ثُمَّ يَختِمُ عَلَيهِ ؛ مَخافَهَ أن يُزادَ فيهِ مِن غَيرِهِ . ومَن كانَ أزهَدَ فِى الدُّنيا مِن عَلِىٍّ عليه السلام ! (3)

عنه عليه السلام : حَدَّثَنى مُحَمَّدُ بنُ عَلِىِّ بنِ الحُسَينِ عليه السلام قالَ : لَمّا تَجَهَّزَ الحُسَينُ عليه السلام إلَى الكوفَهِ أتاهُ ابنُ عَبّاسٍ ، فَناشَدَهُ اللّهَ وَالرَّحِمَ أن يَكونَ هُوَ المَقتولَ بِالطَّفِّ ، فَقالَ : [أنَا أعرَفُ] (4) بِمَصرَعى مِنکَ ، وما وُكدى مِنَ الدُّنيا إلّا فِراقُها . أ لا اُخبِرُکَ يَابنَ عَبّاسٍ بِحَديثِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وَالدُّنيا ؟ فَقالَ لَهُ : بَلى ، لَعَمرى إنّى لَاُحِبُّ أن تُحَدِّثَنى بِأمرِها . فَقالَ أبى : قالَ عَلِىُّ بنُ الحُسَينِ عليه السلام : سَمِعتُ أبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام يَقولُ : حَدَّثَنى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، قالَ : إنّى كُنتُ بِفَدَکَ فى بَعضِ حيطانِها ، وقَد صارَت لِفاطِمَهَ عليهاالسلام قالَ : فَإذا أنَا بِامرَأهٍ قَد قَحَمَت عَلَىَّ وفى يَدى مِسحاهٌ وأنَا أعمَلُ بِها ، فَلَمّا نَظَرتُ إلَيها طارَ قَلبى مِمّا تَداخَلَنى مِن جَمالِها ، فَشَبَّهتُها بِبُثَينَهَ بِنتِ عامِرِ الجُمَحِىِّ وكانَت مِن أجمَلِ نِساءِ قُرَيشٍ . فَقالَت : يَابنَ أبى طالِبٍ ، هَل لَکَ أن تَتَزَوَّجَ بى فَاُغنِيَکَ عَن هذِهِ المِسحاهِ ، وأدُلَّکَ عَلى خَزائِنِ الأرضِ ، فَيَكونَ لَکَ المُلکُ ما بَقيتَ ولِعَقِبِکَ مِن بَعدِکَ ؟ فَقالَ لَها عَلِىٌّ عليه السلام : مَن أنتِ حَتّى أخطُبَکِ مِن أهلِکِ ؟ فَقالَت : أنَا الدُّنيا . قالَ: [قُلتُ] (5) لَها : فَارجِعى وَاطلُبى زَوجاً غَيرى ، وأقبَلتُ عَلى مِسحاتى ، وأنشَأتُ أقولُ : لَقَد خابَ مَن غَرَّتهُ دُنيا دَنِيّهً وما هِىَ إن غَرَّت قُروناً بِنائِلِ أتَتنا عَلى زِىِّ العَزيزِ بُثَينَهَ وزينَتُها فى مِثلِ تِلکَ الشَّمائِلِ فَقُلتُ لَها غُرّى سِواىَ فَإنَّنى عَزوفٌ عَنِ الدُّنيا ولَستُ بِجاهِلِ وما أنَا وَالدُّنيا فَإنَّ مُحَمَّداً اُحِلَّ صَريعاً بَينَ تِلکَ الجَنادِلِ وهَبها أتَتنى بِالكُنوزِ ودُرِّها وأموالِ قارونَ ومُلکِ القَبائِلِ أ لَيسَ جَميعاً لِلفَناءِ مَصيرُها

ويَطلَبُ مِن خُزّانِها بِالطّوائِلِ فَغُرِّى سِواىَ إنَّنى غَيرُ راغِبٍ بِما فيكِ مِن مُلكٍ وعِزٍّ ونائِلٍ فَقَد قَنِعَت نَفسى بِما قَد رُزِقتُهُ فَشَأنَكِ يا دُنيا وأهلَ الغَوائِلِ فَإنّى أخافُ اللّهَ يَومَ لِقائِهِ وأخشى عَذاباً دائِماً غَيرَ زائِلِ (6)فَخَرَجَ مِن الدُّنيا ولَيسَ فى عُنُقِهِ تَبِعَةٌ لِأَحَدٍ ، حَتّى لَقِيَ اللّهَ مَحموداً غَيرَ مَلومٍ ولا مَذمومٍ ، ثُمَّ اقتَدَت بِهِ الأَئِمَّةُ مِن بَعدِهِ بِما قَد بَلَغَكُم ، لَم يَتَلَطَّخوا بِشَىءٍ مِن بَوائِقِها ، عَلَيهِمُ السَّلامُ أجمَعينَ ، وأحسَنَ مَثواهُم . (7)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 160 ، مجمع البيان : ج 9 ص 133 ، غرر الحكم : ح 7345 ، إرشاد القلوب : ص 19 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 101 نحوه وفيها «اعزب» بدل «اغرب» .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 480 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 81 نحوه ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 2 ، كنز العمّال : ج 13 ص 168 ح 36510 ؛ خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 79 نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 2 ص 372 وحليه الأولياء : ج 9 ص 53 .
3- .الغارات : ج 1 ص 81 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 201 كلاهما عن معاويه بن عمّار .
4- .ما بين المعقوفين سقط من المصدر وأثبتناه من بحار الأنوار .
5- .ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار .
6- .وقع تصحيف فى بعض الألفاظ فصحّحناها من بحار الأنوار .
7- .كشف الريبه : ص 89 ، بحار الأنوار : ج 75 ص 362 ح 77 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 102 .

امام علی علیه السلام : به خدا سوگند ، آن قدر این جُبّه را پینه زده ام که از پینه زنِ آن خجالت می کشم . کسی به من گفت : آیا آن را از خودت دور نمی کنی؟ گفتم : رهایم کن . شبروان ، در پگاهان ، خدا را سپاس می گویند .

تاریخ دمشق به نقل از علاء : علی علیه السلام سخنرانی می کرد . فرمود : «ای مردم ! به خدا سوگند ، خدایی که جز او خدایی نیست ، از مال شما کم یا زیاد ، جز این (شیشه عطری که از جیب خود درآورد) برنگزیدم و آن را هم کدخدایی به من هدیه داد» .

امام صادق علیه السلام : از دو کار الهی که برای علی علیه السلام پیش می آمد ، هرگز جز آن که سخت تر بود ، برنمی گزید و تا زمانی که نزد شما [عراقیان] بود ، از دستْ رنج خود که از مدینه آورده بود ، می خورد و هرگاه قاووتی را برمی گزید ، آن را در کیسه ای قرار می داد و بر آن ، مُهر می زد تا [از سوی نزدیکانش]چیزی بر آن افزوده نشود . چه کسی در دنیا از علی علیه السلام زاهدتر بود؟ !

امام صادق علیه السلام : محمّد بن علی بن حسین (امام باقر علیه السلام) نقل کرد : «هنگامی که حسین علیه السلام عازم کوفه شد ، ابن عبّاس نزدش آمد و او را به خدا و به حقّ خویشاوندی سوگند داد که کشته در طف نباشد . حسین علیه السلام فرمود : " [من] از تو به محلّ کشته شدنم آگاه ترم و از دنیا ، جز جدایی آن را نمی خواهم . ای ابن عبّاس ! آیا نمی خواهی ماجرای امیر مؤمنان و دنیا را برای تو بازگو کنم؟ ". گفت : چرا . سوگند به جانم که دوست دارم ماجرا را برایم بگویی». پدرم (امام باقر علیه السلام) گفت : «علی بن حسین علیهماالسلام گفت که از پدرم حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود : امیر مؤمنان به من خبر داد که من در یکی از باغ های فدک بودم و فدک برای فاطمه علیهاالسلام شده بود . ناگاه زنی را دیدم که به من نزدیک می شود و در دست من ، بیلی بود که با آن کارِ می کردم . وقتی به او نگاه کردم ، از زیبایی ای که داشت ، قلبم از جا کَنده شد . در نظرم شبیه بَثینَه دختر عامر جُمْحی که از زیباترین زنان قریش بود جلوه کرد . به من گفت : ای پسر ابو طالب ! آیا می خواهی با من ازدواج کنی تا تو را از بیل [زدن] نجات بدهم و به خزاین زمین راهنمایی ات کنم تا فرمانروایی همیشه ، از آنِ تو و فرزندانت پس

از تو باشد؟ علی علیه السلام به وی فرمود : تو که هستی تا از خانواده ات خواستگاری ات کنم؟ گفت : من دنیایم . علی علیه السلام فرمود که به وی گفتم : برگرد و شویی غیر از من بجوی . و به طرف بیلم روی آوردم و چنین گفتم : آن که دنیای پستْ فریبش دهد ، ناکام می گردد و دنیا اگر چه ملتهایی را فریب دهد ، [هیچگاه]کامیاب نمی شود. در لباس عزیزی چون بَثینَه پیش ما آمد و خود را در چنین صورتی آرایش کرده بود. به وی گفتم : غیر مرا فریب ده چرا که من از دنیا روگردانم و ناآگاه نیستم. من و دنیا ، چه ربطی به هم داریم ، حال آن که محمّد مُرده ، در بینِ سنگ های آن جای گرفت؟ گیرم که گنج ها و گوهرهای آن و اموال قارون و پادشاهی قبایل را برایم بیاوری. آیا همه سرانجامشان نابودی نیست و [چنین نیست که] از ذخیره کنندگان آن با قدرت گرفته می شود؟ غیر مرا فریب ده که من علاقه مند نیستم به آنچه از پادشاهی و عزّت و مال در توست. جان من بدانچه که روزی داده شده ، قانع است پس تو ای دنیا به سوی غافلگیرشدگان برو . چرا که من از خدا در روز ملاقات با او می ترسم و از عذابی همیشگی و جاودان ، بیم دارم.او از دنیا رخت بربست و بر عهده اش مال کسی نبود تا آن که خدای را ستایش شده و بدون سرزنش و نکوهش ، ملاقات کرد» . پس از او ، پیشوایان ، طبق آنچه به شما رسیده است ، از او پیروی کردند و خود را به چیزی از بدی های آن ، آلوده نساختند . درود بر همه آنان و جایگاهشان نیک باد !

.

ص: 502

. .

ص: 503

. .

المناقب لابن شهر آشوب فِی الإمام عَلِیٍّ علیه السلام : سَأَلَهُ أعرابِیٌّ شَیئا ، فَأَمَرَ علیه السلام لَهُ بِألفٍ ، فَقالَ الوَکیلُ (1) : مِن ذَهَبٍ أو فِضَّهٍ ؟ فَقالَ علیه السلام : کِلاهُما عِندی حَجَرانِ ، فَأَعطِ الأعرابِیَّ أنفَعَهُما لَهُ . (2)

الکامل فی التاریخ : إنَّهُ [عَلِیّا علیه السلام] أخرَجَ سَیفا لَهُ إلَی السّوقِ ، فَباعَهُ ، وقالَ : لَو کانَ عِندی أربَعَهُ دَراهِمَ ثَمَنُ إزارٍ لَم أبِعهُ . وکانَ لا یَشتَری مِمَّن یَعرِفُهُ ، وإذَا اشتَری قَمیصا قَدَّرَ کُمَّهُ عَلَی طولِ یَدِهِ وقَطَعَ الباقِیَ . (3)

.

1- .لفظ الوکیل قرینه علی أنّ المال من امواله علیه السلام لا من بیت المال .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 118 .
3- .الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 443 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 3 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 482 کلاهما عن مجمع التیمی ، المناقب للخوارزمی : ص 121 ح 135 عن مجمع التمیمی وفیها إلی «لم أبِعه» .

مناقب ، ابن شهر آشوب درباره علی علیه السلام : اعرابی ای از او چیزی خواست . دستور داد هزار [سکّه] به وی بدهند . وکیل آن حضرت گفت : از طلا (دینار) و یا نقره (درهم)؟ علی علیه السلام فرمود : «هر دو پیش من سنگ اند . هر کدام که برای او مفیدتر است ، آن را بده» .

الکامل فی التاریخ : او (علی علیه السلام) شمشیری داشت . به بازار برد و فروخت و فرمود : «اگر چهار درهم به قیمت یک شلوار می داشتم ، این را نمی فروختم» . او از کسی که وی را می شناخت ، چیزی نمی خرید و هر گاه پیراهنی می خرید ، آستین آن را با دستش اندازه می کرد و اضافیِ آن را می بُرید .

.

مكارم الأخلاق عن مجمع : إنَّ عَلِيّا عليه السلام أخرَجَ سَيفَهُ ، فَقالَ : مَن يَرتَهِنُ سَيفى هذا ؟ أما لَو كانَ لى قَميصٌ ما رَهَنتُهُ . فَرَهَنَهُ بِثَلاثَهِ دَراهِمَ ، فَاشتَرى قَميصا سُنبُلانِيّا ، كُمُّهُ إلى نِصفِ ذِراعَيهِ ، وطولُهُ إلى نِصفِ ساقَيهِ . (1)

خصائص الأئمّه عليهم السلام : قالَ [عَلِىٌّ] عليه السلام يَوما عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ : «مَن يَشتَرى مِنّى سَيفى هذا ، ولَو أنَّ لى قوتُ لَيلَهٍ ما بِعتُهُ» ، وغَلَّهُ صَدَقَتِهِ تَشتَمِلُ حينَئِذٍ عَلى أربَعينَ ألفَ دينارٍ فى كُلِّ سَنَهٍ . (2)

الإمام الحسن عليه السلام بَعدَ شَهادَهِ أبيهِ عليه السلام : ما تَرَكَ عَلى أهلِ الأَرضِ صَفراءَ ولا بَيضاءَ إلّا سَبعَمِئَهِ دِرهَمٍ ؛ فَضَلَت مِن عَطاياهُ ، أرادَ أن يَبتاعَ بِها خادِما لِأَهلِهِ . (3)

الاستيعاب : قَد ثَبَتَ عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِىٍّ عليهماالسلام مِن وُجوهٍ أَنَّهُ قالَ : لَم يَترُک أبى إلّا ثَمانَمِئَهِ دِرهَمٍ أو سَبعَمِئَهٍ فَضَلَت مِن عَطائِهِ ، كانَ يُعِدُّها لِخادِمٍ يَشتَريها لِأَهلِهِ . وأمّا تَقَشُّفُهُ فى لِباسِهِ ومَطعَمِهِ فَأَشهَرُ . (4)

مروج الذهب : قالَ بَعضُهُم : تَرَکَ لِأَهلِهِ مِئَتَينِ وخَمسينَ دِرهَما ، ومُصحَفَهُ ، وسَيفَهُ . (5)

.

1- .مكارم الأخلاق : ج 1 ص 247 ح 733 .
2- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 79 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 72 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 189 ح 4802 عن عمر بن علىّ عن أبيه الإمام زين العابدين عليه السلام ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 426 ح 1720 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 548 ح 922 كلاهما عن عمرو بن حبشى و ص 549 ح 926 عن الشعبى وكلّها نحوه ، مروج الذهب : ج 2 ص 426 كلاهما من دون إسنادٍ إلى المعصوم ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 502 ح 42 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 38 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 79 ح 2719 و ص 80 ح 2723 والأربعه عن هبيره بن يريم ، مسند البزّار : ج 4 ص 180 ح 1341 عن أبى رزين ؛ الكافى : ج1 ص 457

ح 8 عن أبى حمزه عن الإمام الباقر عنه عليهماالسلام ، الأمالى للطوسى : ص 270 ح 501 عن أبى الطفيل ، الأمالى للصدوق : ص 397 ح 510 عن حبيب بن عمرو وكلاهما نحوه ، الإرشاد : ج 2 ص 8 عن أبى إسحاق وغيره ، مسائل علىّ بن جعفر : ص 328 ح 818 عن عمر بن علىّ عليه السلام .

4- .الاستيعاب : ج 3 ص 211 الرقم 1875 وراجع مسند البزّار : ج 4 ص 179 ح 1340 ومسند أبى يعلى : ج 6 ص 169 ح 6725 .

5- .مروج الذهب : ج 2 ص 426 .

مکارم الأخلاق به نقل از مجمع : علی علیه السلام شمشیر خود را بیرون آورد و فرمود : «چه کسی شمشیر مرا به رَهن می پذیرد؟ اگر یک پیراهن می داشتم ، شمشیرم را به رهن نمی گذاشتم» . آن را به سه درهم ، در رهن گذاشت و با آن ، یک پیراهن سنبلانی خرید . آستین آن تا نصف ساعدش می رسید و قدش تا نیمه ساقش .

خصائص الأئمّه علیهم السلام : [علی علیه السلام] روزی بر منبر کوفه فرمود : «چه کسی این شمشیر مرا می خرد؟ اگر نان یک شب را می داشتم ، آن را نمی فروختم» و این در حالی بود که غلّه ای که به او می رسید ، در یک سال به چهل هزار دینار بالغ می شد .

امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدرش و درباره وی : [او] از طلا و نقره ، برای بازماندگانْ چیزی باقی نگذاشت ، مگر هفتصد درهم که از سهمش فزون آمده بود و می خواست با آن ، خدمتکاری برای خانواده اش بخرد .

الاستیعاب : از راه های گوناگون ثابت شده که حسن بن علی علیهماالسلام فرمود : «پدرم بیش از هشتصد و یا هفتصد درهم به جا نگذاشت که از سهمش از بیت المال فزون آمده بود و آن را آماده کرده بود تا خدمتکاری برای خانواده اش بخرد» و ریاضت کشی او در لباس و خوراکش مشهور است .

مروج الذهب : برخی گفته اند وی (علی علیه السلام) برای خانواده اش دویست و پنجاه درهم ، به همراه قرآنش و شمشیرش به جا گذاشت .

.

مقتل أمير المؤمنين عن قبيصه بن جابر : ما رَأَيتُ أزهَدَ فِى الدُّنيا مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام . (1)

الكامل فى التاريخ عن الحسن بن صالح : تَذاكَرُوا الزُّهّادَ عِندَ عُمَرِ بنِ عَبدِ العَزيزِ ، فَقالَ عُمَرُ : أزهَدُ النّاسِ فِى الدُّنيا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (2)

شرح نهج البلاغه : وهُوَ الَّذى كانَ يَكنُسُ بُيوتَ الأَموالِ ، ويُصَلّى فيها . وهُوَ الَّذى قالَ : يا صَفراءُ ويا بَيضاءُ غُرّى غَيرى . وهُوَ الَّذى لَم يُخَلِّف ميراثا ، وكانَتِ الدُّنيا كُلُّها بِيَدِهِ إلّا ما كانَ مِنَ الشّامِ . (3)

شرح نهج البلاغه : أمَّا الزُّهدُ فِى الدُّنيا فَهُوَ سَيِّدُ الزُّهّادِ ، وبَدَلُ الأَبدالِ ، وإلَيهِ تُشَدُّ الرِّحالُ ، وعِندَهُ تُنفَضُ الأَحلاسُ ، ما شَبِعَ مِن طَعامٍ قَطُّ ، وكانَ أخشَنَ النّاسِ مَأكَلاً ومَلبَسا . قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ أبى رافِعٍ : دَخَلتُ إلَيهِ يَومَ عيدٍ ، فَقَدَّمَ جِرابا مَختوما ، فَوَجَدنا فيهِ خُبزَ شَعيرٍ يابِسا مَرضوضا ، فَقُدِّمَ ، فَأَكَلَ . فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَكَيفَ تَختِمُهُ ؟ قالَ : خِفتُ هذَينِ الوَلَدَينِ أن يَلُتّاهُ (4) بِسَمنٍ أو زَيتٍ . وكانَ ثَوبُهُ مَرقوعا بِجِلدٍ تارَةً ، وليفٍ اُخرى ، ونَعلاهُ مِن ليفٍ . وكانَ يَلبَسُ الكِرباسَ الغَليظَ ، فَإِذا وَجَدَ كُمَّهُ طَويلاً قَطَعَهُ بِشَفرَةٍ ، ولَم يَخِطهُ ، فَكانَ لا يَزالُ مُتَساقِطا عَلى ذِراعَيهِ حَتّى يَبقى سَدىً لا لُحمَةَ لَهُ . وكانَ يَأتَدِمُ إذَا ائتَدَمَ بِخَلٍّ أو بِمِلحٍ ، فَإِن تَرَقّى عَن ذلِكَ فَبَعضُ نَباتِ الأَرضِ ، فَإِنِ ارتَفَعَ عَن ذلِكَ فَبِقَليلٍ مِن ألبانِ الإِبِلِ . ولا يَأكُلُ اللَّحمَ إلّا قَليلاً ، ويَقولُ : «لا تَجعَلوا بُطونَكُم مَقابِرَ الحَيَوانِ» . وكانَ مَعَ ذلِكَ أشَدَّ النّاسِ قُوَّةً ، وأعظَمَهُم أيدا (5) ، لا يَنقُضُ الجوعُ قُوَّتَهُ ، ولا يُخَوِّنُ (6) الإِقلالُ مُنَّتَهُ . وهُوَ الَّذى طَلَّقَ الدُّنيا ، وكانَتِ الأَموالُ تُجبى إلَيهِ مِن جَميعِ بِلادِ الإِسلامِ إلّا مِنَ الشّامِ ، فَكانَ يُفَرِّقُها ويُمَزِّقُها ، ثُمَّ يَقولُ : هذا جَنايَ وخِيارُهُ فيه إذ كُلُّ جانٍ يَدُهُ إلى فيه (7)(8)

.

1- .مقتل أمير المؤمنين : ص 108 ح 98 ، المناقب للخوارزمى : ص 122 ح 137 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 443 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 489 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 108 ح 99 عن الحسن بن حىّ نحوه ، المناقب

للخوارزمى : ص 117 ح 128 عن الحارث بن حصيره وفيه «ما علمنا أنّ أحدا كان فى هذه الاُمّه بعد النبىّ صلى الله عليه و آله أزهد من علىّ بن أبى طالب عليه السلام » .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 22 وراجع شرح الأخبار : ج 2 ص 361 ح 717 .
4- .لَتَّ السَّويقَ والأقِطَ ونحوهما يَلُتُّهُ : جَدَحَه ، وقيل : بَسَّهُ بالماء ونحوه (تاج العروس : ج 3 ص 124 «لتت») .
5- .الأيْدُ والآدُ : القوّه (لسان العرب : ج 3 ص 76 «أيد») .
6- .التَّخَوُّن : التنقُّص (لسان العرب : ج 13 ص 145 «خون») .
7- .هذا مثل ، أوّل من قاله عمرو بن أُخت جذيمه الأبرش ؛ كان يجنى الكمأه مع أصحاب له ، فكانوا إذا وجدوا خيار الكمأه أكلوا ، وإذا وجدها عمرو جعلها فى كُمّه حتّى يأتى بها خاله ، وقال هذه الكلمات فسارت مثلاً ، وأراد علىّ عليه السلام بقولها أنّه لم يتلطّخ بشىء من فىء المسلمين ، بل وضعه مواضعه (النهايه : ج 1 ص 309 «جنى») .
8- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 26 .

مقتل أمیر المؤمنین به نقل از قبیصه بن جابر : در دنیا از علی بن ابی طالب زاهدتر ندیدم .

الکامل فی التاریخ به نقل از حسن بن صالح : نزد عمر بن عبد العزیز از زاهدانْ سخن به میان آمد . عمر گفت : زاهدترینِ مردم در دنیا ، علی بن ابی طالب بود .

شرح نهج البلاغه : او (علی علیه السلام) کسی بود که بیت المال را جارو می زد و در آن ، نماز می گزارد . او همان بود که می گفت : «ای طلاها و نقره ها! غیر من را بفریبید» . او همان بود که میراثی از خود به جای نگذاشت ، در حالی که همه دنیا [ی اسلام]بجز شام ، در دستش بود .

شرح نهج البلاغه : امّا زهد در دنیا ؛ او سرورِ زاهدان و قهرمانِ قهرمانان است که [برای فراگیری]به سوی او کوچ می شود و ترک منزل می گردد . هرگز از غذا سیر نشد و خوراک و پوشاکش ، در میان مردم ، از همه نامُلایم تر بود . عبداللّه بن ابی رافع گفت : در روز عید بر او (علی علیه السلام) وارد شدم . کیسه ای مُهر شده آورد . در درون آن ، نان جوینِ خشکِ کوبیده یافتیم . آن را پیش داشت و خورد . گفتم : ای امیر مؤمنان! چرا آن را مُهر می کنی؟ گفت : «از این دو پسرم در بیمم که آن را به چربی و روغن ، آغشته کنند». لباسش گاه با پوست و گاه با لیف خرما پینه شده بود . کفش هایش از لیف خرما بود . همواره کرباس زِبْر می پوشید . هرگاه آستینِ آن را بلند می یافت ، آن را با تیغی کوتاه می کرد و خیاطی نمی کرد و آن قدر از لباسش استفاده می کرد که پود آن می رفت و فقط تار آن می ماند . هر گاه می خواست خورش بر غذایش بیفزاید ، سرکه و یا نمک را خورش می کرد ، و هر گاه از این حالتْ پا فراتر می نهاد ، سبزی خوردن را بدان می افزود و اگر از این هم بیشتر می شد ، کمی شیر شتر ، خورش غذایش بود . گوشت را جز به مقدار اندک نمی خورد و می گفت : «شکم های خود را گورستان حیوانات قرار ندهید» . با این همه ، قوی ترینِ مردم بود و از نظر توان ، بزرگ ترین آنان . گرسنگی از توانش نمی کاست و کم خوری ، طاقت او را کم نمی ساخت . او همان است که دنیا را طلاق داد ، در حالی که دارایی ها از سرتاسر جهان اسلام ، بجز شام ، به سوی او می آمد و آنها را بخش می کرد و می پراکنْد و آن گاه می

فرمود : «این، دستچین من و بهترین آن است در حالی که هرمیوه چین، دستش به دهان خودش است [و خود می خورد]». (1)

.

1- .این شعر از عمرو بن عدی است که تبدیل به مَثَل شده است . وی در کودکی همراه خدمتگزاران پادشاه وقت (جذیمه اَبرَش) برای جمع آوری قارچ ، راهی بیابان می شد . خدمتگزاران پادشاه ، هرگاه قارچ خوبی پیدا می کردند، خودشان می خوردند و قارچ های نامرغوب را برای پادشاه می آوردند ؛ امّا عمرو بن عدی چنین نمی کرد و همه آنها را برای پادشاه می آورد و این شعر را می سرود و منظورش آن بود که خوب و بد را هر چه هست ، آورده است و مثل دیگر جمع کنندگان قارچ ، خوب ها را خود نخورده است . (م)

راجع : ج 10 ص 292 (إمام المستضعفين) . و ص 352 (صدقاته) .

2 / 12سَماحَةُ الكَفِّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله : عَلِىٌّ ... أقدَمُ النّاسِ إسلاما ، وأسمَحُهُم كَفّا . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ ... أجوَدُهُم كَفّا ، وأزهَدُهُم فِى الدُّنيا . (2)

.

1- .المناقب لابن المغازلى : ص 151 ح 188 ؛ بشاره المصطفى : ص 174 ، الفضائل لابن شاذان : ص 102 كلّها عن ابن عبّاس ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 595 ح 1100 عن سليمان الأعمش ، الأمالى للصدوق : ص 57 ح 13 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 263 ، مائه منقبه : ص 74 ح 25 والثلاثه الأخيره عن جابر .
2- .الاحتجاج : ج 1 ص 363 ح 60 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 601 ح 6 ، الفضائل لابن شاذان : ص 123 كلّها عن سلمان والمقداد وأبى ذرّ .

2 / 12 بخشندگی

ر . ک : ج 10 ص 293 (پیشوای مستضعفان) . و ص 353 (صدقه های علی) .

2 / 12بخشندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی ... در اسلام آوردن ، پیشتازترینِ مردم و در بخشش ، دست و دلبازترینِ آنان است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو .. . در بخشش ، بخشنده ترینِ آنان و در دنیا ، زاهدترینشان هستی .

.

عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : هذَا البَحرُ الزّاخِرُ ، هذَا الشَّمسُ الطالِعَةُ ، أسخى مِنَ الفُراتِ كَفّا ، وأوسَعُ مِنَ الدُّنيا قَلبا ، فَمَن أبغَضَهُ فَعَلَيهِ لَعنَةُ اللّهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام : لَقَد رَأَيتُنى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وإنّى لَأَربُطُ الحَجَرَ عَلى بَطنى مِنَ الجوعِ ، وإنَّ صَدَقَتِى اليَومَ لَأَربَعونَ أَلفا . (2)

عنه عليه السلام : لَقَد رَأَيتَنى أربُطُ الحَجَرَ عَلى بَطنى مِنَ الجوعِ فى عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وإنَّ صَدَقَتِى اليَومَ لَأَربَعونَ أَلفَ دينارٍ . (3)

سنن الدارقطنى عن أبى سعيد : شَهِدتُ جِنازَةً فيها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا وُضِعَت سَأَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أعَلَيهِ دَينٌ ؟ قالوا : نَعَم . فَعَدَلَ عَنها ، وقالَ صلى الله عليه و آله : صَلُّوا عَلى صاحِبِكُم . فَلَمّا رَآهُ عَلِيٌّ تَقَدّمَ ، قالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، بَرِئَ مِن دَينِهِ ، وأنَا ضامِنٌ لِما عَلَيهِ . فَأَقبَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَصَلّى عَلَيهِ ، ثُمَّ انصَرَفَ ، فَقالَ : يا عَلِيُّ ، جَزاكَ اللّهُ خَيرا ، فَكَّ اللّهُ رِهانَكَ يَومَ القِيامَهِ كَما فَكَكتَ رِهانَ أخيكَ المُسلِمِ ؛ لَيسَ مِن عَبدٍ يَقضى عَن أخيهِ دَينَهُ إلّا فَكَّ اللّهُ رِهانَهُ يَومَ القِيامَهِ . (4)

.

1- .مائه منقبه : ص 55 ح 12 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 148 كلاهما عن أبى هريره .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 334 ح 1367 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 539 ح 899 و ص 550 ح 927 ، الزهد لابن حنبل : ص 166 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 375 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 333 كلّها عن محمّد بن كعب .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 375 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 335 ح 1368 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 85 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 97 الرقم 3789 نحوه ، ربيع الأبرار : ج 2 ص 147 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 66 ح 548 كلّها عن محمّد بن كعب .

4- .سنن الدارقطنى : ج 3 ص 78 ح 291 و 292 و ص 47 ح 194 ، السنن الكبرى : ج 6 ص 121 ح 11399 كلاهما عن عاصم بن ضمره عن الإمام علىّ عليه السلام و ح 11398 ، تاريخ أصبهان : ج 2 ص 260 الرقم 1633 كلّها نحوه ، المنتخب من مسند عبد بن حميد : ص 281 ح 893 ؛ عوالى اللآلى : ج 2 ص 114 ح 314 نحوه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام : این دریای خروشان و خورشید برآمده ، در بخشش ، از فراتْ بخشنده تر است و دل گشاده تر از دنیا . هر کس او را دشمن بدارد ، لعنت خدا بر او باد !

امام علی علیه السلام :مرا همراه پیامبر خدا دیدی که از گرسنگی سنگ بر شکمم می بستم و امروز ، زکات من به چهل هزار [دینار] می رسد .

امام علی علیه السلام :مرا در روزگار پیامبر خدا دیده بودی که از گرسنگی سنگ بر شکمم می بستم و زکات من امروز به چهل هزار دینار می رسد .

سنن الدارقطنی به نقل از ابو سعید : در [تشییع]جنازه ای که پیامبر خدا هم بود ، حضور یافتم . هنگامی که [جنازه را] بر زمین گذاشتند ، پیامبر خدا پرسید : «آیا بدهی ای بر عهده اوست؟». گفتند : آری . از او روی تافت و فرمود : «بر دوستتان نماز بگزارید» . هنگامی که علی علیه السلام چنین دید ، در پی پیامبر خدا رفت و گفت : ای پیامبر خدا! او از بدهی هایش رها گشت و من ، ضامن بدهی های اویم . پیامبر خدا بازگشت و بر او نماز گزارد و آن گاه رفت و به علی علیه السلام فرمود : «ای علی ! خدا تو را جزای خیر دهد ! خداوند در روز قیامت ذمّه تو را از دین آزاد کند ، چنان که تو ذمّه برادر مسلمانت را از دین آزاد کردی . هیچ بنده ای بدهی برادر دینی خود را نمی دهد ، جز آن که در روز قیامت ، خداوند ، ذمّه او را از دین آزاد می کند» .

.

ربيع الأبرار عن محمّد ابن الحنفيّه :كانَ أبى عليه السلام يَدعو قَنبَرا بِاللَّيلِ ، فَيُحَمِّلُهُ دَقيقا وتَمرا ، فَيَمضى إلى أبياتٍ قَد عَرَفَها ، ولا يُطلِعُ عَلَيهِ أحَدا . فَقُلتُ لَهُ : يا أبَهِ ، ما يَمنَعُکَ أن يُدفِعَ إلَيهِم نَهارا ؟ قالَ عليه السلام : يا بُنَىَّ ، صَدَقَةُ السِّرِّ تُطفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ . (1)

المناقب للكوفى عن محمّد بن الحنفيّه :كانَ أبى رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ إذا جاءَت غَلَّتُهُ مِن ضِياعِهِ أخَذَ قوتَهُ لِنَفسِهِ ، وقوتَ عِيالِهِ وأُمَّهاتِ أولادِهِ ، وأعطَى الحَسَنَ وَالحُسَينَ قوتَهُما ، وأعطانى قوتى ، وأعطى مَن بَلَغَ مِن وُلدِهِ ، وأعطى عَقيلَ ووُلدَهُ ، ووُلدَ جَعفَرٍ ، وأُمَّ هانِئٍ ووُلدَها ، وأعطى جَميعَ وُلدِ عَبدِ المُطَّلِبِ مَن كانَ مِنهُم يَحتاجُ إلى أن يُعطِيَهُ ، وإلى سائِرِ بَنى هاشِمٍ ، وإلى وُلدِ المُطَّلِبِ بنِ عَبدِ مَنافٍ ، ووُلدِ نَوفَلِ بنِ عَبدِ مَنافٍ ، وإلى جَماعَةٍ مِن قُرَيشٍ مَن كانَ مِنهُم يَحتاجُ إلَى الصِّلَهِ ، وإلى أهلِ بُيوتٍ مِنَ الأنصارِ ، وغَيرِهِم ، حَتّى لا يُبقى مِنهُ شَيئا رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ ومَغفِرَتُهُ . ولَم يَسأَلهُ أحَدٌ شَيئاً فَرَدَّهُ إلّا بِما يُرضيهِ . (2)

ربيع الأبرار :أتى عَلِيّا رضى الله عنه أعرابِىٌّ فَقالَ : وَاللّهِ ، يا أميرَ المُؤمِنينَ ما تَرَكتُ فى بَيتى لا سَبَدا ولا لَبَدا (3) ، ولا ثاغِيَهَ ولا راغِيَهَ (4) . فَقالَ : وَاللّهِ ، ما أصبَحَ فى بَيتى فَضلٌ عَن قوتى . فَوَلَّى الأعرابِىُّ وهُوَ يَقولُ : وَاللّهِ ، لَيَسأَلَنَّکَ اللّهُ عَن مَوقِفى بَينَ يَدَيکَ . فَبَکى بُکاءً شَديدا ، وأمَرَ بِرَدِّهِ ، وَاستِعادَهِ كَلامِهِ . ثُمَّ بَکى ، فَقالَ : يا قَنبَرُ ائتِنى بِدِرعِىَ الفُلانِيَّهِ ، ودَفَعَها لِلأعرابِىِّ (5) وقالَ : لا تُخدَعَنَّ عَنها ؛ فَطالَما كَشَفتُ بِهَا الكَربَ عَن وَجهِ رَسولِ اللّهِ . ثُمَّ قالَ قَنبَرٌ : كانَ يُجزيهِ عِشرونَ دِرهَما . قالَ : يا قَنبَرُ ، وَاللّهِ ما يَسُرُّنى أنَّ لى زِنَهَ الدُّنيا ذَهَبا أو فِضَّهً فَتَصَدَّقتُ وقَبِلَهُ اللّهُ مِنّى وأنَّهُ سَأَلَنى عَن مَوقِفِ هذا بَينَ يَدَىَّ . (6)

.

1- .ربيع الأبرار : ج 2 ص 148 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 69 ح 552 .
2- .المناقب للكوفى : ج 2 ص 68 ح 552 .
3- .ماله سَبَد ولا لَبَد : أى ماله ذو وَبر ولا صوف ؛ يكنّى بهما عن الإبل والغنم ، وقيل : عن المعز والضأن (لسان العرب : ج 3 ص 202 «سبد») .
4- .الثاغيه : الشاه ، والراغيه : الناقه ؛ أى ما له شاه ولا بعير (لسان العرب : ج 14 ص 113 «ثغا») .

5- .فى الطبعه المعتمده : «لک الأعرابى» ، والتصحيح من طبعه مؤسسه الأعلمى : ج 3 ص 201 ح 158 .
6- .ربيع الأبرار : ج 2 ص 668 ، المستطرف : ج 2 ص 54 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 75 ح 558 عن الحسن عن رجل من بنى تميم .

ربیع الأبرار ، کوفی به نقل از محمّد بن حنفیّه : پدرم (علی علیه السلام) شبانگاه ، قنبر را صدا می زد و آرد و خرما بر دوشش می نهاد و به درِ خانه هایی که می شناخت ، می رفت و کسی را از آن آگاه نمی کرد . به وی گفتم : پدرم! چرا این اموال را در طول روز (علنی) به آنان نمی دهی؟ فرمود : «پسرم! صدقه مخفی ، خشم پروردگار را خاموش می کند» .

المناقب ، کوفی به نقل از محمّد بن حنفیّه : هرگاه غلّه های پدرم که رضوان الهی بر او باد از زمینش می رسید ، خوراک خود ، خانواده و مادرانِ فرزندانش را برمی داشت ، خوراک حسن و حسین علیهماالسلام را می داد ، خوراک مرا می داد و به هرکس از فرزندانش که حاضر بودند ، می داد ، به عقیل و پسرانش ، به فرزندان جعفر ، به امّ هانی و فرزندانش و به همه فرزندان عبدالمطّلب اگر نیازمند بودند ، می بخشید و به دیگر بنی هاشم و فرزندان مطّلب بن عبد مناف ، فرزندان نوفل بن عبد مناف و به گروهی از قریشیان که نیازمند به بخشش بودند و خانواده های انصار و دیگران می بخشید ، به گونه ای که برای وی که خشنودی و مغفرت خدا بر او باد چیزی باقی نمی ماند . هیچ کس از او چیزی نمی خواست ، جز آن که با اجابت درخواستش او را بازمی گردانْد .

ربیع الأبرار :بیابان نشینی به نزد علی علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! در خانه ام نه حیوان کُرک داری هست و نه پشم داری ؛ نه گوسفندی دارم و نه شتری . فرمود : «به خدا سوگند ، در خانه ام بیش از قوت خود چیزی ندارم» . بیابان نشین برگشت ، در حالی که می گفت : به خدا سوگند ، در روز قیامت ، خدا از تو به خاطر این دیدار ، بازخواست خواهد کرد . علی علیه السلام بسیار گریست و فرمود تا او را برگردانند و از او خواست تا بار دیگر سخنش را تکرار کند و باز گریست و فرمود : «ای قنبر! آن زرهِ مرا بیاور» و آن را به مرد بیابانی داد و فرمود : «مواظب باش کلاه سرت نرود . با آن ، بسیارْ غم ها از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله زدوده ام». قنبر گفت : بیست درهم برای او بس بود . فرمود : «ای قنبر! به خدا سوگند، دوست ندارم که به اندازه دنیا طلا و یا نقره می داشتم و آن را صدقه می دادم و خدا از من می پذیرفت ، ولی از این دیدار ، بازخواستم می کرد» .

.

تاريخ دمشق عن الأصبغ بن نباته عن الإمام علىّ عليه السلام :جاءَهُ رَجُلٌ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ لى إلَيکَ حاجَةً ، فَرَفَعتُها إلَى اللّهِ قَبلَ أن أرفَعَها إلَيکَ ، فَإن أنتَ قَضَيتَها حَمِدتُ اللّهَ وشَكَرتُکَ ، وإن أنتَ لَم تَقضِها حَمِدتُ اللّهَ وعَذَرتُکَ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : اُكتُب حاجَتَکَ عَلَى الأَرضِ ؛ فَإنّى أكرَهُ أن أرى ذُلَّ السُّؤالِ فى وَجهِکَ . فَكَتَبَ : إنّى مُحتاجٌ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : عَلَىَّ بِحُلَّةٍ ، فَاُتِىَ بِها ، فَأَخَذَهَا الرَّجُلُ فَلَبِسَها ، ثُمَّ أنشَأَ يَقولُ : كَسَوتَنى حُلَّةً تَبلى مَحاسِنُها فَسَوفَ أكسوکَ مِن حُسنِ الثَّنا حُلَلا إن نِلتَ حُسنَ ثَنائى نِلتَ مَكرُمَةً ولَستَ تَبغى بِما قَد قُلتُهُ بَدَلا إنَّ الثَّناءَ لَيُحيى ذِكرَ صاحِبِهِ كَالغَيثِ يُحيى نَداهُ السَّهلَ وَالجَبَلا لا تَزهَدِ الدَّهرَ فى زَهوٍ تُواقِعُهُ فَكُلُّ عَبدٍ سَيُجزى بِالَّذى عَمَلا فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : عَلَىَّ بِالدَّنانيرِ ، فَاُتِىَ بِمِئَةِ دينارٍ ، فَدَفَعَها إلَيهِ . فَقالَ الأَصبَغُ: فَقُلتُ:يا أميرَ المُؤمِنينَ، حُلَّةٌ ومِئَةُ دينارٍ؟ ! قالَ عليه السلام : نَعَم ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : أنزِلوا النّاسَ مَنازِلَهُم . وهذِهِ مَنزِلَهُ هذَا الرَّجُلِ عِندى . (1)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 523 ح 9048 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 9 ؛ الأمالى للصدوق : ص 348 ح 420 عن أحمد بن أبى المقدام العجلى نحوه .

تاریخ دمشق به نقل از اصبغ بن نباته ، از امام علی علیه السلام : مردی پیش او (علی علیه السلام) آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من حاجتی از تو دارم . آن را پیش از این که با تو مطرح کنم ، در درگاه الهی مطرح کرده ام. اگر تو آن را برآورده کنی ، خدا را سپاس خواهم گفت و از تو تشکّر خواهم کرد و اگر آن را برآورده نکنی ، خدا را سپاس خواهم گفت و تو را معذور خواهم داشت . علی علیه السلام فرمود : «حاجتت را روی زمین بنویس . چون من دوست ندارم ذلّت سؤال را در چهره ات ببینم» . وی نوشت : من محتاجم . علی علیه السلام فرمود : «آن حلّه را برایم بیاورید» و آن را به وی بخشید . آن مرد گرفت و پوشید و آن گاه چنین سرود : لباسی به من پوشاندی که زیبایی هایش آشکار است و من با ثناگویی لباس هایی بر قامتت خواهم پوشاند . اگر ثنای من شامل تو شود ، به بزرگی دست خواهی یافت و در آرزوی جانشینی برای ثنایم نخواهی افتاد . ثنا ، یاد صاحب ثنا را زنده می دارد چون باران که دشت و کوه را زنده می کند . دنیا را در نیکویی که انتظار داری ، تنگْ چشم مدان هر کسی به خاطر آنچه انجام داده ، پاداش داده خواهد شد . علی علیه السلام فرمود : «دینارها را برایم بیاورید» . صد دینار برای وی آوردند و آنها را به وی داد . اصبغ می گوید : گفتم : ای امیر مؤمنان ! لباس و صد دینار؟! فرمود : «آری . از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : هر کس را در جایگاه خود بنشانید و این ، جایگاه این شخص در نزد من است» .

.

شرح نهج البلاغه :وجاءَ فِی الأَثَرِ : أنَّ عَلِیّا علیه السلام عَمِلَ لِیَهودِیٍّ فی سَقیِ نَخلٍ لَهُ فی حَیاهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِمُدٍّ مِن شَعیرٍ ، فَخَبَزَهُ قُرصا ، فَلَمّا هَمَّ أن یُفطِرَ عَلَیهِ أتاهُ سائِلٌ یَستَطعِمُ ، فَدَفَعَهُ إلَیهِ ، وباتَ طاوِیا ، وتاجَرَ اللّهَ تَعالی بِتِلکَ الصَّدَقَهِ . فَعَدَّ النّاسُ هذِهِ الفِعلَهَ مِن أعظَمِ السَّخاءِ ، وعَدّوها أیضا مِن أعظَمِ العِبادَهِ . (1)

الإمام الصادق علیه السلام :إنَّ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام أعتَقَ ألفَ مَملوکٍ مِن مالِهِ وکَدِّ یَدِهِ . (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن محمّد بن الصمه عن أبیه عن عمّه :رَأَیتُ فِی المَدینَهِ رَجُلاً عَلی ظَهرِهِ قِربَهٌ وفی یَدِهِ صَحفَهٌ ، یَقولُ : اللّهُمَّ وَلِیَّ المُؤمِنینَ ، وإلهَ المُؤمِنینَ ، وجارَ المُؤمِنینَ ، اقبَل قُربانِی اللَّیلَهَ ، فَما أمسَیتُ أملِکُ سِوی ما فی صَحفَتی ، وغَیرَ ما یُوارینی ، فَإنَّکَ تَعلَمُ أنّی مَنَعتُهُ نَفسی مَعَ شِدَّهِ سَغَبی فی طَلَبِ القُربَهِ إلَیکَ غُنما ، اللّهُمَّ فَلا تُخلِق وَجهی ، ولا تَرُدَّ دَعوَتی . فَأَتَیتُهُ حَتّی عَرَفتُهُ ، فَإذا هُوَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ، فَأَتی رَجُلاً فَأَطعَمَهُ . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 101 .
2- .الکافی : ج 5 ص 74 ح 2 عن الفضل بن أبی قرّه و ح 4 ، تهذیب الأحکام : ج 6 ص 326 ح 895 ، المحاسن : ج 2 ص 464 ح 2608 کلّها عن زید الشحّام ، مجمع البیان : ج 9 ص 133 عن محمّد بن قیس عن الإمام الباقر علیه السلام وزاد فی آخره «من کدّ یمینه تربت منه یداه وعرق فیه وجهه» وراجع دعائم الإسلام : ج 2 ص 302 ح 1133 والغارات : ج 1 ص 92 وشرح نهج البلاغه : ج 2 ص 202 .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 76 .

شرح نهج البلاغه :در خبر آمده است که علی علیه السلام در زمان حیات پیامبرخدا برای یک یهودی در آب دادن نخل های او در برابر یک مُدّ (یک وعده) جو ، کار کرد و از آن ، یک گِرده نان پخت . وقتی خواست با آن افطار کند ، مستمندی سر رسید و از وی غذا خواست . آن را به وی داد و خود ، گرسنه صبح کرد و با این صدقه ، با خدای متعال تجارت کرد . مردم این کار را از بزرگ ترین بخشش ها و نیز از عظیم ترین عبادت ها شمردند .

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان از دستْ رنج و مال خویش ، هزار برده را آزاد کرد .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از محمّد بن صمه ، از پدرش ، از عمویش : مردی را در مدینه دیدم که کیسه ای بر پشت و سینی ای در دست داشت و می گفت : «پروردگارا ! ای دوست مؤمنان ، خدای مؤمنان و پناه دِهِ مؤمنان ! امشب هدیه مرا به درگاهت بپذیر . جز آنچه در سینی ام هست و آنچه پوشیده ام ، چیزی را مالک نیستم و تو خود می دانی که با همه نیازم ، خود را به خاطر بهره نزدیکی به تو ، از آن ، محروم ساختم . پروردگارا ! رویم را بر زمین مزن و دعایم را رد مکن» . نزدیک وی آمدم و او را شناختم . دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام است . نزد مردی رفت و او را سیر کرد .

.

الرساله القشيريّه :بَکی أميرُ المُؤمِنينَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ عليه السلام يَوما فَقيلَ لَهُ : ما يُبکيکَ ؟ فَقالَ عليه السلام : لَم يَأتِنی ضَيفٌ مُنذُ سَبعَهِ أيّامٍ ، وأخافُ أن يَکونَ اللّهُ تَعالی قَد أهانَنی . (1)

المناقب لابن شهر آشوب :رُوِیَ أنَّ عَلِيّا عليه السلام کانَ يُحارِبُ رَجُلاً مِنَ المُشرِکينَ ، فَقالَ المُشرِکُ : يَابنَ أبی طالِبٍ ، هَبنی سَيفَکَ ، فَرَماهُ إلَيهِ ، فَقالَ المُشرِکُ : عَجَبا يَابنَ أبی طالِبٍ ! فی مِثلِ هذَا الوَقتِ تَدفَعُ إلَیَّ سَيفَکَ ! فَقالَ عليه السلام : يا هذا ، إنَّکَ مَدَدتَ يَدَ المَسأَلَهِ إلَیَّ ، ولَيسَ مِنَ الکَرَمِ أن يُرَدَّ السّائِلُ ، فَرَمَی الکافِرُ نَفسَهُ إلَی الأَرضِ وقالَ : هذِهِ سيرَهُ أهلِ الدِّينِ ، فَباسَ قَدَمَهُ وأسلَمَ . (2)

تفسير فرات عن موسی بن عيسی الأنصاری :کُنتُ جالِسا مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ عليه السلام بَعدَ أن صَلَّينا مَعَ النَّبِیِّ صلی الله عليه و آله العَصرَ بِهَفَواتَ ، فَجاءَ رَجُلٌ إلَيهِ فَقالَ لَهُ : يا أبَا الحَسَنِ ! قَد قَصَدتُکَ فی حاجَهٍ ، اُريدُ أن تَمضِیَ مَعی فيها إلی صاحِبِها . فَقالَ لَهُ : قُل . قالَ : إنّی ساکِنٌ فی دارٍ لِرَجُلٍ فيها نَخلَهٌ ، وإنَّهُ يَهيجُ الرّيحَ فَتَسقُطُ مِن ثَمَرِها بَلَحٌ (3) وبُسرٌ ورُطَبٌ وتَمرٌ ، ويَصعَدُ الطَّيرُ فَيُلقی مِنهُ ، وأنَا آکُلُ مِنهُ ويَأکُلُ مِنهُ الصِّبيانُ مِن غَيرِ أن نَنخُسَها بِقَصَبَهٍ ، أو نَرمِيَها بِحَجَرٍ ، فَاسأَلهُ أن يَجعَلَنی فی حِلٍّ . قالَ : اِنهَض بِنا ، فَنَهَضتُ مَعَهُ ، فَجِئنا إلَی الرَّجُلِ ، فَسَلَّمَ عَلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ عليه السلام ، فَرَحَّبَ وفَرِحَ بِهِ وسُرَّ وقالَ : فيما جِئتَ يا أبَا الحَسَنِ ؟ قالَ : جِئتُکَ فی حاجَهٍ . قالَ : تُقضی إن شاءَ اللّهُ ، قالَ : ما هِیَ ؟ قالَ : هذَا الرَّجُلُ ساکِنٌ فی دارٍ لَکَ فی مَوضِعِ کَذا ، وذَکَرَ أنَّ فيها نَخلَهً ، وأنَّهُ يَهيجُ الرّيحُ فَيَسقُطُ مِنها بَلَحٌ وبُسرٌ ورُطَبٌ وتَمرٌ ، ويَصعَدُ الطَّيرُ فَيُلقی مِثلَ ذلِکَ مِن غَيرِ حَجَرٍ يَرميها بِهِ ، أو قَصَبَهٍ يَنخُسُها ، اُريدُ أن تَجعَلَهُ فی حِلٍّ . فَتَأبّی عَن ذلِکَ ، وسَأَلَهُ ثانِيا وأقبَلَ يُلِحُّ عَلَيهِ فِی المَسأَلَهِ ويَتَأبّی ، إلی أن قالَ : [و] (4) اللّهِ ، أنَا أضمَنُ لَکَ عَن رَسولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله أن يُبدِلَکَ بِهذِهِ النَّخلَهِ حَديقَهً فِی الجَنَّهِ . فَأبی عَلَيهِ ، ورَهِقَنَا المَساءُ . فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ عليه السلام : تَبيعُنيها بِحَديقَتی فُلانَهَ ؟ فَقالَ لَهُ : نَعَم . قالَ فَأشهِد لی عَلَيکَ اللّهَ وموسَی بنَ عيسَی الأنصارِیَّ أنَّکَ قَد بِعتَها بِهذِهِ الدّارِ ؟ قالَ : نَعَم ، اُشهِدُ اللّهَ وموسَی بنَ عيسی أنّی قَد بِعتُکَ هذِهِ الحَديقَهَ بِشَجَرِها ونَخلِها وثَمَرِها بِهذِهِ الدّارِ ، أ لَيسَ قَد بِعتَنی هذِهِ الدّارَ بِما فيها بِهذِهِ الحَديقَهِ ؟ ولَم يَتَوَهَّم أنَّهُ يَفعَلُ . فَقالَ : نَعَم اُشهِدُ اللّهَ وموسَی بنَ عيسی عَلی أنّی قَد بِعتُکَ هذِهِ الدّارَ بِما فيها بِهذِهِ الحَديقَهِ .

فَالتَفَتَ عَلِیٌّ علیه السلام إلَی الرَّجُلِ فَقالَ لَهُ : قُم فَخُذِ الدّارَ بارَکَ اللّهُ لَکَ فیها وأنتَ فی حِلٍّ مِنها . ووَجَبَتِ المَغرِبُ ، وسَمِعوا أذانَ بِلالٍ ، فَقاموا مُبادِرینَ حَتّی صَلّوا مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله المَغرِبَ وعِشاءَ الآخِرَهِ ، ثُمَّ انصَرَفوا إلی مَنازِلِهِم ، فَلَمّا أصبَحوا صَلَّی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِهِمُ الغَداهَ ، وعَقَّبَ فَهُوَ یُعَقِّبُ حَتّی هَبَطَ عَلَیهِ جَبرَئیلُ علیه السلام بِالوَحیِ مِن عِندِ اللّهِ ، فَأدارَ وَجهَهُ إلی أصحابِهِ فَقالَ : مَن فَعَلَ مِنکُم فی لَیلَتِهِ هذِهِ فِعلَهً ، فَقَد أنزَلَ اللّهُ بَیانَها فَمِنکُم أحَدٌ یُخبِرُنی أو اُخبِرُهُ . فَقالَ لَهُ أمیرُ المُؤمِنینَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام : بَل أخبِرنا یا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ صلی الله علیه و آله : نَعَم ، هَبَطَ جَبرَئیلُ علیه السلام فَأقرَأنی عَنِ اللّهِ السَّلامَ ، وقالَ لی : إنَّ عَلِیّا فَعَلَ البارِحَهَ فِعلَهً، فَقُلتُ لِحَبیبی جَبرَئیلَ علیه السلام : ما هِیَ ؟ فَقالَ : اِقرَأ یا رَسولَ اللّهِ ، فَقُلتُ : وما أقرَأ ؟ فَقالَ : اِقرَأ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * وَ الَّیْلِ إِذَا یَغْشَی * وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی * وَ مَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثَی * إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی» إلی قَولِهِ «وَ لَسَوْفَ یَرْضَی» (5) أنتَ یا عَلِیُّ أ لَستَ صَدَّقتَ بِالجَنَّهِ ، وصَدَّقتَ بِالدّارِ عَلی ساکِنِها بَدَلَ الحَدیقَهِ ؟ فَقالَ علیه السلام : نَعَم ، یا رَسولَ اللّهِ . قالَ صلی الله علیه و آله : فَهذِهِ سورَهٌ نَزَلَت فیکَ ، وهذا لَکَ . فَوَثَبَ صلی الله علیه و آله إلی أمیرِ المُؤمِنینَ ، فَقَبَّلَ بَینَ عَینَیهِ وضَمَّهَ إلَیهِ ، وقالَ لَهُ : أنتَ أخی وأنَا أخوکَ . (6)

.

1- .الرساله القشیریّه : ص 253 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 87 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 69 ح 2 .
3- .البَلَحُ : أوّل ما یُرطِبُ من البُسْر (النهایه : ج 1 ص 151 «بلح») .
4- .ما بین القوسین أثبتناه من بحار الأنوار .
5- .اللیل : 1 21 .
6- .تفسیر فرات : ص 566 ح 726 و ص 565 ح 725 عن الإمام زین العابدین علیه السلام نحوه ، بحار الأنوار : ج 41 ص 37 ح 16 و 15 .

الرساله القشیریّه :روزی علی بن ابی طالب امیر مؤمنان ، می گریست . گفته شد : چرا می گِریی؟ فرمود : «هفت روز است که میهمانی برایم نیامده است . می ترسم خداوند ، تحقیرم کرده باشد» .

المناقب ، ابن شهر آشوب :روایت شده که علی علیه السلام با مردی از مشرکان می جنگید . مشرک گفت : ای پسر ابوطالب! شمشیرت را به من ببخش . [علی علیه السلام] آن را به سویش پرتاب کرد . مشرک گفت : شگفتا ، ای پسر ابوطالب! در چنین شرایطی شمشیرت را به من می بخشی؟! فرمود : «ای مرد! تو دست نیاز به سوی من دراز کردی و از جوان مردی نیست که درخواست کسی را رد کنی» . مُشرک ، خویش را بر زمین افکند وگفت: این، روش دینداران است. پای علی علیه السلام را بوسید و اسلام آورد .

تفسیر فرات به نقل از موسی بن عیسی انصاری : پس از آن که نماز عصر را با پیامبر خدا به جا آوردیم ، با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ، در سایه ای نشسته بودیم که مردی پیش او آمد و گفت : ای ابوالحسن! به خاطر کاری به پیش تو آمده ام . می خواستم با من در این خصوص ، نزد صاحب آن کار بیایی . علی علیه السلام فرمود : «بگو» . گفت : من در خانه کسی زندگی می کنم که در آن ، درخت خرمایی است و باد ، آن درخت را تکان می دهد و گاه از غوره خرما ، خاره خرما ، رطب و یا خرمایی فرو می افتد و گاه ، پرنده ای آن را می اندازد و من از آن می خورم و بچّه ها هم می خورند ، بدون آن که با چوبْ آن را بکنیم و یا سنگی به طرفش پرتاب کنیم . می خواهم که [صاحب خانه] آن را برای ما حلال کند . علی علیه السلام فرمود : «بلند شو» . من (موسی بن عیسی) هم با او برخاستم و پیش آن مرد رفتیم . امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ، سلام کرد . آن مرد ، خوشامد گفت و شاد و مسرور گشت و پرسید : برای چه آمده ای ، ای ابو الحسن؟ علی علیه السلام فرمود : «برای کاری» . مرد گفت: إن شاء اللّه ، انجام خواهد یافت . چه کاری؟ فرمود: «این مرد در خانه تو در فلان جا زندگی می کند و می گوید که آن جا درخت خرمایی است و باد ، آن را حرکت می دهد و گاه از آن ، غوره خرمایی ، خاره خرمایی، رُطبی و یا خرمایی فرو می افتد و گاه پرنده چیزی از آن می افکند ، بدون این که سنگی به طرف آن پرتاب کنند و یا با چوب بزنند . می خواهم او را حلال کنی» . مرد نپذیرفت . [علی علیه السلام] بار دیگر

خواست و در درخواست خود ، اصرار کرد و مرد [باز هم]نپذیرفت تا آن که گفت : «خدا را گواه می گیرم و از سوی پیامبر خدا ، ضمانت می کنم که در مقابل این درخت خرما ، باغی در بهشت از آنِ تو باشد» و مرد [باز هم] نپذیرفت . نزدیک غروب شد . علی علیه السلام به وی فرمود : «آن [خانه] را در برابر فلان باغم به من می فروشی؟». گفت : آری . خدا را و موسی بن عیسی انصاری را گواه بگیر که آن را در مقابل این خانه فروختی . [علی علیه السلام] فرمود : «باشد . خدا و موسی بن عیسی انصاری را گواه می گیرم که آن باغ را با درختان ، نخل ها و میوه هایش در مقابل این خانه فروختم» . گفت : آری . خدا و موسی بن عیسی را گواه می گیرم که این خانه را با آنچه که در آن است ، به آن باغ فروختم . علی علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود : «برخیز و خانه را مالک شو . خدا مبارکت گردانَد و خانه بر تو حلال است» . وقت نماز مغرب شد و اذان بلال به گوش ها رسید . همه برخاستند و نماز مغرب و عشا را با پیامبر خدا به جای آوردند و به خانه های خود رفتند . وقتی صبح شد ، پیامبر خدا نماز صبح را با آنان به جای آورد و به تعقیبات نماز پرداخت و در حال تعقیب نماز بود که جبرئیل علیه السلام از نزد خدا وحی آورد . پیامبر خدا به سوی یارانش برگشت و فرمود : «کدام یک از شما در شب گذشته ، کاری انجام داده است . خداوند ، گزارش آن را فرو فرستاده است . یا یکی از شما جریان را بگوید و یا من خود آن را بگویم؟». امیر مؤمنان علی بن ابی طالب به وی گفت : ای پیامبر خدا ! تو خبر آن را به ما بده . پیامبر خدا فرمود : «آری . جبرئیل فرود آمد و سلام خدا را به من رساند و گفت : دیشب علی کاری کرده است . به دوستم جبرئیل گفتم : چه کاری؟ گفت : بخوان ، ای پیامبر خدا! گفتم : چه چیز را بخوانم گفت بخوان : «به نام خداوند بخشنده مهربان . سوگند به شب ، چون پرده افکنَد . سوگند به روز ، چون جلوه گری آغازد ، و [سوگند به]آن که نر و ماده را آفرید ، که همانا تلاش شما پراکنده است. .. و قطعا به زودی خشنود خواهد شد» . تو ای علی آیا برای بهشت ، صدقه ندادی و در برابر باغ ، خانه را برای ساکنان آن ، صدقه ندادی؟». علی علیه السلام گفت : چرا ، ای پیامبر خدا ! پیامبر خدا فرمود : «این ، سوره ای است که درباره تو نازل شده و این ، برای توست» . پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی امیر مؤمنان شتافت و بین دو چشمش را بوسید و وی را در آغوش گرفت و فرمود : «تو برادر منی و من برادر توام» .

.

ص: 522

. .

ص: 523

. .

ص: 524

. .

ص: 525

. .

المناقب لابن شهر آشوب فى حِلم عَلِىٍّ عليه السلام : وجاءَهُ أبو هُرَيرَةَ وكانَ تَكَلَّمَ (1) فيهِ ، وأسمَعَهُ فِى اليَومِ الماضى وسَأَلَهُ حوائِجَهُ فَقَضاها ، فَعاتَبَهُ أصحابُهُ عَلى ذلِکَ ، فَقالَ : إنّى لَأَستَحيى أن يَغلِبَ جَهلُهُ عِلمى ، وذَنبُهُ عَفوى ، ومَسألَتُهُ جودى . (2)

شرح نهج البلاغه عن الشعبى فى وَصفِ سَخاءِ الإمامِ عليه السلام : كانَ أسخَى النّاسِ ،كانَ عَلَى الخُلُقِ الَّذى يُحِبُّهُ اللّهُ : السَّخاءِ وَالجودِ ، ما قالَ : «لا» لِسائلٍ قَطُّ . (3)

شرح نهج البلاغه :وقالَ عَدُوُّهُ ومُبغِضُهُ الَّذى يَجتَهِدُ فى وَصمِهِ وعَيبِهِ مُعاوِيَهُ بنُ أبى سُفيانَ لِمِحفَنِ بنِ أبى مِحفَنٍ الضَّبِّىِّ لَمَّا قالَ لَهُ : جِئتُکَ مِن عِندِ أبخَلِ النّاسِ ، فَقالَ : وَيحَکَ ! كَيفَ تَقولُ : إنَّهُ أبخَلُ النّاسِ ؟ لَو مَلِکَ بَيتا مِن تِبرٍ وبَيتا مِن تِبنٍ ، لَأَنفَدَ تِبرَهُ قَبلَ تِبنِهِ . (4)

شرح نهج البلاغه فى بَيانِ فَضائِلِ عَلِىٍّ عليه السلام : وأمَّا السَّخاءُ وَالجودُ ؛ فَحالُهُ فيهِ ظاهِرَةٌ ، وكانَ يَصومُ ويَطوى ويُؤثِرُ بِزادِهِ ، وفيهِ أُنزِلَ : «وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَ لَا شُكُورًا» (5) . ورَوَى المُفَسِّرونَ : أنَّهُ لَم يَكُن يَملِکُ إلّا أَربَعَةَ دَراهِمَ ؛ فَتَصَدَّقَ بِدِرهَمٍ لَيلاً ، وبِدِرهَمٍ نَهارا ، وبِدِرهَمٍ سِرّا ، وبِدِرهَمٍ عَلانِيَةً ، فَأُنزِلَ فيهِ : «الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَ لَهُم بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» (6) (7) .

.

1- .فى المصدر : «يكلّم» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 114 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 49 ح 1 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 22 وراجع الصراط المستقيم : ج 1 ص 162 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج1 ص22؛ الصراط المستقيم : ج1 ص162 وفيه«محقن الضبّى» بدل «محفن بن أبى محفن الضبّى» وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 414 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 134 وشرح الأخبار : ج 2 ص 99 وكشف الغمّه : ج 2 ص 47 .

5- .الإنسان : 8 و 9 .
6- .البقره : 274 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 21 وراجع الصراط المستقيم : ج 1 ص 162 .

المناقب ، ابن شهر آشوب درباره بردباری علی علیه السلام : روزی ابوهریره که در روز قبل ، علیه علی علیه السلام سخن گفته بود و به گوش او رسانده بود ، نزد او آمد و نیاز خودش را مطرح کرد . علی علیه السلام نیازش را برآورده ساخت . یاران علی علیه السلام وی را سرزنش کردند . فرمود : «من شرمگین می شوم که نادانی او بر دانش من ، گناه او بر گذشت من ، و نیاز او بر بخشش من غلبه پیدا کند» .

شرح نهج البلاغه به نقل از شَعبی ، در توصیف بخشش امام علیه السلام : بخشنده ترینِ مردم بود . بر مَنشی بود که خدا آن را دوست می داشت : سخاوت و بخشندگی . هرگز به حاجتخواهی پاسخ «نه» نداد .

شرح نهج البلاغه :معاویه بن ابی سفیان ، دشمن کینه توز علی علیه السلام که در عیبجویی از او و لکّه دار کردن شخصیت او تلاش می کرد ، به محفن بن ابی محفن ضِبّی در مقابل این سخن او که گفت : «از نزد بخیل ترین مردم می آیم» ، گفت : وای بر تو! چه طور می گویی او بخیل ترینِ مردم است؟ اگر او انباری از طلا و انباری از کاه می داشت ، انبار طلایش را زودتر از انبار کاهش می بخشید.

شرح نهج البلاغه در بیان فضایل علی علیه السلام : و امّا در سخاوت و بخشندگی که حال او آشکار است . روزه می گرفت و گرسنه می ماند و با توشه اش ایثار می کرد و درباره او نازل شد : «و به [پاس]دوستی [خدا] ، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند. ما برای خشنودی خداست که شما را خوراک می دهیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم» . مفسّران گزارش کرده اند که او [روزی که] بیش از چهار درهم نداشت ، شبانگاهانْ درهمی ، روزْ درهمی ، به خفا درهمی ، و آشکارا درهمی بخشید و درباره او چنین نازل شد : «کسانی که اموال خود را شب و روز ، و نهان و آشکار انفاق می کنند» .

.

راجع : ج 10 ص 346 (إمام المتصدّقين) . ج 7 ص 552 (الولى المتصدّق فى الركوع) ، و ص 560 (الذى ينفق ماله بالليل والنهار) . ج 8 ص 48 (الأُسره) ، و ص 76 (قاضى دَينى) .

2 / 13التَّواضُعُ عَن رِفعَهفضائل الصحابه لابن حنبل عن زاذان :رَأَيتُ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلامُ يُمسِكُ الشُّسوعَ بِيَدِهِ ، يَمُرُّ فِى الأَسواقِ ، فَيُناوِلُ الرَّجُلَ الشِّسعَ ، ويُرشِدُ الضّالَّ ، ويُعينُ الحَمّالَ عَلَى الحَمولَهِ وهُوَ يَقرَأُ هذِهِ الآيَهَ : «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ» (1) ثُمَّ يَقولُ : هذِهِ الآيَهُ أُنزِلَت فِى الوُلاهِ وذَوِى القُدرَهِ مِنَ النّاسِ . (2)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن صالح بيّاع الأكسيه عن اُمّه أو جدّته :رَأَيتُ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ اشتَرى تَمرا بِدِرهَمٍ ، فَحَمَلَهُ فى مِلحَفَتِهِ ، فَقالوا : نَحمِلُ عَنکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : لا ، أبُو العِيالِ أحَقُّ أن يَحمِلَ . (3)

.

1- .القصص : 83 .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 621 ح 1064 و ج 1 ص 345 ح 497 وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 489 والبدايه والنهايه : ج 8 ص 5 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 104 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 546 ح 916 ، الزهد لابن حنبل : ص 165 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 443 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 489 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 202 نحوه ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 5 ؛ الغارات : ج 1 ص 89 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 104 كلاهما نحوه ، تنبيه الخواطر : ج 1 ص 23 .

2 / 13 فروتنی با وجود بزرگی

ر . ک : ج 10 ص 347 (ویژگی های عملی پیشوای صدقه دهندگان) ج 7 ص 553 (ولیّ صدقه دهنده در رکوع) و ص 561 (آن که دارایی ایش را شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می کند) . ج 8 ص 49 (خانواده) و ص 77 (پردازنده وام من) .

2 / 13فروتنی با وجود بزرگیفضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از زادان : علی بن ابی طالب را دیدم که بند کفش هایی در دست می گرفت ، در بازارها قدم می زد و به افراد[ی که بند کفششان پاره شده بود] ، بند می داد ، (1) راه گم کرده را راهنمایی می کرد و باربر را در حمل بار ، یاری می رساند و این آیه قرآن را می خواند : «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین ، خواستار برتری و فساد نیستند ، و فرجام [خوش] ، از آنِ پرهیزگاران است» و می فرمود : «این آیه درباره حاکمان و مردمان صاحب قدرت ، نازل شده است».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از صالحِ لباس فروش ، از مادرش و یا مادر بزرگش : علی بن ابی طالب را دیدم که مقداری خُرما را به درهمی خرید و آن را در روپوش خود حمل کرد . گفتند : ای امیر مؤمنان! بگذار ما ببریم . فرمود : «نه . صاحب خانواده ، بر حمل آن سزاوارتر است» .

.

1- .در متن حدیث ، «شسع» آمده که مراد ، بندی است که قسمت رویه نعل های عربی را تشکیل می داد و ظاهرا امر متعارفی بوده که بندها پاره و کفش ها غیر قابل استفاده می شده اند . (م)

الغارات عن صالح :أنَّ جَدَّتَهُ أتَت عَلِيّاً عليه السلام ومَعَهُ تَمرٌ يَحمِلُهُ ، فَسَلَّمَت وقالَت : أعطِنى هذَا التَّمرَ أحمِلهُ ، قالَ : أبُو العِيالِ أحَقُّ بِحَملِهِ . قالَت : وقالَ : أ لا تَأكُلينَ مِنهُ ؟ قالَت : قُلتُ : لا اُريدُهُ . قالَت : فَانطَلَقَ بِهِ إلى مَنزِلِهِ ثُمَّ رَجَعَ وهُوَ مُرتَدٍ بِتِلكَ المِلحَفَهِ وفيها قُشورُ التَّمرِ ، فَصَلّى بِالنّاسِ فيهَا الجُمُعَهَ (1)

المناقب لابن شهر آشوب عن أبى طالب المكّى :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَحمِلُ التَّمرَ وَالمِلحَ بِيَدِهِ ويَقولُ : لا يَنقُصُ الكامِلَ مِن كَمالِهِ ما جَرَّ مِن نَفعٍ إلى عِيالِهِ (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن أبى الحسن البلخى فِى الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام :إنَّهُ اجتازَ بِسوقِ الكوفَهِ ، فَتَعَلَّقَ بِهِ كُرسِىٌّ ، فَتَخَرَّقَ قَميصُهُ ، فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ ، ثُمَّ جاءَ بِهِ إلَى الخَيّاطينَ فَقالَ : خيطوا لى ذا بارَكَ اللّهُ فيكُم . (3)

تاريخ دمشق عن صالح بن أبى الأسود عمّن حدّثه :أنَّهُ رَأى عَلِيّا عليه السلام قَد رَكِبَ حِمارا ودَلّى رِجلَيهِ إلى مَوضِعٍ واحِدٍ ، ثُمَّ قالَ : أنَا الَّذى أهَنتُ الدُّنيا (4) .

الإمام العسكرى عليه السلام :مَن تَواضَعَ فِى الدُّنيا لِاءِخوانِهِ ، فَهُوَ عِندَ اللّهِ مِنَ الصِّدّيقينَ ، ومِن شيعَهِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام حَقّا ، ولَقَد وَرَدَ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام أخَوانِ لَهُ مُؤمِنانِ أبٌ وَابنٌ ، فَقامَ إلَيهِما ، وأكرَمَهُما ، وأجلَسَهُما فى صَدرِ مَجلِسِهِ ، وجَلَسَ بَينَ أيديهِما ، ثُمَّ أمَرَ بِطَعامٍ فاُحضِرَ ، فَأكَلا مِنهُ ، ثُمَّ جاءَ قَنبَرٌ بِطَستٍ وإبريقِ خَشَبٍ ومِنديلٍ لِيَبَسَ ، وجاءَ لِيَصُبَّ عَلى يَدِ الرَّجُلِ ماءً ، فَوَثَبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَأَخَذَ الإبريقَ لِيَصُبَّ عَلى يَدِ الرَّجُلِ ، فَتَمَرَّغَ الرَّجُلُ فِى التُّرابِ وقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اللّهُ يَرانى وأنتَ تَصُبُّ عَلى يَدى ؟ ! قالَ : اُقعُد وَاغسِل يَدَكَ ؛ فَإنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَراكَ وأخوكَ الَّذى لا يَتَمَيَّزُ مِنكَ ، ولا يَتَفَضَّلُ عَلَيكَ يَخدُمُكَ ، يُريدُ بِذلِكَ خِدمَهً فِى الجَنَّهِ مِثلَ عَشَرَهِ أضعافِ عَدَدِ أهلِ الدُّنيا ، وعَلى حَسَبِ ذلِكَ فى مَمالِكِهِ فيها . فَقَعَدَ الرَّجُلُ فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : أقسَمتُ عَلَيكَ بِعَظيمِ حَقِّى الَّذى عَرَفتَهُ وبَجَّلتَهُ ، وتَواضُعِكَلِلّهِ حَتّى جازاكَ عَنهُ بِأن نَدَبَنى لِما شَرَّفَكَ بِهِ مِن خِدمَتى لَكَ ، لَمّا غَسَلتَ يَدَكَ مُطمَئِنّا كَما كُنتَ تَغسِلُ لَو كانَ الصّابُّ عَلَيكَ قَنبَرا ، فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذلِكَ . فَلَمّا فَرَغَ ناوَلَ الإبريقَ مُحَمَّدَ ابنَ الحَنَفِيَّهِ وقالَ : يا بُنَىَّ ، لَو كانَ هذَا الاِبنُ حَضَرَنى دونَ أبيهِ لَصَبَبتُ عَلى يَدِهِ ، ولكِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَأبى أن يُسَوِّىَ بَينَ ابن وأبيهِ إذا

جَمَعَهُما مَكانٌ ، لكِن قَد صَبَّ الأبُ عَلَى الأبِ ، فَليَصُبَّ الاِبنُ عَلَى الاِبنِ ، فَصَبَّ مُحَمَّدُ ابنُ الحَنَفِيَّهِ عَلَى الاِبنِ . (5)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 89 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 202 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 104، إتحاف الساده : ج 6 ص 370 من دون إسنادٍ إلى المعصوم.
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 96 .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 489 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 5 .
5- .الاحتجاج : ج 2 ص 518 ح 340 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 107 ، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى عليه السلام : ص 325 ح 173 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 105 .

الغارات به نقل از صالح : مادر بزرگ من پیش علی علیه السلام آمد ، در حالی که علی علیه السلام با خود ، خرما حمل می کرد . سلام کرد و گفت : خرماها را بده تا به جای تو آن را ببرم . علی علیه السلام فرمود : «پدر خانواده ، بر بردن آن سزاوارتر است» .[سپس] فرمود : «از این [خرما] میل نمی کنی؟» . گفت : نه ، نمی خواهم . مادر بزرگ صالح می گوید : علی علیه السلام خرما را به خانه اش برد و آن گاه برگشت و همان روپوش را پوشیده بود و در آن ، هنوز پوست خرما دیده می شد و در همان لباس ، نماز جمعه خواند .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از ابو طالب مکّی : علی علیه السلام خرما و نمک را به دست خود حمل می کرد و می فرمود : از کمال انسان کامل ، چیزی کاسته نمی شود با بردن آنچه که به سود خانواده اوست.

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از ابوالحسن بلخی ، درباره امام علی علیه السلام : او در بازار کوفه راه می رفت ، صندلی ای به او گیر کرد و پیراهنش را پاره نمود . آن [پیراهن] را در دست گرفت و به بازار خیاط ها آمد و فرمود : «خدا شما را برکت دهد! این را برای من بدوزید» .

تاریخ دمشق به نقل از صالح بن ابی الأسود ، از شاهدی که برای او حدیث کرده بود : وی [آن شاهد] ، علی علیه السلام را در حالی که یک طرفه بر الاغ سوار شده بود ، دید که می فرمود : «من همانم که دنیا را خوار کرده ام».

امام عسکری علیه السلام :هرکس برای برادرانش در دنیا فروتنی کند ، در نزد خدا از گروه صدّیقان و از جمله پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود . بر امیر مؤمنان ، دو برادر دینی (پدر و پسر) وارد شدند . پیش پایشان برخاست ، احترامشان کرد ، آنها را در صدر مجلس نشاند و خود ، روبه رویشان نشست . آن گاه دستور غذا داد و غذا آوردند و از آن خوردند . سپس قنبر ، طشت و آفتابه ای چوبی و حوله ای برای خشک کردن آورد و خواست که بر روی دست مرد ، آب بریزد . امیر مؤمنان برخاست و آفتابه را گرفت تا آبْ روی دست مرد بریزد . آن مرد ، خود را به خاک افکند و گفت : ای امیر مؤمنان! خداوندْ مرا در حالی که تو بر دستم آب می ریزی ، بنگرد؟ فرمود : «بنشین و دستت را بشوی . خداوند عز و جل تو را می بیند ، در حالی که برادر تو که امتیازی بر تو ندارد و بر تو برتری

ندارد دارد به تو خدمت می کند و با این کار ، ده برابر خدمت اهل دنیا را در بهشت می جوید و به همین نسبت ، در دارایی هایش در بهشت» . مرد، نشست. علی علیه السلام به وی فرمود: «تو را به حقّ بزرگ من که تو آن را می شناسی و حرمت می نهی و به تواضع تو برای خداوند که خداوند بدان ، جزایت داد ، بگذار من در خدمتی که به تو شرافت می دهد ، اقدام کنم . تو را به خدا سوگند ، دستت را چنان مطمئن بشوی که اگر قنبر آب بر دستت می ریخت ، می شستی» و مرد ، چنین کرد . پس از آن که از شستن دست [مرد میهمان]فارغ شد ، آفتابه را به محمّد بن حنفیّه داد و فرمود : «پسرم ! اگر این پسر،بدون همراهی پدرش می آمد، من خودم آب بر دستش می ریختم ؛ ولی خداوند عز و جل روا نمی دارد که هرگاه پدر و پسر در یک جا گِرد آمدند ، بینشان تساوی برقرار شود . پدر به دست پدر ، آب ریخت و پسر باید به دست پسر ، آب بریزد» و محمّد بن حنفیه ، آب بر دست پسر ریخت .

.

راجع : ص 488 (زينه الزهد) .

2 / 14الخُشونَةُ فى ذاتِ اللّهمسند ابن حنبل عن أبى سعيد الخدرى :اِشتَكى عَلِيّاً النّاسُ . قالَ : فَقَامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فينا خَطيبا ، فَسَمِعتُهُ يَقولُ : أيُّهَا النّاسُ ! لا تَشكوا عَلِيّا ؛ فَوَاللّهِ إنَّهُ لَأَخشَنُ فى ذاتِ اللّهِ ، أو فى سَبيلِ اللّهِ . (1)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 4 ص 172 ح 11817 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 145 ح 4654 ، السيره النبويّه لابن هشام : ج 4 ص 250 ، البدايه والنهايه : ج 5 ص 209 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 679 ح 1161 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 199 ح 8668 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 68 ، الصواعق المحرقه : ص 124 وفى الأربعه الأخيره «لهو أُخيشن» بدل «إنّه لأخشن» .

2 / 14 شدّت در راه خدا

ر. ک : ص 489 (زینت زهد) .

2 / 14شدّت در راه خدامسند ابن حنبل به نقل از ابو سعید خُدْری : مردم از دست علی علیه السلام شاکی شدند . پیامبر خدا به سخنرانی در بین ما برخاست و شنیدم که می فرمود : «ای مردم! از علی شکایت نکنید . به خدا سوگند که او در کار خدا و یا در راه خدا ، به راستی با شدّت عمل می کند .

.

الإرشاد :أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُنادِيَهُ فَنادى فِى النّاسِ : اِرفَعوا ألسِنَتَكُم عَن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؛ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فى ذاتِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ غَيرُ مُداهِنٍ فى دينِهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :وَاللّهِ لا اُداهِنُ فى دينى . (2)

عنه عليه السلام :إنّى لَو قُتِلتُ فى ذاتِ اللّهِ وحَييتُ ، ثُمَّ قُتِلتُ ثُمَّ حَييتُ سَبعينَ مَرَّةً ، لَم أرجِع عَنِ الشِّدَّهِ فى ذاتِ اللّهِ ، وَالجِهادِ لِأعداءِ اللّهِ . (3)

2 / 15الجَمعُ بَينَ الأَضدادِنهج البلاغه فِى الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : ومِن عَجائِبِهِ عليه السلام الَّتِى انفَرَدَ بِها وأمِنَ المُشارَكَهَ فيها ، أنَّ كَلامَهُ الوارِدَ فِى الزُّهدِ وَالمَواعِظِ ، وَالتَّذكيرِ وَالزَّواجِرِ ، إذا تَأَمَّلَهُ المُتَأَمِّلُ ، وفَكَّرَ فيهِ المُتَفَكِّرُ ، وخَلَعَ مِن قَلبِهِ أنَّهُ كَلامُ مِثلِهِ مِمَّن عَظُمَ قَدرُهُ ، ونَفَذَ أمرُهُ ، وأحاطَ بِالرِّقابِ مُلكُهُ ، لَم يَعتَرِضهُ الشَّكُّ فى أنَّهُ كَلامُ مَن لا حَظَّ لَهُ فى غَيرِ الزَّهادَهِ ، ولا شُغلَ لَهُ بِغَيرِ العِبادَهِ ، قَد قَبَعَ فى كِسرِ بَيتٍ ، أوِ انقَطَعَ إلى سَفحِ جَبَلٍ ، ولا يَسمَعُ إلّا حِسَّهُ ، ولَا يَرى إلّا نَفَسَهُ . ولا يَكادُ يوقِنُ بِأنَّهُ كَلامُ مَن يَنغَمِسُ فِى الحَربِ مُصلِتا سَيفَهُ ، فَيَقُطُّ الرِّقابَ ، ويُجَدِّلُ الأبطالَ ، ويَعودُ بِهِ يَنطِفُ دَما ، ويَقطُرُ مُهَجا ، وهُوَ مَعَ تِلكَ الحالِ زاهِدُ الزُّهّادِ ، وبَدَلُ الأبدالِ . وهذِهِ مِن فَضائِلِهِ العَجيبَهِ ، وخَصائِصِهِ اللَّطيفَهِ ، الَّتى جَمَعَ بِها بَينَ الأَضدادِ ، وأَلَّفَ بَينَ الأَشتاتِ . (4)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 173 ، إعلام الورى : ج 1 ص 260 عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه إلى «ذات اللّه عزّ وجلّ» .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 364 .
3- .وقعه صفّين : ص 471 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 123 .
4- .نهج البلاغه : المقدّمه ص 35 .

2 / 15 جمع بین اضداد

الإرشاد :پیامبر خدا ، جارچی خود را فرمان داد تا در بین مردم فریاد زند که : زبان خود را از [نکوهش]علی بن ابی طالب کوتاه کنید . او در کار خدای عز و جل خشن است و در کار دینش سازشکاری نمی کند (کوتاه نمی آید) .

امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، در کار دینم کوتاه نمی آیم .

امام علی علیه السلام :اگر در راه خدا کشته شوم و باز زنده گردم ، آن گاه کشته شوم و زنده گردم تا هفتاد بار ، از شدّت عمل در راه خدا و جهاد با دشمنان خدا دست برنخواهم داشت .

2 / 15جمع بین اضدادنهج البلاغه در باره امام علی علیه السلام : از شگفتی های وی که منحصر به اوست و کسی در آن مشارکت ندارد ، سخنان وی درباره زهد و پند و تذکّر و موعظه است. اگر شخص دقیق در آنها دقّت کند و متفکّری در آنها بیندیشد و فارغ از این باشد که این کلام ، سخن فردی چون اوست که از عظمتِ قدر و نفوذ فرمان و فرمانروایی برخوردار است ، تردید نخواهد کرد که کلام ، از آنِ فردی است که جز از زهد ، بهره ای ندارد و به غیر از عبادت ، به کاری نمی پردازد ، به گوشه خانه ای خزیده و یا به دلِ کوه ها پناه بُرده و جز ناله خویش را نمی شنود و غیر از خودش را نمی بیند و بعید است باور کند این کلام ، سخن کسی است که با شمشیر آهیخته در میدان جنگ گام می نهد ، سرها را از تن جدا می کند و با دلیران درگیر می شود ، و در حالی که از شمشیرش خونْ روان است و خون کشته شدگان از آن می چکد ، از میدان بر می گردد و با این حال ، زاهدِ زاهدان و عارفِ عارفان است. و این از فضیلت های شگفت و ویژگی های ظریف اوست که ویژگی های متضاد را در خویشتن جمع می کند و خصایص پراکنده را گِرد می آورد.

.

شرح نهج البلاغه :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ذا أخلاقٍ مُتَضادَّةٍ : فَمِنها ما قَد ذَكَرَهُ الرَّضِىُّ رحمه الله ، وهُوَ مَوضِعُ التَّعَجُّبِ ؛ لِأَنَّ الغالِبَ عَلى أهلِ الشَّجاعَةِ وَالإِقدامِ وَالمُغامَرَةِ وَالجُرأَةِ أن يَكونوا ذَوى قُلوبٍ قاسِيَةٍ ، وفَتكٍ وتَمَرُّدٍ وجَبَرِيَّةٍ (1) ، وَالغالِبَ عَلى أهلِ الزُّهدِ ورَفضِ الدُّنيا وهِجرانِ مَلاذِّها وَالاِشتِغالِ بِمَواعِظِ النّاسِ ، وتَخويفِهِمُ المَعادَ ، وتَذكيرِهِمُ المَوتَ ، أن يَكونوا ذَوى رِقَّةٍ ولينٍ ، وضَعفِ قَلبٍ ، وخَوَرِ طَبعٍ ، وهاتانِ حالَتانِ مُتَضادَّتانِ ، وقَدِ اجتَمَعَتا لَهُ عليه السلام . ومِنها : أنَّ الغالِبَ عَلى ذَوِى الشَّجاعَةِ وإراقَةِ الدِّماءِ أن يَكونوا ذَوى أخلاقٍ سَبُعِيَّةٍ ، وطِباعٍ حوشِيَّةٍ ، وغَرائِزَ وَحشِيَّةٍ ، وكَذلِكَ الغالِبَ عَلى أهلِ الزَّهادَةِ وأربابِ الوَعظِ وَالتَّذكيرِ ورَفضِ الدُّنيا أن يَكونوا ذَوِى انقِباضٍ فِى الأَخلاقِ ، وعَبوسٍ فى الوُجوهِ ، ونِفارٍ مِنَ النّاسِ وَاستيحاشٍ . وأميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام كانَ أشجَعَ النّاسِ وأعظَمَهُم إراقَةً لِلدَّمِ ، وأزهَدَ النّاسِ وأبعَدَهُم عَن مَلاذِّ الدُّنيا ، وأكثَرَهُم وَعظا وتَذكيرا بِأَيّامِ اللّهِ ومَثُلاتِهِ (2) ، وأشَدَّهُمُ اجتِهادا فِى العِبادَةِ وآدابا لِنَفسِهِ فِى المُعامَلَةِ . وكانَ مَعَ ذلِكَ ألطَفَ العالَمِ أخلاقا ، وأسفَرَهُم وَجها ، وأكثَرَهُم بِشرا ، وأوفاهُم هَشاشَةً ، وأبعَدَهُم عَنِ انقِباضٍ موحِشٍ ، أو خُلُقٍ نافِرٍ ، أو تَجَهُّمٍ مُباعِدٍ ، أو غِلظَةٍ وفَظاظَةٍ تَنفِرُ مَعَهُما نَفسٌ ، أو يَتَكَدَّرُ مَعَهُما قَلبٌ . حَتّى عيبَ بِالدُّعابَةِ ، ولَمّا لَم يَجِدوا فيهِ مَغمَزا ولا مَطعَنا تَعَلَّقوا بِها ، وَاعتَمَدوا فِى التَّنفيرِ عَنهُ عَلَيها «وتِلكَ شَكاةٌ ظاهِرٌ عَنكَ عارُها» . وهذا مِن عَجائِبِهِ وغَرائِبِهِ اللَّطيفَةِ . ومِنها : أنَّ الغالِبَ عَلى شُرَفاءِ النّاسِ ومَن هُوَ مِن أهلِ بَيتِ السِّيادَةِ وَالرِّياسَةِ أن يَكونَ ذا كِبرٍ وتيهٍ وتَعَظُّمٍ وتَغَطرُسٍ ، خُصوصا إذا اُضيفَ إلى شَرَفِهِ مِن جَهَةِ النَّسَبِ شَرَفُهُ مِن جِهَاتٍ اُخرى ، وكانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فى مُصاصِ (3) الشَّرَفِ ومَعدِنِهِ ومَعانيهِ ، لا يَشُكُّ عَدُوٌّ ولا صِدّيقٌ أنَّهُ أشرَفُ خَلقِ اللّهِ نَسَبا بَعدَ ابنِ عَمِّهِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ . وقَد حَصَلَ لَهُ مِنَ الشَّرَفِ غَيرَ شَرَفِ النَّسَبِ جِهاتٌ كَثيرَةٌ مُتَعَدِّدَةٌ ، قَد ذَكَرنا بَعضَها ، ومَعَ ذلِكَ فَكانَ أشَدَّ النّاسِ تَواضُعا لِصَغيرٍ وكَبيرٍ ، وألينَهُم عَريكَةً ، وأسمَحَهُم خُلُقا ، وأبعَدَهُم عَنِ الكِبرِ ، وأعرَفَهُم بِحَقٍّ ، وكانَت حالُهُ هذِهِ فى كِلا زَمانَيهِ : زَمانِ خِلافَتِهِ ، وَالزَّمانِ الَّذى قَبلَهُ ، لَم تُغَيِّرهُ الإِمرَةُ ، ولا أحالَت خُلُقَهُ الرِّياسَةُ ، وكَيفَ تُحيلُ الرِّياسَةُ خُلُقَهُ وما زالَ رَئيسا ! وكَيفَ تُغَيِّرُ الإِمرَةُ سَجِيَّتَهُ وما بَرِحَ أميرا ! لَم يَستَفِد بِالخِلافَةِ شَرَفا ، ولَا اكتَسَبَ بِها زينَةً ! بَل هُوَ كَما قالَ أبو عَبدِ اللّهِ أحمَدُ بنُ حَنبَلٍ ، ذَكَرَ ذلِكَ الشَّيخُ أبُو الفَرَجِ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَلِىِّ بنِ الجوزِىِّ فى تاريخِهِ المَعروفِ بِالمُنتَظَمِ : تَذاكَروا عِندَ أحمَدَ خِلافَةَ أبى بَكرٍ وعَلِىٍّ وقالوا فَأَكثَروا ، فَرَفَعَ رَأسَهُ إلَيهِم ، وقالَ : قَد أكثَرتُم ! إنَّ عَلِيّا لَم تَزِنهُ الخِلافَةُ ، ولكِنَّهُ زانَها . وهذَا الكَلامُ دالٌّ بِفَحواهُ

ومَفهومِهِ عَلى أنَّ غَيرَهُ ازدانَ بِالخِلافَهِ وتَمَّمَت نَقصَهُ ، وأنَّ عَلِيّا عليه السلام لَم يَكُن فيهِ نَقصٌ يَحتاجُ إلى أن يُتَمَّمَ بِالخِلافَهِ ، وكانَتِ الخِلافَهُ ذاتَ نَقصٍ فى نَفسِها ، فَتَمَّ نَقصُها بِولايَتِهِ إيّاها . ومِنها : أنَّ الغالِبَ عَلى ذَوِى الشَّجاعَهِ وقَتلِ الأَنفُسِ وإراقَهِ الدِّماءِ أن يَكونوا قَليلَي الصَّفحِ ، بَعيدَي العَفوِ ؛ لِأَنَّ أكبادَهُم واغِرَهٌ (4) ، وقُلوبَهُم مُلتَهِبَهٌ ، وَالقُوَّهَ الغَضَبِيَّهَ عِندَهُم شَديدَهٌ ، وقَد عَلِمتَ حالَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى كَثرَهِ إراقَهِ الدَّمِ وما عِندَهُ مِنَ الحِلمِ وَالصَّفحِ ، ومُغالَبَهِ هَوَى النَّفسِ ، وقَد رَأَيتَ فِعلَهُ يَومَ الجَمَلِ ، ولَقَد أحسَنَ مَهيارُ فى قَولِهِ : حَتّى إذا دارَت رَحى بَغيِهِمْ عَلَيهِمُ وسَبَقَ السَّيفُ العَذَلْ عاذوا بِعَفوٍ ماجِدٍ مُعَوَّدٍ لِلعَفوِ حَمّالٍ لَهُم عَلَى العِلَلْ فَنَجَّتِ البُقيا عَلَيهِم مَن نَجا وأَكَلَ الحَديدُ مِنهُم مَن أَكَلْ أطَّت بِهِم أرحامُهُم فَلَم يُطِعْ ثائِرَهَ الغَيظِ ولَم يُشفِ الغُلَلْ ومِنها : أنّا ما رَأَينا شُجاعا جَوادا قَطُّ ،كانَ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ شُجاعا ؛ وكانَ أبخَلَ النّاسِ ، وكانَ الزُّبَيرُ أبوهُ شُجاعا ؛ وكانَ شَحيحا ، قالَ لَهُ عُمَرُ : لَو وُلِّيتَها لَظَلتَ تُلاطِمُ النّاسَ فِى البَطحاءِ عَلَى الصّاعِ وَالمُدِّ . وأرادَ عَلِيٌّ عليه السلام أن يَحجُرَ عَلى عَبدِ اللّهِ بنِ جَعفَرٍ لِتَبذيرِهِ المالَ ، فَاحتالَ لِنَفسِهِ ، فَشارَكَ الزُّبَيرَ فى أموالِهِ وتِجاراتِهِ ، فَقالَ عليه السلام : أما إنَّهُ قَد لاذَ بِمَلاذٍ ، ولَم يَحجُر عَلَيهِ . وكانَ طَلحَهُ شُجاعا ؛ وكانَ شَحيحا ، أمسَكَ عَنِ الإنفاقِ حَتّى خَلَّفَ مِنَ الأَموالِ ما لا يَأتى عَلَيهِ الحَصرُ . وكانَ عَبدُ المَلِكِ شُجاعا ؛ وكانَ شَحيحا ، يُضرَبُ بِهِ المَثَلُ فِى الشُّحِّ ، وسُمِّىَ رَشحَ الحَجَرِ لِبُخلِهِ . وقَد عَلِمتَ حالَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فِى الشَّجاعَهِ وَالسَّخاءِ كَيفَ هِىَ ، وهذا مِن أعاجيبِهِ أيضا عليه السلام . (5)

.

1- .الجَبَريّه : الكِبْر (لسان العرب : ج 4 ص 113 «جبر») .
2- .المَثُلات : الأشباه والأمثال ممّا يعتبر به (مجمع البحرين : ج 3 ص 1671 «مثل») .
3- .المُصاص : خالص كلّ شىء (لسان العرب : ج 7 ص 91 «مصص») .
4- .الوَغَر : الغِلّ والحراره (النهايه : ج 5 ص 208 «وغر») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 50 53 .

شرح نهج البلاغه :امیر مؤمنان از اخلاق متضادّی برخوردار بود که بسیار شگفت اند و پاره ای از آنها را سیّد رضی یادآور شده است . چون [خوی]غالب در میان دلیران و پا پیش گذاران و حادثه جویان و جرئت داران ، آن است که سنگدل ، خونریز ، نافرمان و متکبّر باشند و [خوی] غالب در میان زاهدان ، تارکان دنیا و لذّتهای آن و مشغولان به پند دِهی مردم و بیم دهندگان آنان از معاد و یادآوران مرگ ، آن است که دارای دلی نرم و رقیق ، قلبی ضعیف و طبعی سست باشند . و این ، دو حالتِ متضاد است که در وی گِرد آمده است . و از جمله شگفتی ها آن که افراد شجاع و خونریز ، غالبا دارای خویی درنده ، طبعی ترسناک و غریزه ای وحشی اند و زاهدان و موعظه گران و پند دهان و دنیاگریزان ، غالبا دارای اخلاق گوشه گیرانه، و چهره ای گرفته اند و از مردم و انس با آنان گریزان اند. و امیر مؤمنان ، دلیرترین و جنگجوترینِ مردم بود و با این حال ، زاهدترین و دوری گزین ترین مردم از لذّت های دنیا و پنددهنده ترین و یادآورترین آنان نسبت به ایّام اللّه و چیزهای پندآموز و در عبادت ، پر تلاش ترین و در داد و ستد ، پایبندترین آنان به آداب بود. با همه اینها ، در اخلاق ، لطیف ترینِ مردم و درخشانترین چهره و گشاده روترین و خوش روترین آنان و دورترینِ آنان گوشه نشینی دهشت انگیز یا اخلاق نفرت زا و پرخاشگری جدایی انداز و درشتی و سختی ای بود که موجب تنفّر جان و تیرگی دل می شود ، به گونه ای که شوخ طبعی را بر وی عیب می گرفتند و چون جای هیچ بهانه و طعنی در او نمی دیدند ، به این موضوع ، چنگ می زدند و در دور ساختن مردم از او ، بر این ویژگی متمسّک می شدند [به قول شاعر عرب :] «بهانه جویی هایی که ننگ آنها از دامنت به دور است» و این از شگفتی ها و عجایب ظریف اوست. و از جمله اخلاق شگفت وی این که شریفان و آنانی که از خاندان های سیادت و ریاست اند ، معمولاً اهل خودخواهی ، خودشیفتگی ، خود بزرگ بینی ، و خود برترانگاری اند ، بویژه اگر بر شرافت خاندان آنان ، شرافت های دیگری هم افزوده شود. امیر مؤمنان ، با آن که در قلّه و معدن و مرکز شرافت قرار داشت و دوست و دشمن در این تردید ندارند که پس از پسرعمویش که درودهای خدا بر او باد شریف ترین مردم از نظر نَسَب بود و افزون بر شرافتِ نَسَب ، از جهت های بسیاری شرافت های زیادی برای وی فراهم آمده بود که پاره ای از آنها را یادآوری کردیم با این حال ، در فروتنی برای کوچک و بزرگ ، فروتن ترینِ افراد و نرم خوترینِ آنان ، خوش خُلق ترین ، تکبّر گریزترین و آشناترینِ آنان به حق بود و این ، ویژگی او در هر دو دوره زندگی اش بود ، چه در

زمان خلافتش و چه زمان پیش از خلافتش . فرمانروایی ، او را دگرگون نساخت و ریاست ، اخلاق او را تغییر نداد . چه سان ریاست ، اخلاق او را تغییر دهد که او همواره رئیس بود؟ ! و چگونه فرمانروایی ، خوی او را دگرگون کند که او همیشه امیر بود و از خلافت ، شرافتی را بهره نبُرد و با آن ، زینتی برای خود به دست نیاورد؟ ! بلکه او چنان است که شیخ ابو فرج عبد الرحمان بن علی بن جوزی در تاریخ معروف خود (المنتظم) به نقل از ابو عبد اللّه احمد بن حنبل آورده که : نزد احمد ، از خلافت ابو بکر و علی علیه السلام سخن به میان آمد و بسیار گفتگو شد . وی سرش را بلند کرد و گفت : سخن بسیار گفتید . خلافت ، علی را زینت نداد ؛ بلکه او به خلافت ، زینت بخشید. مضمون و مفهوم این سخن ، آن است که دیگران با خلافت ، نقص خود را برطرف کردند ؛ ولی در علی علیه السلام نقصی وجود نداشت که با خلافت ، آن را رفع کند ؛ بلکه خلافت در خودْ نقصی داشت که با به خلافت رسیدن علی علیه السلام ، آن نقص برطرف شد . و از جمله چیزهای شگفتْ آن که شجاعان و اهل خون و کشتار ، معمولاً کم گذشت و دور از عفوند ؛ چون سینه ای پُر حرارت و دلی ملتهب دارند و قوّت خشم در آنان ، شدید است ؛ ولی با آن خونریزی های فراوان علی علیه السلام ، چگونگی حلم و گذشت و چیرگی او را بر هوای نفس ، خوب می دانی و نیز کاری را که در جنگ جمل انجام داد و مهیار دیلمی ، آن را نیک بیان کرده است : آن گاه که سنگِ آسیاب ستمشان علیه خود آنان چرخید و تیغِ سرزنش بر آنان فرود آمد به گذشتِ آن بزرگوارِ خوی گرفته به گذشت ، پناه آوردند تا عذر آنان را پذیرا گردد. پاره ای از آنان که از جنگ جان سالم به دربردند، نجات یافتند و گروهی از آنان که گرفتار شمشیر گشتند ، نابود شدند . خویشاوندی ، آنان را در خود گرفت و آتش خشم شعله نکشید و کینه ها برآورده نشد. و از جمله شگفتی ها آن که ما هرگز شجاعِ بخشنده ندیده ایم . عبد اللّه بن زبیر ، فردی شجاع بود ؛ ولی بخیل ترینِ مردم بود. پدرش زبیر نیز شجاع بود ؛ ولی خسیس بود و عمر به وی گفت: اگر به خلافت برسی ، مردم بطحا برای صاع و مُدّی غذا خواهند جنگید. علی علیه السلام می خواست عبد اللّه بن جعفر را به سبب اسراف در مالش محجور اعلام کند . عبد اللّه حیله ای به کار بست و زبیر را در اموال و تجارتش شریک گردانْد . علی علیه السلام فرمود : «اکنون به پناهگاهی پناه جُسته است» و او را محجور اعلام نکرد. طلحه نیز شجاع بود ؛ ولی خسیس بود . آن قدر از بخشش خودداری کرد که پس از مرگش اموالی بی حساب به جای گذاشت . عبد الملک نیز شجاع بود؛ ولی خسیس بود و در خساست ، ضرب المثل شده بود و به سبب بُخلش به وی «رَشْح الحَجَر (پس نم سنگ)» می گفتند. و تو خود می دانی که امیر مؤمنان ، در شجاعت و سخاوت چگونه بود و این نیز از شگفتی های اوست .

ص: 538

. .

ص: 539

. .

ص: 540

. .

ص: 541

. .

المناقب لابن شهر آشوب عن أبى علىّ سينا :لَم يَكُن شُجاعا فيلَسوفا قَطُّ إلّا عَلِىٌّ عليه السلام . (1)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 49 .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از ابو على سينا : هيچ كس جز على عليه السلام نبوده است كه هم شجاع و هم فيلسوف باشد .

.

ص: 544

. .

ص: 545

فهرست تفصیلی .

ص: 546

. .

ص: 547

. .

ص: 548

. .

ص: 549

. .

ص: 550

. .

ص: 551

. .

جلد 10

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل الثالث : الخصائص العمليّه3 / 1إمامُ المُصَلّينَ3 / 1 1أوَّلُ مَن صَلّى مَعَ النَّبِيِّ947.الإمام زين العابدين عليه السلام :رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أوَّلُ مَن صَلّى مَعى عَلِيٌّ . (1)948.عنه عليه السلام :عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : هذا أوَّلُ مَن آمَنَ بى وصَدَّقَنى وصَلّى مَعى . (2)949.عنه عليه السلام (مِن دُعائِهِ عِندَ الشِّدَّهِ) عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ أنتَ أوَّلُ مَن آمَنَ بى وصَدَّقَنى ، وأنتَ أوَّلُ مَن أعانَنى عَلى أمرى ، وجاهَدَ مَعى عَدُوّى ، وأنتَ أوَّلُ مَن صَلّى مَعى وَالنّاسُ يَومَئِذٍ فى غَفلَهِ الجَهالَهِ . (3) .

1- .الفردوس : ج 1 ص 27 ح 39 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 245 ح 190 كلاهما عن ابن عبّاس ، كنز العمّال : ج 11 ص 616 ح 32992 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 14 عن زيد بن أرقم وابن عبّاس .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 225 عن الشعبى .
3- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 303 ح 63 ، بشاره المصطفى : ص 220 كلاهما عن إبراهيم بن أبى محمود و ص 125 عن رزين وكلّها عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام الحسين عليهم السلام .

فصل سوم : ویژگی های عملی

3 / 1 پیشوای نمازگزاران

3 / 1 1 نخستین نمازگزار با پیامبر

فصل سوم : ویژگی های عملی3 / 1پیشوای نمازگزاران3 / 1 1نخستین نمازگزار با پیامبر955.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :اوّلین کسی که با من نماز گزارد ، علی بود .956.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام : این ، نخستین کسی است که به من ایمان آورد ، مرا تصدیق کرد و با من نماز گزارد .957.الفردوس عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله :پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و مرا تصدیق کردی . تو نخستین کسی هستی که مرا در کارم یاری کردی و همراه من با دشمنم جنگیدی . تو نخستین کسی هستی که با من نماز گزاردی و مردم در آن روز ، در غفلت نادانی بودند .

.

958.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :أنَا أَوّلُ مَن صَلّى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (1)959.عنه صلى الله عليه و آله (لِسَلمانَ) رسول اللّه صلى الله عليه و آله :لَقَد صَلَّتِ المَلائِكَهُ عَلَىَّ وعَلى عَلِيٍّ سَبعَ سِنينَ ؛ لِأَ نّا كُنّا نُصَلّى لَيسَ مَعَنا أحَدٌ يُصَلّى غَيرَنا . (2)960.الإمام الصادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ إنّى أوَّلُ مَن أنابَ ، وسَمِعَ وأجابَ ، لَم يَسبِقنى إلّا رَسولُ اللّه صلى الله عليه و آله بِالصَّلاهِ . (3)961.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :لَم يَسبِقنى بِصَلاتى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أحَدٌ (4) . (5)962.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :صَلَّيتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَذا وكَذا لا يُصَلّى مَعَهُ غَيرى إلّا خَديجَهُ . (6)963.السنن الكبرى عن ابن عبّاس :عنه عليه السلام :أنَا عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، وأنَا الصِّدّيقُ الأكبَرُ ، لا يَقولُها بَعدى إلّا كَذّابٌ ، صَلَّيتُ قَبلَ النّاسِ لِسَبعِ سِنينَ . (7) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 590 ح 999 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 32 ح 1 ، أسد الغابه : ج 4 ص 90 الرقم 3789 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 346 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 31 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 297 ح 1191 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 498 ح 22 وفيهما «أنا أوّل رجل ...» ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 21 وفيه «أنا أوّل من صلّى» ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 269 ح 180 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 15 كلّها عن حبّه العرنى .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 39 ح 8364 ؛ كنز الفوائد : ج 1 ص 272 ، الفصول المختاره : ص 262 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 283 ح 198 كلّها عن أبى أيّوب الأنصارى .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 131 .
4- .فى المصدر : «حد» وهو تصحيف .
5- .وقعه صفّين : ص 314 ، الأمالى للصدوق : ص 491 ح 668 نحوه ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 248 كلّها عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام .
6- .الاستيعاب : ج 3 ص 201 ح 1875 .
7- .سنن ابن ماجه : ج 1 ص 44 ح 120 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 121 ح 4584 وفيه «إنّى» بدل «أنا» ، فضائل الصحابه لابن حنبل :

ج 2 ص 587 ح 993 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 38 ص 6 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 498 ح 21 ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 584 ح 1324 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 310 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 26 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 260 ح 172 وزاد فى الأربعه الأخيره «مفترٍ» بعد «كذّاب» ، الخصال : ص 402 ح 110 كلّها عن عباد بن عبد اللّه .

964.الإمام الباقر والإمام الصادق عليهماالسلام :امام على عليه السلام :من نخستين كسى هستم كه با پيامبر خدا نماز گزاردم .965.الإمام الكاظم عليه السلام :پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :فرشتگان بر من و بر على ، هفت سال درود فرستادند ؛ چون ما نماز مى خوانديم و كسى همراهمان نماز نمى گزارد .966.طبّ الأئمّه عن الوشّاء عن الإمام الرضا عليه السلاامام على عليه السلام :پروردگارا ! من نخستين كسى هستم كه روى آورد ، شنيد و اجابت كرد و جز پيامبر خدا ، كسى در نماز بر من پيشى نگرفت .967.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :امام على عليه السلام :هيچ كس در نمازگزارى با پيامبر خدا بر من پيشى نگرفت .968.الإمام علىّ عليه السلام :امام على عليه السلام :با پيامبر خدا ، چنين و چنان نماز گزاردم و جز خديجه ، كس ديگرى همراه من با او نماز نگزارد .969.الإمام زين العابدين عليه السلام :امام على عليه السلام :من ، بنده خدا و برادر پيامبر خدايم . من صِدّيق اكبرم و پس از من ، جز دروغگو اين ادّعا را نخواهد كرد . هفت سال پيش از مردم ، نماز گزاردم . .

970.عدّه الداعى :عنه عليه السلام :لَقَد صَلَّيتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَبعَ حِجَجٍ ، ما يُصَلّى مَعَهُ غَيرى إلّا خَديجَهُ بِنتُ خُوَيلِدٍ ، ولَقَد رَأَيتُنى أدخُلُ مَعَهُ الوادِىَ ، فَلا نَمُرُّ بِحَجَرٍ ولا شَجَرٍ إلّا قالَ : السَّلامُ عَلَيكَ يا رَسولَ اللّهِ ، وأنَا أسمَعُهُ . (1)971.الإمام زين العابدين عليه السلام :عنه عليه السلام :لَقَد صَلَّيتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ثَلاثَ سِنينَ قَبلَ أن يُصَلِّىَ مَعَهُ أحَدٌ مِنَ النّاسِ . (2)972.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :سنن الترمذى عن ابن عبّاس :أوَّلُ مَن صَلّى عَلِىٌّ عليه السلام . (3)973.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مسند ابن حنبل عن زيد بن أرقم :أوَّلُ مَن صَلّى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِىٌّ عليه السلام . (4)974.عنه صلى الله عليه و آله :الطبقات الكبرى عن مجاهد :أوَّلُ مَن صَلّى عَلِىٌّ عليه السلام وهُوَ ابنُ عَشرِ سِنينَ . (5)975.عنه صلى الله عليه و آله :مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس :أوَّلُ مَن صَلّى مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله بَعدَ خَديجَهَ عَلِىٌّ عليه السلام . (6)976.عنه صلى الله عليه و آله :سنن الترمذى عن أنس :بُعِثَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله يَومَ الإِثنَينِ ، وصَلّى عَلِىٌّ يَومَ الثُّلاثاءِ . (7) .

1- .كنز الفوائد : ج 1 ص 272 عن عباد بن يزيد .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 682 ح 1166 و ح 1165 ؛ الأمالى للطوسى : ص 261 ح 473 كلّها عن عبد اللّه بن نجىّ ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 297 ح 221 عن نجىّ الحضرمى ، الفصول المختاره : ص 261 عن عبد اللّه بن يحيى الحضرمى نحوه ، شرح الأخبار : ج 1 ص 177 ح 135 عن ابن يحيى .
3- .سنن الترمذى : ج 5 ص 642 ح 3734 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 35 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 310 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 26 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 79 ح 19304 وص 82 ح 19322 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 610 ح 1040 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 33 ح 2 و ص 34 ح 4 ، مسند الطيالسى : ص 93 ح 678 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 37 و 38 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 347 ، الاستيعاب : ج 3 ص 201 الرقم 1875 ، المناقب للخوارزمى : ص 56 ح 22 ؛ الفصول المختاره : ص 263 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 14 ، الخصال : ص 210 ح 33 عن ابن عبّاس .
5- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 21 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 26 .

6- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 799 ح 3542 ، مسند الطيالسى : ص 360 ح 2753 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 35 ، الاستيعاب : ج 3 ص 198 الرقم 1875 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 117 .
7- .سنن الترمذى : ج 5 ص 640 ح 3728 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 29 ، الاستيعاب : ج 3 ص 200 الرقم 1875 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 310 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 26 كلاهما عن جابر ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 14 .

977.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :با پیامبر خدا ، هفت سال نماز گزاردم . جز من کسی همراه او نماز نمی گزارد ، غیر از خدیجه دختر خُوَیلِد ، و تو مرا می دیدی که همراه او وارد وادی ای می شدم و به سنگی و درختی نمی گذشتیم ، جز آن که می گفت : «سلام بر تو ای پیامبر خدا!» و من می شنیدم .978.الإمام الصادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :سه سال با پیامبر خدا نماز می گزاردم ، پیش از آن که کسی همراه او نماز بگزارد .979.عنه علیه السلام :سنن التِّرمَذی به نقل از ابن عبّاس : اوّلین کسی که نماز گزارد ، علی علیه السلام بود .980.الإمام الباقر علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از زید بن ارقم : نخستین کسی که با پیامبر خدا نماز گزارد ، علی علیه السلام بود .981.الإمام زین العابدین علیه السلام :الطبقات الکبری به نقل از مجاهد : اوّلین کسی که نماز گزارد ، علی علیه السلام بود ، در حالی که ده سال داشت .982.الإمام الصادق علیه السلام :مسند ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس : اوّلین کسی که پس از خدیجه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد ، علی علیه السلام بود .983.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی وَصِیَّتِهِ لِعَلِیٍّ علیه السلام) سنن الترمذی به نقل از اَنَس : پیامبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه برانگیخته شد و علی علیه السلام روز سه شنبه نماز گزارد . .

984.الإمام الباقر عليه السلام :المستدرک علی الصحیحین عن بریده :اِنطَلَقَ أبو ذَرٍّ ونُعَیمٌ ابنُ عَمِّ أبی ذَرٍّ وأنَا مَعَهُم نَطلُبُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وهُوَ بِالجَبَلِ مُکتَتِمٌ ، فَقالَ أبو ذَرٍّ : یا مُحَمَّدُ ، أتَیناکَ نَسمَعُ ما تَقولُ وإلی ما تَدعو ؟ فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أقولُ : لا إلهَ إلَا اللّهُ ، وإنّی رَسولُ اللّهِ . فَآمَنَ بِهِ أبو ذَرٍّ وصاحِبُهُ وآمَنتُ بِهِ ، وکانَ عَلِیٌّ فی حاجَهٍ لِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أرسَلَهُ فیها . واُوحِیَ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ الإِثنَینِ ، وصَلّی عَلِیٌّ یَومَ الثُّلاثاءِ . (1)985.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :المعجم الکبیر عن أبی رافع :صَلَّی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله غَداهَ الإِثنَینِ ، وصَلَّت خَدیجَهُ یَومَ الإِثنَینِ مِن آخِرِ النَّهارِ ، وصَلّی عَلِیٌّ علیه السلام یَومَ الثُّلاثاءِ ، فَمَکَثَ عَلِیٌّ علیه السلام یُصَلّی مُستَخفِیا سَبعَ سِنینَ وأشهُرا قَبلَ أن یُصَلِّیَ أحَدٌ . (2)986.عنه صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین عن أبی رافع :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله صَلّی یَومَ الإِثنَینِ ، وصَلَّت مَعَهُ خَدیجَهُ ، وإنَّهُ عَرَضَ عَلی عَلِیٍّ یَومَ الثُّلاثاءِ الصَّلاهَ فَأسلَمَ وقالَ : دَعنی اُوامِرُ أبا طالِبٍ فِی الصَّلاهِ ، قالَ : فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إنَّما هُوَ أمانَهٌ . قالَ : فَقالَ عَلِیٌّ : فَاُصَلّی إذا . فَصَلّی مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ الثُّلاثاءِ . (3)987.عنه صلی الله علیه و آله :تذکره الخواصّ عن ابن عبّاس :أوَّلُ مَن رَکَعَ مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ، فَنَزَلَت فیهِ هذِهِ الآیَهُ : «وَ أَقِیمُواْ الصَّلَوهَ وَ ءَاتُواْ الزَّکَوهَ وَ ارْکَعُواْ مَعَ الرَّ کِعِینَ» (4) . (5)988.عنه صلی الله علیه و آله :المناقب للخوارزمی عن ابن عبّاس فی قَولِهِ تَعالی : «وَ ارْکَعُواْ مَعَ الرَّ کِعِینَ» : إنَّها نَزَلَت فی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وعَلِیٍّ خاصَّهً ، وهُما أوَّلُ مَن صَلّی ورَکَعَ . (6) .

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 121 ح 4586 .
2- .المعجم الکبیر : ج 1 ص 320 ح 952 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 28 ، المناقب للخوارزمی : ص 57 ح 24 ؛ المناقب للکوفی : ج 1 ص 285 ح 202 ، کنز الفوائد : ج 1 ص 272 کلّها نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 15 وفیه إلی «یوم الثلاثاء» .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 201 ح 4841 .
4- .البقره : 43 .
5- .تذکره الخواصّ : ص 13 .

6- .المناقب للخوارزمى : ص 280 ح 274 ، النور المشتعل : ص 40 ح 1 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 111 ح 124 ؛ تفسير فرات : ص 59 ح 20 ، تفسير الحبرى : ص 237 ح 5 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 325 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 53 ح 29 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 13 عن ابن عبّاس والإمام الباقر عليه السلام .

989.عنه صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین به نقل از بُرَیده : ابوذر و نعیم (پسر عموی ابوذر) به راه افتادند و من هم با آنان بودم و پیامبر خدا را که در کوه مخفی بود ، می جُستیم . ابوذر گفت : ای محمّد! آمده ایم بشنویم چه می گویی و به چه چیزی فرا می خوانی .

پیامبر خدا فرمود : «می گویم : خدایی جز اللّه نیست و من پیامبر خدا هستم» .

ابوذر و همراهش به وی ایمان آوردند و من هم ایمان آوردم و علی علیه السلام در پی کاری رفته بود که پیامبر خدا او را فرستاده بود . روز دوشنبه به پیامبر خدا وحی شد و علی علیه السلام روز سه شنبه نماز گزارد .990.عنه صلی الله علیه و آله :المعجم الکبیر به نقل از ابو رافع : پیامبر صلی الله علیه و آله صبح دوشنبه نماز گزارد و خدیجه ، روز دوشنبه ، اواخر روز ، نماز گزارد و علی علیه السلام روز سه شنبه نماز به جا آورد و علی علیه السلام هفت سال و چند ماه مخفیانه نماز می گزارد ، پیش از آن که کسی نماز بگزارد .991.عنه صلی الله علیه و آله :المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو رافع : پیامبر خدا ، روز دوشنبه نماز گزارد و خدیجه نیز با او نماز به جا آورد و وی روز سه شنبه ، نماز را به علی علیه السلام عرضه کرد . اسلام آورد و گفت : اجازه بده تا ابوطالب را به نماز فرا خوانم . پیامبر خدا فرمود : این [نماز] ، نزد تو امانت است . علی علیه السلام گفت : «پس نماز می گذارم» و با پیامبر خدا ، روز سه شنبه نماز گزارد .992.عنه صلی الله علیه و آله :تذکره الخواصّ به نقل از ابن عبّاس : نخستین کسی که با پیامبر صلی الله علیه و آله رکوع کرد ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و این آیه ، درباره وی نازل شد : «و نماز را به پا دارید ، و زکات بدهید ، و با رکوع کنندگان ، رکوع کنید» .993.عنه صلی الله علیه و آله :المناقب ، خوارزمی به نقل از ابن عبّاس ، درباره سخن خدا «با رکوع کنندگان رکوع کنید» : این آیه در مورد پیامبر خدا و علی علیه السلام نازل شده است و آن دو نخستین کسانی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند . .

3 / 1 2اِهتِمامُهُ بِأَوَّلِ الوَقتِ996.الإمام علىّ عليه السلام :إرشاد القلوب :كانَ [عَلِىٌّ عليه السلام] يَوما فى حَربِ صِفّينَ مُشتَغِلاً بِالحَربِ وَالقِتالِ ، وهُوَ مَعَ ذلِکَ بَينَ الصَّفَّينِ يَرقُبُ الشَّمسَ ، فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما هذَا الفِعلُ ؟ فَقالَ عليه السلام : أنظُرُ إلَى الزَّوالِ حَتّى نُصَلِّىَ . فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : وهَل هذا وَقتُ صَلاهٍ ؟ ! إنَّ عِندَنا لَشُغُلاً بِالقِتالِ عَنِ الصَّلاهِ . فَقالَ عليه السلام : عَلامَ نُقاتِلُهُم ؟ إنَّما نُقاتِلُهُم عَلَى الصَّلاهِ . (1)3 / 1 3صَلاتُهُ صَلاهُ رَسولِ اللّهِ999.عنه عليه السلام :صحيح البخارى عن مطرف بن عبد اللّه :صَلَّيتُ خَلفَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، أنَا وعِمرانُ بنُ حُصَينٍ ، فَكانَ إذا سَجَدَ كَبَّرَ ، وإذا رَفَعَ رَأسَهُ كَبَّرَ ، وإذا نَهَضَ مِنَ الرَّكعَتَينِ كَبَّرَ ، فَلَمّا قَضَى الصَّلاهَ ، أخَذَ بِيَدى عِمرانُ بنُ حُصَينٍ فَقالَ : قَد ذَكَّرَنى هذا صَلاهَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، أو قالَ : لَقَد صَلّى بِنا صَلاهَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . (2)1000.عنه عليه السلام :مسند ابن حنبل عن مطرف بن عبد اللّه بن الشخير :صَلَّيتُ أنَا وعِمرانُ بنُ حُصَينٍ بِالكوفَهِ خَلفَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَكَبَّرَ بِنا هذَا التَّكبيرَ حينَ يَركَعُ وحينَ يَسجُدُ فَكَبَّرَهُ كُلَّهُ ، فَلَمَّا انصَرَفنا قالَ لى عِمرانُ : ما صَلَّيتُ مُنذُ حينَ أو قالَ : مُنذُ كَذا وكَذا أشبَهَ بِصَلاهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن هذِهِ الصَّلاهِ ، يَعنى صَلاهَ عَلِىٍّ عليه السلام . (3) .

1- .إرشاد القلوب : ص 217 ، بحار الأنوار : ج 83 ص 23 ح 43 .
2- .صحيح البخارى : ج 1 ص 272 ح 753 و ص 284 ح 792 ، سنن النسائى : ج 2 ص 204 ، سنن أبى داوود : ج 1 ص 221 ح 835 كلّها عن مطرف .
3- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 200 ح 19881 .

3 / 1 2 اهتمام به نماز اوّل وقت

3 / 1 3 نماز او مانند نماز پیامبر

3 / 1 2اهتمام به نماز اوّل وقت1003.عنه صلی الله علیه و آله :إرشاد القلوب :در جنگ صفّین [علی علیه السلام]مشغول جنگ و مبارزه بود و در عین حال ، بین دو سپاه ، مراقب خورشید بود . ابن عبّاس گفت : ای امیر مؤمنان ! این چه کاری است؟

فرمود : «منتظر زوال خورشیدم تا نماز به جای آوریم» .

ابن عبّاس گفت : آیا اکنون وقت نماز است ؟! جنگ ، فرصتی برای نماز باقی نگذاشته است .

فرمود : «برای چه با آنان می جنگیم؟! همانا ما برای نماز با آنان می جنگیم» .3 / 1 3نماز او مانند نماز پیامبر1006.عنه علیه السلام (فیما یُقالُ فی کُلِّ یَومٍ مِن رَجَبٍ) صحیح البخاری به نقل از مطرف بن عبد اللّه : من و عمران بن حصین ، پشت سرِ علی بن ابی طالب علیه السلام نماز به جا آوردیم . هرگاه سجده می کرد ، تکبیر می گفت و هرگاه سر بلند می کرد ، تکبیر می گفت و هرگاه برمی خاست ، تکبیر می گفت .

هنگام پایان نماز ، عمران بن حصین دست مرا گرفت و گفت : این نماز ، نماز محمّد صلی الله علیه و آله را به یاد من آورد (و یا گفت : با ما نماز محمّد صلی الله علیه و آله را به جا آورد) .1007.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :مسند ابن حنبل به نقل از مطرف بن عبد اللّه بن شخیر : من و عمران بن حصین ، در کوفه پشت سرِ علی بن ابی طالب علیه السلام نماز گزاردیم . هرگاه رکوع می کرد یا به سجده می رفت ، همراه ما تکبیر می گفت . در همه تکبیر گفت .

هنگامی که از نماز فارغ شدیم ، عمران به من گفت : از مدّت ها پیش (یا گفت : از فلان وقت) ، نمازی شبیه تر از این (یعنی از نماز علی علیه السلام)به نمازِ پیامبر خدا به جا نیاورده بودم .

.

3 / 1 4حالُهُ عِندَ حُضورِ وَقتِ الصَّلاهِ1010.الإمام الصادق عليه السلام (مِمّا قالَهُ عليه السلام فى جَوابِ الصّوفِيَّهِ) الإمام الصادق عليه السلام فِى الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : وإن كانَ لَيَقومُ إلَى الصَّلاهِ ، فَإذا قالَ : وَجَّهتُ وَجهى تَغَيَّرَ لَونُهُ ، حَتّى يُعرَفُ ذلِکَ فى وَجهِهِ . (1)1011.الكافى عن الوليد بن صبيح عن الإمام الصادق عليه التنبيه الغافلين :إنَّهُ [عَلِيّا عليه السلام] كانَ إذا حَضَرَ وَقتُ الصَّلاهِ إرتَعَدَت فَرائِصُهُ (2) وتَغَيَّرَ لَونُهُ ، فَسُئِلَ عَن ذلِکَ ، فَقالَ : جاءَ وَقتُ الأَمانَهِ الَّتى عَرَضَهَا اللّهُ عَلَى السَّماواتِ وَالأَرضِ وَالجِبالِ فَأَبَينَ أن يَحمِلنَها وأشفَقنَ مِنها ، وحَمَلَهَا الإِنسانُ ، فَلا أدرى أ اُحسِنُ أداءَ ما حُمِّلتُ أم لا ؟ (3)3 / 1 5حُضورُ قَلبِهِ فِى الصَّلاهِ1014.مجمع البيان عن عمرو بن زيد عن الإمام الصادق عليهالمناقب لابن شهر آشوب عن ابن عبّاس :اُهدِىَ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ناقَتانِ عَظيمَتانِ سَمينَتانِ ، فَقالَ لِلصَّحابَهِ : هَل فيكُم أحَدٌ يُصَلّى رَكعَتَينِ بِقيامِهِما ورُكوعِهِما وسُجودِهِما ووُضوئِهِما وخُشوعِهِما لا يَهتَمُّ فيهِما مِن أمرِ الدُّنيا بِشَىءٍ ، ولا يُحَدِّثُ قَلبَهُ بِفِكرِ الدُّنيا ، اُهدى إلَيهِ إحدى هاتَينِ النّاقَتَينِ ؟ فَقالَها : مَرَّهً ومَرَّتَينِ وثَلاثَهً ، لَم يُجِبهُ أحَدٌ مِن أصحابِهِ .

فَقامَ أميرُ المُؤمِنينَ فَقالَ : أنَا يا رَسولَ اللّهِ ، اُصَلّى رَكعَتَينِ اُكَبِّرُ تَكبيرَهَ الاُولى إلى أن اُسَلِّمَ مِنهُما ، لا اُحَدِّثُ نَفسى بِشَىءٍ مِن أمرِ الدُّنيا ، فَقالَ : يا عَلِيُّ ، صَلِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيکَ .

فَكَبَّرَ أميرُ المُؤمِنينَ ودَخَلَ فِى الصَّلاهِ ، فَلَمّا سَلَّمَ مِنَ الرَّكعَتَينِ هَبَطَ جَبرَئيلُ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ يُقرِئُکَ السَّلامَ ويَقولُ لَکَ : أعطِهِ إحدَى النّاقَتَينِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنّى شارَطتُهُ أن يُصَلِّىَ رَكعَتَينِ لا يُحَدِّثُ فيهِما بِشَىءٍ مِنَ الدُّنيا اُعطيهِ إحدَى النّاقَتَينِ إن صَلّاهُما ، وإنَّهُ جَلَسَ فِى التَّشَهُّدِ فَتَفَكَّرَ فى نَفسِهِ أيَّهُما يَأخُذُ ؟ فَقالَ جَبرَئيلُ : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ يُقرِئُکَ السَّلامَ ويَقولُ لَکَ : تَفَكَّرَ أيَّهُما يَأخُذُها أسمَنَهُما وأعظَمَهُما فَيَنحَرَها ويَتَصَدَّقَ بِها لِوَجهِ اللّهِ ؟ فَكانَ تَفَكُّرُهُ لِلّهِ عَزَّ وجَلَّ لا لِنَفسِهِ ولا لِلدُّنيا ، فَبَكى رَسولُ اللّهِ وأعطاهُ كِلَيهِما .

وأنزَلَ اللّهُ فيهِ : «إنَّ فِى ذَ لِکَ لَذِكْرَى» لَعِظَهٌ «لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ» عَقلٌ «أوْ أَلْقَى السَّمْعَ» يَعنى يَستَمِعُ أميرُ المُؤمِنينَ بِاُذُنَيهِ إلى مَن تَلاهُ بِلِسانِهِ مِن كَلامِ اللّهِ «وَ هُوَ شَهِيدٌ» (4) يَعنى وأميرُ المُؤمِنينَ شاهِدُ القَلبِ لِلّهِ فى صَلاتِهِ ، لا يَتَفَكَّرُ فيها بِشَىءٍ مِن أمرِ الدُّنيا . (5) .

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 110 عن زراره .
2- .الفرائص : جمع فريصه ؛ وهى المضغه التى بين الثدى ومرجع الكتف من الرجل والدابّه (لسان العرب : ج 7 ص 64 «فرص») .
3- .تنبيه الغافلين : ص 539 ح 872 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 124 ، عوالى اللآلى : ج 1 ص 324 ح 62 كلاهما نحوه .
4- .ق : 37 .
5- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 20 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 612 ح 8 ، بحار الأنوار : ج 36 ص 161 ح 142 .

3 / 1 4 حال او به هنگام رسیدن وقت نماز

3 / 1 5 حضور قلب در نماز

3 / 1 4حال او به هنگام رسیدن وقت نماز1017.الکافی عن کلیب الصیداوی :امام صادق علیه السلام درباره امام علی علیه السلام : به نماز می ایستاد ، و آنگاه که می گفت : «به سوی آفریننده آسمان و زمینْ رو کردم ...» ، رنگش تغییر می کرد ، به گونه ای که این دگرگونی در چهره اش نمایان می گشت .1018.الکافی عن أیّوب أخی أدیم بیّاع الهروی :تنبیه الغافلین :[علی علیه السلام] هنگامی که وقت نماز می شد، شانه هایش به لرزه درمی آمد و رنگش تغییر می کرد . از وی درباره این حالت پرسیده شد . فرمود : «هنگام [ادا کردنِ]امانتی است که خداوند ، آن را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشت و آنان از این که آن را بر دوش کشند ، سر باز زدند و آن را نپذیرفتند و انسانْ آن را پذیرفت (1) و من نمی دانم آیا آنچه را بر دوشم نهاده اند، به نیکی ادا خواهم کرد ، یا نه؟» .3 / 1 5حضور قلب در نماز1021.عنه صلی الله علیه و آله :المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از ابن عبّاس : دو ناقه (ماده شتر) چاق و بزرگ به پیامبر خدا هدیه شد . به صحابیان فرمود : «آیا بین شما کسی هست که دو رکعت نماز با قیام ، رکوع ، سجود ، وضو و فروتنی به جا آورد و در آن به چیزی از دنیا اهتمام نورزد و دلش به فکر دنیا نیفتد تا یکی از این دو ناقه را به او هدیه بدهم؟». یک بار ، دو بار و سه بار فرمود و هیچ کدام از یارانش پاسخ ندادند .

امیر مؤمنان برخاست و گفت : من ، ای پیامبر خدا! دو رکعت نماز به جا می آورم و تکبیره الإحرام می گویم و تا آن هنگام که سلام بدهم، به یاد چیزی از دنیا نخواهم افتاد.

فرمود : «ای علی! درود خدا بر تو باد ! بخوان» .

امیر مؤمنان ، تکبیر گفت و وارد نماز شد . هنگامی که سلام داد ، جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت : ای محمّد! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید : یکی از دو ناقه را به او بده .

پیامبر خدا فرمود : «من با او شرط کردم که دو رکعت نماز بگزارد و در آن ، هیچ به یاد چیزی از دنیا نیفتد تا اگر نماز گزارد ، یکی از دو ناقه را به وی بدهم و او در تشهّد نشست و پیش خود فکر کرد که کدام یک از آن دو را بگیرد» .

جبرئیل علیه السلام گفت : ای محمّد! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید : او اندیشید که کدام یک را بگیرد که چاق تر و بزرگ تر باشد و آن را نحر کند و در راه خدا ، آن را صدقه بدهد . بنابراین ، تفکّر او برای خداوند عز و جل بود ، نه خودش و یا دنیا .

پیامبر خدا گریست و هر دو ناقه را به وی داد .

خداوند درباره او این آیه را نازل کرد : «قطعا در این یادآوری ای است» ، یعنی پندی است . «برای هر صاحبدلی» یعنی صاحب خردی . «و گوش فرادهنده ای» یعنی امیر مؤمنان به کسی که از زبان او کلام خدا را تلاوت کرد ، گوش فرا می دهد . «در حالی که گواه است» یعنی امیر مؤمنان در نمازش گواهِ بر دلی بود که از آنِ خداوند بود ، و در نمازش به هیچ کاری از کارهای دنیا نمی اندیشید .

.

1- .اشاره ای است به آیه 72 از سوره احزاب .

1022.عنه صلى الله عليه و آله :إرشاد القلوب فى عَلِىٍّ عليه السلام : لَقَد كانَ يُفرَشُ لَهُ بَينَ الصَّفَّينِ وَالسِّهامُ تَتَساقَطُ حَولَهُ ، وهُوَ لا يَلتَفِتُ عَن رَبِّهِ ولا يُغَيِّرُ عادَتَهُ ، ولا يَفتُرُ عَن عِبادَتِهِ ، وكانَ إذا تَوَجَّهَ إلَى اللّهِ تَعالى تَوَجَّهَ بِكُلِّيَّتِهِ ، وَانقَطَعَ نَظَرُهُ عَنِ الدُّنيا وما فيها ، حَتّى أنَّهُ يَبقى لا يُدرِكُ الألَمَ ؛ لِأَنَّهُم كانوا إذا أرادوا إخراجَ الحَديدِ وَالنُّشابَ مِن جَسَدِهِ الشَّريفِ تَرَكوهُ حَتّى يُصَلِّيَ ؛ فَإذَا اشتَغَلَ بِالصَّلاهِ وأقبَلَ إلَى اللّهِ تَعالى أخرَجُوا الحَديدَ مِن جَسَدِهِ ولَم يُحِسَّ ، فَإذا فَرَغَ مِن صَلاتِهِ يَرى ذلِکَ ، فَيَقولُ لِوَلَدِهِ الحَسَنِ عليه السلام : إن هِيَ إلّا فَعَلتُکَ يا حَسَنُ . (1) .

1- .إرشاد القلوب : ص 217 .

1023.الإمام الباقر علیه السلام :إرشاد القلوب درباره علی علیه السلام : در بین دو سپاه ، برای او بساط نماز می گستردند وتیرها از هرسو در اطرافش فرود می آمدند . با این حال ، او از پروردگارش غافل نمی شد و روشش را تغییر نمی داد و در عبادتش سستی نمی کرد .

هرگاه روی به سوی خدا می کرد ، با تمام وجود،به خدا توجّه می کرد و نظرش از دنیا و آنچه در آن است ، قطع می شد.حتی به گونه ای می شد که درد را حس نمی کرد ؛ چون هر وقت می خواستند آهن و یا پیکانی را از تنش خارج کنند، رهایش می کردند تا به نماز بایستد و هنگامی که به نماز می ایستاد و رو به خدا می کرد ، آهن را از تنش درمی آوردند و او احساس نمی کرد و هنگامی که از نماز فارغ می شد ، آن را می دید و به پسرش حسن علیه السلام می فرمود : «ای حسن ! این کار توست» . .

1024.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :المحجّه البيضاء :يُنسَبُ إلى مَولانا أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام أنَّهُ وَقَعَ فى رِجلِهِ نَصلٌ فَلَم يُمكِن مِن إخراجِهِ ، فَقالَت فاطِمَهُ عليهاالسلام : أخرِجوهُ فى حالِ صَلاتِهِ ؛ فَإِنَّهُ لا يُحِسُّ بِما يَجرى عَلَيهِ حينَئِذٍ ، فَاُخرِجَ وهُوَ عليه السلام فى صَلاتِهِ . (1)3 / 1 6اِهتِمامُهُ بِصَلاهِ اللَّيلِ1027.الإمام الصادق عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :ما تَرَكتُ صَلاهَ اللَّيلِ مُنذُ سَمِعتُ قَولَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : صَلاهُ اللَّيلِ نورٌ ، فَقالَ ابنُ الكَوّاء : ولا لَيلَهَ (2) الهَريرِ (3) ؟ قالَ : ولا لَيلَهَ الهَريرِ . (4)1028.الكافى عن إسحاق بن عمّار :إرشاد القلوب :لَم يَترُک [عَلِىٌّ عليه السلام] صَلاهَ اللَّيلِ قَطُّ حَتّى لَيلَهَ الهَريرِ . (5)راجع : ص 40 (اهتمامه بالذكر) .

.

1- .المحجّه البيضاء : ج 1 ص 397 .
2- .فى المصدر : «لليله» ، والصواب ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
3- .لَيلهُ الهَرِير : من ليالى صفّين ، قُتل فيها ما يقرُب من سبعين ألف قتيل (تاج العروس : ج 7 ص 621 «هرر») .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 123 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 17 ح 10 .
5- .إرشاد القلوب : ص 217 ، بحار الأنوار : ج 83 ص 23 ح 42 .

3 / 1 6 اهتمام به نماز شب

1030.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :المَحَجّه البیضاء :درباره مولایمان امیر مؤمنان گفته اند که در پایش پیکانی فرو رفته بود که نمی شد آن را درآورد . فاطمه علیهاالسلام فرمود : «در حال نماز ، خارجش کنید؛ چون در این هنگام ، آنچه را بر وی بگذرد ، احساس نمی کند» . پس در هنگامی که در نماز بود ، آن را بیرون آوردند .3 / 1 6اهتمام به نماز شب1033.الإمام الصادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :از زمانی که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم که : «نماز شب ، نور است» ، نماز شب را ترک نکرده ام . ابن کوّاء گفت : حتی در شب هریر (لیله الهریر) (1) ؟ فرمود : «حتی در شب هریر» .1034.عدّه الداعی عن کعب الأحبار :إرشاد القلوب :[علی علیه السلام] نماز شب را حتی در شب هریر ، ترک نکرد .ر . ک : ص 41 (اهتمام به ذکر) .

.

1- .لیله الهریر ، به یکی از شب های جنگ صفّین که نبرد شدّت یافته و دو سپاه به سختی در کارزار بودند و شمار زیادی از طرفین کشته شدند ، اطلاق می شود . (م)

3 / 1 7رُكوعُهُ1038.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :الإمام الصادق عليه السلام :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَركَعُ فَيَسيلُ عَرَقُهُ حَتّى يَطَأَ فى عَرَقِهِ مِن طولِ قِيامِهِ . (1)1039.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ يَعتَدِلُ فِى الرُّكوعِ مُستَوِيا حَتّى يُقالَ : لَو صُبَّ الماءُ عَلى ظَهرِهِ لَاستَمسَكَ ... وكانَ يَكرَهُ أن يَحدُرَ رَأسَهُ ومَنكِبَيهِ فِى الرُّكوعِ . (2)3 / 2إمامُ العابِدينَ3 / 2 1أوَّلُ مَن عَبَدَ اللّهَ مِنَ الاُمَّهِ1044.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :عَبَدتُ اللّهَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَبعَ سِنينَ قَبلَ أن يَعبُدَهُ أحَدٌ مِن هذِهِ الاُمَّهِ . (3)1045.الدرّ المنثور عن الديلمى :عنه عليه السلام :ما أعرِفُ أحَدا مِن هذِهِ الاُمَّهِ عَبَدَ اللّهَ بَعدَ نَبِيِّنا غَيرى ؛ عَبَدتُ اللّهَ قَبلَ أن يَعبُدَهُ أحَدٌ مِن هذِهِ الاُمَّهِ سَبعَ سِنينَ . (4) .

1- .فلاح السائل : ص 213 ح 123 عن أبى الصباح ، بحار الأنوار : ج 85 ص 110 ح 20 .
2- .الذكرى : ص 198 عن إسحاق بن عمّار ، بحار الأنوار : ج 85 ص 118 ح 27 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 121 ح 4585 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 334 كلاهما عن حبّه جوين .
4- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 40 ح 7 عن عبد اللّه بن أبى الهذيل ، وفى بعض النسخ «تسع سنين» ، ولكن بما أنّ سبع سنين هو المشهور فالظاهر أنّ تسع تصحيف ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 238 ح 443 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 30 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 90 الرقم 3789 وفى الثلاثه الأخيره «أعلم» بدل «أعرف» ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 269 ح 181 و ص 281 ح 196 كلّها عن حبّه بن جوين و ص 256 ح 169 عن حبّه العرنى وفيهما «اعترف» بدل «أعرف» وزاد فيها «أو خمس سنين» ، كنز الفوائد : ج 1 ص 265 نحوه إلى «غيرى» .

3 / 1 7 رکوع او

3 / 2 پیشوای عبادت کنندگان

3 / 2 1 نخستین عبادت کننده از بین امّت

3 / 1 7رکوع او1048.الإمام الصادق علیه السلام :امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام ، چنان رکوع به جا می آورد که عرقش جاری می شد ، به گونه ای که از طولانی شدن نماز ، غرق در عرق می شد.1049.الدعوات :امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام در حال رکوع ، چنان صاف و کشیده می ایستاد که می گفتند : اگر آب بر پشتش ریخته شود ، آن را نگه می دارد .. . و دوست نداشت که سر و زانوانش در رکوع خمیده باشند.3 / 2پیشوای عبادت کنندگان3 / 2 1نخستین عبادت کننده از بین امّت1054.الإمام الباقر علیه السلام (فی حَدیثٍ) امام علی علیه السلام :همراه پیامبر خدا ، هفت سالْ خدا را پرستیدم ، پیش از آن که از این امّت ، کسی او را بپرستد .1055.الإمام الصادق علیه السلام (فِی الرَّجُلِ یَحزُنُهُ الأَمرُ أو یُریدُ الحاج) امام علی علیه السلام :هیچ کس جز خودم را از بینِ این امّت نمی شناسم که پس از پیامبرمان خدا را پرستیده باشد . پیش از آن که کسی از این امّتْ خدا را بپرستد ، هفت سالْ خدا را پرستش کردم .

.

1056.عنه عليه السلام :فضائل الصحابه عن حبّه العرنى عن الإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ لا أعتَرِفُ أنَّ عَبدا لَکَ مِن هذِهِ الاُمَّهِ عَبَدَکَ قَبلى غَيرَ نَبِيِّکَ صلى الله عليه و آله . قالَ : فَقالَ ذلِکَ ثَلاثَ مِرارٍ ، ثُمَّ قالَ : لَقَد صَلَّيتُ قَبلَ أن يُصَلِّىَ أحَدٌ سَبعا . (1)1057.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لَقَد عَبَدتُ اللّهَ قَبلَ أن يَعبُدَهُ أحَدٌ مِن هذِهِ الاُمَّهِ خَمسَ سِنينَ . (2)1058.الإمام الباقر عليه السلام :عنه عليه السلام :ما عَبَدَ اللّهَ أحَدٌ قَبلى مَعَ نَبِيِّهِ . (3)راجع : ج 9 ص 402 (أوّل من أسلم) و ص 420 (عمره يوم أسلم) و ص 424 (يوم إسلامه) .

3 / 2 2صِفَهُ عِبادَتِهِ1062.الإمام الباقر عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام مُناجِيا لِرَبِّهِ : إلهى ما عَبَدتُکَ خَوفا مِن عِقابِکَ ، ولا رَغبَهً فى ثَوابِکَ ، ولکِن وَجَدتُکَ أهلاً لِلعِبادَهِ فَعَبَدتُکَ . (4)1063.الإمام الصادق عليه السلام :عنه عليه السلام :لَم أعبُدهُ خَوفا ولا طَمَعا ، لکِنى وَجَدتُهُ أهلاً لِلعِبادَهِ فعَبَدتُهُ . (5) .

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 681 ح 1164 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 213 ح 776 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 32 ، ذخائر العقبى : ص 114 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 288 ح 205 كلاهما نحوه ، الفصول المختاره : ص 261 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 177 ح 136 ، مسند زيد : ص 405 نحوه .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 200 الرقم 1875 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 30 وزاد فيه «أو سبع سنين» ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 118 كلّها عن حبّه بن الجوين .
3- .الغارات : ج 2 ص 587 عن أبى الجحاف عن رجل ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 104 عن أبى غسّان النهدى نحوه وفيه «إلّا» بدل «مع» .
4- .شرح المائه كلمه : ص 219 ، شرح نهج البلاغه لابن ميثم : ج 5 ص 361 ح 223 وفيه «طمعا» بدل «رغبهً» ، عوالى اللآلى : ج 1 ص 404 ح 63 وج 2 ص 11 ح 18 والثلاثه الأخيره نحوه ، نهج الحقّ : ص 248 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 14 ح 4 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 157 .

3 / 2 2 ویژگی عبادت او

1064.الکافی عن ابن الولید بن صبیح ، عن أبیه :فضائل الصحابه به نقل از حَبّه عُرَنی ، از امام علی علیه السلام : «بار الها ! بجز پیامبرت بنده ای از این امّت را نمی شناسم که پیش از من تو را پرستش کرده باشد» . این را سه بار تکرار کرد و آن گاه گفت : «پیش از آن که کسی نماز بگزارد ، هفت سالْ نماز گزاردم» .1065.الکافی عن ابن طیّار :امام علی علیه السلام :پنج سال پیش از آن که کسی از این امّتْ خدا را بپرستد ، خدا را پرستیدم .1066.الکافی عن محمّد بن الحسن العطّار عن رجل من أصحابنامام علی علیه السلام :هیچ کس پیش از من با پیامبر خدا ، خداوند را نپرستید .ر . ک : ج 9 ص 403 (نخستین مسلمان) و ص 421 (سنّ وی در زمان ایمان آوردن) و ص 425 (روز اسلام آوردنش) .

3 / 2 2ویژگی عبادت او1070.الإمام الصادق علیه السلام :امام علی علیه السلام در مناجات با خدا : پروردگارا ! نه از ترس مجازاتت عبادتت می کنم و نه به شوق پاداشت ؛ بلکه چون تو را شایسته پرستش یافتم ، عبادتت می کنم .1071.عنه علیه السلام (فِی الأَمرِ یَطلُبُهُ الطّالِبُ مِن رَبِّهِ) امام علی علیه السلام :خدا را از ترس و یا طمع نمی پرستم ؛ بلکه او را شایسته پرستش یافتم و او را می پرستم .

.

3 / 2 3شِدَّهُ عِبادَتِهِ1074.مصباح المتهجّد :الإمام الباقر عليه السلام فى عَلِىٍّ عليه السلام : ما أطاقَ أحَدٌ عَمَلَهُ ، وإن كانَ عَلِىُّ بنُ الحُسَينِ عليهماالسلاملَيَنظُرُ فِى الكِتابِ مِن كُتُبِ عَلِىٍّ عليه السلام فَيَضرِبُ بِهِ الأَرضَ ويَقولُ : مَن يُطيقُ هذا ؟ (1)1075.الكافى عن أبى علىّ الخزّاز :الإمام الصادق عليه السلام فى عَلِىٍّ عليه السلام : وَاللّهِ ، ما أطاقَ عَمَلَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن بَعدِهِ أحَدٌ غَيرُهُ ، وَاللّهِ ما نَزَلَت بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله نازِلَةٌ قَطُّ إلّا قَدَّمَهُ فيها ثِقةً مِنهُ بِهِ . (2)1076.تهذيب الأحكام عن صفوان بن يحيى ومحمّد بن سهيل عنشرح نهج البلاغه :قيلَ لِعَلِىِّ بنِ الحُسَينِ عليهماالسلام وكانَ الغايَةَ فِى العِبادَةِ : أينَ عِبادَتُکَ مِن عِبادَةِ جَدِّکَ ؟ قالَ : عِبادَتى عِندَ عِبادَةِ جَدّى كَعِبادَةِ جَدّى عِندَ عِبادَةِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (3)1077.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :نهج البلاغه عن نوف البكالى فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : كَأَنَّ جَبينَهُ ثَفِنَهُ (4) بَعيرٍ . (5)3 / 2 4كَثرَةُ صَلاتِهِ وصَومِهِ1080.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ عَلِيّا عليه السلام فى آخِرِ عُمُرِهِ كانَ يُصَلِّى فى كُلِّ يَومٍ ولَيلَةٍ ألفَ رَكعَةٍ . (6) .

1- .الكافى : ج 8 ص 130 ح 100 عن محمّد بن مسلم و ص 163 ح 172 عن عبد الرحمن بن الحجّاج وحفص بن البخترى وسلمه بيّاع السابرى عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلامنحوه ، الأمالى للطوسى : ص 693 ح 1470 عن محمّد بن مسلم ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 84 عن عمر بن سعيد بن هلال عن الإمام الصادق عليه السلام .
2- .الكافى : ج 8 ص 165 ح 175 عن معاويه بن وهب ، الإرشاد : ج 2 ص 141 ، شرح الأخبار : ج 3 ص 271 ح 1175 كلاهما نحوه ، إعلام الورى : ج 1 ص 487 وفيه صدره وكلّها عن سعيد بن كلثوم ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 891 نحوه وفيه «علم» بدل «عمل» .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 27 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 149 ح 45 .
4- .الثَّفِنه : ما وَلى الأرض من كلّ ذات أربع إذا بَرَكت ، كالركبتين وغيرهما ، ويحصل فيه غلظ من أثر البروک (النهايه : ج 1 ص 215 «ثفن») .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 182 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 313 ح 40 .
6- .الكافى : ج 4 ص 154 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 3 ص 64 ح 215 كلاهما عن أبى بصير و ص 61 ح 209 عن جميل بن صالح ، الأمالى للصدوق : ص 356 ح 437 عن محمّد بن قيس عن الإمام الباقر عليه

السلام ، روضه الواعظين : ص 131 عن الإمام الباقر عليه السلام وليس فى الثلاثه الأخيره «فى آخر عمره» .

3 / 2 3 شدّت عبادت او

3 / 2 4 فراوانی نماز و روزه اش

3 / 2 3شدّت عبادت او1083.إثبات الوصيّه عن سعيد بن المسيّب :امام باقر عليه السلام درباره على عليه السلام : هيچ كس توان رفتار كردن همانند او را نداشت و حتّى على بن حسين عليهماالسلام به نوشته اى از نوشته هاى على عليه السلام نگاه مى كرد و آن را بر زمين مى گذاشت و مى فرمود : «چه كسى توان اين [عبادت سنگين]را دارد؟!» .1084.الخرائج والجرائح :امام صادق عليه السلام درباره على عليه السلام : به خدا سوگند ، هيچ كس پس از پيامبرخدا ، جز على عليه السلام طاقت رفتار كردن همانند او را نداشت . به خدا سوگند ، هيچ گاه حادثه اى براى پيامبرخدا پيش نمى آمد، جز آن كه به خاطر اعتماد به او، او را پيش مى داشت.1085.الكافى عن جميل :شرح نهج البلاغه :به على بن حسين عليهماالسلام كه در عبادت ، نهايت تلاش را داشت ، گفته شد : عبادت تو نسبت به عبادت جدّت در چه سطحى است؟

فرمود : «عبادت من در مقابل عبادت جدّم مثل عبادت جدّم در مقابل عبادت پيامبر خداست» .1086.الكافى عن إسماعيل بن الأرقط (ابنِ اُمِّ سَلَمَةَ اُختِ الإِمامِ الصّادِقِ عل) نهج البلاغه به نقل از نوف بكالى ، در وصف على عليه السلام : گويى پيشانى وى [از شدّت عبادت] مثل زانوى شتر بود .3 / 2 4فراوانى نماز و روزه اش1089.الكافى عن يونس بن عمّار :امام صادق عليه السلام :على عليه السلام در آخر عمر خود ، در هر شبانه روز ، هزار ركعت نماز مى گزارد .

.

1090.الکافی عن إسحاق بن عمّار :المناقب لابن شهر آشوب عن سلیمان بن المغیره عن اُمّه :سَألتُ اُمَّ سَعیدٍ سُرِّیَّهَ عَلِیٍّ عَن صَلاهِ عَلِیٍّ علیه السلام فی شَهرِ رَمَضانَ . فَقالَت : رَمَضانُ وشَوّالٌ سَواءٌ ، یُحیِی اللَّیلَ کُلَّهُ . (1)1091.کتاب من لا یحضره الفقیه عن شیخ من آل سعد :سنن الترمذی عن جمیع بن عمیر التیمی :دَخَلتُ مَعَ عَمَّتی عَلی عائِشَهَ فَسُئِلَت : أیُّ النّاسِ کانَ أحَبَّ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ قالَت : فاطِمَهُ ، فَقیلَ : مِنَ الرِّجالِ ؟ قالَت : زَوجُها ؛ إن کانَ ما عَلِمتُ صَوّاما قَوّاما . (2)1092.تهذیب الأحکام عن علیّ بن مهزیار :کفایه الطالب عن الأسود بن یزید :کانَ عَلِیٌّ علیه السلام یَصومُ شَطرَ الدَّهرِ . (3)1093.عدّه الداعی :الإمام الصادق علیه السلام :کانَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام یَدخُلُ إلی أهلِهِ ویَقولُ : عِندَکُم شَیءٌ ؟ وإلّا صُمتُ ، فَإن کانَ عِندَهُم شَیءٌ أتَوهُ بِهِ وإلّا صامَ . (4)1094.رسول اللّه صلی الله علَیه و آله :شرح نهج البلاغه فی بَیانِ فَضائِلِ عَلِیٍّ علیهِ السلام : أمَّا العِبادَهُ ؛ فَکانَ أعبَدَ النّاسِ وأکثَرَهُم صَلاهً وصَوما ، ومِنهُ تَعَلَّمَ النّاسُ صَلاهَ اللَّیلِ ، ومُلازَمَهَ الأورادِ ، وقِیامَ النّافِلَهِ ، وما ظَنُّکَ بِرَجُلٍ یَبلُغُ مِن مُحافَظَتِهِ عَلَی وِردِهِ أن یُبسَطَ لَهُ نِطَعٌ بَینَ الصَّفَّینِ لَیلَهَ الهَریرِ ، فَیُصَلّی عَلَیهِ وِردَهُ ، وَالسِّهامُ تَقَعُ بَینَ یَدَیهِ وتَمُرُّ عَلی صِماخَیهِ یَمینا وشِمالاً ، فَلا یَرتاعُ لِذلِکَ ، ولا یَقومُ حَتّی یَفرُغَ مِن وَظیفَتِهِ ! وما ظَنُّکَ بِرَجُلٍ کانَت جَبهَتُهُ کَثَفِنَهِ البَعیرِ لِطولِ سُجودِهِ ! (5) .

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 123 ؛ کفایه الطالب : ص 399 .
2- .سنن الترمذی : ج 5 ص 701 ح 3874 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 171 ح 4744 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 263 ، ذخائر العقبی : ص 77 ؛ کشف الغمّه : ج 2 ص 88 .
3- .کفایه الطالب : ص 399 .
4- .تهذیب الأحکام : ج 4 ص 188 ح 531 ، عوالی اللآلی : ج 3 ص 135 ح 15 کلاهما عن هشام بن سالم .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 27 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 148 ح 45 .

1095.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از سلیمان بن مُغَیره ، از مادرش : از اُمّ سعید (کنیز علی علیه السلام) از نماز علی علیه السلام در ماه رمضان پرسیدم . گفت : رمضان و شوّال ، یک سان بود . تمام شب را شب زنده داری می کرد .1096.الإمام الصادق علیه السلام :سنن الترمذی به نقل از جمیع بن عمیر تیمی : همراه عمّه ام نزد عایشه رفتیم . از وی پرسیده شد : چه کسی در نزد پیامبر خدا محبوب تر بود؟ گفت : فاطمه . گفته شد : از بینِ مردان ؟ گفت : شوهرش (علی علیه السلام) . تا آن جا که من می دانم ، او پُر روزه و پُر نماز بود .1097.الإمام الکاظم علیه السلام :کفایه الطالب به نقل از اسود بن یزید : علی علیه السلام نصف سال را روزه می گرفت .1098.محاسبه النفس عن طلحه :امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان نزد خانواده اش می آمد و می فرمود : «چیزی دارید؟ اگر نیست ، روزه می گیرم» . اگر چیزی [برای خوردن] داشتند ، نزدش می آوردند ، وگرنه ، روزه می گرفت .1099.الأمالی للصدوق عن لیث بن أبی سلیم :شرح نهج البلاغه در بیان فضایل علی علیه السلام : امّا در عبادت ، عابدترینِ مردم و روزه گیرترین و نمازگزارترینِ آنان بود . مردم ، نماز شب ، پیگیریِ برنامه عبادت شبانه و نافله شب را از او یاد گرفتند .

چه گمان می بری درباره کسی که از شدّت پیگیری برنامه شبانه عبادتش در لیله الهریر در صفّین [نیز]سجاده اش پهن بود ؟! او نماز می خوانْد و دعا می کرد ، در حالی که تیرها پیش پایش می افتادند و از چپ و راستِ گوشش می گذشتند و باعث ترسش نشدند و تا از وظیفه عبادی اش فارغ نشد ، برنخاست .

و گمان تو نسبت به مردی که پیشانی او به خاطر سجده های طولانی چون زانوی شتر ، پینه بسته بود ، چیست؟!.

3 / 2 5قِصَصٌ مِن عِبادَتِهِ1102.عنه صلى الله عليه و آله :حليه الأولياء عن أبى صالح :دَخَلَ ضِرارُ بنُ ضَمرَةَ الكِنانِىُّ عَلى مُعاوِيَةَ ، فَقالَ لَهُ : صِف لى عَلِيّا . فَقالَ : أ وَتُعفينى يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : لا أُعفيکَ ، قالَ : أمّا إذ لابُدَّ ؛ فَإِنَّهُ كانَ وَاللّهِ بَعيدَ المَدى ، شَديدَ القُوى ، يَقولُ فَصلاً ، ويَحكُمُ عَدلاً ، يَتَفَجَّرُ العِلمُ من جَوانِبِهِ ، وتَنطِقُ الحِكمَةُ مِن نَواحِيهِ ، يَستَوحِشُ مِن الدُّنيا وزَهرَتِها ، ويَستَأنِسُ بِاللَّيلِ وظُلمَتِهِ .

كانَ وَاللّهِ غَزيرَ العَبرَةِ ، طَويلَ الفِكرَةِ ، يُقَلِّبُ كَفَّهُ ، ويُخاطِبُ نَفسَهُ ، يُعجِبُهُ مِن اللِّباسِ ما قَصُرَ ، ومِنَ الطَّعامِ ما جَشَبَ ، كانَ وَاللّهِ كَأَحَدِنا ؛ يُدنينا إذا أَتَيناهُ ، ويُجيبُنا إذا سَأَلناهُ ، وكانَ مَعَ تَقَرُّبِهِ إلَينا وقُربِهِ مِنّا لا نُكَلِّمُهُ هَيبَةً لَهُ ؛ فَإِن تَبَسَّمَ فَعَن مِثلِ اللُّؤلُؤِ المَنظومِ ، يُعَظِّمُ أهلَ الدِّينِ ، ويُحِبُّ المَساكينَ ، لا يَطمَعُ القَوِىُّ فى باطِلِهِ ، ولا يَيأَسُ الضَّعيفُ مِن عَدلِهِ .

فَأَشهَدُ بِاللّهِ لَقَد رَأَيتُهُ فى بَعضِ مَواقِفِهِ وقَد أرخَى اللَّيلُ سُدولَهُ ، وغارَت نُجومُهُ يَميلُ فى مِحرابِهِ ، قابِضاً عَلى لِحيَتِهِ ، يَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّليمِ (1) ، ويَبكى بُكاءَ الحَزينِ ، فَكَأَنّى أسمَعُهُ الآنَ وهُوَ يَقولُ : يا رَبَّنا يا رَبَّنا يَتَضَرَّعُ إلَيهِ ثُمَّ يَقولُ لِلدُّنيا : إلَىَّ تَغَرَّرتِ ! إلَىَّ تَشَوَّفتِ ! هَيهاتَ هَيهاتَ ، غُرّى غَيرى ، قَد بَتَتُّكِ ثَلاثا ، فَعُمُرُكِ قَصيرٌ ، ومَجلِسُكِ حَقيرٌ ، وخَطَرُكِ يَسيرٌ ، آهِ آهِ مِن قِلَّهِ الزّادِ ، وبُعدِ السَّفَرِ ، ووَحشَهِ الطَّريقِ .

فَوَكَفَت (2) دُموعُ مُعاوِيَهَ عَلى لِحيَتِهِ ما يَملِكُها ، وجَعَلَ يَنشُفُها بِكُمِّهِ وقَدِ اختَنَقَ القَومُ بِالبُكاءِ ، فَقالَ : كَذا كانَ أبُو الحَسَنِ رحمه الله ! كَيفَ وَجدُکَ عَلَيهِ يا ضِرارُ ؟ قالَ : وَجدُ مَن ذُبِحَ واحِدُها فى حِجرِها ، لا تَرقَأُ (3) دَمعَتُها ، ولا يَسكُنُ حُزنُها . ثُمَّ قامَ فَخَرَجَ . (4) .

1- .السَّليم : اللديغ . يقال : سَلَمَتْهُ الحيّهُ ؛ أى لَدَغَتْهُ (لسان العرب : ج 12 ص 292 «سلم») .
2- .وَكَفَ الدمع : إذا تقاطر (النهايه : ج 5 ص 220 «وكف») .
3- .رقَأ الدمع : سكن وانقطع (النهايه : ج 2 ص 248 «رقأ») .
4- .حليه الأولياء : ج 1 ص 84 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 401 و402 ، الاستيعاب : ج 3 ص 209 الرقم 1875 ، المحاسن والمساوئ : ص 46 وفيه «عدى بن حاتم» بدل «ضرار» ، صفه الصفوه : ج 1 ص 133 ، الصواعق المحرقه : ص 131 ، تذكره الخواصّ : ص 118 ، ذخائر العقبى :

ص 178 ، الفصول المهمّه : ص 127 ، مروج الذهب : ج 2 ص 433 ؛ نهج البلاغه : الحكمه 77 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 70 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 160 ، عدّه الداعى : ص 194 ، إرشاد القلوب : ص 218 ، الفضائل لابن شاذان : ص 83 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 103 ، تنبيه الخواطر : ج 1 ص 79 كلّها نحوه .

3 / 2 5 داستان هایی از عبادتش

3 / 2 5داستان هایی از عبادتش1105.الأمالی للصدوق عن أبی بصیر :حلیه الأولیاء به نقل از ابو صالح : ضرار بن ضمره کنانی بر معاویه وارد شد . معاویه گفت : علی را برایم توصیف کن .

گفت : ای امیر مؤمنان ! مرا معاف دار .

گفت : نه ، معافت نمی دارم .

ضرار گفت : حال که چاره ای نیست ، توصیف می کنم :

به خدا سوگند ، او بسیار دوراندیش و پر قدرت بود ، سخنش قاطع و روشنگر بود و به عدل حکم می کرد ، دانش از اطراف او می جوشید و وجودش از حکمت ، سرشار بود ، از دنیا و درخشش آن می ترسید و به شب و تاریکی اش اُنس داشت .

به خدا سوگند ، بسیار پُر اشک و پُر اندیشه بود . دریغ می خورد و خویشتن را مخاطب می ساخت . از لباس ، کوتاهش (1) را و از طعام ، درشت ناگوارش را دوست می داشت .

به خدا سوگند ، همچون یکی از ما بود . وقتی نزدش می رفتیم ، ما را نزدیک می ساخت و هرگاه می پرسیدیم ، پاسخمان می داد . با همه نزدیکی اش به ما و نزدیکی ما به او ، به خاطر هیبتش با او سخن نمی گفتیم . هرگاه لبخند می زد ، چون دُرّ به نظم کشیده بود . دینداران را بزرگ می شمرد و فقیران را دوست می داشت . فرد قوی ، امید به نادرستی او نمی بُرد و ضعیف از عدلش ناامید نمی گشت .

خدا را گواه می گیرم که او را در جایی دیدم ، در حالی که شبْ پرده فرو افکنده بود و ستارگان رو به غروب می نهادند ، رو به محرابش کرد و در حالی که مَحاسنش را در دست گرفته بود ، چون مار گزیدگان به خود پیچید و چون غمگینان ، اشک ریخت .

گویی هم اکنون صدایش را می شنوم که به تضرّع می گوید : «پروردگارا ! پروردگارا !» و خطاب به دنیا می گوید : «مرا می فریبی؟ شیفته من گشته ای؟ هیهات ! هیهات ! غیر مرا بفریب . تو را سه باره طلاق دادم . عمرت کوتاه و انجمنت حقیر و ارزشت کم است . آه آه ، از کمیِ توشه ، بلندی سفر و بیم راه !» .

اشک معاویه بی اختیار بر ریشش جاری شد که با آستینش آن را پاک کرد و همه شروع به گریه کردند . [معاویه]گفت : ابوالحسن خدا رحمتش کند ، چنین بود . ای ضرار ! غم تو بر او چگونه است؟

گفت : غم کسی که دُردانه اش را در دامنش سر ببُرند ، [که] نه اشکش قطع می شود و نه غمش آرام می گیرد .

آن گاه برخاست و بیرون رفت .

.

1- .این جمله ناظر بر این معناست که چون برخی برای فخر فروشی لباس های بلند می پوشیدند ، علی علیه السلام برای پرهیز از فخرفروشی لباس های کوتاه به تن می کرد . (م)

1106.مهج الدعوات (فيما ذَكَرَهُ مِن دُعاءِ يوسُفَ عليه السلام فى) الأمالى للصدوق عن الأصبغ بن نباته :دَخَلَ ضِرارُ بنُ ضَمرَةَ النَّهشَلِىُّ عَلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ فَقالَ لَهُ : صِف لى عَلِيّا . قالَ : أوَتُعفينى، فَقالَ : لا ، بَل صِفْهُ لى ، فَقالَ لَهُ ضِرارٌ : رَحِمَ اللّهُ عَلِيّا ! كانَ وَاللّهِ فينا كَأَحَدِنا ؛ يُدنينا إذا أتَيناهُ ، ويُجيبُنا إذا سَأَلناهُ ، ويُقَرِّبُنا إذا زُرناهُ ، لا يُغلَقُ لَهُ دونَنا بابٌ ، ولا يَحجُبُنا عَنهُ حاجِبٌ ، ونَحنُ وَاللّهِ مَعَ تَقريبِهِ لَنا وقُربِهِ مِنّا ، لا نُكَلِّمُهُ لِهَيبَتِهِ ، ولا نَبتَديهِ لِعَظَمَتِهِ ، فَإِذا تَبَسَّمَ فَعَن مِثلِ اللُّؤلُوَ المَنظومِ .

فَقالَ مُعاوِيَةُ : زِدنى مِن صِفَتِهِ ، فَقالَ ضِرارٌ : رَحِمَ اللّهُ عَلِيّا ! كانَ وَاللّهِ طَويلَ السُّهادِ ، قَليلَ الرُّقادِ ، يَتلو كِتابَ اللّهِ آناءَ اللَّيلِ وأطرافَ النَّهارِ ، ويَجودُ لِلّهِ بِمُهجَتِهِ ، ويَبوءُ إلَيهِ بِعَبرَتِهِ ، لا تُغلَقُ لَهُ السُّتورُ ، ولا يَدَّخِرُ عَنَّا البُدورَ ، ولا يَستَلينُ الاِتِّكاءَ ، ولا يَستَخشِنُ الجَفاءَ ، ولَو رَأَيتَهُ إذ مُثِّلَ فى مِحرابِهِ ، وقَد أرخَى اللَّيلُ سُدولَهُ ، وغارَت نُجومُهُ ، وهُوَ قابِضٌ عَلى لِحيَتِهِ ، يَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّليمِ ، ويَبكى بُكاءَ الحَزينِ ، وهُوَ يَقولُ : يا دُنيا ! إلىَّ تَعَرَّضتِ أم إلَىَّ تَشَوَّقتِ ؟ هَيهاتَ هَيهاتَ ، لا حاجَةَ لى فيكِ ، أبَنْتُكِ ثَلاثا لا رَجعَةَ لى عَلَيكِ ، ثُمَّ يَقولُ : واهٍ واهٍ لِبُعدِ السَّفَرِ ، وقِلَّهِ الزّادِ ، وخُشونَهِ الطَّريقِ .

قالَ : فَبَكى مُعاوِيَةُ وقالَ : حَسبُکَ يا ضِرارُ ، كَذلِکَ كانَ وَاللّهِ عَلِىٌّ ! رَحِمَ اللّهُ أبَا الحَسَنِ ! (1) .

1- .الأمالى للصدوق : ص 724 ح 990 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 14 ح 6 .

1107.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :الأمالی ، صدوق به نقل از اصبغ بن نُباتَه : ضرار بن ضمره نَهشَلی بر معاویه بن ابی سفیان وارد شد . معاویه به وی گفت : علی را برایم توصیف کن .

گفت : مرا معذور دار .

گفت : نه ، برایم توصیف کن .

ضرار گفت : خدا رحمت کند علی را ! در بین ما چون یکی از ما بود . هرگاه نزدش می رفتیم ، ما را نزدیک می ساخت و هرگاه می پرسیدیم ، پاسخمان می داد . هرگاه به دیدارش می رفتیم ، ما را مقرّب می ساخت . هیچ گاه در را بر روی ما نمی بست و هیچ دربانی ، ما را از او منع نمی کرد .

به خدا سوگند،ما با همه نزدیک ساختن خویش به او و نزدیک بودنش با ما،به خاطر هیبتش با او حرف نمی زدیم و به خاطر عظمتش شروع به سخن نمی کردیم . هرگاه لبخند می زد ، دندان هایش چون مرواریدهای چیده بود .

معاویه گفت : از اوصافش بیشتر برایم بگو .

ضرار گفت : خدا رحمت کند علی را ! به خدا سوگند ، او بسیارْ بیدار و کمْ خواب بود . در دل شب و در طول روز ، کتاب خدا را می خواند . با تمام وجودش در راه خدا می بخشید و با اشک به سوی او روی می کرد . پرده ها او را جدا نمی کرد و شتاب ها او را از ما نمی گرفت . اعتماد ، وی را نرم نمی ساخت و ستم ، وی را به خشونت نمی کشانْد .

اگر در هنگامی که شب ، پرده خود را فرو افکنده بود و ستاره هایش رو به غروب می گذاشت ، او را در محرابش می دیدی،دست به مَحاسن خود گرفته بود و چون مار گزیده به خود می پیچید و غمگینانه اشک می ریخت و می گفت : «ای دنیا ! به من خودنمایی می کنی یا دل به من می بندی؟ هیهات ! هیهات ! من هیچ نیازی به تو ندارم . تو را سه طلاقه کرده ام و جایی برای رجوع من به تو نیست» و آن گاه می افزود: «آه، آه، از درازیِ سفر،کمی توشه و سختی راه !».

معاویه گریست و گفت : ای ضرار ! بس است . به خدا سوگند ، علی چنین بود . خدا ابو الحسن را بیامرزد !.

1108.عنه صلى الله عليه و آله :الأمالي للصدوق عن عروه بن الزبير :كُنّا جُلوسا فى مَجلِسٍ فى مَسجِدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَتَذاكَرنا أعمالَ أهلِ بَدرٍ وبَيعَةَ الرِّضوانِ ، فَقالَ أَبُو الدَّرداءِ : يا قَومُ ! ألا اُخبِرُكُم بِأَقَلِّ القَومِ مالاً ، وأكثَرِهِم وَرَعا ، وأشَدِّهِمُ اجتِهادا فِى العِبادَهِ ، قالوا : مَن ؟ قالَ : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام .

قالَ : فَوَاللّهِ إن كانَ فِى جَماعَهِ أهلِ المَجلِسِ إلّا مُعرِضٌ عَنهُ بِوَجهِهِ ، ثُمَّ انتَدَبَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الأَنصارِ فَقالَ لَهُ : يا عُوَيمِرُ ! لَقَد تَكَلَّمتَ بِكَلِمَهٍ ما وافَقَکَ عَلَيها أحَدٌ مُنذُ أتَيتَ بِها .

فَقالَ أبُو الدَّرداءِ : يا قَومُ ، إنّى قائِلٌ ما رَأَيتُ ، وَليَقُل كُلُّ قَومٍ مِنكُم ما رَأَوا ، شَهِدتُ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام بِشُوَيحِطاتِ النَّجّارِ وقَدِ اعتَزَلَ عَن مَواليهِ وَاختَفى مِمَّن يَليهِ ، وَاستَتَرَ بِمُغَيِّلاتِ النَّخِلِ ، فَافتَقَدتُهُ وبَعُدَ عَلَىَّ مَكانُهُ ، فَقُلتُ : لَحِقَ بِمَنزِلِهِ ، فَإِذا أنَا بِصَوتٍ حَزينٍ ونَغمَهٍ سِحرٍ (1) شَجِىٍّ ، وهُوَ يَقولُ : إلهى كَم مِن موبِقَهٍ حَمَلتَ عَنّى فَقابَلتَها بِنِعمَتِکَ ، وكَم مِن جَريرَهٍ تَكَرَّمتَ عَن كَشفِها بِكَرَمِکَ ، إلهى إن طالَ فى عِصيانِکَ عُمُرى ، وعَظُمَ فِى الصُّحُفِ ذَنبى ؛ فَما أنَا مُؤَمِّلٌ غَيرَ غُفرانِکَ ، ولا أنَا بِراجٍ غَيرَ رِضوانِکَ . فَشَغَلَنِى الصَّوتُ ، وَاقتَفَيتُ الأَثَرَ ، فَإِذا هُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام بِعَينِهِ ، فَاستَتَرتُ لَهُ وأخمَلتُ الحَرَكَهَ ، فَرَكَعَ رَكَعاتٍ فى جَوفِ اللَّيلِ الغابِرِ ، ثُمَّ فَزَعَ إلَى الدُّعاءِ وَالبُكاءِ وَالبَثِّ وَالشَّكوى . فَكانَ مِمّا ناجى بِهِ اللّهَ أن قالَ :

إلهى اُفَكِّرُ فى عَفوِکَ ؛ فَتَهونُ عَلَىَّ خَطيئَتى ، ثُمَّ أذكُرُ العَظيمَ مِن أخذِکَ ؛ فَتَعظُمُ عَلَىَّ بَلِيَّتى ، ثُمَّ قالَ : آهِ إن أنَا قَرَأتُ فِى الصُّحُفِ سَيِّئَهً أنَا ناسيها ، وأنتَ مُحصيها ، فَتَقولُ : خُذوهُ ! ! فَيالَهُ مِن مَأخوذٍ ، لا تُنجيهِ عَشيرَتُهُ ، ولا تَنفَعُهُ قَبيلَتُهُ ، يَرحَمُهُ المَلأُ إذا اُذِنَ فيهِ بِالنِّداءِ ، ثُمَّ قالَ : آهِ مِن نارٍ تُنضِجُ الأَكبادَ وَالكُلى ، آهِ مِن نارٍ نَزّاعَهٍ لِلشَّوى ، آهِ مِن غَمرَهٍ مِن مُلهَباتِ لَظى .

قالَ : ثُمَّ أنعَمَ فِى البُكاءِ ؛ فَلَم أسمَع لَهُ حِسّا ولا حَرَكَهً ، فَقُلتُ : غَلَبَ عَلَيهِ النَّومُ لِطولِ السَّهَرِ ، اُوقِظُهُ لِصَلاهِ الفَجرِ .

قالَ أبُو الدَّرداءِ : فَأَتَيتُهُ فَإِذا هُوَ كَالخَشَبَهِ المُلقاهِ ، فَحَرَّكتُهُ فَلَم يَتَحَرَّک ، وزَوَيتُهُ فَلَم يَنزَوِ ، فَقُلتُ : إنّا لِلّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، ماتَ وَاللّهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ! قالَ : فَأَتَيتُ مَنزِلَهُ مُبادِرا أنعاهُ إلَيهِم ، فَقالَت فاطِمَهُ

عليهاالسلام : يا أبَا الدَّرداءِ ، ما كانَ مِن شَأنِهِ ومِن قِصَّتِهِ ؟ فَأخبَرتُهَا الخَبَرَ ، فَقالَت : هِىَ وَاللّهِ يا أبَا الدَّرداءِ الغَشيَةُ الَّتى تَأخُذُهُ مِن خَشيَةِ اللّهِ ، ثُمَّ أتَوهُ بماءٍ فَنَضَحوهُ عَلى وَجهِهِ ، فَأفاقَ ونَظَرَ إلَىَّ وأنَا أبكى ، فَقالَ : مِمَّ بُكاؤُکَ يا أبَا الدَّرداءِ ؟

فَقُلتُ : مِمّا أراهُ تُنزِلُهُ بِنَفسِکَ ، فَقالَ : يا أبَا الدَّرداءِ ، فَكَيفَ لَو رَأَيتَنى ودُعِيَ بى إلَى الحِسابِ ، وأيقَنَ أهلُ الجَرائِمِ بِالعَذابِ ، وَاحتَوَشَتنى مَلائِكَةٌ غِلاظٌ ، وزَبانِيَةٌ فِظاظٌ ، فَوَقَفتُ بَينَ يَدَى المَلِكِ الجَبّارِ ، قَد أسلَمَنِى الأَحِبّاءُ ، ورَحِمَنى أهلُ الدُّنيا ، لَكُنتَ أشَدَّ رَحمَةً لى بَينَ يَدَى مَن لا تَخفى عَلَيهِ خافِيَةٌ . فَقالَ أبُو الدَّرداءِ : فَوَاللّهِ مارَأَيتُ ذلِکَ لِأَحَدٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (2) .

1- .كلمه «سِحر» هنا ضروريّه ، أخذناه من روضه الواعظين .
2- .الأمالى للصدوق : ص 137 ح 136 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 156 ، روضه الواعظين : ص 125 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 124 وفيه من «أنا بصوت حزين ...» .

1109.عنه صلی الله علیه و آله :الأمالی ، صدوق به نقل از عُروه بن زبیر : در مسجد پیامبر خدا ، گِرد هم نشسته بودیم و کارهای اهل بدر و بیعت رضوان را یادآور می شدیم . ابودرداء [عُوَیمِر بن مالک]گفت : ای مردم ! می خواهید به شما از کم ثروت ترین ، پارساترین و کوشاترینِ مردمان در عبادت خبر بدهم؟

گفتند : چه کسی است؟

گفت : علی بن ابی طالب .

به خدا سوگند ، در جمع ، همه از ابو درداء ، روی برگرداندند . یکی از انصار ، به او پاسخ داد و گفت : ای عُوَیمِر ! سخنی گفتی که از زمان مطرح کردن آن ، هیچ کس با تو در آن سخن ، هم نوا نیست .

ابودرداء گفت : ای مردم ! من آنچه که دیدم ، می گویم و هر کدام از شما هرچه دیده ، بگوید .

علی بن ابی طالب را در باغات بنی نجّار دیدم که از اطرافیانش جدا شد و از آنها مخفی شد و در انبوه درختان نخل ، پنهان شد . گُمش کردم و از من دور شد . با خود گفتم : حتما به خانه اش رفت . ناگهان ، ناله ای غمگین و نغمه سوزناک تأثیرگذاری شنیدم که می گفت : «پروردگارا ! چه بسیار گرفتاری که از دوش من برداشتی و آن را با نعمت هایت عوض کردی ! و چه بسیار خطاهایی که به کَرَمت از آشکار ساختن آن ، پرهیز کردی ! پروردگارا ! اگر عمر من در نافرمانی تو طولانی شد و گناه من در نامه عملم افزون گشت ، من جز بخشش تو را آرزومند نیستم و جز به خشنودی تو امید ندارم» .

صدای ناله ، نظرم را جلب کرد و به دنبال صدا رفتم . ناگهان دیدم خود علی بن ابی طالب است . خود را مخفی کردم و از حرکت باز ایستادم . در دل آن شبِ تاریک ، چند رکعت نماز گزارد و آن گاه فریادش به دعا ، گریه و ناله و زاری بلند شد و از جمله مناجات هایش با خدا این بود : «پروردگارا ! به گذشتت می اندیشم ، خطاهایم برایم کوچک می گردد. آن گاه ، بازخواست عظیم تو یادم می افتد و گرفتاری ام برایم سنگین می نماید».

و آن گاه گفت : «آه از این که من در نامه عملم گناهی را بخوانم که فراموشش کرده ام و تو آن را نگه داشته باشی و بگویی : او را بگیرید! وای بر گرفتاری که عشیره اش نمی توانند نجاتش بدهند و قبیله اش سودی برای او ندارند و هرگاه به او ندا دهند ، همه به ترحّم می افتند!» .

آن گاه ، گفت : «آه از آتشی که دل و جگر را کباب می کند! آه از آتشی که پوست از سر می کَند! آه از فرو رفتن در شعله های سوزناک!» .

آن گاه ، علی علیه السلام بسیار گریست و سپس هیچ صدایی از او نشنیدم و حرکتی ندیدم . با خود گفتم : حتما به خاطر شبْ بیداری ، خواب بر او غلبه کرده است . [بروم و] وی را برای نماز صبح بیدار کنم .

نزدش آمدم . دیدم که مثل چوب افتاده است . تکانش دادم ، تکان نخورد و جمعش کردم ، جمع نشد . گفتم : إنّا للّه و إنا إلیه راجعون! به خدا سوگند ، علی بن ابی طالب درگذشت . سریع به خانه اش آمدم تا خبر درگذشتش را به خانواده اش بدهم .

فاطمه علیهاالسلام فرمود : «ابو درداء! چه طور بود و داستانش چیست؟» .

همه داستان را به وی گفتم .

فرمود : ای ابو درداء! به خدا سوگند که آن ، حالتِ بیخود شدنی است که از خوف خدا به او دست می دهد» .

آن گاه ، آبی آوردند و به صورتش پاشیدند . به هوش آمد . به من نگاه کرد . در حالی که من می گریستم ، فرمود : «ای ابو درداء! از چه چیزی می گِریی؟» .

گفتم : از این که تو را می بینم که چه بر سر خود می آوری .

فرمود : «ای ابو درداء! اگر مرا ببینی که برای حسابْ فراخوانده شده ام و اهل گناه ، به عذابْ یقین کنند و فرشتگان خشن و آتش دردناک ، مرا به وحشت اندازند و پیش خداوند جبّار بِایستم در حالی که دوستانم مرا تسلیم کرده اند و اهل دنیا بر من دل می سوزانند ، در پیشگاه آن که هیچ چیزی برایش مخفی نمی مانَد ، دلت بیشتر برای من خواهد سوخت» .

ابو درداء گفت : به خدا سوگند ، این حالت را در هیچ کدام از یاران پیامبر خدا ندیدم . .

ص: 36

. .

ص: 37

. .

1110.الإمام علىّ عليه السلام :فلاح السائل عن حبّه العرنى :بَينا أنَا ونَوفٌ نائمينَ فى رَحَبَهِ القَصرِ ؛ إذ نَحنُ بِأميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى بَقِيَّهٍ مِنَ اللَّيلِ واضِعا يَدَهُ عَلَى الحائِطِ شِبهَ الوالِهِ (1) وهُوَ يَقولُ : «إِنَّ فِى خَلْقِ السَّمَوَ تِ وَ الْأَرْضِ» إلى آخِرِ الآيَهِ (2) قالَ : ثُمَّ جَعَلَ يَقرَأُ هذِهِ الآياتِ ، ويَمُرُّ شِبهَ الطّائِرِ عَقلُهُ ، فَقالَ : أ راقِدٌ يا حَبَّهُ أم رامِقٌ ؟ قُلتُ : رامِقٌ ، هذا أنتَ تَعمَلُ هذَا العَمَلَ فَكَيفَ نَحنُ ؟ ! قالَ : فَأرخى عَينَيهِ فَبَكى ، ثُمَّ قالَ لى : يا حَبَّهُ ، إنَّ لِلّهِ مَوقِفا ، ولَنا بَينَ يَدَيهِ مَوقِفٌ ، لا يَخفى عَلَيهِ شَىءٌ مِن أعمالِنا . يا حَبَّهُ ، إنَّ اللّهَ أقرَبُ إلَيکَ وإلَىَّ مِن حَبلِ الوَريدِ . يا حَبَّهُ ، إنَّهُ لَن يَحجُبَنى ولا إيّاکَ عَنِ اللّهِ شَىءٌ .

قالَ ثُمَّ قالَ : أراقِدٌ أنتَ يا نَوفٌ ؟ قالَ : لا يا أميرَ المُؤمِنينَ ما أنَا بِراقِدٍ ، ولَقَد أطَلتَ بُكائى هذِهِ اللَّيلَهَ . فَقالَ : يا نَوفُ ، إن طالَ بُكاؤُکَ فِى هذَا اللَّيلِ مَخافَهً مِنَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، قَرَّت عَيناکَ غَدا بَينَ يَدَيِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ . يا نَوفُ ، إنَّهُ لَيسَ مِن قَطرَهٍ قَطَرَت مِن عَينِ رَجُلٍ مِن خَشيَهِ اللّهِ إلّا أطفَأت بِحارا مِنَ النّيرانِ .

يا نَوفٌ ، إنَّهُ لَيسَ مِن رَجُلٍ أعظَمَ مَنزِلَهً عِندَ اللّهِ مِن رَجُلٍ بَكى مِن خَشيَهِ اللّهِ ، وأحَبَّ فِى اللّهِ ، وأبغَضَ فِى اللّهِ . يا نَوفُ ، إنَّهُ مَن أحَبَّ فِى اللّهِ لَم يَستَأثِر عَلى مُحِبّيهِ ، ومَن أبغَضَ فِى اللّهِ لَم يُنِل مُبغِضيهِ خَيرا ، عِندَ ذلِکَ استَكمَلتُم حَقائِقَ الإيمانِ .

ثُمَّ وَعَظَهُما وذَكَّرَهُما . وقالَ فى أواخِرِهِ : فَكونوا مِنَ اللّهِ عَلى حَذَرٍ فَقَد أنذَرتُكُما .

ثُمَّ جَعَلَ يَمُرُّ وهُوَ يَقولُ : لَيتَ شِعرى فى غَفَلاتى ، أمُعرِضٌ أنتَ عَنّى أم ناظِرٌ إلَىَّ ؟ ولَيتَ شِعرى فى طولِ مَنامى وقِلَّهِ شُكرى فى نِعَمِکَ عَلَىَّ ، ما حالى ؟ قالَ : فَوَاللّهِ ما زالَ فِى هذَا الحالِ حَتّى طَلَعَ الفَجرُ . (3) .

1- .الوَلَه : ذهاب العقل ، والتحيّر من شدّه الوجد (النهايه : ج 5 ص 227 «وله») .
2- .البقره : 164 وآل عمران : 190 .
3- .فلاح السائل : ص 466 ح 315 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 22 ح 13 و ج 87 ص 201 ح 9 .

1111.الإمام زین العابدین علیه السلام (وکانَ مِن دُعائِهِ علیه السلام لِوُلدِهِ علیهم) فلاح السائل به نقل از حَبّه عُرَنی : در حالی که من و نَوف در فضای باز قصر (دار الحکومه) خوابیده بودیم ، امیر مؤمنان را در حالی که دست روی دیوار گذاشته بود ، چون آدم های متحیّر در دل شب دیدیم که می گوید : «مسلّما در آفرینش آسمان ها و زمین ، در پیِ یکدیگر آمدن شب و روز ، و کشتی هایی که در دریا روان اند با آنچه به مردم سود می رساند ، و [همچنین]آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن ، زمین را پس از مردنش زنده گردانیده ، و در آن هرگونه جنبنده ای پراکنده کرده ، و [نیز در]گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمینْ آرمیده است ، برای گروهی که می اندیشند ، واقعا نشانه هایی [گویا]وجود دارد .» و شروع کرد این آیات را خواندن و همچون کسی که هوش خود را از دست داده باشد ، راه می رفت .

فرمود : «ای حبّه ! خوابی یا بیدار؟» .

گفتم : بیدارم . تو چنین می کنی ، پس ما چه کنیم؟ !

اشک از دیدگانش سرازیر شد و گریست و به من فرمود : «ای حبّه ! خدای را ایستگاهی است و ما را در پیشگاهش ایستادنی . هیچ کاری از کارهای ما برایش پوشیده نیست . ای حبّه ! خدا به من و تو از رگ گردن ، نزدیک تر است . ای حبّه ! هیچ چیز ، من و تو را از [چشم] خدا پوشیده نمی دارد» .

سپس فرمود : «ای نَوف ! تو خوابی؟» .

گفتم : نه ، ای امیر مؤمنان ! من خواب نیستم . در این شب ، مرا بسیار گریان کردی .

فرمود : «ای نوف ! اگر در این شب از خوف خداوند عز و جل گریه ات طولانی گشت ، فردا در پیشگاه خدای عز و جل دیدگانت روشن خواهد شد .

ای نوف ! هیچ قطره ای از چشم کسی به خاطر ترس از خدا فرو نریخت ، جز آن که دریایی از آتش را خاموش ساخت .

ای نوف ! در نزد خدا هیچ کس با منزلت تر از کسی نیست که از خوف خدا بگرید ، برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمن بدارد .

ای نوف ! هر کس برای خدا دوست بدارد کسی را بر دوستان خدا مقدّم ندارد و هر کس برای خدا دشمن بدارد به دشمنان خیری نرساند ، و در این صورت ، حقایق ایمان را کامل کرده است».

آن گاه ، آن دو تن را پند داد و به آنها تذکّر داد و در آخر فرمود : «همواره از خدا پروا کنید ، که من شما را بیم دادم» .

آن گاه شروع به راه رفتن کرد ، در حالی که می فرمود : «ای کاش می دانستم در هنگامی که در غفلت هستم ، تو از من رویگردانی یا بر من نظاره گری؟ و ای کاش می دانستم هنگامی که در خوابم و هنگامی که در برابر نعمت هایت کم شکرم ، حال من چگونه است» .

به خدا سوگند ، او پیوسته در این حال بود تا آن که فجر ، طلوع کرد . .

1112.الإمام الصادق عليه السلام :الخصال عن نوف البكالى :بِتُّ لَيلَةً عِندَ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىٍّ عليه السلام ، فَكانَ يُصَلِّى اللَّيلَ كُلَّهُ ، ويَخرُجُ ساعَةً بَعدَ ساعَةٍ ؛ فَيَنظُرُ إلَى السَّماءِ ويَتلُو القُرآنَ قالَ : فَمُرَّ بى بَعدَ هُدوءٍ مِنَ اللَّيلِ ، فَقالَ : يا نَوفُ ، أراقِدٌ أنتَ أم رامِقٌ ؟ قُلتُ : بَل رامِقٌ ، أرمُقُکَ بِبَصَرى يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ :

طوبى لِلزّاهِدينَ فِى الدُّنيا ، وَالرّاغِبينَ فِى الآخِرَهِ ، اُولئِکَ الَّذينَ اتَّخَذُوا الأَرضَ بَساطا ، وتُرابَها فِراشا ، وماءَها طيبا ، وَالقُرآنَ دِثارا ، وَالدُّعاءَ شِعارا ، وقَرَّضوا مِنَ الدُّنيا تَقريضا عَلى مِنهاجِ عيسَى بنِ مَريَمَ عليه السلام . (1)3 / 3إمامُ الدّاعينَ3 / 3 1اِهتِمامُهُ بِالدُّعاءِ1117.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام رَجُلاً دَعّاءً . (2)1118.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :ما مِن أحَدٍ ابتُلِىَ وإن عَظُمَت بَلواهُ بِأَحَقَّ بِالدُّعاءِ مِنَ المُعافَى الَّذى لا يَأمَنُ البَلاءَ . (3)
.

1- .الخصال : ص 337 ح 40 ، الأمالى للمفيد : ص 132 ح 1 ، نهج البلاغه : الحكمه 104 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 97 ، فلاح السائل : ص 465 ح 314 وفيه «الدين» بدل «الدعاء» ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 578 ح 1087 ؛ تاريخ بغداد : ج 7 ص 162 ح 3608 ، تاريخ دمشق : ج 62 ص 304 ، دستور معالم الحكم : ص 76 كلّها نحوه .
2- .الكافى : ج 2 ص 468 ح 8 عن ابن القدّاح ، عدّه الداعى : ص 191 ، بحار الأنوار : ج 93 ص 304 ح 39 .
3- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 399 ح 5857 ، الأمالى للصدوق : ص 337 ح 395 كلاهما عن إسحاق بن عمّار عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، نهج البلاغه : الحكمه 302 وفيه «ما المُبتلى الذى قد اشتدّ به البلاء بأحوج إلى الدعاء الذى لا يأمن البلاء» ، بحار الأنوار : ج 93 ص 380 ح 2 و ص 382 ح 12 .

3 / 3 پیشوای دعا کنندگان

3 / 3 1 اهتمام به دعا

1119.عنه صلی الله علیه و آله :الخصال به نقل از نَوف بِکالی : شبی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام به سر بردم . همه شب را نماز می خواند و ساعت به ساعت بیرون می رفت و به آسمان می نگریست و قرآن می خواند . پس از پاره ای از شب نزد من آمد و گفت : «ای نوف! بیداری یا خوابی؟».

گفتم : بیدارم ، ای امیر مؤمنان! با نگاه تو را دنبال می کنم .

فرمود : «خوشا بر دل کَندگان از دنیا و شیفتگان به آخرت! آنان همانهایی اند که زمین را بستر،خاکش را فرش، آبش را شربت گوارا، قرآن را لباسِ رو، و دعا را لباس زیر گرفته اند و به روش عیسی بن مریم علیهماالسلام از دنیا بُریده اند».3 / 3پیشوای دعا کنندگان3 / 3 1اهتمام به دعا1124.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، مردی پُر دعا بود.1125.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :هیچ گرفتاری گرچه گرفتاری اش بسیار باشد ، از شخص آسوده ای که از بلا در امان نیست ، به دعا کردن سزاوارتر نیست .

.

1126.صحيح مسلم عن صفوان بن عبد اللّه بن صفوان (وكانَت تَحتَهُ الدَّرداءُ) عنه عليه السلام لِابنِهِ الإمامِ الحَسَنِ عليه السلام : وَاعلَم أنَّ الَّذى بِيَدِهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالأَرضِ قَد أذِنَ لَکَ فِى الدُّعاءِ ، وتَکَفَّلَ لَکَ بِالإِجابَهِ ، وأمَرَکَ أن تَسأَلَهُ لِيُعطِيَکَ ، وتَستَرحِمَهُ لِيَرحَمَکَ ، ولَم يَجعَل بَينَکَ وبَينَهُ مَن يَحجُبُکَ عَنهُ ، ولَم يُلجِئکَ إلى مَن يَشفَعُ لَکَ إلَيهِ ، ولَم يَمنَعکَ إن أَسَأتَ مِنَ التَّوبَهِ ... وفَتَحَ لَکَ بابَ المَتابِ ، وبابَ الاِستِعتابِ ؛ فَإِذا نادَيتَهُ سَمِعَ نِداکَ ، وإذا ناجَيتَهُ عَلِمَ نَجواکَ ؛ فَأَفضَيتَ إلَيهِ بِحاجَتِکَ ، وأبثَثتَهُ ذاتَ نَفسِکَ ، وشَکَوتَ إلَيهِ هُمومَکَ ، وَاستَکشَفتَهُ کُروبَکَ ، وَاستَعَنتَهُ عَلى اُمورِکَ ، وسَأَلتَهُ مِن خَزائِنِ رَحمَتِهِ ما لا يَقدِرُ عَلى إعطائِهِ غَيرُهُ ، مِن زِيادَهِ الأَعمارِ ، وصِحَّهِ الأَبدانِ ، وسَعَهِ الأَرزاقِ .

ثُمَّ جَعَلَ فى يَدَيکَ مَفاتيحَ خَزائِنِهِ بِما أذِنَ لَکَ مِن مَسأَلَتِهِ ، فَمَتى شِئتَ استَفتَحتَ بِالدُّعاءِ أبوابَ نِعمَتِهِ ، وَاستَمطَرتَ شَآبيبَ (1) رَحمَتِهِ . (2)1127.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :أكثِرِ الدُّعاءَ تَسلَم مِن سَورَهِ الشَّيطانِ . (3)1128.الإمام زين العابدين عليه السلام :عنه عليه السلام :أعلَمُ النّاسِ بِاللّهِ أكثَرُهُم لَهُ مَسأَلَهً . (4)1129.الإمام الصادق عليه السلام :عنه عليه السلام :لِلمُؤمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ : فَساعَهٌ يُناجى فيها رَبَّهُ ، وساعَهٌ يَرُمُّ مَعاشَهُ ، وساعَهٌ يُخَلِّى بَينَ نَفسِهِ وبَينَ لِذَّتِها فيما يَحِلُّ ويَجمُلُ . (5) .

1- .الشآبيب من المطر : الدُّفعات (لسان العرب : ج 1 ص 479 «شأب») .

2- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 75 نحوه ، بحار الأنوار : ج 93 ص 301 ح 38 ؛ كنز العمّال : ج 16 ص 173 ح 44215 نقلاً عن وكيع والعسكرى فى المواعظ نحوه .

3- .مطالب السؤول : ص 55 ؛ بحار الأنوار : ج 78 ص 9 ح 64 .

4- .غرر الحكم : ح 3260 .

5- .نهج البلاغه : الحكمه 390 ، تحف العقول : ص 203 وفيه «يحاسب فيها نفسه» بدل «يَرُمُّ معاشه» ، بحار الأنوار : ج 94 ص 94 ح 11 .

1130.الإمام الباقر علیه السلام :امام علی علیه السلام خطاب به پسرش امام حسن علیه السلام : بدان ، آن که گنجینه های آسمان ها و زمین در دست اوست ، به تو برای دعا کردن اذن داده است و پذیرش آن را تعهّد نموده و به تو فرمان داده است تا از او درخواست کنی تا به تو ببخشد ، و از او رحمت خواهی تا به تو رحم کند و[نیز] بین تو و او ، کسی را که مانعت شود ، قرار نداده و تو را به کسی که بین تو و او شفیع باشد ، حوالت نداده است ، و اگر بدی کرده ای ، از توبه منعت نساخته است... و برای تو درِ توبه و بازگشت را گشود .

هرگاه او را بخوانی ، صدایت را می شنود و هرگاه با او مناجات کنی ، مناجاتت را می داند . از این رو ، خواست دلت را به او می رسانی و راز دلت را در پیشش می گشایی و غم هایت را با او دردِ دل می کنی و گشودن غم هایت را از او می خواهی و در کارهایت از او یاری می جویی و از گنجینه رحمتش چیزهایی را که جز او بر دادنش توانمند نیست ، می خواهی ، از قبیل : فزونی عمر، سلامت بدن و فراوانی روزی.

آن گاه با اجازه دادن به تو در درخواست از او ، کلید گنجینه هایش را در دستان تو قرار داد، تا هرگاه خواستی ، درهای نعمتش را با دعا بگشایی و باران پیاپی رحمتش را از او بخواهی.1131.أبو الحسن علیه السلام (إنَّهُ کانَ یَقولُ) امام علی علیه السلام :بسیار دعا کن تا از سیطره شیطان ، در امان باشی.1132.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :داناترینِ مردم به خداوند ، پُردرخواست ترین آنان از اوست.1133.الإمام الصادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :وقت مؤمن سه بخش است : وقتی که در آن با پروردگارش راز و نیاز می کند ؛ وقتی که به سامان دادن زندگی اش می پردازد ؛ و وقتی که در آن خویش را با لذّت های حلال و زیبا سپری می کند. .

1134.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :التَّقَرُّبُ إلَى اللّهِ تَعالى بِمَسأَلَتِهِ ، وإلَى النّاسِ بِتَركِها . (1)1135.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :الحُظوَةُ عِندَ الخالِقِ بِالرَّغبَهِ فيما لَدَيهِ ، الحُظوَةُ عِندَ المَخلوقِ بِالرَّغبَهِ عَمّا فِي يَدَيهِ . (2)1136.عنه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام لِأَبِى المِقدام : يا أبَا المِقدام ، إنَّما شيعَهُ عَلِيٍّ عليه السلام الشّاحِبونَ ، النّاحِلونَ ، الذّابِلونَ ... كَثيرٌ سُجودُهُم ، كَثيرَهٌ دُموعُهُم ، كَثيرٌ دُعاؤُهُم ، كَثيرٌ بُكاؤُهُم ، يَفرَحُ النّاسُ وهُم يَحزَنونَ . (3)3 / 3 2اِهتِمامُهُ بِالذِّكرِ1139.عنه صلى الله عليه و آله :صحيح البخارى عن عبد الرحمن بن أبى لَيلى عن الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ فاطِمَهَ عليهاالسلامأتَتِ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله تَسأَلُهُ خادِما ، فَقالَ : ألا اُخبِرُكِ ما هُوَ خَيرٌ لَكِ مِنهُ ؟ تُسَبِّحينَ اللّهَ عِندَ مَنامِكِ ثَلاثا وثَلاثينَ ، وتَحمَدينَ اللّهَ ثَلاثا وثَلاثينَ ، وتُكَبِّرينَ اللّهَ أربَعا وثَلاثينَ ، ثُمَّ قالَ سُفيانُ (4) : إحداهُنَّ أربَعٌ وثَلاثونَ ، فَما تَرَكتُها بَعدُ . قيلَ : ولا لَيلَهَ صِفّينَ ؟ قالَ : ولا لَيلَهَ صِفّينَ . (5) .

1- .غرر الحكم : ح 1801 .
2- .غرر الحكم : ح 2055 .
3- .الخصال : ص 444 ح 40 ، صفات الشيعه : ص 88 ح 19 نحوه وكلاهما عن أبى المقدام ، مشكاه الأنوار : ص 150 ح 363 ، بحار الأنوار : ج 68 ص 149 ح 2 .
4- .سفيان : أحد رواه الحديث .
5- .صحيح البخارى : ج 5 ص 2051 ح 5047 ، صحيح مسلم : ج 4 ص 2091 ح 2727 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 309 ح 1249 عن هبيره بن مريم و ص 227 و 228 ح 838 عن السائب ، المنتخب من مسند عبد بن حميد : ص 55 ح 79 عن أبى جعفر مولى علىّ عليه السلام ، مسند الحميدى : ج 1 ص 24 ح 43 كلّها نحوه .

3 / 3 2 اهتمام به ذکر

1140.الإمام الصادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :نزدیک شدن به خداوند متعال ، با درخواست از اوست و نزدیک شدن به مردم ، به ترک درخواست است.1141.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :بهره مندی در نزد خالق ، به درخواستِ چیزهایی است که نزد اوست ، و بهره مندی در نزد مخلوق ، به رویگردانی از چیزهایی است که در دست اوست .1142.الإمام الباقر علیه السلام :امام باقر علیه السلام به ابو المقداد : ای ابو المقداد! پیروان علی علیه السلام ، نحیف ، نزار و تکیده اند ... سجده شان فراوان، اشکشان بسیار، دعایشان فزون، و گریه شان زیاد است . مردم ، شادی می کنند و آنان غمگین اند.3 / 3 2اهتمام به ذکر1145.عنه علیه السلام :صحیح البخاری به نقل از عبد الرحمان بن ابی لیلی ، از امام علی علیه السلام : فاطمه علیهاالسلامنزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از او درخواست خدمتگزار کرد. فرمود : «آیا از چیزی که بهتر از این است ، تو را آگاه سازم؟ به گاه خواب ، 33 مرتبه سبحان اللّه ، 33 مرتبه الحمد للّه و 34 مرتبه اللّه اکبر بگو سفیان می گوید : یکی از آنها 34 مرتبه بود . آن را هیچ گاه ترک نکردم». گفته شد : حتی در شب صِفّین؟ گفت : حتی در شب صِفّین !

.

1146.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (مِن دُعائِهِ صلى الله عليه و آله فى شَهرِ رَمَض) المناقب لابن شهر آشوب فى عَلِىٍّ عليه السلام : لَهُ لَيلَةَ الهَريرِ ثَلاثُمِئَهِ تَكبيرَهٍ ؛ أسقَطَ بِكُلِّ تَكبيرَهٍ عَدُوّا . وفى رِوايَهٍ خَمسُمِئَهٍ وثَلاثَهٌ وعِشرونَ ، رَواهُ الأَعثَمُ . وفى رِوايَهٍ سَبعُمِئَهٍ . (1)1147.دلائل الإمامه عن علىّ بن محمّد (فى خَبرِ عَبدِ الحَميدِ) إرشاد القلوب :رُوِىَ أَنَّهُ عليه السلام كانَ إذا يَفرَغُ مِنَ الجِهادِ يَتَفَرَّغُ لِتَعليمِ النّاسِ وَالقَضاءِ بَينَهُم ، فَإِذا فَرَغَ مِن ذلِكَ اشتَغَلَ فى حائِطٍ لَهُ يَعمَلُ فيهِ بِيَدِهِ ، وهُوَ مَعَ ذلِكَ ذاكِرُ اللّهِ (2) تَعالى جَلَّ جَلالُهُ . (3)3 / 3 3أدعِيَتُهُ فى تَسبيحِ اللّهِ وتَحميدِهِأ : التَّسبيحاتُ1151.الكافى عن إبراهيم بن أبى البلاد أو عبد اللّه بن جالإمام الصادق عليه السلام فى ذِكرِ تَسبيحِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام بَعدَ صَلاتِهِ : سُبحانَ مَن لا تَبيدُ مَعالِمُهُ ، سُبحانَ مَن لا تَنقُصُ خَزائِنُهُ ، سُبحانَ مَن لَا اضمِحلالَ لِفَخرِهِ ، سُبحانَ مَن لا يَنفَدُ ما عِندَهُ ، سُبحانَ مَن لَا انقِطاعَ لِمُدَّتِهِ ، سُبحانَ مَن لا يُشارِكُ أَحَدا فى أمرِهِ ، سُبحانَ مَن لا إلهَ غَيرُهُ . (4)1152.الكافى عن إبراهيم بن هاشم :كامل الزيارات عن أبى سعيد المدائنى :دَخَلتُ عَلى أبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام فَقُلتُ : ... جُعِلتُ فِداكَ ، عَلِّمنى تَسبيحَ عَلِىٍّ وفاطِمَهَ عليهماالسلام . قالَ : نَعَم يا أبا سَعيدٍ ، تَسبيحُ عَلِىٍّ عليه السلام :

سُبحانَ الَّذى لا تَنفَدُ خَزائِنُهُ ، سُبحانَ الَّذى لا تَبيدُ مَعالِمُهُ ، سُبحانَ الَّذى لا يَفنى ما عِندَهُ ، سُبحانَ الَّذى لا يُشرِكُ أَحَدا فى حُكمِهِ ، سُبحانَ الَّذى لَا اضمِحلالَ لِفَخرِهِ ، سُبحانَ الَّذى لَا انقِطاعَ لِمُدَّتِهِ ، سُبحانَ الَّذى لا إلهَ غَيرُهُ . (5) .

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 83 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 67 ح 2 .
2- .فى المصدر : «ذاكرا اللّه » ، والتصويب من بحار الأنوار . وفى عدّه الداعى : «ذاكر للّه » .
3- .إرشاد القلوب : ص 218 ، عدّه الداعى : ص 101 ، بحار الأنوار : ج 103 ص 16 ح 70 .
4- .مصباح المتهجّد : ص 292 ح 403 ، جمال الأُسبوع : ص 163 ، المصباح للكفعمى : ص 539 ، كامل الزيارات : ص 413 ح 639 وفيه «يشاور» بدل «يشارک» ، بحار الأنوار : ج 91 ص 172 ح 5 .

5- .كامل الزيارات : ص 384 ح 631 ، بحار الأنوار : ج 101 ص 167 ح 17 .

3 / 3 3 دعاهای وی در تسبیح و حمد خدا

الف تسبیح ها

1153.الکافی عن ابن أبی عمیر :المناقب ، ابن شهر آشوب درباره علی علیه السلام : در شب هریر (در جنگ صِفّین) سیصد بار تکبیر گفت و با هر تکبیرش دشمنی را به خاک افکند. در روایتی دیگر ، بنا به گزارش اعثم ، 523 بار گفت، و بنا بر روایتی دیگر ، هفتصد بار.1154.الأُصول الستّه عشر عن زید النرسی :إرشاد القلوب :روایت شده است که [علی علیه السلام]هرگاه از جنگْ رهایی می یافت ، به آموزش مردم و داوری بین آنان می پرداخت و هرگاه از این کارها فارغ می شد ، در باغی که از آنِ او بود ، با دست خود کار می کرد و با این حال ، به ذکر خداوند متعال مشغول بود.3 / 3 3دعاهای وی در تسبیح و حمد خداالف تسبیح ها1158.تفسیر القمّی :امام صادق علیه السلام در بیان تسبیح امیرمؤمنان علیه السلام پس از نمازش : منزّه است آن که نشانه هایش از بین نمی رود . منزّه است آن که گنجینه هایش کم نمی گردد . منزّه است آن که فخرش از بین نمی رود . منزّه است آن که آنچه در نزدش است ، پایان نمی یابد . منزّه است آن که روزگارش پایان نمی پذیرد . منزّه است آن که هیچ کس در کارش همباز او نیست . منزّه است خدایی که جز او خدایی نیست.1159.قرب الإسناد عن علیّ بن جعفر عن الإمام الکاظم علیهکامل الزیارات به نقل از ابو سعید مدائنی : نزد امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم : ... فدایت گردم ! تسبیح علی و فاطمه علیهماالسلام را به من بیاموز. فرمود : «ای ابو سعید ! تسبیح علی علیه السلام چنین است:

منزّه است آن که گنجینه هایش پایان نمی یابد . منزّه است آن که نشانه هایش از بین نمی رود . منزّه است آن که هر آنچه در پیش اوست ، نابود نمی گردد . منزّه است آن که هیچ کس در فرمانروایی اش انباز نیست . منزّه است آن که فخرش از بین نمی رود. منزّه است آن که دورانش از بین نمی رود . منزّه است آن که جز او خدایی نیست».

.

1160.كشف الغمّه عن أبى سهل البلخى :الإمام علىّ عليه السلام :سُبحانَکَ مَلَأتَ کُلَّ شَىءٍ ، وبایَنتَ کُلَّ شَىءٍ ، فَأَنتَ الَّذى لا یَفقِدُکَ شَىءٌ ، وأنتَ الفَعّالُ لِما تَشاءُ . (1)1161.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :سُبحانَ الَّذى بَهَرَ العُقولَ عَن وَصفِ خَلقٍ جَلّاهُ لِلعُیونِ ، فَأَدرَکَتهُ مَحدودا مُکَوَّنا ، ومُؤَلَّفا مُلَوَّنا ، وأعجَزَ الأَلسُنَ عَن تَلخیصِ صِفَتِهِ ، وقَعَدَ بِها عَن تَأدِیَهِ نَعتِهِ ، وسُبحانَ مَن أدمَجَ قَوائِمَ الذَّرَّهِ وَالهَمَجَهِ (2) إلى ما فَوقَهُما مِن خَلقِ الحیتانِ وَالفِیَلَهِ ، ووَأى (3) عَلى نَفسِهِ أَنْ لا یَضطَرِبَ شَبَحٌ مِمّا أَولَجَ فِیهِ الرّوحَ ، إلّا وجَعَلَ الحِمامَ مَوعِدَهُ ، وَالفَناءَ غایَتَهُ . (4)1162.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :سُبحانَکَ ما أعظَمَ شَأنَکَ ! سُبحانَکَ ما أعظَمَ ما نَرى مِن خَلقِکَ ! وما أصغَرَ کُلَّ عَظیمَهٍ فى جَنبِ قُدرَتِکَ ! وما أهوَلَ ما نَرى مِن مَلَکوتِکَ ! وما أحقَرَ ذلِکَ فیما غابَ عَنّا مِن سُلطانِکَ ! وما أسبَغَ نِعَمَکَ فِى الدُّنیا ! وما أصغَرَها فى نِعَمِ الآخِرَهِ ... سُبحانَکَ خالِقا ومَعبودا بِحُسنِ بَلائِکَ عِندَ خَلقِکَ ! (5)1163.الإمام الرضا عليه السلام :عنه عليه السلام فى صِفَهِ الأَرضِ : سُبحانَ مَن أمسَکَها بَعدَ مَوَجانِ مِیاهِها ، وأجمَدَها بَعدَ رُطوبَهِ أکنافِها ؛ فَجَعَلَها لِخَلقِهِ مِهادا ، وبَسَطَها لَهُم فِراشا ! فَوقَ بَحرٍ لُجِّىٍّ راکِدٍ لا یَجرى ، وقائِمٍ لا یَسرى ، تُکَرکِرُهُ (6) الرِّیاحُ العَواصِفُ ، وتَمخَضُهُ (7) الغَمامُ الذَّوارِفُ . (8) .

1- .إثبات الوصیّه : ص 137 ، بحار الأنوار : ج 25 ص 28 ح 46 .
2- .الهَمَجَه : واحده الهَمَج ؛ وهو ذباب صغیر یسقط على وجوه الغنم والحمیر ، وقیل : هو البَعوض (النهایه : ج 5 ص 273 «همج») .
3- .الوأى : الوعد الذى یوثّقه الرجل على نفسه ویعزم على الوفاء به (النهایه : ج 5 ص 144 «وأى») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 165 ، بحار الأنوار : ج 65 ص 32 ح 1 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 318 ح 43 .
6- .الکَرْکَرَهُ : تصریفُ الریحِ السحابَ إذا جمَعَته بعد تفرُّق (لسان العرب : ج 5 ص 137 «کرر») .
7- .مَخَضَ الشىء : حرَّکه شدیدا (القاموس المحیط : ج 2 ص 343 «مخض») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 211 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 39 ح 15 .

1164.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی عَلِیٍّ علیه السلام) امام علی علیه السلام :منزّهی تو که همه جا را پُر کرده ای و با همه چیزْ فرق داری ، و تو همانی که هیچ چیز تو را گم نمی کند و تو هر آنچه را بخواهی ، انجام می دهی.1165.عنه صلی الله علیه و آله (أیضا) امام علی علیه السلام :منزّه است آن که خِرَدها را از توصیف آفریده هایی که او در پیش دیده ها متجلّی ساخته ، به حیرت انداخته است ، از این رو ، آنها را محدود و ساخته شده و ترکیب یافته و رنگ آمیزی شده ، دریافته است و زبان ها را از وصف وی ، عاجز گردانیده و نمی توانند اوصاف او را شرح کنند. منزّه است خدایی که پاهای موران خُرد و پشه های ریز و آفرینش جانداران بزرگ تر از آنها را چون فیلان و ماهیان استواری بخشید ، و [نیز]برخود بایسته ساخت که هیچ پیکری که وی جان در آن دمیده ، نجنبد ، جز آن که مرگ را وعده گاه و نیستی را پایان کارش قرار داده است.1166.الإمام علیّ علیه السلام :امام علی علیه السلام :پاکا ! چه قدر شأن تو بزرگ است! پاکا ! چه بزرگ است آنچه از خلقت تو می بینم ؛ و چه خُرد است هر حادثه بزرگی در کنار قدرت تو ؛ و چه با عظمت است آنچه از ملکوت تو می بینم ؛ و چه ناچیز است در برابر آنچه از سلطنت تو بر ما نهان است ؛ و چه فراگیر است نعمت تو در این جهان ؛ و چه اندک است در کنار نعمت های آن جهان ... به آفرینندگی و معبودی ستودنی تری به خاطر نیکْ آزمایی بندگانت .1167.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام درباره زمین : منزّه است آن که زمین را پس از تموّج آب های آن ، ساکن کرد و پس از رطوبت کرانه هایش ، آن را خشک نمود و آن را برای بندگانش مکان آرامش قرار داد و برای زندگیْ آن را گستراند، بر روی دریای ژرفِ آرامی که حرکت نمی کند و ایستاده ای که سِیر نمی کند، بادهای سخت ، آن را می بَرَند و برمی گردانند و ابرها آن را چون مَشک می جنباند. .

1168.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام :سُبحانَ مَن لا يَخفى عَلَيهِ سَوادُ غَسَقٍ داجٍ ، ولا لَيلٍ ساجٍ ، فى بِقاعِ الأَرَضينَ المُتَطَأطِئاتِ ، ولا فى يَفاعِ (1) السُّفَعِ (2) المُتَجاوِراتِ ، وما يَتَجَلجَلُ بِهِ الرَّعدُ فى اُفُقِ السَّماءِ ، وما تَلاشَت عَنهُ بُروقُ الغَمامِ . (3)1169.عنه عليه السلام :عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : سُبحانَ مَن نَدعوهُ لِحَظِّنا فَيُسرِعُ ، ويَدعونا لِحَظِّنا فَنُبطِئُ . خَيرُهُ إلَينا نازِلٌ ، وشَرُّنا إلَيهِ صاعِدٌ ، وهُوَ مالِكٌ قادِرٌ . (4)1170.تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن الحارث :عنه عليه السلام أيضا : سُبحانَ الواحِدِ الَّذى لَيسَ غَيرُهُ ، سُبحانَ الدّائِمِ الَّذى لا نَفادَ لَهُ ، سُبحانَ القَديمِ الَّذى لَا ابتِداءَ لَهُ ، سُبحانَ الغَنِىِّ عَن كُلِّ شَىءٍ ، ولا شَىءَ مِنَ الأَشياءِ يُغنى عَنهُ ! (5)ب : التَّحميداتُ1172.عنه صلى الله عليه و آله (أيضا) الإمام علىّ عليه السلام :الحَمدُللّهِ الَّذى لَم أكُن عِندَهُ مَنسِيّا ، الحَمدُللّهِ الَّذى أثبَتَنى عِندَهُ فى صَحيفَهِ الأَبرارِ ، وَالحَمدُ للّهِ ذِى الجَلالِ وَالإِكرامِ . (6)
.

1- .اليَفاع : المشرف من الأرض والجبل ، وكلّ شىء مرتفع فهو يَفاع (لسان العرب : ج 8 ص 414 «يفع») .
2- .السُّفع : جمع سُفعه : نوع من السواد ليس بالكثير ، وقيل : هو سواد مع لون آخر (النهايه : ج 2 ص 374 «سفع») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 182 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 314 ح 40 و ج 77 ص 309 ح 13 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 348 ح 990 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 348 ح 997 .
6- .الكافى : ج 4 ص 183 ح 7 عن محمّد بن عمران عن الإمام الصادق عليه السلام ، الإرشاد : ج 1 ص 336 وفيه «الحمد للّه الذى كنت ممّا كتبه مذكورا» بدل «الحمد للّه الذى أثبتَنى» ، وقعه صفّين : ص 148 عن حبّه العرنى ، شرح الأخبار : ج 2 ص 368 ح 730 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 38 ص 62 ح 13 و ج 40 ص 290 ح 64 .

ب حمدهای او

1173.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :منزّه است آن که سیاهی تیره و تار و شب آرام و پایدار در گوشه های ژرفناهای زمین و در بلندی های به هم نزدیک و زنجیره وار، بر وی پوشیده نیست و [نیز] غرّشی که رعد در کرانه آسمان پدید می آورد و برق هایی که از ابر می جهند و پراکنده و نابود می شوند.1174.کفایه الطالب عن أنس (فی خَبَرِ تَزویجِ فاطِمَهَ بِعَلِیٍّ علیهماالسل) امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : منزّه است آن که ما به خاطر بهره خویشْ او را می خوانیم ، به شتابْ پاسخ می دهد و ما را برای بهره خودمان می خوانَد و ما کُندی می کنیم ! خوبی او به سوی ما فرود می آید و بدی ما به سوی او فراز می رود ، در حالی که او مالکی تواناست.1175.الإمام علیّ علیه السلام :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : منزّه است یکتایی که جز او نیست . منزّه است جاودانه ای که پایان ندارد . منزّه است قدیمی که آغازی برای او نیست . منزّه است آن که از هر چیزی بی نیاز است و هیچ چیزی از او بی نیاز نیست.ب حمدهای او1177.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی عَلِیٍّ وفاطِمَهَ علیهماالسلام) امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که در نزدش از فراموش شدگان نبودم . سپاسْ خدایی را که نام مرا در دفتر خوبان نوشت، و سپاسْ خدای شکوهمندِ بزرگوار را .

.

1178.تاريخ دمشق عن ابن عبّاس :عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى أنعَمَ عَلَىَّ بِالإِسلام ، وعَلَّمَنِى القُرآنَ ، وحَبَّبَنى إلى خَيرِ البَرِيَّهِ خاتَمِ النَّبِيّينَ وسَيِّدِ المُرسَلينَ ؛ إحسانا مِنهُ [إلَىَّ] (1) ، وفَضلاً مِنهُ عَلَىَّ . (2)1179.السنن الكبرى عن بريده :عنه عليه السلام :الحَمدُلِلّهِ الَّذى لا مِن شَىءٍ كانَ ، ولا مِن شَىءٍ كَوَّنَ ما قَد كانَ ؛ المُستَشهِدِ بِحُدوثِ الأشياءِ عَلى أزَلِيَّتِهِ ، وبِما وَسَمَها بِهِ مِنَ العَجزِ عَلى قُدرَتِهِ ، وبِمَا اضطَرَّها إلَيه مِنَ الفَناءِ عَلى دَوامِهِ . (3)1180.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (لِعَلِىٍّ وفاطِمَهَ عليهماالسلام لَيلَهَ الزِّف) عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ الَّذى جَعَلَ الحَمدَ مِفتاحا لِذِكرِهِ ، وسَبَبا لِلمَزيدِ مِن فَضلِهِ ، ودَليلاً عَلى آلائِهِ وعَظَمَتِهِ . (4)1181.المناقب لابن شهرآشوب (فى ذِكرِ زَواجِ فاطِمَهَ مِن عَلِىٍّ عليهماالسل) عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ خالِقِ العِبادِ ، وساطِحِ المِهادِ (5) ، ومُسيلِ الوِهادِ (6) ، مُخصِبِ النِّجادِ (7) ؛ لَيسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابتِداءٌ ، ولا لِأَزَلِيَّتِهِ انقِضاءٌ . (8)1182.صحيح البخارى عن البراء :عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ الَّذى لا تُوارى عَنهُ سَماءٌ سَماءً ، ولا أرضٌ أرضا . (9)1183.المناقب لابن شهرآشوب عن أبى هريره :عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ الَّذى نَصَرَ وَلِيَّهُ ، وخَذَلَ عَدُوَّهُ ، وأعَزَّ الصّادِقَ المُحِقَّ ، وأذَلَّ الكاذِبَ المُبطِلَ . (10) .

1- .ما بين المعقوفين أثبتناه من إعلام الورى .
2- .الأمالى للصدوق : ص 157 ح 150 ، بشاره المصطفى : ص 155 كلاهما عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى ، إعلام الورى : ج 1 ص 366 وفيه «مَنَّ» بدل «أنعَمَ» ، بحار الأنوار : ج 39 ص 19 ح 2 .
3- .عيون أخبار الرضا عليه السلام :ج 1 ص 121 ح 15 ، التوحيد : ص 69 ح 26 كلاهما عن الهيثم بن عبد اللّه الرمّانى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 221 ح 2 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 157 .
5- .المَهْد : الأرض ، كالمِهاد (تاج العروس : ج 5 ص 263 «مهد») .
6- .الوَهْدُ والوَهده : المطمئنّ من الأرض والمكان المنخفض كأنّه حُفره ، وجمعها : أوْهُدٌ و وِهاد (تاج العروس : ج 5 ص 329 «وهد») .
7- .النِّجاد : جمع نَجْد : ما أشرَفَ من الأرض وارتَفَع واستَوَى وصَلُب وغَلُظَ (تاج العروس : ج 5 ص 268 «نجد») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 306 ح 35 و ج 57 ص 27 ح 3 .

9- .نهج البلاغه : الخطبه 172 .
10- .الإرشاد : ج 1 ص 259 ، الأمالى للمفيد : ص 127 ح 5 عن عبد الرحمن بن عبيد بن الكنود ، وقعه صفّين : ص 4 عن عبد الرحمن بن عبيد بن أبى الكنود وغيره وفيه «الناكث» بدل «الكاذب» ، بحار الأنوار : ج 32 ص 351 ح 334 و335 .

1184.تاریخ دمشق عن أبی هریره :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که به من ، نعمت اسلام داد و قرآن را به من آموخت، و مرا نزد بهترینِ بندگان ، خاتم پیامبران و سرور رسولان ، محبوب ساخت که [نشانه]نیکویی او بر من و لطف او با من است .1185.کفایه الطالب عن أبی هریره :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که نه بودش از چیزی است و نه آنچه را هست از چیزی پدید آورده است ؛ آن که به پیدایش چیزها بر ازلیّت خویش و به ناتوانی که اشیا را بدان نشان کرده ، بر توانایی خود و به خاطر نیاز چیزها در حفظ از نابودی، بر دوامش گواهی گرفته است.1186.المناقب لابن المغازلی عن البراء بن عازب :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که سپاسگویی را کلید ذکرش و سببی برای فزونی لطفش و دلیلی بر نعمت ها و عظمت خود قرار داده است.1187.کفایه الأثر عن ابن عبّاس :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که آفریننده بندگان، گسترنده زمین، جاری سازنده آب در پستی های زمین و رویاننده گیاه در بلندی های آن است. برای اوّل بودنِ او آغازی نیست و برای جاودان بودنش پایانی نیست .1188.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فِی الحَسَنِ وَالحُسَینِ علیهماالسلام) امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که آسمانی او را از آسمان دیگر و زمینی از زمین دیگر ، پوشیده نمی دارد.1189.خصائص أمیرالمؤمنین عن اُسامه بن زید :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که ولیّ خود را یاری کرد، دشمنش را واگذاشت ، راستگوی به حق را عزّت بخشید و دروغگوی نا به حق را ذلیل گرداند. .

1190.المستدرک عن ابن عبّاس :عنه علیه السلام :الحَمدُلِلّهِ الَّذی إلَیهِ مَصائِرُ الخَلقِ ، وعَواقِبُ الأَمرِ . نَحمَدُهُ عَلی عَظیمِ إحسانِهِ ، ونَیِّرِ بُرهانِهِ ، ونَوامی (1) فَضلِهِ وَامتِنانِهِ ؛ حَمدا یَکونُ لِحَقِّهِ قَضاءً ، ولِشُکرِهِ أداءً ، وإلی ثَوابِهِ مُقَرِّبا ، ولِحُسنِ مَزیدِهِ موجِبا . ونَستَعینُ بِهِ استِعانَةَ راجٍ لِفَضلِهِ ، مُؤَمِّلٍ لِنَفعِهِ ، واثِقٍ بِدَفعِهِ . (2)1191.تاریخ دمشق عن أبی إسحاق السبیعی (فی خَبَرِ ابنِ زِیادٍ ونَکتِهِ ثَنایَا الحُسَین) عنه علیه السلام :الحَمدُلِلّهِ الأَوَّلِ فَلا شَیءَ قَبلَهُ ، وَالآخِرِ فَلا شَیءَ بَعدَهُ ، وَالظّاهِرِ فَلا شَیءَ فَوقَهُ ، وَالباطِنِ فَلا شَیءَ دونَهُ . (3)1192.تاریخ دمشق عن اُمّ سلمه :عنه علیه السلام :أحمَدُهُ استِتماما لِنِعمَتِهِ ، وَاستِسلاما لِعِزَّتِهِ ، وَاستِعصاما مِن مَعصِیَتِهِ . وأستَعینُهُ فاقَةً إلی کِفایَتِهِ ؛ إنَّهُ لا یَضِلُّ مَن هَداهُ . (4)1193.مسند ابن حنبل عن اُمّ سلمه :عنه علیه السلام :أحمَدُهُ شُکرا لِإِنعامِهِ ، وأستَعینُهُ عَلی وَظائِفِ حُقوقِهِ ؛ عَزیزَ الجُندِ ، عَظیمَ المَجدِ . (5)1194.مسند ابن حنبل عن شهر بن حوشب عن اُمّ سلمه :عنه علیه السلام :نَحمَدُهُ عَلی ما کانَ ، ونَستَعینُهُ مِن أمرِنا عَلی ما یَکونُ ، ونَسأَلُهُ المُعافاةَ فِی الأَدیانِ ، کَما نَسأَلُهُ المُعافاةَ فِی الأَبدانِ . (6)1195.تاریخ دمشق عن شهر بن حوشب :عنه علیه السلام :نَحمَدُهُ عَلی ما وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطّاعَهِ ، وذادَ (7) عَنهُ مِنَ المَعصِیَهِ ، ونَسأَلُهُ لِمِنَّتِهِ تَماما ، وبِحَبلِهِ اعتِصاما . (8) .

1- .نَمَی الشیءُ ینمی ویَنمُو : إذا زاد وارتفع (النهایه : ج 5 ص 121 «نما») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 182 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 313 ح 40 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 96 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 2 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 331 ح 19 ؛ مطالب السؤول : ص 58 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 190 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 99 .
7- .الذَّوْد : السَّوْق والطَّرْد والدَّفْع (لسان العرب : ج 3 ص 167 «ذود») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 194 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 176 ح 6 .

1196.تاریخ دمشق عن عبد اللّه بن معین مولی اُمّ سلمه عن (أنّها قالت) امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که بازگشت بندگان و پایان کار ، به سوی اوست و او را به خاطر بزرگی بخشش و روشنی دلیل و افزونی های عطا و لطفش سپاس می گوییم ؛ سپاسی که گزاردن حق او ، به جای آوردن شکر او ، نزدیک کننده به ثواب او و فزونی بخش نعمت اوست و از او ، چون انسانی که امید به فضل، آرزوی سود و اعتماد به دفع [زیان] از سوی او دارد ، یاری می جوییم.1197.المعجم الکبیر عن عمرو بن شعیب :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که نخست است و پیش از او چیزی نبوده است ، و آخری است که بعد از او هیچ چیز نیست . آشکاری است که هیچ چیزی آشکارتر از او نیست و پنهانی است که چیزی پنهان تر از او نیست.1198.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :سپاسْ او را به خاطر درخواست تکمیل نعمتش و تسلیم به عزّتش و پناهجویی از نافرمانی اش به جا می آورم و از او به خاطر نیازم به کفایتش یاری می جویم . هر کس که او هدایتش کند ، گم راه نمی گردد.1199.الأمالی للصدوق عن ابن عبّاس :امام علی علیه السلام :او را به خاطر شکر نعمت هایش سپاس می گویم و برای انجام دادن حق هایش از او یاری می جویم ؛ از او که سپاهش پیروز و رتبه اش بزرگ است.1200.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :او را بر آنچه هست ، سپاس می گوییم و از او برای آنچه از کارهایمان در آینده پیش خواهد آمد ، یاری می جوییم . از او همان گونه که برای عافیت جسمی در خواست می کنیم ، برای سلامت دینی هم درخواست می کنیم.1201.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :او را به خاطر توفیقی که بر بندگی اش داده و از نافرمانی اش دور ساخته ، سپاس می گوییم و از او بر تکمیل امتنانش و به چنگ زدن بر ریسمانش یاری می طلبیم. .

1202.عنه صلى الله عليه و آله (فِى الدُّعاءِ لِأَهلِ البَيتِ عليهم السلام) عنه عليه السلام :نَحمَدُهُ عَلى ما أخَذَ وأعطى ، وعَلى ما أبلى وَابتَلى . الباطِنُ لِكُلِّ خَفِيَّهٍ ، وَالحاضِرُ لِكُلِّ سَريرَهٍ ، العالِمُ بِما تُكِنُّ الصُّدورُ ، وما تَخونُ العُيونُ . (1)1203.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام :اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ عَلى ما تَأخُذُ وتُعطى ، وعَلى ما تُعافى وتَبتَلى ؛ حَمدا يَكونُ أرضَى الحَمدِ لَکَ ، وأحَبَّ الحَمدِ إلَيکَ ، وأفضَلَ الحَمدِ عِندَکَ ؛ حَمدا يَملَأُ ما خَلَقتَ ، ويَبلُغُ ما أرَدتَ ؛ حَمدا لا يُحجَبُ عَنکَ ، ولا يُقصَرُ دونَکَ ؛ حَمدا لا يَنقَطِعُ عَدَدُهُ ، ولا يَفنى مَدَدُهُ .

فَلَسنا نَعلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِکَ ، إلّا أنّا نَعلَمُ أنَّکَ حَىٌّ قَيُّومٌ ، لا تَأخُذُکَ سِنَهٌ ولا نَومٌ ، لَم يَنتَهِ إلَيکَ نَظَرٌ ، ولَم يُدرِککَ بَصَرٌ ، أدرَكتَ الأَبصارَ ، وأحصَيتَ الأَعمالَ (2) ، وأخَذتَ بِالنَّواصى وَالأَقدامِ .

ومَا الَّذى نَرى مِن خَلقِکَ ، ونَعجَبُ لَهُ مِن قُدرَتِکَ ، ونَصِفُهُ مِن عَظيمِ سُلطانِکَ ، وما تَغَيَّبَ عَنّا مِنهُ ، وقَصُرَت أبصارُنا عَنهُ ، وَانتَهَت عُقولُنا دونَهُ ، وحالَت سُتورُ الغُيوبِ بَينَنا وبَينَهُ أعظَمُ .

فَمَن فَرَّغَ قَلبَهُ ، وأعمَلَ فِكرَهُ ؛ لِيَعلَمَ كَيفَ أقَمتَ عَرشَکَ ، وكَيفَ ذَرَأتَ خَلقَکَ ، وكَيفَ عَلَّقتَ فِى الهَواءِ سَماواتِکَ ، وكَيفَ مَدَدتَ عَلى مَورِ (3) الماءِ أرضَکَ رَجَعَ طَرفُهُ حَسيرا (4) ، وعَقلُهُ مَبهورا (5) ، وسَمعُهُ والِها ، وفِكرُهُ حائِرا . (6) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 132 .
2- .فى نسخه : «الأعمار» .
3- .المَوْر : المَوْج ، والاضطراب ، والتحرُّک (تاج العروس : ج 7 ص 496 «مور») .
4- .بَصَرٌ حَسِير : كَلِيل (لسان العرب : ج 4 ص 188 «حسر») .
5- .بَهَرَهُ : قَهَرَه وعَلاه وغَلَبَه (تاج العروس : ج 6 ص 119 «بهر») .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 160 .

1204.امام علی علیه السلام :او را به خاطر آنچه گرفته و داده و به خاطر آنچه احسان و آزمایش کرده ، سپاس می گوییم. او آگاه هر پوشیده و بینای هر ضمیر است . آگاه به آنچه در سینه ها پنهان شده و آنچه دیدگان ، دزدانه می نگرند.1205.مسند ابن حنبل عن علباء بن أحمر عن أبی زید الأنصارامام علی علیه السلام :پروردگارا! تو را بر آنچه می گیری و می دهی و بر آنچه سلامت می دهی و مبتلا می سازی ، سپاس ؛ سپاسی که خشنودی آورترین سپاس برای تو و دوست داشتنی ترین سپاس برای تو و برترین سپاس پیش تو باشد ؛ سپاسی که هر آنچه را آفریدی ، در برگیرد و تا هر آن جا که اراده کردی ، برسد ؛ سپاسی که از تو پوشیده نباشد و از رسیدن به بارگاهت باز نمائَد ؛ سپاسی که شمارَش قطع نگردد و دوامش پایان نیابد.

ما کُنه عظمت تو را نمی دانیم ، و تنها می دانیم تو زنده و پایداری . خواب و چُرت ، تو را فرا نمی گیرد . هیچ نگاهی تو را در نمی یابد و هیچ چشمی تو را درک نکرده است . چشم ها را درک کرده ای و کردارها را شمارش کرده ای و پیشانی ها و گام ها را به بند گرفته ای.

نمونه هایی را از آفریدگانت می بینیم و از قدرت نمایی تو در آنها شگفت زده می شویم و آنها را از عظمت فرمانروایی ات می شماریم ، در حالی که آن چیزها که از دیدگان ما پنهان اند و از تیر رس چشم ما به دورند و خِرَدهایمان از آنها کوتاه است و بین ما و آنها ، پرده غیب افکنده شده ، بسیار شگفت ترند.

هر که دل را آزاد سازد و خِرد را به کار گیرد ، تا بداند چه سان عرشَت را به پا داشتی و بندگانت را آفریدی و آسمان هایت را در فضا معلّق ساختی و چه سان زمینت را بر امواج آب گستردی، دیده اش درمانده، خِرَدش سرگشته، گوشش آشفته و اندیشه اش حیران ، برخواهد گشت. .

1206.صحيح ابن حبّان عن أبى نهيک عن عمرو بن أخطب :عنه عليه السلام :الحَمدُلِلّهِ الَّذى لا يَبلُغُ مِدحَتَهُ القائِلونَ ، ولا يُحصى نَعماءَهُ العادّونَ ، ولا يُؤَدّى حَقَّهُ المُجتَهِدونَ ؛ الَّذى لا يُدرِكُهُ بُعدُ الهِمَمِ ، ولا يَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ ؛ الَّذى لَيسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحدودٌ ، ولا نَعتٌ مَوجودٌ ، ولا وَقتٌ مَعدودٌ ، ولا أجَلٌ مَمدودٌ . فَطَرَ الخَلائِقَ بِقُدرَتِهِ ، ونَشَرَ الرِّياحَ بِرَحمَتِهِ ، ووَتَّدَ بِالصُّخورِ مَيَدانَ أرضِهِ . (1)1207.دلائل النبوّه عن أبى قرصافه صاحب رسول اللّه صلى اعنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ المُتَجَلّى لِخَلقِهِ بِخَلقِهِ ، وَالظّاهِرِ لِقُلوبِهِم بِحُجَّتِهِ ، خَلَقَ الخَلقَ مِن غَيرِ رَوِيَّهٍ ، إذ كانَتِ الرَّوِيّاتُ لا تَليقُ إلّا بِذَوِى الضَّمائِرِ ، ولَيسَ بِذى ضَميرٍ فى نَفسِهِ . (2)1208.المعجم الكبير عن أبى مريم الغسّانى :عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ النّاشِرِ فِى الخَلقِ فَضلَهُ ، وَالباسِطِ فيهِم بِالجودِ يَدَهُ . نَحمَدُهُ فى جَميعِ اُمورِهِ ، ونَستَعينُهُ عَلى رِعايَهِ حُقوقِهِ . (3)1209.عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ الفاشى فِى الخَلقِ حَمدُهُ ، وَالغالِبِ جُندُهُ ، وَالمُتَعالى جَدُّهُ (4) . أحمَدُهُ عَلى نِعَمِهِ التُّؤامِ (5) وآلائِهِ العِظامِ . الَّذى عَظُمَ حِلمُهُ فَعَفا ، وعَدَلَ فى كُلِّ ما قَضى ، وعَلِمَ ما يَمضى وما مَضى ، مُبتَدِعِ الخَلائِقِ بِعِلمِهِ ، ومُنشِئِهِم بِحُكمِهِ بِلَا اقتِداءٍ ولا تَعليمٍ . (6)1210.المعجم الكبير عن ابن عبّاس (فى خَبرِ زِفافِ فاطِمَهَ عليهاالسلام) عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ الَّذى بَطَنَ خَفِيّاتِ الاُمورِ ، ودَلَّت عَلَيهِ أعلامُ الظُّهورِ ، وَامتَنَعَ عَلى عَينِ البَصيرِ ، فَلا عَينُ مَن لَم يَرَهُ تُنكِرُهُ ، ولا قَلبُ مَن أثبَتَهُ يُبصِرُهُ . (7)1211.الطبقات الكبرى عن أنس :عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ الَّذى لا يَحويهِ مَكانٌ ، ولا يَحُدُّهُ زَمانٌ ؛ عَلا بِطَولِهِ ، ودَنا بِحَولِهِ ؛ سابِقِ كُلِّ غَنيمَهٍ وفَضلٍ ، وكاشِفِ كُلِّ عَظيمَهٍ وأزلٍ (8) . أحمَدُهُ عَلى جودِ كَرَمِهِ ، وسُبوغِ نِعَمِهِ ؛ وأستَعينُهُ عَلى بُلوغِ رِضاهُ ، وَالرِّضى بِما قَضاهُ ؛ واُومِنُ بِهِ إيمانا ، وأتَوَكَّلُ عَلَيهِ إيقانا . (9) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 247 ح 5 و ج 77 ص 300 ح 7 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 108 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 100 .
4- .أى عَظَمَته وسُلطانه وجَلاله (اُنظر مجمع البحرين : ج 1 ص 273 «جدد») .
5- .تُؤام : جمع تَوْأَم (لسان العرب : ج 12 ص 61 «تأم») .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 191 .

7- .نهج البلاغه : الخطبه 49 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 308 ح 36 و ج 77 ص 304 ح 8 .
8- .الأَزْل : الشِّدَّه والضِّيق (النهايه : ج 1 ص 46 «أزل») .
9- .الأمالى للطوسى : ص 684 ح 1456 عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 77 ص 373 ح 36 .

1212.الاستیعاب عن اُمّ سلیم :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی راست که ستایشِ گویندگان بدان نرسد و نعمت هایش را شمارشگران نتوانند شمارش کنند ، و تلاشگران حقّش را نتوانند به جای آورند؛ آن که ژرف پویی همّت ها درکش نکند و کاوش زیرکی ها بدان نرسد؛ آن که برای صفتش نه مرزی محدود است و نه وصفی موجود و نه وقتی شمارش شده و نه پایانی معیّن. به توانمندی اش آفریده ها را آفرید و به رحمتش بادها را پراکَند و با صخره ها (کوه ها) لرزش زمینش را مهار کرد.1213.الطبقات الکبری عن عبایه بن رفاعه :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدای راست که با آفریده هایش بر آفریدگانش تجلّی کرد و با حجّتش بر دل هایشان آشکار گردید . آفریده ها را بی کاربرد اندیشه آفرید ؛ چرا که اندیشه جز برای آنان که برخوردار از ذهن اند ، شایسته نیست و او در ذات خود دارای ذهن نیست.1214.الطبقات الکبری عن عبد اللّه بن زید بن عاصم :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که فضلش را در بین بندگانش پراکنده ساخته است و دست خویش را در بین آنان به بخشندگی گشوده است . او را در همه کارهایش سپاس می گوییم و از او برای رعایت حقوقش یاری می طلبیم.1215.سنن النسائی عن أبی الحسن مولی اُم قیس بنت محصن عنامام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که سپاسش در بین بندگانش منتشر است، سپاهش غالب، و عظمتش متعالی است. او را بر نعمت های پیاپی و نعمت های بزرگش سپاس می گویم ؛ همو که بردباری اش بزرگ است و می بخشد و در هر آنچه که حکم می کند ، داد می ورزد و بر آنچه که می آید و آمده ، داناست . به دانش خود آفریده ها را آفرید و بدون پیروی از نمونه و آموزش دیدن ، به حکمت خود ، آنان را پدید آورد.1216.الثقات عن ابن حبّان (فی ذِکرِ هِجرَهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله) امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که کارهای مخفی را می داند و نشانه های آشکار بر هستی او گواه اند . چشم بینا او را نمی تواند دید . با این حال ، نه چشمی که او را ندیده ، [می تواند او را] انکار کند و نه دلی که او را اثبات کرده ، [می تواند] او را ببیند.1217.صحیح البخاری عن أنس :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که مکانی او را فرا نمی گیرد و زمانی او را محدود نمی کند . به قدرت خود ، برتری یافته و به توانمندی اش ، نزدیک گشته است . پیشی گیرنده در هر پیشکش و بخششی و گشاینده هر گرفتاری و سختی ای . او را بر بخشش کرمش و فراوانی نعمتش سپاس می گویم و برای دستیابی به

خشنودی اش و رضایت به حکمش از او یاری می جویم . به او ایمان دارم و با یقین بر او توکّل می کنم. .

1218.المعجم الكبير عن ملقام بن التّلب :عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ غَيرَ مَقنوطٍ مِن رَحمَتِهِ ، ولا مَخلُوٍّ مِن نِعمَتِهِ ، ولا مَأيوسٍ مِن مَغفِرَتِهِ ، ولا مُستَنكِفٍ عَن عِبادَتِهِ ؛ الَّذى لا تَبرَحُ مِنهُ رَحمَةٌ ، ولَا تُفقَدُ لَهُ نِعمَةٌ . (1)1219.المعجم الكبير عن جرير :عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ الَّذِى استَخلَصَ الحَمدَ لِنَفسِهِ ، وَاستَوجَبَهُ عَلى جَميعِ خَلقِهِ ؛ الَّذى ناصِيَهُ كُلِّ شَىءٍ بِيَدِهِ ، ومَصيرُ كُلِّ شَىءٍ إلَيهِ ؛ القَوِىُّ فى سُلطانِهِ ، اللَّطيفُ فى جَبَروتِهِ ؛ لا مانِعَ لِما أعطى ، ولا مُعطِىَ لِما مَنَعَ ؛ خالِقُ الخَلائِقِ بِقُدرَتِهِ ، ومُسَخِّرُهُم بِمَشيئَتِهِ ؛ وَفِىُّ العَهدِ ، صادِقُ الوَعدِ ، شَديدُ العِقابِ ، جَزيلُ الثَّوابِ .

أحمَدُهُ وأستَعينُهُ عَلى ما أنعَمَ بِهِ مِمّا لا يَعرِفُ كُنهَهُ غَيرُهُ ، وأتَوَكَّلُ عَلَيهِ تَوَكُّلَ المُستَسلِمِ لِقُدرَتِهِ ، المُتَبَرّى مِنَ الحَولِ وَالقُوَّهِ إلّا إلَيهِ . (2)1220.المعجم الكبير عن جعيل الأشجعى :عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنِّعَمِ ، وَالنِّعَمَ بِالشُّكرِ . نَحمَدُهُ عَلى آلائِهِ كَما نَحمَدُهُ عَلى بَلائِهِ . ونَستَعينُهُ عَلى هذِهِ النُّفوسِ البِطاءِ عَمّا اُمِرَت بِهِ ، السِّراعِ إلى ما نُهِيَت عَنهُ . ونَستَغفِرُهُ مِمّا أحاطَ بِهِ عِلمُهُ ، وأحصاهُ كِتابُهُ . (3) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 45 ، بحار الأنوار : ج 73 ص 81 ح 42 و ص 134 ح 139 .
2- .العقد الفريد : ج 3 ص 120 ، جواهر المطالب : ج 1 ص 344 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 114 .

1221.الإمام الصادق علیه السلام :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که از رحمتش نا امیدی نیست ، و هیچ جا از نعمتش خالی نیست ، و از بخشش او ناامیدی وجود ندارد و از بندگی اش سربرتافتنی نیست ؛ همو که رحمتش پایدار است و نعمتش پایان نمی پذیرد.1222.تاریخ دمشق عن حذیفه :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که سپاس را ویژه خود ساخت و آن را بر همه بندگانش واجب گرداند ؛ آن که اختیار هر چیزی در یدِ قدرت اوست و سرانجام هر چیزی به سوی اوست؛ آن که در فرمانروایی اش قوی است و در عین جبروتش پُرلطف است . از آنچه که می بخشد ، مانعی نیست و برای آنچه که منع می کند ، دهنده ای وجود ندارد . آفریننده آفریده ها به قدرت خویش و مسخّر سازنده آنان ، طبق خواست خویش است . وفا کننده به پیمان، راستْ وعده، سخت مجازات و پُرثواب است.

او را سپاس می گویم و از او بر نعمت هایی که جز او کُنه آنها را نمی داند ، یاری می جویم و چون تسلیم شونده به قدرت او بر او توکّل می کنم و از هر توان و قدرتی جز توان و قدرت او بیزاری می جویم.1223.أسد الغابه عن نهشل بن حسّان بن شدّاد عن أبیه :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که پیوند زننده شُکر به نعمت و نعمت به شکر است . او را بر نعمت هایش سپاس می گوییم ، همچنان که بر بلاهایش سپاس می گوییم، و از او بر این نفس های کندرو به سوی آنچه بدان امر شده اند، و تندرو به سوی آنچه که از آن نهی شده اند ، یاری می جوییم ، و از هر عملی که دانش او بدان احاطه دارد و کتابش آن را برشمرده، طلب بخشش می کنیم. .

3 / 3 4أدعِيَتُهُ فِى الصَّلاهِ عَلى رَسولِ اللّهِ1226.أُسد الغابه (فى ذِكرِ حُلَيسِ بنِ زَيدٍ) الإمام علىّ عليه السلام فِى الصَّلاهِ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : اللّهُمَّ اقسِم لَهُ مَقسَما مِن عَدلِکَ ، وَاجزِهِ مُضَعَّفاتِ الخَيرِ مِن فَضلِکَ . اللّهُمَّ أعلِ عَلى بِناءِ البانينَ بِناءَهُ ، وأكرِم لَدَيکَ نُزُلَهُ ، وشَرِّف عِندَکَ مَنزِلَهُ ، وآتِهِ الوَسيلَهَ ، وأعطِهِ السَّناءَ وَالفَضيلَهَ ، وَاحشُرنا فى زُمرَتِهِ غَيرَ خَزايا ، ولا نادِمينَ ، ولا ناكِبينَ ، ولا ناكِثينَ ، ولا ضالّينَ ، ولا مُضِلّينَ ، ولا مَفتونينَ . (1)1227.عنه عليه السلام :اللّهُمَّ داحِىَ المَدحُوّاتِ (2) ، وداعِمَ المَسموكاتِ (3) ، وجابِلَ القُلوبِ عَلى فِطرَتِها ؛ شَقِيِّها وسَعيدِهَا ؛ اجعَل شَرائِفَ صَلَواتِکَ ونَوامِىَ بَرَكاتِکَ عَلى مُحَمَّدٍ عَبدِکَ ورَسولِکَ ، الخاتِمِ لِما سَبَقَ ، وَالفاتِحِ لِمَا انغَلَقَ ، وَالمُعلِنِ الحَقَّ بِالحَقِّ ، وَالدّافِعِ جَيشاتِ (4) الأَباطيلِ ، وَالدّامِغِ صَولاتِ الأَضاليلِ ، كَما حُمِّلَ فَاضطَلَعَ ، قائِما بِأمرِکَ ، مُستَوفِزا (5) فى مَرضاتِکَ ؛ غَيرِ ناكِلٍ عَن قُدُمٍ (6) ، ولا واهٍ فى عَزمٍ ، واعِيا لِوَحيِکَ ، حافِظا لِعَهدِکَ ، ماضِيا عَلى نَفاذِ أمرِکَ ؛ حَتّى أورى قَبَسَ القابِسِ (7) ، وأضاءَ الطَّريقَ لِلخابِطِ ، وهُدِيَت بِهِ القُلوبُ بَعدَ خَوضاتِ الفِتَنِ وَالآثامِ ، وأقامَ بِموضِحاتِ الأَعلامِ ونَيِّراتِ الأَحكامِ ؛ فَهُوَ أمينُکَ المَأمونُ ، وخازِنُ عِلمِکَ المَخزونُ ، وشَهيدُکَ يَومَ الدّينِ ، وبَعيثُکَ بِالحَقِّ ، ورَسولُکَ إلَى الخَلقِ .

اللّهُمَّ افسَح لَهُ مَفسَحا فى ظِلِّکَ ، وَاجزِهِ مُضاعَفاتِ الخَيرِ مِن فَضلِکَ .

اللّهُمَّ وأَعلِ عَلى بِناءِ البانينَ بِناءَهُ ، وأكرِم لَدَيکَ مَنزِلَتَهُ ، وأتمِم لَهُ نورَهُ ، وَاجزِهِ مِنِ ابتِعاثِکَ لَهُ مَقبولَ الشَّهادَهِ ، مَرضِىَّ المَقالَهِ ، ذا مَنطِقٍ عَدلٍ ، وخُطبَهٍ فَصلٍ .

اللّهُمَّ اجمَع بَينَنا وبَينَهُ فى بَردِ العَيشِ ، وقَرارِ النِّعمَهِ ، ومُنَى الشَّهَواتِ ، وأهواءِ اللَّذّاتِ ، ورَخاءِ الدَّعَهِ (8) ، ومُنتَهَى الطُّمَأنينَهِ ، وتُحَفِ الكَرامَهِ . (9) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 106 ، بحار الأنوار : ج 16 ص 381 ح 93 .
2- .يعنى باسِطَ الأرَضِين ومُوَسِّعَها (لسان العرب : ج 14 ص 251 «دحا») .
3- .أى السَّماوات السَّبع . والسامِک : العالى المرتَفِع . وسَمَکَ الشىءَ : رَفَعَه (النهايه : ج 2 ص 403 «سمک») .

4- .هى جَمع جَيْشَه ؛ وهى المَرَّه من جاشَ إذا ارتَفَع (النهايه : ج 1 ص 324 «جيش») .
5- .الوَفْز والوَفَز : العَجَله (النهايه : ج 5 ص 210 «وفز») .
6- .القُدُم : المُضىّ أمامَ أمامَ . وهو يَمشى القُدُمَ : إذا مَضَى فى الحرب (لسان العرب : ج 12 ص 466 «قدم») .
7- .حتى أوْرَى قبسا لقابِس ؛ أى أظهر نورا من الحقّ لطالبه . والقابس : طالب النار (النهايه : ج 4 ص 4 «قبس») .
8- .الدَّعَه : الخَفْض ، والسُّكُون ، والراحه ، والسَّعَه فى العَيْش (تاج العروس : ج 11 ص 499 «ودع») .
9- .نهج البلاغه : الخطبه 72 ، الغارات : ج 1 ص 159 عن أبى السلام الكندى نحوه ، بحار الأنوار : ج 94 ص 83 ح 43 ؛ المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 83 ح 3 عن عبد اللّه الأسدى عن رجل ، المعجم الأوسط : ج 9 ص 43 ح 9089 ، غريب الحديث لابن قتيبه : ج 1 ص 373 ح 37 كلاهما عن سلامه الكندى وزاد فى صدرها «كان علىّ عليه السلام يعلّم الناس الصلاه على نبىّ اللّه » والثلاثه الأخيره نحوه ، كنز العمّال : ج 2 ص 270 ح 3989 .

3 / 3 4 دعاهای وی در درود فرستادن بر پیامبر خدا

3 / 3 4دعاهای وی در درود فرستادن بر پیامبر خدا1230.صحیح البخاری عن السائب بن یزید :امام علی علیه السلام در درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله : بار خدایا! نصیبی از عدل خود به او ببخش و از احسان خود ، خیر دو چندان بدو پاداش ده .

بار خدایا! بنای [دین] او را برتر و بلندتر از بنای بنیانگذاران قرار ده و در پیش خود ، از او پذیرایی سرشار کن و جایگاهش را در نزدت شرافت بخش . به او وسیله[ی قربت] ببخش و فضیلت و بلندْ رتبگی را به او عنایت کن و ما را بدون سرافکندگی، یا پشیمانی،یا رو گردانی از حق و یا پیمان شکنی، نه گم راه و نه گم راه کننده و نه مردود در آزمایش ، در گروه او محشور فرما.1231.امام علی علیه السلام :بار خدایا! ای گسترنده زمین ها و برپا دارنده آسمان ها و سرشتنده دل های خوش بخت و بدبخت بر فطرتشان! شریف ترین درودها و روزافزون ترین برکاتت را بر محمّد ، بنده و پیامبر خود ، نثار کن که خاتم پیامبران پیشین و گشاینده درهای بسته است . اعلان کننده حق با برهان ، دفع کننده هیجان باطل ها و درهم کوبنده جولان گم راهی هاست .

بار رسالت را به دوش کشید و دلیرانه پیش برد ، برای انجام دادن فرمانت به پا خاست و در راه خشنودی ات درنگ نکرد و از اقدامی فروگذار نکرد و در عزمی سستی نورزید . وحیَت را به گوش گرفت و به عهدت وفا کرد . در راه اجرای فرمانت قدم زد تا آن که نور دین را در دل جویندگان ، شعله ور و راه را برای گمشدگان ، روشن ساخت و دل ها پس از فرو رفتن در فتنه و گناه ، به وسیله او هدایت شدند ، و نشانه های روشن و احکام نورانی را به پا داشت .

او امین مورد اعتماد و خزانه دار دانش و اسرار تو بود. او، گواه تو در روز قیامت و برانگیخته به حق تو و فرستاده ات به سوی مردم است.

بار خدایا! در سایه لطف خود ، جایگاهی برای او بگستران و از فضل خود ، خیر فراوانی نصیبش فرما .

بار خدایا! بنای او را از بنای دیگر بنا کنندگان ، بلندتر و برتر گردان و منزلت او را در پیش خود ، گرامی دار ؛ نورش را کامل فرما، و در مقابل این که او را به پیامبری مبعوث کردی ، به او قبولی شهادت و پسندیدگی گفتار و داشتن منطقی عادلانه و روشی جدا کننده [بین حق و باطل] را پاداش ده .

بار خدایا! بین ما و او را در آن جا که زندگی خوشگوار، نعمت پایدار، آرزوهای دل نشین، لذّت های خواستنی، زندگی پرگشایش، نهایت آرامش و برخورداری از تحفه های کرامت است ، جمع فرما.

.

1232.الأمالى للصدوق عن ابن عبّاس (فى حَديثٍ طَويلٍ يَذكُرُ فيهِ وَفاةَ النَّبِىِّ) عنه عليه السلام :الحَمدُللّهِ رَبِّ العالَمينَ ، وصَلَّى اللّهُ عَلى طَيِّبِ المُرسَلينَ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللّهِ ، المُنتَجَبِ الفاتِقِ الرّاتِقِ . اللّهُمَّ فَخُصَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله بِالذِّكرِ المَحمودِ ، وَالحَوضِ المَورودِ . اللّهُمَّ آتِ مُحَمَّدا صَلَواتُکَ عَلَيهِ وآلِهِ الوَسيلَةَ وَالرِّفعَةَ وَالفَضيلَةَ ؛ وَاجعَل فِى المُصطَفَينَ مَحَبَّتَهُ ، وفِى العِلِّيّينَ دَرَجَتَهُ ، وفِى المُقَرَّبينَ كَرامَتَهُ .

اللّهُمَّ أعطِ مُحَمَّدا صَلَواتُکَ عَلَيهِ وآلِهِ مِن كُلِّ كَرامَةٍ أفضَلَ تِلکَ الكَرامَةِ ، ومِن كُلِّ نَعيمٍ أوسَعَ ذلِکَ النَّعيمِ ، ومِن كُلِّ عَطاءٍ أجزَلَ ذلِکَ العَطاءِ ، ومِن كُلِّ يُسرٍ أنضَرَ ذلِکَ اليُسرِ ، ومِن كُلِّ قِسمٍ (1) أوفَرَ ذلِکَ القِسمِ ؛ حَتّى لا يَكونَ أحَدٌ مِن خَلقِکَ أقرَبَ مِنهُ مَجلِسا ، ولَا أرفَعَ مِنهُ عِندَکَ ذِكراً ومَنزِلَةً ، ولا أعظَمَ عَلَيکَ حَقّا ، ولا أقرَبَ وَسيلَةً مِن مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَيهِ وآلِهِ إمامِ الخَيرِ وقائِدِهِ وَالدّاعى إلَيهِ ، وَالبَرَكَةِ عَلى جَميعِ العِبادِ وَالبِلادِ ، ورَحمَةٍ لِلعالَمينَ .

اللّهُمَّ اجمَع بَينَنا وبَينَ مُحَمَّدٍ صَلواتُکَ عَلَيهِ وآلِهِ فى بَردِ العَيشِ ، وتَرَوُّحِ الرَّوحِ ، وقَرارِ النِّعمَةِ ، وشَهوَةِ الأنفُسِ ، ومُنَى الشَّهَواتِ ، ونِعَمِ اللَّذّاتِ ، ورَجاءِ الفَضيلَةِ ، وشُهودِ الطُمَأنينَةِ ، وسُودَدِ (2) الكَرامَةِ ، وقُرَّةِ العَينِ ، ونَضرَةِ النَّعيمِ ، وبَهجَةٍ لا تُشبِهُ بَهَجاتِ الدُّنيا .

نَشهَدُ أنَّهُ قَد بَلَّغَ الرِّسالَةَ ، وأدَّى النَّصيحَةَ ، وَاجتَهَدَ لِلاُمَّةِ ، واُوذِىَ فى جَنبِکَ ، وجاهَدَ فى سَبيلِکَ ، وعَبَدَکَ حَتّى أتاهُ اليَقينُ ، فَصَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وآلِهِ الطَّيِّبينَ .

اللّهُمَّ رَبَّ البَلَدِ الحَرامِ ، ورَبَّ الرُّكنِ وَالمَقامِ ، ورَبَّ المَشعَرِ الحَرامِ ، ورَبَّ الحِلِّ وَالحَرامِ ، بَلِّغ روحَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عَنَّا السَّلامَ .

اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مَلائِكَتِکَ المُقَرَّبينَ ، وعَلى أنبِيائِکَ ورُسُلِکَ أجمَعينَ ، وصَلِّ اللّهُمَّ عَلَى الحَفَظَةِ الكِرامِ الكاتِبينَ ، وعَلى أهلِ طاعَتِکَ مِن أهلِ السَّماواتِ السَّبعِ وأهلِ الأَرَضينَ السَّبعِ ؛ مِنَ المُؤمِنينَ أجمَعينَ . (3) .

1- .القِسْم : النَّصِيب والحَظّ . والقَسْم : العَطاء (لسان العرب : ج 12 ص 478 و ص 480 «قسم») .

2- .السُّودَد : الشَّرَف . وقد يُهمَز وتُضمّ الدال (لسان العرب : ج 3 ص 228 «سود») .
3- .تهذيب الأحكام : ج 3 ص 83 ح 239 عن عليّ بن عبد اللّه عن أبيه عن جدّه عن الحسين بن عليّ عليهماالسلام ، مصباح المتهجّد : ص 557 من دون إسنادٍ إلى المعصوم ، الإقبال : ج 1 ص 320 ، بحار الأنوار : ج 98 ص 127 ح 3 .

1233.المناقب :امام علی علیه السلام :سپاسْ خدای را که پروردگار جهانیان است ، و درود بر نیکوترین فرستادگان ، محمّد بن عبد اللّه ، برگزیده ای که گشودن و بستن کارها به دست اوست.

بار خدایا ! محمد صلی الله علیه و آله را به یاد نیکو و حوضی که [همگان] بدان درآیند ، ویژه ساز.

بار خدایا ! به محمّد که درود تو بر او و خاندانش باد ، وسیله و بلند مرتبگی و فضیلت عنایت کن و محبّتش را در دل برگزیدگان و درجه اش را در علّیین و کرامتش را در بین مقرّبان قرار ده.

بار خدایا ! به محمّد که درود تو بر او و خاندانش باد ، از هر کرامتی برترین آن را و از هر نعمتی گسترده ترین آن را و از هر بخششی فراوان ترین آن را و از هر گشایشی با طراوت ترین آن را و از هر بهره ای سرشارترین آن را عنایت فرما ، تا هیچ کدام از بندگانت ، در پیشگاه تو جایگاهش مقرب تر و یاد و منزلتش بلندتر و حقش بر تو عظیم تر از محمّد صلی الله علیه و آله نباشد ؛ همو که پیشوا، رهبر و فراخوان به خوبی و برکت بر همه بندگان و شهرها و رحمت بر جهانیان است .

بار خدایا ! بین ما و بین محمّد که درود تو بر او و خاندانش باد در آن جا که زندگی آرام بخش، خُنکی روح، ثبات نعمت، خواست جان ها، کامیابی شهوت ها، لذّت نعمت ها، امید فضیلت، دیدن آرامش، شرافت کرامت، چشمْ روشنی، نعمت های باطراوت و شادابی ای بی شباهت به شادابی دنیاست، گرد آور.

گواهی می دهیم که او رسالت را ابلاغ کرد، خیرخواهی را به جای آورد، برای امّتْ تلاش کرد، برای تو آزار دید، در راهت کوشش کرد و بندگی ات نمود تا آن که مرگ او فرا رسید . پس درود خداوند بر او و خاندان پسندیده اش باد !

بار خدایا ! پروردگار شهرِ با حُرمت ! پروردگار رُکن و مقام ! پروردگار مَشعرالحرام ! پروردگار [سرزمین های] غیر حَرم و حرم ! سلام ما را به روح محمد صلی الله علیه و آله ، برسان.

بار خدایا ! بر فرشتگان مقرّبت و بر همه پیامبران و رسولانت درود فرست.

بار خدایا ! بر نگهبانان با کرامتِ نویسنده و بر مؤمنان اهل اطاعتت در آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه ، درود فرست. .

3 / 3 5أدعِيَتُهُ لِأَولادِهِ وعُمّالِهِ وأصحابِهِ1236.المعجم الأوسط عن ابن عبّاس :الإمام علىّ عليه السلام فى وَصِيَّتِهِ لِلحَسَنِ عليه السلام عِندَ انصِرافِهِ مِن صِفّينَ : أستَودِعُ اللّهَ دينَکَ ودُنياکَ ، وأسأَلُهُ خَيرَ القَضاءِ لَکَ فِى العاجِلَهِ وَالآجِلَهِ ، وَالدُّنيا وَالآخِرَهِ ، وَالسَّلامُ . (1)1237.المعجم الكبير عن عبد اللّه بن مسعود :عنه عليهِ السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : اللّهُمَّ احفَظ حَسَنا وحُسَينا ، ولا تُمَكِّن فَجَرَهَ قُرَيشٍ مِنهُما ما دُمتُ حَيّا ، فَإِذا تَوَفَّيتَنى فَأَنتَ الرَّقيبُ عَلَيهِم ، وأنتَ عَلى كُلِّ شَىءٍ شَهيدٌ . (2) .

1- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 88 ، أعلام الدين : ص 289 .

2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 298 ح 413 .

3 / 3 5 دعا بر فرزندان، کارگزاران و یارانش

3 / 3 5دعا بر فرزندان، کارگزاران و یارانش1240.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام به هنگام برگشت از صِفّین ، در وصیّت به فرزندش حسن علیه السلام : دین و دنیایت را به خدا می سپارم و من برای تو در حال و آینده و دنیا و آخرت ، بهترین سرنوشت را از او می خواهم . والسلام !1241.سنن الترمذی عن أبی لبید عن عروه البارقی ، قال :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بار خدایا ! حسن و حسین را نگه دار و بدکاران قریش را مادام که من زنده ام ، بر آنان چیره مساز و آن گاه که من در گذشتم ، تو خود ، نگهبان آنانی و تو بر هر چیزی گواهی.

.

1242.التوكّل عن عمران بن حصين عن رسول اللّه صلى الله عنه عليه السلام لِمُحَمَّدِ ابنِ الحَنَفِيَّهِ : أسأَلُ اللّهَ أن يُلهِمَکَ الشُّکرَ وَالرُّشدَ ، ويُقَوِّيَکَ عَلَى العَمَلِ بِکُلِّ خَيرٍ ، ويَصرِفَ عَنکَ کُلَّ مَحذورٍ بِرَحمَتِهِ ، وَالسَّلامُ عَلَيکَ ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ . (1)1243.المصنّف عن يونس بن سلمان عن جدّه عن عمرو بن الحمقعنه عليه السلام بَعدَ شَهادَهِ مالِکٍ الأشتَرِ : إنّا لِلّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ . اللّهُمَّ إنّى أحتَسِبُهُ عِندَکَ ؛ فَإِنَّ مَوتَهُ مِن مَصائِبِ الدَّهرِ . فَرَحِمَ اللّهُ مالِکا ! فَلَقَد وَفى بِعَهدِهِ ، وقَضى نَحبَهُ ، ولَقِىَ رَبَّهُ . مَعَ أنّا قَد وَطَّنّا أنفُسَنا عَلى أن نَصبِرَ عَلى کُلِّ مُصيبَهٍ بَعدَ مُصابِنا بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَإِنَّها أعظَمُ المَصائِبِ . (2)1244.المعجم الکبير عن سعيد بن عثمان البلوى عن جدّته :عنه عليه السلام بَعدَ شَهادَهِ مالِکٍ الأشتَرِ : رَحمَهُ اللّهِ عَلَيهِ ! فَقَدِ استَکمَلَ أيّامَهُ ، ولاقى حِمامَهُ ، ونَحنُ عَنهُ راضونَ ؛ فَرَضِىَ اللّهُ عَنهُ ، وضاعَفَ لَهُ الثَّوابَ ، وأحسَنَ لَهُ المَآبَ . (3)1245.الخرائج والجرائح :عنه عليه السلام فى ذِکرِ خَبّابٍ : يَرحَمُ اللّهُ خَبّابَ بنَ الأَرَتِّ ! فَلَقَد أسلَمَ راغِبا ، وهاجَرَ طائِعا ، وقَنِعَ بِالکَفافِ ، ورَضِىَ عَنِ اللّهِ ، وعاشَ مُجاهِدا . (4) .

1- .العقد الفريد : ج 2 ص 335 .
2- .الغارات : ج 1 ص 264 عن صعصعه بن صوحان ، الأمالى للمفيد : ص 83 ح 4 عن هشام بن محمّد ، بحار الأنوار : ج 33 ص 554 ح 771 و 772 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 77 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 78 ؛ نهج البلاغه : الکتاب 34 نحوه . راجع : ج 13 ص 506 (مالک الأشتر) .
4- .نهج البلاغه : الحکمه 43 .

1246.التاریخ الکبیر عن قتاده :امام علی علیه السلام خطاب به محمّد بن حنفیّه : از خدا می خواهم که شکر و خیر را بر تو الهام کند و در انجام دادن هر کار خیری تقویتت نماید و به رحمت خود ، هر ناروایی را از تو دور سازد . درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد !1247.المعجم الکبیر عن عمر عن أبیه قتاده بن النعمان ، قامام علی علیه السلام پس از شهادت مالک اشتر : ما همه از اوییم و به سوی او بر می گردیم . سپاسْ خدای جهانیان راست. بار خدایا ! من آن را به حساب تو می گذارم؛ چرا که درگذشت او از مصیبت های روزگار است.

خداوند ، مالک را بیامرزد! بی شک ، او به پیمانش وفا کرد و مرگش فرارسید و پروردگارش را ملاقات کرد. با این حال ، ما خویشتن را آماده کرده ایم که بعد از مصیبت پیامبر خدا که بزرگترین مصیبت ها بود ، بر هر مصیبتی شکیبایی کنیم.1248.الطبقات الکبری عن مطر بن العلاء الفزاری الدمشقی :امام علی علیه السلام پس از شهادت مالک اشتر : رحمت خدا بر او باد! روزگارش را کامل کرد و مرگ را ملاقات نمود و ما از او راضی هستیم . خداوند از او راضی باشد و پاداش را برای او افزون کند و جایگاهش را نیکو سازد ! (1)1249.الغیبه عن أبی حاتم السجستانی (فی ذِکرِ النّابِغَهِ الجَعدِیِّ) امام علی علیه السلام در یادکرد خبّاب : خدا خبّاب بن اَرَت را رحمت کند! او به رغبتْ اسلام آورد، فرمانبردارانه هجرت کرد ، [از بهره های دنیا] به اندازهْ بسنده نمود، از خدا خشنود بود و مجاهدانه زندگی نمود. .

1- .ر . ک : ج 13 ص 507 (مالک اشتر) .

1250.الطبقات الكبرى عن خالد بن يزيد بن عبدالرحمن بن أبعنه عليه السلام لَمّا قُتِلَ عَمّارٌ : رَحِمَ اللّهُ عَمّارا يَومَ أسلَمَ ، ورَحِمَ اللّهُ عَمّارا يَومَ قُتِلَ ، ورَحِمَ اللّهُ عَمّارا يَومَ يُبعَثُ حَيّا . (1)1251.قصص الأنبياء عن وائل بن حجر :عنه عليه السلام لِعَمرِو بنِ الحَمِقِ : اللّهُمَّ نَوِّر قَلبَهُ بِالتُّقى ، وَاهدِهِ إلى صِراطٍ مُستَقيمٍ . (2)1252.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام لِهاشِمِ المِرقالِ : اللّهُمَّ ارزُقهُ الشَّهادَةَ فى سَبيلِکَ ، وَالمُرافَقَةَ لِنَبِيِّکَ صلى الله عليه و آله . (3)1253.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام لِأَهلِ الكوفَهِ بَعدَ فَتحِ البَصرَهِ : وجَزاكُمُ اللّهُ مِن أهلِ مِصرَ عَن أهلِ بَيتِ نَبِيِّكُم أحسَنَ ما يَجزِى العامِلينَ بِطاعَتِهِ ، وَالشّاكِرينَ لِنِعمَتِهِ ؛ فَقَد سَمِعتُم وأطَعتُم ، ودُعيتُم فَأَجَبتُم . (4)1254.عنه صلى الله عليه و آله :عنه عليه السلام لِأَهلِ مِصرَ فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ : عَصَمَكُمُ اللّهُ بِالهُدى ، وثَبَّتَكُم بِالتُّقى ، ووَفَّقَنا وإيّاكُم لِما يُحِبُّ ويَرضى . وَالسَّلامُ عَلَيكُم ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . (5)1255.صحيح مسلم عن عبد اللّه بن عمرو بن العاص:عنه عليه السلام لِأَهلِ مِصرَ فى عَهدِهِ إلى مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : جَعَلَ اللّهُ خُلَّتَنا ووُدَّنا خُلَّةَ المُتَّقينَ ووُدَّ المُخلَصينَ ، وجَمَعَ بَينَنا وبَينَكُم فى دارِ الرِّضوانِ إخوانا عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلينَ . (6)1256.الإمام علىّ عليه السلام :عنه عليه السلام لِأَصحابِهِ بَعدَ استَشهادِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : اللّهُمَّ اجمَعنا وإيّاهُم عَلَى الهُدى ، وزَهِّدنا وإيّاهُم فِى الدُّنيا ، وَاجعَلِ الآخِرَةَ خَيرا لَنا ولَهُم مِنَ الأُولى . (7) .

1- .أنساب الأشراف : ج 1 ص 197 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 262 ، كنز العمّال : ج 13 ص 539 ح 37411 نقلاً عن ابن عساكر .
2- .وقعه صفّين : ص 103 ، الاختصاص : ص 15 وفيه «باليقين» بدل «بالتُّقى» ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 181 .
3- .وقعه صفّين : ص 112 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 184 .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 2 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 84 ح 57 .
5- .الغارات : ج 1 ص 261 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 75 كلاهما عن صعصعه بن صوحان .
6- .الغارات : ج 1 ص 250 عن عبايه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 550 ح 720 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 72 عن عبد اللّه بن الحسن بن الحسن .
7- .الغارات : ج 1 ص 322 عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 573 ح 722 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 100 عن عبد

الرحمن بن جندب عن أبيه .

1257.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام هنگامی که عمّار کشته شد : رحمت خدا بر عمّار در روزی که اسلام آورد ! رحمت خدا بر عمّار در روزی که کشته شد ! رحمت خدا بر عمّار در روزی که زنده برانگیخته می شود !1258.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام برای عمرو بن حَمِق : بار خدایا ! دلش را به پرهیزگاری نورانی ساز و او را به راه راست ، هدایت فرما.1259.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام برای هاشم مِرقال : بار خدایا ! شهادت در راهت و همدمی با پیامبرت را نصیبش فرما.1260.المناقب لابن شهر آشوب (فی ذِکرِ غَزوَهِ اُحُدٍ) امام علی علیه السلام پس از فتح بصره برای اهل کوفه : شما ای مردم شهر ! خداوند به خاطر اهل بیت پیامبرتان ، بهترین پاداشی را که به عمل کنندگان به طاعتش و شاکران نعمتش عنایت می کند، عنایتتان کند. شما گوش کردید و پیروی نمودید ، و فرا خوانده شدید و پاسخ دادید.1261.رسول اللّه صلی الله علیه و آله لَمّا کانَ یَ (لَمّا کانَ یَدعُو النّاسَ إلَی التَّوحیدِ ، وهُ) امام علی علیه السلام در عهد نامه مالک اشتر ، خطاب به اهل مصر : خداوند با هدایت شما را [از خطا]حفظ کند و با پرهیزگاری پایدارتان سازد و ما و شما را به آنچه دوست دارد و بدان خرسند است ، موفّق بدارد . سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد !1262.الخرائج والجرائح :امام علی علیه السلام در عهد نامه اش به محمّد بن ابی بکر ، برای مردم مصر :خداوند ، دوستی و محبّت ما را دوستی پرهیزگاران و محبّت مخلَصان قرار دهد و ما و شما را در بهشت رضوان ، بر سریرهای رو در رو، برادرانه گرد آورَد.1263.الشفا بتعریف حقوق المصطفی :امام علی علیه السلام پس از شهادت محمّد بن ابی بکر به یارانش : بارِ خدایا ! ما و آنان را بر محور هدایت ، گِرد آور و ما و آنان را در دنیا دل کَنده از دنیا قرار ده و آخرت را برای ما و آنان ، بهتر از سرای دنیا ، مقرّر فرما. .

3 / 3 6أدعِيَتُهُ فِى الاِستِعانَهِ فى أمرِ الوِلايَهِ1266.دلائل النبوّه لأبى نعيم عن بلال :الإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ إنّى عَبدُکَ ووَلِيُّکَ ، اختَرتَنى وَارتَضَيتَنى ، ورَفَعتَنى وكَرَّمتَنى بِما أورَثتَنى مِن مَقامِ أصفِيائِکَ ، وخِلافَهِ أوليائِکَ ، وأغنَيتَنى وأفقَرتَ النّاسَ فى دينِهِم ودُنياهُم ، وأعزَزتَنى وأذلَلتَ العِبادَ إلَىَّ ، وأسكَنتَ قَلبى نورَکَ ولَم تُحوِجنى إلى غَيرِکَ ، وأنعَمتَ عَلَىَّ وأنعَمتَ بى ، ولَم تَجعَل مِنَّهً عَلَىَّ لِأَحَدٍ سِواکَ ، وأقَمتَنى لِاِحياءِ حَقِّکَ ، وَالشَّهادَهِ عَلى خَلقِکَ ، وأن لا أرضى ولا أسخَطَ إلّا لِرِضاکَ وسَخَطِکَ ، ولا أقولَ إلّا حَقّا ، ولا أنطِقَ إلّا صِدقا . (1)1267.مسند ابن حنبل عن كعب بن مرّه أو مرّه بن كعب :عنه عليه السلام :عَلَّمَنى رَسولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وعَلى أهلِ بَيتِهِ هذَا الدُّعاءَ ، وأمَرَنى أن أحتَفِظَ بِهِ فى كُلِّ ساعَهٍ لِكُلِّ شِدَّهٍ ورَخاءٍ ، وأن أُعَلِّمَهُ خَليفَتى مِن بَعدى ، وأمَرَنى أن لا اُفارِقَهُ طولَ عُمُرى حَتّى ألقَى اللّهَ عَزَّ وجَلَّ غَدا بِهذَا الدُّعاءِ ، وقالَ لى : قُل حينَ تُصبِحُ وتُمسى هذَا الدُّعاءَ ؛ فَإِنَّهُ كَنزٌ مِن كُنوزِ العَرشِ ... :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، الحَمدُ لِلّهِ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، المَلِكُ المُبينُ ، المُدَبِّرُ بِلا وَزيرٍ ، ولا خَلقٍ مِن عِبادِهِ يَستَشيرُ ، الأَوَّلُ غَيرُ مَصروفٍ ، وَالباقى بَعدَ فَناءِ الخَلقِ ، العَظيمُ الرُّبوبِيَّهِ ، نورُ السَّماواتِ وَالأَرَضينَ ، وفاطِرُهُما ومُبدِعُهُما ، بِغَيرِ عَمَدٍ خَلَقَهُما وفَتَقَهُما فَتقا ، فَقامَتِ السَّماواتُ طائِعاتٍ بِأمرِهِ ، وَاستَقَرَّتِ الأَرَضونَ بِأوتادِها فَوقَ الماءِ ، ثُمَّ عَلا رَبُّنا فِى السَّماواتِ العُلى ، «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى لَهُ مَا فِى السَّمَوَ تِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى » (2) .

فَأَنَا أشهَدُ بِأَنَّکَ أنتَ اللّهُ لا رافِعَ لِما وَضَعتَ ، ولا مانِعَ لِما أعطَيتَ ، ولا مُعطِيَ لِما مَنَعتَ ، وأنتَ اللّهُ لا إلهَ إلّا أنتَ ، كُنتَ إذ لَم تَكُن سَماءٌ مَبنِيَّهٌ ، ولا أَرضٌ مَدحِيَّهٌ ، ولا شَمسٌ مُضيئَهٌ ، ولا لَيلٌ مُظلِمٌ ، ولا نَهارٌ مُضىءٌ ، ولا بَحرٌ لُجِّىٌّ ، ولا جَبَلٌ راسٍ ، ولا نَجمٌ سارٍ ، ولا قَمَرٌ مُنيرٌ ، ولا ريحٌ تَهُبُّ ، ولا سَحابٌ يَسكُبُ ، ولا بَرقٌ يَلمَعُ ، ولا رَعدٌ يُسَبِّحُ ، ولا روحٌ تُنَفِّسُ ، ولا طائِرٌ يَطيرُ ، ولا نارٌ تَتَوَقَّدُ ، ولا ماءٌ يَطَّرِدُ .

كُنتَ قَبلَ كُلِّ شَىءٍ ، وكَوَّنتَ كُلَّ شَىءٍ ، وقَدَرتَ عَلى كُلِّ شَىءٍ ، وَابتَدَعتَ كُلَّ شَىءٍ ، وأغنَيتَ وأفقَرتَ ، وأمَتَّ وأحيَيتَ ، وأضحَكتَ وأبكَيتَ ، وعَلَى العَرشِ استَوَيتَ ، فَتَبارَكتَ يا اللّهُ وتَعالَيتَ .

أنتَ اللّهُ الّذى لا إلهَ إلّا أنتَ ، الخَلّاقُ المُعينُ ، أمرُکَ غالِبٌ ، وعِلمُکَ نافِذٌ ، وکَیدُکَ غَریبٌ ، ووَعدُکَ صادِقٌ ، وقَولُکَ حَقٌّ ، وحُکمُکَ عَدلٌ ، وکَلامُکَ هُدىً ، ووَحیُکَ نورٌ ، ورَحمَتُکَ واسِعَهٌ ، وعَفوُکَ عَظیمٌ ، وفَضلُکَ کَثیرٌ ، وعَطاؤُکَ جَزیلٌ ، وحَبلُکَ مَتینٌ ، وإمکانُکَ عَتیدٌ (3) ، وجارُکَ عَزیزٌ ، وبَأسُکَ شَدیدٌ ، ومَکرُکَ مَکیدٌ .

أنتَ یا رَبِّ مَوضِعُ کُلِّ شَکوى ، حاضِرُ کُلَّ مَلَأٍ ، وشاهِدُ کُلِّ نَجوى ، مُنتَهى کُلِّ حاجَهٍ ، مُفَرِّجُ کُلِّ حُزنٍ ، غِنى کُلِّ مِسکینٍ ، حِصنُ کُلِّ هارِبٍ ، أمانُ کُلِّ خائِفٍ ، حِرزُ الضُّعَفاءِ ، کَنزُ الفُقَراءِ ، مُفَرِّجُ الغَمّاءِ ، مُعینُ الصّالِحینَ ، ذلِکَ اللّهُ رَبُّنا لا إلهَ إلّا هُوَ ، تَکفى مِن عِبادِکَ مَن تَوَکَّلَ عَلَیکَ ، وأنتَ جارُ مَن لاذَ بِکَ وتَضَرَّعَ إلَیکَ ، عِصمَهُ مَن اعتَصَمَ بِکَ ، ناصِرُ مَنِ انتَصَرَ بِکَ ، تَغفِرُ الذُّنوبَ لِمَنِ استَغفَرَکَ ، جَبّارُ الجَبابِرَهِ ، عَظیمُ العُظَماءِ ، کَبیرُ الکُبَراءِ ، سَیِّدُ السّاداتِ ، مَولَى المَوالى ، صَریخُ المُستَصرِخین ، مُنَفِّسٌ عَنِ المَکروبینَ ، مُجیبُ دَعوَهِ المُضطَرّینَ ، أسمَعُ السّامِعینَ ، أبصَرُ النّاظِرینَ ، أحکَمُ الحاکِمینَ ، أسرَعُ الحاسِبینَ ، أرحَمُ الرّاحِمینَ ، خَیرُ الغافِرینَ ، قاضى حَوائِجِ المُؤمِنینَ ، مُغیثُ الصّالِحینَ .

أنتَ اللّهُ لا إلهَ إلّا أنتَ رَبُّ العالَمینَ ، أنتَ الخالِقُ وأنَا المَخلوقُ ، وأنتَ المالِکُ وأنَا المَملوکُ ، وأنتَ الرَّبُّ وأنَا العَبدُ ، وأنتَ الرّازِقُ وأنَا المَرزوقُ ، وأنتَ المُعطى وأنَا السائِلُ ، وأنتَ الجَوادُ وأنَا البَخیلُ ، وأنتَ القَوِیُّ وأنَا الضَّعیفُ ، وأنتَ العَزیزُ وأنَا الذَّلیلُ ، وأنتَ الغَنِیُّ وأنَا الفَقیرُ ، وأنتَ السَّیِّدُ وأنَا العَبدُ ، وأنتَ الغافِرُ وأنَا المُسىءُ ، وأنتَ العالِمُ وأنَا الجاهِلُ ، وأنتَ الحَلیمُ وأنَا العَجولُ ، وأنتَ الرَّحمنُ وأنَا المَرحومُ ، وأنتَ المُعافى وأنَا المُبتَلى ، وأنتَ المُجیبُ وأنَا المُضطَرُّ .

وأنَا أشهَدُ بِأَنَّکَ أنتَ اللّهُ لا إلهَ إلّا أنتَ ، المُعطى عِبادَکَ بِلا سُؤالٍ ، وأشهَدُ بِأَنَّکَ أنتَ اللّهُ ، الواحِدُ الأَحَدُ ، المُتَفَرِّدُ الصَّمَدُ الفَردُ ، وإلَیکَ المَصیرُ ، وصَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وأهلِ بَیتِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ ، وَاغفِر لى ذُنوبى ، وَاستُر عَلَیَّ عُیوبى ، وَافتَح لى مِن لَدُنکَ رَحمَهً ورِزقا واسِعا یا أرحَمَ الرّاحِمینَ ، وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ ، وحَسبُنَا اللّهُ ونِعمَ الوَکیلُ ، ولا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِیِّ العَظیمِ . (4) .

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 118 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 6 ح 5 .
2- .طه : 5 و 6 .
3- .شىء عتید : معدّ حاضر (لسان العرب : ج 3 ص 279 «عتد») .

4- .مهج الدعوات : ص 156 159 عن الحرث بن عمير عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

3 / 3 6 دعا برای یاریجویی در کار فرمانروایی

3 / 3 6دعا برای یاریجویی در کار فرمانروایی1270.مسند ابن حنبل عن خفاف بن إیماء بن رحضه الغفاری :امام علی علیه السلام :بار خدایا ! من بنده و ولیّ توام . مرا برگزیدی و به من رضایت دادی . بلندم کردی و به آنچه که از مقام اوصیای خود و جانشینی اولیایت به من به ارث رساندی، کرامتم بخشیدی و مرا بی نیاز از مردم و آنان را نیازمند به من در کار دین و دنیایشان قرار دادی . به من عزّت دادی و بندگان را در برابرم فروتن ساختی. در دل من نور خویش را نهادی و به غیر خودت محتاجم نساختی . به من و به وسیله من ، نعمت دادی و جز خود ، منّت هیچ کس را بر من ننهادی و مرا برای زنده کردن حقت و گواهی بر بندگانت و خشنود شدن به خاطر خشنودیت و خشم گرفتن برای خشمت و جز حق ، سخن نگفتن و جز راست بر زبان نراندن به پا داشتی .1271.صحیح مسلم عن أبی ذرّ :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا که درود خدا بر او و بر اهل بیت او باد ،این دعا را به من آموخت. به من فرمان داد که آن را در هر زمان و در هر سختی و آسانی ، نگه دارم و آن را به جانشین خودم آموزش دهم و به من دستور داد در طول زندگی ام از آن جدا نشوم تا فردا خداوند را با این دعا ملاقات کنم و به من فرمود : در صبحگاهان و شامگاهان ، این دعا را بخوان که گنجی از گنج های عرش است... :

به نام خداوند بخشنده مهربان . سپاسْ خدایی را که خدایی جز او نیست ؛ پادشاه آشکار کننده و مدبّر بی دستْ یار ؛ آن که با هیچ بنده ای مشورت نمی کند ، اوّل بی تغییر ، و باقیِ پس از فنای خلق، دارای پروردگاری ای بزرگ، نورِ آسمان ها و زمین ها، خالق و ایجاد کننده آن دو .

بی هیچ ستونی ، آسمان و زمین را آفرید و بین آن دو جدایی افکند . آن گاه ، آسمان ها مطیع فرمان او سامان یافتند و زمین ها با میخ هایشان (یعنی کوه ها) بر روی آب ، استقرار پیدا کردند . آن گاه پروردگارمان بر آسمان های بالا ، مسلّط شد . «خدای رحمان بر عرش ، استیلا یافته است. آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو است و آنچه زیر خاک است، از آنِ اوست» .

من گواهی می دهم که تو، خدایی هستی که برای آنچه تو نهاده ای ، از بین بَرَنده ای نیست ، و از آنچه می بخشی ، منع کننده ای نیست و برای آنچه منع کرده ای،دهنده ای نیست.

تو خدایی . جز تو خدایی نیست . تو بودی ، آن گاه که آسمانی برافراشته، زمینی گسترده، خورشیدی نوربخش، شبی تاریک، روزی روشن، دریایی ژرف، کوهی استوار، ستاره ای رونده، و ماهی نوردهنده نبود ؛ هنگامی که بادی نمی وزید، ابری نمی بارید، برقی نمی درخشید ، رعدی تسبیحگو نبود، زنده ای نفس نمی کشید، پرنده ای نمی پرید، آتشی افروخته نمی شد و آبی جریان نداشت.

پیش از هر چیزی بودی و به هر چیزی هستی بخشیدی ، بر هر چیزی توانا بودی ، همه چیزها را پدید آوردی، بی نیاز ساختی و نیازمند کردی، میراندی، زنده کردی، خنداندی و گریاندی و بر عرش ، استیلا یافتی . خدایا ! بزرگ و متعالی هستی .

تو خدایی هستی که خدایی جز تو نیست؛ آفریننده ای هستی کمک رسان . فرمانت غالب، دانشت نافذ، نیرنگت ناشناخته ، وعده ات راست، سخنت حق، حُکمت داد، کلامت هدایت، وحیَت نور، رحمتت گسترده، گذشتت بزرگ، فضلت بسیار ، بخششت فراوان، ریسمانت استوار، قدرتت آماده، پناهت عزیز، عذابت سخت ، و مکرت کارساز است .

تو ای پروردگار دادسرای هر شکایتی، حاضرِ هر جمعی، گواه هر سخن درگویش ، نهایت هر نیازی، گشاینده هر غمی، بی نیازی هر نیازمندی، پناه هر فراری ای و امان هر بیمناکی . پناهگاه ضعیفان، گنج نیازمندان، غم گشای غمباران، و یاور صالحانی . این ، خدای ماست و جز او خدایی نیست.

از بندگانت ، هر آن که به تو تکیه کرد ، او را بسنده شدی و تو پناه کسی هستی که به تو پناه جُسته و در پیشگاهت فروتنی و زاری کرده است . پناه آنی که به تو پناه جسته است ، و یاور آن که از تو یاری خواسته است . گُناه آن را که در پیشگاهت استغفار کرده ، می بخشی، جبّارِ جباران (1) ، رئیسِ رئیسان ، بزرگِ بزرگان، سرورِ سروران، مولایِ مولایان، فریادرسِ یاری خواهان ، رهایی دهنده غمباران، پاسخ دهنده دعای گرفتاران، شنونده ترینِ شنوندگان ، بیناترینِ نظاره گران، داورترینِ داوران، زودحسابرس

ترین حسابگران، مهربان ترینِ مهربانان، بهترینِ گذشت کنندگان، برآورنده نیاز مؤمنان ، و کمک رسانِ خوبانی.

تو خدایی . خدایی جز تو نیست ، ای پروردگارِ جهانیان! تو خالقی و من مخلوقم، تو مالکی و من مملوکم، تو پروردگاری و من بنده ام، تو روزی دهنده ای و من روزی داده شده ام، تو دهنده ای و من درخواست کننده ام، تو بخشنده ای و من بخیلم ، تو قوی ای و من ضعیفم، تو عزیزی و من خوارم، تو بی نیازی و من نیازمندم، تو سروری و من بنده ام، تو بخشنده ای و من خطا کارم، تو دانایی و من نادانم، تو بردباری و من عجولم، تو رحمانی و من رحمت شده، تو عافیت بخشی و من گرفتارم، تو پاسخ دهنده ای و من بی چاره ام .

گواهی می دهم که تو خدایی و خدایی جز تو نیست، ای آن که به بندگانت ، بدون درخواست ، می دهی! گواهی می دهم که تو خدایی یگانه و یکتایی، تنهای صمدِ بی تا ، و بازگشت به سوی توست. درود خدا بر محمّد و اهل بیت پاک و طاهر او باد!

گناهان مرا ببخش، زشتی هایم را بپوشان، و از پیش خود ، رحمت و روزی فراوانی برایم بگشا ، ای مهربان ترینِ مهربانان! و سپاسْ خدایی را که پروردگار جهانیان است. خدا ما را بس است و نیکو وکیلی است ، و قدرت و توانی جز به کمک خدای بلندْمرتبه بِشْکوه نیست .

.

1- .جبّاری خداوند به مفهوم جبران کنندگی و رفع نقص است . (م)

ص: 74

. .

ص: 75

. .

3 / 3 7أدعِيَتُهُ فِی الاِستِعاذَهِ مِنَ المَساوِئِأ : غَضَبُ اللّهِ1275.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی دُعائِهِ لِخَلَفِ شُهداءِ اُحُدٍ) الإمام علیّ علیه السلام :اللّهُمَّ إلَیکَ أشکو ضَعفَ قُوَّتی ، وقِلَّهَ حیلَتی ، وهَوانی عَلَی النّاسِ . یا أرحَمَ الرّاحِمینَ ! إلی مَن تَکِلُنی ؟ إلی عَدُوٍّ یَتَجَهَّمُنی (1) ، أم إلی قَریبٍ مَلَّکتَهُ أمری ؟ إن لَم تَکُن ساخِطا عَلَیَّ فَلا اُبالی ، غَیرَ أنَّ عافِیَتَکَ أوسَعُ عَلَیَّ .

أعوذُ بِنورِ وَجهِکَ الکَریمِ ، الَّذی أضاءَت لَهُ السَّماواتُ ، وأشرَقَت لَهُ الظُّلُماتُ ، وصَلَحَ عَلَیهِ أمرُ الدُّنیا وَالآخِرَهِ ، أن تَحُلَّ عَلَیَّ غَضَبُکَ ، أو تَنزِلَ عَلَیَّ سَخَطُکَ ، لَکَ العُتبی حَتّی تَرضی ، ولا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِکَ . (2) .

1- .یتجهّمنی : أی یلقانی بالغلظه والوجه الکریه (النهایه : ج 1 ص 323 «جهم») .
2- .بحار الأنوار : ج 94 ص 225 ح 1 نقلاً عن اختیار ابن الباقی و ج 19 ص 22 ح 11 نقلاً عن المنتقی للکازرونی وغیره عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله نحوه وفیه «بعید» بدل «عدوّ» ؛ المعجم الکبیر : ج 25 ص 346 عن عبد اللّه بن جعفر عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، کنز العمّال : ج 2 ص 175 ح 3613 و ص 202 ح 3756 و ص 698 ح 5119 .

3 / 3 7 دعای او در پناهجویی از بدی ها

الف غضب خدا

3 / 3 7دعای او در پناهجویی از بدی هاالف غضب خدا1279.الخرائج والجرائح :امام علی علیه السلام :بار خدایا! از ضعف توانایی، کمی چاره اندیشی و کم اعتنایی مردم به خویش ، به تو شکایت می برم. ای مهربان ترینِ مهربانان! مرا به که وا می گذاری؟ به دشمنی که با من درشت خویی می کند؟ یا به خویشی که اختیارم را به او سپرده ای؟ اگر بر من خشم نگرفته باشی ، [از هر چه پیش آید] باکم نیست ؛ جز آن که عافیت تو برای [انجام دادن وظایفی که دارم] گسترده تر است.

پناه می جویم به نور ذات بشکوه تو که آسمان ها بدان روشن است و تاریکی ها بدان درخشان و برپایه آن ، کار دنیا و آخرتْ سامان یافته ، از این که خشمت بر من فرود آید و یا نارضایتی ات بر من نازل شود . تو راستْ حقّ سرزنش ، تا آن گاه که خشنود گردی ، و هیچ توان و قدرتی جز برای تو نیست.

.

ب : عَداوَهُ أولِياءِ اللّهِ وولايَهُ أعدائِهِ1281.صحيح البخارى عن أنس :الإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ أن اُعادِىَ لَکَ وَلِيّا ، أو اُوالِىَ لَکَ عَدُوّا ، أو أرضى لَکَ سَخَطا أبَدا .

اللّهُمَّ مَن صَلَّيتَ عَلَيهِ فَصَلَواتُنا عَلَيهِ ، ومَن لَعَنتَهُ فَلَعنَتُنا عَلَيهِ .

اللّهُمَّ مَن كانَ فى مَوتِهِ فَرَحٌ (1) لَنا ولِجَميعِ المُسلِمينَ فَأَرِحنا مِنهُ ، وأبدِل لَنا بِهِ مَن هُوَ خَيرٌ لَنا مِنهُ ، حَتّى تُرِيَنا مِن عِلمِ الإجابَهِ ما نَتَعَرَّفُهُ فى أدياننا ومَعايِشنا يا أرحَمَ الرّاحِمينَ ، وصَلَّى اللّهُ عَلى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ النَّبِىِّ وآلِهِ وسَلَّمَ . (2)ج : الرِّياءُ1283.صحيح البخارى عن أنس :الإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِن أن تُحَسِّنَ فى لامِعَهِ العُيونِ عَلانِيَتى ، وتُقَبِّحَ فيما اُبطِنُ لَکَ سَريرَتى ، مُحافِظا عَلى رِئاءِ (3) النّاسِ مِن نَفسى بِجَميعِ ما أنتَ مُطَّلِعٌ عَلَيهِ مِنّى ، فَاُبدِىَ لِلنّاسِ حُسنَ ظاهِرى ، واُفضِىَ إلَيکَ بِسوءِ عَمَلى ، تَقَرُّبا إلى عِبادِکَ ، وتَباعُدا مِن مَرضاتِکَ . (4) .

1- .وفى نسخه : «فرج» .
2- .الأمالى للمفيد : ص 166 ح 6 ، المجتنى : ص 58 ، بحار الأنوار : ج 95 ص 355 ح 10 .
3- .فى المصدر : «رثاء» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
4- .نهج البلاغه : الحكمه 276 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 231 ح 7 .

ب دشمنی دوستان خدا و دوستی دشمنانش

ج ریا

ب دشمنی دوستان خدا و دوستی دشمنانش1285.الإمام علیّ علیه السلام (عِندَ تَغسیلِهِ فاطِمَةَ علیهاالسلام) امام علی علیه السلام :بار خدایا ! من از این که با ولی ای از اولیای تو دشمنی ورزم یا دشمنی از دشمنان تو را دوست بدارم یا راضی به خشم تو باشم، برای همیشه به تو پناه می برم.

بار خدایا ! بر هرکس که درود می فرستی ، درود ما هم بر او باد و بر هر کس که نفرین می کنی ، نفرین ما بر او باد !

بار خدایا ! هر کس که در مرگش برای ما و همه مسلمانان شادی است ، ما را از او راحت کن و به جای او آن را که برای ما از او بهتر است ، جایگزین ساز تا علم به پذیرش [دعا] را که در دینمان و زندگی مان می شناسیم ، به چشم ببینیم ای مهربان ترین مهربانان و بر سرور ما محمّد و خاندانش درود و سلام بفرست.ج ریا1287.عنه علیه السلام (لِابنِهِ الحَسَنِ علیه السلام) امام علی علیه السلام :بار خدایا ! به تو پناه می برم از این که آشکار من در فرا روی دیدگان ، نیکو جلوه کند ، در حالی که آنچه در درونم ، به انگیزه تظاهر به مردم ، پنهان می دارم و تو از من می دانی ، زشت باشد ؛ و به تو پناه می برم از این که به مردم ، ظاهری نیک را بنمایانم و بد کرداری ام را به سوی تو آورم ، به انگیزه نزدیکی به بندگانت و دوری از رضایت تو .

.

د : أنواعُ الذُّنوبِ1289.الخرائج والجرائح عن سعد الخفّاف عن زاذان أبى عمروالدعوات :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إذا أعطى ما فى بَيتِ المالِ أمَرَ بِهِ فَكُنِسَ ، ثُمَّ صَلّى فيهِ ، ثُمَّ يَدعو فَيَقولُ فى دُعائِهِ :

اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يُحبِطَ العَمَلَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يُعَجِّلُ النِّقَمَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يُغَيِّرِ النِّعَمَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَمنَعُ الرِّزقَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَمنَعُ الدُّعاءَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَمنَعُ التَّوبَةَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَهتِکَ العِصمَةَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يورِثُ النَّدَمَ ، وأعوذُ بِکَ مِن ذَنبٍ يَحبِسُ القِسَمَ . (1)ه : أصنافُ المَساوِئِ1291.الإمام علىّ عليه السلام :الغارات عن النعمان بن سعد عن الإمام علىّ عليه السلام :كانَ يَخرُجُ إلَى السُّوقِ ومَعَهُ الدِّرَّهُ ، فَيَقولُ : إنّى أعوذُ بِکَ مِنَ الفُسوقِ ، ومِن شَرِّ هذِهِ السّوقِ . (2)1292.المناقب لابن شهر آشوب :الإمام علىّ عليه السلام :إذَا اشتَرَيتُم ما تَحتاجونَ إلَيهِ مِنَ السّوقِ فَقولوا حينَ تَدخُلونَ الأَسواقَ :

أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ صلى الله عليه و آله ، اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِن صَفقَةٍ خاسِرَةٍ ، ويَمينٍ فاجِرَةٍ ، وأعوذُ بِکَ مِن بَوارِ الأَيِّمِ (3) . (4) .

1- .الدعوات : ص 60 ح 150 ، بحار الأنوار : ج 91 ص 382 ح 8 و ج 94 ص 93 ح 9 .
2- .الغارات : ج 1 ص 114 ، بحار الأنوار : ج 103 ص 102 ح 46 .
3- .بَوار الأيِّم : أى كسادها ، والأيِّم التى لا زوج لها ، وهى مع ذلک لا يرغب فيها أحد (النهايه : ج 1 ص 161 «بور») . والمراد هنا كساد المتاع كنايةً وتشبيهاً .
4- .الخصال : ص 634 ح 10 عن أبى بصير ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، تحف العقول : ص 122 وفى صدره «إذا دخلتم الأسواق لحاجةٍ فقولوا : أشهد ...» ، بحار الأنوار : ج 76 ص 172 ح 1 و ج 103 ص 96 ح 22 .

د انواع گناهان

ه گونه های بدی ها

د انواع گناهان1294.الإمام علیّ علیه السلام (فِی العَبّاسِ بنِ رَبیعَهَ وقَد خَرَجَ لِلبِراز) الدعوات :امیر مؤمنان ، هرگاه همه موجودی بیت المال را می بخشید ، فرمان می داد که آن را جارو کنند . آن گاه در آن جا نماز می گزارد و دعا می کرد و می گفت:

«بار خدایا ! به تو پناه می برم از گناهی که اعمال را تباه می کند ؛ و به تو پناه می برم از گناهی که کیفر را پیش می اندازد ؛ و به تو پناه می برم از گناهی که نعمت ها را دگرگون می کند ؛ و به تو پناه می برم از گناهی که روزی را باز می دارد ؛ و به تو پناه می برم از گناهی که مانع دعا می شود ؛ و به تو پناه می برم از گناهی که از توبه باز می دارد ؛ و به تو پناه می برم از گناهی که پرده پاکی را می درَد ؛ و به تو پناه می برم از گناهی که پشیمانی به جای می گذارد ؛ و به تو پناه می برم از گناهی که بهره آدمی را محبوس می کند».ه گونه های بدی ها1296.العلل عن عطاء أبی محمّد الغارات به نقل از نعمان بن سعد، از امام علی علیه السلام : او تازیانه به دست، به بازار می رفت و می فرمود : «بار خدایا ! از بدی ها و از شرّ بازار ، به تو پناه می برم».1297.تهذیب التهذیب عن عطاء مولی إسحاق بن یحیی بن طلحهامام علی علیه السلام :هرگاه که از بازار ، نیازمندی های روزمرّه تان را می خرید ، به هنگام وارد شدن به بازار بگویید: «گواهی می دهم که جز خدای یگانه بی شریک ، خدایی نیست، و گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست. بار خدایا ! از معامله زیانبار و سوگند دروغ ، به تو پناه می برم و از کسادی متاع ، به تو پناه می جویم».

.

1298.العلل عن الوليد بن القاسم :عنه عليه السلام :أعوذُ بِاللّهِ مِنَ الذُّنوبِ الّتى تُعَجِّلُ الفَناءَ . (1)1299.الإمام علىّ عليه السلام (فى تَأبينِ عَمّارِ بنِ ياسِرٍ) عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : اللّهُمَّ إنّا نَعوذُ بِکَ مِن بَياتِ غَفلَهٍ ، وصَباحِ نَدامَهٍ . (2)1300.وقعه صفّين :عنه عليه السلام أيضا : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ أن أقولَ حَقّا لَيسَ فيهِ رِضاکَ ألتَمِسُ بِهِ أحَدا سِواکَ ، وأعوذُ بِکَ أن أتَزَيَّنَ لِلنّاسِ بِشَىءٍ يَشينُنى عِندَکَ ، وأعوذُ بِکَ أن أكونَ عِبرَهً لِأحَدٍ مِن خَلقِکَ ، وأعوذُ بِکَ أن يَكونَ أحَدٌ مِن خَلقِکَ أسعَدَ بِما عَلَّمتَنى مِنّى . (3)1301.الإمام علىّ عليه السلام (لِقَيسِ بنِ سَعدِ بنِ عُبادَهَ) عنه عليه السلام أيضا : اللّهُمَّ لا تَجعَلِ الدُّنيا لى سِجنا ، ولا فِراقَها عَلَىَّ حُزنا . أعوذُ بِکَ مِن دُنيا تَحرِمُنِى الآخِرَهَ ، ومِن أمَلٍ يَحرِمُنِى العَمَلَ ، ومِن حَياهٍ تَحرِمُنى خَيرَ المَماتِ . (4)1302.الغارات عن صعصعه بن صوحان :الإمام الصادق عليه السلام :سَمِعَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام رَجُلاً يَقولُ : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِنَ الفِتنَهِ .

قالَ: أراکَ تَتَعَوَّذُ مِن مالِکَ ووَلَدِکَ؛ يَقولُ اللّهُ تَعالى: «إِنَّمَآ أَمْوَ لُكُمْ وَ أَوْلَدُكُمْ فِتْنَهٌ» (5)

ولكِن قُل : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِن مُضِلّاتِ الفِتَنِ . (6) .

1- .الكافى : ج 2 ص 347 ح 7 عن أبى حمزه الثمالى ، الدعوات : ص 61 ح 151 عن ابن الكوّاء ، بحار الأنوار : ج 73 ص 376 ح 14 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 348 ح 991 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 348 ح 993 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 281 ح 224 .
5- .التغابن : 15 .
6- .الأمالى للطوسى : ص 580 ح 1201 عن عبد اللّه بن محمّد بن عبيد ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 72 ، أعلام الدين : ص210 كلاهما عن محمّد بن عجلان وكلّها عن الإمام الهادى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار: ج93 ص325 ح7.

1303.الإمام علیّ علیه السلام (فی تَأبینِ مالِکٍ الأَشتَرِ) امام علی علیه السلام :از گناهانی که نابودی را جلو می اندازند ، به خدا پناه می برم.1304.عنه علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ) امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بار خدایا ! از شب غفلت ، و روز پشیمانی به تو پناه می بریم.1305.الإمام علیّ علیه السلام (لِمُحَمَّدِ بنِ الحَنَفِیَّهِ) امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بار خدایا ! به تو پناه می برم از این که حقّی را که خشنودی تو در آن نیست ، بگویم و بدان خشنودی غیر تو را بجویم ؛ و به تو پناه می برم از این که در پیش مردم ، خود را به چیزی آراسته کنم که مرا نزد تو زشت می گرداند ؛ و به تو پناه می برم از این که عبرت برای بنده ای از بندگانت گردم ؛ و به تو پناه می برم از این که یکی از بندگانت با آنچه به من آموخته ای ، از من سعادتمندتر گردد.1306.الإمام علیّ علیه السلام (لِمَعقِلِ بنِ قَیسٍ بَعدَ غَلَبَتِهِ بَنی ناجِی) امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بار خدایا ! دنیا را برای من زندان قرار مده و جدایی از آن را غمبار مکن . به تو پناه می برم از دنیایی که مرا از آخرتْ محروم کند ، و از آرزویی که از عملْ بازم دارد و از زندگی ای که خیر مُردن را از من بگیرد.1307.الإمام علیّ علیه السلام (فی دُعائِهِ لِهاشِمٍ المِرقالِ) امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان شنید که کسی می گوید : بار خدایا ! از فتنه (آزمایش) به تو پناه می برم. فرمود : «می بینمت که از مال و فرزند ، به خدا پناه می جویی . خداوند متعال می فرماید : «اموال شما و فرزندانتان تنها [وسیله] آزمایشی [برای شما]هستند» . لیکن بگو : بار خدایا ! از آزمایش های گم راه کننده به تو پناه می جویم» . .

1308.الإمام الحسين عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :لا يَقولَنَّ أحَدُكُم : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِنَ الفِتنَهِ ؛ لِأَ نَّهُ لَيسَ أحَدٌ إلّا وهُوَ مُشتَمِلٌ عَلى فِتنَهٍ ، ولكِنِ مَنِ استَعاذَ فَليَستَعِذ مِن مُضِلّاتِ الفِتَنِ ، فَإِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ يَقولُ : « وَاعْلَمُواْ أَنَّمَآ أَمْوَ لُكُمْ وَأَوْلَدُكُمْ فِتْنَهٌ» (1) . (2)3 / 3 8أدعِيَتُهُ فِى ابتِغاءِ الفَضائِلِأ : نورُ مَعرِفَهِ اللّهِ وأولِيائِهِ1312. {-1- } الإمام الحسين عليه السلام (لاُمِّ وَهبٍ) بحار الأنوار عن نوف البكالى :رَأَيتُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام مُوَلِّيا مُبادِرا ، فَقُلتُ : أينَ تُريدُ يا مَولاىَ ؟ فَقالَ : دَعنى يا نَوفُ ، إنَّ آمالى تُقَدِّمُنى فِى المَحبوبِ .

فَقُلتُ : يا مَولاىَ وما آمالُکَ ؟ قالَ : قَد عَلِمَهَا المَأمولُ ، وَاستَغنَيتُ عَن تَبيينِها لِغَيرِهِ ، وكَفى بِالعَبدِ أدَبا أن لا يُشرِکَ فى نِعَمِهِ وإرَبِهِ غَيرَ رَبِّهِ .

فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى خائِفٌ عَلى نَفسى مِنَ الشَّرَهِ ، وَالتَّطَلُّعِ إلى طَمَعٍ مِن أطماعِ الدُّنيا . فَقالَ لى : وأينَ أنتَ عَن عِصمَهِ الخائِفينَ وكَهفِ العارِفينَ ؟

فَقُلتُ : دُلَّنى عَلَيهِ .

قالَ : اللّهُ العَلِىُّ العَظيمُ ؛ تَصِلُ أمَلَکَ بِحُسنِ تَفَضُّلِهِ ، وتُقبِلُ عَلَيهِ بِهَمِّکَ ، وأعرِض عَنِ النّازِلَهِ فى قَلبِکَ ، فَإِن أجَّلَکَ بِها فَأنَا الضّامِنُ مِن مَوردِها ، وَانقَطِع إلَى اللّهِ سُبحانَهُ ، فَإِنَّهُ يَقولُ :

وعِزَّتى وجَلالى لَاُقَطِّعَنَّ أمَلَ كُلِّ مَن يُؤَمِّلُ غَيرى بِاليَأسِ ، ولَأَكسُوَنَّهُ ثَوبَ المَذَلَّهِ فِى النّاسِ ، ولَاُبَعِّدَنَّهُ مِن قُربى ، ولَاُقَطِّعَنَّهُ عَنِ وَصلى ، ولَاُخمِلَنَّ ذِكرَهُ حينَ يَرعى غَيرى ، أ يُؤَمِّلُ وَيلَهُ لِشَدائِدِهِ غَيرى ، وكَشفُ الشَّدائِدِ بِيَدى ؟ ! ويَرجو سِواىَ وأنَا الحَىُّ الباقى ؟ ويَطرُقُ أبوابَ عِبادى وهِىَ مُغلَقَهٌ ويَترُکُ بابى وهُوَ مَفتوحٌ ؟ فَمَن ذَا الَّذى رَجانى لِكَثيرِ جُرمِهِ فَخَيَّبتُ رَجاءَهُ ؟

جَعَلتُ آمالَ عِبادى مُتَّصِلَهً بى ، وجَعَلتُ رَجاءَهُم مَذخورا لَهُم عِندى ، ومَلَأتُ سَماواتى مِمَّن لا يَمَلُّ تَسبيحى ، وأمَرتُ مَلائِكَتى أن لا يُغلِقُوا الأبوابَ بَينى وبَينَ عِبادى .

أ لَم يَعلَم مَن فَدَحَتهُ (3) نائِبَهٌ مِن نَوائِبى أن لا يَملِکَ أحَدٌ كَشفَها إلّا بِإِذنى ، فَلِمَ يُعرِضُ العَبدُ بِأمَلِهِ عَنّى ، وقَد أعطَيتُهُ مالَم يَسأَلنى فَلَم يَسأَلنى وسَأَلَ

غَيرى ؟ أفَتَرانى أبتَدِئُ خَلقى مِن غَيرِ مَسألَةٍ ، ثُمَّ اَسألُ فَلا اَجيبُ سائِلى ؟ أبَخيلُ أنَا فَيُبَخِّلُنى عَبدى ؟ ! أ وَلَيسَ الدُّنيا وَالآخِرَةُ لى ؟ أ وَلَيسَ الكَرَمُ وَالجودُ صِفَتى ؟ أ وَلَيسَ الفَضلُ وَالرَّحمَةُ بِيَدى ؟ أ وَلَيسَ الآمالُ لا تَنتَهى إلّا إلَىَّ ؟ فَمَن يَقطَعُها دونى ؟ وما عَسى أن يُؤَمِّلَ المُؤَمِّلونَ مَن سِواىَ ؟ !

وعِزَّتى وجَلالى لَو جَمَعتُ آمالَ أهلِ الأَرضِ وَالسَّماءِ ثُمَّ أعطَيتُ كُلَّ واحِدٍ مِنهُم ، ما نَقَصَ مِن مُلكى بَعضُ عُضوِ الذَّرَّةِ ! وكَيفَ يَنقُصُ نائِلٌ أنَا أفَضتُهُ ؟ يا بُؤسا لِلقانِطينَ مِن رَحمَتى ! يا بُؤسا لِمَن عَصانى وتَوَثَّبَ عَلى مَحارمى ، ولَم يُراقِبنى وَاجتَرَأ عَلَىَّ !

ثُمَّ قالَ عليه السلام لى : يا نَوفُ ادعُ بِهذَا الدُّعاءِ :

إلهى إن حَمِدتُکَ فَبِمَواهِبِکَ ، وإن مَجَّدتُکَ فَبِمُرادِکَ ، وإن قَدَّستُکَ فَبِقُوَّتِکَ ، وإن هَلَّلتُکَ فَبِقُدرَتِکَ ، وإن نَظَرتُ فَإِلى رَحمَتِکَ ، وإن عَضَضتُ فَعَلى نِعمَتِکَ .

إلهى إنَّهُ مَن لَم يَشغَلهُ الوُلوعُ بِذِكرِکَ ، ولَم يَزوِهِ السَّفَرُ بِقُربِکَ ، كانَت حَياتُهُ عَلَيهِ ميتَةً ، وميتَتُهُ عَلَيهِ حَسرَةً .

إلهى تَناهَت أبصارُ النّاظِرينَ إلَيکَ بِسَرائِرِ القُلوبِ ، وطالَعَت أصغَى السّامِعينَ لَکَ نَجِيّاتِ الصُّدورِ ، فَلَم يَلقَ أبصارَهُم رَدٌّ دونَ ما يُريدونَ ، هَتَكتَ بَينَکَ وبَينَهُم حُجُبَ الغَفلَةِ ، فَسَكَنوا فى نورِکَ ، وتَنَفَّسوا بِروحِکَ ، فَصارَت قُلوبُهُم مَغارِسا لِهَيبَتِکَ ، وأبصارُهُم ماكِفا لِقُدرَتِکَ ، وقَرُبَت أرواحُهُم مِن قُدسِکَ ، فَجالَسوا اسمَکَ بِوَقارِ المُجالَسَةِ ، وخُضوعِ المُخاطَبَةِ ، فَأَقبَلتَ إلَيهِم إقبالَ الشَّفيقِ ، وأنصَتَّ لَهُم إنصاتَ الرَّفيقِ ، وأَجَبتَهُم إجاباتِ الأَحِبّاءِ ، وناجَيتَهُم مُناجاةَ الأَخِلّاءِ ، فَبَلَّغ بِىَ المَحَلَّ الَّذى إلَيهِ وَصَلوا ، وَانقُلنى مِن ذِكرى إلى ذِكرِکَ ، ولا تَترُک بَينى وبَينَ مَلَكوتِ عِزِّکَ بابا إلّا فَتَحتَهُ ، ولا حِجابا مِن حُجُبِ الغَفلَةِ إلّا هَتَكتَهُ ، حَتّى تُقيمَ روحى بَينَ ضِياءِ عَرشِکَ ، وتَجعَلَ لَها مَقاما نُصبَ نورِکَ ، إنَّکَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ .

إلهى ما أوحَشَ طَريقا لا يَكونُ رَفيقى فيهِ أمَلى فيکَ ! وأبعَدَ سَفَرا لا يَكونُ رَجائى مِنهُ دَليلى مِنکَ ! خابَ مَن اعتَصَمَ بِحَبلِ غَيرِکَ ، وضَعُفَ رَكنُ مَن استَنَدَ إلى غَيرِ رُكنِکَ ، فَيا مُعَلِّمَ مُؤَمِّليهِ الأَمَلَ فَيُذهِبُ عَنهُم كَآبَةَ الوَجَلِ ، ولا تَحرِمنى صالِحَ العَمَلِ ، وَاكلَأنى كِلاءَةَ مَن فارَقَتهُ الحِيَلُ ، فَكَيفَ يَلحَقُ مُؤَمِّليکَ ذُلُّ الفَقرِ وأنتَ الغَنِىُّ عَن مَضارِّ المُذنِبينَ ؟ !

إلهى وإنَّ كُلَّ حَلاوَةٍ مُنقَطِعَةٌ ، وحَلاوَةُ الإِيمانِ تَزدادُ حَلاوَتُها اتِّصالاً بِکَ .

إلهى وإنَّ قَلبى قَدِ بَسَطَ أمَلَهُ فيکَ ، فَأذِقهُ مِن حَلاوَهِ بَسطِکَ إيّاهُ البُلوغَ لِما أمَّلَ ، إنَّکَ عَلى کُلِّ شَىءٍ قدَيرٌ .

إلهى أسأَلُکَ مَسأَلَهَ مَن يَعرِفُکَ کُنهَ مَعرِفَتِکَ مِن کُلِّ خَيرٍ يَنبَغى لِلمُؤمِنِ أن يَسلُکَهُ ، وأعوذُ بِکَ مِن کُلِّ شَرٍّ وفِتنَهٍ أعَذتَ بِها أحِبّاءَکَ مِن خَلقِکَ ، إنَّکَ عَلى کُلِّ شَىءٍ قَديرٌ .

إلهى أسأَلُکَ مَسأَلَهَ المِسکينِ ، الَّذى قَد تَحَيَّرَ فى رَجاهُ ، فَلا يَجِدُ مَلجَأً ولا مَسنَدا يَصِلُ بِهِ إلَيکَ ، ولا يُستَدَلُّ بِهِ عَلَيکَ إلّا بِکَ وبِأرکانِکَ ومَقاماتِکَ الَّتى لا تَعطيلَ لَها مِنکَ ، فَأسأَلُکَ بِاسمِکَ الَّذى ظَهَرتَ بِهِ لِخاصَّهِ أولِيائِکَ ، فَوَحَّدوکَ وعَرَفوکَ فَعَبَدوکَ بِحَقيقَتِکَ ، أن تُعَرِّفَنى نَفسَکَ لِاُقِرَّ لَکَ بِرُبوبِيَّتِکَ عَلى حَقيقَهِ الإيمانِ بِکَ ، ولا تَجعَلنى يا إلهى مِمَّن يَعبُدُ الاِسمَ دونَ المَعنى ، وَالحَظنى بِلَحظَهٍ مِن لَحَظاتِکَ تُنَوِّر بِها قَلبى بِمَعرِفَتِکَ خاصَّهً ومَعرِفَهِ أولِيائِکَ ، إنَّکَ عَلى کُلِّ شَىءٍ قَديرٌ . (4) .

1- .الأنفال : 28 .
2- .نهج البلاغه : الحكمه 93 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 197 ح 6 . قال السيّد الرضى رحمه الله فى توضيح كلام الإمام عليه السلام : ومعنى ذلک أنّه سبحانه يختبرهم بالأموال والأولاد ؛ ليتبيّن الساخط لرزقه والراضى بقسمه ، وإن كان سبحانه أعلم بهم من أنفسهم ، ولكن لتظهر الأفعال التى بها يستحقّ الثواب والعقاب ؛ لأنّ بعضهم يحبّ الذكور ويكره الإناث ، وبعضهم يحبّ تثمير المال ويكره انثلام الحال ، وهذا من غريب ما سمع منه عليه السلام فى التفسير .
3- .الفادِحه : النازِله (لسان العرب : ج 2 ص 540 «فدح») .
4- .بحار الأنوار : ج 94 ص 94 ح 12 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروى .

3 / 3 8 دعاهای وی در خواستن فضیلت ها

الف نور شناخت خدا و اولیای خدا

1313.الإمام الحسین علیه السلام (لِجَونٍ مَولی أبی ذَرٍّ الغِفارِیِّ) امام علی علیه السلام :کسی از شما نگوید : «بار خدایا ! از فتنه (آزمایش) به تو پناه می برم» ؛ چون هیچ کس نیست که گرفتار فتنه نباشد؛ امّا هر کس که می خواهد پناه جوید ، از آزمایش های گم راه کننده پناه جوید؛ چون خداوند سبحان می فرماید : «بدانید که اموال شما و فرزندانتان تنها [وسیله]آزمایشی [برای شما]هستند» . (1)3 / 3 8دعاهای وی در خواستن فضیلت هاالف نور شناخت خدا و اولیای خدا1317.عنه علیه السلام (لَمّا بَلَغَهُ خَبَرُ شَهادَهِ قَیسِ بنِ مُسهِر) بحارالأنوار به نقل از نَوف بِکالی : امیر مؤمنان را رویگردان و شتابان دیدم . گفتم : به کجا می روی ، مولای من؟

فرمود : «ای نوف ! رهایم کن . آرزوهایم مرا به سوی محبوب کشانده است».

گفتم : مولای من ! آرزوهایت چیست؟

فرمود : «آن که مورد آرزوست ، آن را می داند و از بیان آن برای دیگری بی نیازم . در ادب ورزی بنده ، همین بس که در نعمت ها و نیازهایش ، جز پروردگارش را شریک نکند».

گفتم : ای امیر مؤمنان ! من از حرص و چشم داشتن بر آرزویی از آرزوهای دنیا برخود بیمناکم.

به من فرمود : «چرا از نگهدار بیمناکان و پناه عارفان ، بهره نمی گیری؟».

گفتم : مرا به آن ، راهنمایی کن.

فرمود : «خداوند بلندمرتبه شکوهمند . امیدت را به حُسن لطفش متّصل کن و با همه همّتت به او روی آور و از آنچه که در دلت فرود می آید ، روی برتاب و اگر آن را تأخیر انداخت ، من بر تحقّق آن ضامنم .

با بردین از غیر خدا به سوی او روی آور ؛ چون او می گوید :

به عزّت و جلالم سوگند که امید هر امید بسته به غیر خودم را با ناامیدی قطع می کنم و تن پوش خواری در بین مردم به وی خواهم پوشاند و او را از پیشگاهم دور خواهم ساخت و از مقام وصل خویش جدا خواهم کرد و آن گاه که از غیر من چشم می دارد ، یادش را به فراموشی خواهم سپرد .

وای بر او! آیا برای گرفتاری هایش به غیر من امید می بندد ، حال آن که گشودن سختی ها به دست من است؟ و به غیر من امیدوار است ، حال آن که من زنده و باقی هستم؟ در خانه بندگانم را که بسته است ، می زند و در خانه مرا که باز است ، رها می کند؟! چه کسی برای گناهان فراوانش امید به من داشته و امیدش را ناامید کرده ام؟ آرزوهای بندگانم را وابسته به خویش نهاده ام و امیدهایشان را در پیش خود ، ذخیره کرده ام و آسمان هایم را از آنانی که از تسبیح من خسته نمی شوند ، انباشته ام و به فرشتگانم فرمان داده ام که درهای میان من و بندگانم را نبندند.

آیا آن که حادثه ای از حوادث ناگوار را بر او فرو فرستادم ، نمی داند که [اختیار]رهایی از آن را هیچ کس جز به اذن من در دست ندارد؟ پس چرا بنده ام در آرزوهایش از من روی برمی تابد ، حال آن که آنچه را از من نخواسته ، به وی داده ام . باز هم از من نخواسته و از دیگری خواسته است؟!

با آن که می بینی به بندگانم بی درخواست می دهم ، می پنداری که اگر درخواست کنند ، پاسخ درخواست کننده را نخواهم داد؟ آیا من بخیلم که بنده ام بخیلم می پندارد؟ آیا دنیا و آخرت از آنِ من نیست؟ آیا لطف و بخشش از ویژگی های من نیست؟ آیا بخشش و رحمت ، در دست من نیست؟ آیا امیدها جز به من منتهی می شوند؟ چه کسی غیر از من امیدها را می بُرد؟ امید بستگان به غیر من ، چه چیزی آرزو می کنند؟!

به جلال و عزّتم سوگند ، اگر آرزوهای زمینیان و آسمانیانْ گِرد آید و آرزوی همه آنان را برآورده سازم ، به مقدار پاره ای از ذرّه از دارایی ام کم نمی شود . چه سان بهره مندی که من به او داده ام ، از دست بدهد؟ بدا به نا امیدان از رحمتم! بدا به آن که نافرمانی ام می کند و به سوی حرام هایم خیز برمی دارد و پاس مرا نمی دارد و بر من جرئت می ورزد!».

آن گاه به من فرمود : «ای نوف! این دعا را بخوان:

خدای من ! اگر سپاست می گویم ، به داده های توست و اگر تمجیدت می کنم ، به اراده توست و اگر تقدیست می کنم ، به توانایی توست و اگر از تو به یگانگی یاد می کنم ، به قدرت توست و اگر می نگرم ، به سوی رحمت توست و اگر چیزی را به دندان می گیرم ، همانا نعمت توست.

خدای من ! آن که حرصِ یاد تو مشغولش نداشته و سفر به پیش تو سر به گریبانش نساخته است ، زندگی اش مُردگی است و مردنش حسرت است .

خدای من ! دیدگان ناظران به تو به اسرار سینه ها می فرجامد و گوش دهندگان به تو ، نجوای دل ها را می شنوند و دیدگانشان را از آنچه می خواهند، چیزی باز نمی دارد . بین تو و آنان ، پرده غفلتْ دریده شده است، در نور تو جای گزیده اند و به روح تو نفس می کشند و دل هایشان نهالستان هیبت تو گردیده و دیدگانشان ، پناه قدرت تو شده و روحشان به قدس (پاکی) تو نزدیک گردیده است و با وقار هم نشینی و فروتنی مخاطبه با نامت هم نشین شده اند، و تو با رویکردی مهربانانه ، به آنان روی می آوری و با دوستانه گوش دادن ، به آنان گوش می دهی و چون پاسخ دوستانه ، پاسخشان می دهی و چون رازگویی همدلان ، با آنان راز می گویی .

مرا هم به آن جایی که آنان رسیده اند ، برسان و مرا از یادکردِ خودم ، به یادکردِ خودت منتقل فرما و بین من و ملکوت عزّتت ، دری را ناگشوده رها مکن و هیچ پرده ای از پرده های غفلت را نادریده مگذار ، تا آن که روح من در میان روشنایی عرشَت قرار گیرد و جایگاهی در برابر نورت برای آن قرار ده . تو بر هر چیزی توانایی.

خدای من ! راهی که در آن ، آرزوی تو همراهم نباشد ، چه ترسناک است و سفری که امید من در آن ، راه بلدی از جانب تو نباشد ، چه طولانی است ! آن که به غیر ریسمان تو چنگ زد ، ناامید گشت و آن که به غیر ستون تو تکیه کرد ، سستْ تکیه گاه گردید.

ای آن که امید می آموزد به آنان که چشم امید به تو دوخته اند ، و آن گاه که غم بیمناکی را از آنان می زداید ! مرا از کار خیر ، محروم مکن و از من محافظت کن چونان محافظت کردن از کسی که راه چاره از او سلب شده است . چه سان خواریِ نداری دامنگیر امیدواران به تو شود ، حال آن که تو بی نیاز از زیان به گنهکارانی .

خدای من ! هر شیرینی ای پایان پذیر است ، جز شیرینی ایمان که با اتّصال به تو ، هر آن ، فزونی می یابد . خدای من ! دل من ، امیدش را به سوی تو گسترانیده ، اینک تو از شیرینی امید گسترده به دست خویش ، رسیدن به آرزویش را به وی بچشان که تو بر هر چیزی توانایی .

خدای من ! از تو ، همچون کسی که به کُنه معرفتت رسیده ، هر خیری را که سزاوار است مؤمنی انجام دهد ، خواستارم ، و از هر بدی و فتنه ای که دوستانت را از آن پناه داده ای، به تو پناه می جویم،که تو بر هر چیزی توانایی.

خدای من ! همانند درخواست بینوایی درخواست می کنم که در امیدش سردرگم است و هیچ پناهگاه و تکیه گاهی نمی یابد که با آن ، به تو پیوند خورد و بر تو دلیل به پا دارد ، جز خود تو و ارکان تو و مقامات تو که از تو خالی نیستند .

از تو می خواهم به حقّ نامی از تو که به آن بر اولیای خاص خود جلوه کردی [و در اثر آن جلوه]آنان ، یکتایی تو را شهود کردند و به معرفت [حقیقی] تو رسیدند و به حقیقتت تو را عبادت نمودند که : خودت را به من بشناسان تا برپایه حقیقت ایمانِ به تو ، به ربوبیّتت اقرار کنم ، و مرا از آنانی قرار مده که نام را بدون معنا می پرستند ، و با نگاهی از نگرش های خود به من بنگر که دلم را به معرفتِ ویژه خود و شناخت اولیایِ خود ، نورانی کنی که تو بر هر چیزی توانایی.

.

1- .سیّد رضی گفته است : معنای آن این است که خدا ، آنان را به مال ها و فرزندان می آزماید تا ناخشنود از روزی و خشنود از قسمت او از هم بازشناخته شوند و هرچند خداوند داناتر از آنان به آنهاست ، لیکن برای آن که کارهایی که مستحق ثواب است ، از آنچه مستحق عقاب است ، پدید آید ؛ چه بعضی پسران را دوست دارند و دختران را ناپسند می شمارند ، و بعضی افزایش مال را پسندند و از کاهش آن ناخرسندند .

ص: 86

. .

ص: 87

. .

ص: 88

. .

ص: 89

. .

ب : الإرشادُ إلىَ المَصالِح1319.الإمام الحسين عليه السلام (فى مُسلِمِ بنِ عَوسَجَةَ) الإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ إنَّکَ آنَسُ الآنِسينَ لِأَولِيائِکَ ، وأحضَرُهُم بِالکِفايَهِ لِلمُتَوَکِّلينَ عَلَيکَ ، تُشاهِدُهُم فى سَرائِرِهِم ، وتَطَّلِعُ عَلَيهِم فى ضَمائِرِهِم ، وتَعلَمُ مَبلَغَ بَصائِرِهِم . فَأَسرارُهُم لَکَ مَکشوفَهٌ ، وقُلوبُهُم إلَيکَ مَلهوفَهٌ . إن أوحَشَتهُمُ الغُربَهُ آنَسَهُم ذِکرُکَ ، وإن صُبَّت عَلَيهِمُ المَصائِبُ لَجَؤوا إلَى الاِستِجارَهِ بِکَ ، عِلما بِأَنَّ أزِمَّهَ الاُمورِ بِيَدِکَ ، ومَصادِرَها عَن قَضائِکَ .

اللّهُمَّ إن فَهِهتُ عَن مَسأَلَتى أو عَميتُ عَن طِلبَتى فَدُلَّنى عَلى مَصالِحى ، وخُذ بِقَلبى إلى مَراشِدى ، فَلَيسَ ذلِکَ بِنُکرٍ مِن هِداياتِکَ ، ولا بِبِدعٍ مِن کِفاياتِکَ . اللّهُمَّ احمِلنى عَلى عَفوِکَ ولا تَحمِلنى عَلى عَدلِکَ . (1) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 227 ، بحار الأنوار : ج 69 ص 329 ح 40 و ج 94 ص 230 ح 6 .

ب راهنمایی به مصلحت ها

ب راهنمایی به مصلحت ها1321.الإمام الباقر علیه السلام :امام علی علیه السلام :بار خدایا ! تو بیش از هر کس مایه آرامش دوستان خود هستی و برای آنان که بر تو توکل کنند از همه کارسازتری . آنان را در نهانشان می بینی و بر درونشان ، آگاهی داری و نهایتِ نگرششان را می دانی . پس رازهای آنان بر تو آشکار است و دل هایشان داغ تو دارد . اگر غربت آنان را به وحشت اندازد ، یاد تو آنان را آرامش می دهد و اگر گرفتاری ها بر آنان سرازیر گردد ، به تو پناه می برند ؛ چون می دانند که زمام کارها به دست توست و منشأ آنها از قضای توست.

بار خدایا ! اگر در درخواستم درماندم و یا راه درخواست را ندانم ، مرا به مصلحت هایم راهنمایی کن و دلم را به آنچه که موجب رشد من است ، متوجه نما که در هدایت های تو ، این کار ، ناشناخته نیست و در کارسازی های تو ، کار تازه ای نیست.

بار خدایا ! به بخششت مرا بگیر و به عدالتت مگیر.

.

1322.المجتنى :عنه عليه السلام فِی الاِستِخارَهِ : ما شاءَ اللّهُ کانَ ، اللّهُمَّ إنّی أستَخیرُکَ خِیارَ مَن فَوَّضَ إلَیکَ أمرَهُ ، وأسلَمَ إلَیکَ نَفسَهُ ، وَاستَسلَمَ إلَیکَ فی أمرِهِ ، وخَلا لَکَ وَجهُهُ ، وتَوَکَّلَ عَلَیکَ فیما نَزَلَ بِهِ ، اللّهُمَّ خِر لی ولا تَخِر عَلَیَّ ، وکُن لی ولا تَکُن عَلَیَّ ، وَانصُرنی ولا تَنصُر عَلَیَّ ، وأعِنّی ولا تُعِن عَلَیَّ ، وأمکِنّی ولا تُمَکِّن مِنّی (1) ، وَاهدِنی إلَی الخَیرِ ، ولا تُضِلَّنی ، وأرضِنی بِقَضائِکَ ، وبارِک لی فی قَدَرِکَ ، إنَّکَ تَفعَلُ ما تَشاءُ ، وتَحکُمُ ما تُریدُ ، وأنتَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ .

اللّهُمَّ إن کانَ لِیَ الخِیَرَهُ فی أمری هذا فی دینی ودُنیایَ وعاقِبَهِ أمری ، فَسَهِّل لی ، وإن کانَ غَیرَ ذلِکَ فَاصرِفهُ عَنّی ، یا أرحَمَ الرّاحِمینَ ، إنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ ، وحَسبُنَا اللّهُ ونِعمَ الوَکیلُ . (2)1323.الخرائج والجرائح :عنه علیه السلام فِی الاِستِخارَهِ بَعدَ صَلاهِ رَکعَتَینِ : اللّهُمَّ إنّی قَد هَمَمتُ بِأمرٍ قَد عَلِمتَهُ ، فَإن کُنتَ تَعلَمُ أ نَّهُ خَیرٌ لی فی دینی ودُنیایَ وآخِرَتی فَیَسَّرهُ لی ، وإن کُنتَ تَعلَمُ أ نَّهُ شَرٌّ لی فی دینی ودُنیایَ وآخِرَتی فَاصرِفهُ عَنّی ، کَرِهَتْ نَفسی ذلِکَ أم أحَبَّت ، فَإِنَّکَ تَعلَمُ ولا أعلَمُ ، وأنتَ عَلّامُ الغُیوبِ . (3) .

1- .فی البلد الأمین : «علیَّ» .
2- .المصباح للکفعمی : ص 520 ، البلد الأمین : ص 162 ولیس فیه «وحسبنا اللّه ونِعمِ الوکیل» ، فتح الأبواب : ص 264 ، بحار الأنوار : ج 91 ص 284 ح 39 نقلاً عن مصباح ابن الباقی و ص 238 ح 4 .
3- .مکارم الأخلاق : ج 2 ص 101 ح 2291 ، بحار الأنوار : ج 91 ص 258 ح 5 .

1324.تاریخ دمشق عن ابن عائشه عن أبیه :امام علی علیه السلام در طلب خیر : آنچه خدا خواست ، واقع شد . بار خدایا ! از تو طلب خیر می کنم ، همچون طلب کسی که کارش را به تو سپرده و خویش را به تو تسلیم کرده و در کارش تسلیم توست و تنها به تو رو نموده و در هر آنچه که بر او فرود آید ، به تو توکّل کرده است .

بار خدایا ! به سود من بگزین و به زیان من مگزین؛ برای من باش و نه به زیان من؛ به من یاری رسان و نه به زیان من ؛ به من کمک کن و نه به زیان من؛ مرا توانا ساز و نه ناتوان ؛ و مرا به سوی خوبی هدایت کن و گم راهم مساز؛ و به قضایت خشنودم کن و تقدیرت را برای من مبارک ساز . تو آنچه بخواهی ، می کنی و آنچه بخواهی ، حکم می نمایی ، و تو بر هر چیزی توانایی .

بار خدایا ! اگر خیر دین و دنیایم و پایان کارم ، در این امر است، آن را بر من آسان ساز و اگر غیر از این است ، آن را از من دورساز ای مهربان ترین مهربانان که تو بر هر چیزی توانایی . خداوند ، ما را بس و او بهترین وکیل است .1325.رجال الکشّی عن زراره :امام علی علیه السلام در طلب خیر از خدا ، پس از آن که دو رکعت نماز گزارد : بار خدایا ! من به کاری کمر بستم که تو می دانی . اگر می دانی که در این کار برای من در دین، دنیا و آخرتم خیری هست ، آن را بر من آسان کن و اگر می دانی که در این کار برای من در دین، دنیا و آخرتم شرّی هست ، آن را از من دور ساز ، چه آن را ناخوش دارم و چه خوش بدارم ؛ چون تو می دانی و من نمی دانم ، و تو به رازهای نهانی دانایی . .

ج : مَكارِمُ الأَخلاقِ1327.الإمام الباقر عليه السلام :الإمام زين العابدين عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ يَقولُ : اللّهُمَّ مُنَّ عَلَىَّ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيکَ ، وَالتَّفوِيضِ إلَيکَ ، وَالرِّضا بِقَدَرِکَ ، وَالتَّسليمِ لِأَمرِکَ ، حَتّى لا اُحِبَّ تَعجيلَ ما أخَّرتَ ، ولا تَأخيرَ ما عَجَّلتَ ، يا رَبَّ العالَمينَ . (1)1328.الدعوات :الإمام علىّ عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ إخباتَ المُخبِتينَ ، وإخلاصَ الموقِنينَ ، ومُرافَقَهَ الأَبرارِ ، وَالعَزيمَهَ فى كُلِّ بِرٍّ ، وَالسَّلامَهَ مِن كُلِّ إثمٍ ، وَالفَوزَ بِالجَنَّهِ ، وَالنَّجاهَ مِنَ النّارِ . (2)1329.رجال الكشّى عن أبى جعفرٍ الأحول عن الإمام الصادق ععنه عليه السلام أيضا : اللّهُمَّ إنَّ الآمالَ مَنوطَهٌ بِكَرَمِکَ ، فَلا تَقطَع عَلائِقَها بِسَخَطِکَ .

اللّهُمَّ إنّى أبرَأُ مِنَ الحَولِ وَالقُوَّهِ إلّا بِکَ ، وأدرَأُ بِنَفسى عَنِ التَّوَكُّلِ عَلى غَيرِکَ . (3)1330.عنه عليه السلام فى دُعائِهِ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ يا رَبَّ الأَرواحِ الفانِيَهِ ، ورَبَّ الأَجسادِ البالِيَهِ ، أسأَلُکَ بِطاعَهِ الأَرواحِ الرّاجِعَهِ إلى أجسادِها ، وبِطاعَهِ الأَجسادِ المُلتَئِمَهِ إلى أعضائِها ، وبِانشِقاقِ القُبورِ عَن أهلِها ، وبِدَعوَتِکَ الصّادِقَهِ فيهم ، وأخذِکَ بِالحَقِّ بَينَهُم إذا بَرَزَ الخَلائِقُ يَنتَظِرونَ قَضاءَکَ ، ويَرَونَ سُلطانَکَ ، ويَخافونَ بَطشَکَ ، ويَرجونَ رَحمَتَکَ ، يَومَ لا يُغنى مَولىً عَن مَولىً شَيئا ولا هُم يُنصَرونَ ، إلّا مَن رَحِمَ اللّهُ ، إنَّهُ هُوَ البَرُّ الرَّحيمُ .

أسأَلُکَ يا رَحمنُ أن تَجعَلَ النّورَ فى بَصَرى ، وَاليَقينَ فى قَلبى ، وذِكرَکَ بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ عَلى لِسانى أبَدا ما أبقَيتَنى ، إنَّکَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قديرٌ . (4) .

1- .الكافى : ج 2 ص 580 ح 14 عن أبى حمزه ، مشكاه الأنوار : ص 45 ح 28 و ص 521 ح 1754 كلاهما عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلام ، بحار الأنوار : ج 95 ص 292 ح 6 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 286 ح 275 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 348 ح 995 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 287 عن ضرير ، بحار الأنوار : ج 95 ص 88 ح 7 .

ج فضایل اخلاقی

ج فضایل اخلاقی1332.الکافی عن طرخان النخّاس :امام زین العابدین علیه السلام :امیر مؤمنان که درود خدا بر او باد می گفت : «بار خدایا ! به توکّل بر تو و سپردن کار به تو و خشنودی به تقدیر تو و تسلیم بودن به فرمانت بر من منّت نِه ، تا شتاب آنچه را که تأخیر افکندی و تأخیر آنچه را بدان شتاب دادی ، دوست نداشته باشم ، ای پروردگار جهانیان !».1333.رجال الکشّی عن زراره :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بار خدایا ! از تو خشوع خاشعان، اخلاص یقین کنندگان، همراهی خوبان، تصمیم در انجام دادن هر نیکی، سلامت از هر گناه، دستیابی به بهشت ، و رهایی از دوزخ را درخواست می کنم.1334.رجال الکشّی عن زراره :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بار خدایا ! آرزوها به کَرَم تو وابسته اند . با خشم خود ، پیوند آنها را قطع منما . بار خدایا ! من از هر توان و قدرتی ، بجز قدرت تو ، بیزاری می جویم و خویش را از تکیه بر غیر تو باز می دارم.1335.الأمالی عن سدیر الصیرفی :امام علی علیه السلام در دعایش : بار خدایا ! از تو می خواهم ای پروردگار روح های فانی و جسدهای متلاشی ، از تو درخواست می کنم به فرمانبری روح های برگشته به بدن ها ، و بدن های به هم آمده با اعضایشان ، و به گورهای شکافته برای صاحبانشان ، و به فراخوان صادق تو در بین آنان ، و به حقْ مداری ات در بین آنان ، هنگامی که آفریدگان برآیند و منتظر داوری تو گردند و سلطه تو را ببینند و از قدرتت بهراسند و به رحمتت امید ببندند ، آن روز که دوستی به دوستی سودی نمی رساند و یاری نمی شود ، جز آن که خدا به او رحم کند که او مهربان و رحیم است ، از تو درخواست می کنم ای رحمان ! تا در دیده ام نور و در قلبم یقین قرار دهی و تا هنگامی که مرا نگه می داری ، یادت را در شب و روز ، بر زبانم جاری سازی ، که تو بر هر چیزی توانایی.

.

د : العِصمَةُ مِنَ الذُّنوبِ1337.رجال الكشّى عن إسماعيل بن موسى :الإمام علىّ عليه السلام فى مُناجاتِهِ : إلهى لا سَبيلَ إلَى الاِحتِراسِ مِنَ الذَّنبِ إلّا بِعِصمَتِکَ ، ولا وُصولَ إلى عَمَلِ الخَيراتِ إلّا بِمَشيئَتِکَ ، فَكَيفَ لى بِإفادَهِ ما أَسلَفَتنى فيهِ مَشيئَتُکَ ؟ ! وكَيفَ لى بِالاِحتِراسِ مِنَ الذَّنبِ ما (1) لَم تُدرِكنى فيهِ عِصمَتُکَ ؟ ! (2)1338.رجال الكشّى عن عبدالرحمن بن الحجّاج :عنه عليه السلام فى مُناجاتِهِ : إلهى خَلَقتَ لى جِسما ، وجَعَلتَ لى فيهِ آلاتٍ اُطيعُکَ بِها وأعصيکَ ، واُغضِبُکَ بِها واُرضيکَ ، وجَعَلتَ لى مِن نَفسى داعِيَةً إلَى الشَّهَواتِ ، وأسكَنتَنى دارا قَد مُلِئَت مِنَ الآفاتِ ، ثُمَّ قُلتَ لى : اِنزَجِر ! فَبِکَ أنزَجِرُ ، وبِکَ أعتَصِمُ ، وبِکَ أستَجيرُ ، وبِکَ أحتَرِزُ ، وأستَوفِقُکَ (3) لِما يُرضيکَ ، وأسأَلُکَ يا مَولاى ، فَإِنَّ سُؤالى لا يُحفيکَ (4) . (5)ه : الزُّهدُ فِى الدُّنيا1340.قرب الإسناد عن محمّد بن عيسى :الإمام علىّ عليه السلام كانَ يَقولُ فى دُعائِهِ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ سَلوا عَنِ الدُّنيا ومَقتا لَها ، فَإِنَّ خَيرَها زَهيدٌ ، وشَرَّها عَتيدٌ ، وصَفوَها يَتَكَدَّرُ ، وجَديدَها يَخلَقُ ، وما فاتَ فيها لَم يَرجِع ، وما نيلَ فيها فِتنَهٌ ، إلّا مَن أَصابَتهُ مِنکَ عِصمَهٌ ، وشَمِلَتهُ مِنکَ رَحمَهٌ ، فَلا تَجعَلنى مِمَّن رَضِىَ بِها وَاطمَأَنَّ إلَيها ، ووَثِقَ بِها ، فَإِنَّ مَنِ اطمَأَنَّ إلَيها خانَتهُ ، ومَن وَثِقَ بِها غَرَّتهُ . (6) .

1- .فى البلد الأمين : «ما إن ...» .
2- .المصباح للكفعمى : ص 492 ، البلد الأمين : ص 315 كلاهما عن الإمام العسكرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 105 ح 14 .
3- .استَوفَقْت اللّه : أى سألته التَّوفِيق (لسان العرب : ج 10 ص 383 «وفق») .
4- .الحفْو : المنْع (النهايه : ج 1 ص 410 «حفو») .
5- .المصباح للكفعمى : ص 495 ، البلد الأمين : ص 317 كلاهما عن الإمام العسكرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 107 ح 14 .
6- .إرشاد القلوب : ص 26 .

د مصونیت از گناه

ه زهد در دنیا

د مصونیت از گناه1342.عیون أخبار الرضا علیه السلام عن محمّد بن إسحاق عنامام علی علیه السلام در مناجاتش : خدای من! راهی برای محفوظ ماندن از گناه ، جز به نگهداشتِ تو نیست و دست زدن به کار خیر ، جز به اراده تو امکان ندارد . چه سان می توانم در آنچه اراده تو در آن ، درباره من تحقّق پیدا کرده ، کاری بکنم؟ و چگونه خود را از گناهْ حراست کنم ، وقتی که نگهداری تو مرا درنیافته باشد؟1343.الإمام الرضا علیه السلام (فیما کَتَبَهُ إلَیهِ) امام علی علیه السلام در مناجاتش : خدای من! تن مرا آفریدی و برای من در این تن ، ابزارهایی قرار دادی که به وسیله آنها تو را فرمان برم و نافرمانی ات کنم، تو را به خشم آورم و خشنودت سازم، و در ضمیرم انگیزه ای برای شهوات قرار دادی و در سرایی جایم دادی که انباشته از آفت هاست . آن گاه به من فرمودی : «باز ایست!» .

به کمک تو باز می ایستم و با یاری تو ، خود را نگه می دارم . به تو پناه می برم و به کمک تو [از گناه]احتراز می کنم و از تو برای آنچه تو را خشنود می سازد ، توفیق می خواهم .

ای مولای من! [خواسته هایم را] از تو می طلبم؛ چرا که درخواست من تو را باز نمی دارد.ه زهد در دنیا1345.کمال الدین عن عبد السلام بن صالح الهروی :امام علی علیه السلام در دعایش : بار خدایا ! از تو فراموشی دنیا و نفرت از آن را می خواهم ؛ چون خیر آن ، کم و شرّش مهیّاست، و زلالش کِدر و تازه اش کهنه می شود . آنچه در آن از دست رود ، باز نمی گردد و آنچه به آن دست یابند ، فتنه است ، جز برای کسی که نگهدارنده ای از تو به او رسد و رحمتی از تو او را شامل شود .

مرا از کسانی که به آن خشنود شده اند و بدان اطمینان یافته اند و به آن اعتماد کرده اند ، قرار مده . چرا که هر کس به دنیا مطمئن گردد ، دنیا به وی خیانت می کند ، و هر کس به آن اعتماد کند ، چرا که فریبش می دهد.

1346.عيون أخبار الرضا عليه السلام عن موسى بن عمر بن بزيعنه عليه السلام فى مُناجاتِهِ : إلهى كَيفَ تَفرَحُ بِصُحبَهِ الدُّنيا صُدورُنا ، وكَيفَ تَلتَئِمُ فى غَمَراتِها اُمورُنا ، وكَيفَ يَخلُصُ لَنا فيها سُرورُنا ، وكَيفَ يَملِكُنا بِاللَّهوِ وَاللَّعِبِ غُرورُنا ، وقَد دَعَتنا بِاقتِرابِ الآجالِ قُبورُنا ؟ !

إلهى كَيفَ نَبتَهِجُ فى دارٍ قَد حُفِرَت لَنا فيها حَفائِرُ صَرعَتِها ، وفُتِلَت بِأَيدِى المَنايا حَبائِلُ غَدرَتِها ، وجَرَّعَتنا مُكرَهينَ جُرَعَ مَرارَتِها ، ودَلَّتنَا النَّفسُ (1) عَلَى انقِطاعِ عَيشِها ؟ ! لَولا ما أصغَت إلَيهِ هذِهِ النُّفوسُ مِن رَفائِعِ لَذَّتِها ، وَافتِتانِها بِالفَانِياتِ مِن فَواحِشِ زينَتِها .

إلهى فَإِلَيکَ نَلتَجِئُ مِن مَكائِدِ خُدعَتِها ، وبِکَ نَستَعينُ عَلى عُبورِ قَنطَرَتِها ، وبِکَ نَستَفطِمُ الجَوارِحَ عَن أخلافِ شَهوَتِها ، وبِکَ نَستَكشِفُ مِن جَلابيبِ حَيرَتِها ، وبِکَ نُقَوِّمُ مِنَ القُلوبِ استِصعابَ جَهالَتِها . (2)و : الدُّنيا عَونا عَلَى الآخِرَهِ1348.الإمام الرضا عليه السلام (لَمّا نازَعَهُ إخوَتُهُ فى إرثِ أبيهِ ووَصِيَّت) الثقات عن حمّاد عن إبراهيم :جَمَعَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام الدُّنيا وَالآخِرَهَ بِخَمسِ كَلِماتٍ ، كانَ يَقولُ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ مِنَ الدُّنيا وما فيها ما أَسُدُّ بِهِ لِسانى ، واُحصِنُ بِهِ فَرجى ، واُؤَدّى بِهِ عَن أمانَتى ، وأصِلُ بِهِ رَحِمى ، وأتَّجِرُ فيهِ لِاخِرَتى . (3) .

1- .فى دستور معالم الحكم : «العِبَرُ» ، وهو الأنسب .
2- .المصباح للكفعمى : ص 491 ، البلد الأمين : ص 315 كلاهما عن الإمام العسكرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 104 ح 14 ؛ دستور معالم الحكم : ص 129 عن عبد اللّه الأسدى نحوه .
3- .الثقات : ج 8 ص 175 ، المناقب للخوارزمى : ص 365 ح 382 .

و دنیا ، یار آخرت

1349.الغیبه عن الحسن بن شمّون :امام علی علیه السلام در مناجاتش : خدای من ! چگونه دل های ما به همراهی دنیا شادمان گردد و چه سان کارهای ما در سختی های آن ، سامان گیرد؟ چگونه شادی های ما در آن ، خالص [و بی غصّه]شود و چگونه از سرِ فریب و لهو و لعب ، زماممان را به دست گیرد ، درحالی که گورهای ما به نزدیک شدن مرگ ها فرامان می خوانند؟

خدای من ! چگونه در سرایی که در آن برای ما حفره هایی برای مرگْ کَنده شده و تارهای بی وفایی آن به دست مرگ ، بافته شده و شرنگ تلخ آن ، به اجبار در کاممان ریخته شده و جان به پایان گرفتن عیش آن ، رهنمون گشته است شادمان باشیم؟

ای کاش جان ها به فزونی لذّت های آن ، گوش نمی دادند و به خاطر بسیاری زینت هایش فریب فانی شونده ها را نمی خوردند !

خدای من ! از کیدهای نیرنگش به تو پناه می بریم ، و برای عبور از پل های آن ، از تو یاری می جویم ، و با یاری تو از پیامد شهوت هایش اندامماان را باز می داریم ، و به کمک تو بالاپوش سرگردانی هایش را از خود برمی گیریم ، و به وسیله تو دل ها را از سرکشی نادانی هایش باز می داریم.و دنیا ، یار آخرت1351.رجال الکشّی عن علیّ بن مهزیار (فی کِتابٍ لِلإِمامِ الجَوادِ علیه السلام إلَیهِ) الثقات به نقل از حمّاد ، از ابراهیم : علی بن ابی طالب علیه السلام دنیا و آخرت را در پنج جمله گِرد آورد . او می گفت : «بار خدایا ! از دنیا و آنچه در آن است ، آن قدر درخواست می کنم که با آن ، زبانم را ببندم، شهوتم را پاس بدارم، امانتم را بپردازم، صله رَحِم کنم ، و در آن ، برای آخرتم تجارت نمایم».

.

ز : العِزُّ وَالاِستِغناءُ1353.رجال الكشّى عن محمّد بن مرزبان عن محمّد بن سنان :الإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ صُن وَجهى بِاليَسارِ ، ولا تَبذُل جاهى بِالإِقتارِ ، فَأَستَرزِقَ طالِبى رِزقِکَ ، وأستَعطِفَ شِرارَ خَلقِکَ ، وأُبتَلى بِحَمدِ مَن أعطانى ، وأُفتَتَنَ بِذَمِّ مَن مَنَعَنى ، وأنتَ مِن وَراءِ ذلِکَ کُلِّهِ وَلِىُّ الإِعطاءِ وَالمَنعِ ، إنَّکَ عَلى کُلِّ شَىءٍ قَديرٌ . (1)1354.الخرائج والجرائح عن محمّد بن عمير بن واقد الرازيعنه عليه السلام مِن دُعاءٍ كانَ يَدعو بِهِ كَثيرا : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى لَم يُصبِح بى مَيِّتا ولا سَقيما ، ولا مَضروبا عَلى عُروقى بِسوءٍ ، ولا مَأخوذا بِأَسوَأِ عَمَلى ، ولا مَقطوعا دابِرى ، ولا مُرتَدّا عَن دينى ، ولا مُنكِرا لِرَبّى ، ولا مُستَوحِشا مِن إيمانى ، ولا مُلتَبِسا عَقلى ، ولا مُعَذَّبا بِعَذابِ الاُمَمِ مِن قَبلِى . أصبَحتُ عَبدا مَملوكا ظالِما لِنَفسى ، لَکَ الحُجَّةُ عَلَىَّ ولا حُجَّةَ لى ، ولا أستَطيعُ أن آخُذَ إلّا ما أعطَيتَنى ، ولا أتَّقِىَ إلّا ما وَقَيتَنى .

اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ أن أفتَقِرَ فى غِناکَ ، أو أضِلَّ فى هُداکَ ، أو اُضامَ فى سُلطانِکَ ، أو اُضطَهَدَ وَالأَمرُ لَکَ !

اللّهُمَّ اجعَل نَفسى أوَّلَ کَريمَةٍ تَنتَزِعُها مِن کَرائِمى ، وأوَّلَ وَديعَةٍ تَرتَجِعُها مِن وَدائِعِ نِعَمِکَ عِندى !

اللّهُمَّ إنّا نَعوذُ بِکَ أن نَذهَبَ عَن قَولِکَ ، أو أن نُفتَتَنَ عَن دينِکَ ، أو تَتابَعَ بِنا أهواؤُنا دونَ الهُدَى الَّذى جاءَ مِن عِندِکَ ! (2)1355.رجال الكشّى عن أبى هاشم الجعفرى :الإمام الباقر عليه السلام :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَقولُ فى دُعائِهِ وهُوَ ساجِدٌ : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ أن تَبتَلِيَنى بِبَلِيَّةٍ تَدعونى ضَرورَتُها عَلى أن أتَغَوَّثَ (3) بِشَىءٍ مِن مَعاصيکَ ، اللّهُمَّ ولا تَجعَل لى حاجَةً إلى أحَدٍ مِن شِرارِ خَلقِکَ ولِئامِهِم ، فَإن جَعَلتَ لى حاجَةً إلى أحَدٍ مِن خَلقِکَ فَاجعَلها إلى أحسَنِهِم وَجها وخُلُقا وخَلْقا ، وأسخاهُم بِها نَفسا ، وأطلَقِهِم بِها لِسانا ، وأسمَحِهِم بِها كَفّا ، وأقَلِّهِم بِها عَلَىَّ امتِنانا . (4) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 225 ، الدعوات : ص 133 ح 330 ، بحار الأنوار : ج 95 ص 297 ح 11 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 215 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 226 ح 1 نقلاً عن اختيار ابن الباقى و ص 230 ح 4 .
3- .غوَّث الرجلُ واستغاثَ : صاح واغوثاه ! هذا هو أصله ، ثمّ إنّهم استعملوه بمعنى صاح ونادى طلباً للغَوث (تاج العروس : ج 3 ص 242 «غوث») .

والمراد هنا : أستعين عليها بشىء من معاصيک .
4- .قرب الإسناد : ص 1 ح 1 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، تحف العقول : ص 217 نحوه ، بحار الأنوار : ج 86 ص 228 ح 48 .

ز عزّت و بی نیازی

ز عزّت و بی نیازی1357.الخرائج والجرائح :امام علی علیه السلام :بار خدایا! به توانگری آبرویم را حفظ کن و به تنگ دستی حرمتم را ضایع مگردان تا از روزی خوارانت روزی خواهم و از آفریدگان بد کردارت مهربانی بجویم و به ستایش کسانی که به من می بخشند ، گرفتار شوم و به نکوهش آنانی که چیزی به من نمی دهند ، فریفته شوم ، حال آن که در ورای همه ، صاحب اختیار بخشش یا منع ، تویی ، و تو بر هر چیزی توانایی.1358.مکارم الأخلاق عن حمران :امام علی علیه السلام در دعایی که بسیار آن را می خوانْد : سپاسْ خدایی را سزاست که مرا مُرده یا بیمار ، به صبح درنیاورد ، رگ هایم را به ناخوشی گرفتار نساخت، به خاطر بدترین رفتارهایم مؤاخذه ام نکرد ، و مرا بی پشت نگردانْد، و از دین برگشته نگردانید ، و منکر پروردگارم قرار نداد ، نه از ایمان به وحشتم افکند، نه آشفته خِرَدم گردانْد ، و نه گرفتار عذاب های ملّت های پیشینم ساخت .

[بار خدایا !] بنده ای بی اختیار و برخویش ستمکار گشتم . تو را بر من حجّت است و مرا حجّتی نیست، و جز آنچه که تو به من می بخشی ، توان به دست آوردن چیزی را ندارم و جز از آنچه که مرا نگه می داری ، نمی توانم خود را از [آسیب]چیزی حفظ کنم.

بار خدایا! از این که با وجود بی نیازی تو نیازمند گردم ، و با وجود هدایت تو گم راه شوم ، و با وجود قدرت تو گرفتار ستم گردم ، و یا با وجود بودن کار به دست تو خوار شوم ، به تو پناه می برم.

بار خدایا! جانم را نخستین نعمت گرانبها از بین نعمت هایت [به من] قرار ده که می ستانی و اوّلین امانتی از ودیعه های نعمتت که از من بازپس می گیری.

بار خدایا! از این که از فرمان تو دور شویم و یا از دین تو روی گردانیم و یا به جای هدایتی که از سوی تو می آید ، هوای نفسمان بر ما چیره گردد ، به تو پناه می بریم.1359.رجال الکشّی عن محمّد بن الفرج :امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام در سجده در ضمن دعایش می گفت : «بار

خدایا ! به تو پناه می برم از این که به بلایی گرفتارم سازی که مرا بر آن دارد که به اندکی از نافرمانی ات یاری بجویم .

بار خدایا ! برای من نیازمندی ای به هیچ یک از بندگان شرور و فرومایه خود قرار مده، و اگر احتیاج به کسی از بندگانت را بر من مقرّر داشتی ، آن را به خوش روترین، خوش خُلق ترین ، زیباترین، بخشنده ترین، خوش زبان ترین، دست و دل بازترین و کم منّت ترین آنان بر من قرار ده».

.

1360.الخرائج والجرائح عن جعفر بن الشريف الجرجانى :الإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ أنتَ أهلُ الوَصفِ الجَميلِ ، وَالتَّعدادِ الكَثيرِ . إن تُؤَمَّل فَخَيرُ مَأمولٍ ، وإن تُرجَ فَأكرَمُ مَرجُوٍّ .

اللّهُمَّ وقَد بَسَطتَ لى فيما لا أمدَحُ بِهِ غَيرَکَ ، ولا اُثنى بِهِ عَلى أحَدٍ سِواکَ ، ولا أوَجِّهُهُ إلى مَعادِنِ الخَيبَهِ ومَواضِعِ الرِّيبَهِ . وعَدَلتَ بِلِسانى عَن مَدائِحِ الآدَمِيّينَ ، وَالثَّناءِ عَلَى المَربوبينَ المَخلوقينَ .

اللّهُمَّ ولِكُلِّ مُثنٍ عَلى مَن أثنى عَلَيهِ مَثوبَهٌ مِن جَزاءٍ ، أو عارِفَهٌ مِن عَطاءٍ ، وقَد رَجَوتُکَ دَليلاً عَلى ذَخائِرِ الرَّحمَهِ وكُنوزِ المَغفِرَهِ .

اللّهُمَّ وهذا مَقامُ مَن أفرَدَکَ بِالتَّوحيدِ الَّذى هُوَ لَکَ ، ولَم يَرَ مُستَحِقّا لِهذِهِ المَحامِدِ وَالمَمادِحِ غَيرَکَ ، وبى فاقَهٌ إلَيکَ لا يَجبُرُ مَسكَنَتَها إلّا فَضلُکَ ، ولا يَنعَشُ مِن خَلَّتِها إلّا مَنُّکَ وجودُکَ ، فَهَب لَنا فى هذَا المَقامِ رِضاکَ ، وأغنِنا عَن مَدِّ الأيدى إلى سِواکَ ، إنَّکَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قدَيرٌ . (1)1361.الإمام العسكرىّ عليه السلام (مِن كِتابِهِ إلى إسحاقَ بنِ إسماعيلَ) عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : اللّهُمَّ كَما صُنتَ وَجهى عَنِ السُّجودِ لِغَيرِکَ فَصُن وَجهى عَن مَسألَهِ غَيرِکَ . (2) .

1- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 330 ح 17 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 320 ح 672 .

1362.عنه علیه السلام (مِن کِتابِهِ إلی إبراهیمَ بنِ عَبدَةَ) امام علی علیه السلام :بار خدایا ! تو سزاوار وصف زیبا و ستایش بی شمار و فراوانی . اگر تو را آرزو بَرند ، تو بهترین کسی هستی که آرزویش می کنند و اگر به تو امید بندند ، تو بهترین امیدبسته ای.

بار خدایا ! به من نعمتی بخشیدی که با آن ، جز تو را ستایش نکنم و جز تو را ثنا نگویم و با آن به معدن های ناامیدی و مکان های شک ، روی نیاورم ، و زبانم را از ستایش آدمیزادگان و ثناگویی بر مخلوقان و پروردگان برگردانده ای.

بار خدایا ! برای هر ثناگویی ، بر عهده آن که ثنا می گوید ، پاداشِ جزایی و یا نیکو عطایی است و من از تو راهنمایی به ذخایر رحمت و گنج های بخشش را امید دارم.

بار خدایا ! این ، جایگاه کسی است که تو را به توحیدی که مختصّ توست، پذیرفته است و جز تو را شایسته این ستایش ها و ویژگی ها نمی داند ، و مرا نیازمندی به توست ، که جز فضل تو آن را جبران نمی کند و جز منّت و سخاوت تو از نداری به توانگری تبدیلش نمی کند .

به ما در این جایگاه ، خشنودی ات را ببخش و از این که دست ها را به سوی غیر تو بگشاییم ، بی نیازمان گردان ، که به درستی تو بر هر چیزی توانایی.1363.عنه علیه السلام (مِن کِتابِهِ إلی عَبدِ اللّهِ بنِ حَمدَوَیهِ ا) امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بار خدایا ! همان گونه که صورتم را از سجده گزاری بر غیر خود نگاه داشتی، آن را از درخواست از غیر خود [نیز]محفوظ دار. .

ح : العافِيَهُ1365.الخرائج والجرائح عن عيسى بن صبيح :مهج الدعوات عن ابن عبّاس :كُنتُ عِندَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام جالِسا ، فَدَخَلَ عَلَيهِ رَجُلٌ مُتَغَيِّرُ اللَّونَ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى رَجُلٌ مِسقامٌ كِثيرُ الأَوجاعِ ، فَعَلِّمنى دُعاءً أستَعينُ بِهِ عَلى ذلِکَ .

فَقالَ : اُعَلِّمُکَ دُعاءً عَلَّمَهُ جَبرائيلُ عليه السلام لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى مَرَضِ الحَسَنِ وَالحُسَينِ ، وهُوَ هذَا الدُّعاءُ :

إلهى كُلَّما أنعَمتَ عَلَىَّ بِنِعمَةٍ قَلَّ لَکَ عِندَها شُكرى ، وكُلَّمَا ابتَلَيتَنى بِبَلِيَّةٍ قَلَّ لَکَ عِندَها صَبرى ، فَيا مَن قَلَّ شُكرى عِندَ نِعَمِهِ فَلَم يَحرِمنى ، ويا مَن قَلَّ صَبرى عِندَ بَلائِهِ فَلَم يَخذُلنى ، ويا مَن رَآنى عَلَى المَعاصى فَلَم يَفضَحنى ، ويا مَن رَآنى عَلَى الخَطايا فَلَم يُعاقِبنى عَلَيها ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وَاغفِر لى ذَنبى ، وَاشفِنى مِن مَرَضى ، إنَّکَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ . (1)1366.رجال الكشّى عن محمّد بن إبراهيم السمرقندى عن بورقالإمام علىّ عليه السلام كانَ يَقولُ فى دُعائِهِ : اللّهُمَّ إنِ ابتَلَيتَنى فَصَبِّرنى ، وَالعافِيَهُ أحَبُّ إلَىَّ . (2)1367.الكافى عن محمّد بن الحسن بن شمّون :الإمام الباقر عليه السلام :مَرِضَ عَلِىٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ، فَأتاهُ رَسولُاللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ لَهُ : قُل : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ تَعجيلَ عافِيَتِکَ ، أو صَبرا عَلى بَلِيَّتِکَ ، أو (3) خُروجا إلى رَحمَتِکَ . (4)ط : الاِستِسقاءُ1369.كشف الغمّه عن محمّد بن علىّ بن إبراهيم الهمدانى :الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ إذا استَسقى يَدعو بِهذَا الدُّعاءِ :

اللّهُمَّ انشُر عَلَينا رَحمَتَکَ بِالغَيثِ العَميقِ (5) ، وَالسَّحابِ الفَتيقِ ، ومُنَّ عَلى عِبادِکَ بِبُلوغِ (6) الثَّمَرَهِ ، وأَحيِ بِلادَکَ بِبُلوغِ الزَّهَرَهِ ، وأَشهِد مَلائِكَتَکَ الكِرامَ السَّفَرَهَ سَقيا مِنکَ نافِعا دائِما غَزرُهُ (7) ، واسِعا دَرُّهُ (8) ، وابِلاً سَريعا ، تُحيى بِهِ ما قَد ماتَ ، وتَرُدُّ بِهِ ما قَد فاتَ ، وتُخرِجُ بِهِ ما هُوَ آتٍ ، وتُوَسِّعُ لَنا بِهِ فِى الأَقواتِ ، سَحابا مُتَراكِما هَنيئا مَريئا طَبَقا مُجَلِّلاً غَيرَ مُضِرٍّ (9) وَدْقُهُ (10) ، ولا خُلَّبٍ بَرقُهُ .

اللّهُمَّ اسقِنا غَيثا مَريعا مُمرِعا عَريضا (11) واسِعا غَزيرا ، تَرُدُّ بِهِ النَّهيضَ وتَجبُرُ بِهِ المَهيضَ (12) .

[اللّهُمَّ] (13) اسقِنا سَقيا تُسيلُ مِنهُ الرُّضابَ ، وتَملَأ بِهِ الحِبابَ (14) ، وتُفَجِّرُ مِنهُ الأَنهارَ ، وتُنبِتُ بِهِ الأَشجارَ ، وتُرخِصُ بِهِ الأَسعارَ فى جَميعِ الأَمصارِ ، وتَنعَشُ بِهِ البَهائِمَ وَالخَلقَ ، وتُنبِتُ بِهِ الزَّرعَ ، وتُدِرُّ بِهِ الضَّرعَ ، وتَز[ى]دُنا بِهِ قُوَّةً إلى قُوَّتِنا (15) .

اللّهُمَّ لا تَجعَل ظِلَّهُ عَلَينا سَموما ، ولا تَجعَل بَردَهُ عَلَينا حُسوما ، ولا تَجعَل ضَرَّهُ عَلَينا رُجوما، ولا ماءَهُ عَلَينا اُجاجا. اللّهُمَّ ارزُقنا مِن بَرَكاتِ السَّماواتِ وَالأَرضِ. (16) .

1- .مهج الدعوات : ص 20 ، المصباح للكفعمى : ص 201 ، بحار الأنوار : ج 95 ص 63 ح 39 .
2- .الإقبال : ج 1 ص 318 ، بحار الأنوار : ج 98 ص 126 .
3- .فى الكافى : «و» بدل «أو» فى كلا الموضعين ، والأنسب ما أثبتناه كما فى المصادر الاُخرى .
4- .الكافى : ج 2 ص 567 ح 16 عن أبى حمزه ، عدّه الداعى : ص 258 ، الدعوات : ص 192 ح 531 من دون إسنادٍ إلى المعصوم ، بحار الأنوار : ج 95 ص 19 ح 19 .
5- .فى المصدر : «المعبوّ» ، والأصحّ ما أثبتناه كما فى نسخه اُخرى .
6- .وفى نسخه اُخرى : «بينوع» بدل «ببلوغ» .
7- .الغَزيرُ : الكثير من كلّ شىء (لسان العرب : ج 5 ص 22 «غزر») .
8- .الدِّرَّه فى الأمطار : أن يتبع بعضها بعضاً وجمعها دِرَرٌ (لسان العرب : ج 4 ص 280 «درر») .
9- .فى المصدر : «ملط» ، وما أثبتناه من نسخه اُخرى .
10- .الوَدْقُ : المطر (لسان العرب : ج 10 ص 373 «ودق») .
11- .فى المصدر : «عديما» ، وما أثبتناه من النوادر للراوندى .
12- .فى المصدر : «عزيزا يرويه البهم ويجبر به النهم» ، وما أثبتناه من بحار الأنوار والنوادر للراوندى .
13- .سقطت كلمه : «اللهمّ» من المصدر ، وأثبتناها من النوادر للراوندى .
14- .كذا فى المصدر ، وفى النوادر للراوندى : «الحِباب» .
15- .فى المصدر : «قوّتک» ، وما أثبتناه من نسخه اُخرى .
16- .الجعفريّات : ص 49 ، النوادر للراوندى : ص 162 ح 244 نحوه وفى صدره «قال علىّ عليه السلام : إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله دعا بهذا الدعاء فى الاستسقاء ...» ، بحار الأنوار : ج 91 ص 315 ح 4 .

ح سلامت

ط طلب باران

ح سلامت1371.الکافی عن أبی عبد اللّه بن صالح :مهج الدعوات به نقل از ابن عبّاس : نزد علی بن ابی طالب علیه السلام نشسته بودم که مردی رنگْ پریده وارد شد و گفت : ای امیرمؤمنان ! من مردی بیمار و پُردردم . دعایی به من بیاموز تا از آن برای [بهبود]حالم کمک بگیرم.

فرمود : «دعایی که جبرئیل علیه السلام به پیامبر خدا در بیماری حسن و حسین آموخت ، به تو می آموزم و آن ، این دعاست:

خداوندا ! هرگاه نعمتی به من دادی ، شکر من در برابر آن برای تو اندک بود، و هرگاه مرا به بلایی گرفتار ساختی ، شکیبایی من در مقابل آن ، کم بود .

پس ای آن که شکر من در برابر نعمتش اندک بود و محرومم نساخت ! و ای آن که شکیبایی من در برابر بلاهایش کم بود و مرا فرو نگذاشت ! ای آن که مرا بر گناه دید و رسوایم نساخت ! و ای آن که مرا بر اشتباهاتم دید و مجازاتم ننمود ! بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او درود فرست، گناهانم را ببخش و از بیماری ام شفا ده که تو بر هر چیزی توانایی ».1372.الغیبه للطوسی عن أبی جعفر محمّد بن علیّ الأسود :امام علی علیه السلام پیوسته در دعایش می گفت : بار خدایا ! اگر گرفتارم می سازی ، شکیبایم کن . با این حال ، سلامت برایم دوست داشتنی تر است.1373.رجال النجاشی :امام باقر علیه السلام : علی که درود خدا بر او باد ، بیمار شد . پیامبر خدا به دیدنش آمد و فرمود : «بگو : بار خدایا ! از تو درخواست می کنم شتاب در عافیتت یا شکیبایی بر بلایایت و یا درآمدن به رحمتت را».ط طلب باران1375.دلائل الإمامه عن القاسم بن العلاء :امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام هرگاه درخواست باران می کرد ، این دعا را می خواند: «بار خدایا ! رحمتت را با باران فرو رونده در زمین و ابر بارور بر ما بگستران و بر بندگانت به رسیدن محصول ، منّت نِه ، و سرزمینت را با سرزدن شکوفه ها زنده ساز ، و فرشتگان بزرگوار

فرستاده خویش را به آبیاری سودمند و پیوسته فراوان و پی در پی و درشت قطره و تند ، گواه گیر، تا آنچه را مُرده است ، با آن ، زنده سازی و آنچه را که از دست برون شده ، بازگردانی ، و آنچه را که در آینده خواهد آمد ، برون سازی و به وسیله آن ، روزی ها را بر ما گسترده گردانی ؛ ابری انبوه، خوشگوار، مطبوع، انباشته و باشکوه که بارانش زیانبار و برقش بی باران نباشد .

بار خدایا ! بارانی حاصلخیز، رویاننده گیاهان پهناور، گسترده و فراوان که با آن گیاه بپاخاسته بازرویانی و گیاه پژمرده را طراوت بخشی ، برایمان بباران.

[بار خدایا !] بارانی نصیبمان گردان که از آن ، دهان ها به آب افتد، آبْ انبارها پُر شود، چشمه ها جاری گردد، درخت ها سرسبز شود، قیمت ها در همه شهرها پایین آید، مردم و چارپایانْ جانی تازه گیرند، زراعتْ بروید ، شیر حیوان ها جاری گردد ، و توانی بر توانمان افزوده شود.

بار خدایا ! سایه آن ابر را بر ما سَم قرار مده ، و سرمایش را بر ما شوم مکن ، و زیانش را بر ما نازل مکن، و آب آن را برایمان شور و تلخ مساز.

بار خدایا ! از برکات آسمان ها و زمین به ما روزی دِه .

.

ص: 106

. .

ص: 107

. .

1376.الغيبه للطوسى عن محمّد بن عبد اللّه بن جعفر الحمى (فى ذَيلِ كِتابِهِ إلَى الإمامِ المَهدِىِّ عليه) الإمام عِلىّ عليه السلام فِى الاِستِسقاءِ : اللّهُمَّ إنّا خَرَجنا إلَيکَ مِن تَحتِ الأَستارِ وَالأَکنانِ ، وبَعدَ عَجيجِ البَهائِمِ وَالوِلدانِ ، راغِبينَ فى رَحمَتِکَ ، وراجينَ فَضلَ نِعمَتِکَ ، وخائِفينَ مِن عَذابِکَ ونِقمَتِکَ .

اللّهُمَّ فَاسقِنا غَيثَکَ ، ولا تَجعَلنا مِنَ القانِطينَ ، ولا تُهلِکنا بِالسِّنينَ (1) ، ولا تُؤاخِذنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا يا أرحَمَ الرّاحِمينَ .

اللّهُمَّ إنّا خَرَجنا إلَيکَ نَشکو إلَيکَ ما لا يَخفى عَلَيکَ حينَ ألجَأَتنَا المَضائِقُ الوَعرَةُ ، وأجاءَتنَا المَقاحِطُ المُجدِبَةُ ، وأعيَتنَا المَطالِبُ المُتَعَسِّرَةُ ، وتَلاحَمَت عَلَينَا الفِتَنُ المُستَصعِبَةُ .

اللّهُمَّ إنّا نَسأَلُکَ أن لا تَرُدَّنا خائِبينَ ولا تَقلِبَنا واجِمينَ ، ولا تُخاطِبَنا بِذُنوبِنا ، ولا تُقايِسَنا بِأعمالِنا .

اللّهُمَّ انشُر عَلَينا غَيثَکَ وبَرَکَتَکَ ، ورِزقَکَ ورَحمَتَکَ . وَاسقِنا سُقيا ناقِعَةً ، مُروِيَةً مُعشِبَةً ، تُنبِتُ بِها ما قَد فاتَ ، وتُحيى بِها ما قَد ماتَ . نافِعَةَ الحَيا ، کَثيرَةَ المُجتَنى ، تُروِى بِهَا القيعانَ (2) ، وتُسيلُ البُطنانَ (3) ، وتَستَورِقُ الأَشجارَ ، وتُرخِصُ الأَسعارَ ، إنَّکَ عَلى ما تَشاءُ قَديرٌ . (4)1377.الاحتجاج :عنه عليه السلام كانَ يَدعو بِهِ عِندَ الاِستِسقاءِ : يا مُغيثَنا ومُعينَنا عَلى دينِنا ودُنيانا ، بِالَّذى تَنشُرُ عَلَينا مِنَ الرِّزقِ ! نَزَلَ بِنا نَبَأٌ عَظيمٌ ، لا يَقدِرُ عَلى تَفريجِهِ غَيرُ مُنزِلِهِ ، عَجِّل عَلَى العِبادِ فَرَجَهُ ، فَقَد أشرَفَتِ الأَبدانُ عَلَى الهَلاکِ ، فَإِذا هَلَکَتِ الأَبدانُ هَلَکَ الدِّينُ !

يا دَيّانَ العِبادِ ، ومُقَدِّرَ اُمورِهِم بِمَقاديرِ أرزاقِهِم ، لا تَحُل بَينَنا وبَينَ رِزقِکَ ، وهَبنا ما أصبَحنا فيهِ مِن کَرامَتِکَ مُعتَرِفينَ ، قَد اُصيبَ مَن لا ذَنبَ لَهُ مِن خَلقِکَ بِذُنوبِنَا ، ارحَمنا بِمَن جَعَلتَهُ أهلاً بِاستِجابَهِ دُعائِهِ حينَ نَسأَلُکَ .

يا رَحيمُ لا تَحبِس عَنّا ما فِى السَّماءِ ، وَانشُر عَلَينا کَنَفَکَ (5) ، وعُد عَلَينا رَحمَتَکَ ، وَابسُط عَلَينا کَنَفَکَ (6) ، وعُد عَلَينا بِقَبولِکَ ، وَاسقِنَا الغَيثَ ولا تَجعَلنا مِنَ القانِطينَ ، ولا تُهلِکنا بِالسِّنينَ ، ولا تُؤآخِذنا بِما فَعَلَ المُبطِلونَ ، وعافِنا يا رَبِّ مِنَ النَّقِمَهِ فِى الدِّينِ ، وشَماتَهِ القَومِ الکافِرينَ ، يا ذَا النَّفعِ وَالنَّصرِ (7) ، إنَّکَ إن أجَبتَنا فَبِجودِکَ وکَرَمِکَ ، ولِاءِتمامِ ما بِنا مِن نَعمائِکَ ،

وإن رَدَدتَنا فَبِلا ذَنبٍ مِنکَ لَنا ، ولکِن بِجِنايَتِنا عَلى أنفُسِنا، فَاعفُ عَنّا قَبلَ أن تَصرِفَنا، وأقِلنا وَاقلِبنا (8) بِإِنجاحِ الحاجَهِ، يا اللّهُ . (9) .

1- .السَّنهُ : الجدْبُ ، يقال : أخذتْهم السَّنه إذا أجدبوا وأُقحطُوا (النهايه : ج 2 ص 413 «سنه») .
2- .القاع : أرض واسعهٌ سَهْله مطمئنّه مستويه حُرّه ، لا حُزونهَ فيها ولا ارتِفاعَ ولا انهِباط ، تَنفَرِجُ عنها الجبالُ والآكامُ (لسان العرب : ج 8 ص 304 «قوع») .
3- .بُطنان الأرض : ما تَوَطَّأ فى بطون الأرض سَهلِها وحَزنها ورياضها ، وهى قَرار الماء ومستَنقَعُه وهى البواطن والبُطون (لسان العرب : ج 13 ص 55 «بطن») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 143 ، بحار الأنوار : ج 91 ص 313 ح 3 .
5- .فى بحار الأنوار : «نعمک» بدل «کنفک» .
6- .الکَنَف : الجانِب والناحِيه ، هذا تمثيل لجعله تحت ظِلّ رحمته يوم القيامه (النهايه : ج 4 ص 205 «کنف») .
7- .کما فى الأصل ، ولعلّ الصواب : «والضرّ» .
8- .وفى نسخه : «واقبلنا» .
9- .الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام : ص 154 ، بحار الأنوار : ج 91 ص 334 ح 18 .

1378.کمال الدین عن عبد اللّه بن جعفر الحمیری :امام علی علیه السلام در طلب باران : بار خدایا! ما از زیر خانه ها و چادرها و پس از ناله چارپایان و کودکان ، به سوی تو آمدیم ، دل بسته به رحمتت و امیدوار به نعمتت و بیمناک از عذاب و کیفرت.

بار خدایا! با بارانت ما را سیراب کن و از ناامیدان قرارمان مده، به سال های قحطی هلاکمان مساز ، و به خاطر آنچه که نادانانمان انجام داده اند ، ما را مگیر ، ای مهربان ترینِ مهربانان!

بار خدایا! ما به سوی تو آمده ایم تا از چیزی شکایت کنیم که برای تو پوشیده نیست، به هنگامی که سختی های طاقت سوز ، ما را بیچاره ساخته اند ، و خشک سالی های بی باران ، به ستوهمان آورده اند ، و خواسته های سخت ، ناتوانمان ساخته اند ، و فتنه های دشوار ، به روی آورده اند.

بار خدایا! از تو می خواهیم که نا امیدمان برنگردانی ، و ما را ناخشنود از درگاهت مرانی ، و بر پایه گناهانمان با ما برخورد نکنی ، و ما را به کردارمان کیفر ندهی.

بار خدایا! باران و برکت و روزی و رحمتت را بر ما بگستران ، و ما را از آبی سودمند، سیراب کننده و رویاننده گیاهان ، سیراب کن؛ [بارانی] که با آن ، آنچه از دست رفته ، بروید و آنچه مُرده ، زنده شود ؛ نعمت های آن گسترده و میوه اش فزون باشد، زمین های هموار را سیراب کند و در دره ها سیلْ جاری سازد ، و درختانْ برگ آرَند ، و با آن ، نرخ ها را پایین آری، که همانا تو بر هر چیزی که بخواهی ، توانایی.1379.الاحتجاج :امام علی علیه السلام در دعا به هنگام طلب باران : ای کمکْ کار و یاور ما بر دین و دنیایمان ، با روزی ای که بر ما می گستراني! به ما حادثه بزرگی رسیده که جز فرو فرستاننده آن ، کسی نمی تواند آن را بگشاید . در گشودن آن برای بندگانت شتاب فرما ؛ چرا که تن ها در سراشیبی هلاکت قرار گرفته اند و هر گاه تن ها هلاک گردند ، دین نیز نابود می شود.

ای داور بندگان! ای که زندگی شان را به پیمانه روزی هایشان رقم می زنی! بین ما و روزی ات جدایی میفکن . ما بر کرامتت معترف شدیم . به گناه ما کسانی از بندگانت که بی گناه اند ، گرفتار آمده اند . به خاطر آنان

که شایسته اجابت دعا قرارشان داده ای ، آن هنگام که از تو درخواست می کنیم ، بر ما رحم نما .

ای مهربان ! از آنچه در آسمان است ، بازمان مدار ، و رحمتت را بر ما بگستران ، و لطفت را بر ما دوباره بازگردان ، و سایه حمایتت را بر ما بیفکن ، و با عذرپذیری ات به ما رو کن ، و به بارانْ سیرابمان کن ، و از ناامیدانْ قرارمان مده ، و به قحطی هلاکمان مساز ، و به کردار باطلکاران ، ما را مگیر.

ای پروردگار ! ما را از عداوت در دین و سرزنش کافران بازِ دار . ای مالک سود و نصرت ! اگر دعایمان را بپذیری ، به خاطر گذشت و کَرَم تو و تکمیل اِنعام تو بر ماست ، و اگر نپذیری ، نه گناهی از جانب تو در حقّ ما ، بلکه به خاطر جنایت ما بر خویشتن است . پیش از آن که ما را برگردانی ، بر ما ببخش ، و با برآوردن نیاز ، آزادمان ساز و بازِمان گردان ، ای خدا ! .

1380.الاحتجاج (فى ذِكرِ كِتابِ الإمامِ المَهدِىِّ عليه السلام) عنه عليه السلام فى دُعاءٍ استَسقى بِهِ : اللّهُمَّ اسقِنا ذُلُلَ السَّحابِ دونَ صِعابِها (1) .

1381.الكافى عن محمّد بن يوسف الشاشى :عنه عليه السلام (2) فِى الاِستِسقاءِ : اللّهُمَّ قَدِ انصاحَت جِبالُنا ، وَاغبَرَّت أرضُنا ، وهامَت دَوابُّنا ، وتَحَيَّرت فى مَرابِضِها ، وعَجَّت عَجيجَ الثكالى عَلى أولادِها ، ومَلَّتِ التَّرَدُّدَ فى مَراتِعِها ، وَالحَنينَ إلى مَوارِدِها .

اللّهُمَّ فَارحَم أنينَ الآ نَّهِ ، وحَنينَ الحانَّهِ . اللّهُمَّ فَارحَم حَيرَتَها فى مَذاهِبِها ، وأنينَها فى مَوالِجِها .

اللّهُمَّ خَرَجنا إلَيکَ حينَ اعتَكَرَت عَلَينا حَدابيرُ (3) السِّنينَ ، وأخلَفَتنا مَخايِلُ (4) الجودِ . فَكُنتَ الرَّجاءَ لِلمُبتَئِسِ ، وَالبَلاغَ لِلمُلتَمِسِ . نَدعوکَ حينَ قَنَطَ الأنامُ ، ومُنِعَ الغَمامُ ، وهَلَکَ السَّوامُ ، ألّا تُؤاخِذَنا بِأعمالِنا ، ولا تَأخُذَنا بِذُنوبِنا . وَانشُر عَلَينا رَحمَتَکَ بِالسَّحابِ المُنبَعِقِ (5) ، وَالرَّبيعِ المُغدِقِ ، وَالنَّباتِ المونِقِ ، سَحّا وابِلاً تُحيى بِهِ ما قَد ماتَ ، وتَرُدُّ بِهِ ما قَد فاتَ .

اللّهُمَّ سُقيا مِنکَ مُحيِيَةً مُرْوِيَةً ، تامَّةً عامَّةً ، طَيِّبَةً مُبارَكَةً ، هَنيئَةً مَريعَةً . زاكِيا نَبتُها ، ثامِرا فَرعُها ، ناضِرا وَرَقُها ، تُنعِشُ بِهَا الضَّعيفَ مِن عِبادِکَ ، وتُحيى بِهَا المَيِّتَ مِن بِلادِکَ .

اللّهُمَّ سُقيا مِنکَ تُعشِبُ بِها نِجادُنا (6) ، وتَجرى بِها وِهادُنا (7) ، ويُخصِبُ بِها جَنابُنا ، وتُقبِلُ بِها ثِمارُنا ، وتَعيشُ بِها مَواشينا ، وتَندى بِها أقاصينا ، وتَستَعينُ بِها ضَواحينا مِن بَرَكاتِکَ الواسِعَهِ ، وعَطاياکَ الجَزيلَهِ عَلى بَرِيَّتِکَ المُرمِلَهِ ، ووَحشِکَ المُهمَلَهِ . وأنزِل عَلَينا سَماءً مُخضِلَةً ، مِدرارا هاطِلَةً . يُدافِعُ الوَدقُ مِنهَا الوَدقَ ، ويَحفِزُ القَطرُ مِنهَا القَطرَ ، غَيرَ خُلَّبٍ بَرقُها ، ولا جَهامٍ عارِضُها ، ولا قَزَعٍ رَبابُها ، ولا شَفّانٍ ذِهابُها ، حَتّى يُخصِبَ لِاءِمراعِهَا المُجدِبونَ ، ويَحيى بِبَرَكَتِهَا المُسنِتونَ ، فَإنَّکَ تُنزِلُ الغَيثَ مِن بَعدِما قَنَطوا ، وتَنشُرُ رَحمَتَکَ وأنتَ الوَلِىُّ الحَميدُ . (8) .

1- .قال السيّد الرضى رحمه الله بعد ذكره لكلام الإمام عليه السلام : وهذا من الكلام العجيب الفصاحه ، وذلک أ نّه عليه السلام شبّه السحاب ذوات الرعود والبوارق والرياح والصواعق بالإبل الصعاب ، التى تقمص برحالها

وتقصّ بركبانها ، وشبّه السحاب خاليه من تلک الروائع بالإبل الذلل ، التى تحتلب طيعه وتقتعد مسمحه .
2- .نهج البلاغه : الحكمه 472 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 125 ، بحار الأنوار : ج 91 ص 318 ح 7 .
3- .الحدابير : جمع حِدبار ، وهى الناقه التى بَدَا عَظمُ ظَهرها ، ونَشزَت حراقِيفُها من الهُزال ، فَشبّه بها السِّنِين التى يَكثُر فيها الجَدْب والقَحط (النهايه : ج 1 ص 350 «حدبر») .
4- .المَخِيلَه : السحابه الخليقه بالمطر (النهايه : ج 2 ص 93 «خيل») .
5- .البُعاق : المطر الكثير الغزير الواسِع (النهايه : ج 1 ص 141 «بعق») .
6- .النَّجد : ما ارتفع من الأرض (النهايه : ج 5 ص 19 «نجد») .
7- .الوَهدُ : المطمئنُّ من الأرض والمكان المنخفض كأ نّه حفره (لسان العرب : ج 3 ص 470 «وهد») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 115 ، بحار الأنوار : ج 91 ص 318 ح 7 .

1382.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در دعایی که بدان باران می طلبید : بار خدایا! ما را به ابرهای رام ، و نه ابرهای سرکش ، سیراب ساز (1) .1383.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام در طلب باران : بار خدایا! کوه های ما از خشکسالی شکافته و زمین ما غبارآلود گشته است ، چارپایانمان تشنه اند و در آغل های خود ، آشفته ، چون زن بچّه مرده ، فریاد می کشند و از رفت و آمد به چراگاهشان و رفتن به آبشخورشان خسته اند.

بار خدایا! بر ناله گوسفندان و فریاد ماده شتران ، رحم کن . به آشفتگی شان در رفتنشان و زار زدنشان در آغل هایشان رحم کن.

بار خدایا! به هنگامی به سویت بیرون شدیم که قحطی بر ما روی آورده است و ابرهای باران زا با ما مخالفت ورزیده اند . تو امید دردمند و برآرنده حاجت درخواست کننده ای. به هنگامی که مردمْ ناامید شده اند و ابرها بازداشته و چرندگان نابود گشته اند ، تو را می خوانیم که : به کردارمان ، ما را مؤاخذه نفرما و به گناهانمان مگیر. رحمتت را با ابرهای پُر باران، بهار پُر آب و گیاهان شاداب ، بر ما بگستران ، با باران های درشتْ قطره ای که مُرده را بدان زنده سازی و از دست رفته را بازگردانی.

بار خدایا! به ما بارانی زنده کننده، سیرابگر ، کامل و فراگیر، پاکیزه و بابرکت، خوشگوار و پُرنعمت بباران که گیاهش پُر رشد، شاخه هایش پُربار، و برگ هایش سرسبز باشد و به آن ، بنده ناتوانت را توانمند سازی و سرزمین مُرده ات را زنده کنی.

بار خدایا! بارانی بباران که از آن ، زمین های بلندمان گیاه برویانَد و در زمین های پست آبْ جاری شود و اطرافمان پُرنعمت گردد، میوه هایمان فراوان شود و چارپایانمان زنده مانند، دورْ دست هایمان بهره برَند و پیرامونیان ما از برکت های گسترده و بخشش های فراوانت که خاصّ آفریده های فقیرت و جانوران وحشیِ رهاست ، یاری جویند .

و بر ما بارانی سیراب کننده ریزان و پیوسته فرود آور که از هر قطره آن ، قطره ای دیگر بجهَد ؛ بارانی که نه برق آن بی آب باشد و نه ابرش بی باران ، با ابرهایی که بی بادِ سرد باشند و بارانشان ریزان باشد تا

گرفتاران به خشک سالی ، از باریدن آن ، گیاهان بسیار به دست آورند و به برکت آن ، قحطی زدگانْ زنده شوند . تو همانی که «پس از آن که ناامید شوند ، باران می فرستی» (2) و رحمتت را می گسترانی ، و تو ولیّ ستوده ای. .

1- .سیّد رضی پس از آوردن این سخن علی علیه السلام نوشته است : این از سخنان بسیار فصیح است ؛ چون آن حضرت ، ابرهای همراه با رعد و برق و باد و آذرخش را به شتران سرسختی تشبیه کرده است که بار از پشت می افکنند و سواری نمی دهند ، و ابرهای تهی از رعد و برق و ترسناک را به شتران رامی تشبیه کرده که شیرشان را به آرامی می دوشند و بر پشتشان به آسانی می نشینند.
2- .اشاره ای است به آیه 28 از سوره شورا .

ص: 112

. .

ص: 113

. .

ی : الاِستِغفارُ1385.عنه صلی الله علیه و آله :الإمام علیّ علیه السلام مِن کَلِماتٍ کانَ یَدعو بِها : اللّهُمَّ اغفِر لی ما أنتَ أعلَمُ بِهِ مِنّی . فَإِن عُدتُ فَعُد عَلَیَّ بِالمَغفِرَهِ . اللّهُمَّ اغفِر لی ما وَأَیتُ (1) مِن نَفسی ولَم تَجِد لَهُ وَفاءً عِندی . اللّهُمَّ اغفِر لی ما تَقَرَّبتُ بِهِ إِلَیکَ بِلِسانی ثُمَّ خالَفَهُ قَلبی . اللّهُمَّ اغفِر لی رَمَزاتِ الأَلحاظِ وسَقَطاتِ الألفاظِ ، وشَهَواتِ الجَنانِ ، وهَفَواتِ اللِّسانِ . (2)1386.الإمام الصادق علیه السلام :عنه علیه السلام کانَ یَقولُ : اللّهُمَّ إنَّ ذُنوبی لا تَضُرُّکَ ، وإنَّ رَحمَتَکَ إیّایَ لا تَنقُصُکَ ، فَاغفِر لی ما لا یَضُرُّکَ ، وأعطِنی ما لا یَنقُصُکَ . (3)1387.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :عنه علیه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : إلهی ما قَدرُ ذُنوبٍ اُقابِلُ بِها کَرَمَکَ ؟ ! وما قَدرُ عِبادَهٍ اُقابِلُ بِها نِعَمَکَ ؟ ! وإنّی لَأَرجو أن تَستَغرِقَ ذُنوبی فی کَرَمِکَ کَمَا استَغرَقتَ أعمالی فی نِعَمِکَ ! (4)1388.الإمام الباقر علیه السلام :المصباح للکفعمی فی ذِکرِ الاِستِغفارِ بِالأَسحارِ : قُل ما کانَ عَلِیٌّ علیه السلام یَقولُهُ فی سَحَرِ کُلِّ لَیلَهٍ وبَعدَ رَکعَتَیِ الفَجرِ :

اللّهُمَّ إنّی أستَغفِرُکَ مِمّا تُبتُ إلَیکَ مِنهُ ثُمَّ عُدتُ فیهِ ، وأستَغفِرُکَ لِما أرَدتُ بِهِ وَجهَکَ فَخالَطَنی فیهِ ما لَیسَ لَکَ ، وأستَغفِرُکَ لِلنِّعَمِ الَّتی مَنَنتَ بِها عَلَیَّ ، فَقَویتُ بِها عَلی مَعاصیکَ .

أستَغفِرُ اللّهَ الَّذی لا إلهَ إلّا هُوَ الحَیُّ القَیّومُ ، عالِمُ الغَیبِ وَالشَّهادَهِ الرَّحمنُ الرَّحیمُ ، لِکُلِّ ذَنبٍ أذنَبتُهُ ، ولِکُلِّ مَعصِیَهٍ ارتَکَبتُها .

اللّهُمَّ ارزُقنی عَقلاً کامِلاً ، وعَزما ثاقِبا ، ولُبّا راجِحا ، وقَلبا ذَکِیّا ، وعِلما کَثیرا ، وأدَبا بارِعا ، وَاجعَل ذلِکَ کُلَّهُ لی ولا تَجعَلَهُ عَلَیَّ ، بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ .

ثُمَّ قُل خَمسا : أستَغفِرُ اللّهَ الَّذی لا إلهَ إلّا هُوَ الحَیُّ القَیّومُ وَأتوبُ إلَیهِ . (5) .

1- .الوَأْی : الوَعْد الذی یُوَثِّقُه الرجلُ علی نفسِه ، ویَعزِم علی الوفاء به (النهایه : ج 5 ص 144 «وأی») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 78 ، المصباح للکفعمی : ص 402 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 229 ح 3 .

3- .البيان والتبيين : ج 3 ص 274 ، كنز العمّال : ج 2 ص 683 ح 5064 نقلاً عن الدينورى عن سفيان الثورى وفيه إلى «لا تنقصک» ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 274 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 284 ح 253 .
5- .المصباح للكفعمى : ص 92 .

ی آمرزش خواهی

ی آمرزش خواهی1390.السنن الکبری عن أبی هریره :امام علی علیه السلام در عباراتی که با آنها دعا می کرد : بار خدایا ! بر من ، آنچه را که تو از من بدان آگاه تری ، ببخش. اگر دوباره خلاف کردم ، بار دیگر مرا بیامرز .

بار خدایا ! آنچه را که عهد کردم ، ولی وفای به آن را از من ندیدی ، بر من ببخش .

بار خدایا ! آنچه را که به زبان با آن به تو تقرّب جُستم ، ولی قلبم با آن مخالفت کرد ، به من ببخش .

بار خدایا ! نگاه های ناشایست ، اشتباه های سخن، شهوات دل و خطاهای زبان را بر من ببخش.1391.الإمام الصادق علیه السلام :امام علی علیه السلام همواره می گفت : بار خدایا ! گناهانم به تو زیان نمی رساند ، و رحمت تو بر من ، از تو چیزی نمی کاهد . پس آنچه را که به تو زیان نمی رساند ، بر من ببخش ، و آنچه را که از تو نمی کاهد ، به من عنایت کن.1392.علل الشرائع عن حنان بن سدیر عن أبیه :امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : خدای من ! گناهان من چه مقدارند که با آنها با کَرَم تو مقابله کنم؟ و عبادت من چه ارزشی دارد که با آن ، با نعمت هایت مقابله کنم؟ من امیدوارم که گناهانم در کَرَمت غرق شوند ، چنان که عبادات من در نعمت هایت غرق می شوند.1393.تفسیر القمّی (فی تَفسیرِ قَولِهِ تَعالی : {Q} «وَ قَالُواْ لا) المصباح در بیان آمرزش طلبی در سحرگاهان : آنچه را که علی علیه السلام در سحرگاهان ، هر شب و پس از دو رکعت نماز صبح می گفت، بگو : «بار خدایا ! از تو آمرزش می طلبم به خاطر آنچه از آن توبه کرده و باز بدان روی آورده ام ؛ و از تو آمرزش می طلبم به خاطر آنچه بِدان تو را قصد کردم ، ولی چیزی را که برای تو نیست ، در آن مخلوط کردم ؛ و از تو آمرزش می طلبم برای نعمت هایی که به من دادی و من با آن نعمت ها خود را بر نافرمانی تو تقویت کردم .

از خداوندی که جز او که زنده و پابرجا، دانای ناپیدا و پیدا و رحمان و رحیم است خدایی نیست ، آمرزش می طلبم به خاطر هر گناهی که انجام داده

ام و برای هر نافرمانی ای که بدان گرفتار شده ام .

بارخدایا ! به من خِرَدی کامل، اراده ای تیز، عقلی برتر، دلی زیرک، دانشی فراوان، و ادبی درخشان روزی کن و همه اینها را به سود من و نه به زیان من قرار ده، به رحمت خود ، ای مهربان ترینِ مهربانان !».

آن گاه ، پنج بار بگو : «أستغفر اللّه الذی لا إله إلّا هو الحی القیوم و أتوب الیه ؛ به درگاه خداوندی که جز او که زنده و پابرجاست خدایی نیست ، استغفار می کنم و به سوی او برمی گردم».

.

1394.الإمام الكاظم عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام كانَ إذا حَزَبَهُ أمرٌ خَلا فى بَيتٍ وقالَ : يا كهيعص يا نورُ يا قُدّوسُ ، يا حَىُّ يا اللّهُ يا رَحمنُ يُرَدِّدُها ثَلاثا اغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تَحِلُّ النِّقَمَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تُغَيِّرُ النِّعَمَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تورِثُ النَّدَمَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تَحبِسُ القِسَمَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تَهتِكُ العِصَمَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تُنزِلُ البَلاءَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تُعَجِّلُ الفَناءَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تَزيدُ الأَعداءَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تَقطَعُ الرَّجاءَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تَرُدُّ الدُّعاءَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تُمسِكُ غَيثَ السَّماءِ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تُظلِمُ الهَواءَ ، وَاغفِر لِىَ الذُّنوبَ الَّتى تَكشِفُ الغِطاءَ . (1)1395.الإمام علىّ عليه السلام :الفرج بعد الشدّه عن أيّوب بن العبّاس بن الحسن بإسنادٍ كَثيرٍ : إنَّ أعرابِيّا شَكا إلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيٍّ رضى الله عنه شَكوى لَحِقَتهُ ، وضيقا فِى الحالِ ، وكَثرَةً مِنَ العِيالِ ، فَقالَ لَهُ :

عَلَيكَ بِالاِستِغفارِ ! فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ : «اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا» (2) الآياتِ .

فَمَضَى الرَّجُلُ وعادَ إلَيهِ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى قَدِ استَغفَرتُ اللّهَ كَثيرا ، ولَم أرَ فَرَجا مِمّا أنَا فيهِ ؟

فَقالَ لَهُ : لَعَلَّكَ لا تُحسِنُ الاِستِغفارَ ؟

قالَ : عَلِّمنى .

فَقالَ : أخلِص نِيَّتَكَ ، وأطِع رَبَّكَ ، وقُل :

اللّهُمَّ إنّى أستَغفِرُكَ مِن كُلِّ ذَنبٍ قَوِىَ عَلَيهِ بَدَنى بِعافِيَتِكَ ، أو نالَتهُ قُدرَتى بِفَضلِ نِعمَتِكَ ، أو بَسَطتُ إلَيهِ يَدى بِسابِغِ رِزقِكَ ، وَاتَّكَلتُ فيهِ عِندَ خَوفى مِنهُ عَلى أمانِكَ ، ووَثِقتُ فيهِ بِحِلمِكَ ، وعَوَّلتُ فيهِ عَلى كَريمِ عَفوِكَ .

اللّهُمَّ إنّى أستَغفِرُكَ مِن كُلِّ ذَنبٍ خُنتُ فيهِ أمانَتى ، أو بَخَستُ فيهِ نَفسى ، أو قَدَّمتُ فيهِ لَذَّتى ، أو آثَرتُ فيهِ شَهوَتى ، أو سَعَيتُ فيهِ لِغَيرى ، أوِ استَغوَيتُ إلَيهِ مَن تَبِعَنى ، أو غَلَبتُ فيهِ بِفَضلِ حيلَتى ، أو أحَلتُ فيهِ عَلى مَولاىَ فَلَم يُعاجِلنى عَلى فِعلى ، إذ كُنتَ سُبحانَكَ كارِها لِمَعصِيَتى غَيرَ مُريدِها مِنّى ، لكِن سَبَقَ عِلمُكَ فِىَّ بِاختِيارى ، وَاستِعمالِ مُرادى وإيثارى ،

فَحَلَمتَ عَنّی ولَم تُدخِلنی فیهِ جَبرا ، ولَم تَحمِلنی عَلَیهِ قَهرا ، ولَم تَظلِمنی عَلَیهِ شَیئا ، یا أرحَمَ الرّاحِمینَ .

یا صاحِبی فی شِدَّتی ، یا مُؤنِسی فی وَحدَتی ، یا حافِظی فی غُربَتی ، یا وَلِیّی فی نِعمَتی ، یا کاشِفَ کُربَتی ، یا مُستَمِعَ دَعوَتی ، یا راحِمَ عَبرَتی ، یا مُقیلَ عَثرَتی ، یا إلهی بِالتَّحقیقِ ، یا رُکنیَ الوَثیقَ ، یا رَجائی لِلضّیقِ ، یا مَولای الشَّفیقَ ، یا رَبَّ البَیتِ العَتیقِ ، أخرِجنی مِن حَلَقِ المَضیقِ إلی سَعَةَ الطَّریقِ ، بِفَرَجٍ مِن عِندِکَ قَریبٍ وَثیقٍ ، وَاکشِف عَنّی کُلَّ شِدَّهٍ وضیقٍ ، وَاکفِنی ما اُطیقُ وما لا اُطیقُ .

اللّهُمَّ فَرِّج عَنّی کُلَّ هَمٍّ وغَمٍّ ، وأخرِجنی مِن کُلِّ حُزنٍ وکَربٍ ، یا فارِجَ الهَمِّ ، ویا کاشِفَ الغَمِّ ، ویا مُنزِلَ القَطرِ ، ویا مُجیبَ دَعوَهِ المُضطَرِّ ، یا رَحمنَ الدُّنیا وَالآخِرَهِ ورَحیمَهُما ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ خِیَرَتِکَ مِن خَلقِکَ ، وعَلی آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ ، وفَرِّج عَنّی ما ضاقَ بِهِ صَدری ، وعِیلَ مَعَهُ صَبری ، وقَلَّت فیهِ حیلَتی ، وضَعُفَت لَهُ قُوَّتی ، یا کاشِفَ کُلِّ ضُرٍّ وبَلِیَّهٍ ، یا عالِمَ کُلِّ سِرٍّ وخَفِیَّهٍ ، یا أرحَمَ الرّاحِمینَ ، «وَ أُفَوِّضُ أَمْری إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ» (3) ، «وَ مَا تَوْفِیقِی إِلَا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ» (4) وهُوَ رَبُّ العَرشِ العَظیمِ .

قالَ الأَعرابِیُّ : فَاستَغفَرتُ بِذلِکَ مِرارا ، فَکَشَفَ اللّهُ عَنِّی الغَمَّ وَالضّیقَ ، ووَسَّعَ عَلَیَّ فِی الرِّزقِ ، وأزالَ المِحنَهَ . (5) .

1- .الفرج بعد الشدّه لابن أبی الدنیا : ص 47 ح 68 عن الحارث العُکلی ، کنز العمّال : ج 2 ص 656 ح 4999 نقلاً عن ابن النجّار .
2- .نوح : 10 12 .
3- .غافر : 44 .
4- .هود : 88 .
5- .الفرج بعد الشدّه للتنوخی : ج 1 ص 42 ، کنز العمّال : ج 2 ص 258 ح 3966 نقلاً عن ابن النجّار .

1396.قصص الأنبياء عن ابن عبّاس :امام على عليه السلام هرگاه چيزى براى او اتّفاق مى افتاد ، در اتاقى خلوت مى گزيد و مى گفت : «اى كهيعص! اى نور! اى قُدّوس! اى زنده! اى خدا و اى رحمان!» .

سه بار اين تعابير را تكرار مى كرد و سپس مى گفت : «بر من ببخش گناهانى را كه سبب فرود آمدن كيفر مى شوند . بر من ببخش گناهانى را كه باعث دگرگونى نعمت ها مى گردند . بر من ببخش گناهانى را كه موجب پشيمانى مى شوند . بر من ببخش گناهانى را كه روزى را باز مى دارند . بر من ببخش گناهانى را كه پيوندها را مى دَرَند . بر من ببخش گناهانى را كه موجب نزول بلا مى شوند . بر من ببخش گناهانى را كه باعث شتاب گرفتنِ نابودى مى گردند . بر من ببخش گناهانى را كه دشمنان را افزون مى سازند . بر من ببخش گناهانى را كه اميد را قطع مى كنند . بر من ببخش گناهانى را كه سبب پذيرفته نشدن دعا مى گردند . بر من ببخش گناهانى را كه باران آسمان را نگه مى دارند . بر من ببخش گناهانى را كه فضا را تيره مى كنند . بر من ببخش گناهانى را كه پرده را مى دَرَند».1397.الإمام الصادق عليه السلام :الفرج بعد الشدّه به نقل از ايّوب بن عباس بن حسن ، با سندهاى فراوان : باديه نشينى از ناراحتى اى كه به وى رسيده بود و تنگى زندگى و فراوانى خانواده ، به امير مؤمنان على عليه السلام شكايت آورد . به او فرمود : «بر تو باد آمرزش خواستن ؛ چون خداوند عز و جل مى فرمايد : «از پروردگارتان آمرزش بخواهيد كه او همواره آمرزنده است» ».

مرد رفت و بار ديگر برگشت و گفت : اى امير مؤمنان! من بسيارْ طلب آمرزش از خداوند كردم ؛ ولى گشايشى در آنچه كه بدان گرفتارم ، نديدم.

به وى فرمود : «شايد تو خوب آمرزش نمى طلبى؟».

[مرد] گفت : به من ياد بده.

فرمود : «نيتت را خالص كن و پروردگارت را اطاعت كن و بگو: بارخدايا! من از هر گناهى كه به عافيت تو بدنم بر انجام دادن آن توان يافته است ، و يا به خاطر وفور نعمتت قدرتم بدان رسيده ، و يا به خاطر فراوانى رزقت ، بدان دست يافته ام و يا به هنگام ترس از آن گناه ، به امان تو

تکیه کرده ام و به صبوری ات اعتماد نموده ام و بر کرامت گذشتت پناه جُسته ام، طلب آمرزش می کنم.

بارخدایا ! طلب آمرزش می کنم از هر گناهی که در آن به امانتم خیانت کرده ام و یا به خودم ظلم کرده ام و یا لذّتم را در آن ، پیش داشته ام و یا شهوتم را برگزیده ام و یا برای دیگران در آن کار ، سعایت کرده ام و یا پیروانم را در آن ، گمراه کرده ام و یا به پشتیبانی حیله گری ام بر آن ، غالب شده ام و یا رو در روی مولایم ، در آن کار وارد شده ام ، ولی بر مؤاخذه کار ، تعجیل نکرده است؛ زیرا که تو به خاطر نافرمانی من ناخشنودی و آن را از من نمی خواهی .

با آن که بر اختیارداشتن من و کاربُرد اراده و خواستم آگاهی داشتی، با من مدارا کردی و در آن کار ، به جبر ، واردم نساختی و به قهر ، وادارم نکردی و در آن ، بر من ، هیچ ستم نکردی ، ای مهربان ترینِ مهربانان !

ای یار من در سختی هایم ! ای هم نشین من در تنهایی هایم ! ای نگهبان من در غربت هایم ! ای ولیّ من در بهره مندی هایم ! ای گشاینده غم هایم ! ای شنونده دعایم ! ای مهربان بر اشک هایم ! ای درگذرنده از خطاهایم ! ای خدای حقیقی ام ! ای ستون اعتمادم ! ای امیدم در تنگی ها ! ای مولای مهربان ! ای پروردگار کعبه ! با گشایشی نزدیک و استوار از پیش خود، مرا از گردنه تنگی ها به گستره راه ، خارج کن ، و هر سختی وتنگی را از من باز گشا، و در آنچه که توانمندم و یا ناتوانم، مرا بسنده باش.

بار خدایا ! هر غم و گرفتگی را از من بگشا ، و از هر ناراحتی و غم خارجم کن ، ای گشاینده گرفتاری و ای بازکننده غم ! ای فرو فرستاننده باران و ای پاسخگوی دعای درمانده ! ای رحمان و رحیم دنیا و آخرت !

بر محمّد ، بهترین بنده خود از بین بندگانت و بر خاندان پاک و طاهر او درود فرست ، و از من آنچه را که موجب تنگی دلم گردیده و به سبب آن ، شکیبایی ام از دست رفته و چاره جویی ام کم گشته و توانم ناتوان شده ، برطرف ساز ، ای برطرف کننده هر زیان و گرفتاری ! ای دانای هر نهان و هر راز ! ای مهربان ترینِ مهربانان !

«کارم را به خدا می سپارم و خدا به [حال] بندگان [خود] ، بیناست .» ؛ «و توفیق من ، جز به [یاری]خدا نیست.بر او توکّل کرده ام» و او پروردگارِ عرش عظیم است».

عرب بادیه نشین گفت : بارها با این جملات ، طلب آمرزش کردم و خداوند ، غم و دل تنگی را از من زدود و روزی ام را فراوان ساخت و گرفتاری را از من دور کرد. .

ص: 118

. .

ص: 119

. .

ک : حُسنُ الضِّيافَهِ فِی القَبرِ1399.الأمالی للطوسی عن أبی تحیی :الإمام علیّ علیه السلام فی مُناجاتِهِ : إلهی کَأَ نّی بِنَفسی وقَد اُضجِعَت فی حُفرَتِها ، وَانصَرَفَ عَنهَا المُشَیِّعونَ (1) مِن جیرَتِها ، وبَکَی الغَریبُ عَلَیها لِغُربَتِها ، وجادَ بِالدُّموعِ عَلَیهَا المُشفِقونَ مِن عَشیرَتِها ، وناداها مِن شَفیرِ القَبرِ ذَوو مَوَدَّتِها ، ورَحِمَهَا المُعادی لَها فِی الحَیاهِ عِندَ صَرعَتِها ، ولَم یَخفَ عَلَی النّاظِرینَ إلَیها عِندَ ذلِکَ ضُرُّ فاقَتِها ، ولا عَلی مَن رَآها قَد تَوَسَّدَتِ الثَّری عَجَزُ حِیلَتِها .

فَقُلتَ : مَلائِکَتی ، فَریدٌ نَأی عَنهُ الأَقرَبونَ ، ووَحیدٌ جَفاهُ الأَهلونَ ، نَزَلَ بی قَریبا ، وأصبَحَ فِی اللَّحدِ غَریبا ، وقَد کانَ لی فی دارِ الدُّنیا داعِیا ، ولِنَظَری إلَیهِ فی هذَا الیَومِ راجِیا ، فَتُحسِنُ عِندَ ذلِکَ ضِیافَتی ، وتَکونُ أَرحَمَ بی مِن أهلی وقَرابَتی . (2) .

1- .فی البلد الأمین : «المتّبعون» .
2- .المصباح للکفعمی : ص 496 ، البلد الأمین : ص 317 کلاهما عن الإمام العسکری عن آبائه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 107 ح 14 .

ک پذیرایی شایسته در گور

ک پذیرایی شایسته در گور1401.امام علی علیه السلام در مناجاتش : خدای من ! گویی [پیکر] خودم را می بینم که در گورم نهاده شده ام و همسایگان تشییع کننده آن ، بازگشته اند و غریبان بر غربت آن گریسته اند ، و خویشان مهرورز ، بر آن ، سرشک افشانده اند و دوستداران آن ، آن را از بالای گور بانگ زده اند ، و دشمنانش در زندگی ، به هنگام مرگ بر او رحم آورده اند ، و در این هنگام ، بر ناظران ، بیچارگی اش و بر بینندگان به خاطر این که خاکْ متّکایش شده ، درماندگی اش پوشیده نمانده است.

سپس خدایا می گویی : ای فرشتگان من ! او تنهایی است که نزدیکانش از او جدا شده اند و یکّه ای است که خاندانش از او قطع ارتباط کرده اند . اندکی پیش ، بر من فرود آمده و در گورش غریب شده است . او در زندگی دنیایی به درگاهم دعا می کرد و به نگاه من در این روز ، امید بسته بود .

و در این هنگام است که خدایا به شایستگی مهمانداری می کنی ، و بر من از خاندان و خویشانم مهربان تری.

.

1402.الاستيعاب عن عائشه :عنه عليه السلام فى مُناجاتِهِ : إلهى لَقَد رَجَوتُ مِمَّن ألبَسَنى بَينَ الأحياءِ ثَوبَ عافِيَتِهِ ، ألّا يُعرِيَنى مِنهُ بَينَ الأمواتِ بِجودِ رَأفَتِهِ ، ولَقَد رَجَوتُ مِمَّن تَوَلّانى فى حَياتى بِإحسانِهِ أن يَشفَعَهُ لى عِندَ وَفاتى بِغُفرانِهِ .

يا أنيسَ كُلِّ غَريبٍ آنِسٍ فِى القَبرِ غُربَتى ، ويا ثانِىَ كُلِّ وَحيدٍ ارحَم فِى القَبرِ وَحدَتى ، ويا عالِمَ السِّرِّ وَالنَّجوى ، ويا كاشِفَ الضُّرِّ وَالبَلوى ، كَيفَ نَظَرُکَ لى مِن بَينِ سُكّانِ الثَّرى ؟ ! وكَيفَ صَنيعُکَ إلَىَّ فى دارِ الوَحشَهِ وَالبِلى ؟ ! (1) ، فَقَد كُنتَ بى لَطيفا أيّامَ حَياهِ الدُّنيا . (2)ل : أمانُ يَومِ القِيامَهِ1404.الطبقات الكبرى :الإمام علىّ عليه السلام فى مُناجاتِهِ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ الأَمانَ يَومَ لا يَنفَعُ مالٌ ولا بَنونَ ، إلّا مَن أتَى اللّهَ بِقَلبٍ سَليمٍ . وأسأَلُکَ الأَمانَ يَومَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيهِ ، يَقولُ : يا لَيتَنِى اتَّخَذتُ مَعَ الرَّسولِ سَبيلاً ! وأسأَلُکَ الأَمانَ يَومَ يُعرَفُ المُجرِمونَ بِسيماهُم ، فَيُؤخَذُ بِالنَّواصى وَالأَقدامِ . وأسأَلُکَ الأَمانَ يَومَ لا يَجزى والِدٌ عَن وَلَدِهِ ، ولا مَولودٌ هُوَ جازٍ عَن والِدِهِ شَيئا ، إنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ . وأسأَلُکَ الأَمانَ يَومَ لا يَنفَعُ الظّالِمينَ مَعذِرَتُهُم ، ولَهُمُ اللَّعنَهُ ولَهُم سوءُ الدّارِ ، وأسأَلُکَ الأَمانَ يَومَ لا تَملِکُ نَفسٌ لِنَفسٍ شَيئا ، وَالأَمرُ يَومَئِذٍ لِلّهِ . وأسأَلُکَ الأَمانَ يَومَ يَفِرُّ المَرءُ مِن أخيهِ ، وأُمِّهِ وأبيهِ ، وصاحِبَتِهِ وبَنيهِ ، لِكُلِّ امرِئٍ مِنهُم يَومَئِذٍ شَأنٌ يُغنيهِ . وأسأَلُکَ الأَمانَ يَومَ يَوَدُّ المُجرِمُ لَو يَفتَدى مِن عَذابِ يَومَئِذٍ بِبَنيهِ ، وصاحِبَتِهِ وأخيهِ ، وفَصيلَتِهِ الَّتى تُؤويهِ ، ومَن فِى الأَرضِ جَميعا ثُمَّ يُنجيهِ ، كَلّا إنَّها لَظى نَزّاعَهً لِلشَّوى .

مَولاىَ يا مولاىَ ، أنتَ المَولى وأنَا العَبدُ ، وهَل يَرحَمُ العَبدَ إلّا المَولى . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ المالِکُ وأنَا المَملوکُ، وهَل يَرحَمُ المَملوکَ إلّا المالِکُ . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ العَزيزُ وأنَا الذَّليلُ ، وهَل يَرحَمُ الذَّليلَ إلّا العَزيزُ . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ الخالِقُ وأنَا المَخلوقُ، وهَل يَرحَمُ المَخلوقَ إلّا الخالِقُ . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ العَظيمُ وأنَا الحَقيرُ ، وهَل يَرحَمُ الحَقيرَ إلّا العَظيمُ . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ القَوِىُّ وأنَا الضَّعيفُ، وهَل يَرحَمُ الضَّعيفَ إلّا القَوِىُّ . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ الغَنِىُّ وأنَا الفَقيرُ ، وهَل يَرحَمُ الفَقيرَ إلّا الغَنِىُّ . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ المُعطى وأنَا السّائِلُ، وهَل يَرحَمُ السّائِلَ إلّا المُعطى . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ الحَىُّ وأنَا المَيِّتُ ، وهَل يَرحَمُ المَيِّتَ إلّا الحَىُّ . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ الباقى وأنَا الفانى ، وهَل يَرحَمُ الفانِىَ إلّا الباقى . مَولاىَ يا مَولاىَ ، أنتَ الدّائِمُ وأنَا الزّائِلُ ، وهَل يَرحَمُ الزّائِلَ إلّا الدّائِمُ . مَولاىَ يا

مَولایَ ، أنتَ الرّازِقُ وأنَا المَرزوقَ، وهَل یَرحَمُ المَرزوقَ إلّا الرّازِقُ . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ الجَوادُ وأنَا البَخیلُ ، وهَل یَرحَمُ البَخیلَ إلّا الجَوادُ . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ المُعافی وأنَا المُبتَلی ، وهَل یَرحَمُ المُبتَلی إلّا المُعافی . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ الکَبیرُ وأنَا الصَّغیرُ ، وهَل یَرحَمُ الصَّغیرَ إلّا الکَبیرُ . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ الهادی وأنَا الضّالُّ ، وهَل یَرحَمُ الضّالَّ إلّا الهادی . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ الرَّحمنُ وأنَا المَرحومُ ، وهَل یَرحَمُ المَرحومَ إلّا الرَّحمنُ . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ السُّلطانُ وأنَا المُمتَحَنُ، وهَل یَرحَمُ المُمتَحَنَ إلّا السُّلطانُ . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ الدَّلیلُ وأنَا المُتَحَیِّرُ ، وهَل یَرحَمُ المُتَحَیِّرَ إلّا الدَّلیلُ . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ الغَفورُ وأنَا المُذنِبُ ، وهَل یَرحَمُ المُذنِبَ إلّا الغَفورُ . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ الغالِبُ وأنَا المَغلوبُ ، وهَل یَرحَمُ المَغلوبَ إلّا الغالِبُ . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ الرَّبُّ وأنَا المَربوبُ ، وهَل یَرحَمُ المَربوبَ إلّا الرَّبُّ . مَولایَ یا مَولایَ ، أنتَ المُتَکَبِّرُ وأنَا الخاشِعُ، وهَل یَرحَمُ الخاشِعَ إلّا المُتَکَبِّرُ؟ ! مَولایَ یا مَولایَ ، ارحَمنی بِرَحمَتِکَ وَارضَ عَنّی بِجودِکَ وکَرَمِکَ ، یا ذَا الجودِ وَالإِحسانِ ، وَالطَّولِ وَالِامتِنانِ ، بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ . (3) .

1- .فی المصباح للکفعمی : «والبلاء» ، وما أثبتناه من المصادر الاُخری .
2- .المصباح للکفعمی : ص 497 ، البلد الأمین : ص 318 کلاهما عن الإمام العسکری عن آبائه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 108 ح 14 .
3- .المزار الکبیر : ص 173 ، المزار للشهید الأوّل : ص 248 ، مصباح الزائر : ص 88 ، البلد الأمین : ص 319 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 109 ح 15 و ج 100 ص 419 .

ل پناه روز واپسین

1405.تاریخ المدینه عن عکرمه :امام علی علیه السلام در مناجاتش : خدای من! امید دارم از کسی که مرا در میان زندگان ، لباس سلامتی پوشاند ، که مرا به کرامت و مهربانی خود ، در بین مردگان ، برهنه ام نسازد ، و از کسی که در زندگی ام به احسان خود، سرپرستی ام را بر عهده گرفت ، امید دارم که با آمرزش خویش ، بر من به هنگام درگذشتم ترحّم کند .

ای هم نشین هر غریب! در گور ، هم نشین غربت من باش . ای همراه هر تنها! بر تنهایی ام در گورْ ، رحم کن . ای دانای راز و سخنان در گوشی! و ای برطرف کننده گرفتاری ها و بدبختی ها! نگاه تو بر من در بین ساکنان خاک ، چگونه خواهد بود؟ و در خانه وحشت و گرفتاری ، با من چه کار خواهی کرد با آن که در روزگارِ زنده بودنم در دنیا بر من مهربان بودی؟ !ل پناه روز واپسین1407.المستدرک علی الصحیحین عن أبی عقرب :امام علی علیه السلام در مناجاتش : بار خدایا! از تو درخواست امان دارم در روزی که مال و فرزند ، سودی ندارد و تنها آن که با دلی سالم به سوی خدا آید،سود می بَرد.

از تو امان می خواهم در روزی که ستمکار ، دست خود را می گَزَد و می گوید : ای کاش راه پیامبر را در پیش می گرفتم!

از تو امان می خواهم در روزی که گناهکاران به چهره هایشان شناخته می شوند و از پیشانی ها و پاهایشان به بند کشیده می شوند.

از تو امان می خواهم در روزی که نه پدر به جای فرزندْ مجازات می شود و نه فرزندی از [بار]مجازات پدرش چیزی به دوش می کشد . به درستی که وعده خدا حقّ است.

و از تو امان می خواهم در روزی که ستمکاران را پوزش خواهی شان سودی ندارد و نفرین و بدفرجامی از آنِ آنان است.

و از تو امان می خواهم در روزی که هیچ کس برای کسی نمی تواند کاری بکند و همه کارها به دست خداست.

و از تو امان می خواهم در روزی که مرد از برادر، مادر، پدر، دوست و فرزندانش می گریزد و هر کس را کاری است که وی را به خودْ مشغول می کند .

و از تو امان می خواهم در روزی که هر مجرمی دوست می دارد که در برابر عذاب آن روز ، فرزندان، همسران، برادر و خانواده اش را که به او پناه می دهند و هر کس را که در روی زمین است ، فدا کند تا نجات پیدا کند. هرگز [نجات نمی یابد]! آن ، آتشی شعله ور است که برای کباب کردن می گیرد.

مولای من ! ای مولای من ! تو مولایی و من بنده ام و آیا بر بنده ، جز مولا رحم می کند؟

مولای من ! ای مولای من ! تو مالکی و من مملوکم و آیا بر مملوک ، جز مالک ، رحم می کند؟

مولای من ! ای مولای من ! تو عزیزی و من خوارم و آیا بر خوار ، جز عزیز ، رحم می کند؟

مولای من ! ای مولای من ! تو خالقی و من مخلوقم و آیا بر مخلوق ، جز خالق ، رحم می کند؟

مولای من ! ای مولای من ! تو بزرگی و من خُردم و آیا بر خُرد ، جز بزرگ ، رحم می کند؟

مولای من ! ای مولای من ! تو توانایی و من ناتوانم و آیا بر ناتوان ، جز توانا رحم می کند؟

مولای من ! ای مولای من ! تو بی نیازی و من نیازمندم و آیا بر نیازمند ، جز بی نیاز رحم می کند؟

مولای من ! ای مولای من ! تو بخشنده ای و من تُهی دستم و آیا بر تُهی دست ، جز بخشنده رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو زنده ای و من مُرده ام و آیا بر مُرده ، جز زنده رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو باقی ای و من فانی ام و آیا بر فانی ، جز باقی رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو جاودانی و من نابود شونده ام و آیا بر نابود شونده ، جز جاودان ، رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو روزی دهنده ای و من روزی خورم و آیا بر روزی خور ، جز روزی دهنده ، رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو بخشنده ای و من بخیلم و آیا بر بخیل ، جز بخشنده رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو سلامت بخشی و من بیمارم و آیا بر بیمار ، جز سلامت بخش ، رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو بزرگی و من کوچکم و آیا بر کوچک ، جز بزرگ ، رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو راهبری و من گمشده ام و آیا بر گمشده ، جز راهبر ،رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو مهربانی و من مهر دیده ام و آیا بر مهر دیده ، جز مهربان ، رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو فرمانروایی و من گرفتارم و آیا بر گرفتار ، جز فرمانروا رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو راهنمایی و من حیرانم و آیا بر حیران ، جز راهنما رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو بخشاینده ای و من گناهکارم و آیا بر گناهکار ، جز بخشاینده رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو پیروزی و من شکست خورده ام و آیا بر شکست خورده ، جز پیروز ، رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو پروردگاری و من پرورده شده ام و آیا بر پرورده شده ، جز پروردگار ، رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! تو برتری و من فروتنم و آیا بر فروتن ، جز برتر ، رحم می کند؟

مولای من! ای مولای من! به رحمت خود بر من رحم کن ، و به جود و کَرَمت از من خشنود شو ، ای صاحب جود و بخشش و عطا و منّت ! به [حقّ]رحمتت ، ای مهربان ترینِ مهربانان!

.

ص: 124

. .

ص: 125

. .

م : رَحمَهُ يَومِ القِيامَهِ1409.المناقب عن ابن المهدى المامطيرى فى مجالسه :الإمام علىّ عليه السلام فى مُناجاتِهِ : إلهى إذا جِئناکَ عُراهً حُفاهً ، مُغبَرَّهً مِن ثَرَى الأَجداثِ رُؤوسُنا ، وشاحِبَهً مِن تُرابِ المَلاحيدِ وُجوهُنا ، وخاشِعَهً مِن أفزاعِ القِيامَهِ أبصارُنا ، وذابِلَهً مِن شَدَّهِ العَطَشِ شِفاهُنا ، وجائِعَهً لِطولِ المُقامِ بُطونُنا ، وبارِزَهً هُنالِکَ لِلعُيونِ سَوءاتُنا ، ومُوَقَّرَهً مِن ثِقلِ الأَوزارِ ظُهورُنا ، ومَشغولينَ بِما قَد دَهانا عَن أهالينا وأولادِنا ، فَلا تُضَعِّفِ المَصائِبَ عَلَينا بِإِعراضِ وَجهِکَ الکَريمِ عَنّا ، وسَلبِ عائِدَهِ ما مَثَّلَهُ الرَّجاءُ مِنّا . (1) .

1- .المصباح للكفعمى : ص 490 ، البلد الأمين : ص 314 كلاهما عن الإمام العسكرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 103 ح 14 .

م رحمت در روز قیامت

م رحمت در روز قیامت1411.مسند أبی یعلی عن أبی یحیی النخعی :امام علی علیه السلام در مناجاتش : خدای من! آن گاه که عریان و پابرهنه، سرهایمان غبارآلود از خاک گورها، و صورت هایمان رنگ گرفته از خاک قبرها، و دیدگانمان ترسان از هول قیامت، و لب هایمان پژمرده از شدّت تشنگی، و شکم هایمان گرسنه از زیادی بر پا ماندن ، و عورت هایمان در آن جا در معرض دیده هاست، و پشت هایمان از سنگینی گناه خمیده است و به خاطر آنچه به ما رسیده ، از خویشان و فرزندان، مشغول گشته ایم، با گرداندن روی کریم خود از ما و سلب آنچه از امیدواری ما به تو فراهم آمده است ، مصیبت ما را دو چندان مکن.

.

3 / 3 9أدعِيَتُهُ فِی الأَحوالِ الخاصَّهأ : عِندَ النَّوم1415.المستدرک عن عبد اللّه بن الزبیر :الإمام علیّ علیه السلام کانَ إذاَ نامَ یَقولُ : اللّهُمَّ أسلَمتُ نَفسی إلَیکَ ، ووَجَّهتُ وَجهی إلَیکَ ، وفَوَّضتُ أمری إلَیکَ ، وألجَأتُ ظَهری إلَیکَ ، آمَنتُ بِکِتابِکَ المُنزَلِ ، ونَبِیِّکَ المُرسَلِ . (1)1416.المستدرک عن عبد الرحمن بن عوف :مسند ابن حنبل عن عبد الرحمن بن أبی لیلی عن الإمام علیّ علیه السلام :أتانَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ذاتَ لَیلَهٍ حَتّی وَضَعَ قَدَمَهُ بَینی وبَینَ فاطِمَهَ ، فَعَلَّمَنا ما نَقولُ إذا أخَذنا مَضاجِعَنا : ثَلاثا وثَلاثینَ تَسبیحَهً ، وثَلاثا وثَلاثینَ تَحمیدَهً ، وأربَعا وثَلاثینَ تَکبیرَهً . قالَ عَلِیٌّ علیه السلام : فَما تَرَکتُها بَعدُ . فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ : ولا لَیلَهَ صِفّینَ ؟ قالَ : ولا لَیلَهَ صِفّینَ . (2)ب : عِندَما باتَ عَلی فِراشِ رَسولِ اللّهِ1418.معانی الأخبار عن عدّی بن ثابت عن البراء بن عازب :فلاح السائل عن معاویه بن وهب :دَخَلتُ عَلی أبی عَبدِ اللّهِ علیه السلام وَقتَ المَغرِبِ ، فَإِذا هُوَ قَد أذَّنَ وجَلَسَ ، فَسَمِعتُهُ یَدعو بِدُعاءٍ ما سَمِعتُ بِمِثلِهِ ، فَسَکَتُّ حَتّی فَرَغَ مِن صَلاتِهِ ، ثُمَّ قُلتُ : یا سَیِّدی ، لَقَد سَمِعتُ مِنکَ دُعاءً ما سَمِعتُ بِمِثلِهِ قَطُّ ، قالَ : هذا دُعاءُ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام لَیلَهَ باتَ عَلی فِراشِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وهُوَ هذا :

یا مَن لَیسَ مَعَهُ رَبٌّ یُدعی، یا مَن لَیسَ فَوقَهُ خالِقٌ یُخشی، یا مَن لَیسَ دونَهُ إلهٌ یُتَّقی ، یا مَن لَیسَ لَهُ وَزیرٌ یُغشی ، یا مَن لَیسَ لَهُ بَوّابٌ یُنادی ، یا مَن لا یَزدادُ عَلی کَثرَهِ السُّؤالِ إلّا کَرَما وجودا ، یا مَن لا یَزدادُ عَلی عِظَمِ الجُرمِ إلّا رَحمَهً وعَفوا ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وَافعَل بی ما أنتَ أهلُهُ ، فَإِنَّکَ أهلُ التَّقوی وأهلُ المَغفِرَهِ ، وأنتَ أهلُ الجودِ وَالخَیرِ وَالکَرَمِ . (3) .

1- .عمل الیوم واللیله للنسائی : ص 454 ح 768 عن عاصم .
2- .مسند ابن حنبل : ج1 ص305 ح1228 و ج2 ص 567 ح6565 عن عبد اللّه بن عمرو ، المستدرک علی الصحیحین : ج3 ص165 ح 4724 کلاهما نحوه ، سنن الدارمی : ج 2 ص 745 ح 2585 ، مسند أبی یعلی : ج 1 ص 174 ح 269 و ص 199 ح 340 و ص 281 ح 548 ، عمل الیوم واللیله للنسائی : ص 474 ح 815 ، المنتخب من مسند عبد بن حمید : ص 51 ح 63 ، حلیه الأولیاء : ج 1 ص 70 .
3- .فلاح السائل : ص 405 ح 274 ، بحار الأنوار : ج 84 ص 181 ح 13 .

3 / 3 9 دعاهای علی در زمان های ویژه

الف هنگام خواب

ب هنگامی که در بستر پیامبر خدا خوابید

3 / 3 9دعاهای علی در زمان های ویژهالف هنگام خواب1422.عنه علیه السلام (فِی احتِجاجِهِ عَلی مُعاوِیَهَ) امام علی علیه السلام به هنگام خواب : بار خدایا ! جانم را به تو سپردم و رویم را به تو کردم و کارم را به تو وا گذاردم و بر تو تکیه کردم . به کتاب نازل شده ات و پیامبر فرستاده شده ات ، ایمان دارم.1423.المعجم الکبیر عن ابن عبّاس :مسند ابن حنبل به نقل از عبد الرحمان بن ابی لیلی، از امام علی علیه السلام :«شبی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و پایش را بین من و فاطمه گذاشت و به ما آنچه را باید به هنگام خواب بگوییم ، آموزش داد: 33 سبحان اللّه ، 33 الحمد للّه و 34 اللّه اکبر . هیچ گاه پس از آن ، این ذکر را ترک نکردم».

مردی پرسید : حتّی در شب صِفّین (لیله الهریر)؟

فرمود : «حتّی در شب صِفّین».ب هنگامی که در بستر پیامبر خدا خوابید1425.تفسیر القمّی :فلاح السائل به نقل از معاویه بن وَهْب : به هنگام مغرب ، به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم . دیدم که وی اذان گفته و نشسته است و دعایی می خواند که هرگز مثل آن را نشنیده بودم . ساکت ایستادم تا از نمازش فارغ شد . آن گاه گفتم : ای سرورم ! دعایی از تو شنیدم که هرگز مثل آن را نشنیده بودم.

فرمود : «این دعای امیرمؤمنان است در شبی که در جای پیامبر خدا خوابیده بود و چنین است:

ای آن که با او پروردگاری نیست که خوانده شود ! ای آن که برتر از او آفریننده ای نیست که از او ترسی رود ! ای آن که پایین تر از او خدایی نیست که از او پروا شود ! ای آن که دستْ یاری ندارد که از او پنهان دارد ! ای کسی که برای او دربانی نیست که ندایش دهند ! ای کسی که با افزایش درخواست ها[ی ما] ، جز بر بزرگواری و بخشندگی نمی افزاید !

ای آن که بر بزرگی گناه ، جز رحمت و بخ نمی افزاید ! بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان وی ، درود فرست و با من آن گونه که شایسته توست ، رفتار کن؛ چون تو سزاوار ترس و سزاوار آمرزشی و تو سزاوار بخشش و نیکی و بزرگواری هستی .

.

ج : عِندَ الاِستيقاظِ1427.البدايه والنهايه عن محمّد بن إسحاق :الإمام علىّ عليه السلام :إذَا انتَبَهَ أحَدُكُم مِن نَومِهِ فَليَقُل : لا إلهَ إلّا اللّهُ الحَليمُ الكَريمُ الحَىُّ القَيّومُ ، وهُوَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ ، سُبحانَ رَبِّ النَّبِيّينَ وإلهِ المُرسَلينَ ، وسُبحانَ رَبِّ السَّماواتِ السَّبعِ وما فيهِنَّ ، ورَبِّ الأَرَضينَ السَّبعِ وما فيهِنَّ ، ورَبِّ العَرشِ العَظيمِ ! وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ .

فَإِذا جَلَسَ مِن نَومِهِ فَليَقُل قَبلَ أن يَقومَ :

حَسبِىَ اللّهُ ، حَسبِىَ الرَّبُّ مِنَ العِبادِ ، حَسبِىَ الَّذى هُوَ حَسبى مُنذُ كُنتُ ، حَسبِىَ اللّهُ ونِعمَ الوَكيلُ . (1)د : عِندَ لُبسِ الثَّوبِ الجَديدِ1429.الإمام علىّ عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام :إذا كَسَا اللّهُ تَعالَى المُؤمِنَ ثَوبا جَديدا فَليَتَوَضَّأ وَليُصَلِّ رَكعَتَينِ ، يَقرَأُ فيهِما اُمَّ الكِتابِ وآيَةَ الكُرسِىِّ وقُل هُوَ اللّهُ أحَدٌ وإنّا أنزَلناهُ ، ثُمَّ ليَحمَدِ اللّهَ الَّذى سَترَ عَورَتَهُ ، وزَيَّنَهُ فِى النّاسِ ، وَليُكثِر مِن قَولِ : لا حَولَ ولا قُوَّةَ إلّا بِاللّهِ . فَإِنَّهُ لا يَعصِى اللّهَ فيهِ . (2) .

1- .الخصال : ص 625 ح 10 عن أبى بصير ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، مكارم الأخلاق : ج 2 ص 52 ح 2127 عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلام نحوه .
2- .الكافى : ج 6 ص 459 ح 5 عن محمّد بن مسلم ، مكارم الأخلاق : ج 1 ص 226 ح 666 كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام .

ج هنگام بیدار شدن

د هنگام پوشیدن لباس نو

ج هنگام بیدار شدن1431.مسند ابن حنبل عن عبد اللّه بن مسعود :امام علی علیه السلام :هرگاه هر کدام از شما از خواب بیدار شد ، بگوید : «خدایی جز خداوند بردبار بخشنده زنده پابرجا نیست و او بر هر چیزی تواناست . منزّه است پروردگار پیامبران و خدای رسولان. منزّه است خداوند آسمان های هفتگانه و آنچه در آنهاست ، و پروردگار زمین های هفتگانه و هر آنچه در آنهاست، و منزّه است پروردگار عرش عظیم ؛ و سپاسْ خدایْ راست که پروردگار جهانیان است».

و هنگامی که نشست ، پیش از برخاستن بگوید: «خدا ، مرا بَسنده است . پروردگارم مرا از بندگان ، بسنده است . آن که از زمانی که بوده ام ، کفایتم کرده ، همچنان مرا بسنده است . خدا مرا بسنده است و بهترین وکیل است».د هنگام پوشیدن لباس نو1433.تفسیر القمّی (فی ذِکرِ مَعرَکَهِ بَدرٍ) امام علی علیه السلام :هرگاه خداوند تعالی به مؤمنی لباس نویی پوشانْد ، باید وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند که در آن دو رکعت ، سوره حمد، آیه الکرسی، سوره توحید و سوره قدر را بخواند و آن گاه ، خدا را سپاس بگوید که عورتش را پوشانده و در بین مردم ، آراسته اش کرده است و فراوان بگوید : «نیرو و قدرتی جز به سبب خدا نیست». اگر چنین کند ، در آن لباس ، خدا را نافرمانی نکند.

.

1434.شرح الأخبار :عنه عليه السلام عِندَ لُبسِ الثَّوبِ الجَديدِ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى كَسانى ما اُوارى بِهِ عَورَتى ، وأتَجَمَّلُ بِهِ فِى خَلقِهِ . (1)1435.مسند ابن حنبل عن أنس :عنه عليه السلام بَعدَمَا اشتَرى قَميصا ولَبِسَهُ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى رَزَقَنى مِنَ الرِّياشِ ما أتَجَمَّلُ بِهِ فِى النّاسِ ، ووارى سَوءَتى ، وسَتَرَ عَورَتى ، الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ . (2)1436.مجمع البيان :الإمام الحسين عليه السلام :أتى أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام أصحابَ القُمُصِ ، فَساوَمَ شَيخا مِنهُم ... فَاشتَرى مِنهُ قَميصاً بِثَلاثَةِ دَراهِمَ فَلَبِسَهُ ... وأتَى المَسجِدَ فَصَلّى فيهِ رَكعَتَينِ ثُمَّ قالَ :

الحَمدُ لِلّهِ الَّذى رَزَقَنى مِنَ الرِّياشِ ما أتجَمَّلُ بِهِ فِى النّاسِ ، واُؤَدّى فيه فَريضَتى ، وأستُرُ بِهِ عَورَتى . (3)1437.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام اشتَرى قَميصا ... ثُمَّ لَبِسَهُ ... ثُمَّ قالَ :

الحَمدُ لِلّهِ الَّذى كَسانى مِنَ الرِّياشِ ما أستُرُ بِهِ عَورَتى ، وأتَجَمَّلُ بِهِ فِى النّاسِ ، اللّهُمَّ اجعَلهُ ثَوبَ يُمنٍ وبَرَكَةٍ ، أسعى فيهِ لِمَرضاتِكَ عُمرى ، واُعَمِّرُ فيهِ مَساجِدَكَ . (4)1438.عنه صلى الله عليه و آله :الدعاء للطبرانى عن أبى مطر :كُنتُ بِالكوفَةِ فَمَرَّ عَلِىٌّ عليه السلام فَتَبِعتُهُ حَتّى أتى عَلى أصحابِ الثِّيابِ ، فَنَظَرَ إلى قَميصٍ مَخيطٍ فَتَناوَلَهُ ، فَساوَمَ بِهِ صاحِبَهُ ، فَاشتَراهُ بِثَلاثَةِ دَراهِمَ ، فَلَبِسَهُ ثُمَّ قالَ :

الحَمدُ لِلّهِ الَّذى سَتَرَ عَورَتى ، وألبَسَنى الرِّياشَ . هكَذا سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ إذا لَبِسَ الثَّوبَ . (5) .

1- .مكارم الأخلاق : ج 1 ص 246 ح 730 ، روضه الواعظين : ص 121 وفيه «رزقنى» بدل «كسانى» وكلاهما عن الأصبغ بن نباته ، بحار الأنوار : ج 79 ص 310 ح 14 .
2- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 157 ح 556 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 365 ح 771 عن أبى الحسن علىّ بن علىّ بن رزين أخى دعبل بن علىّ الخزاعى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 41 ص 108 ح 14 .
4- .مكارم الأخلاق : ج 1 ص 225 ح 660 عن أبى بصير ، الكافى : ج 6 ص 458 ح 2 عن السكونى عن الإمام الصادق عليه السلام ، الأمالى للصدوق :

ص 338 ح 398 عن السكونى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام وفى صدرهما «عن علىّ عليه السلام قال : علّمنى رسول اللّه صلى الله عليه و آله إذا لَبِستُ ثوبا جديدا أن أقول : الحمد للّه ...» .
5- .الدعاء للطبرانى : ص 142 ح 394 ؛ الأمالى للطوسى : ص 387 ح 849 نحوه ، بحار الأنوار : ج 41 ص 107 ح 13 و ج 79 ص 319 ح 1 .

1439.سنن النسائی عن أنس :امام علی علیه السلام هنگام پوشیدن لباس نو : سپاسْ خدایی راست که به من ، چیزی پوشاندْ که بدان ، عورتم را می پوشانم و در بین بندگانش خود را آراسته می سازم.1440.المصنّف عن سعید بن زید :امام علی علیه السلام پس از آن که پیراهنی خرید و پوشید : سپاسْ خدایی را که از پوشیدنی ، چیزی نصیب من کرد که بدان در بین مردم ، خود را آرایش می کنم، بدی هایم را پوشاند و عورتم را مخفی کرد . سپاسْ خدایْ راست که پروردگار جهانیان است.1441.مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس :امام حسین علیه السلام :امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، نزد لباس فروشان آمد و با یکی از پیرمردان آنان به چانه زنی پرداخت ... و از وی پیراهنی به سه درهم خرید و پوشید ... و به مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند و گفت: «سپاسْ خدایی را که از پوشیدنی ، چیزی به من روزی کرد که بدان در بین مردم ، خود را می آرایم و نمازم را در آن به جا می آورم و عورتم را بدان می پوشانم».1442.صحیح البخاری عن أنس :امام باقر علیه السلام :علی بن ابی طالب علیه السلام ، پیراهنی خرید... آن گاه آن را پوشید... سپس گفت : «سپاسْ خدایی را که از پوشیدنی ها چیزی به من پوشاند که به آن ، عورتم را می پوشانم و در بین مردم ، خود را آراسته می سازم. بار خدایا ! آن را لباس خوش بختی و برکت قرار ده تا در آن ، عمرم را برای خشنودی تو به کار گیرم و در آن ، مساجد تو را [با عبادت]آباد کنم».1443.الطبقات الکبری :الدعاء ، طبرانی به نقل از ابو مَطَر : من در کوفه بودم که علی علیه السلام از کنارم گذشت . پشت سرش راه افتادم تا به نزد لباس فروشان رسید . به یک لباس دوخته نگاه کرد و آن را برداشت و با لباس فروش ، چانه زد و آن را به سه درهم خرید و پوشید و گفت:

«سپاسْ خدایی را که عورتم را پوشاند، و لباسی بر تن من کرد» [و افزود :]«از پیامبر خدا شنیدم که هرگاه لباس می پوشید ، این دعا را می خواند». .

1444.صحيح البخارى عن أبى هريره :الدعاء للطبرانى عن أبى مطر البصرى :كُنتُ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام وَاشتَرى قَميصا بِثَلاثَهِ دَراهِمَ ، ولَبِسَهُ ما بَينَ الرُّكبَتَينِ إلَى الكَعبَينِ ، وقالَ :

الحَمدُ لِلّهِ الَّذى رَزَقَنى مِنَ الرِّياشِ ما أتَجَمَّلُ بِهِ فِى النّاسِ ، وأُوارى بِهِ عَورَتى .

فَقيلَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، شَىءٌ تَروِيهِ عَن نَفسِکَ ، أو شَىءٌ سَمِعتَهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟

قالَ : لا ، بَل سَمِعتُهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُهُ عِندَ الكِسوَهِ . (1)ه : عِندَ الأكلِ وَالشُّربِ1446.صحيح البخارى عن عبد اللّه بن أبى أوفى :الإمام علىّ عليه السلام لِابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام : يا بُنَىَّ لا تطعَمَنَّ لُقمَهً مِن حارٍّ ولا بارِدٍ ، ولا تَشرَبَنَّ شَربَهً ولا جُرعَهً إلّا وأنتَ تَقولُ قَبلَ أن تَأكُلَهُ ، وقَبلَ أن تَشرَبَهُ :

«اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ فى أكلى وشُربى السَّلامَهَ مِن وَعكِهِ (2) ، وَالقُوَّهَ بِهِ عَلى طاعَتِکَ ، وذِكرِکَ وشُكرِکَ فيما بَقَّيتَهُ فى بَدنى ، وأن تُشَجِّعَنى بِقُوَّتِها عَلى عِبادَتِکَ ، وأن تُلهِمَنى حُسنَ التَّحَرُّزِ مِن مَعصِيَتِکَ» ، فَإِنَّکَ إن فَعَلتَ ذلِکَ أمِنتُ وَعثَهُ (3) وغَائِلَتَهُ . (4) .

1- .الدعاء للطبرانى : ص 142 ح 395 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 331 ح 1352 و ح 1354 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 711 ح 1215 كلّها نحوه ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 181 ح 290 ، المناقب للخوارزمى : ص 122 ح 136 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 164 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 332 ح 14 .
2- .الوعْكُ : الألم يجده الإنسان من شدّه التعب (لسان العرب : ج 10 ص 514 «وعک») .
3- .الوَعْث : فساد الأمر واختلاطه (تاج العروس : ج 3 ص 279 «وعث») .
4- .مكارم الأخلاق : ج 1 ص 309 ح 986 ، بحار الأنوار : ج 66 ص 380 ح 47 .

ه هنگام خوردن و نوشیدن

1447.المجتنی عن جابر بن عبد اللّه :الدعاء ، طبرانی به نقل از ابو مَطَر بصری : همراه علی علیه السلام بودم . لباسی را به سه درهم خرید و آن را پوشید . و بلندی لباس تا میانه زانو و برآمدگی روی پا بود . گفت : «سپاسْ خدایی را که از پوشیدنی ها چیزی روزی من ساخت که بدان بین مردم ، خود را می آرایم و بدان ، عورتم را می پوشانم».

گفته شد : ای امیر مؤمنان ! دعایی است که از پیش خود می گویی و یا آن را از پیامبر خدا شنیده ای؟

فرمود : «نه؛ بلکه آن را از پیامبر خدا شنیدم که در هنگام [لباس] پوشیدن می گفت».ه هنگام خوردن و نوشیدن1449.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) امام علی علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام : پسرم ! هیچ لقمه سرد یا گرمی نخور ، و آب کم یا زیادی ننوش ، جز آن که پیش از خوردن و قبل از نوشیدن بگویی: «بار خدایا ! من در خوردن و نوشیدنم ، از تو سلامت از درد، توان یافتن برای فرمانبری از تو و یاد تو و شکر تو تا هنگامی که آن آب و غذا را در بدنم باقی می گذاری ، خواستارم ، و این که به توان آن غذا ، مرا بر عبادت خود واداری و پرهیز شایسته از نافرمانی ات را به من الهام نمایی». اگر چنین دعا کنی ، از خرابی و زیان آن ، در امان خواهی بود.

.

1450.الإصابه عن ابن الزبير :عنه عليه السلام عِندَ الأَكلِ وَالشُّربِ : اللّهُمَّ إنَّ هذا مِن عَطائِکَ ، فَبارِک لَنا فيهِ ، وسَوِّغناهُ ، وَاخلُف لَنا خَلَفا لِما أكَلناهُ أو شَرِبناهُ ، مِن غَيرِ حَولٍ مِنّا ولا قُوَّهٍ ، رَزَقتَ فَأحسَنتَ فَلَکَ الحَمدُ ، رَبِّ اجعَلنا مِنَ الشّاكِرينَ . (1)1451.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (فى عَلِيٍّ عليه السلام) عنه عليه السلام إذا فَرَغَ مِن أكلِ الطَّعامِ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى كَفانا ، وأكرَمَنا ، وحَمَلَنا فِى البَرِّ وَالبَحرِ ، ورَزَقَنا مِنَ الطَّيِّباتِ ، وفَضَّلَنا عَلى كَثيرٍ مِمَّن خَلَقَ تَفضيلاً ، الحَمدُ لِلّهِ الَّذى كَفانَا المَؤونَهَ ، وأسبَغَ عَلَينا . (2)1452.عنه صلى الله عليه و آله (فى عَلِيٍّ عليه السلام) الإمام الباقر عليه السلام :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام إذا أفطَرَ جَثا عَلى رُكبَتَيهِ حَتّى يوضَعَ الخِوانُ (3) ، ويَقولُ : اللّهُمَّ لَکَ صُمنا ، وعَلى رِزقِکَ أفطَرنا ، فَتَقَبَّلهُ مِنّا ، إنَّکَ أنتَ السَّميعُ العَليمُ . (4)1453.عنه صلى الله عليه و آله (يَومَ غَديرِ خُمٍّ) عنه عليه السلام :جاءَ قَنبَرٌ مَولى عَلِيٍّ عليه السلام بِفِطرِهِ إلَيهِ ... فَأخَذَ القَدَحَ ، فَلَمّا أرادَ أن يَشرَبَ قالَ : بِسمِ اللّهِ ، اللّهُمَّ لَکَ صُمنا ، وعَلى رِزقِکَ أفطَرنا ، فَتَقَبَّل مِنّا ، إنَّکَ أنتَ السَّميعُ العَليمُ . (5)و : عِندَ دُخولِ الخَلاءِ1455.الأمالى للصدوق عن ابن عبّاس :الإمام علىّ عليه السلام :عَلَّمَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذا دَخَلتُ الكَنيفَ أن أقولَ : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِنَ الخَبيثِ المُخبِثِ ، النَّجِسِ الرِّجسِ ، الشَّيطانِ الرَّجيمِ . (6)
.

1- .المحاسن : ج 2 ص 216 ح 1648 عن علىّ بن أسباط عن عمّه يعقوب أو غيره رفعه ، بحار الأنوار : ج 66 ص 376 ح 32 .
2- .المحاسن : ج 2 ص 216 ح 1648 عن علىّ بن أسباط عن عمّه يعقوب أو غيره رفعه ، بحار الأنوار : ج 66 ص 376 ح 32 .
3- .الخِوان : ما يوضع عليه الطعام عند الأكل (النهايه : ج 2 ص 89 «خون») .
4- .الإقبال : ج 1 ص 246 ، مصباح المتهجّد : ص 626 ح 704 .
5- .تهذيب الأحكام : ج 4 ص 200 ح 578 عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح عن الإمام الصادق عليه السلام .
6- .الجعفريّات : ص 13 ، النوادر للراوندى : ص 227 ح 463 ، بحار الأنوار : ج 80 ص 188 ح 44 .

و هنگام رفتن به محل قضای حاجت

1456.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی حَجَّهِ الوَداعِ وهُوَ عَلی ناقَتِهِ ، ویَدُ) امام علی علیه السلام به هنگام خوردن و نوشیدن : بار خدایا ! این از بخشش توست . آن را بر ما مبارک ساز و روا دار ، و برای آنچه خوردیم و نوشیدیم ، جایگزینی برای ما قرار ده . بدون قدرت و توانی در ما ، به ما روزی دادی و آن را نیک گردانیدی . سپاسْ تو را . پروردگارا ! ما را از شکرگزاران قرار ده.1457.الإمام الحسن علیه السلام : دَعا [رَسولُ اللّهِ (وهُوَ عَلَی المِنبَرِ) امام علی علیه السلام هرگاه خوردن غذا را به پایان می رساند : سپاسْ خدایی را که ما را بسنده گشت، اکرام نمود، بر دریا و خشکی ما را حمل کرد، از پاکی ها روزی مان داد و ما را بر بسیاری از آفریده هایش برتری بخشید . سپاسْ خدایی را که مخارج ما را برعهده گرفت و بر ما نعمت فراوان داد.1458.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام هرگاه افطار می کرد ، روی دو زانو می نشست تا سفره گسترانیده شود و می گفت : «بار خدایا ! برای تو روزه گرفتیم، و با روزیِ تو افطار می کنیم . آن را از ما بپذیر . به درستی که تو شنونده و دانایی».1459.عنه صلی الله علیه و آله :امام باقر علیه السلام :قنبر ، غلام علی علیه السلام ، افطار او را برایش آورد ... علی علیه السلام قدح را گرفت . هنگامی که خواست بنوشد ، گفت : «به نام خدا ! پروردگارا ! برای تو روزه گرفتیم و با روزی تو افطار می کنیم . از ما بپذیر که تو شنونده و دانایی».و هنگام رفتن به محل قضای حاجت1461.عنه صلی الله علیه و آله :امام علی علیه السلام :پیامبر خدا به من یاد داد که هرگاه وارد مستراح می شوم ، بگویم : «بار خدایا ! از خبیثِ خبیث کننده و از نجس پلید، شیطان رانده شده ، به تو پناه می برم».

.

1462.الإمام الصادق عليه السلام :عنه عليه السلام عِندَ الاِستِنجاء : اللّهُمَّ حَصِّن فَرجى وأعِفَّهُ ، وَاستُر عَورَتى ، وحَرِّمها عَلَى النّارِ . (1)1463.مثير الأحزان :الشكر لابن أبى الدنيا عن الأصبغ بن نباته :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام إذا دَخَلَ الخَلاءَ قالَ : بِسمِ اللّهِ الحافِظِ المُؤَدِّى . (2)ز : عِندَ الخُروجِ مِنَ الخَلاءِ1465.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :الإمام علىّ عليه السلام :عَلَّمَنى رَسولُ اللّهِ إذا قُمتُ عَنِ الغائِطِ أن أقولَ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى رَزَقَنى لَذَّةَ طَعامى ومَنفَعَتَهُ ، وأماطَ عَنّى أذاهُ ، يا لَها مِن نِعمَةٍ ما أبيَنَ فَضلَها ! (3)1466.مسند الشاميّين عن عبد الرحمن بن شبل عن النبىّ صلى (رَجُلاً سَمّاهُ) عنه عليه السلام أ نَّهُ كان إذا خَرَجَ مِنَ الخَلاءِ قالَ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى رَزَقَنى لَذَّتَهُ ، وأبقى قُوَّتَهُ فى جَسَدى ، وأخرَجَ عَنّى أذاهُ ، يا لَها مِن نِعمَةٍ ! ثَلاثا . (4)1467.الإمام الصادق عليه السلام :عنه عليه السلام أنّه كان إذا خَرَجَ من الخلاء قال : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى عافانى فى جَسدى ، وَالحَمدُ لِلّهِ الَّذى أماطَ عَنِّى الأذى . (5)1468.نهج البلاغه :كتاب من لا يحضره الفقيه :كانَ عليه السلام ... إذا خَرَجَ [مِنَ الخَلاءِ]مَسَحَ بَطنَهُ ، وقالَ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى أخرَجَ عَنّى أذاهُ ، وأبقى فِىَّ قُوَّتَهُ ، فَيالَها مِن نِعمَةٍ لا يَقدِرُ القادِرونَ قَدرَها ! (6) .

1- .الكافى : ج 3 ص 70 ح 6 ، تهذيب الأحكام : ج 1 ص 53 ح 153 ، ثواب الأعمال : ص 31 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 649 ح 883 كلّها عن عبد الرحمن بن كثير ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 42 ح 84 كلّها عن الإمام الصادق عليه السلام وفيها «حرّمنى» بدل «حرّمها» ، بحار الأنوار : ج 80 ص 319 ح 12 .
2- .الشكر لابن أبى الدنيا : ص 19 ح 13 ؛ كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 24 ح 40 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 26 وفيهما «الحمد للّه » بدل «بسم اللّه » .
3- .الجعفريّات : ص 29 ، النوادر للراوندى : ص 233 ح 480 .
4- .تهذيب الأحكام : ج 1 ص 29 ح 77 و ص 351 ح 1039 كلاهما عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
5- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 104 ، بحار الأنوار : ج 80 ص 193 ح 51 .
6- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 24 ح 40 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 26 .

ز هنگام خروج از محل قضای حاجت

1469.الإرشاد عن جُميع بن عمير :امام على عليه السلام به هنگام شستن موضع پساب و پيشاب : بار خدايا ! دامنم را پاک و عفيف بدار ، و عورتم را بپوشان و آنها را بر آتش ، حرام گردان.1470.شرح الأخبار عن الأصبغ بن نباته :الشكر ، ابن ابى الدنيا به نقل از اَصبغ بن نُباته : هرگاه على عليه السلام وارد مستراح مى شد ، مى گفت : «به نام خداى نگاه دارنده و اداكننده !».ز هنگام خروج از محل قضاى حاجت1472.الإمام علىّ عليه السلام (مِن كَلامٍ لَهُ وقَد وَقَعَت مُشاجَرَهٌ بَينَهُ) امام على عليه السلام :پيامبر خدا به من آموزش داد كه هرگاه از قضاى حاجت برخاستم ، بگويم : «سپاسْ خدايى را كه به من ، لذّت و سودمندى غذا را روزى كرد و پليدى آن را از من دور ساخت ، و چه نعمتى است كه ارزش آن ، تبيين نشده است !».1473.امام على عليه السلام هرگاه از مستراح خارج مى شد : سپاسْ خدايى را كه لذّت غذا را به من روزى كرد و نيروى آن را در جسمم نگه داشت و پليدى اش را از من بيرون كرد، و اين ، چه نعمتى است ! (سه بار تكرار مى كرد) .1474.أُسد الغابه عن أبى إسحاق :امام على عليه السلام هرگاه از مستراح خارج مى شد : سپاسْ خدايى را كه جسمم را سلامت داد و سپاسْ خدايى را كه پليدى را از من دور كرد.1475.أنساب الأشراف عن أبى وائل شقيق بن سلمه :كتاب من لايحضره الفقيه :على عليه السلام ... هرگاه [از مستراح] خارج مى شد ، به شكمش دست مى كشيد و مى گفت : «سپاسْ خدايى را كه پليدى آن را از من بيرون كرد و نيروى آن را در وجود من نگه داشت ، و اين ، چه نعمت بزرگى است كه ارزشگذاران ، توان ارزشگذارى آن را ندارند !».

.

1476.الخصال عن جابر الأنصارى :الشكر لابن أبى الدنيا عن الأصبغ بن نباته :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام ... إذا خَرَجَ [مِنَ الخَلاءِ] مَسَحَ بِيَدِهِ بَطنَهُ ، ثُمَّ قالَ : يا لَها مِن نِعمَةٍ ، لَو يَعلَمُ العِبادُ شُكرَها ! . (1)ح : عِندَ الوضُوءِ1478.حليه الأولياء عن عميره بن سعد :كتاب من لا يحضره الفقيه :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إذا تَوَضَّأَ قالَ : بِسمِ اللّهِ وبِاللّهِ ، وخَيرُ الأَسماءِ لِلّهِ ، وأكبرُ الأَسماءِ لِلّهِ ، وقاهِرٌ لِمَن فِى السَّماءِ ، وقاهِرٌ لِمَن فِى الأَرضِ ، الحَمدُ لِلّهِ الَّذى جَعَلَ مِنَ الماءِ كُلَّ شَىءٍ حَىٍّ ، وأحيا قَلبى بِالإِيمانِ ، اللّهُمَّ تُب عَلَىَّ وطَهِّرنى ، وَاقضِ لى بِالحُسنى ، وأرِنى كُلَّ الَّذى اُحِبُّ ، وَافتَح لى بِالخَيراتِ مِن عِندِكَ ، يا سَميعَ الدُّعاءِ . (2)1479.المعارف (فى تَرجَمَهِ أنَسِ بنِ مالِكٍ) الإمام علىّ عليه السلام :لا يَتَوَضَّأُ الرَّجُلُ حَتّى يُسَمِّىَ ، يَقولُ قَبلَ أن يَمَسَّ الماءَ :

بِسمِ اللّهِ وبِاللّهِ ، اللّهُمَّ اجعَلنى مِنَ التَّوّابينَ ، وَاجعَلنى مِنَ المُتَطَهِّرينَ .

فَإذا فَرَغَ مِن طَهورِهِ قالَ : أشهَدُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ ، وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ . (3)1480.الأمالى للصدوق عن أبى هدبه :عنه عليه السلام إذا فَرَغَ مِن وُضوئِهِ : اللّهُمَّ اجعَلنى مِنَ التَّوّابينَ، وَاجعَلنى مِنَ المُتَطَهِّرينَ. (4) .

1- .الشكر لابن أبى الدنيا : ص 19 ح 13 ، شُعب الإيمان : ج 4 ص 113 ح 4468 .
2- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 43 ح 87 .
3- .الخصال : ص 628 ح 10 عن أبى بصير ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، المحاسن : ج 1 ص 118 ح 120 عن محمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلام نحوه ، بحار الأنوار : ج 80 ص 314 ح 1 .
4- .الدعاء للطبرانى : ص 141 ح 392 عن الحارث ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 1 ص 186 ح 731 عن سالم بن أبى الجعد عن الإمام علىّ عليه السلام قال «إذا توضّأ الرجل فليقل : أشهد أن لا إله إلّا اللّه ، وأشهد أنّ محمّدا عبده ورسوله ، اللّهمّ ...» .

ح هنگام وضو گرفتن

1481.نهج البلاغه :الشكر ، ابن ابى الدنيا به نقل از اَصبغ بن نُباته : على عليه السلام ... هرگاه [از مستراح]خارج مى شد ، به شكمش دست مى كشيد و مى گفت : «چه نعمت بزرگى است ، و كاش بندگان ، شكر اين نعمت را مى دانستند!».ح هنگام وضو گرفتن1483.الإرشاد عن أبى سلمان المؤذّن عن زيد بن أرقم :كتاب من لا يحضره الفقيه :امير مؤمنان ، هرگاه وضو مى گرفت ، مى گفت : «به نام خدا ، و به [يارى]خدا، و بهترين نام ها از آنِ خداست . بزرگ ترين نام ها براى خداست، و قاهر است بر آنچه در آسمان است ، و قاهر است بر آنچه در زمين است . سپاس ، خدايى را كه هر چيز زنده اى را از آب ، قرار داده است و دلم را به ايمان ، زنده كرده است. بار خدايا! بر من ببخش ، و پاكم ساز ، و به نيكويى سرنوشتم را رقم زن ، و هر آنچه را كه دوست دارم ، به من بنماى و از پيش خود ، خيرات را بر من بگشاى ، اى شنواى دعا !1484.المعجم الأوسط عن زاذان :امام على عليه السلام :شايسته است كه انسان تا نام خدا را نبرد ، وضو نگيرد و پيش از آن كه آب را لمس كند ، بگويد : «به نام خدا و به [يارى] خدا . بار خدايا! مرا از بسيارْ توبه كنندگان قرار ده، و مرا از پاكيزگان قرار ده» .

و هرگاه وضو را به پايان رساند ، بگويد : «گواهى مى دهم كه خدايى جز خداى واحد نيست ، و او شريك ندارد ، و گواهى مى دهم كه محمّد صلى الله عليه و آله بنده و فرستاده اوست».1485.فضائل الصحابه عن زاذان أبى عمر عن رجل حدّثه :امام على عليه السلام هرگاه از وضو فارغ مى شد : بار خدايا! مرا از بسيارْ توبه كنندگان قرار ده، و مرا از پاكيزگان قرار ده».

.

1486.الإمام علىّ عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :بَينا أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قاعِدٌ ومَعَهُ ابنُهُ مُحَمَّدٌ ، إذ قالَ : يا مُحَمَّدُ ، ائتِنى بِإناءٍ مِن ماءٍ . فَأتاهُ بِهِ فَصَبَّهُ بِيَدِهِ اليُمنى عَلى يَدِهِ اليُسرى ، ثُمَّ قالَ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى جَعَلَ الماءَ طَهورا ولَم يَجعَلهُ نَجِسا .

ثُمَّ استَنجى فَقالَ : اللّهُمَّ حَصِّن فَرجى وأعِفَّهُ ، وَاستُر عَورَتى ، وحَرِّمها عَلَى النّارِ .

ثُمَّ استَنشَقَ فَقالَ : اللّهُمَّ لا تُحَرِّم عَلَىَّ ريحَ الجَنَّهِ ، وَاجعَلنى مِمَّن يَشُمُّ ريحَها وطيبَها ورَيحانَها .

ثُمَّ تَمَضمَضَ فَقالَ : اللّهُمَّ أنطِق لِسانى بِذِكرِکَ ، وَاجعَلنى مِمَّن تَرضى عَنهُ .

ثُمَّ غَسَلَ وَجهَهُ فَقالَ : اللّهُمَّ بَيِّض وَجهى يَومَ تَسوَدُّ فيهِ الوُجوهُ ، ولا تُسَوِّد وَجهى يَومَ تَبيَضُّ فيهِ الوُجوهُ .

ثُمَّ غَسَلَ يَمينَهُ فَقالَ : اللّهُمَّ أعطِنى كِتابى بِيَمينى وَالخُلدَ بِيَسارى .

ثُمَّ غَسَلَ شِمالَهُ فَقالَ : اللّهُمَّ لا تُعطِنى كِتابى بِشِمالى ولا تَجعَلها مَغلولَهً إلى عُنُقى ، وأعوذُ بِکَ مِن مُقَطَّعاتِ النِّيرانِ .

ثُمَّ مَسَحَ رَأسَهُ فَقالَ : اللّهُمَّ غَشِّنى بِرَحمَتِکَ وبَرَكاتِکَ وعَفوِکَ .

ثُمَّ مَسَحَ عَلى رِجلَيهِ فَقالَ : اللّهُمَّ ثَبِّت قَدمى عَلَى الصِّراطِ يَومَ تَزِلُّ فيهِ الأقدامُ ، وَاجعَل سَعيى فيما يُرضيکَ عَنّى .

ثُمَّ التَفَتَ إلى مُحَمَّدٍ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، مَن تَوَضَّأَ بِمِثلِ ما تَوَضَّأتُ وقالَ مِثلَ ما قُلتُ خَلَقَ اللّهُ لَهُ مِن كُلِّ قَطرَهٍ مَلَكا يُقَدِّسُهُ ويُسَبِّحُهُ ويُكَبِّرُهُ ويُهَلِّلُهُ ويُكتَبُ لَهُ ثَوابُ ذلِکَ . (1) .

1- .الكافى : ج 3 ص 70 ح 6 ، تهذيب الأحكام : ج 1 ص 53 ح 153 ، الأمالى للصدوق : ص 649 ح 883 ، المحاسن : ج 1 ص 116 ص 118 كلّها عن عبد الرحمن بن كثير ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج1 ص 41 ح 84 ، بحار الأنوار : ج80 ص 318 ح 12 .

1487.عنه علیه السلام :امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، زمانی با پسرش محمّد ، نشسته بود . فرمود : «ای محمّد! ظرف آبی برای من بیاور» . محمّد ، ظرف را آورد . با دست راست ، آب را بر دست چپ ریخت و آن گاه گفت : «سپاسْ خدایْ را که آب را پاک قرار داد و آن را ناپاک نیافرید».

آن گاه اِستِنجا کرد و گفت : «پروردگارا! دامنم را پاک و عفیف بدار ، عورتم را بپوشان و آنها را بر آتش، حرام کن».

سپس استنشاق (1) کرد و گفت : «بار خدایا! بوی بهشت را بر من حرام مساز و مرا از جمله کسانی قرار ده که بوی بهشت و عطر و گُل آن را می بویند».

آن گاه ، آب را مَضمَضه (2) کرد و گفت : «بار خدایا! زبانم را به یادت گویا ساز و مرا از کسانی قرار ده که از آنان خشنودی».

آن گاه صورتش را شست و گفت : «بار خدایا! چهره ام را در روزی که در آن ، چهره ها سیاه می گردند ، سفید گردان و در روزی که چهره ها سفید می شوند ، چهره ام را سیاه مکن».

آن گاه دست راست خود را شست و گفت : «بار خدایا! نامه عملم را به دست راستم و [جواز]بهشت جاودان را به دست چپم بده».

و سپس دست چپ خود را شست و گفت : «بار خدایا! نامه عملم را به دست چپم مده و آن را به گردنم غُل مکن ، و از پاره های آتش به تو پناه می برم».

آن گاه سرش را مسح کرد و گفت : «بار خدایا! مرا در رحمت، برکت و گذشتت غرق کن».

سپس پاهایش را مسح کرد و گفت : «بار خدایا! گام هایم را در روزی که قدم ها بر [پل]صراطْ لرزان اند ، استوار ساز و تلاشم را در چیزی قرار ده که موجب خشنودی ات از من می گردد».

آن گاه رو به محمّد کرد و فرمود : «ای محمّد! هرکس مثل وضو گرفتن من وضو بگیرد و آنچه را که من گفتم ، بگوید ، خداوند از هر قطره ای [از وضویش]فرشته ای می آفریند که خدا را تقدیس و تسبیح می کنند و تکبیر و تهلیل می گویند ، و خداوند ، ثواب آن را برای او می نویسد». .

1- .آب در بینی چرخاندن .
2- .آب در دهان چرخاندن .

ط : عِندَ دُخولِ المَسجِدِ1489.عنه عليه السلام (فِي الدُّعاءِ المَنسوبِ إِلَيهِ) الإمام علىّ عليه السلام إذا دَخَلَ المَسجِدَ : بِسمِ اللّهِ وبِاللّهِ ، السَّلامُ عَلَيکَ أيُّهَا النَّبِىُّ ورَحمَةُ اللّهِ وبَرَکاتُهُ ، السَّلامُ عَلَينا وعَلى عِبادِ اللّهِ الصّالِحينَ . (1)ى : إذا بَرَزَ لِلسَّفَرِ1491.عنه عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام إذا بَرَزَ لِلسَّفَرِ : أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ ، وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، الحَمدُ لِلّهِ الَّذى هَدانا لِلإسلامِ ، وجَعَلَنا مِن خَيرِ اُمَّهٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ ، «سُبْحَنَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (2) ، اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِن وَعثاءِ (3) السَّفَرِ ، وكَآبَهِ المُنقَلَبِ ، وسوءِ المَنظَرِ فِى الأهلِ وَالمالِ وَالوَلَدِ ، اللّهُمَّ أنتَ الصّاحِبُ فِى السَّفَرِ ، وَالخَليفَهُ فِى الأهلِ ، وَالمُستَعانُ عَلَى الأمرِ ، اطوِ لَنَا البَعيدَ ، وسَهِّل لَنَا الحُزونَهَ ، وَاكفِنَا المُهِمَّ ، إنَّکَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ . (4)ک : عِندَ الرُّكوبِ1493.عنه عليه السلام :عمل اليوم والليله عن الحارث :أ نَّهُ [عَلِيّا عليه السلام]خَرَجَ مِن بابِ القَصرِ ، فَوَضَعَ رِجلَهُ فِي الغَرزِ (5) ، فَقالَ : بِسمِ اللّهِ . فَلَمَّا استَوى عَلَى الدّابَّهِ قالَ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى كَرَّمَنا ، وحَمَلَنا فِى البَرِّ وَالبَحرِ ، ورَزَقَنا مِنَ الطَّيِّباتِ ، وفَضَّلَنا عَلى كَثيرٍ مِمَّن خَلَقَ تَفضيلاً ، سُبحانَ الَّذى سَخَّرَ لَنا هذا وما كُنّا لَهُ مُقرِنينَ ، وإنّا إلى رَبِّنا لَمُنقَلِبونَ .

ثُمَّ قالَ : رَبِّ اغفِر لى إنَّهُ لا يَغفِرُ الذُّنوبَ إلّا أنتَ .

ثُمَّ قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ لَعَجِبَ مِن عَبدِهِ إذا قالَ : رَبِّ اغفِر لى إنَّهُ لا يَغفِرُ الذُّنوبَ إلّا أنتَ . (6) .

1- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 150 ، بحار الأنوار : ج 84 ص 23 ح 12 .
2- .الزخرف : 13 .
3- .الوعثاء فى السفر : المشقّه والشدّه (تاج العروس : ج 3 ص 278 «وعث») .
4- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 347 .
5- .الغَرْز : رِكاب كُورِ الجمَل إذا كان من جِلدٍ أو خَشَبٍ ، وقيل : هو الكُور مُطلقا ، مِثل الركاب لَلسَّرج (النهايه : ج 3 ص 359 «غرز») .
6- .عمل اليوم والليله لابن السنى : ص 176 ح 499 ؛ بحار الأنوار : ج 76 ص 294 ح 20 .

ط هنگام وارد شدن به مسجد

ی به هنگام سفر

ک به هنگام سوار شدن

ط هنگام وارد شدن به مسجد1495.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام هرگاه داخل مسجد می شد : به نام خدا و به [یاری] خدا ! سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکت خدا بر تو باد ! سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا !ی به هنگام سفر1497.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام هرگاه برای سفر خارج می شد : گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست . گواهی می دهم که محمّد ، بنده و فرستاده اوست . سپاسْ خدایی را که ما را به اسلام هدایت کرد و ما را از بهترین امّتی که درمیان مردمْ پدید آمده اند ، قرار داد . «منزّه است کسی که این [مَرکب] را برای ما رام کرد ، و[گرنه] ما را یارای [رام ساختن]آن نبود» .

بار خدایا ! از سختی های سفر، رنج بازگشت و ناخوشایندی در اهل و مال و فرزند ، به تو پناه می برم . بار خدایا ! تو همراه در سفری و جانشینِ در خاندان و یاری رسانِ در کار . دور را بر ما نزدیک ساز، درشتی را آسان گردان، و سختی هایِ ما را بسنده باش ، همانا که تو بر هر چیزی توانایی.ک به هنگام سوار شدن1499.الفتوح (فی ذِکرِ عَلِیٍّ علیه السلام بَعدَما راسَلَ أهل) عمل الیوم واللیله به نقل از حارث : [علی علیه السلام]از درِ قصر (دارالحکومه) خارج شد و پای خود را در رکاب گذاشت و گفت : «به نام خدا !».

هنگامی که روی چارپا قرار گرفت ، گفت : «سپاسْ خدایی را که تکریممان کرد و در خشکی و دریا سوارمان ساخت، از پاکی ها روزی مان کرد و ما را بر بسیاری از آفریده هایش برتری بخشید . منزّه است کسی که این [مَرکب] را برای ما رام ساخت ، و[گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آن نبود و ما به سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت ».

آن گاه گفت : «بار خدایا! بر من ببخش ؛ چرا که گناهان را جز تو کسی نمی بخشد».

سپس گفت : «از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : خدا را عز و جل از بنده اش خوش می آید ، هنگامی که بنده بگوید : پروردگارا! بر من ببخش؛ چرا که گناهان را جز تو کسی نمی بخشد ».

.

1500.الإمام علىّ عليه السلام :الأمالى للطوسى عن علىّ بن ربيعه الأسدى :رَكِبَ عَلِىٌّ بنُ أبيطالِبٍ عليه السلام ، فَلَمّا وَضَعَ رِجلَهُ فِى الرِّكابِ قالَ : بِسمِ اللّهِ . فَلَمَّا استَوى عَلَى الدّابَّهِ قالَ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى أكرَمَنا ، وحَمَلَنا فِى البَرِّ وَالبَحرِ ، ورَزَقَنا مِنَ الطَّيِّباتِ ، وفَضَّلَنا عَلى كَثيرٍ مِمَّن خَلَقَ تَفضيلاً ، «سُبْحَنَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» . ثُمَّ سَبَّحَ اللّهَ ثَلاثا ، وحَمِدَ اللّهَ ثَلاثا . وكَبَّرَ اللّهَ ثَلاثا ثُمَّ قالَ : رَبِّ اغفِر لى فَإِنَّهُ لا يَغفِرُ الذُّنوبَ إلّا أنتَ .

ثُمَّ قالَ : كَذا فَعَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله هذا ، وأنَا رَديفُهُ . (1)ل : إذا عَثَرَت بِهِ دابَّتُهُ1502.عنه عليه السلام :الإمام الباقر عليه السلام :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام إذا عَثَرَت بِهِ دابَّتُهُ قالَ : اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِن زَوالِ نِعمَتِکَ ، ومِن تَحويلِ عافِيَتِکَ ، ومِن فَجأهِ نَقِمَتِکَ . (2)م : إذا سَمِعَ نَعىَ الرَّجُلِ1504.مجابو الدعوه عن أبى بشير الشَّيبانى :الإمام علىّ عليه السلام إذا جاءَهُ نَعىُ الرَّجُلِ الغائِبِ قالَ : إنّا لِلّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، اللّهُمَّ ارفَع درَجَتَهُ فِى المُهتَدينَ ، وَاخلُفهُ فى تَرِكَتِهِ فِى الغابِرينَ ، ونَحتَسِبُهُ عِندَکَ يا رَبَّ العالَمينَ ، اللّهُمَّ ولا تَحرِمنا أجرَهُ ، ولا تَفتِنّا بَعدَهُ . (3) .

1- .الأمالى للطوسى : ص 515 ح 1126 ، بحار الأنوار : ج76 ص 295 ح 23 و ص 299 ح 38 .
2- .قرب الإسناد : ص 84 ح 275 عن مسعده بن زياد عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج76 ص 296 ح 24 .
3- .المصنّف لعبد الرزّاق : ج 3 ص 488 ح 6422 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 3 ص 243 ح 1 نحوه وكلاهما عن عبد اللّه بن عبد الرحمن بن أبزى .

ل هنگام سِکَندری خوردن چارپا

م هنگام شنیدن خبر مرگ کسی

1505.الجمل (فی خُروجِ عُثمانَ بنِ حُنَیفٍ مِن حَبسِ البَصرَ) الأمالی ، طوسی به نقل از علی بن ربیعه اسدی : علی بن ابی طالب علیه السلام سوار شد و هنگامی که پایش را در رکاب گذاشت ، گفت : «به نام خدا!» و زمانی که روی چارپا آرام گرفت ، گفت : «سپاسْ خدایی که ما را اِکرام کرد و در خشکی و دریا حمل کرد، از پاکیزه ها روزی مان داد و ما را بر بسیاری از آفریدگانش برتری بخشید . «و منزّه است کسی که این [مَرکب] را برای ما رام کرد ، و[گرنه] ما را یارای [رام ساختن]آن نبود» .

آن گاه ، سه بار خدا را تسبیح ، سه بار تحمید و سه بار تکبیر گفت و آن گاه افزود : «بار خدایا! بر من ببخش؛ چرا که جز تو کسی گناهان را نمی بخشد» .

آن گاه فرمود : «پیامبر خدا چنین می کرد و من پشت سرش سوار بودم».ل هنگام سِکَندری خوردن چارپا1507.شرح الأخبار عن الأصبغ بن نباته :امام باقر علیه السلام :هرگاه چارپای علی علیه السلام سِکَندری می خورد ، می گفت : «بار خدایا! من از زوال نعمتت و از تغییر عافیتت [که به من ارزانی داشته ای] و از ناگهانی بودن انتقامت به تو پناه می برم».م هنگام شنیدن خبر مرگ کسی1509.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام هرگاه خبر مرگ شخص غایب به وی می رسید : همه از خداییم و به سوی او برمی گردیم. بار خدایا! مقام او را در بین هدایت شدگان ، بلند گردان ، و در میان بازماندگانش جانشین [او] باش . مصیبت او را به حساب تو می گذاریم ، ای پروردگار جهانیان! بار خدایا! ما را از اجر[تحمّل مصیبت] او محروم مساز و پس از او ما را به فتنه گرفتار مساز.

.

ن : إذا صَعِدَ عَلَى الصَّفا1511.شرح الأخبار :الكافى عن علىّ بن النعمان يرفعه :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إذا صَعِدَ الصَّفَا استَقبَلَ الكَعبَةَ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيهِ ثُمَّ يَقولُ :

اللّهُمَّ اغفِر لى كُلَّ ذَنبٍ أذنَبتُهُ قَطُّ ، فَإِن عُدتُ فَعُد عَلَىَّ بِالمَغفِرَهِ فَإِنَّکَ أنتَ الغَفورُ الرَّحيمُ . اللّهُمَّ افعَل بى ما أنتَ أهلُهُ ، فَإِنَّکَ إن تَفعَل بى ما أنتَ أهلُهُ تَرحَمنى ، وإن تُعَذِّبنى فَأنتَ غَنِىٌّ عَن عَذابى وأنَا مُحتاجٌ إلى رَحمَتِکَ ، فَيا مَن أنَا مُحتاجٌ إلى رَحمَتِهِ ارحَمنى . اللّهُمَّ فَلا تَفعَل بى ما أنَا أهلُهُ ، فَإِنَّکَ إن تَفعَل بى ما أنَا أهلُهُ تُعَذِّبنى ولَم تَظلِمنى ، أصبَحتُ أتَّقى عَدلَکَ ولا أخافُ جَورَکَ . فَيا مَن هُوَ عَدلٌ لا يَجورُ ، ارحَمنى . (1)س : عِندَ التَّهنِئَهِ لِلقادِمِ مِن مَکَّهَ1513.وقعه صفّين :الإمام علىّ عليه السلام :إذا قَدِمَ أخوکَ مِن مَکَّهَ فَقَبِّل بَينَ عَينَيهِ ... وإذا هَنَّأتُموهُ فَقولوا لَهُ : قَبِلَ اللّهُ نُسُکَکَ ، ورَحِمَ سَعيَکَ ، وأخلَفَ عَلَيکَ نَفَقَتَکَ ، ولا جَعَلَهُ آخِرَ عَهدِکَ بِبَيتِهِ الحَرامِ . (2)ع : عِندَما مَدَحَهُ قَومٌ فى وَجهِهِ1515.المناقب للكوفى عن يوسف بن أبى روق :الإمام علىّ عليه السلام لَمّا مَدَحَهُ قَومٌ فى وَجهِهِ : اللّهُمَّ إنَّکَ أعلَمُ بى مِن نَفسى ، وأنَا أعلَمُ بِنَفسى مِنهُم ، اللّهُمَّ اجعَلنا خَيرا مِمّا يَظُنُّونَ ، وَاغفِر لَنا ما لا يَعلَمونَ . (3) .

1- .الكافى : ج 4 ص 432 ح 5 ، تهذيب الأحكام : ج 5 ص 147 ح 482 .
2- .الخصال : ص 635 ح 10 عن أبى بصير ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 99 ص 385 ح 9 و ج 10 ص 113 ح 1 .
3- .نهج البلاغه : الحكمه100 والخطبه 193 نحوه ، بحار الأنوار : ج34 ص343 ح1165 و ج41 ص59 ح12.

ن به هنگام صعود بر کوه صفا

س به هنگام تهنیت گفتن به مسافر مکّه

ع به هنگام ستودن او در پیش رویش

ن به هنگام صعود بر کوه صفا1517.الاستیعاب :الکافی به نقل از علی بن نعمان ، به صورت مرفوع : امیر مؤمنان ، هرگاه به بالای کوه صفا می رفت ، رو به کعبه می ایستاد و دست هایش را بلند می کرد و می گفت : «بار خدایا ! هر گناهی را که انجام داده ام ، بر من ببخش ، و اگر دوباره به گناه برگشتم ، دوباره بر من ببخش؛ چرا که تو بخشاینده و مهربانی .

بار خدایا ! با من بدان گونه که تو شایسته آنی ، رفتار کن ؛ چرا که اگر بدان گونه که شایسته ای با من رفتار کنی ، به من رحم می کنی ، و اگر عذابم کنی ، تو بی نیاز از عذاب منی و من محتاج رحمت توام . پس ای آن که محتاج رحمت اویم ! بر من رحم کن.

بار خدایا ! بدان سان که من شایسته آنم ، با من رفتار مکن ؛ چرا که اگر آن سان که شایسته آنم با من رفتار کنی ، مرا عذاب می کنی ، بدون آن که بر من ستم کنی . من از عدل تو در هراسم و از ستم تو هراسی ندارم . ای آن که عادلی و ستم نمی کنی ، به من رحم کن !س به هنگام تهنیت گفتن به مسافر مکّه1519.الغارات :امام علی علیه السلام :هرگاه برادرت از مکّه آمد ، پیشانی اش را ببوس ... و هرگاه خواستید به وی تهنیت گویید، بگویید : «خداوند ، عبادتت را بپذیرد ، و سعیَت را مورد لطف قرار دهد ، و مخارجت را جبران سازد ، و آن را آخرین زیارت بیت اللّه الحرام از جانب تو قرار ندهد».ع به هنگام ستودن او در پیش رویش1521.الإرشاد عن الولید بن الحارث وغیره عن رجالهم :امام علی علیه السلام هنگامی که گروهی او را پیش رویش ستایش کردند : بار خدایا ! تو به من از خودم داناتری ، و من از آنان نسبت به خودم آگاه ترم . بار خدایا ! ما را بهتر از آنچه که آنان می پندارند ، قرار ده ، و آنچه را که آنان نمی دانند ، بر ما ببخش.

ف : عِندَ النَّظَرِ فِی المِرآهِ1523.الإمام الباقر علیه السلام :الإمام علیّ علیه السلام :إذا نَظَرَ أحَدُکُم فِی المِرآهِ فَلیَقُل : الحَمدُ لِلّهِ الَّذی خَلَقَنی فَأحسَنَ خَلقی ، وصَوَّرَنی فَأحسَنَ صورَتی ، وزانَ مِنّی ما شانَ مِن غَیری ، وأکرَمَنی بِالإسلامِ . (1)3 / 3 10أدعِیَتُهُ فِی الأوقاتِ الخاصَّهأ : عِندَ الصَّباحِ1527.الإمام علیّ علیه السلام :الإمام الصادق علیه السلام :إنَّ عَلِیّا صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ وَآلِهِ کانَ یَقولُ إذا أصبَحَ : سُبحانَ اللّهِ المَلِکِ القُدُّوسِ ثَلاثا اللّهُمَّ إنّی أعوذُ بِکَ مِن زَوالِ نِعمَتِکَ ، ومِن تَحویلِ عافِیَتِکَ ، ومِن فَجأهِ نَقِمَتِکَ ، ومِن دَرکِ الشَّقاءِ ، ومِن شَرِّ ما سَبَقَ فِی اللَّیلِ ، اللّهُمَّ إنّی أسألُکَ بِعِزَّهِ مُلکِکَ ، وشِدَّهِ قُوَّتِکَ ، وبِعَظیمِ سُلطانِکَ ، وبِقُدرَتِکَ عَلی خَلقِکَ . (2)1528.المصنّف عن عبیده :الإمام علیّ علیه السلام مَن دُعاءٍ لَهُ فِی الصَّباحِ : اللّهُمَّ أحیِنی وأمِتنی عَلَی الکِتابِ وَالسُّنَّهِ ، وسَلِّمنی مِنَ الأهواءِ وَالبِدعَهِ ، وَالزَّیغِ وَالشُّبهَهِ ، وَاعصِمنی مِنَ الحَیرَهِ وَالضَّلالَهِ ، وَالحُمقِ وَالجَهالَهِ ، ومِن سوءِ البَلاءِ وَالفِتنَهِ ، وقِلَّهِ الفَهمِ وَالمَعرِفَهِ ، وَاتِّصالِ الغَفلَهِ بِطولِ المُدَّهِ ، وغَلَبَهِ الشَّهوَهِ ، إنَّکَ لَطیفٌ لِما تَشاءُ ، یا أرحَمَ الرَّاحِمینَ . (3)1529.المصنّف عن عبید اللّه بن أبی رافع :عنه علیه السلام کانَ یَقولُ : اللّهُمَّ إنّی وهذَا النَّهارَ خلَقانِ مِن خَلقِکَ ، اللّهُمَّ لا تَبتَلِنی بِهِ ولا تَبتَلِهِ بی ، اللّهُمَّ ولا تُرِهِ مِنّی جُرأهً عَلی مَعاصیکَ ، ولا رُکوبا لِمَحارِمِکَ ، اللّهُمَّ اصرِف عَنّی الأزلَ وَاللَّأواءَ (4) وَالبَلوی وسوءَ القَضاءَ وشَماتَهَ الأعداءِ ومَنظَرَ السَّوءِ فی نَفسی ومالی . (5) .

1- .الخصال : ص 612 ح 10 عن أبی بصیر ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام ، تحف العقول : ص 102 ، بحار الأنوار : ج 10 ص 91 ح 1 .

2- .الکافی : ج 2 ص 527 ح 16 عن عبد اللّه بن میمون ، عدّه الداعی : ص 251 من دون إسنادٍ إلی المعصوم وفیه «الکتاب» بدل «اللیل» وزاد فیه «ومن سوء القضاء» بعد «الشقاء» ، بحار الأنوار : ج86 ص 283 ح 46 نقلاً عن البلد الأمین ولم نجده فیه .

3- .نهج السعاده : ج6 ص 287 نقلاً عن الصحیفه العلویّه الثانیه عن کنوز النجاح للطبرسی .

4- .اللأواء : الشدّه وضیق المعیشه (لسان العرب : ج15 ص 238 «لأی») .

5- .الکافی : ج2 ص 525 ح 12 عن محمّد بن علیّ رفعه ، بحار الأنوار : ج86 ص 291 ح 52 .

ف به هنگام نگریستن در آیینه

3 / 3 10 دعاهای او در وقت های مخصوص

الف هنگام صبح

ف به هنگام نگریستن در آیینه1531.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام :هرگاه هر کدام از شما در آیینه نگریست ، بگوید: «سپاسْ خدایی را که مرا آفرید ، و آفرینشم را نیکو قرار داد ، و چهره پردازی ام کرد ، و چهره ام را نیکو پرداخت ، و آنچه را که در دیگران زشت گردانْد ، در من زیبا ساخت ، و مرا به اسلام آوردن ، کرامت بخشید».3 / 3 10دعاهای او در وقت های مخصوصالف هنگام صبح1535.عنه علیه السلام (مِن کَلامٍ لَهُ فی تَوبیخِ بَعضِ أصحابِهِ) امام صادق علیه السلام :علی که درود خداوند بر او و خاندانش باد هر صبح می گفت: «منزّه است خداوند فرمانروای قُدّوس (سه بار) . بار خدایا ! از زوال نعمتت و تغییر عافیتت و از ناگهانی درآمدن بلایت، و از تبعات شقاوت ، و از شر آنچه در این شبْ مقرّر شده ، به تو پناه می برم . بار خدایا ! من به عزّت فرمانروایی ات و شدّت توانت و به بزرگی سلطنتت و به قدرتت بر بندگانت از تو درخواست می کنم».1536.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام در دعاهایش به هنگام صبح : بار خدایا ! مرا بر کتاب و سنّت ، زنده بدار و بمیران ، و از هواهای نفسانی و بدعت ، تردید و شبهه ، سلامتم دار ، و از سرگردانی و گمْ راهی، نادانی و حماقت، بدی بلا و فتنه، کم فهمی و کم دانی، گِرِه خوردن غفلت به درازی زمان ، و غلبه شهوت ، نگهم دار که تو بر آنچه بخواهی ، لطیفی ، ای مهربان ترینِ مهربانان !1537.عنه علیه السلام (بَعدَ تَخاذُلِ النّاسِ عَن نُصرَهِ مُحَمَّدِ بنِ) امام علی علیه السلام همواره می گفت : بار خدایا ! من و این روز ، دو آفریده از آفریده هایت هستیم . بار خدایا ! مرا به او ، و او را به من مبتلا مساز . بار خدایا ! او را ناظر بر جرئت من بر نافرمانی ات و انجام دادن حرام هایت قرار مده . بار خدایا ! از من نابودی، دستْ تنگی، گرفتاری، بد سرنوشتی، ملامت دشمن و ناخوشایندی را ، چه در مال و چه در جانم دور ساز.

.

1538.الإمام الحسن عليه السلام :عنه عليه السلام :مَن أصبَحَ ولَم يَقُل هذِهِ الكَلِماتِ خيفَ عَلَيهِ فَواتُ الرِّزقِ ؛ وهِيَ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى عَرَّفَنى نَفسَهُ ، ولَم يَترُكنى عُميانَ القَلبِ ، الحَمدُ لِلّهِ الَّذى جَعَلَنى مِن اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، الحَمدُ لِلّهِ الَّذى جَعَلَ رِزقى فى يَدِهِ ولَم يَجعَلهُ فى أيدِى النّاسِ ، الحَمدُ لِلّهِ الَّذى سَتَرَ عَورَتى ولَم يَفضَحنى بَينَ النّاسِ . (1)راجع : ص 220 (بعد صلاه الصبح) .

ب : عِندَ المَساءِ1541.المعجم الكبير عن الحسن :الإمام علىّ عليه السلام فِى المَساءِ : أصبَحنا لِلّهِ شاكِرينَ ، وأمسَينا لِلّهِ حامِدينَ ، فَلَکَ الحَمدُ كَما أَمسَينا لَکَ مُسلِمينَ سالِمينَ . (2)ج : فى جَوفِ اللَّيلِ1543.الإمام الحسين عليه السلام (مِن دُعائِهِ يَومَ عاشوراءَ) الإمام علىّ عليه السلام فى جَوفِ اللَّيلِ : إلهى كَم مِن موبِقَهٍ حَمَلتَ عَنّى فقَابَلتَها بِنِعمَتِکَ ، وكَم مِن جَريرَهٍ تَكَرَّمتَ عَن كَشفِها بِكَرَمِک ، إلهى إن طالَ فى عِصيانِکَ عُمُرى ، وعَظُمَ فِى الصُّحُفِ ذَنبى ، فَما أَنَا مُؤَمِّلٌ غَيرَ غُفرانِکَ ، ولا أنَا بِراجٍ غَيرَ رِضوانِکَ ... إلهى اُفَكِّرُ فى عَفوِکَ فَتهونُ عَلَىَّ خَطيئَتى ، ثُمَّ أذكُرُ العَظيمَ مِن أخذِکَ فَتَعظُمُ عَلَىَّ بَلِيَّتى ... آهِ إن أنَا قَرَأتُ فِى الصُّحُفِ سَيِّئَهً أنَا ناسيها وأنتَ مُحصيها ! فَتَقولُ : خُذوهُ ، فَيالَهُ مِن مَأخوذٍ لا تُنجيهِ عَشيرَتُهُ ، ولا تَنفَعُهُ قَبيلَتُهُ ! يَرحَمُهُ المَلأُ إذا اُذِنَ فيهِ بِالنِّداءِ ... آهِ مِن نارٍ تُنضِجُ الأكبادَ وَالكُلى ! آهِ مِن نارٍ نَزّاعَهٍ لِلشَّوى ! آهِ مِن غَمرَهٍ مِن مُلهَباتٍ (3) لَظى ! . (4) .

1- .المصباح للكفعمى : ص 226 وراجع الدعوات : ص 81 ح 204 .
2- .الكافى : ج2 ص 525 ح 12 عن محمّد بن علىّ رفعه ، بحار الأنوار : ج86 ص 291 ح 52 .
3- .وفى نسخه : «لهبات» .
4- .الأمالى للصدوق : ص137 ح 136 ، تنبيه الخواطر : ج2 ص 157 ، روضه الواعظين : ص126 كلّها عن أبى الدرداء ، بحار الأنوار : ج 41 ص 11 ح 1 و ج 87 ص 195 ح 2 .

ب شامگاهان

ج در دل شب

1544.ینابیع المودّه :امام علی علیه السلام :هر کس وارد صبح شود و این جملات را نگوید ، بیم از دست دادن روزی بر وی می رود . آن جملات ، اینها هستند: سپاسْ خدایی راست که خود را بر من شناسانْد و مرا کورْ دل رها نکرد . سپاسْ خدایی راست که مرا از امّت محمد صلی الله علیه و آله قرار داد . سپاسْ خدایی راست که روزی ام را در دست خویش قرار داد و در دست مردم ، قرار نداد . سپاسْ خدایی راست که عیب هایم را پوشاند و بین مردم ، رسوایم نگردانْد.ر . ک : ص 221 (پس از نماز صبح) .

ب شامگاهان1547.الإمام زین العابدین علیه السلام :امام علی علیه السلام در شامگاهان : شکرگزار خداوند ، صبح کردیم و سپاسگزار به شام درآمدیم . سپاسْ تو راست ، چنان که به شام در آمدیم ، مسلمان و بر حالِ سلامت.ج در دل شب1549.الملهوف :امام علی علیه السلام در دل شب : خدای من! چه گناهان بزرگی را [که از من سر زد] بردباری نمودی و آنها را با نعمت هایت پاسخ دادی ! و چه بسیار نافرمانی هایی که به کَرَمت ، از آشکارسازی آنها گذشتی . خدای من! اگر در نافرمانی تو عمرم طولانی گردد و در نامه عمل ، گناهم بزرگ شود ، من جز بخشش تو را آرزومند نخواهم بود و جز خشنودی تو را امیدوار نخواهم گشت ... .

خدای من! وقتی درباره گذشت تو می اندیشم ، خطاهایم در نظرم کوچک می گردند . آن گاه ، عظمت بازخواست تو را به یاد می آورم ، و گرفتاری ام بزرگ می نماید... آه از آن وقت که من در نامه عمل ، بدی ای را بخوانم که فراموش کرده ام و تو آن را به شمار آورده ای و می فرمایی : «بگیریدش !».

وای به حال بنده ای که اقوامش نمی توانند نجاتش دهند و قبیله اش نمی توانند به او سودی برسانند و اگر اجازه بانگ زدن به او داده شود، همه به حالش دل می سوزانند! ... آه از آتشی که دل و جگر را کباب می کند! آه از آتشی که پوست سر و اندام را می کَند! آه از طغیان زبانه های آتش!

راجع : ص 30 (قصص من عبادته) .

د : لَيلَةَ الجُمُعَهِ1552.مقتل الحسين :الإقبال :ومِنَ الدَّعَواتِ فى هذِهِ اللَّيلَهِ ما رَوَيناهُ بِإسنادِنا إلى جَدّى أبى جَعفَرٍ الطّوسِىِّ قالَ : رُوِىَ أنَّ كُمَيلَ بنَ زِيادٍ النَّخَعِىَّ رَأى أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ساجِدا يَدعو بِهذَا الدُّعاءِ فى لَيلَهِ النِّصفِ مِن شَعبانَ .

أقولُ : ووَجَدتُ فى رِوايَهٍ اُخرى ما هذا لَفظُها : قالَ كُمَيلُ بنُ زِيادٍ : كُنتُ جالِسا مَعَ مَولاىَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى مَسجِدِ البَصرَهِ ومَعَهُ جَماعَهٌ مِن أصحابِهِ ، فَقالَ بَعضُهُم : ما مَعنى قَولِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (1) ؟

قالَ عليه السلام : لَيلَهُ النِّصفِ مِن شَعبانَ ، وَالَّذى نَفسُ عَلِىٍّ بِيَدِهِ ! إنَّهُ ما مِن عَبدٍ إلّا وجَميعُ ما يَجرى عَلَيهِ مِن خَيرٍ وشَرٍّ مَقسومٌ لَهُ فى لَيلَهِ النِّصفِ مِن شَعبانَ إلى آخِرِ السَّنَهِ فى مِثلِ تِلكَ اللَّيلَهِ المُقبِلَهِ ، وما مِن عَبدٍ يُحييها ويَدعو بِدُعاءِ الخِضرِ عليه السلام إلّا اُجيبَ لَهُ .

فَلَمَّا انصَرَفَ طَرَقتُهُ لَيلاً ، فَقالَ عليه السلام : ما جاءَ بِکَ يا كُمَيلُ ؟

قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ دُعاءُ الخِضرِ !

فَقالَ : اِجلِس يا كُمَيلُ ، إذا حَفِظتَ هذَا الدُّعاءَ فَادعُ بِهِ كُلَّ لَيلَهِ جُمُعَهٍ ، أو فِى الشَّهرِ مَرَّهً ، أو فِى السَّنَهِ مَرَّهً ، أو فى عُمُرِکَ مَرَّهً ، تُكفَ وتُنصَرِ وتُرزَقِ ولَن تَعدَمَ المَغفِرَهَ . يا كُمَيلُ أوجَبَ لَکَ طولُ الصُّحبَهِ لَنا أن نَجودَ لَکَ بِما سَأَلتَ ، ثُمَّ قالَ : اُكتُب :

اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ بِرَحمَتِکَ الَّتى وَسِعَت كُلَّ شَىءٍ ، وبِقُوَّتِکَ الَّتى قَهَرتَ بِها كُلَّ شَىءٍ ، وخَضَعَ لَها كُلُّ شَىءٍ ، وذَلَّ لَها كُلُّ شَىءٍ ، وبِجَبَروتِکَ الَّتى غَلَبتَ بِها كُلَّ شَىءٍ ، وبِعِزَّتِکَ الَّتى لا يَقومُ لَها شَىءٌ ، وبِعَظَمَتِکَ الَّتى مَلَأَت أركانَ كُلِّ شَىءٍ ، وبِسُلطانِکَ الَّذى عَلا كُلَّ شَىءٍ ، وبِوَجهِکَ الباقى بَعدَ فَناءِ كُلِّ شَىءٍ ، وبِأَسمائِکَ الَّتى غَلَبَت (2) أرکانَ كُلَّ شَىءٍ ، وبِعِلمِکَ الَّذى أحاطَ بِكُلِّ شَىءٍ ، وبِنورِ وَجهِکَ الَّذى أضاءَ لَهُ كُلُّ شَىءٍ ، يا نورُ يا قُدّوسُ ، يا أوَّلَ الأَوَّلينَ ، ويا آخِرَ الآخِرينَ .

اللّهُمَّ اغفِر لِىَ الذّنوبَ الّتى تَهتِكُ العِصَمَ ، اللّهُمَّ اغفِر لِىَ الذّنوبَ الّتى تُنزِلُ النِّقَمَ ، اللّهُمَّ اغفِر لِىَ الذُّنوبَ الّتى تُغَيِّرُ النِّعَمَ ، اللّهُمَّ اغفِر لِىَ الذُّنوبَ الّتى تَحبِسُ الدُّعاءَ ، اللّهُمَّ اغفِر لِىَ الذُّنوبَ الّتى تُنزِلُ البَلاءَ [اللّهُمَّ اغفِر لِىَ الذُّنوبَ الّتى تَقطَعُ الرَّجاءَ] (3) ، اللّهُمَّ اغفِر لى كُلَّ ذَنبٍ أذنَبتُهُ ، وكُلَّ خَطيئَةٍ أخطَأتُها .

اللّهُمَّ إنّى أتَقَرَّبُ إلَيکَ بِذِکرِکَ ، وأستَشفِعُ بِکَ إلى نَفسِکَ ، وأسأَلُکَ بِجودِکَ أن تُدنِيَنى مِن قُربِکَ ، وأن توزِعَنى شُکرَکَ ، وأن تُلهِمَنى ذِکرَکَ .

اللّهُمَّ إنّى أسأَ لُک سُؤالَ خاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خاشِعٍ ، أن تُسامِحَنى وتَرحَمَنى ، وتَجعَلَنى بِقَسمِکَ راضِيا قانِعا ، وفى جَميعِ الأحوالِ مُتَواضِعا .

اللّهُمَّ وأسأَلُکَ سُؤالَ مَنِ اشتَدَّت فاقَتُهُ ، وأنزَلَ بِکَ عِندَ الشَّدائِدِ حاجَتَهُ ، وعَظُمَ فيما عِندَکَ رَغبَتُهُ .

اللّهُمَّ عَظُمَ سُلطانُکَ ، وعَلا مَکانُکَ ، وخَفِىَ مَکرُکَ ، وظَهَرَ أمرُکَ ، وغَلَبَ جُندُکَ (4) ، وجَرَت قُدرَتُکَ ، ولا يُمکِنُ الفِرارُ مِن حُکومَتِکَ .

اللّهُمَّ لا أجِدُ لِذُنوبى غافِرا ، ولا لِقَبائِحى ساتِرا ، ولا لِشَىءٍ مِن عَمَلِىَ القَبيحِ بِالحَسَنِ مُبَدِّلاً غَيرَکَ لا إلهَ إلّا أنتَ سُبحانَکَ وبِحَمدِکَ ، ظَلَمتُ نَفسى وتَجَرَّأتُ بِجَهلى ، وسَکَنتُ إلى قَديمِ ذِکرِکَ لى ، ومَنِّکَ عَلَىَّ .

اللّهُمَّ مَولاىَ کَم مِن قَبيحٍ سَتَرتَهُ ، وکَم مِن فادِحٍ مِنَ البَلاءِ أقَلتَهُ ، وکَم مِن عِثارٍ وَقَيتَهُ ، وکَم مِن مَکروهٍ دَفَعتَهُ ، وکَم مِن ثَناءٍ جَميلٍ لَستُ أهلاً لَهُ نَشَرتَهُ !

اللّهُمَّ عَظُمَ بَلائى ، وأفرَطَ بى سُوءُ حالى ، وقَصُرَت بى أعمالى ، وقَعَدَت بى أغلالى ، وحَبَسَنى عَن نَفعى بُعدُ آمالى (5) ، وخَدَعَتنِى الدُّنيا بِغُرورِها ، ونَفسى بِخِيانَتِها (6) ومِطالى يا سَيِّدى ، فَأَسأَلُکَ بِعِزَّتِکَ أن لا يَحجُبَ عَنکَ دُعائى سوءُ عَمَلى وفِعالى ، ولا تَفضَحنى بِخَفِىِّ مَا اطَّلَعتَ عَلَيهِ مِن سَريرَتى ، ولا تُعاجِلنى بِالعُقوبَهِ عَلى ما عَمِلتُهُ فى خَلَواتى مِن سوءِ فِعلى وإساءَتى ، ودَوامِ تَفريطى وجَهالَتى ، وکَثرَهِ شَهَواتى وغَفلَتى . وکُنِ اللّهُمَّ بِعِزَّتِکَ لى فى کُلِّ الأحوالِ رَؤوفا ، وعَلَىَّ فى جَميعِ الاُمورِ عَطوفا .

إلهى ورَبّى مَن لى غَيرُکَ أسأَلُهُ کَشفَ ضُرّى ، وَالنَّظَرَ فى أمرى .

إلهى ومَولاىَ أجرَيتَ عَلَىَّ حُكما اتَّبَعتُ فيهِ هَوى نَفسى ، ولَم أحتَرِس مِن تَزيينِ عَدُوّى ، فَغَرَّنى بِما أهوى ، وأسعَدَهُ عَلى ذلِکَ القَضاءُ ، فَتَجاوَزتُ بِما جَرى عَلَىَّ مِن ذلِکَ مِن نَقضِ (7) حُدودِکَ ، وخالَفتُ بَعضَ أوامِرِکَ ، فَلَکَ الحَمدُ عَلَىَّ فى جَميعِ ذلِکَ ، ولا حُجَّةَ لى فيما جَرى عَلَىَّ فيهِ قَضاؤُکَ ، وألزَمَنى حُکمُکَ وبَلاؤُکَ .

وقَد أتَيتُکَ يا إلهى بَعدَ تَقصيرى وإسرافى عَلى نَفسى ، مُعتَذِرا نادِما مُنکَسِرا ، مُستَقيلاً مُستَغفِرا مُنيبا ، مُقِرّا مُذعِنا مُعتَرِفا ، لا أجِدُ مَفَرّا مِمّا کانَ مِنّى ، ولا مَفزَعا أتَوَجَّهُ إلَيهِ فى أمرى ، غَيرَ قَبولِکَ عُذرى ، وإدخالِکَ إيّاىَ فى سَعَهٍ مِن رَحمَتِکَ .

إلهى فَاقبَل عُذرى ، وَارحَم شِدَّةَ ضُرّى ، وفُکَّنى مِن شَدِّ وَثاقى . يا رَبِّ ارحَم ضَعفَ بَدَنى ، ورِقَّةَ جِلدى ، ودِقَّةَ عَظمى ، يا مَن بَدَأَ خَلقى وذِکرى وتَربِيَتى وبِرّى وتَغذِيَتى ، هَبنى لِابتِداءِ کَرَمِکَ ، وسالِفِ بِرِّکَ بى .

إلهى وسَيِّدى ورَبّى ، أ تُراکَ مُعَذِّبى بِالنّارِ بَعدَ تَوحيدِکَ ، وبَعدَمَا انطَوى عَلَيهِ قَلبى مِن مَعرِفَتِکَ ، ولَهِجَ بِهِ لِسانى مِن ذِکرِکَ ، وَاعتَقَدَهُ ضَميرى مِن حُبِّکَ ، وبَعدَ صِدقِ اعتِرافى ودُعائى خاضِعا لِرُبوبِيَّتِکَ ، هَيهاتَ أنتَ أکرَمُ مِن أن تُضَيِّعَ مَن رَبَّيتَهُ ، أو تُبَعِّدَ مَن أدنَيتَهُ ، أو تُشَرِّدَ مَن آوَيتَهُ ، أو تُسَلِّمَ إلَى البَلاءِ مَن کَفَيتَهُ ورَحِمتَهُ !

ولَيتَ شِعرى يا سَيِّدى وإلهى ومَولاىَ ! أ تُسَلِّطُ النّارَ عَلى وُجوهٍ خَرَّت لِعَظَمَتِکَ ساجِدَةً ، وعَلى ألسُنٍ نَطَقَت بِتَوحيدِکَ صادِقَةً ، وبِشُکرِکَ مادِحَةً ، وعَلى قُلوبٍ اعتَرَفَت بِإلهِيَّتِکَ مُحَقِّقَةً ، وعَلى ضَمائِرَ حَوَت مِنَ العِلمِ بِکَ حَتّى صارَت خاشِعَةً ، وعَلى جَوارِحَ سَعَت إلى أوطانِ تَعَبُّدِکَ طائِعَةً ، وأشارَت بِاستِغفارِکَ مُذعِنَةً ؟ ! ما هکَذَا الظَّنُّ بِکَ ، ولا أُخبِرنا بِفَضلِکَ عَنکَ ، يا کَريمُ ، يا رَبِّ وأنتَ تَعلَمُ ضَعفى عَن قَليلٍ مِن بَلاءِ الدُّنيا وعُقوباتِها ، وما يَجرى فيها مِنَ المَکارِهِ عَلى أهلِها ، عَلى أنَّ ذلِکَ بَلاءٌ ومَکروهٌ قَليلٌ مَکثُهُ ، يَسيرٌ بَقاؤُهُ ، قَصيرٌ مُدَّتُهُ ، فَکَيفَ احتِمالى لِبَلاءِ الآخِرَهِ ، وجَليلِ وُقوعِ المَکارِهِ فيها ؟ ! وهُوَ بَلاءٌ تَطولُ مُدَّتُهُ ، ويَدومُ مَقامُهُ ، ولا يُخَفَّفُ عَن أهلِهِ ، لِأَنَّهُ لا يَکونُ إلّا عَن غَضَبِکَ وَانتِقامِکَ وسَخَطِکَ ، وهذا ما لا تَقومُ لَهُ السَّماواتُ وَالأَرضُ ، يا سَيِّدى فَکَيفَ بى وأنَا عَبدُکَ الضَّعيفُ ، الذَّليلُ الحَقيرُ ، المِسکينُ المُستَکينُ ؟ !

يا إلهى ورَبّى وسَيِّدى ومَولاىَ ، لِأَىِّ الاُمورِ إلَيکَ أشکو ، ولِما مِنها أضِجُّ وأبکى ؟ ! لِأَليمِ العَذابِ وشِدَّتِهِ ، أم لِطولِ البَلاءِ ومُدَّتِهِ ، فَلَئِن صَيَّرتَنى فِى

العُقوباتِ (8) مَعَ أعدائِکَ ، وجَمَعتَ بَینی وبَینَ أهلِ بَلائِکَ ، وفَرَّقتَ بَینی وبَینَ أحِبّائِکَ وأولِیائِکَ ، فَهَبنی یا إلهی وسَیِّدی ومَولایَ ورَبّی صَبَرتُ عَلی عَذابِکَ ، فَکَیفَ أصبِرُ عَلی فِراقِکَ ؟ وَهبنی صَبَرتُ عَلی حَرِّ نارِکَ ، فَکَیفَ أصبِرُ عَنِ النَّظَرِ إلی کَرامَتِکَ ؟ أم کَیفَ أسکُنُ فِی النّارِ ورَجائی عَفوُکَ ؟ !

فَبِعِزَّتِکَ یا سَیِّدی ومَولایَ اُقسِمُ صادِقا ، لَئِن تَرَکتَنی ناطِقا لَأَضِجَّنَّ إلَیکَ بَینَ أهلِها ضَجیجَ الآمِلینَ ، ولَأَصرُخَنَّ إلَیکَ صُراخَ المُستَصرِخینَ ، ولَأَبکِیَنَّ عَلَیکَ بُکاءَ الفاقِدینَ ، ولَأُنادِیَنَّکَ أینَ کُنتَ یا وَلِیَّ المُؤمِنینَ ؟ ! یا غایَةَ آمالِ العارِفینَ ، یا غِیاثَ المُستَغیثینَ ، یا حَبیبَ قُلوبِ الصّادِقینَ ، ویا إلهَ العالَمینَ !

أفَتُراکَ سُبحانَکَ یا إلهی وبِحَمدِکَ تَسمَعُ فیها صَوتَ عَبدٍ مُسلِمٍ سُجِنَ فیها بِمُخالَفَتِهِ ، وذاقَ طَعمَ عَذابِها بِمَعصِیَتِهِ ، وحُبِسَ بَینَ أطباقِها بِجُرمِهِ وجَریرَتِهِ ، وهُوَ یَضِجُّ إلَیکَ ضَجیجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحمَتِکَ ، ویُناديکَ بِلِسانِ أهلِ تَوحیدِکَ ، ویَتَوَسَّلُ إلَیکَ بِرُبوبِیَّتِکَ ؟ !

یا مَولایَ فَکَیفَ یَبقی فِی العَذابِ وهُوَ یَرجو ما سَلَفَ مِن حِلمِکَ ؟ ! أم کَیفَ تُؤلِمُهُ النّارُ وهُوَ یَأمُلُ فَضلَکَ ورَحمَتَکَ ؟ ! أم کَیفَ تُحرِقُهُ لَهبُها (9) وأنتَ تَسمَعُ صَوتَهُ وتَری مَکانَهُ ؟ أم کَیفَ یَشتَمِلُ عَلَیهِ زَفیرُها وأنتَ تَعلَمُ ضَعفَهُ ؟ أم کَیفَ یَتَقَلقَلُ (10) بَینَ أطباقِها وأنتَ تَعلَمُ صِدقَهُ ؟ أم کَیفَ تَزجُرُهُ زَبانِیَتُها وهُوَ یُناديکَ یا رَبَّهُ ؟ أم کَیفَ یَرجو فَضلَکَ فی عِتقِهِ مِنها فَتَترُکُهُ فیها (11) ؟

هَیهاتَ ما ذلِکَ الظَّنُّ بِکَ ، ولَا المَعروفُ مِن فَضلِکَ ، ولا مُشبِهٌ لِما عامَلتَ بِهِ المُوَحِّدینَ مِن بِرِّکَ وإحسانِکَ !

فَبِالیَقینِ أقطَعُ لَولا ما حَکَمتَ بِهِ مِن تَعذیبِ جاحِدیکَ ، وقَضَیتَ بِهِ مِن إخلادِ مُعانِدیکَ ، لَجَعَلتَ النّارَ کُلَّها بَردا وسَلاما ، وما کانَ لِأَحَدٍ فیها مَقَرّا ولا مُقاما ، لکِنَّکَ تَقَدَّسَت أسماؤُکَ أقسَمتَ أن تَملَأَها مِنَ الکافِرینَ ، مِنَ الجِنَّةِ وَالنّاسِ أجمَعینَ ، وأن تُخَلِّدَ فیهَا المُعانِدینَ ، وأنتَ جَلَّ ثَناؤُکَ قُلتَ مُبتَدِئا وتَطَوَّلتَ بِالإنعامِ مُتَکَرِّما «أفَمَن کَانَ مُؤْمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لَا یَسْتَوُونَ» (12) .

إلهی وسَیِّدی فَأَسأَلُکَ بِالقُدرَةِ الَّتی قَدَّرتَها ، وبِالقَضِیَّةِ الَّتی حَتَمتَها وحَکَمتَها ، وغَلَبتَ مَن عَلَیهِ أجرَیتَها ، أن تَهَبَ لی فی هذِهِ اللَّیلَةِ ، وفی هذِهِ السّاعَةِ کُلَّ جُرمٍ أجرَمتُهُ ، وکُلَّ ذَنبٍ أذنَبتُهُ ، وکُلَّ قَبیحٍ أسرَرتُهُ ، وکُلَّ جَهلٍ عَمِلتُهُ ، کَتَمتُهُ أو أعلَنتُهُ ، أخفَیتُهُ أو أظهَرتُهُ ، وکُلَّ سَیِّئَةٍ أمَرتَ بِإثباتِها الکِرامَ

الكاتِبينَ ، الّذينَ وَكّلتَهُم بِحِفظِ ما يَكونُ مِنّى ، وجَعَلتَهُم شُهَودا عَلَىَّ مَعَ جَوارِحى ، وكُنتَ أنتَ الرَّقيبَ عَلَىَّ مِن وَرائِهِم ، وَالشّاهِدَ لِما خَفِىَ عَنهُم ، وبِرَحمَتِکَ أخفَيتَهُ ، وبِفَضلِکَ سَتَرتَهُ . وأن تُوَفِّرَ حَظّى مِن كُلِّ خَيرٍ تُنزِلُهُ (13) ، أو إحسانٍ تُفَضِّلُهُ (14) ، أو بِرٍّ تَنشُرُهُ (15) أو رِزقٍ تبَسُطُهُ (16) ، أو ذَنبٍ تَغفِرُهُ ، أو خَطَاً تَستُرُهُ .

يا رَبِّ يا رَبِّ يا رَبِّ ، يا إلهى وسَيِّدى ومَولاىَ ومالِکَ رِقّى ، يا مَن بِيَدِهِ ناصِيَتى ، يا عَليما بِضُرِّى (17) ومَسكَنَتى ، يا خَبيرا بِفَقرى وفاقَتى . يا رَبِّ يا رَبِّ يا رَبِّ ، أسأَلُکَ بِحَقِّکَ وقُدسِکَ وأعظَمِ صِفاتِکَ ، وأسمائِکَ ، أن تَجعَلَ أوقاتى فِى اللَّيلِ وَالنَّهارِ بِذِكرِکَ مَعمورَةً ، وبِخِدمَتِکَ مَوصولَةً ، وأعمالى عِندَکَ مَقبولَةً ، حَتّى تَكونَ أعمالى وأورادى (18) كُلَّها وِردا واحِدا ، وحالى فى خِدمَتِکَ سَرمَدا .

يا سَيِّدى يا مَن عَلَيهِ مُعَوَّلى ، يا مَن إلَيهِ شَكَوتُ أحوالى . يا رَبِّ يا رَبِّ يا رَبِّ ، قَوِّ عَلى خِدمَتِکَ جَوارِحى ، وَاشدُد عَلَى العَزيمَهِ جَوانِحى ، وهَب لِىَ الجِدَّ فى خَشيَتِکَ وَالدَّوامِ فِى الاِتِّصالِ بِخِدمَتِکَ ، حَتّى أسرَحَ إلَيکَ فى مَيادينِ السّابِقينَ ، وأسرِعَ إلَيکَ فِى المُبادِرينَ (19) ، وأشتاقَ إلى قُربِکَ فِى المُشتاقينَ ، وأدنُوَ مِنکَ دُنُوَّ المُخلِصينَ ، وأخافَکَ مَخافَهَ الموقِنينَ ، وأجتَمِعَ فى جِوارِکَ مَعَ المُؤمِنينَ .

اللّهُمَّ ومَن أرادَنى بِسوءٍ فَأَرِدهُ ، ومَن كادَنى فَكِدهُ ، وَاجعَلنى مِن أحسَنِ عِبادِکَ نَصيبا عِندَکَ ، وأقرَبِهِم مَنزِلَهً مِنکَ ، وأخَصِّهِم زُلفَهً لَدَيکَ ، فَإِنَّهُ لا يُنالُ ذلِکَ إلّا بِفَضلِکَ ، وجُد لى بِجودِکَ ، وَاعطِف عَلَىَّ بِمَجدِکَ ، وَاحفَظنى بِرَحمَتِکَ ، وَاجعَل لِسانى بِذِكرِکَ لَهِجا ، وقَلبى بِحُبِّکَ مُتَيَّما ، ومُنَّ عَلَىَّ بِحُسنِ إجابَتِکَ ، وأقِلنى عَثرَتى ، وَاغفِر زَلَّتى ، فَإِنَّکَ قَضَيتَ عَلى عِبادِکَ بِعِبادَتِکَ ، وأمَرتَهُم بِدُعائِکَ ، وضَمِنتَ لَهُمُ الإِجابَهَ .

فَإِلَيکَ يا رَبِّ نَصَبتُ وَجهى ، وإلَيکَ يا رَبِّ مَدَدتُ يَدى ، فَبِعِزَّتِکَ استَجِب لى دُعائى ، وبَلِّغنى مُناىَ ، ولا تَقطَع مِن فَضلِکَ رَجائى ، وَاكفِنى شَرَّ الجِنِّ وَالإِنسِ مِن أعدائى ، يا سَريعَ الرِّضَا اغفِر لِمَن لا يَملِکُ إلّا (20) الدُّعاءَ فَإِنَّکَ فَعّالٌ لِما تَشاءُ .

يا مَنِ اسمُهُ دَواءٌ ، وذِكرُهُ شِفاءٌ ، وطاعَتُهُ غِنىً ، ارحَم مَن رَأسُ مالِهِ الرَّجاءُ ، وسِلاحُهُ البُكاءُ . يا سابِغَ النِّعَمِ يا دافِعَ النِّقَمِ ، يا نورَ المُستَوحِشينَ فِى الظُّلَمِ ، يا عالِما لا يُعلَمُ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وَافعَل بى ما أنتَ أهلُهُ،

وصَلّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ (21) وَالأئِمَّهِ المَيامينَ مِن آلِهِ وسَلّمَ تَسليما . (22) .

1- .الدخان : 4 .
2- .وفى نسخه : «عَلَت» .
3- .أثبتنا ما بين المعقوفين من مصباح الزائر .
4- .وفى نسخه : «قهرک» .
5- .وفى نسخه : «أملى» .
6- .وفى نسخه : «بجنايتها» .
7- .وفى نسخه : «بعض» .
8- .وفى نسخه : «للعقوبات» .
9- .وفى نسخه : «لَهيبُها» .
10- .وفى نسخه : «يَتَغَلغَل» .
11- .وفى نسخه : «أم كيف تنزله فيها وهو يرجو فضلک فى عتقه منها فتتركه» .
12- .السجده : 18 .
13- .وفى نسخه : «أنزلته» .
14- .وفى نسخه : «فصّلته» .
15- .وفى نسخه : «نشرته» .
16- .وفى نسخه : «بسطته» .
17- .فى نسخه : «بفقرى» .
18- .وفى نسخه : «إرادتى» .
19- .وفى نسخه : «البارزين» .
20- .وفى نسخه : «غير» .
21- .فى مصباح المتهجّد : «رسوله» بدل «محمّد» .
22- .الإقبال : ج 3 ص 331 ، مصباح المتهجّد : ص 844 ح 910 ، مصباح الزائر : ص 317 ، المصباح للكفعمى : ص 737 ، البلد الأمين : ص 188 .

د شب جمعه

ر . ک : ص 31 (داستان هایی از عبادتش) .

د شب جمعه1555.مقتل الحسین :الإقبال :از جمله دعاها در این شب ، دعایی است که به سند خود ، از جدّم ابو جعفر طوسی روایت کرده ام که گفت : روایت شده کُمیل بن زیاد نَخَعی ، امیر مؤمنان را در نیمه شعبان ، در حال سجده دید که این دعا را می خواند.

در روایت دیگری این عبارت را دیدم که کُمیل بن زیاد گفت : با مولای خود ، امیر مؤمنان ، به همراه گروهی از یارانش در مسجد بصره نشسته بودیم که یکی از آنان ، از معنای سخن خداوند عز و جل پرسید که : «در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار ، فیصله می یابد» .

[علی علیه السلام] فرمود : «مقصود ، نیمه شعبان است . سوگند به آن که جان علی به دست اوست ، هیچ بنده ای نیست ، مگر آن که هر آنچه خوبی و بدی تا آخر سال بر وی می گذرد ، در نیمه شعبان بر او تقسیم می گردد ، و هیچ بنده ای این شب را زنده نمی دارد و دعای خضر علیه السلام را نمی خواند ، مگر آن که پاسخ گفته می شود».

هنگامی که از مسجد رفت ، شبْ هنگام ، درِ خانه اش را زدم .

فرمود : «چه کار داری کمیل؟» .

گفتم : دعای خضر را می خواهم.

فرمود : «بنشین ای کمیل! هرگاه این دعا را حفظ کردی ، هر شبِ جمعه آن را بخوان ، و یا ماهی یک بار بخوان ، و یا سالی یک بار بخوان ، و یا دستِ کم در عمرت یک بار بخوان که [در این صورت] ، کفایت می شوی، یاری می گردی، روزی داده می شوی و بخشایش را از دست نمی دهی.

ای کمیل! هم صحبتی طولانی ما ، بر ما واجب کرده که خواست تو را برآورده کنیم».

آن گاه فرمود : «بنویس:

بار خدایا ! من به [حقّ] رحمتت که همه چیز را در بر می گیرد ، از تو درخواست می کنم ، و به قدرتت که به وسیله آن بر همه چیزها چیره ای و همه چیزها در برابر آن فروتن اند و همه چیزْ در برابر آن خوار است، و به جبروتت که به وسیله آن ، بر همه چیزها غلبه پیدا کرده ای ، و به عزّتت که هیچ چیز در برابر آن ، تاب مقاومت ندارد ، و به عظمتت که ارکان همه چیزها را پُرکرده است ، و به سلطنتت که بر همه چیزها برتری دارد ، و به ذات خود که پس از فانی شدن همه چیزها باقی است ، و به نام هایت که به وسیله آنها بر ارکان همه چیزها غلبه پیدا کرده ای ، و به دانشت که به همه چیزْ احاطه دارد ، و به نور وجهت که همه چیز برایش روشن است ، ای نور ! ای قدّوس ! ای اوّلِ اوّلین ها و ای آخرِ آخرین ها !

بار خدایا ! بر من ببخش گناهانی را که پیوندها را می دَرَند . بار خدایا ! بر من ببخش گناهانی را که سبب فرود آمدن کیفر می شوند . بار خدایا ! بر من ببخش گناهانی را که نعمت ها را دگرگون می کنند . بار خدایا ! بر من ببخش گناهانی را که دعا را باز می دارند . بار خدایا ! بر من ببخش گناهانی را که بلا را فرود می آورند . بار خدایا ! بر من ببخش گناهانی را که امید را قطع می کنند . بار خدایا ! بر من ببخش هر گناهی را که انجام داده ام و هر خطایی را که مرتکب شده ام.

بار خدایا ! من به یاد تو به تو تقرّب می جویم، و به سوی تو از تو شفاعت می طلبم ، و به [حقّ]بخششت از تو می خواهم که مرا به خود نزدیک سازی ، و شکرت را روزی ام گردانی ، و یادت را به من الهام نمایی.

بار خدایا ! از تو به سانِ انسانی فروتن، بی ارج و افتاده ، درخواست می کنم که بر من آسان گیری و رحم کنی ، و مرا به نصیب خود ، خشنود و قانع سازی ، و در همه احوال ، فروتنم گردانی.

بار خدایا ! به سان کسی از تو درخواست می کنم که بینوایی اش شدّت یافته ، و به هنگام سختیِ نیاز به درگاهت آمده ، و اشتیاقش به آنچه که نزد توست ، بسیار است.

بار خدایا ! پادشاهی ات عظیم، و مکانت والا ، و مکرت پوشیده، و فرمانت آشکار، و سپاهت چیره ، و قدرتت نافذ است و از قلمرو حکومت تو توانِ گریز نیست.

بار خدایا ! برای گناهانم بخشاینده ای ، و برای زشتی هایم سرپوش گذارنده ای ، و برای هیچ یک از کارهای زشتم ، تغییر دهنده ای به کار نیک ، جز تو نمی یابم . خدایی جز تو که منزّهی و به سپاست مشغولم ، نیست . به خویش ستم کردم و بر پایه نادانی ام دلیری نمودم ، و به یادکردِ قدیم تو از من ، و لطفت به من ، دل خوش گردانیدم.

بار خدایا ! مولای من ! چه بسیار زشتی که بر آنها سرپوش گذاشتی ، و چه بسیار بلاهای سنگین که از من بازگرداندی ، و چه قدر لغزش که از آنها بازم داشتی ، و چه قدر ناخوشی که از من دفع کردی ، و چه بسیار ثناهای زیبا که شایسته آن نبودم و تو برایم نشر دادی.

بار خدایا ! گرفتاری ام بزرگ، بدحالی ام گذشته از حد ، و عملم اندک است ، و دلبستگی هایم زمینگیرم ساخته اند ، و آرزوهای دراز ، از بهره گیری بازم داشته اند ، و دنیا با غرور خود ، و نَفْسم با خیانت ها و سهل انگاری هایش مرا فریفته است .

ای سرور من ! به عزّتت از تو می خواهم که کارها و رفتارهای بدم ، دعایم را از رسیدن به تو باز ندارد و به خاطر آگاهی ات بر رفتارهای پوشیده ام ، رسوایم نسازی ، و بر آنچه که در تنهایی هایم از کارهای زشت و بی ادبی انجام داده ام و یا به خاطر ادامه کوتاه کاری و نادانی و فراوانی شهوت و غفلتم ، به مجازاتم شتاب مورزی .

بار خدایا ! به عزّت خودت ، در همه حال بر من مهربان باش و در هر کاری مرا مورد مهر و توجّه قرار ده.

خدای من و پروردگار من ! من جز تو چه کسی را دارم که از او رفع گرفتاری ها و توجّه به کارهایم را درخواست کنم؟

خدای من و مولای من ! بر من فرمانی جاری ساختی که در آن ، از خواهش های نفسم پیروی کردم و از ظاهرسازی های دشمنم پرهیز ننمودم ، که بدین ترتیب ، با آنچه هوس کردم ، مرا فریب داد و تقدیر هم در این کار ، او را یاری کرد . من در آنچه بر من گذشت ، با زیر پا گذاشتن قوانین تو و مخالفت با بعضی فرمان هایت ، تجاوزکاری کردم . در همه این امور ، تو بر من حجّت داری ، و من در آنچه که قضای تو بر من رانده شده ، حجّتی ندارم و حکم و آزمایشت بر من الزامی است.

خدای من ! اینک ، پس از کوتاهی هایم و زیاده روی هایم در حقّ خویش ، عذرخواهانه، پشیمان، شکسته، پوزش جو، آمرزش خواه، برگشته، اقرار کننده، قبول کننده و معترف ، به درگاهت آمده ام ، و از آنچه در آن هستم ، راه گریزی نمی یابم ، و در کارهایم پناهگاهی نیست که بدان روکنم ، جز آن که تو عذرم را بپذیری و مرا در گستره رحمت خویش وارد سازی.

خدای من ! عذرم را بپذیر، و بر سختی گرفتاری ام رحم نما، و از بند محکم ، رهایم کن.

پروردگارا ! بر ضعیفی بدنم و نرمی پوستم و نازکی استخوانم رحم کن . ای آن که خلقتم، یادکردم، تربیتم، احسانم، و تغذیه ام را آغاز کردی ! به خاطر کرَم نخستین و خوبی های پیشینت در حقّ من، مرا ببخش.

خدای من و سرور من و پروردگار من ! آیا ممکن است پس از اقرارم به توحیدت مرا عذاب کنی ؟ و پس از آن که قلبم معرفت تو را در بر دارد و زبانم به یاد تو می چرخد و درونم به مِهر تو گِره خورده است ؟ و پس از اعتراف صادقانه و دعای فروتنانه ام برای پروردگاری ات؟

هیهات ! تو کریم تر از آنی که آن را که پروریدی ، تباه کنی و آن را که نزدیک ساختی ، دور گردانی و آن را که پناه دادی ، رها کنی و آن را که کفایت کردی و بر او رحم آوردی ، به گرفتاری ها تسلیم سازی.

ای سرور من و خدای من و مولای من ! ای کاش می دانستم که آیا آتش بر چهره هایی که برای عظمت تو به سجده افتاده اند ، و بر زبان هایی که صادقانه به توحید تو گشوده شده و مدح شکرت را گفته اند ، و بر دل هایی که به راستی بر خداوندی ات اعتراف کرده اند ، و بر ضمیرهایی که به تو آگاهی پیدا کرده و فروتن گشته اند ، و بر اعضای پیکری که به سوی جایگاه های عبودیّت تو مطیعانه می شتابند و با اقرار [به گناه] ، طلب آمرزش می کنند ، تسلّط خواهد یافت؟ ! چنین گمانی بر تو نیست و درباره فضل تو چنین به ما خبر داده نشده است .

ای کریم ! ای پروردگار ! تو از ناتوانی من در برابر گرفتاری های ناچیز دنیا و کیفرهای آن و ناخشنودی هایی که در دنیا بر اهل آن وارد می شود ، آگاهی ، با آن که این بلاها و ناخشنودی ها ، زودگذر ، ناپایدار و کوتاه مدّت اند . پس چگونه بلای آخرت و بزرگی ناخشنودی های آن را تحمّل کنم ، در حالی که بلای آن ، طولانی و همیشگی است و از اهل آن، کاسته نمی شود؛ چون آن بلا جز بر پایه خشم و انتقام و ناخشنودی تو نیست و این ، چیزی است

که آسمان ها و زمین ، تاب تحمّل آن را ندارند. ای سرور من! چگونه تحمّل کنم ، در حالی که من ، بنده ناتوان، خوار ، کوچک، بینوا و افتاده توام؟

ای خدای من و پروردگار من و سرور من و مولای من! از کدام کارها به تو شکایت آورم و از کدام یک ناله سر دهم و گریه کنم؟ از درد کیفر و شدّت آن یا از طول بلا و مدّت آن؟ اگر مرا با دشمنانت در کیفرها قرار دهی و بین من و اهل گرفتاری جمع کنی و بین من و دوستان و یارانت جدایی افکنی ، چنان گیر ای خدای من و سرور من و مولای من و پروردگار من که بر عذابت شکیبایی کنم ، بر جدایی ات چگونه تاب آورم؟ چنان گیر که بر سوز دوزخت شکیبا باشم ، چگونه از نظر کردن به کرامتت خودداری کنم؟ و یا چگونه در آتشْ منزل گزینم و امیدم بخشش تو باشد؟

پس به عزّت تو ای سرورم و مولایم صادقانه سوگند می خورم که اگر مرا گویا در بین اهل دوزخ رها کنی ، چون نالیدن امیدواران ، ناله خواهم کرد و چون فریاد فریادزنان ، فریاد خواهم زد ، و چون گریه کس از دست دادگان ، گریه خواهم کرد و تو را فریاد خواهم زد که : کجایی ، ای ولی مؤمنان ، ای نهایت آرزوی عارفان ، ای کمکِ کمک جویان، ای دوست دل راستگویان و ای خدای عالمیان؟!

آیا ممکن است تو که منزّهی و ستودنی ، ای خدای من که در دوزخ ، صدای بنده مسلمانی را که به خاطر مخالفت هایش در آن جا زندانی شده و به خاطر گناهکاری اش طعم عذاب تو را می چشد و به علّت جرم و جنایتش در بین طبقه های دوزخْ حبس شده، بشنوی و او چون امیدواران به رحمت تو ، به درگاهت ناله می کند و به زبان اهل توحیدت ، صدایت می کند و به [حقّ] ربوبیّتت به تو متوسل می شود؟

ای مولای من! چگونه چنین شخصی در کیفر بماند ، در حالی که امید بردباری گذشته تو را دارد؟ و چگونه آتشْ او را رنج دهد ، در حالی که آرزوی فضل و رحمت تو را دارد؟ و یا چگونه شعله های آن وی را بسوزاند ، حال آن که تو صدای او را می شنوی و جایگاهش را می بینی؟ و یا چگونه شعله های آن او را فرا گیرد ، حال آن که ناتوانی او را می دانی؟ و یا چگونه در بین طبقه های آن ، بالا و پایین برود ، حال آن که راستگویی او را می دانی؟ و چگونه زبانه های آن او را زجر دهد ، حال آن که او با خطاب : ای پروردگار! ، تو را فریاد می زند؟ و چگونه امید به تو برای رهایی از آن دارد و تو او را در آن جا رها می کنی؟

هرگز چنین گمانی به تو نمی رود و در کَرَم تو ، چنین چیزی ناشناخته است و این ، با خوبی و احسانی که درباره موحّدانت روا داشتی ، شبیه نیست !

به یقین ، قطع دارم که اگر حکم به شکنجه منکرانت نکرده بودی و به جاودانه بودنِ گرفتاری دشمنانت فرمان نرانده بودی ، همه دوزخ را سرد و آرامْ قرار می دادی و هیچ کس را در آن جا جایگزین و مقیم نمی ساختی؛ امّا تو نام هایت مقدّس باد سوگند خوردی که دوزخ را از کافرانِ جِن و اِنس پُر سازی و خیره سران را در آن ، گرفتار جاودان گردانی و تو ثنایت شکوهمند باد در آغاز گفتی و با نعمت های کریمانه ات منّت نهادی که : «آیا کسی که مؤمن است ، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند » .

خدای من و سرور من ! به [حقّ] قدرتی که مقدَّر کردی و به سرنوشتی که آن را حتمی ساختی و استوار گردانیدی و با اجرای آن بر هر کس غلبه یافتی ، از تو درخواست می کنم که در این شب و در این ساعت ، هر جرمی را که مرتکب شده ام و هر گناهی را که انجام داده ام و هر زشتی ای را که مخفی داشته ام و هر کار جاهلانه ای را که انجام داده ام چه نهان کرده ام و چه آشکار ، و چه مخفی داشته ام و چه نمایان ، و هر بدی ای را که به فرشتگان نویسنده که آنان را بر صورت برداری کارهایم موکّل کرده ای فرمان به ثبت دادی و خود بر آنچه از آنان مخفی مانده ، گواهی و از روی رحمتتْ آنها را مخفی کرده ای و به کرمت پوشانیده ای ، بر من ببخش ، و نصیب مرا از هر خیری که فرو می فرستی، نعمتی که می بخشی، خوبی ای که می گسترانی، روزی ای که فراخ می کنی، گناهی که می بخشی و خطایی که می پوشانی، افزون فرما.

ای پروردگار من ! ای پروردگار من ! ای پروردگار من ! ای خدای من و آقای من و مولای من و مالک من ! ای آن که پیشانی ام (اختیارم) به دست اوست ! ای دانا به بدحالی و درماندگی ام و آگاه از نیازمندی و حاجتم ! ای پروردگارم ! ای پروردگارم ! ای پروردگارم ! به حقّ تو و پاکی تو و بزرگ ترین صفت ها و نام هایت ، از تو درخواست می کنم که در شب و روز ، وقت های مرا به یاد خودت پُر بار ، و به خدمتت پیوسته و اعمالم را در پیشگاهت پذیرفته قرار دهی ، تا همه اعمال و وِردهایم (دعاهایم) یک وِرد باشند و حالم در خدمت تو جاودانه گردد.

ای سرور من ! ای آن که بر او تکیه دارم ! ای آن که احوالم را به او شکایت می برم ! ای پروردگارم ! ای پروردگارم ! ای پروردگارم ! اعضایم را بر

خدمتت نیرو ده ، و دلم را به همّت و تصمیمْ استوار کن ، و در راه بیمناکی از خودت و تداوم پیوستگی به خدمتت ، توفیق تلاش به من عنایت فرما تا در میدان های پیشتازان ، به سوی تو پیشتازی کنم و در بین مسابقه دهندگان ، به سوی تو سرعت گیرم و در بین مشتاقان ، به جوار تو مشتاق شوم و چون مخلصان ، به تو نزدیک گردم و به سان یقین کنندگان ، از تو بترسم و با مؤمنان ، در کنارت قرار گیرم .

بار خدایا ! هر کس اراده بد درباره من دارد ، درباره اش اراده [ی بد] کن ، و هر کس به من نیرنگ می زند ، به او نیرنگ زن ، و در پیشگاه خود ، مرا از نیک بهره ترین بندگانت و مقرب ترین آنان به خود ، و خاص تر آنها در نزد خویش قرار ده؛ چون جز به فضل تو نمی توان به آن [جایگاه] دست یافت. با بخشندگی خود بر من ببخش ، و با بزرگواری خویش به من توجّه فرما ، و با رحمتت مرا حفظ کن و زبانم را به ذکرت گویا ، و دلم را به محبّتت شیدا کن ، و با پذیرش نیکویت بر من منّت نِه ، گرفتاری ام را کم کن ، و لغزشم را ببخش ؛ چرا که تو بر بندگانت فرمان عبادت داده ای و به آنان دستور دعا داده ای و پذیرش را برایشان ضمانت نموده ای.

پروردگارا ! رویم را به سوی تو کرده ام . پروردگارا ! دستم را به سوی تو دراز کرده ام . به [حقّ] عزّتت دعایم را مستجاب کن و مرا به آرزویم برسان ، و امیدم را از خود نبُر ، و شرّ دشمنان جِنّی و اِنسی ام را بسنده باش .

ای زود خشنود شونده ! بر آن که جز دعا چیزی ندارد ، ببخش ؛ چرا که تو هر آنچه خواهی ، انجام خواهی داد.

ای آن که نامش دوا، و یادش شفا، و پیروی اش ثروت است ! بر آن که سرمایه اش امید و ابزارش گریه است ، رحم کن . ای گسترنده نعمت و ای دفع کننده بدبختی ! ای نور وحشت کنندگان در تاریکی ها ! ای دانای آموزش ندیده !

بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست ، و با من آن گونه که تو شایسته آنی، رفتار فرما ، و بر محمّد و امامان خجسته از خاندان او درود فرست و سلام نثار کن».

.

ص: 156

. .

ص: 157

. .

ص: 158

. .

ص: 159

. .

ص: 160

. .

ص: 161

. .

ص: 162

. .

ص: 163

. .

ص: 164

. .

ص: 165

. .

ص: 166

. .

ص: 167

. .

ص: 168

. .

ص: 169

. .

ه : يَومَ الجُمُعَهِ1557.المناقب لابن شهرآشوب:الإمام علىّ عليه السلام مِن دُعاءٍ لَهُ فى يَومِ الجُمُعَهِ وهُوَ دُعاءٌ عَظيمٌ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذى لا مِن شَىءٍ كانَ ، ولا مِن شَىءٍ كَوَّنَ ما قَد كانَ ، مُستَشهَدٌ بِحُدوثِ الأَشياءِ عَلى أَزَلِيَّتِهِ ، وبِما وَسَمَها بِهِ مِنَ العَجزِ عَلى قُدرَتِهِ ، وبِمَا اضطَرَّها إلَيهِ مِنَ الفَناءِ عَلى دَوامِهِ .

لَم يَخلُ مِنهُ مَكانٌ فَيُدرَکَ بِأَينِيَّتِهِ ، ولا لَهُ شَبَحُ مِثالٍ فَيوصَفَ بِكَيفِيَّتِهِ ، ولَم يَغِب عَن شَىءٍ فيُعلَمَ بِحَيثِيَّتِهِ ، مُبائِنٌ لِجَميعِ ما أحدَثَ فِى الصِّفاتِ ، ومُمتَنِعٌ عَنِ الإِدراكِ بِمَا ابتَدَعَ مِن تَصَرُّفِ الذَّواتِ ، وخارِجٌ بِالكِبرِياءِ وَالعَظَمَهِ مِن جَميعِ تَصَرُّفِ الحالاتِ .

مُحَرَّمٌ عَلى بَوارِعِ ثاقِباتِ الفِطَنِ تَجديدُهُ ، وعَلى عَوامِقِ ثاقِباتِ الفِكرِ تَكييفُهُ ، وعَلى غَوائِصِ سابِحاتِ النَّظَرِ تَصويرُهُ ، ولا تَحويهِ الأَماكِنُ لِعَظَمَتِهِ ، ولا تَذرَعُهُ المَقاديرُ لِجَلالِهِ ، ولا تَقطَعُهُ المَقاييسُ لِكِبرِيائِهِ .

مُمتَنِعٌ عَنِ الأَوهامِ أن تَكتَنِهَهُ ، وعَنِ الأَفهامِ أن تَستَغرِقَهُ ، وعَنِ الأَذهانِ أن تُمَثِّلَهُ .

قَد يَئِسَت عَنِ استِنباطِ (1) الإِحاطَهِ بِهِ طَوامِحُ العُقولِ ، ونَضَبَت عَنِ الإِشارَهِ إلَيهِ بِالاِكتِناهِ بِحارُ العُلومِ ، ورَجَعَت بِالصِّغَرِ مِنَ السُّمُوِّ إلى وَصفِ قُدرَتِهِ لَطائِفُ الخُصومِ .

واحِدٌ لا مِن عَدَدٍ ، ودائِمٌ لا بِأَمَدٍ ، وقائِمٌ لا بِعَمَدٍ . لَيسَ بِجِنسٍ فَتُعادِلَهُ الأَجناسُ ، ولا بِشَبَحٍ فَتُضارِعَهُ الأَشباحُ ، ولا كَالأَشياءِ فَتَقَعَ عَلَيهِ الصِّفاتُ .

قَد ضَلَّتِ العُقولُ فى أمواجِ تَيّارِ إدراكِهِ ، وتَحَيَّرَتِ الأَوهامُ عَن إحاطَهِ ذِكرِ أَزَلِيَّتِهِ ، وحَصِرَتِ الأَفهامُ عَنِ استِشعارِ وَصفِ قُدرَتِهِ ، وغَرِقَتِ الأَذهانُ فى لُجَجِ أَفلاكِ مَلَكوتِهِ .

مُقتَدِرٌ بِالآلاءِ ، مُمتَنِعٌ بِالكِبرِياءِ ، ومُتَمَلِّکٌ عَلَى الأَشياءِ ، فَلا دَهرٌ يُخلِقُهُ ، ولا وَصفٌ يُحيطُ بِهِ .

قَدِ خَضَعَت لَهُ رِقابُ الصِّعابِ فى مَحَلِّ تُخومِ قَرارِها ، وأذعَنَت لَهُ رَواصِنُ الأَسبابِ فى مُنتَهى شَواهِقِ أَقطارِها .

مُستَشهَدٌ بِكُلّيَّهِ الأجناسِ عَلى رُبوبِيَّتِهِ ، وبِعَجزِها عَن قُدرَتِهِ ، وبِفُطورِها عَلى قِدمَتِهِ ، وبِزَوالِها عَلى بَقائِهِ ، فَلا لَها مَحيصٌ عَن إدراكِهِ إيّاها ، ولا خُروجٌ عَن إحاطَتِهِ بِها ، ولا احتِجابٌ عَن إحصائِهِ لَها ، ولا امتِناعٌ مِن قُدرَتِهِ عَلَيها .

كَفى بِإتقانِ الصُّنعِ لَهُ آيَةً ، وبِتَركيبِ الطَّبعِ عَلَيهِ دَلالَةً ، وبِحُدوثِ الفَطرِ عَلَيهِ قِدمَةً ، وبِإحكامِ الصَّنعَهِ عَلَيهِ عِبرَةً ، فَلا إلَيهِ حَدٌّ مَنسوبٌ ، ولا لَهُ مَثَلٌ مَضروبٌ ، ولا شَىءٌ عَنهُ بِمَحجوبٍ ، تَعالى عَن ضَربِ الأمثالِ لَهُ وَالصِّفاتِ المَخلوقَهِ عُلُوّا كَبيرا .

وسُبحانَ اللّهِ الَّذى خَلَقَ الدُّنيا لِلفَناءِ وَالبُيودِ ، وَالآخِرَهِ لِلبَقاءِ وَالخُلودِ ! وسُبحانَ اللّهِ الَّذى لا يَنقُصُهُ ما أعطى فَأسنى ، وإن جازَ المَدى فِى المُنى ، وبَلَغَ الغايَهَ القُصوى ، ولا يَجورُ فى حُكمِهِ إذا قَضى ! وسُبحانَ اللّهِ الَّذى لا يُرَدُّ ما قَضى ، ولا يُصرَفُ ما أمضى ، ولا يُمنَعُ ما أعطى ، ولا يَهفو ولا يَنسى ، ولا يَعجَلُ بَل يُمهِلُ ويَعفو ، ويَغفِرُ ويَرحَمُ ويَصبِرُ ، ولا يُسأَلُ عَمّا يَفعَلُ وهُم يُسأَلونَ !

ولا إلهَ إلّا اللّهُ الشّاكِرُ لِلمُطيعِ لَهُ ، المُملى لِلمُشرِكِ بِهِ ، القَريبُ مِمَّن دَعاهُ عَلى حالِ بُعدِهِ ، وَالبَرُّ الرَّحيمُ بِمَن لَجَأَ إلى ظِلِّهِ وَاعتَصَمَ بِحَبلِهِ . ولا إلهَ إلّا اللّهُ المُجيبُ لِمَن ناداهُ بِأخفَضِ صَوتِهِ ، السَّميعُ لِمَن ناجاهُ لِأغمَضِ سِرِّهِ ، الرَّؤوفُ بِمَن رَجاهُ لِتَفريجِ هَمِّه ، القَريبُ مِمَّن دَعاهُ لِتَنفيسِ كَربِهِ وغَمِّهِ . ولا إلهَ إلّا اللّهُ الحَليمُ عَمَّن ألحَدَ فى آياتِهِ ، وَانحَرَفَ عَن بَيِّناتِهِ ، ودانَ بِالجُحودِ فى كُلِّ حالاتِهِ .

وَاللّهُ أكبَرُ القاهِرُ لِلأَضدادِ ، المُتعالى عَنِ الأَندادِ ، المُتَفَرِّدُ بِالمِنَّهِ عَلى جَميعِ العِبادِ . وَاللّهُ أكبَرُ المُحتَجِبُ بِالمَلَكوتِ وَالعِزَّهِ ، المُتَوَحِّدُ بِالجَبَروتِ وَالقُدرَهِ ، المُتَرَدِّى بِالكِبرِياءِ وَالعَظَمَهِ . وَاللّهُ أكبَرُ المُتَقَدِّسُ بِدَوامِ السُّلطانِ وَالغالِبُ بِالحُجَّهِ وَالبُرهانِ ، ونَفاذِ المَشِيَّهِ فى كُلِّ حينٍ وأوانٍ .

اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ عَبدِكَ ورَسولِكَ ، وأعطِهِ اليَومَ أفضَلَ الوَسائِلِ وأشرَفَ العَطاءِ ، وأعظَمَ الحِباءِ وَالمَنازِلِ ، وأسعَدَ الجَدودِ (2) ، وأقَرَّ الأَعيُنِ (3) .

اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، الَّذين أمَرتَ بِطاعَتِهِم ، وأذهَبتَ عَنهُمُ الرِّجسَ وطَهَّرتَهُم تَطهيرا .

اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، الَّذينَ ألهَمتَهُم عِلمَكَ ، وَاستَحفَظتَهُم كُتُبَكَ (4) وَاستَرعَيتَهُم عِبادَكَ .

اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ عَبدِکَ ورَسولِکَ وحَبيبِکَ وخَليلِکَ ، وسَيِّدِ الأوَّلينَ وَالآخِرينَ ، مِنَ الأَنبِياءِ وَالمُرسَلينَ ، وَالخَلقِ أجمَعينَ ، وعَلى آلِهِ الطَّيِّبينَ ، الَّذينَ أَمَرتَ بِطاعَتِهِم ، وأوجَبتَ عَلَينا حَقَّهُم ومَوَدَّتَهُم (5) .

اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ سُؤالَ وَجِلٍ مِنَ انتِقامِکَ ، حاذِرٍ مِن نَقِمَتِکَ ، فَزِعٍ إلَيکَ مِنکَ ، لَم يَجِد لِفاقَتِهِ مُجيراً غَيرَکَ ، ولا آمِنا [لِخَوفِهِ] (6) غَيرَ فِنائِکَ ، وتَطَوُّلُکَ سَيِّدى ومَولاىَ عَلى طولِ (7) مَعصِيَتى لَکَ ، أقصَدَنى إلَيکَ ، وإن كانَت سَبَقَتنِى الذُّنوبُ وحالَت بَينى وبَينَکَ ؛ لِأَنَّکَ عِمادُ المُعتَمِدِ ، ورَصَدُ المُرتَصِدِ ، لا تَنقُصُکَ المَواهِبُ ، ولا تَغيضُکَ المَطالِبُ ، فَلَکَ المِنَنُ العِظامُ ، وَالنِّعَمُ الجِسامُ (8) .

يا مَن لا تَنقُصُ خَزائِنُهُ ، ولا يَبيدُ مُلکُهُ ، ولا تَراهُ العُيونُ ، ولا تَعزُبُ مِنهُ حَرَکَةٌ ولا سُکونٌ . لَم تَزَل ولا تَزالُ ، لا يَتَوارى عَنکَ مُتَوارٍ فى كَنينِ (9) أرضٍ ولا سَماءٍ ولا تُخومٍ ، تَكَفَّلتَ بِالأَرزاقِ يا رَزّاقُ ، وتَقَدَّستَ عَن أن تَتَناوَلَکَ الصِّفاتُ ، وتَعَزَّزتَ عَن أن تُحيطَ بِکَ تَصاريفُ اللُّغاتِ ، ولَم تَكُن مُستَحدَثا فَتوجَدَ مُتَنَقِّلاً عَن حالَةٍ إلى حالَةٍ ، بَل أنتَ الفَردُ الأَوَّلُ وَالآخِرُ ذُو العِزِّ القاهِرُ ، جَزيلُ العَطاءِ ، سابِغُ النَّعماءِ ، أَحَقُّ مَن تَجاوَزَ وعَفا عَمَّن ظَلَمَ وأساءَ .

بِكُلِّ لِسانٍ إلهى تُمَجَّدُ ، وفِى الشَّدائِدِ عَلَيکَ يُعتَمَدُ ، فَلَکَ الحَمدُ وَالمَجدُ ؛ لِأَنَّکَ المالِکُ الأَبَدُ ، وَالرَّبُّ السَّرمَدُ .

أتقَنتَ إنشاءَ البَرايا ، فَأَحكَمتَها بِلُطفِ التَّقديرِ ، وتَعالَيتَ فِى ارتفاعِ شَأنِکَ عَن أن يَنفُذَ فيکَ حُكمُ التَّغييرِ ، أو يُحتالَ مِنکَ بِحالٍ يَصِفُکَ بِهِ المُلحِدُ إلى تَبديلٍ ، أو يوجَدَ فِى الزِّيادَةِ وَالنُّقصانِ مَساغٌ فِى اختِلافِ التَّحويلِ ، أو تَلتَثِقَ (10) سَحائِبُ الإِحاطَةِ بِکَ فى بُحورِ هِمَمِ الأَحلامِ ، أو تَمتَثِلَ لَکَ مِنها جِبِلَّةٌ تَضِلُّ فيها رَوِيّاتُ الأَوهامِ .

فَلَکَ مَولاىَ ، انقادَ الخَلقُ مُستَخذِئينَ بِإِقرارِ الرُّبوبِيَّةِ ، ومُعتَرِفينَ خاضِعينَ بِالعُبودِيَّةِ .

سُبحانَکَ ما أعظَمَ شَأنَکَ ، وأعلى مَكانَکَ ، وأنطَقَ بِالصِّدقِ بُرهانَکَ ، وأنفَذَ أمرَکَ ، وأحسَنَ تَقديرَکَ ! سَمَكتَ السَّماءَ فَرَفَعتَها ، ومَهَّدتَ الأَرضَ فَفَرَشتَها ، وأخرَجتَ مِنها ماءا ثَجّاجا (11) ، ونَباتا رَجراجا (12) ، فَسَبَّحَکَ نَباتُها ، وجَرَت بِأَمرِکَ مِياهُها وقاما عَلى مُستَقَرِّ المَشِيَّةِ كَما أَمَرتَهُما .

فَيامَن تَعَزَّزَ بِالبَقاءِ ، وقَهَرَ عِبادَهُ بِالفَناءِ ، أكرِم مَثواىَ ، فَإِنَّکَ خَيرُ مُنتَجِعٍ (13) لِكَشفِ الضُّرِّ . يا مَن هُوَ مَأمولٌ فى كُلِّ عُسرٍ ، ومُرتَجىً لِكُلِّ يُسرٍ ،

بِکَ أنزَلتُ اليَومَ حاجَتی ، وإلَیکَ أبتَهِلُ فَلا تَرُدَّنی خائِباً مِمّا رَجَوتُ ، ولا تَحجُبَ دُعائی عَنکَ إذ فَتَحتَهُ لی فَدَعَوتُ ، وصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وَارزُقنی مِن فَضلِکَ الواسِعِ رِزقا واسِعا سائِغا حَلالاً طَیِّبا هَنیئا مَریئاً لَذیذا فی عافِیَهٍ .

اللّهُمَّ اجعَل خَیرَ أیّامی یَومَ ألقاکَ ، وَاغفِر لی خَطایایَ فَقَد أوحَشَتنی ، وتَجاوَز عَن ذُنوبی فَقَد أوبَقَتنی (14) ، فَإنَّکَ مُجیبٌ مُثیبٌ رَقیبٌ قَریبٌ قادِرٌ غافِرٌ قاهِرٌ رَحیمٌ کَریمٌ قَیّومٌ ، وذلِکَ عَلَیکَ یَسیرٌ وأنتَ أحسَنُ الخالِقینَ .

اللّهُمَّ افتَرَضتَ عَلَیَّ لِلآباءِ وَالاُمَّهاتِ حُقوقا فَعَظَّمتَهُنَّ ، وأنتَ أولی مَن حَطَّ الأَوزارَ وخَفَّفَها وأدَّی الحُقوقَ عَن عَبیدِهِ ، فَاحتَمِلهُنَّ عَنّی إلَیهِما وَاغفِر لَهُما کَما رَجاکَ کُلُّ مُوَحِّدٍ مَعَ المُؤمِنینَ وَالمُؤمِناتِ وَالإِخوَهِ وَالأَخَواتِ ، وألحِقنا وإیّاهُم بِالأَبرارِ ، وأبِح لَنا ولَهُم جَنّاتِکَ مَعَ النُّجَباءِ الأَخیارِ ، إنَّکَ سَمیعُ الدُّعاءِ ، وصَلَّی اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ وعِترَتِهِ الطَّیِّبینَ وسَلَّمَ تَسلیما . (15) .

1- .فی المصدر : «الاستنباط» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی بحار الأنوار .
2- .الجَدُّ : الحظُّ والسعاده والغِنَی (النهایه : ج 1 ص 244 «جدد») .
3- .زاد فی بحار الأنوار : «اللّهُمَّ صلّ علی محمّد وآل محمّد ، وأعطه الوسیله ، والفضیله ، والمکان الرفیع ، والغبطه ، وشرف المنتهی ، والنصیب الأوفی ، والغایه القصوی ، والرفیع الأعلی حتی یرضی ، وزده بعد الرضا» .
4- .فی بحار الأنوار : «کتابک».
5- .زاد فی بحار الأنوار : «اللّهمّ إنّی اُقدّمهم بین یدی مسألتی وحاجتی ، وأستشفع بهم عندک أمام طلبتی» .
6- .أثبتنا ما بین المعقوفین من بحار الأنوار .
7- .فی بحار الأنوار : «علیَّ مع طول ...» .
8- .زاد فی بحار الأنوار : «یا کثیر الخیر ، یا دائم المعروف» .
9- .الکِنُّ : ما یَرُدُّ الحَرَّ والبَرْدَ من الأبنِیَه والمساکن (النهایه : ج 4 ص 206 «کنن») .
10- .اللَّثَقُ : البَلَل (النهایه : ج 4 ص 231 «لثق») .
11- .الثَّجُّ : الصبُّ الکثیرُ(لسان العرب : ج 2 ص 221 «ثجج») .
12- .رَجراجَه : تموج من کثرتها (لسان العرب : ج 2 ص 282 «رجج») .
13- .المنتَجع : المَنزِلُ والمَرجِعُ (لسان العرب : ج 8 ص 347 «نجع») .
14- .أوبَقه : أهلکه (لسان العرب : ج 10 ص 370 «وبق») .
15- .البلد الأمین : ص92 ، بحار الأنوار : ج90 ص 138 ح 7 وراجع التوحید : ص69 ح 26 وعیون أخبار الرضا علیه السلام : ج1 ص 121 ح 15 .

ه روز جمعه

ه روز جمعه1559.المناقب :امام علی علیه السلام دعای آن حضرت در روز جمعه ، که دعای با عظمتی است : سپاسْ خدایی را که از چیزی به وجود نیامده، و آنچه را هست ، از چیزی به وجود نیاورده است . پیدایش چیزها را بر ازلیّت خود گواه گرفته ، و به ناتوانی ای که در چیزها افکنده ، بر قدرتش و به ضرورت فناپذیری آنها ، بر جاودانه بودن خویش [گواه گرفته است] .

هیچ جایی از او تهی نیست تا به مکانداری شناخته شود ، و شبحِ نمونه ای ندارد تا به چگونگی توصیف شود، و از چیزی غایب نیست تا دانسته شود . در ویژگی با همه آنچه آفریده ، فرق دارد ، و با تحوّلی که در ذات ها ایجاد کرده ، غیر قابل درک گشته است ، و با شکوه و بزرگی ، از دایره هر نوع تغییر حالت ، برون است.

بر کارآمدی تیزْ درکان ، باز آفرینی ذهنی او ، و بر ژرف نگری تیزهوشان ، تبیین چگونگی او محال است ، و غوّاصان شناگر دریای اندیشه را راه نیست که او را ترسیم نمایند ، و به خاطر عظمتش مکان ها او را در بر نمی گیرند و به خاطر جلالتش اندازه ها به اندازه گیری او نمی رسند ، و به خاطر شکوهش مقیاس ها او را مشخّص نمی توانند کنند.

بر اندیشه ها دستیابی بر کُنه او ، و بر فهم ها ، فراگرفتن او ، و بر ذهن ها ، تمثّل او ناممکن است . خِرَدهای بلند پرواز ، از درک راه احاطه داشتن بر او ناامیدند و دریاهای دانش ، چنانچه به کُنه او اشاره کنند ، خشک می گردند ، و باریک بین ترینِ عالمان ، در وصف قدرت او از بلند پروازی به کوتاهی و حقارت برگشتند.

یکتاست ، امّا نه برپایه شمارش . جاودان است ؛ امّا نه در مقیاس مدّت و زمان . برپاست ، نه به ستون . جنس نیست تا جنس ها با او همانندی کنند . شخص نیست تا اشخاص با او همسانی کنند ، و همچون چیزها نیست که ویژگی ها بر او صدق کنند.

خِرَدها در امواج بی کران درک او درمانده اند ، و ذهن ها از احاطه بر چگونگی ازلی بودن او سرگشته شده اند ، و فهم ها از آگاهی بر اوصاف قدرت او محروم گشته اند ، و ذهن ها در ژرفای افلاک ملکوت او غرق گردیده اند.

به نعمت دادن ها توانمند است، در بزرگی دست نیافتنی است ، و مالک چیزهاست . نه روزگارْ او را فرسوده می کند و نه وصفی بر او شمول دارد.

گردنکشان در ژرفنای قرارگاه خود ، در برابرش فروتن اند ، و کوه های سر به فلک کشیده ، در منتها الیه ستیغ خود ، به فرمانش رام اند.

همه چیزها را بر پروردگاری خود ، و ناتوانی آنها را بر قدرت خویش ، و آفریده شدنشان را برقدیم بودن خویش ، و ناپایداری آنها را بر بقای خویش گواه گرفته است . هیچ چیزی از دید او راه گریز ندارد ، و از حیطه قدرت او راه خروج ندارد ، و از شمارش شدن به وسیله او راه پوشیده ماندن ندارد ، و از سُلطه او بر خویش راه امتناع ندارد.

استواری آفرینش برای نشانه بر او ، و ترکیب طبایع برای دلالت بر او ، و حدوث خلقت برای قدیم بودن او ، و استواری ساخته ها برای اعتبار او بسنده است . هیچ حدّی به او منسوب نیست ، و هیچ نمونه ای [از او] برای مَثَل زدن وجود ندارد ، و هیچ چیزی از او پوشیده نیست . او از این که به چیزی مثال زده شود و نیز از اوصاف آفریده ها ، بسی والاتر است.

منزّه است خدایی که دنیا را برای ناپایداری و نابودی آفریده است و آخرت را برای ماندگاری و جاودانگی.

منزّه است خدایی که هر چه می دهد ، او را کم نمی آید و بلکه درخشان تر می کند ، اگر چه در گستردگی از آرزو هم بگذرد و به نهایت برسد ، و هرگاه داوری کند ، در داوری اش ستم نمی ورزد.

منزّه است خدایی که آنچه حکم کرده ، رد نمی شود ، و آنچه مقرّر داشته ، تغییر نمی یابد ، و آنچه داده ، بازداشته نمی شود ، اشتباه نمی کند و فراموش نمی کند، شتاب نمی کند ، بلکه فرصت می دهد، می گذرد، می آمرزد، رحم می کند و صبر می کند ، و درباره آنچه انجام می دهد ، پرس و جو نمی شود ، حالْ آن که مردم ، مورد بازخواست قرار می گیرند .

خدایی جز اللّه نیست ؛ او که شاکر است نسبت به اطاعت کنندگانش ، و فرصت دهنده است به شرک ورزندگان به او، نزدیک است به آن که او را می خواند گرچه دور باشد و نیکوکار و مهربان است نسبت به آن که به سایه اش پناه می برد و به ریسمان او چنگ می زند.

خدایی جز اللّه نیست ؛ او که پاسخ دهنده است به آن که او را به آرام ترین صدا می خواند . شنونده [نجوای]کسی است که با پوشیده ترین راز با او مناجات می کند، مهربان است بر آن که برای گشایش غمش به او امید دارد ، و نزدیک است به آن که او را برای رهایی از غصّه و غمش می خواند.

خدایی جز اللّه نیست ؛ بردبار بر آن که به نشانه های او کفر می ورزد و از حجّت های او رویگردان است و با انکار در همه حالات مدیون است.

خدا بزرگ است ، آن توانمند بر ضدها، برتر از شبیه ها و تنها منّت گذار بر همه بندگان. خدا بزرگ است ؛ آن که به ملکوت و عزّتْ پوشیده است و به جبروت و قدرت ، یگانه است ، و لباس بزرگی و عظمت پوشیده است. خدا بزرگ است؛ آن که به پایداری سلطنت ، مقدّس ، و به حجّت و برهان ، پیروز است ، و در هر هنگام و آن ، اراده اش نافذ است .

بار خدایا ! بر محمّد ، بنده ات و پیامبرت ، درود فرست و امروز ، بهترین وسیله ها و باشرافت ترین بخشش ها، و بزرگ ترین هدیه ها و منزل ها و فرخنده ترین نصیب ها و والاترین چشم روشنی ها را به او عطا فرما.

خداوندا ! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست؛ آنان که به پیروی شان فرمان دادی و از آنان ، پلیدی را دور ساختی و پاکشان گردانیدی.

بار خدایا ! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست ؛ آنان که دانشت را به آنان الهام کردی ، بر کتاب هایت نگهبانشان گماشتی و بندگانت را به مراعات حقّشان فرا خواندی.

بار خدایا ! بر محمّد ، بنده و فرستاده و دوست و یارت درود فرست ؛ آن که سرور اوّلین ها و آخرین ها از پیامبران و فرستادگان و همه مردم است ، و بر خاندان پاک او که فرمان به اطاعتشان دادی و حقّ آنها و دوستی شان را بر ما واجب گردانیدی .

بارخدایا ! از تو درخواست می کنم ؛ همچون کسی که از انتقامت بیم دارد و از کیفرت برحذر است ؛ همچون کسی که از تو به تو پناه می جوید و جز تو ، کسی را پناه برای نیازش نمی یابد ، و برای ترسش امانی جز آستان تو ندارد .

مهلت دادن تو بر من ، علی رغم درازای نافرمانی من نسبت به تو مرا به سویت روانه کرده است، و گرچه گناهان بر من پیشی گرفته اند و بین من و تو جدایی افکنده اند ، چون تو تکیه گاه هر تکیه جو و کمین هر کمین خواهی ، بخشش ها از تو چیزی کم نمی کند و درخواست ها تو را به خشم نمی آورد . بخشش های زیاد و نعمت های بزرگ ، از آنِ توست.

ای آن که گنجینه اش کم نمی شود ، فرمانروایی اش پایان نمی یابد، دیده ها او را نمی بینند و حرکت و سکونی از او دور نمی ماند ! همیشه بوده ای و خواهی بود . هیچ پوشیده ای در دل زمین و آسمان و پنهان در ژرفنایِ چیزی ، از تو نهان نمی ماند، روزیِ همه را برعهده گرفته ای ای رزّاق و از این که صفت ها تو را در دسترس [اندیشه ها] قرار دهند ، مبرّایی ، و از این که دگرگونی کلمات بر تو احاطه پیدا کنند ، فراتری .

به وجود آمده نیستی تا از حالتی به حالت دیگر منتقل شوی ؛ بلکه تو فرد اوّل و آخر و دارای عزّت چیره ای . بسیارْ عطا و فراوانْ نعمتی و برای گذشت و بخشودن کسی که ستم کرده و بد نموده است ، شایسته ترینی. به هر زبانی تمجید می شوی و در سختی ها بر تو تکیه می شود . پس سپاس و مجد ، از آنِ توست ؛ چرا که تو مالک همیشگی و پروردگار سرمدی هستی.

آفرینش آفریده ها را استوار ساختی ، و به لطف تقدیرت ، آن را محکم کردی . تو در بلند مرتبگی ، برتر از آنی که آثار تغییر ، در تو کارآ باشد و یا به حالتی درآیی که فرد کافر ، به خاطر آن ، تو را به «تبدیل یافتن» وصف کند ، و یا در زیادی و نقصان ، مجوّزی برای دگرگونی باشد ، و یا آن که ابرهای احاطه بر تو در دریاهای همّتِ عقل ها نمناک گردد ، و یا طبیعتی از آن ، نمونه ای از تو گردد که در آن ، خِرَدورزی خِرَدها در آن گم راه گردد.

پس ای مولای من ! فقط برای توست که آفریده ها فروتنانه و با اقرار ، به پروردگاری گردن نهاده اند و به عبودیّت ، معترف و خاضع گشته اند.

منزّهی خداوندا ! چه قدر بزرگی ، و چه قدر جایگاهت والا ، و برهان هایت صادقانه گویا ، و فرمانت نافذ ، و تقدیرت نیکوست ! آسمان را برافراشتی

و بلند ساختی، زمین را آماده کردی و گستراندی، و آب فراوان و گیاه انبوه ، از آن ، بیرون آوردی . گیاهان آن ، تسبیحگویت هستند و آب های آن ، به فرمانت جاری شده اند ، و بر پایه اراده ات ، آن گونه که فرمان دادی ، ایستاده اند.

ای آن که به دوام ، عزّتمندی و با فنای بندگان ، بر آنان چیره گشتی! جایگاهم را گرامی دار ؛ چرا که تو بهترین مرجع برای رفع بدبختی هایی . ای آن که در هر سختی ، چشم به وی دارند و در هر آسانی ، به وی امید می برند! امروز ، نیازم را به درگاه تو آورده ام و به پیشگاه تو زاری می کنم . مرا از امیدی که دارم ، ناامید برمگردان ، و چون راه دعا را برایم گشودی و دعا کردم ، دعایم را از خود ، باز مدار ، و بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست و از فضل گسترده خود ، روزیِ فراوان، گسترده، حلال ، پاکیزه، دلپذیر، گوارا و لذیذ ، در سلامتِ کامل ، روزی ام کن.

بار خدایا! بهترین روزهایم را روز دیدار خودت گردان ، و خطاهایم را ببخش که مرا به وحشت انداخته اند ، و از گناهانم درگذر که مرا هلاک ساخته اند ؛ چرا که تو پاسخ دهنده، ثواب بخش، نگهبان، نزدیک، توانا، بخشنده، چیره، مهربان، بزرگوار و پا برجایی و این برای تو آسان است و تو بهترینِ آفریننده هایی .

بار خدایا! بر من حقوقی نسبت به پدران و مادرانم واجب کردی ، و من آن حقوق را بزرگ داشتم ، و تو سزاوارتری بر پاک کردن گناهان و سبک کردن بار آنها و ادای حقوق بندگانت.پس این مسئولیت را از جانب من برای آنان، خود برعهده بگیر، و پدران و مادران مرا آن گونه که هر موحّد مؤمن از تو امید دارد ، به همراه زنان و مردان مؤمن و برادران و خواهران ببخش،و ما و آنان را به نیکان ملحق کن، و به ما و آنان،همراه نجیبان و خوبان ، بهشتت را ببخش. به یقین، تو شنونده دعایی . و بر پیامبرت محمّد و عترت پاک او درود فرست و سلام نثار کن.

.

ص: 172

. .

ص: 173

. .

ص: 174

. .

ص: 175

. .

ص: 176

. .

ص: 177

. .

ص: 178

. .

ص: 179

. .

و : إذا نَظَرَ إلَى الهِلالِ1561.الإمام الباقر عليه السلام :الإمام علىّ عليه السلام إذا نَظَرَ إلَى الهِلالِ : اللّهُمَّ اجعَلنا أهدى مَن نَظَرَ إلَيهِ ، وأزكى مَن طَلَعَ عَلَيهِ . (1)1562.الإمام الباقر عليه السلام :عنه عليه السلام إذا نَظَرَ إلَى الهِلالِ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ خَيرَ هذَا الشَّهرِ ، فَتحَهُ ونَصرَهُ وبَرَکَتَهُ وطَهورَهُ ورِزقَهُ ونورَهُ . (2)1563.الإمام الباقر عليه السلام :الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ إذا أهَلَّ هِلالَ شَهرِ رَمَضانَ أقبَلَ إلَى القِبلَهِ ، ثُمَّ قالَ :

اللّهُمَّ أهِلَّهُ عَلَينا بِالأَمنِ وَالإِيمانِ ، وَالسَّلامَهِ وَالإِسلامِ ، وَالعافِيَهِ المُجَلِّلَهِ ، اللّهُمَّ ارزُقنا صِيامَهُ وقِيامَهُ ، وتِلاوَهَ القُرآنِ فيهِ ، اللّهُمَّ سَلِّمهُ لَنا وتَسَلَّمهُ مِنّا وسَلِّمنا فيهِ . (3)1564.رجال الكشّى عن حنان بن سدير :الإمام علىّ عليه السلام مِن قَولِهِ عِندَ رُؤيَهِ الهِلالِ : أيُّهَا الخَلقُ المُطيعُ ، الدّائِبُ السَّريعُ ، المُتَرَدِّدُ فى فَلَکِ التَّدبيرِ ، المُتَصَرِّفُ فى مَنازِلِ التَّقديرِ ، آمَنتُ بِمَن نَوَّرَ بِکَ الظُّلَمَ ، وأضاءَ بِکَ البُهَمَ ، وجَعَلَکَ آيَهً مِن آياتِ سُلطانِهِ ، وَامتَهَنَکَ بِالزِّيادَهِ وَالنُّقصانِ ، وَالطُّلوعِ وَالأُفولِ ، وَالإِنارَهِ وَالكُسوفِ ، فى كُلِّ ذلِکَ أنتَ لَهُ مُطيعٌ ، وإلى إرادَتِهِ سَريعٌ .

سُبحانَهُ ما أحسَنَ ما دَبَّرَ ، وأتقَنَ ما صَنَعَ فى مُلكِهِ ! وجَعَلَکَ اللّهُ هِلالَ شَهرٍ حادِثٍ لِأَمرٍ حادِثٍ ، جَعَلَکَ اللّهُ هِلالَ أمنٍ وإيمانٍ ، وسَلامَهٍ وإسلامٍ ، هِلالَ أمنَهٍ مِنَ العاهاتِ ، وسَلامَهٍ مِنَ السَّيِّئاتِ ، اللّهُمَّ اجعَلنا أهدى مَن طَلَعَ عَلَيهِ ، وأزكى مَن نَظَرَ إلَيهِ ، وصَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ ، اللّهُمَّ افعَل بى كَذا وكَذا ، يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . (4) .

1- .نثر الدرّ : ج 1 ص 284 .
2- .الدعاء للطبرانى : ص284 ح 910 عن الحارث الأعور ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج7 ص 121 ح 4 عن أبى عبيده نحوه .
3- .الكافى : ج 4 ص 73 ح 4 ، تهذيب الأحكام : ج 4 ص 197 ح 563 كلاهما عن عمرو بن شمر ، مصباح المتهجّد : ص 541 ح 626 من دون إسنادٍ إلى المعصوم .
4- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 101 ح 1847 .

و به هنگام نگریستن به هلال ماه

و به هنگام نگریستن به هلال ماه1566.رجال الکشّی عن یونس بن عبد الرحمن :امام علی علیه السلام هرگاه به ماه می نگریست : بار خدایا ! ما را هدایت یافته ترین کسانی که به آن (ماه) می نگرند ، و پاک ترین کسانی که آن (ماه) بر ایشان می تابد ، قرار ده.1567.الکافی عن مالک بن عطیّه عن بعض أصحاب أبی عبد اللّامام علی علیه السلام هرگاه به ماه می نگریست : بار خدایا ! از تو خیر این ماه ، پیروزی، یاری، برکت، پاکی، رزق و نور آن را خواستارم.1568.رجال الکشّی عن حفص بن عمرو النخعی :امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان که درود خداوند بر او باد ، هرگاه هلال ماه رمضان را می دید ، رو به قبله می ایستاد و می گفت: «بار خدایا ! رمضان را با امنیّت ، ایمان، سلامت ، اسلام و عافیت پُرجلال ، برایمان بیاغاز . بار خدایا ! روزه و نماز و خواندن قرآن را در آن ، روزی مان کن . بار خدایا ! آن را برای ما سلامت دار ، و آن را از ما سلامت دار ، و ما را در آن ، سلامت دار».1569.رجال الکشّی عن إسحاق بن عمّار :امام علی علیه السلام از جمله سخنانش در هنگام دیدن هلال : ای آفریده فرمانبر خدای ، ای ماهِ شتابنده ، ای در رفت و آمد در فلک تدبیر، و ای حرکت کننده در منزل های تقدیر ! ایمان آوردم به آن که با تو تاریکی ها را نورانی کرد و با تو به شب های تار روشنایی بخشید . تو را نشانه ای از نشانه های فرمانروایی خود قرار داد ، با زیادت و نقصان ، و طلوع کردن و غروب کردن ، و روشنایی و کسوف به کارت گرفت و در همه اینها تو فرمانبر او و در انجام دادن اراده اش شتابان بودی.

منزّه است او! چه نیکو تدبیر کرده آنچه را تدبیر کرده است و چه پُر استحکام ساخته آنچه را که در مُلکش ساخته است و تو را خداوند ، آغاز ماهی جدید برای کاری جدید قرار داده است . خداوند ، تو را آغاز امنیت و ایمان و سلامت و اسلام قرار دهد ؛ آغاز مصونیت از آفات و سلامت از بدی ها.

بار خدایا ! ما را هدایت یافته ترین کسانی قرار ده که [این هلال] بر آنها طلوع می کند ، و پاک ترین کسانی که به آن می نگرند ، و بر محمّد و

خاندان او درود فرست . بار خدایا ! چنین و چنان (1) در حقّ من انجام ده ، ای مهربان ترینِ مهربانان !

.

1- .اشاره است به درخواست حاجات .

1570.دلائل الإمامه عن محمّد بن راشد عن أبيه : جاءَ رَ (وهُوَ فى مَسجِدِ رَسولِ اللّه ِ صلى الله عليه و) عنه عليه السلام كانَ إذا نَظَرَ إلَى الهِلالِ قالَ : أيُّهَا الخَلقُ المُطيعُ لِلّهِ ، الدّائِرُ السَّريعُ ، المُتَرَدِّدُ فى مَنازِلِ التَّقديرِ ، المُتَصَرِّفُ فى فَلَكِ التَّدبيرِ ، آمَنتُ بِمَن نَوَّرَ بِکَ الظُّلَمَ ، وأوضَحَ بِکَ البُهَمَ ، وجَعَلَکَ آيَةً مِن آياتِ مُلكِهِ ، وعَلامَةً مِن عَلاماتِ سُلطانِهِ . فَامتَهَنَکَ بِالزِّيادَهِ وَالنُّقصانِ ، وَالطُّلوعِ وَالأُفولِ ، وَالإِنارَهِ وَالكُسوفِ ، فى كُلِّ ذلِکَ أنتَ لَهُ مُطيعٌ ، وإلى إرادَتِهِ سَريعٌ .

سُبحانَهُ فَما أعجَبَ ما دَبَّرَ فى أمرِکَ ، وألطَفَ ما صَنَعَ فى شَأنِکَ ! جَعَلَکَ مِفتاحَ شَهرٍ لِأَمرٍ حادِثٍ ، جَعَلَکَ اللّهُ هِلالَ بَرَكَهٍ لا تَمحَقُهُ الأَيّامُ ، وطَهارَهٍ لا تُدَلِّسُهُ الأَعوامُ ، هِلالَ أمنَهٍ مِنَ الآفاتِ ، وسَلامَهٍ مِنَ السَّيِّئاتِ ، هِلالَ سَعدٍ لا نَحسَ فيهِ ، ويُمنٍ لا نَكدَ فيهِ ، ويُسرٍ لا يُمازِجُهُ عُسرٌ ، وخَيرٍ لا يَشوبُهُ شَرٌّ ، هَلالَ أمنٍ وإيمانٍ ونِعمَهٍ وإحسانٍ ، وسَلامَهٍ وإسلامٍ .

اللّهُمَّ اجعَلنا مِن أرضى مَن طَلَعَ عَلَيهِ ، وأزكى مَن نَظَرَ إلَيهِ ، وأسعَدَ مَن تَعَبَّدَ لَکَ فيهِ !

اللّهُمَّ وَفِّقنا لِلتَّوبَهِ ، وَاعصِمنا مِنَ الحَوبَهِ (1) ، وأوزِعنا شُكرَ النِّعمَهِ ، وأَلبِسنا خَيرَ العافِيَهِ ، وأتمِم عَلَينا بِاستِكمالِ طاعَتِکَ فيهِ المِنَّهَ لَکَ إنَّکَ المَنّانُ الحَميدُ . (2) .

1- .الحَوبه : الحاجَه (النهايه : ج 1 ص 455 «حوب») .
2- .دستور معالم الحكم : ص 106 .

1571.الکافی عن حمّاد بن عثمان عن المسمعی :امام علی علیه السلام هرگاه به هلال ماه می نگریست : ای آفریده فرمانبر خدا، چرخانِ پُر شتاب ، رفت و آمد کننده در منزل های تقدیر، و گردان در فلک تدبیر! ایمان آوردم به کسی که به وسیله تو تاریکی ها را روشن کرد، و توسط تو شب های تار را روشنایی بخشید ، تو را نشانی از نشان های قدرتش قرار داد ، و علامتی از علامت های فرمانروایی اش کرد و با افزونی و کاستی، طلوع و غروب ، و نورافشانی و کسوف ، تو را به کار گرفت و تو در همه این کارها فرمانبرِ اویی و به سوی خواست او شتابانی.

منزّه است او! چه قدر شگفت است تدبیری که او در کار تو بسته است ! و چه قدر لطیف است آنچه در باره تو کرده است! تو را کلید ماهی نو برای کاری نو قرار داده است . خداوند ، تو را ماه برکتی قرار دهد که روزگاران ، آن را از بین نمی برند ، و ماه پاکی ای قرار دهد که سال ها آن را آلوده نمی کنند ؛ ماه امنیّت از آفات و سلامت از بدی ها، ماه خجسته ای که در آن ، نُحوستی نیست ، و مبارکی ای که نامیمونی ای بِدان راه ندارد ، و آسانی ای که با سختی نمی آمیزد ، و خیری که هیچ شرّی آن را نمی آلاید ؛ ماه امنیّت و ایمان، نعمت و بخشندگی ، و سلامت و اسلام.

بار خدایا! ما را از خشنودترین کسانی که [این ماه] بر آنها می تابد ، و پاک ترین کسانی که به آن می نگرند ، و خوش بخت ترین کسانی که در این ماه برای تو عبادت می کنند ، قرار ده .

بارخدایا! توفیق توبه بما بده ، و از بینوایی حفظمان کن ، و شکر نعمتت را روزی مان گردان و بهترین جامه سلامت را برما بپوشان ، و با تکمیل نمودن فرمانبری ما از خویش در این ماه ، منّت خود را بر ما تمام کن که تو مهربان و ستوده ای . .

ز : إذا نَظَرَ إلَى الشَّمسِ1573.دلائل الإمامه عن أبى بصير وداوود الرّقّى ومعاويهالإمام علىّ عليه السلام إذا نَظَرَ إلَى الشَّمسِ : أيَّتُهَا الشَّمسُ البَديعَهُ التَّصويرِ ، المُعجِزَهُ التَّقديرِ ، الَّتى جُعِلَت سِراجا لِلأَبصارِ نَفعا بِسُكّانِ الأَمصارِ ، شُروقُكِ حَياهٌ وغُروبُكِ وَفاهٌ ، إن طَلَعتِ بِأمرٍ عَزيزٍ ، وإن رَجَعتِ إلى مُستَقَرٍّ حَريزٍ ، أسأَلُ الَّذى زَيَّنَ بِكِ السَّماءَ ، وألبَسَكِ الضِّيَاءَ ، وصَدَّعَ لَكِ أركانَ المَطالِعِ ، وحَجَبَكِ بِالشُّعاعِ اللّامِعِ ، فَلا يُشرِفُ بِكِ شَىءٌ إلّا امتَحَقَ (1) ، ولا يُواجِهُكِ بَشَرٌ إلّا احتَرَقَ ، أن يَهَبَ لَنا بِكِ مِنَ الصِّحَّهِ ودَفعِ العِلَّهِ ، ورَدِّ الغُربَهِ وكَشفِ الكُربَهِ ، وأن يَقِيَنا مِنَ الزَّلَلِ ، ومُتابَعَهِ الهَوى ، ومُصاحَبَهِ الرَّدى ، وأن يَمُنَّ عَلَينا مِنَ العُمُرِ بِأطوَلِهِ ، ومِنَ العَمَلِ بِأفضَلِهِ ، وأن يَجعَلَكِ لِقَضاءٍ جَديدٍ سَعيدٍ ، يُؤذِنُ بِلِباسِ الصِّحَّهِ ، ويَضمَنُ دِفاعَ النَّقِمَهِ .

اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وأتمِم عَلَينا آلاءَکَ الَّتى أولَيتَنيها ، وَاحرُس عَلَينا عَوارِفَکَ الَّتى أسدَيتَنيها ، إنَّکَ وَلِيُّ الإحسانِ ، وواهِبُ الامتِنانِ ، ذُو الطَّولِ الشَّديدِ ، فَعّالٌ لِما يُريدُ ، وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ ، وهُوَ حَسبُنا ونِعمَ الوَكيلُ . 2 .

1- .المَحقُ : النقصُ والمَحو والإبطال (النهايه : ج 4 ص 303 «محق») .

ز هنگامی که به خورشید می نگریست

ز هنگامی که به خورشید می نگریست1575.عنه علیه السلام :امام علی علیه السلام هنگامی که به خورشید می نگریست : ای خورشید نوتصویر! ای معجزه تقدیر! ای آن که برای بهره گیری ساکنان شهرها ، چراغی برای دیدن ، قرار داده شده است! طلوع تو زندگی و غروب تو مرگ است . هرگاه طلوع کنی ، برای کار بزرگی است و هر زمان برگردی ، به جایی محفوظ برمی گردی . از آن کس که آسمان را به وسیله تو آراسته ، و به تو لباس نور پوشانده، پایه های طلوع گاه را برای تو شکافته ، و با نور درخشان ، تو را پوشانده است به گونه ای که هیچ چیز بر تو اِشراف پیدا نمی کند ، جز آن که از بین می رود ، و انسانی با تو روبه رو نمی گردد ، جز آن که می سوزد ، در خواست می کنم که [برکت] به وجود تو به ما سلامت و دفع گرفتاری ، بازگشت غریبان ما و گشایش ناراحتی ها را ببخشد، ما را از لغزش و پیروی هوس و همراهی با پستی نگه دارد، و بر ما با طولانی ترین عمر و بهترین عمل ، منّت نهد و تو را برای سرنوشت جدید و خوش بختی قرار دهد که در آن به ما لباس سلامت بخشد و برای ما دفع کیفر را ضمانت کند.

بار خدایا ! بر محمّد و خاندان محمد درود فرست ، و نعمت هایت را که به ما دادی بر ما کامل کن ، و بخشش هایی را که برای ما در نظر گرفتی ، نگه دار . تو صاحب احسان و بخشنده بخشش هایی، بسیار قدرتمندی و هر چه بخواهی ، انجام می دهی .

و سپاسْ خدایی را که پروردگار جهانیان است که او ما را بَسنده و بهترین وکیل است.

.

ح : كُلَّ يَومٍ مِن رَجَبٍ1577.الإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ يا ذَا المِنَنِ السَّابِغَهِ ، وَالآلاءِ الوازِعَهِ ، وَالرَّحمَهِ الواسِعَهِ ، وَالقُدرَهِ الجامِعَهِ ، وَالنِّعَمِ الجَسيمَهِ ، وَالمَواهِبِ العَظيمَهِ ، وَالأَيادِى الجَميلَهِ ، وَالعَطايَا الجَزيلَهِ ، يا مَن لا يُنعَتُ بِتَمثيلٍ ، ولا يُمَثَّلُ بِنَظيرٍ ، ولا يُغلَبُ بِظَهيرٍ ، يا مَن خَلَقَ فَرَزَقَ ، وألهَمَ فَأَنطَقَ ، وَابتَدَعَ فَشَرَعَ ، وعَلا فَارتَفَعَ ، وقَدَّرَ فَأَحسَنَ، وصَوَّرَ فَأَتقَنَ ، وَاحتَجَّ فَأَبلَغَ ، وأنعَمَ فَأَسبَغَ ، وأعطى فَأَجزَلَ ، ومَنَحَ فَأَفضَلَ ، يا مَن سَما فِى العِزِّ فَفاتَ خَواطِرَ الأَبصارِ ، ودَنا فِى اللُّطفِ فَجازَ هَواجِسَ الأَفكارِ ، يا مَن تَوَحَّدَ بِالمُلكِ فَلا نِدَّ لَهُ فى مَلَكوتِ سُلطانِهِ ، وتَفَرَّدَ بِالكِبرِياءِ وَالآلاءِ ، فَلا ضِدَّ لَهُ فى جَبَروتِ شَأنِهِ ، يا مَن حارَت فى كِبرِياءِ هَيبَتِهِ دَقائِقُ لَطائِفِ الأَوهامِ ، وَانحَسَرَت دونَ إدراكِ عَظَمَتِهِ خَطائِفُ أَبصارِ الأَنامِ ، يا مَن عَنَتِ الوُجوهُ لِهَيبَتِهِ ، وخَضَعَتِ الرِّقابُ لِعَظَمَتِهِ ، ووَجِلَتِ القُلوبُ مِن خيفَتِهِ .

أسأَلُکَ بِهذِهِ المِدحَهِ الَّتى لا تَنبَغى إلّا لَکَ ، وبِما وَأَيتَ بِهِ عَلى نَفسِکَ لِداعيکَ مِنَ المُؤمِنينَ ، وبِما ضَمِنتَ الإِجابَهَ فيهِ عَلى نَفسِکَ لِلدّاعينَ ، يا أسمَعَ السّامِعينَ ، ويا أبصَرَ المُبصِرينَ ، ويا أنظَرَ النّاظِرينَ ، ويا أسرَعَ الحاسِبينَ ، ويا أحكَمَ الحاكِمينَ ، ويا أرحَمَ الرّاحِمينَ ! صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيّينَ ، وعَلى أهلِ بَيتِهِ الطّاهِرينَ الأَخيارِ ، وأن تَقسِمَ لى فى شَهرِنا هذا خَيرَ ما قَسَمتَ ، وأن تَحتِمَ لى فى قَضائِکَ خَيرَ ما حَتَمتَ وتَختِمَ لى بِالسَّعادَهِ فيمَن خَتَمتَ ، وأحيِنى ما أحيَيتَنى مَوفورا ، وأَمِتنى مسَرورا ومَغفورا ، وتَوَلَّ أنتَ نَجاتى مِن مَسأَلَهِ البَرزَخِ ، وَادرَأ عَنّى مُنكَرا ونَكيرا ، وأرِ عَينى مُبَشِّرا وبَشيرا ، وَاجعَل لى إلى رِضوانِکَ وجِنانِکَ مَصيرا ، وعَيشا قَريرا ، ومُلكا كَبيرا ، وصَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ بُكرَهً وأصيلاً ، يا أرحَمَ الرّاحِمينَ .

ثُمَّ تَقولُ : مِن غَيرِ تِلکَ الرِّوايَهِ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ بِعَقدِ عِزِّکَ عَلى أَركانِ عَرشِکَ ، ومُنتَهى رَحمَتِکَ مِن كِتابِکَ، وَاسمِکَ الأَعظَمِ ، وذِكرِکَ الأَعلَى الأَعلى ، وكَلِماتِکَ التّامّاتِ كُلِّها أن تُصَلِّى عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ ، وأسأَلُکَ ما كانَ أوفى بِعَهدِکَ ، وأقضى لِحَقِّکَ ، وأرضى لِنَفسِکَ ، وخَيرا لى فِى المَعادِ عِندَکَ ، وَالمَعادِ إلَيکَ ، أن تُعطِيَنى جَميعَ ما اُحِبُّ ، وتَصرِفَ عَنّى جَميعَ ما أكرَهُ ، إنَّکَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ ، بِرَحمَتِکَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . (1) .

1- .الإقبال : ج 3 ص 212 عن محمّد بن أبى الرواد الرواسى عن الإمام المهدى عليه السلام ، مصباح المتهجّد : ص 802 ح 865 ، المصباح للكفعمى : ص 699 كلاهما من دون إسنادٍ إلى المعصوم ، وإنّما قال فى

الإقبال فى نهايه الدعاء : «وجدنا هذا الدعاء وهذه الزيادات فيه مرويّا عن مولانا أمير المؤمنين صلوات اللّه وسلامه عليه» ، بحار الأنوار : ج 98 ص 391 ح 1 .

ح دعای روزانه ماه رجب

ح دعای روزانه ماه رجب1579.التدوین عن موسی بن عبیده العسکری :امام علی علیه السلام :بار خدایا ! ای صاحب الطاف فراوان و نعمت های گوناگون و رحمت گسترده و قدرت کامل و نعمت های بزرگ و بخشش های سترگ و یاری های زیبا و عطاهای فراوان ! ای آن که با مثال زدن ، توصیف نمی گردی ، و به مانند ، تشبیه نمی شوی ، و به کمک و پشتیبانی مغلوب نمی گردی !

ای آن که آفرید و روزی داد، الهام کرد و گویا گرداند، نوآوری کرد و آغاز نمود ، بلندمرتبه و والا است ، اندازه گیری کرد و نیک نگاشت ، صورتگری کرد و استوار ساخت، حجّت آورد و رساند، نعمت داد و گستراند ، بخشید و افزود ، و عنایت کرد و برتری داد !

ای آن که در عزّت ، مقام بلند دارد ، چنان که از نگاه دیده ها برون است و در لطف ، نزدیک است ، چنان که در افکارْ خطور می کند !

ای آن که در حکمرانی ، یکتاست و شریکی برای او در قلمرو فرمانروایی اش نیست ، و در نعمت ها و بزرگی ها ، یگانه ای است که در جبروت مقام خود ، ضدی ندارد !

ای که در بزرگی هیبت او ، اندیشه ها و افکار نازک بین ، حیران می مانند ، و جهش دیده مردم در برابر درک عظمتش سرشکسته می گردد ! ای آن که چهره ها در برابر هیبت او سرافکنده اند و گردن ها در برابر عظمتش فروتن اند و دل ها از بیمش لرزان اند !

با این ستایش که جز برای تو شایسته نیست ، و به خاطر آنچه بر خودت مقرّر کردی برای مؤمنانی که تو را می خوانند ، و به خاطر این که پاسخ مثبت دادن به خوانندگان خویش را ضمانت نمودی ، از تو درخواست می کنم ای شنواترین شنوندگان و بیناترینِ بینایان و مراقب ترینِ مراقبان و سریع ترین حسابگران ! ای احکم الحاکمین و ای ارحم الراحمین ! بر محمّد ، خاتم پیامبران و بر خاندان پاک و برگزیده او درود فرست ، و در این ماه ، بهترین چیزی را که قسمت خواهی کرد ، برای من قسمت کن ، و در

مقدّراتت ، بهترین چیزی را که خود ، در سرنوشت رقم زده ای، برای من رقم زن ، و مرا در جمع آنان که عاقبتشان را به سعادتمندی ختم می کنی ، مقرّر فرما ، و هر مقدار که مرا زنده نگه می داری ، برخورداْ زنده نگه دار ، و مرا شادمان و آمرزیده بمیران و خودت نجاتم را از پرسش برزخ ، متولّی باش ، و نکیر و منکِر (دو فرشته پرسشگر قبر) را از من بگردان ، و بشیر و مبشّر را به من بنمایان ، و برای من به خشنودی و بهشتت و زندگی خوش و فرمانروایی بزرگ ، راهی قرار ده ، و صبحگاهان و شبانگاهان بر محمّد و خاندانش درود خدا باد ، ای مهربان ترینِ مهربانان !

[در روایت دیگری آمده که سپس فرمود :] بار خدایا ! من به [حقّ] گِرِه عزّتت بر ارکان عرش ، و نهایت مهربانی ات در قرآن ، و اسم اعظمت و یاد برتر و برترینت ، و کلمه های تمامت از تو درخواست می کنم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی ، و از تو می خواهم که به من ، هر چه را که به عهد تو وفا کننده تر ، و برای حقّ تو ادا کننده تر، و برای تو خشنود کننده تر ، و برای من در روز بازگشت به نزدت و به سویت بهتر است ، تا آن جا که دوست دارم ، بدهی ، و از من هر آنچه را دوست ندارم ، برگردانی ؛ چرا که تو بر هر چیزی توانایی . به رحمتت ، ای مهربان ترینِ مهربانان !

.

ط : يَومَ النِّصفِ مِن رَجَبٍ1581.الكافى عن أحمد بن عمر :الإمام الصادق عليه السلام :دَخَلَ عَدِىُّ بنُ ثابِتٍ الأَنصارِىُّ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى يَومِ النِّصفِ مِن رَجَبٍ ، وهُوَ يُصَلّى ، فَلَمّا أسمَعَ حِسَّهُ أومَأَ بِيَدِهِ إلى خَلفِهِ أن قِف .

قالَ عَدِىٌّ : فَوَقَفتُ فَصَلّى أربَعَ رَكَعاتٍ ، لَم نَرَ أحَدا صَلّاها قَبلَهُ ولا بَعدَهُ ، فَلَمّا سَلَّمَ بَسَطَ يَدَهُ وقالَ :

اللّهُمَّ يا مُذِلَّ كُلِّ جَبّارٍ ، ويا مُعِزَّ المُؤمِنينَ ، أنتَ كَهفى حينَ تُعيينِى المَذاهِبُ ، وأنتَ بارِئُ خَلقى رَحمَةً بى ، وقَد كُنتَ عَن خَلقى غَنِيّا ، ولَولا رَحمَتُکَ لَكُنتُ مِنَ الهالِكينَ ، وأنتَ مُؤَيِّدى بِالنَّصرِ عَلى أعدائى ، ولَولا نَصرُکَ إيّاىَ لَكُنتُ مِنَ المَفضوحينَ . يا مُرسِلَ الرَّحمَهِ مِن مَعادِنِها ، ومُنشِئَ البَرَكَهِ مِن مَواضِعِها ، يا مَن خَصَّ نَفسَهُ بِالشُّموخِ وَالرِّفعَهِ ، فَأَولِياؤُهُ بِعِزِّهِ يَتَعَزَّزونَ ، يا مَن وَضَعَت لَهُ المُلوكُ نيرَ المَذَلَّهِ عَلى أعناقِهِم ، فَهُم مِن سَطَواتِهِ خائِفونَ .

أسأَلُکَ بِكَينُونِيَّتِکَ الَّتى اشتَقَقتَها مِن كِبرِيائِکَ ، وأسأَلُکَ بِكِبرِيائِکَ الَّتى اشتَقَقتَها مِن عِزَّتِکَ ، وأسأَلُکَ بِعِزَّتِکَ الَّتى استَوَيتَ بِها عَلى عَرشِکَ فَخَلَقتَ بِها جَميعَ خَلقِکَ فَهُم لَکَ مُذعِنونَ ، أن تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وأهلِ بَيتِهِ .

قالَ : ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَىءٍ خَفِىَ عَنّى ، ثُمَّ التَفَتَ إلَىَّ فَقالَ :

يا عَدِىُّ أ سَمِعتَ ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَ : أ حَفِظتَ ؟ قُلتُ : نَعَم .

قالَ : وَيحَکَ احفَظهُ وَاعرِبهُ ! فَوَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ ونَصَبَ الكَعبَهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ! ما هُوَ عِندَ أحَدٍ مِن أهلِ الأَرضِ ، ولا دَعا بِهِ مَكروبٌ إلّا نَفَّسَ اللّهُ كُربَتَهُ . (1) .

1- .الإقبال : ج3 ص 237 ، مصباح الزائر : ص310 وراجع بحار الأنوار : ج86 ص 225 ح 45 .

ط نیمه رجب

ط نیمه رجب1583.رجال الکشّی عن علیّ بن أبی حمزه البطائنی :امام صادق علیه السلام :عَدیّ بن ثابت انصاری ، در نیمه رجب بر امیر مؤمنان وارد شد ، در حالی که ایشان نماز می خواند . علی علیه السلام هنگامی که صدای آمدن او را شنید ، با دست ، اشاره کرد که پشت سرش بِایستد.

عدی گفت : ایستادم . چهار رکعت نماز گزارد و من پیش از او و پس از او کسی را ندیدم که چنین نمازی بخواند . هنگامی که سلام نماز را داد ، دست خود را گشود و گفت :

«بار خدایا ! ای خوار کننده هر ستمگر ! ای عزّت بخش مؤمنان ! تو پناه منی ، هرگاه راه ها مرا حیران سازند . تو آفریننده من از روی رحمت بر منی ، در حالی که از آفرینش من بی نیاز بودی ، و اگر رحمت تو نبود ، من از نابود شدگان بودم . تو یاور من در پیروزی بر دشمنانم هستی و اگر یاری تو به من نبود ، من از رسواشدگان می بودم .

ای آن که رحمت را از معدن های آن می فرستد و برکت را از منابع آن ، ایجاد می کند ! ای آن که خویش را به بلندی و بلندْمرتبگی ویژه ساخت ! ای آن که دوستانش به عزّت او عزّت می ورزند ! ای آن که حکمرانان در برابرش طوق خواری برگردن می افکنند و از هیبت او بیمناک اند !

از تو ، به [حقّ] آفرینشت که آن را از کبریایی ات مشتق کردی و به [حقّ]کبریایی ات که آن را از عزّتت برآوردی ، درخواست می کنم ، و از تو به [حقّ]عزّتت که با آن برعرشت استقرار یافتی و به وسیله آن ، همه آفریده هایت را آفریده ای و آنان به [خدایی] تو معترف اند ، درخواست می کنم که بر محمّد و اهل بیتش درود فرستی» .

[عدی] گفت : آن گاه چیزی گفت که از من پوشیده مانْد و سپس به من توجّه کرد و فرمود : «ای عدی ! آیا شنیدی؟» .

گفتم : آری.

فرمود : «حفظ کردی؟».

گفتم : آری.

فرمود : «وای بر تو! حفظ کن و بیان کن . سوگند به آن که دانه را شکافت و کعبه را بر نهاد و جانداران را آفرید ، این [دعا]در نزد هیچ یک از اهل زمین نیست ، و هیچ غمگینی این دعا را نمی خوانَد ، مگر آن که خدا غمش را برطرف می سازد».

.

ى : شَهرَ شَعبانَالمُناجاهُ الشَّعبانِيَّهُ1586.الكافى عن داوود النهدى عن بعض أصحابنا :الإقبال عن ابن خالويه :إنَّها [أيِ المُناجاهَ الشَّعبانِيَّهَ]مُناجاهُ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ وَالأَئِمَّهِ مِن وُلدِهِ عليهم السلام ، كانوا يَدعونَ بِها فى شَهرِ شَعبانَ :

اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وَاسمَع دُعائى إذا دَعَوتُکَ ، وَاسمَع نِدائى إذا نادَيتُکَ ، وَأقبِل عَلَىَّ إذا ناجَيتُکَ ، فَقَد هَرَبتُ إلَيکَ ، ووَقَفتُ بَينَ يَدَيکَ مُستَكينا لَکَ مُتَضَرِّعا إلَيکَ ، راجِيا لِما لَدَيکَ ، تَرانى وتَعلَمُ ما فى نَفسى ، وتُخبِرُ حاجَتى وتَعرِفُ ضَميرى ، ولا يَخفى عَلَيکَ أمرُ مُنقَلَبى ومَثواىَ ، وما اُريدُ أن اُبدِئَ بِهِ مِن مَنطِقى ، وأتَفَوَّهُ بِهِ مِن طَلِبَتى ، وأرجوهُ لِعافِيَتى ، وقَد جَرَت مَقاديرُکَ عَلَىَّ يا سَيِّدى فيما يَكونُ مِنّى إلى آخِرِ عُمُرى ، مِن سَريرَتى وعَلانِيَتى ، وبِيَدِکَ لا بِيَدِ غَيرِکَ زِيادَتى ونَقصى ، ونَفعى وضَرّى .

إلهى إن حَرَمتَنى فَمَن ذَا الَّذى يَرزُقُنى ؟ ! وإن خَذَلتَنى فَمَن ذَا الَّذى يَنصُرُنى ؟ !

إلهى أعوذُ بِکَ مِن غَضَبِکَ وحُلولِ سَخَطِکَ .

إلهى إن كُنتُ غَيرَ مُستَأهِلٍ لِرَحمَتِکَ فَأَنتَ أهلٌ أن تَجودَ عَلَىَّ بِفَضلِ سَعَتِکَ .

إلهى كَأَ نّى بِنَفسى واقِفَهٌ بَينَ يَدَيکَ ، وقَد أظَلَّها حُسنُ تَوَكُّلى عَلَيکَ ، فَفَعَلتَ ما أنتَ أهلُهُ ، وتَغَمَّدتَنى بِعَفوِکَ . إلهى إن عَفَوتَ فَمَن أولى مِنکَ بِذلِکَ ؟ ! وإن كانَ قَد دَنا أجَلى ولَم يُدنِنى مِنکَ عَمَلى ، فَقَد جَعَلتُ الإقرارَ بِالذَّنبِ إلَيکَ وَسيلَتى . إلهى قَد جُرتُ عَلى نَفسى فِى النَّظَرِ لَها ، فَلَهَا الوَيلُ إن لَم تَغفِر لَها ! إلهى لَم يَزَل بِرُّکَ عَلَىَّ أيّامَ حَياتى ، فَلا تَقطَع بِرَّکَ عَنّى فى مَماتى . إلهى كَيفَ آيَسُ مِن حُسنِ نَظَرِکَ لى بَعدَ مَماتى ، وأنتَ لَم تُوَلَّنى إلَا الجَميلَ فى حَياتى ؟ ! إلهى تَوَلَّ مِن أمرى ما أنتَ أهلُهُ ، وعُد عَلَىَّ بِفَضلِکَ عَلى مُذنِبٍ قَد غَمَرَهُ جَهلُهُ .

إلهى قَد سَتَرتَ عَلَىَّ ذُنوبا فِى الدُّنيا ، وأنَا أحوَجُ إلى سَترِها عَلَىَّ مِنکَ فِى الاُخرى . إلهى قَد أحسَنتَ إلَىَّ إذ لَم تُظهِرها لِأَحَدٍ مِن عِبادِکَ الصّالِحينَ ، فَلا تَفضَحنى يَومَ القِيامَهِ عَلى رُؤوسِ الأَشهادِ . إلهى جودُکَ بَسَطَ أمَلى ، وعَفوُکَ أفضَلُ مِن عَمَلى . إلهى فَسُرَّنى بِلِقائِکَ يَومَ تَقضى فيهِ بَينَ عِبادِکَ .

إلهى اعتِذارى إلَيکَ اعتِذارُ مَن لَم يَستَغنِ عَن قَبولِ عُذرِهِ ، فَاقبَل عُذرى يا أکرَمَ مَنِ اعتَذَرَ إلَيهِ المُسيؤونَ .

إلهى لا تَرُدَّ حاجَتى ، ولا تُخَيِّب طَمَعى ، ولا تَقطَعَ مِنکَ رَجائى وأمَلى . إلهى لَو أرَدتَ هَوانى لَم تَهدِنى ، ولَو أرَدتَ فَضيحَتى لَم تُعافِنى . إلهى ما أظُنُّکَ تَرُدُّنى فى حاجَةٍ قَد أفنَيتُ عُمُرى فى طَلَبِها مِنکَ . إلهى فَلَکَ الحَمدُ أبَدا أبَدا دائِما سَرمَداً ، يَزيدُ ولا يَبيدُ کمَا تُحِبُّ وتَرضى .

إلهى إن أخَذتَنى بِجُرمى أخَذتُکَ بِعَفوِکَ، وإن أخَذتَنى بِذُنوبى أخَذتُکَ بِمَغفِرَتِکَ، وإن أدخَلتَنِى النّارَ أعلَمتُ أهلَها أ نّى اُحِبُّکَ . إلهى إن کانَ صَغُرَ فى جَنبِ طاعَتِکَ عَمَلى فَقَد کَبُرَ فى جَنبِ رَجائِکَ أمَلى . إلهى کَيفَ أنقَلِبُ مِن عِندِکَ بِالخَيبَهِ مَحروما ، وقَد کانَ حُسنُ ظَنّى بِجودِکَ أن تَقلِبَنى بِالنَّجاهِ مَرحوما ؟ ! إلهى وقَد أفنَيتُ عُمُرى فى شِرَّهِ السَّهوِ عَنکَ ، وأبلَيتُ شَبابى فى سَکرَهِ التَّباعُدِ مِنکَ . إلهى فَلَم أستَيقِظ أيّامَ اغتِرارى بِکَ ، ورُکونى إلى سَبيلِ سَخَطِکَ . إلهى وأنَا عَبدُکَ وَابنُ عَبدِکَ ، قائِمٌ بَينَ يَدَيکَ ، مُتَوَسِّلٌ بِکَرَمِکَ إلَيکَ . إلهى أنَا عَبدٌ أتَنَصَّلُ إلَيکَ مِمّا کُنتُ اُواجِهُکَ بِهِ مِن قِلَّهِ استِحيائى مِن نَظَرِکَ ، وأطلُبُ العَفوَ مِنکَ إذِ العَفوُ نَعتٌ لِکَرَمِکَ .

إلهى لَم يَکُن لى حَولٌ فَأَنتَقِلَ بِهِ عَن مَعصِيَتِکَ إلّا فى وَقتٍ أيقَظتَنى لِمَحَبَّتِکَ ، وکَما أرَدتَ أن أکونَ کُنتُ ، فَشَکَرتُکَ بِإدخالى فى کَرَمِکَ ، ولِتَطهيرِ قَلبى مِن أوساخِ الغَفلَهِ عَنکَ . إلهى انظُر إلَىَّ نَظَرَ مَن نادَيتَهُ فَأَجابَکَ ، وَاستَعمَلتَهُ بِمَعونَتِکَ فَأَطاعَکَ ، يا قَريبا لا يَبعُدُ عَنِ المُغتَرِّ بِهِ ، ويا جَوادا لا يَبخَلُ عَمَّن رَجا ثَوابَهُ . إلهى هَب لى قَلبا يُدنيهِ مِنکَ شَوقُهُ ، ولِسانا يَرفَعُهُ إلَيکَ صِدقُهُ ، ونَظَرا يُقَرِّبُهُ مِنکَ حَقُّهُ . إلهى إنَّ مَن تَعَرَّفَ بِکَ غَيرُ مَجهولٍ ، ومَن لاذَ بِکَ غَيرُ مَخذولٍ ، ومَن أقبَلتَ عَلَيهِ غَيرُ مَملوکٍ (1) .

إلهى إنَّ مَنِ انتَهَجَ بِکَ لَمُستَنيرٌ ، وإنَّ مَنِ اعتَصَمَ بِکَ لَمُستَجيرٌ ، وقَد لُذتُ بِکَ . يا إلهى فَلا تُخَيِّب ظَنّى مِن رَحمَتِکَ ، ولا تَحجُبنى عَن رَأفَتِکَ . إلهى أقِمنى فى أهلِ وِلايَتِکَ مُقامَ رَجاءِ الزِّيادَهِ مِن مَحَبَّتِکَ . إلهى وألهِمنى وَلَها بِذِکرِکَ إلى ذِکرِکَ ، وَاجعَل هَمّى فى رَوحِ نَجاحِ أسمائِکَ ومَحَلِّ قُدسِکَ . إلهى بِکَ عَلَيکَ إلّا ألحَقتَنى بِمَحَلِّ أهلِ طاعَتِکَ ، وَالمَثوَى الصّالِحِ مِن مَرضاتِکَ ، فَإنّى لا أقدِرُ لِنَفسى دَفعا ، ولا أملِکُ لَها نَفعا . إلهى أنَا عَبدُکَ الضَّعيفُ المُذنِبُ ، ومَملوکُکَ المَعيبُ ، فَلا تَجعَلنى مِمَّن صَرَفتَ عَنهُ وَجهَکَ ، وحَجَبَهُ سَهوُهُ عَن عَفوِکَ .

إلهى هَب لى كَمالَ الاِنقِطاعِ إلَيکَ ، وأنِر أبصارَ قُلوبِنا بِضِياءِ نَظَرِها إلَيکَ ، حَتّى تَخرِقَ أبصارُ القُلوبِ حُجُبَ النّورِ ، فَتَصِلَ إلى مَعدِنِ العَظَمَهِ ، وتَصيرَ أرواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدسِکَ . إلهى وَاجعَلنى مِمَّن نادَيتَهُ فَأجابَکَ ، ولاحَظتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ ، فَناجَيتَهُ سِرّا وعَمِلَ لَکَ جَهرا . إلهى لَم اُسَلِّط عَلى حُسنِ ظَنّى قُنوطَ الإياسِ ، ولَا انقَطَعَ رَجائى مِن جَميلِ کَرَمِکَ . الهى إن کانَتِ الخَطايا قَد أسقَطَتنى لَدَيکَ فَاصفَح عَنّى بِحُسنِ تَوَکُّلى عَلَيکَ . إلهى إن حَطَّتنِى الذُّنوبُ مِن مَکارِمِ لُطفِکَ ، فَقَد نَبَّهَنِى اليَقينُ إلى کَرَمِ عَطفِکَ . إلهى إن أنامَتنِى الغَفلَهُ عَنِ الاِستِعدادِ لِلِقائِکَ ، فَقَد نَبَّهَتنِى المَعرِفَهُ بِکَرَمِ آلائِکَ .

إلهى إن دَعانى إلَى النّارِ عَظيمُ عِقابِکَ ، فَقَد دَعانى إلَى الجَنَّهِ جَزيلُ ثَوابِکَ . إلهى فَلَکَ أسأَلُ ، وإلَيکَ أبتَهِلُ وأرغَبُ ، أن تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وأن تَجعَلَنى مِمَّن يُديمُ ذِکرَکَ ، ولا يَنقُضُ عَهدَکَ ، ولا يَغفُلُ عَن شُکرِکَ ، ولا يَستَخِفُّ بِأمرِکَ . إلهى وألحِقنى بِنورِ عِزِّکَ الأبهَجِ ، فَأکونَ لَکَ عارِفا ، وعَن سِواکَ مُنحَرِفا ، ومِنکَ خائِفا مُراقِبا ، يا ذَا الجَلالِ وَالإکرامِ . وصَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ رَسولِهِ وآلِهِ الطّاهِرينَ وسَلَّمَ تَسليما کَثيرا . (2) .

1- .وفى نسخه : «مملول» .
2- .الإقبال : ج3 ص 295 ، بحار الأنوار : ج94 ص 96 ح 13 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروى .

ی ماه شعبان

مناجات شعبانیّه

ی ماه شعبانمناجات شعبانیّه1589.رجال الکشّی عن محمّد بن الفضیل :الإقبال به نقل از ابن خالویه : این ، مناجات امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و امامان از نسل ایشان است که در هر ماه شعبان آن را می خواندند:

«بار خدایا ! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست و هرگاه دعایت می کنم ، دعایم را بشنو و هرگاه صدایت می زنم، به صدایم گوش فرا ده و هرگاه با تو مناجات می کنم، به من توجّه کن که من به سوی تو گریخته ام و ذلیلانه ، در پیشگاهت ایستاده ام و به سوی تو زاری می کنم . به آنچه نزد توست ، امید دارم . مرا می بینی و آنچه را در دلم هست ، می دانی و از حاجتم خبرداری و از درونم آگاهی و پایان کار و جایگاهم بر تو پنهان نیست و یا آنچه که می خواهم به زبانم بیان کنم و یا درخواستی که می خواهم در باره اش سخن بگویم و برای عاقبتم به آن امید دارم .

مقدّراتت بر من و در آنچه که در ظاهر و باطنم تا آخر عمرم از من سر می زند ، جاری است ، ای آقای من ! و فزونی و کاهش و سود و زیان من به دست توست ، و نه به دست دیگری.

خدای من ! اگر مرا محروم کنی ، چه کسی مرا روزی خواهد داد؟ و اگر تنهایم گذاری ، چه کسی یاری ام خواهد کرد؟

خدای من ! از خشم و ناخشنودی تو به تو پناه می برم .

خدای من ! اگر من شایسته رحمت تو نیستم ، تو شایسته آن هستی که به فضل گسترده ات بر من ببخشایی .

خدای من ! گویی در پیشگاهت ایستاده ام و توکّل نیکویم به تو ، بر من سایه افکنده است و تو آنچه را که شایسته توست ، انجام می دهی و مرا در گذشت خود فرو برده ای.

خدای من ! اگر از من درگذری ، چه کسی شایسته تر از تو برای این کار است ؟ و اگر مرگم نزدیک شده است و کردارم مرا به تو نزدیک نساخته است، اقرار به گناه را وسیله ای به سوی تو قرار داده ام.

خدای من ! در توجّه به خویش بر خود ستم کردم و اگر مرا نیامرزی ، پس وای بر من !

خدای من ! در طول زندگی ام همواره به من نیکی کردی . پس نیکی خود را به هنگام مرگم از من قطع مکن .

خدای من ! چگونه از نگاه نیکوی تو پس از مرگم ناامید شوم ، حالْ آن که در زندگی ام ، جز نیکی به من نکردی ؟

خدای من ! کارهای مرا آن گونه که شایسته توست ، سرپرستی کن و به فضل خود ، بر گنهکاری که نادانی او را فراگرفته ، توجّه فرما.

خدای من ! گناهانی را در دنیا برای من پوشیده داشتی که من به پوشیده داشتن آنها در آخرتْ نیازمندترم ، خدایا ! تو بر من نیکی کردی که آنها را بر هیچ یک از بندگان صالحت آشکار نکردی . پس در روز قیامت ، در برابر همه مردم ، مرا رسوا مساز .

خدای من ! گشاده دستیِ تو امید مرا گسترش داده ، و گذشت تو برتر از عمل من است .

خدای من ! در روزی که بین بندگانت داوری می کنی ، مرا با دیدارت شادمان ساز .

خدای من ! عذرخواهی من به درگاهت ، عذرخواهی کسی است که از پذیرش عذرش بی نیاز نیست . پس عذرم را بپذیر ، ای کریم ترین کسی که گنهکاران در نزدش عذرخواهی می کنند !

خدای من ! حاجتم را رد مکن و امیدم را ناامید مکن ، و امید و آرزویم را از خودت قطع مفرما .

خدای من ! اگر می خواستی خوارم کنی ، هدایتم نمی کردی ، و اگر می خواستی رسوایم سازی ، آسودگی ام نمی بخشیدی .

خدای من ! به تو چنین گمانی نمی برم که حاجتی را که عمرم را در طلب آن سپری کرده ام ، رد کنی .

خدای من ! سپاسِ همواره و همواره ، همیشه و بی پایان ، فزونی یابنده و کاستی ناپذیر ، از آنِ توست ، همان گونه که دوست داری و خشنودی.

خدای من ! اگر به جرمم مرا بگیری ، به عفوت تو را می گیرم ، و اگر به گناهانم مرا بگیری ، به گذشتت تو را می گیرم ، و اگر مرا به دوزخ اندازی ، به همه دوزخیانْ اعلام خواهم کرد که دوستت دارم.

خدای من ! اگر در برابر اطاعت از تو اعمالم اندک است ، در کنار امیدواری به تو آرزوهایم بزرگ است .

خدای من ! چگونه از نزد تو دست خالی و ناامید بروم ، حالْ آن که چشمداشت من به بخشش تو آن است که مرا نجات یافته بازگردانی؟

خدای من ! عمرم را در حرص فراموشی تو گذراندم و جوانی ام را در مستی دوری از تو نابود کردم .

خدای من ! در روزگار مغرور شدنم بر تو و گرایشم به راه خشم تو ، بیدار نشدم .

خدای من ! بنده تو و فرزند بنده تو ام که در پیشت ایستاده ام و به امید کَرَم تو به تو متوسّل شده ام .

خدای من ! بنده ای هستم که از کم حیایی خود در برابر نظر تو ، که با آن با تو رودررو می شدم ، عذر می خواهم و از تو درخواست گذشت دارم؛ چرا که گذشت ، زیب بزرگواری توست.

خدای من ! برای من توانی نبود تا به وسیله آن از نافرمانی ات بیرون رَوم ، مگر آن گاه که برای محبّتت مرا بیدار کردی و آن گونه که خواستی باشم ، شدم . پس تو را شکر می گویم ، برای این که مرا در کَرَمت داخل کردی و برای پاک کردن دل من از چرک های غفلت از خودت .

خدای من ! به من ، چونان کسی بنگر که تو را می خوانَد و پاسخش می دهی و به یاری خود به کارش گرفته ای و او اطاعتت کرده است . ای

نزدیکی که از فریفته خود دور نیستی! ای بخشنده ای که بر آن که امید پاداش دارد ، بخل نمی ورزی!

خدای من! به من دلی ده که شوقش مرا به تو نزدیک سازد ، و زبانی که راستگویی اش او را به سوی تو کشانَد ، و توجهی که حقّش ، او را به تو نزدیک کند .

خدای من! کسی که با تو شناخته شده باشد ، ناشناخته نیست ، و آن که به تو پناه بَرَد ، وامانده نیست ، و آن که تو به او روی آوری ، آزاد است.

خدای من! کسی که با تو راه جوید ، به نور راه برده است ، و آن که به تو متوسّل شده ، به پناهگاه راه یافته است ، و من به تو پناه جسته ام.

خدای من! امید من را به رحمتت ناکام مکن ، و از لطفت محرومم مساز .

خدای من! مرا در بین دوستانت در جایگاه امید به فزونی محبّتت بنشان .

خدای من! به من شیدایی یاد پیاپی خود را الهام کن ، و همّتم را در معنویت پیروزی نام های تو و جایگاه قدس خود قرار ده .

خدای من! سوگند به خودت ، بر توست که مرا به جایگاه اهل اطاعتت و جایگاه شایسته ای از خشنودی ات ملحق کنی ؛ چرا که من خود نمی توانم زیانی را برطرف کنم و یا نفعی را به سوی خود جلب کنم.

خدای من! بنده ضعیف و گناهکار و بنده عیبدار تو ام . مرا از آنانی قرار مده که از ایشان روی گردانده ای و اشتباهاتشان آنها را از گذشت تو محروم ساخته است.

خدای من! مرا به کمال جدایی از غیر خود عنایت کن ، و دیده دل های ما را به نور نگریستن به سوی خودت روشنی بخش، تا دیده دل ها ، حجاب های نور را بشکافد و به معدن عظمتت متّصل گردد ، و روح هایمان به عزّت مقدّس تو بیاویزند.

خدای من! مرا از کسانی قرار ده که آنها را خوانده ای و پاسخ داده اند و به ایشان توجّه کرده ای و در برابر شکوهت بیهوش گشته اند ، و با آنان به خفا راز گفته ای و آنان در آشکارا عمل کرده اند.

خدای من ! انبوه ناامیدی ها را بر خوش گمانی خودم مسلّط نمی کنم ، و امیدم را از کرامت های زیبایت نمی بُرم .

خدای من ! اگر خطاها مرا در نزدت حقیر کرده اند ، به حقّ توکّل نیکویی که به تو دارم ، از من درگذر .

خدای من ! اگر گناهانم مرا از [دستیابی به]لطف های بزرگت فرو کشیده اند ، یقینم به بزرگی مهرت مرا بیدار کرده است.

خدای من ! اگر غفلتْ مرا از آماده شدن برای دیدارت باز داشته است ، معرفتِ عظمت نعمت هایت مرا بیدار کرده است .

خدای من ! اگر کیفر بزرگت مرا به دوزخ می خوانَد ، فراوانی پاداشت مرا به جنّت می خوانَد .

خدای من ! از تو درخواست می کنم، در پیشگاه تو زاری می کنم و به تو امید می بَرم و از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرستی و مرا از کسانی قرار دهی که همواره تو را یاد می کنند و پیمانت را نمی شکنند و از شکرت غافل نیستند و فرمانت را سبُک نمی شمارند.

خدای من ! مرا به نور عزّت پرسرور خود ، ملحق کن تا عارف به تو گردم و از غیر تو روی بگردانم و از تو بیمناک و مراقب خواست تو باشم . ای صاحب شکوه و بخشندگی ! درود خدا و سلامِ فراوان وی بر محمّد ، پیامبر خدا و خاندان پاکش باد !

.

ص: 192

. .

ص: 193

. .

ص: 194

. .

ص: 195

. .

ص: 196

. .

ص: 197

. .

3 / 3 11أدعِيَتُهُ إذا قامَ إلَى الصَّلاهِأ : بَينَ الأَذانِ وَالإقامَهِ1593.الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام يَقولُ لِأصحابِهِ : مَن سَجَدَ بَينَ الأَذانِ وَالإقامَهِ فَقالَ فى سُجودِهِ : «رَبِّ لَکَ سَجَدتُ خاضِعا خاشِعا ذَليلاً» ، يَقولُ اللّهُ تَعالى : مَلائِکَتى وعِزَّتى وجَلالى ! لَأجعَلَنَّ مَحَبَّتَهُ فى قُلوبِ عِبادِىَ المُؤمِنينَ ، وهَيبَتَهُ فى قُلوبِ المُنافِقينَ . (1)ب : قَبلَ أن يَستَفتِحَ1595.الإمام الهادى عليه السلام (مِن کِتابِهِ فى أمرِ فارِسِ بنِ حاتِمٍ) الإمام الصادق عليه السلام :کانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَقولُ : مَن قالَ هذَا القَولَ کانَ مَعَ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ إذا قامَ قَبلَ أن يَستَفتِحَ الصَّلاهَ :

اللّهُمَّ إنّى أتَوَجَّهُ إلَيکَ بِمُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وأُقَدِّمُهُم بَينَ يَدَى صَلاتى ، وأتَقَرَّبُ بِهِم إلَيکَ ، فَاجعَلنى بِهِم وَجيها فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ومِنَ المُقَرَّبينَ ، مَنَنتَ عَلَىَّ بِمَعرِفَتِهِم فَاختِم لى بِطاعَتِهِم ومَعرِفَتِهِم ووِلايَتِهِم ، فَإِنَّهَا السَّعادَهُ وَاختِم لى بِها ، فَإِنَّکَ عَلى کُلِّ شَىءٍ قَديرٌ .

ثُمَّ تُصَلّى ، فَإِذَا انصَرَفتَ قُلتَ :

اللّهُمَّ اجعَلنى مَعَ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ فى کُلِّ عافِيَهٍ وبَلاءٍ ، وَاجعَلنى مَعَ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ فى کُلِّ مَثوىً ومُنقَلَبٍ ، اللّهُمَّ اجعَل مَحياىَ مَحياهُم ، ومَماتى مَماتَهُم ، وَاجعَلنى مَعَهُم فِى المَواطِنِ کُلِّها ، ولا تُفَرِّق بَينى وبَينَهُم ، إنَّکَ عَلى کُلِّ شَىءٍ قَديرٌ . (2) .

1- .فلاح السائل : ص272 ح 163 عن بكر بن محمّد الأزدى ، بحار الأنوار : ج84 ص 152 ح 48 .
2- .الكافى : ج 2 ص 544 ح 1 عن علىّ بن النعمان عن بعض أصحابه ، بحار الأنوار : ج 84 ص 370 ح 22 وليس فيه من «ثمّ تصلّى ...» و ص 371 نقلاً عن اختيار ابن الباقى و ج 86 ص 43 ح 52 وفيه ذيله .

3 / 3 11 دعاهای او به هنگام به پاداشتن نماز

الف بین اذان و اقامه

ب پیش از آغاز نماز

3 / 3 11دعاهای او به هنگام به پاداشتن نمازالف بین اذان و اقامه1599.الإمام الهادی علیه السلام (فی کِتابِهِ إلَی العُبَیدِیِّ) امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به یارانش می فرمود : «هرکس بین اذان و اقامه ، سجده کند و و در سجده اش بگوید : پروردگارا ! با فروتنی و خاکساری و افتادگی برای تو سجده می کنم ، خداوند متعال می فرماید : فرشتگان من ! به عزّت و شکوهم سوگند که محبّت او را در دل بندگان مؤمنم و هیبتش را در دل منافقان خواهم افکند ».ب پیش از آغاز نماز1601.رجال الکشّی عن محمّد بن عیسی :امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان می فرمود : «هرکس پیش از آن که نمازش را شروع کند، وقتی ایستاد ، این سخنان را بگوید ، با محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او خواهد بود:

بار خدایا ! من به حقّ محمّد و خاندان محمّد ، روی به سوی تو آوردم و آنان را پیشْ داشتِ نمازم قرار می دهم و به واسطه آنان ، به تو نزدیکی می جویم . به خاطر آنان ، مرا در دنیا و آخرت ، آبرودار قرار ده و از مقرّبانْ مقرّر فرما. به شناخت آنان بر من منّت نهادی ، پس به پیروی و شناخت و ولایتشان ، [عمر] مرا به پایان بر که این پایان ، خوش بختی است . این خوش بختی را بر من مقرّر فرما که تو بر هر چیزی توانایی .

آن گاه نماز بگزار و هرگاه نماز را به پایان آوردی، بگو:

بار خدایا ! در هر عافیت و بلا ، مرا همراه محمّد و خاندان محمّد قرار ده ، و در هر جایگاه و بازگشتگاه ، مرا با محمّد و خاندان محمّد قرار ده .

بار خدایا ! زندگی ام را زندگی آنان ، و مرگم را مرگ آنان قرار ده ، و در هر جایی مرا با آنان دار ، و بین من و آنان ، جدایی میفکن که تو بر هر چیزی توانایی ».

1602.رجال الكشّى عن سهل بن زياد الآدمى :عنه عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَقولُ لِأصحابِهِ : مَن أقامَ الصَّلاةَ وقالَ قَبلَ أن يُحرِمَ ويُكَبِّرَ :

يا مُحسِنُ قَد أتاکَ المُسىءُ ، وقَد أمَرتَ المُحسِنَ أن يَتَجاوَزَ عَنِ المُسىءِ ، وأنتَ المُحسِنُ وأنَا المُسىءُ ، فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وتَجاوَز عَن قَبيحِ ما تَعلَمُ مِنّى .

فَيَقولُ اللّهُ تَعالى : مَلائِکَتِى اشهَدوا أ نّى قَد عَفَوتُ عَنهُ ، وأرضَيتُ عَنهُ أهلَ تَبِعاتِهِ . (1)1603.الإمام علىّ عليه السلام :إذَا استَفتَحتَ الصَّلاةَ فَقُل :

اللّهُ أکبَرُ ، وَجَّهتُ وَجهِىَ لِلَّذى فَطَرَ السَّماواتِ وَالأَرضَ ، حَنيفا مُسلِما وما أنَا مِنَ المُشرِکينَ . إنَّ صَلاتى ونُسُکى ومَحياىَ ومَماتى لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ ، وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وبِذلِکَ اُمِرتُ وأنَا مِنَ المُسلِمينَ . (2)ج : إذا رَفَعَ رَأسَهُ مِنَ الرُّکوعِ1605.إثبات الوصيّه :المصنّف لابن أبى شيبه عن الحارث :کانَ عَلِىٌّ عليه السلام إذا رَفَعَ رَأسَهُ مِنَ الرُّکوعِ قالَ : سَمِعَ اللّهُ لِمَن حَمِدَهُ ، اللّهُمَّ رَبَّنا لَکَ الحَمدُ ، بِحَولِکَ وقُوَّتِکَ أقومُ وأقعُدُ . (3) .

1- .فلاح السائل : ص 277 ح 169 عن بكر بن محمّد الأزدى ، بحار الأنوار : ج84 ص 375 ح 29 .
2- .دعائم الإسلام: ج1 ص157، بحار الأنوار: ج84 ص377 ح30.
3- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 1 ص 278 ح 4 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 2 ص 166 ح 2914 نحوه ، الدعاء للطبرانى : ص 189 ح 576 وليس فيه «سمع اللّه لمن حمده» ، كنز العمّال : ج 8 ص 228 ح 22677 .

ج گاهِ بلند کردن سر از رکوع

1606.رجال الکشّی عن محمّد بن موسی الهمدانی :امام صادق علیه السلام :امیرمؤمنان به یارانش می فرمود : «هر کس نماز به پا دارد و پیش از آن که احرام بندد و تکبیر گوید، بگوید: ای نیکوکار! زشتکار به درگاهت آمده و خود ، فرمان دادی که نیکوکار ، از زشتکار درگذرد و تو نیکوکاری و من زشتکار . پس به حقّ محمّد و خاندان محمّد ، بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست، و از هر زشتی ای که از من می دانی ، درگذر ، خداوند متعال می گوید : فرشتگان من! گواه باشید که من او را بخشیدم و آنهایی را که حقّی به عهده او دارند ، راضی ساختم ».1607.الغیبه عن علیّ بن محمّد بن زیاد الصیمری :امام علی علیه السلام :هرگاه می خواهی نماز را آغاز کنی ، بگو : «خدا بزرگ است . از سر حق گرایی و فرمانبرداری روی خویش را به سوی آن که آسمان ها و زمین را به وجود آورد ، کردم و من از مشرکان نیستم. نمازم، عبادتم، زندگی و مرگم ، از آنِ خداوند ، پروردگار جهانیان است . او یکتا و بی شریک است . به این کار ، فرمان یافته ام و از مسلمانانم» (1) .ج گاهِ بلند کردن سر از رکوع1609.الاحتجاج {-1-} (فی ذِکرِ تَوقیعٍ خَرَجَ مِنَ النّاحِیَهِ المُقَ) المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از حارث : علی علیه السلام هرگاه سر خویش را از رکوع برمی داشت ، می گفت : «خداوند ، صدای هرکسی را که او را سپاس می گوید ، می شنود . بار خدایا! ای پروردگار ما! سپاس ، از آنِ توست . به توان و قدرت تو می ایستم و می نشینم».

.

1- .مضمون آیه 161 163 سوره انعام .

د : فِی السُّجودِالأمالی للصدوق عن الأصبغ بن نباته :کانَ أمیرُ المُؤمنینَ علیه السلام یَقولُ فی سُجودِهِ : أُناجیکَ یا سَیِّدی کَما یُناجِی العَبدُ الذَّلیلُ مَولاهُ ، وأطلُبُ إلَیکَ طَلَبَ مَن یَعلَمُ أ نَّکَ تُعطی ولا یَنقُصُ مِمّا عِندَکَ شَیءٌ ، وأستَغفِرُکَ استِغفارَ مَن یَعلَمُ أ نَّهُ لا یَغفِرُ الذُّنوبَ إلّا أنتَ ، وأتَوَکَّلُ عَلَیکَ تَوَکُّلَ مَن یَعلَمُ أ نَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ . (1)

الإمام علیّ علیه السلام فِی السُّجودِ : اللّهُمَّ لَکَ سَجَدتُ ، ولَکَ أسلَمتُ ، وبِکَ آمَنتُ ، وعَلَیکَ تَوَکَّلتُ وأنتَ رَبّی ، سَجَدَ لَکَ سَمعی وبَصَری ولَحمی ودَمی وعِظامی وعَصَبی وشَعری وبَشَری ، سُبحانَ اللّهِ ، سُبحانَ اللّهِ ، سُبحانَ اللّهِ . (2)

ه : بَینَ السَّجدَتَینِ :الإمام علیّ علیه السلام کانَ یَقولُ بَینَ السَّجدَتَینِ : اللّهُمَّ اغفِر لی وَارحَمنی ، وَاجبُرنی وَارفَعنی . (3)

و : فی سَجدَهِ الشُّکرِالإمام علیّ علیه السلام فی سَجدَهِ الشُّکرِ : وَعَظتَنی فَلَم أتَّعِظ ! وزَجَرتَنی عَن مَحارِمِکَ فَلَم أنزَجِر ! وعَمَرتَنی أیادِیَکَ فَما شَکَرتُ ! عَفوَکَ عَفوَکَ یا کَریمُ ، أسألُکَ الرّاحَهَ عِندَ المَوتِ ، وأسألُکَ العَفوَ عِندَ الحِسابِ . (4)

.

1- .الأمالی للصدوق : ص 327 ح 385 ، روضه الواعظین : ص 358 ، المزار الکبیر : ص 260 ح 10 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 227 ح 47 و ج 100 ص 304 .
2- .المصنّف لعبد الرزّاق : ج 2 ص 163 ح 2902 عن عاصم بن ضمره ، کنز العمّال : ج 8 ص 224 ح 22662 .
3- .الدعاء للطبرانی : ص 197 ح 615 عن الحارث .
4- .الکافی : ج 3 ص 327 ح 21 عن سعدان عن رجل عن الإمام الصادق علیه السلام ، البلد الأمین : ص 17 ، المصباح للکفعمی : ص 43 وفی صدره «کان یقول فی سجده الشکر بعد الفریضه» ، عوالی اللآلی : ج 1 ص 334 ح 96 ولیس فیها «أسألک الراحه ...» ، بحار الأنوار : ج 86 ص 215 ح 29 .

د در سجده

ه بین دو سجده

و در سجده شکر

د در سجدهالأمالی ، صدوق به نقل از اَصبغ بن نُباته : امیرمؤمنان در سجده اش می گفت : «سرور من! با تو همچون مناجات بنده ذلیلی با مولای خود ، مناجات می کنم . از تو همچون کسی که می داند تو می بخشی و چیزی از آنچه در نزدت هست ، کاسته نمی شود ، در خواست می کنم ، و چون کسی که می داند به غیر از تو کسی گناهان را نمی بخشد، از درگاهت آمرزش می طلبم ، و چون کسی که می داند تو بر هر چیزی توانایی ، به تو تکیه می کنم».

امام علی علیه السلام در سجده : بار خدایا! برای تو سجده می کنم، تسلیم تو ام، به تو ایمان دارم، بر تو تکیه می کنم و تو پروردگار منی. گوشم، چشمم، گوشتم، خونم، استخوانم، رگم، مویم و پوستم بر تو سجده می کنند. خداوند ، منزّه است؛ خداوند ، منزّه است؛ خداوند ، منزّه است.

ه بین دو سجدهامام علی علیه السلام بین دو سجده : بار خدایا! مرا ببخشا و بر من رحم کن، توانگرم ساز و منزلتم را بلند گردان .

و در سجده شکرامام علی علیه السلام در سجده شکر : پندم دادی ، پند نگرفتم؛ از حرام هایت برحذرم داشتی ، حذر نکردم؛ کمک هایت را در تمام عمرم دریغ نداشتی و من شکر نکردم . بخششت را، بخششت را می خواهم ، ای کریم! از تو آسایش به هنگام مرگ را می خواهم و گذشت به هنگام حسابرسی را می طلبم.

.

عنه عليه السلام فى سَجدَهِ الشُّكرِ : يا مَن (1) لايَزيدُهُ كَثرَهُ الدُّعاءِ (2) إلّا سَعَهً وعَطاءً ، يا مَن لا تَنفَدُ خَزائِنُهُ ، يا مَن لَهُ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالأَرضِ ، يا مَن لَهُ خَزائِنُ ما دَقَّ وجَلَّ ، لا تَمنَعُکَ إساءَتى مِن إحسانِکَ ، أنتَ (3) تَفعَلُ بِىَ الَّذى أنتَ أهلُهُ ، فَأَنتَ أهلُ الکَرَمِ وَالجودِ وَالعَفوِ وَالتَّجاوُزِ ، يا رَبِّ يا اللّهُ ، لا تَفعَل بِىَ الَّذى أنَا أهلُهُ ، فَإِنّى أَهلُ العُقوبَهِ وقَدِ استَحقَقتُها ، لا حُجَّهَ لى ولا عُذرَ لى عِندَکَ ، أبوءُ لَکَ بِذُنوبى کُلِّها ، وأعتَرِفُ بِها کَى تَعفُوَ عَنّى ، وأنتَ أعلَمُ بِها مِنّى ، أبوءُ لَکَ بِکُلِّ ذَنبٍ أذنَبتُهُ ، وکُلِّ خَطيئَهٍ احتَمَلتُها (4) ، وکُلِّ سَيِّئَهٍ عَمِلتُها ، رَبِّ اغفِر وَارحَم وتَجاوَز عَمّا تَعلَمُ ، إنَّکَ أنتَ الأَعَزُّ الأَکرَمُ . (5)

ز : فى رُکوعِ صَلاهِ الخَوفِ وفى سَجدَتِهاالإمام الباقر عليه السلام :کانَ عَلِىٌّ عليه السلام يُصَلّى صَلاهَ الخَوفِ عَلَى الدّابَّهِ مُستَقبِلَ القِبلَهِ ، ثُمَّ يَرکَعُ ويَقولُ : لَکَ خَشَعتُ وبِکَ آمَنتُ وأنتَ رَبّى . ثُمَّ يَخفِضُ رَأسَهُ مِنَ الرُّکوعِ مِن غَيرِ أن يَمَسَّ جَبهَتَهُ شَىءٌ ، ثُمَّ يَقولُ : لَکَ سَجَدتُ وبِکَ آمَنت وأنتَ رَبّى . (6)

.

1- .زاد فى نزهه الناظر ودلائل الإمامه فى أوّل الدعاء : «يا من لا يزيده إلحاح الملحّين إلّا جودا وكرما» وأورد هذه الجمله فى كمال الدين بدل الجمله الاُولى فى المتن .
2- .فى فلاح السائل : «العطاء» .
3- .وفى نسخه : «أن» .
4- .فى كمال الدين ونزهه الناظر : «أخطأتها» .
5- .الغيبه للطوسى : ص 261 ح 227 ، دلائل الإمامه : ص 544 ح 523 ، نزهه الناظر : ص 149 ، كمال الدين : ص 471 ح 24 نحوه ، فلاح السائل : ص 324 ح 216 كلّها عن أبى نعيم محمّد بن أحمد الأنصارى عن الإمام المهدى عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 52 ص 7 ح 5 .
6- .النوادر للراوندى : ص 198 ح 371 ، الجعفريّات : ص 47 نحوه وكلاهما عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام .

ز در رکوع و سجده نماز خوف

امام علی علیه السلام در سجده شکر : ای آن که فراوانی خواهش از او ، جز گسترش و فزونیِ عطا را موجب نمی گردد ! ای آن که گنج هایش پایان نمی پذیرد ! ای آن که گنج های آسمان ها و زمین ، از آنِ اوست ! ای آن که گنج های کوچک و بزرگ ، از آنِ اوست ! بدی من ، تو را از احسانت باز نمی دارد . تو بر من بر پایه آنچه شایسته آنی ، رفتار کن که تو شایسته کَرَم، بخشش، عفو و گذشتی . ای پروردگار ! ای خدا ! با من بر اساس شایستگی من رفتار مکن که من شایسته عقوبتم و خود خویشتن را دستخوش این عقوبت ساخته ام. مرا حجّتی و بهانه ای در پیشگاه تو نیست . با همه گناهانم به درگاه تو بازگشته ام و بدانها اعتراف می کنم تا از من درگذری و تو از من به آنها آگاه تری . با هر گناهی که کرده ام و هر خطایی که مرتکب شده ام و هر بدی ای که انجام داده ام ، به حضورت باز می گردم . بار خدایا ! ببخش، رحم کن و از هر آنچه می دانی ، درگذر که تو عزیزترین و بخشنده ترین هستی .

ز در رکوع و سجده نماز خوفامام باقر علیه السلام :علی علیه السلام بر روی چارپا و رو به قبله ، نماز خوف می خوانْد و رکوع می کرد و می گفت : «برای تو فروتنی می کنم و به تو ایمان آورده ام و تو پروردگار منی» . آن گاه سرش را از رکوع [برای سجده] پایین می آورد ، بی آن که پیشانی اش با چیزی تماس پیدا کند و می گفت : «تو را سجده می کنم و به تو ایمان آورده ام و تو پروردگارم هستی».

.

ح : فى سُجودِ العَزائِمِكتاب من لا يحضره الفقيه :رُوِىَ أ نَّهُ [عَلِيّا عليه السلام]يَقولُ فى سَجدَهِ العَزائِمِ : لا إلهَ إلَا اللّهُ حَقّا حَقّا ، لا إله إلَا اللّهُ إيمانا وتَصديقا ، لا إلهَ إلَا اللّهُ عُبودِيَّةً ورِقّا ، سَجَدتُ لَکَ يا رَبِّ تَعَبُّدا ورِقّا ، لا مُستَنکِفا ولا مُستَکبِرا ، بَل أنَا عَبدٌ ذَليلٌ خائِفٌ مُستَجيرٌ . ثُمَّ يَرفَعُ رَأسَهُ ثُمَّ يُکَبِّرُ . (1)

ط : إذا نَهَضَ مِنَ الرَّکعَتَينِ الاُولَيَينِالإمام الصادق عليه السلام :کانَ عَلِىٌ عليه السلام إذا نَهَضَ مِنَ الرَّکعَتَينِ الاُولَيَينِ قالَ : بِحَولِکَ وقُوَّتِکَ أقومُ وأقعُدُ . (2)

ى : فِى القُنوتِتاريخ دمشق عن محمّد ابن الحنفيّه :کانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إذا فَرَغَ مِن وَترِهِ رَفَعَ يَدَيهِ إلَى السَّماءِ وقالَ : اللّهُمَّ حاجَتِىَ العُظمَى الَّتى إن قَضَيتَها لَم يَضُرَّنى ما مَنَعتَنى ، وإن مَنَعتَنى لَم يَنفَعنى ما أعطَيتَنى ، فَکاکَ الرِّقابِ فُکَّ رَقَبَتى مِنَ النّارِ . رَبِّ ما أنَا إن تَقصِد قَصدى بِغَضَبٍ مِنکَ يَدومُ عَلَىَّ ، فَوَعِزَّتِکَ ما يُحَسِّنُ مُلکَکَ إحسانى ، ولا تُقَبِّحُهُ إساءَتى ، ولا يَنقُصُ مِن خَزائِنِکَ غَنائى ، ولا يَزيدُ فيها فَقرى . يا مَن هُوَ هکَذَا ، اسمَع دُعائى ، وأجِب نِدائى ، وأقِلنى عَثرَتى ، وَارحَم غُربَتى ووَحشَتى ، ووَحدَتى فى قَبرى ، ها أنَا ذا يا رَبِّ بِرُمَّتى . ويَأخُذُ بِتَلابيبِهِ ، ثُمَّ يَرکَعُ . (3)

.

1- .کتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 306 ح 922 .
2- .تهذيب الأحکام : ج 2 ص 88 ح 327 ، الاستبصار : ج 1 ص 338 ح 1268 کلاهما عن رفاعه بن موسى ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 164 وفيه «عن علىّ عليه السلام أ نّه کان يقول إذا نهض من السجود للقيام ...» .
3- .تاريخ دمشق : ج 54 ص 353 .

ح در سجده عزائم (سوره های سجده دار)

ط هنگام برخاستن در دو رکعت نخست

ی در قنوت

ح در سجده عزائم (سوره های سجده دار)کتاب من لایحضره الفقیه :روایت شده که [علی علیه السلام] در سجده عزائم می گفت : به حق ، به حق ، خدایی جز خدای یگانه نیست . از روی ایمان و تصدیق ، گواهی می دهم خدایی جز خدای یگانه نیست . از روی بندگی و عبودیّت اقرار می کنم ، خدایی جز خدای یگانه نیست . بار خدایا ! بنده وار و برده وار ، نه نپذیرنده و متکبّرانه ، برای تو سجده می کنم ؛ بلکه من بنده ای خوار ، بیمناک و پناهجویم» . آن گاه سرش را بلند می کرد و تکبیر می گفت.

ط هنگام برخاستن در دو رکعت نخستامام صادق علیه السلام :علی علیه السلام هرگاه از دو رکعتِ نخست برمی خاست ، می گفت : «به توان تو و قدرت تو برمی خیزم و می نشینم».

ی در قنوتتاریخ دمشق به نقل از محمّد بن حنفیّه : امیر مؤمنان ، هرگاه از [حمد و سوره]نماز وَتر فارغ می شد ، دستش را به سوی آسمان بلند می کرد و می گفت : «بار خدایا ! حاجت بزرگ من که اگر آن را روا داری ، هر چیزی که مرا از آن منع کنی ، به من زیان نخواهد رساند ، و اگر از آن مَنعم کنی ، هر چیزی که به من ببخشی برای من سودی نخواهد داشت . ای بسیار رها کننده ! رهاییم از آتش دوزخ است. پروردگارا ! من که ام که با غضبت بر امری قصد مرا کنی؟ سوگند به عزّت تو که نیکی من ، ملک تو را نیکو نخواهد ساخت ، و بدی من آن را زشت نخواهد گردانْد ، و بی نیازی من ، از گنجینه تو نخواهد کاست ، و نیازمندی من ، بدان نخواهد افزود . ای آن که چنین هستی ! دعای مرا بشنو و ندای مرا پاسخ ده . از لغزش هایم درگذر و بر غربت، وحشت و تنهایی ام درگور ، رحم کن . آری من چنین هستم ، ای پروردگار !» . آن گاه به لبّیک گویی می پرداخت و رکوع می کرد.

عنه عليه السلام فى قُنوتِهِ فى مَسجِدِ بَنى كاهِلٍ : اللّهُمَّ إنّا نَستَعينُکَ ونَستَغفِرُکَ ونَستَهديکَ ، ونُؤمِنُ بِکَ ونَتَوَکَّلُ عَلَيکَ ، ونُثنى عَلَيکَ الخَيرَ ولا نَکفُرُکَ ، ونَخلَعُ ونَترُکُ مَن يُنکِرُکَ . اللّهُمَّ إيّاکَ نَعبُدُ ولَکَ نُصَلّى ونَسجُدُ ، وإلَيکَ نَسعى ونَحفِدُ ، ونَرجو رَحمَتَکَ ونَخشى عَذابَکَ ، إنَّ عَذابَکَ لِلکافِرينَ مُخلِقٌ (1) . اللّهُمَّ اهدِنا فيمَن هَدَيتَ ، وعافِنا فيمَن عافَيتَ ، وتَوَلَّنا فيمَن تَوَلَّيتَ ، وبارِک لَنا فيما أعطَيتَ ، وقِنا شَرَّ ما قَضَيتَ إنَّکَ تَقضى ولا يُقضى عَلَيکَ ، إنَّهُ لا يَذِلُّ مَن والَيتَ ، ولا يَعِزُّ مَن عادَيتَ ، تَبارَکتَ رَبَّنا وتَعالَيتَ ، أستَغفِرُکَ وأتوبُ إلَيکَ «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَآ إِن نَّسِينَآ أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَآ إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَفِرِينَ» (2) . (3)

ک : فى قُنوتِ الوَترِالإمام علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ خَلَقتَنى بِتَقديرٍ وتَدبيرٍ وتَبصيرٍ بِغَيرِ تَقصيرٍ ، وأخرَجتَنى مِن ظُلُماتٍ ثَلاثٍ بِحَولِکَ وقُوَّتِکَ ، أُحاوِلُ الدُّنيا ثُمَّ أُزاوِلُها ، ثُمَّ أُزايِلُها ، وآتَيتَنى فيهَا الکَلَأَ وَالمَرعى ، وبَصَّرتَنى فيهَا الهُدى ، فَنِعمَ الرَّبُّ أنتَ ونِعمَ المَولى ، فَيا مَن کَرَّمَنى وشَرَّفَنى ونَعَّمَنى أعوذُ بِکَ مِنَ الزَّقُّومِ ، وأعوذُ بِکَ مِنَ الحَميمِ ، وأعوذُ بِکَ مِن مَقيلٍ (4) فِى النّارِ بَينَ أطباقِ النّارِ فى ظِلالِ النّارِ يَومَ النّارِ يا رَبَّ النّارِ . اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ مَقيلاً فِى الجَنَّةِ بَينَ أنهارِها وأشجارِها وثِمارِها ورَيحانِها وخَدَمِها وأزواجِها . اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ خَيرَ الخَيرِ : رِضوانَکَ وَالجَنَّةَ ، وأعوذُ بِکَ مِن شَرِّ الشَّرِّ : سَخَطِکَ وَالنّارِ . هذا مَقامُ العائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ ثَلاثَ مَرّاتٍ . اللّهُمَّ اجعَل خَوفَکَ فى جَسَدى کُلِّهِ ، وَاجعَل قَلبى أشَدَّ مَخافَةً لَکَ مِمّا هُوَ ، وَاجعَل لى فى کُلِّ يَومٍ ولَيلَةٍ حَظّا ونَصيبا مِن عَمَلٍ بِطاعَتِکَ وَاتِّباعِ مَرضاتِکَ . اللّهُمَّ أنتَ مُنتَهى غايَتى ، ورَجائى ومَسأَلَتى وطَلِبَتى . أسأَلُکَ يا إلهى کَمالَ الإيمانِ ، وتَمامَ اليَقينِ ، وصِدقَ التَّوَکُّلِ عَلَيکَ ، وحُسنَ الظَّنِّ بِکَ . يا سَيِّدى ، اجعَل إحسانى مُضاعَفا ، وصَلاتى تَضَرُّعا ، ودُعائى مُستَجابا ، وعَمَلى مَقبولاً ، وسَعيى مَشکورا ، وذَنبى مَغفورا ، ولَقِّنى مِنکَ نَضرَةً وسُرورا ، وصَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ . (5)

.

1- .فى بحار الأنوار : «بالکفّار مُلحَقٌ» ، وفى المزار للشهيد : «کان بالکافرين محيطا» ، وهما أنسب ممّا فى المتن .

2- .البقره : 286 .
3- .مصباح الزائر : ص 116 ، المزار للشهيد الأوّل : ص 276 ، بحار الأنوار : ج100 ص 452 ح 27 .
4- .المَقيلُ : الموضعُ (لسان العرب : ج 11 ص 577 «مقل») .
5- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 491 ح 1412 ، بحار الأنوار : ج 87 ص 269 ح 67 .

ک در قنوت نماز وَتْر

امام علی علیه السلام در قنوت خود در مسجد بنی کاهل : بار خدایا ! ما از تو کمک می خواهیم، طلب بخشش می کنیم و درخواست هدایت داریم، به تو ایمان داریم و بر تو توکّل می کنیم و بر خوبی ها ثنایت می گوییم و به تو کفر نمی ورزیم و آن را که منکر توست ، ترک می کنیم و رهایش می سازیم . بار خدایا ! تو را می پرستیم، برای تو نماز می خوانیم و سجده می کنیم و برای تو سعی می کنیم و به سوی طاعت تو می شتابیم و رحمت تو را امید می بریم و از عذابت می ترسیم ؛ چرا که عذابت سزاوار کافران است. بار خدایا ! با آنان که هدایت کردی ، هدایتمان کن و در جمع آنان که عافیتشان دادی ، عافیتمان ده و با آنان که دوستشان داشتی،دوستمان بدار و آنچه را که عنایت کردی، برای ما مبارک ساز و از شرّ آنچه که حکم کردی،محفوظمان دار ؛ چون که تو حکم می کنی و کسی بر تو حکم نمی کند. همانا آن که تو دوستش بداری ، ذلیل نمی گردد و آن که تو دشمنش بداری ، عزت نمی یابد . پروردگارا ! مبارک و بلندمرتبه ای. از تو طلب بخشش می کنم و به سوی تو برمی گردم . «پروردگارا ! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ، بر ما مگیر . پروردگارا ! هیچ بارگرانی را بر [دوش] ما مگذار ؛ آن گونه که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند ، نهادی . پروردگارا ! آنچه تاب آن را نداریم ، بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور . سرور ما تویی . پس ما را برگروه کافران ، پیروز کن» .

ک در قنوت نماز وَتْرامام علی علیه السلام :بار خدایا ! با تقدیر و با تدبیر و با بصیرت و بدون کوتاهی مرا آفریدی ، و به قدرت و توان خود ، مرا از تاریکی های سه گانه بیرونم آوردی . در دنیا تلاش می کنم ، گِرد می آورم و آن گاه از آن جدا می شوم . در دنیا به من آب و نان دادی و دیدم را به هدایت ، بینا ساختی . چه نیک پروردگار و مولایی ، تو. ای آن که اکرامم کردی و شریفم داشتی و نعمتم دادی ! از زقّوم (1) به تو پناه می برم و از حَمیم 2 به تو پناه می برم ، از بستری در آتش ، در بین طبقه های آتش ، در سایه های آتش ، در روز آتش به تو پناه می برم ، ای پروردگار آتش ! بار خدایا ! از تو بستری در بهشت در بین نهرها، درخت ها، میوه ها، گُل ها، خدمتکاران و همسرانِ آن جا می خواهم . بار خدایا ! من از تو بهترینِ

بهترها ، رضوان و بهشت تو را می خواهم ، و از بدترین بدها و خشم و آتش تو به تو پناه می برم. این ، جایگاه کسی است که از آتش به تو پناه برده است (و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد). بار خدایا! بیمت را در همه جسمم قرار ده ، و دلم را پُر بیم تر از آنچه هست ، قرار ده ، و در هر روز و شب ، بهره و نصیبی از کار بر طبق اطاعتت و جلب خشنودی ات برای من قرار ده . بار خدایا! تو نهایتِ مقصود من و امید من و خواست من و درخواستم هستی. ای خدای من! از تو کمال ایمان، تمامت یقین و توکّل راستین بر تو و خوش گمانی در حقّ تو را می طلبم. ای سرور من! نیکی های مرا دو چندان ، نمازم را خاشعانه ، دعایم را به اجابتْ رسیده، عملم را پذیرفته، تلاشم را قدرْ شناخته، و گناهم را بخشیده قرار ده ، و از طرف خویش ، شادابی و سرور به من عطا کن و بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست .

.

1- .. زقّوم به میوه ای تلخ در جهنم و حمیم به آب بسیار داغِ دوزخ ، اطلاق می شود. (م)

ل : فى صَلاهِ العيدَينِالإمام الباقر عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إذا كَبَّرَ فِى العيدَينِ قالَ بَينَ كُلِّ تَكبيرَتَينِ : أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ صلى الله عليه و آله ، اللّهُمَّ أهلَ الكِبرِياءِ وَالعَظَمَهِ ، وأهلَ الجودِ وَالجَبَروتِ ، وأهلَ العَفوِ وَالرَّحمَهِ ، وأهلَ التَّقوى وَالمَغفِرَهِ ، أسألُکَ فى هذَا اليَومِ الَّذى جَعَلتَهُ لِلمُسلِمينَ عيدا ، ولِمُحَمَّدٍ صلى اللهِ عليه و آله ذُخرا ومَزيدا ، أن تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ كَأفضَلِ ما صَلَّيتَ عَلى عَبدٍ مِن عِبادِکَ ، وصَلِّ عَلى مَلائِكَتِکَ المُقَرَّبينَ ورُسُلِکَ ، وَاغفِر لِلمُؤمِنينَ وَالمُؤمِناتِ وَالمُسلِمينَ وَالمُسلِماتِ الأحياءِ مِنهُم وَالأَمواتِ ، اللّهُمَّ إنّى أسألُکَ مِن خَيرِ ما سَأَلَکَ عِبادُکَ المُرسَلونَ ، وأعوذُ بِکَ مِن شَرِّ ما عاذَ بِکَ مِنهُ عِبادُکَ المُرسَلونَ . (1)

.

1- .تهذيب الأحكام : ج 3 ص 140 ح 315 عن جابر .

ل نماز عیدین

ل نماز عیدینامام باقر علیه السلام :امیر مؤمنان ، هرگاه در نمازهای عید ، تکبیر می گفت ، در بین دو تکبیر می گفت : «گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه بی شریک نیست . گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله ، بنده و فرستاده اوست . بار خدایا ! ای شایسته کبریا و عظمت ، و شایسته بخشش و جَبَروت ، و شایسته گذشت و رحمت، و شایسته ترس و آمرزش ! از تو در این روز که آن را برای مسلمانان عید و برای محمد صلی الله علیه و آله اندوخته و فزونی قراردادی درخواست می کنم که بر محمّد و خاندان محمّد ، مانند بهترین درودی که بر بنده ای از بندگانت می فرستی ، بفرست ، و بر فرشتگان مقرّب و پیامبرانت درود فرست ، و زنان و مردان مؤمن و زنان و مردان مسلمان ، زندگان و درگذشتگان آنان را بیامرز . بار خدایا ! من از تو از بهترین چیزهایی را که بندگان فرستاده تو درخواست کردند ، درخواست می کنم ، و از شرّ هر چیزی که از آن ، بندگان فرستاده تو پناه می جویند ، پناه می جویم».

.

الإمام علىّ عليه السلام خَطَبَ يَومَ الأَضحى ، فَكَبَّرَ وقالَ : اللّهُ أكبَرُ ، اللّهُ أكبَرُ ، لا إلهَ إلّا اللّهُ وَاللّهُ أكبَرُ ، اللّهُ أكبَرُ ، وِللّهِ الحَمدُ ، اللّهُ أكبَرُ عَلى ما هَدانا ، ولَهُ الشُّكرُ عَلى ما أبلانا ، وَالحَمدُ لِلّهِ عَلى ما رَزَقَنا مِن بَهيمَهِ الأَنعامِ ، اللّهُ أكبَرُ زِنَهَ عَرشِهِ ، ورِضا نَفسِهِ ، ومِدادَ كَلِماتِهِ ، وعَدَدَ قَطرِ سَماواتِهِ ، ونُطَفِ بُحورِهِ ، لَهُ الأَسماءُ الحُسنى ، ولَهُ الحَمدُ فِى الآخِرَهِ وَالأُولى حَتّى يَرضى وبَعدَ الرِّضى ، إنَّهُ هُوَ العَلِىُّ الكَبيرُ ، اللّهُ أكبَرُ كَبيرا مُتَكَبِّرا ، وإلها عَزيزا مُتَعَزِّزا ، ورَحيما عَطوفا مُتَحَنِّنا ، يَقبَلُ التَّوبَهَ ويُقيلُ العَثرَهَ ، ويَعفو بَعدَ القُدرَهِ ، ولا يَقنَطُ مِن رَحمَهِ اللّهِ إلَا القَومُ الضّالُّونَ ، اللّهُ أكبَرُ كَبيرا ، ولا إلهَ إلَا اللّهُ مُخلِصا ، وسُبحانَ اللّهِ بُكرَهً وأصيلاً ، وَالحَمدُ لِلّهِ نَحمَدُهُ ونَستَعينُهُ ونَستَغفِرُهُ ونَستَهديهِ ، وأشهَدُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ وَحدَهُ لا شَريکَ لَهُ ، وأنَّ مُحَمَّدا عَبدُهُ ورَسولُهُ ، مَن يُطِعِ اللّهَ ورَسولَهُ فَقَدِ اهتَدى وفازَ فَوزا عَظيما ، ومَن يَعصِهِما فَقَد ضَلَّ ضَلالاً بَعيدا . (1)

م : إذا خَتَمَ القُرآنَالإمام زين العابدين عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إذا خَتَمَ القُرآنَ قالَ : اللّهُمَّ اشرَح بِالقُرآنِ صَدرى ، وَاستَعمِل بِالقُرآنِ بَدَنى ، ونَوِّر بِالقُرآنِ بَصَرى ، وأطلِق بِالقُرآنِ لِسانى ، وأَعِنّى عَلَيهِ ما أبقَيتَنى فَإِنَّهُ لا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِکَ . (2)

كنز العمّال عن زِرِّ بن حبيش :قَرَأتُ القُرآنَ مِن أوَّلِهِ إلى آخِرِهِ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَلَمّا بَلَغتُ الحَواميمَ قالَ : لَقَد بَلَغتَ عَرائِسَ القُرآنِ . فَلَمّا بَلَغتُ رَأسَ ثِنتَينِ وعِشرينَ آيَهً مِن حمعسق «وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ فِى رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ» (3) الآيَهَ ، بَكى حَتَّى ارتَفَعَ نَحيبُهُ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ إلَى السَّماءِ وقالَ : يا زِرُّ أمِّن عَلى دُعائى ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ إخباتَ المُخبِتينَ ، وإخلاصَ المُوقِنينَ ، ومُرافَقَهَ الأَبرارِ ، وَاستِحقاقَ حَقائِقِ الإِيمانِ ، وَالغَنيمَهَ مِن كُلِّ بِرٍّ ، وَالسَّلامَهَ مِن كُلِّ إثمٍ ، ووُجوبَ رَحمَتِکَ ، وعَزائِمَ مَغفِرَتِکَ ، وَالفَوزَ بِالجَنَّهِ ، وَالنَّجاهَ مِنَ النّارِ . يا زِرُّ إذا خَتَمتَ فَادعُ بِهذِهِ ، فَإِنَّ حَبيبى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَنى أن أدعُوَ بِهِنَّ عِندَ خَتمِ القُرآنِ . (4)

.

1- .مصباح المتهجّد : ص 662 ح 730 عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 518 ح 1484 نحوه ، بحار الأنوار : ج

91 ص 99 ح 4 .
2- .مصباح المتهجّد : ص 323 ح 431 ، بحار الأنوار : ج 92 ص 209 ح 6 .
3- .الشورى : 22 .
4- .كنز العمّال : ج 2 ص 351 ح 4221 نقلاً عن ابن النجّار ، المناقب للخوارزمى : ص 86 ح 76 ، كفايه الطالب : ص 333 ؛ مكارم الأخلاق : ج 2 ص 139 ح 2349 وفيه من «اللّهُمَّ ...» ، بحار الأنوار : ج 92 ص 206 ح 1 و 2 نقلاً عن مصباح الأنوار .

م هنگام ختم قرآن

امام علی علیه السلام در سخنرانی روز عید قربان ، پس از تکبیر : خدا بزرگ است . خدا بزرگ است. خدایی جز خدای یگانه نیست . خدا بزرگ است . خدا بزرگ است . سپاس ، از آنِ خداست . خدا بزرگ است بر آنچه که ما را هدایت کرد و شکر برای اوست ، به خاطر آنچه که ما را بدان آزمود . سپاس ، از آنِ خداست برای آنچه که از چارپایان اهلی به ما روزی کرد . خدا بزرگ است؛ اندازه عرشش و خشنودی اش و مرکب کلماتش و شمار قطرات باران آسمان هایش، و قطرات آب دریاهایش . بهترینِ نام ها از آنِ اوست ، و در دنیا و آخرت ، سپاسْ او راست تا خشنود شود و حتی پس از خشنودی ، او همان بلندمرتبه بزرگ است . خدا بزرگ است؛ بزرگ و متکبّر ؛ خدایی عزیز و عزّتمند ؛ مهربانی که با عنایت و پُرلطف، توبه را می پذیرد و از گناهان در می گذرد ، و پس از توانایی می بخشد ، و جز گروه گم راه ، کسی از رحمت او نا امید نمی گردد . خدا بزرگ است ؛ از سرِ اخلاص [می گویم که]خدایی جز خدای یکتا نیست . منزّه است خداوند، صبحگاهان و شامگاهان . سپاس ، از آنِ خداست . او را سپاس می گوییم، از او یاری می جوییم، از او آمرزش می طلبیم و از او هدایت می خواهیم ؛ و گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست . تنهاست و شریکی برای او نیست و محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست . هر کس خدا و پیامبرش را پیروی کند ، هدایت یافته است و به رستگاری بزرگی رسیده است ، و هر کس آنان را نافرمانی نماید ، به گم راهی دور و درازی گرفتار آمده است.

م هنگام ختم قرآنامام زین العابدین علیه السلام :امیر مؤمنان ، هرگاه قرآن را ختم می کرد ، می گفت : «بار خدایا ! سینه ام را با قرآن ، فراخ ساز و تنم را با قرآن به کار گیر، دیده ام را با قرآن بینا گردان، زبانم را با قرآن ، گویا ساز و تا هنگامی که مرا زنده نگه می داری ، در [کار]قرآن ، یاری ام کن؛ چرا که جز با تو قدرت و توانی نیست.

کنز العمّال به نقل از زرّ بن حُبَیش : قرآن را از آغاز تا پایان ، پیش علی بن ابی طالب علیه السلام خواندم . هنگامی که به سوره های «حوامیم» رسیدم ، فرمود : «به عروس های قرآن رسیدی» و هنگامی که به آغاز آیه

بیست و دوم از سوره «شورا» : «و کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند ، در باغ های بهشت اند» رسیدم ، گریست ، به گونه ای که صدای گریه اش بلند شد و آن گاه ، سر به آسمانْ بلند کرد و فرمود : «ای زر ! بر دعای من آمین بگو» و سپس گفت: « بار خدایا ! از تو فروتنیِ فروتنان، اخلاصِ یقین کنندگان، همراهیِ خوبان، شایستگیِ حقایق ایمان، بهره وری از هر خوبی ، سلامت از هرگناه، وجوب رحمتت، موجبات گذشتت، دستیابی به بهشت و نجات از دوزخ را درخواست می کنم . ای زِر! هرگاه قرآن را ختم کردی ، این دعا را بخوان ؛ چرا که دوستم پیامبر خدا به من فرمان داد که به هنگام ختم قرآن ، این دعاها را بخوانم».

.

3 / 3 12أدعِيَتُهُ فى تَعقيبِ الصَّلَواتِأ : بَعدَ كُلِّ صَلاهٍ مَكتوبَهٍالإمام علىّ عليه السلام كانَ يَقولُ فى دُبُرِ كُلِّ صَلاهٍ مَكتوبَهٍ : تَمَّ نورُکَ فَهَدَيتَ فَلَکَ الحَمدُ . وعَظُمَ حِلمُکَ فَعَفَوتَ فَلَکَ الحَمدُ ، وبَسَطتَ يَدَکَ فَأعطَيتَ فَلَکَ الحَمدُ . رَبَّنا وَجهُکَ أكرَمُ الوُجوهِ ، وجاهُکَ خَيرُ الجاهِ ، وعَطِيَّتُکَ أنفَعُ العَطِيّاتِ وأهنَؤُها ، تُطاعُ رَبَّنا فَتَشكُرُ ، وتُعصى ربَّنا فَتَغفِرُ ، تُجيبُ دُعاءَ المُضطَرِّ ، وتَشفِى السَّقيمَ ، وتُنجى مِنَ الكَربِ ، وتَقبَلُ التَّوبَهَ ، وتَغفِرُ الذُّنوبَ ، لا يَجزى بِآلائِکَ أحَدٌ ، ولا يُحصى نِعمَتَکَ قَولُ قائِلٍ . (1)

.

1- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 169 ، بحارِ الأنوار : ج 86 ص 35 ح 41 ؛ كنز العمّال : ج 2 ص 640 ح 4963 نقلاً عن جعفر فى الذكر وأبى القاسم إسماعيل بن محمّد بن فضل فى أماليه عن عاصم بن ضمره نحوه .

3 / 3 12 دعاهای او در پیِ نمازها

الف در پیِ هر نماز واجب

3 / 3 12دعاهای او در پیِ نمازهاالف در پیِ هر نماز واجبامام علی علیه السلام در پی هر نماز واجب : [خداوندا !]نور تو کامل است . پس هدایت کردی . پس سپاس ، برای توست . و بردباری ات عظیم است . پس گذشت کردی . پس سپاس ، برای توست . دستت را گشودی و بخشیدی . پس سپاس ، برای توست. پروردگار ما ! روی تو بخشنده ترین روی هاست و مقام تو ، بهترین مقام . بخشش تو پرسودترینِ بخشش ها و گواراترینِ آنهاست . پروردگار ما ! فرمان برده می شوی و سپاس می گویی، نافرمانی می شوی و می بخشی، دعای درمانده را پاسخ می دهی و بیمار را شفا می بخشی و از غم ، نجات می دهی، توبه می پذیری و از گناهان ، در می گذری . هیچ کس نمی تواند بخشش های تو را پاسخ دهد ، و هیچ گوینده ای نمی تواند نعمت های تو را به گفتار ، بشمارد.

.

عنه علیه السلام فی تَعقیبِ کُلِّ صَلاهٍ : إلهی هذِهِ صَلاتی صَلَّیتُها لا لِحاجَهٍ مِنکَ إلَیها ، ولا رَغبَهٍ مِنکَ فیها ، إلّا تَعظیما وطاعَهً وإجابَهً لَکَ إلی ما أمَرتَنی بِهِ ، إلهی إن کانَ فیها خَلَلٌ أو نَقصٌ مِن نِیَّتِها أو قِیامِها أو قِراءَتِها أو رُکوعِها أو سُجودِها ، فَلا تُؤاخِذنی وتَفَضَّل عَلَیَّ بِالقَبولِ وَالغُفرانِ ، بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ . (1)

الأمالی للمفید عن محمّد ابن الحنفیّه :بَینا أمیرُ المُؤمِنینَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام یَطوفُ بِالبَیتِ ، إذا رَجُلٌ مُتَعَلِّقٌ بِالأستارِ ، وهُوَ یَقولُ : «یا مَن لا یَشغَلُهُ سَمعٌ عَن سَمعٍ ، یا مَن لا یُغَلِّطُهُ السّائِلونَ ، یا مَن لا یُبرِمُهُ إلحاحُ المُلِحّینَ ، أذِقنی بَردَ عَفوِکَ ، وحَلاوَهَ رَحمَتِکَ» . فَقالَ لَهُ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : هذا دُعاؤُکَ ؟ قالَ لَهُ الرَّجُلُ (2) : وقَد سَمِعتَهُ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : فَادعُ بِهِ فی دُبُرِ کُلِّ صَلاهٍ ، فَوَاللّهِ ما یَدعو بِهِ أحَدٌ مِنَ المُؤمِنینَ فی أدبارِ الصَّلاهِ إلّا غَفَرَ اللّهُ لَهُ ذُنوبَهُ ، ولَو کانَت عَدَدَ نُجومِ السَّماءِ وقَطرِها ، وحَصباءِ الأَرضِ وثَراها . (3)

الإمام علیّ علیه السلام فی تَعقیبِ کُلِّ صَلاهٍ : اللّهُمَّ اغفِر لی ما قَدَّمتُ وما أخَّرتُ ، وما أسرَرتُ وما أعلَنتُ ، وما أنتَ أعلَمُ بِهِ مِنّی ، أنتَ المُقَدِّمُ وأنتَ المُؤَخِّرُ ، لا إلهَ إلّا أنتَ . (4)

.

1- .المصباح للکفعمی : ص 30 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 38 ح 45 نقلاً عن البلد الأمین ولیس فیه «نیّتها أو قیامها أو قراءتها» .
2- .الرجل هو الخضر علیه السلام ، وقد صُرّح بذلک فی ذیل الروایه .
3- .الأمالی للمفید : ص 92 ح 8 ، فلاح السائل : ص 302 ح 204 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 247 عن محمّد بن یحیی نحوه ، بحار الأنوار : ج 39 ص 133 ح 5 ؛ عیون الأخبار لابن قتیبه : ج 2 ص 285 عن محمّد بن بشر العبدی عن بعض أشیاخه ، أخبار مکّه للفاکهی : ج 2 ص 279 ح 1524 عن محمّد بن یحیی وکلاهما نحوه ، کنز العمّال : ج 2 ص 640 ح 4964 نقلاً عن الدینوری وابن عساکر نحوه .
4- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 170 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 36 ح 41 .

امام علی علیه السلام در پی هر نمازی : خدای من ! این ، نماز من است که آن را به جا آوردم ، نه برای نیازمندی تو به آن و رغبت تو در آن ؛ [بلکه] تنها برای بزرگداشت، فرمانبری و اجابت تو در آنچه که مرا بدان امر کرده ای . خدای من ! اگر در نیّت، قیام، قرائت، رکوع و یا سجود آن ، نقص و یا خللی وجود دارد ، مرا بدان مگیر ، و با پذیرش و بخشش بر من منّت نِه ، به [حقّ] رحمتت ، ای مهربان ترینِ مهربانان !

الأمالی ، مفید به نقل از محمّد بن حنفیّه : هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام دور خانه کعبه طواف می کرد ، مردی (1) را دید که به پرده کعبه چنگ افکنده و می گوید : ای آن که شنیدن سخنی ، او را از شنیدن سخن دیگری باز نمی دارد ! ای آن که درخواست کنندگان ، او را به اشتباه نمی افکنند ! ای آن که اصرارِ اصرارکنندگان ، او را خسته نمی سازد ! به من خُنَکایِ گذشت خود و شیرینی رحمتت را بچشان . امیرمؤمنان فرمود : «این دعای توست؟» . مرد به وی گفت : آیا شنیدی؟ فرمود : «آری» و افزود : «در پی هر نمازی آن را بخوان . به خدا سوگند ، هیچ مؤمنی در پیِ نمازش این دعا را نمی خواند ، مگر آن که خداوند ، گناهان او را می بخشد ، گرچه به شمارِ ستارگان و قطرات باران آسمان و ریگ ها و ذرات خاک زمین باشد» . (2)

امام علی علیه السلام در پی هر نمازی : بار خدایا ! بر من ببخش هر آنچه را که پیش فرستادم و یا پس داشتم، هر آنچه را که مخفی کردم و یا آشکار ساختم، و هر آنچه را که تو بدان از من داناتری ؛ چرا که تو پیش دارنده و تأخیر اندازنده ای و جز تو خدایی نیست.

.

1- .در دنباله روایت ، تصریح شده است که آن مرد ، خضر علیه السلام بود .

2- .بدیهی است که شرط اصلی مغفرت الهی توبه حقیقی است و مقصود این نیست که هر کس هر چه گناه می خواهد ، انجام دهد و با خواندن الفاظ این دعا بعد از نمازها مشمول رحمت خداوند متعال می گردد . (م)

عنه عليه السلام :مَن أرادَ أن يُكتالَ لَهُ بِالمِكيالِ الأَوفى فَليَقُل فى دُبُرِ كُلِّ صَلاهٍ : «سُبْحَنَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَ سَلَمٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِينَ» (1) . (2)

عنه عليه السلام مِن دُعائِهِ بَعدَ الصَّلاهِ المَكتوبَهِ : اللّهُمَّ لَکَ صَلَّيتُ ، وفى صَلاتى ما قَد عَلِمتَ مِنَ النُّقصانِ وَالعَجَلَهِ وَالسَّهوِ وَالغَفلَهِ وَالكَسَلِ وَالفَترَهِ وَالنِّسيانِ وَالرِّياءِ والسُّمعَهِ وَالشَّکِّ وَالمُدافَعَهِ وَالرَّيبِ وَالعُجبِ وَالفِكرِ وَالتَّلَبُّثِ (3) عَن إقامَهِ كَمالِ فَرضِکَ ، فَأَسأَلُکَ يا إلهى أن تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ ، وأن تُحَوِّلَ نُقصانَها تَماما ، وعَجَلَتى فيها تَثَبُّتا وتَمَكُّنا ، وسَهوى تَيَقُّظا ، وغَفلَتى مُواظَبَهً ، وكَسَلى نَشاطا ، وفَترَتى قُوَّهً (4) ، ونِسيانى مُحافَظَهً ، ومُدافَعَتى مُرابَطَهً ، ورِيائى إخلاصا ، وسُمعَتى تَستُّرا ، وشَكّى يَقينا ، ورَيبى بَيانا ، وفِكرى خُشوعا ، وتَحَيُّرى خُضوعا ، فَإِنّى لَکَ صَلَّيتُ ، وإلَيکَ تَوَجَّهتُ ، وبِکَ آمَنتُ ، وإيّاکَ قَصَدتُ ، فَاجعَل لى فى صَلاتى ودُعائى رَحمَهً وبَرَكَهً تُكَفِّرُ بِها سَيِّئاتى ، وتُكرِمُ بِها مَقامى ، وتُبَيِّضُ بِها وَجهى ، وتُزَكّى بِها عَمَلى ، وتَحُطُّ بِها وِزرى ، اللّهُمَّ احطُط بِها عَنّى ثِقلى ، وَاجعَل ما عِندَکَ خَيرا لى مِمّا تَقطَعُ عَنّى . الحَمدُلِلّهِ الَّذى قَضى عَنّى فَريضَهً مِنَ الصَّلَواتِ الَّتى كانَت عَلَى المُؤمِنينَ كِتابا مَوقوتا ، يا اللّهُ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . (5)

.

1- .الصافّات : 180 182 .
2- .قرب الإسناد : ص 33 ح 107 عن بكر بن محمّد عن الإمام الصادق عليه السلام ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 167 ، مكارم الأخلاق : ج 2 ص 73 ح 2176 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 23 ح 23 ؛ المصنّف لعبد الرزّاق : ج 2 ص 237 ح 3196 عن الأصبغ بن نباته ، كنز العمّال : ج 2 ص 639 ح 4962 .
3- .اللَّبْث : الإبطاء والتأخّر (النهايه : ج 4 ص 224 «لبث») .
4- .فى المصدر : «قرّه» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى فلاح السائل .
5- .بحار الأنوار : ج 86 ص 54 ح 60 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروى ، فلاح السائل : ص 327 ح 217 عن أحمد بن عبد اللّه بن خانبه فى كتابه الذى صحّحه الإمام العسكرى عليه السلام نحوه .

امام علی علیه السلام :هر کس که می خواهد [در قیامت]با پیمانه ای پُر برای او پیمانه شود [، یعنی پاداش کامل داده شود] ، در پیِ هر نمازی بگوید : «منزّه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند، از آنچه وصف می کنند ؛ و درود بر فرستادگان، و ستایش، ویژه خدا، پروردگار جهانیان است» .

از دعاهای علی علیه السلام در پیِ نمازهای واجب : بار خدایا ! برای تو نماز گزاردم و تو خود ، هر نقص، شتاب، اشتباه، غفلت، کسلی، سستی، فراموشی ، ریا، خودنمایی، تردید، تأخیر ، دودلی، خود بزرگ بینی، وسوسه و کوتاهی در انجام دادن کامل واجبت را که در نمازم هست ، می دانی . پس، خدای من ! از تو می خواهم بر محمّد و خاندان او درود فرستی ، و نقصان آن را کمال، شتابم را ثبات و آرامش، اشتباهم را توجّه، غفلتم را مواظبت، کسالتم را نشاط، سستی ام را استواری، فراموشی ام را حراست ، تأخیرم را التزام ، ریایم را اخلاص، خود نمایی ام را مخفیکاری، تردیدم را یقین، دودلی ام را آشکاری، فکرم را خاکساری ، و تحیّرم را فروتنی گردانی. من برای تو نماز گزاردم، و به تو روی کردم، و به تو ایمان دارم و تو را قصد کرده ام . پس در نمازم و دعایم ، رحمت و برکتی قرار ده که بدی هایم را بپوشاند و با آن ، مقامم والا گردد، چهره ام سفید شود، کردارم پاک شود و گناهانم فرو ریزد. بار خدایا ! به وسیله نمازم ، سنگین باری ام را کم کن و آنچه را که نزد توست ، برای من بهتر از آنی قرار ده که از من بُریده ای. سپاس ، خدای را که نماز واجبی را از نمازهایی که برای مؤمنان ، زمانمند مقرّر کرده است ، از دوش من برداشت . ای خدا ! ای مهربان ترینِ مهربانان !

.

ب : بَعدَ صَلاهِ الصُّبحِبحار الأنوار عن الاختيار :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَدعو بَعدَ رَكعَتَيِ الفَجرِ بِهذَا الدُّعاءِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . اللّهُمَّ يا مَن دَلَعَ لِسانَ الصَّباحِ بِنُطقِ تَبَلُّجِهِ ، وسَرَّحَ قِطَعَ اللَّيلِ المُظلِمِ بِغَياهِبِ تَلَجلُجِهِ ، وأتقَنَ صُنعَ الفَلَكِ الدَّوّارِ فى مَقاديرِ تَبَرُّجِهِ ، وشَعشَعَ ضِياءَ الشَّمسِ بِنورِ تَأَجُّجِهِ ، يا مَن دَلَّ عَلى ذاتِهِ بِذاتِهِ ، وتَنَزَّهَ عَن مُجانَسَهِ مَخلوقاتِهِ ، وجَلَّ عَن مُلائَمَهِ كَيفِيّاتِهِ ، يا مَن قَرُبَ مِن خَطَراتِ الظُّنونِ ، وبَعُدَ عَن لَحَظاتِ العُيونِ ، وعَلِمَ بِما كانَ قَبلَ أن يَكونَ ، يا مَن أرقَدَنى فى مِهادِ أمنِهِ وأمانِهِ ، وأيقَظَنى إلى ما مَنَحَنى بِهِ مِن مِنَنِهِ وإحسانِهِ ، وكَفَّ أكُفَّ السّوءِ عَنّى بِيَدِهِ وسُلطانِهِ . صَلِّ اللّهُمَّ عَلَى الدَّليلِ إلَيکَ فِى اللَّيلِ الأَلْيَلِ ، وَالماسِکِ مِن أسبابِکَ بِحَبلِ الشَّرَفِ الأَطوَلِ ، وَالنّاصِعِ الحَسَبِ فى ذِروَهِ (1) الكاهِلِ الأَعْبَلِ (2) ، وَالثّابِتِ القَدَمِ عَلى زَحاليفِها (3) فِى الزَّمَنِ الأَوَّلِ ، وعَلى آلِهِ الأَخيارِ المُصطَفَينَ الأَبرارِ . وَافتَحِ اللّهُمَّ لَنا مَصاريعَ الصَّباحِ بِمَفاتيحِ الرَّحمَهِ وَالفَلاحِ ، وألبِسنِى اللّهُمَّ مِن أفضَلِ خِلَعِ الهِدايَهِ وَالصَّلاحِ ، وَاغرِس اللّهُمَّ بِعَظَمَتِکَ فى شِربِ جَنانى يَنابيعَ الخُشوعِ ، وأجرِ اللّهُمَّ لِهَيبَتِکَ مِن آماقى زَفَراتِ الدُّموعِ ، وأدِّبِ اللّهُمَّ نَزَقَ (4) الخُرقِ مِنّى بِأَزِمَّهِ القُنوعِ . إلهى إن لَم تَبتَدِئنِى الرَّحمَهُ مِنکَ بِحُسنِ التَّوفيقِ ، فَمَنِ السّالِکُ بى إلَيکَ فى واضِحِ الطَّريقِ ! وإن أسلَمَتنى أناتُکَ لِقائِدِ الأَمَلِ وَالمُنى ، فَمَنِ المُقيلُ عَثَراتى مِن كَبَواتِ الهَوى ! وإن خَذَلَنى نَصرُکَ عِندَ مُحارَبَهِ النَّفسِ وَالشَّيطانِ ، فَقَد وَكَلَنى خِذلانُکَ إلى حَيثُ النَّصَبِ وَالحِرمانِ . إلهى أ تَرانى ما أتَيتُکَ إلّا مِن حَيثُ الآمالِ ؟ ! أم عَلِقتُ بِأَطرافِ حِبالِکَ إلّا حينَ باعَدَتنى ذُنوبى عَن دارِ الوِصالِ ، فَبِئسَ المَطِيَّهُ الَّتى امتَطَت نَفسى مِن هَواها ! فَواها لَها لِما سَوَّلَت لَها ظُنونُها ومُناها ! وتَبّا لَها لِجُرأَتِها عَلى سَيِّدِها ومَولاها ! إلهى قَرَعتُ بابَ رَحمَتِکَ بِيَدِ رَجائى ، وهَرَبتُ إلَيکَ لاجِئا مِن فَرطِ أهوائى ، وعَلَّقتُ بِأَطرافِ حِبالِکَ أنامِلَ وَلائى ، فَاصفَحِ اللّهُمَّ عَمّا كُنتُ أجرَمتُهُ مِن زَلَلى وخَطَئى ، وأَقِلنى مِن صَرعَهِ دائى ، فَإِنَّکَ سَيِّدى ومَولاىَ ومُعتَمَدى ورَجائى ، وأنتَ غايَهُ مَطلوبى ومُناىَ فى مُنقَلَبى ومَثواىَ . إلهى كَيفَ تَطرُدُ مِسكينا التَجَأَ إلَيکَ مِنَ الذُّنوبِ هارِبا ؟ ! أم كَيفَ تُخَيِّبُ مُستَرشِدا قَصَدَ إلى جَنابِکَ صاقِباً (5) ؟ ! أم كَيفَ تَرُدُّ ظَمآنا وَرَدَ إلى حِياضِکَ شارِبا ؟ ! كَلّا وحِياضُکَ مُترَعَهٌ فى ضَنکِ المَحولِ ، وبابُکَ مَفتوحٌ لِلطّالِبِ وَالوُغولِ ، وأنتَ غايَهُ المَسؤولِ ، ونِهايَهُ المَأمولِ . إلهى هذِهِ أزِمَّهُ نَفسى عَقَلتُها بِعِقالِ مَشِيَّتِکَ ، وهذِهِ أعباءُ ذُنوبى دَرَأتُها بِعَفوکَ ورَحمَتِکَ ، وهذِهِ أهوائِىَ المُضِلَّهُ وَكَلتُها إلى جَنابِ لُطفِکَ ورَأفَتِکَ ، فَاجعَلِ اللّهُمَّ صَباحى هذا نازِلاً عَلَىَّ بِضِياءِ الهُدى ، وَالسَّلامَهِ فِى الدّينِ وَالدُّنيا ، ومَسائى جُنَّهً مِن كَيدِ العِدى ، ووِقايَهً

مِن مُردِياتِ الهَوى ، إنَّکَ قادِرٌ عَلى ما تَشاءُ ، تُؤتِى المُلکَ مَن تَشاءُ ، وتَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ ، وتُعِزُّ مَن تَشاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشاءُ ، بِيَدِکَ الخَيرُ إنَّکَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ ، تولِجُ اللَّيلَ فِى النَّهارِ وتولِجُ النَّهارَ فِى اللَّيلِ ، وتُخرِجُ الحَىَّ مِنَ المَيِّتِ وتُخرِجُ المَيِّتَ مِنَ الحَىِّ ، وتَرزُقُ مَن تَشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ . سُبحانَکَ اللّهُمَّ وبِحَمدِکَ ! مَن ذا يَعرِفُ قَدرَکَ فَلا يَخافُکَ ؟ ! ومَن ذا يَعلَمُ ما أنتَ فَلا يَهابُکَ ؟ ! ألَّفتَ بِمَشِيَّتِکَ الفِرَقَ ، وفَلَقتَ بِقُدرَتِکَ الفَلَقَ ، وأنَرتَ بِكَرَمِکَ دَياجِىَ الغَسَقِ ، وأنهَرتَ المِياهَ مِنَ الصُّمِّ الصَّياخيدِ (6) عَذبا واُجاجا ، وأنزَلتَ مِنَ المُعصِراتِ ماءً ثَجّاجا ، وجَعَلتَ الشَّمسَ وَالقَمَرَ لِلبَرِيَّهِ سِراجا وَهّاجا ، مِن غَيرِ أن تُمارِسَ فيمَا ابتَدَأتَ بِهِ لُغوبا ولا عِلاجا . فَيا مَن تَوَحَّدَ بِالعِزِّ وَالبَقاءِ ، وقَهَرَ عِبادَهُ بِالمَوتِ وَالفَناءِ ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ الأتقِياءِ ، وَاسمَع نِدائى ، وَاستَجِب دُعائى ، وحَقِّق بِفَضلِکَ أمَلى ورَجائى ، يا خَيرَ مَن دُعِىَ لِكَشفِ الضُّرِّ ، وَالمَأمولِ لِكُلِّ يُسرٍ وعُسرٍ ، بِکَ أنزَلتُ حاجَتى ، فَلا تَرُدَّنى مِن سَنِىِّ مَواهِبِکَ خائِبا ، يا كَريمُ يا كَريمُ يا كَريمُ ، ولا حَولَ ولا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِىِّ العَظيمِ . ثُمَّ يَسجُدُ ويَقولُ : إلهى قَلبى مَحجوبٌ ، ونَفسى مَعيوبٌ ، وعَقلى مَغلوبٌ ، وهَوائى غالِبٌ ، وطاعَتى قَليلَهٌ ، ومَعصِيَتى كَثيرَهٌ ، ولِسانى مُقِرٌّ بِالذُّنوبِ ، فَكَيفَ حيلَتى يا سَتّارَ العُيوبِ ، ويا عَلّامَ الغُيوبِ ، وياكاشِفَ الكُروبِ ؟ ! اغفِر ذُنوبى كُلَّها بِحُرمَهِ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، يا غَفّارُ يا غَفّارُ يا غَفّارُ ، بِرَحمَتِکَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . (7)

.

1- .ذِروَه كلّ شىء : أعلاه (لسان العرب : ج 14 ص 284 «ذرا») .
2- .الكاهل : مقدّم أعلى الظهر (النهايه : ج 4 ص 214 «كهل») . والأعْبَل : الجبل الأبيض الحجاره (تاج العروس : ج 15 ص 460 «عبل») .
3- .الزُّحلوفهُ : المكانُ الزَّلِقُ (لسان العرب : ج 9 ص 131 «زحلف») .
4- .النَّزَقُ : خفّه فى كلّ أمر ، وعجله فى جهل وحُمق (لسان العرب : ج 10 ص 352 «نزق») .
5- .الصَّقَبُ : القُربُ والمُلاصَقَه (النهايه : ج 3 ص 41 «صقب») .
6- .الصَّيخود : الصخرهُ الشديده (النهايه : ج 3 ص 14 «صخد») .
7- .بحار الأنوار : ج 87 ص 339 ح 19 و ج 94 ص 243 ح 11 كلاهما نقلاً عن اختيار ابن الباقى .

ب پس از نماز صبح

ب پس از نماز صبحبحار الأنوار به نقل از الاختیار : امیر مؤمنان ، پس از دو رکعت نماز صبح ، این دعا را می خواند: «به نام خداوند بخشنده مهربان. بار خدایا! ای آن که زبان صبح را با گویایی پرتو تابناک آن بیرون آورد ، و پاره های تاریک شب را با توده های سیاه و سرگردانْ جاری ساخت ، و ساخت فلک دوّار را در اندازه های آشکار و زیبا ، استوار گردانید ، و روشنایی خورشید را به نور گرمش پرتو افکن نمود! ای آن که به ذاتش بر ذاتش رهنماست ، و از همجنس بودن با آفریده هایش منزّه است ، و از سازگاری با کیفیّات [آفریده هایش] برتر است! ای آن که به گمان ها و اندیشه ها نزدیک و از نگرش دیده به دور است و به هر چیزی پیش از بودن آن ، آگاهی دارد! ای آن که در بستر آرامش و پناهش به خوابم بُرد و به آنچه که از نیکویی ها و بخشش هایش به من داد ، بیدارم ساخت و با قدرت و سلطنت خود ، پنجه های بدی را از من باز داشت! بار خدایا! بر آن که در شب تار به سویت راهنمایی کرد ، و از بین دستاویزهایت به ریسمان بلند شرافت چنگ زد ، آن پاکْ نژادی که بر قلّه بلند پاکی حَسَب دارد ، و در دوران نخست (جاهلیت) در لغزشگاه ها استوار مانْد و نیز بر خاندان نیکوکار برگزیده و نیکش درود فرست. بار خدایا! درهای صبحگاهان را به کلیدهای رحمت و رستگاری بر ما بگشای . بار خدایا! بهترین جامه های هدایت و خیر را بر من بپوشان ، و به عظمتت در آبشخور جانم چشمه های فروتنی را جاری ساز . بار خدایا! در برابر هیبتت ، از گوشه های چشمم قطرات اشک را جاری گردان . بار خدایا! به زمام قناعت ، شتابِ نادانی مرا ادب کن. خدای من! اگر با رحمتت خوش توفیقی برایم در آغاز حاصل نشده بود ، چه کسی در راه واضح ، مرا به سوی تو می آورْد؟ و اگر مدارایت مرا به دست امید و آرزو می سپُرد ، چه کسی نادیده گیرنده لغزش هایم از پرتگاه هوای نفس می گشت؟ و اگر به هنگام مبارزه با نفس و شیطان ، یاری ات از من بُریده می شد، بی یاور گذاشتن من از جانب تو ، مرا به رنج و محرومیّت می کشاند . خدای من! مرا می بینی که جز از راه آرزوها به درگاهت نیامده ام بلکه چون گناهان مرا از دار وصال تو دور کند ، جز به ریسمان [لطف تو] چنگ نمی زنم . هوی و هوس چه زشت مَرکبی است که نفس من سوارش شده است ! وای بر او از آنچه گمان ها و آرزوها برایش آراسته اند ، و هلاک باد به

خاطر جسارتش بر سرور و مولایش! خدای من! درِ رحمتت را به دست امید کوبیدم ، و از زیاده روی های هوایم ، پناهجویان به سویت گریختم ، و سرْ انگشتان دوستی ام را به رشته های ریسمانت آویختم . پس بار خدایا از جرم هایی که به خاطر لغزش و خطاهایم انجام داده ام ، چشمپوشی کن و از در افتادن به وادی هلاکتْ نگاهم دار ؛ چرا که تو سرور، مولا، تکیه گاه و امیدم هستی و تو نهایتِ خواسته ها و آرزوهایم در دنیا و عُقبایی. خدای من! چگونه بینوایی را که گریزان از گناهان به تو پناه آورده ، طرد می کنی؟ و چگونه هدایتجویی را که خواهان تقرّب به درگاه توست ، نا امید می گردانی؟ و یا تشنه کامی را که جویای آب به آبگیرهایت گام نهاده ، باز می گردانی؟ هرگز! آبگیرهایت در خشک سالی ها ، سختْ لبریزند ، و درِ خانه ات برای خواستن و درآمدن ، باز است ، و تو نهایتِ مطلوب و کمال آرزوهایی. خدای من! این ، زمام نَفْسم است که به رشته اراده ات گِرِه زده ام ، و این ، بار گناهم است که به گذشت و رحمتت دورش می سازم ، و اینها ، هواهای گم راه کننده ام هستند که به درگاه لطف و مهرت ، وا می گذارمشان . پس بار خدایا! چنان کن که این صبح با نور هدایت و با سلامتی در دین و دنیا بر من بدمد ، و شبم را سپری برای نیرنگ دشمنانم ، و نگهداری بر هلاکت جویی های نَفْسم قرار ده ، که تو بر هر چیزی که بخواهی ، توانمندی؛ به هر کس که بخواهی ، زمامداری می دهی ، و از هر کس که بخواهی ، زمامداری را می ستانی؛ هر کس را بخواهی عزّت می بخشی ، و هر کس را بخواهی ، خوار می سازی؛ خیر در دست توست و بر هر چیزی توانمندی؛ شب را در روز ، و روز را در شب فرو می بری، زنده را از مرده ، و مرده را از زنده بیرون می کنی ، و به هر کس که بخواهی ، بی حساب ، روزی می دهی . بار خدایا! منزّهی و ستایشت می گویم . کیست که بزرگی ات را بشناسد و از تو نهراسد؟ و کیست که بداند تو کیستی و بزرگت نشمارد؟ به اراده ات ، جدایی ها را اُلفت بخشیدی ، و به قدرتت سپیده دم را شکافتی ، و تاریکی های شب را به کَرَمت نورانی ساختی ، و آب های شیرین و شور را ، از درون صخره ها جاری گردانیدی ، و از ابرها آبِ ریزان فرو فرستادی ، و خورشید و ماه را چراغ نوربخش برای مردم قرار دادی ، بی آن که در آنچه آغاز کردی ، خستگی و درماندگی احساس کنی. ای آن که در عزّت و بقا ، تنها هستی و با مرگ و نابودی بندگانت ، بر آنان چیره گشتی! بر محمّد و خاندان پرهیزگارش درود فرست، ندای مرا بشنو ، و دعایم را پذیرا باش ، و به فضل خود ، آرزوها و امیدهایم را محقَّق ساز ، ای بهترین کسی که برای برطرف کردن بدْ حالی ها خوانده می شود ، و برای هر آسانی و دشواری ، به وی امید بسته شده است! حاجتم را به درگاه تو آوردم . پس مرا از بهترینِ بخشش هایت نا امید برمگردان . ای کریم! ای کریم! ای کریم! قدرت و توانی جز به سبب

خداوند بلندمرتبه و عظیم نیست». آن گاه سجده می کرد و می گفت: «خدای من! قلبم در پرده، جانم معیوب، خِرَدم شکست خورده، هوای نَفْسم پیروز، فرمانبرداری ام اندک، نافرمانی ام فراوان ، و زبانم اقرار کننده به گناه است . چاره ام چیست ، ای پوشاننده عیب ها و ای دانای غیب ها و ای برطرف کننده غم ها؟ به حرمت محمّد و خاندان محمّد ، همه گناهانم را ببخش ، ای بخشنده! ای بخشنده! ای بخشنده به [حقّ]رحمتت ، ای مهربان ترینِ مهربانان!

.

ص: 222

. .

ص: 223

. .

ص: 224

. .

ص: 225

. .

ج : بَعدَ صَلاهِ الظُّهرِالإمام علیّ علیه السلام عَقیبَ فَریضَهِ الظُّهرِ : اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ کُلُّهُ ، ولَکَ المُلکُ کُلُّهُ ، وبِیَدِکَ الخَیرُ کُلُّهُ ، وإلَیکَ یَرجِعُ الأَمرُ کُلُّهُ عَلانِیَتُهُ وسِرُّهُ ، وأنتَ مُنتَهَی الشَّأنِ کُلِّهِ ، اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ عَلی عَفوِکَ بَعدَ قُدرَتِکَ ، ولَکَ الحَمدُ عَلی غُفرانِکَ بَعدَ غَضَبِکَ ، اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ رَفیعَ الدَّرَجاتِ ، مُجیبَ الدَّعَواتِ ، مُنَزِّلَ البَرَکاتِ مِن فَوقِ سَبعِ سَماواتٍ ، مُعطِیَ السُّؤالاتِ ، ومُبَدِّلَ السَّیِّئاتِ بِالحَسَناتِ ، وجاعِلَ الحَسَناتِ دَرَجاتٍ ، وَالمُخرِجَ إلَی النّورِ مِنَ الظُّلُماتِ . اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ ، غافِرَ الذَّنبِ ، وقابِلَ التَّوبِ ، شَدیدَ العِقابِ ، ذَا الطَّولِ ، لا إلهَ إلّا أنتَ وإلَیکَ المَصیرُ . اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ فِی اللَّیلِ إذا یَغشی ، ولَکَ الحَمدُ فِی النَّهارِ إذا تَجَلّی ، ولَکَ الحَمدُ فِی الآخِرَهِ وَالاُولی ، اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ فِی اللَّیلِ إذا عَسعَسَ ، ولَکَ الحَمدُ فِی الصُّبحِ إذا تَنَفَّسَ ، ولَکَ الحَمدُ عِندَ طُلوعِ الشَّمسِ وغُروبِها ، ولَکَ الحَمدُ عَلی نِعَمِکَ الَّتی لا تُحصی عَدَدا ، ولا تَنقَضی مَدَدا سَرمَدا . اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ فیما مَضی ، ولَکَ الحَمدُ فیما بَقِیَ ، اللّهُمَّ أنتَ ثِقَتی فی کُلِّ أمرٍ ، وعُدَّتی فی کُلِّ حاجَهٍ ، وصاحِبی فی کُلِّ طَلِبَهٍ ، وأُنسی فی کُلِّ وَحشَهٍ ، وعِصمَتی عِندَ کُلِّ هَلَکَهٍ ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، ووَسِّع لی فی رِزقی ، وبارِک لی فیما آتَیتَنی ، وَاقضِ عَنّی دَینی ، وأصلِح لی شَأنی ، إنَّکَ رَؤوفٌ رَحیمٌ . لا إلهَ إلّا اللّهُ الحَلیمُ الکَریمُ ، لا إلهَ إلّا اللّهُ رَبُّ العالَمینَ ، لا إلهَ إلّا اللّهُ رَبُّ العَرشِ العَظیمِ ، اللّهُمَّ إنّی أسأَلُکَ موجِباتِ رَحمَتِکَ ، وعَزائِمَ مَغفِرَتِکَ ، وَالغَنیمَهَ مِن کُلِّ خَیرٍ ، وَالسَّلامَهَ مِن کُلِّ إثمٍ ، وَالفَوزَ بِالجَنَّهِ وَالنَّجاهَ مِنَ النّارِ . اللّهُمَّ لا تَدَع لی ذَنبا إلّا غَفَرتَهُ ، ولا هَمّا إلّا فَرَّجتَهُ ، ولا غَمّا إلّا کَشَفتَهُ ، ولا سُقما إلّا شَفَیتَهُ ، ولا دَینا إلّا قَضَیتَهُ ، ولا خَوفا إلّا آمَنتَهُ ، ولا حاجَهً إلّا قَضَیتَها بِمَنِّکَ ولُطفِکَ ، بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ . (1)

.

1- .فلاح السائل : ص 310 ح 211 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 64 ح 3 .

ج پس از نماز ظهر

ج پس از نماز ظهرامام علی علیه السلام در پی نماز ظهر : بار خدایا ! همه سپاس ، از آنِ توست، و همه حکمرانی از آنِ توست . همه خیرها در دست توست، و همه کارهای آشکار و نهان ، به سوی تو بازگردانده می شود،و پایان هر کاری به سوی توست. بار خدایا ! سپاس ، از آنِ توست ، برای گذشتت در پی توانایی . و سپاس ، تو راست برای بخشندگی ات پس از خشمت. بار خدایا ! سپاس ، از آنِ توست ، ای بالابرنده درجه ها، پاسخگوی دعاها، فرو فرستاننده برکت ها از فراز هفت آسمان، دهنده درخواست ها، تبدیل کننده بدی ها به خوبی ها، درجه قراردهنده خوبی ها ، و بیرون کشنده به سوی نور از تاریکی ها. بار خدایا ! سپاس ، از آنِ توست، ای بخشاینده گناه، پذیرنده توبه، سختْ مجازات کننده و صاحب بخشش! خدایی جز تو نیست و بازگشت به سوی توست. بار خدایا ! سپاس در شب ، آن هنگام که پرده می افکند ، از آنِ توست . سپاس در روز ، آن هنگام که بر می آید ، از آنِ توست و سپاس در دنیا و آخرت ، از آنِ توست . بار خدایا ! سپاس در شب ، از آنِ توست ، هنگامی که تاریکی اش روی آورَد و پشت کند ، و سپاس در روز ، از آنِ توست ، هنگامی که بدمد ، و سپاس به هنگام طلوع و غروب خورشید ، از آنِ توست . سپاس برای نعمت هایت که به شمار نمی آیند و امتداد و نهایت آنها از میان نمی رود از آنِ توست. بار خدایا ! سپاس بر آنچه گذشت ، از آنِ توست ، و سپاس برای آنچه مانده ، از آنِ توست . بار خدایا ! در هر کاری ، مورد اعتماد منی ، و در هر نیاز ، پشتوانه منی . در هر درخواست ، یار منی ، و در هر وحشتی ، همدم منی ، و در هر نابودی ای ، نگهدارنده منی . بار خدایا ! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست ، و روزی ام را گسترده کن ، و در آنچه به من داده ای ، برکت قرار ده، قرض هایم را ادا کن ، و کارهایم را اصلاح کن ، که تو رئوف و مهربانی. خدایی جز خداوند حلیم و کریم نیست . خدایی جز خداوند پروردگارِ جهانیان نیست . خدایی جز خداوند پروردگارِ عرش عظیم نیست. بار خدایا ! از تو موجبات رحمتت ، لوازم بخششت ، بهره وری از هر خیر ، سلامت از هر گناه، دستیابی به بهشت ، و نجات از دوزخ را درخواست می کنم . بار خدایا ! به [حقّ] لطف و منّت و رحمتت ، هیچ گناه مرا ، نابخشوده رها مکن؛ هیچ همّت مرا ، بر نیاورده مگذار؛ هیچ غم مرا ناگشوده مساز ؛ هیچ درد مرا بدون شفا مکن؛ و هیچ بدهکاری ام را ادا

ناشده منما؛ هیچ ترسی را ایمنی نیافته مکن ؛ و هیچ نیازی را برآورده ناشده ، مساز، ای مهربان ترینِ مهربانان !

.

د : بَعدَ صَلاهِ العَصرِالإمام علىّ عليه السلام عقيب فريضه العَصرِ : سُبحانَ ذِى الطَّولِ وَالنِّعَمِ ، سُبحانَ ذِى القُدرَهِ وَالإِفضالِ ، أسأَلُ اللّهَ الرِّضا بِقَضائِهِ ، وَالعَمَلَ بِطاعَتِهِ ، وَالإِنابَهَ إلى أمرِهِ ، فَإِنَّهُ سَميعُ الدُّعاءِ . (1)

عنه عليه السلام عَقيبَ فريضه العَصرِ : سُبحانَ اللّهِ وَالحَمدُلِلّهِ ولا إلهَ إلّا اللّهُ وَاللّهُ أكبَرُ ، ولا حَولَ وَلا قُوَّهَ إلّا بِاللّهِ العَلِىِّ العَظيمِ ، سُبحانَ اللّهِ بِالغُدُوِّ وَالآصالِ ، سُبحانَ اللّهِ بِالعَشِىِّ وَالإِبكارِ ! فَسُبحانَ اللّهِ حينَ تُمسونَ وحينَ تُصبِحونَ ! ولَهُ الحَمدُ فِى السَّماواتِ وَالأَرضِ ، وعَشِيّا وحينَ تُظهِرونَ ، سُبحانَ رَبِّکَ رَبِّ العِزَّهِ عَمّا يَصِفونَ ! وسَلامٌ عَلَى المُرسَلينَ ، وَالحَمدُلِلّهِ رَبِّ العالَمينَ . سُبحانَ ذِى المُلکِ وَالمَلَکوتِ ، سُبحانَ ذِى العِزَّهِ وَالجَبَروتِ ، سُبحانَ الحَىِّ الَّذى لا يَموتُ ، سُبحانَ اللّهِ القائِمِ الدّائِمِ ، سُبحانَ الحَىِّ القَيّومِ ، سُبحانَ العَلِىِّ الأَعلى سُبحانَهُ وتَعالى ، سُبُّوحٌ قُدّوسٌ رَبُّ المَلائِکَهِ وَالرّوحِ ! اللّهُمَّ إن ذَنبى أمسى مُستَجيرا بِعَفوکَ ، وخَوفى أمسى مُستَجيرا بِأَمنِکَ ، وفَقرى أمسى مُستَجيرا بِغِناکَ ، وذُلّى أمسى مُستَجيرا بِعِزِّکَ ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وَاغفِر لى وَارحَمنى ، إنَّکَ حَميدٌ مَجيدٌ . اللّهُمَّ تَمَّ نُورُکَ فَهَدَيتَ فَلَکَ الحَمدُ ، وعَظُمَ حِلمُکَ فَعَفَوتَ فَلَکَ الحَمدُ ، وَجهُکَ رَبَّنا أکرَمُ الوُجوهِ ، وجاهُکَ أعظَمُ الجاهِ ، وعَطِيَّتُکَ أفضَلُ العَطاءِ ، تُطاعُ رَبَّنا فَتَشکُرُ ، وتُعصى فَتَغفِرُ ، وتُجيبُ المُضطَرَّ وتَکشِفُ الضُرَّ ، وتُنجى مِنَ الکَربِ ، وتُغنِى الفَقيرَ ، وتَشفِى السَّقيمَ ، ولا يُجازى آلاءَکَ أحَدٌ ، وأنتَ أرحَمُ الرّاحِمينَ . (2)

.

1- .وقعه صفّين : ص 134 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 93 ح 14 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 167 وفيهما «سبحان اللّه » بدل «سبحان» فى كلا الموضعين .

2- .فلاح السائل : ص 356 ح 240 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 84 ح 10 .

د پس از نماز عصر

د پس از نماز عصرامام علی علیه السلام در پی نماز عصر : منزّه است بخشنده و نعمت دهنده . منزّه است قدرتمند و عطا کننده . از خداوند ، خشنودی به قضایش ، عمل به خواستش، و بازگشت به فرمانش را می خواهم ، که او شنونده دعاست.

امام علی علیه السلام در پی نماز عصر : منزّه است خدا و سپاس ، برای اوست ، و خدایی جز خداوند یکتا نیست ، و خدا بزرگ است. هیچ قدرت و توانی ، جز به قدرت خداوندِ علیّ و عظیم نیست . منزّه است خدا در شامگاهان و صبحگاهان . منزّه است خداوند ، در شب و صبح . پس منزّه است خداوند ، هنگامی که شب می کنید و صبح می کنید . سپاس در آسمان ها و زمین ، از آنِ اوست و شب هنگام ، و زمانی که به نیمروز می رسید. منزّه است پروردگار تو ، پروردگار عزّت ، از آنچه توصیف می کنند ، و سلام بر فرستادگان و سپاس ، خداوند ، پروردگارِ جهانیان راست. منزّه است صاحب مُلک و مَلکوت . منزّه است صاحب عزّت و جَبَروت . منزّه است زنده ای که نمی میرد . منزّه است خداوند قائم و جاودان . منزّه است زنده پابرجا . منزّه است علیّ اعلی . منزّه است او و بلندمرتبه ، منزّه و پاک است ؛ آن پروردگارِ فرشتگان و روح. بار خدایا ! گناه من ، مرا پناهجو به گذشتت ساخته است ، و ترسم ، مرا پناهجو به امنیّتت گردانیده ، و نیازمندی ام ، مرا پناهجو به بی نیازی ات نموده ، و ذلّتم ، مرا پناهجو به عزّتت گردانده است . بار خدایا ! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست ، و بر من ببخش و رحم کن که تو حمید و مجیدی. بار خدایا ! کامل شد نورت ، که هدایت کردی . پس سپاس ، از آنِ توست . و بردباری تو عظیم است ، و بخشیدی . پس سپاس ، از آنِ توست . روی تو پروردگار ما کریم ترینِ روی هاست ، و عظمت تو ، عظیم ترینِ عظمت هاست، و داده تو برترینِ داده هاست . پروردگار ما ! اطاعت می شوی ، سپاس می گویی ؛ نافرمانی می شوی ، می بخشی؛ به درمانده ، پاسخ می دهی و زیان را برطرف می کنی ؛ از غم ، نجات می دهی و نیازمند را بی نیاز می کنی ؛ بیمار را شفا می دهی و هیچ کس را توان پاسخ دادن نعمت هایت نیست ، و تو مهربان ترینِ مهربانانی.

ه : بَعدَ صَلاهِ المَغرِبِالإمام علىّ عليه السلام مِن دُعائِهِ بَعدَ صَلاهِ المَغرِبِ : الحَمدُلِلّهِ الَّذى يُولِجُ اللَّيلَ فِى النَّهارِ ، ويولِجُ النَّهارَ فِى اللَّيلِ . وَالحَمدُلِلّهِ كُلَّما وَقَبَ لَيلٌ وغَسَقَ . وَالحَمدُلِلّهِ كُلَّما لاحَ نَجمٌ وخَفَقَ . (1)

عنه عليه السلام مِن دُعائِهِ بَعدَ صَلاهِ المَغرِبِ : اللّهُمَّ تَقَبَّل مِنّى ما كانَ صالِحا ، وأصلِح مِنّى ما كانَ فاسِدا . اللّهُمَّ لا تُسَلِّطنى عَلى فَسادِ ما أصلَحتَ مِنّى ، وأصلِح لى ما أفسَدتُهُ مِن نَفسى . اللّهُمَّ إنّى أستَغفِرُکَ مِن كُلِّ ذَنبٍ قَوِىَ عَلَيهِ بَدَنى بِعافِيَتِکَ ، ونالَتهُ يَدى بِفَضلِ نِعمَتِکَ ، وبَسَطتُ إلَيهِ يَدى بِسَعَهِ رِزقِکَ ، وَاحتَجَبتُ فيهِ عَنِ النّاسِ بِسَترِکَ ، وَاتَّكَلتُ فيهِ عَلى كَريمِ عَفوِکَ . اللّهُمَّ إنّى أستَغفِرُکَ مِن كُلِّ ذَنبٍ تُبتُ إلَيکَ مِنهُ ونَدِمتُ عَلى فِعلِهِ ، وَاستَحيَيتُ مِنکَ وأنَا عَلَيهِ ، ورَهِبتُکَ وأنَا فيهِ ، ثُمَّ راجَعتُهُ وعُدتُ إلَيهِ . اللّهُمَّ إنّى أستَغفِرُکَ مِن كُلِّ ذَنبٍ عَلِمتُهُ أو جَهِلتُهُ ، ذَكَرتُهُ أو نَسيتُهُ ، أخطَأتُهُ أو تَعَمَّدتُهُ ، هُوَ مِمّا لا أشُكُّ أنَّ نَفسى مُرتَهَنَهٌ بِهِ وإن كُنتُ نَسيتُهُ وغَفَلتُ عَنهُ . اللّهُمَّ إنّى أستَغفِرُکَ مِن كُلِّ ذَنبٍ جَنَيتُهُ عَلَىَّ بِيَدى ، وآثَرتُ فيهِ شَهوَتى ، أو سَعَيتُ فيهِ لِغَيرى ، أو استَغوَيتُ فيهِ مَن تابَعَنى ، أو كابَرتُ فيهِ مَن مَنَعَنى ، أو قَهَرتُهُ بِجَهلى ، أو لَطُفتُ فيهِ بِحيلَهِ غَيرى ، أوِ استَزَلَّنى إلَيهِ مَيلى وهَوايَ . اللّهُمَّ إنّى أستَغفِرُکَ مِن كُلِّ شَىءٍ أرَدتُ بِهِ وَجهَکَ ، فَخالَطَنى فيهِ ما لَيسَ لَکَ ، وشارَكَنى فيهِ ما لَم يَخلُص لَکَ ، وأستَغفِرُکَ مِمّا عَقَدتُهُ عَلى نَفسى ثُمَّ خالَفَهُ هَوايَ . اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وأعتِقنى مِنَ النّارِ ، وجُد عَلَىَّ بِفَضلِکَ ، اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ بِوَجهِکَ الكَريمِ الباقى الدّائِمِ ، الَّذى أشرَقَت بِنورِهِ السَّماواتُ وَالأرضُ ، وكُشِفَت به ظُلُماتُ البَرِّ وَالبَحرِ ، ودُبِّرَت بِهِ اُمورُ الجِنِّ وَالإنسِ ، أن تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وأن تُصلِحَ شَأنى بِرَحمَتِکَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . (2)

.

1- .وقعه صفّين : ص 134 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 112 ح 10 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 167 .

2- .فلاح السائل : ص 419 ح 289 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 101 ح 7 .

ه بعد از نماز مغرب

ه بعد از نماز مغربامام علی علیه السلام در دعایش پس از نماز مغرب : سپاس، خدایی را که شب را در روز فرو می برد و روز را در شب فرو می برد . سپاس، خدای را هرگاه که شب فراگیر شود و تاریکی اش به نهایت رسد ، و سپاس ، خدای را هرگاه ستاره ای بدرخشد و فرو رود.

امام علی علیه السلام از دعاهای وی پس از نماز مغرب : بار خدایا ! از من آنچه را که صالح است ، بپذیر ، و از من آنچه را که فاسد است ، اصلاح کن. بار خدایا ! در آنچه از کارهایم که اصلاح کرده ام ، مرا بر فاسد کردن ، توانا مساز ، و آنچه را که از پیش خودْ فاسد ساخته ام ، اصلاح کن. بار خدایا ! من از هر گناهی که جسمم با عافیت عطا شده از جانب تو بر من ، به انجام دادن آن توانمند گشته است ، و به لطف نعمتت دستم بدان رسیده ، و به واسطه گستردگی روزی ات بدان دستْ درازی کرده ام ، و با سرپوش گذاریِ تو در بین مردم ، آن را مخفی داشته ام ، و در آن به کرامت عفوت تکیه کرده ام، از تو طلب بخشش می کنم. بار خدایا ! از هر گناهی که از آن به پیشگاه تو توبه کرده ام و بر انجام دادن آن پشیمان شده ام و در حالی که مشغول انجام دادن آن بودم ، از تو شرم می کردم و در هنگام انجام دادن آن از تو ترسیدم و آن گاه ، بار دیگر به آن کار برگشتم و انجامش دادم ، از تو طلب بخشش می کنم. بار خدایا ! از هر گناهی که آن را دانستم و یا ندانستم، به یادم بود و یا فراموش نمودم، به خطا انجام دادم و یا به عمدْ مرتکب شدم ، از تو طلب بخشش می کنم ، واین ، همان چیزی (گناهی) است که من تردیدی ندارم جانم در گرو آن است ؛ گرچه من آن را فراموش کرده ام و یا از آن ، غافل شده ام. بار خدایا ! از تو درخواست بخشش دارم از هر گناهی که به دستم برخویش وارد کردم و در آن ، پیرو شهواتم بودم و یا در آن برای غیر خود ، تلاش نمودم و یا در آن ، پیروان خودم را فریفتم و یا با آن کس که مرا منع کرده ، درگیر شدم و یا به جهل خود بر او پیروز گشتم و یا با نیرنگ دیگری ، در آن ، نرمی به خرج دادم و یا میل و هوا ، مرا به سوی آن لغزانده است . بار خدایا ! از تو درخواست بخشش می کنم از هر چیزی که بدان تو را قصد کرده بودم ، امّا در آن ، چیزی را که برای تو نیست ، مخلوط ساخته ام ، و در آن ، چیزی که تنها برای تو نیست با من شریک شده است ؛ و از تو

درخواست بخشش می کنم از چیزی که بر عهده خویش نهاده ام ، ولی هوای نَفْسم با آن مخالفت کرده است . بار خدایا ! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست ، و مرا از آتشْ رها ساز و به لطف خودت بر من ببخش. بار خدایا ! من به روی کریم و باقی و جاودانت رویی که با نور آن ، آسمان ها و زمین ، درخشان شده اند و تاریکی های خشکی و دریا روشن گشته اند و کار جِن و اِنس ، بدان سامان یافته است از تو درخواست می کنم که بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرستی ، و با رحمت خود ، کارهای مرا اصلاح کنی ، ای مهربان ترینِ مهربانان !

.

و : بَعدَ صَلاهِ العِشاءِالإمامِ علىّ عليه السلام :اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وَاحرُسنى بِعَينِکَ الَّتى لا تَنامُ ، وَاکنُفنى بِرُکنِکَ الَّذى لا يُرامُ ، وَاغفِر لى بِقُدرَتِکَ عَلَىَّ ، يا ذَا الجَلالِ وَالإِکرامِ . اللّهُمَّ إنّى أعوذُ بِکَ مِن طَوارِقِ اللَّيلِ وَالنَّهارِ ، ومِن جَورِ کُلِّ جائِرٍ ، وحَسَدِ کُلِّ حاسِدٍ ، وبَغيِ کُلِّ باغٍ . اللّهُمَّ احفَظنى فى نَفسى وأهلى ومالى وجَميعِ ما خَوَّلتَنى مِن نِعَمِکَ ، اللّهُمَّ تَوَلَّنى فيما عِندَکَ مِمّا غِبتُ عَنهُ ، ولا تَکِلنى إلى نَفسى فيما حَضَرتُهُ ، يا مَن لا تَضُرُّهُ الذُّنوبُ ، ولا تَنقُصُهُ المَغفِرَهُ ، اغفِر لى ما لا يَضُرُّکَ ، وأعطِنى ما لا يَنقُصُکَ إنَّکَ أنتَ الوَهّابُ . اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ فَرَجا قَريبا ، وصَبرا جَميلاً ، ورِزقا واسِعا ، وَالعَفوَ وَالعافِيَهَ فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وعَلى آلِ مُحَمَّدٍ ، وَاغفِر لى ولِوالِدَىَّ ، ولِلمُؤمِنينَ وَالمُؤمِناتِ الأَحياءِ مِنهُم وَالأَمواتِ . اللّهُمَّ اجعَلنى مِمَّن يُکثِرُ ذِکرَکَ ، ويُتابِعُ شُکرَکَ ، ويَلزَمُ عِبادَتَکَ ، ويُؤَدّى أَمانَتَکَ . اللّهُمَّ طَهِّر لِسانى مِنَ الکَذِبِ ، وقَلبى مِنَ النِّفاقِ ، وعَمَلى مِنَ الرِّياءِ ، وبَصَرى مِنَ الخِيانَهِ ، إنَّکَ تَعلَمُ خائِنَهَ الأَعيُنِ وما تُخفِى الصُّدورُ . اللّهُمَّ رَبَّ السَّماواتِ السَّبعِ وما أظَلَّت ، ورَبَّ الأَرَضينَ السَّبعِ وما أقَلَّت ، ورَبَّ الرِّياحِ وما ذَرَت ، ورَبَّ کُلِّ شَىءٍ ، وإلهَ کُلِّ شَىءٍ ، وأوَّلَ کُلِّ شَىءٍ ، وآخِرَ کُلِّ شَىءٍ ، ورَبَّ جَبرَئيلَ وميکائيلَ وإسرافيلَ ، وإلهَ إبراهيمَ وإسماعيلَ وإسحاقَ ويَعقوبَ ، أسأَلُکَ أن تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وأن تَتَوَلّانى بِرَحمَتِکَ ، وتَشمَلَنى بِعافِيَتِکَ ، وتُسعِدَنى بِمَغفِرَتِکَ ، ولا تُسَلِّط عَلَىَّ أحَدا مِن خَلقِکَ . اللّهُمَّ إلَيکَ فَقَرِّبنى ، وعَلى حُسنِ الخُلُقِ فَقَوِّمنى ، ومِن شَرِّ شَياطينِ الجِنِّ وَالإِنسِ فَسَلِّمنى ، وفى آناءِ اللَّيلِ وَالنَّهارِ فَاحرُسنى ، وفى أهلى ومالى ووُلدى وإخوانى وجَميعِ ما أنعَمتَ بِهِ عَلَىَّ فَاحفَظنى ، وَاغفِر لى ولِوالِدَىَّ ولِسائِرِ المُؤمِنينَ وَالمُؤمِناتَ ، يا وَلِىَّ (1) الباقِياتِ الصّالِحاتِ ، إنَّکَ عَلى کُلِّ شَىءٍ قَديرٌ ، يا نِعمَ المَولى ونِعمَ النَّصيرُ ، بِرَحمَتِکَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . الحَمدُلِلّهِ رَبِّ العالَمينَ ، وصَلَواتُهُ عَلى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ النَّبِىِّ وآلِهِ وعِترَتِهِ الطّاهِرينَ . (2)

.

1- .فى الطبعه المعتمده : «ربّ» بدل «ولىّ» ، وما أثبتناه من طبعه مكتب الإعلام الإسلامى وبحار الأنوار .

2- .فلاح السائل : ص 438 ح 302 ، بحار الأنوار : ج 86 ص 113 ح 1 .

و پس از نماز عِشا

و پس از نماز عِشاامام علی علیه السلام :بار خدایا! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست ، و با دیدگانت که نمی خوابند ، مرا حراست کن ، و به رکن خود که کجی بر نمی دارد ، در پناهم گیر ، و با قدرتت بر من مرا ببخش ، ای صاحب جلال و اِکرام! بار خدایا! من از پیشامدهای شب ها و روزها به تو پناه می برم ، و از ستم هر ستمگر، حسد هر حسود ، و تجاوز هر تجاوزگر. بار خدایا! مرا در رابطه با خویش ، خاندان، مال و هر آنچه از نعمت هایت را که به من داده ای، حفظ کن. بار خدایا! مرا در آنچه نزد توست و من از آن بی اطّلاعم ، متولّی باش ، و در آنچه که می دانم، مرا به حال خودم وا مگذار، ای آن که گناهان ، وی را زیان نمی رساند و آمرزش ، چیزی از او کم نمی کند! آنچه را که زیانی به تو نمی رساند ، بر من ببخش و از آنچه که از تو کم نمی کند ، بر من عطا کن ، که تو بسیار بخشنده ای. بار خدایا! من از تو گشایشِ نزدیک، شکیباییِ زیبا، روزیِ فراوان، گذشت و سلامت در دنیا و آخرت را درخواست می کنم. بار خدایا! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست ، و من و پدر و مادرم و زنان و مردان مؤمن ، زنده و مُرده را ببخش. بار خدایا! مرا از آنانی قرار ده که تو را فراوان یاد می کنند، همواره شکر تو را به جای می آورند، و همیشه تو را عبادت می کنند و امانت تو را ادا می نمایند. بار خدایا! زبانم را از دروغ، قلبم را از نفاق، رفتارم را از خودنمایی ، و دیده ام را از خیانت ، پاک کن؛ چرا که تو نگاه های دزدانه و آنچه دل ها نهان می دارند ، می دانی. بار خدایا! ای پروردگارِ آسمان های هفتگانه و آنچه بر آن ، سایه می افکنند ، و پروردگار زمین ها و آنچه به دوش می کشند ، و پروردگار بادها و آنچه می پراکنند! پروردگار همه چیز، و خدای همه چیز، و آغاز هر چیز، و پایان هر چیز! ای پروردگارِ جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، و خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب! از تو درخواست می کنم که بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست و به رحمت خود ، مرا سرپرستی کن و عافیتت را شاملم ساز ، و به بخششت سعادتمندم گردان و هیچ کس از بندگانت را بر من مسلّط مکن. بار خدایا! به خودت نزدیکم ساز ، و بر خوش اخلاقی یاری ام کن ، و از شرّ شیطان های جِن و اِنس ، سلامتم دار ، و در لحظات شب و روز ، مرا پاس بدار ، و در رابطه با خاندان ، مال، فرزندان و برادرانم و همه نعمت هایی که به من داده ای ، مرا حفظ کن، و

مرا و پدر و مادرم را و دیگر مردان و زنان با ایمان را ببخش ، ای صاحب بازماندنی های خوب، که تو بر هر چیزی توانایی . ای سرور و یاور نیکو! به [حقّ] رحمتت، ای مهربان ترین مهربانان! سپاس، خدایی راست که پروردگار جهانیان است ، و درود آو بر سرور ما محمّدِ پیامبر و خاندان و عترت پاکش باد!

.

ص: 234

. .

ص: 235

. .

ز : قَبلَ صَلاهِ اللَّيلِ (1)بحار الأنوار عن مصباح السيّد ابن الباقى :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَدعو بَعدَ رَكعَتَيِ الوِردِ قَبلَ صَلاهِ اللَّيلِ بِهذَا الدُّعاءِ : اللّهُمَّ إلَيکَ حَنَّت قُلوبُ المُخبِتينَ ، وبِکَ أنَسَت عُقولُ العاقِلينَ ، وعَلَيکَ عَکَفَت رَهبَهُ العالِمينَ ، وبِکَ استَجارَت أفئِدَهُ المُقَصِّرينَ ، فَيا أمَلَ العارِفينَ ، ورَجاءَ الآمِلينَ ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِهِ الطّاهِرينَ ، وأجِرنى مِن فَضائِحِ يَومِ الدّينِ عِندَ هَتکِ السُّتورِ ، وتَحصيلِ ما فِى الصُّدورِ ، وآنِسنى عِندَ خَوفِ المُذنِبينَ ، ودَهشَهِ المُفرِطينَ ، بِرَحمَتِکَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . فَوَعِزَّتِکَ وجَلالِکَ ما أرَدتُ بِمَعصِيَتى إيّاکَ مُخالَفَتَکَ ، ولا عَصَيتُکَ إذ عَصَيتُکَ وأنَا بِمَکانِکَ جاهِلٌ ، ولا لِعُقوبَتِکَ مُتَعَرِّضٌ ، ولا بِنَظَرِکَ مُستَخِفٌّ ، ولکِن سَوَّلَت لى نَفسى ، وأعانَتنى عَلى ذلِکَ شِقوَتى ، وغَرَّنى سِترُکَ المُرخى عَلَىَّ ، فَعَصَيتُکَ بِجَهلى ، وخالَفتُکَ بِجُهدى ، فَمِنَ الآنَ مِن عَذابِکَ مَن يَستَنقِذُنى ؟ وبِحَبلِ مَن أعتَصِمُ إذا قَطَعتَ حَبلَکَ عَنّى ؟ ! واسَوأتاه مِنَ الوُقوفِ بَينَ يَدَيکَ غَدا ! إذا قيلَ لِلمُخِفّينَ : جوزوا ، ولِلمُثقِلينَ : حُطّوا ، أمَعَ المُخِفّينَ أجوزُ ، أم مَعَ المُثقِلين أحُطُّ ؟ يا وَيلَتا ! کُلَّما کَبِرَت سِنّى کَثُرَت مَعاصِىَّ ، فَکَم ذا أتوبُ ، فَکَم ذا أعودُ ، ما آنَ لى أن أستَحيِىَ مِن رَبّى ؟ ! ثُمَّ يَسجُدُ ، ويَقولُ ثَلاثَمِئَهِ مَرَّهٍ : أستَغفِرُ اللّهَ رَبّى وأتوبُ إلَيهِ . (2)

.

1- .يستحبُّ أن يُصلّى قبل صلاه الليل ركعتان خفيفتان ، وأن يُدعى بعدها بالدعاء المأثور كما ورد فى بعض الأخبار . راجع بحار الأنوار : ج 87 ص 239 ح 50 ومستدرک الوسائل : ج 6 ص 341 باب استحباب صلاه ركعتين قبل صلاه الليل .

2- .بحار الأنوار : ج 87 ص 242 ح 51 ، مستدرک الوسائل : ج 6 ص 341 ح 2 .

ز پیش از نماز شب

ز پیش از نماز شب (1)بحار الأنوار به نقل از المصباح ، سیّد ابن باقی : امیر مؤمنان ، پس از گزاردن دو رکعت نماز در دل شب و پیش از نماز شب، این دعا را می خواند: «بار خدایا ! دل فروتنان مشتاق توست ، و خِرَد خِردورزان به تو انس می گیرد ، و دانایان از تو بیمناکند ، و دل کوتاهی ورزان به تو پناه می آورد . ای آرزوی عارفان و امید امیدواران ! بر محمّد و خاندان پاکش درود فرست ، و مرا از رسوایی های روز قیامت به هنگام دریده شدن پرده ها و فراهم آمدن آنچه در سینه هاست ، پناه ده ، و به هنگام ترس گنهکاران و وحشت افراطکاران، اُنسم ده، به رحمتت ای مهربان ترینِ مهربانان ! به عزّت و جلال تو سوگند که با نافرمانی ام از تو ، مخالفت با تو را اراده نکرده ام ، و به هنگام نافرمانی کردن با جهل نسبت به جایگاه تو نافرمانی ات نکرده ام ؛ و نه به مجازات تو متعرّض بودم و نه ناظر بودن تو را کوچک می شمردم ؛ امّا هوایم مرا وسوسه کرد و بدبختی ام بر این کار ، کمک رساند ، و پرده ای که بر من افکندی ، مغروم ساخت . بنا بر این ، به جهل خود ، تو را معصیت کردم ، و به تلاش خود ، با تو مخالفت نمودم . پس ، از هم اکنون ، چه کسی مرا از عذابت نجات خواهد داد؟ و به ریسمان چه کسی چنگ زنم ، اگر ریسمانت را از من قطع کنی؟ ای وای از ایستادن فردا در پیشگاه تو ، هنگامی که به سبُک بالان گفته شود : در گذرید و به سنگین باران گفته شود : فرود آیید ! آیا با سبک بالان گذر خواهم کرد و یا با سنگین باران فرود خواهم آمد؟ ای وای ! هر چه کهن سال تر می گردم ، گناهانم فزون تر می شود . چه قدر توبه کنم و چه قدر پناه جویم؟ آیا زمان آن فرا نرسیده که از پروردگارم شرم کنم؟» . آن گاه سجده می کرد و سیصد بار می گفت : «از خداوند ، طلب بخشش می کنم و به درگاه او توبه می کنم».

.

1- .بر اساس پاره ای روایات ، گزاردن دو رکعت نماز کوتاه و خواندن دعای خاصّ رسیده از معصومان در پی آن، پیش از نماز شب ، مستحب است.

ح : بَعدَ صَلاهِ اللَّيلِالإمام علىّ عليه السلام كانَ كَثيرا ما يَقولُ إذا فَرَغَ مِن صَلاهِ اللَّيلِ : أشهَدُ أنَّ السَّماواتِ وَالأَرضَ وما بَينَهُما آياتٌ تَدُلُّ عَلَيکَ ، وشَواهِدُ تَشهَدُ بِما إلَيهِ دَعَوتَ ، كُلُّ ما يُؤَدّى عَنکَ الحُجَّهَ ، ويَشهَدُ لَکَ بِالرُّبوبِيَّهِ ، مَوسومٌ بِآثارِ نِعمَتِکَ ، ومَعالِمِ تَدبيرِکَ ، عَلَوتَ بِها عَن خَلقِکَ فَأَوصَلَتَ إلَى القُلوبِ مِن مَعرِفَتِکَ ما آنَسَها مِن وَحشَهِ الفِكرِ ، وكَفاها رَجمَ الاِحتِجاجِ ، فَهِىَ مَعَ مَعرِفَتِها بِکَ ووَلَهِها إلَيکَ ، شاهِدَهٌ بِأَنَّکَ لا تَأخُذُکَ الأَوهامُ ، ولا تُدرِكُکَ العُقولُ ولَا الأَبصارُ ، أَعوذُ بِکَ أن اُشيرَ بِقَلبٍ أو لِسانٍ أو يَدٍ إلى غَيرِکَ ، لا إلهَ إلّا أنتَ ، واحِداً أحَداً ، فَرداً صَمَداً ونَحنُ لَکَ مُسلِمونَ . (1)

3 / 3 13أدعِيَهُ الإمام لِلقِتالِأ : إذا أرادَ المَسيرَوقعه صفّين عن سلام بن سويد :كانَ عَلِيٌّ علَيه السلام إذا أرادَ أن يَسيرَ إلَى الحَربِ ، قَعَدَ عَلى دابَّتِهِ وقالَ : الحَمدُلِلّهِ عَلى نِعَمِهِ عَلَينا ، وفَضلِهِ العَظيمِ . «سُبْحَنَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَ إِنَّآ إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ» (2) . ثُمَّ يُوَجِّهُ دابَّتَهُ إلَى القِبلَهِ (3) ، ثُمَّ يَرفَعُ يَدَيهِ إلَى السَّماءِ ، ثُمَّ يَقولُ : «اللّهُمَّ إلَيکَ نُقِلَتِ الأَقدامُ ، وأفضَتِ القُلوبُ ، ورُفِعَتِ الأَيدى ، وشَخَصَتِ الأَبصارُ ، نَشكو إلَيکَ غَيبَهَ نَبِيِّنا ، وكَثرَهَ عَدُوِّنا ، وتَشَتُّتَ أهوائِنا ، رَبَّنَا افتَح بَينَنا وبَينَ قَومِنا بِالحَقِّ وأنتَ خَيرُ الفاتِحينَ» سيروا عَلَى بَرَكَهِ اللّهِ . (4)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 255 ح 1 .
2- .الزخرف : 13 و 14 .
3- .فى المصدر : «القبيله» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
4- .وقعه صفّين : ص 231 ، بحار الأنوار : ج 100 ص 37 ح 34 .

ح پس از نماز شب

3 / 3 13 دعاهای آن حضرت به هنگام نبرد

الف به هنگام رفتن به جنگ

ح پس از نماز شبامام علی علیه السلام بسیاری مواقع ، پس از اتمام نماز شب : گواهی می دهم که آسمان ها و زمین و آنچه بین آن دو است ، نشانه هایی اند که بر تو دلالت می کنند ، و گواهانی اند که بر آنچه به آن فرا خوانده ای ، گواهی می دهند . هر آنچه از تو حجّتی را بیان می دارد و به ربوبیّت تو گواهی می دهد ، به آثار نعمتت و به نشانه های تدبیرت نام آور است . ربوبیتی که با آن از آفریدگانت برتری یافتی و از خود شناختی در دل ها نشاندی که آرام بخش دل ها از بیم اندیشیدن و بسندگی آنها از اقامه حجت گردید ؛ و دل ها با شناخت و شیدایی به تو ، گواه اند بر آن که دست پندار تو را فراچنگ نمی آورد و خردها و دیده ها تو را درنمی یابند . به تو پناه می برم از این که با دل و زبان و دست به غیر تو اشاره کنم . معبودی جز تو نیست که یکتا و یگانه و بی تا و صمدی ، و در برابر تو سر تسلیم فرود می آوریم .

3 / 3 13دعاهای آن حضرت به هنگام نبردالف به هنگام رفتن به جنگوقعه صِفّین به نقل از سلام بن سُوَید : علی علیه السلام هرگاه اراده می کرد به جنگ برود ، روی مَرکبش می نشست و می گفت:«سپاس، خدای را برای نعمت هایش بر ما و برای بخشش بزرگش . «پاک است کسی که این را برای ما رام کرد ، و[گرنه] ما را یارای [رام کردن]ساختن آن نبود ، و به راستی که ما به سوی پروردگارمان باز خواهیم گشت» . آن گاه ، مَرکبش را رو به قبله می کرد و دست های خود را سوی آسمان می گرفت و می گفت : «بار خدایا! به سوی تو گام ها حرکت کرد، دل ها کِشانده شد، دست ها بلند گردید، و دیده ها دوخته شد.از غیبت پیامبرمان و فراوانی دشمنانمان و از هم گسستگی خواسته هایمان به تو شکایت می آوریم. «پروردگار ما! بین ما و بین قوم ما به حق ، گشایش نما که تو بهترینِ گشایشگرانی» . به برکت خدا حرکت کنید».

ب : إذا أرادَ القِتالَالإمام الصادق عليه السلام :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام كانَ إذا أرادَ القِتالَ قالَ هذِهِ الدَّعَواتِ : اللّهُمَّ إنَّکَ أعلَمتَ سَبيلاً مِن سُبُلِکَ ، جَعَلتَ فيهِ رِضاکَ ، ونَدَبتَ إلَيهِ أولِياءَکَ ، وجَعَلتَهُ أشرَفَ سُبُلِکَ عِندَکَ ثَواباً ، وأکرَمَها لَدَيکَ مَآباً ، وأحَبَّها إلَيکَ مَسلَکاً ، ثُمَّ اشتَرَيتَ فيهِ مِنَ المُؤمِنينَ أنفُسَهُم وأموالَهُم بِأنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ ، يُقاتِلونَ فى سَبيلِ اللّهِ فَيَقتُلونَ ويُقتَلونَ ، وَعداً عَلَيکَ حَقّاً ، فَاجعَلنى مِمَّن اشتَرى فيهِ مِنکَ نَفسَهُ ، ثُمَّ وَفى لَکَ بِبَيعِهِ الَّذى بايَعَکَ عَلَيهِ ، غَيرَ ناکِثٍ ولا ناقِضٍ عَهداً ، ولا مُبَدِّلاً تَبديلاً ، بَلِ استيجاباً لِمَحَبَّتِکَ ، وتَقَرُّباً بِهِ إلَيکَ ، فَاجعَلهُ خاتِمَةَ عَمَلى ، وصَيِّر فيهِ فَناءَ عُمُرى ، وَارزُقنى فيهِ لِکَ وبِهِ مَشهَداً تُوجِبُ لى بِهِ مِنکَ الرِّضا ، وتَحُطُّ بِهِ عَنِّى الخَطايا ، وتَجعَلُنى فِى الأحياءِ المَرزوقينَ بِأيدِى العُداهِ وَالعُصاهِ ، تَحتَ لِواءِ الحَقِّ ورايَهِ الهُدى ، ماضِياً عَلى نُصرَتِهِم قُدُماً ، غَيرَ مُوَلٍّ دُبُراً ، ولا مُحدِثٍ شَکّاً . اللّهُمَّ وأعوذُ بِکَ عِندَ ذلِکَ مِنَ الجُبنِ عِندَ مَواردِ الأهوالِ ، ومِنَ الضَّعفِ عِندَ مُساوَرَهِ الأبطالِ ، ومِنَ الذَّنبِ المُحبِطِ لِلأعمالِ ، فَأحجِمَ مِن شَکٍّ ، أو أمضِىَ (1) بِغَيرِ يَقينٍ ، فَيَکونَ سَعيى فى تَبابٍ ، وعَملى غَيرَ مَقبولٍ . (2)

.

1- .فى المصدر : «مضى» ، والتصويب من تهذيب الأحكام .
2- .الكافى : ج 5 ص 46 ح 1 عن ميمون القدّاح ، تهذيب الأحكام : ج 3 ص 81 ح 237 عن عبد اللّه بن ميمون ، الإقبال : ج 1 ص 318 كلاهما عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام نحوه وفيهما من «اللّهمّ إنّک أعلمت ...» ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 113 ح 143 عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح وفيه صدره إلى «تبديلاً» ، بحار الأنوار : ج 98 ص 126 ح 3 .

ب به هنگام جنگ

ب به هنگام جنگامام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، هرگاه تصمیم به جنگ می گرفت ، این دعاها را می خواند: «بار خدایا ! تو راهی از راه هایت را اعلام داشتی ، و خشنودی خود را در آن قرار دادی ، و دوستان خود را بدان خواندی ، و آن را پُر اجرترین راه در پیش خود ، و با ارزش ترین فرجام در نزد خود ، و دوست داشتنی ترین روش از نظر خود ، قرار دادی و آن گاه ، در این راه ، جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت ، برای آنان خریدی، که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند . بر پایه وعده حقّت، مرا هم از جمله کسانی قرار ده که جان خود را به تو می فروشند و آن گاه به پیمانی که با تو بسته اند ، پایبند می مانند . نه آن را می شکنند و نه عهدی را نقض می کنند ، و نه آن را تغییر می دهند؛ بلکه برای محبّت تو آن را اجابت می کنند و بدان ، به سوی تو تقرّب می جویند . آن [جانبازی] را پایان کار من قرار ده و پایان عمرم را در آن قرار ده و آن را برای من ، میدانی قرار ده که موجب خشنودی تو باشد و خطاهای مرا، به خاطر آن فرو ریزی ، و مرا به وسیله دشمنان و گنهکاران در زمره آن دسته از زندگانی قرار ده که روزی می خورند، (1) در زیر بیرق حق و پرچم هدایت ، در حالی که برای پیروزی گام برمی دارند ، بدون آن که پشت کنند و یا تردیدی ایجاد کنند . بار خدایا ! در این هنگام ، از ترس در مواقع ترسناک و از ناتوانی در مقابل دلیران، و از گناهی که نابودکننده اعمال است ، به تو پناه می برم ، که مبادا به خاطر شک ، باز مانم و یا بی یقین ، گام زنم و در نتیجه ، تلاشم در خسران باشد و عملم پذیرفته نشود».

.

1- .اشاره دارد به آیه 169 سوره آل عمران.

ج : عِندَ لِقاءِ العَدُوِّ مُحارِباًالإمام علىّ عليه السلام كانَ يَقولُ إذا لَقِيَ العَدُوَّ مُحارِباً : اللّهُمَّ إلَيکَ أفضَتِ القُلوبُ ، ومُدَّتِ الأَعناقُ ، وشَخَصَتِ الأَبصارُ ، ونُقِلَتِ الأَقدامُ ، وأُنضِيَتِ (1) الأَبدانُ . اللّهُمَّ قَد صَرَّحَ مَكنونُ الشَّنَآنِ ، وجاشَت مَراجِلُ الأَضغانِ . اللّهُمَّ إنّا نَشكو إلَيکَ غَيبَةَ نَبِيِّنا ، وكَثرَةَ عَدُوِّنا ، وتَشَتُّتَ أهوائِنا ، رَبَّنَا افتَح بَينَنا وبَينَ قَومِنا بِالحَقِّ وأنتَ خَيرُ الفاتِحينَ . (2)

عنه عليه السلام إذا لَقِيَ العَدُوَّ : اللّهُمَّ إنَّکَ أنتَ عِصمَتى ، وناصِرى ومُعينى ، اللّهُمَّ بِکَ أصولُ ، وبِکَ اُقاتِلُ . (3)

د : فِى التَّحريضِ عَلَى القِتالِوقعه صفّين عن الحضرمى :سَمِعتُ عَلِيّاً يُحَرِّضُ فِى النّاسِ فى ثَلاثَهِ مَواطِنَ : يُحَرِّضُ النّاسَ فى يَومِ صِفّينَ ويَومِ الجَمَلِ ، ويَومِ النَّهرِ يَقولُ : عِبادَ اللّهِ ! اتَّقُوا اللّهَ ، وغُضُّوا الأَبصارَ ، وَاخفِضُوا الأَصواتَ ، وأَقِلُّوا الكَلامَ ، ووَطِّنوا أنفُسَكُم عَلَى المُنازَلَهِ وَالمُجاوَلَهِ ، وَالمُبارَزَهِ وَالمُناضَلَهِ وَالمُجالَدَهِ وَالمُعانَقَهِ (4) وَالمُكادَمَهِ (5) وَالمُلازَمَهِ ، «فَاثْبُتُواْ وَاذْكُرُواْ اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ، «وَلَا تَنَزَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّبِرِينَ» (6) اللّهُمَّ ألهِمهُمُ الصَّبرَ ، وأنزِل عَلَيهِمُ النَّصرَ ، وأعظِم لَهُمُ الأَجرَ . (7)

.

1- .أى اُهزلت (النهايه : ج 5 ص 72 «نضض») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 15 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 463 ح 679 .
3- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 371 .
4- .عانقه : التزمه فأدنى عُنُقَه من عُنُقِه وهى فى المودّه وفى الحرب (لسان العرب : ج 10 ص 272 «عنق») .
5- .المِكدَم : الشديد القِتال (لسان العرب : ج 12 ص 510 «كدم») .
6- .الأنفال : 45 و46 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 26 ؛ الكافى : ج 5 ص 38 ح 2 ، الإرشاد : ج 1 ص 265 ، وقعه صفّين : ص 204 .

ج هنگام درگیری با دشمن

د در تشویق به پیکار

ج هنگام درگیری با دشمنامام علی علیه السلام هرگاه با دشمنْ درگیر می شد : بار خدایا ! دل ها به سوی تو کشیده شده ، و گردن ها دراز گردیده ، و دیده ها دوخته، و گام ها جابه جا ، و تن ها فرسوده شده است. بارخدایا ! دشمنی های پنهان آشکار شده، و دیگ کینه ها به جوش آمده است . بار خدایا ! از غیبت پیامبرمان، و فراوانی دشمنانمان، و پراکندگی تمایلاتمان به تو شکایت می کنیم . پروردگار ما ! بین ما و بین اقواممان ، به حق ، گشایش فرما که تو بهترین گشایشگری.

امام علی علیه السلام هرگاه دشمن را می دید : بار خدایا ! تو مرا نگاهدار ، و یاور و کمک کار منی . بار خدایا ! به [یاری]تو حمله می کنم و به وسیله تو می جنگم.

د در تشویق به پیکاروقعه صِفّین به نقل از حَضرَمی : در سه جا شنیدم که علی علیه السلام مردم را تشویق می کرد . در جنگ صِفّین، جنگ جمل و جنگ نهروان ، مردم را تحریک می کرد و می فرمود: «ای بندگان خدا ! از خدا پروا کنید ، چشم ها را فرو افکنید، صداها را پایین بیاورید، سخن ، کم بگویید و خویشتن را برای جنگیدن، جولان دادن، مبارزه ، قهرمانی، جست وخیز، گلاویزی، زد و خورد شدید و پایداری آماده کنید . «پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید ، باشد که رستگار شوید» «با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود ، و صبر کنید که خدا با شکیبایان است» . بار خدایا ! شکیبایی را بر آنان الهام کن، پیروزی را بر ایشان فرو فرست ، و اجرشان را بزرگ دار».

.

ه : دُعاءُ الإِمامِ لِلضّالّينَالإمام علىّ عليه السلام لَمّا سَمِعَ قَوماً يَسبّونَ أهلَ الشّامِ أيّامَ حَربِهِم بِصِفّينَ :إِنّى أكرَهُ لَكُم أن تَكونوا سَبّابينَ ، ولكِنَّكُم لَو وَصَفتُم أعمالَهُم ، وذَكَرتُم حالَهُم ، كانَ أصوَبَ فِى القَولِ ، وأبلَغَ فِى العُذرِ ، وقُلتُم مَكانَ سَبِّكُم إيّاهُم : اللّهُمَّ احقِن دِماءَنا ودِماءَهُم ، وأصلِح ذاتَ بَينِنا وبَينِهِم ، وَاهدِهِم مِن ضَلالَتِهِم ، حَتّى يَعرِفَ الحَقَّ مِن جَهِلَهُ ، ويَرعَوِىَ عَنِ الغَىِّ وَالعُدوانِ مَن لَهِجَ بِهِ . (1)

وقعه صفّين عن عبد اللّه بن شريک :خَرَجَ حُجرُ بنُ عَدِىٍّ وعَمرُو بنُ الحَمِقِ يُظهِرانِ البَراءَةَ وَاللَّعنَ مِن أهلِ الشّامِ ، فَأَرسَلَ إلَيهِما عَلِىٌّ عليه السلام أنَ كُفّا عَمّا يَبلُغُنى عَنكُما ، فَأَتَياهُ فَقالا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ لَسنا مُحَقّينَ ؟ قالَ : بَلى . قالا : أ وَلَيسوا مُبطِلينَ ؟ قالَ : بَلى . قالا : فَلِمَ مَنَعتَنا مِن شَتمِهِم ؟ قالَ : كَرِهتُ لَكُم أن تَكونوا لَعّانينَ شَتّامينَ ، تَشتُمونَ وتَتَبَرَّؤونَ ، ولكِن لَو وَصَفتُم مَساوِئَ أعمالِهِم فَقُلتُم : مِن سيرَتِهِم كَذا وكَذا ومِن عَمَلِهِم كَذا وكَذا ، كانَ أصوَبَ فِي القَولِ ، وأبلَغَ فِى العُذرِ . ولَو قُلتُم مَكانَ لَعنِكُم إيّاهُم وبَراءَتِكُم مِنهُم : «اللّهُمَّ احقِن دِماءَنا ودِماءَهُم ، وأصلِح ذاتَ بَينَنا وبَينِهِم ، وَاهدِهِم مِن ضَلالَتِهِم ، حَتّى يَعرِفَ الحَقَّ مِنهُم مَن جَهِلَهُ ، ويَرعَوِىَ عَنِ الغَىِّ وَالعُدوانِ مَن لَهِجَ بِهِ» كانَ هذا أحَبَّ إلَىَّ وخَيراً لَكُم . فَقالا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، نَقبَلُ عِظَتَکَ ، ونَتَأَدَّبُ بِأَدَبِکَ . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 206 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 561 ح 466 .
2- .وقعه صفّين : ص 103 وراجع الأخبار الطوال : ص 165 .

ه دعای امام برای گم راهان

ه دعای امام برای گم راهانامام علی علیه السلام هنگامی که شنید گروهی در زمان جنگ صِفّین ، شامیان را دشنام می دهند : من دشنام دادن را بر شما نمی پسندم ؛ ولی اگر کردار آنان را بیان کنید و حالشان را یاد کنید ، در سخن ، درست تر و در معذور بودن ، رساتر خواهد بود . به جای دشنام دادن بگویید: «بار خدایا ! خون ما و آنان را حفظ کن ، و بین ما و آنان را آشتی ده ، و از گم راهی هدایتشان کن تا هر که حق را نمی شناسد ، آن را باز شناسد ، و هر که به گم راهی و تجاوزْ سخن می گوید ، از آن ، باز ایستد».

وقعه صِفّین به نقل از عبد اللّه بن شریک : حُجْر بن عَدی و عمرو بن حَمِق ، لعن و بیزاری از اهل شام را آشکارا بیان می کردند . علی علیه السلام کسی را نزد آنان فرستاد که از آنچه از آنها شنیده ، باز ایستند. آنان به نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان ! آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود : «چرا» . گفتند : آنان بر باطل نیستند؟ فرمود : «چرا» . گفتند : پس چرا ما را از دشنام دادن به آنان ، منع می کنی؟ فرمود : «طعن کردن و دشنام دادن را بر شما نمی پسندم که دشنام دهید بیزاری بجویید؛ ولی اگر کارهای بد آنان را بیان کنید و بگویید که از جمله روش های آنان ، چنین و چنین است و از جمله کارهایشان چنین و چنین است ، در سخن ، درست تر خواهد بود و در معذور بودن ، بلیغ تر خواهد بود ، و اگر به جای لعن فرستادن بر آنان و بیزاری جُستن از آنان بگویید: بار خدایا ! خون ما و آنان را حفظ کن ، و بین ما و آنان را آشتی ده ، و آنان را از گم راهی شان هدایت کن تا آن کس که حق را نمی شناسد ، آن را باز شناسد ، و آن کس که به گم راهی و تجاوزْ لب می گشاید ، از آن باز ایستد ، برای من دوست داشتنی تر و برای شما بهتر خواهد بود». گفتند : ای امیرمؤمنان ! پندت را می پذیریم و با ادب تو ، خود را مؤدّب می کنیم.

.

و : عَلی مَن تَخَلَّفَ عَنِ الجِهادِالإمام علیّ علیه السلام :اللّهُمَّ أیُّما عَبدٍ مِن عِبادِکَ سَمِعَ مَقالَتَنا العادِلَةَ غَیرَ الجائِرَهِ ، وَالمُصلِحَةَ غَیرَ المُفسِدَهِ فِی الدِّینِ وَالدُّنیا ، فَأبی بَعدَ سَمعِهِ لَها إلَا النُّکوصَ عَن نُصرَتِکَ ، وَالإبطاءَ عَن إعزازِ دینِکَ ، فَإنّا نَستَشهِدُکَ عَلَیهِ یا أکبَرَ الشّاهِدینَ شَهادَهً ، ونَستَشهِدُ عَلَیهِ جَمیعَ ما أسکَنتَهُ أرضَکَ وسَماواتِکَ ، ثُمَّ أنتَ بَعدُ المُغنی عَن نَصرِهِ وَالآخِذُ لَهُ بِذَنبِهِ . (1)

ز : عَلَی النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَالإمام علیّ علیه السلام رَفَعَ یَدَهُ إلَی السَّماءِ فی حَربِ الجَمَلِ وهُوَ یَقولُ : اللّهُمَّ إنَّ طَلحَهَ بنَ عُبَیدِ اللّهِ أعطانی صَفقَهً بِیَمینِهِ (2) طائِعاً ، ثُمَّ نَکَثَ بَیعَتَهُ ، اللّهُمَّ فَعاجِلهُ ولا تُمهِلهُ (3) ، اللّهُمَّ إنَّ الزُّبَیرَ بنَ العَوّامِ قَطَعَ قَرابَتی ، ونَکَثَ عَهدی ، وظاهَرَ عَدُوّی ، ونَصَبَ الحَربَ لی ، وهُوَ یَعلَمُ أ نَّهُ ظالِمٌ ، فَاکفِنیهِ کَیفَ شِئتَ وأ نّی شِئتَ . (4)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 212 .
2- .فی المصادر الاُخری : «یمینه» .
3- .فی المصدر : «لا تمیّطه» ولم نجد لها معنیً مناسبا ، وما أثبتناه من المصادر الاُخری .
4- .الفتوح : ج 2 ص 468 ، المناقب للخوارزمی : ص 185 ح 223 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 279 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 240 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 206 ح 23 و ج 32 ص 189 ح 140 .

و نفرین آن حضرت بر آنان که از جهاد ، باز می ایستادند

ز نفرین بر ناکثین، قاسطین و مارقین

و نفرین آن حضرت بر آنان که از جهاد ، باز می ایستادندامام علی علیه السلام :بار خدایا ! هر بنده ای از بندگانت که سخن ما را شنید سخنی که از روی عدالت است ، نه از روی ستم، و باعث اصلاح دین و دنیا می شود و موجب تباهی نمی گردد و پس از شنیدن ، از پذیرش آن ، سر باز زد و از یاری ات دست کشید و در گرامیداشت دینت سستی به خرج داد ، بر ضدّ او تو را ، ای بزرگ ترین گواهان ، گواه می گیریم ، و بر ضدّ او همه آنچه را که در زمینت و آسمان هایت ساکن کرده ای ، گواه می گیریم ، و سپس تو بی نیاز کننده ما از یاری او هستی و او را در برابر گناهش کیفر می دهی .

ز نفرین بر ناکثین، قاسطین و مارقینامام علی علیه السلام علی علیه السلام در جنگ جمل ، دستش را به آسمانْ بلند کرد و گفت : «بار خدایا ! طلحه بن عبید اللّه ، از سر طاعت به من دست بیعت داد و آن گاه ، آن را شکست . بار خدایا ! بر او شتاب کن و مهلتش مده . بار خدایا ! زبیر بن عوام ، خویشیِ مرا قطع کرد و بیعت مرا شکست و دشمن مرا یاری کرد و علیه من جنگ به راه انداخت ، در حالی که خود می داند که ستمگر است . مرا از نیرنگ او پاس بدار ؛ هر طور که می خواهی و هر جا که می خواهی».

.

عنه عليه السلام فى دُعائِهِ لَمّا مَرَّ عَلى جَماعَةٍ مِن أهلِ الشّامِ بِصِفّينَ : اللّهُمَّ فَإِنَّهُم قَد رَدُّوا الحَقَّ فَافضُض جَمعَهُم ، وشَتِّت كَلِمَتَهُم ، وأبسِلهُم (1) بِخَطاياهُم ؛ فَإِنَّهُ لا يَذِلُّ مَن وَاليتَ ، ولا يَعِزُّ مَن عادَيتَ . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عَلِيّاً عليه السلام كان يَدعو عَلَى الخَوارِجِ ، فَيَقولُ فى دُعائِهِ : اللّهُمَّ رَبَّ البَيتِ المَعمورِ ، وَالسَّقفِ المَرفوعِ ، وَالبَحرِ المَسجورِ ، وَالكِتابِ المَسطورِ ، أسألُکَ الظَّفَرَ عَلى هؤُلاءِ الَّذينَ نَبَذوا كِتابَکَ وَراءَ ظُهورِهِم ، وفارَقوا اُمَّةَ أحمَدَ عليه السلام عُتُوّا عَلَيکَ . (3)

3 / 3 14أدعِيَةُ الإمامِ نَظماالإمام علىّ عليه السلام فِى الدّيوانِ المَنسوبِ إلَيهِ : لَکَ الحَمدُ يا ذَا الجودِ وَالمَجدِ وَالعُلى تَبارَكتَ تُعطى مَن تَشاءُ وتَمنَعُ إلهى وخَلّاقى وحِرزى ومَوئِلى إلَيکَ لَدَى الإِعسارِ وَاليُسرِ أفزَعُ إلهى لَئِن جَلَّت وجَمَّت خَطيئَتى فَعَفوُکَ عَن ذَنبى أجَلُّ وأوسَعُ إلهى لَئِن أعطَيتُ نَفسِىَ سُؤلَها فَها أنَا فى رَوضِ النَّدامَهِ أرتَعُ إلهى تَرى حالى وفَقرى وفاقَتى وأنتَ مُناجاتِى الخَفِيَّةَ تَسمَعُ إلهى فَلا تَقطَع رَجائى ولا تُزِغْ فُؤادى فَلى فى سَيبِ جودِکَ مَطمَعُ إلهى أجِرنى مِن عَذابِکَ إنَّنى أسيرٌ ذَليلٌ خائِفٌ لَکَ أخضَعُ إلهى فَآنِسنى بِتَلقينِ حُجَّتى إذا كانَ لى فِى القَبرِ مَثوىً ومَضجَعُ إلهى لَئِن عَذَّبتَنى ألفَ حِجَّةٍ فَحَبلُ رَجائى مِنکَ لا يَتَقَطَّعُ إلهى أذِقنى طَعمَ عَفوِکَ يَومَ لا بَنونَ ولا مالٌ هُنالِکَ يَنفَعُ إلهى لَئِن لَم تَرعَنى كُنتُ ضائِعاً وإن كُنتَ تَرعانى فَلَستُ اُضَيَّعُ إلهى إذا لَم تَعفُ عَن غَيرِ مُحسِنٍ فَمَن لِمُسىءٍ بِالهَوى يَتَمَتَّعُ إلهى لَئِن فَرَّطتُ فى طَلَبِ التُّقى فَها أنَا إثرَ العَفوِ أقفو وأتبَعُ إلهى ذُنوبى بَزَّتِ الطَّودَ وَاعتَلَتْ وصَفحُکَ عَن ذَنبى أجَلُّ وأرفَعُ إلهى لَئِن أخطَأتُ جَهلاً فَطالَما رَجَوتُکَ حَتّى قيلَ ما هُوَ يَجزَعُ إلهى يُنَحّى ذِكرُ طَولِکَ لَوعَتى وذِكرُ الخَطايَا العَينَ مِنّى يُدَمِّعُ إلهى أقِلنى عَثرَتى وَامحُ حَوبَتى فَإِنّى مُقِرٌّ خائِفٌ مُتَضَرِّعُ إلهى أنِلنى مِنکَ رَوحاً ورَحمَةً فَلَستُ سِوى أبوابِ فَضلِکَ أقرَعُ إلهى لَئِن أقصَيتَنى أو أهَنْتَنى فَما حيلَتى يا رَبِّ أم كَيفَ أصنَعُ إلهى لَئِن خَيَّبتَنى أو طَرَدتَنى فَمَن ذَا الَّذى أرجو ومَن ذا اُشَفِّعُ (4) إلهى حَليفُ الحُبِّ بِاللَّيلِ ساهِرٌ يُناجى ويَدعو وَالمُغَفَّلُ يَهجَعُ إلهى وهذَا الخَلقُ ما بَينَ نائِمٍ ومُنتَبِهٍ فى لَيلِهِ يَتَضَرَّعُ (5) وكُلُّهُمُ يَرجو نَوالَکَ راجِياً بِرَحمَتِکَ العُظمى وفِى الخُلدِ يَطمَعُ إلهى يُمَنّينى رَجائى سَلامَةً وقُبحُ خَطيئاتى عَلَىَّ يُشَنِّعُ إلهى فَإِن تَعفو فَعَفوُکَ مُنقِذى وإلّا فَبِالذَّنبِ المُدَمِّرِ اُصرَعُ إلهى بِحَقِّ الهاشِمِىِّ وآلِهِ وحُرمَهِ أبرارٍ هُمُ لَکَ خُشَّعُ إلهى فَأنشِرنى عَلى دينِ أحمَدٍ مُنيباً تَقِيّاً قانِتاً لَکَ أخضَعُ ولا تَحرِمَنّى يا إلهى

وسَيِّدی شَفاعَتَهُ الکُبری فَذاکَ المُشَفَّعُ وصَلِّ عَلَیهِ ما دَعاکَ مُوَحِّدٌ وناجاکَ أخیارٌ بِبابِکَ رُکَّعُ (6)

.

1- .أبسَلتَ فلاناً : إذا أسلمتَه للهَلَکه (لسان العرب : ج 11 ص 54 «بسل») .
2- .وقعه صفّین : ص 391 عن زید بن وهب ، نهج البلاغه : الخطبه 124 نحوه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 506 ح 435 .
3- .قرب الإسناد : ص 12 ح 37 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 33 ص 382 ح 611 .
4- .جاء هذا المصراع فی الطبعه المعتمده قبل هذا البیت ، والصحیح ما أثبتناه کما فی الطبعات الأُخری .
5- .لیس هذا البیت فی المصدر ، ولکنّ السیاق یقتضیه ، وأثبتناه من طبعه ترجمه مصطفی زمانی .
6- .الدیوان المنسوب إلی الإمام علیّ علیه السلام : ص 346 الرقم 272 .

3 / 3 14 دعاهای منظوم امام

امام علی علیه السلام هنگامی که در صِفّین ، بر گروهی از شامیان گذشت : بار خدایا ! آنان ، حق را رد کردند . پس جمعشان را بگسل و اتّحادشان را به هم بزن و به خاطر خطاهایشان ، آنان را هلاک کن . والبته آن که را تو دوست می داری ، خوار نمی گردد ، و آن که را تو دشمن می داری ، عزیز نمی گردد.

امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام بر خوارجْ نفرین می کرد و می گفت : «بار خدایا ! ای پروردگارِ خانه آباد، و سقف برافراشته ، و دریای انباشته ، و کتاب نگاشته ! از تو پیروزی بر اینان را می خواهم که کتاب تو را پشتِ سر خود افکندند و برای سرکشی بر تو از امّت احمد ، جدا شدند».

3 / 3 14دعاهای منظوم امامامام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان : سپاس از آنِ توست ، ای صاحب بخشش و بزرگی و برتری فرخنده ای، به هر کس که بخواهی می دهی ، و از هر کس که بخواهی ، دریغ می کنی خدای من، آفریننده من، دژ من و پناهگاه من ! به هنگام نیازمندی و توانمندی به سوی تو پناه می جویم . خدای من ! اگر خطاهایم بزرگ و فراوان است گذشت تو از گناهم بزرگ تر و گسترده تر است. خدای من ! اگر من به خواسته های دلم تن دادم اکنون منم که در باغِ پشیمانی می چَرَم . خدای من ! حال من و نیازمندی و بیچارگی ام را می بینی و مناجات های نهانی مرا می شنوی . خدای من ! امیدم را قطع مکن و دلم را منحرف مکن مرا به معدن بخششت ، طمع است . خدای من ! مرا از عذابت پناه ده؛ چرا که من اسیرِ خوار بیمناکی هستم که برای تو فروتنی می کنم. خدای من ! با القای حجّتت ، به من آرامش ببخش آن گاه که گور ، جایگاه و آرامگاه من گردد . خدای من ! اگر هزار سال ، عذابم دهی ریسمان امیدم از تو بُریده نخواهد شد . خدای من ! طعم گذشتت را به من بچشان ، در روزی که در آن جا نه فرزندان و نه مال ، سودی نمی دهند . خدای من ! اگر رعایتم نکنی ، از بین خواهم رفت و اگر رعایتم کنی ، نابود نخواهم شد . خدای من ! اگر جز نیکوکار را نبخشی آن که بدی کرده و از هوای نفْس ، بهره گرفته ، چه کسی به دادش برسد؟ خدای من ! اگر در طلب پرهیزگاری کوتاهی کردم اکنون ، این منم که در پیِ گذشت هستم .

خدای من! گناهان من از کوه ها بیشتر و بالاتر است امّا گذشت تو ، از گناهان من ، بزرگ تر و بلندتر است . خدای من! اگر از روی نادانی خطا کردم ، ولی همواره به تو امید داشتم ، به گونه ای که گفته شد : او بی تابی نمی کند . خدای من! یاد گذشت تو اندوهم را زدوده و یاد خطاها ، دیده ام را به اشک افکنده است . خدای من! از لغزش هایم درگذر و گناهم را محو نما چرا که من اعتراف کننده، بیمناک و التماس کننده ام . خدای من! راحت و رحمتی از خود به من برسان من ، جز درهای رحمت تو را نخواهم کوبید . خدای من! اگر مرا دور کنی و یا خوارم سازی چاره ام چیست ای خدا و چه کار کنم؟ خدای من! اگر ناامیدم سازی یا طردم کنی پس ، از که امید داشته باشم و از که طلب شفاعت کنم؟ خدای من! عاشق ، شب زنده دار است نجوا می کند و می خواند ، در حالی که غافل ، آرام خوابیده است . خدای من! از این مردمان ، گروهی به خواب اند و گروهی بیدارند که در شب ، به درگاهت تضرّع می کنند . (1) و همه شان عطای تو را امید دارند و امید به رحمت بزرگ تو می بَرَند و طمع بهشت دارند . خدای من! امیدم ، آرزوی سلامت به من داده و زشتی خطاهایم رسوایم نموده است . خدای من اگر در گذری ، پس گذشتت نجاتم می دهد و اگر نه ، به گناه ویرانگر ، نابود خواهم گشت . خدای من! به حقّ [پیامبر] هاشمی و خاندانش و به حرمت خوبانی که برای تو خُشوع می ورزند . خدای من! مرا با دین احمد ، محشور کن توبه کنان، پرهیزگار، فرمانبُردار و خاضع برای تو . ای خدای من و سرور من! محرومم مساز از شفاعت بزرگش ، که او شفاعتش پذیرفته است . و درود بر او فرست تا آن هنگام که یکتاپرستی تو را می خوانَد و خوبانی با تو مناجات می کنند و به درگاهت رکوع می کنند.

.

1- .این بیت در مصدر اصل نبود ، گرچه سیاق شعر آن را اقتضا می کند و ما آن را از چاپ ترجمه شده توسط مرحوم مصطفی زمانی آوردیم .

ص: 250

. .

ص: 251

. .

ص: 252

. .

ص: 253

. .

عنه عليه السلام أيضا : ذُنوبى إن فَكَّرتُ فيها كَثيرَهٌ ورَحمَهُ رَبّى مِن ذُنوبِىَ أوسَعُ فَما طَمَعى فى صالِحٍ قَد عَمِلتُهُ ولكِنَّنى فى رَحمَهِ اللّهِ أطمَعُ فَإِن يَكُ غُفرانٌ فَذاکَ بِرَحمَهٍ وإن تَكُنِ الأُخرى فَما كُنتُ أصنَعُ؟! مَليكى ومَعبودى ورَبّى وحافِظى وإنّى لَهُ عَبدٌ اُقِرُّ وأخضَعُ (1)

عنه عليه السلام أيضا : إلهى أنتَ ذو فَضلٍ ومَنٍّ وإنّى ذو خَطايا فَاعفُ عَنّى وظَنّى فيکَ يا رَبّى جَميلٌ فَحَقِّق يا إلهى حُسنَ ظَنّى (2)

عنه عليه السلام أيضا : لَبَّيکَ لَبَّيکَ أنتَ مَولاهُ فَارحَم عُبَيْداً إلَيکَ مَلجاهُ يا ذَا المَعالى عَلَيکَ مُعتَمَدى طوبى لِمَن كُنتَ أنتَ مَولاهُ ! طوبى لِمَن كانَ نادِماً أرِقاً يَشكو إلى ذِيالجَلالِ بَلواهُ! وما بِهِ عِلَّهٌ ولا سَقَمٌ أكثَرُ مِن حُبِّهِ لِمَولاهُ إذا خَلَ_ 'c7 فِى الظَّلامِ مُبتَهِلاً أجابَهُ اللّهُ ثُمَّ لَبّاهُ (3)

.

1- .الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 344 الرقم 270 ، بحار الأنوار : ج34 ص 423 ح 53 .
2- .الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 582 الرقم 440 .
3- .الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 42 الرقم 14 .

امام علی علیه السلام نیز در دیوان منسوب به ایشان : اگر درباره گناهانم بیندیشم ، بسیارند ولی رحمت پروردگارم از گناهانم گسترده تر است . امید من به خاطر کارهای خوبی که انجام داده ام ، نیست بلکه در رحمت خدا طمع می ورزم . اگر گذشتی در کار باشد ، به خاطر رحمت است و اگر غیر آن باشد ، چه چاره ای بیندیشم؟ او ، مالک و معبود و پروردگار و نگهبان من است و من برای او ، بنده ای اقرارکننده و فروتنم .

امام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان : خدای من! تو دارای فضل و منّتی و من ، صاحب گناهان ! پس ، از من چشم بپوش. گمان من ای خدای من در تو ، گمانِ زیباست پس ای خدای من حسن ظنّ مرا محقَّق فرما .

امام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان : لبّیک! لبّیک! تو مولایش هستی پس رحم کن بر بنده کوچکت که به تو پناه آورده است . ای دارنده بزرگی ها! تکیه ام بر توست خوشا به حال آن که تو مولایش هستی ! خوشا به آن که پشیمان و شکسته است و به آن صاحب جلال ، از گرفتاری اش شکایت می کند . آن که هیچ علیلی و بیماری ای جز عشق به مولایش ندارد ، اگر در دل تاریکی به درگاهش آه و ناله کند خداوند ، او را پاسخ می دهد و به او لبّیک می گوید.

.

عنه عليه السلام أيضا : إلهى لا تُعَذِّبنى فَإِنّى مُقِرٌّ بِالَّذى قَد كانَ مِنّى وما لى حيلَةٌ إلّا رَجائى بِعَفوِکَ إن عَفَوتَ وحُسنُ ظَنّى فَکَم مِن زَلَّهٍ لى فِى الخَطايا عَضَضتُ أناملى وقَرَعتُ سِنّى ! يَظُنُّ النّاسُ بى خَيراً وإنّى لَشَرُّ النّاسِ إن لَم تَعفُ عَنّى وبَينَ يَدَىَّ مُحتَبِسٌ طَويلٌ کَأَ نّى قَد دُعيتُ لَهُ کَأَ نّى اُجَنُّ بِزَهوَهِ الدُّنيا جُنوناً ويَفنِى العُمُرَ مِنها بِالتَّمَنّى فَلَو أ نّى صَدَقتُ الزُّهدَ فيها قَلَبتُ لِأَهلِها ظَهرَ المِجَنِّ (1)

.

1- .الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 584 الرقم 441 .

امام علی علیه السلام نیز در دیوان منسوب به ایشان : خدای من ! عذابم مکن؛ چرا که من به آنچه که از من سر زده ، اقرارکننده ام . برای من ، چاره ای وجود ندارد ، جز امیدم به گذشت تو اگر بگذری و حسن ظنّی که به تو دارم . چه بسیار لغزش من در خطاها که در آن انگشت به دندان گرفتم و دندان به هم زدم . گمان مردم به من ، خوب است ، حال آن که من اگر از من نگذری ، بدترینِ مردم هستم . در پیش رویم ، زندانی طولانی است که گویی من به آن زندان ، فرا خوانده شدم . گویا به درخشش دنیا ، جنون پیدا کردم و به آرزو ، عمرم را در آن گذراندم . اگر من به راستی در آن ، زهد می ورزیدم پس از دوستی ، دشمن آن می گشتم .

.

بحار الأنوار :قالَ المُبَرَّدُ : ومِن شِعرِ أميرِ المُؤمِنينَ الَّذى لَا اختِلافَ فيهِ أ نَّهُ قالَهُ ، وكان يُرَدِّدُهُ ، إنَّهُم لَمّا ساموهُ أن يُقِرَّ بِالكُفرِ ويَتوبَ حَتّى يَسيروا مَعَهُ إلَى الشّام ، فَقالَ : أبَعدَ صُحبَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَالتَّفَقُّهِ فى دينِ اللّهِ أرجِعُ كافِراً ؟ ! ثُمَّ قالَ : يا شاهِدَ اللّهِ عَلَىَّ فَاشهَدِ إنّى عَلى دينِ النَّبِىِّ أحمَدِ مَن شَكَّ فِى اللّهِ فَإنّى مُهتَدى يا رَبِّ فَاجعَلْ فِى الجِنانِ مَورِدى (1)

3 / 3 15النَّوادِرُالخصال عن عامرٍ الشعبى :تَكَلَّمَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِتِسعِ كَلِماتٍ ارتَجَلَهُنَّ ارتِجالاً ، فَقَأنَ عُيونَ البَلاغَهِ ، وأيتَمنَ جَواهِرَ الحِكمَهِ ، وقَطَعنَ جَميعَ الأنامِ عَنِ اللِّحاقِ بِواحِدَهٍ مِنهُنَّ ؛ ثَلاثٌ مِنها فِى المُناجاهِ ، وثَلاثٌ مِنها فِى الحِكَمَهِ ، وثَلاثٌ مِنها فِى الأَدَبِ . فَأمَّا اللّاتى فِى المُناجاهِ ، فَقالَ : إلهى كَفى لى عِزّاً أن أكونَ لَکَ عَبداً . وكَفى بى فَخراً أن تَكونَ لى رَبّاً . أنتَ كَما اُحِبُّ فَاجعَلنى كَما تُحِبُّ . وأمَّا اللّاتى فِى الحِكمَهِ ، فَقالَ : قيمَهُ كُلِّ امرِئٍ ما يُحسِنُهُ . وما هَلَکَ امرُؤٌ عَرَفَ قَدرَهُ . وَالمَرءُ مَخبُوٌّ تَحتَ لِسانِهِ . وأمَّا اللّاتى فِى الأَدَبِ ، فَقالَ : اُمنُن عَلى مَن شِئتَ تَكُن أميرَهُ . وَاحتَج إلى مَن شِئتَ تَكُن أسيرَهُ . وَاستَغنِ عَمَّن شِئتَ تَكُن نَظيرَهُ . (2)

.

1- .بحار الأنوار : ج 33 ص 352 ح 587 و ج 34 ص 409 ح 22 و ج 35 ص 165 وراجع الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1107 وشرح نهج البلاغه : ج 2 ص 278 .

2- .الخصال : ص 420 ح 14 ، روضه الواعظين : ص 123 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 400 ح 23 .

3 / 3 15 گوناگون

بحار الأنوار :مُبرَّد گفت : از اشعار امیر مؤمنان که هیچ اختلافی بر سرِ سرایش آن توسّط وی نیست و همواره آن را زمزمه می کرد ، شعر زیر است. وقتی که خوارج بر او تکلیف کردند که به کفر ، اقرار کند و سپس توبه کند تا همراه او به طرف شامْ حرکت کنند ، فرمود : «آیا پس از مصاحبت با پیامبر خدا و شناخت دین خدا ، به کفر برگردم؟» . آن گاه سرود: «ای گواه الهی ! بر من گواه باش که من بر دین پیامبر احمدم . هر کس در خدا تردید دارد ، [بداند که] من هدایت شده ام . ای پروردگار! جایگاه ورودم را بهشت قرار ده».

3 / 3 15گوناگونالخصال به نقل از عامر شَعبی : امیر مؤمنان ، به بِداهه ، نُه جمله گفت که آن جملات چشمه بلاغت را خشکاندند و گوهرهای حکمت را بی تبار گرداندند [به گونه ای که]مردم از آوردن کلام بلیغی مانند یکی از آنها ناتوان گشته اند : سه تا از آنها در مناجات است و سه تا در حکمت ، و سه تا در ادب. در زمینه مناجات فرمود : «خدای من ! عزّت ، همین برایم بس که بنده توام . و فخر ، برایم همین بس که تو پروردگار منی . تو آن گونه ای که من دوست دارم ، پس مرا آن سان ساز که تو دوست داری». در زمینه حکمت گفت : «ارزش هر انسانی به آن چیزی است که نیک می داند . و آن که قدر خود را شناخت ، هرگز نابود نشد . و انسان ، در زیر زبانش پنهان است». و در زمینه ادب گفت : «بر هر کس که می خواهی ، لطف کن تا امیرش باشی . به هر کس که می خواهی، اعلام نیازمندی کن تا اسیرش شوی . و از هر کس که می خواهی ، اعلان بی نیازی کن تا همگونش باشی».

.

الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرَ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ يَقولُ إذا فَرَغَ مِنَ الزَّوالِ (1) : اللّهُمَّ إنّی أتَقَرَّبُ إلَیکَ بِجودِکَ وکَرَمِکَ ، وأتَقَرَّبُ إلَیکَ بِمُحَمَّدٍ عَبدِکَ ورَسولِکَ ، وأتَقَرَّبُ إلَیکَ بِمَلائِکَتِکَ المُقَرَّبینَ وأنبیائِکَ المُرسَلینَ وبِکَ ، اللّهُمَّ أنتَ الغَنِیُّ عَنّی وبِیَ الفاقَةُ إلَیکَ ، أنتَ الغَنِیُّ وأنَا الفَقیرُ إلَیکَ ، أقَلتَنی عَثرَتی ، وسَتَرتَ عَلَیَّ ذُنوبی ، فَاقضِ لِیَ الیَومَ حاجَتی ، ولا تُعَذِّبنی بِقَبیحِ ما تَعلَمُ مِنّی ، بَل عَفوُکَ وجودُکَ یَسَعُنی . قالَ : ثُمَّ یَخِرُّ ساجِداً ویَقولُ : یا أهلَ التَّقوی ویا أهلَ المَغفِرَهِ ، یا بَرُّ یا رَحیمُ ، أنتَ أبَرُّ بی مِن أبی واُمّی ومِن جَمیعِ الخَلائِقِ ، اقبَلنی (2) بِقَضاءِ حاجَتی مُجاباً دُعائی ، مَرحوماً صَوتی ، قَد کَشَفتَ أنواعَ البَلایا عَنّی . (3)

الإمام علیّ علیه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : اللّهُمَّ إن کُنّا قَد قَصَّرنا عَن بُلوغِ طاعَتِکَ فَقَد تَمَسَّکنا مِن طاعَتِکَ بِأحَبِّها إلَیکَ ، لا إلهَ إلّا أنتَ جاءَت بِالحَقِّ مِن عِندِکَ . (4)

عنه علیه السلام حینَ الذَّبحِ : وَجَّهتُ وَجهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَالأَرضَ ، حَنیفاً مُسلِماً ، وما أنَا مِنَ المُشرِکینَ ، إنَّ صَلاتی ونُسُکی ومَحیایَ ومَماتی لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ ، لا شریکَ لَهُ ، وبِذلِکَ اُمِرتُ وأنَا مِنَ المُسلِمینَ . (5)

.

1- .قوله علیه السلام : «إذا فرغ من الزوال» تحتمل الفریضه والنافله ، لکنّ الشیخ [الطوسی] وغیره ذکروهما فی تعقیب نوافل الزوال بأدنی تغییر ، وإطلاق صلاه الزوال علی النافله فی عرف الأخبار أکثر (مرآه العقول : ج 12 ص 335) .

2- .فی بعض النسخ : «اقلبنی» .

3- .الکافی : ج 2 ص 545 ح 1 عن عیسی بن عبد اللّه القمّی ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 1 ص 325 ح 956 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 209 نحوه ، بحار الأنوار : ج 87 ص 71 ح 20 .

4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 275 ح 174 .

5- .شعب الإیمان : ج 5 ص 484 ح 7339 عن جیش ، الدرّ المنثور : ج 6 ص 48 .

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، هرگاه که از نافله نماز ظهر (1) [یا فریضه ظهر] فارغ می شد ، می گفت : «بار خدایا ! من به [یاری] جود و کَرَمت به تو تقرّب می جویم و به [واسطه] محمّد ، بنده و فرستاده ات به تو تقرّب می جویم . با خودِ تو و فرشتگان مقرّبت و پیامبرانی که فرستاده ای ، به تو تقرّب می جویم. بار خدایا ! تو از من بی نیازی و من نیازمند توام . تو بی نیازی و من محتاجِ توام . از خطاهایم درگذشتی و گناهان مرا بر من پوشاندی . پس امروز ، نیاز مرا برآورده کن ، و به زشتی هایی که از من می دانی ، مرا عذاب مده ؛ بلکه گذشت و بخشش تو مرا فرا گیرد». آن گاه به سجده می رفت و می گفت: «ای سزاوار ترس و بخشش ! ای خوب ! ای مهربان ! تو از پدر و مادرم و از همه آفریده ها بر من نیکی کننده تری . با بر آوردن حاجتم و استجابت دعایم و رحم آوردن بر فریادم ، مرا بپذیر ؛ چرا که تو انواع گرفتاری ها را از من گشودی».

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بار خدایا ! اگر ما در اقدام به طاعت تو کوتاهی کردیم، ولی در طاعت های تو به دوست داشتنی ترین آنها در نزد تو [یعنی توحید] چنگ زدیم [که] : «خدایی جز تو نیست» ؛ طاعتی که به حق ، از سوی تو آمده است.

امام علی علیه السلام هنگام ذبح کردن : «از روی اخلاص ، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است ؛ و من از مشرکان نیستم» . «به راستی نماز من، عبادات من، زندگی و مرگم ، از آنِ خدا ، پروردگارِ جهانیان است . شریکی برای او نیست . به این کار ، فرمان داده شده ام و من نخستین مسلمانم» .

.

1- .در متن حدیث «زوال» آمده ، و علّامه مجلسی در توضیح آن گفته است : .. . مراد از زوال ممکن است فریضه ظهر و ممکن است نافله ظهر باشد . امّا شیخ طوسی و دیگران همین دعا را با اندکی تفاوت ، در ضمن تعقیبات نافله ظهر آورده اند. و نماز زوال در اخبار بیشتر بر نافله اطلاق می شود (مرآه العقول : ج 12 ص 335) .

عنه عليه السلام :لَمّا كانَ يَومُ خَيبَرَ بارَزتُ مَرحَباً فَقُلتُ ما كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلَّمَنى أن أقولَهُ : «اللّهُمَّ انصُرنى ولا تَنصُر عَلَىَّ ، اللّهُمَّ اغلِب لى ولا تَغلِب عَلَىَّ ، اللّهُمَّ تَوَلَّنى ولا تَوَلِّ عَلَىَّ ، اللّهُمَّ اجعَلنى ذاكِراً لَکَ ، شاكِراً لَکَ ، راهِباً لَکَ ، مُنيباً مُطيعاً ، اقتُل أعداءَکَ» ، فَقَتَلتُ مَرحَباً يَومَئِذٍ ، وتَرَكتُ سَلَبَهُ ، وكُنتُ أقتُلُ ولا آخُذُ السَّلَبَ . (1)

عنه عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ألا اُعَلِّمُکَ دُعاءً لا تَنسَى القُرآنَ : اللّهُمَّ ارحَمنى بِتَركِ مَعاصيکَ أبَداً ما أبقَيتَنى ، وَارحَمنى مِن تَكَلُّفِ ما لا يَعنينى ، وَارزُقنى حُسنَ النَّظَرِ (2) فيما يُرضيکَ عَنّى ، وألزِم قَلبى حِفظَ كِتابِکَ كَما عَلَّمتَنى ، وَارزُقنى أن أتلُوَهُ عَلَى النَّحوِ الَّذى يُرضيکَ عَنّى ، اللّهُمَّ نَوِّر بِكِتابِکَ بَصَرى ، وَاشرَح بِهِ صَدرى ، وفَرِّح بِهِ قَلبى ، وأطلِق بِهِ لِسانى ، وَاستَعمِل بِهِ بَدَنى ، وقَوِّنى عَلى ذلِکَ وأعِنّى عَلَيهِ ، إنَّهُ لا مُعينَ عَلَيهِ إلّا أنتَ ، لا إلهَ إلّا أنتَ . (3)

عنه عليه السلام :إلهى ارحَمنا غُرَباءَ إذا تَضَمَّنَتنا بُطونُ لُحودِنا ، وغُمَّت باللَّبِنِ سُقوفُ بُيوتِنا ، واُضجِعنا مَساكينَ عَلَى الأيمانِ فى قُبورِنا ، وخُلِّفنا فُرادى فى أضيَقِ المَضاجِعِ ، وصَرَعَتنَا (4) المَنايا فى أعجَبِ المَصارِعِ ، وصِرنا فى دارِ قَومٍ كَأنَّها مَأهولَةٌ ، وهِىَ مِنهُم بَلاقِعُ (5) . (6)

.

1- .الجعفريّات : ص 217 .
2- .فى المصدر : «المنظر» ، وما أثبتناه من المصادر الاُخرى .
3- .الكافى : ج 2 ص 577 ح 2 ، عدّه الداعى : ص 2 كلاهما عن حمّاد بن عيسى رفعه ، قرب الإسناد : ص 5 ح 16 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام نحوه وفيه «إنّ هذا من دعاء النبىّ صلى الله عليه و آله » ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 137 عن الإمام علىّ عليه السلام قال : «شكوت إلى رسول اللّه صلى الله عليه و آله تفلّت القرآن منّى ، فقال : يا علىّ ، سأُعلّمک كلمات يثبتن القرآن فى قلبک قل ...» وليس فيه «لا إله إلّا أنت» ، بحار الأنوار : ج 92 ص 208 ح 5 و ج 95 ص 341 ح 1 .
4- .فى نسخه : «صيّدتنا» .

5- .البلاقع : جمع بلقع ؛ وهى الأرض القفر التى لا شىء فيها (النهايه : ج 1 ص 153 «بلقع») .
6- .المصباح للكفعمى : ص 490 ، البلد الأمين : ص 314 كلاهما عن الإمام العسكرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 103 ح 14 .

امام علی علیه السلام :در روز خیبر ، در برابر مَرحَب ، پا به میدان گذاشتم و آنچه را پیامبر خدا به من آموزش داده بود ، گفتم، و آن این بود که : «بار خدایا ! یاری ام کن و بر ضدّ من یاری مرسان . بار خدایا ! مرا پیروز گردان و شکست خورده ام مگردان . بار خدایا ! مرا چیره گردان و بر من چیره مگردان . بار خدایا ! مرا ذاکر خود، شاکر خود، ترسنده از خود ، بازگشته و مطیع خود قرار ده که دشمنانت را می کُشم» . من در آن روز ، مَرحَب را کُشتم و از لباسش و تجهیزاتش دست شُستم . من می کُشتم ؛ امّا لباس و سلاح و مرکب دشمن را برنمی گرفتم.

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «می خواهی دعایی به تو آموزش دهم که قرآن را فراموش نکنی؟ [بگو :] بار خدایا ! همواره تا زمانی که مرا زنده می داری ، با [عطای توفیق] ترک نافرمانی هایت بر من رحم کن ، و [با رهانیدنم] از زحمت آنچه برایم سودی ندارد ، بر من رحم کن، و آنچه از رفتار من که تو را خشنود می کند ، حُسن نظر در آن را روزی ام کن ، و دلم را بر حفظ کتابت ، آن سان که به من یاد دادی ، مُلزَم کن ، و خواندن آن را ، آن گونه که تو را از من خشنود می کند ، روزی ام ساز . بار خدایا ! با کتابت ، دیده ام را نورانی کن ، و سینه ام را فراخ دار ، و دلم را شاد ساز، و زبانم را گویا کن، و بدنم را به کار گمار ، و بر آن نیرومندم کن و یاری ام رسان؛ چرا که هیچ کمک کاری جز تو نیست و خدایی جز تو نیست ».

امام علی علیه السلام :خدای من ! آن گاه که دلِ گورها ، ما را که غریب بودیم در خود گرفت و سقف خانه هایمان با خشت پوشیده شد ، و مسکینانه در گورهایمان بر پهلوی راستمان خوابانده شدیم و در تنگ ترین خوابگاه ها تنها رها گشتیم و مرگ ، ما را به شگفت ترین جایگاه برد و در خانه کسانی قرار گرفتیم که گویی به ساکنان خود آباد است ، در حالی که از آنها تهی است ، بر ما رحم کن .

.

عنه علیه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : أسأَ لُکَ بِعِزَّهِ الوَحدانِیَّهِ ، وکَرَمِ الإلهِیَّهِ ، أن لا تَقطَعَ عَنّی بِرَّکَ بَعدَ مَماتی ، کَما لَم تَزَل تَرانی أیّامَ حَیاتی ، أنتَ الَّذی تُجیبُ مَن دَعاکَ ، ولا تُخَیِّبُ مَن رَجاکَ ، ضَلَّ مَن یَدعو إلّا إیّاکَ ، فَإنَّکَ لا تَحجُبُ مَن أتاکَ ،وتُفضِلُ عَلی مَن عَصاکَ ، ولا یَفوتُکَ مَن ناواکَ ، ولَا یُعجِزُکَ مَن عاداکَ ، کُلٌّ فی قُدرَتِکَ ، وکُلٌّ یَأکُلُ رِزقَکَ . (1)

عنه علیه السلام أیضاً : اللّهُمَّ إن فَههتُ (2) عَن مَسأَ لَتی أو عَمِهتُ (3) عَن طَلِبَتی ، فَدُلَّنی عَلی مَصالِحی ، وخُذ بِناصِیَتی إلی مَراشِدی ، اللّهُمَّ احمِلنی عَلی عَفوِکَ ، ولا تَحمِلنی عَلی عَدلِکَ . (4)

عنه علیه السلام :یا أفضَلَ المُنعِمینَ فی آلائِهِ ، وأنعَمَ المُفضِلینَ فی نَعمائِهِ ، کَثُرَت أیادیکَ عِندی فَعَجَزتُ عَن إحصائِها ، وضِقتُ ذَرعاً فی شُکری لَکَ بِجَزائِها ، فَلَکَ الحَمدُ عَلی ما أولَیتَ ، ولَکَ الشُّکرُ عَلی ما أبلَیتَ ، یا خَیرَ مَن دَعاهُ داعٍ ، وأفضَلَ مَن رَجاهُ راجٍ ، بِذِمَّهِ الإسلامِ أتَوَسَّلُ إلَیکَ ، وبِحُرمَهِ القُرآنِ أعتَمِدُ عَلَیکَ ، وبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ أتَقَرَّبُ إلَیکَ ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وَاعرِف ذِمَّتِیَ الَّتی رَجَوتُ بِها قَضاءَ حاجَتی ، بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ . (5)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 319 ح 667 .
2- .فههت : أی عَیِیْت (مجمع البحرین : ج 3 ص 1420 «فهه») .
3- .العَمَهُ : التحیّر والتردّد (لسان العرب : ج 13 ص 519 «عمه») .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 347 ح 987 .
5- .المصباح للکفعمی : ص 497 ، البلد الأمین : ص 318 کلاهما عن الإمام العسکری عن آبائه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 108 ح 14 .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : به عزّت یگانگی و کَرَم خداوندی ، از تو درخواست می کنم که پس از مرگم نیکی ات را از من قطع مکن ، چنان که در ایّام زندگی ام هماره [به رحمت] به من می نگری . تو همانی هستی که هر که تو را بخواند ، پاسخ می دهی ، و هر که را به تو امید دارد ، نا امید نمی سازی . آن که جز تو را می خوانَد ، گم راه است؛ چرا که تو کسی را که به درگاهت آید ، از ورود بازنمی داری ، و بر آن که تو را نافرمانی می کند ، می بخشی . آن که از تو فاصله گرفته تو را از دست نمی دهد ، و آن که با تو دشمنی می کند ، نمی تواند تو را درمانده سازد . همه در سیطره قدرت تو اند و همه ، روزیِ تو را می خورند.

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : بار خدایا ! اگر در درخواستم درماندم و در طلبم مردّد شدم ، مرا بر مصلحتم هدایت کن و بر هدایت وادارم کن . بار خدایا ! کار مرا به عفو خود ، وا گذار و بر عدالتت وا مگذار .

امام علی علیه السلام :ای در بخشش ، برترینِ نعمت دهندگان و در نعمت ، نعمت بخش ترین بخشندگان ! نعمت هایت به من فزون شده و از شمارش آنها ناتوان گشته ام و در برابر آنها از سپاسگویی عاجز شده ام . پس سپاس ، تو راست بر آنچه که دادی و شکر ، از آنِ توست در برابر آنچه بخشیدی ، ای بهترین کسی که خواننده ای او را می خوانَد و برترین کسی که امیدواری به او امید می بندد ! در پناه اسلام ، به تو متوسّل می شوم و به حرمت قرآن ، بر تو تکیه می کنم و به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد ، به تو تقرّب می جویم . پس بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست و به من پیمانی را (اسلام) را که بدان امید به ادای حاجتم دارم ، بشناس ، به [حقّ]رحمتت ، ای مهربان ترینِ مهربانان !

.

عنه عليه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : إلهی کَیفَ لا یُحسِنُ مِنّی الظَّنُّ وقَد حَسُنَ مِنکَ المَنُّ ؟ ! إلهی إن عامَلتَنا بِعَدلِکَ لَم یَبقَ لَنا حَسَنَهٌ ، وإن أنَلتَنا فَضلَکَ لَم یَبقَ لَنا سَیِّئَهٌ . (1)

عنه عليه السلام أيضاً : اللّهُمَّ فَرِّغنی لِما خَلَقتَنی لَهُ ، ولا تَشغَلنی بِما تَکَفَّلتَ لی بِهِ ، ولا تَحرِمنی وأنَا أسألُکَ ، ولا تُعَذِّبنی وأنَا أستَغفِرُکَ . (2)

عنه عليه السلام :إلهی لَو لَم تَهدِنی إلَی الإسلامِ مَا اهتَدَیتُ ، ولَو لَم تَرزُقنِی الإیمانَ بِکَ ما آمَنتُ ، ولَو لَم تُطلِق لِسانی بِدُعائِکَ ما دَعَوتُ ، ولَو لَم تُعَرِّفنی حَلاوَهَ مَعرِفَتِکَ ما عَرَفتُ ، ولَو لَم تُبَیِّن لی شَدیدَ عِقابِکَ ما استَجَرتُ . (3)

عنه عليه السلام :إلهی ، وعِزَّتِکَ وجَلالِکَ ! لَقَد أحبَبتُکَ مَحَبَّهً استَقَرَّت حَلاوَتُها فی قَلبی ، وما تَنعَقِدُ ضَمائِرُ مُوَحِّدیکَ عَلی أ نَّکَ تُبغِضُ مُحِبّیکَ . (4)

عنه عليه السلام :إلهی لَو طَبَّقَت ذُنوبی ما بَینَ السَّماءِ إلَی الأَرضِ ، وخَرَقتِ النُّجومَ ، وبَلَغَت أسفَلَ الثَّری ، ما رَدَّنِی الیَأسُ عَن تَوَقُّعِ غُفرانِکَ ، ولا صَرَفَنِی القُنوطُ عَن ابتِغاءِ (5) رِضوانِکَ . إلهی دَعَوتُکَ بِالدُّعاءِ الَّذی عَلَّمتَنِیهِ ، فَلا تَحرِمنی جَزاءَکَ الَّذی وَعَدتَنِیهِ ، فَمِنَ النِّعمَهِ أن هَدَیتَنی لِحُسنِ دُعائِکَ ، ومِن تَمامِها أن توجِبَ لی مَحمودَ جَزائِکَ . (6)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 319 ح 659 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 348 ح 989 .
3- .المصباح للکفعمی : ص 486 ، البلد الأمین : ص 312 کلاهما عن الإمام العسکری عن آبائه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 101 ح 14 .
4- .المصباح للکفعمی : ص 496 ، البلد الأمین : ص 318 کلاهما عن الإمام العسکری عن آبائه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 108 ح 14 .
5- .فی البلد الأمین : «انتظار» .
6- .المصباح للکفعمی : ص 496 ، البلد الأمین : ص 317 کلاهما عن الإمام العسکری عن آبائه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 108 ح 14 .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : خدای من! چگونه خوش گمان نباشم ، و حالْ آن که بخشش از تو نیکوست؟ خدای من! اگر به عدل خود با ما رفتار کنی ، هیچ حَسَنه ای برای ما باقی نخواهد مانْد ، و اگر فضل خود را شامل حال ما کنی ، هیچ بدی ای از ما باقی نخواهد ماند.

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : مرا از هرچه جز آن هدفی که برایش آفریدی ام ، فراغت بخش ، و به آنچه خود برایم متکفّل شده ای ، مشغول مساز . مرا محروم مکن ، در حالی که از تو درخواست دارم ، و عذابم مده ، در حالی که از تو آمرزش می طلبم.

امام علی علیه السلام :خدای من! اگر مرا به اسلامْ هدایت نمی کردی ، هدایت نمی شدم ، و اگر ایمان به خودت را روزیِ من نمی ساختی ، به تو ایمان نمی آوردم ، و اگر زبانم را به دعایت گویا نمی ساختی ، دعایت نمی کردم ، و اگر شیرینی شناختت را به من نمی چشاندی ، تو را نمی شناختم ، و اگر شدّت مجازاتت را برایم بیان نمی کردی ، به تو پناه نمی جُستم.

امام علی علیه السلام :خدای من! به عزّت و جلالت سوگند ، تو را چنان دوست می دارم که شیرینی آن در دلم استقرار یافته است. در دل یکتا پرستانت هرگز چنین اندیشه ای تحقّق نمی یابد که تو دوستدارت را دشمن بداری.

امام علی علیه السلام :خدای من! اگر گناهان من بین آسمان و زمینْ را پر کند ، [آن سان] که [از سویی]ستارگان را بشکافد و [از سوی دیگر] به عمق زمین رسد، هرگز نا امیدی ، مرا از توقّع بخشش تو باز نمی دارد ، و یأس ، مرا از دستیابی به خشنودی ات منع نمی کند. خدای من! با دعایی که مرا آموزش دادی ، تو را خواندم . پس مرا از پاداشی که به من وعده داده ای ، محروم مساز . از جمله نعمت ها آن است که مرا به نیک دعا کردن به درگاهت راهنمایی کردی ، و تمام کردن این نعمت به آن است که پاداش پسندیده ات را شامل حالم سازی .

.

عنه عليه السلام :إلهى جودُکَ بَسَطَ أمَلى ، وشُکرُکَ قَبِلَ عَمَلى ، فَسُرَّنى بِلِقائِکَ عِندَ اقتِرابِ أجَلى . إلهى لَيسَ اعتِذارى إلَيکَ اعتِذارَ مَن يَستَغنى عَن قَبولِ عُذرِهِ ، فَاقبَل عُذرى ، يا خَيرَ مَنِ اعتَذَرَ إلَيهِ المُسيؤونَ . إلهى لا تَرُدَّنى فى حاجَةٍ قَد أفنَيتُ عُمُرى فى طَلَبِها مِنکَ ، وهِىَ المَغفِرَةُ . إلهى لَو أرَدتَ إهانَتى لَم تَهدِنى ، ولَو أرَدتَ فَضيحَتى لَم تَستُرنى ، فَمَتِّعنى بِما لَهُ قَد هَدَيتَنى ، وأدِم لى ما بِهِ سَتَرتَنى . إلهى ما وَصَفتُ مِن بَلاءٍ ابتَلَيتَنِيهِ ، أو إحسانٍ أولَيتَنِيهِ ، فَکُلُّ ذلِکَ بِمَنِّکَ فَعَلتَهُ ، وعَفوُکَ تَمامُ ذلِکَ إن أتمَمتَهُ . إلهى لَولا ما قَرَفتُ مِنَ الذُّنوبِ ، ما فَرِقتُ (1) عِقابَکَ ، ولَولا ما عَرَفتُ مِن کَرَمِکَ ، ما رَجَوتُ ثَوابَکَ ، وأنتَ أولَى الأکرَمينَ بِتَحقيقِ أمَلِ الآمِلينَ ، وأرحَمُ مَنِ استُرحِمَ فى تَجاوُزِهِ عَنِ المُذنِبينَ . إلهى نَفسى تُمَنّينى بِأنَّکَ تَغفِرُ لى ، فَأکرِم بِها أُمنِيَّةً بَشَّرَت بِعَفوِکَ ! وصَدِّق بِکَرَمِکَ مُبَشِّراتِ تَمَنّيها ، وهَب لى بِجودِکَ مُدَمِّراتِ تَجَنّيها . إلهى ألقَتنِى الحَسَناتُ بَينَ جودِکَ وکَرَمِکَ ، وألقَتنِى السَّيِّئاتُ بَينَ عَفوِکَ ومَغفِرَتِکَ ، وقَد رَجَوتُ أن لا يَضيعَ بَينَ ذَينِ وذَينِ مُسىءٌ ومُحسِنٌ . إلهى إذا شَهِدَ لِىَ الإيمانُ بِتَوحيدِکَ ، وَانطَلَقَ لِسانى بِتَمجيدِکَ ، ودَلَّنِى القُرآنُ عَلى فَواضِلِ جودِکَ ، فَکَيفَ لايَبتَهِجُ رَجائى بِحُسنِ مَوعودِکَ ؟ ! إلهى تَتابُعُ إحسانِکَ إلَىَّ يَدُلُّنى عَلى حُسنِ نَظَرِکَ لى ، فَکَيفَ يَشقَى امرُؤٌ حَسُنَ لَهُ مِنکَ النَّظَرُ ؟ ! إلهى إن نَظَرَت إلَىَّ بِالهَلَکَةِ عُيونُ سَخطَتِکَ ، فَما نامَت عَنِ استِنقاذى مِنها عُيونُ رَحمَتِکَ . إلهى إن عَرَّضَنى ذَنبى لِعِقابِکَ ، فَقَد أدنانى رَجائى مِن ثَوابِکَ . إلهى إن عَفَوتَ فَبِفَضلِکَ ، وإن عَذَّبتَ فَبِعَدلِکَ ، فَيا مَن لا يُرجى إلّا فَضلُهُ ، ولا يُخافُ إلّا عَدلُهُ ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وَامنُن عَلَينا بِفَضلِکَ ، ولا تَستَقصِ عَلَينا فى عَدلِکَ . (2)

.

1- .الفَرَق بالتحريک : الخَوْف والفَزَع (النهايه : ج 3 ص 438 «فرق») .
2- .المصباح للکفعمى : ص494 ، البلد الأمين : ص316 کلاهما عن الإمام العسکرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 94 ص 106 ح 14 .

علی علیه السلام :خدای من! عطای تو آرزویم را گسترش داده و شکر تو پیش از عمل من است . پس مرا به هنگام فرا رسیدن اجلم به دیدارت شادمان ساز. خدای من! عذرآوری من به درگاهت ، عذرآوری کسی نیست که از قبول عذرش بی نیاز است . پس عذرم را بپذیر ، ای بهترین کسی که بدکاران به درگاهش عذر می آورند! خدای من! در حاجتی که عمرم را در خواستن آن از تو گذرانده ام که همانا بخشش باشد ، مرا رد مکن. خدای من! اگر می خواستی خوارم سازی ، هدایتم نمی کردی ، و اگر می خواستی رسوایم کنی ، به اعمالم سرپوش نمی افکندی . پس مرا از آنچه به خاطر آن هدایتم کردی ، برخوردار فرما و آنچه را به خاطر آن [بر اعمالم]سرپوش گذاشتی ، ادامه بده. خدای من! آنچه از بلایایی که توصیف کردم و مرا بدانها گرفتار کردی یا بخششی که به من کردی ، همه آنها به خاطرِ لطفی است که انجام دادی ، و اگر می خواهی آن را تمام کنی ، گذشت تو تمام کننده آن است. خدای من! اگر گناهانی که مرتکب آنها شده ام نبود ، از عِقابت نمی ترسیدم ، و اگر آگاهی ام از کَرَمت نبود ، به ثوابت امید نمی داشتم ، و تو با برآوردن آرزوی آرزومندان برترین بخشندگانی ، و در گذشتِ از گنهکاران مهربان ترین کسی که مهرش را طالب اند. خدای من! نَفْسم امیدوارم می کند که تو مرا می بخشی . چه آرزوی میمونی است که بشارت گذشتت را می دهد! پس ، با کَرَم خود ، بشارت هایی را که آرزو می کند ، محقّق کن و به بخشش خود ، ویرانگری هایی را که مرتکب شده ، بر من ببخش. خدای من! خوبی ها مرا در بین بخشش و کَرَمت افکنده است و بدی ها بین گذشت و بخششت . امیدوارم که بدکار و نیکوکار در بین این دو ، ضایع نشوند. خدای من! اگر ایمان به یگانگی تو برایم گواهی دهد و زبانم به تمجید تو سخن گوید و قرآن ، مرا به بخشش های ارزشمندت راهنمایی کند ، چه سان امیدم به حُسن وعده هایت خشنود نباشد؟ خدای من! پیاپی آمدنِ احسان تو بر من ، مرا بر حُسن نظر تو بر من راهنمایی می کند . پس چگونه کسی که نظر تو بر او نیکوست ، بدبخت خواهد بود؟ خدای من! اگر دیده خشمت به هلاکت در من نظر افکَند ، دیدگانِ رحمتت ، در کار نجات من از هلاکت، نخواهد خوابید. خدای من! اگر گناه من ، مرا به عذابت عرضه می دارد ، امید من ، مرا به پاداشت نزدیک می کند . خدای من! اگر ببخشی ، به فضل خود می بخشی ، و اگر عذابم کنی ، به عدالت خود عذاب می کنی . ای آن که جز به فضل او امید ، و جز از عدل او بیم نمی رود ! بر محمّد و خاندان محمّد

، درود فرست و به فضل خود ، بر ما منّت نِه و در عدلت بر ما سخت مگیر.

.

عنه عليه السلام :إلهى إن كانَ قَد دَنا أجَلى ، ولَم يُقَرِّبنى مِنکَ عَمَلى ، فَقَد جَعَلتُ الاِعتِرافَ بِالذَّنبِ إلَيکَ وَسائِلَ عِلَلى (1) ، فَإن عَفَوتَ فَمَن أولى مِنکَ بِذلِکَ ؟ ! وإن عَذَّبتَ فَمَن أعدَلُ مِنکَ فِى الحُکمِ هُنالِکَ ؟ ! إلهى إن جُرتُ (2) عَلى نَفسى فِى النَّظَرِ لَها ، وبَقِىَ نَظَرُکَ لَها ، فَالوَيلُ لَها إن لَم تَسلَم بِهِ . إلهى إنَّکَ لَم تَزَل بى بارّا أيّامَ حَياتى ، فَلا تَقطَع بِرَّکَ عَنّى بَعدَ وَفاتى . إلهى کَيفَ أيأَسُ مِن حُسنِ نَظَرِکَ لى بَعدَ مَماتى ، وأنتَ لَم تُوَلِّنى إلَا الجَميلَ فى أيّامِ حَياتى ؟ ! إلهى إنَّ ذُنوبى قَد أخافَتنى ، ومَحَبَّتى لَکَ قَد أجارَتنى ، فَتَوَلَّ مِن أمرى ما أنتَ أهلُهُ ، وعُد بِفَضلِکَ عَلى مَن غَمَرَهُ جَهلُهُ ، يا مَن لا تَخفى عَلَيهِ خافِيَهٌ ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ ، وَاغفِر لى ما قَد خَفِىَ عَلَى النّاسِ مِن أمرى . إلهى سَتَرتَ عَلَىَّ فِى الدُّنيا ذُنوبا ، ولَم تُظهِرها ، وأنَا إلى سَترِها يَومَ القِيامَهِ أحوَجُ ، وقَد أحسَنتَ بى إذ لَم تُظهِرها لِلعِصابَهِ مِنَ المُسلِمينَ ، فَلا تَفضَحنى بِها يَومَ القِيامَهِ عَلى رُؤوسِ العالَمينَ . (3)

.

1- .فى المصدر : «عملى» ، وما فى المتن من المصادر الاُخرى .
2- .فى البلد الأمين : «إنّى جرت» وفى بحار الأنوار : «إنّى إن جرت» .
3- .المصباح للكفعمى : ص493 ، البلد الأمين : ص316 كلاهما عن الإمام العسكرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج94 ص 105 ح 14 .

امام علی علیه السلام :خدای من! اگر مرگم نزدیک شده و اعمال من ، مرا به تو نزدیک نساخته است ، اعتراف به گناه را وسیله عذرخواهی ام قرار داده ام . اگر درگذری ، چه کسی از تو شایسته تر به گذشت است؟ و اگر عذابم دهی ، چه کسی در آن جا دادگرتر از تو در قضاوت است؟ خدای من! من با توجه به خود ، بر خویش ستم کردم ، امّا نظر تو از من برنگشت ، پس وای بر من اگر با نظرداشت تو نجات نیابم. خدای من! در تمام زندگی ام همواره به من نیکی کننده بودی . پس از درگذشتم ، نیکی ات را از من مبُر. خدای من! چگونه از حُسن نظر تو پس از مرگم نا امید شوم ، در حالی که در زندگی ام ، جز به نیکویی مرا سرپرستی نکرده ای؟ خدای من! گناهانم مرا بیمناک می کند و محبّتم به تو ، مرا پناه می دهد . کار مرا آن گونه که شایسته توست ، سامان ده و به فضل خود به کسی که نادانی اش او را فراگرفته ، توجه کن . ای آن که هیچ پوشیده ای بر او پوشیده نیست! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست و بر من آنچه از کارهایم را که بر مردمْ پوشیده مانده ، ببخش. خدای من! در دنیا گناهانی را بر من پوشیده داشتی و آشکار نساختی ، و من به پوشیده داشتن آنها در روز واپسین ، نیازمندترم و آن گاه که آنها را بر گروهی از مسلمانان آشکار نساختی ، بر من نیکی کردی . در روز رستاخیز ، با آشکار ساختن آنها در پیش چشم جهانیان ، مرا رسوا مساز.

.

عنه عليه السلام :إلهى أنتَ دَلَلتَنى عَلى سُؤالِ الجَنَّهِ قَبلَ مَعرِفَتِها ، فَأَقبَلَتِ النَّفسُ بَعدَ العِرفانِ عَلى مَسأَلَتِها ، أ فَتَدُلُّ عَلَى خَيرِکَ السُّؤّالَ ، ثمَّ تَمنَعُهُمُ النَّوالَ ، وأنتَ الکَريمُ المَحمودُ فى کُلِّ ما تَصنَعُهُ يا ذَا الجَلالِ وَالإِکرامِ ؟ ! إلهى إن کُنتُ غَيرَ مُستَوجِبٍ لِما أرجو مِن رَحمَتِکَ فَأَنتَ أهلُ التَّفَضُّلِ عَلَىَّ بِکَرَمِکَ ، فَالکَريمُ لَيسَ يَصنَعُ کُلَّ مَعروفٍ عِندَ مَن يَستَوجِبُهُ . (1)

عنه عليه السلام :إلهى إن کُنتُ غَيرَ مُستَأهِلٍ لِما أرجو مِن رَحمَتِکَ ، فَأَنتَ أهلٌ أن تَجودَ عَلَى المُذنِبينَ بِسَعَهِ رَحمَتِکَ . إلهى إن کانَ ذَنبى قَد أخافَنى ، فَإِنَّ حُسنَ ظَنّى بِکَ قَد أجارَنى . إلهى لَيسَ تُشبِهُ مَسأَلَتى مَسأَلَهَ السّائِلينَ ؛ لِأَنَّ السّائِلَ إذا مُنِعَ امتَنَعَ عَنِ السُّؤالِ ، وأنَا لا غِنى بى عَمّا سَأَلتُکَ عَلى کُلِّ حالٍ . إلهى ارضَ عنّى فَإِن لَم تَرضَ عَنّى فَاعفُ عَنّى ، فَقَد يَعفُو السَّيِّدُ عَنِ عَبدِهِ وهُوَ عَنهُ غَيرُ راضٍ . إلهى کَيفَ أدعوکَ وأنَا أنَا ؟ ! أم کَيفَ أيأَسُ مِنکَ وأنتَ أنتَ ؟ ! إلهى إنَّ نَفسى قائِمَهٌ بَينَ يَدَيکَ وقَد أظَلَّها حُسنُ تَوَکُّلى عَلَيکَ ، فَصَنَعتَ بِها ما يُشبِهُکَ ، وتَغَمَّدتَنى بِعَفوِکَ . (2)

.

1- .المصباح للکفعمى : ص492 ، البلد الأمين : ص315 کلاهما عن الإمام العسکرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج94 ص 105 ح 14 .
2- .المصباح للکفعمى : ص492 ، البلد الأمين : ص316 کلاهما عن الإمام العسکرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج94 ص 105 ح 14 .

امام علی علیه السلام :خدای من! تو مرا پیش از شناختن بهشت ، به درخواست آن ، راهنمایی کردی و دل ، پس از شناخت آن ، به درخواست آن ، روی آورد . آیا بر خیر خود ، درخواست کنندگان را هدایت می کنی و آنان را از رسیدن ، منع می سازی ، حالْ آن که تو کریم و ستوده ای در هر آنچه انجام می دهی ، ای صاحب جلال و بخشش؟! خدای من! اگر من شایستگی رحمتت را که به آن امید بسته ام، ندارم ، تو به کَرَم خود ، اهل بخشش بر منی . کریم ، هر احسانی را فقط به کسی که شایسته آن است ، نمی کند.

امام علی علیه السلام :خدای من! اگر من شایستگی رحمتت را که به آن امید بسته ام، ندارم ، تو به خاطر گستردگی رحمتت ، اهل نیکی بر گناهکارانی. خدای من! اگر گناهم مرا بیمناک می سازد ، حسن ظنّم به تو پناهم می دهد. خدای من! درخواست من با درخواست درخواست کنندگان ، همانند نیست . چون درخواست کنندگان وقتی که چیزی به آنان داده نشود ، از درخواست ، دست می شویند؛ ولی من در هر حال ، از آنچه از درگاهت خواستم ، بی نیاز نیستم. خدای من! از من خشنود باش . اگر خشنود نیستی ، از من درگذر؛ چرا که سرور از بنده اش ، گرچه از او خشنود نباشد ، در می گذرد. خدای من! چگونه تو را بخوانم ، در حالی که من منم؟ و چگونه از تو ناامید شوم ، در حالی که تو تویی؟! خدای من! جان من در محضر توست و توکّل نیکوی من به تو ، سایه سارش گشته است . با آن ، آنچه شأن تو را می زیبند ، انجام دادی و مرا مشمول گذشتت ساختی.

.

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ رَجُلاً أتى أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، كان لى مالٌ وَرِثتُهُ ولَم اُنفِق مِنهُ دِرهَما فى طاعَةِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، ثُمَّ اكتَسَبتُ (1) مِنهُ مالاً فَلَم اُنفِق مِنهُ دِرهَما فى طاعَةِ اللّهِ ، فَعَلِّمنى دُعاءً يَخلُفُ عَلَىَّ ما مَضى ويَغفِرُ لى ما عَمِلتُ ، أو عَمَلاً أعمَلُهُ . قالَ : قُل . قالَ : وأىَّ شَىءٍ أقولُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : قُل كَما أقولُ : يا نورى فى كُلِّ ظُلمَةٍ ، ويا اُنسى فى كُلِّ وَحشَةٍ ، ويا رَجائى فى كُلِّ كُربَةٍ ، ويا ثِقَتى فى كُلِّ شَدَّةٍ ، ويا دَليلى فِى الضَّلالَةِ ، أنتَ دَليلى إذَا انقَطَعَت دَلالَةُ الأَدِلَّاءِ فَإِنَّ دَلالَتَکَ لا تَنقَطِعُ ولا يَضِلُّ مَن هَدَيتَ ، أنعَمتَ عَلَىَّ فَأَسبَغتَ ، ورَزَقتَنى فَوَفَّرتَ ، وغَذَّيتَنى فَأَحسَنتَ غِذائى ، وأعطَيتَنى فَأَجزَلتَ بِلَا استِحقاقٍ لِذلِکَ بِفِعلٍ مِنّى ولكِنِ ابتِداءً مِنکَ لِكَرَمِکَ وجودِکَ ، فَتَقَوَّيتُ بِكَرَمِکَ عَلى مَعاصيکَ ، وتَقَوَّيتُ بِرِزقِکَ عَلى سَخَطِکَ ، وأفنَيتُ عُمُرى فيما لا تُحِبُّ ، فَلَم يَمنَعکَ جُرأَتى عَلَيکَ ورُكوبى لِما نَهَيتَنى عَنهُ ودُخولى فيما حَرَّمتَ عَلَىَّ أن عُدتَ عَلَىَّ بِفَضلِکَ ، ولَم يَمنَعنى حِلمُکَ عَنّى وعَودُکَ عَلَىَّ بِفَضلِکَ أن عُدتُ فى مَعاصيکَ . فَأَنتَ العَوّادُ بِالفَضلِ وأنَا العَوّادُ بِالمَعاصى ، فَيا أكرَمَ مَن اُقِرَّ لَهُ بِذَنبٍ ، وأعَزَّ مَن خُضِعَ لَهُ بِذُلٍّ ، لِكَرَمِکَ أقرَرتُ بِذَنبى ، ولِعِزِّکَ خَضَعتُ بِذُلّى ، فَما أنتَ صانِعٌ بى فى كَرَمِکَ ، وإقرارى بِذَنبى . وعِزِّکَ وخُضوعى بِذُلّى ، افعَل بى ما أنتَ أهلُهُ ، ولا تَفعَل بى ما أنَا أهلُهُ . (2)

.

1- .فى المصدر : «أكتسب» ، والتصويب من طبعه «دفتر نشر فرهنگ اهل البيت عليهم السلام » : ج4 ص 392 ح 35 .
2- .الكافى : ج 2 ص 595 ح 35 عن علىّ بن أبى حمزه عن بعض أصحابه .

امام صادق علیه السلام :مردی پیش امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! مالی را به ارث بُردم و چیزی از آن را در راه فرمانبری خدای عز و جل انفاق نکردم . آن گاه از آن مال ، مالی دیگر به دست آوردم و از آن هم درهمی در راه اطاعت خدای عز و جل خرج نکردم. اکنون دعایی که جبران کننده گذشته و مایه آمرزش من باشد ، یا عملی که آن را به کار بندم ، به من بیاموزید . فرمود : «بگو». گفت : چه بگویم ، ای امیر مؤمنان؟ فرمود : «آنچه من می گویم ، بگو: ای نور من در هر تاریکی! ای مونس من در هر وحشت! ای امید من در هر گرفتاری! ای تکیه گاه من در هر سختی! و ای راهنمای من در هر گم راهی! تو راهنمای منی ، آن جا که راهنماییِ راهنمایان ، بُریده شود ؛ چرا که راهنمایی تو قطع نمی گردد ، و هر کس که تو هدایتش کنی ، گم راه نمی شود . به من نعمت دادی و گسترده ساختی، روزی دادی و فراوان گردانیدی، غذایم دادی و نیکو غذایم دادی و به من بخشیدی و فراوان بخشیدی ، بی آن که من به خاطر کارم مستحقّ آن باشم ؛ بلکه به خاطر کَرَم و جودت ، خود ، آغاز به دادن کردی و با بخشش بر نافرمانی ات توان یافتم ، و با روزی تو ، بر به خشم آوردنت توانمند گشتم ، و من ، عمرم را در چیزی که دوست نداشتی ، به پایان بردم . جسارت من بر تو و انجام دادن آنچه مرا از آن ، نهی کردی و داخل شدنم در آنچه که بر من حرام گردانیدی ، تو را از این که بار دیگر فضلت را شاملم سازی ، باز نمی دارد و بردباری تو بر من و فضل دوباره تو بر من ، مرا از این که دوباره تو را نافرمانی کنم ، باز نمی دارد. تو همواره به فضل ، رو می کنی و من همواره به گناه ، روی می آورم . ای کریم ترین کسی که در برابرش به گناه ، اقرار می شود و عزیزترین کسی که به خواری در برابرش خُضوع می شود! به خاطر کَرَم تو به گناهم اقرار کردم ، و به خاطر عزّت تو ، به خواری خُضوع کردم پس تو با این کرم و با اقرار من به گناه و عزتمندی تو و خضوع ذلیلانه من ، با من چه خواهی کرد؟ با من آن گونه که تو شایسته آنی ، رفتار کن و نه آن سان که من شایسته آنم ».

.

المزار الكبير عن أبى الحسن علىّ بن ميثم :حَدَّثَنى مَيثَمٌ قالَ : أصحَرَ بى مَولایَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِیُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام لَيلَةً مِنَ اللَّيالى حَتّى خَرَجَ مِنَ الكوفَهِ وَانتَهى إلى مَسجِدٍ جُعفِیٍّ ، تَوَجَّهَ إلَى القِبلَهِ وصَلّى أربَعَ رَكَعاتٍ فَلَمّا سَلَّمَ وسَبَّحَ بَسَطَ كَفَّيهِ وقالَ : إلهى كَيفَ أدعوكَ وقَد عَصَيتُكَ ؟ ! وكَيفَ لا أدعوكَ وقَد عَرَفتُكَ ؟ ! وحُبُّكَ فى قَلبى مَكينٌ ، مَدَدتُ إلَيكَ يَداً بِالذُّنوبِ مَملوءَهً ، وعَيناً بِالرَّجاءِ مَمدودَهً . إلهى أنتَ مالِكُ العَطايا وأنَا أسيرُ الخَطايا ، ومِن كَرَمِ العُظَماءِ الرِّفقُ بِالأُسَراءِ ، وأنَا أسيرٌ بِجُرمى مُرتَهَنٌ بِعَمَلى . إلهى ما أضيَقَ الطَّريقَ عَلى مَن لَم تَكُن دَليلَهُ ! وأوحَشَ المَسلَكَ عَلى مَن لَم تَكُن أنيسَهُ ! إلهى لَئِن طالَبتَنى بِذُنوبى لَأُطالِبَنَّكَ بِعَفوِكَ ، وإن طالَبتَنى بِسَريرَتى لَأُطالِبَنَّكَ بِكَرَمِكَ ، وإن طالَبتَنى بِشَرّى لَأُطالِبَنَّكَ بِخَيرِكَ ، وإن جَمَعتَ بَينى وبَينَ أعدائِكَ فِى النّارِ لَأُخبِرَنَّهُم أنّى كُنتُ لَكَ مُحِبّاً ، وأنَّنى كُنتُ أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ . إلهى هذا سُرورى بِكَ خائِفاً فَكَيفَ سُرورى بِكَ آمِناً ؟ ! إلهى الطّاعَهُ تَسُرُّكَ وَالمَعصِيَهُ لا تُضُرُّكَ ، فَهَب لى ما يَسُرُّكَ وَاغفِر لى ما لا يَضُرُّكَ ، وتُب عَلَىَّ إنَّكَ أنتَ التَّوّابُ الرَّحيمُ . اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وَارحَمنى إذَا انقَطَعَ مِنَ الدُّنيا أثَرى ، وَامتَحى مِنَ المَخلوقينَ ذِكرى ، وصِرتُ مِنَ المَنسِيّينَ كَمَن قَد نُسِىَ . إلهى كَبِرَ سِنّى ودَقَّ عَظمى ، ونالَ الدَّهرُ مِنّى ، وَاقتَرَبَ أجَلى ، ونَفِدَت أيّامى ، وذَهَبَت مَحاسنى ، ومَضَت شَهوَتى ، وبَقِيَت تَبِعَتى ، وبَلِىَ جِسمى ، وتَقَطَّعَت أوصالى ، وتَفَرَّقَت أعضائى ، وبَقيتُ مُرتَهَنا بِعَمَلى . إلهى أفحَمَتنى ذُنوبى وَانقَطَعَت مَقالتى ولا حُجَّهَ لى . إلهى أنَا المُقِرُّ بِذَنبى ، المُعتَرِفُ بِجُرمى ، الأَسيرُ بِإِساءَتى ، المُرتَهَنُ بِعَمَلى ، المُتَهَوِّرُ فى خَطيئَتى ، المُتَحَيِّرُ عَن قَصدى ، المُنقَطِعُ بى فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وتَفَضَّل عَلَىَّ وتَجاوَز عَنّى . إلهى إن كانَ صَغُرَ فى جَنبِ طاعَتِكَ عَمَلى فَقَد كَبُرَ فى جَنبِ رَجائِكَ أمَلى ، إلهى كَيفَ أنقَلِبُ بِالخَيبَهِ مِن عِندَكَ مَحروماً وكُلُّ ظَنّى بِجودِكَ أن تَقلِبَنى بِالنَّجاهِ مَرحوماً ؟ ! إلهى لم اُسَلِّط عَلى حُسنِ ظَنّى بِكَ قُنوطَ الآيِسينَ ، فَلا تُبطِل صِدقَ رَجائى مِن بَينِ الآمِلينَ . إلهى عَظُمَ جُرمى إذ كُنتَ المُطالِبَ بِهِ ، وكَبُرَ ذَنبى إذ كُنتَ المُبارَزَ بِهِ ، إلّا أنّى إذا ذكرتُ كِبَرَ ذَنبى وعِظَمَ عَفوِكَ وغُفرانِكَ ، وَجَدتُ الحاصِلَ بَينَهُما لى أقرَبَهُما إلى رَحمَتِكَ ورِضوانِكَ . إلهى إن دَعانى إلَى النّارِ مَخشِىُّ عِقابِكَ فَقَد نادانى إلَى الجَنَّهِ بِالرَّجاءِ حُسنُ ثَوابِكَ . إلهى إن أوحَشَتنِى الخَطايا عَن مَحاسِنِ لُطفِكَ فَقَد آنَسَتنى بِاليَقينِ مَكارِمُ عَفوِكَ ، إلهى إن أنامَتنِى الغَفلَهُ عَنِ الاِستِعدادِ لِلِقائِكَ فَقَد أنبَهَتنِى المَعرِفَهُ يا سَيِّدى بِكَرَمِ آلائِكَ . إلهى إن عَزَبَ لُبّى عَن تَقويمِ ما يُصلِحُنى فَما عَزَبَ إيقانى بِنَظَرِكَ إلَىَّ فيما يَنفَعُنى . إلهى إنِ انقَرَضَت بِغَيرِ ما أحبَبتَ مِنَ السَّعيِ

أيّامى فَبِالإِيمانِ أمضَيتُ السّالِفاتِ مِن أعوامى ، إلهى جِئتُکَ مَلهوفاً وقَد اُلبِستُ عَدَمَ فاقَتى ، وأقامَنى مَعَ الأَذِلّاءِ بَينَ يَدَيکَ ضُرُّ حاجَتى ، إلهى کَرُمتَ فَأَکرِمنى إذ کُنتُ مِن سُؤّالِکَ ، وجُدتَ بِالمَعروفِ فَاخِلطنى بِأَهلِ نَوالِکَ ، إلهى أَصبَحتُ عَلى بابٍ مِن أبوابِ مِنَحِکَ سائِلاً ، وعَنِ التَّعَرُّضِ لِسِواکَ بِالمَسأَلَهِ عادِلاً ، ولَيسَ مِن شَأنِکَ رَدُّ سائِلٍ مَلهوفٍ ومُضطَرٍّ لِانتِظارِ خَيرٍ مِنکَ مَألوفٍ . إلهى أقَمتُ عَلى قَنطَرَهِ الأَخطارِ مَبلُوّاً بِالأَعمالِ وَالاِختِبارِ إنَ لَم تُعِن عَلَيها بِتَخفيفِ الأَثقالِ وَالآصارِ ، إلهى أمِن أهلِ الشَّقاءِ خَلَقتَنى فَأُطيلُ بُکائى ، أم مِن أهلِ السَّعادَهِ خَلقتَنى فَأُبَشِّرَ رَجائى ؟ ! إلهى إن حَرَمتَنى رُؤيَهَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وصَرَفتَ وَجهَ تَأميلى بِالخَيبَهِ فى ذلِکَ المَقامِ فَغَيرُ ذلِکَ مَنَّتنى نَفسى يا ذَا الجَلالِ وَالإِکرامِ وَالطَّولِ وَالإِنعامِ . إلهى لَو لَم تَهدِنى إلَى الإِسلامِ مَا اهتَدَيتُ ، ولَو لَم تَرزُقنِى الإِيمانَ بِکَ ما آمَنتُ ، ولَو لَم تُطلِق لِسانى بِدُعائِکَ ما دَعَوتُ ، ولَو لَم تُعَرِّفنى حَلاوَهَ مَعرِفَتِکَ ما عَرَفتُ ، إلهى إن أَقعَدَنِى التَّخَلُّفُ عَنِ السَّبقِ مَعَ الأَبرارِ فَقَد أقامَتنِى الثِّقَهُ بِکَ عَلى مَدارِجِ الأَخيارِ . إلهى قَلبٌ حَشَوتُهُ مِن مَحَبَّتِکَ فى دارِ الدُّنيا ، کَيفَ تُسلِّطُ عَلَيهِ ناراً تُحرِقُهُ فى لظى ؟ ! إلهى کُلُّ مَکروبٍ إلَيکَ يَلتَجِئُ ، وکُلُّ مَحرومٍ لَکَ يَرتَجى . إلهى سَمِعَ العابِدونَ بِجَزيلِ ثَوابِکَ فَخَشَعوا ، وسَمِعَ المُزِلّونَ عَنِ القَصدِ بِجودِکَ فَرَجَعوا ، وسَمِعَ المُذنِبونَ بِسَعَهِ رَحمَتِکَ فَتَمَتَّعوا ، وسَمِعَ المُجرِمونَ بِکَرَمِ عَفوِکَ فَطَمِعوا ، حَتَّى ازدَحَمَت عَصائِبُ العُصاهِ مِن عِبادِکَ ، وعَجَّ إلَيکَ کُلٌّ مِنهُمُ عَجيجَ الضَّجيجِ بِالدُّعاءِ فى بِلادِکَ ولِکُلٍّ أَمَلٌ ساقَ صاحِبَهُ إلَيکَ وحاجَهٌ ، وأنتَ المَسؤولُ الَّذى لا تَسوَدُّ عِندَهُ وُجوهُ المَطالِبِ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ نَبِيِّکَ وآلِهِ ، وَافعَل بى ما أنتَ أهلُهُ إنَّکَ سَميعُ الدُّعاءِ . وأخفَتَ دُعاءَهُ وسَجَدَ وعَفَّرَ وقالَ : العَفوَ العَفوَ مِئَهَ مَرَّهٍ . (1)

.

1- .المزار الكبير : ص149 ، المزار للشهيد الأوّل : ص270 ، بحار الأنوار : ج100 ص 449 ح 26 .

المزار الکبیر به نقل از ابو الحسن علی بن میثم : میثم برایم روایت کرد که شبی از شب ها مولایم امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ، مرا به صحرا بُرد . وقتی از کوفه خارج شد و به مسجد جُعفی رسید ، رو به قبله کرد و چهار رکعت ، نماز گزارد . هنگامی که سلام نماز را داد و تسبیح گفت ، دو دستش را گشود و گفت: «خدای من! چگونه تو را بخوانم ، حالْ آن که نافرمانی ات کرده ام؟ و چگونه تو را نخوانم ، که تو را می شناسم و دوستی تو در دلم جای گرفته است؟! دستی را به سویت دراز می کنم که انباشته از گناه است و با چشمی به سویت می نگرم که به امید ، دوخته شده است . خدای من! تو صاحب بخششی و من ، اسیر اشتباهاتم . از کَرَمِ بزرگان ، مدارا با اسیران است و من ، اسیر جُرم خویش و در گرو اعمالم هستم. خدای من! آن کس که تو راهنمایش نیستی ، چه قدر راه برایش تنگ است ! و آن کس که تو همدمش نیستی ، چه قدر راه ها برایش ترسناک است! خدای من! اگر مرا بر گناهانم مطالبه کنی ، من تو را به گذشتت مؤاخذه می کنم ، و اگر به [صفات زشتِ]درونم مرا مطالبه کنی ، من به کَرَمت تو را مؤاخذه خواهم کرد. اگر مرا به بدی ام بجویی ، من به خوبی ات تو را می جویم ، و اگر مرا با دشمنانت در آتشْ گرد آوری ، به آنان خواهم گفت که من دوستدار تو بودم و گواهی می دادم که خدایی جز خدای یگانه نیست. خدای من! این ، شادمانی من در حالت ترس [از کیفر تو] است . شادمانی من در حالت امان یافتن [از کیفر]چگونه خواهد بود؟! خدای من! اطاعت ، مسرورت می کند و نافرمانی زیانت نمی رساند . آنچه را که مسرورت می کند ، به من ببخش و بر آنچه که زیانت نمی رساند ، گذشت کن ، و بر من ببخش که تو توبه پذیرِ مهربانی. بار خدایا! بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست و بر من رحم کن آن گاه که اثر من از دنیا برچیده شود و یاد من از بین آفریدگانْ محو گردد و چون کسی که فراموش شود ، از فراموش شدگان شوم . خدای من! سنّ من زیاد شده و استخوانم شکننده شده و پیر گشته ام . مرگم نزدیک شده و روزگارم سپری گردیده است . زیبایی هایم رفته، شهوتم گذشته و آثار و تبعات [گناهان] من باقی مانده است . جسمم فرسوده شده، بندهای بدنم از هم گسسته، اعضایم پراکنده شده و در گروِ اعمالم مانده ام. خدای من! گناهانم درمانده ام کرده و زبانم را بُریده و هیچ حجّتی ندارم. خدای من! من به گناهم اقرارکننده و به جرمم اعتراف کننده ام . اسیر بدی ها و در گرو عملم هستم . در خطاهایم جسور، و در هدفم سرگشته و رها شده ام . پس بر محمّد و خاندان محمّد ، درود فرست و بر

من تفضّل کن و از من بگذر. خدای من! اگر در کنار اطاعت تو اعمالم کوچک است ، در برابر امیدواری به تو امیدم بزرگ است . خدای من! چگونه ناکام و محروم از درگاه تو بازگردم ، در حالی که همه امیدم به تو این است که مرا نجات یافته و مشمول رحمت خود بازگردانی؟ خدای من! بر حسن ظنّم به تو ، نا امیدی ناامیدان را غلبه نخواهم داد . پس درستی امیدم را در بین امیدواران ، باطل مساز. خدای من! جرم من سنگین خواهد بود ، اگر تو مؤاخذه کننده آن باشی ، و گناهم بزرگ خواهد گشت ، اگر تو در برابرش بِایستی ، جز آن که من ، هرگاه بزرگی گناهم را و عظمت گذشت و بخشش تو را به یاد می آورم ، از بین آن دو ، نتیجه ای که نزدیک تر به رحمت و خشنودی توست ، فرا چنگ می آورم. خدای من! اگر ترس عذاب تو مرا به آتش می خوانَد ، امید به حُسن ثواب تو مرا به بهشت می خوانَد. خدای من! اگر خطاها مرا از [به دست آوردن]لطف های خوب تو به وحشت می افکنَد ، گذشت های بزرگ تو مرا به یقین ، انس می دهد. خدای من! اگر خواب غفلت ، مرا از آماده شدن برای دیدارت باز می دارد ، شناخت من از بزرگی نعمت هایت ، مرا بیدار می کند . خدای من! اگر خِرَدم از ارزیابی آنچه که به صلاح من است ، دور است ، یقین من به لطف تو بر من ، در آنچه که به سود من است ، دور نیست. خدای من! اگر روزگار من در تکاپوی آنچه تو دوست می داری ، صرف نشد ، ولی سال های گذشته ام را با ایمانْ سپری کرده ام . خدای من! با حسرت به درگاهت آمدم ؛ در حالی که جامه نیستی و نیاز بر من پوشانده اند و شدّت نیازم مرا در پیشگاهت در بین خواران نشانده است . خدای من! بزرگواری . پس مرا گرامی بدار که من از درخواست کنندگان تو هستم . احسان کردی . پس به جمع برخورداران از احسانت ، ملحقم کن . خدای من! بر آستانِ دری از درهای بخشش تو به درخواست ایستاده ام و از این که از غیر تو درخواست کنم ، روگردانم و کارِ تو نیست که درخواست کننده حسرت زده و آشنای بیچاره ای که خیر تو را چشم می برد ، برگردانی. خدای من! بر پل خطرها، آزمایش شده به اعمال و آزمودن ، ایستاده ام . با سبُک سازی بارها و سختی ها یاری ام کن . خدای من! آیا مرا از جمله شقاوتمندان آفریدی که گریه ام را طولانی کنم ، یا در جمع اهل سعادت آفریدی تا به امید خود ، خویشتن را بشارت دهم؟ خدای من! اگر از دیدن محمّد صلی الله علیه و آله محرومم سازی و در این باره ، امیدم را نا امید گردانی ، دلم چیز دیگری خواهد خواست ، ای صاحب جلال و کرم و لطف و بخشش! خدای من! اگر مرا به اسلامْ هدایت نمی کردی ، هدایت نمی شدم ، و اگر ایمان آوردن به خود را روزی ام نمی ساختی ، ایمان نمی آوردم ، و اگر زبانم را به دعایت نمی گشودی ، دعا نمی کردم ، و اگر شیرینی معرفتت را به من نمی چشاندی ، تو را نمی

شناختم. خدای من! اگر جا ماندن از مسابقه با خوبان ، مرا زمینگیر کرده ، اعتماد به تو برای پیمودن درجات خوبان ، مرا سر پا نگه داشته است. خدای من! دلی را که در دنیا از محبّت خود انباشته ای ، چگونه آتشی را بر آن مسلّط می کنی که زبانه می کشد و او را می سوزاند؟ خدای من! هر غمزده ای به تو پناه می جوید و هر محرومی به تو امید دارد. خدای من! عبادت کنندگان ، فراوانیِ پاداش تو را شنیدند و خاشع شدند؛ لغزشگران از جاده اعتدال ، بخشش تو را شنیدند و برگشتند ؛ گناهکاران ، گستردگی رحمت تو را شنیدند ، پس بهره بردند ؛ و مجرمان ، عظمت گذشت تو را شنیدند و طمع کردند ، به گونه ای که گروه گروه ، بندگان گناهکارت ، در درگاهت ازدحام کردند و هر کدام از آنان در شهرهایت نالیدند و ضجّه کردند و هر یک ، آرزویی دارند که آرزومند را به درگاهت کشانده و تو درخواست شونده ای هستی که در پیشگاهش چهره درخواست کنندگان سیاه نمی شود. پس بر محمّد ، پیامبرت و خاندانش درود فرست ، و با من آن گونه که شایسته توست ، رفتار کن ، که تو شنونده دعایی». آن گاه ، دعایش را آهسته خواند ، سجده کرد و صورت خود را بر زمین گذاشت و یکصد بار گفت : «العفو! العفو!»

.

ص: 278

. .

ص: 279

. .

ص: 280

. .

ص: 281

. .

الإمام عليّ عليه السلام عِندَ وَضعِ المَيِّتِ فِی القَبرِ: بِسمِ اللّهِ وعَلی مِلَّهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، اللّهُمَّ افسَح لَهُ فی قَبرِهِ ، ونَوِّرهُ لَهُ ، وألحِقهُ بِنَبِیِّهِ ، وأنتَ عَنهُ راضٍ غَیرُ غَضبانَ . (1)

عنه علیه السلام کانَ یَقولُ عَلَی المَیِّتِ : اللّهُمَّ اغفِر لِأَحیائِنا وأمواتِنا ، وألِّف بَینَ قُلوبِنا ، وأصلِح ذاتَ بَینِنا ، وَاجعَل قُلوبَنا عَلی قُلوبِ أخیارِنا ، اللّهُمَّ اغفِر لَهُ ، اللّهُمَّ ارحَمهُ ، اللّهُمَّ أرجِعهُ إلی خَیرٍ مِمّا کانَ فیهِ ، اللّهُمَّ عَفوَکَ ، اللّهُمَّ عَفوَکَ . (2)

عنه علیه السلام عِندَ وَضعِ ابنِ المُکَفَّفِ فِی القَبرِ : اللّهُمَّ عَبدُکَ ووَلَدُ عَبدِکَ ، نَزَلَ بِکَ وأنتَ خَیرُ مَنزولٍ بِهِ ، اللّهُمَّ وَسِّع لَهُ مَدخَلَهُ ، وَاغفِر لَهُ ذَنبَهُ ، فَإِنّا لا نَعلَمُ بِهِ (3) إلّا خَیراً ، وأنتَ أعلَمُ بِهِ . (4)

عنه علیه السلام لِأَهلِ القُبورِ : عَلَیکُمُ السَّلامُ یا أهلَ الدِّیارِ الموحِشَهِ وَالمَحالِّ المُقفِرَهِ ، مِنَ المُؤمِنینَ وَالمُؤمِناتِ ، وَالمُسلِمینَ وَالمُسلِماتِ ؛ وأنتُم لَنا سَلَفٌ وفَرَطٌ (5) ، ونَحنُ لَکُم تَبَعٌ ، وبِکُم عَمّا قَلیلٍ لاحِقونَ . اللّهُمَّ اغفِر لَنا ولَهُم ، وتَجاوَز عَنّا وعَنهُم . ثُمَّ قالَ : الحَمدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ الأَرضَ کِفاتاً (6) ، أحیاءً وأمواتاً ؛ الحَمدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ مِنها خَلقَنا ، وفیها یُعیدُنا ، وعَلَیها یَحشُرُنا . طوبی لِمَن ذَکَرَ المَعادَ ، وعَمِلَ لِلحِسابِ ، وقَنِعَ بِالکَفافِ ، ورَضِیَ عَنِ اللّهِ بِذلِکَ ! (7)

.

1- .الجعفریّات : ص 202 .
2- .الدعاء للطبرانی : ص 360 ح 1197 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 3 ص 487 ح 6422 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 3 ص 177 ح 7 کلّها عن عبد اللّه بن عبد الرحمن بن أبزی وفیهما «اللّهمّ عفوک» مرّه .
3- .کذا فی المصدر ، وفی بعض المصادر : «منه» .
4- .السنن الکبری : ج 4 ص 61 ح 6950 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 3 ص 212 ح 2 و ح 5 کلاهما نحوه وکلّها عن عمیر بن سعید ، کنز العمّال : ج 15 ص 733 ح 42914 ؛ الدعوات : ص 267 ح 762 نحوه .
5- .فَرَطٌ : إذا تقدَّم وسَبَق القوم (النهایه : ج 3 ص 434 «فرط») .

6- .الكِفات : الموضع الذى يضمّ فيه الشىء ويقبض ، وفى التنزيل العزيز : «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَآءً وَ أَمْوَ تًا» (المرسلات : 25 و 26) (لسان العرب : ج 2 ص 79 «كفت») .
7- .وقعه صفّين : ص 531 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 553 ح 462 و ج 82 ص 179 ح 24 .

امام علی علیه السلام به هنگام نهادن مُرده در قبر : به نام خدا و بر دین پیامبر خدا . بار خدایا ! قبرش را وسیع ساز، آن را برایش نورانی گردان، او را به پیامبرش ملحق کن و از او خشنود و غیر خشمگین باش.

امام علی علیه السلام بر سر جنازه : بار خدایا ! بر زندگان و مردگانمان ببخش، دل هایمان را پیوند ده، روابط میان ما را اصلاح فرما، و ما را با خوبان همدل ساز . بار خدایا ! بر او ببخش . بار خدایا ! او را رحمت کن . بار خدایا ! او را به بهتر از آنچه در آن بود ، برگردان . بار خدایا ! گذشتِ تو ! بار خدایا ! گذشتِ تو !

امام علی علیه السلام به هنگام نهادن ابن مُکفَّف در قبر : بار خدایا ! بنده ات و پسر بنده ات ، به درگاه تو آمده است و تو بهترین کسی هستی که بر او بار می یابند . بار خدایا ! قبرش را گسترده ساز و گناهش را ببخش . ما جز خوبی از او نمی دانیم و تو به او داناتری.

امام علی علیه السلام به اهل قبور : «بر شما درود باد ، ای مردمانِ دیار وحشت و جایگاه متروک ، از میان زنان و مردان مؤمن و مردان و زنان مسلمان ! شما بر ما پیشی گرفته و گذشته اید و ما در پیِ شماییم و در آینده نزدیک ، به شما خواهیم پیوست. بار خدایا ! بر ما و بر آنان ببخش و از ما و از آنان درگذر». آن گاه گفت : «سپاس ، خدایی را که خاک را برای مُردگان و زندگان ، محلّ اجتماع قرار داد. سپاس ، خدایی را که آفرینش ما را از خاک قرار داد و مرا به آن بازمی گرداند و روی آن ، محشور می کند . خوشا به حال آن که یاد معاد کند ، برای حساب ، کار کند ، به آنچه وی را بسنده است ، قناعت نماید و به آن ، از خدا خشنود باشد !».

.

3 / 4إمامُ المُجاهِدينَرسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ ... أشجَعُهُم قَلبا فِى لِقاءِ الحَربِ ، وأجوَدُهُم كَفّا ، وأزهَدُهُم فِى الدُّنيا ، وأشَدُّهُم جِهادا . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :أفضَلُكُم عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، أقدَمُكُم إسلاما ، وأوفَرُكُم إيمانا ، وأكثَرُكُم عِلما ، وأرجَحُكُم حِلما ، وأشَدُّكُم لِلّهِ غَضَبا ، وأشَدُّكُم نِكايَةً فِى الغَزوِ وَالجِهادِ . (2)

شرح نهج البلاغه :وأمَّا الجِهادُ فى سَبيلِ اللّهِ فَمَعلومٌ عِندَ صَديقِهِ وعَدُوِّهِ أنَّهُ سَيِّدُ المُجاهِدينَ ، وهَل الجِهادُ لِأَحَدٍ مِنَ النّاسِ إلّا لَهُ ! وقَد عَرَفتَ أنَّ أعظَمَ غَزاهٍ غَزاها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأشَدَّها نِكايَةً فِى المُشرِكينَ بَدرٌ الكُبرى ، قُتِلَ فيها سَبعونَ مِنَ المُشرِكينَ ، قَتَلَ عَلِىٌّ نِصفَهُم ، وقَتَلَ المُسلِمونَ وَالمَلائِكَةُ النِّصفَ الآخَرَ . وإذا رَجَعتَ إلى مَغازى مُحَمَّدِ بنِ عُمَرَ الواقِدِىِّ وتاريخِ الأَشرافِ لِأَحمَدَ بنِ يَحيَى بنِ جابِرٍ البَلاذُرِىِّ وغَيرِهِما عَلِمتَ صِحَّةَ ذلِكَ ، دَعِ مَن قَتَلَهُ فى غَيرِها كَأُحُدٍ وَالخَندَقِ وغَيرِهِما . وهذَا الفَصلُ لا مَعنى لِلإِطنابِ فيهِ ؛ لِأَ نَّهُ مِنَ المَعلوماتِ الضَّرورِيَّهِ ، كَالعِلمِ بِوُجودِ مَكَّةَ ومِصرَ ونَحوِهِما . (3)

.

1- .الفضائل لابن شاذان : ص 123 عن سلمان والمقداد وأبى ذرّ .
2- .تفسير فرات : ص 496 ح 651 ؛ شواهد التنزيل : ج 2 ص 357 ح 1003 وفيه «العدو» بدل «الغزو» وليس فيه «الجهاد» وكلاهما عن ابن مسعود .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 24 .

3 / 4 پیشوای مجاهدان

3 / 4پیشوای مجاهدانپیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو ... در جنگ ، دلاورترین، در بخشش ، دست و دل بازترین، در دنیا زاهدترین ، و در جهاد ، قوی ترینِ آنانی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :برترین شما علی بن ابی طالب است . در اسلام آوردن ، پیشتازترین شما، و در ایمان ، با ایمان ترین شما، و در دانش ، داناترین، و در بردباری ، بردبارترین ، در خشم برای خدا ، شدیدترین ، و در جنگ و جهاد ، ضربه زننده ترینِ شماست.

شرح نهج البلاغه :در نزد دوست و دشمنش معلوم است که وی (علی علیه السلام) در جنگ در راه خدا سرورِ مجاهدان است و آیا [فضیلت] جهاد ، از آنِ کسی جز اوست؟ و می دانی که بزرگ ترینِ جنگ هایی که پیامبر خدا انجام داد ، بدر بزرگ بود که سخت ترین ضربه بر مشرکان بود ؛ جنگی که هفتاد نفر از مشرکان ، در آن کشته شدند و علی علیه السلام نصف آن تعداد را به تنهایی کُشت و مسلمانان و فرشتگان ، نصف دیگر را کشتند. اگر مغازی محمّد بن عمر واقدی و تاریخ الأشراف احمد بن یحیی بن جابر بَلاذُری و دیگر کتاب ها را مطالعه کنی ، درستی این ادّعا را خواهی فهمید ، گذشته از کسانی که در غیر آن جنگ (از جمله در اُحد و خَندق) به دست او کشته شدند. این موضوع ، جای بحث طولانی را ندارد ؛ چرا که از بدیهیات به شمار می آید ، درست مثل علم به وجود مکّه یا مصر و نظیر آنها .

.

المناقب لابن شهر آشوب فِى الإِمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : أَنَّهُ قَتَلَ فى يَومِ بَدرٍ خَمسَةً وثَلاثينَ مُبارِزا دونَ الجَرحى عَلى قَولِ العامَّهِ ، وهُمُ : الوَليدُ بنُ عُتبَةَ ، وَالعاصُ بنُ سَعيدِ بنِ العاصِ ، ومُطعِمُ بنُ عَدِىِّ بنِ نَوفَلٍ ، وحَنظَلَهُ بنُ أبى سُفيانَ ، ونَوفَلُ بنُ خُوَيلِدٍ ، وزَمعَهُ بنُ الأسوَدِ ، وَالحارِثُ بنُ زَمعَهَ ، وَالنَّضرُ بنُ الحارِثِ بنِ عَبدِ الدّارِ ، وعُمَيرُ بنُ عُثمانَ بنِ كَعبٍ عَمُّ طَلحَهَ ، وعُثمانُ ومالِكٌ أَخَوا طَلحَهَ ، ومَسعودُ بنُ أبى اُمَيَّهَ بنِ المُغيرَهِ ، وقَيسُ بنُ الفاكِهَهِ بنِ المُغَيرَهِ ، وأبُو القِيسِ بنُ الوَليدِ بنِ المُغيرَهِ ، وعَمرُو بنُ مَخزومٍ ، وَالمُنذِرُ بنُ أبى رِفاعَهَ ، ومُنَبِّهُ بنُ الحَجّاجِ السَّهمِىُّ ، وَالعاصُ بنُ مُنَبِّهٍ ، وعَلقَمَهُ بنُ كَلَدَهَ ، وأبُو العاصِ بنُ قَيسِ بنِ عَدِىٍّ ، ومُعاوِيَهُ بنُ المُغيرَهِ بنِ أبِى العاصِ ، ولَوذانُ بنُ رَبيعَهَ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ المُنذِرِ بنِ أبى رِفاعَهَ ، ومَسعودُ بنُ اُمَيَّهَ بنِ المُغَيرَهِ ، وَالحاجِبُ بنُ السّائِبِ بنِ عُوَيمِرٍ ، وأوسُ بنُ المُغَيرَهِ بنِ لَوذانَ ، وزَيدُ بنُ مُلَيصٍ ، وعاصِمُ بنُ أبى عَوفٍ ، وسَعيدُ بنُ وَهبٍ ، ومُعاوِيَهُ بنُ عامِرِ بنِ عَبدِ القَيسِ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ جَميلِ بنِ زُهَيرٍ ، وَالسّائِبُ بنُ سَعيدِ بنِ مالِكٍ ، وأبُو الحَكَمِ بنُ الأخنَسِ ، وهِشامُ بنُ أبى اُمَيَّهَ . ويُقالُ : قَتَلَ بِضعَهً وأربَعينَ رَجُلاً . وقَتَلَ عليه السلام فى يَومِ اُحُدٍ : كَبشَ الكَتيبَهِ طَلحَهَ بنَ أبى طَلحَهَ ، وَابنَهُ أبا سَعيدٍ ، وإخوَتَهُ خالِدا ومُخَلَّدا وكَلَدَهَ وَالمَحالِسَ ، وعَبدَ الرَّحمنِ بنَ حُمَيدِ بنِ زُهرَهَ ، وَالحَكَمَ بنَ الأخنَسِ بنِ شَريقٍ الثَّقَفِىَّ ، وَالوَليدَ بنَ أرطاهَ ، وأُمَيَّهَ بنَ أبى حُذَيفَهَ ، وأرطاهَ بنَ شُرَحبيلَ (1) ، وهِشامَ بنَ اُمَيَّهَ ، ومُسافِعَ ، وعَمرَو بنَ عَبدِ اللّهِ الجُمَحِىَّ ، وبِشرَ بنَ مالِكٍ المَغافِرِىَّ ، وصُوابا مَولى عَبدِ الدّارِ ، وأبا حُذَيفَهَ بنَ المُغيرَهِ ، وقاسِطَ بنَ شُرَيحٍ العَبدِىَّ ، وَالمُغَيرَهَ بنَ المُغَيرَهِ ، سِوى مَن قَتَلَهُم بَعدَما هَزَمَهُم . ولا إشكالَ فى هَزيمَهِ عُمَرَ وعُثمانَ ، وإنَّما الإِشكالُ فى أبِى بَكرٍ ، هَل ثَبَتَ إلى وَقتِ الفَرَجِ أَوِ انهَزَمَ ؟ وقَتَلَ عليه السلام فى يَومِ الأحزابِ : عَمرَو بنَ عَبدِ وُدٍّ ووَلَدَهُ ، ونَوفَلَ بنَ عَبدِ اللّهِ بنِ المُغيرَهِ ، ومُنَبِّهَ بنَ عُثمانَ العَبدَرِىَّ ، وهُبَيرَهَ بنَ أبى هُبَيرَهِ المَخزومِىَّ . وهاجَتِ الرِّياحُ ، وَانهَزَمَ الكُفّارُ . وقَتَلَ عليه السلام يوَمَ حُنَينٍ أربَعينَ رَجُلاً وفارِسُهُم أبو جَروَلٍ ، وأنَّهُ قَدَّهُ عَظيما بِنِصفَينِ بِضَربَهٍ فِى الخَوذَهِ وَالعِمامَهِ وَالجَوشَنِ وَالبَدَنِ إلَى القَربوسِ ، وقَدِ اختَلَفوا فِى اسمِهِ . ووَقَفَ عليه السلام يَومَ حُنَينٍ فى وَسَطِ أربَعَهٍ وعِشرينَ ألفَ ضارِبِ سَيفٍ إلى أن ظَهَرَ المَدَدُ مِنَ السَّماءِ . وفى غَزاهِ السِّلسِلَهِ قَتَلَ السَّبعَهَ الأشِدّاءَ ، وكانَ أشَدُّهُم آخِرَهُم ؛ وهُوَ سَعيدُ بنُ مالِكٍ العِجلِىُّ . وفى بَنى نَضيرٍ قَتَلَ أحَدَ عَشَرَ ، مِنهُم غُرورا . وفى بَنى قُرَيظَهَ ضَرَبَ أعناقَ رُؤَساءِ اليَهودِ مِثلَ حَىِّ بنِ أخطَبَ وكَعبِ بنِ الأشرَفِ . وفى غَزوَهِ بَنِى المُصطَلِقِ قَتَلَ مالِكا وَابنَهُ ... . وفى يَومِ الفَتحِ قَتَلَ فاتِكَ العَرَبِ

أسَدَ بنَ غُوَيلِمٍ . وفى غَزوَهِ وادِى الرَّملِ قَتَلَ مُبارِزيهِم . وبِخَيبَرَ قَتَلَ : مَرحَبا ، وذَا الخِمارِ ، وعَنكَبوتا . وبِالطّائِفِ هَزَمَ خَيلَ ضَيغَمٍ ، وقَتَلَ شِهابَ بنَ عَيسٍ ، ونافِعَ بنَ غَيلانَ . وقَتَلَ مَهلَعا وجَناحا وَقتَ الهِجرَهِ . وقِتالُهُ لِأَحداثِ مَكَّهَ عِندَ خُروجِ النَّبِىِّ مِن دارِهِ إلَى المَسجِدِ ، ومَبيتُهُ عَلى فِراشِهِ لَيلَهَ الهِجرَهِ . ولَهُ المَقامُ المَشهورُ فِى الجَمَلِ ؛ حَتّى قَطَعَ يَدَ الجَمَلِ ، ثُمَّ قَطَعَ رِجلَيهِ حَتّى سَقَطَ . ولَهُ لَيلَهَ الهَريرِ ثَلاثُمِئَهِ تَكبيرَهٍ ، أسقَطَ بِكُلِّ تَكبيرَهٍ عَدُوّا . وفى رِوايَهٍ خَمسُمِئَهٍ وثَلاثَهٌ وعِشرونَ ، رَواهُ الأَعثَمُ . وفى رِوايَهٍ سَبعُمِئَهٍ . ولَم يَكُن لِدِرعِهِ ظَهرٌ ، ولا لِمَركوبِهِ كَرٌّ وفَرٌّ . (2)

.

1- .فى المصدر : «شرجيل» وهو تصحيف .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 82 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 65 ح 2 .

المناقب ، ابن شهر آشوب درباره امام على عليه السلام : طبق نقل اهل سنّت ، وى در جنگ بدر ، به غير از كسانى كه مجروحشان ساخت، 35 مبارز دشمن را كشت كه عبارت بودند از : وليد بن عُتْبه، عاص بن سعيد بن عاص، مطعم بن عدىّ بن نوفل، حنظله بن ابى سفيان، نوفل بن خويلد، زمعه بن اسود، حارث بن زمعه، نضر بن حارث بن عبد الدار، عُمَير بن عثمان بن كعب (عموى طلحه) ، عثمان و مالک (برادران طلحه)، مسعود بن ابى اميّه بن مغيره، قيس بن ناكهه بن مغيره، ابو قيس بن وليد بن مغيره، عمرو بن مخزوم، منذر بن ابى رفاعه، منبّه بن حجّاج سهمى، عاص بن منبّه، علقمه بن كلده، ابو عاص بن قيس بن عَدى، معاويه بن مغيره بن ابى عاص، لوذان بن ربيعه، عبد اللّه بن منذر بن ابى رفاعه، مسعود بن اميّه بن مغيره، حاجب بن سائب بن عُوَيمر، اوس بن مغيره بن لوذان، زيد بن مليص، عاصم بن ابى عوف، سعيد بن وَهْب، معاويه بن عامر بن عبد القيس، عبد اللّه بن جميل بن زُهير، سائب بن سعيد بن مالک، ابو الحكم بن اخنس و هاشم بن ابى اميّه. و گفته شده كه وى ، چهل و چند نفر را در بدر كشت. و در جنگ اُحد ، اين افراد را به قتل رساند: طلحه بن ابى طلحه (دليرمرد سپاه مكّه)، پسرش ابو سعيد، و برادرانش خالد و مخلّد و كلده و مَحالس، [نيز] عبد الرحمان بن حميد بن زهره، حكم بن اخنس بن شريق ثقفى، وليد بن ارطات، اميّه بن ابى حذيفه، ارطات بن شُرَحْبيل، هشام بن اميّه، مسافع، عمرو بن عبد اللّه جُمْحى، بِشر بن مالک مغافرى، صواب (آزاد شده عبد الدار)، ابو حذيفه بن مغيره، قاسط بن شريح عبدى، مغيره بن مغيره و كسان ديگر كه پس از شكست دادنشان ، آنها را كشت. در فرار كردن عمر و عثمان [پس از غافلگير شدن مسلمانان در اُحد] ، ترديدى نيست و تنها درباره ابو بكر ، بحث است كه آيا تا زمان گشايش كار ، صبر كرد و يا او هم فرار كرد. و در جنگ احزاب ، على عليه السلام اين افراد را به قتل رساند: عمرو بن عبد وُد و پسرش ، [نيز] نوفل بن عبد اللّه بن مغيره، منبه بن عثمان عبدرى و هُبَيره بن ابى هبيره مخزومى. در اين هنگام ، توفان وزيدن گرفت و كافران ، فرار كردند. و در جنگ حُنَين ، چهل نفر را كشت كه دليرترين آنان ابو جرول بود كه على عليه السلام وى را به دو بخش بزرگ ، شقّه كرد و با ضربه اى كه زد ، كلاهخود، عمامه (دستار)، زره و بدنش را تا كوهه زين به دو نيمه كرد و البته مورّخان ، در نام وى اختلاف كرده اند . و او در جنگ حنين ، در بين 24 هزار شمشيرزن دشمن ، مقاومت كرد تا آن كه از آسمان ، يارى رسيد. و در جنگ ذات السلاسل ، هفت نفر از سرسختان را به هلاكت رساند كه آخرين آنان و

سرسخت ترینشان ، سعید بن مالک عجلی بود. و در جنگ بنی نضیر ، یازده نفر از جمله غُرور را کُشت و در جنگ با بنی قریظه ، گردن بزرگان یهود ، چون حیّ بن اخطب و کعب بن اشرف را زد و در جنگ بنی مصطلق ، مالک و پسرش را کشت ... . در روز فتح مکّه ، حیله گر عرب ، اسد بن غُوَیلم را کشت . در غزوه وادی الرمل ، جنگجویان آنان را کشت و در جنگ خیبر ، مَرحب، ذو الخمار و عنکبوت را کشت . در طائف ، سپاه ضیغم را شکست داد و شهاب بن عیس و نافع بن غیلان را کشت و در هنگام هجرت ، مهلع و جناح را کُشت. نیز مبارزه هایش با جوانان مکّه در زمان خروج پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه اش به مسجدالحرام و نیز خوابیدن در جای پیامبر صلی الله علیه و آله در شب هجرت ، مشهور است. وی را جایگاهی پُر آوازه [از دلیری] در جریان جنگ جمل است ، به گونه ای که دست شتر را قطع کرد و پاهای او را پِی نمود تا مُرد. او در جریان شب هریر [در صفّین] ، سیصد تکبیر گفت و با هر تکبیر ، دشمنی را به زمین افکند و بنا بر گزارشی (گزارش اعثم) ، 523 نفر را کُشت و بنا بر گزارشی دیگر ، هفتصد نفر را . زره او پشت نداشت و اسبش هیچ گاه عقب نشینی و فرار نکرد.

.

ص: 288

. .

ص: 289

. .

ص: 290

راجع : ص 434 (الخصائص الحربيّه) .

.

ر . ک : ص 435 (ویژگی های جنگی) . ج 1 ص 199 (امام علی با پیامبر) . ج 4 ص 389 (جنگ های امام علی در ایّام حکومت) .

.

3 / 5إمامُ المُستَضعَفينَ3 / 5 1تَقديرُ نَفسِهِ بِضَعَفَهِ النّاسِالإمام علىّ عليه السلام :إنَّ اللّهَ جَعَلَنى إماما لِخَلقِهِ ؛ فَفَرَضَ عَلَىَّ التَّقديرَ فى نَفسى ومَطعَمى ومَشرَبى ومَلبَسى كَضُعَفاءِ النّاسِ ؛ كَى يَقتَدِىَ الفَقيرُ بِفَقرى ، ولا يُطغِىَ الغَنِىَّ غِناهُ . (1)

الكافى عن صالح بن أبى حمّاد وأحمد بن محمّد وغيرهما عن الإمام علىّ عليه السلام فِى احتِجاجِهِ عليه السلام عَلى عاصِمِ بنِ زيادٍ حينَ لَبِسَ العَباءَ وتَرَكَ المُلاءَ ، وشَكاهُ أخوهُ الرَّبيعُ بنُ زِيادٍ أنَّهُ قَد غَمَّ أهلَهُ ، وأحزَنَ وُلدَهُ بِذلِكَ ، فَقالَ عليه السلام : عَلَىَّ بِعاصِمِ بنِ زيادٍ . فَجىءَ بِهِ ، فَلَمّا رَآهُ عَبَسَ فى وَجهِهِ ، فَقالَ لَهُ : أ مَا استَحيَيتَ مِن أهلِكَ ؟ أ ما رَحِمتَ وُلدَكَ ؟ أ تَرَى اللّهَ أحَلَّ لَكَ الطَّيِّباتِ وهُوَ يَكرَهُ أخذَكَ مِنها ؟ أنتَ أهوَنُ عَلَى اللّهِ مِن ذلِكَ ! أ وَلَيسَ اللّهُ يَقولُ : «وَالأَرْضَ وَضَعَهَا لِلأَنَامِ * فِيْهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الأَكْمَامِ» (2) أ وَلَيسَ اللّهُ يَقولُ : «مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» (3) إلى قَولِهِ : « يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤلُؤُ وَالمَرْجَانُ» (4) ؟ فَباللّهِ لَابتِذالُ نِعَمِ اللّهِ بِالفَعالِ أحَبُّ إلَيهِ مِن ابتِذالِها بِالمَقالِ ، وقَد قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ : «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّث» (5) . فَقالَ عَاصِمٌ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَعَلامَ اقتَصَرتَ فى مَطعَمِکَ عَلَى الجُشوبَهِ ، وفى مَلبَسِکَ عَلَى الخُشونَهِ ؟ فَقالَ : وَيحَکَ ! إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ فَرَضَ عَلى أئِمَّهِ العَدلِ أن يُقَدِّروا أنفُسَهُم بِضَعَفَهِ النّاسِ ؛ كَى لا يَتَبَيَّغَ (6) بِالفَقيرِ فَقرُهُ . (7)

.

1- .الكافى : ج1 ص 410 ح 1 عن حميد وجابر العبدى ، بحار الأنوار : ج40 ص 336 ح 17 .
2- .الرحمن : 10 و 11 .
3- .الرحمن : 19 و 20 .
4- .الرحمن : 22 .
5- .الضحى : 11 .
6- .تَبيَّغَ به : هاجَ به (لسان العرب : ج 8 ص 422 «بيغ») .
7- .الكافى : ج 1 ص 410 ح 3 ، نهج البلاغه : الخطبه 209 ؛ ربيع الأبرار : ج 4 ص 86 وليس فيه «كى لا ...» ، المعيار والموازنه : ص 243 كلّها نحوه وراجع الاختصاص : ص 152 وتذكره الخواصّ : ص 111 و 112 .

3 / 5 پیشوای مستضعفان

3 / 5 1 همسنگ کردن خویش با ناتوان ترین ها

3 / 5پیشوای مستضعفان3 / 5 1همسنگ کردن خویش با ناتوان ترین هاامام علی علیه السلام :خداوند ، مرا پیشوای بندگانش قرار داده است و بر من واجب کرده که خودم، خوردنم، نوشیدنم و پوششم را به قدر ناتوان ترینِ مردم قرار دهم تا ندار به ناداری ام اقتدا کند و ثروت ثروتمند ، او را سرکش نسازد.

الکافی به نقل از صالح بن ابی حمّاد و احمد بن محمّد و دیگران ، درباره امام علی علیه السلام در جریان انتقاد ایشان از عاصم بن زیاد ، که لباس درشت پوشیده و از اجتماع ، دوری گزیده بود و برادرش ربیع بن زیاد ، شکایت او را نزد علی علیه السلام برده بود که به خاطر این رفتار ، خانواده اش را غمگین و فرزندانش را محزون ساخته است : [فرمود :] «عاصم بن زیاد را نزد من بیاورید». او را آوردند. هنگامی که او را دید ، با او ترش رویی کرد و به وی فرمود : «از خانواده ات شرم نمی کنی؟ به فرزندانت رحم نمی کنی؟ آیا می پنداری که خداوند ، پاکی ها را برای تو حلال شمرده ، ولی از این که از آنها استفاده کنی ، ناخشنود است؟! تو نزد خداوند ، کوچک تر از این هستی . آیا خداوند نمی گوید : «و زمین را برای مردم نهاد. در آن، میوه است و نخل ها با خوشه های غلاف دار» ؟ آیا خداوند نمی گوید : «دو دریا را [به گونه ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند . میان آن دو ، حدّ فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند» تا آن جا که می گوید : «از هر دو [دریا]مروارید و مرجان برآید» ؟ به خدا سوگند ، به کار بردن عملی نعمت های خداوند ، پیش او محبوب تر از به کار بردن زبانی آنها است و خداوند متعال می فرماید : «و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی» ». عاصم گفت : ای امیر مؤمنان! پس چرا تو در غذا خوردنت ، به غذای دشوارخوار و در لباس پوشیدنت ، به لباس خشنْ بسنده کرده ای؟ فرمود : «وای بر تو! خداوند عز و جل بر پیشوایان حق ، واجب ساخته که خود را همسنگ ناتوان ترینِ مردم سازند تا فقرِ تهی دست ، وی را به هیجان نیاورد و به شورش وا ندارد».

.

تذكره الخواصّ عن الأحنف بن قيس :دَخَلتُ علَى مُعاوِيَهَ فَقَدَّمَ إلَىَّ مِنَ الحُلوِ وَالحامِضِ ما كَثُرَ تَعَجُّبى مِنهُ ، ثُمَّ قالَ : قَدِّموا ذاکَ اللَّونِ . فَقَدَّموا لَونا ما أدرى ماَ هُوَ ، فَقُلتُ : ما هذا ؟ فَقالَ : مَصارينُ البَطِّ مَحشُوَّهٌ بِالمُخِّ ودُهنِ الفُستُقِ ، قَد ذُرَّ عَلَيهِ السُّكَّرُ . قالَ : فَبَكيتُ . فَقالَ : ما يُبكيکَ ؟ فَقُلتُ : لِلّهِ دَرُّ ابنِ أبى طالِبٍ ! لَقَد جادَ مِن نَفسِهِ بِما لَم تَسمَح بِهِ أنتَ ولا غَيرُکَ . فَقالَ : وکَيفَ ؟ قُلتُ : دَخَلتُ عَلَيهِ لَيلَةً عِندَ إفطارِهِ ، فَقالَ لى : قُم فَتَعَشَّ مَعَ الحَسَنِ وَالحُسَينِ . ثُمَّ قامَ إلَى الصَّلاهِ ، فَلَمّا فَرَغَ دَعى بِجِرابٍ مَختومٍ بِخاتَمِهِ ، فَأَخرَجَ مِنهُ شَعيرا مَطحونا ، ثُمَّ خَتَمَهُ ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَم أعهَدکَ بَخيلاً ! فَکَيفَ خَتَمتَ عَلى هذَا الشَّعيرِ ؟ فَقالَ : لَم أختِمهُ بُخلاً ، ولکِن خِفتُ أن يَبُسَّهُ (1) الحَسَنُ وَالحُسَينُ بِسَمنٍ أو إهالَهٍ (2) . فَقُلتُ : أحَرامٌ هُوَ ؟ قالَ : لا ، ولکِن عَلى أئِمَّهِ الحَقِّ أن يَتَأَسَّوا بِأضعَفِ رَعِيَّتِهِم حالاً فِى الأکلِ وَاللِّباسِ ، ولا يَتَمَيَّزونَ عَلَيهِم بِشَىءٍ لا يَقدِرونَ عَلَيهِ ؛ لِيَراهُمُ الفَقيرُ فَيَرضى عَنِ اللّهِ تَعالى بِما هُوَ فيهِ ، ويَراهُمُ الغَنِىُّ فَيَزدادُ شُکرا وتَواضُعا . (3)

.

1- .بَسّ السَّويقَ : خلطه بسمن أو زيت (لسان العرب : ج 6 ص 26 «بسس») .
2- .الإهاله : کلّ شىء من الأدهان ممّا يُؤتدم به ، وقيل : هو ما اُذيب من الإليه والشحم ، وقيل : الدَّسَم الجامد (النهايه : ج1 ص 84 «أهل») .
3- .تذکره الخواصّ : ص 110 .

تذکره الخواصّ به نقل از احنف بن قیس : بر معاویه وارد شدم . از شیرینی و ترشی ، آن قدر آورد که شگفتی مرا برانگیخت . آن گاه گفت : آن غذای رنگین را بیاورید. آن گاه ، غذایی آوردند که نفهمیدم چیست . گفتم : این چیست؟ گفت : روده مرغابی است که با مغز و روغن پسته ، انباشته شده و بر آن ، شکر پاشیده شده است. من گریه ام گرفت. گفت : چرا گریه می کنی؟ گفتم : آفرین بر علی بن ابی طالب! چنان از جان خود مایه گذاشت که نه تو و نه غیر تو نمی توانند چنین کنند. گفت : چگونه؟ گفتم : شبی هنگام افطارش بر وی وارد شدم . به من فرمود : «برخیز و با حسن و حسین ، شام بخور». آن گاه خود به نماز ایستاد. هنگامی که نمازش تمام شد ، کیسه ای مُهر شده را خواست و از آن ، مقداری آرد جو در آورد و بار دیگر ، آن را مُهر کرد. گفتم : ای امیرمؤمنان! تو را هیچ گاه بخیل ندیده ام . پس چرا بر این کیسه جو ، مُهر می زنی؟ فرمود : «از روی بُخل بر آن مهر نمی نهم ؛ بلکه می ترسم حسن یا حسین ، آن را به روغنی آغشته کنند و یا چرب کنند». گفتم : مگر حرام است؟ فرمود : «نه ؛ ولی بر پیشوایانِ حق ، واجب است که در خوردن و پوشیدن ، به ناتوان ترین افراد مردمشان تأسّی جویند و از مردم ، با چیزی که در توان آنان نیست ، متمایز نشوند تا تهی دستان، آنان را ببینند و از خدا برای شرایطی که در آن زندگی می کنند ، خشنود باشند و ثروتمندان ، آنان را ببینند و در شُکر و فروتنی بیشتر بکوشند.

.

نثر الدرّ :قالَ الأَحنَفُ : دَخَلتُ عَلى مُعاوِيَهَ ، فَقَدَّمَ لى مِنَ الحارِّ وَالبارِدِ وَالحُلوِ وَالحامِضِ ما كَثُرَ تَعَجُّبى مِنهُ ، ثُمَّ قَدَّمَ لى لَونا لَم أدرِ ما هُوَ ، فَقُلتُ : ما هذا ؟ قالَ : مَصارينُ البَطِّ مَحشُوَّهٌ بِالمُخِّ قَد قُلِىَ بِدُهنِ الفُستُقِ وذُرَّ عَلَيهِ الطَّبَرْزَدُ (1) . فَبَكَيتُ ، فَقالَ : ما يُبكيكَ ؟ قُلتُ : ذَكَرتُ عَلِيّا رضى الله عنه ، بَينا أنَا عِندَهُ وحَضَرَ وَقتُ إفطارِهِ فَسَأَلَنِى المُقامَ ، إذ دَعا بِجِرابٍ مَختومٍ ، قُلتُ : ما فِى الجِرابِ ؟ قالَ : سَويقُ شَعيرٍ . قُلتُ : خَتَمتَ عَلَيهِ أن يُؤخَذَ ، أو بَخِلتَ بِهِ ؟ قال : لا ، ولا أحَدَهُما ، ولَكِنّى خِفتُ أن يَلُتَّهُ (2) الحَسَنُ أوِ الحُسَينُ بِسَمنٍ أو زَيتٍ . قُلتُ : مُحَرَّمٌ هُوَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ ! قالَ : لا ، ولكِن يَجِبُ عَلى أئِمَّهِ الحَقِّ أن يَعتَدّوا أنفُسَهُم مِن ضَعَفَهِ النّاسِ ؛ لِئَلّا يُطغِىَ الفَقيرَ فَقرُهُ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : ذَكَرتَ مَن لا يُنكَرُ فَضلُهُ . (3)

.

1- .الطَّبَرْزَذُ : السُّكَّر ، فارسىّ معرّب (لسان العرب : ج 3 ص 497 «طبرزذ») .
2- .يَلُتّ السَّويق : أى يَخلِطُه (النهايه : ج 4 ص 230 «لتت») .
3- .نثر الدرّ : ج 1 ص 304 ، حليه الأبرار : ج 2 ص 233 ح 20 وراجع ينابيع المودّه : ج1 ص 447 ح 16 .

نثر الدرّ :احنف گفت : بر معاویه وارد شدم و وی از غذاهای گرم و سرد ، و شیرین و ترش ، آن قدر آورد که شگفتی مرا برانگیخت . آن گاه ، غذای رنگینی آورد که نفهمیدم چیست . گفتم : این چیست؟ گفت : روده مرغابی است که با مغز ، انباشته شده و در روغن پسته ، سرخ شده و بر روی آن ، شکر پاشیده شده است. من گریستم. گفت : چرا می گریی؟ گفتم : یاد علی علیه السلام افتادم، هنگامی که نزد او بودم و وقت افطارش رسید و از من خواست که بمانم . آن گاه ، کیسه ای مُهر شده را خواست. گفتم : در کیسه چیست؟ فرمود : «آرد جو». گفتم : بر آن مُهر زده ای که برداشته نشود و یا بر آن بخل ورزیدی؟! فرمود : «هیچ کدام؛ بلکه ترسیدم که حسن یا حسین ، آن را با روغنْ مخلوط کرده ، چرب کنند». گفتم : ای امیر مؤمنان! مگر حرام است؟ فرمود : «نه؛ امّا بر پیشوایان حق ، واجب است که خویش را با ناتوان ترینِ مردمْ عادت دهند تا نداری ، تهی دستان را به سرکشی وا ندارد». معاویه گفت : از کسی یاد کردی که فضل او جای انکار ندارد.

.

تذكره الخواصّ عن سويد بن غفله :دَخَلتُ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام يَوما ولَيسَ فى دارِهِ سِوى حَصيرٍ رَثٍّ وهُوَ جالِسُ عَلَيهِ ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أنتَ مَلِكُ المُسلِمينَ ، وَالحاكِمُ عَلَيهِم وعَلى بَيتِ المالِ ، وتَأتيكَ الوُفودُ ، ولَيسَ فى بَيتِكَ سِوى هذَا الحَصيرِ شَىءٌ ؟ فَقالَ : يا سُوَيدُ ، إنَّ اللَّبيبَ لا يَتَأَثَّثُ فى دارِ النُّقلَةِ وأمامَنا دارُ المُقامَةِ ، قَد نَقَلنا إلَيها مَتاعَنا ، ونَحنُ مُنقَلِبونَ إلَيها عَن قَريبٍ . قالَ : فَأبكانى وَاللّهِ كَلامُهُ . (1)

الإمام الباقر عليه السلام :وَاللّهِ ، إن كانَ عَلِيٌّ عليه السلام لَيَأكُلُ أكلَ العَبدِ ، ويَجلِسُ جِلسَةَ العَبدِ ، وإن كانَ لَيَشتَرِى القَميصَينِ السُّنُبلانِيَّينِ فَيُخَيِّرُ غُلامَهُ خَيرَهُما ، ثُمَّ يَلبَسُ الآخَرَ ، فَإذا جازَ أصابِعَهُ قَطَعَهُ ، وإذا جازَ كَعبَهُ حَذَفَهُ . ولَقَد وَلِىَ خَمسَ سِنينَ ما وَضَعَ آجُرَّةً عَلى آجُرَّةٍ ، ولا لَبِنَةً عَلى لَبِنَةٍ ، ولا أقطَعَ قَطيعا ، ولا أورَثَ بَيضاءَ ولا حَمراءَ ، وإن كانَ لَيُطعِمُ النّاسَ خُبزَ البُرِّ وَاللَّحمِ ، ويَنصَرِفُ إلى مَنزِلِهِ ويَأكُلُ خُبزَ الشَّعيرِ وَالزَّيتِ وَالخَلِّ ، وما وَرَدَ عَلَيهِ أمرانِ كِلاهُما لِلّهِ رِضىً إلّا أخَذَ بِأشَدِّهِما عَلى بَدَنِهِ . (2)

أخلاق محتشمى :قَدِمَ عامِلُ آذَربيجانَ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام بِأَموالِها فى شَهرِ رَمَضانَ وهُوَ بِالكوفَةِ . فَلَمّا صَلّى بِالنّاسِ صَلاةَ المَغرِبِ تَوَلّى بِنَفسِهِ قِسمَةَ اللَّحمِ وَالثَّريدِ عَلَى الفُقَراءِ وسائِرِ أهلِ المَسجِدِ . وكانَ يَأمُرُ كُلَّ يَومٍ بِنَحرِ جَزورٍ لِذلِكَ ، ولا يَرجِعُ إلى مَنزِلِهِ إلّا بَعدَ الفَراغِ مِنَ الصَّلاتَينِ وقِسمَةِ جَميعِ ذلِكَ بِيَدِهِ عليه السلام عَلَيهِم . قالَ : فَقالَ لِلعامِلِ : خُذ نَصيبا مِن هذَا اللَّحمِ وَالثَّريدِ وَأفطِر عَلَيهِ ! فَقالَ العامِلُ : أنَا أُفطِرُ عِندَ أميرِ المُؤمِنينَ ، وكانَ فى نَفسِهِ أنَّه يُصيبُ طَعاما خَيرا مِن ذلِكَ . فَلَمّا فَرَغَ ورَجَعَ إلَى المَنزِلِ ومَعَهُ العامِلُ ، اُتِىَ بِقُرصٍ مِنَ الخُشكارِ (3) وشَىءٍ مِنَ السَّويقِ ووُزِّعَ ، فَقالَ عليه السلام لِلعامِلِ : كُل ! وأخَذَ هُوَ يَأكُلُ . فَقالَ العامِلُ : إنّى تَرَكتُ لَحمَ الجَزورِ وَالثَّريدَ طَمَعاً فى شَىءٍ أجوَدَ مِنهُ ! فَقالَ عليه السلام : أ ما تَعلَمُ أنَّ المُتَوَلِّىَ لِاُمورِ النّاسِ لا يَنبَغى أن يَكونَ طَعامُهُ خَيرا مِن طَعامِهِم . ثُمَّ قالَ لِقَنبَرٍ : اِذهَب إلَى الحَسَنِ ، وَانظُر هَل تَجِدُ عِندَهُ طَعاما لِضَيفِنا هذا ! قالَ : فَذَهَبَ وأتى بِرَغيفَينِ وشَىءٍ مِنَ الثَّريدِ ، وقالَ : قالَ الحَسَنُ : ما بَقِىَ عِندَنا غَيرُ هذا . فَوَضَعَ وأكَلَ العامِلُ . (4)

.

1- .تذكره الخواصّ : ص115 ؛ عدّه الداعى : ص109 ، إرشاد القلوب : ص157 كلاهما نحوه .
2- .الأمالى للصدوق : ص 356 ح 437 عن محمّد بن قيس ، روضه الواعظين : ص 131 .
3- .قال المجلسى قدس سره : فى كتب الطبّ وبعض كتب اللغه : أنّه الخبز المأخوذ من الدقيق غير المنخول (بحار الأنوار : ج 14 ص 70) .
4- .أخلاق محتشمى : ص 445 ح 10 .

تذکره الخواصّ به نقل از سُوَید بن غفله : روزی بر علی علیه السلام وارد شدم و در خانه اش جز حصیری کهنه نبود که بر روی آن ، نشسته بود. گفتم : ای امیر مؤمنان! تو زمامدار مسلمانان و حاکم بر آنان و بیت المال هستی و هیئت ها پیش تو می آیند و در خانه تو ، جز این حصیر ، چیز دیگری نیست؟ فرمود : «ای سوید! خردمند ، در سرای گذرا اثاث نمی چیند و در پیش روی ما ، خانه ماندگاری است که کالای خود را به آن جا منتقل کرده ایم و به زودی به آن جا منتقل خواهیم شد». به خدا سوگند ، سخنش مرا گریانْد.

امام باقر علیه السلام :به خدا سوگند، علی علیه السلام تا بود ، چون بندگان می خورد ، و چون بندگان می نشست ، و هرگاه دو پیراهن سنبلانی می خرید، غلامش را در انتخاب بهترینِ آن دو ، آزاد می گذاشت و آن دیگری را خود می پوشید ، و اگر آستین آن [جامه]از انگشتانش می گذشت ، آن را قطع می کرد ، و اگر دامن آن از مُچ پایش می گذشت ، آن را می بُرید . او ، پنج سال حکومت را به دست داشت و آجری بر آجری ننهاد و خشتی بر خشتی نگذاشت . نه ملکی را اِقطاع (تیول) خود کرد و نه طلا و یا نقره ای به ارث گذاشت . به مردم ، نان گندم و گوشت می خورانْد و خود به خانه اش می رفت و نان جو با روغن و سرکه می خورد و هیچ گاه ، دو پیشامدی که مورد رضایت خدا بودند ، برایش اتّفاق نیفتاد ، جز آن که آنی را برگزید که بر بدنش سخت تر بود.

اخلاق محتشمی :عامل آذربایجان در ماه رمضان با اموال آن جا به کوفه نزد علی علیه السلام آمده بود . علی علیه السلام وقتی نماز شام را با مردم خواند ، با دست خویش گوشت و تِرید بر بیچارگان و دیگر اهل مسجد تقسیم کرد . وی دستور داده بود که هر روز ، شتری برای این منظور بکشند و وی تا از دو نمازْ فارغ نمی شد و به دست خود همه غذا را تقسیم نمی کرد ، به خانه نمی رفت . [در آن شبْ] وی به عامل آذربایجان فرمود: «بهره ای از این گوشت و تِرید بردار و با آن افطار کن». عامل گفت: من نزد امیر مؤمنان روزه می گشایم . و پیش خود می پنداشت که غذای بهتری بهره او خواهد شد . هنگامی که علی علیه السلام از کار خویش بیاسود و با عامل به خانه برگشت ، قرصی از خشکار و اندکی سویق نزدشان آوردند که بین آن دو تقسیم شد . علی علیه السلام به کارگزار فرمود: «بخور» وخود به خوردن پرداخت. کارگزار گفت: من

گوشت شتر و ترید را به طمع چیزی بهتر گذاشته ام! علی علیه السلام فرمود: «مگر نمی دانی که هر کس کارهای مردم را به دست گیرد ، شایسته نیست که چیزی بهتر از خوردنی آنان بخورد؟» . سپس به قنبر فرمود: «برو پیش حسن و ببین نزد او طعامی هست که مهمان ما را به کار آید!» . قنبر ، پیش حسن علیه السلام رفت و دو گرده نان و اندکی ترید برای او آورد . حسن علیه السلام فرمود: «نزد ما جز این نمانده است» . قنبر ، آن را نزد کارگزار گذاشت و او از آن خورد .

.

راجع : ص 300 (طعامه) . ج 9 ص 488 (زينه الزهد) وص 528 (التواضع عن رفعه) .

3 / 5 2طَعامُهُالإمام علىّ عليه السلام :أكتَفى مِن دُنياكُم بِمِلحى وأقراصى ، فَبِتَقوَى اللّهِ أرجو خَلاصى ، ما لِعَلِىٍّ ونَعيمٍ يَفنى ، ولَذَّهٍ تَنتِجُهَا المَعاصى ! (1)

تنبيه الخواطر :رُوِىَ أنَّهُ كَتَبَ إلى بَعضِ عُمّالِهِ يَقولُ لَهُ : إنَّ إمامَکَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ قَدِ اقتَنَعَ مِن دُنياه بِطِمرَيهِ (2) ، ويَسُدُّ فَورَةَ جوعِهِ بِقُرصَيهِ ، ولا يَطعَمُ الفِلذَةَ (3) إلّا فى سَنَهِ أُضحِيَّهٍ ، ولَن تَقدِروا عَلى ذلِکَ ، فَأعينونى بِوَرَعٍ وَاجتِهادٍ . (4)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 722 ح 988 عن المفضّل بن عمر عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 40 ص 348 ح 29 .
2- .الطِّمْرُ : الثوب الخَلَقُ (لسان العرب : ج 4 ص 503 «طمر») .
3- .الفِلذَهُ : القطعه من الكبد واللحم (لسان العرب : ج 3 ص 502 «فلذ») .
4- .تنبيه الخواطر : ج1 ص 154 ، الخرائج والجرائح : ج2 ص 542 ح 2 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج2 ص 101 كلاهما نحوه .

3 / 5 2 غذای علی

ر . ک : ص 301 (غذای علی) . ج 9 ص 489 (زینت زهد) و ص 529 (فروتنی با وجود بزرگی) .

3 / 5 2غذای علیامام علی علیه السلام :از دنیای شما به نمک و نان خویش ، بسنده کرده ام و با پروای الهی ، امید رهایی دارم . علی کجا و نعمت های ناپایدار و لذّت هایی که از گناه تولید می شوند ، کجا؟

تنبیه الخواطر :روایت شده که وی (علی علیه السلام) به یکی از کارگزارانش نامه ای نوشت و در آن ، چنین نگاشت : «پیشوای شما ، علی بن ابی طالب ، از دنیایش به دو جامه کهنه بَسنده کرده است و شدّت گرسنگی اش را با دو گِرده نان از بین می برد و جز در مراسم قربانی ، تکّه گوشت و جگر نمی خورَد. شما توانا بر این [کار] نیستید ؛ ولی مرا با تلاش و پارسایی ، یاری رسانید».

.

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ : ألا وإنَّ لِكُلِّ مَأمومٍ إماما يَقتَدى بِهِ ، ويَستَضىءُ بِنورِ عِلمِهِ ، ألا وإنَّ إمامَكُم قَدِ اكتَفى مِن دُنياهُ بِطِمرَيهِ ، ومِن طُعمِهِ بِقُرصَيهِ ... ولَو شِئتُ لَاهتَدَيتُ الطَّريقَ إلى مُصَفّى هذَا العَسَلِ ، ولُبابِ هذَا القَمحِ ، ونَسائِجِ هذَا القَزِّ ، ولكِن هَيهاتَ أن يَغلِبَنى هَوايَ ، ويَقودَنى جَشَعى إلى تَخَيُّرِ الأَطعِمَهِ ، ولَعَلَّ بِالحِجازِ أوِ اليَمامَهِ (1) مَن لا طَمَعَ لَهُ فِى القُرصِ ، ولا عَهدَ لَهُ بِالشِّبَعِ ، أو أبيتَ مِبطانا وحَولى بُطونٌ غَرثى (2) ، وأكبادٌ حَرّى ، أو أكونَ كَما قالَ القائِلُ : وحَسبُكَ داءً أن تَبيتَ بِبِطنَهٍ وحَولَكَ أكبادٌ تَحِنُّ إلَى القِدِّ أ أقنَعُ مِن نَفسى بِأن يُقالَ : هذا أميرُ المُؤمِنينَ ، ولا اُشارِكَهُم فى مَكارِهِ الدَّهرِ ، أو أكونَ اُسوَهً لَهُم فى جُشوبَهِ العَيشِ ! ... وَايمُ اللّهِ يَمينا أستَثنى فيها بِمَشيئَهِ اللّهِ لَأَروضَنَّ نَفسى رِياضَهً تَهشُّ مَعَها إلَى القُرصِ إذا قَدَرَت عَلَيهِ مَطعوما ، وتَقنَعُ بِالمِلحِ مَأدوما ، ولَأَدَعَنَّ مُقلَتى كَعَينِ ماءٍ نَضَبَ مَعينُها ، مُستَفرَغَهً دُموعُها ، أ تَمتَلِئُ السّائِمَهُ مِن رِعيِها فَتَبرُكَ ، وتَشبَعُ الرَّبيضَهُ مِن عُشبِها فَتَربِضَ ، ويَأكُلُ عَلِىٌّ مِن زادِهِ فَيَهجَعَ ؟ ! قَرَّت إذا عَينُهُ إذَا اقتَدى بَعدَ السِّنينَ المُتَطاوِلَهِ بِالبَهيمَهِ الهامِلَهِ ، وَالسّائِمَهِ المَرعِيَّهِ . (3)

.

1- .اليَمَامَه : من بلاد نجد والحجاز ، بينها وبين البحرين عشره أيّام (راجع معجم البلدان : ج5 ص 442) .

2- .الغَرَثُ : أيسَرُ الجوع ، غرِث فهو غَرِثٌ والاُنثى غَرثى (لسان العرب : ج 2 ص 172 «غرث») .

3- .نهج البلاغه : الكتاب 45 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 340 ح 27 . راجع : ج 9 ص 488 (زينه الزهد) .

امام علی علیه السلام در نامه اش به عثمان بن حُنَیف نوشت : آگاه باشید که هر پیروی را پیشوایی است که به وی اقتدا می کند و از نور دانش او ، روشنایی می گیرد . آگاه باشید که پیشوای شما ، از دنیای خود ، به دو جامه کهنه و از غذایش به دو گِرده نان ، بسنده کرده است. ... اگر می خواستم ، راه به سوی عسلِ پالایش شده و مغز گندم و لباس ابریشمی را می جستم ؛ امّا هیهات که هوایم بر من غلبه کند و گرسنگی ام مرا به گزینش خوراک ها رهنمون سازد ، در حالی که شاید در حجاز و یا یمامه کسی باشد که امید گِرده نانی نداشته باشد و سیری را نچشد ، و یا آن که سیر بخوابم و در اطرافم شکم های گرسنه و جگرهای سوخته باشد ، و یا چنان باشم که شاعر گفته است : این دردْ تو را بس که سیر بخوابی و در اطراف تو شکم ها در آرزوی قطعه پوستِ بزغاله ای [برای خوردن] باشند ! آیا دل خویش را به این خوش کنم که به من «امیر مؤمنان» گفته می شود ، و در ناگواری های روزگار ، با آنان شریک نباشم و یا این که در سختی های زندگی ، نمونه ای برایشان نباشم؟ ... و به خدا سوگند سوگندی که در آن ، [فقط]خواست خدا را استثنا می کنم ، که نفس خویشتن را چنان ریاضت دهم که اگر بر گِرده نانی دست یابد ، شادمان شود و به نمک ، به عنوان خورشت ، بَسنده کند ، و دیده ام را چنان وا می گذارم که چون چشمه خشکیده ، بی آب گردد و اشکش را بریزد . آیا چرنده ، از چرایش شکمْ سیر کند و بخفتد ، گوسفند پرواری ، از علوفه اش سیر بخورد و بیفتد و علی هم از توشه اش بخورد و بخوابد؟ ! چشمش روشن باد که پس از سالیان دراز ، به گوسفند پرواری و یا چرنده رها در چرا اقتدا کند ! (1)

.

1- .نیز ، ر . ک : ج 9 ص 489 (زینت زهد) .

تنبيه الخواطر :أكَلَ عَلِيٌّ عليه السلام تَمرَ دَقَلٍ (1) ، وشَرِبَ عَلَيهِ الماءَ ، وضَرَبَ عَلى بَطنِهِ وقالَ : مَن أدخَلَ بَطنَهُ النّارَ فَأَبعَدَهُ اللّهُ . 2

تنبيه الخواطر :رُوِىَ أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام كانَ أكلُهُ قُرصَ الشَّعيرِ وَالمِلحَ الجَريشَ . (2)

الكامل فى التاريخ فى ذِكرِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : كانَ يَختِمُ عَلَى الجِرابِ الّذى فيهِ دَقيقُ الشَّعيرِ الّذى يَأكُلُ مِنهُ ، ويَقولُ : لا اُحِبُّ أن يَدخُلَ بَطنى إلّا ما أعلَمُ . (3)

الإمام الباقر عليه السلام :كانَ صاحِبُكُم [يَعنى أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام] لَيَجلِسُ جِلسَةَ العَبدِ ، ويَأكُلُ إكلَةَ العَبدِ ، ويُطعِمُ النّاسَ خُبزَ البُرِّ وَاللَّحمَ ، ويَرجِعُ إلى أهلِهِ فَيَأكُلُ الخُبزَ وَالزَّيتَ . (4)

عنه عليه السلام :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام يُطعِمُ النّاسَ بِالكوفَةِ الخُبزَ وَاللَّحمَ ، وكانَ لَهُ طَعامٌ عَلى حِدَةٍ ، فَقالَ قائِلٌ مِنَ النّاسِ : لَو نَظَرنا إلى طَعامِ أميرِ المُؤمِنينَ ما هُوَ . فَأَشرَفوا عَلَيهِ وإذا طَعامُهُ ثَريدَةٌ بِزَيتٍ ، مُكَلَّلَةٌ (5) بِالعَجوَةِ (6) ، وكانَ ذلِكَ طَعامُهُ ، وكانَتِ العَجوَةُ تُحمَلُ إلَيهِ مِنَ المَدينَةِ . (7)

.

1- .الدَّقل : ضَربٌ من النخل ، وتمر الدَّقَل ردىء (لسان العرب : ج 11 ص 246 «دقل») .
2- .تنبيه الخواطر : ج 1 ص 154 .
3- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 443 .
4- .الكافى : ج8 ص 130 ح 100 ، الأمالى للطوسى : ص 692 ح 1470 كلاهما عن محمّد بن مسلم ، الأمالى للصدوق : ص 356 ح 437 عن محمّد بن قيس ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 84 عن عمر بن سعيد بن هلال عن الإمام الصادق عليه السلام ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 99 والثلاثه الأخيره نحوه .
5- .مكلّله : محفوفه (لسان العرب : ج 11 ص 596 «كلل») .

6- .العجوه : نوع من تمر المدينه أكبر من الصيحانى يضرب إلى السواد ، من غرس النبىّ صلى الله عليه و آله (النهايه : ج 3 ص 188 «عجا») .
7- .الغارات : ج 1 ص 85 عن بكر بن عيسى عن الإمام الصادق عليه السلام وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج2 ص 99 .

تنبیه الخواطر :علی علیه السلام خرمایی [از نوع دقل]خورد و روی آن ، آبی نوشید و آن گاه ، با دست ، روی شکمش زد و گفت : «هر کس شکمش او را وارد آتش کند ، خداوند ، او را [از رحمتش]دور سازد !».

تنبیه الخواطر :روایت شده است که خوراک امیر مؤمنان ، نان جوین و نمکِ ناسوده بود.

الکامل فی التاریخ در یادکردِ علی علیه السلام : همواره بر کیسه ای که در آن آرد جو بود و از آن می خورد ، مُهر می زد و می فرمود : «دوست ندارم جز آنچه را که می دانم ، به شکمم وارد کنم».

امام باقر علیه السلام :مولای شما [یعنی امیر مؤمنان] ، چون بردگان می نشست و چون بردگان می خورد . به مردم ، نان گندم و گوشت می خورانْد و خود ، نزد خانواده اش بر می گشت و نان و روغن می خورد.

امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام در کوفه به مردم ، نان و گوشت می خورانْد و خود ، غذایی مخصوص داشت . یکی از مردم گفت : ببینیم غذای امیر مؤمنان چیست . وقتی که مطلع شدند دیدند که غذای او تِرید با روغن مخلوط با خرمایی به نام «عَجْوه» است. این ، غذای او بود و خرمای عجوه را از مدینه برایش می آوردند.

.

الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام أشبَهَ النّاسِ طِعمَةً بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ كانَ يَأكُلُ الخُبزَ وَالخَلَّ وَالزَّيتَ ، ويُطعِمُ النّاسَ الخُبزَ وَاللَّحمَ . (1)

عنه عليه السلام فِى الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : ما كانَ قوتُهُ إلَا الخَلَّ وَالزَّيتَ ، وحَلواهُ التَّمرُ إذا وَجَدَهُ ، ومَلبوسُهُ الكَرابيسُ (2) ، فَإِذا فَضَلَ عَن ثِيابِهِ شَىءٌ دَعا بِالجَلَمِ (3) فَجَزَّهُ . (4)

عنه عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَأكُلُ الخَلَّ وَالزَّيتَ ، ويَجعَلُ نَفَقَتَهُ تَحتَ طِنفِسَتِهِ (5) . (6)

عنه عن آبائه عليهم السلام: إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ لا يُنخَلُ لَهُ الدَّقيقُ . (7)

الكافى عن محمّد بن علىّ الحلبى :سَأَلتُ أبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام عَنِ الطَّعامِ ، فَقالَ : عَلَيكَ بِالخَلِّ وَالزَّيتِ فَإِنَّهُ مَرىءٌ ، فَإِنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ يُكَثِّرُ أكلَهُ ، وإنّى اُكثِرُ أكلَهُ ، وإنَّهُ مَرىءٌ . (8)

الكافى عن اُمامه بنت أبى العاص بن الربيع :أتانى أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ عليه السلام فى شَهرِ رَمَضانَ ، فَاُتِىَ بِعَشاءٍ وتَمرٍ وكَمأَةٍ ، فَأَكَلَ عليه السلام ، وكانَ يُحِبُّ الكَمأَةَ . (9)

الغارات عن بكر بن عيسى فِى الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : كانَ يُطعِمُ النّاسَ الخُبزَ وَاللَّحمَ ، ويَأكُلُ مِنَ الثَّريدِ بِالزَّيتِ ويُكَلِّلُها بِالتَّمرِ مِنَ العَجوَةِ ، وكانَ ذلِكَ طَعامُهُ . (10)

.

1- .الكافى : ج6 ص 328 ح 3 و ج 8 ص 165 ح 176 ، تنبيه الخواطر : ج2 ص 148 وفيهما «طعمه وسيره» وليس فيهما «الخلّ» ، المحاسن : ج2 ص 279 ح 1901 كلّها عن زيد بن الحسن .
2- .الكِرباس : القُطن ، فارسىّ معرّب (لسان العرب : ج 6 ص 195 «كربس») .

3- .الجَلَمْ : الذى يُجزّ به الشعر والصوف كالمقصّ (مجمع البحرين : ج 1 ص 307 «جلم») .
4- .الكافى : ج 8 ص 163 ح 173 عن الحسن الصيقل ، بحار الأنوار : ج 41 ص 130 ح 40 .
5- .الطِّنْفِسَه : البساط الذى له خمل رقيق (النهايه : ج 3 ص 140 «طنفس») .
6- .الكافى : ج 6 ص 328 ح 9 عن يعقوب بن سالم .
7- .المحاسن : ج 2 ص 222 ح 1669 عن طلحه بن زيد ، بحار الأنوار : ج 66 ص 324 ح 7 .
8- .الكافى : ج 6 ص 328 ح 8 .
9- .الكافى : ج 6 ص 369 ح 1 .
10- .الغارات : ج 1 ص 68 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 200 وفيه إلى «بالزيت» .

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، در غذا خوردن ، شبیه ترینِ مردم به پیامبرخدا بود . همواره نان، سرکه و روغن می خورد و به مردم ، نان و گوشت می خورانْد.

امام صادق علیه السلام درباره علی علیه السلام : غذایش جز سرکه و روغن نبود و شیرینی اش اگر پیدا می کرد خرما بود و لباسش کرباس بود ، و اگر از لباسش چیزی اضافه بود ، قیچی می خواست و آن را با قیچی می بُرید.

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، سرکه و روغن می خورد و خرجیِ خود را زیر زیراندازی می گذاشت.

امام صادق علیه السلام به نقل از پدرانش : برای علی علیه السلام آردی آلَک نمی شد.

الکافی به نقل از محمّد بن علی حلبی : از امام صادق علیه السلام درباره غذا پرسیدم. فرمود : «سرکه و روغن بخور که گواراست و علی علیه السلام آن را بسیار می خورد و من نیز بیشتر ، همان را می خورم ، چون گواراست».

الکافی به نقل از اُمامه دختر ابو العاص بن ربیع : امیر مؤمنان علی علیه السلام در ماه رمضان ، نزد من آمد . شام ، خرما و قارچ آورده شد . خورد و قارچ را دوست می داشت.

الغارات به نقل از بکر بن عیسی ، درباره امام علی علیه السلام : او به مردم ، نان و گوشت می خورانْد و خود ، تِرید روغن می خورد و آن را با خرمای عَجْوه مخلوط می کرد و این ، غذایش بود.

.

المناقب لابن شهر آشوب فِی الإمام عَلِیٍّ علیه السلام : رَآهُ عَدِیُّ بنُ حاتِمٍ وبَینَ یَدَیهِ شَنَّهٌ (1) فیها قَراحُ ماءٍ وکَسَراتٌ مِن خُبزِ شَعیرٍ ومِلحٌ ، فَقالَ : إنّی لا أری لَکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ لَتَظَلُّ نَهارَکَ طاوِیا مُجاهِدا وبِاللَّیلِ ساهِرا مُکابِدا ثُمَّ یَکونُ هذا فَطورَکَ؟! فَقالَ علیه السلام : عَلِّلِ النَّفسَ بِالقُنوعِ وإلّا طَلَبَت مِنکَ فَوقَ ما یَکفیها (2)

ربیع الأبرار عن الأسود وعلقمه :دَخَلنا عَلی عَلِیٍّ رضی الله عنه وبَینَ یَدَیهِ طَبَقٌ مِن خوصٍ عَلَیهِ قُرصٌ أو قُرصانِ مِن شَعیرٍ ، وأنَّ أسطارَ النُّخالَهِ لَتَبینُ فِی الخُبزِ ، وهُوَ یَکسِرُهُ عَلی رُکبَتِهِ ، ویَأکُلُهُ بِمِلحٍ جَریشٍ . فَقُلنا لِجارِیَهٍ سَوداءَ اسمُها فِضَّهٌ : أ لا نَخَلتِ هذَا الدَّقیقَ لِأَمیرِ المُؤمِنینَ ؟ ! فَقالَت : أ یَأکُلُ هُوَ المَهنَأَ ویَکونُ الوِزرُ فی عُنُقی ؟ فَتَبَسَّمَ وقالَ : أنَا أمَرتُها أن لا تَنخُلَهُ . قُلنا : ولِمَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ؟ ! قالَ : ذلِکَ أجدَرُ أن یُذِلَّ النَّفسَ ، ویَقتَدِیَ بِیَ المُؤمِنُ ، وألحَقَ بِأصحابی . (3)

الغارات عن عقبه بن علقمه :دَخَلتُ عَلی عَلِیٍّ علیه السلام فَإذا بَینَ یَدَیهِ لَبَنٌ حامِضٌ آذَتنی حُموضَتُهُ وکِسَرٌ یابِسَهٌ ، فَقُلتُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، أ تَأکُلُ مِثلَ هذا ؟ ! فَقالَ لی : یا أبَا الجَنوبِ ، رَأَیتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَأکُلُ أیبَسَ مِن هذا ، ویَلبَسُ أخشَنَ مِن هذا وأشارَ إلی ثِیابِهِ فَإِن أنَا لَم آخُذ بِما أخَذَ بِهِ خِفتُ ألّا ألحَقَ بِهِ . (4)

.

1- .الشَّنّهُ : الخَلَقُ من کلّ آنیه صُنِعَت من جلد (لسان العرب : ج 13 ص 241 «شنن») .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 98 ؛ ینابیع المودّه : ج 1 ص 447 ح 15 نحوه .
3- .ربیع الأبرار : ج 2 ص 693 ؛ تنبیه الخواطر : ج 1 ص 48 .
4- .الغارات : ج 1 ص 84 ، مکارم الأخلاق : ج 1 ص 345 ح 1115 وفیه «یا أبا الجنود» بدل «یا أبا الجنوب» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 98 وفیه من «یا أبا الجنوب ...» ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 201 .

المناقب ، ابن شهر آشوب :عَدیّ بن حاتم ، علی علیه السلام را در حالی دید که در پیش رویش ظرف آبی از جنس چرم و تکّه هایی از نان جو و نمک بود . گفت : ای امیر مؤمنان! من برای تو که همه روز را در تلاشی و همه شب را در بیداری و عبادتی ، روا نمی دانم که این ، غذای تو باشد . علی علیه السلام [این شعر را] خواند : نفْس خویش را به قناعت ، عادت ده ، وگرنه از تو بیش از کفایتش خواهد طلبید.

ربیع الأبرار به نقل از اسود و عَلقمه : وارد خانه علی علیه السلام شدیم و در پیش رویش ظرفی [بافته شده] از لیف بود که درون آن ، یک یا دو گِرده نان جوین قرار داشت و سبوس های آن ، در نان پیدا بود و وی آن را با زانویش می شکست و با نمک ناسوده می خورد. به کنیزک سیاه پوست خانه که نامش فِضّه بود ، گفتیم : آیا این آرد را برای امیر مؤمنان ، آلَک نکرده ای؟ گفت : او گوارا بخورد و گناهش به گردن من باشد؟! علی علیه السلام لبخندی زد و فرمود : «من دستور داده ام که آلَک نکند». گفتیم : چرا ، ای امیر مؤمنان؟ فرمود : «این ، برای خوار کردن نفْس ، مناسب تر است و موجب می شود که مؤمن ، به من اقتدا کند و من به دوستانم ملحق شوم».

الغارات به نقل از عقبه بن علقمه : وارد خانه علی علیه السلام شدم . در پیش رویش ماست ترشی که ترشی آن مرا آزار می داد و نان خشکی قرار داشت . گفتم : ای امیرمؤمنان! این را می خوری؟ فرمود : «ای ابو الجنوب! پیامبر خدا را دیدم که خشک تر از این را می خورد و خشن تر از این را می پوشید (و به لباسش اشاره کرد) و من اگر روشی را که او در پیش داشت ، در پیش نگیرم ، می ترسم که به او نپیوندم».

.

مسند ابن حنبل عن عبد اللّه بن زرير :دَخَلتُ عَلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنهيَومَ الأضحى ، فَقَرَّبَ إلَينا خَزيرَةً (1) ، فَقُلتُ : أصلَحَكَ اللّهُ ، لَو قَرَّبتَ إلَينا هذَا البَطَّ يَعنِى الوَزَّ ؛ فَإنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ قَد أكثَرَ الخَيرَ . فَقالَ : يَابنَ زَريرٍ ، إنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : لا يَحِلُّ لِلخَليفَهِ مِن مالِ اللّهِ إلّا قَصعَتانِ ؛ قَصعَهٌ يَأكُلُها هُوَ وأهلُهُ ، وقَصعَهٌ يَضَعُها بَينَ يَدَيِ النّاسِ . (2)

المناقب للخوارزمى عن سويد بن غفله :دَخَلتُ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام القَصرَ (3) فَوَجَدتُهُ جالِسا ، وبَينَ يَدَيهِ صَحفَهٌ (4) فيها لَبَنٌ حازِرٌ أجِدُ رِيحَهُ مِن شِدَّهِ حُموضَتِهِ ، وفى يَدَيهِ رَغيفٌ أرى قُشارَ الشَّعيرِ فى وَجهِهِ ... فَقالَ عليه السلام : اُدنُ فَأصِب مِن طَعامِنا هذا . قُلتُ : إنّى صائِمٌ . فَقالَ عليه السلام : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن مَنَعَهُ الصِّيامُ مِن طَعامٍ يَشتَهيهِ كانَ حَقّا عَلَى اللّهِ أن يُطعِمَهُ مِن طَعامِ الجَنَّهِ ، ويُسقِيَهُ مِن شَرابِها . قالَ : فَقُلتُ لِجارِيَتِهِ وهِىَ قائِمَهٌ بِقُربٍ مِنهُ : وَيحَكَ يا فِضَّهُ ، أ لا تَتَّقينَ اللّهَ فى هذَا الشَّيخِ ! أ لا تَنخُلونَ لَهُ طَعاما مِمّا أرى فيهِ مِنَ النُّخالَهِ ! فَقالَت : لَقَد تَقَدَّمَ إلَينا أن لا نَنخُلَ لَهُ طَعاما . قالَ : ما قُلتَ لَها ؟ فَأخبَرتُهُ . قالَ : بِأبى واُمّى مَن لَم يُنخَل لَهُ طَعامٌ ، ولَم يَشبَع مِن خُبزِ البُرِّ ثَلاثَهَ أيّامٍ حَتّى قَبَضَهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ . (5)

.

1- .الخزيره : لحم يُقطّع صغارا ويُصبّ عليه ماء كثير ، فإذا نضج ذُرّ عليه الدقيق (النهايه : ج 2 ص 28 «خزر») .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 169 ح 578 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 724 ح 1241 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 481 ح 9045 وفيه «الخبز» بدل «الخير» ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 644 ، الرياض النضره : ج 3 ص 219 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 3 عن عبد اللّه بن رزين و ص 2 عن عبد اللّه بن أبى رزين وفيه «يطعمها» بدل «يضعها» .
3- .القَصْر من البناء : معروف ، وقال اللحيانى : هو المنزل ، وقيل : كلّ بيت من حَجَر ، قُرشِيّهٌ (لسان العرب : ج 5 ص 100 «قصر») .
4- .الصحفه : إناء كالقصعه المبسوطه ونحوها (النهايه : ج 3 ص 13 «صحف») .

5- .المناقب للخوارزمی : ص 118 ح 130 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 201 نحوه ، فرائد السمطین : ج 1 ص 352 ح 277 ؛ إرشاد القلوب : ص 215 ، الغارات : ج 1 ص 86 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 98 کلاهما نحوه ، کشف الغمّه : ج 1 ص 163 .

مسند ابن حنبل به نقل از عبد اللّه بن زریر : در روز عید قربان ، وارد خانه علی بن ابی طالب علیه السلام شدم . شوربایی را جلوی من گذاشت. گفتم : خداوند ، خیرت دهد! ای کاش این مرغابی را [برای ما آماده می کردی و] جلوی ما می گذاشتی ! خداوند عز و جل برکت را فراوان ساخته است. فرمود : «ای پسر زریر! از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : برای خلیفه ، از مال خدا جز دو ظرف غذا حلال نیست : ظرف غذایی که خود و خانواده اش آن را می خورند و ظرف غذایی که در پیش مردم می گذارد ».

المناقب ، خوارزمی به نقل از سوید بن غفله : در دار الحکومه ، بر علی علیه السلام وارد شدم و دیدم که نشسته بود و در پیشش کاسه بزرگی بود که در آن ، ماستی ترش بود که از شدّت ترشی ، بوی ترشی اش به دماغم می خورد و در دستش گرده نانی بود که پوست جو را روی آن می دیدم ... فرمود : «پیش بیا و از این غذای ما بخور». گفتم : من روزه ام. فرمود : «از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : هر کس که روزه اش او را از خوردن غذایی که هوس کرده ، باز دارد ، بر خداست که او را از غذاهای بهشتی بخورانَد و از آب های بهشتی بنوشاند ». به کنیزش که در نزد او ایستاده بود گفتم : وای برتو ای فِضّه! از خدا در خصوص این پیرمرد ، نمی ترسی؟ چرا غذای او را از این سبوس هایی که می بینم ، پاک نمی کنی؟ گفت: به ما دستور داده که غذایش را از سبوس ، پاک نکنیم . گفتم : [چیزی] به وی نگفتی؟ و به او (علی علیه السلام) گفتم که [اجازه دهد] آن را از سبوس پاک کنند . فرمود: «پدر و مادرم فدای آن که هیچ گاه غذایش را از سبوس پاک نکردند و سه روز پشت سر هم از نان گندم سیر نشد تا آن که خداوند عز و جل وی را قبض روح کرد !»

.

حليه الأولياء عن عبد الملک بن عمير :حَدَّثَنى رَجُلٌ مِن ثَقيفٍ أنَّ عَلِيّا استَعمَلَهُ عَلى عَكبَرا(1) . قالَ : ولَم يَكُنِ السَّوادُ يَسكُنُهُ المُصَلّونَ . وقالَ لى : إذا كانَ عِندَ الظُّهرِ فَرُح إلَىَّ ، فَرُحتُ إلَيهِ فَلَم أجِد عِندَهُ حاجِبا يَحبِسُنى عَنهُ دونَهُ ، فَوَجَدتُهُ جالِسا وعِندَهُ قَدَحٌ وكوزٌ مِن ماءٍ ، فَدَعا بِظَبيَهٍ (2) ، فَقُلتُ فى نَفسى : لَقَد أمِنَنى حَتّى يُخرِجَ إلَىَّ جَوهَرا ولا أدرى ما فيها فَإذا عَلَيها خاتَمٌ ، فَكَسَرَ الخاتَمَ ، فَإذا فيها سَويقٌ ، فَأخرَجَ مِنها فَصَبَّ فِى القَدَحِ ، فَصَبَّ عَلَيهِ ماءً ، فَشَرِبَ وسَقانى ، فَلَم أصبِر فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ تَصنَعُ هذا بِالعِراقِ وطَعامُ العِراقِ أكثَرُ مِن ذلِکَ ؟ ! قالَ : أما وَاللّهِ ، ما أختِمُ عَلَيهِ بُخلاً عَلَيهِ ، ولكِنّى أبتاعُ قَدرَ ما يَكفينى ، فَأخافُ أن يَفنى فَيُصنَعَ مِن غَيرِهِ ، وإنَّما حِفظى لِذلِکَ ، وأكرَهُ أن اُدخِلَ بَطنى إلّا طَيِّبا . (3)

.

1- .عَكْبَرا : بليده على دجله فوق بغداد بعشره فراسخ بينها وبين بعقوبه ، وقد بناها شابور ذو الأكتاف ، ويطلقون عليها أيضا «بزرج شابور» (راجع تقويم البلدان : ص 301) .

2- .فى المصدر : «بطينه» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى نسخه ذكرت فى هامش المصدر وكما فى صفه الصفوه والرياض النضره . والظَّبْيه : الجراب (لسان العرب : ج 15 ص 22 «ظبا») .

3- .حليه الأولياء : ج 1 ص 82 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 487 ، صفه الصفوه : ج 1 ص 135 ، الرياض النضره : ج 3 ص 219 عن ابن عمر وفيهما «بظبيه» بدل «مَطيبه» وفيها «يفنى» بدل «نمى» ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 175 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 364 ح 726 كلاهما نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 98 .

حلیه الأولیاء به نقل از عبد الملک بن عُمَیر : شخصی از قبیله ثقیف به من خبر داد که علی علیه السلام وی را در عُکْبرا (1) به کار گمارد. وی گفت : در آن زمان ، در منطقه ، نمازگزاری سکونت نداشت؛ امّا به من فرمود : «هنگام ظهر ، نزد من بیا». نزد وی رفتم و دربانی که مرا از او باز دارد ، نیافتم . دیدم نشسته و نزدش قدحی و کوزه آبی است. کیسه ای خواست. پیش خود فکر کردم مرا امین دانسته و می خواهد گوهری به من بدهد و نمی دانستم درون آن چیست . دیدم که بر کیسه ، مُهر خورده است . مُهر را شکست. درون کیسه ، قاووت (آرد تَف داده) بود . مقداری از آن بیرون آورد و در قدح ریخت و روی آن آب ریخت، از آن نوشید و به من هم نوشاند. نتوانستم خودم را نگه دارم . گفتم : ای امیرمؤمنان! در عراق چنین می کنی ، حال آن که غذاهای عراق ، خیلی بیشتر از این هاست؟ فرمود : «به خدا سوگند ، از روی بخل بر آن مُهر نمی نهم ؛ بلکه به مقداری که مرا بسنده است ، می خرم و می ترسم که تمام بشود و از غیر آن تهیّه شود . من به این خاطر ، آن را نگه می دارم و خوش ندارم جز چیز پاک به شکمم داخل کنم».

.

1- .روستایی در کنار دجله ، نزدیک بغداد کنونی .

فضائل الصحابه لابن حنبل عن عدىّ بن ثابت :إنّ عليّا اُتِىَ بِفالوذَجٍ فَلَم يَأكُلهُ . (1)

المناقب للخوارزمى عن عدىّ بن ثابت :اُتِىَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام بِفالوذَجٍ فَأبى أن يَأكُلَ مِنهُ ، وقالَ : شَىءٌ لَم يَأكُل مِنهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لا اُحِبُّ أن آكُلَ مِنهُ . (2)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن حبّه العرنى فِى الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : إنَّهُ اُتِىَ بِفالوذَجٍ فَوُضِعَ قُدّامَهُ ، فَقالَ : إنَّکَ لَطَيِّبُ الرّيحِ حَسَنُ اللَّونِ طَيِّبُ الطَّعمِ ، ولكِنّى أكرَهُ أن اُعَوِّدَ نَفسى ما لَم تَعتَد (3) . (4)

الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام اُتِىَ بِخَبيصٍ (5) ، فَأبى أن يَأكُلَهُ ، فَقالوا لَهُ : أ تُحَرِّمُهُ ؟ قالَ : لا ، ولكِنّى أخشى أن تَتوقَ (6) إلَيهِ نَفسى فَأُطلُبَهُ ، ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيَةَ : «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُم بِهَا» (7) . (8)

الغارات عن بكر بن عيسى فى ذِكرِ الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : إنَّهُ كانَ يَقولُ ويَضَعُ يَدَهُ عَلى بَطنِهِ : وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لا تَنطَوى ثَميلَتى (9) عَلى قِلَّةٍ مِن خِيانَةٍ ، ولَأُخرِجَنَّ مِنها خَميصا (10) . (11)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج1 ص 536 ح 894 ، الزهد لابن حنبل : ص 164 ، حليه الأولياء : ج1 ص 81 ، الرياض النضره : ج 3 ص 213 .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 119 ح 131 ؛ الغارات : ج 1 ص 88 وفيه صدره ، إرشاد القلوب : ص 215 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 163 وراجع المحاسن : ج 2 ص 178 ح 1503 .
3- .فى المصدر : «لم تعتاد» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى المصادر الاُخرى .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 543 ح 910 ، الزهد لابن حنبل : ص 165 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 81 عن عبد اللّه بن شريک عن جدّه ، الرياض النضره : ج 3 ص 213 وراجع المحاسن : ج 2 ص 178 ح 1502 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 99 .

5- .الخَبِيصُ : حلواء معروف معمول من التمر والسمن يخبص بعضه فى بعض (تاج العروس : ج 9 ص 265 «خبص») .
6- .تاقَت نفسى إلى الشىء تَتوق تَوقا : نزَعَت واشتاقت (لسان العرب : ج 10 ص 33 «توق») .
7- .الأحقاف : 20 .
8- .الأمالى للمفيد : ص 134 ح 2 عن عبد اللّه بن ميمون عن الإمام الصادق عليه السلام ، الغارات : ج 1 ص 90 عن الإمام الصادق عليه السلام وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 99 .
9- .الثَّمِيلَه : أصلها ما يَبقى فى بطن الدابّه من العَلف والماء ، وما يَدّخِره الإنسان من طَعام أو غيره ، وكل بقيّه ثميلهٌ (النهايه : ج 1 ص 223 «ثمل») .
10- .الخُمصانُ : الجائعُ الضامرُ البطن (لسان العرب : ج 7 ص 29 «خمص») .
11- .الغارات : ج 1 ص 69 .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل به از عَدیّ بن ثابت : پیش علی علیه السلام پالوده ای آوردند . از آن نخورد.

المناقب ، خوارزمی به نقل از عدیّ بن ثابت : پیش علی بن ابی طالب علیه السلام پالوده ای آوردند . از آن نخورد و فرمود : «چیزی را که پیامبر خدا نخورده است ، دوست ندارم بخورم».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از حَبّه عُرَنی ، درباره امام علی علیه السلام : پالوده ای آوردند و در پیشش نهادند . فرمود : «تو خوش بو، خوش رنگ و خوش طعمی؛ ولی من دوست ندارم نفْسم را به چیزی که عادت ندارد ، عادت بدهم».

امام باقر علیه السلام :پیش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ، حلوایی آوردند . از آن نخورد. گفتند : آن را حرام می دانی؟ فرمود : «نه؛ ولی می ترسم که نفْسم به آن علاقه مند شود و در نتیجه ، به دنبالش بیفتم» و آن گاه ، این آیه را خواند : «نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان [خودخواهانه] صرف کردید و از آنها برخوردار شدید» .

الغارات به نقل از بکر بن عیسی ، در یادکردِ علی علیه السلام : او دستش را روی شکمش می گذاشت و می فرمود : «سوگند به آن که دانه را شکافت و مخلوقات را آفرید که اندرون من ، ذرّه ای از خیانت را در خویش ندارد. و آن را گرسنه از این دنیا خارج خواهم کرد» .

.

راجع : ج 9 ص 98 (أبو جعفر الحسنى) . و ص 488 (زينه الزهد) .

3 / 5 3لِباسُهُالإمام علىّ عليه السلام :وَاللّهِ ، لَقَد رَقَّعتُ مِدرَعَتى هذِهِ حَتَّى استَحيَيتُ مِن راقِعِها ، ولَقَد قالَ لى قائِلٌ : أ لا تَنبِذُها عَنکَ ؟ ! فَقُلتُ : اغرُب عَنّى ، فَعِندَ الصَّباحِ يَحمَدُ القَومُ السُّرى (1) . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ لا يَلبَسُ إلَا البَياضَ أكثَرَ ما يَلبَسُ ، ويَقولُ : فيهِ تَكفينُ المَوتى . (3)

الكافى عن معلّى بن خنيس عن الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ عِندَكُم ، فَأَتى بَنى ديوانٍ وَاشتَرى ثَلاثَةَ أثوابٍ بِدينارٍ ؛ القَميصُ إلى فَوقِ الكَعبِ ، وَالإِزارُ إلى نِصفِ السّاقِ ، وَالرِّداءُ مِن بَينِ يَدَيهِ إلى ثَديَيهِ ومِن خَلفِهِ إلى أليَتَيهِ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ إلَى السَّماءِ فَلَم يَزَل يَحمَدُ اللّهَ عَلى ما كَساهُ حَتّى دَخَلَ مَنزِلَهُ ، ثُمَّ قالَ : هذَا اللِّباسُ الَّذى يَنبَغى لِلمُسلِمينَ أن يَلبَسوهُ . قالَ أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام : ولكِن لا يَقدِرون أن يَلبَسوا هذَا اليَومَ ، ولَو فَعَلناهُ لَقالوا : مَجنونٌ ، ولَقالوا : مُرائِىٌّ (4) ، وَاللّهُ تَعالى يَقولُ : «وَثِيَابَکَ فَطَهِّرْ» (5) ، قالَ : وثِيابَکَ ارفَعها ولا تَجُرَّها . وإذا قامَ قائِمُنا كانَ هذَا اللِّباسَ . (6)

.

1- .عِندَ الصَّبَاحِ يَحمدُ القَومُ السُّرَى : مثل يضرب للرجل يحتمل المشقّه رجاء الراحه (مجمع الأمثال : ج2 ص 318 الرقم 2382) .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 160 ، إرشاد القلوب : ص 19 ، غرر الحكم : ح7345 وفيهما «اعزب» بدل «اغرب» .
3- .قرب الإسناد : ص152 ح 552 عن أبى البخترى عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج81 ص 311 ح 2 .
4- .فى مكارم الأخلاق : «مراءٍ» ، وهو الأنسب .
5- .المدّثّر : 4 .
6- .الكافى : ج6 ص 455 ح 2 ، مكارم الأخلاق : ج1 ص 247 ح 736 عن سالم بن مكرم نحوه .

3 / 5 3 لباس علی

ر . ک : ج 9 ص 99 (ابو جعفر حسنی) . و ص 489 (زینت زهد) .

3 / 5 3لباس علیامام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، که این لباسم چندان پینه برداشته که از پینه دوز آن خجالت می کشم . روزی کسی به من گفت : آیا این را از خودت دور نمی کنی؟ گفتم : رهایم کن ! شبروان ، سحرگاهان به سپاس می ایستند [و از حرکت به موقع خود خُرسندند] .

امام باقر علیه السلام :بیشترین لباسی که علی علیه السلام می پوشید ، لباس سفید بود و می فرمود : «مردگان در پارچه سفید ، کفن می شوند».

الکافی به نقل از مُعَلَّی بن خُنَیس ، از امام صادق علیه السلام : علی علیه السلام پیش روی شما بود که نزد بنی دیوان آمد و سه قطعه لباس را به یک دینار خرید ؛ پیراهنی که تا بالای قوزک پا را می پوشانْد ؛ ازاری (1) که تا نیمه ساقش می رسید ؛ و ردایی که از جلو تا روی سینه و از پشت تا روی باسن را می پوشانْد . آن گاه ، دست خود را به آسمان بلند کرد و دائما خدا را به خاطر این که او را پوشانده است ، سپاس می گفت تا وارد خانه اش شد و آن گاه فرمود : «این ، لباسی است که سزاوار است مسلمانان ، آن را بپوشند». [امام صادق علیه السلام فرمود :] امّا در این روزگار ، مسلمانان نمی توانند این لباس را بپوشند و اگر ما چنین کنیم ، خواهند گفت : دیوانه شده و یا خواهند گفت : خودنمایی می کند . و خداوند متعال می فرماید : «و لباس خویشتن را پاک کن» ». لباست را بالا بگیر و روی زمین نکش و هنگامی که قائم ما قیام کند ، لباس[ها] ، چنین خواهد بود.

.

1- .جامه ای که پایین تنه را با آن می پوشاندند .

فضائل الصحابه لابن حنبل عن حرّ بن جرموز المرادى عن أبيه :رَأَيتُ عَلِيّا وهُوَ يَخرُجُ مِنَ القَصرِ وعَلَيهِ قِطرِيَّتانِ (1) ؛ إزارُهُ إلى نِصفِ السّاقِ ، ورِداؤُهُ مُشَمَّرٌ قَريبا مِنهُ ، ومَعَهُ الدِّرَّهُ ، يَمشى فِى الأسواقِ ويَأمُرُهُم بِتَقوَى اللّهِ وحُسنِ البَيعِ ، ويَقولُ : أوفُوا الكَيلَ وَالميزانَ ، ولا تَنفُخُوا (2) اللَّحمَ . (3)

مسند ابن حنبل عن زيد بن وهب :قَدِمَ عَلِيٌّ رضى الله عنهعَلى قَومٍ مِن أهلِ البَصرَهِ مِنَ الخَوارِجِ ، فيهِم رَجُلٌ يُقالُ لَهُ : الجَعدُ بنُ بَعجَهَ ، فَقالَ لَهُ : اِتَّقِ اللّهَ يا عَلِىُّ ؛ فَإِنَّکَ مَيِّتٌ . فَقالَ عَلِىٌّ رضى الله عنه : بَل مَقتولٌ ، ضَربَهٌ عَلى هذا تَخضِبُ هذِهِ يَعنى لِحيَتَهُ مِن رَأسِهِ عَهدٌ مَعهودٌ ،وقَضاءٌ مَقضِىٌّ ، وقَد خابَ مَن افتَرى . وعاتَبَهُ فى لِباسِهِ ، فَقالَ : ما لَكُم ولِلِّباسِ ؟ ! هُوَ أبعَدُ مِنَ الكِبرِ ، وأجدَرُ أن يَقتَدِىَ بِىَ المُسلِمُ . (4)

.

1- .القِطرِيَّه : ضرب من البُرود (لسان العرب : ج 5 ص 105 «قطر») .
2- .فى المصدر : «تنقحوا» ، والتصحيح من الطبقات الكبرى .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 557 ح 938 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 28 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 369 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 484 ، الاستيعاب : ج 3 ص 211 الرقم 1875 عن أبجد بن جرموز عن أبيه ، الرياض النضره : ج 3 ص 211 كلاهما نحوه ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 645 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 3 وفيه «قبطيّتان» بدل «قِطريّتان» و راجع مكارم الأخلاق : ج 1 ص 247 ح 732 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 197 ح 703 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 154 ح 4687 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 543 ح 908 كلاهما نحوه و ح 909 ، الزهد لابن حنبل : ص 165 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 82 كلاهما نحوه ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 647 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 544 و ص 485 ، صفه الصفوه : ج 1 ص 140 ؛ الغارات : ج 1 ص 107 نحوه ، العدد القويّه : ص 237 ح 11 عن الزهرى وفيه «من الكفر» بدل «من الكبر» .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از حُرّ بن جرموز مرادی ، از پدرش : علی علیه السلام را دیدم که از قصر (دارالحکومه) بیرون می آمد و دو قطعه لباس قِطْری پوشیده بود . ازارش تا نیمه ساق می آمد و ردایش به کمر بسته تا نزدیک ازارش می رسید و در دستش تازیانه بود . در بازارها می چرخید و مردم را به پروای الهی و درستی خرید و فروش ، فرمان می داد و می فرمود : «در پیمانه کردن و وزن کردن ، سنگِ تمام بگذارید و در گوشت ، ندمید» .

مسند ابن حنبل به نقل از زید بن وَهْب : علی علیه السلام نزد جماعتی از خوارج بصره رفت . در بین آنان ، مردی بود به نام جعد بن بعجه . وی به علی علیه السلام گفت : ای علی ! از خدا بترس . خواهی مُرد! علی علیه السلام فرمود : «نه ؛ کشته می شوم . بر این جا ضربه ای زده خواهد شد که این جا را رنگین خواهد کرد (یعنی ریشش را از خون سرش) . این ، پیمانی است بسته شده و سرنوشتی است مشخّص شده و آن که افترا بندد ، ناکام است». آن شخص درباره لباس علی علیه السلام بر وی خُرده گرفت . فرمود : «شما را به لباس ، چه کار؟ این لباس ، از تکبّرْ دورتر است و مناسب تر است که مسلمان ، در [پوشیدن]آن به من اقتدا کند».

.

تاريخ دمشق عن زيد بن وهب الجهنى :خَرَجَ عَلَينا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ذاتَ يَومٍ وعَلَيهِ بُردانِ ، مُتَّزِرٌ بِأحَدِهِما مُرتَدٍ بِالآخَرِ ، قَد أرخى جانِبَ إزارِهِ ورَفَعَ جانِبًا ، قَد رَفَعَ إزارَهُ بِخِرقَهٍ ، فَمَرَّ بِهِ أعرابِىٌّ فَقالَ : أيُّهَا الإِنسانُ ، البَس مِن هذِهِ (1) الثِّيابِ ؛ فَإِنَّکَ مَيِّتٌ أو مَقتولٌ . فَقالَ : أيُّهَا الأَعرابِىُّ ، إنَّما ألبَسُ هذَينِ الثَّوبَينِ لِيَکوناَ أبعَدَ لى مِنَ الزَّهوِ ، وخَيرا لى فى صَلاتى ، وسُنَّةً لِلمُؤمِنِ . (2)

الطبقات الكبرى عن عبد اللّه بن أبى الهذيل :رَأَيتُ عَلِيّا وعَلَيهِ قَميصٌ رازِىٌّ ، إذا مَدَّ کُمَّهُ بَلَغَ الظُّفُرَ ، وإذا أرخاهُ بَلَغَ نِصفَ الذِّراعِ . (3)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن مالک بن دينار :حَدَّثَتنى عَجوزٌ مِنَ الحَىِّ : زَوَّجَ أبو موسَى الأَشعَرِىُّ بَعضَ بَنيهِ ، فَأَولَمَ عَلَيهِ ، فَدَعَا النّاسَ ، قالَت : فَأَتى عَلِىٌّ . قيلَ : جاءَ أميرُ المُؤمِنينَ ، فَفَتَحتُ بابَ الدّارِ قالَت : فَدَخَلَ عَلِىٌّ وفى يَدِهِ دِرَّهٌ وعَلَيهِ قَميصٌ لَيسَ لَهُ جُرُبّانٌ (4) . (5)

.

1- .فى المصدر : «هذا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بقيّه المصادر .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 485 ، الزهد لابن المبارک : ص 261 ح 756 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 3 .
3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 368 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 27 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 483 نحوه ، الاستيعاب : ج 3 ص 211 الرقم 1875 وفيه «غليظ دارس» بدل «رازى» ، المناقب للخوارزمى : ص 117 ح 127 ، الرياض النضره : ج 3 ص 211 ؛ مكارم الأخلاق : ج 1 ص 247 ح 734 وفيه «زابيّا» بدل «رازى» ، الغارات : ج 1 ص 96 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 96 كلاهما نحوه ، كشف الغمّه : ج 1 ص 162 وفيه «زريّا» بدل «رازىّ» .
4- .الجُرُبّان : جيب القميص ، والألف والنون زائدتان (النهايه : ج 1 ص 253 «جرب») .
5- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 533 ح 887 ، التواضع والخمول لابن أبى الدنيا : ص 178 ح 136 وفيه «عن الحسن» بدل «من الحىّ» .

تاریخ دمشق به نقل از زید بن وَهْب جُهَنی : روزی علی بن ابی طالب علیه السلام نزد ما آمد ، در حالی که بر تن وی دو قطعه پارچه بود که با یکی پایین تنه و با دیگری بالاتنه اش را پوشانده بود . یک طرف ازارش را رها کرده بود و سمت دیگر را با پارچه ای ، بالاتر بسته بود . اعرابی ای بر وی گذشت و گفت : ای مرد! این لباس ها[ی خوب] را بپوش که سرانجام یا می میری و یا کشته می شوی. فرمود : «ای اعرابی! من این دو لباس را به این خاطر می پوشم که مرا از تکبّر دور می سازد و برای نماز خواندانم مناسب است و سنّتی برای مؤمن است».

الطبقات الکبری به نقل از عبد اللّه بن ابی هُذَیل : علی علیه السلام را دیدم که پیراهنی از پارچه رازی پوشیده بود . هرگاه آستین آن را می کشید ، تا ناخنش می رسید و اگر رهایش می کرد ، تا نصف ذراع می رسید.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از مالک بن دینار : پیرزنی از عشیره حی به من گفت که ابو موسی اشعری ، یکی از پسرانش را داماد می کرد و به این خاطر ، ولیمه می داد و مردم را دعوت کرده بود. علی علیه السلام آمد . گفتند : امیر مؤمنان آمد. من درِ خانه را باز کردم . علی علیه السلام وارد شد ، در حالی که در دستش تازیانه ای بود و پیراهنی پوشیده بود که یقه نداشت.

.

الغارات عن أبى الأشعث العنزى عن أبيه :رَأَيتُ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام وقَدِ اغتَسَلَ فِى الفُراتِ يَومَ الجُمُعَهِ ، ثُمَّ ابتاعَ قَميصَ كَرابيسَ بِثَلاثَهِ دَراهِمَ ، فَصَلّى بِالنّاسِ فيهِ الجُمُعَهَ وما خِيطَ جُرُبّانُهُ بَعدُ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :اِبتاعَ عَلِيٌّ عليه السلام فى خِلافَتِهِ قَميصا سَمَلاً (2) بِأَربَعَهِ دَراهِمَ ، ثُمَّ دَعَا الخَيّاطَ فَمَدَّ كُمَّ القَميصَ ، وأَمَرَهُ بِقَطعِ ما جاوَزَ الأَصابِعَ . (3)

الطبقات الكبرى عن عطاء أبى محمّد :رَأَيتُ عَلِيّا خَرَجَ مِنَ البابِ الصَّغيرِ فَصَلّى رَكعَتَينِ حينَ ارتَفَعَتِ الشَّمسُ وعَلَيهِ قَميصُ كَرابيسَ كَسكَرِىٌّ فَوقَ الكَعبَينِ ، وكُمّاهُ إلَى الأَصابِعِ ، وأصلُ الأَصابِعِ غَيرُ مَغسولٍ . (4)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن إسماعيل عن اُمّ موسى خادم كانت لعلىّ عليه السلام :... قُلتُ : يا اُمَّ موسى فَما كانَ لِباسُهُ يَعنى عَلِيّا ؟ قالَت : الكَرابيسُ السُّنبُلانِيَّهُ (5) . (6)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن الضحّاک بن عمير :رَأَيتُ قَميصَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ الَّذى اُصيبَ فيهِ كرابيسَ سُنبُلانِيَّهً ، ورَأيتُ أثَرَ دَمِهِ عَلَيهِ كَهَيئَهِ الدُّردِىِّ (7) . (8)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 97 ، مكارم الأخلاق : ج 1 ص 247 ح 735 عن أبى الأشعث العبرى عن أبيه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 96 عن الأشعث العبدى .
2- .سَمَلَ الثوبُ : أخلقَ فهو سَمَلٌ (لسان العرب : ج 11 ص 345 «سمل») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 202 عن حاتم بن إسماعيل المدنى ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 139 .
4- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 29 و ص 28 نحوه ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 368 وليس فيه صدره .
5- .قميصٌ سُنبُلانى : سابغ الطول ، أو منسوب إلى بلد بالروم (القاموس المحيط : ج 3 ص 398 «سنبل») .

6- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 546 ح 917 ، الرياض النضره : ج 3 ص 213 عن اُمّ سليم .
7- .دُردِیٌّ الزيت وغيره : ما يبقى فى أسفله (لسان العرب : ج 3 ص 166 «درد») .
8- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 547 ح 918 ، الرياض النضره : ج 3 ص 213 وفيه «كأنّه ردىء» بدل «كهيئه الدرديّ» ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 236 عن الصمال بن عمير .

الغارات به نقل از ابو اشعث عَنزی ، از پدرش : علی علیه السلام را دیدم که روز جمعه ، در فُرات ، غسل کرده بود . آن گاه ، پیراهنی از جنس کرباس به سه درهم خرید و در آن ، نماز جمعه را خواند و پس از آن هم یقه اش را ندوخت .

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام در زمان خلافتش پیراهنی کهنه به چهار درهم خرید و آن گاه ، خیاط را صدا زد ، آستین پیراهن را کشید و فرمود که افزون بر مقدار انگشتان را قطع کند.

الطبقات الکبری به نقل از عطاء ابو محمّد : علی علیه السلام را دیدم که از باب صغیر ، خارج شد و وقتی که خورشید بالا آمد ، دو رکعت نماز به جا آورد ، پیراهن کرباسی کَسکَری که بر تن داشت تا بالای مُچ پایش بود . آستینش تا انگشتانش بود و خودِ انگشتان ، پوشیده نبود.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از اسماعیل ، از اُمّ موسی (خادم علی علیه السلام) : ... پرسیدم : امّ موسی! لباس علی علیه السلام چگونه بود؟ گفت : کرباسِ سُنبُلانی (1) بود.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ضحّاک بن عُمَیر : پیراهنی را که علی بن ابی طالب علیه السلام در آن ضربت خورد ، دیدم که از جنس کرباس سنبلانی بود و اثر خون او را در آن ، که حالتی چون دُرد داشت ، مشاهده کردم .

.

1- .این لباس را به سبب گشادی و بلندی سنبلانی می گفتند . (م)

الكافى عن زراره بن أعين :رَأَيتُ قَميصَ عَلِيٍّ عليه السلام الَّذى قُتِلَ فيهِ عِندَ أبى جَعفَرٍ عليه السلام ، فَإِذا أسفَلُهُ اثنا عَشَرَ شِبرا وبَدَنُهُ ثَلاثَهُ أَشبارٍ ، ورَأَيتُ فيهِ نَضحَ دَمٍ . (1)

الكافى عن الحسن الصيقل :قالَ لى أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام : تُريدُ اُريکَ قَميصَ عَلِيٍّ عليه السلام الَّذى ضُرِبَ فيهِ واُريکَ دَمَهُ ؟ قالَ : قُلتُ : نَعَم . فَدَعا بِهِ وهُوَ فى سَفَطٍ ، فَأخرَجَهُ ونَشَرَهُ فَإِذا هُوَ قَميصُ كَرابيسَ يُشبِهُ السُّنبُلانِىَّ ، فَإِذا مَوضِعُ الجَيبِ إلَى الأرضِ ، وإِذَا الدَّمُ أبيضُ شِبهُ اللَّبَنِ شِبهُ شُطَبِ السَّيفِ ، قالَ : هذا قَميصُ عَلِيٍّ عَليه السلام الَّذى ضُرِبَ فيهِ ، وهذا أثَرُ دَمِهِ . فَشَبَرتُ بَدَنَهُ فَإِذا هُوَ ثَلاثَهُ أشبارٍ ، وشَبَرتُ أسفَلَهُ فَإِذا هُوَ اثنا عَشَرَ شِبرا . (2)

دعائم الإسلام عن جعفر بن محمّد عليه السلام :أَنَّهُ أخرَجَ يَوما إلى أصحابِهِ قَميصَ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام الَّذى اُصيبَ فيهِ ، وفيهِ دَمُهُ ، فَنَشَرَهُ ، فَشَبَروهُ ، فَأصابوا دَورَ أسفَلِهِ اثنا عَشَرَ شِبرا ، وعَرضَ بَدَنِهِ ثَلاثَهَ أشبارٍ ، وطولَ كُمَّيهِ ثَلاثَهَ أشبارٍ . (3)

المناقب لابن شهر آشوب عن شبيكه :رَأَيتُ عَلِيّا يَأتَزِرُ فَوقَ سُرَّتِهِ ، ويَرفَعُ إزارَهُ إلى أنصافِ ساقَيهِ . (4)

الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إذا لَبِسَ القَميصَ مَدَّ يَدَهُ ، فَإِذا طَلَعَ عَلى أطرافِ الأَصابِعِ قَطَعَهُ . (5)

.

1- .الكافى : ج 6 ص 457 ح 9 .
2- .الكافى : ج 6 ص 457 ح 8 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 159 ح 54 .
3- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 157 ح 558 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 96 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 368 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 28 عن أبى العلاء مولى الأسلميّين وفيهما صدره وراجع ص 29 والبدايه والنهايه : ج 8 ص 3 .
5- .الكافى : ج 6 ص 457 ح 7 عن ابن القدّاح ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 483 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 3 نحوه وكلاهما عن سفيان .

الکافی به نقل از زُراره بن اَعیَن : لباسی را که علی علیه السلام در آن کشته شده بود ، در نزد امام باقر علیه السلام دیدم . پایین آن ، دوازده وجب و بالاتنه آن ، سه وجب بود و در آن ، لکه های خون را مشاهده کردم.

الکافی به نقل از حسن صیقل : امام صادق علیه السلام به من فرمود : «می خواهی لباسی را که علی علیه السلام در آن ، ضربت خورد و خون او را نشانت بدهم؟». گفتم : آری. آن لباس را خواست. لباس در سبدی بود . آن را در آورد و پهن کرد . پیراهنی کرباس ، شبیه به کرباس سنبلانی بود . قسمت گریبان آن ، طرفِ زمین بود و خونی که سفید شده بود ، شبیه به شیر و نظیر خطّ روی شمشیر ، در آن وجود داشت. فرمود : «این ، پیراهن علی علیه السلام است که در آن ، شمشیر خورد و این ، اثر خون او است» . قسمت بالای آن را وجب کردم ، سه وجب بود و قسمت پایین آن را وجب کردم ، دوازده وجب بود.

دعائم الإسلام از امام جعفر صادق علیه السلام :روزی پیراهنی را که علی علیه السلام در آن شمشیر خورده بود و اثر خون او در آن بود ، برای یارانش درآورد و پهن کرد . آن را وجب کردند. دورِ پایین آن ، دوازده وجب و عرض بالای آن ، سه وجب بود و طول آستینش سه وجب بود.

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از شبیکه : علی علیه السلام را دیدم که ازاری پوشیده و آن را بالای نافش بسته است و بلندی آن تا نیمه ساقش می رسید.

امام صادق علیه السلام :امیرمؤمنان ، هرگاه پیراهن می پوشید ، دستش را می کشید اگر آستین پیراهن از سر انگشتانش می گذشت ، آن را می بُرید.

.

الإمام الباقر عليه السلام :كانَ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ یَطوفُ فِی السّوقِ بِیَدِهِ دِرَّهٌ ، فَاُتِیَ بِقَمیصٍ لَهُ سُنبُلانِیٍّ فَلَبِسَهُ ، فَخَرَجَ کُمَّاهُ عَلی یَدَیهِ ، فَأَمَرَ بِهِما فَقُطِعا حَتّی استَوَیا بِیَدَیهِ ، ثُمَّ أخَذَ دِرَّتَهُ فَذَهَبَ یَطوفُ . (1)

الإمام الصادق علیه السلام :کانَ عَلِیٌّ علیه السلام یَلبَسُ القَمیصَ الرّابِیَّ ، ثُمَّ یَمُدُّ یَدَهُ فَیَقطَعُ مَعَ أطرافِ أصابِعِهِ . (2)

المناقب للخوارزمی عن أبی رزین :إنَّ أفضَلَ ثَوبٍ رَأَیتُهُ عَلی عَلِیٍّ القَمیصُ مِن قِهزٍ (3) ، وبُردَینِ قِطرِیَّینِ . (4)

المناقب للخوارزمی عن معاویه عن رجل من بنی کاهل :رَأَیتُ عَلی عَلِیٍّ تُبّانا (5) وقالَ : نِعمَ الثَّوبُ ؛ ما أستَرَهُ لِلعَورَهِ ، وأکَفَّهُ لِلأَذی . (6)

الزهد عن عمر بن قیس :قیلَ لِعَلِیٍّ علیه السلام : لِمَ تَرقَعُ قَمیصَکَ ؟ قالَ : یُخشِعُ القَلبَ ، ویَقتَدی بِهِ المُؤمِنُ . (7)

.

1- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 29 عن سلیمان بن بلال عن الإمام الصادق علیه السلام .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 96 وراجع صفه الصفوه : ج 1 ص 134 والریاض النضره : ج 3 ص 212 .
3- .القِهز : ثیاب بیض ، یخالطها حریر . وقال الزمخشری : ضرب من الثیاب یتّخذ من صوف کالمرعزّی ، وربّما خالطه الحریر (النهایه : ج 4 ص 129 «قهز») .
4- .المناقب للخوارزمی : ص120 ح 134 وراجع الطبقات الکبری : ج3 ص 26 و ص 28 وأنساب الأشراف : ج2 ص 365 .
5- .التُبّان : سراویل صغیر مقدار شبر ، یستر العوره المغلّظه فقط ، یکون للملّاحین (تاج العروس : ج18 ص 86 «تبن») .
6- .المناقب للخوارزمی : ص120 ح 133 ، فرائد السمطین : ج1 ص 353 ح 279 وراجع مکارم الأخلاق : ج1 ص 223 ح 656 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 96 .

7- .الزهد لابن حنبل : ص 163 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 536 ح 893 وفيه «ترفع» بدل «ترقع» و ص 549 ح 923 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 28 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 369 ، تذكره الخواصّ : ص 113 ، صفه الصفوه : ج 1 ص 134 والخمسه الأخيره نحوه وكلّها عن عمرو بن قيس ، حليه الأولياء : ج 1 ص 83 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 235 ؛ مكارم الأخلاق : ج 1 ص 249 ح 739 عن طلحه بن زيد عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 96 .

امام باقر علیه السلام :علی بن ابی طالب علیه السلام در بازار می گشت و در دست ، تازیانه ای داشت . روزی پیراهنی سنبلانی برایش آوردند . آن را پوشید . آستین هایش از دستانش گذشت . فرمود قسمت اضافی آن را قطع کنند تا با دستش هم اندازه شود و آن گاه ، تازیانه اش را برداشت و رفت تا در بازار ، گشت بزند.

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام پیراهن زابی (1) می پوشید . آن گاه ، دستش را می کشید و هر آنچه از آستین لباس را که از انگشتان دستش بیشتر بود ، قطع می کرد.

المناقب ، خوارزمی به نقل از ابو رَزین : بهترین لباسی را که بر تن علی علیه السلام دیدم ، پیراهنی از قِهز (پارچه پشمی سفید که رگه هایی از حریر در آن باشد) و دو پارچه قِطرانی (محصول محله ای در شادگان) بود.

المناقب ، خوارزمی به نقل از معاویه ، از شخصی از خاندان بنی کاهل : علی علیه السلام را در حالی که شلوارکی پوشیده بود ، دیدم . فرمود : «بهترین لباس ، آن است که عورت را بپوشاند و به بدن آزار نرساند».

الزهد به نقل از عمر بن قیس : از علی علیه السلام پرسیده شد : چرا پیراهنت را وصله می زنی؟ فرمود : «چون دل را فروتن می کند و مؤمن ، به آن اقتدا می کند».

.

1- .زاب ، نام محلّه ای است در شهر واسط در عراق .

فضائل الصحابه لابن حنبل عن زيد بن وهب :إنَّ بَعجَةَ عاتَبَ عَلِيّا فى لِباسِهِ ، فَقالَ : يَقتَدِى المُؤمِنُ ، ويُخشِعُ القَلبَ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام وقَد رُئِىَ عَلَيهِ إزارٌ خَلَقٌ مَرقوعٌ فَقيلَ لَهُ فى ذلِکَ :يَخشَعُ لَهُ القَلبُ ، وتَذِلُّ بِهِ النَّفسُ ، ويَقتَدى بِهِ المُؤمِنونَ . إنَّ الدُّنيا وَالآخِرَةَ عَدُوّانِ مُتَفاوِتانِ ، وسَبيلانِ مُختَلِفانِ ، فَمَن أحَبَّ الدُّنيا وتَوَلّاها أبغَضَ الآخِرَةَ وعاداها ، وهُما بِمَنزِلَهِ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ ؛ وماشٍ بَينَهُما كُلَّما قَرُبَ مِن واحدٍ بَعُدَ مِنَ الآخِرِ ، وهُما بَعدُ ضَرَّتانِ . (2)

المناقب لابن شهر آشوب :رُئِىَ [عَلى] عَلِىٍّ عليه السلام إزارٌ غَليظٌ اشتَراهُ بِخَمسَهِ دَراهِمَ ، ورُئِىَ عَلَيهِ إزارٌ مَرقوعٌ ، فَقيلَ لَهُ فى ذلِکَ ، فَقالَ عليه السلام : يَقتَدى بِهِ المُؤمِنونَ ، ويَخشَعُ لَهُ القَلبُ ، وتَذِلُّ بِهِ النَّفسُ ، ويَقصِدُ بِهِ المُبالِغُ . وفى رِوايَهٍ : أشبَهُ بِشِعارِ الصّالِحينَ . وفى رِوايَهٍ : أحصَنُ لِفَرجى . وفى رِوايَهٍ : هذا أبعَدُ لى مِنَ الكِبرِ ، وأجدَرُ أن يَقتَدِىَ بِهِ المُسلِمُ . (3)

الطبقات الكبرى عن أبى ظبيان :خَرَجَ عَلَينا عَلِىٌّ فى إزارٍ أصفَرَ وخَميصَهٍ (4) سَوداءَ . (5)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 549 ح 924 .
2- .نهج البلاغه : الحكمه 103 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 96 ، مكارم الأخلاق : ج 1 ص 250 ح 743 ، نزهه الناظر : ص 53 ح 30 وفيها إلى «المؤمنون» .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 96 وراجع فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 542 ح 908 و 909 .
4- .الخميصه : ثوب خزّ أو صوف مُعلَم . وقيل : لا تسمّى خميصه إلّا أن تكون سوداء مُعلَمه (النهايه : ج2 ص 81 «خمص») .
5- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 31 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 408 .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از زید بن وهب : بعجه [از خوارج] ، علی علیه السلام را در لباس پوشیدن ، مورد سرزنش کرد. فرمود : «مؤمن به من اقتدا می کند و [این شیوه لباس پوشیدنْ] دل را فروتن می سازد».

امام علی علیه السلام هنگامی که جامه ای کهنه و پینه دار پوشیده بود و مورد پرسش قرار گرفته بود : دل با آن ، فروتن می گردد و نفْس ، ذلیل می شود و مؤمنان ، به این کار اقتدا می کنند. دنیا و آخرت ، دو دشمنِ متفاوت اند و دو راه جدا هستند . آن که دنیا را دوست بدارد و به آن علاقه نشان دهد ، آخرت را ناخوش خواهد داشت و با آن ، دشمن خواهد بود . آن دو چون مشرق و مغرب اند و آن که بین آن دو گام می زند ، به هر کدام نزدیک شود ، از دیگری دور می گردد و آن دو ، دو هَوو هستند.

المناقب ، ابن شهر آشوب :بر تن علی علیه السلام جامه ای زِبر که به پنج درهم خریده بود و جامه ای پینه دار دیده شد . از وی در این باره سؤال شد . در پاسخ فرمود : «مؤمنان ، به آن اقتدا می کنند و دل به خاطر آن ، فروتن می شود و نفْس ، ذلیل می گردد و زیاده روی کننده ، به میانه روی می گراید». در روایتی دیگر چنین آمده [که فرمود] : «به نشانه صالحان ، شبیه تر است» . و در روایتی دیگر ، این گونه آمده است [که فرمود] : «بهتر نگهدارنده عورت است» . و در روایتی دیگر آمده است [که فرمود]: «مرا از تکبّر ، بیشتر دور می کند و برای مسلمان ، در اقتدا کردن ، مناسب تر است».

الطبقات الکبری به نقل از ابو ظبیان : علی علیه السلام در حالی که ازاری زرد و لباسی سیاه نقشدار پوشیده بود ، پیش ما آمد.

.

نهج البلاغه عن نوف البكالى :خَطَبَنا ... أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ عليه السلام بِالكوفَهِ وهُوَ قائِمٌ عَلى حِجارَهٍ نَصَبَها لَهُ جَعدَهُ بنُ هُبَيرَهَ المَخزومِىُّ ، وعَلَيهِ مِدرَعَهٌ مِن صوفٍ وحَمائِلُ سَيفِهِ ليفٌ ، وفى رِجلَيهِ نَعلانِ مِن ليفٍ ، وكَأَنَّ جَبينَهُ ثَفِنَهُ بَعيرٍ . (1)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن ابن أبى مليكه :لَمّا أرسَلَ عُثمانُ إلى عَلِىٍّ فِى اليَعاقيبِ وَجَدَهُ مُتَّزِرا بِعَباءَهٍ ، مُحتَجِزا العِقالَ ، وهُوَ يَهنَأُ (2) بَعيرا لَهُ . (3)

3 / 5 4بَيتُهُالإمام الباقر عليه السلام فى صِفَهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : لَقَد وَلِىَ النّاسَ خَمسَ سِنينَ ، فَما وَضَعَ آجُرَّهً عَلى آجُرَّهٍ ، ولا لَبِنَهً عَلى لَبِنَهٍ . (4)

وقعه صفّين عن الأصبغ بن نباته :إنَّ عَلِيّا لَمّا دَخَلَ الكوفَهَ ، قيلَ لَهُ : أىَّ القَصرَينِ نُنزِلُکَ ؟ قالَ : قَصرُ الخَبالِ لا تُنزِلونيهِ ، فَنَزَلَ عَلى جَعدَهَ بنِ هُبَيرَهَ المَخزومِىِّ. (5)

الكامل فى التاريخ عن سفيان :إنَّ عَلِيّا لَم يَبنِ آجُرَّهً عَلى آجُرَّهٍ ، ولا لَبِنَهً عَلى لَبِنَهٍ ، ولا قَصَبَهً عَلى قَصَبَهٍ ، وإن كانَ لَيُؤتى بِحُبوبِهِ مِنَ المَدينَهِ فى جِرابٍ . (6)

.

1- .نهج البلاغه : صدر الخطبه 182 ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 443 ح 12 .
2- .هَنَأت البعير : إذا طليته بالهناء وهو القَطِران (النهايه : ج 5 ص 277 «هنأ») .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 536 ح 891 ، الزهد لابن حنبل : ص 163 عن أبى مليكه وفيه «التعاقب» بدل «اليعاقيب» ، الرياض النضره : ج 3 ص 213 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 236 ؛ عوالى اللآلى : ج 1 ص 278 ح 110 وليس فيه «فى اليعاقيب» .
4- .الكافى : ج 8 ص 130 ح 100 ، الأمالى للطوسى : ص 693 ح 1470 كلاهما عن محمّد بن مسلم ، الأمالى للصدوق : ص 356 ح 437 ، مجمع البيان : ج 9 ص 133 كلاهما عن محمّد بن قيس ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص

84 عن عمر بن سعيد بن هلال عن الإمام الصادق عليه السلام ، روضه الواعظين : ص 131 .
5- .وقعه صفّين : ص 5 .
6- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 443 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 482 وفيه «بجبوبه» بدل «بحبوبه» ، أُسد الغابه : ج 4 ص 97 الرقم 3789 وفيه «بجبوته» ، المناقب للخوارزمى : ص 118 ح 129 وفيه «بحبويه» وكلاهما نحوه .

3 / 5 4 خانه علی

نهج البلاغه به نقل از نَوف بِکالی : امیرمؤمنان علی علیه السلام در کوفه بر روی سنگی که جَعده بن هُبَیره مخزومی برایش گذاشته بود ، برای ما سخنرانی کرد ، در حالی که جامه ای پشمین به تن داشت و بند شمشیرش از لیف بود و در پایش ، دو پاپوش از لیف بود و پیشانی اش چون زانوی شتر ، پینه بسته بود.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابن ابی مَلیکه : هنگامی که عثمان ، کسی را نزد علی علیه السلام در منطقه یعاقیب فرستاد ، او را در حالی که عبایی بر خود پیچیده بود و سربندی بر سر داشت ، دیدند که به شترش قطران می مالید.

3 / 5 4خانه علیامام باقر علیه السلام در وصف امیر مؤمنان علیه السلام : پنج سال بر مردم حکومت کرد و در این مدّت ، آجری بر آجری ننهاد و خشتی بر خشتی نگذاشت.

وقعه صِفّین به نقل از اصبغ بن نُباته : هنگامی که علی علیه السلام وارد کوفه شد ، از وی پرسیدند : در کدام یک از دو قصر ، جایت دهیم؟ فرمود : «مرا در قصر فساد ، سکونت ندهید» . از این رو، به خانه جَعده بن هُبَیره مخزومی رفت.

الکامل فی التاریخ به نقل از سفیان : علی علیه السلام آجری بر آجری ننهاد و خشتی بر خشتی نگذاشت و چوبی به چوبی وصل نکرد و تا زمانی که بود ، آذوقه اش در کیسه از مدینه می آمد.

.

3 / 5 5شِراؤُهُالطبقات الكبرى عن فرّوخ :رَأَيتُ عَلِيّا فى بَنى ديوارٍ وأنَا غُلامٌ ، فَقالَ : أ تَعرِفُنى ؟ فَقُلتُ : نَعَم ، أنتَ أميرُ المُؤمِنينَ . ثُمَّ أتى آخَرَ فَقالَ : أ تَعرِفُنى ؟ فَقالَ : لا ، فَاشتَرى مِنهُ قَميصا زايِيّا ، فَلَبِسَهُ ، فَمَدَّ كُمَّ القَميصِ فَإِذا هُوَ مَعَ أصابِعِهِ ، فَقالَ : لَهُ كُفَّهُ . فَلَمّا كَفَّهُ قالَ : الحَمدُلِلّهِ الَّذى كَسا عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ . (1)

خصائص الأئمّه عليهم السلام :رُوِىَ عَن مَولىً لِبَنِى الأَشتَرِ النَّخَعِىِّ قالَ : رَأَيتُ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيّا عليه السلام وأنَا غُلامٌ وقد أتَى السّوقَ بِالكوفَهِ ، فَقالَ لِبَعضِ باعَهِ الثِّيابِ : أ تَعرِفُنى ؟ قالَ : نَعَم ، أنتَ أميرُ المُؤمِنينَ ، فَتَجاوَزَهُ . وسَأَلَ آخَرَ ، فَأَجابَ بِمِثلِ ذلِکَ ، إلى أن سَأَلَ واحِدا فَقالَ : ما أعرِفُکَ ، فَاشتَرى مِنهُ قَميصا ، فَلَبِسَهُ ، ثُمَّ قالَ : الحَمدُلِلّهِ الَّذى كَسا عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ . وإنَّمَا ابتاعَ عليه السلا ن لا يَعرِفُهُ خَوفا مِنَ المُحاباهِ فى إرخاصِ مَا ابتاعَهُ . (2)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبى مطر :رَأَيتُ عَلِيّا مُؤتَزِرا بِإِزارٍ ، مُرتَدِيا بِرِداءٍ ، مَعَهُ الدِّرَّهُ ، كَأَنَّهُ أعرابِىٌّ يَدورُ بَدَوِىٌّ حَتّى بَلَغَ أسواقَ الكَرابيسِ ، فَقالَ : يا شَيخُ ، أحسِن بَيعى فى قَميصٍ بِثَلاثَهِ دَراهِمَ . فَلَمّا عَرَفَهُ لَم يَشتَرِ مِنهُ شَيئا . ثُمَّ أتى آخَرَ ، فَلَمّا عَرَفَهُ لَم يَشتَرِ مِنهُ شَيئا . فَأتى غُلاما حَدَثا ، فَاشتَرى مِنهُ قَميصا بِثَلاثَهِ دَراهِمَ ، ثُمَّ جاءَ أبُو الغُلامِ فَأخبَرَهُ ، فَأخَذَ أبوهُ دِرهَما ثُمَّ جاءَ بِهِ ، فَقالَ : هذَا الدِّرهَمُ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : ما شَأنُ هذَا الدِّرهَمِ ؟ قالَ : كانَ ثَمَنُ القَميصِ دِرهَمَينِ (3) . قالَ : باعَنى رِضاىَ ، وأخَذَ رِضاهُ . (4)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 28 ، التاريخ الكبير : ج 7 ص 132 الرقم 600 نحوه ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 369 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 484 .
2- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 80 ، حليه الأبرار : ج 2 ص 236 .
3- .فى المصدر : «كان قميصاً ثمن درهمين» ، وما أثبتناه من الزهد لابن حنبل والرياض النضره .
4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 528 ح 878 ، الزهد لابن حنبل : ص 162 ، صفه الصفوه : ج 1 ص 134 عن أبى مطرف ، الرياض النضره :

ج 3 ص 220 عن ابن مطرف ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 235 وراجع المناقب للخوارزمى : ص 121 ح 136 .

3 / 5 5 خرید کردن علی

3 / 5 5خرید کردن علیالطبقات الکبری به نقل از فرّوخ : من نوجوان بودم که علی علیه السلام را در [محلّه]بنی دیوان دیدم . فرمود : «مرا می شناسی؟» . گفتم : آری. تو امیر مؤمنانی. پیش دیگری رفت و فرمود : «مرا می شناسی؟» . گفت : نه. از وی پیراهنی زابی خرید . آن را پوشید و آستینش را کشید ، که تا انگشتان دستش می رسید . به فروشنده فرمود : «اصلاحش کن» . وی آن را اصلاح کرد . فرمود : «سپاس ، خدایی را که علی بن ابی طالب را پوشاند».

خصائص الأئمّه علیهم السلام: از یکی از غلامان خاندان اَشتر نخعی روایت شده که گفت : زمانی که نوجوان بودم ، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را دیدم که به بازار کوفه آمد . به لباس فروشی فرمود : «آیا مرا می شناسی؟». گفت : آری . تو امیر مؤمنانی . از او رد شد و از دیگری پرسید . او هم همان گونه پاسخ داد . تا آن که به شخصی رسید که گفت : تو را نمی شناسم . از وی پیراهنی خرید و پوشید . آن گاه فرمود : «سپاس ، خدایی را که علی بن ابی طالب را پوشاند». از کسی لباس خرید که وی را نمی شناخت ، از ترس آن که به وی از روی گذشت ، ارزان تر بفروشد.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابو مَطَر : علی علیه السلام را در حالی که ازار و ردایی بر تن داشت و در دستش تازیانه ای بود ، دیدم ، گویی که اعرابی ای است و ناشناس می گردد ، تا آن که به بازار لباس فروشان رسید . به پیرمردی فرمود : «ای پیرمرد! پیراهنی به سه درهم به من بفروش». وقتی آن مرد ، وی را شناخت ، از او چیزی نخرید . نزد دیگری رفت . وقتی او هم وی را شناخت از او هم نخرید تا پیش نوجوانی رفت و از او پیراهنی به سه درهم خرید. وقتی پدر نوجوان آمد و نوجوان به وی خبر داد، پدرش درهمی را برداشت و نزد علی علیه السلام آمد و گفت : این یک درهم توست ، ای امیر مؤمنان! فرمود : «این درهم برای چیست؟ پاسخ داد : قیمت پیراهن ، دو درهم بود . فرمود : «او از روی رضایت من به من فروخت و پول را هم از روی رضایت گرفت».

.

روضه الواعظين عن الأصبغ بن نباته :أتى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ومَعَهُ قَنبَرٌ البَزّازينَ ، فَساوَمَ رَجُلاً بِثَوبَينِ ، فَقالَ : بِعنى ثَوبَينِ . فَقالَ الرَّجُلُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، عِندى حاجَتُکَ . فَلَمّا عَرَفَهُ انصَرَفَ ، حَتّى أتى غُلاما ، فَقالَ : بِعنى ثَوبَينِ ، فَماکَسَهُ (1) الغُلامُ ، حَتّى اتَّفَقا عَلى سَبعَهِ دَراهِمَ ؛ ثَوبا بِأَربَعَهِ دَراهِمَ ، وثَوبا بِثَلاثَهِ دَراهِمَ ، وقالَ لِغُلامِهِ قَنبَرٍ : اِختَرِ الثَّوبَينِ . فَاختارَ الَّذى بِأَربَعَهٍ ، ولَبِسَ هُوَ الَّذى بِثَلاثَهٍ ، وقالَ : الحَمدُللّهِ الَّذى رَزَقَنى ما اُوارى بِهِ عَورَتى ، وأَتَجَمَّلُ بِهِ فى خَلقِهِ . ثُمَّ أتَى المَسجِدَ فَکَوَّمَ کومَهً مِن حَصىً ، فَاستَلقى عَلَيها ، فَجاءَ أبُو الغُلامِ فَقالَ : إنَّ ابنى لَم يَعرِفکَ ، وهذانِ الدِّرهَمانِ رَبِحَهُما ، فَخُذهُما . فَقالَ عليه السلام : ما کُنتُ لِأَفعَلَ ، فَقَد ماکَستُهُ وماکَسَنى ، وَاتَّفَقنا عَلى رِضىً . (2)

دعائم الإسلام فِى الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : خَرَجَ مِنَ المَسجِدِ فَأَتى دارَ قُراتٍ وبِها يَومَئِذٍ يُباعُ الکَرابيسُ ، فَرَأى شَيخا يَبيعُ ، فَقالَ : يا شَيخُ ، بِعنى قَميصا بِثَلاثَهِ دَراهِمَ . فَقالَ : نَعَم يا أميرَ المُؤمِنينَ وقامَ قائِما فَلَمّا عَلِمَ عليه السلام أَنَّهُ قَد عَرَفَهُ قالَ : اِجلِس . ثُمَّ أتى آخَرَ ، فَکانَ مِثلَ ذلِکَ ، فَقالَ : اِجلِس . ثُمَّ أتى غُلاما ، فَأَعرَضَ عَنهُ ولَم يَلتَفِت إلَيهِ ، فَاشتَرى مِنهُ قَميصا بِثَلاثَهِ دَراهِمَ ، فَلَبِسَهُ ، فَبَلَغَ مِنهُ ما بَينَ الرُّسغَينِ (3) إلَى الکَعبَينِ (4) ، ثُمَّ نَظَرَ إلى کُمَّيهِ فَرآهُما قَد خَرَجا عَلى يَدَيهِ ، فَقَطَعَ ما فَضَلَ عَن أطرافِ أصابِعِهِ ، ثُمَّ قالَ : الحَمدُللّهِ الَّذى رَزَقَنى مِنَ الرِّياشِ ما أَتَجَمَّلُ بِهِ فِى النّاسِ ، ووارى سَوءَتى ، وسَتَرَ عَورَتى ، الحَمدُللّهِ رَبِّ العالَمينَ . فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هذا قَولٌ قُلتَهُ عَن نَفسِکَ ، أو شَىءٌ سَمِعتَهُ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ : کانَ رَسولُ اللّهِ إذا لَبِسَ ثَوبا قالَ مِثلَ هذَا القَولِ . (5)

.

1- .المماکسه فى البيع : انتقاص الثمن واستحطاطه ، والمنابذه بين المتبايعين (النهايه : ج 4 ص 349 «مکس») .
2- .روضه الواعظين : ص 121 ، مکارم الأخلاق : ج 1 ص 246 ح 730 ، بحار الأنوار : ج 79 ص 309 ح 14 .
3- .الرُّسغُ : مجتَمَعُ الساقين والقدمين (لسان العرب : ج 8 ص 428 «رسغ») .

4- .كَعبُ الإنسان : ما أشرَفَ فوق رُسغِه عند قَدَمِه ، وقيل : هو العظمُ الناشزُ فوق قدمِه (لسان العرب : ج 1 ص 718 «كعب») .
5- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 156 ح 556 وراجع مسند ابن حنبل : ج 1 ص 331 ح 1352 و ح 1354 ومسند أبى يعلى : ج 1 ص 181 ح 290 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 486 والبدايه والنهايه : ج 8 ص 4 والمناقب للخوارزمى : ص121 ح 136 .

روضه الواعظین به نقل از اصبغ بن نُباته : امیر مؤمنان به بازار بزّازها آمد و قنبر ، همراه او بود . با مردی برای دو لباس ، چانه زد و فرمود : «دو لباس به من بفروش». مرد گفت : ای امیر مؤمنان! لباسی که می خواهی ، دارم. وقتی آن مرد ، علی علیه السلام را شناخت ، از او گذشت و نزد نوجوانی آمد و فرمود : «دو لباس به من بفروش» . نوجوان ، شروع به چانه زدن کرد تا آن که به هفت درهم توافق کردند؛ یک لباس به چهار درهم و لباس دیگر به سه درهم . به غلامش قنبر فرمود : «یکی از این دو را بردار» . قنبر ، لباس چهار درهمی را برداشت و لباس سه درهمی را خود پوشید و فرمود : «سپاس ، خدایی را که لباسی به من روزی کرد تا با آن ، عورتم را بپوشانم و در بین مردم ، خود را بیارایم». آن گاه به مسجد آمد و از ریگ ها کُپّه ای ساخت و روی آن ، دراز کشید. پدر نوجوان آمد و گفت : پسرم شما را نشناخت . این دو درهم ، سود [من از] آن است . اینها را بگیر . فرمود : «آن را قبول نمی کنم . او با من چانه زد و من هم چانه زدم و با هم از روی رضا توافق کردیم».

دعائم الإسلام درباره امام علی علیه السلام [علی علیه السلام] از مسجد خارج شد و به منطقه دار فرات که آن روزها بازار کرباس فروش ها بود آمد . پیرمردی فروشنده را دید . فرمود : «ای پیرمرد! پیراهنی به سه درهم به من بفروش؟» . مرد سر پا ایستاد و گفت : آری ، ای امیر مؤمنان! وقتی فهمید که او وی را شناخته است ، فرمود : «بنشین» . آن گاه ، نزد دیگری آمد . او هم چنین کرد. فرمود : «بنشین». آن گاه ، پیش نوجوانی آمد . نوجوان از وی روی برگردانْد و به وی توجّه نکرد . از او پیراهنی به سه درهم خرید و آن را پوشید . بلندی آن ، بین مچ تا روی پا[یش] می رسید . آن گاه به آستین آن نگاه کرد . دید که از دستش بیرون زده است . قسمت زیادیِ آن (از مقدار انگشتانش) را قطع کرد و آن گاه گفت : «سپاس ، خدایی را که از لباس چیزی به من ارزانی داشت که با آن در بین مردم ، خود را می آرایم، عیوب خود را می پوشانم و شرمگاهم را پوشیده می دارم . سپاس ، خدای جهان راست». مردی به وی گفت : ای امیر مؤمنان! این ، سخنی است که از پیش خود گفتی یا حدیثی است که از پیامبر خدا شنیدی؟ فرمود : «پیامبر خدا ، هرگاه لباس می پوشید ، این را می گفت».

.

فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبى بحر عن شيخ لهم :رَأَيتُ عَلى عَلِيٍّ إزارا غَليظا ، قالَ : اِشتَرَيتُهُ بِخَمسَهِ دَراهِمَ ، فَمَن أربَحَنى فيهِ دِرهَما بِعتُهُ . ورَأَيتُ مَعَهُ دَراهِمَ مَصرورهً ، فَقالَ : هذِهِ بَقِيَّهُ نَفَقَتِنا مِن يَنبُعَ (1) . (2)

إرشاد القلوب :رُوِىَ أنَّ عَلِيّا عليه السلام اجتازَ بِقَصّابٍ وعِندَهُ لَحمٌ سَمينٌ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هذَا اللَّحمُ سَمينٌ ، اشتَرِ مِنهُ ! فَقالَ لَهُ : لَيسَ الثَّمَنُ حاضِرا . فَقالَ : أنَا أصبِرُ يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ لَهُ : أنا أصبِرُ عَنِ اللَّحمِ . (3)

.

1- .يَنْبُع : بليده بالقرب من المدينه ، وبها عيون وحضر وحصن (تقويم البلدان : ص 89) .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 532 ح 885 ، الزهد لابن حنبل : ص 163 ، السنن الكبرى : ج 5 ص 538 ح 10794 وليس فيه ذيله ، أُسد الغابه : ج4 ص97 الرقم 3789 ، الرياض النضره : ج 3 ص 212 نحوه .
3- .إرشاد القلوب : ص 119 .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابو بحر ، از یکی از استادانش : بر تن علی علیه السلام لباسی زِبر دیدم . فرمود : «این را به پنج درهم خریده ام . هرکس یک درهم سود بدهد ، آن را می فروشم . در پیشش چند درهم در کیسه دیدم. فرمود : «این ، باقی مانده خرجی مان از [منطقه] یَنبُع است».

إرشاد القلوب :روایت شده که علی علیه السلام از پیش قصّابی گذر کرد که لاشه ای فربه داشت. مرد گفت : ای امیر مؤمنان ! این، لاشه ای فربه است. از آن بخر. به او فرمود : «الآن ، پولش را ندارم». گفت : ای امیر مؤمنان ! صبر می کنم . به او فرمود : «من برای خوردن گوشت ، صبر می کنم !».

.

3 / 5 6مُواساتُهُالإمام الباقر عليه السلام فى صِفَهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : إن كانَ لَيَشتَرِى القَميصَ السُّنبُلانِىَّ (1) ، ثُمَّ يُخَيِّرُ غُلامَهُ خَيرَهُما ثُمَّ يَلبَسُ الباقِىَ . (2)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبى النوار :أتانى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ومَعَهُ غُلامٌ لَهُ ، فَاشتَرى مِنّى قَميصَ كَرابيسَ ، قالَ لِغُلامِهِ : اِختَر أيَّهُما شِئتَ . فَأَخَذَ أحَدَهُما ، وأخَذَ عَلِىٌّ الآخَرَ فَلَبِسَهُ ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ ، فَقالَ : اِقطَعِ الَّذى يَفضُلُ مِن قَدرِ يَدى . فَقَطَعَهُ وكَفَّهُ ، فَلَبِسَهُ وذَهَبَ . (3)

الغارات عن أبى مطر فِى الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : أتى سوقَ الكَرابيسِ ، فَإذا هُوَ بِرَجُلٍ وَسيمٍ ، فَقالَ : يا هذا ، عِندَکَ ثَوبانِ بِخَمسَهِ دَراهِمَ ؟ فَوَثَبَ الرَّجُلُ فَقالَ : نَعَم ، يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَلَمّا عَرَفَهُ مَضى عَنهُ وتَرَکَهُ ، فَوَقَفَ عَلى غُلامٍ فَقالَ لَهُ : يا غُلامُ ، عِندَکَ ثَوبانِ بِخَمسَهِ دَراهِمَ ؟ قالَ : نَعَم ، عِندى ثَوبانِ ، أحَدُهُما أخيَرُ مِنَ الآخَرِ ؛ واحِدٌ بِثَلاثَهٍ ، وَالآخَرُ بِدِرهَمَينِ . قالَ : هَلُمَّهُما . فَقالَ : يا قَنبَرُ ، خُذِ الَّذى بِثَلاثَهٍ . قالَ : أنتَ أولى بِهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؛ تَصعَدُ المِنبَرَ ، وتَخطُبُ النّاسَ . فَقالَ : يا قَنبَرُ ، أنتَ شابٌّ ، ولَکَ شِرَّهُ الشَّبابِ ، وأنَا أستَحيى مِن رَبّى أن أتَفَضَّلَ عَلَيکَ ؛ لِأَنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : ألبِسوهُم مِمّا تَلبَسونَ ، وأطعِموهُم مِمّا تَأكُلونَ . ثُمَّ لَبِسَ القَميصَ ومُدَّ يَدَهُ فى رُدنِهِ فَإذا هُوَ يَفضُلُ عَن أصابِعِهِ ، فَقالَ : يا غُلامُ ، اِقطَع هذَا الفَضلَ . فَقَطَعَهُ ، فَقالَ الغُلامُ : هَلُمَّهُ أکُفَّهُ يا شَيخُ . فَقالَ : دَعهُ کَما هُوَ ؛ فَإِنَّ الأمرَ أسرَعُ مِن ذلِکَ . (4)

.

1- .كذا فى المصدر ، وفى بقيّه المصادر : «القميصين السنبلانيّين» .
2- .الكافى : ج 8 ص 30 ح 100 ، الأمالى للطوسى : ص 692 ح 1470 كلاهما عن محمّد بن مسلم ، الأمالى للصدوق : ص 356 ح 437 عن محمّد بن قيس ، مكارم الأخلاق : ج 1 ص 245 ح 728 ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 157 ح 559 كلاهما نحوه وراجع صفه الصفوه : ج 1 ص 134 والرياض النضره : ج 3 ص 211 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 544 ح 911 ، الزهد لابن حنبل : ص 165 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 97 الرقم 3789 وفيهما «قميصَى» بدل

«قميص» ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 235 ؛ عوالى اللآلى : ج 1 ص 278 ح 109 وزاد فيها «وهو خليفه» بعد «غلام له» .
4- .الغارات : ج 1 ص 106 ، روضه الواعظين : ص 121 .

3 / 5 6 مواسات علی

3 / 5 6مواسات علیامام باقر علیه السلام در وصف امیرمؤمنان علیه السلام : دو پیراهن سنبلانی می خرید و غلامش را در انتخاب بهترینِ آن دو ، آزاد می گذاشت و خود ، دیگری را می پوشید.

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابو نوار : علی بن ابی طالب علیه السلام به همراه غلامش پیش من آمد و از من ، دو پیراهن کرباس خرید و آن گاه به غلامش فرمود : «هر کدام را که می خواهی ، انتخاب کن» . او یکی از آن دو را برگزید و علی علیه السلام دیگری را برداشت و پوشید . آن گاه آستینش را اندازه گرفت و فرمود : «آن مقدار که از دست من بیرون می زند ، قطع کن». غلام ، آن را قطع کرد و دوخت و علی علیه السلام پوشید و رفت.

الغارات به نقل از ابو مَطَر ، درباره امام علی علیه السلام : [علی علیه السلام] به بازار کرباس فروش ها آمد و در برابر فرد خوش چهره ایستاد و فرمود : «ای مرد! دو لباس به پنج درهم داری؟» . مرد ، فوری برخاست و گفت : آری ، ای امیر مؤمنان! وقتی مرد او را شناخت ، علی علیه السلام او را رها کرد و از وی گذشت و پیش جوانی آمد و فرمود : «ای جوان! آیا دو لباس به پنج درهم داری؟» . گفت : آری ، دو تا لباس دارم که یکی بهتر از دیگری است؛ یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم. علی علیه السلام فرمود : «آنها را بیاور». آن گاه فرمود : «ای قنبر! آن را که سه درهم است، تو بردار». قنبر گفت : ای امیر مؤمنان! تو به لباس سه درهمی سزاوارتری ؛ چون به منبر می روی و برای مردم ، سخنرانی می کنی. فرمود : «ای قنبر! تو جوانی و نشاطِ جوانی داری و من از پروردگارم شرم می کنم که بر تو برتری جویم ؛ چون از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : [به بندگان خود] از آنچه می پوشید ، بپوشانید و از آنچه می خورید ، بخورانید ». آن گاه ، لباس را پوشید و دستش را درون آستین کشید و دید که آستین از انگشتانش می گذرد . فرمود : «ای جوان! این زیادی را ببُر» . جوان ، آن را بُرید و گفت : ای پیرمرد! بده تا آن را بدوزم. فرمود : «همین طور رهایش کن؛ چون عمر ، کوتاه تر از این است».

.

3 / 5 7الجَمعُ بَينَ العِبادَهِ وَالعَمَلِالإمام الباقر عليه السلام :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام إذا صَلّى الفَجرَ لَم يَزَل مُعَقِّبا إلى أن تَطلُعَ الشَّمسُ ، فَإِذا طَلَعَتِ اجتَمَعَ إلَيهِ الفُقَراءُ وَالمَساكينُ وغَيرُهُم مِنَ النّاسِ فَيُعَلِّمُهُمُ الفِقهَ وَالقُرآنَ ، وكانَ لَهُ وَقتٌ يَقومُ فيهِ مِن مَجلِسِهِ ذلِکَ . (1)

عدّه الداعى :يُروى عَن سَيِّدِنا أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام أنَّهُ لَمّا كانَ يَفرُغُ مِنَ الجِهادِ يَتَفَرَّغُ لِتَعليمِ النّاسِ وَالقَضاءِ بَينَهُم ، فَإِذا يَفرُغُ مِن ذلِکَ اشتَغَلَ فى حائِطٍ لَهُ يَعمَلُ فيهِ بِيَدِهِ ، وهُوَ مَعَ ذلِکَ ذاكِرٌ لِلّهِ جَلَّ جَلالُهُ . (2)

حليه الأولياء فِى الإِمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : كانَ عليه السلام إذا لَزِمَهُ فِى العَيشِ الضّيقُ وَالجَهدُ أعرَضَ عَنِ الخَلقِ ، فَأَقبَلَ عَلَى الكَسبِ وَالكَدِّ . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 109 عن أعين ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 132 .
2- .عدّه الداعى : ص 101 ، إرشاد القلوب : ص 218 ، بحار الأنوار : ج 103 ص 16 ح 70 .
3- .حليه الأولياء : ج 1 ص 70 .

3 / 5 7 جمع بین عبادت و کار کردن

3 / 5 7جمع بین عبادت و کار کردنامام باقر علیه السلام :هنگامی که علی علیه السلام نماز صبح می خواند ، تا طلوع خورشید به تعقیبات نماز می پرداخت و هنگامی که آفتاب سر می زد ، تهی دستان و بینوایان و دیگر مردم ، گِرد او جمع می شدند و وی به آنان دین شناسی و قرآن ، آموزش می داد و در وقت مشخّصی این جلسه را ترک می کرد.

عُدّه الداعی :درباره سرورمان امیر مؤمنان روایت شده که هرگاه وی از جنگ فارغ می شد ، وقت خود را به آموزش مردم و داوری بین آنان می گذرانْد و هرگاه از این کار هم رهایی می یافت ، در بوستانی که داشت ، با دست خود ، مشغول به کار می شد و در همین حال ، ذِکرگوی خداوند جل جلاله بود.

حلیه الأولیاء درباره امام علی علیه السلام : [علی علیه السلام]هرگاه در زندگی اش تنگ دست می شد ، از مردم جدا می شد و به کسب و کار و تلاش ، رو می آورد.

.

كتاب من لايحضره الفقيه :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَخرُجُ فِى الهاجِرَهِ (1) فِى الحاجَهِ قَد كُفِيَها ؛ يُريدُ أن يَراهُ اللّهُ تَعالى ، يُتعِبُ نَفسَهُ فى طَلَبِ الحَلالِ . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :لَقِىَ رَجُلٌ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام وتَحتَهُ وَسَقٌ مِن نَوىً ، فَقالَ لَهُ : ما هذا يا أبَا الحَسَنِ تَحتَکَ ؟ فَقالَ : مِئَهُ ألفِ عَذقٍ إن شاءَ اللّهُ ، قالَ : فَغَرَسَهُ ، فَلَم يُغادِر مِنهُ نَواهٌ وَاحِدَهٌ . (3)

علل الشرائع عن ابن عمر :بَينا أنَا مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فى نَخيلِ المَدينَهِ وهُوَ يَطلُبُ عَلِيّا عليه السلام إذَا انتَهى إلى حائِطٍ ، فَأطلَعَ فيهِ ، فَنَظَرَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام وهُوَ يَعمَلُ فِى الأرضِ وقَدِ اغبارَّ ، فَقالَ : ما ألومُ النّاسَ أن يُکَنّوکَ أبا تُرابٍ . (4)

المستدرک على الصحيحين عن ابن عبّاس في عَلِىٍّ عليه السلام يَومَ غَزوَهِ خَيبَرَ : قالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : لَأبعَثَنَّ رَجُلاً لا يُخزيهِ اللّهُ أبَدا ، يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ . قالَ : فَاستَشرَفَ لَها مُستَشرِفٌ ، فَقالَ : أينَ عَلِىٌّ ؟ فَقالوا : إنَّهُ فِى الرَّحى يَطحَنُ . قالَ : وما كانَ أحَدُهُم لِيَطحَنَ (5) ! قالَ : فَجاءَ وهُوَ أرمَدُ لا يَكادُ أن يُبصِرُ ، قالَ : فَنَفَثَ فى عَينَيهِ ، ثُمَّ هَزَّ الرّايَهَ ثَلاثا فَأعطاها إيّاهُ ، فَجاءَ عَلِىٌّ بِصَفِيَّهَ بِنتِ حُيَىٍّ . (6)

.

1- .الهاجِرَه : إنّما تكون فى القيظ ، وهى قبل الظهر بقليل وبعدها بقليل (لسان العرب : ج5 ص 255 «هجر») .
2- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 163 ح 3596 ، عوالى اللآلى : ج 3 ص 200 ح 24 .
3- .الكافى : ج 5 ص 75 ح 6 عن زراره و ح 9 عن عبد اللّه بن سنان عن الإمام الصادق عليه السلام ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 302 ح 1133 كلاهما نحوه من دون إسنادٍ إلى المعصوم .
4- .علل الشرائع : ص 157 ح 4 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 320 ح 242 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 50 ح 2 .
5- .جديرٌ بالذكر أنّ الإمام عليه السلام حين كان أرمد العين ولم يستطِع أداء عمل ، لم يترک العمل رأسا بل اشتغل بعمل لا يحتاج إلى البصر

كالطحن لدعم جيش المسلمين ، ولم يمنعه من ذلک سابقته فی الإسلام ، وقيادته لجيش المسلمين ، وكونه صهرا للنبیّ صلى الله عليه و آله و ... .

6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 143 ح 4652 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 708 ح 3062 وفيه «الرحل» بدل «الرحى» ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 683 ح 1168 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائی : ص 71 ح 23 ، المعجم الكبير : ج 12 ص 77 ح 12593 نحوه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 99 ، كفايه الطالب : ص 241 ، ذخائر العقبى : ص 156 ، المناقب للخوارزمی : ص 125 ح 140 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 338 ؛ تفسير فرات : ص 341 ح 466 و ص 420 ح 558 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 299 ح 618 ، العمده : ص 85 ح 102 وص 238 ح 366 .

کتاب من لا یحضره الفقیه :امیر مؤمنان ، در گرمای نیم روز به دنبال معاش به مقداری که برایش بس باشد، می رفت و می خواست که خداوند ، او را در حالی که خود را برای طلب کسب حلال به رنج می افکَند ، ببیند.

امام باقر علیه السلام :شخصی امیرمؤمنان را در حالی که روی باری از هسته خرما نشسته بود ، دید . به وی گفت : ای ابو الحسن! این بار چیست؟ فرمود : «إن شاء اللّه ، هزار نهالِ نخل!» . علی علیه السلام آنها را کاشت و حتی یک هسته را هم وانهاد.

علل الشرائع به نقل از ابن عمر : روزی در مدینه ، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و ایشان در پی علی علیه السلام می گشت تا آن که به بوستان او رسیدیم . به درون آن سرکشید . علی علیه السلام را در حالی که غبارآلود مشغول کار روی زمین بود ، دید . فرمود : «مردم را از این که تو را ابو تراب خطاب کنند ، سرزنش نمی کنم».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عبّاس، درباره علی علیه السلام در جنگ خیبر : پیامبر خدا به او فرمود : «فردا مردی را خواهم فرستاد که هیچ گاه ، خدا او را شرمنده نمی کند . او خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می دارند». یکی گردن کشید . فرمود : «علی کجاست؟» . گفتند : او در آسیاب ، آرد می کند. (1) فرمود : «کسی از آنها نیست که آرد کند؟». علی علیه السلام در حالی که چشمْ دردی داشت که نمی توانست ببیند ، آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله در چشم او دمید . آن گاه ، پرچم را سه بار به چرخش درآورد و به علی علیه السلام داد و او [دشمن را شکست داد و]صفیّه دختر حُیّی (بزرگ یهود خیبر) را آورد.

.

1- .شایان ذکر است که امام علیه السلام حتّی در آن زمان که به سبب چشمْ درد ، توان فعّالیت از او سلب شده بود ، به کارهایی چون آسیاب کردن غلّات برای سپاه اسلام که نیازی به دیدن نداشت می پرداخت ، در

حالی که از فرماندهان سپاه و سابقه داران در اسلام و نیز داماد پیامبر خدا بود .

الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ يَحتَطِبُ ويَستَقى ويَكنُسُ ، وكانَت فاطِمَةُ سَلامُ اللّهِ عَلَيها تَطحَنُ وتَعجِنُ وتَخبِزُ . (1)

عنه عليه السلام :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَستَقى ويَحتَطِبُ ، وكانَت فاطِمَةُ عليهاالسلام تَطحَنُ وتَعجِنُ وتَخبِزُ وتَرقَعُ . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :تَقاضى عَلِىٌّ وفاطِمَةُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى الخِدمَهِ ، فَقَضى عَلى فاطِمَةَ بِخِدمَهِ ما دونَ البابِ ، وقَضى عَلى عَلِىٍّ ما خَلفَهُ . فَقالَت فاطِمَةُ : فَلا يَعلَمُ ما داخَلَنى مِنَ السُّرورِ إلّا اللّهُ بِإِكفائى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله تَحَمُّلَ رِقابِ الرِّجالِ . (3)

تنبيه الخواطر :دَخَلَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلى فاطِمَةَ وهِىَ تَطحَنُ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : لِأَيِّكُما أعقُبُ ؟ فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : لِفاطِمَةَ ؛ فَإِنَّها قَد أعيَت . فَقامَت فاطِمَةُ ، فَطَحَنَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله مَعَ عَلِىٍّ لِفاطِمَةَ . (4)

الإمام علىّ عليه السلام :دَخَلَ عَلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وفاطِمَةُ جالِسَةٌ عِندَ القِدرِ ، وأنَا اُنقِى العَدَسَ ، قالَ : يا أبَا الحَسَنِ ! قُلتُ : لَبَّيكَ يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : اِسمَع مِنّى وما أقولُ إلّا مِن أمرِ رَبّى ما مِن رَجُلٍ يُعينُ امرَأَتَهُ فى بَيتِها إلّا كانَ لَهُ بِكُلِّ شَعرَهٍ عَلى بَدَنِهِ عِبادَهُ سَنَهٍ ؛ صِيامُ نَهارُها ، وقِيامُ لَيلُها . (5)

.

1- .الكافى : ج 5 ص 86 ح 1 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 169 ح 3640 ، الأمالى للطوسى : ص 661 ح 1369 كلّها عن هشام بن سالم ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 79 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 104 وفيه «يستسقى» بدل «يستقى» .
2- .الكافى : ج 8 ص 165 ح 176 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 148 وفيه «ترقع الثوب» وكلاهما عن زيد بن الحسن .
3- .قرب الإسناد : ص 52 ح 170 عن أبى البخترى عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 43 ص 81 ح 1 .
4- .تنبيه الخواطر : ج 2 ص 230 .

5- .جامع الأخبار : ص 275 ح 751 ، بحار الأنوار : ج 104 ص 132 ح 1 .

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، هیزم می آورد ، آب می کشید و خانه را جارو می زد و فاطمه علیهاالسلام آرد می کرد، خمیر درست می کرد و نان می پخت.

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام آب می کشید و هیزم جمع می نمود و فاطمه علیهاالسلام آرد می ساخت، خمیر می کرد، نان می پخت و لباس وصله می زد.

امام باقر علیه السلام :فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السلام درباره کار ، از پیامبر خدا داوری خواستند . پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه سلام اللّه علیها به کار درون خانه و به علی علیه السلام به کار بیرون از خانه ، حکم کرد. فاطمه علیهاالسلام فرمود : «از این که پیامبر خدا مرا از دوش به دوش شدن با مردان ، معاف داشت ، شادی ای در درونم پیدا شد که اندازه آن را جز خدا نمی داند».

تنبیه الخواطر :پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شد و او مشغول آرد کردن به همراهی علی علیه السلام بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «به کدام یک از شما کمک کنم؟». علی علیه السلام گفت : به فاطمه . چون او خسته شده است ، فاطمه علیهاالسلام برخاست و پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه علی علیه السلام برای فاطمه علیهاالسلام آرد درست کردند.

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا به خانه ما آمد ، در حالی که فاطمه علیهاالسلام کنار دیگ نشسته بود و من ، عدس پاک می کردم. فرمود : «ای ابو الحسن !» . گفتم : بلی ، ای پیامبر خدا ! فرمود : «از من بشنو که من جز از فرمان الهی سخن نمی گویم . هیچ مردی نیست که در خانه به همسرش کمک کند ، جز آن که در برابر هر موی بدنش [ثواب]یک سال عبادت که روزهایش روزه و شب هایش مشغول عبادت باشد ، به وی داده می شود.

.

راجع : ص 352 (صدقاته) .

3 / 6إمامُ المُتَصَدِّقينَ3 / 6 1آيَهٌ ما عَمِلَ بِها غَيرُ الإمام«يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِذَا نَجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَكُمْ صَدَقَةً ذَ لِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُواْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَكُمْ صَدَقَتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُواْ وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُواْ الصَّلَوهَ وَ ءَاتُواْ الزَّكَوهَ وَ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (1) . 2

.

1- .المجادله : 12 و 13 .

3 / 6 پیشوای صدقه دهندگان

3 / 6 1 آیه ای که جز امام ، کسی بدان عمل نکرد

ر . ک : ص 353 (صدقه های علی) .

3 / 6پیشوای صدقه دهندگان3 / 6 1آیه ای که جز امام ، کسی بدان عمل نکرد«ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با پیامبر [خدا]گفتگوی محرمانه ای (نجوایی) دارید، پیش از گفتگوی محرمانه خود ، صدقه ای بپردازید. این [کار]برای شما بهتر و پاکیزه تر است ؛ 1 و اگر چیزی نیافتید ، (1) بدانید که خدا ، آمرزنده مهربان است. آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود ، صدقه هایی بپردازید؟ و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود، پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و از خدا و فرستاده او فرمان برید و خدا به آنچه می کنید ، آگاه است» .

.

1- .با پیامبر صلی الله علیه و آله سر باز زدند و جز علی علیه السلام کسی با آن حضرت نجوا نکرد . علی علیه السلام ده بار نجوا کرد و هر بار که به نجوا پرداخت ، پیش از آن صدقه داد ، و پس از آن ، آیه نازل شد و حکم را نسخ کرد (المیزان فی تفسیر القرآن : ج 19 ص 189) .

الإمام علىّ عليه السلام :(1) إنَّ فى كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ لَايَةً ما عَمِلَ بِها أحَدٌ قَبلى ، ولا يَعمَلُ بِها أحَدٌ بَعدى ؛ «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِذَا نَجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَكُمْ صَدَقَةً» ، قالَ : فُرِضَت ثُمَّ نُسِخَت . (2)

عنه عليه السلام :آيَةٌ مِن كِتابِ اللّهِ لَم يَعمَل بِها أحَدٌ قَبلى ، ولا يَعمَل بِها أحَدٌ بَعدى ، كانَ عِندى دينارٌ فَصَرَفتُهُ بِعَشَرَهِ دَراهِمَ ، فَكُنتُ إذا جِئتُ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله تَصَدَّقتُ بِدِرهَمٍ ، فَنُسِخَت ، فَلَم يَعمَل بِها أحَدٌ قَبلى ؛ «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِذَا نَجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَكُمْ صَدَقَةً» . (3)

عنه عليه السلام :إنَّ فى كِتابِ اللّهِ لَايَةً ما عَمِلَ بِها أحَدٌ ، ولا يَعمَلُ بِها أحَدٌ بَعدى ؛ آيَةَ النَّجوى : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِذَا نَجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَكُمْ صَدَقَةً» الآيَةَ ؛ قالَ : كانَ عِندى دِينارٌ فَبِعتُهُ بِعَشَرَهِ دَراهِمَ ، فَناجَيتُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَكُنتُ كُلَّما ناجَيتُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قَدَّمتُ بَينَ يَدَى نَجواىَ دِرهَما ، ثُمَّ نُسِخَت فَلَم يَعمَل بِها أحَدٌ ، فَنَزَلَت : «ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَكُمْ صَدَقَتٍ» الآيَةَ . (4)

.

1- .السابقه ، وفيه عتاب شديد لصحابه النبىّ صلى الله عليه و آله والمؤمنين ، حيث إنّهم تركوا مناجاته صلى الله عليه و آله خوفا من بذل المال بالصدقه ، فلم يناجه أحد منهم إلّا علىّ عليه السلام فإنّه ناجاه عشر نجوات ، كلّما ناجاه قدم بين يدى نجواه صدقه ثمّ نزلت الآيه ونسخت الحكم (الميزان فى تفسير القرآن : ج 19 ص 189) .
2- .تفسير الطبرى : ج 14 الجزء 28 ص 20 عن مجاهد ، المناقب للخوارزمى : ص 277 ح 262 .
3- .تفسير الطبرى : ج 14 الجزء 28 ص 20 ، تفسير ابن كثير : ج 8 ص 75 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 505 ح 62 ، المناقب لابن المغازلى : ص 326 ح 373 كلّها عن مجاهد ، تفسير الفخر الرازى : ج 29 ص 272 ؛ تفسير القمّى : ج 2 ص 357 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 191 ح 113 كلاهما عن مجاهد ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 673 ح 4 عن ابن عبّاس من دون إسنادٍ إلى المعصوم وكلّها نحوه .

4- .المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 524 ح 3794 عن عبد الرحمن بن أبی لیلی ، أسباب نزول القرآن : ص 432 ح 797 ، الدرّ المنثور : ج 8 ص 84 ؛ الخصال : ص 574 ح 1 عن مکحول ، مجمع البیان : ج 9 ص 379 ، تفسیر فرات : ص 470 ح 615 عن مجاهد وکلّها نحوه وراجع المصنّف لابن أبی شیبه : ج7 ص 505 ح 63 والبرهان فی تفسیر القرآن : ج5 ص 323 ح 326 .

امام علی علیه السلام :در کتاب خداوند عز و جل آیه ای است که پیش از من ، کسی به آن عمل نکرده و پس از من هم کسی به آن عمل نخواهد کرد : «ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با پیامبر [خدا] گفتگوی محرمانه ای دارید ، پیش از گفتگوی محرمانه خود ، صدقه ای بپردازید» . [فرمود :]این کار ، واجب شد و آن گاه ، نَسخ گشت.

امام علی علیه السلام :آیه ای از کتاب خدا هست که پیش از من ، کسی به آن عمل نکرد و پس از من هم کسی به آن ، عمل نخواهد کرد . نزد من یک دینار بود که آن را به ده درهم تبدیل کردم و هرگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدم ، یک درهم صدقه می دادم. این آیه نَسخ شد و قبل از من ، کسی به آن عمل نکرد: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با پیامبر [خدا]گفتگوی محرمانه ای دارید ، پیش از گفتگوی محرمانه خود ، صدقه ای بپردازید» .

امام علی علیه السلام :در کتاب خدا آیه ای هست که هیچ کس [جز من] به آن ، عمل نکرد و پس از من هم کسی به آن ، عمل نخواهد کرد . [این ،] آیه نجواست : «ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با پیامبر [خدا]گفتگوی محرمانه ای دارید ، پیش از گفتگوی محرمانه خود ، صدقه ای بپردازید؟» تا آخر آیه . من یک دینار داشتم . آن را به ده درهم تبدیل کردم و با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا کردم و هرگاه که با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا می کردم ، پیش از نجوا ، یک درهم صدقه می دادم . سپس آیه منسوخ شد و کسی به آن عمل نکرد و سپس [این آیه] نازل شد : «آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود ، صدقه هایی بپردازید» تا آخر آیه.

.

تفسير ابن كثير عن مجاهد :نُهوا عَن مُناجاهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله حَتّى يَتَصَدَّقوا ، فَلَم يُناجِهِ إلّا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ قَدَّمَ دِينارا صَدَقَةً تَصَدَّقَ بِهِ ، ثُمَّ ناجَى النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَسَأَلَهُ عَن عَشرِ خِصالٍ ، ثُمَّ اُنزِلَتِ الرُّخصَةُ . (1)

فرائد السمطين :رُوِىَ عَن عَلِىٍّ رضى الله عنه أنَّهُ ناجى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَشرَ مَرّاتٍ بِعَشرِ كَلِماتٍ قَدَّمَها عَشرَ صَدَقاتٍ ، فَسَأَلَ فِى الاُولى : مَا الوَفاءُ ؟ قالَ : التَّوحِيدُ ، وشَهادَةُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ . ثُمَّ قالَ : ومَا الفَسادُ ؟ قالَ : الكُفرُ ، وَالشِّركُ بِاللّهِ عَزَّ وجَلَّ . قالَ : ومَا الحَقُّ ؟ قالَ : الإِسلامُ ، وَالقُرآنُ ، وَالوِلايَةُ إذَا انتَهَت إلَيكَ . قالَ : ومَا الحيلَةُ ؟ قالَ : تَركُ الحِيلَةِ . قالَ : وما عَلَىَّ ؟ قالَ : طاعَةُ اللّهِ وطاعَةُ رَسولِهِ . قالَ : وكَيفَ أدعُو اللّهَ تَعالى ؟ قالَ : بِالصِّدقِ وَاليَقينِ . قالَ : وماذا أسأَلُ اللّهَ تَعالى ؟ قالَ : العافِيَةَ . قالَ : وماذا أصنَعُ لِنَجاهِ نَفسى ؟ قالَ : كُل حَلالاً ، وقُل صِدقا . قالَ : ومَا السُّرورُ ؟ قالَ : الجَنَّةُ . قالَ : ومَا الرّاحَةُ ؟ قالَ : لِقاءُ اللّهِ تَعالى . فَلَمّا فَرَغَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله مِن جَوابِ أسئِلَهٍ عَلِىٍّ نُسِخَ حُكمُ وُجوبِ الصَّدَقَهِ . (2)

.

1- .تفسير ابن كثير : ج 8 ص 75 ، تفسير الطبرى : ج 14 الجزء 28 ص 20 ، تفسير الفخر الرازى : ج 29 ص 272 عن ابن عبّاس ، الدرّ المنثور : ج 8 ص 84 نقلاً عن عبد بن حميد وابن المنذر وابن أبى حاتم ؛ مجمع البيان : ج 9 ص 379 عن مجاهد وقتاده ، العمده : ص 185 ح 282 كلّها نحوه وراجع شواهد التنزيل : ج 2 ص 311 328 .
2- .فرائد السمطين : ج 1 ص 359 ح 285 .

تفسیر ابن کثیر به نقل از مجاهد : مردم از نجوا کردن (گفتگوی محرمانه) با پیامبر صلی الله علیه و آله نهی شدند ، مگر آن که صدقه بدهند، پس از آن کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام با پیامبر نجوا نکرد . یک دینار ، صدقه داد و آن گاه با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا کرد و از او درباره ده ویژگی پرسید و پس از آن ، آیه «رخصت» نازل شد.

فرائد السمطین :از علی علیه السلام روایت شده که وی ، ده بار و برای ده موضوع با پیامبر خدا نجوا کرد و ده صدقه برای آنها پرداخت . در بار اوّل پرسید : وفا چیست؟ [پیامبر خدا] فرمود : «توحید و شهادت به لا إله إلّا اللّه ». آن گاه پرسید : فساد چیست؟ فرمود : «کفر و شرک به خداوند عز و جل» . پرسید : حق چیست؟ فرمود : «اسلام، قرآن و ولایت زمانی که به دست تو برسد ». پرسید : زرنگی چیست؟ فرمود : «ترک زرنگی». پرسید : بر من چه واجب است؟ فرمود : «اطاعت خداوند و اطاعت فرستاده او». پرسید : چگونه خداوند متعال را بخوانم؟ فرمود : «از روی صداقت و یقین». پرسید : از خداوند متعال ، چه چیزی بخواهم؟ فرمود : «سلامت [دین و بدن]» . پرسید : برای نجات خویش ، چه کار کنم؟ فرمود : «حلال بخور و راست بگو». پرسید : شادی چیست؟ فرمود : «بهشت». پرسید : آسایش چیست؟ فرمود : «دیدار خداوند متعال». هنگامی که پیامبر خدا از پاسخ گفتن به پرسش های علی علیه السلام فارغ شد ، حکم وجوب صدقه ، نَسخ شد.

.

3 / 6 2صَدَقاتُهُالإمام علیّ علیه السلام :لَقَد رَأَیتُنی مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وإنّی لَأَربُطُ الحَجَرَ عَلی بَطنی مِنَ الجوعِ ، وإنَّ صَدَقَتِی الیَومَ لَأَربَعونَ ألفا . (1)

الإمام الباقر أو الإمام الصادق علیهماالسلام :قَد أعتَقَ عَلِیٌّ علیه السلام وِلدانا کَثیرَةً . (2)

الإمام الصادق علیه السلام فِی الإمامِ عَلِیٍّ علیه السلام : وَاللّهِ ، لَقَد أعتَقَ ألفَ مَملوکٍ لِوَجهِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، دَبِرَت (3) فیهِم یَداهُ . (4)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 334 ح 1367 و 1368 وفیه «وإنّ صدقه مالی لتبلغ أربعین ألف دینار» بدل «وإنّ صدقتی ...» ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 712 ح 1217 و 1218 نحوه و ج 1 ص 539 ح 899 و ص 550 ح 927 ، الزهد لابن حنبل : ص 166 ، حلیه الأولیاء : ج 1 ص 85 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 97 الرقم 3789 کلاهما نحوه ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 636 کلّها عن محمّد بن کعب القرظی ، الریاض النضره : ج 3 ص 207 ؛ الصراط المستقیم : ج 3 ص 95 نحوه .
2- .الکافی : ج 6 ص 181 ح 2 عن محمّد بن مسلم ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 302 ح 1136 وفیه «ولدا» بدل «ولدانا» .
3- .الدَّبَر : الجُرح الذی یکون فی ظهر البعیر ، وقیل : هو أن یقرَح خُفّ البعیر (النهایه : ج2 ص 97 «دبر») . والمراد هنا : قرحَت یداه .
4- .الکافی : ج 8 ص 165 ح 175 عن معاویه بن وهب ، الأمالی للصدوق : ص356 ح 437 عن محمّد بن قیس عن الإمام الباقر علیه السلام وفیه «لقد أعتق ألف مملوک من کدّ یده ، تربت فیه یداه وعرق فیه وجهه» ، تنبیه الخواطر : ج 2 ص 148 وفیه «لقد أعتق من صلب ماله ألف مملوک ، کلّ ذلک تحفّی فیه یداه ویعرق فیه جبینه التماس ما عند اللّه والخلاص من النار» ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 302 ح 1133 من دون إسنادٍ إلی المعصوم وفیه «أعتق ألف مملوک کلّهم من کسب یده علیه السلام » .

3 / 6 2 صدقه های علی

3 / 6 2صدقه های علیامام علی علیه السلام :مرا با پیامبر خدا می دیدی که از گرسنگی ، سنگ بر شکم می بستم و امروز ، صدقه های [واجب] من ، چهل هزار [سکّه] است.

امام باقر یا امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام بندگان زیادی را آزاد ساخت.

امام صادق علیه السلام درباره علی علیه السلام : به خدا سوگند ، وی در راه خدا ، هزار بنده را آزاد ساخت که در این راه ، دست هایش زخمی گشت (1) .

.

1- .یعنی با دستْ رنج خویش آزادشان ساخت .

عنه علیه السلام :أعتَقَ عَلِیٌّ علیه السلام ألفَ مَملوکٍ مِمّا عَمِلَت یَداهُ وإن کانَ عِندَکُم ، إنَّما حَلواهُ التَّمرُ وَاللَّبَنُ ، وثِیابُهُ الکَرابیسُ . (1)

عنه علیه السلام :کانَ أمیرُ المُؤمِنینَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ یَضرِبُ بِالمَرِّ (2) ویَستَخرِجُ الأَرَضینَ ، وکانَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَمَصُّ النَّوی بِفیهِ ویَغرِسُهُ فَیَطلُعُ مِن ساعَتِهِ ، وإنَّ أَمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام أعتَقَ ألفَ مَملوکٍ مِن مالِهِ وکَدِّ یَدِهِ . (3)

الغارات عن عبد اللّه بن الحسن بن الحسن بن علیّ بن أبی طالب علیهماالسلام :أعتَقَ عَلِیٌّ علیه السلام ألفَ أهلِ بَیتٍ بِما مَجَلَت (4) یَداهُ وعَرِقَ جَبینُهُ . (5)

دعائم الإسلام فِی الإمامِ عَلِیٍّ علیه السلام : إنَّهُ أعتَقَ عَبداً لَهُ نَصرانِیّاً ، فَأَسلَمَ حینَ أعتَقَهُ . (6)

شرح نهج البلاغه فی ذِکرِ صَدَقاتِ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام : کانَ یَعمَلُ بِیَدِهِ ، ویَحرُثُ الأَرضَ ؛ ویَستَقِی الماءَ ، ویَغرِسُ النَّخلَ ، کُلُّ ذلِکَ یُباشِرُهُ بِنَفسِهِ الشَّریفَهِ ، ولَم یَستَبقِ مِنهُ لِوَقتِهِ ولا لِعَقِبِهِ قَلیلاً ولا کَثیرا ، وإنَّما کانَ صَدَقَهً . (7)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 92 ، بحار الأنوار : ج 70 ص 119 ح 9 .
2- .المَرّ : المِسحاه (لسان العرب : ج 5 ص 170 «مرر») .
3- .الکافی : ج 5 ص 74 ح 2 عن الفضل بن أبی قرّه .
4- .مَجَلت یدُه ومَجِلت : ثَخُن جِلدُها وتَعَجَّر ، وظَهر فیها ما یُشبه البَثر من العمل بالأشیاء الصُّلبَه الخَشِنه (النهایه : ج 4 ص 300 «مجل») .
5- .الغارات : ج 1 ص 91 ، بحار الأنوار : ج 104 ص 195 ح 15 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 202 وفیه «أعتق علیّ علیه السلام فی حیاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ألف مملوک ...» .
6- .دعائم الإسلام : ج 2 ص 303 ح 1137 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 147 .

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام هزار بنده را از دستْ رنج خود ، آزاد کرد و تا زمانی که پیش شما بود ، شیرینی اش خرما و شیر ، و لباسش کرباس بود.

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، بیل می زد و زمین را برای کشت آماده می کرد و پیامبر خدا ، هسته را می مکید و می کاشت و همان ساعت ، سبز می شد، و امیر مؤمنان ، هزار بنده را از مال خود و دست رنج خویش ، آزاد کرد.

الغارات به نقل از عبد اللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام : علی علیه السلام با پینه دست هایش و عرق پیشانی اش هزار خانواده را آزاد ساخت.

دعائم الإسلام درباره علی علیه السلام : او بنده مسیحی خود را آزاد ساخت و آن بنده ، هنگامی که آزاد شد ، اسلام آورد.

شرح نهج البلاغه در یادکردِ صدقه های امیرمؤمنان علیه السلام : او با دستانش کار می کرد، زمین را شخم می زد، آب می کشید، نخل می کاشت و همه این کارها را خود انجام می داد و چیزی از دستاوردش را ، کم و یا زیاد، برای خودش و یا بازماندگانش نگذاشت ؛ بلکه همه آنها وقف شد.

.

الإمام الصادق عليه السلام :تَصَدَّقَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِدارٍ لَهُ بِالمَدينَهِ فى بَنى زُرَيقٍ فَكَتَبَ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . هذا ما تَصَدَّقَ بِهِ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ وَهُوَ حَىٌّ سَوِىٌّ ، تَصَدَّقَ بِدارِهِ الَّتى فى بَنى زُرَيقٍ ، صَدَقَةً لا تُباعُ ولا توهَبُ حَتّى يَرِثَهَا اللّهُ الَّذى يَرِثُ السَّماواتِ وَالأَرضَ ، وأسكَنَ هذِهِ الصَّدَقَهَ خالاتِهِ ما عِشنَ وعاشَ عَقِبَهُنَّ ، فَإِذَا انقَرَضوا فَهِىَ لِذَوِى الحاجَهِ مِنَ المُسلِمينَ . (1)

عنه عليه السلام :قَسَّمَ نَبِىُّ اللّهِ صلى الله عليه و آله الفَىءَ ، فَأَصابَ عَلِيّا عليه السلام أرضا ، فَاحتَفَرَ فيها عَينا ، فَخَرَجَ ماءٌ يَنبُعُ فِى السَّماءِ كَهَيئَهِ عُنُقِ البَعيرِ فَسَمّاها يَنبُعَ ، فَجاءَ البَشيرُ يُبَشِّرُ ، فَقالَ عليه السلام : بَشِّرِ الوارِثَ ؛ هِىَ صَدَقَهٌ بَتَّهٌ بَتلاً فى حَجيجِ بَيتِ اللّهِ وعابِرى سَبيلِ اللّهِ ، لاتُباعُ ولا توهَبُ ولا تورَثُ ، فَمَن باعَها أو وَهَبَها فَعَلَيهِ لَعنَهُ اللّهِ وَالمَلائِكَهِ وَالنّاسِ أجمَعينَ ، لا يَقبَلُ اللّهُ مِنهُ صَرفا ولا عَدلاً . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ عُمَرَ أقطَعَ (3) لِعَلِىٍّ رضى الله عنه يَنبُعَ ، ثُمَّ اشتَرى عَلِىٌّ رضى الله عنه إلى قَطيعَهِ عُمَرَ أشياءَ فَحَفَرَ فيها عَينا ، فَبَينَما هُم يَعمَلونَ فيها إذِ انفَجَرَ عَلَيهِم مِثلُ عُنُقِ الجَزورِ مِنَ الماءِ ، فَأُتِىَ عَلِىٌّ رضى الله عنهفَبُشِّرَ بِذلِکَ ، فَقالَ : يَسُرُّ (4) الوارِثَ . ثُمَّ تَصَدَّقَ بِها عَلَى الفُقَراءِ وَالمَساكينِ وفى سَبيلِ اللّهِ وأبناءِ السَّبيلِ ، القَريبِ وَالبَعيدِ ، فِى السِّلمِ وَالحَربِ ، لِيَومٍ تَبيَضُّ فيهِ وُجوهٌ وتَسوَدُّ وُجوهٌ ، لِيَصرِفَ اللّهُ بِها وَجهى عَنِ النّارِ ، ويَصرِفَ النّارَ عَن وَجهى . (5)

.

1- .تهذيب الأحكام : ج 9 ص 131 ح 560 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 248 ح 5588 وزاد فيه «ولا تورث» بعد «ولا توهب» وكلاهما عن ربعى بن عبد اللّه .
2- .الكافى : ج7 ص 54 ح 9 ، تهذيب الأحكام : ج9 ص 148 ح 609 كلاهما عن أيّوب بن عطيّه الحذّاء .
3- .فى المصدر : «قطع» ، والصواب ما أثبتناه كما فى المصادر الاُخرى .
4- .كذا فى المصدر ، وفى ذخائر العقبى : «بشّروا» .
5- .تاريخ المدينه : ج 1 ص 220 عن سليمان بن بلال عن الإمام الصادق عليه السلام ، ذخائر العقبى : ص 183 ، الرياض النضره : ج3 ص 209 .

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، خانه ای را که در محلّه بنی زُرَیق مدینه داشت ، وقف کرد و در وقف نامه چنین نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان . این ، چیزی است که علی بن ابی طالب ، در حیات و سلامتش وقف می کند . خانه اش را که در محلّه بنی زُرَیق است ، وقف می کند ؛ وقفی که نه فروخته می شود و نه بخشیده می گردد تا آن که خداوندی که آسمان ها و زمین را به ارث می بَرَد ، آن را به ارث بَرَد، و در این خانه ، خاله های خود را تا زمانی که زنده اند و کسی از نسل آنان زنده است ، ساکن می کند و هرگاه آنان منقرض شدند ، نیازمندان مسلمان در آن ساکن می شوند».

امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا ، «فَیْ ء» را تقسیم کرد و به علی علیه السلام زمینی رسید . در آن ، چشمه ای کَند که مانند جوشش خون از گردن شتر نحر شده ، آب از آن می جوشید . آن را «یَنبُع» نام نهاد . بشارتگری برای بشارت دهی آمد . فرمود : «وارثان را بشارت ده . این وقف ، قطعی و غیر قابل بازگشت ، برای زائران خانه خدا و رهروان در راه خداست . نه فروخته می شود، نه بخشیده می شود و نه به ارث بُرده می شود . هر کس آن را بفروشد و یا ببخشد ، نفرین خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد و خداوند ، هیچ گاه از او عذر و یا تاوانی را نخواهد پذیرفت».

امام باقر علیه السلام :عمر ، ناحیه یَنبُع را به اِقطاع (تیول) علی علیه السلام در آورد و علی علیه السلام در کنار اِقطاع عمر ، زمین های دیگری خرید و در میان آنها چشمه ای کَند . کارگران در آن مشغول کار بودند که ناگاه ، چون جوشش خون از گردن شتر نحر شده ، آب از آن چشمه می جوشید . نزد علی علیه السلام آمدند و بشارت دادند. فرمود : «خوشا به حال وارث ! آن گاه ، چشمه را برای مستمندان و بینوایان، و در راه خدا، برای در راه ماندگان، از خویشاوندان و غیر خویشاوندان، در دوران صلح و یا جنگ ، وقف کرد تا ذخیره ای باشد برای روزی که در آن ، چهره هایی درخشان و چهره هایی سیاه می گردند ، بلکه خداوند ، مرا از آتش ، و آتش را از من باز دارد».

.

الكامل للمبرّد عن أبى نيزر :جاءَنى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ أميرُ المُؤمِنينَ وأنَا أقومُ بِالصَّيعَتَينِ ؛ عَينِ أبى نَيزَرَ وَالبُغَيبِغَهِ ، فَقالَ لى : هَلْ عِندَکَ مِن طَعامٍ ؟ فَقُلتُ : طَعامٌ لا أرضاهُ لِأميرِ المُؤمِنينَ ؛ قَرعٌ من قَرعِ الضَّيعَهِ ، صَنَعتُهُ بِإهالَهٍ سَنِخَهٍ (1) . فَقالَ : عَلَىَّ بِهِ ، فَقامَ إلَى الرَّبيعِ وهُوَ جَدوَلٌ فَغَسَلَ يَدَيهِ ، ثُمَّ أصابَ مِن ذلِکَ شَيئا ، ثُمَّ رَجَعَ إلَى الرَّبيعِ ، فَغَسَلَ يَدَيهِ بِالرَّملِ حَتّى أنقاهُما ، ثُمَّ ضَمَّ يَدَيهِ كُلَّ واحِدَهٍ مِنهُما إلى اُختِها وشَرِبَ بِهِما حُسىً (2) مِنَ الرَّبيعِ ، ثُمَّ قالَ : يا أبا نَيزَرَ ، إنَّ الأكُفَّ أنظَفُ الآنِيَهِ . ثُمَّ مَسَحَ نَدى ذلِکَ الماءِ عَلَى بَطنِهِ ، وقالَ : مَن أدخَلَهُ بَطنُهُ النّارَ فَأبعَدَهُ اللّهُ ! ثُمَّ أخَذَ المِعوَلَ وَانحَدَرَ فِى العَينِ ، فَجَعَلَ يَضرِبُ ، وأبطَأَ عَلَيهِ الماءُ ، فَخَرَجَ وقَد تَفَضَّجَ (3) جَبينُهُ عَرَقا ، فَانتَكَفَ العَرَقَ عَن جَبينِهِ (4) ، ثُمَّ أخَذَ المِعوَلَ وعادَ إلَى العَينِ ، فَأقبَلَ يَضرِبُ فيها ، وجَعَلَ يُهَمهِمُ ، فَانثالَت كَأنَّها عُنقُ جَزورٍ ، فَخَرَجَ مُسرِعا ، فَقالَ : اُشهِدُ اللّهَ أنَّها صَدَقَهٌ ، عَلَىَّ بِدَواهٍ وصَحيفَهٍ . قالَ : فَعَجَّلتُ بِهِما إلَيهِ ، فَكَتَبَ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . هذا ماتَصَدَّقَ بِهِ عَبدُ اللّهِ عَلِىٌّ أميرُ المُؤمِنينَ ، تَصَدَّقَ بِالصَّيعَتَينِ المَعروفَتَينِ بِعَينِ أبى نَيزَرَ وَالبُغَيبِغَهِ عَلى فُقَراءِ أهلِ المَدينَهِ وَابنِ السَّبيلِ ؛ لِيَقِىَ اللّهُ بِهِما وَجهَهُ حَرَّ النّارِ يَومَ القِيامَهِ ، لا تُباعا ولا توهَبا حَتّى يَرِثَهُمَا اللّهُ وهُوَ خَيرُ الوارِثينَ ، إلّا أن يَحتاجَ إلَيهِمَا الحَسَنُ أوِ الحُسَينُ فَهُما طِلقٌ (5) لَهُما ، ولَيسَ لِأحَدٍ غَيرِهِما . (6)

.

1- .كلّ شىء من الأدهان ممّا يؤتدم به إهاله . والسَّنخَه : المتغيّره الريح (لسان العرب : ج 11 ص 32 «أهل») .

2- .الحُسوه : مل ء الفم ممّا يحسى ، والجمع : حسىً وحُسوات (المصباح المنير : ص 136 «حسا») .

3- .تَفَضّجَ عَرَقا : سال (لسان العرب : ج 2 ص 345 «فضج») .

4- .انتكف العرَقَ عن جبينه : أى مسحه ونحّاه (لسان العرب : ج 9 ص 340 «نكف») .

5- .الطِلق : المطلق الذى يتمكّن صاحبه فيه من جميع التصرّفات (المصباح المنير : ص 377 «طلق») .

6- .الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1127 ، ربيع الأبرار : ج 4 ص 388 .

الکامل ، مبرّد به نقل از ابو نیزر : من مسئولیت دو مزرعه را داشتم (چشمه ابو نیزر و بُغیبغه) که امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب نزد من آمد و فرمود : «غذایی داری؟» . گفتم : غذایی دارم که آن را شایسته امیر مؤمنان نمی دانم . کدویی از کدوهای مزرعه است که با روغن غیر مطبوع ، سرخ کرده ام. فرمود : «برایم بیاور» . آن گاه ، کنار نهر رفت و دستش را شست و سپس قدری از آن غذا خورد و بعد ، بر سر نهر برگشت و با ماسه ، دست هایش را شُست تا آن که دست هایش تمیز گشت و سپس ، دو کفه دستش را کنار هم جمع کرد و از آب نهر ، مقداری برداشت و نوشید و آن گاه فرمود : «ای ابو نیزر! دست ها پاکیزه ترینِ ظرف ها هستند» و رطوبت دست هایش را روی شکمش کشید و فرمود : «هر کس شکمش او را وارد آتش کند ، خداوند ، او را از رحمتش دور سازد!» . آن گاه کلنگ را برداشت و داخل چشمه شد و شروع به کلنگ زدن کرد . آبی بیرون نیامد . از چشمه بیرون آمد ، در حالی که عَرَق از پیشانی اش جاری بود . عرق را از پیشانی اش پاک کرد و بار دیگر ، کلنگ را برداشت و داخل چشمه شد و شروع به کلنگ زدن کرد و داشت نفس نفس می زد که ناگاه ، آب ، مانند جوشش خون از گردن شتر نحر شده ، جوشیدن گرفت . با سرعت از چشمه بیرون آمد و فرمود : «خداوند را گواه می گیرم که این ، وقف است. کاغذ و دوات برایم بیاورید. به سرعت آنها را برایش آوردم و وی، چنین نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان . این ، آن چیزی است که بنده خدا علی، امیر مؤمنان ، وقف کرد . دو مزرعه معروف به چشمه ابو نیزر و بُغیبغه را بر تهی دستان مدینه و در راه ماندگان ، وقف کرد تا در روز قیامت به سبب آن ، خداوند ، چهره اش را از آتش ، باز دارد . هیچ کدام فروخته و بخشیده نمی شوند تا آن که خداوند که بهترینِ وارثان است ، آن را به ارث بَرَد ، مگر آن که حسن یا حسین بدان محتاج گردند که آن دو مزرعه ملک طلق آنهاست ، و هیچ کس جز آن دو حق تصرف در آنها را ندارد».

.

تاريخ المدينه عن أبى غسّان :كانَت أموالُ عَلِىٍّ رضى الله عنهعُيونا مُتَفَرِّقَةً بِيَنبُعَ ، مِنها عَينٌ يُقالُ لَها : عَينُ البُحَيرِ ، وعَينٌ يُقالُ لَها :عَينُ أبى نَيزَرَ ، وعَينٌ يُقالُ لَها : عَينُ نولا ، وهِىَ اليَومَ تُدعَى: العدرُ ، وهِىَ الَّتى يُقالُ (1) إنَّ عَلِيّا رضى الله عنه عَمِلَ فيها بِيَدِهِ ... وعَمِلَ عَلِىٌّ رضى الله عنه أيضا بِيَنبُعَ : البُغَيبِغاتِ ؛ وهِىَ عُيونٌ ، مِنها عَينٌ يُقالُ لَها: خَيفُ الأَراكِ ، ومِنها عَينٌ يُقالُ لَها : خَيفُ لَيلى ، ومِنها عَينٌ يُقالُ لَها : خَيفُ بسطاس ، فيها خَليجٌ مِن النَّخلِ مَعَ العَينِ . وكانَتِ البُغَيبِغاتُ مِمّا عَمِلَ عَلِىٌّ رضى الله عنه وتَصَدَّقَ بِهِ ، فَلَم تَزَل فى صَدَقاتِهِ حَتّى أعطاها حُسَينُ بنُ عَلِىٍّ عَبدَ اللّهِ بنَ جَعفَرِ بنِ أبى طالِبٍ ؛ يَأكُلُ ثَمَرَها ، ويَستَعينُ بِها عَلى دَينِهِ ومَؤونَتِهِ ، عَلى أن لا يُزَوِّجَ ابنَتَهُ يَزيدَ بنَ مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ . فَباعَ عَبدُ اللّهِ تِلكَ العُيونَ مِن مُعاوِيَةَ ، ثُمَّ قُبِضَت حَتّى مَلِكَ بَنو هاشِمٍ الصَّوافِىَ ، فَكَلَّمَ فيها عَبدُ اللّهِ بنُ حَسَنِ بنِ حَسَنٍ أبَا العَبّاسِ وهُوَ خَليفَةٌ فَرَدَّها فى صَدَقَهِ عَلِىٍّ رضى الله عنه ، فَأقامَت فى صَدَقَتِهِ حَتّى قَبَضَها أبو جَعفَرٍ فى خِلافَتِهِ . وكَلَّمَ فيهَا الحَسَنُ بنُ زَيدٍ المَهدِىَّ حينَ استُخلِفَ وأخبَرَهُ خَبَرَها ، فَكَتَبَ إلى زُفَرَ بنِ عاصِمٍ الهِلالِىِّ وهُوَ والِى المَدينَهِ فَرَدَّها مَعَ صَدَقاتِ عَلِىٍّ رضى الله عنه . ولِعَلِىٍّ رضى الله عنه أيضا ساقِىٌّ عَلى عَينٍ يُقالُ لَها : عَينُ الحدثِ بِيَنبُعَ ، وأشرَكَ عَلى عَينٍ يُقالُ لَهَا : العصيبَهُ ، مَواتٌ بِيَنبُعَ . وكانَ لَهُ أيضا صَدَقاتٌ بِالمَدينَهِ : الفَقيرَينِ بِالعالِيَهِ (2) ، وبِئرُ المَلِكِ بِقَناهَ (3) ، والأدبيّه بِالإِضَمِّ (4) ، فَسَمِعتُ أنَّ حَسَنا أو حُسَينا ابنَ عَلِىٍّ باعَ ذلِكَ كُلَّهُ فيما كانَ مِن حَربِهِم ، فَتِلكَ الأَموالُ اليَومَ مُتَفَرِّقَهٌ فى أيدى ناسٍ شَتّى . ولِعَلِىٍّ رضى الله عنه فى صَدَقاتِهِ عَينُ ناقَهٍ بِوادِى القُرى (5) يُقالُ لَها : عَينُ حسن ، بِالبيرَهِ مِنَ العلا ، كانَت حَديثا مِنَ الدَّهرِ بِيَدِ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ يَعقوبَ بنِ إبراهيمَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ طَلحَةَ التَّيمِىِّ ، فَخاصَمَهُ فيها حَمزَهُ بنُ حَسَنِ بنِ عُبَيدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ بنِ عَلِىٍّ بِولايَهِ أخيهِ العَبّاسِ بنِ حَسَنٍ الصَّدَقَهَ حَتّى قُضِىَ لِحَمزَهَ بِها ، وصارَت فِى الصَّدَقَهِ . ولَهُ بِوادِى القُرى أيضا عَينٌ مَواتٌ خاصَمَ فيها أيضا حَمزَهُ بنُ حَسَنٍ بِولايَهِ أخيهِ العَبّاسِ رَجُلَينِ مِن أهلِ وادِى القُرى كانَت بِأيديهِما ، يُقالُ لَهُما : مصدر كبير مَولى حَسَنِ بنِ حَسَنٍ ، ومَروانُ بنُ عَبدِ المَلِكِ بنِ خارست ، حَتّى قُضِىَ [لِ] حَمزَهَ بِها ، فَصارَت فِى الصَّدَقَهِ . ولِعَلِىٍّ رضى الله عنه أيضا حَقٌّ عَلى عَينِ سكر . ولَهُ أيضا ساقِىٌّ عَلى عَينٍ بِالبيرَهِ ، وهُوَ فِى الصَّدَقَهِ . ولَهُ بِحَرَّهِ الرَّجلاءِ (6) مِن ناحِيَهِ شِعبِ زَيدٍ وادٍ يُدعى: الأَحمَرُ ، شَطرُهُ فِى الصَّدَقَهِ ، وشَطرُهُ بِأيدى آلِ مَنّاع مِن بَنى عَدِىٍّ ، مِنحَهً مِن عَلِىٍّ ، وكانَ كُلُّهُ بِأيدِيهِم حَتّى خاصَمَهُم فيهِ حَمزَهُ بنُ حَسَنٍ فَأخَذَ مِنهُم نِصفَهُ . ولَهُ أيضا بِحَرَّهِ الرَّجلاءِ وادٍ يُقالُ لَهُ : البَيضاءُ ، فيهِ مَزارِعُ ، وعَفا ، وهُوَ فى صَدَقَتِهِ . ولَهُ أيضا بِحَرَّهِ

الرَّجلاءِ أربَعُ (7) آبُرٍ يُقالُ لَها : ذاتَ كمات ، وذَوات العشراء ، وقعين ، ومعيد ، ورعوان ، فَهذِهِ الآ بُرُ فى صَدَقَتِهِ . ولَهُ بِناحِيَهِ فَدَکَ (8) وادٍ بَينَ لابِتَى حَرَّةَ يُدعى : رعيّه ، فيه نَخلٌ ووَشَلٌ مِن ماءٍ ، يَجرى عَلى سقا بِزُرنوقَ (9) ، فَذلِکَ فى صَدَقَتِهِ . ولَهُ أيضا بِناحِيَهِ فَدَکَ وادٍ يُقالُ لَهُ : الأسحنُ ، وبَنو فَزارَةَ تَدَّعى فيهِ مِلكا ومُقاما ، وهُوَ اليَومَ فى أيدى وُلاهِ الصَّدَقَهِ فِى الصَّدَقَهِ . ولَهُ أيضا [بِ] ناحِيَهِ فَدَکَ مالٌ بِأعلى حَرَّهِ الرَّجلاءِ يُقالُ لَهُ : القُصَيبَهُ ، كانَ عَبدُ اللّهِ بنُ حَسَنِ بنِ حَسَنِ عامَلَ عَلَيهِ بَنى عُمَيرٍ مَولى عَبدِ اللّهِ بنِ جَعفَرِ بنِ أبى طالِبٍ عَلى أنَّهُ إذا بَلَغَ ثَمَرُهُ ثَلاثينَ صاعا بِالصّاعِ الأَوَّلِ فَالصَّدَقَهُ عَلَى الثُّلُثِ ، فَإِذَا انقَرَضَ بَنو عُمَيرٍ فَمَرجِعُهُ إلَى الصَّدَقَهِ . فَذلِکَ اليَومَ عَلى هذِهِ الحالِ بِأَيدى وُلاهِ الصَّدَقَهِ . (10)

.

1- .فى المصدر : «يقال لها إنّ» وهو تصحيف .
2- .العَاليه : اسم لكلّ ماكان من جهه نجد من المدينه ، من قراها وعمايرها إلى تهامه (معجم البلدان : ج4 ص71) .
3- .قَنَاه : وادٍ بالمدينه ، وهى أحد أوديتها الثلاثه (معجم البلدان : ج 4 ص 401) .
4- .الإضَم : وادٍ بجبال تهامه ، وهو الوادى الذى فيه المدينه ، ويسمّى من عند المدينه القناه ، ومن أعلى منها عند السدّ يسمّى الشظاه ، ومن عند الشظاه إلى أسفل يسمّى إضَما إلى البحر (معجم البلدان : ج 1 ص 214) .
5- .وَادى القُرى : وادٍ بين المدينه والشام من أعمال المدينه ، كثير القرى (معجم البلدان : ج5 ص 345) .
6- .حَرَّه الرَّجْلاء : فى ديار بنى القين بين المدينه والشام (معجم البلدان : ج 2 ص 246) .
7- .كذا فى المصدر ، والمذكور خمسه أسماء .
8- .فَدَک : قريه بالحجاز ، بينها وبين المدينه يومان ، وقيل : ثلاثه . أفاءها اللّه على رسوله صلى الله عليه و آله فى سنه سبع صلحا (معجم البلدان : ج4 ص 238) .
9- .زُرْنُوق : اسم بلد وموضع باليمامه ، فيه المياه والزروع (راجع معجم البلدان : ج3 ص 139) .
10- .تاريخ المدينه : ج 1 ص 221 .

تاریخ المدینه به نقل از ابو غسّان : اموال علی علیه السلام چشمه هایی پراکنده در منطقه یَنبُع بود . یکی از آنها چشمه ای بود که به آن ، «چشمه بحیر» می گفتند و به دیگری ، «چشمه ابو نیزر» و چشمه دیگری هم بود که از آن به «نولا» یاد می کردند و اکنون به نام «عدر» نامیده می شود و همین چشمه ، چشمه ای است که می گویند علی علیه السلام شخصا در آن ، کار کرده است ... . علی علیه السلام همچنین در یَنبُع ، بُغَیبغات را هم آباد کرد که چندین چشمه بود از جمله آنها چشمه ای بود که به آن ، «خیف (1) آراک» می گفتند و چشمه دیگری که به آن «خیف لیلی» می گفتند و چشمه دیگری که از آن به «خیف بسطاس» یاد می شد که در آن ، راسته ای از نخل بود. [آبادیِ] بغیبغات ، از جمله آثاری بود که علی علیه السلام خود شخصا آن را ایجاد کرد و وقف نمود و همواره جزو موقوفات بود تا آن که حسین بن علی علیهماالسلام آن را به عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالب داد که از محصول آن استفاده کند و از آن برای ادای قرض ها و مخارجش سود بجوید و نیز برای آن که دخترش را به یزید بن معاویه بن ابی سفیان ندهد. عبد اللّه ، این چشمه ها را به معاویه فروخت و به تصرف [آنان]درآمد تا آن که بنی هاشم ، خالصه ها را تملّک کردند . در این زمان ، عبد اللّه بن حسن بن حسن ، با ابو العباس [سفّاح] که خلیفه وقت بود ، وارد گفتگو شد و وی آن را به موقوفات علی علیه السلام برگردانْد و این چشمه ها ، همچنان جزو موقوفات علی علیه السلام بود تا آن که ابو جعفر [منصور]در زمان خلافتش آنها را تصرّف کرد. هنگامی که مهدی عباسی به خلافت رسید ، حسن بن زید با وی گفتگو کرد و جریان آنها را به وی گزارش کرد و مهدی ، نامه ای به زفر بن عاصم هلالی که فرماندار وقت مدینه بود نوشت و آنها را به موقوفات علی علیه السلام برگرداند. علی علیه السلام از چشمه ای به نام «حدث» در ینبع ، سهم آب داشت و در آباد کردن چشمه ای مَوات در ینبع به نام «عصبیّه» نیز مشارکت داشت. او در مدینه نیز موقوفاتی داشت : [بخش]«فقیرین» در عالیه (2) ، چاه «ملک» در منطقه قنات (3) و «ادبیّه» در منطقه اِضم. (4) گفته می شود که حسن بن علی علیهماالسلام یا حسین بن علی علیهماالسلامهمه آنها را در جنگ هایشان فروختند و امروزه ، آن اموال در دست افراد گوناگون ، پراکنده است. از جمله موقوفات علی علیه السلام چشمه روانی در «وادی القری» (5) بود که به آن ، «چشمه حسن» می گفتند ، در منطقه بیره ، در سمت بالا ، که تا مدّتی در دست عبد الرحمان بن یعقوب بن ابراهیم بن محمّد بن طلحه تمیمی بود و در زمان حکومت عبّاس بن حسن، برادرش

حمزه بن حسن بن عبید اللّه بن عبّاس بن علی ، در خصوص موقوفه بودن آن با عبد الرحمان ، مخاصمه کرد و به نفع حمزه ، داوری شد و به صدقه های علی علیه السلام برگشت. در وادی القری ، چشمه دیگری بود که مَوات بود و باز ، حمزه بن حسن در زمان حکومت برادرش عبّاس علیه دو نفر از اهالی وادی القری به نام های مصدر کبیر ، از آزادشدگان حسن بن حسن، و مروان بن عبد الملک بن خارست که مِلک در دستشان بود اقامه دعوا کرد و به نفع حمزه ، حکم شد و ملک ، جزو موقوفه ها گردید. علی علیه السلام در «چشمه سکر» هم سهمی داشت ، چنان که سهم آبی در چشمه ای در منطقه بیره داشت که از جمله موقوفات بود. در منطقه «حَرّه الرَّجْلاء» (6) از ناحیه شعب زید ، وادی ای است به نام «احمر» که بخشی از آن در موقوفه های علی علیه السلام و بخشی در دست آل منّاع از قبیله بنی عدی بود که علی علیه السلام به آنان بخشیده بود و همه مِلک ، در دست آنان بود تا آن که حمزه بن حسن ، علیه آنان اقامه دعوا کرد و نصف آن را باز پس گرفت . وی در حرّه الرجلاء ، وادی دیگری داشت که به آن «بیضاء» می گفتند و دارای مزارع و قسمتی خاکی بود و از جمله موقوفات اوست . وی در حره الرجلاء ، چهار عدد چاه داشت که به آنها «ذات کمات»، «ذوات العشراء»، «قعین»، «معید» و «رعوان» می گفتند و همه ، جزو موقوفه های وی بود. در ناحیه فدک (7) ، در «زُرنوق» (8) سرزمینی سنگلاخ بود که به آن ، «رعیّه» می گفتند و دارای نخل بود و جریان آب ضعیفی داشت که با دلو و چرخ ، خارج می شد و از جمله موقوفات او بود. وی در منطقه فدک ، زمینی داشت که به آن ، «آسحن» می گفتند و بنی فزاره بر آن ، ادّعای مالکیّت و سکونت داشتند و اکنون ، جزو موقوفه ها و در دست متولّیان موقوفات است. وی در فدک در قسمت بالای حرّه الرجلاء ، مِلکی داشت که به آن «قصیبه» می گفتند و عبد اللّه بن حسن بن حسن با بنی عمیر ، از آزادشدگان عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالب ، قرارداد بست که اگر محصول آن بر پایه (پیمانه) صاع نخستین ، سی صاع شد ، سهم وقف ، یک سوم باشد و اگر بنی عمیر منقرض شدند ، ملک به موقوفه برگردد و اکنون هم ملک به همین روش ، در دست متولّیان موقوفه هاست.

.

1- .خَیف ، در زبان عربی به پایینْ دستِ کوه (کوه پایه) اطلاق می شود که نه درشتی و سنگلاخی کوه را دارد و نه نرمی و یکْ دستی دشت را . (م)

2- .نامی است برای روستاها و آبادی های حدّ فاصل کوه های مدینه تا تهامه (معجم البلدان : ج 4 ص 71) .
3- .یکی از سه درّه موجود در منطقه مدینه (معجم البلدان : ج 4 ص 401) .
4- .درّه ای است در ناحیه کوهستانی تهامه که مدینه در آن واقع شده است (معجم البلدان : ج 1 ص 214) .
5- .درّه ای میان مدینه و شام که از توابع مدینه محسوب می شود و آبادی های بسیار دارد (معجم البلدان: ج 5 ص 345) .
6- .جایی است در سرزمین بنی قین ، میان مدینه و شام (معجم البلدان : ج 2 ص 246) .
7- .آبادی ای است در حجاز ، به فاصله دو روز (و یا سه روز) راه از مدینه که خداوند ، آن را در سال هفتم هجرت به پیامبر خدا بخشید (معجم البلدان : ج 4 ص 238) .
8- .نام سرزمین و آبادی ای در یمامه که آب ها و کشتزارهای فراوان دارد (معجم البلدان : ج 3 ص 139) .

ص: 362

. .

ص: 363

. .

الكافى عن عبد الرحمن بن الحجّاج :بَعَثَ إلَىَّ أبُو الحَسَنِ موسى عليه السلام بِوَصِيَّهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وهِىَ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ . هذا ما أوصى بِهِ وقَضى بِهِ فى مالِهِ عَبدُ اللّهِ عَلِىٌّ ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ ؛ لِيولِجَنى بِهِ الجَنَّةَ ، ويَصرِفَنى بِهِ عَنِ النّارِ ، ويَصرِفَ النّارَ عَنّى يَومَ تَبيَضُّ وُجوهٌ وتَسوَدُّ وُجوهٌ ، أنَّ ما كان لى مِن مالٍ بِيَنبُعَ يُعرَفُ لى فيها وما حَولَها صَدَقَةٌ ، ورَقيقَها ، غَيرَ أنَّ رَباحا وأبا نَيزَرَ وجُبَيرا عُتَقاءُ لَيس لِأَحَدٍ عَلَيهِم سَبيلٌ ، فَهُم مَوالِىَّ يَعمَلونَ فِى المالِ خَمسَ حِجَجٍ وفيهِ نَفَقَتُهُم ورِزقُهُم وأرزاقُ أهاليهِم ، ومَعَ ذلِكَ ما كانَ لى بِوادِى القُرى كُلُّهُ مِن مالٍ لِبَنى فاطِمَةَ ورَقيقُها صَدَقَةٌ ، وما كانَ لى بِدَيمَةَ وأهلُها صَدَقَةٌ ، غَيرَ أنَّ زُرَيقا لَهُ مِثلُ ما كَتَبتُ لِأَصحابِهِ ، وما كانَ لى بِأُذَينَةَ (1) وأهلُها صَدَقَةٌ ، وَالفَقيرَينِ 2 كَما قَد عَلِمتُم صَدَقَةٌ فى سَبيلِ اللّهِ . وإنَّ الَّذى كَتَبتُ مِن أموالى هذِهِ صَدَقَةٌ واجِبَةٌ بَتلَةٌ ، حَيّا أنَا أو مَيِّتا ، يُنفَقُ فى كُلِّ نَفَقَةٍ يُبتَغى بِها وَجهُ اللّهِ فى سَبيلِ اللّهِ ووَجهِهِ وذَوِى الرَّحِمِ مِن بَنى هاشِمٍ وبَنِى المُطَّلِبِ وَالقريبِ وَالبَعيدِ ، فَإنَّهُ يَقومُ عَلى ذلِكَ الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ ، يَأكُلُ مِنهُ بِالمَعروفِ ، ويُنفِقُهُ حَيثُ يَراهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فى حِلٍّ مُحَلَّلٍ لا حَرَجَ عَلَيهِ فيهِ ، فَإن أرادَ أن يَبيعَ نَصيبا مِنَ المالِ فَيَقضِىَ بِهِ الدَّينَ فَليَفعَل إن شاءَ ولا حَرَجَ عَلَيهِ فيهِ ، وإن شاءَ جَعَلَهُ سَرِىَّ (2) المِلكِ . وإنَّ وُلدَ عَلِىٍّ ومَوالِيَهُم وأموالَهُم إلَى الحَسَنِ بنِ عَلِىٍّ . وإن كانَت دارُ الحَسَنِ بنِ عَلِىٍّ غَيرَ دارِ الصَّدَقَةِ فَبَدا لَهُ أن يَبيعَها فَليَبِع إن شاءَ لا حَرَجَ عَلَيهِ فيهِ ، وإن باعَ فَإنَّهُ يُقَسِّمُ ثَمَنَها ثَلاثَةَ أثلاثٍ ؛ فَيَجعَلُ ثُلُثا فى سَبيلِ اللّهِ ، وثُلُثا فى بَنى هاشِمٍ وبَنِى المُطَّلِبِ ، ويَجعَلُ الثُّلُثَ فى آلِ أبى طالِبٍ ، وإنَّهُ يَضَعُهُ فيهِم حَيثُ يَراهُ اللّهُ . وإن حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وحُسَينٌ حَىٌّ فَإنَّهُ إلَى الحُسَينِ بنِ عَلِىٍّ ، وإنَّ حُسَينا يَفعَلُ فيهِ مِثلَ الَّذى أمَرتُ بِهِ حَسَنا ؛ لَهُ مِثلُ الَّذى كَتَبتُ لِلحَسَنِ ، وعَلَيهِ مِثلُ الَّذى عَلَى الحَسَنِ . وإنَّ لِبَنِى ابنَى فاطِمَةَ مِن صَدَقَهِ عَلِىٍّ مِثلَ الَّذى لِبَنى عَلِىٍّ . وإنّى إنَّما جَعَلتُ الَّذى جَعَلتُ لِابنَى فاطِمَةَ ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وتَكريمَ حُرمَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وتَعظيمَهُما ، وتَشريفَهُما ، ورِضاهُما . وإن حَدَثَ بِحَسَنٍ وحُسَينٍ حَدَثٌ فَإنَّ الآخِرَ مِنهُما يَنظُرُ فى بَنى عَلِىٍّ ؛ فَإن وَجَدَ فيهِم مَن يَرضى بِهُداهُ وإسلامِهِ وأمانَتِهِ فَإنَّهُ يَجعَلُهُ إلَيهِ إن شاءَ ، وإن لَم يَرَ فيهِم بَعضَ الَّذى يُريدُهُ فَإنَّهُ يَجعَلُهُ إلى رَجُلٍ مِن آلِ أبى طالِبٍ يَرضى بِهِ ، فَإن وَجَدَ آلَ أبى طالِبٍ قَد ذَهَبَ كُبَراؤُهُم وذَووا آرائِهِم فَإنَّهُ يَجعَلُهُ إلى رَجُلٍ يَرضاهُ مِن بَنى هاشِمٍ ، وأنَّهُ يَشتَرِطُ عَلَى الَّذى يَجعَلُهُ إلَيهِ أن يَترُكَ المالَ عَلى اُصولِهِ ويُنفِقَ ثَمَرَهُ حَيثُ أمَرتُهُ بِهِ ؛ مِن سَبيلِ اللّهِ ووَجهِهِ ، وذَوِى الرَّحِمِ مِن بَنى هاشِمٍ وبَنِى المُطَّلِبِ ، وَالقَريبِ وَالبَعيدِ ، لايُباعُ مِنهُ شَىءٌ ، ولا يوهَبُ ، ولا يورَثُ . وإنَّ

مالَ مُحَمَّدِ بنِ عَلِیٍّ عَلی ناحِیَتِهِ ، وهُوَ إلَی ابنَی فاطِمَهَ . وإنَّ رَقیقِیَ الّذینَ فی صَحیفَهِ صَغیرَهٍ الَّتی کُتِبَت لی عُتَقاءُ . هذا ما قَضی بِهِ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ فی أموالِهِ هذِهِ ، الغَدَ مِن یَومَ قَدِمَ مَسکِنَ (3) ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ وَالدّارَ الآخِرَهِ ، وَاللّهُ المُستَعانُ عَلی کُلِّ حالٍ ، ولا یَحِلُّ لِامرِئٍ مُسلِمٍ یُؤمِنُ بِاللّهِ وَالیَومِ الآخِرِ أن یَقولَ فی شَیءٍ قَضَیتُهُ مِن مالی ، ولا یُخالِفَ فیهِ أمری ، مِن قَریبٍ أو بَعیدٍ . أمّا بَعدُ ، فَإنَّ وَلائِدی اللّائی أطوفُ عَلَیهِنَّ السَّبعَهَ عَشَرَ مِنهُنَّ اُمَّهاتُ أولادٍ مَعَهُنَّ أولادُهُنَّ ، ومِنهُنَّ حَبالی ، ومِنهُنَّ مَن لا وَلَدَ لَهُ فَقَضایَ فیهِنَّ إن حَدَثَ بی حَدَثٌ أنَّهُ مَن کانَ مِنهُنَّ لَیسَ لَها وَلَدٌ ولَیسَت بِحُبلی فَهِیَ عَتیقٌ لِوَجهِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، لَیسَ لِأحَدٍ عَلَیهِنَّ سَبیلٌ ، ومَن کانَ مِنهُنَّ لَها وَلَدٌ أو حُبلی فَتُمسَکُ عَلی وَلَدِها وهِیَ مِن حَظّهِ ؛ فَإن ماتَ وَلَدُها وهِیَ حَیَّهٌ فَهِیَ عَتیقٌ لَیسَ لِأحَدٍ عَلَیها سَبیلٌ . هذا ما قَضی بِهِ عَلِیٌّ فی مالِهِ ، الغَدَ مِن یَومَ قَدِمَ مَسکِنَ . شَهِدَ أبو شِمرِ بنُ أبرَهَهَ ، وصَعصَعَهُ بنُ صوحانَ ، ویَزیدُ بنُ قَیسٍ ، وهَیّاجُ بنُ أبی هَیّاجٍ . وکَتَبَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ بِیَدِهِ لِعَشرٍ خَلَونَ مِن جُمادَی الاُولی سَنَهَ سَبعٍ وثَلاثینَ . (4)

.

1- .اُذَیْنه : اسم وادٍ من أودیه القَبَلیّه ، بین المدینه وینبع (معجم البلدان : ج 1 ص 133) .

2- .السَّرِیُّ : المُختار (لسان العرب : ج 14 ص 379 «سرا») .

3- .مَسْکِن : موضع بالکوفه قریب من أوانا ؛ علی نهر دُجیل عند دیر الجاثلیق ، به کانت الوقعه بین عبد الملک بن مروان ومصعب بن الزبیر ، فقُتل مصعب ، وقبره هناک معروف (معجم البلدان : ج 5 ص 127) .

4- .الکافی : ج 7 ص 49 ح 7 ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 341 ح 1284 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 453 ح 813 عن بشیر بن الولید عن الإمام علیّ علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 41 ص 40 ح 19 ؛ تاریخ المدینه : ج 1 ص 225 عن حسن بن زید من دون إسنادٍ إلی المعصوم وکلّها نحوه .

الکافی به نقل از عبد الرحمان بن حَجّاج : ابو الحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام متن وصیّت علی علیه السلام را به سوی من فرستاد و مضمون آن ، به این شرح بود: «به نام خداوند بخشنده مهربان . این ، وصیّت و حکم بنده خدا ، علی بن ابی طالب است در اموال خود ، به خاطر خدا و برای آن که مرا در مقابل آن ، در بهشت داخل کند و مرا از آتش ، باز دارد و آتش را در روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می گردد ، از من بگردانَد. هر آنچه در یَنبُع و اطرافش از املاک من است و به نام من شناخته می شود ، موقوفه است ، و همچنین بندگانی که روی آنها کار می کنند ، جز رباح و ابو نیزر و جبیر که آزادند و هیچ کس بر آنان ، حقّی ندارد . آنان آزاد شده من اند [با این شرط]که پنج سال در آن ، کار کنند و مخارج و روزی خود و خانواده هاشان در آن است . و همچنین ، هر آنچه در وادی القری از آنِ من است ، اموالش همه برای فرزندان فاطمه است و بندگان [شاغل در] آنها موقوفه اند . اموال من در دیمه و کارکنان آن ، موقوفه است ، جز آن که زُرَیق هم از همان حقّی که برای یاران او نوشتم ، برخوردار است ، و آنچه که من در اُذینه (1) دارم و بندگانی که روی آن کار می کنند ، وقف هستند و همان طور که می دانید ، فقیرین 2 هم وقف در راه خداست. همه آنچه از این اموالم که قلمی کردم ، وقف واجب غیر قابل بازگشت است ؛ چه من زنده باشم و یا بمیرم که در هر جایی که در آن رضایت خداوند است (از قبیل : راه خدا، خشنودی خدا، بستگانم از بنی هاشم، بنی مطّلب و اقوام نزدیک و دور)، صرف می شود و حسن بن علی ، متولّی این کار است که به مقدار متعارف ، از آن ، مصرف می کند و در هر جایی که خداوند برایش حلال کرده ، خرج می کند و آزاد است و ایرادی بر وی نیست و اگر خواست ، بخشی از اموال را بفروشد و قرضی ادا کند ، مانعی ندارد و اگر خواست ، آن را آزاد از مالکیّت قرار دهد. و اختیار فرزندان علی و آزادشدگان آنها و اموال آنها به دست حسن بن علی است. اگر خانه حسن بن علی ، غیر از خانه موقوفه است و خواست بفروشد، ایرادی ندارد و اگر فروخت ، پول آن را سه قسمت کند : یک سوم آن را در راه خدا بدهد، یک سوم را به بنی هاشم و بنی مطّلب بدهد و یک سوم آن را به آل ابو طالب بدهد. وی، آن را در بین آنان، طبق قانون الهی تقسیم خواهد کرد. اگر برای حسن پیشامدی شد و حسین زنده بود ، اختیار در دست حسین بن علی است و حسین ، طبق آنچه به حسن دستور دادم ، انجام خواهد داد . برای او همانی است که برای حسن نوشتم و بر او همانی است که بر حسن است. برای فرزندانم ،

دو پسر فاطمه ، از موقوفات علی ، [سهمی] مثل [دیگر]فرزندان علی است و من آنچه را که [حقوقی اختصاصی] برای دو پسر فاطمه قرار دادم ، برای رضای خداوند عز و جل و بزرگداشت حرمت پیامبر خدا و بزرگداشت آن دو و شرافت و رضای آن دو است. اگر برای هر کدام از حسن و حسین اتّفاقی پیش آمد ، آن دیگری بر فرزندان علی سرپرست خواهد بود . تا وقتی که در بین آنان کسی بود که از هدایت، اسلام و امانتداری او خشنود باشد ، اگر خواست ، تولیت موقوفات را به او بسپارد ، و اگر در بین آنان ، کسی را که می خواهد ، پیدا نکرد ، به مردی از آل ابو طالب که از وی رضایت دارد ، بسپارد ، و اگر دید که بزرگان و خردمندان آل ابو طالب از دست رفته اند، اختیار را به مردی از بنی هاشم که از او راضی است ، بدهد و لازم است با کسی که مسئولیت را برعهده اش می نهد ، شرط کند که اصلِ مال را نگه دارد و درآمد آن را در جایی که فرمان دادم (از قبیل : راه خدا و خشنودی خدا، خویشاوندان نزدیک و دور از بنی هاشم و بنی عبد المطّلب) خرج کند و اصل مالْ فروخته نمی شود ، بخشیده نمی گردد و به ارث نخواهد رفت. اموال محمّد بن علی (محمّد بن حنفیه) برپایه نسبش است ، و او با دو پسر فاطمه است و بنده هایم آنان که نامشان در نوشته کوچکی برایم یادداشت شده آزادند. این ، وصیّتی است که علی بن ابی طالب در این اموالش، فردای روز ورودش به [منطقه] مَسکِن، برای رضای خدا و روز قیامت کرده است و در هر حال ، از خداوند ، یاری خواسته می شود و برای هیچ مسلمانی که به خدا و روز قیامتْ ایمان دارد ، حلال نیست که در آنچه که درباره اموالم وصیّت کرده ام ، کاری کند و یا هیچ کدام از نزدیکان و یا افراد دور ، با فرمانم در این باره مخالفت کنند. امّا بعد ؛ کنیزکانی که با آنان همبستر شده ام، هفده تا هستند . بعضی از آنها مادران فرزندانی هستند که فرزندانشان در نزد آنهاست ، پاره ای از آنان باردارند ، و گروهی فرزند ندارند . وصیّتم درباره آنان ، در صورتی که برایم پیشامدی شد ، این است که آنانی که فرزند ندارند و باردار نیستند ، در راه خدای عز و جل آزادند و هیچ کس [از ورثه]حقّی بر آنان ندارد و هر کدام از آنان که فرزند دارند و یا باردار هستند ، به فرزندشان متّصل می شوند و از سهم اوست [و به عنوان اُمّ ولد ، آزاد می گردد] و اگر فرزندش مُرد و او زنده ماند ، آزاد خواهد بود و هیچ کس [از ورثه] بر او حق ندارد. این ، آن چیزی است که علی در اموالش وصیّت کرده ، فردای روز ورودش به منطقه مَسکِن (2) ، و بر آن ، ابو شمر بن ابرهه، صعصعه بن صوحان، یزید بن قیس، هیّاج بن ابی هیّاج گواهی داده اند و علی بن ابی طالب ، به دست خود ، آن را در دهم جمادی الاولی سال سی و هفتم هجری نوشته است.

.

1- .درّه ای است از ناحیه قَبَلیه ، میان مدینه و یَنبُع (معجم البلدان : ج 1 ص 133) .
2- .جایی است در منطقه کوفه ، نزدیک اَوانا بر کناره نهر دُجَیل . در این ناحیه نبردی میان عبد الملک بن مروان و مُصعَب بن زُبیر در گرفت که به کشته شدن مصعب انجامید و قبر او اکنون آن جاست (معجم البلدان : ج 5 ص 127) .

ص: 366

. .

ص: 367

. .

ص: 368

. .

ص: 369

. .

راجع : ج 9 ص 480 (كمال الإيثار) وص 510 (سماحه الكفّ) . ج 7 ص 552 (الولىّ المتصدّق فيالركوع) و ص560 (الذى ينفق ماله بالليل والنهار) .

.

ر . ک : ج 9 ص 480 (کمال از خود گذشتگی) و ص 511 (بخشندگی) . ج 7 ص 553 (ولیّ صدقه دهنده در رکوع) و ص 561 (آن که دارایی اش را شب و روز ، نهان و آشکارا انفاق می کند) .

.

الفصل الرابع : الخصائص السياسيّهُ والاجتماعيّهُ4 / 1الإِخاءُ مَعَ النَّبِىِّ4 / 1 1مُؤاخاهُ النَّبِىِّ بَينَ أصحابِهِ قَبلَ الهِجرَهِالمحبّر فى ذِكرِ مُؤاخاهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله بَينَ أصحابِهِ المُهاجِرينَ قَبلَ الهِجرَهِ : وكانَ آخى بَينَهُم عَلَى الحَقِّ وَالمُواساهِ ، وذلِکَ بِمَکَّهَ ؛ فَآخى صلى الله عليه و آله بَينَ نَفسِهِ وبَينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه . (1)

السيره الحلبيّه :وقَبلَ الهِجرَهِ آخى صلى الله عليه و آله بَينَ المُسلِمينَ ؛ أيِ المُهاجِرينَ ، عَلَى الحَقِّ وَالمُواساهِ ، فَآخى بَينَ أبى بَکرٍ وعُمَرَ ، وآخى بَينَ حَمزَهَ وزَيدِ بنِ حارِثَهَ ، وبَينَ عُثمانَ وعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ ، وبَينَ الزُّبَيرِ وَابنِ مَسعودٍ ، وبَينَ عُبادَهَ بنِ الحارِثَهِ وبِلالٍ ، وبَينَ مُصعَبِ بنِ عُمَيرٍ وسَعدِ بنِ أبى وَقّاصٍ ، وبَينَ أبى عُبَيدَهَ بنِ الجَرّاحِ وسالِمٍ مَولى أبى حُذَيفَهَ ، وبَينَ سَعيدِ بنِ زَيدٍ وطَلحَهَ بنِ عُبَيدِ اللّهِ ، وبَينَ عَلِىٍّ ونَفسِهِ صلى الله عليه و آله وقالَ : أ ما تَرضى أن أکونَ أخاکَ ؟ قالَ : بَلى يا رَسولَ اللّهِ رَضيتُ . قالَ : فَأنتَ أخى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ (2) . 3

.

1- .المحبّر : ص 70 .
2- .السيره الحلبيّه : ج 2 ص 20 ، عيون الأثر : ج 1 ص 264 .

فصل چهارم : ویژگی های سیاسی و اجتماعی

4 / 1 برادری با پیامبر

4 / 1 1 پیمان برادری بستن پیامبر بین یارانش پیش از هجرت

فصل چهارم : ویژگی های سیاسی و اجتماعی4 / 1برادری با پیامبر4 / 1 1پیمان برادری بستن پیامبر بین یارانش پیش از هجرتالمُحبَّر در یادکردِ پیمان برادری بستن پیامبر صلی الله علیه و آله بین مهاجران ، پیش از هجرت : وی در مکّه ، بین آنان ، برپایه حق و برابری با یکدیگر پیمان بست، و بین خود و علی بن ابی طالب ، این پیمان را برقرار کرد.

السیره الحلبیّه :پیش از هجرت ، بین مسلمانان، یعنی مهاجران ، بر پایه حق و برابری پیمان بست و بین ابو بکر و عمر، بین حمزه و زید بن حارثه، بین عثمان و عبد الرحمان بن عوف، بین زبیر و ابن مسعود، بین عباده بن حارثه و بلال، بین مصعب بن عمیر و سعد بن ابی وقّاص، بین ابو عبیده بن جرّاح و سالمْ آزاد شده ابو حذیفه، بین سعید بن زید وطلحه بن عبید اللّه ، و بین علی علیه السلام و خودش پیمان برادری بست و فرمود : «آیا خشنود نیستی که برادر تو باشم؟». گفت : «چرا ، ای پیامبر خدا ! خشنودم» . فرمود : «تو در دنیا و آخرت ، برادر منی» 1 .

.

المعيار والموازنه :ثُمَّ فَكِّروا فى حَديثِ المُؤاخاهِ وما فيهِ مِنَ الدَّلالَهِ الواضِحَهِ ؛ إذ مَيَّزَهُم عَلى قَدرِ مَنازِلِهِم ، ثُمَّ آخى بَينَهُم عَلى حَسَبِ مُفاضَلَتِهِم ؛ فَلَم يَكُن أحَدٌ أقرَبَ مِن فَضلِ أبى بَكرٍ مِن عُمَرَ ، فَلِذلِکَ آخى بَينَهُما ، وأشبَهَ طَلحَهُ الزُّبَيرَ وقَرُبَت مَنازِلُهُما لِذلِکَ فَآخى بَينَهُما ، وكَذلِکَ فَعَلَ بِعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ آخى بَينَهُ وبَينَ عُثمانَ . ثُمَّ قالَ لِعَلِىٍّ : إنَّما أخَّرتُکَ لِنَفسى ، أنتَ أخى وصاحِبى ، فَلَم يَكُن فيهِم أحَدٌ أشبَهَ بِالنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مِن عَلِىٍّ ، ولا أولى بِمُؤاخاهِ النَّبِىِّ مِنهُ ، فَاستَحَقَّ بِمُؤاخاهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ؛ لِتَقَدُّمِهِ عَلَى القَومِ . وكانَت مُؤاخاهُ عَلِىٍّ أفضَلَ مِن مُؤاخاهِ غَيرِهِ ؛ لِفَضلِهِ عَلى غَيرِهِ . (1)

الاستيعاب :آخى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ المُهاجِرينَ بِمَكَّهَ ، ثُمَّ آخى بَينَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ بِالمَدينَهِ ، وقالَ فى كُلِّ واحِدَهٍ مِنهُما لِعَلِىٍّ : أنتَ أخى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، وآخى بَينَهُ وبَينَ نَفسِهِ . (2)

.

1- .المعيار والموازنه : ص 208 .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 202 الرقم 1875 .

المعیار والموازنه :در حدیث برادری و دلالت روشن آن بیندیشید ؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله بین آنان ، بر پایه جایگاهشان تمایز قرار داد و بر اساس برتری هایشان ، بین آنان پیمان برادری بست . در بین عرب ها هیچ کس از عمر به فضل ابو بکر نزدیک تر نبود . از این رو ، بین آن دو پیمان برادری بست . و طلحه ، شبیه زبیر بود و جایگاهشان نزدیک به هم ، و بین آن دو پیمان برادری بست . همچنین بین عبد الرحمان بن عوف و عثمان ، چنین کرد و پیمان برادری بست. آن گاه به علی علیه السلام فرمود : «تو را برای خودم نگه داشتم . تو برادر و یار منی» . در بین آنان ، هیچ کس به اندازه علی علیه السلام همانندتر به پیامبر صلی الله علیه و آله نبود و کسی به برادری با پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر از او نبود و به خاطر پیشی گرفتنش بر آنان ، شایستگی برادری پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت و برادری علی علیه السلام برتر از برادری دیگران بود ، چون بر دیگران ، فضیلت داشت.

الاستیعاب :پیامبر خدا در مکّه بین مهاجران ، پیمان برادری بست و سپس در مدینه ، بین مهاجران و انصار ، پیمان برادری برقرار کرد و در هر دو پیمان به علی علیه السلام فرمود : «تو برادر من در دنیا و آخرتی» و بین خود و او پیمان برادری بست.

.

4 / 1 2مُؤاخاهُ النَّبِىِّ بَينَ أصحابِهِ بَعدَ الهجرَهِالمناقب لابن المغازلى عن حذيفه بن اليمان :آخى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أصحابِهِ الأنصارِ وَالمُهاجِرِ ، فَكانَ يُؤاخى بَينَ الرَّجُلِ ونَظيرِهِ . ثُمَّ أخَذَ بِيَدِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَقالَ : هذا أخى . قالَ حُذَيفَهُ : رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَيِّدُ المُسلِمينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، ورَسولُ رَبِّ العالَمينَ ، الَّذى لَيسَ لَهُ فِى الأنامِ شَبيهٌ ولا نَظيرٌ ، وعَلِىُّ بنُ أبيطالِبٍ أخَوانِ . (1)

السيره النبويّه عن ابن إسحاق :آخى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أصحابِهِ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ ، فَقالَ فيما بَلَغَنا ، ونَعوذُ بِاللّهِ أن نَقولَ عَلَيهِ ما لَم يَقُل : تَآخَوا فِى اللّهِ ؛ أخَوَينِ ، أخَوَينِ . ثُمَّ أخَذَ بِيَدِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَقالَ : هذا أخى . فَكانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَيِّدُ المُرسَلينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، ورَسولُ رَبِّ العالَمينَ ، الَّذى لَيسَ لَهُ خَطيرٌ ولا نَظيرٌ مِنَ العِبادِ ، وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ رضى الله عنه أخَوَينِ ، وكانَ حَمزَهُ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ أسَدُ اللّهِ وأسَدُ رَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، وعَمُّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وزَيدُ بنَ حارِثَهَ مَولى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخَوَينِ ، وإلَيهِ أوصى حَمزَهُ يَومَ اُحُدٍ حينَ حَضَرَهُ القِتالُ إن حَدَثَ بِهِ حادِثُ المَوتِ وجَعفَرُ بنُ أبى طالِبٍ ذُو الجَناحَينِ الطَّيّارُ فِى الجَنَّهِ ومُعاذُ بنُ جَبَلٍ أخو بَنى سَلَمَهَ أخَوَينِ . قالَ ابنُ هِشامٍ : وكانَ جَعفَرُ بنُ أبى طالِبٍ يَومَئِذٍ غالِبا بِأرضِ الحَبَشَهِ . (2)

الطبقات الكبرى عن محمّد بن عمر بن علىّ :لَمّا قَدِمَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله آخى بَينَ المُهاجِرينَ بَعضِهِم فَبَعضٍ (3) ، وآخى بَينَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ . فَلَم تَكُن مُؤاخاهٌ إلّا قَبلَ بَدرٍ ، آخى بَينَهُم عَلَى الحَقِّ وَالمُؤاساهِ ؛ فَآخى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَهُ وبَينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (4)

.

1- .المناقب لابن المغازلى : ص 38 ح 60 ؛ الأمالى للطوسى : ص 587 ح 1415 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 329 .
2- .السيره النبويّه لابن هشام : ج 2 ص 150 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 226 .
3- .كذا فى المصدر ، ولعلّ الصحيح : «ببعض» .
4- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 22 .

4 / 1 2 پیمان برادری بستن پیامبر بین یارانش پس از هجرت

4 / 1 2پیمان برادری بستن پیامبر بین یارانش پس از هجرتالمناقب ، ابن مغازلی به نقل از حذیفه بن یمان : پیامبر خدا بین یاران انصار و مهاجر خود،پیمان برادری بست و هرکس را با همانندش برادر می ساخت . آن گاه دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود : «این ، برادر من است». حذیفه گفت : پیامبر خدا ، سرور مسلمانان، پیشوای پرهیزگاران و فرستاده پروردگار جهانیان که در بین مردم ، برای او شبیه و همانندی نیست،با علی بن ابی طالب برادرند.

السیره النبویّه به نقل از ابن اسحاق : پیامبر خدا بین یاران مهاجر و انصار خود ، پیمان برادری بست و طبق آنچه که به ما رسیده که به خدا پناه می بریم که چیزی را که نگفته ، به وی نسبت دهیم ، فرمود : «در راه خدا ، دو نفر دو نفر ، برادر شوید» . آن گاه ، دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود : «این ، برادر من است» . پس پیامبر خدا ، سرور فرستادگان، پیشوای پرهیزگاران، فرستاده پروردگار جهانیان ، کسی که در بین بندگان ، همسنگ و همانند او نیست ، با علی بن ابی طالب علیه السلام برادر گردیدند و حمزه بن عبد المطلب ، شیر خدا و شیر پیامبر خدا و عموی او و زید بن حارثه ، آزاد شده پیامبر خدا ، برادر شدند و در جنگ اُحد ، به هنگامی که حمزه در جنگ شرکت کرد ، او را در صورت مرگش وصیّ خود قرار داد ، و جعفر بن ابی طالب ، ذوجناحین که در بهشت پرواز می کند و معاذ بن جبل از بنی سلمه ، برادر یکدیگر شدند. ابن هشام می گوید : جعفر بن ابی طالب ، در آن روزها ، بیشتر مواقع در حبشه بود.

الطبقات الکبری به نقل از محمّد بن عمر بن علی : هنگامی که پیامبرخدا آمد، در بین بعضی از مهاجران با یکدیگر ، پیمان برادری بست ، چنان که بین پاره ای مهاجران و انصار ، پیمان برادری بست ، و پیمان برادری ، جز قبل از جنگ بدر نبود و بین آنان ، بر پایه حق و مواسات ، پیمان برادری برقرار کرد و پیامبر خدا ، بین خود و علی بن ابی طالب ، پیمان برادری بست.

.

4 / 1 3نُصوصُ مُؤاخاهِ النَّبِیِّ وَالوَصِیِّرسول اللّه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : إنَّ اللّهَ أمَرَنی أن اُؤاخِیَکَ ، فَأنتَ أخی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (1)

عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : أنتَ أخی وصاحِبی . (2)

عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : أنتَ أخی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (3)

عنه صلی الله علیه و آله :رَأَیتُ عَلی بابِ الجَنَّهِ مَکتوبا : لا إلهَ إلَا اللّهُ ، مُحَمَّدٌ رسَولُ اللّهِ ، عَلِیٌّ أخو رَسولِ اللّهِ . (4)

.

1- .المناقب للکوفی : ج 1 ص 220 ح 139 عن خالد عن الإمام الصادق عن أبیه علیهماالسلام .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 496 ح 2040 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 53 ح 8388 ، الاستیعاب : ج 3 ص 202 الرقم 1875 کلّها عن ابن عبّاس ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 134 ح 66 عن ربیعه بن ناجد عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، تاریخ بغداد : ج 12 ص 268 ح 6712 عن عثمان بن عبد الرحمن عن الإمام الباقر عن أبیه عن الإمام علیّ علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله ، کنز العمّال : ج 13 ص 109 ح 36356 نقلاً عن ابن النجّار ؛ المناقب للکوفی : ج 1 ص 314 ح 233 عن ابن عبّاس .
3- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 52 ح 8385 عن أنس و ص 51 ح 8383 و ح 8384 ، کنز العمّال : ج 11 ص 602 ح 32907 نقلاً عن المعجم الکبیر وفیه «علیّ» بدل «أنت» وکلّها عن ابن عمر ؛ الأمالی للمفید : ص 174 ح 4 عن عمرو بن میمون عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله ، الخصال : ص 429 ح 6 و 7 ، الأمالی للطوسی : ص 573 ح 1186 ، بشاره المصطفی : ص 77 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 383 ح 300 کلّها عن زید بن علیّ عن آبائه وعنه صلی الله علیه و آله و ص 354 ح 281 عن اُمّ سلمه .

4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 665 ح 1134 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 62 ح 8403 ، الفردوس : ج 2 ص 257 ح 3195 كلّها عن جابر .

4 / 1 3 روایات پیمان برادریِ پیامبر با وصی

4 / 1 3روایات پیمان برادریِ پیامبر با وصیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : خداوند به من فرمان داد تا با تو پیمان برادری ببندم . بنابراین ، تو در دنیا و آخرت ، برادر منی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو برادر و همراه منی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو در دنیا و آخرت ، برادر منی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بر سرْ درِ بهشت دیدم که نوشته شده بود : خدایی غیر از خدای یگانه نیست ؛ محمّد ، پیامبر خدا و علی ، برادر پیامبر خداست.

.

عنه صلى الله عليه و آله :مَكتوبٌ عَلى بابِ الجَنَّهِ : مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ عَلِىٌّ أخو رَسولِ اللّهِ ، قَبلَ أن تُخلَقَ السَّماواتُ بِأَلفَى سَنَهٍ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ نوديتُ مِن بُطنانِ العَرشِ : نِعمَ الأَبُ أبوكَ إبراهيمُ الخَليلُ ، ونِعمَ الأَخُ أخوكَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :خَيرُ إخوَتى عَلِىٌّ ، وخَيرُ أعمامى حَمزَهُ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ أخى وأنَا أخوكَ ، يَدُكَ فى يَدى حَتّى تَدخُلَ الجَنَّهَ . (4)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 669 ح 1140 ، المعجم الأوسط : ج 5 ص 343 ح 5498 ، تاريخ بغداد : ج 7 ص 387 ح 3919 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 59 ح 8399 ، حليه الأولياء : ج7 ص256، المناقب لابن المغازلى: ص91 ح134، الفردوس: ج 4 ص 123 ح 6380 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 357 ح 282 وفيهما «بألفى ألف» بدل «بألفى» ، الخصال : ص 638 ح 11 كلّها عن جابر وزاد فيها «والأرض» بعد «السماوات» .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 58 ح 8397 عن علىّ بن أحمد بن عامر ، المناقب لابن المغازلى : ص 67 ح 96 عن أحمد بن عامر وكلاهما عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، كنز العمّال : ج 11 ص 487 ح 32297 نقلاً عن الرافعى عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 30 ح 39 عن أحمد بن عامر وأحمد بن عبد اللّه وداوود بن سليمان عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، المحاسن : ج 1 ص 287 ح 566 عن علىّ بن أبى علىّ اللهبى رفعه نحوه ، صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص 133 ح 83 ، علل الشرائع : ص 184 ح 2 ، عيون المعجزات : ص 57 وزاد فيه «ووزيرک» بعد «أخوک» وكلاهما نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 186 والثلاثه الأخيره عن ابن عبّاس .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 62 ح 8404 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 105 الرقم 2659 ، المناقب لابن المغازلى : ص 38 ح 58 وفيه «خير إخوانى

علىّ» وكلّها عن عابس ، الصواعق المحرقه : ص 124 ح 28 ، كنز العمّال : ج 11 ص 600 ح 32893 كلاهما نقلاً عن الديلمى عن عائشه ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 61 ح 247 عن الحسن بن عبد اللّه بن محمّد بن العبّاس الرازى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 340 ح 266 عن عبد الرحمن بن عابس عن عمّه .

4- .الخصال : ص 573 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام ، الأمالى للصدوق : ص 442 ح 588 عن سليمان بن مهران عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله و ص 434 ح 573 عن ابن عبّاس ، بشاره المصطفى : ص 55 عن أبى سعيد عقيصا عن الحسين بن علىّ عن الإمام علىّ عليهماالسلامعنه صلى الله عليه و آله ، تفسير فرات : ص 567 ح 726 عن موسى بن عيسى ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 319 ح 240 عن عبد اللّه بن الحارث ، عوالى اللآلى : ج 4 ص 89 ح 116 وفيها صدره .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بر سرْ درِ بهشت نوشته شده است : محمّد ، پیامبرِ خدا و علی ، برادر پیامبر خداست ، از دو هزار سال قبل از آفریده شدن آسمان ها.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چون روز واپسین رسد ، از دل عرش ، ندا داده خواهد شد : چه نیکو پدری است ، پدر تو ابراهیم خلیل! و چه نیکو برادری است ، برادر تو علی بن ابی طالب!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بهترینِ برادرانم علی است و بهترینِ عموهایم حمزه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو برادر منی و من برادر تو ام . دست تو در دست من است تا وارد بهشت شوی .

.

فضائل الصحابه لابن حنبل عن سعید بن المسیّب :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله آخی بَینَ أصحابِهِ ، فَبَقِیَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وأبو بَکرٍ وعُمَرُ وعَلِیٌّ ، فَآخی بَینَ أبی بَکرٍ وعُمَرَ ، وقالَ لِعَلِیٍّ : أنتَ أخی وأنَا أخوکَ . (1)

المستدرک علی الصحیحین عن جمیع بن عمیر التیمی عن ابن عمر :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله آخی بَینَ أصحابِهِ ؛ فَآخی بَینَ أبی بَکرٍ وعُمَرَ ، وبَینَ طَلحَةَ وَالزُّبَیرِ ، وبَینَ عُثمانَ بنِ عَفّانَ وعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ . فَقالَ عَلِیٌّ : یا رَسولَ اللّهِ ، إنَّکَ قَد آخَیتَ بَینَ أصحابِکَ ، فَمَن أخی ؟ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أ ما تَرضی یا عَلِیُّ أن أکونَ أخاکَ ؟ قالَ ابنُ عُمَرَ : وکانَ عَلِیٌّ رضی الله عنهجَلدا شُجاعا . فَقالَ عَلِیٌّ : بَلی یا رَسولَ اللّهِ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أنتَ أخی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (2)

سنن الترمذی عن ابن عمر :آخی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَینَ أصحابِهِ ، فَجاءَ عَلِیٌّ تَدمَعُ عَیناهُ ، فَقالَ : یا رَسولَ اللّهِ ، آخَیتَ بَینَ أصحابِکَ ولَم تُؤاخِ بَینی وبَینَ أحَدٍ ؟ فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أنتَ أخی فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (3)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 597 ح 1019 .
2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 16 ح 4289 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 96 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 178 ح 518 کلاهما نحوه ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 306 ح 225 وص 319 ح 241 وص 325 ح 246 و ص 346 ح 272 .
3- .سنن الترمذی:ج5 ص636ح3720، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 15 ح 4288 وفی صدره «لمّا ورد رسول اللّه صلی الله علیه و آله المدینه...»، تاریخ دمشق: ج42ص51 ح8383، تذکره الخواصّ: ص 24 ، المناقب لابن المغازلی : ص 37 ح 57 ؛ بشاره المصطفی : ص 204 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 343 ح 269 و ص 357 ح 284 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 191 ح 150 نحوه .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از سعید بن مُسَیَّب : پیامبر خدا بین یاران خود ، پیمان برادری بست و پیامبر خدا ، ابو بکر و عمر و علی ماندند . آن گاه بین ابو بکر و عمر ، پیمان برادری جاری ساخت و به علی علیه السلام فرمود : «تو برادر منی و من برادر تو ام».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از جمیع بن عُمَیر تیمی ، از ابن عمر : پیامبر خدا بین یارانش پیمان برادری جاری کرد و بین ابو بکر و عمر، طلحه و زبیر، عثمان بن عفّان و عبد الرحمان بن عوف ، پیمان برادری بست. علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! تو بین یارانت پیمان برادری برقرار کردی . چه کسی برادر من است؟ پیامبر خدا فرمود : «ای علی ! آیا خشنود نمی شوی که من برادر تو باشم؟». [ابن عمر می گوید:] علی علیه السلام چابک و دلیر بود. گفت : چرا ، ای پیامبر خدا ! پیامبر خدا فرمود : «تو در دنیا و آخرت ، برادر منی».

سنن التِّرمذی به نقل از ابن عمر : پیامبر خدا بین یارانش پیمان برادری برقرار کرد . علی علیه السلام گریان پیش آمد و گفت : ای پیامبر خدا ! بین یارانت پیمان برادری برقرار کردی ؛ ولی بین من و کسی پیمان برادری نبستی؟ پیامبر خدا به او فرمود : «تو برادر من در دنیا و آخرتی».

.

فضائل الصحابه لابن حنبل عن عمر بن عبد اللّه عن أبيه عن جدّه :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله آخى بَينَ النّاسِ وتَرَکَ عَلِيّا حَتّى بَقِىَ آخِرَهُم لا يَرى لَهُ أخا ، فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، آخَيتَ بَينَ النّاسِ وتَرَكتَنى ؟ قالَ : ولِمَ تَرانى تَرَكتُکَ ؟ إنَّما تَرَكتُکَ لِنَفسى ! أنتَ أخى ، وأنَا أخوکَ ، فَإِن ذاكَرَکَ أحَدٌ فَقُل : أنَا عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِهِ ، لا يَدَّعيها بَعدُ إلّا كَذّابٌ . (1)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن زيد بن أبى أوفى :دَخَلتُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَسجِدَهُ ، فَذَكَرَ قِصَّةَ مُؤاخاهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أصحابِهِ ، فَقالَ عَلِىٌّ يَعنى لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : لَقَد ذَهَبَت روحى وَانقَطَعَت ظَهرى حينَ رَأَيتُکَ فَعَلتَ بِأصحابِکَ ما فَعَلتَ غَيرى ، فَإِن كانَ هذا مِن سَخَطٍ عَلَىَّ فَلَکَ العُتبى وَالكَرامَةُ ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : وَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ ما أخَّرتُکَ إلّا لِنَفسى ، فَأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى ، وأنتَ أخى ، ووارِثى قالَ وما أرِثُ مِنکَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : ما وَرَّثَ الأَنبِياءُ قَبلى . قالَ : وما وَرَّثَ الأَنبِياءُ قَبلَکَ ؟ قالَ : كِتابَ اللّهِ وسُنَّةَ نَبِيِّهِم وأنتَ مَعى فى قَصرٍ فِى الجَنَّهِ مَعَ فاطِمَهَ ابنَتى ، وأنتَ أخى ورَفيقى . ثُمَّ تَلا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «إِخْوَ نًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ» (2) ؛ المُتَحابّونَ فِى اللّهِ يَنظُرُ بَعضُهُم إلى بَعضٍ . (3)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 617 ح 1055 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 61 ح 8400 عن يعلى بن مرّه وفيه «حاجّک» بدل «ذاكرک» ، كنز العمّال : ج 13 ص 140 ح 36440 نقلاً عن مسند أبى يعلى عن الإمام علىّ عليه السلام ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 326 وراجع شرح الأخبار : ج 2 ص 477 ح 838 .
2- .الحِجر : 47 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 638 ح 1085 و ص 666 ح 1137 ، المعجم الكبير : ج 5 ص 221 ح 5146 نحوه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 53 ح 8387 ، المناقب للخوارزمى : ص 152 ح 178 ، الدرّ المنثور : ج 6 ص 77 ، تذكره الخواصّ : ص 23 ؛ تفسير فرات : ص 227 ح 304 كلاهما عن عبد اللّه بن أبى أوفى ، كشف الغمّه : ج 1 ص 326 عن زيد بن آدمى وراجع الأمالى للصدوق : ص 427 ح 563 .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از عمر بن عبد اللّه ، از پدرش ، از جدّش : پیامبر صلی الله علیه و آله بین مردم ، پیمان برادری برقرار ساخت و علی علیه السلام را رها کرد تا آن که آخرین فردِ باقی مانده شد و هیچ کس را برادر او نساخت. گفت : ای پیامبر خدا! بین مردم ، پیمان برادری بستی و مرا رها کردی؟ فرمود : «چرا فکر می کنی تو را رها کرده ام؟ تو را برای خودم گذاشتم . تو برادر منی و من برادر تو ام . هر کس تو را یاد کرد ، بگو : من بنده خدا و برادر پیامبر اویم و پس از این ، جز دروغگو مدّعیِ آن نخواهد بود».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از زید بن ابی اَوفی : در مسجد پیامبر خدا خدمت او رسیدم . از داستان برادری بین یاران یاد کرد که علی علیه السلام خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود: وقتی دیدم با یارانت چنان رفتار کردی و با من ، چنان نکردی، جانم به لب رسید و پشتم شکست . اگر این کار بر پایه خشم بر من است ، تو راست حقّ عتاب یا کرامت! پیامبر خدا فرمود : «سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت ، [پیمانِ] تو را جز به خاطر خودم به تأخیر نینداختم . تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی ، جز آن که پس از من ، پیامبری نیست . و تو برادر و وارث منی» . [علی علیه السلام] گفت : از تو چه چیزی به ارث می برم ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «آنچه را که پیامبران پیش از من به ارث گذاشتند». پرسید : پیامبران پیش از تو چه به ارث گذاشتند؟ فرمود : «کتاب خدا و سنّت پیامبرشان ، و تو در قصری در بهشت با فاطمه دخترم با من هستید و تو برادر و رفیق منی» . آن گاه ، پیامبر خدا ، این آیه را خواند که : « «برادرانه ، بر تخت هایی روبه روی یکدیگر نشسته اند» [و فرمود :] برای خدا یکدیگر را دوست دارند . و برخی از آنان به برخی دیگر می نگرند» .

.

الإمام علىّ عليه السلام :آخى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَ أصحابِهِ ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، آخَيتَ بَينَ أصحابِکَ وتَرَکتَنى فَردا لا أخَ لى ؟ فَقالَ : إنَّما أخَّرتُکَ لِنَفسى ، أنتَ أخى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . فَقُمتُ وأنَا أبکى مِنَ الجَذَلِ (1) وَالسُّرورِ ، فَأَنشَأتُ أقولُ : أَقِيکَ بِنَفسى أيُّهَا المُصطَفَى الَّذى هَدانا بِهِ الرَّحمنُ مِن عَمَهِ الجَهلِ وأفديکَ حَوبائى وما قَدرُ مُهجَتى لِمَن أنتَمى مَعَهُ إلَى الفَرعِ وَالأَصلِ ومَن جَدُّهُ جَدّى ومَن عَمُّهُ أبى ومَن أهلُهُ ابنى ومَن بِنتُهُ أهلى ومَن ضَمَّنى إذ کُنتُ طِفلاً ويافِعا وأنعَشَنى بِالبِرِّ وَالعَلِّ وَالنَّهلِ ومَن حينَ آخى بَينَ مَن کانَ حاضِرا دَعانى فَآخانى وبَيَّنَ مِن فَضلى لَکَ الخَيرُ إنّى ما حَييتُ لَشاکِرٌ لِاءِحسانِ ما أولَيتَ يا خاتَمَ الرُّسلِ (2)

.

1- .الجَذَل : الفَرَح (مجمع البحرين : ج 1 ص 280 «جذل») .
2- .کنز الفوائد : ج 2 ص 180 عن سليمان بن جعفر الهاشمى عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 186 عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا بین یاران خود ، پیمان برادری برقرار کرد . گفتم : ای پیامبر خدا! بین یارانت پیمان برادری بستی و مرا تنها و بدون برادر ، رها ساختی؟ فرمود : «تو را برای خودم کنار گذاشتم . تو برادر من در دنیا و آخرتی . تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی». برخاستم و از شادی و سرخوشی ، گریه می کردم و شروع کردم به سرودن این شعر: ای مصطفی! با جانم از تو محافظت می کنم ، ای کسی که خدای رحمان ، به تو ما را از کوری جهل ، هدایت کرد. جانم را فدایت می کنم و خونی که در بدن دارم فدای کسی که در اصل و فرع ، با او یکی هستم . آن که جدّش جدّ من و عمویش پدر من است آن که خاندانش فرزندان من اند و دخترش همسر من است . و آن که به هنگام کودکی و نوجوانی ، مرا در آغوش گرفت و مرا با احسانِ بسیار و نوشیدنی و خوردنی ، زندگی بخشید . و آن که به هنگام پیمان برادری بستن در بین حاضران مرا خوانْد و برادر خود ساخت و برتری ام را آشکار ساخت . خوبی از آنِ توست . من تا زنده ام ، سپاس گزار تو ام به خاطر احسانی که به من کردی ، ای خاتم پیامبران!

.

فضائل الصحابه لابن حنبل عن محدوج بن زيد:إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله آخى بَينَ المُسلِمينَ ، ثُمَّ قالَ : يا عَلِيُّ ، أنتَ أخى ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى غَيرَ أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعدى . أ ما عَلِمتَ يا عَلِيُّ أنَّهُ أوَّلُ مَن يُدعى بِهِ يَومَ القِيامَهِ يُدعى بى ، فَأقومُ عَن يَمينِ العَرشِ فى ظِلِّهِ فَاُكسى حُلَّةً خَضراءَ مِن حُلَلِ الجَنَّهِ ، ثُمَّ يُدعى بِالنَّبِيّينَ بَعضُهُم عَلى أثَرِ بَعضٍ ... ثُمَّ يُنادى مُنادٍ مِن تَحتِ العَرشِ : نِعمَ الأَبُ أبوكَ إبراهيمُ ، ونِعمَ الأَخُ أخوكَ عَلِيُّ . أبشِر يا عَلِيُّ ، إنَّكَ تُكسى إذا كُسيتُ ، وتُدعى إذا دُعيتَ ، وتُحيا إذا حُييتُ . (1)

العمده عن زيد بن أرقم :دَخَلتُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : إنّى مُؤاخٍ بَينَكُم كَما آخَى اللّهُ بَينَ المَلائِكَهِ . ثُمَّ قالَ لِعَلِيٍّ عليه السلام : أنتَ أخى ورَفيقى ، ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيَهَ : «إِخْوَ نًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ» ، الأَخِلّاءُ فِى اللّهِ يَنظُرُ بَعضُهُم إلى بَعضٍ . (2)

الاحتجاج عن اُبىّ بن كعب :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَبلَ مَوتِهِ قَد جَمَعَنا فى بَيتِ ابنَتِهِ فاطِمَهَ عليهاالسلام ، فَقالَ لَنا : إنَّ اللّهَ تَعالى أوحى إلى موسَى بنِ عِمرانَ أنِ اتَّخِذ أخا مِن أهلِكَ فَاجعَلهُ نَبِيّا ، وَاجعَل أهلَهُ لَكَ وُلدا ، اُطَهِّرُهُم مِنَ الآفاتِ ، واُخَلِّصُهُم مِنَ الرَّيبِ . فَاتَّخَذَ موسى هارونَ أخا ، ووُلدَهُ أئِمَّهً لِبَنى إسرائيلَ مِن بَعدِهِ ، الَّذينَ يَحِلُّ لَهُم فى مَساجِدِهِم ما يَحِلُّ لِموسى عليه السلام . وإنَّ اللّهَ تَعالى أوحى إلَىَّ أنِ اتَّخِذ عَلِيّا أخا ، كَما إنَّ موسَى اتَّخَذَ هارونَ أخا ، وَاتَّخِذ وُلدَهُ وُلدا ، فَقَد طَهَّرتُهُم كَما طَهَّرتُ وُلدَ هارونَ ، ألا وإنّى قَد خَتَمتُ بِكَ النَّبِيّينَ ، فَلا نَبِيَّ بَعدَكَ ؛ فَهُمُ الأَئِمَّهُ الهادِيَهُ . (3)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 663 ح 1131 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 53 ح 8389 وزاد فيه «أخذ بيد علىّ فوضعها على صدره» بعد «آخى بين المسلمين» ، المناقب لابن المغازلى : ص 42 ح 65 عن أبى زيد الباهلى ، المناقب للخوارزمى : ص 140 ح 159 ؛ الأمالى للصدوق : ص 402 ح 520 عن مخدوج بن زيد .
2- .العمده : ص 170 ح 263 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 328 .

3- .الاحتجاج : ج 1 ص299 ح52 ، المناقب للكوفى : ج1 ص225 ح 142 و ص 417 ح 330 كلاهما عن عبد اللّه بن الحسن عن أبيه عن الإمام علىّ عليه السلام عن اُبىّ بن كعب ، اليقين : ص 449 ح 170 عن يحيى بن عبد اللّه بن الحسن عن جدّه عن الإمام علىّ عليه السلام عن اُبىّ بن كعب .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از محدوج بن زید : پیامبر خدا ، بین مسلمانان ، پیمان برادری برقرار کرد و فرمود : «ای علی ! تو برادر منی و جایگاه تو نسبت به من ، چون جایگاه هارون به موسی علیه السلام است ، جز آن که پس از من ، پیامبری نیست . ای علی ! آیا نمی دانی که در روز قیامت ، اوّلین کسی که فرا خوانده شود ، منم و من از سمت راست عرش ، از سایه آن ، بلند خواهم شد و لباس سبزی از لباس های بهشتی پوشانده خواهم شد و آن گاه ، پیامبران ، یکی در پی دیگری فراخوانده خواهند شد... آن گاه ، فریادگری از زیر عرش ، بانگ خواهد زد : چه نیکو پدری است ، پدر تو ابراهیم ! و چه نیکو برادری است ، برادر تو علی ! ای علی ! به تو بشارت می دهم که هرگاه لباس پوشانده شوم ، تو هم پوشانده خواهی شد ، و هرگاه فرا خوانده شوم ، فرا خوانده خواهی شد ، و هرگاه سلام داده شوم ، سلام داده خواهی شد».

العمده به نقل از زید بن ارقم : بر پیامبر خدا وارد شدم . فرمود : «همان گونه که خداوند در بین فرشتگان ، پیمان برادری بست ، من هم بین شما پیمان برادری بستم». آن گاه به علی علیه السلام فرمود : «تو برادر و رفیق منی» و سپس این آیه را خواند: «برادرانه،بر تخت هایی روبه روی یکدیگر نشسته اند» . دوستان خدایی،برخی به برخی دیگر می نگرند.

الاحتجاج به نقل از اُبیّ بن کعب : پیامبر خدا پیش از مرگش ما را در خانه دخترش فاطمه علیهاالسلام گِرد آورد و به ما فرمود : «خداوند متعال به موسی بن عمران علیه السلام وحی کرد که از بین خاندانت ، یکی را به عنوان برادر برگزین تا او را پیامبر قرار دهم و خاندان او را فرزندان تو قرار دهم ؛ آنان را از آفت ها پاک می سازم و از دودلی رهایشان می کنم . موسی علیه السلام هارون را به برادری برگزید و فرزندان هارون ، پس از او پیشوایان بنی اسرائیل شدند ؛ کسانی که برای آنان در مساجدشان ، آنچه که برای موسی حلال بود ، حلال است. و خداوند متعال به من وحی کرد که : علی را به برادری خویش برگزین ، همان گونه که موسی ، هارون را به برادری برگزید ، و فرزندان او را به فرزندی بگیر که من ، آنان را چون فرزندان هارون ، پاک ساختم ، جز آن که پیامبری را با تو به پایان رساندم . بنابراین ، پیامبری پس از تو نیست، و آنان ، امامان هدایت اند.

.

راجع : ج 2 ص 6 (أحاديث الوراثه). ج 8 ص 60 (هو منّى وأنا منه) وص 76 (قاضى دَينى) . ج 8 ص 108 (وزيرى) و ص 118 (وصيّى) و ص 122 (صفيّى) . و ص 186 (صاحب لوائى) و ص 206 (رفيقى فى الجنّه) .

4 / 1 4اِحتِجاجُ الإمامِ بِالإخاءِ بَينَهُ وبَينَ النَّبِيِّالاستيعاب عن أبى الطفيل :لَمَّا احتَضَرَ عُمَرُ جَعَلَها [الخِلافَةَ] شورى بَينَ عَلِيٍّ وعُثمانَ وطَلحَةَ وَالزُّبَيرِ وعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ وسَعدٍ ، فَقالَ لَهُم عَلِيٌّ : أنشُدُكُمُ اللّهَ ، هَل فيكُم أحَدٌ آخى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَينَهُ وبَينَهُ إذ آخى بَينَ المُسلِمينَ غَيرى ؟ قالوا : اللّهُمَّ لا . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :أنَا عَبدُ اللّهِ ، وأخو رَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، وأنَا الصِّدّيقُ الأكبَرُ ، لا يَقولها بَعدى إلّا كَذّابٌ . (2)

عنه عليه السلام :أنَا عَبدُ اللّهِ ، وأخو رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، لَم يَقُلها أحَدٌ قَبلى ولا يَقولُها أحَدٌ بَعدى إلّا كَذّابٌ مُفتَرٍ . (3)

.

1- .الاستيعاب : ج 3 ص 202 الرقم 1875 .
2- .سنن ابن ماجه : ج 1 ص 44 ح 120 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 121 ح 4584 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 586 ح 993 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 498 ح 21 ، السنّه لابن أبى عاصم : ص 584 ح 1324 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 310 ؛ الخصال : ص 402 ح 110 كلّها عن عباد بن عبد اللّه .
3- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 497 ح 16 عن زيد بن وهب ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 60 عن عبد اللّه بن ثمامه ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 135 ح 67 عن أبى سليمان الجهنى ، الاستيعاب : ج 3 ص 202 الرقم 1875 وفيه «روينا من وجوه عن علىّ أنّه كان يقول ...» ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 63 ح 262 عن الحسن بن عبد اللّه بن محمّد بن العبّاس الرازى عن الإمام الرضا عن آبائه عنه عليهم السلام وليس فى الثلاثه الأخيره «لم يقُلها أحد قبلى» ، الأمالى للطوسى : ص 85 ح 129 عن عُقبه الهَجَرى عن عمّه نحوه ، شرح الأخبار : ج 1 ص 191 ح 149 عن حبّه العرنى .

4 / 1 4 استدلال امام به برادری بین خود و پیامبر

ر . ک : ج 2 ص 7 (احادیث وراثت) . ج 8 ص 61 (او از من است و من از اویم) . و ص 77 (پردازنده بدهی من) . و ص 109 (وزیر من) و ص 119 (وصیّ من) و ص 123 (منتخب من) . و ص 187 (پرچمدار من) و ص 207 (رفیق من در بهشت) .

4 / 1 4استدلال امام به برادری بین خود و پیامبرالاستیعاب به نقل از ابو طُفَیل : هنگامی که عمر به حالت احتضار درآمد ، سرنوشت خلافت را به شورایی متشکل از علی، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد [بن ابی وقاص]سپرد . علی علیه السلام به آنان فرمود : «شما را به خدا ، آیا در بین شما کسی جز من هست که پیامبر خدا ، در روزی که بین مسلمانان پیمان برادری بست ، بین او و خودش پیمان برادری بسته باشد؟». گفتند : خیر.

امام علی علیه السلام :من ، بنده خدا، برادر پیامبر خدا و صِدّیق اکبرم و جز دروغگو ، پس از من چنین ادّعایی نخواهد داشت.

امام علی علیه السلام :من بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم و این ادّعا را پیش از من و پس از من، جز دروغگوی افترا بند ، نخواهد گفت.

.

تاريخ دمشق عن زيد بن وهب :كُنّا ذاتَ يَومٍ عِندَ عَلِيٍّ ، فَقالَ : أنَا عَبدُ اللّهِ ، وأخو رَسولِهِ ، لا يَقولُها بَعدى إلّا كَذّابٌ . فَقالَ رَجُلٌ مِن غَطَفانَ : وَاللّهِ لَأقولَنَّ كَما قالَ هذَا الكَذّابُ ؛ أنَا عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِهِ . قالَ : فَصُرِعَ ، فَجَعَلَ يَضطَرِبُ ، فَحَمَلَهُ أصحابُهُ ، فَأتبَعتُهُم حَتَّى انتَهَينا إلى دارِ عُمارَةَ . فَقُلتُ لِرَجُلٍ مِنهُم : أخبِرنى عَن صاحِبِكُم ؟ فَقالَ : ماذا عَلَيکَ مِن أمرِهِ ؟ فَسَألتُهُم بِاللّهِ ، فَقالَ بَعضُهُم : لا وَاللّهِ ما كُنّا نَعلَمُ بِهِ بَأسا حَتّى قالَ تِلکَ الكَلِمَةَ ، فَأصابَهُ ما تَرى . فَلَم يَزَل كَذلِکَ حَتّى ماتَ . (1)

تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن البهىّ :قالَ عَلِىٌّ رضى الله عنه يَومَ بارَزَ المُشرِكينَ وقالوا : مَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا عَبدُ اللّهِ ، وأخو رَسولِهِ . (2)

راجع : الغدير : ج 3 ص 111 125.

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 61 ؛ المناقب للكوفى : ج1 ص 329 ح 254 و ص 347 ح 273 وراجع ص 314 ح 234 ومسند زيد : ص 408 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 60 .

تاریخ دمشق به نقل از زید بن وَهْب : روزی نزد علی علیه السلام بودیم . فرمود : «من بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم و پس از من ، جز دروغگو این را نخواهد گفت». مردی از غطفانیان گفت : به خدا سوگند ، من هم همان گونه که این دروغگو می گوید ، می گویم که: من ، بنده خدا و برادر پیامبر او هستم. پس از آن ، به زمین افتاد و می لرزید . یارانش او را با خود بردند . من هم در پی آنان رفتم تا به [منطقه]دارعماره رسیدیم. به یکی از مردان آنان گفتم : از دوستتان به من خبر بده؟ گفت : با وی چه کار داری؟ آنان را به خداوند ، سوگند دادم. یکی از آنان گفت : به خدا ، تا پیش از گفتن این سخن ، هیچ مشکلی در او سراغ نداشتیم . با گفتن آن، به این وضع افتاد. وی چنان بود تا مُرد.

تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن بهیّ : روزی که علی علیه السلام به میدان [کارزار با]مشرکان درآمد ، گفتند : تو که هستی؟ فرمود : «من بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم».

.

4 / 2مُماثَلَهُ حُقوقِهِ حُقوقَ النَّبِیِّ فی مَسجِدِهِ4 / 2 1سُدَّتِ الأَبوابُ غَیرَ بابِ عَلِیٍّسنن الترمذی عن ابن عبّاس :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أمَرَ بِسَدِّ الأبوابِ إلّا بابَ عَلِیٍّ . (1)

مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : سُدّوا أبوابَ المَسجِدِ غَیرَ بابِ عَلِیٍّ . فَیَدخُلُ المَسجِدَ جُنُبا وهُوَ طَریقُهُ لَیسَ لَهُ طریقٌ غَیرُهُ . (2)

مسند ابن حنبل عن عبد اللّه بن الرقیم الکنانی :خَرَجنا إلَی المَدینَهِ زَمَنَ الجَمَلِ ، فَلَقِینا سَعدَ بنَ مالِکٍ بِها ، فَقالَ : أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِسَدِّ الأَبوابِ الشّارِعَهِ فِی المَسجِدِ ، وتَرَکَ بابَ عَلِیٍّ رضی الله عنه . (3)

تاریخ بغداد عن جابر بن عبد اللّه :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : سُدُّوا الأَبوابَ کُلَّها إلّا بابَ عَلِیٍّ وأومَأَ بِیَدِهِ إلی بابِ عَلِیٍّ . (4)

.

1- .سنن الترمذی : ج 5 ص 641 ح 3732 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 105 ح 43 ، حلیه الأولیاء : ج 4 ص 153 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 138 ، المناقب لابن المغازلی : ص 260 ح 308 ؛ الأمالی للصدوق : ص 414 ح 540 ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 464 ح 959 وزاد فیها «فسدّت» قبل «إلّا» .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 709 ح 3062 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 684 ح 1168 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 144 ح 4652 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 73 ح 23 و ص 105 ح 44 ، الإصابه : ج 4 ص 467 الرقم 5704 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 339 ، المناقب للخوارزمی : ص 127 ح 140 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 210 ح 541 عن عمرو بن میمون وفیها «سدّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله » بدل «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : سدّوا» .
3- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 371 ح 1511 .
4- .تاریخ بغداد : ج 7 ص 205 ح 3669 ، حلیه الأولیاء : ج 4 ص 153 عن ابن عبّاس ؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 67 ح 302 عن عبد

اللّه التميمى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام وزاد فيه «الشارعه فى المسجد» قبل «إلّا» وليس فيهما ذيله ، الأمالى للصدوق : ص 414 ح 541 عن ابن عمرو .

4 / 2 همسانی حقوق وی با پیامبر خدا در مسجد وی

4 / 2 1 بسته شدن درها بجز در خانه علی

4 / 2همسانی حقوق وی با پیامبر خدا در مسجد وی4 / 2 1بسته شدن درها بجز در خانه علی (1)سنن التِّرمَذی به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا فرمان به بستن درها [به مسجد]بجز در [خانه]علی علیه السلام داد.

مسند ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا فرمود : «درهای مسجد را ، بجز در [خانه]علی ، ببندید» . او در حال جنابت هم وارد مسجد می شد ، چون راه وی ، از آن جا بود و راهی غیر از آن برایش نبود.

مسند ابن حنبل به نقل از عبد اللّه بن رقیم کِنانی : در زمان جنگ جمل به مدینه رفتیم و در آن جا سعد بن مالک (ابن ابی وقّاص) را دیدیم . وی گفت : پیامبر خدا ، فرمان به بستن درهایی که به مسجد باز می شدند، داد و درِ [خانه] علی علیه السلام را نبست.

تاریخ بغداد به نقل از جابربن عبد اللّه : از پیامبر خدا شنیدم که در حالی که با انگشت به درِ [خانه]علی علیه السلام اشاره می کرد ، می فرمود : «همه درها را ، بجز درِ [خانه]علی ، ببندید».

.

1- .در آغاز هجرت پیامبر خدا به مدینه ، از خانه برخی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله دری کوچک به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز شد که به هنگام نیاز به حضور در مسجد از همان در وارد می شدند ، تا آن که از سوی خداوند ، دستور آمد که همه درها به جز در خانه علی علیه السلام به مسجد بسته شود و پس از آن تنها درِ خانه پیامبر اکرم و علی علیه السلام مستقیما به مسجد باز می شد. این باب برای توضیح این جریان است .

المعجم الأوسط عن العلاء بن عرار :سُئِلَ ابنُ عُمَرَ عَن عَلِیٍّ وعُثمانَ . فَقالَ : أمّا عَلِیٌّ فَلا تَسألُوا عَنهُ ؛ اُنظُروا إلی مَنزِلَتِهِ مِن رَسولِ اللّهِ ، فَإِنَّهُ سَدَّ أبوابَنا فِی المَسجِدِ ، وأقَرَّ بابَهُ . (1)

مسند البزّار عن مصعب بن سعد عن أبیه :إنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قالَ : سُدّوا عَنّی کُلَّ خَوخَهٍ (2) فِی المَسجِدِ إلّا خَوخَهَ عَلِیٍّ . (3)

مسند ابن حنبل عن زید بن أرقم :کانَ لِنَفَرٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أبوابٌ شارِعَهٌ فِی المَسجِدِ ، قالَ : فَقالَ یَوما : سُدّوا هذِهِ الأَبوابَ إلّا بابَ عَلِیٍّ . قالَ : فَتَکَلَّمَ فی ذلِکَ النّاسُ ، قالَ : فَقامَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَحَمِدَ اللّهَ تَعالی وأثنی عَلَیهِ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنّی أمَرتُ بِسَدِّ هذِهِ الأَبوابِ إلّا بابَ عَلِیٍّ ، وقالَ فیهِ قائِلُکُم ، وإنّی وَاللّهِ ما سَدَدتُ شَیئا ولا فَتَحتُهُ ! ولکِنّی اُمِرتُ بِشَیءٍ فَاتَّبَعتُهُ . (4)

.

1- .المعجم الأوسط : ج 2 ص 38 ح 1166 .
2- .الخَوخَهُ : بابٌ صغِیرٌ کالنّافِذَه الکَبِیرَه ، وتکُون بَین بَیتَین یُنصَبُ علیها بابٌ (النهایه : ج 2 ص 86 «خوخ») .
3- .مسند البزّار : ج 3 ص 368 ح 1169 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 79 ح 19307 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 581 ح 985 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 135 ح 4631 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 98 ح 38 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 138 ح 8522 و 8523 ، المناقب لابن المغازلی : ص 257 ح 305 کلاهما عن البراء بن عازب ، الصواعق المحرقه : ص 124 ح 24 وفیه من «إنّی أمرت» ، المناقب للخوارزمی : ص 327 ح 338 ؛ الأمالی للصدوق : ص 413 ح 537 ، روضه الواعظین : ص 132 وراجع المعجم الأوسط : ج 4 ص 186 ح 3930 ومسند أبی یعلی : ج 1 ص 335 ح 699 وفرائد السمطین : ج 13 ص 205 ح 160 وتهذیب الأحکام : ج 6 ص 15 ح 34 والخصال : ص 311 ح 87 وعلل الشرائع : ص 201 ح 1 .

المعجم الأوسط به نقل از علاء بن عرار : از عبد اللّه بن عمر ، درباره علی و عثمان پرسش شد . گفت : امّا علی ؛ از وی نپرسید ، بلکه به جایگاهش در نزد پیامبر خدا بنگرید . همه درهای باز شده به مسجد را بست و درِ [خانه] علی را باز گذاشت.

مسند البزّار به نقل از مُصعَب بن سعد ، از پدرش : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «همه ورودی ها را به مسجد ، جز در ورودی علی ، ببندید».

مسند ابن حنبل به نقل از زید بن ارقم : برای تعدادی از یاران پیامبر خدا، درهایی بود که از مسجد می گذشت. روزی فرمود : «این درها را ، بجز درِ [خانه]علی ، ببندید». مردم ، در این باره حرف هایی زدند . پیامبر خدا به پا ایستاد و حمد و ثنای خدای متعال را گفت و سپس افزود : «امّا بعد ؛ من فرمان به بستن درها ، جز درِ [خانه] علی ، دادم . کسانی از بین شما حرف هایی زدند . به خدا سوگند ، من دری را نبستم و یا باز نکردم ؛ بلکه به چیزی فرمان داده شدم و آن را اجرا کردم».

.

المعجم الكبير عن ابن عبّاس :لَمّا اُخرِجَ أهلُ المَسجِدِ وتُرِکَ عَلِیٌّ قالَ النّاسُ فی ذلِکَ ، فَبَلَغَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ : ما أنَا أخرَجتُکُم مِن قِبَلِ نَفسی ، ولا أنَا تَرَکتُهُ ، ولکِنَّ اللّهَ أخرَجَکُم وتَرَکَهُ ؛ إنَّما أنَا عَبدٌ مَأمورٌ ، ما اُمِرتُ بِهِ فَعَلتُ ؛ «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ» (1) . (2)

خصائص أمیر المؤمنین عن الحارث بن مالک :أتَیتُ مَکَّةَ فَلَقیتُ سَعدَ بنَ أبی وَقّاصٍ ، فَقُلتُ لَهُ : هَل سَمِعتَ لِعَلِیٍّ مَنقَبَةً ؟ قالَ : کُنّا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی المَسجِدِ فَنودِیَ فینا لَیلاً : لِیَخرُج مَن فِی المَسجِدِ إلّا آلَ رَسولِ اللّهِ وآلَ عَلِیٍّ . قالَ : فَخَرَجنا . فَلَمّا أصبَحَ أتاهُ عَمُّهُ العَبّاسُ فَقالَ : یا رَسولَ اللّهِ ، أخرَجتَ أصحابَکَ وأعمامَکَ وأسکَنتَ هذَا الغُلامَ ؟ ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : ما أنَا أمَرتُ بِإِخراجِکُم ، ولا بِإِسکانِ هذَا الغُلامِ ، إنَّ اللّهَ هُوَ أمَرَ بِهِ . (3)

خصائص أمیر المؤمنین عن سعد :إنَّ العَبّاسَ أتَی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فَقالَ : سَدَدتَ أبوابَنا إلّا بابَ عَلِیٍّ ؟ ! فَقالَ : ما أنَا فَتَحتُها ، ولا أنَا سَدَدتُها . (4)

المستدرک علی الصحیحین عن سعد بن مالک :أخرَجَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَمَّهَ العَبّاسَ وغَیرَهُ مِنَ المَسجِدِ ، فَقالَ لَهُ العَبّاسُ : تُخرِجُنا ونَحنُ عُصبَتُکَ وعُمومَتُکَ ، وتُسکِنُ عَلِیّا ؟ ! فَقالَ : ما أنَا أخرَجتُکُم وأسکَنتُهُ ، ولکِنَّ اللّهَ أخرَجَکُم وأسکَنَهُ . (5)

المعجم الکبیر عن جابر بن سمره :أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِسَدِّ أبوابِ المَسجِدِ کُلِّها غَیرَ بابِ عَلِیٍّ علیه السلام . فَقالَ العَبّاسُ : یا رَسولَ اللّهِ ، قَدرَ ما أدخُلُ أنَا وَحدی وأخرُجُ ؟ قالَ : ما اُمِرتُ بِشَیءٍ مِن ذلِکَ . فَسَدَّها کُلَّها غَیرَ بابِ عَلِیٍّ ، ورُبَّما مَرَّ وهُوَ جُنُبٌ . (6)

.

1- .الأنعام : 50 .
2- .المعجم الکبیر : ج 12 ص 114 ح 12722 .
3- .خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 101 ح 40 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 116 ح 8483 .

4- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 103 ح 41 ، المناقب لابن المغازلى : ص 258 ح 306 .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 126 ح 4601 وراجع المناقب للكوفى : ج 2 ص 459 ح 954 و ص 463 ح 958 .
6- .المعجم الكبير : ج 2 ص 246 ح 2031 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 459 ح 955 وفيه «دع لى ما أُخرج نفسى» بدل «يا رسول اللّه ، قدر ما أدخل أنا وحدى وأخرج» .

المعجم الکبیر به نقل از ابن عبّاس : هنگامی که اهل مسجد ، اخراج شدند و علی علیه السلام آزاد گذاشته شد ، مردم درباره آن ، حرف هایی زدند که به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. فرمود : «من از پیشِ خودم شما را بیرون نکردم و از پیش خودم او را رها ننمودم ؛ بلکه خداوند ، شما را اخراج کرده و او را به حال خود گذاشته است. من فقط بنده ای مأمورم . چیزی را انجام دادم که بدان امر شده بودم . «من جز از آنچه به من وحی می شود ، پیروی نمی کنم» ».

خصائص أمیرالمؤمنین به نقل از حارث بن مالک : به مکّه آمدم و در آن جا سعد بن وقّاص را دیدم . به وی گفتم : آیا درباره علی مَنقبتی (فضیلتی) شنیده ای؟ گفت : با پیامبر خدا در مسجد بودیم . شبی در میان ما ندا داده شد که همه بجز آل پیامبر و آل علی باید از مسجد ، خارج شوند و ما خارج شدیم. وقتی صبح شد ، عبّاس ، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد وی رفت و گفت : ای پیامبر خدا ! یاران و عموهایت را خارج کردی و این جوان را به جا گذاشتی؟ پیامبر خدا فرمود : «من فرمان به اخراج شما و اسکان این جوان ندادم ؛ بلکه خداوند به این کار ، فرمان داد» .

خصائص أمیرالمؤمنین به نقل از ابن سعد : عبّاس ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : همه درهای [خانه های] ما را ، بجز در [خانه] علی ، بستی؟ فرمود : «من ، نه درها را باز کردم و نه بستم» .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از سعد بن مالک (ابن ابی وقّاص) : پیامبر خدا ، عمویش عبّاس و دیگران را از مسجد بیرون کرد . عبّاس به وی گفت : ما را که قوم تو و عموی تو هستیم ، بیرون می کنی و علی را ساکن می کنی؟ فرمود : «من شما را خارج و او را ساکن نساختم ؛ بلکه خداوند ، شما را خارج کرده و او را ساکن کرده است».

المعجم الکبیر به نقل از جابر بن سَمُره : پیامبر خدا ، فرمان به بسته شدن همه درهای مسجد ، بجز در [خانه] علی علیه السلام داد. عبّاس گفت : ای پیامبر خدا ! به مقداری که من به تنهایی وارد و خارج شوم [اجازه بده]. پیامبر خدا فرمود : «به هیچ مقدار ، فرمان داده نشده ام» و همه درها را ، بجز درِ [خانه] علی علیه السلام ، بست و چه بسا وی در حالی که جُنُب بود ، از آن عبور می کرد.

الإمام علىّ عليه السلام :أخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدى فَقالَ : إنَّ موسى سَألَ رَبَّهُ أن يُطَهِّرَ مَسجِدَهُ بِهارونَ ، وإنّى سَألتُ رَبّى أن يُطَهِّرَ مَسجِدى بِکَ وبِذُرِّيَّتِکَ . ثُمَّ أرسَلَ إلى أبى بَکرٍ أن سُدَّ بابَکَ ، فَاستَرجَعَ ، ثُمَّ قالَ : سَمعٌ وطاعَةٌ ، فَسَدَّ بابَهُ . ثُمَّ أرسَلَ إلى عُمَرَ ، ثُمَّ أرسَلَ إلَى العَبّاسِ بِمِثلِ ذلِکَ ، ثُمَّ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ما أنَا سَدَدتُ أبوابَکُم وفَتَحتُ بابَ عَلِىٍّ ، ولکِنَّ اللّهَ فَتَحَ بابَ عَلِىٍّ وسَدَّ أبوابَکُم ! (1)

الإمام الحسن عليه السلام :أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِسَدِّ الأبوابِ الشّارِعَهِ فى مَسجِدِهِ غَيرَ بابِنا ، فَکَلَّموهُ فى ذلِکَ ، فَقالَ صلى الله عليه و آله : إنّى لَم أسُدَّ أبوابَکُم وأفتَح بابَ عَلِىٍّ مِن تِلقاءِ نَفسى ، ولکِنّى أتَّبِعُ ما يوحى إلَىَّ ، وإنَّ اللّهَ أمَرَ بِسَدِّها وفَتحِ بابِهِ . فَلَم يَکُن مِن بَعدِ (2) ذلِکَ أحَدٌ تُصيبُهُ جَنابَهٌ فى مَسجِدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ويُوَلَّدُ فيهِ الأولادَ غَيرُ رَسولِ اللّهِ وأبى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؛ تَکرِمَةً مِنَ اللّهِ تَعالى لَنا ، وفَضلاً اختَصَّنا بِهِ عَلى جَميعِ النّاسِ . (3)

الإمام الباقر عليه السلام :کَثُرَ الغُرَباءُ مِمَّن يَدخُلُ فِى الإسلامِ من أهلِ الحاجَهِ بِالمَدينَهِ ، وضاقَ بِهِمُ المَسجِدُ ، فَأوحَى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ إلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله أن طَهِّر مَسجِدَکَ ، وأخرِج مِنَ المَسجِدِ مَن يَرقُدُ فيهِ بِاللَّيلِ ، ومُر بِسَدِّ أبوابِ مَن کانَ لَهُ فى مَسجِدِکَ بابٌ إلّا بابَ عَلِىٍّ عليه السلام ومَسکَنَ فاطِمَهَ عليهاالسلام ، ولا يَمُرَّنَّ فيهِ جُنُبٌ ولا يَرقُد فيهِ غَريبٌ . قالَ : فَأمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِسَدِّ أبوابِهِم إلّا بابَ عَلِىٍّ عليه السلام ، وأقَرَّ مَسکَنَ فاطِمَهَ عليهاالسلامعَلى حالِهِ . قالَ : ثُمَّ إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أمَرَ أن يُتَّخَذَ لِلمُسلِمينَ سَقيفَهٌ ، فَعُمِلَت لَهُم وهِىَ الصُّفَّهُ ، ثُمَّ أمَرَ الغُرَباءَ وَالمساکينَ أن يَظَلّوا فيها نَهارَهُم ولَيلَهُم ، فَنَزَلوها وَاجتَمَعوا فيها . (4)

.

1- .مسند البزّار : ج 2 ص 144 ح 506 عن عيسى المدنى عن الإمام زين العابدين عن أبيه عليهماالسلام ، مجمع الزوائد : ج 9 ص 149 ح 14673 وفيه «يظهر» بدل «يطهّر» فى كلا الموضعين وراجع المناقب للكوفى : ج2 ص 460 ح 956 .

2- .فى المصدر : «بعده» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار نقلاً عن المصدر .
3- .الأمالى للطوسى : ص 565 ح 1174 عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 103 ص 142 ح 5 .
4- .الكافى : ج 5 ص 340 ح 1 عن أبى حمزه الثمالى .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا دستم را گرفت و فرمود : «موسی علیه السلام از پروردگارش خواست که مسجدش را برای هارون ، روا سازد و من از پروردگارم خواستم که مسجدم را برای تو و فرزندانت روا سازد» . آن گاه به ابو بکر پیغام فرستاد که در [خانه] خود را [به مسجد] ببندد . ابوبکر ، استرجاع کرد (إنا للّه و إنّا إلیه راجعون گفت) و گفت : شنیدم! و اطاعت کردم و آن در را بست . آن گاه به عمر پیام فرستاد و سپس به عبّاس ، همان پیام را فرستاد . سپس پیامبر خدا فرمود : «من درهای شما را نبستم و درِ [خانه] علی را باز نکردم ؛ بلکه خداوند ، درِ[خانه] علی را باز کرد و در شماها را بست».

امام حسن علیه السلام :پیامبر خدا ، فرمان به بستن درهایی که از مسجدش می گذشت ، بجز درِ [خانه]ما ، داد . در این باره ، حرف ها زدند . پیامبر خدا فرمود : «من از پیشِ خود ، درهای شما را نبستم و درِ [خانه] علی را بازنگذاشتم ؛ بلکه از آنچه به من وحی می شود ، پیروی می کنم و خداوند ، فرمان به بستن آنها و گشودن درِ [خانه]علی داده است». پس از آن ، کسی جز پیامبر و پدرم ، علی ، در مسجد جنب نمی شد ؛ و فرزندان کسی جز پیامبر و پدرم ، علی ، در مسجد به دنیا نمی آمد ، و این ، کرامتی برای ما از سوی خداوند متعال بود و فضیلتی بود که در میان همه مردم ، به ما اختصاص داشت.

امام باقر علیه السلام :در مدینه ، غریبان نیازمندی که اسلام می آوردند ، بسیار شدند و مسجد برای آنان ، تنگ گشت . خداوند به پیامبرش وحی کرد : «مسجدت را پاک ساز و کسانی را که شب در مسجد می خوابند ، از آن ، بیرون کن و فرمان ده تا درِ خانه کسانی که از خانه هایشان دری به مسجد باز می شود ، بسته شود ؛ بجز درِ [خانه]علی و محلّ سکونت فاطمه . و هرگز جُنُبی از آن عبور نکند و غریبی در آن نخوابد». پیامبر خدا ، فرمان به بستن درهای آنان ، بجز درِ [خانه] علی علیه السلام داد و محل سکونت فاطمه علیهاالسلام را به حال خود ، وا گذاشت. آن گاه ، پیامبر خدا دستور داد که برای مسلمانان ، سایبانی درست کنند، ساخته شد و همان «صُفّه» بود و فرمان داد که غریبان و بینوایان ، شب و روز در آن به سر برند . پس در آن ، ساکن شدند و گِرد آمدند.

.

المناقب لابن المغازلى عن حذيفه بن أسيد الغفارى :لَمّا قَدِمَ أصحابُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله المَدينَةَ لَم يَكُن لَهُم بُيوتٌ يَبيتونَ فيها ، فَكانوا يَبيتونَ فِى المَسجِدِ ، فَقالَ لَهُمُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : لا تَبيتوا فِى المَسجِدِ فَتَحتَلِموا . ثُمَّ إنَّ القَومَ بَنَوا بُيوتا حَولَ المَسجِدِ ، وجَعَلوا أبوابَها إلَى المَسجِدِ . وإنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله بَعَثَ إلَيهم مُعاذَ بنَ جَبَلٍ ، فَنادى أبا بَكرٍ فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ يَأمُرُکَ أن تَخرُجَ مِنَ المَسجِدِ . فَقالَ : سَمعا وطاعَةً . فَسَدَّ بابَهُ ، وخَرَجَ مِنَ المَسجِدِ . ثُمَّ أرسَلَ إلى عُمَرَ فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَأمُرُکَ أن تَسُدَّ بابَکَ الَّذى فِى المَسجِدِ ، وتَخرُجَ مِنهُ . فَقالَ : سَمعا وطاعَةً لِلّهِ ولِرَسولِهِ ، غَيرَ أنّى أرغَبُ إلَى اللّهِ فى خَوخَهٍ فى المَسجِدِ . فَأبلَغَهُ مُعاذٌ ما قالَ عُمَرُ . ثُمَّ أرسَلَ إلى عُثمانَ وعِندَهُ رُقَيَّهُ فَقالَ : سَمعا وطاعَةً . فَسَدَّ بابَهُ ، وخَرَجَ مِن المَسجِدِ . ثُمَّ أرسَلَ إلى حَمزَةَ فَسَدَّ بابَهُ وقالَ : سَمعا وطاعَةً لِلّهِ ولِرَسولِهِ . وعَلِىٌّ عَلى ذلِکَ يَتَرَدَّدُ ؛ لا يَدرى أهُوَ فيمَن يُقيمُ ، أو فيمَن يَخرُجُ . وكانَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله قَد بَنى لَه بَيتا فِى المَسجِدِ بَينَ أبياتِهِ ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اُسكُن طاهِرا مُطَهَّرا ! فَبَلَغَ حَمزَةَ قَولُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ ، فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، تُخرِجُنا وتُمسِکُ غِلمانَ بَنى عَبدِ المُطَّلِبِ ؟ ! فَقالَ لَهُ نَبِىُّ اللّهِ : لا ، لَو كانَ الأَمرُ لى ما جَعَلتُ مِن دونِكُم مِن أحَدٍ ، وَاللّهِ ما أعطاهُ إيّاهُ إلَا اللّهُ ، وإنَّکَ لَعَلى خَيرٍ مِنَ اللّهِ ورَسولِهِ ، أبشِر . فَبَشَّرَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، فَقُتِلَ يَومَ اُحُدٍ شَهيدا . ونَفَسَ (1) ذلِکَ رِجالٌ عَلى عَلِىٍّ ، فَوَجَدوا فى أنفُسِهِم ، وتَبَيَّنَ فَضلُهُ عَلَيهِم وعَلى غَيرِهِم مِن أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَبَلَغَ ذلِکَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَقامَ خَطيبا فَقالَ : إنَّ رِجالاً يَجِدونَ فى أنفُسِهِم فى أنّى أسكَنتُ عَلِيّا فِى المَسجِدِ ! وَاللّهِ ما أخرَجتُهُم ،ولا أسكَنتُهُ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أوحى إلى موسى وأخيهِ : «أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُواْ الصَّلَوةَ» (2) ، وأمَرَ موسى أن لا يَسكُنَ مَسجِدَهُ ، ولا يَنكِحَ فيهِ ، ولا يَدخُلَهُ إلّا هارونُ وذُرِّيَّتُهُ ، وإنَّ عَلِيّا مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، وهُوَ أخى دونَ أهلى ، ولا يَحِلُّ مَسجدى لِأَحَدٍ يَنكِحَ فيهِ النِّساءَ إلّا عَلِىٌّ وذُرِّيَّتُهُ ، فَمَن ساءَهُ فَهاهُنا وأومَأَ بِيَدِهِ نَحوَ الشّامِ . (3) أقولُ : قالَ السُّيوطِىُّ فى كِتابِ شَدِّ الأثوابِ فى سَدِّ الأَبوابِ : قَد ثَبَتَ بِهذِهِ الأحاديثِ الصَّحيحَهِ بَلِ المُتَواتِرَهِ أنَّهُ صلى الله عليه و آله مَنَعَ مِن فَتحِ بابٍ شارِعٍ إلَى [ال] مَسجِدِ ، ولَم يَأذَن فى ذلِکَ لِأَحَدٍ ... إلّا لِعَلِىٍّ . (4)

.

1- .النّفْس : العَين ، يقال : نَفَسْتُک بنَفْس ؛ إذا أصَبتَه بعين (لسان العرب : ج 6 ص 236 «نفس») .
2- .يونس : 87 .
3- .المناقب لابن المغازلى : ص 254 ح 303 وراجع علل الشرائع : ص 202 ح 3 وشرح الأخبار : ج 2 ص 203 ح 533 ودعائم الإسلام : ج 1 ص 17 والطرائف : ص 61 ح 60 .
4- .الحاوى للفتاوى : ج 2 ص 158 .

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از حذیفه بن اُسَید غِفاری : هنگامی که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند ، خانه هایی که در آن زندگی کنند ، نبود و در مسجد می خوابیدند . پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود : «در مسجد نخوابید که محتلم می شوید». آن گاه ، افراد در اطراف مسجد ، خانه هایی درست کردند و درِ آنها را به مسجد ، باز کردند . پیامبر صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را نزد آنان فرستاد . وی ابو بکر را صدا کرد و گفت : پیامبر خدا به تو فرمان می دهد که از مسجد ، خارج شوی. گفت : باشد ؛ اطاعت می کنم . درِ خانه اش را بست و از مسجد ، خارج شد. آن گاه ، نزد عمر فرستاد و گفت : پیامبر خدا به تو فرمان می دهد که درِ خانه ات را که به مسجد باز می شود ، ببندی و از آن ، خارج شوی . گفت : چشم ؛ در طاعت خدا و پیامبر خدایم ، جز این که به خاطر خدا علاقه مندم روزنه ای به طرف مسجد داشته باشم . و معاذ ، خواستِ عمر را به پیامبر خدا رسانْد. آن گاه نزد عثمان که رُقَیّه (دختر پیامبر خدا) همسر وی بود ، فرستاد. عثمان گفت : باشد و اطاعت می کنم . درِ خانه اش را بست و از مسجد ، خارج شد. آن گاه ، نزد حمزه فرستاد و حمزه ، درِ خانه اش را بست و گفت : چشم ؛ در طاعت خدا و پیامبر خدایم. علی علَیه السلام در این خصوص ، دو دل بود . نمی دانست که آیا او از جمله کسانی است که می مانَد و یا از کسانی که باید خارج شود و پیامبر صلی الله علیه و آله در بین خانه هایش در مسجد ، خانه ای برای او ساخته بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «تو ، طاهر و مطهّر ، در این جا سکونت کن». گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام ، به گوش حمزه رسید و گفت : ای محمّد! ما را بیرون می کنی و نوجوانان بنی عبد المطّلب را ساکن می کنی؟ پیامبر خدا به او فرمود : «نه ؛ اگر اختیار به دست من بود ، غیر از شما کسی را ساکن نمی کردم . به خدا سوگند ، جز خداوند ، کسی این حق را به او نبخشیده است و تو در نظر خدا و پیامبرش بر [راه] خیر هستی و من تو را بشارت می دهم» . پیامبر خدا به وی بشارت داد و او در جنگ اُحد ، به شهادت رسید. گروهی در این خصوص به علی علیه السلام گوشه زدند و در دل هایشان به وی حسادت ورزیدند و برتری علی علیه السلام بر آنان و غیر آنان (از یاران پیامبر خدا) روشن شد. این امر به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید . به سخنرانی ایستاد و فرمود : «بعضی از مردم ، در دل خود ، احساس ناراحتی می کنند که من ، علی را در مسجد اسکان داده ام . به خدا سوگند ، آنان را من بیرون نکردم و علی را من اسکان ندادم . خداوند به موسی و برادرش

وحی کرد : «که شما برای قوم خود در مصر ، خانه هایی ترتیب دهید و سراهایتان را روبه روی هم قرار دهید و نماز برپا دارید» ». و به موسی علیه السلام دستور داد که در مسجدش هیچ کس سکونت نکند و روابط جنسی برقرار نکند و کسی جز هارون و فرزندانش وارد آن نشود و علی نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی است و او ، نه کس دیگری از خاندانم ، برادرِ من است، و در مسجد من ، هیچ کس جز علی و فرزندانش حقّ برقراری روابط جنسی ندارند، و هر که ناخوش دارد به آن جا (با دستش به سوی شام ، اشاره کرد) برود». سیوطی در کتاب شدّ الأثواب فی سدّ الأبواب گفته است: با این احادیث صحیح، بلکه متواتر،ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از گشودن دری که از مسجد بگذرد ، منع کرده و در این خصوص ، به هیچ کس ... جز علی علیه السلام اجازه نداده است.

.

ص: 404

. .

ص: 405

. .

إشارهورد فی بعض روایات سدّ الأبواب اسم «العبّاس» (1) وفی بعضها «حمزه» (2) وفی بعضها اُطلق لفظ «عمّه» (3) . ومن الجدیر بالذکر هو أنّ العبّاس وحمزه لم یعیشا فی المدینه فی زمان واحد ؛ إذ استُشهد حمزه فی السنه الثالثه للهجره فی معرکه اُحد ، ولم یأتِ العبّاس إلی المدینه بعدُ ، بل أتاها فی السنین الأخیره من عمر النبیّ صلی الله علیه و آله . ولعلّ منشأ ذلک هو اشتباه أحدهما بالآخر ؛ فکلاهما عمّ النبیّ صلی الله علیه و آله . ولکن أیّهما الصحیح ؟ الراجح فی نظرنا هو «حمزه» ، ویؤیّد ذلک اُمور ، منها : الحدیث السابق الذی ذکرت فیه حادثه سدّ الأبواب فی زمان السیّده رقیّه ابنه النبیّ صلی الله علیه و آله ، والتی توفّیت فی السنه الثانیه للهجره ، مقارنا لمعرکه بدر . والقرینه الثانیه : هی أنّ العبّاس ذو عهد قریب بالإسلام ، ولم یکن اتّخذ المدینه مسکنا إلّا حدیثا ، فمن البعید حصوله علی محلّ ملاصق لمسجد النبیّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ یأمل مساواته بأمیر المؤمنین علیّ علیه السلام .

.

1- .تقدّم بعضٌ منها .
2- .الإصابه : ج 2 ص 141 الرقم 1951 ، مسند البزّار : ج 2 ص 319 ح 750 ، المناقب لابن المغازلی : ص 254 ح 303 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 206 ح 161 ؛ کشف الیقین : ص 251 ح 279 ، الطرائف : ص 62 ح 61 ، إعلام الوری : ج 1 ص 160 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 196 ح 530 .
3- .السنن الکبری للنسائی : ج 5 ص 118 ح 8425 .

اشارهدر برخی روایات «سَدّ ابواب (بستن درها)» نام عبّاس و در برخی نام حمزه و در برخی به طور مطلق ، تعبیر «عمویش» به میان آمده است . تذکّر این نکته لازم است که هیچ گاه حمزه و عبّاس ، با هم در مدینه نمی زیسته اند ؛ چرا که حمزه در سال سوم در جنگ اُحد به شهادت رسید ، در حالی که عبّاس در سال های پایان عمر پیامبر صلی الله علیه و آله [پس از فتح مکّه] به مدینه آمده است . بنا بر این ، احتمالاً چون هر دو عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند ، به هم مشتبه شده اند. اما کدام یک صحیح است؟ به نظر می رسد که حمزه صحیح باشد و قرائنی بر این مطلب وجود دارد ، از جمله : متن حدیث 4653 که ماجرا را در زمان حیات رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نشان می دهد و این دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دوم هجری ، هم زمان با جنگ بدر ، وفات یافته است . و دیگر این که : عبّاسِ تازه مسلمان و تازه وارد بتواند در مدینه جایی چسبیده به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به دست آورد و آن گاه بخواهد در امتیازات ، خود را همدوش علی علیه السلام ببیند ، به نظر ، بعید می آید .

.

4 / 2 2أُحِلَّ لِعَلِیٍّ ما أُحِلَّ لِلنَّبِیِّتاریخ المدینه عن جابر بن عبد اللّه :أخرَجَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله أُناسا مِنَ المَسجِدِ ، وقالَ : لا تَرقُدوا فی مَسجدی هذا . قالَ : فَخَرَجَ النّاسُ وخَرَجَ عَلِیٌّ رضی الله عنه ، فَقالَ لِعَلِیٍّ رضی الله عنه : اِرجِع ؛ فَقَد اُحِلَّ لَکَ فیهِ ما اُحِلَّ لی ، کَأَنّی بِکَ تَذودُهُم عَلَی (1) الحَوضِ ، وفی یَدِکَ عَصا عَوسَجٍ . (2)

تاریخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری :جاءَنا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ونَحنُ مُضطَجِعونَ فِی المَسجِدِ وفی یَدِهِعسیبٌ (3) رَطبٌ ، فَضَرَبَنا وقالَ : أ تَرقُدونَ فِی المَسجِدِ ؟ ! إنَّهُ لا یَرقُدُ فیهِ أحَدٌ . فَأجفَلنا (4) وأجفَلَ مَعَنا عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : تَعالَ یا عَلِیُّ ، إنَّهُ یَحِلُّ لَکَ فِی المَسجِدِ ما یَحِلُّ لی . یا عَلِیُّ ، أ لا تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلَا النُّبُوَّهَ . وَالَّذی نَفسی بِیَدِهِ إنَّکَ لَتَذودَنَّ عَن حَوضی یَومَ القِیامَهِ رِجالاً کَما یُذادُ البَعیرُ الضّالُّ عَنِ الماءِ بِعَصا مَعَکَ مِن عَوسَجٍ ، کَأَنّی أنظُرُ إلی مُقامِکَ مِن حَوضی . (5)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، لا یَحِلُّ لِأَحَدٍ یَجنَبُ فی هذَا المَسجِدِ غَیری وغَیرُکَ . (6)

.

1- .کذا فی المصدر ، وفی المناقب للکوفی : «من حوضی» .
2- .تاریخ المدینه : ج1 ص 38 ؛ المناقب للکوفی : ج2 ص 462 ح 957 وفیه «أحلّ اللّه » بدل «اُحلّ» .
3- .العَسِیب : جریدَه من النّخلِ ؛ وهی السّعفه ممّا لا یَنبُتُ علیه الخُوصُ (النهایه : ج3 ص 234 «عسب») .
4- .أجفل : ذهب مسرعا (اُنظر النهایه : ج1 ص 279 «جفل») .
5- .تاریخ دمشق : ج42 ص 139 ح 8524 و ص 140 ح 8525 ، المناقب للخوارزمی : ص109 ح 116 .
6- .سنن الترمذی : ج5 ص 640 ح 3727 ، السنن الکبری : ج7 ص 105 ح 13403 ، تاریخ دمشق : ج42 ص 140 ح 8526 و 8527 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 343 ولیس فیهما «هذا» وکلّها عن أبی سعید ، مسند البزّار : ج 4 ص 36 ح 1197 ، الصواعق المحرقه: ص123 کلاهما عن سعد؛ المناقب للکوفی: ج 2 ص 20 ح 509 ، الرواشح السماویّه : ص 131 ، مستدرک

الوسائل : ج 14 ص 301 ح 16775 نقلاً عن السيّد المرتضى فى شرح القصيده الذهبيّه والثلاثه الأخيره عن أبى سعيد .

4 / 2 2 آنچه برای پیامبر حلال است ، برای علی نیز حلال است

4 / 2 2آنچه برای پیامبر حلال است ، برای علی نیز حلال استتاریخ المدینه به نقل از جابر بن عبد اللّه : پیامبر خدا ، مردم را از مسجد ، خارج کرد و فرمود : «در مسجد من نخوابید» . مردم ، خارج شدند و علی علیه السلام هم خارج شد . به علی علیه السلام فرمود : «برگرد . آنچه که در این مسجد بر من حلال شده است ، برای تو هم حلال شده . گویی می بینم که تو [در قیامت] ، آنان را از حوض [من]دور می کنی و در دستت عصایی از چوب درخت عَوسج است».

تاریخ دمشق به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : ما در مسجد ، خوابیده بودیم که پیامبر خدا در حالی که در دستش تَرکه تری بود ، وارد شد و با آن ، ما را زد و فرمود : «آیا در مسجد ، می خوابید؟ هیچ کس در آن نخوابد» . ما سریعا از مسجد ، خارج شدیم و علی بن ابی طالب هم به سرعت با ما خارج شد. پیامبر خدا فرمود : «ای علی ، بیا! آنچه در مسجد برای من حلال است ، برای تو هم حلال است . ای علی! آیا خشنود نمی شوی که نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز در پیامبری ؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست ، در روز قیامت ، تو کسانی را از حوض من با عصایی از جنس درخت عوسج که همراه داری دور می کنی ، چنان که شترِ بیگانه را از آبگاه ، دور می کنند ، و گویی که من اکنون به جایگاه تو در کنار حوضم می نگرم».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! بر هیچ کس ، بجز من و تو ، روا نیست که در این مسجد ، جُنُب شود.

.

عنه صلى الله عليه و آله :لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أن يَجنَبَ فى هذَا المَسجِدِ إلّا أنَا وعَلِىٌّ وفاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ ؛ ومَن كانَ مِن أهلى فَإِنَّهُ مِنّى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :ألا لا يَحِلُّ هذَا المَسجِدُ لِجُنُبٍ ولا لِحائِضٍ إلّا لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَلِىٍّ وفاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَينِ ، ألاَ قَد بَيَّنتُ لَكُمُ الأَسماءَ ألّا تَضِلّوا . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :ألا إنَّ مَسجدى حَرامٌ عَلى كُلِّ حائِضٍ مِنَ النِّساءِ ، وكُلِّ جُنُبٍ مِنَ الرِّجالِ ، إلّا عَلى مُحَمَّدٍ وأهلِ بَيتِهِ ؛ عَلِىٍّ وفاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَينِ . (3)

تاريخ المدينه عن اُمّ سلمه :خَرَجَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله مِن عِندى حَتّى دَخَلَ المَسجِدَ ، فَقالَ : يا أيُّها النّاسُ ، حَرُمَ هذَا المَسجِدُ عَلى كُلِّ جُنُبٍ مِنَ الرِّجالِ ، أو حائِضٍ مِنَ النِّساءِ ، إلَا النَّبِىَّ وأزواجَهُ وعَلِيّاً وفاطِمَةَ بِنتَ رَسولِ اللّهِ ، ألا بَيَّنتُ الأَسماءَ أن تَضِلّوا . (4)

المناقب لابن المغازليعن عدىّ بن ثابت :خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى المَسجِدِ ، فَقالَ : إنَّ اللّهَ أوحى إلى نَبِيِّهِ موسى أنِ ابنِ لى مَسجِدا طاهِرا لا يَسكُنُهُ إلّا موسى وهارونَ وَابنا هارونَ. وإنَّ اللّهَ أوحى إلَىَّ أن أبنِىَ مَسجِدا طاهِرا لا يَسكُنُهُ إلّا أنَا وعَلِىٌّ وَابنا عَلِىٍّ. (5)

.

1- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 557 ح 4915 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 60 ح 236 عن الحسن بن عبد اللّه بن محمّد بن العبّاس الرازى ، الأمالى للصدوق : ص 413 ح 538 عن عبد اللّه بن محمّد بن علىّ التميمى وكلاهما عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله وراجع تهذيب الأحكام : ج 6 ص 15 ح 34 .
2- .السنن الكبرى : ج 7 ص 104 ح 13400 ، تاريخ أصبهان : ج 1 ص 344 ح 625 كلاهما عن اُمّ سلمه ، كنز العمّال : ج 12 ص 101 ح 34183 .
3- .السنن الكبرى : ج 7 ص 104 ح 13402 عن اُمّ سلمه ؛ مستدرک الوسائل : ج 1 ص 462 ح 1164 نقلاً عن السيّد المرتضى فى شرح

القصيده الذهبيّه نحوه .
4- .تاريخ المدينه : ج 1 ص 38 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 141 ح 8528 و 8529 ؛ شرح الأخبار : ج2 ص 181 ح 521 كلّها نحوه .
5- .المناقب لابن المغازلى : ص 252 ح 301 و ص 299 ح 343 عن إسماعيل عن أبيه عن جدّه جعفر بن محمّد عن آبائه عليهم السلام ؛ إعلام الورى : ج 1 ص 320 عن أبى رافع ، الجعفريّات : ص 199 كلّها نحوه وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 141 ح 8530 والخصال : ص 559 ح 31 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در این مسجد ، روا نیست که کسی جز من، علی، فاطمه، حسن و حسین ، جُنُب شود و هر کس که از خاندان من باشد ، از من است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بدانید که بر هیچ جُنُب و یا حائض ، جز پیامبر خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین ، ورود به این مسجد ، حلال نیست . آگاه باشید که من ، نام ها را برای شما بیان کردم تا گم راه نگردید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آگاه باشید که مسجد من بر هر زن در حال حیض و هر مرد جُنُب ، حرام است ، جز بر محمّد و خاندان او : علی ، فاطمه ، حسن و حسین.

تاریخ المدینه به نقل از امّ سلمه : پیامبر صلی الله علیه و آله از پیش من خارج و وارد مسجد شد و فرمود : «ای مردم! این مسجد بر هر مرد جُنُب و هر زن در حال حیض ، حرام شده است ، مگر بر پیامبر ، زنان وی ، علی و فاطمه دختر پیامبر خدا . آگاه باشید که نام ها را بیان کردم تا گم راه نشوید».

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از عَدیّ بن ثابت : پیامبر خدا به مسجد رفت و فرمود : «خداوند به پیامبرش موسی علیه السلام وحی کرد که برای من مسجدی پاک بنا کن که جز موسی و هارون و دو فرزند هارون ، کسی در آن سکونت نداشته باشد . و خداوند به من وحی کرد که مسجدی پاک بنا کنم که در آن ، جز من و علی و دو فرزند علی ، کسی سکونت نداشته باشد».

.

4 / 3المَظلومِيَّةُ بَعدَ النَّبِىِّ4 / 3 1غَدرُ الاُمَّهِ بِهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : إنَّ الاُمَّهَ سَتَغدِرُ بِکَ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :وَاللّهِ ، لَعَهِدَ النَّبِىُّ الاُمِّىُّ إلَىَّ أنَّ الاُمَّهَ سَتَغدِرُ بى ! (2)

عنه عليه السلام :مِمّا عَهِدَ إلَىَّ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله أنَّ الاُمَّهَ سَتَغدِرُ بِکَ مِن بَعدى . (3)

عنه عليه السلام :إنَّ مِمّا عَهِدَ إلَىَّ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله أنَّ الاُمَّهَ سَتَغدِرُ بى بَعدَهُ . (4)

الإرشاد عن حكيم بن جبير عمّن حدّثه :إنَّ عَلِيّا عليه السلام خَطَبَ بِالرَّحَبَهِ ، فَقالَ أيُّهَا النّاسُ ، إنَّکُم قَد أبَيتُم إلّا أن أقولَ ، أما ورَبِّ السَّماواتِ وَالأَرضِ لَقَد عَهِدَ إلَىَّ خَليلى أنَّ الاُمَّهَ سَتَغدِرُ بِکَ بَعدى ! (5)

.

1- .التاريخ الكبير : ج 2 ص 174 ح 2103 عن حبيب بن أبى ثابت ؛ الخصال : ص 462 ح 4 عن زيد بن وهب وزاد فى آخره «بعدى» ، شرح الأخبار : ج 2 ص 446 ح 801 كلاهما عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
2- .مسند البزّار : ج 3 ص 92 ح 869 عن ثعلبه بن يزيد عن أبيه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 447 ؛ الغارات : ج 2 ص 486 كلاهما عن ثعلبه بن يزيد .
3- .تاريخ بغداد : ج 11 ص 216 ح 5928 عن أبى إدريس ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 447 عن علقمه وثعلبه و ص448 عن أبى إدريس الأزدى ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 6 ص 440 ، البدايه والنهايه : ج 6 ص 218 كلاهما عن أبى إدريس الأزدى وثعلبه بن يزيد الحمامى ، شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 326 ح 734 ؛ الإرشاد : ج1 ص284 عن حكيم بن جبير عمّن حدّثه و ص285 عن أبى إدريس الأودى ، الأمالى للطوسى : ص476 ح1040 عن ثعلبه بن مرثد الحمانى ، الشافى : ج3 ص225 عن ثعلبه بن يزيد الحمانى ،

المناقب للكوفى : ج2 ص533 ح1033 عن أبى إدريس الأودى و ص545 ح1053، الإيضاح : ص452 كلاهما عن أبى إدريس.
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 150 ح 4676 عن أبى إدريس الأودى .
5- .الإرشاد ج 1 ص 284 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 107 عن عبد اللّه بن الغنوى .

4 / 3 مظلومیّت پس از پیامبر

4 / 3 1 پیمان شکنی امّت او

4 / 3مظلومیّت پس از پیامبر4 / 3 1پیمان شکنی امّت با اوپیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : اُمّت با تو پیمان شکنی خواهند کرد.

امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، پیامبر اُمّی به من گوشزد کرده که امّت با من پیمان شکنی خواهند کرد.

امام علی علیه السلام :از چیزهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به من گوشزد کرده ، این است که : «امّت ، پس از من با تو پیمان شکنی خواهند کرد».

امام علی علیه السلام :از چیزهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به من گوشزد کرده ، این است که امّت ، پس از او با من پیمان شکنی خواهند کرد.

الإرشاد به نقل از حکیم بن جُبَیر، از کسی که از او حدیث کرده : علی علیه السلام در رُحْبه سخنرانی کرد و فرمود : «ای مردم! شما مرا بر آن داشتید که بگویم : آگاه باشید! سوگند به پروردگار آسمان ها و زمین ، دوست من به من گوشزد کرده که : «امّت با تو پس از من ، پیمان شکنی خواهند کرد».

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا أبَا الحَسَنِ ، إنَّ الاُمَّةَ سَتَغدِرُ بِکَ مِن بَعدى ، وتَنقُضُ فيکَ عَهدى ، وإنَّکَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : إنَّ اُمَّتى سَتَغدِرُ بِکَ بَعدى ، ويَتبَعُ ذلِکَ بَرُّها وفاجِرُها . (2)

المستدرک على الصحيحين عن حيّان الأسدى :سَمِعتُ عَلِيّا يَقولُ : قالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ الاُمَّةَ سَتَغدِرُ بِکَ بعدى ، وأنتَ تَعيشُ عَلى مِلَّتى ، وتَقتُلُ عَلى سُنَّتى . مَن أحَبَّکَ أحَبَّنى ، ومَن أبغَضَکَ أبغَضَنى . وإنَّ هذِهِ سَتُخضَبُ مِن هذا يَعنى لِحيَتَهُ مِن رَأسِهِ . (3)

الإمام الباقر عليه السلام :اِشتَکى عَلِىٌّ عليه السلام شَکاةً ، فَعادَهُ أبو بَکرٍ وعُمَرُ وخَرَجا مِن عِندِهِ فَأَتَيَا النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَسَأَلَهُما مِن أينَ جِئتُما ؟ قالا : عُدْنا عَلِيّا . قالَ : کَيفَ رَأَيتُماهُ ؟ قالَ (4) : رَأَيناهُ يُخافُ عَلَيهِ مِمّا بِهِ . فَقالَ : کَلّا ؛ إنَّهُ لَن يَموتَ حَتّى يوسَعَ غَدرا وبَغيا ، ولَيَکونَنَّ فى هذِهِ الاُمَّهِ عِبرَةً يَعتَبِرُ بِهِ النّاسُ مِن بَعدِهِ . (5)

المستدرک على الصحيحين عن أنس بن مالک :دَخَلتُ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله عَلى عَلِىِّ ابنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه يَعودُهُ وهُوَ مَريضٌ وعِندَهُ أبو بَکرٍ وعُمَرُ ، فَتَحَوَّلا حَتّى جَلَسَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ أحَدُهُما لِصاحِبِهِ : ما أراهُ إلّا هالِکٌ ! فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّهُ لَن يَموتَ إلّا مَقتولاً ، ولَن يَموتَ حَتّى يُملَأَ غَيظا . (6)

.

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 187 ح 37 عن أبان بن تغلب عن الإمام الصادق عن الإمام علىّ عليهماالسلامو ص 450 ح 104 عن إسحاق بن موسى الكاظم عن أبيه عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله .
2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 67 ح 307 عن عبد اللّه التميمى عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 153 ح 4686 ، كنز العمّال : ج 11 ص 617 ح 32997 .
4- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّها : «قالا» .

5- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 106 عن سدير الصيرفى .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 150 ح 4673 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 433 ، تاريخ أصبهان : ج 2 ص 113 ح 1250 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 536 ح 9050 و 9051 و ص 422 ح 9017 عن عمران بن حصين و ح 9018 ، الفصول المهمّه : ص 129 والخمسه الأخيره نحوه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای ابو الحسن! امّت پس از من با تو پیمان شکنی خواهند کرد و درباره تو ، عهد مرا خواهند شکست . تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : امّت من پس از من با تو پیمان شکنی خواهند کرد و خوبان و بدان آنان ، در این راه ، گام خواهند برداشت.

المستدرک علی الصحیحین به نقل از حیّان اسدی : از علی علیه السلام شنیدم که می گفت : «پیامبر خدا به من فرمود : امّت پس از من با تو پیمان شکنی خواهند کرد و تو بر آیین من ، زندگی خواهی کرد و بر سنّت من ، کشته خواهی شد . هر کس تو را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است و هر کس تو را دشمن بدارد ، مرا دشمن داشته است و این با این (یعنی مَحاسن علی علیه السلام با خون سرش) رنگین خواهد شد » .

امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام به بیماری گرفتار شد و ابو بکر و عمر، از وی عیادت کردند.آن گاه از نزد علی علیه السلام خارج شدند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. از آن دو پرسید: «از کجا می آیید؟». گفتند : از علی ، عیادت کردیم. فرمود : «وی را چگونه دیدید؟». گفتند : «بر وی از آنچه بر او عارض شده ، بیم [مرگ]است. فرمود : «هرگز! او نخواهد مُرد تا آن که پیمان شکنی و ستم بر وی رسد و در بین امّت ، عبرتی باشد که پس از او ، مردم بِدان پند گیرند».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از اَنس بن مالک : همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برای عیادت علی علیه السلام که بیمار بود ، بر وی وارد شدیم و عمر و ابو بکر نزد او بودند . آن دو از جا بلند شدند تا آن که پیامبر خدا نشست . یکی از آن دو به همراهش گفت : به نظر من ، خواهد مُرد. پیامبر خدا فرمود : «او جز مقتول ، از دنیا درنخواهد گذشت و تا از خشم پُر نگردد ، هرگز نخواهد مُرد».

.

المعجم الكبير عن ابن عبّاس :خَرَجتُ أنَا وَالنَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وعَلِیٌّ فی حُشّانِ (1) المَدینَهِ ، فَمَرَرنا بِحَدیقَهٍ ، فَقالَ عَلِیٌّ رضی الله عنه : ما أحسَنَ هذِهِ الحَدیقَهَ یا رَسولَ اللّهِ ! فَقالَ : حَدیقَتُکَ فِی الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . ثُمَّ أومَأَ بِیَدِهِ إلی رَأسِهِ ولِحیَتِهِ ، ثُمَّ بَکی حَتّی عَلا بُکاؤُهُ . قیلَ : ما یُبکیکَ ؟ قالَ : ضَغائِنُ فی صُدورِ قَومٍ ، لا یُبدونَها لَکَ حَتّی یَفقِدونی . (2)

الإمام علیّ علیه السلام :بَینَما رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله آخِذٌ بِیَدی ونَحنُ نَمشی فی بَعضِ سِکَکِ المَدینَهِ إذ أتَینا عَلی حَدیقَهٍ ، فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما أحسَنَها مِن حَدیقَهٍ ! قالَ : لَکَ فِی الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . ثُمَّ مَرَرنا بِاُخری ، فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما أحسَنَها مِن حَدیقَهٍ ! قالَ : لَکَ فِی الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . حَتّی مَرَرنا بِسَبعِ حَدائِقَ ، کُلُّ ذلِکَ أقولُ : ما أحَسَنَها ! ویَقولُ : لَکَ فِی الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . فَلَمّا خَلا لَهُ الطَّریقُ اعتَنَقَنی ، ثُمَّ أجهَشَ باکِیا . قُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، ما یُبکیکَ ؟ قالَ : ضَغائِنُ فی صُدورِ أقوامٍ لا یُبدونَها لَکَ إلّا مِن بَعدی . قُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، فی سَلامَهٍ مِن دینی ؟ قالَ : فی سَلامَهٍ مِن دینِکَ . (3)

تاریخ دمشق عن أنس بن مالک :خَرَجنا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَمَرَّ بِحَدیقَهٍ ، فَقالَ عَلِیٌّ رضی الله عنه : ما أحسَنَ هذِهِ الحَدیقَهَ ! قالَ : حَدیقَتُکَ فِی الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . حَتّی مَرَّ بِسَبعِ حَدائِقَ ، کُلُّ ذلِکَ یَقولُ عَلِیٌّ : یا رَسولَ اللّهِ ما أحسَنَ هذِهِ الحَدیقَهَ ، فَیَرُدُّ عَلَیهِ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : حَدیقَتُکَ فِی الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . ثُمَّ وَضَعَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله رَأسَهُ عَلی إحدی مَنکِبَی عَلِیٍّ فَبَکی ، فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ : ما یُبکیکَ یا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : ضَغائِنُ فی صدورِ أقوامٍ لا یُبدونَها لَکَ حَتّی اُفارِقَ الدُّنیا . قالَ عَلِیٌّ رضی الله عنه : فَما أصنَعُ یا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : تَصبِرُ . قالَ : فَإن لَم أستَطِع ؟ قالَ : تَلقی جَمیلاً . قالَ : ویَسلَمُ لی دینی ؟ قالَ : ویَسلَمُ لَکَ دینُکَ . (4)

.

1- .الحَشّ : البُستان ، ویجمع علی حُشّان (النهایه : ج 1 ص 390 «حشش») .
2- .المعجم الکبیر : ج 11 ص 61 ح 11084 ؛ الإیضاح : ص 454 عن أنس نحوه .

3- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 285 ح 561 ، تاريخ بغداد : ج 12 ص 398 ح 6859 نحوه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 323 ح 8880 و 8881 و ص 322 ح 8879 ، المناقب للخوارزمى : ص 65 ح 35 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 243 ح 158 كلّها عن أبى عثمان النهدى ، شرح الأخبار : ج 2 ص 464 ح 815 عن أنس بن مالک نحوه وراجع نثر الدرّ : ج 1 ص 241 .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 323 ح 8882 ، كفايه الطالب : ص 273 وفيه «جهدا» بدل «جميلاً» ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 236 ح 150 عن أبى رافع نحوه وراجع شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 107 .

المعجم الکبیر به نقل از ابن عبّاس : من همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به سوی باغ های مدینه خارج شدم . به باغی رسیدیم. علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! این باغ ، چه قدر زیباست ! پیامبر فرمود : «باغ تو در بهشت ، زیباتر از این است». آن گاه به سر و مَحاسن علی علیه السلام اشاره کرد و گریست ، به گونه ای که صدایش به گریه بلند شد . پرسیده شد : چه چیز ، موجب گریه تو شد؟ فرمود : «کینه هایی در دل گروهی است که آنها را برای تو آشکار نمی کنند تا آن که مرا از دست بدهند».

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، دست مرا گرفته بود و در برخی از کوچه های مدینه قدم می زدیم تا آن که به باغی رسیدیم. گفتم : ای پیامبر خدا ! چه قدر این باغ زیباست . فرمود : «در بهشت ، بهتر از این ، از آنِ توست». آن گاه به باغ دیگری رسیدیم . گفتم : ای پیامبر خدا ! چه قدر این باغ زیباست ! فرمود : «در بهشت ، زیباتر از این ، از آنِ توست». از هفت باغ گذشتیم که در برابر هر کدام گفتم : چه قدر زیباست ! و او فرمود : «در بهشت ، زیباتر از این ، از آنِ توست». وقتی که راهْ خلوت شد ، دست به گردن من افکند و ناگهان ، شروع به گریه کرد. گفتم : ای پیامبر خدا ! چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ فرمود : «کینه هایی در سینه برخی مردم ، که برای تو آشکار نمی کنند ، مگر پس از من» . گفتم : ای پیامبر خدا ! آیا من بر سلامت دینم خواهم بود؟ فرمود : «بر سلامت دینت [خواهی بود]» .

تاریخ دمشق به نقل از انس بن مالک : همراه پیامبر خدا بیرون رفتیم تا به باغی رسیدیم . علی علیه السلام گفت : این باغ ، چه قدر زیباست ! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «باغ تو در بهشت ، زیباتر از این است» . بر هفت باغ ، گذر کردیم و در هر مورد ، علی علیه السلام می گفت : ای پیامبر خدا ! این باغ ، چه قدر زیباست ، و پیامبر خدا ، در پاسخ می فرمود : «باغ تو در بهشت ، زیباتر از آن است». آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را بر یکی از شانه های علی علیه السلام گذاشت و گریست. علی علیه السلام به وی گفت : چه چیزی موجب گریه تو شده ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «کینه هایی در سینه برخی مردم ، که آن را بر تو آشکار نمی کنند تا زمانی که دنیا را ترک کنم» . علی علیه السلام فرمود : ای پیامبر خدا ! من چه کار کنم؟ فرمود : «صبر کن !» . پرسید : اگر نتوانستم به خوبی با

آن روبه رو شوم؟ فرمود : «به خوبی رو به روی می شوی» . پرسید : آیا دینم سالم می ماند؟ فرمود : «دین تو برای تو سالم می مانَد».

.

الإمام علىّ عليه السلام :كُنتُ أمشى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى بَعضِ طُرُقِ المَدينَهِ ، فَأَتَينا عَلى حَديقَهٍ ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما أحسَنَها مِن حَديقَهٍ ! قالَ : ما أحسَنَها ، ولَکَ فِى الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . ثُمَّ أتَينا عَلى حَديقَهٍ اُخرى ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما أحسَنَها مِن حَديقَهٍ ! قالَ : ما أحسَنَها ، ولَکَ فِى الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . حَتّى أتَينا عَلى سَبعِ حَدائِقَ ، أقولُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما أحسَنَها ، ويَقولُ : لَکَ فِى الجَنَّهِ أحسَنُ مِنها . فَلَمّا خَلا لَهُ الطَّريقُ اعتَنَقَنى ، ثُمَّ أجهَشَ باکِيا ، فَقالَ : بِأَبِى الوَحيدُ الشَّهيدُ ! فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما يُبکيکَ ؟ فَقالَ : ضَغائِنُ فى صُدورِ أقوامٍ لا يُبدونَها لَکَ إلّا مِن بَعدى ؛ أحقادُ بَدرٍ ، وتِراتُ (1) اُحُدٍ . قُلتُ : فى سَلامَهٍ مِن دينى ؟ قالَ : فى سَلامَهٍ مِن دينِکَ . فَأَبشِر يا عَلِىُّ ؛ فَإِنَّ حَياتَکَ ومَوتَکَ مَعى ، وأنتَ أخى ، وأنتَ وَصِيّى ، وأنتَ صَفِيّى ، ووَزيرى ، ووارِثى ، وَالمُؤَدّى عَنّى ، وأنتَ تَقضى دَينى ، وتُنجِزُ عِداتِى عَنّى ، وأنتَ تُبرِئُ ذِمَّتى ، وتُؤَدّى أمانَتى ، وتُقاتِلُ عَلى سُنَّتِى النّاکِثينَ مِن اُمَّتى ، وَالقاسِطينَ ، وَالمارِقينَ ، وأنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، ولَکَ بِهارونَ اُسوَهٌ حَسَنَهٌ ؛ إذِ استَضعَفَهُ قَومُهُ وکادوا يَقتُلونَهُ ، فَاصبِر لِظُلمِ قُرَيشٍ إيّاکَ وتَظاهُرِهِم عَلَيکَ ؛ فَإِنَّکَ بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . (2)

.

1- .التِّرَه : الثأر (مجمع البحرين : ج 3 ص 1903 «وتر») .
2- .کتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 569 ح 2 .

امام علی علیه السلام :همراه پیامبر خدا ، در یکی از راه های مدینه قدم می زدم تا آن که به باغی رسیدیم. گفتم : ای پیامبر خدا! این باغ ، چه قدر زیباست ! فرمود:«زیباست و تو در بهشت،زیباتر از آن را داری». آن گاه به باغ دیگری رسیدیم. گفتم : ای پیامبر خدا! این باغ ، چه قدر زیباست ! فرمود : «بسیار زیباست و تو در بهشت ، زیباتر از آن را داری» . به هفت باغ گذر کردیم که من می گفتم : «ای پیامبر خدا! چه قدر زیباست!» و او می فرمود : «تو در بهشت ، زیباتر از آن را داری». هنگامی که راه خلوت شد ، دست در گردنم افکند و ناگهان گریست و فرمود : «پدرم به فدای تنهایِ شهید باد!». گفتم : چه چیزی تو را به گریه انداخت ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «کینه هایی در دل برخی مردم ، که آنها را برای تو آشکار نخواهند کرد ، مگر پس از من ؛ کینه های بدر و خونخواهی اُحد». گفتم : آیا دینم سالم خواهد مانْد؟ فرمود : «دینت سالم خواهد بود. ای علی! بشارت باد که زندگی و مرگت همراه من است و تو برادر منی ، وصیّ منی ، برگزیده ، وزیر، وارث و پردازنده [امانات و دیون] از سوی منی . تو قرض های مرا ادا می کنی و از عهده تعهّداتم بر می آیی و ذِمّه مرا آزاد می کنی و امانت مرا می پردازی و با ناکثین، قاسطین و مارقینِ امّتم بر سنّت من می جنگی . تو نسبت به من ، چون هارون نزد موسی علیه السلام هستی، و هارون برای تو ، نمونه خوبی است، هنگامی که قومش او را ضعیف شمردند و می خواستند او را بکشند. (1) پس در برابر ستم قریش بر خود و اتّحادشان علیه تو صبر کن ؛ چرا که تو [برای من] چون هارون برای موسی علیه السلام هستی.

.

1- .اشاره به آیه قرآن : «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُواْ یقتلوننی» (اعراف ، آیه 150) .

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ وَصِيّى ، ووارِثى ، قد أعطاکَ اللّهُ عِلمى وفَهمى ، فَإِذا مِتُّ ظَهَرَت لَکَ ضَغائِنُ فى صُدورِ قَومٍ ، وغَصبٌ (1) عَلى حِقدٍ . (2)

المستدرک على الصحيحين عن ابن عبّاس :قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ : أما أنَّکَ سَتَلقى بَعدى جُهدا . قالَ : فى سَلامَةٍ مِن دينى ؟ قالَ : فى سَلامَةٍ مِن دينِکَ . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : لَتَکفُرَنَّ بِکَ الاُمَّةُ وَلَتَختَلِفَنَّ عَلَيکَ اختِلافا شَديدا ، الثّابِتُ عَلَيکَ کَالمُقيمِ مَعى ، وَالشّاذُّ عَنکَ فِى النّارِ ، وَالنّارُ مَثوَى الکافِرينَ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، إنَّکَ باقٍ بَعدى ، ومُبتَلىً بِاُمَّتى ، ومُخاصِمٌ يَومَ القِيامَةِ بَينَ يَدَيِ اللّهِ تَعالى . (5)

الإمام الهادى عليه السلام فيما يُقالُ عِندَ قَبرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : السَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِىَّ اللّهِ ، أنتَ أوَّلُ مَظلومٍ ، وأوَّلُ مَن غُصِبَ حَقُّهُ ، صَبَرتَ وَاحتَسَبتَ حَتّى أتاکَ اليَقينُ ، فَأَشهَدُ أنَّکَ لَقيتَ اللّهَ وأنتَ شَهيدٌ ، عَذَّبَ اللّهُ قاتِلَکَ بِأنواعِ العَذابِ ، وجَدَّدَ عَلَيهِ العَذابَ ، جِئتُکَ عارِفا بِحَقِّکَ ، مُستَبصِرا بِشَأنِکَ ، مُعادِيا لِأَعدائِکَ ومَن ظَلَمَکَ ، ألقى عَلى ذلِکَ رَبّى إنَ شاءَ اللّهُ ، يا وَلِىَّ اللّهِ إنَّ لى ذُنوباً کَثيرَةً ، فَاشفَع لى إلى رَبِّکَ ؛ فَإِنَّ لَکَ عِندَ اللّهِ مَقاما مَحمودا مَعلوماً ، وإنَّ لَکَ عِندَ اللّهِ جاها وشَفاعَةً . وقَد قالَ تَعالى : «وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَا لِمَنِ ارْتَضَى» . (6)

.

1- .وفى نسخه وبحارالأنوار : «و غُصِبتَ عَلى حَقِّکَ» .
2- .كفايه الأثر : ص 124 عن عمّار ، بحارالأنوار : ج 22 ص 536 ح 38 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 151 ح 4677 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 503 ح 54 عن أبى عبيده بن الحكم الأزدى يرفعه .
4- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 177 ح 5402 ، كمال الدين : ص 213 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 488 ح 661 ، الأمالى للطوسى : ص 443 ح 991 ، الإمامه والتبصره : ص 155 ح 1 ، بشاره المصطفى : ص

83 كلّها عن مقاتل بن سليمان عن الإمام الصادق عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
5- .كنز العمّال : ج16 ص 194 ح 44216 عن عبد اللّه بن الحسن ؛ الاحتجاج : ج1 ص 463 ح 107 كلاهما عن الإمام علىّ عليه السلام .
6- .الكافى : ج4 ص569 ح1 ، تهذيب الأحكام : ج6 ص28 ح54 ، فرحه الغرى : ص 111 ، كامل الزيارات : ص 103 ح 96 كلّها عن محمّد بن أورمه عمّن حدّثه وص 95 ح 94 عن محمّد بن الحسن بن الوليد عن أبى الحسن عليه السلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو وصیّ من و وارث منی . خداوند ، دانش و فهم مرا به تو داده است، آن گاه که مُردم، کینه هایی که در سینه گروهی است ، علیه تو آشکار خواهد شد و غصب [حقّ تو]در نتیجه کینه آنان ، ظاهر خواهد گشت.

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عبّاس : پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : «پس از من ، رنج و مشقّت خواهی دید». پرسید : دینم سالم خواهد مانْد؟ پاسخ داد : «دینت سالم می ماند».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : امّت ، تو را انکار خواهند کرد و علیه تو اختلاف گسترده ای خواهند داشت . آن که بر [پیمان با] تو ثابت قدم بماند ، چون ثابت قدم با من است ، و آن که از تو جدا شود ، در آتش است و آتش ، جایگاه کافران است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو پس از من باقی خواهی ماند و به امّت من گرفتار خواهی شد و در روز قیامت ، در پیشگاه خدا دادخواهی خواهی کرد.

امام هادی علیه السلام زیارت نامه ای که نزد مقبره امیر مؤمنان علیه السلام خوانده می شود :سلام بر تو ای ولی خدا ، تو اولین مظلوم و اولین کسی هستی که حقش را غصب کردند ، صبوری کردی و آن را به پای خدا حساب کردی تا آن که مرگت فرا رسید . گواهی می دهم که تو در خلعت شهادت خدا را ملاقات کردی . خداوند قاتل تو را با عذاب های گوناگون عذاب دهد و عذابش را نو به نو گرداند . اینک من با شناختِ حق تو آگاه از منزلت تو ، و با دشمن داشتن دشمنانت و ستمگران بر تو ، به زیارتت آمده ام؛ و إن شاء اللّه همین گونه هم پروردگار را ملاقات خواهم کرد . ای ولی خدا! گناهان بسیاری از من سر زده است ، و از تو می خواهم که نزد پروردگار مرا شفاعت کنی ، چون تو پیش او مقامی ستوده و معلوم و آبرو و حق شفاعت داری ، و خدا فرموده است : «و جز برای کسی که [خدا]رضایت دهد ، شفاعت نمی کنند» .

.

4 / 3 2أنتَ المَظلومُ بَعديرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ المَظلومُ بَعدى ، مَن ظَلَمَکَ فَقَد ظَلَمَنى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ المَظلومُ مِن بَعدى ، فَوَيلٌ لِمَن ظَلَمَکَ وَاعتَدى عَلَيکَ ، وطوبى لِمَن تَبِعَکَ ولَم يَختَر عَلَيکَ . يا عَلِىُّ ، أنتَ المُقاتَلُ بَعدى ، فَوَيلٌ لِمَن قاتَلَکَ ، وطوبى لِمَن قاتَلَ مَعَکَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ وَصِيّى مِن بَعدى ، وأنتَ المَظلومُ المُضطَهَدُ بَعدى . (3)

المناقب للخوارزمى عن أبى ليلى :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ : اِتَّقِ الضَّغائِنَ الَّتى لَکَ فى صُدورِ مَن لا يُظهِرُها إلّا بَعدَ مَوتى ، اُولئِکَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ ، ويَلعَنُهُمُ اللّاعِنونَ . ثُمَّ بَکى صلى الله عليه و آله ، فَقيلَ : مِمَّ بُکاؤُکَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : أخبَرَنى جَبرَئيلُ عليه السلام أنَّهُم يَظلِمونَهُ ، ويَمنَعونَهُ حَقَّهُ ، ويُقاتِلونَهُ ، ويَقتُلونَ وُلدَهُ ، ويَظلِمونَهُم بَعدَهُ . وأخبَرَنى جَبرَئيلُ عَنِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ أنَّ ذلِکَ الظُّلمَ يَزولُ إذا قامَ قائِمُهُم ، وعَلَت کَلِمَتُهُم ، وَاجتَمَعَتِ الاُمَّهُ عَلى مَحَبَّتِهِم ، وکانَ الشّانِئُ لَهُم قَليلاً ، وَالکارِهُ لَهُم ذَليلاً ، وکَثُرَ المادِحُ لَهُم ، وذلِکَ حينَ تَغَيُّرِ البِلادِ ، وضَعفِ العِبادِ ، وَاليَأسِ مِنَ الفَرَجِ ، فَعِندَ ذلِکَ يَظهَرُ القائِمُ فيهِم . (4)

.

1- .الاعتقادات : ص 104 .
2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 303 ح 63 ، بشاره المصطفى : ص 220 كلاهما عن إبراهيم بن أبى محمود عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام الحسين عليهم السلام وراجع ص 125 .
3- .كنز الفوائد : ج2 ص 56 ، مائه منقبه : ص84 ح 33 كلاهما عن زيد بن علىّ عن أبيه عن جدّه الحسين بن علىّ عن الإمام علىّ عليهم السلام .
4- .المناقب للخوارزمى : ص 62 ح 31 ؛ الأمالى للطوسى : ص 351 ح 726 .

4 / 3 2 تو مظلوم پس از منی

4 / 3 2تو مظلوم پس از منیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو ستمدیده پس از منی . هر کس به تو ستم کند ، به من ستم کرده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو پس از من ، ستم خواهی دید . وای بر کسی که به تو ستم کند و به حقّت تجاوز کند! و خوشا بر آن که پیروی ات کند و کسی را بر تو برنگزیند! ای علی! پس از من ، با تو جنگ خواهند کرد . وای بر کسی که علیه تو بجنگد ! و خوشا بر آن که همراه تو بجنگد!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو وصیّ من پس از منی و تو مظلومِ پس از منی.

المناقب ، خوارزمی به نقل از ابو لیلی : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «از کینه هایی که در سینه کسانی علیه توست و آنها را جز پس از مرگ من آشکار نمی کنند ، برحذر باش . خدا آنان را لعنت کند و لعنت کنندگان ، لعنتشان کنند» . آن گاه ، پیامبر صلی الله علیه و آله گریست. گفته شد : ای پیامبر خدا! گریه ات از چیست؟ فرمود : «جبرئیل به من خبرداد که آنان بر او ظلم خواهند کرد، از حقّش بازش می دارند، با او می جنگند ، فرزندانش را می کُشند و به آنان بعد از او ستم می کنند. و جبرئیل از طرف خدای عز و جل به من خبر داد که این ستم ، آن گاه که قائمشان قیام کند ، از بین خواهد رفت و سخنشان اوج خواهد گرفت و امّت ، بر دوستی آنان ، گِرد خواهند آمد و عیب گیرندگانِ بر آنان ، کم خواهند شد، و بددارندگان آنان ، خوار خواهند گشت، ستایشگران آنان ، بسیار خواهند شد و این ، در هنگامی خواهد بود که شهرها دگرگون گردند، بندگانْ ناتوان شوند ، از فرجْ ناامید شوند و در این هنگام ، قائم در بین آنان ، آشکار خواهد شد».

.

دلائل النبوّه عن محمّد بن كعب فى صُلحِ الحُدَيبِيَّهِ : إنَّ كاتِبَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِهذَا الصُّلحِ كانَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اكتُب : هذا ما صالَحَ عَلَيهِ مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللّهِ سُهَيلَ بنَ عَمرٍو . فَجَعَلَ عَلِىٌّ يَتَلَكَّأُ ويَأبى أن يَكتُبَ إلّا «مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ» ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اُكتُب ! إنَّ لَكَ مِثلَها ، تُعطيها وأنتَ مُضطَهَدٌ . (1)

شرح نهج البلاغه عن أبى سعيد الخدرى :ذَكَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَوما لِعَلِىٍّ ما يَلقى بَعدَهُ مِنَ العَنَتِ (2) ، فَأَطالَ ، فَقالَ لَهُ عليه السلام : أنشُدُكَ اللّهَ وَالرَّحِمَ يا رَسولَ اللّهِ لَمّا دَعَوتَ اللّهَ أن يَقبِضَنى إلَيهِ قَبلَكَ . قالَ : كَيفَ أسأَلُهُ فى أجَلٍ مُؤَجَّلٍ ؟ قالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، فَعلامَ اُقاتِلُ مَن أمَرتَنى بِقِتالِهِ ؟ قالَ : عَلَى الحَدَثِ فِى الدّينِ . (3)

شرح نهج البلاغه :رَوى أبو جَعفَرٍ الإِسكافِىُّ أيضا أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله دَخَلَ عَلى فاطِمَهَ عليهاالسلام فَوَجَدَ عَلِيّا نائِما ، فَذَهَبَت تُنَبِّهُهُ ، فَقالَ : دَعيهِ ؛ فَرُبَّ سَهَرٍ لَهُ بَعدى طَويلٌ ، ورُبَّ جَفوَهٍ لِأَهلِ بَيتى مِن أجلِهِ شَديدَهٌ . فَبَكَت ، فَقالَ : لا تَبكى ؛ فَإِنَّكُما مَعى ، وفى مَوقِفِ الكَرامَهِ عِندى . (4)

.

1- .دلائل النبوّه للبيهقى : ج 4 ص 147 ، المناقب للخوارزمى : ص 193 ح 231 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 232 والأمالى للطوسى : ص 187 ح 315 والإرشاد : ج 1 ص 121 ووقعه صفّين : ص 509 .
2- .العَنَتُ : المشقّه (النهايه : ج 3 ص 306 «عنت») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 108 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 107 .

دلائل النبوّه به نقل از محمّد بن کعب ، در یادکرد جریان صلح حُدَیبیّه : صلح نامه نویس پیامبر خدا در این صلح ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. پیامبر خدا فرمود : «بنویس! این ، چیزی است که محمّد بن عبد اللّه ، بر آن اساس با سهیل بن عمرو ، صلح می کند». علی علیه السلام کُندی به خرج می داد و از این که جز «محمّد ، پیامبر خدا» بنویسد، امتناع می کرد . پیامبر خدا فرمود : «بنویس! برای تو هم چنین چیزی پیش خواهد آمد و تو آن را در حالی که مظلوم هستی ، خواهی پذیرفت».

شرح نهج البلاغه به نقل از ابو سعید خُدْری : روزی پیامبر خدا برای علی از مشکلاتی که او بعد از پیامبر با آنها گرفتار خواهد شد ، یاد کرد و بسیار گفت . علی علیه السلام گفت : تو را به حقّ خویشاوندی سوگندت می دهم ای پیامبر خدا از خدا بخواه که پیش از تو مرا به پیشگاه خود ، فرا خوانَد. پیامبر خدا فرمود : «چگونه از اجل معیّن ، از او درخواست کنم؟» . علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! بر چه پایه ای با کسانی که به من فرمان دادی با آنها بجنگم، جنگ کنم؟ فرمود : «به خاطر بدعت هایی که در دین ، ایجاد می کنند».

شرح نهج البلاغه :ابو جعفر اسکافی نیز روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیهاالسلام وارد شد و دید که علی علیه السلام خوابیده است . فاطمه علیهاالسلام رفت که بیدارش کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «رهایش کن . او پس از من بی خوابیِ بسیاری خواهد کشید، و به خاطر او ، ستم بر اهل بیت من بسیار سخت خواهد بود» . فاطمه علیهاالسلام گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «گریه نکن . شما دو نفر با منید و پیش من در جایگاه کرامت هستید».

.

4 / 3 3ما زِلتُ مَظلوماالإمام علىّ عليه السلام :ما زِلتُ مَظلوما مُذ كُنتُ . (1)

عنه عليه السلام :ما زِلتُ مَظلوما مُنذُ قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (2)

عنه عليه السلام :ما زِلتُ مَظلوما مُنذُ قَبَضَ اللّهُ نَبِيَّهُ حَتّى يَومِ النّاسِ هذا ، ولَقَد كُنتُ اُظلَمُ قَبلَ ظُهورِ الإِسلامِ ، ولَقَد كانَ أخى عَقيلٌ يُذنِبُ أخى جَعفَرٌ ؛ فَيَضرِبُنى . (3)

عنه عليه السلام :فَوَاللّهِ ما زِلتُ مَدفوعا عَن حَقّى مُستَأثَرا عَلَىَّ مُنذُ قَبَضَ اللّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله حَتّى يَومِ النّاسِ هذا . (4)

المناقب لابن شهر آشوب عن حريث :إنَّ عَلِيّا لَم يَقُم مَرَّةً عَلَى المِنبَرِ إلّا قالَ فى آخِرِ كَلامِهِ قَبلَ أن يَنزِلَ : ما زِلتُ مَظلوما مُنذُ قَبَضَ اللّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله . (5)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 350 ح 724 عن زيد بن علىّ بن أبيه عن جدّه عليهماالسلام ، علل الشرائع : ص 45 ح 3 عن عبد اللّه بن الحسن عن الإمام زين العابدين عن أبيه عنه عليهم السلام ، الاعتقادات : ص 105 ، الفضائل لابن شاذان : ص 111 وفيها «مُذ ولدتنى اُمّى» بدل «كنت» .
2- .الأمالى للطوسى : ص 726 ح 1526 عن شريک ، الجمل : ص 123 ، الاحتجاج : ج 1 ص 449 ح 104 عن إسحاق بن موسى عن أبيه الإمام الكاظم عن آبائه عنه عليهم السلام ، الصراط المستقيم : ج 3 ص 42 عن حريث وزاد فى آخره «إلى يوم الناس» .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 283 ح 241 و ج 9 ص 306 ؛ الشافى : ج 3 ص 223 عن عمرو بن حريث وفيهما إلى «هذا» .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 6 ، الاحتجاج : ج 1 ص 447 ح 103 وفيه «إنّى كنت لم أزل مظلوما مستأثرا على حقّى» ، المسترشد : ص 403 ح 135 وزاد فى آخره «وسيعلم الذين ظلموا أىّ منقلبٍ ينقلبون» .

5- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 115 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 750 ح 25 وفيه «قال معاويه له عليه السلام : بلغنى عنک إنّک لا تخطب الناس خطبه إلّا قلت قبل أن تنزل عن منبرک : واللّه إنّى لأولى الناس بالناس وما زلت ...» و ص 663 ح 12 عن الأشعث بن قيس .

4 / 3 3 همواره مظلوم بوده ام

4 / 3 3همواره مظلوم بوده امامام علی علیه السلام :از زمانی که بوده ام ، همواره مظلوم بوده ام.

امام علی علیه السلام :از هنگامی که پیامبر خدا درگذشت ، همواره مظلوم بوده ام.

امام علی علیه السلام :از زمانی که خداوند عز و جل پیامبرش را قبض روح کرد تا به امروز ، همواره مظلوم بوده ام . من پیش از آن که اسلام ظهور کند ، مظلوم بودم . برادرم جعفر ، خطا می کرد و برادرم عقیل ، مرا می زد.

امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، از هنگامی که خداوند عز و جل پیامبرش را قبض روح کرد تا به امروز ، همواره از حقّم محروم بوده ام و دیگران بر من ، ترجیح داده شده اند.

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از حُرَیث : علی علیه السلام هیچ گاه به منبر نرفت ، مگر آن که پیش از پایین آمدن در پایان سخنش فرمود : «از زمانی که خداوند ، پیامبرش را قبض روح کرد ، همواره مظلوم بوده ام» .

.

4 / 3 4لَقَد ظُلِمتُ عَدَدَ المَدَرِ والوَبَرِ !الإمام علىّ عليه السلام :لَقَد ظُلِمتُ عَدَدَ الحَجَرِ وَالمَدَرِ . (1)

شرح نهج البلاغه عن المسيّب بن نجبه :بَينا عَلِىٌّ يَخطُبُ إذ قامَ أعرابِىٌّ فَصاحَ : وَا مَظلِمَتاه ! فَاستَدناهُ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَلَمّا دَنا قالَ لَهُ : إنَّما لَکَ مَظلِمَهٌ واحِدَهٌ ، وأنَا قَد ظُلِمتُ عَدَدَ المَدَرِ وَالوَبَرِ . وفى رِوايَهِ عَبّادِ بنِ يَعقوبَ : إنَّهُ دَعاهُ فَقالَ لَهُ : وَيحَکَ ، وأنَا وَاللّهِ مَظلومٌ أيضا ، هاتِ فَلنَدعُ عَلى مَن ظَلَمَنا . (2)

الخرائج والجرائح :إنَّ أعرابِيّا أتى أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام وهُوَ فِى المَسجِدِ ، فَقالَ : مَظلومٌ ! قالَ : اُدنُ مِنّى . فَدَنا ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ مَظلومٌ ! قالَ : اُدنُ . فَدَنا حَتّى وَضَعَ يَدَيهِ عَلى رُکبَتَيهِ ، قالَ : ما ظُلامَتُکَ ؟ فَشَکا ظُلامَتَهُ . فَقالَ : يا أعرابِىُّ أنَا أعظَمُ ظُلامَهً مِنکَ ؛ ظَلَمَنِى المَدَرُ وَالوَبَرُ ، ولَم يَبقَ بَيتٌ مِنَ العَرَبِ إلّا وقَد دَخَلَت مَظلِمَتى عَلَيهِم ، وما زِلتُ مَظلوما حَتّى قَعَدتُ مَقعَدى هذا . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 286 ؛ الجمل : ص 124 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 106 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 115 نحوه إلى «الوبر» وراجع الشافى : ج 3 ص 223 .
3- .الخرائج والجرائح : ج 1 ص 180 ح 13 ، الصراط المستقيم : ج 3 ص 41 نحوه .

4 / 3 4 ستمدیدگی به شمار سنگ ها و کُرک ها

4 / 3 4ستمدیدگی به شمار سنگ ها و کُرک هاامام علی علیه السلام :به شمارِ سنگ ها و کلوخ ها ، ستم دیده ام.

شرح نهج البلاغه به نقل از مُسَیَّب بن نجْبه : به هنگامی که علی علیه السلام سخنرانی می کرد، اعرابی ای فریاد کشید : وای ، ستم [دیده ام]! علی علیه السلام او را به نزدیک خواند . وقتی نزدش رفت ، به وی فرمود : «تو یک ستم دیده ای و من ، به شمارِ سنگ ها و کُرک ها[ی چارپایانْ] ستم دیده ام». و در روایت عَبّاد بن یعقوب آمده است که : وی را فراخواند و فرمود : «وای بر تو! به خدا سوگند ، من هم مظلوم هستم . بیا تا با هم بر آن که بر ما ستم کرده ، نفرین فرستیم» .

الخرائج والجرائح :اعرابی ای در مسجد ، نزد امیر مؤمنان آمد و گفت : مظلومم. علی علیه السلام فرمود : «نزدیک من بیا!» . وی نزدیک آمد و گفت : ای امیرمؤمنان! ستم دیده ام . فرمود : «نزدیک تر بیا». وی نزدیک تر آمد، تا آن که علی علیه السلام دست هایش را روی زانوی وی گذاشت و فرمود : «مظلومیتت چیست؟». او مظلومیّت خود را بیان کرد. علی علیه السلام فرمود : «ای اعرابی! من از تو ستمدیده ترم . اهل شهر و بیابان ، بر من ستم کرده اند و خانه ای در میان عرب ها نمانده است ، جز آن که [خبر]ستمدیدگی من بِدان راه یافته است و همچنان تا این زمان که این جا نشسته ام ، مظلوم بوده ام».

.

4 / 3 5النَّوادِرُالغارات عن عبد الرحمن بن أبى بكره :سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام وهُوَ يَقولُ : ما لَقِىَ أحَدٌ مِنَ النّاسِ ما لَقيتُ ! ثُمَّ بَكى . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :لَقَد أصبَحَتِ الاُمَمُ تَخافُ ظُلمَ رُعاتِها ، وأصبَحتُ أخافُ ظُلمَ رَعِيَّتى . (2)

عنه عليه السلام :إن كانَتِ الرَّعايا قَبلى لَتَشكو حَيفَ رُعاتِها ، وإنَّنِى اليَومَ لَأشكو حَيفَ رَعِيَّتى ، كَأنَّنِى المَقودُ وهُمُ القادَةُ ، أوِ المَوزوعُ وهُمُ الوَزَعَةُ (3) (4) .

عنه عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى مُعاوِيَةَ : قُلتَ : إنّى كُنتُ اُقادُ كَما يُقادُ الجَمَلُ المَخشوشُ حَتّى اُبايِعَ . ولَعَمرُ اللّهِ ! لَقَد أرَدتَ أن تَذُمَّ فَمَدَحتَ ، وأن تَفضَحَ فَافتَضَحتَ ، وما عَلَى المُسلِمِ مِن غَضاضَةٍ فى أن يَكونَ مَظلوما ما لَم يَكُن شاكّا فى دينِهِ ، ولا مُرتابا بِيَقينِهِ . (5)

شرح نهج البلاغه بَعدَ ذِكرِ تَظَلُّمِهِ مِنَ الشّورى وتَظَلُّمِهِ مِن قُرَيشٍ :وَاعلَم أنَّهُ قَد تَواتَرَتِ الأخبارُ عَنهُ عليه السلام بِنَحوٍ مِن هذَا القَولِ ، نَحوُ قَولِهِ : ما زِلتُ مَظلوما مُنذُ قَبَضَ اللّهُ رَسولَهُ حَتّى يَومِ النّاسِ هذا . وقَولِهِ : اللّهُمَّ اخزِ قُرَيشا ؛ فَإنَّها مَنَعَتنى حَقّى ، وغَصَبَتنى أمرى . وقَولِهِ : فَجَزى قُرَيشا عَنِّى الجَوازِىَ ؛ فَإنَّهُم ظَلَمونى حَقّى ، وَاغتَصَبونى سُلطانَ ابنِ اُمّى . وقَولِهِ : وقَد سَمِعَ صارِخا يُنادى : أنَا مَظلومٌ ! فَقالَ : هَلُمَّ فَلنَصرُخ مَعا ، فَإنّى ما زِلتُ مَظلوما . وقَولِهِ : وإنَّهُ لَيَعلَمُ أنَّ مَحَلّى مِنها مَحَلُّ القُطبِ مِنَ الرَّحى . وقَولِهِ : أرَى تُراثى نَهبا . وقَولِهِ : أصغَيا بِإنائِنا ، وحَمَلَا النّاسَ عَلى رِقابِنا . وقَولِهِ : إنَّ لَنا حَقّا ؛ إن نُعطَهُ نَأخُذهُ ، وإن نُمنَعهُ نَركَب أعجازَ الإبلِ وإن طالَ السُّرى . وقَولِهِ : ما زِلتُ مُستَأثَرا عَلَىَّ ، مَدفوعا عَمّا أستَحِقُّهُ وأستَوجِبُهُ . (6)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 583 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 103 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 97 ، الإرشاد : ج 1 ص 277 .
3- .الوازِع : السلطان ، والجمع وَزَعه (لسان العرب : ج 8 ص 390 «وزع») .

4- .نهج البلاغه : الحكمه 261 .
5- .نهج البلاغه : الكتاب 28 ، الاحتجاج : ج 1 ص 423 ح 90 .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 306 .

4 / 3 5 گوناگون

4 / 3 5گوناگونالغارات به نقل از عبد الرحمان بن ابی بَکره : از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود : «هیچ کس آنچه را که من کشیده ام ، نکشیده است» . آن گاه گریست.

امام علی علیه السلام :ملّت ها از ستم حاکمانشان می ترسند و من از ستم رعیّتم (شهروندانم) بیمناکم.

امام علی علیه السلام :رعیّت های پیش از من ، از زیاده روی حاکمانشان می نالیدند و من ، امروز از زیاده خواهی رعیّتم (شهروندانم) می نالم . گویی که من رهرو ام و آنان راهبر ، و یا آن که من رعیّتم و آنان پادشاه.

امام علی علیه السلام در نامه اش به معاویه : گفتی که من چون شتر افسار بسته ، کشیده شدم تا بیعت کنم. به خدا سوگند ، می خواستی مرا مذمّت کنی ؛ ولی مدح کردی ، و می خواستی رسوایم کنی ؛ ولی رسوا شدی . مسلمان را نقصی نیست که مظلوم باشد ، اگر تردیدی در دینش و دو دلی ای در یقینش نباشد.

شرح نهج البلاغه پس از ذکر دادخواهی اش از جریان شورا و دادخواهی اش از قریش : بدان که گزارش هایی نظیر این سخن ، از او به تواتر رسیده که : «از زمانی که خداوند عز و جل پیامبرش را قبضِ روح کرد تابه امروز، همواره بر من ستم رفته است» . و یا این سخن که : «بار خدایا ! قریش را خوار کن ؛ چون آنان مرا از حقّم باز داشتند و حکومتم را غصب کردند». و همچون این کلامش که : «قریش به خاطر من ، جزا ببیند ! آنان در حقّم بر من ستم کردند و حاکمیت برادرم [پیامبر خدا]را از من ، به ناحق ستاندند». و چون این کلامش هنگامی که فریاد کسی را که می گفت : «من مظلومم» شنید ، فرمود : «بیا با هم بنالیم ؛ چون من همواره مظلوم بوده ام». و چون کلامش که : «و او می دانست که جایگاه من از حکومت ، چون محور آسیاب به آسیاب است» . و کلامش که : «میراثم را غارت شده می بینم». و کلامش که : «آن دو ظرف ما را برگرداندند و مردم را بر دوش ما سوار کردند» . و کلامش که : «ما را حقّی است . اگر بدهند ، می گیریم ، و اگر بازمان دارند ، بر پشت شترانْ سوار می شویم ،

گرچه شبْ طولانی باشد» . و کلامش که : «همواره دیگران را بر من مقدّم داشته اند و از آنچه حقّم بود و شایسته آن بودم ، دورم ساختند.

.

راجع : ج 9 ص 454 (الصبر وفى العين قذى) . ج 6 ص 556 (شكوى الإمام من عصيان أصحابه) . ج 7 ص 186 (تمنّى الاستشهاد) و ص 252 (إخبار النبى باستشهاده) و ص 272 (ما ينتظر أشقاها) . ج 12 ص 474 (كيد أعدائه لإطفاء نوره) .

.

ر . ک : ج 9 ص 455 (شکیبایی با خار در چشم) . ج 6 ص 557 (شِکوه امام از نافرمانی یارانش) . ج 7 ص 187 (در آرزوی شهادت) و ص 253 (خبر دادن پیامبر از شهادت علی) و ص 273 (آن شقی ترین در انتظار چیست؟) ج 12 ص 475 (نیرنگ های دشمنان امام علی برای خاموش کردن نور او) .

.

الفصل الخامس : الخصائص الحربيّهُما ذكرناه فى هذا الفصل إنّما هو غيض من فيض من خصائص هذا الشجاع الذى لا شبيه له والبطل الذى لا نظير له ، الغالب غير المغلوب علىّ بن أبى طالب عليه السلام . نعم ذكرنا فى فصول الكتاب المختلفه لمحات من شجاعته فى الحروب ، وقتاله الأعداء بنفسه فى أشدّ الحروب وأعسر الساعات ، ومبارزته للأبطال ومقارعته للشجعان و ... ، هذا من جانب . وسعيه من جانب آخر فى إخماد نار الحرب ، ومواعظه المفعمه بالعطف والحنان ، وإتمام الحجج على الأعداء ، وعدم شروعه بالحرب ، وشهامته مع الأعداء ، ومراعاه حال الهاربين والمجروحين ، إلى غير ذلک من خصائصه عليه السلام فى الحروب .

5 / 1أشجَعُ النّاسِ قَلبارسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ أشجَعُ النّاسِ قَلبا . (1)

.

1- .المناقب لابن المغازلى : ص 151 ح 188 ، المناقب للخوارزمى : ص 290 ح 279 ؛ الأمالى للصدوق : ص 524 ح 709 ، بشاره المصطفى : ص 116 و ص 174 ، الفضائل لابن شاذان : ص 102 ، روضه الواعظين : ص 138 كلّها عن ابن عبّاس .

فصل پنجم : ویژگی های جنگی

5 / 1 پُر دل ترین مردم

فصل پنجم : ویژگی های جنگیآنچه در این جا آمده ، بخش کوچکی از ویژگی های حماسی آن شجاع بی مانند و قهرمان بی بدیل و شه سوارِ همیشه پیروز ، امام علی بن ابی طالب علیه السلام است . شرح جنگاوری ها و حضور شخصی او در سخت ترین مَهلکه ها و نبردهای تن به تن با شجاعان و ... از یک سو، و تلاش فراوان برای افروخته نشدن شعله جنگ و نصایح مشفقانه و اتمام حجّت در مقابل خصم و آغازگرِ درگیری نبودن و جوانْ مردی با دشمن و رعایت حال فراریان و مجروحان و بسیاری دیگر از ویژگی های جنگی علی علیه السلام از دیگر سوی ، در فصل های مختلف کتاب آمده است .

ر . ک : ج 1 ص 199 (امام علی با پیامبر) . ج 4 ص 389 (جنگ های امام علی در ایّام حکومت) .

5 / 1پُر دل ترین مردمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، دلیرترینِ مردم است.

.

اُسد الغابه عن سعد :لَقَد رَأَيتُهُ يَعنى عَلِيّا يَخطِرُ (1) بِالسَّيفِ هامَ المُشرِكينَ ، يَقولُ : سَنَحنَحُ اللَّيلِ كَأَنّى جِنِّىٌّ (2) . (3)

الإمام علىّ عليه السلام :كَأَنّى بِقائِلِكُم يَقولُ : إذا كان هذا قوتَ ابنِ أبى طالِبٍ فَقَد قَعَدَ بِهِ الضَّعفُ عَن قِتالِ الأَقرانِ ، ومُنازَلَهِ الشُّجعانِ ؛ ألَا وإنَّ الشَّجَرَةَ البَرِّيَّةَ أصلَبُ عِودا ، وَالرَّواتِعَ الخَضِرَةَ أرَقُّ جُلودا ، وَالنابِتاتِ العِذْيَةَ (4) أقوى وُقودا وأبطَأُ خُمودا . وأنَا مِن رَسولِ اللّهِ كَالضَّوءِ مِنَ الضَّوءِ وَالذِّراعِ مِنَ العَضُدِ . وَاللّهِ ، لَو تَظاهَرَتِ العَرَبُ عَلى قِتالى لَما وَلَّيتُ عَنها ، ولَو أمكَنَتِ الفُرَصُ مِن رِقابِها لَسارَعتُ إلَيها ، وسَأَجهَدُ فى أن اُطَهِّرَ الأَرضَ مِن هذَا الشَّخصِ المَعكوسِ ، وَالجِسمِ المَركوسِ ، حَتّى تَخرُجَ المَدَرَةُ (5) مِن بَينِ حَبِّ الحَصيدِ . (6)

عنه عليه السلام :إنّى وَاللّهِ لَو لَقيتُهُم واحِدا وهُم طِلاعُ (7) الأَرضِ كُلِّها ما بالَيتُ ، ولَا استَوحَشتُ . (8)

عنه عليه السلام حينَ بَلَغَهُ خَبَرُ النّاكِثينَ بِبَيعَتِهِ : مِنَ العَجَبِ بَعثُهُم إلَىَّ أن أبرُزَ لِلطِّعانِ ، وأن أصبِرَ لِلجِلادِ ! هَبِلَتهُمُ الهَبُولُ ! لَقَد كُنتُ وما اُهَدَّدُ بِالحَربِ ، ولا اُرهَبُ بِالضَّربِ . (9)

.

1- .خَطَرَ بسيفه يَخطِرُ : رفَعه مرّه بعد مرّه وضرب به ، وقيل : ضرب به يمينا وشمالاً (اُنظر لسان العرب : ج 4 ص 249 «خطر») .
2- .أى لا أنام الليل ، فأنا متيقّظ أبدا (النهايه : ج 2 ص 407 «سنحنح») .
3- .اُسد الغابه : ج 4 ص 92 ح 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 161 وراجع ص 162 والمناقب لابن المغازلى : ص 32 ح 48 و ص 183 ح 219 والمناقب للخوارزمى : ص 158 ح 187 والفائق : ج1 ص 105 و 106 والمناقب للكوفى : ج2 ص 569 ح 1080 .
4- .وفى بعض النسخ : «النباتات البدويّه» . والعِذْىُ : الزرع الذى لا يُسقى إلّا من ماء المطر لبعده من المياه (لسان العرب : ج15 ص 44 «عذى») .
5- .المَدَرُ : قِطع الطين اليابس ، واحدته : مَدَرَه (لسان العرب : ج 5 ص 162 «مدر») .
6- .نهج البلاغه : الكتاب 45 .

7- .طِلاعُ الأرض : مِلؤها (لسان العرب : ج 8 ص 235 «طلع») .
8- .نهج البلاغه : الكتاب 62 ، الغارات : ج 1 ص 319 عن جندب نحوه .
9- .نهج البلاغه : الخطبه 22 ، الكافى : ج 5 ص 53 ح 4 عن ابن محبوب رفعه ، الأمالى للطوسى : ص 169 ح 284 عن إسماعيل بن رجاء الزبيدى وكلاهما نحوه وراجع كشف الغمّه : ج 1 ص 240 والمناقب للخوارزمى : ص 184 ح 223 .

اُسدالغابه به نقل از سعد : وی (علی علیه السلام) را دیدم که با شمشیر ، سرکردگان مشرکان را از دمِ تیغ می گذرانْد و می فرمود: «شب را نمی خوابم . من همواره بیدارم».

امام علی علیه السلام :چنان می بینم که گوینده ای از شما می گوید : اگر این ، غذای فرزند ابو طالب است ، از جنگ با هماوردان و مبارزه با شجاعان ، ناتوان می گردد . بدانید که چوب درخت بیابان ، محکم تر است ، و سبزه های زیبا ، پوستْ نازک ترند . [چوب]روییدنی های با آب باران [که از آب ، کم بهره اند] ، پُر آتش تر و دیر خاموشی ترند . و من نسبت به پیامبر خدا ، چون نوری از نور و ساعد از بازویم . به خدا سوگند ، اگر همه عرب در جنگ با من پشتیبان یکدیگر باشند ، از آنان روی نخواهم گردانْد ، و اگر فرصت دست دهد ، به سوی آن خواهم شتافت و هر آینه ، تلاش خواهم کرد که زمین را از وجود این شخصِ از فطرت برگشته و پیکر سرگشته ، پاک کنم تا کلوخک ها از لابه لای دانه های گندم ، جدا شود.

امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، اگر من به تنهایی با آنان مواجه شوم ، در حالی که نیروهایشان همه زمین را پُر کرده باشند، باکم نیست و از آنان ، بیمناک نیستم .

امام علی علیه السلام هنگامی که خبر بیعت شکنی بیعت شکنان به وی رسید : جای شگفتی است که به من پیغام دادند در برابر نیزه ها ، گام به میدان نهم و در برابر شمشیرها ، شکیبایی ورزم . مادر به عزایتان بنشیند ! از زمانی که بوده ام ، کسی مرا به جنگْ تهدید نکرده است و از ضرب شمشیرها نهراسیده ام.

.

الإمام الصادق عليه السلام :حَدَّثَتنى امرَأَهٌ مِنّا قالَت : رَأَيتُ الأَشعَثَ بنَ قَيسٍ دَخَلَ على عَلِيٍّ عليه السلام ، فَأَغلَظَ لَهُ عَلِيٌّ ، فَعَرَضَ لَهُ الأَشعَثُ بِأَن يَفتُكَ بِهِ ، فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : أَبِالمَوتِ تُهَدِّدُنى ! ! فَوَاللّهِ ما اُبالى وَقَعتُ عَلَى المَوتِ أو وَقَعَ المَوتُ عَلَىَّ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَتِهِ المُسَمّاهِ بِالقاصِعَهِ : أنَا وَضَعتُ فِى الصِّغَرِ بِكَلاكِلِ (2) العَرَبِ ، وكَسَرتُ نَواجِمَ قُرونِ رَبيعَهَ ومُضَرَ . (3)

التوحيد :قيلَ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام لَمّا أرادَ قِتالَ الخَوارِجِ : لَوِ احتَرَزتَ يا أميرَالمُؤمِنينَ . فَقالَ عليه السلام : أىَّ يَومَىَّ مِنَ المَوتِ أَفِرُّ أيَومَ لَم يُقدَر أم يَومَ قُدِر يَومَ ما قُدِّرَ لا أخشَى الرَّدى وإذا قُدِّرَ لَم يُغنِ الحَذَر (4)

الكافى عن سعيد بن قيس الهمدانى :نَظَرتُ يَوما فِى الحَربِ إلى رَجُلٍ عَلَيهِ ثَوبانِ ، فَحَرَّكتُ فَرَسى فَإذا هُوَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فى مِثلِ هذَا المَوضِعِ ؟ فَقالَ : نَعَم يا سَعيدَ بنَ قَيسٍ ، إنَّهُ لَيسَ مِن عَبدٍ إلّا ولَهُ مِنَ اللّهِ حافِظٌ وواقِيَهٌ ؛ مَعَهُ مَلَكانِ يَحفَظانِهِ مِن أن يَسقُطَ مِن رَأسِ جَبَلٍ أو يَقَعَ فى بِئرٍ ، فَإذا نَزَلَ القَضاءُ خَلَّيا بَينَهُ وبَينَ كُلِّ شَىءٍ . (5)

.

1- .مقاتل الطالبيّين : ص 47 عن سفيان بن عيينه ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 117 .
2- .الكَلكَل : الصدر من كلّ شىء (لسان العرب : ج11 ص 596 «كلكل») . وهو هنا كنايه عن الأكابر .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 192 ، غرر الحكم : ح 3765 وليس فيه «فى الصِّغَر» و«قرون» .
4- .التوحيد : ص 375 ح 19 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 298 وفى صدره «وكان مكتوبا على درعه» الأبيات ، بحار الأنوار : ج 42 ص 58 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 132 نحوه .
5- .الكافى : ج2 ص 59 ح 8 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج3 ص 297 عن قيس بن سعيد ، بحار الأنوار : ج42 ص 58 ح 1 .

امام صادق علیه السلام :زنی از زنان خاندان ما برایم نقل کرد : اشعث بن قیس را دیدم که نزد علی علیه السلام رفت . علی علیه السلام بر او تندی کرد . اشعث ، تهدید کرد که وی را می کُشد . علی علیه السلام به او فرمود : «مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا سوگند ، باکم نیست که مرگ را دریابم و یا مرگ ، مرا در برگیرد».

امام علی علیه السلام در خطبه معروف به «قاصعه» : من در کم سنّی ، مهتران عرب را کُشتم و شاخ های سربرآورده ربیعه و مُضَر را شکستم.

التوحید :هنگامی که امیر مؤمنان ، تصمیم به جنگ با خوارج گرفت ، به وی گفته شد : اگر از این کار پرهیز می کردی ، بهتر بود . وی فرمود: «کدام روز از مرگ بگریزم روزی که مقدّر شده و یا روزی که مقدّر نشده؟ روزی که مقدّر نشده ، از مرگ ، نمی هراسم و روزی که مقدّر شده ، پرهیز ، سودی ندارد !».

الکافی به نقل از سعید بن قیس هَمْدانی : روزی در جنگ ، چشمم به مردی که دو قطعه لباس پوشیده بود ، افتاد . اسبم را به سمتش تاخت دادم . دیدم که امیرمؤمنان است . گفتم : «ای امیرمؤمنان ! در چنین مکان و موقعیتی [با لباس عادی می جنگی]؟ فرمود : «آری ، ای سعید بن قیس ! هیچ بنده ای نیست ، جز آن که از سوی خدا برای او حافظ و نگهبانی است و با او دو فرشته است که او را از سقوط از بالای کوه و یا افتادن در چاه ، باز می دارند و آن گاه که تقدیر آید ، بین او و هر خطری را خالی می کنند».

.

الإرشاد فِی الإمامِ عَلِیٍّ علیه السلام : ومِن آیاتِ اللّهِ تَعالی فیهِ أیضا أنَّهُ مَعَ طولِ مُلاقاتِهِ لِلحُروبِ ، ومُلابَسَتِهِ إیّاها ، وکَثرَهِ مَن مُنِیَ بِهِ فیها مِن شُجعانِ الأعداءِ وصَنادیدِهِم ، وتَجَمُّعِهِم عَلَیهِ ، وَاحتیالِهِم فِی الفَتکِ بِهِ وبَذلِ الجُهدِ فی ذلِکَ ، ما وَلّی قَطُّ عَن أحَدٍ مِنهُم ظَهرَهُ ، ولا انهَزَمَ عَن أحَدٍ مِنهُم ، ولا تَزَحزَحَ عَن مَکانِهِ ، ولا هابَ أحَدا مِن أقرانِهِ ، ولَم یَلقَ أحَدٌ سِواهُ خَصما فی حَربٍ إلّا وثَبَتَ لَهُ حینا وَانحَرَفَ عَنهُ حینا ، وأقدَمَ عَلَیهِ وَقتا وأحجَمَ عَنهُ زَمانا . (1)

شرح نهج البلاغه :أمَّا الشَّجاعَهُ فَإنَّهُ أنسَی النّاسَ فیها ذِکرَ مَن کانَ قَبلَهُ ، ومَحَا اسمَ مَن یَأتی بَعدَهُ . ومَقاماتُهُ فِی الحَربِ مَشهورَهٌ ، یُضرَبُ بِهَا الأمثالُ إلی یَومِ القِیامَهِ ، وهُوَ الشُّجاعُ الَّذی ما فَرَّ قَطُّ ، ولا ارتاعَ مِن کَتیبَهٍ ، ولا بارَزَ أحَدا إلّاَ قَتَلَهُ ، ولا ضَرَبَ ضَربَهً قَطُّ فَاحتاجَتِ الاُولی إلی ثانِیَهٍ . وفِی الحَدیثِ : کانَت ضَرَباتُهُ وَترا . ولَمّا دَعا مُعاوِیَهَ إلَی المُبارَزَهِ لِیَستَریحَ النّاسُ مِنَ الحَربِ بِقَتلِ أحَدِهِما قالَ لَهُ عَمرٌو : لَقَد أنصَفَکَ . فَقالَ مُعاوِیَهُ : ما غَشَشتَنی مُنذُ نَصَحتَنی إلَا الیَومَ ، أ تَأمُرُنی بِمُبارَزَهِ أبِی الحَسَنِ وأنتَ تَعلَمُ أنَّهُ الشُّجاعُ المُطرِقُ ! أراکَ طَمِعتَ فی إمارَهِ الشّامِ بَعدی . وکانَتِ العَرَبُ تَفتَخِرُ بِوُقوفِها فِی الحَربِ فی مُقابَلَتِهِ . فَأمّا قَتلاهُ فَافتِخارُ رَهطِهِم بِأنَّهُ علیه السلام قَتَلَهُم أظهَرُ وأکثَرُ ، قالَت اُختُ عَمرِو بنِ عَبدِ وَدٍّ تَرثیهِ : لَو کانَ قاتِلَ عَمرٍو غَیرُ قاتِلِهِ بَکَیتُهُ أبَدا ما دُمتُ فِی الأبَدِ (2)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 308 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 20 .

الإرشاد درباره علی علیه السلام : و نیز از نشانه های روشن خداوند متعال در وی با وجود طول مشارکت وی در جنگ ها و حضور در میدان های جنگ و شمارِ زیاد دشمنان شجاع و قهرمانان آنها که قصد وی کردند و علیه او گِرد آمدند و [با وجود]حیله هایشان در ترور وی و تلاشی که در این باره انجام دادند این است که ، هیچ گاه به هیچ یک از آنها پشت نکرد و از برابر هیچ کدام ، فرار نکرد و از جایش تکان نخورد و از هیچ کدام از همگنانش نهراسید و جز او ، هیچ کس در جنگ ، با دشمنی روبه رو نشد ، مگر آن که لحظه ای پایداری کرد و لحظه ای از او روی برگردانْد و زمانی علیه او اقدام کرد و زمانی دیگر ، باز ایستاد.

شرح نهج البلاغه :در شجاعت ، باعث شد که مردم ، یاد [دلیران] پیش از او را فراموش کنند و نام کسانی را که پس از او آمدند ، محو کرد . موقعیّت های وی در جنگ ، مشهور است که تا روز قیامت، ضرب المثل است. او دلیری است که هرگز فرار نکرد و از هیچ سپاهی نهراسید، و در برابر جنگجویی قرار نگرفت ، مگر آن که وی را کُشت ، و هیچ گاه ضربه ای نزد که ضربه اوّل وی به ضربه دیگری نیازمند باشد، و در حدیث است که ضربه های وی،تک بود. هنگامی که معاویه را به مبارزه طلبید تا مردم با کشته شدن یکی از آن دو از جنگ آسوده شوند ، عمرو به او (معاویه) گفت : با تو رفتاری منصفانه دارد. معاویه در پاسخ عمرو گفت : از زمانی که مرا خیرخواهی کرده ای ، جز این بار ، فریب به کار نگرفتی . آیا مرا به جنگ با ابو الحسن می خوانی ، در حالی که می دانی که او دلیرِ کوبنده است؟ فکر می کنم در اندیشه حکومت شام پس از منی . و عرب به قرار گرفتن در جنگ در برابر او افتخار می کردند ؛ امّا افتخار اقوام کشته شدگان به دست وی ، به این که او کُشنده آنان است ، [نیز]نمونه های آشکار و فراوان دارد. خواهر عمرو بن عبد وُد در سوگواری برای برادرش می گوید: اگر قاتل عمرو ، غیر از این قاتل بود تا زمانی که زنده بودم ، همواره می گریستم.

.

الإمام علىّ عليه السلام فِى الدّيوانِ المَنسوبِ إلَيهِ : أنَا الصَّقرُ الَّذى حُدِّثتُ عَنهُ عِتاقُ الطَّيرِ تَنجَدِلُ انجِدالا وقاسَيتُ الحُروبَ أنَا ابنُ سَبعٍ فَلَمّا شِبتُ أفنَيتُ الرِّجالا وأيضا عَنهُ عليه السلام : صَيدُ المُلوكِ أرانِبٌ وثَعالِبُ وإذا رَكِبتُ فَصَيدِىَ الأبطالُ صَيدِيالفَوارِسُ فِياللِّقاءِ وإنَّنى عِندَ الوَغا لَغَضَنفَرٌ قَتّالُ (1)

راجع : ج 7 ص 530 (المؤمن المجاهد) و ص 544 (خصم الكفّار) و ص 554 (الذى يشرى نفسه ابتغاء مرضات اللّه) . ج 6 ص 78 (قتال الإمام بنفسه) .

5 / 2سَيفُ اللّهِ الَّذى لا يُخطِئُرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ فارِسُ العَرَبِ ، وقاتِلُ النّاكِثينَ وَالمارِقينَ وَالقاسِطينَ ، وأنتَ أخى ، ومَولى كُلِّ مُؤمِنٍ ، وسَيفُ اللّهِ الَّذى لا يُخطِئُ . (2)

.

1- .الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 464 الرقم 357 و 358 .
2- .صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص 275 ح 14 .

5 / 2 شمشیر بی خطای خداوند

امام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان : من بازی هستم که پرندگان تیز پرواز از آن ، سخن می گویند و بر زمین می افتند . در زمانی که هفت سالم بود ، جنگ را آزمودم و آنگاه که موهایم سپید گشت ، مردان را به خاک افکندم . و نیز فرمود: شکار پادشاهان ، خرگوش و روباه است و من چون سوار شوم ، دلیران را شکار می کنم . شکار من در هنگام جنگ ، چابک سواران اند و من در میدان جنگ ، شیری جنگجویم.

ر . ک : ج 7 ص 531 (مؤمن مجاهد) و ص 545 (دشمن کافران) و ص 555 (سوداکننده جان برای خشنودی خدا) . ج 6 ص 79 (نبرد شخصِ امام) .

5 / 2شمشیر بی خطایِ خداوندپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو چابک سوار عرب و کُشنده ناکثین، مارقین و قاسطین هستی . تو برادر منی و مولای هر مؤمنی و شمشیر خدایی که هرگز اشتباه نمی کند.

.

5 / 3كَرّارٌ غَيرُ فَرّارٍرسول اللّه صلى الله عليه و آله يَومَ فَتحِ خَيبَرَ : لَأَبعَثَنَّ رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، لَيسَ بِفَرّارٍ . فَتَشَرَّفَ لَهُ النّاسُ ، فَبَعَثَ إلى عَلِيٍّ فَأعطاها إيّاهُ . (1)

الإمام عليّ عليه السلام :إنّى لَم أفِرَّ مِنَ الزَّحفِ قَطُّ ، ولَم يُبارِزنى أحَدٌ إلّا سَقَيتُ الأَرضَ مِن دَمِهِ ! (2)

الإمام الصادق عليه السلام :قيلَ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : لِمَ لا تَشتَرى فَرَسا عَتيقا ؟ قالَ : لا حاجَةَ لى فيهِ ؛ فَأنَا لا أفِرُّ مِمَّن كَرَّ عَلَىَّ ، ولا أكِرُّ عَلى مَن فَرَّ مِنّى . (3)

المناقب لابن شهر آشوب فِى الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : قيلَ لَهُ عليه السلام : أ لا تَركَبُ الخَيلَ وطُلّابُکَ كَثيرٌ ؟ فَقالَ : الخَيلُ لِلطُّلَبِ وَالهَرَبِ ، ولَستُ أطلُبُ مُدبِرا ، ولا أنصَرِفُ عَن مُقبِلٍ . وفى رِوايَهٍ : لا أكِرُّ عَلى مَن فَرَّ ، ولا أفِرُّ مِمَّن كَرَّ . (4)

نثر الدرّ فِى الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : قيلَ لَهُ : أنتَ مُحَرِّبٌ مَطلوبٌ ، فَلَو اتَّخَذتَ طِرفا ؟ قالَ : أنَا لا أفِرُّ عَمَّن كَرَّ ، ولا أكِرُّ عَلى مَن فَرَّ ، فَالبَغلَهُ تَكفينى . (5)

.

1- .سنن ابن ماجه : ج 1 ص 43 ح 117 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 214 ح 778 كلاهما عن عبد الرحمن بن أبى ليلى عن الإمام علىّ عليه السلام ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 234 ح 126 عن سعد بن أبى وقّاص ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 497 ح 17 عن عبد الرحمن بن أبى ليلى عن الإمام علىّ عليه السلام وزاد فيه «يفتح اللّه له» قبل «ليس بفرّار» ، المناقب لابن المغازلى : ص 185 ح 220 عن أبى سعيد الخدرى ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 337 وفيه «وقد ثبت فى الصحاح وغيرها» ؛ الكافى : ج 1 ص 294 ح 3 عن عبد الحميد بن أبى الديلم عن الإمام الصادق عليه السلام ، الاختصاص : ص 150 وفى الخمسه الأخيره إلى «بفرّار» .
2- .الخصال : ص 580 ح 1 عن مكحول .

3- .الأمالی للصدوق : ص 234 ح 249 عن مالک بن أنس ، بحار الأنوار : ج 41 ص 75 ح 5 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 298 .
5- .نثر الدرّ : ج 1 ص 294 .

5 / 3 یورشگر بی گریز

5 / 3یورشگر بی گریزپیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر : «به طور حتم ، مردی را گسیل خواهم داشت که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می دارند؛ مردی که فرار نمی کند» . مردم به طمع این شرافت افتادند ؛ امّا او به دنبال علی علیه السلام فرستاد و پرچم را به او سپرد.

امام علی علیه السلام :من هرگز از میدان ، فرار نکرده ام و هیچ کس به میدان من نیامده ، مگر آن که زمین را از خونش سیراب ساخته ام.

امام صادق علیه السلام :به امیرمؤمنان گفته شد : چرا اسبی ارزشمند و چابک نمی خری؟ فرمود : «نیازی به آن ندارم . من از [برابر] کسی که بر من یورش آورده ، فرار نمی کنم و کسی را که از مقابل من فرار می کند ، دنبال نمی کنم».

المناقب ، ابن شهر آشوب درباره امام علی علیه السلام :به وی گفته شد : چرا سوار اسب نمی شوی ، در حالی که افرادی که پیجوی تواند ، بسیارند؟ فرمود : «اسب ، برای یورش و فرار است و من ، آن را که به من پشت کرده ، پی نمی گیرم و از کسی که به من روی آورده ، فرار نمی کنم». و در روایت دیگری آمده است [که فرمود] : «بر آن که فرار می کند ، یورش نمی برم و از [برابر] آن که حمله می کند ، فرار نمی کنم» .

نثر الدّر درباره امام علی علیه السلام : به وی گفته شد : تو جنگجویی و در پی ات می گردند . ای کاش ، اسب اصیل بر می گزیدی؟ فرمود : «من از [برابر]کسی که حمله می کند ، فرار نمی کنم و بر آن که فرار می کند ، حمله نمی کنم . بنا بر این ، اَستَرْ مرا بس است».

.

نثر الدرّ فِی الإمامِ عَلِیٍّ علیه السلام : قیلَ لَهُ فی بَعضِ حُروبِهِ : إن جالَتِ الخَیلُ فَأینَ نَطلُبُکَ ؟ قالَ : حَیثُ تَرَکتُمونی . (1)

المناقب لابن شهر آشوب :قَدِ اجتَمَعَتِ الاُمَّهُ عَلی أنَّ عَلِیّا کانَ المُجاهِدَ فی سَبیلِ اللّهِ ، وَالکاشِفَ الکُروبِ عَن وَجهِ رَسولِ اللّهِ ، المُقَدِّمَ فی سائِرِ الغَزَواتِ إذا لَم یَحضُرِ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ، وإذا حَضَرَ فَهُوَ تالیهِ ، وصاحِبَ الرّایَهِ وَاللِّواءِ مَعاً ، وما کانَ قَطُّ تَحتَ لِواءِ جَماعَهِ أحَدٍ ، ولا فَرَّ مِن زَحفٍ . (2)

راجع : ج 1 ص 280 (غزوه اُحد) . و ص 340 (الدور المصیری فی فتح خیبر) . و ص 382 (المقاومه الرائعه فی غزوه حنین) .

5 / 4کانَ یُباشِرُ القِتالَ بِنَفسِهِالإمام الباقر علیه السلام :إنَّ عَلِیّا کانَ یُباشِرُ القِتالَ بِنَفسِهِ . (3)

عنه علیه السلام :إنَّ عَلِیّا رضی الله عنه کانَ لا یَأخُذُ سَلَبا ، وإنَّهُ کانَ یُباشِرُ القِتالَ بِنَفسِهِ . (4)

تاریخ الطبری عن أبی بکر الهذلی :أنَّ عَلِیّا لَمَّا استَخلَفَ عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ عَلَی البَصرَهِ سارَ مِنها إلَی الکوفَهِ ، فَتَهَیَّأَ فیها إلی صِفّینَ ، فَاستَشارَ النّاسَ فی ذلِکَ ، فَأشارَ عَلَیهِ قَومٌ أن یَبعَثَ الجُنودَ ویُقیمَ ، وأشارَ آخَرونَ بِالمَسیرِ ، فَأبی إلَا المُباشَرَهَ . (5)

.

1- .نثر الدرّ : ج 1 ص 294 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 283 ح 246 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 66 .
3- .قرب الإسناد : ص 27 ح 91 عن عبد اللّه بن میمون عن الإمام الصادق علیه السلام .
4- .السنن الکبری : ج 8 ص 314 ح 16746 عن الدراوردی عن الإمام الصادق علیه السلام ؛ الجعفریّات : ص 77 ؛ النوادر للراوندی : ص 138 ح 184 کلاهما عن الإمام الحسین علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 33 ص 454 ح 669 و ج 100 ص 34 ح 17 .

5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 563 .

5 / 4 شرکت کننده مستقیم در جنگ

نثر الدّر درباره امام علی علیه السلام : در یکی از جنگ هایش به وی گفته شد : اگر سپاه جولان داد ، در کجا پی شما بگردیم؟ فرمود : همان جا که مرا رها کرده اید.

المناقب ، ابن شهر آشوب :همه امّت بر این اتّفاق دارند که علی علیه السلام مجاهد راه خدا بود و از بین بَرَنده غم از چهره پیامبر خدا ، پیشتاز در همه جنگ ها بود اگر پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر نبود و در پشتِ سر او بود هرگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بود و وی ، صاحب بیرق و لوا ، هر دو بود و هیچ گاه زیر لوای دیگری نبود و از جنگ ، فرار نکرد.

ر . ک : ج 1 ص 281 (جنگ اُحُد) . و ص 341 (تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر) . و ص 383 (پایداری شگفت انگیز در جنگ حُنَین) .

5 / 4شرکت کننده مستقیم در جنگامام باقر علیه السلام :علی علیه السلام خود ، شخصا در جنگ ، شرکت می کرد.

امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام لباس و تجهیزات مقتول را بر نمی داشت و خود ، شخصا در جنگ ، شرکت می کرد.

تاریخ الطبری به نقل از ابو بکر هُذَلی : علی علیه السلام هنگامی که عبد اللّه بن عبّاس را در بصره ، جانشین خود ساخت ، به طرف کوفه حرکت کرد و در آن جا برای صِفّین ، آماده گشت و با مردم در این خصوص ، مشورت کرد . گروهی از مردم به وی گفتند که سپاه را گسیل کند و خود در کوفه بماند و گروه دیگر ، توصیه به رفتن کردند و او جز شرکت مستقیم در جنگ را برنگزید.

.

ذخائر العقبى عن ابن عبّاس وقَد سَأَلَهُ رَجُلٌ : أكانَ عَلِىٌّ رضى الله عنهيُباشِرُ القِتالَ يَومَ صِفّينَ ؟ فَقالَ : وَاللّهِ ، ما رَأَيتُ رَجُلاً أطرَحَ لِنَفسِهِ فى مَتلَفٍ مِن عَلِىٍّ ، ولَقَد رَأَيتُهُ يَخرُجُ حاسِرَ الرَّأسِ بِيَدِهِ السَّيفُ إلَى الرَّجُلِ الدّارِعِ فَيَقتُلُهُ . (1)

راجع: ج 6 ص 78 (قتال الإمام بنفسه) .

5 / 5كانَت دِرعُهُ بِلا ظَهرٍعيون الأخبار :كانَت دِرعُ عَلِىٍّ رضى الله عنه صَدرا لا ظَهرَ لَها ، فَقيلَ لَهُ فى ذلِکَ ، فَقالَ : إذَا استَمکَنَ عَدُوّى مِن ظَهرى فَلا يُبقِ . (2)

شرح نهج البلاغه فِى الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : قيلَ لَهُ : إنَّ دِرعَکَ صَدرٌ لا ظَهرَ لَها ، إنّا نَخافُ أن تُؤتى مِن قِبَلِ ظَهرِکَ ؟ فَقالَ : إذا وَلَّيتُ فَلا واءَلتُ (3) . (4)

المناقب لابن شهر آشوب :رُوِىَ أنَّ دِرعَهُ عليه السلام كانَت لا قَبَّ لَها ؛ أى لا ظَهرَ ، فَقيلَ لَهُ فى ذلِکَ ، فَقالَ : إن وَلَّيتُ فَلا وَألتُ (5) ؛ أى نَجَوتُ . (6)

الأخبار الموفّقيّات عن مصعب بن عبد اللّه :كانَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ حَذِرا فِى الحُروبِ ، شَديدَ الرَّوَغانِ مِن قِرنِهِ ، لا يَكادُ أحَدٌ يَتَمَكَّنُ مِنهُ . وكانَت دِرعُهُ صَدراً لا ظَهرَ لَها ، فَقيلَ لَهُ : أ لا تَخافُ أن تُؤتى مِن قِبَلِ ظَهرِکَ ؟ فَيَقولُ : إذا أمكَنتُ عَدُوّى مِن ظَهرى فَلا أبقَى اللّهُ عَلَيهِ إن أبقى عَلَىَّ . (7)

.

1- .ذخائر العقبى : ص 176 .
2- .عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 131 وراجع شرح الأخبار : ج 1 ص 112 ح 34 .
3- .واءَلَ منه : أى طلب النجاه (لسان العرب : ج 11 ص 715 «وأل») .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 280 ح 221 وراجع تاج العروس : ج 15 ص 765 .
5- .فى المصدر : «واليت» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
6- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 298 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 58 .

7- .الأخبار الموفّقيّات : ص 343 ح 194 ، المستطرف : ج 1 ص 221 عن مصعب بن الزبير ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 280 .

5 / 5 پوشیدن زره بی پشت

ذخائر العقبی :مردی از ابن عبّاس پرسید : آیا علی علیه السلام در جنگ صِفّین ، خود در جنگ شرکت می کرد؟ گفت : به خدا سوگند ، هیچ کس را مانند علی ندیدم که خود را به دلِ کارزار بیفکند . دیدم که سرْ برهنه ، در حالی که شمشیری به دست گرفته ، به جنگ مردی زره پوشیده می رفت و او را می کُشت.

ر . ک : ج 6 ص 79 (نبرد شخص امام) .

5 / 5پوشیدن زره بی پشتعیون الأخبار :زره علی علیه السلام سینه داشت ، ولی پشت نداشت . در این خصوص ، از وی پرسیده شد . فرمود : «اگر دشمنم به پشت من دست یافت ، مرا زنده نگذارَد !».

شرح نهج البلاغه درباره امام علی علیه السلام : به وی گفته شد : زره تو سینه دارد ، ولی پشت ندارد و ما می ترسیم که دشمن ، از پشت به تو حمله کند . فرمود : «اگر به دشمن پشت کردم ، نجات نمی خواهم».

المناقب ، ابن شهر آشوب:روایت شده که زره علی علیه السلام پشت نداشت . در این خصوص با وی صحبت شد . فرمود : «اگر به دشمن پشت کردم ، نجات نمی خواهم».

الأخبار الموفقیّات به نقل از مصعب بن عبد اللّه : علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ ها بسیار هوشیار بود و نسبت به همگنانش حاضریُراق بود . هیچ کس نمی توانست بر وی غالب شود . زرهش سینه داشت و پشت نداشت . به وی گفته شد : آیا نمی ترسی که از پشت به تو حمله کنند؟ فرمود : «هرگاه به دشمنم امکان دادم که از پشت سر بر من دست یابد ، مرا بکُشد ! اگر مرا نکشد ، خدا او را از زمین بردارد !».

.

الجمل عن محمّد ابن الحنفيّه فى وَقعَهِ الجَمَلِ : ودَعا [عَلِىٌ عليه السلام]بِدِرعِهِ البَتراءِ ولَم يَلبَسها بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله إلّا يَومَئِذٍ فَكانَ بَينَ كَتِفَيهِ مِنها وَهنٌ ، فَجاءَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وفى يَدِهِ شِسعُ نَعلٍ ، فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : ما تُريدُ بِهذَا الشِّسعِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ فَقالَ : أربُطُ بِها ما قَد تَهى (1) مِن هذَا الدِّرعِ مِن خَلفى . فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ : أفى مِثلِ هذَا اليَومِ تَلبَسُ مِثلَ هذا ! فَقالَ عليه السلام : ولِمَ ؟ قالَ : أخافُ عَلَيكَ . فَقالَ : لاَ تَخَف أن أُوتى مِن وَرائى ، وَاللّهِ يَابنَ عَبّاسٍ ما وَلَّيتُ فى زَحفٍ قَطُّ . (2)

5 / 6كانَت ضَرَباتُهُ أبكاراالأمالى للطوسى عن نوفل :أنَّهُ كانَ يُحَدِّثُ عَن يَومِ حُنَينٍ ، قالَ : فَرَّ النّاسُ جَميعا وأعرَوا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَم يَبقَ مَعَهُ إلّا سَبعَةُ نَفَرٍ مِن بَنى عَبدِالمُطَّلِبِ: العَبّاسُ، وَابنُهُ الفَضلُ، وعَلِىٌّ، وأخوهُ عَقيلٌ، وأبو سُفيانَ، ورَبيعَةُ، ونَوفَلٌ بَنُو الحارِثِ بنِ عَبدِالمُطَّلِبِ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُصلِتٌ سَيفَهُ فِى المُجتَلَدِ، وهُوَ عَلى بَغلَتِهِ الدُّلدُلِ، وهُوَ يَقولُ: أنَا النّبِىُّ لا كَذِبَ أنَا ابنُ عَبدِالمُطَّلِبِ قالَ الحارِثُ بنُ نَوفَلٍ: فَحَدَّثَنِى الفَضلُ بنُ العَبّاسِ، قالَ: اِلتَفَتَ العَبّاسُ يَومَئِذٍ وقَد أقشَعَ النّاسُ عَن بَكرَهِ أبيهِم، فَلَم يَرَ عَلِيّا عليه السلام فى مَن ثَبَتَ، فَقالَ: شوهَهُ بوهَهُ، أفى مِثلِ هذَا الحالِ يَرغَبُ ابنُ أبى طالِبٍ بِنَفسِهِ عَن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ صاحِبُهُ ! يَعنِى المَواطِنَ المَشهورَةَ لَهُ فَقُلتُ: نَقِّص قَولَكَ لِابنِ أخيكَ يا أبَه. قالَ: ما ذاكَ، يا فَضلُ؟ قُلتُ: أما تَراهُ فِى الرَّعيلِ الأوَّلِ، أما تَراهُ فِى الرَّهِجِ، قالَ: أشعِرهُ لى يا بُنَىَّ. قُلتُ: ذو كَذا ذو كَذا ذُو البُردَهِ. قالَ: فَما تِلكَ البَرقَهُ؟ قُلتُ: سَيفُهُ يُزَيِّلُ بِهِ بَينَ الأقرانِ. فَقالَ: بَرٌّ بنُ بَرٍّ، فِداهُ عَمٌّ وخالٍ. قالَ: فَضَرَبَ عَلِىٌّ عليه السلام يَومَئِذٍ أربَعينَ مُبارِزا، كُلُّهُم يَقُدُّهُ حَتّى أنفِهِ وذَكَرِهِ، قالَ: وكانَت ضَرَباتُهُ مُبتَكِرَةً . (3)

.

1- .كلّ ما استرخى رباطه فقد وَهَى ، وقد وَهَى الثوبُ يَهى وَهْيا : إذا بلىَ وتخرّق (لسان العرب : ج15 ص 417 «وهى») .
2- .الجمل : ص 355 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 574 ح 1187 ، بحار الأنوار : ج 21 ص 178 ح 14 ؛ النهايه فى غريب الحديث : ج 1 ص 149 وفيه «كانت ضربات علىّ

مُبتَكرات لا عُونا ، أى إنّ ضربته كانت بِكرا ؛ يقتل بواحده منها ، لا يحتاج أن يعيد الضربه ثانيا . يقال : ضربةٌ بِكر ؛ إذا كانت قاطعةً لا تُثنى» .

5 / 6 ضربه های کاری

الجمل به نقل از محمّد بن حنفیّه ، در داستان جمل : و [علی علیه السلام] زره «بَتراء» را که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جز آن روز نپوشیده بود خواست ، در حالی که در بین کتف زره ، پارگی بود. امیرمؤمنان ، در حالی که بند کفشی در دست داشت ، آمد. ابن عبّاس گفت : با این بند می خواهی چه کار کنی؟ فرمود : «با این بند ، پارگی زره را از پشت به هم وصل کن» . ابن عبّاس گفت : در چنین روزی ، چنین زرهی می پوشی؟ علی علیه السلام فرمود : «مگر چه عیبی دارد؟». گفت : برای تو بیمناکم . فرمود : «نترس از این که کسی از پشت سرم حمله کند . به خدا سوگند ابن عبّاس ، هرگز در هیچ مبارزه ای پشت نکرده ام» .

5 / 6ضربه های کاریالأمالی ، طوسی :به نقل از نَوفَل که ماجرای جنگ حُنَین را بازگو می کرد گفت : همه مردم فرار کردند و اطراف پیامبر را خالی نمودند ، و جز هفت نفر از فرزندان عبد المطّلب که عبارت بودند از : عبّاس و پسرش فضل ، علی و برادرش عقیل ، و ابوسفیان و ربیعه و نوفل ، سه پسر حارث بن عبدالمطّلب کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله نماند . پیامبر خدا ، در حالی که با شمشیر آخته اش دشمن را می پراکند و بر قاطرش دُلدُل نشسته بود ، می فرمود : من قطعا پیامبرم و این ، دروغ نیست. من پسر عبد المطّلبم . حارث بن نوفل گفت : فضل بن عبّاس برایم روایت کرد : آن روز ، در حالی که همه مردم پراکنده شده بودند ، عبّاس ، چشم گرداند و علی را در میان یاران ثابت قدمِ اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله ندید و گفت : زشت است! بال و پَرش ریخته! آیا درست است که در چنین وضعی ، پسر ابوطالب ، خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا کند ، در حالی که چنین جایی جای اوست؟! یعنی بزنگاه ها جای حضور اوست . گفتم پدر جان! درباره پسر برادرت ، سخن ، کوتاه کن! گفت : فضل ، مگر چه شده؟ گفتم : مگر نمی بینی که علی در میان سوارگان خط اوّل جنگ است! مگر نمی بینی که او در میان گرد و غبار جنگ است؟ گفت : پسرم! او را به من نشان بده . گفتم : همان که چنین و چنان است و صاحب رداست . پرسید : آن درخشش و برق چیست؟ گفتم : شمشیر علی است که با آن ، صفوف را می درد و از میان می برد . پس گفت : نیکِ پسر نیک! عمو و دایی اش فدایش باد! نوفل گفت : علی ، آن

روز ، چهل مرد جنگجو را زد و همه را به درازا برید ، حتّی بینی و نرینگی شان را . و ضربه های علی ، یک باره می کشت .

.

المناقب لابن شهر آشوب :كانَت لِعَلِيٍّ عليه السلام ضَربَتانِ ؛ إذا تَطاوَلَ قَدٌّ ، وإذا تَقاصَرَ قَطٌّ . وقالوا : كانَت ضَرَباتُهُ أبكارا ؛ إذَا اعتَلى قَدٌّ ، وإذَا اعتَرَضَ قَطٌّ ، وإذا أتى حِصنا هَدٌّ . وقالوا : كانَت ضَرَباتُهُ مُبتكَراتٍ لا عَونا ، يُقالُ : ضَربَهُ بِكرٍ ، أى قاطِعَهٌ لا تُثنى . وَالعُونُ : الَّتى وَقَعَت مُختَلِسَهً فَأَحوَجَت إلَى المُعاوَدَهِ . ويُقالُ : إنَّهُ كانَ يوقِعُها عَلى شِدَّهٍ فِى الشِّدَّهِ ، لَم يَسبِقهُ إلى مِثلِها بَطَلٌ . (1)

حياه الحيوان الكبرى :فى دُرَّهِ الغَوّاصِ : ومِمّا يُؤثَرُ مِن شُجاعَهِ عَلِيٍّ رضى الله عنهأَنَّهُ كانَ إذَا اعتَلى قَدٌّ ، وإذَا اعتَرَضَ قَطٌّ . فَالقَدُّ : قَطعُ الشَّىءِ طولاً . وَالقَطُّ : قَطعُهُ عَرضا . (2)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 83 .
2- .حياه الحيوان الكبرى : ج 1 ص 53 ، لسان العرب : ج 3 ص 344 ؛ نثر الدرّ : ج1 ص 408 نحوه .

المناقب ، ابن شهر آشوب :ضربه های علی علیه السلام دو گونه بود . هرگاه ضربه بلند می گرفت ، به طولْ قطع می کرد و هرگاه کوتاه می نمود ، از عرض می بُرید. گفته اند : «ضربه های او کاری بود . هرگاه عمودی بود ، به طولْ قطع می کرد و هرگاه افقی بود ، به عرض می بُرید و هرگاه به دژی می رسید ، ویران می کرد» . و گفته اند : «کانت ضرباته مُبتکرات لاعُونا؛ ضربه های او بکر (کاری) بود و تکرار نداشت». «بکر» به ضربه ای گفته می شود که بُرنده است و تکرار، لازم ندارد و «عون» ، ضربه ای است که ناقص بخورد و نیاز به تکرار داشته باشد. و گفته شده که ضربات او در سختی و کوران جنگ ، بسیار شدید بود و هیچ قهرمانی در شدّت ضربه ، بر او پیشی نگرفته است.

حیاه الحیوان الکبری :در درّه الغوّاص آمده است : از چیزهایی که در شجاعت علی علیه السلام نقل شده ، این است که : «کانَ إذَا اعتلی قَدَّ ، وإذَا اعترضَ قَطَّ ؛ هرگاه عمودی می زد ، از طولْ قطع می کرد ، و هرگاه افقی می زد ، از عرض می بُرید». «قدّ» ، بُریدن طولی یک چیز است و «قطّ»، بُریدن عرضی.

.

نثر الدرّ عن محمّد بن الحنفيّه فِی وَصفِ الإمامِ عَلِیٍّ علیه السلام : کانَ إذا تَکَلَّمَ بَذَّ (1) ، وإذا کَلَمَ (2) حَدَّ (3) . (4)

5 / 7ما رُئی مِحرابٌ مِثلُهُالنهایه عن ابن عبّاس فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه السلام : «ما رَأیتُ مِحرابا مِثلَهُ مِحرابا» ؛ أی مَعروفا بِالحَربِ عارِفا بِها . (5)

وقعه صفّین عن معاویه :وَاللّهِ ، ما بارَزَ ابنُ أبی طالِبٍ رَجُلاً قَطُّ إلّا سَقَی الأَرضَ مِن دَمِهِ . (6)

المناقب للخوارزمی :اِجتَمَعَ عِندَ مُعاوِیَهَ المَلَأُ مِن قَومِهِ ، فَذَکَروا شَجاعَهَ عَلِیٍّ وشَجاعَهَ الأَشتَرِ ، فَقالَ عُتبَهُ بنُ أَبی سُفیانَ : إن کانَ الأَشتَرُ شُجاعا ، لکِنَّ عَلِیّا لا نَظیرَ لَهُ فی شَجاعَتِهِ ، وصَولَتِهِ ، وقُوَّتِهِ ! (7)

شرح نهج البلاغه :اِنتَبَهَ یَوما مُعاوِیَهُ فَرَأی عَبدَ اللّهِ بنَ الزُّبَیرِ جالِسا تَحتَ رِجلَیهِ عَلی سَریرِهِ ، فَقَعَدَ ، فَقالَ لَهُ عَبدُ اللّهِ یُداعِبُهُ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، لَو شِئتُ أن أفتِکَ بِکَ لَفَعَلتُ . فَقالَ : لَقَد شَجَعتَ بَعدَنا یا أبا بَکرٍ ! قالَ : وَما الَّذی تُنکِرُهُ مِن شَجاعَتی وقَد وَقَفتُ فِی الصَّفِّ إزاءَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ! قالَ : لا جَرَمَ ، إنَّهُ قَتَلَکَ وأباکَ بِیُسری یَدَیهِ ، وبَقِیَتِ الیُمنی فارِغَهً یَطلُبُ مَن یَقتُلُهُ بِها . (8)

.

1- .بَذّ القائلین : أی سبَقهم وغَلبَهم (النهایه : ج 1 ص 110 «بذذ») .
2- .الکَلْم : الجُرح (لسان العرب : ج 12 ص 524 «کلم») .
3- .الحَدّ : القطع المستأصل (لسان العرب : ج 3 ص 482 «حذذ») .
4- .نثر الدرّ : ج 1 ص 407 .
5- .النهایه فی غریب الحدیث : ج1 ص 359 ؛ تفسیر فرات : ص 431 ح 569 عن ضرار بن الأزور وفیه «لا رأیت إنسانا محاربا مثله» .
6- .وقعه صفّین : ص 275 .
7- .المناقب للخوارزمی : ص 235 .
8- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 21 .

5 / 7 جنگجوی بی بدیل

نثر الدّر به نقل از محمّد بن حنفیّه ، در وصف امام علی علیه السلام : هرگاه سخن می گفت ، بر حریفانْ غالب می شد ، و هرگاه ضربه می زد ، کار را تمام می کرد.

5 / 7جنگجوی بی بدیلالنهایه به نقل از ابن عبّاس ، در توصیف علی علیه السلام : هیچ جنگجویی را مانند او ندیدم که به جنگاوری معروف و به فنون جنگ آشنا باشد.

وقعه صِفّین به نقل از معاویه : به خدا سوگند ، پسر ابو طالب ، به جنگ هیچ کس نرفت ، مگر آن که زمین را از خونش سیراب ساخت.

المناقب ، خوارزمی :گروهی از سران بنی اُمیّه پیش معاویه گِرد آمده بودند و از دلیری علی علیه السلام و دلیری مالک اشتر ، حرف می زدند . عُتْبه بن ابی سفیان گفت : اشتر ، شجاع است ؛ امّا علی در شجاعت، هیبت و قدرت ، بی نظیر است.

شرح نهج البلاغه :روزی معاویه چشم گشود و دید که عبد اللّه بن زبیر ، پایین پایش بر روی تختْ نشسته است. معاویه نشست. عبد اللّه ، شوخی کنان گفت : ای امیرمؤمنان! اگر می خواستم تو را بکُشم ، می کشتم . معاویه گفت : ای ابو بکر! برای ما شجاع شده ای؟! گفت : چه طور شجاعت مرا انکار می کنی ، در حالی که در جنگ ، برابر علی بن ابی طالب ایستادم . معاویه گفت : اگر چنین بود ، او حتما تو را و پدرت را با دست چپ می کشت ، در حالی که دست راست او ، همچنان خالی بود و به دنبال کسان دیگری بود که می خواست هلاک کند!

.

رسائل الجاحظ :قالوا : لا نَعلَمُ مَوضِعَ رَجُلٍ مِن شُجعانِ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ لَهُ مِن عَدَدِ القَتلَى ما كانَ لِعَلِيٍّ رضى الله عنه ، ولا كانَ لِأَحَدٍ مَعَ ذلِكَ مِن قَتلِ الرُّؤَساءِ وَالسّادَةِ وَالمَتبوعينَ وَالقادَةِ ما كانَ لِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . وقَتلُ رَئيسٍ واحِدٍ وإن كانَ دونَ بَعضِ الفُرسانِ فِى الشِّدَّةِ أَشَدُّ ؛ فَإِنَّ قَتلَ الرَّئيسِ أَرَدُّ عَلَى المُسلِمينَ وأقوى لَهُم مِن قَتلِ الفارِسِ الَّذى هُوَ أشَدُّ مِن ذلِكَ السَّيِّدِ . وأيضا : إنَّهُ قَد جَمَعَ بَينَ قَتلِ الرُّؤَساءِ وبَينَ قَتلِ الشُّجعانِ . ولَهُ اُعجوبَةٌ اُخرى ؛ وذلِكَ أنَّهُ مَعَ كَثرَةِ ما قَتَلَ وما بارَزَ وما مَشى بِالسَّيفِ إلَى السَّيفِ ، لَم يَجرَح قَطُّ ، ولا جَرَحَ إنسانا إلّا قَتَلَهُ . (1)

5 / 8شِدَّةُ خَوفِ الأَعداءِ مِنهُالمناقب لابن شهر آشوب فِى الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام : إنَّ الكُفّارَ كانوا يُسَمّونَهُ المَوتَ الأَحمَرَ ، سَمَّوهُ يَومَ بَدرٍ ؛ لِعِظَمِ بَلائِهِ ونِكايَتِهِ . (2)

محاضرات الاُدباء :كانَت قُرَيشٌ إذا رَأَت أميرَ المُؤمِنينَ فى كَتيبَةٍ تَواصَت ؛ خَوفا مِنهُ . ونَظَرَ إلَيهِ رَجُلٌ وقَد شَقَّ العَسكَرَ فَقالَ : قَد عَلِمتُ أَنَّ مَلَكَ المَوتِ فِى الجانِبِ الَّذى فيهِ عَلِيٌّ . (3)

.

1- .رسائل الجاحظ : ج 4 ص 124 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 68 .
3- .محاضرات الاُدباء : ج 3 ص 138 ، المستطرف : ج 1 ص 221 وفيه «قال بعض العرب : ما لقينا كتيبه فيها علىّ بن أبى طالب رضى الله عنهإلّا أوصى بعضنا على بعض» ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 84 .

5 / 8 شدّت ترس دشمنان از او

رسائل الجاحظ :گفتند : در بین یاران شجاع پیامبر صلی الله علیه و آله کسی که به اندازه علی علیه السلام دشمنان به دستش کشته شده باشند ، نمی شناسیم و هیچ کس نیست که رؤسا، بزرگان، فرماندهان و رهبران را ، به اندازه ای که توسط علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شده اند ، کشته باشد . کشتن یک رئیس گرچه وی از بعضی سوارکاران در شجاعتْ پایین تر باشد ، کار سخت تری است . چون کشتن یک رئیس ، برای مسلمانانْ سخت تر و کارسازتر از کشتن جنگجویی است که از رئیس ، قوی تر باشد ، و علی علیه السلام کسی است که هم رئیسان و هم دلیران را به قتل رسانده است. او شگفتی دیگری هم دارد که با همه فراوانی آنهایی که کشت و آنهایی که به مَصافشان رفت و آنهایی که از دم شمشیر گذرانْد ، هرگز کسی را مجروح نکرد و به کسی ضربه نزد ، مگر این که کشته شد.

5 / 8شدّت ترس دشمنان از اوالمناقب ، ابن شهر آشوب درباره امام علی علیه السلام : کافران او را «مرگ سرخ» می نامیدند . روز بدر ، او را به خاطر عظمت درگیری او و شکست دادن دشمن چنین نامیدند.

محاضرات الأُدباء :قریش ، هرگاه امیرمؤمنان را در جمع جنگجویان می دیدند ، از ترس او به یکدیگر وصیّت می کردند. کسی او را در حالی که سپاه را می شکافت ، دید و گفت : فهمیدم که مَلَک الموت در همان سمتی است که علی در آن سمت است!

.

شرح نهج البلاغه :إنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَت هَيبَتُهُ قَد تَمَكَّنَت فى صُدورِ النّاسِ ، فَلَم يَكُن يُظَنُّ أنَّ أحَدا يَقدَمُ عَلَيهِ غيلَةً أو مُبارَزَةً فى حَربٍ ، فَقَد كانَ بَلَغَ مِنَ الذِّكرِ بِالشَّجاعَهِ مَبلَغا عَظيما لَم يَبلُغهُ أحَدٌ مِنَ النّاسِ ؛ لا مَن تَقَدَّمَ ، ولا مَن تَأَخَّرَ ، حَتّى كانَت أبطالُ العَرَبِ تَفزَعُ بِاسمِهِ ؛ أ لا تَرى إلى عَمرِو بنِ مَعديكَرِبَ وهُوَ شُجاعُ العَرَبِ ، الَّذى تُضرَبُ بِهِ الأَمثالُ كَتَبَ إلَيهِ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ فى أمرٍ أنكَرَهُ عَلَيهِ وغَدَرَ تَخَوُّفَهَ مِنهُ : أما وَاللّهِ لَئِن أقَمتَ عَلى ما أنتَ عَلَيهِ لَأبعَثَنَّ إلَيکَ رَجُلاً تَستَصغِرُ مَعَهُ نَفسَکَ ، يَضَعُ سَيفَهُ عَلى هامَتِکَ فَيُخرِجُهُ مِن بَينِ فَخِذَيکَ ! فَقالَ عَمرٌو لَمّا وَقَفَ عَلَى الكِتابِ : هَدَّدَنى بِعَلِيٍّ وَاللّهِ . (1)

5 / 9إرهابُ النَّبِىِّ الأَعداءَ بِهِفضائل الصحابه ، لابن حنبل عن عبد اللّه بن شدّاد بن الهاد :قَدِمَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن أهلِ اليَمَنِ وَفدٌ لِيَشرَحَ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لِتُقيمُنَّ الصَّلاهَ أو لَأبعَثَنَّ إلَيكُم رَجُلاً (2) يَقتُلُ المُقاتَلَهَ ، ويُسبِى الذُّرِّيَّهَ ! ثُمَّ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اللّهُمَّ أنَا أو هذا وَانتَشَلَ بِيَدِ عَلِيٍّ . (3)

المصنّف لابن أبى شيبه عن عبد الرحمن بن عوف :لَمَّا افتَتَحَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَكَّهَ انصَرَفَ إلَى الطّائِفِ ، فَحاصَرَها سَبعَ عَشرَهَ أو ثَمنى عَشرَهَ ، فَلَمّا يَفتَحها . ثُمَّ ارتَحَلَ رَوحَهً أو غُدوَهً فَنَزَلَ ، ثُمَّ هَجَرَ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ! إنّى فَرَطٌ (4) لَكُم ، وأُوصيكُم بِعِترَتى خَيرا ، وإنَّ مَوعِدَكُمُ الحَوضُ ، وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ! لَتُقيُمنَّ الصَّلاهَ ولَتُؤتُنَّ الزَّكاهَ أو لَأبعَثَنَّ إلَيكُم رَجُلاً مِنّى أو لِنَفسى فَلَيَضرِبَنَّ أعناقَ مُقاتِلَتَهُم ، ولَيَسبِيَنَّ ذَرارِيَّهُم . قالَ : فَرَأى النّاسُ أنَّهُ أبو بَكرٍ أو عُمَرُ ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقالَ : هذا . (5)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 259 .
2- .فى المصدر : «رجل» .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 600 ح 1024 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 499 ح 30 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 468 ح 370 كلاهما نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 85 عن شدّاد بن الهاد وراجع المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 506 ح 74 .

4- .فَرَط : تقدّم وسبق القوم (النهايه : ج 3 ص 434 «فرط») .
5- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 498 ح 23 ، المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 131 ح 2559 ؛ الأمالى للطوسى : ص 504 ح 1104 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 488 ح 395 .

5 / 9 ترساندن پیامبر دشمنانش را به او

شرح نهج البلاغه :هیبت علی علیه السلام در دل مردم ، رخنه کرده بود . گمان نمی رفت که کسی در میدان جنگ ، غافلگیرانه یا رو در رو بر ضد او اقدامی کند . در شهرت به شجاعت ، به حدّی رسیده بود که هیچ کس در آن حد نبود ، نه از پیشینیان او ، نه از کسانی که بعد از او بودند ، به گونه ای که دلیران عرب ، از نام او می ترسیدند . آیا نمی بینی که عمر بن خطّاب به عمرو بن مَعدیکَرِب که دلیر عرب بود و در شجاعت بدو مَثل می زدند ، در خصوص موضوعی که او آن را رد کرده و نیرنگ زده بود، برای ترساندنش نوشت : «به خدا سوگند ، اگر بر سر حرفت باشی ، کسی را به سراغت می فرستم که در پیش او خودت را کوچک می بینی . شمشیر را چنان بر سرِ تو خواهد زد که از میان دو رانت بیرون آید» . هنگامی که عمرو به محتوای نوشته واقف شد ، گفت : به خدا سوگند ، مرا به علی تهدید کرده است.

5 / 9ترساندن پیامبر دشمنانش را به اوفضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از عبد اللّه بن شدّاد بن هاد : هیئتی از یمن ، نزد پیامبر خدا آمد تا [موضوعی را] توضیح دهد. پیامبر خدا فرمود : «باید نماز به پا دارید ، وگرنه مردی را به سویتان اعزام خواهم داشت که مبارزان را بکشد و زنان و کودکان را اسیر سازد» . آن گاه ، پیامبر خدا فرمود : «بار خدایا! من و یا این (و دست علی علیه السلام را بالا آورد)» .

المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از عبد الرحمان بن عَوف : هنگامی که پیامبر خدا مکّه را فتح کرد ، به سوی طائف رفت و آن جا را هفده یا هجده روز ، محاصره کرد ؛ ولی آن جا فتح نشد. آن گاه،بعد از ظهر یا صبح،مقداری حرکت کرد و سپس فرود آمد و سپس هجرت کرد و فرمود: «ای مردم! من پیشاپیش شما هستم و شما را به نیکی با خانواده ام سفارش می کنم و وعده گاه شما [و من]در کنار حوض است. سوگند به آن که جانم در دست اوست ، نماز به پادارید و زکات بدهید ؛ و گرنه کسی را از سوی خودم (یا از آنِ خودم) به سویتان گسیل خواهم داشت که گردن مبارزانتان را بزند و بچه هایتان را اسیر کند». مردم ، فکر کردند که منظور ، ابو بکر و یا عمر است ؛ ولی وی دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «این مرد!» .

5 / 10مَعَ النَّبِىِّ فى جَميعِ حُروبِهِالإمام علىّ عليه السلام :إنّى كُنتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى جمَيعِ المَواطِنِ وَالحُروبِ ، وكانَت رايَتُهُ مَعى . (1)

الاستيعاب فِى الإمام عَلِىٍّ عليه السلام : أجمَعوا عَلى أنَّهُ صَلَّى القِبلَتَين ، وهاجَرَ ، وشَهِدَ بَدراً وَالحُدَيبِيَّةَ وسائِرَ المَشاهِدِ ، وأنَّهُ أبلى بِبَدرٍ وبِاُحُدٍ وبِالخَندَقِ وبِخَيبَرَ بَلاءً عَظيما ، وأنَّهُ أغنى فى تِلكَ المَشاهِدِ ، وقامَ فيهَا المَقامَ الكَريمَ . وكانَ لِواءُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِهِ فى مَواطِنَ كَثيرَةٍ ... ولَم يَتَخَلَّف عَن مَشهَدٍ شَهِدَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُذ قَدِمَ المَدينَةَ ، إلّا تَبوكَ ؛ فَإِنَّهُ خَلَّفَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلَى المَدينَهِ وعَلى عِيالِهِ بَعدَهُ فى غَزوَهِ تَبوكَ ، وقالَ لَهُ : أنتَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى ، إلّا أنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . (2)

اُسد الغابه فِى الإمام عَلِىٍّ عليه السلام : أجمَعَ أهلُ التّاريخِ وَالسَّنَدِ عَلى أنَّهُ شَهِدَ بَدرا وغَيرَها مِنَ المَشاهِدِ ، وأنَّهُ لَم يَشهَد غَزوَهَ تَبوكَ لا غَيرَ ؛ لِأَنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله خَلَّفَهُ عَلى أهلِهِ . (3)

.

1- .الخصال : ص 580 ح 1 عن مكحول .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 201 الرقم 1875 ، تهذيب التهذيب : ج 4 ص 203 الرقم 5561 نحوه .
3- .اُسد الغابه : ج 4 ص 92 الرقم 3789 .

5 / 10 همراه پیامبر در همه جنگ ها

5 / 10همراه پیامبر در همه جنگ هاامام علی علیه السلام :من در همه جا و در همه جنگ ها همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و بیرقش در دست من بود.

الاستیعاب درباره علی علیه السلام : همگان اتّفاق نظر دارند که وی به دو قبله نماز گزارد، هجرت کرد، در بدر، حدیبیه و دیگر جنگ ها شرکت کرد و در بدر، اُحد، خندق و خیبر ، جدّ و جهد بسیاری از خود نشان داد و در این جنگ ها [پیامبر را]بسنده بود و جایگاه ارزشمندی را از آن خود ساخت و در بسیاری از جنگ ها بیرق پیامبر خدا به دست وی بود ... و از زمانی که پیامبر خدا به مدینه آمد ، در هیچ جنگی از جنگ های پیامبر خدا جز جنگ تبوک ، غیبت نکرد و در جنگ تبوک ، پیامبر صلی الله علیه و آله وی را بر مدینه گمارد و به سرپرستی خاندان خودش برگزید و به وی فرمود : «تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی ، جز آن که پس از من پیامبری نیست» .

اُسد الغابه درباره امام علی علیه السلام : مورّخان و مُسنَدنویسانْ اتّفاق نظر دارند که وی در همه جنگ ها (بدر و غیر آن) ، حضور داشت و تنها در جنگ تبوک ، حضور نداشت ؛ چون پیامبر وی را بر سرپرستی خاندانش برگزیده بود .

.

راجع : ج 2 ص 36 (أحاديث المنزله) .

5 / 11صاحِبُ رايَهِ النَّبِيِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام : إنَّهُ صاحِبُ لِوائى عِندَ كُلِّ شَديدَهٍ وكَريهَهٍ . (1)

المعجم الكبير عن جابر بن سمره :قالوا : يا رَسولَ اللّهِ ، مَن يَحمِلُ رايَتَکَ يَومَ القِيامَهِ ؟ قالَ : مَن يُحسِنُ أن يَحمِلَها إلّا مَن حَمَلَها فِى الدُّنيا ؛ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ . (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن زيد بن علىّ عن آبائه عليهم السلام: كُسِرَت زَندُ عَلِيٍّ يَومَ اُحُدٍ وفى يَدِهِ لِواءُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَسَقَطَ اللِّواءُ مِن يَدِهِ ، فَتَحاماهُ المُسلِمونَ أن يَأخُذوهُ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : فَضَعوهُ فِى يَدِهِ الشِّمالِ ؛ فَإنَّهُ صاحِبُ لِوائى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . وفى رِوايَهِ غَيرِهِ : فَرَفَعَهُ المِقدادُ وأعطاهُ عَلِيّا ، وقالَ صلى الله عليه و آله : أنتَ صاحِبُ رايَتى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . (3)

الإمام علىّ عليه السلام بَعدَ انصِرافِهِ مِنَ النَّهرَوانِ : أنَا صاحِبُ لِواءِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ . (4)

الإمام الباقر أو الإمام الصادق عليهماالسلام :كانَ [عَلِيٌّ عليه السلام]صاحِبُ رايَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى المَواطِنِ كُلِّها . (5)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 331 ح 8893 عن ابن عبّاس .
2- .المعجم الكبير : ج 2 ص 247 ح 2036 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 74 ح 8418 و ص 75 ح 8419 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 336 ، المناقب للخوارزمى : ص 358 ح 369 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 515 ح 440 و ج 2 ص 498 ح 1000 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 228 وفيها «عسى» بدل «يحسن» .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 299 ؛ ذخائر العقبى : ص 137 عن الإمام علىّ عليه السلام نحوه .

4- .معانى الأخبار : ص 60 ح 9 ، بشاره المصطفى : ص 13 كلاهما عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام .
5- .تفسير العيّاشى : ج 2 ص 307 ح 134 .

5 / 11 صاحب بیرق پیامبر

ر . ک : ج 2 ص 37 (احادیثِ منزلت) .

5 / 11صاحب بیرق پیامبرپیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام : او صاحب بیرق من در هر سختی و ناگواری است.

المعجم الکبیر به نقل از جابر بن سَمُره : گفتند : ای پیامبر خدا! چه کسی در روز قیامت ، بیرق تو را به دوش می کشد؟ فرمود : «چه کسی شایسته تر از آن که در دنیا آن را به دوش کشید، علی بن ابی طالب».

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از زید بن علی ، از پدرانش علیهم السلام : در جنگ اُحد ، استخوان ساعد علی علیه السلام شکست . در دستش بیرق پیامبر خدا بود و بیرق از دستش افتاد . مسلمانان از گرفتن آن اجتناب کردند . پیامبر خدا فرمود : «آن را در دست چپش بگذارید ؛ چون او صاحب بیرق من در دنیا و آخرت است» . در روایت دیگری آمده که : مِقداد ، آن را بلند کرد و به علی علیه السلام داد و پیامبر خدا فرمود : «تو صاحب بیرق من در دنیا و آخرتی».

امام علی علیه السلام پس از بازگشت از نهروان : من صاحب بیرق پیامبر خدا در دنیا و آخرتم.

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام :[علی علیه السلام] در همه جنگ ها صاحب بیرق پیامبر خدا بود.

.

الإرشاد عن أبى البخترى القرشى :كانَت رايَةُ قُرَيشٍ ولِواؤُها جَميعا بِيَدِ قُصَىِّ بنِ كِلابٍ ، ثُمَّ لَم تَزَلِ الرّايَةُ فى يَدِ وُلدِ عَبدِ المُطَّلِبِ يَحمِلُها مِنهُم مَن حَضَرَ الحَربَ حَتّى بَعَثَ اللّهُ رَسولَهُ صلى الله عليه و آله ، فَصارَت رايَةُ قُرَيشٍ وغَيرُ ذلِكَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَأَقَرَّها فى بَنى هاشِمٍ ، وأعطاها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام فى غَزاهِ وَدّانَ (1) ، وهِىَ أوَّلُ غَزاهٍ حُمِلَ فيها رايَةٌ فِى الإِسلامِ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ لَم تَزَلِ مَعَهُ فِى المَشاهِدِ ؛ بِبَدرٍ وهِىَ البَطشَةُ الكُبرى ، وفى يَومِ اُحُدٍ وكانَ اللِّواءُ يَومَئِذٍ فى بَنى عَبدِ الدّارِ ، فَأُعطاهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُصعَبَ بنَ عُمَيرٍ ، فَاستُشهِدَ ووَقَعَ اللِّواءُ مِن يَدِهِ ، فَتَشَوَّفَتهُ (2) القَبائِلُ ، فَأَخَذَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَدَفَعَهُ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَجُمِعَ لَهُ يَومَئِذٍ الرّايَةُ وَاللِّواءُ ، فَهُما إلَى اليَومِ فى بَنى هاشِمٍ . (3)

الطبقات الكبرى عن مالک بن دينار :قُلتُ لِسَعيدِ بنِ جُبَيرٍ : مَن كانَ صاحِبُ رايَةِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَ : إنَّکَ لَرِخوُ اللَّبَبِ . فَقالَ لى مَعبَدٌ الجُهَنِّىُ : أنَا اُخبِرُکَ ؛ كانَ يَحمِلُها فِى المَسيرِ ابنُ مَيسَرَةَ العَبَسِىُّ ، فَإِذا كانَ القِتالُ أخَذَها عَلِىُّ ابنُ أبى طالِبٍ رضى الله عنه . (4)

المستدرک على الصحيحين عن ابن عبّاس :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَفَعَ الرّايَةَ إلى عَلِىٍّ رضى الله عنهيَومَ بَدرٍ . (5)

الاستيعاب عن ابن عبّاس :لِعَلِىٍّ أربَعُ خِصالٍ لَيسَت لِأَحَدٍ غَيرِهِ : هُوَ أوَّلُ عَرَبِىٍّ وعَجَمِىٍّ صَلّى مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وهُوَ الَّذى كانَ لِواؤُهُ مَعَهُ فى كُلِّ زَحفٍ ، وهُوَ الَّذى صَبَرَ مَعَهُ يَومَ فَرَّ عَنهُ غَيرُهُ ، وهُوَ الَّذى غَسَّلَهُ وأدخَلَهُ قَبرَهُ . (6)

.

1- .ودّان : موضع بين مكّه والمدينه (معجم البلدان : ج 5 ص 365) .
2- .تشوّفتُ إلى الشىء : تطلّعتُ (لسان العرب : ج 9 ص 185 «شوف») .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 79 .
4- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 25 .

5- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 120 ح 4583 ، السنن الکبری : ج 6 ص 340 ح 12165 ، الاستیعاب : ج 3 ص 201 الرقم 1875 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 71 و 72 ، المعجم الکبیر : ج 1 ص 106 ح 174 ولیس فیهما «یوم بدر» ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 224 ، المناقب لابن المغازلی : ص 366 ح 413 ، المناقب للخوارزمی : ص 167 ح 199 .
6- .الاستیعاب : ج 3 ص 197 الرقم 1875 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 120 ح 4582 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 72 ، المناقب للخوارزمی : ص 58 ح 26 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 116 ؛ الخصال : ص 210 ح 33 کلّها نحوه .

الإرشاد به نقل از ابو البَختَری قرشی : بیرق و عَلَم قریش ، همواره به دست قُصَی بن کِلاب بود . سپس همواره در دست فرزندان عبد المطّلب بود که هر کدام از آنان در جنگْ حاضر بودند ، آن را به دوش می کشیدند ، تا آن که خداوندْ پیامبر صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد و بیرق قریش و غیر قریش ، به دست پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد و وی آن را به بنی هاشم سپرد . پیامبر خدا بیرق را در جنگ «ودّان» (1) که اوّلین جنگی بود که در آن، بیرق اسلام به کار گرفته شد به علی بن ابی طالب سپرد و بیرق، همواره در جنگ ها به دست او بود. در بدر که جنگ بزرگی بود و [نیز] در روز اُحد . در آن روزها عَلَم در خاندان عبد الدار بود و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به مُصعَب بن عُمَیر سپرده بود و وی شهید گشت و عَلَم از دستش افتاد و قبایلْ هجوم آوردند ؛ ولی پیامبر خدا آن را گرفت و به علی بن ابی طالب علیه السلام داد و در آن روز (روز اُحُد) ، بیرق و عَلَم (2) در وی جمع گشت و آن دو تا به امروز در بنی هاشم اند.

الطبقات الکبری به نقل از مالک بن دینار : به سعید بن جُبَیر گفتم : صاحب بیرق پیامبر خدا چه کسی بود؟ گفت : تو کم خِردی [؛ وگرنه می دانستی]! مَعبد جُهَنی گفت : من برایت می گویم ، در بینِ راه ها ابن میسره عبسی آن را به دوش می کشید و هنگامی که جنگ می شد ، علی بن ابی طالب علیه السلام آن را به دست می گرفت .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا در روز بدر ، بیرق را به علی علیه السلام سپرد.

الاستیعاب به نقل از ابن عبّاس : علی علیه السلام چهار ویژگی داشت که هیچ کس از آن ها برخوردار نبود. وی نخستین فرد از مردم عرب و غیر عرب بود که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد ؛ وی کسی است که در همه جنگ ها بیرق پیامبر خدا با وی بود ؛ او تنها کسی بود که وقتی همه از اطراف پیامبر خدا فرار کردند ، استوار ماند ، و او همان کسی است که پیامبر خدا را غسل داد و در گور گذاشت .

.

1- .ودّان ، منطقه ای بین مکّه و مدینه است (معجم البلدان : ج 5 ص 365) .
2- .«رایه» و «لواء» در عربی به دو نوع پرچم (بیرق و عَلَم) اطلاق می شود . رایه ، بلندتر و لِواء ، کوچک تر است .

المعجم الكبير عن ابن عبّاس :إنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ کانَ صاحِبُ رایَهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ بَدرٍ ، وصاحِبُ رایَهِ المُهاجِرینَ عَلِیٌّ فِی (1) المَواطِنِ کُلِّها ، وقَیسُ بنُ سَعدِ بنِ عُبادَهَ صاحِبُ رایَهِ عَلِیٍّ . (2)

الطبقات الکبری عن قتاده :إنَّ عَلِیَّ بنَ أبِی طالِبٍ کانَ صاحِبُ لِواءِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ بَدرٍ ، وفی کُلِّ مَشهَدٍ . (3)

تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :إنَّ رایَهَ المُهاجِرینَ کانَت مَعَ عَلِیٍّ فِی المَواقِفِ کُلِّها ؛ یَومَ بَدرٍ ، ویَومَ اُحُدٍ ، ویَومَ خَیبَرَ ، ویَومَ الأَحزابِ ، ویَومَ فَتحِ مَکَّهَ ، ولَم تَزَل (4) مَعَهُ فِی المَواقِفِ کُلِّها . (5)

شرح الأخبار عن أبی رافع :کانَ عَلِیٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ صاحِبَ رایَهِ النَّبِیِّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ وآلِهِ وحامِلَها فی کُلِّ غَزوَهٍ غَزاها ، وکانَت رایَهُ النَّبِیِّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ وآلِهِ مَعَهُ یَومَ بَدرٍ ، ویَومَ اُحُدٍ ، ویَومَ الأَحزابِ ، ویَومَ بَنِی النَّضیرِ ، ویَومَ بَنی قُرَیظَهَ ، ویَومَ بَنِی المُصطَلِق مِن خُزاعَهَ ، ویَومَ بَنی لِحیانَ مِن هُذَیلٍ ، ویَومَ خَیبَرَ ، ویَومَ الفَتحِ ، ویَومَ حُنَینٍ ، ویَومَ الطّائِفِ . (6)

.

1- .فی المصدر : «وفی» ، والتصحیح من بقیّه المصادر .
2- .المعجم الکبیر : ج 11 ص 311 ح 12101 و ج 6 ص 15 ح 5356 ، المعجم الأوسط : ج 5 ص 241 ح 5202 کلاهما نحوه وراجع مجمع البیان : ج 2 ص 709 .
3- .الطبقات الکبری : ج 3 ص 23 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 74 و ص 72 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 650 ح 1106 کلاهما عن ابن عبّاس نحوه .
4- .فی المصدر : «یزَل» ، والتصحیح من کفایه الطالب .
5- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 72 ، کفایه الطالب : ص335 ؛ إعلام الوری : ج1 ص 374 کلاهما نحوه .
6- .شرح الأخبار : ج 1 ص 321 الرقم 289 .

المعجم الکبیر به نقل از ابن عبّاس : علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب بیرق پیامبر خدا در روز بدر بود و صاحب بیرق مهاجران در همه جنگ ها بود و قیس بن سعد بن عباده هم صاحب بیرق علی علیه السلام بود.

الطبقات الکبری به نقل از قَتاده : علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب بیرق پیامبر خدا در روز بدر و در همه جنگ ها بود.

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : بیرق مهاجران در همه جنگ ها با علی علیه السلام بود . در جنگ بدر ، اُحد ، خیبر ، احزاب ، فتح مکّه و در همه جنگ ها همواره بیرق با وی بود.

شرح الأخبار به نقل از ابو رافع : علی که درود خدا بر او باد ، صاحب بیرق پیامبر خدا و بر دوش کِشنده آن در هر جنگی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن شرکت داشت و بیرق پیامبر خدا در جنگ بدر ، اُحد ، احزاب ، بنی نضیر ، بنی قُرَیظه ، بنی مُصطَلَق (از قبیله خُزاعه) ، جنگ بنی لحیان (از قبیله هُذَیل) ، خیبر ، فتح مکّه ، حُنَین و طائف با او بود.

.

فضائل الصحابه لابن حنبل عن ابن عبّاس :كانَ المُهاجِرونَ يَومَ بَدرٍ سَبعَةً وسَبعينَ رَجُلاً وذَكَرَ الحَديثَ وقالَ فى آخِرِهِ : وكانَ صاحِبُ رايَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِىَّ ابنَ أبى طالِبٍ . (1)

راجع : ج 8 ص 184 (صاحب لوائى) .

5 / 12جَبرَئيلُ عَن يَمينِهِ وميكائيلُ عَن يَسارِهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ما بَعَثتُهُ فى سَرِيَّهٍ ولا أبرَزتُهُ لِمُبارَزَهٍ إلّا رَأَيتُ جَبرائيلَ عَن يَمينِهِ ، وميكائيلَ عَن يَسارِهِ ، ومَلَکَ المَوتِ أمامَهُ ، وسَحابَهً تُظِلُّهُ ، حَتّى يُعطِيَهُ اللّهُ خَيرَ النَّصرِ وَالظَّفَرِ . (2)

السيره الحلبيّه عن حذيفه :لَمّا تَهَيَّأَ عَلِىٌّ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ يَومَ خَيبَرَ لِلحَملَهِ قالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا عَلِىُّ ، وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ إنَّ مَعَکَ مَن لا يَخذُلُکَ ؛ هذا جَبرَئيلُ عليه السلام عَن يَمينِکَ ، بِيَدِهِ سَيفٌ لَو ضَرَبَ بِهِ الجِبالَ لَقَطَعَها ، فَاستَبشِر بِالرِّضوانِ وَالجَنَّهِ . يا عَلِىُّ ، إنَّکَ سَيِّدُ العَرَبِ ، وأنَا سَيِّدُ وُلدِ آدَمَ . (3)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 678 ح 1159 ، تاريخ الطبرى : ج 2 ص 431 ، الأغانى : ج 4 ص 180 ، البدايه والنهايه : ج 3 ص 326 ، كنز العمّال : ج 10 ص 405 ح 29972 نقلاً عن ابن عساكر وفيه «رايه المهاجرين» بدل «رايه رسول اللّه صلى الله عليه و آله » وراجع مسند ابن حنبل : ج 1 ص 788 ح 3486 والمعجم الكبير : ج 6 ص 15 ح 5355 .
2- .شرح الأخبار : ج 2 ص 414 ح 760 ، الأمالى للطوسى : ص 505 ح 1106 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 359 ح 289 كلاهما عن عبّاد بن صهيب عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلامعن جابر ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 239 ؛ فرائد السمطين : ج 1 ص 222 ح 173 كلاهما عن جابر ، كفايه الطالب : ص 135 عن عبد اللّه بن مسعود وكلّها نحوه وراجع الخصال : ص 217 ح 42 .
3- .السيره الحلبيّه : ج 3 ص 37 .

5 / 12 جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس : مهاجران در روز جنگ بدر ، 77 نفر بودند . . . و صاحب بیرق پیامبر خدا علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

ر . ک : ج 8 ص 185 (پرچمدار من) .

5 / 12جبرئیل از راست و میکائیل از چپ اوپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب را به هیچ جنگی گسیل نداشتم و به هیچ مبارزه ای نفرستادم ، مگر آن که جبرئیل را در سمت راست و میکائیل را در سمت چپ ، ملک الموت را در پیشاپیش ، و ابری را سایه افکن بر سرِ او می دیدم تا آن که خداوند به او بهترین یاری و پیروزی را عطا می کرد.

السیره الحلبیّه به نقل از حُذَیفه : هنگامی که در روز خیبر ، علی علیه السلام آماده حمله شد ، پیامبر خدا به وی فرمود : «ای علی ! سوگند به آن که جانم به دست اوست ، همراه تو کسی است که تو را تنها نمی گذارد . این ، جبرئیل است در سمت راست تو و در دستش شمشیری است که اگر با آن بر کوه ها بزند ، آنها را دو نیم می کند . پس به خشنودی و بهشت ، بشارتت باد ! ای علی ! تو آقای عرب هستی و من آقای فرزندان آدم علیه السلام ».

.

الإمام الحسن عليه السلام حينَ قُتِلَ عَلِيٌّ عليه السلام : كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَبعَثُهُ بِالرّايَهِ ، جَبرَئيلُ عَن يَمينِهِ ، وميكائيلُ عَن شِمالِهِ ، لا يَنصَرِفُ حَتّى يُفتَحَ لَهُ . (1)

عنه عليه السلام :ما قَدَّمَت رايَهٌ قوتِلَ تَحتَها أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلّا نَكَّسَهَا اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى ، وغُلِبَ أصحابُها ، وَانقَلَبوا صاغِرينَ . وما ضَرَبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِسَيفِهِ ذِى الفَقارِ أحَدا فَنَجا ، وكانَ إذا قاتَلَ قاتَلَ جَبرَئيلُ عَن يَمينِهِ ، وميكائيلُ عَن يَسارِهِ ، ومَلَکُ المَوتِ بَينَ يَدَيهِ . (2)

اُسد الغابه عن سعيد بن المسيّب :لَقَد أصابَت عَلِيّا يَومَ اُحُدٍ سِتَّ عَشرَهَ ضَربَهً ، كُلُّ ضَربَهٍ تُلزِمُهُ الأَرضَ ، فَما كانَ يَرفَعُهُ إلّا جَبرَئيلُ عليه السلام . (3)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 425 ح 1719 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 189 ح 4802 عن عمر بن علىّ عن أبيه الإمام زين العابدين عليه السلام ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 38 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 79 ح 2719 و ص 80 ح 2724 و 2725 ، تاريخ أصبهان : ج 1 ص 71 ح 1 و ص 427 ح 821 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 65 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 502 ح 42 كلّها عن هبيره وص499 ح31 عن عاصم بن ضمره، مروج الذهب: ج2 ص426، مسند البزّار : ج4 ص180 ح1341 عن أبى رزين، شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 219 ، المستطرف : ج 1 ص 222 ؛ الكافى : ج 1 ص 457 ح 8 عن أبى حمزه عن الإمام الباقر عنه عليهماالسلام ، الإرشاد : ج 2 ص 8 عن أبى إسحاق السبيعى وغيره ، الأمالى للطوسى : ص270 ح501 عن أبى الطفيل وكلّها نحوه.
2- .الأمالى للصدوق : ص 603 ح 838 عن عمرو بن حبشى .
3- .اُسد الغابه : ج 4 ص 93 الرقم 3789 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 415 ح 762 عن سعد بن المسيّب نحوه .

امام حسن علیه السلام در هنگام کشته شدن علی علیه السلام : پیامبر خدا ، او را با بیرق خود می فرستاد ، در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکاییل در سمت چپش بود و از جنگ برنمی گشت ، مگر آن که پیروز شده بود.

امام حسن علیه السلام :هیچ بیرقی برافراشته نشده که در زیر آن ، علیه امیر مؤمنان جنگیده شده باشد ، مگر آن که خداوند عز و جل آن بیرق را شکسته و جنگجویانش مغلوب و خوار گشتند. و امیر مؤمنان با شمشیرش ذوالفقار بر کسی نزده که از ضربه آن ، نجات پیدا کرده باشد و هرگاه می جنگید ، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ و ملک الموت در پیشاپیش او می جنگیدند.

اُسد الغابه به نقل از سعید بن مُسیَّب : در روز اُحد ، شانزده ضربه به علی اصابت کرد که با هر ضربه به زمین می افتاد و کسی جز جبرئیل علیه السلام او را بلند نمی کرد.

.

ص: 472

. .

بخش یازدهم : دانش های امام علی

اشاره

بخش یازدهم : دانش های امام علیفصل یکم : آموزش در مکتب پیامبرفصل دوم : جایگاه علمی امامفصل سوم : گونه های دانش امامفصل چهارم : نمونه هایی از دانش امام

.

درآمد

درآمداین بخش ، به بحث و بررسی گستره دانش امام علی علیه السلام اختصاص دارد و از سویی به تلاش های خستگی ناپذیر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای پرورش و تربیت علمی امام علی علیه السلام می پردازد و از سوی دیگر ، به استعداد عظیم و درخشان و ظرفیت بی پایان امام علیه السلام و تلاش هایی که در راستای یادگیری و بهره وری از پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده ، اشاره دارد . در نتیجه ، جایگاه رفیع امام علی علیه السلام را در جهان دانش و چیرگی اعجاب آور ایشان را بر همه دانش ها نمایان می سازد. دنبال کردن این روند و کنجکاوی در بحث های بخش یازدهم ، پژوهشگر را به شدّت ، شیفته علم امام می کند و او را با اشتیاق تمام ، در پی الهام گرفتن از پرتوهای علوم گسترده امام علیه السلام و به دست آوردن نمی از آن دریای کران ناپیدا ، به تکاپو می اندازد . از همین رو ، این بخش که عنوان «پرتوی از علم امام علی علیه السلام » را بر خود دارد ، در پاسخ به آن نیاز ، آورده شد و از ملاحظه فصل هایی که آن را تشکیل می دهند ، این نکته به روشنی قابل استفاده است. با این وجود ، آنچه می آوردیم ، جز نمی از یمی و جز توشه ای بس اندک در این عرصه بیش نیست ؛ تلاشی ناچیز برای یادآوری نمونه ها و شواهدی از چشمه دانش علوی ! آنچه ما می آوریم ، تنها بخش کوچکی است از آنچه از معارف علوی

.

به دست آورده ایم. آنچه ما بدان دست یافته ایم ، نمی تواند چیزی به حساب آید ، جز اندکی از آنچه امام علیه السلام اقدام به بیان آن کرده و آن را بر امّت ، آشکار ساخته است ، که متأسفانه ، یا خبر آن و یا اصل و اساسش و یا اثرش ، بنا به دلایل گوناگون که در جای خود گفته شده از میان رفته و به ما نرسیده است. شگفتا از دانش امام علیه السلام که کنجکاوی در ابعاد بی پایان آن ، چه بسا موجب بُهت و حیرت می شود . هنگامی که برای شرح یکی از حقایق آن علم ، دست به قلم می بریم ، ناگهان دریایی موج خیز در پیش روی خود می بینیم که رودهای آن به اطراف و اکناف ، روان است . دانش امام ، دریای پایان ناپذیری است که امواجش انباشته و پی در پی می آیند و رودهای آن ، در افق های دوردست ، جریان می یابند و بستر آن ، متلاطم و ناآرام است. قلم ، چگونه می تواند بلندای دانش امام علیه السلام را که دروازه علم و حکمت پیامبر است به تصویر بکشد؟ و کلمات ، چگونه می توانند قله دانش او را فتح کنند ، در حالی که او گنجینه دار دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و همه پیامبران است؟ قلم ، چگونه می تواند پابه پای دانش امام علیه السلام پیش برود ، در حالی که دانش او ، همه دانش های قرآنی و معارف دینی و مرگ و میرها و حوادث را در بر می گیرد؟ صاحب این دانش ، به گذشته و حال ، چنان می نگریست که گویی به اشخاص پیش روی خود نگاه می کند . همه چیز ، همانند خورشید در وسط آسمان ، برایش روشن و آشکار بود. تمامی «علم الکتاب» بر اساس تصریح روایات ، نزد امام علی علیه السلام بود ، در حالی که در نزد آصف بن برخیا جز اندکی از آن نبود و او با این وصف ، می توانست تخت بلقیس را در یک پلک به هم زدن ، از فاصله ای دوردست ، نزد سلیمان ، حاضر کند . پس شایسته است با روشن دلی و بصیرت و اندیشه ، در علم آصف (علمٌ مِنَ

.

الکتاب) و علم امام علیه السلام (علم الکتاب) دقت کنیم تا تفاوت آن دو را دریابیم . در این صورت ، کلمات ، واژه ها ، برگ ها و قلم ها هر چند توانمند باشند چگونه یارای بیان دانش امام علی علیه السلام را دارند؟ یا حتّی چگونه می تواند به ابعاد آن ، اشاره ای کنند؟ دانش امام علیه السلام چنان گستره ای دارد که اگر پرتوی از آن ، چهره بنماید ، خردها را مبهوت و حیران می سازد و جان ها را واله می گرداند و لرزه بر اندام ها می افکند . امام ، خود ، آن را چنین توصیف می کند : «در دانشی فرو رفته ام که از شما پنهان است و اگر آنها را آشکار کنم ، لرزان و پریشان می شوید ، آن چنان که ریسمانی در ژرفای چاهی عمیق می لرزد». بیش از چهارده قرن پیش ، پرتوهایی از دانش آن سرچشمه معرفت و گنجینه علم ، تابیدن گرفت که در واقع ، پاسخی به نیازهای آن زمان و مناسبت های پیش آمده بود و نه درصدد بیان کامل حقایق ، و همان ، روزنه هایی از علم به آغاز آفرینش و پیدایش هستی و خلقت فرشتگان و آسمان ها و زمین ها و حیوانات را باز کرد و اُفق های قابل توجّهی را درباره جامعه ، روان شناسی ، تاریخ و ادبیات گشود و حتّی اشاره هایی به فیزیک و زمین شناسی داشت که هنوز هم به رغم پیشرفت و گسترش دانش ، همچنان نو و تازه به شمار می آیند. کسی که تنها اندکی از بقایای دانشش و گوشه ای از معرفتش این باشد ، چگونه می توان به همه ابعاد دانش او آگاهی یافت؟ آیا اصولاً می توان به همه جنبه های دانش و زوایای علم کسی وقوف کامل پیدا کرد که با قامتی استوار و ثابت می ایستد و با صلابت و استواری تمام ، بانگ می زند : «سلونی قبل أن تفقدونی ؛ پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید» و هرگز هم از هیچ پاسخی درنماند؟ تاریخ ، همانند این پدیده را به خود ندیده است و انسان ، در درازای تاریخ گذشته و حال خود ، چنین گفته ای را از کسی سراغ ندارد.

.

پرده ابهام ، همواره دانش امام علی علیه السلام را فرا گرفته است و جای شگفتی نیست ؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حقّ او می گوید : «کسی خداوند را آن گونه که شایسته است ، نشناخت ، جز من و تو ، و کسی تو را چنان که سزاوار آنی نشناخت ، جز خدا و من». (1) قلم ، در می ماند و واژه ها به پایان می رسند و برای انسان هر چه قدر هم که توان داشته باشد ، چاره ای جز اعتراف به ناتوانی در برابر این پدیده شگفت ، نمی مانَد. آدمی ، باید چونان متنبّی، (2) ناتوانی خود را از بیان ابعاد معرفت علوی ، اعلام کند ؛ چرا که سکوت در چنین محضری ، از هر سخنی رساتر است . پس چه به جاست که قلم را از نوشتن درباره آن وجود تابان برگیریم و گوش جان بسپاریم به سخنان او ، تا شاید اندکی از آنچه را که دارد ، جاری سازد و قطره ای از دریای جوشان دانشش را آشکار کند و اخگری از حقایق پوشیده اش را برملا نماید.

.

1- .ر . ک : ج 8 ص 253 (جز خدا و من ، کسی او را نشناخت) .
2- .ر . ک : ج 9 ص 269 (متنبّی) .

الفصل الأوّل : التعلّم فى مدرسه النبىّ1 / 1شِدَّهُ اهتِمامِ النَّبِىِّ بِتَعليمِهِالإمام علىّ عليه السلام :كُنتُ إذا سَأَلتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أعطانى ، وإذا سَكَتُّ ابتَدَأَنى . (1)

الطبقات الكبرى عن محمّد بن عمر بن علىّ عليه السلام :قيلَ لِعَلِىٍّ عليه السلام : ما لَکَ أكثَرُ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَديثا ؟ فَقالَ : إنّى كُنتُ إذا سَأَلتُهُ أنبَأَنى ، وإذا سَكَتُّ ابتَدَأَنى . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :كُنتُ إذا سَأَلتُهُ [صلى الله عليه و آله] أجابَنى، وإذا سَكَتُّ عَنهُ وفَنِيَت مَسائِلِى ابتَدَأَنى. (3)

.

1- .سنن الترمذى : ج 5 ص 637 ح 3722 عن عبد الرحمن بن عبد اللّه بن عمرو بن هند الحبلى و ص 640 ح 3729 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 135 ح 4630 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 221 ح 119 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 495 ح 7 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 104 ح 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 377 ؛ الأمالى للصدوق : ص 315 ح 365 كلّها عن عبد اللّه بن عمرو بن هند ، غرر الحكم : ح 3779 وح 7236 وفيه «أمسكت» بدل «سكتّ» .
2- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 338 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 351 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 378 ، الصواعق المحرقه : ص 123 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 45 .
3- .الكافى : ج 1 ص 64 ح 1 ، الخصال : ص 257 ح 131 ، تحف العقول : ص 196 ، الاعتقادات : ص 121 ، الغيبه للنعمانى : ص 80 ح 10 وفيه «ابتدأت» بدل «سألته» ، المسترشد : ص 235 ح 67 ، بصائر الدرجات : ص 198 ح 3 كلّها عن سليم بن قيس .

فصل یکم : آموزش در مکتب پیامبر

1 / 1 اهتمام فراوان پیامبر به آموزش علی

فصل یکم : آموزش در مکتب پیامبر1 / 1اهتمام فراوان پیامبر به آموزش علیامام علی علیه السلام :هر گاه از پیامبر خدا می پرسیدم ، به من پاسخ می داد و هر گاه خاموش می ماندم ، خود برایم سخن آغاز می کرد .

الطبقات الکبری به نقل از محمّد بن عمر بن علی علیه السلام : به علی علیه السلام گفته شد : چرا تو از همه یاران پیامبر خدا پُر حدیث تری؟ فرمود : «من هر گاه از او می پرسیدم ، پاسخم را می داد و هر گاه خاموش می ماندم ، خود برایم سخن آغاز می کرد» .

امام علی علیه السلام :هر گاه از پیامبر خدا می پرسیدم ، پاسخم را می داد و هر گاه خاموش می ماندم و پرسش هایم پایان می یافت ، خود برایم آغاز به سخن می کرد .

.

الطبقات الكبرى عن أبى البَختَرىّ :أتَينا عَلِيّا ... قُلنا : فَأَخبِرنا عَن نَفسِکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : إيّاها أرَدتُم ! كُنتُ إذا سَأَلتُ اُعطَيتُ ، وإذا سَكَتُّ ابتُدِئتُ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :ولَيسَ كُلُّ أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَن كان يَسأَلُهُ ويَستَفهِمُهُ ، حَتّى إن كانوا لَيُحِبّونَ أن يَجىءَ الأَعرابىُّ وَالطّارِئُ ، فَيَسأَلَهُ عليه السلام حَتّى يَسمَعوا ، وكانَ لا يَمُرُّ بى مِن ذلِکَ شَىءٌ إلّا سَأَلتُهُ عَنهُ وحَفِظتُهُ . (2)

التوحيد عن الأَصبَغ بن نُباتَه :لَمّا جَلَسَ عَلِىٌّ عليه السلام فِى الخِلافَهِ وبايَعَهُ النّاسُ خَرَجَ إلَى المَسجِدِ مُتَعَمِّما بِعِمامَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لابِسا بُردَهَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، مُنتَعِلاً نَعلَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، مُتَقَلِّدا سَيفَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَصَعِدَ المِنبَرَ فَجَلَسَ عَلَيهِ مُتَمَكِّنا ، ثُمَّ شَبَّکَ بَينَ أصابِعِهِ فَوَضَعَها أسفَلَ بَطنِهِ ، ثُمَّ قالَ : يا مَعشَرَ النّاسِ سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، هذا سَفَطُ العِلمِ ، هذا لُعابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، هذا مازَقَّنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله زَقّا زَقّا ، سَلونى فَإِنَّ عِندى عِلمَ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ . (3)

الإمام علىّ عليه السلام بَعدَ إخبارِهِ لِحَوادِثَ آتِيَهٍ ، فَقالَ لَهُ بَعضُ أصحابِهِ : لَقَد اُعطيتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ عِلمَ الغَيبِ ! فَضَحِکَ عليه السلام ، وقالَ لِلرَّجُلِ ، وكانَ كَلبِيّا : يا أخا كَلبٍ ، لَيسَ هُوَ بِعِلمِ غَيبٍ ، وإنَّما هُوَ تَعَلُّمٌ مِن ذى عِلمٍ وإنَّما عِلمُ الغَيبِ عِلمُ السّاعَهِ ، وما عَدَّدَهُ اللّهُ سُبحانَهُ بِقَولِهِ «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِى الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِى نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِى نَفْسُم بِأَىِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» الآيه (4) فَيَعلَمُ اللّهُ سُبحانَهُ ما فِى الأَرحامِ مِن ذَكَرٍ أو اُنثى ، وقَبيحٍ أو جَميلٍ ، وسَخِىٍّ أو بَخيلٍ ، وشَقِىٍّ أو سَعيدٍ ، ومَن يَكونُ فِى النّارِ حَطَبا ، أو فِى الجِنانِ لِلنَّبِيّينَ مُرافِقا . فَهذا عِلمُ الغَيبِ الَّذى لا يَعلَمُهُ أحَدٌ إلّا اللّهُ ، وما سِوى ذلِکَ فَعِلمٌ عَلَّمَهُ اللّهُ نَبِيَّهُ فَعَلَّمَنيهِ ، ودَعا لى بِأن يَعِيَهُ صَدرى ، وتَضطَمَّ (5) عَلَيهِ جَوانِحى . (6)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 346 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 495 ح 6 ، المعجم الكبير : ج 6 ص 214 ح 6042 ، تهذيب الكمال : ج 33

ص 236 ص 7305 كلاهما عن زاذان ، خصائص أميرالمؤمنين للنسائى : ص 223 ح 120 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 68 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 377 ، كنز العمّال : ج 13 ص 128 ح 36406 نقلاً عن المستدرک على الصحيحين عن هبيره نحوه ؛ الأمالى للصدوق : ص 324 ح 377 عن المسيّب بن نجبه ، الغارات : ج 1 ص 178 عن أبى عمرو الكندى ، الاحتجاج : ج 1 ص 616 ح 139 عن الأصبغ بن نباته ، شرح الأخبار : ج 2 ص 202 ح 532 عن سلمان .

2- .نهج البلاغه : الخطبه 210 ، الاحتجاج : ج 1 ص 631 ح 146 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلام .

3- .التوحيد : ص 305 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 422 ح 560 ، الاحتجاج : ج 1 ص 609 ح 138 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 91 ح 85 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 341 ح 263 كلاهما عن أبى البخترى نحوه .

4- .لقمان : 34 .

5- .الاضطمام : فهو افتعال من الضمّ ، اضطممتُ الشىء : ضممته إلى نفسى (لسان العرب : ج 12 ص 358 «ضمم») .

6- .نهج البلاغه : الخطبه 128 .

الطبقات الکبری به نقل از ابو البَختری : نزد علی علیه السلام رفتیم . . . و گفتیم : ای امیر مؤمنان! از خودت برایمان بگو . فرمود : «آن موضوع ، منظورتان است؟ من هر گاه می پرسیدم ، پاسخم را می داد و هر گاه خاموش می ماندم ، برایم آغاز به سخن می کرد» .

امام علی علیه السلام :همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه نبودند که از او بپرسند و درخواست فهم و دانش کنند؛ بلکه دوست داشتند که عربی بادیه نشین یا از راه رسیده ای بیاید و از وی پرسش کند تا آنان بشنوند ؛ امّا من هیچ نکته ای به خاطرم نمی رسید ، مگر آن که از وی درباره آن می پرسیدم و آن را به حافظه می سپردم .

التوحید به نقل از اَصبغ بن نُباته : آن گاه که علی علیه السلام به [مسند] خلافت نشست و مردم با وی بیعت کردند ، وی در حالی که عمامه پیامبر خدا را بر سر نهاده بود و ردای او را پوشیده و نعلین او را به پا کرده بود و شمشیرش را حمایل ساخته بود ، وارد مسجد شد ، بالای منبر رفت و بر آن نشست . آن گاه، انگشتانش را در هم فرو بُرد و زیر شکمش نهاد و فرمود : «ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . این ، سبد دانش است . این ، لعاب دهان پیامبر خداست . این [علم] ، چیزی است که پیامبر خدا ذرّه ذرّه در کام من نهاد . از من بپرسید ؛ چرا که دانش پیشینیان و پسینیان، نزد من است» .

امام علی علیه السلام پس از آن که از حوادث آینده خبر داد، یکی از یارانش به او گفت : ای امیر مؤمنان! به راستی که علم غیب به شما داده شده است! امام علیه السلام لبخندی زد و به او که از قبیله کلب بود ، پاسخ داد : ای برادر کلبی! این ، علم غیب نیست ؛ بلکه فراگیری از صاحب دانش است . علم غیب ، علم به زمان برپایی قیامت و به چیزهایی است که خداوند ، آنها را چنین شمرده است : «در حقیقت ، خداست که علم [به]قیامت ، نزد اوست و باران را فرو می فرستد ، و آنچه را که در رَحِم هاست ، می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست خواهد آورد ، و کسی نمی داند در کدامین زمین می میرد .» . پس خداوند سبحان ، می داند که چه چیز در رَحِم هاست ؛ پسر باشد یا دختر ؛ زشت باشد یا زیبا ؛ بخشنده باشد یا بخیل ؛ بدبخت باشد یا خوش بخت ؛ و این که چه کسی هیزم آتش جهنّم است و یا همنشین پیامبران در بهشت . پس علم غیبی که کسی جز

خدا آن را نمی داند ، این است ، و جز آن ، دانشی است که خداوند به پیامبرش آموخت و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به من آموخت و برای من دعا کرد تا سینه ام آن را در خود جای دهد و قلبم آن را با خود ، عجین سازد .

.

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ عِلمَ عَلِیٍّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام مِن عِلمِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَعَلِمناهُ نَحنُ فیما عَلِمناهُ ، فَاللّهَ فَاعبُد وإیّاهُ فَارجُ . (1)

المناقب لابن المغازلیّ عن اُمّ سَلَمَهَ :کانَ جَبرَئیلُ یُمِلُّ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ورَسولُ اللّهِ یُمِلُّ عَلی عَلِیٍّ . (2)

راجع : ص 550 (علم القرآن) . أهل البیت فی الکتاب والسنّه : علم أهل البیت / مبادئ علومهم .

.

1- .الاختصاص : ص 279 ، بصائر الدرجات : ص 295 ح 1 کلاهما عن أبی یعقوب الأحول والأخیر من دون إسنادٍ إلی المعصوم .
2- .المناقب لابن المغازلی : ص 253 ح 302 .

امام صادق علیه السلام :به راستی که دانش علی بن ابی طالب علیه السلام ، از دانش پیامبر خداست ، و آنچه ما یاد گرفتیم ، از او یاد گرفتیم . پس تنها خدای را بپرست و تنها به او امید بدار .

المناقب ،ابن مغازلی به نقل از امّ سلمه : جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله املا می کرد و پیامبر خدا بر علی علیه السلام املا می کرد .

ر . ک : ص 551 (قرآن شناسی) . اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش چهارم : علم اهل بیت / فصل سوم : مبادی علم اهل بیت .

.

1 / 2ساعَةٌ خاصَّةٌ لِتَعليمِهالإمام علىّ عليه السلام :كانَت لى ساعَةٌ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ اللَّيلِ يَنفَعُنِى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِما شاءَ أن يَنفَعَنى بِها . (1)

عنه عليه السلام :كانَت لى ساعَةٌ فِى السَّحَرِ أدخُلُ فيها عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَإن كانَ قائِما يُصَلّى سَبَّحَ بى ، فَكانَ ذاكَ إذنَهُ لى ، وإن لَم يَكُن يُصَلّى أذِنَ لى . (2)

عنه عليه السلام :كانَت لى مَنزِلَةٌ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَم تَكُن لِأَحَدٍ مِنَ الخَلائِقِ ، فَكُنتُ آتيهِ كُلَّ سَحَرٍ ، فَأَقولُ : السَّلامُ عَلَيكَ يا نَبِىَّ اللّهِ ! فَإِن تَنَحنَحَ انصَرَفتُ إلى أهلى ، وإلّا دَخَلتُ عَلَيهِ . (3)

عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : ولَقَد عَلِمتُم أنّى كانَ لى مِنهُ [صلى الله عليه و آله] مَجلِسُ سِرٍّ لا يَطَّلِعُ عَلَيهِ غَيرى . (4)

عنه عليه السلام :كانَ لى مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَدخَلانِ : مَدخَلٌ بِاللَّيلِ ، ومَدخَلٌ بِالنَّهارِ ، فَكُنتُ إذا أتَيتُهُ وهُوَ يُصَلّى ، يَتَنَحنَحُ لى . (5)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 317 ح 1289 عن عبد اللّه بن نجى .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 167 ح 570 عن عبد اللّه بن نجى و ص 172 ح 598 عن القاسم بن أبى أمامه نحوه ، السنن الكبرى : ج 2 ص 351 ح 3339 و ح 3340 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 219 ح 115 و ح 116 والأربعه الأخيره عن عبد اللّه بن نجى و ص 217 ح 114 عن نجى نحوه .
3- .سنن النسائى : ج 3 ص 12 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 220 ح 118 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 184 ح 647 نحوه وكلّها عن نجى .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 316 ح 625 .
5- .سنن ابن ماجه : ج 2 ص 1222 ح 3708 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 175 ح 608 ، سنن النسائى : ج 3 ص 12 كلّها عن عبد اللّه بن نجى ،

خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 220 ح 117 عن أبى نجى وفيهما «إذا دخلت بالليل» بدل «إذا أتيته وهو يُصلّى» .

1 / 2 اختصاص ساعتی ویژه برای آموزش وی

1 / 2اختصاص ساعتی ویژه برای آموزش ویامام علی علیه السلام :شب هنگام ، ساعتی از وقت پیامبر خدا برای من بود ، و خداوند عز و جل ، هر نفعی را که می خواست به من برساند ، در این وقت می رسانْد .

امام علی علیه السلام :در سحرگاهان ، ساعتی به من اختصاص داشت که در آن هنگام ، به نزد پیامبر خدا می رفتم . اگر به نماز ایستاده بود ، برای من «سبحان اللّه » می گفت و این «سبحان اللّه » گفتن ، اجازه ایشان برای [ورود] من بود ، و اگر در نماز نبود ، به من اجازه ورود می داد .

امام علی علیه السلام :من در پیشگاه پیامبر خدا، جایگاهی داشتم که هیچ کس چنان جایگاهی نداشت . من هر سحرگاه ، نزد ایشان می رفتم و می گفتم : «سلام بر تو ، ای پیامبر خدا !» . اگر سرفه می کرد ، نزد خانواده ام بر می گشتم ، وگرنه داخل می شدم .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : به یقین می دانید که من با پیامبر خدا ، نشست های خصوصی ای داشتم که جز من ، هیچ کس از [محتوای] آنها آگاهی نمی یافت .

امام علی علیه السلام :من دو بار [در شبانه روزْ]خدمت پیامبر خدا می رفتم ؛ یک بار در شب و یک بار در روز . هر گاه نزد او می رفتم و در نماز بود ، برای من سرفه می کرد .

.

عنه عليه السلام :وقَد كُنتُ أدخُلُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كُلَّ يَومٍ دَخلَةً وكُلَّ لَيلَةٍ دَخلَةً ، فَيُخَلّينى فيها أدورُ مَعَهُ حَيثُ دارَ ، وقَد عَلِمَ أصحابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنَّهُ لَم يَصنَع ذلِکَ بِأحَدٍ مِنَ النّاسِ غَيرى ، فَرُبَّما كانَ فى بَيتى يَأتينى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أكثَرَ ذلِکَ فى بَيتى ، وكُنتُ إذا دَخَلتُ عَلَيهِ بَعضَ مَنازِلِهِ أخلانى ، وأقامَ عَنّى نِساءَهُ . فلا يَبقى عِندَهُ غَيرى . وإذا أتانى لِلخَلوَةِ مَعى فى مَنزِلى لَم تَقُم عَنّى فاطِمَةُ ولا أحَدٌ من بَنِىَّ ، وكُنتُ إذا سَأَلتُهُ أجابَنى ، وإذا سَكَتُّ عَنهُ وفَنِيَت مَسائِلى ابتَدَأَنى . فَما نَزَلَت عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله آيَةٌ مِنَ القُرآنِ إلّا أقرَأَنيها ، وأملاها عَلَىَّ ، فَكَتَبتُها بِخَطّى وعَلَّمَنى تَأويلَها وتَفسيرَها ، وناسِخَها ومَنسوخَها ، ومُحكَمَها ومُتشابِهَها ، وخاصَّها وعامَّها ، ودَعَا اللّهَ أن يُعطِيَنى فَهمَها وحِفظَها ، فَما نَسيتُ آيَةً مِن كِتابِ اللّهِ ، ولا عِلما أملاهُ عَلَىَّ وكَتَبتُهُ ، مُنذُ دَعَا اللّهَ لى بِما دَعا . وما تَرَکَ شَيئا عَلَّمَهُ اللّهُ مِن حَلالٍ ولا حَرامٍ ، ولا أمرٍ ولا نَهيٍ ، كانَ أو يَكونُ ، ولا كِتابٍ مُنزَلٍ عَلى أحَدٍ قَبلَهُ مِن طاعَةٍ أو مَعصِيَةٍ ، إلّا عَلَّمَنيهِ وحَفِظتُهُ ، فَلَم أنسَ حَرفا واحِدا . ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلى صَدرى ، ودَعَا اللّهَ لى أن يَملَأَ قَلبى عِلما وفَهما ، وحُكما ونورا ، فَقُلتُ : يا نَبِىَّ اللّهِ ! بِأبى أنتَ وأُمّى ، مُنذُ دَعَوتَ اللّهَ لى بِما دَعَوتَ لَم أنسَ شَيئا ، ولَم يَفُتنى شَىءٌ لَم أكتُبهُ ، أفَتَتَخَوَّفُ عَلَىَّ النِّسيانَ فيما بَعدُ ؟ فَقالَ : لا ، لَستُ أتَخَوَّفُ عَلَيکَ النِّسيانَ وَالجَهلَ . (1)

راجع : ج 8 ص 482 (أبو سعيد الخدرى ، وأنس بن مالک) .

.

1- .الكافى : ج 1 ص 64 ح 1 ، الخصال : ص 257 ح 131 ، الغيبه للنعمانى : ص 80 ح 10 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 624 ح 10 كلاهما نحوه وكلّها عن سليم بن قيس .

امام علی علیه السلام :من در هر روز، یک بار و در هر شب، یک بار به نزد پیامبر خدا می رفتم . وی با من نشست خصوصی داشت . رشته سخن را به هر کجا می کشید ، با او بودم و یاران پیامبر خدا ، به یقین می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس جز من ، این رفتار را نداشت . چه بسا که پیامبر خدا به خانه من می آمد ، و اکثر این نشست ها در خانه من بود، و هر گاه من به یکی از خانه های ایشان می رفتم ، با من خلوت می کرد و همسرانش را از نزد من برمی خیزاند و نزد وی ، جز من کسی نمی ماند ؛ ولی هر گاه برای گفتگوهای خصوصی به خانه ما می آمد ، نه فاطمه علیهاالسلام و نه هیچ یک از پسرانم،بیرون نمی رفتند. هر گاه از او می پرسیدم،پاسخم را می داد،و چون خاموش می ماندم و پرسش هایم پایان می یافت ، برایم آغاز به سخن می کرد . هیچ آیه ای بر پیامبر خدا نازل نشد ، مگر آن که مرا به خواندنش وا داشت و آن را به من اِملا کرد ، و من به خطّ خود ، آن را نوشتم و تأویل و تفسیر ، ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه ، و خاص و عامّ آن را به من آموخت ، و از خدا خواست که درک و حفظ آن را به من عنایت کند ، و از زمانی که این دعا را در حقّ من کرد ، نه آیه ای از کتاب خدا را فراموش کرده ام و نه دانشی را که او املا کرد و من نوشتم . هیچ چیزی از حلال و حرام ، امر و نهی ، و گذشته و آینده را که خداوند به وی آموخته بود و هیچ کتابی را که خداوند بر یکی از پیامبران قبل از وی ، درباره اطاعت و معصیت ، فرو فرستاده بود ، رها نکرد ؛ بلکه آن را به من آموخت و من ، آن را حفظ کردم و یک حرف از آن را فراموش نکردم . آن گاه دست خویش را بر سینه ام نهاد و از خدا خواست که دلم را از دانش و فهم و حکمت و نور ، پُر سازد . گفتم : ای پیامبر خدا ، پدر و مادرم فدایت شوند! از هنگامی که آن دعا را در حقّ من کردی ، چیزی را فراموش نکرده ام و هر آنچه را هم که ننوشتم ، از دست نداده ام . آیا می ترسی که پس از این ، فراموشی بر من عارض شود؟ فرمود: «نه؛ از فراموشی و نادانی،بر تو هراسی ندارم».

ر . ک : ج 8 ص 483 (ابو سعید خُدری و انس بن مالک) .

.

1 / 3عَلَّمَهُ ألفَ بابٍالإمام علیّ علیه السلام :عَلَّمَنی[صلی الله علیه و آله] ألفَ بابٍ مِنَ العِلمِ ، فَتَحَ لی کُلُّ بابٍ ألفَ بابٍ . (1)

عنه علیه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلَّمَنی ألفَ بابٍ مِنَ العِلمِ ، یَفتَحُ کُلُّ بابٍ ألفَ بابٍ ، ولَم یُعَلِّم ذلِکَ أحَدا غَیری . (2)

الإمام الباقر علیه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلَّمَ عَلِیّا علیه السلام ألفَ بابٍ ، یَفتَحُ کُلُّ بابٍ ألفَ بابٍ . (3)

الإمام علیّ علیه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلَّمَنی ألفَ بابٍ مِنَ الحَلالِ وَالحَرامِ ، ومِمّا کانَ ومِمّا یَکونُ إلی یَومِ القِیامَهِ ، کُلُّ بابٍ مِنها یَفتَحُ ألفَ بابٍ ، فَذلِکَ ألفُ ألفِ بابٍ حَتّی عُلِّمتُ عِلمَ المَنایا وَالبَلایا وفَصلَ الخِطابِ . (4)

راجع : ج 2 ص 10 (وارث علم النبیّ) .

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 34 ، إعلام الوری : ج 1 ص 318 کلاهما عن عبد اللّه بن مسعود ، الفصول المختاره : ص 106 ، الاختصاص : ص 283 ، بصائر الدرجات : ص 303 ح 6 کلاهما عن أبی حمزه الثمالی عن الإمام الباقر عنه علیهماالسلام ، الفضائل لابن شاذان : ص 87 ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 801 ح 30 وفیه «علّمنی مفتاح ألف» بدل «علّمنی ألف» وکلاهما عن ابن عبّاس و ص 912 ح 64 عن سلیم ، عوالی اللآلی : ج 4 ص 123ح 207 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 36 ؛ فرائد السمطین : ج 1 ص 101 ح 70 کلاهما عن زید بن علیّ عن أبیه عن جدّه عنه علیهم السلام ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 385 ح 8992 عن عبد اللّه بن عمرو ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 360 ، کنز العمّال : ج 13 ص 114 ح 36372 .
2- .الخصال : ص 572 ح 1 عن مکحول .
3- .الخصال : ص 644 ح 25 عن سالم بن أبی حفصه و ص 645 ح 27 عن زراره وراجع الکافی : ج 1 ص 296 ح 4 والخصال : ص 648 ح 38 وبصائر الدرجات : ص 314 ح 5 و ص 304 ح 8 .

4- .الخصال : ص 646 ح 30 و ص 643 ح 22 ، الاختصاص : ص 283 و ص 305 ، بصائر الدرجات : ص 305 ح 11 و ص 358 ح 14 كلّها عن الأصبغ بن نباته .

1 / 3 هزار باب دانش به او آموخت

1 / 3هزار باب دانش به او آموختامام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، هزار باب از دانش به من آموخت که هر بابی [راه] هزار باب را بر من گشود .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، هزار باب از دانش به من آموخت . هر بابی خود ، [راه]هزار باب را می گشود و جز به من ، به هیچ کس آن را نیاموخت .

امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا ، هزار باب [از دانش]به علی آموخت که هر بابی [راه] هزار باب را می گشود .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، هزار باب از حلال و حرام به من آموخت از آنچه بود و یا تا روز قیامت خواهد آمد که هر بابی از آن ، [راه] هزار باب را می گشود، پس هزار هزار باب دانش شد ، به گونه ای که علم مرگ و میرها و حوادث و فصل الخطاب (1) را آموختم .

ر . ک : ج 2 ص 11 (وارث علم پیامبر) .

.

1- .فصل الخطاب ، به معانی گوناگونی در احادیث آمده است ، از جمله : تمایز دهنده حق از باطل ، سخن روشن ، علم به اوامر و نواهی و احوال گذشته و آینده تا روز قیامت ، علم به کتب آسمانی ، علم به لغات و زبان ها و لهجه ها .

1 / 4عَلَّمَهُ ألفَ حرَفٍالإمام علىّ عليه السلام :عَلَّمَنى [صلى الله عليه و آله] ألفَ حَرفٍ ، الحَرفُ يَفتَحُ ألفَ حَرفٍ . (1)

الإمام الباقر عليه السلام :عَلَّمَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام ألفَ حَرفٍ ، كُلُّ حَرفٍ يَفتَحُ ألفَ حَرفٍ . (2)

1 / 5عَلَّمَهُ ألفَ كَلِمَهٍالإمام الباقر عليه السلام :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله حَدَّثَ عَلِيّا عليه السلام ألفَ كَلِمَهٍ ، كُلُّ كَلِمَهٍ يَفتَحُ ألفَ كَلِمَهٍ ، فَما يَدرِى النّاسُ ما حَدَّثَهُ . (3)

الخصال عن ذَريحِ بن محمّدِ بن يَزيدَ المُحارِبىّ :سَمِعتُ أبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام يَقولُ : نَحنُ وَرَثَهُ الأَنبِياءِ . ثُمَّ قالَ : جَلَّلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى عَلِىٍّ عليه السلام ثَوبا ، ثُمَّ عَلَّمَهُ ألفَ كَلِمَهٍ ، كُلُّ كَلِمَهٍ يَفتَحُ ألفَ كَلِمَهٍ . (4)

الإمام الجواد عليه السلام :عَلَّمَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام ألفَ كَلِمَهٍ ، كُلُّ كَلِمَهٍ يَفتَحُ ألفَ كَلِمَهٍ . (5)

.

1- .الخصال : ص 648 ح 40 عن الحارث بن المغيره ، بصائر الدرجات : ص 308 ح 6 عن الحارث بن المغيره وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام .
2- .الكافى : ج 1 ص 296 ح 5 ، الخصال : ص 648 ح 41 ، الاختصاص : ص 284 وليس فيه «كلّ حرف» ، بصائر الدرجات : ص 308 ح 2 و ح 5 كلّها عن أبى بكر الحضرمى .
3- .الخصال : ص 650 ح 47 ، بصائر الدرجات : ص 310 ح 6 وليس فيه ذيله وكلاهما عن عبد اللّه بن ميمون القدّاح عن الإمام الصادق عليه السلام .
4- .الخصال : ص 651 ح 49 ، بصائر الدرجات : ص 309 ح 4 و ص 310 ح 9 وفيهما «حلل» بدل «جلّل» ، الاُصول الستّه عشر : ص 88 نحوه .
5- .الخصال : ص 650 ح 46 عن عبد اللّه بن المغيره ، بصائر الدرجات : ص 310 ح 8 عن الحارث بن المغيره عن الإمام الباقر عليه السلام .

1 / 4 هزار حرف به او آموخت

1 / 5 هزار کلمه به او آموخت

1 / 4هزار حرف به او آموختامام علی علیه السلام :[پیامبر خدا] هزار حرف به من آموخت که هر حرفی [راه]هزار حرف را می گشود .

امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا ، هزار حرف به علی علیه السلام آموخت که هر حرفی [راه] هزار حرف را می گشود .

1 / 5هزار کلمه به او آموختامام باقر علیه السلام :پیامبر صلی الله علیه و آله هزار کلمه به علی علیه السلام فرمود که هر کلمه ای ، [راه]هزار کلمه را [به روی او]می گشود و مردم نمی دانند به او چه فرمود .

الخصال به نقل از ذریح بن محمّد بن یزید محاربی : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : «ما وارث پیامبرانیم» . آن گاه فرمود : «پیامبر خدا ، لباسی به علی علیه السلام پوشاند . سپس هزار کلمه به وی آموخت . هر کلمه ای [راه]هزار کلمه را می گشود» .

امام جواد علیه السلام :پیامبر خدا ، هزار کلمه به علی علیه السلام آموخت که هر کلمه ای [راه] هزار کلمه را می گشود .

.

كنز العمّال عن ابن عبّاس :إنّه[صلى الله عليه و آله] عَلَّمَهُ[عليه السلام] ألفَ ألفِ كَلِمَهٍ ، كُلُّ كَلِمَهٍ تَفتَحُ ألفَ كَلِمَهٍ . (1)

1 / 6عَلَّمَهُ ألفَ حَديثٍالإمام علىّ عليه السلام :حَدَّثَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِألفِ حَديثٍ ، لِكُلِّ حَديثٍ ألفُ بابٍ . (2)

الخصال عن الأَصبَغِ بنِ نُباتَهَ :أمَرَنا أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِالمَسيرِ إلَى المَدائِنِ مِنَ الكوفَهِ ، فَسِرنا يَومَ الأَحَدِ ، وتَخَلَّفَ عَمرُو بن حُرَيثٍ فى سَبعَهِ نَفَرٍ ، فَخَرَجوا إلى مَكانٍ بِالحيرَهِ (3) يُسَمَّى الخَوَرنَقَ (4) ، فَقالوا : نَتَنَزَّهُ فَإذا كانَ يَومَ الأَربَعاءِ خَرَجنا فَلَحِقنا عَلِيّا عليه السلام قَبلَ أن يُجَمِّعَ (5) ، فَبَينَما هُم يَتَغَدَّونَ إذ خَرَجَ عَلَيهِم ضَبٌّ فَصادوهُ ، فَأَخَذَهُ عَمرُو بنُ حُرَيثٍ ، فَنَصَبَ كَفَّهُ وقالَ : بايِعوا ، هذا أميرُ المُؤمِنينَ ، فَبايَعَهُ السَّبعَهُ وعَمرٌو ثامِنُهُم . وَارتَحَلوا لَيلَهَ الأَربَعاءِ فَقَدِمُوا المَدائِنَ يَومَ الجُمُعَهِ ، وأميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَخطُبُ ولَم يُفارِق بَعضُهُم بَعضا وكانوا جَميعا حَتّى نَزَلوا عَلى بابِ المَسجِدِ ، فَلَمّا دَخَلوا نَظَرَ إلَيهِم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أسَرَّ إلَىَّ ألفَ حَديثٍ فى كُلِّ حَديثٍ ألفُ باب ، لِكُلِّ بابٍ ألفُ مِفتاح : وإنّي سَمِعتُ اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ يَقولُ : «يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَمِهِمْ» (6) وإنّي اُقسِمُ لَكُم بِاللّهِ ، لَيُبعَثَنَّ يَومَ القِيامَهِ ثَمانِيَهُ نَفَرٍ يُدعَونَ بِإِمامِهِم وهُوَ ضَبٌّ ، ولَو شِئتُ أن اُسَمِّيَهُم لَفَعَلتُ ! قالَ : فَلَقَد رَأَيتُ عَمرَو بنَ حُرَيثٍ قَد سَقَطَ كَما تَسقُطُ السَّعَفَهُ حَياءً ولَوما (7) . (8)

.

1- .كنز العمّال : ج 13 ص 165 ح 36500 نقلاً عن الإسماعيلى فى معجمه .
2- .الخصال : ص 651 ح 51 عن الأصبغ بن نباته و ح 52 ، بصائر الدرجات : ص 314 ح 3 كلاهما عن بكر بن حبيب عن الإمام الباقر عليه السلام و ح 4 عن الأصبغ بن نباته .
3- .الحِيره : مدينه جاهليّه ، كثيره الأنهار ، وهى عن الكوفه على نحو فرسخ ، وكانت منازل آل النعمان بن المنذر (تقويم البلدان : ص 299) .
4- .الخَوَرْنَق : قصر بحيرَه الكوفه ، بناه النعمان بن امرئ القيس (تاج العروس : ج 13 ص 113 «خرنق») .

5- .يجمع : أى يصلّى ، أو يصلّون صلاه الجمعه (النهايه : ج 1 ص 297 «جمع») .
6- .الإسراء : 71 .
7- .الخصال : ص 644 ح 26 ، الاختصاص : ص 283 ، بصائر الدرجات : ص 306 ح 15 .
8- .وردت أحاديث «الألف باب» بطرق مختلفه وبنقول كثيره ، ومن جملتها ما ورد فى الخصال : ص 642 652 حيث ذكر فيه أكثر من ثلاثين روايه ، وبصائر الدرجات : ص 302 315 وبحار الأنوار : ج 40 ص 127 151 .

1 / 6 هزار حدیث به وی آموخت

کنز العمّال به نقل از ابن عبّاس : ایشان (پیامبر خدا) هزار هزار کلمه به علی علیه السلام آموخت که هر کلمه ای [راه] هزار کلمه را می گشود .

1 / 6هزار حدیث به وی آموختامام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، هزار حدیث به من فرمود که هر حدیثی هزار باب داشت .

الخصال به نقل از اَصبغ بن نُباته : امیر مؤمنان به ما دستور رفتن از کوفه به مدائن داد . روز یکشنبه حرکت کردیم . عمرو بن حُرَیث با هفت نفر دیگر ، سرپیچی کردند و عازم جایی در منطقه حیره به نام «خَوَرنَق» شدند و گفتند : گردش می کنیم و چون روز چهارشنبه شد ، به راه می افتیم و پیش از نماز جمعه ، به علی می پیوندیم . در حالی که آنان مشغول خوردن غذا بودند ، ناگاه سوسماری در برابرشان پیدا شد که آن را صید کردند . عمرو بن حُرَیث ، سوسمار را گرفت و دست او را بالا آورد و گفت : این ، امیر مؤمنان است . با وی بیعت کنید ! هر هفت نفر بیعت کردند و عمرو ، هشتمین نفرشان بود . شب چهارشنبه ، حرکت کردند و روز جمعه ، هنگامی به مدائن رسیدند که امیر مؤمنان ، خطبه می خوانْد . آنان از هم جدا نشدند و با هم بودند تا آن که به درِ مسجد رسیدند . وقتی وارد شدند ، امیر مؤمنان به آنان نگاهی کرد و فرمود : «ای مردم ! پیامبر خدا ، هزار حدیث در گوش من گفت که هر حدیثی ، هزار در داشت و برای هر دری ، هزار کلید بود و من این سخن خداوند عز و جل را که می فرماید : «روزی که هر گروهی را با امامشان فرا می خوانیم » شنیدم و برای شما به خدا قسم یاد می کنم که به یقین ، در روز قیامت ، هشت نفر به همراه امامشان که سوسماری باشد ، برانگیخته خواهند شد ، و اگر می خواستم آنان را نام ببرم ، نام می بردم» . عمرو بن حُرَیث را دیدم که از خجالت و [از ترس]سرزنش ، همچون شاخه نخل ، سر فرو افکنده است (1) .

.

1- .احادیث «هزار باب (یا حرف یا کلمه یا حدیث)» با اَسناد مختلف و عبارات متنوّع ، نقل شده اند، از جمله در : الخصال: ص 642652 (بیش از

سى روايت) ، بصائر الدرجات : ص 302315 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 127 151 .

1 / 7إملاءُ النَّبِىِّ وكِتابَهُ عَلِيٌّالإمام علىّ عليه السلام :إنَّ كُلَّ آيَهٍ أنزَلَهَا اللّهُ جَلَّ وعَلا عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عِندى بِإملاءِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخَطِّ يَدى ، وتَأويلُ كُلِّ آيَهٍ أنزَلَهَا اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وكُلُّ حَرامٍ وحَلالٍ ، أو حَدٍّ أو حُكمٍ ، أو شَىءٍ تَحتاجُ إلَيهِ الاُمَّهُ إلى يَومِ القِيامَهِ مَكتوبٌ بِإملاءِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخَطِّ يَدى ، حَتّى أرشُ الخَدشِ . (1)

الإمام الحسن عليه السلام :إنَّ العِلمَ فينا ، ونَحنُ أهلُهُ ، وهُوَ عِندَنا مَجموعٌ كُلُّهُ بِحَذافيرِهِ ، وإنَّهُ لا يَحدُثُ شَىءٌ إلى يَومِ القِيامَهِ حَتّى أرشُ الخَدشِ إلّا وهُوَ عِندَنا مَكتوبٌ بِإملاءِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخَطِّ عَلِىٍّ عليه السلام بِيَدِهِ . (2)

العلل لابن حنبل عن عبد الرّحمن بن أبى لِيلى :سَأَلتُ الحَسَنَ بنَ عَلِىٍّ عَن قَولِ عَلِىٍّ فِى الخِيارِ ، فَدَعا بِرَبعَهٍ (3) ، فَأَخرَجَ مِنها صَحيفَهً صَفراءَ مَكتوبٌ فيها قَولُ عَلِىٍّ فِى الخِيارِ . (4)

.

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 356 ح 56 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 657 ح 11 كلاهما عن سليم بن قيس .
2- .الاحتجاج : ج 2 ص 63 ح 155 ، العدد القويّه : ص 50 ح 61 كلاهما عن عبد اللّه بن جعفر، بحار الأنوار : ج44 ص100 ح9.
3- .ربعه : إناء مربّع (لسان العرب : ج 8 ص 107 «ربع») .
4- .العلل لابن حنبل : ج 1 ص 346 ح 639 .

1 / 7 املای پیامبر و نوشتن علی

1 / 7املای پیامبر و نوشتن علیامام علی علیه السلام :هر آیه ای که خداوند عز و جل بر محمّد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده است ، با املای پیامبر خدا و دست خطّ خودم ، نزد من است و [همچنین]تأویل هر آیه ای که خدا بر محمّد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده ، و هر حرام و حلالی ، یا هر حد و حکمی ، یا هر چیزی که امّت تا روز قیامتْ بدان نیازمند خواهد شد ، به املای پیامبر خدا و دست خطّ من ، موجود است ، حتّی دیه یک خَراش .

امام حسن علیه السلام :دانش در بین ماست و ما اهل دانشیم و مجموعه دانش با تمام شاخه های آن ، نزد ماست و چیزی تا روز قیامت ، پیدا نخواهد شد ، حتی دیه یک خراش ، جز آن که به املای پیامبر خدا و دست خطّ علی علیه السلام نوشته شده و نزد ماست .

العلل ، ابن حنبل به نقل از عبد الرّحمان بن ابی لیلی : از حسن بن علی علیهماالسلامدرباره نظر علی علیه السلام درموضوع [احکام]اختیار [فسخ معامله] پرسیدم . ظرف چهارگوشی خواست و از درون آن ، کتابی زرد رنگ بیرون آورد که نظر علی علیه السلام درباره [احکام] اختیار ، در آن ، نوشته شده بود .

.

الإمام الباقر عليه السلام :فى كِتابِ عَلِىٍّ عليه السلام كُلُّ شَىءٍ يُحتاجُ إلَيهِ حَتّى الخَدشُ وَالأَرشُ والهَرشُ . (1)

رجال النجاشى عن عُذافِرٍ الصَّيرفىّ :كُنتُ مَعَ الحَكَمِ بنِ عُتَيبَةَ عِندَ أبى جَعفَرٍ عليه السلام ، فَجَعَلَ يَسأَلُهُ ، وكانَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام لَهُ مُكرِما ، فَاختَلَفا فى شَىءٍ ، فَقالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام : يا بُنَىَّ ، قُم فَأَخرِج كِتابَ عَلِىٍّ عليه السلام . فَأَخرَجَ كِتابا مَدروجا عَظيما ، فَفَتَحَهُ وجَعَلَ يَنظُرُ حَتّى أخرَجَ المَسأَلَةَ . فَقالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام : هذا خَطُّ عَلِىٍّ عليه السلام وإملاءُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . وأقبَلَ عَلَى الحَكَمِ وقالَ : يا أبا مُحَمَّدٍ ، اِذهَب أنتَ وسَلَمَةُ وأبُو المِقدامِ حَيثُ شِئتُم يَمينا وشِمالاً ، فَوَاللّهِ لا تَجِدونَ العِلمَ أوثَقَ مِنهُ عِندَ قَومٍ كانَ يَنزِلُ عَلَيهِم جَبرَئيلُ عليه السلام . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :وَجَدنا فى كِتابِ عَلِىٍّ عليه السلام : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إذا مُنِعَتِ الزَّكاةُ مَنَعَتِ الأَرضُ بَرَكاتِها . (3)

تهذيب الأحكام عن محمّد بن مُسلِم :أقرَأَنى أبو جَعفَرٍ عليه السلام صَحيفَةَ كِتابِ الفَرائِضِ الَّتى هى إملاءُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخَطُّ عَلِىٍّ عليه السلام بِيَدِهِ ، فَإِذا فيها : إنّ السِّهامَ لا تَعولُ . (4)

.

1- .بصائر الدرجات : ص 164 ح 5 و ص 148 ح 6 وفيه «أرش الخدش والأرش» بدل «الخدش والأرش والهرش» و كلاهما عن عبد اللّه بن ميمون عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 26 ص 35 ح 59 .
2- .رجال النجاشى : ج 2 ص 261 ح 967 .
3- .الكافى : ج 3 ص 505 ح 17 عن أبى حمزه .
4- .تهذيب الأحكام : ج 9 ص 247 ح 959 ، عوالى اللآلى : ج 2 ص 152 ح 424 عن الصادقين عليهماالسلام نحوه .

امام باقر علیه السلام :در کتاب علی علیه السلام ، هر چیز مورد نیاز ، حتّی [حکم] خَراش و دیه زخم و زد و خورد ، وجود دارد .

رجال النجاشی به نقل از عُذافِر صَیرُفی : من با حَکم بن عُتَیبه ، نزد امام باقر علیه السلام بودم . وی شروع به پرسیدن کرد و امام باقر علیه السلام به او احترام می گذاشت و بزرگش می شمرد . درباره چیزی با هم اختلاف پیدا کردند که امام باقر علیه السلام [به فرزندش]فرمود : «پسرم ! برخیز و کتاب علی علیه السلام را بیاور» . فرزند ایشان کتاب طبقه بندی شده بزرگی را آورد ، امام علیه السلام کتاب را گشود و در آن نگریست تا این که [پاسخ] مسئله را از آن به دست آورد . سپس فرمود : «این ، دست خطّ علی علیه السلام و املای پیامبر خداست» . آن گاه رو به حَکم کرد و فرمود : «ای ابو محمّد ! تو ، سَلَمه و ابو المِقدام ، به هر سویی چپ یا راست که می خواهید ، بروید ؛ ولی سوگند به خدا ، دانشی نخواهید یافت که مطمئن تر از دانش کسانی باشد که جبرئیل علیه السلام بر آنان نازل می شود» .

امام باقر علیه السلام :در کتاب علی علیه السلام یافتیم که پیامبر خدا فرمود : «هر گاه پرداخت زکاتْ قطع شود ، زمین ، برکات خود را قطع می کند» .

تهذیب الأحکام به نقل از محمّد بن مسلم : امام باقر علیه السلام صفحه ای از کتاب فرائض را که کتابی با املای پیامبر خدا و به خطّ علی علیه السلام بود ، به من نشان داد ، و از جمله ، در آن چنین آمده بود : «از سهم ارث کم گذاشته نمی شود» .

.

الکافی عن أبی الجارود (1) عن الإمام الباقر علیه السلام :الکافی عن أبی الجارود (2) عن الإمام الباقر علیه السلام : إنَّ الحُسَینَ بنَ عَلِیٍّ علیهماالسلام لَمّا حَضَرَهُ الَّذی حَضَرَهُ ، دَعَا ابنَتَهُ الکُبری فاطِمَةَ بِنتَ الحُسَینِ علیه السلام فَدَفَعَ إلَیها کِتابا مَلفوفا ووَصِیَّةً ظاهِرَةً ، وکانَ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ علیهماالسلاممَبطونا مَعَهُم لایَرَونَ إلّا أنَّهُ لِما بِهِ ، فَدَفَعَت فاطِمَةُ الکِتابَ إلی عَلِیِّ بنِ الحُسَینِ علیه السلام ، ثُمَّ صارَ واللّهِ ذلِکَ الکِتابُ إلَینا یا زِیادُ . قالَ : قُلتُ : ما فی ذلِکَ الکِتابِ جَعَلَنِی اللّهُ فِداکَ ؟ قالَ : فیهِ وَاللّهِ ما یَحتاجُ إلَیهِ وُلدُ آدَمُ مُنذُ خَلَقَ اللّهُ آدَمَ إلی أن تَفنَی الدُّنیا ، وَاللّهِ إنَّ فیهِ الحُدودِ ، حَتّی إنَّ فیهِ أرشَ الخَدشِ . (3)

الأمالی للطوسی عن یعقوب بن میثم التمّار مولی علیّ بن الحسین علیهماالسلام :دَخَلتُ عَلی أبی جَعفَرٍ علیه السلام فَقُلتُ لَهُ : جُعِلتُ فِداکَ یَا بنَ رَسولِ اللّهِ ، إنّی وَجَدتُ فی کُتُبِ أبی أنَّ عَلِیّا علیه السلام قالَ لِأَبی مَیثَمٍ : ... إنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وهُوَ یَقولُ : «إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» (4) ، ثُمَّ التَفَتَ إلَیَّ وقالَ : هُم وَاللّهِ أنتَ وشیعَتُکَ یا عَلِیُّ ، ومیعادُکَ ومیعادُهُمُ الحَوضُ غَدا ، غُرّا مُحَجَّلینَ مُکتَحِلینَ مُتَوَّجینَ . فَقالَ أبو جَعفَرٍ علیه السلام : هکَذا هُوَ عِیاناً فی کِتابِ عَلِیٍّ علیه السلام . 5

.

1- .هو زیاد بن المنذر الهمدانی الأعمی .
2- .الکافی : ج 1 ص 303 ح 1 ، بصائر الدرجات : ص 148 ح 9 ، الإمامه والتبصره : ص 197 ح 51 .
3- .البیّنه : 7 .
4- .الأمالی للطوسی : ص 405 ح 909 ، تأویل الآیات الظاهره : ج 2 ص 831 ح 4 نحوه ، بحار الأنوار : ج 68 ص 25 ح 46 .

الکافی به نقل از ابو جارود ، از امام باقر علیه السلام : چون هنگام شهادت حسین بن علی علیهماالسلامفرا رسید ، دختر بزرگ خود ، فاطمه را فرا خواند و کتابی سربسته و وصیّتی سرگشاده به وی داد . علی بن حسین علیهماالسلام نیز با آنان همراه بود و به دل دردِ سختی دچار شده بود که گمان نمی کردند جان سالم به در بَرَد . فاطمه آن کتاب را به علی بن حسین علیهماالسلام داد ، و سوگند به خدا ای زیاد! ، که آن کتاب ، به دست ما رسیده است . [ابو جارود می گوید : «گفتم : فدایت شوم! در آن کتاب ، چه چیزی هست؟» . فرمود :]سوگند به خدا ، هر آنچه که آدمی زادگان از روز آفرینش آدم علیه السلام تا پایان دنیا بدان نیازمندند ، در آن آمده است . سوگند به خدا ، در آن ، [احکام]حدود هست . حتی جریمه خَراش هم در آن آمده است .

الأمالی ، طوسی به نقل از یعقوب بن میثم تمّار ، از آزاد شدگان علی بن حسین علیهماالسلام: نزد امام باقر علیه السلام رفتم و به وی گفتم : فدایت شوم ، ای پسر پیامبر! من در نوشته های پدرم دیدم که علی علیه السلام به پدرم میثم گفته بود ... : شنیدم پیامبر خدا [این آیه را]می خوانْد : «آنان که ایمان آوردند و کار شایسته کردند ، آنان بهترین مردم هستند» ، سپس رو به من کرد و فرمود : «سوگند به خدا ای علی! که آنان ، تو و پیروانت هستید . وعده دیدار تو و آنان ، فردا در کنار حوض است ، که نورانی چهره و سرمه به چشم و تاج بر سر ، خواهید بود» . امام باقر علیه السلام فرمود : این مطلب ، در کتاب علی علیه السلام به طور دقیق ، همین گونه آمده است .

.

الإمام الصادق عليه السلام :دَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام ودَعا بِدَفتَرٍ ، فَأملى عَلَيهِ رَسولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِما بَطنَهُ . (1)

عنه عليه السلام :إنَّ عِندَنا ما لا نَحتاجُ مَعَهُ إلَى النّاسِ ، وإنَّ النّاسَ لَيَحتاجونَ إلَينا . وإنَّ عِندَنا كِتابا إملاءُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخَطُّ عَلِيٍّ عليه السلام ، صَحيفَةً فيها كُلُّ حَلالٍ وحَرامٍ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :لَو ثُنِيَت لِىَ الوِسادَةُ وعُرِفَ لى حَقّى لَأَخرَجتُ لَهُم مُصحَفا كَتَبتُهُ وأملاهُ عَلَىَّ رَسولُ اللّهِ . (3)

الكافى عن مُعَلَّى بن خُنَيس:كُنتُ عِندَ أبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام إذ أقبَلَ مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللّهِ (4) فَسَلَّمَ ثُمَّ ذَهَبَ ، فَرَقَّ لَهُ أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام ودَمَعَت عَيناهُ ، فَقُلتُ لَهُ : لَقَد رَأَيتُکَ صَنَعتَ بِهِ ما لَم تَكُن تَصنَعُ ! قالَ : رَقَقتُ لَهُ لِأَنَّهُ يُنسَبُ إلى أمرٍ لَيسَ لَهُ ، لَم أَجِدهُ فى كِتابِ عَلِيٍّ عليه السلام مِن خُلَفاءِ هذِهِ الاُمَّهِ ولا مِن مُلوكِها . (5)

الكافى عن عبد الرحمن بن أبى عبد اللّه :سَأَلتُ أبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام عَن جَنائِزِ الرِّجالِ وَالنِّساءِ إذَا اجتَمَعَت ، فَقالَ : يُقَدِّمُ الرِّجالُ فى كِتابِ عَلِيٍّ عليه السلام . (6)

.

1- .الاختصاص : ص 275 عن حنان بن سدير ، بحار الأنوار : ج 39 ص 152 ح 5 .
2- .الكافى : ج 1 ص 241 ح 6 عن بكر بن كرب الصيرفى .
3- .المناقب لابن شهرآشوب : ج 2 ص 41 عن جبله بن سحيم عن أبيه ، بحار الأنوار : ج 40 ص 155 .
4- .هو محمّد بن عبد اللّه بن الحسن بن الحسن بن أمير المؤمنين علىّ عليه السلام (راجع قاموس الرجال ، طبعه مركز نشر الكتاب : ج 8 ص 241 ومعجم رجال الحديث : ج 16 ص 235 الرقم 11083) .
5- .الكافى : ج 8 ص 395 ح 594 ، بصائر الدرجات : ص 168 ح 1 .
6- .الكافى : ج 3 ص 175 ح 6 ، الاستبصار : ج 1 ص 472 ح 1826 .

امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا ، علی علیه السلام را خواست و دفتری هم درخواست کرد و [مطالب]درون آن را به وی املا کرد .

امام صادق علیه السلام :به راستی که نزد ما چیزی است که با وجود آن ، نیازی به مردم پیدا نمی کنیم و این مردم اند که به ما نیاز پیدا می کنند . نزد ما کتابی است به املای پیامبر خدا و دست خطّ علی علیه السلام ؛ نوشته ای که در آن ، [حکم] هر حلال و حرامی هست .

امام علی علیه السلام :اگر مَسندی برای من نهاده شود و حقّم شناخته شود، نوشته ای برای شما خواهم آورد که پیامبر خدا آن را بر من املا کرد و من نوشتم.

الکافی به نقل از مُعَلَّی بن خُنَیس : در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که محمّد بن عبداللّه (1) آمد و سلام کرد و رفت . امام صادق علیه السلام نسبت به او دلسوزی کرد و چشمانش اشک آلود شد . به وی گفتم : دیدم که با او رفتاری کردی که معمولاً انجام نمی دهی؟ فرمود : «دلم برایش سوخت ؛ چون وی به کاری دست می زند که صلاحیتش را ندارد و در کتاب علی علیه السلام نیافتم که وی از خلیفگان و پادشاهان این امّت باشد» .

الکافی به نقل از عبد الرحمان بن ابی عبد اللّه : از امام صادق علیه السلام درباره نعش مردان و زنان ، در هنگامی که یک جا جمع آید ، پرسیدم . فرمود : «بر اساس کتاب علی علیه السلام ، مردان ، جلو قرار می گیرند» .

.

1- .از نوادگان امام حسن علیه السلام که ادّعای مهدویت کرد و کشته شد . او محمّد بن عبد اللّه بن حسن بن حسن بن امیر المؤمنین علی علیهماالسلام است .

أدب الإملاء والاستملاء عن اُمّ سلمه :دَعا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِأديمٍ وعَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ رضى الله عنهعِندَهُ ، فَلَم يَزَلِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُملى وعَلِىٌّ يَكتُبُ حَتّى مَلَأَ بَطنَ الأديمِ وظَهرَهُ وأكارِعَهُ . (1)

الإمامه والتبصره عن اُمّ سلمه :أقعَدَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام فى بَيتِهِ ، ثُمَّ دَعا بِجِلدِ شاهٍ ، فَكَتَبَ فيهِ حَتّى أكارِعَهُ . (2)

.

1- .أدب الإملاء والاستملاء : ص 12 .
2- .الإمامه والتبصره : ص 174 ح 28 ، بصائر الدرجات : ص 163 ح 4 وفيه «ملأ أكارعه» بدل «أكارعه» .

أدب الإملاء والاستملاء به نقل از اُمّ سلمه : پیامبر خدا ، پوستی را خواست و علی بن ابی طالب علیه السلام نزد وی بود . پیامبر خدا ، پیوسته املا می کرد و علی علیه السلام می نوشت تا آن که پشت و رو و جای دست ها و پاهای پوست ، [از نوشته]پُر شد .

الإمامه والتبصره به نقل از اُمّ سلمه : پیامبر خدا ، علی علیه السلام را در اتاقش نشاند . سپس پوست گوسفندی خواست و [علی علیه السلام] در [تمام] آن [پوست] ، حتّی در جای دست ها و پاها نوشت .

.

الفصل الثانی : المنزله العلمیّه2 / 1بابُ عِلمِ النَّبِیِّرسول اللّه صلی الله علیه و آله :أنَا مَدینَهُ العِلمِ وعَلِیٌّ بابُها ، فَمَن أرادَ العِلمَ فَلیَأتِ البابَ . (1)

عنه صلی الله علیه و آله :أنَا مَدینَهُ العِلمِ وعَلِیٌّ بابُها ، فَمَن أرادَ المَدینَهَ فَلیَأتِ البابَ . (2)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 138 ح 4639 ، المناقب لابن المغازلی : ص 80 ح 120 کلاهما عن جابر بن عبد اللّه و ص 81 ح 121 ، المعجم الکبیر : ج 11 ص 55 ح 11061 ، تاریخ بغداد : ج 4 ص 348 ح 2186 و ج 11 ص 49 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 379 ح 8977 و ص 381 ح 8981 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 95 ح 3789 ، المناقب للخوارزمی : ص 83 ح 69 والثمانیه الأخیره عن ابن عبّاس ، الاستیعاب : ج 3 ص 205 الرقم 1875 ؛ صحیفه الإمام الرضا علیه السلام : ص 123 ح 82 عن أحمد بن عامر الطائی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله ، الاحتجاج : ج 1 ص 196 ح 37 عن أبان عن الإمام الصادق علیه السلام عن عمّار بن یاسر ، شرح الأخبار : ج 1 ص 89 ح 2 عن ابن عبّاس ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 34 .
2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 137 ح 4637 و ح 4638 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 379 ح 8978 کلّها عن ابن عبّاس و ص 383 ح 8985 وفیه «الدار» بدل «المدینه» ، تاریخ بغداد : ج 2 ص 377 ح 887 وفیه «البیت» بدل «المدینه» ، الفردوس : ج 1 ص 44 ح 106 والثلاثه الأخیره عن جابر ، کنز العمّال : ج 13 ص 148 ح 36463 ؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 1 ص 233 ح 1 عن الریّان بن الصلت ، تحف العقول : ص 430 کلاهما عن الإمام الرضا علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله ، الفصول المختاره : ص 220 ، الصراط المستقیم : ج 2 ص 19 ، عوالی اللآلی : ج 4 ص 123 ح 205 .

فصل دوم : جایگاه علمی

2 / 1 دروازه دانش پیامبر

فصل دوم : جایگاه علمی2 / 1دروازه دانش پیامبرپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است . آن که دانش می خواهد ، باید از [این]دروازه در آید .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است . آن که آهنگ [ورود به]شهر دارد ، باید از [این] دروازه به آن ، در آید .

.

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا مَدينَةُ العِلمِ وعَلِىٌّ بابُها ، فَمَن أرادَ العِلمَ فَليَأتِ بابَ المَدينَهِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا مَدينَةُ العِلمِ وعَلِىٌّ بابُها ، فَمَن أرادَ البابَ فَليَأتِ عَلِيّا . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنَا مَدينَةُ العِلمِ وأنتَ البابُ ، كَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ يَصِلُ إلَى المَدينَهِ إلّا مِنَ البابِ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا مَدينَةُ العِلمِ و عَلىٌّ بابُها ، ولَن تُدخَلَ المَدينَةُ إلّا مِن بابِها . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا مَدينَةُ العِلمِ وعَلِىٌّ بابُها ، وهَل تُدخَلُ المَدينَةُ إلّا مِن بابِها . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا مَدينَةُ العِلمِ وعَلِىٌّ بابُها ، فَمَن أرادَ العِلمَ فَليَقتَبِسهُ مِن عَلِىٍّ . (6)

عنه صلى الله عليه و آله :أنا دارُ العِلمِ وعَلِىٌّ بابُها . (7)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 378 ح 8976 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 359 كلاهما عن الصنابحى عن الإمام علىّ عليه السلام .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 380 ح 8979 ، تذكره الحفّاظ : ج 4 ص 1231 ح 1047 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 98 ح 67 كلّها عن ابن عبّاس .
3- .المناقب لابن المغازلى : ص 85 ح 126 ؛ الأمالى للطوسى : ص 578 ح 1194 ، العمده : ص 294 ح 486 كلّها عن محمّدبن عبداللّه اللاحقى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 20 ، نهج الإيمان : ص 342 .
4- .الخصال : ص 574 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام ، المجازات النبويّه : ص 207 ح 166 ، مائه منقبه : ص 64 ح 18 عن ابن عبّاس وفيه «تؤتى» بدل «تدخل» ، كفايه الأثر : ص 184 عن اُمّ سلمه وفيه «وما تؤتى» بدل «لن تدخل» ؛ المناقب لابن المغازلى : ص 82 ح

122 عن جرير عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «لا تؤتى البيوت إلّا من أبوابها» بدل «لن تدخل ...» .
5- .التوحيد : ص 307 ح 1 ، الاختصاص : ص 238 ، الأمالى للصدوق : ص 425 ح 560 كلّها عن الأصبغ بن نباته عن الإمام الحسن عليه السلام و ص 655 ح 891 عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، تفسير فرات : ص 265 ح 360 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيهما «تؤتى» بدل «تدخل» .
6- .الإرشاد : ج 1 ص 33 عن أبى سعيد الخدرى ، بحار الأنوار : ج 40 ص 203 ح 7 .
7- .ذخائر العقبى : ص 142 ، الرياض النضره : ج 3 ص 159 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 170 ح 482 كلّها عن الإمام علىّ عليه السلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است . آن که دانش می خواهد ، باید از دروازه شهر ، وارد شود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است . آن که می خواهد از دروازه [شهر] وارد شود ، نزد علی برود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! من شهر دانشم و تو دروازه آنی . آن که می پندارد از راهی جز این دروازه به شهر دست خواهد یافت ، دروغ گفته است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است ، و به شهر ، جز از دروازه آن ، وارد نمی شوند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است ، و آیا به شهر ، جز از دروازه آن ، داخل می شوند؟!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است . آن که دانش می خواهد ، باید از علی پرتو بگیرد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من خانه دانشم و علی ، درِ آن [خانه] است .

.

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ بابُ عِلمى ، ومُبَيِّنٌ لِاُمَّتى ما اُرسِلتُ بِهِ مِن بَعدى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا ميزانُ العِلمِ وعَلِىٌّ كَفَّتاهُ . (2)

راجع : ج 8 ص 156 (باب الجنّه) .

2 / 2بابُ حِكمَهِ النَّبِيِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :أنَا مَدينَهُ الحِكمَهِ وعَلِىٌّ بابُها ، فَمَن أرادَ الحِكمَهَ فَليَأتِ البابَ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا مَدينَهُ الحِكَمِ أوِ الحِكمَهِ وعَلِىٌّ بابُها ، فَمَن أرادَ المَدينَهَ فَليَأتِ بابَها . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ! أنَا مَدينَهُ الحِكمَهِ وعَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ بابُها ، ولَن تُؤتَى المَدينَهُ إلَّا مِن قِبَلَ البابِ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنا مَدينَهُ الحِكمَهِ وأنتَ بابُها ، فَمَن أتَى المَدينَهَ مِن البابِ وَصَلَ . (6)

.

1- .الفردوس : ج 3 ص 65 ح 4181 عن أبى ذرّ ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 240 ح 672 عن أبى الدرداء ، كنز العمّال : ج 11 ص 614 ح 32981 ؛ كنز الفوائد : ج 2 ص 67 ، كشف اليقين : ص 261 ح 289 كلاهما عن أبى ذرّ ، بحار الأنوار : ج 40 ص 76 ح 112 .
2- .الفردوس : ج 1 ص 44 ح 107 عن ابن عبّاس ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 242 ح 679 عن عبد اللّه ؛ الفضائل لابن شاذان : ص 130 عن أنس بن مالک والزبير بن العوّام ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 105 ح 10 عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، بحار الأنوار : ج 23 ص 139 ح 87 .
3- .تاريخ بغداد : ج 11 ص 204 ح 5098 ، المناقب لابن المغازلى : ص 86 ح 128 كلاهما عن ابن عبّاس ؛ الأمالى للطوسى : ص 483 ح 1055 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى ، عوالى اللآلى : ج 4 ص 123 ح 206 .

4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 382 ح 8984 عن جابر بن عبد اللّه ؛ الأمالى للصدوق : ص 619 ح 843 ، بشاره المصطفى : ص 230 كلاهما عن الريّان بن الصلت عن الإمام الرضا عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
5- .الأمالى للصدوق : ص 188 ح 197 عن عبد اللّه بن الفضل الهاشمى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام و ص342 ح 408 ، كمال الدين : ص 241 ح 65 كلاهما عن ابن عبّاس ، بشاره المصطفى : ص 24 عن عبد اللّه بن الفضل الهاشمى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، روضه الواعظين : ص 116 .
6- .تفسير فرات : ص 64 ح 29 عن علىّ بن سالم الأنصارى والحسين بن أبى العلاء وعاصم عن الإمام الصادق عليه السلام .

2 / 2 دروازه حکمت پیامبر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، دروازه دانش من است و پس از من ، آنچه را بدان فرستاده شده ام ، برای امّت من ، تبیین می کند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من ترازوی دانشم و علی ، دو کفّه آن است .

ر . ک : ج 8 ص 157 (دروازه بهشت است) .

2 / 2دروازه حکمت پیامبرپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر حکمتم و علی دروازه آن است . پس آن که حکمت می خواهد ، باید از دروازه درآید .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر حکمت ها (یا حکمت) هستم و علی ، دروازه آن است . پس آن که آهنگ شهر دارد ، باید از دروازه آن ، در آید .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم ! من شهر حکمتم و علی بن ابی طالب ، دروازه آن است . هرگز وارد شهر نمی شوند ، جز از جانب دروازه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! من شهر حکمتم و تو دروازه آنی . پس کسی که از دروازه وارد شود ، به شهر می رسد .

.

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا مَدينَةُ الحِكمَهِ وهِيَ الجَنَّهُ ، وأنتَ يا عَلِيُّ بابُها ، فَكَيفَ يَهتَدِى المُهتَدى إلَى الجَنَّهِ ؟ ! ولا يَهتَدى إلَيها إلّا مِن بابِها . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا دارُ الحِكمَهِ وعَلِيٌّ بابُها . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ، أنَا دارُ الحِكمَهِ وعَلِيٌّ مِفتاحُها ، ولَن يوصَلَ إلَى الدّارِ إلّا بِالمِفتاحِ ، وكَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ يُحِبُّنى ويُبغِضُ عَلِيّا . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :أنَا ميزانُ الحِكمَهِ وعَلِيٌّ لِسانُهُ . (4)

2 / 3خازِنُ عِلمِ النَّبِيِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ، منَ سَرَّهُ أن يَتَوالى وِلايَهَ اللّهِ فَليَقتَدِ بِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَإِنَّهُ خِزانَهُ عِلمى . (5)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : إنّى لَم أسأَلِ اللّهَ شَيئا إلّا أعطانيهِ ... وسَأَلتُهُ أن يَجعَلَکَ وَصِيّى ووارِثى وخازِنَ عِلمى ، فَفَعَلَ . (6)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 472 ح 632 ، الأمالى للطوسى : ص 431 ح 964 كلاهما عن جابر عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام ، مائه منقبه : ص 148 ح 94 عن أبى سعيد الخدرى ، روضه الواعظين : ص 134 .
2- .سنن الترمذى : ج 5 ص 637 ح 3723 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 635 ح 1081 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 378 ح 8975 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 64 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 359 كلّها عن الصنابحى ، المناقب لابن المغازلى : ص 87 ح 129 عن الصنابحى وكلّها عن الإمام علىّ عليه السلام وزاد فى آخره «فمن أراد الحكمه فليأتها» .
3- .الأمالى للصدوق : ص 434 ح 574 عن أبى الجارود عن الإمام الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
4- .كتاب «شرح ديوان منسوب به أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام » للميبدى (بالفارسيّه) : ص 2 نقلاً عن الرساله العقليّه للغزالى ، الغدير : ج 6 ص 80 .

5- .إرشاد القلوب : ص 293 عن ابن عبّاس .
6- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 815 ح 36 .

2 / 3 خزانه دارِ دانش پیامبر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من شهر حکمتم که همانا بهشت است و تو ای علی! دروازه آن هستی . چگونه رهرو به بهشت ، راه می برد؟ به سوی آن ، راه نمی بَرد ، مگر از دروازه آن .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من خانه حکمتم و علی ، درِ آن [خانه] است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! من خانه حکمتم و علی ، کلید آن [خانه]است . جز با کلید ، به خانه نمی توان رسید . آن که می پندارد مرا دوست دارد ، در حالی که با علی دشمنی می ورزد ، دروغ گفته است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من ترازوی حکمتم و علی شاهین آن است .

2 / 3خزانه دارِ دانش پیامبرپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! آن که پیوند با ولایت الهی شادمانش می کند ، به علی بن ابی طالب اقتدا کند ؛ چرا که او خزانه دارِ دانش من است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : من چیزی از خدا نخواستم ، مگر آن که آن را به من عطا نمود . . . از او خواستم که تو را وصی ، وارث و خزانه دار دانش من قرار دهد ، و او چنین کرد .

.

الإمام علىّ عليه السلام :أنَا بابُ مَدينَهِ العِلمِ وخازِنُ عِلمِ رَسولِ اللّهِ ووارِثُهُ . (1)

عنه عليه السلام :لَقَد عُلِّمتُ الكِتابَ ، ولَقَد عَهِدَ إلَىَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ما كانَ وما يَكونُ ، وأنَا أخو رَسولِ اللّهِ وخازِنُ عِلمِهِ . (2)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : هذا وَصِيّى وخَليفَتى مِن بَعدى ، وخازِنُ سِرّى . (3)

الأمالى للصدوق عن أبى اُمامَه :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام إذا قالَ شَيئا لَم نَشُكَّ فيهِ ، وذلِكَ إنّا سَمِعنا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : خازِنُ سِرّى بَعدى عَلِىٌّ . (4)

2 / 4عَيبَهُ عِلمِ النَّبِيِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ عَيبَهُ عِلمى . (5)

عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : هُوَ عَيبَهُ عِلمى . (6)

عنه صلى الله عليه و آله :هذا عَلِىٌّ أميرُ المُؤمِنينَ ، وسَيِّدُ المُسلِمينَ ، وعَيبَهُ عِلمى . (7)

.

1- .معانى الأخبار : ص 58 ح 9 ، بشاره المصطفى : ص 12 كلاهما عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام .
2- .مشارق أنوار اليقين : ص 51 عن أبى سعيد الخدرى ، بحار الأنوار : ج 26 ص 260 ح 37 .
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 105 عن عمر ، بحار الأنوار : ج 40 ص 122 ح 11 .
4- .الأمالى للصدوق : ص 641 ح 868 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 30 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 184 ح 66 .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 385 ح 8990 عن ابن عبّاس ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 205 ح 533 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 32 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 10 عن اُمّ سلمه .

6- .المناقب للخوارزمى : ص 87 ح 77 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 332 ح 257 كلاهما عن عبد اللّه ، كفايه الطالب : ص 312 عن سعيد بن زيد ؛ علل الشرائع : ص 66 ح 3 عن ابن عبّاس ، اليقين : ص 290 ح 104 عن الرعلى عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وعن زيد بن علىّ ، الفضائل لابن شاذان : ص 6 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد اللّه .

7- .المناقب للخوارزمى : ص 142 ح 163 ، كفايه الطالب : ص 168 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 150 ح 113 ؛ اليقين : ص 383 ح 137 كلّها عن ابن عبّاس ، تفسير فرات : ص 545 ح 700 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .

2 / 4 صندوق دانش پیامبر

امام علی علیه السلام :من دروازه شهر دانش ، و خزانه دار و میراث بَر دانش پیامبر خدا هستم .

امام علی علیه السلام :کتاب خدا را آموختم . پیامبر خدا ، [دانشِ] آنچه را که بوده و خواهد شد ، به من سپرد . من ، برادر پیامبر و خزانه دار دانش او هستم .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : این مرد ، پس از من ، وصی و جانشین من ، و نگاهبان راز من است .

الأمالی ، صدوق به نقل از ابو اُمامه : هر گاه علی علیه السلام چیزی می گفت ، در آن ، تردید روا نمی داشتیم ؛ به سبب آن که از پیامبر خدا شنیدیم که می فرمود : «علی ، پس از من ، نگاهبان راز من است» .

2 / 4صندوق دانش پیامبرپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، صندوق دانش من است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام : او صندوقِ دانش من است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :این علی ، امیر مؤمنان ، سرور مسلمانان ، و صندوق دانش من است .

.

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالُهُ جَعَلَ عَلِيّا وَصِيّى ، ومَنارَ الهُدى بَعدى ، ومَوضِعَ سِرّى ، وعَيبَةَ عِلمى . (1)

2 / 5وارِثُ عِلمِ النَّبِيِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ ... وارِثُ عِلمى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ وارِثُ عِلمى ، وأنتَ الإِمامُ وَالخَليفَةُ بَعدى ، تُعَلِّمُ النّاسَ بَعدى ما لا يَعلَمونَ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ وارِثُ عِلمى ، ومَعدِنُ حُكمى ، وَالإِمامُ بَعدى . (4)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : لِتَهنِكَ الحِكمَةُ ، لِيَهنِكَ العِلمُ يا أبَا الحَسَنِ ، وأنتَ وارِثُ عِلمى ، وَالمُبَيِّنُ لِاُمَّتى مَا اختَلَفَت فيهِ مِن بَعدى . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :لَيسَ أحَدٌ مِن اُمَّتى يَعلَمُ جَميعَ عِلمى غَيرُ عَلِىٍّ ، وإنَّ اللّهَ جَلَّ وعَزَّ عَلَّمَنى عِلما لا يَعلَمُهُ غَيرى ، وعَلَّمَ مَلائِكَتَهُ ورُسُلَهُ عِلما ، فَكُلَّما عَلَّمَهُ مَلائِكَتَهُ ورُسُلَهُ فَأنَا أعلَمُهُ ، وأمَرَنِى اللّهُ أن اُعَلِّمَهُ إيّاهُ ، فَفَعَلتُ ، فَلَيسَ أحَدٌ مِن اُمَّتى يَعلَمُ جَميعَ عِلمى وفَهمى وحِكمَتى غَيرُهُ . (6)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 359 ح 443 ، بشاره المصطفى : ص 33 كلاهما عن عبد الرحمن بن كثير عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

2- .الأمالى للصدوق : ص 383 ح 489 ، بشاره المصطفى : ص 54 كلاهما عن ابن عبّاس ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 75 عن أبى موسى الضرير البجلى عن أبى الحسن عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وزاد فى آخره «وحكمتى وسرّى وعلانيتى» ، كفايه الأثر : ص 121 عن عمّار ، مشارق أنوار اليقين : ص 52 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 397 ح 17 عن ابن عبّاس وراجع كمال الدين : ص 310 ح 1 وعيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 44 ح 2 .

3- .كفايه الأثر : ص 132 عن عمران بن حصين .
4- .كفايه الأثر : ص 167 عن داوود بن أبى عوف ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 154 كلاهما عن الإمام الحسن عليه السلام .
5- .الأمالى للطوسى : ص 492 ح 1077 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 355 كلاهما عن جابر بن عبد اللّه وابن عبّاس ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 13 عن اُبىّ .
6- .كمال الدين : ص 263 ح 10 ، إرشاد القلوب : ص 419 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 566 ح 1 «وفيه فقهى» بدل «حِكمتى» و كلّها عن سلمان الفارسى .

2 / 5 وارث دانش پیامبر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل علی را وصیّ من و مشعل هدایتِ پس از من ، و جایگاه راز من ، و صندوق دانش من قرار داد .

2 / 5وارث دانش پیامبرپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو . . . وارث دانش منی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو وارث دانش منی . تو پس از من ، امام و جانشینی . بعد از من ، آنچه را مردم نمی دانند ، به آنان می آموزی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : ای علی! تو وارث دانش من ، و معدن حکمت های من و امام پس از منی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : حکمت ، بر تو مبارک باشد! دانش ، مبارکت باد ، ای ابو الحسن! تو وارثِ دانش من ، و تبیین کننده آن چیزهایی هستی که امّتم پس از من در آنها اختلاف می کنند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در بین امّت من ، کسی جز علی نیست که همه دانش من را بداند . خداوند عز و جل ، دانشی را به من آموخت که کسی جز من آن را نمی داند ، و به فرشتگان و فرستادگانش دانشی [دیگر]آموخت . هر آنچه را به فرشتگان و فرستادگانش آموخت ، من می دانم ، و خداوند ، فرمان داد که آن را به علی بیاموزم ، و من چنین کردم . بنا بر این ، جز او ، کسی از امّت من نیست که همه دانش و فهم و حکمت مرا بداند .

.

عنه صلى الله عليه و آله يَومَ الغَديرِ : مَعاشِرَ النّاسِ ، ما مِن عِلمٍ إلّا وقَد أحصاهُ اللّه فِيَّ ، وكُلُّ عِلمٍ عَلِمتُ فَقَد أحصَيتُهُ فى إمامِ المُتَّقينَ ، وما مِن عِلمٍ إلّا عَلَّمتُهُ عَلِيّا ، وهُوَ الإِمامُ المُبينُ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله فى عَلِيٍّ عليه السلام : فَقَلِّدوهُ دينَكُم ، وأطيعوهُ فى جَميعِ اُمورِكُم ؛ فَإِنَّ عِندَهُ جَميعَ ما عَلَّمَنِى اللّهُ عَزَّوجَلَّ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :فَوَعِزَّةِ رَبّى ، ما عَلَّمَنى رَبّى شَيئا إلّا عَلَّمتُهُ عَلِيّا ، وإنَّهُ بِطُرُقِ السَّماءِ أعرَفُ مِنهُ بِطُرُقِ الأَرضِ . (3)

الكافى عن حمران بن أعين عن الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ جَبرَئيل عليه السلام أتى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِرُمّانَتَينِ ، فَأَكَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إحداهُما وكَسَرَ الاُخرى بِنِصفَينِ ، فَأَكَلَ نِصفا وأطعَمَ عَلِيّا نِصفا . ثُمَّ قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا أخى ، هَل تَدرى ما هاتانِ الرُّمّانَتانِ ؟ قالَ : لا . قالَ : أمَّا الاُولى فَالنُّبُوَّةُ ، لَيسَ لَكَ فيها نَصيبٌ ، وأمَّا الاُخرى فَالعِلمُ ، أنتَ شَريكى فيهِ . فَقُلتُ : أصلَحَكَ اللّهُ ، كَيفَ كانَ يَكونُ شَريكَهُ فيهِ ؟ قالَ : لَم يُعَلِّمِ اللّهُ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله عِلما إلّا وأمَرَهُ أن يُعَلِّمَهُ عَلِيّا عليه السلام . (4)

.

1- .الاحتجاج : ج 1 ص 144 ح 32 عن علقمه بن محمّد الحضرمى ، روضه الواعظين : ص 105 كلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام وراجع اليقين : ص 350 ح 127 .
2- .الغيبه للنعمانى : ص 71 ح 8 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 761 ح 25 كلاهما عن أبى الهيثم بن التيّهان وأبى أيّوب وعمّار وخزيمه بن ثابت ذو الشهادتين و ص 646 ح 11 ، الاحتجاج : ج 1 ص 344 ح 56 كلاهما عن زيد بن أرقم والبرّاء بن عازب وأبى ذرّ والمقداد وعمّار وزاد فى آخرهما «من علمه وحكمته» .
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 138 عن سلمان .
4- .الكافى : ج1 ص263 ح1 وح2 عن زراره و ح3 ، الاختصاص: ص 279 كلاهما عن محمّد بن مسلم وكلّها نحوه ، بصائر الدرجات : ص 292 ح 1 عن حمران وكلّها عن الإمام الباقر عليه السلام وراجع ص 293 ح 2 5 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر : ای مردم ! هیچ دانشی نیست ، مگر آن که خداوند ، در من فراهم آوَرْد ، و هر دانشی که آموختم ، آن را در پیشوای پرهیزگاران ، فراهم آوردم . هیچ دانشی نیست ، مگر آن که آن را به علی آموختم و اوست «امام مبین (پیشوای روشنگر)». (1)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : دینتان را از او بگیرید ، و در همه کارهایتان از او پیروی کنید ؛ چرا که هر آنچه خدا به من آموخت ، نزد او هست .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سوگند به عزّت پروردگارم که پروردگارم چیزی به من نیاموخت ، مگر آن که آن را به علی آموختم ، و او به راه های آسمان از راه های زمین ، آشناتر است .

الکافی به نقل از حُمران بن اَعیَن ، از امام صادق علیه السلام : جبرئیل علیه السلام دو انار برای پیامبر خدا آورد . پیامبر خدا ، یکی از آن دو را خودش خورد و دیگری را دو نیمه کرد . نیمی را خودش خورد و نیم دیگرش را به علی علیه السلام خوراند . آن گاه ، پیامبر خدا فرمود : «ای برادرم ! آیا می دانی این دو انار ، چه بودند؟». گفت : نه . فرمود : «اوّلی ، نبوّت بود که تو را در آن ، سهمی نیست و دیگری ، دانش بود ، که تو در آن ، شریک منی» . گفتم : خدا کارهایت را به سامان آورد ! چگونه ممکن است که علی علیه السلام شریک پیامبر صلی الله علیه و آله در علم باشد؟ [امام صادق علیه السلام] فرمود : «خداوند ، دانشی را به محمّد صلی الله علیه و آله نیاموخت ، مگر آن که به وی دستور داد آن را به علی علیه السلام بیاموزد» .

.

1- .اشاره ای است به آیه : «وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْنَهُ فِی إِمَامٍ مُّبِینٍ» (یس ، آیه 12) .

راجع : ج 2 ص 6 (أحاديث الوراثه) .

2 / 6وارِثُ عِلمِ النَّبِيّينَرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ كانَ هِبَةَ اللّهِ لِمُحَمَّدٍ ، ووَرِثَ عِلمَ الأَوصِياءِ ، وعِلمَ مَن كانَ قَبلَهُ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :سَلونى عَن أسرارِ الغُيوبِ ، فَإِنّى وارِثُ عُلومِ الأَنبِياءِ وَالمُرسَلينَ . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :لَمّا أن قَضى مُحَمَّدٌ نُبُوَّتَهُ ، وَاستَكمَلَ أيّامَهُ ، أوحَى اللّهُ تَعالى إلَيهِ أن يا مُحَمَّدُ قَد قَضَيتَ نُبُوَّتَکَ وَاستَكمَلتَ أيّامَکَ ، فَاجعَلِ العِلمَ الَّذى عِندَکَ وَالإِيمانَ وَالاِسمَ الأَكبَرَ وميراثَ العِلمِ وآثارَ عِلمِ النُّبُوَّهِ فى أهلِ بَيتِکَ عِندَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَإِنّى لَن أقطَعَ العِلمَ وَالإِيمانَ وَالاِسمَ الأَكبَرَ وميراثَ العِلمِ وآثَارَ عِلمِ النُّبُوَّهِ مِنَ العَقِبِ مِن ذُرِّيَّتِکَ كَما لَم أقطَعها مِن ذُرِّيّاتِ الأَنبِياءِ . (3)

الكافى عن علىّ بن النُّعمان رفعه عن الإمام الباقر عليه السلام :إنَّ اللّهَ عز و جل جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله سُنَنَ النَّبِيّينَ مِن آدَمَ وهَلُمَّ جَرّا إلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . قيلَ لَهُ : وما تِلكَ السُّنَنُ ؟ قالَ: عِلمُ النَّبِيّينَ بِأسرِهِ، وإنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله صَيَّرَ ذلِکَ كُلَّهُ عِندَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام . فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : يَا بنَ رَسولِ اللّهِ فَأَميرُ المُؤمِنينَ أعلَمُ أم بَعضُ النَّبِيّينَ ؟ فَقالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام : اِسمَعوا ما يَقولُ ! إنَّ اللّهَ يَفتَحُ مَسامِعَ مَن يَشاءُ ، إنّى حَدَّثتُهُ أنَّ اللّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آلِه عِلمَ النَّبِيّينَ وأنَّهُ جَمَعَ ذلِکَ كُلَّهُ عِندَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وهُوَ يَسأَلُنى أ هُوَ أعلَمُ أم بَعضُ النَّبِيّينَ ؟ ! (4)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 224 ح 2 عن عبد الرحمن بن كثير ، بصائر الدرجات : ص 121 ح 1 عن عبد الرحمن بن بكير الهجرى و ص 294 ح 10 ، الاختصاص : ص 279 كلاهما عن عبد اللّه بن بكير الهجرى وزاد فى آخرهما «من الأنبياء والمرسلين» وكلّها عن الإمام الباقر عليه السلام .
2- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 213 ح 17 .

3- .الكافى : ج 1 ص 293 ح 2 و ج 8 ص 117 ح 92 ، كمال الدين : ص 217 ح 2 ، بصائر الدرجات : ص 469 ح 3 كلّها عن أبى حمزه الثمالى وفيها «بيوتات» بدل «ذرّيّات» ، كفايه الأثر : ص 178 عن أبى خالد الكابلى عن الإمام زين العابدين عن أبيه عليهماالسلامعنه صلى الله عليه و آله نحوه .

4- .الكافى : ج 1 ص 222 ح 6 ، بصائر الدرجات : ص 117 ح 12 ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 797 ح 6 عن الحسين بن علوان عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه .

2 / 6 وارث دانش پیامبران

ر . ک : ج 2 ص 7 (احادیث وراثت) .

2 / 6وارث دانش پیامبرانپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ، بخشش خداوند به محمّد بود و دانش اوصیا و دانش پیشینیانش را به ارث بُرد .

امام علی علیه السلام :از من درباره اسرار غیب بپرسید ؛ چرا که من وارث علوم انبیا و رسولانم .

امام باقر علیه السلام :آن گاه که محمّد صلی الله علیه و آله نبوّتش را به پایان بُرد و روزگارش را به فرجام رساند ، خداوند متعال به وی وحی کرد : «ای محمّد! نبوّتت را به پایان بُردی و روزگارت را به فرجام رساندی . اکنون دانشی را که نزد توست ، و نیز ایمان ، اسم اکبر ، میراث دانش و آثار علم نبوت را در بین اهل بیت خود ، نزد علی بن ابی طالب قرار ده . به راستی که من دانش ، ایمان ، اسم اکبر ، میراث دانش و آثار دانش پیامبری را همان گونه که از نسل دیگر پیامبران قطع نکردم ، از بازماندگانِ نسل تو قطع نخواهم کرد» .

الکافی به نقل از علی بن نعمان که سند حدیث را به امام علیه السلام رسانده است : امام باقر علیه السلام فرمود : «خداوند عز و جل در محمّد صلی الله علیه و آله سنّت های پیامبران را از آدم علیه السلام تا محمّد صلی الله علیه و آله گِرد آورد» . به وی گفته شد : آن سنّت ها چه بودند؟ فرمود : «همه دانش پیامبران که پیامبر خدا ، همه آنها را نزد امیر مؤمنان نهاد» . مردی به ایشان گفت : ای فرزند پیامبر خدا! آیا امیر مؤمنان ، داناتر بود یا برخی از پیامبران؟ امام باقر علیه السلام فرمود : «گوش کنید چه می گوید! خداوند ، گوش های هر کس را بخواهد ، شنوا می کند . من به او گفتم : خداوند ، دانش همه پیامبران را برای محمّد صلی الله علیه و آله گِرد آورد و او همه آن را در نزد امیر مؤمنان ، گِرد آورد ، و این مرد می پرسد : آیا او داناتر است یا برخی از پیامبران؟ !» .

.

الإمام الصادق عليه السلام فى حديثٍ طَويلٍ ذَكَرَ فيهِ الأَنبِياءَ وأوصِياءَهُم عليهم السلام ، ثُمَّ عَرَجَ بِذِكرِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ووَصِيَّتِهِ لِعَلِىٍّ عليه السلام فَقالَ : ... ثُمَّ أتاهُ جَبرَئيلُ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، إنّک قَد قَضَيتَ نُبُوَّتَکَ ، وَاستَكمَلتَ أيّامَکَ ، فَاجعَلِ الاِسمَ الأَكبَرَ وميراثَ العِلمِ وآثارَ عِلمِ النُّبُوَّةِ عِندَ عَلِىٍّ عليه السلام ، فَإِنّى لَم أترُكِ الأَرضَ إلّا ولى فيها عالِمٌ تُعرَفُ بِهِ طاعَتى وتُعرَفُ بِهِ وِلايَتي ، ويَكونُ حُجَّةً لِمَن يولَدُ بَينَ قَبضِ النَّبِىِّ إلى خُروجِ النَّبِىِّ الآخَرِ . قالَ : فَأوصى إلَيهِ بِالاِسمِ الأَكبَرِ وميراثِ العِلمِ وآثارِ عِلمِ النُّبُوَّةِ ، وأوصى إلَيهِ بِأَلفِ كَلِمَةٍ وألفِ بابٍ ، يَفتَحُ كُلُّ كَلِمَةٍ وكُلُّ بابٍ ألفَ كَلِمَةٍ وألفَ بابٍ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ فى عَلِىٍّ عليه السلام سُنَّةَ ألفِ نَبِىٍّ مِنَ الأَنبِياءِ ، وإنَّ العِلمَ الَّذى نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَم يُرفَع ، وما ماتَ عالِمٌ فَذَهَبَ عِلمُهُ ، وَالعِلمُ يُتَوارَثُ . (2)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 296 ح 3 عن عبد الحميد بن أبى الديلم ، تفسير فرات : ص 398 ح 530 عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الباقر عليه السلام نحوه .
2- .الكافى : ج 1 ص 222 ح 4 عن الفضيل بن يسار ، بصائر الدرجات : ص 114 ح 2 عن فضيل عن الإمام الباقر عليه السلام .

امام صادق علیه السلام در حدیث بلندی ، از انبیا و اوصیای آنان سخن گفت، سپس از پیامبر صلی الله علیه و آله و وصیت او به علی علیه السلام یاد کرد و گفت : . . . آن گاه جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و گفت : «ای محمّد! تو پیامبری ات را به پایان بردی و روزگارت را به آخر رساندی . پس اسم اکبر ، میراث دانش و آثار علم نبوت را در نزد علی بگذار ؛ چرا که من زمین را بدون آن که عالِمی (حجّتی) در آن داشته باشم ، رها نمی کنم تا با او ، اطاعت من و ولایت من ، شناخته شود ، و برای کسانی که بین درگذشت پیامبری و آمدن پیامبر دیگر به دنیا می آیند ، حجّت باشد» . پیامبر خدا ، اسم اکبر و میراث دانش و آثار علم نبوّت را به علی علیه السلام وصیّت کرد و هزار کلمه و هزار باب به وی وصیّت نمود که از هر کلمه و هر باب آن ، [راه بر] هزار کلمه و هزار باب ، گشوده می شود .

امام صادق علیه السلام :در علی علیه السلام سنّت هزار پیامبر از پیامبران بود و دانشی که با آدم علیه السلام فرود آمد ، باز نگشت . عالِمی (حجّتی) که در می گذرَد ، دانش او از بین نمی رود و آن دانش ، به ارث برده می شود .

.

الإمام الرضا عليه السلام :عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ عليه السلام ... وارِثُ عِلمِ النَّبِیّینَ وَالمُرسَلینَ . (1)

2 / 7أعلَمُ الاُمَّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ أعلَمُ اُمَّتی . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :أعلَمُ اُمَّتی مِن بَعدی عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله فی وَصفِ عَلِیٍّ عليه السلام : أقدَمُ اُمَّتی سِلما ، وأكثَرُهُم عِلما . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ أشجَعُ النّاسِ قَلبا ، وأعلَمُ النّاسِ عِلما . (5)

.

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 122 ح 1 عن الفضل بن شاذان .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 33 عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 40 ص 144 ح 49 .
3- .الفردوس : ج 1 ص 370 ح 1491 ، المناقب للخوارزمی : ص 82 ح 67 ، كفايه الطالب : ص 332 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 97 ح 66 ؛ الأمالی للصدوق : ص 642 ح 870 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 126 ح 58 و ج 2 ص 310 ح 636 ، المناقب للكوفی : ج 1 ص 386 ح 304 كلّها عن سلمان الفارسی ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 32 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 288 ح 20329 عن معقل بن يسار ، المصنّف لابن أبی شيبه : ج 7 ص 505 ح 68 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 94 ح 156 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 354 والثلاثه الأخيره عن أبی إسحاق ، المناقب لابن المغازلی : ص 102 ح 144 وفيه «أعلمهم» بدل «أكثرهم» ، المناقب للخوارزمی : ص 112 ح 122 ؛ الخصال : ص 412 ح 16 ، المناقب للكوفی : ج 1 ص 254 ح 168 والأربعه الأخيره عن أبی أيّوب الأنصاری و ص 279 ح 193 عن بكر بن عبد اللّه المزنی ، كمال الدين : ص 263 ح 10 عن سلمان الفارسی ، الإرشاد : ج 1 ص 36 عن أبی سعيد الخدری ، الأمالی للطوسی : ص 155 ح 256 عن أبی أيّوب و ص 248 ح

436 و ص 633 ح 1035 كلاهما عن الحارث عن الإمام علىّ عليه السلام ، الأمالى للصدوق : ص 101 ح 77 عن مقاتل بن سليمان عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام والثلاثه الأخيره عنه صلى الله عليه و آله ، مائه منقبه : ص 74 ح 25 عن جابر بن عبد اللّه وراجع الاستيعاب : ج 3 ص 203 ح 1875 .

5- .المناقب لابن المغازلى : ص 151 ح 188 ، المناقب للخوارزمى : ص 290 ح 279 ؛ الأمالى للصدوق : ص 524 ح 709 ، بشاره المصطفى : ص 174 ، الفضائل لابن شاذان : ص 102 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 595 ح 1100 كلّها عن ابن عبّاس .

2 / 7 دانشورترینِ امّت

امام رضا علیه السلام :علی بن ابی طالب علیه السلام . . . وارث دانش پیامبران و رسولان است .

2 / 7دانشورترینِ امّتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابی طالب ، دانشورترینِ امّتم است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دانشورترینِ امّت من پس از من ، علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام : پیش قدم ترینِ فردِ امّت من در مسلمانی ، و دانشورترینِ آنان است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، دلیرترین و دانشورترینِ مردم است .

.

عنه صلى الله عليه و آله :أعلَمُكُم عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ المُحيى لِسُنَّتى مِن بَعدى ومُعَلِّمُ اُمَّتى والقائِمُ بِحُجَّتى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : أنتَ أقرَأُهُم لِكِتابِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، وأعلَمُهُم بِسُنَّتى . (3)

تاريخ بغداد عن أنس :قيلَ : يا رَسولَ اللّهِ ، عَمَّن نَكتُبُ العِلمَ ؟ قالَ : عَن عَلِىٍّ وسَلمانَ . (4)

مسند ابن حنبل عن هُبَيرَه :خَطَبَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ رضى الله عنه [بَعدَ مَقتَلِ الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام] فَقالَ : لَقَد فارَقَكُم رَجُلٌ بِالأَمسِ ، لَم يَسبِقهُ الأَوَّلونَ بِعِلمٍ ، ولا يُدرِكُهُ الآخِرونَ . (5)

أنساب الأشراف عن أبى إسحاق :مَرَّ رَجُلٌ عَلى سَلمانَ ، فَقالَ : أرى عَلِيّا يَمُرُّ بَينَ ظَهرانَيكُم فَلا تَقومونَ فَتَأخُذونَ بِحُجزَتِهِ (6) ، فَوَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لا يُخبِرُكُم أحَدٌ بِسِرِّ نَبِيِّكُم بَعدَهُ . (7)

.

1- .الكافى : ج 7 ص 424 ح 6 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 306 ح 849 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 84 كلّها عن عمر .
2- .الاحتجاج : ج 1 ص 298 ح 52 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 225 ح 142 و ص 416 ح 330 كلّها عن عبد اللّه بن الحسن عن أبيه ، اليقين : ص 449 ح 170 عن يحيى بن عبد اللّه بن الحسن عن جدّه وكلّها عن الإمام علىّ عليه السلام عن اُبىّ بن كعب .
3- .الاحتجاج : ج 1 ص 363 ح 60 عن سليم بن قيس ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 601 ح 6 وفيه «بسنن اللّه » بدل «بسنّتى» ، الفضائل لابن شاذان : ص 123 كلّها عن سلمان والمقداد وأبى ذرّ ، بحار الأنوار : ج 40 ص 1 ح 1 .
4- .تاريخ بغداد : ج 4 ص 158 ح 1830 .

5- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 425 ح 1719 و ص 426 ح 1720 عن عمرو بن حبشى ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 601 ح 1026 عن أبى رزين و ص 595 ح 1013 و ج 1 ص 548 ح 922 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 502 ح 47 كلّها عن عمرو بن حبشى و ص 499 ح 31 عن عاصم بن ضمره ، حليه الأولياء : ج 1 ص 65 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 333 ؛ مسائل علىّ بن جعفر : ص 328 ح 818 عن عمر بن علىّ ، بشاره المصطفى : ص 240 عن عامر بن واثله .
6- .الحُجزه : موضع شدّ الإزار ، فاستعاره للاعتصام والالتجاء والتمسّک بالشىء (النهايه : ج 1 ص 344 «حجز») .
7- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 406 وراجع الأمالى للمفيد : ص 354 ح 6 والأمالى للطوسى : ص 124 ح 194 وبشاره المصطفى : ص 124 و ص 265 والمناقب للكوفى : ج 2 ص 532 ح 1032 و ص 439 ح 923 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :داناترینِ شما ، علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، احیاگر آیین من پس از من ، و آموزگار امّت من ، و برپادارنده حجّت من است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو آگاه ترینِ آنان به کتاب خداوند عز و جل و داناترینِ آنان به آیین منی .

تاریخ بغداد به نقل از اَنَس : گفتند : ای پیامبر خدا ! دانش را از چه کسی [بجوییم و]بنویسیم؟ فرمود : «از علی و سلمان» .

مسند ابن حنبل به نقل از هُبَیره : [بعد از شهادت علی علیه السلام] حسن بن علی علیهماالسلامبرای ما سخنرانی کرد و فرمود : «دیروز ، مردی از میان شما رفت که پیشینیان ، در هیچ دانشی بر وی پیشی نگرفته بودند و آیندگان نیز به او نخواهند رسید» .

أنساب الأشراف به نقل از ابو اسحاق : مردی بر سلمان گذشت . سلمان [به وی]گفت : علی علیه السلام را می بینم که پشت سرِ شما می رود ، و شما بر نمی خیزید تا به دامانش چنگ زنید [و از او هدایت جویید] ! سوگند به آن که جانم در دست اوست، پس از او ، هیچ کس شما را از راز پیامبرتان آگاه نخواهد ساخت .

.

الأمالى للصدوق عن زِرِّ بن حُبَيشٍ :مَرَّ عَلِىٌّ عليه السلام عَلى بَغلَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليهِ و آله وسَلمانُ فى مَلَاً فَقالَ سَلمانُ : أ لا تَقومونَ تَأخُذونَ بِحُجزَتِهِ تَسألونَهُ ؟ فَوَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأ النَّسَمَهَ ، إنَّهُ لا يُخبِرُكُم بِسِرِّ نَبِيِّكُم أحَدٌ غَيرُهُ ، وإنَّهُ لَعالِمُ الأَرضِ ورَبّانِيُّها وإلَيهِ تَسكُنُ ، لَو فَقَدتُموهُ لَفَقَدتُمُ العِلمَ وأنكَرتُمُ النّاسَ . (1)

أُسد الغابه عن ابن عبّاس :إذا ثَبَتَ لَنَا الشَّىءُ عَن عَلِىٍّ لَم نَعدِل عَنهُ إلى غَيرِهِ . (2)

الأمالى للمفيد عن سعيد بن المُسَيِّب :سَمِعتُ رَجُلاً يَسأَلُ ابنَ عَبّاسٍ عن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ صَلَّى القِبلَتَينِ ، وبايَعَ البَيعَتَينِ ، ولَم يَعبُد صَنَما ولا وَثَنا ، ولَم يُضرَب عَلى رَأسِهِ بِزَلَمٍ (3) ولا قَدَحٍ ، وُلِدَ عَلَى الفِطرَهِ ، ولَم يُشرِک بِاللّهِ طَرفَهَ عَينٍ . فَقالَ الرَّجُلُ : إنّى لَم أسأَلکَ عَن هذا ، إنَّما سَأَلتُکَ عَن حَملِهِ سَيفَهُ عَلى عاتِقِهِ يَختالُ بِهِ حَتّى أتَى البَصرَهَ ، فَقَتَلَ بِها أربَعينَ ألفا ، ثُمَّ سارَ إلَى الشّامِ فَلَقِىَ حَواجِبَ (4) العَرَبِ ، فَضَرَبَ بَعضَهُم بِبَعضٍ حَتّى قَتَلَهُم ، ثُمَّ أتَى النَّهرَوانَ وهُم مُسلِمونَ فَقَتَلَهُم عَن آخِرِهِم . فَقالَ لَهُ ابنُ عَبّاسٍ : أ عَلِىٌّ أعلَمُ عِندَکَ أم أنَا ؟ فَقالَ : لَو كانَ عَلِىٌّ أعلَمُ عِندى مِنکَ لَما سَأَلتُکَ . قالَ : فَغَضِبَ ابنُ عَبّاسٍ حَتَّى اشتَدَّ غَضَبُهُ ، ثُمَّ قالَ : ثَكَلَتکَ اُمُّکَ ، عَلِىٌّ عَلَّمَنى ، كانَ عِلمُهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلَّمَهُ اللّهُ مِن فَوقِ عَرشِهِ ، فَعِلمُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مِنَ اللّهِ ، وعِلمُ عَلِىٍّ مِنَ النَّبِىِّ ، وعِلمى مِن عِلمِ عَلِىٍّ ، وعِلمُ أصحابِ مُحَمَّدٍ كُلِّهِم فى عِلمِ عَلِىٍّ عليه السلام كَالقَطرَهِ الواحِدَهِ فى سَبعَهِ أبحُرٍ . (5)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 641 ح 869 ، الأمالى للمفيد : ص 138 ح 2 وفيه «زرّها» بدل «ربّانيها» ، شرح الأخبار : ج 2 ص 281 ح 591 .
2- .أُسد الغابه : ج 4 ص 96 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 407 ، الاستيعاب : ج 3 ص 207 الرقم 1875 نحوه .
3- .واحد الأزلام : وهى القِداح التى كانت فى الجاهليّه عليها مكتوب : الأمر والنهى ، افعل ولا تفعل ، كان الرجل منهم يضعها فى وعاءٍ له ، فإذا أراد سفرا أو زواجا أو أمرا مهمّا أدخل يده فأخرج منها زلما ، فإن خرج الأمر

مضى لشأنه ، وإن خرج النهى كفّ عنه ولم يفعله (النهايه : ج 2 ص 311 «زلم») .
4- .حواجب الشمس : نواحيها (لسان العرب : ج 1 ص 299 «حجب») .
5- .الأمالى للمفيد : ص 235 ح 6 ، الأمالى للطوسى : ص 11 ح 14 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 30 عن ابن عبّاس نحوه وفيه من «عِلمه من رسول اللّه ...» .

الأمالی ، صدوق به نقل از زَرّ بن حُبَیش : علی علیه السلام سوار بر اَستر پیامبر صلی الله علیه و آله می رفت . سلمان که در بین جمعیت بود ، گفت : آیا برپا نمی خیزید تا دامانش را بگیرید و از او بپرسید؟ سوگند به آن که دانه را شکافت و خلایق را آفرید ، کسی جز او شما را از راز پیامبرتان آگاه نخواهد کرد . به یقین ، او دانای زمین و ربّانیِ (1) آن است که زمین به وجودش آرامش می یابد . اگر او را از دست دهید ، دانش را از دست خواهید داد و مردم را بیگانه خواهید یافت .

اُسد الغابه به نقل از ابن عبّاس : هر گاه چیزی از [دانش] علی علیه السلام به دست ما برسد ، از آن به سخن دیگری روی نمی آوریم .

الأمالی ، مفید به نقل از سعید بن مُسَیِّب : شنیدم که مردی از ابن عبّاس ، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام می پرسید . ابن عبّاس به وی گفت : علی بن ابی طالب علیه السلام کسی است که به سوی دو قبله ، نماز گزارد ، و دو بار بیعت کرد ، و هیچ بت و تندیسی را نپرستید ، و [به رسم جاهلیت] هیچ تیر قرعه ای [برای انجام دادن یا رها کردن کاری]نزد . بر فطرت [الهی] زاده شد ، و چشم بر هم زدنی ، به خداوند شرک نورزید . مرد گفت : پرسش من از تو این نبود ؛ بلکه در این باره می پرسم که او شمشیرش را بر شانه اش نهاد و فخرفروشانه به بصره آمد و چهل هزار نفر را در آن جا کُشت و بعد به شام رفت و نیروهای رزمنده اسلام و حامیان عرب را به جان هم انداخت تا آنان را نابود کرد . سپس به نهروان آمد و همگی آنان را در حالی که مسلمان بودند تا آخرین نفر کشت ! ابن عباس به وی گفت : آیا به نظر تو من داناترم یا علی؟ گفت : اگر از نظر من علی داناتر بود، هرگز از تو نمی پرسیدم . ابن عبّاس ، خشمگین شد و خشمش فزونی گرفت و گفت : مادرت به عزایت بنشیند! علی علیه السلام مرا آموزش داده است . دانش او از پیامبر صلی الله علیه و آله بود . خداوند ، پیامبر صلی الله علیه و آله را از فراز عرش خود ، آموزش داده بود . پس دانش پیامبر صلی الله علیه و آله از خدا ، و دانش علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله ، و دانش من از دانش علی علیه السلام است ، و دانش همه یاران محمّد صلی الله علیه و آله در کنار دانش علی علیه السلام چون قطره ای در برابر هفت دریاست .

.

1- .ربّانی : مرد خدایی ، دانشمندِ راسخ در علم و دین ، دانشمند با عمل (فرهنگ بزرگ جامع نوین) .

أُسد الغابه عن عبد الملک بن أبی سلیمان :قُلتُ لِعَطاءٍ : أکانَ فی أصحابِ مُحَمَّدٍ أعلَمُ مِن عَلِیٍّ ؟ قالَ : لا ، وَاللّهِ لا أعلَمُهُ ! (1)

مقتل أمیر المؤمنین عن عبد المَلِک بن أبی سلیمان :قُلتُ لِعَطاءٍ : أکانَ أحَدٌ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أفقَهُ مِن عَلِیٍّ علیه السلام ؟ قالَ : لا ، وَاللّهِ ما عَلِمتُهُ . (2)

الکافی عن أبی سعید الخُدریّ :کُنتُ حاضِرا لَمّا هَلَکَ أبو بَکرٍ واستَخلَفَ عُمَرَ ، أقبَلَ یَهودِیٌّ مِن عُظَماءِ یَهودِ یَثرِبَ ، وتَزعُمُ یَهودُ المَدینَهِ أنَّهُ أعلَمُ أهلِ زَمانِهِ ، حَتّی رُفِعَ إلی عُمَرَ ، فَقالَ لَهُ : یا عُمَرُ ، إنّی جِئتُکَ اُریدُ الإِسلامَ ، فَإِن أخبَرتَنی عَمّا أسأَلُکَ عَنهُ فَأَنتَ أعلَمُ أصحابِ مُحَمَّدٍ بِالکِتابِ وَالسُّنَّهِ وجَمیعِ ما اُریدُ أن أسأَلَ عَنهُ . قالَ : فَقالَ لَهُ عُمَرُ : إنّی لَستُ هُناکَ ، لکِنّی اُرشِدُکَ إلی مَن هُوَ أعلَمُ اُمَّتِنا بِالکِتابِ وَالسُّنَّهِ وجَمیعِ ما قَد تَسأَلُ عَنهُ وهُوَ ذاکَ فَأَومَأَ إلی عَلِیٍّ علیه السلام . (3)

.

1- .اُسد الغابه : ج 4 ص 95 الرقم 3789 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 502 ح 46 ، الاستیعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 410 ، الریاض النضره : ج 3 ص 160 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 91 ح 7 وج 2 ص 310 ح 635 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 30 ، کشف الغمّه : ج 1 ص 117 .
2- .مقتل أمیر المؤمنین : ص 107 ح 97 .
3- .الکافی : ج 1 ص 531 ح 8 ، الغیبه للطوسی : ص 152 ح 113 ، کشف الغمّه : ج 3 ص 296 ، إعلام الوری : ج 2 ص 167 .

اُسد الغابه به نقل از عبد الملک بن ابی سلیمان : به عطا گفتم : آیا در میان یاران پیامبر خدا ، کسی داناتر از علی علیه السلام بود؟ گفت : نه . به خدا سوگند ! چنین کسی را نمی شناسم.

مقتل أمیر المؤمنین به نقل از عبد الملک بن ابی سلیمان : به عطا گفتم : آیا بین یاران پیامبر خدا ، دین شناس تر از علی علیه السلام بود؟ گفت : نه . به خدا سوگند ، من چنین کسی را نمی شناسم .

الکافی به نقل از ابو سعید خُدْری : هنگامی که ابو بکر در گذشت و عمر را جانشین خود کرد ، من حاضر بودم . یکی از بزرگان یهودِ مدینه که یهودیان مدینه می پنداشتند او داناترین فرد روزگار خویش است ، نزد عمر آمد و به وی گفت : ای عمر! من نزد تو آمده ام و می خواهم مسلمان شوم، حال اگر به پرسش های من پاسخ دهی ، تو آگاه ترینِ یاران محمّد صلی الله علیه و آله به قرآن و سنّت و چیزهایی که می خواهم بپرسم ، هستی . عمر به وی گفت : من چنین نیستم ؛ ولی تو را به کسی راهنمایی می کنم که داناترینِ امّت ما به کتاب ، سنّت و چیزهایی است که تو درباره آنها می پرسی . آن گاه با دستش به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت : آن مرد ، اوست .

.

الغارات عن علىّ بن محمّد بن أبى سيف عن أصحابه فى بَيانِ اهتِمامِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ بِكِتابِ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام حينَ وَلّاهُ مِصرَ وَالَّذى كانَ فيهِ عِلمٌ كَثيرٌ : كانَ يَنظُرُ فيهِ ويَتَعَلَّمُهُ ويَقضى بِهِ ، فَلَمّا ظُهِرَ عَلَيهِ وقُتِلَ ، أخَذَ عَمرُو بنُ العاصِ كُتُبَهُ أجمَعَ ، فَبَعَثَ بِها إلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ ، وكانَ مُعاوِيَةُ يَنظُرُ فى هذَا الكِتابِ ويُعجِبُهُ . فَقالَ الوَليدُ بنُ عُقبَةَ وهُوَ عِندَ مُعاوِيَةَ لَمّا رَأى إعجابَ مُعاوِيَةَ بِهِ : مُر بِهذِهِ الأحاديثِ أن تُحرَقَ ! فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ : مَه يَابنَ أبى مُعَيطٍ ، إنَّهُ لا رَأىَ لَکَ . فَقالَ لَهُ الوَليدُ : إنَّهُ لا رَأىَ لَکَ أفَمِنَ الرَّأىِ أن يَعلَمَ النّاسُ أنَّ أحاديثَ أبى تُرابٍ عِندَکَ ؟ ! تَتَعَلَّمُ مِنها وتَقضى بِقَضائِهِ ؟ ! فَعَلامَ تُقاتِلُهُ ؟ ! فَقالَ مُعاوِيَةُ : وَيحَکَ ! أ تَأمُرُنى أن أُحرِقَ عِلما مِثلَ هذا ؟ ! وَاللّهِ ما سَمِعتُ بِعِلمٍ أجمَعَ مِنهُ ولا أحكَمَ ولا أوضَحَ . فَقالَ الوَليدُ : إن كُنتَ تَعجَبُ مِن عِلمِهِ وقَضائِهِ فَعَلامَ تُقاتِلُهُ ؟ فَقالَ مُعاوِيَةُ : لَولا أنَّ أبا تُرابٍ قَتَلَ عُثمانَ ثُمَّ أفتانا لَأخَذنا عَنهُ ، ثُمَّ سَكَتَ هُنَيئَةً ثُمَّ نَظَرَ إلى جُلَسائِهِ ، فَقالَ : إنّا لا نَقولُ : إنَّ هذِهِ مِن كُتُبِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ولكِنّا نَقولُ : إنَّ هذِهِ مِن كُتُبِ أبى بَكرٍ الصِّدِّيقِ كانَت عِندَ ابنِهِ مُحَمَّدٍ ، فَنَحنُ نَقضى بِها ونُفتى . فَلَم تَزَل تِلکَ الكُتُبُ فى خَزائِنِ بَنى اُمَيَّةَ حَتّى وَلِىَ عُمَرُ بنُ عَبدِ العَزيزِ ، فَهُوَ الَّذى أظهَرَ أنَّها مِن أحاديثِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام . فَلَمّا بَلَغَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام أنَّ ذلِکَ الكِتابَ صارَ إلى مُعاوِيَةَ اشتَدَّ ذلِکَ عَلَيهِ . (1)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 251 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 550 ح 720 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 72 وليس فيه «فلمّا بلغ علىّ بن أبى طالب ...» .

الغارات به نقل از علی بن محمّد بن ابی سیف ، از یاران خود ، در بیان اهمیّت دادن محمّد بن ابی بکر به نامه امام علی علیه السلام ، هنگامی که وی را فرماندار مصر قرار داده بود و در آن نامه ، دانش های فراوان بود : وی بدان نگاه می کرد ، یاد می گرفت و طبق آن ، داوری می کرد ؛ ولی آن گاه که شکست خورد و کشته شد ، عمرو بن عاص ، همه نامه های او را گرفت و آنها را نزد معاویه بن ابی سفیان فرستاد. معاویه به این نامه می نگریست و از آن ، شگفت زده بود . ولید بن عقبه که در دستگاه معاویه بود ، وقتی شگفتی معاویه را از این نامه دید ، گفت : فرمان بده این نامه ها را بسوزانند! معاویه به وی گفت : بس کن ، ای پسر ابو مُعَیط ! تو سیاست نداری . ولید گفت : تو سیاست نداری . آیا سیاست مداری این است که مردم بدانند نامه های ابو تراب نزد توست ، آنها را یاد می گیری و بر اساس آنها ، داوری می کنی؟ پس برای چه با او می جنگی؟ معاویه گفت : وای بر تو! تو به من می گویی چنین دانشی را بسوزانم؟ به خدا سوگند ، دانشی جامع تر و استوارتر و روشنگرتر از این ندیده ام . ولید گفت : اگر از دانش و داوری او به شگفت می آیی ، پس برای چه با او می جنگی؟ معاویه گفت : اگر ابو تراب ، عثمان را نکشته بود و آن گاه برای ما فتوا می داد ، از او یاد می گرفتیم . آن گاه ، اندکی سکوت کرد و سپس به همنشینان خود نگریست و گفت : ما [به مردم] نمی گوییم که این نامه ، از نامه های علی بن ابی طالب است ؛ بلکه می گوییم که این ، از نامه های ابو بکر صدّیق است که نزد پسرش محمّد بود و ما بر وفق آن ، داوری می کنیم و فتوا می دهیم . این نامه ، همواره در خزانه های بنی امیّه بود تا آن که عمر بن عبد العزیز ، به حکومت رسید . او بود که اظهار کرد که این [نامه] ، از سخنان علی بن ابی طالب علیه السلام است . هنگامی که به علی بن ابی طالب علیه السلام خبر رسید که نامه او به دست معاویه افتاده است ، بر وی گران آمد .

.

تفسير فرات عن كعب الأحبار :إنّى لَأَعلَمُ أنَّ أعلَمَ هذِهِ الاُمَّهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام بَعدَ نَبِيِّها ؛ لِأَنّى لَم أسأَلهُ عَن شَىءٍ إلّا وَجَدتُ عِندَهُ عِلما تُصَدِّقُهُ بِهِ التَّوراهُ وجَميعُ كُتُبِ الأَنبِياءِ . (1)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :قُسِمَتِ الحِكمَهُ عَشرَهَ أجزاءٍ ، فَاُعطِىَ عَلِىٌّ تِسعَهَ أجزاءٍ ، وَالنّاسُ جُزءا واحِدا . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ فَرَضَ العِلمَ عَلى سِتَّهِ أجزاءٍ ، فَأَعطى عَلِيّا عليه السلام خَمسَهَ أجزاءٍ ، وأسهَمَ لَهُ فِى الجُزءِ الآخَرِ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :العِلمُ خَمسَهُ أجزاءٍ ، اُعطِىَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ مِن ذلِکَ أربَعَهَ أجزاءٍ، واُعطِىَ سائِرُ النّاسِ جُزءا واحِدا، وَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ بَشيرا ونَذيرا ، لَعَلِىٌّ بِجُزءِ النّاسِ أعلَمُ . (4)

الاستيعاب عن عبد اللّه بن عبّاس :وَاللّهِ لَقَد اُعطِىَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ تِسعَهَ أعشارِ العِلمِ ، وَايمُ اللّهِ ، لَقَد شارَكَكُم فِى العُشرِ العاشِرِ . (5)

.

1- .تفسير فرات : ص 184 ح 235 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 384 ح 8988 و ح 8989 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 65 ، المناقب لابن المغازلى : ص 287 ح 328 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 360 كلّها عن عبد اللّه ، الفردوس : ج 3 ص 227 ح 4666 ، المناقب للخوارزمى : ص 82 ح 68 كلاهما عن ابن مسعود ، كنز العمّال : ج 11 ص 615 ح 32982 وزاد فيه «وعلىّ أعلم بالواحد منهم» .
3- .مختصر بصائر الدرجات : ص 67 عن أبى بصير عن الإمام الصادق عليه السلام ، بصائر الدرجات : ص 518 ح 52 عن أبى بصير عنه صلى الله عليه و آله .
4- .مائه منقبه : ص 133 ح 78 عن أبى سعيد الخدرى .
5- .الاستيعاب : ج 3 ص 207 الرقم 1875 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 96 الرقم 3789 ، ذخائر العقبى : ص 143 ، مطالب السؤول : ص 30 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 30 وفيهما «وإنّه لأعلمهم بالعشر الباقى» بدل «وايم اللّه لقد ...» ، كشف الغمّه : ج 1 ص 117 .

تفسیر فرات به نقل از کعب الأحبار : من می دانم که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، داناترینِ این امّت ، علی بن ابی طالب علیه السلام است ؛ زیرا چیزی از او نپرسیدم ، مگر آن که نزد وی ، دانشی یافتم که تورات و همه کتاب های پیامبران ، آن را تصدیق می کردند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حکمت ، به ده بخشْ تقسیم شده است . نُه بخش آن به علی و یک بخش آن به [بقیه]مردم ، داده شده است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل دانش را به شش بخش ، تقسیم کرده است . پنج بخش آن را به علی داده است و در آن یک بخش دیگر هم برای او سهمی قرار داده است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دانش ، پنج بخش است . چهار بخش آن به علی بن ابی طالب، و یک بخش آن به بقیه مردم، داده شده است . سوگند به آن که مرا به حق ، بشارت دهنده و بیم دهنده بر انگیخت ، علی ، به آن یک بخشِ مردم نیز داناترین است .

الاستیعاب به نقل از عبد اللّه بن عبّاس : سوگند به خدا ، نُه دهم از دانش ، به علی بن ابی طالب علیه السلام داده شده است ، و سوگند به خدا که وی در یکْ دهمِ آخر نیز با شما شریک است .

.

المناقب للخوارزمىّ عن ابن عبّاس :العِلمُ سِتَّهُ أسداسٍ ، لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام خَمسَهُ أسداسٍ ، ولِلنّاسِ سُدسٌ ، ولَقَد شارَكَنا فِى السُّدسِ حَتّى لَهُوَ أعلَمُ بِهِ مِنّا . (1)

الكامل فى التاريخ عن ابن عبّاس :قُسِمَ عِلمُ النّاسِ خَمسَهَ أجزاءٍ ، فَكانَ لِعَلىٍّ مِنها أربَعَهُ أجزاءٍ ، ولِسائِرِ النّاسِ جُزءٌ شارَكَهُم عَلِىٌّ فيهِ فَكانَ أعلَمَهُم بِهِ . (2)

2 / 8لَم ينسَ ما سَمِعَهُأنساب الأشراف عن مَكحول :قَرَأَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ عِيَهٌ» (3) فَقالَ : يا عَلِىُّ ، سَأَلتُ اللّهَ أن يَجعَلَها اُذُنَکَ . قالَ عَلِىٌّ : فَما نَسيتُ حَديثا أو شَيئا سَمِعتُهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (4)

الإمام الباقر عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : اُكتُب ما اُملِىَ عَلَيکَ . قال : يا نَبِىَّ اللّهِ أ تَخافُ عَلَىَّ النِّسيانَ ؟ فَقالَ : لَستُ أخافُ عَليکَ النِّسيانَ ، وقَد دَعَوتُ اللّهَ لَکَ أن يَحفَظَکَ ولا يُنسِيَکَ ، ولكِنِ اكتُب لِشُرَكائِکَ . قالَ : قُلتُ : ومَن شُرَكائى يا نَبِىَّ اللّهِ ؟ قالَ : الأَئِمَّهُ مِن وُلدِکَ ، بِهِم تُسقى اُمَّتِىَ الغَيثَ ، وبِهِم يُستَجابُ دُعاؤُهُم ، وبِهِم يَصرِفُ اللّهُ عَنهُمُ البَلاءَ ، وبِهِم تَنزِلُ الرَّحمَهُ مِنَ السَّماءِ ، وهذا أوَّلُهُم وأومَأَ بِيَدِهِ إلَى الحَسَنِ عليه السلام ، ثُمَّ أومَأَ بِيَدِهِ إلَى الحُسَينِ عليه السلام ثُمَّ قالَ عليه السلام : الأَئِمَّهُ مِن وُلدِهِ . (5)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 92 ح 88 و ح 89 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 44 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 369 ح 298 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 312 ح 641 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 31 عن عمر ، كشف الغمّه : ج 1 ص 117 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 441 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 407 .
3- .الحاقّه : 12 .
4- .أنساب الأشراف : ج2 ص363 ، تفسير الطبرى : ج14 الجزء29 ص 55 ، الدرّ المنثور : ج 8 ص 267 .

5- .كمال الدين : ص 206 ح 21 ، الأمالى للطوسى : ص 441 ح 989 ، الأمالى للصدوق : ص 485 ح 659 ، الإمامه والتبصره : ص 183 ح 38 والثلاثه الأخيره عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، بصائر الدرجات : ص 167 ح 22 كلّها عن أبى الطفيل .

2 / 8 آنچه شنید ، فراموش نکرد

المناقب ، خوارزمی به نقل از ابن عبّاس : دانش ، شش بخش است . سهم علی بن ابی طالب علیه السلام پنجْ ششم است و سهم [دیگر]مردم ، یک ششم ، و او در این یکْ ششم نیز با ما مشارکت کرد تا جایی که به این یکْ ششم ، داناتر از ماست .

الکامل فی التاریخ به نقل از ابن عبّاس : دانش مردم ، به پنج بخش تقسیم شده است و علی بن ابی طالب علیه السلام چهار بخش از آن را داراست و بقیه مردم ، یک بخش از آن را دارند که علی علیه السلام در آن یک بخش نیز با مردم ، شریک است و همو در آن یک بخش داناترینِ آنان است .

2 / 8آنچه شنید ، فراموش نکردأنساب الأشراف به نقل از مکحول : پیامبر خدا ، این آیه را خواند : «و گوشی شنوا آن را نگه می دارد» و فرمود : «ای علی! از خداوند خواستم که آن گوش شنوا را گوش تو قرار دهد» . علی علیه السلام گفت : پس [از آن] ، هر سخنی یا چیزی از پیامبر خدا شنیدم ، فراموش نکردم .

امام باقر علیه السلام :پیامبر خدا به امیر مؤمنان فرمود : « هر آنچه به تو املا می کنم ، بنویس» . علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! آیا از فراموشکاری من بیم داری؟ فرمود : «از فراموشکاری تو بیم ندارم ؛ چون از خدا خواسته ام که تو را حفظ کننده قرار دهد و فراموشکارت نسازد ؛ امّا برای شریکان خود بنویس» . علی علیه السلام گفت : پرسیدم : ای پیامبر خدا! شریکان من چه کسانی اند؟ فرمود : «پیشوایان از بین فرزندانت که به واسطه آنان ، امّت من ، از باران سیراب می شوند و دعایشان مستجاب می گردد و خداوند ، بلاها را توسط آنان از امّت ، دور می سازد و به واسطه آنان ، رحمت از آسمان فرو می ریزد» . آن گاه ، با دست به حسن علیه السلام اشاره کرد و فرمود : «این ، نخستین آنان است» و سپس به حسین علیه السلام اشاره کرد و فرمود : «پیشوایان ، از فرزندان اویند» .

.

الإمام علیّ علیه السلام :ما نَزَلَت عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله آیَهٌ مِنَ القُرآنِ إلّا أقرَأَنیها وأملاها عَلَیَّ ، فَکَتَبتُها بِخَطّی ، وعَلَّمَنی تَأویلَها وتَفسیرَها ، وناسِخَها ومَنسوخَها ، ومُحکَمَها ومُتَشابِهَها ، وخاصَّها وعامَّها ، ودَعَا اللّهَ أن یُعطِیَنی فَهمَها وحِفظَها ، فَما نَسیتُ آیَهً مِن کِتابِ اللّهِ ، ولا عِلما أملاهُ عَلَیَّ وکَتَبتُهُ ، مُنذُ دَعَا اللّهَ لی بِما دَعا ، وما تَرَکَ شَیئا عَلَّمَهُ اللّهُ مِن حَلالٍ ولا حَرامٍ ، ولا أمرٍ ولا نَهیٍ کانَ أو یَکونُ ، ولا کِتابٍ مُنزَلٍ عَلی أحَدٍ قَبلَهُ مِن طاعَهٍ أو مَعصِیَهٍ إلّا عَلَّمَنیهِ وحَفِظتُهُ ، فَلَم أنسَ حَرفا واحِدا . ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلی صَدری ودَعَا اللّهَ لی أن یَملَأَ قَلبی عِلما وفَهما ، وحُکما ونورا ، فَقُلتُ : یا نَبِیَّ اللّه بِأبی أنتَ وأُمّی ، مُنذُ دَعَوتَ اللّهَ لی بِما دَعَوتَ لَم أنسَ شَیئا ، ولَم یَفُتنی شَیءٌ لَم أکتُبهُ ، أفَتَتَخَوَّفُ عَلَیَّ النِّسیانَ فیما بَعدُ ؟ فَقالَ : لا ، لَستُ أتَخَوَّفُ عَلَیکَ النِّسیانَ وَالجَهلَ . (1)

عنه علیه السلام :دَعا [رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله] اللّهَ أن یَحفَظَنی ویُفهِمَنی ، فَما نَسیتُ شَیئا قَطُّ مُذ دَعا لی . (2)

.

1- .الکافی : ج 1 ص 64 ح 1 ، الخصال : ص 257 ح 131 ، کمال الدین : ص 284 ح 37 ، تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 14 ح 2 و ص 253 ح 177 ، کتاب سلیم بن قیس : ج 2 ص 624 ح 10 نحوه وکلّها عن سلیم بن قیس .
2- .الغیبه للنعمانی : ص 80 ح 10 عن سلیم بن قیس .

امام علی علیه السلام :هیچ آیه ای از قرآن بر پیامبر خدا نازل نشد ، مگر آن که مرا به خواندن آن واداشت (آن را به من یاد داد) و بر من ، املا کرد و من به خطّ خود ، آن را نوشتم و تأویل و تفسیر ، ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه ، و خاص و عامِّ آن را به من آموخت ، و از خدا خواست که [توفیق] فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید . از آن زمان که وی چنین دعایی در حقّ من کرد ، دیگر آیه ای را از کتاب خدا و دانشی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بر من املا کرد و نوشتم ، فراموش نکردم . او آنچه را که خداوند به وی آموخته بود ، به من آموخت و دریغ نکرد ، و هیچ حلال و حرام ، و امر و نهی ای که بوده و یا خواهد بود ، و اطاعت و معصیتی در کتاب های فرو فرستاده بر پیشینیان نمانْد ، مگر آن که همه آن را به من آموخت و من به خاطر سپردم و حتّی یک حرف از آن را فراموش نکردم . آن گاه [پیامبر خدا] دست خویش را بر سینه من نهاد و از خداوند خواست که قلب مرا از دانش ، فهم ، حکمت و نور ، پُر کند . گفتم : ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت! از زمانی که برایم دعا کردی ، چیزی را فراموش نکرده ام و چیزهایی را هم که ننوشته ام از یاد نبرده ام . آیا بیم آن داری که پس از این ، فراموششان کنم؟ فرمود : «نه ، از فراموش کردن و ندانستن ، بر تو بیم ندارم» .

امام علی علیه السلام :[پیامبر خدا] از خدا خواست که مرا در حفظ و فهم توانا گرداند و از زمانی که برایم دعا کرد ، هرگز چیزی را فراموش نکردم .

.

عنه عليه السلام :ما سَمِعتُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله شَيئا إلّا حَفِظتُهُ ووَعَيتُهُ ، ولَم أنسَهُ . (1)

عنه عليه السلام :وَاللّهِ ما ضَلَلتُ ولا ضُلَّ بى ، ولا نَسيتُ الَّذى قيلَ لى . (2)

عنه عليه السلام :وَاللّهِ ما كَذَبتُ ولا كُذِبتُ ، ولا ضَلَلتُ ولا ضُلَّ بى ، ولا نَسيتُ ما عَهِدَ إلَىَّ . (3)

راجع : ج 7 ص 536 (اُذنٌ واعيه) .

2 / 9لَم يَجِد حَمَلَةً لِعِلمِهالإمام علىّ عليه السلام :اندَمَجتُ (4) عَلى مَكنونِ عِلمٍ لَو بُحتُ بِهِ لَاضطَرَبتُمُ اضطِرابَ الأَرشِيَهِ (5) فِى الطَّوِىِّ (6) البَعيدَهِ . (7)

عنه عليه السلام :لَيسَ كُلُّ العِلمِ يَستَطِيعُ صاحِبُ العِلمِ أن يُفَسِّرَهُ لِكُلِّ النّاسِ ؛ لِأَنَّ مِنهُمُ القَوِىَّ وَالضَّعيفَ ، ولِأَنَّ مِنهُ ما يُطاقُ حَملُهُ ومِنهُ ما لا يُطاقُ حَملُهُ إلّا مَن يُسَهِّلُ اللّهُ لَهُ حَملَهُ وأَعانَهُ عَلَيهِ مِن خاصَّهِ أولِيائِهِ . (8)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 283 ح 278 ؛ سعد السعود : ص 108 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 715 ح 4 كلاهما عن مكحول وفيهما «كان علىّ يقول ...» ، بحار الأنوار : ج 35 ص 329 ح 8 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 534 عن أبى وائل .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 396 عن عبد اللّه بن يحيى ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 240 ح 13 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام ؛ الأمالى للطوسى : ص 261 ح 473 عن عبد اللّه بن نجى ، الأمالى للصدوق : ص 491 ح 668 ، وقعه صفّين : ص 315 كلاهما عن جابر عن الإمام الباقر عنه عليهماالسلام ، المزار للشهيد الأوّل : ص 74 .
4- .اندمجت : أى اجتمعت عليه ، وانطويت واندرجت (النهايه : ج 2 ص 132 «دمج») .

5- .الأرشيه : جمع رشاء وهو الحبل (لسان العرب : ج 14 ص 322 «رشا») .
6- .الطوىُّ : البئر المطويّه بالحجاره (لسان العرب : ج 15 ص 19 «طوى») .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 5 ، الاحتجاج : ج 1 ص 246 ح 48 وفيه «لو بحت بما أنزل اللّه سبحانه فى كتابه فيكم» بدل «اندمجت على مكنون علم لو بحت به» ؛ تذكره الخواصّ : ص 128 وليس فيه «مكنون» ، النهايه فى غريب الحديث : ج 2 ص 132 ، لسان العرب : ج 2 ص 275 ، تاج العروس : ج 3 ص 374 .
8- .التوحيد : ص 268 ، تفسير الصافى : ج 1 ص 489 ، بحار الأنوار : ج 93 ص 141 ح 2 .

2 / 9 فراگیرندگانی برای دانش خود نیافت

امام علی علیه السلام :چیزی از پیامبر خدا نشنیدم ، مگر آن که به خاطر سپردم و [در یاد خود]نگه داشتم و فراموشش نکردم .

امام علی علیه السلام :سوگند به خدا ، گم راه نشدم و گم راه نکردم و چیزی را که به من گفتند ، فراموش نکردم .

امام علی علیه السلام :سوگند به خدا ، دروغ نگفتم و به من دروغ نگفتند ، گم راه نشدم و گم راه نکردم و آنچه را بر عهده ام نهادند ، فراموش نکردم .

ر . ک : ج 7 ص 537 (گوشی شنوا) .

2 / 9فراگیرندگانی برای دانش خود نیافتامام علی علیه السلام :بر دانش هایی آگاهم که بر شما پوشیده است و اگر پرده از آنها برگیرم ، چون لرزش ریسمانِ آویزان در چاهی عمیق ، به لرزه خواهید افتاد .

امام علی علیه السلام :هر دانشی چنان نیست که صاحب آن دانش بتواند آن را برای همه مردم تفسیر کند ؛ چون برخی از مردم قوی و برخی ضعیف اند، و بخشی از آنان ، تاب فراگیری علوم را دارند و بخشی دیگر ندارند ، مگر آن که خداوند ، فراگیری آن را بر دوستان خاصّ خود ، آسان سازد و بر [فهم] آن ، یاری شان کند .

.

عنه عليه السلام لِكُمَيلِ بنِ زيادٍ النَّخَعِىِّ : ها إنَّ هاهُنا لَعِلما جَمّا وأشارَ بِيَدِهِ إلى صَدرِهِ لَو أصَبتُ لَهُ حَمَلَةً ! بَلى أصَبتُ لَقِنا (1) غَيرَ مَأمونٍ عَلَيهِ ، مُستَعمِلاً آلَةَ الدّينِ لِلدُّنيا ، ومُستَظهِرا بِنِعَمِ اللّهِ عَلى عِبادِهِ ، وبِحُجَجِهِ عَلى أولِيائِهِ ، أو مُنقاداً لِحَمَلَةِ الحَقِّ ، لا بَصيرةَ لَهُ فى أحنائِهِ (2) ، يَنقَدِحُ الشَّكُّ فى قَلبِهِ لِأوَّلِ عارِضٍ مِن شُبهَةٍ . ألا لا ذا ولا ذاکَ ! أو مَنهوما بِاللَّذَّةِ ، سَلِسَ القِيادِ لِلشَّهوَةِ ، أو مُغرَما بِالجَمعِ وَالِادِّخارِ ، لَيسا مِن رُعاةِ الدّينِ فى شَىءٍ ، أقرَبُ شَىءٍ شَبَها بِهِمَا الأنعامُ السّائِمَةُ ! كَذلِکَ يَموتُ العِلمُ بِمَوتِ حامِليهِ (3) . (4)

عنه عليه السلام :إنَّ هاهُنا لَعِلما جَمّا وأشارَ إلى صَدرِهِ ولكِنَّ طُلّابَهُ يَسيرَهٌ ، وعَن قَليلٍ يَندَمونَ لَو قَد يَفقِدونى . (5)

.

1- .لقنا : أي فهِما غير ثِقه (النهايه : ج 4 ص 266 «لقن») .
2- .أحْناء الأُمور:أطرافُها ونَواحيها (لسان العرب: ج14 ص204 «حنا»).
3- .وفى فيض القدير (ج 6 ص 410) : وقال علىّ كرّم اللّه وجهه وأشار إلى صدره : إنّ هاهنا علما جمّا لو وجدت له حمله ... قال الغزالى : وصدق ؛ فقلوب الأبرار قبور الأسرار ، فلا ينبغى أن يفشى العالم كلّ مايعلمه إلى كلّ أحد ، هذا إذا كان من يفهمه كيسا أهلاً للانتفاع به فكيف بمن لا يفهمه؟ ! وقيل فى قوله تعالى : «وَلَا تُؤْتُواْ السُّفَهَآءَ أَمْوَ لَكُمُ» الآيه (النساء : 5) ، إنّه نبّه به على هذا المعنى ، وذلک لأنّه لما منعنا من تمكين السفيه من المال الذى هو عرض حاضر يأكل منه البرّ والفاجر تفاديا أنّه ربّما يؤدّيه إلى هلاک دنيوى ، فلأن يمنع عن تمكينه من حقائق العلوم التى إذا تناولها السفيه أدّاه إلى ضلال وإضلال وهلاک وإهلاک .
4- .نهج البلاغه : الحكمه 147 ، الإرشاد : ج 1 ص 228 ، الأمالى للمفيد : ص 249 ح 3 ، كمال الدين : ص 291 ح 2 ، الخصال : ص 186 ح 257 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 105 ، الأمالى للطوسى : ص 20 ح 23 ، الغارات : ج 1 ص 150 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 206 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 370 ح 732 كلّها عن كميل بن زياد ، تحف العقول : ص 170 ؛ حليه الأولياء : ج 1 ص 80 كلّها نحوه ، تاريخ بغداد : ج 6 ص 379 ح 3413 وفيه إلى «للدنيا» وكلاهما عن كميل بن زياد .

5- .علل الشرائع : ص 40 ح 1 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 205 ح 1 كلاهما عن أبى الصلت عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .

امام علی علیه السلام خطاب به کُمَیل بن زیاد نَخَعی : بدان که در این جا ، دانشی فراوان انباشته است (و با دست به سینه اش اشاره کرد) . ای کاش فراگیرندگانی برای آن می یافتم ! آری ، [گاهْ] تیز فهمانی یافتم که برای آن ، امین نبودند ؛ چرا که ابزار دین را برای دنیا به کار می بردند، و با نعمت های خداوند ، بر بندگانش برتری می جُستند ، و با برهان های الهی ، بر دوستان خدا فخر می فروختند ، و یا کسانی را یافتم که سر به فرمان حق مداران بودند ؛ امّا در شناخت زوایای حق، بصیرت نداشتند و با نخستین شُبهه ای که پیش می آمد ، شک و تردید در دلشان رخنه می کرد . [برای فراگرفتن چنان دانشی]نه این درخور است و نه آن . یا کسی [را یافتم] که سختْ در پی لذّت است و رام شهوت و یا شیفته گِرد آوردن مال و انبار کردن آن . هیچ یک از این دو [نیز] ، توان پاسداری از دین را ندارند و بیشتر به چارپایان چرنده شباهت دارند . چنین است که دانش ، با مرگ دانشوران می میرد . 1

امام علی علیه السلام در حالی که به سینه اش اشاره می کرد : این جا از دانشی فراوان ، لبریز است ؛ امّا جویندگان آن ، اندک اند و به زودی پشیمان می شوند ، و آن ، هنگامی است که مرا از دست بدهند .

.

عنه عليه السلام :إنّ فى صَدرى هذا لَعِلما جَمّا ، عَلَّمَنيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، لَو أجِدُ لَهُ حَفَظَةً يَرعَونَهُ حَقَّ رِعايَتِهِ ويَروونَهُ كَما يَسمَعونَهُ مِنّي إذا لَأَودَعتُهُم بَعضَهُ ، فَعَلَّمَ بِهِ كَثيرا مِنَ العِلَمِ ، إنَّ العِلمَ مِفتاحُ كُلِّ بابٍ ، وكُلُّ بابٍ يَفتَحُ ألفَ بابٍ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :قَدِمَ وَفدٌ مِن أهلِ فِلَسطينَ عَلَى الباقِرِ عليه السلام ، فَسَألوهُ عَن مَسائِلَ ، فَأجابَهُم : ... لَم يَجِد جَدّى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام حَمَلَةً لِعِلمِهِ حَتّى كانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعَداءَ ، ويَقولُ عَلَى المِنبَرِ : سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَإِنَّ بَينَ الجَوانِحِ (2) مِنّى عِلما جَمّا ، ها هاه ألا لا أجِدُ مَن يَحمِلُهُ ! (3)

المزار الكبير عن مَيثَم :أصحَرَ (4) بى مَولاىَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام لَيلَةً مِنَ اللَّيالى ، حَتّى خَرَجَ مِنَ الكوفَهِ وَانتَهى إلى مَسجِدِ جُعفِىٍّ ، تَوَجَّهَ إلَى القِبلَهِ وصَلّى أربَعَ رَكَعاتٍ ، فَلَمّا سَلَّمَ وسَبَّحَ بَسَطَ كَفَّيهِ وقالَ : «إلهى كَيفَ أدعوكَ وقَد عَصَيتُكَ ، وكَيفَ لا أدعوكَ وقَد عَرَفتُكَ ...» وأخفَتَ دُعاءَهُ ، وسَجَدَ وعَفَّرَ وقالَ : العَفوَ العَفوَ ، مِئَهَ مَرَّهٍ ، وقامَ وخَرَجَ وَاتَّبَعتُهُ حَتّى خَرَجَ إلَى الصَّحراءِ ، وخَطَّ لى خَطَّهً وقالَ : إيّاكَ أن تُجاوِزَ هذِهِ الخَطَّهَ ، ومَضى عَنّى . وكانَت لَيلَهٌ دَلهَمَهٌ (5) ، فَقُلتُ : يا نَفسى أسلَمتِ مَولاكِ ولَهُ أعداءٌ كَثيرَهٌ ، أىُّ عُذرٍ يَكونُ لَكَ عِندَ اللّهِ وعِندَ رَسولِهِ ؟ ! وَاللّهَ لَأَقفِنَّ [لَأَقفُوَنَّ] أثَرَهُ ، ولَأَعلَمَنَّ خَبَرَهُ ، وإن كُنتُ قَد خالَفتُ أمرَهُ ، وجَعَلتُ أتَّبِعُ أثَرَهُ ، فَوَجَدتُهُ عليه السلام مُطَّلِعا فِى البِئرِ إلى نِصفِهِ يُخاطِبُ البِئرَ وَالبِئرُ تُخاطِبُهُ ، فَحَسَّ بى ، وَالتَفَتَ عليه السلام وقالَ : مَن ؟ قُلتُ : مَيثَمٌ . فَقالَ : يا مَيثَمُ ، ألَم آمُركَ أن لا تُجاوِزَ الخَطَّهَ ؟ قُلتُ : يا مَولاىَ ، خَشيتُ عَلَيكَ مِنَ الأعداءِ ، فَلَم يَصبِر لِذلِكَ قَلبى . فَقالَ : أ سَمِعتَ مِمّا قُلتُ شَيئا ؟ قُلتُ : لا يا مَولاىَ . فَقالَ : يا مَيثَم وفِى الصَّدر لُباناتٌ (6) إذا ضاقَ لَها صَدرى نَكَتُّ الأرضَ بِالكَفِّ وأبدَيتُ لَها سِرّى فَمَهما تُنبِتُ الأرضُ فَذاكَ النَّبتُ مِن بَذرى (7)

.

1- .الخصال : ص 645 ح 29 ، الاختصاص : ص 283 ، بصائر الدرجات : ص 305 ح 12 كلّها عن أبى إسحاق السبيعى عن بعض أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام ممّن يثق به .

2- .الجوانح : أوائل الضلوع تحت الترائب ممّا يلى الصدر ، كالضلوع ممّا يلى الظهر ، سُمّيت بذلک لجنوحها على القلب (لسان العرب : ج 2 ص 429 «جنح») .
3- .التوحيد : ص 92 ح 6 عن وهب بن وهب القرشى وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 38 .
4- .أصحَر الرجلُ : إذا خَرج إلى الصحراء (النهايه : ج 3 ص 12 «صحر») .
5- .فى المصدر : «دلهه» ، وما أثبتناه من المزار للشهيد الأوّل . ولَيلٌ دَلْهَم : مظلم (المحيط فى اللغه : ج 4 ص 136 «دلهم») .
6- .جمع اللبانه : الحاجه من غير فاقه ولكن من هِمّه (لسان العرب : ج 13 ص 377 «لبن») .
7- .المزار الكبير : ص 149 و ص 153 ، المزار للشهيد الأوّل : ص 270 و ص 275 .

امام علی علیه السلام :در درون سینه من ، دانش فراوانی است که پیامبر خدا آن را به من آموخت . اگر برای آن ، نگاهبانانی بیابم که به درستی ، آن را پاس دارند و آن را همان گونه که از من شنیده اند ، روایت کنند ، بخشی از آن را در نزد آنان به امانت خواهم سپرد که با [استفاده از] آن ، دانش بسیاری بیاموزند . به راستی که آن دانش ، کلید هر دری است و هر دری ، [راه بر] هزار در می گشاید .

امام صادق علیه السلام :نمایندگانی از مردم فلسطین ، نزد امام باقر علیه السلام آمدند و مسائلی از وی پرسیدند . امام علیه السلام به آنها پاسخ داد : . . . جدّم امیر مؤمنان ، برای دانش خود ، حاملانی نیافت ، چنان که دردمندانه آه می کشید و بر بالای منبر می فرمود : «پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید ؛ چرا که درون سینه من ، دانش فراوانی است . افسوس ، افسوس ! کسی را نمی یابم که آن را برتابد !» .

المزار الکبیر به نقل از میثم : شبی از شب ها ، مولایم امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، مرا به صحرا برد ، از کوفه خارج شد و به مسجد جُعفی رسید . رو به قبله کرد و چهار رکعت نماز گزارد . وقتی سلام داد و تسبیح گفت ، دو دست خود را [به سوی آسمان] گشود و گفت : «خدای من ! چه سانْ تو را بخوانم ، که نافرمانی ات کرده ام ، و چه سان تو را نخوانم ، که تو را شناخته ام ...» . سپس زیر لب ، دعایی خواند و سجده کرد و روی بر زمین گذاشت و یکصد بار گفت : «العفو ، العفو !» . سپس برخاست و به راه افتاد . من هم در پیِ او به راه افتادم تا به صحرا رسید و در آن جا خطّی [بر زمین]کشید و فرمود : «هرگز از این خط ، جلوتر نیا» و مرا واگذاشت و خود رفت . شبی ظلمانی بود . با خود گفتم : مولای خود را که دشمنان بسیاری دارد رها کردی ، چه عذری نزد خدا و پیامبر خدا برای خود داری؟ سوگند به خدا ، در پی اش خواهم رفت و از وی ، خبر خواهم گرفت ؛ گرچه با فرمانش مخالفت کرده باشم . در پی اش به راه افتادم . دیدم که تا نیم تنه ، سر را در چاه فرو برده و با چاه ، سخن می گوید و از چاه ، پاسخ می شنود . بودن مرا حس کرد و به سوی من توجّه کرد و فرمود : «کیستی؟» . گفتم : میثم . فرمود : «میثم ! مگر به تو دستور ندادم که از آن خط ، عبور نکنی؟» . گفتم : ای مولای من ! از دشمنان ، بر تو ترسیدم و دلم طاقت نیاورد . فرمود : «آیا از آنچه گفتم ، چیزی شنیدی؟» . گفتم : نه ، ای مولای من ! فرمود : «ای میثم ! در سینه ،

خواسته هایی هست که هر گاه سینه ام از آنها به تنگ آید ، با دست ، زمین را می کَنَم و رازهایم را به آن می گویم . پس هر گاه که زمین ، چیزی برویانَد آن گیاه ، از بذرهای [راز] من است» .

.

ص: 544

. .

ص: 545

. .

الفصل الثالث : أنواع علومه3 / 1عِلمُ الكِتابِالإمام علىّ عليه السلام فى قَولِ اللّهِ تَبارَکَ وتَعالى : «قُلْ کَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَبِ» (1) : أنَا هُوَ الَّذى عِندَهُ عِلمُ الكِتابِ . (2)

المناقب لابن المغازلىّ عن عبد اللّه بن عَطاء :كُنتُ عِندَ أبى جَعفَرٍ جالِسا إذ مَرَّ عَلَيهِ ابنُ عَبدِ اللّهِ بنِ سَلامٍ ، قُلتُ : جَعَلَنِى اللّهُ فِداکَ ، هذَا ابنُ الَّذى عِندَهُ عِلمٌ مِنَ الكِتابِ ؟ قالَ : لا ، ولكِنَّهُ صاحِبُكُم عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ الَّذى نَزَلَت فيهِ آياتٌ مِن كِتابِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، الَّذى عِندَهُ عِلمٌ مِنَ الكِتابِ . (3)

الإمام الحسين عليه السلام :نَحنُ الَّذينَ عِندَنا عِلمُ الكِتابِ وبَيانُ ما فيهِ ، ولَيسَ لِأَحَدٍ مِن خَلقِهِ ما عِندَنا ، لِأَنّا أهلُ سِرِّ اللّهِ . (4)

.

1- .الرعد : 43 .
2- .بصائر الدرجات : ص 216 ح 21 عن سلمان .
3- .المناقب لابن المغازلى : ص 314 ح 358 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 402 ح 425 ؛ تفسير الحبرى : ص 28 ح 41 وليس فيهما «الذى نزلت فيه ...» ، شرح الأخبار : ج 2 ص 347 ح 698 كلّها نحوه وراجع تفسير العيّاشى : ج 2 ص 220 ح 77 والعمده : ص 290 ح 476 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 29 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 52 عن الأصبغ بن نباته ، بحار الأنوار : ج 44 ص 184 ح 11 .

فصل سوم : انواع دانش های امام

3 / 1 دانش کتاب

فصل سوم : انواع دانش های امام3 / 1دانش کتابامام علی علیه السلام درباره سخن خداوند خجسته والا : «بگو : خدا و کسی که نزد او دانش کتاب است ، برای گواه بودن میان من و شما کافی اند» : منم آن که در نزد او دانش کتاب است .

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از عبد اللّه بن عطا : نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که پسر عبد اللّه بن سلام بر وی گذشت . گفتم : فدایت شوم ! این ، پسر کسی است که در نزدش دانشی از کتاب است؟ (1) فرمود : «نه ؛ ولی امام شما علی بن ابی طالب علیه السلام ، آن کسی است که آیاتی از کتاب خداوند عز و جل درباره اش نازل شده است ؛ همان کسی که نزدش دانشی از کتاب است» .

امام حسین علیه السلام :ما کسانی هستیم که دانش کتاب [خدا] و توضیح آنچه در آن است ، نزد ماست ، و آنچه نزد ماست ، نزد هیچ یک از آفریدگان خدا نیست ؛ چرا که ما اهل راز خداییم .

.

1- .اشاره به آیه پیشین و آیات مشابه آن در قرآن .

الكافى عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الصادق عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «قَالَ الَّذِى عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَبِ أَنَا ءَاتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» (1) : فَفَرَّجَ أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام بَینَ أصابِعِهِ فَوَضَعَها فى صَدرِهِ ، ثُمَّ قالَ : وعِندَنا وَاللّهِ عِلمُ الکِتابِ کُلُّهُ . (2)

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن أبى الحسن محمّد بن يحيى الفارِسىّ :نَظَرَ أبو نُواسٍ إلى أبِى الحَسَنِ عَلِىِّ بنِ موسَى الرِّضا عليهماالسلام ذاتَ يَومٍ وقَد خَرَجَ مِن عِندِ المَأمونِ عَلى بَغلَةٍ لَهُ ، فَدَنا مِنهُ أبو نُواسٍ ، فَسَلَّمَ عَلَيهِ وقالَ : يَابِنَ رَسولِ اللّهِ ، قَد قُلتُ فيکَ أبياتا فَاُحِبُّ أن تَسمَعَها مِنّى ، قالَ : هاتِ . فَأنشَأ يَقولُ : مُطَهَّرونَ نَقِيّاتٌ ثِيابُهُمُ تَجرِى الصَّلاةُ عَلَيهِم أينَما ذُکِروا مَن لَم يَکُن عَلَوِيّا حينَ تَنسِبُهُ فَمالَهُ مِن قَديمِ الدَّهرِ مُفتَخَرُ فَاللّهُ لَمّا بَرَا (3) خَلقا فَأتقَنَهُ صَفّاکُم وَاصطَفاکُم أيُّهَا البَشَرُ فَأنتُمُ المَلَأُ الأعلى وعِندَکُمُ عِلمُ الکِتابِ وما جاءَت بِهِ السُّوَرُ فَقالَ الرِّضا عليه السلام : قَد جِئتَنا بِأبياتٍ ما سَبَقَکَ إلَيها أحَدٌ . (4)

راجع : أهل البيت فى الكتاب والسنّه : علم أهل البيت / أبواب علومهم / علم الكتاب .

.

1- .النمل : 40 .
2- .الكافى : ج 1 ص 229 ح 5 و ص 257 ح 3 عن سدير نحوه ، مختصر بصائر الدرجات : ص 108 ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 797 ح 6 كلاهما عن الحسين بن علوان ، بصائر الدرجات : ص 212 ح 2 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 1 ص 239 ح 22 .
3- .فى المصدر : «برئ» ، وما أثبتناه من المناقب لابن شهر آشوب .
4- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 143 ح 10 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 366 وفيه من «مطهّرون نقيّات ...» .

الکافی به نقل از عبد الرحمان بن کثیر از امام صادق علیه السلام ، درباره سخن خدای متعال : «کسی که نزد او دانشی از کتاب [خدا] بود ، گفت : من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی ، برایت می آورم» : امام صادق علیه السلام انگشتانش را باز کرد و آن را روی سینه اش گذاشت و سپس فرمود : «سوگند به خدا ، همه دانش کتاب ، نزد ماست» .

عیون أخبار الرضا علیه السلام به نقل از ابو الحسن محمّد بن یحیی فارسی :روزی ابو نواس به علی بن موسی الرضا علیه السلام که سوار بر آستری از پیش مأمون آمده بود ، نگاه کرد و نزدیکش رفت و به وی سلام کرد و گفت : ای پسر پیامبر خدا! برایت چند بیت شعر گفته ام که دوست دارم آنها را از من بشنوی . فرمود : «بیاور [و بخوان]» . وی شروع کرد به خواندن : [آنان] پاکان و پاکْ جامگانی هستند که هر جا یاد شوند ، [سیل] درود ، بر آنان جاری می شود . به هنگام بر شمردن نیاکان و افتخار به آنها ، هر آن که علوی نباشد هیچ افتخاری از گذشته روزگار برایش نیست . آن گاه که خدا جهانِ آفرینش را آفرید و آن را استوار کرد ای انسان ها[ی بزرگ]! شما را خالص کرد و برگزید . شما ملأ اعلی هستید و دانش کتاب و آنچه سوره ها به خاطر آن نازل شده ، نزد شماست . امام رضا علیه السلام فرمود : «اشعاری برایمان آوردی که هیچ کس پیش از تو همانند آن را نسروده است» .

ر . ک : اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش چهارم : علم اهل بیت / فصل دوم : درهای علوم اهل بیت / علم کتاب .

.

3 / 2عِلمُ القُرآنِشواهد التنزيل عن أنس :قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : عَلِىٌّ يُعَلِّمُ النّاسَ بَعدى مِن تَأويلِ القُرآنِ ما لا يَعلَمونَ أو قالَ : يُخبِرُهُم . (1)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ، هذا عَلِىٌّ أخى ووَصِيّى وواعى عِلمى وخَليفَتى فى اُمَّتى عَلى مَن آمَنَ بى ، ألا إنَّ تَنزيلَ القُرآنِ عَلَىَّ ، وتَأويلَهُ وتَفسيرَهُ بَعدى عَلَيهِ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :وَاللّهِ ما نَزَلَت آيَةٌ إلّا وقَد عَلِمتَ فيما نَزَلَت ، وأينَ نَزَلَت ، وعَلى مَن نَزَلَت ، إنَّ رَبّى وَهَبَ لى قَلبا عَقولاً ولِسانا طَلِقا . (3)

عنه عليه السلام :وَاللّهِ ما نَزَلَت آيَةٌ إلّا وقَد عَلِمتُ فيما نَزَلَت ، وأينَ نَزَلَت ، إنَّ رَبّى وَهَبَ لى قَلبا عَقولاً ولِسانا سَؤولاً . (4)

عنه عليه السلام :سَلونى عَن كِتابِ اللّهِ ، فَإنَّهُ لَيسَ مِن آيَةٍ إلّا وقَد عَرَفتُ بِلَيلٍ نَزَلَت أم بِنَهارٍ ، فى سَهلٍ أم فى جَبَلٍ . (5)

.

1- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 39 ح 28 .
2- .اليقين : ص 352 ح 127 ، الاحتجاج : ج 1 ص 147 ح 32 كلاهما عن علقمه بن محمّد الحضرمى عن الإمام الباقر عليه السلام وفيه «على اُمّتى وعلى تفسير كتاب اللّه عزّ وجلّ والداعى إليه» بدل «فى اُمّتى ...» ، التحصين لابن طاووس : ص 583 ح 29 وفيه «على تفسير كتاب ربّى والدعاء إليه» بدل «ألا إنّ تنزيل ...» ، العدد القويّه : ص 174 ح 8 وفيه «على تفسير كتاب اللّه ربّى والداعى إليه» بدل «ألا إنّ تنزيل ...» ، الصراط المستقيم : ج 1 ص 302 وفيه «على تفسير كتاب ربّى» بدل «ألا إنّ تنزيل ...» والثلاثه الأخيره عن زيد بن أرقم .
3- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 338 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 398 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 45 ح 38 ، المناقب للخوارزمى : ص 90 ح 82 كلّها عن سليمان الأحمسى عن أبيه ، الصواعق المحرقه : ص 127 وفيه «ناطقا» بدل «طلقا» ؛ تفسير العيّاشى : ج 1 ص 17 ح 12 عن سليمان الأعمش عن أبيه .

4- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 351 عن سليمان الأحمسى ، حليه الأولياء : ج 1 ص 67 ، المناقب للخوارزمى : ص 90 ح 81 كلاهما عن سليمان الأحمسى عن أبيه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 397 عن ثوير عن أبيه نحوه .
5- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 338 ، التاريخ الكبير : ج 8 ص 165 ح 2570 وفيه «مافى القرآن آيه إلّا أعلم أين نزلت ، فى سهلٍ أو جبل ، أو بليلٍ أو بنهار» ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 351 ، الصواعق المحرقه : ص 128 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 398 ، المناقب للخوارزمى : ص 94 ح 92 كلّها عن أبى الطفيل وراجع علل الشرائع : ص 40 ح 1 والأمالى للصدوق : ص 350 ح 423 والأُصول الستّه عشر : ص 64 .

3 / 2 قرآن شناسی

3 / 2قرآن شناسیشواهد التنزیل به نقل از اَنَس : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «علی ، پس از من ، آنچه را که مردم از تأویل قرآن نمی دانند ، به آنها یاد خواهد داد» یا فرمود : «با خبرشان خواهد کرد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای گروه مردم! این علی ، برادر من ، وصیّ من ، گنجینه دانش من ، و جانشینم در بین امّت من برای ایمان آورندگان به من است . آگاه باشید که قرآن بر من نازل شده و تأویل و تفسیر آن پس از من ، بر عهده اوست .

امام علی علیه السلام :سوگند به خدا ، آیه ای نازل نشد ، مگر آن که می دانم درباره چه چیزی نازل شده ، و در کجا نازل شده ، و بر چه کسی نازل شده است . پروردگار من ، به من ، دلی زیرک و زبانی گویا بخشیده است .

امام علی علیه السلام :سوگند به خدا ، آیه ای نازل نشد ، مگر آن که من می دانم درباره چه چیزی نازل شده ، و در کجا نازل شده است . خدای من ، دلی زیرک و زبانی پرسشگر به من بخشیده است .

امام علی علیه السلام :از من درباره کتاب خدا بپرسید ؛ چرا که هیچ آیه ای نیست ، مگر آن که می دانم در شب یا روز ، و در صحرا یا کوه ، نازل شده است .

.

عنه عليه السلام :سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَوَاللّهِ ما فِى القُرآنِ آيَهٌ إلّا وأنَا أعلَمُ فيمَن نَزَلَت ، وأينَ نَزَلَت ، فى سَهلٍ أو فى جَبَلٍ ، وإنَّ رَبّى وَهَبَ لى قَلبا عَقولاً ، ولِسانا ناطِقا . (1)

عنه عليه السلام :يا أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ العِلمَ يُقبَضُ قَبضا سَريعا ، وإنّى اُوشِكُ أن تَفقِدونى فَسَلونى ، فَلَن تَسألونى عَن آيَهٍ مِن كِتابِ اللّهِ إلّا نَبَّأتُكُم بِها ، وفيما اُنزِلَت ، وإنَّكُم لَن تَجِدوا أحَدا مِن بَعدى يُحَدِّثُكُم . (2)

عنه عليه السلام :يا أيُّهَا النّاسُ ، سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَوَاللّهِ ما بَينَ لَوحَيِ المُصحَفِ آيَهٌ تَخفى عَلَىَّ فيما اُنزِلَت ، ولا أينَ نَزَلَت ، ولا ما عُنِىَ بِها . (3)

عنه عليه السلام :يا أيُّهَا النّاسُ سَلونى ، فَإنَّكُم لا تَجِدون أحَدا بَعدى هُوَ أعلَمُ بِما تَسألونَهُ مِنّى ، ولا تَجِدونَ أحَدا أعلَمَ بِما بَينَ اللَّوحَينِ مِنّى ، فَسَلونى . (4)

عنه عليه السلام :ما نَزَلَت عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله آيَهٌ مِنَ القُرآنِ إلّا أقرَأَنيها وأملاها عَلَىَّ ، فَكَتَبتُها بِخَطّى ، وعَلَّمَنى تَأويلَها وتَفسيرَها ، وناسِخَها ومَنسوخَها ، ومُحكَمَها ومُتَشابِهَها ، وخاصَّها وعامَّها . (5)

.

1- .غرر الحكم : ح 5637 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 397 عن عامر بن واثله .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 397 عن أبى الطفيل ؛ تفسير العيّاشى : ج 1 ص 17 ح 11 عن أبى فاخته وفيه «ما بين اللوحين شىء إلّا وأنا أعلمه» .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 398 عن أبى الطفيل وراجع شرح الأخبار : ج 2ص 217 و ص 231 و ج 1 ص 91 ح 7 و ص 196 ح 160 .
5- .الكافى : ج 1 ص 64 ح 1 ، الخصال : ص 257 ح 131 ، كمال الدين : ص 284 ح 37 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 14 ح 2 و ص 253 ح 177 وفيهما إلى «متشابهها» ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 624 ح 10 وفيه إلى «بخطّى» وكلّها عن سليم بن قيس .

امام علی علیه السلام :پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . سوگند به خدا ، آیه ای در قرآن نیست ، مگر آن که من می دانم درباره چه کسی و در کجا نازل شده است : در صحرا و یا در کوه . پروردگار من ، به من ، دلی زیرک و زبانی گویا بخشیده است .

امام علی علیه السلام :ای مردم ! دانش ، به سرعتْ باز گرفته می شود و نزدیک است که مرا از دست بدهید . پس ، از من بپرسید ؛ چرا که هیچ آیه ای از کتاب خدا را از من نمی پرسید ، مگر آن که از آن به شما خبر خواهم داد که درباره چه چیزی نازل شده است ، و شما پس از من ، کسی را نخواهید یافت که برای شما [این چنین] سخن گوید .

امام علی علیه السلام :ای مردم ! پیش از آن که مرا از دست دهید ، از من بپرسید . سوگند به خدا ، در درون قرآن ، آیه ای نیست که شأن نزول ، جای نزول و هدف از نزول آن برایم پوشیده باشد .

امام علی علیه السلام :ای مردم ! از من بپرسید ؛ چرا که پس از من ، کسی را نخواهید یافت که از من نسبت به آنچه درباره اش می پرسید ، داناتر باشد ، و کسی را نخواهید یافت که از من به آنچه درون قرآن است ، داناتر باشد . پس ، از من بپرسید .

امام علی علیه السلام :آیه ای از قرآن بر پیامبر خدا نازل نشد ، مگر آن که مرا به خواندنش وا داشت ، و آن را بر من املا کرد ، و من به خطّ خودم آن را نوشتم ، و تأویل و تفسیر ، ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه ، و خاص و عامّ آن را به من آموخت .

.

عنه عليه السلام :ما نَزَلَت عَلَيهِ[صلى الله عليه و آله] آيَةٌ فى لَيلٍ ولا نَهارٍ ، ولا سَماءٍ ولا أرضٍ ، ولا دنيا وآخِرَةٍ ، ولا جَنَّةٍ ولا نارٍ ، ولا سَهلٍ ولاجَبَلٍ ، ولا ضِياءٍ ولا ظُلمَةٍ ، إلّا أقرَأنيها وأملاها عَلَىَّ ، فَكَتَبتُها بِيَدى ، وعَلَّمَنى تَأويلَها وتَفسيرَها ، وناسِخَها ومَنسوخَها ، ومُحكَمَها ومُتَشابِهَها ، وخاصَّها وعامَّها ، وأينَ نَزَلَت وفيمَ نَزَلَت إلى يَومِ القِيامَةِ . (1)

عنه عليه السلام :ما فِى القُرآنِ آيَةٌ إلّا وقَد قَرَأتُها عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وعَلَّمَنى مَعناها . (2)

عنه عليه السلام :لَم يُنزِلِ اللّهُ عَلى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله آيَةً مِنَ القُرآنِ إلّا وقَد جَمَعتُها ، ولَيسَت مِنهُ آيَةٌ إلّا وقَد أقرَأنيها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَلَّمَنى تَأويلَها . (3)

الإمام الصادق عن الإمام علىّ عليهماالسلام :سَلونى عَن كِتابِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، فَوَاللّهِ ما نَزَلَت آيَةٌ مِنهُ فى لَيلٍ أو نَهارٍ ، ولا مَسيرٍ ولا مُقامٍ ، إلّا وقَد أقرَأنيها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وعَلَّمَنى تَأويلَها . فَقالَ ابنُ الكَوّاءِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَما كانَ يَنزِلُ عَلَيهِ وأنتَ غائِبٌ عَنهُ ؟ قالَ : كانَ يَحفَظُ عَلَىَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ما كانَ يَنزِلُ عَلَيهِ مِنَ القُرآنِ وأنَا عَنهُ غائِبٌ حَتّى أقدَمَ عَلَيهِ فَيُقرِئُنيهِ ويَقولُ لى : يا عَلِىُّ ، أنزَلَ اللّهُ عَلَىَّ بَعدَكَ كَذا وكَذا وتَأويلُهُ كَذا وكَذا ، فَيُعَلِّمُنيتَنزيلَهُ وتَأويلَهُ . (4)

.

1- .تحف العقول : ص 196 ، بصائر الدرجات : ص 198 ح 3 عن سليم بن قيس .
2- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 43 ح 33 عن إسماعيل بن جعفر عن أبيه الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
3- .الاحتجاج : ج 1 ص 207 ح 38 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 581 ح 4 كلاهما عن سلمان .
4- .الأمالى للطوسى : ص 523 ح 1158 ، بشاره المصطفى : ص 219 كلاهما عن محمّد بن جعفر بن محمّد عليهماالسلاموعن المجاشعى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، الاحتجاج : ج 1 ص 617 ح 140 عن

الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 802 ح 31 عن الإمام عليّ عليه السلام نحوه .

امام علی علیه السلام :هیچ آیه ای ، نه در شب و نه در روز ، نه در آسمان و نه در زمین ، نه درباره دنیا و نه درباره آخرت ، نه درباره بهشت و نه درباره دوزخ ، نه در صحرا و نه در کوه ، نه در روشنایی و نه در تاریکی بر ایشان (پیامبر صلی الله علیه و آله) نازل نشد ، مگر آن که مرا به خواندن آن وا داشت و آن را بر من املا کرد و من به دستِ خویش آن را نوشتم و تأویل و تفسیر ، ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه ، خاص و عامّ آن ، و جای نزول و علّت نزول آن را تا روز قیامت ، به من آموخت .

امام علی علیه السلام :هیچ آیه ای در قرآن نیست ، مگر آن که من آن را بر پیامبر خدا خوانده ام و او معنای آن را به من آموخته است .

امام علی علیه السلام :هیچ آیه ای از قرآن را خداوند بر پیامبرش نازل نکرد ، مگر آن که من آن را گِرد آوردم ، و هیچ آیه ای از آن نیست ، مگر آن که پیامبر خدا مرا به خواندن آن وا داشته و تأویلش را به من آموخته است .

امام صادق علیه السلام به نقل از علی علیه السلام : «از من درباره کتاب خداوند عز و جل بپرسید. سوگند به خدا که هیچ آیه ای از آن ، در روز یا در شب ، به هنگام حرکت یا هنگام ایستادن ، نازل نشده است ، مگر آن که پیامبر خدا ، مرا به خواندن آن وا داشته و تأویل آن را به من آموخته است» . ابن کوّاء پرسید : ای امیر مؤمنان! در آیه هایی که بر وی (پیامبر صلی الله علیه و آله) نازل شده و تو همراهش نبودی ، چگونه است؟ فرمود : «پیامبر خدا ، هر آنچه را از قرآن که در نبودِ من بر وی نازل می شد ، برای من نگه می داشت تا بیایم و مرا به خواندن آن ، وا می داشت و می فرمود : ای علی! پس از رفتن تو ، این آیه و این آیه بر من نازل شده و معنای آن ، چنین و چنان است و تنزیل و تأویل آن را به من می آموخت» .

.

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى قَد خَصَّنى مِن بَينِ أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بِعِلمِ النّاسِخِ والمَنسوخِ ، وَالمُحکَمِ والمُتَشابِهِ ، وَالخاصِّ وَالعامِّ ، وذلِکَ مِمّا مَنَّ اللّهُ بِهِ عَلَىَّ وعَلى رَسولِهِ . (1)

عنه عليه السلام :ذلِکَ القُرآنُ فَاستَنطِقوهُ ولَن يَنطِقَ لَکُم ، اُخبِرُکُم عَنهُ : إنَّ فيهِ عِلمَ ما مَضى ، وعِلمَ ما يَأتى إلى يَومِ القِيامَهِ ، وحُکمَ ما بَينَکُم ، وبَيانَ ما أصبَحتُم فيهِ تَختَلِفونَ ، فَلَو سَألتُمونى عَنهُ لَعَلَّمتُکُم . (2)

عنه عليه السلام :ذلِکَ القُرآنُ فَاستَنطِقوهُ ولَن يَنطِقَ ، ولکِن اُخبِرُکُم عَنهُ : ألا إنَّ فيهِ عِلمَ ما يَأتى ، وَالحَديثَ عَنِ الماضى ، ودَواءَ دائِکُم ، ونَظمَ ما بَينَکُم . (3)

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ اللّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ التَّنزيلَ وَالتَّأويلَ ، فَعَلَّمَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام . قالَ : وعَلَّمَنا وَاللّهِ . (4)

الإمام علىّ عليه السلام :لَو شِئتُ لَأَوقَرتُ (5) مِن تَفسيرِ الفاتِحَهِ سَبعينَ بَعيرا . (6)

يَنابيعُ المَودّه عن ابن عبّاس :أخَذَ بِيَدى الإمامُ عَلِيٌّ لَيلَهً مُقمِرَهً ، فَخَرَجَ بى إلَى البَقيعِ (7) بَعدَ العِشاءِ ، وقالَ : اِقرَأ يا عَبدَ اللّهِ ، فَقَرَأتُ : «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ، فَتَکَلَّمَ لى فى أسرارِ الباء إلى بُزوغِ الفَجرِ . (8)

.

1- .الخصال : ص 576 ح 1 عن مکحول .
2- .الکافى : ج 1 ص 61 ح 7 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، تفسير القمّى : ج 1 ص 3 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 158 ، بحار الأنوار : ج 92 ص 23 ح 24 .
4- .الکافى : ج 7 ص 442 ح 15 ، تهذيب الأحکام : ج 8 ص 286 ح 1052 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 17 ح 13 وفيه إلى «عليّا عليه السلام » وکلّها عن أبى الصباح .

5- .الوِقر بكسر الواو : الحِمْل ، وأكثر ما يُستعمل فى حِمْل البغل والحمار (النهايه : ج 5 ص 213 «وقر») .
6- .ينابيع المودّه : ج 3 ص 209 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 43 .
7- .البَقيع : هو مقبره أهل المدينه ، وهو داخل المدينه ، ويسمّى بقيع الغَرْقَد (معجم البلدان : ج 1 ص 473) .
8- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 214 ح 19 .

امام علی علیه السلام :خداوند عز و جل از بین یاران محمّد صلی الله علیه و آله مرا به دانستن ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه ، و خاص و عام [قرآن] ، ویژه ساخت و این از چیزهایی است که خداوند با آن ، بر من و پیامبر خدا منّت نهاد .

امام علی علیه السلام :این ، قرآن است . آن را به سخن گفتن فرا خوانید ؛ ولی هرگز برای شما سخن نخواهد گفت . من از آن به شما خبر می دهم : دانش آنچه گذشته و دانش آنچه تا روز رستاخیز ، خواهد آمد ، و حکم آنچه در بین شماست ، و بیان آنچه درباره آن اختلاف می کنید ، در آن هست . اگر آن را از من بپرسید ، به شما می آموزم .

امام علی علیه السلام :این ، قرآن است . آن را به سخن گفتن فرا خوانید ؛ ولی هرگز سخن نخواهد گفت . امّا من از آن به شما خبر خواهم داد : آگاه باشید که در آن ، دانش آینده ، گزارش گذشته ، داروی درد شما و نظم بین شما هست .

امام صادق علیه السلام :خداوند ، تنزیل و تأویل قرآن را به پیامبرش آموخت و پیامبر خدا ، علی علیه السلام را آموزش داد . سوگند به خدا که او (علی علیه السلام) نیز ما را آموزش داد .

امام علی علیه السلام :اگر می خواستم ، سوره فاتحه را [به اندازه] هفتاد بار شتر تفسیر می کردم .

ینابیع المودّه به نقل از ابن عبّاس : در شبی مهتابی ، پس از [نماز] عشا ، امام علی علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی بقیع بُرد و فرمود : «ای عبد اللّه ! بخوان» و من خواندم : «بسم اللّه الرحمن الرحیم» و او درباره اسرار بای «بسم اللّه » تا طلوع فجر برایم سخن گفت .

.

تفسير العيّاشى عن الأَصبَغ بن نُباتَه :لَمّا قَدِمَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام الكوفَةَ صَلّى بِهِم أربَعينَ صَباحا يَقرَأُ بِهِم : «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَى» (1) قالَ : فَقالَ المُنافِقونَ : لا وَاللّهِ ما يُحسِنُ ابنُ أبى طالِبٍ أن يَقرَأَ القُرآنَ ، ولَو أحسَنَ أن يَقرَأَ القُرآنَ لَقَرَأَ بِنا غَيرَ هذِهِ السّورَهِ . قالَ : فَبَلَغَهُ ذلِکَ ، فَقالَ : وَيلٌ لَهُم ، إنّى لَأعرِفُ ناسِخَهُ مِن مَنسوخِهِ ، ومُحکَمَهُ مِن مُتَشابِهِهِ ، وفَصلَهُ من فِصالِهِ ، وحُروفَهُ مِن مَعانيهِ . وَاللّهِ ما مِن حَرفٍ نَزَلَ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله إلّا أنّى أعرِفُ فيمَن اُنزِلَ ، وفى أىِّ يَومٍ ، وفى أىِّ مَوضِعٍ . وَيلٌ لَهُم ! أ ما يَقرَؤونَ : «إِنَّ هَذَا لَفِى الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَهِيمَ وَ مُوسَى» (2) ؟ وَاللّهِ عِندى ، وَرِثتُهُما مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وقَد أنهى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن إبراهيمَ وموسى عليهماالسلام . وَيلٌ لَهُم ! وَاللّهِ أنَا الَّذى أنزَلَ اللّهُ فِىَّ : «وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَ عِيَهٌ» (3) فَإِنَّما كُنّا عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَيُخبِرُنا بِالوَحيِ فَأَعيهِ أنَا ومَن يَعيهِ ، فَإِذا خَرَجنا قالوا : ماذا قالَ آنِفا ؟ (4)

تاريخ دمشق عن ابن شُبرُمَه :ما كانَ أحَدٌ عَلَى المِنبَرِ يَقولُ : سَلونى عَمّا بَينَ اللَّوحَينِ إلّا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (5)

المناقب لابن شهر آشوب عن الشّعبى :ما أحَدٌ أعلَمَ بِكِتابِ اللّهِ بَعدَ نَبِىِّ اللّهِ مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (6)

.

1- .الأعلى : 1 .
2- .الأعلى : 18 و 19 .
3- .الحاقّه : 12 .
4- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 14 ح 1 ، بصائر الدرجات : ص 135 ح 3 .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 399 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 50 ح 46 و 47 .
6- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 43 ؛ شواهد التنزيل : ج 1 ص 48 ح 42 و ص 49 ح 43 كلاهما نحوه .

تفسیر العیّاشی به نقل از اَصبغ بن نُباته : هنگامی که امیر مؤمنان به کوفه آمد ، چهل صبح برایشان نماز گزارد و در همه [نمازها] ، سوره اعلی را قرائت کرد . منافقان گفتند : سوگند به خدا که پسر ابو طالب ، نمی تواند قرآن را نیکو بخواند و اگر چیزی از قرائت قرآن نیکو می دانست ، سوره ای غیر از این برایمان می خواند ! این خبر به وی رسید . فرمود : «وای بر آنان ! من ناسخ قرآن را از منسوخ آن ، محکم آن را از متشابه آن ، و وصل آن را از فصل آن ، و حروف آن را از معانی آن ، باز می شناسم . سوگند به خدا ، هیچ حرفی بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل نشده ، مگر آن که من می دانم درباره چه کسی و در چه روزی و در چه جایی نازل شده است . وای بر آنان ! آیا این آیه را نخوانده اند : «قطعا در کتاب های گذشته ، این [مطلب] هست ؛ کتاب های ابراهیم و موسی» . سوگند به خدا [آن دو کتاب] ، نزد من است . آن دو کتاب را من از پیامبر خدا به ارث برده ام و پیامبر خدا ، آنها را از ابراهیم و موسی علیهماالسلام [به من]رسانده است . وای بر آنان ! سوگند به خدا که خداوند ، درباره من نازل کرد که : «و گوشی شنوا آن را نگه می دارد» . ما نزد پیامبر خدا بودیم و به ما از وحی ، خبر می داد . من فرا می گرفتم و کسانی دیگر [نیز] آن را فرا می گرفتند ؛ ولی وقتی از نزدش خارج می شدیم ، آنها می گفتند : «چند لحظه پیش ، چه گفت» » .

تاریخ دمشق به نقل از ابن شُبْرُمَه : هیچ کس جز علی بن ابی طالب علیه السلام ، در بالای منبر نمی گفت که از آنچه در درون قرآن است ، از من بپرسید .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از شَعْبی : پس از پیامبر خدا ، هیچ کس به کتابِ خدا داناتر از علی بن ابی طالب علیه السلام نبود .

.

النهايه عن ابن عبّاس :فَإِذا عِلمى بِالقُرآنِ فى عِلمِ عَلِىٍّ كَالقَرارَهِ (1) فى المُثعَنجَرِ (2) . (3)

الكافى عن منصور بن حازم :قُلتُ لِأَبى عَبدِ اللّه عليه السلام : إنَّ اللّهَ أجَلُّ وأكرَمُ مِن أن يُعرَفَ بِخَلقِهِ ، بَلِ الخَلقُ يُعرَفونَ بِاللّهِ . قالَ : صَدَقتَ . قُلتُ : إنَّ مَن عَرَفَ أنَّ لَهُ رَبّا فَيَنبَغى لَهُ أن يَعرِفَ أنَّ لِذلِكَ الرَّبِّ رِضا وسَخَطا ، وأنَّهُ لا يُعرَفُ رِضاهُ وسَخَطُهُ إلّا بِوَحىٍ أو رَسولٍ ، فَمَن لَم يَأتِهِ الوَحىُ فَقَد يَنبَغى لَهُ أن يَطلُبَ الرُّسُلَ ، فَإِذا لَقِيَهُم عَرَفَ أنَّهُمُ الحُجَّةُ وأنَّ لَهُمُ الطّاعَةُ المُفتَرَضَةُ . وقُلتُ لِلنّاسِ : تَعلَمونَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ هُوَ الحُجَّةَ مِنَ اللّهِ عَلى خَلقِهِ ؟ قالوا : بَلى . قُلتُ : فَحينَ مَضى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، مَن كانَ الحُجَّةُ عَلى خَلقِهِ ؟ فَقالوا : القُرآنُ . فَنَظَرتُ فِى القُرآنِ فَإِذا هُوَ يُخاصِمُ بِهِ المُرجِئُ وَالقَدَرِىُّ وَالزِّنديقُ الَّذى لا يُؤمِنُ بِهِ حَتّى يَغلِبَ الرِّجالَ بِخُصومَتِهِ ، فَعَرَفتُ أنَّ القُرآنَ لا يَكونُ حُجَّةً إلّا بِقَيِّمٍ ، فَما قالَ فيهِ مِن شَىءٍ كانَ حَقّا . فَقُلتُ لَهُم : مَن قَيِّمُ القُرآنِ ؟ فَقالوا : اِبنُ مَسعودٍ ، قَد كانَ يَعلَمُ ، وعُمَرُ يَعلَمُ ، وحُذَيفَةُ يَعلَمُ . قُلتُ : كُلَّهُ ؟ قالوا : لا . فَلَم أجِد أحَدا يُقالُ : إنَّهُ يَعرِفُ ذلِكَ كُلَّهُ إلّا عَلِيّا عليه السلام ، وإذا كانَ الشَّىءُ بَينَ القَومِ فَقالَ هذا : لا أدرى ، وقالَ هذا : لا أدرى ، وقالَ هذا : لا أدرى ، وقالَ هذا : أنَا أدرى ، فَأَشهَدُ أنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ قَيِّمُ القُرآنِ ، وكانَت طاعَتُهُ مُفتَرَضَةً ، وكانَ الحُجَّةُ عَلَى النّاسِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأنَّ ما قالَ فِيالقُرآنِ فَهُوَ حَقٌّ. فَقالَ : رَحِمَكَ اللّهُ . (4)

.

1- .القَراره : المطمئنّ من الأرض يستقرّ فيه ماء المطر (النهايه : ج 4 ص 38 «قرر») .
2- .المثْعَنْجَر : هو أكثر موضع فى البحر ماءً . والميم والنون زائدتان (النهايه : ج 1 ص 212 «ثعجر») .
3- .النهايه فى غريب الحديث : ج 1 ص 212 ، لسان العرب : ج 4 ص 103 ؛ بحار الأنوار : ج 92 ص 106 نقلاً عن النقّاش .
4- .الكافى : ج 1 ص 168 ح 2 .

النهایه به نقل از ابن عبّاس : دانش من به قرآن ، در کنار دانش علی علیه السلام ، همچون آبگیری کوچک در کنار دریایی بی کران است .

الکافی به نقل از منصور بن حازم : به امام صادق علیه السلام گفتم : خداوند ، با جلالت تر و گرامی تر از آن است که به وسیله بندگانش شناخته شود ؛ بلکه بندگانش به وسیله او شناخته می شوند . فرمود : «راست گفتی» . گفتم : هر کس که بداند پروردگاری دارد ، باید بداند که آن پروردگار، خشنودی و ناخشنودی ای دارد و البتّه او خشنودی و ناخشنودی پروردگارش را جز از راه وحی و پیامبر ، نخواهد شناخت . . . هر کس که به وی وحی نمی شود ، باید در پی پیامبران باشد و هر گاه آنان را ببیند ، خواهد فهمید که آنان ، حجّت اند و اطاعتی که واجب شده ، حقّ آنان است . و به مردم گفتم : می دانید که پیامبر خدا ، حجّت خدا بر بندگانش است؟ گفتند : آری . گفتم : آن گاه که پیامبر خدا درگذشت ، چه کسی حجّت بر بندگان بود؟ گفتند : قرآن . به قرآن نگریستم و دیدم که مُرجِئیان ، قَدَریان و حتّی زندیقی که به قرآنْ ایمان ندارد ، با آن ، استدلال می کنند تا جایی که حریفانِ خود را در بحث ، مغلوب می سازند . بدین ترتیب ، فهمیدم که قرآن ، جز به وسیله یک مفسّر (متصدّی تفسیر) نمی تواند حجّت باشد و هر آنچه که آن مفسّر درباره قرآن گفت ، همان ، حق است . از این رو ، به آنان گفتم : چه کسی مفسّر قرآن است؟ [مردم] گفتند : ابن مسعود ، آن را می دانست . عمر نیز آن را می دانست و حُذَیفه هم آن را می دانست . گفتم : همه قرآن را [می دانستند]؟ گفتند : نه . و کسی را جز علی علیه السلام نیافتم که درباره اش بگویند : او همه قرآن را می داند . وقتی وضعیت در بین مردم ، چنین باشد که این یکی بگوید : «نمی دانم» و آن یکی بگوید : «نمی دانم» و آن دیگری هم بگوید : «نمی دانم» ، ولی علی علیه السلام بگوید : «می دانم» ، من گواهی خواهم داد که علی علیه السلام مفسّر قرآن است و پیروی از او واجب است و پس از پیامبر خدا ، حجّت خدا اوست و هر آنچه که درباره قرآن گفته ، همان ، حق است . امام صادق علیه السلام فرمود : «رحمت خدا بر تو باد !» .

.

تاريخ دمشق عن أبى عبد الرحمن السُّلَمىّ :ما رَأَيتُ أحَدا أقرَأَ لِكِتابِ اللّهِ مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (1)

المعجم الكبير عن عبد اللّه [بن مسعود] :قَرَأتُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَبعينَ سورَةً ، وخَتَمتُ القُرآنَ عَلى خَيرِ النّاسِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه . (2)

شواهد التنزيل عن عبد اللّه بن مسعود :أفرَضُ أهلِ المَدينَهِ وأقرَؤُها عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (3)

تاريخ دمشق عن أبى عبد الرحمن السُّلَمىّ :ما رَأَيتُ قُرَشِيّا قَطُّ أقرَأَ مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (4)

شرح نهج البلاغه فى عَلِىٍّ عليه السلام : أمّا قِراءَتُهُ القُرآنَ وَاشتِغالُهُ بِهِ فَهُوَ المَنظورُ إلَيهِ فى هذَا البابِ ... إذا رَجَعتُ إلى كُتُبِ القِراءاتِ وَجَدتُ أئِمَّهَ القُرّاءِ كُلَّهُم يَرجِعونَ إلَيهِ ؛ كَأَبى عَمرِو بنِ العَلاءِ وعاصِمِ بن أبى النَّجودِ وغَيرِهِما ؛ لِأَنَّهُم يَرجِعونَ إلى أبى عَبدِ الرَّحمنِ السُّلَمِىِّ القارِىَ ، وأبو عَبدِ الرَّحمنِ كانَ تِلميذَهُ ، وعَنهُ أخَذَ القُرآنَ ، فَقَد صارَ هذَا الفَنُّ مِنَ الفُنونِ الَّتى تَنتَهى إلَيهِ أيضا ، مِثلُ كَثيرٍ مِمّا سَبَقَ . (5)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 401 ، الاستيعاب : ج 3 ص 210 الرقم 1875 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 33 ح 17 و ص 34 ح 19 وليس فيها ذيله و ص 32 ح 15 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 42 عن ابن مسعود .
2- .المعجم الكبير : ج 9 ص 76 ح 8446 ، المعجم الأوسط : ج 5 ص 101 ح 4792 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 401 وفيه «تسعين» بدل «سبعين» ، المناقب للخوارزمى : ص 93 ح 90 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 144 ح 83 ، الأمالى للطوسى : ص 606 ح 1253 نحوه .
3- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 34 ح 20 .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 402 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 27 .

تاریخ دمشق به نقل از ابو عبد الرحمان سُلَمی : هیچ کس را ندیدم که از علی بن ابی طالب علیه السلام به قرائت کتاب خدا ، داناتر باشد .

المعجم الکبیر به نقل از عبد اللّه بن مسعود : نزد پیامبر خدا ، هفتاد سوره را خواندم و قرآن را در نزد بهترینِ انسان ها [یعنی] علی بن ابی طالب علیه السلام ختم کردم .

شواهد التنزیل به نقل از عبد اللّه بن مسعود : فریضه شناس ترین مردم مدینه و داناترینِ آنها به قرائت قرآن ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود .

تاریخ دمشق به نقل از ابو عبد الرحمان سُلَمی : هرگز قریشی ای داناتر از علی بن ابی طالب علیه السلام به قرائت قرآن ندیدم .

شرح نهج البلاغه درباره بازگشت فنّ (علم) قرائت به امام علی علیه السلام : هر گاه به کتاب های قرائت رجوع می کردم ، در می یافتم که دانش همه پیشوایان قرائت قرآن ، به وی باز می گردد ؛ افرادی همچون : ابو عمرو بن علا ، عاصم بن ابی نَجود و جز این دو ؛ چون آنان به ابو عبد الرحمان سُلَمیِ قاری منتهی می شوند و ابو عبد الرحمان ، شاگرد علی علیه السلام بود و قرآن را از او آموخته بود . پس این فن نیز مثل بسیاری از فنونی که پیش تر گذشت ، از فنونی است که به او بر می گردد .

.

شرح نهج البلاغه فى عَلِىٍّ عليه السلام : ما أقولُ فى رَجُلٍ تَعَزّى إلَيهِ كُلُّ فَضيلَهٍ ... ومِنَ العُلومِ عِلمُ تَفسيرِ القُرآنِ ، وعَنهُ اُخِذَ ، ومِنهُ فُرِّعَ . وإذا رَجَعتَ إلى كُتُبِ التَّفسيرِ عَلِمتَ صِحَّهَ ذلِکَ ، لِأَنَّ أكثَرَهُ عَنهُ وعَن عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، وقَد عَلِمَ النّاسُ حالَ ابنِ عَبّاسٍ فى مُلازَمَتِهِ لَهُ ، وَانقِطاعِهِ إلَيهِ ، وأنَّهُ تِلميذُهُ وخِرّيجُهُ . وقيلَ لَهُ : أينَ عِلمُکَ مِن عِلمِ ابنِ عَمِّکَ ؟ فَقالَ : کَنِسبَهِ قَطرَهٍ مِنَ المَطَرِ إلَى البَحرِ المُحيطِ ! (1)

مطالب السؤول :قَدِ استَفاضَ بَينَ الاُمَّهِ أنَّ رَئيسَ أئِمَّهِ التَّفسيرِ وقُدوَتَهُم وَالمُقَدَّمَ عَلَيهِم وَالمُشارَ إلَيهِ فيهِ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ ، وهُوَ كانَ تِلميذا لِعَلِىٍّ عليه السلام ، ومُقتَدِيا بِهِ ، وآخِذا عَنهُ ، ومُستَفيداً مِنهُ . وإمامُ الكوفِيّينَ المَشهورُ بِالقِراءَهِ بَينَهُم عاصِمُ بنُ أبِى النَّجودِ ، وقَدِ انتَشَرَ قِراءَتُهُ فِى الدُّنيا ، واُخِذَت عَنهُ مِن رِوايَهِ أبى بَكرٍ وحَفصٍ وهِىَ القِراءَهُ المَشهورَهُ المَذكورَهُ ، وهُوَ فيها تِلميذٌ لِأَبى عَبدِ الرَّحمنِ السُّلَمِىَّ ، وأبو عَبدِ الرَّحمنِ تِلميذٌ لِعَلِىٍّ عليه السلام ، نَقَلَها عَنهُ وأخَذَها مِنهُ ، وهُوَ عليه السلام أخَذَها وَاستَفادَها مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَعاصِمٌ فيها تِلميذٌ لِتِلميذِ عَلِىٍّ عليه السلام . (2)

راجع : ج 7 ص 514 (الذى عنده علم الكتاب) . ج 8 ص 290 (القرآن الناطق) .

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 17 و ص 19 .
2- .مطالب السؤول : ص 29 .

شرح نهج البلاغه درباره علی علیه السلام : درباره مردی که هر فضیلتی به او منسوب است ، چه بگویم؟ ... از جمله دانش ها ، دانش تفسیر قرآن است که آن را از او گرفته اند و شاخ و برگ داده اند و اگر به کتاب های تفسیر رجوع کنی ، درستی این مطلب را خواهی یافت ؛ چون بیشتر آن دانش از او و عبد اللّه بن عبّاس است و همه مردم ، از همراهی ابن عبّاس با علی علیه السلام و ارتباط تنگاتنگش با او و شاگردی اش پیش او و دانش آموختگی اش در مکتب او ، باخبرند . به ابن عبّاس گفته شد : نسبت دانش تو به دانش پسر عمویت چیست؟ گفت : همچون نسبت یک قطره باران است به اقیانوس .

مطالب السؤول :در میان امّت [اسلامی] ، مشهور است که سرآمد پیش کسوتانِ تفسیر و پیشوا و پیشتاز آنان ، و آن که انگشت اشاره ها به سوی اوست ، عبد اللّه بن عبّاس است ، و او شاگرد علی علیه السلام بود ، از او پیروی کرد ، از وی آموخت و از او بهره گرفت . و پیشوای کوفیان که در بین آنان به قرائت ، مشهور بود ، عاصم بن ابی نَجود است و قرائت وی در همه دنیا منتشر شده است و روایت ابو بکر و حفص از او گرفته شده است و همین قرائت ، مشهور و زبانزد است . عاصم در این خصوص ، شاگرد ابو عبد الرحمان سُلَمی است و ابو عبد الرحمان سُلَمی ، شاگرد علی علیه السلام بود که قرائتش را از او نقل کرده و یاد گرفته است ، و علی علیه السلام قرائت را از پیامبر خدا یاد گرفته و بهره برده است . پس عاصم در قرائت ، شاگردِ شاگرد علی علیه السلام بود .

ر . ک : ج 7 ص 515 (آن که دانش کتاب نزد اوست) . ج 8 ص 291 (قرآنِ گویا) .

.

3 / 3عِلمُ الدّينِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا اُمَّ سَلَمَةَ ، اسمَعى وَاشهَدى : هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ أميرُ المُؤمِنينَ ، وسَيِّدُ المُسلِمينَ ، وعِندَهُ عِلمُ الدّينِ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :كان عَلِىٌّ عليه السلام يَعلَمُ الخَبَرَ الحَلالَ وَالحَرامَ ، ويَعلَمُ القُرآنَ ، ولِكُلِّ شَىءٍ مِنهُما حَدّا . (2)

عنه عليه السلام :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام صاحِبَ حَلالٍ وحَرامٍ وعِلمٍ بِالقُرآنِ ، ونَحنُ عَلى مِنهاجِهِ . (3)

الطبقات الكبرى عن ابن عبّاس :إذا حَدَّثَنا ثِقَهٌ عَن عَلِىٍّ بِفُتيا لا نَعدوها . (4)

تاريخ دمَشق عن ابن عبّاس :إذا بَلَغَنا شَىءٌ تَكَلَّمَ بِهِ عَلِىٌّ مِن فُتيا أو قَضاءٍ وثَبَتَ ، لَم نُجاوِزهُ إلى غَيرِهِ . (5)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن عبد اللّه :أعلَمُ أهلِ المَدينَهِ بِالفَرائِضِ عَلِىُّ بنُ أبيطالِبٍ . (6)

تاريخ دمَشق عن الشَّعبِىّ :لَيسَ مِنهُم أحَدٌ أقوى قَولاً فِى الفَرائِضِ مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (7)

.

1- .اليقين : ص 415 ح 154 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 123 ح 70 .
2- .المحاسن : ج 1 ص 425 ح 978 عن حفص بن قرط .
3- .تفسير العيّاشى : ج 1 ص 15 ح 5 عن حفص بن قرط الجهنى ، بحار الأنوار : ج 92 ص 95 ح 53 .
4- .الطبقات الكبرى : ج 2 ص 338 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 352 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 407 وفيه «بقينا» بدل «بفتيا» .
5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 407 .
6- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 534 ح 888 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 354 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 405 ، الاستيعاب : ج 3 ص 207 الرقم 1875 ، الرياض النضره : ج 3 ص 160 .

7- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 405 ، الاستيعاب : ج 3 ص 207 الرقم 1875 عن مغيره .

3 / 3 دانش دین

3 / 3دانش دینپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای اُمّ سلمه! گوش کن و گواه باش که این علی بن ابی طالب ، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان است ، و دانش دین ، نزد اوست .

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام احکام حلال و حرام را می دانست ، و قرآن را می دانست و هر کدام از این دو ، حد و مرزی دارند .

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام صاحب [دانش]حلال و حرام و آگاه به قرآن بود و ما پایبند به روش های اوییم .

الطبقات الکبری به نقل از ابن عبّاس : هر گاه فرد قابل اعتمادی فتواهایی را از علی علیه السلام برای ما نقل کند ، [به آنها عمل می کنیم و] از آنها نمی گذریم .

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : هر گاه در فتوا یا داوری ای ، علی علیه السلام سخنی گفته باشد که از راه افراد قابل اعتماد به ما برسد ، ما از [سخن] او به سراغ دیگری نمی رویم .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از عبد اللّه : داناترینِ مردم مدینه به احکام ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود .

تاریخ دمشق به نقل از شَعبی : سخن هیچ کس از آنان (اصحاب) در احکام فرائض ، از علی بن ابی طالب علیه السلام ، استوارتر نبود .

.

التاريخ الكبير عن عائشه :عَلِیٌّ أعلَمُ النّاسِ بِالسُّنَّهِ . (1)

شرح نهج البلاغه عن عمر :لا یُفتِیَنَّ أحَدٌ فِی المَسجِدِ وعَلِیٌّ حاضِرٌ . (2)

الاستیعاب عن اُذَینه بن سَلَمَه العَبدیّ :أتَیتُ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ فَسَأَلتُهُ : مِن أینَ أعتَمِرُ ؟ فَقالَ : ائتِ عَلِیّا فَاسأَلهُ ... وذَکَرَ الحَدیثَ . وفیهِ : وقالَ عُمَرُ : ما أجِدُ لَکَ إلّا ما قالَ عَلِیٌّ . (3)

السنن الکبری عن أبی جعفر :أبصَرَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ عَلی عَبدِ اللّهِ بنِ جَعفَرٍ ثَوبَینِ مُضَرَّجَینِ وهُوَ مُحرِمٌ ، فَقالَ : ما هذِهِ الثِّیابُ ؟ فَقالَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ رضی اللّه عنه : ما أخالُ (4) أحَدا یُعَلِّمُنَا السُّنَّهَ . فَسَکَتَ عُمَرُ . (5)

راجع : ج 8 ص 550 (عمر بن الخطّاب) .

3 / 4عِلمُ الشَّرائِعِالإمام علیّ علیه السلام :أنَا وَاللّهِ أعلَمُ بِالتَّوراهِ مِن أهلِ التَّوراهِ ، وأعلَمُ بِالإِنجیلِ مِن أهلِ الإِنجیلِ ، وأعلَمُ بِالقُرآنِ مِن أهلِ القُرآنِ . (6)

.

1- .التاریخ الکبیر : ج 2 ص 255 الرقم 2377 و ج 3 ص 228 الرقم 767 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 365 وفیه «من بقی» بدل «الناس» ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 408 ، الاستیعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 ، المناقب للخوارزمی : ص 91 ح 84 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 310 ح 633 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 18 .
3- .الاستیعاب : ج 3 ص 208 و ص 206 الرقم 1875 عن اُذینه بن مسلمه ، ذخائر العقبی : ص 145 وفیه إلی «فاسأله» .
4- .خِلت إخال بالکسر والفتح ، والکسر أفصح وأکثر استعمالاً : إذا ظننتُ (النهایه : ج 2 ص 93 «خیل») .
5- .السنن الکبری : ج 5 ص 94 ح 9115 ، الاُمّ : ج 2 ص 147 عن عمرو بن إیثار عن أبی جعفر محمّد بن علیّ ، کنز العمّال : ج 5 ص267 ح12839 وراجع تفسیر العیّاشی : ج2 ص38 ح105.

6- .كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 913 ح 65 و ص 942 ح 78 ، الفضائل لابن شاذان : ص 119 ، تفسير فرات : ص 68 ح 38 كلّها عن سليم بن قيس .

3 / 4 شناخت ادیان

التاریخ الکبیر به نقل از عایشه : علی ، داناترینِ مردم به سنّت [پیامبر خدا]بود .

شرح نهج البلاغه به نقل از عمر : در مسجد مدینه ، هنگامی که علی حضور داشت ، هیچ کس فتوا نمی داد .

الاستیعاب:اُذَینه بن سَلَمه عبدی گفت : نزد عمر بن خطّاب آمدم و پرسیدم: از کجا باید عمره خود را شروع کنم؟ گفت : نزد علی برو و از او بپرس... . اُذَینه شرح گفتگویش را با عمر ، به طور کامل آورده و در آن ، آمده است که عمر گفت : چیزی جز آنچه علی گفته ، برای تو ندارم .

السنن الکبری به نقل از امام باقر علیه السلام : عمر بن خطّاب ، در زمانی که عبد اللّه بن جعفر در حال احرام بود ، بر تن وی دو لباس رنگ آمیزی شده دید و گفت : این لباس، چیست؟ علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : «گمان ندارم کسی [بتواند]به ما سنّت را بیاموزد!» و عمر ، ساکت شد .

ر . ک : ج 8 ص 551 (عمر بن خطّاب) .

3 / 4شناخت ادیانامام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، من به تورات از اهل تورات ، و به انجیل از اهل انجیل ، و به قرآن از اهل قرآن ، داناترم .

.

عنه عليه السلام :وَاللّهِ لَو ثُنِيَت لِىَ الوِسادَهُ لَقَضَيتُ بَينَ أهلِ التَّوراهِ بِتَوراتِهِم ، وبَينَ أهلِ الإِنجيلِ بِإِنجيلِهِم ، وبَينَ أهلِ الزَّبورِ بِزَبورِهِم ، وبَينَ أهلِ القُرآنِ بِقُرآنِهِم . (1)

الإرشاد عن الأَصبَغ بن نُباتَه :لَمّا بويِعَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام بِالخِلافَهِ خَرَجَ إلَى المَسجِدِ مُعتَمّا بِعمامَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، لابِسا بُردَيهِ ، فَصَعِدَ المِنبَرَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ووَعَظَ وأنذَرَ ، ثُمَّ جَلَسَ مُتَمَكِّنا وشَبَّکَ بَينَ أصابِعِهِ ووَضَعَها أسفَلَ سُرَّتِهِ . ثُمَّ قالَ : يا مَعشَرَ النّاسِ ، سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَإِنَّ عِندى عِلمَ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ . أما وَاللّهِ لَو ثُنِىَ لِىَ الوَسادِ لَحَكَمتُ بَينَ أهلِ التَّوراهِ بِتَوراتِهِم ، وبَينَ أهلِ الإنجيلِ بِإِنجيلِهِم ، وأهلِ الزَّبورِ بِزَبورِهِم ، وأهلِ القُرآنِ بِقُرآنِهِم ، حَتّى يَزهَرَ كُلُّ كِتابٍ مِن هذِهِ الكُتُبِ ويَقولَ : يا رَبِّ ، إنَّ عَلِيّا قَضى بِقَضائِکَ . وَاللّهِ إنّى أعلَمُ بِالقُرآنِ وتَأويلِهِ مِن كُلِّ مُدَّعٍ عِلمَهُ ، ولَولا آيَهٌ فى كِتابِ اللّهِ لَأَخبَرتُكُم بِما يَكونُ إلى يَومِ القِيامَهِ . ثُمَّ قالَ : سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، لَو سَأَلتُمونى عَن آيَهٍ آيَهٍ لَأَخبَرتُكُم بِوَقتِ نُزولِها ، وفيمَن نَزَلَت ، وأنبَأتُكُم بِناسِخِها مِن مَنسوخِها ، وخاصِّها مِن عامِّها ، ومُحكَمِها مِن مُتَشابِهِها ، ومَكِّيِّها مِن مَدَنِيِّها ، وَاللّهِ ما مِن فِئَهٍ تُضَلُّ أو تُهدى إلّا وأنَا أعرِفُ قائِدَها وسائِقَها وناعِقَها (2) إلى يَومِ القِيامَهِ . (3)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص523 ح1159، بشاره المصطفى: ص216 كلاهما عن محمّد بن جعفر بن محمّد عليهماالسلامعن الإمام الصادق عليه السلام وعن المجاشعى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام وليس فيه «بين أهل الزبور بزبورهم» ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 55 ، الاحتجاج : ج 1 ص 625 ح 145 ، الاُصول الستّه عشر : ص 40 ، العمده : ص 208 ح 321 ، تفسير فرات : ص 188 ح 239 والثلاثه الأخيره عن زاذان ، شرح الأخبار : ج 2 ص 311 ح 639 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 216 ح 28 و 29 وليس فى الثلاثه الأخيره «بين أهل الزبور بزبورهم» وراجع تفسير العيّاشى : ج 1 ص 15 ح 3 وبصائر الدرجات : ص 132134 .

2- .نعق الراعى بالغنم : صاح (لسان العرب : ج 10 ص 356 «نعق») .

3- .الإرشاد : ج 1 ص 34 ، التوحيد : ص 305 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 422 ح 560 ، الاحتجاج : ج 1 ص 609 ح 138 ، الاختصاص : ص 235 ،

روضه الواعظين : ص 132 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 38 كلّها نحوه وراجع الفصول المختاره : ص 222 وشرح نهج البلاغه : ج 20 ص 283 ح 242 .

امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، اگر [تخت و]تکیه گاهی برایم بگذارند ، (1) در بین اهل تورات با توراتشان ، و در بین اهل انجیل با انجیلشان ، و در بین اهل زَبور با زبورشان ، و در بین اهل قرآن با قرآنشان داوری خواهم کرد .

الإرشاد به نقل از اَصبغ بن نُباته : هنگامی که برای خلافت با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت شد ، در حالی که عمامه پیامبر خدا را بر سر نهاده بود و ردای وی را پوشیده بود ، به طرف مسجد ، حرکت کرد و بر منبر رفت و خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و به موعظه و پند پرداخت . آن گاه ، راحت نشست و انگشتانش را در هم فرو برد و زیر ناف خود گذاشت . سپس فرمود : «ای مردم ! پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید ؛ چرا که دانش پیشینیان و پسینیان در نزد من است . آگاه باشید ! سوگند به خدا ، اگر تکیه گاهی (مَسندی) برایم نهاده شود ، در بین اهل تورات با توراتشان ، و در بین اهل انجیل با انجیلشان ، و در بین اهل زبور با زبورشان ، و در بین اهل قرآن ، با قرآنشان داوری خواهم کرد تا آن جا که هر یک از این کتاب ها سر برآورَد و بگوید : ای پروردگار من ! علی علیه السلام به حکم تو داوری کرد . به خدا سوگند ، من از هر مدّعیِ شناخت قرآن ، به قرآن و تأویل آن ، داناترم و اگر هم آیه ای در کتاب خدا نمی بود ، به شما از هر آنچه تا روز قیامتْ اتّفاق می افتد ، خبر می دادم» . آن گاه فرمود : «پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . سوگند به آن که دانه را شکافت و آفریدگان را آفرید ، اگر آیه آیه قرآن را از من بپرسید ، از وقت نزول آن و از این که درباره چه کسی نازل شده ، به شما خبر می دهم و از ناسخ و منسوخ ، خاص و عام ، محکم و متشابه ، و مکّی یا مدنیِ آن ، آگاهتان می کنم . به خدا سوگند که هیچ گروهی تا روز قیامت ، گم راه و یا ره یافته نخواهد شد ، جز آن که من راهبر ، فرستنده و فراخواننده آن را می شناسم» .

.

1- .کنایه از داشتن قدرت سیاسی و حکومت است .

3 / 5عِلمُ البَلايا وَالمَناياالإمام علىّ عليه السلام :أنَا الَّذى عُلِّمتُ عِلمَ المَنايا وَالبَلايا (1) وَالقَضايا ، وفَصلَ الخِطابِ وَالأَنسابَ . (2)

عنه عليه السلام :سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، أ لا تَسأَلونَ مَن عِندَهُ عِلمُ المَنايا وَالبَلايا وَالأَنسابُ ؟ (3)

عنه عليه السلام :عِندى عِلمُ المَنايا وَالبَلايا ، وَالوَصايا وَالأَسبابِ ، وفَصلِ الخِطابِ ، ومَولِدِ الإِسلامِ ، ومَوارِدِ الكُفرِ ، وأنَا صاحِبُ المَيسَمِ ، وأنَا الفاروقُ الأَكبَرُ ، وأنَا صاحِبُ الكَرّاتِ ودَولَةُ الدُّوَلِ ، فَاسأَلونى عَمّا يَكونُ إلى يَومِ القِيامَهِ ، وعَمّا كانَ عَلى عَهدِ كُلِّ نَبِىٍّ بَعَثَهُ اللّهُ . (4)

.

1- .علمت المنايا : أى آجال الناس ، والبلايا : أى ما يمتحن اللّه به العباد من الشرور والآفات أو الأعمّ منها ومن الخيرات (مرآه العقول : ج 2 ص 371) .

2- .مختصر بصائر الدرجات : ص 34 عن أبى حمزه الثمالى عن الإمام الباقر عليه السلام ، بصائر الدرجات : ص 269 ح 16 عن سلمان ، الخصال : ص 414 ح 4 عن يزداد بن إبراهيم عمّن حدّثه من أصحابنا ، الأمالى للطوسى : ص 205 ح 351 عن المفضّل بن عمر ، تفسير فرات : ص 178 ح 230 والثلاثه الأخيره عن الإمام الصادق عنه عليهماالسلامنحوه .

3- .بصائر الدرجات : ص 266 ح 1 عن عبايه بن ربعى و ص 267 ح 7 عن هشام بن سالم رفعه وفيه «القضايا وفصل الخطاب» بدل «الأنساب» و ص 268 ح 14 عن عمران بن عبايه .

4- .بصائر الدرجات : ص 202 ح 5 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 39 كلاهما عن سلمان .

3 / 5 دانش بلاها و مرگ و میرها

3 / 5دانش بلاها و مرگ و میرهاامام علی علیه السلام :من آن کسی هستم که دانش مرگ و میرها و بلاها و داوری ها و فصل الخطاب (1) و تبارشناسی را آموخته ام .

امام علی علیه السلام :پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . آیا از کسی که دانش مرگ و میرها ، بلاها و تبارها نزد او هست ، نمی پرسید؟ !

امام علی علیه السلام :دانش مرگ و میرها و بلاها و فصل الخطاب و وصایا و پیدایش اسلام و موارد کفر ، نزد من است . من صاحب میسم هستم ، (2) من فاروق اکبرم ، من از حمله [در جنگ]ها و چرخش دولت ها آگاهم . پس ، از من درباره هر آنچه تا روز قیامتْ اتفاق خواهد افتاد ، بپرسید و نیز از هر آنچه در زمان هر پیامبری که خدا وی را فرستاده ، اتّفاق افتاده است .

.

1- .مقصود از دانش «فصل الخطاب» ، داوری در روز قیامت است که بر پایه حب و بغض علی بن ابی طالب علیه السلام ، مؤمن و منافق از هم جدا می شوند .
2- .مرحوم مجلسی قدس سرهمی نویسد : منظور ، این است که آن حضرت ، «دابّه الأرض» است .

الإمام الصادق عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام كَثيرا ما يَقولُ : ... ولَقَد اُعطيتُ خِصالاً ما سَبَقَنى إلَيها أحَدٌ قَبلى ، عُلِّمتُ المَنايا وَالبَلايا ، وَالأنسابَ وفَصلَ الخِطابِ ، فَلَم يَفُتنِى ما سَبَقَنى ، ولَم يَعزُب عَنّى ما غابَ عَنّى ، اُبَشِّرُ بِإذنِ اللّهِ واُؤَدّى عَنهُ ، كُلُّ ذلِکَ مِنَ اللّهِ مَكَّنَنى فيهِ بِعِلمِهِ . (1)

3 / 6عِلمُ ما كانَ وما يَكونُالإمام الباقر عليه السلام :سُئِلَ عَلِىٌّ عليه السلام عَن عِلمِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : عِلمُ النَّبِىِّ عِلمُ جَميعِ النَّبِيّينَ ، وعِلمُ ما كانَ وعِلمُ ما هُوَ كائِنٌ إلى قِيامِ السّاعَهِ . ثُمَّ قالَ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ إنّى لَأَعلَمُ عِلمَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وعِلمَ ما كانَ وما هُوَ كائِنٌ فيما بَينى وبَينَ قِيامِ السّاعَهِ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله التَقَمَ (3) اُذُنى وعَلَّمَنى ما كانَ وما يَكونُ إلى يَومِ القِيامَهِ ، فَساقَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ ذلِکَ إلَىَّ عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله . (4)

راجع : ج 12 ص 54 (إخباره بالاُمور الغيبيّه) .

3 / 7عِلمُ كُلِّ شَىءٍالإمام علىّ عليه السلام :يا كُمَيلُ ، ما مِن عِلمٍ إلّا وأنَا أفتَحُهُ ، وما مِن سِرٍّ إلّا وَالقائِمُ عليه السلام يَختِمُهُ . يا كُمَيلُ ، ذُرِّيَّهٌ بَعضُها مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَميعٌ عَليمٌ . (5)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 196 ح 1 عن المفضّل بن عمر و ص 197 ح 2 عن سعيد الأعرج ، بصائر الدرجات : ص 201 ح 3 عن المفضّل بن عمر الجعفى وفيه «اُنشر» بدل «اُبشّر» .
2- .بصائر الدرجات : ص 127 ح 1 عن أبى بصير ، بحار الأنوار : ج 26 ص 110 ح 6 .
3- .التقم اُذنه : سارّه (تاج العروس : ج 17 ص 656 «لقم») .
4- .الخصال : ص 576 ح 1 عن مكحول .
5- .تحف العقول : ص 171 ، بشاره المصطفى : ص 25 عن كميل بن زياد ، بحار الأنوار : ج 77 ص 267 ح 1 .

3 / 6 دانش آنچه بود و آنچه که خواهد شد

3 / 7 دانش همه چیز

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان، بسیار می فرمود : ... ویژگی هایی به من داده شده که هیچ کس در آنها بر من پیشی نگرفته است . دانش مرگ و میرها ، و بلاها ، و نسب ها و فصل الخطاب را آموخته ام ، و آنچه که پیش از من اتّفاق افتاده ، از دست من خارج نشده است ، و آنچه که از دید من دور بوده ، از کف من خارج نشده است . به اذن خدا ، بشارت می دهم و از جانب او ادا می کنم . همه اینها از خداست که به دانش خود ، مرا در آنها توانمند ساخته است .

3 / 6دانش آنچه بود و آنچه که خواهد شدامام باقر علیه السلام :از علی علیه السلام درباره دانش پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد . فرمود : «دانش پیامبر صلی الله علیه و آله ، دانش همه پیامبران بود و دانش آنچه که بود و آنچه که تا روز قیامت اتّفاق خواهد افتاد» . آن گاه فرمود : «سوگند به آن که جانم در دست اوست ، من دانش پیامبر صلی الله علیه و آله را و دانش آنچه که بود و آنچه که از زمان من تا روز قیامت اتّفاق خواهد افتاد ، می دانم» .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، در گوشِ من نجوا کرد و دانش آنچه را بوده است و آنچه را تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد ، به من آموخت و خداوند عز و جل ، این [علوم] را از زبان پیامبرش به من رساند .

ر . ک : ج 12 ص 55 (پیشگویی امام درباره حوادث آینده) .

3 / 7دانش همه چیزامام علی علیه السلام :ای کمیل ! هیچ دانشی نیست ، مگر آن که من گشاینده آنم ، و هیچ رازی نیست ، مگر آن که قائم علیه السلام آن را به پایان خواهد برد . ای کمیل ! «فرزندانی [برگزیده اند]که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند ، و خداوند ، شنوای داناست» .

.

الإمام الحسين عليه السلام :لَمّا اُنزِلَت هذِهِ الآيَةُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «وَ كُلَّ شَىْ ءٍ أَحْصَيْنَهُ فِى إِمَامٍ مُّبِينٍ» (1) قامَ أبوبَكرٍ وعُمَرُ مِن مَجلِسِهِما فَقالا : يا رَسولَ اللّهِ ، هُوَ التَّوراةُ ؟ قالَ : لا . قالا : فَهُوَ الإِنجيلُ ؟ قالَ : لا . قالا : فَهُوَ القُرآنُ ؟ قالَ : لا . قالَ: فَأَقبَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : هُوَ هذا ، إنَّهُ الإِمامُ الَّذى أحصَى اللّهُ تَبارَكَ وتَعالى فيهِ عِلمَ كُلِّ شَىءٍ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :أنَا وَاللّهِ الإِمامُ المُبينُ ، اُبيِّنُ الحَقَّ مِنَ الباطِلِ ، ووَرِثتُهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (3)

ينابيع المودّه عن عمّار بن ياسر :كُنتُ مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام سائِرا ، فَمَرَرنا بوادٍ مَملوءٍ نَملاً ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، تَرى أحَدا مِن خَلقِ اللّهِ يَعلَمُ عَدَدَ هذَا النَّملِ ؟ قالَ : نَعَم يا عَمّارُ ، أنَا أعرِفُ رَجُلاً يَعلَمُ كَم عَدَدُهُ ، وكَم فيهِ ذَكَرٌ وكَم فيهِ اُنثى . فَقُلتُ : مَن ذلِكَ الرَّجُلُ ؟ فَقالَ : يا عَمّارُ ، ما قَرَأتَ فى سورَهِ يس «وَ كُلَّ شَىْ ءٍ أَحْصَيْنَهُ فِى إِمَامٍ مُّبِينٍ» . فَقُلتُ : بَلى يا مَولاىَ . قال : أنَا ذلِكَ الإِمامُ المُبينُ . (4)

.

1- .يس : 12 .
2- .معانى الأخبار : ص 95 ح 1 عن أبى الجارود عن الإمام الباقر عن أبيه عليهماالسلام ، الأمالى للصدوق : ص 235 ح 250 عن أبى الجارود عن الإمام الباقر عليه السلام ، مشارق أنوار اليقين : ص 55 عن ابن عبّاس ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 230 ح 66 عن أبى الجارود عن الإمام الباقر عن أبيه عنه عليهم السلام نحوه .
3- .تفسير القمّى : ج 2 ص 212 عن ابن عبّاس .
4- .ينابيع المودّه : ج1 ص230 ح68؛ الفضائل لابن شاذان: ص81.

امام حسین علیه السلام :هنگامی که این آیه بر پیامبر خدا نازل شد که : «و هر چیزی را در پیشوایی روشنگر ، برشمرده ایم» ، ابو بکر و عمر ، از جایشان برخاستند و گفتند : ای پیامبر خدا! آیا منظور ، تورات است؟ فرمود : «نه» . گفتند : انجیل است؟ فرمود : «نه» . گفتند : قرآن است؟ فرمود : «نه» . آن گاه ، امیر مؤمنان ، علی علیه السلام آمد و پیامبر خدا فرمود : «او ، [مصداق] این [آیه]است . او ، آن پیشوایی است که خداوند خجسته والا ، دانش همه چیز را در او برشمرده است» .

امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، من پیشوای روشنگرم . من حق را از باطل ، جدا می کنم و آن را از پیامبر خدا به ارث برده ام .

ینابیع المودّه به نقل از عمّار بن یاسر : با امیر مؤمنان می رفتم . به بیابانی پُر از مورچه رسیدیم . گفتم : ای امیر مؤمنان! به نظر شما کسی از آفریدگان خدا هست که شمار این مورچه ها را بداند؟ فرمود : «ای عمّار! من کسی را می شناسم که می داند شمارِ آنها چندتاست و چندتایشان نر و چندتایشان ماده است» . پرسیدم : آن شخص ، کیست؟ فرمود : «ای عمّار! آیا سوره یاسین را نخوانده ای که : «و هر چیزی را در پیشوایی روشنگر برشمرده ایم» ؟» . گفتم : چرا ؛ مولای من! فرمود : «من ، آن پیشوای روشنگرم» .

.

ينابيع المودّه عن أبى ذرّ :كُنتُ سائِرا مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام إذ مَرَرنا بِوادٍ نَملُهُ كَالسَّيلِ ، فَقُلتُ : اللّهُ أكبَرُ جَلَّ مُحصيهِ ! فَقالَ عليه السلام : لا تَقُل ذلِکَ ، ولكِن قُل : جَلَّ بارِئُهُ ، فَوَالَّذى صَوَّرَنى وصَوَّرَکَ إنّى اُحصى عَدَدَهُم ، وأعلَمُ الذَّكَرَ مِنهُم وَالاُنثى بِإِذنِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام : «وَ كُلَّ شَىْ ءٍ أَحْصَيْنَهُ فِى إِمَامٍ مُّبِينٍ» فى أميرِ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ نَزَلَت . (2)

.

1- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 231 ح 69 ؛ تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 490 ح 8 .
2- .ينابيع المودّه : ج 1 ص 230 ح 67 ؛ تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 487 ح 2 كلاهما عن صالح بن سهل .

ینابیع المودّه به نقل از ابوذر : با علی علیه السلام راه می رفتیم تا آن که به دشتی از موران رسیدیم که چون سیل ، روان بودند . گفتم : اللّه اکبر! شمارش کننده آنها چه با جلالت است! [علی علیه السلام] فرمود : «این را نگو ؛ بلکه بگو : آفریننده آنها ، چه با جلالت است . سوگند به آن که من و تو را صورتگری کرد ، من شمارِ آنها را می دانم و به اذن خدای [عز و جل شمارِ] نر و ماده آنها را هم می دانم» .

امام صادق علیه السلام : «و هر چیزی را در پیشوایی روشنگر بر شمرده ایم» ، درباره امیر مؤمنان که درودهای خدا بر او باد نازل شده است .

.

فصل چهارم : پرتوی از دانش امام / درآمد

فصل چهارم : پرتوی از دانش امامدرآمددر این بخش که کاوشی است درباره گستره دانش امام علی علیه السلام از یک سو تلاش گسترده پیامبر خدا در جهت پرورش علمی امیر مؤمنان، نموده شده است و از سوی دیگر ، به استعداد عظیم امام علیه السلام و سعه وجودی آن حضرت و کوشش بی دریغ مولا علیه السلام برای فراگیری دانش از پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره دارد . همچنین جایگاه والای امام علیه السلام در دانش و چیرگیِ شگفت آن بی همتای روزگار ، بر انواع دانش ها بررسی شده است . این چگونگی ، و تأمّل در سرفصل های بخش یازدهم، پژوهشگر را به شدّت علاقه مند می سازد که پرتوی از علوم گسترده مولا علیه السلام را بنگرد و با گوشه هایی از دانش انباشته آن حضرت ، آشنا شود. آنچه در فصل یازدهم و با عنوان «پرتوی از دانش علی علیه السلام » آمده ، در واقع ، پاسخی است به این خواست طبیعی که با دقّت در سرفصل های بخش یازدهم چنان که گفتیم در پندار ما رُخ می نمود. با این تأکید که این همه ، نَمی است از یَم و کم ترین چیزی است که با آن می توان نمونه هایی را از دانش علی علیه السلام ارائه داد. این فصل ، با همه گستردگی ، در برابر آنچه از دانش مولا علیه السلام به ما رسیده ، بسی اندک است، و روشن است که آنچه به ما رسیده نیز در سنجش با آنچه مولا علیه السلام تبیین کرده بوده و به جهاتی که در جای خود، علل و عواملش بحث شده است به دست

.

ما نرسیده ، بسی اندک است. در واقع ، تأمّل در گستره دانش امام علی علیه السلام بسی شگفت آور است. قلم ، آن گاه که می خواهد درباره دانش علی علیه السلام حقیقتی را رقم زند و واقعیتی را بر نماید ، در برابر دریایی موج خیز و ناپیدا کرانه قرار می گیرد؛ دریایی موج بر موج که نه کرانه آن پیداست و نه ژرفای آن ، دست یافتنی! خامه چگونه می تواند ابعاد دانش او را بنمایاند که باب «علم» و «حکمت» پیامبر خدا و «گنجینه بزرگ دانش» او و همه انبیای الهی بوده است؟ قلم ، چه سان می تواند گستره علمی علی علیه السلام را رقم زند که تمام دانش های قرآنی، دینی، بلایا و منایا (حادثه ها و سرنوشت ها) را در نوردیده بود و گذشته ها و آینده ها برایش چونان آنچه در پیشِ دید است ، روشن و آفتابی بود؟ علی علیه السلام به تصریح روایات ، تمامت «علم کتاب» را در اختیار داشت، که اندکی از آن به آصف بن بَرخیا قدرت داده بود تا تخت بلقیس را که فرسنگ ها از سلیمان دور بود ، در کم تر از یک چشم به هم زدنی ، نزد او حاضر کند. اکنون باید نیک تأمّل کرد و از سر تنبّه ، اندیشید که این گستره دانش ، تا کجاست؟ و آیا می توان از نگاشته ها و دفترها و... آن را بَر نمود و ابعاد آن را نشان داد؟ دانش گسترده او چنان بود که چون اندکی از آن بر نموده می شد، دیده ها خیره می گشت و خِردها را حیرت می گرفت و رعشه بر اندام ها می افتاد. به این کلام مولا علیه السلام بنگرید : إنْدَمَجْتُ عَلی مَکْنُونِ عِلمٍ لو بُحتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمْ اضطِرابَ الأرْشِیَهِ فی الطویّ البَعیده . (1) من درِ اسراری سر به مُهر فشرده شده ام که اگر از آنها سخن بگویم ، چون ریسمان در دلِ چاهی ژرف ، به لرزه خواهید افتاد . چگونه می توان ابعاد دانشی را ترسیم کرد که آنچه اندکی از آن به اقتضای حال ،

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 5 .

و نه واقع ، در چهارده قرن پیش درباره : پیدایش جهان آفرینش، آفرینش فرشتگان و آسمان و زمین و انسان و حیوان، جامعه شناسی، روان شناسی، تاریخ، ادبیات، فیزیک، زمین شناسی و... رُخ نموده، برای دانشیان امروز ، با همه تطوّر و تکامل علوم ، تازگی دارد؟ آیا می توان تمام زوایای دانش کسی را که بلندْقامت و استوار ایستاد و صلای «سَلونی قبلَ أن تَفقدونی» را در داد و هرگز و در برابر هیچ پرسشی فرو نمانْد و این مدّعا در تاریخ پیش و پس از او جز خود او مصداقی نیافت، شناخت و شناساند؟ ! گستره دانش او در هاله ای از ابهام مانده و خواهد ماند؛ چرا که پیامبر خدا فرمود : ما عَرَفَ اللّهَ حَقَّ مَعْرِفتِهِ غَیری وغَیرُکَ ، وَما عَرَفَکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ غَیرُ اللّهِ وَغَیری . (1) جز من و تو ، کسی خدای را به درستی نشناخت و جز خدا و من ، کسی تو را [ای علی !] درست نشناخت . قلم در دست هر کس و با هر توانی باشد ، جز اعتراف به ناتوانی ، چاره ای ندارد. بدین سان ، متنبّی وار باید از تبیین ابعاد و علوم علی علیه السلام اظهار ناتوانی کرد و سکوت را که در هنگامه ای چنین، گویاترین است (2) پیشه ساخت، و خامه را به خود او سپرد تا مگر اندکی از آنچه را یافته ، وا گوید و قطره ای از امواج خروشان حقایق و معارف دریاوارش را بر نماید . ای علی که جمله عقل و دیده ای ! شمّه ای وا گو از آنچه دیده ای. (3)

.

1- .ر . ک : ج 8 ص 253 (جز خدا و من ، کسی او را نشناخت) .
2- .ر . ک : ج 9 ص 269 (متنبّی) .
3- .ر . ک : مثنوی معنوی .

پرتو اوّل : خداشناسی

اشاره

پرتو اوّل : خداشناسیباب اوّل : فضیلت خداشناسیباب دوم : راه های خداشناسیباب سوم : مانع های خداشناسیباب چهارم : آنچه در شناخت خدا ممکن نیستباب پنجم : صفات ثبوتیباب ششم : صفات سَلبیباب هفتم : مجموعه نام ها و صفات

.

الباب الأوّل : فضل معرفه اللّه1 / 1أهَمِّيَّهُ مَعرِفَهِ اللّهِالإمام علىّ عليه السلام :ما يَسُرُّنى لَو مِتُّ طِفلاً وأُدخِلتُ الجَنَّهَ ولَم أَكبُر فَأَعرِفَ رَبّى عَزَّ و جَلَّ . (1)

عنه عليه السلام :مَعرِفَهُ اللّهِ سُبحانَهُ أعلَى المَعارِفِ . (2)

عنه عليه السلام :العِلمُ بِاللّهِ أفضَلُ العِلمَينِ . (3)

عنه عليه السلام :مَن عَرَفَ اللّهَ كَمُلَت مَعرِفَتُهُ . (4)

عنه عليه السلام :أوَّلُ الدّينِ مَعرِفَتُهُ . (5)

.

1- .حليه الأولياء : ج 1 ص 74 عن أبى الفرج ، ربيع الأبرار : ج 2 ص 60 ، كنز العمّال : ج 13 ص 151 ح 36472 .
2- .غرر الحكم : ح 9864 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 486 ح 8989 .
3- .غرر الحكم : ح 1674 .
4- .غرر الحكم : ح 7999 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 431 ح 7384 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، عوالى اللآلى : ج 4 ص 126 ح 215 .

باب اول : فضیلت خداشناسی

1 / 1 اهمیّت خداشناسی

باب اول : فضیلت خداشناسی1 / 1اهمیّت خداشناسیامام علی علیه السلام :خوش نداشتم که در کودکی می مُردم و وارد بهشت می شدم و به بزرگ سالی نمی رسیدم تا پروردگارم عز و جل را بشناسم .

امام علی علیه السلام :شناخت خداوند سبحان ، بالاترینِ شناخت هاست .

امام علی علیه السلام :خداشناسی ، برترینِ دو دانش است .

امام علی علیه السلام :آن که خدا را بشناسد ، شناختش کامل شده است .

امام علی علیه السلام :آغازِ دین ، شناخت خداست .

.

1 / 2بَرَكاتُ مَعرِفَهِ اللّهِالإمام علىّ عليه السلام :التَّوحيدُ حَياهُ النَّفسِ . (1)

عنه عليه السلام :من عَرَفَ اللّهَ سُبحانَهُ لَم يَشقَ أبَدا . (2)

عنه عليه السلام فى خُطبَتِهِ فى صِفَهِ المَلائِكَهِ : ووَصَلَت حَقائِقُ الإيمانِ بَينَهُم وبَينَ مَعرِفَتِهِ ، وقَطَعَهُمُ الإيقانُ بِهِ إلَى الوَلَهِ (3) إلَيهِ ، ولَم تُجاوِز رَغَباتُهُم ما عِندَهُ إلى ما عِندَ غَيرِهِ . قَد ذاقوا حَلاوَهَ مَعرِفَتِهِ ، وشَرِبوا بِالكَأسِ الرَّوِيَّهِ مِن مَحَبَّتِهِ ، وتَمَكَّنَت مِن سُوَيداءِ (4) قُلوبِهِم وَشيجَهُ (5) خيفَتِهِ . (6)

عنه عليه السلام :مَن عَرَفَ اللّهَ تَوَحَّدَ . (7)

عنه عليه السلام :سَهَرُ العُيونِ بِذِكرِ اللّهِ خُلصانُ العارِفينَ ، وحُلوانُ المُقَرَّبينَ . (8)

عنه عليه السلام فى دُعائِهِ : يا أمَلَ العارِفينَ ، ورَجاءَ الآمِلينَ . (9)

عنه عليه السلام :الشَّوقُ خُلصانُ العارِفينَ . (10)

.

1- .غرر الحكم : ح 540 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 40 ح 883 .
2- .غرر الحكم : ح 8954 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 463 ح 8427 .
3- .الوله : ذهاب العقل ، والتحيُّر من شدّه الوجد (النهايه : ج 5 ص 227 «وله») .
4- .سويداء القلب : حبّته وقيل : دمه (لسان العرب : ج 3 ص 227 «سود») .
5- .الوشيجه : عرق الشجره ، وليف يُفتل ثمّ يشدّ به ما يُحمل . ووَشَجت العروق والأغصان : إذا اشتبكت (النهايه : ج 5 ص 187 «وشج») .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 110 ح 90 .
7- .غرر الحكم : ح 7829 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 452 ح 8101 .
8- .غرر الحكم : ح 5612 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 286 ح 5163 وفيه «دأب» بدل «حلوان» .
9- .بحارالأنوار : ج 87 ص 242 ح 51 ، مستدرک الوسائل : ج 6 ص 341 ح 6958 كلاهما نقلاً عن مصباح ابن الباقى .

10- .غرر الحكم : ح 855 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 40 ح 923 .

1 / 2 برکت های خداشناسی

1 / 2برکت های خداشناسیامام علی علیه السلام :یگانه پرستی ، زندگی جان است .

امام علی علیه السلام :هر کس که خدای سبحان را بشناسد ، هرگز تیره بخت نمی شود .

امام علی علیه السلام در سخنرانی اش درباره ویژگی فرشتگان : حقایق ایمان ، بین آنان و شناخت خدا پیوند خورده است و یقین به او ، آنان را به شیدایی او کشانده است و علاقه شان از آنچه نزد اوست ، به سوی آنچه نزد غیر اوست ، نمی رود . شیرینی شناختش را چشیده اند و جام لبریز از محبّتش را نوشیده اند و در ژرفای دل هایشان ، شاخه های بیم پروردگار ، ریشه دوانده است .

امام علی علیه السلام :آن کس که خدا را بشناسد ، تنهایی می گزیند .

امام علی علیه السلام :شبْ بیداریِ چشم ها به یاد خدا ، انتخاب عارفان و پیشکش مقرّبان است .

امام علی علیه السلام در دعایش : ای آرزوی عارفان و امید آرزومندان !

امام علی علیه السلام :شوق ، برگزیده عارفان است .

.

عنه علیه السلام :الخَوفُ جِلبابُ العارِفینَ . (1)

عنه علیه السلام :البُکاءُ مِن خیفَهِ اللّهِ لِلبُعدِ عَنِ اللّهِ عِبادَهُ العارِفینَ . (2)

عنه علیه السلام :عَجِبتُ لِمَن عَرَفَ اللّهَ کَیفَ لا یَشتَدُّ خَوفُهُ ؟ ! (3)

عنه علیه السلام :أعلَمُ النّاس بِاللّهِ أکثَرُهُم لَهُ مسَأَلَهً . (4)

عنه علیه السلام فی دُعاءٍ دَعا بِهِ فی مَسجِدِ جُعفِیٍّ : إلهی کَیفَ أدعوکَ وقَد عَصَیتُکَ ، وکَیفَ لا أدعوکَ وقَد عَرَفتُکَ . (5)

عنه علیه السلام :أعلَمُ النّاسِ بِاللّهِ أکثَرُهُم خَشیَهً لَهُ . (6)

عنه علیه السلام :أعلَمُ النّاسِ بِاللّهِ سُبحانَهُ أخوَفُهُم مِنهُ . (7)

عنه علیه السلام :مَن سَکَنَ قَلبَهُ العِلمُ بِاللّهِ ، سَکَنَهُ الغِنی عَن خَلقِ اللّهِ . (8)

عنه علیه السلام :ثَمَرَهُ المَعرِفَهِ العُزوفُ عَن دارِ الفَناءِ . (9)

عنه علیه السلام :مَن صَحَّت مَعرِفَتُهُ انصَرَفَت عَنِ العالَمِ الفانی نَفسُهُ وهِمَّتُهُ . (10)

عنه علیه السلام :یَسیرُ المَعرِفَهِ یوجِبُ الزُّهدَ فِی الدُّنیا . (11)

.

1- .غرر الحکم : ح 664 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 24 ح 242 .
2- .غرر الحکم : ح 1791 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 53 ح 1386 .
3- .غرر الحکم : ح 6261 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 329 ح 5646 .
4- .غرر الحکم : ح 3260 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 122 ح 2795 .
5- .المزار للشهید الأوّل : ص 270 عن میثم .
6- .غرر الحکم : ح 3157 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 111 ح 2418 .
7- .غرر الحکم : ح 3121 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 121 ح 2762 .

8- .غرر الحكم : ح 8896 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 463 ح 8415 .
9- .غرر الحكم : ح 4651 .
10- .غرر الحكم : ح 9142 .
11- .غرر الحكم : ح 10984 .

امام علی علیه السلام :ترس [از خدا] ، جامه رویین عارفان است .

امام علی علیه السلام :گریستن از ترس خدا به دلیل دور شدن از خدا ، عبادت عارفان است .

امام علی علیه السلام :در شگفتم از کسی که خدا را شناخته ، امّا ترسش فزونی نیافته است !

امام علی علیه السلام :داناترینِ مردم به خدا ، کسی است که بیشتر از همه از او درخواست می کند .

امام علی علیه السلام در دعایی که در مسجد جُعفی خواند : خدای من ! چگونه تو را بخوانم ، در حالی که نافرمانی ات کرده ام؟ و چگونه تو را نخوانم ، در حالی که تو را شناخته ام؟ !

امام علی علیه السلام :داناترینِ مردم به خدا ، کسی است که بیش از همه از [عظمت]او بیم دارد .

امام علی علیه السلام :داناترینِ مردم به خدای عز و جل کسی است که بیش از همه از [عذاب] او می ترسد .

امام علی علیه السلام :کسی که خداشناسی در دلش جای گیرد ، بی نیازی از بندگان خدا ، در او جای گرفته است .

امام علی علیه السلام :میوه شناخت ، روی برتافتن از سرای نیستی است .

امام علی علیه السلام :کسی که شناختش درست باشد ، جان و همّتش از دنیای فناپذیر ، دور می شوند .

امام علی علیه السلام :اندکیْ شناخت ، موجب عدم دل بستگی به دنیاست .

.

عنه عليه السلام :يَنبَغى لِمَن عَرَفَ اللّهَ سُبحانَهُ أن يَرغَبَ فيما لَدَيهِ . (1)

عنه عليه السلام :يَنبَغى لِمَن عَرَفَ اللّهَ سُبحانَهُ أن لا يَخلُوَ قَلبُهُ مِن رجَائِهِ وخَوفِهِ . (2)

عنه عليه السلام مِن دُعائِهِ بَعدَ صَلاهِ الصُّبحِ : سُبحانَکَ اللّهُمَّ وبِحَمدِکَ ! مَن ذا يَعرِفُ قَدرَکَ فَلا يَخافُکَ ؟ ! ومَن ذا يَعلَمُ ما أنتَ فلا يَهابُکَ ؟ ! (3)

عنه عليه السلام :العارِفُ وَجهُهُ مُستَبشِرٌ مُتَبَسِّمٌ ، وقَلبُهُ وَجِلٌ مَحزونٌ . (4)

عنه عليه السلام :كُلُّ عارِفٍ مَهمومٌ . (5)

عنه عليه السلام :كُلُّ عارِفٍ عائِفٌ (6) . (7)

عنه عليه السلام :العارِفُ مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَأعتَقَها ، ونَزَّهَها عَن كُلِّ ما يُبَعِّدُها ويوبِقُها . (8)

عنه عليه السلام :لا يَنبَغي لِمَن عَرَفَ عَظَمَهَ اللّهِ أن يَتَعَظَّمَ ؛ فَإِنَّ رِفعَهَ الَّذينَ يَعلَمونَ ما عَظَمَهُ اللّهِ أن يَتَواضَعوا لَهُ . (9)

.

1- .غرر الحكم : ح 10935 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 549 ح 10131 .
2- .غرر الحكم : ح 10926 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 551 ح 10167 .
3- .بحار الأنوار : ج 87 ص 341 ح 19 و ج 94 ص 245 ح 11 كلاهما نقلاً عن اختيار السيّد ابن الباقى .
4- .غرر الحكم : ح 1985 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 60 ح 1515 .
5- .غرر الحكم : ح 6827 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 376 ح 6341 .
6- .وفى طبعه النجف : «عازف» .
7- .غرر الحكم : ح 6829 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 376 ح 6343 .
8- .غرر الحكم : ح 1788 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 53 ح 1384 .

9- .الكافى : ج 8 ص 390 ح 586 عن محمّد بن الحسين عن أبيه عن جدّه عن أبيه ، نهج البلاغه : الخطبه 147 .

امام علی علیه السلام :هر که خدای سبحان را می شناسد ، سزاوار است که به آنچه نزد اوست ، رو کند .

امام علی علیه السلام :هر که خدای سبحان را می شناسد ، سزاوار است که دلش از امید و بیم او تهی نباشد .

امام علی علیه السلام در دعایش پس از نماز صبح : منزّهی تو ای خداوندگار ! و سپاس ، تو راست . کیست که قدر تو را بشناسد و از تو نترسد؟ و کیست که بداند تو کیستی و از تو نهراسد؟

امام علی علیه السلام :عارف ، رویَش گشاده و خندان است و دلش ترسان و اندوهگین .

امام علی علیه السلام :هر عارفی غمین است .

امام علی علیه السلام :هر عارفی ، رویگردان است .

امام علی علیه السلام :عارف ، کسی است که نفْس خویش را بشناسد و آن را آزاد سازد و از هر آنچه نفس را دور و هلاک می کند ، پاکیزه اش گرداند .

امام علی علیه السلام :سزاوار نیست کسی که عظمت خدا را می شناسد ، خود را بزرگ شمارد ؛ زیرا والاییِ مقام کسانی که عظمت خدا را می دانند ، به این است که برای او فروتنی کنند .

.

ص: 592

. .

ص: 593

فهرست تفصیلی .

ص: 594

. .

ص: 595

. .

ص: 596

. .

ص: 597

. .

ص: 598

. .

ص: 599

. .

ص: 600

. .

جلد 11

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

ص: 6

ص: 7

الباب الثانى : طرق معرفه اللّه2 / 1الفِطرَهالإمام علىّ عليه السلام :الحَمدُ للّهِ المُلهِمِ عِبادَهُ حَمدَهُ ، وفاطِرِهِم عَلى مَعرِفَهِ رُبوبِيَّتِهِ . (1)

عنه عليه السلام :إنَّ أفضَلَ ما تَوَسَّلَ بِهِ المُتَوَسِّلونَ إلَى اللّهِ سُبحانَهُ وتَعالى الإِيمانُ بِهِ وبِرَسولِهِ وَالجِهادُ فى سَبيلِهِ ، فَإِنَّهُ ذِروَهُ الإِسلامِ ، وكَلِمَهُ الإِخلاصِ فَإِنَّها الفِطرَهُ ، وَإقامُ الصَّلاهِ فَإِنَّهَا المِلَّهُ . (2)

عنه عليه السلام :فَبَعَثَ فيهِم رُسُلَهُ وواتَرَ إلَيهِم أنبِياءَهُ لِيَستَأدوهُم ميثاقَ فِطرَتِهِ ، ويُذَكِّروهُم مَنسِىَّ نِعمَتِهِ ، ويَحتَجّوا عَلَيهِم بِالتَّبليغِ ، ويُثيروا لَهُم دَفائِنَ العُقولِ . (3)

عنه عليه السلام فِى الدُّعاءِ : اللّهُمَّ خَلَقتَ القُلوبَ عَلى إرادَتِکَ ، وفَطَرتَ العُقولَ عَلى مَعرِفَتِکَ ، فَتَمَلمَلَتِ الأَفئِدَهُ مِن مَخافَتِکَ ، وصَرَخَتِ القُلوبُ بِالوَلَهِ ، وتَقاصَرَ وُسعُ قَدرِ العُقولِ عَنِ الثَّناءِ عَلَيکَ ، وَانقَطَعَتِ الأَلفاظُ عَن مِقدارِ مَحاسِنِکَ ، وكَلَّتِ الأَلسُنِ عَن إحصاءِ نِعَمِکَ ، فَإِذا وَلَجَت بِطُرُقِ البَحثِ عَن نَعتِکَ بَهَرَتها حَيرَهُ العَجزِ عَنِ إدراكِ وَصفِکَ ، فَهِىَ تَرَدَّدُ فِى التَّقصيرِ عَن مُجاوَزَهِ ما حَدَدتَ لَها ؛ إذ لَيسَ لَها أن تَتَجاوَزَ ما أمَرتَها . (4)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 139 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 110 ، علل الشرائع : ص 247 ح 1 ، الزهد للحسين بن سعيد : ص 13 ح 27 ، المحاسن : ج 1 ص 451 ح 1040 والثلاثه الأخيره عن إبراهيم بن عمر رفعه ، الأمالى للطوسى : ص 216 ح 380 عن أبى بصير عن الإمام الباقر عنه عليهماالسلامو‌ليس فيها «فإنّه ذروه الإسلام» ، تحف العقول : ص 149 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 1 .
4- .مهج الدعوات : ص 154 ، بحار الأنوار : ج 95 ص 403 ح 34 .

باب دوم : راه های خداشناسی

2 / 1 فطرت

باب دوم : راه های خداشناسی2 / 1فطرتامام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که حمد و ستایش خود را به بندگانش الهام کرد و آنان را بر شناخت پروردگاری اش سرشت .

امام علی علیه السلام :برترین چیزی که متوسّلان به خدای منزّه و والا بدان متوسّل می شوند ، ایمان به خدا و رسول او ، و جهاد در راه اوست ؛ چون جهاد ، چَکاد اسلام است ؛ و کلمه اخلاص ، (1) که همان فطرت است؛ و برپاداری نماز ، که همان دین است .

امام علی علیه السلام :در بین آنان (مردم) ، رسولانش را برانگیخت و پیامبرانش را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بخواهند و نعمت های فراموش شده اش را به یادشان آورند و با رساندن پیام خدا ، بر آنان احتجاج کنند و گنجینه های خِردها را بر انگیزند .

امام علی علیه السلام در دعایش : خداوندا ! دل ها را بر اراده خود آفریدی ، و خِردها را بر شناخت خودت سرشتی . پس دل ها از ترس تو بی قرارند ، و قلب ها حیران و شیدا ، بانگ بر می آورند ، و گستره اندازه خِردها در ثنای تو کم می آید ، و الفاظ از بیان اندازه نیکویی های تو در می مانند ، و زبان ها از شمارش نعمت هایت گُنگ می شوند ، و هر گاه در راه جستجوی وصف تو گام نهند ، حیرت ناتوانی از درک اوصاف تو ، آنها را مبهوت می سازد . و خِرد ، نگرانِ کوتاهی [خویش] است در رعایت محدوده ای که برایش معیّن ساخته ای ؛ چرا که او را حقّ پا برون نهادن از آنچه به وی فرمان داده ای ، نیست .

.

1- .شهادت دادن بر یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله .

2 / 2العَقل2 / 2 1عَلاماتُ التَّدبيرِالإمام علىّ عليه السلام فى تَعظيمِ اللّهِ جَلَّ جَلالُهُ : الَّذى بَطَنَ مِن خَفِيّاتِ الأُمورِ ، وظَهَرَ فِى العُقولِ بِما يُرى فى خَلقِهِ مِن عَلاماتِ التَّدبيرِ ، الَّذى سُئِلَتِ الأَنبِياءُ عَنهُ ، فَلَم تَصِفهُ بِحَدٍّ ولا بِبَعضٍ ، بَل وَصَفَتهُ بِفِعالِهِ ودَلَّت عَلَيهِ بِآياتِهِ ، لا تَستَطيعُ عُقولُ المُتَفَكِّرينَ جَحدَهُ ؛ لِأَنَّ مَن كانَتِ السَّماواتُ وَالأَرضُ فِطرَتَهُ وما فيهِنَّ وما بَينَهُنَّ ، وهُوَ الصّانِعُ لَهُنَّ ؛ فَلا مَدفَعَ لِقُدرَتِهِ . (1)

عنه عليه السلام أيضا : وأرانا مِن مَلَكوتِ قُدرَتِهِ ، وعَجائِبِ ما نَطَقَت بِهِ آثارُ حِكمَتِهِ ، وَاعتِرافُ الحاجَةِ مِنَ الخَلقِ إلى أن يُقيمَها بِمِساكِ قُوَّتِهِ ، ما دَلَّنا بِاضطِرارِ قِيامِ الحُجَّةِ لَهُ عَلى مَعرِفَتِهِ ، فَظهَرَتِ البَدائِعُ الَّتى أَحدَثَتها آثارُ صَنعَتِهِ وأَعلامُ حِكمَتِهِ ، فَصارَ كُلُّ ما خَلَقَ حُجَّةً لَهُ ودَليلاً عَلَيهِ ؛ وإن كان خَلقا صامِتا ، فَحُجَّتُهُ بِالتَّدبيرِ ناطِقَةٌ ، ودَلالَتُهُ عَلَى المُبدِعِ قائِمَةٌ . (2)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 وفيه «بنقص» بدل «ببعض» وكلاهما عن الحارث الأعور .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 52 ح 13 نحوه من «فظهرت ...» وكلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 107 ح 90 .

2 / 2 خِرد

2 / 2 1 نشانه های تدبیر

2 / 2خِرد2 / 2 1نشانه های تدبیرامام علی علیه السلام در یادکرد عظمت خداوند عز و جل : آن که از باطن کارهای پوشیده آگاه است و به خاطر نشانه های تدبیری که در آفریده هایش دیده می شود ، در خِرد ما آشکار است ؛ آن که پیامبران درباره او مورد پرسش قرار گرفتند ، و آنان ، وی را به اندازه و جزء ، وصف نکرده اند ؛ بلکه او را به کارهایش توصیف کرده اند و با نشانه هایش به سوی وی راهنمایی کرده اند . خِرد اندیشه وران ، نمی تواند انکارش کند ؛ زیرا کسی که آسمان ها و زمین و هر آنچه در آنها و میان آنهاست ، آفریده اوست ، و او سازنده آنهاست ، هیچ بازدارنده ای نمی تواند مانع قدرتش شود .

امام علی علیه السلام در یادکردِ عظمت خداوند عز و جل : از ملکوت قدرتش و شگفتی هایی که آثار حکمتش گویای آنهاست و اعتراف نیازمندانه خلایق به این که او به نگهداشتِ قدرتش آنها را نگه داشته است ، چیزهایی به ما نشان داد که ما را به ضرورت وجود برهان بر شناختش راهنمایی کرد ، و نوآوری هایی که آثار صنعت او و نشانه های حکمت او به وجود آورده اند ، نمایان گشت . از این رو ، هر آنچه آفریده ، حجّت و دلیل بر وجود او شده است ، گرچه آفریده ای گُنگ باشد . حجّت او ، با تدبیر ، گویاست و دلالتش بر پدیدآورنده ، برپاست .

.

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى بَطَنَ خَفِيّاتِ الاُمورِ ، ودَلَّت عَلَيهِ أعلامُ الظُّهورِ ، وَامتَنَعَ عَلى عَينِ البَصيرِ ، فَلا عَينُ مَن لَم يَرَهُ تُنكِرُهُ ، ولا قَلبُ مَن أثبَتَهُ يُبصِرُهُ ... فَهُوَ الَّذى تَشهَدُ لَهُ أعلامُ الوُجودِ عَلى إقرارِ قَلبِ ذِى الجُحودِ . (1)

عنه عليه السلام :بِصُنعِ اللّهِ يُستَدَلُّ عَلَيهِ ، وبِالعُقولِ تُعتَقَدُ مَعرِفَتُهُ ، وبِالتَّفَكُّرِ تَثبُتُ حُجَّتُهُ ، مَعروفٌ بِالدَّلالاتِ ، مَشهودٌ بِالبَيِّناتِ . (2)

عنه عليه السلام فِى المَخلوقاتِ : بِها تَجَلّى صانِعُها لِلعُقولِ . (3)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ المُتَجَلّى لِخَلقِهِ بِخَلقِهِ ، وَالظّاهِرِ لِقُلوبِهِم بِحُجَّتِهِ . (4)

عنه عليه السلام :ظَهَرَ لِلعُقولِ بِما أرانا مِن عَلاماتِ التَّدبيرِ المُتقَنِ ، وَالقضاءِ المُبرَمِ . (5)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى ... تَتَلَقّاهُ الأَذهانُ لا بِمُشاعَرَةٍ ، وتَشهَدُ لَهُ المَرائى لا بِمُحاضَرَةٍ . لَم تُحِط بِهِ الأَوهامُ ، بَل تَجَلّى لَها بِها . (6)

عنه عليه السلام :وأقامَ مِن شَواهِدِ البَيِّناتِ عَلى لَطيفِ صَنعَتِهِ ، وعَظيمِ قُدرَتِهِ ، مَا انقادَت لَهُ العُقولُ مُعتَرِفَةً بِهِ ، ومُسَلِّمَةً لَهُ ، ونَعَقَت فى أسماعِنا دَلائِلُهُ عَلى وَحدانِيَّتِهِ . (7)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 49 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 308 ح 36 .
2- .جامع الأخبار : ص 35 ح 14 ، روضه الواعظين : ص 25 ، الإرشاد : ج 1 ص 223 عن صالح بن كيسان ، الاحتجاج : ج 1 ص 475 ح 114 وليس فيهما من «معروف ...» ، بحار الأنوار : ج 3 ص 55 ح 28 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، تحف العقول : ص 66 ، الاحتجاج : ج 1 ص 476 ح 116 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 108 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 182 عن نوف البكالى ، بحار الأنوار : ج 77 ص 308 ح 13 .

6- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 480 ح 117 .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 165 ، بحار الأنوار : ج 65 ص 30 ح 1 .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که از باطن امور پوشیده ، خبر دارد و نشانه های آشکار ، بر وی دلالت می کنند و چشم بینا از دیدنش ناتوان است . نه چشمِ آن که او را نمی بیند ، منکرش می شود ، و نه دلِ آن که به او باور دارد ، او را می بیند . . . پس او کسی است که نشانه های جهان هستی ، گواهانِ اویند بر اعتراف دلِ کسانی که [به زبان ، او را] انکار می کنند .

امام علی علیه السلام :با آفرینش خدا ، بر [وجود] او استدلال می شود ، و به وسیله خِردها ، شناخت او شکل می گیرد ، و با اندیشیدن ، حجّت های او اِقامه می گردد ، با دلیل ها شناخته شده است ، و با برهان های آشکار ، مشاهده گشته است .

امام علی علیه السلام درباره آفریدگان : آفریدگارشان به وسیله آنها بر خِردها تجلّی پیدا می کند .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که به وسیله آفرینش خود ، برای آفریدگانش متجلّی شده ، و به سبب حجّت هایش ، برای دل های آنان ، آشکار گشته است .

امام علی علیه السلام :به وسیله نشانه هایی که از تدبیر استوار و قضای محکم [خود]به ما نشان داده ، برای خِردها آشکار شده است .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را ... که ذهن ها به شناخت او نائل می شوند ، امّا نه با احساس ، و دیدنی ها بر او گواهی می دهند ، امّا نه با حضور او [در کنارشان] ، و وهم ها بر او احاطه ندارند ؛ بلکه برای آنها در دیگر آفریده ها تجلّی می یابد .

امام علی علیه السلام :در گواه های روشنی که بر ظرافت آفرینش و عظمت قدرتش اقامه کرده ، چیزهایی است که خِردها به موجب آنها به وجودش معترف و در برابرش تسلیم اند ، و [نیز] این که در گوش های ما بانگ دلایل او بر یگانگی اش درپیچید .

.

عنه عليه السلام لَمّا قالَ لَهُ الجاثَليقُ فى مُناظَرَتِهِ : خَبِّرنى عَنهُ تَعالى ، أمُدرَكٌ بِالحَواسِّ عِندَکَ فَيَسلِکَ المُستَرشِدُ فى طَلَبِهِ استِعمالَ الحَواسِّ ، أم كَيفَ طَريقُ المَعرِفَهِ بِهِ إن لَم يَكُنِ الأمرُ كَذلِکَ ؟ : تَعالَى المَلِکُ الجَبّارُ أن يوصَفَ بِمِقدارٍ ، أو تُدرِكَهُ الحَواسُّ أو يُقاسَ بِالنّاسِ ، وَالطَّريقُ إلى مَعرِفَتِهِ صَنائِعُهُ الباهِرَةُ لِلعُقولِ ، الدّالَّهُ ذَوِى الاِعتِبارِ بِما هُوَ عِندَهُ مَشهودٌ ومَعقولٌ . (1)

عنه عليه السلام لَمّا سُئِلَ عَن إثباتِ الصّانِعِ : البَعرَهُ تَدُلُّ عَلَى البَعيرِ ، وَالرَّوثَهُ تَدُلُّ عَلَى الحَميرِ ، وآثارُ القَدَمِ تَدُلُّ عَلَى المَسيرِ ، فَهَيكَلٌ عِلوِىٌّ بِهذِهِ اللَّطافَهِ ، ومَركَزٌ سِفلِىٌّ بِهذِهِ الكَثافَهِ ، كَيفَ لا يَدُلّانِ عَلَى اللَّطيفِ الخَبيرِ ؟ ! (2)

عنه عليه السلام :عَجِبتُ لِمَن شَکَّ فِى اللّهِ وهُوَ يَرى خَلقَ اللّهِ . (3)

التوحيد عن سلمان الفارِسى :سَأَلَ الجاثَليقُ عَلِيّا عليه السلام : أخبِرنى ! عَرَفتَ اللّهَ بِمُحَمَّدٍ ، أم عَرَفتَ مُحَمَّدا بِاللّهِ عَزَّوجَلَّ ؟ فَقالَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام : ما عَرَفتُ اللّهَ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، ولكِن عَرَفتُ مُحَمَّدا بِاللّهِ عَزَّ وجَلَّ حينَ خَلَقَهُ وأحدَثَ فيهِ الحُدودَ مِن طولٍ وعَرضٍ ، فَعَرَفتُ أنَّهُ مُدَبَّرٌ مَصنوعٌ بِاستِدلالٍ وإلهامٍ مِنهُ وإرادَهٍ ، كَما ألهَمَ المَلائِكَهَ طاعَتَهُ وعَرَّفَهُم نَفسَهُ بِلا شِبهٍ ولا كَيفٍ . (4)

الإمام علىّ عليه السلام وكانَ كَثيرا ما يَقولُ إذا فَرَغَ مِن صَلاهِ اللَّيلِ : أشهَدُ أنَّ السَّماواتِ وَالأَرضَ وما بَينَهُما آياتٌ تَدُلُّ عَلَيکَ ، وشَواهِدُ تَشهَدُ بِما إلَيهِ دَعَوتَ . كُلُّ ما يُؤَدّى عَنکَ الحُجَّهَ ، ويَشهَدُ لَکَ بِالرُّبوبِيَّهِ ، مَوسومٌ بِآثارِ نِعمَتِکَ ومَعالِمِ تَدبيرِکَ . عَلَوتَ بِها عَن خَلقِکَ ، فَأَوصَلتَ إلَى القُلوبِ مِن مَعرِفَتِکَ ما آنَسَها مِن وَحشَهِ الفِكرِ ، وكَفاها رَجمُ الاِحتِجاجِ ؛ فَهِىَ مَعَ مَعرِفَتِها بِکَ ، ووَلَهِها إلَيکَ ؛ شاهِدَهٌ بِأَنَّکَ لا تَأخُذُکُ الأَوهامُ ، ولا تُدرِكُکَ العُقولُ ولا الأَبصارُ . (5)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 220 ح 382 ، الخرائج والجرائح : ج 2 ص 555 ح 14 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 258 كلّها عن سلمان الفارسى

.
2- .جامع الأخبار : ص 35 ح 13 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 55 ح 27 .
3- .نهج البلاغه : الحكمه 126 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 101 .
4- .التوحيد : ص 286 ح 4 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 272 ح 9 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 255 ح 1 .

امام علی علیه السلام در برابر کلام جاثلیق ، در مناظره اش با ایشان که گفت: از خداوند متعال به من خبر بده . آیا به نظر تو او به وسیله حواس ، درک می شود تا رهجویی که در پیِ اوست ، [برای دست یافتن به او]حواس را به کار گیرد؟ و اگر این طور نیست ، پس راه شناخت او چیست؟ : خداوندِ ملکِ جبّار ، برتر از آن است که با اندازه و مقدار ، وصف شود یا حواس ، او را درک کنند و یا با مردم ، قیاس گردد . و راه شناخت او مخلوقات او هستند که روشنی بخش خِردهایند و عبرت گیرندگان را به آنچه که پیش او مشهود و معقول است ، راهنمایی می کنند .

امام علی علیه السلام هنگامی که درباره اثبات صانع از وی پرسیدند : سِرگین شتر ، دلالت بر شتر دارد و سِرگین درازگوش ، دلالت بر درازگوش دارد ، و ردّپا ، دلالت بر رونده می کند . حال ، چگونه این گستره عالَم بالا به این ظرافت و پایگاه عالَم پایین به این ضخامت ، بر آن لطیفِ آگاه ، دلالت نمی کنند؟ !

امام علی علیه السلام :در شگفتم از کسی که آفریده های خدا را می بیند و باز در خدا شک می کند .

التوحید به نقل از سلمان فارسی : جاثلیق از علی علیه السلام پرسید : به من بگو : آیا خدا را به وسیله محمّد صلی الله علیه و آله شناختی یا محمّد صلی الله علیه و آله را به وسیله خداوند عز و جل؟ علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : «خدا را به محمّد صلی الله علیه و آله نشناختم ؛ بلکه محمّد صلی الله علیه و آله را به وسیله خدای عز و جل شناختم ، آن گاه که او را آفرید و در او اندازه ای از نظر طول و عرض قرار داد . پس با دلیل و الهام و اراده خداوند ، دریافتم که او (محمّد صلی الله علیه و آله) آفریده و پرورده[ی خداوند] است ، چنان که به فرشتگان ، فرمانبری از خود را الهام کرد و بدون [عارض شدنِ] تشبیه و بیان چگونگی ، خویش را به آنان شناسانْد» .

امام علی علیه السلام در بسیاری اوقات ، پس از فارغ شدن از نماز شب : گواهی می دهم که آسمان ها و زمین و آنچه بین آن دو است ، نشانه هایی هستند که بر تو دلالت می کنند ، و گواهانی هستند که به آنچه به آن فرا خواندی ، گواهی می دهند . هر آنچه که حجّت تو را نشان می دهد و به پروردگاری تو گواهی می دهد ، به آثار نعمت و نشانه های تدبیر تو نشاندار

شده است . بدین آثار است که بر بندگانت برتری یافته ای ، و از رهگذر شناخت تو ، چیزهایی به دل ها رسیده است که موجب آرامش آنها از وحشت فکر می شود، و آنها را از پرتاب [تیر] استدلال ، حفظ می کند . از این رو ، دل ها با شناخت و شیدایی ، گواه بر این هستند که وَهْم ها هرگز تو را فرا نمی گیرند ، و خِردها و دیده ها هرگز تو را در نمی یابند .

.

عنه عليه السلام مِن قَولِهِ عِندَ رُؤيَهِ الهلالِ : أيُّهَا الخَلقُ المُطيعُ ، الدّائِبُ السَّريعُ ، المُتَرَدِّدُ فى فَلَكِ التَّدبيرِ ، المُتَصَرِّفُ فى مَنازِلِ التَّقديرِ ، آمَنتُ بِمَن نَوَّرَ بِکَ الظُّلَمَ ، وأضاءَ بِکَ البُهَمَ ، وجَعَلَکَ آيَهً مِن آياتِ سُلطانِهِ ، وَامتَهَنَکَ بِالزِّيادَهِ وَالنُّقصانِ ، وَالطُّلوعِ وَالاُفولِ ، وَالإنارَهِ وَالکُسوفِ ، فى کُلِّ ذلِکَ أنتَ لَهُ مُطيعٌ وإلى إرادَتِهِ سَريعٌ ، سُبحانَهُ ما أحسَنَ ما دَبَّرَ ! وأتقَنَ ما صَنَعَ فى مُلکِهِ ! وجَعَلَکَ اللّهُ هِلالَ شَهرٍ حادِثٍ لِأمرٍ حادِثٍ ، جَعَلَکَ اللّهُ هِلالَ أمنٍ وإيمانٍ ، وسَلامَهٍ وإسلامٍ ، هِلالَ أَمَنَهٍ مِنَ العاهاتِ وسَلامَهٍ مِنَ السَّيِّئاتِ ، اللّهُمَّ اجعَلنا أهدى مَن طَلَعَ عَلَيهِ ! وأزکى مَن نَظَرَ إلَيهِ ! وصَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ النَّبِىِّ وآلِهِ ، اللّهُمَّ افعَل بى کَذا وکَذا يا أرحَمَ الرّاحِمينَ . (1)

2 / 2 2حُدوثُ الخَلقِالإمام علىّ عليه السلام :الحَمدُ للّهِ ... الدّالِّ عَلى قِدَمِهِ بِحُدوثِ خَلقِهِ ، وبِحُدوثِ خَلقِهِ عَلى وُجودِهِ ... مُستَشهِدٌ بِحُدوثِ الأشياءِ عَلى أزَلِيَّتِهِ ، وبِما وَسَمَها بِهِ مِنَ العَجزِ عَلى قُدرَتِهِ ، وبِمَا اضطَرَّها إلَيهِ مِنَ الفَناءِ عَلى دَوامِهِ . (2)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ المُلهِمِ عِبادَهُ حَمدَهُ ، وفاطِرِهِم عَلى مَعرِفَهِ رُبوبِيَّتِهِ ، الدّالِّ عَلى وُجودِهِ بِخَلقِهِ ، وبِحُدوثِ خَلقِهِ عَلى أزَلِهِ . (3)

.

1- .کتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 101 ح 1847 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 480 ح 117 ، التوحيد : ص 69 ح 26 عن الهيثم بن عبد اللّه الرمّانى عن الإمام الرضا عن آبائه عنه عليهم السلام ، البلد الأمين : ص 92 وفيهما من «مستشهد بحدوث ...» .
3- .الکافى : ج 1 ص 139 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 152 وفيه من «الدالّ على ...» .

2 / 2 2 پیدایش آفرینش

امام علی علیه السلام به هنگام دیدن هلال ماه : ای آفریده مطیع ، [ای] رونده سریع ، [ای]در رفت و آمد در فلکِ تدبیر ، [ای] دگرگون شونده در برج های تقدیر! به آن که به وسیله تو تاریکی ها را نورانی کرده و ناپیداها را روشن ساخته و تو را نشانی از نشانه های چیرگی خود قرار داده ، و با زیادی و کمی و طلوع و غروب و نور افشانی و گرفتگی ، تو را به کار گرفته است ، ایمان آوردم . در همه اینها ، گوش به فرمان اویی و به سوی خواسته اش شتابان . منزّه است او! چه نیکو تدبیر کرده است! و چیزهایی را که در ملکش ساخته است ، چه استوار ساخته است! و تو را هلال ماهی جدید ، برای کاری نو ، قرار داده است . خداوند ، تو را هلال امنیّت و ایمان و سلامت و اسلام ، قرار دهد ؛ هلال ایمنی از بیماری ها و سلامت از بدی ها ! خداوندا! ما را هدایت یافته ترین کسانی قرار ده که [هلال] بر وی می تابد ، و پاک ترین کسانی که به آن می نگرند ، و بر محمّدِ پیامبر و خاندان او درود فرست . خداوندا! در حقّ من [چنین و چنان کن]ای مهربان ترینِ مهربانان!

2 / 2 2پیدایش آفرینشامام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را ... که با ایجاد آفریدگانش ، بر قدیم بودنش ، و با پیدایش آفریدگانش بر وجودش راهنماست ... . با حدوث چیزها ، بر اَزلیّت خود ، و به ناتوانی ای که در آنها نهاده ، بر توانمندی خود و با ضرورت فنای آنها بر دوامش گواه گیرنده است .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که حمد و سپاسش را به بندگانش الهام کرده، و آنان را با معرفت پروردگاری اش سرشته است ؛ آن که با [وجود]آفریدگانش ، بر وجود خود و با پدیده بودنِ آنها بر همیشه بودن خویش راهنما گشته است .

.

عنه عليه السلام فِى المَخلوقاتِ : كَفى بِاِتقانِ الصُّنعِ لَها آيَةً ، وبِمُرَكَّبِ الطَّبعِ عَلَيها دَلالَةً ، وبِحُدوثِ الفِطَرِ عَلَيها قِدمَةً ، وبِإِحكامِ الصَّنعَهِ لَها عِبرَةً . (1)

2 / 2 3مَعرِفَهُ النَّفسِالإمام علىّ عليه السلام :مَن عَرَفَ نَفسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ . (2)

عنه عليه السلام :أكثَرُ النّاسِ مَعرِفَهً لِنَفسِهِ أخوَفُهُم لِرَبِّهِ . (3)

عنه عليه السلام :عَجِبتُ لِمَن يَجهَلُ نَفسَهُ ، كَيفَ يَعرِفُ رَبَّهُ ؟ ! (4)

عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : مَن عَجَزَ عَن مَعرِفَهِ نَفسِهِ فَهُوَ عَن مَعرِفَهِ خالِقِهِ أعجَزُ . (5)

2 / 2 4فَسخُ العَزائِمِالإمام علىّ عليه السلام :عَرَفتُ اللّهَ بِفَسخِ العَزائِمِ ، وحَلِّ العُقودِ ، ونَقضِ الهِمَمِ . (6)

.

1- .التوحيد : ص 71 ح 26 عن الهيثم بن عبد اللّه الرمّانى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، البلد الأمين : ص 92 .
2- .غرر الحكم : ح 7946 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 430 ح 7348 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 292 ح 339 ، المناقب للخوارزمى : ص 375 ح 395 ، مائه كلمه : ص 22 ح 6 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 413 ح 94 .
3- .غرر الحكم : ح 3126 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 112 ح 2438 وفيه «أكبر» بدل «أكثر» .
4- .غرر الحكم : ح 6270 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 329 ح 5639 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 292 ح 340 .
6- .نهج البلاغه : الحكمه 250 ، روضه الواعظين : ص 38 وليس فيه «نقض الهمم» .

2 / 2 3 خودشناسی

2 / 2 4 از هم گسستن تصمیم ها

امام علی علیه السلام درباره مخلوقات : استواری آفرینش مخلوقات ، برای نشانه بودن بر [وجود]او ، بسنده است و ترکیب طبیعتِ آفرینش آنها ، برای دلالت بر او کافی است ، و پدیده آفرینش ، برای اثبات همیشگی بودن او کفایت می کند و استواری ساختمان آنها ، برای پندگیری ، بسنده است .

2 / 2 3خودشناسیامام علی علیه السلام :هر کس خود را بشناسد ، پروردگارش را می شناسد .

امام علی علیه السلام :خودشناس ترینِ مردم ، هراسنده ترینِ آنان از پروردگار خویش است .

امام علی علیه السلام :در شگفتم از کسی که خود را نمی شناسد ؛ چگونه پروردگارش را می شناسد؟ !

امام علی علیه السلام در حکمتی منسوب به ایشان : آن که از شناخت خویش ناتوان است ، از شناخت آفریننده خود ، ناتوان تر است .

2 / 2 4از هم گسستن تصمیم هاامام علی علیه السلام :خداوند را از تغییر یافتن قصدها و گشوده شدن گِره ها و در هم شکستن خواست ها شناختم .

.

عنه عليه السلام :عُرِفَ اللّهُ سُبحانَهُ بِفَسخِ العَزائِمِ ، وحَلِّ العُقودِ ، وكَشفِ الضُّرِّ وَالبَلِيَّهِ عَمَّن أخلَصَ لَهُ النِّيَّهَ . (1)

الإمام الحسين عليه السلام :إنَّ رَجُلاً قامَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، بِماذا عَرَفتَ رَبَّکَ ؟ قالَ : بِفَسخِ العَزمِ ، ونَقضِ الهَمِّ ، لَمّا هَمَمتُ فَحيلَ بَينى وبَينَ هَمّى ، وعَزَمتُ فَخالَفَ القَضاءُ عَزمى ، عَلِمتُ أنَّ المُدَبِّرَ غَيرى . (2)

جامع الأخبار :سُئِلَ أميرُ المُؤمِنينَ : مَا الدَّليلُ عَلى إثباتِ الصّانِعِ ؟ قالَ : ثَلاثَهُ أشياءَ : تَحويلُ الحالِ ، وضَعفُ الأَركانِ ، ونَقضُ الهِمَّهِ . (3)

2 / 3القَلب2 / 3 1خَرقُ حُجُبِ النّورِالإمام علىّ عليه السلام مِن مُناجاتِهِ فى شَهرِ شَعبانَ : إلهى هَب لى كَمالَ الاِنقِطاعِ إلَيکَ ، وأنِر أبصارَ قُلوبِنا بِضِياءِ نَظَرِها إلَيکَ ، حَتّى تَخرِقَ أبصارُ القُلوبِ حُجُبَ النّورِ ، فَتَصِلَ إلى مَعدِنِ العَظَمَهِ ، وتَصيرَ أرواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدسِکَ ... إلهى وألحِقنى بِنورِ عِزِّکَ الأبهَجِ ؛ فَأَكونَ لَکَ عارِفا ، وعَن سِواکَ مُنحَرِفا ، ومِنکَ خائِفا مُراقبا، يا ذَا الجَلالِ وَالإِكرامِ. (4)

.

1- .غرر الحكم:ح6315، عيون الحكم والمواعظ:ص339 ح5778 .
2- .التوحيد : ص 288 ح 6 عن زياد بن المنذر عن الإمام الباقر عن أبيه عليهماالسلام ، الخصال : ص 33 ح 1 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 131 كلاهما عن هشام بن سالم عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 38 عن الإمام الباقر عليه السلام ، إرشاد القلوب : ص 168 وفيه «الهمم» بدل «الهمّ» .
3- .جامع الأخبار : ص 39 ح 28 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 55 ح 29 .
4- .الإقبال : ج 3 ص 299 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 99 ح 13 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروى وفيه «أتحفنى» بدل «ألحقنى» وكلاهما عن ابن خالويه .

2 / 3 دل

2 / 3 1 دریده شدن حجاب های نور

امام علی علیه السلام :خدای عز و جل با تغییر یافتن قصدها و گشوده شدن گِره ها و [نیز] برطرف شدن زیان و گرفتاری از کسی که نیّت خویش را برای خدا خالص کند ، شناخته می شود .

امام حسین علیه السلام :مردی نزد امیر مؤمنان ایستاد و پرسید : ای امیر مؤمنان! پروردگارت را به چه شناختی؟ فرمود : «به تغییر یافتن قصدها و در هم شکستن خواست ها ؛ چون هنگامی که اهتمام ورزیدم و بین من و اهتمامم فاصله افتاد ، یا قصد کردم ، ولی قضا [و قدر] با قصد من مخالفت نمود ، دانستم که سامان دهنده کارهایم کسی غیر از من است» .

جامع الأخبار :از امیر مؤمنان پرسیدند : دلیل بر اثبات صانع چیست؟ فرمود : «سه چیز : دگرگونی اوضاع ، سستی پایه ها ، و در هم شکستن خواست ها» .

2 / 3دل2 / 3 1دریده شدن حجاب های نورامام علی علیه السلام در مناجات شعبانیه : خدای من! پیوستن کامل به خودت را به من عطا کن ، و دیده دل های ما را با نورِ نگریستنش به سوی خودت ، روشنی بخش تا دیده دل ها ، حجاب های نور را بدرَد و به معدن عظمت برسد ، و روح هایمان به عزّت قُدس تو درآویزد ... . خدای من! مرا به نور درخشان عزّت خود ، ملحق کن (1) تا تو را بشناسم و از غیر تو روی گردانم ، و از تو ترس داشته باشم و تو را مراقب خویش بدانم ، ای شکوهمند و ارجمند!

.

1- .از کتابی قدیمی نقل کرده و در آن کتاب به جای «الحقنی» ، «اتحفنی» دارد ، یعنی به من هدیه کن .

الإمام علیّ علیه السلام فی وَصفِ السّالِکِ الطّریقَ إلَی اللّهِ سُبحانَهُ : قَد أحیا عَقلَهُ وأماتَ نَفسَهُ ، حَتّی دَقَّ جَلیلُهُ ولَطُفَ غَلیظُهُ ، وبَرَقَ لَهُ لامِعٌ کَثیرُ البَرقِ ، فَأبانَ لَهُ الطَّریقَ وسَلَکَ بِهِ السَّبیلَ ، وتَدافَعَتهُ الأبوابُ إلی بابِ السَّلامَهِ ودارِ الإقامَهِ ، وثَبَتَت رِجلاهُ بِطُمَأنینَهِ بَدَنِهِ فی قَرارِ الأمنِ وَالرّاحَهِ ، بِمَا استَعمَلَ قَلبَهُ وأرضی رَبَّهُ . (1)

الإمام علیّ علیه السلام مِن دُعاءٍ عَلَّمَهُ نَوفا البِکالِیَّ : فَأَسأَ لُکَ بِاسمِکَ الَّذی ظَهَرتَ بِهِ لِخاصَّهِ أولِیائِکَ فَوَحَّدوکَ وعَرَفوکَ فَعَبَدوکَ بِحَقیقَتِکَ ، أن تُعَرِّفَنی نَفسَکَ لِأُقِرَّ لَکَ بِرُبوبِیَّتِکَ عَلی حَقیقَهِ الإیمانِ بِکَ ، ولا تَجعَلنی یا إلهی مِمَّن یَعبُدُ الاِسمَ دونَ المَعنی ، وَالحَظنی بِلَحظَهٍ مِن لَحَظاتِکَ تُنَوِّرُ بِها قَلبی بِمَعرِفَتِکَ خاصَّهً ومَعرِفَهِ أولِیائِکَ ، إنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ . (2)

عنه علیه السلام :ومَعنی «قَد قامَتِ الصَّلاهُ» فِی الإقامَهِ ، أی حانَ وَقتُ الزِّیارَهِ وَالمُناجاهِ ، وقَضاءِ الحَوائِجِ ، ودَرکِ المُنی ، وَالوُصولِ إلَی اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، وإلی کَرامَتِهِ وغُفرانِهِ وعَفوِهِ ورِضوانِهِ . (3)

نور البراهین عن کُمَیل لِعَلِیٍّ علیه السلام : یا أمیرَ المُؤمِنینَ مَا الحَقیقَهُ ؟ فَقالَ : ما لَکَ وَالحَقیقَهَ ؟ فَقالَ : أ وَلَستُ صاحِبَ سِرِّکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ؟ فَقالَ : بلی ، ولکِن أخافُ أن یَطفَحَ عَلَیکَ ما یَرشَحُ مِنّی . فَقالَ : أوَمِثلُکَ مَن یُخَیِّبُ سائِلاً ؟ فَقالَ : الحَقیقَهُ کَشفُ سُبُحاتِ الجَلالِ مِن غَیرِ إشارَهٍ . فَقالَ : زِدنی فیهِ بَیانا یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! فقالَ : نَفیُ المَوهوم مَعَ صِحَّهِ المَعلوم . فَقالَ : زِدنی فیهِ بَیانا ! فَقالَ : هَتکُ السِّترِ لِغَلَبَهِ السِّرِّ . فَقالَ : زِدنی فیهِ بَیانا ! فَقالَ : جَذبُ الأَحَدِیَّهِ لِصِفَهِ التَّوحیدِ . فَقالَ : زِدنی فیهِ بَیانا ! فَقالَ : نورٌ یَلمَعُ مِن صُبحِ الأَزَلِ فَیَظهَرُ عَلی هَیاکِلِ التَّوحیدِ آثارُهُ . فَقالَ : زِدنی فیهِ بَیانا ! فَقالَ : أطفِ المِصباحَ فَقَد أضاءَ المِصباحُ . (4)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 220 ، بحار الأنوار : ج 69 ص 316 ح 34 .
2- .بحار الأنوار : ج 94 ص 96 ح 12 نقلاً عن الکتاب العتیق الغروی عن نوف البکالی .
3- .التوحید : ص 241 ح 1 ، معانی الأخبار : ص 41 ح 1 کلاهما عن یزید بن الحسن عن الإمام الکاظم عن آبائه علیهم السلام .

4- .نورالبراهين : ج 1 ص 221 ، شرح الأسماء الحسنى : ج 1 ص 131 133 ، روضات الجنّات : ج 6 ص 62 ح 562 كلاهما نحوه وفى ذيلهما «أطف السراج فقد طلع الصبح» .

امام علی علیه السلام در وصف سالک راه خدای عز و جل : او خِردش را زنده کرده و نفْسش را کشته است ، آن سان که [جسم] سنگینش نزار و [خوی]خشنش نرم گردید ، و روشنایی پُر فروغی ، برایش درخشید ، و راه را برای او آشکار ساخت،و او را راه بُرد،و از دری به درِ دیگر کشانْد تا او را به درِ سلامت و سرای اقامت رسانْد . پاهایش با آرامش تن ، در جای امن و راحت ، ثبات گرفت به خاطر آنچه با دل خویش کرد و پروردگار خویش را راضی گردانْد.

امام علی علیه السلام در دعایی که به نوف بِکالی آموخت : به آن نامت که به وسیله آن ، بر اولیای ویژه ات ظهور یافتی و از این رو ، آنان ، تو را یگانه دانستند و شناختند و تو را به حقیقت ، عبادت کردند ، از تو درخواست می کنم که خودت را به من بشناسانی تا بر پایه ایمان حقیقی به تو ، به پروردگاری ات اقرار کنم . ای خدای من! مرا از آنانی قرار مده که نام بدون معنا را می پرستند ، و در آن وقتی که با گوشه چشمی بندگانت را می نوازی، با گوشه چشم به من بنگر تا دلم به شناخت ویژه خودت و شناخت اولیایت نورانی گردد ، که تو بر هر چیزی توانایی .

امام علی علیه السلام :معنای «قد قامت الصلاه؛ نمازْ بر پا گردید» در اقامه نماز ، این است که هنگام دیدار و مناجات و برآورده شدن خواسته ها و دست یافتن به آرزوها و رسیدن به خدای عز و جل و بزرگواری و گذشت و بخشش و خشنودی اش فرا رسیده است .

نور البراهین:کمیل، به علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! حقیقت چیست؟ فرمود : «تو را با حقیقت چه کار؟» . گفت : ای امیر مؤمنان! آیا من رازدار شما نیستم؟ فرمود : «آری ؛ امّا می ترسم که آنچه از [علم]من بر تو می تراود ، افزون از گنجایش تو باشد!» . گفت : آیا کسی چون تو ، درخواست کننده ای را نا امید می کند؟ فرمود : «حقیقت ، فهم جلالت های خداوند متعال بدون اشاره است» . گفت : ای امیر مؤمنان! برایم بیشتر توضیح بده . فرمود : «نفی کردن موجود وَهْمی ، همراه با [باور به]درستیِ موجودِ شناخته شده است» . گفت : برایم بیشتر توضیح بده . فرمود : «دریده شدن پرده ، به خاطر تفوّق راز است» . گفت : برایم بیشتر توضیح بده . فرمود : «جذب یکتایی برای صفت یگانگی است» . گفت : برایم بیشتر توضیح بده . فرمود : «نوری است که از بامداد ازل

می درخشد و آثار آن ، بر هیکل های توحید ، هویدا می گردد» . گفت : برایم بیشتر توضیح بده . فرمود : «شعله را خاموش کن که چراغ ، خود ، نورافشان شد !» . (1)

.

1- .کنایه از این که بیش از این ، توضیح ممکن نیست . (م)

2 / 3 2مَعنى رُؤيَهِ اللّهِ بِالقَلبِالإمام الصادق عليه السلام :بَينا أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَخطُبَ عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ إذ قامَ إلَيهِ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ «ذِعلِبٌ» ذو لِسانٍ بَليغٍ فِى الخُطَبِ ، شُجاعُ القَلبِ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هَل رَأيتَ رَبَّکَ ؟ قالَ : وَيلَکَ يا ذِعلِبُ ! ما کُنتُ أعبُدُ رَبّا لَم أرَهُ . فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، کَيفَ رَأيتَهُ ؟ قالَ : وَيلَکَ يا ذِعلِبُ ! لَم تَرَهُ العُيونُ بِمُشاهَدَهِ الأبصارِ ، ولکِن رَأتهُ القُلوبُ بِحَقائِقِ الإيمانِ . (1)

.

1- .الکافى : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه و ص 98 ح 6 ، التوحيد : ص 109 ح 6 کلاهما عن أبى الحسن الموصلى ، نهج البلاغه : الخطبه 179 ، الأمالى للصدوق : ص 423 ح 561 عن الأصبغ بن نباته وکلّها نحوه .

2 / 3 2 مفهوم دیدن خدا با دل

2 / 3 2مفهوم دیدن خدا با دلامام صادق علیه السلام :هنگامی که امیر مؤمنان در کوفه بر فراز منبر ، سخنرانی می کرد ، مردی به نام ذعلب که در سخنرانی ، زبانی گویا و رسا داشت و بسیار دلیر بود برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان ! آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود : «وای بر تو ، ای ذعلب ! من پروردگاری را که نبینم ، نمی پرستم» . گفت : ای امیر مؤمنان ! چگونه او را دیدی؟ فرمود : «ای ذعلب ! دیده ها با نگریستن ، او را ندیده اند ؛ امّا دل ها به حقیقت ایمان ، او را دیده اند» .

.

الباب الثالث : موانع معرفه اللّه3 / 1الذُّنوبالكافى عن محمّد بن يزيدَ الرِّفاعىّ رَفَعَهُ :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ سُئِلَ عَنِ الوُقوفِ بِالجَبَلِ ؛ لِمَ لَم يَكُن فِى الحَرَمِ ؟ فَقالَ : لِأَنَّ الكَعبَةَ بَيتُهُ وَالحَرَمَ بابُهُ ، فَلَمّا قَصَدوهُ وافِدينَ وَقَفَهم بِالبابِ يَتَضَرَّعونَ . قيلَ لَهُ : فَالمَشعَرُ الحَرامُ لِمَ صارَ فِى الحَرَمِ ؟ قالَ : لِأَنَّهُ لَمّا أذِنَ لَهُم بِالدُّخولِ وَقَفَهُم بِالحِجابِ الثّانى ، فَلَمّا طالَ تَضَرُّعُهُم بِها أذِنَ لَهُم لِتَقريبِ قُربانِهِم ، فَلَمّا قَضَوا تَفَثَهُم (1)] و] (2) تَطَهَّروا بِها منَ الذُّنوبِ الَّتى كانَت حِجابا بَينَهُم وبَينَهُ ، أذِنَ لَهُم بِالزِّيارَةِ عَلَى الطَّهارَةِ . (3)

3 / 2الغَفلَهالإمام علىّ عليه السلام مِن دُعاءٍ عَلَّمَهُ نَوفا البِكالِىَّ : إلهى تَناهَت أبصارُ النّاظِرينَ إلَيكَ بِسَرائِرِ القُلوبِ ، وطالَعَت أصغَى السّامِعينَ لَكَ نَجِيّاتُ الصُّدورِ ، فَلَم يَلقَ أبصارَهُم رَدٌّ دونَ ما يُريدونَ ، هَتَكتَ بَينَكَ وبَينَهُم حُجُبَ الغَفلَةِ ، فَسَكَنوا فى نورِكَ ، وتَنَفَّسوا بِرَوحِكَ . (4)

.

1- .التفث : إذهاب الشعث والدرن والوسخ مطلقا (النهايه : ج 1 ص 191 «تفث») .
2- .هذه الزياده من تهذيب الأحكام .
3- .الكافى : ج 4 ص 224 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 5 ص 448 ح 1565 كلاهما عن محمّد بن يزيد الرفاعى رفعه ؛ شعب الإيمان : ج 3 ص 468 ح 4084 عن عبد الرحمن بن أحمد بن عطيّه نحوه .
4- .بحار الأنوار : ج 94 ص 95 ح 12 نقلاً عن الكتاب العتيق الغروى عن نوف البكالى .

باب سوم : موانع خداشناسی

3 / 1 گناهان

3 / 2 غفلت

باب سوم : موانع خداشناسی3 / 1گناهانالکافی به نقل از محمّد بن یزید رفاعی ، بدون ذکر سلسله راویان : از امیر مؤمنان پرسیده شد : چرا [محلّ] وقوف بر جَبَل ، درون محدوده حرم ، قرار داده نشده است؟ فرمود : «چون کعبه ، خانه خداست و محدوده حرم ، [به منزله] درِ آن است و هر گاه زائران ، قصد خدای عز و جل کنند ، آنان را بر درِ خانه نگه می دارد تا زاری کنند» . گفته شد : پس چرا مشعر الحرام ، درون حرم قرار گرفته است؟ فرمود : «چون هنگامی که به آنان ، اذنِ ورود داده شد ، آنان را در مانع دوم ، نگه می دارد و هنگامی که زاری آنان در آن جا طولانی شد ، به آنان اذن داده می شود تا قربانی های خود را پیش آورند و هنگامی که آلودگی را از خود دور ساختند و به این وسیله ، از گناهانی که حجابی بین آنان و اوست ، پاک شدند ، به آنان اجازه می دهد با پاکی ، [خانه خدا را] زیارت کنند» .

3 / 2غفلتامام علی علیه السلام در دعایی که به نوف بِکالی آموخت : خدای من ! دیدگانِ ناظران به تو ، به اسرار سینه ها راه می یابد و گوش دهندگان به تو ، نجوای دل ها را می شنوند و دیدگانشان را از آنچه می خواهند، چیزی باز نمی دارد . بین تو و آنان ، پرده غفلتْ دریده شده است، در نور تو جای گزیده اند و به روح تو نفس می کشند .

.

3 / 3أمراضُ القُلوبِالإمام علیّ علیه السلام :لَو فَكَّروا فى عَظيمِ القُدرَهِ وجَسيمِ النِّعمَهِ لَرَجَعوا إلَى الطَّريقِ ، وخافوا عَذابَ الحَريقِ ، ولكِنِ القُلوبُ عَليلَهٌ ، وَالبَصائِرُ مَدخولَهٌ ! أ لا يَنظُرونَ إلى صَغيرِ ما خَلَقَ ؛ كَيفَ أَحكَمَ خَلقَهُ ، وأتقَنَ تَركيبَهُ ، وفَلَقَ لَهُ السَّمعَ وَالبَصَرَ ، وسَوّى لَهُ العَظمَ وَالبَشَرَ ! ... فَالوَيلُ لِمَن أنكَرَ المُقَدِّرَ ، وجَحَدَ المُدَبِّرَ ! زَعَموا أنَّهُم كَالنَّباتِ ما لَهُم زارِعٌ ، ولا لِاختِلافِ صُوَرِهِم صانِعٌ ؛ ولَم يَلجَؤوا إلى حُجَّهٍ فيمَا ادَّعَوا ، ولا تَحقيقٍ لِما أوعَوا . وهَل يَكونُ بِناءٌ مِن غَيرِ بانٍ ، أو جِنايَهٌ مِن غَيرِ جانٍ ؟ (1)

3 / 4حِجابُ الخَلقِالإمام علیّ علیه السلام :لا تَشمُلُهُ المَشاعِرُ ، ولا تَحجُبُهُ الحُجُبُ ، وَالحِجابُ بَينَهُ وبَينَ خَلقِه خَلقُهُ إيّاهُم ؛ لِامتِناعِهِ مِمّا يُمكِنُ فى ذَواتِهِم ، ولِإمكانِ (2) ممّا يَمتَنِعُ مِنهُ ، ولِافتِراقِ الصّانِعِ مِنَ المَصنوعِ ، وَالحادِّ مِنَ المَحدودِ ، وَالرَّبِّ مِنَ المَربوبِ . (3)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 481 ح 117 وفيه «الأبصار» بدل «البصائر» .
2- .قال الفيض الكاشانى : «لإمكان» بالتنوين بحذف المضاف إليه ؛ أى : ولإمكان ذواتهم ، وفى توحيد الصدوق هكذا : ولإمكان ذواتهم ممّا يمتنع منه ذاته (الوافى : ج 1 ص 437) .
3- .الكافى : ج 1 ص 139 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام .

3 / 3 بیماری دل ها

3 / 4 حجاب آفریدگان

3 / 3بیماری دل هاامام علی علیه السلام :اگر در عظمت قدرت و فراوانی نعمت [خداوند] بیندیشند ، به راه [حق] برمی گردند و از عذاب سوزان ، خواهند ترسید ؛ امّا دل ها بیمار ، و بینش ها عیبدار است . آیا به کوچک ترین چیزی که آفریده است ، نمی نگرند که چه سان آفرینشش را استوار کرده و ترکیبش را محکم ساخته ، و گوش و دیده اش را شکافته و استخوان و پوستش را متعادل ساخته است؟ ... پس وای بر آن که تقدیر کننده را منکر شود ، و تدبیر کننده را انکار کند ! می پندارند آنها چون گیاهانی هستند که کارنده ای ندارند و برای گوناگونی چهره هایشان ، سازنده ای نیست . برای آنچه ادّعا می کنند ، دلیلی نیاورده اند ، و در آنچه آموخته اند ، تحقیق نکرده اند . آیا ساختمانی بدون معمار وجود دارد و یا جنایتی بدون جنایت کار ، ممکن است؟

3 / 4حجاب آفریدگانامام علی علیه السلام :فهم ها او را فرا نمی گیرند ، و حجاب ها او را نمی پوشانند . حجاب بین او و بندگانش ، آفرینش آنان به دست اوست ؛ چرا که او از امکانی که در ذات آنان قرار گرفته ، به دور است ، و امکانی در ذات آنان قرار دارد که او از آن برکنار است . به علاوه ، هر سازنده ای از ساخته شده و هر اندازه گیرنده ای از اندازه گرفته شده و هر پروردگاری از پرورش یافته جداست .

.

الباب الرابع : ما يمتنع فی معرفه اللّه4 / 1مَعرِفَهُ اللّهِ بِالحَواسِّالإمام علیّ علیه السلام فی صِفَهِ اللّهِ سُبحانَهُ : لا تَلمِسُهُ لامِسَهٌ ، ولا تَحُسُّهُ حاسَّهٌ . (1)

الکافی عن علیّ بن عُقبه :سُئِلَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : بِمَ عَرَفتَ رَبَّکَ ؟ قالَ : بِما عَرَّفَنی نَفسَهُ . قیلَ : وکَیفَ عَرَّفَکَ نَفسَهُ ؟ قالَ : لا یُشبِهُهُ صورَهٌ ، ولا یُحَسُّ بِالحَواسِّ ، ولا یُقاسُ بِالنّاسِ . (2)

الإمام علیّ علیه السلام :ظاهِرٌ لا بِتَأویلِ المُباشَرَهِ ، مُتَجَلٍّ لا بِاستِهلالِ رُؤیَهٍ . (3)

عنه علیه السلام :الرّادِعُ أناسِیَّ (4) الأَبصارِ عَن أن تَنالَهُ أو تُدرِکَهُ . (5)

.

1- .الکافی: ج1 ص142 ح7، التوحید: ص33 ح1 کلاهما عن الحارث الأعور، بحار الأنوار: ج4 ص266 ح14.
2- .الکافی : ج 1 ص 85 ح 2 ، التوحید : ص 285 ح 2 کلاهما عن علیّ بن عقبه بن قیس بن سمعان بن أبی ربیحه مولی رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، المحاسن : ج 1 ص 373 ح 818 عن أبی ربیحه رفعه وفیه «بالقیاس» بدل «بالناس» ، بحار الأنوار : ج 3 ص 270 ح 8 و ج 61 ص 105 .
3- .الکافی : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمّد بن أبی عبد اللّه رفعه ، التوحید : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن یونس وکلاهما عن الإمام الصادق علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .
4- .أناسِیّ : جمع إنسان ؛ وهو المثال الذی یُری فی السواد (لسان العرب : ج 6 ص 13 «أنس») .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 106 ح 90 و ج 77 ص 315 ح 17 .

باب چهارم : آنچه در شناخت خدا ممکن نیست

4 / 1 خداشناسی به وسیله حواس

باب چهارم : آنچه در شناخت خدا ممکن نیست4 / 1خداشناسی به وسیله حواسامام علی علیه السلام در وصف خدای عز و جل : هیچ لمس کننده ای او را لمس نمی کند ، و هیچ حس کننده ای او را حس نمی کند .

الکافی به نقل از علی بن عقبه : از امیر مؤمنان پرسیده شد : به چه چیز ، خدایت را شناختی؟ فرمود : «به آنچه او خود ، با آن ، خویش را به من شناساند» . گفته شد : چگونه او خودش را به تو شناساند؟ فرمود : «به این که هیچ چهره ای شبیه او نیست و به حواس ، حس نمی شود ، و با مردم ، قیاس نمی گردد» .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] آشکار است ، امّا نه به مفهومِ در تماس بودن ؛ و متجلّی است ، امّا نه آن گونه که در پیِ دیدنش باشند .

امام علی علیه السلام :مردمک چشم ها از این که به او دست یابند و یا او را دریابند ، باز داشته شده اند .

.

عنه عليه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : لم يَنتَهِ إلَيکَ نَظَرٌ ، ولَم يُدرِککَ بَصَرٌ . أدرَکتَ الأَبصارَ ، وأحصَيتَ الأَعمالَ . (1)

عنه عليه السلام فى صِفَهِ اللّهِ سُبحانَهُ : لَم تَقَع عَلَيهِ الأَوهامُ فَتُقَدِّرَهُ شَبَحا ماثِلاً ، ولَم تُدرِکهُ الأَبصارُ فَيَکونَ بَعدَ انتِقالِها حائِلاً ... کَلَّت عَن إدراکِهِ طُروفُ العُيونِ ، وقَصُرَت دونَ بُلوغِ صِفَتِهِ أَوهامُ الخَلائِقِ . (2)

عنه عليه السلام أيضا : لا تَنالُهُ الأَبصارُ مِن مَجدِ جَبَروتِهِ ؛ إذ حَجَبَها بِحُجُبٍ لا تَنفُذُ فى ثِخَنِ کَثافَتِهِ ، ولا تَخرِقُ إلى ذِى العَرشِ مَتانَهَ خَصائِصِ سُتُراتِهِ ، الَّذى صَدَرَتِ الاُمورُ عَن مَشِيَّتِهِ . (3)

عنه عليه السلام :مَن حازَ (4) عَلَيهِ البَصَرُ وَالرُّؤيَهُ فَهُوَ مَخلوقٌ ، ولابُدَّ لِلمَخلوقِ مِن الخالِقِ . (5)

4 / 2مَعرِفَهُ کُنهِ ذاتِهِالإمام علىّ عليه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : کَلَّتِ الأَوهامُ عَن تَفسيرِ صِفَتِکَ ، وَانحَسَرَتِ العُقولُ عَن کُنهِ عَظَمَتِکَ ... وکَلَّ دونَ ذلِکَ تَحبيرُ (6) اللُّغاتِ ، وضَلَّ هُنالِکَ التَّدبيرُ فى تَصاريفِ الصِّفاتِ ، فَمَن تَفَکَّرَ فى ذلِکَ رَجَعَ طَرفُهُ إلَيهِ حَسيرا ، وعَقلُهُ مَبهورا ، وتَفَکُّرُهُ مُتَحَيِّرا . (7)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 160 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 351 وراجع بحار الأنوار : ج 95 ص 424 .
2- .الكافى : ج 1 ص 141 و ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .
3- .التوحيد : ص 52 ح 13 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 276 ح 16 .
4- .فى بعض النسخ كما فى هامش المصدر : «جاز» .
5- .كفايه الأثر : ص 257 عن هشام عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 54 ح 34 .
6- .حبّرت الشعر والكلام : حسّنته (لسان العرب : ج 4 ص 157 «حبر») .
7- .مهج الدعوات : ص 140 عن عبد اللّه بن عبّاس وعبد اللّه بن جعفر ، بحار الأنوار : ج 95 ص 243 ح 31 .

4 / 2 شناخت کُنه ذات خدا

امام علی علیه السلام در حال خطاب به خدای عز و جل : هیچ نگاهی به تو نمی رسد ، و هیچ چشمی تو را نمی بیند . نگاه ها را تو در می یابی ، و کارها را تو بر می شماری .

امام علی علیه السلام در وصف خدای عز و جل : اوهام بر او واقف نمی شوند تا او را سایه ای تمثیلی تصوّر کنند ، و دیده ها او را درک نمی کنند تا با جابه جاییِ دیده ها ، [از دیده ها]پنهان شود . . . نگاهِ چشم ها از درک او باز مانده ، و اوهام آفریدگان ، از دستیابی به اوصافش کوتاه شده است .

امام علی علیه السلام در وصف خدای عز و جل : به خاطر بزرگی عظمتش ، دیده ها به او نمی رسند ؛ چرا که پرده هایی بر دیدگان افکنده که در وجودش نفوذ پیدا نمی کنند ، و حجاب های ویژه اش از [شدّت]استواری ، در راه [دستیابی به] آن صاحب عرش نمی شکافند . اوست که همه کارها با خواست او انجام می پذیرد .

امام علی علیه السلام :هر چیزی که چشم و نگریستن ، آن را فرا گیرد ، مخلوق است ، و هر مخلوقی نیازمند خالق .

4 / 2شناخت کُنه ذات خداامام علی علیه السلام خطاب به خداوند عز و جل : اوهام از تفسیر صفاتت ، خسته شده ، و خِردها در رسیدن به کُنهِ عظمتت ناتوان گردیده اند ... و آرایه های زبان ها در برابر آن ، فرو مانده اند و در این وادی ، تدبیر ، در ستودن های گوناگون ، گم راه شده است . هر کس در این باره بیندیشد ، اندیشه اش شکست می خورَد و با خِردی بهت زده و اندیشه ای سرگردان ، باز می گردد .

.

عنه علیه السلام :مُمتَنِعٌ عَنِ الأَوهامِ أن تَکتَنِهَهُ ، وعَنِ الأَفهامِ أن تَستَغرِقَهُ ، وعَنِ الأَذهانِ أن تُمَثِّلَهُ . (1)

عنه علیه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : فَلَسنا نَعلَمُ کُنهَ عَظَمَتِکَ ، إلّا أنّا نَعلَمُ أنَّکَ حَیٌّ قَیّومٌ ، لا تَأخُذُکَ سِنَهٌ ولا نَومٌ ، لَم یَنتَهِ إلَیکَ نَظَرٌ ، ولَم یُدرِککَ بَصَرٌ . (2)

عنه علیه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذی أظهَرَ مِن آثارِ سُلطانِهِ وجَلالِ کِبرِیائِهِ ما حَیَّرَ مُقَلَ (3) العُقولِ مِن عَجائِبِ قُدرَتِهِ ، ورَدَعَ خَطَراتِ هَماهِمِ النُّفوسِ عَن عِرفانِ کُنهِ صِفَتِهِ . (4)

عنه علیه السلام :حارَ فی مَلَکوتِهِ عَمیقاتُ مَذاهِبِ التَّفکیرِ ، وَانقَطَعَ دونَ الرُّسوخِ فی عِلمِهِ جَوامِعُ التَّفسیرِ ، وحالَ دونَ غَیبِهِ المَکنونِ حُجُبٌ مِنَ الغُیوبِ ، تاهَت فی أدنی أدانیها طامِحاتُ (5) العُقولِ فی لَطیفاتِ الاُمورِ . (6)

عنه علیه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : إنَّکَ أنتَ اللّهُ الَّذی لَم تَتَناهَ فِی العُقولِ فَتَکونَ فی مَهَبِّ فِکرِها مُکَیَّفا، ولا فی رَوِیّاتِ خَواطِرِها فَتَکونَ مَحدودا مُصَرَّفا . (7)

.

1- .التوحید : ص 70 ح 26 ، عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 1 ص 121 ح 15 کلاهما عن الهیثم بن عبد اللّه الرمّانی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام ، البلد الأمین : ص 92 ، بحار الأنوار : ج 90 ص 138 ح 7 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 160 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 351 نحوه .
3- .جمع مُقْله ؛ وهی شَحمه العین التی تَجمعُ سوادَها وبیاضَها ، تُستَعار لقوّه العَقل باعتبار إدراکها (مجمع البحرین : ج 3 ص 1709 «مقل») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 195 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 314 ح 15 .
5- .طمح بصری إلیه : امتدّ وعلا (لسان العرب : ج 2 ص 534 «طمح») .
6- .الکافی : ج 1 ص 134 ح 1 عن محمّد بن أبی عبد اللّه ومحمّد بن یحیی جمیعا رفعاه إلی الإمام الصادق علیه السلام ، التوحید : ص 41 ح 3 عن عبد

الرحمن عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 54 ح 13 كلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، غرر الحكم : ح 7559 وفيه «محدّدا» بدل «فتكون محدودا» ، بحار الأنوار : ج 77 ص 318 ح 17 .

امام علی علیه السلام :اوهام از رسیدن به کُنه او ، و فهم ها از دربرگرفتنِ او ، و ذهن ها از تصوّر او باز داشته شده اند .

امام علی علیه السلام خطاب به خدای عز و جل : ما کُنه عظمت تو را نمی شناسیم ؛ فقط این را می دانیم که زنده و پابرجایی ، چُرت و خواب ، تو را فرا نمی گیرد ، هیچ نگاهی به تو نمی افتد ، و هیچ چشمی تو را درک نمی کند .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که از آثار سلطنت و شکوهمندی کبریایش چیزهایی را آشکار ساخته که دیدگان خِرد را از شگفتی های قدرتش متحیّر ساخته است ، و اندیشه جان ها را از شناخت حقیقت صفاتش باز داشته است .

امام علی علیه السلام :راه های ژرف اندیشه ، در قدرت ملکوتی او متحیّر گشته اند ، و همه تفسیرها ، در دستیابی به دانشش ، از هم گسیخته اند ، و در برابر غیبِ پوشیده اش ، پرده هایی از نادیدنی ها افکنده شده است که بالاترین خِردهای به کار رفته در کارهای ظریف ، در پایین ترین حدّ آن پرده ها ، پریشان شده اند .

امام علی علیه السلام خطاب به خدای عز و جل : تو آن خدایی که در خِردها جا نمی گیری تا چگونگی ات در تیررس تفکّر خردها قرار گیرد ، و نه در تأمّل خاطره ها می گنجی تا محدود و دگرگونی پذیر باشی .

.

عنه عليه السلام فى تَنزيهِ اللّهِ سُبحانَهُ : تَتَلَقّاهُ الأَذهانُ لا بِمُشاعَرَهٍ ، وتَشهَدُ لَهُ المَرائى لا بِمُحاضَرَهٍ ، لَم تُحِط بِهِ الأَوهامُ ، بَل تَجَلّى لَها بِها . (1)

عنه عليه السلام :فَتَبارَکَ اللّهُ الَّذى لا يَبلُغُهُ بُعدُ الهِمَمِ ، ولا يَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ . (2)

عنه عليه السلام فى تَنزيهِ اللّهِ سُبحانَهُ : لَم تَبلُغهُ العُقولُ بِتَحديدٍ فَيَكونَ مُشبَّها ، ولَم تَقَع عَلَيهِ الأَوهامُ بِتَقديرٍ فَيَكون مُمَثَّلاً . (3)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى مَنَعَ الأَوهامَ أن تَنالَ إلّا وُجودَهُ ، وحَجَبَ العُقولَ أن تَتَخَيَّلَ ذاتَهُ ؛ لِامتِناعِها مِنَ الشَّبَهِ وَالتَّشاكُلِ . (4)

عنه عليه السلام :أزَلُهُ نُهيَهٌ لِمَجاوِلِ الأَفكارِ ، ودَوامُهُ رَدعٌ لِطامِحاتِ العُقولِ . (5)

عنه عليه السلام :فَانظُر أيُّهَا السّائِلُ ؛ فَما دَلَّکَ القُرآنُ عَلَيهِ مِن صِفَتِهِ فَائتَمَّ بِهِ ، وَاستَضِئ بِنورِ هِدايَتِهِ ، وما كَلَّفَکَ الشَّيطانُ عِلمَهُ مِمّا لَيسَ فِى الكِتابِ عَلَيکَ فَرضُهُ ولا فِى سُنَّهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وأئِمَّهِ الهُدى أثَرُهُ ، فَكِل عِلمَهُ إلَى اللّهِ سُبحانَهُ ؛ فَإنَّ ذلِکَ مُنتَهى حَقِّ اللّهِ عَلَيکَ . وَاعلَم أنَّ الرّاسِخينَ فِى العِلمِ هُمُ الَّذينَ أغناهُم عَنِ اقتِحامِ السُّدَدِ المَضروبَهِ دونَ الغُيوبِ ، الإقرارُ بِجُملَهِ ما جَهِلوا تَفسيرَهُ مِنَ الغَيبِ المَحجوبِ ، فَمَدَحَ اللّهُ تَعالَى اعتِرافَهُم بِالعَجزِ عَن تَناوُلِ ما لَم يُحيطوا بِهِ عِلما ، وسَمّى تَركَهُمُ التَّعَمُّقَ فيما لَم يُكَلِّفهُمُ البَحثَ عَن كُنهِهِ رُسوخا . فَاقتَصِر عَلى ذلِکَ ، ولا تُقَدِّر عَظَمَهَ اللّهِ سُبحانَهُ عَلى قَدرِ عَقلِکَ فَتَكونَ مِنَ الهالِكينَ . هُوَ القادِرُ الَّذى إذَا ارتَمَتِ الأَوهامُ لِتُدرِکَ مُنقَطَعَ قُدرَتِهِ ، وحاوَلَ الفِكرُ المُبَرَّأُ مِن خَطَراتِ الوَساوِسِ أن يَقَعَ عَلَيهِ فى عَميقاتِ غُيوبِ مَلَكوتِهِ ، وتَوَلَّهَتِ القُلوبُ إلَيهِ ؛ لِتَجرِىَ فى كَيفِيَّهِ صِفاتِهِ ، وغَمَضَت مَداخِلُ العُقولِ فى حَيثُ لا تَبلُغُهُ الصِّفاتُ لِتَناوُلِ عِلمِ ذاتِهِ ، رَدَعَها وهِىَ تَجوبُ مَهاوِىَ سُدَفِ (6) الغُيوبِ ، مُتَخَلِّصَهً إلَيهِ سُبحانَهُ ، فَرَجَعَت إذ جُبِهَت مُعتَرِفَهً بِأنَّهُ لا يُنالُ بِجَورِ الاِعتِسافِ كُنهُ مَعرِفَتِهِ ، ولا تَخطُرُ بِبالِ اُولى الرَوِيّاتِ (7) خاطِرَهٌ مِن تَقديرِ جَلالِ عِزَّتِهِ . (8)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 480 ح 117 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 261 ح 9 .
2- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 94 وفيه «حدس» بدل «غوص» ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 نحوه ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 155 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 42 و ج 64 ص 323 ح 2 .
4- .الكافى : ج 8 ص 18 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، التوحيد : ص 73 ح 27 ، الأمالى للصدوق : ص 399 ح 515 وفيهما «أعجز» بدل «منع» و«فى امتناعها من الشبه والشكل» بدل «لامتناعها ...» وكلاهما عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عن آبائه عنه عليهم السلام ، تحف العقول : ص 92 وفيه «أعدم» بدل «منع» ، بحار الأنوار : ج 70 ص 280 ح 1 .
5- .الكافى : ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 287 .
6- .السُّدَف : جمع سُدْفه ؛ وهى من الأضداد ؛ تقع على الضِياء والظلمه (النهايه : ج 2 ص 354 355 «سدف») . والمراد هنا الظُّلَم .
7- .هو جمع رَوِيّه ؛ وهى التفكّر فى الأمر (تاج العروس : ج 19 ص 481 «روى») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 55 و ص 51 ح 13 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 163 ح 5 وفيه إلى «رسوخاً» وكلّها عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، تيسير المطالب : ص 203 عن زيد بن أسلم وكلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 57 ص 107 ح 90 .

امام علی علیه السلام در تنزیه خدای عز و جل : ذهن ها او را می شناسند ، نه از روی حس ، و دیده ها به او گواهی می دهند ، نه با رو به رو شدن ، و وَهْم ها بر او احاطه نمی یابند ؛ بلکه برای آنها از طریق خودِ آنها تجلّی می یابد .

امام علی علیه السلام :خجسته است خدایی که ژرف نگری اندیشه ها، او را درک نمی کند ، و ژرف کاوی تیزهوشی ها به او نمی رسد !

امام علی علیه السلام در تنزیه خدای عز و جل : خِردها ، برای او حدّی نمی یابند تا مشابهی داشته باشد ، و وَهْم ها ، او را اندازه نمی توانند گرفت تا همانندی داشته باشد .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که وَهْم ها جز [شناخت] وجودش از دستیابی به او منع شده اند ، و خِردها از تخیّل ذات او باز داشته شده اند ؛ چون ذات او از تشابه و هم شکلی به دور است .

امام علی علیه السلام :ازلی بودن او ، مانعی است برای جولان افکار ، و ابدی بودن او ، بازدارنده ای است برای بلندنگری خِردها .

امام علی علیه السلام :ای سؤال کننده ! بنگر و از آنچه قرآن در وصف خداوند ، تو را بدان راهنمایی کرده ، پیروی کن ، و از نور هدایت قرآن ، روشنایی گیر . آنچه شیطان ، دانستن آن را بر تو لازم کرده ، از آن چیزهایی است که نه وجوب آن در قرآن آمده است و نه در سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله ، و نه در سنّت پیشوایان هدایتگر ، اثری از آن دیده می شود . پس دانش آن را به خدای عز و جل وا گذار که این ، نهایت حقّ خدا بر توست . بدان که راسخان در علم ، کسانی هستند که اقرار آنها به مجموعه آنچه از غیبِ پوشیده که تفسیر آن را نمی دانند ، آنان را از فرو غلتیدن در موانعِ نهاده شده در برابر غیب ، بی نیاز می کند و خداوند متعال ، اعتراف آنان را به ناتوانی از دستیابی به آنچه احاطه علمی به آن ندارند ، ستوده است ، و ژرف اندیشی نکردنِ آنها را در آنچه جستجو از کُنه آن را بر عهده شان نگذاشته اند ، «راسخ بودن [در علم]» (1) نامیده است . تو نیز به همین اندازه ، بسنده کن و عظمت خدای عز و جل را با توان عقل خود ، اندازه مگیر که از نابود شوندگان خواهی بود . او قادری است که اگر اوهام برای درک سر حدّ قدرتش به پرواز درآیند ، و اندیشه مبرّا از

خطرهای وسواس ، تلاش کند که به ژرفای نادیدنی های ملکوتش برسد ، و دل ها به سوی او پر کشند تا در چگونگی اوصاف او جاری شوند ، و باریک اندیشی های خِرد به حوزه ای گام نهد که پیش از دستیابی به صفات ، به فکر دانستن ذات او باشد ، خداوند ، همگی را باز می دارد . آنها ، چون بخواهند پرده های غیب را بدرَند و راه به ساحَت خدای عز و جل بَرَند ، با پیشانی ضربه خورده ، باز می گردند و اعتراف می کنند که با بیراهه رفتن ، به کُنه معرفت او نتوان رسید و خاطره ای از حد و اندازه شکوهمندیِ عزّتش ، به اندیشه صاحبان خرد ، خطور نخواهد کرد .

.

1- .اشاره ای است به آیه 7 از سوره آل عمران .

عنه علیه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : غایَهُ کُلِّ مَتَعَمِّقٍ فی مَعرِفَهِ الخالِقِ سُبحانَهُ الِاعتِرافُ بِالقُصورِ عَن إدراکِها . (1)

عنه علیه السلام فِی الدّیوانِ المَنسوبِ إلَیهِ : کَیفِیَّهُ المَرءِ لَیسَ المَرءُ یُدرِکُها فَکَیفَ کَیفِیَّهُ الجَبّارِ فِی القِدَمِ هُوَ الَّذی أنشَأَ الأَشیاءَ مُبتَدِعا فَکَیفَ یُدرِکُهُ مُستَحدَثُ النَّسَمِ (2)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 292 ح 344 .
2- .الدیوان المنسوب إلی الإمام علیّ علیه السلام : ص 518 الرقم 390 .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : نهایت کار هر ژرف اندیش در شناخت خالق عز و جل ، اعتراف به ناتوانی از شناخت اوست .

امام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان : چگونگیِ انسان را انسان درک نمی کند پس چگونه است درک چگونگی خدای جبّاری که [جبّاریتش] قدمت دارد؟ اوست آن که چیزها را مبتکرانه ایجاد کرد پس چگونه آفریده نوپدید ، او را درک خواهد نمود؟

.

عنه عليه السلام :مَن تَفَكَّرَ فى ذاتِ اللّهِ ألحَدَ . (1)

عنه عليه السلام :مَن أفكَرَ فى ذاتِ اللّهِ تَزَندَقَ (2) . (3)

راجع : ص 84 (الظاهر الباطن) .

4 / 3إحاطَةُ القَلبِ بِهالإمام علىّ عليه السلام :لا تَنالُهُ التَّجزِئَةُ وَالتَّبعيضُ ، ولا تُحيطُ بِهِ الأَبصارُ وَالقُلوبُ . (4)

عنه عليه السلام :عَظُمَ عَن أن تَثبُتَ رُبوبِيَّتُهُ بِإِحاطَهِ قَلبٍ أو بَصَرٍ . (5)

4 / 4وَصفُهُ بِغَيرِ ما وَصَفَ بِهِ نَفسَهُالإمام علىّ عليه السلام :سُبحانَهُ هُوَ كَما وَصَفَ نَفسَهُ ، وَالواصِفونَ لا يَبلُغونَ نَعتَهُ . (6)

عنه عليه السلام :مَنِ اعتَمَدَ عَلَى الرَّأيِ وَالقِياسِ فى مَعرِفَهِ اللّهِ ضَلَّ وتَشَعَّبَت عَلَيهِ الاُمُورُ. (7)

.

1- .غرر الحكم : ح 8487 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 449 ح 7976 .
2- .أفكر فى الشىء وفكّر فيه وتفكّر بمعنىً ، وتزندق : أى صار زنديقا ، ويطلق الزنديق على الثنوى ، وعلى المنكر للصانع ، وعلى كلّ ملحد كافر (مرآه العقول : ج 25 ص 48) .
3- .الكافى : ج 8 ص 22 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، تحف العقول : ص 96 وفيه «فكّر» بدل «أفكر» ، غرر الحكم : ح 8503 وفيه «تفكّر» بدل «أفكر» ، بحار الأنوار : ج 77 ص 285 ح 1 ؛ دستور معالم الحكم : ص 29 وفيه «تفكّر» بدل «أفكر» .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 85 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 319 ح 45 .
5- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 41 .
6- .الكافى: ج1 ص135 ح1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الغارات : ج 1 ص 172 عن إبراهيم بن إسماعيل اليشكرى ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 346 .

7- .غرر الحكم : ح 9191 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 433 ح 7463 .

4 / 3 احاطه یافتن قلب بر او

4 / 4 توصیف او با غیر آنچه خودش وصف کرده است

امام علی علیه السلام :هر کس در ذات خدا بیندیشد ، به کژراهه می گراید .

امام علی علیه السلام :هر کس در ذات خدا بیندیشد ، از دین برمی گردد .

ر . ک : ص 85 (آشکار و نهان) .

4 / 3احاطه یافتن قلب بر اوامام علی علیه السلام :تجزیه و تبعیض از ساحت او به دور است ، و دیده ها و قلب ها او را فرا نمی گیرند .

امام علی علیه السلام :[او] برتر از آن است که ربوبیّتش با فراگیری دل یا چشم ، ثابت گردد .

4 / 4توصیف او با غیر آنچه خودش وصف کرده استامام علی علیه السلام :منزّه است او . او همان گونه است که خود ، خویش را وصف کرده ، و وصف کنندگان از وصف او ناتوان اند .

امام علی علیه السلام :هر کس در خداشناسی به رأی [خود]و قیاس ، اعتماد کند ، گم راه می گردد و امورش پراکنده می شود .

.

عنه عليه السلام :إنَّ مَن يَعجِزُ عَن صِفاتِ ذِى الهَيئَهِ وَالأَدَواتِ فَهُوَ عَن صِفاتِ خالِقِهِ أعجَزُ ، ومِن تَناوُلِهِ بِحُدودِ المَخلوقينَ أبعَدُ . (1)

عنه عليه السلام :كَيفَ يَصِفُ إلهَهُ مَن يَعجِزُ عَن صِفَهِ مَخلوقٍ مِثلِهِ . (2)

عنه عليه السلام :لَم يُطلِعِ العُقولَ عَلى تَحديدِ صِفَتِهِ ، ولَم يَحجُبها عَن واجِبِ مَعرِفَتِهِ . (3)

عنه عليه السلام :مَن وَصَفَ اللّهَ فَقَد حَدَّهُ ، ومَن حَدَّهُ فَقَد عَدَّهُ ، ومَن عَدَّهُ فَقَد أبطَلَ أزَلَهُ ، ومَن قالَ : أينَ ؟ فَقَد غَيّاهُ ، ومَن قالَ : عَلامَ ؟ فَقَد أخلى مِنهُ ، ومَن قالَ : فيمَ ؟ فَقَد ضَمَّنَهُ . (4)

عنه عليه السلام :كَمالُ تَوحيدِهِ الإِخلاصُ لَهُ ، وكَمالُ الإِخلاصِ لَهُ نَفىُ الصِّفاتِ عَنهُ ؛ لِشَهادَهِ كُلِّ صِفَهٍ أنَّها غَيرُ المَوصوفِ ، وشَهادَهِ كُلِّ مَوصوفٍ أنَّهُ غَيرُ الصِّفَهِ ؛ فَمَن وَصَفَ اللّهَ فَقَد قَرَنَهُ ومَن قَرَنَهُ فَقَد ثَنّاهُ ، ومَن ثَنّاهُ فَقَد جَزَّأَهُ ومَن جَزَّأَهُ فَقَد جَهِلَهُ ، ومَن جَهِلَهُ فَقَد أشارَ إلَيهِ ، ومَن أشارَ إلَيهِ فَقَد حَدَّهُ ، ومَن حَدَّهُ فَقَد عَدَّهُ ، ومَن قالَ : فيمَ ؟ فَقَد ضَمَّنَهُ ، ومَن قالَ : عَلامَ ؟ فَقَد أخلى مِنهُ . (5)

عنه عليه السلام :قَد جَهِلَ اللّهَ مَنِ إستَوصَفَهُ ، وتَعَدّاهُ مَن مَثَّلَهُ ، وأخطَأَهُ مَنِ اكتَنَهَهُ ، فَمَن قالَ : أينَ ؟ فَقَد بَوَّأَهُ (6) ، ومَن قالَ : فيمَ ؟ فَقَد ضَمَّنَهُ ، ومَن قالَ : إلامَ ؟ فَقَد نَهّاهُ ، ومَن قالَ : لِمَ فَقَد عَلَّلَهُ ، ومَن قالَ : كَيفَ ؟ فَقَد شَبَّهَهُ ، ومَن قالَ : إذ فَقَد وَقَّتَهُ ، ومَن قالَ : حَتّى فَقَد غَيّاهُ ، ومَن غَيّاهُ فَقَد جَزَّأَهُ ، ومَن جَزَّأَهُ فَقَد وَصَفَهُ ، ومَن وَصَفَهُ فَقَد ألحَدَ فيهِ ، ومَن بَعَّضَهُ فَقَد عَدَلَ عَنهُ . (7)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 60 ص 348 ح 34 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 112 ، بحار الأنوار : ج 6 ص 143 ح 9 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 49 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 312 ح 640 عن جعفر بن سليمان بإسناده عنه عليه السلام وفيه «السواتر عن يقين» بدل «عن واجب» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 308 ح 36 .

4- .الكافى : ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 152 وفيه إلى «أزله» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 267 ح 5 ؛ دستور معالم الحكم : ص 122 وفيه «نعته» بدل «غيّاه» .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 47 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 247 ح 5 ؛ دستور معالم الحكم : ص 122 نحوه .
6- .يقال : بَوّأه اللّه منزِلاً : أى أسكنَه إيّاه ، وتبوّأت منزِلاً : أى اتّخذته ، والمَباءه : المنزل (النهايه : ج 1 ص 159 «بوأ») .
7- .تحف العقول : ص 63 .

امام علی علیه السلام :کسی که از توصیف موجودِ دارای هیئت (پیکر) و ابزارها (اعضا) ناتوان است ، از توصیف خالق آن ، ناتوان تر ، و از دست یافتن به او با شناخت ویژگی های آفریدگان، دورتر خواهد بود .

امام علی علیه السلام :چگونه کسی که از توصیف مخلوقی چون خودش ناتوان است ، می تواند خدایش را توصیف کند؟ !

امام علی علیه السلام :خردها را بر تعیین اوصاف خویش آگاه نساخته ، و آنها را از شناخت بایسته خویش در پرده نگاه نداشته است .

امام علی علیه السلام :هر کس خدا را وصف کند ، برایش اندازه مشخّص کرده است، و هر کس برایش اندازه مشخّص کند ، او را به شماره آورده است ، و هر کس او را به شماره درآورَد، ازلی بودنش را نفی نموده است ، و هر کس بگوید : «کجاست؟»، او را محدود و کرانمند ساخته است ، و هر کس بگوید : «بر چیست؟» ، جایی را تهی از او دانسته است ، و هر کس بگوید : «در چه چیز است؟» ، او را جزو چیزی قرار داده است .

امام علی علیه السلام :کمالِ یگانه دانستن او، اخلاص برای اوست، و کمالِ اخلاص برای او ، نفی صفات از اوست ؛ چون هر صفتی گواه است که آن [صفت] ، غیر از موصوف است ، و هر موصوفی گواه است که آن ، غیر از صفت است . پس هر کس خدا را وصف کند ، او را با چیزی قرین ساخته است ، و هر کس او را با چیزی قرین سازد ، او را دوگانه پنداشته است ، و هر کس او را دوگانه بپندارد ، او را جزء جزء دانسته است ، و هر کس او را جزء جزء بداند ، او را نشناخته است ، و هر کس او را نشناسد ، به او اشاره کرده [و برای او جهت قائل شده] است ، و هر کس به او اشاره کند ، برای او اندازه تعیین کرده است ، و هر کس محدودش سازد ، او را به شمارْ درآورده است ، و هر کس بگوید : «در چیست؟» ، او را جزو چیزی قرار داده است ، و هر کس بگوید : «بر چه چیز است؟» ، جایی را از [وجود]او تهی شمرده است .

امام علی علیه السلام :هر کس توصیف خدا را بخواهد ، او را نشناخته است ، و هر کس او را به چیزی همانند بداند ، از او در گذشته است ، و هر کس [بخواهد] کنه او را بشناسد ، در شناخت او به خطا رفته است . هر کس بگوید : «کجاست؟» ، او را [در جایی]ساکن دانسته است ، و هر

کس بگوید : «در چه چیز است؟» ، او را جزو چیزی قرار داده است ، و هر کس بگوید : «تا کجاست؟» ، او را محدود ساخته است ، و هر کس بگوید : «چرا هست؟» ، برای او علّت جویی کرده است ، و هر کس بگوید : «او چگونه است؟» ، او را تشبیه کرده است، و هر کس بگوید: «از کِی هست؟»، او را در زمان ، قرار داده است ، و هر کس بگوید : «تا کی هست؟» ، برای او نهایتی تعیین کرده است ، و هر کس نهایتی برای او تعیین کند ، او را جزء جزء دانسته است ، و هر کس او را جزء جزء بداند ، او را وصف کرده است ، و هر کس او را وصف کند ، درباره او به کژراهه رفته است ، و هر کس او را بخش بخش کند ، از او روی بر تافته است .

.

عنه علیه السلام :لَم تَرَهُ سُبحانَهُ العُقولُ فَتُخبِرَ عَنهُ ، بَل کانَ تَعالی قَبلَ الواصِفینَ بِهِ لَهُ . (1)

عنه علیه السلام :لا تَحویهِ الأَماکِنُ ، ولا تَضمَنُهُ الأَوقاتُ ، ولا تَحُدُّهُ الصِّفاتُ ، ولا تَأخُذُهُ السِّناتُ . (2)

عنه علیه السلام :لا تَقَعُ الأَوهامُ لَهُ عَلی صِفَهٍ ، ولا تُعقَدُ القُلوبُ مِنهُ عَلی کَیفِیَّهٍ . (3)

عنه علیه السلام :تَبارَکَ اللّهُ الَّذی لا یَبلُغُهُ بُعدُ الهِمَمِ ، ولا یَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ . (4)

عنه علیه السلام :فَلَیسَت لَهُ صِفَهٌ تُنالُ ، ولا حَدٌّ تُضرَبُ لَهُ فیهِ الأَمثالُ ، کَلَّ دونَ صِفاتِهِ تَحبیرُ اللُّغاتِ ، وضَلَّ هُناکَ تَصاریفُ الصِّفاتِ . (5)

عنه علیه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذی ... لا یَتَعاوَرُهُ زِیادَهٌ ولا نُقصانٌ ، ولا یوصَفُ بِأَینٍ ولا بِمَ ولا مَکانٍ ، الَّذی بَطَنَ مِن خَفِیّاتِ الاُمورِ ، وظَهَرَ فِی العُقولِ بِما یُری فی خَلقِهِ مِن عَلاماتِ التَّدبیرِ ، الَّذی سُئِلَتِ الأَنبِیاءُ عَنهُ فَلَم تَصِفهُ بِحَدٍّ ولا بِبَعضٍ ، بَل وَصَفَتهُ بِفِعالِهِ ، ودَلَّت عَلَیهِ بِآیاتِهِ . (6)

.

1- .غرر الحکم : ح 7556 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 414 ح 7045 .
2- .الکافی : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمّد بن أبی عبد اللّه رفعه عن الإمام الصادق علیه السلام ، التوحید : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن یونس وکلاهما عن الإمام الصادق علیه السلام وفیه «لا تصحبه» بدل «لا تضمّنه» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 305 ح 34 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 85 ؛ المعیار والموازنه : ص 254 .
4- .الکافی : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبی عبد اللّه ومحمّد بن یحیی جمیعا رفعاه إلی الإمام الصادق علیه السلام ، التوحید : ص 42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه علیهم السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 94 وفیه «حدس» بدل «غوص» .

5- .الكافى : ج 1 ص 134 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 41 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام وفيه «تعبير اللغات» بدل «تحبير اللغات» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .

6- .الكافى : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 نحوه وكلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .

امام علی علیه السلام :خِردها خداوند سبحان را ندیده اند تا از او خبر بدهند ؛ بلکه خدای متعال ، پیش از توصیف کنندگانش ، بوده است .

امام علی علیه السلام :جاها او را در بر نمی گیرند ، و زمان ها او را در خود جای نمی دهند ، و صفات او را محدود نمی کنند ، و چُرت او را فرا نمی گیرد .

امام علی علیه السلام :نه اوهام برای او صفتی می یابند ، و نه دل ها چگونگی ای برایش اثبات می کنند .

امام علی علیه السلام :خجسته است خدایی که بلندیِ همّت ها به او نمی رسد و ژرفکاویِ تیزهوشی ها ، به او نمی رسد .

امام علی علیه السلام :او را صفتی نیست که بدان دسترسی یابند ، و حدّی نیست که برای آن ، مَثَلی زده شود . آرایه های زبان ها در توصیفش در می مانند ، و گونه های توصیف ، در آن جا حیران اند .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را . . . که افزونی و کاستی بر وی عارض نمی شود ، و به کجایی و چیستی و مکان ، توصیف نمی گردد . اوست آن که از حقیقت کارهای پوشیده ، آگاه است ، و به نشانه های تدبیری که در آفریده هایش دیده می شود ، در [آیینه]خردها آشکار می گردد ؛ آن که از پیامبران درباره وی پرسش شده است و آنان ، او را به حد و یا جزو ، توصیف نکرده اند ؛ بلکه او را به کارهایش توصیف نموده اند و با نشانه هایش به سوی وی راهنمایی کرده اند .

.

عنه عليه السلام :لا يوصَفُ بِالأَزواجِ ، ولا يَخلُقُ بِعِلاجٍ ، ولا يُدرَکُ بِالحَواسِّ ... بَل إن کُنتَ صادِقا أيُّهَا المُتَکَلِّفُ لِوَصفِ رَبِّکَ ، فَصِفْ جِبريلَ وميکائيلَ وجُنودَ المَلائِکَهِ المُقَرَّبينَ فى حُجُراتِ القُدُسِ ، مُرجَحِنّينَ (1) مُتَوَلِّهَةً عُقولُهُم أن يَحُدّوا أحسَنَ الخالِقينَ ؛ فَإِنَّما يُدرَکُ بِالصِّفاتِ ذَوُو الهَيئاتِ وَالأَدَواتِ ، ومَن يَنقَضى إذا بَلَغَ أمَدَ حَدِّهِ بِالفَناءِ . (2)

عنه عليه السلام :مَن زَعَمَ أنَّ إلهَنا مَحدودٌ فَقَدِ جَهِلَ الخالِقَ المَعبودَ ، ومَن ذَکَرَ أنَّ الأَماکِنَ بِهِ تُحيطُ لَزِمَتهُ الحَيرَهُ وَالتَّخليطُ، بَلَ هُوَ المُحيطُ بِکُلِّ مَکانٍ ؛ فَإِن کُنتَ صادِقا أيُّها المُتَکَلِّفُ لِوَصفِ الرَّحمنِ ، بِخِلافِ التَّنزيلِ وَالبُرهانِ ، فَصِف لى جِبريلَ وميکائيلَ وإسرافيلَ ، هَيهاتَ ! أ تَعجِزُ عَن صِفَهِ مَخلوقٍ مِثلِکَ وتَصِفُ الخالِقَ المَعبودَ ، وإنَّما لا تُدرِکُ (3) صِفَهَ رَبِّ الهَيئَهِ وَالأَدَواتِ ، فَکَيفَ مَن لَم تَأخُذهُ سِنَهٌ ولا نَومٌ ؟ لَهُ ما فِى الأَرَضينَ وَالسَّماواتِ وما بَينَهُما وهُوَ رَبُّ العَرشِ العَظيمِ . (4)

.

1- .ارجَحنَّ الشىء : إذا مَال من ثِقَله وتحرَّک (النهايه : ج 2 ص 198 «رجح») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 182 عن نوف البکالى ، بحار الأنوار : ج 4 ص 314 ح 40 و ج 77 ص 310 ح 13 .
3- .فى المصدر : «أنت تدرک» ، وما أثبتناه من کنز العمّال .
4- .حليه الأولياء : ج 1 ص 73 ، کنز العمّال : ج 1 ص 409 ح 1737 کلاهما عن النعمان بن سعد .

امام علی علیه السلام :به همتا داشتن ، توصیف نمی گردد ، و به تمرین و وسیله نمی آفریند ، و به حواس ، درک نمی شود ... . ای آن که خود را برای توصیف خدایت به رنج افکنده ای ! اگر راست می گویی ، جبرئیل و میکائیل و خیل فرشتگان مقرّبِ بارگاه قدس را وصف کن که به خود می لرزند و خردهایشان از این که بهترینِ آفرینندگان را به درستی توصیف کنند ، در حیرت مانده اند ؛ چون موجودی را می توان از روی صفاتش شناخت که دارای پیکر و اندام باشد و چون دورانش به سر آمد ، به نابودی بینجامد .

امام علی علیه السلام :آن که پندارد خدای ما محدود است ، نسبت به آفریدگار معبود ، جهل ورزیده است ، و آن که تصوّر کند که مکان ها او را در بر می گیرند ، همواره گرفتار سرگردانی و در هم ریختگی خواهد شد ؛ چرا که او به همه مکان ها احاطه دارد . ای کسی که بر خلاف قرآن و برهان ، خود را برای توصیف خدای مهربان ، به رنج افکنده ای ! اگر راست می گویی ، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را برای من توصیف کن . هیهات ! تو که از وصف مخلوقی چون خود ناتوانی ، می خواهی آفریدگار معبود را وصف کنی؟ ! به راستی ، تو که صفاتِ موجودِ دارای پیکر و اندام را درک نمی کنی ، چگونه می توانی آن را که خواب و چُرتی او را فرا نمی گیرد ، درک کنی؟ ! آنچه در زمین ها و آسمان هاست و آنچه بین آن دو است ، از آنِ اوست ، و او پروردگار عرش عظیم است .

.

الباب الخامس : الصفات الثبوتيّه5 / 1الواحِدالإمام علىّ عليه السلام :الواحِدُ بِلا تَأويلِ عَدَدٍ . (1)

عنه عليه السلام :واحِدٌ لا مِن عَدَدٍ ، ودائِمٌ لا بِأَمَدٍ ، وقائِمٌ لا بِعَمَدٍ . (2)

الخصال عن شُرَيح بن هانى :إنَّ أعرابِيّا قامَ يَومَ الجَمَلِ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ أ تَقولُ : إنَّ اللّهَ واحِدٌ ؟ قالَ : فَحَمَلَ النّاسُ عَلَيهِ ، وقالوا : يا أعرابِىُّ ! أ ما تَرى ما فيهِ أميرُ المُؤمِنينَ مِن تَقَسُّمِ القَلبِ ؟ فَقالَ أميرُ المُؤمِنينِ عليه السلام : دَعوهُ ؛ فَإِنَّ الَّذى يُريدُهُ الأَعرابِىُّ هُوَ الَّذى نُريدُهُ مِنَ القَومِ ، ثُمَّ قالَ : يا أعرابِىُّ ! إنَّ القَولَ فى أنَّ اللّهَ واحِدٌ عَلى أربَعَهِ أقسامٍ : فَوَجهانِ مِنها لا يَجوزانِ عَلَى اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، ووَجهانِ يَثبُتانِ فيهِ . فَأَمَّا اللَّذانِ لا يَجوزانِ عَلَيهِ فَقَولُ القائِلِ : واحِدٌ ، يَقصُدُ بِهِ بابَ الأَعدادِ ، فَهذا ما لا يَجوزُ ؛ لِأَنَّ ما لا ثانِىَ لَهُ لا يَدخُلُ فى بابِ الأَعدادِ ، أما تَرى أَنَّهُ كَفَّرَ مَن قالَ : إنَّهُ ثالِثُ ثَلاثَهٍ ؟ وقَولُ القائِلِ : هُوَ واحِدٌ مِنَ النّاسِ ، يُريدُ بِهِ النَّوعَ مِنَ الجِنسِ ، فَهذا ما لا يَجوزُ عَلَيهِ ؛ لِأَنَّهُ تَشبيهٌ ، وجَلَّ رَبُّنا وتَعالى عَن ذلِکَ . وأمَّا الوَجهانِ اللَّذانِ يَثبُتانِ فيهِ فَقَولُ القائِلِ : هُوَ واحِدٌ لَيسَ لَهُ فِى الأَشياءِ شِبهٌ كَذلِکَ رَبُّنا ، وقَولُ القائِلِ : إنَّهُ عَزَّ وجَلَّ أحَدِىُّ المَعنى ، يَعنى بِهِ أَنَّهُ لا يَنقَسِمُ فى وُجودٍ ولا عَقلٍ ولا وَهمٍ كَذلِکَ رَبُّنا عَزَّوجَلَّ . (3)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 152 ، مجمع البيان : ج 10 ص 862 عن عبد خير ، روضه الواعظين : ص 24 وفيها «الأحد» بدل «الواحد» ، تحف العقول : ص 63 وفيه «أحد لا بتأويل عدد» .
2- .التوحيد : ص 70 ح 26 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 121 ح 15 كلاهما عن الهيثم بن عبد اللّه الرمّانى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 185 ، تيسير المطالب : ص 198 عن الإمام زين العابدين عنه عليهماالسلاموفيهما «لا بعدد» بدل «لا من عدد» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 222 ح 2 و ج 90 ص 139 ح 7 .
3- .الخصال : ص 2 ح 1 ، معانى الأخبار : ص 5 ح 2 ، التوحيد : ص 83 ح 3 ، روضه الواعظين : ص 45 ، إرشاد القلوب : ص 166 نحوه من «إنّ القول

...» ، بحار الأنوار : ج 3 ص 206 ح 1 .

باب پنجم : صفات ثبوتی

5 / 1 یکتا

باب پنجم : صفات ثبوتی5 / 1یکتاامام علی علیه السلام :[خداوند ، یکتاست ، نه بر پایه شمارش .

امام علی علیه السلام :یک است ، نه از باب شمارش ، و دائم است ، نه بر پایه پایان داشتن ، و قائم است ، نه با تکیه [بر چیزی] .

الخصال به نقل از شُرَیح بن هانی : در جنگ جَمَل، مردی اعرابی (صحرانشین)، نزد امیر مؤمنان ایستاد و گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو می گویی که خداوند ، یکی است؟ مردم به او هجوم آوردند و گفتند : ای اعرابی! آیا نمی بینی که امیر مؤمنان ، پریشان خاطر است؟ امیر مؤمنان فرمود : «رهایش کنید! آنچه این اعرابی در پی [فهم] آن است ، چیزی است که ما از این قوم می خواهیم» . آن گاه فرمود : «ای اعرابی! به چهار گونه گفته می شود که خدا ، یکی است . دو نوع آن ، درباره خدای عز و جل روا نیست و دو نوع آن ، درباره او رواست . دو نوعی که درباره او جایز نیست ، یکی این است که کسی بگوید: او یکی است و مقصودش، یک برپایه عددها باشد . این نوع «یک» گفتن درباره خدا ، روا نیست ؛ چون چیزی که «دو» ندارد ، در اعداد داخل نمی شود . آیا نمی بینی آن کسی که می گوید او یکی از سه تاست ، کافر می گردد؟ (1) همچنین اگر کسی بگوید : او یکی از مردم است که منظورش نوعی از یک جنس باشد ، این هم درباره وی روا نیست ؛ زیرا این ، تشبیه است و پروردگار ما برتر و والاتر از آن است . امّا دو نوعی که درباره خدا ثابت (محقّق) است ، یکی این است که کسی بگوید : او یکتایی است که در بین چیزها مشابهی برایش نیست . پروردگار ما چنین است . و نیز این که کسی بگوید : خداوند عز و جل معنایی یگانه است و منظورش این باشد که او در وجود و در عقل و در وهم ، بخش پذیر نیست . خدای ما ، چنین است» .

.

1- .اشاره به آیه 73 از سوره مائده : «قَالُواْ إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَثَةٍ» .

الإمام علىّ عليه السلام :ما وَحَّدَهُ مَن كَيَّفَهُ ، ولا حَقيقَتَهُ أصابَ مَن مَثَّلَهُ ، ولا إيّاهُ عَنى مَن شَبَّهَهُ . (1)

عنه عليه السلام :التَّوحيدُ أَلّا تَتَوَهَّمَهُ . (2)

عنه عليه السلام :دَليلُهُ آياتُهُ ، ووُجودُهُ إثباتُهُ ، ومَعرِفَتُهُ تَوحيدُهُ ، وتَوحيدُهُ تَمييزُهُ مِن خَلقِهِ ، وحُكمُ التَّمييزِ بَينونَهُ صِفَهٍ لا بَينونَهُ عُزلَهٍ ، إنَّهُ رَبٌّ خالِقٌ غَيرُ مَربوبٍ مَخلوقٍ كُلَّما يُتَصَوَّرَ فَهُوَ بِخِلافِهِ . (3)

عنه عليه السلام فى قَولِ المُؤَذِّنِ : أشهَدُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ : إعلامٌ بِأَنَّ الشَّهادَهَ لا تَجوزُ إلّا بِمَعرِفَتِهِ مِنَ القَلبِ ، كَأَنَّهُ يَقولُ : أُعلِمُ أنَّهُ لا مَعبودَ إلَا اللّهُ عَزَّوجَلَّ ، وأنَّ كُلَّ مَعبودٍ باطِلٌ سِوَى اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، وأُقِرُّ بِلِسانى بِما فى قَلبى مِنَ العِلمِ بِأَنَّهُ لا إلهَ إلَا اللّهُ ، وأشهَدُ أنَّهُ لا مَلجَأَ مِنَ اللّهِ إلّا إلَيهِ ، ولا مَنجا مِن شَرِّ كُلِّ ذى شَرٍّ وفِتنَهِ كُلِّ ذى فِتنَهٍ إلّا بِاللّهِ . وفِى المَرَّهِ الثّانِيَهِ : أشهَدُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ . مَعناهُ : أَشهَدُ أن لا هادِىَ إلَا اللّهُ ، ولا دَليلَ لى إلَى الدّينِ إلَا اللّهُ ، وأُشهِدُ اللّهَ بِأنّى أشهَدُ أن لا إلهَ إلَا اللّهُ ، وأُشهِدُ سُكّانَ السَّماواتِ وسُكّانَ الأَرَضينَ وما فيهِنَّ مِنَ المَلائِكَهِ وَالنّاسِ أجمَعينَ ، وما فيهِنَّ مِنَ الجِبالِ والأَشجارِ وَالدَّوابِّ وَالوُحوشِ ، وكُلِّ رَطبٍ ويابِسٍ بِأنّى أشهَدُ أن لا خالِقَ إلَا اللّهُ ، ولا رازِقَ ولا مَعبودَ ، ولا ضارَّ ولا نافِعَ ، ولا قابِضَ ولا باسِطَ ، ولا مُعطِىَ ولا مانِعَ ، ولا ناصِحَ ولا كافِىَ ولا شافِىَ ، ولا مُقَدِّمَ ولا مُؤَخِّرَ إلَا اللّهُ ، لَهُ الخَلقُ والأَمرُ ، وبِيَدِهِ الخَيرُ كُلُّهُ ، تَبارَكَ اللّهُ رَبُّ العالَمينَ . (4)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 310 ح 14 .
2- .نهج البلاغه : الحكمه 470 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 124 ، روضه الواعظين : ص 48 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 52 ح 86 .
3- .الاحتجاج : ج 1 ص 475 ح 115 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 253 ح 7 .
4- .معانى الأخبار : ص 39 ح 1 ، التوحيد : ص 239 ح 1 كلاهما عن يزيد بن الحسن عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 84 ص 132 ح 24 .

امام علی علیه السلام :آن که خداوند را دارای چگونگی بداند ، یگانه اش نشمرده است ، و آن که او را مثل چیزی قرار دهد ، حقیقت او را نیافته است ، و آن که او را به چیزی تشبیه کند ، او را قصد نکرده است .

امام علی علیه السلام :یگانه انگاشتن [خدا] ، آن است که او را در وهم نیاوری .

امام علی علیه السلام :راهنما به سوی او ، نشانه های اوست ، و وجودش ، اثبات اوست ، و شناختش به یگانه دانستن اوست ، و یگانه دانستنش به فرق نهادن بین او و آفریدگان اوست ، و فرق نهادن ، به جدایی در صفات است ، نه به جدایی در کنار بودن . او پروردگارِ آفریننده است ، نه پروریده آفریده . هر آنچه تصوّر شود ، او بر خلاف آن است .

امام علی علیه السلام درباره سخن مؤذّن : «أشهد أن لا إله إلّا اللّه ؛ گواهی می دهم که خدایی جز خداوند یکتا نیست» : این ، اعلام این موضوع است که گواهی دادن ، جز با شناخت قلبی روا نیست . گویی مؤذّن می گوید : اعلام می کنم که معبودی جز خدای عز و جل نیست ، و هر معبودی جز خدای عز و جل باطل است و با زبانم به آنچه در دل دارم یعنی علم به یکتایی خدا اقرار می کنم ، و گواهی می دهم که پناهگاهی از (غضب) خدا ، جز به سوی خدا نیست و نجات از شرّ هر شروری و فتنه هر فتنه گری ، جز به وسیله خدا ممکن نیست . در بار دوم که می گوید : «أشهد أن لا إله الّا اللّه » ، معنایش این است که گواهی می دهم هدایت کننده ای جز خدای یکتا نیست ، و برای من ، راهنمایی به سوی دین ، جز خدای یکتا نیست ، و خدا را گواه می گیرم که من شهادت می دهم خدایی جز خداوند یکتا نیست ، و همه ساکنان آسمان ها و زمین ها و آنچه در آنهاست ، از جمله همه فرشتگان و انسان ها و هر چه کوه ، درخت ، جنبنده و حیوان وحشی و بلکه هر تَر و خشکی را که هست ، گواه می گیرم که من شهادت می دهم آفریدگاری جز خدای یکتا نیست ، و هیچ روزی دهنده ، معبود ، زیان رسان و سود رسان ، برگیرنده و پخش کننده ، دهنده و بازدارنده ، خیرخواه ، بَسنده ، شفا دهنده ، پیش دارنده و به تأخیر اندازنده ای جز خداوند یکتا نیست . آفریدن و تدبیر ، از آنِ اوست و همه خیرها در دست اوست . فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان ! .

.

عنه عليه السلام فى خُطبَهٍ لَهُ : ولَو ضَرَبتَ فى مَذاهِبِ فِكرِکَ لِتَبلُغَ غاياتِهِ ، ما دَلَّتکَ الدَّلالَهُ إلّا عَلى أنَّ فاطِرَ النَّملَهِ هُوَ فاطِرُ النَّخلَهِ ، لِدَقيقِ تَفصيلِ کُلِّ شَىءٍ ، وغامِضِ اختِلافِ کُلِّ حَىٍّ ، ومَا الجَليلُ وَاللَّطيفُ ، وَالثَّقيلُ وَالخَفيفُ ، وَالقَوِىُّ وَالضَّعيفُ فى خَلقِهِ إلّا سَواءٌ . (1)

عنه عليه السلام :لَمّا لَم يَکُن إلى إثباتِ صانِعِ العالَمِ طَريقٌ إلّا بِالعَقلِ ؛ لِأَنَّهُ لا يُحَسُّ فَيُدرِکَهُ العَيانُ أو شَىءٌ مِنَ الحَواسِّ ، فَلَو کانَ غَيرَ واحِدٍ بَلِ اثنَينِ أو أکثَرَ لَأَوجَبَ العَقلُ عِدَّهَ صُنّاعٍ کَما أوجَبَ إثباتَ الصّانِعِ الواحِدِ ، ولَو کانَ صانِعُ العالَمِ اثنَينِ لَم يَجرِ تَدبيرُهُما عَلى نِظامٍ ، ولَم يَنسُق أحوالُهُما عَلى إحکامٍ ولا تَمامٍ ؛ لِأَنَّهُ مَعقولٌ مِنَ الِاثنَينِ الِاختِلافُ فى دَواعيهِما وأفعالِهِما . ولا يَجوزُ أن يُقالَ : إنَّهُما مُتَّفِقانِ ولا يَختَلِفانِ ؛ لِأَنَّ کُلَّ مَن جازَ عَلَيهِ الِاتِّفاقُ جازَ عَلَيهِ الِاختِلافُ ، أ لا تَرى أنَّ المُتَّفِقَينَ لا يَخلو أن يَقدِرَ کُلُّ مِنهُما عَلى ذلِکَ أو لا يَقدِرَ کُلُّ مِنهُما عَلى ذلِکَ ؛ فَإن قَدَرا کانا جَميعا عاجِزَينِ ، وإن لَم يَقدِرا کانا جاهِلَينِ ، وَالعاجِزُ وَالجاهِلُ لا يَکونُ إلها ولا قَديما . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 482 ح 117 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 26 ح 1 .
2- .بحار الأنوار : ج 93 ص 91 نقلاً عن النعمانى فى كتابه فى تفسير القرآن عن إسماعيل بن جابر عن الإمام الصادق عليه السلام .

امام علی علیه السلام در یکی از سخنرانی هایش : اگر اندیشه ات را در راه های گوناگون به کار گیری تا به نهایت آن برسی ، برهانْ جز به این ، راهنمایی ات نخواهد کرد که آفریننده مورچه ، همان آفریننده خرما بُن [با همه بلندی و ستبری اش] است ، به خاطر دقّتی که جدا جدا در [آفرینش] هر چیز به کار رفته است ، و تفاوت های دقیقی که در آفرینش هر جاندار با جاندار دیگر نهفته است، و این که [برای خداوند]در کار آفرینش، میان اجسام سخت و نرم، و سنگین و سبک،و قوی و ضعیف ، هیچ فرقی نیست.

امام علی علیه السلام :از آن جا که برای اثبات آفریننده جهان ، راهی جز خِرد نیست زیرا او حس نمی شود تا چشم و یا یکی از حواس ، او را درک کند ، اگر او یگانه نبود ، بلکه دو و یا بیشتر بود ، باید خرد ، چنان که سازنده یگانه را اثبات می کند ، چندین سازنده را اثبات می کرد ، و اگر سازنده جهانْ دوتا بود ، تدبیر آنها با نظمی یکسان جاری نمی شد و احوال آن دو ، با استواری و تمامت سامان نمی یافت ؛ زیرا اختلاف در انگیزه و رفتار، از دو نفر امری خردپذیر است. و روا نیست که گفته شود : «آن دو اتّفاق نظر دارند و اختلافی ندارند» ؛ چون هر کس اتّفاق نظرش [با دیگری]روا باشد ، اختلاف ورزیدنش هم ممکن است . مگر نمی بینی دو کس که با یکدیگر اتّفاق نظر دارند، از دو حالت ، خارج نیستند؟ یا هر دو بر اداره جهان ، توانا هستند و یا هر دو ناتوان اند . اگر هر دو توانا باشند ، هر دو ناتوان خواهند بود ، و اگر هر دو ناتوان باشند ، هر دو جاهل اند ، و ناتوان و جاهل ، نه خداست و نه قدیم .

.

عنه عليه السلام فِی وَصِیَّتِهِ لِابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام : اِعلَم یا بُنَیَّ أَنَّهُ لَو کانَ لِرَبِّکَ شَریکٌ لَأَتَتکَ رُسُلُهُ ، ولَرَأَیتَ آثارَ مُلکِهِ وسُلطانِهِ ، ولَعَرَفتَ أفعالَهُ وصِفاتِهِ ، ولکِنَّهُ إلهٌ واحِدٌ کَما وَصَفَ نَفسَهُ ، لا یُضادُّهُ فی مُلکِهِ أحَدٌ . (1)

5 / 2الصَّمَدالإمام علیّ عليه السلام :صَمَدٌ لا بِتَبعیضِ بَدَدٍ (2) . (3)

عنه عليه السلام :تَأویلُ الصَّمَدِ : لَا اسمٌ ولا جِسمٌ ، ولا مِثلٌ ولا شِبهٌ ، ولا صورَهٌ ولا تِمثالٌ ، ولا حَدٌّ ولا مَحدودٌ ، ولا مَوضِعٌ ولا مَکانٌ ، ولا کَیفٌ ولا أینٌ ، ولا هُنا ولا ثَمَّهَ ولا عَلی ، ولا خَلاءٌ ولا مَلَأٌ ، ولا قِیامٌ ولا قُعودٌ ، ولا سُکونٌ ولا حَرَکاتٌ ، ولا ظُلمانِیٌّ ولا نورانِیٌّ ، ولا روحانِیٌّ ولا نَفسانیٌّ ، ولا یَخلو مِنهُ مَوضِعٌ ولا یَسَعُهُ مَوضِعٌ ، ولا عَلی لَونٍ ، ولا خَطَرَ عَلی قَلبٍ ، ولا عَلی شَمٍّ رائِحَهٍ ، مَنفِیٌّ مِن هذِهِ الأَشیاءِ . (4)

.

1- .نهج البلاغه : الکتاب 31 ، تحف العقول : ص 72 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 234 .
2- .الصَّمَد : الذی یقصد فی الحوائج ، والبَدَد : الحاجه (تاج العروس : ج 5 ص 66 «صمد» و ج 4 ص 347 «بدد») . أی : السیّد المقصود إلیه فی الحوائج من دون تبعیض الحاجه .
3- .تحف العقول : ص 63 ، مجمع البیان : ج 10 ص 862 عن عبد خیر .
4- .جامع الأخبار : ص 38 ح 25 عن محمّد ابن الحنفیّه ، بحار الأنوار : ج 3 ص 230 ح 21 .

5 / 2 صمد

امام علی علیه السلام در وصیّت به پسرش حسن علیه السلام : بدان پسرم ! اگر برای پروردگارت شریک می بود ، فرستادگان او هم به سوی تو می آمدند و آثار او را در مُلک و سلطنتش می دیدی ، و افعال و صفاتش را می شناختی ؛ امّا او خدای یکتاست چنان که خود ، خویش را چنین توصیف کرده است و در حاکمیت ، هیچ رقیبی ندارد .

5 / 2صمدامام علی علیه السلام :اوست آن که بدون تفاوت و تبعیض در حاجت ها به او روی آورده می شود .

امام علی علیه السلام :تفسیر «صمد» ، این است که او نه اسم است و نه جسم ، نه مِثل و نه شبیه ، نه صورت و نه تمثال ، نه حد دارد و نه اندازه ، نه جای دارد و نه مکان ، نه چگونگی دارد و نه کجایی ، نه این جاست و نه آن جا و نه بر بالا ، نه در خلوت است و نه در جلوت ، نه ایستاده است و نه نشسته ، نه سکون دارد و نه حرکت ، نه تاریک است و نه روشنا ، نه روحانی است و نه نفسانی . هیچ جایی از او خالی نیست و هیچ جایی گنجایش او را ندارد . نه رنگی دارد ، و نه بر دلی خطور می کند ، و نه همراه بویی استشمام می شود . همه این چیزها از او نفی شده است .

.

5 / 3العالِمالإمام علىّ عليه السلام :كُلُّ عالِمٍ غَيرَهُ مُتَعَلِّمٌ . (1)

عنه عليه السلام :كُلُّ عالِمٍ فَمِن بَعدِ جَهلٍ تَعَلَّمَ ، وَاللّهُ لَم يَجهَل ولَم يَتَعَلَّم . (2)

عنه عليه السلام :العالَمُ بِلَا اكتِسابٍ ولَا ازدِيادٍ ولا عِلمٍ مُستَفادٍ ... لَيسَ إدراكُهُ بِالإِبصارِ ، ولا عِلمُهُ بِالإِخبارِ . (3)

عنه عليه السلام :عِلمُهُ بِالأَمواتِ الماضينَ كَعِلمِهِ بِالأَحياءِ الباقينَ ، وعِلمُهُ بِما فِى السَّماواتِ العُلى كَعِلمِهِ بِما فِى الأَرَضينَ السُّفلى . (4)

عنه عليه السلام :عِلمُها لا بِأَداهٍ ، لا يَكونُ العِلمُ إلّا بِها ، ولَيسَ بَينَهُ وبَينَ مَعلومِهِ عِلمُ غَيرِهِ (5) بِهِ كانَ عالِما بِمَعلومِهِ . (6)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، غرر الحكم : ح 6887 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 375 ح 6317 وفيهما «غير اللّه » ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
2- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 43 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الغارات : ج 1 ص 174 عن إبراهيم بن إسماعيل اليشكرى ، بحار الأنوار : ج 4 ص 270 ح 15 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 213 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 319 ح 45 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 307 ح 35 .
5- .قال المجلسى قدس سره : «علمها» : أى علم الأشياء . «علم غيره» : يحتمل الإضافه والتوصيف ، فعلى الأوّل : فالمراد أنّه لا يتوسّط بينه وبين معلومه علم عالم آخر به . وعلى الثانى : فالمراد أنّ ذاته المقدّسه كافيه للعالم ، ولا يحتاج إلى علم أىّ صوره علميّه غيره (مرآه العقول : ج 25 ص 37) .
6- .الكافى : ج 8 ص 18 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، التوحيد : ص 73 ح 27 ، الأمالى للصدوق : ص 399 ح 515

كلاهما عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عن آبائه عنه عليهم السلام وليس فيهما «به كان عالما بمعلومه» ، تحف العقول : ص 92 وراجع كنز الفوائد : ج 1 ص 75 .

5 / 3 دانا

5 / 3داناامام علی علیه السلام :هر دانایی ، جز او ، دانش آموز است .

امام علی علیه السلام :هر دانایی پس از ندانستن ، دانسته است ، حالْ آن که خداوند، هرگز جهل نداشته و نیاموخته است .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] دانای بدون کسب دانش ، و بدون افزودن بر دانش و بدون علمِ آموخته شده است . . . نه دریافت های او به وسیله دیدن است ، و نه دانشِ او به سبب خبر شنیدن .

امام علی علیه السلام :دانش او به مردگانِ درگذشته ، چون دانش او به زندگانِ بازمانده است ، و علم او به آنچه در آسمان های بالاست ، چون علم اوست به آنچه در زمین های پایین است .

امام علی علیه السلام :علم خدا به اشیا (موجودات) ، به وسیله ابزار نیست ؛ با آن که علم جز از راه ابزار نیست ، و بین او و بین چیزی که به آن علم دارد ، علمی جز خود او نیست تا به وسیله آن ، به چیزی که علم دارد ، دانا شود .

.

عنه عليه السلام :كانَ رَبّا إذ لا مَربوبَ ، وإلها إذ لا مَألوهَ ، وعالِما إذ لا مَعلومَ . (1)

عنه عليه السلام :أحالَ الأَشياءَ لِأَوقاتِها ... عالِما بِها قَبلَ ابتِدائِها . (2)

عنه عليه السلام :أحاطَ بِالأَشياءِ عِلما قَبلَ كَونِها ، فَلَم يَزدَد بِكَونِها عِلما ، عِلمُهُ بِها قَبلَ أن يُكَوِّنَها كَعِلمِهِ بَعدَ تَكوينِها . (3)

عنه عليه السلام :عِلمُهُ بِما فِى السَّماواتِ العُلى كَعِلمِهِ بِما فِى الأَرضِ السُّفلى ، وعِلمُهُ بِكُلِّ شَىءٍ ، لا تَحَيَّرُهُ الأَصواتُ ، ولا تَشغَلُهُ اللُّغاتُ . (4)

عنه عليه السلام :فَسُبحانَ مَن لا يَخفى عَليهِ سَوادُ غَسَقٍ داجٍ ، ولا لَيلٍ ساجٍ (5) ، فى بِقاعِ الأَرَضينَ المُتَطَأطِئاتِ ، ولا فى يَفاعِ السُّفعِ (6) المُتَجاوِراتِ ، وما يَتَجَلجَلُ بِهِ الرَّعدُ فى أُفُقِ السَّماءِ ، وما تَلاشَت عَنهُ بُروقُ الغَمامِ ، وما تَسقُطُ مِن وَرَقَةٍ تُزيلُها عَن مَسقَطِها عَواصِفُ الأَنواءِ وَانهِطالُ السَّماءِ ! ويَعلَمُ مَسقَطَ القَطرَةِ ومَقَرَّها ومَسحَبَ الذَّرَّةِ ومَجَرَّها ، وما يَكفِى البَعُوضَةَ مِن قوتِها ، وما تَحمِلُ الأُنثى فى بَطنِها . (7)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 309 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 166 ح 104 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 474 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 177 ح 136 .
3- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 43 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الغارات : ج 1 ص 174 عن إبراهيم بن إسماعيل اليشكرى نحوه ، بحار الأنوار : ج 4 ص 270 ح 15 .
4- .حليه الأولياء : ج 1 ص 73 ، جواهر المطالب : ج 1 ص 340 وفيه «الأرضين» بدل «الأرض» وكلاهما عن النعمان بن سعد ، كنز العمّال : ج 1 ص 409 ح 1737 .

5- .ليلٌ ساجٍ : أى يغطَى بظلامه وسكونه (النهايه : ج 2 ص 344 «سجا») .
6- .اليَفَاع : المرتَفِع من كلّ شىء . والسُّفْع : جمع سُفعه : نوع من السواد ليس بالكثير . وقيل : هو سواد مع لون آخر (النهايه : ج 5 ص 299 «يفع» و ج 2 ص 374 «سفع») .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 182 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 309 ح 13 .

امام علی علیه السلام :زمانی که پرورده ای نبود ، او پروردگار بود ؛ و زمانی که هیچ معبودی نبود ، او معبود بود ، و زمانی که هیچ چیزی نبود که بر آن علم پیدا شود ، او عالم بود .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] اشیا را به زمان های خودشان موکول کرد . . . و پیش از آغاز آفرینش ، به آنها دانا بود .

امام علی علیه السلام :علمش قبل از بودن اشیا ، به آنها احاطه داشت ، و بودن آنها چیزی بر دانشش نیفزود . علم وی به آن اشیا پیش از به وجود آوردن آنها ، چون علمش به آنها پس از به وجود آوردنشان بود .

امام علی علیه السلام :علم او به آنچه در آسمان های بالاست ، چون علم او به آن چیزی است که در زمین پایین است . او به همه چیز ، داناست . صداها او را متحیّر نمی سازند ، و گویش ها او را مشغول نمی کنند .

امام علی علیه السلام :منزّه است آن که سیاهیِ تیره و تار ، و شب آرام و پایدار ، در زمین های پست و ناهموار و در قلّه های تیره رنگِ به هم نزدیک و زنجیر وار ، بر وی پوشیده نیست ، و غرّشی که رعد در کرانه آسمانْ پدید می آورَد ، و برقی که از ابر می جهد و پراکنده می شود ، و برگی که با وزش بادهای جهنده و سقوط ستارگان و ریزش باران از آسمان فرو می افتد ، بر او پوشیده نیست . اوست که جای افتادن هر قطره و جای قرار گرفتن آن ، و جایی که موران ، دانه برمی دارند و مسیری که آن را می بَرند ، و مقدار غذایی که پشه را کفایت می کند ، و آنچه را که مادینگان در شکم خود دارند ، همه را می داند .

.

عنه عليه السلام :لا يَعزُبُ (1) عَنهُ عَدَدُ قَطرِ الماءِ ، ولا نُجومِ السَّماءِ ، ولا سَوافِى الرّيحِ فِى الهَواءِ ، ولا دَبيبُ النَّملِ عَلَى الصَّفا ، ولا مَقيلُ الذَّرِّ فِى اللَّيلَهِ الظَّلماءِ ، يَعلَمُ مَساقِطَ الأوراقِ وخَفِىَّ طَرفِ الأحداقِ . (2)

عنه عليه السلام :لا يَخفى عَليهِ مِن عِبادِهِ شُخوصُ لَحظَهٍ ، ولا كُرورُ لَفظَهٍ ، ولَا ازدِلافُ (3) رَبوَهٍ ، ولَا انبِساطُ خُطوَهٍ ، فى لَيلٍ داجٍ ، ولا غَسَقٍ ساجٍ . (4)

عنه عليه السلام :لَم يَعزُب عَنهُ خَفِيّاتُ غُيوبِ الهَواءِ ، ولا غَوامِضُ مَكنونِ ظُلَمِ الدُّجى ، ولا ما فِى السَّماواتِ العُلى إلَى الأَرَضينَ السُّفلى . (5)

عنه عليه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : كُلُّ سِرٍّ عِندَکَ عَلانِيَهٌ . (6)

عنه عليه السلام أيضا : كُلُّ غَيبٍ عِندَکَ شَهادَهٌ . (7)

عنه عليه السلام :خَرَقَ عِلمُهُ باطِنَ غَيبِ السُّتُراتِ ، وأحاطَ بِغُموضِ عَقائِدِ السَّريراتِ . (8)

عنه عليه السلام:عالِمُ السِّرِّ مِن ضَمائِرِ المُضمِرينَ ، ونَجوَى المُتَخافِتينَ ، وخَواطِرِ رَجمِ الظُّنونِ ، وعُقَدِ عَزيماتِ اليَقينِ ، ومَسارِقِ إيماضِ (9) الجُفونِ ، وما ضَمِنَتهُ أكنانُ القُلوبِ ، وغَياباتُ الغُيوبِ . (10)

.

1- .عزبَ يعزُب : غابَ وبَعُد (لسان العرب : ج 1 ص 596 «عزب») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 178 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 312 ح 39 و ج 77 ص 307 ح 12 .
3- .أى قرب دخولهم فيها ونظرهُم إليها (لسان العرب : ج 9 ص 138 «زلف») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 306 ح 35 .
5- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبيعبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 270 ح 15 .

6- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، غرر الحكم : ح 6891 وفيه «عند اللّه » بدل «عندک» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 318 ح 43 .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 318 ح 43 .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 108 ، غرر الحكم : ح 5053 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 242 ح 4609 وفيهما «علم اللّه سبحانه» بدل «علمه» .
9- .يقال : أومَض البَرق إيماضا : إذا لَمع لَمْعا خَفِيّا ولم يَعترِض (النهايه : ج 5 ص 230 «ومض») .
10- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 77 ص 328 ح 17 .

امام علی علیه السلام :نه شمارِ قطره های آب و نه ستارگان آسمان ، و نه آنچه باد در هوا پراکنده می کند ، و نه حرکت مورچه بر سنگ صاف ، و نه خوابگاه مور در شب تاریک ، هیچ کدام بر او پوشیده نیست . سقوط برگ ها و بر هم خوردن پلک ها را می داند .

امام علی علیه السلام :هیچ نگاه زیرچشمی ، تکرار کردن کلمه ای ، نزدیک شدن به بلندی ، گام برداشتن در شبی تار و آرام از سوی بندگانش ، بر وی پوشیده نیست .

امام علی علیه السلام :پوشیده های اعماق آسمان ، و پیچیدگی های پنهان در ظلمت تاریکی ها ، و آنچه در آسمان های بالا تا زمین های پایین است ، بر او پوشیده نیست .

امام علی علیه السلام خطاب به خدای عز و جل : هر رازی نزد تو آشکار است .

امام علی علیه السلام خطاب به خدا : هر پنهانی در نزد تو پیداست .

امام علی علیه السلام :علم او درونِ ناپیدای پرده ها را شکافته است و به پیچیده ترین باورهای دل ها ، احاطه دارد .

امام علی علیه السلام :[خداوند] به راز دلِ رازداران ، و نجوایِ آهسته گویان ، و اندیشه های گمان آلود ، و یقین های محکمْ نشسته در دل ، و دزدیده نگاه کردن ها ، و آنچه در دل ها نهان است و پرده هایی از نادیدنی ها آن را در خود دارند ، داناست .

.

عنه علیه السلام :یَعلَمُ اللّهُ سُبحانَهُ ما فِی الأَرحامِ مِن ذَکَرٍ أو اُنثی ، وقَبیحٍ أو جَمیلٍ ، وسَخِیٍّ أو بَخیلٍ ، وشَقِیٍّ أو سَعیدٍ ، ومَن یَکونُ فِی النّارِ حَطَبا أو فِی الجِنانِ لِلنَّبِیّینَ مُرافِقا . (1)

عنه علیه السلام :قَد عَلِمَ السَّرائِرَ ، وخَبَرَ الضَّمائِرَ ، لَهُ الإِحاطَهُ بِکُلِّ شَیءٍ . (2)

عنه علیه السلام :کُلُّ باطِنٍ عِندَ اللّهِ جَلَّت آلاؤُهُ ظاهِرٌ . (3)

عنه علیه السلام :إنَّ اللّهَ سُبحانَهُ عِندَ إضمارِ کُلِّ مُضمِرٍ ، وقَولِ کُلِّ قائِلٍ ، وعَمَلِ کُلِّ عامِلٍ . (4)

عنه علیه السلام :أیُّهَا النّاسُ ! اتَّقُوا اللّهَ الَّذی إن قُلتُم سَمِعَ ، وإن أضمَرتُم عَلِمَ . (5)

عنه علیه السلام :العالِمُ بِما تُکِنُّ الصُّدورُ وما تَخونُ العُیونُ . (6)

عنه علیه السلام :قَسَمَ أرزاقَهُم ، وأحصی آثارَهُم وأعمالَهُم ، وعَدَدَ أنفُسِهِم ، وخائِنَهَ أعیُنِهِم ، وما تُخفی صُدورُهُم مِنَ الضَّمیرِ . (7)

عنه علیه السلام :قَد أحاطَ عِلمُ اللّهِ سُبحانَهُ بِالبَواطِنِ ، وأحصَی الظَّواهِرَ . (8)

عنه علیه السلام فی دُعاءٍ عَلَّمَهُ کُمَیلَ بنِ زیادٍ : اللّهُمَّ إنّی أسأَلُکَ ... بِعِلمِکَ الَّذی أحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ . (9)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 128 ، بحار الأنوار : ج 26 ص 103 ح 6 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 86 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 319 ح 45 .
3- .غرر الحکم : ح 6890 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 376 ح 6362 .
4- .غرر الحکم : ح 3447 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 142 ح 3177 .
5- .نهج البلاغه : الحکمه 203 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 115 ، روضه الواعظین : ص 479 ، غرر الحکم : ح 2506 ، عیون الحکم

والمواعظ : ص 87 ح 2074 ؛ جواهر المطالب : ج 2 ص 155 ح 102 و ص 158 ح 119 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 132 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 332 .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 90 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 310 ح 38 و ج 77 ص 305 ح 10 .
8- .غرر الحكم : ح 6677 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 368 ح 6199 .
9- .مصباح المتهجّد : ص 844 ح 910 ، الإقبال : ج 3 ص 331 كلاهما عن كميل بن زياد النخعى ، البلد الأمين : ص 188 .

امام علی علیه السلام :خدای عز و جل آنچه در زهدان هاست از نَر و ماده ، زشت و زیبا ، بخشنده و بخیل ، بدبخت و خوش بخت ، و آن را که هیزم دوزخ می شود و یا در بهشت ، همراه پیامبران می گردد ، همه را می داند .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] رازها را می داند و از درون ها خبر دارد . احاطه داشتن بر همه چیزها ، تنها برای اوست .

امام علی علیه السلام :هر پنهانی ، نزد خداوندِ بزرگْ نعمت ، آشکار است .

امام علی علیه السلام :خداوند عز و جل در کنار پنهانکاریِ هر پنهانکار ، گفته هر گوینده ، و کار هر کارگزاری حاضر است .

امام علی علیه السلام :ای مردم ! از خدایی پروا کنید که اگر بگویید ، می شنود ، و اگر پنهان دارید ، می داند .

امام علی علیه السلام :[خداوند] به آنچه سینه ها در خود پوشیده می دارند ، و به خیانتی که دیده ها می کنند ، داناست .

امام علی علیه السلام :او رزق و روزی آفریدگان را تقسیم کرد ، آثار و کردارشان و نفَس هایشان و خیانتِ دیدگانشان و هر رازی را که در سینه هایشان مخفی می دارند ، شماره کرد .

امام علی علیه السلام :علم خدای عز و جل بر درون ها احاطه یافته ، و آشکارها را برشمرده است .

امام علی علیه السلام در دعایی که به کمیل بن زیاد آموخت : خداوندا ! من از تو درخواست می کنم . . . به [حقّ]دانشت که بر همه چیز ، احاطه دارد .

.

5 / 4الشّاهِدالإمام علىّ عليه السلام :شاهِدُ كُلِّ نَجوى ، لا كَمُشاهَدَهِ شَىءٍ مِنَ الأَشياءِ ، عَلا السَّماواتِ العُلى إلَى الأَرَضينَ السُّفلى ، وأحاطَ بِجَميعِ الأَشياءِ عِلما ، فَعَلَا الَّذى دَنا ، ودَنا الَّذى عَلا ، لَهُ المَثَلُ الأَعلى ، وَالأَسماءُ الحُسنى تَبارَکَ وتَعالى . (1)

عنه عليه السلام :المُشاهِدُ لِجَميعِ الأَماكِنِ بِلَا انتِقالٍ إلَيها . (2)

5 / 5السَّميعُ البَصيرُالإمام علىّ عليه السلام :مَن تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطقَهُ ، ومَن سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ . (3)

عنه عليه السلام :كانَ ... سَميعا إذ لا مَسموعٌ . (4)

عنه عليه السلام :سَميعٌ لِلأَصواتِ المُختَلِفَهِ ، بِلا جَوارِحَ لَهُ مُؤتَلِفَهٍ . (5)

.

1- .الغارات : ج 1 ص 176 عن إبراهيم بن إسماعيل اليشكرى ، بحار الأنوار : ج 4 ص 273 .
2- .الكافى : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 318 ح 43 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 332 نحوه .
4- .الكافى : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 309 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام .
5- .حليه الأولياء : ج 1 ص 73 ، كنز العمّال : ج 1 ص 409 ح 1737 كلاهما عن النعمان بن سعد .

5 / 4 گواه

5 / 5 شنوای بینا

5 / 4گواهامام علی علیه السلام :[خداوند ،] گواه هر رازْ گفتنی است ؛ امّا نه چونان دیدن چیزی از چیزها . بر آسمان های زِبَرین تا زمین های زیرین ، چیرگی دارد و علم او به همه چیزها احاطه دارد . پس والاست آن که نزدیک است ، و نزدیک است آن که والاست . صفات بِهین و نام های نیکو برای اویند و خداوند ، خجسته و برتر است .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] نظاره گر همه جاهاست ، بی آن که به سوی آنها برود .

5 / 5شنوای بیناامام علی علیه السلام :هر کس سخن گوید ، خداوندْ گفتارش را می شنود ، و هر کس سکوت کند ، او درونش را می داند .

امام علی علیه السلام :پیش از آن که شنیدنی ای باشد ، ... او شنوا بود .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] شنوای صداهای گوناگون است ، بی آن که اندام هایی داشته باشد .

.

عنه عليه السلام :السَّميعُ لا بِأَداهٍ . (1)

عنه عليه السلام :سَميعٌ لا بِآلَهٍ . (2)

عنه عليه السلام :السَّميعُ لا بِتَفريقِ آلَهٍ . (3)

عنه عليه السلام :كُلُّ سَميعٍ غَيرَهُ يَصَمُّ عَن لَطيفِ الأَصواتِ ، ويُصِمُّهُ كَبيرُها ويَذهَبُ عَنهُ ما بَعُدَ مِنها وكُلُّ بَصيرٍ غَيرَهُ يَعمى عَن خَفِيِّ الألوانِ ، ولَطيفِ الأَجسامِ . (4)

عنه عليه السلام :بَصيرٌ إذ لا مَنظورَ إلَيهِ مِن خَلقِهِ . (5)

عنه عليه السلام :بَصيرٌ لا يوصَفُ بِالحاسَّهِ . (6)

عنه عليه السلام :البَصيرُ لا بِتَفريقِ آلَهٍ . (7)

عنه عليه السلام :بَصيرٌ لا بِأَداهٍ . (8)

5 / 6اللَّطيفُ الخَبيرُالإمام علىّ عليه السلام :إنَّ رَبّى لَطيفُ اللَّطافَهِ ، لا يوصَفُ بِاللُّطفِ . (9)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 152 .
2- .الكافى : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، تحف العقول : ص 63 .
3- .الكافى : ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 474 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 247 ح 5 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 179 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 53 ح 29 .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 152 .

8- .الكافى : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه و ص 140 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلّها عن الإمام الصادق عليه السلام ، تحف العقول : ص 63 .
9- .الكافى : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام و ص 306 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 423 ح 560 ، الاختصاص : ص 236 ، إرشاد القلوب : ص 374 كلّها عن الأصبغ بن نباته ، روضه الواعظين : ص 40 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .

5 / 6 لطیف آگاه

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] شنواست ، نه با ابزار .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] شنواست ، نه با اندام .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] شنواست ، نه با گشودن اندام [شنوایی] .

امام علی علیه السلام :هر شنونده ای جز خداوند ، از شنیدن صداهای آهسته ، ناشنواست ، و صداهای بلند [نیز]او را کر می سازد ، و صداهای دور از او ، به وی نمی رسند ، و هر بیننده ای جز او ، از دیدن رنگ های ناپیدا و اجسام [ریز و]ظریف ، نابیناست .

امام علی علیه السلام :زمانی که بین آفریده هایش دیدنی ای نبود ، او [خداوند] بینا بود .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] بینایی است که به [داشتن] حس بینایی ، توصیف نمی شود .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] بیناست ، نه با گشودن اندام [بینایی] .

امام علی علیه السلام :بیناست ، نه با ابزار .

5 / 6لطیف آگاهامام علی علیه السلام :پروردگارم به حقیقت ، لطیف است و به لطافت [جسمانی] توصیف نمی گردد .

.

عنه علیه السلام :لَطیفٌ لا بِتَجَسُّمٍ . (1)

عنه علیه السلام :لَطیفٌ لا یوصَفُ بِالخِفاءِ . (2)

عنه علیه السلام :لا إلهَ إلّا اللّهُ اللَّطیفُ بِمَن شَرَدَ عَنهُ مِن مُسرِفی عِبادِهِ ؛ لِیَرجِعَ عَن عُتُوِّهِ وعِنادِهِ . (3)

عنه علیه السلام :الحَمدُ للّهِ الکَریمِ فی مُلکِهِ ، القاهِرِ لِمَن فیهِ ، القادِرِ عَلی أمرِهِ ، المَحمودِ فی صُنعِهِ ، اللَّطیفِ بِعِلمِهِ ، الرَّؤوفِ بِعِبادِهِ ، المُستَأثِرِ فی جَبَروتِهِ فی عِزِّ جَلالِهِ وهَیبَتِهِ . (4)

عنه علیه السلام :إنَّ اللّهَ سُبحانَهُ وتَعالی لا یَخفی عَلَیهِ مَا العِبادُ مُقتَرِفونَ فی لَیلِهِم ونَهارِهِم ، لَطُفَ بِهِ خُبرا وأحاطَ بِهِ عِلما . (5)

عنه علیه السلام :یُجیبُ دَعوَهَ مَن یَدعوهُ ، ویَرزُقُ عَبدَهُ ویَحبوهُ ، ذو لُطفٍ خَفِیٍّ وبَطشٍ قَوِیٍّ . (6)

عنه علیه السلام فی الدّیوانِ المَنسوبِ إلَیهِ : وکَم للّهِ مِن لُطفٍ خَفِیٍّ یَدِقُّ خِفاهُ عَن فَهمِ الذَّکِیِّ وکَمَ یُسرٍ أتی مِن بَعدِ عُسرٍ وفَرَّجَ کُربَهَ القَلبِ الشَّجِیِّ وکَم أمرٍ تُساءُ بِهِ صَباحا وتَأتیکَ المَسَرَّهُ بِالعَشِیِّ ولا تَجزَع إذا ما نابَ خَطبٌ فَکَم للّهِ مِن لُطفٍ خَفِیِّ (7)

.

1- .الکافی : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمّد بن أبی عبد اللّه رفعه ، التوحید : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن یونس وکلاهما عن الإمام الصادق علیه السلام ، تحف العقول : ص 63 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 179 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 53 ح 29 ؛ تذکره الخواصّ : ص 157 عن ابن عبّاس وفیه «بالجفا» بدل «بالخفاء» .
3- .البلد الأمین : ص 112 ، بحار الأنوار : ج 90 ص 171 ح 19 .
4- .الدروع الواقیه : ص 182 ، بحار الأنوار : ج 97 ص 142 ح 4 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 199 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 450 .
6- .المصباح للکفعمی : ص 968 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 340 ح 28 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 141 ، مطالب السؤول : ص 60 ، کنز العمّال

: ج 16 ص 210 ح 44234 عن أبى صالح .
7- .الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 650 الرقم 506 .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] لطیف است ؛ امّا نه جسمانی .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] لطیفی است که به مخفی بودن ، توصیف نمی شود .

امام علی علیه السلام :خدایی نیست ، جز خداوند یکتا ؛ آن که به بندگان زیاده روِ خویش که از او رمیده اند ، همیشه لطف و مهربانی می کند تا از سرکشی و دشمنی با او، بازگردند .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی راست که در حکمرانی اش ارجمند است ، و بر کسانی که در قلمرو وی اند ، چیره است ؛ بر کار خود ، تواناست ؛ در آفرینشش ستوده است ؛ با علمش لطیف است ؛ به بندگانش مهربان است ؛ به قدرت جبروتی اش با همه عزّت و شکوه و هیبتش ، مختصّ است .

امام علی علیه السلام :بر خدای پاک و برتر ، چیزی از آنچه بندگان در روز و شبشان انجام می دهند ، مخفی نمی مانَد . در آگاهی به آن کارها ، باریک بین است و بر آنها احاطه علمی دارد .

امام علی علیه السلام :به کسی که او را می خوانَد ، پاسخ می دهد ، و به بنده اش روزی می دهد و می بخشد . دارای لطف پنهان و عقوبتی سخت است .

امام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان : چه قدر خداوند ، لطف پنهان دارد که ظرافت لطف پنهانش ، از فهم هوشمندان هم مخفی است . چه بسیار گشایشی که پس از گرفتاری ایجاد می شود و اندوه دل درمانده را می گشاید . و چه بسیار کاری که در صبحگاهان ، آزرده خاطرت می کند حالْ آن که به شب ، خشنودی به سراغت می آید . هر گاه که سختی ها روی آوردند ، بی تابی مکن چرا که خداوند را لطف پنهان ، بسیار است .

.

5 / 7القادِرالإمام علىّ عليه السلام :فَطَرَ الخَلائِقَ بِقُدرَتِهِ . (1)

عنه عليه السلام :كُلُّ قادِرٍ غيرَ اللّهِ سُبحانَهُ مَقدورٌ . (2)

عنه عليه السلام :قادِرٌ إذ لا مَقدورٌ . (3)

عنه عليه السلام :المُستَشهِدُ بِآياتِهِ عَلى قُدرَتِهِ . (4)

عنه عليه السلام :كُلُّ قادِرٍ غَيرَهُ يَقدِرُ ويَعجِزُ . (5)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الكَريمِ فى مُلكِهِ ... القادِرِ عَلى أمرِهِ . (6)

عنه عليه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : سُبحانَکَ ما أعظَمَ ما نَرى مِن خَلقِکَ ! وما أصغَرَ كُلَّ عَظيمَةٍ فى جَنبِ قُدرَتِکَ ! وما أهوَلَ ما نَرى مِن مَلَكوتِکَ ! وما أحقَرَ ذلِکَ فيما غابَ عَنّا مِن سُلطانِکَ ! وما أسبَغَ نِعَمَکَ فِى الدُّنيا ! وما أصغَرَها فى نِعَمِ الآخِرَهِ ! (7)

عنه عليه السلام :هُوَ القادِرُ الَّذى إذَا ارتَمَتِ الأَوهامُ لِتُدرِکَ مُنقَطَعَ قُدرَتِهِ ، وحاوَلَ الفِكرُ المُبَرَّأُ مِن خَطَراتِ الوَساوِسِ أن يَقَعَ عَلَيهِ فى عَميقاتِ غُيوبِ مَلَكوتِهِ ، وتَوَلَّهَتِ القُلوبُ إلَيهِ لِتَجرِىَ فى كَيفِيَّهِ صِفاتِهِ ، وغَمَضَت مَداخِلَ العُقولِ فى حَيثُ لا تَبلُغُهُ الصِّفاتُ لتَنَاوُلِ عِلمِ ذاتِهِ ، رَدَعَها وهِىَ تَجوبُ مَهاوِىَ سُدَفِ الغُيوبِ مُتَخَلِّصَةً إلَيهِ سُبحانَهُ . (8)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 1 و 183 وفيه «خلق» بدل «فطر» ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 247 ح 5 .
2- .غرر الحكم : ح 6889 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 377 ح 6400 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 152 ؛ دستور معالم الحكم : ص 122 .
4- .الكافى : ج 1 ص 139 ح 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
6- .الدروع الواقيه : ص 182 ، بحار الأنوار : ج 97 ص 142 ح 4 .

7- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 318 ح 43 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 333 نحوه .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 275 ح 16 .

5 / 7 توانمند

5 / 7توانمندامام علی علیه السلام :آفریدگان را با قدرت خویش آفرید .

امام علی علیه السلام :هر قدرتمندی غیر از خدای سبحان، مغلوبِ قدرت اوست .

امام علی علیه السلام :هنگامی که [هیچ] موجودِ دارای توانی نبود ، او توانا بود .

امام علی علیه السلام :[او خدایی است که] آیاتش گواه قدرت اوست .

امام علی علیه السلام :هر قدرتمندی غیر از او ، گاه توانا و گاه ناتوان است .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که در حکومتش ارجمند است ... و در کارش ، قدرتمند .

امام علی علیه السلام خطاب به خداوند عز و جل : منزّهی تو! چه قدر بزرگ است آنچه از آفریده های تو که می بینیم ، و چه قدر کوچک است هر بزرگی در کنار قدرت تو ! و چه قدر هول انگیز است قدرت ملکوتی تو که می بینیم ، و چه قدر کوچک است این در برابر آنچه از پادشاهی تو که برای ما پوشیده است ! و چه قدر نعمت های تو در دنیا گسترده است ، و چه قدر آنها در برابر نعمت های آخرت ، کوچک اند!

امام علی علیه السلام :او توانمندی است که هر گاه اوهام چون تیر رها شوند تا نهایتِ قدرت او را درک کنند ، و اندیشه های رها از خطر وسوسه ها بکوشند تا به ژرفای ناپیدای ملکوت او برسند ، و دل های شیفته به سوی او شتابند تا به فهم چگونگی صفات او پردازند ، و راه های ورود خرد برای شناخت ذات او ، آن قدر ظریف و باریک شود که به وصف نیاید ، خداوند ، آنها را از چنین کارهایی باز می دارد ؛ در حالی که خردها ورطه تاریک غیب را در می نوردند تا رهیده به او برسند .

.

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الواحِدِ الأَحَدِ الصَّمَدِ المُتَفَرِّدِ ، الَّذى لا مِن شَىءٍ كانَ ولا مِن شَىءٍ خَلَقَ ما كانَ ، قُدرَهٌ بانَ بِها مِنَ الأَشياءِ وبانَتِ الأَشياءُ مِنهُ . (1)

عنه عليه السلام فى دُعاءٍ عَلَّمَهُ كُمَيلَ بنَ زِيادٍ : اللّهُمَّ عَظُمَ سُلطانُکَ ، وعَلا مَکانُکَ ، وخَفِىَ مَکرُکَ ، وظَهَرَ أمرُکَ ، وغَلَبَ قَهرُکَ ، وجَرَت قُدرَتُکَ ، ولا يُمکِنُ الفِرارُ مِن حُکومَتِکَ . (2)

5 / 8القَوِيّالإمام علىّ عليه السلام :کُلُّ قَوِىٍّ غَيرَهُ ضَعيفٌ . (3)

عنه عليه السلام :کُلُّ شَىءٍ خاشِعٌ لَهُ ، وکُلُّ شَىءٍ قائِمٌ بِهِ ، غِنى کُلِّ فَقيرٍ ، وعِزُّ کُلِّ ذَليلٍ ، وقُوَّهُ کُلِّ ضَعيفٍ . (4)

.

1- .الکافى : ج 1 ص 134 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 41 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .
2- .مصباح المتهجّد : ص 845 ح 910 ، الإقبال : ج 3 ص 332 وفيه «جندک» بدل «قهرک» وکلاهما عن کميل بن زياد ، البلد الأمين : ص 188 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، غرر الحکم : ح 6884 ، عيون الحکم والمواعظ : ص 375 ح 6314 وفيهما «غير اللّه » .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 43 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 332 .

5 / 8 نیرومند

امام علی علیه السلام :سپاسْ از آنِ خدای یگانه و یکتا و بی نیاز و تنهاست ؛ آن که نه از چیزی به وجود آمده و نه آنچه را که آفریده ، از چیزی آفریده است . توانایی است که با قدرتش ، از اشیا تفاوت پیدا کرده و اشیا [نیز] به آن قدرت ، از او متمایز شده اند .

امام علی علیه السلام در دعایی که به کمیل بن زیاد آموخت : خداوندا! فرمان روایی ات عظیم ، و جایگاهت برتر ، و مکر تو پنهان ، و فرمان تو آشکار ، و چیرگی تو غالب، و قدرت تو مستقر است و فرار کردن از حکومت تو ممکن نیست .

5 / 8نیرومندامام علی علیه السلام :هر نیرومندی جز او ، ناتوان است .

امام علی علیه السلام :هر چیزی (موجودی) در برابر او فروتن است ، و هر چیزی به او پابرجاست . او بی نیازیِ هر بینوا ، و عزّتِ هر خوار ، و نیروی هر ناتوان است .

.

عنه علیه السلام :فَتَعالی مِن قَوِیٍّ ما أکرَمَهُ ! وتَواضَعتَ مِن ضَعیفٍ ما أجرَأکَ عَلی مَعصِیَتِهِ ! (1)

عنه علیه السلام فی دُعاءٍ عَلَّمَهُ کُمَیلَ بنَ زِیادٍ : اللّهُمَّ إنّی أسأَلُکَ ... بِقُوَّتِکَ الَّتی قَهَرتَ بِها کُلَّ شَیءٍ ، وخَضَعَ لَها کُلُّ شَیءٍ ، وذَلَّ لَها کُلُّ شَیءٍ . (2)

5 / 9القاهِرالإمام علیّ علیه السلام :الحَمدُ للّهِ الکَریمِ فی مُلکِهِ ، القاهِرِ لِمَن فیهِ . (3)

عنه علیه السلام :الواحِدُ الصَّمَدُ ، وَالمُتَکَبِّرُ عَنِ الصّاحِبَهِ وَالوَلَدِ ، رافِعِ السَّماءِ بِغَیرِ عَمَدٍ ، ومُجرِی السَّحابِ بِغَیرِ صَفَدٍ (4) ، قاهِرِ الخَلقِ بِغَیرِ عَدَدٍ . (5)

عنه علیه السلام :اللّهُ أکبَرُ القاهِرُ لِلأَضدادِ ، المُتَعالی عَنِ الأَندادِ ، المُتَفَرِّدُ بِالمِنَّهِ عَلی جَمیعِ العِبادِ . (6)

عنه علیه السلام :هُوَ الَّذِی اشتَدَّت نِقمَتُهُ عَلی أعدائِهِ فی سَعَهِ رَحمَتِهِ واتَّسَعَت رَحمَتُهُ لِأَولِیائِهِ فی شِدَّهِ نِقمَتِهِ ، قاهِرُ مَن عازَّهُ (7) ، ومُدَمِّرُ مَن شاقَّهُ ، ومُذِلُّ مَن ناواهُ ، وغالِبُ مَن عاداهُ . (8)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 223 ، بحار الأنوار : ج 71 ص 192 ح 59 .
2- .مصباح المتهجّد : ص 844 ح 910 ، الإقبال : ج 3 ص 331 کلاهما عن کمیل بن زیاد النخعی ، البلد الأمین : ص 188 .
3- .الدروع الواقیه : ص 182 .
4- .الصَّفَد : حَبلٌ یوثَق به أو غِلّ (لسان العرب : ج 3 ص 256 «صفد») .
5- .مهج الدعوات : ص 144 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 232 ح 8 .
6- .البلد الأمین : ص 93 ، بحار الأنوار : ج 90 ص 139 ح 7 .
7- .عازّه أی غالبه (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 396) .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 90 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 310 ح 38 .

5 / 9 چیره

امام علی علیه السلام :چه با کرامت است خدای والا مرتبه و نیرومند ؛ و چه قدر در نافرمانیِ او گستاخی ! تو بنده خوار و ضعیف .

امام علی علیه السلام در دعایی که به کمیل بن زیاد آموخت : خداوندا ! من از تو درخواست می کنم ... به [حقّ]نیرومندی ات که با آن ، بر هر چیزی ، چیرگی یافتی ، و هر چیزی در برابر آن ، کرنش کرده است ، و هر چیزی در مقابل آن ، خوار شده است .

5 / 9چیرهامام علی علیه السلام :سپاسْ از آنِ خدایی است که در حکومتش ارجمند است ، و بر هر کس که در آن [حکومت] قرار گیرد ، چیره است .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] یکتا و بی نیاز است ، و برتر از داشتن همسر و فرزند است . به پا دارنده آسمان است ، بدون تکیه گاه ، و حرکت دهنده ابرهاست ، بدون طناب و بند ، و بر خلق ، چیره است ، بدون داشتن عدد (سرباز) .

امام علی علیه السلام :خداوند ، بزرگ است ؛ همان که بر اضداد ، چیره است ، و والاتر از آن است که همگون داشته باشد ، و در منّت داشتن بر همه بندگان ، یگانه است .

امام علی علیه السلام :او کسی است که در عین گستردگی رحمتش ، کیفرش بر دشمنانش سخت است ، و در عین سختی کیفرش ، رحمتش بر دوستانش گسترده است . بر هر کس که با او مقابله کند ، چیره است ، و آن را که با وی به ستیز برخیزد ، نابود می کند ، و هر که را با او مخالفت ورزد ، ذلیل و خوار می سازد ، و بر آن که با او دشمنی کند ، پیروز است .

.

5 / 10القائِمالإمام علىّ عليه السلام :كُلُّ شَىءٍ قائِمٌ بِهِ . (1)

عنه عليه السلام :كُلُّ مَعروفٍ بِنَفسِهِ مَصنوعٌ ، وكُلُّ قائِمٍ فى سِواهُ مَعلولٌ . (2)

عنه عليه السلام :إنَّ اللّهَ قائِمٌ باقٍ ، وما دونَهُ حَدَثٌ حائِلٌ زائِلٌ ، ولَيسَ القَديمُ الباقى كَالحَدَثِ الزّائِلِ . (3)

عنه عليه السلام :سُبحانَ مَن هُوَ قائِمٌ لا يَلهو . (4)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ المَعروفِ مِن غَيرِ رُؤيَهٍ ، وَالخالِقِ مِن غَيرِ رَوِيَّهٍ ، الَّذى لَم يَزَل قائِما دائِما إذ لا سَماءٌ ذاتُ أبراجٍ ، ولا حُجُبٌ ذاتَ إرتاجٍ (5) ، ولا لَيلٌ داجٍ ، ولا بَحرٌ ساجٍ (6) ، ولا جَبَلٌ ذو فِجاجٍ ، ولا فَجٌّ ذو اعوِجاجٍ ، ولا أرضٌ ذاتُ مِهادٍ ، ولا خَلقٌ ذُو اعتِمادٍ . (7)

عنه عليه السلام :واحِدٌ لا بِعَدَدٍ ، ودائِمٌ لا بِأَمَدٍ ، وقائِمٌ لا بِعَمَدٍ . (8)

عنه عليه السلام :القَيّومُ الَّذى لا يَنامُ . (9)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 43 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 310 ح 14 .
3- .تحف العقول : ص 468 عن الإمام الهادى عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 5 ص 75 ح 1 .
4- .الدروع الواقيه : ص 200 .
5- .الرَّتَج والرِّتاج : الباب العظيم ، وقيل : هو الباب المغلَق (لسان العرب : ج 2 ص 279 «رتج») .
6- .ساجٍ : أى ساكن (النهايه : ج 2 ص 345 «سجا») .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 90 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 310 ح 38 .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، التوحيد : ص 70 ح 26 عن الهيثم بن عبد اللّه الرمّانى عن الإمام الرضا عن آبائه عنه عليهم السلام ، الاحتجاج : ج 1 ص 480 ح 117 ، البلد الأمين : ص 92 ، بحار الأنوار : ج 90 ص 139 ح 7 .

9- .مهج الدعوات : ص 145 .

5 / 10 استوار

5 / 10استوارامام علی علیه السلام :همه چیز به او استوار است .

امام علی علیه السلام :هر چه ذاتش شناخته شود ، دستْ ساز است ، و هر چه به خود استوار نباشد ، ساخته دیگری است .

امام علی علیه السلام :خداوند ، استوار و ماندگار است و هر چه غیر او ، پدیده ای ناپایدار و نابود شدنی است ، و آن که قدیم (همیشگی) و ماندگار است ، چونان پدیده های زوال پذیر نیست .

امام علی علیه السلام :منزّه است آن استواری که به بازی نمی پردازد .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی راست که بدون دیده شدن ، شناخته شده است ، و آفریننده بدون طراحی و به کار بردن اندیشه است ؛ آن که همواره استوار است و همیشه بوده است ، آن هنگام که هیچ آسمانِ دارای برجی نبود و هیچ مانعِ دارای در و دروازه ای وجود نداشت ، نه شبی تاریک بود و نه دریایی ساکن ، نه کوهی با درّه ها وجود داشت و نه راهی با پیچ و خم ها ، نه زمینْ دارای آرامش بود ، و نه آفریده ای برخوردار از تکیه گاه .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] یگانه است ، نه به شماره ، و همیشگی است ، نه به زمان ، و استوار است ، نه به تکیه گاه .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] استواری است که [هرگز] نمی خوابد .

.

عنه علیه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : أنتَ ... القَیّومُ الَّذی لا زَوالَ لَکَ . (1)

5 / 11الحَیُّالإمام علیّ علیه السلام :هُوَ حَیاهُ کُلِّ شَیءٍ ، ونورُ کُلِّ شَیءٍ ، سُبحانَهُ وتَعالی عَمّا یَقولونَ عُلُوّا کَبیرا ... وبِحَیاتِهِ حَیِیَت قُلوبُهُم وبِنورِهِ اهتَدَوا إلی مَعرِفَتِهِ . (2)

5 / 12الأَوَّلُ وَالآخِرُالإمام علیّ علیه السلام :الأَوَّلُ لا شَیءَ قَبلَهُ ، وَالآخِرُ لا غایَهَ لَهُ . (3)

عنه علیه السلام :الأَوَّلُ الَّذی لا غایَهَ لَهُ فَیَنتَهِیَ ، ولا آخِرَ لَهُ فَیَنقَضِیَ . (4)

عنه علیه السلام :الأَوَّلُ الَّذی لَم یَکُن لَهُ قَبلٌ فَیَکونَ شَیءٌ قَبلَهُ ، وَالآخِرُ الَّذی لَیسَ لَهُ بَعدٌ فَیَکونَ شَیءٌ بَعدَهُ . (5)

عنه علیه السلام :لا تَصحَبُهُ الأَوقاتُ ، ولا تَرفِدُهُ الأَدَواتُ ، سَبَقَ الأَوقاتَ کَونُهُ ، وَالعَدَمَ وُجودُهُ ، وَالِابتِداءَ أَزَلُهُ ... مَنَعَتها «مُنذُ» القِدمَهَ ، وحَمَتها «قَدُ» الأَزَلِیَّهَ . (6)

عنه علیه السلام :لَم یَتَقَدَّمهُ وَقتٌ ولا زَمانٌ . (7)

.

1- .الدروع الواقیه : ص 204 ، بحار الأنوار : ج 97 ص 203 ح 3 .
2- .الکافی : ج 1 ص 130 ح 1 عن أحمد بن محمّد البرقی رفعه ، بحار الأنوار : ج 58 ص 10 ح 8 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 85 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 94 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 106 ح 90 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 30 ح 6 .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 182 وراجع بحار الأنوار : ج 57 ص 167 ح 107 .

5 / 11 زنده

5 / 12 اوّل و آخر

امام علی علیه السلام خطاب به خداوند عز و جل : تو ... استواری هستی که زوالی برای تو نیست .

5 / 11زندهامام علی علیه السلام :او ، زندگی هر چیز ، و نور هر چیز است . منزّه است و از آنچه می گویند ، بسیار برتر . با زندگی او دل هایشان زنده است ، و با نور او به شناختش راه یافته اند .

5 / 12اوّل و آخرامام علی علیه السلام :[خداوند ،] نخستی است که پیش از او چیزی نبود ، و آخری است که پایانی ندارد .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] اوّلی است که پایانی ندارد تا به آن جا منتهی شود ، و انجامی ندارد تا در آن جا پایان پذیرد .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] نخستی است که برایش قبلی نبوده تا چیزی قبل از آن باشد ، و آخری است که بَعدی برای او نیست تا چیزی بعد از او باشد .

امام علی علیه السلام :زمان ها همراه او نیستند و ابزارها او را یاری نمی کنند . بودنش بر وقت ها پیشی گرفته است ، و وجودش بر عدم ، و ازلی بودنش بر آغاز! . . . تعبیر «از فلان زمان بود» ، نفی «همیشگی بودنِ» اوست و تعبیر «قَدْ» ، نقض «ازلی بودنِ» او .

امام علی علیه السلام :وقت و زمانی بر او پیشی نگرفته است .

.

عنه عليه السلام :الَّذى لَيسَ لَهُ وَقتٌ مَعدودٌ ، ولا أجَلٌ مَمدودٌ ، ولا نَعتٌ مَحدودٌ ؛ سُبحانَ الَّذى لَيسَ لَهُ أوَّلٌ مُبتَدَأٌ ، ولا غايَةٌ مُنتَهًى ، ولا آخِرٌ يَفنى . (1)

عنه عليه السلام :لَيسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابتِداءٌ ، ولا لِأَزَلِيَّتِهِ انقِضاءٌ ، هُوَ الأَوَّلُ ولَم يَزَل ، وَالباقى بِلا أجَلٍ ... لا يُقالُ لَهُ : «مَتى ؟» ولا يُضرَبُ لَهُ أمَدٌ بِ «حَتّى» ... قَبلَ كُلِّ غايَةٍ ومُدَّةٍ ، وكُلِّ إحصاءٍ وعِدَّةٍ . (2)

عنه عليه السلام :قَبلَ كُلِّ شَىءٍ لا يُقالُ شَىءٌ قَبلَهُ ، وبَعدَ كُلِّ شَىءٍ لا يُقالُ لَهُ بَعدٌ ... مَوجودٌ لا بَعدَ عَدَمٍ . (3)

عنه عليه السلام :لا أمَدَ لِكَونِهِ ، ولا غايَةَ لِبَقائِهِ . (4)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الكائِنِ قَبلَ أن يَكونَ كُرسِىٌّ أو عَرشٌ ، أو سَماءٌ أو أرضٌ ، أو جانٌّ أو إنسٌ . (5)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى لَم تَسبِق لَهُ حالٌ حالاً ، فَيَكونَ أوَّلاً قَبلَ أن يَكونَ آخِرا . (6)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الأَوَّلِ فَلا شَىءَ قَبلَهُ ، وَالآخِرِ فَلا شَىءَ بَعدَهُ . (7)

.

1- .الكافى: ج1 ص135 ح1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الغارات : ج 1 ص 172 عن إبراهيم بن إسماعيل اليشكرى نحوه ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 27 ح 3 .
3- .الكافى : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .

4- .الكافى : ج 1 ص 139 ص 5 عن إسماعيل بن قتيبه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 166 ح 105 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 182 عن نوف البكالى ، بحار الأنوار : ج 4 ص 314 ح 40 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 308 ح 37 .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 96 .

امام علی علیه السلام :منزّه است آن که وقتِ قابل شمارش ، و عمر دراز ، و صفت محدود ندارد ؛ آن که نه آغازی دارد که از آن شروع شود ، و نه پایانی که به آن نهایت پذیرد و نه انجامی دارد که به آن ، فرجام یابد .

امام علی علیه السلام :برای اوّل بودنِ او آغازی نیست و برای جاودانگی اش پایانی نیست . او اوّل است و همیشه چنین بوده است و باقی است ، بدون پایان داشتن ... . درباره او گفته نمی شود: «از کِی؟» و برای او پایانی با تعبیر «تا» نیست . او پیش از هر نهایت و مدّت ، و پیش از هر شمارش و زمان ، بوده است .

امام علی علیه السلام :[پروردگار من ،] پیش از هر چیزی بوده است و از چیزی قبل از او سخن نمی رود ، و بعد از هر چیزی هست ، و از چیزی بعد از او حرفی در میان نیست . . . . او هست ، اما نه از پسِ نبودن .

امام علی علیه السلام :نه برای بودنش زمانی است ، و نه برای بقایش پایانی .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که پیش از آن که کُرسی یا عرش یا آسمان یا زمینی و یا جِن و اِنسی باشد ، بود .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که حالی از او بر حالی پیشی نمی گیرد تا این که در آغاز باشد ، پیش از آن که در پایان باشد .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که اوّل است و چیزی پیش از او نبوده ، و آخر است و چیزی بعد از او نیست .

.

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الأَوَّلِ قَبلَ كُلِّ أوَّلٍ ، وَالآخِرِ بَعدَ كُلِّ آخِرٍ ، وبِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أن لا أوَّلَ لَهُ ، وبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أن لا آخِرَ لَهُ . (1)

عنه عليه السلام :الَّذى لَيسَت فى أوَّلِيَّتِهِ نِهايَةٌ ، ولا لِاخِرِيَّتِهِ حَدٌّ ولا غايَةٌ ، الَّذى لَم يَسبِقهُ وَقتٌ ، ولَم يَتَقَدَّمهُ زَمانٌ . (2)

عنه عليه السلام :الَّذى لَم يَزَل ولا يَزالُ وَحدانِيّا أزَلِيّا قَبلَ بَدءِ الدُّهورِ ، وبَعدَ صُروفِ الاُمورِ ، الَّذى لا يَبيدُ ولا يَنفَدُ . (3)

عنه عليه السلام :لا يَزولُ أبَدا ولَم يَزَل ، أوَّلٌ قَبلَ الأَشياءِ بِلا أوَّلِيَّهٍ ، وآخِرٌ بَعدَ الأَشياءِ بِلا نِهايَهٍ . (4)

الإمام الصادق عليه السلام :جاءَ حِبرٌ مِنَ الأَحبارِ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، مَتى كانَ رَبُّکَ؟ فَقالَ لَهُ: ثَكِلَتکَ اُمُّکَ! ومَتى لَم يَكُن حَتّى يُقالَ: مَتى كانَ؟ كانَ رَبّى قَبلَ القَبلِ بِلا قَبلٍ، وبَعدَ البَعدِ بِلا بَعدٍ ولا غايَهٍ، ولا مُنتَهى لِغايَتِهِ ، انقَطَعَتِ الغاياتُ عِندَهُ ؛ فَهُوَ مُنتَهى كُلِّ غايَهٍ . (5)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 101 .
2- .الكافى : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .
3- .الكافى : ج 1 ص 136 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 43 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام وفيه «صرف» بدل «صروف» و«لا يفقد» بدل «لا ينفد» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 271 ح 15 .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 41 ؛ كنز العمّال : ج 16 ص 171 ح 44215 نقلاً عن وكيع والعسكرى فى المواعظ .
5- .الكافى : ج 1 ص 89 ح 5 ، التوحيد : ص 174 ح 3 ، الأمالى للصدوق : ص 769 ح 1041 كلّها عن أبى الحسن الموصلى ، الاحتجاج : ج 1 ص 496

ح 126 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 283 ح 1 وراجع الكافى : ج 1 ص 89 ح 4 و ص 90 ح 6 و ح 8 .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که اوّل است ، پیش از هر اوّلی ، و آخر است ، بعد از هر آخری . کسی که به جهت اوّل بودنْ شایسته است که آغازی برایش نباشد ، و به جهت آخر بودنْ شایسته است که پایانی در کارش نباشد .

امام علی علیه السلام :هموست که اوّل بودنش را نهایتی ، و آخر بودنش را اندازه و پایانی نیست ؛ آن که هیچ وقتی بر او پیشی نگرفته ، و هیچ زمانی از او جلوتر نبوده است .

امام علی علیه السلام :هموست که همواره بوده و همیشه هست . پیش از آغاز روزگاران و پس از گذشت امور ، یگانه و ازلی بوده است ؛ آن که نابود نمی شود و پایان نمی یابد .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] هرگز زوال نمی پذیرد و همیشگی است . اوّلِ پیش از همه اشیاست ، بی آن که اوّلْ بودنی داشته باشد ، و آخرِ بعد از همه اشیاست ، بی آن که پایانی داشته باشد .

امام صادق علیه السلام :یکی از روحانیان یهودی ، نزد امیر مؤمنان آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! پروردگارِ تو از کِی بود؟ به او فرمود : « ... کِی نبود تا گفته شود : کِی بود؟ پروردگار من ، پیش از پیش ، بدون پیشی بود ، و بعد از بعد ، بدون بعدی هست . نه پایان دارد و نه نهایتی برای پایانش است . همه پایان ها نزد او پایان پذیرند ، و او پایان بخشِ هر پایانی است» .

.

5 / 13الظّاهِرُ وَالباطِنُالإمام علىّ عليه السلام فى تَمجيدِ اللّهِ : الظّاهِرُ بِعَجائِبِ تَدبيرِهِ لِلنّاظِرينَ ، وَالباطِنُ بِجَلالِ عِزَّتِهِ عَن فِكرِ المُتَوَهِّمينَ . (1)

عنه عليه السلام :الظّاهِرُ فَلا شَىءَ فَوقَهُ ، وَالباطِنُ فَلا شَىءَ دونَهُ . (2)

عنه عليه السلام :هُوَ الظّاهِرُ عَلَيها بِسُلطانِهِ وعَظَمَتِهِ ، وهُوَ الباطِنُ لَها بِعِلمِهِ ومَعرِفَتِهِ . (3)

عنه عليه السلام :الظّاهِرُ لا يُقالُ : «مِمَّ» ، وَالباطِنُ لا يُقالَ : «فيمَ» . (4)

عنه عليه السلام :الَّذى بَطَنَ مِن خَفِيّاتِ الاُمورِ ، وظَهَرَ فِى العُقولِ بِما يُرى فى خَلقِهِ مِن عَلاماتِ التَّدبيرِ . (5)

عنه عليه السلام :الظّاهِرُ لِقُلوبِهِم بِحُجَّتِهِ . (6)

عنه عليه السلام :الظّاهِرُ عَلى كُلِّ شَىءٍ بِالقَهرِ لَهُ . (7)

عنه عليه السلام :الظّاهِرُ لا بِرُؤيَهٍ ، وَالباطِنُ لا بِلَطافَهٍ . (8)

عنه عليه السلام :باطِنٌ لا بِمُداخَلَهٍ ، ظاهِرٌ لا بِمُزايَلَهٍ . (9)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 213 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 319 ح 45 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 96 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 478 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 313 ح 14 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 163 .
5- .الكافى : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 108 .
7- .الكافى : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 152 .

9- .تحف العقول : ص 63 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 1 .

5 / 13 آشکار و نهان

5 / 13آشکار و نهانامام علی علیه السلام در تمجید خداوند عز و جل : به وسیله تدبیرهای شگفتش ، برای بینندگانْ آشکار است و به خاطر شکوه عزّتش ، از اندیشه تخیّل کنندگانْ نهان است .

امام علی علیه السلام :او ، آشکاری است که چیزی بالاتر از او نیست . نهان است و چیزی نهان تر از او نیست .

امام علی علیه السلام :با قدرت و بزرگی خود ، بر آفریده ها اقتدار دارد و قدرت او پدیدار است ، و با علم و معرفتی که دارد ، به درون آنها آگاه است .

امام علی علیه السلام :آشکاری است که گفته نمی شود : «از چه چیز است؟» ، و نهانی است که گفته نمی شود : «در چه چیز است؟» .

امام علی علیه السلام :هموست که علمش در باطن امور ، نفوذ دارد و از علامت های تدبیری که در آفریدگان او دیده می شود ، برای خِردها آشکار است .

امام علی علیه السلام :با دلیل های روشن خود ، بر دل های ایشان (بندگانْ) آشکار است .

امام علی علیه السلام :با چیرگی بر همه چیز ، بر همه چیزْ آشکار است .

امام علی علیه السلام :آشکار است ، نه با دیده شدن ، و نهان است ، نه از روی لطافت .

امام علی علیه السلام :پنهان است ، نه با وارد شدن ، و آشکار است ، نه با جدا بودن .

.

عنه عليه السلام :لا يُجِنُّهُ (1) البُطونُ عَنِ الظُّهورِ ، ولا يَقطَعُهُ الظُّهورُ عَنِ البُطونِ ؛ قَرُبَ فَنَأى ، وعَلا فَدَنا ، وظَهَرَ فَبَطَنَ ، وبَطَنَ فَعَلَنَ . (2)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى لَم تَسبِق لَهُ حالٌ حالاً ؛ فَيَكونَ أوَّلاً قَبلَ أن يَكونَ آخِرا ، ويَكونَ ظاهِرا قَبلَ أن يَكونَ باطِنا ... كُلُّ ظاهِرٍ غَيرَهُ غَيرُ باطِنٍ ، وكُلُّ باطِنٍ غَيرَهُ غَيرُ ظاهِرٍ . (3)

5 / 14القَريبُ البَعيدُالإمام علىّ عليه السلام :قَريبٌ مِنَ الأَشياءِ غَيرَ مُلابسٍ ، بَعيدٌ مِنها غَيرَ مُبايِنٍ . (4)

عنه عليه السلام :المُتَعالى عَلَى الخَلقِ بِلا تَباعُدٍ مِنهُم ، ولا مُلامَسَهٍ مِنهُ لَهُم . (5)

عنه عليه السلام :إنَّهُ لَبِكُلِّ مَكانٍ ، وفى كُلِّ حينٍ وأوانٍ ، ومَعَ كُلِّ إنسٍ وجانٍّ . (6)

عنه عليه السلام :لَم يَقرُب مِنَ الأَشياءِ بِالتِصاقٍ ، ولَم يَبعُد عَنها بِافتِراقٍ . (7)

عنه عليه السلام :ناءٍ لا بِمَسافَهٍ ، قَريبٌ لا بِمُداناهٍ . (8)

.

1- .يُجِنّه : أى يُغطّيه و يستره (النهايه : ج 1 ص 308 «جنن») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 195 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 315 ح 15 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 308 ح 37 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 179 ، غرر الحكم : ح 6796 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 372 ح 6309 .
5- .الكافى : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 وفيه «القريب منهم بلا ملامسه» وكلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 195 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 315 ح 15 .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 306 ح 35 .

8- .الكافى : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «بائن» بدل «ناءٍ» ، تحف العقول : ص 63 وفيه «بعيد» بدل «ناءٍ» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .

5 / 14 نزدیکِ دور

امام علی علیه السلام :پنهان بودن ها مانع از آشکار شدن او نمی شوند ، و آشکار بودن ها او را از پنهانْ بودن جدا نمی سازند . نزدیک است و دور ، و بالاست و نزدیک . آشکار است و پنهان ، و پنهان است و آشکار .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که هیچ حالی از او بر حال دیگر پیشی نمی گیرد ، تا اوّل باشد ، پیش از آن که آخر باشد ، و آشکار باشد ، قبل از آن که پنهان باشد ... . هر آشکاری غیر از او ، غیرِ پنهان است و هر پنهانی غیر از او ، غیرِ آشکار است .

5 / 14نزدیکِ دورامام علی علیه السلام :[خداوند عز و جل] نزدیک به اشیاست ، بی آن که [به آنها] پیوسته باشد ، و دور از آنهاست ، بی آن که [از آنها] جدا باشد .

امام علی علیه السلام :برتر از خلق است ، بدون دور بودن از آنان ، و بدون پیوستگی او به آنان .

امام علی علیه السلام :او در هر مکان ، در هر وقت و زمان ، و با هر جِن و انسان است .

امام علی علیه السلام :به اشیا (موجودات) ، به شکل چسبیدنْ نزدیک نیست ، و از آنان به شکل جداییْ دور نیست .

امام علی علیه السلام :دور است ، نه بر اساس مسافت ، و نزدیک است ، نه به طریق نزدیکیِ مکانی .

.

عنه عليه السلام :سَبَقَ فِی العُلُوِّ ؛ فَلا شَیءَ أعلی مِنهُ ، وقَرُبَ فِی الدُّنُوِّ ؛ فَلا شَیءَ أقرَبُ مِنهُ، فَلَااستِعلاؤُهُ باعَدَهُ مِن شَیءٍ مِن خَلقِهِ، ولا قُربُهُ ساواهُم فِیالمَکانِ بِهِ . (1)

5 / 15البائِنُ الدّاخِلُالإمام علیّ علیه السلام :البائِنُ لا بِتَراخی مَسافَهٍ . (2)

عنه علیه السلام :مُباینٌ لِجَمیعِ ما أحدَثَ فِی الصِّفاتِ . (3)

عنه علیه السلام :بانَ مِنَ الأَشیاءِ بِالقَهرِ لَها وَالقُدرَهِ عَلَیها ، وبانَتِ الأَشیاءُ مِنهُ بِالخُضوعِ لَهُ وَالرُّجوعِ إِلَیهِ . (4)

عنه علیه السلام :لا أنَّ الأَشیاءَ تَحویهِ فَتُقِلَّهُ (5) أو تُهوِیَهُ ، أو أنَّ شَیئا یَحمِلُهُ فَیُمیلَهُ أو یُعَدِّلَهُ ، لَیسَ فِی الأَشیاءِ بِوالِجٍ ، ولا عَنها بِخارِجٍ . (6)

عنه علیه السلام :فِی الأَشیاءِ کُلِّها ، غَیرَ مُتَمازِجٍ بِها ، ولا بائِنٍ مِنها . (7)

عنه علیه السلام :فارَقَ الأَشیاءَ لا عَلَی اختِلافِ الأَماکِنِ ، ویَکونُ فیها لا عَلی وَجهِ المُمازَجَهِ . (8)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 49 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 312 ح 640 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 308 ح 36 .
2- .الکافی : ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعیل بن قتیبه ، التوحید : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن یونس وکلاهما عن الإمام الصادق علیه السلام وفیه «بائن لا بمسافه» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .
3- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 1 ص 121 ح 15 ، التوحید : ص 69 ح 26 کلاهما عن الهیثم بن عبد اللّه الرمّانی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 222 ح 2 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 152 وراجع الکافی : ج 1 ص 134 ح 1 والتوحید : ص 41 ح 3 والغارات : ج 1 ص 171 وبحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .
5- .أقَلَّ الشیء : رفَعَه وحمَلَه (النهایه : ج 4 ص 104 «قلل») .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 477 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 312 ح 14 .

7- .الكافى : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .
8- .الكافى : ج 8 ص 18 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، تحف العقول : ص 92 ، التوحيد : ص 73 ح 27 ، الأمالى للصدوق : ص 399 ح 515 كلاهما عن جابر بن يزيد الجعفى عن الإمام الباقر عن آبائه عنه عليهم السلام وفيهما «تمكّن منها» بدل «يكون فيها» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 221 ح 1 .

5 / 15 جدای پیوسته

امام علی علیه السلام :در برتری ، پیشتاز است ، و هیچ چیزی برتر از او نیست ، و در نزدیکی نزدیک است و هیچ چیزی از او نزدیک تر نیست . نه برتری ، او را از چیزی از آفریدگانش دور کرده است ، و نه نزدیکی به آنان ، وی را با آنان در مکان ، برابر ساخته است .

5 / 15جدای پیوستهامام علی علیه السلام :[خداوند عز و جل] جداست ، امّا نه با فاصله ای بر اساس مسافت .

امام علی علیه السلام :در صفات ، با همه آنچه آفریده ، مباینت (تفاوت) دارد .

امام علی علیه السلام :با چیزها به خاطر تسلّط و قدرتش بر آنها ، مباینت دارد و چیزها به دلیل فروتنی شان برای او و رجوعشان به سوی او ، با او مباینت دارند .

امام علی علیه السلام :این گونه نیست که اشیا ، خدا را در بر گرفته باشند ، تا او را بالا ببرند یا پایین آورند ؛ یا آن که چیزی ، خدا را به دوش بکشد تا کج یا راستش کند . او نه در درون اشیا فرو رفته و نه از آنها بیرون است .

امام علی علیه السلام :او ، در همه چیزها هست ؛ امّا نه با آنها آمیخته است و نه دور از آنهاست .

امام علی علیه السلام :از چیزها جداست ؛ امّا نه بر پایه اختلاف مکان ها . و در چیزها هست ؛ امّا نه به شکل آمیخته شدن با آنها .

.

الإرشاد عِندَما سَأَلَ حِبرٌ يَهودِىٌّ عَنِ اللّهِ أ هُوَ فِى السَّماءِ أم فِى الأَرضِ ؟ : فَأَتاهُ أَميرُ المؤمنينَ عليه السلام وَقالَ لَهُ : «يا يَهودىُّ! ... إنَّ اللّهَ جَلَّ وعَزَّ أَيَّنَ الأَينَ فَلا أينَ لَهُ ، وجَلَّ عَن أن يَحوِيَهُ مَكانٌ ، وهُوَ فى كُلِّ مَكانٍ بِغَيرِ مُماسَّهٍ ولا مُجاوَرَهٍ ، يُحيطُ عِلما بِما فيها ، ولا يَخلو شَىءٌ مِنها مِن تَدبيرِهِ ، وإنّى مُخبِرُکَ بِما جاءَ فى كِتابٍ مِن كُتُبِكُم يُصَدِّقُ ما ذَكَرتُهُ لَکَ ، فَإِن عَرَفتَهُ أَتُؤمِنُ بِهِ ؟» . قالَ اليَهودِىُّ : نَعَم . قالَ : «أ لَستُم تَجِدونَ فى بَعضِ كُتُبِكُم أنَّ موسَى بنَ عِمرانَ عليه السلام كانَ ذاتَ يومٍ جالِسا إذ جاءَهُ مَلَکٌ مِنَ المَشرِقِ ، فَقالَ لَهُ مُوسى : مِن أينَ أقبَلتَ ؟ قالَ : مِن عِندِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، ثُمَّ جاءَهُ مَلَکٌ مِن المَغرِبِ فَقالَ لَهُ : مِن أينَ جِئتَ ؟ قالَ : مِن عِندِ اللّهِ ، وجاءَهُ مَلَکٌ آخَرُ فَقالَ : قَد جِئتُکَ مِنَ السّماءِ السّابِعَهِ مِن عِندِ اللّهِ تَعالى ، وجاءَهُ مَلَکٌ آخَرُ فَقالَ : قَد جِئتُکَ مِنَ الأَرضِ السّابِعَهِ السُّفلى مِن عِندِ اللّهِ عَزَّ اسمُهُ ، فَقالَ مُوسى عليه السلام : سُبحانَ مَن لا يَخلو مِنهُ مَكانٌ ، ولا يَكونُ إلى مَكانٍ أقرَبَ مِن مَكانٍ ؟» . فَقالَ اليَهودِىُّ : أشهَدُ أنَّ هذا هُوَ الحَقُّ ، وأنَّکَ أحَقُّ بِمَقامِ نَبِيِّکَ مِمَّنِ استَولى عَلَيهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :وحَدَّ الأَشياءَ كُلَّها عِندَ خَلقِهِ إبانَةً لَها مِن شَبَهِهِ ، وإبانَةً لَهُ مِن شَبَهِها ، لَم يَحلُل فيها فَيُقالَ : هُوَ فيها كائِنٌ ، ولَم يَنأَ عَنها فَيُقالَ : هُوَ مِنها بائِنٌ ، ولَم يَخلُ مِنها فَيُقالَ لَهُ : أينَ ، لكِنَّهُ سُبحانَهُ أحاطَ بِها عِلمُهُ ، وأتقَنَها صُنعُهُ ، وأحصاها حِفظُهُ . لَم يَعزُب عَنهُ خَفِيّاتُ غُيوبِ الهَواءِ ، ولا غَوامِضُ مَكنونِ ظُلَمِ الدُّجى ، ولا ما فِى السَّماواتِ العُلى إلَى الأَرَضينَ السُّفلى . لِكُلِّ شَىءٍ مِنها حافِظٌ ورَقيبٌ ، وكُلُّ شَىءٍ مِنها بِشَىءٍ مُحيطٌ ، وَالمُحيطُ بِما أحاطَ مِنها . (2)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 201 ، الاحتجاج : ج 1 ص 494 ح 124 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 309 ح 2 .

2- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الغارات : ج 1 ص 172 عن إبراهيم بن إسماعيل اليشكرى نحوه ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .

الإرشاد هنگامی که روحانی ای یهودی ، پرسید که : آیا خدا در آسمان است یا در زمین؟ : امیر مؤمنان علیه السلام به سویش رفت و به او فرمود : «ای یهودی ! ... خداوند عز و جل ، آفریننده مکان است . بنا بر این ، مکانی برای او نیست ، و جلیل تر از آن است که مکانی وی را در بر گیرد . او در همه جا هست ، بدون مماس بودن و بدون مجاورت داشتن با مکان . علمش بر آنچه در آنهاست ، احاطه دارد ، و هیچ چیزی از آنها از دایره ساماندهی او بیرون نیست ، و من تو را از چیزی که در یکی از کتاب های شما آمده و تأییدی بر گفته من است ، خبر می دهم . آیا اگر آن را بشناسی ، ایمان می آوری؟» . گفت : آری . فرمود : «آیا در یکی از کتاب هایتان نیافتید که موسی بن عمران علیه السلام ، روزی نشسته بود که فرشته ای از مشرق آمد و موسی علیه السلام به وی گفت : از کجا آمده ای؟ . گفت : از پیش خدای عز و جل . آن گاه ، فرشته ای دیگر از مغرب آمد و موسی علیه السلام به وی گفت : از کجا آمده ای؟ . گفت : از نزد خداوند . و فرشته دیگری آمد و گفت : من از آسمان هفتم ، از نزد خدای والا به نزد تو آمده ام . و فرشته ای دیگر آمد و گفت : از هفتمین طبقه زیرینِ زمین ، از نزد خداوند آمده ام . موسی علیه السلام گفت : منزّه است آن که هیچ مکانی از او تهی نیست و به هیچ مکانی از مکان دیگر ، نزدیک تر نیست » . یهودی گفت : گواهی می دهم که حقیقت ، همین است و تو به مَسنَد پیامبرت ، از کسی که بر آن نشسته است ، سزاوارتری .

امام علی علیه السلام :برای همه چیزها هنگام آفرینش آنها ، حدّی قرار داد ، برای تمایز همانندیِ آنها از خود ، و تمایز همانندیِ خویش از آنها . او در موجودات ، حُلول نمی کند تا گفته شود : «او در درون آنهاست» ، و از آنها دور نیست تا گفته شود : «او از اشیا ، فاصله دارد» و از آنها خالی نیست تا گفته شود : «کجاست؟» ؛ بلکه خدای عز و جل ، علمش ، بر آنها احاطه دارد و به آفرینشش آنها را استوار ساخته است و به حفظش ، آنها را شماره کرده است . نه پوشیده های اعماق آسمان از او پنهان است ، و نه پیچیدگی های نهفته در تاریکی شبِ تار ، و نه آنچه در آسمان های بالا تا زمین های پایین هست . برای هر چیزی از چیزها[ی عالَم] ، نگاهبان و مراقبی است ، و هر چیزی از آنها با چیزی احاطه شده و او بر احاطه دارندگان [نیز] ، احاطه دارد .

.

5 / 16العَزيزُ الحَكيمُالإمام علىّ عليه السلام :كُلُّ عَزيزٍ غَيرَهُ ذَليلٌ . (1)

عنه عليه السلام :عِزُّ كُلِّ ذَليلٍ . (2)

عنه عليه السلام :الَّذى لَم يَلِد فَيَكونَ فِى العِزِّ مُشارَكا . (3)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى لَبِسَ العِزَّ وَالكِبرياءَ ، وَاختارَهُما لِنَفسِهِ دونَ خَلقِهِ . (4)

عنه عليه السلام :ظَهَرَ فِى العُقولِ بِما يُرى فى خَلقِهِ مِن عَلاماتِ التَّدبيرِ ... وهُوَ الحَكيمُ العَليمُ . أتقَنَ ما أرادَ مِن خَلقِهِ مِنَ الأشباحِ كُلِّها ، لا بِمِثالٍ سَبَقَ إلَيهِ ، ولا لُغوبٍ (5) دَخَلَ عَلَيهِ فى خَلقِ ما خَلَقَ لَدَيهِ . (6)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، غرر الحكم : ح 6878 وفيه «غير اللّه سبحانه» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 109 .
3- .الكافى : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، نهج البلاغه : الخطبه 182 وفيهما «لم يولد» بدل «لم يلد» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 265 ح 14 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 192 ، بحار الأنوار : ج 14 ص 465 ح 37 و ج 63 ص 214 ح 49 .
5- .اللُّغوب : التعَب و الإعياء (لسان العرب : ج 1 ص 742 «لغب») .
6- .الكافى : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 31 33 ح 1 وفيه «ما أراد خلقه من الأشياء» بدل «ما أراد من خلقه من الأشباح» وكلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 57 ص 167 ح 107 .

5 / 16 عزیز حکیم

5 / 16عزیز حکیمامام علی علیه السلام :هر عزیزی بجز او ، خوار است .

امام علی علیه السلام :[خداوند] عز و جل عزّت دهنده هر ذلیل است .

امام علی علیه السلام :آن است که نزایید تا در عزّت ، شریکی داشته باشد .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که [جامه]عزّت و کبریا را پوشیده ، و این دو [صفت]را برای خود برگزیده ، نه برای بندگانش .

امام علی علیه السلام :با نشانه های تدبیری که در آفریده هایش هست ، در خِردها آشکار گشت ... و او حکیم داناست . اشباح هر کدام از آفریده هایش را که خواست ، استوار کرد ؛ امّا نه بر پایه نمونه ای از پیش ، و نه با وارد شدن سختی بر او در آفرینشِ آنچه آفرید .

.

عنه عليه السلام :أمرُهُ قَضاءٌ وحِكمَةٌ ، ورِضاهُ أمانٌ ورَحمَةٌ ؛ يَقضى بِعِلمٍ ، ويَعفو بِحِلمٍ . (1)

عنه عليه السلام :وفَرَّقَها أجناسا مُختَلِفاتٍ فِى الحُدودِ وَالأَقدارِ ، وَالغَرائِزِ وَالهَيئاتِ ، بَدايا خَلائِقَ أحكَمَ صُنعَها ، وفَطَرَها عَلى ما أرادَ وَابتَدَعَها ! (2)

عنه عليه السلام :وأرانا مِن مَلَكوتِ قُدرَتِهِ ، وعَجائِبِ ما نَطَقَت بِهِ آثارُ حِكمَتِهِ ... ما دَلَّنا بِاضطِرارِ قِيامِ الحُجَّهِ لَهُ عَلى مَعرِفَتِهِ ، فَظَهَرَتِ البَدائِعُ الَّتى أحدَثَتها آثارُ صَنعَتِهِ وأعلامُ حِكمَتِهِ ، فَصارَ كُلُّ ما خَلَقَ حُجَّةً لَهُ ودَليلاً عَلَيهِ . (3)

5 / 17الرَّحمنُ الرَّحيمُالإمام علىّ عليه السلام :الرَّحمنُ الَّذى يَرحَمُ بِبَسطِ الرِّزقِ عَلَينَا ، الرَّحيمُ بِنا فى أديانِنا ودُنيانا وآخِرَتِنا . (4)

عنه عليه السلام فى كِتابِهِ إلى قَيصَرَ : وأمّا سُؤالُکَ عَنِ الرَّحمنِ ؛ فَهُوَ عَونٌ لِكُلِّ مَن آمَنَ بِهِ ، وهُوَ اسمٌ لَم يَتَسَمَّ بِهِ غَيرَ الرَّحمنِ تَبارَکَ وتَعالى ، وأمَّا الرَّحيمُ فَرَحيمُ مَن عَصى وتابَ وآمَنَ وعَمِلَ صالِحا . (5)

عنه عليه السلام :البَرُّ الرَّحيمُ بِمَن لَجَأَ إلى ظِلِّهِ وَاعتَصَمَ بِحَبلِهِ . (6)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 160 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 54 ح 13 كلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 276 ح 16 و ج 57 ص 108 ح 90 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 107 ح 90 .
4- .التوحيد : ص 232 ح 5 عن محمّد بن زياد ومحمّد بن سيّار ، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكرى عليه السلام : ص 28 ح 9 كلاهما عن الإمام العسكرى عن الإمام زين العابدين عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 92 ص 233 ح 14 .
5- .إرشاد القلوب : ص 366 ، بحار الأنوار : ج 92 ص 259 ح 53 .

6- .البلد الأمين : ص 93 ، بحار الأنوار : ج 90 ص 139 ح 7 .

5 / 17 بخشنده مهربان

امام علی علیه السلام :فرمان او ، سرنوشت و حکمت است و خشنودی او ، امان و رحمت . به دانش ، حکم می کند و از سرِ بردباری ، می گذرد .

امام علی علیه السلام :موجودات را در اجناسی که از نظر حد و اندازه و غریزه ها و هیئت ها گوناگون بودند ، تفکیک کرد ؛ پدیده هایی که آفرینشِ آنها را استوار ساخت . آنها را بنا بر آنچه اراده کرده بود ، سرشت و پدید آوْرْد .

امام علی علیه السلام :[خداوند عز و جل] از ملکوت قدرتش و شگفتی هایی که آثار حکمتش بدانها گویاست ، چیزهایی به ما نشان داد . . . که ما را به ضرورت وجود برهان بر شناختش راهنما شد . پس شگفتی های آنچه از آثار خلقت و نشان های حکمتش آفریده ، آشکار شد ، و هر آنچه آفرید ، حجّت و دلیل بر او گشت .

5 / 17بخشنده مهربانامام علی علیه السلام :[خدای] بخشنده ای است که با روزیِ فراخ ، به ما مهربانی می کند ؛ آن که در دین و دنیا و آخرتمان ، با ما رحیم و مهربان است .

امام علی علیه السلام در نامه اش به قیصر : امّا پرسش تو درباره «رحمان» ؛ او یاور هر کسی است که به وی ایمان آورده است ، و «رحمان» ، نامی است که جز خداوند عز و جل کسی بدان نامیده نشده است . و امّا «رحیم» ؛ او به آن که نافرمانی کرد و توبه نمود و ایمان آوَرْد و عمل نیک انجام داد ، مهربان است .

امام علی علیه السلام :[او] نسبت به کسی که به سایه اش پناه آورَد و به ریسمانش چنگ زند ، خوبی کننده و مهربان است .

.

عنه عليه السلام :مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ ، مُتَكَبِّرٌ بِسُمُوِّهِ ، لَيسَ يُدرِكُهُ بَصَرٌ ، ولَم يُحِط بِهِ نَظَرٌ ، قَوِىٌّ مَنيعٌ ، بَصيرٌ سَميعٌ ، عَلِىٌّ حَكيمٌ ، رَؤوفٌ رَحيمٌ ، عَزيزٌ عَليمٌ ، عَجَزَ فى وَصفِهِ مَن يَصِفُهُ ، وضَلَّ فى نَعتِهِ مَن يَعرِفُهُ ، قَرُبَ فَبَعُدَ وبَعُدَ فَقَرُبَ ، يُجيبُ دَعوَةَ مَن يَدعوهُ ، ويَرزُقُ عَبدَهُ ويَحبوهُ ، ذُو لُطفٍ خَفِىٍّ ، وبَطشٍ قَوِىٍ ، ورَحمَةٍ موسَعَةٍ ، وعُقوبَةٍ موجِعَةٍ ، رَحمَتُهُ جَنَّةٌ عَريضَةٌ مونِقَةٌ ، وعُقوبَتُهُ جَحيمٌ مُوصَدَةٌ موبِقَةٌ . (1)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ ... الَّذى لا تَبرَحُ (2) مِنهُ رَحمَةٌ ، ولا تُفقَدُ لَهُ نِعمَةٌ . (3)

عنه عليه السلام :هُوَ الَّذِى اشتَدَّت نِقمَتُهُ عَلى أعدائِهِ فى سَعَهِ رَحمَتِهِ ، وَاتَّسَعَت رَحمَتُهُ لِأَولِيائِهِ فى شِدَّهِ نِقمَتِهِ . (4)

عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : يَسُرُّنى مِنَ القُرآنِ كَلِمَهٌ أرجوها لِمَن أسرَفَ عَلى نَفسِهِ : «قَالَ عَذَابِى أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَآءُ وَرَحْمَتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَىْ ءٍ» (5) فَجَعَلَ الرَّحمَهَ عُموما ، وَالعَذابَ خُصوصا . (6)

عنه عليه السلام فى دُعاءٍ عَلَّمَهُ كُمَيلَ بنَ زِيادٍ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ بِرَحمَتِکَ الَّتى وَسِعَت كُلَّ شَىءٍ . (7)

.

1- .المصباح للكفعمى : ص 968 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 340 ح 28 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 140 ، مطالب السؤول : ص 60 كلاهما نحوه ، كنز العمّال : ج 16 ص 210 ح 44234 نقلاً عن أبى الفتوح يوسف بن المبارک بن كامل الخفّاف فى مشيخته عن أبى صالح .
2- .برِح بَرَحا وبُروحا : زال (لسان العرب : ج 2 ص 408 «برح») . يعنى أنّ الرحمه ليست عظيمه أو عزيزه على اللّه سبحانه وتعالى ، نعم البَرحُ فيه معنى البُعد أيضا ؛ أى لا تبعد .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 45 ، بحار الأنوار : ج 73 ص 81 ح 42 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 90 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 306 ح 10 .
5- .الأعراف : 156 .
6- .شرح نهج البلاغه :ج 20 ص 344 ح 960 .

7- .الإقبال : ج 3 ص 331 ، مصباح المتهجّد : ص 844 ح 910 كلاهما عن كميل بن زياد ، البلد الأمين : ص 188 .

امام علی علیه السلام :[او] به والایی اش منزّه است و به برتری اش متکبّر . چشمی او را درک نمی کند ، و نگاهی او را فرا نمی گیرد . قویِّ دست نیافتنی ، بینای شنوا ، والای حکیم ، رئوفِ مهربان ، و عزیز داناست . هر که او را وصف کرده ، در توصیفش ناتوان گشته ، و هر که او را شناخته ، در صفاتش گم گشته است . نزدیکِ دور ، و دورِ نزدیک است . هر کس را که می خوانَدش ، اجابت می کند ، و به بنده اَش روزی می دهد و می بخشد . دارای لطفِ نهان ، عقوبت سخت ، رحمتِ گسترده و کیفر دردآور است . رحمتش بهشت پهناورِ سرسبز است ، و کیفرش دوزخ دربسته نابود کننده است .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را . . . که رحمتش پیوسته است و نعمتش پایان ناپذیر .

امام علی علیه السلام :او کسی است که در عین گستردگیِ رحمتش ، کیفرش بر دشمنانش سخت است ، و در عین سختی کیفرش ، رحمتش بر دوستانش گسترده است .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : از قرآن ، عبارتی مرا خوش می آید که آن را برای کسی که بر خویش زیاده روی روا داشته است ، مایه امیدواری می دانم : «عذاب خود را به هر کس بخواهم ، می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است» که خداوند ، رحمت را فراگیر و عذاب را ویژه ساخته است .

امام علی علیه السلام در دعایی که به کُمَیل بن زیاد آموخت : خداوندا ! به رحمتت که همه چیز را فرا گرفته است ، از تو درخواست می کنم .

.

عنه عليه السلام :فَلا يُبعِدُ اللّهُ إلّا مَن أبَى الرَّحمَةَ ، وفارَقَ العِصمَةَ . (1)

عنه عليه السلام :لا تَحجُزُهُ هِبَهٌ عَن سَلبٍ ، ولا يَشغَلُهُ غَضَبٌ عَن رَحمَهٍ ، ولا تولِهُهُ رَحمَهٌ عَن عِقابٍ . (2)

5 / 18الغَنِيّالإمام علىّ عليه السلام :كُلُّ شَىءٍ خاشِعٌ لَهُ ، وكُلُّ شَىءٍ قائِمٌ بِهِ ، غِنى كُلِّ فَقيرٍ ، وعِزُّ كُلِّ ذَليلٍ . (3)

عنه عليه السلام :لم يُكَوِّنَها [الأَشياءَ] لِتَشديدِ سُلطانٍ ، ولا خَوفٍ مِن زَوالٍ ، ولا نُقصانٍ ، ولا استِعانَهٍ عَلى ضِدٍّ مُناوٍ ، ولا نِدٍّ مُكاثِرٍ ، ولا شَريكٍ مُكابِرٍ . (4)

عنه عليه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : لَم تَخلُقِ الخَلقَ لِوَحشَهٍ ، ولَا استَعمَلتَهُم لِمَنفَعَهٍ . (5)

عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : سُبحانَ الواحِدِ الَّذى لَيسَ غَيرَهُ ، سُبحانَ الدّائِمِ الَّذى لا نَفادَ لَهُ ، سُبحانَ القَديمِ الَّذى لَا ابتِداءَ لَهُ ، سُبحانَ الغَنِىِّ عَن كُلِّ شَىءٍ ولا شَىءَ مِنَ الأَشياءِ يُغنى عَنهُ . (6)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 291 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 34 ص 156 ح 967 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 195 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 315 ح 15 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 43 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 350 وفيه إلى «قائم به» .
4- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 186 ، التوحيد : ص 43 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الاحتجاج : ج 1 ص 479 ح 116 كلّها نحوه .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، غرر الحكم : ح 7554 نحوه ، بحار الأنوار : ج 4 ص 318 ح 43 .

6- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 348 ح 997 .

5 / 18 بی نیاز

امام علی علیه السلام :خداوند ، کسی را از خود ، دور نمی کند ، مگر آن کس که رحمت [او]را نمی پذیرد و از مصونیت [او]فاصله می گیرد .

امام علی علیه السلام :هیچ بخششی او را از باز پس گیری [نعمت] ، مانع نمی گردد ، و هیچ خشمی او را از مهربانی باز نمی دارد ، و هیچ رحمتی او را از کیفر دادن ، غافل نمی سازد .

5 / 18بی نیازامام علی علیه السلام :هر موجودی ، در پیشگاه او فروتن است ، و هر چیزی به او استوار است . او موجبِ بی نیازیِ هر نیازمند ، و مایه عزّت هر ذلیل است .

امام علی علیه السلام :[موجودات را] نه برای استحکام پادشاهی اش آفرید ، و نه از ترس نابودی و نقصان آن ، و نه برای یاری جستن علیه مخالفی دشمنی پیشه ، یا همتایی زیاده خواه ، و یا شریکی ستیزه جو .

امام علی علیه السلام خطاب به خدای عز و جل : آفریده ها را برای [رفع] تنهایی خویش نیافریدی ، و آنان را برای سودوَرزی خود به کار نگرفتی .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : منزّه است یگانه ای که جز او نیست! منزّه است جاودانی که هرگز پایان نمی یابد! منزّه است قدیمی که آغازی برای او نیست! منزّه است آن بی نیاز از هر چیز ؛ آن که هیچ یک از موجودات ، از او بی نیاز نیست!

.

5 / 19العَظيمالإمام علىّ عليه السلام فى دُعاءٍ عَلَّمَهُ كُمَيلَ بن زِيادٍ : اللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ بِعَظَمَتِکَ الَّتى مَلَأَت كُلَّ شَىءٍ ، وبِسُلطانِکَ الَّذى عَلا كُلَّ شَىءٍ . (1)

عنه عليه السلام :تَواضَعَتِ الأَشياءُ لِعَظَمَتِهِ ، وَانقادَت لِسُلطانِهِ وعِزَّتِهِ . (2)

عنه عليه السلام :صَغُرَ كُلُّ جَبّارٍ فى عَظَمَهِ اللّهِ . (3)

عنه عليه السلام :عَظيمُ العَظَمَهِ لا يوصَفُ بِالعِظَمِ ، كَبيرُ الكِبرياءِ لا يوصَفُ بِالكِبَرِ ، جَليلُ الجَلالَهِ لا يوصَفُ بِالغِلَظِ . (4)

عنه عليه السلام :لا تُقَدِّر عَظَمَهَ اللّهِ سُبحانَهُ عَلى قَدرِ عَقلِکَ ، فَتَكونَ مِنَ الهالِكينَ . (5)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذِى انحَسَرَت الأَوصافُ عَن كُنهِ مَعرِفَتِهِ ، ورَدَعَت عَظَمَتُهُ العُقولَ ، فَلَم تَجِد مَساغا إلى بُلوغِ غايَهِ مَلَكوتِهِ . (6)

.

1- .مصباح المتهجّد : ص 844 ح 910 ، الإقبال : ج 3 ص 332 وفيه «ملأت أركان كلّ شىء» وكلاهما عن كميل بن زياد النخعى ، البلد الأمين : ص 188 .
2- .الكافى : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
3- .مكارم الأخلاق : ج 2 ص 294 ح 2652 ، بحار الأنوار : ج 94 ص 195 ح 3 .
4- .الكافى : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس و كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، الأمالى للصدوق : ص 423 ح 560 ، الاختصاص : ص 236 كلاهما عن الأصبغ بن نباته ، روضه الواعظين : ص 40 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 27 ح 2 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 56 ح 13 كلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 163 ح 5

عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عن أبيه عنه عليهم السلام ، أعلام الدين : ص 103 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 278 ح 16 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 155 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 42 .

5 / 19 بزرگ

5 / 19بزرگامام علی علیه السلام در دعایی که به کمیل بن زیاد آموخت : خداوندا! من به [حقّ]عظمتت که همه موجودات را فرا گرفته ، و به پادشاهی ات که بر هر چیزی برتری یافته ، از تو درخواست می کنم .

امام علی علیه السلام :اشیا ، در پیشگاه عظمت او فروتنی کردند ، و بر پادشاهی و عزّتش گردن نهادند .

امام علی علیه السلام :هر قدرتمندی در برابر عظمت خدا ، کوچک است .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] بزرگْ عظمتی است که به بزرگیِ [محسوس] ، توصیف نمی گردد ؛ بزرگْ کبریایی است که به بزرگیِ [قابل تصوّر]توصیف نمی شود ؛ با شکوهْ جلالتی است که به درشتی ، توصیف نمی گردد .

امام علی علیه السلام :عظمت خدای سبحان را به توان خِرد خود ، اندازه مگیر که از نابود شدگان خواهی بود .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که توصیف ها در دستیابی به حقیقت شناخت او درمانند ، و بزرگی او ، خِردها را بازگردانَد ، و راهی برای رسیدن به نهایت ملکوتش نیابند .

.

عنه عليه السلام :فَلا إلهَ إلّا اللّهُ مِن عَظيمٍ ما أعظَمَهُ ، ومِن جَليلٍ ما أجَلَّهُ ، ومِن عَزيزٍ ما أعَزَّهُ ، وتَعالى عَمّا يَقولُ الظّالِمونَ عُلُوّا كَبيرا . (1)

5 / 20المُريدالإمام علىّ عليه السلام :مُريدٌ لا بِهِمَّهٍ ، صانِعٌ لا بِجارِحَهٍ . (2)

عنه عليه السلام :شاءَ الأَشياءَ لا بِهِمَّهٍ ... مُريدٌ لا بِهَمامَهٍ . (3)

عنه عليه السلام :يَقولُ ولا يَلفِظُ ... ويُريدُ ولا يُضمِرُ . (4)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الوَلِىِّ الحَميدِ ، الحَكيمِ المَجيدِ ، الفَعّالِ لِما يُريدُ ، عَلّامِ الغُيوبِ ، وخالِقِ الخَلقِ ، ومُنزِلِ القَطرِ ، ومُدَبِّرِ أمرِ الدُّنيا وَالآخِرَهِ . (5)

عنه عليه السلام لَمّا سُئِلَ عَن مَشِيَّهِ اللّهِ وإرادَتِهِ : إنَّ للّهِ مَشِيَّتَينِ : مَشِيَّهَ حَتمٍ ، ومَشِيَّهَ عَزمٍ ، وكَذلِكَ إنَّ للّهِ إرادَتَينِ : إرادَهَ عَزمٍ ، وإرادَهَ حَتمٍ لا تُخطِئُ ، وإرادَهُ عَزمٍ تُخطِئُ وتُصيبُ ، ولَهُ مَشِيَّتانِ : مَشِيَّهٌ يَشاءُ ، ومَشِيَّهٌ لا يَشاءُ ، يُنهى وهو ما يَشاءُ ، ويَأمُرُ وهُوَ لا يَشاءُ . (6)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 136 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 44 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 271 ح 15 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 179 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 53 ح 29 .
3- .الكافى : ج 1 ص 138 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 477 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 254 ح 8 .
5- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 427 ح 1263 ، مصباح المتهجّد : ص 380 ح 508 عن زيد بن وهب نحوه .

6- .الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام : ص 410 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 124 ح 73 .

5 / 20 اراده کننده

امام علی علیه السلام :خدایی جز خداوند یگانه نیست . شگفتا از بزرگی که چه قدرْ با عظمت است ، و جلیلی که چه قدر با جلالت است ، و عزیزی که چه قدر عزّت دارد ! او از آنچه ستمکاران می گویند ، بسیار برتر است .

5 / 20اراده کنندهامام علی علیه السلام :اراده کننده است ، امّا نه از روی شوق ، و سازنده است ، امّا نه با اعضا .

امام علی علیه السلام :چیزها را خواست ، نه بر پایه شوق . . . اراده کننده است ، نه از روی دل مشغولی .

امام علی علیه السلام :می گوید ، ولی نه با به کارگیری لفظ . . . و می خواهد ، نه با اندیشیدن .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که ولیّ ستایش شده ، حکیم بزرگوار ، و انجام دهنده هر آنچه بخواهد است . دانای نهان ها ، آفریننده آفریده ها ، فرو فرستاننده قَطره ها[ی باران] ، و سامان دهنده کار دنیا و آخرت است .

امام علی علیه السلام هنگامی که از خواست و اراده خداوند ، پرسش شد :خدای را دو مشیّت است : مشیّتی حتمی و مشیّتی تصمیمی . همچنین خدای را دو اراده است : اراده ای تصمیمی و اراده ای حتمی که تخلّف ناپذیر است و اراده تصمیمی او ، هم تخلّف پذیر و هم تخلّف ناپذیر دارد . و او را دو مشیّت است : مشیّتی که می خواهد ، و مشیّتی که نمی خواهد . نهی می کند ، ولی می خواهد ، یا امر می کند ، ولی نمی خواهد . (1)

.

1- .یعنی گاه امر و نهی خداوند ، برای تحقّق است و گاه برای آزمایش و امثال آن ، که در نوع دوم امکان دارد خداوند از امر و نهی خود دست بردارد و تحقّق پیدا نکند ، نظیر فرمان ذبح حضرت اسماعیل که بعدا به ذبح گوسفندی تغییر یافت .

5 / 21المُقَدِّرالإمام علىّ عليه السلام :مُقَدِّرٌ لا بِحَرَكَهٍ . (1)

عنه عليه السلام :مُقَدِّرٌ لا بِجَولِ فِكرَهٍ . (2)

عنه عليه السلام فى تَمجيدِ اللّهِ وتَعظيمِهِ : المُقَدِّرُ لِجَميعِ الاُمورِ بِلا رَوِيَّهٍ ولا ضَميرٍ . (3)

عنه عليه السلام :قَدَّرَ ما خَلَقَ ، فَأَحكَمَ تَقديرَهُ . (4)

5 / 22المُتَكَلِّمالإمام علىّ عليه السلام :يُخبِرُ لا بِلِسانٍ ولَهَواتٍ (5) ، ويَسمَعُ لا بِخُروقٍ وأدَواتٍ ، يَقولُ ولا يَلفِظُ ، ويَحفَظُ ولا يَتَحَفَّظُ ... يَقولُ لِمَن أرادَ كَونَهُ : «كُن» فَيَكونُ ، لا بِصَوتٍ يُقرَعُ ، ولا بِنِداءٍ يُسمَعُ ، وإنَّما كَلامُهُ سُبحانَهُ فِعلٌ مِنهُ ، أنشَأَهُ ومَثَّلَهُ ، لَم يَكُن مِن قَبلِ ذلِكَ كائِنا ، ولَو كانَ قَديما لَكان إلها ثانِيا . (6)

عنه عليه السلام :كَلَّمَ موسى تَكليما ، بِلا جَوارِحَ وأدَواتٍ ، ولا شَفَهٍ ولا لَهَواتٍ . (7)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 304 ح 34 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، تحف العقول : ص 63 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 310 ح 14 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 213 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 319 ح 45 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 53 ح 13 كلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 77 ص 319 ح 17 .
5- .اللَّهَوات : جمع لَهاه ؛ وهى اللَّحَمات فى سَقف أقصَى الفَمِ (النهايه : ج 4 ص 284 «لها») .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 477 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 254 ح 8 .

7- .التوحيد : ص 79 ح 34 عن أبى المعتمر مسلم بن أوس ، بحار الأنوار : ج 4 ص 295 ح 22 ؛ حليه الأولياء : ج 1 ص 73 ، جواهر المطالب : ج 1 ص 341 كلاهما عن النعمان بن سعد ، كنز العمّال : ج 1 ص 409 ح 1737 .

5 / 21 اندازه گیرنده

5 / 22 سخن گوینده

5 / 21اندازه گیرندهامام علی علیه السلام :اندازه گیرنده است ، امّا نه با حرکت .

امام علی علیه السلام :اندازه گیرنده است ، امّا نه بر پایه جولان اندیشه .

امام علی علیه السلام در تمجید و تعظیم خدا : اندازه گیرِ همه کارهاست ، بدون به کارگیری اندیشه و تفکّر درونی .

امام علی علیه السلام :آنچه را آفرید ، سنجید و سنجشش را استوار ساخت .

5 / 22سخن گویندهامام علی علیه السلام :خبر می دهد ، ولی نه به زبان و گوشت پاره دهان . می شنود ، ولی نه از راه سوراخ گوش ها و یا ابزارها . می گوید ، ولی نه با ادا کردن لفظ . نگاه می دارد ، امّا نه با تحمّل رنجِ حفظ کردن ... . هر چه را بخواهد که [هست] شود ، می گوید : «باش !» و آن چیز ، [هست] می شود ، امّا نه با صدایی که به گوش برسد ، و نه با آوازی که شنیده شود . به راستی که سخن خدای سبحان ، همان کار اوست . ایجاد می کند و شکل می دهد ، در حالی که چیزی قبل از آن نبود ، و اگر آن چیزْ قدیم بود ، لازم بود که خدای دیگری باشد .

امام علی علیه السلام :خداوند با موسی علیه السلام به گونه ای سخن گفت بدون به کارگیری اعضا و ابزارها و بدون استفاده از لب و زبان .

.

عنه علیه السلام :الَّذی کَلَّمَ موسی تَکلیما ، وأراهُ مِن آیاتِهِ عَظیما ، بِلا جَوارِحَ ولا أدَواتٍ ، ولا نُطقٍ ولا لَهَواتٍ . (1)

عنه علیه السلام :ما بَرِحَ للّهِ عَزَّت آلاؤُهُ فِی البُرهَهِ بَعدَ البُرهَهِ ، وفی أزمانِ الفَتَراتِ ، عِبادٌ ناجاهُم فی فِکرِهِم ، وکَلَّمَهُم فی ذاتِ عُقولِهِم . (2)

5 / 23الخالِقالإمام علیّ علیه السلام :الخالِق لا بِمَعنی حَرَکَهٍ ونَصَبٍ . (3)

عنه علیه السلام :الخالِق مِن غَیرِ مَنصَبَهٍ ، خَلَقَ الخَلائِقَ بِقُدرَتِهِ . (4)

عنه علیه السلام :خَلَقَ الخَلقَ مِن غَیرِ رَوِیَّهٍ ؛ إذ کانَتِ الرَّوِیّاتُ لا تَلیقُ إلّا بِذَوِی الضَّمائِر ، ولَیسَ بِذی ضَمیرٍ فی نَفسِهِ . (5)

عنه علیه السلام :لا یَؤودُهُ (6) خَلقُ مَا ابتَدَأَ . (7)

عنه علیه السلام :صانِعٌ لا بِجارِحَهٍ . (8)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 182 عن نوف البکالی ، بحار الأنوار : ج 13 ص 50 ح 21 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 222 ، بحار الأنوار : ج 69 ص 325 ح 39 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 152 ، الکافی : ج 1 ص 140 ح 5 عن إسماعیل بن قتیبه عن الإمام الصادق عنه علیهماالسلامولیس فیه «ونَصَبٍ» .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 183 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 108 والخطبه 90 و 91 نحوه .
6- .آدَهُ الأمر یؤوده : بلغ منه المجهود والمشقّه (لسان العرب : ج 3 ص 74 «أود») .
7- .الکافی : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبی عبد اللّه ومحمّد بن یحیی جمیعا رفعاه إلی الإمام الصادق علیه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 65 ، التوحید : ص 43 ح 3 عن الحصین بن عبد الرحمن عن أبیه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 179 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 53 ح 29 .

5 / 23 آفریننده

امام علی علیه السلام :هموست که با موسی علیه السلام به گونه ای سخن گفت ، و نشانه های بزرگ خود را نشانش داد ، بی آن که اعضا یا ابزارهایی را و لَبی یا زبانی را به کار گیرد .

امام علی علیه السلام :همواره خداوند را که بخشش های او فراوان است در بُرهه ای پس از بُرهه دیگر از زمان ، و در دوره های فَترت ، بندگانی است که با آنان ، در اندیشه شان راز می گوید و از درون خِردهایشان با آنها سخن می گوید .

5 / 23آفرینندهامام علی علیه السلام :آفریننده است ، نه به مفهوم حرکت و تلاش داشتن .

امام علی علیه السلام :آفریننده بدون تلاش ورزی است که آفریده ها را به قدرت خود آفرید .

امام علی علیه السلام :آفریده ها را بدون اندیشه گری آفرید ؛ چرا که اندیشه گری ، جز بر آنان که ذهن دارند ، نمی سِزَد ، و او را ذهنی نیست .

امام علی علیه السلام :آفرینش آنچه آفرید ، بر او دشوار نیامد .

امام علی علیه السلام :سازنده ای بدون به کارگیری اعضاست .

.

عنه عليه السلام :الَّذِى ابتَدَعَ الخَلقَ عَلى غَيرِ مِثالٍ اِمتَثَلَهُ ، ولا مِقدارٍ اِحتَذى عَلَيهِ مِن خالقٍ مَعبودٍ كانَ قَبلَهُ . (1)

عنه عليه السلام :اِبتَدَعَ ما خَلَقَ بِلا مِثالٍ سَبَقَ . (2)

عنه عليه السلام :لَم يَذرَأ الخَلقَ بِاحتِيالٍ . (3)

عنه عليه السلام :ما خَلَقَ اللّهُ سُبحانَهُ أمرا عَبَثا فَيَلهُوَ . (4)

عنه عليه السلام :خَلَقَ الخَلقَ عَلى غَيرِ تَمثيلٍ ، ولا مَشورَةِ مُشيرٍ ، ولا مَعونَةِ مُعينٍ ؛ فَتَمَّ خَلقُهُ بِأمرِهِ ، وأذعَنَ لِطاعَتِهِ ، فَأجابَ ولَم يُدافِع ، وَانقادَ ولَم يُنازِع . (5)

عنه عليه السلام :ولَو شاءَ أن يَخلُقَها فى أقَلِّ مِن لَمحِ البَصَرِ لَخَلَقَ ، ولكِنَّهُ جَعَلَ الأَناةَ وَالمُداراةَ مِثالاً لِأُمَنائِهِ ، وإيجابا لِلحُجَّةِ عَلى خَلقِهِ . (6)

عنه عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَىْ ءٍ إِذَآ أَرَدْنَهُ أَن نَّقُولَ لَهُو كُن فَيَكُونُ» (7) : فَهذِهِ القُدرَةُ التّامَّةُ الَّتى لا يَحتاجُ صاحِبُها إلى مُباشَرَةِ الأشياءِ ، بَل يَختَرِعُها كَما يَشاءُ سُبحانَهُ ولا يَحتاجُ إلَى التَّرَوّى فيخَلقِ الشَّىءِ ، بَل إذا أرادَهُ صارَ عَلى ما يُريدُهُ مِن تَمامِ الحِكمَةِ ، وَاستَقامَ التَّدبيرُ لَهُ بِكَلِمَةٍ واحِدَةٍ ، وقُدرَةٍ قاهِرَةٍ بانَ بِها مِن خَلقِهِ . (8)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 50 ح 13 وليس فيه «خالق» وكلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 275 ح 16 .
2- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 43 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 270 ح 15 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 195 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 315 ح 15 .
4- .غرر الحكم : ح 9606 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 477 ح 8764 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 5 ح 55 ؛ دستور معالم الحكم : ص 44 وفيه

«امرؤ» بدل «أمرا» .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 155 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 317 ح 42 و ج 64 ص 323 ح 2 .
6- .الاحتجاج : ج 1 ص 601 ح 137 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 6 .
7- .النحل : 40 .
8- .بحار الأنوار : ج 93 ص 42 نقلاً عن رساله النعمانى .

امام علی علیه السلام :هموست که آفریده ها را آفرید ، بدون نمونه ای که از روی آن نمونه سازی کند ، و بدون داشتن اندازه ای که از خالقِ معبودی پیش از او مانده باشد تا آن را دستور کار قرار دهد .

امام علی علیه السلام :آنچه را که آفرید ، بدون نمونه پیشین ایجاد کرد .

امام علی علیه السلام :آفریدگان را از روی چاره جویی نیافرید .

امام علی علیه السلام :خداوند سبحان ، هیچ چیزی را بیهوده نیافرید تا بیهوده گری کند .

امام علی علیه السلام :آفریدگان را بدون نمونه ، بدون رایزنی با کسی ، و بدون کمک گرفتن از کمکْ کاری آفرید . آفرینشِ آفریده ، به فرمان او تکمیل شد . پس به پیروی اش اذعان کرد ، پذیرفت و رد نکرد ، و فرمانبر شد و سرِ ستیز بر نداشت .

امام علی علیه السلام :اگر می خواست آن [آسمان و زمین]را در کم تر از بر هم زدن پلک چشمی بیافریند ، می آفرید ؛ امّا او آرامش و مدارا[ی خود]را نمونه ای برای امینان خود قرار داد ، و پاسخی برای [اقامه]حجّت بر خلقش .

امام علی علیه السلام درباره سخن خدای متعال : «ما وقتی چیزی را اراده کنیم ، همین قدر که به آن بگوییم : باش! ، بی درنگ ، موجود می شود» : این ، همان قدرت کامل است که دارنده آن ، نیازمند مباشرت با اشیا نیست ؛ بلکه آنها را طبق آنچه می خواهد ، به وجود می آورد . در آفریدن چیزی ، به اندیشه ورزی نیازمند نیست ؛ بلکه هر گاه اراده آفریدنِ چیزی کند ، آن چیز ، طبق آنچه او اراده کرده ، در کمال حکمت به وجود می آید و سامان آن ، با یک کلمه ، قوام پیدا می کند و به قدرت قاهرش ، از آفریده هایش تمایز می یابد .

.

عنه عليه السلام :فَإِذا قالَ المُؤَذِّنُ «اللّهُ أكبَرُ» فَإِنَّهُ يَقولُ : اللّهُ الَّذى لَهُ الخَلقُ وَالأَمرُ وبِمَشِيَّتِهِ كانَ الخَلقُ ، ومِنهُ كانَ كُلُّ شَىءٍ لِلخَلقِ . (1)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى لا يَموتُ ولا تَنقَضى عَجائِبُهُ ؛ لِأَ نَّهُ كُلَّ يَومٍ فى شَأنٍ مِن إحداثِ بَديعٍ لَم يَكُن . (2)

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الواحِدِ الأَحَدِ الصَّمَدِ المُتَفَرِّدِ ، الَّذى لا مِن شَىءٍ كانَ ، ولا مِن شَىءٍ خَلَقَ ما كانَ ... اِبتَدَعَ ما خَلَقَ بِلا مِثالٍ سَبَقَ ولا تَعَبٍ ولا نَصَبٍ ، وكُلُّ صانِعِ شَىءٍ فَمِن شَىءٍ صَنَعَ ، وَاللّهُ لا مِن شَىءٍ صَنَعَ ما خَلَقَ . (3)

عنه عليه السلام :لَم يَخلُقِ الأَشياءَ مِن اُصولٍ أزَلِيَّهٍ ، ولا مِن أوائِلَ أبَدِيَّهٍ ، بَل خَلَقَ ما خَلَقَ ، فَأَقامَ حَدَّهُ ، وصَوَّرَ ما صَوَّرَ فَأَحسَنَ صورَتَهُ . (4)

عنه عليه السلام :ولَوِ اجتَمَعَ جَميعُ حَيَوانِها ؛ مِن طَيرِها وبَهائِمِها ، وما كانَ مِن مُراحِها وسائِمِها ، وأصنافِ أسناخِها وأجناسِها ، ومُتَبَلِّدَهِ (5) اُمَمِها وأكياسِها ، عَلى إحداثِ بَعوضَهٍ ما قَدَرَت على إحداثِها ، ولا عَرَفَت كَيفَ السَّبيلُ إلى إيجادِها ، ولَتَحَيَّرَت عُقولُها فى عِلمِ ذلِکَ وتاهَت ، وعَجَزَت قُواها وتَناهَت ، ورَجَعَت خاسِئَهً حَسيرَهً ، عارِفَهً بِأَنَّها مَقهورَهٌ ، مُقِرَّهً بِالعَجزِ عن إنشائِها ، مُذعِنَهً بِالضَّعفِ عَن إفنائِها ! (6)

.

1- .التوحيد : ص 238 ح 1 ، معانى الأخبار : ص 38 ح 1 كلاهما عن أبى يزيد بن الحسن عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 84 ص 131 ح 24 .
2- .الكافى : ج 1 ص 141 ص 7 ، التوحيد : ص 31 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 57 ص 167 ح 107 .
3- .الكافى : ج 1 ص 134 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 41 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 164 ح 103 .

4- .نهج البلاغه : الخطبه 163 ، التوحيد : ص 79 ح 34 عن أبى المعتمر مسلم بن أوس نحوه ، بحار الأنوار : ج 4 ص 295 ح 22 ؛ حليه الأولياء : ج 1 ص 73 عن النعمان بن سعد نحوه ، كنز العمّال : ج 1 ص 409 ح 1737 .

5- .من البَلادَه : ضدّ النفاذ والذكاء (لسان العرب : ج 3 ص 96 «بلد») .

6- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 478 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 6 ص 330 ح 16 .

امام علی علیه السلام :هر گاه مؤذّن بگوید : «اللّه اکبر» ، بدان معناست که می گوید : خدا ، کسی است که آفرینش و امر ، از آنِ اوست و آفرینش ، به اراده اوست ، و آنچه آفریده ها دارند ، از اوست .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که نمی میرد و شگفتی های او پایان نمی پذیرد ؛ چرا که او هر روز ، در حال ایجاد چیز تازه ای است که نبود .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که یگانه ، یکتا ، بی نیاز و بی همتاست ؛ آن که نه از چیزی به وجود آمده ، و نه آنچه را که هست ، از چیزی آفریده است ... . آنچه را آفریده ، بدون نمونه قبلی ، بدون رنج ، و بدون تلاش ، ایجاد کرده است . هر سازنده ای ، از روی چیزی می سازد ، در حالی که خداوند ، آنچه را ساخته ، از روی چیزی نساخته است .

امام علی علیه السلام :چیزها را از موادّی ازلی و از نمونه هایی ابدی نیافرید ؛ بلکه آفرید آنچه را که آفرید ، و اندازه اش را معیّن کرد و آنچه را که صورت داد ، صورتگری کرد و آن را نیکْ صورت آفرید .

امام علی علیه السلام :اگر همه حیوانات جهان ، از پرندگان و چارپایان ، چه آنهایی که در آغُلْ بسته اند ، و چه آنهایی که در صحرا می چرند ، با همه گونه ها و سنخ ها و جنس ها ، نادانان و زیرکان ، بر آفرینش پشه ای گِرد آیند ، بر آفرینش آن ، توان نخواهند یافت ، و راه دستیابی به آفرینش آن را هم نخواهند دانست ، و خِردها در فهم آن ، سرگردان و آواره خواهند شد ، و نیروها ، ناتوان به آخر خواهند رسید و رانده و مانده ، برخواهند گشت ، آگاه به این که ناتوان اند ، و معترف به درماندگی از آفریدن آن ، و مطمئن از ناتوانی برای از بین بردن آن .

.

5 / 24المالِكالإمام علىّ عليه السلام :كُلُّ مالِكٍ غَيرَهُ مَملوكٌ . (1)

عنه عليه السلام عِندَما سُئِلَ عَن مَعنى قَولِهِم : لا حَولَ ولا قُوَّةَ إلّا بِاللّهِ : إنّا لا نَملِكُ مَعَ اللّهِ شَيئا ، ولا نَملِكُ إلّا ما مَلَّكَنا ، فَمَتى مَلَّكَنا ما هُوَ أملَكُ بِهِ مِنّا ، كَلَّفَنا ومَتى أخَذَهُ مِنّا وَضَعَ تَكليفَهُ عَنّا . (2)

5 / 25العادِلالإمام علىّ عليه السلام :أشهَدُ أنَّهُ عَدلٌ عَدَلَ ، وحَكَمٌ فَصَلَ. (3)

عنه عليه السلام :الَّذى عَظُمَ حِلمُهُ فَعَفا ، وعَدَلَ فى كُلِّ ما قَضى . (4)

عنه عليه السلام :الَّذى صَدَقَ فى ميعادِهِ ، وَارتَفَعَ عَن ظُلمِ عِبادِهِ ، وقامَ بِالقِسطِ فى خَلقِهِ ، وعَدَلَ عَلَيهِم فى حُكمِهِ . (5)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، غرر الحكم : ح 6885 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 375 ح 6316 وفيهما «غير اللّه » ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
2- .نهج البلاغه : الحكمه 404 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 209 ح 49 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 214 ، بحار الأنوار : ج 69 ص 311 ح 32 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 191 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 480 ح 117 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 261 ح 9 .

5 / 24 مالک

5 / 25 دادگر

5 / 24مالکامام علی علیه السلام :هر مالکی غیر از او ، خود ، مملوک است .

امام علی علیه السلام به هنگامی که از معنای سخن آنان که می گویند : «لا حول و لا قوّه إلّا باللّه » پرسیده شد : یعنی ما در کنار خدا ، مالک چیزی نیستیم و جز آنچه او به مالکیت ما در آورده ، صاحب چیزی نیستیم . هر زمان که آنچه را از ما بِدان مالک تر است ، به مِلک ما درآورد ، ما را مکلّف ساخته است ، و هر زمان که آن را از ما بگیرد ، تکلیف خود را از دوش ما برداشته است .

5 / 25دادگرامام علی علیه السلام :گواهی می دهم که او دادگری است که داد ورزیده است ؛ و داوری است که فیصله و پایان می دهد .

امام علی علیه السلام :آن که بردباری اش بسیار است ، و بخشیده ، و در آنچه داوری کرده ، داد ورزیده است .

امام علی علیه السلام :هموست که در وعده هایش راستگوست و از ستم کردن بر بندگانش منزّه است ، و در بین بندگانش دادگری نموده ، و در داوری اش بر آنان ، عدالت ورزیده است .

.

عنه علیه السلام وسُئِلَ عَنِ العَدلِ : العَدلُ أَلّا تَتَّهِمَهُ . (1)

عنه علیه السلام :ما کانَ قَومٌ قَطُّ فی غَضِّ نِعمَهٍ مِن عَیشٍ فَزالَ عَنهُم إلّا بِذُنوبٍ اِجتَرَحوها ؛ لِأَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبیدِ . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الحکمه 470 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 124 ، إعلام الوری : ج 1 ص 545 ، روضه الواعظین : ص 48 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 52 ح 86 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 178 وراجع الخصال : ص 624 ح 10 وتحف العقول : ص 114 .

امام علی علیه السلام وقتی از عدل پرسیده شد : عدل ، آن است که خدا را متّهم نسازی . (1)

امام علی علیه السلام :هیچ قومی نبوده اند که در زندگی ، در فراوانی نعمت باشند و آن زندگی از آنها گرفته شده باشد ، مگر به خاطر گناهانی که انجام داده اند ؛ چرا که خداوند ، هرگز بر بندگان ، ستمکار نیست .

.

1- .متّهم ساختن خدا ، آن است که در فرمان ها و یا آفرینشش به وجود نادرستی و یا ستم ، اعتقاد داشته باشی .

الباب السادس : الصفات السلبيّه6 / 1الحَدّالإمام علىّ عليه السلام :لا يُشمَل بِحَدٍّ ولا يُحسَب بِعَدٍّ ، وإنَّما تَحُدُّ الأَدَواتُ أنفُسَها ، وتُشيرُ الآلاتُ إلى نَظائِرِها ... ولا يُقالُ لَهُ حَدٌّ ولا نِهايَهٌ ، ولَا انقِطاعٌ ولا غايَهٌ ، ولا أنَّ الأَشياءَ تَحويهِ فَتُقِلُّهُ أو تُهوِيَهُ . (1)

عنه عليه السلام :حَدَّ الأَشياءَ عِندَ خَلقِهِ لَها إبانَهً لَهُ مِن شَبَهِها . لا تُقَدِّرُهُ الأَوهامُ بِالحُدودِ وَالحَرَكاتِ ، ولا بِالجَوارِحِ وَالأَدَواتِ . (2)

عنه عليه السلام :لَيسَ لَهُ حَدٌّ يَنتَهى إلى حَدِّهِ . (3)

عنه عليه السلام :لا يُدرَكُ بِوَهمٍ، ولا يُقَدَّرُ بِفَهمٍ... ولا يُحَدُّ بِأَينٍ. (4)

عنه عليه السلام :فَتَبارَكَ اللّهُ الَّذى لا يَبلُغُهُ بُعدُ الهِمَمِ ، ولا يَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ وتَعالَى الَّذى لَيسَ لَهُ وَقتٌ مَعدودٌ ، ولا أجَلٌ مَمدودٌ ، ولا نَعتٌ مَحدودٌ . (5)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 476 و 477 ح 116 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 306 ح 35 .
3- .الكافى : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 182 عن نوف البكالى ، بحار الأنوار : ج 4 ص 314 ح 40 .
5- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعاً رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن عبد الرحمن عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ؛ المعيار والموازنه : ص 255 .

باب ششم : صفات سلبی

6 / 1 اندازه

باب ششم : صفات سلبی6 / 1اندازهامام علی علیه السلام :[خداوند ،] به حد نیاید ، و در شمار نگنجد ، که ابزارها خود را محدود می کنند ، و ابزارها به نمونه هایشان اشاره می کنند . . . و گفته نمی شود که او حد و پایانی دارد ، چنان که درباره او از بُریدگی و نهایتی سخن نمی رود ، و چیزی او را در بر نمی گیرد تا بالایش بَرد یا فرودش آورَد .

امام علی علیه السلام :به هنگام آفریدن چیزها ، آنها را اندازه داد تا تفاوت او از آفریده ها ، روشن گردد . گمان ها نمی توانند او را با حدود و حرکت ها و اعضا و ابزارها اندازه گیرند .

امام علی علیه السلام :او را اندازه ای نیست تا بدان منتهی شود .

امام علی علیه السلام :به گمان ، درک نمی شود ، و به فهم ، اندازه گیری نمی گردد ... و به کجایی ، حد نمی پذیرد .

امام علی علیه السلام :خجسته است خدایی که ژرف نگری اندیشه ها ، او را درک نمی کند ، و ژرفکاوی تیزهوشی ها به او نمی رسد ! برتر است آن که او را نه زمانی شمارش شده هست ، و نه مدّت عمری معیّن ، و نه صفتی مشخّص .

.

عنه عليه السلام :الَّذى لا يُدرِكُهُ بُعدُ الهِمَمِ ، ولا يَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ ، الَّذى لَيسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحدودٌ ، ولا نَعتٌ مَوجودٌ ، ولا وَقتٌ مَعدودٌ ، ولا أجَلٌ مَمدودٌ . (1)

عنه عليه السلام :وحَدَّ الأَشياءَ كُلَّها عِندَ خَلقِهِ ، إبانَةً لَها مِن شَبَهِهِ ، وإبانَةً لَهُ مِن شَبَهِها . (2)

6 / 2المِثلالإمام علىّ عليه السلام :الَّذى نَأى مِنَ الخَلقِ فَلا شَىءَ كَمِثلِهِ. (3)

عنه عليه السلام :لا لَهُ مِثلٌ فَيُعرَفَ بِمِثلِهِ . (4)

عنه عليه السلام :مَن وَحَّدَ اللّهَ سُبحانَهُ لَم يُشَبِّهْهُ بِالخَلقِ . (5)

عنه عليه السلام :فَلا إلَيهِ حَدٌّ مَنسوبٌ ، ولا لَهُ مَثَلٌ مَضروبٌ ، ولا شَىءٌ عَنهُ مَحجوبٌ ، تَعالى عَن ضَربِ الأَمثالِ وَالصِّفاتِ المَخلوقَهِ عُلُوّا كَبيرا . (6)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 300 ح 7 نقلاً عن عيون الحكم والمواعظ و ج 4 ص 247 ح 5 وراجع المناقب للخوارزمى : ص 300 ح 296 .
2- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام وزاد فيه «إيّاها» بعد «خلقه» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .
3- .الكافى : ج 1 ص 141 ح 7 ، التوحيد : ص 32 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور وفيه «بان» بدل «نأى» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
4- .الكافى : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
5- .غرر الحكم : ح 8648 .
6- .التوحيد : ص 71 ح 26 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 22 ح 15 كلاهما عن الهيثم بن عبد اللّه الرمّانى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم

السلام .

6 / 2 مانند

امام علی علیه السلام :[او] آن است که ژرف نگری اندیشه ها ، او را درک نمی کند ، و ژرفکاوی تیزهوشی ها به او نمی رسد ؛ آن که نه برای صفاتش اندازه ای مشخّص است ، و نه توصیفی موجود ، نه زمانی معیّن ، و نه پایانی مشخّص .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] همه چیزها را به هنگام آفرینش آنها اندازه داد تا چیزها با او همسان نباشند ، و او از همگونی با چیزها فاصله یابد .

6 / 2مانندامام علی علیه السلام :[خداوند ،] آن است که از آفریده ها دور است ، و هیچ چیزی چون او نیست .

امام علی علیه السلام :نمونه ای ندارد تا با نمونه اش شناخته شود .

امام علی علیه السلام :هر کس به یکتایی خدا معتقد باشد ، او را با آفریدگان ، همگون ندانسته است .

امام علی علیه السلام :نه اندازه ای به او نسبت داده شده ، و نه مَثَلی برای او زده شده ، و نه چیزی از او پوشیده مانده است . از شبیه بودن به نمونه ها و ویژگی های آفریدگانش برتریِ بسیار والایی دارد .

.

عنه عليه السلام :اِتَّقُوا اللّهَ أن تُمَثِّلوا بِالرَّبِّ الَّذى لا مِثلَ لَهُ ، أو تُشَبِّهوهُ بِشَىءٍ مِن خَلقِهِ ، أو تُلقوا عَلَيهِ الأوهامَ ، أو تُعمِلوا فيهِ الفِكرَ ، أو تَضرِبوا لَهُ الأمثالَ ، أو تَنعَتوهُ بِنُعوتِ المَخلوقينَ ؛ فَإِنَّ لِمَن فَعَلَ ذلِکَ نارا . (1)

عنه عليه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : وأشهَدُ أنَّ مَن ساواکَ بِشَىءٍ مِن خَلقِکَ فَقَد عَدَلَ بِکَ ، وَالعادِلُ بِکَ کافِرٌ بِما تَنَزَّلَت بِهِ مُحکَماتُ آياتِکَ ، ونَطَقَت عَنهُ شَواهِدُ حُجَجِ بَيِّناتِکَ . (2)

عنه عليه السلام أيضا : فَأَشهَدُ أنَّ مَن شَبَّهَکَ بِتَبايُنِ أعضاءِ خَلقِکَ وتَلاحُمِ حِقاقِ مَفاصِلِهِم المُحتَجِبَهِ لِتَدبيرِ حِکمَتِکَ لَم يَعقِد غَيبَ ضَميرِهِ عَلى مَعرِفَتِکَ ، ولَم يُباشِر قَلبَهُ اليَقينُ بِأَنَّهُ لا نِدَّ لَکَ ، وکَأَنَّهُ لَم يَسمَع تَبَرُّؤَ التّابِعينَ مِنَ المَتبوعينَ إذيَقولونَ : «تَاللَّهِ إِن کُنَّا لَفِى ضَلَلٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيکُم بِرَبِّ الْعَلَمِينَ» (3) . (4)

6 / 3التَّغييرالإمام علىّ عليه السلام :الواحِدُ الأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذى لا يُغَيِّرُهُ صُروفُ الأزمانِ . (5)

عنه عليه السلام :لايَشغَلُهُ شَأنٌ ، ولا يُغَيِّرُهُ زَمانٌ ، ولا يَحويهِ مَکانٌ. (6)

.

1- .روضه الواعظين : ص 46 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 298 ح 25 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحيد : ص 54 ح 13 نحوه وكلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 277 ح 16 .
3- .الشعراء : 97 و 98 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 77 ص 318 ح 17 .
5- .الكافى : ج 1 ص 135 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 42 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ؛ المعيار والموازنه : ص 256 وفيه «صدوف سوالف الأزمان» .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 178 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 307 ح 12 .

6 / 3 دگرگونی

امام علی علیه السلام :از خدا پروا کنید که برای پروردگاری که مانندی ندارد ، نمونه بتراشید ، یا این که او را به چیزی از مخلوقاتش شبیه کنید ، یا پندارهای خود را بر او حمل کنید ، یا فکرتان را در ذات او به کار گیرید ، یا برای او مَثَل بزنید ، یا به صفات آفریدگان ، توصیفش کنید . به راستی که سزای شخصی که چنین کند ، آتش است .

امام علی علیه السلام خطاب به خداوند عز و جل : گواهی می دهم که هر که تو را با چیزی از آفریده هایت برابر کرد ، [آن چیز را] هم تراز تو قرار داده است ، و هر که چیزی را هم تراز تو قرار دهد ، به آنچه آیه های محکم تو بدان نازل شده و گواه های روشن تو ، بدان زبان گشوده ، کافر است .

امام علی علیه السلام خطاب به خداوند عز و جل : گواهی می دهم که هر کس تو را به عضوهای جدا از همِ آفریده هایت ، و مَفصل های به هم پیوسته آنان که بر پایه تدبیر حکمت تو چنین شده ، همانند کرده باشد ، درون جانش را به شناخت و معرفت تو گره نزده است ، و قلبش به این که همانندی برای تو نیست ، یقین پیدا نکرده است ، گویی بیزاری جوییِ پیروان را از پیروی شوندگانِ خود که می گفتند : «سوگند به خدا که ما در گم راهیِ آشکاری بودیم ، آن گاه که شما را با پروردگار جهانیان ، برابر می کردیم» ، نشنیده است .

6 / 3دگرگونیامام علی علیه السلام :[خداوند ،] یکتای یگانه صمد است ؛ آن که گردش زمان ، او را دگرگون نمی کند .

امام علی علیه السلام :کاری او را به خود مشغول نمی دارد ، زمانی او را دگرگون نمی کند ، و جایی او را فرا نمی گیرد .

.

عنه عليه السلام :لا يَتَغَيَّرُ بِحالٍ ، ولا يَتَبَدَّلُ فِى الأَحوالِ ، ولا تُبليهِ اللَّيالى وَالأَيَّامُ ، ولا يُغَيِّرُهُ الضِّياءُ وَالظَّلامُ . (1)

6 / 4الحَرَكَةُ وَالسُّكونُالإمام علىّ عليه السلام :لا يَجرى عَلَيهِ السُّكونُ وَالحَرَكَةُ ، وكَيفَ يَجرى عَلَيهِ ما هُوَ أجراهُ ، ويَعودُ فيهِ ما هُوَ أبداهُ ، ويَحدُثُ فيهِ ما هُوَ أحدَثَهُ ؟ إذا لَتَفاوَتَت ذاتُهُ ، ولَتَجَزَّأَ كُنهُهُ ، ولَامتَنَعَ مِنَ الأَزَلِ مَعناهُ ، ولَكانَ لَهُ وَراءٌ إذ وُجِدَ لَهُ أمامٌ ، ولَالتَمَسَ التَّمامَ إذ لَزِمَهُ النُّقصانُ ! وإذا لَقامَت آيَةُ المَصنوعِ فيهِ ، ولَتَحَوَّلَ دَليلاً بَعدَ أن كانَ مَدلولاً عَلَيهِ ، وخَرَجَ بِسُلطانِ الِامتِناعِ من أن يُؤَثِّرَ فيهِ ما يُؤَثَّرَ فى غَيرِهِ ؟ ! (2)

عنه عليه السلام :إنَّ رَبّى لا يوصَفُ بِالبُعدِ ، ولا بِالحَرَكَهِ ولا بِالسُّكونِ ، ولا بِالقِيامِ قِيامِ انتِصابٍ ، ولا بِجيئَهٍ ولا بِذَهابٍ . (3)

عنه عليه السلام :المُشاهِد لِجَميعِ الأَماكِنِ بِلَا انتِقالٍ إلَيها . (4)

6 / 5الوالِدُ وَالوَلَدُالإمام علىّ عليه السلام :لَم يَلِد فَيَكونَ مَولودا ، ولَم يُولَد فَيَصيرَ مَحدودا ، جَلَّ عَنِ اتِّخاذِ الأَبناءِ ، وطَهُرَ عَن مُلامَسَهِ النِّساءِ . (5)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 477 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 254 ح 8 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 476 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 30 ح 6 .
3- .التوحيد : ص 305 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 423 ح 560 ، الاختصاص : ص 236 كلّها عن الأصبغ بن نباته ، روضه الواعظين : ص 40 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 27 ح 2 .
4- .الكافى : ج 1 ص 142 ح 7 ، التوحيد : ص 33 ح 1 كلاهما عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 266 ح 14 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 476 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 254 ح 8 .

6 / 4 حرکت و سکون

6 / 5 پدر و فرزند

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] به حالتی دگرگون نمی شود ، و در شرایط ، تبدیل نمی گردد ، و شب ها و روزها او را فرسوده نمی سازند ، و نور و تاریکی ، او را تغییر نمی دهند .

6 / 4حرکت و سکونامام علی علیه السلام :سکون و حرکت ، بر او جاری نمی شود ، و چه سانْ چیزی که او خود ، آن را جاری ساخته ، بر او جاری شود ، و آنچه که خود ایجاد کرده ، به او برگردد ، و آنچه که خودْ آن را پدید آورده ، در او پدیدار شود؟ اگر چنین بود ، ذات او گوناگون می گشت ، و کُنْهش پراکندگی می پذیرفت ، و دیگر ، حقیقت او از ازلی بودن امتناع می ورزید ، و به یقین ، برای او پشتِ سری می بود ، آن گاه که برای او پیش رویی یافت می شد ، و باید در پیِ کمال می رفت ، آن هنگام که با نقصانْ همراه می شد . نیز در این هنگام ، نشانه های ساخته بودن ، در او هویدا می شدند ، و پس از آن که بر او دلالت می شد ، خود ، دلیل و نشانه قرار می گرفت ! او به قدرت امتناع (عدم امکان) ، از این که چیزی که در غیر او تأثیر می گذارد ، در او اثر بگذارد ، بیرون است .

امام علی علیه السلام :پروردگار من ، نه با دوری توصیف می شود ، و نه با حرکت و سکون ، و نه به برپا بودن ، به گونه برپا دارندگی ، و نه به آمد و شد .

امام علی علیه السلام :[خداوند ،] نظاره گر همه جاها بدون رفتن به آن جاهاست .

6 / 5پدر و فرزندامام علی علیه السلام :نزایید تا زاییده شده باشد ، و زاده نشد تا محدود گردد . از داشتن فرزندان به دور است ، و از ارتباط داشتن با زنان ، پاک است .

.

عنه علیه السلام :لَم یولَد سُبحانَهُ فَیَکونَ فِی العِزِّ مُشارَکا ، ولَم یَلِد فَیَکونَ مَوروثا هالِکا . (1)

عنه علیه السلام :عَلا عَنِ اتِّخاذِ الأَبناءِ ، وتَطَهَّرَ وتَقَدَّسَ عَن مُلامَسَهِ النِّساءِ وعَزَّ وجَلَّ عَن مُجاوَرَهِ الشُّرَکاءِ . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 182 عن نوف البکالی ، التوحید : ص 31 ح 1 عن الحارث الأعور ، بحار الأنوار : ج 4 ص 314 ح 40 . وجاء فی الکافی (ج 1 ص 141 ح 7) : «الذی لم یلد فیکون فی العزّ مشارکا ، ولم یولد فیکون موروثا هالکا» ، کما جاء نظیرها فی روضه الواعظین : ص 24 . ولمّا کان الراوی لهاتین الروایتین هو الحارث الأعور مع تضادّ معانیهما فالصحیح هو إحدی الروایتین . ومع ملاحظه معناهما ، وأنّ الوارد فی نهج البلاغه والتوحید یوافق مضمونا لما ورد فی الأحادیث الثلاثه التالیه ؛ والتی هی عن الإمام علیّ علیه السلام والإمام الصادق علیه السلام مع ورودها فی مصادر مختلفه ، یظهر أنّ هذا الحدیث هو المنقول صحیحا ، وإن کان النقل الآخر الوارد فی الکافی قابلاً للتوجیه (راجع مرآه العقول : ج 2 ص 104 وص 105) .
2- .الکافی : ج 1 ص 136 ح 1 عن محمّد بن أبی عبد اللّه ومحمّد بن یحیی جمیعا رفعاه إلی الإمام الصادق علیه السلام ، التوحید : ص 43 ح 3 عن الحصین بن عبد الرحمن عن أبیه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه علیهم السلام .

امام علی علیه السلام :خدای عز و جل ، زاده نشد تا در عزّتْ شریکی داشته باشد ، و نزایید تا ارث بگذارد و نابود شود . (1)

امام علی علیه السلام :از این که دارای فرزندان باشد ، برتر است ، و از تماس داشتن با زنان ، پاک و بر کنار است ، و گرامی تر و والاتر است از این که در کنار شریکانْ قرار گیرد .

.

1- .در الکافی (ج 1 ص 141) آمده : «آن که نزایید تا در عزّتْ همکار داشته باشد ، و زاده نشد تا ارث بگذارد و نابود شود» . نظیر آن در روضه الواعظین (ص 24) آمده است و از آن جایی که راوی هر دو روایت در عین متضاد بودن معنای آن دو حارث اعور است ، روایت درستْ یکی از آن دو است و از آن جا که نقل در نهج البلاغه و التوحید صدوق، از نظر مضمون ، موافق مضمون سه حدیث بعدی است که از امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است و به علاوه ، در منابع دیگر هم آمده است ، روشن می شود که این حدیثْ همان نقل درست است ، گرچه نقل دیگر (آن که در الکافی آمده) ، نیز قابل توجیه است (ر .ک : مرآه العقول : ج 2 ص 104105) .

الباب السابع : جوامع الأسماء والصفاتالإمام علىّ عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى لا يَبلُغُ مِدحَتَهُ القائِلونَ ، ولا يُحصى نَعماءَهُ العادّونَ ، ولا يُؤَدّى حَقَّهُ المُجتَهِدونَ ، الَّذى لا يُدرِكُهُ بُعدُ الهِمَمِ ، ولا يَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ ، الَّذى لَيسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحدودٌ ، ولا نَعتٌ مَوجودٌ ، ولا وَقتٌ مَعدودٌ ، ولا أجَلٌ مَمدودٌ . فَطَرَ الخلائِقَ بِقُدرَتِهِ ، ونَشَرَ الرِّياحَ بِرَحمَتِهِ ، ووَتَّدَ بِالصُّخورِ مَيَدانَ أرضِهِ . أوَّلُ الدّينِ مَعرِفَتُهُ ، وكَمالُ مَعرِفَتِهِ التَّصديقُ بِهِ ، وكَمالُ التَّصديقِ بِهِ تَوحيدُهُ ، وكَمالُ تَوحيدِهِ الإِخلاصُ لَهُ ، وكَمالُ الإِخلاصِ لَهُ نَفىُ الصِّفاتِ عَنهُ ، لِشَهادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أنَّها غَيرُ المَوصوفِ ، وشَهادَةِ كُلِّ مَوصوفٍ أنَّهُ غَيرُ الصِّفَةِ . فَمَن وَصَفَ اللّهَ سُبحانَهُ فَقَد قَرَنَهُ ، ومَن قَرَنَهُ فَقَد ثَنّاهُ ، ومَن ثَنّاهُ فَقَد جَزَّأهُ ، ومَن جَزَّأهُ فَقَد جَهِلَهُ ، ومَن جَهِلَهُ فَقَد أشارَ إلَيهِ ، ومَن أشارَ إلَيهِ فَقَد حَدَّهُ ، ومَن حَدَّهُ فَقَد عَدَّهُ . ومَن قالَ «فيمَ ؟» فَقَد ضَمَّنَهُ ، ومَن قالَ «عَلامَ ؟» فَقَد أخلى مِنهُ . كائِنٌ لا عَن حَدَثٍ ، مَوجودٌ لا عَن عَدَمٍ ، مَعَ كُلِّ شىءٍ لا بِمُقارَنَةٍ ، وغَيرُ كُلِّ شَىءٍ لا بِمُزايَلَةٍ . فاعِلٌ لا بِمَعنَى الحَرَكاتِ وَالآلَةِ ، بَصيرٌ إذ لا مَنظورَ إلَيهِ مِن خَلقِهِ ، مُتَوَحِّدٌ إذ لا سَكَنَ يَستَأنِسُ بِهِ ولا يَستَوحِشُ لِفَقدِهِ . (1)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 300 ح 7 و ج 4 ص 247 ح 5 وراجع نهج الحقّ : ص 65 .

باب هفتم : مجموعه نام ها و صفات

باب هفتم : مجموعه نام ها و صفاتامام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که سخنوران ، به ستایش او نمی رسند ، شمارشگرانِ نعمت های او نمی توانند آنها را بشمارند ، و تلاشگران نمی توانند حقّ او را بپردازند ؛ آن که ژرف اندیشیِ اندیشه ها ، او را درک نمی کند ، و ژرفکاوی تیزهوشی ها به او نمی رسد ؛ آن که صفاتش نه اندازه معیّنی ، و نه وصفی ، و نه زمانِ شمارش شده ای ، و نه پایان مشخّصی دارد . با قدرت خود ، آفریده ها را به وجود آورد ، و با رحمتش بادها را به وزیدن وا داشت ، و گستره زمینش را با صخره ها مهار کرد . آغاز دین ، شناخت اوست ، و کمال شناخت او باورداشت اوست ، و کمال باور داشتن او یگانه دانستن اوست ، و کمال یگانه دانستن او ، اخلاص برای اوست ، و کمال اخلاص برای او ، نفی صفات از اوست ؛ چون هر صفتی گواه است که آن [صفت] ، غیر از موصوف است ، و هر موصوفی گواه است که آن ، غیر از صفت است . هر کس خدای سبحان را وصف کند ، او را با چیزی قرین ساخته است ، و هر کس او را با چیزی قرین سازد ، او را دوگانه پنداشته است ، و هر کس او را دوگانه بپندارد ، او را جزء جزء دانسته است ، و هر کس او را جزء جزء بداند ، او را نشناخته است ، و هر کس او را نشناسد ، به او اشاره کرده [و برای او جهت قائل شده] است ، و هر کس به او اشاره کند ، برای او اندازه تعیین کرده است ، و هر کس برای او اندازه تعیین کند ، او را به شمارْ در آورده است . هر کس بگوید : «در چیست؟» ، او را جزو چیزی قرار داده است ، و هر کس بگوید : «بر چه چیز است؟» ، جایی را از [وجود] او تهی شمرده است . هست ، ولی نه از روی پیدایش . وجود دارد ، ولی نه پس از نبودن . با هر چیزی هست ، امّا نه با همنشینی . غیر از هر چیز است ، ولی نه از روی جدایی . کننده است ، نه به مفهوم [کار کردن با] حرکت ها و ابزارها . بیناست ، از آن هنگامی که هیچ آفریده قابل دیدنی وجود نداشت . تنها بود ، بی آن که سکونت کننده ای باشد تا به آن ، اُنس بگیرد و یا با نبودش وحشتْ حاصل آید .

.

عنه عليه السلام فِى الحَثِّ عَلى مَعرِفَتِهِ تَعالى وَالتَّوحيدِ لَهُ : أوَّلُ عِبادَهِ اللّهِ مَعرِفَتُهُ ، وأصلُ مَعرِفَتِهِ تَوحيدُهُ ، ونِظامُ تَوحيدِهِ نَفىُ التَّشبيهِ عَنهُ ، جَلَّ عَن أن تَحُلَّهُ الصِّفاتُ لِشَهادَهِ العُقولِ : أنَّ كُلَّ مَن حَلَّتهُ الصِّفاتُ مَصنوعٌ ، وشَهادَهِ العُقولِ : أنَّهُ جَلَّ جَلالُهُ صانِعٌ لَيسَ بِمَصنوعٍ ، بِصُنعِ اللّهِ يُستَدَلُّ عَلَيهِ ، وبِالعُقولِ تُعتَقَدُ مَعرِفَتُهُ ، وبِالنَّظَرِ تَثبُتُ حُجَّتُهُ ، جَعَلَ الخَلقَ دَليلاً عَلَيهِ ، فَكَشَفَ بِهِ عَن رُبوبِيَّتِهِ ، هُوَ الواحِدُ الفَردُ فى أزَلِيَّتِهِ ، لا شَريكَ لَهُ فى إلهِيَّتِهِ ، ولا نِدَّ لَهُ فى رُبوبِيَّتِهِ ، بِمُضادَّتِهِ بَينَ الأشياءِ المُتَضادَّهِ عُلِمَ أن لا ضِدَّ لَهُ ، وبِمُقارَنَتِهِ بَينَ الاُمورِ المُقتَرِنَهِ عُلِمَ أن لا قَرينَ لَهُ . (1)

عنه عليه السلام :ما وَحَّدَهُ مَن كَيَّفَهُ ، ولا حَقيقَتَهُ أصابَ مَن مَثَّلَهُ ، ولا إيّاهُ عَنى مَن شَبَّهَهُ ، ولا صَمَدَهُ مَن أشارَ إلَيهِ وتَوَهَّمَهُ . كُلُّ مَعروفٍ بِنَفسِهِ مَصنوعٌ ، وكُلُّ قائِمٍ فى سِواهُ مَعلولٌ . فاعِلٌ لا بِاضطِرابِ آلَهٍ ، مُقَدِّرٌ لا بِجَولِ فِكرَهٍ ، غَنِىٌّ لاَ بِاستِفادَهٍ . لا تَصحَبُهُ الأوقاتُ ، ولا تَرفِدُهُ الأدَواتُ . سَبَقَ الأوقاتَ كَونُهُ ، وَالعَدَمَ وُجودُهُ ، وَالِابتداءَ أزَلُهُ . بِتَشعيرِهِ المَشاعِرَ عُرِفَ أن لا مَشعَرَ لَهُ ، وبِمُضادَّتِهِ بَينَ الاُمورِ عُرِفَ أن لا ضِدَّ لَهُ ، وبِمُقارَنَتِهِ بَينَ الأشياءِ عُرِفَ أن لا قَرينَ لَهُ . ضَادَّ النّورَ بِالظُّلمَهِ ، وَالوُضوحَ بِالبُهمَهِ ، وَالجُمودَ بِالبَلَلِ ، وَالحَرورَ بِالصَّرَدِ (2) . مُؤَلِّفٌ بَينَ مُتَعادِياتِها ، مُقارِنٌ بَينَ مُتَبايِناتِها ، مُقَرِّبٌ بَينَ مُتَباعِداتِها ، مُفَرِّقٌ بَينَ مُتَدانِياتِها . لا يُشمَل بِحَدٍّ ، ولا يُحسَب بِعَدٍّ ، وإنَّما تَحُدُّ الأدَواتُ أنفُسَها ، وتُشيرُ الآلاتُ إلى نَظائِرِها . مَنَعَتها «مُنذُ» القِدمَهَ ، وحَمَتها «قَدُ» الأزَلِيَّهَ ، وجَنَّبَتها «لَولا» التَّكمِلَهَ 3 ! بِها تَجَلّى صانِعُها لِلعُقولِ ، وبِهَا امتَنَعَ عَن نَظَرِ العُيونِ ، ولا يَجرى عَلَيهِ السُّكونُ وَالحَرَكَهُ ، وكَيفَ يَجرى عَلَيهِ ما هُوَ أجراهُ ، ويَعودُ فيهِ ما هُوَ أبداهُ ، ويَحدُثُ فيهِ ما هُوَ أحدَثَهُ ! إذا لَتَفاوَتَت ذاتُهُ ، ولَتَجَزَّأ كُنهُهُ ، ولَامتَنَعَ مِنَ الأزَلِ مَعناهُ ، ولَكانَ لَهُ وَراءٌ إذ وُجِدَ لَهُ أمامٌ ، ولَالتَمَسَ التَّمامَ إذ لَزِمَهُ النُّقصانُ . وإذاً لَقامَت آيَهُ المَصنوعِ فيهِ ، ولَتَحَوَّلَ دَليلاً بَعدَ أن كانَ مَدلولاً عَلَيهِ ، وخَرَجَ بِسُلطانِ الِامتِناعِ مَن أن يُؤَثِّرَ فيهِ ما يُؤَثِّرُ فى غَيرِهِ . الَّذى لا يَحولُ ولا يَزولُ ، ولا يَجوزُ عَلَيهِ الاُفولُ . لَم يَلِد فَيَكونَ مَولوداً ، ولَم يولَد فَيَصيرَ مَحدودا . جَلَّ عَنِ اتِّخاذِ الأبناءِ ، وطَهُرَ عَن مُلامَسَهِ النِّساءِ . لا تَنالُهُ الأوهامُ فَتُقَدِّرَهُ ، ولا تَتَوَهَّمُهُ الفِطَنُ فَتُصَوِّرَهُ ، ولا تُدرِكُهُ الحَواسُّ فَتُحِسَّهُ ، ولا تَلمِسُهُ الأيدى فَتَمَسَّهُ . ولا يَتَغَيَّرُ بِحالٍ ، ولا يَتَبَدَّلُ فِى الأحوالِ . ولا تُبليهِ اللَّيالى وَالأيّامُ ، ولا يُغَيِّرُهُ الضِّياءُ وَالظَّلامُ . ولا يوصَفُ بِشَىءٍ مِنَ الأجزاءِ ، ولا بِالجَوارِحِ وَالأعضاءِ ، ولا بِعَرَضٍ مِنَ الأعراضِ ، ولا بِالغَيرِيَّهِ وَالأبعاضِ . ولا يُقالُ لَهُ حَدٌّ ولا نِهايَهٌ ، ولَا انقِطاعٌ ولا غايَهٌ ؛ ولَا أنَّ الأشياءَ تَحويهِ فَتُقِلُّهُ أو تُهوِيَهُ ، أو أنَّ

شَيئا يَحمِلَهُ فَيُميلَهُ أو يُعَدِّلَهُ . لَيسَ فِى الأشياءِ بِوالِجٍ ، ولا عَنها بِخارِجٍ . يُخبِرُ لا بِلِسانٍ ولَهَواتٍ ، ويَسمَعُ لا بِخُروقٍ وأدَواتٍ . يَقولُ ولا يَلفِظُ ، ويَحفَظُ ولا يَتَحَفَّظُ ، ويُريدُ ولا يُضمِرُ . يُحِبُّ ويَرضى مِن غَيرِ رِقَّةٍ ، ويُبغِضُ ويَغضَبُ مِن غَيرِ مَشَقَّةٍ . يَقولُ لِمَن أرادَ كَونَهُ : «كُن فَيَكونُ» ، لا بِصَوتٍ يَقرَعُ ، ولا بِنِداءٍ يُسمَعُ ؛ وإنَّما كَلامُهُ سُبحانَهُ فِعلٌ مِنهُ أنشَأهُ ومَثَّلَهُ ، لَم يَكُن مِن قَبلُ ذلِكَ كائِنا ، ولَو كانَ قَديما لَكانَ إلها ثانِيا . لا يُقالُ : كانَ بَعدَ أن لَم يَكُن ؛ فَتَجرِىَ عَلَيهِ الصِّفاتُ المُحدَثاتِ ، ولا يَكونُ بَينَها وبَينَهُ فَصلٌ ، ولا لَهُ عَلَيها فَضلٌ ؛ فَيَستَوِىَ الصّانِعُ وَالمَصنوعُ ، ويَتَكافَأَ المُبتَدَعُ وَالبَديعُ . خَلَقَ الخَلائِقَ عَلى غَيرِ مِثالٍ خَلا مِن غَيرِهِ ، ولَم يَستَعِن عَلى خَلقِها بِأحَدٍ مِن خَلقِهِ . وأنشَأَ الأرضَ فَأمسَكَها مِن غَيرِ اشتِغالٍ ، وأرساها عَلى غَيرِ قَرارٍ ، وأقامَها بِغَيرِ قَوائِمَ ، ورَفَعَها بِغَيرِ دَعائِمَ ، وحَصَّنَها مِنَ الأوَدِ وَالِاعوِجاجِ ، ومَنَعَها مِنَ التَّهافُتِ وِالِانفِراجِ . أرسى أوتادَها ، وضَرَبَ أسدادَها ، وَاستَفاضَ عُيونَها ، وخَدَّ أودِيَتَها ، فَلَم يَهِن ما بَناهُ ، ولا ضَعُفَ ما قَوّاهُ . هُوَ الظّاهِرُ عَلَيها بِسُلطانِهِ وعَظَمَتِهِ ، وهُوَ الباطِنُ لَها بِعِلمِهِ ومَعرِفَتِهِ ، وَالعالى عَلى كُلِّ شَىءٍ مِنها بِجَلالِهِ وعِزَّتِهِ . لا يُعجِزُهُ شَىءٌ مِنها طَلَبَهُ ، ولا يَمتَنِعُ عَلَيهِ فَيَغلِبَهُ ، ولا يَفوتُهُ السَّريعُ مِنها فَيَسبِقَهُ ، ولا يَحتاجُ إلى ذى مالٍ فَيَرزُقَهُ . خَضَعَتِ الأشياءُ لَهُ ، وذَلَّت مُستَكينَةً لِعَظَمَتِهِ ، لا تَستَطيعُ الهَرَبَ مِن سُلطانِهِ إلى غَيرِهِ فَتَمتَنِعَ مِن نَفعِهِ وضَرِّهِ ، ولا كُف ءَ لَهُ فَيُكافِئَهُ ، ولا نَظيرَ لَهُ فَيُساوِيَهُ . هُوَ المُفنى لَها بَعدَ وُجودِها ، حَتّى يَصيرَ مَوجودُها كَمَفقودِها . ولَيسَ فَناءُ الدُّنيا بَعدَ ابتِداعِها بَأعجَبَ مِن إنشائِها وَاختِراعِها . وكَيفَ ولَوِ اجتَمَعَ جَميعُ حَيَوانِها مِن طَيرِها وبَهائِمِها ، وما كانَ مِن مُراحِها وسائِمِها ، وأصنافِ أسناخِها وأجناسِها ، ومُتَبَلِّدَهِ اُمَمِها وأكياسِها ، عَلى إحداثِ بَعوضَةٍ ما قَدَرَت عَلى إحداثِها ، ولا عَرَفَت كَيفَ السَّبيلُ إلى إيجادِها ، ولَتَحَيَّرَت عُقولُها فى عِلمِ ذلِكَ وتاهَت ، وعَجَزَت قُواها وتَناهَت ، ورَجَعَت خاسِئَةً حَسيرَةً ، عارِفَةً بِأنَّها مَقهورَةٌ ، مُقِرَّةً بِالعَجزِ عَن إنشائِها ، مُذعِنَةً بِالضَّعفِ عَن إفنائِها ! وإنَّ اللّهَ سُبحانَهُ يَعودُ بَعدَ فَناءِ الدُّنيا وَحدَهُ لا شَىءَ مَعَهُ . كَما كانَ قَبلَ ابتِدائِها كَذلِكَ يَكونُ بَعدَ فَنائِها ، بِلا وَقتٍ ولا مَكانٍ ، ولا حينٍ ولا زَمانٍ . عُدِمَت عِندَ ذلِكَ الآجالُ وَالأوقاتُ ، وزالَتِ السِّنونَ وَالسّاعاتُ ، فَلا شَىءَ إلّا اللّهُ الواحِدُ القَهّارُ الَّذى إلَيهِ مَصيرُ جَميعِ الاُمورِ . بِلا قُدرَةٍ مِنها كانَ ابتِداءُ خَلقِها ، وبِغَيرِ امتِناعٍ مِنها كانَ فَناؤُها ، ولَو قَدَرَت عَلَى الِامتِناعِ لَدامَ بَقاؤُها . لَم يَتَكاءَدهُ (3) صُنعُ شَىءٍ مِنها إذ صَنَعَهُ ، ولمَ يَؤُدهُ مِنها خَلقُ ما خَلَقَهُ وبَرَأهُ ، ولَم يُكَوِّنها لِتَشديدِ سُلطانٍ ، ولا لِخَوفٍ مِن زَوالٍ ونُقصانٍ ، ولا لِلِاستِعانَهِ بِها عَلى نِدٍّ مُكاثِرٍ ، ولا لِلِاحتِرازِ بِها مِن ضِدٍّ مُثاوِرٍ ، ولا لِلِازدِيادِ بِها فى مُلكِهِ ، ولا لِمُكاثَرَهِ شَريكٍ فى شِركِهِ ، ولا لِوَحشَهٍ كانَت مِنهُ ؛ فَأرادَ أن يَستَأنِسَ إلَيها . ثُمَّ هُوَ يُفنيها بَعدَ تَكوينِها ، لا لِسَأمٍ دَخَلَ عَلَيهِ فى تَصريفِها وتَدبيرِها ، ولا لِراحَهٍ واصِلَهٍ إلَيهِ ، ولا لِثِقَل شَىءٍ مِنها عَلَيهِ . لا يُمِلُّهُ طولُ بَقائِها فَيَدعُوَهُ إلى سُرعَهِ إفنائِها ،

ولكِنَّهُ سُبَحانَهُ دَبَّرَها بِلَطفِهِ ، وأمسَكَها بِأمرِهِ ، وأتقَنَها بِقُدرَتِهِ ، ثُمَّ يُعيدُها بَعدَ الفَناءِ مِن غَيرِ حاجَهٍ مِنهُ إلَيها ، ولَا استِعانَهٍ بِشَىءٍ مِنها عَلَيها ، ولا لِانصِرافٍ مِن حالِ وَحشَهٍ إلى حالِ استِئناسٍ ، ولا مِن حالِ جَهلٍ وعَمىً إلى حالِ عِلمٍ وَالتِماسٍ ، ولا مِن فَقرٍ وحاجَهٍ إلى غِنىً وكَثرَهٍ ، ولا مِن ذُلٍّ وضَعَهٍ إلى عِزٍّ وقُدرَهٍ . (4)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 223 عن صالح بن كيسان ، الاحتجاج : ج 1 ص 475 ح 114 وفيه «نفى الصفات» بدل «نفى التشبيه» و «بالفكر» بدل «بالنظر» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 253 ح 6 .
2- .الحرور : الريح الحارّه بالليل ، وقد تكون بالنهار . والصرَد : البَرد وقيل : شِدّته (لسان العرب : ج 4 ص 177 «حرر» و ج 3 ص 248 «صرد») .
3- .يتكاءدهُ : أى يَصعب عليه ويَشقّ (النهايه : ج 4 ص 137 «كأد») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 310 ح 14 .

امام علی علیه السلام در تشویق به شناخت خدای متعال و یگانه دانستن او : سرآغاز پرستش خداوند ، شناخت اوست ، و پایه شناخت او ، یگانه شمردن اوست ، و سررشته یگانگی اش ، نفی تشبیه از اوست . برتر از آن است که صفات در او حُلول کنند ؛ چرا که خِردها گواه اند : هر چیزی که صفات در آن جای گیرند ، ساخته شده است ، و خِردها بر این گواه اند که خداوند جل جلاله ، سازنده است و نه ساخته شده . با ساخته های خدا ، بر وجود او استدلال می شود ، و به خردها [رشته] شناختش پیوند خورده است ، و با اندیشه برهانِ روشنش اثبات می گردد . آفریده ها را دلیل وجود خود قرار داده است که با آنها ، پرده از پروردگاری اش بر می گیرد . او در ازلی بودنش یگانه است ، در خداوندی اش بی شریک است ، و برای پروردگاری اش همسانی وجود ندارد . با تضاد افکنی اش بین اشیای متضاد ، فهمیده می شود که او ضد ندارد و با نزدیک سازی اش بین امور نزدیک ، فهمیده می شود که او همتا ندارد .

امام علی علیه السلام :آن کس که به او وصفِ چگونگی می دهد ، او را یگانه نمی داند ، و آن که برای او نمونه می آورد ، حقیقت او را درنیافته ، و آن که او را تشبیه می کند ، [در واقع]او را اراده نمی کند ، و آن که به او اشاره می نماید و او را تصوّر می کند ، بی نیازش نمی شمرد . هر چیزی که به خودش شناخته شده باشد ، ساخته شده خواهد بود ، و هر به پا ایستاده به وسیله دیگری ، معلول است . او کننده است ، ولی نه با حرکت اندام ها ؛ تقدیر کننده است ، امّا نه با جولان دادن اندیشه ؛ بی نیاز است ، نه با بهره بردن [از دارایی ها] . زمان ها او را همراهی نمی کنند و ابزارها در پی او نمی افتند . هستی اش بر زمان ها،و بودنش بر نبودن، و ازلی بودنش بر آغاز ، پیشی گرفته است . با قرار دادن قوای ادراکی [در انسان] ، فهمیده می شود که او را قوّه ادراک نیست ، و با اختلاف افکندنش بین چیزها ، فهمیده می شود که ضدّی ندارد، و با به هم آوردن بین چیزها ، دانسته می شود که او را همنشین نیست.نور را با ظلمت ، روشنایی را با تاریکی، خشکی را با تری ، گرمی را با سردی متضاد ساخت . سازگار کننده بین پدیده های ناسازگار ، و به هم آورنده بین جداها ، نزدیک ساز بین دورها ، و جداکننده بین به هم پیوسته هاست . حد و اندازه ، او را فرا نمی گیرد ، و به شمار نمی آید ؛ چرا که ابزارها ، چیزی همچون خود را اندازه می گیرند ، و وسیله ها ، به همگونِ خود اشاره دارند . به کارگیری تعبیر «از کی؟» ، قدیم بودن ابزارها را نفی می کند ، و تعبیر «تا

کی؟» ، ازلی بودن آنها را ، و تعبیر «اگر چنین نبود» ، کامل بودن آنها را .
1 آفریننده ، از طریق آفریده ها ، برای خِردها تجلّی پیدا کرده ، و به واسطه همان ها ، نگاه دیده ها از او بازداشته شده است . سکون و حرکت ، بر او جاری نمی شود . و چه سانْ چیزی که او خود ، آن را جاری ساخته ، بر او جاری شود ، و آنچه که خود ایجاد کرده ، به او برگردد ، و آنچه که خودْ آن را پدید آورده ، در او پدیدار شود؟ اگر چنین بود ، ذات او گوناگون می گشت و کُنْهش پراکندگی می پذیرفت ، و دیگر ، حقیقت او از ازلی بودن امتناع می ورزید ، و به یقین ، برای او پشتِ سری می بود ، آن گاه که برای او پیشِ رویی یافت می شد ، و باید در پیِ کمال می رفت ، آن هنگام که با نقصانْ همراه می شد . نیز در این هنگام ، نشانه های ساخته بودن ، در او هویدا می شدند ، و پس از آن که بر او دلالت می شد ، خود ، دلیل و نشانه قرار می گرفت ! و او به قدرت امتناع (عدم امکان) ، از این که چیزی که در غیر او تأثیر می گذارد ، در او اثر بگذارد ، بیرون است . [خداوند ،] کسی است که تغییر و زوال نمی پذیرد ، و ناپدید شدن بر او روا نیست ؛ نزاد تا زاده شده باشد ، و زاده نشد تا محدود گردد . از داشتن فرزند به دور است ، و از تماس داشتن با زن ، بر کنار . پندارها به او نمی رسند تا اندازه اش گیرند ، و هوش ها به پندارش نمی آورند تا او را تصوّر کنند . حواس ها به او نمی رسند تا او را حس کنند ، و دست ها به او نمی رسند تا لمسش کنند . هیچ گاه تغییر نمی کند ، و در حالات گوناگون ، عوض نمی شود.شب ها و روزها او را فرسوده نمی سازند،و روشنی و تاریکی ، او را دگرگون نمی کند . به داشتن اَجزا و اندام ها و عضوها توصیف نمی گردد ، و به عَرَضی از عَرَض ها ، یا به اختلاف داشتن و یا به اَجزا ، شناخته نمی شود . به او ، اندازه و پایانی ، و تمام شدن و فرجامی نسبت داده نمی شود ، چیزها او را فرا نمی گیرند تا او را به بالا یا پایین ببرند ، و چیزی او را [از جا] بر نمی دارد تا کج شود و یا راست گردد . فرو رونده در اشیا نیست ، و از آنها بُرون هم نیست . خبر می دهد ، نه به زبان و زبانک ، و می شنود ، نه به سوراخ های گوش و اندام ها ، و می گوید ، نه با ادای الفاظ ، و نگه می دارد ، نه با حفاظت کردن ، و اراده می کند ، نه با به کاربردن اندیشه . دوست می دارد و خرسند می شود ، نه از روی دلسوزی ، و تُندی می کند و خشم می گیرد ، نه از روی رنجش . به هر چه بودنش را اراده کند ، می گوید : «باش !» و «هست» می شود ، نه به صدایی که به گوش فرو رود ، و نه با فریادی که شنیده شود ؛ بلکه سخن خدای سبحان ، [همان]کار اوست که ایجادش می کند و آن را شکل می بخشد ، در حالی که پیش از آن ، وجود نداشته است ؛ چرا که اگر می بود ، همان ، خدای دوم می شد . گفته نمی شود که : «او بود ، پس از آن که نبود» ، تا بر وی ویژگی پدیده ها جاری گردد ، و میان آنان و

او جدایی نمائَد ، و نه او را بر آنان ، افزونی ای باشد تا سازنده و ساخته شده ، برابر گردند ، و ایجاد شده و ایجاد کننده ، برابر شوند . آفریده ها را بدون نمونه ای به جا مانده از دیگری ، آفرید ، و در آفرینش آنها از هیچ یک از بندگانش کمک نگرفت . زمین را آفرید و آن را بدون آن که خود را بدان مشغول کند ، نگه داشت ، و بدون آن که بر چیزی استوارش کند ، بر جایش ایستانْد ، و آن را بدون پایه ، بر پا داشت ، و بدون تکیه گاه ، بلندش کرد ، و از خمیدگی و کجی نگاه داشت ، و از افتادن و شکافتن ، بازش داشت . میخ های زمین را استوار کرد ، کوه هایش را محکم ساخت ، چشمه هایش را روان گردانید ، و دره هایش را گشود . آنچه ساخت ، سست نگردید و آنچه نیرو داد ، ناتوان نشد . او با قدرت و عظمتش بر آفریده ها آشکار است ، و با علم و معرفتش از درون آنها آگاه است ، و با جلال و عزّتش از همه آنها برتر است . هر چه را بخواهد ، از توانش بیرون نیست و چیزی برای او ناممکن نیست تا مغلوبِ آن گردد ، و چیزهای شتابان ، از دسترس او خارج نمی شوند تا بر او پیشی گیرند . به صاحبْ مالی نیازمند نیست تا او را روزی دهد . همه چیزها برای او فروتن اند و در برابر عظمت او ، خوار و فرو افتاده . از پادشاهی او امکان فرار به [پادشاهی] دیگری نیست تا از سود و زیانِ او به دور باشد . هم ترازی برای او نیست تا با او هم ترازی کند ، و نظیری برای او نیست تا با او همسنگی نماید . او نابود کننده چیزها پس از وجودِ آنهاست ، به گونه ای که چیزهای موجود ، چون چیزهای معدوم گردند . نابودی دنیا پس از ایجاد آن ، شگفت تر از ایجاد و اختراع آن نیست . چگونه شگفت باشد ، در حالی که اگر همه حیوانات زمین ، از پرندگان تا چارپایان آن ، چه آنان که در اصطبل می خورند و یا به صحرا می چرند، از هر جنس و ریشه و اصل ، و مردمان نادان یا زیرک ، بر به وجود آوردن پشه ای گِرد آیند ، هرگز توان آفریدن آن را نخواهند داشت ، و راه ایجاد آن را هم نخواهند دانست ، و خِردهای آنان ، در آگاهی به این امور ، حیران و سرگردان می شود ، و قوایشان ناتوان شده ، پایان می یابد ، و سرافکنده و خوار بر می گردند ، آگاه به این که شکست خورده اند و معترف به ناتوانی از آفریدن آن ، و با یقین به عجز در نابود ساختن آن . خداوند سبحان پس از نابودی دنیا ، به تنهایی اش تنهایی ای که در آن ، هیچ چیز با او نیست بر می گردد ، و چنان که پیش از آفرینش دنیا بود ، پس از نابودی دنیا نیز چنان خواهد شد ، بی وقت و بی مکان ، بی لحظه و بی زمان . در این هنگام ، اجل ها و زمان ها نابود می شوند و سال ها و ساعت ها از بین می روند ، و چیزی نباشد جز خدای تنها و چیره ای که بازگشت همه به سوی اوست . آغاز آفرینش چیزها ، بدون قدرت آنها بود ، و فنایشان [نیز] بدون سرپیچی آنها خواهد بود . اگر آنها توان سرپیچی داشتند ، پایدار می ماندند . ساختن چیزی از جهان برای او

سخت نبود ، و آفرینش هیچ یک از چیزهایی که خلق کرده و پرداخته ، برایش دشوار نبود . چیزها را نه برای تقویت پادشاهی و یا از بیم زوال و نقصان آفرید ، و نه برای یاری جویی از آنها در برابر همتایی زیاده جو ، و نه برای دوری جُستن از مخالفی مهاجم ، و نه برای افزایش در مُلکش ، و نه برای غلبه در نزاع زیادت طلبانه شریکی در شراکتش ، و نه به خاطر تنهایی اش تا بخواهد با آن چیزها اُنس بگیرد . آن گاه، او پس از ایجاد دنیا ، آن را نابود می کند ، نه از روی خستگی در گرداندن و سامان دادن آن ، و نه برای آن که آسایشی به وی برسد ، و بدون آن که سنگینی ای از اداره آن بر وی وارد شده باشد . طولانی شدن عمر دنیا ، او را خسته نمی سازد تا او را به شتابْ در نابودی آن فرا خوانَد ؛ بلکه خدای عز و جل ، به لطف خود ، آن را تدبیر کرد و با فرمان خویش نِگَهَش داشت ، و با قدرتش آن را استوار کرد . و باز ، دنیا را پس از نابودی اش ، باز می گردانَد ، بدون آن که او را نیازی به آن باشد ، و نه برای کمک خواهی از چیزی از دنیا بر ضدّ دنیا ، و نه برای گذر از حالت تنهایی به حالت اُنس ، و یا از حالت نادانی و نابینایی به حالت دانش و بینایی ، و یا از فقر و نیازمندی به بی نیازی و فراوانی ، و یا از حالت خواریِ فروماندگی به حالت عزّت و قدرت .

.

ص: 130

. .

ص: 131

. .

ص: 132

. .

ص: 133

. .

ص: 134

. .

ص: 135

. .

عنه عليه السلام عِندَمَا استَنهَضَ النّاسَ فى حَربِ مُعاوِيَةَ فِى المَرَّةِ الثّانِيَةِ ، فَلَمَّا اجتَمَعَ النّاسُ قامَ خَطيبا : الحَمدُ للّهِ الواحِدِ الأَحَدِ الصَّمَدِ المُتَفَرِّدِ الَّذى لا مِن شَىءٍ كانَ ، ولا مِن شَىءٍ خَلَقَ ما كانَ ، قُدرَةٌ بان بِها مِنَ الأَشياءِ وبانَتِ الأَشياءُ مِنهُ ، فَلَيسَت لَهُ صِفَةٌ تُنالُ ولا حَدٌّ تُضرَبُ لَهُ فيهِ الأَمثالُ ، كَلَّ دونَ صِفاتِهِ تَحبيرُ اللُّغاتِ ، وضَلَّ هُناكَ تَصاريفُ الصِّفاتِ ، وحارَ فى مَلَكوتِهِ عَميقاتُ مَذاهِبِ التَّفكيرِ ، وَانقَطَعَ دونَ الرُّسوخِ فى عِلمِهِ جَوامِعُ التَّفسيرِ ، وحالَ دونَ غَيبِهِ المَكنونِ حُجُبٌ مِنَ الغُيوبِ ، تاهَت فى أدنى أدانيها طامِحاتُ العُقولِ فى لَطيفاتِ الاُمورِ . فَتَبارَكَ اللّهُ الَّذى لا يَبلُغُهُ بُعدُ الهِمَمِ ، ولا يَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ ، وتَعالَى الَّذى لَيسَ لَهُ وَقتٌ مَعدودٌ ، ولا أَجَلٌ مَمدودٌ ، ولا نَعتٌ مَحدودٌ ، سُبحانَ الَّذى لَيسَ لَهُ أَوَّلٌ مُبتَدَأٌ ، ولا غايَةٌ مُنتَهًى ، ولا آخِرٌ يَفنى . سُبحانَهُ هُوَ كَما وَصَفَ نَفسَهُ ، وَالواصِفونَ لا يَبلُغونَ نَعتَهُ ، وحَدَّ الأَشياءَ كُلَّها عِندَ خَلقِهِ ، إبانَةً لَها مِن شَبَهِهِ وإبانَةً له مِن شَبَهِها ، لَم يَحلُل فيها فَيُقالَ : هُوَ فيها كائِنٌ ، ولَم يَنأ عَنها فَيُقالَ : هُوَ مِنها بائِنٌ ، ولَم يَخلُ مِنها فَيُقالَ لَهُ : أينَ ، لكِنَّهُ سُبحانَهُ أحاطَ بِها عِلمُهُ ، وأتقَنَها صُنعُهُ ، وأحصاها حِفظُهُ ، لَم يَعزُب عَنهُ خَفِيّاتُ غُيوبِ الهَواءِ ، ولا غَوامِضُ مَكنونِ ظُلَمِ الدُّجى ، ولا ما فِى السَّماواتِ العُلى إلَى الأَرَضينَ السُّفلى ، لِكُلِّ شَىءٍ مِنها حافِظٌ ورَقيبٌ ، وكُلُّ شَىءٍ مِنها بِشَىءٍ مُحيطٌ ، وَالمُحيطُ بِما أحاطَ مِنها . الواحِدُ الأَحَدُ الصَّمَدُ ، الَّذى لا يُغَيِّرُهُ صُروفُ الأَزمانِ ، ولا يَتَكَأَّدُهُ صُنعُ شَىءٍ كانَ ، إنَّما قالَ لِما شاءَ : كُن فَكانَ . اِبتَدَعَ ما خَلَقَ بِلا مِثالٍ سَبَقَ ، ولا تَعَبٍ ولا نَصَبٍ ، وكُلُّ صانِعِ شَىءٍ فَمِن شَىءٍ صَنَعَ ، وَاللّهُ لا مِن شَىءٍ صَنَعَ ما خَلَقَ ، وكُلُّ عالِمٍ فَمِن بَعدَ جَهلٍ تَعَلَّمَ ، وَاللّهُ لَم يَجهَل ولَم يَتَعَلَّم . أحاطَ بِالأَشياءِ عِلما قَبلَ كَونِها ، فَلَم يَزدَد بِكَونِها عِلما ، عِلمُهُ بِها قَبلَ أن يُكَوِّنَها كَعِلمِهِ بَعدَ تَكوينِها ، لَم يُكَوِّنها لِتَشديدِ سُلطانٍ ، ولا خَوفٍ مِن زَوالٍ ولا نُقصانٍ ، ولَا استِعانَةٍ عَلى ضِدٍّ مُناوٍ ، ولا نِدٍّ مُكاثِرٍ ، ولا شَريكٍ مُكابِرٍ ، لكِن خَلائِقُ مَربوبونَ وعِبادٌ داخِرونَ . فَسُبحانَ الَّذى لا يَؤُودُهُ خَلقُ ما ابتَدَأَ ، ولا تَدبيرُ ما بَرَأَ ، ولا مِن عَجزٍ ولا مِن فَترَةٍ بِما خَلَقَ اكتَفى ، عَلِمَ ما خَلَقَ وخَلَقَ ما عَلِمَ ، لا بِالتَّفكيرِ فى عِلمِ حادِثٍ أصابَ ما خَلَقَ ، ولا شُبهَةٍ دَخَلَت عَلَيهِ فيما لَم يَخلُق ، لكِن قَضاءٌ مُبرَمٌ ، وعِلمٌ مُحكَمٌ ، وأمرٌ مُتقَنٌ . تَوَحَّدَ بِالرُّبوبِيَّةِ ، وخَصَّ نَفسَهُ بِالوَحدانِيَّةِ ، وَاستَخلَصَ بِالمَجدِ وَالثَّناءِ ، وتَفَرَّدَ بِالتَّوحيدِ وَالمَجدِ وَالسَّناءِ ، وتَوَحَّدَ بِالتَّحميدِ ، وتَمَجَّدَ بِالتَّمجيدِ ، وعَلا عَنِ اتِّخاذِ الأَبناءِ ، وتَطَهَّرَ وتَقَدَّسَ عَن مُلامَسَةِ النِّساءِ ، وعَزَّ وجَلَّ عَن مُجاوَرَةِ الشُّرَكاءِ . فَلَيسَ لَهُ فيما خَلَقَ ضِدٌّ ، ولا لَهُ فيما مَلَكَ نِدٌّ ، ولَم يَشرَكهُ فى مُلكِهِ أَحَدٌ ، الواحِدُ الأَحَدُ الصَّمَدُ ، المُبيدُ لِلأَبَدِ وَالوارِثُ لِلأَمَدِ ، الَّذى لَم يَزَل ولا يَزالُ وَحدانِيّا أزَلِيّا ، قَبلَ بَدءِ

الدُّهورِ وبَعدَ صُروفِ الاُمورِ ، الّذى لا يَبيدُ ولا يَنفَدُ ، بِذلِکَ أصِفُ رَبّى فَلا إلهَ إلّا اللّهُ ، مِن عَظيمٍ ما أعظَمَهُ ؟ ! ومِن جَليلٍ ما أجَلَّهُ ؟ ! ومِن عَزيزٍ ما أعَزَّهُ ؟ ! وتَعالى عَمّا يَقولُ الظّالِمونَ عُلُوّا كَبيرا . (1)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 134 ح 1 عن محمّد بن أبى عبد اللّه ومحمّد بن يحيى جميعا رفعاه إلى الإمام الصادق عليه السلام ، التوحيد : ص 41 ح 3 عن الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 4 ص 269 ح 15 .

امام علی علیه السلام هنگامی که از مردم خواست برای بار دوم به جنگ با معاویه برخیزند و زمانی که آنان گرد آمدند ، به سخنرانی ایستاد : سپاس ، خدای یگانه و یکتا و بی نیازِ تنهایی را که نه از چیزی وجود یافته ، و نه آنچه را که هست ، از چیزی آفریده است . او قدرتی است که با همین [صفت] از چیزها جدا می شود و چیزها از او جدا می شوند . نه او را صفتی است که به آن دست یابند ، و نه اندازه ای که برای آن ، مَثَل آورند . در کار توصیف او ، آرایه های زبان ها ناکارآمدند ، و گوناگونی صفات ، در آن جا راه گم کرده ، در می مانند . در عظمت ملکوتش راه های عمیق اندیشه حیران می گردند ، و از نفوذ به دانشش ، همه تفسیرها به دور می مانند . بر غیبِ پوشیده اش پرده های ناپیدا افکنده است ، و در مطالب دقیق ، و [حتّی] در نزدیک ترین مراتب آن ، بلندپروازی های خِردها ، سرگشته است . خجسته است خدایی که اندیشه های بلند ، به او نمی رسد ، و ژرفکاوی های هوشمندانه ، به او دست نمی یابد . برتر است آن که نه برای او زمانی قابل شمارش ، و نه عمری دراز ، و نه وصفی محدود است . پاکْ ساحت است آن که نه سرآغازی به عنوان ابتدا دارد و نه سرانجامی به عنوان انتها ، و نه آخری که نابود شود . او منزّه است، آن سان که خود ، خویش را توصیف کرده است ، وتوصیف کنندگان به توصیفش نمی رسند، و همه چیزها را به هنگام آفریدنشان محدود ساخته ، تا آنها از شباهت به او متمایز گردند ، و او از شباهت به آنها متمایز گردد . درون چیزها جای نگرفته تا گفته شود : «او در چیزها جای دارد» ، و از آنها دور نیست تا گفته شود : «او از چیزها بیگانه است» ، از چیزها بر کنار نیست تا گفته شود : «در کجاست؟» ، بلکه خدای سبحان ، علمش ، بدان ها احاطه یافته ، و ساخت او آنها را استوار ساخته ، و پاس داشت او آنها را شماره کرده است . نه پنهانی های هوای ناپیدا از او پوشیده است ، و نه پوشیده های نهان تاریکی شب ، و نه آنچه در آسمان های بالا تا زمین های پایین است . برای هر چیزی از آنها نگهبان و گماشته ای است ، و هر چیزی از آنها به چیزی دیگر احاطه دارد و او بر احاطه دارنده آنها احاطه دارد . یگانه یکتای بی نیازی است که نه گردش زمان ، دگرگونش می سازد ، و نه ساخت چیزی که هست ، خسته اش می کند . به آنچه خواست، گفت : «باش» و آن چیز، «هست» شد . آنچه را آفریده ، بدون نمونه پیشین و بدون رنج و تلاش ، ایجاد کرده است . هر که چیزی می سازد ، آن را از مادّه ای ساخته است ، و خدا آنچه را که آفریده ، از مادّه ای نساخته است . هر دانایی ، پس از نادانی ، آموزش دیده است ، در حالی که خدا نه جاهل بوده و نه

چیزی آموخته است . به چیزها قبل از بودنشان احاطه علمی دارد ، و بودنشان به دانش او چیزی نمی افزاید ، و علم او به چیزها ، پیش از به وجود آمدن آنها ، همچون علم او بدانها پس از به وجود آمدنشان است . چیزها را نه برای تحکیم پادشاهی اش ایجاد کرده ، و نه از بیم نابودی و کاستی ، و نه برای یاری گرفتن علیه مخالفی دشمنی پیشه و یا همتایی فزون خواه و یا شریکی ستیزه جو ؛ بلکه همه آنها آفریده هایی تربیت شده و بندگانی خوارند . منزّه است آن که آفرینش آنچه آغاز کرده و سرپرستی آنچه آفریده ، او را به رنج نینداخته است ، و از روی ناتوانی و یا سستی نیست که به آنچه آفریده ، بسنده کرده است . آنچه آفریده ، دانسته است ، و آنچه دانسته ، آفریده است . به خاطر اندیشیدن در دانشی پیدا شده نیست که در آفرینش خویش خطا نکرده است و آنچه نیافریده ، به واسطه تردیدش نبوده است ؛ بلکه [آفرینش او]سرنوشتی است محتوم ، و علمی است محکم ، و کاری است استوار . در پروردگاری ، یگانه گشته و خویش را به یگانگی، ویژه ساخته است . بزرگواری و ستایش را از آنِ خود نموده و در توحید و بزرگی و والایی ، بی همتا شده است . در ستایش ، یکتایی یافته و به بزرگواری ، ویژه گردیده است . از داشتن فرزند ، منزّه است و از تماس داشتن با زن ، پاک و برکنار است . ارجمند است و والاتر است از این که با شریکانی هم جوار باشد . در آنچه آفریده ، ضدّی برای او نیست ، و در آنچه مالک است ، همانندی ندارد ، و در مملکتش هیچ کس با او شریک نیست . یگانه و یکتا و بی نیاز است . ویران کننده روزگار و زمان و برجای ماننده پس از پایان است . اوست که همواره و همیشه پیش از آغاز روزگارها و پس از گردش کارها یکتای ازلی است . آن که هرگز نابود نمی شود و پایان نمی پذیرد . با این اوصاف ، پروردگارم را توصیف می کنم : خدایی جز خداوند یگانه نیست ؛ شگفتا از بزرگی اش که چه بزرگ است او! شگفتا از والایی اش ، که چه والاست! و شگفتا از عزّتمندی اش ، که چه عزّتمند است! و از آنچه ستمکاران می گویند ، بسیار والاتر است .

.

ص: 138

. .

ص: 139

. .

عنه عليه السلام فى خُطبَتِهِ فى مَسجِدِ الكوفَهِ : الحَمدُ للّهِ الَّذى لا مِن شَىءٍ كانَ ، ولا مِن شَىءٍ كَوَّنَ ما قَد كانَ ، المُستَشهِدِ بِحُدوثِ الأَشياءِ عَلى أَزَلِيَّتِهِ ، وبِما وَسَمَها بِهِ مِنَ العَجزِ عَلى قُدرَتِهِ ، وبِما اضطَرَّها إلَيهِ مِنَ الفَناءِ عَلى دَوامِهِ ، لَم يَخلُ مِنهُ مَكانٌ فَيُدرَکَ بِأَينِيَّتِهِ ، ولا لَهُ شَبَحُ مثالٍ فَيوصَفَ بِكَيفِيَّتِهِ ، ولَم يَغِب عَن شَىءٍ فَيُعلَمَ بِحَيثِيَّتِهِ . مُبايِنٌ لِجَميعِ ما أَحدَثَ فِى الصِّفاتِ ، ومُمتَنِعٌ عَنِ الإِدراکِ بِمَا ابتَدَعَ مِن تَصريفِ الذَّواتِ ، وخارِجٌ بِالكِبرِياءِ وَالعَظَمَهِ مِن جَميعِ تَصَرُّفِ الحالاتِ ، مُحَرَّمٌ عَلى بَوارِعِ ناقِباتِ الفِطَنِ تَحديدُها ، وعَلى غَوامِضِ ثاقِباتِ الفِكرِ تَكييفُهُ وعَلى غَوائِصِ سابِحاتِ النَّظَرِ تَصويرُهُ . لا تَحويهِ الأَماكِنُ لِعَظَمَتِهِ ، ولا تُدرِكُهُ المَقاديرُ لِجَلالِهِ ، ولا تَقطَعُهُ المَقاييسُ لِكِبرِيائِهِ ، مُمتَنِعٌ عَنِ الأَوهامِ أن تَكتَنِهَهُ ، وعَنِ الأَفهامِ أن تَستَغرِقَهُ ، وعَنِ الأَذهانِ أن تُمَثِّلَهُ، وقَد يَئِسَت مِنِ استِنباطِ الإِحاطَهِ بِهِ طَوامِحُ العُقولِ، ونَضَبَت عَنِ الإِشارَهِ إِلَيهِ بِالاِكتِناهِ بِحارُ العُلومِ ، ورَجَعَت بِالصُّغرِ عَنِ السُّمُوِّ إلى وَصفِ قُدرَتِهِ لَطائِفُ الخُصومِ. واحِدٌ لا مِن عَدَدٍ ، ودائِمٌ لا بِأَمَدٍ ، وقائِمٌ لا بِعَمَدٍ ، لَيسَ بِجِنسٍ فَتُعادِلَهُ الأَجناسُ ، ولا بِشَبَحٍ فَتُضارِعَهُ الأَشباحُ ، ولا كَالأَشياءِ فَتَقَعَ عَلَيهِ الصِّفاتُ ، قَد ضَلَّتِ العُقولُ فى أَمواجِ تَيّارِ إدراکِهِ ، وتَحَيَّرَتِ الأَوهامُ عَنِ إحاطَهِ ذِکرِ أَزَلِيَّتِهِ ، وحَصِرَتِ الأَفهامُ عَنِ استِشعارِ وَصفِ قُدرَتِهِ ، وغَرِقَتِ الأَذهانُ فى لُجَجِ أَفلاکِ مَلَکوتِهِ ، مُقتَدِرٌ بِالآلاءِ ، ومُمتَنِعٌ بِالكِبرِياءِ ، ومُتَمَلِّکٌ عَلَى الأَشياءِ . فَلا دَهرٌ يُخلِقُهُ ولا زَمانٌ يُبليهِ ، ولا وَصفٌ يُحيطُ بِهِ ، وقَد خَضَعَت لَهُ الرِّقابُ الصِّعابُ فى مَحَلِّ تُخومِ قَرارِها ، وأَذعَنَت لَهُ رَواصِنُ الأَسبابِ فى مُنتَهى شَواهِقِ أَقطارِها ، مُستَشهِدٌ بِكُلِّيَّهِ الأَجناسِ عَلى رُبوبِيَّتِهِ ، وبِعَجزِها عَلى قُدرَتِهِ ، وبِفُطورِها عَلى قِدمَتِهِ ، وبِزَوالِها عَلى بَقائِهِ ، فَلا لَها مَحيصٌ عَن إدراکِهِ إيّاها ، ولا خُروجٌ من إحاطَتِهِ بِها ، ولا احتِجابٌ عَن إحصائِهِ لَها ، ولا امتِناعٌ مِن قُدرَتِهِ عَلَيها . كَفى بِإِتقانِ الصُّنعِ لَها آيَهً ، وبِمُرَكَّبِ الطَّبعِ عَلَيها دَلالَهً ، وبِحُدوثِ الفِطَرِ عَلَيها قِدمَهً ، وبِإِحكامِ الصَّنعَهِ لَها عِبرَهً . (1)

.

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 121 ح 15 ، التوحيد : ص 69 ح 26 كلاهما عن الهيثم بن عبد اللّه الرمّانى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، البلد الأمين : ص 92 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 4 ص 221 ح 2 .

امام علی علیه السلام در سخنرانی اش در مسجد کوفه : سپاسْ خدایی را که نه خود از چیزی به وجود آمده و نه آنچه را که هست ، از چیزی به وجود آورده است ؛ آن که پدیده بودنِ چیزها را بر ازلی بودن خود ، و ناتوانی ای را که در چیزها نهاده ، بر قدرت خویش ، و فنا شدنِ حتمیِ آنها را بر دوام خود ، گواه آوْرد . هیچ جایی از او تهی نیست تا او به مکان داشتنْ شناخته شود ، و برای او هیچ شبح مثالی ای نیست تا به چگونگیِ داشتن ، توصیف شود ، و از هیچ چیزی غایب نیست تا با جهت آن ، شناخته شود . در صفات با همه آنچه آفریده ، فرق دارد و به خاطر تحوّلی که در ذات موجوداتْ قرار داده ، درک ذات او ناشدنی است ، و خود او به خاطر کبریا و عظمت ، از هر نوع تغییرِ حالت ، به دور است . بر چیرگی تیزهوشی ها تحدید او،و بر دشوارجویی های اندیشه های درخشنده ، چگونگی او ، و بر ژرف خواهی های دقّت های پُر جولان ، تصویر او حرام است . به خاطر عظمتش مکان ها او را در خود نمی گیرند ، و به خاطر جلالتش اندازه ها او را درک نمی توانند کرد ، و به خاطر کبریایش مقیاس ها او را به سنجش نمی آورند . این که پندارها به کُنه او دست یابند ، و فهم ها او را فرا گیرند ، و ذهن ها او را تصوّر کنند ، ناشدنی است . بلندپروازی های خِرد ، از دستیابی به احاطه بر او ناامید گشته اند ، و دریاهای دانش ، از اشاره به کُنه او خشک گشته اند ، و اوهام باریک بین ، از بلندای وصف قدرتش ، با حقارت باز گشته اند . یکی است ، نه از باب شمارش ، و همواره هست ، نه بر پایه زمانداری ، و برپاست ، نه بر اساس تکیه داشتن . جنس نیست تا اجناس با او همانندی کنند ، و شخص نیست تا اشخاص ، همسان او گردند ، و نه همچون چیزهاست تا صفات بر او صدق کنند . خردها در امواج خروشانِ ادراکش گم راه اند ، و اوهام از احاطه داشتن بر خاطره ازلی بودن او سرگردان اند ، و فهم ها از درک اوصاف قدرتش در بندند ، و ذهن ها در گرداب مدار ملکوتش غرق اند . بر همه نعمت ها توانا و مقتدر است ، و کسی را به حریم کبریایش راه نیست ، و صاحبْ اختیار همه چیز است . نه روزگار ، او را فرسوده می سازد ، و نه زمانْ او را کهنه می گردانَد ، و نه هیچ توصیفی او را فرا می گیرد . گردن های ستبر ، از بُن و ریشه در برابر او فروتن اند ، و کوه های سر به فلک کشیده با صلابت ، در بلندای قلّه خویش ، در برابر فرمانش رام اند . همه موجودات را بر پروردگاری خویش ، و ناتوانی آنها را بر قدرتش ، و پیدایش آنها را بر قدیم بودنش ، و نابودی آنها را بر دوامش ، گواه گرفته است . پس آنان را مجال گریزی از ادراک شدن توسّط او نیست ، و در خارج شدن از احاطه قدرتش راهی

برای آنها وجود ندارد . چیزی از دیوان حساب او پنهان نیست ، و سرپیچی از حاکمیت قدرت او بر موجودات ، محال است . استواریِ خلقتِ آفریدگان ، از حیث نشانه ، برای آنان ، کافی است ، و مرکّب بودن سرشت ها ، برای دلالت، و پدیدار شدن فرسودگی ، برای قدمت [او] ، و استحکام صنعت آفرینش ، برای عبرت گرفتن ، بسنده است .

.

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى مَنَعَ الأَوهامَ أن تَنالَ إلّا وُجودَهُ ، وحَجَبَ العُقولَ أن تَتَخَيَّلَ ذاتَهُ لِامتِناعِها مِنَ الشَّبَهِ وَالتَّشاكُلِ ، بَل هُوَ الَّذى لا يَتَفاوتُ فى ذاتِهِ ، ولا يَتَبَعَّضُ بِتَجزِئَهِ العَدَدِ فى كَمالِهِ . فارَقَ الأَشياءَ لا عَلَى اختِلافِ الأَماكِنِ ، ويَكونُ فيها لا عَلَى وَجهِ المُمازَجَهِ . وعَلِمَها لا بِأَداهٍ ؛ لا يَكونُ العِلمُ إلّا بِها . ولَيسَ بَينَهُ وبَينَ مَعلومِهِ عِلمُ غَيرِهِ بِهِ كانَ عالِما بِمَعلومِهِ . إن قيلَ : كانَ ، فَعَلى تَأويلِ أزَلِيَّهِ الوُجودِ ، وإن قيلَ : لَم يَزَل ، فَعَلى تَأويلَ نَفيِ العَدَمِ . (1)

.

1- .الكافى : ج 8 ص 18 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، التوحيد : ص 73 ح 27 ، الأمالى للصدوق : ص 399 ح 515 كلاهما عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عن آبائه عنه عليهم السلام نحوه وفيهما «أعجز الأوهام» بدل «منع الأوهام» ، تحف العقول : ص 92 وفيه «أعدم الأوهام» بدل «منع الأوهام» ، بحار الأنوار : ج 77 ص 280 ح 1 .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که اوهام را جز از دست یافتن به هستی خویش بازداشته است ، و خِردها را از تخیّل ذاتش بازداشته است ؛ چون ذات او از شباهت و هم شکلی ممتنع است ؛ بلکه او کسی است که در ذاتش تفاوت نمی پذیرد ، و در کمالش ، بر پایه عدد ، تجزیه نمی گردد . از چیزها جداست ، نه بر پایه اختلاف مکان ها ، و در آنهاست ، نه بر روش آمیخته بودن ، و آنها را می داند ، نه به وسیله ابزارها ابزارهایی که دانستن ، جز با آنها ممکن نیست ، و بین دانش او و دانسته اش ، علم غیر او واسطه نیست، تا با آن به آنچه می داند عالم باشد . اگر گفته شود : «بود» ، بر پایه ازلی بودن وجود است ، و اگر گفته شود : «همواره هست» ، بر پایه نفی عدم است .

.

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى بَطَنَ خَفِيّاتِ الاُمورِ ، ودَلَّت عَلَيهِ أعلامُ الظُّهورِ ، وَامتَنَعَ عَلى عَينِ البَصيرِ ؛ فَلا عَينُ مَن لَم يَرَهُ تُنكِرُهُ ، ولا قَلبُ مَن أثبَتَهُ يُبصِرُهُ . سَبَقَ فِى العُلُوِّ فَلا شَىءَ أعلى مِنهُ ، وقَرُبَ فِى الدُّنُوِّ فَلا شَىءَ أقرَبُ مِنهُ . فَلَا استِعلاؤُهُ باعَدَهُ عَن شَىءٍ مِن خَلقِهِ ، ولا قُربُهُ ساواهُم فِى المَكانِ بِهِ ، لَم يَطلِعِ العُقولَ عَلى تَحديدِ صِفَتِهِ ، ولَم يَحجُبها عَن واجِبِ مَعرِفَتِهِ ، فَهُوَ الَّذى تَشهَدُ لَهُ أعلامُ الوُجودِ عَلى إقرارِ قَلبِ ذِى الجُحودِ . تَعالَى اللّهُ عَمّا يَقولُهُ المُشَبِّهونَ بِهِ وَالجاحِدونَ لَهُ عُلُوّا كَبيرا . (1)

عنه عليه السلام :قَريبٌ مِنَ الأَشياءِ غَيرُ مُلابِسٍ ، بَعيدٌ مِنها غَيرُ مُبايِنٍ ، مُتَكلِّمٌ لا بِرَوِيَّةٍ ، مُريدٌ لا بِهِمَّةٍ ، صانِعٌ لا بِجارِحَةٍ ، لَطيفٌ لا يوصَفُ بِالخَفاءِ ، كَبيرٌ لا يوصَفُ بِالجَفاءِ ، بَصيرٌ لا يوصَفُ بِالحاسَّةِ ، رَحيمٌ لا يوصَفُ بِالرِّقَّةِ ، تَعنُو الوُجوهُ لِعَظَمَتِهِ ، وتَجِبُ القُلوبُ مِن مَخافَتِهِ . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 49 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 311 ح 640 نحوه وفيه «واستتر بلطفه عن عين البصيره» بدل «وامتنع على عين البصير» ، بحار الأنوار : ج 4 ص 308 ح 36 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 179 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 279 .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که از امور پوشیده آگاه است ، و نشانه های آشکار ، بر او دلالت می کنند ، و [دیدنش]برای دیده بینا ناممکن است . نه دیده آن که او را ندیده ، منکرش شده است ، و نه دلِ آن که او را اثبات کرده ، او را دیده است . در برتری ، پیشی گرفته است ، و هیچ چیزی برتر از او نیست . و در قرب ، نزدیکی جُسته است و هیچ چیزی از او نزدیک تر نیست . بلند مرتبه بودن او ، او را از آفریده هایش دور نساخته ، و نزدیک بودن او ، آنان را با او هم مکان نگردانیده است . خِردها را بر تعیین اوصاف خویش آگاه نساخته ، و آنها را از شناخت بایسته خویش در پرده نگاه نداشته است . او کسی است که نشانه های هستی بر اقرار دل منکران به او ، گواهی می دهند . او از آنچه که تشبیه کنندگان و منکران می گویند ، بسیارْ برتر است .

امام علی علیه السلام :به چیزها نزدیک است ، بدون آن که بپیوندد ، و از آنها دور است ، بدون آن که جدا شود . گوینده است ، نه با اندیشیدن . اراده کننده است ، نه با خواهش و قصد . سازنده است ، نه با دست . لطیفی است که به پوشیدگی توصیف نمی گردد . بزرگی است که به ستمگری وصف نمی شود . بینایی است که به داشتن حسّ بینایی ، توصیف نمی شود ؛ مهربانی است که به دلسوزی وصف نگردد . به خاطر عظمتش سرها در برابرش فرو افتاده اند ، و از بیمش دل ها بی قرارند .

.

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى لَم تَسبِق لَهُ حالٌ حالاً ، فَيَكونَ أوَّلاً قَبلَ أن يَكونَ آخِرا ، ويَكونَ ظاهِرا قَبلَ أن يَكونَ باطِنا ، كُلُّ مُسَمّىً بِالوَحدَهِ غيرَهُ قَليلٌ ، وكُلُّ عَزيزٍ غَيرَهُ ذَليلٌ ، وكُلُّ قَوِىٍّ غَيرَهُ ضَعيفٌ ، وكُلُّ مالِكٍ غَيرَهُ مَملوكٌ ، وكُلُّ عالِمٍ غَيرَهُ مُتَعَلِّمٌ . (1)

عنه عليه السلام :لا إلهَ إلّا اللّهُ الشّاكِرُ لِلمُطيعِ لَهُ ، المُملى لِلمُشرِكِ بِهِ ، القَريبُ مِمَّن دَعاهُ عَلى حالٍ بَعدَهُ ، وَالبَرُّ الرَّحيمُ بِمَن لَجَأ إلى ظِلِّهِ وَاعتَصَمَ بِحَبلِهِ . ولا إلهَ إلّا اللّهُ المُجيبُ لِمَن ناداهُ بِأخفَضِ صَوتِهِ ، السَّميعُ لِمَن ناجاهُ لِأغمَضِ سِرِّهِ ، الرَّؤوفُ بِمَن رَجاهُ لِتَفريجِ هَمِّهِ ، القَريبُ مِمَّن دَعاهُ لِتَنفيسِ كَربِهِ وغَمِّهِ . ولا إلهَ إلّا اللّهُ الحَليمُ عَمَّن ألحَدَ فى آياتِهِ ، وَانحَرَفَ عَن بَيِّناتِهِ ، ودانَ بِالجُحودِ فى كُلِّ حالاتِهِ . وَاللّهُ أكبَرُ القاهِرُ لِلأَضدادِ ، المُتَعالى عَنِ الأندادِ ، المُتَفَرِّدُ بِالمِنَّهِ عَلى جَميعِ العِبادِ ، وَاللّهُ أكبَرُ المُحتَجِبُ بِالمَلَكوتِ وَالعِزَّهِ ، المُتَوَحِّدُ بِالجَبَروتِ وَالقُدرَهِ ، المُتَرَدّى بِالكِبرياءِ وَالعَظَمَهِ ، وَاللّهُ أكبَرُ المُتَقَدِّسُ بِدَوامِ السُّلطانِ ، وَالغالِبُ بِالحُجَّهِ وَالبُرهانِ ، ونَفاذِ المَشِيَّهِ فى كُلِّ حينٍ وأوانٍ . (2)

حليه الأولياء عن النُّعمان بن سَعد :كُنتُ بِالكوفَهِ فى دارِ الإمارَهِ دارِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، إذ دَخَلَ عَلَينا نَوفُ بنُ عَبدِ اللّهِ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ بِالبابِ أربَعونَ رَجُلاً مِنَ اليَهودِ فَقالَ عَلِىٌّ : عَلَىَّ بِهِم ، فَلَمّا وَقَفوا بَينَ يَدَيهِ قالوا لَهُ : يا عَلِىُّ صِف لَنا رَبَّکَ هذَا الَّذى فِى السَّماءِ ، كَيفَ هُوَ ؟ وكَيفَ كانَ ؟ ومَتى كانَ ؟ وعَلى أىِّ شَىءٍ هُوَ ؟ فَاستَوى عَلِىٌّ جالِسا وقالَ : مَعشَرَ اليَهودِ ! اسمَعوا مِنّى ولا تُبالوا أن لا تَسألوا أحَدا غَيرى ! إنَّ رَبّى عَزَّ وجَلَّ هُوَ الأَوَّلُ لَم يبدَ مِمّا، ولا مُمازِجٌ مَعَ ما ، ولا حالٌّ وَهما ، ولا شَبَحٌ يُتقَصَّى ، ولا مَحجوبٌ فَيُحوى ، ولا كانَ بَعدَ أن لَم يَكن فَيُقالَ حادِثٌ ، بَل جَلَّ أن يُكَيَّفَ المُكَيِّفُ لِلأَشياءِ كَيفَ كانَ ، بَل لَم يَزَل ولا يَزولُ لِاختِلافِ الأزمانِ ، ولا لِتَقَلُّبِ شَأنٍ بعد شَأنٍ . وكَيفَ يوصَفُ بالأَشباحِ ، وَكَيفَ ينعَتُ بالألسُنِ الفِصاحِ مَن لَم يَكُن فِى الأَشياء فيقال : بائِنٌ ، ولَم يَبِنْ عَنها فيُقالُ : كائِنٌ ؟ بَل هُوَ بِلا كَيفِيَّهٍ ، وهُوَ أقرَبُ مِن حَبلِ الوَريدِ ، وأبعَدُ فِى الشَّبَهِ مِن كُلِّ بَعيدٍ ، لا يَخفى عَلَيهِ مِن عِبادِهِ شُخُوصُ لَحظَهٍ ، ولا كُرورُ لَفظَهٍ ، ولَا ازدِلافُ رَقوَهٍ ، ولا انبِساطُ خُطوَهٍ ، فى غَسَقِ لَيلٍ داجٍ ، ولا إدلاجٍ ، لا يَتَغشّى عَلَيه القَمَرُ المُنيرُ ، ولَا انبِساطُ الشَّمسِ ذاتِ النّورِ بِضَوئِهِما فِى الكُرورِ ، ولا إقبالُ لَيلٍ مُقبلٍ ، ولا إدبارُ نَهارٍ مُدبرٍ إلّا وهُوَ مُحيطٌ بِما يُريدُ مِن تَكوينِهِ . فَهُوَ العالِمُ بِكُلِّ مَكانٍ ، وكُلِّ حينٍ وأوانٍ ، وكُلّ نَهايهٍ وَمدَّهٍ ، والأَمَدُ إلى الخَلقِ مَضروبٌ ، والحَدُّ إلى

غَيرِهِ مَنسوبٌ ، لَم يَخلَقِ الأشياءَ مِن اَصولٍ أوَّلِيَّهٍ ، وَلا بِأوائِلَ كانَت قَبلَه بَدِيَّةً ، بَل خَلَقَ ما خَلَقَ فَأَقامَ خَلقَهُ . وصَوَّرَ ما صَوَّرَ فأحسَنَ صورَتَه ، تَوحَّدَ فى عُلُوِّهِ ، فَلَيسَ لِشَىءٍ منهُ امتِناعٌ ، ولا لَهُ بطاعَهِ شَىءٍ مِن خَلقِهِ انتِفاعٌ ، إجابَتهُ لِلدّاعينَ سَريعَهٌ ، والمَلائِكَهُ فِى السَّماواتِ والأَرَضينَ لَهُ مُطيعَهٌ ، عِلمُهُ بِالأَمواتِ البائِدينَ كَعِلمِهِ بِالأَحياءِ المُتَقَلِّبينَ ، وعِلمُهُ بِما فِى السَّماواتِ العُلى كَعِلمِهِ بِما فِى الأَرضِ السُّفلى ، وعِلمُهُ بِكُلِّ شَىءٍ . لا تُحيِّرُه الأَصواتُ ، ولا تَشغَلُه اللُّغاتُ ، سَميعٌ لِلأَصواتِ المُختَلِفَهِ ، بِلا جَوارِحَ لَهُ مُؤتَلَفهٍ ، مُدبِّرٌ بَصيرٌ ، عالِمٌ بِالاُمورِ ، حَىٌّ قَيّومٌ ، سُبحانَهُ . كَلَّمَ موسى تَكليما بِلا جَوارِحَ ولا أدَواتٍ ولا شَفَهٍ ولا لَهَواتٍ ، سُبحانَهُ وتَعالى عَن تَكييفِ الصِّفاتِ . مَن زَعَمَ أنَّ إلهَنا مَحدودٌ فَقَد جَهِلَ الخالِقَ المَعبودَ ، ومَن ذَكَرَ أنَّ الأَماكِنَ بِهِ تُحيطُ لَزِمَتهُ الحَيرَهُ وَالتَّخليطُ ، بَل هُوَ المُحيطُ بِكُلِّ مَكانٍ . فَإن كُنتَ صادِقا أيُّها المُتَكَلِّفُ لِوَصفِ الرَّحمنِ بِخِلافِ التَّنزيلِ وَالبُرهانِ فَصِف لَى جِبريلَ وميكائيلَ وإسرافيلَ ، هَيهاتَ ! أ تَعجِزُ عَن صِفَهِ مَخلوقٍ مِثلِکَ وتَصِفُ الخالِقَ المَعبودَ ؟ ! وأنتَ تُدرِکُ صِفَهَ رَبِّ الهَيئَهِ وَالأَدَواتِ ، فَكَيفَ مَن لَم تَأخُذهُ سِنَهٌ ولا نَومٌ ، لَهُ ما فِى الأَرَضينَ وَالسَّماواتِ ، وما بَينَهُما وهُوَ رَبُّ العَرشِ العَظيمِ ! (3)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
2- .البلد الأمين : ص 93 ، بحار الأنوار : ج 90 ص 139 ح 7 .
3- .حليه الأولياء : ج 1 ص 72 ، كنز العمّال : ج 1 ص 408 ح 1737 .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که حالی از او بر حالی پیشی نگرفته است تا اوّل باشد ، پیش از آن که آخر باشد ، و آشکار باشد ، پیش از آن که پنهان باشد . آنچه جز او واحد نامیده شود ، [به معنای]اندک و تنهاست ، و هر عزیزی غیرِ او خوار است ، و هر قدرتمندی غیرِ او ناتوان است ، و هر مالکی غیرِ او ، خود ، مِلک دیگری است ، و هر دانایی غیر او آموزنده دانش است .

امام علی علیه السلام :خدایی جز خداوند یکتا نیست که شاکرِ فرمانبرِ خویش است ، و مهلت دهنده به شرکْ ورزنده خود . در عین دور بودن ، نسبت به آن که او را می خوانَد ، نزدیک است ، و در حقّ آن که به سایه اش پناه بَرد و به ریسمانش چنگ زند ، نیکْ رفتار و مهربان است . و خدایی جز خداوند یکتا نیست ؛ پاسخگو به هر آن کس که با صدایی آهسته صدایش کند ؛ شنونده هر کس که با نهان ترین نَجوایش با او مناجات کند ؛ مهربان با آن که برای گشایش اندوهش به او امید دارد ؛ نزدیک به آن کس که برای رهایی از رنج و غم خود ، او را می خوانَد . و خدایی جز خداوند یکتا نیست ؛ بردبار نسبت به آن که در [فهم] آیاتش به کژراهه می رود و از آیات روشن او روی بر می تابد و در هر حالت ، به انکارش می پردازد . خدایْ بزرگ ترین است ، چیره بر اضداد ، فراتر از داشتن همگون ، تنها در منّت نهادن بر همه بندگان . خدایْ بزرگ ترین است ، پوشیده در عظمتِ ملکوت و عزّت ، تنها در جَبَروت و قدرت ، آراسته به کبریا و عظمت . خدایْ بزرگ ترین است ، ستوده به خاطر دوام پادشاهی اش ، و چیره به سبب دلیل روشن و برهان و [به سبب]تحقّق بخشیدن اراده[اش] در هر وقت و زمان .

حلیه الأولیاء به نقل از نعمان بن سعد : من در کوفه ، در دار الحکومه، خانه علی بن ابی طالب علیه السلام بودم که نَوفل بن عبد اللّه ، وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان! بیرونِ در ، چهل نفر از یهودیان ایستاده اند . علی علیه السلام فرمود : «آنان را نزد من آورید» . هنگامی که نزد وی آمدند ، به وی گفتند : ای علی! این پروردگارت را که در آسمان است ، برای ما توصیف کن که چگونه است؟ چگونه بوده است؟ از کی بوده؟ و بر روی چه چیزی است؟ علی علیه السلام ، آرام نشست و فرمود : «ای یهودیان! از من بشنوید و در اندیشه این نباشید که از کسی جز من بپرسید . پروردگار من عز و جل ، همان اوّل است که نه از چیزی آغاز شده ، و نه با چیزی

آمیخته گشته است . نه در وَهْمی حُلول کرده ، و نه سایه ای است که در پی او روند ، و نه پوشیده ای است تا در چیزی فرا گرفته شود ، و نه پس از نبودن ، بود شده که گفته شود : پدیده است ؛ بلکه همان است که چیزها را چگونگی بخشیده که چگونه باشند . برتر از آن است که خود به چگونه بودن ، توصیف شود ؛ بلکه بوده است و خواهد بود ، با وجود گذشت زمان ها و با همه دگرگونی ها . چگونه با سایه ها توصیف شود ، و چگونه به وسیله زبان های گویا وصف گردد ، آن که در چیزها نیست ، تا گفته شود : جداست و از چیزها جدا نشده تا گفته شود : در آنهاست ؛ بلکه او بدون چگونگی است و او نزدیک تر از رگِ گردن [به انسان]است و در شباهت ، دورتر از هر دور است . از بندگانش حرکت دادن چشمی ، انباشتگی لفظی ، جمع و پراکنده شدن ریگ ها ، یا برداشتن گامی در تاریکی شب ظلمانی بر او پوشیده نمی مانَد ، و نه ماه نورانی ، و نه گسترش خورشید درخشان با آن نور و آن توالی شان ، و نه آمدن شب در پیش رو ، و نه گذشتن روز درگذر ، هیچ کدام بر وی پوشیده نیست ، که او بر آنچه از آفرینش خود که اراده می کند ، احاطه دارد . او دانا به هر مکان و هر زمان و هر آن و هر پایان و هر مدّت است . فرجام برای آفریده ها تعیین شده ، و اندازه ، به غیر او نسبت داده شده است . چیزها را از مادّه های پیشین نیافریده ، و نه بر اساس سوابقی از پیش از خود ؛ بلکه آنچه را که آفریده ، آفرید و آفرینش آن را استوار کرد ، و آنچه را که صورتگری کرده ، به نیکی صورتگری کرده است ، و در برتریِ خویش ، یگانگی جُسته است . هیچ موجودی از او سرْ باز نمی زند و او را در اطاعت هیچ موجودی از میان آفریده هایش سودی نیست . پاسخگویی اش به درخواست کنندگانش ، سریع است ، و فرشتگان در آسمان ها و زمین ها ، به فرمان اویند . علم او به مردگانِ نابود شده ، همچون علم او به زندگانی است که می آیند ، و علم او به آنچه در آسمان های بالاست ، مانند علم اوست به آنچه در زمینِ پایین است ، و علمش شاملِ همه چیز است . نواها او را سرگردان نمی کنند ، و گویش ها او را مشغول نمی گردانند . شنوایِ صداهای گوناگون است ، بی آن که اندامی برای او به هم آمده باشد . سامان بخشِ بینا ، دانا به کارها ، و زنده پابرجاست . منزّه است او ! با موسی علیه السلام ، بی اعضا و بی لب و [زبان] و زبانک ، سخن گفت . پاک و والاتر است از این که با صفت ها شکل بگیرد . آن که پندارد خدای ما محدود است ، نسبت به آفریدگار معبود ، جهل ورزیده است ، و آن که تصوّر کند که مکان ها او را در بر می گیرند ، همواره گرفتار سرگردانی و در هم ریختگی خواهد شد ؛ چرا که او به همه مکان ها احاطه دارد . ای کسی که بر خلاف قرآن و برهان ، خود را برای توصیف خدای مهربان، به رنج افکنده ای ! اگر راست می گویی ، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را برای ما توصیف کن . هیهات !

تو که از وصف مخلوقی چون خود ناتوانی ، می خواهی آفریدگار معبود را وصف کنی؟! به راستی ، تو که تنها صفاتِ موجودِ دارای پیکر و اندام را درک می کنی ، چگونه می توانی آن را که خواب و چُرتی او را فرا نمی گیرد ، درک کنی؟! آنچه در زمین ها و آسمان هاست و آنچه بین آن دو است ، از آنِ اوست ، و او پروردگار عرش عظیم است» .

.

ص: 148

. .

ص: 149

. .

ص: 150

. .

ص: 151

. .

ص: 152

. .

پرتو دوم : شناخت آفریدگان خدا

اشاره

پرتو دوم : شناخت آفریدگان خداباب اوّل : آغاز آفرینش و آفرینش آسمان هاباب دوم : آفرینش فرشتگانباب سوم : آفرینش زمین و آماده سازی آن برای زندگیباب چهارم : آفرینش انسانباب پنجم : آفرینش حیوانات

.

الباب الأوّل : بدء الخلق وخلق السماوات 1الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ يَصِفُ فيها خَلقَ العالَمِ : ثُمَّ أنشَأَ سُبحانَهُ فَتقَ الأجواءِ وشَقَّ الأرجاءِ وسَكائِکَ (1) الهَواءِ . فَأجرى فيها ماءً مُتَلاطِماً تَيّارُهُ ، مُتَراكِماً زَخّارُهُ (2) . حَمَلَهُ عَلى مَتنِ الرّيحِ العاصِفَهِ ، وَالزَّعزَعِ (3) القاصِفَهِ ، فَأَمَرَها بِرَدِّهِ ، وسَلَّطَها عَلى شَدِّهِ ، وقَرَنَها إلى حَدِّهِ . الهَواءُ مِن تَحتِها فَتيقٌ ، وَالماءُ مِن فَوقِها دَفيقٌ (4) . ثُمَّ أنشَأَ سُبحانَهُ ريحا اِعتَقَمَ مَهَبَّها وأدامَ مُرَبَّها (5) . وأعصَفَ مَجراها وأبعَدَ مَنشَأها . فَأَمَرَها بِتَصفيقِ الماءِ الزَّخّارِ ، وإثارَهِ مَوجِ البِحارِ . فَمَخَضَتهُ (6) مَخضَ السِّقاءِ ، وعَصَفَت بِهِ عَصفَها بِالفَضاءِ . تَرُدُّ أوَلَّهُ إلى آخِرِهِ ، وساجِيَهُ (7) إلى مائِرِهِ (8) . حَتّى عَبَّ عُبابُهُ ، ورَمى بِالزَّبَدِ رُكامُهُ ، فَرَفَعَهُ فى هَواءٍ مُنفَتِقٍ ، وجَوٍّ مُنفَهِقٍ (9) . فَسَوّى مِنهُ سَبعَ سَماواتٍ جَعَلَ سُفلاهُنَّ مَوجا مَكفوفا وعُلياهُنَّ سَقفا مَحفوظا . وسَمَكا مَرفوعا ، بِغَيرِ عَمَدٍ يَدعَمُها ، ولا دِسارٍ (10) يَنظِمُها . ثُمَّ زَيَّنَها بِزينَهِ الكَواكِبِ ، وضِياءِ الثَّواقِبِ ، وأجرى فيها سِراجا مُستَطيرا ، وقَمَرا مُنيرا : فى فَلَكٍ دائِرٍ ، وسَقفٍ سائِرٍ ، ورَقيمٍ مائِرٍ (11) . (12)

.

1- .السُّكاک : الجوُّ ، وهو ما بين السماء والأرض (النهايه : ج 2 ص 385 «سکک») .
2- .زخر : أى مدّ وكثُر ماؤه وارتفعت أمواجه (النهايه : ج 2 ص 299 «زخر») .
3- .ريحٌ زَعْزَعٌ : شديده (لسان العرب : ج 8 ص 142 «زعع») .
4- .الدَّفاق : المطهر الواسع الكثير (النهايه : ج 2 ص 125 «دفق») .
5- .أرب الدهر : اشتدّ (لسان العرب : ج 1 ص 208 «أرب») .
6- .المَخْضُ : تحريک السِّقاء الذى فيه اللبن ؛ ليخرُج زُبْدُه (النهايه : ج 4 ص 307 «مخض») .
7- .الساجى : أى الساكن (النهايه : ج 2 ص 345 «سجا») .
8- .مار الشىء يمور مورا : إذا جاء وذهب (النهايه : ج 4 ص 371 «مور») .
9- .الفَهق : هو الامتِلاء والاتّساع (النهايه : ج 3 ص 482 «فهق») .
10- .الدِسار : المِسْمار ، وجمعه دُسُر (النهايه : ج 2 ص 116 «دسر») .
11- .يريد به وشى السماء بالنجوم (النهايه : ج 2 ص 254 «رقم») .
12- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 177 ح 136 و ج 77 ص 301 ح 7 .

باب اوّل : آغاز آفرینش و آفرینش آسمان ها

باب اوّل : آغاز آفرینش و آفرینش آسمان ها 1امام علی علیه السلام در سخنرانی اش که در آن ، آفرینش جهان را توصیف می کند : آن گاه ، خدای سبحان ، فضاهای شکافته و کرانه های باز و هوای بین جَو را آفرید ، و در آنها آبی را که موج های آن در هم می شکست و بر هم می آمد ، جاری ساخت ، و آن آب را بر بادی شدید و پُر وزش ، سوار کرد و به باد ، فرمان داد تا آب را باز گرداند ، و باد را بر بستن آب ، مأمور کرد و در مرز آن ، نگه داشت . هوا از زیر باد ، شکافته شد و آب ، بر بالای آن ، روان گشت . آن گاه ، خدای عز و جل ، بادی را که وزش آن عقیم بود ، ایجاد کرد ، و وزش آن را مداوم و سخت ، و سرچشمه آن را دور ساخت . آن گاه ، فرمان داد که آب خروشنده را بگردانَد و موج دریا را به خروش آورَد . باد ، آب را چون مشکِ سقّا بجنبانْد و در فضا به وزش درآورْد و آغاز آن را به پایانش ، و آرامِ آن را به متلاطمِ آن برگردانْد ، تا آن که موج ها بلند شد و کف ها به رو آمَد . آن گاه،کف ها را در هوای باز و فضای گسترده، بالا آورد و از آنها ، هفت آسمان را پدیدار ساخت ، چنان که در قسمت زیرین آسمان ها ، موجی بازداشته نهاد ، و در قسمت بالای آنها سقفی محفوظ و پوششی بلند قرار داد ، بدون ستونی که آن را نگه دارد و میخی که آن را به نظم کشد . آن گاه ، آسمان ها را به کوکب های زیبا و نور ستارگان بیاراست ، و در آنها ، چراغی فروزان و ماهی درخشان در فلکی چرخان و سقفی راه پیما و پُر ستاره ، روان ساخت .

.

عنه علیه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ فی صِفَهِ السَّماءِ : ونَظَمَ بِلا تَعلیقٍ رهواتِ (1) فُرَجِها ، ولاحَمَ صُدوعَ اِنفِراجِها ، ووَشَّجَ بَینَها وبَینَ أزواجِها ، وذَلَّلَ لِلهابِطینَ بِأمرِهِ وَالصّاعِدینَ بِأعمالِ خَلقِهِ حُزونَهَ (2) مِعراجِها ، ونادا ها بَعدَ إذ هِیَ دُخانٌ (3) ، فَالتَحَمَت عُرى أشراجِها (4) ، وفَتَقَ بَعدَ الارتِتاقِ صَوامِتَ أبوابِها ، وأقام رَصَداً مِنَ الشُّهُبِ الثَّواقِبِ عَلى نِقابها ، وأمسَکَها من أن تَمورَ فی خَرقِ الهَواءِ بِأیدِهِ (5) ، وأمَرَها أن تَقِفَ مُستَسلِمَهً لِأمرِهِ ، وجَعَلَ شَمسَها آیَهً مُبصِرَهً لِنَهارِها ، وقَمَرَها آیَهً مَمحُوَّهً مِن لَیلِها ، وأجراهُما فی مَناقِلِ مَجراهُما . وقَدَّرَ سَیرَهُما فی مَدارِجَ دَرجِهِما ؛ لِیُمَیِّزَ بَینَ اللَّیلِ وَالنَّهارِ بِهِما ، ولِیُعلَمَ عَدَدُ السِّنینَ وَالحِسابُ بِمَقادیرِهِما . ثُمَّ عَلَّقَ فی جَوِّها فَلَکَها ، وناطَ بِها زینَتَها من خَفِیّاتِ دراریِّها ومَصابیحِ کَواکِبِها ، ورَمی مُستَرَقِی السَّمعِ بِثَواقِبِ شُهُبِها وأجراها عَلی أذلالِ (6) تَسخیرِها مِن ثَباتِ ثابِتِها ومَسیرِ سائِرِها وهُبوطِها وصُعودِها ونُحوسِها وسُعودِها . (7)

.

1- .الرهوات : أی المواضع المتفتّحه منها ، وهی جمع رهوه (النهایه : ج 2 ص 285 «رها») .
2- .الحُزُونه : الخُشونه (النهایه : ج 1 ص 380 «حزن») .
3- .یتصوّر علماء الفلک الیوم أنّ أوّل نشوء الکون کان نتیجه انفجار کبیر شاع منه دخان مؤلّف من دقائق ناعمه ، وساد عندها فی الکون سکون وظلام دامس ، ثمّ بدأت الذرّات تتجمّع فی مناطق معیّنه مشکّله أجراما ، ما لبثت أن بدأت فیها التفاعلات النوویّه ، التی جعلت هذا الأجرام نجوما مضیئه . وفی قول الإمام : «فالتحمت عری أشراجها» تشبیه لنجوم المجرّه بالحلقات المرتبطه ببعضها بوشاج الجاذبیّه والتأثیر المتبادل . وبعد نشوء النجوم الملتهبه الدائره بدأت تقذف بالحمم التی شکّلت الکواکب السیّاره کالأرض وغیرها ، وهو ما عبّر عنه الإمام علیه السلام ب «وفتق بعد الارتتاق» (تصنیف نهج البلاغه : ص 779) .
4- .أسرَجْتُ العَیبهَ وشرَجْتُها : إذا شَددْتُها بالشَّرَجِ ؛ وهی العُرَی (النهایه : ج 2 ص 456 «شرج») .
5- .الأیدُ : القُوّه (النهایه : ج 1 ص 84 «أید») .
6- .أی علی وجوهِها وطرُقها ، وهو جمع ذِلٍّ (النهایه : ج 2 ص 166 «ذلل») .

7- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 108 ح 90 .

امام علی علیه السلام در سخنرانی اش در وصف آسمان : بدون در آویختن ، قسمت های بازِ آسمان را نظم داد ، و شکاف های گشوده اش را بر هم آورد ، و بین آنها و همگون های آنها را پیوند داد ، و برای فرشتگانی که فرمان او را فرو می آورند و اعمال بندگان را بالا می برند ، دشواری های رفتن به بالای آسمان را نرم ساخت . به هنگامی که آسمانْ دود متراکم بود ، (1) آن را فرا خوانْد و دستگیره های آسمان به هم پیوند خورد ، و پس از بسته شدن درهای آن ، آن را گشود ، و از شهاب های روشن ، نگهبانانی بر گذرگاه های آن نهاد ، و به قدرت خود ، از لرزش آن در فضای شکافته ، نگاهش داشت . و به آسمانْ فرمان داد که به فرمان او گردن نهد و بِایستد ، و خورشیدِ آن را نشانی قرار داد که روزش را روشن سازد ، و ماه را نشانی که تاریکیِ شب را از بین ببرَد ، و آن دو را در منزلگاه هایشان روان ساخت ، و حرکت آن دو را در خانه های معیّن ، قرار داد تا به آن دو ، شب و روز ، از هم تمیّز پیدا کنند و شمار سال ها و حساب ها با جابه جا شدن آن دو ، دانسته شود . آن گاه ، در فضای هر آسمان ، فلکِ آن را بیاویخت ، و از دُرهای تابنده و ستارگان درخشان ، آن را آذین بست ، و با شهاب های تیز ، به گوشْ ایستادگان را برانْد ، و ستارگان را به گونه های گوناگون ، روان ساخت : ثابت ها را ثابت ، روندگان را روان ، و نیز بالا رونده ها ، و فرود آینده ها ، و نحس ها و سعدهای آنها را .

.

1- .امروزه دانشمندانِ نجوم بر این باورند که پیدایش این جهان ، نتیجه انفجار بزرگی بود که از آن ، دودی متشکّل از ذرّه های لطیف به وجود آمد و در پی آن ، آرامش و تاریکیِ قیرگونی فراگیر شد . آن گاه ذرّات ، شروع به گِرد آمدن در جاهای مشخّص کردند و جِرم را به وجود آوردند . چندی نگذشت که عملیات اتمی شروع شد و اجرام یاد شده را به ستارگانی نورانی تبدیل نمود . و در کلام امام علیه السلام که فرمود : «فالتحمت عُری أشراجها ؛ و آسمان ، اجرام خود را به هم پیوند داد» ، تشبیه ستارگان کهکشان ها به حلقه های مرتبط به یکدیگر توسّط قدرت جاذبه ، و تأثیرهای متقابل بین آنهاست . و پس از پیدایش ، ستارگان سوزان در گردش ، شروع به پرتاب نمودن گداخته هایی کردند که سیّاراتی نظیر زمین ، از آنها شکل گرفتند و این ، چیزی است که امام علیه السلام از آن به این جمله

تعبیر کرده است : «و فتق بعد الإرتتاق ؛ پس از بسته شدن ، آن را گشود» (تصنیف نهج البلاغه : ص 779) .

عنه عليه السلام من خُطبَهٍ لَهُ فِى التَّوحيدِ ويَذكُرُ فيها خَلقَ السَّماواتِ : فَمِن شَواهِدِ خَلقِهِ خَلقُ السَّماواتِ مُوَطَّداتِ بِلا عَمَدٍ ، قائِماتٍ بِلا سَنَدٍ . دَعاهُنَّ فَأَجَبنَ طائِعاتٍ مُذعِناتٍ ، غَيرَ مُتَلَكِّئاتٍ ولا مُبطِئاتٍ . ولَولا إقرارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبوبِيَّهِ وإذعانُهُنَّ بِالطَّواعِيَهِ لَما جَعَلَهُنَّ مَوضِعا لِعَرشِهِ ، ولا مَسكَنا لِمَلائِكَتِهِ ، ولا مَصعَدا لِلكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالعَمَلِ الصّالِحِ مِن خَلقِهِ . جَعَلَ نُجومَها أعلاما يَستَدِلُّ بِهَا الحَيرانُ فى مُختَلِفِ فِجاجِ الأَقطارِ . لَم يَمنَع ضَوءَ نورِهَا ادلِهمامُ سُجُفِ اللَّيلِ المُظلِمِ ، ولَا استَطاعَت جَلابيبُ سَوادِ الحَنادِسِ (1) أن تَرُدَّ ما شاعَ فِى السَّماواتِ مِن تَلَألُوَ نورِ القَمَرِ . (2)

عنه عليه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ فَمَن فَرَّغَ قَلبَهُ وأعمَلَ فِكرَهُ ؛ لِيَعلَمَ كَيفَ أقَمتَ عَرشَک ، وكَيفَ ذَرَأتَ خَلقَکَ ، وكَيفَ عَلَّقتَ فِي الهَواءِ سَماواتِکَ ، وكَيفَ مَدَدتَ عَلى مَورِ الماءِ أرضَکَ ، رَجَعَ طَرفُهُ حَسيراً ، وعَقلُهُ مَبهوراً ، وسَمعُهُ والِهاً ، وفِكرُهُ حائِرا . (3)

.

1- .حِنْدس : أى شَدِيده الظُّلْمه (النهايه : ج 1 ص 450 «حندس») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 182 عن نوف البكالى ، بحار الأنوار : ج 77 ص 308 ح 13 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 160 وراجع المعيار والموازنه : ص 257 وجواهر المطالب : ج 1 ص 333 و ص 351 .

امام علی علیه السلام از سخنرانی ای درباره توحید که در آن ، آفرینش آسمان ها را شرح می دهد : از جمله گواهان بر خلقت او ، آفرینش آسمان های پابرجای بدون ستون و برپای بدون تکیه گاه است . آنها را فرا خوانْد و آنها ، سر به فرمان و گردن نهاده و بی هیچ درنگ و سستی ، پاسخ دادند ، و اگر اقرار آنها به پروردگاری او و گردن نهادنشان بر اطاعت او نبود ، آنها را جایگاه عرش خود ، محلّ سکونت فرشتگانش ، و جایگاه بالا رفتن سخن پاک و عمل شایسته بندگانش قرار نمی داد . ستارگان آسمان را نشانه هایی قرار داد تا گمگشتگان ، در رفت و آمد در وادی ها ، بِدانها راه جویند . پرده های شب تاریک ، مانع نور آنها نشدند ، و پوشش های تیره سیاه ، نتوانستند درخشش نور ماه را که در آسمان ها گسترده است ، برگردانند .

امام علی علیه السلام خطاب به خدای عز و جل : هر کس دل خویش را فارغ کند و اندیشه اش را به کار گیرد ، تا بداند چگونه عرشت را به پا داشته ای و آفریده هایت را آفریده ای و آسمان هایت را در فضا آویخته ای ، و چه سان ، زمینت را بر جنبش آب ، گسترده ای ؛ نگاهش درمانده ، و خِردش سرگشته ، شنوایی اش آشفته ، و فکرش سرگردان می گردد .

.

عنه عليه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذى ... خَلَقَ الخَلقَ عَلى غَيرِ أصلٍ ، وَابتَدَأَهُم عَلى غَيرِ مِثالٍ ، وقَهَرَ العِبادَ بِغَيرِ أعوانٍ ، ورَفَعَ السَّماءَ بِغَيرِ عَمَدٍ ، وبَسَطَ الأَرضَ عَلَى الهَواءِ بِغَيرِ أركانٍ . (1)

الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام :كانَ عَلِىُّ بنُ أبى طالبٍ عليه السلام بِالكوفَهِ فِى الجامِعِ ، إذ قامَ إلَيهِ رَجُلٌ مِن أهلِ الشّامِ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى أسأَلُکَ عن أشياءَ . فَقالَ سَل تَفَقُّها ولا تَسأَل تَعَنُّتا . فَأَحدَقَ النّاسُ بِأبصارِهِم فَقالَ : أخبِرنى عَن أوَّلِ ما خَلَقَ اللّهُ تَعالى ؟ فَقالَ عليه السلام : خَلَقَ النّورَ . قالَ : فَمِمَّ خُلِقَتِ السَّماواتُ ؟ قالَ عليه السلام : مِن بُخارِ الماءِ . قالَ : فَمِمَّ خُلِقَتِ الأَرضُ ؟ قالَ عليه السلام : مِن زَبَدِ الماءِ . قالِ : فَمِمَّ خُلِقَتِ الجِبالُ ؟ قالَ : مِنَ الأَمواجِ . (2)

كنز العمّال عن حَبَّهَ العُرَنِىّ :سَمِعتُ عَلِيّا عليه السلام يَحلِفُ ذاتَ يَومٍ : وَالَّذى خَلَقَ السَّماءَ مِن دُخانٍ وماءٍ . (3)

الإمام علىّ عليه السلام فى جَوابِ رَجُلٍ مِن أهلِ الشّامِ فيما سَأَلَهُ عَنِ السَّماءِ الدُّنيا مِمّا هِىَ ؟ قالَ : مِن مَوجٍ مَكفوفٍ . (4)

.

1- .الدروع الواقيه : ص 182 .
2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 241 ح 1 عن أحمد بن عامر الطائى ، علل الشرائع : ص 593 ح 44 عن عبد اللّه بن أحمد بن عامر الطائى .
3- .كنز العمّال : ج 6 ص 170 ح 15235 نقلاً عن ابن أبى حاتم ، الدرّ المنثور : ج 1 ص 110 عن حبّه العوفى ؛ بحار الأنوار : ج 58 ص 104 ح 35 .
4- .علل الشرائع : ص 593 ح 44 عن عبد اللّه بن أحمد بن عامر الطائى ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 241 ح 1 عن أحمد بن عامر الطائى وكلاهما عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 10 ص 76 ح 1 .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که . . . آفریده را از هیچ آفرید ، و بدون نمونه ، آنها را ایجاد کرد ، و بدون کمک کار ، بندگان را مقهور ساخت ، آسمان را بدون ستون برپا داشت ، و زمین را بدون پایه هایی در فضا گسترانْد .

امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش : علی علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود که یکی از مردم شام برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! چند چیز از تو می پرسم . علی علیه السلام فرمود : «برای فهمیدن بپرس ، نه برای خطا گرفتن و آزار دادن» . مردم به آن شامی چشم دوختند و او پرسید : اوّلین چیزی که خدای تعالی آفرید ، چه بود؟ فرمود : «نور را آفرید» . پرسید : آسمان ها از چه آفریده شده اند؟ فرمود : «از بخار آب» . پرسید : زمین از چه آفریده شده است؟ فرمود : «از کف روی آب» . پرسید : کوه ها از چه آفریده شده اند؟ فرمود : «از موج ها» .

کنز العمّال به نقل از حَبّه عُرَنی : روزی شنیدم که علی علیه السلام چنین سوگند یاد می کرد : «سوگند به آن که آسمان را از دود و آب آفرید!» .

امام علی علیه السلام در پاسخ یکی از مردم شام که پرسیده بود : آسمان دنیا ، از چه آفریده شده است؟ : از توده موج [آفریده شده است] .

.

الباب الثانى : خلق الملائكهالإمام علىّ عليه السلام فى صِفَهِ المَلائِكَهِ عليهم السلام : ثُمَّ خَلَقَ سُبحانَهُ لِاءِسكانِ سَماواتِهِ ، وعِمارَهِ الصَّفيحِ الأَعلى مِن مَلَكوتِهِ خَلقاً بَديعاً مِن مَلائِكَتِهِ ، وَمَلأَ بِهِم فُروجَ فِجاجِها ، وحَشى بِهِم فُتوقَ أجوائِها . وبَينَ فَجَواتِ تِلكَ الفُروجِ زَجَلُ (1) المُسَبِّحينَ مِنهُم فى حَظائِرِ القُدُسِ وُسُراتِ الحُجُبِ وسُرادِقاتِ (2) المَجدِ . ووَراءَ ذلِكَ الرَّجيجِ (3) الَّذى تَستَكُّ مِنهُ الأَسماعُ سُبُحاتُ نورٍ تَردَعُ الأَبصارَ عَن بُلوغِها ، فَتَقِفُ خاسِئَةً عَلى حُدودِها ، وأنشَأَهُم عَلى صُوَرٍ مُختَلِفاتٍ وأقدارٍ مُتَفاوِتاتٍ . «أُوْلِى أَجْنِحَهٍ» (4) تُسَبِّحُ جَلالَ عِزَّتِهِ لا يَنتَحِلونَ ما ظَهَرَ فِى الخَلقِ مِن صُنعِهِ ، ولا يَدَّعونَ أَنَّهُم يَخلُقونَ شَيئاً مَعَهُ مِمّا انفَرَدَ بِهِ . «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُو بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِى يَعْمَلُونَ» (5) . جَعَلَهُمُ اللّهُ فيما هُنالِکَ أهلَ الأَمانَهِ عَلى وَحيِهِ ، وحَمَّلَهُم إلَى المُرسَلينَ وَدائِعَ أمرِهِ ونَهيِهِ، وعَصَمَهُم مِن رَيبِ الشُّبُهاتِ، فَما مِنهُم زائِغٌ عَن سَبيلِ مَرضاتِهِ.وأمَدَّهُم بِفَوائِدِ المَعونَهِ ، وأشعَرَ قُلوبَهُم تَواضُعَ إخباتِ السَّكينَهِ ، وفَتَحَ لَهُم أبواباً ذُلُلاً إلى تَماجيدِهِ . ونَصَبَ لَهُم مَناراً واضِحَهً عَلى أعلامِ تَوحيدِهِ . لَم تُثقِلهُم مُؤصِراتُ (6) الآثامِ ، ولَم تَرتَحِلهُم عُقَبُ اللَّيالى وَالأَيّامِ،ولَم تَرمِ الشُّكوکُ بِنَوازِعِها عَزيمَهَ إيمانِهِم،ولَم تَعتَرِکِ الظُّنونُ عَلى مَعاقِدِ يَقينِهِم ، ولا قَدَحَت قادِحَهُ الإِحَنِ (7) فيما بَينَهم ، ولا سَلَبَتهُمُ الحَيرَهُ ما لاقَ مِن مَعرِفَتِهِ بِضَمائِرِهِم ، وما سَكَنَ مِن عَظَمَتِهِ وهَيبَهِ جَلالَتِهِ فى أثناءِ صُدورِهِم ، ولَم تَطمَع فيهِمُ الوَساوِسُ فَتَقتَرِعَ بِرَينِها عَلى فِكرِهِم ، ومِنهُم مَن هُوَ فى خَلقِ الغَمامِ الدُّلَّحِ (8) ، وفى عِظَمِ الجِبالِ الشُّمَّخِ ، وفى قَترَهِ (9) الظَّلامِ الأَيهَمِ (10) ، ومِنهُم مَن قَد خَرَقَت أقدامُهُم تَخومَ الأَرضِ السُّفلى ، فَهِىَ كَراياتٍ بيضٍ قَد نَفَذَت فى مَخارِقِ الهَواءِ ، وتَحتَها ريحٌ هَفّافَهٌ (11) تَحبِسُها عَلى حَيثُ انتَهَت مِنَ الحُدودِ المُتَناهِيَهِ ، قَدِ استَفرَغَتهُم أشغالُ عِبادَتِهِ ، ووَصَلَت حَقائِقُ الإِيمانِ بَينَهُم وبَينَ مَعرِفَتِهِ ، وقَطَعَهُمُ الإِيقانُ بِهِ إلَى الوَلَهِ إلَيهِ ، ولم تُجاوِز رَغَباتُهُم ما عِندَهُ إلى ما عِندَ غَيرِهِ . قد ذاقوا حَلاوَهَ مَعرِفَتِهِ ، وشَرِبوا بِالكَأسِ الرَّوِيَّهِ مِن مَحَبَّتِهِ ، وتَمَكَّنَت مِن سُوَيداءِ قُلوبِهِم وَشيجَهُ خيفَتِهِ ، فَحَنوا بِطولِ الطّاعَهِ اعتِدالَ ظُهورِهِم ، ولَم يُنفِد طولُ الرَّغبَهِ إلَيهِ مادَّهَ تَضَرُّعِهِم ، ولا أطلَقَ عَنهُم عَظيمُ الزُّلفَهِ رِبَقَ (12) خُشوعِهِم ، ولم يَتَوَلَّهُم الإِعجابُ فَيَستَكثِروا ما سَلَفَ مِنهُم ، ولا تَرَكَت لَهُم استِكانَهُ الإِجلالِ نَصيباً فى تَعظيمِ حَسَناتِهِم . ولَم تَجرِ الفَترَاتُ فيهِم عَلى طولِ دُؤوبِهِم ، ولَم تَغِض (13) رَغَباتُهُم فَيُخالِفوا عَن رَجاءِ رَبِّهِم ، ولَم تَجِفَّ لِطولِ المُناجاهِ أسلاتُ (14) ألسِنَتِهِم ، ولا مَلَكَتهُمُ الأَشغالُ فَتَنقَطِعَ بِهَمسِ الجُؤارِ (15) إلَيهِ أصواتُهُم ، ولَم تَختَلِف فى مَقاوِمِ الطّاعَهِ مَناكِبُهُم ، ولَم يَثنوا إلى راحَهِ التَّقصيرِ فى أمرِهِ رِقابَهُم ، ولا تَعدو

عَلى عَزيمَهِ جَدِّهِم بَلادَهُ الغَفَلاتِ ، ولا تَنتَضِلُ (16) فى هِمَمِهِم خَدائِعُ الشَّهَواتِ . قَدِ اتَّخَذوا ذَا العَرشِ ذَخيرَةً لِيَومِ فاقَتِهِم ، ويَمَّموهُ عِندَ انقِطاعِ الخَلقِ إلَى المَخلوقينَ بِرَغبَتِهِم ، لا يَقطَعونَ أمَدَ غايَهِ عِبادَتِهِ ، ولا يَرجِعُ بِهِمُ الِاستِهتارُ (17) بِلُزومِ طاعَتِهِ ، إلّا إلى مَوادَّ مِن قُلوبِهِم غَيرَ مُنقَطِعَهٍ مِن رَجائِهِ ومَخافَتِهِ ، لَم تَنقَطِع أسبابُ الشَّفَقَهِ مِنهُم ، فَيَنوا (18) فى جِدِّهِم ، ولَم تَأسِرهُمُ الأطماعُ فَيُؤثِروا وَشيکَ السَّعيِ عَلَى اجتِهادِهِم . لَم يَستَعظِموا ما مَضى مِن أعمالِهِم ، ولَوِ استَعظَموا ذلِکَ لَنَسَخَ الرَّجاءُ مِنهُم شَفَقاتِ وَجَلِهِم ، ولَم يَختَلِفوا فى رَبِّهِم بِاستِحواذِ الشَّيطانِ عَلَيهِم . ولَم يُفَرِّقهُم سوءُ التَّقاطُعِ ، ولا تَوَلّاهُم غِلُّ التَّحاسُدِ ، ولا تَشَعَّبَتهُم مَصارِفُ الرِّيبِ ، ولا اقتَسَمَتهُم أخيافُ الهِمَمِ ، فَهُم اُسَراءُ إيمانٍ لَم يَفُکَّهُم مِن رِبقَتِهِ زَيغٌ ولا عُدولٌ ولا وَنًى ولا فُتورٌ . ولَيسَ فى أطباقِ السَّماءِ مَوضِعُ إهابٍ إلّا وعَلَيهِ مَلَکٌ ساجِدٌ ، أو ساعٍ حافِدٌ (19) ، يَزدادونَ عَلى طولِ الطّاعَهِ بِرَبِّهِم عِلماً ، وتَزدادُ عِزَّهُ رَبِّهِم فى قُلوبِهِم عِظَماً . (20)

.

1- .أى صوت رفيع عالٍ (النهايه : ج 2 ص 297 «زجل») .
2- .السُّرادِق : وهو كلُّ ما أحاطَ بشىء من حائطٍ أو مضرَبٍ أو خِبَاء (النهايه : ج 2 ص 359 «سردق») .
3- .الرَّجّ : الحركهُ الشَّديدَهُ (النهايه : ج 2 ص 197 «رجج») .
4- .فاطر : 1 .
5- .الأنبياء : 26 و27 .
6- .يقال للثقلِ : إصر ؛ لأنّه يَأصِرُ صاحِبه من الحرَكه لثقله (مجمع البحرين : ج 1 ص 50 «ثقل») .
7- .الإحْنَهُ : الحقد ، وجمعها إحَن وإحَنَاتٌ (النهايه : ج 1 ص 27 «أحن») .
8- .الدَّلح : أن يَمشى بالحمل وقد أثقلَه (النهايه : ج 2 ص 129 «دلح») .
9- .القتره : غَبرَه يعلوها سواد كالدخان (لسان العرب : ج 5 ص 71 «قتر») .
10- .الأيْهَمُ : البلد الذى لا عَلَمَ به . واليَهمَاء : الفَلاهُ التى لا يُهتَدى لِطُرقِها ، ولا ماء فيها ولا عَلَمَ بِها (النهايه : ج 5 ص 304 «يهم») .
11- .هفّافه : سريعه المرور فى هُبُوبها (النهايه : ج 5 ص 266 «هفف») .
12- .الربقه : عروه فى حَبل تجعل فى عنق البهيمه أو يَدِها تُمسِكها ، وتجمع الرِّبقه على رِبَق (النهايه : ج 2 ص 190 «ربق») .
13- .غاضَ الماء: نقَص أو غارَ فذهب (لسان العرب: ج7 ص201 «غضض»).

14- .جمع أسَلَه ؛ وهى طرف اللسان (النهايه : ج 1 ص 49 «أسل») .
15- .الجؤار : رَفْع الصَّوت والاستِغاثه ، جأر يَجْأر (النهايه : ج 1 ص 232 «جأر») .
16- .نَضِلَ البعير والرجُل نَضلاً : هزُل وأعيا وأنضلَه هو (لسان العرب : ج 11 ص 666 «نضل») .
17- .مُستهتَر : أى مُولَع به لا يَتَحدّث بغيره ، ولا يَفعل غَيره (النهايه : ج 5 ص 243 «هتر») .
18- .أى يَفتُروا فى عَزمِهم واجتهادِهِم (النهايه : ج 5 ص 231 «ونا») .
19- .نَحفِد : أى نُسرع فى العمل والخِدمه (النهايه : ج 1 ص 406 «حفد») .
20- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 109 ح 90 .

باب دوم : آفرینش فرشتگان

باب دوم : آفرینش فرشتگانامام علی علیه السلام در وصف فرشتگان : آن گاه ، خداوند سبحان برای ساکن کردن در آسمان هایش و آباد ساختن بالاترین قسمت از ملکوتش ، مخلوقاتی نو [و بی مانند]از فرشتگان را آفرید ، و با آنان ، شکاف های راه های گشاده آسمان ها را پُر کرد ، و فاصله بین اجرام آسمانی را از آنان آکنده ساخت . در بین فراخنای شکاف ها ، فریاد تسبیح گوییِ فرشتگان در فردوسِ بلندْجایگاه و در ورای پرده های حجاب و سراپرده های بزرگی ، بلند است ، و در پسِ این فریادهای کَر کننده گوش ها ، پرتو نوری است که دیدگان را ، از رسیدن بِدانْ باز می دارد . از این رو ، خیره بر جای خویش می مانند . آنان (فرشتگان) را در گونه های مختلف و در اندازه های گوناگون ایجاد کرد ، «بال دارانی» که بزرگی و ارجمندیِ او را تسبیح می گویند . نه آنچه را در آفرینش از صنعت الهی پیداست ، به خود نسبت می دهند ، و نه مدّعی اند که آنان ، چیزی از آنچه که آفریدنش مختصّ خداوند است ، همراه او آفریده اند ؛ «بلکه [فرشتگان ،]بندگانی ارجمندند که در سخن ، بر او پیشی نمی گیرند ، و خود به فرمان او کار می کنند» . آنان را در جاهایی که هستند ، امینان وحی خود قرار داده ، و رساندن امانت های امر و نهی خویش را به رسولان ، به عهده آنان نهاده است ، و از عارض شدن تردیدها بر آنان ، مصون نگهشان داشته است ، و هیچ کدام از آنان ، از راه خشنودیِ او منحرف نمی شود . و آنان را یاری کرد ، و دل هایشان را با فروتنی و آرامشِ خضوع پوشانید و درهایی آسان برای ستایش خویش ، بر ایشان گشود و علامت های روشنی بر نشانه های یگانگی اش برایشان برپا کرد . نه بار گناهانْ زمینگیرشان ساخت ، و نه گذشت شب ها و روزها ، آنان را تغییر داد ، و نه تیرهای تردید ، استواریِ ایمانشان را نشانه رفت ، ونه گمان ها بر قرارگاه ایمانشان هجوم آورد ، و نه مرض کینه به میانشان ضربه زد ، و نه سرگشتگی ، معرفت الهی ای را که در جانشان داشتند ، از آنان گرفت ، و نه وسوسه ها در آنان طمع کرد تا گم راهی آن بر فکرشان سیطره پیدا کند ، و آرامشی از عظمت و هیبت جلال او در سینه هایشان بود . گروهی از آنان ، در درون ابرهای گرانبار ، بر فراز کوه های بلند ، و در تاریکی های خاموش شب ، جای دارند ، و بعضی دیگر از آنان ، کسانی هستند که گام هایشان مرزهای زمین زیرین را شکافته است . آنان چون پرچم های سفیدی هستند که در شکاف های فضا فرو رفته اند و در زیر

آنها ، باد خوشی وزان است که آنها را بر مرز نهایی ای که گرفته اند ، نگه داشته است . پرداختن به پرستش خدا ، آنان را از هر کار دیگرْ بازداشته است ، و حقایق ایمان ، بین آنان و شناخت خدا ، پیوند زده است ، و یقین به او ، آنان را به شیداییِ او کشانده است ، و علاقه شان ، آنان را از آنچه نزد اوست ، به آنچه که در نزد غیر اوست ، نکشیده است . شیرینی معرفت او را چشیده اند ، و جامی لبریز از محبّت او سرکشیده اند و در درون دل هایشان ، بیم پروردگارشان جای گرفته است ، و از بسیاریِ طاعت او ، پشت هایشان خمیده است ، و بسیاریِ اشتیاقشان به او ، تضرّع آنان را از میان نبرده است ، و قُرب فراوانشان ، رشته فروتنی شان را نبُریده است ، و خودبینی ، بر آنانْ مستولی نشده است تا آنچه را که انجام دادند ، بسیار شمارند . و فروتنی در برابر او ، فرصتی برای بزرگْ شمردن کارهای نیکشان به ایشان نداده است ، و از بسیاریِ تلاششان ، سستی ها بر آنان عارض نگشته است ، و شیفتگی هایشان کاستی نیافته است تا با امید به پروردگارشان مخالفت کنند ، و طولانی بودن مناجاتشان ، دور و برِ زبانشان را خشک نکرده (خسته نگردیده) و گرفتاری ای بر آنان مستولی نشده است تا بانگ تضرّعشان به درگاهش قطع گردد . شانه هایشان در تداوم اطاعت از او ، دگرگون نگشت ، و گردنشان در اجرای فرمان او به راحتیِ سستی متمایل نشد ، و نفهمی و فراموشی بر اراده استوارشان نتاخت ، و فریب های شهوت در همّتشان ناتوانی ایجاد نکرد . پروردگار صاحب عرش را اندوخته روز نیازمندی شان کردند ، و به هنگامی که مردم به آفریدگانْ روی آوردند ، آنان با رغبت به آفریننده روی آوردند و البته به پایانِ مُنتهای درجه عبادت (بندگی) او نمی رسند . عشق آنان به اطاعت او ، بر اثر علاقه ای است که در دل هایشان است و موادّ آن از امید و خوف خداست ، که هیچ گاه از آنان جدا نمی شود . رشته ترس آنان ، هرگز بُریده نمی شود تا در تلاششان سست گردند ، و طمع بر آنان چیره نمی گردد تا کوشش کم را بر تلاششان ترجیح دهند ، و کرده های گذشته خود را بزرگ نمی شمارند ؛ چرا که اگر آنها را بزرگ شمارند ، امیدشان بیم از پروردگار را در آنان از بین می برد . با همه چنگ اندازی های شیطان ، هرگز در آنان تردیدی نسبت به پروردگارشان به وجود نیامده ، و برخوردهای بد ، متفرّقشان نساخته ، و حسادت ورزی ، بر آنان چیره نگشته است ، و کارکردهای دو دلی ، گروه گروهشان نساخته ، و خواهش های نفسانی ، قسمت قسمتشان نکرده است . آنان ، بندگان ایمان اند و هرگز انحراف ، عدول از حق ، درنگ و سستی ، بندِ بندگی را از آنان قطع نکرده است . در آسمان های تو در تو ، جایی به اندازه گستره پوستی پیدا نمی شود ، جز آن که بر آن ، فرشته ای سجده کننده و یا تلاشگر در راه

عبادت تو قرار دارد . با بسیاریِ اطاعت پروردگارشان ، بر دانش خود می افزایند و عزّت پروردگارشان در دلشان بزرگ تر می شود .

.

ص: 164

. .

ص: 165

. .

ص: 166

. .

ص: 167

. .

عنه عليه السلام فى خَلقِ المَلائِكَهِ : ثُمَّ فَتَقَ ما بَينَ السَّماواتِ العُلا ، فَمَلَأَهُنَّ أطوارا مِن مَلائِكَتِهِ ، مِنهُم سُجودٌ لا يَركَعونَ ، ورُكوعٌ لا يَنتَصِبونَ ، وصافّونَ لا يَتَزايَلونَ ، ومُسَبِّحونَ لا يَسأَمونَ ، لا يَغشاهُم نَومُ العُيونِ ، ولا سَهوُ العُقولِ ، ولا فَترَهُ الأَبدانِ ، ولا غَفلَهُ النِّسيانِ . ومِنهُم اُمَناءُ عَلى وَحيِهِ ، وألسِنَهٌ إلى رُسُلِهِ ، ومُختَلِفونَ بِقَضائِهِ وأمرِهِ ، ومِنهُمُ الحَفَظَهُ لِعِبادِهِ ، وَالسَّدَنَهُ لِأَبوابِ جِنانِهِ . ومِنهُمُ الثّابِتَهُ فِى الأَرَضينَ السُّفلى أقدامُهُم ، وَالمارِقَهُ مِنَ السَّماءِ العُليا أعناقُهُم ، وَالخارِجَهُ مِنَ الأَقطارِ أركانُهُم ، وَالمُناسِبَهُ لِقَوائِمِ العَرشِ أكتافُهُم . ناكِسَهٌ دونَهُ أبصارُهُم ، مُتَلَفِّعونَ تَحتَهُ بِأَجنِحَتِهِم ، مَضروبَهٌ بَينَهُم وبَينَ مَن دونَهُم حُجُبُ العِزَّهِ ، وأستارُ القُدرَهِ . لا يَتَوَهَّمونَ رَبَّهُم بِالتَّصويرِ ، ولا يُجرونَ عَلَيهِ صِفاتِ المَصنوعينَ ، ولا يَحُدّونَهُ بِالأَماكِنِ ، ولا يُشيرونَ إِلَيهِ بِالنَّظائِرِ . (1)

عنه عليه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : ومَلائِكَهٌ خَلَقتَهُم وأسكَنتَهُم سَماواتِکَ فَلَيسَ فيهِم فَترَهٌ ولا عِندَهُم غَفلَهٌ ولا فيهِم مَعصِيَهٌ ، هُم أعلَمُ خَلقِکَ بِکَ ، وأخوَفُ خَلقِکَ مِنکَ ، وأقرَبُ خَلقِکَ إِلَيکَ وأعمَلُهُم بِطاعَتِکَ ، ولا يَغشاهُم نَومُ العُيونِ ولا سَهوُ العُقولِ ولا فَترَهُ الأَبدانِ ، لَم يَسكُنُوا الأَصلابَ ولَم تَتَضَمَّنهُمُ الأَرحامُ ولَم تَخلُقهُم مِن ماءٍ مَهينٍ ، أَنشَأتَهُم إنشاءً فَأَسكَنتَهُم سَماواتِکَ وأكرَمتَهُم بِجِوارِکَ وَائتَمَنتَهُم عَلى وَحيِکَ ، وجَنَّبتَهُمُ الآفاتِ ووَقَيتَهُمُ البَلِيّاتِ وطَهَّرتَهُم مِنَ الذُّنوبِ ، ولَولا قُوَّتُکَ لَم يَقوَوا ، ولَولا تَثبيتُکَ لَم يَثبُتوا ، ولَولا رَحمَتُکَ لَم يُطيعوا . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 177 ح 136 .
2- .تفسير القمّى : ج 2 ص 207 ، بحار الأنوار : ج 59 ص 175 ح 6 .

امام علی علیه السلام در آفرینش فرشتگان : آن گاه ، بین آسمان های بلند را شکافت و آن جاها را از گونه های فرشتگانش پُر کرد . گروهی در سجده اند که رکوع نمی کنند ، و گروهی در رکوع اند که قامتْ راست نمی کنند ؛ گروهی در صف ایستاده اند و متفرّق نمی شوند.گروهی تسبیح گویانی اند که خسته نمی شوند ، نه خواب ، دیدگانشان را فرا می گیرد و نه خطای خِرد یا سستی بدن و یا غفلت فراموشی ، آنها را در می رُباید . گروهی از آنان ، امین وحی او و ترجمان او به سوی فرستادگانش هستند که با حکم و فرمان او در آمد و رفت اند . گروهی از آنان ، نگهبانان بندگانش و پاسبان درهای بهشتش هستند ، و گروهی از آنان ، ثابت قدم در زمین های زیرین اند که گردن هایشان از آسمانِ برین ، گذشته است و اعضایشان بیرون از کرانه های جهان است ، و شانه هایشان متناسب با پایه های عرش است ، دیده هایشان از هیبت او بر هم ، و پَرهایشان جمع شده است که بین آنان و غیر آنان،حجاب عزّت و پرده قدرت زده شده است. آنان ، پروردگارشان را به تصویر نمی پندارند ، و صفات آفریده ها را بر او روا نمی شمارند ، و او را در چارچوب مکان،جای نمی دهند، و به او به عنوان نمونه اشاره نمی کنند.

امام علی علیه السلام خطاب به خدای عز و جل : فرشتگانی آفریدی و در آسمان هایت جایشان دادی ، که نه در آنان سستی است ، و نه غفلت و نافرمانی دارند ، و نه گناهی در میان آنان هست . داناترینِ آفریدگانت به تو ، بیمناک ترینِ آنان از تو ، نزدیک ترینشان به تو ، و پُرکارترین آنان در اطاعت از تو هستند . خوابِ دیدگان ، اشتباه خِردها و سستی بدن ها آنان را فرا نمی گیرد . نه در پشت ها جای گرفته اند و نه زهدان ها آنان را در خودْ جای داده اند ؛ چرا که آنان را از آب پست نیافریده ای . آنان را به گونه ای خاص آفریدی ، در آسمان هایت جایشان دادی ، به هم جواری ات گرامی شان داشتی ، امین وحی ات قرارشان دادی ، از آسیب ها دورشان ساختی ، از بلاها محفوظشان گردانیدی ، و از [دست یازیدن به]گناهان ، پاکشان نمودی . اگر توان تو نبود ، آنان توان نداشتند ، و اگر تثبیت تو نبود ، ثبات نمی یافتند ، و اگر رحمت تو نبود ، اطاعت نمی کردند . (1)

.

1- .اشاره ای است به: سوره های مُرسلات: آیه20، سجده: آیه8 .

عنه عليه السلام أيضا : مِن مَلائِکَهِ أسکَنتَهم سَماواتِکَ ، ورَفَعتَهُم عَن أرضِکَ ، هُم أعلَمُ خَلقِکَ بِکَ ، وأخوَفُهُم لَکَ ، وأقرَبُهُم مِنکَ . لَم یَسکُنُوا الأصلابَ ، ولَم یُضَمَّنُوا الأرحامَ ، ولَم یُخلَقوا من مَّآءٍ مَّهِینٍ ، ولم یَتَشَعَّبهُم رَیبُ المَنونِ . وإنَّهُم عَلی مَکانِهِم مِنکَ ، ومَنزِلَتِهِم عِندَکَ ، وَاستِجماعِ أهوائِهِم فیکَ ، وکَثرَهِ طاعَتِهِم لَکَ ، وقِلَّهِ غَفلَتِهِم عَن أمرِکَ ، لَو عایَنوا کُنهَ ما خَفِیَ عَلَیهِم مِنکَ لَحَقَّروا أعمالَهُم ، ولَزَرَوا (1) عَلی أنفُسِهِم ، ولَعَرَفوا أنَّهُم لَم یَعبُدوکَ حَقَّ عِبادَتِکَ ، ولَم یُطیعوکَ حَقَّ طاعَتِکَ . سُبحانَکَ خالِقاً ومَعبوداً ! (2)

.

1- .الازدِرَاء: الاحتِقارُ والانتِقاصُ والعیبُ (النهایه: ج2 ص302 «زرا»).
2- .نهج البلاغه : الخطبه 109 .

امام علی علیه السلام خطاب به خداوند عز و جل : فرشتگانی را در آسمان هایت جای دادی ، و آنها را بالاتر از زمینت قرار دادی . آنان ، آگاه ترینِ آفریدگانت بر تو ، بیمناک ترینشان از تو ، و نزدیک ترینشان به تو هستند . هرگز در پشت ها قرار نگرفتند ، و زهدان ها آنان را در خود جای ندادند ، و از «آبی پستْ» آفریده نشدند ، و «بَدِ زمانه» (1) آنان را گروه گروه نساخت . آنان با جایگاهی که نسبت به تو و منزلتی که در پیشگاه تو دارند ، همه خواسته هایشان در تو گِرد آمده ، و بسیاریِ طاعتشان از توست ، و از فرمان تو غافل نیستند . اگر کُنه آنچه را که از تو برایشان پوشیده مانده، ببینند، کردارهایشان را کوچک خواهند شمرد و خود را خُرد خواهند دید و خواهند فهمید که تو را به حقیقتِ پرستشت پرستش نکرده اند ، و در خورِ حقّ فرمان برداری ات ، از تو فرمان نبرده اند . منزّهی ، ای خالق و معبود!

.

1- .اشاره ای است به سوره طور : آیه 30 .

الباب الثالث : خلق الأرض وتأهيلها للمعيشهالإمام علىّ عليه السلام :أنشَأَ الأَرضَ فَأَمسَكَها مِن غَيرِ اشتِغالٍ ، وأرساها عَلى غَيرِ قَرارٍ ، وأقامَها بِغَيرِ قَوائِمَ ، ورَفَعَها بِغَيرِ دَعائِمَ ، وحَصَّنَها مِنَ الأَوَدِ (1) وَالِاعوِجاجِ ، ومَنَعَها مِنَ التَّهافَتِ وَالِانفِراجِ . أرسى أوتادَها ، وضَرَبَ أسدادَها (2) ، وَاستَفاضَ عُيونَها ، وخَدَّ أودِيَتَها ، فَلَم يَهِن ما بَناهُ ، ولا ضَعُفَ ما قَوّاهُ . هُوَ الظّاهِرُ عَلَيها بِسُلطانِهِ وعَظَمَتِهِ ، وهُوَ الباطِنُ لَها بِعِلمِهِ ومَعرِفَتِهِ ، وَالعالى عَلى كُلِّ شَىءٍ مِنها بِجَلالِهِ وعِزَّتِهِ . لا يُعجِزُهُ شَىءٌ مِنها طَلَبَهُ ، ولا يَمتَنِعُ عَلَيهِ فَيَغلِبَهُ ، ولا يَفوتُهُ السَّريعُ مِنها فَيَسبِقَهُ ، ولا يَحتاجُ إلى ذى مالٍ فَيَرزُقَهُ . خَضَعَتِ الأَشياءُ لَهُ ، وذَلَّت مُستَكينَةً لِعَظَمَتِهِ ، لا تَستَطيعُ الهَرَبَ مِن سُلطانِهِ إلى غَيرِهِ فَتَمتَنِعَ مِن نَفعِهِ وضَرِّهِ ، ولا كُف ءَ لَهُ فَيُكافِئَهُ ، ولا نَظيرَ لَهُ فَيُساوِيَهُ . هُوَ المُفنى لَها بَعدَ وُجودِها ، حتّى يَصيرَ مَوجودُها كَمَفقودِها . ولَيسَ فَناءُ الدُّنيا بَعدَ ابتِداعِها بَأعجَبَ مِن إنشائِها وَاختِراعِها . (3)

عنه عليه السلام فى صِفَةِ الأَرضِ ودَحوِها عَلَى الماءِ : كَبَسَ الأَرضَ عَلى مَورِ أمواجٍ مُستَفحِلَةٍ ، ولُجَجَ بِحارٍ زاخِرَةٍ ، تَلتَطِمُ أواذِىُّ أمواجِها ، وتَصطَفِقَ مُتَقاذِفاتُ أثباجِها (4) ، وتَرغو زَبَداً كَالفُحولِ عِندَ هِياجِها ، فَخَضَع جِماحُ الماءِ المُتَلاطِمِ لِثِقَلِ حَمِلِها ، وسَكَنَ هَيجُ ارتِمائِهِ إذ وَطِئَتهُ بِكَلكَلِها ، وذَلَّ مُستَخذِياً إذ تَمَعَّكَت (5) عَلَيهِ بِكَواهِلِها ، فَأَصبَحَ بَعدَ اصطِخابِ أمواجِهِ ساجِياً مَقهوراً ، وفى حِكمَةِ الذُّلِّ مُنقاداً أَسيراً ، وسَكَنَتِ الأَرضُ مَدحُوَّةً فى لُجَّةِ تَيّارِهِ ، ورَدَّت مِن نَخوَةِ بَأوِهِ (6) وَاعتِلائِهِ ، وشُموخِ أنفِهِ وسُمُوِّ غُلوَائِهِ ، وكَعَمَتهُ (7) عَلى كِظَّةِ جَريَتِهِ ، فَهَمَدَ بَعدَ نَزَقاتِهِ ، ولَبَدَ (8) بَعدَ زَيَفانِ (9) وثَباتِهِ . فَلَمّا سَكَنَ هَيجُ الماءِ مِن تَحتِ أكنافِها ، وحَملِ شَواهِقِ الجِبالِ الشُّمَّخِ البُذَّخِ عَلى أكتافِها ، فَجَّرَ يَنابيعَ العُيونِ مِن عَرانينِ (10) أُنوفِها ، وفَرَّقَها فى سُهوبِ (11) بيدِها وأخاديدِها ، وعَدَّلَ حَرَكاتِها بِالرّاسِياتِ مِن جَلاميدِها وذَواتِ الشَّناخيبِ (12) الشُّمِّ مَن صَياخيدِها (13) ، فَسَكَنَت مِنَ المَيَدانِ لِرُسوبِ الجِبال فى قِطَعِ أديمِها ، وتَغَلغُلِها مُتَسَرِّبَةً فى جَوباتِ (14) خَياشيمِها ، ورُكوبِها أعناقَ سُهولِ الأَرَضينَ وجَراثيمِها (15) ، وفَسَحَ بَينَ الجَوِّ وبَينَها ، وأَعَدَّ الهَواءَ مُتَنَسَّماً لِساكِنِها ، وأخرَجَ إلَيها أهلَها عَلى تَمامِ مَرافِقِها ، ثُمَّ لَم يَدَع جُرُزَ الأَرضِ الَّتى تَقصُرُ مِياهُ العُيونِ عَن رَوابيها ، ولا تَجِدُ جَداوِلُ الأَنهارِ ذَريعَةً إلى بُلوغِها ، حَتّى أنشَأَ لَها ناشِئَةَ سَحابٍ تُحيى مَواتَها وتَستَخرِجُ نَباتَها . ألَّفَ غَمامَها بَعدَ افتِراقِ لُمَعِهِ وتَبايُنِ قَزَعِهِ (16) ، حَتّى إذا تَمَخَّضَت لُجَّةُ المُزنِ فيهِ ، وَالتَمَعَ بَرقُهُ فى كُفَفِهِ ، ولَم يَنَم وَميضُهُ فى كَنَهوَرِ (17) رَبابِهِ (18) ومُتَراكِمِ سَحابِهِ ، أرسَلَهُ سَحّاً مُتَدارِكاً ، قَد أسَفَّ هَيدَبُهُ (19) ، تَمريهِ

(20) الجَنوبُ دِرَرَ أهاضيبِهِ ودُفَعَ شَآبيبِهِ . فَلَمّا ألقَتِ السَّحابُ بَركَ بِوانَيها ، وبَعاعَ (21) مَا استَقَلَّت بِهِ مِنَ العِب ءِ المَحمولِ عَلَيها ، أخرَجَ بِهِ مِن هَوامِدِ الأَرضِ النَّباتَ ، ومِن زُعرِ (22) الجِبالِ الأَعشابَ ، فَهِىَ تَبهَجُ بِزينَهِ رِياضِها ، وتَزدَهى بِما اُلبِسَتهُ مِن رَيطِ (23) أزاهيرِها ، وحِليَهِ ما سُمِطَت بِهِ مِن ناضِرِ أنوارِها ، وجَعَلَ ذلِکَ بَلاغاً لِلأَنامِ ورِزقاً لِلأَنعامِ وخَرَقَ الفِجاجَ فى آفاقِها ، وأقامَ المَنارَ لِلسّالِکينَ عَلى جَوادِّ طُرُقِها . فَلَمّا مَهَدَ أرضَهُ وأنفَذَ أمرَهُ ، اختارَ آدَمَ عليه السلام خِيَرَةً مِن خَلقِهِ ، وجَعَلَهُ أوَّلَ جِبِلَّتِهِ ، وأسكَنَهُ جَنَّتَهُ وأرغَدَ فيها اُکُلَهُ ، وأوعَزَ إلَيهِ فيما نَهاهُ عَنهُ ، وأعلَمَهُ أنَّ فِى الإِقدامِ عَلَيهِ التَّعَرُّضَ لِمَعصِيَتِهِ وَالمُخاطَرَةَ بِمَنزِلَتِهِ ، فَأَقدَمَ عَلى ما نَهاهُ عَنهُ مُوافاةً لِسابِقِ عِلمِهِ فَأَهبَطَهُ بَعدَ التَّوبَهِ لِيَعمُرَ أرضَهُ بِنَسلِهِ ، ولِيُقيمَ الحُجَّةَ بِهِ عَلى عِبادِهِ ، ولَم يُخلِهِم بَعدَ أن قَبَضَهُ ، مِمّا يُؤَکِّدُ عَلَيهِم حُجَّةَ رُبوبِيَّتِهِ ، ويَصِلُ بَينَهُم وبَينَ مَعرِفَتِهِ ، بَل تَعاهَدَهُم بِالحُجَجِ عَلى ألسُنِ الخِيَرَهِ مِن أنبيائِهِ ، ومُتَحَمِّلى وَدائِعِ رِسالاتِهِ ، قَرناً فَقَرناً حتّى تَمَّت بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله حُجَّتُهُ ، وبَلَغَ المَقطَعَ عُذرُهُ ونُذُرُهُ . وقَدَّرَ الأَرزاقَ فَکَثَّرَها وقَلَّلَها . وقَسَّمَها عَلَى الضّيقِ وَالسَّعَهِ فَعَدَلَ فيها لِيَبتَلِىَ مَن أرادَ بِمَيسورِها ومَعسورِها ، ولِيَختَبِرَ بِذلِکَ الشُّکرَ وَالصَّبرَ مِن غَنِيِّها وفَقيرِها . ثُمَّ قَرَنَ بِسَعَتِها عَقابيلَ (24) فاقَتِها ، وبِسَلامَتِها طَوارِقَ آفاتِها ، وبِفُرَجِ أفراحِها غُصَصَ أتراحِها . وخَلَقَ الآجالَ فَأَطالَها وقَصَّرَها ، وقَدَّمَها وأَخَّرَها ، ووَصَلَ بِالمَوتِ أسبابَها ، وجَعَلَهُ خالِجاً (25) لِأَشطانِها (26) وقاطِعاً لِمَرائِرِ أقرانِها . عالِمُ السِّرِّ مِن ضَمائِرِ المُضمِرينَ ، ونَجوَى المُتَخافِتينَ ، وخَواطِرِ رَجمِ الظُّنونِ ، وعُقَدِ عَزيماتِ اليَقينِ ، ومَسارِقِ إيماضِ الجُفونِ ، وما ضَمِنَتهُ أکنانُ القُلوبِ وغِياباتُ الغُيوبِ ، وما أصغَت لِاستِراقِهِ مَصائِخُ الأَسماعِ ، ومَصائِفُ الذَّرِّ ومَشاتِى الهَوامِّ ، ورَجعِ الحَنينِ مِنَ المولَهاتِ وهَمسِ الأَقدامِ ، ومُنفَسَحِ الثَّمَرَهِ مِن وَلائِجِ غُلُفِ الأَکمامِ ، ومُنقَمَعِ الوُحوشِ مِن غيرانِ الجِبالِ وأوديَتِها . ومُختَبَإِ البَعوضِ بَينَ سوقِ الأَشجارِ وألحِيَتِها ، ومَغرِزِ الأَوراقِ مِنَ الأَفنانِ ، ومَحَطِّ الأَمشاجِ مِن مَسارِبِ الأَصلابِ ، وناشِئَهِ الغُيومِ ومُتَلاحِمِها . ودُرورِ قَطرِ السَّحابِ فى مُتَراکِمِها ، وما تَسفِى الأَعاصيرُ بِذُيولِها ، وتَعفُو الأَمطارُ بِسُيولِها ، وعَومِ بَناتِ الأَرضِ فى کُثبانِ الرِّمالِ ، ومُستَقَرِّ ذَواتِ الأَجنِحَهِ بِذُرَا شَناخيبِ الجِبالِ ، وتَغريدِ ذَواتِ المَنطِقِ فى دَياجيرِ الأَوکارِ ، وما أوعَبَتهُ الأَصدافُ ، وحَضَنَت عَلَيهِ أمواجُ البِحارِ ، وما غَشِيَتهُ سُدفَهُ (27) لَيلٍ أو ذَرَّ عَلَيهِ شارِقُ نَهارٍ ، ومَا اعتَقَبَت عَلَيهِ أطباقُ الدُّياجيرِ وسُبُحاتُ النّورِ ، وأثَرِ کُلِّ خَطوَهٍ ، وحِسِّ کُلِّ حَرَکَهٍ ، ورَجعِ کُلِّ کَلِمَهٍ ، وتَحريکِ کُلِّ شَفَهٍ ، ومُستَقَرِّ کُلِّ نَسَمَهٍ ، ومِثقالِ کُلِّ ذَرَّهٍ ، وهَماهِمِ کُلِّ نَفسٍ هامَّهٍ ، وما عَلَيها مِن ثَمَرِ شَجَرَهٍ ، أو ساقِطِ وَرَقَهٍ ، أو قَرارَهِ نُطفَهٍ ، أو نُقاعَهِ دمٍ ومُضغَهٍ ، أو ناشِئَهِ خَلقٍ وسُلالَهٍ ، لَم يَلحَقهُ فى ذلِکَ کُلفَهٌ ، ولَا اعتَرَضَتهُ فى حِفظِ مَا ابتَدَعَ مِن خَلقِهِ عارِضَهٌ ، ولَا اعتَوَرَتهُ فى تَنفيذِ الاُمورِ وتَدابيرِ المَخلوقينَ

مَلالَهٌ ولا فَترَهٌ ، بَلَ نَفَذَهُم عِلمُهُ ، وأحصاهُم عَدَدُهُ ، ووَسِعَهُم عَدلَهُ ، وغَمَرَهُم فَضلُهُ مَعَ تَقصيرِهِم عَن كُنهِ ما هُوَ أهلُهُ . اللّهُمَّ أنتَ أهلُ الوَصفِ الجَميلِ وَالتَّعدادِ الكَثيرِ ، إن تُؤَمَّل فَخَيرُ مَأمولٍ وإن تُرجَ فَخَيرُ مَرجُوٍّ . اللّهُمَّ وقَد بَسَطتَ لى فيما لا أمدَحُ بِهِ غَيرَکَ ، ولا أُثنى بِهِ عَلى أحَدٍ سِواکَ ، ولا أُوَجِّهُهُ إلى مَعادِنِ الخَيبَهِ ومَواضِعِ الرّيبَهِ ، وعَدَلتَ بِلِسانى عَن مَدائِحِ الآدَمِيّينَ ، وَالثَّناءِ عَلَى المَربوبينَ المَخلوقينَ . اللّهُمَّ ولِكُلِّ مُثنٍ عَلى مَن أثنى عَلَيهِ مَثوبَهٌ مِن جَزاءٍ أو عارِفَهٌ مِن عَطاءٍ ، وقَد رَجَوتُکَ دَليلاً عَلى ذَخائِرِ الرَّحمَهِ وكُنوزِ المَغفِرَهِ . اللّهُمَّ وهذا مَقامُ مَن أفرَدَکَ بِالتَّوحيدِ الَّذى هُوَ لَکَ ، ولَم يَرَ مُستَحِقّاً لهذِهِ المَحامِدِ وَالمَمادِحِ غَيرَکَ ، وبى فاقَهٌ إلَيکَ لا يَجبُرُ مَسكَنَتَها إلّا فَضلُکَ ، ولا يَنعَشُ مِن خَلَّتِها إلّا مَنُّکَ وجودُکَ ، فَهَب لَنا فيهذَا المَقامِ رِضاکَ، وأغنِنا عَن مَدِّ الأيديإلى سِواکَ، إنَّکَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ (28) .

.

1- .الأوَدُ : العِوَج (النهايه : ج 1 ص 79 «أود») .
2- .السُّدَ بالفتح والضمّ : الجبل والرَّدم (النهايه : ج 2 ص 353 «سدد») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 477 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 255 ح 8 .
4- .الثَّبَج : علوّ وسط البحر إذا تلاقت أمواجه (لسان العرب : ج 2 ص 220 «ثبج») .
5- .تمعَّک : أى تَمرّغ فى ترابِه (النهايه : ج 4 ص 343 «معک») .
6- .البأو : الكِبر والتعظيم (النهايه : ج 1 ص 91 «بأو») .
7- .كَعم : أن يَلتَم الرجلُ صاحِبه ، ويَضع فَمه على فَمِه كالتقبيل ، اُخِذ من كَعم البعير ؛ وهو أن يُشَدّ فَمُه إذا هاج (النهايه : ج 4 ص 180 «كعم») .
8- .لَبَد بالمكان : أقام به ولَزِق فهو مُلبِدٌ به (لسان العرب : ج 3 ص 385 «لبد») .
9- .الزَّيَفان : التَّبختُر فى المَشى ، من زافَ البعير يَزيف إذا تَبَختر (النهايه : ج 2 ص 325 «زيف») .
10- .العِرنين : الأنف . وقيل : رَأسه ، وجمعه عَرانين (النهايه : ج 3 ص 223 «عرن») .
11- .السَّهْب : وهى الأرضُ الواسعه (النهايه : ج 2 ص 428 «سهب») .
12- .رُؤوس الجِبال العاليهِ ، واحِدها شُنخوب (النهايه : ج 2 ص 504 «شنخب») .
13- .جمع صَيخود ، وهى الصخره الشديده (النهايه : ج 3 ص 14 «صخد») .

14- .الجَوْبَه : هى الحفره المستَديره الواسعه (النهايه : ج 1 ص 310 «جوب») .
15- .الجراثيم : أماكن مرتفِعه عن الأرض مجتَمِعه من تراب أو طين (النهايه : ج 1 ص 254 «جرثم») .
16- .القَزع : قِطَع السَّحاب المتفرّقه (النهايه : ج 4 ص 59 «قزع») .
17- .الكَنَهْوَر : العَظيم من السحاب (النهايه : ج 4 ص 206 «كنهور») .
18- .الرَّباب : الأبيض منه [أى من السحاب] (النهايه : ج 4 ص 207 «كنهور») .
19- .الهَيدَب : سَحابٌ يَقْرُبُ من الأرض ، كأنّه مُتَدَلٍّ (لسان العرب : ج 1 ص 780 «هدب») .
20- .تمريه : من مَرَى الضرعَ يَمرِيه (النهايه : ج 4 ص 322 «مرا») .
21- .البَعاع : شِدّه المطَر (النهايه : ج 1 ص 140 «بعع») .
22- .الزعر : القليله النبات (النهايه : ج 2 ص 303 «زعر») .
23- .رَيط : جمع رَيطه : كلّ ثوبٍ رقيق لَيّن (النهايه : ج 2 ص 289 «ريط») .
24- .العقابيل : بقايا المرض وغيره ، واحدها عُقبُول (النهايه : ج 3 ص 269 «عقبل») .
25- .أى مُسرعا فى أخذ حبالها (النهايه : ج 2 ص 59 «خلج») .
26- .الشَّطن : الحبل وقيل : هو الطَّويلُ منه ، وإنّما شدَّه بشطنين لقُوّته وشدَّته . فاستعار الأشطان للحياه لامتِدادِها وطولِها (النهايه : ج 2 ص 475 «شطن») .
27- .السُّدْفه : من الأضداد تقع على الضياء والظلمه ، ومنهم من يجعلها اختِلاط الضوء والظلمه معاً ، كوقت ما بين طلوع الفجر والإسفارِ (النهايه : ج 2 ص 354 «سدف») .
28- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 111 ح 90 .

باب سوم : آفرینش زمین و آماده سازی آن برای زندگی

باب سوم : آفرینش زمین و آماده سازی آن برای زندگیامام علی علیه السلام :زمین را ایجاد کرد ، و آن را بدون مشغول شدنْ نگه داشت ، و بدون پایگاه ، استوار ساخت ، و بدون پایه برپاداشت ، و بدون ستونْ بلند ساخت ، و از انحراف و کجیْ نگه داشت ، و از افتادن و گسستن باز داشت . میخ هایش را استوار کرد ، و کوه هایش را برقرار نمود ، و چشمه هایش را به جریان انداخت ، و درّه هایش را شکافت . آنچه ساخت ، سست نشد ، و آنچه استوار گرداند، به سستی نگرایید . به قدرت و عظمتش ، بر زمینْ چیرگی دارد و به علم و معرفتش ، از درون آن آگاه است و به والایی و عزّتش ، بر همه چیزهای آن ، برتری دارد . خواستن هیچ چیزی از زمین ، او را ناتوان نمی سازد ، و آن چیز ، نافرمانی نمی کند تا بر اراده خدا غلبه یابد ، و هیچ چیزِ شتابانی از زمین از نظر او دور نمی مانَد تا بر او پیشی جوید ، و به هیچ ثروتمندی نیازمند نیست که او را روزی دهد . همه چیزها در برابرش فروتن اند و در مقابل عظمت او ، از سر تسلیم خوارند ، و توان فرار از حوزه اقتدار او به سوی دیگری را ندارند تا از سود و زیان او به دور بمانند ، و هماوردی برای او نیست تا با او هماوردی کند و نظیری برای او نیست تا با او هم ترازی کند . او نابود کننده زمین ، پس از ایجاد آن است ، به گونه ای که وجودش چون عدمش گردد ، و نابودسازی دنیا پس از ایجاد آن ، شگفت تر از پدید آوردن و آفرینش آن نیست .

امام علی علیه السلام در توصیف زمین و گستردن آن بر آب : خداوند ، زمین را در تلاطم امواج خروشان و ژرفای دریاهای پُر آب فرو بُرد ؛ دریاهایی که امواج آن به هم می خورْد ، و موج های بلند آن در بر هم خوردن ، یکدیگر را از بین می بردند ، چون شتران مستِ فریادگر و کف بر دهان . سرکشی آب های متلاطم ، از سنگینی زمینْ رام شد ، و در برخورد با سینه زمین ، هیجانِ به هم خوردنش فرو نشست ، و با غلتیدن در خود ، خوار و فرودست شد و آن گاه ، پس از خروشِ موج هایش رام و آرام گشت و به بندِ خواری ، فرمانبر و اسیر شد ، و زمین ، در برخورد موج های آب ، گسترده شد ، و موج ها از خودبینی و فخرفروشی و سرکشی و بلندپروازی و گردَن فَرازی ، به فروکشی جریانْ روی آوردند و پس از جوشش ، آرام گرفتند ، و بعد از گردن فرازی ، ساکن شدند و ثبات یافتند .

آن گاه که جوشش آب در گوشه و کنار زمین ، آرام گرفت و کوه های بلند و سر به فلک کشیده را ، بر دوش زمین بر افراشت ، چشمه های آب را از فراز کوه هایش جاری ساخت ، و آنها را در زمین های هموار و دره ها روان کرد ، و با سنگ های بزرگ صخره ها و کوه های بلند ، حرکت زمین را نظم بخشید ، و به خاطر فرو رفتن کوه ها در جای جای آن و جای گرفتن در سوراخ های آن و سوار شدن بر گُرده زمین های هموار و تپّه ها ، زمینْ آرام گرفت . آن گاه ، بین فضا و زمین را فراخ گردانید ، و هوا را برای نفس کشیدن ساکنان زمین ، آماده ساخت ، و اهل زمین را با همه آنچه نیازِ آنان است ، بیرون آورد ، و سپس زمین های خشک را که آب چشمه ها از سیراب سازی آنها ناتوان است و نهرْ بندی ها نتوانست آب را به آنها برساند ، رها نساخت ؛ بلکه برای آنها ابرها را ایجاد کرد تا بخش های مُرده زمین را زنده کند و گیاهان آن را برویانَد . و ابرِ آسمان را در پیِ پراکندگی و جدا افتادگیِ قطعه های آن ، با هم سازگاری داد ، به گونه ای که آبِ درون آن به هم خورْد ، و برق کرانه های آن درخشید ، و درخشش آن در ابرهای سفیدِ متراکم و ابرهای سیاهِ انباشته ، آرام نگرفت و از آن ، بارانی تند فرو فرستاد ؛ ابری که کناره های آن بر زمین رسیده ، و باد جنوب ، آب آن را دوشیده ، و قطره های درشتش را از آن بیرون کشیده است . هنگامی که ابر ، باران خود را فرو ریخت و بار گران خود را که بر دوش داشت خالی کرد ، با آن از زمین های خشک ، گیاه بیرون آورد ، و از کوه های کم علف ، علفْ سبز کرد ، و زمین به آرایش مَرغزارهایش خندان گشت ، و از پوشیدن جامه نرم گل هایش بر تن ، و [نیز] از زیور شکوفه های تازه اش درخشش یافت ، و این همه را روزیِ مردم و روزیِ چارپایان قرار داد ، و در آفاق زمین ، راه ها گشود و برای روندگان در راه های آن ، نشانه هایی برپا کرد . آن گاه که خداوند ، زمینش را آماده ساخت و فرمانش را به اجرا گذاشت ، آدم علیه السلام را که برگزیده ای از آفریدگانش بود ، برگزید ، و او را نخستین آفریدگان خود نمود و در فردوس خود ، جای داد و در آن جا خوراکش را مهیّا کرد ، و درباره کارهایی که او را از آنها برحذر داشته بود ، به وی تأکید کرد و به او فهماند که اقدام به آن [کارها] ، گام نهادن در نافرمانی او و به خطر انداختن منزلت خویش است ؛ ولی او ، بر آنچه خدا نهی کرده بود ، اقدام نمود ، همان طور که از پیش در علم خدا بود . خدا ، پس از توبه آدم علیه السلام ، او را فرود آورد تا با نسل خود ، زمین خدا را آباد کند و خداوند ، حجّت خود را به وسیله او بر بندگانش به پا دارد ، و پس از آن که جان آدم علیه السلام را گرفت ، نسل او را از آنچه بر دلیل روشن پروردگاری اش تأکید کند و بین آنان و شناخت او ارتباط برقرار سازد ، خالی نگذاشت ؛ بلکه با برهان هایی بر زبان بهترین بندگان و بردارندگان بار امانتش ، قرن به قرن ، همراهی کرد تا آن

که حجّتش با پیامبر ما محمّد که درود خدا بر او و خاندانش باد تکمیل گردید و راه عذرجویی بسته شد و بیم دادن های او به پایان رسید . روزی ها را مقدّر کرد و کم و زیاد گردانید ، و آنها را بر پایه تنگی و گستردگی تقسیم نمود ، و به عدالتْ تقسیم کرد تا هر کس را که بخواهد ، به زندگی آسان و دشوار بیازماید ، و نیازمند و توانگر را از راه شکرگویی و یا شکیبایی امتحان نماید . سپس با گستردگی معیشت ، دشواری نیازها را ، و با سلامت معیشت ، نزول بلایا را ، و با شادمانی ها ، اندوه های گلوگیر را همراه کرد . اجل ها را آفرید و آنها را کم و زیاد ساخت و پیش داشت و به تأخیر انداخت ، و رشته عمر را به مرگْ پیوند زد ، و مرگ را به چنگ آورنده رشته های عمرها ، و پاره کننده ریسمان های کوتاه گِرِه خورده آنها قرار داد . او به راز درونِ رازداران ، و نجوای نجواکنندگان ، و خطور گمان ها ، و یقین یافتن در تصمیم گیری ها ، و نگاه دزدانه چشم ها داناست ، و به آنچه در دل ها پنهان شده ، و به نادیدنی هایی که در زیر پرده ها پنهان اند ، و به آنچه گوش ها دزدانه شنودند ، و به درون لانه تابستانی مورچگان ، لانه زمستانی خزندگان ، ناله های شیفتگان ، و صدای آرام گام ها ، جایگاه میوه ها در درون غلاف شکوفه ها ، نهانگاه وحوش در دل کوه ها و بیابان ها ، نهانْ خانه پشه ها در بین ساق و پوست درخت ها ، جای روییدن برگ ها از درختان ، جای ریخته شدن نطفه ها از پشت مردان ، خیزشگاه ابرها و نقطه به هم پیوستن آنها و جای فرود آمدن قطره های باران از توده ابرها ، و آنچه گِردبادها در دامن خود بردارند و باران ها با سیل آفرینی خود از بین ببرند ، و فرو رفتن ریشه گیاهان در تپّه های ریگزار ، جایگاه پرندگان بر بلندای کوهساران ، و آواز مرغکان در آشیانه های تاریک خود ، و آنچه صدف ها در درون خود گیرند ، و امواج دریاها در دامن خود بپرورند ، و آنچه را که تاریکی شب فرو پوشانَد و یا آفتاب روز بر آن بتابد ، و آنچه بر آن لایه های تاریکی فرو افتد ، و نیز به توده های نور ، جای هر گام ، حسّ هر حرکت ، پژواک هر کلمه ، حرکت هر لب ، جایگاه هر جاندار ، وزن هر ذرّه ، همهمه هر جانور خزنده ، میوه هر درختی که روی زمین است،فرو افتادن هر برگی،قرارگاه هر نطفه ای، خون لخته، گوشت استخوان نروییده ، و یا آفرینش خلقی و نژادی . در این کارها به او رنجی تحمیل نمی شود و در نگهداری آفریده هایی که ابداع کرده ، مانعی برای او پیدا نمی شود ، و در تنفیذِ کارها و ساماندهی آفریدگان ، رنج و سستی بر او عارض نمی گردد ؛ بلکه دانش اوست که کار آنان را انجام می دهد و به آنها احاطه دارد و شمارشان را می داند،و عدلش آنها را فرا می گیرد،و با وجود نرسیدن آنان به کُنه آنچه او اهلیّتِ آن را دارد ، فضلش شامل حال همه آنان می گردد . خداوندا ! تو سزاوار ستایش نیکو و بی شماری . اگر آرزو به تو بسته شود ، تو برای آرزو بستن ، بهترینی ، و اگر امید در تو رود ،

برای امید بستن ، بهترینی . خداوندا ! بر من در آنچه با آن،جز تو را ستایش نمی کنم و بر غیر تو ثنا نمی گویم و آن را به سوی معدن های ناامیدی و موارد شک نمی گردانم،گشاده دستی کردی ، و من زبانم را از مدح مردمان و ثنا گفتن پروردگانِ آفریده ، باز داشتم . خداوندا ! هر ثناگو را بر کسی که او را ثنا می گوید ، پاداشی و یا بخششی درخور است و من ، برای راهنمایی شدن به اندوخته های رحمت و گنج های آمرزش ، امیدها به تو دارم . خداوندا ! این ، جایگاه کسی است که تو را به یگانگی که از آنِ توست ویژه ساخته است ، و جز تو را شایسته این سپاس ها و ستایش ها نمی داند ، و مرا به تو نیازی است که جز لطف تو آن را برآورده نمی کند ، و جز عطا و بخشش تو ، آن را به توانگری تبدیل نمی سازد . پس در این جایگاه ، خشنودی خود را به ما عنایت کن ، و ما را از دست دراز کردن به سوی غیر خودت بی نیاز گردان ، که تو بر هر چیزی توانایی .

.

ص: 174

. .

ص: 175

. .

ص: 176

. .

ص: 177

. .

ص: 178

. .

ص: 179

. .

ص: 180

. .

ص: 181

. .

عنه عليه السلام :ألا وإنَّ الأَرضَ الَّتى تُقِلُّكُم وَالسَّماءَ الَّتى تُظِلُّكُم مُطيعَتانِ لِرَبِّكُم ، وما أصبَحَتا تَجودانِ لَكُم بِبَرَكَتِهِما تَوَجُّعاً لَكُم ولا زُلفَةً إلَيكُم ، ولا لِخَيرٍ تَرجُوانِهِ مِنكُم ، ولكِن اُمِرَتا بِمَنافِعِكُم فَأطاعَتا ، واُقيمَتا عَلى حُدودِ مَصالِحِكُم فَقامَتا . (1)

عنه عليه السلام :وكانَ مِن اقتِدارِ جَبَروتِهِ ، وبَديعِ لَطائِفِ صَنعَتِهِ أن جَعَلَ مِن ماءِ البَحرِ الزّاخِرِ المُتَراكِمِ المُتَقاصِفِ يَبَساً جامِداً ، ثُمَّ فَطَرَ مِنهُ أطباقاً فَفَتَقَها سَبعَ سَماواتٍ بَعدَ ارتِتاقِها ، فَاستَمسَكَت بِأمرِهِ ، وقامَت عَلى حَدِّهِ . وأرسى أرضاً يَحمِلُهَا الأَخضَرُ المُثعَنجِرُ (2) والقَمقامُ المُسَخَّرُ ، قَد ذَلَّ لِأَمرِهِ ، وأذعَنَ لِهَيبَتِهِ ، ووَقَفَ الجارِى مِنهُ لِخَشيَتِهِ . وجَبَلَ جَلاميدَها ونُشوزَ مُتونِها وأطوادِها ، فَأرساها فى مَراسيها ، وألزَمَها قَراراتِها فَمَضَت رُؤوسُها فِى الهَواءِ ، ورَسَت اُصولُها فِى الماءِ ، فَأنهَدَ جِبالَها عَن سُهولِها ، وأساخَ قَواعِدَها فى مُتونِ أقطارِها ومواضِعِ أنصابِها ، فَأَشهَقَ قِلالَها ، وأطالَ أنشازَها ، وجَعَلَها لِلأَرضِ عِماداً ، وأرَّزَها فيها أوتاداً ، فَسَكَنَت عَلى حَرَكَتِها مِن أن تَميدَ بِأهلِها أو تَسيخَ بِحَملِها أو تَزولَ عَن مَواضِعِها . فَسُبحانَ مَن أمسَكَها بَعدَ مَوجانِ مِياهِها ، وأجمَدَها بَعدَ رُطوبَةِ أكنافِها ! فَجَعَلَها لِخَلقِهِ مِهاداً ، وبَسَطَها لَهُم فِراشاً فَوقَ بَحرٍ لُجِّىٍّ راكِدٍ لا يَجرى ، وقائِمٍ لا يَسرى ، تُكَركِرُهُ الرِّياحُ العَواصِفُ ، وتَمخُضُهُ الغَمامُ الذَّوارِفُ «إِنَّ فِى ذَ لِکَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى» (3) (4) .

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 143 ، بحار الأنوار : ج 91 ص 312 ح 3 .
2- .المثعنجر : هو أكثر موضع فى البحر ماءً . والميم والنون زائدتان (النهايه : ج 1 ص 212 «ثعجر») .
3- .النازعات : 26 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 211 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 38 ح 15 .

امام علی علیه السلام :آگاه باشید ! زمینی که شما را بر دوش می کشد ، و آسمانی که بر شما سایه می افکند ، فرمان برداران پروردگار شما هستند ، و برکتشان را که به شما می رسانند ، برای دلسوزی شما و یا نزدیک شدن به شما و یا امید خیری که از شما دارند ، نیست ؛ بلکه به سودرسانی به شما فرمان داده شده اند و اطاعت کرده اند و بر چارچوب مصلحت های شما به پا داشته شده اند و به پا ایستاده اند .

امام علی علیه السلام :و از نشانه های توانمندی قدرت و ظرافت های بدیع آفرینشش این است که از آب دریای موّاج و متراکم و موج در موج ، خشکی آفرید و از آن ، لایه ها ایجاد کرد ، و پس از به هم بسته بودن آن لایه ها ، از آنها هفت آسمان را گشود که به فرمان او به یکدیگر چنگ در انداختند ، و در حدّی که او فرمان داده بود ، ایستادند ، و زمینی استوار کرد که آن را آبی سبز رنگ و ژرف و دریایی به فرمان ، بر دوش کشید که به فرمانش خوار شد ، و به هیبتش یقین کرد ، و آب روان آن از بیم او بایستاد . صخره ها و پستی و بلندی ها را ایجاد کرد ، و کوه هایی را در آنها استوار ساخت و در جایگاهشان پا برجا گردانْد ، سر بر آسمان کشیده و پای در آب فرو برده . کوه ها را از دشت ها بیرون آورد ، و پایه های آنها را در جای جای آن [دشت] و جاهایی که باید نصب می کرد ، فرو بُرد ، قلّه های آنها را بلند ساخت ، و بلندی های آنها را بالاتر کشید ، و آنها را برای زمین ، ستون قرار داد و چون میخ ها در زمین فرو بُرد ، و آنها را با حرکتی که دارند ، آرام ساخت تا مبادا بر ساکنان خود بلرزند و یا آنچه در روی زمین است ، بریزد ، و یا از جایگاه های خود ، منتقل شوند . منزّه است کسی که زمین را پس از موّاج بودنِ آبش نگه داشت ، و پس از مرطوب بودن کرانه هایش ، آن را خشک کرد ، و آن را برای بندگانش ، گاهواره قرار داد ، و آن را بر روی دریایی ژرف که راکد و بی جریان و ایستاده و بی حرکت است ، چون فرش برای بندگان گسترد ، که بادهای سخت ، آن آب را بُردند و باز گردانْدند ، و ابرهای متراکمْ آن را چون مَشک جنباندند . «در حقیقت ، برای هر کس که [از خدا] بترسد ، در این [ماجرا]عبرتی است» .

.

عنه علیه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذی سَدَّ الهَواءَ بِالسَّماءِ ، ودَحَا الأَرضَ عَلَی الماءِ . (1)

عنه علیه السلام :فَطَرَ الخَلائِقَ بِقُدرَتِهِ ، ونَشَرَ الرِّیاحَ بِرَحمَتِهِ ، ووَتَّدَ بِالصُّخورِ مَیَدانَ أرضِهِ . (2)

عنه علیه السلام مُخاطِبا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ : أنتَ الَّذی فِی السَّماءِ عَظَمَتُکَ ، وفِی الأَرضِ قُدرَتُکَ وعَجائِبُکَ . (3)

عنه علیه السلام فِی الدُّعاءِ : سُبحانَکَ ما أعظَمَ شَأنَکَ ، وأعلی مَکانَکَ ، وأنطَقَ بِالصِّدقِ بُرهانَکَ ، وأنفَذَ أمرَکَ ، وأحسَنَ تَقدیرَکَ ! سَمَکتَ السَّماءَ فَرَفَعتَها ، ومَهَّدتَ الأَرضَ فَفَرَشتَها ، وأخرَجتَ مِنها ماءً ثَجّاجا ، ونَباتا رَجراجا (4) ، فَسَبَّحَکَ نَباتُها ، وجَرَت بِأَمرِکَ مِیاهُها ، وقاما عَلی مُستَقَرِّ المَشِیَّهِ کَما أمَرتَهُما . (5)

عنه علیه السلام :الحَمدُ للّهِ الَّذی لا مَقنوطٌ مِن رَحمَتِهِ ،ولا مَخلُوٌّ مِن نِعمَتِهِ ، ولا مُؤیَسٌ مِن رَوحِهِ ، ولا مُستَنکِفٌ عَن عِبادَتِهِ الَّذی بِکَلِمَتِهِ قامَتِ السَّماواتُ السَّبعُ ، وَاستَقَرَّتِ الأَرضُ المِهادُ ، وثَبَتَتِ الجِبالُ الرَّواسی ، وجَرَتِ الرِّیاحُ اللَّواقِحُ ، وسارَ فی جَوِّ السَّماءِ السَّحابُ ، وقامَت عَلی حُدودِهَا البِحارُ . (6)

عنه علیه السلام :السَّحابُ غِربالُ المَطَرِ ، لَولا ذلِکَ لَأَفسَدَ کُلَّ شَیءٍ وَقَعَ عَلَیهِ . (7)

.

1- .الدروع الواقیه : ص 187 ، بحار الأنوار : ج 97 ص 194 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 247 ح 5 .
3- .الدروع الواقیه : ص 202 ، بحار الأنوار : ج 97 ص 202 .
4- .الرجرَجَه : الاضطراب ، ورجَّه : حرَّکه (لسان العرب : ج 2 ص 281 «رجرج») .
5- .البلد الأمین : ص 94 ، بحار الأنوار : ج 90 ص 141 ح 7 .

6- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 514 ح 1482 ، مصباح المتهجّد : ص 659 ح 728 عن عبد اللّه الأزدى وفيه «وقرّت الأرضون السبع» بدل «واستقرّت الأرض المهاد» .
7- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 525 ح 1495 ، قرب الإسناد : ص 136 ح 479 عن أبى البخترى عن الإمام الصادق عن أبيه عنه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 59 ص 373 ح 5 .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که هوا را با آسمانْ مسدود کرد ، و زمین را بر آبْ گستراند .

امام علی علیه السلام :خداوند ، بندگانش را به قدرت خود آفرید ، و بادها را به رحمت خویش گسترانْد ، و با صخره ها ، لرزش زمینش را استواری بخشید .

امام علی علیه السلام خطاب به خدای عز و جل : تو آنی که بزرگی ات در آسمان است و قدرتت و شگفتی هایت ، در زمین .

امام علی علیه السلام در دعایش : منزّهی تو ! چه قدر مقام تو بزرگ و جایگاهت والاست ، و چه قدر دلایل تو به راستی گویا ، و فرمانت جاری، وتقدیرت نیکوست ! آسمان را نگه داشتی و آن را برافراشتی ، و زمین را آماده کردی و آن را گستراندی و از آن ، آبی ریزان و رُستنی هایی جُنبان ، بیرون آوردی . پس گیاهان زمین ، ثناگویت شدند ، و آب آن به فرمانت جاری شد ، و چنان که فرمانشان دادی، در قرارگاه مشیت تو بِایستادند .

امام علی علیه السلام :سپاسْ خدایی را که نه از رحمتش نومیدی است ، و نه از نعمتش جایی تهی ، و نه از نعمت بخشی اش ناکامی ، و نه از پرستش او سرْ باز زننده ای ؛ همو که با کلمه او ، آسمان های هفتگانه برپا ایستاده اند ، و زمین ، گهواره گون ، آرامش یافته است ، و کوه های پابرجا ، ثابت شده اند ، و بادهای لقاحگر ، وزیده اند ، و ابرها ، در آسمان به جریان افتاده اند ، و دریاها بر اندازه خود مانده اند .

امام علی علیه السلام :ابرها غربال کننده باران هستند . اگر چنین نبود ، باران هر چیزی را که بر آن می بارید ، تباه می کرد .

.

تفسير القمّى :نَظَرَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فى رُجوعِهِ مِن صِفّينَ إلَى المَقابِرِ فَقالَ : هذِهِ كِفاتُ الأَمواتِ أى مَساكِنُهُم ثُمَّ نَظَرَ إلى بُيوتِ الكوفَهِ فَقالَ : هذِهِ كِفاتُ الأَحياءِ ، ثُمَّ تَلا قَولَهُ : «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَآءً وَ أَمْوَ تًا» (1) . (2)

الإمام علىّ عليه السلام فى دُعائِهِ : اللّهُمَّ رَبَّ السَّقفِ المَرفوعِ ... ورَبَّ هذِهِ الأَرضِ الَّتى جَعَلتَها قَرارا لِلأَنامِ ، ومَدرَجا لِلهَوامِّ وَالأَنعامِ،وما لا يُحصى مِمّا يُرى وما لا يُرى. (3)

.

1- .المرسلات : 25 و26 .
2- .تفسير القمّى : ج 2 ص 400 ، بحار الأنوار : ج 82 ص 34 ح 22 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 171 ، وقعه صفّين : ص 232 عن زيد بن وهب وليس فيه «ومدرجا» ، بحار الأنوار : ج 32 ص 462 ح 402 .

تفسیر القمّی :امیر مؤمنان ، در بازگشت از صِفّین ، به گورستان نگاه کرد و فرمود : «این جا محلّ اجتماع مردگان یعنی جای سکونت آنان است» . آن گاه نگاهی به خانه های کوفه کرد و فرمود : «این جا محلّ اجتماع زندگان است» و آن گاه این آیات را خواند : «مگر زمین را محلّ اجتماع نگردانیدیم ، چه برای مردگان چه زندگان؟» .

امام علی علیه السلام در دعایش : خداوندا! ای پروردگار آسمانِ برافراشته! . . . و ای پروردگار این زمینی که آن را برای مردمان ، جای آرامش قرار دادی ، و آن را محلّ رفت و آمد خزندگان و چارپایان ساختی ، و دیدنی ها و نادیدنی هایی که بی شمارند .

.

الباب الرابع : خلق الانسان4 / 1آدَمُ أبُو البَشَرِالإمام علىّ عليه السلام فى صِفَهِ خَلقِ آدَمَ عليه السلام : ثُمَّ جَمَعَ سُبحانَهُ مِن حَزنِ الأَرضِ وسَهلِها ، وعَذبِها وسَبَخِها ، تُربَةً سَنَّها بِالماءِ حَتّى خَلَصَت ، ولاطَها بِالبِلَّهِ حَتّى لَزَبَت (1) ، فَجَبَلَ مِنها صورَةً ذاتَ أحناءٍ ووُصولٍ وأعضاءٍ وفُصولٍ ، أجمَدَها حَتَّى استَمسَكَت ، وأصلَدَها حَتّى صَلصَلَت ، لِوَقتٍ مَعدودٍ وأمَدٍ مَعلومٍ ؛ ثُمَّ نَفَخَ فيها مِن روحِهِ فَمَثُلَت إنسانا ذا أذهانٍ يُجيلُها ، وفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِها ، وجَوارِحَ يَختَدِمُها ، وأدَواتٍ يُقَلِّبُها ، ومَعرِفَهٍ يَفرُقُ بِها بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ وَالأَذواقِ وَالمَشامِّ وَالألوانِ وَالأجناسِ ، مَعجوناً بِطينَهِ الألوانِ المُختَلِفَهِ ، وَالأَشباهِ المُؤتَلِفَهِ ، وَالأَضدادِ المُتَعادِيَهِ ، وَالأَخلاطِ المُتَبايِنَهِ مِنَ الحَرِّ وَالبَردِ وَالبَلَّهِ وَالجُمودِ . وَاستَأدَى اللّهُ سُبحانَهُ المَلائِكَهَ وَديعَتَهُ لَدَيهِم ، وعَهدَ وَصِيَّتِهِ إلَيهِم فِى الإذعانِ بِالسُّجودِ لَهُ وَالخُنوعِ لِتَكرِمَتِهِ ، فَقالَ سُبحانَهُ : «اسْجُدُواْ لِأَدَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِيسَ» (2) اِعتَرَتهُ الحَمِيَّهُ وغَلَبَت عَلَيهِ الشِّقوَهُ وتَعَزَّزَ بِخِلقَهِ النّارِ وستَوهَنَ خَلقَ الصَّلصالِ ، فَأَعطاهُ اللّهُ النَّظِرَهَ استِحقاقا لِلسُّخطَهِ وَاستِتماما لِلبَلِيَّهِ وإنجازاً لِلعِدَهِ ، فَقالَ : «إِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (3) ثُمَّ أسكَنَ سُبحانَهُ آدَمَ دارا أرغَدَ فيها عَيشَهُ ، وآمَنَ فيها مَحَلَّتَهُ ، وحَذَّرَهُ إبليسَ وعَداوَتَهُ . فَاغتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفاسَهً عَلَيهِ بِدارِ المُقامِ ومُرافَقَهِ الأَبرارِ ، فَباعَ اليَقينَ بِشَكِّهِ وَالعَزيمَهَ بِوَهنِهِ ، وَاستَبدَلَ بِالجَذَلِ وَجَلاً وبِالاِغتِرارِ نَدَماً . ثُمَّ بَسَطَ اللّهُ سُبحانَهُ لَهُ فى تَوبَتِهِ ولَقّاهُ كَلِمَهَ رَحمَتِهِ ، ووَعَدَهُ المَرَدَّ إلى جَنَّتِهِ . وأهبَطَهُ إلى دارِ البَلِيَّهِ ، وتَناسُلِ الذُّرِّيَّهِ . (4)

.

1- .أى لَصِقت ولَزِمَت (النهايه : ج 4 ص 248 «لزب») .
2- .البقره : 34 .
3- .الحِجر : 37 و38 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، بحار الأنوار : ج 11 ص 122 ح 56 ؛ جواهر المطالب : ج 2 ص 161 ح 137 وفيه إلى «الجمود» .

باب چهارم : آفرینش انسان

4 / 1 آدم ، ابو البشر

باب چهارم : آفرینش انسان4 / 1آدم ، ابو البشرامام علی علیه السلام در توصیف آفرینش آدم علیه السلام : آن گاه ، خدای عز و جل ، از قسمت های درشت و نرم و شیرین و شور زمین ، خاکی را گِرد آورد و بر آن آب ریخت تا خالص شد و با رطوبت آمیخت تا چسبناک گردید و از آن ، صورتی سرشت دارای انحنا ، کشیدگی ، بند و پیوند و مَفاصلْ ، و آن را خشک کرد تا خود را گرفت ، و محکمش کرد تا چون سفال گردید ، تا هنگامی مشخّص و زمانی معلوم . آن گاه ، از روح خود در آن دمید . سپس آن را در شکل انسانی درآورد ، دارای ذهنی که جولان دهد ، و فکری که با آن تصرّف کند ، و اندام هایی که به کارشان گیرد ، و ابزاری که به حرکتش درآورد ، و شناختی که با آن ، بین حق و باطل ، چشیدنی ها ، بوییدنی ها ، رنگ ها و اجناسْ فرق بگذارد ، و آن انسان را به سرشت رنگ های گوناگون ، و همگونی های هم آهنگ ، ضدهای برابر هم ، و طبیعت های مخالف یکدیگر ، از قبیل : گرمی و سردی ، و تری و خشکی ، عجین کرد . سپس خدای سبحان ، از فرشتگان خواست تا امانتی را که نزد آنان است ، ادا کنند ، و پیمانی را که به آنان سفارش کرده بود ، به جای آورند ، که به سجده بر او تن دهند و در بزرگداشتش فروتن باشند . پس فرمود : «بر آدم ، سجده کنید . پس جز ابلیس ، [همه] به سجده درافتادند» . ابلیس را تعصّب فرا گرفت ، و تیره بختی بر وی غلبه کرد و آفرینش خود را از آتش ، مایه عزّت پنداشت و آفریده از خاک را خوار شمرد . خداوند ، مهلتی به او داد تا برای خشمش استحقاق پیدا کند ، و گرفتاری اش کامل گردد ، و وعده ای که داده بود ، انجام شود و فرمود : «تو از مهلت یافتگانی تا روز [و]وقت معلوم» . آن گاه ، خداوند عز و جل ، آدم علیه السلام را در سرایی سرشار از آسایش و نعمت جای داد و جایگاه او را در آن ، ایمن گردانید ، و از ابلیس و دشمنی او برحذرش داشت . دشمن آدم علیه السلام بر او به خاطر اقامتگاه و همراهی نیکان ، حسد ورزید و او را فریب داد ، و او یقین را به دو دلی ، و استواری را به سستی فروخت ، و سپس شادمانی را با ترس ، و فریب خوردن از ابلیس را با پشیمانی جایگزین کرد . آن گاه ، خداوند سبحان ، راه توبه را برای او هموار ساخت ، و کلمه رحمت را به او

القا کرد ، و بازگشت به بهشت خود را به او وعده داد ، و او را به سرای گرفتاری و محلّ زاد و ولد فرزند ، فرو فرستاد .

.

عنه عليه السلام :فَلَمّا مَهَدَ أرضَهُ وأنفَذَ أمرَهُ ، اختارَ آدَمَ عليه السلام خِيَرَةً مِن خَلقِهِ ، وجَعَلَهُ أوَّلَ جِبِلَّتِهِ وأسكَنَهُ جَنَّتَهُ وأرغَدَ فيها اُكُلَهُ ، وأوعَزَ إلَيهِ فيما نَهاهُ عَنهُ . وأعلَمَهُ أنَّ فِى الإقدامِ عَلَيهِ التَّعَرُّضَ لِمَعصِيَتِهِ وَالمُخاطَرَةَ بِمَنزِلَتِهِ ، فَأقدَمَ عَلى ما نَهاهُ عَنهُ مُوافاةً لِسابِقِ عِلمِهِ فَأهبَطَهُ بَعدَ التَّوبَهِ ؛ لِيَعمُرَ أرضَهُ بِنَسلِهِ ولِيُقيمَ الحُجَّهَ بِهِ عَلى عِبادِهِ . (1)

عنه عليه السلام فِى صِفَهِ خَلقِ آدَمَ مِن طينٍ : ولَو أرادَ اللّهُ أن يَخلُقَ آدَمَ مِن نورٍ يَخطَفُ الأَبصارَ ضِياؤُهُ ، ويَبهَرُ العُقولَ رُواؤُهُ ، وطيبٍ يَأخُذُ الأنفاسَ عَرفُهُ لَفَعَلَ . ولَو فَعَلَ لَظَلَّت لَهُ الأعناقُ خاضِعَهً ، ولَخَفَّتِ البَلوى فيهِ عَلَى المَلائِكَهِ . ولكِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ يَبتَلى خَلقَهُ بِبَعضِ ما يَجهَلونَ أصلَهُ تَمييزا بِالِاختِبارِ لَهُم ونَفيا لِلِاستِكبارِ عَنهُم ، وإبعاداً لِلخُيَلاءِ مِنهُم . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 112 ح 90 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 192 ، بحار الأنوار : ج 14 ص 465 ح 37 .

امام علی علیه السلام :آن گاه که خداوند ، زمینش را آماده ساخت ، و فرمانش را به اجرا گذاشت ، آدم علیه السلام (گزیده آفریدگانش) را برگزید ، و او را نخستینِ آفریدگان خود قرار داد و در فردوس خویش جای داد ، و در آن جا خوراکی های گوناگون برایش فراهم آورد ، و آنچه او را از آن برحذر داشته بود ، به وی سفارش کرد ، و به او فهماند که اقدام به آن ، گام نهادن در نافرمانی او و به خطر انداختن منزلت خویش است ؛ ولی او بر چیزهایی که خداوند از آنها نهی کرده بود ، اقدام کرد چنان که خداوند از پیش می دانست . و خدا پس از توبه آدم علیه السلام ، او را فرود آورد تا او با نسل خود ، زمین خدا را آباد کند ، و خداوند ، حجّت خود را به وسیله او بر بندگانش به پا دارد .

امام علی علیه السلام در ویژگی آفرینش آدم علیه السلام از خاک : اگر خدا اراده می کرد که آدم علیه السلام را از نوری بیافریند که روشنایی اش دیده ها را برباید ، و زیبایی آن ، عقل ها را حیران سازد ، و یا از عطری بیافریند که بویش جان ها را در چنگ گیرد ، چنین می کرد ، و اگر چنین می کرد ، گردن ها در برابر آدم ، فرو می افتادند ، و آزمایش آن برای فرشتگان ، آسان تر می شد ؛ اما خدای سبحان ، بندگانش را به چیزی از آنچه که اصل آنها برایشان مجهول است ، می آزماید تا نیکوکار و بدکار با آزمایش از یکدیگر متمایز شوند ، و گردنکشی و خودخواهی را از ایشان دور سازد .

.

4 / 2ذُرِّيَّةُ آدَمَالإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَهٍ يَصِفُ فيها خِلقَةَ الإنسانِ : أم هذَا الَّذى أنشَأَهُ فى ظُلُماتِ الأَرحامِ ، وشُغُفِ الأَستارِ نُطفَةً دِهاقا ... ثُمَّ مَنَحَهُ قَلبا حافِظا ، ولِسانا لافِظا ، وبَصَرا لاحِظا ؛ لِيَفهَمَ مُعتَبِرا ، ويُقَصِّرَ مُزدَجِرا ، حَتّى إذا قامَ اعتِدالُهُ ، وَاستَوى مِثالُهُ ، نَفَرَ مُستَكبِرا . (1)

عنه عليه السلام :أيُّهَا المَخلوقُ السَّوِىُّ ، وَالمُنشَأُ المَرعِىُّ فى ظُلُماتِ الأَرحام ، ومُضاعَفاتِ الأَستارِ ، بُدِئتَ مِن سُلالَهٍ مِن طينٍ ، ووُضِعتَ فى قَرارٍ مَكينٍ إلى قَدَرٍ مَعلومٍ ، وأجلٍ مَقسومٍ ، تَمورُ فى بَطنِ اُمِّکَ جَنينا لا تُحيرُ دُعاءً ، ولا تَسمَعُ نِداءً . ثُمَّ اُخرِجتَ مِن مَقَرِّکَ إلى دارٍ لَم تَشهَدها ، ولَم تَعرِف سُبُلَ مَنافِعِها ، فَمَن هَداکَ لِاجتِرارِ الغَذاءِ مَن ثَدىِ اُمِّکَ ، وعَرَّفَکَ عِندَ الحاجَهِ مَواضِعَ طَلَبِکَ وإرادَتِکَ ؟ (2)

عنه عليه السلام :عالِمُ السِّرِّ مِن ضَمائِرِ المُضمِرينَ... ومَحَطِّ الأَمشاجِ مِن مَسارِبِ (3) الأَصلابِ. (4)

عنه عليه السلام فى قَولِهِ تَعالى : «وَ فِى أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (5) قالَ : سَبيلُ الغائِطِ وَالبَولِ . (6)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 83 ، بحار الأنوار : ج 60 ص 349 ح 35 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 163 ، بحار الأنوار : ج 60 ص 347 ح 34 .
3- .وفى نسخه : «مشارب» .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 113 ح 90 ؛ النهايه فى غريب الحديث : ج 4 ص 333 وفيه ذيله .
5- .الذاريات : 21 .
6- .فضيله الشكر للخرائطى : ص 40 ح 22 عن الأصبغ بن نباته ، الدرّ المنثور : ج 7 ص 619 نقلاً عن مساوئ الأخلاق للخرائطى .

4 / 2 نسل آدم

4 / 2نسل آدمامام علی علیه السلام از سخنرانی ای که در آن ، خلقت آدم علیه السلام را توصیف کرده : این [انسان] ، همان است که خدا او را در تاریکیِ زهدان ها ، و غلاف پرده ها از نطفه ای پُر آفرید ... و آن گاه ، دلی نگه دارنده ، زبانی گوینده ، و دیدگانی بیننده به او داد تا در حالی که پند می گیرد ، بفهمد ، و روی گردان از بدی ها ، باز ایستد . با این همه ، هنگامی که رشدش به اعتدال رسید و قامتش به حدّ لازم رسید ، از روی خودخواهی ، از راه حق، روی گردان شد .

امام علی علیه السلام :ای آفریده راستْ قامت ، و ایجاد شده و پرورش یافته در تاریکیِ زهدان ها و پرده های روی هم ! از عصاره ای از گِل آغاز شدی ، و در قرارگاه امن ، تا زمان معلوم و مدّت عمرِ قسمت شده ، قرار گرفتی . در زمان جنینی ، در شکم مادرت می جنبیدی . نه فراخوانی را می توانستی پاسخ گویی ، و نه ندایی را می شنیدی . آن گاه از جایگاهت به دنیایی آورده شدی که آن را ندیده بودی ، و راه هایِ سودبَری را در آن ، نمی شناختی . چه کسی تو را برای خوردن غذا از پستان مادر ، راهنمایی کرد ؟ و به هنگام نیازمندی ، به آنچه درخواست کردی و اراده نمودی ، آشنایت کرد؟

امام علی علیه السلام :[اوست] آگاه بر رازهای دلِ مخفی کنندگان رازها ... و جایگاه ریزش نطفه آمیخته از پشت مردان .

امام علی علیه السلام درباره سخن خدای متعال : «و در خود شما نشانه هاست . پس مگر نمی نگرید؟» : راه بول و غائط [، از آن نشانه ها] است .

.

الباب الخامس : خلق الحيوانات5 / 1الطُّيورالإمام علىّ عليه السلام :اِبتَدَعَهُم خَلقاً عَجيباً مِن حَيَوانٍ ومَواتٍ ، وساكِنٍ وذى حَرَكاتٍ . وأقامَ من شَواهِدِ البَيِّناتِ عَلى لَطيفِ صَنعَتِهِ وعَظيمِ قُدرَتِهِ مَا انقادَت لَهُ العُقولُ مُعتَرِفَةً بِهِ ومُسَلِّمَةً لَهُ ، ونَعَقَت فى أسماعِنا دَلائِلُهُ عَلى وَحدانِيَّتِهِ ، وما ذَرَأ مِن مُختَلَفِ صُوَرِ الأَطيارِ الَّتى أسكَنَها أَخاديدَ الأَرضِ وخُروقَ فِجاجِها ، ورَواسِىَ أعلامِها ، من ذاتِ أَجنِحَةٍ مُختَلِفَةٍ ، وهَيئاتٍ مُتَبايِنَةٍ ، مُصَرَّفَةٍ فى زِمامِ التَّسخيرِ ، ومُرَفرِفَةٍ بِأَجنِحَتِها فى مَخارِقِ الجَوِّ المُنفَسِحِ ، وَالفَضاءِ المُنفَرِجِ . كَوَّنَها بَعدَ إذ لَم تَكُن فى عَجائِبِ صُوَرٍ ظاهِرَةٍ ، ورَكَّبَها فى حِقاقِ مَفاصِلَ مُحتَجِبَةٍ ، ومَنَعَ بَعضَها بِعَبالَةِ (1) خَلقِهِ أَن يَسمُوَ فِى الهَواءِ خُفوفاً ، وجَعَلَهُ يَدِفُّ دَفيفاً . ونَسَقَها عَلَى اختِلافِها فِى الأَصابيغِ بِلَطيفِ قُدرَتِهِ ودَقيقِ صَنعَتِهِ . فَمِنها مَغموسٌ فى قالَبِ لَونٍ لا يَشوبُهُ غَيرُ لَونِ ما غُمِسَ فيهِ ، ومِنها مَغموسٌ فى لَونِ صِبغٍ قَد طُوِّقَ بِخِلافِ ما صُبِغَ بِهِ . (2)

.

1- .العَبْلُ : الضخم من كلّ شىء (لسان العرب : ج 11 ص 420 «عبل») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 165 ، بحار الأنوار : ج 65 ص 30 ح 1 .

باب پنجم : آفرینش حیوانات

5 / 1 پرندگان

باب پنجم : آفرینش حیوانات5 / 1پرندگانامام علی علیه السلام :از جانداران و بی جانان ، و ساکنان و جُنبندگان ، آفریده هایی شگفت ایجاد کرد ، و از گواهان روشن بر لطف ساخته هایش و عظمت قدرتش چیزهایی را برپا داشت که خِردها از روی اعتراف و تسلیم،سر به فرمان او شدند ، و فریاد دلایل یگانگی اش در گوش هایمان پیچید . آنچه را از گونه های مختلف پرندگان بود ، آفرید ، و آنها را در دره ها و شکاف های زمین و بر بالای کوه های بلند ، جای داد ، از آنهایی که دارای بال های گوناگون و شکل های مختلف اند و در رشته تسخیر او قرار دارند و با بال هایشان در فضاهای باز گسترده و جوّ بی کران ، در پروازند . آنها را ، پس از آن که نبودند ، در شکلی شگفت به وجود آورد ، و مَفاصل پوشیده آنها را در کاسه مَفصل ، به هم پیوند داد ، و برخی از آنها را به خاطر سِتبری جسمشان از اوجگیری در آسمان ، منع کرد و برایشان بال زدنی اندکْ مقرّر کرد ، و به قدرت ظریف و صنعت دقیق خود ، آنها را بر پایه گوناگونی در رنگ ها سامان داد . پاره ای از آنها در رنگِ یک دستی رنگ آمیزی شدند که بجز آن رنگ ، به رنگ دیگری مخلوط نگشته اند ، و پاره ای دیگر در رنگی رنگ آمیزی شده اند و با رنگی غیر از آن ، طوقدار گشته اند .

.

عنه عليه السلام :فَتَبَارَکَ اللّهُ الَّذی یَسجُدُ لَهُ مَن فِی السَّماواتِ وَالأَرضِ طَوعاً وکَرهاً ، ویُعَفِّرُ لَهُ خَدّاً ووَجهاً ، ویُلقی إلَیهِ بِالطّاعَهِ سِلماً وضَعفاً ، ویُعطی لَهُ القِیادَ رَهبَهً وخَوفاً ! فَالطَّیرُ مُسَخَّرَهٌ لِأَمرِهِ . أحصی عَدَدَ الرّیشِ مِنها وَالنَّفَسِ ، وأرسی قَوائِمَها عَلَی النَّدی وَالیَبَسِ . وقَدَّرَ أقواتَها ، وأحصی أجناسَها . فَهذا غُرابٌ وهذا عُقابٌ . وهَذا حَمامٌ وهذا نَعامٌ . دَعا کُلَّ طائِرٍ بِاسمِهِ ، وکَفَلَ لَهُ بِرِزقِهِ . (1)

5 / 2الطّاووسالإمام علیّ علیه السلام فی بَیانِ عَجائِبِ خَلقِ الطّاووسِ : ومَن أعجَبِها خَلقاً الطّاووسُ الَّذی أقامَهُ فی أحکَمِ تَعدیلٍ ، ونَضَّدَ ألوانَهُ فی أحسَنِ تَنضیدٍ ، بِجَناحٍ أشرَجَ قَصَبَهُ (2) ، وذَنَبٍ أطالَ مَسحَبَهُ . إذا دَرَجَ إلَی الأُنثی نَشَرَهُ من طَیِّهِ ، وسَما بِهِ مُطِلّاً عَلی رَأسِهِ کَأَنَّهُ قِلعُ دارِیٍّ (3) عَنَجَهُ نُوتِیُّهُ (4) .یَختالُ بِألوانِهِ، ویَمیسُ (5) بِزَیَفانِهِ ، یُفضی کِإفضاءِ الدِّیَکَهِ ، ویَؤُرُّ بِمَلاقِحِهِ أرَّ (6) الفُحولِ المُغتَلِمَهِ (7) لِلضِّرابِ . أُحیلُکَ مِن ذلِکَ عَلی مُعایَنَهٍ ، لا کَمَن یُحیلُ عَلی ضَعیفٍ إسنادُهُ . ولَو کانَ کَزَعمِ مَن یَزعُمُ أنَّهُ یُلقِحُ بِدَمعَهٍ تَسفَحُها مَدامِعُهُ ، فَتَقِفُ فی ضَفَّتَی جُفونِهِ ، وأنَّ أُنثاهُ تَطعَمُ ذلِکَ ، ثُمَّ تَبیضُ لا مِن لِقاحِ فَحلٍ سِوَی الدَّمعِ المُنبَجِسِ ، لَما کانَ ذلِکَ بِأعجَبَ مِن مُطاعَمَهِ الغُرابِ ! تَخالُ قَصَبَهُ مَدارِیَ مِن فِضَّهٍ ، وما أُنبِتَ عَلَیها مِن عَجیبِ داراتِهِ وشُموسِهِ خالِصَ العِقیانِ (8) وفِلَذَ الزَّبَرجَدِ . فَإن شَبَّهتَهُ بِما أنبَتَتِ الأَرضُ قُلتَ : جَنًی جُنِیَ مِن زَهرَهِ کُلِّ رَبیعٍ . وإن ضاهَیتَهُ بِالمَلابِسِ فَهُوَ کَمَوشِیِّ الحُلَلِ ، أو کَمونِقِ عَصبِ الیَمَنِ . وإن شاکَلتَه بِالحُلِیِّ فَهُوَ کَفُصوصٍ ذاتِ ألوانٍ ، قَد نُطِّقَت بِاللُّجَینِ (9) المُکَلَّلِ . یَمشی مَشیَ المَرحِ المُختالِ ، ویَتَصَفَّحُ ذَنَبَهُ وجَناحَیهِ ، فَیُقَهقِهُ ضاحِکاً لِجَمالِ سِربالِهِ وأصابیغِ وِشاحِهِ ، فَإذا رَمی بِبَصَرِهِ إلی قَوائِمِهِ زَقا (10) مُعوِلاً بِصَوتٍ یَکادُ یُبینُ عَنِ استِغاثَتِهِ ، ویَشهَدُ بِصادِقِ تُوَجُّعِهِ ؛ لِأَنَّ قَوائِمَهُ حُمشٌ (11) کَقَوائِمِ الدِّیَکَهِ الخِلاسِیَّهِ (12) ، وقَد نَجَمَت مِن ظُنبوبِ (13) ساقِهِ صیصِیَهٌ خَفِیَّهٌ ، ولَهُ فی مَوضِعِ العُرفِ قُنزُعَهٌ (14) خَضراءُ مُوَشّاهٌ . ومَخرَجُ عُنُقِهِ کَالإبریقِ ، ومَغرِزُها إلی حَیثُ بَطنُهُ کَصِبغِ الوَسِمَهِ الیَمانِیَّهِ ، أو کَحَریرَهٍ مُلبَسَهٍ مِرآهً ذاتَ صِقالٍ ، وکَأَنَّهُ مُتَلَفِّعٌ بِمِعجَرٍ (15) أسحَمَ (16) ، إلّا أنَّهُ یُخَیَّلُ لِکَثرَهِ مائِهِ وشِدَّهِ بَریقِهِ أنَّ الخُضرَهَ النّاضِرَهَ مُمتَزِجَهٌ بِهِ . ومَعَ فَتقِ سَمعِهِ خَطٌّ کَمُستَدَقِّ القَلَمِ فی لَونِ الأُقحُوانِ أبیَضُ یَقَقٌ (17) ، فَهُوَ بِبَیاضِهِ فی سَوادِ ما هُنالِکَ یَأتَلِقُ (18) . وقَلَّ صِبغٌ إلّا وقَد أخَذَ مِنهُ بِقِسطٍ ، وعَلاهُ بِکَثرَهِ صِقالِهِ وبَریقِهِ وبَصیصِ دیباجِهِ ورَونَقِهِ ، فَهُوَ کَالأَزاهیرِ المَبثوثَهِ لَم تُرَبِّها أمطارُ رَبیعٍ ولا شُموسُ قَیظٍ . وقَد یَنحَسِرُ مِن ریشِهِ ، ویَعری مِن لباسِهِ ، فَیَسقُطُ تَتری ، ویَنبُتُ تِباعاً ،

فَيَنحَتُّ مِن قَصَبِهِ انحِتاتَ أوراقِ الأغصانِ ، ثُمَّ يَتَلاحَقُ نامِياً حَتى يَعودَ كَهَيئَتِهِ قَبلَ سُقوطِهِ ، لا يُخالِفُ سالِفَ ألوانِهِ ، ولا يَقَعُ لَونٌ فى غَيرِ مَكانِهِ ! وإذا تَصَفَّحتَ شَعرَةً مِن شَعَراتِ قَصَبِهِ أَرَتکَ حُمرَةً وَردِيَّةً ، وتارَةً خُضرَةً زَبرجَدِيَّةً ، وأحياناً صُفرَةً عَسجَدِيَّةً (19) . فَكَيفَ تَصِلُ إلى صِفَهِ هذا عَمائِقُ الفِطَنِ ، أو تَبلُغُهُ قَرائِحُ العُقولِ ، أو تَستَنظِمُ وَصفَهُ أقوالُ الواصِفينَ ؟ ! وأقَلُّ أجزائِهِ قَد أعجَزَ الأوهامَ أن تُدرِكَهُ ، وَالألسِنَهَ أن تَصِفَهُ ! فَسُبحانَ الَّذى بَهَرَ العُقولَ عَن وَصفِ خَلقٍ جَلّاهُ لِلعُيونِ فَأدرَكَته مَحدوداً مُكَوَّناً ، ومُؤَلَّفاً مُلَوَّناً ، وأعجَزَ الألسُنَ عَن تَلخيصِ صِفَتِهِ ، وقَعَدَ بِها عَن تَأدِيَهِ نَعتِهِ ! (20)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 483 ح 117 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 27 ح 1 .
2- .القصَب : كلّ عظم مستدير أجوف (لسان العرب : ج 1 ص 675 «قصب») .
3- .القِلع : شراع السفينه . والداريّ : البَحَّار والمَلّاح (النهايه : ج 4 ص 102 «قلع») .
4- .عَنَجَه : أى عَطفه ، نُوتيُّه : مَلّاحُه (النهايه : ج 3 ص 307 «عنج») .
5- .يميس : إذا تَبَختَر فى مَشيِه وتَثنّى (النهايه : ج 4 ص 380 «ميس») .
6- .الأرّ : الجماع (النهايه : ج 1 ص 37 «أرر») .
7- .الغُلْمه : هَيَجان شَهوه النكاح من المرأه والرجل وغَيرهما (النهايه : ج 3 ص 382 «غلم») .
8- .العِقْيَان : هو الذهَب الخالِص (النهايه : ج 3 ص 283 «عقا») .
9- .اللُّجَين : هو الفِضّه (النهايه : ج 4 ص 235 «لجن») .
10- .زقا يَزْقو : إذا صاحَ (النهايه : ج 2 ص 307 «زقا») .
11- .حَمَشت قوائمه وحَمُشت : دَقَّت (لسان العرب : ج 6 ص 288 «حمش») .
12- .الخِلاسىُّ من الدِّيكَهِ : بين الدّجاج الهِنْدِيّه والفارسيّه (لسان العرب : ج 6 ص 66 «خلس») .
13- .الظُّنوب : حرف العظم اليابس من الساق (النهايه : ج 3 ص 162 «ظنب») .
14- .القَنازِع : خُصَل الشعر ، واحِدتها قُنزُعه (النهايه : ج 4 ص 112 «قنزع») .
15- .المِعْجَر : ثوب تَعتَجِر به المرأه أصغَر من الرداء وأكبر منَ المِقنَعه (لسان العرب : ج 4 ص 544 «عجر») .

16- .الأسحَم : الأسود (النهايه : ج 2 ص 348 «سحم») .
17- .يقق : أبيض يَقَق ويَقِق ، بكسر القاف الأُولى : شديد البياض ناصعه (لسان العرب : ج 10 ص 387 «يقق») .
18- .تألَّق البرق : التَمَع (تاج العروس : ج 13 ص 10 «ألق») .
19- .العَسجَدُ : الذهب (لسان العرب : ج 3 ص 290 «عسجد») .
20- .نهج البلاغه : الخطبه 165 ، بحار الأنوار : ج 65 ص 30 ح 1 .

5 / 2 طاووس

امام علی علیه السلام :خجسته است خدایی که آنچه در آسمان ها و زمین است ، خواسته و ناخواسته ، بر او سجده می کنند ، و صورت و پیشانی بر زمین می سایند و از روی تسلیم شدن و ناتوانی ، از او اطاعت می کنند و از روی بیم و ترس ، رشته فرمانبری او را در گردن می گیرند . پس پرنده ، مسخّرِ فرمان اوست . شمار پَرها و نَفَس زدن های او را شمرده ، و پاهای او را بر تَری و خشکی ، استوار گردانیده است ، روزیِ او را مقدّر کرده و انواع آن را شمرده است . این ، کلاغ است و این ، عقاب ! این ، کبوتر است و این ، شترمرغ ! و هر پرنده ای را به نامش خوانده ، و روزی اش را بر عهده گرفته است .

5 / 2طاووسامام علی علیه السلام در بیان شگفتی آفرینش طاووس : و از شگفت ترین آنها (پرندگان) در آفرینش ، طاووس است که آن را در استوارترین تناسب ، پرداخته است ، و رنگ هایش را در نیکوترین نظم ، چیده است ، با بالی از استخوانِ میانْ تهی ، و دُمی بلند و بر زمین کشیده . طاووس نر، هر گاه به سوی مادَه می خرامَد ، به کرشمه، پَرهایش را می گشاید و چون چتر بر سرش می نهد ، گویی که بادبانِ کشتیِ «داری» (1) است که ناخدایش آن را برافراشته است . به رنگ هایش می نازَد و به نازْ می خرامَد . همچون خروس به سوی مادینه می رود و با آن ، چون نَرینه های پُر هیجان ، برای جفت گیری می آمیزد . اینها را بر پایه مشاهده می گویم ، نه بر اساس گزارشی با سندِ ضعیف ، و اگر لقاح آنها بر اساس پندار کسی باشد که می پندارد طاووس ، با اشک چشم ، باردار می کند به این گونه که اشک چشم خویش را جاری می کند و قطرات اشکْ در کناره پلک هایش جمع می شود و مادینه از آن می خورَد و آن گاه ، تخم می گذارد و نه از آمیزش با نرینه باز هم شگفت تر از غذا در دهان یکدیگر گذاشتن زاغان نیست . نیْ پَرهای او را دندانه های شانه ای سیمین و گردی های شگفتِ خورشیدگونِ روییده بر آن را ، زر ناب و پاره های زبرجد پنداری ، و اگر آن را به روییدنی های زمین تشبیه کنی ، می گویی : دسته گلی است چیده شده از شکوفه های بهاری ، و اگر با لباس ها مانند کنی ، جامه ای نگارین و یا بُرد زیبای یمانی انگاری ، و اگر با زیورآلات بسنْجی ، چون نگین های رنگارنگی است که در حلقه سیمین جواهرْ نشان ، قرار گرفته اند . چون نازوَرزانِ پُرکرشمه گام برمی دارد ، دُم و بالش را

می گشاید و از زیبایی لباس خویش و رنگ های گوناگونش ، خنده شادی سر می دهد ، امّا هر گاه دیده بر پاهای خود می افکند ، چنان ناله می زند که گویی می خواهد یاری خواستن خود را نشان دهد ، و به درستیِ دردمندی اش گواهی می دهد ؛ چون پاهایش باریک اند ، نظیر پای خروس «خِلاسی» (2) و از کنار پایین ساقش خاری پنهانْ بیرون زده است . بر یال او موهای سبز بلند و پُر نگارْ روییده ، و بالای گردنش چون اِبریق است ، و قسمت زیرین آن تا شکمش ، چون رنگ وَسمه یمانی است و یا به مانند پرده حریر بر آیینه صیقل زده است . گویی به تور سیاه رنگی آراسته است ؛ امّا به خاطر شدّت زیبایی و درخشندگی آن،پنداشته می شود که سبزیِ چشمْ نوازی بدان آمیخته است ، و سوراخ گوش او نگاری است چون نوکِ قلم ، وگوشش با رنگ بابونه سفید خالص ، و با سیاهی ای که در آن است ، می درخشد . کم تر رنگی است که از آن ، بهره ای نبرده باشد ، و صافی، درخشش ، جذّابیت جامه و جلوه گری آن ، در اوج است . جامه او چون گل های پراکنده است که به دست باران بهاری و یا آفتاب تابستانی ، پرورده نشده اند . گاه ، پرهایش می ریزد و از لباسش عریان می گردد و پرهایش از پیِ هم فرو می ریزند و آن گاه ، دوباره می رویند ، و چون برگ درختان ، از بال هایش سر می زنند و آن گاه ، بار دیگر به رشد و نمو ، روی می آورَند تا این که به شمایل پیش از پر ریزانش باز می گردند ، بدون آن که با رنگِ گذشته اش اختلاف پیدا کند . رنگی جای رنگ دیگر قرار نمی گیرد ، و اگر پری از پرهای او را نیک بنگری ، گاه به تو سرخی گُل ، و زمانی سبزی زِبَرجد ، و در وقتی زردی طلا را نشان می دهد . چگونه ژرفای فکر ، به این ویژگی می رسد ، و یا اندیشه های تیز به آن دست می یابند ، و یا توصیف توصیف کنندگان ، آن را به رشته نظم می آورَد؟ کوچک ترین اجزایش قابل درک برای فهم ها و قابل توصیف برای زبان ها نیست . منزّه است آن که خِردها را از وصف آفریده ای مقهور ساخته ، آفریده ای که آن را در برابر دیدگان نمایان کرده و [دیده ها]آن را محدود ، مخلوق ، مرکّب و رنگارنگ می بینند ، و زبان ها در توصیفش ناتوان و در بیان ویژگی هایش درمانده اند .

.

1- .داری، کشتی منسوب به شهرکی بر ساحل دریا به نام «دارین» است . به ملّاح هم «داری» می گویند. (م)
2- .خروس دورگه (سفید سیاه) را خِلاسی می گویند . (م)

ص: 198

. .

ص: 199

. .

5 / 3الجَرادَهالإمام علىّ عليه السلام :وإن شِئتَ قُلتَ فِى الجَرادَهِ ، إذ خَلَقَ لَها عَينَينِ حَمراوَينِ ، وأسرَجَ لَها حَدَقَتَينِ قَمراوَينِ ، وجَعَلَ لَهَا السَّمعَ الخَفِىَّ ، وفَتَحَ لَهَا الفَمَ السَّوِىَّ ، وجَعَلَ لَهَا الحِسَّ القَوِىَّ ، ونابَينِ بِهِما تَقرِضُ ، ومِنجَلَينِ بِهِما تَقبِضُ . يَرهَبُهَا الزُّرّاعُ فى زَرعِهِم ، ولا يَستَطيعونَ ذَبَّها ، ولَو أجلَبوا بِجَمعِهِم ، حَتّى تَرِدَ الحَرثَ فى نَزَواتِها ، وتَقضِىَ مِنهُ شَهَواتِها . وخَلقُها كُلُّهُ لا يُكَوِّنُ إصبَعاً مُستَدِقَّةً . (1)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 483 ح 117 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 27 ح 1 ؛ ربيع الأبرار : ج 4 ص 459 .

5 / 3 ملخ

5 / 3ملخامام علی علیه السلام :اگر می خواهی ، از ملخ بگویم که [خداوند] برای او ، دو چشم سرخ آفریده و دو حدقه ماه گون افروخته است،و برایش گوشی ناپیدا ساخته و دهانی متناسب گشوده و حسّی قوی قرار داده است ، و دو دندان که با آنها بِبُرد ، و دو دستِ داس گونه که با آنها بگیرد . کشاورزان ، از او بر کِشتشان بیم دارند ، و اگر همه گِرد آیند ، برای دفع او توانمند نیستند تا کِشتشان را از بلای ملخْ دفع کنند،و خواسته هایشان را از آن کِشتْ بر آورده سازند، حالْ آن که همه جثّه او به مقدار انگشتی باریک نیست .

.

5 / 4الخُفّاشالإمام علىّ عليه السلام :ومِن لَطائِفِ صَنعَتِهِ وعَجائِبِ خِلقَتِهِ ما أرانا مِن غَوامِضِ الحِكمَةِ فى هذِهِ الخَفافيشِ الّتى يَقبِضُهَا الضِّياءُ الباسِطُ لِكُلِّ شَىءٍ ، ويَبسُطُهَا الظَّلامُ القابِضُ لِكُلِّ حَىٍّ ، وكَيفَ عَشِيَت أعيُنُها عَن أن تَستَمِدَّ مِنَ الشَّمسِ المُضيئَةِ نوراً تَهتَدى بِهِ فى مَذاهِبِها ، وتَتَّصِلُ بِعَلانِيَةِ بُرهانِ الشَّمسِ إلى مَعارِفِها . ورَدَعَها بِتَلَألُؤِ ضِيائِها عَنِ المُضِىِّ فى سُبُحاتِ إشراقِها . وأكَنَّها فى مَكامِنِها عَنِ الذَّهابِ فى بُلَجِ ائتِلاقِها ، فَهِىَ مُسدَلَةُ الجُفونِ بِالنَّهارِ عَلى حِداقِها . وجاعِلَةُ اللَّيلِ سِراجاً تَستَدِلُّ بِهِ فِى التِماسِ أرزاقِها . فلا يَرُدُّ أبصارَها إسدافُ ظُلمَتِهِ ، ولا تَمتَنِعُ مِنَ المُضِىِّ فيهِ لِغَسَقِ دُجُنَّتِهِ . فَإذا ألقَتِ الشَّمسُ قِناعَها ، وبَدَت أوضاحُ نَهارِها ، ودَخَلَ مِن إشراقِ نورِها عَلَى الضِّبابِ فى وِجارِها (1) ، أطبَقَتِ الأجفانَ عَلى مَآقيها ، وتَبَلَّغَت بِمَا اكتَسَبَتهُ مِنَ المَعاشِ فى ظُلَمِ لَياليها . فَسُبحانَ مَن جَعَلَ اللَّيلَ لَها نَهاراً ومَعاشاً ، وَالنَّهارَ سَكَناً وقَراراً ! وجَعَلَ لَها أجنِحَةً مِن لَحمِها تَعرُجُ بِها عِندَ الحاجَةِ إلَى الطَّيَرانِ ، كَأنَّها شَظايَا الآذانِ ، غَيرَ ذواتِ ريشٍ ولا قَصَبٍ . إلّا أنَّكَ تَرى مَواضِعَ العُروقِ بَيِّنَةً أعلاماً . لَها جَناحانِ لَمّا يَرِقّا فَيَنشَقّا ، ولَم يَغلُظا فَيَثقُلا . تَطيرُ ووَلَدُها لاصِقٌ بِها لاجِئٌ إلَيها يَقَعُ إذا وَقَعَت ويَرتَفِعُ إذَا ارتَفَعَت . لا يُفارِقُها حَتّى تَشتَدَّ أركانُهُ ، ويَحمِلُهُ لِلنُّهوضِ جَناحُهُ ، ويَعرِفُ مَذاهِبَ عَيشِهِ ومَصالِحَ نَفسِهِ . فَسُبحانَ البارِىَ لِكُلِّ شَىءٍ عَلى غَيرِ مِثالٍ خَلا مِن غَيرِهِ ! (2)

.

1- .وجارها : جُحْرُها الذى تَأوى إليه (النهايه : ج 5 ص 156 «وجر») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 155 ، بحار الأنوار : ج 64 ص 323 ح 2 .

5 / 4 خفّاش

5 / 4خفّاشامام علی علیه السلام :از جمله ظرافت های صنعت و شگفتی های آفرینش او ، حکمت های نهفته در این خفاش هاست که به ما نشان داده است؛ خفّاش هایی که نور که گشاینده [دیده] هر چیزی است دیده آنها را می بندد ، و تاریکی شب که دیده هر موجود زنده ای را می بندد دیده آنها را باز می کند ؛ و این که : چگونه دیدگانشان توان آن را ندارد که از خورشید درخشان ، نوری به چنگ آورد تا بدان ، در رفت و آمدشان راه را بیابند ، و در هنگام آشکار شدن نور خورشید ، خود را به آنچه می خواهند ، برسانند؟ و این که : چگونه خداوند با درخشش نور خورشید ، آنها را از رفتن به جاهایی که جلوه گاهِ آفتاب اند ، بازداشته است و آنها را در آشیانه هایشان ، از رفتن به جایی که پرتوهای خورشید می درخشند ، پنهان نموده است؟ از این رو ، در روز ، پلک ها را بر حدقه می نهند ، و شب را چراغی می شمارند که به آن ، برای جستجوی روزی ، راه می جویند ، و تاریکی شب ، دیده های آنها را کور نمی کند ، و تیرگی بسیار آن ، آنها را از رفتنْ باز نمی دارد ، و آن گاه که خورشید ، نقاب از صورت افکنْد و روشنایی روزْ آشکار شد و پرتو نور آن به لانه سوسمارها تابید ، پلک های خود را بر هم می نهند و به آنچه در تاریکی شب به دست آورده اند ، بسنده می کنند . منزّه است خدایی که شب را برای آنها ، روز و وسیله روزی قرار داده ، و روز را مایه آرامش و قرار آنها نموده است ، و بال هایی از گوشت برای آنها نهاده که به وسیله آنها ، به هنگام نیازمندی پرواز می کنند ؛ بال هایی که گویی لاله گوش اند ، بدون پر و استخوان . با این حال ، جای رگ ها را در آنها آشکار می بینی . و دو بال دارند که نه آن قدر نازک اند که بشکنند ، و نه آن قدر سخت اند که سنگین باشند . در حالی که بچّه شان به آنها چسبیده و پناه آورده ، پرواز می کنند . بچّه خفّاش ، زمانی که مادرش بنشیند ، می نشیند ، و زمانی که مادرش پرواز کند ، پرواز می کند ، و از او جدا نمی شود تا آن که استخوان بندی اش محکم شود و بال هایش برای پرواز ، آماده شود ، و راه های زندگی و مصلحت خود را بشناسد . پس منزّه است آفریننده هر چیز ، که آفرینشش بدون نمونه به جا مانده از دیگری است .

.

5 / 5النَّملَهالإمام علىّ عليه السلام :أ لا يَنظُرونَ إلى صَغيرِ ما خَلَقَ كَيفَ أحكَمَ خَلقَهُ ، وأتقَنَ تَركيبَهُ ، وفَلَقَ لَهُ السَّمعَ وَالبَصَرَ ، وسَوّى لَهُ العَظمَ وَالبَشَرَ ! انظُروا إلَى النَّملَهِ فى صِغَرِ جُثَّتِها ولَطافَهِ هَيئَتِها ، لا تَكادُ تُنالُ بِلَحظِ البَصَرِ ، ولا بِمُستَدرَكِ الفِكَرِ ، كَيفَ دَبَّت عَلى أرضِها ، وصُبَّت عَلى رِزقِها ، تَنقُلُ الحَبَّهَ إلى جُحرِها ، وتُعِدُّها فى مُستَقَرِّها . تَجمَعُ فى حَرِّها لِبَردِها ، وفى وِردِها لِصَدرِها ، مَكفولٌ بِرِزقِها مَرزوقَهٌ بِوفقِها ، لا يُغفِلُهَا المَنّانُ ، ولا يَحرِمُهَا الدَّيّانُ ولَو فِى الصَّفَا اليابِسِ وَالحَجَرِ الجامِسِ (1) ! ولَو فَكَّرتَ فى مَجارى أكلِها فى عُلوِها وسُفلِها ، وما فِى الجَوفِ مِن شَراسيفِ (2) بَطنِها ، وما فِى الرَّأسِ مِن عَينِها واُذُنِها لَقَضَيتَ مِن خَلقِها عَجَباً ، ولَقيتَ مِن وَصفِها تَعَباً ! فَتَعالَى الَّذى أقامَها عَلى قَوائِمِها ، وبَناها عَلى دَعائِمِها ! لَم يَشرَكهُ فى فِطرَتِها فاطِرٌ ، ولَم يُعِنهُ عَلى خَلقِها قادِرٌ . ولَو ضَرَبتَ فى مَذاهِبِ فِكرِکَ لِتَبلُغَ غاياتِهِ ، ما دَلَّتکَ الدَّلالَهُ إلّا عَلى أنَّ فاطِرَ النَّملَهِ هُوَ فاطِرُ النَّخلَهِ ، لِدَقيقِ تَفصيلِ كُلِّ شَىءٍ ، وغامِضِ اختِلافِ كُلِّ حَىٍّ . ومَا الجَليلُ وَاللَّطيفُ وَالثَّقيلُ وَالخَفيفُ وَالقَوِىُّ وَالضَّعيفُ فى خَلقِهِ إلّا سَواءٌ . (3)

.

1- .الجَمْس بالفتح : الجامِدُ (النهايه : ج 1 ص 294 «جمس») .
2- .الشُّرسُوف واحد الشَّراسيف ، وهى أطراف الأضلاع المشرِفه على البطن ، وقيل : هو غُضروف مُعلّق بكلّ بَطن (النهايه : ج 2 ص 459 «شرسف») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 185 ، الاحتجاج : ج 1 ص 481 ح 117 ، بحار الأنوار : ج 3 ص 26 ح 1 ؛ ربيع الأبرار : ج 4 ص 481 وفيه إلى «قادر» .

5 / 5 مورچه

5 / 5مورچهامام علی علیه السلام :آیا به کوچک چیزی که آفریده ، نمی نگرند که چگونه آفرینشش را استوار ساخته و ترکیبش را مستحکم کرده و برای او گوش و چشم نهاده و بدو استخوان و پوست داده است؟ به مورچه بنگرید که با همه کوچکیِ جُثّه و ظرافت اندام که به چشم نمی آید و به اندیشه درک نمی گردد چگونه بر زمین می جنبد و به روزی اش دست می یابد ، دانه را به لانه اش می بَرد و آن را در قرارگاه خود فراهم می آورَد . در روزهای گرم ، برای سرمایش جمع می کند و هنگام ورود [و اقامت در لانه خویش] ، برای زمان بازگشتن ، ذخیره می کند . روزی اش ضمانت گردیده و در خور نیازش ، روزی داده شده است . خدای نعمت بخش ، او را فراموش نمی کند و پروردگار پاداش دهنده ، او را از روزی محروم نمی سازد ، گرچه در دل صخره خشک و سنگ سخت باشد . و اگر در بالا و پایین گذرگاه خوراکش و آنچه درون اوست از سراستخوان های پهلو و شکمش و چشم و گوشی که در سرش قرار دارند ، بیندیشی ، از آفرینش او شگفت زده می شوی و از توصیف آن ، به رنج و سختی می افتی . بلندمرتبه است آن که او را بر پاهایش استوار کرد و بر استوانه های پیکرش بساخت! در آفرینش او ، هیچ کس شریک خدا نبود ، و هیچ توانمندی وی را در آفرینش آن ، یاری نکرد . اگر اندیشه ات را در راه های گوناگون به کار گیری تا به نهایتِ آن برسی ، برهانْ جز به این راهنمایی ات نخواهد کرد که آفریننده مورچه ، همان آفریننده خرما بُن [با همه بلندی و ستبری اش] است ، به خاطر دقّتی که جدا جدا در [آفرینش]هر چیز به کار رفته است و تفاوت های دقیقی که در خلقت هر جاندار با جاندار دیگر نهفته است ، و این که [برای خداوند] در کار آفرینش ، میان اجسام سخت و نرم ، و سنگین و سبک ، و قوی و ضعیف ، هیچ فرقی نیست .

.

5 / 6الوُحوشُ وَالحيتانُالإمام علىّ عليه السلام :وسُبحانَ مَن أدمَجَ قَوائِمَ الذَّرَّهِ (1) والهَمَجَهِ (2) إلى ما فَوقَهُما مِن خَلقِ الحيتانِ وَالفِيَلَهِ ! (3)

عنه عليه السلام :يَعلَمُ عَجيجَ الوُحوشِ فِى الفَلَواتِ ، ومَعاصِىَ العِبادِ فى الخَلَواتِ ، وَاختِلافَ النّينانِ (4) فِى البِحارِ الغامِراتِ ، وتَلاطُمَ الماءِ بِالرِّياحِ العاصِفاتِ . (5)

.

1- .الذَّرُّ : النَّمل الأحمر الصّغير ، واحِدتُها ذَرَّهٌ (النهايه : ج 2 ص 157 «ذرر») .
2- .الهَمَجه : واحده الهمج ؛ وهو ذُبابٌ صَغيرٌ يَسقط على وجوه الغنم والحَمير . وقيل : هو البعوض (النهايه : ج 5 ص 273 «همج») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 165 ، بحار الأنوار : ج 65 ص 32 ح 1 .
4- .النُّونُ : الحوت ، والجمع أنوانٌ ونِينانٌ ، وأصله نُونانٌ فقلبت الواو ياء لكسره النون (لسان العرب : ج 13 ص 427 «نون») .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 198 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 315 ح 16 .

5 / 6 جانوران و ماهیان

5 / 6جانوران و ماهیانامام علی علیه السلام :و منزّه است آن که در آفرینش ، ارکان بدن مورچه ها و پشه ها و بزرگ تر از آنها را تا ماهیان و فیل ها ، استوار ساخت .

امام علی علیه السلام :[خداوند] سر و صدای جانوران را در صحراها ، گناه بندگان را در خلوت ها ، گشت و گذار ماهیان را در دریاهای ژرف ، و تلاطم آب را با وزش توفان ها می داند .

.

ص: 208

. .

پرتو سوم : شاخه های گوناگون دانشِ او

اشاره

پرتو سوم : شاخه های گوناگون دانشِ اوباب اوّل : جامعه شناسیباب دوم : روان شناسیباب سوم : تاریخباب چهارم : سخنوریباب پنجم : ادبیاتباب ششم : اتم شناسیباب هفتم : ریاضیّاتباب هشتم : فیزیکباب نهم : زمین شناسی و هواشناسیباب دهم : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسیدباب یازدهم : حاضرجوابی

.

الباب الأوّل : علم الاجتماع1 / 1المُجتَمَعُ قَبلَ البِعثَهالإمام علىّ عليه السلام من خُطبَهٍ لَهُ عليه السلام يَصِفُ فيهَا العَرَبَ قَبلَ بِعثَهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله نَذيراً لِلعالَمينَ ، وأميناً عَلَى التَّنزيلِ . وأنتُم مَعشَرَ العَرَبِ عَلى شَرِّ دينٍ وفى شَرِّ دارٍ . مُنيخونَ بَينَ حِجارَهٍ خُشنٍ وحَيّاتٍ صُمٍّ ، تَشرَبونَ الكَدِرَ وتَأكُلونَ الجَشِبَ (1) ، وتَسفِكونَ دِماءَكُم وتَقطَعونَ أرحامَكُم . الأصنامُ فيكُم مَنصوبَهٌ والآثامُ بِكُم مَعصوبَهٌ . (2)

عنه عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ عليه السلام يَصِفُ فيهَا النّاسَ قَبلَ بِعثَهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ ورَسولُهُ ، أرسَلَهُ بِالدّينِ المَشهورِ ، وَالعِلمِ المَأثورِ وَالكِتابِ المَسطورِ ، وَالنّورِ السّاطِعِ وَالضِّياءِ اللّامِعِ ، وَالأمرِ الصّادِعِ ، إزاحَهً لِلشُّبُهاتِ ، وَاحتِجاجاً بِالبَيِّناتِ ، وتحذيراً بِالآياتِ ، وتَخويفاً بِالمَثُلاتِ ، وَالنّاسُ فى فِتَنٍ اِنجَذَمَ (3) فيها حَبلُ الدّينِ وتَزَعزَعَت سَوارِى اليَقينِ ، وَاختَلَفَ النَّجرُ وتَشَتَّتَ الأمرُ ، وضاقَ المَخرَجُ ، وعَمِىَ المَصدَرُ ، فَالهُدى خامِلٌ وَالعَمى شامِلٌ . عُصِىَ الرَّحمنُ ، ونُصِرَ الشَّيطانُ ، وخُذِلَ الإيمانُ ، فَانهارَت دَعائِمُهُ ، وتَنَكَّرَت مَعالِمُهُ ، ودَرَسَت سُبُلُهُ ، وعَفَت شُرُكُهُ . أطاعُوا الشَّيطانَ فَسَلَكوا مَسالِكَهُ ، ووَرَدوا مناهِلَهُ . بِهِم سارَت أعلامُهُ ، وقامَ لِواؤُهُ فى فِتَنٍ داسَتهُم بِأخفافِها ، ووَطِئَتهُم بِأظلافِها وقامَت عَلى سَنابِكِها . فَهُم فيها تائِهونَ حائِرونَ جاهِلونَ مَفتونونَ فى خَيرِ دارٍ وشَرِّ جيرانٍ . نَومُهُم سُهودٌ وكُحلُهُم دُموعٌ . بِأرضٍ عالِمُها مُلجَمٌ وجاهِلُها مُكرَمٌ . (4)

.

1- .الجشب : الغليظ الخشِنُ من الطعام ، وقيل : غير المأدوم ، وكلّ بشع الطَّعم جَشْبٌ (النهايه : ج 1 ص 272 «جشب») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 26 ، الغارات : ج 1 ص 303 عن جندب نحوه ، بحار الأنوار : ج 18 ص 226 ح 68 .
3- .الجَذْم : القَطع (النهايه : ج 1 ص 251 «جذم») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 2 ، بحار الأنوار : ج 18 ص 217 ح 49 .

باب اول : جامعه شناسی

1 / 1 جامعه پیش از بعثت

باب اول : جامعه شناسی1 / 1جامعه پیش از بعثتامام علی علیه السلام در سخنرانی اش که در آن ، عرب پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف می کند : خداوند ، محمّد صلی الله علیه و آله را بیم دهنده برای جهانیان ، و امین بر وحی اش برانگیخت ، در حالی که شما ای جماعت عرب بر بدترین آیین و بدترین سرای ، در میان سنگلاخ های ناهموار و مارهای گُنگ می زیستید ، آب آلوده می نوشیدید ، و غذای ناگوار می خوردید ، و خون یکدیگر را می ریختید ، و پیوند خویشاوندی بین خویش را قطع می کردید . بت ها در میانتان برپا بودند ، و شما دربند گناهان ، گرفتار بودید .

امام علی علیه السلام در سخنرانی اش که در آن ، مردم پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف می کند: گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله ، بنده او و فرستاده اوست که او را با دینِ روشن ، و دانش به ارث برده [از پیامبران پیشین] ، و کتابِ نگارش یافته ، و آفتاب پُر فروغ ، و روشناییِ درخشنده ، و فرمانِ قاطعْ فرستاد ، برای کنار زدن شُبهه ها ، و استدلال به برهان های روشن ، و بر حذر داشتن به وسیله آیه ها ، و بیم دادن با عذاب ها ، در حالی که مردم در فتنه ای به سر می بردند که در آن ، رشته دین بُریده بود ، و ارکان یقین ، از هم پاشیده بود . در اصول ، اختلاف شده و کارها از هم گسیخته بود . راه گریزْ تنگ ، و راه خروجْ کور بود . هدایتْ بی رونق و کوریْ فراگیر بود . پروردگار ، نافرمانی می گشت ، و شیطانْ یاری می شد ، و ایمانْ بی یاور بود ، و پایه های آن ساقط و نشانه های آن ناشناخته گشته بود ، و راه هایش متروک و جاده های آن ، نابود شده بود . شیطان را پیروی می کردند ، و راه او را می رفتند ، و به آبشخور او گام می نهادند ، و در فتنه ای که در زیر گام هایش نابود می شدند و در پایش لگدکوب می گشتند و بر روی پاهایش می ایستاد ، پرچم های شیطان به وسیله آنان حمل می شد و درفش او به وسیله آنان بر پا نگه داشته می شد و آنان ، در آن فتنه ، در بهترین خانه و در کنار بدترین همسایه سرگردان ، حیران ، نادان و فریب خورده بودند ،

خوابشانْ پریشانی و سرمه شانْ اشک بود ، در سرزمینی که دانشورش به بند ، و نادانش محترم بود .

.

1 / 2أصنافُ النّاسِالإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ عليه السلام يَصِفُ زَمانَهُ بِالجَورِ ، ويَقسِمُ النّاسَ فيهِ خَمسَهَ أصنافٍ ، ثُمَّ يُزَهِّدُ فِى الدُّنيا : أيُّها النّاسُ ، إنّا قَد أصبَحنا فِى دَهرٍ عَنودٍ ، وزَمَنٍ كَنودٍ ، يُعَدُّ فيهِ المُحسِنُ مُسيئاً ، ويَزدادُ الظّالِمُ فيهِ عُتُوّاً ، لا نَنتَفِعُ بِما عَلِمنا ، ولا نَسأَلُ عَمّا جَهِلنا ، ولا نَتَخَوَّفُ قارِعَهً حَتّى تَحُلَّ بِنا . وَالنّاسُ عَلى أربَعَهِ أصنافٍ : مِنهُم مَن لا يَمنَعُهُ الفَسادَ فِى الأَرضِ إلّا مَهانَهُ نَفسِهِ وكَلالَهُ حَدِّهِ ونَضيضُ وَفرِهِ . ومِنهُمُ المُصلِتُ لِسَيفِهِ ، وَالمُعلِنُ بِشَرِّهِ ، وَالمُجلِبُ بِخَيلِهِ ورَجِلِهِ ، قَد أشرَطَ نَفسَهُ وأوبَقَ دينَهُ لِحُطامٍ يَنتَهِزُهُ أو مِقنَبٍ (1) يَقودُهُ أو مِنبَرٍ يَفرَعُهُ . ولَبِئسَ المَتجَرُ أن تَرَى الدُّنيا لِنَفسِكَ ثَمَناً ومِمّا لَكَ عِندَ اللّهِ عِوَضاً ! ومِنهُم مَن يَطلُبُ الدُّنيا بِعَمَلِ الآخِرَهِ ولا يَطلُبُ الآخِرَهَ بِعَمَلِ الدُّنيا ، قَدِ طامَنَ مِن شَخصِهِ وقارَبَ مِن خَطوِهِ وشَمَّرَ مِن ثَوبِهِ وزَخرَفَ مِن نَفسِهِ لِلأَمانَهِ ، وَاتَّخَذَ سِترَ اللّهِ ذَريعَهً إلَى المَعصِيَهِ . ومِنهُم مَن أبعَدَهُ عَن طَلَبِ المُلكِ ضُؤولَهُ نَفسِهِ وَانقِطاعُ سَبَبِهِ ، فَقَصَرَتهُ الحالُ عَن حالِهِ فَتَحَلّى بِاسمِ القَناعَهِ وتَزَيَّنَ بِلِباسِ أهلِ الزَّهادَهِ ، ولَيسَ مِن ذلِكَ فى مَراحٍ ولا مَغدًى . وبَقِىَ رِجالٌ غَضَّ أبصارَهُم ذِكرُ المَرجِعِ ، وأراقَ دُموعَهُم خَوفُ المَحشَرِ ، فَهُم بَينَ شَريدٍ نادٍّ ، وخائِفٍ مَقموعٍ ، وساكِتٍ مَكعومٍ ، وداعٍ مُخلِصٍ ، وثَكلانَ موجَعٍ ، قَد أخمَلَتهُمُ التَّقِيَّهُ وشَمِلَتهُمُ الذِّلَّهُ ، فَهُم فى بَحرٍ أجاجٍ ، أفواهُهُم ضامِزَهٌ (2) ، وقُلوبُهُم قَرِحَهٌ ، قَد وَعَظوا حَتّى مَلّوا وقُهِروا حَتّى ذَلّوا ، وقُتِلوا حَتّى قَلّوا . فَلتَكُنِ الدُّنيا فى أعيُنِكُم أصغَرَ مِن حُثالَهِ القَرَظِ (3) ، وقُراضَهِ (4) الجَلَمِ (5) ، وَاتَّعِظوا بِمَن كانَ قَبلَكُم ، قَبلَ أن يَتَّعِظَ بِكُم مَن بَعدَكُم ، وَارفُضوها ذَميمَهً ، فَإِنَّها قَد رَفَضَت مَن كانَ أشغَفَ بِها مِنكُم . (6)

.

1- .المِقنَب بالكسر : جَماعه الخيل والفُرسان (النهايه : ج 4 ص 111 «قنب») .
2- .الضامِز : المُمسک (النهايه : ج 3 ص 100 «ضمز») .
3- .القَرَظ : وَرقُ السَّلَم (النهايه : ج 4 ص 43 «قرظ») .
4- .القُراضه : ما سقط بالقَرض (لسان العرب : ج 7 ص 216 «قرض») .
5- .الجَلَم : الذى يُجَزُّ به الشَّعَر والصُّوف كالمقصّ (مجمع البحرين : ج 1 ص 307 «جلم») . وهما كنايه عن الغايه فى الزهاده .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 32 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 4 ح 54 ؛ مطالب السؤول : ص 32 .

1 / 2 انواع مردم

1 / 2انواع مردمامام علی علیه السلام در سخنرانی اش که در آن ، روزگارش را به «بیداد» توصیف کرده و مردم را در آن به سه گروه تقسیم می کند و به زهد در دنیا سفارش می کند : ای مردم! ما در روزگاری واژگونه ، و زمانه ای ناسپاس ، به سر می بریم ؛ روزگاری که نیکوکار ، در آن ، بدکار به شمار می آید ، و ستمکار ، بر طغیانگری می افزاید . از آنچه می دانیم ، بهره نمی بریم ، و از آنچه نمی دانیم ، نمی پرسیم ، و از حادثه ای نمی هراسیم تا آن که بر ما فرود می آید. مردم ، چهار گروه شده اند : گروهی از آنان ، کسانی هستند که چیزی جز خواریِ نفس ، کندیِ سلاح و کمیِ دارایی ، آنها را از فساد ، باز نمی دارد . گروه دیگر ، آنانی هستند که شمشیر از نیام برکشیده اند و شرارت خود را آشکار ساخته اند و نیروی سواره و پیاده خود را گرد آورده اند ، خود را آماده ساخته و دینشان را برای مالی که فرصت طلبانه آن را به دست آوردند و یا سوارانی که فرماندهی کنند و یا منبری که بر آن نشینند ، نابود کرده اند ، و چه بد داد و ستدی است که دنیا را برای جان خویش ، قیمت بشماری و آن را جای گزین آنچه برای تو در نزد خدا هست ، بپنداری . گروهی دیگر ، آنانی هستند که با کار آخرت ، دنیا را می جویند ، و با کار دنیا ، در پی آخرت نیستند . از خود ، فروتنی نشان می دهند ، گام های کوتاه برمی دارند ، دامن خویش را بالا نگه می دارند ، و خود را برای امانت گرفتن ، آراسته می سازند ، و خطاپوشی خداوند را به گونه ابزاری برای نافرمانی از او به کار می گیرند . گروهی از آنان که پستی و نداشتن وسیله ، آنان را از حکومتْ دور کرده به آنچه دارند ، بسنده می کنند ، خود را به اسم قناعت می آرایند ، و به لباس اهل زهد ، آراسته می شوند ، حالْ آن که هیچ شب و روزی با زهد ، همراه نبوده اند . انسان هایی باقی می مانند که یاد بازگشت قیامت ، نگاه هایشان را فرو هشته و بیم محشر ، اشکشان را جاری ساخته است . اینان ، گریزان از مردم ، ترسان و مقهور ، ساکتِ لب بسته ، دعا کننده مخلص و گریانِ دردمندند که پرهیزگاری ، آنان را گم نام کرده ، و خواری دامنگیرشان گشته و در دریایی شور ، غوطه ورند . دهان هایشان بسته ، و دل هایشان زخمی است . آن قدر پند داده اند که به ستوه آمده اند ، و از چیرگی هواپرستان ، خوار گشته اند ، و کشته شده اند و کم شمار گردیده اند . باید که دنیا در چشمانتان کوچک تر از تفاله برگ درخت سلَم و خرده پشم افتاده از قیچی باشد . از گذشتگان خود ، پند

بگیرید ، پیش از آن که آیندگان از شما پند بگیرند . دنیا نکوهیده را از خود برانید ؛ چرا که این دنیا ، کسانی را که شیفته تر از شما به آن بودند ، راند .

.

نهج البلاغه :مِن كَلامٍ لَهُ عليه السلام لِكُمَيلِ بنِ زِيادٍ النَّخَعِىِّ ، قالَ كُمَيلُ بنُ زِيادٍ : أخَذَ بِيَدى أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام فَأخرَجَنى إلَى الجَبّانِ (1) ، فَلَمّا أصحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعَداءِ ثُمَّ قالَ : يا كُمَيلَ بنَ زِيادٍ ، إنَّ هذِهِ القُلوبَ أوعِيَةٌ فَخَيرُها أوعاها ، فَاحفَظ عَنّى ما أقولُ لَکَ : النّاسُ ثَلاثَةٌ : فَعالِمٌ رَبّانِىٌّ ، ومُتَعَلِّمٌ عَلى سَبيلِ نَجاهٍ ، وهَمَجٌ رَعاعٌ أتباعُ كُلِّ ناعِقٍ ، يَميلونَ مَعَ كُلِّ ريحٍ ، لَم يَستَضيئوا بِنورِ العِلمِ ، ولَم يَلجَؤوا إلى رُكنٍ وَثيقٍ . يا كُمَيلُ ، العِلمُ خَيرٌ مِنَ المالِ ، العِلمُ يَحرُسُکَ وأنتَ تَحرُسُ المالَ ، وَالمالُ تَنقُصُهُ النَّفَقَةُ ، وَالعِلمُ يَزكو عَلَى الإنفاقِ ، وصَنيعُ المالِ يَزولُ بِزَوالِهِ . يا كُمَيلَ بنَ زِيادٍ ، مَعرِفَةُ العِلمِ دينٌ يُدانُ بِهِ ، بِهِ يَكسِبُ الإنسانُ الطّاعَةَ فى حَياتِهِ ، وجَميلَ الأُحدوثَةِ بَعدَ وَفاتِهِ . وَالعِلمُ حاكِمٌ وَالمالُ مَحكومٌ عَلَيهِ . يا كُمَيلُ ، هَلَکَ خُزّانُ الأَموالِ وهُم أحياءٌ ، وَالعُلَماءُ باقونَ ما بَقِىَ الدَّهرُ : أعيانُهُم مَفقودَةٌ ، وأمثالُهُم فِى القُلوبِ مَوجودَةٌ . ها ، إنَّ هِهُنا لَعِلماً جَمّاً وأشارَ بِيَدِهِ إلى صَدرِهِ لَو أصَبتُ لَهُ حَمَلَةً ! بَلى أصَبتُ لَقِناً (2) غَيرَ مأمونٍ عَلَيهِ ، مُستَعمِلاً آلَةَ الدّينِ لِلدُّنيا ، ومُستَظهِراً بِنِعَمِ اللّهِ عَلى عِبادِهِ ، وبِحُجَجِهِ عَلى أولِيائِهِ ، أو مُنقاداً لِحَمَلَةِ الحَقِّ ، لا بَصيرَةَ لَهُ فى أحنائِهِ (3) ، يَنقَدِحُ الشَّکُّ فى قَلبِهِ لِأَوَّلِ عارِضٍ مِن شُبهَةٍ . ألا لا ذا ولا ذاکَ ! أو مَنهوماً بِاللَّذَّةِ ، سَلِسَ القِيادِ لِلشَّهوَةِ ، أو مُغرَماً بِالجَمعِ وَالِادِّخارِ ، لَيسا مِن رُعاةِ الدّينِ فى شَىءٍ ، أقرَبُ شَىءٍ شَبَهاً بِهِما الأَنعامُ السّائِمَةُ ! كَذلِکَ يَموتُ العِلمُ بِمَوتِ حامِليهِ . اللّهُمَّ بَلى ! لا تَخلُو الأَرضُ مِن قائِمٍ لِلّهِ بِحُجَّةٍ ، إمّا ظاهِراً مَشهوراً أو خائِفاً مَغموراً ؛ لِئَلّا تَبطُلَ حُجَجُ اللّهِ وبَيِّناتِهِ . وكَم ذا ؟ وأينَ أُولئِکَ ؟ أُولئِکَ وَاللّهِ الأَقَلّونَ عَدَداً ، وَالأَعظَمونَ عِندَ اللّهِ قَدراً . يَحفَظُ اللّهُ بِهِم حُجَجَهُ وبَيِّناتِهِ حَتّى يودِعوها نُظَراءَهُم ، ويَزرَعوها فى قُلوبِ أشباهِهِم . هَجَمَ بِهِمُ العِلمُ عَلى حَقيقَةِ البَصيرَةِ ، وباشَروا روحَ اليَقينِ ، وَاستَلانوا مَا استَعوَرَهُ المُترَفونَ ، وأنِسوا بِمَا استَوحَشَ مِنهُ الجاهِلونَ ، وصَحِبُوا الدُّنيا بِأَبدانٍ أرواحُها مُعَلَّقَةٌ بِالمَحَلِّ الأَعلى . أُولئِکَ خُلَفاءُ اللّهِ فى أرضِهِ وَالدُّعاةُ إلى دينِهِ . آهِ آهِ شَوقاً إلى رُؤيَتِهِم ! اِنصَرِف يا كُمَيلُ إذا شِئتَ . (4)

.

1- .الجَبّان والجبّانه : الصحراء ، وتسمّى بهما المقابر ؛ لأنّها تكون فى الصحراء تسميةً للشىء بموضعه (لسان العرب : ج 13 ص 85 «جبن») .
2- .أى فَهِمٌ حَسَنُ التَّلَقُّن لِمَا يَسْمَعُه (النهايه : ج 4 ص 266 «لقن») .

3- .الحِنْوُ : واحد الأحناء ، وهى الجَوانِب (لسان العرب : ج 14 ص 206 «حنا») .
4- .نهج البلاغه : الحكمه 147 ، الإرشاد : ج 1 ص 227 ، الأمالى للمفيد : ص 247 ح 3 ، كمال الدين : ص 290 ح 2 ، الخصال : ص 186 ح 257 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 105 ، تحف العقول : ص 169 ، الأمالى للطوسى : ص 20 ح 23 ، الغارات : ج 1 ص 149 ؛ حليه الأولياء : ج 1 ص 79 ، تاريخ بغداد : ج 6 ص 379 الرقم 3413 وفيه إلى «آله الدِّين للدنيا» ، المعيار والموازنه : ص 79 ، كنز العمّال : ج 10 ص 262 ح 29391 .

نهج البلاغه از سخنان علی علیه السلام به کُمَیل بن زیاد نَخَعی : کمیل بن زیاد گفت : امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام دستم را گرفت و به صحرا بُرد . هنگامی که به صحرا رسید ، آهی کشید و فرمود : «ای کمیل بن زیاد! این دل ها مثل ظروف اند . بهترینِ آنها ، نگهدارترینِ آنهاست . آنچه را به تو می گویم ، به یاد بسپار . مردم ، سه گروه اند : عالمان الهی ، جویندگان دانش در راه رستگاری ، و فرومایگانِ بی مقدار که پیِ هر صدایی را می گیرند و با هر بادی که می وزد ، به سویی می گرایند و به نور دانش ، روشنایی نمی گیرند و به پایه استواری پناه نمی جویند . ای کمیل! دانش ، بهتر از دارایی است . دانش ، تو را نگه می دارد ؛ ولی این تویی که دارایی را نگهداری می کنی ، و بخشش ، مال را کم می کند ، در حالی که دانش ، با بخشیدنْ رشد می کند ، و مال اندوز با رفتن آن از بین می رود . ای کمیل بن زیاد! آشنایی با دانش، دینی است که به سبب آن ، دیندار می شوند ، و انسان ، به وسیله آن ، در زندگی اش اطاعت را و پس از درگذشتش نام نیک را به دست می آورَد . دانش ، حکم کننده است و دارایی ، حکم پذیر . ای کمیل! مال اندوزانْ مُرده اند ، گرچه زنده باشند ، و دانشمندان ، تا روزگار باقی است، پاینده اند. تن هایشان از دست رفته ؛ ولی نشانه هایشان در دل ها موجود است . بدان که در این جا ، دانشی فراوان انباشته است (و با دست به سینه اش اشاره کرد) . ای کاش فرا گیرندگانی برای آن می یافتم ! آری ، [گاهْ]تیزفهمانی یافتم که برای آن ، امین نبودند ؛ چرا که ابزار دین را برای دنیا به کار می بردند ، و با نعمت های خداوند ، بر بندگانش برتری می جستند ، و با برهان های الهی ، بر دوستان خدا فخر می فروختند ، و یا [کسانی را یافتم که] سر به فرمان حق مداران بودند ؛ امّا در شناخت زوایای حق ، بصیرت نداشتند و با نخستین شُبهه ای که پیش می آمد ، شک و تردید در دلشان رخنه می کرد . [برای فرا گرفتن چنان دانشی] نه این در خور است و نه آن . یا کسی [را یافتم] که سختْ در پی لذّت است و رام شهوت و یا شیفته گِرد آوردن مال و انبار کردن آن . هیچ یک از این دو [نیز] ، توان پاسداری از دین را ندارند و بیشتر به چارپایان چرنده شباهت دارند . چنین است که دانش ، با مرگ دانشوران می میرد . بار خدایا ، آری ، زمین از برپا دارنده حجّت الهی ، خالی نمی ماند که یا آشکار و شناخته شده است و یا بیمناک و پنهان از دیده ، تا حجّت ها و نشانه های خدایی باطل نشوند . اینان ، چند تن ، و کجایند؟ به خدا سوگند ، اینان کمْ شمارند ، و در پیش خدا با ارزش ترین اند . خداوند به وسیله اینان ، حجّت ها و نشانه های خود را نگه می دارد تا

آنها را به همگون های خویش بسپارند و در دل کسانی همچون خود بکارند . دانش ، حقیقت بینایی را بر آنان تابانده است و آنان ، روح یقین را دریافته اند . آنچه را که ثروت اندوزانْ دشوار شمرده اند ، آنان به آسانی پذیرفته اند ، و به آنچه نادانان از آن وحشت دارند ، انس گرفته اند . با بدن های خویش همنشین دنیا شده اند و روح آنها به جایگاه بالا درآویخته است . آنان ، جانشینان خدا در زمین او و فراخوانان به دین او هستند . آه که چه قدر آرزومند دیدارشانم ! ای کمیل ! اگر می خواهی ، برگرد» .

.

ص: 216

. .

ص: 217

. .

1 / 3أوصافُ المُنافِقينَالإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ عليه السلام يَصِفُ فيهَا المُنافِقينَ : اُحَذِّرُكُم أهلَ النِّفاقِ فَإنَّهُمُ الضّالّونَ المُضِلّونَ ، وَالزّالّونَ المُزِلّونَ ، يَتَلَوَّنونَ ألواناً ، ويَفتَنّونَ افتِناناً ، ويَعمِدونَكُم بِكُلِّ عِمادٍ ، ويَرصُدونَكُم بِكُلِّ مِرصادٍ . قُلوبُهُم دَوِيَّهٌ ، وصِفاحُهُم نَقِيَّهٌ . يَمشونَ الخَفاءَ ، ويَدِبّونَ الضَّرّاءَ . وَصفُهُم دَواءٌ ، وقَولُهُم شِفاءٌ ، وفِعلُهُمُ الدّاءُ العَياءُ . حَسَدَهُ الرَّخاءِ ، ومُؤَكِّدُو البَلاءِ ، ومُقنِطو الرَّجاءِ . لَهُم بِكُلِّ طَريقٍ صَريعٌ ، وإلى كُلِّ قَلبٍ شَفيعٌ ، ولِكُلِّ شَجوٍ دُموعٌ . يَتَقارَضونَ الثَّناءَ ، ويَتَراقَبونَ الجَزاءَ : إن سَألوا ألحَفوا،وإن عَذَلوا كَشَفوا، وإن حَكَموا أسرَفوا.قَد أعَدّوا لِكُلِّ حَقٍّ باطِلاً ، ولِكُلِّ قائِمٍ مائِلاً ، ولِكُلِّ حَيٍّ قاتِلاً ، ولِكُلِّ بابٍ مِفتاحاً،ولِكُلِّ لَيلٍ مِصباحاً.يَتَوَصَّلونَ إلَى الطَّمَعِ بِاليَأسِ لِيُقيموا بِهِ أسواقَهُم ، ويُنفِقوا بِهِ أعلاقَهُم (1) . يَقولونَ فَيُشَبِّهونَ ، ويَصِفونَ فَيُمَوِّهونَ . قَد هَوَّنُوا الطَّريقَ ، وأضلَعُوا المَضيقَ (2) . فَهُم لُمَهُ الشَّيطانِ ، وحُمَهُ (3) النّيرانِ : «أُوْلَـٰئِکَ حِزْبُ الشَّيْطَـٰنِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَـٰنِ هُمُ الْخَـٰسِرُونَ» (4) . (5)

.

1- .الأعلاق : جمع العِلْق ؛ وهو النفِيس من كلّ شىء (تاج العروس : ج 13 ص 350 «علق») .
2- .أى : يجعلونها معوجّه يصعب تجاوزها ، فيهلكون (صبحى الصالح) .
3- .حُمَهُ العَقرب : سمّها وضرّها (تاج العروس : ج 19 ص 344 «حما») .
4- .المجادله : 19 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 194 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 177 ح 6 وراجع عيون الحكم والمواعظ : ص 105 ح 2358 و ص 234 ح 4492 و ص 554 ح 10209 .

1 / 3 صفات منافقان

1 / 3صفات منافقانامام علی علیه السلام در سخنرانی اش که در آن ، منافقان را توصیف کرده است : شما را از منافقان برحذر می دارم ؛ چرا که آنان ، گم راهان و گم راه کنندگان ، خطاکاران و به خطا وادارندگان اند . رنگ های گوناگون می گیرند و فتنه ها می انگیزند . به هر وسیله ای بر ضدّ شما تکیه می کنند و در هر کمینگاهی در کمین شما می نشینند . آنان دل هایشان بیمار ، و چهره هایشان پاک است . در پنهانْ گام می زنند و به سوی زیان می خزند. وصفشان همچون مَرهم و کلامشان شفاست ؛ ولی کارهایشان دردِ بی درمان است . حسدورزان بر راحتی [مردم] ، و فزایندگان گرفتاری و نومیدسازندگانِ امیدواری اند . در هر راهی ، به خاک افتاده ای دارند ، و در هر دلی ، راه نفوذی ، و برای هر اندوهی اشک هایی . به همدیگر ثنا قرض می دهند و در انتظار پاداش از یکدیگرند . هر گاه درخواست کنند ، پافشاری می کنند ، و اگر ملامت کنند ، پرده دری می کنند ، و اگر داوری کنند ، زیاده روی می کنند . برای هر حقّی ، باطلی آماده دارند ، و برای هر راستی ، کجی ، و برای هر زنده ای ، قاتلی ، و برای هر دری ، کلیدی ، و برای هر شبی ، چراغی! برای طمع ورزی ، به یأس متوسّل می شوند تا بازارشان را با آن به پا دارند و بر بهای کالایشان بیفزایند . سخن می گویند و شُبهه می پراکنند ، توصیف می کنند و مشوّش می کنند . راه را ساده می نمایند و پیچ و خم هایش را می افزایند . آنان ، یاران شیطان اند و زبانه های آتش . «آنان، حزب شیطان اند. آگاه باش که حزب شیطان، همان زیانکاران اند» .

.

1 / 4مَبادِئُ اختِلافِ النّاسِالإمام علىّ عليه السلام وقَد ذُكِرَ عِندَهُ اختِلافُ النّاسِ : إنَّما فَرَّقَ بَينَهُم مَبادِئُ طينِهِم ، وذلِکَ أنَّهُم كانوا فِلقَةً مِن سَبَخِ أرضٍ وعَذبِها ، وحَزنِ تُربَهٍ وسَهلِها ، فَهُم عَلى حَسَبِ قُربِ أرضِهِم يَتَقارَبونَ ، وعَلى قَدرِ اختِلافِها يَتَفاوَتونَ . فَتامُّ الرُّواءِ (1) ناقِصُ العَقلِ ، ومادُّ القامَهِ قَصيرُ الهِمَّهِ ، وزاكِى العَمَلِ قَبيحُ المَنظَرِ ، وقَريبُ القَعرِ بَعيدُ السَّبرِ (2) ، ومَعروفُ الضَّريبَهِ (3) مُنكَرُ الجَليبَهِ (4) ، وتائِهُ القَلبِ مُتَفَرِّقُ اللُّبِّ، وطَليقُ اللِّسانِ حَديدُ الجَنانِ. (5)

عنه عليه السلام :إنَّما أنتُم إخوانٌ عَلى دينِ اللّهِ ، ما فَرَّقَ بَينَكُم إلّا خُبثُ السَّرائِرِ ، وسوءُ الضَّمائِرِ . فَلا تَوازَرونَ ولا تَناصَحونَ ، ولا تَباذلونَ ولا تَوادّونَ . (6)

.

1- .الرُّواء : المنظَر الحسَن (النهايه : ج 2 ص 280 «روى») .
2- .السَّبْر : التجرِبَه واستِخراج كُنْهِ الأمر ، وسَبَره : حَزَره وخَبَرَه (لسان العرب : ج 4 ص 340 «سبر») . والمراد إنّک إذا سبرته واختبرت ما عنده وجدّته لبيبا فطنا لا يوقف على أسراره (شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 22) .
3- .الضريبه : الطَبيعه والسَجيّه (النهايه : ج 3 ص 80 «ضرب») .
4- .قال المجلسى قدس سره : الجليبه : ما يجلبه الإنسان ويتكلّفه ؛ أى خلقه حسن يتكلّف فعل القبيح (بحار الأنوار : ج 5 ص 254) .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 234 عن مالک بن دحيه ، بحار الأنوار : ج 5 ص 254 ح 50 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 113 .

1 / 4 سرچشمه اختلاف مردم

1 / 4سرچشمه اختلاف مردمامام علی علیه السلام هنگامی که در نزدش از اختلاف مردمْ یاد شد : بین آنان را سرچشمه سرشتشان فرق نهاده است و این از آن روست که آنان ، قطعه ای از خاک شور یا شیرین ، و درشت یا نرم بودند . آنان بر پایه مشابهت خاکشان به هم نزدیک می شوند ، و بر اساس اختلاف آن خاک ، از هم متفاوت می گردند . از این رو ، نیکوچهره ای می بینی کم خِرد ، یا بلندبالایی کوتاه همّت ، یا نیکوکرداری بدمنظر ، یا خُرد جثّه ای ژرف نگر ، یا نیکوسرشتی بدسیرت ، یا شیفته دلی آشفته خِرد ، و یا زبان آوری دل آگاه .

امام علی علیه السلام :شما بر پایه دین خدا برادرید . چیزی جز پلیدی جان و بدنهادی بین شما جدایی نمی افکنَد ، و چون تفرقه افکنْد ، به همدیگر کمک نمی کنید ، خیرخواه یکدیگر نمی شوید، چیزی به همدیگر نمی بخشید، و همدیگر را دوست نمی دارید .

.

عنه علیه السلام :لو سَکَتَ الجاهِلُ مَا اختَلَفَ النّاسِ . (1)

1 / 5النَّوادِرالإمام علیّ علیه السلام :النّاسُ بِزَمانِهِم أشبَهُ مِنهُم بِآبائِهِم . (2)

عنه علیه السلام :خَوضُ النّاسِ فِی الشَّیءِ مُقَدِّمَهُ الکائِنِ . (3)

عنه علیه السلام :النّاسِ کَالشَّجَرِ ؛ شَرابُهُ واحِدٌ وثَمَرُهُ مُختَلِفٌ . (4)

نهج البلاغه :قال علیه السلام فی صِفَهِ الغَوغاءِ : ... هُمُ الَّذینَ إذَا اجتَمَعوا ضَرَّوا ، وإذا تَفَرَّقوا نَفَعوا ، فَقیلَ : قَد عَرَفنا مَضَرَّهَ اجتِماعِهِم فَما مَنفَعَهُ افتِراقِهِم ؟ فَقالَ علیه السلام : یَرجِعُ أصحابُ المِهَنِ إلی مِهَنَتِهِم ، فَیَنتَفِعُ النّاسُ بِهِم ؛ کَرُجوعِ البَنّاءِ إلی بِنائِهِ ، وَالنَّسّاجِ إلی مَنسَجِهِ ، وَالخَبّازِ إلی مَخبَزِهِ . (5)

.

1- .کشف الغمّه : ج 3 ص 139 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 81 ح 75 ؛ الفصول المهمّه : ص 271 .
2- .المائه کلمه : ص 19 ح 3 ، المناقب للخوارزمی : ص 375 ح 395 ، شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 209 ، ینابیع المودّه : ج 2 ص 412 ح 90 ؛ خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 115 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 66 ح 1674 .
3- .غرر الحکم : ح 5067 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 242 ح 4612 .
4- .غرر الحکم : ح 2097 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 64 ح 1649 ؛ جواهر المطالب : ج 2 ص 145 ح 40 .
5- .نهج البلاغه : الحکمه 199 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 113 ، بحار الأنوار : ج 70 ص 11 ح 13 .

1 / 5 گوناگون

امام علی علیه السلام :اگر نادانْ خاموش باشد ، مردمْ اختلاف نمی کنند .

1 / 5گوناگونامام علی علیه السلام :مردم به روزگار خویش همانندترند تا به پدران خویش .

امام علی علیه السلام :ورود مردمان در چیزی ، سرآغاز پیدایش آن چیز است .

امام علی علیه السلام :مردم ، چون درخت اند . آبیاری شان همگون ، و میوه هایشان ناهمگون است .

نهج البلاغه :امام علی علیه السلام در توصیف فرومایگان فرمود : « ... آنان کسانی اند که اگر گِرد آیند ، زیان می رسانند ، و اگر پراکنده شوند ، سود می رسانند» . گفته شد : زیان گِرد آمدنشان را می دانیم . سودمندی پراکندگی شان چیست؟ فرمود : «پیشه وران ، به کار خود برمی گردند ، و مردم ، به سبب آنان ، بهره می برند ، همچون رفتن بنّا به سوی ساختمان خود ، بافنده به سوی بافندگیِ خود ، و نانوا به سوی نانواییِ خود» .

.

الباب الثانى : علم النفس2 / 1أصنافُ النُّفوسِ 1الإمام علىّ عليه السلام :خَلَقَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ النّاسَ عَلى ثَلاثِ طَبَقاتٍ ، وأنزَلَهُم ثَلاثَ مَنازِلَ ، وذلِکَ قَولُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ فِى الكِتابِ : أصحابُ المَيمَنَهِ وأصحابُ المَشأَمَهِ وَالسّابِقونَ . فَأَمّا ما ذَكَرَهُ مِن أمرِ السّابِقينَ فَإِنَّهُم أَنبِياءُ مُرسَلونَ ، وغَيرُ مُرسَلينَ جَعَلَ اللّهُ فيهِم خَمسَهَ أرواحٍ : روحَ القُدُسِ وروحَ الإِيمانِ وروحَ القُوَّهِ وروحَ الشَّهوَهِ وروحَ البَدَنِ ... ثُمَّ ذَكَرَ أصحابَ المَيمَنَهِ وهُمُ المُؤمِنونَ حَقّا بِأعيانِهِم ، جَعَلَ اللّهُ فيهِم أَربَعَهَ أرواحٍ : روحَ الإِيمانِ وروحَ القُوَّهِ وروحَ الشَّهوَهِ وروحَ البَدَنِ ... فَأَمّا أصحابُ المَشأَمَهِ ... فَسَلَبَهُم روحَ الإِيمانِ وأسكَنَ أبدانَهُم ثَلاثَهَ أرواحٍ : روحَ القُوَّهِ وروحَ الشَّهوَهِ وروحَ البَدَنِ ، ثُمَّ أضافَهُم إِلَى الأنعامِ ، فَقالَ : «إِنْ هُمْ إِلَا كَالْأَنْعَمِ» (1) لِأَنَّ الدّابَّهَ إِنَّما تَحمِلُ بِروحِ القُوَّهِ وتَعتَلِفُ بِروحِ الشَّهوَهِ وتَسيرُ بِروحِ البَدَنِ . (2)

.

1- .الفرقان : 44 .
2- .الكافى : ج 2 ص 282 ح 16 ، بصائر الدرجات : ص 449 ح 6 كلاهما عن الأصبغ بن نباته ، تحف العقول : ص 189 ، بحار الأنوار : ج 25 ص 65 ح 46 .

باب دوم : روان شناسی

2 / 1 انواع نَفْس

باب دوم : روان شناسی2 / 1انواع نَفْس 1امام علی علیه السلام :خداوند عز و جل مردم را سه گونه آفرید و آنان را در سه جایگاه قرار داد ، و این [تقسیم بندی] ، همان سخن خداوند عز و جل در قرآن است : یارانِ دست راست ، و یارانِ دست چپ ، و پیشتازان . امّا آن طور که از کار پیشتازانْ یاد کرده ، آنان پیامبران مُرسَل و غیر مرسل اند که در آنها پنج روح است : روح قدس، روح ایمان، روح توان، روح شهوت، و روح بدن... . آن گاه ، یاران دستِ راست را یاد کرده و آنان ، همان مؤمنان حقیقی اند . خداوند ، در آنان چهار روح قرار داده است: روح ایمان، روح توان، روح شهوت، و روح بدن... . و امّا یاران دستِ چپ ، ... چنین اند که از آنان ، روح ایمان را گرفته و در جانشان سه روح نهاده است : روح توان ، روح شهوت ، و روح بدن ؛ و آنان را به مجموعه چارپایان افزوده و فرموده است : «آنان ، چیزی جز شبیه چارپایان نیستند» ؛ چون چارپا ، با روح توانْ حمل می کند و با روح شهوت ، می چَرد و با روح بدن ، حرکت می کند .

.

2 / 2أحوالُ النَّفسِالإمام علىّ عليه السلام :إنّ لِلجِسمِ سِتَّةَ أحوالٍ : الصِّحَّةَ وَالمَرَضَ وَالمَوتَ وَالحَياةَ وَالنَّومَ وَاليَقَظَةَ ، وكَذلِکَ الرّوحُ فَحَياتُها عِلمُها ، ومَوتُها جَهلُها ، ومَرَضُها شَکُّها ، وصِحَّتُها يَقينُها ، ونَومُها غَفلَتُها ، ويَقظَتُها حِفظُها . (1)

.

1- .التوحيد : ص 300 ح 7 عن محمّد بن عماره عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 61 ص 40 ح 10 .

2 / 2 حالت های روح آدمی

2 / 2حالت های روح آدمیامام علی علیه السلام :برای جسم ، شش حالت وجود دارد : سلامت ، بیماری ، مرگ ، زندگی ، خواب و بیداری . همچنین روان (روح) ، شش حالت دارد : زندگی اش دانش آن است ، مرگش نادانی آن است ؛ بیماری اش تردید آن است ؛ سلامتش یقین آن است ؛ خوابش غافل بودن آن است ؛ و بیداری اش نگه داری آن است .

.

2 / 3تَشاكُلُ النُّفوسِالإمام علىّ عليه السلام :النُّفوسُ أشكالٌ ، فَما تَشاكَلَ مِنهَا اتَّفَقَ ، وَالنّاسُ إلى أشكالِهِم أميَلُ . (1)

عنه عليه السلام :إنَّ النُّفوسَ إذا تَناسَبَت ايتَلَفَت . (2)

عنه عليه السلام :اللَّئيمُ لا يَتبَعُ إلّا شَكلَهُ ، ولا يَميلُ إلّا إلى مِثلِهِ . (3)

عنه عليه السلام :لا يُوادُّ الأَشرارَ إلّا أشباهُهُم . (4)

عنه عليه السلام فى وَصِيَّتِهِ لِبَنيهِ : يا بُنَىَّ ، إنَّ القُلوبَ جُنودٌ مُجَنَّدهٌ ، تَتَلاحَظُ بِالمَوَدَّهِ وتَتَناجى بِها ، وكَذلِکَ هِىَ فِى البُغضِ ؛ فَإِذا أحبَبتُمُ الرَّجُلَ مِن غَيرِ خَيرٍ سَبَقَ مِنهُ إلَيكُم فَارجوهُ ، وإذا أبغَضتُمُ الرَّجُلَ مِن غَيرِ سوءٍ سَبَقَ مِنهُ إلَيكُم فَاحذَروهُ . (5)

الاختصاص عن الأَصبَغ بن نُباتَه :كُنتُ مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَأَتاهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى وَاللّهِ لَاُحِبُّکَ فِى اللّهِ ، واُحِبُّکَ فِى السِّرِّ كَما اُحِبُّکَ فِى العَلانِيَهِ ، وأدينُ اللّهَ بِولايَتِکَ فِى السِّرِّ كَما أدينُ بِها فِى العَلانِيَهِ . وبِيَدِ أميرِ المُؤمِنينَ عودٌ ، طَأطَأَ رَأسَهُ ، ثُمَّ نَكَتَ بِالعودِ ساعَةً فِى الأَرضِ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ إلَيهِ فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَدَّثَنى بِألفِ حَديثٍ ، لِكُلِّ حَديثٍ ألفُ بابٍ ، وإنَّ أرواحَ المُؤمِنينَ تَلتَقى فِى الهَواءِ فَتَشُمُّ (6) وتَتَعارَفُ ، فَما تَعارَفَ مِنهَا ائتَلَفَ ، وما تَناكَرَ مِنهَا اختَلَفَ ، وبِحَقِّ اللّهِ لَقَد كَذَبتَ ؛ فَما أعرِفُ وَجهَکَ فِى الوُجوهِ ، ولَا اسمَکَ فى الأَسماءِ . (7)

.

1- .كنز الفوائد : ج 2 ص 32 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 92 ح 100 .
2- .غرر الحكم : ح 3393 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 149 ح 3270 .
3- .غرر الحكم :ح 1920 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 21 ح 130 .
4- .غرر الحكم :ح 10602 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 533 ح 9748 .
5- .الأمالى للطوسى : ص 595 ح 1232 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 74 ص 163 ح 26 .

6- .كذا فى المصدر ، والأصحّ «فتشامّ» كما فى بصائر الدرجات وكنز العمّال .
7- .الاختصاص : ص 311 ، بصائر الدرجات : ص 391 ح 2 ، بحار الأنوار : ج 61 ص 134 ح 7 وراجع كنز العمّال : ج 9 ص 172 ح 25560 .

2 / 3 همگونی روح ها

2 / 3همگونی روح هاامام علی علیه السلام :جان ها (روح ها) گوناگون اند . هر کدامْ همگون هم باشند ، با هم توافق دارند ، و انسان ها به همگون هایشان متمایل ترند .

امام علی علیه السلام :جان ها هر گاه همانند هم باشند ، با هم اُنس می گیرند .

امام علی علیه السلام :انسان پست ، جز از همگون خود پیروی نمی کند و به غیر از همگون خود ، متمایل نمی شود.

امام علی علیه السلام :انسان های شرور ، جز همگون های خود را دوست ندارند .

امام علی علیه السلام در سفارشش به فرزندانش : فرزندان من ! دل ها سپاهیان نظام یافته اند . به دوستی به هم می نگرند و با همین دوستی ، هم سخن می شوند ، و در دشمنی نیز چنین می کنند . هر گاه بی آن که از کسی خیری به شما رسیده باشد ، احساس دوستی با وی داشتید ، به او امیدوار شوید،و هر گاه بی آن که از کسی بدی ای به شما رسیده باشد، احساس دشمنی نسبت به وی داشتید ، از او دوری جویید .

الاختصاص به نقل از اَصبغ بن نُباته : همراه امیر مؤمنان بودم . مردی نزد او آمد و سلام کرد . آن گاه گفت : ای امیر مؤمنان ! به خدا سوگند که تو را به خاطر خدا دوست می دارم ، و همان گونه که آشکارا تو را دوست می دارم ، در نهان نیز تو را دوست دارم ، و همان گونه که آشکارا با ولایت تو خدا را اطاعت می کنم ، در نهان نیز با ولایت تو اطاعت می کنم . در دست امیر مؤمنان، چوبی بود. سر چوب را خم کرد. سپس چند لحظه با چوبْ زمین را خراشید . آن گاه ، سرش را بلند کرد و فرمود : «پیامبر خدا ، هزار حدیث به من فرمود که هر حدیثی ، هزار باب داشت ، و [از جمله آنها این بود که]همانا روح های مؤمنان در آسمانْ همدیگر را می بینند و می بویند و یکدیگر را می شناسند ، و هر کدام یکدیگر را شناختند ، با هم انس می گیرند ، و هر کدام یکدیگر را نشناختند ، با هم اختلاف می کنند .

به حقّ خدا سوگند که تو دروغ می گویی.من چهره تو را بین چهره ها[ی آشنا]نمی شناسم و نام تو را هم بین نام ها نمی بینم» .

.

راجع : ج 12 ص 152 (معرفه الأرواح) .

2 / 4رَبطُ السَّجايا بَعضِها بِبَعضٍالإمام علىّ عليه السلام :إذا كانَ فى رَجُلٍ خَلَّةٌ رائِقَةٌ فَانتَظِروا أخَواتِها . (1)

عنه عليه السلام :أعجَبُ ما فِي الإنسانِ قَلبُهُ ، ولَهُ مَوارِدُ مِنَ الحِكمَهِ ، وأضدادٌ مِن خِلافِها ، فَإن سَنَحَ لَهُ الرَّجاءُ أذَلَّهُ الطَّمَعُ ، وإن هاجَ بِهِ الطَّمَعُ أهلَكَهُ الحِرصُ ، وإن مَلَكَهُ اليَأسُ قَتَلَهُ الأَسَفُ ، وإن عَرَضَ لَهُ الغَضَبُ اشتَدَّ بِهِ الغَيظُ ، وإن سُعِدَ بِالرِّضى نَسِيَ التَّحَفُّظَ ، وإن نالَهُ الخَوفُ شَغَلَهُ الحَذَرُ ، وإن اتَّسَعَ لَهُ الأَمنُ استَلَبَتهُ الغَفلَهُ ، وإن حَدَثَت لَهُ النِّعمَهُ أخَذَتهُ العِزَّهُ ، وإن أصابَتهُ مُصيبَهٌ فَضَحَهُ الجَزَعُ ، وإن استَفادَ مالاً أطغاهُ الغِنى ، وإن عَضَّتهُ فَاقَهٌ شَغَلَهُ البَلاءُ ، وإن جَهَدَهُ الجوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعفُ ، وإن أفرَطَ فى الشِّبَعِ كَظَّتهُ البِطنَهُ ، فَكُلُّ تَقصيرٍ بِهِ مُضِرٌّ ، وكُلُّ إفراطٍ بِهِ مُفسِدٌ . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 445 .
2- .علل الشرائع : ص 109 ح 7 عن محمّد بن سنان بإسناده يرفعه ، الكافى : ج 8 ص 21 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عنه عليهماالسلام ، نهج البلاغه : الحكمه 108 ، الإرشاد : ج 1 ص 301 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 97 ، تحف العقول : ص 95 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 77 ص 284 ح 1 .

2 / 4 پیوند برخی خُلقیّات با یکدیگر

ر .ک : ج 12 ص 153 (شناخت ارواح) .

2 / 4پیوند برخی خُلقیّات با یکدیگرامام علی علیه السلام :هر گاه در کسی خصلتی شگفت دیدید ، انتظار وجودِ مانندهای آن را هم داشته باشید .

امام علی علیه السلام :شگفت ترین چیزها در انسان ، قلب اوست : دریافت هایی از حکمت دارد و متضادهایی خلاف حکمت . هر گاه امید بر او عارض شود ، طمعْ او را خوار می کند ، و هر گاه طمع در او تهییج شود ، حرصْ نابودش می کند ، و هر گاه ناامیدی بر او مستولی شود ، تأسّفْ او را می کُشد . هر گاه غضب بر او عارض گردد ، برآشفتن در او شدید می گردد ، و هر گاه سعادتِ خشنودی به وی روی آورد ، خودداری را فراموش می کند . هر گاه ترس به او رسد ، احتیاط کارىْ او را مشغول می سازد ، و هر گاه امنیّت برای او گسترده شود ، غفلتْ او را گرفتار می کند . هر گاه نعمت به او روی آورَد ، غرورْ او را می گیرد ، و هر گاه مصیبتی به وی رسد ، بی تابی او را رسوا می کند . هر گاه مالی به دست آورد ، بی نیازىْ او را سرکش می کند ، و هر گاه نیازمندی ای به وی رسد ، بلا او را گرفتار می سازد . هر گاه گرسنگی دامنگیرش گردد ، ناتوانی زمین گیرش می کند ، و هر گاه در پُر کردن شکم ، زیاده روی کند ، پُری شکم ، راه نفس کشیدنش را می گیرد . هر کوتاهی ای برای او زیانمندی می آورد ، و هر زیاده روی ای برایش فساد ایجاد می کند .

.

2 / 5العَلاقَةُ بَينَ الخَصائِصِ الظّاهِرِيَّهِ وَالباطِنِيَّهِالإمام علىّ عليه السلام :مَن أحسَنَ للّهِ سَريرَتَهُ أحسَنَ اَللّهُ عَلانِيَتَهُ . (1)

عنه عليه السلام :مَن حَسُنَت سَريرَتُهُ ، حَسُنَت عَلانِيَتُهُ . (2)

عنه عليه السلام :اِعلَم أنَّ لِكُلِّ ظاهِرٍ باطِنا عَلى مِثالِهِ ، فَما طابَ ظاهِرُهُ طابَ باطِنُهُ ، وما خَبُثَ ظاهِرُهُ خَبُثَ باطِنُهُ . (3)

عنه عليه السلام :عِندَ فَسادِ العَلانِيَهِ تَفسُدُ السَّريرَهُ . (4)

عنه عليه السلام :صَلاحُ الظَّواهِرِ عِنوانُ صِحَّهِ الضَّمائِرِ . (5)

عنه عليه السلام :ما أضمَرَ أحَدٌ شَيئا إلّا ظَهَرَ فى فَلَتاتِ لِسانِهِ وصَفَحاتِ وَجهِهِ . (6)

نهج البلاغه عن مالِک بن دِحيَه :كُنّا عِندَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وقَد ذُكِرَ عِندَهُ اختِلافُ النّاسِ فَقالَ : إنَّما فَرَّقَ بَينَهُم مَبادِئُ طينِهِم ، وذلِکَ أنَّهُم كانوا فِلقَةً مِن سَبَخِ أرضٍ وعَذبِها ، وحَزنِ تُربَهٍ وسَهلِها ، فَهُم عَلى حَسَبِ قُربِ أرضِهِم يَتَقارَبونَ ، وعَلى قَدرِ اختِلافِها يَتَفاوَتونَ . فَتامُّ الرُّواءِ ناقِصُ العَقلِ ، ومادُّ القامَهِ قَصيرُ الهِمَّهِ ، وزاكِى العَمَلِ قَبيحُ المَنظَرِ ، وقَريبُ القَعرِ بَعيدُ السَّبرِ ، ومَعروفُ الضَّريبَهِ مُنكَرُ الجَليبَهِ ، وتائِهُ القَلبِ مُتَفَرِّقُ اللُّبِّ ، وطَليقُ اللِّسانِ حَديدُ الجَنانِ . (7)

.

1- .الجعفريّات : ص 236 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 68 عن سهل بن سعيد ، بحار الأنوار : ج 27 ص 113 ح 87 .
2- .غرر الحكم : ح 8026 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 431 ح 7404 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 154 ، غرر الحكم : ح 7313 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 401 ح 6769 ، بحار الأنوار : ج 71 ص 367 ح 17 .
4- .غرر الحكم : ح 6227 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 338 ح 5770 .
5- .غرر الحكم : ح 5808 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 301 ح 5335 .
6- .نهج البلاغه : الحكمه 26 ؛ المائه كلمه للجاحظ : ص 113 ح 96 ، المناقب للخوارزمى : ص 376 ح 395 ، دستور معالم الحكم : ص 25 .

7- .نهج البلاغه : الخطبه 234 ، بحار الأنوار : ج 5 ص 254 ح 50 .

2 / 5 پیوستگی بین ویژگی های ظاهری و باطنی

2 / 5پیوستگی بین ویژگی های ظاهری و باطنیامام علی علیه السلام :هر کس درونش را برای خدا نیکو سازد ، خداوندْ آشکار او را نیکو می سازد .

امام علی علیه السلام :هر کس که نهانش نیکو باشد ، آشکارش نیکو می شود .

امام علی علیه السلام :بدان که برای هر آشکاری ، نهانی همانند آن است . آن که ظاهرش پاک باشد ، باطنش پاک است ، و آن که ظاهرش ناپاک است ، باطنش هم ناپاک است .

امام علی علیه السلام :به هنگام فساد ظاهر ، باطن نیز فاسد می شود .

امام علی علیه السلام :سلامت بُرون ها ، نشان از سلامت درون ها دارد .

امام علی علیه السلام :هیچ کس چیزی را در درونْ نهان نمی دارد ، مگر آن که در لغزش های زبان و نمودهای چهره اش آشکار می گردد .

نهج البلاغه به نقل از مالک بن دِحْیه : نزد امیر مؤمنان بودیم . از گوناگونی مردم ، سخن به میان آمد . فرمود : «بین آنان را سرچشمه سرشتشان فرق نهاده است و این از آن روست که آنان ، قطعه ای از خاک شور یا شیرین ، و درشت یا نرم بودند . آنان بر پایه مشابهت خاکشان به هم نزدیک می شوند ، و بر پایه اختلاف آن خاک ، از هم متفاوت می گردند . از این رو ، نیکوچهره ای می بینی کم خِرد ، یا بلندبالایی کوتاه همّت ، یا نیکوکرداری بدمنظر ، یا خُرد جثّه ای ژرف نگر ، یا نیکو سرشتی بد سیرت ، یا شیفته دلی آشفته خِرد ، و یا زبان آوری دل آگاه .

.

2 / 6دَورُ الخَصائِصِ النَّفسانِيَّهِ فِی الأَعمالِالإمام علیّ علیه السلام :الخَلقُ أشکالٌ «فکُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِی» (1) . (2)

عنه علیه السلام :إنَّ طِباعَکَ تَدعوکَ إلی ما أَلِفتَهُ . (3)

عنه علیه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : الخَیِّرُ النَّفسُ تَکونُ الحَرَکَهُ فِی الخَیرِ عَلَیهِ سَهلَهً مُتَیَسِّرَهً ، وَالحَرَکَهُ فِی الإِضرارِ عُسرَهً بَطیئَهً ، وَالشِّرّیرُ بِالضِّدِّ مِن ذلِکَ . (4)

2 / 7دَورُ کَرامَهِ النَّفسِ فِی الأَخلاقِ وَالأَعمالِالإمام علیّ علیه السلام :مَن کَرُمَت عَلَیهِ نَفسُهُ لَم یُهِنها بِالمَعصِیَهِ . (5)

عنه علیه السلام :مَن کَرُمَت عَلَیهِ نَفسُهُ هانَت عَلَیهِ شَهَواتُهُ . (6)

عنه علیه السلام :مَن کَرُمَت نَفسُهُ صَغُرَتِ الدُّنیا فی عَینِهِ . (7)

.

1- .الإسراء : 84 .
2- .کشف الغمّه : ج 3 ص 139 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 82 ح 78 ؛ الفصول المهمّه : ص 271 .
3- .غرر الحکم : ح 3420 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 142 ح 3183 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 275 ح 179 .
5- .غرر الحکم : ح 8730 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 439 ح 7616 .
6- .نهج البلاغه : الحکمه 449 ، غرر الحکم : ح 8771 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 437 ح 7565 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 11 ص 128 وفیه «هان علیه دینه» و ج 20 ص 327 ح 742 وفیه «هان علیه ماله» .
7- .غرر الحکم : ح 9130 وراجع عیون الحکم والمواعظ : ص 482 ح 8889 .

2 / 6 نقش ویژگی های روحی در رفتارها

2 / 7 نقش بزرگْ مَنشی نفْس در اخلاق و رفتار

2 / 6نقش ویژگی های روحی در رفتارهاامام علی علیه السلام :مردم ، گوناگون اند . «هر کس بر گونه خود رفتار می کند» .

امام علی علیه السلام :سرشتت تو را به آنچه با تو مأنوس است ، فرا می خوانَد .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : حرکت در راه کار خیر ، برای نیک سرشت ، آسان و هموار است ، و حرکت در جهت کار ناشایست برای او سخت و کُند است ، و برای فرد شرور ، ضدّ این [حالت]است .

2 / 7نقش بزرگْ مَنشی نفْس در اخلاق و رفتارامام علی علیه السلام :هر کس که برای خودش شخصیتْ قائل است ، آن را با گناه ، خوار نمی سازد .

امام علی علیه السلام :هر کس که برای خودش شخصیت قائل است ، خواسته هایش در پیش او خوارند .

امام علی علیه السلام :هر کس شخصیت دارد ، دنیا در دیده اش کوچک است .

.

عنه علیه السلام :مَن کَرُمَت نَفسُهُ قَلَّ شِقاقُهُ وخِلافُهُ . (1)

عنه علیه السلام :النَّفسُ الکَریمَهُ لا تُؤَثِّرُ فیهَا النَّکَباتُ . (2)

عنه علیه السلام :النَّفسُ الشَّریفَهُ لا تَثقُلُ عَلَیهَا المَؤُناتُ . (3)

عنه علیه السلام :یَشرُفُ الکَریمُ بِآدابِهِ ویَفتَضِحُ اللَّئیمُ بِرَذائِلِهِ . (4)

عنه علیه السلام :أطهَرُ النّاسِ أعراقا أحسَنُهُم أخلاقا . (5)

2 / 8دَورُ الأَخلاقِ فِی الأَرزاقِالإمام علیّ علیه السلام :فی سَعَهِ الأَخلاقِ کُنوزُ الأَرزاقِ . (6)

عنه علیه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : سَعَهُ الأَخلاقِ کیمِیاءُ الأَرزاقِ . (7)

عنه علیه السلام :مَن ساءَ خُلُقُهُ ضاقَ رِزقُهُ ، مَن کَرُمَ خُلُقُهُ اتَّسَعَ رِزقُهُ . (8)

عنه علیه السلام :حُسنُ الأَخلاقِ یُدِرُّ الأَرزاقَ ویونِسُ الرِّفاقَ . (9)

.

1- .غرر الحکم : ح 9051 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 464 ح 8448 .
2- .غرر الحکم : ح 1555 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 27 ح 336 .
3- .غرر الحکم : ح 1556 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 49 ح 1242 .
4- .غرر الحکم : ح 9694 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 484 ح 8923 .
5- .غرر الحکم : ح 3032 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 119 ح 2691 .
6- .الکافی : ج 8 ص 23 ح 4 عن جابر بن یزید عن الإمام الباقر علیه السلام ، تحف العقول : ص 214 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 53 ح 86 ؛ دستور معالم الحکم : ص 22 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 339 ح 884 .
8- .غرر الحکم : ح 8023 و 8024 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 431 ح 7401 و7402 .

9- .غرر الحكم : ح 4856 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 228 ح 4398 .

2 / 8 نقش اخلاق در رزق و روزی

امام علی علیه السلام :هر کس شخصیّت دارد ، ناسازگاری ها و خلاف هایش کم است .

امام علی علیه السلام :سختی ها و مصیبت ها ، در انسان بزرگوار تأثیر نمی گذارند .

امام علی علیه السلام :بر انسان شریف ، هزینه ها سنگین نمی نمایند .

امام علی علیه السلام :بزرگوار ، به آداب خود شریف می گردد ، و فرومایه ، به پلیدی های خود رسوا می شود .

امام علی علیه السلام :پاکْ نژادترینِ مردم ، خوش اخلاق ترین آنان است .

2 / 8نقش اخلاق در رزق و روزیامام علی علیه السلام :در گشادگی اخلاق ، گنج های روزی نهفته است .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : گشادگی اخلاق ، کیمیای روزی هاست .

امام علی علیه السلام :آن که اخلاقش بد است ، روزی اش تنگ است ، و آن که اخلاقش بزرگوارانه است ، روزی اش گسترده است .

امام علی علیه السلام :خوش اخلاقی ، روزی ها را فرو می باراند و مایه انس همراهان می گردد .

.

2 / 9عَوامِلُ البِناءِ الرّوحِیِّ2 / 9 1المُجاهَدَهالإمام علیّ علیه السلام :صَلاحُ النَّفسِ مُجاهَدَةُ الهَوی . (1)

عنه علیه السلام :اِملِکوا أنفُسَکُم بِدَوامِ جِهادِها . (2)

عنه علیه السلام :لا تَترُکِ الاِجتِهادَ فی إصلاحِ نَفسِکَ ، فَإِنَّهُ لا یُعینُکَ إلّا الجِدُّ . (3)

عنه علیه السلام مِن وَصِیَّتِهِ لِشُرَیحِ بنِ هانی ، لَمّا جَعَلَهُ عَلی مُقَدِّمَتِهِ إلَی الشّامِ : اِعلَم أنَّکَ إن لَم تَردَع نَفسَکَ عَن کَثیرٍ مِمّا تُحِبُّ مَخافَةَ مَکروهٍ سَمَتَ بِکَ الأهواءُ إلی کَثیرٍ مِنَ الضَّرَرِ ، فَکُن لِنَفسِکَ مانِعا رادِعا (4) ، ولِنَزوَتِکَ عِندَ الحَفیظَةِ واقِما (5) قامِعا . (6)

عنه علیه السلام :أقبِل عَلی نَفسِکَ بِالإِدبارِ عَنها . (7)

عنه علیه السلام :دَواءُ النَّفسِ الصَّومُ عَنِ الهَوی ، وَالحِمیَةُ عَن لَذّاتِ الدُّنیا . (8)

.

1- .غرر الحکم : ح 5805 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 303 ح 5398 وفیه «مخالفه» بدل «مجاهده» .
2- .غرر الحکم : ح 2489 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 89 ح 2113 .
3- .غرر الحکم : ح 10365 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 526 ح 9573 .
4- .فی نهج السعاده : ج 2 ص 116 «أنّه علیه السلام دعا زیاد بن النضر وشریح بن هانی ، ثمّ أوصی زیادا وقال : ... اعلم أنّک إن لم تزع نفسک عن کثیر ممّا تحبُّ مخافه مکروهه سمت بک الأهواء إلی کثیرٍ من الضرّ ، فکن لنفسک مانعا وازعا من البغی والظلم والعدوان» .
5- .الوَقْمُ : جَذْبُکَ العِنانَ ... ووَقَم الرجلَ : أذلّه وقَهره ، وقیل : ردّه أقبح الردّ (لسان العرب : ج 12 ص 642 «وقم») .
6- .نهج البلاغه : الکتاب 56 ، تحف العقول : ص 191 نحوه وفیه «من وصیّته لزیاد بن النضر» ، عیون الحکم والمواعظ : ص 162 ح 3461 وفیه إلی «الضرر» ، وقعه صفّین : ص 121 ؛ المعیار والموازنه : ص 140

كلاهما نحوه وفيهما «دعا زياد بن النضر وشريح بن هانى ، ثمّ أوصى زيادا» .

7- .غرر الحكم : ح 2434 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 81 ح 1959 .

8- .غرر الحكم : ح 5153 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 250 ح 4686 .

2 / 9 عوامل خودسازی

2 / 9 1 مبارزه

2 / 9عوامل خودسازی2 / 9 1مبارزهامام علی علیه السلام :خودسازی ، مبارزه با خواسته های نفس (هوا) است .

امام علی علیه السلام :با پیگیریِ مبارزه با نفس های خود ، آنها را در اختیار بگیرید .

امام علی علیه السلام :تلاشت را برای خودسازی رها مکن ؛ چرا که جز جدّیت ، تو را یاری نمی رساند .

امام علی علیه السلام در سفارشش به شُرَیح بن هانی ، هنگامی که او را در جنگ با شامیان ، پیش قراول قرار داد : بدان که اگر به دلیل ترس از ناخوشایندی که [در آخرت] به تو می رسد ، خود را از انجام دادن بسیاری از دوست داشتنی ها باز نداری ، هواها (خواهش های نفس) تو را به زیان های فراوانی خواهند رساند . پس همواره مانع و بازدارنده نَفْست باش ، و به هنگام خشمت ، خُرد کننده و سرکوب کننده آن باش .

امام علی علیه السلام :با پشت کردن به نفست با آن رو به رو شو .

امام علی علیه السلام :داروی نفْس ، خودداری از هوا و پرهیز از لذّت های دنیاست .

.

عنه عليه السلام :أكرِه نَفسَکَ عَلَى الفَضائِلِ ، فَإِنَّ الرَّذائِلَ أنتَ مَطبوعٌ عَلَيها . (1)

2 / 9 2الِاستِقامَهالإمام علىّ عليه السلام :إذا صَعُبَت عَلَيکَ نَفسُکَ فَاصعُب لَها تَذِلَّ لَکَ ، وخادِع نَفسَکَ عَن نَفسِکَ تَنقَد لَکَ . (2)

عنه عليه السلام :مَن لَزِمَ الِاستِقامَةَ لَزِمَتهُ السَّلامَةُ . (3)

عنه عليه السلام :عَلَيکَ بِمَنهَجِ الِاستِقامَهِ ؛ فَإِنَّهُ يَکسِبُکَ الکَرامَةَ ويَکفيکَ المَلامَةَ . (4)

عنه عليه السلام :لا مَسلَکَ أسلَمُ مِنَ الِاستِقامَهِ ، لا سَبيلَ أشرَفُ مِنَ الِاستِقامَهِ . (5)

2 / 9 3الذِّکرالإمام علىّ عليه السلام :إنَّ اللّهَ سُبحانَهُ وتَعالى جَعَلَ الذِّکرَ جِلاءً لِلقُلوبِ ، تَسمَعُ بِهِ بَعدَ الوَقرَهِ (6) ، وتُبصِرُ بِهِ بَعدَ العَشوَهِ ، وتَنقادُ بِهِ بَعدَ المُعانَدَهِ . (7)

عنه عليه السلام في وَصِيَّتِهِ لِلإمامِ الحَسَنِ عليه السلام : إنّى اُوصيکَ بِتَقوَى اللّهِ أى بُنَىَّ ولُزومِ أمرِهِ ، وعِمارَهِ قَلبِکَ بِذِکرِهِ . (8)

.

1- .غرر الحكم : ح 2477 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 86 ح 2072 .
2- .غرر الحكم : ح 4107 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 133 ح 2985 .
3- .كنز الفوائد : ج 1 ص 280 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 91 ح 95 .
4- .غرر الحكم : ح 6127 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 333 ح 5679 .
5- .غرر الحكم : ح 10636 و ح 10556 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 537 ح 9892 و ص 532 ح 9711 .
6- .الوَقر بفتح الواو : ثِقَل السَّمع (النهايه : ج 5 ص 213 «وقر») .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 222 ، بحار الأنوار : ج 69 ص 325 ح 39 .
8- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 68 ، كشف المحجّه : ص 221 عن عمرو بن أبى المقدام عن الإمام الباقر عنه عليهماالسلام ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 37 عن الإمام الصادق عنه

عليهماالسلام ؛ كنز العمّال : ج 16 ص 168 ح 44215 نقلاً عن وكيع والعسكرى فى المواعظ .

2 / 9 2 پایداری

2 / 9 3 یاد خدا

امام علی علیه السلام :خویش را بر انجام دادن فضیلت ها مجبور کن ؛ چرا که رذیلت ها در سرشت تو اند .

2 / 9 2پایداریامام علی علیه السلام :هر گاه هوای نفست بر تو سخت گرفت ، تو هم بر آن ، سخت بگیر تا ذلیلت گردد ، و در کار نفس خویش نیرنگ بزن تا رامت شود .

امام علی علیه السلام :هر که پایداری کند ، سلامت ، همدمش می گردد .

امام علی علیه السلام :از راه پایداری کناره مگیر ؛ زیرا کرامت را نصیبت می کند و از سرزنش، بازت می دارد .

امام علی علیه السلام :هیچ روشی سلامت بخش تر از پایداری نیست ، و هیچ راهی شریف تر از پایداری نیست .

2 / 9 3یاد خداامام علی علیه السلام :خداوند منزّهِ والا ، یاد خود را صیقل دل ها قرار داده است . با یاد خدا ، قلب ها پس از سنگینی گوششان ، شنوا می شوند ، و پس از تاریکی چشمشان ، بینا می گردند ، و پس از دشمنی ، رام می شوند .

امام علی علیه السلام در سفارشش به امام حسن علیه السلام : ای پسرم ! من تو را به پروای الهی ، پیروی از فرمان او ، و آبادسازی دلت با یاد او سفارش می کنم .

.

عنه علیه السلام :الذِّکرُ نورٌ ورُشدٌ . (1)

عنه علیه السلام :الذِّکرُ نورُ العَقلِ وحَیاهُ النُّفوسِ وجِلاءُ الصُّدورِ . (2)

عنه علیه السلام :الذِّکرُ یَشرَحُ الصَّدرَ . (3)

2 / 9 4التَّقویالإمام علیّ علیه السلام :إنَّ تَقوَی اللّهِ دَواءُ داءِ قُلوبِکُم ، وبَصَرُ عَمی أفئِدَتِکُم ، وشِفاءُ مَرَضِ أجسادِکُم ، وصَلاحُ فَسادِ صُدورِکُم ، وطُهورُ دَنَسِ أنفُسِکُم ، وجِلاءُ عَشا أبصارِکُم ، وأمنُ فَزَعَ جَأشِکُم (4) ، وضِیاءُ سَوادِ ظُلمَتِکُم . (5)

عنه علیه السلام :سَبَبُ صَلاحِ النَّفسِ الوَرَعُ . (6)

2 / 9 5القَناعَهالإمام علیّ علیه السلام :أعوَنُ شَیءٍ عَلی صَلاحِ النَّفسِ القَناعَهُ . (7)

عنه علیه السلام :کَیفَ یَستَطیعُ صَلاحَ نَفسِهِ مَن لا یَقنَعُ بِالقَلیلِ؟ ! (8)

عنه علیه السلام :إذا رَغِبتَ فی صَلاحِ نَفسِکَ فَعَلَیکَ بِالاِقتِصادِ وَالقُنوعِ وَالتَّقَلُّلِ . (9)

.

1- .غرر الحکم : ح 602 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 50 ح 1290 .
2- .غرر الحکم : ح 1999 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 60 ح 1523 .
3- .غرر الحکم : ح 835 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 32 ح 542 .
4- .الجأش : القلب ، والنفس ، والجَنان (النهایه : ج 1 ص 232 «جأش») .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 198 ، بحار الأنوار : ج 70 ص 284 ح 6 .
6- .غرر الحکم : ح 5547 .
7- .غرر الحکم : ح 3191 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 112 ح 2424 .
8- .غرر الحکم : ح 6979 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 384 ح 6484 .
9- .غرر الحکم : ح 4172 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 137 ح 3124 .

2 / 9 4 پرهیزگاری

2 / 9 5 قناعت

امام علی علیه السلام :یاد خدا ، نور و رشد است .

امام علی علیه السلام :یاد خدا ، نور خِردها ، حیات جان ها ، و صیقل دل هاست .

امام علی علیه السلام :یاد خدا ، سینه را گشاده می کند .

2 / 9 4پرهیزگاریامام علی علیه السلام :پروای الهی ، دوای درد دل هایتان ، بینایيِ کوريِ قلبتان ، شفای بیماريِ جسمتان ، اصلاح فساد سینه هایتان ، پاکسازيِ پلیديِ جانتان ، صیقل پرده دیدگانتان ، آرامشِ بی تابيِ دلتان ، و روشناييِ سیاهيِ تاریکی تان است .

امام علی علیه السلام :ابزار خودسازی ، پرهیزگاری است .

2 / 9 5قناعتامام علی علیه السلام :کمک کارترین چیز برای خودسازی ، قناعت است .

امام علی علیه السلام :آن که به کم بسنده نمی کند ، چگونه می تواند نفس خویش را اصلاح کند؟ !

امام علی علیه السلام :هر گاه به خودسازی خویش علاقه مند شدی ، باید میانه روی ، قناعت و کم خواهی پیشه کنی .

.

2 / 9 6سَعَهُ الرِّزقِالإمام علیّ علیه السلام فی کِتابٍ کَتَبَهُ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ لَمّا وَلّاهُ عَلی مِصرَ : أسبِغ عَلَیهِمُ الأَرزاقَ ، فَإِنَّ ذلِکَ قُوَّهٌ لَهُم عَلَی استِصلاحِ أنفُسِهِم ، وغِنیً لَهُم عَن تَناوُلِ ما تَحتَ أیدیهِم ، وحُجَّهٌ عَلَیهِم إن خالَفوا أمرَکَ أو ثَلَموا أمانَتَکَ . (1)

2 / 9 7اللَّذّاتُ المُحَلَّلَهُالإمام علیّ علیه السلام :لِلمُؤمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ ، فَساعَهٌ یُناجی فیها رَبَّهُ ، وساعَهٌ یَرُمُّ مَعاشَهُ ، وساعَهٌ یُخَلّی بَینَ نَفسِهِ وبَینَ لَذَّتِها فیما یَحِلُّ ویَجمُلُ . (2)

2 / 9 8طَرائِفُ الحِکَمِالإمام علیّ علیه السلام :إنَّ هذِهِ القُلوبِ تَمُلُّ کَما تَمَلُّ الأَبدانُ ، فَابتَغوا لَها طَرائِفَ الحِکَمِ . (3)

عنه علیه السلام :اِجمَعوا هذِهِ القُلوبَ وَابتَغوا لَها طَرائِفَ الحِکمَهِ،فَإِنَّها تَمَلُّ کَما تَمَلُ الأَبدانُ. (4)

.

1- .نهج البلاغه : الکتاب 53 ، تحف العقول : ص 137 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 361 نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 605 ح 744 .
2- .نهج البلاغه : الحکمه 390 ، الأمالی للطوسی : ص 146 ح 240 عن أبی وَجزَه السعدی عن أبیه ، غرر الحکم : ح 7370 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 405 ح 6856 وفیها «یحاسب نفسه» بدل «یَرُمّ معاشه» .
3- .نهج البلاغه : الحکمه 91 و 197 ، مشکاه الأنوار : ص 447 ح 1497 ، روضه الواعظین : ص 453 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 373 عن عبد اللّه بن صالح ، دستور معالم الحکم : ص 25 ، العقل وفضله لابن أبی الدنیا : ص 35 ح 90 عن النجیب بن السری وفیه «فالتمسوا لها من الحکمه طرفا» بدل «فابتغوا ...» .
4- .جامع بیان العلم : ج 1 ص 104 عن النجیب بن السری ، کنز العمّال : ج 3 ص 669 ح 8411 .

2 / 9 6 فراوانی روزی

2 / 9 7 لذّت های حلال

2 / 9 8 حکمت های نغز

2 / 9 6فراوانی روزیامام علی علیه السلام در نامه اش به مالک اشتر ، هنگامی که او را به حکومت مصر گمارد : روزی را بر آنان (مردم مصر) زیاد کن ؛ چون این کار ، موجب توانا شدن آنان در خودسازی و بی نیازی آنان از دست درازی به آنچه در اختیارشان است ، خواهد شد و حجّتی بر ضدّ آنان است ، اگر مخالف فرمان تو باشند و یا در امانت تو خیانت کنند .

2 / 9 7لذّت های حلالامام علی علیه السلام :مؤمن را سه وقت است : وقتی که در آن با پروردگارش مناجات می کند ؛ وقتی که در کار ساماندهیِ زندگی خویش است ؛ و وقتی که در آن ، نَفْس خود را در لذّت های حلال و خوب، رها می سازد .

2 / 9 8حکمت های نغزامام علی علیه السلام :این دل ها [نیز] چون تن ها به ستوه می آیند . پس برای آنها به دنبال حکمت های نغز باشید .

امام علی علیه السلام :این دل ها را گِرد آرید و حکمت های نغز را برای آنها فراهم آورید ؛ چرا که دل ها [نیز]چون بدن ها به ستوه می آیند .

.

عنه عليه السلام :كُلُّ شَىءٍ يُمِلُّ ما خَلا طَرائِفَ الحِكَمِ . (1)

2 / 10عَوامِلُ الهَدمِ الرُّوحِيِّ2 / 10 1الهَوىالإمام علىّ عليه السلام :مَن عَشِقَ شَيئا أعشى بَصَرَهُ وأمرَضَ قَلبَهُ ، فَهُوَ يَنظُرُ بِعَينٍ غَيرِ صَحيحَهٍ ، ويَسمَعُ بِاُذُنٍ غَيرِ سَميعَهٍ ، قَد خَرَقَتِ الشَّهَواتُ عَقلَهُ ، وأماتَتِ الدُّنيا قَلبَهُ ، ووَلِهَت عَلَيها نَفسُهُ . (2)

عنه عليه السلام :النَّفسُ مَجبولَهٌ عَلى سوءِ الأَدَبِ ، وَالعَبدُ مَأمورٌ بِمُلازَمَهِ حُسنِ الأَدَبِ ، وَالنَّفسُ تَجرى بِطَبعِها فى مَيَدانِ المُخالَفَهِ ، وَالعَبدُ يَجهَدُ بِرَدِّها عَن سوءِ المُطالَبَهِ ، فَمَتى أطلَقَ عِنانَها فَهُوَ شَريکٌ فى فَسادِها ، ومَن أعانَ نَفسَهُ فى هَوى نَفسِهِ فَقَد أشرَکَ نَفسَهُ فى قَتلِ نَفسِهِ . (3)

عنه عليه السلام :آفَهُ النَّفسِ الوَلَهُ بِالدُّنيا . (4)

عنه عليه السلام :رَأسُ الآفاتِ الوَلَهُ بِاللَّذّاتِ . (5)

عنه عليه السلام :خِدمَهُ الجَسَدِ إعطاؤُهُ ما يَستَدعيهِ مِنَ المَلاذِّ وَالشَّهَواتِ وَالمُقتَنَياتِ ، وفى ذلِکَ هَلاکُ النَّفسِ . (6)

.

1- .غرر الحكم : ح 6896 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 376 ح 6365 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 109 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 366 ح 6141 وفيه من «قد خرقت...» ؛ المعيار والموازنه : ص 284 نحوه .
3- .مشكاه الأنوار : ص 433 ح 1448 .
4- .غرر الحكم : ح 3926 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 182 ح 3731 وفيه «العقل» بدل «النفس» .
5- .غرر الحكم : ح 5244 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 264 ح 4797 .
6- .غرر الحكم : ح 5097 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 245 ح 4650 .

2 / 10 عوامل ويرانيِ روان

2 / 10 1 هوسرانی

امام علی علیه السلام :هر چیزی جز حکمت های نغز ، ملال آور است .

2 / 10عوامل ويرانيِ روان2 / 10 1هوسرانیامام علی علیه السلام :هر کس به چیزی [از دنیا] عشق ورزد ، دیده اش را کور و دلش را بیمار ساخته است . چنین شخصی با چشمی بیمار می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود . به حتم ، شهوت ها پرده خِردش را دریده اند ، دنیا قلبش را میرانده است ، و نفسش شیفته دنیا گشته است .

امام علی علیه السلام :نفس آدمی بر بد ادبی سرشته شده است ، و هر بنده ای ، مأمور به همراهیِ ادب شایسته است . نفس ، طبق سرشت خود، در میدان مخالفتْ گام برمی دارد ، و بنده تلاش می کند او را از خواستِ بد ، برگرداند . هر گاه زمام نفس را رها کند ، در فساد نفس ، شریک شده است ، و هر کس نفس خویش را در راه هوا (خواسته ها)ی آن یاری رساند ، با نفس خویش در قتل خویش ، همدست شده است .

امام علی علیه السلام :آفت نفس ، شیفتگی به دنیاست .

امام علی علیه السلام :سر دسته آفت ها ، شیفته شدن به لذّت هاست .

امام علی علیه السلام :خوش خدمتی به تن ، دادن همه لذّت ها و شهوت ها و دستاوردها به آن است و در این کار ، هلاک جان است .

.

2 / 10 2العُجبالإمام علىّ عليه السلام :عُجبُ المَرءِ بِنَفسِهِ أحَدُ حُسّادِ عَقلِهِ . (1)

عنه عليه السلام :العُجبُ يُفسِدُ العَقلَ . (2)

عنه عليه السلام :آفَةُ اللُّبِّ العُجبُ . (3)

2 / 10 3تَضييعُ الحُقوقِالإمام علىّ عليه السلام :إذا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَهُم وعَلَا الوالِى الرَّعِيَّةَ ، اختَلَفَت هُنالِکَ الكَلِمَةُ ، وظَهَرَت مَطامِعُ الجَورِ ، وكَثُرَ الإدغالُ فِى الدّينِ ، وتُرِكَت مَعالِمُ السُّنَنِ ، فَعُمِلَ بِالهَواءِ [بَالهَوى]وعُطِّلَتِ الآثارُ وكَثُرَت عِلَلُ النُّفوسِ . (4)

2 / 10 4صُحبَةُ الأَشرارِالإمام علىّ عليه السلام :صُحبَةُ الأَشرارِ تَكسِبُ الشَّرَّ،كَالرّيحِ إذا مَرَّت بِالنَّتِنِ حَمَلَت نَتِنا. (5)

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 212 ، مشكاه الأنوار : ص 539 ح 1810 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 317 ح 25 .
2- .غرر الحكم : ح 726 .
3- .غرر الحكم : ح 3956 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 181 ح 3715 .
4- .الكافى : ج 8 ص 353 ح 550 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 216 نحوه .
5- .غرر الحكم : ح 5839 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 304 ح 5409 .

2 / 10 2 خودپسندی

2 / 10 3 از بین بردن حقوق

2 / 10 4 همنشینی با شروران

2 / 10 2خودپسندیامام علی علیه السلام :خودپسندیِ آدمی ، یکی از حسودانِ خِرد اوست .

امام علی علیه السلام :خودپسندی ، عقل را تباه می کند .

امام علی علیه السلام :آفت خِرد ، خودپسندی است .

2 / 10 3از بین بردن حقوقامام علی علیه السلام :هر گاه شهروندان بر زمامداران خود چیره شوند و زمامدار بر شهروندانْ برتری جوید ، وحدت کلمه از بین می رود ، و طمع های ستمکارانه آشکار می شوند ، و تبهکاری در دین ، افزون می گردد ، و نشانه های سنّت ، متروک می شوند . در این حال ، همگان بر اساس هوای (خواهش های) نفس عمل می کنند ، احکام خدا تعطیل می گردند و بیماری های جان ، بسیار می شوند .

2 / 10 4همنشینی با شرورانامام علی علیه السلام :همنشینی با شروران ، شرآور است ، همچون باد که هر گاه بر گندیده ای گذر کند ، بوی بد را به همراه می آورَد .

.

عنه علیه السلام :صُحبَهُ الأَشرارِ توجِبُ سوءَ الظَّنِّ بِالأَخیارِ . (1)

عنه علیه السلام :مُصاحِبُ الأَشرارِ کَراکِبِ البَحرِ ؛ إن سَلِمَ مِنَ الغَرَقِ لَم یَسلمَ مِنَ الفَرَقِ (2) . (3)

عنه علیه السلام :یَنبَغی لِمَن أرادَ صَلاحَ نَفسِهِ وإحرازَ دینِهِ أن یَجتَنِبَ مُخالَطَهَ أبناءِ الدُّنیا . (4)

2 / 10 5صُحبَهُ السُّفَهاءِالإمام علیّ علیه السلام :فَسادُ الأَخلاقِ بِمُعاشَرَهِ السُّفَهاءِ . (5)

2 / 10 6العُسرالإمام علیّ علیه السلام :العُسرُ یَشینُ الأَخلاقَ ویوحِشُ الرِّفاقَ . (6)

عنه علیه السلام فی وَصفِ الدُّنیا : مَنِ افتَقَرَ فیها حَزِنَ . (7)

عنه علیه السلام لِابنِهِ مُحَمَّدِ بنِ الحَنَفِیَّهِ : یا بُنَیَّ ، إنّی أخافُ عَلَیکَ الفَقرَ ، فَاستَعِذ بِاللّهِ مِنهُ ، فَإِنَّ الفَقرَ مُنقَصَهٌ لِلدّینِ ، مَدهَشَهٌ لِلعَقلِ ، داعِیَهٌ لِلمَقتِ . (8)

.

1- .غرر الحکم : ح 5868 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 302 ح 5368 .
2- .الفَرَق بالتحریک : الخَوْف والفَزَع (النهایه : ج 3 ص 438 «فرق») .
3- .غرر الحکم : ح 9835 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 487 ح 9011 .
4- .غرر الحکم : ح 10951 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 555 ح 10221 وفیه «ینبغی للعاقل أن یتجنّب ...» .
5- .کشف الغمّه : ج 3 ص 139 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 82 ح 78 .
6- .غرر الحکم : ح 1599 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 49 ح 1264 و ص30 ح 480 وفیه «العسر یفسد الأخلاق» .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 82 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 118 ، تحف العقول : ص 201 ، الأمالی للسیّد المرتضی : ج 1 ص 107 ، الاختصاص : ص 188 ، روضه الواعظین : ص 488 ، بحار الأنوار : ج 73 ص 120 ح 110 ؛ مطالب السؤول : ص 52 ، المناقب للخوارزمی : ص 364

ح 379 عن عبيد اللّه بن محمّد التقى عن شيخ من بنى عدىّ ، كنز العمّال : ج 3 ص 720 ح 8567 نقلاً عن ابن أبى الدنيا والدينورى عن شيخ من بنى عدىّ .

8- .نهج البلاغه : الحكمه 319 ، بحار الأنوار : ج 72 ص 53 ح 83 .

2 / 10 5 همنشینی با نابخردان

2 / 10 6 تنگ دستی

امام علی علیه السلام :همنشینی با بَدان ، موجب بدگمانی بر نیکان می گردد .

امام علی علیه السلام :همنشین بَدان ، چون بر کشتی نِشسته ای است که اگر از غرق شدن هم نجات یابد ، از ترس، بی نصیب نخواهد ماند .

امام علی علیه السلام :بر کسی که تصمیم به خودسازی و حفظ دینش گرفته ، لازم است که از آمیزش با دنیاپرستان بپرهیزد .

2 / 10 5همنشینی با نابخردانامام علی علیه السلام :تباه شدن اخلاق، از معاشرت با نابخردانْ حاصل می شود .

2 / 10 6تنگ دستیامام علی علیه السلام :تنگ دستی ، اخلاق را زشت می کند و رفیقان را به تنهایی می افکنَد .

امام علی علیه السلام در توصیف دنیا : هر کس در دنیا نیازمند گردد ، غمگین می شود .

امام علی علیه السلام خطاب به پسرش محمّد بن حنفیّه : ای پسرکم! بر تو از تهی دستی بیم دارم . از فقر و نیازمندی به خدا پناه ببر ؛ چرا که نیازمندی ، زیان زننده به دین ، سرگردان کننده خِرد ، و انگیزه ای برای دشمنی است .

.

عنه عليه السلام :إنَّ الفَقرَ مَذَلَّهٌ لِلنَّفسِ مَدهَشَهٌ لِلعَقلِ جالِبٌ لِلهُمومِ . (1)

عنه عليه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : نَظَرتُ إلی کُلِّ ما یُذِلُّ العَزیزَ ویَکسِرُهُ ، فَلَم أرَ شَیئا أذَلَّ لَهُ ولا أکسَرَ مِنَ الفاقَهِ . (2)

2 / 10 7إجبارُ القَلبِ عَلَی الإکراهِالإمام علیّ علیه السلام :إنَّ لِلقُلوبِ شَهوَهً وإقبالاً وإدبارا ، فَأتوها مِن قِبَلِ شَهوَتِها وإقبالِها ، فَإِنَ القَلبَ إذا اُکرِهَ عَمِیَ . (3)

عنه علیه السلام :إنَّ نَفسَکَ مَطِیَّتُکَ ؛ إن أجهَدتَها قَتَلتَها ، وإن رَفَقتَ بِها أبقَیتَها . (4)

عنه علیه السلام فی وَصِیَّتِهِ لِابنِهِ الحَسَنِ علیه السلام : یا بُنَیَّ ، إنَّ النَّفسَ حَمضَهٌ وَالاُذُنَ مَجّاجَهٌ ، فَلا تَحُثَّ فَهمَکَ عَلَی الإلحاحِ عَلی عَقلِکَ ، ورَوِّح مِن عَقلِکَ فَإِنَّ لِکُلِّ عُضوٍ مِنَ الجَسَدِ مُستَراحاً . (5)

.

1- .غرر الحکم : ح 3428 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 149 ح 3285 وفیه «مذهله» بدل «مذلّه» .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 293 ح 355 .
3- .نهج البلاغه : الحکمه 193 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 112 ، نزهه الناظر : ص 47 ح 16 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 158 ح 3424 .
4- .غرر الحکم : ح 3643 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 155 ح 3384 .
5- .نزهه الناظر : ص 63 ح 48 ، غرر الحکم : ح 3603 نحوه .

2 / 10 7 با اکراه ، دل را به کاری وادار کردن

امام علی علیه السلام :نیازمندی ، خوارکننده جان ، سرگردان کننده خِرد ، و فراهم آورنده غم هاست .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : در هر آنچه شخص عزیز را خوار می کند و او را می شکند ، نگریستم و چیزی خوار کننده تر و در هم شکننده تر از نیازمندی برای او ندیدم .

2 / 10 7با اکراه ، دل را به کاری وادار کردنامام علی علیه السلام :دل ها ، خواسته ها و رویکردها و روی گردانی هایی دارند . پس ، از راه خواسته ها و رویکردها به سوی آنها بروید ؛ زیرا دل ، هر گاه مجبور شود ، کور می گردد .

امام علی علیه السلام :جان تو مَرکب توست . هر گاه سخت به کارش گیری ، به هلاکتش می رسانی ، و اگر با آن مدارا کنی ، حفاظتش می کنی .

امام علی علیه السلام در سفارشش به پسرش حسن علیه السلام : فرزندم! نفْس انسان ، رمنده است و گوش آدمی آنچه می شنود بیرون می افکند . پس ، فهمت را به اصرار کردن بر عقلت وا مَدار و عقل خود را به استراحت وادار ؛ چرا که هر عضوی از بدن، نیازمند استراحت است .

.

2 / 11طُرُقُ النُّفوذِ فى قُلوبِ الآخَرينَ2 / 11 1حُسنُ النِّيّهالإمام علىّ عليه السلام :مَن حَسُنَت نِيَّتُهُ كَثُرَت مَثوبَتُهُ ، وطابَت عيشَتُهُ ، ووَجَبَت مَوَدَّتُهُ . (1)

2 / 11 2حُسنُ الظَّنّالإمام علىّ عليه السلام :مَن حَسُنَ ظَنُّهُ بِالنّاسِ حازَ مِنهُمُ المَحَبَّةَ . (2)

عنه عليه السلام :مَن غَلَبَ عَلَيهِ سوءُ الظَّنِّ ، لَم يَترُک بَينَهُ وبَينَ خَليلٍ صُلحاً . (3)

2 / 11 3حُسنُ الخُلُقِالإمام علىّ عليه السلام :حُسنُ الخُلُقِ يورِثُ المَحَبَّةَ ، ويُؤَكِّدُ المَوَدَّةَ . (4)

عنه عليه السلام :عَلَيکَ بِحُسنِ الخُلُقِ ؛ فَإِنَّهُ يَکسِبُکَ المَحَبَّةَ . (5)

.

1- .غرر الحكم : ح 9094 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 465 ح 8473 .
2- .غرر الحكم : ح 8842 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 435 ح 7529 .
3- .غرر الحكم : ح 8950 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 433 ح 7477 .
4- .غرر الحكم:ح4864، عيون الحكم والمواعظ: ص228 ح4400.
5- .غرر الحكم : ح 6100 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 335 ح 5726 .

2 / 11 روش های نفوذ در دل دیگران

2 / 11 1 حسن نیّت

2 / 11 2 خوش گمانی

2 / 11 3 خوش خُلقی

2 / 11روش های نفوذ در دل دیگران2 / 11 1حسن نیّتامام علی علیه السلام :هر کس نیّتش نیکو گردد ، جزایش فراوان ، زندگی اش نیکو ، و دوستی اش [بر همگانْ]واجب می شود .

2 / 11 2خوش گمانیامام علی علیه السلام :هر کس به مردم ، خوش گمان باشد ، دوستی آنان را به دست می آورد .

امام علی علیه السلام :هر کس بدگمانی بر وی غلبه کند ، هیچ صلحی بین او و یارانش باقی نمی گذارَد .

2 / 11 3خوش خُلقیامام علی علیه السلام :خوش خُلقی ، موجب محبّت می گردد و دوستی را استوار می سازد .

امام علی علیه السلام :خوش خُلق باش که خوش خلقی ، دوستی را فراچنگِ تو می آورَد .

.

2 / 11 4حُسنُ المَقالِالإمام علىّ عليه السلام :الِاستِصلاحُ لِلأَعداءِ بِحُسنِ المَقالِ وجَميلِ الأَفعالِ ، أهوَنُ مِن مُلاقاتِهِم ومَغالَبَتِهِم بِمَضيضِ (1) القِتالِ . (2)

عنه عليه السلام :مَن لانَت كَلِمَتُهُ وَجَبَت مَحَبَّتُهُ . (3)

عنه عليه السلام :مَن عَذُبَ لِسانُهُ كَثُرَ إخوانُهُ . (4)

عنه عليه السلام :عَوِّد لِسانَکَ لينَ الكَلامِ وبَذلَ السَّلامِ ، يَكثُر مُحِبّوکَ ويَقِلَّ مُبغِضوکَ . (5)

2 / 11 5حُسنُ العِشرَهِالإمام علىّ عليه السلام :بِحُسنِ العِشرَهِ تَأنَسُ الرِّفاقُ . (6)

عنه عليه السلام :بِحُسنِ الصُّحبَهِ تَكثُرُ الرِّفاقُ . (7)

.

1- .المَضض : وجع المصيبه ومضِضتُ منه : ألمتُ ، ومضّنى الجرح : آلمنى وأوجعنى (لسان العرب : ج 7 ص 233 «مضض») .
2- .غرر الحكم : ح1926، عيون الحكم والمواعظ: ص57 ح1472.
3- .تحف العقول : ص 91 ، نزهه الناظر : ص 62 ح 43 ، غرر الحكم : ح 7941 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 429 ح 7331 ، بحار الأنوار : ج 71 ص 396 ح 79 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 35 ، المناقب للخوارزمى : ص 368 ح 385 وفيه «مودّته» بدل «محبّته» ، كشف الخفاء : ج 2 ص 285 ح 2648 .
4- .المائه كلمه : ص 24 ح 8 ، المناقب للخوارزمى : ص 375 ح 395 ؛ عيون الحكم والمواعظ : ص 424 ح 7142 .
5- .غرر الحكم : ح 6231 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 340 ح 5793 .
6- .غرر الحكم : ح 4233 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 187 ح 3835 .
7- .غرر الحكم : ح 4282 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 188 ح 3874 .

2 / 11 4 خوش گفتاری

2 / 11 5 خوش رفتاری

2 / 11 4خوش گفتاریامام علی علیه السلام :اصلاح دشمنان از راه خوش گفتاری و خوش رفتاری، ساده تر از برخورد با آنان و غلبه بر آنان از راه جنگِ مصیبت بار است .

امام علی علیه السلام :هر کس گفتارش نرم باشد ، دوستی اش لازم می گردد .

امام علی علیه السلام :هر کس شیرین زبان باشد ، دوستانش بسیار می گردند .

امام علی علیه السلام :زبانت را به نرم گویی و سلام کردن ، عادت بده تا دوستانت فراوان و دشمنانت کم شوند .

2 / 11 5خوش رفتاریامام علی علیه السلام :خوش رفتاری ، مایه انس همراهان می گردد .

امام علی علیه السلام :با همنشينِ نیکو، رفیقان افزایش می یابند .

.

عنه علیه السلام :حُسنُ الصُّحبَهِ یَزیدُ فی مَحَبَّهِ القُلوبِ . (1)

عنه علیه السلام :مَن أحسَنَ المُصاحَبَهَ کَثُرَ أصحابُهُ . (2)

2 / 11 6الرِّفقالإمام علیّ علیه السلام :رِفقُ المَرءِ وسَخاؤُهُ یُحَبِّبُهُ إلی أعدائِهِ . (3)

عنه علیه السلام :مَن یُلِن حاشِیَتَهُ یَعرِف صَدیقُهُ مِنهُ المَوَدَّهَ . (4)

عنه علیه السلام :بِالرِّفقِ تَدومُ الصُّحبَهُ . (5)

عنه علیه السلام :مَن تَلِن حاشِیَتُهُ یَستَدِم مِن قَومِهِ المَوَدَّهَ . (6)

2 / 11 7إخلاصُ المَوَدَّهِالإمام علیّ علیه السلام :دارِ عَدُوَّکَ ، وأخلِص لِوَدودِکَ ؛ تَحفَظِ الأُخُوَّهَ ، وتُحرِزِ المُروءَهَ . (7)

.

1- .غرر الحکم : ح 4812 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 228 ح 4381 .
2- .غرر الحکم : ح 8341 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 447 ح 7908 .
3- .غرر الحکم : ح 5429 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 269 ح 4944 .
4- .الکافی : ج 2 ص 154 ح 19 عن یحیی عن الإمام الصادق علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 74 ص 122 ح 86 .
5- .غرر الحکم : ح 4342 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 186 ح 3779 .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 23 ، غرر الحکم : ح 8583 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 441 ح 7682 ، مجمع البحرین : ج 3 ص 1665 وفیه «المحبّه» بدل «المودّه» .
7- .غرر الحکم : ح 5130 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 251 ح 4705 .

2 / 11 6 نرم خویی

2 / 11 7 یک رنگی در دوستی

امام علی علیه السلام :همنشينِ نيكو ، بر دوستيِ دل ها می افزايد .

امام علی علیه السلام :هر کس گفت و شنيدِ خود را با ديگران نيكو سازد ، دوستانش بسيار می گردند .

2 / 11 6نرم خوییامام علی علیه السلام :نرم خويی و بخشندگيِ آدمی ، او را نزد دشمنانش محبوب می كند .

امام علی علیه السلام :هر كس با اطرافيان خود نرم خو باشد ، دوستش از او دوستی را می آموزد .

امام علی علیه السلام :با نرم خويی ، دوستی پايدار می شود .

امام علی علیه السلام :هر كس با اطرافيان خود نرم خو باشد ، دوستی خويشانش را با خود ، پايدار می سازد .

2 / 11 7یک رنگی در دوستیامام علی علیه السلام :با دشمنت مدارا كن و با دوستت يک رنگ باش تا دوستی را حفظ كنی و جوانْ مردی را به دست آوری .

.

2 / 11 8البَشاشَهالإمام علىّ عليه السلام :البَشاشَهُ حِبالَهُ المَوَدَّهِ . (1)

عنه عليه السلام :البَشاشَهُ فَخٌّ (2) المَوَدَّهِ . (3)

عنه عليه السلام :دارِ النّاسَ تَستَمتِع بِإِخائِهِم ، وَالقَهُم بِالبِشرِ تُمِت أضغانَهُم . (4)

عنه عليه السلام :حُسنُ اللِّقاءِ يَزيدُ فى تَأَكُّدِ الإِخاءِ . (5)

2 / 11 9التَّوَدُّدالإمام علىّ عليه السلام :بَالتَّوَدُّدِ تَكونُ المَحَبَّهُ . (6)

عنه عليه السلام :بِالتَّوَدُّدِ تَتَأَكَّدُ المَحَبَّهُ . (7)

عنه عليه السلام :مَن تَأَ لَّفَ النّاسَ أحَبّوهُ . مَن عانَدَ النّاسَ مَقَتوهُ . (8)

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 6 ، مشكاه الأنوار : ص 394 ح 1297 ، روضه الواعظين : ص 413 ، غرر الحكم : ح 1075 وح 6101 وفيه «عليک بالبشاشه فإنّها ...» ، عيون الحكم والمواعظ : ص 44 ح 1052 ، بحار الأنوار : ج 74 ص 167 ح 35 ؛ ينابيع المودّه : ج 2 ص 232 ح 651 .
2- .الفخّ : المصيده (الصحاح : ج 1 ص 428 «فخخ») .
3- .تحف العقول : ص 202 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 93 ، أعلام الدين : ص 178 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 39 ح 13 ؛ دستور معالم الحكم : ص 20 وفيه «محّ» بدل «فخّ» .
4- .غرر الحكم: ح5129، عيون الحكم والمواعظ:ص251 ح4704.
5- .غرر الحكم : ح 4827 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 227 ح 4372 وليس فيه «تأكّد» .
6- .غرر الحكم : ح 4194 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 187 ح 3808 وفيه «تكثر» بدل «تكون» .
7- .غرر الحكم : ح 4341 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 186 ح 3778 .
8- .غرر الحكم : ح 7895 و ح 7896 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 424 ح 7166 وفيه صدره .

2 / 11 8 گشاده رویی

2 / 11 9 اظهار دوستی

2 / 11 8گشاده رویيامام علی علیه السلام :گشاده رویی ، دامِ دوستی است .

امام علی علیه السلام :گشاده رویی ، دامگاه دوستی است .

امام علی علیه السلام :با مردم ، مدارا کن تا از برادریِ آنان بهره بگیری ، و با گشاده رویی با آنان رو به رو شو تا کینه هایشان را بمیرانی .

امام علی علیه السلام :خوش برخوردی ، بر استواری دوستی می افزاید .

2 / 11 9اظهار دوستیامام علی علیه السلام :با اظهار دوستی ، محبّت به وجود می آید .

امام علی علیه السلام :با اظهار دوستی ، محبّتْ استوار می گردد .

امام علی علیه السلام :هر کس با مردمْ اُنس ورزد ، او را دوست می دارند ، و هر کس با مردمْ دشمنی ورزد ، او را دشمن می دارند .

.

2 / 11 10التَّواضُعالإمام علىّ عليه السلام :ثَمَرَةُ التَّواضُعِ المَحَبَّةُ . (1)

2 / 11 11الوَفاءالإمام علىّ عليه السلام :سَبَبُ الايتِلافِ الوَفاءُ . (2)

عنه عليه السلام :مَن كانَ ذا حِفاظٍ ووَفاءٍ لَم يَعدَم حُسنَ الإِخاءِ . (3)

2 / 11 12الإِنصافالإمام علىّ عليه السلام :الإِنصافُ يُؤَلِّفُ القُلوبَ . (4)

عنه عليه السلام :الإِنصافُ يَستَديمُ المَحَبَّةَ . (5)

عنه عليه السلام :عَلَى الإِنصافِ تَرسُخُ المَوَدَّةُ . (6)

عنه عليه السلام :المُنصِفُ كَثيرُ الأَولِياءِ وَالأَوِدّاءِ . (7)

.

1- .غرر الحكم : ح 4613 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 209 ح 4192 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 296 ح 389 .
2- .غرر الحكم : ح 5511 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 282 ح 5080 .
3- .غرر الحكم : ح 8726 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 462 ح 8392 .
4- .غرر الحكم : ح 1130 .
5- .غرر الحكم : ح1076، عيون الحكم والمواعظ: ص44 ح1053.
6- .غرر الحكم : ح 6190 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 327 ح 5628 وفيه «على قدر الإنصاف ...» .
7- .غرر الحكم : ح 2116 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 20 ح 102 .

2 / 11 10 فروتنی

2 / 11 11 وفا

2 / 11 12 انصاف

2 / 11 10فروتنیامام علی علیه السلام :میوه فروتنی ، دوستی است .

2 / 11 11وفاامام علی علیه السلام :وفا ، سبب همبستگی است .

امام علی علیه السلام :هر کس [حقوق دوستی را]مراعات کند و باوفا باشد ، برادریِ شایسته را از دست نمی دهد .

2 / 11 12انصافامام علی علیه السلام :انصاف ، دل ها را به هم نزدیک می سازد .

امام علی علیه السلام :انصاف ، دوستی را پایدار می سازد .

امام علی علیه السلام :بر پایه انصاف است که دوستی ریشه می دواند .

امام علی علیه السلام :شخص باانصاف ، دوستان و محبّانش بسیارند .

.

2 / 11 13الصِّدقالإمام علىّ عليه السلام :يَكتَسِبُ الصّادِقُ بِصِدقِهِ ثَلاثا : حُسنَ الثِّقَهِ بِهِ ، وَالمَحَبَّهَ لَهُ ، وَالمَهابَهَ عَنهُ . (1)

2 / 11 14الكَرَمالإمام علىّ عليه السلام :الكَريمُ عِندَ اللّهِ مَحبورٌ (2) مُثابٌ ، وعِندَ النّاسِ محَبوبٌ مُهابٌ . (3)

2 / 11 15السَّخاءالإمام علىّ عليه السلام :السَّخاءُ يَكسِبُ المَحَبَّهَ ، ويُزَيِّنُ الأَخلاقَ . (4)

عنه عليه السلام :سَبَبُ المَحَبَّهِ السَّخاءُ . (5)

2 / 11 16الإِحسانالإمام علىّ عليه السلام :الإِحسانُ مَحَبَّهٌ . (6)

عنه عليه السلام :سَبَبُ المَحَبَّهِ الإِحسانُ . (7)

.

1- .غرر الحكم : ح 11038 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 550 ح 10159 وفيه «منه» بدل «عنه» .
2- .الحَبره بالفتح : النعمه وسَعَه العيش (النهايه : ج 1 ص 327 «حبر») .
3- .غرر الحكم : ح2146، عيون الحكم والمواعظ: ص67 ح1705.
4- .غرر الحكم : ح 1600 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 50 ح 1265 .
5- .غرر الحكم : ح 5510 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 282 ح 5079 وراجع بحار الأنوار : ج 15 ص 31 ح 48 .
6- .غرر الحكم : ح 109 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 37 ح 785 .
7- .غرر الحكم : ح 5518 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 281 ح 5059 .

2 / 11 13 راستگویی

2 / 11 14 کَرَم

2 / 11 15 سخاوت

2 / 11 16 نیکوکاری

2 / 11 13راستگوییامام علی علیه السلام :راستگو با راستگویی اش سه چیز به دست می آورد : اعتماد نیکو ، محبوبیّت ، و شکوه .

2 / 11 14کَرَمامام علی علیه السلام :شخص کریم ، نزد خداوند ، برخوردار از نعمت و پاداش است ، و نزد مردم ، محبوب و شکوهمند .

2 / 11 15سخاوتامام علی علیه السلام :سخاوت ، محبّت می آورد و اخلاق را زینت می دهد .

امام علی علیه السلام :سخاوت ، موجب محبّت است .

2 / 11 16نیکوکاریامام علی علیه السلام :نیکوکاری ، محبّت است .

امام علی علیه السلام :نیکوکاری ، موجب محبّت است .

.

عنه عليه السلام :مَن كَثُرَ إحسانُهُ أحَبَّهُ إخوانُهُ . (1)

2 / 11 17بَذلُ النَّوالِالإمام علىّ عليه السلام :العَطاءُ مَحَبَّهٌ . (2)

عنه عليه السلام :مَن سَمَحَت نَفسُهُ بِالعَطاءِ استَعبَدَ أبناءَ الدُّنيا . (3)

عنه عليه السلام :مَن بَذَلَ مَعروفَهُ كَثُرَ الرّاغِبُ إلَيهِ . (4)

عنه عليه السلام :مَن بَذَلَ النَّوالَ قَبلَ السُّؤالِ فَهُوَ الكَريمُ المَحبوبُ . (5)

2 / 11 18تَركُ الحَسَدِالإمام علىّ عليه السلام :مَن تَرَكَ الحَسَدَ كانَت لَهُ المَحَبَّهُ عِندَ النّاسِ . (6)

2 / 11 19تَناسِى المَساوِيَالإمام علىّ عليه السلام :تَناسَ مَساوِئَ الإِخوانِ تَستَدِم وُدَّهُم . (7)

.

1- .غرر الحكم : ح 8473 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 449 ح 7965 .
2- .مطالب السؤول : ص 56 .
3- .غرر الحكم : ح 9077 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 465 ح 8461 .
4- .غرر الحكم : ح 8492 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 449 ح 7978 و ص 440 ح 7644 وفيه «مالت إليه القلوب» بدل «كثر الراغب إليه» .
5- .غرر الحكم : ح 8643 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 440 ح 7645 .
6- .تحف العقول : ص 89 و ص 99 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 237 ح 1 .
7- .غرر الحكم : ح 4584 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 200 ح 4054 .

2 / 11 17 بخشندگی

2 / 11 18 ترک حسدورزی

2 / 11 19 نادیده گرفتن بدی ها

امام علی علیه السلام :هر کس نیکوکاری اش بسیار شود ، برادرانش او را دوست می دارند .

2 / 11 17بخشندگیامام علی علیه السلام :بخشندگی ، محبّت است .

امام علی علیه السلام :هر کس روحیه بخشندگی داشته باشد ، مردم را زیر فرمان می گیرد .

امام علی علیه السلام :هر کس خوبی های خود را نثار دیگران کند ، علاقه مندانش بسیار می شوند .

امام علی علیه السلام :هر کس پیش از درخواست ، عطابخشی کند ، بخشنده ای دوست داشتنی است .

2 / 11 18ترک حسدورزیامام علی علیه السلام :هر کس حسدورزی را کنار بگذارد ، نزد مردم ، محبوب می شود .

2 / 11 19نادیده گرفتن بدی هاامام علی علیه السلام :بدی های برادرانت را نادیده بگیر ، تا دوستی هایشان با تو پایدار شود .

.

عنه علیه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : مِمّا تَکتَسِبُ بِهِ المَحَبَّهَ أن تَکونَ عالِما کَجاهِلٍ ، وواعِظا کَموعوظٍ . (1)

2 / 11 20الزُّهدُ فیما فی أیدِی النّاسِالإمام علیّ علیه السلام :تَحَبَّب إلَی النّاسِ بِالزُّهدِ فیما فی أیدیهِم تَفُز بِالمَحَبَّهِ مِنهُم . (2)

عنه علیه السلام :تَحَلَّ بِالیَأسِ مِمّا فی أیدِی النّاسِ تَسلَم مِن غَوائِلِهم ، وتُحرِزِ المَوَدَّهَ مِنهُم . (3)

2 / 11 21العَدلالإمام علیّ علیه السلام :مَن عَمِلَ بِالحَقِّ مالَ إلَیهِ الخَلقُ . (4)

عنه علیه السلام فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ : قَدِّمِ العَدلَ عَلَی البَطشِ تَظفَر بِالمَحَبَّهِ ، ولا تَستَعمِلِ الفِعلَ حَیثُ یَنجَعُ القَولَ . (5)

عنه علیه السلام :مَن کَثُرَ عَدلُهُ حُمِدَت أیّامُهُ . (6)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 330 ح 788 .
2- .غرر الحکم : ح 4506 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 200 ح 4053 .
3- .غرر الحکم : ح 4507 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 202 ح 4088 .
4- .غرر الحکم : ح 8646 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 460 ص 8362 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 278 ح 207 .
6- .غرر الحکم : ح 8410 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 455 ح 8221 .

2 / 11 20 دل کَندن از داشته های مردم

2 / 11 21 دادگری

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : از چیزهایی که دوستی با آن به دست می آید ، این است که دانایی باشی همچون نادان ، و پند دهنده ای باشی همچون پند داده شدگان .

2 / 11 20دل کَندن از داشته های مردمامام علی علیه السلام :با دل کَندن از آنچه در دست مردم است ، دوستی خود را به مردم نشان ده تا دوستیِ آنان را فراچنگ آوری .

امام علی علیه السلام :ناامیدی از داشته های مردم را زینت خود ساز ، تا از شرّ و تباهیِ آنها در امان باشی و دوستیِ آنان را به دست آوری .

2 / 11 21دادگریامام علی علیه السلام :هر کس بر اساس حقْ رفتار کند ، مردم به وی گرایش پیدا می کنند .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : دادوَرزی را بر سختگیری مقدّم دار تا دوستی را به دست آوری ، و تا زمانی که سخنْ فایده می دهد ، از عملْ بهره مگیر .

امام علی علیه السلام :هر کس که دادگری اش زیاد باشد ، روزگارش ستوده خواهد بود .

.

2 / 11 22حُسنُ الكِفايَهالإمام علىّ عليه السلام :مَن حَسُنَت كِفايَتُهُ أحَبَّهُ سُلطانُهُ . (1)

2 / 11 23صِلَهُ الرَّحِمِالإمام علىّ عليه السلام :صِلَهُ الرَّحِمِ توجِبُ المَحَبَّهَ . (2)

2 / 11 24الهَدِيَّهالإمام علىّ عليه السلام :الهَدِيَّهُ تَجلِبُ المَحَبَّهَ . (3)

عنه عليه السلام :مَا استُعطِفَ السُّلطانُ ، ولَا استُسِلَّ سَخيمَهُ (4) الغَضبانِ ، ولَا استُميلَ المَهجورُ ، ولا استُنجِحَت صِعابُ الاُمورِ ، ولَا استُدفِعَتِ الشُّرورُ بِمِثلِ الهَدِيَّهِ . (5)

2 / 11 25النَّصيحَهالإمام علىّ عليه السلام :النَّصيحَهُ تُثمِرُ الوُدَّ . (6)

.

1- .غرر الحكم : ح 8474 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 449 ص 7966 .
2- .غرر الحكم : ح 5852 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 304 ح 5413 .
3- .غرر الحكم : ح 316 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 39 ح 859 .
4- .السخيمه : الحقد فى النفس (النهايه : ج 2 ص 351 «سخم») .
5- .غرر الحكم : ح 9695 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 478 ح 8780 .
6- .غرر الحكم : ح 844 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 32 ح 540 .

2 / 11 22 کارآمدی

2 / 11 23 صله رحم

2 / 11 24 هدیه دادن

2 / 11 25 نصیحت

2 / 11 22کارآمدیامام علی علیه السلام :هر کس کارآمدی اش بهتر باشد ، فرمان روایش او را دوست خواهد داشت .

2 / 11 23صله رحمامام علی علیه السلام :صله رَحِم (پیوند با خویشان) ، موجب محبّت می گردد .

2 / 11 24هدیه دادنامام علی علیه السلام :هدیه دادن ، محبّت می آورد .

امام علی علیه السلام :هیچ چیزی چون هدیه ، مهربانیِ فرمان روا را جلب نمی کند ، و کینه انسان خشمگین را فرو نمی نشانَد ، و از دلْ بُریده دل جویی نمی کند ، و کارهای سخت را به نتیجه نمی رساند ، و بدی ها را دور نمی سازد .

2 / 11 25نصیحتامام علی علیه السلام :نصیحت ، میوه اش مودّت است .

.

عنه علیه السلام :النُّصحُ یُثمِرُ المَحَبَّهَ . (1)

2 / 11 26عِتابُ العاقِلِالإمام علیّ علیه السلام :العِتابُ حَیاهُ المَوَدَّهِ . (2)

عنه علیه السلام :لا تُعاتِبِ الجاهِلَ فَیَمقُتَکَ ، وعاتِبِ العاقِلَ یُحِبِکَ . (3)

2 / 11 27جَوامِعُ الأَسبابِالإمام علیّ علیه السلام :إنَّ أحسَنَ ما یَألَفُ بِهِ النّاسُ قُلوبَ أوِدّائِهم ، ونَفَوا بِهِ الضِّغنَ عَن قُلوبِ أعدائِهِم ، حُسنُ البِشرِ عِندَ لِقائِهِم ، وَالتَّفَقُّدُ فی غَیبَتِهِم ، وَالبَشاشَهُ بِهِم عِندَ حُضورِهِم . (4)

عنه علیه السلام :العَقلُ غِطاءٌ سَتیرٌ ، وَالفَضلُ جَمالٌ ظاهِرٌ ، فَاستُر خَلَلَ خُلُقِکَ بِفَضلِکَ ، وقاتِل هَواکَ بِعَقلِکَ ، تَسلَم لَکَ المَوَدَّهُ ، وتَظهَر لَکَ المَحَبَّهُ . (5)

عنه علیه السلام :طَلاقَهُ الوَجهِ بِالبِشرِ ، وَالعَطِیَّهُ ، وفِعلُ البِرِّ ، وبَذلُ التَّحِیَّهِ ، داعٍ إلی مَحَبَّهِ البَرِیَّهِ . (6)

عنه علیه السلام :مَا استَجلَبَتِ المَحَبَّهَ بِمِثلِ السَّخاءِ ، وَالرِّفقِ ، وحُسنِ الخُلُقِ . (7)

.

1- .غرر الحکم : ح 614 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 32 ح 558 .
2- .غرر الحکم : ح 315 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 39 ح 858 .
3- .غرر الحکم : ح 10215 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 519 ح 9414 .
4- .تحف العقول : ص 218 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 57 ح 124 .
5- .الکافی : ج 1 ص 20 ح 13 عن سهل بن زیاد رفعه .
6- .غرر الحکم : ح 6032 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 318 ح 5541 .
7- .غرر الحکم : ح 9561 .

2 / 11 26 نکوهش خردمند

2 / 11 27 مجموعه ای از عوامل دوستی زا

امام علی علیه السلام :نصیحت ، میوه اش محبّت است .

2 / 11 26نکوهش خردمندامام علی علیه السلام :سرزنش کردن ، [مایه] حیاتِ دوستی است .

امام علی علیه السلام :نادان را سرزنش مکن ، که به تو کینه خواهد ورزید ، و خردمند را سرزنش کن ، که دوستت خواهد گشت .

2 / 11 27مجموعه ای از عوامل دوستی زاامام علی علیه السلام :بهترین چیزهایی که مردمْ آنها را دستْ مایه الفت دلِ دوستانشان قرار می دهند و کینه را از دل دشمنانشان دور می کنند ، خوش رویی به هنگام دیدار آنها ، سُراغ گرفتن به هنگام نبودنشان ، و گشاده رویی در حضورشان است .

امام علی علیه السلام :خِرد ، پرده ای پوشنده است ، و فضیلت ، زیباییِ آشکار است . پس کاستی های خُلق خود را با فضایل خود بپوشان ، و هوس خود را با خِردت بکُش تا دوستی فراچنگت آید و محبّت برایت آشکار گردد .

امام علی علیه السلام :گشاده رویی با شکُفتگی ، بخشش ، کار نیک ، و سلام گفتن ، برانگیزنده دوستیِ مردم اند .

امام علی علیه السلام :هیچ چیز چون بخشندگی و نرم خویی و خوش خُلقی ، دوستی را جلب نمی کند .

.

عنه علیه السلام :ثَلاثٌ یوجِبنَ المَحَبَّهَ : حُسنُ الخُلُقِ ، وحُسنُ الرِّفقِ ، وَالتَّواضُعُ . (1)

عنه علیه السلام :تَسَربَلِ الحَیاءَ ، وَادَّرِعِ الوَفاءَ ، وَاحفَظِ الإِخاءَ ، وأقلِل مُحادَثَهَ النِّساءِ یَکمُل لَکَ السَّناءُ . (2)

عنه علیه السلام :بِکَثرَهِ الصَّمتِ تَکونُ الهَیبَهُ ، وبِالنَّصَفَهِ یَکثُرُ المُواصِلونَ ، وبِالإِفضالِ تَعظُمُ الأَقدارُ ، وبِالتَّواضُعِ تَتِمُّ النِّعمَهُ ، وبِاحتِمالِ المُؤَنِ یَجِبُ السُّؤدَدُ ، وبِالسّیرَهِ العادِلَهِ یُقهَرُ المُناوِئُ ، وبِالحِلمِ عَنِ السَّفیهِ تَکثُرُ الأنصارُ عَلَیهِ . (3)

عنه علیه السلام :اِحمِل نَفسَکَ مِن أخیکَ عِندَ صَرمِهِ عَلَی الصِّلَهِ ، وعِندَ صُدودِهِ عَلَی اللُّطفِ وَالمُقارَبَهِ ، وعِندَ جُمودِهِ عَلَی البَذلِ ، وعِندَ تِباعُدِهِ عَلَی الدُّنُوِّ ، وعِندَ شِدَّتِهِ عَلَی اللّینِ ، وعِندَ جُرمِهِ عَلَی العُذرِ حَتّی کَأَنَّکَ لَهُ عَبدٌ وکَأَنَّهُ ذو نِعمَهٍ عَلَیکَ . وإیّاکَ أن تَضَعَ ذلِکَ فی غَیرِ مَوضِعِهِ أو أن تَفعَلَهُ بِغَیرِ أهلِهِ . لا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدیقِکَ صَدیقاً فَتُعادِیَ صَدیقَکَ ، وَامحَض أخاکَ النَّصیحَهَ حَسَنَهً کانَت أو قَبیحَهً . وتَجَرَّعِ الغَیظَ فَإِنّی لَم أرَ جُرعَهً أحلی مِنها عاقِبَهً ولا أَلَذَّ مَغَبَّهً . ولِن لِمَن غالَظَکَ فَإِنَّهُ یوشِکُ أن یَلینَ لَکَ . وخُذ عَلی عَدُوِّکَ بِالفَضلِ فَإِنَّهُ أحلَی الظَّفَرینِ وإن أَرَدتَ قَطیعَهَ أخیکَ فَاستَبقِ لَهُ مِن نَفسِکَ بَقِیَّهً یَرجِعُ إلَیها إن بَدا لَهُ ذلِکَ یَوماً ما . ومَن ظَنَّ بِکَ خَیراً فَصَدِّق ظَنَّهُ . ولا تُضیعَنَّ حَقَّ أخیکَ اتِّکالاً عَلی ما بَینَکَ وبَینَهُ فَإِنَّهُ لَیسَ لَکَ بِأخٍ مَن أضَعتَ حَقَّهُ . ولا یَکُن أهلُکَ أشقَی الخَلقِ بِکَ . ولا تَرغَبَنَّ فیمَن زَهِدَ عَنکَ ، ولا یَکونَنَّ أخوکَ أقوی عَلی قَطیعَتِکَ مِنکَ عَلی صِلَتِهِ ، ولا تَکونَنَّ عَلَی الإِساءَهِ أقوی مِنکَ عَلَی الإِحسانِ ، ولا یَکبُرَنَّ عَلَیکَ ظُلمُ مَن ظَلَمَکَ ، فَإِنَّهُ یَسعی فی مَضَرَّتِهِ ونَفعِکَ ، ولَیسَ جَزاءُ مَن سَرَّکَ أن تَسوءَهُ . (4)

.

1- .غرر الحکم : ح 4684 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 212 ح 4235 .
2- .غرر الحکم : ح 4536 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 202 ح 4098 .
3- .نهج البلاغه : الحکمه 224 ، نزهه الناظر : ص 47 ح 15 ، بحار الأنوار : ج 69 ص 410 ح 126 ؛ ینابیع المودّه : ج 2 ص 244 ح 686 وفیه إلی «تتمّ النعمه» .

4- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، كشف المحجّه : ص 232 عن عمرو بن أبى المقدام عن الإمام الباقر عنه عليهماالسلام ، تحف العقول : ص 81 نحوه ، بحار الأنوار : ج 74 ص 168 ح 35 وراجع دستور معالم الحكم : ص 63 .

امام علی علیه السلام :سه چیز موجب محبّت می گردد : خوش خُلقی ، نرم خویی ، و فروتنی .

امام علی علیه السلام :جامه شرم و حیا بر تن کن ، و وفاداری را زره خود بگیر ، و برادری را پاس دار ، و گفتگو با زنان را کم کن تا ارجمندی ات کامل شود .

امام علی علیه السلام :با کم سخن گفتن ، هیبتْ حاصل می شود ، و با انصاف ، دوستانْ افزون می شوند ، و با بخشش ، منزلتْ فزونی می گیرد ، و با فروتنی ، نعمتْ کامل می گردد ، و با تحمّل رنج ها ، سروری واجب می شود ، و با روش عادلانه ، دشمنْ مقهور می شود ، و با بردباری در برابر نابخرد ، یاران [تو]علیه او فزونی می گیرند .

امام علی علیه السلام :در هنگام بریدن برادرت از تو ، خود را به پیوند با او وا دار و به گاهِ روی گردانی ، لطف و مهربانی بورز و زمان بُخل ورزی ، بخشش کن و به هنگام دوری ، نزدیک باش و به وقت سختگیری ، نرم شو و به وقت دیدنِ جرم ، عذرپذیر باش ، آن سان که گویی تو برده اش هستی و او نعمت بخش تو بوده است . مبادا چنین نیکی ای را در غیر جای خود و با غیر اهل آن ، انجام دهی . دشمنِ دوستت را دوست مگیر که به دشمنی با دوستت کشانده خواهی شد . در پنددهی به برادرت در نیک و بد یک رنگ باش . خشم خویش را جُرعه جُرعه فرو بَر ؛ چرا که هیچ جرعه ای را شیرین فرجام تر و خوش پایان تر از آن ندیدم . با آن کس که بر تو درشتی می کند ، نرمی کن ، باشد که به زودی با تو نرمی ورزد ، و بر دشمنت راه بخشش پیش گیر که شیرین ترینِ دو پیروزی است . اگر خواستی با برادرت قطع رابطه کنی ، جایی برای دوستیِ او ، نزد خود باقی بگذار تا اگر روزی پشیمان شد ، جایی برای بازگشت داشته باشد . هر که گمانِ نیک بر تو دارد ، با کار نیک گمانش را تصدیق کن و با تکیه بر آنچه بین تو و برادرت است ، حقّ او را ضایع مکن ؛ چون کسی که حقّش را ضایع کنی ، برادرت نخواهد بود . مبادا خانواده ات بدبخت ترینِ مردم در نزد تو باشند . دل به آن کس مبند که از تو روی گردانده و مبادا برادرت در قطع رابطه با تو ، قوی تر از تو بر پیوند زدن باشد و در بدی کردن بر تو ، توانمندتر از تو بر احسان ورزیدن باشد . مبادا ستمِ آن که به تو ستم

ورزیده ، بر تو بزرگ آید ؛ چون او در زیان خود و سود تو کوشیده است . و پاداش کسی که تو را شاد کند ، این نیست که با وی بد کنی .

.

2 / 12مَوانِعُ النُّفوذِ فى قُلوبِ الآخَرينَ2 / 12 1خُبثُ السَّريرَهِالإمام علىّ عليه السلام :إنَّما أنتُم إخوانٌ عَلى دينِ اللّهِ ، ما فَرَّقَ بَينَكُم إلّا خُبثُ السَّرائِرِ وسوءُ الضَّمائِرِ ، فَلا تَوازَرونَ ، ولا تَناصَحونَ ، ولا تَباذَلونَ ، ولا تَوادّونَ . (1)

2 / 12 2سوءُ الخُلُقِالإمام علىّ عليه السلام :مَن ساءَ خُلُقُهُ قَلاهُ مُصاحِبُهُ و رَفيقُهُ . (2)

عنه عليه السلام :مَن ساءَ خُلُقُهُ أعوَزَهُ الصَّديقُ وَالرَّفيقُ . (3)

عنه عليه السلام :مَن خَشُنَت عَريكَتُهُ أقفَرَت حاشِيَتُهُ . (4)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 113 .
2- .غرر الحكم : ح 8773 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 437 ح 7567 .
3- .غرر الحكم : ح 9187 .
4- .غرر الحكم : ح 8581 .

2 / 12 موانع نفوذ در دل دیگران

2 / 12 1 پلیدی جان

2 / 12 2 بداخلاقی

2 / 12موانع نفوذ در دل دیگران2 / 12 1پلیدی جانامام علی علیه السلام :شما بر پایه دین خدا برادرید . چیزی جز پلیدیِ جان و بدنهادی ، بین شما جدایی نمی افکنَد و چون تفرقه افکنْد ، به همدیگر کمک نمی کنید ، خیرخواه یکدیگر نمی شوید ، چیزی به همدیگر نمی بخشید ، و همدیگر را دوست نمی دارید .

2 / 12 2بداخلاقیامام علی علیه السلام :هر کس بداخلاق باشد ، همنشینان و دوستانش اندک شوند .

امام علی علیه السلام :هر کس بداخلاق باشد ، دوست و رفیقش او را تنها می گذارند .

امام علی علیه السلام :هر کس درشتْ خوی باشد ، دور و بَرش خالی می شود .

.

2 / 12 3تَتَبُّعُ العُيوبِالإمام علىّ عليه السلام :مَن تَتَبَّعَ خَفِيّاتِ العُيوبِ حَرَمَهُ اللّهُ مَوَدّاتِ القُلوبِ . (1)

2 / 12 4مُناقَشَهُ الأَصدِقاءِالإمام علىّ عليه السلام :مَن ناقَشَ الإِخوانَ قَلَّ صَديقُهُ . (2)

عنه عليه السلام :مَنِ استَقصى عَلى صَديقِهِ انقَطَعَت مَوَدَّتُهُ . (3)

عنه عليه السلام :مَن جانَبَ الإِخوانَ عَلى كُلِّ ذَنبٍ قَلَّ أصدِقاؤُهُ . (4)

عنه عليه السلام :شَرطُ المُصاحَبَهِ قِلَّهُ المُخالَفَهِ . (5)

2 / 12 5المِراءالإمام علىّ عليه السلام :لا مَحَبَّهَ مَعَ المِراءِ . (6)

عنه عليه السلام :لا مَحَبَّهَ مَعَ كَثرَهِ مِراءٍ . (7)

.

1- .غرر الحكم : ح 8800 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 436 ح 7540 .
2- .غرر الحكم : ح 8772 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 437 ح 7566 .
3- .غرر الحكم : ح 8582 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 459 ح 8320 .
4- .غرر الحكم : ح 8166 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 443 ح 7766 .
5- .غرر الحكم : ح 5783 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 298 ح 5327 .
6- .المائه كلمه : ص 36 ح 20 ، المناقب للخوارزمى : ص 375 ح 395 ، الإعجاز والإيجاز للثعالبى : ص 37 .
7- .غرر الحكم : ح 10532 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 531 ح 9663 .

2 / 12 3 عیبجویی

2 / 12 4 خُرده گیری بر دوستان

2 / 12 5 مشاجره

2 / 12 3عیبجوییامام علی علیه السلام :هر کس در پیِ عیب های پوشیده مردم باشد ، خداوند ، او را از دوستیِ دل ها محروم می کند .

2 / 12 4خُرده گیری بر دوستانامام علی علیه السلام :هر کس بر برادرانْ خُرده گیرد ، دوستانش کم می گردند .

امام علی علیه السلام :هر کس بر دوستش سختْ پی جویی کند ، رشته دوستی اش گسسته می شود .

امام علی علیه السلام :هر کس به خاطر هر خطایی ، از برادران خویش دوری گزیند ، دوستانش کم می گردند .

امام علی علیه السلام :شرط همنشینی ، کم کردنِ مخالفت است .

2 / 12 5مشاجرهامام علی علیه السلام :با بگو مگو کردن ، دوستی ای باقی نمی ماند .

امام علی علیه السلام :با بگو مگو کردنِ بسیار ، دوستی ای نخواهد بود .

.

عنه عليه السلام :لَيسَ بِرَفيقٍ مَحمودِ الطَّريقَهِ مَن أحوَجَ صاحِبَهُ إلى مُماراتِهِ . (1)

2 / 12 6السَّفَهالإمام علىّ عليه السلام :إيّاکَ وَ السَّفَهَ ؛ فَإِنَّهُ يوحِشُ الرِّفاقَ . (2)

2 / 12 7الِاحتِشامالإمام علىّ عليه السلام :إذَا احتَشَمَ المُؤمِنُ أخاهُ فَقَد فارَقَهُ . (3)

2 / 12 8الشُحّالإمام علىّ عليه السلام :زِيادَهُ الشُّحِّ تَشينُ الفُتُوَّهَ ، و تُفسِدُ الاُخُوَّهَ . (4)

عنه عليه السلام :لَيسَ لِشَحيحٍ رَفيقٌ . (5)

عنه عليه السلام :لَيسَ لِبَخيلٍ حَبيبٌ . (6)

2 / 12 9المَلَلالإمام علىّ عليه السلام :المَلَلُ يُفسِدُ الاُخُوَّهَ . (7)

.

1- .غرر الحكم : ح 7504 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 411 ح 7001 .
2- .غرر الحكم : ح 2655 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 95 ح 2198 .
3- .نهج البلاغه : الحكمه 480 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 251 ح 488 .
4- .غرر الحكم : ح 5508 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 277 ح 5051 .
5- .غرر الحكم: ح7465، عيون الحكم والمواعظ:ص409 ح6953.
6- .غرر الحكم : ح 7473 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 410 ح 6956 .
7- .غرر الحكم : ح 1108 .

2 / 12 6 حماقت

2 / 12 7 شرمنده کردن

2 / 12 8 خساست

2 / 12 9 رنجش

امام علی علیه السلام :کسی که دوستش را به بگو مگو اندازد ، همنشین خوش روِشی نیست .

2 / 12 6حماقتامام علی علیه السلام :از حماقت بپرهیز که دوستان را به وحشت می افکند .

2 / 12 7شرمنده کردنامام علی علیه السلام :هر گاه مؤمنی برادرش را شرم زده کند ، حتما از او جدا شده است .

2 / 12 8خساستامام علی علیه السلام :خساست زیاد ، جوان مردی را عیبناک می کند و برادری را تباه می سازد .

امام علی علیه السلام :خسیس ، هیچ دوستی ندارد .

امام علی علیه السلام :بخیل ، هیچ یاری ندارد .

2 / 12 9رنجشامام علی علیه السلام :رنجش ، برادری را تباه می کند .

.

عنه عليه السلام :لا اُخوَّةَ لِمَلولٍ . (1)

عنه عليه السلام :لا خُلَّةَ لِمَلولٍ . (2)

عنه عليه السلام كانَ يَقولُ : لا راحَةَ لِحَسودٍ ، و لا مَوَدَّةَ لِمَلولٍ . (3)

عنه عليه السلام :قَلَّما تَنجَحُ حيلَةُ العَجولِ ، أو تَدومُ مَوَدَّةُ المَلولِ . (4)

2 / 12 10الكِبرالإمام علىّ عليه السلام :لَيسَ لِمُتَكَبِّرٍ صَديقٌ . (5)

عنه عليه السلام :مَنِ استَطالَ عَلَى الإِخوانِ لَم يَخلُص لَهُ إنسانٌ . (6)

2 / 12 11الجَفاءالإمام علىّ عليه السلام :الجَفاءُ يُفسِدُ الإِخاءَ . (7)

عنه عليه السلام :إيّاکَ وَ الجَفاءَ ؛ فَإِنَّهُ يُفسِدُ الإِخاءَ ، و يُمَقِّتُ إلَى اللّهِ وَ النّاسِ . (8)

عنه عليه السلام :لا تَطلُبَنَّ الإِخاءَ عِندَ أهلِ الجَفاءِ ، وَ اطلُبهُ عِندَ أهلِ الحِفاظِ وَالوَفاءِ . (9)

.

1- .غرر الحكم : ح 10437 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 532 ح 9678 .
2- .غرر الحكم : ح 10443 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 532 ح 9682 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 303 ، تحف العقول : ص 215 وفيه «لا عيش» بدل «لا راحه» ، كنز الفوائد : ج 1 ص 137 .
4- .غرر الحكم : ح 6741 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 371 ح 6274 وفيه «خلّه» بدل «مودّه» .
5- .غرر الحكم : ح 7464 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 409 ح 6952 وفيه «لكلّ متكبّر» .
6- .غرر الحكم : ح 8393 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 455 ح 8210 .
7- .غرر الحكم : ح 562 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 50 ح 1283 .
8- .غرر الحكم : ح 2662 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 97 ح 2240 .
9- .غرر الحكم : ح 10421 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 519 ح 9429 .

2 / 12 10 گردنکشی

2 / 12 11 بی وفایی

امام علی علیه السلام :شخص آزرده خاطر را برادری ای نباشد .

امام علی علیه السلام :شخص آزرده خاطر را دوستی ای نباشد .

امام علی علیه السلام مکرّر می فرمود : نه برای حسود ، راحتی ای وجود دارد ، و نه برای آزرده خاطر ، دوستی ای .

امام علی علیه السلام :چاره جویی شخص عجول ، کمتر نتیجه می دهد ، و دوستی آزرده خاطر ، کمتر ادامه می یابد .

2 / 12 10گردنکشیامام علی علیه السلام :متکبّر ، هیچ دوستی ندارد .

امام علی علیه السلام :هر کس برای برادرانْ گردنکشی کند ، کسی خیرخواه [و مُخلصِ] او نخواهد بود .

2 / 12 11بی وفاییامام علی علیه السلام :بی وفایی ، برادری را فاسد می کند .

امام علی علیه السلام :از بی وفایی بپرهیز ؛ چون برادری را از بین می برد و موجب خشم خدا و مردم می شود .

امام علی علیه السلام :برادری را پیش بی وفایانْ جستجو نکن ؛ بلکه آن را نزد حق گزاران و وفاداران بجوی .

.

2 / 12 12الحِقدالإمام علىّ عليه السلام :لا مَوَدَّةَ لِحَقودٍ . (1)

عنه عليه السلام :لَيسَ لِحَقودٍ اُخُوَّهٌ . (2)

2 / 12 13الحَسَدالإمام علىّ عليه السلام :الحَسودُ لا خُلَّةَ لَهُ . (3)

عنه عليه السلام :حَسَدُ الصَّديقِ مِن سُقمِ المَوَدَّهِ . (4)

2 / 12 14الغَدرالإمام علىّ عليه السلام :لا تَدومُ مَعَ الغَدرِ صُحبَهُ خَليلٍ . (5)

عنه عليه السلام :إذا ظَهَرَ غَدرُ الصَّديقِ سَهُلَ هَجرُهُ . (6)

.

1- .غرر الحكم : ح 10436 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 531 ح 9669 .
2- .غرر الحكم : ح 7483 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 409 ح 6939 .
3- .غرر الحكم : ح 886 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 409 ح 6940 .
4- .نهج البلاغه : الحكمه 218 ، غرر الحكم : ح 4928 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 234 ح 4483 ، بحار الأنوار : ج 74 ص 163 ح 28 .
5- .غرر الحكم : ح 10601 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 533 ح 9746 .
6- .غرر الحكم : ح 4162 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 131 ح 2959 .

2 / 12 12 کینه

2 / 12 13 حسادت

2 / 12 14 نیرنگ

2 / 12 12کینهامام علی علیه السلام :برای کینه توز ، هیچ دوستی ای وجود ندارد .

امام علی علیه السلام :برای کینه توز ، برادری ای وجود ندارد .

2 / 12 13حسادتامام علی علیه السلام :برای حسود ، هیچ دوستی ای وجود ندارد .

امام علی علیه السلام :حسادت دوست، نشان بیماریِ دوستی است .

2 / 12 14نیرنگامام علی علیه السلام :با نیرنگ ، همراهیِ هیچ دوستی پایدار نمی مانَد .

امام علی علیه السلام :هر گاه نیرنگِ دوستْ آشکار شود ، ترکْ گفتنِ او آسان می گردد .

.

2 / 12 15طاعَةُ الواشيالإمام علىّ عليه السلام :مَن أطاعَ الواشِىَ ضَيَّعَ الصَّديقَ . (1)

عنه عليه السلام :مَن صَدَّقَ الواشِىَ أفسَدَ الصَّديقَ . (2)

2 / 12 16كَثرَةُ التَّقريعِالإمام علىّ عليه السلام :كَثرَةُ التَّقريعِ توغِرُ القُلوبَ ، و توحِشُ الأَصحابَ . (3)

عنه عليه السلام :لا تُنابِذ عَدُوَّکَ ولا تُقَرِّع صَديقَکَ ، وَاقبَلِ العُذرَ وإن كانَ كَذِباً ، ودَعِ الجَوابَ عَن قُدرَةٍ وإن كانَ لَکَ . (4)

2 / 12 17تَركُ التَّعاهُدِالإمام علىّ عليه السلام :تَركُ التَّعاهُدِ لِلصَّديقِ داعِيَةُ القَطيعَةِ . (5)

عنه عليه السلام :مَن لَم يَتَعاهَد مُوادِدَهُ فَقَد ضَيَّعَ الصَّديقَ . (6)

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 239 ، بحار الأنوار : ج 73 ص 160 ح 7 ؛ ينابيع المودّه : ج 2 ص 245 ح 688 .
2- .غرر الحكم : ح 8479 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 449 ح 7972 .
3- .غرر الحكم : ح 7112 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 390 ح 6600 .
4- .غرر الحكم : ح 10358 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 529 ح 9624 وفيه «لا تأمن» بدل «لا تُنابذ» .
5- .الإرشاد : ج 1 ص 303 ، كشف اليقين : ص 223 ح 249 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 421 ح 40 .
6- .غرر الحكم : ح 8550 .

2 / 12 15 پیروی از سخن چین

2 / 12 16 سرکوفت زدن بسیار

2 / 12 17 ترک مراوده

2 / 12 15پیروی از سخن چینامام علی علیه السلام :هر کس از سخن چین پیروی کند ، دوست [خود] را ضایع کرده است .

امام علی علیه السلام :هر کس سخنِ سخن چین را بپذیرد ، دوست را تباه کرده است .

2 / 12 16سرکوفت زدن بسیارامام علی علیه السلام :سرکوفت زدن بسیار ، دل ها را به دشمنی می کشانَد و دوستان را می رماند .

امام علی علیه السلام :دشمنی را با دشمنت آشکار نکن ، و دوستت را سرزنش منما ، و عذر را گرچه دروغ باشد بپذیر ، و پاسخگویی از موضع قدرت را کنار بگذار ، اگرچه حق با تو باشد .

2 / 12 17ترک مراودهامام علی علیه السلام :ترک مراوده با دوست ، موجب قطع دوستی می شود .

امام علی علیه السلام :هر کس با دوستش مراوده نکند ، دوست را ضایع کرده است .

.

عنه عليه السلام : الصَبرُ مِن كَرَمِ الطَّبيعَهِ وَالمَنُّ مَفسَدَهُ الصَّنيعَهِ وَالحَقُّ أمنَعُ جانِبا مِن قُلَّهِ الجَبَلِ المَنيعَهِ وَالشَّرُّ أسرَعُ جَريَهً مِن جَريَهِ الماءِ السَّريعَهِ تَركُ التَّعاهُدِ لِلصَّديقِ يَكونُ داعِيَهَ القَطيعَهِ (1)

2 / 12 18عَدَمُ الإِنصافِالإمام علىّ عليه السلام :مَن عُدِمَ إنصافُهُ لَم يُصحَب . (2)

عنه عليه السلام :لا تَدومُ عَلى عَدَمِ الإِنصافِ المَوَدَّهُ . (3)

2 / 12 19مَنعُ الخَيرِالإمام علىّ عليه السلام :مَنعُ خَيرِکَ يَدعو إلى صُحبَهِ غَيرِکَ . (4)

2 / 12 20العُجبُ وسوءُ الخُلُقِ وقِلَّهُ الصَّبرِالإمام علىّ عليه السلام :إيّاکَ وَ العُجبَ و سوءَ الخُلُقِ و قِلَّهَ الصَّبرِ ؛ فَإِنَّهُ لا يَستَقيمُ لَکَ عَلى هذِهِ الخِصالِ الثَّلاثِ صاحِبٌ ، و لا يَزالُ لَکَ عَلَيها مِنَ النّاسِ مُجانِبٌ . (5)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 529 عن محمّد بن علىّ بن عبيد اللّه ؛ الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 338 الرقم 262 نحوه .
2- .غرر الحكم : ح 8114 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 442 ح 7715 .
3- .غرر الحكم : ح 10827 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 541 ح 10040 .
4- .غرر الحكم : ح 9783 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 489 ح 9056 .
5- .الخصال : ص 147 ح 178 عن حمّاد بن عيسى عمّن ذكره عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 74 ص 175 ح 6 .

2 / 12 18 بی انصافی

2 / 12 19 نیکی نکردن

2 / 12 20 خودپسندی ، بد اخلاقی و کم صبری

امام علی علیه السلام : شکیبایی از کرامت طبع است و منّت گذاری ، تباه کننده کار نیک . دستیابی به حق ، دشوارتر است از رسیدن به ستیغ کوهِ سر به فلک کشیده . بدی ، پُر شتاب تر است از جریان پُر شتاب آب . ترک مراوده با دوست سبب قطع رابطه دوستی است .

2 / 12 18بی انصافیامام علی علیه السلام :هر کس انصافش از بین برود ، کسی با وی همنشین نمی شود .

امام علی علیه السلام :دوستی ، با نبودِ انصاف ، پایدار نمی ماند .

2 / 12 19نیکی نکردنامام علی علیه السلام :نیکی نکردنِ تو موجب می شود که با دیگری دوستی شود .

2 / 12 20خودپسندی ، بد اخلاقی و کم صبریامام علی علیه السلام :از خودپسندی ، بداخلاقی و کم صبری بپرهیز ؛ چون با وجود این سه خوی ، دوستی برای تو نمی مانَد ، و با این سه ، همواره مردم از تو دوری خواهند کرد .

.

2 / 13ما يُظهِرُ الخِصالَ الرّوحِيَّهَالإمام علىّ عليه السلام :القُدرَهُ تُظهِرُ مَحمودَ الخِصالِ ومَذمومَها . (1)

عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : السَّفَرُ مِيزانُ الأَخلاقِ . (2)

عنه عليه السلام :خَوافِى الأَخلاقِ تَكشِفُهَا المُعاشَرَهُ . (3)

عنه عليه السلام :فى تَقَلُّبِ الأَحوالِ عُلِمَ جَواهِرُ الرِّجالِ . (4)

عنه عليه السلام :المَرءُ يَتَغَيَّرُ فى ثَلاثٍ : القُربِ مِنَ المُلوكِ وَالوِلاياتِ ، وَالغِناءِ مِنَ الفَقرِ ، فَمَن لَم يَتَغَيَّر فى هذِهِ فَهُوَ ذو عَقلٍ قَويمٍ وخُلُقٍ مُستَقيمٍ . (5)

عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : إذا وُلِّىَ صَديقُکَ وِلايَهً فَأَصَبتَهُ عَلَى العُشرِ مِن صَداقَتِهِ فَلَيسَ بِصاحِبِ سَوءٍ . (6)

عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : المِرآهُ الَّتى يَنظُرُ الإنسانُ فيها إلى أخلاقِهِ هِيَالنّاسُ؛ لِأَ نَّهُ يَرى مَحاسِنَهُ مِن أَولِيائِهِ مِنهُم ، ومَساوِيَهُ مِن أَعدائِهِ فيهِم (7) .

.

1- .غرر الحكم : ح 1153 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 18 ح 34 وليس فيه «ومذمومها» .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 294 ح 366 .
3- .غرر الحكم : ح 5099 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 244 ح 4647 .
4- .الكافى : ج 8 ص 23 ح 4 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 388 ح 5834 ، نهج البلاغه : الحكمه 217 ، تحف العقول : ص 97 .
5- .غرر الحكم : ح 2133 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 65 ح 1670 .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 295 ح 377 .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 271 ح 128 .

2 / 13 آنچه ویژگی های روانی را آشکار می کند

2 / 13آنچه ویژگی های روانی را آشکار می کندامام علی علیه السلام :قدرت ، ویژگی های ستوده و ناستوده را آشکار می سازد .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : مسافرت ، ترازوی اخلاق است .

امام علی علیه السلام :معاشرت ، اخلاق های پوشیده را آشکار می کند .

امام علی علیه السلام :در دگرگونی های روزگار ، گوهر مردانْ شناخته می شود .

امام علی علیه السلام :انسان در سه مورد دگرگون می شود : نزدیکی به حکمرانان، رسیدن به مقام ، و رهایی از تنگ دستی ؛ و هر کس در این سه موردْ دگرگون نشود ، دارای خِردی استوار و اخلاقی درست است .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : هر گاه دوستت به حکمرانی ای دست یافت و یکْ دهم از دوستی اش نسبت به تو باقی ماند ، دوست بدی نیست .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : آینه ای که انسان در آن به اخلاقش می نگرد ، مردم اند ؛ چرا که هر کس ، نیکویی های خود را در [آینه]دوستان خویش و بدی های خود را در [آینه]دشمنان خویش می بیند .

.

2 / 14عِلمُ النَّفسِ التَّربَوِیُّ2 / 14 1المُبادَرَهُ بِتَأدیبِ الأَولادِالإمام علیّ علیه السلام فیما أوصی إلَی ابنِهِ الحَسَنِ علیه السلام : إنَّما قَلبُ الحَدَثِ کَالأَرضِ الخالِیَهِ ما اُلقِیَ فیها مِن شَیءٍ قَبِلَتهُ . فَبادَرتُکَ بِالأَدَبِ قَبلَ أن یَقسُوَ قَلبُکَ ویَشتَغِلُ لُبُّکَ . (1)

2 / 14 2المُؤاساهُ بَینَ الأَولادِربیع الأبرار :لَما تَزَوَّجَ عَلیٌّ رضی الله عنه النَّهشَلِیَّهَ بِالبَصرَهِ ، قَعَدَ عَلی سَریرِهِ وأقعَدَ الحَسَنَ عَن یَمینِهِ ، وَالحُسَینَ عَن شِمالِهِ ، وأجلَسَ مُحَمَّدَ بنَ الحَنَفِیَّهَ بِالحَضیضِ ، فَخافَ أن یَجِدَ مِن ذلِکَ فَقالَ : یا بُنَیَّ أنتَ ابنی وهذانِ ابنا رَسولِ اللّهِ . (2)

الإمام علیّ علیه السلام :أبصَرَ رَسولُ اللّهِ رَجُلاً لَهُ وَلَدانِ فَقَبَّلَ أحَدَهُما وتَرَکَ الآخَرَ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : فَهَلّا واسَیتَ بَینَهُما ! (3)

.

1- .نهج البلاغه : الکتاب 31 ، تحف العقول : ص 70 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 116 ، نزهه الناظر : ص 58 ح 341 ؛ ینابیع المودّه : ج 3 ص 439 ح 10 .
2- .ربیع الأبرار : ج 2 ص 330 .
3- .النوادر للراوندی : ص 96 ح 43 ، الجعفریّات : ص 55 و ص 189 ، بحار الأنوار : ج 74 ص 84 ح 94 نقلاً عن الإمامه والتبصره .

2 / 14 روان شناسی تربیتی

2 / 14 1 پرداختن به تربیت فرزندان

2 / 14 2 عدالت بین فرزندان

2 / 14روان شناسی تربیتی2 / 14 1پرداختن به تربیت فرزندانامام علی علیه السلام در سفارش به پسرش حسن علیه السلام : قلب نوجوان ، چون زمین خالی است . هر چه در آن افکنی ، می پذیرد . من پیش از آن که دلت سخت و خِردت مشغول شود ، به تربیت تو پرداختم .

2 / 14 2عدالت بین فرزندانربیع الأبرار :هنگامی که علی علیه السلام در بصره با زنی از قبیله نَهْشَل ازدواج کرد ، خود بر روی تخت نشست ، حسن علیه السلام را در سمت راست و حسین علیه السلام را در سمت چپ و محمّد بن حنفیّه را پایین نشانْد ، و ترسید که این کار ، او را برنجاند . از این رو فرمود : «پسرم ! تو پسر منی و این دو ، پسران پیامبر خدا» .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، مردی را دید که دو فرزند داشت و یکی از فرزندان خود را بوسید و دیگری را نبوسید . فرمود : «چرا بین آن دو ، برابری به کار نبستی؟» .

.

2 / 14 3العَدلُ مَعَ الصِّبيانِالإمام الصادق عليه السلام :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ألقى صِبيانُ الكُتّابِ ألواحَهُم بَينَ يَدَيهِ لِيَخيرَ بَينَهُم ، فَقالَ : أما إنَّها حُكومَةٌ ! وَالجَورُ فيها كَالجَورِ فِى الحُكمِ ، أبلِغوا مُعَلِّمَكُم إن ضَرَبَكُم فَوقَ ثَلاثِ ضَرَباتٍ فِى الأَدَبِ اقتُصَّ مِنهُ . (1)

2 / 14 4أدَبُ التَّعليمِالإمام علىّ عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : لا تَقسِروا أولادَكُم عَلى آدابِكُم فَإِنَّهُم مَخلوقونَ لِزَمانٍ غَيرَ زمانِكُم . (2)

عنه عليه السلام :مَن تَواضَعَ لِلمُتَعَلِّمينَ وذَلَّ لِلعُلَماءِ سادَ بِعِلمِهِ . (3)

عنه عليه السلام :يَنبَغى لِلعاقِلِ إذا عَلَّمَ أن لا يَعنُفَ ، وإن عُلِّمَ أن لا يَأنَفَ . (4)

2 / 14 5آدابُ التَّأديبِالإمام علىّ عليه السلام :لا أدَبَ مَعَ غَضَبٍ . (5)

.

1- .الكافى : ج 7 ص 268 ح 38 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 149 ح 599 كلاهما عن السكونى وراجع كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 72 ح 5137 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 267 ح 102 .
3- .مطالب السؤول : ص 48 ؛ بحار الأنوار : ج 78 ص 6 ح 57 .
4- .غرر الحكم : ح 10954 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 553 ح 10182 .
5- .غرر الحكم : ح 10529 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 531 ح 9654 .

2 / 14 3 عدالت با کودکان

2 / 14 4 روش آموزش

2 / 14 5 روش های تربیت

2 / 14 3عدالت با کودکانامام صادق علیه السلام :کودکان مکتب خانه ای ، لوح های خود را نزد امیر مؤمنان گذاشتند تا از بین آنان [بهترین را] برگزیند . علی علیه السلام فرمود : «به راستی که این ، داوری است ، و بی عدالتی در آن ، بی عدالتی در داوری است . به معلّم خود بگویید که اگر برای ادب کردن ، بیش از سه ضربه به شما بزند ، او را قصاص خواهم کرد» .

2 / 14 4روش آموزشامام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : فرزندان خود را به رعایت آداب [و رسوم روزگارِ]خودتان مجبور نسازید ؛ چون آنان برای روزگاری غیر از روزگار شما آفریده شده اند .

امام علی علیه السلام :هر کس برای دانش آموزان ، فروتنی کند و در برابر دانشمندان، خود را خوار سازد ، با دانش خود ، سَروری خواهد یافت .

امام علی علیه السلام :بر خردمند ، سزاوار است که هر گاه آموزش داد ، درشتی نکند و هر گاه آموزش دید ، تکبّر نورزد .

2 / 14 5روش های تربیتامام علی علیه السلام :با خشم ، ادبی نمی مانَد .

.

عنه عليه السلام :لا تُكثِرِ العِتابَ ؛ فَإِنَّهُ يورِثُ الضَّغينَةَ ويَجُرُّ إلَى البِغضَهِ ، وَاستَعتِب مَن رَجَوتَ إعتابَهُ . (1)

عنه عليه السلام فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ : إذا عاتَبتَ الحَدَثَ فَاترُک لَهُ مَوضِعا مِن ذَنبِهِ ، لِئَلّا يَحمِلَهُ الإِخراجُ (2) عَلَى المُكابَرَهِ . (3)

عنه عليه السلام :اِستِصلاحُ الأَخيارِ بِإِكرامِهِم ، وَالأَشرارِ بِتَأديبِهِم . (4)

عنه عليه السلام :و لا تَكونَنَّ مِمَّن لا تَنفَعُهُ العِظَهُ إلّا إذا بالَغتَ فى إيلامِهِ ، فَإِنَّ العاقِلَ يَتَّعِظُ بِالآدابِ ، وَالبَهائِمِ لا تَتَّعِظُ إلّا بِالضَّربِ . (5)

عنه عليه السلام :إذا لَوَّحتَ لِلعاقِلِ فَقَد أوجَعتَهُ عِتابا . (6)

عنه عليه السلام :عُقوبَهُ العُقَلاءِ التَّلويحُ ، عُقوبَهُ الجُهَلاءِ التَّصريحُ . (7)

عنه عليه السلام :التَّعريضُ لِلعاقِلِ أشَدُّ عِتابِهِ . (8)

.

1- .تحف العقول : ص 84 ، كنز الفوائد : ج 1 ص 93 وليس فيه «واستعتب من رجوت إعتابه» ، غرر الحكم : ح 10412 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 519 ح 9424 ؛ كنز العمّال : ج 16 ص 181 ح 44215 نقلاً عن الوكيع والعسكرى فى المواعظ .
2- .كذا ورد فى شرح نهج البلاغه بجميع طبعاته المتيسّره لنا ، ولعلّ الصحيح : «الإحراج» .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 333 ح 819 .
4- .كشف الغمّه : ج 3 ص 140 ، بحار الأنوار : ج 78 ص 82 ح 81 .
5- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 117 ، تحف العقول : ص 83 ، كشف المحجّه : ص 233 عن عمر بن أبى المقدام عن الإمام الباقر عنه عليهماالسلام ، نزهه الناظر : ص 59 ح 41 وفيه «بالقليل» بدل «بالآداب» ؛ دستور معالم الحكم : ص 64 ، كنز العمّال : ج 16 ص 180 ح 44215 نقلاً عن الوكيع والعسكرى فى المواعظ .
6- .غرر الحكم : ح 4103 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 136 ح 3104 .

7- .غرر الحكم : ح 6328 و6329 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 339 ح 5776 و5777 .
8- .غرر الحكم : ح 1161 .

امام علی علیه السلام :در سرزنش کردن ، زیاده روی مکن ؛ چرا که کینه به بار می آورَد و به دشمنیِ سخت می کشانَد ، و از کسی که رضایتش را امید می بری ، دلجویی کن .

امام علی علیه السلام در حکمت های منسوب به ایشان : هر گاه نوجوان را سرزنش کردی ، جایی هم برای [عذرخواهی او از] خطایش بگذار تا سرزنش ، او را به سرکشی نکشانَد .

امام علی علیه السلام :ساختن [شخصیت] نیکان ، به بزرگ داشتن آنان است ، و ساختن [شخصیت]بَدان ، به تنبیه کردن آنان .

امام علی علیه السلام :از کسانی مباش که پند برایشان سودمند نیست ، مگر آن که در تنبیه آنها زیاده روی شود . به راستی که خردمند ، با اندرز ، پند می گیرد ، در حالی که چارپایان ، جز با کتک ، پند نمی گیرند .

امام علی علیه السلام :هر گاه با خردمند به اشاره [و کنایه]سخن بگویی ، او را به سرزنش ، رنجانده ای .

امام علی علیه السلام :کیفر دادن خردمندان ، به اشاره است ، و کیفر دادن نادانان ، به تصریح .

امام علی علیه السلام :گوشه و کنایه زدن به خردمند ، شدیدترین نوعِ سرزنش است .

.

عنه علیه السلام فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ لَمّا وَلّاهُ عَلی مِصرَ : لا یَکونَنَّ المُحسِنُ وَالمُسیءُ عِندَکَ بِمَنزِلَهٍ سَواءٍ ، فَإِنَّ ذلِکَ تَزهیدٌ لِأَهلِ الإِحسانِ فِی الإِحسانِ ، وتَدریبٌ لِأَهلِ الإِساءَهِ عَلَی الإِساءَهِ ، فَألزِم کُلّاً مِنهُم ما ألزَمَ نَفسَهُ ، أدَبا مِنکَ یَنفَعکَ اللّهُ بِهِ وتَنفَع بِهِ أعوانَکَ . (1)

عنه علیه السلام :أُزجُرِ المُسیءَ بِثَوابِ المُحسِنِ . (2)

.

1- .تحف العقول : ص 130 وراجع نهج البلاغه : الکتاب 53 .
2- .نهج البلاغه : الحکمه 177 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 110 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 75 ح 1827 وفیه «بفعل» بدل «بثواب» .

امام علی علیه السلام در فرمانش به مالک اشتر ، هنگامی که وی را حاکم مصر گرداند : مبادا نیکوکار و بدکار ، نزد تو ، همسان باشند ؛ چون این کار ، نیکوکاران را از کار نیک روی گردان می کند و بدکاران را به کار بد وا می دارد . پس بر هر یک از ایشان ، همان را روا دار که خود بر خویش ، روا داشته است . این ، ادبی است از سوی تو که خداوند ، تو را بِدان ، سود بخشد و تو نیز یارانت را بِدان ، سود رسانی .

امام علی علیه السلام :خطاکار را با پاداش دادن به نیکوکار ، [از خطا] باز دار .

.

الباب الثالث : التاريخ3 / 1اِهتِمامُ الإِمامِ بِعِلمِ التّاريخِالإمام علىّ عليه السلام مِن وَصِيَّهِ لَهُ لِابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام كَتَبَها إلَيهِ بِحاضِرينَ عِندَ انصِرافِهِ مِن صِفّينَ : أى بُنَىَّ ، إنّى وإن لَم أكُن عُمِّرتُ عُمُرَ مَن كانَ قَبلى ؛ فَقَد نَظَرتُ فى أعمالِهِم ، وفَكَّرتُ فى أخبارِهِم ، وسِرتُ فى آثارِهِم ، حَتّى عُدتُ كَأَحَدُهُم ، بَل كَأَنَّى بِمَا انتَهى إلَىَّ مِن اُمورِهِم قَد عُمِّرتُ مَعَ أَوَّلِهِم إلى آخِرِهِم ؛ فَعَرَفتُ صَفوَ ذلِکَ مِن كَدَرِهِ ، ونَفعَهُ مِن ضَرَرِهِ ، فَاستَخلَصتُ لَکَ مِن كُلِّ أمرٍ نَخيلَهُ (1) وتَوَخَّيتُ لَکَ جَميلَهُ ، وصَرَفتُ عَنکَ مَجهولَهُ ، ورَأَيتُ حَيثُ عَنانى مِن أمرِکَ ما يَعنِى الوالِدَ الشَّفيقَ ، وأجمَعتُ عَلَيهِ مِن أدَبِکَ أن يَكونَ ذلِکَ وأَنتَ مُقبِلُ العُمُرِ ومُقتَبَلُ الدَّهرِ ، ذَو نِيَّهٍ سَليمَهٍ ونَفسٍ صافِيَهٍ . (2)

.

1- .نَخَل الشىء : صَفّاه واختَاره (لسان العرب : ج 11 ص 651 «نخل») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 31 ، تحف العقول : ص 70 ، كشف المحجّه : ص 223 عن عمر بن أبى المقدام عن الإمام الباقر عنه عليهماالسلام ، بحار الأنوار : ج 77 ص 201 ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 439 ح 10 ، كنز العمّال : ج 16 ص 169 ح 44215 .

باب سوم : تاریخ

3 / 1 اهتمام امام به دانش تاریخ

باب سوم : تاریخ3 / 1اهتمام امام به دانش تاریخامام علی علیه السلام در سفارش به پسرش حسن علیه السلام که به هنگام بازگشت از صفّین برای او در منطقه «حاضرین» نوشت : ای پسرکم! گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من بوده اند،عمر نکرده ام ، امّا در کارهایشان نگریستم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثار باقی مانده شان گشتم ، به گونه ای که همچون یکی از آنان شدم ؛ بلکه به خاطر اخباری که از آنان به من رسیده ، چنان شده ام که گویی به همراه آنها از نخستین نفر تا آخرین نفرشان زیسته ام . از این رو ، زلال کار آنها را از کِدِرش ، و سودمند آن را از زیانمند آن شناختم ، و از هر کاری گزیده آن را برای تو بیرون کشیدم ، و پسندیده های آن را برایت برچیدم ، و ناشناخته های آن را از تو دور کردم ، و از آن جا که توجّه من به تو ، توجّه پدری مهربان به فرزند بود و به تربیت تو همّت گماشتم ، چنان دیدم که این کار ، در نوجوانی ات و در بهار زندگی ات که نیّتی سالم و دلی پاک داری به کارت خواهد آمد .

.

3 / 2تَأكيدُ الإمامِ عَلَى الاِعتِبارِ بِالتّاريخِالإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَةٍ لَهُ عليه السلام تُسَمّى بِالقاصِعَةِ : اِحذَروا ما نَزَلَ بِالاُمَمِ قَبلَكُم مِنَ المَثُلاتِ بِسوءِ الأفعالِ وذَميمِ الأعمالِ . فَتَذَكَّروا فِى الخَيرِ وَالشَّرِّ أحوالَهُم ، وَاحذَروا أن تَكونوا أمثالَهُم . فَإذا تَفَكَّرتُم فى تَفاوُتِ حالَيهِم فَالزَموا كُلَّ أمرٍ لَزِمَتِ العِزَّةُ بِهِ شَأنَهُم ، وزاحَتِ الأعداءُ لَهُ عَنهُم ، وَمُدَّتِ العافِيَةُ بِهِ عَلَيهِم ، وَانقادَتِ النِّعمَةُ لَهُ مَعَهُم ، ووَصَلَتِ الكَرامَةُ عَلَيهِ حَبلَهُم ، مِنِ الاِجتِنابِ لِلفُرقَةِ ، وَاللُّزومِ لِلاُلفَةِ ، وَالتَّحاضِّ عَلَيها ، وَالتَّواصى بِها ، وَاجتَنِبوا كُلَّ أمرٍ كَسَرَ فِقرَتَهُم ، وأوهَنَ مُنَّتَهُم (1) ، مِن تَضاغُنِ القُلوبِ ، وتَشاحُنِ الصُّدورِ ، وتَدابُرِ النُّفوسِ ، وتَخاذُلِ الأيدى ، وتَدَبَّروا أحوالَ الماضينَ مِنَ المُؤمِنينَ قَبلَكُم ، كَيفَ كانوا فى حالِ التَّمحيصِ وَالبَلاءِ ؛ أ لَم يَكونوا أثقَلَ الخَلائِقِ أعباءً ، وأجهَدَ العِبادِ بَلاءً ، وأضيَقَ أهلِ الدُّنيا حالاً ؟ اِتَّخَذَتهُمُ الفَراعِنَةُ عَبيدا ، فَساموهُم سوءَ العَذابِ ، وجَرَّعوهُمُ المُرارُ ، فَلَم تَبرَحِ الحالُ بِهِم فى ذُلِّ الهَلَكَةِ وقَهرِ الغَلَبَةِ . لا يَجِدونَ حيلَةً فِى امتِناعٍ ، ولا سَبيلاً إلى دِفاعٍ . حَتّى إذا رَأى اللّهُ سُبحانَهُ جِدَّ الصَّبرِ مِنهُم عَلَى الأذى فى مَحَبَّتِهِ ، وَالاِحتِمالَ لِلمَكروهِ مِن خَوفِهِ ؛ جَعَلَ لَهُم مِن مَضايِقِ البَلاءِ فَرَجا ؛ فَأبدَلَهُمُ العِزَّ مَكانَ الذُّلِّ ، والأمنَ مَكانَ الخَوفِ ، فَصاروا مُلوكا حُكّاما ، وأئِمَّةً أعلاما ، وقَد بَلَغَتِ الكَرامَةُ مِنَ اللّهِ لَهُم ما لَم تَذهَبِ الآمالُ إلَيهِ بِهِم . فَانظُروا كَيفَ كانوا حَيثُ كانَتِ الأملاءُ مُجتَمِعَةً ، والأهواءُ مُؤتَلِفَةً ، وَالقُلوبُ مُعتَدِلَةً ، والأيدى مُترادِفَةً ، وَالسُّيوفُ مُتَناصِرَةً ، وَالبَصائِرُ نافِذَةً ، وَالعَزائِمُ واحِدَةً . أ لَم يَكونوا أربابا فى أقطارِ الأرَضينَ ، ومُلوكا عَلى رِقابِ العالَمينَ ؟ فَانظُروا إلى ما صاروا إلَيهِ فى آخِرِ اُمورِهِم حينَ وَقَعَتِ الفُرقَةُ ، وتَشَتَّتِ الاُلفَةُ ، وَاختَلَفَتِ الكَلِمَةُ وَالأفئِدَةُ ، وتَشَعَّبوا مُختَلِفينَ ، وتَفَرَّقوا مُتَحارِبينَ ، قَد خَلَعَ اللّهُ عَنهُم لِباسَ كَرامَتِهِ ، وسَلَبَهُم غَضارَةَ نِعمَتِهِ . وبَقِىَ قَصَصُ أخبارِهِم فيكُم عِبَرا لِلمُعتَبِرينَ . فَاعتَبِروا بِحالِ وَلَدِ إسماعيلَ وبَنى إسحاقَ وبَنى إسرائيلَ عليهم السلام ؛ فَما أشَدَّ اعتِدالَ الأحوالِ ، وأقرَبَ اشتِباهَ الأمثالِ ! تَأمَّلوا أمرَهُم فى حالِ تَشَتُّتِهِم وتَفَرُّقِهِم لَيالِىَ كانَتِ الأكاسِرَةُ والقَياصِرَةُ أربابا لَهُم ، يَحتازونَهُم عَن ريفِ الآفاقِ ، وبَحرِ العِراقِ ، وخُضرَةِ الدُّنيا إلى مَنابِتِ الشّيحِ ، ومَهافِى (2) الرّيحِ ، ونَكَدِ المَعاشِ . فَتَرَكوهُم عالَةً مَساكينَ ، إخوانَ دَبَرٍ (3) ووَبَرٍ ، أذَلَّ الاُمَمِ دارا ، وأجدَبَهُم قَرارا . لا يَأوونَ إلى جَناحِ دَعوَةٍ يَعتَصِمونَ بِها ، ولا إلى ظِلِّ اُلفَةٍ يَعتَمِدونَ عَلى عِزِّها . فَالأحوالُ مُضطَرِبَةٌ ، وَالأيدى مُختَلِفَةٌ ، وَالكَثرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ ؛ فى بَلاءِ أزلٍ (4) ، وأطباقِ جَهلٍ ! مِن بَناتٍ مَوؤُودَةٍ ، وأصنامٍ مَعبودَةٍ ، وأرحامٍ مَقطوعَةٍ ، وغاراتٍ مَشنونَةٍ . فَانظُروا إلى مَواقِعِ نِعَمِ اللّهِ عَلَيهِم حينَ بَعَثَ إلَيهِم رَسولاً ، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طاعَتَهُم ، وجَمَعَ عَلى

دَعوَتِهِ اَلفَتَهُم ؛ كَيفَ نَشَرَتِ النِّعمَةُ عَلَيهِم جَناحَ كَرامَتِها ، وأسالَت لَهُم جَداوِلَ نَعيمِها ، وَالتَفَّتِ المِلَّةُ بِهِم فى عَوائِدِ بَرَكَتِها ، فَأَصبَحوا فى نِعمَتِها غَرِقينَ ، وفى خُضرَةِ عَيشِها فَكِهينَ . قَد تَرَبَّعَتِ الاُمورُ بِهِم فى ظِلِّ سُلطانٍ قاهِرٍ ، وآوَتهُمُ الحالُ إلى كَنَفِ عِزٍّ غالِبٍ . وتَعَطَّفَتِ الاُمورُ عَلَيهِم فى ذُرى مُلكٍ ثابِتٍ . فَهُم حُكّامٌ عَلَى العالَمينَ ، ومُلوكٌ فى أَطرافِ الأَرَضينَ . يَملِكونَ الاُمورَ عَلى مَن كانَ يَملِكُها عَلَيهِم . ويُمضونَ الأَحكامَ فيمَن كانَ يُمضيها فيهِم . لا تُغمَزُ لَهُم قَناةٌ ، ولا تُقرَعُ لَهُم صَفاةٌ (5) . أَلا وإنَّكُم قَد نَفَضتُم أيدِيَكُم مِن حَبلِ الطّاعَةِ . وثَلَمتُم حِصنَ اللّهِ المَضروبَ عَلَيكُم بِأَحكامِ الجاهِلِيَّةِ . فَإِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ قَدِ امتَنَّ عَلى جَماعَةِ هذِهِ الاُمَّةِ فيما عَقَدَ بَينَهُم مِن حَبلِ هذِهِ الاُلفَةِ الَّتى يَنتَقِلونَ فى ظِلِّها ، ويَأوونَ إلى كَنَفِها بِنِعمَةٍ لا يَعرِفُ أَحَدٌ مِنَ المَخلوقينَ لَها قيمَةً ؛ لِأَنَّها أرجَحُ مِن كُلِّ ثَمَنٍ ، وأَجَلُّ مِن كُلِّ خَطَرٍ . (6)

.

1- .المُنّه : القوّه (تاج العروس : ج 18 ص 547 «منن») .
2- .مهافى : جمع مهفىً ؛ وهو مَوضِع هبوبِها فى البَرارى (النهايه : ج 5 ص 267 «هفا») .
3- .الدَّبَر : الجرح الذى يكون فى ظَهرِ البعير (النهايه : ج 2 ص 97 «دبر») .
4- .الأزْل : الشدّه والضيق (لسان العرب : ج 1 ص 46 «أزل») .
5- .الصَّفاه : الصخره والحجر الأملس . والمراد أنّه لا ينالهم أحدٌ بسوء (النهايه : ج 3 ص 41 «صفا») .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 192 ، بحار الأنوار : ج 14 ص 472 ح 37 .

3 / 2 تأکید امام بر پندگیری از تاریخ

3 / 2تأکید امام بر پندگیری از تاریخامام علی علیه السلام در سخنرانی ای که «قاصِعه» نامیده شده : از بلاهایی که بر امّت های پیش از شما به خاطر کردارهای بد و اعمال ناشایستْ نازل شده ، بپرهیزید و در نیک و بد ، احوال آنان را به یاد آورید و از این که چون آنان شوید ، برحذر باشید . آن هنگام که به اختلاف احوال آنان اندیشیدید ، خویش را به آنچه برای ایشان عزّت آورد ، و به واسطه آن ، دشمنان از آنان دور شدند و عافیت در بینشان پایدار شد و برایشان نعمت آورد و رشته کرامت آنها به هم پیوست ، مُلزم کنید ، از قبیل : دوری گزیدن از تفرقه ، مراعات الفت و بر انگیختن و سفارش کردن یکدیگر به آن ، و نیز [دوری گزیدن از] هر کاری که کمر آنان را شکست و قدرتشان را سست کرد ، از قبیل : کینه ورزیِ دل ها ، و نفاق سینه ها ، و پشت کردن به همدیگر ، و دستِ یاری نرساندن . در احوال مؤمنان پیش از خود بیندیشید که در روزگار آزمایش و بلا ، چگونه بودند . آیا آنان گران بارترینِ آفریدگان ، رنجکش ترینِ بندگان در بلا و گرفتارترینِ اهل دنیا نبودند؟ فرعونیان ، آنان را برده گرفته بودند ، بدترین شکنجه ها را به آنها می دادند ، و تلخی را جرعه جرعه در کامشان می ریختند . پیوسته در خواریِ هلاکت و فشار سلطه ، به سر می بردند و چاره ای برای سر باز زدن و راهی برای دفاع کردن نمی یافتند تا آن هنگام که خداوند عز و جل ، کوشش آنان را در شکیبایی بر آزار دیدن در راه دوستی خود و تحمّل دشواری از ترس خویش، دید ، برای آنان از تنگناهای گرفتاری،گشایشی قرار داد، و عزّت را به جای خواری شان، و آسایش را به جای ترسشان نهاد ، و شاهانی فرمان روا و پیشوایانی راهنما گشتند و از کرامت الهی به جایی رسیدند که مَرکب آرزوهایشان هم به آن جا راه نمی بُرد . بنگرید که چگونه بودند هنگامی که گروه ها گرد آمده ، خواسته ها به هم پیوسته ، دل ها راست ، دست ها پشت هم ، شمشیرها یار هم ، بینش ها ژرف ، و قصدها یکی بود . آیا آنان در سرتاسر دنیا ، صاحبْ اختیار و همه کاره جهانیان نبودند؟ حال بنگرید هنگامی که جدایی بینشان افتاد ، همدلی ها گسست ، و کلام و دلشان گوناگون شد ، و گروه گروه شدند و به جنگ یکدیگر پرداختند ، پایان کارشان چگونه شد؟ خداوند ، لباس کرامت خود را از تن آنان به درآورد و نعمت های فراوانش را از آنان سلب کرد و داستان آنها در بین شما ، به عنوان پند برای پندگیرندگان باقی مانْد . از

حال فرزندان اسماعیل ، بنی اسحاق و بنی اسرائیل ، پند بگیرید . چه قدر سرگذشت ها متناسب است و همسانی ها ، نزدیک ! در احوال آنان در حال پراکندگی شان ، تأمّل کنید : در جدایی شان در شب هایی که کسراها و قیصرها صاحبْ اختیار آنان بودند و آنان را از سرزمین های پُر نعمت و دریای عراق و سرزمین های سرسبزْکران ، می رُبودند و به جایگاه های رویش درمَنه (1) و وزش بادها و سختی معیشت می بردند . آن گاه ، آنان را خانوارهایی بینوا و اهل شتران زخم دار [از بارِ سفر] (2) و صحرانشینانْ واگذاشتند، خانه هایشان پست ترین خانه ها و قرارگاه هایشان خشک ترین قرارگاه ها بود . نه به زیر بال دعوتی پناه می جُستند تا بدان چنگ زنند ، و نه سایه الفتی بر سرشان بود تا به عزّت آن تکیه کنند ؛ با حالی پریشان ، دست هایی جدا از هم ، جمعیتی پراکنده در گرفتاری شدید ، و جهلی فراگیر ، همچون : زنده به گور کردن دختران ، پرستش بتان ، گسست پیوند خویشاوندی و غارتگری از هر راهی . بنگرید به روزگارِ نعمت بخشیِ خداوند به آنان ؛ آن هنگام که فرستاده ای را به سوی آنان گسیل داشت و آن فرستاده ، اطاعت آنان را با دین خدا پیوند داد و [دل های]آنان را با دعوت به خدا ، الفت بخشید . بنگرید که چگونه نعمت ، بال کرامت خود را بر سرِ آنان گسترانْد و جویبارهای آسایش ، بر آنان روان گشت ، و دینْ آنان را در سودهای پربرکت خود گرد آورد پس در نعمتِ دین ، غرق گشتند و از خرّمیِ زندگیِ دین مدارانه خشنود شدند . در سایه حکمرانی قوی ، کارهایشان سامان یافت و نیکوییِ حالشان ، آنان را در سایه عزّت قاهرانه جای داد و در پناه حکومتی ثابت ، کارها بر آنان استوار گشت . آنان ، حاکمان جهانیان شدند و در کرانه های زمین ، فرمان روا گردیدند و بر کسانی فرمان روایی یافتند که [روزی]فرمانبرشان بودند ، و فرمان ها را در حقّ کسانی جاری می ساختند که [روزی] بر آنان ، فرمانده بودند . نه نیزه ای از ایشان سست و شکسته ، و نه سنگی از آنان نرم و کوبیده می شد . آگاه باشید که شما رشته پیروی را از دست نهادید و با احکام جاهلی در دژ الهی که خداوند برایتان ساخته بود ، رخنه انداختید . خداوند سبحان آن گاه که آنان را با چنان رشته الفتی پیوند داد که در سایه آن جای می گرفتند و در پناه آن آرامش می یافتند ، با نعمتی بر این امّت منّت نهاد که هیچ آفریده ای ارزشِ آن را نمی داند ؛ چرا که از هر ارزشی، برتر و از هر امر با اهمیّتی ، والاتر است .

.

1- .دِرمَنه یا دَرمنه ، گیاهی است بیابانی و خودرو .

2- .کنایه از بیابان گردان .

ص: 304

. .

ص: 305

. .

ص: 306

. .

ص: 307

. .

الباب الرابع : الموعظه4 / 1كَلِمَهٌ جامِعَهٌ لِلعِظَهنهج البلاغه :مِن خُطبَهٍ لَهُ عليه السلام وهِىَ كَلِمَهٌ جامِعَهٌ لِلعِظَهِ وَالحِكمَهِ : فَإِنَّ الغايَهَ أمامَكُم ، وإنَّ وَراءَكُمُ السَّاعَهَ تَحدوكُم . تَخَفَّفوا تَلحَقوا (1) ؛ فَإِنَّما يُنتَظَرُ بِأَوَّلِكُم آخِرُكُم . قالَ السيّد الشَّريف : أقول : إنَّ هذا الكلامَ لَو وُزِنَ بَعدَ كَلامِ اللّهِ سُبحانَهُ وبَعدَ كلامِ رسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بكُلِّ كلام لَمالَ به راجحا ، وبَرَزَ عَلَيهِ سابِقا . فَأَمّا قَولُهُ عليه السلام : «تَخَفَّفوا تَلحقوا» فَما سُمِعَ كلامٌ أقَلَّ منه مَسموعا ولا أكثَرُ مَحصولاً ، وما أبعَدَ غَورَها مِن كَلِمهٍ ، وأنقَعَ نُطفتها (2) من حِكمَهٍ ! وقَد نَبَّهَنا فى كتاب الخَصائِصِ عَلى عِظَمِ قَدرِها ، وشَرَفِ جَوهرِها . (3)

.

1- .أى تخفَّفوا من الذنوب تَلحَقوا مَن سبَقكم فى العمل الصالح (مجمع البحرين : ج 1 ص 530 «خفف») .
2- .ماءٌ ناقِع ونَقِيع : ناجع يَقطع العطَش ويُذهبه ويُسَكِّنه . والنُّطْفه : الماء الصافى (تاج العروس : ج 11 ص 488 «نقع» و ج 12 ص 505 «نطف») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 21 ، روضه الواعظين : ص 537 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 203 ح 4120 وفيه «تخفّفوا ؛ فإنّ الغايه أمامكم ، والساعه من ورائكم تحدوكم» ، بحار الأنوار : ج 6 ص 135 ح 36 .

باب چهارم : سخنوری

4 / 1 سخنی فراگیر در موعظه

باب چهارم : سخنوری4 / 1سخنی فراگیر در موعظهنهج البلاغه بخشی از سخنرانی امام علی علیه السلام که حاوی در پند و حکمت است : «منزلگاه آخر ، پیشِ روی شماست و مرگ ، از پشتِ سرتان بانگ رحیل می زند . سبُک بار شوید ، تا برسید ، که پیشینیان شما پسینیانتان را انتظار می بَرند» . سیّدِ رَضی گفته است: این سخن، اگر پس از سخن خدای سبحان و پیامبر خدا، با هر سخنی سنجیده شود ، بر آن ، رُجحان خواهد داشت و پیشی خواهد گرفت.و این عبارتِ آن حضرت که فرمود : «سبکْ بار شوید ، تا برسید» ، هیچ سخنی کوتاه تر و پُر بهره تر از آن نیست . شگفتا از سخنی که به این اندازه ژرف است ! و شگفتا از حکمتی که این قدر زلال و سیراب کننده است ! ما در کتاب الخصائص ، به عظمت این سخن و ارزش گوهر آن ، آگاهی داده ایم .

.

4 / 2الطَّريقُ الواضِحُالإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ لَهُ عليه السلام يَعِظُ بِسُلوكِ الطَّريقِ الواضِحِ : أيُّهَا النّاسُ ! لا تَستَوحِشوا فى طَريقِ الهُدى لِقِلَّهِ أهلِهِ ؛ فَإِنَّ النّاسَ قَدِ اجتَمَعوا عَلى مائِدَهٍ شِبَعُها قَصيرٌ ، وجوعُها طَويلٌ . أيُّهَا النّاسُ ! إنَّما يَجمَعُ النّاسَ الرِّضا وَالسُّخطُ ، وإنَّما عَقَرَ ناقَهَ ثَمودَ رَجُلٌ واحِدٌ ، فَعَمَّهُمُ اللّهُ بِالعَذابِ لَمّا عَمّوهُ بِالرِّضا ، فَقالَ سُبحانَهُ : «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُواْ نَدِمِينَ» (1) فَما كانَ إلّا أن خارَت (2) أرضُهُم بِالخَسفَهِ خُوارِ السِّكَّهِ (3) المُحماهِ فِى الأَرضِ الخَوّارَهِ (4) . أيُّهَا النّاسُ مَن سَلَكَ الطَّريقَ الواضِحَ وَرَدَ الماءَ ، ومَن خالَفَ وَقَعَ فِى التّيهِ ! (5)

4 / 3صِفاتُ المُتَّقينَنهج البلاغه :مِن خُطبَهٍ لَهُ عليه السلام يَصِفُ فيهَا المُتَّقينَ . رُوِىَ أنَّ صاحِبا لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام يُقالُ لَهُ : هَمّامٌ كانَ رَجُلاً عابِدا ، فَقالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، صِف لِىَ المُتَّقينَ حَتّى كَأَنّى أنظُرُ إلَيهِم . فَتَثاقَلَ عليه السلام عَن جَوابِهِ ثُمَّ قالَ : يا هَمّامُ ! اتَّقِ اللّهَ وأحسِن فَ «إنَّ اللّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَواْ وَّ الَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ» (6) فَلَم يَقنَع هَمّامٌ بِهذَا القَولِ حَتّى عَزَمَ عَلَيهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قالَ عليه السلام : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ وتَعالى خَلَقَ الخَلقَ حينَ خَلَقَهُم غَنِيّاً عَن طاعَتِهِم ، آمِناً مِن مَعصِيَتِهِم ؛ لِأَنَّهُ لا تَضُرُّهُ مَعصِيَهُ مَن عَصاهُ ، ولا تَنفَعُهُ طاعَهُ مَن أطاعَهُ . فَقَسَمَ بَينَهُم مَعايِشَهُم ، ووَضَعَهُم مِنَ الدُّنيا مَواضِعَهُم . فَالمُتَّقونَ فيها هُم أهلُ الفَضائِلِ ؛ مَنطِقُهُمُ الصَّوابُ ، ومَلبَسُهُمُ الِاقتِصادُ ، ومَشيُهُمُ التَّواضُعُ . غَضّوا أبصارَهُم عَمّا حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِم ، ووَقَفوا أسماعَهُم عَلَى العِلمِ النّافِعِ لَهُم . نُزِّلَت أنفُسُهُم مِنهُم فِى البَلاءِ كَالَّتى نُزِّلَت فِى الرَّخاءِ . ولَولَا الأَجَلُ الَّذى كَتَبَ اللّهُ عَلَيهِم لَم تَستَقِرَّ أرواحُهُم فى أجسادِهِم طَرفَه عَينٍ ؛ شَوقا إلَى الثَّوابِ ، وخَوفاً مِنَ العِقابِ . عَظُمَ الخالِقُ فى أنفُسِهِم ؛ فَصَغُرَ ما دونَهُ فى أعيُنِهِم ، فَهُم وَالجَنَّهُ كَمَن قَد رَآها ؛ فَهُم فيها مُنَعَّمونَ ، وهُم وَالنّارُ كَمَن قَد رَآها فَهُم فيها مُعَذَّبونَ . قُلوبُهُم مَحزونَهٌ ، وشُرورُهُم مَأمونَهٌ ، وأجسادُهُم نَحيفَهٌ ، وحاجاتُهُم خَفيفَهٌ ، وأنفُسُهُم عَفيفَهٌ . صَبَروا أيّاما قَصيرَهً ، أعقَبَتهُم راحَهً طَويلَهً . تِجارَهٌ مُربِحَهٌ يَسَّرَها لَهُم رَبُّهُم . أرادَتهُمُ الدُّنيا فَلَم يُريدوها ، وأسَرَتهُم فَفَدَوا أنفُسَهُم مِنها . أمَّا اللَّيلَ فَصافّونَ أقدامَهُم ، تالينَ لِأَجزاءِ القُرآنِ يُرَتِّلونَها تَرتيلاً . يُحَزِّنونَ بِهِ أنفُسَهُم ، ويَستَثيرونَ بِهِ دَواءَ داءِهِم ، فَإِذا مَرّوا بِآيَهٍ فيها تَشويقٌ رَكَنوا إلَيها طَمَعا ، وتَطَلَّعَت نُفوسُهُم إلَيها شَوقا ، وظَنّوا أنَّها نُصبَ أعيُنِهِم ، وإذا مَرّوا بِآيَهٍ فيها تَخويفٌ أصغَوا إلَيها مَسامِعَ قُلوبِهِم ، وظَنّوا أنَّ زَفيرَ جَهَنَّمَ وشَهيقَها فى أُصولِ آذانِهِم ؛ فَهُم حانونَ عَلى أوساطِهِم ، مُفتَرِشونَ لِجِباهِهِم

وأكُفِّهِم ورُكَبِهِم وأطرافِ أقدامِهِم ، يَطلَبونَ إلَى اللّهِ تَعالى فى فَكاكِ رِقابِهِم . وأمَّا النَّهارَ فَحُلَماءُ عُلَماءُ ، أبرارٌ أتقِياءٌ . قَد بَراهُمُ الخَوفُ بَرىَ القِداحِ (7) ، يَنظُرُ إلَيهِمُ النّاظِرُ فَيَحسَبُهُم مَرضى وما بِالقَومِ مِن مَرَضٍ ، ويَقولُ : قَد خولِطوا ! ، ولَقَد خالَطَهُم أمرٌ عَظيمٌ ! لا يَرضَونَ مِن أعمالِهِمُ القَليلَ ، ولا يَستَكثِرونَ الكَثيرَ . فَهُم لِأَنفُسِهِم مُتَّهِمونَ ، ومِن أعمالِهِم مُشفِقونَ . إذا زُكّىَ أحَدٌ مِنهُم خافَ مِمّا يُقالُ لَهُ فَيَقولُ : أنَا أعلَمُ بِنَفسى مِن غَيرى ، ورَبّى أعلَمُ بى مِن نَفسى . اللّهُمَّ لا تُؤاخِذنى بِما يَقولونَ ، وَاجعَلنى أفضَلَ مِمّا يَظُنّونَ ، وَاغفِر لى ما لا يَعلَمونَ . فَمِن عَلامَةِ أحَدِهِم أنَّکَ تَرى لَهُ قُوَّةً فى دينٍ ، وحَزما فى لينٍ ، وإيمانا فى يَقينٍ ، وحِرصا فى عِلمٍ ، وعِلما فى حِلمٍ ، وقَصدا فى غِنىً ، وخُشوعا فى عِبادَةٍ ، وتَجَمُّلاً فى فاقَةٍ ، وصَبرا فى شِدَّةٍ ، وطَلَبا فى حَلالٍ ، ونَشاطا فى هُدىً ، وتَحَرُّجا عَن طَمَعٍ . يَعمَلُ الأعمالَ الصّالِحَةَ وهُوَ عَلى وَجَلٍ . يُمسى وهَمُّهُ الشُّكرُ ، ويُصبِحُ وهَمُّهُ الذِّكرُ . يَبيتُ حَذِرا ، ويُصبِحُ فَرِحا ؛ حَذِرا لِما حُذِّرَ مِنَ الغَفلَةِ ، وفَرِحا بِما أصابَ مِنَ الفَضلِ وَالرَّحمَةِ . إنِ استَصعَبَت عَلَيهِ نَفسُهُ فيما تَكرَهُ لَم يُعطِها سُؤلَها فيما تُحِبُّ . قُرَّةُ عَينِهِ فيما لا يَزولُ ، وزَهادَتُهُ فيما لا يَبقى . يَمزُجُ الحِلمَ بِالعِلمِ ، وَالقَولَ بِالعَمَلِ . تَراهُ قَريبا أمَلُهُ، قَليلاً زَلَلُهُ، خاشِعا قَلبُهُ، قانِعَةً نَفسُهُ، مَنزورا (8) أكلُهُ ، سَهلاً أمرُهُ، حَريزا دينُهُ، مَيِّتَةٌ شَهوَتُهُ ، مَكظوما غَيظُهُ . الخَيرُ مِنهُ مَأمولٌ ، وَالشَّرُّ مِنهُ مَأمونٌ . إن كانَ فِى الغافِلينَ كُتِبَ فِى الذّاكِرينَ ، وإن كانَ فِى الذّاكِرينَ لَم يُكتَب مِنَ الغافِلينَ . يَعفو عَمَّن ظَلَمَهُ ، ويُعطى مَن حَرَمَهُ ، ويَصِلُ مَن قَطَعَهُ . بَعيدا فُحشُهُ ، لَيِّنا قَولُهُ ، غائِبا مُنكَرُهُ . حاضِرا مَعروفُهُ ، مُقبِلاً خَيرُهُ ، مُدبِرا شَرُّهُ . فِى الزَّلازِلِ وَقورٌ ، وفِى المَكارِهِ صَبورٌ ، وفِى الرَّخاءِ شَكورٌ . لا يَحيفُ عَلى مَن يُبغِضُ ، ولا يَأثَمُ فيمَن يُحِبُّ . يَعتَرِفُ بِالحَقِّ قَبلَ أن يُشهَدَ عَلَيهِ . لا يُضيعُ مَا استُحفِظَ ، ولا يَنسى ما ذُكِّرَ ، ولا يُنابِزُ بِالألقابِ ، ولا يُضارُّ بِالجارِ ، ولا يَشمَتُ بِالمَصائِبِ ، ولا يَدخُلُ فِى الباطِلِ ، ولا يَخرُجُ مِنَ الحَقِّ . إن صَمَتَ لَم يَغُمَّهُ صَمتُهُ ، وإن ضَحِکَ لَم يَعلُ صَوتُهُ ، وإن بُغِىَ عَلَيهِ صَبَرَ حَتّى يَكونَ اللّهُ هُوَ الَّذى يَنتَقِمُ لَهُ . نَفسُهُ مِنهُ فى عَناءٍ ، وَالنّاسُ مِنهُ فى راحَةٍ . أتعَبَ نَفسَهُ لِاخِرَتِهِ ، وأراحَ النّاسَ مِن نَفسِهِ . بُعدُهُ عَمَّن تباعَدَ عَنهُ زُهدٌ ونَزاهَةٌ ، ودُنُوُّهُ مِمَّن دَنا مِنهُ لَينٌ ورَحمَةٌ . لَيسَ تَباعُدُهُ بِكِبرٍ وعَظَمَةٍ ، ولا دُنُوُّهُ بِمَكرٍ وخَديعَةٍ . قالَ : فَصَعِقَ هَمّامٌ صَعقَةً كانَت نَفسُهُ فيها . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أما وَاللّهِ لَقَد كُنتُ أخافُها عَلَيهِ . ثُمَّ قالَ : أ هكَذا تَصنَعُ المَواعِظُ البالِغَةُ بِأهلِها ؟ فَقالَ لَهُ قائِلٌ : فَما بالُکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَقالَ عليه السلام :وَيحَکَ !إنَّ لِكُلِ أجَلٍ وَقتا لا يَعدوهُ،وسَبَبا لا يَتَجاوَزُهُ.فَمَهلاً لا تَعُد لِمِثلِها (9) ؛ فَإِنَّما نَفَثَ (10) الشَّيطانُ عَلى لِسانِکَ !. (11)

.

1- .الشعراء : 157 .
2- .خارَ : صاح ، والخُوار : ما اشتدّ من الصوت (لسان العرب : ج 4 ص 261 «خور») .
3- .السِّكّه : هى التى تُحرث بها الأرض (النهايه : ج 2 ص 384 «سكک») .
4- .أرضٌ خوّارهٌ : لينه سهله (لسان العرب : ج 4 ص 262 «خور») .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 201 ، الغارات : ج 2 ص 584 عن فرات بن أحنف وليس فيه من «فقال سبحانه» إلى «الخوّاره» ، المسترشد : ص 407 ح 138 وليس فيه من «فقال سبحانه ...» وكلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 70 ص 107 ح 5 .
6- .النحل : 128 .
7- .القِداح : جمع قِدْح ؛ السهم قبل أن ينَصَّل ويُراشَ (لسان العرب : ج 2 ص 556 «قدح») .
8- .أى قليلاً (النهايه : ج 5 ص 40 «نزر») .
9- .قال ابن أبى الحديد : إنّما نهى أمير المؤمنين عليه السلام القائل : «فهلّا أنت يا أمير المؤمنين !» لأ نّه اعترض فى غير موضع الاعتراض ، وذلک أ نّه لايلزم من موت العامّى عند وعظ العارف أن يموت العارف عن وعظ نفسه ؛ لأنّ انفعال العامّى ذى الاستعداد التامّ للموت عند سماع المواعظ البالغه أتمّ من استعداد العارف عند سماع نفسه أو الفكر فى كلام نفسه ؛ لأنَّ نفس العارف قويّه جدّاً ، والآله التى يُحفر بها الطين قد لا يُحفر بها الحجر (شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 161) .
10- .نَفَثَ الشيطان على لسانه : أى ألقى فتكلّم (مجمع البحرين : ج 3 ص 1808 «نفث») .
11- .نهج البلاغه : الخطبه 193 ، صفات الشيعه : ص 96 ح 35 ، الأمالى للصدوق : ص 666 ح 897 كلاهما عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمى عن الإمام الصادق عن أبيه عنه عليهم السلام ، تحف العقول : ص 159 ، التمحيص : ص 70 ح 170 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 849 ح 43 كلّها نحوه وراجع الخطبه 87 و 157 و161 و178 و188 و190 و191 والكافى : ج 2 ص 226 ح 1 وبحار الأنوار : ج 77 ص 367 442 وتذكره الخواصّ : ص 138 .

4 / 2 راه روشن

4 / 3 ویژگی های پرهیزگاران

4 / 2راه روشنامام علی علیه السلام در سخنی که به ره سپردن در راه روشن ، پند می دهد : ای مردم! در راه هدایت ، از کم بودنِ رهپویان ، احساس تنهایی مکنید ؛ چون [غالب] مردم ، بر سفره ای که سیریِ آن کوتاه مدّت ، و گرسنگیِ آن بلند مدّت است ، گِرد آمده اند . ای مردم! خشنودی و ناخشنودی ، همه مردمان را فرا می گیرد . آن که شتر ثَمود را پِی کرد ، یک نفر بود ؛ ولی خداوند ، عذاب را شامل همه گردانْد ؛ چون همه بِدان کار ، رضایت دادند ، و فرمود : «پس آن را پِی کردند و پشیمان گشتند» . چیزی نگذشت که سرزمینشان چون گاوْآهنِ آبداده ای که در زمین سست فرو رود ، فریادی برآورد و فرو رفت . ای مردم! هر کس راه روشن را بپیماید ، به آب می رسد ، و هر کس بر خلاف آن ره سپارَد ، در بیابان [گم راهی] می افتد .

4 / 3ویژگی های پرهیزگارانهج البلاغه :یکی از یاران امیر مؤمنان به نام هَمّام که مردی عابد بود به ایشان گفت : ای امیر مؤمنان! پرهیزگاران را چنان برای من توصیف کن که گویی به آنان می نگرم . امیر مؤمنان ، در پاسخ وی درنگی کرد و آن گاه فرمود : «ای هَمّام! از خدا بترس و نیکوکار باش ؛ چرا که «در حقیقت ، خدا با کسانی است که پرهیزگار باشند و [با] کسانی [است]که به حقیقت ، آنها نیکوکارند» » . هَمّام به این پاسخ ، قانع نشد ، اصرار کرد و امام علیه السلام را قسم داد . آن گاه ، علی علیه السلام خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد . سپس فرمود : «امّا بعد ؛ خدای پاک و والا ، در حالی آفریده ها را آفرید که از اطاعت آنان ، بی نیاز و از نافرمانی شان در امان بود ؛ زیرا نافرمانیِ آن که او را نافرمانی می کند ، به او زیانی نمی رسانَد ، و پیرویِ آن که او را اطاعت می کند ، سودی برای او ندارد . روزیِ آفریدگان را بین آنان تقسیم کرد ، و در دنیا هر کدام را در جایگاه خود قرار داد . پرهیزگاران در دنیا ، صاحبان فضایل اند . سخنشان درست ، پوششان میانه روی ، و راه رفتنشان فروتنانه است . دیده خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده ، می پوشانند ، و گوش هایشان را بر دانشی که

سودشان می رساند ، وقف می کنند . در بلایا ، چنان وارد می شوند که گویی در آسایشْ گام می نهند ، و اگر نبود اجلی که خداوند بر آنان معیّن کرده ، به شوق ثواب و بیم از کیفر ، به اندازه چشم بر هم زدنی روحشان در جسمشان آرام نمی گرفت . آفریننده ، در پیش آنان بزرگ است و از این رو ، جز او در نظرشان کوچک گشته است . آنان نسبت به بهشت ، چون کسانی اند که آن را دیده اند و در آن جا نعمت داده شده اند ، و نسبت به دوزخ ، چون کسانی اند که آن را دیده اند و در حال عذاب در آن اند . دل هایشان غمگین ، شرّشان دور [از مردم] ، بدن هایشان نزار ، نیازهایشان سبُک ، و جانشان پاک است . روزهایی اندک صبر می کنند و آسایش طولانی را در پیِ آن می یابند ؛ تجارتی سودآور که پروردگارشان برایشان فراهم کرده است . دنیا ، آنان را خواست و آنان ، دنیا را نخواستند ، و آنان را به بند کشید و آنان ، به قیمت فدیه دادن جان خود ، از آن رَستند . شبانگاهان ، بر پای اند و قرآن را جزء به جزء ، شمرده شمرده می خوانند . به خواندن آن ، خویش را غمگین می سازند ، و داروِیِ دردشان را از آن می گیرند . هر گاه آیه ای را بخوانند که در آن تشویق است ، حریصانه به آن دل می بندند و مشتاقانه ، جان هایشان بِدان بر می افروزد و می پندارند که آن [پاداش] ، فرا رویشان است ، و هر گاه آیه ای را بخوانند که در آن بیم دهی باشد ، گوش دلشان را به آن می سپارند و می پندارند که شیون و فریاد جهنّم در گوششان است . به رکوع ، پشت خود را خمیده اند و پیشانی و دست و زانو و کناره های پای خود را بر زمین گسترانیده اند و از خداوند ، آزادی خود [از آتش دوزخ] را می خواهند . در روز، دانشورانِ بردبار [و] نیکوکاران پرهیزگارند. ترس ، آنان را چون تیرِ تراش خورده ، تراشیده است . هر گاه کسی به آنان بنگرد ، می پندارد که بیمارند ، در حالی که بیمار نیستند ؛ امّا [هر که ببیندشان ،]می گوید : خِردشان پریشان شده است ! . [آری ،] کاری بزرگ ، آنان را پریشانْ حال ساخته است . آنان به اعمال اندکشان خشنود نمی شوند و اعمال بسیار را بسیار نمی شمارند . آنان همیشه نفس خود را متّهم می کنند و از کرده های خویش ، بیمناک اند . هر گاه یکی از آنان ستایش شود ، از آنچه به وی گفته شده ، در بیم است و می گوید : من از دیگری بر حال خویش داناترم و پروردگارم به من از خودم داناتر است . بار خدایا ! مرا بر پایه آنچه می گویند ، بازخواست مکن و مرا برتر از آنچه می پندارند ، قرار ده و آنچه را که نمی دانند ، بر من ببخش ! . از نشانه های هر یک از آنان ، این است که در او توانمندی در دین ، دوراندیشی در نرم خویی ، ایمان در یقین ، حرص در دانش ، دانش در بردباری ، میانه روی در بی نیازی ، فروتنی در پرستش ، آراستگی در نیازمندی ، صبوری در سختی ، روزی خواهیِ حلال ، نشاط در هدایت ، و دوری از طمع را می بینی . کارهای نیک انجام می دهد

و با این حال ، در بیم است ، روز را شب می کند و قصد و تلاشش شکرگزاری است ، و شب را روز می کند و دغدغه اش یاد خداست . با ترس ، شب را به پایان می آورد و به شادی ، روز را می آغازَد ؛ ترسان از غفلتی که به او بیم داده شده ، و شادمان از احسان و رحمتی که به او رسیده است . اگر در آنچه ناخوشایند می داند ، هوای نفسش بر وی سخت گیرد ، به درخواست نفس در چیزهایی که دوست دارد ، پاسخ نمی دهد . روشنایی چشمش به چیزهایی است که بی زوال اند ، و دلْ زدگی اش در چیزهایی است که زودگذرند . بردباری را با دانش ، و سخن را با کردار در هم می آمیزد . او را می بینی که آرزوهایش کوتاه ، لغزشش کم ، دلش خاشع ، نفْسش قانع ، خوراکش کم ، کارش آسان ، دینش استوار ، شهوتش مُرده ، خشمش فروخورده ، خیرش مورد انتظار، و شرّش بر کنار است ؛ هر گاه در بین غافلان باشد ، از ذاکران به شمار می آید و اگر در بین ذاکران باشد ، از غافلان به حسابش نمی آورند ؛ از کسی که به وی ستم کرده ، می گذرد و به آن که محرومش ساخته ، می بخشد و با آن که از وی بریده ، پیوند برقرار می کند ؛ ناسزاگویی ، از او دور است و سخنش نرم ؛ بدیِ او برکنار و خوبیِ او حاضر است ؛ خیر او روی آور و شرّ او روی گردان است . در سختی ها ، با وقار و در ناخوشایندها شکیبا و در آسایش ، شکرگزار است . هر گاه بر کسی خشم بگیرد ، ستم نمی کند و درباره کسی که دوستش دارد ، مرتکب گناه نمی شود . پیش از آن که علیه او گواهی داده شود ، به حق ، اعتراف می کند . آنچه را که نگهداری اش از او خواسته شده ، ضایع نمی کند و آنچه را که به وی یادآوری شده ، فراموش نمی کند . مردم را با القاب زشت ، یاد نمی کند و به همسایه زیان نمی رساند و در مصیبت ها[ی مردمْ]شادی نمی کند . در کار باطل ، وارد نمی شود و از کار حق ، قدم بیرون نمی نهد . اگر خاموش باشد ، خاموشی ، غمگینش نمی کند و اگر بخندد ، صدای خنده اش بلند نیست . اگر بر وی ستم رود ، شکیبایی می ورزد تا خدا انتقام گیرنده او باشد . جانش از او در رنج است و دیگران از او در آسایش اند . جان خویش را برای آخرتش به رنج انداخته است و مردم را از سوی خود ، آسوده ساخته است . دوری گزیدنِ او از کسی که از او دوری گزیده ، از سر زهد و پاکی است و نزدیک شدنش به آن که به او نزدیک شده ، نرم خویی و مهربانی است . دوری گزینی اش ، کبر و خودبزرگ بینی نیست و نزدیک شدنش ، نیرنگ و فریب نیست» . [راوی می گوید : سخن امام علیه السلام که به این جا رسید ،]همّام ، بی هوش شد و در بی هوشی جان داد . امیر مؤمنان فرمود : «سوگند به خدا ، از همین بر او می ترسیدم» و سپس افزود : «پندهای رسا ، با آنان که اهل پندگیری اند ، چنین می کند» . کسی به وی گفت : ای امیر مؤمنان! چرا با تو چنین نمی کند؟ علی علیه السلام

فرمود : «وای بر تو! هر اجلی را زمانی است که از آن ، در نمی گذرَد و سببی است که از آن ، تجاوز نمی کند . آرام باش ! دیگر مثل این گفته را تکرار نکن ؛ (1) چرا که آن را شیطان بر زبانت دمیده است» .

.

1- .ابن ابی الحدید گفته است : امیرمؤمنان ، از آن رو گوینده آن سخن را نهی کرد که در جای نامناسب اعتراض کرد ؛ چون لازمه مرگ فرد عادی به هنگام پنددهی عارف ، آن نیست که خود عارف هم از پنددهی بمیرد ؛ زیرا تأثیرپذیری شخص عادیِ دارای استعداد و آمادگی برای مرگ ، به هنگام شنیدن پندِ رسا ، بیشتر از تأثیرپذیری عارف از شنیدن پند خویش و یا اندیشیدن در کلام خود است ؛ چون جان عارف، قوی تر است . با کلنگی که خاک را بِدان شُخم می زنند ، نمی توان سنگ را شکافت (شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 161) .

ص: 312

. .

ص: 313

. .

ص: 314

. .

ص: 315

. .

ص: 316

. .

ص: 317

. .

4 / 4الخُطبَةُ الغَرّاءُالإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَةٍ لَهُ ، وهِىَ مِنَ الخُطَبِ العَجيبَةِ ، وتُسمَّى الغَرّاءَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى عَلا بِحَولِهِ ، ودَنا بِطَولِهِ (1) . مانِحِ كُلِّ غَنيمَةٍ وفَضلٍ ، . وكاشِفِ كُلِّ عَظيمَةٍ وأزلٍ . أحمَدُهُ عَلى عَواطِفِ كَرَمِهِ ، وسَوابِغِ نِعَمِهِ . وأُؤمِنَ بِهِ أوَّلاً بادِيا ، وأستَهديهِ قَريبا هادِيا ، وأستَعينُهُ قاهِرا قادِرا ، وأتَوَكَّلُ عَلَيهِ كافِيا ناصِرا . وأشهَدُ أنَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله عَبدُهُ ورَسولُهُ ؛ أرسَلَهُ لِإِنفاذِ أمرِهِ ، وإنهاءِ عُذرِهِ ، وتَقديمِ نُذُرِهِ . أُوصيكُم عِبادَ اللّهِ بِتَقوَى اللّهِ الَّذى ضَرَبَ الأَمثالَ ، ووَقَّتَ لَكُمُ الآجالَ . وألبَسَكُمُ الرِّياشَ وأرفَغَ لَكُمُ المَعاشَ (2) . وأحاطَ بِكُمُ الإِحصاءَ (3) ، وأرصَدَ (4) لَكُمُ الجَزاءَ ، وآثَرَكُم بِالنِّعَمِ السَّوابِغِ ، وَالرِّفَدِ الرَّوافِغِ ، وأنذَرَكُم بِالحُجَجِ البَوالِغِ . فَأَحصاكُم عَدَدا ، ووَظَّفَ لَكُم مُدَدا ، فى قَرارِ خِبرَةٍ ، ودارِ عِبرَةٍ ، أَنتُم مُختَبَرونَ فيها ، ومُحاسَبون عَلَيها . فَإِنَّ الدُّنيا رَنِقٌ (5) مَشرَبُها ، رَدِغٌ (6) مَشرَعُها ، يونِقُ مَنظَرُها ، ويوبِقُ مَخبَرُها . غُرورٌ حائِلٌ ، وضَوءٌ آفِلٌ ، وظِلٌ زائِلٌ ، وسِنادٌ مائِلٌ . حَتّى إذا أَنِسَ نافِرُها ، وَاطمَأَنَّ ناكِرُها ؛ قَمَصَت (7) بِأَرجُلِها ، وقَنَصَت بِأَحبُلِها ، وأقصَدَت بِأَسهُمِها ، وأعلَقَتِ المَرءَ أوهاقَ (8) المَنِيَّةِ قائِدَةً لَهُ إِلى ضَنكِ المَضجَعِ ، ووَحشَةِ المَرجِعِ ، ومُعايَنَةِ المَحَلِّ ، وثَوابِ العَمَلِ . وكَذلِكَ الخَلَفُ بِعَقبِ السَّلَفِ . لا تُقلِعُ المَنِيَّةُ اختِراما (9) ولا يَرعَوِى الباقونَ اجتِراما . يَحتَذونَ مِثالاً ويَمضونَ أرسالاً (10) ، إلى غايَةِ الاِنتِهاءِ ، وصَيّورِ الفَناءِ . حَتّى إذا تَصَرَّمَتِ الأُمورُ ، وتَقَضَّتِ الدُّهورُ ، وأزِفَ (11) النُّشورُ ؛ أخرَجَهُم مِن ضَرائِحِ القُبورِ ، وأوكارِ الطُّيورِ ، وأوجِرَةِ (12) السِّباعِ ، ومَطارِحِ المَهالِكِ ، سِراعا إلى أمرِهِ ، مُهطِعينَ (13) إلى مَعادِهِ . رَعيلاً صُموتا ، قِياما صُفوفا . يَنفُذُهُمُ البَصَرُ ، ويُسمِعُهُمُ الدّاعى . عَلَيهِم لَبوسُ الاِستِكانَةِ ، وضَرَعُ الاِستِسلامِ وَالذِّلَّةِ . قَد ضَلَّتِ الحِيَلُ ، وَانقَطَعَ الأَمَلُ . وهَوَتِ الأَفئِدَةُ كاظِمَةً ، وخَشَعَتِ الأَصواتُ مُهَينِمَةً (14) . وألجَمَ (15) العَرَقُ ، وعَظُمَ الشَّفَقُ ، وأُرعِدَتِ الأَسماعُ لِزَبرَةِ الدّاعى إلى فَصلِ الخِطابِ ، ومُقايَضَةِ الجَزاءِ ، ونَكالِ العِقابِ ، ونَوالِ الثَّوابِ . عِبادٌ مَخلوقونَ اقتِدارا ، ومَربوبونَ اقتِسارا ، ومَقبوضونَ احتِضارا ، ومُضَمَّنونَ أجداثا ، وكائِنونَ رُفاتا (16) . ومَبعوثونَ أفرادا ، ومَدينونَ جَزاءً ، ومُمَيَّزونَ حِسابا . قَد أُمهِلوا فى طَلَبِ المَخرَجِ ، وهُدوا سَبيلَ المَنهَجِ ، وعُمِّروا مَهَلَ المُستَعتِبِ ، وكُشِفَت عَنهُم سُدَفُ (17) الرِّيَبِ ، وخُلّوا لِمِضمارِ الجِيادِ ، ورَوِيَّةِ الاِرتِيادِ ، وأناهِ المُقتَبِسِ المُرتادِ ، فى مَدَّةِ الأَجَلِ ، ومُضطَرَبِ المَهَلِ . فَيالَها أمثالاً صائِبَةً ، ومواعِظَ شافِيَةً ، لَو صادَفَت قُلوبا زاكِيَةً ، وأسماعا واعِيَةً ، وآراءً عازِمَةً ، وألباباً حازِمَةً ! فَاتَّقُوا اللّهَ تَقِيَّةَ مَن سَمِعَ فَخَشَعَ ، وَاقتَرَفَ فَاعتَرَفَ ، ووَجِلَ فَعَمِلَ ، وحاذَرَ فَبادَرَ ، وأيقَنَ فَأَحسَنَ ، وعُبِّرَ فَاعتَبَرَ ، وحُذِّرَ فَحَذِرَ ، ورُجِرَ

فَازدَجَرَ ، وأجابَ فَأنابَ ، وراجَعَ فَتابَ ، وَاقتَدى فَاحتَذى ، وأَرِىَ فَرَأى ، فَأسرَعَ طالِبا ، ونَجا هارِبا ، فَأفادَ ذَخيرَةً ، وأطابَ سَريرَةً . وعَمَّرَ مَعادا ، وَاستَظهَرَ زادا لِيَومِ رَحيلِهِ ، ووَجهِ سَبيلِهِ ، وحالِ حاجَتِهِ ، ومَوطِنِ فاقَتِهِ ، وقَدَّمَ أمامَهُ ، لِدارِ مُقامِهِ . فَاتَّقُوا اللّهَ عِبادَ اللّهِ جِهَةَ ما خَلَقَكُم لَهُ ، وَاحذَروا مِنهُ كُنهَ ما حَذَّرَكُم مِن نَفسِهِ ، وَاستَحِقّوا مِنهُ ما أعَدَّ لَكُم بِالتَّنَجُّزِ (18) لِصِدقِ ميعادِهِ ، وَالحَذَرِ مِن هَولِ مَعادِهِ ... . جَعَلَ لَكُم أسماعا لِتَعِىَ ما عَناها ، وأبصارا لِتَجلُوَ عَن عَشاها ، وأشلاءً (19) جامِعَةً لِأعضائِها ، مُلائِمَةً لِأحنائِها (20) ، فى تَركيبِ صُوَرِها ومُدَدِ عُمُرِها ، بِأبدانٍ قائِمَةٍ بِأرفاقِها (21) ، وقُلوبٍ رائِدَةٍ لِأرزاقِها ، فى مُجَلَّلاتِ (22) نِعَمِهِ ، وموجِباتِ مِنَنِهِ ، وحَواجِزِ عافِيَتِهِ . وقَدَّرَ لَكُم أعمارا سَتَرَها عَنكُم ، وخَلَّفَ لَكُم عِبَرا مِن آثارِ الماضينَ قَبلَكُم ؛ مِن مُستَمتَعِ خَلاقِهِم (23) ، ومُستَفسَحِ خَناقِهِم (24) . أرهَقَتهُمُ (25) المَنايا دونَ الآمالِ ، وشَذَّبَهُم عَنها (26) تَخَرُّمُ الآجالِ . لَم يَمهَدوا فى سَلامَه الأبدانِ ، ولَم يَعتَبِروا فى أُنُفِ (27) الأوانِ . فَهَل يَنتَظِرُ أهلُ بَضاضَةِ (28) الشَّبابِ إلّا حَوانِىَ الهَرَمِ ؟ وأهلُ غَضارَةِ (29) الصِّحَّةِ إلّا نَوازِلَ السَّقَمِ ؟ وأهلُ مُدَّةِ البَقاءِ إلّا آوِنَةَ الفَناءِ ؟ مَعَ قُربِ الزِّيالِ ، وأزوفِ الاِنتِقالِ ، وعَلَزِ (30) القَلَقِ ، وأَلَمِ المَضَضِ وغُصَصِ الجَرَضِ (31) ، وتَلَفُّتِ الاِستِغاثَةِ بِنُصرَةِ الحَفَدَةِ وَالأقرِباءِ وَالأعِزَّةِ وَالقُرَناءِ ! فَهَل دَفَعَتِ الأقارِبُ أو نَفَعَتِ النَّواحِبُ ، وقَد غودِرَ فى مَحَلَّةِ الأمواتِ رَهينا ، وفى ضيقِ المَضجَعِ وَحيدا ، قَد هَتَكَتِ الهَوامُّ جِلدَتَهُ ، وأبلَتِ النَّواهِكُ جِدَّتَهُ ، وعَفَتِ (32) العَواصِفُ آثارَهُ ، ومَحَا الحَدَثانِ (33) مَعالِمَهُ ، وصارَتِ الأجسادُ شَحِبَةً بَعدَ بَضَّتِها ، وَالعِظامُ نَخِرَةً بَعدَ قُوَّتِها ، وَالأرواحُ مُرتَهَنَةً بِثِقَلِ أعبائِها ، موقِنَةً بِغَيبِ أنبائِها ، لا تُستَزادُ مِن صالِحِ عَمَلِها ، ولا تُستَعتَبُ مِن سَيِّئِ زَلَلِها ! أ وَلَستُم أبناءَ القَومِ وَالآباءَ ، وإخوانَهُم وَالأقرِباءَ ، تَحتَذونَ أمثِلَتَهُم ، وتَركَبونَ قِدَّتَهُم (34) وتَطَؤونَ جادَّتَهُم ؟ ! . فَالقُلوبُ قاسِيَةٌ عَن حَظِّها ، لاهِيَةٌ عَن رُشدِها ، سالِكَةٌ فى غَيرِ مِضمارِها ، كَأنَّ المَعنِىَّ سِواها ، وكَأنَّ الرُّشدَ فى إحرازِ دُنياها ! وَاعلَموا أنَّ مَجازَكُم عَلَى الصِّراطِ ومَزالِقِ دَحضِهِ (35) وأهاويلِ زَلَلِهِ ، وتاراتِ أهوالِهِ . فَاتَّقُوا اللّهَ عِبادَ اللّهِ تَقِيَّةَ ذى لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلبَه ، وأنصَبَ الخَوفُ بَدَنَهُ ، وأسهَرَ التَّهَجُّدُ غِرارَ (36) نَومِهِ ، وأظمَأَ الرَّجاءُ هَواجِرَ (37) يَومِهِ ، وظَلَفَ الزُّهدُ شَهَواتِهِ (38) ، وأوجَفَ الذِّكرُ بِلِسانِهِ (39) ، وقَدَّمَ الخَوفَ لِأمانِهِ ، وتَنَكَّبَ المَخالِجَ (40) عَن وَضَحِ السَّبيلِ ، وسَلَكَ أقصَدَ المَسالِكِ إلَى النَّهجِ المَطلوبِ ، ولَم تَفتِلهُ فاتِلاتُ الغُرورِ ، ولَم تَعمَ عَلَيهِ مُشتَبِهاتُ الاُمورِ . ظافِرا بِفَرَحِهِ البُشرى ، وراحَةِ النُّعمى فى أنعَمِ نَومِهِ وآمَنِ يَومِهِ . قَد عَبَرَ مَعبَرَ العاجِلَةِ حَميدا ، وقَدَّمَ زادَ الآجِلَةِ سَعيدا . وبادَرَ مِن وَجَلٍ ، وأكمَشَ (41) فى مَهَلٍ . ورَغِبَ فى طَلَبٍ ، وذَهَبَ عَن هَرَبٍ ، وراقَبَ فى يَومِهِ غَدَهُ ، ونَظَرَ قُدُما أمامَهُ . فَكَفى بِالجَنَّةِ ثَوابا ونَوالاً ، وكَفى بِالنّارِ عِقابا ووَبالاً ! وكَفى بِاللّهِ مُنتَقِما ونَصيرا ! وكَفى بِالكِتابِ حَجيجا وخَصيما ! أوصيكُم بِتَقوَى

اللّهِ الّذى أعذَرَ بِما أنذَرَ ، واحتَجَّ بِمَا نَهَجَ ، وحَذَّرَكُم عَدُوّا نَفَذَ فِى الصُّدورِ خَفِيّا ، ونَفَثَ فِى الآذانِ نَجِيّا (42) ؛ فَأَضَلَّ وأردى ، ووَعَدَ فَمَنّى ، وزَيَّنَ سَيِّئاتِ الجَرائِمِ ، وهَوَّنَ موبِقاتِ العَظائِمِ . حَتّى إذَا استَدرَجَ قَرينَتَهُ (43) ، وَاستَغلَقَ رَهينَتَهُ ، أنكَرَ ما زَيَّنَ ، وَاستَعظَمَ ما هَوَّنَ ، وحَذَّرَ ما أَمَّنَ . أم هذَا الَّذى أنشَأَهُ فى ظُلُماتِ الأَرحامِ ، وشُغُفِ (44) الأَستارِ ، نُطفَةً دِهاقا (45) ، وعَلَقَةً مِحاقا ، وجَنينا وراضِعا ، ووَليدا ويافِعا . ثُمَّ مَنَحَهُ قَلبا حافِظا ، ولِسانا لافِظا ، وبَصَرا لاحِظا ؛ لِيَفهَمَ مُعتَبِرا ، ويُقَصِّرُ مُزدَجِرا . حَتّى إذا قامَ اعتِدالُهُ ، وَاستَوى مِثالُهُ ؛ نَفَرَ مُستَكبِرا ، وخَبَطَ سادِرا (46) ، ماتِحا فى غَربِ (47) هَواهُ ، كادِحا سَعيا لِدُنياهُ ، فى لَذّاتِ طَرَبِهِ ، وبَدَواتِ (48) أَرَبِهِ ، ثُمَّ لا يَحتَسِبُ رَزِيَّةً ، ولا يَخشَعُ تَقِيَّةً . فَماتَ فى فِتنَتِهِ غَريرا (49) ، وعاشَ فى هَفوَتِهِ يَسيرا . لَم يُفِد عِوَضا ، ولَم يَقضِ مُفتَرَضا . دَهِمَتهُ فَجَعاتُ المَنِيَّةِ فى غُبَّرِ (50) جِماحِهِ ، وسَنَنِ مِراحِهِ ، فَظَلَّ سادِرا ، وباتَ ساهِرا ، فى غَمَراتِ الآلامِ ، وطَوارِقِ الأَوجاعِ وَالأَسقامِ ، بَينَ أَخٍ شَقيقٍ ، ووالِدٍ شَفيقٍ ، وداعِيَةٍ بِالوَيلِ جَزَعا ، ولادِمَةٍ (51) لِلصَّدرِ قَلَقا . وَالمَرءُ فى سَكرَةٍ مُلهِثَةٍ ، وغَمرَةٍ (52) كارِثَةٍ ، وأَنَّةٍ موجِعَةٍ ، وجَذبَةٍ مُكرِبَةٍ ، وسَوقَةٍ مُتعِبَةٍ . ثُمَّ أُدرِجَ فى أكفانِهِ مُبلِسا (53) ، وجُذِبَ مُنقادا سَلِسا . ثُمَّ أُلقِىَ عَلَى الأَعوادِ رَجيعَ وَصَبٍ (54) ، ونِضوَ (55) سَقَمٍ،تَحمِلُهُ حَفَدَةُ الوِلدانِ ، وحَشَدَةُ الإِخوانِ، إلى دارِ غُربَتِهِ ، ومُنقَطَعِ زَورَتِهِ ، ومُفرَدِ وَحشَتِهِ . حَتّى إذَا انصَرَفَ المُشَيِّعُ ، ورَجَعَ المُتَفَجِّعُ ؛ أُقعِدَ فى حُفرَتِهِ ، نَجِيّا لِبَهتَةِ السُّؤالِ ، وعَثرَةِ الِامتِحانِ . وأعظَمُ ما هُنالِكَ بَلِيَّةُ نُزولُ الحَميمِ ، وتَصلِيَةُ الجَحيمِ ، وفَوراتُ السَّعيرِ ، وسَوراتُ (56) الزَّفيرِ . لا فَترَةٌ مُريحَةٌ ، ولا دَعَةٌ مُزيحَةٌ ، ولا قُوَّةٌ حاجِزَةٌ ، ولا مَوتَةٌ ناجِزَةٌ ، ولا سِنَةٌ مُسَلِّيَةٌ بَينَ أطوارِ المَوتاتِ وعَذابِ السّاعاتِ ، إنّا بِاللّهِ عائِذونَ ! عِبادَ اللّهِ ! أينَ الَّذينَ عُمِّروا فَنَعِموا ، وعُلِّموا فَفَهِموا ، وأُنظِروا فَلَهَوا وسُلِّموا فَنَسوا ! . أُمهِلوا طَويلاً ، ومُنِحوا جَميلاً ، وحُذِّروا أَليما ، ووُعِدوا جَسيما . اِحذَرُوا الذُّنوبَ المُوَرِّطَةَ ، وَالعُيوبَ المُسخِطَةَ . أُولِى الأَبصارِ وَالأَسماعِ ، وَالعافِيَةِ وَالمَتاعِ ! هَل مِن مَناصٍ أو خَلاصٍ، أو مَعاذٍ أو مَلاذٍ ، أو فِرارٍ أو مَحارٍ (57) أم لا ؟ «فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ» (58) ! أم أينَ تُصرَفونَ ! أم بِماذا تَغتَرّونَ ! وإنّما حَظُّ أحَدِكُم مِنَ الأَرضِ ذاتِ الطّولِ وَالعَرضِ قيدُ (59) قَدِّهِ ، مُتَعَفِّرا عَلى خَدِّهِ ! الآنَ عِبادَ اللّهِ وَالخِناقُ مُهمَلٌ ، وَالرّوحُ مُرسَلٌ ، فى فَينَهِ (60) الإِرشادِ ، وراحَةِ الأَجسادِ ، وباحَةِ الِاحتِشادِ ، ومَهَلِ البَقِيَّةِ ، وأُنُفِ المَشِيَّةِ ، وإنظارِ التَّوبَةِ ، وَانفِساحِ الحَوبَةِ (61) قَبلَ الضَّنكِ وَالمَضيقِ ، وَالرَّوعِ وَالزُّهوقِ ، وقَبلَ قُدومِ الغائِبِ المُنتَظَرِ ، وإخذَةِ العَزيزِ المُقتَدِرِ . (62)

.

1- .الطّوْل : الفَضل (النهايه : ج 3 ص 145 «طول») .
2- .أى أوسَع عليكم . وعَيشٌ رافغٌ : أى واسع (النهايه : ج 2 ص 244 «رفغ») .
3- .قال ابن أبى الحديد : تقول : حاط فلان كرْمَه : أى جعل عليه حائطاً ، فكأ نّه جعل الإحصاء والعدّ كالحائط المدار عليهم ؛ لأنّهم لا يبعدون منه ولا يخرجون عنه (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 245) .
4- .أرصد : أعدّ (النهايه : ج 2 ص 226 «رصد») .
5- .رَنِق : كَدِر (تاج العروس : ج 13 ص 177 «رنق») .
6- .مكانٌ رَدِغٌ : أى وَحِلٌ . والردَغَه : السماء والطين والوَحَل الكَثِير الشديد (تاج العروس : ج 12 ص 20 «ردغ») .
7- .قَمَص : أى نَفَرٍ وأعرَض . يقال : قَمص الفَرس ؛ وهو أن يَنفر ويَرفع يديه ويَطرحهما معاً (النهايه : ج 4 ص 108 «قمص») .
8- .الأوهاق : جمع وَهَق ؛ وهو حَبل كالطِّوَل تُشدّ به الإبل والخَيل ، لئلّا تَندَّ (النهايه : ج 5 ص 233 «وهق») .
9- .يقال : اخترمهم وتَخرَّمَهم : أى اقتَطعهم واستأصلهم (النهايه : ج 2 ص 27 «خرم») .
10- .أرسالاً : أى أفواجاً وفِرَقاً متقطّعه ، يتبع بعضهم بعضاً (النهايه : ج 2 ص 222 «رسل») .
11- .أزِفَ : أى دنا وقَرُبَ (النهايه : ج 1 ص 45 «أزف») .
12- .أوجره السباع : جمع وِجار ؛ وهو جُحْرها الذى تأوى إليه (النهايه : ج 5 ص 156 «وجر») .
13- .الإهطاع : الإسراع فى العَدْو . وأهطَع : إذا مَدّ عنقَه ، وصَوّبَ رأسَه (النهايه : ج 5 ص 266 «هطل») .
14- .الهَيْنَمه : الكلام الخَفىّ لا يُفهَم (النهايه : ج 5 ص 290 «هينم») .
15- .ألجَمَ العَرَقُ: أى وصل إلى أفواههم، فيصير لهم بمنزله اللِّجام يَمنَعهم عن الكلام (النهايه : ج 4 ص 234 «لجم»).
16- .الرُّفات : الحُطام من كلّ شىء تكسّر (لسان العرب : ج 2 ص 34 «رفت») .
17- .سُدَفُ الرِّيَب : ظُلَمها (النهايه : ج 2 ص 355 «سدف») .
18- .التنجّز : طلب شىء قد وُعِدتَه (لسان العرب : ج 5 ص 414 «نجز») .
19- .الأشلاء : جمع شلو ؛ وهو العضو ، وأراد عليه السلام بالأشلاء هاهنا الأعضاء الظاهره ، و بالأعضاء : الجوارح الباطنه (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 258) .
20- .أحناؤها : أى معاطفها (النهايه : ج 1 ص 455 «حنا») .
21- .أرفاقها : منافعها ، يقال : هذا الأمر رَفيق بک أى نافِع (تاج العروس : ج 13 ص 169 «رفق») .

22- .جلّل الشىء : عَمَّ (تاج العروس : ج 14 ص 118 «جلل») .
23- .الخَلاق : الحظّ والنصِيب (النهايه : ج 2 ص 70 «خلق») .
24- .الخِناق : الحَبل الذى يُخنَق به (لسان العرب : ج 10 ص 93 «خنق») .
25- .أرهقه : أغشاه و أعجله (النهايه : ج 2 ص 283 «رهق») .
26- .شذّبهم عنها : قطعهم وفرّقهم ، من تشذيب الشجره ؛ وهو تقشيرها . وتخرّمت زيداً المنيّه استأصلته واقتطعته (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 260) .
27- .اُ نُف : أى مستأنف استئنافاً ، واُنْفه الشىء : ابتداؤه (النهايه : ج 1 ص 75 «أنف») .
28- .البَضاضه : رقّه اللون وصفاؤه الذى يؤثّر فيه أدنى شىء (النهايه : ج 1 ص 132 «بضض») .
29- .الغَضاره : النِّعمه والخَير والسَّعه فى العَيش والخِصب والبَهجه (تاج العروس : ج 7 ص 311 «غضر») .
30- .العَلَز : خِفّه وهَلَع يُصيب الإنسان (النهايه : ج 3 ص 287 «علز») .
31- .الجَرَض : أن تَبلغ الروحُ الحلقَ (النهايه : ج 1 ص 261 «جرض») .
32- .عفا الأثر : بمعنى دَرَسَ وامَّحى (النهايه : ج 3 ص 266 «عفا») .
33- .حَدَثان الدهر : نُوَبه وما يَحدث منه (لسان العرب : ج 2 ص 132 «حدث») .
34- .القِدّه : الطريقه (لسان العرب : ج 3 ص 344 «قدد») .
35- .دحض : زلق (النهايه : ج 2 ص 104 «دحض») .
36- .الغرار : النوم القليل ، وقيل : هو القليل من النوم وغيره (لسان العرب : ج 5 ص 17 «غرر») .
37- .الهواجر : جمع هاجِره ؛ وهى نصف النهار عند اشتداد الحرّ (الصحاح : ج 2 ص 851 «هجر») .
38- .أى : كَفّها ومَنَعها (النهايه : ج 3 ص 159 «ظلف») .
39- .أى : حَرّكه مسرِعاً (النهايه : ج 5 ص 157 «وجف») .
40- .تنكَّب عن الطريق : إذا عدل عنه . والمخالج : أى الطرق المتشعّبه عن الطريق الأعظم الواضح (النهايه : ج 5 ص 112 و ج 2 ص 59 «نكب») .
41- .أى : تَشَمّر وجَدَّ (النهايه : ج 4 ص 200 «كمش») .
42- .من النجوى ؛ وهو السِرّ ما بين الاثنين والجماعه (مجمع البحرين : ج 3 ص 1756 «نجا») .
43- .القرينه هاهنا : الإنسان الذى قارنه الشيطان ، ولفظه لفظ التأنيث ، وهو مذكّر . ويجوز أن يكون أراد بالقرينه النفس (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 268) .

44- .الشَّغُف : جمع شَغافِ القلب ، وهو حجابُه ، فاستعارَه لموضِع الوَلد (النهايه : ج 2 ص 483 «شغف») .
45- .نطفه دِهاقاً : أى نطفه قد اُفرغَت إفراغاً شديداً (النهايه : ج 2 ص 145 «دهق») .
46- .سادراً : أى لاهِياً (النهايه : ج 2 ص 354 «سدر») .
47- .الماتِح : المستقى من البئر بالدلوِ من أعلى البئر . والغَرْب : الدلو العظيمه التى تتّخذ من جلد ثور (النهايه : ج 4 ص 291 «متح» و ج 3 ص 349 «غرب») .
48- .بَدوات : آراء تظهر للرجل فيختار بعضاً ويسقط بعض (تاج العروس : ج 19 ص 190 «بدو») .
49- .الغَرير : المغرور (لسان العرب : ج 5 ص 13 «غرر») .
50- .الغُبّر : جمع الغابِر ؛ أى الباقى (النهايه : ج 3 ص 338 «غبر») .
51- .أى ضاربات . والالتدام : ضرب النساء وجوهَهنّ فى النياحه (النهايه : ج 4 ص 245 «لدم») .
52- .غَمره كلّ شىء : منهَمَكهُ وشدَّته ، كغَمرهِ الهمّ والموت ونحوهما (لسان العرب : ج 5 ص 29 «غمر») .
53- .المُبلِس : الساكت من الحزن أو الخوف . والإبلاس : الحيره (النهايه : ج 1 ص 152 «بلس») .
54- .الرجيع من الدوابّ : ما رَجَعْته من سفر إلى سفر ؛ وهَو الكالّ . والوَصَب : دوام الوَجَع ولزومه ، وقد يطلق على التعب والفتور فى البَدن (لسان العرب : ج 8 ص 116 «رجع» و ج 1 ص 797 «وصب») .
55- .النِّضْو : الدابّه التى أهزَلتها الأسفار ، وأذهبت لَحمها (النهايه : ج 5 ص 72 «نضو») .
56- .سَوْرات : جمع سَوْره ؛ أى شِدّه . وزَفرَت النار : سُمِع لتوقّدها صوت (تاج العروس : ج 6 ص 552 «سور» و ص 465 «زفر») .
57- .من حارَ يحور : إذا رجع (النهايه : ج 1 ص 459 «حور») .
58- .الأنعام : 95 وغيرها . وأفِكَهُ : أى صَرفَه عن الشىء وقَلَبَه (النهايه : ج 1 ص 56 «أفک») .
59- .قِيد : أى قَدْر (النهايه : ج 4 ص 131 «قيد») .
60- .الفَينَه : الحين والساعه (النهايه : ج 3 ص 486 «فين») .
61- .الحَوْبه : الحاجَه (النهايه : ج 1 ص 455 «حوب») .
62- .نهج البلاغه : الخطبه 83 . وقال الشريف الرضى رحمه الله فى ذيل الخطبه : وفى الخبر : أ نّه عليه السلام لمّا خطب بهذه الخطبه اقشعرّت لها الجلود ، وبكت العيون ، ورجفت القلوب . ومن الناس من يُسمّى هذه الخطبه : «الغَرّاء» .

4 / 4 خطبه شیوا

4 / 4خطبه شیواامام علی علیه السلام در خطبه ای که از سخنرانی های شگفت اوست و «غَرّاء» نامیده شده : سپاسْ خدایی را که با قدرتش والاست و با احسانش نزدیک است ؛ دهنده هر دستْ مایه و فضل ، و کنار زننده هر مصیبت و سختی است . او را بر بخشش های مهربانانه اش و فراگیر بودنِ نعمت هایش سپاس می گویم و به او ایمان می آورم که اوّل و آشکار است ، و از او هدایت می طلبم که نزدیک و هدایت کننده است ، و از او یاری می جویم که قاهر و توانمند است ، و بر او توکّل می کنم که کفایت کننده و یاور است . گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله ، بنده و فرستاده اوست که برای اجرای فرمان و بستن راه عذر و بیم دهی از جانب او، فرستاده شده است . شما را ای بندگان خدا! به پروای خداوند که مَثَل ها برایتان زده و اجل های شما را زمان بندی کرده ، سفارش می کنم ؛ آن که بر شما آرایه لباس پوشانده ، روزیِ بسیار به شما داده و حصار علمش شمار جان و کردار شما را در بر گرفته ، و پاداش برایتان آماده کرده ، و با نعمت های فراوان و بخشش های شایانْ شما را بر گزیده است . با برهان های رسا بیمتان داده است ، شما را شمارش نموده و برایتان در جایگاه آزمایش و خانه عبرت، مهلت معیّنی قرار داده است که در آن، آزمایش می شوید و بر آن ، محاسبه می گردید . نوش دنیا ، کدِر است و آبگیر آن ، گِلزار . بُرون آن ، چشم نواز است و درون آن ، کُشنده . فریبکاری است زودگذر ، روشنایی ای است از بین رونده ، سایه ای است ناپایدار ، و تکیه گاهی است کج ، تا چون کسی که از آن گریزان است ، به آن انس گرفت و کسی که آن را نمی شناسد ، به آن اطمینان کرد ؛ چموشی کند و در دام خود، گرفتارش سازد و با تیرهایش بر او نشانه رود و ریسمان مرگ را بر گردنش محکم سازد و او را به خوابگاه تنگ و منزلگاه وحشت و دیدار جایگاه و سزای عمل بکشاند . و این چنین ، آیندگان ، در پیِ گذشتگان قرار می گیرند . نه مرگ، دست از سرشان برمی دارد ، و نه بازماندگان ، از گناه باز می ایستند . پا جای پای رفتگان می نهند و گروه گروه می گذرند ؛ تا رسیدن به پایان کار و فانی شدن جهان ناپایدار . پس چون رشته کارها از هم بگسلد و روزگارْ در هم شکند و رستاخیزْ نزدیک گردد ، خداوند ، آنان را از گورها ، لانه های پرندگان و کُنام درندگان و هلاکتگاه ها بیرون می آورَد ؛ شتابان به سوی

فرمانش و پیشتاز به سوی میعادگاه او ، گروه گروه خاموش و ایستاده به صف، در حالی که دیده قدرت خداوند، بر همه شان نفوذ دارد و بانگ خواننده ، به گوششان رسانده می شود و لباس فروتنی بر تن و طوق بندگی و خواری بر گردنشان افکنده شده ، و چاره ها بی تأثیر و امیدها قطع گردیده است ؛ دل ها از اندوه ، فرو ریخته و صداها از ترس ، به همهمه تبدیل شده است ، دهان ها در لجام عرق ، فرو می رود . ترس، سنگین گشته است و از درشتیِ صدای فراخواننده به داوری و دادن جزا ، و دیدن کیفر و رسیدن به پاداش ، گوش ها به خود می لرزند . بندگانی هستند آفریده به قدرت ، و پروریده به اجبار ، که به وقت مرگ، جان هایشان گرفته می شود و تن هایشان در دل خاک قرار می گیرد و در گور می پوسد . تنها از گور، برانگیخته می شوند ، جزا داده می شوند و به حسابشان جدا جدا رسیدگی می گردد . برای رهایی از این تنگنا ، مهلت داده شدند و راه درست به آنان نمایانده شد و چندان که خشنودی خدا را به دست آورند ، عمر داده شدند و تاریکی تردید ، از فرا رویشان کنار زده شد و برای شرکت در مسابقه پیشتازان و پروردنِ اندیشه سعادت یابی و فراچنگ آوردنِ گم شده خویش ، به مقدار مدّت عمر و مهلت ناپایدار [زندگی دنیا] ، فرصت داده شدند . وه که چه مثال های به جا و اندرزهای سودمندی هستند ؛ اگر دل هایی پاک ، گوش هایی شنوا ، اندیشه هایی مصمّم ، و خِردهایی با تدبیر پیدا کنند ! از خدا پروا کنید ، پروای آن که شنید و فروتن گردید ، گناه کرد و اعتراف نمود ، ترسید و کار کرد ، پرهیز کرد و مبادرت ورزید ، یقین کرد و نیکی نمود ، پند داده شد و پند گرفت ، بیم داده شد و بیمناک گشت ، باز نگه داشته شد و خویشتن را نگه داشت ، پاسخ داد و روی آورد ، از گناه بازگشت و توبه کرد ، راهنما جُست و پیروی کرد ، نشان داده شد و دید ، جستجوگرانه شتاب گرفت و گریزانْ رهایی یافت ، پس ذخیره فراهم نمود و درون را پاک کرد و قیامت [خویش] را آباد ساخت و برای روز کوچ و راهِ در پیشش و زمان نیازمندی اش و جایگاه نیازش ، زاد و توشه فراهم کرد و آن را به سوی اقامتگاهش پیش فرستاد . بندگان خدا ! از خدا پروا کنید و به سوی آنچه شما را برای آن آفریده ، روی آورید و از او همان گونه که شما را از خود ترسانده بترسید و با درخواست انجام شدن وعده راستش و برکنار ماندن از هراس رستاخیزش ، خود را سزاوارِ آن چیزی گردانید که برای شما آماده کرده است ... . برای شما گوش هایی قرار داد تا آنچه را که می خواهد ، بشنود ، و دیدگانی ، تا تاریکی را با آنها کنار زند ، و اندام هایی دربرگیرنده عضوها و سازگار با خمیدگی های آنها در ترکیب بندی ظاهر ، و همساز با دوره دوام آنها ، با بدن هایی که در کار نفع رسانی به خود ، برقرارند ، و دل هایی که در پیِ روزی خویش روان اند ، در میان نعمت های فراگیر و احسان های

موجبَ شکر و عافیتی مانع زیان . و برای شما عمرهایی مقرّر کرد که مقدار آنها را بر شما پوشیده داشت ، و از آثار پیشینیان شما ، برایتان پندهایی به جا گذاشت ، از جمله : بهره هایی که برگرفتند و فراخنای زندگی که پیش از مرگ از آن برخوردار بودند . پیش از دستیابی شان به آرزوها ، مرگ ، آنان را دریافت و تاختِ اجل ها ، برگ و بَرِشان را فرو ریخت . در هنگام سلامتِ بدنشان چیزی آماده نکردند و در بهار نوجوانی ، پند نگرفتند . آیا برخورداران از شادابیِ جوانی ، جز خمیدگی پیری را انتظار دارند؟ و بهره مندان از نعمت سلامت ، جز بارش بیماری را؟ و برخورداران از فرصت عمر ، چیزی جز فرا رسیدن گاهِ فنا و نیستی را آن هم با نزدیک بودن جدایی و وقت انتقال ، آشوب دل ها ، سوز درد و به لب رسیدنِ جان؟ و انداختنِ نگاهی فریادرسانه به فرزندان و نزدیکان و عزیزان و همتایان ؟ مگر با وجود بازداشت شدن در کوی مُردگان و تنها ماندن در تنگنای خوابگاه ، خویشان می توانند مرگ را دفع کنند؟ و یا نوحه گری سودی دارد؟ خزندگان ، پوستش را دریده اند و خاک گور ، شادابی را از تنش ستانده ، و گردبادها ، آثارش را از بین برده اند و گذشت روزگار ، نشانه هایش را نابود کرده است ! بدن ها پس از فربهی ، زار و نزار گشته اند ، و استخوان ها پس از سختی ، سست شده اند ، و روح ها با یقین به اخبار غیبی ، در گروِ بار سنگین گناهان قرار گرفته اند . نه از ایشان می خواهند بر اعمال صالحشان چیزی بیفزایند و نه برای لغزش های ناروایشان پوزش بخواهند . مگر شما پسران ، پدران ، برادران و نزدیکانِ آن رفته ها نیستید که پا جای پای آنان می نهید و روش آنان را در پیش گرفته اید و در راه آنان گام می زنید؟ پس دل ها در رسیدن به بهره خویش سخت شده اند ، از کمال خویش روی گردان اند و در غیر راه درست ، گام می زنند . گویی تکلیف های شرعی ، برای غیر آنهاست و رستگاری ، در به دست آوردن دنیاست ! بدانید که گذرتان بر صراط و لغزشگاه های آن و بیم های ناشی از لغزش بر آن و ترس های پیاپی آن است . پس ای بندگان خدا ! از خدا پروا کنید ؛ پروای خردمندی که اندیشه ، دلش را فرا گرفته و ترس ، بدنش را رنجور ساخته و شب زنده داری ، خوابِ اندک را از او ربوده ؛ به امید ثواب ، گرمای روزش را به تشنگی گذرانده و پارسایی ، او را از خواهش های نفس ، باز داشته و یاد خدا زبانش را به سرعت به کار انداخته و ترس را بر آرامشش پیش داشته است ؛ به خاطر راه روشن ، دل از راه های گوناگونْ شسته است و میانه ترین راه ها را برای روش مطلوب پیموده است . غرورهای در هم پیچیده ، او را از راهْ بیرون نکرده اند ، و امور شُبهه ناک ، راه را بر وی پوشیده نساخته اند، در حالی که به شادمانیِ مژده ها و راحتیِ نعمت ها ، در خوش گوارترین خواب و با امنیت ترین روز خویش دست یافته است ؛ با نیکْ

نامی از گذرِ دنیا گذشته و با سعادتمندی ، توشه آن جهان را پیش فرستاده است ؛ از بیم ، پیشْ دستی کرده و در هنگام فرصت، شتافته و در جستجو[ی بایسته ها] ، رغبت ورزیده و از [نبایسته ها ،] به ترس ، روی گردان شده و در امروزش از فردایش مواظبت کرده و گامِ پیش رویش را نِگریسته است . پس بهشت ، برای پاداش و بهره ، و دوزخ برای کیفر و عذاب ، بسنده است . و خدا برای انتقام گیری و یاوری ، و قرآن برای احتجاج و خصومتگری ، کافی است . شما را به پروا کردن از خدایی سفارش می کنم که با آنچه بیم داده ، [راه] عذر را بُریده و به راهی که گشوده ، احتجاج کرده ، و شما را از دشمنی برحذر داشته که مخفیانه در سینه ها نفوذ می کند و نجواکنان در گوش ها می دمد ، گم راه می سازد و هلاک می کند ، وعده می دهد و به دام آرزوها می افکند ، و زشتیِ گناهان را می آراید و گناهان بزرگ را ساده نشان می دهد ، تا کم کَمْ یار و همنشین خود را به گم راهی و هلاکت بکشاند و راه چاره را بر گروگان خود ببندد ، و آنچه را که آراسته بود ، منکِر گردد و آنچه را که آسان نموده بود ، بزرگ شمارد و از هر چه که ایمنْ نمایانده بود ، برحذر دارد . این ، همان [انسان] است که خدا او را در تاریک خانه های زهدان ها و غلاف پرده ها ، نطفه ای جهنده و خونی لَخته و سپس ، جنین ، شیرخوار ، کودک و نوجوان قرار داد و آن گاه ، به او دلی فراگیر ، زبانی گویا ، و چشمی نگاه کننده داد تا از سرِ عبرت ، بفهمد و از سر خویشتنداری ، از گناه باز ایستد ؛ امّا آن هنگام که اندامش استوار و قامتش کامل گردید ، متکبّرانه می گریزد و سرگشته ، پا بر زمین می کوبد . از چاه هوایش آب بیرون می کشد و در پی دنیایش کوشاست ، در حالی که در لذّت های سرمستی اش و اندیشه های نوجوانی اش فرو رفته است . نه نگران مصیبتی است و نه پروای الهی او را به فروتنی وا می دارد . مغرورانه ، در فتنه خویش می میرد و در خطاهایش روزگاری کوتاه می گذرانَد . نه عوض به دست می آورد و نه واجباتی را که بر عهده دارد ، ادا می کند . فاجعه مرگ ، در باقی مانده روزهای سرکشی و راه های کامجویی ، ناگهان او را در بر می گیرد . روز را به حیرانی و شب را به بیداری ، در گرداب دردها و شبیخون رنج ها و بیماری ها در بین برادری چون جان و پدری مهربان و نوحه گری که به فریادْ جزع می کند و زنانی که از ناشکیبایی به سینه می کوبند به سر می آورَد ، در حالی که گرفتار بی هوشی احتضار ، سختی مصیبت ، ناله ای دردآور ، نَفَسی به شماره افتاده ، و جان کَندنی طاقت سوز است . او را خاموش در کفن هایش می گذارند و گردن نهاده و رام برمی دارند ، و همچون چارپای از راه دور بازگشته ای ، درمانده و زار و دردِ بیماری کشیده و نزار ، او را بر پاره چوب هایی می نهند و گروه فرزندان و جمع برادران ، او را به سوی خانه غربت و پایان دیدار و تنهایی وحشتش می

برند . وقتی که تشییع کنندگان برگشتند و مَصیبت زدگانْ باز آمدند ، او را در حالی که زمزمه حیرت از پرسش ها و دغدغه خطاهای امتحان دارد ، در گور می نشانند . بزرگ ترین بلایی که در آن جا به وی می رسد ، نازل شدن آب جوش ، در افتادن به جهنّم و برافروخته شدن آتش و شدّت فریادهای آن است . نه آنی آرام دارد و نه لحظه ای راحتیِ رنج زُدای ، و نه توانی بازدارنده ، و نه مرگی رهاننده ، و نه خوابی سَبُک و آرام بخش در بین مردن های پی در پی و ساعت ها عذاب . از این همه ، به خدا پناه می بریم ! بندگان خدا ! کجایند آنان که سال ها زیستند و بهره مند شدند ، به آنان آموختند و فهمیدند ، فرصتشان دادند و وقت بیهوده گذراندند ، امنیت یافتند و فراموش کردند ؟ همان ها که از مهلت بسیاری برخوردار گشتند و نیکو بخششی داده شدند ، از عذاب دردآور برحذر داشته شدند و پاداشی بزرگْ وعده داده شدند؟ از گناهانِ تباه کننده و زشتی های خشم آور ، برحذر باشید ! ای صاحبان دیده و گوش ! و ای برخورداران از سلامت و مال ! آیا گریزْراه و یا رهایىْ گاه ، جای امن یا پناهگاه ، فرار و یا بازگشتگاهی هست یا نه؟ «پس چگونه [از حقْ]منحرف می شوید؟» و به کجا می روید؟ فریفته چه چیزی هستید؟ همه بهره هر کدام از شما از طول و عرض زمین ، به اندازه درازای قدّی است که با گونه خاک آلود ، بر آن خواهد خُفت . اکنون را ای بندگان خدا ! دریابید که مرگ ، طناب از گلویتان بازداشته و روح ، آزاد است ؛ در وقت بالیدن و راحت جسم و مَجال گِرد آمدن ، که مهلتی باقی ، و مجالی برای اراده ، و فرصتی برای توبه هست و زمانی است برای بیانِ نیاز ، پیش از تنگی و گرفتاری و ترس و مرگ ، و پیش از سر رسیدن آن غایبِ منتظر و بازخواست آن عزیزِ توانمند . (1)

.

1- .نهج البلاغه : خطبه 83 . سیّد رضی در ذیل این روایت نوشته : در خبر است که وقتی امام علیه السلام ، این خطبه را ایراد فرمود ، مو بر بدن ها راست شد و از دیده ها اشک جاری گشت و دل ها به لرزه افتاد . بعضی افراد ، این خطبه را «خطبه الغرّاء» می نامند .

ص: 320

. .

ص: 321

. .

ص: 322

. .

ص: 323

. .

ص: 324

. .

ص: 325

. .

ص: 326

. .

ص: 327

. .

ص: 328

. .

ص: 329

. .

ص: 330

. .

ص: 331

. .

4 / 5التَّحذيرُ مِنَ الغَفلَهِالإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ فى صِفَهِ الضّالِّ : وهُوَ فى مُهلَهٍ مِنَ اللّهِ يَهوى مَعَ الغافِلينَ ، ويَغدو مَعَ المُذنِبينَ ، بِلا سَبيلٍ قاصِدٍ ، ولا إمامٍ قائِدٍ . ... حَتّى إذا كَشَفَ لَهُم عَن جَزاءِ مَعصِيَتِهِم ، وَاستَخرَجَهُم مِن جَلابيبِ غَفلَتِهِمُ ، استَقبَلوا مُدبِرا ، وَاستَدبَروا مُقبِلاً ؛ فَلَم يَنتَفِعوا بِما أدرَكوا مِن طَلِبَتِهِم ، ولا بِما قَضَوا مِن وَطَرِهِم (1) . إنّى اُحَذِّرُكُم ونَفسى هذِهِ المَنزِلَهَ ؛ فَليَنتَفِعِ امرُؤٌ بِنَفسِهِ ؛ فَإِنَّمَا البَصيرُ مَن سَمِعَ فَتَفَكَّرَ ، ونَظَرَ فَأبصَرَ ، وَانتَفَعَ بِالعِبَرِ ثُمَّ سَلَکَ جَدَدا (2) واضِحا يَتَجَنَّبُ فيهِ الصَّرعَهَ فِى المَهاوى ، وَالضَّلالَ فِى المَغاوى ، ولا يُعينُ عَلى نَفسِهِ الغُواهَ بِتَعَسُّفٍ فى حَقٍّ ، أو تَحريفٍ فى نُطقٍ ، أو تَخَوُّفٍ مِن صِدقٍ . فَأَفِق أيُّهَا السّامِعُ مِن سَكرَتِکَ ، وَاستَيقِظ مِن غَفلَتِکَ ، وَاختَصِر مِن عَجَلَتِکَ . وأنعِم الفِكرَ فيما جاءَکَ عَلى لِسانِ النَّبِىِّ الاُمِّىِّ صلى الله عليه و آله مِمّا لا بُدَّ مِنهُ ، ولا مَحيصَ عَنهُ . وخالِف مَن خالَفَ ذلِکَ إلى غَيرِهِ ، ودَعهُ وما رَضِىَ لِنَفسِهِ . وضَع فَخرَکَ وَاحطُط كِبرَک ، وَاذكُر قَبرَک ؛ فَإِنَّ عَلَيهِ مَمَرَّکَ ، وكَما تَدينُ تُدانُ . وكَما تَزرَعُ تَحصُدُ . وما قَدَّمتَ اليَومَ تَقدَمُ عَلَيهِ غَدا ؛ فَامهَد لِقَدَمِکَ ، وقَدِّم لِيَومِکَ . فَالحَذَرَ الحَذَرَ أيُّهَا المُستَمِعُ ! وَالجِدَّ الجِدَّ أيُّهَا الغافِلُ ! «وَ لَا يُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِيرٍ» (3) . (4)

.

1- .الوَطَرُ : كلُّ حاجه كان لصاحبها فيها همّه (لسان العرب : ج 5 ص 285 «وطر») .
2- .الجَدَد : المستوى من الأرض (النهايه : ج 1 ص 245 «جدد») .
3- .فاطر : 14 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 153 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 407 ح 38 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 308 نحوه وراجع تحف العقول : ص 154 .

4 / 5 پرهیز از غفلت

4 / 5پرهیز از غفلتامام علی علیه السلام در سخنرانی اش در توصیف گم راه : او در فرصتی که خدا داده ، به غافلانْ تمایل می ورزد و با گناهکاران ، شب را به روز می آورد ، بدون راهی که به مقصودش رسانَد و بدون پیشوایی که راهبرش باشد . ... تا آن که [خداوند] از کیفر گناهشان پرده برداشت ، و از پرده های غفلت ، بیرونشان آورد ، پسْ به چیزی روی آوردند که بِدان پشت کرده بودند و پشت به چیزی کردند که روی بدان آورده بودند ؛ امّا نه از آنچه می خواستند و بدان رسیدند ، سودی بُردند ، و نه از آنچه حاجت خویش بِدان روا کردند ، بهره ای خوردند . من ، خودم و شما را از این جایگاه ، برحذر می دارم . هر کس باید از تلاش خود ، سود بَرَد ؛ زیرا بینا کسی است که بشنود و بیندیشد و بنگرد و ببیند و از عبرت ها سود بَرَد و آن گاه ، جاده های روشن را بپیماید و از فرو افتادن در پرتگاه ها و گم راهی در بی راهه ها دوری گزیند و فریب دهندگان را با بیراهه رفتن درباره حقّی ، یا تحریف سخن یا ترسیدن از راستی ، بر ضدّ خویش یاری نکند . ای شنونده ! از سرمستی ات به هوش آی و از غفلتت بیدار شو و از شتابزدگی ات بکاه و در آنچه از زبان پیامبر اُمّی که درود خدا بر او و خاندانش باد به تو رسیده است و چاره ای از آن نیست ، نیک بیندیش و با کسی که با آن مخالفت می کند و به چیزی جز آن روی آورده ، مخالفت کن و او را با آنچه خوشایند اوست ، وا گذار . فخروَرزیِ خود را کنار بگذار و خودبینی ات را فرو نِه و به یاد گورت باش که گذرت به آن جاست . با هر دستی که دهی ، باز می گیری و چنان که بکاری ، دِرو می کنی و آنچه امروزْ پیش فرستی ، فردا به آن می رسی . جایی برای قدمت بگستران و برای آن روزت پیش فرست . بپرهیز و بپرهیز ، ای شنونده ! و بکوش و بکوش ، ای غافل ! «و [هیچ کس] چون [خدای]آگاه ، تو را خبردار نمی کند» .

.

4 / 6المُبادَرَةُ بِالعَمَلِ الصّالِحِالإمام علىّ عليه السلام :فَاتَّقُوا اللّهَ عِبادَ اللّهِ ، وبادِروا آجالَكُم بِأعمالِكُم ، وَابتاعوا ما يَبقى لَكُم بِما يَزولُ عَنكُم ، وتَرَحَّلوا فَقَد جُدَّ بِكُم (1) ، وَاستَعِدّوا لِلمَوتِ فَقَد أظَلَّكُم ، وكونوا قَوما صيحَ بِهِم فَانتَبَهوا ، وعَلِموا أنَّ الدُّنيا لَيسَت لَهُم بِدارٍ فَاستَبدَلوا ؛ فَإِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ لَم يَخلُقكُم عَبَثا ، ولَم يَترُككُم سُدًى ، وما بَينَ أحَدِكُم وبَينَ الجَنَّهِ أوِ النّارِ إلَا المَوتُ أن يَنزِلَ بِهِ . وإنَّ غايَةً تَنقُصُها اللَّحظَهُ ، وتَهدِمُهَا السّاعَهُ لَجَديرَهٌ بِقِصَرِ المُدَّهِ ، وإنَّ غائِبا يَحدوهُ الجَديدانِ ؛ اللَّيلُ وَالنَّهارُ لَحَرِىٌّ بِسُرعَهِ الأَوبَهِ (2) ، وإنَّ قادِما يَقدُمُ بِالفَوزِ أوِ الشِّقوَهِ لِمُستَحِقٌّ لِأفضَلِ العُدَّهِ . فَتَزَوَّدوا فِى الدُّنيا مِنَ الدُّنيا ما تَحرُزونَ بِهِ أنفُسَكُم غَدا . فَاتَّقى عَبدٌ رَبَّهُ نَصَحَ نَفسَهُ ، وقَدَّمَ تَوبَتَهُ ، وغَلَبَ شَهوَتَهُ ؛ فَإِنَّ أجَلَهُ مَستورٌ عَنهُ ، وأمَلَهُ خادِعٌ لَهُ ، وَالشَّيطانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ المَعصِيَهَ لِيَركَبَها ، ويُمَنّيهِ التَّوبَهَ لِيُسَوِّفَها . إذا هَجَمَت مَنِيَّتُهُ عَلَيهِ أغفَلَ ما يَكونُ عَنها . فَيالَها حَسرَهً عَلى كُلِّ ذي غَفلَهٍ أن يَكونَ عُمُرُهُ عَلَيهِ حُجَّهً ، وأن تُؤَدِّيَهُ أيّامُهُ إلَى الشِّقوَهِ ! نَسأَلُ اللّهَ سُبحانَهُ أن يَجعَلَنا وإيّاكُم مِمَّن لا تُبطِرُهُ نِعمَهٌ ، ولا تُقَصِّرُ بِهِ عَن طاعَهِ رَبِّهِ غايَهٌ ، ولا تَحُلُّ بِهِ بَعدَ المَوتِ نَدامَهٌ ولا كَآبَهٌ . (3)

.

1- .أي : حثثتم على الرحيل (شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 146) .
2- .الأوبه : الرُّجوع (لسان العرب : ج 1 ص 219 «أوب») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 64 ؛ جواهر المطالب : ج 1 ص 305 نحوه .

4 / 6 شتاب به عمل صالح

4 / 6شتاب به عمل صالحامام علی علیه السلام :بندگان خدا ! از خدا پروا کنید و با کارهایتان ، بر مرگتان پیشی گیرید ، و با آنچه از دست شما خارج می شود ، چیزی را بخرید که برایتان می مانَد ، و بار سفر ببندید که شما را به کوچیدن وا می دارند،و برای مرگْ آماده شوید که بر سرتان سایه افکنده است، و مردمی باشید که بر آنان بانگ زده اند و بیدار شده اند و فهمیده اند که دنیا برای آنان ، جای ماندن نیست و آن را عوض کرده اند . به راستی که خداوند ، شما را بیهوده نیافریده و یَله ، رهایتان نساخته است و بین هر کدام از شما و بهشت یا دوزخ ، چیزی جز مرگی که او را دریابد ، نیست . و روزگاری که لحظه ها آن را کوتاه و ساعت ها آن را نابود می کنند ، به کوتاهْ زمانی سزاوار است ، و غایبی که گذشتِ روز و شب ، او را فرا می خواند ، سزاوار است که به سرعت باز آید ، و پیکی که با پیام رستگاری یا شوربختی از راه می رسد ، شایسته بهترین آمادگی است . پس در دنیا به آنچه با آن خویش را در فردا در امان می دارید ، توشه برگیرید ، و هر بنده ای [باید]از خدا پروا کند ، خویش را پند دهد ، و توبه اش را پیش اندازد و بر شهوتش غلبه کند ؛ چرا که مرگش از او پوشیده است و آرزویش به او نیرنگ می زند و شیطان ، بر او گماشته شده ، گناه را برایش آرایش می دهد تا آن را مرتکب شود و به توبه امیدوارش می کند تا امروز و فردا کند و آن گاه که مرگ بر او یورش آورَد ، مغفول ترین چیزی است که [بنده]از آن غفلت کرده است . اندوه و حسرت بر هر غافلی که عمرش بر او حجّت باشد و روزگارش او را به بدبختی بکشانَد ! از خدای سبحان می خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمتی آنها را به سرکشی وا نمی دارد ، و هیچ هدفی آنها را از اطاعت پروردگارشان باز نمی دارد و پس از مرگ پشیمانی و اندوهی به آنها نمی رسد .

.

4 / 7فِي التَّزهيدِ مِنَ الدُّنياالإمام علىّ عليه السلام :أُوصيكُم عِبادَ اللّهِ! بِتَقوَى اللّهِ الَّتى هِىَ الزّادُ وبِهَا المَعاذُ ؛ زادٌ مُبلِغٌ ، ومَعاذٌ مُنجِحٌ . دَعا إلَيها أسمَعُ داعٍ ، ووَعاها خَيرُ واعٍ . فَأسمَعَ داعيها ، وفازَ واعيها . عِبادَ اللّه ! إنَّ تَقوَى اللّهِ حَمَت (1) أولِياءَ اللّهِ مَحارِمَهُ ، وألزَمَت قُلوبَهُم مَخافَتَهُ ، حَتّى أسهَرَت لَيالِيَهُم ، وأظمَأَت هَواجِرَهُم . فَأخَذُوا الرّاحَةَ بِالنَّصَبِ ، وَالرّىَّ بِالظَّمَإِ. وَاستَقرَبُوا الأَجَلَ فَبادَرُوا العَمَلَ ، وكَذَّبُوا الأَمَلَ فَلاحَظُوا الأَجَلَ . ثُمَّ إنَّ الدُّنيا دارُ فَناءٍ وعَناءٍ وغِيَرٍ وعِبَرٍ ؛ فَمِنَ الفَناءِ أنَّ الدَّهرَ مُوتِرٌ قوسَهُ ، لا تُخطِئُ سِهامُهُ ، ولا تُؤسى (2) جِراحُهُ . يَرمِى الحَىَّ بِالمَوتِ ، وَالصَّحيحَ بِالسَّقَمِ ، وَالنّاجِىَ بِالعَطَبِ . آكِلٌ لا يَشبَعُ ، وشارِبٌ لا يَنقَعُ . ومِنَ العَناءِ أنَّ المَرءَ يَجمَعُ ما لا يَأكُلُ ، ويَبنى ما لا يَسكُنُ ، ثُمَّ يَخرُجُ إلَى اللّهِ تَعالى لا مالاً حَمَلَ ، ولا بِناءً نَقَلَ ! ومِن غِيَرِها أ نَّکَ تَرَى المَرحومَ مَغبوطا وَالمَغبوطَ مَرحوما ، لَيسَ ذلِکَ إلّا نَعيما زَلَّ (3) ، وبُؤسا نَزَلَ . ومِن عِبَرِها أنَّ المَرءَ يُشرِفُ عَلى أمَلِهِ ، فَيَقتَطِعُهُ حُضورُ أجَلِهِ ؛ فَلا أمَلٌ يُدرَکُ ، ولا مَؤَمَّلٌ يُترَکُ . فَسُبحانَ اللّهِ ! ما أعَزَّ سُرورَها ! وأظمَأَ رِيَّها ! وأضحى فَيئَها ! لا جاءٍ يُرَدُّ ، ولا ماضٍ يَرتَدُّ . فَسُبحانَ اللّهِ ! ما أقرَبَ الحَىَّ مِنَ المَيِّتِ لِلَحاقِهِ بِهِ ، وأبعَدَ المَيِّتَ مِنَ الحَىِّ لِانقِطاعِهِ عَنهُ ! إنَّهُ لَيسَ شَىءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إلّا عِقابُهُ ، ولَيسَ شَىءٌ بِخَيرٍ مِنَ الخَيرِ إلّا ثَوابُهُ . وكُلُّ شَىءٍ مِنَ الدُّنيا سَماعُهُ أعظَمُ مِن عِيانِهِ ، وكُلُّ شَىءٍ مِنَ الآخِرَهِ عِيانُهُ أعظَمُ مِن سَماعِهِ ؛ فَليَكفِكُم مِنَ العِيانِ السَّماعُ ، ومِنَ الغَيبِ الخَبَرُ . وَاعلَموا أنَّ ما نَقَصَ مِنَ الدُّنيا ، وزادَ فِى الآخِرَهِ خَيرٌ مِمّا نَقَصَ مِنَ الآخِرَهِ ، وزادَ فِى الدُّنيا ؛ فَكَم مِن مَنقوصٍ رابِحٍ ، ومَزيدٍ خاسِرٍ ! إنَّ الَّذى اُمِرتُم بِهِ أوسَعُ مِنَ الَّذى نُهيتُم عَنهُ . وما اُحِلَّ لَكُم أكثَرُ مِمّا حُرِّمَ عَلَيكُم ؛ فَذَروا ما قَلَّ لِما كَثُرَ ، وما ضاقَ لِمَا اتَّسَعَ . قَد تَكَفَّلَ لَكُم بِالرِّزقِ واُمِرتُم بِالعَمَلِ ؛ فَلا يكونَنَّ المَضمونُ لَكُم طَلَبُهُ أولى بِكُم مِنَ المَفروضِ عَلَيكُم عَمَلُهُ ، مَعَ أ نَّهُ وَاللّهِ لَقَدِ اعتَرَضَ الشَّکُّ ، ودَخِلَ اليَقينُ ، حَتّى كَأَنَّ الَّذى ضُمِنَ لَكُم قَد فُرِضَ عَلَيكُم ، وكَأَنَّ الَّذى قَد فُرِضَ عَلَيكُم قَد وُضِعَ عَنكُم . فَبادِرُوا العَمَلَ ، وخافوا بَغتَةَ الأَجَلِ ؛ فَإنَّهُ لا يُرجى مِن رَجعَهِ العُمُرِ ما يُرجى مِن رَجعَهِ الرِّزقِ ؛ ما فاتَ مِنَ الرِّزقِ رُجِىَ غَدا زِيادَتُهُ ، وما فاتَ أمسِ مِنَ العُمُرِ لَم يُرجَ اليَومَ رَجعَتُهُ . الرَّجاءُ مَعَ الجائى ، وَاليَأسُ مَعَ الماضى . فَ «اتَّقُواْ اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ» (4) . (5)

.

1- .حِمى الشىءَ : منعه ودفع عنه (لسان العرب : ج 14 ص 198 «حما») .

2- .أسا الجرحَ : داواه . والأسا : المداواه والعِلاج (لسان العرب : ج 14 ص 34 «أسا») .
3- .زَلَّ يَزِلُّ : إذا مَرّ مروراً سريعاً (لسان العرب : ج 11 ص 307 «زلل») .
4- .آل عمران : 102 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 114 وراجع الخطبه 103 و 111 و 113 و 132 و 203 و 226 وتحف العقول : ص 218 وعيون الحكم والمواعظ : ص 158 ح 3421 و ص 370 ح 6242 .

4 / 7 بی رغبتی به دنیا

4 / 7بی رغبتی به دنیاامام علی علیه السلام :ای بندگان خدا! شما را به پروای الهی سفارش می کنم که توشه و پناه است ؛ توشه ای است که به مقصد می رسانَد ، و پناهی است که می رهاند . شنواننده ترین دعوت کننده ، به سوی آن فرا می خوانَد ، و بهترین نگاه دارنده ، آن را نگاه می دارد . پس فراخواننده اش آن را شنوانید و پذیرنده اش ، رستگار گردید . بندگان خدا! پروای الهی ، دوستان خدا را از انجام دادن حرام های او نگه داشته ، و ترس از او را در دل هایشان همیشگی کرده است ، به گونه ای که آنان را در شب ها بیدار نگه می دارد و در شدّت گرمای روزها ، تشنه می گذارد . آسایش را با رنج ، و سیرابی را با تشنگی به دست آوردند . مرگ را نزدیک دانستند و به کار شتافتند ، و آرزو را دروغ شمردند و اجل را در نظر آوردند . پس به راستی که دنیا ، سرای نابودی و سختی و دگرگونی و عبرت گیری است . برای نابودی [دنیا] ، این بس که روزگار ، کمان خویش را کشیده است ، در حالی که تیرش خطا نمی رود و جراحتش بهبود نمی یابد ، زنده را به تیر مرگ می زند ، و سالم را به تیر بیماری ، و نجات یافته را به تیر هلاکت . روزگار ، خورنده ای است که سیری نمی پذیرد ، و نوشنده ای است که تشنگی اش فرو نمی نشیند . از سختی های دنیا ، این است که انسان ، چیزی را که نمی خورَد ، جمع می کند ، و جایی را که در آن ساکن نمی شود ، می سازد و آن گاه ، در حالی که هیچ مالی با خود نمی بَرَد و هیچ بنایی را منتقل نمی کند ، به سوی درگاه الهی راهی می شود . و از دگرگونیِ آن ، این است که می بینی به [حال]کسی که [روزی] به او ترحّم می کردند ، غبطه می خورند ، و به دیگری که [روزی] به او غبطه می خوردند ، ترحّم می کنند و این نیست ، جز به خاطر نعمتی که از دست رفته و سختی ای که فرود آمده است . و نشان عبرت دنیا این است که انسان به آرزویش نزدیک می شود ؛ امّا دست اجل ، او را از آرزویش جدا می گرداند و در نتیجه ، نه آرزویی به دست می آید و نه آن فرد [از چنگال مرگ] ، رها می گردد . منزّه است خدا! شادی دنیا چه قدر فریبنده است ، و سیرابی آن ، چه قدر تشنگی آور است ، و سایه آن ، چه قدر سوزنده ! نه آینده (مرگ) را می توان رد کرد ، و نه گذشته را می توان باز آورد . منزّه است خدا! چه قدر زنده به مُرده نزدیک است ؛ چرا که به وی ملحق می شود ! و چه قدر مرده از زنده دور است ؛ چرا که از

او بُریده است ! هیچ چیزی از بدی بدتر نیست ، بجز کیفر آن ، و هیچ چیزی از خوبی بهتر نیست ، جز ثواب آن ؛ و هر چیزی از دنیا شنیدنش بزرگ تر از دیدن آن است و هر چیزی از آخرت،دیدنش بزرگ تر از شنیدن آن است.پس باید شنیدن، از دیدن ، و خبر یافتن ، از غیب ، شما را کفایت کند . بدانید آنچه از دنیا کم شود و به آخرت افزوده گردد ، بهتر است از آنچه از آخرتْ کم گردد و به دنیا افزوده شود . چه بسیار کم شدن که سودآور است و زیاد شدن که زیانبار است . آنچه بِدان فرمان داده شده اید ، گسترده تر از آنی است که از آن نهی شده اید ، و آنچه برای شما حلال شده ، بیشتر است از آنچه بر شما حرام گشته است . پس به خاطر آنچه بسیار است ، از آنچه کم است ، دست بشویید ، و برای آنچه گسترده است،از آنچه محدود است،دست بردارید . روزیِ شما ضمانت شده است و به عمل کردن فرمان یافته اید . پس ، مبادا دنبال کردن آنچه برای شما ضمانت شده ، از آنچه انجام دادن آن بر شما واجب گشته ، نزد شما برتر باشد ، با آن که به خدا سوگند تردید رخ نموده و یقین به سستی گراییده ، به گونه ای که گویی آنچه برای شما ضمانت شده ، بر شما واجب شده است ، و آنچه بر شما واجب گشته ، از عهده تان برداشته شده است . به عمل بشتابید و از سرزده آمدنِ مرگْ بترسید ؛ چون امیدی که نسبت به بازگشتِ نصیب و روزی هست ، نسبت به بازگشت عمر نیست . همچنین روزی ای که امروز از دست رفته ، به افزونیِ آن در فردا ، امید هست ؛ ولی عمری که دیروز از دست رفته ، به بازگشت آن در امروز ، امید نیست . امید ، همراه آینده و یأس ، همراه گذشته است . پس : «از خدا آن گونه که حقّ پروا کردن از اوست ، پروا کنید ، و زینهار! جز مسلمان نمیرید» .

.

ص: 338

. .

ص: 339

. .

4 / 8نِداءٌ طالَما نادى بِهِ أصحابَهُالإمامِ علىّ عليه السلام :تَجَهَّزوا رَحِمَكُمُ اللّهُ ! فَقَد نودِىَ فيكُم بِالرَّحيلِ ، وأقِلُّوا العُرجَةَ (1) عَلَى الدُّنيا ، وَانقَلِبوا بِصالِحِ ما بِحَضرَتِكُم مِنَ الزّادِ ؛ فَإِنَّ أمامَكُم عَقَبَةً كَؤودا ، ومَنازِلَ مخَوفَةً مَهولَةً لابُدَّ مِنَ الوُرودِ عَلَيها ، وَالوُقوفِ عِندَها . وَاعلَموا أنَّ مَلاحِظَ المَنِيَّهِ نَحوَكُم دانِيَهٌ ، . وكَأَ نَّكُم بِمَخالِبِها وقَد نَشِبَت فيكُم ، وقَد دَهَمَتكُم فيها مُفظِعاتُ الاُمورِ ، ومُعضِلاتُ المَحذورِ ؛ فَقَطِّعوا عَلائِقَ الدُّنيا ، وَاستَظهِروا بِزادِ التَّقوى . (2)

.

1- .العُرْجه : المقام (لسان العرب : ج 2 ص 321 «عرج») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 204 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 98 ، الإرشاد : ج 1 ص 234 ، الأمالى للصدوق : ص 587 ح 810 عن محمّد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 73 ص 106 ح 102 ؛ المعيار والموازنه : ص 270 كلّها نحوه وليس فيها من «واعلموا ...» .

4 / 8 دعوت همیشگی وی از یاران خود

4 / 8دعوت همیشگی وی از یاران خودامام علی علیه السلام :خدا رحمتتان کند ! آماده باشید ؛ چرا که بانگ کوچیدن در بین شما در داده شده است . امیدِ ماندن در دنیا را کم کنید و به توشه های صالحی که در دسترش شماست ، روی آورید ؛ چرا که در پیش رویتان ، گردنه ای دشوار و منزل های ترسناک و وحشت زایی است که چاره ای جز درآمدن به آنها و توقّف در آنها نیست . و بدانید که چشم انداز مرگ به شما نزدیک است . گویی که شما در چنگ مرگ ، گرفتارید و او چنگال خود را در شما فرو برده است . کارهای دشوار دنیا و بلاهای طاقت سوز آن ، شما را فرا گرفته است . دلبستگی های دنیایی را قطع کنید و از ره توشه پرهیزگاری ، خود را توانا سازید .

.

الباب الخامس : الآداب5 / 1مَعرِفَةُ الإِمامِ جَميعَ اللُّغاتِالإمام الباقر والإمام الصادق عليهماالسلام:إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام لَمّا فَرَغَ مِن أهلِ البَصرَهِ أتاهُ سَبعونَ رَجُلاً مِنَ الزُّطِّ (1) فَسَلَّموا عَلَيهِ وكَلَّموهُ بِلِسانِهِم فَرَدَّ عَلَيهِم بِلِسانِهِم . (2)

الإمام الصادق عليه السلام :أخرَجَ [يَهودِىٌّ] مِن قَبائِهِ كِتابا فَدَفَعَهُ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَفَضَّهُ ونَظَرَ فيهِ وبَكى ، فَقالَ لَهُ اليَهودِىُّ : ما يُبكيكَ يَا بنَ أبى طالِبٍ ؟ إنَّما نَظَرتَ فى هذَا الكِتابِ وهُوَ كِتابٌ سُريانِىٌّ وأنتَ رَجُلٌ عَرَبِىٌّ ، فَهَل تَدرى ما هُوَ ؟ فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ : نَعَم ، هذَا اسمى مُثبَتٌ . فَقالَ لَهُ اليَهودِىُّ : فَأَرِنى اسمَكَ فى هذَا الكِتابِ ، وأخبِرنى مَا اسمُكَ بِالسُّريانِيَّهِ ؟ قالَ : فَأَراهُ أميرُ المُؤمِنينَ سَلامُ اللّهِ عَلَيهِ اسمَهُ فِى الصَّحيفَهِ وقالَ : اِسمى إليا . (3)

.

1- .الزطّ : جنس من السودان والهنود (النهايه : ج 2 ص 302 «زطا») .
2- .الكافى : ج 7 ص 259 ح 23 عن كردين عن رجل ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 150 ح 3550 عن الإمام الباقر عليه السلام وليس فيه «فردّ عليهم بلسانهم» ، رجال الكشّى : ج 1 ص 325 ح 175 عن مسمع بن عبد الملک أبى سيّار عن رجل عن الإمام الباقر عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 25 ص 287 ح 43 .
3- .الكافى : ج 4 ص 183 ح 7 عن محمّد بن عمران ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 256 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 61 ح 13 .

باب پنجم : ادبیات

5 / 1 آگاهی امام به همه زبان ها

باب پنجم : ادبیات5 / 1آگاهی امام به همه زبان هاامام باقر و امام صادق علیهماالسلام :هنگامی که امیر مؤمنان از کار بصریان فارغ شد ، هفتاد نفر از سیاهان به نزد وی آمدند و سلام کردند و به زبان خود با او سخن گفتند و ایشان ، به زبان آنان به آنان پاسخ گفت .

امام صادق علیه السلام :[یهودی ای] از جیب قبایش کتابی بیرون آورد و آن را به امیر مؤمنان داد . امام علیه السلام آن را گشود ، به آن نگریست و گریست . یهودی به وی گفت : پسر ابو طالب! چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ به این کتاب که به زبان سُریانی است ، نگاه کردی ، در حالی که تو فردی عربی . آیا دانستی که آن چیست؟ امیر مؤمنان که درود خدا بر او باد فرمود : «آری . این ، نام من است که ثبت شده است» . یهودی به وی گفت : نام خود را در این کتاب به من نشان بده و مرا از نام خود به زبان سُریانی ، باخبر کن . امیر مؤمنان که سلام خدا بر او باد ، نامش را در کتاب ، نشان داد و گفت : «نام من اِلیا ست» .

.

عنه عليه السلام :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام حينَ أتى أهلَ النَّهرَوانِ نَزَلَ قَطُفتا (1) ، فَاجتَمَعَ إلَيهِ أهلُ بادرويا (2) ، فَشَكوا ثِقَلَ خَراجِهِم ، وكَلَّموهُ بِالنَّبَطِيَّهِ ، وأنَّ لَهُم جيرانا أوسَعَ أرضا وأقَلَّ خَراجا ، فَأجابَهُم بِالنَّبَطِيَّهِ : وغرزطا من عوديا . قالَ : فَمَعناهُ : رُبَّ رَجَزٍ صَغيرٍ خَيرٌ مِن رَجَزٍ كَبيرٍ . (3)

المناقب لابن شهر آشوب :رُوِىَ أ نَّهُ قالَ [عَلِىٌّ] عليه السلام لِابنَهِ يَزدجَردَ : ما اسمُكِ ؟ قالَت : جَهان بانُوَيهِ . فَقالَ : بَل شَهرَ بانُوَيهِ . وأجابَها بِالعَجَمِيَّهِ . (4)

الخرائج والجرائح عن ابن مسعود :كُنتُ قاعِدا عِندَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى مَسجِدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذ نادى رَجُلٌ : مَن يَدُلُّنى عَلى مَن آخُذُ مِنهُ عِلما ؟ ومَرَّ . فَقُلتُ لَهُ : يا هذا ، هَل سَمِعتَ قَولَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : أنَا مَدينَهُ العِلمِ وعَلِىٌّ بابُها ؟ فَقالَ : نَعَم . قُلتُ : وأينَ تَذهَبُ وهذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ؟ فَانصَرَفَ الرَّجُلُ وجَثا بَينَ يَدَيهِ . فَقالَ عليه السلام لَهُ : مِن أىِّ بِلادِ اللّهِ أنتَ ؟ قالَ : مِن أصفَهانَ . قالَ لَهُ : اُكتُب : أملى عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ... قالَ : زِدنى يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ بِاللِّسانِ الأصفَهانِىِّ : أروت إين وَس . يَعنِى اليَومَ حَسبُکَ هذا . (5)

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن أبى الصَّلت الهروىّ :كانَ الرِّضا عليه السلام يُكَلِّمُ النّاسَ بِلُغاتِهِم ، وكانَ وَاللّهِ أفصَحَ النّاسِ وأعلَمَهُم بِكُلِّ لِسانٍ ولُغَهٍ ، فَقُلتُ لَهُ يَوما : يَا بنَ رَسولِ اللّهِ إنّى لَأَعجَبُ مِن مَعرِفَتِکَ بِهذِهِ اللُّغاتِ عَلَى اختِلافِها ! فَقالَ : يا أبَا الصَّلتِ أنَا حُجَّهُ اللّهِ عَلى خَلقِهِ ، وما كانَ اللّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّهً عَلى قَومٍ وهُوَ لا يَعرِفُ لُغاتِهِم ، أو ما بَلَغَکَ قَولُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : اُوتينَا فَصلَ الخِطابِ ؟ فَهَل فَصلُ الخِطابِ إلّا مَعرِفَهُ اللُّغاتِ ؟ (6)

.

1- .قَطُفْتا : محلّه كبيره ذات أسواق بالجانب الغربى من بغداد ، مجاوره لمقبره الدير التى فيها قبر الشيخ معروف الكرخى (معجم البلدان : ج 4 ص 374) .

2- .فى تقويم البلدان : ص 294 «بادَرايا : قريه ، وأظنّها من أعمال واسط» ، وفى معجم البلدان : ج 1 ص 317 «بادوريا : طسوج [أى ناحيه]من كوره [أى بلده] الأُستان بالجانب الغربى من بغداد» .
3- .بصائر الدرجات : ص 335 ح 10 عن إبراهيم الكرخى ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 55 وفيه «زعر اوطائه من زعر ارباه ، معناه : دخن صغير خير من دخن كبير» بدل «وغرزطا ...» ، بحار الأنوار : ج 41 ص 289 ح 13 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 56 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 171 وراجع بصائر الدرجات : ص 335 ح 8 .
5- .الخرائج والجرائح : ج 2 ص 545 ح 7 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 301 ح 32 .
6- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 228 ح 3 ، إعلام الورى : ج 2 ص 70 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 333 ، كشف الغمّه : ج 3 ص 119 ، بحار الأنوار : ج 49 ص 87 ح 3 .

امام صادق علیه السلام :هنگامی که امیر مؤمنان به سوی نهروانیان می رفت ، در محلّه قَطُفتا (1) فرود آمد . مردم ناحیه بادَرویا (2) نزد وی آمدند و از سنگینی مالیات خود ، شکایت کردند و به زبان نبطی به آن حضرت گفتند که همسایگانی دارند که زمین هایشان بیشتر و مالیاتشان کمتر است . امام علیه السلام به زبان نَبْطی پاسخ داد : «وغرزطا من عودیا» (3) ، یعنی : «بسا رجزی کوتاه که بهتر از رجز بلند است» .

المناقب ، ابن شهر آشوب :روایت شده که علی علیه السلام به دختر یزدگِرد فرمود : «نام تو چیست؟» . گفت : جهان بانو . فرمود : «نام تو شهربانوست» و به فارسی پاسخ او را داد .

الخرائج والجرائح به نقل از ابن مسعود : من در مسجد پیامبر خدا ، نزد امیر مؤمنان نشسته بودم که مردی فریاد زد : «چه کسی مرا به سوی فردی که از او دانش فرا گیرم ، راهنمایی می کند؟» و گذشت . به وی گفتم : ای مرد! آیا سخن پیامبر خدا را شنیده ای که فرمود : «من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است»؟ گفت : آری . گفتم : کجا می روی؟ این ، علی بن ابی طالب علیه السلام است . مرد برگشت و دو زانو در برابر علی علیه السلام نشست . [علی علیه السلام] به وی فرمود : «از کدام شهر هستی؟» . پاسخ داد : از اصفهان . علی علیه السلام فرمود : بنویس : علی فرزند ابو طالب چنین اِملا کرد که . . . . مرد گفت: ای امیر مؤمنان! بیش از این به من بیاموز . به زبان [فارسی و گویشِ] اصفهانی فرمود : «آروت این وَس» ، یعنی : برای امروزت همین بس است .

عیون أخبار الرضا علیه السلام به نقل از ابا صَلْت هَروی : امام رضا علیه السلام با مردم به زبان خود آنان سخن می گفت و سوگند به خدا ، فصیح ترین و داناترین مردم به هر زبان و گویش بود . روزی به ایشان گفتم : ای پسر پیامبر خدا! من از آگاهی شما به این زبان ها با این اختلاف های زبانی در شگفتم . فرمود : «ای ابا صَلْت! من حجّت خدا بر مردم هستم و خداوند ، کسی را که به زبان مردم آگاهی نداشته باشد ، حجّت بر آنان قرار نمی دهد . آیا سخن امیر مؤمنان به گوش تو نخورده که فرمود : به ما فصلُ الخطاب داده شده است و آیا فصل الخطاب ، جز آگاهی از زبان هاست؟» .

.

1- .محلّه ای در بخش غربی بغداد ، نزدیک قبر معروف کَرَخی (معجم البلدان : ج 4 ص 374) .
2- .آبادی ای در بخش غربی ناحیه بغداد (تقویم البلدان : ص 294) .
3- .در المناقب ، ابن شهر آشوب ، به جای عبارت فوق ، این عبارت آمده : «زعر أوطائه من زعر أرباه ؛ یعنی دود کم ، بهتر از دود زیاد است» .

راجع : أهل البيت فى الكتاب والسنّه : علم أهل البيت / أبواب علومهم / جميع اللغات .

5 / 2مُؤَسِّسُ عِلمِ النَّحوِسِيَر أعلامِ النُّبَلاء عن أبى الأَسود :دَخَلتُ عَلى عَلِيٍّ فَرَأيتُهُ مُطرِقا ، فَقُلتُ : فيمَ تَتَفَكَّرُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : سَمِعتُ بِبَلَدِكُم لَحنا فَأَرَدتُ أن أضَعَ كِتابا فى اُصولِ العَرَبِيَّهِ . فَقُلتُ : إن فَعَلتَ هذا أحيَيتَنا . فَأَتَيتُهُ بَعدَ أيّام ، فَأَلقى إلَىَّ صَحيفَهً فيها : الكَلامُ كُلُّهُ : اسمٌ ، وفِعلٌ ، وحَرفٌ ، فَالاِسمُ : ماأنبَأَ عَنِ المُسَمّى ، وَالفِعلُ : ما أنبَأَ عَن حَرَكَهِ المُسَمّى ، وَالحَرفُ : ما أنبَأَ عَن معنىً لَيسَ بِاسمٍ ولا فِعلٍ . ثُمَّ قالَ لى : زِدهُ وتَتَبَّعهُ . فَجَمَعتُ أشياءَ ثُمَّ عَرَضتُها عَلَيهِ . (1)

تاريخ الخُلَفاء عن أبى الأسودِ الدُّؤَلىّ :دَخَلتُ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالبٍ رضى الله عنهفَرَأيتُهُ مُطرِقا مُفَكِّرا ، فَقُلتُ : فيمَ تُفَكِّرُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : إنّى سَمِعتُ بِبَلَدِكُم هذا لَحنا فَأَرَدتُ أن أصنَعَ كِتابا فى اُصولِ العَرَبِيَّهِ . فَقُلتُ : إن فَعَلتَ هذا أحيَيتَنا ، وبَقِيَت فينا هذِهِ اللُّغَهُ . ثُمَّ أتَيتُهُ بَعدَ ثَلاثٍ ، فَأَلقى إلَىَّ صَحيفَهً فيها : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، الكَلِمَهُ : اسمٌ ، وفِعلٌ ، وحَرفٌ ، فَالاِسمُ : ما أنبَأَ عَنِ المُسَمّى ، وَالفِعلُ : ما أنبَأَ عَن حَرَكَهِ المُسَمّى ، وَالحَرفُ : ما أنبَأَ عَن مَعنىً لَيسَ بِاسمٍ ولا فِعلٍ . ثُمَّ قالَ : تَتَبَّعهُ وزِد فيهِ ما وَقَعَ لَكَ ، وَاعلَم يا أبَا الأَسوَدِ ، أنَّ الأَشياءَ ثَلاثَهٌ : ظاهِرٌ ، ومُضمَرٌ ، وشَىءٌ لَيسَ بِظاهِرٍ ولا مُضمَرٍ ، وإنَّما يَتَفاضَلُ العُلَماءُ فى مَعرِفَهِ ما لَيسَ بِظاهِرٍ ولا مُضمَرٍ . قالَ أبُو الأَسوَدِ : فَجَمَعتُ مِنهُ أشياءَ وعَرَضتُها عَلَيهِ ، فَكانَ مِن ذلِكَ حُروفُ النَّصبِ ، فَذَكَرتُ مِنها : إنَّ وأنَّ ولَيتَ ولَعَلَّ وكَأَنَّ ، ولَم أذكُر لكِنَّ ، فَقالَ لى : لِمَ تَرَكتَها ؟ فَقُلتُ : لَم أحسَبها مِنها . فَقالَ : بَلى هِىَ مِنها ، فَزِدها فيها . (2)

.

1- .سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 84 الرقم 28 ؛ الفصول المختاره : ص 91 ، الصراط المستقيم : ج 1 ص 220 ، الفصول المهمّه للحرّ العاملى : ج 1 ص 684 ح 1079 كلّها نحوه .
2- .تاريخ الخلفاء : ص 213 ، كنز العمّال : ج 10 ص 283 ح 29456 وفيه «الكلام» بدل «الكلمه» وراجع الفصول المهمّه للحرّ العاملى : ج 1 ص 681 ح 1073 .

5 / 2 بنیان گذار علم نحو

ر .ک : اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث : بخش چهارم / فصل دوم : درهای علوم اهل بیت / آشنایی با همه زبانها.

5 / 2بنیان گذار علم نحوسیر أعلام النبلاء به نقل از ابو الأسود : نزد علی علیه السلام رفتم و دیدم که سر به گریبان برده است . گفتم : ای امیر مؤمنان! درباره چه چیز می اندیشی؟ فرمود : «در دیار شما ، خطایی در گفتار شنیدم . می خواهم کتابی در زمینه دستور زبان عربی بنویسم» . گفتم : اگر این کار را بکنی ، ما را زنده کرده ای . پس از چند روز ، نزد وی آمدم . نوشته ای به من داد که در آن ، این مطالب بود : «همه کلمه ها ، اسم و فعل و حرف اند . اسم ، آن است که از مسمّا خبر می دهد و فعل ، آن است که از حرکت مُسمّا خبر می دهد و حرف ، چیزی است که از معنایی که نه اسم است و نه فعل، خبر می دهد». آن گاه فرمود : «بر این بیفزا و آن را پیگیری کن» . من چیزهایی را گِرد آوردم و آنها را به وی عرضه کردم.

تاریخ الخلفاء به نقل از ابو الأسود دُئِلی : نزد امیر مؤمنان رفتم و او را سر به گریبان و متفکّر دیدم . گفتم : ای امیر مؤمنان! درباره چه می اندیشی؟ فرمود : «در این شهرتان غلط های دستوری شنیدم . تصمیم گرفتم که کتابی در دستور زبان عربی بنویسم» . گفتم : اگر این کار را انجام دهی ، ما را زنده می کنی و این زبان در بین ما باقی خواهد ماند . آن گاه ، پس از سه روز ، نزد وی آمدم . نوشته ای به من داد که در آن ، این مطلب بود : «به نام خدای بخشنده و مهربان . کلمه ، اسم و فعل و حرف است . اسم ، آن چیزی است که از مسمّا خبر بدهد و فعل ، آن چیزی است که از حرکت مسمّا خبر دهد و حرف ، آن چیزی است که از معنایی که نه اسم است ، و نه فعل ، خبر دهد» . آن گاه فرمود : «این مطلب را پیگیری کن و آنچه را که به ذهنت می رسد ، بر آن بیفزای و بدان ای ابو الأسود که : چیزها سه گونه اند : یا آشکارند و یا پنهان اند و چیزهایی هم هستند که نه آشکارند و نه پنهان اند ، و دانشمندان با شناخت چیزی که نه آشکار است و نه پنهان ، بر یکدیگر برتری می جویند» . ابو الأسود گفت : چیزهایی از نحو (دستور زبان) را گِرد آوردم و به او عرضه کردم و از جمله آنها حروف

نصب بود و از آنها «إنَّ» و «أنّ» و «لیت» و «لعلّ» و «کأنّ» را یاد کردم ؛ ولی «لکنّ» را نیاوردم . به من فرمود : «چرا لکنّ را وا گذاشتی؟» . گفتم : آن را از حروف ناصب نمی دانم . فرمود : «آری ؛ از حروف ناصب است . این را هم بر آنها بیفزا» .

.

شعب الإيمان عن صَعصَعَه بن صَوحان :جاءَ أعرابِىٌّ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَقالَ : السَّلامُ عَلَيكُم يا أميرَ المُؤمِنينَ ، كَيفَ تَقرَأُ هذَا الحَرفَ «لا يَأكُلُهُ إلّا الخاطِونَ» كُلٌّ وَاللّهِ يَخطو ؟ فَتَبَسَّمَ عَلِىٌّ رضى الله عنه وقالَ : يا أعرابِىُّ «لَا يَأْكُلُهُو إِلَا الْخَطِئونَ» (1) . قالَ : صَدَقتَ وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما كانَ اللّهُ لِيُسلِمَ عَبدَهُ . ثُمَّ التَفَتَ عَلِىٌّ إلى أبى الأَسوَدِ الدُّؤَلِىِّ فَقالَ : إنَّ الأَعاجِمَ قَد دَخَلَت فِى الدّينِ كافَّةً ، فَضَع لِلنّاسِ شَيئا يَستَدِلّونَ بِهِ عَلى صَلاحِ ألسِنَتِهِم ، فَرَسَمَ لَهُ الرَّفعَ وَالنَّصبَ وَالخَفضَ . (2)

.

1- .الحاقّه : 37 .

2- .شعب الإيمان : ج 2 ص 259 ح 1684 ، كنز العمّال : ج 10 ص 284 ح 29457 .

شُعَب الإیمان به نقل از صَعْصَعه بن صَوْحان : عربی بادیه نشین ، نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت : سلام بر تو ، ای امیر مؤمنان ! این کلمه را در این آیه چگونه قرائت می کنی که : «ل_ 'c7 یأکُله إلّا الخاطون ؛ آن را جز راه روندگان نمی خورند»؟ به خدا سوگند همه راه می روند؟ علی علیه السلام لبخندی زد و فرمود : «ای اعرابی ! [قرائت صحیح] آیه این گونه است : «آن را جز خطاکاران نمی خورند» » . اعرابی گفت : سوگند به خدا ، راست گفتی ، ای امیر مؤمنان ! خداوند ، بنده خود را وا نمی گذارد. آن گاه ، علی علیه السلام رو به ابو الأسود دُئلی کرد و فرمود : «عجم ها ، همگی اسلام آورده اند . برای مردم ، دستورِ زبانی وضع کن تا برای درست سخن گفتن خود ، به آن استناد کنند» و رفع و نصب و جر را برایش نگاشت .

.

المناقب لابن شهر آشوب :وهُوَ [الإمامُ عَلِىٌّ عليه السلام]واضِعُ النَّحوِ ؛ لِأَنَّهُم يَروونَهُ عَنِ الخَليلِ بنِ أحمَدَ بنِ عيسَى بنِ عَمرٍو الثَّقَفِىِّ عَن عَبدِ اللّهِ بنِ إسحاقَ الحَضرَمِىِّ عَن أبى عَمرِو بنِ العَلاءِ عَن مَيمونٍ الأفرَنِ عَن عَنبَسَةَ الفيلِ عَن أبِى الأَسوَدِ الدُّؤَلِىِّ عَنهُ عليه السلام . وَالسَّبَبُ فى ذلِکَ : إنَّ قُرَيشا كانوا يُزَوِّجونَ بِالأَنباطِ (1) فَوَقَعَ فيما بَينَهُم أولادٌ فَفَسَدَ لِسانُهُم ، حَتّى إنَّ بِنتا لِخُويلِدٍ الأَسَدِىِّ كانَت مُتَزَوِّجَةً بِالأَنباطِ ، فَقالَت : إنَّ أبوىَ ماتَ وتَرَکَ عَلَىَّ مالٌ كَثيرٌ . فَلَمّا رَأَوا فَسادَ لِسانِها أسَّسَ النَّحوَ . ورُوِىَ أنَّ أعرابِيّا سَمِعَ مِن سوقِىٍّ يَقرَأُ : «إنَّ اللّهَ بَرِىءٌ مِنَ المُشرِكينَ ورَسُولِهِ» (2) فَشَجَّ رَأسَهُ ، فَخاصَمَهُ إلى أميرِ المُؤمِنينَ ، فَقالَ لَهُ فى ذلِکَ ، فَقالَ : إنَّهُ كَفَرَ بِاللّهِ فى قِراءَتِهِ . فَقالَ عليه السلام : إنَّهُ لَم يَتَعَمَّد ذلِکَ . ورُوِىَ أنَّ أبَا الأَسوَدِ كانَ فى بَصَرِهِ سوءٌ ، ولَهُ بُنَيَّةٌ تَقودُهُ إلى عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقالَت : يا أبَتاه ، ما أشَدُّ حَرَّ الرَّمضاءِ ! تُريدُ التَّعَجُّبَ ، فَنَهاها عَن مَقالَتِها ، فَأَخبَرَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام بِذلِکَ فَأَسَّسَ . ورُوِىَ أنَّ أبَا الأَسوَدِ كانَ يَمشى خَلفَ جَنازَةٍ ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : مَنِ المُتَوَفّى ؟ فقالَ : اللّهُ ، ثُمَّ أخبَرَ عَلِيّا بِذلِکَ فَأَسَّسَ . فَعَلى أىِّ وَجهٍ كانَ وقعه إلى أبِى الأَسوَدِ وقالَ : ما أحسَنَ هذَا النَّحوَ !، احشُ لَهُ بِالمَسائِلِ ، فَسُمِّىَ نَحوا . (3)

.

1- .النَبَط والنَبِيط : قومٌ ينزلون بالبطائح بين العراقَين (الصحاح : ج 3 ص 1162 «نبط») .
2- .ومراده الآيه : «أَنَّ اللَّهَ بَرِىءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»(التوبه : 3) .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 46 .

المناقب ، ابن شهر آشوب :علی علیه السلام بنیان گذار علم نحو است ؛ چون علمای نحو ، این دانش را از خلیل بن احمد بن عیسی بن عمرو ثَقَفی ، از عبد اللّه بن اسحاق حَضْرَمی ، از ابو عمرو بن علاء ، از میمون آفرَن ، از عَنْبَسهُ الفیل ، از ابو الأسود دُئِلی گزارش کرده اند و او از علی علیه السلام . علّت آن هم این بود که قریشیان با نَبْطیانْ ازدواج کردند و از آنان ، بچّه هایی به دنیا آمدند که گویش آنان ، نادرست بود ، به گونه ای که دختر خُوَیْلِد اسدی که با یک نَبْطی ازدواج کرده بود ، گفته بود : «إنّ أبویَ مات و ترک علَیّ مالٌ کثیرٌ ؛» (به جای «مالٌ کثیرٌ» باید می گفت : «مالاً کثیرا») . وقتی خراب شدن زبانشان را دیدند ، علی علیه السلام علم نحو را بنیان گذاشت . گزارش شده که عربی بادیه نشین از بازاری ای شنید که می خواند : «أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِّنَ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولِه» (1) («رسول» را مجرور خواند و عطف به «مشرکین» کرد که معنای آن کاملاً غلط شد) . مرد عرب ، سرِ طرف را شکست و او داوری نزد امیر مؤمنان بُرد . امیر مؤمنان ، از او بازخواست کرد . گفت : وی در قرآن خواندنش به خدا کفر ورزید . علی علیه السلام فرمود : «او در این کار ، تعمّد نداشت» . و گزارش شده که چشم ابو الأسود دُئِلی ، معیوب شده بود و دختربچه ای داشت که دست پدر را می گرفت و او را نزد علی علیه السلام می بُرد . دختر وی گفت : «ما أشدُّ حَرِّ الرمضاء» («أشدّ» را مرفوع و «حرّ» را مجرور خواند) و منظورش تعجّب بود . ابو الأسود ، او را از این نوع سخن گفتنِ غلط ، نهی کرد و جریان را به امیر مؤمنان گفت و علی علیه السلام نحو را بنیان گذاشت . و گزارش شده که ابو الأسود دُئِلی ، پشت سر جنازه ای می رفت . شخصی پرسید : «مَنْ المتوفّی؟ میراننده ، چه کسی است؟» . ابو الأسود [با توجّه به خطای دستوریِ سؤال] ، گفت : خدا! و جریان را به علی علیه السلام خبر داد و [چنین بود که]علی علیه السلام نحو را تأسیس کرد . در هر صورت ، [علی علیه السلام] تدوین علم نحو را به عهده ابو الأسود گذاشت و [به وی]گفت : «چه نیکوست این نحو (شیوه)! مسائل دیگر را به آن اضافه کن» و از این رو، این علم، «نحو» نامیده شد .

.

1- .مراد او این آیه بود : «أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِّنَ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولُهُو ... ؛ [این آیات ،]اعلام بیزاری ای است از طرف خدا و پیامبرش ...» (توبه ، آیه 3) .

تاج العروس :إنَّ أوَّلَ مَن رَسَمَ لِلنّاسِ النَّحوَ وَاللُّغَةَ أبُوالأَسوَدِ الدُّؤَلِىُّ ، وكانَ أخَذَ ذلِکَ عَن أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه . (1)

تاج العروس فى بَيانِ الأَقوالِ فى وَجهِ تَسمِيَهِ عِلمِ النَّحوِ بِهذَا الاسمِ : قيلَ : لِقَولِ عَلِىٍّ رَضِىَ اللّهُ تَعالى عَنهُ بَعدَما عَلَّمَ أَبَا الأَسوَدِ الاِسمَ وَالفِعلَ وأبوابا مِنَ العَرَبِيَّهِ : اُنحُ عَلى هذَا النَّحوِ . (2)

البدايه والنهايه عن ابن خَلّكان وغيرِهِ :كانَ أوَّلُ مَن ألقى إلَيهِ عِلمَ النَّحوِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وذَكَرَ لَهُ أنَّ الكَلامَ : اِسمٌ ، وفِعلٌ ، وحَرفٌ . ثُمَّ إنَّ أبَا الأَسودَ نَحا نَحوَهُ ، وفَرَّعَ عَلى قَولِهِ ، وسَلَکَ طَريقَهُ ، فَسُمِّىَ هذَا العِلمُ : النَّحوَ ، لِذلِکَ . (3)

5 / 3فَصاحَهُ الإِمامِ وبَلاغَتُهُالإمام علىّ عليه السلام :إنّا لَاُمَراءُ الكَلامِ ، وفينا تَنَشَّبَت (4) عُروقُهُ ، وعَلَينا تَهَدَّلَت (5) غُصونُهُ . (6)

المناقب لابن شهر آشوب عن الرضا عن آبائه عليهم السلام :إنَّهُ اجتَمَعَتِ الصَّحابَهُ فَتَذاكَروا أنَّ الأَلِفَ أكثَرُ دُخولاً فِى الكَلامِ ، فَارتَجَلَ عليه السلام الخُطبَهَ المونِقَهَ الَّتى أوَّلُها : حَمِدتُ مَن عَظُمَت مِنَّتُهُ ، وسَبَغَت نِعمَتُهُ ، وسَبَقَت رَحمَتُهُ ، وتَمَّت كَلِمَتُهُ ، ونَفَذَت مَشِيَّتُهُ ، وبَلَغَت قَضِيَّتُهُ ... إلى آخِرِها (7) . ثُمَّ ارتَجَلَ خُطبَهً اُخرى مِن غَيرِ النُّقَطِ الَّتى أوَّلُها : الحَمدُ للّهِ أهلَ الحَمدِ ومَأواهُ ، ولَهُ أوكَدُ الحَمدِ وأحلَاهُ ، وأسرَعُ الحَمدِ وأسراهُ ، وأطهَرُ الحَمدِ وأسماهُ ، وأكرَمُ الحَمدِ وأولاهُ ... إلى آخِرِها (8) . وقَدِ أورَدتُهُما فِى المَخزونِ المَكنونِ . ومِن كَلامِهِ : تَخَفَّفوا تَلحَقوا فَإنَّما يُنتَظَرُ بِأوَّلِكُم آخِرُكُم . وقَولُهُ : ومَن يَقبِض يَدَهُ عَن عَشيرَتِهِ فَإنَّما يَقبِضُ عَنهُم بِيَدٍ واحِدَهٍ ، ويَقبِضُ مِنهُم عَنهُ أيدٍ كَثيرَهٌ ، ومَن تَلِن حاشِيَتُهُ يَستَدِم مِن قَومِهِ المَوَدَّهَ . وقَولُهُ : مَن جَهِلَ شَيئاً عاداهُ ، مِثلُهُ : «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ» (9) . وقَولُهُ : المَرءُ مَخبوءٌ تَحتَ لِسانِهِ ، فَإذا تَكَلَّمَ ظَهَرَ ، مِثلُهُ : «وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ الْقَوْلِ» (10) . وقَولُهُ : قيمَهُ كُلِّ امرِئٍ ما يُحسِنُ ، مِثلُهُ : «إنَّ اللّهَ اصْطَفَلهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُو بَسْطَهً فِى الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (11) . وقَولُهُ : القَتلُ يُقِلُّ القَتلَ ، مِثلُهُ : «وَ لَكُمْ فِى الْقِصَاصِ حَيَوهٌ» (12) . (13)

.

1- .تاج العروس : ج 1 ص 62 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 312 نحوه .
2- .تاج العروس : ج 20 ص 226 ؛ الفصول المهمّه للحرّ العاملى : ج 1 ص 681 ح 1073 .
3- .البدايه والنهايه : ج 8 ص 312 .
4- .نَشِبَ الشىء فى الشىء نُشوبا : أى عَلِقَ فيه (الصحاح : ج 1 ص 224 «نشب») .
5- .فى حديث قُسّ : «وروضه قد تهدّل أغصانها» أى تدلّت واسترخت لثقلها بالثمره (النهايه : ج 5 ص 251 «هدل») .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 233 ، بحار الأنوار : ج 71 ص 292 .
7- .راجع : ص 380 (خطبته الخاليه من الألف) .
8- .راجع : ص 386 (خطبته الخاليه من النقط) .
9- .يونس : 39 .
10- .محمّد : 30 .
11- .البقره : 247 .
12- .البقره : 179 .
13- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 48 .

5 / 3 فصاحت و بلاغت امام

تاج العروس :اوّلین کسی که نحو و لغت را نگاشت ، ابو الأسود دُئِلی بود و آن را از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته بود .

تاج العروس در بیان دیدگاه ها در مورد علّت نام گذاری علم «نحو» به این نام : گفته شده که این ، به خاطر سخن علی علیه السلام به ابو الأسود بود ، که پس از آن که به وی ، اسم و فعل و باب هایی از عربی را یاد داد که به او فرمود : همین «نحو (شیوه)» را دنبال کن .

البدایه والنهایه به نقل از ابن خَلِّکان و دیگران : اوّلین کسی که علم نحو را به ابو الأسوَدْ القا کرد ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود که به وی فرمود : «کلام ، اسم و فعل و حرف است» . آن گاه ، ابو الأسود به همین نحو ، پیش بُرد و بر سخن ایشان افزود و این روش را دنبال کرد و به همین خاطر ، این دانشْ «نحوْ» نام گرفت .

5 / 3فصاحت و بلاغت امامامام علی علیه السلام :به راستی که ما امیرانِ [مُلکِ] سخنیم و ریشه های سخن ، در ما ریشه دوانده و شاخسارش بر ما سایه افکنده است .

المناقب ، ابن شهر آشوب :امام رضا علیه السلام ، به نقل از پدرانش فرمود : «یاران پیامبر خدا گِرد آمدند و در این خصوصْ سخن می گفتند که «الف» در کلام ، بیشتر از دیگر حروف ، کاربُرد دارد . علی علیه السلام به بِداهه ، خطبه ای زیبا و شگفت [بدون الف]ایراد کرد که اوّلش چنین بود : سپاسْ می گویم کسی را که منّتش عظیم ، نعمتش فراوان ، رحمتش پیشاپیش ، کلامش تامّ ، اراده اش نافذ و فرمانش رساست... . (1) آن گاه ، به بداهه ، خطبه ای بدون نقطه ایراد کرد که آغازش چنین است : سپاسْ خدای را که شایسته ستایش و جایگاه هر ستایش است ، و رساترین و شیرین ترین و سریع ترین و شریف ترین و آشکارترین و والاترین و گرامی ترین و سزاوارترین ستایش ، از آنِ اوست ... . (2) هر دوی این دو خطبه را در [کتاب خود:]المکنون و المخزون آورده ام . و از سخنان اوست : «سبُک بار باشید تا برسید ، که رفتگان شما در انتظارِ ماندگان شمایند» . و از سخنان اوست : «آن که دستِ یاری از خویشاوندانش شُست ، یک

دست یاری را از آنان باز داشت و دستان یاری رسانِ بسیاری از آنان را از خود بُرید ، و آن که با اطرافیانش نرم خویی کرد ، دوستیِ آنان را همیشگی ساخت» . و از سخنان اوست : «هر کس چیزی را نداند ، با آن دشمنی می ورزد» که نظیر این سخن خداوند است که فرمود : «بلکه چیزی را دروغ شمردند که به دانش آن ، احاطه نداشتند» . و از سخنان اوست : «انسان در زیر زبانش پنهان است ؛ چون سخن گوید ، آشکار می شود» که نظیر این سخن خداوند است که فرمود : «و از آهنگِ سخن ، به [حال] آنان پی خواهی برد» . و از سخنان اوست : «ارزش هر کس ، به چیزی است که خوب می داند» که نظیر این [سخن خداوند]است که : «در حقیقت ، خدا او را بر شما برتری داده ، و او را در دانش و [نیروی]بدن ، بر شما برتری بخشیده است» . و از کلام اوست : «قتل ، قتل را کم می کند» که نظیر این [سخن خداوند] است که : «شما را در قصاص ، زندگانی است» .

.

1- .ر . ک : ص 381 (خطبه بدون الف) .
2- .ر . ک : ص 387 (خطبه بدون نقطه) .

تاریخ دمشق :قالَ مُعاوِیَهُ : إن کُنّا لَنَتَحَدَّثُ أ نَّهُ ما جَرَتِ المَواسی (1) عَلی رَأسِ رَجُلٍ مِن قُرَیشٍ أفصَحَ مِن عَلِیٍّ . (2)

.

1- .المواسی : جمع مُوسی الحدید ؛ وهو ما یحلق به (لسان العرب : ج 15 ص 391 «وسی») .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 414 ، جواهر المطالب : ج 1 ص 297 .

تاریخ دمشق :معاویه گفت : ما گفتگو می کردیم که تیغ ، سر هیچ قریشی ای را که از علی فصیح تر باشد ، نتراشیده است .

.

الإمامه والسياسه فى ذِكرِ قُدومِ ابنِ أبى مِحجَنٍ عَلى مُعاوِيَهَ : قالَ مُعاوِيَهُ : فَوَاللّهِ لَو أنَّ ألسُنَ النّاسِ جُمِعَت فَجُعِلَت لِسانًا واحِدا لَكَفَاها لِسانُ عَلِىٍّ . (1)

مُروج الذَّهَب فى ذِكرِ لُمَعٍ مِن كَلامِ عَلِىٍّ عليه السلام : وَالَّذى حَفِظَ النّاسُ عَنهُ مِن خُطَبِهِ فى سائِرِ مَقاماتِهِ أربَعُمِئَهِ خُطبَهٍ وَنَيِّفٌ وثَمانونَ خُطبَهً يورِدُها عَلَى البَديهَهِ ، وتَداوَلَ النّاسُ ذلِكَ عَنهُ قَولاً وعَمَلاً . (2)

نَثرِ الدُّرّ عن محمّد ابن الحنفيّه فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : كانَ إذا تَكَلَّمَ بَذَّ (3) ، وإذا كَلَمَ (4) حَذَّ (5) وهذا مِثلُ قَولِ غَيرِهِ : كانَ عَلِىٌّ إذا تَكَلَّمَ فَصَلَ وإذا ضَرَبَ قَتَلَ . (6)

الشّريف الرَّضِىّ فى مُقدَّمه نهج البلاغه :... وسَأَلونى [جَماعَهٌ مِنَ الأَصدِقاءِ والإِخوانِ]عِندَ ذلِكَ [أى بَعدَ تَأليفِ كِتابِ خَصائِصِ الأَئِمَّهِ] أن أبتَدِئَ بِتَأليفِ كِتابٍ يَحتَوى عَلى مُختارِ كَلامِ مَولانا أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى جَميعِ فُنونِهِ ، ومُتَشَعِّباتِ غُصونِهِ : مِن خُطَبٍ وكُتُبٍ ومَواعِظَ وأدَبٍ ، عِلما أنَّ ذلِكَ يَتَضَمَّنُ عَجائِبَ البَلاغَهِ ، وغَرائِبَ الفَصاحَهِ ، وجَواهِرَ العَرَبِيَّهِ ، وثَواقِبَ الكَلِمِ الدّينِيَّهِ وَالدُّنيَوِيَّهِ ، ما لا يوجَدُ مُجتَمِعا فى كَلامٍ ، ولا مَجموعَ الأَطرافِ فى كِتابٍ . إذ كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مَشرَعَ الفَصاحَهِ ومَورِدَها ، ومَنشَأَ البَلاغَهِ ومَولِدَها ، ومِنهُ عليه السلام ظَهَرَ مَكنونُها ، وعَنهُ أُخِذَت قَوانينُها ، وعَلى أمثِلَتِهِ حَذا كُلُّ قائِلٍ خَطيبٍ ، وبِكَلامِهِ استَعانَ كُلُّ واعِظٍ بَليغٍ ، ومَعَ ذلِكَ فَقَد سَبَقَ وقَصَّروا ، وقَد تَقَدَّمَ وتَأَخَّروا ؛ لِأَنَّ كَلامَهُ عليه السلام الكَلامُ الَّذى عَلَيهِ مَسحَهٌ مِنَ العِلمِ الإِلهِىِّ ، وفيهِ عَبَقَهٌ مِنَ الكَلامِ النَّبَوِىِّ . فَأَجبَتُهُم إلَى الِابتِداءِ بِذلِكَ ، عالِما بِما فيهِ مِن عَظيمِ النَّفعِ ومَنشورِ الذِّكرِ ، ومَذخورِ الأَجرِ ، وَاعتَمَدتُ بِهِ أن أُبَيِّنَ عَن عَظيمِ قَدرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى هذِهِ الفَضيلَهِ ، مُضافَهً إلَى المَحاسِنِ الدَّثرَهِ ، وَالفَضائِلِ الجَمَّهِ ، وأ نَّهُ عليه السلام انفَرَدَ بِبُلوغِ غايَتِها عَن جَميعِ السَّلَفِ الأَوَّلينَ ، الَّذينَ إنَّما يُؤثَرُ عَنهُم مِنهَا القَليلُ النّادِرُ ، وَالشّاذُ الشّارِدُ . فَأَمّا كَلامُهُ فَهُوَ البَحرُ الَّذى لا يُساجَل ، وَالجَمُّ الَّذى لا يُحافَلُ . وأرَدتُ أن يَسوغَ لِىَ التَّمَثُّلُ فِى الِافتِخارِ بِهِ عليه السلام بِقَولِ الفَرَزدَقِ : أُولئِكَ آبائى فَجِئنى بِمِثلِهِم إذا جَمَعَتنا يا جَريرُ المَجامِعُ (7) وقالَ فى ذَيل قَولِهِ عليه السلام : «قيمَهُ كُلِّ امرِىً ما يُحسِنُهُ» ، وهِىَ الكَلِمَهُ الَّتى لا تُصابُ لَها قيمَهٌ ، ولا توزَنُ بِها حِكمَهٌ ، ولا تُقرَنُ إلَيها كَلِمَهٌ . (8) وقالَ فى ذَيلِ قَولِهِ عليه السلام : «فَإِنَّ الغايَهَ أمامَكُم ، وإنَّ

وَراءَكُمُ السّاعَةَ تَحدوكُم . تَخَفَّفوا تَلحَقوا ، فَإِنَّما يُنتَظَرُ بِأَوَّلِكُم آخِرُكُم» ، أقولُ : إنَّ هذَا الكَلامَ لو وُزِنَ ، بَعدَ كَلامِ اللّهِ سُبحانَهُ وبَعدَ كَلامِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، بِكُلِّ كَلامٍ لَمالَ بِهِ راجِحا ، وبَرَّزَ عَلَيهِ سابِقا . فَأَمّا قَولُهُ عليه السلام : «تَخَفَّفوا تَلحَقوا» فَما سُمِعُ كَلامٌ أَقَلَّ مِنهُ مَسموعا ولا أكثَرُ مِنهُ مَحصولاً ، وما أبعَدَ غَورَها مِن كَلِمَهٍ ! وأنقَعَ (9) نُطفَتَها (10) مِن حِكمَهٍ ! وقَد نَبَّهنا فى كِتابِ الخَصائِصِ عَلى عِظَمِ قَدرِها وشَرَفِ جَوهَرِها . (11) وقالَ فى ذَيلِ الخُطبَهِ السّادِسَه عَشَرَهَ : إنَّ فى هذَا الكَلامِ الأَدنى مِن مَواقِعِ الإِحسانِ ما لا تَبلُغُهُ مَواقِعَ الاِستِحسانِ ، وإنَّ حَظَّ العَجَبِ مِنهُ أكثَرُ مِن حَظِّ العَجَبِ بِهِ ! وفيهِ مَعَ الحالِ الَّتى وَصَفنا زَوائِدُ مِنَ الفَصاحَهِ لا يَقومُ بِها لِسانٌ ولا يَطَّلِعُ فَجَّها إنسانٌ ، ولا يَعرِفُ ما أقولُ إلّا مَن ضَرَبَ فى هذِهِ الصَّناعَهِ بِحَقٍّ ، وجَرى فيها عَلى عِرقٍ «وَ مَا يَعْقِلُهَآ إِلَا الْعَلِمُونَ» (12) .

.

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 134 ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 99 وفيه «ولو لم يكن للاُمّه إلّا لسان علىّ لكفاها» .
2- .مروج الذهب : ج 2 ص 431 .
3- .بَذَّ القومَ يَبذُّهم بَذّا : سبقهم وغلبهم (لسان العرب : ج 3 ص 477 «بذذ») .
4- .الكلم : الجرح (النهايه : ج 4 ص 199 «كلم») .
5- .الحَذّ ، القطع المستأصل (لسان العرب : ج 3 ص 482 «حذذ») .
6- .نثر الدرّ : ج 1 ص 407 .
7- .نهج البلاغه : مقدّمه الشريف الرضى .
8- .نهج البلاغه : الحكمه 81 ، بحار الأنوار : ج 1 ص 182 ح 77 .
9- .ماء ناقع ونقيع : ناجع يقطع العطشَ ويُذهبه ويسكّنه (تاج العروس : ج 11 ص 488 «نقع») .
10- .النطفه : الماء الصافى (لسان العرب : ج 9 ص 335 «نطف») .
11- .نهج البلاغه : الخطبه 21 وراجع خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 112 .
12- .العنكبوت : 43 .

الإمامه والسیاسه در یادکردِ آمدن ابن ابی مِحْجن به نزد معاویه : معاویه گفت : به خدا سوگند اگر همه زبان های مردم ، گِرد آیند و یک زبان شوند ، زبان علی در برابر آنها بسنده است .

مُروج الذَّهَب در یادکردِ پاره ای از سخنان علی علیه السلام : آنچه مردم از خطبه ها (سخنرانی ها)ی وی در سایر جاها گِرد آورده اند ، چهارصد و هشتاد و اندی خطبه است که به بداهه ایراد کرده است و آن خطبه ها ، در زبان و عمل مردم ، متداول اند .

نثر الدرّ به نقل از محمّد بن حنفیّه ، در توصیف علی علیه السلام : «هر گاه سخن می گفت ، پیشتاز بود ، و هر گاه ضربه می زد ، می بُرید» . این ، مثل کلام شخص دیگری در توصیف اوست که می گفت : «علی علیه السلام ، هر گاه سخن می گفت ، آخرین سخن را می گفت ، و هر گاه ضربه می زد ، نابود می کرد» .

شریف رضی در مقدّمه نهج البلاغه :... پس از تألیف کتاب خصائص الأئمّه علیهم السلام ، [گروهی از دوستان و برادران]از من خواستند که به تألیف کتابی بپردازم که در بر گیرنده گزیده سخنان مولایمان امیر مؤمنان ، در همه فنون و شاخه های گوناگون آن ، از قبیل خطبه ها ، نامه ها ، پندها و آداب باشد ؛ چرا که می دانستند چنین کتابی در بر دارنده شگفتی های بلاغت ، نکات بی نظیر فصاحت ، گوهرهای زبان عربی و کلمات درخشنده دینی و دنیوی خواهد بود ؛ چیزهایی که گِرد آمدهْ در کلامی ، و به طور فراگیرْ در کتابی یافت نمی شوند؛ چون امیر مؤمنان، آبشخور فصاحت و سرچشمه بلاغت است. رازهای بلاغت از او آشکار گشت و قوانین آن ، از او گرفته شد و هر گوینده سخنور ، به مانند او گام زد و هر واعظ سخنوری از کلام او یاری جُست . با این همه ، او پیشتاز است و دیگران ، برجای مانده ، و او در پیش است و دیگران در پس ؛ چرا که سخنان او سخنانی است که رنگی از علم الهی دارد و عطری از کلام نبوی . درخواستشان را برای شروع به این کار پذیرفتم و می دانستم که در آن ، فایده ای سترگ است و نام آن ، شهره خواهد شد و پاداشی در آن، اندوخته است و بر آن شدم که مقام والای امیر مؤمنان را در این فضیلت (فصاحت و بلاغت) بیان کنم و این ، فضیلتی است افزون بر مَحاسن فراوان و فضایل بسیارِ دیگری که علی علیه السلام دارد و این که او تنها کسی است از بین همه

گذشتگان که به نهایت بلاغت ، دست یافته است . تنها اندکی از سخنان پیشینیان که به ما رسیده ، طُرفه و بی همتاست ؛ امّا سخنان او دریایی است که با آن ، هماوردی نمی توان کرد ، و انبوهی است که هیچ انبوهی با آن هم تراز نیست ، و خواستم که در افتخار به ایشان ، بتوانم به سخن فَرَزْدَق ، تمثّل جویم که گفت : اینان ، پدران من اند . همچون آنان را نزد من بیاور به هنگامی که پیش هم می آییم ، ای جریر! (1) سیّد رضی در ذیل این سخن علی علیه السلام : «بهای هر کسی به آن چیزی است که آن را به نیکی می داند» ، می نویسد : این ، سخنی است که نمی توان برای آن ارزشی تعیین کرد و هیچ حکمتی با آن هم سنگ نیست و هیچ کلمه ای همتای آن نیست . و در ذیل سخن ایشان که می فرماید : «منزلگاهِ آخرین ، پیش روی شماست و در پشت سرتان ، مرگ ، سرودخوان می آید . سبک بار باشید تا برسید ؛ چرا که پیشینیان شما منتظر پسینیان شما هستند» ، می گوید : این سخن ، پس از سخن خدا و پیامبر خدا ، اگر با هر سخنی سنجیده شود ، بر آن ، برتری خواهد داشت و از آن ، پیشی خواهد گرفت و این [بخش از] سخنش که می فرماید: «سبکْ بار باشید تا برسید» ، گفتاری است که کم حجم تر و پُر فایده تر از آن ، شنیده نشده است . چه قدر این گفته ، ژرف است و از حکمت ، سیراب! و ما در کتاب الخصائص ، به عظمت قدر آن و ارزش گوهر آن ، توجّه داده ایم . و در ذیل خطبه شانزدهم گفته است : زیبایی های این سخن کوتاه ، آن قدر است که قوّه بیان نمی تواند از عهده تحسین آن به در آید ، و بهره شگفتی از آن ، بیشتر از بهره بالیدن به [فهم] آن است و در آن ، با همه آنچه گفتیم ، فصاحتی است که زبانی نمی تواند آن را بیان کند و کسی به ژرفای آن نمی رسد ، و این ، موضوعی است که درستی آن را جز افراد متبحّر در این صناعت ، در نخواهند یافت و این آیه قرآن در حقّ آن صادق است که : «جز دانشوران ، آن را در نمی یابند» .

.

1- .نهج البلاغه : مقدّمه سیّد رضی . منظور ، آن است که در مقام مفاخره ، چنین پدرانی که من دارم ، نداری .

ص: 358

. .

ص: 359

. .

ابن أبى الحَديدِ فى شَرحِ نَهجِ البَلاغَهِ :وأمَّا الفَصاحَهُ فَهُوَ عليه السلام إمامُ الفُصَحاءِ ، وسَيِّدُ البُلَغاءِ ، وفى كَلامِهِ قيلَ : دونَ كَلامِ الخالِقِ ، وفوقَ كَلامِ المَخلوقينَ . ومِنهُ تَعَلَّمَ النّاسُ الخِطابَهَ وَالكِتابَهَ . قالَ عَبدُ الحَميدِ بنُ يَحيى : حَفِظتُ سَبعينَ خُطبَهً مِن خُطَبِ الأَصلَعِ ، فَفاضَت ثُمَّ فاضَت . وقالَ ابنُ نُباتَهَ : حَفِظتُ مِنَ الخِطابَهِ كَنزاً لا يَزيدُهُ الإِنفاقُ إلّا سَعَهً وكَثرَهً ، حَفِظتُ مِئَهَ فَصلٍ مِن مَواعِظِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . ولَمّا قالَ مِحفَنُ بن أبى مِحفَنٍ لِمُعاوِيَهَ : جِئتُکَ مِن عِندِ أعيا النّاسِ ، قالَ لَهُ : وَيحَکَ ، کَيفَ يَکونُ أعيا النّاسِ ! فَوَاللّهِ ما سَنَّ الفَصاحَهَ لِقُرَيشٍ غَيرُهُ . ويَکفى هذَا الکِتابُ الَّذى نَحنُ شارِحوهُ دَلالهً عَلى أ نَّهُ لا يُجارى فِى الفَصاحَهِ ، ولا يُبارى فِى البَلاغَهِ . وحَسبُکَ أ نَّهُ لَم يُدَوَّن لِأَحَدٍ مِن فُصَحاءِ الصَّحابَهِ العُشرُ ولا نِصفُ العُشرِ مِمّا دُوِّنَ لَهُ ، وکَفاکَ فى هذَا البابِ ما يَقولُهُ أبو عُثمانَ الجاحِظُ فى مَدحِهِ فى کِتابِ «البَيان وَالتَّبيينِ» وفى غَيرِهِ مِن کُتُبِهِ . (1) وقالَ فِى ذَيلِ الکِتابِ 35 : اُنظُر إلَى الفَصاحَهِ کَيفَ تُعطى هذَا الرَّجُلَ قِيادَها ، وتُمَلِّکُهُ زِمامَها ، وأعجَبُ لِهذِهِ الألفاظِ المَنصوبَهِ ، يَتلو بَعضُها بَعضا کَيفَ تُؤاتيهِ وتُطاوِعُهُ ، سَلِسَهً سَهلَهً ، تَتَدَفَّقُ مِن غَيرِ تَعَسُّفٍ ولا تَکَلُّفٍ، حَتَّى انتَهى إلى آخِرِ الفَصلِ فَقالَ : «يَوما واحِدا ، ولا ألتَقى بِهِم أبَدا» . وأنتَ وغَيرُکَ مِنَ الفُصَحاءِ إذا شَرَعوا فى کِتابٍ أو خُطبَهٍ ، جاءَتِ القَرائِنُ وَالفَواصِلُ تارَهً مَرفوعَهً ، وتارَهً مَجرورَهً ، وتارَهً مَنصوبَهً ، فَإِن أرادوا قَسرَها بِإِعرابٍ واحِدٍ ظَهَرَ مِنها فِى التَّکَلُّفِ أثَرٌ بَيِّنٌ ، وعَلامَهٌ واضِحَهٌ وهذَا الصِّنفُ مِنَ البَيانِ أحَدُ أنواعِ الإِعجازِ فِى القُرآنِ ، ذَکَرَهُ عَبدُ القاهِرِ قالَ : اُنظُر إلى سورَهِ النِّساءِ وبَعدَها سورَهِ المائِدَهِ ، الأُولى مَنصوبَهُ الفَواصِلِ وَالثّانِيَهُ لَيسَ فيها مَنصوبٌ أصلاً ، ولَو مَزَجتَ إحدَى السّورَتَينِ بِالاُخرى لَم تَمتَزِجا ، وظَهَرَ أثَرُ التَّرکيبِ وَالتَّأليفِ بَينَهُما ، ثُمَّ إنَّ فَواصِلَ کُلِّ واحِدٍ مِنهُما تَنساقُ سِياقَهً بِمُقتَضَى البَيانِ الطَّبيعِىِّ لَا الصَّناعَهِ التَّکَلُّفِيَّهِ . ثُمَّ انظُر إلَى الصِّفاتِ وَالمَوصوفاتِ فى هَذا الفَصلِ ، کَيفَ قالَ : وَلَدا ناصِحا ، وعامِلاً کادِحا ، وسَيفا قاطِعا ، ورُکنا دافِعا ، لَو قالَ : وَلَدا کادِحا ، وعامِلاً ناصِحا ، وکَذلِکَ ما بَعدَهُ لَما کانَ صَوابا ولا فِى المَوقِعِ واقِعا . فَسُبحانَ اللّهِ مِن مَنحِ هذَا الرَّجُلِ هذِهِ المَزايَا النَّفيسَهَ وَالخَصائِصَ الشَّريفَهَ ! أن يَکونَ غُلامٌ مِن أبناءِ عَرَبِ مَکَّهَ يَنشَأُ بَينَ أهلِهِ ، لَم يُخالِطِ الحُکَماءَ وخَرَجَ أعرَفَ بِالحِکَمِهِ ودَقائِقِ العُلومِ الإِلهِيَّهِ مِن أفلاطونَ وأرَسطو ! ولَم يُعاشِر أربابَ الحِکَمِ الخُلقِيَّهِ ، وَالآدابِ النَّفسانِيَّهِ ؛ لِأَنَّ قُرَيشا لَم يَکُن أحَدٌ مِنهُم مَشهورا بِمِثلِ ذلِکَ ، وخَرَجَ أعرَفَ بِهذَا البابِ مِن سُقراطَ . ولَم يُرَبَّ بَينَ الشَّجعانِ ؛ لِأَنَّ أهلَ مَکَّهَ کانوا ذَوى تِجارَهٍ ولَم يَکونوا ذَوى حَربٍ ، وخَرَجَ أشجَعَ مِن کُلِّ بَشَرٍ مَشى عَلَى الأَرضِ . قيلَ لِخَلَفٍ الأَحمَرِ : أيُّما أشجَعُ

عَنبَسَهُ وبِسطامُ أم عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ ؟ فَقالَ : إنَّما يُذكَرُ عَنبَسَهُ وبِسطامُ مَعَ البَشَرِ وَالنّاسِ لا مَعَ مَن يَرتَفِعُ عَن هذِهِ الطَّبَقَهِ . فَقيلَ لَهُ : فَعَلَى كُلِّ حالٍ . قالَ : وَاللّهِ لَو صاحَ فى وُجوهِهِما لَماتا قَبلَ أن يَحمِلَ عَلَيهِما . وخَرَجَ أفصَحَ مِن سَحبانِ وقُسٍّ ، ولَم تَكُن قُرَيشٌ بِأفصَحِ العَرَبِ ، كانَ غَيرُها أفصَحَ مِنها ، قالوا : أفصَحُ العَرَبِ جُرهُمُ وإن لَم تَكُن لَهُم نَباهَهٌ . وخَرَجَ أزهَدَ النّاسِ فِى الدُّنيا وأعَفَّهُم ، مَعَ أنَّ قُرَيشا ذَوو حِرصٍ ومَحَبَّهٍ لِلدُّنيا ، ولا غَروَ فيمَن كانَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله مُرَبِّيَهُ ومُخرِجَهُ ، وَالعِنايَهُ الإلهِيَّهُ تَمُدُّهُ وتُرفِدُهُ ، أن يَكونَ مِنهُ ما كانَ ! (2) وذَكَرَ عَن شَيخِهِ أبى عُثمانَ قالَ : حَدَّثَنى ثُمامَهُ ، قالَ : سَمِعتُ جَعفَرَ بنَ يَحيى وكانَ مَن أبلَغِ النّاسِ وأفصَحِهِم يَقولُ : الكِتابَهُ ضَمُّ اللَّفظَهِ إلى أُختِها ، أ لَم تَسمَعوا قولَ شاعِرٍ لِشاعِرٍ وقَد تَفاخرا : أنَا أشعَرُ مِنكَ لِأنّى أقولُ البَيتَ وأخاهُ ، وأنتَ تَقولُ البَيتَ وابنَ عَمِّهِ ! ثُمَّ قالَ : وناهيكَ حُسنا بِقَولِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام : هَل مِن مَناصٍ أو خَلاصٍ ، أو مَعاذٍ أو مَلاذٍ ، أو فِرارٍ أو مَحارٍ ! . قالَ أبو عُثمانَ : وكانَ جَعفَرٌ يُعجَبُ أيضا بِقَولِ عَلِىٍّ عليه السلام : أينَ مَن جَدَّ واجتَهَدَ ، وجَمَعَ وَاحتَشَدَ ، وبَنى فَشَيَّدَ ، وفَرَشَ فَمَهَّدَ ، وزَخرَفَ فَنَجَّدَ ؟ ! قالَ : ألا تَرى أنَّ كُلَّ لَفظَهٍ مِنها آخِذَهٌ بِعُنُقِ قَرينَتِها ، جاذِبَهٌ إيّاها إلى نَفسِها ، دالَّهٌ عَلَيها بِذاتِها ؟ ! قالَ أبو عُثمانَ : فَكانَ جَعفَرٌ يُسَمّيهِ فَصيحَ قُرَيشٍ . وَاعلَم أ نَّنا لا يَتَخالَجُنا الشَّكُّ فى أ نَّهُ عليه السلام أفصَحُ مِن كُلِّ ناطِقٍ بِلُغَهِ العَرَبِ مِنَ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ ، إلّا مِن كَلامِ اللّهِ سُبحانَهُ ، وكَلامِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ وذلِكَ لِأنَّ فَضيلَهَ الخَطيبِ وَالكاتِبِ فى خِطابَتِهِ وكِتابَتِهِ تَعتَمِدُ عَلى أمرَينِ ،هُما : مُفرَداتُ الألفاظِ ومُرَكَّباتُها . أمَّا المُفرَداتُ : فَأن تَكونَ سَهلَهً ، سَلِسَهً ، غَيرَ وَحشِيَّهٍ ولا مُعَقَّدَهٍ ، وألفاظُهُ عليه السلام كُلُّها كَذلِكَ . فَأمَّا المُرَكَّباتُ فَحُسنُ المَعنى ، وسُرعَهُ وُصولِهِ إلَى الأفهامِ ، وَاشتِمالُهُ عَلىَ الصِّفاتِ الَّتى بِاعتِبارِها فُضِّلَ بَعضُ الكَلامِ عَلى بَعضٍ ، وتِلكَ الصِّفاتُ هِىَ الصَّناعَهُ الَّتى سَمّاهَا المُتَأَخِّرونَ البَديعَ ، مِنَ المُقابَلَهِ والمُطابَقَهِ ، وحُسنِ التَّقسيمِ ، ورَدِّ آخِرِ الكَلامِ عَلى صَدرِهِ ، وَالتَّرصيعِ ، وَالتَّسهيمِ ، وَالتَّوشيحِ ، وَالمُماثَلَهِ ، وَالاستِعارَهِ ، ولَطافَهِ استِعمالِ المَجازِ ، وَالمُوازَنَهِ ، وَالتَكافُؤِ ، وَالتَّسميطِ ، وُالمُشاكَلَهِ . ولا شُبهَهَ أنَّ هذِهِ الصِّفاتِ كُلَّها مَوجودَهٌ فى خُطَبِهِ وكُتُبِهِ ، مَبثوثَهٌ مُتَفَرِّقَهٌ فى فُرُشِ كَلامِهِ عليه السلامِ ، ولَيسَ يوجَدُ هذانِ الأَمرانِ فى كَلامِ أحَدٍ غَيرِهِ ، فَإن كانَ قَد تَعَمَّلَها وأفكَرَ فيها ، وأعمَلَ رَوِيَّتَهُ فى رَصفِها ونَثرِها ، فَلَقَد أتى بِالعَجَبِ العُجابِ ، ووَجَبَ أن يَكونَ إمامَ النّاسِ كُلِّهِم فى ذلِكَ ، لِأنَّهُ ابتَكَرَهُ ولَم يُعرَف مِن قَبلَهُ ، وإن كانَ اقتَضَبَها ابتِداءً ، وفاضَت على لِسانِهِ مُرتَجِلَهً ، وجاشَ بِها طَبعُهُ بَديهَهً ، مِن غَيرِ رَوِيَّهٍ ولَا اعتِمالٍ ، فَأعجَبُ وأعجَبُ ! وعَلى كِلَا الأَمرَينِ فَلَقَد جاءَ مُجَلِّيا ، وَالفُصَحاءُ تَنقَطِعُ أنفاسُهُم عَلى أثَرِهِ . وبِحَقٍّ ما قالَ مُعاوِيَهُ لِمِحفَنٍ الضَّبِّىِّ ، لَمّا قالَ لَهُ : جِئتُكَ مِن عِندِ أعيا النّاس : يَابنَ اللَّخناءِ ، أَلِعَلِىٍّ تَقولُ هذا ؟ ! وهَلِ سَنَّ

الفَصاحَةَ لِقُرَيشٍ غَيرُهُ ؟ ! وَاعلَم أنَّ تَكَلّفَ الِاستِدلالِ عَلى أنَّ الشّمسَ مُضيئَةٌ يُتعِبُ ، وِصاحِبَهُ مَنسوبٌ إلَى السَّفَهِ ، ولَيسَ جاحِدُ الأُمورِ المَعلومَهِ عِلما ضَرورِيّا بِأشَدَّ سَفها مِمَّن رامَ الِاستِدلالَ بِالأدِلَّهِ النَّظَرِيَّهِ عَلَيها . (3) وقال أيضا فى ذيل الخطبه 91 الَّتى تُعرَفُ بِخُطبَهِ الأشباحِ : «إذا جاءَ نَهرُ اللّهِ بَطَلَ نَهرُ مَعقِلٍ» ! إذا جاءَ هذَا الكَلامُ الرَّبّانِىُّ واللَّفظُ القُدسِىُّ بَطَلَت فَصاحَهُ العَرَبِ وكانَت نِسبَهُ الفَصيحِ مِن كَلامِها إلَيهِ نِسبَهَ التُّرابِ إلَى النُّضارِ الخالِصِ ، ولَو فَرَضنا أنَّ العَرَبَ تَقدِرُ عَلَى الألفاظِ الفَصيحَهِ المُناسَبَهِ أوِ المُقارَبَهِ لِهذِهِ الألفاظِ ، مِن أينَ لَهُمُ المادَّهُ الَّتى عَبَّرت هذِهِ الألفاظُ عِنها ؟ ! ومِن أينَ تَعرِفُ الجاهِلِيَّهُ بَلِ الصَّحابَهُ المُعاصِرونَ لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله هذِهِ المَعانِىَ الغامِضَهَ السَّمائِيَّهَ لِيَتَهَيَّأ لَهَا التَّعبيرَ عَنها ؟ ! أمَّا الجاهِلِيَّهُ فَإنَّهُم إنَّما كانَت تَظهَرُ فصاحَتُهُم فى صِفَهِ بَعيرٍ أو فَرَسٍ أو حِمارِ وَحشٍ أو ثَورِ فَلاهٍ أو صِفَهِ جِبالٍ أو فَلَواتٍ ونَحوَ ذلِکَ . وأمَّا الصَّحابَهُ فَالمَذكورونَ مِنهمُ بِفَصاحَهٍ إنَّما كانَ مُنتَهى فَصاحَهِ أحَدِهِم كَلِماتٍ لا تَتَجاوَزُ السَّطرَينِ أوِ الثَّلاثَهَ ؛ إمّا فى مَوعِظَهٍ تَتَضَمَّنُ ذِكرَ المَوتِ أو ذَمَّ الدُّنيا أو ما يَتَعَلَّقُ بِحَربٍ وقِتالٍ من تَرغيبٍ أو تَرهيبٍ ، فَأمَّا الكَلامُ فِى المَلائِکَهِ وصِفاتِها وصُوَرِها وعِباداتِها وتَسبيحِها ومَعرِفَتِها بِخالِقِها وحُبِّها لَهُ ووَلَهِها إلَيهِ ، وما جَرى مَجرى ذلِکَ مِمّا تَضَمَّنَهُ هذَا الفَصلُ عَلى طولِهِ فَإنَّهُ لَم يَكُن مَعروفا عِندَهُم عَلى هذَا التَّفصيلُ ، نَعَم رُبَّما عَلِموهُ جُملَهً غَيرَ مُقَسَّمَهٍ هذَا التَّقسيمَ ولا مُرَتَّبَهً هذَا التَّرتيبَ بِما سَمِعوهُ مِن ذِكرِ المَلائِکَهِ فِى القُرآنِ العَظيمِ . وأمّا مَن عِندَهُ عِلمٌ مِن هذِهِ المادَّهِ كَعَبدِ اللّهِ بنِ سَلامٍ وأُمَيَّهَ بنِ أبِى الصَّلتِ وغَيرِهِم فَلَم تَكُن لَهُم هذِهِ العِبارَهِ ولا قَدَروا عَلى هذِهِ الفَصاحَهِ ، فَثَبَتَ أنَّ هذِهِ الأُمورَ الدَّقيقَهَ فى مِثلِ هذِهِ العِبارَهِ الفَصيحَهِ لَم تَحصُل إلّا لِعَلِىٍّ وَحدَهُ ، وأُقسِمُ أنَّ هذَا الكَلامَ إذا تَأمَّلَهُ اللَّبيبُ اقشَعَرَّ جِلدُهُ ورَجَفَ قَلبُهُ ، وَاستَشعَرَ عَظَمَهَ اللّهِ العَظيمِ فى رَوعِهِ وخَلَدِهِ وهامَ نَحوَهُ وغَلَبَ الوَجدُ عَلَيهِ ، وكادَ أن يَخرُجَ مِن مَسكِهِ شَوقا وأن يُفارِقَ هَيكَلَهُ صَبابهً ووَجدا . (4) وقال فى ذيل الخطبه 109 : هذا مَوضِعُ المَثَلِ : «فى كُلِّ شَجَرَهٍ نارٌ ، وَاستَمجَدَ المَرخُ وَالعَفارُ (5) » الخُطَبُ الوَعظِيَّهُ الحِسانُ كَثيرَهٌ ، ولكِن هذا حَديثٌ يَأكُلُ الأحاديثَ : مَحاسِنُ أصنافِ المُغَنّين جُمَّهٌ وما قَصَباتُ السَّبقِ إلّا لِمَعبَدِ مَن أرادَ أن يَتَعَلَّمَ الفَصاحَهَ وَالبَلاغَهَ ويَعرِفَ فَضلَ الكَلامِ بَعضَهُ عَلى بَعضٍ فَلْيَتَأمَّل هذِهِ الخُطبَهَ ، فَإنَّ نِسبَتَها إلى كُلِّ فَصيحٍ مِنَ الكَلامِ عَدا كَلامَ اللّهِ ورسولِهِ نِسبَهُ الكَواكِبِ المُنيرَهِ الفَلَكِيَّهِ إلَى الحِجارَهِ المُظلِمَهِ الأرضِيَّهِ ، ثُمَّ لِيَنظُرِ النّاظِرُ إلى ما عَلَيها مِنَ البَهاءِ وَالجَلالَهِ وَالرُّواءِ وَالدّيباجَهِ ، وما تُحدِثُهُ مِنَ الرَّوعَهِ وَالرَّهبَهِ وَالمَخافَهِ وَالخَشيَهِ ، حَتّى لَو تُلِيَت عَلى زِنديقٍ مُلحِدٍ مُصَمَّمٍ عَلَى اعتِقادِ نَفيِ البَعثِ وَالنُّشورِ ؛ لَهَدَّت قُواهُ وأرعَبَت قَلبَهُ وأضعَفَت عَلى نَفسِهِ وزَلزَلَتِ اعتِقادَهُ ، فَجَزَى اللّهُ قائِلَها عَنِ الإسلامِ أفضَلَ ما جَزى بِهِ وَلِيّا مِن أولِيائِهِ ، فَما أبلَغَ نُصرَتَهُ لَهُ تارَهً بِيَدِهِ وسَيفِهِ وتارَهً بِلِسانِهِ ونُطقِهِ

وتارَةً بِقَلبِهِ وفِكرِهِ ، إن قيلَ : جِهادٌ وحَربٌ فَهُوَ سَيِّدُ المُجاهِدينَ وَالمُحارِبينَ ، وإن قيلَ : وَعظٌ وتَذكيرٌ فَهُوَ أبلَغُ الواعِظينَ وَالمُذَكِّرينَ ، وإن قيلَ : فِقهٌ وتَفسيرٌ فَهُوَ رَئيسُ الفُقَهاءِ والمُفَسِّرينَ ، وإن قيلَ : عَدلٌ وتَوحيدٌ فَهُوَ إمامُ أهلِ العَدلِ وَالمُوَحِّدينَ : لَيسَ عَلَى اللّهِ بِمُستَنكَرٍ أن يَجمَعَ العالَمَ فى واحِدٍ (6) وقال فى ذيل الخطبه 221 : مَن أرادَ أن يَعِظَ ويُخَوِّفَ ويَقرَعَ صَفاةَ القَلبِ ، ويُعَرِّفَ النّاسَ قَدرَ الدُّنيا وتَصَرُّفَها بِأهلِها ، فَليَأتِ بِمِثلِ هذِهِ المَوعِظَهِ فى مِثلِ هذَا الكَلامِ الفَصيحِ وإلّا فَليُمسِک ، فَإِنَّ السُّكوتَ أستَرُ ، وَالعِىَّ خَيرٌ مِن مَنطِقٍ يَفضَحُ صاحِبَهُ ، ومَن تَأمَّلَ هذَا الفَصلَ عَلِمَ صِدقَ مُعاوِيَهَ فى قَولِهِ فيهِ : «وَاللّهِ ما سَنَّ الفَصاحَهَ لِقُرَيشٍ غَيرُهُ» ويَنبَغى لَو اجتَمَعَ فُصَحاءُ العَرَبِ قاطِبَهً فى مَجلِسٍ وتُلِىَ عَلَيهِم أن يَسجُدوا لَهُ كَما سَجَدَ الشُّعَراءُ لِقَولِ عَدِىِّ بنِ الرِّقاعِ : «قَلَمٌ أصابَ مِنَ الدَّواهِ مِدادَها» (7) فَلَمّا قيلَ لَهُم فى ذلِکَ قالوا : إنّا نَعرِفُ مَواضِعَ السُّجودِ فِى الشِّعرِ كَما تَعرِفونَ مَواضِعَ السُّجودِ فِى القُرآنِ . وإنّى لَأُطيلُ التَّعَجُّبَ مِن رَجُلٍ يَخطُبُ فِى الحَربِ بِكَلامٍ يَدُلُّ عَلى أنَّ طَبعَهُ مُناسِبٌ لِطِباعِ الأسودِ وَالنُّمورِ وأمثالِهِما مِنَ السِّباعِ الضّارِيَهِ ، ثُمَّ يَخطُبُ فى ذلِکَ المَوقِفِ بِعَينِهِ إذا أرادَ المَوعِظَهَ بِكَلامٍ يَدُلُّ عَلى أنَّ طَبعَهُ مُشاكِلٌ لِطِباعِ الرُّهبانِ لابِسِى المُسوحِ ، الَّذينَ لَم يَأكُلوا لَحما ولَم يُريقوا دِماءً ، فَتارَةً يَكونُ فى صورَهِ بِسطامِ بنِ قَيسٍ الشَّيبانِىِّ وعُتَيبَهَ بنِ الحارِثِ اليَربوعِىِّ وعامِرِ بنِ الطُّفَيلِ العامِرِىِّ ، وتارَةً يَكونُ فى صورَهِ سُقراطَ الحَبرِ اليونانِىِّ ويوحَنّا المَعمَدانَ الإِسرائيلِىِّ والمَسيحِ بنِ مَريَمَ الإِلهِىِّ . وأُقسِمُ بِمَن تُقسِمُ الأُمَمُ كُلُّها بِهِ ، لَقَد قَرَأتُ هذِهِ الخُطبَهَ مُنذُ خَمسينَ سَنَهً وإلَى الآنَ أكثَرَ مِن ألفِ مَرَّهٍ ، ما قَرَأتُها قَطُّ إلّا وأحدَثَت عِندى رَوعَهً وخَوفا وعِظَهً ، وأثَّرَت فى قَلبى وَجيبا (8) وفى أعضائى رِعدَهً ، ولا تَأَمَّلتُها إلّا وذَكَرتُ المَوتى مِن أهلى وأقارِبى وأربابِ وُدّى ، وخَيَّلتُ فى نَفسى أنّى أنَا ذلِکَ الشَّخصُ الَّذى وَصَفَ عليه السلام حالَهُ . وكَم قَد قالَ الواعِظونَ وَالخُطَباءُ وَالفُصَحاءُ فى هذَا المَعنى ، وكَم وَقَفتُ عَلى ما قالوهُ وتَكَرَّرَ وقوفى عَلَيهِ ، فَلَم أجِد لِشَىءٍ مِنهُ مِثلَ تَأثيرِ هذَا الكَلامِ فى نَفسى ، فَإِمّا أن يَكونَ ذلِکَ لِعَقيدَتى فى قائِلِهِ ، أو كانَت نِيَّهُ القائِلِ صالِحَهً ويَقينُهُ كانَ ثابِتا وإخلاصُهُ كانَ مَحضا خالِصا ، فَكانَ تَأثيرُ قَولِهِ فِى النُّفوسِ أعظَمَ ، وسَرَيانُ مَوعِظَتِهِ فِى القُلوبِ أبلَغَ . (9)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 24 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 145 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 277 .

4- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 425 .
5- .المَرْخ : من شجر النار ، سريع الوَرْى ، والعَفار : شجر يُتّخذ منه الزناد (تاج العروس : ج 4 ص 311 «مرخ» و ج 7 ص 243 «عفر») . قال الميدانى : استمجد المرخُ والعَفار : أى استكثرا وأخذا من النار ما هو حسبهما ، يُضرب فى تفضيل بعض الشىء على بعض (مجمع الأمثال : ج 2 ص 445) .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 202 .
7- .صدره : «تُزجى أغنَّ كأنّ إبره روقه» (الأمالى للسيّد المرتضى : ج 4 ص 37) .
8- .وَجَبَ القلبُ وَجباً ووجِيباً : خَفَق واضطرَبَ (لسان العرب : ج 1 ص 794 «وجب») .
9- .شرح نهج البلاغه : ج 11 ص 152 .

ابن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه : امّا در فصاحت ، او پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است . درباره سخن او گفته شده که پایین تر از سخن آفریننده ، و برتر از سخن آفریدگان است و مردم ، سخنرانی و نوشتن را از او آموخته اند . عبد الحمید بن یحیی گفته است : «هفتاد خطبه از خطبه های آن اَصلَع (1) (علی علیه السلام) را از بَر کردم . آن گاه ، [بلاغت در من] جوشید و جوشید» . ابن نُباتَه گفته است : «از خطابه گنجی را از بَر کردم که بخشش از آن ، فقط موجب گستردگی و فراوانی اش می شود ؛ صد فصل از موعظه های علی بن ابی طالب علیه السلام را حفظ کردم». هنگامی که مِحفَن بن ابی مِحفَن به معاویه گفت : «از نزد گُنگ ترین مردم می آیم» ، معاویه گفت : «وای بر تو! چگونه او گُنگ ترینِ مردم است . سوگند به خدا ، جز او کسی روش فصاحت را برای قریش ، بیان نکرد» . همین کتابی که ما شرحش داده ایم (نهج البلاغه) ، در گواهی بر این که او در فصاحت، همپا ندارد و در بلاغت ، بی رقیب است ، بس است و برای تو همین کافی است که از هیچ یک از فصیحان دیگر ، یکْ دهم و یا یکْ بیستمِ آنچه از علی علیه السلام گردآوری شده ، گردآوری نشده است و در این خصوص ، آنچه ابو عثمان جاحظ [، از فصیحان و بلیغان نامدار عرب ،]در کتاب البیان والتبیین و دیگر کتاب هایش در مدح علی علیه السلام گفته ، کافی است . ابن ابی الحدید در ذیل نامه سی و پنجم نهج البلاغه نیز گفته است : به فصاحت بنگر که چه سان زمام اختیار خود را به این شخص داده و لگام خود را به ملکیت او درآورده است! شگفتا از این کلمات منصوب! چگونه پی در پیِ هم می آیند و چه سان از او فرمان می برند و جاری می شوند ، همچون زنجیره ای روان ، و بدون هیچ دشواری و تکلّفی برون می جهند ، تا این که به آخر نامه می رسد و می گوید : «یوما واحدا ولا ألتقی بهم أبدا ؛ یک روز با اینان به سر نمی برم و هرگز دیدارشان نمی کنم» . تو و دیگر فصیحان ، هر گاه نگارش نوشته ای و یا بیان خطابه ای را شروع کنید ، قرینه ها و فاصله ها ، گاه مرفوع و گاه مجرور و گاه منصوب می آیند و هر گاه بخواهید که به اجبار ، بر یک نوع از اِعراب ، تأکید ورزید ، اثر ساختگی بودن آن ، روشن و علامت آن ، واضح می گردد . این نوع بیان ، یکی از انواع اعجاز در قرآن است که عبد القادر از آن ، یاد کرده و گفته است : «به سوره نساء و سوره بعدیِ آن (سوره مائده) بنگر ، که در سوره اوّل ، همه فواصل ، منصوب اند و در دومی ، هیچ نصبی وجود ندارد و اگر یکی از دو سوره را با دیگری درآمیزی ، با هم آمیخته نمی شوند و هر گونه ترکیب و تألیف بین آن دو کاملاً هویدا خواهد شد و از آن گذشته ، فواصل

هر یک از آن دو به روشی است که طبق مقتضای بیان ، طبیعی است و هیچ گونه آثار ساختگی یا متکلّفانه بودن ، در آنها دیده نمی شود» . آن گاه ، به صفت ها و موصوف ها در این بخش از نامه بنگر که چگونه می گوید : «ولدا ناصحا و عاملاً کادحا و سیفا قاطعا و رُکنا دافعا ؛ فرزندی خیرخواه ، عمل کننده ای پُر تلاش ، شمشیری بُرنده ، و تکیه گاهی نگهبان» . اگر می گفت : «فرزندی پر تلاش ، و عمل کننده ای خیرخواه ، و ...» و جمله های بعدی را نیز بدین گونه می آورد ، به هیچ وجه ، درست و به جا نبود . شگفتا از کار خدا در برخورداریِ این مرد از این همه امتیازهای ارزشمند و ویژگی های شریف! این که کسی فرزندی از فرزندان عرب مکّه باشد و بین اهل مکّه بزرگ شده باشد و با حکیمانْ رفت و آمد نداشته باشد ، ولی از افلاطون و ارسطو به حکمت و نکته های علوم الهی آشناتر باشد! و با فیلسوفان اخلاق و روان شناسی ارتباط نداشته باشد (چون در بین قریش ، هیچ کس مشهور به این عناوین نبود) ، ولی با این حوزه ، آشناتر از سقراط باشد! و در بین دلیرانْ تربیت نشود (چون مردم مکّه اهل تجارت بودند و جنگجو نبودند) ، ولی او از هر کس که در روی زمینْ گام برمی دارد ، دلیرتر باشد! به خلف احمر گفته شد : کدام یک از این سه نفر شجاع ترند : عَنْبسه ، بِسطام یا علی بن ابی طالب علیه السلام ؟ در پاسخ گفت : «عنبسه و بسطام ، با آدمیان و مردم مقایسه می شوند ، نه با کسی که از این طبقه (آدمیان) برتر است» . به وی گفته شد که در هر صورت ، کدام یکْ شجاع ترند؟ پاسخ داد : «علی علیه السلام پیش از آن که به آن دو حمله کند ، اگر بر سرشان فریاد می کشید ، آن دو می مُردند» . علی علیه السلام از سُحْبان و قُسّ ، فصیح تر بود ، حالْ آن که قریش ، فصیح ترینِ اعراب نبودند و غیر قریش ، از آنها فصیح تر بودند . می گفتند که فصیح ترین عرب ، قبیله جُرْهُم است ، گرچه جُرْهُمیان از شرافت بهره ای نداشتند . در دنیا ، زاهدترین و عفیف ترینِ مردم بود ، با آن که قریشیان ، مردمی حریص و دلبسته به دنیا بودند و البته از آن که محمّد صلی الله علیه و آله تربیتش کند و بزرگ کننده اش باشد و عنایت خداوندی یاری اش دهد و پشت سرش باشد ، شگفت نیست که چنین باشد . استادم ابو عثمان ، از ثُمامه نقل کرد که : «از جعفر بن یحیی که بلیغ ترین و فصیح ترین مردم بود شنیدم که می گفت : نوشتن ، ضمیمه کردن لفظی به لفظ همگون آن است . آیا سخن آن شاعر را خطاب به شاعر دیگر که بر هم تفاخر کردند نشنیده اید که گفت : من از تو شاعرترم ؛ چون من بیت را با برادرش همراه می کنم و تو با پسر عمویش! ؟ و از نظر زیبایی ، تو را بسنده است سخن علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود : آیا راه چاره ای یا رَهایشی هست؟ آیا پناهگاهی یا دژی هست؟ آیا راه فراری یا گریزی هست؟ . جعفر ، از این کلام علی علیه السلام نیز بسیار خوشش می آمد و

شگفت زده بود که : أین مَن جَدَّ و اجتهدَ ، و جَمعَ و احتشد ، و بَنی فَشَیّدَ ، و فرش فمَهّدَ ، و زَخرَفَ فنجَّدَ؟ ؛ کجاست آن که جدّیّت و تلاش کرد ، گِرد آورْد و انبار کرد ، ساخت و محکم کاری کرد ، فرش گسترانْد و آماده کرد ، آراست و سنگِ تمام گذاشت؟ . جعفر می گفت : نمی بینی که هر لفظ ، دست در گریبان نظیرش افکنده و آن را به سوی خود می کشد و با ذات خود ، بر آن ، دلالت می کند؟ جعفر ، علی علیه السلام را «فصیحِ قریش» می نامید» . و بدان که ما تردیدی نداریم که او در بین پیشینیان و پسینیان ، فصیح تر از هر کسی است که به زبان عرب سخن بگوید ، بجز خدای سبحان و پیامبر خدا . دلیل آن ، این است که ارزش خطیب و نویسنده در سخنرانی و نوشته اش ، بر دو پایه استوار است : خودِ لفظ ها به تنهایی ، و ترکیب آنها . مفردات سخن باید آسان ، زنجیروار ، مأنوس و بدون گره باشند و الفاظ علی علیه السلام همه چنین بودند . در ترکیب نیز خوش معنایی ، سرعت انتقال آن معنا به ذهن ها و برخورداریِ آن ترکیب از ویژگی هایی که به اعتبار آنها ، بعضی از سخنان بر بعضی دیگر برتری پیدا می کنند ، ضروری است . مقصود از ویژگی های یاد شده ، همان صناعتی است که متأخّران ، آن را «بدیع» می نامند ، مشتمل بر صنایعی از قبیل : مقابله و مطابقت ، حُسن تقسیم ، برگرداندن پایان سخن به آغاز آن ، ترصیع ، تسهیم ، توشیح ، مُماثلت ، استعاره ، ظرافت در به کارگیری مَجاز ، موازنه ، مکافئه ، تسمیط و مشاکله . تردیدی نیست که همه این صنعت های ادبی ، در خطبه ها و نامه های علی علیه السلام موجود است و در جای جایِ سخنان وی ، گسترده و پراکنده است و این دو چیز (حُسن مفردات و حُسن ترکیبات) ، همراه هم ، جز در سخن او در سخن کسی پیدا نمی شود . اگر او خود را وا داشته و در آنها اندیشیده و در چینش و پَراکَنِش آنها ، فکرش را به کار گرفته باشد ، باز هم شگفت ترینِ شگفت ها را بیان کرده است و باید که امام و مقتدای همگان در این خصوص باشد ؛ چرا که او مبتکر آن است و کسی پیش از او آن را نمی دانسته است ؛ اگر آنها را نخستین بار بدیهه گویی کرده و به طور ارتجالی بر زبانْ جاری ساخته و طبعش به طور بداهه و بدون اندیشیدن و وا داشتن به جوشش آمده باشد، که بسیار بسیار شگفت است. در هر دو صورت (چه اندیشیده باشد و چه بدیهه گویی کرده باشد) ، او برنده مسابقه است و نفَس فصیحان در پیِ او بُریده است و آنچه معاویه به محقن (مِحقَن) ضَبّی گفته ، درست است ، هنگامی که وی به معاویه گفت : «از نزد گُنگ ترینِ مردم می آیم» و معاویه گفت : «ای بچه زنِ بو گندو! آیا درباره علی چنین می گویی؟ آیا کسی جز او روش فصاحت را برای قریش بیان کرد؟ !» . و بدان که تحمّل رنج استدلال بر این که خورشید ، نور افزاست ، خسته کننده است و چنین استدلالگری ، به سفاهتْ منسوب می شود . در واقع ، منکر

چیزهایی که به گونه ضروری معلوم اند ، نادان تر از آن کسی نیست که قصد دارد همین امور معلوم را با برهان های نظری اثبات کند . ابن ابی الحدید همچنین در ذیل خطبه 91 که به «خطبه اشباح» معروف است پس از عبارتِ : «اذا جاء نهر اللّه بَطَلَ نهرُ مَعقِلٍ ؛ هر گاه نهر خدا جاری شود ، نهر مَعقِل از بین می رود» ، می گوید : هر گاه این سخن خدایی و لفظ قدسی نمایان می شود ، فصاحت عرب ، رنگ می بازد . نسبت کلام فصیح عربی به کلام آن حضرت ، چون نسبت خاک است به طلای ناب ، و اگر فرض کنیم که عرب ها در به کارگیریِ الفاظ فصیح مناسب و یا هم پایه با این الفاظ ، توانمند بوده باشند ، آنان از کجا این مفاهیم را در اختیار داشتند تا لفظ ها از آنها تعبیر کنند؟ مردمِ دوره جاهلیّت و حتّی صحابیان معاصر پیامبر خدا ، از کجا این معانی دشوار آسمانی را می شناختند تا برای تعبیر از آنها الفاظی تدارک ببینند ؟ در دوره جاهلیت ، فصاحت عرب ، در وصف شتر ، اسب ، گور خر ، گاو وحشی و یا توصیف کوه ها و بیابان ها و امثال آنها نمود پیدا می کرد . و امّا از صحابیان ، آنانی که به دارا بودن فصاحت ، یاد شده اند ، نهایت فصاحتِ آنان در چندین کلمه است که از دو یا سه سطر ، تجاوز نمی کند که آن هم یا در نصیحت و پند بود (که شامل یادکردِ مرگ و یا بد شمردن دنیا می شود) و یا چیزهایی بود که مربوط به جنگ می شد (از قبیل : تشویق و یا تحذیر) ؛ امّا سخن درباره فرشتگان و صفات و صورت آنها ، عبادت و تسبیح گفتنشان ، شناختشان درباره آفریننده و محبّت و شیفتگی شان به او و مطالبی از این قبیل، که این خطبه با همین حَجمش در بر دارد ؛ از چیزهایی است که به این تفصیل ، در بین عرب ها شناخته شده نبود. آری ، ممکن است جمله ای بدون این تقسیم بندی و یا با این ترتیب ، از آنچه در یادکردِ فرشتگان از قرآن کریم شنیده بودند ، می دانستند و اگر چه کسانی چون عبداللّه بن سلّام و اُمیّه بن ابی صَلْت و دیگران ، چیزهایی از این دانش در نزدشان بود ؛ امّا این قبیل عبارت ها را نداشتند و بر فصیح گویی ، توانمند نبودند . بنا بر این ، مشخّص می شود که بیان این امور دقیق ، در قالب این قبیلْ عبارت های فصیح ، جز برای علی علیه السلام حاصل نشد و سوگند یاد می کنم که اگر خردمندی در این کلام (خطبه اشباح) بیندیشد ، مو بر تنش راست می شود و قلبش به لرزه می افتد و عظمت خدای بزرگ را با تمام زیبایی و جاودانگی اش، احساس می کند ، به سوی او حرکت خواهد کرد و به وجد خواهد آمد و از روی شوق ، قالبْ تهی خواهد کرد و از مستی و وَجْد ، روح از کالبدش جدا خواهد گشت! ابن ابی الحدید در ذیل خطبه 109 نیز گفته است : این ، جایگاه آن مَثَل است که می گوید : «در هر درختی آتشی است ؛ امّا درخت مَرْخ (2) و عَفار (3) از آن بیشتر برخوردارند» . خطبه های پند دهنده نیکو بسیارند ؛ امّا این سخن علی علیه السلام همه آنها را

در خود هضم می کند : «همه زیبایی های خوانندگان و آنچه خطّ پایان مسابقه است ، برای کسی جز مَعبد نیست» . (4) هر کس که بخواهد فصاحت و بلاغت را بیاموزد و برتریِ بعضی از سخنان را بر بعضی دیگر بشناسد ، باید در این خطبه تأمّل کند ؛ چون نسبت آن با همه سخن های فصیح (جز سخن خدا و پیامبرش) مثل نسبت ستاره های نورانی آسمان به سنگ های بی نور زمین است . و هر بیننده ای باید روشنی ، فخامت ، زیبایی سَبک و نیز اندرزها، تشویق ها،هشدارها و بیم دادن های این سخنان را بنگرد ؛ سخنانی که اگر بر زندیقی که تصمیم بر نفی بعثت و برانگیخته شدن در قیامت دارد ، خوانده شوند ، توانش به کاستی می گراید ، قلبش را ترس فرا می گیرد ، زبانش ناتوان می گردد و باورهایش متزلزل می شوند . خداوند ، بر پایه اسلام ، به گوینده این خطبه ، بهترین پاداشی را که [تا کنون] به ولی ای از اولیای خویش داده است ، بدهد ! چه قدر یاری رسانی او به اسلام ، زیاد بود : گاه با دست و شمشیر ، و زمانی با زبان و سخن ، و زمانی با قلب و اندیشه ! اگر از جهاد و جنگْ سخن به میان آید ، او سرآمدِ مجاهدان و جنگجویان است ، و اگر از پند و موعظه سخن باشد ، او بلیغ ترینِ واعظان و ذاکران است ، و اگر سخنی از فقه و تفسیر گفته شود ، او رئیس فقیهان و مفسّران است ، و اگر سخنی از عدل و توحید رَوَد ، او پیشوای عادلان و موحّدان است : برای خداوند ، ناممکن نیست که جهانی را در یکی گِرد آورَد . و در ذیل خطبه 221 گفته است : هر کس بخواهد موعظه کند ، بیم دهد و گوشِ دل ها را بنوازد و ارزش دنیا و چگونگی عملکرد آن را با دنیاداران به مردم بشناسانَد ، باید مثل این پند را در همچون کلام فصیحی بیاورد ، وگرنه [همان بهتر که]زبان در کام گیرد ؛ چرا که سکوت کردن ، عیبْ پوش تر است و گُنگ بودن ، بهتر از سخن گفتنی است که صاحب سخن را رسوا کند . هر کس در این پاره [از سخن علی علیه السلام] نیک بیندیشد ، درستیِ این سخن معاویه برای او ثابت می شود که : سوگند به خدا ، هیچ کس جز او ، روش فصاحت را برای قریش ، بیان نکرد . اگر همه فصیحان عرب در مجلسی گِرد آیند و این خطبه برایشان خوانده شود ، سزاوار است که در برابر آن سجده کنند ، چنان که شاعران در برابر آن شعر عَدیّ بن رقاع، سجده کردند که گفته بود : گویی قلمی است که نوکش را از دوات بیرون کشیده است . (5) و هنگامی که به آن شاعرانْ گفته شد که : چرا سجده کردید؟ پاسخ دادند : همچنان که شما آیات سجده را در قرآن می شناسید، ما نیز موارد سجده را در شعر می شناسیم . من بسیار شگفت زده می شوم از کسی که در جنگ ، چنان سخنرانی می کند که گویی طبع او با سرشت شیران و پلنگان و دیگر درندگانِ زیان رسان ، هماهنگ است و در همان حال ، سخنرانی دیگری می کند و چون می خواهد پند دهد ، کلامی می آورد که گویی

طبعش همچون سرشت راهبان ژنده پوش است ؛ آنانی که گوشت نمی خورند و حیوانی را ذبح نمی کنند! گاه ، چون بِسطام بن قیس شَیبانی و عُتیبه بن حارث یَربوعی و عامر بن طُفَیل عامری است ، و گاه چون سقراط حکیم یونانی و یَحیای تعمید دهنده اسرائیلی و مسیح بن مریم اِلهی . سوگند به آن که همه امّت ها بِدو سوگند یاد می کنند ، این خطبه را از پنجاه سال پیش تا کنون ، بیش از هزار بار خوانده ام و هیچ گاه آن را نخواندم ، مگر آن که ترس و هراس و حسّ پندگیری را در وجودم انداخته است و در دلم اضطرابی ایجاد کرده و در اعضایم لرزشی به وجود آورده است ، و هیچ گاه در آن تأمّل نکردم ، مگر آن که یاد درگذشتِ خاندان و خویشان و دوستان افتادم و در دل خویش چنین گمان کردم که آن شخصی که علی علیه السلام حالش را وصف می کند ، منم . بَسا واعظان و خطیبان و فصیحان که در این باره سخن گفته اند و چه بَسا گفته هایشان را دیده ام و بارها در هر کدام از آنها تأمّل کرده ام ؛ ولی در هیچ کدام ، تأثیری که این کلام در من داشت ، نبوده است . این ، یا به خاطر اعتقاد من به گوینده این خطبه است و یا آن که نیّت گوینده آن ، خیرخواهانه بوده است و یقین او ثابت ، و اخلاصش اخلاصی ناب ، و بر این اساس ، تأثیر سخنش در جان ها بیشتر ، و جریان پندش در دل ها رساتر است .

.

1- .اَصلَع ، به کسی گویند که موی جلوی سرش ریخته است . (م)
2- .بادام تلخ . (م)
3- .بید سرخ . (م)
4- .در این مثل می گوید که سخنان آن حضرت ، کامل ترین درجه را دارد ، همان گونه که مَعْبَد در بین خوانندگان عرب ، آخرین حرف را می زند . (م)
5- .ترجمه کامل بیت چنین است: «[گاو ماده ای که] گویی [شاخش] قلمی است که نوک آن را از دوات بیرون کشیده ، / با ناله ، گوساله را به آرامی کنار می زند». تشبیه زیبا در این شعر ، موجب تحسین شاعران گشته بود .

ص: 362

. .

ص: 363

. .

ص: 364

. .

ص: 365

. .

ص: 366

. .

ص: 367

. .

ص: 368

. .

ص: 369

. .

ص: 370

. .

ص: 371

. .

ص: 372

. .

ص: 373

. .

ص: 374

. .

ص: 375

. .

البيان والتبيين فى بَيانِ قَولِ عَلِيٍّ عليه السلام «قيمَةُ كُلِّ امرِئٍ ما يُحسِنُ» :فَلَو لَم نَقِف مِن هذَا الكِتابِ إلّا عَلى هذِهِ الكَلِمَهِ لَوَجَدناها شافِيَةً كافِيَةً ، ومُجزِئَةً مُغنِيَةً ، بَل لَوَجَدناها فاضِلَةً عَنِ الكِفايَهِ ، وغَيرَ مُقَصِّرَهٍ عَنِ الغايَهِ . وأحسَنُ الكَلامِ ما كانَ قَليلُهُ يُغنيکَ عَن كَثيرِهِ ، ومَعناهُ فى ظاهِرِ لَفظِهِ ، وكانَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ قَد ألبَسَهُ مِنَ الجَلالَهِ ، وغَشّاهُ مِن نورِ الحِكمَهِ عَلى حَسَبِ نِيَّهِ صاحِبِهِ وتَقوى قائِلِهِ . (1)

رسائل الجاحظ :أجمَعوا عَلى أ نَّهُم لَم يَجِدوا كَلِمَهً أقَلَّ حَرفا ، ولا أكثَرَ رَيعا (2) ، ولا أعَمَّ نَفعا ، ولا أحَثَّ عَلى بَيانٍ ، ولا أدعى إلى تَبَيُّنٍ ، ولا أهجى لِمَن تَرَکَ التَّفَهُّمَ وقَصَّرَ فِى الإفهامِ ، مِن قَولِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ : قيمَهُ كُلِّ امرِىً ما يُحسِنُ . (3)

.

1- .البيان والتبيين : ج 1 ص 83 .
2- .الرَّيع : الزياده والنماء على الأصل (النهايه : ج 2 ص 289 «ريع») .
3- .رسائل الجاحظ : ج 3 ص 29 .

البیان و التبیین در بیان سخن علی علیه السلام که فرمود : «ارزشِ هر کسی به مقدار دانش اوست» : اگر از این کتاب ، جز بر همین سخنْ آگاهی نمی یافتیم ، باز هم آن را شفابخش و کافی ، بَسنده و بی نیاز کننده و بلکه آن را بیشتر از کفایت و رسانا به نهایتِ امر می یافتیم . بهترین سخن ، آن است که کمِ آن ، تو را از بسیارِ آن ، بی نیاز کند و معنایش در ظاهر لفظش باشد و خداوند عز و جل بر پایه نیّت صاحب آن و تقوای گوینده آن ، لباس جلالت بر آن پوشانده و آن را از نور حکمت ، افروخته باشد .

رسائل الجاحظ :بر این سخن ، اتّفاق کرده اند که سخنی کم واژه تر ، پُربهره تر ، سودمندتر ، تشویق کننده تر به بیان و فراخوان تر به تبیین و در عین حال ، تمسخرکننده تر نسبت به کسی که فهمیدن را کنار نهاده و به کوته فهمی افتاده است ، از این سخن امیر مؤمنان علی بن ابی طالب که خشنودی خدا بر او باد نیست که : «ارزش هر کسی به چیزی است که نیک می داند» .

.

المناقب لابن شهر آشوب عن الجاحِظ فى كتاب الغُرَّه :كَتَبَ [عَلِىٌّ عليه السلام]إلى مُعاوِيَهَ : غَرَّکَ عِزُّکَ ، فَصارَ قَصارُ ذلِکَ ذُلَّکَ ، فَاخشَ فاحِشَ فِعلِکَ فَعَلَّکَ تُهدى بِهذا ، وقالَ عليه السلام : مَن آمَنَ أمِنَ ! (1)(2)

المناقب لابن شهر آشوب فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : وهُوَ أخطَبُهُم ، ألا تَرى إلى خُطَبِهِ مِثلِ : التَّوحيدِ ، وَالشِّقشِقِيَّهِ ، وَالهِدايَهِ ، وَالمَلاحِمِ ، وَاللُؤلُؤَهِ ، وَالغَرّاءِ ، وَالقاصِعَهِ ، وَالاِفتِخارِ ، وَالأَشباحِ ، وَالدُرَّهِ اليَتيمَهِ ، وَالأَقاليمِ ، وَالوَسيلَهِ ، وَالطّالوتِيَّهِ ، وَالقَصَبِيَّهِ ، وَالنَّخيلَهِ ، وَالسَّلمانِيَّهِ ، وَالنّاطِقَهِ ، وَالدّامِغَهِ ، وَالفاضِحَهِ ، بَل إلى نَهجِ البَلاغَهِ عَنِ الشَّريفِ الرَّضِىِّ ، وكِتابِ خُطَبِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام عَن إسماعيلَ بنِ مِهرانَ السَّكونِىِّ عَن زَيدِ بنِ وَهبٍ أيضا ؟ ! (3)

مطالب السؤول فى إِحصاءِ أَنواعِ العُلومِ الّتى عَلَّمَهُ رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : . . . رابِعُها : عَلِمَ البَلاغَهَ وَالفَصاحَهَ ، وكانَ فيها إماما لا يُشَقُّ غُبارُهُ ، ومُقَدَّما لا تُلحَقُ آثارُهُ ، ومَن وَقَفَ عَلى كَلامِهِ المَرقومِ المَوسومِ بِنَهجِ البَلاغَهِ صارَ الخَبَرُ عِندَهُ عَن فَصاحَتِهِ عِيانا ، وَالظَّنُّ بِعُلُوِّ مَقامِهِ فيهِ إيقاناً . (4)

تذكره الخَواصّ :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَنطِقُ بِكَلامٍ قَدِ حُفَّ بِالعِصمَهِ ، ويَتَكَلَّمُ بمِيزانِ الحِكمَهِ ، كَلامٌ ألقَى اللّهُ عَلَيهِ المَهابَهَ ، فَكُلُّ مَن طَرَقَ سَمعَهُ راعَه فَهابَهُ ، وقَد جَمَعَ اللّهُ لَهُ بَينَ الحَلاوَهِ وَالمَلاحَهِ ، وَالطَّلاوَهِ وَالفَصاحَهِ ، لَم يَسقُط مِنهُ كَلِمَهٌ ، ولا بارَت لَهُ حُجَّهٌ ، أعجَزَ النّاطِقينَ ، وحازَ قَصَبَ السَّبقِ فِى السّابِقينَ ، ألفاظٌ يُشرِقُ عَلَيها نورُ النُّبُوَّهِ ، ويُحَيِّرُ الأَفهامَ وَالأَلبابَ . (5)

.

1- .إذا التفتنا إلى نقطتين نستطيع حينئذٍ أن نتحسّس جمال هذا الكلام : أوّلاً : إنّه كلام مكتوب . ثانيا : إنّه لم يكن منقّطا ؛ إذ أنّ التنقيط اُحدث فيما بعد .

2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 48 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 163 ؛ مطالب السؤول : ص 61 وفيه «نفعا» بدل «تهدى بهذا ...» .

3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 47 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 162 ؛ البيان والتبيين : ج 1 ص 353 وفيه «وكان علىّ أخطبهم» فقط .
4- .مطالب السؤول : ص 29 .
5- .تذكره الخواصّ : ص 119 .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از جاحظ در کتاب الغرّه :[علی علیه السلام] به معاویه نوشت : «قدرتت فریبت داده و اکنون ، کوتاه بودن آن ، موجب ذلّتت شده است . از کارهای زشتت بیمناک باش که شاید با این کار ، هدایت شوی» . همچنین فرموده است : «هر کس ایمان آورْد ، ایمن شد» . (1)

المناقب ، ابن شهر آشوب در توصیف علی علیه السلام : او سخنورترینِ آنان بود . آیا به خطبه هایی چون : توحید ، شِقْشِقیه ، هدایت ، مَلاحِم ، لؤلؤه ، غَرّاء ، قاصِعَه ، افتخار ، اَشباح ، دُرّه ، اَقالیم ، وسیله ، طالوتیّه ، قصبیّه ، نخیله ، سَلمانیه ، ناطقه ، دامغه و فاضِحه نمی نگری ؟! و یا به سراسرِ نهج البلاغهی شریف رضی و کتاب خطب أمیر المؤمنین اسماعیل بن مهران سَکونی (به روایت از زید بن وَهْب)؟!

مطالب السؤول در شمارش انواع دانش هایی که پیامبر خدا به وی آموخت : ... چهارم : دانش بلاغت و فصاحت است که در آنها پیشوایی بود که کسی به گردش نمی رسید ، و پیشتازی بود که کسی جای پایش را نمی یافت و هر کس در سخنان مکتوب او که به نام نهج البلاغه نام گذاری شده درنگ کند ، اخبار فصاحت او را به چشم خواهد دید و گمانش درباره بلندی مقام او ، به یقینْ تبدیل خواهد گشت .

تذکره الخواصّ :علی علیه السلام با سخنانی پیچیده در عصمتْ سخن می رانْد و به مقیاس حکمتْ سخن می گفت ؛ سخنی که خداوند ، هیبت را در آن افکنده است . هر کس که سخن او به گوشش رسد ، آن را بزرگ می شمارد ، و خداوند ، شیرینی و نمک و زیبایی و فصاحت را در آن ، گِرد آورده است . هیچ کلمه [بایسته] ای در آن فروگذار نشده و هیچ حجّتی با آن، هم سنگی نکرده است . سخنوران را ناتوان ساخته، و گوی سبقت را از پیشتازان رُبوده است. سخن او ، الفاظی است که نور نبوّت بر آنها تابیده و فهم ها و خِردها را سرگشته ساخته است .

.

1- .با صرف نظر از معنا ، اگر به دو نکته دیگر هم توجّه کنیم ، زیبایی این دو کلام را بیشتر در می یابیم : اوّل ، زیبایی آنها در نگارش (رسم الخط)

است ، و دوم ، این که اصل عربی کلام حضرت ، بدون نقطه است ؛ زیرا نقطه گذاری بعدها پیدا شد .

5 / 4خُطبَتُهُ الخالِيَهُ مِنَ الأَلِفِشرح نهج البلاغه :رَوى كَثيرٌ مِنَ النّاسِ قالوا : تَذاكَرَ قَومٌ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أىُّ حُروفِ الهِجاءِ أدخَلُ فِى الكَلامِ ؟ فَأَجمَعوا عَلَى الأَلِفِ ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : حَمِدتُ مَن عَظُمَت مِنَّتُهُ وسَبَغَت نِعمَتُهُ وسَبَقَت غَضَبَهُ رَحمَتُهُ وتَمَّت كَلِمَتُهُ ونَفَذَت مَشيئَتُهُ وبَلَغَت قَضِيَّتُهُ ، حَمِدتُهُ حَمدَ مُقِرٍّ بِرُبوبِيَّتِهِ مُتَخَضِّعٌ لِعُبودِيَّتِهِ مُتَنَصِّلٌ مِن خَطيئَتِهِ مُتَفَرِّدٌ بِتَوحيدِهِ مُؤَمِّلٌ مِنهُ مَغفِرَهً تُنجيهِ يَومَ يَشغَلُ عَن فَصيلَتِهِ وبَنيهِ . ونَستَعينُهُ ونَستَرشِدُهُ ونَستَهديهِ ونُؤمِنُ بِهِ ونَتَوَكَّلُ عَلَيهِ ، وشَهِدَتُ لَهُ شُهودَ مُخلِصٍ موقِنٍ وفَرَّدتُهُ تَفريدَ مُؤمِنٍ مُتَيَقِّنٍ ، ووَحَّدتُهُ تَوحيدَ عَبدٍ مُذعِنٍ ، لَيسَ لَهُ شَريكٌ فى مُلكِهِ ، ولَم يَكُن لَهُ وَلِىٌّ فى صُنعِهِ جَلَّ عَن مُشيرٍ ووَزيرٍ وعَن عَونٍ مُعينٍ ونَصيرٍ ونَظيرٍ . عَلِمَ فَستَرَ وبَطَنَ فَخَبَرَ ومَلَکَ فَقَهَرَ وعُصِىَ فَغَفَرَ وحَكَمَ فَعَدَلَ لَم يَزَل ولَن يَزولَ «لَيْسَ كَمِثْلِهِى شَىْ ءٌ» (1) وهُوَ بَعدَ كُلِّ شَىءٍ رَبٌّ مُتَعَزِّزٌ بِعِزَّتِهِ مُتَمَكِّنٌ بِقُوَّتِهِ مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ مُتَكَبِّرٌ بِسُمُوِّهِ ، لَيسَ يُدرِكُهُ بَصَرٌ ولَم يُحِط بِهِ نَظَرٌ ، قَوِىٌّ مَنيعٌ بَصيرٌ سَميعٌ رَؤوفٌ رَحيمٌ . عَجَزَ عَن وَصفِهِ مَن يَصِفُهُ وضَلَّ عَن نَعتِهِ مَن يَعرِفُهُ . قَرُبَ فَبَعُدَ وبَعُدَ فَقَرُبَ ، يُجيبُ دَعوَهَ مَن يَدعوهُ ويَرزُقُهُ ويَحبوهُ ، ذو لُطفٍ خَفِىٍّ وبَطشٍ قَوِىٍّ ورَحمَهٍ موسَعَهٍ وعُقوبَهٍ موجِعَهٍ ، رَحمَتُهُ جَنَّهٌ عَريضَهٌ مُونِقَهٌ (2) ، وعُقوبَتُهُ جَحيمٌ مَمدودَهٌ موبِقَهٌ . وشَهِدتُ بِبَعثِ مُحَمَّدٍ رَسولِهِ وعَبدِهِ وصَفِيِّهِ ونَبِيِّهِ ونَجِيِّهِ وحَبيبِهِ وخَليلِهِ ، بَعَثَهُ فى خَيرِ عَصرٍ وحينِ فَترَهٍ وكُفرٍ ، رَحمَهً لِعَبيدِهِ ومِنَّهً لِمَزيدِهِ ، خَتَمَ بِهِ نُبُوَّتَهُ وشَيَّدَ بِهِ حُجَّتَهُ ، فَوَعَظَ ونَصَحَ وبَلَّغَ وكَدَحَ ، رَؤوفٌ بِكُلِّ مُؤمِنٍ رَحيمٌ سَخِىٌّ رَضِىٌّ وَلِىٌّ زَكِىٌّ ، عَلَيهِ رَحمَهٌ وتَسليمٌ وَبَركهٌ وتكريمٌ ، مِن رَبٍّ غَفورٍ رَحيمٍ قَريبٍ مُجيبٍ . وَصَّيتُكُم مَعشَرَ مَن حَضَرَنى بِوَصيَّهِ رَبِّكُم ، وذَكَّرتُكُم بِسُنَّهِ نَبِيِّكُم ، فَعَلَيكُم بِرَهبَهٍ تُسَكِّنُ قُلوبَكُم ، وَخَشيَهٍ تُذرى دُموعَكُم ، وتَقيَّهٍ تُنجيكُم قَبلَ يَومِ تُبلِيكُم وَتُذهِلُكُم ، يَومٌ يفوزُ فِيهِ مَن ثَقُلَ وَزنُ حَسنَتَه ، وَخَفَّ وَزنُ سَيِّئَتِهِ ، وَلتَكُن مَسألَتكُم وَتَملُّقُكُم مَسأَ لَهَ ذُلٍّ وخُضوعٍ وشُكرٍ وخُشوعٍ ، بِتَوبَهٍ وتَوَرُّع ونَدَم ورُجوعٍ ، وليَغتَنم كُلُّ مُغتَنم مِنكُم صِحَّتهُ قَبلَ سُقمِهِ وشَبيبَتَهُ قَبلَ هَرَمِهِ ، وَسَعَتَهُ قَبلَ فَقرِهِ ، وفَرغَتَهُ قَبلَ شُغلِهِ وحَضَرَهُ قَبلَ سَفَرِهِ ، قَبلَ تَكبُّرٍ وَتَهرُّمٍ وتَسَقُّمٍ ، يَمَلُّهُ طَبيبُه ، ويُعرِضُ عَنه حَبيبُهُ ، ويَنقَطعُ غمدُهُ ، ويَتَغيَّر عقلُهُ ، ثُمّ قيلَ : هُوَ مَوعوکٌ وجِسمُهُ مَنهوکٌ ، ثُمَّ جَدَّ فى نَزعٍ شَديدٍ ، وحَضَرَهُ كُلُّ قَريبٍ وَبعيدٍ ، فَشَخَصَ بَصَرُه ، وطمَحَ نَظَرهُ ، ورَشَحَ جَبينُه ، وعَطَفَ عَرينُهُ ، وسَكَنَ حَنينُهُ ، وحَزَنَتهُ نفسُهُ ، وَبكَتهُ عرسُهُ ، وحُفِر رَمسُهُ ، ويُتِّمَ مِنهُ وِلدُهُ ، وتَفَرّقَ مِنه عَدَدُهُ ، وقُسِّمَ جَمعُهُ ، وذَهَبَ بَصَرهُ وسَمعُهُ، ومُدِّدَ وجُرِّدَ وعُزِّىَ وغُسِّلَ ونُشِّفَ وسُجِّىَ ، وبُسِطَ لَهُ وهُيِّئَ ، ونُشِرَ عَلَيهِ كَفَنُهُ ، وشُدَّ مِنهُ ذَقنُهُ وقُمِّصَ وعُمَّم ، ووُدِّعَ

وسُلَمَ ، وحُمِلَ فَوقَ سَريرٍ ، وصُلَىَ عَلَيهِ بِتَكبيرٍ ، ونُقِلَ مِن دورٍ مُزَخرَفَهٍ وقُصورٍ مُشَيَّدَهٍ وحُجُرٍ مُنَجَّدَهٍ (3) ، وجُعِلَ فى ضَريحٍ مَلحودٍ وضيقٍ مَرصودٍ بلَبنٍ مَنضودٍ ، مُسَقَّفٍ بجُلمودٍ ، وهيلَ عَلَيه حَفرُه ، وحُثِى عَلَيه مَدَرُهُ ، وتَحَقَّق حِذره ، ونُسِىَ خَبَرَهُ ، وَرجَعَ عَنهُ وَليّهُ وصَفِيُّهُ ونَديمُهُ وَنسيبُهُ ، وتَبَدَّلَ بِهِ قَرينُهُ وحَبيبُهُ ، فَهُو حَشوُ قَبرٍ ورَهينُ قَفرٍ ، يَسعى بجِسمِهِ دودُ قَبرِهِ ، ويَسيلُ صَديدُهُ (4) من مَنخِرِهِ ، يَسحَقُ تُرْبهُ لَحمَهُ ، ويَنشَفُ دَمُهُ ، ويَرِمُّ عَظمُهُ ، حَتّى يَومِ حَشرِهِ ، فَنُشِرَ مِن قَبرِهِ حينَ يُنفَخُ فى صورٍ ، ويُدعى بِحَشرٍ ونُشورٍ . فَثَمَّ بُعثِرَت قُبورٌ ، وحُصِّلَت سَريرَهُ صُدورٍ ، وجِىءَ بِكُلِّ نَبىٍّ وصِدّيقٍ وشَهيدٍ ، وتَوَحَّد لِلفَصلِ قَديرٌ بعَبدِهِ خَبيرٌ بَصيرٌ ، فَكَم مِن زَفرهٍ تُضنيهِ وحَسرَهٍ تُنضيهِ ، (5) فى مَوقِفٍ مَهولٍ ، ومَشهَدٍ جَليلٍ بَينَ يَدَى مِلكٍ عَظيمٍ ، وبِكُلِّ صَغيرٍ وكَبيرٍ عَليمٌ ، فَحينِئذٍ يُلجِمهُ عَرَقهُ ويُحصرُه قَلقَهُ ، عَبرَتُهُ غَيرُ مَرحومَهٍ وصَرخَتُهُ غَيرُ مَسموعَهٍ ، وحُجَّتَهُ غَيرُ مَقولَهٍ ، زالَت جَريدَتُه (6) ونُشِرَت صَحيفَتُهُ . نُظِرَ فى سوءِ عَمَلِهِ ، وشَهِدَت عَلَيهِ عَينُهُ بنَظَرِهِ ، ويَدُهُ بِبَطشه ورِجلُهُ بخَطوِه ، وفَرجُه بلَمسِه ، وجِلدُهُ بِمَسِّهِ ، فَسُلسِلَ جَيْدُه ، وغُلَّت يَدُهُ ، وسيقَ فَسُحِبَ وَحدَهُ ، فَوَرَدَ جَهَنَّم بِكَربٍ وشِدَّهٍ ، فَظَلَّ يُعدَّبُ فى جَحيمٍ ، ويُسقى شُربَهً مِن حَميمٍ تَشوى وَجهَهُ ، وتَسلَخُ جِلدَهُ ، وتَضرِبُه زِبنِيَهٌ بِمَقمَعٍ مِن حَديدٍ ، وَيَعودُ جِلدُهُ بَعد نُضجِهِ كَجِلدٍ جَديدٍ ، يَستَغيثُ فَتُعرِضُ عَنهُ خَزَنَهُ جَهَنّم، ويَستَصرِخُ فَيَلبَثُ حُقبَهً يَندَمُ . نَعوذُ بِرَبٍّ قَديرٍ من شَرِّ كُلِّ مَصيرٍ ، ونَسأَلُه عَفوَ مَن رَضِى عَنهُ ، ومَغفِرهَ مَن قَبلَهُ ، فَهُوَ وَلِىُّ مَسألَتى ومُنجِحُ طَلبتى ، فَمَن زُحزِحَ عَن تعذيبِ رَبِّه ، جُعِل فى جَنَّتِهِ بِقُربِهِ ، وخَلَدَ فى قُصورٍ مُشَيَّدَهٍ ومُلك بِحورِ عِينٍ وحَفَدَه ، وطَيفَ عَلَيهِ بكؤوس ، اُسكِنَ فى حَظيرَهِ قُدّوسٍ ، وتَقَلَّبَ فى نَعيمٍ ، وسُقِىَ مِن تَسنيمٍ ، وشَرَبَ مِن عَينٍ سَلسَبيلٍ ، ومُزِجَ لَه بِزَنجَبيلِ مُخَتَّم بِمِسكٍ وعَبيرٍ ، مُستَديمٌ لِلمُلكِ مُستَشعِرٌ لِلسُّرُر ، يَشرَبُ مِن خُمورٍ ، فى رَوضٍ مُغدِقٍ ، لَيسَ يُصدَّعُ مَن شَرِبَهُ وَلَيسَ يُنزَفُ . هذِهِ مَنزِلَهُ مَن خَشِىَ رَبَّهُ ، وحَذَّرَ نَفسَهُ مَعصِيَتَهُ ، وتِلكَ عُقوبَهُ مَن جَحَدَ مَشيئَتَهُ ، وسَوَّلَت لَهُ نَفسُهُ مَعصِيَتَهُ ، فَهُوَ قَولٌ فَصلٌ ، وحُكمٌ عَدلٌ ، وخَيرُ (7) قَصَصٍ قُصَّ ووَعظٍ نُصَّ «تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (8) ، نَزَلَ بِهِ روحُ قُدُسٍ مُبين عَلَى قَلبِ نَبِىٍّ مُهتَدٍ رَشيدٍ ، صَلَّت عَلَيهِ رُسُلٌ سَفَرَهٌ مُكرَّمونَ بَرَرَهٌ . عُذتُ بِرَبٍّ عَليمٍ رَحيمٍ كَريمٍ مِن شَرِّ كُلِّ عَدُوٍّ لَعينٍ رَجيمٍ ، فَليَتَضَرَّع مُتَضَرِّعُكُم وَليَبتَهِل مُبتَهِلُكُم ، وَليَستَغفِر كُلُّ مَربوبٍ مِنكُم لى ولَكُم ، وحَسبى رَبّى وَحدَهُ . (9)

.

1- .الشورى : 11 .

2- .الأنَقَ : الفَرح والسرور ، الشىء الأنيق : المُعجِب (النهايه : ج 1 ص 76 «أنق») .
3- .التنجيد : التَّزيين . يقال : بيت مُنَجَّد ، ونُجوده : ستوره التى تُعَلّق على حيطانه ، يُزَيَّن بها (النهايه : ج 5 ص 19 «نجد») .
4- .الصديدُ : قيحٌ ودَمٌ (مجمع البحرين : ج 2 ص 1015 «صدد») .
5- .الضَّنى : السقِيمُ ، وأضناه المرض أى أثقَله ، والضِّنى بالكسر : الأوجاع (لسان العرب : ج 14 ص 486 و 487 «ضنا») .
6- .جُرَيدَه : تَصغير جَرْدَه ، وهى : الخِرْقه الباليه (النهايه : ج 1 ص 257 «جرد») .
7- .نقلنا ما أوردناه من «مصباح الكفعمىّ» ، و ما فى المصدر : «خبر قصص» .
8- .فصّلت : 42 .
9- .شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 140 ، مطالب السؤول : ص 60 ، كفايه الطالب : ص 393 عن أبى صالح ، كنز العمّال : ج 16 ص 209 ح 44234 ؛ المصباح للكفعمى : ص 968 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 77 ص 340 ح 28 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 48 والخرائج والجرائح : ج 2 ص 740 ح 56 .

5 / 4 خطبه بدون الف

5 / 4خطبه بدون الفشرح نهج البلاغه :بسیاری از مردم ، روایت کرده اند که گروهی از یاران پیامبر خدا بحث می کردند که : «کدام یک از حروف الفبا، بیشترین کاربرد را در کلام دارد؟» و همه بر حرف «الف» اتّفاق کردند . علی علیه السلام فرمود: (1) «سپاس می گزارم آن را که منّتش عظیم است . و نعمتش فراوان و رحمتش بر غضبش پیش است. کلامش تمام، و اراده اش نافذ و حکمش رساست. [او را] سپاس می گویم ، سپاس گفتن کسی که به پروردگاریِ او اقرار دارد و به بندگی اش گردن نهاده ، از نافرمانی اش گریزان است ، به توحیدش معترف است و از او مغفرتی را امید دارد برای نجات یافتن در روزی که آدمی را از خانواده و فرزند ، مشغول می دارد . از او یاری می جوییم و کمال می طلبیم و هدایت می خواهیم . به او ایمان داریم و بر او توکّل می کنیم . به او گواهی می دهم ، گواهی فرد با اخلاصِ با یقین ، و او را یکتا می دانم ، یکتا دانستن کسی که ایمان و یقین دارد ، و او را یگانه می شمارم ، یگانه شماریِ بنده اذعان کننده . او را شریکی در مُلکش نیست و در آفرینشش یاوری ندارد . از داشتن مشاور و دست یار و کمک کار و یاری کننده و هماورد ، فراتر است . آگاهی یافت و پنهان داشت . به ژرفا شد و نیک دانست. فرمان روایی یافت و چیره گردید . نافرمانی شد و بخشید . داوری کرد و داد ورزید . همواره بوده است و خواهد بود . «هیچ موجودی همانند او نیست» . او ، از پسِ هر موجودی است ، پروردگاری که به عزّتش پیروز و به قدرتش نیرومند است . به خاطر برتری اش منزّه است و به خاطر والایی اش متکبّر است . دیده ای او را درک نمی کند و نگاهی بر او احاطه ندارد . قوی ، بلند مرتبه ، بینا ، شنوا ، مهربان و بخشنده است . هر کس که وصفش کرده ، در وصف او ناتوان است و هر کس که او را می شناسد ، در نعت او سرگشته است . نزدیک است و دور ، و دور است و نزدیک . پاسخ هر کس را که بخوانَدش می دهد ، و روزی اش می دهد و به او می بخشد . دارای لطفی مستور و قدرتی قوی و رحمتی گسترده و کیفری دردآور است . رحمتش بهشتِ وسیع و زیباست ، و مجازاتش جهنّم درازْ دامن و زجرآور است . به بعثت محمّد صلی الله علیه و آله ، فرستاده و بنده ، و وصی و پیامبر و نجات یافته و دوست و شیفته اش ، گواهی می دهم که او را در بهترین روزگار و در دوران فَترت وحی و کفر ، از روی

رحمت بر بندگان و منّت فراوان برانگیخت و پیامبری را به او پایان داد و حجّتش را با او استوار ساخت . [محمّد صلی الله علیه و آله] پند داد و دلسوزی کرد ، ابلاغ کرد و کوشید ، در حالی که با مؤمنان مهربان بود و بخشنده ، سخاوتمند بود و خشنود ، و پیشوا بود و زیرک . بر او بادْ رحمت ، سلام ، برکت و احترام پروردگارِ باگذشت و مهربان که نزدیک و برآورنده [دعا]است! ای جمعی که حاضرید! شما را به همان سفارش های پروردگارتان توصیه می کنم و سنّت پیامبرتان را به یادتان می آورم . بر شما بادْ بیمی که دلتان را آرامش دهد ، و ترسی که اشک هایتان را جاری سازد ، و پروایی که پیش از روزِ گرفتاری و سرگشتگی تان شما را نجات دهد ؛ روزی که در آن ، هر که خوبی هایش سنگین باشد و بدی هایش سبک ، پیروز می گردد . بنا بر این ، درخواستتان و تضرّع شما باید درخواستی از سرِ افتادگی ، فروتنی ، شکر و زاری ، و نیز همراهِ توبه ، وارستگی ، پشیمانی و برگشت باشد و هر اهل فرصتی از شما باید سلامت را قبل از بیماری ، و جوانی را قبل از پیری ، و برخورداری را قبل از نیازمندی ، و فراغت را پیش از گرفتاری ، و بودنش را قبل از سفرش غنیمت بدارد ، پیش از کهن سالی و پیری و بیماری که طبیبش از او ناامید و روی گردان و دوستش از او بُریده باشد ، رحمتش قطع شود و خِردش تغییر کند و آن گاه گفته شود : او ناخوشْ احوال و پیکرش لاغر و نزار است . آن گاه در جان کَندن شدید ، به تلاش افتد و دور و نزدیک به گِردش آیند ، دیده اش خیره و نگاهش چرخان گردد ، پیشانی اش عَرَق کند ، دماغش گشوده گردد و زاری اش فرو افتد ، نفسش محزون شود و همسرش بر او بگِرید ، گورش کَنده و فرزندش بی پدر گردد ، دار و دسته اش از گِرد او پراکنده گردند و جمع آورده هایش تقسیم شود ، گوش وچشمش از بین رفته باشد، پاهایش کشیده و برهنه و عریان گردد ، او را غسل دهند ، بر او آب بپاشند ، کفن بیاورند و برایش بگسترند و آماده کنند ، چانه اش را ببندند ، جامه ای از پارچه بر تن او بپوشانند و دستار بر سر او بپیچند و از او خداحافظی کنند و بر وی سلامْ دهند ، او را روی تابوت بنهند ، با تکبیر بر او نماز بگزارند ، و از خانه های آراسته و قصرهای محکم و سنگْ آذین ، منتقل، و در گوری لحد شده و تنگْ جایی سخت و محکم گشته با گِل و سقفْ زده شده با سنگ ، نهاده گردد و گورش برایش ترسناک شود و خاک بر رویش ریخته شود و بیم دادن ها تحقّق پیدا کند و خبرش فراموش شود ، و دوست و برگزیده و ندیم و خویشاوندانش از نزد او برگردند و نزدیکان و دوستانش تغییر کنند و او در دل گور و گروگانِ تنهایی بماند ، و کِرم های گورش به پیکرش افتند و خون از بینی اش بیرون زند و خاک گور ، گوشت بدنش را گرد سازد و خونش جاری گردد و استخوانش بپوسد تا روز محشر . آن گاه به هنگامی که در صورْ دمیده شد و به حشر و نشر ، فرا خوانده

گشت ، از گور برخیزد . آن گاه است که گورها بشکافد ، و رازهای دل ها حاصلْ آید ، و هر پیامبر و صدّیق و گواهی فرا خوانده شود ، و [پروردگار]توانایی که به بنده اش آگاه و بصیر است ، به تنهایی به داوری بپردازد . چه بسیار ناله ها که بیمارْ سر می دهد و چه بسیار حسرتی که به دردش آورَد . در هر ایستگاه ترسناک و در محضرِ آن جلیل ، در پیشگاه فرمان روایی عظیم که به هر کوچک و بزرگی آگاه است ، در این هنگام ، شرمش او را به بند می کشد و ناآرامی اش او را محصور می کند . گناهش مورد رحمت قرار نمی گیرد و فریادهایش شنیده نمی شود ، و حجّتش بیان نمی گردد . کهنه جامه اش از بین می رود ، و نامه اعمالش گشوده می گردد و به کردارهای بدش نگاه می شود ، و دیده اش بر نگاه هایش گواهی می دهد ، و دستش به زدنش ، پایش به گام برداشتنش ، و عورتش به عمل نامشروعش ، و پوستش به بَسودنش گواهی می دهند . گردنش در زنجیر و دست هایش بسته است و پیش بُرده می شود و در تنهایی کشیده می شود و با اندوه و سختی ، وارد دوزخ می گردد و در دوزخ ، همواره عذاب می شود و از شربت دوزخی چشانده می شود که صورتش را کباب می کند و پوستش را می کَنَد ، و دوزَخْبانی با عمود آهنین بر او می کوبد و پوستش پس از جدا شدن دوباره ، چون پوستی تازه می روید ، طلب کمک می کند و نگهبانان دوزخ ، از او روی بر می گردانند و فریاد می کشد و زمانی می مانَد و پشیمان می گردد . از هر عاقبت بد ، به خدای توانا پناه می برم ، و از او می خواهم که از هر که راضی است ، درگذرد و هر که را می پذیرد ، بیامرزد . او تأمین کننده نیاز من و به انجام رسانِ درخواست من است . هر کس از عذاب پروردگارش راه بگردانَد ، در بهشت او در مقام قُرب ، قرار داده می شود و در کاخ های استوار ، جاودانه می گردد و حور عین و [نیز] غلمان را مالک می شود که با کاسه هایی دور او می چرخند . چنین کسی در بارگاه قدس ، جای داده می شود و در نعمت می چرخد و از آب خوشگوار تَسنیم ، سیراب می شود و از چشمه سَلْسَبیل می نوشد که به زنجبیل ، آمیخته و به مُشک و عنبر ، آغشته گشته است . مُلک دایمی می یابد و احساس شادی می کند . در باغی پُر درخت ، از شراب هایی می نوشد که از نوشیدن آنها ، نه سردرد می گیرد و نه سست می شود . این ، جایگاه کسی است که از پروردگارش می ترسد و خود را از گناه ، دور می دارد و آن ، کیفر کسی است که اراده خدایش را انکار می کند و خواست نَفْسش گناه را برایش تزیین می کند . این ، کلام آخر و حکم دادگرانه است و همان خبری است که نقل شده ، و همان پندی است که تصریح گشته است : «وحی [، نامه ای] است از حکیمی ستوده» که روح القدس ، آن را به طور آشکار ، بر دلِ پیامبرِ هدایت شده صاحب کمال ، نازل کرده است . پیامبران فرستاده شده و بزرگان شایسته بر او درود

فرستاده اند . از دشمن نفَرین شده رانده گشته ، به پروردگار دانا و مهربان و کریم ، پناه می برم ! باید که هر زاری کننده شما زاری کند و هر ناله کننده شما ناله بزند و هر بنده ای از شما برای من و شما طلب بخشش کند ، که پروردگارم به تنهایی برای من بس است !» .

.

1- .در متن عربی این گفتارِ علی علیه السلام هیچ الفی به کار نرفته است . (م)

ص: 382

. .

ص: 383

. .

ص: 384

. .

ص: 385

. .

5 / 5خُطبَتُهُ الخالِيَهُ مِنَ النُّقَطِالإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَهٍ خَطَبَهَا ارتِجالاً خالِيَهً مِنَ النُّقَطِ (1) : الحَمدُ للّهِ أهلِ الحَمدِ ومَأواهُ ، ولَهُ أوكَدُ الحَمدِ وأحلاهُ ، وأسعَدُ الحَمدِ وأسراهُ ، وأطهَرُ الحَمدِ وأسماهُ ، وأكرَمُ الحَمدِ وأولاهُ . الواحِدُ الأَحَدُ الصَّمَدُ لا والِدَ لَهُ ولا وَلَدَ . سَلَّطَ المُلوكَ وأعداها ، وأهلَكَ العُداهَ وأدحاها ، وأوصَلَ المَكارِمَ وأسراها ، وسَمَكَ السَّماءَ وعَلّاها ، وسَطَحَ المِهادَ وطَحاها ، ووَطَّدَها ودَحاها ، ومَدَّها وسَوّاها ، ومَهَّدَها ووَطّاها ، وأعطاكُم ماءَها ومَرعاها ، وأحكَمَ عَدَدَ الاُمَمِ وأحصاها ، وعَدَّلَ الأَعلامَ وأرساها . إلا لهُ الأَوَّلُ لا مُعادِلَ لَهُ ، ولا رادَّ لِحُكمِهِ ، لا إلهَ إلّا هُوَ المَلِكُ السَّلامُ المُصَوِّرُ العَلّامُ الحاكِمُ الوَدودُ ، المُطهِّرُ الطّاهِرُ ، المَحمودُ أمرُهُ ، المَعمورُ حَرَمُهُ ، المَأمولُ كَرَمُهُ . عَلَّمَكُم كَلامَهُ ، وأراكُم أعلامَهُ ، وحَصَّلَ لَكُم أحكامَهُ ، وحَلَّلَ حَلالَهُ وحَرَّمَ حَرامَهُ وحَمَّلَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله الرِّسالَهَ ، رَسولَهُ المُكَرَّم المُسَوَّدَ المُسَدَّدَ الطُّهرَ المُطَهَّر ، أسعَدَ اللّهُ الاُمَّهَ لِعلُوّ مَحَلَّه وسُمُوُّ سُؤدَدِه وسَدادِ أمرِهِ وكَمالِ مُرادِهِ . أطهَرُ وُلدِ آدَمَ مَولودا ، وأسطَعُهُمُ سُعودا ، وأطوَلُهُم عَمودا ، وأرواهُم ، عودا وأصَحُّهُم عُهودا ، وأكرَمُهُم مُردا وكُهولاً . صَلاهُ اللّهِ لَهُ ولِاِلِهِ الأطهارِ مُسلَّمهً مكرَّرَهً مَعدودهً ، ولِالِ وُدِّهِمُ الكِرامِ ، مُحصَّلهً مُرَدَّدهً ما دامَ لِلسَّماءِ أمرٌ مَرسومٌ وحَدٌّ مَعلومٌ . أرسَلَهُ رَحمَهً لَكُم ، وطَهارَهً لأعمالِكُم وَهدوءَ دارِكُم ودُحورَ عارِكُم وصَلاحَ أحوالِكُم ، وطاعَهً للّهِ ورُسُله ، وعِصمَهً لَكُم ورَحمَهً . اِسمَعُوا لَهُ وراعوا أمرَهُ وحَلِّلوا ما حَلَّلَ، وحَرِّموا ما حَرَّمَ، وَاعمِدوا رَحَمَكُم اللّهُ لِدَوام العَمَل ، وداجِرُوا الحِرصَ واعدِمُوا الكَسَلَ وادروا السَّلامَهَ وحِراسَهَ المُلكِ ورَوعَها ، وهَلَعَ الصُّدورِ وحُلولَ كُلِّها وهمِّها . هَلَكَ واللّهِ أهلُ الإصرارِ ، وما وَلَدَ والِدٌ للإسرارِ ، كَم مُؤَمِّلٍ أمَّلَ ما أهلَكَهُ ، وكَم مالٍ وسِلاحٍ أُعِدَّ صارَ للأعداءِ عَدَّهُ وعَمَدُهُ . اللّهُمَّ لَكَ الحَمدُ ودَوامُهُ ، والمُلكُ وكَمالُهُ ، لا إله إلّا هُوَ ، وَسِعَ كُلَّ حِلمٍ حِلمُه ، وسَدَّدَ كُلَّ حُكمٍ حُكمُه ، وحَدَرَ كُلَّ عِلمٍ عِلمُهُ . عَصَمَكُمُ ولَوّاكُم ، ودَوامَ السَّلامهِ أولاكُم ، وللطّاعَهِ سَدَّدكُم وللإسلامِ هَداكُم ورَحِمَكُم ، وسَمِعَ دُعاءَكُم وطَهَّرَ أعمالَكُم وأصلَحَ أحوالَكُم . وأسأَلُهُ لَكُم دَوامَ السَّلامَهِ ، وكَمالَ السَّعادَهِ ، وَالآلاءَ الدَّارَّهَ ، والأحوالَ السّارَّهَ ، وَالحَمدُ للّهِ وَحدَهُ . 2

.

1- .يجد القارئ الكريم فى ثنايا هذه الخطبه الغرّاء أنّ الهاء الآخريّه فى بعض الكلمات منقّطه ؛ ولكن بما أنّها تلفظ هاءً عند الوقف فى أكثر الأحيان ، فلذا لم يورد الكثير عليها هذا الإشكال .

5 / 5 خطبه بدون نقطه

5 / 5خطبه بدون نقطهامام علی علیه السلام در سخنرانی (خطبه)ای که به بِداهه و بدون نقطه ایراد کرد (1) : سپاسْ خدایی را که شایسته ستایش و جایگاه هر ستایش است ، و رساترین و شیرین ترین و سعادت بارترین و شریف ترین و آشکارترین و والاترین و گرامی ترین و سزاوارترین ستایش ، از آنِ اوست . یگانه یکتای بی همتایی است که نه پدر دارد و نه فرزند . فرمان روایان را مسلّط ساخت و به تاختن وا داشت ، و متجاوزان را هلاک کرد و پس راند ، ارزش ها[ی اخلاقی]را [به بندگان] رسانید و والایی بخشید ، آسمان را برافراشت و بلندی بخشید ، زمین را مسطّح کرد و گسترانْد و آن را محکم کرد ، پهن کرد ، امتداد بخشید و هموار کرد ، آماده کرد و گسترانید . آب و چَراگاهش را به شما عطا کرد و شمار امّت ها را از روی حکمت تعیین کرد و آنها را شمارْد ، و نشانه ها را راست نمود و استوار کرد . معبود نخستین ، که معادلی برایش نیست ، و حکمش رد کننده ای ندارد . هیچ خدایی جز او که فرمان روایِ امنیت ده و صورتگرِ بسیار دانا و حاکمِ مهربان و پاک و پاکیزه است ، وجود ندارد . ستوده کار و آبادانْ حَرم است که به کَرَمش امید می رود . سخن خود را به شما آموخت ، و نشانه هایش را نشان داد ، و احکامش را برای شما فراهم ساخت . حلال خویش را حلال کرد و حرامش را حرام ساخت ، و بار رسالت را بر دوش محمّد صلی الله علیه و آله نهاد ؛ پیامبر مُکرَّم ، سرور ، استوار ، پاک و پاکیزه اش ، که به خاطر عُلوّ جایگاه و والایی سروری و استواری کار و کمال اراده اش ، خداوند ، امّت را توسط او سعادتمند ساخت . او ، پاک ترین فرزندِ آدم علیه السلام از نظر ولادت ، فرخنده ترینِ آنان ، والاترین آنان ، خوش منظرترین آنان ، درستْ پیمان ترینِ آنان و در جوانی و بزرگ سالی ، با کرامت ترینِ آنان بود . درود خدا بر او و خاندان پاکش باد! درودی خالص ، پی در پی و پرشمار ، و بر دوستداران بزرگوارشان ، درودی ماندگار و پیوسته تا زمانی که برای آسمان فرمانی نگاشته شده ، و حدّی معلوم است . او را برای رحمت بر شما و پاک ساختن اعمالتان و آرامش خانه هایتان و بردن ننگتان و اصلاح حالتان و اطاعت از خدا و رسول او ، [به عنوان] نگهبان و رحمت برای شما فرستاد . به او گوش فرا دهید و فرمانش را رعایت کنید . آنچه را حلال کرده ، حلال شمارید و آنچه را حرام کرده ، حرام دانید . خدا رحمتتان کند!

به تداوم عمل ، تکیه کنید . حرص را دور سازید ، تنبلی را از بین ببرید ، مراقب امنیت و نگهبانی مُلک و زیباییِ آن و بی تابی دل ها و روی آوردن درماندگی و غم به آنها باشید . به خدا سوگند ، اصرارکنندگان [بر گناه و سرکشی]هلاک شدند ، و هیچ پدری برای نهان ماندن نزاد . بسا آرزومندی که آرزوی چیزی کرده و [همان چیز ،] او را هلاک ساخته است ! و بسا مال و سلاحی که برای خود آماده کرده اند ، ولی جنگ افزار و تکیه گاه دشمن گشته است ! بار خدایا ! سپاس و دوام سپاس ، از آنِ توست ، و فرمان روایی و کمال فرمان روایی ، از آنِ توست . خدایی جز او نیست . بردباری او همه بردباری ها را فرا گرفته ، و حکم او راه بر همه حکم ها بسته ، و علم او هر علمی را فرود آورده است . نگهتان داشته و پناهتان داده ، و دوام سلامت را نصیبتان ساخته ، و برای اطاعت کردن ، راهنمایی تان کرده است ، و به اسلام ، هدایتتان نموده است . رحمتتان کرده ، دعایتان را شنیده ، اعمالتان را پاک گردانده و احوالتان را به سامان نموده است . از خداوند برای شما دوام سلامت ، کمال سعادت ، نعمت های سرشار و شادی روزگار را درخواست می کنم و سپاس ، تنها از آنِ خداوند است . 2

.

1- .در ضمن خواندن متن عربی خطبه ، گاه خواننده با «هاء نقطه دار» در آخر بعضی کلمه ها مواجه می شود ؛ امّا این «هاء» در بیشتر موارد، به هنگام توقّف ، خوانده نمی شود . از این رو ، بسیاری این را ایراد ندانسته اند .

ص: 388

. .

ص: 389

. .

5 / 6الإِمامُ وفَنُّ الشِّعرِأنساب الأشراف عن الشَّعبى :كانَ أبو بَكرٍ يَقولُ الشِّعرَ ، وكانَ عُمَرُ يَقولُ الشِّعرَ ، وكانَ عَلِىٌّ أشعَرَ الثَّلاثَهِ . (1)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 382 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 520 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 8 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 49 .

5 / 6 امام و فنّ شعر

5 / 6امام و فنّ شعرأنساب الأشراف به نقل از شَعبی : ابو بکر ، شعر می گفت و عمر ، شعر می گفت ؛ ولی علی علیه السلام ، شاعرترین در میانِ این سه نفر بود .

.

شرح نهج البلاغه عن ابن عَرادَةَ :كانَ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام یُعَشِّی النّاسَ فی شَهرِ رَمَضانَ بِاللَّحمِ ولا یَتَعَشّی مَعَهُم ، فَإِذاً فَرَغوا خَطَبَهُم ووَعَظَهُم ، فَأَفاضوا لَیلَةً فِی الشُّعَراءِ وهُم عَلی عَشائِهِم ، فَلَمّا فَرَغوا خَطَبَهُم علیه السلام وقالَ فی خُطبَتِهِ : اِعلَموا أنَّ مِلاکَ أمرِکُمُ الدّینُ ، وعِصمَتَکُمُ التَّقوی ، وزینَتَکُمُ الأَدَبُ ، وحُصونَ أعراضِکُمُ الحِلمُ . ثُمَّ قالَ : قُل یا أبَا الأَسوَدِ ، فِیمَ کُنتُم تُفیضونَ فیهِ ، أیُّ الشُّعَراءِ أشعَرُ ؟ فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، الَّذی یَقولُ : ولَقَد أغتَدی یُدافِعُ رُکنی أعوَجِیٌّ ذو مَیعَهٍ إضریجُ مِخلَطٌ مِزیَلٌ مِعَنٌّ مِفَنٌّ مِنفَحٌ مِطرَحٌ سَبوحٌ خَروجُ (1) یَعنی أبا دُؤادٍ الإِیادِیَّ ، فَقالَ علیه السلام : لَیسَ بِهِ ، قالوا : فَمَن یا أمیرَ المُؤمِنینَ ؟ فَقالَ : لَو رُفِعَت لِلقَومِ غایَهٌ فَجَرَوا إلَیها مَعا عَلِمنا مَنِ السّابِقُ مِنهُم ، ولکِن إن یَکُن فَالَّذی لَم یَقُل عَن رَغبَهٍ ولا رَهبَهٍ . قیلَ : مَن هُوَ یا أمیرَالمُؤمِنینَ ؟ قالَ : هُوَ المَلِکُ الضِّلّیلُ ذُو القُروحِ . قیلَ : اِمرُؤُ القَیسِ یا أمیرَ المُؤمِنینَ ؟ قالَ : هُوَ . (2)

.

1- .قال ابن دُرَید : إضریجُ : ینبثق فی عَدْوه ، وقیل : واسع الصدر . ومِنفح : یُخرِج الصید من مَواضِعه ، ومِطرَح : یطرح ببَصَره . وخَروج : سابق . والغایه : الرایه . والمَیعه : أوّل جَری الفَرَس ؛ وقیل : الجَری بعدَ الجَری (شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 154) .

2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 153 ح 464 .

شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عراده : علی علیه السلام در ماه رمضان با خوراک گوشت به مردم ، شام می داد ؛ ولی خود با آنان نمی خورد ، و هنگامی که از خوردنْ فارغ می شدند ، برایشان سخنرانی می کرد و پندشان می داد . شبی میهمانان ، در حالی که غذا می خوردند ، به بحث از شاعران ، پرداختند . وقتی از غذا خوردنْ فارغ شدند ، برایشان سخنرانی کرد و فرمود : «بدانید که ملاک کارهای شما دین است ، و نگهبانتان پرهیزگاری ، و زینتتان ادب ، و حافظِ آبرویتان بردباری» . آن گاه افزود : «ای ابو الأسود ! بگو ببینم در چه چیزی بحث می کردید؟ کدام شاعرْ قوی تر است؟» . گفت : ای امیر مؤمنان ! آن کس که این شعر را سروده است : حال و روزم چنان شده است که لَنگی بر هم زننده و پراکنده کننده ، از کیان من دفاع می کند . بیهوده کاری است ، بدخوی ، فضول ، و طرد شده با اسبی تازه کار ، تیز رو ، چابک و چموش ! و مقصودش ابو دُؤاد ایادی بود . علی علیه السلام فرمود : «این طور نیست» . گفتند : پس چه کسی [قوی ترین شاعر] است؟ فرمود : «اگر برای آنان خطّ پایانی در نظر گرفته شود و با هم مسابقه بگذارند ، می فهمیم که کدام یکْ پیشتازند ، و گرنه ، باید گفت : آن که نه از روی رغبت ، و نه ترس ، شعر گفته است» . گفته شد : آن کس کیست؟ فرمود : «فرمان روای سرگردان و زخم خورده» . گفته شد : آیا منظور ، امرؤ القیس است ، ای امیر مؤمنان؟ فرمود : «آری» .

.

پژوهشی درباره اشعار آن حضرت و دیوان منسوب به وی

پژوهشی درباره اشعار آن حضرت و دیوان منسوب به ویشعر ، در معارف بشری از جایگاهی بس بلند برخوردار است . شعر ، در انتقال مفاهیم ، جاودان سازی حادثه ها و گسترش فرهنگ ، دارای نقشی بس ارجمند است . به لحاظ محتوا نیز روشن است که چونان بسیاری از ابزارها و توانایی هایی که در اختیار انسان است ، دوسویه است . می تواند جامه پسندیده داشته باشد و یا چهره ناپسند به خود بگیرد . بدین سان ، سُرایش شعر و داشتن هنر شاعری ، بی گمان ، برتری است و بهره وری از آن در مسیر تربیت انسان ها، لازم و ضروری . پیشوایان الهی از شعر ، بهره می گرفته اند؛ امّا این که خود نیز شعری سروده اند یا نه ، و این که چه اندازه شعر سروده اند ، به لحاظ تاریخی مورد گفتگوست . برخی بر این باورند که علی علیه السلام شعر می سروده است و افزون بر آن ، بر شناخت شعر ، چیره بوده است و در نقد شعر ، جایگاهی بلند داشته است . ابن عبد رَبّه آورده است که : ابو بکر و عمر ، شاعر بودند و علی علیه السلام شاعرترینِ این سه بود . (1) گویا سرودن شعر و آفریدن کلام موزون و مسجّع ، در زندگانی مولا علیه السلام در حدّی بوده است که آن بزرگوار ، بدین ویژگی شناخته شود . چنین است که چون پیام آور نستوه کربلا ، زینب کبرا علیهاالسلام خطابه کوبنده و شکوهمندش را در کوفه ایراد کرد ، عبید

.

1- .العقد الفرید : ج 5 ص 248 . نیز ، ر . ک : ص 391 (ح 5601) .

اللّه بن زیاد گفت : این [زن] ، سجع گوست . به جانم سوگند که پدرش هم سجع گو و شاعر بود . (1) سید رضی رحمه الله آورده است که : أنّ الإمام علیّاً علیه السلام لَمّا سُئِلَ : مَن أشعَرُ الشُّعَراءِ؟ قالَ : «إنَّ القَومَ لَم یجروا فی حَلبَهٍ تُعرَفُ الغایَهُ عِندَ قَصَبَتِها ، فَإن کانَ ولا بُدَّ فَالمَلِکُ الضِّلّیلُ» . وقتی که از علی علیه السلام پرسیدند : شاعرترینِ شاعران کیست ؟ علی علیه السلام فرمود : «شاعران در یک میدان به مسابقه نپرداخته اند تا در پایانِ خطّ مسابقه شناخته شوند ؛ ولی اگر چاره ای جز پاسخگویی نیست ، شاعرترینِ آنان ، پادشاه سرگردان است» . منظورش اِمْرؤُ القَیس است . (2) ادیب و نویسنده بلند آوازه مصری ، استاد عبّاس محمود عَقّاد ، بر پایه این نقل و آگاهی های دیگر ، بر این باور رفته است که امام علیه السلام نه تنها شعر را به خوبی می سروده ، بلکه از چندی و چونی شعر نیز به ژرفی آگاهی داشته و در نقد شعر و شناخت سَره از ناسره آن ، جایگاهی بلند داشته است . او در این باره می نویسد : به نظر ما آن حضرت ، شعر می گفت و آن را خوب نقد می کرد ، و نقدش درباره شاعران ، نقدی عالمانه و آگاهانه بود . اختلاف مکتب های شعری را می دانست و روش های مقابله و ارزیابی بر پایه هر کدام از آنها را می شناخت و به خاطر آگاهی وی از چگونگی ارزیابی بین کارهای آنان ، از وی درباره شاعرترینِ مردم پرسیده شد و وی فرمود : «شاعران در یک میدان به مسابقه نپرداخته اند تا در خطّ پایان مسابقه شناخته شوند ؛ امّا اگر چاره ای جز پاسخگویی نیست ، شاعرترینِ آنان ، پادشاه

.

1- .الإرشاد : ج 2 ص 116 ، مثیر الأحزان : ص 71 ، کشف الغمّه : ج 2 ص 276 .

2- .نهج البلاغه : حکمت 455 . ابن ابی الحدید به نقل از ابن دُرَید ، مضمون جمله یاد شده را در ضمن گزارش خطابه ای از مولا علیه السلام آورده است و نیز تصریح امام علیه السلام را که مراد از «پادشاه سرگردان» ، امرؤ القیس است (شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 153) . نیز ، ر . ک : ص 393 (ح 5602) .

سرگردان است» . به نظر ما ، این ، اوّلین تقسیم شعر بر پایه مکتب های شعری و هدف های شعرسرایی در بین عرب هاست . بنا بر این ، مقایسه جز در بین اشعار همگون ، روا نیست و تعمیم برتری شعرها ، جز از باب غلبه نیست . (1) این گونه نقل ها که نشانگر داوری های مولا علیه السلام درباره شعر و شاعران است ، در متون کهن ، کم نیست (2) و اینها همان گونه که عقّاد آورده است نشانی است از جایگاه والای مولا علیه السلام در شعر و شاعری ، که او «امیرِ بیان» بود و «خداوندگارِ سخن». بر پایه اسناد تاریخی ، امام علیه السلام شعر می سروده است و به شعر و بهره وری از آن (با معیارهای مورد تأکید خویش) ، توصیه می کرده است (3) و در ضمن خطابه ها، نگاشته ها و... به اشعار دیگران ، تمثّل می جسته است؛ اما با این همه ، عالمان و مورّخان ، از دیرباز ، در انتساب همه آنچه به نام علی علیه السلام بر جای مانده است به مولا علیه السلام ، تأمّل داشته اند و در چگونگی اشعار منتسَب به مولا ، فراوان سخن گفته اند . (4) از جاحظ نقل کرده اند که می گفته است: علی علیه السلام ، جز رَجَز ، شعری نسروده است. (5) یاقوت حَمَوی به نقل از ابو عثمان مازِنی آورده است که:

.

1- .المجموعه الکامله (عبقریه الإمام علیّ علیه السلام) : ج 2 ص 135 .
2- .برای نمونه بنگرید به : العمده فی محاسن الشعر وآدابه: ج 1ص 111 ، مصادر نهج البلاغه وأسانیده: ج 4 ص 312 .
3- .برای نمونه ، آن بزرگوار ، ضمن تأکید بر فراگیری شعر ابوطالب و تدوین و نشر آن ، در باب چرایی لزوم فراگیری شعر آن مدافع بی بدیل پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «شعر ابو طالب را یاد بگیرید و به فرزندانتان هم بیاموزید ؛ چرا که وی بر دین خدا و بسیار دانشور بود» (مستدرک نهج البلاغه: ص 175 ، تصنیف نهج البلاغه: ص 773، وسائل الشیعه: ج 12 ص 248) .
4- .ر . ک : مقدّمه سودمند أنوار العقول من أشعار وصیّ الرسول، به خامه کامل سلمان جُبوری .
5- .فهرست نسخه های خطّی کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران: ج 2 ص 116 .

علی علیه السلام شعری بجز این دو بیت ، نسروده است: قریش ، آرزومند است که مرا به قتل برساند آنان کار نیک نمی کنند و پیروز هم نمی شوند . اگر کشته شوم ، این خط و این نشان که آنان با دشواری هایی دست به گریبان شوند که آثار آن، همواره پابرجا بماند . (1) این دو سخن ، هر دو ناصواب و افراط در نفی اشعار امام علیه السلام است و کسانی در نقد سخن مازِنی بیان داشته اند که ابیات دیگری از امام علیه السلام نقل گردیده است که به آسانی نمی شود از آنها گذشت. علّامه مجلسی با این که حکم انتساب تمام آنچه در دیوانِ مشهورِ منسوب به مولا علیه السلام را محلّ تأمّل دانسته، اما انتساب دیوان را به آن حضرت ، مشهور می داند. (2) به هر حال ، ردّ پای آثاری که نشان از جمع و تدوین اشعار امام علی علیه السلام دارند ، بسی دیر پای است . نجاشی در ضمن شمارش آثار ابو احمد عبد العزیز بن یحیی جَلودی اَزْدی بصری (م 332 ق) ، از جمله نوشته است: کتاب «شعر علی علیه السلام » . (3) مشهورترین و کهن ترین مجموعه موجود از اشعار امیر مؤمنان ، أنوار العقول من أشعار وصیّ الرسول است که قطب الدین محمّد بیهقی کَیدُری ، آن را بر اساس دو جمع و تدوین پیش از خود ، و نیز گزارش ها و نقل های یافته شده در لابه لای آثار مکتوب ، سامان داده است. کَیدُری ، خود در مقدّمه کتاب، محتوای این دیوان و چگونگی محتوای آن را بدین گونه گزارش کرده است:

.

1- .معجم الأُدباء: ج 4 ص 1810 ش 784 ، النهایه : ج 2 ص 279 ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج 3 ص 312 ، بحار الأنوار: ج 42 ص 223 ح 31.

2- .تفصیل را بنگرید در بحث ارجمند مرحوم کیوان سمیعی در : تحقیقات ادبی : ص 333 359 .

3- .رجال النجاشی : ج 2 ص 55 ش 638 .

مدّت ها پیش از این ، به مجموعه ای از اشعار آن حضرت دست یافتم که فراگیرنده سخنان ارزشمند و گنج های حکمت و در حدود دویست بیت بود و آن را امام ابوالحسن فَنجگِردی که خدا رحمتش کند گرد آورده بود . با این مجموعه اُنس گرفتم و در مسیر به دست آوردن شگفتی های آن ، با همه زوائدی که [از دیگران]در آن بود ، تلاش کردم چون تنها مشتمل بر گوشه ای از طُرفه ها و دُرّی از صدف های آن حضرت بود تا آن که به مجموعه دیگری دست یافتم که پر بهره تر و گسترده تر بود گرچه همه اشعار را نداشت و همه اشعار آن، کم و زیاد داشت که پاره ای از آنها را از کتاب محمّد بن اسحاق و دیگر علما ، استخراج کرده بود و بعضی دیگر را از لابه لای کتاب هایی گردآورده بود که منسوب به امام علیه السلام بودند . پاره ای از برادران ، پیشنهاد کردند که از هر دو مجموعه ، آنچه را که به ادب ، پند ، حکمت و عبرت گیری مربوط می شود ، گرد آورم و بقیه را که برای اهداف دیگر سروده شده ، نیاورم . مدّتی بعد ، به مجموعه دیگری از اشعار آن حضرت دست یافتم که ابوالبرکات هبه اللّه بن محمّد حَسنی گرد آورده بود ؛ ولی در آن ، چیزی بیش از آنچه پیش تر به دست من رسیده بود ، نیافتم ، گرچه ابیات اندکی در آن وجود داشت که به دست من نرسیده بود . از آن پس ، باز هم به تلاشم ادامه دادم و تمام کوششم را به کار گرفتم و به کتاب های تاریخ و سیره سر زدم و هر آنچه از گوهرها و دُرها به شکل مسند و یا مرسل ، مشخّص و یا غیر مشخّص یافتم ، جمع کردم ؛ چون هدف من ساماندهی به قطعات و گردآوری ابیات بود . بنا بر این ، مدّعی نیستم که هر آنچه آمده ، از زبان آن حضرت است و آن حضرت به طور قطع ، سراینده و آفریننده آن اشعار بوده است ؛ بلکه در بسیاری موارد ، به گمان و حدس ، بسنده کردم ؛ چون در این گونه موارد ، با یقینْ سخن گفتن ، دشوار است ؛ چون هر گاه چیزی بر انسانْ مشکوک نمود ، بهتر است به بخش درست ، بسنده کند . با این حال ، نمی پندارم که همه شعرهای وی را گرد آورده و بر همه نتایج فکری وی آگاهی یافته باشم ؛ بلکه احتمال می دهم که آنچه گرد آورده ام ، کمتر از آن باشد که از

.

دست من خارج شده است . من وظیفه ای جز تلاش نداشتم و امیدوارم که در این زمینه ، بهره کامل و فایده فراگیر ، حاصل آمده باشد . من اکنون زمام همّت را در این میدان مهم ، رها کرده ام و به این فکر افتاده ام که این مجموعه را أنوار العقول من أشعار وصیّ الرسول بنامم . (1) سخن کَیدُری استوار است. از یک سو نمی توان بر این باور رفت که تمامت اشعاری که در این دیوان آمده ، از آنِ علی علیه السلام است و از سوی دیگر ، نمی توان قاطعانه ادّعا کرد که تمامت اشعار منسوب به مولا علیه السلام ، در این مجموعه گرد آمده است. اشعار این مجموعه و نیز دیگر اشعار منسوب به امام علی علیه السلام را می توان بدین سان رده بندی کرد: 1 . اشعار امام علیه السلام ، مانند رَجَزها و اشعار دیگری که در منابع و مصادر معتبر نیز گزارش شده اند. 2 . اشعار دیگران که امام علیه السلام در ضمن خطابه و یا نگاشته ای بِدانها تمثّل کرده اند و آنها را چونان شاهد سخن در ضمن سخنان خویش برخوانده اند. 3 . سخن و یا فعل امام علیه السلام که به وسیله شاعری دیگر به نظم کشیده شده است و در طول زمان ، کم کم به خودِ وی نسبت داده شده است. 4 . اشعار کسانی دیگر ، همنام امام علیه السلام یا غیر همنام ، که در درازای تاریخ به آن بزرگوار ، نسبت داده شده و به دیوان وی راه یافته است. (2)

.

1- .انوار العقول من أشعار وصیّ الرسول : ص 92 .

2- .ر . ک : الذریعه : ج 2 ص 431 و ج 9 ص 101 . نیز ر . ک : مقدّمه های کَیدُری و جُبوری بر أنوار العقول من أشعار وصیّ الرسول و مقدّمه ابوالقاسم امامی بر دیوان امام علی علیه السلام (که تصحیح و ترجمه همان دیوان مشهور است) .

الباب السادس : علم الذرّهالإمام علىّ عليه السلام :مُؤَلِّفٌ بَينَ مُتَعادِياتِها ، ومُفَرِّقٌ بَينَ مُتَدانِياتِها ، دالَّهٌ بِتَفريقِها عَلى مُفَرِّقِها ، وبِتَأليفِها عَلى مُؤَلِّفِها ، وذلِکَ قَولُهُ تَعالى : «وَ مِن كُلِّ شَىْ ءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (1) . (2)

عنه عليه السلام :وأمَّا الجَماداتُ فَهُوَ يُمسِكُها بِقُدرَتِهِ ، ويُمسِکُ المُتَّصِلَ مِنها أن يَتَهافَتَ ، ويُمسِک المُتَهافِتَ مِنها أن يَتَلاصَقَ . (3)

عنه عليه السلام :أحالَ الأَشياءَ لِأَوقاتِها ، ولَأَمَ بَينَ مُختَلِفاتِها ، وغَرَّزَ غَرائِزَها ، وألزَمَها أشباحَها . (4)

.

1- .الذاريات : 49 .
2- .الكافى : ج 1 ص 139 ح 4 عن محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه ، التوحيد : ص 308 ح 2 عن عبد اللّه بن يونس وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام ، الأمالى للمفيد : ص 256 ح 4 عن محمّد بن زيد الطبرى وفيه «متباعداتها» بدل «متعادياتها» ، الأمالى للطوسى : ص 23 ح 28 عن محمّد بن يزيد الطبرى وفيه «متعاقباتها» بدل «متعادياتها» وكلاهما عن الإمام الرضا عليه السلام ، تحف العقول : ص 65 وفيه «متقاربا بين متبايناتها» بدل «مفرّق بين متدانياتها» وليس فيه الآيه ، بحار الأنوار : ج 4 ص 229 ح 3 .
3- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 282 ح 30 ، علل الشرائع : ص 416 ح 3 ، بشاره المصطفى : ص 213 كلّها عن محمّد بن زياد ومحمّد بن سيّار عن الإمام العسكرى عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 92 ص 224 ح 2 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 474 ح 113 .

باب ششم : اتم شناسی

باب ششم : اتم شناسیامام علی علیه السلام :[خداوند ،] گِرد هم آورنده متفرّق های اشیا ، و پراکنده سازِ کنار هم آمده های آن است . پراکنده های آن بر پراکنده ساز آن ، و گِرد هم آمده های آن بر گِرد هم آورنده آن دلالت می کنند و این ، مفهوم سخن خداوند است که می فرماید : «و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم . امید که شما عبرت گیرید» .

امام علی علیه السلام :امّا جمادات ؛ او به قدرت خود ، آنها را نگه داشته است ، و [تکه های]به هم پیوسته آنها را حفظ کرده تا فرو نیفتند ، و [تکه های]فرو افتاده آنها را نگه داشته تا به هم نچسبند .

امام علی علیه السلام :هر چیز را به وقت خودْ محوّل ساخته است و بین اشیای گوناگون ، همخوانی برقرار کرده است . غریزه های آنها را سامان داده ، و سایه های آنها را لازم کرده است .

.

عنه علیه السلام :فَأَقامَ مِنَ الأَشیاءِ أوَدَها (1) ، ونَهَجَ حُدودَها ، ولاءَمَ بِقُدرَتِهِ بَینَ مُتَضادِّها ، ووَصَلَ أسبابَ قَرائِنِها . (2)

نکتهیقول أینشتاین : «لقد تمکّن بنو البشر وبعد مرور قرون متمادیه من التعرّف إلی أسرار ترکیب الذّرّه ، وتبیّن لهم أنّ هذا العالم المادّی إنّما یتألّف من الذّرّات الناتجه بدورها من اتّحاد الألکترونات بالبروتونات ، وأنّ وجود المادّه وبقاءها رهین بدوام تلک الآصره التی تربط بین أجزاء الذّرّه المتکوّنه من جسمین متضادّین ؛ سالب وموجَب» . لکنّ الباحث المتتبّع إذا نظر بدقّه وتفحّص فی کلام الإمام علیّ علیه السلام ؛ فی تفسیره للآیه الشریفه(49) من سوره الذاریات ، سیندهش حین یری بأ نّه علیه السلام قد سبق علماء عصرنا ب (14) قرنا من الزمان ؛ بالتعرّف إلی أسرار ترکیب الذّرّه ؛ حیث جاء فی أحادیث هذا الباب أنّ الإمام علیه السلام أشار إلی ما یمکن انطباقه الیوم ب (الألکترون) و(البروتون) ، وتطرّق إلی الآصره الموجوده بین هذین الجسمین بشکل دقیق للغایه . وعلی ما تقدّم یمکن حمل کلام الرسول الأعظم صلی الله علیه و آله فی مناظرته مع الدهریین حیث أشار إلی تلک المسأله العلمیّه الدقیقه بقوله : « ... فهذا الذی نشاهده من الأشیاء بعضُها إلی بعض مفتقرٌ ؛ لأ نّه لا قوام للبعض إلّا بما یتّصل به» . (3) وفی هذا السیاق أیضا یقول الإمام الرضا علیه السلام : «ولَم یَخلُق شَیئا فَردا قائما بِنَفسِهِ دونَ غَیرِهِ لِلَّذی أرادَ مِنَ الدَّلالَهِ عَلی نَفسِهِ وإثباتِ وُجودِهِ ، فَاللّهُ تَبارَکَ وتَعالی فَردٌ واحِدٌ لا ثانِیَ مَعَهُ یُقیمُهُ ولا یَعضُدُهُ ولا یَکُنُّهُ ، وَالخَلقُ یُمسِکُ بَعضُهُ بَعضا بِإِذنِ اللّهِ تَعالی ومَشِیَّتِهِ» . (4)

.

1- .الأوَد : العوج (لسان العرب : ج 3 ص 75 «أود») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 91 ، التوحید : ص 54 ح 13 وفیه «ونَهّی معالم» بدل «ونهج» وکلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 77 ص 319 ح 17 .
3- .بحار الأنوار : ج 9 ص 262 ح 1 .
4- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 1 ص 176 ح 1 ، بحار الأنوار : ج 10 ص 316 ح 1 .

امام علی علیه السلام :کجی های اشیا را راست کرده ، و حدود آنها را مشخّص نموده است و به قدرت خود ، بین متضادهای آنها ، هماهنگی به وجود آورده و وسیله نزدیکی آنها را فراهم ساخته است .

نکتهاینشتاین می گوید: «بشر ، پس از قرن ها پی به اسرار اَتُم برد و فهمید که سراسر جهان مادّه از اتم، و اتم از پیوند الکترون و پروتون به وجود آمده است، و وجود و بقای مادّه در گرو پیوند و جاذبه ای است که میان این دو جنس متضادّ مثبت و منفی برقرار است» . اما اگر پژوهشگری سخنان امام علی علیه السلام را در شرح آیه 49 از سوره ذاریات با دقّتْ ملاحظه کند ، با شگفتی خواهد دید که او چهارده قرن پیش از دانشمندان امروز ، با اسرار اتم ، آشنا بوده است . در احادیث این باب ، امام علیه السلام ترکیب الکترون ها و پروتون ها و رابطه آنها را به طور دقیق ، مشخص فرموده است. البته پیش از امام علی علیه السلام ، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مناظره ای با دهری ها بر این نکته علمی اشاره دارد ، آن جا که می فرماید: این موجودات را که می بینیم ، پاره ای به پاره ای دیگر نیازمند هستند ؛ چون پاره ای از آنها ، جز از راه اتصال به دیگری ، قوامی ندارد . امام رضا علیه السلام نیز در این باره می فرماید : [خداوند] برای هدایت [مردم] به خویش و اثبات وجودش ، چیزی را تنها و استوار بر خویش و بدون نیازمندی به دیگری نیافریده است . بنا بر این ، خداوندِ خجسته والا ، فرد و تنهایی است که با او دومی وجود ندارد که وی را برپا دارد ، کمکش کند ، یا در پناهش گیرد ، در حالی که آفریده ها به اذن و اراده خدا یکدیگر را نگه می دارند .

.

الباب السابع : علم الحساب تصنيف نهج البلاغه :سُئِلَ عليه السلام عَن أصغَرِ عَدَدٍ يُقَسَّمُ عَلَى الأَعدادِ الطَّبيعِيَّهِ مِن واحِدٍ إلى تِسعَهٍ بِدون باقٍ ، فَقالَ عَلَى الفَورِ : اِضرِب أيّامَ اُسبوعِکَ فى أيّامِ سَنَتِکَ (1) . (2)

بحار الأنوار فى تَفسيرِ قَولِهِ تَعالى : «وَ لَبِثُواْ فِى كَهْفِهِمْ ثَلَثَ مِاْئَهٍ سِنِينَ وَ ازْدَادُواْ تِسْعًا» (3) : وَرَوَى الطَّبرِسِىُّ رحمه الله وغَيرُهُ أنَّ يَهودِيّا سَأَلَ عَلِيّا عليه السلام عَن مُدَّهِ لَبثِهِم ، فَأَخبَرَ عليه السلام بِما فِى القُرآنِ ، فَقالَ : إنّا نَجِدُ فى كِتابِنا ثَلاثُمِئَهِ ! فَقالَ عليه السلام : ذلِکَ بِسِنِىِّ الشَّمسِ ، وهذا بِسِنِىِّ القَمَرِ (4) . (5)

تهذيب الأحكام عن عبيده السلمانى عن أمير المؤمنين عليه السلام حَيثُ سُئِلَ عن رَجُلٍ ماتَ وخَلَّفَ زَوجَهً وأبَوَينِ وَابنَتَيهِ ، فَقالَ : صارَ ثُمنُها تِسعاً . 6

.

1- .المقصود بالسنه هنا : السنه القمريّه (360) يوما ، فإذا ضربنا 360 ×7 وهو عدد أيّام الاُسبوع حصلنا على (2520) وهو العدد الذى يقسّم على الأعداد الطبيعيّه من 1 إلى 9 بدون باقى .
2- .تصنيف نهج البلاغه : ص 780 و 781 وراجع بحار الأنوار : ج 40 ص 187 وينابيع المودّه : ج 1 ص 227 ح 59 .
3- .الكهف : 25 .
4- .يعنى أنّ السنين التى اعتمدها القرآن الكريم هى السنين القمريّه ؛ ولذا كان عدد السنين التى نام فيها أصحاب الكهف هو ثلاثمئه وتسع سنين ، وأمّا السنين المذكوره فى كتابكم فهى على أساس السنين الشمسيّه ؛ وتكون حينئذٍ ثلاثمئه سنه .
5- .بحار الأنوار : ج 58 ص 352 .

باب هفتم : ریاضیّات

باب هفتم : ریاضیّاتتصنیف نهج البلاغه :از کوچک ترین عددی که بر اعداد طبیعی از یک تا نُه ، بدون کسر ، قابل تقسیم است از ایشان (علی علیه السلام) پرسیده شد . حضرت بلا فاصله در پاسخ فرمود : «ایّام هفته ات را در ایّام سالت ضرب کن» . (1)

بحار الأنوار در تفسیر سخن خداوند متعال که می فرماید : «و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نُه سال [نیز بر آن] افزودند» : از طَبْرِسی و دیگران ، روایت شده که فردی یهودی از علی علیه السلام درباره مدّت باقی بودن اصحاب کهف پرسید . امام علیه السلام طبق آنچه در قرآن بود ، پاسخ گفت . یهودی گفت : امّا ما در کتاب هایمان داریم که سیصد سال بود . علی علیه السلام فرمود : «آن ، به سال های خورشیدی است و این ، به سال های قمری» . (2)

تهذیب الأحکام به نقل از عبیده سلمانی ، درباره امیر مؤمنان علیه السلام : از او (علی علیه السلام) درباره کسی که مُرده است و از او یک همسر ، پدر و مادر و دو دختر به جای مانده، پرسیده شد . فرمود : «یک هشتم آن زن ، یک نُهم می شود» . 3

.

1- .منظور از سال در این جا سال قمری است ؛ یعنی 360 روز که اگر در عدد هفت ، ضرب شود ، نتیجه 2520 می شود و این ، عددی است که بر اعداد طبیعی از یک تا نُه ، بدون باقی مانده ، قابل تقسیم است .
2- .یعنی سال هایی که قرآن مطرح می کند ، بر پایه سال قمری است و در نتیجه سال های خواب اصحاب کهف سیصد و نه سال می شود و سال در کتاب های شما بر پایه سال شمسی است. بنا بر این سیصد سال می شود .

المصنَّف لابن أبى شيبه عن سفيان عن رجل لم يسمِّه :ما رَأَيتُ رَجُلاً كانَ أحسَبَ مِن عَلِيٍّ ، سُئِلَ عَنِ ابنَتَينِ وأبَوَينِ وَامرَأَةٍ ، فَقالَ : صارَ ثُمنُها تِسعاً . (1)

الاستيعاب عن زِرّ بن حُبَيش :جَلَسَ رَجُلانِ يَتَغَدَّيانِ ، مَعَ أحَدِهِما خَمسَةُ أرغِفَةٍ ، ومَعَ الآخَرِ ثَلاثَةُ أرغِفَةٍ ، فَلَمّا وَضَعَا الغَداءَ بَينَ أيديهِما مَرَّ بِهِما رَجُلٌ فَسَلَّمَ ، فَقالا : اِجلِس لِلغَداءِ ، فَجَلَسَ ، وأكَلَ مَعَهُما ، وَاستَوفَوا فى أكلِهِمُ الأَرغِفَةَ الثَّمانِيَةَ ، فَقامَ الرَّجُلُ وطَرَحَ إلَيهِما ثَمانِيَةَ دَراهِمَ ، وقالَ : خُذا هذا عِوَضا مِمّا أكَلتُ لَكُما ، ونِلتُهُ مِن طَعامِكُما ، فَتَنازعا ، وقالَ صاحِبُ الخَمسَةِ الأَرغِفَةِ : لى خَمسَةُ دَراهِمَ ، ولَكَ ثَلاثَةٌ ، فَقالَ صاحِبُ الثَّلاثَةِ الأَرغِفَةِ : لا أرضى إلّا أن تَكونَ الدَّراهِمُ بَينَنا نِصفَينِ . وَارتَفَعا إلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ، فَقَصّا عَلَيهِ قِصَّتَهُما ، فَقالَ لِصاحِبِ الثَّلاثَةِ الأَرغِفَةِ : قَد عَرَضَ عَلَيكَ صاحِبُک ما عَرَضَ ، وخُبزُهُ أكثَرُ مِن خُبزِکَ ، فَارضَ بِثَلاثَةٍ . فَقالَ : لا وَاللّهِ ، لا رَضيتُ مِنهُ إلّا بِمُرِّ الحَقِّ . فَقالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه : لَيسَ لَکَ فى مُرِّ الحَقِّ إلّا دِرهَمٌ واحِدٌ ولَهُ سَبعَةٌ . فَقالَ الرَّجُلُ : سُبحانَ اللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! وهُوَ يَعرِضُ عَلَيَّ ثَلاثَةً فَلَم أرضَ ، وأشَرتَ عَلَيَّ بِأخذِها فَلَم أرضَ ، وتَقولُ لِيَ الآنَ : إنَّهُ لا يَجِبُ فى مُرِّ الحَقِّ إلّا دِرهَمٌ واحِدٌ . فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ : عَرَضَ عَلَيکَ صاحِبُکَ أن تَأخُذَ الثَّلاثَةَ صُلحا ، فَقُلتَ : لَم أرضَ إلّا بِمُرِّ الحَقِّ ، ولا يَجِبُ لَکَ بِمُرِّ الحَقِّ إلّا واحِدٌ . فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ : فَعَرِّفنى بِالوَجهِ فى مُرِّ الحَقِّ حَتّى أقبَلَهُ . فَقالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه :أ لَيسَ لِلثَّمانِيَةِ الأَرغِفَةِ أربَعَةٌ وعِشرونَ ثُلثا أكَلتُموها وأنتُم ثَلاثَةُ أنفُسٍ ، ولا يُعلَمُ الأَكثَرُ مِنكُم أكلاً ، ولَا الأَقَلُّ ، فَتُحمَلونَ فى أكلِكُم عَلَى السَّواءِ ؟ قالَ : بَلى . قالَ : فَأكَلتَ أنتَ ثَمانِيَةَ أثلاثٍ ، وإنَّما لَکَ تِسعَةُ أثلاثٍ ، وأكَلَ صاحِبُکَ ثِمانَيَةَ أثلاثٍ ، ولَهُ خَمسَةَ عَشَرَ ثُلثا ، أكَلَ مِنها ثَمانِيَةً ويَبقى لَهُ سَبعَةٌ ، وأكَلَ لَکَ واحِدا مِن تِسعَةٍ ، فَلَکَ واحِدٌ بِواحِدِکِ ، ولَهُ سَبعَةٌ بِسَبعَتِهِ . فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ : رَضيتُ الآنَ . (2)

.

1- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 349 ح 1 .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 207 الرقم 1875 ، جواهر المطالب : ج 1 ص 205 ، كنز العمّال : ج 5 ص 835 ح 14512 ؛ تهذيب الأحكام : ج 8 ص 319 ح 1184 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 69 كلاهما نحوه .

المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از سفیان ، از مردی که نام وی را نیاورده است : هیچ کس را حسابگرتر از علی علیه السلام نیافتم . از سهم دو دختر و پدر و مادر و زنْ پرسیده شد ، فرمود : «سهم یک هشتمِ زن یک نُهم می شود» .

الاستیعاب به نقل از زَرّ بن حُبَیش :دو نفر نشسته بودند و غذا می خوردند . یکی از آنان پنج قرص نان داشت ، و دیگری سه قرص نان . وقتی سفره انداختند ، کسی نزد آنان آمد و سلام کرد . گفتند : بنشین و غذا بخور . مرد نشست و با آن دو خورد و همه هشت قرص نان را خوردند . آن مرد برخاست و در هنگام رفتن ، هشت درهم نزد آن دو گذاشت و گفت : این در مقابل نانی است که با شما خوردم و از غذایتان بهره بردم . آن دو [بر سرِ تقسیم درهم ها] با هم کشمکش کردند . دارنده پنج قرص نان گفت : پنج درهم ، از آنِ من و سه درهم ، از آنِ توست . دارنده سه قرص نان گفت : جز این که پولْ بین ما به نصف تقسیم شود ، به چیز دیگری راضی نیستم . شکایت ، نزد امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بردند و داستان خود را برای وی نقل کردند . علی علیه السلام به آن که سه قرص نان داشت ، گفت : «دوستت آنچه را که [حقّ تو]بوده ، به تو داده است و نان او بیشتر از نان تو بوده است . بیا و به همین سه درهم ، راضی باش» . گفت : هرگز! جز به حقّ خالص ، از او راضی نخواهم شد . علی علیه السلام فرمود: «در حقّ خالص، به تو بیش از یک درهم نمی رسد و او هفت درهم می برد». مرد گفت : پناه بر خدا ، ای امیر مؤمنان! او سه درهم می دهد و من راضی نمی شوم و حتّی تو هم توصیه کردی که من بپذیرم و من باز هم راضی نشدم . حال به من می گویی که در حقّ خالص ، نباید جز یک درهم به من برسد؟! علی علیه السلام فرمود : «دوست تو سه درهم را بر پایه مُصالحه به تو داد ؛ ولی گفتی : من جز به حقّ خالص ، راضی نیستم و طبق حقّ خالص ، جز یک درهم ، مال تو نیست» . مرد گفت : دلیل آن را طبق حقّ خالص به من بفهمان تا بپذیرم . علی علیه السلام فرمود : «اگر هر یک از هشت قرص نان که شما خورده اید ، سه قسمت شود ، بیست و چهار می شود . حال ، اگر یکی از شما بیشتر یا کم تر خورده باشد ، معلوم نیست . پس در خوردن ، مساوی هستید!» . گفت : آری . فرمود : «تو هشت سهم خوردی ، در حالی که نُه سهم داشتی و دوست تو هشت سهم خورده ، در حالی که پانزده سهم داشته است ؛ یعنی هشت سهم خود را خورده و هفت سهمش باقی مانده است و آن شخص

سوم [فقط] یک سهم از نُه سهم تو را خورده است . بنا بر این ، یک درهم از آنِ تو می شود در برابر یک سهمت ؛ و هفت درهم از آنِ او می شود در برابر هفت سهمش» . مرد گفت : اکنون راضی ام .

.

ص: 408

. .

ص: 409

. .

البابِ الثامن : علم الفيزياءالإمام علىّ عليه السلام :كُلُّ سَميعٍ غَيرَهُ يَصَمُّ عَن لَطيفِ الأصواتِ ، ويُصِمُّهُ كَبيرُها 1 . (1)

عنه عليه السلام :كُلُّ بَصيرٍ غَيرَهُ يَعمى عَن خَفِيِّ الأَلوانِ ، ولَطيفِ الأَجسا (2) . (3)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .
2- .م كثير من الحيوانات لا ترى الألوان ، بل ترى الصوره سوداء بيضاء فقط . أمّا الإنسان فإنّه يرى الألوان السبعه التى هى ألوان الطيف المرئى والتى تنحصر أطوال موجاتها بين 4 / 0 مكرون (البنفسجى) و8 / 0 مكرون (الأحمر) . أمّا الأضواء التى تقع أطوال موجاتها خارج هذا المجال فإنّ الإنسان لايراها ، ومنها الأشعّه فوق البنفسجيّه والأشعّه تحت الحمراء . إذن فقدره الإنسان البصريّه محدوده ، أمّا اللّه تعالى فهو يرى كلّ جسم وكلّ لون مهما كان نوعه أو لطافته . وقد وجد بقدره اللّه أنّ النحله تستطيع أن تميّز بين سبعه ألوان مختلفه من اللون الأبيض ، يراها الإنسان لونا واحدا . بهذه الدقّه الكبيره تستطيع أن تميّز بين أنواع الزهور وهى تطير فى أعلى السماء (تصنيف نهج البلاغه : ص 782) .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 65 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 309 ح 37 .

باب هشتم : فیزیک

باب هشتم : فیزیکامام علی علیه السلام :هر شنونده ای جز خدا ، از شنیدن صداهای زیر ، ناشنواست و صداهای بَم ، او را ناشنوا می سازد . (1)

امام علی علیه السلام :هر بیننده ای جز او ، در [دیدن]رنگ های نهان و اجسام ظریف ، نابیناست . (2)

.

1- .دانش جدید ، امکان بهره گیری از امواج صوتی را فراهم آورده است . گوش انسان ، توان گیرایی مقدار معیّنی از امواج صوتی را دارد که بین پانزده موج در ثانیه تا پانزده هزار موج باشد و اگر کم تر از این باشد ، گوش ما قادر به شنیدن نیست ، چنان که اگر مقدار امواج ، افزون تر از پانزده هزار باشد ، نیز نمی تواند بگیرد و شاید مقصود از کلام آن حضرت که فرمود : «لطیف الأصوات (صداهای زیر)» و «کبیر الأصوات (صداهای بم)» همین باشد (تصنیف نهج البلاغه : ص 782) . شایسته یادآوری است که جدیدترین نظریه فیزیکی در این مورد ، این است که مقدار امواج صوتی قابل درک برای گوش انسان ، بین 20 تا 20000 بار در ثانیه است ؛ یعنی متفاوت با نظریه پیشین که آن را بین 15 تا 15000 در ثانیه می دانست (ر .ک : فیزیک ، تألیف هالیدی و رزنیک ، ترجمه گلستانیان و بهار : ج 2 ص 95) .

2- .بسیاری از حیوانات ، رنگ ها را نمی بینند ؛ بلکه تنها رنگ سفید و سیاه را می بینند ؛ امّا انسان ، هفت رنگ لطیفِ قابل دید را که امواج آنها بین 4/0 میکرون (بنفش) تا 8/0 میکرون (قرمز) است ، می بیند ؛ ولی رنگ هایی که طول موج آنها از این محدوده بیرون است ، انسان ، قادر به دیدن آنها نیست ، از (قبیل اشعه ماورای بنفش و اشعه مادون قرمز) . بنا بر این ، قدرت بینایی انسان ، محدود است؛ امّا خداوند متعال ، هر جسم و هر رنگ را با هر نوع و لطافت می بیند و به قدرت اوست که زنبور عسل ، توان تشخیص هفت رنگ سفید متفاوت را دارد که انسان ، همه آنها را یک رنگ (سفید) می بیند . زنبور عسل با این قدرت چشمگیر می تواند در حال پرواز ، انواع گل ها را تشخیص بدهد (تصنیف نهج البلاغه : ص 782) .

عنه عليه السلام حيثُ كانَ جالِسا عَلى نَهرِ الفُراتِ وبِيَدِهِ قَضيبٌ ، فَضَرَبَ بِهِ عَلى صَفحَهِ الماءِ وقالَ : لَو شِئتُ لَجَعَلتُ لَكُم مِنَ الماءِ نورا ونارا (1) . (2)

.

1- .لم يفصح الإمام عليه السلام عن مضمون كلامه بل أجراه مجرى الرموز ، وذلک لأنّ عقول الناس فى ذلک الزمان لا تتحمّل أكثر من هذا . وفى قوله : «لجعلت لكم من الماء نورا ونارا» دلاله خفيّه إلى ما فى الماء من طاقه يمكن أن تولّد النور (وهو الكهرباء) والنار (وهو الطاقه الحراريّه) . وإذا تعمّقنا فى النظره وجدنا أنّ الماء يتركّب من عنصرين هما الهيدروجين والأُكسجين . الأوّل قابل للاحتراق وإعطاء النور ، والثانى يساعد على الاحتراق ويعطى الحراره . وأبعد من ذلک فإنّ وجود الماء الثقيل D2O فى الماء الطبيعى بنسبه 2 إلى 000/10 يجعله أفضل مصدر طبيعى للهيدروجين الثقيل الذى نسمّيه (الدوتريوم) ونرمز له بالرمز D . وهذا النظير هو حجر الأساس فى تركيب القنبله الهيدروجينيه ، القائمه على اندماج ذرّتين من الدوتيريوم لتشكيل الهليوم . علما بأنّ الطاقه الناتجه عن هذا الاندماج والتى هى منشأ طاقه الشمس تفوق آلاف المرّات الطاقه الناتجه عن القنبله الذرّيه التى تقوم على انشطار اليورانيوم ، ولأخذ فكره فإنّ اصطناع غرام من الهليوم نتيجه اندماج الدوتيريوم يعطى طاقه = 675 مليون بليون ارغه = 200 ألف كيلو واط ساعى (تصنيف نهج البلاغه : ص 783) .

2- .تصنيف نهج البلاغه : ص 782 .

امام علی علیه السلام هنگامی که کنار نهر فُراتْ نشسته بود و در دستش چوبی بود که آن را به آب می زد : اگر می خواستم ، می توانستم برای شما از آب ، نور و آتش ایجاد کنم . (1)

.

1- .امام علی علیه السلام مضمون سخنش را روشن نکرده و مطلب را در شکل رمز ، بیان فرموده است؛ چون خِردها در آن زمان ، بیش از این را بر نمی تابیدند و در کلام آن حضرت که فرمود : «از آب ، نور و آتش برایتان ایجاد می کردم» دلالت ظریفی بر نیروی موجود در آب است که می توان از آن ، نور (برق) و آتش (نیروی حرارتی) ایجاد کرد . اگر ژرف نگری کنیم ، درمی یابیم که آب ، از دو عنصر هیدروژن و اکسیژن به وجود آمده است که اوّلی قابل احتراق و تولید نور است و دومی به احتراق ، کمک می کند و حرارت ایجاد می کند . افزون بر این ، در آب طبیعی ، به نسبت دو به ده هزار ، آب سنگین (D2O)وجود دارد که آن را به منبعی طبیعی برای هیدروژن سنگین که از آن به «دوتریوم» یاد می شود و با Dنمایش داده می شود تبدیل می کند و این نمونه ، پایه اصلی در ترکیب بمب هیدروژنی است که بر پایه ترکیب دو اتم دوتریوم برای تشکیل هلیوم است و البته نیروی به دست آمده از این ترکیب که منشأ نیروی خورشیدی است هزاران بار بر نیروی به دست آمده از بمب اتمی که بر پایه اورانیوم است افزون تر است . برای درک بیشتر موضوع ، یادآوری می شود که محصول یک گرم هلیوم که از ترکیب دوتریوم به دست می آید نیرویی معادل 675 میلیون میلیارد اِرگ (= دویست هزار کیلو وات ساعت) است (تصنیف نهج البلاغه : ص 783) .

الباب التاسع : علم طبقات الأرض وحركه الجوّ9 / 1وَظيفَةُ الجِبالِ فِى الأَرضِالإمام علىّ عليه السلام :عَدَّلَ حَرَكاتِها بِالرّاسياتِ مِن جَلاميدِها ، وذَواتِ الشَّناخيبِ الشُّمِّ مِن صَياخيدِها (1) . فَسَكَنَت مِنَ المَيَدانِ لِرُسوبِ الجِبالِ فى قِطَعِ أديمِها ، وتَغَلغُلِها مُتَسَرِّبَةً فى جَوباتِ خَياشيمِها ، ورُكوبِها أعناقَ سُهولِ الأَرَضينَ وجَراثيمِها . (2)

عنه عليه السلام :أنشَأَ الأَرضَ فَأَمسَكَها مِن غَيرِ اشتِغالٍ ، وأرساها عَلى غَيرِ قَرارٍ ، وأقامَها بِغَيرِ قَوائِمَ ، ورَفَعَها بِغَيرِ دَعائِمَ وحَصَّنَها مِنَ الأَوَدِ وَالاِعوجاجِ ، ومَنَعَها مِنَ التَّهافُتِ وَالاِنفِراجِ ، أرسى أوتادَها ، وضَرَبَ أسدادَها . (3)

عنه عليه السلام فى عَجيبِ صَنعَهِ الكَونِ : جَبَلَ جَلاميدَها ونُشوزَ مُتونِها وأطوادِها ، فَأرساها فى مَراسيها ، وألزَمَها قَراراتِها فَمَضَت رُؤوسُها فِى الهَواءِ ، ورَسَت اُصولُها فِى الماءِ ، فَأَنهَدَ جِبالَها عَن سُهولِها ، وأساخَ قَواعِدَها فى مُتونِ أقطارِها ومَواضِعِ أنصابِها ، فَأَشهَقَ قِلالَها ، وأطالَ أنشازَها ، وجَعَلَها لِلأَرضِ عِماداً ، وأَرَّزَها فيها أوتاداً ، فَسَكَنَت عَلى حَرَكَتِها مِن أن تَميدَ بِأَهلِها أو تَسيخَ بِحِملِها أو تَزولَ عَن مَواضِعِها . (4)

.

1- .الصَيخُود : الصخره الملساء الصُّلْبه لاتحرّک من مکانها ولایعمل فیها الحدید (لسان العرب : ج 3 ص 245 «صخد») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 112 ح 90 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 477 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 4 ص 255 ح 8 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 211 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 38 ح 15 .

باب نهم : زمین شناسی و هواشناسی

9 / 1 وظیفه کوه ها در زمین

باب نهم : زمین شناسی و هواشناسی9 / 1وظیفه کوه ها در زمینامام علی علیه السلام :[خداوند] عز و جل با صخره های استوار و کوه های بلند و پایدار ، جنبش زمین را تعدیل کرد و به خاطر فرو رفتن بُن کوه ها در جای جای زمین و خزیدنشان در سوراخ های آن ، زمینْ آرام گرفت و کوه ها بر درشتی و پستی های آن ایستاده ، سر به فلک کشیدند .

امام علی علیه السلام :[خداوند] عز و جل زمین را ایجاد کرد و آن را بی آن که مشغولش کند نگه داشت ، و بدون استوار ساختن آن بر چیزی ، آن را به جریان انداخت و بدون تکیه گاه ، استوارش داشت و بدون پایه ، آن را برافراشت و از کجی و انحراف ، نگه داشت ، و از در هم ریختن و گشودگی بازش داشت ، میخ های آن را استوار کرد و کوه ها را گرداگردش برافراشت .

امام علی علیه السلام در شگفتی آفرینش هستی : و [خداوند] عز و جل صخره های زمین و بلندی ها و کوه های بزرگ را آفرید و در جایشان برقرار ساخت ، و در قرارگاهشان مُلزم گردانید . قلّه کوه ها به سوی آسمان کشیده شد و ریشه آنها در آب ، قرار گرفت . کوه ها را از دشت های هموار ، بیرون آورْد و ریشه های آنها را در جای جای زمین و در جای مناسبشان فرو بُرد ، ستیغ های آنها را سر به آسمان کشاند و بلندی های آن را درازنا بخشید و آنها را برای زمین، تکیه گاه قرار داد و چون میخ در آن ، استوار گردانید و در نتیجه ، زمینْ آرام گرفت تا نتواند ساکنانش را بلرزاند و یا آنچه را بر پشت دارد ، بریزد ، و یا از جای خود ، خارج شود .

.

عنه عليه السلام :فَطَرَ الخَلائِقَ بِقُدرَتِهِ، ونَشَرَ الرِّياحَ بِرَحمَتِهِ، ووَتَّدَ بِالصُّخورِ مَيَدانَ أرضِهِ 1 . (1)

9 / 2تَسييرُ سُحبِ الأَمطارِ إلى أعالِى الجِبالِ (2)الإمام علىّ عليه السلام :وفَسَحَ بَينَ الجَوِّ وبَينَها ، وأعَدَّ الهَواءَ مُتَنَسَّماً لِساكِنِها ، وأخرَجَ إلَيها أهلَها عَلى تَمامِ مَرافِقِها ، ثُمَّ لَم يَدَع جُرُزِ (3) الأَرضِ الَّتى تَقصُرُ مِياهُ العُيونِ عَن رَوابيها ، ولا تَجِدُ جَداوِلُ الأَنهارِ ذَريعَةً إلى بُلوغِها ، حَتّى أنشَأَ لَها ناشِئَةَ سَحابٍ تُحيى مَواتَها وتَستَخرِجُ نَباتَها . أَلَّفَ غَمامَها بَعدَ افتِراقِ لُمَعِهِ وتَبايُنِ قَزَعِهِ ، حَتّى إذا تَمَخَّضَت لُجَّةُ المُزنِ فيهِ ، وَالتَمَعَ بَرقُهُ فى كُفَفِهِ (4) ، ولَم يَنَم وَميضُهُ فى كَنَهوَرِ رَبابِهِ ومُتَراكِمِ سَحابِهِ ، أرسَلَهُ سَحّاً مُتَداركاً ، قَد أسَفَّ هَيدَبُهُ ، تَمريهِ الجَنوبُ دِرَرَ أهاضيبِهِ ودَفَعَ شَآبيبِهِ ، فَلَمّا ألقَتِ السَّحابُ بَركَ بِوانَيها ، وبَعاعَ مَا استَقَلَّت بِهِ مِنَ العِب ءِ المَحمولِ عَلَيها أخرَجَ بِهِ مِن هَوامِدِ الأَرضِ النَّباتَ ، ومِن زُعرِ الجِبالِ الأَعشابَ ، فَهِىَ تَبهَجُ بِزينَهِ رِياضِها ، وتَزدَهى بِما أُلبِسَتهُ مِن رَيطِ أزاهيرِها ، وحِليَهِ ما سُمِطَت بِهِ مِن ناضِرِ أنوارِها ، وجَعَلَ ذلِکَ بَلاغاً لِلأَنامِ ورِزقاً لِلأَنعامِ ، وخَرَقَ الفِجاجَ فى آفاقِها وأقامَ المَنارَ لِلسّالِكينَ عَلى جَوادِّ طُرُقِها . (5)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 473 ح 113 ، بحار الأنوار : ج 77 ص 300 ح 7 و ج 4 ص 247 ح 5 .
2- .يبيّن الإمام علىّ عليه السلام فى الخطبه 91 نعمه من نِعَم اللّه على عباده ، تتّصل بتحريک الجوّ وما فيه من هواء ورياح وغيوم . ففى تقدير اللّه تعالى أ نّه أجرى فى السهول أنهارا ليشرب منها الناس والدوابّ والنبات ، أمّا المناطق العاليه فى الجبال فلم يتركها بدون ماء وحياه ، بل سيّر لها نصيبها من الماء عن طريق حركه الرياح التى تنشأ عن اختلاف الحراره بين سطح البحر وسطح الجبل ، فإذا تبخّر ماء البحر علا فى الجوّ لخفّته ، وانحدر من الجبل هواء بارد يملأ فراغه ، فتحدث بذلک دوره للرياح ، تحمل بموجبها سحب الأمطار إلى أعالى الجبال ، فإذا وصلت إلى هنالک فوجئت ببروده جوّ الجبال ، فتكاثفت وانعقدت أمطارا ، تجرى على رؤوس الجبال ، مشيعه الحياه والخصب والنضاره والرزق للنبات والأنعام والأنام (تصنيف نهج البلاغه : ص 785) .
3- .الجرز: الأرض التى لا نبات بها ولا ماء (النهايه: ج1 ص260 «جرز»).

4- .كُفَّه كلِّ شىء بالضم : طَرّته وحاشيَتُه (النهايه : ج 4 ص 191 «كفف»)
.
5- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 112 ح 90 .

9 / 2 بردن ابرهای باران زا بر بلندای کوه ها

امام علی علیه السلام :[خداوند] عز و جل آفریده ها را به قدرتش آفرید ، و بادها را به رحمتش گسترانْد ، و با صخره ها ، لرزش زمینش را آرام ساخت . 1

9 / 2بردن ابرهای باران زا بر بلندای کوه ها (1)امام علی علیه السلام :[خداوند] عز و جل فضای بین جَو و زمین را گسترانْد و هوا را برای تنفّس ساکنان زمین ، آماده ساخت ، و اهل زمین را با آنچه لازم داشتند ، در آن ساکن کرد ، و [حتّی] زمین های خشک را که آب چشمه ها از رسیدن به قسمت های پست و بلند آن ناتوان اند و جوی های کوچک و بزرگْ بِدان نمی رسند ، رها نساخت . ابرهایی آفرید تا با آنها قسمت های مُرده زمین را زنده کند و در آنها گیاه برویانَد . ابرهای پاره پاره و پراکنده در هوا را به هم آورد تا آبی که درون ابر بود ، بجنبد و آنها را چون دوغِ درون مَشک به هم زد . برقِ ابر در کرانه های آسمان درخشید و درخشش آن ، در دل ابرهای سیاه و سفید متراکم ، آرام نگرفت . از آن ، بارانی تندْ روان گردید ، دامنه های کشیده ابر به زمینْ نزدیک شد ، و باد جنوبْ آن را دوشید تا قطره های درشت آن ، از دِلِ ابر ، بیرون آید . و ابر را چون شتری که سینه و پهلوی خود را در زمین می گسترانَد ، در هوا گسترانْد و بار سنگینی را که بر دوش ابر بود ، فرو ریخت و با آن باران ، از زمین های خشک ، گیاهْ بیرون آورد و از جای جای کوه ها ، علفْ سبز گردانید و زمین ، به زینت مَرغزارهایش شادمان گشت و در جامه ای که از گل ها و پیرایه شکوفه های تازه و شاداب پوشیده بود ، درخشید و همه آنها را خوراک مردمان و غذای چارپایان قرار داد و در کرانه های زمین ، راه ها گشود و برای پویندگان این راه ها ، نشانه هایی را برافراشت .

.

1- .امام علی علیه السلام در خطبه 91 ، نعمتی از نعمت های خداوند را بر بندگانش بیان می کند که مربوط به حرکت جَو و هوا و بادها و ابرهای موجود در آن است . خداوند متعال در دشت ها جوی هایی را جاری ساخته تا مردم و چارپایان و گیاهان از آنها سیراب شوند . با این حال، بخش های

مرتفع زمین را هم بدون آب و زندگی رها نکرده است ؛ بلکه از راه حرکت بادها (که از اختلاف حرارت بین سطح دریا و سطح ارتفاعات به وجود می آیند)، سهم آب کوه ها را هم تأمین کرده است . هر گاه که آب دریاها تبخیر می شود، به خاطر سبکی اش، در هوا بالا می رود و از ارتفاعات نیز هوای سردی فرود می آید و خلأهای موجود بین هوای گرم را پر می کند . با این کار ، چرخه بادها پدید می آید و رطوبت را به بالاترین نقطه کوه ها می رساند که وقتی به آن جا رسید ، در برخورد با سردی هوای کوه ، به قطرات باران ، تبدیل می شود و بر قلّه کوه ها می بارد و زندگی ، سرسبزی ، طراوت و روزیِ گیاهان ، چارپایان و انسان ها را با خود به ارمغان می آورد (تصنیف نهج البلاغه : ص 785) .

9 / 3الجِبالُ مَخازِنُ مِياهِ الأَنهارِ (1)الإمام علىّ عليه السلام :فَلَمّا سَكَنَ هَيجُ الماءِ مِن تَحتِ أكنافِها ، وحَملِ شَواهِقِ الجِبالِ الشُّمَّخِ البُذَّخِ عَلى أكتافِها ، فَجَّرَ يَنابيعَ العُيونِ مِن عَرانينِ أُنوفِها ، وفَرَّقَها فى سُهوبِ بيدِها وأخاديدِها . (2)

عنه عليه السلام :أرسى أوتادَها ، وضَرَبَ أسدادَها ، وَاستَفاضَ عُيونَها ، وخَدَّ أودِيَتَها ، فَلَم يَهنِ ما بَناهُ ، ولا ضَعُفَ ما قَوّاهُ . (3)

.

1- .عندما تسقط الأمطار على الجبال ترتوى تربتها فتنمو فيها الأشجار والزروع ، وتزدهر حياه الإنسان والحيوان . أمّا المياه الفائضه فتمتصّها الجبال لتخزنها فى جيوب كبيره نقيّه بارده . حتى إذا جاء الصيف وقلّت مياه الأنهار ، تفجّرت تلک المياه من الينابيع معيناً عذباً سلسبيلاً ، وقد أشار القرآن إلى هذه الحقيقه العلميّه ، التى تفيد أنّ الجبال مخازن مياه الينابيع ، والأنهار ، كما أشار إليها الإمام علىّ عليه السلام فى عدّه مواضع (تصنيف نهج البلاغه : ص 787) .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 91 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 57 ص 111 ح 90 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 186 ، الاحتجاج : ج 1 ص 478 ح 116 ، بحار الأنوار : ج 57 ص 30 ح 6 .

9 / 3 کوه ها ، مخازن آب رودها

9 / 3کوه ها ، مخازن آب رودها (1)امام علی علیه السلام :وقتی جوشش آب در گوشه و کنار زمین، آرام شد و کوه های بلند و سر به فلک کشیده را بر دوش زمین نهاد ، از فراز کوه ها ، چشمه ها را جوشانْد و آنها را در شکاف بیابان ها و زمین های هموار ، جاری ساخت .

امام علی علیه السلام :[خداوند] عز و جل میخ های زمین را استوار کرد ، و کوه ها را گِرداگِردش برافراشت ، و چشمه هایش را روان ساخت ، و دره هایش را شکافت . آنچه او ساخت ، سست نگردید ، و آنچه او توانَش بخشید ، ناتوان نشد .

.

1- .. وقتی باران بر کوه ها می بارد ، خاک آنها را نرم می کند و در آنها درختان و گیاهان می روید و زندگی انسان و حیوانات شکوفا می گردد . کوه ها آب های جاری را در خود فرو می برند و آن را در طبقه های وسیع ، پاک و سرد، جمع می کنند تا وقتی که تابستان فرا رسد و آب جوی ها کم گردد . در آن هنگام، این آب ها از چشمه ها، شیرین و گوارا جاری می گردند و قرآن به این حقیقت علمی اشاره می کند که کوه ها مخزن آب چشمه ها و نهرها هستند، چنان که امام علی علیه السلام هم در چندین جا به این موضوع اشاره دارد (تصنیف نهج البلاغه : ص 787) .

الباب العاشر : سلونى قبل أن تفقدونيالإمام علىّ عليه السلام :سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى . (1)

تاريخ دمشق عن عُمَير بن عبد اللّه :خَطَبَنا عَلِىٌّ عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ، سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَبَينَ الجَبلينِ (2) مِنّى عِلمٌ جَمٌّ . (3)

الإمام علىّ عليه السلام :سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَلَأَنا بِطُرُقِ السَّماءِ أعلَمُ مِنّى بِطُرُقِ الأَرضِ ، قَبلَ أن تَشغَرَ (4) بِرِجلِها فِتنَهٌ تَطَأُ فى خِطامِها (5) وتَذهَبُ بِأَحلامِ قَومِها . (6)

.

1- .التوحيد : ص 305 ح 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 610 ح 138 كلاهما عن الأصبغ بن نباته ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 193 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 282 ح 22 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عن آبائه عنه عليهم السلام ، الملاحم والفتن : ص 221 ح 319 عن زرّ بن حبيش ، غرر الحكم : ح 5637 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 38 وفيه «روى ابن البخترى من ستّه طرق ، وابن القصل من عشر طرق ، وإبراهيم الثقفى من أربعه عشر طريقا» ؛ المناقب للخوارزمى : ص 91 ح 85 عن أبى البخترى .
2- .وفى نسخه : «الجنبين» .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 400 ؛ التوحيد : ص 92 ح 6 عن وهب بن وهب القرشى عن الإمام الصادق عن أبيه عنه عليهم السلام ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 282 ح 22 عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام وفيهما «فإنّ بين جوانحى علما جمّا» بدل «فبين الجبلين ...» .
4- .الشَّغرُ : الرفع (لسان العرب : ج 4 ص 417 «شغر») .
5- .الخطم من كلّ طائر : منقارُهُ . والحظم من كلّ دابّه : مُقَدَّمُ أنفها وفمها نحو الكلب والبعير (لسان العرب : ج 12 ص 186 «خطم») .
6- .نهج البلاغه : الخطبه 189 ، غرر الحكم : ح 5635 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 285 ح 5145 كلاهما إلى «بطرق الأرض» وفيهما «أخبر» بدل «أعلم» .

باب دهم : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید

اشاره

باب دهم : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسیدامام علی علیه السلام :پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید .

تاریخ دمشق به نقل از عُمَیر بن عبد اللّه : علی علیه السلام بر منبر کوفه برای ما سخنرانی می کرد که فرمود : «ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید؛ چرا که مرا در بین این دو پهلو ، (1) دانشِ انبوهی است» .

امام علی علیه السلام :پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید ؛ چون من به راه های آسمان ، از راه های زمین ، آگاه ترم . پیش از آن که فتنه ای به سانِ شتر بی صاحب ، گام بردارد و مردم را بکوبد و عقل صاحب خردان را ببرَد ، از من بپرسید!

.

1- .در نسخه ای به جای کلمه «جنبین (دو پهلو)» ، «جبلین (دو کوه)» آمده است .

عنه عليه السلام :سَلونى عَن طُرُقِ السَّماءِ ، فَإِنّى أعلَمُ بِها مِن طُرُقِ الأَرضِ ، سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَإِنَّ بَينَ جَنبَىَّ عُلوما كَثيرَةً كَالبِحارِ الزَّواخِرِ . (1)

عنه عليه السلام :سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَإِنّى لا اُسأَلُ عَن شَىءٍ دونَ العَرشِ إلّا أخبَرتُ عَنهُ . (2)

عنه عليه السلام :سَلونى عَمّا فَوقَ العَرشِ ، سَلونى عَمّا تَحتَ العَرشِ ، سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى . (3)

عنه عليه السلام :سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَوَاللّهِ لا تَسأَلونّى عَن شَىءٍ مَضى ولا عَن شَىءٍ يَكونُ إلّا أنبَأتُكُم بِهِ . (4)

عنه عليه السلام :سَلونى ، فَوَاللّهِ لا تَسأَلونّى عن شَىءٍ يَكونُ إلى يَومِ القِيامَهِ إلّا حَدَّثتُكُم بِهِ ، وسَلونى عَن كتابِ اللّهِ ، فَوَاللّهِ ما مِنهُ آيَهٌ إلّا أنَا أعلَمُ بِلَيلٍ نَزَلَت أم بِنَهارٍ ، أم بِسَهلٍ نَزَلَت أم بِجَبَلٍ . (5)

تفسير الطبرى عن أبى الطُّفيلِ :سَمِعتُ عَلِيّا رضى اللهِ عنهيَقولُ : لا تَسأَلونّى عَن كِتابٍ ناطِقٍ ولا سُنَّهٍ ماضِيَهٍ إلّا حَدَّثتُكُم ، فَسَأَلَهُ ابنُ الكَوّاءِ عَنِ الذّارِياتِ. فَقالَ: هِىَ الرِّياحُ. (6)

.

1- .ينابيع المودّه : ج 3 ص 208 و ص 223 وفيه من «سلونى قبل أن تفقدونى ...» .
2- .كنز العمّال : ج 13 ص 165 ح 36502 نقلاً عن ابن النجّار عن أبى المعتمر مسلم بن أوس وجاريه بن قدامه السعدى وراجع إرشاد القلوب : ص 377 .
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 117 ، بحار الأنوار : ج 46 ص 135 ح 25 .
4- .الأمالى للصدوق : ص 196 ح 207 عن الأصبغ بن نباته ، كامل الزيارات : ص 155 ح 191 .
5- .جامع بيان العلم : ج 1 ص 114 ، الاستيعاب : ج 3 ص 208 الرقم 1875 ، كنز العمّال : ج 2 ص 565 ح 4740 ، ذخائر العقبى : ص 151 ،

شواهد التنزيل : ج 1 ص 42 ح 31 ؛ سعد السعود : ص 109 كلّها عن أبى الطفيل ، غرر الحكم : ح 5637 كلاهما نحوه .
6- .تفسير الطبرى : ج 13 الجزء 26 ص 186 ، تفسير ابن كثير : ج 7 ص 390 عن أبى الطفيل نحوه .

امام علی علیه السلام :از من ، راه های آسمان را بپرسید ؛ چرا که من به آن راه ها داناتر از راه های زمینم . پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید ؛ زیرا در میان دو پهلوی من ، دانش های بسیاری است ، چون دریاهای خروشان !

امام علی علیه السلام :پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید ؛ چرا که درباره چیزی فرودستِ عرش از من پرسش نمی شود ، مگر آن که از آن ، خبر خواهم داد .

امام علی علیه السلام :از من درباره بالای عرش بپرسید . از من ، درباره زیرِ عرش بپرسید . پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید .

امام علی علیه السلام :پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . سوگند به خدا ، از چیزی از آنچه گذشته و یا به وجود خواهد آمد ، از من نمی پرسید ، مگر آن که شما را از آن با خبر خواهم کرد .

امام علی علیه السلام :از من بپرسید . سوگند به خدا ، از من درباره چیزی که تا روز قیامت به وجود خواهد آمد ، نمی پرسید ، مگر آن که از آن برایتان سخن خواهم گفت . درباره کتاب خدا از من بپرسید . سوگند به خدا ، هیچ آیه ای نیست ، مگر آن که من می دانم در شبْ نازل شده است یا در روز ، و در صحرا نازل شده است یا در کوه .

تفسیر الطبری به نقل از ابو طُفَیل : شنیدم علی علیه السلام می فرمود : «از من درباره کتاب ناطق و یا سنّت گذشته ای نمی پرسید ، مگر آن که از آن برایتان سخن خواهم گفت» . ابن الکوّاء درباره [واژه قرآنیِ]«الذاریات» پرسید و او فرمود : «آنها ، بادها هستند» .

.

المستدرک علی الصحیحین عن أبی الطُّفیل :رَأَیتُ أمیرَ المُؤمِنینَ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ رضی الله عنهقامَ عَلَی المِنبَرِ فَقالَ : سَلونی قَبلَ أن لا تَسألونی ، ولَن تَسألوا بَعدی مِثلی . قالَ : فَقامَ ابنُ الکَوّاءِ فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، مَا «الذَّ رِیَتِ ذَرْوًا» (1) ؟ قالَ : الرِّیاحُ . قالَ : فَمَا «الْحَمِلَتِ وِقْرًا» (2) ؟ قالَ : السَّحابُ . قالَ : فَمَا «الْجَرِیَتِ یُسْرًا» (3) ؟ قالَ : السُّفُنُ . قالَ : فَمَا «الْمُقَسِّمَتِ أَمْرًا» (4) ؟ قالَ : المَلائِکَهُ . قالَ : فَمَن «الَّذِینَ بَدَّلُواْ نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْرًا وَ أَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ» 5 ؟ قالَ : منافِقُو قُرَیشٍ 6 .

الإمام علیّ علیه السلام :وَاللّهِ لَو شِئتُ أن اُخبِرَ کُلَّ رَجُلٍ مِنکُم بِمَخرَجِهِ ومَولِجِهِ وجَمیعِ شَأنِهِ لَفَعَلتُ ، ولکِن أخافُ أن تَکفُروا فِیَّ بِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . ألا وإنّی مُفضیهِ إلَی الخاصَّهِ مِمَّن یُؤمَنُ ذلِکَ مِنهُ ، وَالَّذی بَعَثَهُ بِالحَقِّ وَاصطَفاهُ عَلَی الخَلقِ ، ما أنطِقُ إلّا صادِقا ، وقَد عَهِدَ إلَیَّ بِذلِکَ کُلِّهِ ، وبِمَهلِکِ مَن یَهلِکُ ، ومَنجی مَن یَنجو ، ومَآلِ هذَا الأَمرِ ، وما أبقی شَیئا یَمُرُّ عَلی رأسی إلّا أفرَغَهُ فی اُذُنَیَّ وأفضی بِهِ إلَیَّ . 7

.

1- .. الذاریات : 1 4 .
2- .إبراهیم : 28 و 29 .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 506 ح 3736 ؛ الاحتجاج : ج 1 ص 612 ح 139 عن الأصبغ بن نباته نحوه ، وراجع المستدرک علی الصحیحین : ج 2 ص 383 ح 3342 والمعیار والموازنه : ص 298 .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 175 ، غرر الحکم : ح 7606 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 416 ح 7071 ولیس فیهما «ومآل هذا الأمر» ؛ ینابیع المودّه : ج 1 ص 207 ح 8 .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو طُفَیل : امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که روی منبر می فرمود : «پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید ؛ چرا که هرگز پس از من ، از کسی همچون من نخواهید پرسید» . ابن الکوّاء برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! [مقصود خداوند از عبارتِ] «ذره افشان ها» چیست؟ فرمود : «بادها» . گفت : «باربرداران گران بار» چیست؟ فرمود : «ابرها» . گفت : «سبُکْ سِیران» چیست؟ فرمود : «کشتی ها» . گفت : «تقسیم کنندگان کار[ها]» چیست؟ فرمود : «فرشتگان» . گفت : «کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ، که جهنّم است» کیستند؟ فرمود : «منافقان قریش» .

امام علی علیه السلام :سوگند به خدا ، اگر بخواهم درباره هر یک از شما بگویم که از کجا می آید و به کجا می رود و از همه کارهایش خبر بدهم ، می توانم ؛ امّا می ترسم که با این کارِ من ، به پیامبر خدا کافر شوید . البته من [این گونه اخبار را] به خاصّان ، آنها که از کفر ایمن اند ، خواهم گفت و سوگند به آن که محمّد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت و بر همه برگزید ، جز به راستی سخن نمی گویم و همه اینها را پیامبر خدا به من داده است و [همچنین] اخبار مربوط به جای هلاکتِ آن که هلاک می شود و نجاتِ آن که نجات پیدا می کند و پایان این کار (خلافت) را . هیچ چیزی در اندیشه ام نمی گذشت ، جز آن که پیامبر خدا ، آن را بر گوشم فرو می خوانْد و با من از آن ، سخن می گفت .

.

عنه عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ ذَكَرَ فيهَا الفِتنَهَ ، ثُمَّ قالَ : فَاسأَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَوَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لا تَسأَلونّى عَن شَىءٍ فيما بَينَكُم وبَينَ السّاعَهِ ، ولا عَن فِئَهٍ تَهدى مِئَهً وتُضِلُّ مِئَهً ، إلّا أنبَأتُكُم بِناعِقِها وقائِدِها وسائِقِها ، ومُناخِ رِكابِها ، ومَحَطِّ رِحالِها ، ومَن يُقتَلُ مِن أهلِها قَتلاً ومَن يَموتُ مِنهُم مَوتاً . ولَوِ قَد فَقَدتُمونى ونَزَلَت بِكُم كَرائِهُ الاُمورِ ، وحَوازِبُ الخُطوبِ (1) ، لَأطرَقَ كَثيرٌ مِنَ السّائِلينَ ، وفَشِلَ كَثيرٌ مِنَ المَسؤولينَ ، وذلِكَ إذا قَلَّصَت (2) حَربُكُم وشَمَّرَت عَن ساقٍ ، وضاقَتِ الدُّنيا عَلَيكُم ضيقا ، تَستَطيلونَ مَعَهُ أيّامَ البَلاءِ عَلَيكُم ، حَتّى يَفتَحَ اللّهُ لِبَقِيَّهِ الأبرارِ مِنكُم . (3)

عنه عليه السلام :سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَإنّى عَن قَليلٍ مَقتولٌ ، فَما يَحبِسُ أشقاها أن يَخضِبَها بِدَمِ أعلاها ، فَوَالَّذى فَلَقَ البَحرَ وبَرَأَ النَّسمَهَ ، لا تَسأَلونّى عَن شَىءٍ فيما بَينَكُم وبَينَ السّاعَهِ ، ولا عَن فِتنَهٍ تُضِلُّ مِئَهً أو تَهدى مِئَهً إلّا أنبَأتُكُم بِناعِقِها وقائِدِها وسائِقِها إلى يَومِ القِيامَهِ . إنَّ القُرآنَ لا يَعلَمُ عِلمَهُ إلّا مَن ذاقَ طَعمَهُ ، وعَلِمَ بِالعِلمِ جَهلَهُ ، وأبصَرَ عَمَلَهُ ، وَاستَمَعَ صَمَمَهُ ، وأدرَكَ بِهِ مَأواهُ ، وحَىَّ بِهِ إن ماتَ ، فَأدرَكَ بِهِ الرِّضى مِنَ اللّهِ ، فَاطلُبوا ذلِكَ عِندَ أهلِهِ . فَإنَّهُم فى بَيتِ الحَياهِ ، ومُستَقَرِّ القُرآنِ ، ومَنزِلِ المَلائِكَهِ ، وأهلُ العِلمِ الَّذينَ يُخبِرُكُم عَمَلُهُم عَن عِلمِهِم ، وظاهِرُهُم عَن باطِنِهِم . هُمُ الَّذينَ لا يُخالِفونَ الحَقَّ ، ولا يَختَلِفونَ فيهِ ، قَد مَضى فيهِم مِنَ اللّهِ حُكمٌ صادِقٌ ، وفى ذلِكَ ذِكرى لِلذّاكِرينَ . (4)

.

1- .حوازب الخطوب : الأمر الشديد (لسان العرب : ج 1 ص 309 «حزب») .

2- .قلّصت الإبل : استمرّت فى مضيّها (لسان العرب : ج 7 ص 81 «قلص») .

3- .نهج البلاغه : الخطبه 93 ، الغارات : ج 1 ص 7 عن ابن أبى ليلى ، شرح الأخبار : ج 2 ص 39 ح 410 كلاهما نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 39 وفيه إلى «موتا» وراجع عوالى اللآلى : ج 4 ص 129 ح 221 .

4- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 193 ، الملاحم والفتن : ص 221 ح 319 عن زرّ بن حُبَيش ، شرح الأخبار : ج 2 ص 286 ح 601 كلاهما نحوه إلى «وسائقها» .

امام علی علیه السلام در آن سخنرانی اش که از فتنه یاد کرد : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . سوگند به آن که جانم در دست اوست ، از من درباره هر چه از [زمان] شما تا روز رستاخیز خواهد بود و درباره گروهی که صد تن را به راه راست و صد تن را به ضلالت می خوانَد ، نمی پرسید ، مگر آن که شما را از کسی که آنان را رهبری می کند و کسی که آنان را پیش می بَرَد و جایی که فرود می آیند و جایی که رحل اقامت می افکنند و آن که از آنان کشته می شود و آن که می میرد ، آگاه خواهم کرد . و اگر مرا از دست دهید و امور ناخوشایند و دشوار بر شما فرود آید ، بسیاری از پرسش کنندگان ، خاموش می شوند و بسیاری از پرسش شدگان ، سست می گردند و این ، در هنگامی خواهد بود که جنگتان ادامه می یابد و سختی آن ، نمودار می شود و دنیا بر شما تنگ می گردد و روزگارِ بلاها بر شما طولانی می شود تا خداوند ، برای نیکوکارانِ بازمانده از شما ، گشایشی ایجاد کند .

امام علی علیه السلام :پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید ؛ زیرا من به زودی کشته خواهم شد و سیَه روزترینِ امّت ، از رنگین کردن این مَحاسن به خون بالای آن (سرم)، دست برنخواهد داشت . سوگند به آن که دریا را شکافت و خلایق را آفرید ، از من درباره آنچه بین شما تا روز واپسین است و از فتنه ای که صد تن را گم راه و صد تن را هدایت خواهد کرد ، نمی پرسید ، جز آن که شما را از سر دسته آنها ، رهبر آنان ، آن که ایشان را به پیش می بَرَد و از پس می رانَد ، تا روز قیامت ، آگاه خواهم کرد . دانش قرآن را کسی نمی داند ، مگر آن که طعمش را چشیده و به مددِ دانش [الهی] ، نادانسته های آن را دانسته و به کردارش آگاهی یافته و ناشنیده های آن را شنیده ، و اهداف آن را درک کرده است و اگر مرده بوده ، به آن زنده شده ، و به آن ، خشنودی خدا را به دست آورده است . بنا بر این ، دانش قرآن را از اهل آن بخواهید ؛ چون آنان در سرای زندگی و جایگاه قرآن و محلّ فرود فرشتگان اند (1) و اهل علمی هستند که کردارشان به شما از دانششان خبر می دهد و ظاهرشان از باطنشان . آنان همان هایی هستند که با حق، مخالفت نمی کنند و در آن، اختلاف نمی ورزند ، و درباره آنان ، از سوی خدا، حکمی راستْ مقرّر شده است و در آن، یادآوری ای برای یادآوران است .

.

1- .مقصود امام علیه السلام ، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند . (م)

الأمالى للطوسى عن عَبايَةَ بن رِبعِىّ :كانَ عَلِىٌّ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام كَثيرا ما يَقولُ : سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَوَاللّهِ ما مِن أرضٍ مُخصِبَةٍ (1) ولا مُجدِبَةٍ (2) ، ولا فِئَةٍ تُضِلُّ مِئَةً أو تَهدى مِئَةً إلّا وأنَا أعلَمُ قائِدَها وسائِقَها وناعِقَها إلى يَومِ القِيامَةِ . (3)

بصائر الدرجات عن سلام :قُلتُ لِأَبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام : إنّا نَروى أحاديثَ لَم نَجِد عِندَ أحَدٍ مِن أهلِ بَيتِکَ فيها شَيئا . فَقالَ : ما هِيَ ؟ قُلتُ : يَروونَ أنَّ عَلِيّا عليه السلام كانَ يَقولُ وهُوَ يَخطُبُ النّاسَ : يا أيُّهَا النّاسُ ، سَلونى فَإنَّكُم لَن تَسألونى عَن شَىءٍ فيما بَينى وبَينَ السّاعَةِ ، لا عَن أرضٍ مُجدِبَةٍ ولا عَن أرضٍ مُخصِبَةٍ ، ولا فِرقَةٍ تُضِلُّ مِئَةً وتَهدى مِئَةً إلّا أن لَو شِئتُ أُنبِئُكم بِناعِقِها وقائِدِها وسائِقِها . قالَ : وإنَّهُ حَقٌّ . (4)

الكافى عن زراره :كُنتُ عِندَ أبى جَعفَرٍ عليه السلام ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ مِن أهلِ الكوفَةِ يَسألُهُ عَن قَولِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : سَلونى عَمّا شِئتُم ، فَلا تَسألونّى عَن شَىءٍ إلّا أنبَأتُكُم بِهِ . قالَ : إنَّه لَيسَ أحَدٌ عَندَهُ عِلمُ شَىءٍ إلّا خَرَجَ مِن عِندَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَليَذهَبِ النّاسُ حيثُ شاؤوا ، فَوَاللّهِ لَيسَ الأَمرُ إلّا مِن هاهُنا . وأشارَ بِيَدِهِ إلى بَيتِهِ . (5)

.

1- .المُخصِبه : الأرض المُكلِئَةُ (لسان العرب : ج 1 ص 356 «خصب») .
2- .الجَدْبه : الأرضُ التى ليس بها قليلٌ ولا كثيرٌ ولا مَرْتَعٌ ولا كلأٌ (لسان العرب : ج 1 ص 256 «جدب») .
3- .الأمالى للطوسى : ص 58 ح 85 ، الإرشاد : ج 1 ص 330 عن أبى الحكم نحوه ، الاختصاص : ص 279 عن الأصبغ بن نباته ، بصائر الدرجات : ص 299 ح 13 عن سعد بن الأصبغ وليس فيهما «وناعقها إلى يوم القيامه» ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 222 ح 45 .
4- .بصائر الدرجات : ص 296 ح 2 و ص 297 ح 8 .
5- .الكافى : ج 1 ص 399 ح 2 ، بصائر الدرجات : ص 12 ح 1 وفيه «المدينه» بدل «بيته» .

الأمالی ، طوسی به نقل از عَبایه بن رِبْعی : امیر مؤمنان علی علیه السلام همواره می فرمود : «پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . سوگند به خدا ، هیچ سرزمین سبز یا خشکی ، و هیچ گروهی تا روز قیامت که صد نفر را گم راه و یا صد نفر را هدایت کند نیست ، جز آن که من رهبر آن ، پیش بَرَنده آن و سردسته آن را می شناسم .

بصائر الدرجات به نقل از سَلّام : به امام صادق علیه السلام گفتم : ما احادیثی را روایت می کنیم که در نزد خاندان تو ، چیزی از آنها را نمی یابیم . فرمود : «آنها چه هستند؟» . گفتم : روایت می کنند که علی علیه السلام به هنگام سخنرانی برای مردم ، همواره می فرمود : «ای مردم! از من بپرسید ؛ چرا که شما از من ، نه درباره چیزی بین من تا روز قیامت ، و نه از سرزمین خشک و یا سرزمین سرسبزی ، و نه از گروهی که صد تن را گم راه و یا صد تن را هدایت کند ، نمی پرسید ، جز آن که اگر بخواهم ، شما را از سردسته ، رهبر و پیش بَرَنده آن ، آگاه می کنم» . فرمود : «این درست است» .

الکافی به نقل از زُراره : نزد امام باقر علیه السلام بودم . مردی از کوفیان ، از وی درباره این سخن امیر مؤمنان پرسید که می فرمود : «از من درباره هر آنچه می خواهید ، بپرسید ؛ چرا که از چیزی نمی پرسید ، مگر آن که درباره آن به شما خبر خواهم داد» . امام باقر علیه السلام فرمود : «در نزد کسی دانشِ چیزی نیست ، جز آن که از امیر مؤمنان گرفته شده باشد . مردم ، هر جا که می خواهند بروند ! سوگند به خدا ، هیچ چیزی نیست ، مگر آن که از این جاست» و با دست خود به خانه اش اشاره کرد .

.

الاستيعاب عن سعيد بن المُسَيِّب :ما كانَ أحَدٌ مِنَ النّاسِ يَقولُ : «سَلونى» ، غَيرُ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه . (1)

التوحيد عن الأَصبَغ بن نُباتَه :لَمّا جَلَسَ عَلِىٌّ عليه السلام فِى الخِلافَهِ وبايَعَهُ النّاسُ ، خَرَجَ إلَى المَسجِدِ مَتَعَمِّماً بِعِمامَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لابِساً بُردَهَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُتَنَعِّلاً نَعلَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُتَقَلِّداً سَيفَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَصَعِدَ المِنبَرَ فَجَلَسَ عليه السلام عَلَيهِ مُتَمَكِّناً ، ثُمَّ شَبَّکَ بَينَ أصابِعِهِ فَوَضَعَها أسفَلَ بَطنِهِ ثُمَّ قالَ : يا مَعشَرَ النّاسِ سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، هذا سَفَطُ (2) العِلمِ ، هذا لُعابُ رسَولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله هذا ما زَقَّنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله زَقّاً زَقّاً . سَلونى فَإنّ عِندى عِلمَ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ ، أما وَاللّهِ لَو ثُنِيَت لِىَ الوِسادَهُ فَجَلَستُ عَلَيها ؛ لَأفتَيتُ أهلَ التَّوراهِ بِتَوراتِهِم حَتّى تَنطِقَ التَّوراهُ فَتَقولَ : صَدَقَ عَلِىٌّ ، ما كَذَبَ لَقَد أفتاكُم بِما أنزَلَ اللّهُ فِىَّ ، وأفتَيتُ أهلَ الإنجيلِ بِإنجيلِهِم حَتّى يَنطِقَ الإنجيلُ فَيَقولَ : صَدَقَ عَلِىٌّ ، ما كَذَبَ لَقَد أفتاكُم بِما أنزَلَ اللّهُ فِىَّ ، وأفتَيتُ أهلَ القُرآنِ بِقُرآنِهِم حَتّى يَنطِقَ القُرآنُ فَيَقولَ : صَدَقَ عَلِىٌّ ، ما كَذَبَ لَقَد أفتاكُم بِما أنزَلَ اللّهُ فِىَّ . وأنتُم تَتلونَ القُرآنَ لَيلاً ونَهاراً فَهَل فيكُم أحَدٌ يَعلَمُ ما نَزَلَ فيهِ ؟ ولَولا آيَهٌ فى كِتابِ اللّهِ لَأخبَرتُكُم بِما كانَ وبِما يَكونُ وبِما هُوَ كائِنٌ إلى يَومِ القِيامَهِ ، وهِىَ هذِهِ الآيَهُ «يَمْحُواْ اللَّهُ مَا يَشَآءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِندَهُو أُمُّ الْكِتَبِ» (3) . ثُمَّ قالَ : سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَوَ اللّهِ الَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ لَو سَأَلتُمونى عَن آيَهٍ آيَهٍ فى لَيلٍ اُنزِلَت أو فى نَهارٍ اُنزِلَت ، مَكِّيِّها ومَدَنِيِّها ، سَفَرِيِّها وحَضَرِيِّها ، ناسِخِها ومَنسوخِها ، مُحكَمِها ومُتَشابِهِها ، وتَأويلِها وتَنزيلِها لَأخبَرتُكُم . فَقامَ إلَيهِ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ ذِعلِبٌ وكانَ ذَرِبَ اللِّسانِ بَليغاً فى الخُطَبِ شُجاعَ القَلبِ فَقالَ : لَقَدِ ارتَقَى ابنُ أبى طالِبٍ مِرقاهً صَعبَهً لَأُخَجِّلَنَّهُ اليَومَ لَكُم فى مَسأَلَتى إيّاهُ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ هَل رَأَيتَ رَبَّکَ ؟ قالَ : وَيلَکَ يا ذِعلِبُ ! لَم أكُن بِالَّذى أعبُدُ رَبّاً لَم أرَهُ . قالَ : فَكَيفَ رَأَيتَهُ ؟ صِفهُ لَنا . قالَ : وَيلَکَ ! لَم تَرَهُ العُيونُ بِمُشاهَدَهِ الأَبصارِ ، ولكِن رَأَتهُ القُلوبُ بِحَقائِقِ الإيمانِ ! وَيلَکَ يا ذِعلِبُ ! إنَّ رَبّى لا يوصَفُ بِالبُعدِ ولا بِالحَرَكَهِ ولا بِالسُّكونِ ولا بِالقِيامِ قِيامِ انتِصابٍ ولا بِجيئَهٍ ولا بِذَهابٍ ، لَطيفُ اللَّطافَهِ لا يوصَفُ بِاللُّطفِ ، عَظيمُ العَظَمَهِ لا يوصَفُ بِالعِظَمِ ، كَبيرُ الكِبرياءِ لا يوصَفُ بِالكِبَرِ ، جَليلُ الجَلالَهِ لا يوصَفُ بِالغِلَظِ . رَؤوفُ الرَّحمَهِ لا يوصَفُ بِالرِّقَّهِ . مُؤمِنٌ لا بِعِبادَهٍ ، مُدرِکٌ لا بِمِجَسَّهٍ ، قائِلٌ لا بِاللَّفظِ ، هُوَ فِى الأَشياءِ عَلى غَيرِ مُمازَجَهٍ ، خارِجٌ مِنها عَلى غَيرِ مُبايَنَهٍ ، فَوقَ كُلِّ شَىءٍ فَلا يُقالُ :

شَىءٌ فَوقَهُ ، أمامَ كُلِّ شَىءٍ فَلا يُقالُ : لَهُ أمامٌ ، داخِلٌ فِى الأشياءِ لا كَشَىءٍ فى شَىءٍ داخِلٍ ، وخارِجٌ مِنها لا كَشَىءٍ مِن شَىءٍ خارِجٍ . فَخَرَّ ذِعلِبُ مَغشِيّاً عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : تَاللّهِ ما سَمِعتُ بِمِثلِ هذَا الجَوابِ ، وَاللّهِ لا عُدتُ إلى مِثلِها . ثُمَّ قالَ : سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَقامَ إلَيهِ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، كَيف يُؤخَذُ مِنَ المَجوسِ الجِزيَةَ ولَم يُنزَل عَلَيهِم كِتابٌ ولَم يُبعَث إلَيهِم نَبِىٌّ ؟ قالَ : بَلى يا أشعَثُ قَد أنزَلَ اللّهُ عَلَيهِم كِتاباً وبَعَثَ إلَيهِم رَسولاً ، حَتّى كانَ لَهُم مَلِكٌ سَكِرَ ذاتَ لَيلَهٍ فَدَعا بِابنَتِهِ إلى فِراشِهِ فَارتَكَبَها ، فَلَمّا أصبَحَ تَسامَعَ بِهِ قَومُهُ فَاجتَمَعوا إلى بابِهِ فَقالوا : أيُّهَا المَلِكُ دَنَّستَ عَلَينا دينَنا وأهلَكتَهُ فَاخرُج نُطَهِّركَ ونُقِم عَلَيكَ الحَدَّ . فَقالَ لَهُم : اِجتَمِعوا وَاسمَعوا كَلامى فَإن يَكُن لى مَخرَجٌ مِمّا ارتَكَبتُ وإلّا فَشَأنَكُم . فَاجتَمَعوا فَقالَ لَهُم : هَل عَلِمتُم أنَّ اللّهَ لَم يَخلُق خَلقاً أكرَمَ عَلَيهِ مِن أبينا آدَمَ وأُمِّنا حَوّاءَ ؟ قالوا : صَدَقتَ أيُّهَا المَلِكُ . قالَ : أفَلَيسَ قَد زَوَّجَ بنيهِ مِن بَناتِهِ وبَناتَهُ مِن بَنيهِ ؟ قالوا : صَدَقتَ هذا هُوَ الدّينُ . فَتَعاقَدوا عَلى ذلِكَ ، فَمَحَا اللّهُ ما فى صُدورِهِم مِنَ العِلمِ ، ورَفَعَ عَنهُمُ الكِتابَ ، فَهُمُ الكَفَرَةُ يَدخلونَ النّارَ بِلا حِسابٍ . وَالمُنافِقونَ أشَدُّ حالاً مِنهُم . قالَ الأشعَثُ : وَاللّهِ ما سَمِعتُ بِمِثلِ هذَا الجَوابِ ، وَاللّهِ لا عُدتُ إلى مِثلِها أبَدا . ثُمَّ قالَ : سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَقامَ إلَيهِ رَجُلٌ مِن أقصَى المَسجِدِ مُتَوَكِّئاً عَلى عَصاهُ ، فَلَم يَزَلَ يَتَخَطّى النّاسَ حَتّى دَنا مِنهُ فَقالَ : يا أميرَ المُومِنينَ دُلّنى عَلى عَمَلٍ أنَا إذا عَمِلتُهُ نَجّانِىَ اللّهُ مِنَ النّارِ . قالَ لَهُ: اِسمَع يا هذا ثُمَّ افهَم ثُمَّ استَيقِن، قامَتِ الدُّنيا بِثَلاثَهٍ: بِعالِمٍ ناطِقٍ مُستَعمِلٍ لِعِلمِهِ ، وبِغَنِىٍّ لا يَبخَلُ بِمالِهِ عَلى أهلِ دينِ اللّهِ ، وبِفَقيرٍ صابِرٍ . فَإذا كَتَمَ العالِمُ عِلمَهُ وبَخِلَ الغَنِىُّ ولَم يَصبِرِ الفَقيرُ فَعِندَهَا الوَيلُ وَالثُّبورُ ! وعِندَها يَعرِفُ العارِفونَ بِاللّهِ أنَّ الدّارَ قَد رَجَعَت إلى بَدئِها أىِ الكُفرِ بَعدَ الإيمانِ . أيُّهَا السّائِلُ فَلا تَغتَرَّنَّ بِكَثرَهِ المَساجِدِ وجَماعَهِ أقوامٍ أجسادُهُم مُجتَمِعَهٌ وقُلوبُهُم شَتّى . أيُّهَا السّائِلُ ، إنَّمَا النّاسُ ثَلاثَهٌ : زاهِدٌ وراغِبٌ وصابِرٌ ، فَأمّا الزّاهِدُ فَلا يَفرَحُ بِشَىءٍ مِنَ الدُّنيا أتاهُ ولا يَحزَنُ عَلى شَىءٍ مِنها فاتَهُ ، وأمّا الصّابِرُ فَيَتَمَنّاها بِقَلبِهِ فَإن أدرَكَ مِنها شَيئاً صَرَفَ عَنها نَفسَهُ لِما يَعلَمُ مِن سوءِ عاقِبَتِها ، وأمَّا الرّاغِبُ فَلا يُبالى مِن حِلٍّ أصابَها أم مِن حَرامٍ . قالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ فَما عَلامَهُ المُؤمِنِ فى ذلِكَ الزَّمانِ ؟ قالَ : يَنظُرُ إلى ما أوجَبَ اللّهُ عَلَيهِ مِن حَقٍّ فَيَتَوَلّاهُ ، ويَنظُرُ إلى ما خالَفَهُ فَيَتَبَرَّأُ مِنهُ وإن كانَ حَميما قَريباً . قالَ : صَدَقتَ وَاللّهِ يا أميرَ المُومِنينَ . ثُمَّ غابَ الرَّجُلُ فَلَم نَرَهُ فَطَلَبَهُ النّاسُ فَلَم يَجِدوهُ . فَتَبسَّمَ عَلِىٌّ عليه السلام عَلَى المِنبَرِ ثُمَّ قالَ : ما لَكُم هذا أخِى الخَضِرُ عليه السلام . ثُمَّ قالَ : سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى ، فَلَم يَقُم إلَيهِ أحَدٌ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وصَلّى عَلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قالَ لِلحَسَنِ عليه السلام : يا حَسَنُ قُم فَاصعَدِ المِنبَرَ فَتَكَلَّم بِكَلامٍ لا تُجَهِّلُكَ قُرَيشٌ مِن بَعدى ، فَيَقولونَ : إنَّ الحَسَنَ بنَ عَلِىٍّ لا يُحسِنُ شَيئاً . قالَ

الحَسَنُ : عليه السلام يا أبتِ كَيفَ أصعَدُ وأتَكَلّمُ وأنتَ فِى النّاسِ تَسمَعُ وتَرى ؟ قالَ لَهُ : بِأبى وأُمّى أُوارى نَفسى عَنكَ وأسمَعُ وأرى وأنتَ لا تَرانى . فَصَعِدَ الحَسَنُ عليه السلام المِنبَرَ فَحَمِدَ اللّهَ بِمَحامِدَ بَليغَهٍ شَريفَهٍ ، وصَلّى عَلَى النَّبِىِّ وآلِهِ صَلاهً موجَزَهً ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ سَمِعتُ جَدّى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : أنَا مَدينَهُ العِلمِ وعَلِىٌّ بابُها وهَل تُدخَلُ المَدينَهُ إلّا مِن بابِها ثُمَّ نَزَلَ . فَوَثَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ عليه السلام فَحَمَلَهُ وضَمَّهُ إلى صَدرِهِ ، ثُمَّ قالَ لِلحُسَينِ : يا بُنَىَّ قُم فَاصعَدِ المِنبَرَ وتَكَلَّم بِكَلام لا تُجَهِّلُکَ قُرَيشٌ مِن بَعدى ، فَيَقولونَ : إنَّ الحُسَينَ بنَ عَلِىٍّ لا يُبصِرُ شَيئاً ، وَليَكُن كَلامُک تَبَعا لِكَلامِ أخيکَ . فَصَعِدَ الحُسَينُ عليه السلام المِنبَرَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وصَلّى عَلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله صَلاهً موجَزَهً ، ثُمَّ قالَ : معاشِرَ النّاسِ سَمِعتُ جَدّى رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ يَقولُ : إنَّ عَلِيّا هُوَ مَدينَهُ هُدىً فَمَن دَخَلَها نَجا ومَن تَخَلَّفَ عَنها هَلَکَ . فَوَثَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ فَضَمَّهُ إلى صَدرِهِ وقَبَّلَهُ ثُمَّ قالَ : مَعاشِرَ النّاسِ اشهَدوا أنَّهُما فَرخا رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ووَديعَتُهُ الَّتِى استَودَعَنيها وأنَا أستَودِعُكُموها مَعاشِرَ النّاسِ ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله سائِلُكُم عَنهُما . (4)

.

1- .الاستيعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 95 الرقم 3789 ، جامع بيان العلم : ج 1 ص 114 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 39 .
2- .السَّفَط : الذى يُعَبَّى فيه الطِّيب وما أشبهه من أدوات النساء (لسان العرب : ج 7 ص 315 «سفط») .
3- .الرعد : 39 .
4- .التوحيد : ص 305 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 423 ح 560 ، الاختصاص : ص 235 ، الاحتجاج : ج 1 ص 609 ح 138 وفيه إلى «هذا أخى الخضر عليه السلام » ؛ ينابيع المودّه : ج 2 ص 337 ح 982 نحوه إلى «نهارا» .

الاستیعاب به نقل از سعید بن مُسَیَّب : هیچ کس از مردم ، جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبود که بگوید : «از من بپرسید» .

التوحید به نقل از اَصبغ بن نُباتَه : هنگامی که علی علیه السلام به [مسند]خلافت نشست و مردم با وی بیعت کردند ، در حالی که عمامه پیامبر خدا را بر سر نهاده و ردای او را پوشیده و نعلین او را به پا کرده بود و شمشیرش را حمایل ساخته بود ، [وارد مسجد شد ،]بالای منبر رفت و بر آن نشست . آن گاه ، انگشتانش را در هم فرو بُرد و زیر شکمش نهاد و فرمود : «ای مردم ! پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . این ، صندوقچه دانش است . این، لعاب دهان پیامبر خداست . این [علم] ، چیزی است که پیامبر خدا ، ذرّه ذرّه در کام من نهاد . از من بپرسید ؛ چرا که دانش پیشینیان و پسینیان ، نزد من است . سوگند به خدا ، اگر تختی برایم بگذارند و بر آن بنشینم ، برای توراتیان به توراتشان فتوا خواهم داد ، به گونه ای که تورات به سخن آید و گوید : علی ، راست گفت و دروغ نگفت و به آنچه خدا در من نازل کرد ، برایتان فتوا داد و برای انجیلیان به آنچه در انجیلشان است ، فتوا خواهم داد ، به گونه ای که انجیل به سخن آید و گوید : علی ، راست گفت و دروغ نگفت و به آنچه خدا در من نازل کرد ، برایتان فتوا داد و برای اهل قرآن به قرآنشان فتوا خواهم داد ، به گونه ای که قرآن به سخن آید و گوید : علی ، راست گفت و دروغ نگفت و به آنچه خدا در من نازل کرد ، برایتان فتوا داد . شما شب و روز ، قرآن می خوانید . آیا کسی از شما هست که بداند در آن ، چه نازل شده است؟ و اگر این آیه در قرآن نبود ، شما را از آنچه بود و آنچه خواهد شد و آنچه تا روز قیامت است ، خبرتان می دادم و آن آیه این است : «خدا ، آنچه را بخواهد ، محو می کند یا باقی می گذارد ، و اصل کتاب ، نزد اوست» » . آن گاه فرمود : «پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، اگر از تک تکِ آیه های قرآن بپرسید که در شب نازل شده است و یا در روز ، مکّی است و یا مدنی ، در سفر نازل شده یا در حَضَر ، ناسخ است یا منسوخ ، محکم است یا متشابه ، و تأویلش یا تنزیلش چیست ، به شما خبر خواهم داد» . مردی که به وی ذعلب می گفتند و تیز زبان بود و در سخنرانی بلیغ و بسیار بی باک بود ، برخاست و گفت : پسر ابو طالب ، به بلندیِ دشواری پا نهاده است . امروز با پرسشی از او ، وی را در پیش شما شرمنده خواهم ساخت . و پرسید : ای امیر مؤمنان ! آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود :

«وای بر تو ، ای ذعلب! من کسی نیستم که پروردگاری را که ندیده ام ، پرستش کنم» . پرسید : چگونه او را دیدی ؟ برایمان توصیف کن . فرمود : «وای بر تو! دیده ها با نگاه کردن ، او را نمی بینند ؛ بلکه دل ها با حقیقتِ ایمان ، او را در می یابند . وای بر تو ، ای ذعلب! پروردگار من به مسافت ، حرکت ، سکون و قیام (به مفهوم ایستادن) ، و آمدن و رفتن ، توصیف نمی شود. لطافتش بسیار است و به لطف، توصیف نمی گردد. عظمتش گسترده است و به عظمت ، توصیف نمی شود . کبریایش بزرگ است و به کبر ، توصیف نمی گردد . شُکوهش فراوان است و به خشونت ، توصیف نمی شود . بسیار مهربان است و به دل نازکی توصیف نمی گردد . مؤمن است ، امّا نه به عبادت . درک کننده است ، نه به جستجو کردن . گوینده است ، نه به لفظ . او در اشیاست ، نه با عجین شدن ، و برون از اشیاست ، نه به شکل دوگانگی ، و برتر از همه چیزهاست ، چنان که گفته نمی شود چیزی فوق اوست . پیش بر هر چیز است و گفته نمی شود چیزی پیش از اوست . درون اشیاست ، امّا نه چون داخل شدن چیزی در چیز دیگر . برون از اشیاست ، امّا نه چون برون شدن چیزی از چیزی» . ذعلب ، سر به زیر افکند و گفت : سوگند به خدا ، هرگز چنین پاسخی نشنیده بودم و سوگند به خدا که دیگر چنین پرسشی نخواهم کرد! آن گاه [علی علیه السلام] فرمود : «پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید» . اشعث بن قیس برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! چه طور از مَجوسیان جزیه گرفته می شود ، حال آن که کتابی بر ایشان نازل نشده و پیامبری بر ایشان فرستاده نشده است؟ فرمود : «نه ، ای اشعث! خداوند بر آنان کتابی فرو فرستاد و پیامبری بر ایشان برانگیخت تا آن که برایشان پادشاهی پیدا شد که شبی در حال مستی، دخترش را به رخت خواب خود خواست و با وی همبستری کرد . چون صبح شد ، مردمش خبر آن را شنیدند و جلو خانه اش گرد آمدند و گفتند : ای پادشاه! دین ما را آلوده ساختی و آن را از بین بردی . بیرون بیا تا تو را پاک سازیم و حد بر تو جاری کنیم . وی به آنان گفت : گِرد آیید و سخن مرا گوش کنید . اگر برای من چاره ای برای رهایی از آنچه بدان دست یازیدم ، وجود دارد ، چه بهتر ، و اگر نه ، هر چه می خواهید ، انجام دهید . آنان گرد آمدند و وی گفت : آیا می دانید که خداوند ، آفریده ای بزرگوارتر از پدرمان آدم و مادرمان حوّا نیافریده است؟ گفتند : آری ، ای پادشاه! گفت : آیا چنین نیست که وی دخترانش را با پسرانش و پسرانش را با دخترانش عقد ازدواج بست؟ گفتند : چرا! دین ، همین است . و بر آن ، توافق کردند و در نتیجه ، خداوند ، آنچه از دانش در سینه هایشان بود ، از بین برد و کتاب را از بینشان برداشت . بنا بر این ، آنان کافرند و بدون حساب ، وارد جهنّم می شوند ، و منافقان ، از آنان بدحال ترند» . اشعث گفت : سوگند به خدا ، چنین

پاسخی نشنیده بودم . سوگند به خدا ، دیگر در پیِ چنین پرسش هایی نخواهم رفت . آن گاه [علی علیه السلام] فرمود : «پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید» . مردی از آخر مسجد ، در حالی که بر عصایش تکیه زده بود ، برخاست و از لابه لای مردم ، راه افتاد تا به علی علیه السلام نزدیک شد و آن گاه گفت : ای امیر مؤمنان! مرا بر کاری راهنمایی کن که هر گاه آن را انجام دادم ، خداوند ، مرا از آتشْ نجات دهد . به وی فرمود : «ای مرد! بشنو و بفهم و یقین کن . دنیا با سه شخص ، پابرجاست : دانشمندِ گوینده ای که طبق دانشش عمل می کند ، و ثروتمندی که در مالش به اهل دین ، بخل نمی ورزد ، و نیازمند شکیبا . هر گاه دانشمند ، دانش خود را کتمان کند و توانگر ، بخل ورزد و نیازمند ، شکیبایی نکند ، بیچارگی و بدبختی فرا خواهد رسید و در این هنگام ، عارفان به خدا در می یابند که دنیا به گذشته خود باز گشته است ؛ یعنی پس از ایمان ، به کفرْ روی آورده است . ای پرسشگر! مبادا فراوانیِ مسجدها و جماعت های مردمی که تن هایشان گِرد آمده ، امّا دل هایشان پراکنده است ، تو را فریب دهد ! ای پرسشگر! مردم ، سه گروه اند : زاهد ، شیدا و شکیبا . امّا زاهد ، آن کسی است که به آنچه از دنیا به وی رسیده ، خوشحال نمی گردد و چیزی از دنیا که از دستش بیرون شده ، غمگینش نمی سازد . و امّا شکیبا ، با آن که به دل آرزوی دنیا دارد ، ولی هنگامی که چیزی از آن را فراچنگ آورد ، از آن ، روی بر می گردانَد ؛ چون پایان بدِ آن را می داند . و امّا شیدای دنیا اهمیّت نمی دهد که دنیا را از راه حلال به دست آورده است یا حرام» . وی پرسید : ای امیر مؤمنان! علامت مؤمن در چنان روزگاری چیست؟ فرمود : «بنگرد به آنچه خداوند بر وی واجب کرده ، و آن را انجام دهد و بنگرد به آنچه خداوند با آن مخالفت کرده است و از آن ، دوری گزیند ، گرچه دوست صمیمی اش باشد» . گفت : سوگند به خدا که راست گفتی ، ای امیر مؤمنان! آن گاه ، آن مرد ، غیبش زد و او را ندیدیم . مردم ، جستجو کردند ؛ ولی او را نیافتند . علی علیه السلام روی منبر ، لبخندی زد و فرمود : «در پیِ که می گردید؟ این ، برادرم خضر علیه السلام بود» . آن گاه فرمود : «پیش از آن که مرا از دست دهید ، از من بپرسید» . هیچ کس برنخاست . سپس حمد و ثنای خدای گفت و درود بر پیامبرش فرستاد و به حسن علیه السلام فرمود : «ای حسن! برخیز و بر منبر شو و سخنی بگو تا پس از من ، قریش ، تو را جاهل نپندارند و نگویند که حسن بن علی ، چیزی نمی داند» . حسن علیه السلام گفت : «پدرم! چه طور بر منبر روم و سخن بگویم ، حالْ آن که تو در بینِ مردم هستی ، می شنوی و می بینی؟» . علی علیه السلام فرمود : «پدر و مادرم به فدای تو! به گونه ای خود را از تو پوشیده می دارم و گوش می کنم و می بینم که تو مرا نبینی» . حسن علیه السلام به منبر

رفت و به سپاس های رسا و والا ، خدا را سپاس گفت و کوتاه و گذرا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستاد و فرمود : «ای مردم ! از جدّم پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : من شهر دانشم و علی ، دروازه آن است ، و آیا جز از راه دروازه ، وارد شهر می شوند؟ » و آن گاه ، فرود آمد . علی علیه السلام به طرفش دوید و او را گرفت و به سینه اش چسبانْد و آن گاه به حسین علیه السلام فرمود : «برخیز و به منبر برو و سخنی بگو که پس از من ، قریش ، تو را جاهل نپندارند و نگویند که حسین بن علی ، چیزی نمی داند . امّا کلام تو باید در راستای سخنان برادرت باشد» . حسین علیه السلام به منبر رفت و سپاس و ثنای خدا گفت و درودی کوتاه به پیامبرش فرستاد و آن گاه فرمود : «ای مردم ! از جدّم پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : علی ، شهر هدایت است . هر کس بِدان درآید ، رستگار می گردد ، و هر کس از آن روی گردانَد ، نابود می گردد » . علی علیه السلام به طرف او رفت و وی را به سینه چسباند و او را بوسید و آن گاه فرمود : «ای مردم ! گواهی دهید که این دو ، دُردانه های پیامبر خدا و امانت های اویند که پیش من به امانت گذاشته بود و من آن دو را پیش شما به امانت می نهم . ای مردم ! پیامبر خدا ، درباره این دو ، از شما خواهد پرسید» .

.

ص: 432

. .

ص: 433

. .

ص: 434

. .

ص: 435

. .

ص: 436

. .

ص: 437

. .

ص: 438

. .

ص: 439

. .

خزى من قال : «سلونى» غير النبىّ والإمامالعلّامه الأمينى قدس سره فى الغدير :لَم أرَ فِى التّاريخِ قَبلَ مَولانا أميرِ المُؤمِنينَ مَن عَرَضَ نَفسَهُ لِمُعضِلاتِ المَسائِلِ وكَراديسِ الأسئِلَهِ ، ورَفَعَ عَقيرَتَهُ (1) بِجَأشٍ رابِطٍ بَينَ المَلَاَء العِلمِىِّ بِقَولِهِ : سَلونى ، إلّا صِنوَهُ النَّبِىَّ الأعظَمَ ؛ فَإنَّهُ صلى الله عليه و آله كانَ يُكثِرُ مِن قَولِهِ : «سَلونى عَمّا شِئتُم» ، وقَولِهِ : «سَلونى ، سَلونى» ، وقَولِهِ : «سَلونى ، ولا تَسألونّى عَن شَىءٍ إلّا أنبَأتُكُم بِهِ» . فَكَما وَرِثَ أميرُ المُؤمِنينَ عِلمَهُ صلى الله عليه و آله وَرِثَ مَكرُمَتَهُ هذِهِ وغَيرَها ، وهُما صِنوانٌ فِى المَكارِمِ كُلِّها . وما تَفَوَّهَ بِهذَا المَقالِ أحَدٌ بَعدَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام إلّا وقَد فُضِحَ ووَقَعَ فى رَبيكَهٍ (2) ، وأماطَ بِيَدِهِ السِّترَ عَن جَهلِهِ المُطبِقِ ، نُظَراءُ : 1 إبراهيم بن هِشامِ بنِ إسماعيلَ بنِ هشامِ بنِ الوَليدِ بنِ المُغيرَهِ المَخزومِىّ القُرَشِىّ والى مَكَّهَ وَالمَدينَهِ وَالمَوسِم لِهِشامِ بنِ عَبدِ المَلِكِ ، حَجَّ بِالنّاسِ سَنَهَ (107) ، وخَطَبَ بِمِنى ، ثُمَّ قالَ : سَلونى ؛ فَأنَا ابنُ الوَحيدِ ، لا تَسألوا أحدا أعلَمَ مِنّى ! فَقامَ إلَيهِ رَجُلٌ مِن أهلِ العِراقِ ، فَسَأَلَهُ عَنِ الأُضحِيَّهِ أ واجِبَهٌ هِىَ ؟ فَما دَرى أىَّ شَىءٍ يَقولُ لَهُ ، فَنَزَلَ عَنِ المِنبَرِ (3) . 2 مُقاتِلُ بنُ سُلَيمانَ : قالَ إبراهيمُ الحَربِىُّ : قَعَدَ مُقاتِلُ بنُ سُلَيمانَ فَقالَ : سَلونى عَمّا دونَ العَرشِ إلى لويانا (4) ! فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : آدَمُ حينَ حَجَّ مَن حَلَقَ رَأسَهُ ؟ قالَ : فَقالَ لَهُ : لَيسَ هذا مِن عَمَلِكُم ، ولكَنَّ اللّهَ أرادَ أن يَبتَلِيَنى بِما أعجَبَتنى نَفسى ! (5) 3 قالَ سُفيانُ بنُ عُيَينَهَ : قالَ مُقاتِلُ بنُ سُلَيمانَ يَوما : سَلونى عَمّا دونَ العَرشِ ! فَقالَ لَهُ إنسانٌ : يا أبَا الحَسَنِ ، أرَأيتَ الذَّرَّهَ أوِ النَّملَهَ أمعاؤُها فى مُقَدَّمِها أو مُؤَخَّرِها ؟ قالَ : فَبَقِىَ الشَّيخُ لا يَدرى ما يَقولُ لَهُ . قالَ سُفيانُ : فَظَنَنتُ أنَّها عُقوبَهٌ عوقِبَ بِها (6) . 4 قالَ موسَى بنُ هارونَ الحَمّالُ : بَلَغَنى أنَّ قَتادَهَ قَدِمَ الكوفَهَ ، فَجَلَسَ فى مَجلِسٍ لَهُ وقالَ : سَلونى عَن سُنَنِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى اُجيبَكُم . فَقالَ جَماعَهٌ لِأَبى حَنيفَهَ : قُم إلَيهِ فَسَلهُ . فَقامَ إلَيهِ فَقالَ : ما تَقولُ يا أبَا الخَطّابِ فى رَجُلٍ غابَ عَن أهلِهِ فَتَزَوَّجَتِ امرَأتُهُ ، ثُمَّ قَدِمَ زَوجُهَا الأوَّلُ فَدَخَلَ عَلَيها وقالَ : يا زانِيَهُ ، تَزَوَّجتِ وأنَا حَىٌّ ؟ ! ثُمَّ دَخَلَ زَوجُهَا الثّانى فَقالَ لَها : تَزَوَّجتِ يا زانِيَهُ ولَكِ زَوجٌ ؟ ! كَيفَ اللِّعانُ ؟ فَقالَ قَتادَهُ : قَد وَقَعَ هذا ؟ فَقالَ لَهُ أبو حَنيفَهَ : وإن لَم يَقَعِ نَستَعِدُّ لَهُ ! فَقالَ لَهُ قَتادَهُ : لا اُجيبُكُم فى شَىءٍ مِن هذا ؛ سَلونى عَنِ القُرآنِ . فَقالَ لَهُ أبو حَنيفَهَ : ما تَقولُ فى قَولِهِ عَزَّ وجَلَّ : «قَالَ الَّذِى عِندَهُو عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَبِ أَنَا ءَاتِيکَ بِهِى» (7) ؛ مَن هُوَ ؟ قالَ قَتادَهُ : هذا رَجُلٌ مِن وُلدِ عَمِّ سُلَيمانَ بنِ داوودَ ؛ كانَ يَعرِفُ اسمَ اللّهِ الأعظَمَ . فَقالَ أبو حَنيفَهَ : أكانَ سُلَيمانُ يَعلَمُ ذلِکَ الاِسمَ ؟ قالَ : لا . قالَ : سُبحانَ اللّهِ ! ويَكونُ بِحَضرَهِ نَبِىٍّ مِنَ الأنبِياءِ مَن هُوَ

أعلَمُ مِنهُ ؟ ! قالَ قَتادَهُ : لا اَجيبُكُم فى شَىءٍ مِنَ التَّفسيرِ ؛ سَلونى عَمَّا اختَلَفَ النّاسُ فيهِ . فَقالَ لَهُ أبو حَنيفَهَ : أمؤمِنٌ أنتَ ؟ قالَ : أرجو . قالَ لَهُ أبو حَنيفَهَ : فَهَلّا قُلتَ كَما قالَ إبراهيمُ فيما حَكَى اللّهُ عَنهُ حينَ قالَ لَهُ : «أَوَ لَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى» (8) . قالَ قَتادَهُ : خُذوا بِيَدى ؛ وَاللّهِ لا دَخَلتُ هذَا البَلَدَ أبَدا ! (9) 5 وحُكِىَ عَن قَتادَهَ أ نَّهُ دَخَلَ الكوفَهَ فَاجتَمَعَ عَلَيهِ النّاسُ ، فَقالَ : سَلوا عَمّا شِئتُم ، وكانَ أبو حَنيفَهَ حاضِرا وهُوَ يَومَئِذٍ غُلامٌ حَدَثٌ ، فَقالَ : سَلوهُ عَن نَملَهِ سُلَيمانَ أكانَت ذَكَرا أم اُنثى ؟ فَسَأَلوهُ فَاُفحِمَ . فَقالَ أبو حَنيفَهَ : كانَت اُنثى . فَقيلَ لَهُ : كَيفَ عَرَفتَ ذلِكَ ؟ فَقالَ : مِن قَولِهِ تَعالى : «قَالَتْ» (10) ، ولَو كانَت ذَكَرا لَقالَ : قالَ نَملَهٌ ؛ مِثلُ الحَمامَهِ وَالشّاهِ فى وُقوعِها عَلَى الذَّكَرِ وَالاُنثى (11) . 6 قالَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ مَحَمَّدِ بنِ هارونَ : سَمِعتُ الشّافِعِىَّ بِمَكَّهَ يَقولُ : سَلونى عَمّا شِئتُم اُحَدِّثكُم مِن كِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ نَبِيِّهِ . فَقيلَ : يا أبا عَبدِ اللّه ، ما تَقولُ فى مُحرِمٍ قَتَلَ زُنبورا ؟ قالَ : «وَ مَآ ءَاتَىٰكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» (12)(13) . (14)

.

1- .العَقِيْره : الصَّوْت (النهايه : ج 3 ص 275 «عقر») .
2- .يقال : اِرْتَبَک الرجلُ فى الأمر : أى نَشِب فيه ولم يَكَدْ يتخلّص منه . وارْتَبَک فى كلامه : تَتَعْتَعَ (اُنظر لسان العرب : ج 10 ص 431 «ربک») .
3- .راجع : تاريخ دمشق : ج 7 ص 261 ح 535 وتاريخ الطبرى : ج 7 ص 53 .
4- .كذا فى المصدر .
5- .راجع : تاريخ بغداد : ج 13 ص 163 الرقم 7143 وتهذيب الكمال : ج 28 ص 447 الرقم 6161 .
6- .راجع : تاريخ بغداد : ج 13 ص 166 الرقم 7143 وتهذيب الكمال : ج 28 ص 447 الرقم 6161 .
7- .النمل : 40 .
8- .البقره : 260 .
9- .راجع : الانتقاء لابن عبد البرّ : ص 156 .
10- .النمل : 18 .
11- .راجع : حياه الحيوان الكبرى : ج 2 ص 368 والكشّاف : ج 3 ص 137 وفيض القدير : ج 4 ص 673 وبحار الأنوار : ج 14 ص 95 .
12- .الحشر : 7 .
13- .راجع : تذكره الحفّاظ : ج 2 ص 755 الرقم 756 والسنن الكبرى : ج 5 ص 347 الرقم 10055 .

14- .الغدير : ج 6 ص 195 .

رسوایی کسی که گفت: «از من بپرسید» ، جز پیامبر و امام

رسوایی کسی که گفت: «از من بپرسید» ، جز پیامبر و امامعلّامه امینی قدس سره در الغدیر :در تاریخ ندیدم کسی جز مولایمان امیر مؤمنان ، برای حلّ مسائل دشوار و جمع بندی پرسش ها ، صدای خود را در بین مردم با آرامش کامل ، بلند کند و بگوید : «از من بپرسید» ، در حالی که امیر مؤمنان ، همواره می فرمود : «درباره هر چه می خواهید ، از من بپرسید» و می فرمود : «از من بپرسید . از من بپرسید» و می گفت : «از من بپرسید . هیچ چیزی نمی پرسید ، مگر آن که شما را از آن ، آگاه خواهم ساخت» . امیر مؤمنان ، همان گونه که دانش پیامبر صلی الله علیه و آله را به ارث برده بود ، این امتیاز (پاسخ داشتن برای تمام پرسش ها) و غیر آن را هم به ارث بُرده بود و آن دو (پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) در همه اخلاق های بزرگوارنه ، همزادند . پس از امیر مؤمنان نیز هیچ کس چنین ادّعایی نکرده است ، مگر آن که رسوا شده و در دام افتاده و با دست خود ، پرده از جهل مطلق خویش برداشته است ، از قبیل : 1 . ابراهیم بن هشام بن اسماعیل بن هشام بن ولید بن مُغَیره مخزومی قُرَشی ، فرماندار مکّه و مدینه و امیر حج در دوره هشام بن عبد الملک . وی در سال 107 ق ، مردم را به حج بُرد و در مِنا به سخنرانی پرداخت و آن گاه گفت : از من بپرسید . من یگانه دورانم و شما از داناتر از من ، نخواهید پرسید . مردی از عراقیان برخاست و درباره قربانی کردن پرسید که آیا این کار ، واجب است یا نه . وی نتوانست چیزی بگوید و از منبر ، فرود آمد . 2 . مُقاتِل بن سلیمان . ابراهیم حربی گفت : مُقاتِل بن سلیمان ، نشست و گفت : از پایین عرش تا لویانا (1) از من بپرسید . مردی به وی گفت : هنگامی که آدم علیه السلام حج می کرد ، چه کسی سرش را تراشید؟ مقاتل به وی گفت : این ربطی به شما ندارد ؛ امّا خداوند خواست [با این پرسش تو]مرا به خاطر خودْپسندی ام ، آزمایش کند . 3 . نیز سُفیان بن عُیَینه می گوید : روزی مقاتل بن سلیمان گفت : از من درباره مادون عرش بپرسید . کسی به وی گفت : ای ابو الحسن! به نظر تو ، دل و روده مورچه های ریز و درشت ، در سینه آنهاست یا در قسمت پسین آنها؟ پیرمرد ، نفهمید چه بگوید و می پندارم که این ، کیفری بود که بِدان، کیفر داده شد . 4 . قَتادَه . موسی بن هارون حمّال گفت : خبردار شدم که قَتادَه به کوفه آمده است و در مجلسی نشسته و می گوید

: از من درباره سنّت های پیامبر خدا بپرسید تا پاسخ بگویم . گروهی به ابو حنیفه گفتند : برخیز و از او سؤال کن . ابو حنیفه برخاست و گفت : ای ابو خطّاب! مردی از زنش دور شده بود و زنش دوباره ازدواج کرد . روزی شوهر اوّلش برگشت و نزد او رفت و گفت : ای زناکار! من زنده ام و تو ازدواج کرده ای؟! آن گاه ، شوهر دومش وارد شد و گفت : ای زناکار! در حالی که شوهر داشتی ، ازدواج کرده ای؟ در این خصوص ، [حکم فقهیِ] لِعان ، چه طور تحقّق پیدا می کند؟ قتاده گفت : آیا چنین چیزی اتّفاق افتاده است؟ ابو حنیفه گفت : گرچه اتفاق نیفتاده ؛ ولی ما باید خود را آماده کنیم . قتاده گفت : به این چیزها پاسخ نمی دهم . درباره قرآن از من بپرسید . ابو حنیفه به وی گفت : در سخن خدای عز و جل : «کسی که در نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت : من آن را برای تو می آورم» ، مراد ، چه کسی است؟ قتاده گفت : یکی از عموزادگان سلیمان بن داوود است که اسم اعظم خدا را می دانست . ابو حنیفه گفت : آیا سلیمان علیه السلام هم آن اسم را می دانست؟ گفت : نه . ابو حنیفه گفت : منزّه است خدا ! در پیشگاه پیامبری از پیامبران ، کسی بود که از او داناتر بود؟! قتاده گفت : درباره تفسیر به شما پاسخ نمی دهم ؛ بلکه از آنچه مردم در آن اختلاف می کنند ، از من بپرسید . ابو حنیفه به وی گفت : آیا تو مؤمنی؟ پاسخ داد : امیدوارم [که باشم] . ابو حنیفه به وی گفت : چرا چون ابراهیم علیه السلام که خدا در سخن خود ، چنین حکایت کرده : «آیا ایمان نداری؟ گفت : چرا » پاسخ ندادی ؟ قتاده گفت : دست من را بگیرید . به خدا ، دیگر به این شهر نمی آیم! 5 . نیز درباره قتاده حکایت شده که به کوفه در آمد و مردم ، گِرد او جمع شدند . گفت : از هر چه می خواهید ، بپرسید . ابو حنیفه که در آن روزگار ، نوجوان بود ، در مجلس ، حاضر بود . گفت : از وی بپرسید که مورچه حضرت سلیمان علیه السلام نَر بود یا ماده . و آنان از وی پرسیدند و او درمانْد . ابو حنیفه گفت : ماده بود . از وی پرسیده شد : از کجا فهمیدی؟ گفت : از سخن خدای متعال که فرمود : «قَالَتْ». اگر نر بود ، می فرمود : «قال نمله» ، چنان که «حمامه (کبوتر)» و «شاه (گوسفند)» ، برای مذکّر و مؤنّث به کار می روند . 6 . شافعی . عبید اللّه بن محمّد بن هارون می گوید : از شافعی در مکّه شنیدم که می گفت : از هر چه می خواهید ، از من بپرسید . به شما ، از کتاب خدا و سنّت پیامبرش پاسخ خواهم گفت . گفته شد : ای ابو عبد اللّه ! درباره مُحْرِمی که زنبوری را کشته باشد ، چه می گویی؟ گفت : «آنچه را که پیامبر خدا بیان کرد ، بگیرید» .

.

1- .در منبع اصلی ، «لویانا» است و احتمالاً «لَوَیّه» درست باشد که به منطقه ای نزدیک مکّه از مسیر کوفه پایین تر از بستان ابن عامر گفته می شود .

ص: 442

. .

ص: 443

. .

ص: 444

. .

ص: 445

. .

الصراط المستقيم :مِمّا سَمِعناهُ مُذاكَرَةً أنَّ ابنَ الجَوزِىِّ قالَ عَلَى المِنبَرِ : سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى . فَسَأَلَتهُ امرَأَةٌ عَمّا رُوِىَ أنَّ عَليّا سارَ فى لَيلَهٍ إلَى سَلمانَ فَجَهَّزَهُ ورجَعَ . فَقالَ : رُوِىَ ذلِکَ . قالَت : وعُثمانُ تَمَّ ثَلاثَهَ أيّامٍ مَنبوذا فى مَزابِلِ البَقيعِ ، وعَلِىٌّ حاضِرٌ ؟ قالَ : نَعَم . قالَت : فَقَد لَزِمَ الخَطَأُ لِأَحَدِهِما ! فَقالَ : إن كُنتِ خَرَجتِ مِن بَيتِکِ بِغَيرِ إذنِ بَعلِکِ فَعَلَيکِ لَعنَهُ اللّهِ وإلّا فَعَلَيهِ ! فَقالَت : خَرَجَت عائِشَهُ إلى حَربِ عَلِىٍّ بِإِذنِ النَّبِىِّ أو لا ؟ ! فَانقَطَعَ . (1)

راجع : ج 12 ص 54 (إخباره بالاُمور الغيبيّه) .

.

1- .الصراط المستقيم : ج 1 ص 218 .

الصراط المستقیم :از چیزهایی که در گفتگو شنیده ایم ، این است که ابن جوزی بر منبر گفت : پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . زنی از وی درباره این گزارش پرسید که علی علیه السلام در یک شب [از مدینه به مَدائن]به سر جنازه سلمان رفت و وی را کفْن و دفن نمود و برگشت . وی گفت : این موضوع ، روایت شده است . زن گفت : آیا درست است که عثمان ، سه روز در مَزبَله های بقیع ، رها شده بود و علی علیه السلام حاضر بود؟ گفت : آری . زن گفت : پس باید یکی از آن دو (علی یا عثمان) ، خطاکار باشند . وی گفت : اگر از خانه ات بدون اجازه شوهرت خارج شده ای ، که نفرین خدا بر تو باد ، و اگر نه ، نفرین خدا بر او باد ! زن گفت : آیا عایشه با اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ با علی علیه السلام رفت یا بی اجازه؟ ابن جوزی ، دم فرو بست .

ر . ک : ج 12 ص 55 (پیشگویی امام درباره حوادث آینده) .

.

الباب الحادی عشر : سرعه البدیههنهج البلاغه :قالَ لَهُ بَعضُ الیَهودِ : ما دَفَنتُم نَبِیَّکُم حَتَّی اختَلَفتُم فیهِ ! فَقالَ علیه السلام لَهُ : إنَّمَا اختَلَفنا عَنهُ لا فیهِ (1) ، ولکِنَّکُم ما جَفَّت أرجُلُکُم مِنَ البَحرِ حَتّی قُلتُم لِنَبِیِّکُم : «اجْعَل لَّنَآ إِلَهًا کَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (2) ! (3)

نهج البلاغه :سُئِلَ علیه السلام : کَیفَ یُحاسِبُ اللّهُ الخَلقَ عَلی کَثرَتِهِم ؟ ! فَقالَ علیه السلام : کَما یَرزُقُهُم عَلی کَثرَتِهِم . فَقیلَ : کَیفَ یُحاسِبُهُم ولا یَرونَهُ ؟ فَقالَ علیه السلام : کَما یَرزُقُهُم ولا یَرَونَهُ . (4)

الأمالی للسیّد المرتضی :قالَ لَهُ علیه السلام ابنُ الکَوّاءِ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، کَم بَینَ السَّماءِ وَالأرضِ ؟ قالَ : دَعوَهٌ مُستَجابَهٌ . (5)

.

1- .أی فی أخبار وردت عنه ، لا فی صدق نبوّته .
2- .الأعراف : 138 .
3- .نهج البلاغه : الحکمه 317 ، الأمالی للسیّد المرتضی : ج 1 ص 198 وراجع جواهر المطالب : ج 1 ص 259 .
4- .نهج البلاغه : الحکمه 300 ، الأمالی للسیّد المرتضی : ج 1 ص 103 ، روضه الواعظین : ص 41 ، بحار الأنوار : ج 7 ص 271 ح 37 .
5- .الأمالی للسیّد المرتضی : ج 1 ص 198 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 383 ، بحار الأنوار : ج 10 ص 84 ح 5 .

باب یازدهم : حاضر جوابی

اشاره

باب یازدهم : حاضر جوابینهج البلاغه :گروهی از یهودیان به علی علیه السلام گفتند : هنوز پیامبرتان را دفن نکرده بودید که با هم درگیر شدید . فرمود : «ما درباره آنچه از اوست ، اختلاف کردیم ، نه در خود او ؛ (1) امّا شما هنوز پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان گفتید : «همان گونه که برای آنان خدایانی است ، برای ما [نیز]خدایی قرار ده . [موسی علیه السلام]گفت : به راستی که شما نادانی می کنید» » .

نهج البلاغه :از علی علیه السلام پرسیده شد : چگونه خداوند ، بندگان را با این همه فراوانی ، حسابرسی می کند؟ علی علیه السلام فرمود : «همان گونه که با همه فراوانی شان ، روزی شان می دهد» . گفته شد : چگونه آنان را حسابرسی می کند ، در حالی که آنان ، او را نمی بینند؟ علی علیه السلام فرمود : «همان گونه که او را نمی بینند و او روزی شان می دهد» .

الأمالی ، سیّد مرتضی :ابن کَوّاء به علی علیه السلام گفت : ای امیر مؤمنان! بین آسمان و زمین ، چه قدر فاصله است؟ فرمود : «به مقدار یک دعای مستجاب» .

.

1- .یعنی ما در آنچه از وی روایت شده است ، اختلاف کردیم و نه در درستی پیامبریِ آن حضرت .

نهج البلاغه :سُئِلَ عَن مَسافَهِ ما بَينَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ ، فَقالَ عليه السلام : مَسيرَهُ يَومٍ لِلشَّمسِ . (1)

الغارات عن أبى عمرو الكِندِىّ فى ذِكرِ أسئِلَهِ ابنِ الكَوّاءِ مِنهُ عليه السلام : قالَ [ابنُ الكَوّاءِ] : فَكَم بَينَ السَّماءِ وَالأَرضِ ؟ قالَ : مَدُّ البَصَرِ ، ودَعوَهٌ بِذِكرِ اللّهِ فَيُسمَعُ . لا نَقولُ غَيرَ ذلِکَ ؛ فَاسمَع ، لا أقولُ غَيرَ ذلِکَ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام حينَ قالَ لَهُ ابنُ الكَوّاءِ: يا أميرَ المُؤمِنينَ ، كَم بَينَ مَوضِعِ قَدَمِکَ إلى عَرشِ رَبِّکَ ؟ قالَ : ثَكَلَتکَ اُمُّکَ يَابنَ الكَوّاءِ ! سَل مُتَعَلِّما ولا تَسأل مُتَعَنِّتا ؛ مِن مَوضِعِ قَدمى إلى عَرشِ رَبّى أن يَقولَ قائِلٌ مُخلِصا : لا إلهَ إلّا اللّهُ . (3)

عنه عليه السلام فى جَوابِ سائِلٍ : أمَّا الاِبنُ الَّذى أكبَرُ مِن أبيهِ ولَهُ ابنٌ أكبَرُ مِنهُ فَهُوَ عُزَيرٌ ؛ بَعَثَهُ اللّهُ ولَهُ أربَعونَ سَنَهً ولِابنِهِ مِئَهٌ وعَشرُ سِنينَ . (4)

خصائص الأئمّه عليهم السلام :قالَ كَعبُ الأَحبارِ : ... أخبِرنى يا أبَا الحَسَنِ عَمَّن لا أبَ لَهُ ، وعَمَّن لا عَشيرَهَ لَهُ ، وعَمَّن لا قِبلَهَ لَهُ ؟ قالَ : أمّا مَن لا أبَ لَهُ فَعيسى عليه السلام ، وأمّا [مَن] (5) لا عَشيرَهَ لَهُ فَآدَمُ عليه السلام ، وأمّا مَن لا قِبلَهَ لَهُ فَهُوَ البَيتُ الحَرامِ ؛ هُوَ قِبلَهٌ ولا قِبلَهَ لَها . هاتِ يا كَعبُ . فَقالَ : أخبِرنى يا أبَا الحَسَنِ عَن ثَلاثَهِ أشياءَ لَم تَرتَكِض فى رَحِمٍ ولَم تَخرُج مِن بَدَنٍ ؟ فَقالَ عليه السلام : هِىَ عَصا موسى عليه السلام ، ونَاقَهُ ثَمودَ ، وكَبشُ إبراهيمَ . ثُمَّ قالَ : هاتِ يا كَعبُ . فَقالَ : يا أبَا الحَسَنِ ، بَقِيَت خَصلَهٌ ؛ فَإن أنتَ أخبَرتَنى بِها فَأنتَ أنتَ ! قالَ : هَلُمَّها يا كَعبُ . قالَ : قَبرٌ سارَ بِصاحِبِهِ ؟ قالَ : ذلِکَ يونُسُ بنُ مَتّى إذ سَجَنَهُ اللّهُ فى بَطنِ الحوتِ . (6)

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 294 ، الغارات : ج 1 ص 180 ، بحار الأنوار : ج 58 ص 166 ح 25 .
2- .الغارات : ج 1 ص 180 ، بحار الأنوار : ج 58 ص 93 ح 13 ، نهج السعاده : ج 2 ص 632 ح 342 ؛ كنز العمّال : ج 13 ص 161 ح 36492 نقلاً عن ابن منيع عن زاذان وفيهما «قدر دعوه عبدٍ دعا اللّه ، لا أقول غير ذلک» .

3- .الاحتجاج : ج 1 ص 614 ح 139 ، بحار الأنوار : ج 10 ص 122 ح 2 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 385 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 19 نحوه ، بحار الأنوار : ج 10 ص 88 ح 7 وراجع تفسير العيّاشى : ج 1 ص 141 ح 468 .
5- .إضافه يقتضيها السياق .
6- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 89 وراجع الخصال : ص 456 ح 1 وبحار الأنوار : ج 10 ص 3 ح 1 .

نهج البلاغه :درباره فاصله مشرق تا مغرب ، از علی علیه السلام پرسیده شد . فرمود : «[به اندازه]مسیری که خورشید در یک روز می پیماید» .

الغارات به نقل از ابو عمرو کِنْدی ، در بیان پرسش های ابن کَوّاء از علی علیه السلام : [ابن کوّاء]پرسید : بین آسمان و زمین ، چه قدر فاصله است؟ فرمود : «[به اندازه]تیررس چشم و [به اندازه]دعایی به یاد خدا ، که مستجاب شود . جز این را نمی گوییم . گوش کن که من ، غیر از این ، چیزی نمی گویم» .

امام علی علیه السلام در هنگامی که ابن کوّاء گفت :ای امیر مؤمنان! از جای پایت تا عرش پروردگارت ، چه قدر فاصله است؟ : مادرت ، داغت را ببیند! به انگیزه یاد گرفتن بپرس ، نه برای آزار رساندن . از جایی که ایستاده ام تا عرش پروردگارم ، به مقداری است که گوینده ای خالصانه بگوید : « لا إله إلّا اللّه » .

امام علی علیه السلام در پاسخ پرسش کننده ای : پسری که از پدرش کهن سال تر است و پسری دارد که از او کهن سال تر است، او «عُزیر» است. خداوند، او را در چهل سالگی برانگیخت ، حالْ آن که پسرش صد و ده سال داشت .

خصائص الأئمّه علیهم السلام: کعب الأحبار گفت : ... ای ابو الحسن! از کسی به من خبر ده که پدر نداشت ، و از کسی که خویشی نداشت ، و از جایی که قبله ندارد . فرمود : «آن که پدر نداشت ، عیسی علیه السلام بود ؛ آن که خویشی نداشت ، آدم علیه السلام بود ؛ و آن جاکه قبله ندارد ، خانه خداست که خودش قبله است و برایش قبله نیست . بپرس ، ای کعب!» . کعب گفت : ای ابو الحسن! از سه چیزی که در رَحِمْ قرار نگرفته اند و از بدنْ خارج نمی شوند ، مرا خبر ده . فرمود : «عصای موسی علیه السلام [که اژدها شد] ، شتر ثمود و قوچ ابراهیم علیه السلام » . آن گاه فرمود : «بپرس ، ای کعب!» . کعب پرسید : ای ابو الحسن! تنها یک چیز باقی مانْد . اگر مرا از آن خبر دهی ، شاه کار کرده ای! علی علیه السلام فرمود : «بگو ، ای کعب!» . پرسید : گوری که صاحبش را با خود بُرد [، کدام بود] ؟ علی علیه السلام فرمود : «این ، [در مورد] یونس بن متّی است ، هنگامی که خداوند عز و جل او را در شکم نهنگ ، زندانی کرد» .

تذكره الخواصّ عن ابن المسيّب :كَتَبَ مَلِکُ الرّومِ إلى عُمَرَ : ... أمّا بَعدُ ؛ فَإنّى مُسائِلُکَ عَن مَسائِلَ ، فَأخبِرنى عَنها : ما شَىءٌ لَم يَخلُقهُ اللّهُ ؟ وما شِىءٌ لا يَعلَمُهُ اللّهُ ؟ و ... فَقَرَأَ عَلِىٌّ عليه السلام الكِتابَ ، وكَتَبَ فِى الحالِ خَلفَهُ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، ... أمَّا الَّذى لا يَعلَمُهُ اللّهُ فَقَولُكُم : لَهُ وَلَدٌ وصاحِبَةٌ وشَريکٌ ؛ «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُو مِنْ إِلَهٍ» (1) ؛ «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» (2) . وأمَّا الَّذى لَيسَ عِندَ اللّهِ : فَالظُّلمُ ؛ «وَ مَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (3) . وأمَّا الَّذى كُلُّهُ فَمٌ : فَالنّارُ تَأكُلُ ما يُلقى فيها . وأمَّا الَّذى كُلُّهُ رِجلٌ : فَالماءُ . وأمَّا الَّذى كُلُّهُ عَينٌ : فَالشَّمسُ . وأمَّا الَّذى كُلُّهُ جَناحٌ : فَالرّيحُ . وأمَّا الَّذى لا عَشيرَةَ لَهُ : فَآدَمُ عليه السلام . وأمَّا الَّذينَ لَم يَحمِل بِهِم رَحِمٌ : فَعَصا موسى ، وكَبشُ إبراهيمَ ، وآدَمُ ، وحَوّاءُ . وأمَّا الَّذى يَتَنَفَّسُ مِن غَيرِ روحٍ : فَالصُّبحُ ؛ لِقَولِهِ تَعالى : «وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (4) ... . وأمَّا الظّاعِنُ (5) : فَطورُ سَيناءَ (6) ؛ لَمّا عَصَت بَنو إسرائيلَ ، وكانَ بَينَهُ وبَينَ الأَرضِ المُقَدَّسَهِ أيّامٌ ، فَقَلَعَ اللّهُ مِنهُ قِطعَةً وجَعَلَ لَها جَناحَينِ مِن نورٍ ، فَتَنَقَهُ (7) عَلَيهِم ؛ فَذلِکَ قَولُهُ : «وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُو ظُلَّةٌ وَظَنُّواْ أَنَّهُو وَاقِعُم بِهِمْ» (8) ، وقالَ لِبَنى إسرائيلَ : إن لَم تُؤمِنوا وإلّا أوقَعتُهُ عَلَيكُم ، فَلَمّا تابوا رَدَّهُ إلى مَكانِهِ . وأمَّا المَكانُ الَّذى لَم تَطلِع عَلَيهِ الشَّمسُ إلّا مَرَّةً واحِدَةً : فَأرضُ البَحرِ لَمّا فَلَقَهُ اللّهُ لِموسى عليه السلام ، وقامَ الماءُ أمثالَ الجِبالِ ، ويَبِسَتِ الأَرضُ بِطُلوعِ الشَّمسِ عَلَيها ، ثُمَّ عادَ ماءُ البَحرِ إلى مَكانِهِ . وأمَّا الشَّجَرَةُ الَّتى يَسيرُ الرّاكِبُ فى ظِلِّها مِئَةَ عامٍ : فَشَجَرَةُ طوبى ؛ وهِىَ سِدرَةُ المُنتَهى فِى السَّماءِ السّابِعَهِ ، إلَيها يَنتَهى أعمالُ بَنى آدَمَ ، وهِىَ مِن أشجارِ الجَنَّهِ ، لَيسَ فِى الجَنَّهِ قَصرٌ ولا بَيتٌ إلّا وفيهِ غُصنٌ مِن أغصانِها . ومَثَلُها فِى الدُّنيَا الشَّمسُ أصلُها واحِدٌ وضَوؤُها فى كُلِّ مَكانٍ . وأمَّا الشَّجَرَةُ الَّتى نَبَتَت مِن غَيرِ ماءٍ : فَشَجَرَةُ يونُسُ ، وكانَ ذلِکَ مُعجِزَةً لَهُ ؛ لِقَولِهِ تَعالى : «وَ أَنبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ» (9) . وأمَّا غِذاءُ أهلِ الجَنَّهِ : فَمَثَلُهُم فِى الدُّنيا الجَنينُ فى بَطنِ اُمِّهِ ؛ فَإنَّهُ يَغتَذى مِن سُرَّتِها ولا يَبولُ ولا يَتَغَوَّطُ . وأمَّا الألوانُ فِى القَصعَهِ الواحِدَهِ : فَمَثَلُهُ فِى الدُّنيا البيضَهُ فيها لَونانِ أبيَضُ وأصفَرُ ولا يَختَلِطانِ . وأمَّا الجارِيَهُ الَّتى تَخرُجُ مِنَ التُّفّاحَهِ : فَمَثَلُها فِى الدُّنيا الدّودَهُ تَخرُجُ مِنَ التُّفّاحَهِ ولا تَتَغَيَّرُ . وأمَّا الجارِيَهُ الَّتى تَكونُ بَينَ اثنَينِ : فَالنَّخلَهُ الَّتى تَكونُ فِى الدُّنيا لِمُؤمِنٍ مِثلى ولِكافِرٍ مِثلِکَ ، وهِىَ لى فِى الآخِرَهِ دونَکَ ؛ لِأنَّها فِى الجَنَّهِ وأنتَ لا تَدخُلُها ! وأمّا مَفاتيحُ الجَنَّهِ : فَلا إلهَ إلَا اللّهُ ، مُحَمَّدٌ رسولُ اللّهِ . قالَ ابنُ المُسَيِّبِ : فَلَمّا قَرَأَ قَيصَرُ الكِتابَ قالَ : ما خَرَجَ هذَا الكَلامُ إلّا مِن بَيتِ النُّبُوَّهِ ! (10)

.

1- .المؤمنون : 91 .
2- .الإخلاص : 3 .
3- .فصّلت : 46 .
4- .التكوير : 18 .
5- .اسم فاعل من ظَعَن يظْعَن : أى ذَهَب وسارَ (اُنظر لسان العرب : ج 13 ص 270 «ظعن») .
6- .طُور سَيْناء : سينا بفتح السين أو كسرها اسم موضع بالشام يضاف إليه الطور فيقال : طُور سَيْناء ، الجبل الذى كلّم اللّه تعالى عليه موسى بن عمران عليه السلام (معجم البلدان : ج 3 ص 300) .
7- .النَّتْق : أن تَقْلَع الشىءَ فتَرفَعه من مكانه لِتَرمى به (النهايه : ج 5 ص 13 «نتق») .
8- .الأعراف : 171 .
9- .الصافّات : 146 .
10- .تذكره الخواصّ : ص 145 ؛ الغدير : ج 6 ص 248 عن ابن المسيّب .

تذکره الخواصّ به نقل از ابن مُسَیَّب : پادشاه روم به عمر نوشت : ... امّا بعد ؛ چند پرسش از تو دارم . از آنها مرا خبر ده . چه چیز است که خدا آن را نیافریده؟ و چه چیز است که خدا آن را نمی داند؟ و ... علی علیه السلام ، نامه را خواند و بی درنگ در پشت نامه نوشت : «به نام خداوند بخشنده مهربان ... . امّا آنچه خدا نمی داند ، سخن شماست که می گویید : او فرزند و همراه و شریک دارد . «خدا ، فرزندی اختیار نکرده است و با او معبودی دیگر نیست» . «نه کسی را زاده و نه از کسی زاییده شده است» . و امّا آنچه پیش خدا نیست ، ستمکاری است . «و پروردگار تو به بندگان [خود] ، ستمکار نیست» . و امّا آنچه همه اش دهان است ، آتش است که هر چه در آن افکنده شود ، می خورَد . و امّا آنچه همه اش پاست ، آب است . و امّا آنچه همه اش چشم است ، خورشید است . و امّا آنچه همه اش بال است ، باد است . و امّا آن که خویشی نداشت ، آدم علیه السلام بود . و امّا آنان که زهدانیْ آنها را در بر نگرفته ، عصای موسی علیه السلام [که اژدها شد] ، قوچ ابراهیم علیه السلام ، آدم و حوّا علیهماالسلام هستند . و امّا آن که بدون جانْ نفس می کشد ، صبح است ، به خاطر سخن خدای متعال که می فرماید : «سوگند به صبح ، چون دمیدن گیرد !» . و امّا رونده ، طور سیناست . هنگامی که بنی اسرائیل ، نافرمانی کردند در حالی که بین آن کوه و سرزمین مقدّس ، چند روز راه بود ، خداوند ، قطعه ای از آن کوه را کَند و برایش دو بال از نور ساخت و آن را از زمین کَند و این ، معنای سخن خداوند است که : «و [یاد کن]هنگامی را که کوه [طور]را بر فرازشان سایبان آسا برافراشتیم و چنان پنداشتند که [کوه] بر سرشان فرو خواهد افتاد» . و به بنی اسرائیل گفت : اگر ایمان نیاورید ، آن را روی شما خواهم انداخت . و هنگامی که توبه کردند ، آن را به جای اصلی اش برگردانْد . و امّا جایی که جز یک بارْ خورشید بر آن نتابیده است ، زمین زیر دریاست ، هنگامی که خدا آن را برای موسی علیه السلام گشود و آب ، چون کوهی بالا آمد و با تابش خورشید بر آن ، خشک شد و سپس آب ، به جای اصلیِ خود برگشت . و امّا درختی که سواره زیر سایه آن ، یکصد سال راه می رود ، درخت طُوبی است و آن ، همان سِدْرهُ المُنتهی در آسمان هفتم است که اعمال آدمی زادگان به آن جا می رود و این درخت ، از درخت های بهشت است و در بهشت ، قصری و خانه ای نیست ، مگر آن که شاخه ای از این درخت در آن جا هست . نمونه آن در دنیا ، خورشید است که اصل آن یکی است ؛ ولی نورش در همه جا پراکنده است . و امّا درختی که بدون آب روییده ، درخت یونس

علیه السلام است که معجزه وی بود ، طبق سخن خداوند که می فرماید : «و بر بالای [سرِ] او درختی از [نوع]کدوبُن رویانیدیم» . و امّا غذای بهشتیان ، نمونه آن در دنیا غذای جنین در شکم مادر است که از ناف مادر تغذیه می کند و ادرار نمی کند و مدفوع ندارد . و امّا رنگ ها[ی مختلف جدا از هم برای یک مادّه سیّال] در یک کاسه ، نمونه اش در دنیا تخم مرغ است که دارای دو رنگ سفید و زرد است و با هم آمیخته نمی شوند. و امّا کنیزکی که از سیبْ بیرون می آید ، نمونه اش در دنیا کِرمی است که از سیبْ بیرون می آید و تغییری نمی کند. و امّا کنیزکی که بین دو نفر [، مشترک] است ، نخل است که در دنیا از آنِ مؤمنی چون من و کافری چون توست ، ولی در آخرت ، از آنِ من است ، نه تو ؛ چون آن نخل در بهشت است و تو وارد آن نمی شوی . و امّا کلیدهای بهشت ، لا إله إلّا اللّه و محمّدٌ رسولُ اللّه است» . ابن مُسَیِّب گفت : هنگامی که قیصر ، نامه را خوانْد ، گفت: این سخن، جز از خاندان نبوّت، بیرون نیامده است.

.

ص: 454

. .

ص: 455

. .

بحار الأنوار :قَضى [عَلِىٌّ عليه السلام] بِالبَصرَهِ لِقَومٍ حَدّادينَ اشتَرَوا بابَ حَديدٍ مِن قَومٍ ، فَقالَ أصحابُ البابِ : كَذا وكَذا مَنّا ، فَصَدَّقوهُم وَابتاعوهُ ، فَلَمّا حَمَلُوا البابَ عَلى أعناقِهِم قالوا لِلمُشتَرى : ما فيهِ ما ذَكَروهُ مِنَ الوَزنِ ، فَسَألوهُم الحَطيطَهَ فَأَبَوا ، فَارتَجَعوا عَلَيهِم ، فَصاروا إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ : أدُلُّكُمُ ؛ احمِلوهُ إلَى الماءِ . فَحُمِلَ فَطُرِحَ فى زَورَقٍ صَغيرٍ وعُلِّمَ عَلَى المَوضِعِ الَّذى بَلَغَهُ الماءُ . ثُمَّ قالَ : أرجِعوا مَكانَهُ تَمراً مَوزونا . فَما زالوا يَطرَحونَ شَيئا بَعدَ شَىءٍ مَوزونا حَتّى بَلَغَ الغايَهَ . قالَ : كَم طَرَحتُم ؟ قالوا : كَذا وكَذا مَنّا ورِطلاً . قالَ عليه السلام : وَزنُهُ هذا . (1)

.

1- .بحار الأنوار : ج 40 ص 286 ح 45 نقلاً عن كتاب صفوه الأخبار .

بحار الأنوار :[علی علیه السلام] در بصره در حقّ آهنگرانی که از کسانی درِ آهنی خریده بودند ، داوری کرد . صاحبانِ در گفته بودند : وزن این ، چندین و چند مَن است . آهنگران هم حرفشان را قبول کرده ، آن را خریده بودند . وقتی آن را روی دوش گرفتند ، به فروشندگان گفتند : در ، به آن وزنی که گفتید ، نیست . و از آنان خواستند که وزن آن را کم تر حساب کنند ؛ ولی چون فروشندگان ، قبول نکردند ، در را به آنها برگرداندند . نزد امیر مؤمنان رفتند . علی علیه السلام به آنان فرمود : «راهنمایی تان می کنم . آن را کنار آب ببرید» . در را برداشتند و در قایق کوچکی گذاشتند و جایی را که سطح آب به آن رسیده بود ، علامت گذاشتند . آن گاه فرمود : «به جای در ، خرمای وزن شده در قایق بریزید» و آنان ، آن قدر خرمای وزن شده در قایق ریختند تا آب به جای علامت رسید . پرسید : «چه قدر ریختید؟» . گفتند : چند و چند رَطل . علی علیه السلام فرمود : «این ، وزنِ آن در است» .

.

الفضائل لابن شاذان :رُوِىَ أنَّ امرَأَةً تَرَكَت طِفلاً ابنَ سِتَّهِ أشهُرٍ عَلى سَطحٍ ، فَمَشَى الصَّبِىُّ يَحبو حَتّى خَرَجَ مِنَ السَّطحِ وجَلَسَ عَلى رَأسِ الميزابِ ، فَجاءَت اُمُّهُ عَلَى السَّطحِ فَما قَدَرَت عَلَيهِ ، فَجاؤوا بِسُلَّمٍ ووَضَعوهُ عَلَى الجِدارِ فَما قَدَروا عَلَى الطِّفلِ ؛ مِن أجلِ طولِ الميزابِ وبُعدِهِ عَنِ السَّطحِ ، وَالاُمُّ تَصيحُ وأهلُ الصَّبِىِّ كُلُّهُم يَبكونَ ، وكانَ فى أيّامِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ ، فَجاؤوا إلَيهِ فَحَضَرَ مَعَ القَومِ فَتَحَيَّروا فيهِ ، وقالوا : ما لِهذا إلّا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ! فَحَضَرَ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَصاحَت اُمُّ الصَّبِىِّ فى وَجهِهِ ، فَنَظَرَ أميرُ المُؤمِنينَ إلَى الصَّبِىِّ ، فَتَكَلَّمَ الصَّبِىَّ بِكَلامٍ لا يَعرِفُهُ أحَدٌ ، فَقالَ عليه السلام : أحضِروا هاهُنا طِفلاً مِثلَهُ ، فَأحضَروهُ ، فَنَظَرَ بَعضُهُما إلى بَعضٍ وتَكَلَّمَ الطِّفلانِ بِكَلامِ الأطفالِ ، فَخَرَجَ الطِّفلُ مِنَ الميزابِ إلَى السَّطحِ ، فَوَقَعَ فَرَحٌ فِى المَدينَهِ لَم يُرَ مِثلُهُ . (1)

.

1- .الفضائل لابن شاذان : ص 56 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 267 ح 36 .

الفضائل ، ابن شادان :روایت شده است که زنی کودک شش ماهه ای را روی بام گذاشت و کودک ، خود را روی زمین کشید تا از پشت بام خارج شد و روی ناودان نشست . مادرش روی بام آمد و نتوانست وی را بگیرد . نردبانی آوردند و روی دیوار گذاشتند ؛ امّا نتوانستند بچه را بگیرند ؛ چون بلندی ناودان ، زیاد بود و از لب بام ، فاصله داشت . مادرش فریاد می زد و نزدیکان بچّه ، گریه می کردند . حادثه در زمان عمر بن خطّاب بود . نزد وی آمدند و او نیز همراه مردم به محلّ حادثه آمد و همه در این جریان ، متحیّر ماندند و گفتند : جز علی بن ابی طالب ، کسی نمی تواند چاره ساز باشد . علی علیه السلام را حاضر کردند . مادر کودک در برابر علی علیه السلام شروع به شیون کرد . امیر مؤمنان ، نزد بچّه آمد و با بچه حرف زد ؛ امّا بچه نفهمید . علی علیه السلام فرمود : «بچه ای هم سنّ او بیاورید» . بچّه ای آوردند . دو کودک به یکدیگر نگاه کردند و با زبان کودکانه با هم حرف زدند . کودک از ناودان به پشت بام برگشت و در شهر ، شادمانی ای به وجود آمد که تا آن روز ، کسی مثل آن را ندیده بود .

.

كلامُ ابنِ أبى الحديد فى علوم الإمامقالَ ابنُ أبِى الحَديدِ فى مُقَدَّمَهِ شَرحِ نَهجِ البَلاَغَهِ : قَد عَرَفتَ أنَّ أشرَفَ العُلومِ هُوَ العِلمُ الإلهِىُّ ؛ لِأَنَّ شَرَفَ العِلمِ بِشَرَفِ المَعلومِ ، ومَعلومُهُ أشرَفُ المَوجوداتِ ، فَكانَ هُوَ أشرَفَ العُلومِ . ومِن كَلامِهِ عليه السلام اقتُبِسَ ، وعَنهُ نُقِلَ ، وإلَيهِ انتُهِىَ ، ومِنهُ ابتُدِئَ . فَإِنَّ المُعتَزِلَهَ الَّذينَ هُم أهلُ التَّوحيدِ وَالعَدلِ ، وأربابُ النَّظَرِ ، ومِنهُم تَعَلَّمَ النّاسُ هذَا الفَنَّ تَلامِذَتُهُ وأصحابُهُ ؛ لِأَنَّ كَبيرَهُم واصِلَ بنَ عَطاءٍ تِلميذُ أبى هاشِمٍ عَبدِ اللّهِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ الحَنَفِيَّهِ ، وأبو هاشِمٍ تِلميذُ أبيهِ ، وأبوهُ تِلميذُهُ عليه السلام . وأمَّا الأَشعَرِيَّهُ : فَإِنَّهُم يَنتَمونَ إلى أَبِى الحَسَنِ عَلِىِّ بنِ إسماعيلَ بنِ أبى بِشرٍ الأَشعَرِىِّ ، وهُوَ تِلميذُ أبى عَلِىٍّ الجُبّائِىِّ ، وأبو عَلِىٍّ أحَدُ مَشايِخِ المُعتَزِلَهِ ، فَالأَشعَرِيَّهُ يَنتَهونَ بِأَخَرَهٍ إلى أُستاذِ المُعتَزِلَهِ ومُعَلِّمِهِم ، وهُوَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . وأمَّا الإمامِيَّهُ وَالزَّيدِيَّهُ فَانتِماؤُهُم إلَيهِ ظاهِرٌ . ومِنَ العُلومِ عِلمُ الفِقهِ ، وهُوَ عليه السلام أصلُهُ وأساسُهُ ، وكُلُّ فَقيهٍ فِى الإِسلامِ فَهُوَ عِيالٌ عَلَيهِ ، ومُستَفيدٌ مِن فِقهِهِ . أمّا أصحابُ أبى حَنيفَهَ ، كَأَبى يوسُفَ ومُحَمَّدٍ وغَيرِهِما ، فَأَخَذوا عَن أبى حَنيفَهَ . وأمَّا الشّافِعِىُّ فَقَرَأَ عَلى مُحَمَّدِ بنِ الحَسَنِ ، فَيَرجِعُ فِقهُهُ أيضا إلى أبى حَنيفَهَ . وأمّا أحمَدُ بنُ حَنبَلٍ فَقَرَأَ عَلَى الشّافِعِىِّ ، فَيَرجِعُ فِقهُهُ أيضا إلى أبى حَنيفَهَ ، وأبو حَنيفَهَ قَرَأَ عَلى جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ، وقَرَأَ جَعفَرٌ عَلى أبيهِ عليه السلام ، ويَنتَهِى الأَمرُ إلى عَلِىٍّ عليه السلام . وأمّا مالِكُ بنُ أنَسٍ فَقَرَأَ عَلى رَبيعَهِ الرَّأىِ ، وقَرَأَ رَبيعَهُ عَلى عِكرِمَهَ ، وقَرَأَ عِكرِمَهُ عَلى عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، وقَرَأَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . وإن شِئتَ فَرَدَدتَ إلَيهِ فِقهَ الشّافِعِىِّ بِقِراءَتِهِ عَلى مالِكٍ كانَ لَكَ ذلِكَ . فَهؤُلاءِ الفُقَهاءُ الأَربَعَهُ . وأمّا فِقهُ الشّيعَهِ فَرُجوعُهُ إلَيهِ ظاهِرٌ . وأيضا فَإِنَّ فُقَهاءَ الصَّحابَهِ كانوا : عُمَرَ بنَ الخَطّابِ ، وعَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ ؛ وكِلاهُما أخذا عَن عَلِىٍّ عليه السلام . وأمّا ابنُ عَبّاسٍ فَظاهِرٌ ، وأمّا عُمَرُ فَقَد عَرَفَ كُلُّ أحَدٍ رُجوعَهُ إلَيهِ فى كَثيرٍ مِنَ المَسائِلِ الَّتى أشكَلَت عَلَيهِ وعَلى غَيرِهِ مِنَ الصَّحابَهِ ، وقَولَهُ غَيرَ مَرَّهٍ : «لَولا عَلِىٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ !» ، وقَولَهُ : «لا بَقيتُ لِمُعضِلَهٍ لَيسَ لَها أبُو الحَسَنِ !» ، وقَولَهُ : «لا يُفتِيَنَّ أحَدٌ فِى المَسجِدِ وعَلِىٌّ حاضِرٌ» . فَقَد عُرِفَ بِهذَا الوَجهِ أيضا اِنتِهاءُ الفِقهِ إلَيهِ . وقَد رَوَتِ العامَّهُ وَالخاصَّهُ قَولَهُ صلى الله عليه و آله : «أقضاكُم عَلِىٌّ» . وَالقَضاءُ هُوَ الفِقهُ ، فَهُوَ إذا أفقَهُهُم . ورَوَى الكُلُّ أيضا أنَّهُ عليه السلام قالَ لَهُ وقَد بَعَثَهُ إلَى اليَمَنِ قاضِيا : «اللّهُمَّ اهدِ قَلبَهُ ، وثَبِّت لِسانَهُ» . قالَ : فَما شَكَكتُ بَعدَها فى قَضاءٍ بَينَ اثنَينِ . وهُوَ عليه السلام الَّذى أفتى فى المَرأَهِ الَّتى وَضَعَت لِستَّهِ أشهُرٍ ، وهُوَ الَّذى أفتى فى الحامِلِ الزّانِيَهِ ، وهُوَ الَّذى قالَ فِى المِنبَرِيَّهِ (1) : «صارَ ثُمنُها تِسعا» . وهذِهِ

المَسألَةُ لَو فَكّرَ الفَرَضى (2) فيها فِكرا طَويلاً لَاستُحسِنَ مِنهُ بَعدَ طولِ النَّظَرِ هذَا الجَوابُ ، فَما ظَنُّکَ بِمَن قالَهُ بَديهَةً ، وَاقتَضَبَهُ ارتِجالاً ! ومِنَ العُلومِ عِلمُ تَفسيرِ القُرآنِ ، وعَنهُ أُخِذَ ، ومِنهُ فُرِّعَ . وإذا رَجَعتَ إلى کُتُبِ التَّفسيرِ عَلِمتَ صِحَّةَ ذلِکَ ؛ لِأَنَّ أکثَرَهُ عَنهُ وعَن عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، وقَد عَلِمَ النّاسُ حالَ ابنِ عَبّاسٍ فى مُلازَمَتِهِ لَهُ وانقِطاعِهِ إلَيهِ ، وأ نَّهُ تِلميذُهُ وخِرّيجُهُ . وقيلَ لَهُ : أينَ عِلمُکَ مِن عِلمِ ابنِ عَمِّکَ ؟ فَقالَ : کَنِسبَهِ قَطرَهٍ مِنَ المَطَرِ إلَى البَحرِ المُحيطِ . ومِنَ العُلومِ عِلمُ الطَّريقَهِ وَالحَقيقَهِ وأحوالِ التَّصَوُّفِ ، وقَد عَرَفتَ أنَّ أربابَ هذَا الفَنِّ فى جَميعِ بِلادِ الإسلامِ إلَيهِ يَنتَهون ، وعِندَهُ يَقِفونَ . وقَد صَرَّحَ بِذلِکَ الشِّبلِىُّ ، وَالجُنَيدُ ، وسَرِىّ ، وأبو يَزيدَ البِسطامِىّ ، وأبو مَحفوظٍ مَعروفٌ الکَرَخِىُّ ، وغَيرُهُم . ويَکفيکَ دَلالَةً عَلى ذلِکَ ، الخِرقَةُ الَّتى هِىَ شِعارُهُم إلَى اليَومِ ، وکَونُهُم يُسنِدونَها بِإسنادٍ مُتَّصِلٍ إلَيهِ عليه السلام . ومِنَ العُلومِ عِلمُ النَّحوِ وَالعَرَبِيَّهِ ، وقَد عَلِمَ النّاسُ کافَّةً أ نَّهُ هُوَ الَّذى ابتَدَعَهُ وأنشَأَهُ ، وأملى عَلى أبِى الأسوَدِ الدُّؤَلِىِّ جَوامِعَهُ وأُصولَهُ ؛ مَن جُملَتِهَا : الکَلامُ کُلُّهُ ثَلاثَهُ أشياءَ : اِسمٌ وفِعلٌ وحَرفٌ . ومِن جُملَتِها : تَقسيمُ الکَلِمَهِ إلى مَعرِفَهٍ ونَکِرَهٍ ، وتَقسيمُ وُجوهِ الإعرابِ إلَى الرَّفعِ وَالنَّصبِ وَالجَرِّ وَالجَزمِ ، وهذا يَکادُ يُلحَقُ بِالمُعجِزاتِ ؛ لِأَنَّ القُوَّهَ البَشَرِيَّهَ لا تَفى بِهذا الحَصرِ ، ولا تَنهَضُ بِهذَا الاِستِنباطِ . (3)

.

1- .راجع : ص 404 (علم الحساب) .
2- .هو الذى يعرف الفرائض (لسان العرب : ج 7 ص 202 «فرض») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 17 .

سخن ابن ابی الحدید درباره دانش های امام علی

سخن ابن ابی الحدید درباره دانش های امام علیابن ابی الحدید در مقدّمه شرح نهج البلاغه می گوید : دانستی که شریف ترینِ دانش ها ، دانش الهی است ؛ چون ارزش دانش ، به ارزشِ دانسته شده است و آنچه در دانش الهی دانسته می شود [، یعنی خداوند] ، اشرف موجودات است . بنا بر این ، دانش الهی ، شریف ترینِ دانش هاست . دانش الهی از سخن علی علیه السلام برگرفته شده ، از او نقل شده ، به او پایان می یابد و از او شروع شده است . معتزلیان که اهل توحید و عدل و صاحبان اندیشه اند و مردم ، دانش کلام را از آنان یاد گرفته اند شاگردان و یاران علی علیه السلام هستند ؛ چون بزرگِ معتزله ، واصل بن عطا ، شاگرد ابو هاشم عبد اللّه بن محمّد بن حنفیه است و ابو هاشم ، شاگرد پدرش و پدرش شاگرد علی علیه السلام بود . و امّا اشعریان ، آنان به ابو الحسن علی بن اسماعیل بن ابی بِشْر اشعری می رسند و او شاگرد ابو علی جُبّایی بود و ابو علی ، یکی از استادان معتزله است . پس اشعریان در نهایت به استاد و معلّم معتزله ، علی بن ابی طالب علیه السلام می رسند . و امّا رسیدن امامیّه و زیدیه به علی علیه السلام آشکار است . از جمله دانش ها ، دانش فقه است و او (علی علیه السلام) ، اصل و پایه فقه است و هر فقیهی در اسلام ، ریزه خوارِ خوان اوست و بهره گیرنده از فقه او . و امّا یاران ابو حنیفه ، مثل ابو یوسف و محمّد و غیر آن دو ، فقه را از ابو حنیفه گرفته اند. و امّا شافعی، نزد محمّد بن حسنْ درس خوانده که فقه او هم به ابو حنیفه می رسد . و امّا احمد بن حنبل ، نزد شافعی درس خوانده و فقه او هم به ابو حنیفه می رسد . و ابو حنیفه ، خودش نزد جعفر بن محمّد علیهماالسلام درس خوانده و جعفر علیه السلام ، نزد پدرش فقه آموخته و زنجیره وار به علی علیه السلام می رسد . و امّا مالک بن انس ، نزد ربیعه الرأی ، درس خوانده و ربیعه ، نزد عِکْرمه ، و عکرمه نزد عبد اللّه بن عبّاس ، و عبد اللّه بن عبّاس ، نزد علی بن ابی طالب علیه السلام درس خوانده است . اگر خواستی ، می توانی ریشه فقه شافعی را از طریق درس خواندن شافعی نزد مالک بن اَنَس ، به علی علیه السلام برگردانی . این ، داستان فقهای چهارگانه بود . و امّا فقه شیعه ، برگشت آن به علی علیه السلام آشکار است و نیز فقهای اصحابِ پیامبر خدا ، دو نفر بودند : عمر بن خطّاب و عبد اللّه بن عبّاس ، که هر دو از علی علیه السلام آموخته

اند . دانش آموختنِ ابن عبّاس نزد علی علیه السلام که آشکار است ؛ و امّا عمر ، همه می دانند که وی در بسیاری از مسائلی که برایش و برای دیگر صحابیانْ دشوار بود ، به علی علیه السلام رجوع می کرد و بارها گفت : «اگر علی نبود ، عُمَر هلاک می شد» و نیز سخنش که: «کاشْ گرفتار دشواری ای نشوم که ابو الحسنْ حضور نداشته باشد!» و نیز سخن دیگرش که گفت : «در مسجد پیامبر خدا با حضور علی ، هیچ کس فتوا ندهد» . از این روش هم منتهی شدن فقه به آن حضرت ، شناخته شد . اهل سنّت و شیعه ، این سخن پیامبر خدا را روایت کرده اند که: «داورترینِ شما علی است» و داوری و قضاوت ، همان فقه است . بنا بر این ، او دین شناس ترینِ مردم بود . و نیز همه روایت کرده اند که چون پیامبر خدا ، علی علیه السلام را به عنوان قاضی به یَمنْ گسیل کرد ، فرمود : «پروردگارا! قلبش را هدایت کن و زبانش را استوار ساز» و علی علیه السلام گفت: «از آن زمان، در داوری بین دو نفر ، هرگز تردید نکرده ام». او کسی بود که درباره زنی که شش ماهه زایید ، داوری کرد . او کسی بود که درباره زن باردارِ زناکار ، داوری کرد . او کسی بود که در جریان پرسشِ منبریه (1) فرمود : «صار ثُمْنها تِسعا ؛ یک هشتم او یک نُهم می شود» . (2) پاسخ این مسئله ، از چیزهایی است که از کسی که از تقسیم میراث آگاهی دارد ، پس از اندیشه ورزیِ طولانی و با دقّت نظر بسیار ، جای تحسین دارد . پس چه می توان گفت درباره کسی که فی البداهه پاسخ داده باشد و بدون فکر کردن ، نتیجه را به دست آورده باشد . از جمله دانش ها ، دانش تفسیر قرآن است و این دانش ، از او ریشه گرفته و شاخ و برگ یافته است و اگر به کتاب های تفسیر رجوع کنی ، درستی این مطلب را خواهی دانست ؛ چون بیشتر آرای تفسیری ، از او و از ابن عبّاس است و همگان ، چگونگی همراهی ابن عبّاس با علی علیه السلام و وابستگی اش به او را و این را که ابن عبّاس ، شاگرد و دست پرورده اوست ، می دانند . به ابن عبّاس گفته شد : دانش تو نسبت به دانش پسر عمویت علی علیه السلام ، در چه حد است؟ پاسخ داد : چون نسبتِ قطره به اقیانوس . و از جمله دانش ها ، دانش طریقت و حقیقت و احوال تصوّف است و این که در همه جهان اسلام ، ارباب این فن به ایشان می رسند و زنجیره با او پایان می یابد ، امری شناخته شده است و افرادی چون شِبْلی ، جُنَید ، سَری ، ابو یزید بسطامی ، ابو محفوظ معروفِ کَرْخی و دیگران ، به این امر ، تصریح کرده اند و به عنوان گواهی بر این ادّعا ، خرقه ای که تا کنون به عنوان شعار آنان معروف است و آن را با سند متّصل به آن حضرتْ نسبت می دهند ، کافی است . و از جمله دانش ها ، دانش نحو و قواعد زبان عربی است ، و همه مردم می دانند که او کسی بود که آن را ابداع کرد و کلیات و اصول آن را بر ابو الأسود دُئلی ، املا کرد که از جمله

اصول آن ، این است که : «همه کلمه ها ، یکی از این سه چیزند : اسم ، فعل و حرف» ، و نیز این که : «کلمه به معرفه و نکره تقسیم می شود» و یا : «تقسیم اِعراب به رفع ، نصب ، جَر و جزم» ، و این ابتکار ، شبیه معجزه است ؛ چون توان بشر برای این تقسیم بندی کافی نیست و نمی تواند چنین اصولی را استنباط کند .

.

1- .از آن جا که این سؤال ، در حالی پرسیده شد که حضرت بر منبر بود ، به «پرسش منبریه» مشهور است (ر . ک : کشف الغمّه : ج 1 ص 132) .
2- .ر . ک : ص 405 (ریاضیّات) .

ص: 462

. .

ص: 463

. .

ص: 464

. .

ص: 465

. .

ص: 466

. .

بخش دوازدهم : داوری های امام علی

اشاره

بخش دوازدهم : داوری های امام علیفصل یکم : نگاه کلّیفصل دوم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان پیامبرفصل سوم : نمونه هایی از داوری های امام علی پس از پیامبرفصل چهارم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان خلافتش

.

الفصل الأوّل : نظره عامّه1 / 1أقضَى الاُمَّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :أقضى اُمَّتى عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :أقضى اُمَّتى وأعلَمُ اُمَّتى بَعدى عَلِىٌّ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :أعلَمُ اُمَّتى بِالسُّنَّهِ وَالقَضاءِ بَعدى عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ أقضى اُمَّتى بِكِتابِ اللّهِ ، فَمَن أحَبَّنى فَليُحِبَّهُ ؛ فَإِنَّ العَبدَ لا يَنالُ وَلايَتى إلّا بِحُبِّ عَلِىٍّ . (4)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن حميد بن عبد اللّه بن يزيد المدنى :أ نَّهُ ذُكِرَ عِندَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله قَضاءٌ قَضى بِهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَأعجَبَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى جَعَلَ فينَا الحِكمَهَ أهلَ البَيتِ . (5)

.

1- .المعجم الصغير : ج 1 ص 201 ، تاريخ أصبهان : ج 1 ص 437 الرقم 854 كلاهما عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى ، المناقب للخوارزمى : ص 81 ح 66 عن أبى سعيد الخدرى ، ذخائر العقبى : ص 151 عن أنس .
2- .الأمالى للصدوق : ص 642 ح 870 عن سلمان ، الإرشاد : ج 1 ص 33 عن ابن عبّاس نحوه .
3- .كفايه الطالب : ص 332 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 33 كلاهما عن أبى اُمامه .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 241 ح 8753 ؛ بشاره المصطفى : ص 149 كلاهما عن ابن عبّاس .
5- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 654 ح 1113 ، ذخائر العقبى : ص 154 ، الرياض النضره : ج 3 ص 169 عن جميل بن عبد اللّه بن يزيد ، المناقب لابن المغازلى : ص 288 ح 329 عن عبد اللّه المازنى ؛ شرح الأخبار : ج 2 ص 309 ح 631 كلاهما نحوه .

فصل یکم : نگاه کلّی

1 / 1 آگاه ترینِ امّت به موازین قضا

فصل یکم : نگاه کلّی1 / 1آگاه ترینِ امّت به موازین قضاپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آگاه ترینِ امّت من به [موازین]قضا ، علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من ، آگاه ترینِ امّت به [موازین] قضا و داناترین آنها علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پس از من ، آگاه ترین فرد به سنّت و داوری ، علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، آگاه ترینِ امّت من به [موازین] قضا ، بر اساس کتاب خداست . هرکس مرا دوست دارد ، باید او را [نیز] دوست داشته باشد ؛ چرا که کسی به ولایت من نمی رسد ، مگر با دوست داشتن علی .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از حمید بن عبد اللّه بن یزید مدنی : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ، از یکی از داوری های علی علیه السلام سخن به میان آمد . پیامبر خدا خوشش آمد و فرمود : «سپاس ، خدای را که حکمت را در بین ما اهل بیت ، قرار داد» .

.

المستدرک علی الصحیحین عن عبد اللّه [بن مسعود] :کُنّا نَتَحَدَّثُ أنَّ أقضی أهلِ المَدینَهِ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ رضی الله عنه . (1)

صحیح البخاری عن عمر :أقضانا عَلِیٌّ . (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن عمر :کُنّا اُمِرنا إذَا اختَلَفنا فی شَیءٍ أن نُحَکِّمَ عَلِیّا . (3)

شرح نهج البلاغه :إنَّ عَلِیّا علیه السلام جَلَسَ إلی عُمَرَ فی المَسجِدِ وعِندَهُ ناسٌ ، فَلَمّا قامَ عَرَّضَ واحِدٌ بِذِکرِهِ ، ونَسَبَهُ إلَی التّیهِ وَالعُجبِ . فَقالَ عُمَرُ : حَقٌّ لِمِثلِهِ أن یَتیهَ ! وَاللّهِ ، لولا سَیفُهُ لَما قامَ عَمودُ الإِسلامِ ، وهُوَ بَعدُ أقضَی الاُمَّهِ ، وذو سابِقَتِها ، وذو شَرَفِها . (4)

الإمام الباقر علیه السلام :تَقَدَّمَ إلی عُمَرَ بنِ الخَطّابِ رَجُلانِ یَختَصِمانِ وعَلِیٌّ علیه السلام جالِسٌ إلی جانِبِهِ ، فَقالَ لَهُ : اِقضِ بَینَهُما یا أبَا الحَسَنِ . فَقالَ أحَدُ الخَصمَینِ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، یَقضی هذا بَینَنا وأنتَ قاعِدٌ ! قالَ : وَیحَکَ ! أ تَدری مَن هذا ؟ ! هذا مَولایَ ومَولی کُلِّ مُسلِمٍ ؛ فَمَن لَم یَکُن هذا مَولاهُ فَلَیسَ بِمُسلِمٍ . (5)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 145 ح 4656 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 404 و 405 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 95 الرقم 3789 ، الاستیعاب : ج 3 ص 206 الرقم 1875 ، الریاض النضره : ج 3 ص 167 ، الطبقات الکبری : ج 2 ص 339 وفیه «إنّ عبد اللّه کان یقول» و ص 338 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 350 وفیهما «مِن أقضی» بدل «أقضی» ؛ الأمالی للطوسی : ص 387 ح 848 .
2- .صحیح البخاری : ج 4 ص 1629 ح 4211 ، المعجم الأوسط : ج 7 ص 357 ح 7721 ، الریاض النضره : ج 3 ص 167 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 403 و ص 402 و 404 ، مسند ابن حنبل : ج 8 ص 5 ح 21142 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 345 ح 5328 ، الطبقات الکبری : ج 2 ص 339 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 350 ، حلیه الأولیاء : ج 1 ص 65 ؛ الأمالی للطوسی : ص 251 ح 445 وفی الثمانیه الأخیره «علیّ أقضانا» .

3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 30 و ص 364 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 305 ح 625 كلاهما نحوه .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 82 .
5- .شرح الأخبار : ج 1 ص 110 ح 31 عن إبراهيم بن خيار .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از عبد اللّه بن مسعود : ما همواره از علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان آگاه ترینِ مردم مدینه به [موازین] قضا سخن می گفتیم .

صحیح البخاری به نقل از عمر : آگاه ترینِ ما ، به [موازین] قضا علی است .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از عمر : به ما دستور داده شده بود که هرگاه در چیزی اختلاف پیدا کردیم ، علی را داور قرار دهیم .

شرح نهج البلاغه :علی علیه السلام در مسجد ، کنار عمر نشسته بود و گروهی از مردم نزد او بودند . وقتی علی علیه السلام برخاست که برود ، یکی از آنان از او به کنایه یاد کرد و او را به خودنمایی و تکبّر ، متّهم نمود . عمر گفت : برای فردی چون او رواست که تکبّر کند . سوگند به خدا ، اگر شمشیر او نبود ، هرگز ستون اسلام ، بر پای نمی ایستاد . گذشته از این ، او آگاه ترین امّت به [موازین] قضا و باسابقه ترین و شریف ترینِ آنان است .

امام باقر علیه السلام :دو نفر برای داوری پیش عمر آمدند و علی علیه السلام در کنار او نشسته بود . عمر به وی گفت : ای ابو الحسن! بین آنان داوری کن . یکی از آن دو [به عمر] گفت : ای امیر مؤمنان! در حالی که تو [این جا] نشسته ای ، این ، بین ما داوری کند؟ عمر گفت : وای بر تو! آیا می دانی این [مرد]کیست؟ این [مرد] ، مولای من و مولای هر مسلمان است . هر کس که این [مرد] ، مولای او نباشد ، مسلمان نیست .

.

المناقب لابن شهر آشوب عن ابن عبّاس :إنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ قالَ لَهُ : يا أبَا الحَسَنِ ، إنَّکَ لَتَعجَلُ فِی الحُکمِ وَالفَصلِ لِلشَّیءِ إذا سُئِلتَ عَنهُ ! قالَ : فَأبرَزَ عَلِیٌّ علیه السلام کَفَّهُ وقالَ لَهُ : کَم هذا ؟ فَقالَ عُمَرُ : خَمسَهٌ ! فَقالَ : عَجِلتَ یا أبا حَفصٍ . قالَ : لَم یَخفَ عَلَیَّ . فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : وأنَا اُسرِعُ فیما لا یَخفی عَلَیَّ ! (1)

تاریخ الطبری عن المقداد :ما رَأَیتُ مِثلَ ما اُوتِیَ إلی أهلِ هذَا البَیتِ بَعدَ نَبِیِّهِم ؛ إنّی لَأعجَبُ مِن قُرَیشٍ أ نَّهُم تَرَکوا رَجُلاً ما أقولُ إنَّ أحَدا أعلَمُ ولا أقضی مِنهُ بِالعَدلِ . (2)

1 / 2بِدایَهُ قَضائِهِالإمام علیّ علیه السلام :بَعَثَنی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إلَی الیَمَنِ ، فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، تَبعَثُنی وأنَا شابٌّ أقضی بَینَهُم ولا أدری مَا القَضاءُ ؟ فَضَرَبَ بِیَدِهِ فی صَدری ، ثُمَّ قالَ : «اللّهُمَّ اهدِ قَلبَهُ ، وثَبِّت لِسانَهُ» ، فَما شَکَکتُ بَعدُ فی قَضاءٍ بَینَ اثنَینِ . (3)

عنه علیه السلام :لَمّا بَعَثَنی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إلَی الیَمَنِ ، فَقُلتُ : تَبعَثُنی وأنَا رَجُلٌ حَدیثُ السِّنِّ ، ولَیسَ لی عِلمٌ بِکَثیرٍ مِنَ القَضاءِ ؟ فَضَرَبَ صَدری رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وقالَ : «اِذهَب ؛ فَإنَّ اللّهَ سَیُثَبِّتُ لِسانَکَ ، ویَهدی قَلبَکَ» ، فَما أعیانی قَضاءٌ بَینَ اثنَینِ . (4)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 31 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 147 ح 53 .
2- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 233 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 223 ، العقد الفرید : ج 3 ص 288 .
3- .سنن ابن ماجه : ج 2 ص 774 ح 2310 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 146 ح 4658 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 94 ح 34 ، الطبقات الکبری : ج 2 ص 337 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 352 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 95 الرقم 3789 کلّها عن أبی البختری ، تاریخ الخلفاء : ص 202 ؛ دعائم الإسلام : ج 2 ص 529 ح 1880 کلّها نحوه وراجع مسند أبی یعلی : ج 1 ص 180 ح 288 .

4- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 288 ح 1145 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 189 ح 311 كلاهما عن أبى البخترى الطائى عمّن سمعه ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 91 ح 32 و ح 33 كلاهما عن أبى البخترى و ص 97 ح 36 عن حارثه بن مضرب و ح 37 عن عمرو بن حبشى ، الطبقات الكبرى : ج 2 ص 337 عن حارثه وكلّها نحوه .

1 / 2 آغاز داوری های علی

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از ابن عبّاس : عمر بن خطّاب به علی علیه السلام گفت : ای ابو الحسن ! هر گاه که از تو درباره چیزی سؤال می شود ، در اظهارنظر و فصل خصومت درباره آن ، عجله می کنی . علی علیه السلام کف دستش را نشان داد و پرسید : «این ، چند تاست؟» عمر گفت : پنج تا . علی علیه السلام فرمود : «[در پاسخ دادن ،] عجله کردی ، ای ابو حفص!» . عمر گفت : پاسخش برایم معلوم بود . علی علیه السلام فرمود : «من هم پاسخ هایی را که برایم واضح است ، سریع می گویم» .

تاریخ الطبری به نقل از مقداد : من ندیدم مثل آنچه به اهل این خاندانْ داده شده است ، پس از پیامبرشان به کسی داده شده باشد . من از قریشیان در شگفتم که کسی را رها کردند که باور ندارم هیچ کس ، داناتر و آگاه تر از او به [موازین قضا]براساس عدل باشد .

1 / 2آغاز داوری های علیامام علی علیه السلام :پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد . گفتم : ای پیامبر خدا! مرا برای داوری به سوی یمنْ گسیل می داری ، در حالی که جوانم و از داوری چیزی نمی دانم؟ دست خود را روی سینه من گذاشت و گفت : «پروردگارا! دلش را هدایت کن وزبانش را استوار فرما» . پس از آن ، هرگز در داوری بین دو نفر ، تردید نکردم .

امام علی علیه السلام :هنگامی که پیامبر خدا مرا به یمن اعزام می کرد ، گفتم : ای پیامبر خدا! مرا که جوانم و از داوری چیزی نمی دانم ، اعزام می کنی؟ پیامبر خدا دست به سینه من گذاشت و فرمود : «برو ، که خداوند ، زبان تو را استوار خواهد داشت و دل تو را هدایت خواهد کرد» . از آن پس ، هیچ گاه در داوریِ بین دو نفر در نماندم .

.

عنه علیه السلام :بَعَثَنی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إلَی الیَمَنِ قاضِیا ، فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، تُرسِلُنی وأنَا حَدیثُ السِّنِّ ولا عِلمَ لی بِالقَضاءِ ؟ فَقالَ : «إنَّ اللّهَ سَیَهدی قَلبَکَ ، ویُثَبِّتُ لِسانَکَ ؛ فَإذا جَلَسَ بَینَ یَدَیکَ الخَصمانِ فَلا تَقضِیَنَّ حَتّی تَسمَعَ مِنَ الآخَرِ کَما سَمِعتَ مِنَ الأوَّلِ ؛ فَإنَّهُ أحری أن یَتَبَیَّنَ لَکَ القَضاءُ» ، قالَ : فما زِلتُ قاضِیا أو : ما شَکَکتُ فی قَضاءٍ بَعدُ . (1)

1 / 3إحاطَتُهُ بِالقَضاءِالإمام علیّ علیه السلام :وَاللّهِ لَو ثُنِیَت لِیَ الوِسادَهُ لَقَضَیتُ بَینَ أهلِ التَّوراهِ بِتَوراتِهِم ، وبَینَ أهلِ الإنجیلِ بِإنجیلِهِم ، وبَینَ أهلِ الزَّبورِ بِزَبورِهِم ، وبَینَ أهلِ القُرآنِ بِقُرآنِهِم . (2)

.

1- .سنن أبی داوود : ج 3 ص 301 ح 3582 ، السنن الکبری : ج 10 ص 236 ح 20487 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 236 ح 882 ، الطبقات الکبری : ج 2 ص 337 کلاهما نحوه وکلّها عن حنش ، کنز العمّال : ج6 ص103 ح15036 ؛ مسند زید : ص294 نحوه.

2- .الأمالی للطوسی : ص 523 ح 1159 ، بشاره المصطفی : ص 216 ولیس فیه «وبین أهل الزبور بزبورهم» وکلاهما عن المجاشعی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 55 ، الاحتجاج : ج 1 ص 625 ح 145 ، الاُصول الستّه عشر : ص 40 ، تفسیر فرات : ص 188 ح 239 ، تفسیر الحبری : ص 277 ح 36 ، العمده : ص 208 ح 321 والأربعه الأخیره عن زاذان ، شرح الأخبار : ج 2 ص 311 ح 639 ؛ ینابیع المودّه : ج 1 ص 216 ح 28 ولیس فیهما «وبین أهل الزبور بزبورهم» ، تذکره الخواصّ : ص 16 ، شواهد التنزیل : ج 1 ص 366 ح 384 کلاهما عن زاذان نحوه وراجع تفسیر العیّاشی : ج 1 ص 15 ح 3 وبصائر الدرجات : ص 132 134 .

1 / 3 تسلّطش بر داوری

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا مرا به عنوان قاضی به یمن اعزام کرد . گفتم : ای پیامبر خدا! مرا ، در حالی که جوانم و از داوری چیزی نمی دانم ، اعزام می کنی؟ فرمود : «خداوند ، قلب تو را هدایت خواهد کرد و زبان تو را استوار خواهد ساخت . هر گاه دو نفر متخاصم در برابرت نشستند ، داوری مکن ، مگر زمانی که سخن فرد دوم را بشنوی ، همان گونه که سخن فرد اوّل را شنیدی ؛ چون این روش ، داوری را برایت بهتر هموار می کند» . از آن پس ، همواره قاضی بودم (و یا گفت : از آن پس ، هرگز در داوری ، تردید ننمودم) .

1 / 3تسلّطش بر داوریامام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، اگر کرسی [داوری]برایم گذاشته شود ، بین اهل تورات با توراتشان ، در بین ترسایان با انجیلشان ، در بین اهل زبور با زبورشان ، و در بین اهل قرآن با قرآنشان ، داوری خواهم کرد .

.

عنه عليه السلام :لَو ثُنِىَ لِىَ الوِسادُ لَحَكَمتُ بَينَ أهلِ التَّوراةِ بِتَوراتِهِم ، وبَينَ أهلِ الإنجيلِ بِإنجيلِهِم ، وأهلِ الزَّبورِ بِزَبورِهِم ، وأهلِ القُرآنِ بِقُرآنِهِم ، حَتّى يَزهَرَ كُلُّ كِتابٍ مِن هذِهِ الكُتُبِ ويَقولُ : يا رَبِّ إنَّ عَلِيّا قَضى بِقَضائِکَ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَقولُ : لَوِ اختَصَمَ إلَىَّ رَجُلانِ فَقَضَيتُ بَينَهُما ، ثُمَّ مَكَثا أحوالاً كَثيرَةً ، ثُمَّ أتَيانى فى ذلِکَ الأمرِ لَقَضَيتُ بَينَهُما قَضاءً واحِدا ؛ لِأَنَّ القَضاءَ لا يَحولُ ولا يَزولُ أبَدا . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :لَيسَ عِندَ أحَدٍ مِنَ النّاسِ حَقٌّ ولا صَوابٌ ، ولا أحَدَ مِنَ النّاس يَقضى بِقَضاءِ حَقٍّ إلّا ما خَرَجَ مِنّا أهلَ البَيتِ ، وإذا تَشَعَّبَت بِهِمُ الاُمورُ كانَ الخَطَأُ مِنهُم ، وَالصَّوابُ مِن عَلِىٍّ عليه السلام . (3)

عنه عليه السلام :إنَّهُ لَيسَ عِندَ أحَدٍ مِن حَقٍّ ولا صَوابٍ ، ولَيسَ أحَدٌ مِنَ النّاسِ يَقضى بِقَضاءٍ يُصيبُ فيهِ الحَقَّ إلّا مِفتاحُهُ عَلِىٌّ ، فَإذا تَشَعَّبَت بِهِمُ الاُمورُ كانَ الخَطَأُ مِن قِبَلِهِم وَالصَّوابُ مِن قِبَلِهِ أو كَما قالَ . (4)

عنه عليه السلام :لا أحَدَ مِنَ النّاسِ يَقضى بِحَقٍّ ولا عَدلٍ إلّا ومِفتاحُ ذلِکَ القَضاءِ وبابُهُ وأوَّلُهُ وسَنَنُهُ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام . (5)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 35 عن الأصبغ بن نباته ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 38 عن ابن أبى البخترى من ستّه طرق ، وابن المفضّل من عشره طرق ، وإبراهيم الثقفى من أربعه عشر طريقا ؛ شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 283 ح 242 نحوه .
2- .الأمالى للمفيد : ص 287 ح 5 ، بشاره المصطفى : ص 254 كلاهما عن الحسن بن ظريف ، الأمالى للطوسى : ص 64 ح 94 عن الحسن بن طريف .
3- .الكافى : ج 1 ص 399 ح 1 ، بصائر الدرجات : ص 519 ح 4 كلاهما عن محمّد بن مسلم .
4- .بصائر الدرجات : ص 519 ح 2 عن محمّد بن مسلم ، بحار الأنوار : ج 2 ص 95 ح 35 .

5- .الأمالى للمفيد : ص 96 ح 6 ، المحاسن : ج 1 ص 243 ح 448 وفيه «سببه» بدل «سننه» وكلاهما عن محمّد بن مسلم وراجع بصائر الدرجات : ص 519 ح 3 .

امام علی علیه السلام :اگر کرسی داوری برایم گذاشته شود ، بین اهل تورات با توراتشان ، بین اهل انجیل با انجیلشان ، بین اهل زبور با زبورشان ، و بین اهل قرآن با قرآنشان ، داوری خواهم کرد ، به گونه ای که هر کدام از این کتاب ها بدرخشد و بگوید : پروردگارا ! علی ، به روشِ تو داوری کرد .

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام می فرمود : «اگر دو نفر برای داوری پیش من بیایند و من بین آنان داوری کنم ، آن گاه ، آن دو چندین سالْ صبر کنند و سپس بار دیگر برای همان مورد ، پیش من بیایند ، بین آنان ، همان گونه داوری خواهم کرد ؛ چون [اصول]داوری ، هیچ گاه تغییر نمی کند و از بین نمی رود» .

امام باقر علیه السلام :حق و درستی ، نزد هیچ یک از مردم نیست و هیچ کدام از مردم به حقْ داوری نمی کند ، مگر بر پایه آنچه از ما اهل بیتْ صادر شده است . و هر گاه کارها نزد آنان اختلافی شود ، اشتباهْ از آنان و [نظر]درست از علی علیه السلام است .

امام باقر علیه السلام :چیزی از حق و درستی ، نزد هیچ کس نیست و هیچ یک از مردمْ داوری نمی کنند که در آن به حقْ دست یابند ، مگر آن که کلید آن ، علی علیه السلام است و هر گاه کارها بر آنان مشتبه شود ، [نظر] اشتباهْ از آنان است و [نظر] درست ، از وی .

امام باقر علیه السلام :هیچ یک از مردم به حق و عدالتْ داوری نمی کنند ، مگر آن که کلید آن داوری و [نیز] درِ آن و آغاز آن و قواعد آن ، از علی بن ابی طالب علیه السلام باشد .

.

الإمام الصادق علیه السلام :ما رَأَیتُ عَلِیّا علیه السلام قَضی قَضاءً إلّا وجَدتُ لَهُ أصلاً فِی السُّنَّهِ . (1)

راجع: ج 4 ص 228 (السیاسه القضائیّه) .

.

1- .الأمالی للمفید : ص 286 ح 5 ، بشاره المصطفی : ص 254 کلاهما عن الحسن بن ظریف ، الأمالی للطوسی : ص 64 ح 94 عن الحسن بن طریف .

امام صادق علیه السلام :ندیدم که علی علیه السلام درباره چیزی داوری کرده باشد ، مگر آن که برای آن ، اصلی در سنّت یافتم .

ر . ک : ج 4 ص 229 (سیاست های قضایی) .

.

الفصل الثانی : نماذج من أقضیته فی عصر النبیّ2 / 1قَتلی زُبیَهِ الأَسَدِالإمام الصادق علیه السلام :إنَ قَوما احتَفَروا زُبیَةً (1) لِلأَسَدِ بِالیَمَنِ، فَوقَعَ فیهَا الأَسَدُ ، فَازدَحَمَ النّاسُ عَلَیها یَنظُرونَ إلَی الأَسَدِ ، فَوَقَعَ فیها رَجُلٌ،فَتَعَلَّقَ بِآخَرَ،فَتَعَلَّقَ الآخَرُ بِآخَرَ وَالآخَرُ بِآخَرَ، فَجَرَحَهُمُ الأَسَدُ ؛ فَمِنهُم مَن ماتَ مِن جِراحَهِ الأَسَدِ ، ومِنهُم مَن اُخرِجَ فَماتَ ، فَتَشاجَروا فی ذلِکَ حَتّی أَخَذُوا السُّیوفَ . فَقالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : هَلُمّوا أقضی بَینَکُم ؛ فَقَضی أنَّ لِلأَوَّلِ رُبعَ الدِّیَهِ ، ولِلثّانی ثُلثَ الدِّیَهِ ، ولِلثّالِثِ نِصفَ الدِّیَهِ ، ولِلرّابِعِ دِیَةً کامِلَةً ، وجَعَلَ ذلِکَ عَلی قَبائِلِ الَّذینَ ازدَحَموا ، فَرَضِیَ بِعضُ القَومِ وسَخِطَ بَعضٌ . فَرُفِعَ ذلِکَ إلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله واُخبِرَ بِقَضاءِ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام فَأَجازَهُ . (2)

.

1- .الزُّبیه : حفیره تُحفر للأسد والصید ، ویُغطّی رأسها بما یسترها لیقع فیها (النهایه : ج 2 ص 295 «زبا») .
2- .الکافی : ج 7 ص 286 ح 2 ، تهذیب الأحکام : ج 10 ص 239 ح 952 کلاهما عن مسمع بن عبد الملک ؛ مسند ابن حنبل : ج 1 ص 167 ح 573 و ص 272 ح 1063 کلاهما عن حنش الکنانی ، الریاض النضره : ج 3 ص 169 عن الإمام علیّ علیه السلام والثلاثه الأخیره نحوه .

2 / 1 کشتگان در دام شیر

فصل دوم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان پیامبر2 / 1کشتگان در دام شیرامام صادق علیه السلام :در یمن ، گروهی از مردم برای شکار شیر ، گودالی کندند و شیری در آن افتاد . مردم ، گرد آن گودالْ جمع شدند که شیر را تماشا کنند . مردی در گودال افتادو چنگ به دیگری زد . وی هم به دیگری چسبید و به همین ترتیب او نیزدیگری را گرفت . آن گاه ، شیر ، آنان را زخمی کرد . بعضی بر اثر زخم شیر جان سپردند و بعضی نیز پس از بیرون آورده شدن از گودال ، مُردند . [قبایل]آنان دراین باره با هم به کشمکش پرداختند و به روی هم شمشیر کشیدند . علی علیه السلام فرمود : «بیایید من بین شما داوری کنم» . آن گاه برای اوّلی به یک چهارم دیه ، برای دومی به یک سوم دیه ، برای سومی به نصف دیه و برای چهارمی ، به دیه کاملْ حکم کرد و آن را بر عهده قبیله هایی که درآن جا گرد آمده بودند ، قرار داد . گروهی از آنان راضی شدند و گروهی ناراضی گشتند و واقعه را به اطّلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند و داوری امیر مؤمنان را به وی خبر دادند . پیامبر صلی الله علیه و آله داوری علی علیه السلام را تأیید فرمود .

.

2 / 2ثَورُ رَجُلٍ قَتَلَ حِمارَ الآخَرِالإمام الباقر عليه السلام :أتى رَجُلٌ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : إنَّ ثَورَ فُلانٍ قَتَلَ حِمارى ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اِيتِ أبا بَكرٍ فَسَلهُ . فَأتاهُ فَسَأَلَهُ ، فَقالَ : لَيسَ عَلَى البَهائِمِ قَوَدٌ . فَرَجَعَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأَخبَرهُ بِمَقالَهِ أبى بَكرٍ ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اِيتِ عُمَرَ فسَلهُ . فَأتاهُ فَسَأَلَهُ ، فَقالَ مِثلَ مَقالَهِ أبى بَكرٍ . فَرَجَعَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأخبَرَهُ ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اِيتِ عَلِيّا عليه السلام فَسلهُ . فَأتاهُ فَسَأَلَهُ ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : إن كانَ الثَّورُ الدّاخِلُ عَلى حِمارِکَ فى مَنامِهِ حَتّى قَتَلَهُ فَصاحِبُهُ ضامِنٌ ، وإن كانَ الحِمارُ هُوَ الدّاخِلُ عَلَى الثَّورِ فى مَنامِهِ فَلَيسَ عَلى صاحِبِهِ ضَمانٌ . قالَ : فَرَجَعَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأَخبَرَهُ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : الحَمدُ للّهِ الَّذى جَعَلَ مِن أهِل بَيتى مَن يَحكُمُ بِحُكمِ الأَنبِياءِ . (1)

2 / 3فَرَسٌ أفلَتَ فَقَتَلَ رَجُلاًالإمام الباقر عليه السلام :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا عليه السلام إلَى اليَمَنِ ، فَأفلَتَ فَرَسٌ لِرَجُلٍ مِن أهلِ اليَمَنِ ، ومَرَّ يَعدو فَمَرَّ بِرَجُلٍ فَنَفَحَهُ (2) بِرِجلِهِ فَقَتَلَهُ ، فَجاءَ أولِياءُ المَقتولِ إلَى الرَّجُلِ فَأَخَذوهُ ورَفَعوهُ إلى عَلِىٍّ عليه السلام ، فَأقامَ صاحِبُ الفَرَسِ البَيِّنَةَ عِندَ عَلِىٍّ عليه السلام أنَّ فَرَسَهُ أفلَتَ مِن دارِهِ ونَفَحَ الرَّجُلَ ، فَأبطَلَ عَلِىٌّ عليه السلام دَمَ صاحِبِهِم . فَجاءَ أولِياءُ المَقتولِ مِنَ اليَمَنِ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالوا : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّ عَلِيّا عليه السلام ظَلَمَنا وأبطَلَ [دَمَ] (3) صاحِبِنا . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ عَلِيّا عليه السلام لَيسَ بَظَلّامٍ ، ولَم يُخلَق لِلظُّلمِ ، إنَّ الوَلايَةَ لِعَلِىٍّ عليه السلام مِن بَعدى ، وَالحُكمَ حُكمُهُ ، وَالقَولَ قَولُهُ ، ولا يَرُدُّ وَلايَتَهُ وقَولَهُ وحُكمَهُ إلّا كافِرٌ ، ولا يَرضى وَلايَتَهُ وقَولَهُ وحُكمَهُ إلّا مُؤمِنٌ . فَلَمّا سَمِعَ اليَمانِيّون قَولَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام قالوا : يا رَسولَ اللّه رَضينا بِحُكمِ عَلِىٍّ عليه السلام وقَولِهِ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : هُوَ تَوبَتُكُم مِمّا قُلتُم . (4)

.

1- .الكافى: ج7 ص352 ح7 عن سعد بن طريف الإسكاف وح6، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 229 ح 901 كلاهما عن مصعب بن سلام التميمى عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص

81 عن الإمام الصادق عليه السلام ، عوالى اللآلى : ج 3 ص626 ح42، دعائم الإسلام : ج2 ص424 ح1477 كلّها نحوه وراجع الإرشاد : ج1 ص197 والفضائل لابن شاذان : ص140.

2- .نَفَحَتِ الدابَّةُ : إذا رمحت برجلها ورَمَت بحدّ حافرها ودَفَعتْ (لسان العرب : ج 2 ص 622 «نفح») .

3- .هذه الزياده أثبتناها من تهذيب الأحكام والأمالى للصدوق .

4- .الكافى : ج 7 ص 352 ح 8 عن عبيد اللّه الحلبى عن رجل ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 228 ح 900 عن عبد اللّه الحلبى عن رجل ، الأمالى للصدوق : ص 428 ح 566 عن جبير ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 425 ح 1478 نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 33 .

2 / 2 مردی که گاوش الاغ دیگری را کشته بود

2 / 3 کسی که اسبش گریخته و مردی را کشته بود

2 / 2مردی که گاوش الاغ دیگری را کشته بودامام باقر علیه السلام :مردی پیش پیامبر خدا آمد و گفت : گاو فلانی ، الاغ مرا کشته است . پیامبر خدا فرمود : «نزد ابو بکر برو و [حُکم مسئله را] از او بپرس» . مرد ، پیش ابو بکر رفت و از او پرسید . ابو بکر گفت : بر چارپایان ، قصاص نیست . مرد ، پیش پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفته ابوبکر را به اطّلاع ایشان رساند . پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود : «نزد عمر برو و از او بپرس» . مرد ، پیش عمر رفت و از او پرسید . او هم پاسخی شبیه ابو بکر داد . مرد ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و به ایشان گزارش داد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «نزد علی برو و از او بپرس» . مرد ، پیش علی علیه السلام آمد و از او پرسید . علی علیه السلام فرمود : «اگر گاو به طویله الاغ تووارد شده و آن را کشته است ، صاحب گاو ، ضامن است ؛ ولی اگر الاغ تو واردحصار گاو او شده ، در این صورت ، او ضامن نیست» . صاحب الاغ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و به ایشان خبر داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «سپاس ، خدای را که در بین خاندان من ، کسی را قرار داده است که به شیوه داوریِ پیامبران ، داوری می کند» .

2 / 3کسی که اسبش گریخته و مردی را کشته بودامام باقر علیه السلام :پیامبر خدا علی علیه السلام را به یمنْ اعزام کرد . اسب مردی از اهالی یمن رم کردودر حال گریز ، از کنار کسی رد شد و با لگد ، او را کشت . اولیای دَم مقتول ، نزدآن مرد آمدند ، او را گرفتند و برای دادخواهی پیش علی علیه السلام آوردند . صاحب اسب در محضر علی علیه السلام بیّنه اقامه کرد که اسبش از خانه اش گریخته و به آن مرد ، لگد زده است . علی علیه السلام خون آن شخص را هدر شمرد . اقوام مقتول ، از یمن نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند : علی ، در حقّ ما ظلم کرده وخون خویشاوند ما را هدر شمرده است . پیامبر خدا فرمود : «علی ، ستمکار نیست و برای ستم کردن ، آفریده نشده است .ولایت پس از من ، از آنِ علی است و داوریِ صحیح ، داوری اوست و سخن درست ، سخن اوست . ولایت و سخن و داوری او را ، جز شخص کافر ، ردنمی کند و از ولایت و سخن و

داوری او ، جز مؤمن ، خرسند نمی شود» . یمنی ها هنگامی که سخن پیامبر خدا را درباره علی علیه السلام شنیدند ، گفتند : ای پیامبرخدا! به داوری و سخن علی علیه السلام راضی گشتیم . پیامبر خدا فرمود : «این ، توبه شماست از آنچه گفتید» .

.

2 / 4رَجُلانِ اختَصَما فى غُلامٍالإرشاد فى ذِكرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام بَعدَما بَعَثَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى اليَمَنِ : رُفِعَ إلَيهِ رَجلانِ بَينَهُما جارِيَةٌ يَملِكانِ رِقَّها عَلَى السَّواءِ ، قَد جَهِلا حَظرَ وَطئِها فَوَطِئاها مَعا فى طُهرٍ واحِدٍ عَلى ظَنٍّ مِنهُما جَوازَ ذلِکَ لِقُربِ عَهدِهِما بِالإِسلامِ ، وقِلَّهِ مَعرِفَتِهِما بِما تَضَمَّنَتهُ الشَّريعَهُ مِنَ الأَحكامِ ، فَحَمَلَتِ الجارِيَهُ ووَضَعَتِ غُلاما ، فَاختَصَما إلَيهِ فيهِ ، فَقَرَعَ عَلَى الغُلامِ بِاسمَيهِما ، فَخَرَجتِ القُرعَهُ لِأَحَدِهِما فَأَلحَقَ الغُلامَ بِهِ ، وألزَمَهُ نِصفَ قيمَتِهِ ؛ لِأَنَّهُ كانَ عَبدا لِشَريكِهِ ، وقالَ : لَو عَلِمتُ أَنَّكُما أَقدَمتُما عَلى ما فَعَلتُماهُ بَعدَ الحُجَّهِ عَلَيكُما بِحَظرِهِ لَبالَغتُ فى عُقوبَتِكُما . وبَلَغَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله هذِهِ القَضِيَّهُ فَأَمضاها ، وأَقَرَّ الحُكمَ بِها فِى الإِسلامِ ، وقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى جَعَلَ فينا أهلَ البَيتِ مَن يَقضى عَلَى سَنَنِ داوودَ عليه السلام وسَبيلِهِ فِى القَضاءِ . (1)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 195 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 244 ح 21 وفيه «وأسقط الثلث الباقى لركوب الواقصه عبثا القامصهَ . والواقصه الَّتى كسر عنقها» .

2 / 4 نزاع دو نفر بر سر یک فرزند

2 / 4نزاع دو نفر بر سر یک فرزندالإرشاد در یادکرد علی علیه السلام ، پس از آن که پیامبر خدا وی را به یمنْ اعزام کرد : دو نفرکه به طور مساوی ، کنیزی را مالک بودند ، از آن جا که تازه مسلمان بودند واحکام دین و [از جمله ،] حرمت مجامعت دو نفر با یک کنیز در یک پاکی (1) رانمی دانستند ، در یک پاکی ، با وی مجامعت نمودند . در نتیجه ، کنیز ، باردار شد وپسری به دنیا آورد . آن دو بر سر کودک ، نزاع کردند و داوری پیش علی علیه السلام آوردند . علی علیه السلام به نام آن دو نفر ، در مورد کودک ، قرعه زد و قرعه به نام یکی از آن دو درآمد . کودک رافرزند او شمرد و نصف قیمت کودک را بر عهده او گذاشت چون آن کودک ، برده شریکش هم بود [و نصف آن ، متعلّق به شریک او بود] و فرمود : «اگرمی دانستم که شما دو نفر ، پس از آگاهی از حرمت کاری که کردید ، به آن اقدام کرده اید ، شما را به شدّتْ مجازات می کردم». این داوری به پیامبر خدا رسید . آن را تأیید کرد و مقرّر فرمود که [در مواردمشابه] مطابق آن در اسلام داوری شود و گفت : «سپاس ، خدایی را که در بیان ما اهل بیت ،کسی را قرار داد که به سنّت و روش داوود علیه السلام در داوری ، داوری می کند» .

.

1- .منظور از یک پاکی ، مدّت زمانی است که زن در بین دو زمان حیض ، پاک می گردد . (م)

2 / 5حُكمُ القارِصَهِ وَالقامِصَهالإرشاد :رُفِعَ إلَيهِ [عليه السلام] خَبَرُ جارِيَهٍ حَمَلَت جارِيَةً عَلَى عاتِقِها عَبَثاً ولَعِبا ، فَجاءَت جارِيَهٌ اُخرى فَقَرَصَتِ الحامِلَةَ فَقَفَزَت لِقَرصَتِها ، فَوَقَعَتِ الرّاكِبَهُ فَاندَقَّت عُنُقُها وهَلَكَت . فَقَضى عليه السلام عَلَى القارِصَهِ بِثُلثِ الدِّيَهِ ، وعَلَى القامِصَهِ (1) بِثُلثِها ، وأسقَطَ الثُّلثَ الباقى بِقُموصِ الرّاكِبَهِ لِرُكوبِ الواقِعَهِ عَبَثا القامِصَهَ . وبَلَغَ الخَبَرُ بِذلِکَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَأمضاهُ وشَهِدَ لَهُ بِالصَّوابِ بِهِ . (2)

.

1- .القامصه : النافره الضاربه برجْلَيها (النهايه : ج 4 ص 108 «قمص») .
2- .الإرشاد: ج1 ص196، بحار الأنوار:ج40 ص245 ح21 وراجع المقنعه : ص 750 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 354 .

2 / 5 حکم نیشگون گیرنده و فرارکننده

2 / 5حکم نیشگون گیرنده و فرارکنندهالإرشاد :داستان دختری را پیش علی علیه السلام به داوری آوردند که دختر دیگری را به بازی ، روی دوش گرفته بود و بازی می کرد و [در همان حال ،] دختر دیگری (سومی)از راه رسیده و دختر بردوش گیرنده را نیشگون گرفته بود و آن دختر ، بالاپریده بود و در نتیجه ، دختری که بر دوش وی سوار بود ، بر زمین افتاده وگردنش شکسته و مرده بود . امام علیه السلام ، یک سوم دیه را بر عهده نیشگون گیرنده و یک سوم آن را بر عهده آن که[دختر را بر دوش گرفته و]بالا پریده بود ، گذاشت و یک سوم باقی مانده را به خاطر آن که دخترِ درگذشته ، خود به قصد بازی بر دوش وی سوار شده بود ، به حساب نیاورد . خبر این [داوری] به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید . آن را تأیید کرد و به درستی آن ، گواهی داد .

.

الفصل الثالث : نماذج من قضاياه بعد النبىّ3 / 1رَجُلٌ شَرِبَ الخَمرَ جاهِلاً بِحُرمَتِهالإمام الصادق عليه السلام :لَقَد قَضى أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ بِقَضِيَّهٍ ما قَضى بِها أحَدٌ كانَ قَبلَهُ ! وكانَت أوَّلَ قَضِيَّهٍ قَضى بِها بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . وذلِكَ أ نَّهُ لَمّا قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأُفضِىَ الأمرُ إلى أبى بَكرٍ اُتِىَ بِرَجُلٍ قَد شَرِبَ الخَمَر ، فَقالَ لَهُ أبو بَكرٍ : أشَرِبتَ الخَمرَ ؟ فَقالَ الرَّجُلُ : نَعَم ، فَقالَ : ولِمَ شَرِبتَها وهِىَ مُحَرَّمَهٌ ؟ فَقالَ : إنَّنى لَمّا (1) أسلَمتُ ومَنزِلى بَينَ ظَهرانَى قَومٍ يَشرَبَون الخَمرَ ويَستَحِلّونَها ، ولَم (2) أعلَم أ نَّها حَرامٌ فَأجتَنِبُها . قالَ : فَالتَفَتَ أبو بَكرٍ إلى عُمَرَ فَقالَ : ما تَقولُ يا أبا حَفصٍ فى أمرِ هذَا الرَّجُلِ ؟ فَقالَ : مُعضِلَهٌ وأبُو الحَسَنِ لَها . فَقالَ أبو بَكرٍ : يا غُلامُ ادعُ لَنا عَلِيّا ، قالَ عُمَرُ : بَل يُؤتىَ الحَكَمُ فى مَنزِلِهِ ، فَأتَوهُ ومَعَهُ سَلمانُ الفارِسِىُّ ، فَأخبَرَهُ بِقِصَّهِ الرَّجُلِ فَاقتَصَّ عَلَيهِ قِصَّتَهُ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام لِأبى بَكرٍ : اِبعَث مَعَهُ مَن يَدورُ بِهِ عَلى مَجالِسِ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ ؛ فَمَن كانَ تَلا عَلَيهِ آيَهَ التَّحريمِ فَليشَهَد عَلَيهِ ؛ فَإن لَم يَكُن تَلا عَلَيهِ آيَهَ التَّحريمِ فَلا شَىءَ عَلَيهِ . فَفَعَلَ أبو بَكرٍ بِالرَّجُلِ ما قالَ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَلَم يَشهَد عَلَيهِ أحَدٌ ، فَخَلّى سَبيلَهُ . (3)

.

1- .كذا فى المصدر ، وجاء فى الموضع الآخر من الكافى وخصائص الأئمّه عليهم السلام بحذف «لمّا» ، وهو المناسب للسياق .
2- .فى المصدر : « ولو » ، والصواب ما أثبتناه كما فى خصائص الأئمّه عليهم السلام . وفى الموضع الآخر من الكافى : «ولو علمتُ أ نّها حرام اجتنَبتُها» .
3- .الكافى : ج 7 ص 249 ح 4 عن أبى بصير و ص 216 ح 16 عن ابن بكير ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 81 كلاهما نحوه .

فصل سوم : نمونه هایی از داوری های امام علی پس از پیامبر

3 / 1 مردی که شراب خورده بود و از حرمت آن ، آگاه نبود

فصل سوم : نمونه هایی از داوری های امام علی پس از پیامبر3 / 1مردی که شراب خورده بود و از حرمت آن ، آگاه نبودامام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، درباره واقعه ای داوری کرد که پیش از او ، کسی درباره چنین واقعه ای داوری نکرده بود و این ، اوّلین داوری ای بود که پس ازدرگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد . ماجرا از این قرار است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت و حکومت به ابو بکر رسید ،مردی را پیش وی آوردند که شراب خورده بود . ابو بکر به وی گفت : آیاشراب خورده ای؟ مرد گفت : آری . ابو بکر گفت : چرا شراب خوردی ، در حالی که حرام است؟ مرد گفت : زمانی که من مسلمان شدم ، خانه ام در کنار خانه های مردمی بود که شراب می خوردند و آن را حلال می شمردند . اگر می دانستم خوردن شراب حرام است ، از آن ، دوری می جستم . ابو بکر ، رو به عمر کرد و گفت : ای ابو حفص! درباره این مرد ، نظرت چیست ؟ عمر گفت : مشکلی است که ابو الحسن را لازم دارد . ابو بکر گفت: ای پسر! علی را صدا کن که پیش ما بیاید. عمر گفت : برای داوری باید به خانه داور رفت . آنان به خانه علی علیه السلام آمدند و سلمان هم پیش وی بود . ابوبکر ، ماجرای آن مرد را به علی علیه السلام خبر داد سپس او خود ، ماجرایش را شرح داد . علی علیه السلام به ابو بکر فرمود : «کسی را همراه او بفرست که وی را در محلّه های مهاجران و انصار بگرداند تا چنانچه کسی قبلاً آیه تحریم شراب را برای اوخوانده بود ، علیه او گواهی دهد ؛ ولی اگر کسی این آیه را برای او نخوانده بود ،حدّی بر او نیست» . ابو بکر ، آنچه علی علیه السلام گفته بود ، در مورد آن مرد انجام داد[؛ ولی] کسی علیه آن مرد ، گواهی نداد . ابو بکر هم او را رها کرد .

.

3 / 2جارِيَهٌ اُخِذَت عُذرَتُها بِالإِصبَعِالإمام الصادق عليه السلام :اُتِىَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ بِجارِيَهٍ قَد شَهِدوا عَلَيها أ نَّها بَغَت ، وكانَ مِن قِصَّتِها أ نَّها كانَت يَتيمَهً عِندَ رَجُلٍ ، وكانَ الرَّجُلُ كَثيرا ما يَغيبُ عَن أهلِهِ ، فَشَبَّتِ اليَتيمَهُ فَتَخَوَّفَتِ المَرأَهُ أن يَتَزَوَّجَها زَوجُها ، فَدَعَت بِنِسوَهٍ حَتّى أمسَكنَها ، فَأَخَذَت عُذرتَهَا بِإِصبَعِها . فَلَمّا قَدِمَ زَوجُها مِن غَيبَتِهِ رَمَتِ المَرأَهُ اليَتيمَهَ بِالفاحِشَهِ وأقامَتِ البَيِّنَهَ مِن جاراتِهَا الّلاتى ساعَدنَها (1) عَلى ذلِكَ ، فَرُفِعَ ذلِكَ إلى عُمَرَ ، فَلَم يَدرِ كَيفَ يَقضى فيها ، ثُمَّ قالَ لِلرَّجُلِ : اِيتِ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وَاذهَب بِنا إلَيهِ ، فَأَتَوا عَلِيّا عليه السلام وقَصّوا عَلَيهِ القِصَّهَ . فَقالَ لِامرَأَهِ الرَّجُلِ : أ لَكِ بَيِّنَهٌ أو بُرهانٌ ؟ قالَت : لى شُهودٌ ؛ هؤُلاءِ جاراتى يَشهَدنَ عَلَيها بِما أقولُ ، فَأَحضَرَتهُنَّ ، فَأَخرَجَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام السَّيفَ مِن غِمدِهِ فَطَرح (2) بَينَ يَدَيهِ، وأمَرَ بِكُلِّ واحِدَهٍ مِنهُنَّ فَاُدخِلَت بَيتا، ثُمَّ دَعا بِامرَأَهِ الرَّجُلِ فَأَدارَها بِكُلِّ وَجهٍ فَأَبَت أن تَزولَ عَن قَولِها ، فَرَدَّها إلَى البَيتِ الَّذى كانَت فيهِ ودَعا إحدَى الشُّهودِ وجَثا عَلى رُكبَتَيهِ ثُمَّ قالَ : تَعرِفينى ؟ أنَا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وهذا سَيفى ، وقَد قالَتِ امرَأَهُ الرَّجُلِ ما قالَت ورَجَعَت إلَى الحَقِّ وأعطَيتُهَا الأمانَ ، وإن لَم تَصدُقينى لَأَملَأَنَّ السَّيفَ مِنكِ ! فَالتَفَتَت (3) إلى عُمَرَ فَقالَت : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، الأمانَ عَلَىَّ ؟ فَقالَ لَها أميرُ المُؤمِنينَ[عليه السلام] : فَاصدُقى . فَقالَت : لا وَاللّهِ إلّا أ نَّها رَأَت جَمالاً وهَيئَهً ، فَخافَت فَسادَ زَوجِها عَلَيها ، فَسَقَتهَا المُسكِرَ ، ودَعَتنا فَأَمسَكناها فَافتَضَّتها بِإِصبَعِها . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : اللّهُ أكبَرُ ، أنَا أوَّلُ مَن فَرَّقَ بَينَ الشّاهِدَينِ إلّا دانيالَ النَّبِىَّ . فَأَلزَمَ عَلِىٌّ عليه السلام المَرأَهَ حَدَّ القاذِفِ ، وألزَمَهُنَّ جَميعا العُقرَ (4) ، وجَعَلَ عُقرَها أربَعَمِئَهِ دِرهَمٍ وأمَرَ المَرأَهَ (5) أن تُنفى مِنَ الرَّجُلِ ويُطَلِّقَها زَوجُها ، وزَوَّجَهُ الجارِيَهَ وساقَ عَنهُ عَلِىٌّ عليه السلام المَهرَ . فَقالَ عُمَرُ : يا أبَا الحَسَنِ ، فَحَدِّثنا بِحَديثِ دانيالَ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : إنَّ دانيالَ كانَ يَتيما لا اُمَّ لَهُ ولا أبَ ، وإنَّ امرَأَهً مِن بَنى إسرائيلَ عَجوزا كَبيرَهً ضَمَّتهُ فَرَبَّتهُ ، وإنَّ مِلِكا مِن مُلوكِ بَنى إسرائيلَ كانَ لَهُ قاضِيانِ ، وكانَ لَهُما صَديقٌ ، وكانَ رَجُلاً صالِحا ، وكانَت لَهُ امرَأهٌ بَهِيَّهٌ جَميلَهٌ ، وكانَ يَأتِى المَلِكَ فَيُحَدِّثُهُ ، فَاحتاجَ المَلِكُ إلى رَجُلٍ يَبعَثُهُ فى بَعضِ اُمورِهِ ، فَقالَ لِلقاضِيَينِ : اختارا رَجُلاً اُرسِلُهُ فى بَعضِ اُمورى ، فَقالا : فُلانٌ ، فَوَجَّهَهُ المَلِكُ ، فَقالَ الرَّجُلُ لِلقاضِيَينِ : اُوصيكُما بِامرَأَتى خَيرا ، فَقالا : نَعَم ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ . فَكانَ القاضِيانِ يَأتِيانِ بابَ الصديقِ ، فَعَشِقَا امرَأَتَهُ فَراوَداها عَن نَفسِها ، فَأَبَت ، فَقالا لَها : وَاللّهِ لَئِن لَم تَفعَلى لَنَشهَدَنَّ عَلَيكِ عِندَ المَلِكِ بِالزِّنى ، ثُمَّ لَنَرجُمَنَّكِ ، فَقالَتِ : افعَلا ما أحبَبتُما ، فَأَتَيا المَلِكَ فَأَخبَراهُ وشَهِدا عِندَهُ أ نّها بَغَت ، فَدَخَلَ المَلِكُ

مِن ذلِکَ أمرٌ عَظیمٌ ، وَاشتَدَّ بِها غَمُّهُ وکانَ بِها مُعجَبا . فَقالَ لَهُما : إنَّ قَولَکُما مَقبولٌ ، ولکِن ارجُموها بَعدَ ثَلاثَهِ أیّامٍ ، ونادی فِی البَلَدِ الَّذی هُوَ فیهِ : احضُروا قَتلَ فُلانَهٍ العابِدَهِ . فَإنَّها قَد بَغَت ؛ فَإنَّ القاضِیَینِ قَد شَهِدا عَلَیها بِذلِکَ . فَأکثَرَ النّاسُ فی ذلِکَ وقالَ المَلِکُ لِوَزیرِهِ : ما عِندَکَ فی هذا مِن حیلَهٍ ؟ فَقالَ : ما عِندی فی ذلِکَ من شَیءٍ . فَخَرَجَ الوَزیرُ یَومَ الثّالِثِ ؛ وهُوَ آخِرُ أیّامِها ، فَإذا هُوَ بِغِلمانٍ عُراهٍ یَلعَبونَ وفیهم دانیالُ علیه السلام وهُوَ لا یَعرِفُهُ ، فَقالَ دانیالُ : یا مَعشَرَ الصِّبیانِ تَعالَوا حَتّی أکونَ أنَا المَلِکَ وتَکونَ أنتَ یا فُلانُ العابِدهَ ، ویَکونَ فُلانٌ وفُلانٌ القاضِیَینِ الشّاهِدَینِ عَلَیها . ثُمَّ جَمَعَ تُرابا وجَعَلَ سَیفا مِن قَصَبٍ ، وقالَ لِلصِّبیانِ : خُذوا بِیَدِ هذا فَنَحّوهُ إلی مَکانِ کَذا وکَذا ، وخُذوا بِیَدِ هذا فَنَحّوهُ إلی مَکانِ کَذا وکَذا . ثُمَّ دَعا بِأحَدِهِما فَقالَ لَهُ : قُل حَقّا ؛ فَإنَّکَ إن لَم تَقُل حَقّا قَتَلتُکَ وَالوَزیرُ قائِمٌ یَنظُرُ ویَسمَعُ فَقالَ : أشهَدُ أ نَّها بَغَت . فَقالَ : مَتی ؟ قالَ : یَومَ کَذا وکَذا . فَقالَ : رُدّوهُ إلی مَکانِهِ وهاتُوا الآخَرَ . فرَدّوهُ إلی مَکانِهِ وجاؤوا بِالآخَرِ ، فَقالَ لَهُ : بِما تَشهَدُ ؟ فَقالَ : أشهَدُ أ نَّها بَغَت . قالَ : مَتی ؟ قالَ : یَومَ کَذا وکَذا . قالَ : مَعَ مَن ؟ قالَ : مَعَ فُلانِ بنِ فُلانٍ . قالَ : وأینَ ؟ قالَ : بِمَوضِعِ کَذا وکَذا . فَخالَفَ أحَدُهُما صاحِبَهُ . فَقالَ دانیالُ علیه السلام : اللّه أکبَرُ ، شَهِدا بِزورٍ ، یا فُلانُ نادِ فِی النّاسِ أ نَّهُما شَهِدا عَلی فُلانَهَ بِزورٍ ، فَاحضُروا قَتلَهُما . فَذَهَبَ الوَزیرُ إلَی المَلِکِ مُبادِرا ، فَأخبَرَهُ الخَبَرَ . فَبَعَثَ المَلِکُ إلَی القاضِیَینِ ، فَاختَلَفا کَمَا اختَلَفَ الغُلامانِ . فَنادَی المَلِکُ فِی النّاسِ ، وأمَرَ بِقَتلِهِما . (6)

.

1- .فی المصدر : «ساعدتها» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی تهذیب الأحکام .
2- .کذا فی الکافی وتهذیب الأحکام ، و کتاب من لا یحضره الفقیه : «وطَرَحَهُ» .
3- .فی المصدر : «فالتفت» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی تهذیب الأحکام .
4- .عُقْر المرأه : دِیَه فرجها إذا غُصِبَت فَرجَها (لسان العرب : ج 4 ص 595 «عقر») .
5- .فی المصدر : «امرأه» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی تهذیب الأحکام .
6- .الکافی : ج 7 ص 426 ح 9 ، تهذیب الأحکام : ج 6 ص 308 ح 852 کلاهما عن معاویه بن وهب ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 20 ح 3251 عن الأصبغ بن نباته ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 372 نحوه وکلاهما من دون إسنادٍ إلی المعصوم .

3 / 2 دختری که دوشیزگی اش با انگشت ، زایل شده بود

3 / 2دختری که دوشیزگی اش با انگشت ، زایل شده بودامام صادق علیه السلام :دختری را پیش عمر آوردند که علیه او به زنا گواهی داده بودند . ماجرای او از این قرار بود که وی ، دختر یتیمی بود که نزد مردی زندگی می کرد و آن مرد ، بسیاری از مواقع از خانواده اش دور بود . دخترک بزرگ شد و زنِ آن مرد ترسید که شوهرش با وی ازدواج کند . از این رو ،گروهی از زنان را فرا خواند تا دختر را نگه دارند . سپس ، خود با انگشت ،دوشیزگی وی را از بین برد . هنگامی که شوهر زن از مسافرت برگشت ، زن ، آن دختر یتیم را به فاحشگی متّهم کرد و از همسایگانش که او را در این کارْ یاری کرده بودند ، بر زنای دختر ، شاهدانی اقامه نمود . ماجرا را پیش عمر آوردند ؛ ولی وی ندانست که چگونه درباره آن داوری کند . به آن مرد گفت : پیش علی بن ابی طالب برو و ما راهم ببر . همه نزد علی علیه السلام رفتند و ماجرا را برای وی نقل کردند . علی علیه السلام به زن آن مرد فرمود : «آیا تو شاهد یا دلیلی داری؟» . زن گفت : من شاهدانی دارم . اینان ، همسایگان من اند که به آنچه می گویم ، علیه وی گواهی می دهند . لذا آنان را حاضر کرده ام . علی علیه السلام شمشیر خود را از غلاف در آورد و در پیش روی خود گذاشت و فرمان داد هر کدام از آنان را به اتاقی ببرند . آن گاه ، زنِ آن مرد را خواست و به هر شکل که او را سؤال پیچ کرد ، زن نپذیرفت که از حرف خود برگردد . [علی علیه السلام] وی را به اتاقی که در آن بود ، برگرداند . سپس یکی از شاهدان را خواست و روی دو زانوی خود نشست . آن گاه فرمود : «آیا مرا می شناسی؟ من ، علی بن ابی طالب هستم و این ، شمشیر من است . زنِ آن مرد ، آنچه را باید بگوید ، گفت و به حق برگشت و من به او امان دادم . اگر به من راست نگویی ،این شمشیر را از خونت سیراب خواهم کرد» . آن زن ، رو به عمر کرد و گفت : ای امیر مؤمنان! به من امان بده . امام علی علیه السلام فرمود : «پس راست بگو» . زن گفت : به خدا سوگند ، غیر از این نبود که این زن در این دختر ، زیبایی وخوش قوارگی دید و از این که شوهرش به او متمایل شود ، ترسید . از این رو به اومُسکِر خورانْد و ما را فرا خواند و ما دست و پای او را گرفتیم و خود با انگشت ، دوشیزگیِ وی را از بین بُرد . علی علیه السلام فرمود : «اللّه اکبر! پس از دانیال ، من اوّلین کسی هستم که بین شاهدان ، جدایی می اندازم» . آن گاه بر زنِ آن مرد ، حدّ قَذْفْ مقرّر فرمود و دیه ازاله بکارت را بر عهده

همه آنان قرار داد و دیه ازاله بکارت آن دختر را چهارصد درهمْ معیّن نمود و دستورداد که آن زن از آن مرد ، جدا شود و شوهرش وی را طلاق دهد . [سپس] دختر را به عقد آن مرد درآوَرْد و مهرش را خود از طرف مرد ، تعیین نمود . عمر گفت: ای ابو الحسن ! داستان دانیال را برایمان بگو. علی علیه السلام فرمود : «دانیال علیه السلام یتیم بود و پدر و مادر نداشت . پیرزنی از بنی اسرائیل ،او را پیش خود برد و بزرگ کرد . یکی از پادشاهان بنی اسرائیل ، دو قاضی داشت و آن دو ، دوستی داشتند که مردصالحی بود و زن خوش اندام و زیبایی داشت . این شخص با پادشاه در ارتباط بود . روزی ، شاه ، کسی که او را در پی کاری بفرستد نیاز پیدا کرد . به آن دوقاضی گفت : کسی را برگزینید تا وی را در پیِ کارَم بفرستم . آن دو گفتند : فلانی مناسب است . شاه ، او را اعزام کرد . [قبل از رفتن ،] مرد به آن دو قاضی گفت : شما را درباره همسرم به رفتار نیکو سفارش می کنم . آن دو گفتند : باشد ! و مرد به راه افتاد . آن دو قاضی به درِ خانه دوستشان می آمدند و به زنِ وی اظهار عشق می کردند واز وی تمنّای کام جویی می نمودند ؛ ولی زن نمی پذیرفت . به وی گفتند : به خداسوگند ، اگر تمکین نکنی ، پیش شاه علیه تو به زنا گواهی خواهیم داد و آن گاه ،تو را سنگسار خواهیم کرد . زن گفت : هر کاری که دوست دارید ، بکنید . آن دو پیش شاه آمدند و به او خبر دادند و نزد او به زنای آن زن ، گواهی دادند .شاه از این جریان ، بسیار غمگین شد و به خاطر آن زن ، غمش افزون گشت ؛چرا که به آن زن ، علاقه مند بود . [شاه] به آن دو گفت : سخن شما مورد قبول است ؛ امّا وی را پس از سه روز ،سنگسار کنید . در شهر ، جار زدند که : برای تماشای قتل فلان زن پارسا که مرتکب زنا شده است و دو قاضی ، علیه او گواهی داده اند ، حاضر شوید . مردم در این باره سخن بسیار می گفتند . پادشاه به وزیر خود گفت : در این مورد ،راه چاره ای نداری؟ وزیر گفت : چیزی به نظرم نمی رسد . روز سوم که آخرین روز [مهلت] آن زن بود ، وزیر از خانه بیرون آمد وناگهان ، چشمش به چند کودک برهنه افتاد که بازی می کردند و دانیال هم در بین آنان بود که وزیر ، وی را نمی شناخت . دانیال گفت : بچّه ها ! بیایید تا من ، پادشاه باشم و تو ای فلان ! آن زن پارسا باش و فلانی و فلانی ، آن دو قاضی باشند که علیه آن زن ، گواهی داده اند . آن گاه [دانیال] ، مقداری خاک جمع کرد و شمشیری چوبی روی آن گذاشت و به بچّه ها گفت : دست این را بگیرید و به فلان جا ببرید و دست آن دیگری را هم بگیرید و به فلان جا ببرید . آن گاه ، یکی از آن دو را صدا کرد و گفت : حقیقت را بگو ، و گرنه تو را خواهم کشت . وزیر ، ایستاده بود و نگاه می کرد و گوش می داد . [پسری که نقش یکی از دوقاضی را داشت] گفت : گواهی می دهم که این زن ، زنا کرده است . [دانیال] پرسید : کِی؟ گفت : فلان روز . گفت : این

را به جای قبلی اش برگردانید و دیگری را بیاورید . او را به جای خود برگرداندند و دیگری را آوردند . [دانیال] به او گفت : به چه چیزی گواهی می دهی؟ پاسخ داد : به این که این زن ، زنا کرده است . گفت : کِی؟ پاسخ داد : فلان روز . پرسید : با چه کسی؟ گفت : با فلانی پسر فلانی . پرسید در کجا؟ گفت : در فلان جا . [در این جا] گواهی هر کدام ، متفاوت با دیگری از کاردرآمد . دانیال گفت: اللّه اکبر! به دروغ، گواهی داده اند. آی فلانی! بین مردم ، جار بزن که :این دو [قاضی] ، به دروغْ علیه فلان زن گواهی داده اند . پس برای کُشتن آنهاحاضر شوید . وزیر ، به سرعتْ پیش پادشاه رفت و ماجرا را به وی گزارش داد . پادشاه در پی آن دو قاضی فرستاد و گواهی آن دو ، همچون گواهی آن دو کودک ، متفاوت ازکار درآمد . پادشاه به مردم خبر داد و به کشتن آن دو فرمان داد».

.

ص: 492

. .

ص: 493

. .

ص: 494

. .

ص: 495

. .

3 / 3المُتَّهَمَةُ بِالفُجورِالإمام الصادق عليه السلام :اُتِىَ عُمَرُ بِامرَأَةٍ تَزَوَّجَها شَيخٌ ، فَلَمّا أن واقَعَها ماتَ عَلى بَطنِها ، فَجاءَت بِوَلَدٍ فَادَّعى بَنوهُ أ نَّها فَجَرَت ، وتَشاهَدوا عَلَيها ، فَأَمَرَ بِها عُمَرُ أن تُرجَمَ ، فَمَرَّ بِها عَلِىٌّ عليه السلام فَقالَت : يَابنَ عَمِّ رَسولِ اللّهِ ! إنَّ لى حُجَّةً . قالَ : هاتى حُجَّتَكِ ! فَدَفَعَت إلَيهِ كِتابا فَقَرَأَهُ ، فَقالَ : هذِهِ المَرأَةُ تُعلِمُكُم بِيوَمَ تَزَوَّجها ، ويَومَ واقَعَها ، وكَيفَ كانَ جِماعُهُ لَها ، رُدُّوا المَرأَةَ . فَلَمّا أن كانَ مِنَ الغَدِ دَعا بِصِبيانٍ أترابٍ ودَعا بِالصَّبِىِّ مَعَهُم ، فَقالَ لَهُم : اِلعَبوا ، حَتّى إذا ألهاهُمُ اللَّعِبُ قالَ لَهُم : اِجلِسوا ، حَتّى إذا تَمَكَّنوا صاحَ بِهِم ، فَقامَ الصِّبيانُ وقامَ الغُلامُ فَاتَّكَأَ عَلى راحَتَيهِ . فَدَعا بِهِ عَلِىٌّ عليه السلام (1) وَوَرَّثَهُ مِن أبيهِ وجَلَدَ إخوَتَهُ المُفتَرينَ حَدّا حَدّا . فَقالَ لَهُ عُمَرُ : كَيفَ صَنَعتَ ؟ قالَ عليه السلام : عَرَفتُ ضَعفَ الشَّيخِ فِى اِتّكاءِ الغُلامِ عَلى راحَتَيهِ . (2)

.

1- .فى المصدر : «عليّا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تهذيب الأحكام .
2- .الكافى : ج 7 ص 424 ح 7 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 306 ح 850 كلاهما عن أبى الصباح الكنانى ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 24 ح 3254 عن الأصبغ بن نباته ، المناقب لابن شهر آشوب: ج2 ص369 كلاهما من دون إسنادٍ إلى المعصوم.

3 / 3 زن متّهم به زنا

3 / 3زن متّهم به زناامام صادق علیه السلام :زنی را پیش عمر آوردند که پیرمردی با او ازدواج کرده بود [پیرمرد] پس از نزدیکی با او ، بلافاصله در گذشته بود [و زن نیز] پس از مدّتی ، بچّه ای به دنیاآورده بود . پسرانِ پیرمرد ، ادّعا کردند که زن ، مرتکب زنا شده است و بر آن ، گواه آوردند .عمر ، فرمان سنگسار نمودنِ وی را صادر کرد . علی علیه السلام گذرش بر آن زن افتاد . آن زن گفت : ای پسر عموی پیامبر خدا! من ،حجّتی دارم . علی علیه السلام فرمود : «حجّتت را بیاور» . زن ، نامه ای به وی داد و امام علیه السلام آن را خواند . علی علیه السلام فرمود : «این زن ، روزازدواج خویش و روز نزدیکی و چگونگی نزدیکی پیرمرد با خویش را به شمااعلام می کند . او را برگردانید» . روز بعد ، [علی علیه السلام] تعدادی از بچّه های کوچک هم سن را جمع کرد و آن بچّه راهم فرا خواند و به آنان گفت : بازی کنید . وقتی سرگرم بازی شدند ، به آنان گفت :«بنشینید!» . وقتی همه آرام گرفتند ، به سرشان داد کشید . همه بچّه ها سرِپا ایستادند . آن بچّه هم ایستاد ؛ ولی هنگام ایستادن ، روی دودست خود تکیه کرد . علی علیه السلام او را فرا خواند و جزء ورثه (پیرمرد) قرار داد وبرادرانش را که به مادرش تهمت زده بودند ، جداگانه حد زد . عمر به علی علیه السلام گفت : چگونه این حکم را کردی ؟ [علی علیه السلام]فرمود : «ناتوانیِ پیرمرد را از تکیه دادن پسر به دست هایش [در هنگام ایستادن] ، فهمیدم» .

.

3 / 4مَجنونَهٌ زَنَتالمستدرک علی الصحیحین عن ابن عبّاس :مَرَّ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ بِمَجنونَهِ بَنی فُلانٍ وقَد زَنَت ، وأمَرَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ بِرَجمِها ، فَرَدَّها عَلِیٌّ ، وقالَ لِعُمَرَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ أ تَرجُمُ هذِهِ ؟ ! قالَ : نَعَم . قالَ : أ وَما تَذکُرُ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ : «رُفِعَ القَلَمُ عَن ثَلاثٍ : عَنِ المَجنونِ المَغلوبِ عَلی عَقلِهِ ، وعَنِ النّائِمِ حَتّی یَستَیقِظَ ، وعَنِ الصَّبِیِّ حَتّی یَحتَلِمَ» ؟ قالَ : صَدَقتَ . فَخَلّی عَنها . (1)

مسند ابن حنبل عن أبی ظبیان الجنبی :إنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ اُتِیَ بِامرَأَهٍ قَد زَنَت ، فَأَمَرَ بِرَجمِها ، فَذَهَبوا بِها لِیَرجُموها ، فَلَقِیَهُم عَلِیٌّ علیه السلام ، فَقالَ : ما هذِهِ ؟ قالوا : زَنَت فَأَمَرَ عُمَرُ بِرَجمِها ، فَانتَزَعَها عَلِیٌّ مِن أیدیهِم ورَدَّهُم ، فَرَجَعوا إلی عُمَرَ ، قالَ : ما رَدَّکُم ؟ قالوا : رَدَّنا عَلِیٌّ علیه السلام ، قالَ : ما فَعَلَ هذا عَلِیٌّ إلّا لِشَیءٍ قَد عَلِمَهُ . فَأَرسَلَ إلی عَلِیٍّ فَجاءَ وهُوَ شِبهُ المُغضَبِ ، فَقالَ : ما لَکَ رَدَدتَ هؤُلاءِ ؟ قالَ : أما سَمِعتَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله یَقولُ : «رُفِعَ القَلَمُ عَن ثَلاثَهٍ : عَنِ النّائِمِ حَتّی یَستَیقِظَ ، وعَنِ الصَّغیرِ حَتّی یَکبَرَ ، وعَنِ المُبتَلی حَتّی یَعقِلَ» ؟ قالَ : بَلی ، قالَ عَلِیٌّ علیه السلام : فَإِنَّ هذِهِ مُبتَلاهُ بَنی فُلانٍ ، فَلَعَلَّهُ أتاها وهُوَ بِها ، فَقالَ عُمَرُ : لا أدری ، قالَ : وأنَا لا أدری . فَلم یَرجُمها . (2)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 1 ص 389 ح 949 و ج 2 ص 68 ح 2351 ، صحیح ابن خزیمه : ج 4 ص 348 ح 869 ، سنن الدارقطنی : ج 3 ص 139 ح 173 ، السنن الکبری : ج 4 ص 448 ح 8307 و ج 8 ص 460 ح 17211 کلّها نحوه وراجع صحیح البخاری : ج 6 ص 2499 والمناقب للخوارزمی : ص 80 ح 64 والإرشاد : ج 1 ص 203 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 366 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 325 ح 1327 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 707 ح 1209 ، سنن أبی داوود : ج 4 ص 140 ح 4402 ، السنن الکبری : ج 8 ص 460 ح 17212 ، مسند أبی یعلی : ج 1 ص 292 ح 583 ، ذخائر العقبی : ص 147 والأربعه الأخیره نحوه وراجع مسند ابن حنبل : ج 1 ص 295 ح 1183 وفضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 719 ح 1232 والمستدرک علی الصحیحین : ج 4 ص 429 ح 8168 و ص 430 ح 8169 وشرح الأخبار : ج 2 ص 315 ح 648 .

3 / 4 زن دیوانه ای که زنا کرده بود

3 / 4زن دیوانه ای که زنا کرده بودالمستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عبّاس : علی علیه السلام به زنی دیوانه از فلان طایفه برخورد که زنا کرده بود و عمر ، فرمان به سنگسار کردنِ وی داده بود . علی علیه السلام وی را برگرداند و به عمر گفت : «ای امیر مؤمنان! آیا این زن را سنگسارمی کنی؟» . گفت : آری . علی علیه السلام فرمود : «آیا به یاد نمی آوری که پیامبر خدا فرمود : قلم تکلیف ، از سه شخصْ برداشته شده است : از دیوانه که عقلش زایل شده است ؛ از خوابیده ، تازمانی که از خواب برخیزد ؛ و از بچّه تا زمانی که مُحتلم شود ». [عمر] گفت : چرا . سپس ، او را آزاد کرد .

مسند ابن حنبل به نقل از ابو ظبیان جنبی : زنی را که مرتکب زنا شده بود ، نزد عمربن خطّاب آوردند . وی فرمان به سنگسار کردنِ وی داد . او را برای سنگسار کردن می بردند که علی علیه السلام آنان را در بین راه دید . فرمود :«داستان این زن چیست؟» . گفتند : زنا کرده است و عمر ، فرمان به سنگسار کردن وی داده است . علی علیه السلام او را از دست آنان گرفت و آنان را برگرداند . آنان ، پیش عمر آمدند .[عمر] گفت : چه چیز باعث شد که برگردید ؟ گفتند : علی ما را برگرداند . [عمر] گفت : علی ، این کار را جز به دلیل چیزی که می دانسته ، انجام نداده است .آن گاه ، کسی را به دنبال علی علیه السلام فرستاد . علی علیه السلام در حالی که غضبناک می نمود ، آمد . [عمر]گفت : چرا اینها رابرگرداندی؟ علی علیه السلام فرمود : «آیا سخن پیامبر خدا را نشنیدی که می فرمود : قلم تکلیف ، ازسه شخصْ برداشته شده است : از خوابیده ، تا زمانی که از خوابْ بیدار شود ؛ ازبچّه ، تا زمانی که بزرگ شود ؛ و از دیوانه ادواری ، تا زمانی که بِهبود یابد ؟» . گفت : چرا . علی علیه السلام فرمود : «این زن ، دیوانه اَدواریِ بنی فلان است و شاید هنگامی که مرتکب این کار شده ، در حال جنون بوده است» . عمر گفت : من نمی دانم . علی علیه السلام فرمود: «من هم نمی دانم». لذا سنگسارش نکرد .

.

سنن أبى داوود عن ابن عبّاس :أُتِىَ عُمَرُ بِمَجنونَهٍ قَد زَنَت ، فَاستَشارَ فيها أُناسا ، فَأَمَرَ بِها عُمَرُ أن تُرجَمَ ، فَمُرَّ بِها عَلى عَلىٍّ بنِ أبى طالِبٍ رِضوانُ اللّهِ عَلَيهِ، فَقالَ: ما شَأنُ هذِهِ ؟ قالوا : مَجنونَهٌ بَنى فُلانٍ زَنَت فَأَمَرَ بِها عُمَرُ أن تُرجَمَ . فَقالَ : اِرجِعوا بِها . ثُمَّ أتاهُ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أما عَلِمتَ أنَّ القَلَمَ قَد رُفِعَ عَن ثَلاثَهٍ : عَنِ المَجنونِ حَتّى يَبَرأَ ، وعَنِ النّائِمِ حَتّى يَستَيقِظَ ، وعَنِ الصَّبِىِّ حَتّى يَعْقَلَ ؟ قالَ : بَلَى ، قالَ : فَما بالُ هذِهِ تُرجَمُ ؟ قالَ : لا شَىءَ . قالَ : فَأَرسِلها ، قالَ : فَأَرسَلَها . قالَ : فَجَعَلَ يُكَبِّرُ . (1)

3 / 5المُعتَرِفَهُ بِالفُجورِ بَعدَ التَّعذيبِالإمام الحسين عليه السلام :لَمّا كانَ فى ولايَهِ عُمَرَ أُتِىَ بِامرَأَهٍ حامِلٍ ، فَسَأَلَها عُمَرُ فَاعتَرَفَت بِالفُجورِ ، فَأَمَرَ بِها عُمَرُ أن تُرجَمَ . فَلَقِيَها عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ : ما بالُ هذِهِ ؟ فَقالوا : أمَرَ بِها عُمَرُ أن تُرجَمَ . فَرَدَّها عَلِىٌّ عليه السلام فَقالَ : أمرَتَ بِها أن تُرجَم ؟ فَقالَ : نَعَم ، اِعتَرَفَت عِندى بِالفُجورِ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : هذا سُلطانُکَ عَلَيها ، فَما سُلطانُکَ عَلى ما فى بَطنِها ؟ ! قالَ : ما عَلِمتُ أ نَّها حُبلى . قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : إن لَم تَعلَم فَاستَبرِ رَحِمَها . ثُمَّ قالَ عليه السلام : فَلَعَلَّکَ انتَهَرتَها أو أخَفتَها ! قالَ : قَد كانَ ذلِکَ . فَقالَ عليه السلام : أ وَما سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «لا حَدَّ عَلى مُعتَرِفٍ بَعدَ بَلاءٍ» ؛ إنَّهُ مَن قَيَّدتَ أو حَبَستَ أو تَهَدَّدتَ فَلا إقرارَ لَهُ . قالَ : فَخَلَّى عُمَرُ سَبيلَها ، ثُمَّ قالَ : عَجَزَتِ النِّساءُ أن تَلِدَ مِثلَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ! لَولا عَلِىٌّ لَهلَکَ عُمَرُ . (2)

.

1- .سنن أبى داوود : ج 4 ص 140 ح 4399 ، سنن سعيد بن منصور : ج 2 ص 67 ح 2078 عن أبى ظبيان نحوه .
2- .مسند زيد : ص 335 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 80 ح 65 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 350 ح 276 ، ذخائر العقبى : ص 146 نحوه وليس فيهما من «قال : ما علمت» إلى «رحمها» وكلّها عن زيد بن علىّ عن الإمام زين العابدين عليه السلام .

3 / 5 زنی که پس از شکنجه ، به زنا اعتراف کرده بود

سنن أبی داوود به نقل از ابن عبّاس : زن دیوانه ای را که زنا کرده بود ، نزد عمر آوردند .درباره وی با تعدادی از مردم ، مشورت کرد و در نهایت ، فرمان به سنگسارکردنِ وی داد . علی بن ابی طالب علیه السلام به آن زن برخورد و گفت : «این چه کرده است ؟» . گفتند : زنی دیوانه از فلان قبیله است که زنا کرده و عمر ، فرمان به سنگسارکردنش داده است . فرمود : «او را برگردانید» . آن گاه علی علیه السلام نزد عمر آمد و گفت : «ای امیر مؤمنان! آیا نمی دانی که از سه شخص ، قلم تکلیف برداشته شده است : از دیوانه ، تا زمانی که افاقه یابد ؛ ازخوابیده ، تا زمانی که از خوابْ بیدار شود ؛ و از بچه ، تا زمانی که به رشد عقلی برسد؟». [عمر] گفت : چرا . [علی علیه السلام] فرمود : «پس ، گناه این زن چیست که باید سنگسار شود؟». گفت : هیچ چیز . فرمود : «پس رهایش کن» . عمر ، او را رها کرد و شروع کرد به تکبیر گفتن .

3 / 5زنی که پس از شکنجه ، به زنا اعتراف کرده بودامام حسین علیه السلام :در زمان خلافت عمر ، زن حامله ای را آوردند . عمر از او بازجویی کرد و او به زنا اعتراف نمود . عمر ، فرمان به سنگسار کردنِ وی داد . علی بن ابی طالب علیه السلام آن زن را دید و پرسید : «گناه این زن چیست؟» . گفتند : عمر ، فرمان به سنگسار کردنش داده است . علی علیه السلام وی را برگرداند و [به عمر] فرمود : «دستور به سنگسار کردن وی داده ای؟». گفت : آری . نزد من به زنا اعتراف کرد . علی علیه السلام فرمود: «این، حقّ تو بر اوست؛ امّا چه حقّی بر آنچه که در شکمش است ، داری؟». [عمر] گفت : من نمی دانستم که وی حامله است . امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «اگر نمی دانستی ، باید رحِمش را وارسی می کردی» . آن گاه فرمود : «شاید بر او تَشَر زده ای و یا او را ترسانده ای؟». [عمر] گفت : بله . این طور بوده است . [علی علیه السلام] فرمود : «آیا نشنیدی که پیامبر خدا می فرمود : بر آن که پس از شکنجه اعتراف می کند ، حدّی نیست ؟ هر کسی که او را در بند کشیده ای ، یا در زندان افکنده ای و یا تهدید کرده ای ، اقرارش ارزشی ندارد» . عمر ، زن را رها کرد و گفت : زنان از به دنیا آوردن فردی چون علی بن ابی طالب ، ناتوان اند . اگر علی نبود ، عُمَر ، نابود می شد .

3 / 6اِمرَأَهٌ وَلَدَت بَعدَ قُدومِ زَوجِها بِسِتَّهِ أشُهرٍالمناقب لابن شهر آشوب :كانَ الهَيثَمُ فى جَيشٍ ، فَلَمّا جاءَتِ امرَأتُهُ بَعدَ قُدومِهِ بِستَّهِ أشهُرٍ بِوَلَدٍ ، فَأنكَرَ ذلِکَ مِنها وجاءَ بِهِ عُمَرَ ، وقَصَّ عَلَيهِ ، فَأمَرَ بِرَجمِها ، فَأدرَکَها عَلِىٌّ مِن قَبلِ أن تُرجَمَ ، ثُمَّ قالَ لِعُمَر : اربَع (1) عَلى نَفسِکَ ؛ إنَّها صَدَقَت ، إنَّ اللّهَ تَعالَى يَقولُ : «وَ حَمْلُهُو وَ فِصَلُهُو ثَلَثُونَ شَهْرًا» (2) وقالَ : «وَالْوَ لِدَ تُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» (3) فَالحَملُ وَالرِّضاعُ ثَلاثونَ شَهرا ، فَقالَ عُمَرُ : لَولا عَلِىٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ . وخَلّى سَبيلَها ، وألحَقَ الوَلَدَ بِالرَّجُلِ . (4)

.

1- .ارْبَع : قِفْ واقتصِر (النهايه : ج 2 ص 187 «ربع») .
2- .الأحقاف : 15 .
3- .البقره : 233 .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 365 ؛ تفسير القرطبى : ج 16 ص 193 نحوه وفيه «عثمان» بدل «عمر» وراجع تذكره الخواصّ : ص 148 .

3 / 6 زنی که شش ماه پس از آمدن شوهرش زایید

3 / 6زنی که شش ماه پس از آمدن شوهرش زاییدالمناقب ، ابن شهر آشوب :هیثم ، در سپاه بود . پس از گذشت شش ماه از آمدن وی ، همسرش فرزندی آوْرْد . وی آن را انکار کرد و داستان را پیش عمر آورد و برایش نقل کرد . عمر ، فرمان به سنگسار کردنِ زن داد . علی علیه السلام پیش از سنگسار شدن زن ، به فریاد وی رسید و به عمر فرمود :«خویشتندار باش . این زن ، راست می گوید . خداوند متعال می فرماید : «و به بار داشتن و از شیر گرفتن او ، سی ماه است» و [نیز]می فرماید : «و مادران [باید]فرزندان خود را دو سال تمام ، شیر دهند» . بنابر این ، بارداری و شیردهی ، سی ماه است [که اگر دوسال شیردهی از آن کسر گردد ، شش ماه می ماند که کم ترین مدّت حمل است]» . عمر گفت : اگر علی نبود ، عمر ، نابود می گشت . و زن را رها کرد و فرزند را به پدرش ملحق نمود .

.

المناقب للخوارزمى عن أبى الأسود :إنَّ عُمَرَ اُتِىَ بِامرَأَةٍ قَد وَضَعَت لِستَّهِ أشهُرٍ ، فَهَمَّ بِرَجمِها ، فَبَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا عليه السلام فَقالَ : لَيسَ عَلَيها رَجمٌ ، فَبَلَغَ ذلِکَ عُمَرَ ، فَأرسَلَ إلَيهِ يَسأَلُهُ ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : «وَالْوَ لِدَ تُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» وقالَ : «وَ حَمْلُهُو وَ فِصَلُهُو ثَلَثُونَ شَهْرًا» ؛ فَستَّهُ أشهُرٍ حَملُهُ، و «حَولَينِ» تَمامُ الرَّضاعَهِ؛ لا حَدَّ عَلَيها ، قالَ : فَخَلّى عَنها، ثُمَّ وَلَدَت بَعدُ لِستَّهِ أشهُرٍ . (1)

3 / 7اِمرَأَهٌ مَكَّنَت مِن نَفسِها اضطِراراكتاب من لا يحضره الفقيه عن محمّد بن عمرو بن سعيد رفعه :إنَّ امرَأَهً أَتَت عُمَرَ فَقالَت : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى فَجَرتُ ، فَأَقِم فِىَّ حَدَّ اللّهِ عَزَّوجَلَّ . فَأَمَرَ بِرَجمِها ، وكانَ عَلِىٌّ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام حاضِرا ، فَقالَ : سَلها كَيفَ فَجَرَت ، فَسَأَلَها فَقالَت : كُنتُ فى فَلاهٍ مِنَ الأَرضِ ، فَأَصابَنى عَطَشٌ شَديدٌ ، فَرُفِعَت لى خَيمَهٌ ، فَأَتَيتُها ، فَأَصَبتُ فيها رَجُلاً أعرابِيّا ، فَسَأَلتُهُ ماءً ، فَأَبى عَلَىَّ أن يَسقِيَنى إلّا أن اُمَكِّنَهُ مِن نَفسى ، فَوَلَّيتُ مِنهُ هارِبَهً ، فَاشتَدَّ بِىَ العَطَشُ حَتّى غارَت عَيناىَ وذَهَبَ لِسانى ، فَلَمّا بَلَغَ مِنّى العَطَشُ أَتَيتُهُ فَسَقانى ، ووَقَعَ عَلَىَّ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : هذِهِ الَّتى قالَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ : «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (2) ، هذِهِ غَيرُ باغِيَهٍ ولا عادِيَهٍ ، فَخَلِّ سَبيلَها . فَقالَ عُمَرُ : لَولا عَلِىٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ . (3)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 95 ح 94 ، السنن الكبرى : ج 7 ص 727 ح 15549 عن أبى حرب بن أبى الأسود الديلى ، ذخائر العقبى : ص 148 ، سنن سعيد بن منصور : ج 2 ص 66 ح 2074 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 206 كلاهما عن الحسن وكلّها نحوه .
2- .البقره : 173 .
3- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 35 ح 5025 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 74 ح 155 عن بعض أصحابنا ؛ سنن سعيد بن منصور : ج 2 ص 69 ح 2083 عن أبى الضحى نحوه .

3 / 7 زنی که از ناچاری ، به زنا تن داده بود

المناقب ، خوارزمی به نقل از ابو اَسود : زنی را که شش ماهه نزدیک وضع حمل بود ، نزد عمر آوردند و وی تصمیم گرفت که او را سنگسار کند .خبر به علی علیه السلام رسید . فرمود : «بر وی سنگسار نیست» . سخن علی علیه السلام به گوش عمر رسید . کسی را در پی وی فرستاد و از وی پرسید .علی علیه السلام چنین خواند : « «و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام ، شیر دهند . [این حُکم ،] برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی فرزند را تکمیل کند» » . و [نیز] خواند : « «و به بار داشتن و از شیر گرفتن او ، سی ماه است» » وافزود: «بنا بر این ،شش ماه ، بارداری اوست و دو سال [، شیردهی است] . پس ، حدّی بر او نیست» (ویا گفت : «بر وی سنگسار نیست») . عمر ، وی را رها کرد و سپس ، زن ، وضعِ حمل کرد .

3 / 7زنی که از ناچاری ، به زنا تن داده بودکتاب من لایحضره الفقیه به نقل از محمّد بن عمرو بن سعید ، که سند روایت را به معصوم علیه السلام می رساند : زنی پیش عمر آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من ، زناکرده ام . بر من ، حدّ خداوند عز و جل را جاری ساز . عمر ، فرمان به سنگسار کردنِ او داد . امیر مؤمنان ، علی علیه السلام ، حضور داشت .فرمود : «از اَو بپرس که چگونه زنا کرده است» . عمر از وی پرسید . زن گفت : من در بیابان بودم که به تشنگیِ سختی گرفتارشدم . خیمه ای دیدم و به سوی آن رفتم . در خیمه با مردی بیابانی روبه روشدم . از وی آب خواستم . از دادن آب به من امتناع ورزید ، مگر با این شرط که به وی تسلیم گردم . به وی پشت کردم و فرار نمودم . تشنگیِ من فزونی یافت ، به گونه ای که چشم هایم به گودی نشست و از زبان افتادم . وقتی تشنگی ام به نهایت رسید ، نزد وی برگشتم . او به من آب داد و با من نزدیکی نمود . علی علیه السلام فرمود : «این ، همان است که خداوند عز و جل درباره آن می فرماید : «کسی که [برای حفظ جان خود ، به انجام دادن گناهی]ناچار شود ، بی آن که ستمکار و متجاوز باشد ، بر او گناهی نیست» . این زن ، ستمکار و متجاوز نیست . او را رها کن» . عمر گفت : اگر علی نبود ، عُمَر ، نابود می گشت .

.

3 / 8رَجُلٌ مُحصَنٌ فَجَرَ بِالمَدينَهالإمام الرضا عليه السلام :أمَرَ عُمَرُ بِرَجُلٍ يَمَنِىٍّ مُحصَنٍ فَجَرَ بِالمَدينَهِ أن يُرجَمَ ، فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ : لا يَجِبُ عَلَيهِ الرَّجمُ ؛ لِأَ نَّهُ غائِبٌ عَن أهلِهِ ، وأهلُهُ فى بَلَدٍ آخَرَ ، إنَّما يَجِبُ عَلَيهِ الحَدُّ . فَقالَ عُمَرُ : لا أبقانِى اللّهُ لِمُعضِلَهٍ لَم يَكُن لَها أبُو الحَسَنِ . (1)

3 / 9إقامَهُ الحَدِّ عَلى قُدامَهَالإمام الباقر عليه السلام :اُتِىَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ بِقُدامَهَ بنِ مَظعونٍ وقَد شَرِبَ الخَمرَ ، فَشَهِدَ عَلَيهِ رَجُلانِ : أحَدُهُما خَصِىٌّ ؛ وهُوَ عَمُرو التَّميمِىُّ ، وَالآخَرُ المُعَلَّى بنُ الجارودِ ، فَشَهِدَ أحَدُهُما أ نَّهُ رَآهُ يَشرَبُ ، وشَهِدَ الآخَرُ أ نَّهُ رَآهُ يَقىءُ الخَمرَ ، فَأَرسَلَ عُمَرُ إلى اُناسٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فيهِم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام . فَقالَ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : ما تَقولُ يا أبَا الحَسَنِ ؟ فَإِنَّکَ الَّذى قالَ فيکَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «أنتَ أعلَمُ هذِهِ الاُمَّهِ ، وأقضاها بِالحَقِّ» فإِنَّ هذَينِ قَدِ اختَلَفا فى شَهادَتِهِما ! قالَ : مَا اختَلَفا فى شَهادَتِهِما وما قاءَها حَتّى شَرِبَها . فَقالَ : هَل تَجوزُ شَهادَهُ الخَصِىِّ ؟ قالَ : ما ذَهابُ لِحيَتِهِ إلّا كَذَهابِ بَعضِ أعضائِهِ . (2)

الإمام الصادق عليه السلام :اُتِىَ عُمَرُ بِقُدامَهَ بنِ مَظعونٍ وقَد شَرِبَ الخَمرَ وقامَت عَلَيهِ البَيِّنَهُ ، فَسَأَلَ عِلِيّا عليه السلام فَأَمَرَهُ أن يَجلِدَهُ ثَمانينَ ، فَقالَ قُدامَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! لَيسَ عَلَىَّ حَدٌّ ، أنَا مِن أهلِ هذِهِ الآيَهِ : «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّلِحَتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُواْ» (3) . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : لَستَ مِن أهلِها ؛ إنَّ طَعامَ أهلِها لَهُم حَلالٌ لَيسَ يَأكُلونَ ولا يَشرَبونَ إلّا ما أحَلَّهُ اللّهُ لَهُم . ثُمَّ قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : إنَّ الشّارِبَ إذا شَرِبَ لَم يَدرِ ما يَأكُلُ ولا ما يَشرَبُ ، فَاجلِدوهُ ثَمانينَ جَلدَهً . (4)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 360 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 226 ح 6 .
2- .الكافى : ج 7 ص 401 ح 2 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 42 ح 3287 وفيه «اُنثييه» بدل «لحيته» وكلاهما عن الحسين بن زيد عن الإمام الصادق عليه السلام ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 280 ح 772 عن الحسين بن زيد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
3- .المائده : 93 .

4- .الكافى : ج 7 ص 215 ح 10 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 93 ح 360 ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 341 ح 189 كلّها عن عبد اللّه بن سنان ، علل الشرائع : ص 539 ح 7 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 366 وسنن الدارقطنى : ج3 ص 166 ح 245 .

3 / 8 مرد همسردار یمنی که در مدینه زنا کرده بود

3 / 9 اجرای حد بر قُدامه

3 / 8مرد همسردار یمنی که در مدینه زنا کرده بودامام رضا علیه السلام :عمر ، فرمان داد تا مرد یمنیِ زن داری که در مدینه زنا کرده بود ، سنگسارشود . امیر مؤمنان فرمود : «سنگسار کردن وی ، واجب نیست ؛ چون اززنش دور بوده و وی در شهر دیگری است . تنها ، حد [تازیانه]بر وی واجب است» . عمر گفت : خداوند ، مرا با گرفتاری ای دست به گریبان نسازد که ابو الحسن درآن گرفتاری حاضر نباشد .

3 / 9اجرای حد بر قُدامهامام باقر علیه السلام :قُدامه بن مظعون را که شراب خورده بود ، نزد عمر بن خطّاب آوردند ودونفر علیه وی شهادت دادند . یکی از آن دو ، عمرو تمیمی (مردی خواجه) بود ودیگری معلّی بن جارود . یکی از آن دو گفت : من دیدم که وی شراب می خوزْد .دیگری هم گفت : من دیدم که وی شراب ، قِی می کرد . عمر ، در پی یاران پیامبر خدا فرستاد که در بین آنان امیر مومنان [نیز] بود . عمر به امیر مؤمنان گفت : نظر تو چیست ، ای ابو الحسن؟ تو کسی هستی که پیامبر خدا درباره ات گفته است : «تو داناترینِ این امّت و آگاه ترین آنان به[موازین]قضا بر اساس حقّی . این دو نفر در گواهی شان ، اختلاف نظر دارند . علی علیه السلام فرمود : «آن دو ، دو گونه گواهی نداده اند . تا شراب نخورده باشد ، شرابْ قی نمی کند» . [عمر] پرسید : آیا گواهیِ فرد خواجه (آخته) ، پذیرفتنی است؟ علی علیه السلام فرمود : «از دست رفتن مردی اش مثل از دست رفتن یکی از اعضای دیگر اوست .

امام صادق علیه السلام :قُدامه بن مظعون را که شراب خورده بود و علیه وی شاهد وجودداشت ، نزد عمر آوردند . او حُکم آن را از علی علیه السلام پرسید و وی فرمان دادهشتاد تازیانه بر وی بزنند . قدامه گفت : ای امیر مؤمنان! بر من حدّی واجب نیست . من از مصداق های این آیه هستم : «بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند ، گناهی به خاطر آنچه [قبلاً]خورده اند ، نیست» . علی علیه السلام فرمود : «تو از مصداق های این آیه نیستی ؛ چون طعام مصداق این آیه، برایشان حلال است. آنان، جز آنچه خداوند برای آنان حلال کرده ، نمی خورند ونمی نوشند». آن

گاه افزود : «شرابخوار ، هنگامی که می نوشد ، نمی فهمد که چه می خورد و چه می آشامد . وی را هشتاد تازیانه بزنید» .

.

3 / 10امرَأَةٌ افتَرَت عَلى غُلامٍ أنَّهُ كابَرَها عَلى نَفسِهاالإمام الصادق عليه السلام :أُتِىَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ بِامرَأَةٍ قَدِ تَعَلَّقَت بِرَجُلٍ مِنَ الأَنصارِ وكانَت تَهواهُ ولَم تَقدِرَ لَهُ عَلى حيلَةٍ ، فَذَهَبَت فَأَخَذَت بَيضَةً فَأَخرَجَتِ مِنَها الصُّفرَةَ وصَبَّتِ البَياضَ عَلى ثِيابِها بَينَ فَخِذَيها ، ثُمَّ جاءَت إلى عُمَرَ فَقالتَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ هذَا الرَّجُلَ أخَذَنى فى مَوضِعِ كَذا وكَذا فَفَضَحَنى ! فَهَمَّ عُمَرُ أن يُعاقِبَ الأنصارِىَّ ، فَجَعَلَ الأنصارِىُّ يَحلِفُ وأميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام جالِسٌ ويَقولُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! تَثَبَّت فى أمرى . فَلَمّا أكثَرَ الفَتى ، قالَ عُمَرُ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : يا أبَا الحَسَنِ ! ما تَرى ؟ فَنَظَرَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلى بَياضٍ عَلى ثَوبِ المَرأَةِ وبَينَ فَخِذَيها ، فَاتَّهَمَها أن تَكونَ احتالَت لِذلِكَ ، فَقالَ : اِيتونى بِماءٍ حارٍّ قَد أُغلِىَ غَلَيانا شَديدا ، فَفَعَلوا ، فَلَمّا اُتِىَ بِالماءِ أمَرَهُم فَصَبّوا عَلى مَوضِعِ البَياضِ ، فَاشتَوى ذلِكَ البَياضُ ، فَأَخَذَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَألقاهُ فى فيهِ ، فَلَمّا عَرَفَ طَعمَهُ ألقاهُ مِن فيهِ ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَى المَرأَةِ حَتّى أقَرَّت بِذلِكَ ، ودَفَعَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ عَنِ الأنصارِىِّ عُقوبَةَ عُمَر . (1)

.

1- .الكافى : ج 7 ص 422 ح 4 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 82 كلاهما عن أبى المعلّى ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 304 ح 848 عن أبى العلا وراجع الإرشاد : ج 1 ص 218 وكنز الفوائد : ج 2 ص 183 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 367 .

3 / 10 زنی که جوانی را به زنا کردن با خویش متّهم کرده بود

3 / 10زنی که جوانی را به زنا کردن با خویش متّهم کرده بودامام صادق علیه السلام :زنی را پیش عمر بن خطّاب آوردند که با مردی از انصار ، گلاویز شده بود و آن مرد را دوست می داشت و چاره ای برای دستیابی به وی نداشت . پس ،تخم مرغی را برداشت . زردی آن را درآورد و سفیدی اش را روی لباسش دربین دو رانش ریخت . سپس پیش عمر آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! این مرد ، مرادر فلان جا گرفت و آبرویم را برد . عمر ، تصمیم گرفت جوان انصاری را مجازات کند . جوان انصاری سوگندمی خورْد [که چنین کاری نکرده است] و امیر مؤمنان ، نشسته بود . جوان [به عمر]می گفت : ای امیر مؤمنان! در کار من تحقیق کن . وقتی جوان اصرار کرد ، عمر به امیر مؤمنان گفت : ای ابو الحسن! نظرت چیست؟ علی علیه السلام به سفیدی روی لباس زن در قسمت رانش ، نگاه کرد و درباره وی ،احتمال حیله ورزی داد و فرمود : «برایم آب داغی بیاورید که کاملاً در حال جوشیدن باشد» . طبق دستور عمل کردند . وقتی آب ، حاضر شد ، [علی علیه السلام] دستور داد و آن را به جای سفیدی ریختند . سفیدی ، پخته شد . امیر مؤمنان ، آن را گرفت و در دهان بُردو وقتی طعمش را فهمید ، آن را بیرون افکند . آن گاه [به گونه ای] به طرف زن آمدکه او به این کار ، اقرار نمود و [بدین ترتیب ،]خداوند ، مجازات عمر را از جوان انصاری دور ساخت .

.

3 / 11اِمرَأَةٌ نَفَت عَنها وَلَدَهاالكافى عن عاصم بن حمزه السلولى :سَمِعتُ غُلاما بِالمَدينَهِ وهُوَ يَقولُ : يا أحكَمَ الحاكِمينَ ! احكُم بَينى وبَينَ اُمّى . فَقالَ لَهُ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ : يا غُلامُ ، لِمَ تَدعو عَلى اُمِّکَ ؟ ! فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّها حَمَلَتنى فى بَطنِها تِسعَةَ أشهُرٍ ، وأرضَعَتنى حَولَينِ ، فَلَمّا تَرَعرَعتُ وعَرَفتُ الخَيرَ مِنَ الشَّرِّ ويَمينى مِن شِمالى طَرَدَتنى وَانتَفَت مِنّى ، وزَعَمَت أ نَّها لا تَعرِفُنى . فَقالَ عُمَرُ : أينَ تَكونُ الوالِدَهُ ؟ قالَ : فى سَقيفَهِ بَنى فُلانٍ . فَقالَ عُمَرُ : عَلَىَّ بِاُمِّ الغُلامِ . قالَ : فَأَتَوا بِها مَعَ أربَعَهِ إخوَهٍ لَها وأربَعينَ قَسامَهً يَشهَدونَ لَها أ نَّها لا تَعرِفُ الصَّبِىَّ ، وأنَّ هذَا الغُلامَ غُلامٌ مُدَّعٍ ظَلومٌ غَشومٌ يُريدُ أن يَفضَحَها فى عَشيرَتِها ، وأنَّ هذِهِ جاريهٌ مِن قُرَيشٍ لَم تَتَزَوَّج قَطُّ ، وأ نَّها بِخاتَمِ رَبِّها . فَقالَ عُمَرُ : يا غُلامُ ما تَقولُ ؟ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمنينَ ، هذِهِ وَاللّهِ اُمّى ؛ حَمَلَتنى فى بَطنِها تِسعَةَ أشهُرٍ ، وأرضَعَتنى حَولَينِ ، فَلَمّا تَرَعرَعتُ وعَرَفتُ الخَيرَ مِنَ الشَّرِّ ويَمينى مِن شِمالى طَرَدَتنى وَانتَفَت مِنّى ، وزَعَمَت أ نَّها لا تَعرِفُنى . فَقالَ عُمَرُ : يا هذِهِ ! ما يَقولُ الغُلامُ ؟ فَقالَت : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَالَّذى احتَجَبَ بِالنورِ ؛ فَلا عَينٌ تَراهُ ، وحَقِّ مُحَمَّدٍ وما وَلَدَ ، ما أعرِفُهُ ولا أدرى مِن أىِّ النّاسِ هُوَ ، وإنَّهُ غُلامٌ مُدَّعٍ يُريدُ أن يَفضَحَنى فى عَشيرَتى ، وإنّى جارِيهٌ مِن قُرَيشٍ لَم أتَزَوَّج قَطُّ ، وإنَّى بِخاتَمِ رَبّى . فَقالَ عُمَرُ : أ لَكِ شُهودٌ ؟ فَقالَت : نَعَم هؤُلاءِ ، فَتَقدَّمَ الأَربَعونَ القَسامَهَ فَشَهِدوا عِندَ عُمَرَ أنَّ الغُلامَ مُدَّعٍ يُريدُ أن يَفضَحَها فى عَشيرَتِها ، وأنَّ هذِهِ جارِيَهٌ مِن قُرَيشٍ لَم تَتَزَوَّج قَطُّ ، وأ نَّها بِخاتَمِ رَبِّها . فَقالَ عُمَرُ : خُذوا هذَا الغُلامَ وَانطَلِقوا بِهِ إلَى السِّجنِ حَتّى نَسأَلَ عَنِ الشُّهودِ ؛ فَإن عُدَّلَت شَهادَتُهُم جَلَدتُهُ حَدَّ المُفتَرى . فَأَخَذُوا الغُلامَ يُنطَلَقُ بِهِ إلَى السِّجنِ ، فَتَلَقّاهُم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فى بَعضِ الطَّريقِ ، فَنادَى الغُلامُ : يَابنَ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! إنَّنى غُلامٌ مَظلومٌ ، وأعادَ عَلَيهِ الكَلامَ الَّذى كَلَّمَ بِهِ عُمَرَ ، ثُمَّ قالَ : وهذا عُمَرُ قَد أمَرَ بى إلَى الحَبس ! فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : رُدّوهُ إلى عُمَرَ ، فَلَمّا رَدّوهُ قالَ لَهُم عُمَرُ : أمَرتُ بِهِ إلَى السِّجنِ فرَدَدتُموهُ إلَىَّ ؟ ! فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أمَرَنا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام أن نَرُدَّهُ إلَيکَ ، وسَمِعناکَ وأنتَ تَقولُ : لا تَعصوا لِعَلِىٍّ عليه السلام أمرا . فَبَينا هُم كَذلِکَ إذ أقبَلَ عَلِىٌّ عليه السلام فَقالَ : عَلَىَّ بِاُمِّ الغُلامِ ، فَأَتَوا بِها . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : يا غُلامُ ! ما تَقولُ ؟ فَأَعادَ الكَلامَ ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام لِعُمَرَ : أ تَأذَنُ لى أن أقضِىَ بَينَهُم ؟ فَقالَ عُمَرُ : سُبحانَ اللّهِ ! وكَيفَ لا وقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : أعلَمُكُم عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . ثُمَّ قالَ لِلمَرأَهِ : يا هذِهِ أ لَكِ شُهودٌ ؟ قالَت : نَعَم ، فَتَقَدَّمَ الأَربَعونَ قَسامَهً فَشَهِدوا بِالشَّهادَهِ الاُولى

، فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : لَأقضِیَنَّ الیَومَ بِقَضِیَّهٍ بَینَکُما هِیَ مَرضاهُ الرَّبِّ مِن فَوقِ عَرشِهِ ، عَلَّمَنیها حَبیبی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله . ثُمَّ قالَ لَها : أ لَکِ وَلیٌّ ؟ قالَت : نَعَم هؤُلاءِ إخوَتی ، فَقالَ لِاءِخوَتِها : أمری فیکُم وفی اُختِکُم جائِزٌ ؟ فَقالوا : نَعَم یَابنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، أمرُکَ فینا وفی اُختِنا جائِزٌ . فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : اُشهِدُ اللّهَ واُشهِدُ مَن حَضَرَ مِنَ المُسلِمینَ أ نّی قَد زَوَّجتُ هذَا الغُلامَ مِن هذِهِ الجارِیَهِ بِأربَعِمِئَهِ دِرهَمٍ ، وَالنَّقدُ مِن مالی . یا قَنبَرُ ! عَلَیَّ بِالدَّراهِمِ ، فَأتاهُ قَنبَرُ بِها ، فَصَبَّها فی یَدِ الغُلامِ ، قالَ : خُذها فَصُبَّها فی حِجرِ امرَأتِکَ ، ولا تَأتِنا إلّا وبِکَ أثَرُ العُرسِ یَعنی الغُسلَ فقامَ الغُلامُ فَصَبَّ الدَّراهِمَ فی حِجرِ المَرأهِ ثُمَّ تَلَبَّبَها (1) فَقالَ لَها : قومی . فَنادَتِ المَرأهُ : النّارَ النّارَ یَابنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ ! ! تُریدُ أن تُزَوِّجَنی مِن وَلَدی ، هذا وَاللّهِ وَلَدی ، زَوَّجَنی إخوَتی هَجینا (2) فَوَلَدتُ مِنهُ هذا الغُلامَ ، فَلَمّا تَرَعرَعَ وشَبَّ أمَرونی أن أنتَفِیَ مِنهُ وأطرُدَهُ ، وهذا وَاللّهِ وَلَدی ، وفُؤادی یَتَقَلّی أسَفا عَلی وَلَدی . قالَ : ثُمَّ أخَذَت بِیَدِ الغُلامِ وَانطَلَقَت ، ونادی عُمَرُ : وا عُمَراه ! ! لَولا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ . (3)

.

1- .لَبَّبْتُ فُلانا : إذا جمعت ثیابه عند صدره ونحره ثمّ جررته (لسان العرب : ج 1 ص 733 «لبب») .
2- .الهجین : العربیّ ابنُ الأمه (لسان العرب : ج 13 ص 431 «هجن») .
3- .الکافی : ج 7 ص 423 ح 6 ، تهذیب الأحکام : ج 6 ص 304 ح 849 ، خصائص الأئمّه علیهم السلام : ص 83 کلاهما عن عاصم بن ضمره وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 361 .

3 / 11 زنی که فرزندش را از خود ، نفی کرده بود

3 / 11زنی که فرزندش را از خود ، نفی کرده بودالکافی به نقل از عاصم بن حمزه سَلولی : در مدینه شنیدم که جوانی می گفت : ای برترین داوران! بین من و مادرم داوری کن . عمر بن خطّاب به او گفت : ای جوان! چرا مادرت را نفرین می کنی؟ گفت : ای امیر مؤمنان! وی مرا نُه ماه در شکم خویش به این سو و آن سو برده ودوسال [نیز] مرا شیر داده است؛ ولی هنگامی که جوان شدم و خوب و بد راشناختم و چپ و راستم را تشخیص دادم ، مرا از خود ، رانده و فرزندیِ مرا انکارنموده است و وانمود می کند که مرا نمی شناسد . عمر گفت : مادرت کجاست؟ گفت : در خانه فلان قبیله . عمر گفت : مادر این جوان را برایم بیاورید . زن را به همراه چهار برادرش و چهل نفر قَسامه آوردند که به نفع آن زن ، گواهی می دادند که وی بچّه را نمی شناسد و آن جوان ، جوانی است ادّعاگر ، ستمکارو نیرنگ باز که می خواهد این زن را در بین قبیله اش رسوا سازد و این زن ،دختری از قریش است که هرگز ازدواج نکرده و هنوز باکره است . عمر گفت : ای جوان! چه می گویی؟ جوان گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، این، مادرم است که مرا نُه ماه در شکم خویش حمل کرده و دو سال به من شیر داده است ؛ ولی هنگامی که بزرگ شدم و خوب و بد را شناختم و راست و چپم را تشخیص دادم ، مرا طرد کرده ومنکِرم شده است و وانمود می کند که مرا نمی شناسد. عمر به زن گفت : ای زن! این جوان چه می گوید؟ زن گفت : ای امیر مؤمنان! سوگند به آن که به نورْ پوشیده است و هیچ دیده ای اورا نمی بیند ، و به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و به حقّ آنچه به دنیا آمده ، من وی را نمی شناسم ونمی دانم از چه طایفه ای است . وی جوانِ ادّعاگری است که می خواهد مرا درقبیله ام رسوا سازد و من دختری از قریشم که هرگز ازدواج نکرده و هنوز باکره ام . عمر گفت : آیا شاهدانی هم داری؟ [زن] گفت : آری ؛ اینان . و چهل قَسامه ، قدم پیش گذاشتند و پیش عمر ، گواهی دادند که : جوان ، ادّعاگری است که می خواهد این زن را در بین قبیله اش رسواکند و این زن ، دختری قُرَشی است که هرگز ازدواج نکرده و هنوزباکره است . عمر گفت : این جوان را بگیرید و به زندان ببرید تا درباره گواهان تحقیق کنم ، که اگر گواهی آنان درست باشد ، بر این جوان ، حدّ تهمتْ زن را جاری خواهم کرد . جوان را گرفتند تا به زندان ببرند . امیر مؤمنان ، آنان را در راه دید . جوان ، فریادزد : ای پسر عموی پیامبر خدا! من ، جوانی ستم

دیده هستم، و سخنی را که به عمر گفته بود ، برای وی بازگو کرد و گفت : عمر ، فرمان داده که مرا به زندان ببرند . علی علیه السلام فرمود : «وی را پیش عمر برگردانید» . وقتی او را برگرداندند ، عمر گفت : من دستور دادم که او را به زندان ببرند . شمااورا پیش من برگردانده اید؟ گفتند : ای امیر مؤمنان! علی بن ابی طالب به ما دستور داد که او را پیش توبرگردانیم . [ما] حرف تو را گوش کردیم و تو گفته بودی که : در هیچ کاری با علی مخالفت نکنید . در همین گیر و دار بود که علی علیه السلام آمد و فرمود : «مادر جوان را بیاورید» . وی را آوردند . علی علیه السلام فرمود : «ای جوان! چه می گویی؟». جوان ، همان سخن را تکرار کرد . علی علیه السلام به عمر فرمود : «اجازه می دهی من بین آنان داوری کنم؟». عمر گفت : سبحان اللّه ! چه طور اجازه ندهم ، در حالی که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «داناترینِ شما علی بن ابی طالب است» . علی علیه السلام به زن فرمود : «ای زن! آیا شاهد هم داری؟» . زن گفت : آری . و چهل نفر قَسامه آمدند و همان گواهیِ نخست را دادند . علی علیه السلام فرمود : «امروز ، به گونه ای بین شما داوری خواهم کرد که مورد رضایت خداوند از بالای عرشش باشد؛ داوری ای که حبیبم، پیامبر خدا، به من آموزش داده است». سپس[علی علیه السلام] رو به زن فرمود:«آیا تو سرپرست داری؟». گفت : آری ؛ این برادرانم ، سرپرستم هستند . آن گاه [علی علیه السلام] به برادران زن فرمود : «آیا تصمیم من درباره شما و خواهرتان مُطاع است؟». گفتند : آری ، ای پسر عموی محمّد! تصمیم تو درباره ما و خواهرمان مُطاع است . علی علیه السلام فرمود : «خداوند را و مسلمانانی را که در این جا حاضرند ، گواه می گیرم که [هم اکنون] این زن را با چهارصد درهم به ازدواج این جوان در آوردم .پولش را نیز خودم می پردازم . ای قنبر! پول بیاور» . قنبر ، پول آورد و علی علیه السلام آن را به جوان داد و گفت : «پول ها را در دامن زنت بریزو پیش ما برنگرد ، مگر آن که نشان هم بستری (غُسل) در تو باشد» . جوان برخاست و پول ها را در دامن زن ریخت و دامن وی را جمع کرد و گفت :برخیز . زن فریاد بر آورد : ای پسر عموی محمّد! آتش ، آتش! می خواهی مرا به ازدواج فرزندم در آوری؟ به خدا سوگند که این ، فرزند من است . برادرانم ، مرا به همسریِ کنیززاده ای در آوردند که این جوان را از او به دنیا آوردم . وقتی [پسرم]بزرگ شد و جوان گشت ، برادرانم به من دستور دادند که فرزندی وی را انکار کنم واز خود برانم . به خدا سوگند ، این ، فرزندم است و دلم برای فرزندم می سوزد! زن ، دست جوان را گرفت و رفت و عمر ، فریاد زد : وای بر عمر! اگر علی نبود ،عُمَر ، نابود می گشت .

ص: 512

. .

ص: 513

. .

3 / 12اِمرَأَتانِ تَنازَعَتا فِی طِفلٍالإرشاد :رَوَوا أنَّ امرَأَتَینِ تَنازَعَتا عَلی عَهدِ عُمَرَ فی طِفلٍ ادَّعَتهُ کُلُّ واحِدَهٍ مِنهُما وَلَدا لَها بِغَیرِ بَیِّنَهٍ ، ولَم یُنازِعهُما فیهِ غَیرُهُما ، فَالتَبَسَ الحُکمُ فی ذلِکَ عَلی عُمَرَ ، وفَزِعَ فیهِ إلی أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام ، فاستَدعَی المَرأَتَینِ ووَعَظَهُما وخَوَّفَهُما ، فَأَقامَتا عَلَی التَّنازُعِ وَالِاختِلافِ . فَقالَ علیه السلام عِندَ تَمادیهِما فِی النِّزاعِ : إیتونی بِمِنشارٍ ، فَقالَت لَهُ المَرأَتانِ : ما تَصنَعُ ؟ فَقالَ : أقُدُّهُ نِصفَینِ ، لِکُلِّ واحِدَهٍ مِنکُما نِصفُهُ ، فَسَکَتَت إحداهُما وقالَتِ الاُخری : اللّهَ اللّهَ یا أبَا الحَسَنِ ، إن کانَ لابُدَّ مِن ذلِکَ فَقَد سَمَحتُ بِهِ لَها ! فَقالَ : اللّهُ أکبَرُ ، هذَا ابنُکِ دونَها ، ولَو کانَ ابنَها لَرَقَّت عَلَیهِ وأشفَقَت . فَاعتَرَفَتِ المَرأَهُ الاُخری بِأَنَّ الحَقَّ مَعَ صاحِبَتِها وَالوَلَدُ لَها دونها (1) ، فَسُرِّیَ عَن عُمَرَ ، ودَعا لِأَمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام بِما فَرَّجَ عَنهُ فِی القَضاءِ . (2)

.

1- .فی المصدر : «دونه» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی المناقب لابن شهر آشوب .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 205 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 367 وراجع الفضائل : ص 56 .

3 / 12 دو زن که بر سر یک کودک ، نزاع کرده بودند

3 / 12دو زن که بر سر یک کودک ، نزاع کرده بودندالإرشاد :در خبر است که در روزگار عمر ، دو زن ، بدون هرگونه گواهی ، مدّعیِ به دنیاآوردن کودکی شدند و غیر از آن دو ، کسی درباره آن بچه ، مدّعی نگشت . حُکم آن برای عمر، دشوار شد.لذا به علی علیه السلام پناه آورد. [علی علیه السلام] هردو زن را خواست و آنان را پند داد و ترساند ؛ ولی آن دو همچنان در اختلاف و نزاع ، پا بر جا ماندند . هنگامی که بگو مگوی آن دو زن به درازا کشید ، علی علیه السلام فرمود : «برایم آرّه ای بیاورید» . زن ها گفتند : می خواهی چه کار کنی؟ علی علیه السلام فرمود : «کودک را دو نیمه می کنم . سهم هر کدام از شما ، نصف آن است !» . یکی از آن دو زن ، سکوت کرد و دیگری گفت : تو را به خدا ای ابو الحسن ،اگر چاره ای جز این نیست ، من کودک را به او می بخشم . علی علیه السلام فرمود : «اللّه اکبر ! این ، بچه توست ، نه بچه او . اگر بچه او بود ، دلش برایش می سوخت و به او ترحّم می کرد» . زن دیگر ، اعتراف کرد که حق با همتای اوست و بچّه از آنِ او . عمر ، خوش حال شد و در حقّ امیر مؤمنان ، به خاطر آن که برای وی در داوری گره گشایی کرده بود ، دعا کرد .

.

3 / 13دِيَةُ الصَّبِيِّ عَلَى الخَليفَهالإمام الصادق عليه السلام :كانَتِ امرَأَةٌ بِالمَدينَهِ تُؤتى ، فَبَلَغَ ذلِکَ عُمَرَ ، فَبَعَثَ إِلَيها فَرَوَّعَها ، وأمَرَ أن يُجاءَ بِها إِلَيهِ ، فَفَزِعَتِ المَرأَهُ فَأَخَذَها الطَّلقُ ، فَانطَلَقَت إلى بَعضِ الدّورِ فَوَلَدَت غُلاما فَاستَهَلَّ (1) الغُلامُ ثُمَّ ماتَ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ مِن رَوعَهِ المَرأَهِ ومِن مَوتِ الغُلام ما شاءَ اللّهُ . فَقالَ لَهُ بَعضُ جُلَسائِهِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما عَلَيکَ مِن هذا شَیءٌ ، وقالَ بَعضُهُم : وما هذا ! قالَ : سَلوا أبَا الحَسَنِ ، فَقالَ لَهُم أبُو الحَسَنِ عليه السلام : لَئِن كُنتُمُ اجتَهَدتُم ما أصَبتُم ، ولَئِن كُنتُم قُلتُم بِرَأيِكُم لَقَد أخطَأتُم ! ثُمَّ قالَ : عَلَيکَ دِيَهُ الصَّبِيِّ . (2)

.

1- .استهلال الصبیّ : تصویته عند ولادته (النهایه : ج 5 ص 271 «هلل») .
2- .الکافی : ج 7 ص 374 ح 11 ، تهذیب الأحکام : ج 10 ص 312 ح 1165 وفیه «ما ساءه» بدل «ما شاء اللّه » وکلاهما عن یعقوب بن سالم وراجع الإرشاد : ج 1 ص 204 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 366 وشرح نهج البلاغه : ج 1 ص 174 .

3 / 13 دیه بچّه بر عهده خلیفه

3 / 13دیه بچّه بر عهده خلیفهامام صادق علیه السلام :در مدینه ، زنی بدکاره بود . خبر به عمر رسید . کسی را نزد او فرستاد واورا ترساند و فرمان داد که او را نزد وی بیاورند . زن به شدّت ترسید و دچار درد زایمان شد . به خانه ای رفت و بچّه اش را سقط کرد . بچّه ، گریه ای کرد و مُرد . از ترسیدن زن و مُردن بچّه ، ترس بسیاری بر جان عمر افتاد . بعضی ازهم مجلسیان او گفتند : ای امیر مؤمنان! در این جریان ، تو هیچ مسئولیتی نداری .بعضی دیگر گفتند : این [ترس تو ، به خاطر] چیست ؟ [عمر] گفت : از ابو الحسن (علی) بپرسید . علی علیه السلام به آنان فرمود : «اگر اجتهاد کردید [که عمر مسئول نیست] ، به حکم واقعی دست نیافته اید و اگر از پیش خود گفتید ، اشتباه کرده اید» . آن گاه [به عمر] فرمود : «دیه بچّه بر عهده توست» .

.

3 / 14عُمَرُ وأعرابِيٌّشرح الأخبار عن أنس بن مالک :كُنتُ مَعَ عُمَرَ بِمِنى إذ أقبَلَ أعرابِىٌّ مَعَهُ ظَهرٌ (1) ، فَقالَ عُمَرُ : يا أنَسُ ، سَلهُ هَل يَبيعُ الظَّهرَ ؟ فَقُمتُ إلَيهِ فَسَألتُهُ ، فَقالَ : نَعَم . فَقامَ إلَيهِ عُمَرُ فَاشتَرى مِنهُ أربَعَةَ عَشَرَ بَعيرا . ثُمَّ قالَ : يا أنَسُ ، ألحِقها بِالظَّهرِ يَعنِى الَّتى لَهُ قالَ الأعرابِىُّ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، جَرِّدها مِن أحلاسِها . فَقالَ عُمَرُ : إنَّمَا اشتَرَيتُها مِنکَ بِأحلاسِها وأقتَابِها (2) . فَقالَ الأعرابِىُّ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، جَرِّدها مِن أحلاسِها وأقتابِها . فَقالَ عُمَرُ : إنَّمَا اشتَرَيتُها مِنکَ بِأحلاسِها وأقتابِها . فَقالَ الأعرابِىُّ : يا أميرَ المُؤمنين ، جَرِّدها ؛ فَما بِعتُ مِنکَ أحلاسا ولا قَتَبا . فَقالَ عُمَرُ : هَل لَکَ أن تَجعَلَ بَينَنا وبَينَکَ رَجُلاً كُنّا اُمِرنا إذَا اختَلَفنا فى شَىءٍ أن نُحَكِّمَهُ ؟ ثُمَّ قالَ لى عُمَرُ : انظرُ هَل تَرى عَلِيّا فى الشِّعبِ ؟ فَأتَيتُ الشِّعبَ فَوَجَدتُ عَلِيّا عليه السلام قائِما يُصَلّى ومَعِىَ الأعرابِىُّ ، فَأخبَرتُهُ . فَقامَ حَتّى أتى عُمَرَ فَقَصَّ عَلَيهِ القِصَّةَ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : أكُنتَ شَرَطتَ عَلَيهِ أقتابَها وأحلاسَها ؟ فَقالَ عُمَرُ : لا ، مَا اشتَرَطتُ ذلِکَ . قالَ : فَجَرِّدها لَهُ ؛ فَإنَّما لَکَ الإبِلُ . فَقالَ لى عُمَرُ : فَجَرِّدها وَادفَع أقتابَها وأحلاسَها إلَى الأعرابِىِّ ، وألحِقها بِالظَّهرِ . فَفَعَلتُ . (3)

.

1- .الظَّهْر : الإبل الَّتى يُحمل عليها وتُركب (النهايه : ج 3 ص 166 «ظهر») .

2- .أحلاسها وأقتابها : أى أكسيَتها (النهايه : ج 1 ص 424 «حلس») .

3- .شرح الأخبار : ج 2 ص 306 ح 626 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 363 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 229 ح 9 ؛ كنز العمّال : ج 4 ص 142 ح 9910 .

3 / 14 عمر و بیابان نشین

3 / 14عمر و بیابان نشینشرح الأخبار به نقل از انس بن مالک : همراه عمر در مِنا بودم که مردی بیابانی باشتران بارکش ، سر رسید . عمر گفت : ای انس! بپرس که آیا شتران بارکش رامی فروشد؟ پیش وی رفتم و پرسیدم . گفت : آری . عمر ، نزد وی رفت و چهارده شتر از وی خرید و [به من] گفت : ای انس! اینان رابه شتران [بارکش]من ملحق کن . مرد بیابانی گفت : ای امیر مؤمنان! زین آنها را به من برگردان . عمر گفت : من آنها را با زین و روآندازشان از تو خریده ام . مرد بیابانی گفت : ای امیر مؤمنان! زین و روآندازشان را برگردان . عمر گفت : من آنها را با زین و روآندازشان از تو خریده ام . مرد بیابانی گفت : ای امیر مؤمنان! عریانشان کن . من زین و روآندازشان را به تونفروخته ام . عمر گفت : آیا دوست داری بین ما و خود ، مردی را داور کنی که به ما دستورداده شده که هرگاه در چیزی اختلاف کردیم ، وی را داور سازیم؟ سپس عمر به من گفت : بنگر ، ببین علی را در درّه می بینی؟ وارد درّه شدم و در حالی که مرد بیابانی با من بود ، علی علیه السلام را یافتم که به نماز ،ایستاده بود . به وی خبر دادم . برخاست و نزد عمر آمد . عمر ، داستان را گفت . علی علیه السلام به وی فرمود : «آیا زین و رو آنداز شتران را با اوشرط کردی ؟ عمر گفت : نه ، شرط نکردم . علی علیه السلام فرمود : پس ، عریانشان کن و زین و رواندازشان را به او بده . فقط شترهامال تو آند . عمر به من گفت : عریانشان کن و زین و روآندازشان را به مرد بیابانی بده وخودشان را به شتران من ملحق کن . من ، چنین کردم .

.

3 / 15رَجُلٌ لَهُ رَأسانِالمناقب لابن شهر آشوب عن سلمه بن عبد الرحمن :اُتِىَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ بِرَجُلٍ لَهُ رَأسانِ وفَمانِ وأنفانِ وقُبُلانِ ودُبُرانِ وأربَعَهُ أعيُنٍ فى بَدَنٍ واحِدٍ ، ومَعَهُ اُختٌ ، فَجَمَعَ عُمَرُ الصَّحابَهَ وسَألَهُم عَن ذلِکَ فَعَجَزوا ، فَأتَوا عَلِيّا وهُوَ فى حائِطٍ لَهُ ، فَقالَ : قَضِيَّتُهُ أن يُنَوَّمَ ؛ فَإن غَمَّضَ الأعيُنَ أو غَطَّ (1) مِنَ الفَمَينِ جَميعا فَبَدَنٌ واحِدٌ ، وإن فَتَحَ بَعضَ الأعيُنِ أو غَطَّ [مِن] (2) أحَدِ الفَمَينِ فَبَدَنانِ ، هذِهِ قَضِيَّتُهُ . وأمَّا القَضِيَّهُ الاُخرى ، فَيُطعَمُ ويُسقى حَتّى يَمتَلِئَ ، فَإن بالَ مِنَ المَبالَينِ جَميعا وتَغَوَّطَ مِنَ الغائِطَينِ جَميعا فَبَدَنٌ واحِدٌ ، وإن بالَ أو تَغَوَّط مِن أحَدِهِما فَبَدَنانِ . (3)

3 / 16رَجُلانِ احتالا فى ذَهابِ مالِ امرَأَهٍالكافى عن زاذان :اِستَودَعَ رَجُلانِ امرَأَهً وَديعَهً وقالا لَها : لا تَدفَعيها إلى واحِدٍ مِنّا حَتّى نَجتَمِعَ عِندَکِ . ثُمَّ انطَلَقا فَغابا ، فَجاءَ أحَدُهُما إلَيها فَقالَ : أعطينى وَديعَتى ؛ فَإنَّ صاحِبى قَد ماتَ ، فَأبَت حَتّى کَثُرَ اختِلافُهُ ثُمَّ أعطَتْه ، ثُمَّ جاءَ الآخَرُ فَقالَ : هاتى وَديَعتى ، فَقالَت : أخَذَها صاحِبُکَ وذَکَرَ أ نَّکَ قَد مُتَّ ، فَارتَفَعا إلى عُمَرَ ، فَقالَ لَها عُمَرُ : ما أراکِ إلّا وقَد ضَمِنتِ ، فَقالَتِ المَرأهُ : اِجعَل عَلِيّا عليه السلام بَينى وبَينَهُ ، فَقالَ عُمَرُ : اِقضِ بَينَهُما ، فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : هذِهِ الوَديعَهُ عِندى ، وقَد أمَرتُماها ألّا تَدفَعَها إلى واحِدٍ مِنکُما حَتّى تَجتَمِعا عِندَها فَائِتِنِي بِصاحِبِکَ ! فَلَم يُضَمِّنها وقالَ عليه السلام : إنَّما أرادا أن يَذهَبا بِمالِ المَرأهِ . (4)

.

1- .غطّ يَغِطّ غَطِيطا ؛ والغَطِيط : الصوت الذى يَخرج مع نَفس النائم (النهايه : ج 3 ص 372 «غطط») .
2- .إضافه يقتضيها السياق .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 375 ، بحار الأنوار : ج 104 ص 355 ح 5 .
4- .الكافى : ج 7 ص 428 ح 12 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 290 ح 804 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج3 ص 19 ح 3248 وفيه «الوديعه عندها» بدل «الوديعه عندى» ؛ تذكره الخواصّ : ص 148 نحوه وفى ذيله «فبلغ ذلک عمر فقال : لا أبقانى اللّه بعد ابن أبى طالب» .

3 / 15 مردِ دو سر

3 / 16 دو مردی که برای بردن مال زنی ، نیرنگ کرده بودند

3 / 15مردِ دو سرالمناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از سَلَمه بن عبد الرحمان : مردی را که دارای دو سر ، دودهان ، دو بینی ، دو پیش ، دو پس و چهار چشم در یک بدن بود ، نزد عمر آوردندکه خواهرش هم با او بود . عمر ، صحابیان را گِرد آورد و از آنان درباره وی پرسید . همه درماندند . آن گاه به نزد علی علیه السلام ، که در باغ خود بود ، آمدند . علی علیه السلام فرمود : «داوری درباره وی ، این است که خوابش کنید . اگر همه چشم هایش بسته شد یا از هر دودهنْ خُرناس کشید ، یک بدن است ؛ و اگر بعضی از چشم ها باز مانْد یا از یک دهنْ خُرناس کشید ، دو بدن است . این ، یک نوع داوری ! امّا داوری دیگر ، این است که به وی غذا داده و آبْ نوشانده شود تا کاملاً سیرگردد . اگر از هر دو خروجیْ ادرار کرد و از هر دو خروجیْ مدفوع نمود ، یک بدن است ؛ و اگر [فقط] از یک خروجی ، ادرار یا مدفوع کرد ، دو بدن است» .

3 / 16دو مردی که برای بردن مال زنی ، نیرنگ کرده بودندالکافی به نقل از زادان : دو مرد ، امانتی را پیش زنی گذاشتند و به وی گفتند : این را به هیچ یک از ما برنگردان ، مگر آن که هردو با هم نزدت بیاییم . آن گاه ، هردو رفتندودور شدند . پس از مدّتی یکی از آن دو نزد زن آمد و گفت : امانت مرا بده ؛ چون دوستم مُرده است . زن ، خودداری کرد تا آن که مَرد ، چند بار مراجعه کرد و زن ، امانت را به او داد . سپس مرد دیگر آمد و گفت : امانتم را بده . زن گفت : دوستت آن را گرفت و گفت : تو مرده ای ! آن دو ، برای داوری نزد عمر برفتند . عمر به زن گفت : نظر من این است که توضامنی . زن گفت : علی علیه السلام را بین من و او داور قرار بده . عمر [به علی علیه السلام] گفت : بین آن دو داوری کن . علی علیه السلام [خطاب به آن مرد] فرمود : «این امانت ، پیش من است و شما دو نفر به زنْ دستور دادید که امانت را به یکی از شما دو نفر برنگرداند ، مگر آن که هر دو نزد او بیایید . پس [برو و] دوستت را نزد من بیاور» . در نتیجه ، زن را ضامن نشمرد و فرمود : «این دو ، قصد داشتند اموال زن را چپاول کنند» .

3 / 17خَمسَهٌ اُخِذوا فِی الزِّنیالکافی عن الأصبغ بن نباته رفعه :اُتِیَ عُمَرُ بِخَمسَهٍ نَفَرٍ اُخِذوا فِی الزِّنی ، فَأَمَرَ أن یُقامَ عَلی کُلِّ واحِدٍ مِنهُمُ الحَدُّ ، وکانَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام حاضِرا فَقالَ : یا عُمَرُ لَیس هذا حُکمُهُم ! قالَ : فَأَقِم أنتَ عَلَیهِمُ الحُکمَ ، فَقَدَّمَ واحِدا مِنهُم فَضَرَبَ عُنُقَهُ ، وقَدَّمَ الثّانیَ فَرَجَمَهُ ، وقَدَّمَ الثّالِثَ فَضَرَبَهُ الحَدَّ ، وقَدَّمَ الرّابِعَ فَضَرَبَهُ نِصفَ الحَدِّ ، وقَدَّمَ الخامِسَ فَعَزَّرَهُ . فَتَحَیَّرَ عُمَرُ ، وتَعَجَّبَ النّاسُ مِن فِعلِهِ . فَقالَ عُمَرُ : یا أبَا الحَسَنِ ! خَمسَه نَفَرٍ فی قَضِیَّهٍ واحِدَهٍ ؛ أقَمتَ عَلَیهِم خَمسَ حُدودٍ ، لَیسَ شَیءٌ مِنها یُشبِهُ الآخَرَ ؟ ! فَقالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : أمَّا الأوَّلُ فَکانَ ذِمِّیّا خَرَجَ عَن ذِمَّتِهِ لَم یَکُن لَهُ حُکمٌ إلَا السَّیفُ ، وأمَّا الثّانی فَرَجُلٌ مُحصَنٌ کانَ حَدُّهُ الرَّجمَ ، وأمَّا الثّالِثُ فَغَیرُ مُحصَنٍ جُلِدَ الحَدَّ ، وأمَّا الرّابِعُ فَعَبدٌ ضَرَبناهُ نِصفَ الحَدِّ ، وأمَّا الخامِسُ فَمَجنونٌ مَغلوبٌ عَلی عَقلِهِ . (1)

.

1- .الکافی : ج 7 ص 265 ح 26 ، تهذیب الأحکام : ج 10 ص 50 ح 188 ولیس فیه «رفعه» وراجع تفسیر القمّی : ج 2 ص 96 .

3 / 17 پنج نفر که به جرم زنا دستگیر شده بودند

3 / 17پنج نفر که به جرم زنا دستگیر شده بودندالکافی به نقل از اَصبغ بن نُباته ، که سند روایت را به معصوم علیه السلام می رساند : پنج نفر راکه به اتّهام زنا دستگیر شده بودند ، پیش عمر آوردند . وی فرمان داد که بر هر کدام از آنان ، حدْ جاری سازند . امیر مؤمنان در آن جا حاضر بود و فرمود : «ای عمر! حُکم اینها این نیست» . عمر گفت : حکم را تو بر آنان جاری کن . علی علیه السلام یکی از آنان را آورد و گردن زد ، دومی را سنگسار نمود ، سومی را حدزد ، چهارمی را نصفِ حدْ زد ، و پنجمی را تعزیر (1) نمود . عمر ، متحیّر شد و مردم از کار علی علیه السلام شگفت زده شدند . عمر گفت : ای ابو الحسن! در یک جریان بر پنج نفر ، پنج [نوع] حدْ جاری ساختی که هیچ کدام از حدود شبیه دیگری نبود! امیر مؤمنان فرمود : «اوّلی ، فردی ذِمّی (اهل کتاب) بود که از پیمان ذمّه، خارج شده بود و حکمی جز شمشیر نداشت. دومی ، مردی همسردار بود که حدّش سنگسار بود . سومی ، زن نداشت و حدّش تازیانه بود . چهارمی ، بَرده بود که بر وی نصف حد ، جاری کردیم . پنجمی ، دیوانه بود و عقلش زایل شده بود [ومجازات او تعزیر بود] .

.

1- .تعزیر ، تنبیهی شرعی است کمتر از «حد» و مقدار آن در اختیار حاکم است. (م)

3 / 18طَلاقُ الزَّوجَهِ فِی الشِّرکِشرح الأخبار عن أبی عثمان البدری :جاءَ رَجُلٌ إلی عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فَقالَ : إنّی طَلَّقتُ امرَأتی فِی الشِّرکِ تَطلیقَةً ، وفِی الإسلامِ تَطلیقَتَینِ ، فَما تَری ؟ فَسَکَتَ عُمَرُ . فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ : ما تَقولُ ؟ فَقالَ : کَما أنتَ حَتّی یَجیءَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . فَجاءَ عَلِیٌّ علیه السلام فَقالَ لِلرَّجُلِ : قُصَّ عَلَیهِ قِصَّتَکَ . فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : هَدَمَ الإسلامُ ما کانَ قَبلَهُ ، هِیَ عِندَکَ عَلی واحِدَهٍ . (1)

3 / 19مَن زَنی بِها غُلامٌ صَغیرٌالإمام الرضا علیه السلام :قَضی أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام فِی امرَأهٍ مُحصَنَهٍ فَجَرَ بِها غُلامٌ صَغیرٌ ، فَأَمَرَ عُمَرُ أن تُرجَمَ ، فَقالَ علیه السلام : لا یَجِبُ الرَّجمُ ، إنَّما یَجِبُ الحَدُّ ؛ لِأَنَّ الَّذی فَجَرَ بِها لَیسَ بِمُدرِکٍ . (2)

3 / 20بَقَرَهٌ قَتَلَت جَمَلاًالمقنع :جاءَ رَجُلٌ إلی عُمَرَ بنِ الخَطّابِ ومَعَهُ رَجُلٌ ، فَقالَ : إنَّ بَقَرَهَ هذا شَقَّت بَطنَ جَمَلی ، فَقالَ عُمَرُ : قَضی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فیما قَتَلَ البَهائِمُ : أ نَّهُ جُبارٌ والجُبارُ : الَّذی لا دِیَهَ له ولا قِوَدَ . فَقالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : قَضَی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : «لا ضَرَرَ ولا ضِرارَ» ، إن کانَ صاحِبُ البَقَرَهِ رَبَطَها عَلی طَریقِ الجَمَلِ فَهُوَ لَهُ ضامِنٌ ، فَنَظَروا فَإذا تِلکَ البَقَرَهُ جاءَ بِها صاحِبُها مِنَ السَّوادِ ، وَرَبَطها عَلی طَریقِ الجَمَلِ ، فَأَخَذَ عُمَرُ بِرَأیِهِ علیه السلام ، وأَغرَمَ صاحِبَ البَقَرَهِ ثَمَنَ الجَمَلِ . (3)

.

1- .شرح الأخبار : ج 2 ص 317 ح 654 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 364 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 230 ح 9 کلاهما عن أبی عثمان النهدی .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 360 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 226 ح 6 .
3- .المقنع : ص 537 .

3 / 18 طلاق دادن زن در روزگار شرک

3 / 19 زنی که با نوجوانی نابالغ ، زنا کرده بود

3 / 20 کسی که گاوش شتر دیگری را کشته بود

3 / 18طلاق دادن زن در روزگار شرکشرح الأخبار به نقل از ابو عثمان بدری : مردی پیش عمر بن خطّاب آمد و گفت : من زنم را یک بار در زمان شرک و دو بار ، وقتی که اسلام آورده ام ، طلاق داده ام . چه نظر می دهی؟ عمر ، سکوت کرد . آن مرد به عمر گفت : نظرت چیست؟ عمر گفت : در همین حال بمان تا علی بن ابی طالب بیاید . علی علیه السلام آمد . عمر به آن مرد گفت : داستانت را برای وی تشریح کن [و او نیزچنین کرد .] علی علیه السلام فرمود : «اسلام آوردن ، گذشته را منهدم می سازد و این زن ، با حقّ یک طلاق دیگر ، به همسری تو باقی است» .

3 / 19زنی که با نوجوانی نابالغ ، زنا کرده بودامام رضا علیه السلام :امیر مؤمنان ، درباره زن شوهرداری که نوجوانی با وی درآمیخته بود ،داوری کرد . عمر ، دستور داد زن را سنگسار کنند که علی علیه السلام فرمود : «سنگسار ، [بر او] واجب نیست ؛ بلکه حد بر وی واجب است ؛ چون کسی که با وی در آمیخته است ،بالغ نیست» .

3 / 20کسی که گاوش شتر دیگری را کشته بودالمُقنع :مردی به همراه مردی دیگر ، پیش عمر بن خطّاب آمد و گفت : گاو این مرد ،شکم شتر مرا پاره کرده است . عمر گفت : پیامبر خدا در آنچه مربوط به کشتن چارپایان است ، می فرمود که آن ،از جمله جُبار (چیزی که نه دیه و نه قصاص دارد) است . امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «پیامبر خدا فرموده است که : ضررپذیری و ضرررسانی ،[در اسلام] نیست . اگر صاحب گاو ، گاوش را در راه شتر بسته بوده است ، ضامن آن است» . موضوع را بررسی کردند و دیدند که صاحب گاو ، آن را از مزرعه آورده و در راه شتر ، بسته بوده است . عمر ، نظر علی علیه السلام را پذیرفت و صاحب گاو را ملزَم به پرداخت قیمت شتر کرد .

.

3 / 21رَجُلٌ قَتَلَ أخا رَجُلٍالإمام الباقر أو الإمام الصادق عليهماالسلام :أُتِىَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ بِرَجُلٍ قَد قَتَلَ أخا رَجُلٍ ، فَدَفَعَهُ إلَيهِ وأَمَرَهُ بِقَتلِهِ ، فَضَرَبَهُ الرَّجُلُ حَتّى رَأى أ نَّهُ قَد قَتَلَهُ ، فَحُمِلَ إلى مَنزِلِهِ فَوَجَدوا بِهِ رَمَقا فعالَجوهُ فَبَرَأ ، فَلَمّا خَرَجَ أخَذَهُ أخُو المَقتولِ الأَوِّل فَقالَ : أنتَ قاتِلُ أخى ولى أن أقتُلَکَ ، فَقالَ : قَد قَتَلتَنى مَرَّةً ، فَانطَلَقَ بِهِ إلى عُمَرَ فَأَمَرَهُ بِقَتلِهِ ، فَخَرَجَ وهُوَ يَقولُ : وَاللّهِ قَتَلتَنى مَرَّةً ! فَمَرّوا عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَأخبَرَهُ خَبَرَهُ ، فَقالَ : لا تَعجَل حَتّى أخرُجَ إلَيکَ ، فَدَخَلَ عَلى عُمَرَ فَقالَ : لَيسَ الحُکُم فيهِ هکَذا ، فَقالَ : ما هُوَ يا أبَا الحَسَنِ ؟ فَقالَ : يَقتَصُّ هذا مِن أخِى المَقتولِ الأَوَّلِ ما صَنَعَ بِهِ ، ثُمَّ يَقتُلُهُ بِأخيهِ ، فَنَظَرَ الرَّجُلُ أ نَّهُ إنِ اقتَصَّ مِنهُ أتى عَلى نَفسِهِ ، فَعَفا عَنهُ وتَتارَکا . (1)

.

1- .الكافى : ج 7 ص 360 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 278 ح 1087 كلاهما عن أبان بن عثمان عمّن أخبره ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 174 ح 5401 عن أبان بن عثمان من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

3 / 21 مردی که برادر مردی دیگر را کشته بود

3 / 21مردی که برادر مردی دیگر را کشته بودامام باقر یا امام صادق علیهماالسلام :مردی را پیش عمر بن خطاب آوردند که برادر مردی دیگر رابه قتل رسانده بود . عمر ، قاتل را به او سپرد و فرمان به قتلش داد . وی نیز او را زد ،به گونه ای که فکر کرد او را به قتل رسانده است . مرد قاتل را به خانه اش منتقل کردند و دیدند که رمقی دارد . به مداوایش پرداختندتا بهبود یافت . [مدّتی بعد ،] وقتی [قاتل] از خانه بیرون آمد ، برادر مقتول ، وی را گرفت وگفت :تو قاتل برادر منی و من ، حق دارم تو را بکشم . قاتل گفت : تو یک بار مرا کُشتی! [برادر مقتول ،] وی را نزد عمر برد و عمر ، فرمان به قتل وی داد . [قاتل] از نزد عمر بیرون آمد ، در حالی که می گفت : به خدا سوگند ، تو یک بار مرا کُشتی! آن گاه به امیر مؤمنان برخوردند و وی داستانش را به علی علیه السلام خبر داد . علی علیه السلام فرمود : «شتاب نکن تا پیشت برگردم» . علی علیه السلام نزد عمر رفت و گفت : «حُکم وی ، این نیست» . عمر گفت : چگونه است ، ای ابو الحسن؟ علی علیه السلام فرمود : «این فرد باید بدانچه برادر مقتول با او کرده ، درباره وی قصاص کند و آن گاه ، وی در برابر کشته شدن برادرش ، او را قصاص نماید» . برادر مقتول ، دید که اگر قصاص شود ، کشته خواهد شد ، بنا بر این ، از وی گذشت و از همدیگر جدا شدند .

.

3 / 22اختبار المدّعيالكافى عن الأصبغ بن نباته :سُئِلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام عَن رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلاً عَلى هامَتِهِ ، فَادَّعَى المَضروبُ أ نَّهُ لا يُبصِرُ شَيئا ولا يَشُمُّ الرّائِحَةَ ، وأ نَّهُ قَد ذَهَبَ لِسانُهُ . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : إن صَدَقَ فَلَهُ ثَلاثُ دِياتٍ . فَقيلَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وكَيفَ يُعلَمُ أ نَّهُ صادِقٌ ؟ فَقالَ : أمّا مَا ادَّعاهُ أ نَّهُ لا يَشُمُّ الرّائِحَةَ ؛ فَإِنَّهُ يُدنى مِنهُ الحُراقُ (1) ، فَإِن كانَ كَما يَقولُ وإلّا نَحّى رَأسَهُ ودَمَعَت عَينُهُ . وأمّا ما ادَّعاهُ فى عَينِهِ فَإِنَّهُ يُقابَلُ بِعَينِهِ الشَّمسَ ؛ فَإِن كانَ كاذِبا لَم يَتَمالَک حَتّى يُغَمِّضَ عَينَهُ ، وإن كانَ صادِقا بَقِيَتا مَفتوحَتَينِ . وأمّا مَا ادَّعاهُ فى لِسانِهِ ؛ فَإِنَّهُ يُضرَبُ عَلى لِسانِهِ بِإِبرَةٍ ، فَإِن خَرَجَ الدَّمُ أحمَرَ فَقَد كَذَبَ ، وإن خَرَجَ الدَّمُ أسوَدَ فَقَد صَدَقَ . (2)

3 / 23حَملُ امرَأَةٍ مِن دونِ افتِضاضٍ !الإرشاد :إنَّ امرَأَةً نَكَحَها شَيخٌ كَبيرٌ فَحَمَلَت ، فَزَعَمَ الشَّيخُ أ نَّهُ لَم يَصِل إلَيها ، وأنكَرَ حَملَها ، فَالتَبَسَ الأَمرُ عَلى عُثمانَ ، وسَأَلَ المَرأَةَ : هَلِ افتَضَّكِ الشَّيخُ ؟ وكانَت بِكرا ، فَقالَت : لا ، فَقالَ عُثمانُ : أقيمُوا الحَدَّ عَلَيها ، فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : إنَّ لِلمرأَةِ سَمَّينِ (3) : سَمُّ المَحيضِ ، وسَمُّ البَولِ ، فَلَعلَّ الشَّيخَ كانَ يَنالُ مِنها فَسالَ ماؤُهُ فى سَمِّ المَحيضِ فَحَمَلَت مِنهُ ، فَاسأَلُوا الرَّجُلَ عَن ذلِکَ ، فَسُئِلَ ، فَقالَ : قَد كُنتُ اُنزِلُ الماءَ فى قُبُلِها مِن غَيرِ وُصولٍ إلَيها بِالِافتِضاضِ ، فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : الحَملُ لَهُ وَالوَلَدُ وَلَدُهُ ، وأرى عُقوبَتَهُ عَلَى الإِنكارِ لَهُ ، فَصارَ عُثمانُ إلى قَضائِهِ بِذلِکَ وتَعَجَّبَ مِنهُ . (4)

.

1- .الحُراق : ما تقع فيه النار عند القدْح (الصحاح : ج 4 ص 1458 «حرق») .

2- .الكافى : ج 7 ص 323 ح 7 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 19 ح 3250 عن الإمام الباقر عليه السلام نحوه .

3- .السَّمُّ و السُّمّ : الثَّقْب (لسان العرب : ج 12 ص 303 «سمم») .

4- .الإرشاد : ج 1 ص 210 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 370 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 256 ح 29 .

3 / 22 آزمایش ادّعاگر

3 / 23 حامله شدن زنِ باکره

3 / 22آزمایش ادّعاگرالکافی به نقل از اصبغ بن نُباته : از امیر مؤمنان ، درباره مردی پرسیده شد که برپیشانی مرد دیگر زده بود و مرد کتک خورده ، مدّعی بود که چیزی نمی بیند وبویی احساس نمی کند و قدرت تکلّم خود را [نیز] از دست داده است . امیر مؤمنان فرمود : «اگر راست بگوید ، سه دیه باید به او پرداخته شود» . گفته شد : ای امیر مؤمنان! از کجا دانسته شود که وی راستگوست؟ فرمود : «امّا [در بررسی] این ادّعای وی که قدرت بویایی ندارد ، پارچه سوخته ای نزدیک [بینی] وی آورده شود . اگر راست گفته باشد ، [عکس العملی نشان نمی دهد ،] و گرنه سرش را کنار می کشد و از چشمش اشک می آید ، و امّا [در بررسی] ادّعایش درباره چشمش ، چشم وی در برابرخورشید قرار داده شود . اگر دروغ گفته باشد ، بی اختیارْ چشم بر هم می نهد ، واگر راست گفته باشد ، چشم هایش باز می مانَد . و امّا [در بررسی] ادّعایش در مورد زبانش ، روی زبانش سوزن زده شود . اگرخون سرخ بیرون بیاید ، دروغ گفته و اگر خون سیاه بیرون آید ، راست گفته است» .

3 / 23حامله شدن زنِ باکرهالإرشاد :پیرمردی زنی را به همسری گرفت و زن ، حامله گشت . پیرمرد پنداشت که توفیقی در ازاله بکارت نداشته و حامله شدن زن را انکار کرد . جریان برای عثمان ، مشتبه گشت و از زن که باکره بود پرسید : آیا پیرمرد ،بکارت تو را از بین برده است؟ زن گفت : نه . عثمان گفت : بر زن ، حد جاری کنید . امیر مؤمنان علی فرمود: «زن را دو روزنه است: روزنه حیض و روزنه ادرار . شایدپیرمرد از زن ، بهره گرفته است و آب مردی اش به روزنه حیض راه یافته وزن،از آن حامله شده است . از پیرمرد درباره این موضوع بپرسید» . از پیرمرد پرسیدند . گفت : من آب مردی ام را بدون آن که بر او دخولی کرده باشم ، بر شرمگاهش می ریختم . امیر مؤمنان فرمود : «بارداری از اوست و بچّه ، بچّه اوست و به نظر من ، پیرمرددر خصوص انکارش باید مجازات شود» . عثمان ، داوری علی علیه السلام را پذیرفت و از آن ، شگفت زده گشت .

.

3 / 24دَعوى مَوتِ الزَّوجِ فى عِدَّهِ الطَّلاقِشرح الأخبار عن محمّد بن يحيى :كانَ لِرَجُلٍ امرَأَتانِ : امرَأَهٌ مِنَ الأَنصارِ ، وَامرَأَهٌ مِن بَنى هاشِمٍ ، فَطَلَّقَ الأَنصارِيَّهَ ثُمَّ ماتَ بَعدَ مُدَّهٍ ، فَذَكَرَتِ الأَنصارِيَّهُ الَّتى طَلَّقَها أَنَّها فى عِدَّتِها ، وقامَت عِندَ عُثمانَ بنِ عَفَّانَ بِميراثِها مِنهُ ، فَلَم يَدرِ ما يَحكُمُ بِهِ فى ذلِکَ ورَدَّهُم إلى عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقالَ : تَحلِفُ أَنَّها لَم تَحِض بَعدَ أَن طَلَّقَها ثَلاثَ حِيَضٍ وتَرِثُهُ . فَقالَ عُثمانُ لِلهاشِمِيَّهِ : هذا قَضاءُ ابنِ عَمِّکَ ، قالَت : قَد رَضيتُهُ ، فَلْتَحلِف وتَرِث ، فَتَحَرَّجَتِ الأَنصارِيَّهُ مِنَ اليَمينِ وتَرَکَتِ الميراثَ . (1)

3 / 25قَصاصُ العَينِ وهِىَ قائِمَهٌالإمام الصادق عليه السلام :إنَّ عُثمانَ أتاهُ رَجُلٌ مِن قَيسٍ بِمَولىً لَهُ قَد لَطَمَ عَينَهُ ، فَأَنزَلَ الماءَ فيها وهِىَ قائِمَهٌ ، لَيسَ يُبصِرُ بِها شَيئا ، فَقالَ لَهُ : اُعطيکَ الدِّيَهَ ، فَأَبى ، فَأَرسَلَ بِهِما إلى عَلِيٍّ عليه السلام وقالَ : اُحكُم بَينَ هذَينِ . فَأَعطاهُ الدِّيَهَ فَأَبى ، فَلَم يَزالوا يُعطونَهُ (2) حَتّى أعطَوهُ دِيَتَينِ ، فَقالَ : لَيسَ اُريدُ إلّا القَصاصَ ، فَدَعا عَلِيٌّ عليه السلام بِمِرآهٍ فَحَماها ، ثُمَّ دَعابِكُرسُفٍ (3) فَبَلَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ عَلى أشفارِ عَينَيهِ وعَلى حَوالَيها ، ثُمَّ استَقبَلَ بِعَينِهِ عَينَ الشَّمسِ ، وجاءَ بِالمِرآهِ فَقالَ : اُنظُر ، فَنَظَرَ فَذابَ الشَّحمُ وبَقِيَت عَينُهُ قائِمَهً وذَهَبَ البَصَرُ . (4)

.

1- .شرح الأخبار : ج 2 ص 313 ح 643 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 371 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 237 ح 13 .
2- .في المصدر : «يعطونهم» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تهذيب الأحكام .
3- .الكُرسُف : القطن (النهايه : ج 4 ص 163 «كرسف») .
4- .الكافى : ج 7 ص 319 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 276 ح 1081 وفيه «عمر» بدل «عثمان» وكلاهما عن رفاعه .

3 / 24 ادّعای مردن شوهر در عدّه طلاق

3 / 25 قصاص چشم ، در حالی که ظاهرا سالم بود

3 / 24ادّعای مردن شوهر در عدّه طلاقشرح الأخبار به نقل از محمّد بن یحیی : مردی دو زن داشت : زنی از انصار و زنی ازبنی هاشم . او زن انصاری را طلاق داد و پس از مدّتی مُرد . زن انصاری که مرد ، طلاقش داده بود ادّعا کرد که در زمان عدّه است و نزدعثمان بن عفّان ، اقامه دعوای میراث نمود . عثمان ندانست که در این ماجرا ، چگونه داوری کند و آنان را پیش علی علیه السلام فرستاد . علی علیه السلام فرمود : «سوگند بخورد که پس از آن که [مرد ،] وی را طلاق داده ،سه بار حیض ندیده است و سپس ، ارث ببرد» . عثمان به زن هاشمی گفت : این ، داوریِ پسر عمویت است . زن گفت : می پذیرم . زنِ [انصاری] سوگند بخورد و ارث ببرد . امّا زنِ انصاری از سوگند خوردن ، سر باز زد و میراث را رها نمود .

3 / 25قصاص چشم ، در حالی که ظاهرا سالم بودامام صادق علیه السلام :مردی از قبیله قیس ، بنده خود را پیش عثمان آورد که به چشمش ضربه زده بود و آب در آن جاری بود و با آن چشم ، که ظاهرا سالم بود ، چیزی نمی دید . [مرد] به بنده اش گفت : «دیه آن را به تو می پردازدم» ؛ ولی وی نپذیرفت . عثمان ، آن دو را نزد علی علیه السلام فرستاد و گفت : بین این دو ، داوری کن . علی علیه السلام به برده دیه اش را پرداخت ؛ ولی او قبول نکرد . همچنان به آنچه داده بودند (مَبلغ دیه) ، می افزودند تا آن که دو دیه به وی پرداختند ؛ ولی بنده گفت : من ، جز قصاص نمی خواهم . علی علیه السلام آینه ای خواست و آن را گرم کرد . آن گاه ، پنبه ای خواست و آن را خیس نمود و بر رو و اطراف چشم آن مرد گذاشت . سپس چشمِ مرد را در برابرشعاع خورشید گرفت و آینه را آورد و فرمود : بنگر !» . وی نگاه کرد . [در نتیجه] پیه چشم [او] ، آب شد و چشمش ظاهرا سالم ماند وبینایی آن از دست رفت .

.

ص: 532

. .

ص: 533

. .

الفصل الرابع : نماذج من قضاياه فى إمارته4 / 1قَضاءٌ كَقَضاءِ داوُدَالإمام الباقر عليه السلام :دَخَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام المَسجِدَ فَاستَقبَلَهُ شابٌّ يَبكى وحَولَهُ قَومٌ يُسكِتونَهُ ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : ما أبكاكَ ؟ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّ شُرَيحا قَضى عَلَىَّ بِقَضِيَّةٍ ما أدرى ما هِىَ ؟ إنَّ هؤُلاءِ النَّفَرَ خَرَجوا بِأبى مَعَهُم فى السَّفَرِ ، فَرَجَعوا ولَم يَرجِع أبى ، فَسَأَلتُهُم عَنهُ ، فَقالوا : ماتَ ، فَسَأَلتُهُم عَن مالِهِ ، فَقالوا : ما تَرَكَ مالاً ، فَقَدَّمتُهُم إلى شُرَيحٍ فَاستَحلَفَهُم ، وقَد عَلِمتُ يا أميرَ المُؤمِنينَ أنَّ أبى خَرَجَ ومَعَهُ مالٌ كَثيرٌ ، فَقالَ لَهُم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : اِرجِعوا ، فَرَجَعوا وَالفَتى مَعَهُم إلى شُرَيحٍ . فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : يا شُرَيحُ ! كَيفَ قَضَيتَ بَينَ هؤُلاءِ ؟ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اِدَّعى هذَا الفَتى عَلى هؤلاءِ النَّفَرِ أنَّهُم خَرَجوا فى سَفَرٍ وأبوهُ مَعَهُم ، فَرَجَعوا ولَم يَرجِع أبوهُ ، فَسَأَلتُهُم عَنهُ ، فَقالوا : ماتَ ، فَسَأَلتُهُم عَن مالِهِ ، فَقالوا : ما خَلَّفَ مالاً ، فَقُلتُ لِلفَتى : هَل لَكَ بَيِّنَةٌ عَلى ما تَدَّعى ؟ فَقالَ : لا ، فَاستَحلَفتُهُم فَحَلَفوا . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : هَيهاتَ يا شُرَيحُ ! هكَذا تَحكُمُ فى مِثلِ هذا ؟ ! فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَكَيفَ ؟ فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : وَاللّهِ لَأَحكُمَنَّ فيهِم بِحُكمٍ ما حَكَمَ بِهِ خَلقٌ قَبلى إلّا داوودَ النَّبِىَّ عليه السلام . يا قَنبَرُ ! ادعُ لى شَرَطَةَ الخَميسِ . فَدَعاهُم ، فَوَكَّلَ بِكُلِّ رَجُلٍ مِنهُم رَجُلاً مِنَ الشَّرَطَهِ ، ثُمَّ نَظَرَ إلى وُجوهِهِم فَقالَ : ماذا تَقولونَ ؟ أ تَقولونَ : إنّى لا أعلَمُ ما صَنَعتُم بِأبى هذَا الفَتى ؟ إنّى إذا لَجاهِلٌ ! ثُمَّ قالَ : فَرِّقوهُم وغَطّوا رُؤوسَهُم . فَفُرِّقَ بَينَهُم واُقيمَ كُلُّ رَجُلٍ مِنهُم إلى اُسطُوانَهٍ مِن أساطينِ المَسجِدِ ورُؤوسُهُم مُغَطّاهٌ بِثِيابِهِم ، ثُمَّ دَعا بِعُبَيدِ اللّهِ بنِ أبى رافِعٍ كاتِبِهِ فَقالَ : هاتِ صَحيفَةً ودَواةً ، وجَلَسَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ فى مَجلِسِ القَضاءِ وجَلَسَ النّاسُ إلَيهِ ، فَقالَ لَهُم : إذا أنا كَبَّرتُ فَكَبِّروا ، ثُمَّ قالَ لِلناسِ : اِفرِجوا (1) ، ثُمَّ دَعا بِواحِدٍ مِنهُم فَأَجلَسَهُ بَينَ يَدَيهِ وكَشَفَ عَن وَجهِهِ . ثُمَّ قالَ لِعبُيَدِ اللّهِ بنِ أبى رافِعٍ : اُكتُب إقرارَهُ وما يَقولُ . ثُمَّ أقبَلَ عَلَيهِ بِالسُّؤالِ ، فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : فى أىِّ يَومٍ خَرَجتُم مِن مَنازِلِكُم وأبو هذَا الفَتى مَعَكُم ؟ فَقالَ الرَّجُلُ : فى يَومِ كَذا وكَذا . قالَ : وفى أىِّ شَهرٍ ؟ قالَ : فى شَهرِ كَذا وكَذا . قالَ : فى أىِّ سَنَهٍ ؟ قالَ : فى سَنَهِ كَذا وكَذا . قالَ : وإلى أينَ بَلَغتُم فى سَفَرِكُم حَتّى ماتَ أبو هذَا الفَتى ؟ قالَ : إلى مَوضِعِ كَذا وكَذا ، قالَ : وفى مَنزِلِ مَن ماتَ ؟ قالَ : فى مَنزِلِ فُلانِ بنِ فُلانٍ ، قالَ : وما كانَ مَرَضُهُ ؟ قالَ : كَذا وكَذا ، قالَ : وكَم يَوما مَرِضَ ؟ قالَ : كَذا وكَذا ، قالَ : فَفى أىِّ يَومٍ ماتَ ؟ ومَن غَسَّلَهُ ؟ ومَن كَفَّنَهُ ؟ وبِما كَفَّنتُموهُ ؟ ومَن صَلّى عَلَيهِ ؟ ومَن نَزَلَ قَبرَهُ ؟ فَلَمّا سَأَلَهُ عَن

جَميعِ ما يُريدُ كَبَّرَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وكَبَّرَ النّاسُ جَميعا ، فَارتابَ أُولئِکَ الباقونَ ، ولَم يَشُکّوا أنَّ صاحِبَهُم قَد أقَرَّ عَلَيهِم وعَلى نَفسِهِ . فَأَمَرَ أن يُغَطّى رَأسُهُ ويُنطَلَقَ بِهِ إلَى السِّجنِ . ثُمَّ دَعا بِآخَرَ فَأجلَسَهُ بَينَ يَدَيهِ وكَشَفَ عَن وَجهِهِ ثُمَّ قالَ : كَلّا ! زَعَمتُم أ نّى لا أعلَمُ بِما صَنَعتُم ؟ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما أتَا إلّا واحدٌ مِنَ القَومِ ، ولَقَد كُنتُ كارِها لِقَتلِه ، فَأَقَرَّ . ثُمَّ دَعا بِواحِدٍ بَعدَ واحِدٍ كُلُّهُم يُقِرُّ بِالقَتلِ وأخذِ المالِ ، ثُمَّ رَدَّ الَّذى كانَ أمَرَ بِهِ إلَى السِّجنِ فَأَقَرَّ أيضا ، فَألزَمَهُمُ المالَ وَالدَّمَ . فَقالَ شُرَيحٌ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وكَيفَ حَكَمَ داوودُ النَّبِىُّ عليه السلام ؟ فَقالَ : إنَّ داوودَ النَّبِىَّ عليه السلام مَرَّ بِغِلمَةٍ يَلعَبونَ ويُنادونَ بَعضَهُم : ب «يا ماتَ الدّينُ» ، فَيُجيبُ مِنهُم غُلامٌ ، فَدَعاهُم داوودُ عليه السلام فَقالَ : يا غُلامُ ، مَا اسمُکَ ؟ قالَ : ماتَ الدّينُ ، فَقالَ لَهُ داوودُ عليه السلام : مَن سَمّاکَ بِهذا الاِسمِ ؟ فَقالَ اُمّى . فَانطَلَقَ داوودُ عليه السلام إلى اُمِّهِ ، فَقالَ لَها : يا أَيَّتُها المَرأَةُ ! مَا اسمُ ابنِکِ هذا ؟ قالَت : ماتَ الدّينُ ، فَقالَ لَها : ومَن سَمّاهُ بِهذا ؟ قالَت : أبوهُ ، قالَ : وكَيفَ كانَ ذاکَ ؟ قالَت : إنَّ أباهُ خَرَجَ فى سَفَرٍ لَهُ ومَعَهُ قَومٌ ، وهذَا الصَّبِىُّ حَملٌ فى بَطنى ، فَانصَرَفَ القَومُ ولَم يَنصَرِف زَوجى ، فَسَأَلتُهُم عَنهُ ، فَقالوا : ماتَ ، فَقُلتُ لَهُم : فَأينَ ما تَرَکَ ؟ قالوا : لَم يُخلِّف شَيئا ، فَقُلتُ : هَل أوصاکُم بِوَصِيَّةٍ ؟ قالوا : نَعَم ، زَعَمَ أ نَّکِ حُبلى ، فَما وَلَدتِ مِن وَلَدٍ جارِيَةٍ أو غُلامٍ فَسَمّيهِ «ماتَ الدّين» ، فَسَمَّيتُهُ . قالَ داوودُ عليه السلام : وتَعرِفينَ القَومَ الَّذينَ كانوا خَرَجوا مَعَ زَوجِکِ ؟ قالَت : نَعَم ، قالَ : فَأَحياءٌ هُم أم أمواتٌ ؟ قالَت : بَل أحياءٌ ، قالَ : فَانطَلِقى بِنا إلَيهِم ، ثُمَّ مَضى مَعَها فَاستَخرَجَهُم مِن مَنازِلِهِم ، فَحَكَمَ بَينَهُم بِهذا الحُكمِ بِعَينِهِ وأثبَتَ عَلَيهِمُ المالَ وَالدَّمَ ، وقالَ لِلمَرأَةِ : سَمِّى ابنَکِ هذا «عاشَ الدينُ» . (2)

.

1- .فى المصدر : «اخرجوا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تهذيب الأحكام .
2- .الكافى : ج 7 ص 371 ح 8 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 316 ح 875 كلاهما عن أبى بصير ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 24 ح 3255 ، الإرشاد : ج 1 ص 215 نحوه من دون إسنادٍ إلى المعصوم وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 379 .

فصل چهارم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان حکومتش

4 / 1 داوری ای چون داوریِ داوود

فصل چهارم : نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان حکومتش4 / 1داوری ای چون داوریِ داوودامام باقر علیه السلام :امیر مؤمنان وارد مسجد شد . جوانی گریان که جمعی در اطرافش بودند و وی راآرام کردند با ایشان مواجه شد . علی علیه السلام فرمود : «چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟». گفت : ای امیر مؤمنان! شُرَیح قاضی درباره من داوری ای انجام داده که نمی فهمم چگونه است ! این گروه ، همراه پدرم به سفر رفتند . اینان برگشتند و پدرم برنگشت . از آنان درباره وی پرسیدم . گفتند : مُرد . از اموالش پرسیدم . گفتند : مالی به جا نگذاشت . آنان را پیش شریح آوردم و شریح ، سوگندشان داد [وآنان را تبرئه کرد] و من می دانم ای امیر مؤمنان که پدرم با ثروت فراوان به سفر ، عازم شد . امیر مؤمنان ، به آنان فرمود : «برگردید» . همگی به همراه جوان به نزد شریح برگشتند . امیر مؤمنان ، به شریح فرمود : «شریح! چگونه بین اینان داوری کردی؟». شریح گفت: ای امیر مؤمنان! این جوان، علیه این افراد، ادّعا کردکه آنان،عازم سفری شده اند وپدر او نیزهمراهشان بوده است . آنان برگشته اند و پدر او برنگشته است . من از آنان درباره پدروی پرسیدم . گفتند : مرده است . از آنان درباره اموال او پرسیدم . گفتند : مالی به جا نگذاشته است . به جوان گفتم : آیا برای ادّعایت شاهدی داری؟ گفت : نه . بنا بر این ، آنان را سوگند دادم و آنان ، سوگند خوردند[که حقیقت را گفته اند] . امیر مؤمنان فرمود : «هیهات ، ای شریح! در این نوع پیشامدها ، چنین داوری می کنی؟!» . گفت : ای امیر مؤمنان! پس چگونه [باید داوری کرد]؟ امیر مؤمنان فرمود : «به خدا سوگند ، درباره آنان داوری ای خواهم نمود که پیش از من ، کسی جز داوود پیامبر ، چنین داوری نکرده است . ای قنبر! شُرطهُ الخَمیس (1) را برایم فرا بخوان» . قنبر ، آنان را فرا خواند. علی علیه السلام بر هر کدامِ آنان ، یکی از افراد شُرطه را مأمور ساخت و آن گاه به آنان نگریست و فرمود : «چه گمان می کنید ؟ آیا گمان می کنید که من نمی دانم با پدراین جوان چه کرده اید؟ اگر چنین باشد که من نادان خواهم بود!». آن گاه فرمود : «اینان را از هم جدا کنید و سرهایشان را بپوشانید» . آنها را جدا کردند و در حالی که سرهایشان با لباس هایشان پوشانده شده بود ،هریک را در کنار یکی از ستون های

مسجد ، سر پا نگه داشتند . آن گاه [امیر مؤمنان] کاتبش (عبید اللّه بن ابی رافع) را فرا خواند و فرمود : «کاغذودواتی بیاور» . امیر مؤمنان ، در جایگاه داوری نشست و مردم در اطرافش نشستند . آن گاه به مردم فرمود : «هر گاه من تکبیر گفتم ، شما هم تکبیر بگویید» و افزود : «راه را بازکنید» . سپس یکی از آنان را فرا خواند و در مقابل خود نشاند و صورت وی را باز کرد .آن گاه به عبید اللّه بن ابی رافع فرمود : «اقرار وی و هر آنچه را می گوید ،بنویس» . سپس [علی علیه السلام] به بازجوییِ او پرداخت و از وی پرسید : «در چه روزی با پدراین جوان از خانه هایتان بیرون رفتید؟» . مرد گفت : در فلان روز . [علی علیه السلام] پرسید : «در کدام ماه؟». گفت : در فلان ماه . [علی علیه السلام] پرسید : «در کدام سال؟». گفت : در فلان سال . [علی علیه السلام] پرسید : «به کجا رسیده بودید که پدر این جوان درگذشت؟». گفت : به فلان جا . [علی علیه السلام] پرسید : «در خانه چه کسی درگذشت؟» . گفت : در خانه فلانی فرزند فلانی . [علی علیه السلام] پرسید : «بیماری اش چه بود؟». گفت : فلان بیماری را داشت . [علی علیه السلام] پرسید : «چند روز بیمار بود؟». گفت : چند روزی . [علی علیه السلام] پرسید : «چه روزی درگذشت؟ چه کسی وی را غسل داد؟ چه کسی کفنش کرد؟ با چه چیزی کفنش کردید؟ چه کسی بر وی نماز گزارد؟ و چه کسی [برای دفنِ او] در گورش رفت ؟» . امیر مؤمنان ، هنگامی که از وی هر چه می خواست ، پرسید ، تکبیر گفت ومردم ، همه تکبیر گفتند . باقی مانده متّهمان به دو دلی افتادند و تردید نکردند که دوستشان علیه آنان و علیه خودش اقرار کرده است . علی علیه السلام دستور داد که سرِ وی را بپوشانند و او را به زندان ببرند . آن گاه دیگری رافرا خواند و در پیش خود نشاند و صورتش را باز کرد فرمود : «هرگز! پنداشته ایدمن نمی دانم چه کار کرده اید؟» . او گفت : ای امیر مؤمنان! من ، یکی از این افراد بودم و از کشتنش ناخشنود بودم .و به این شیوه ، اقرار کرد . آن گاه، [علی علیه السلام] همه آنان را یکی پس از دیگری فرا خواند. همه آنان به قتل وتصرّف اموال [پدر آن جوان] ، اقرار کردند . آن گاه آن را که به زندان فرستاده بود ،باز گرداند و او نیز اقرار کرد . علی علیه السلام آنان را به پرداخت مال و قصاص ، ملزم ساخت . شُرَیح گفت : ای امیر مؤمنان! جریان داوری داوود پیامبر ، چگونه است؟ علی علیه السلام فرمود : «داوود پیامبر ، گذرش به گروهی از کودکان افتاد که با هم بازی می کردند و یکی [از هم بازی های خود] را ماتَ الدین (دَین مُرده) صدامی زدند . کودکی هم [از میان آنان]جواب می داد . داوود علیه السلام آنان را صدا کرد و [به آن کودک] گفت : ای پسر! نامت چیست؟ او پاسخ داد : ماتَ الدین . داوود علیه السلام پرسید : چه کسی تو را به این نام ، نامیده است؟ گفت : مادرم . داوود

علیه السلام نزد مادر وی رفت و به وی گفت : ای زن! نام این پسرت چیست؟ پاسخ داد : مات الدین . [داوود علیه السلام] از وی پرسید : چه کسی این نام را بر او نهاده است؟ پاسخ داد : پدرش . داوود علیه السلام پرسید : جریان ، از چه قرار بوده است؟ زن گفت : پدرش همراه گروهی به سفر رفت و این بچّه در شکم من بود . آنان برگشتند و شوهر من برنگشت . از آنان درباره وی پرسیدم . گفتند : مُرد . به آنان گفتم : اموالش کجاست؟ گفتند : چیزی به جا نگذاشته است . گفتم : آیا وصیّتی هم به شما کرد ؟ گفتند : آری . احتمال می داد که تو بارداری . [از این رو ، وصیّت کرد :] دختر یا پسری را که به دنیا می آوری ، مات الدین (دینْ مُرده) نام گذاری کن . من نیز همین نام را بر او گذاشتم . داوود علیه السلام گفت : گروهی را که با شوهرت به سفر رفته بودند ، می شناسی؟ گفت : آری . [داوود علیه السلام] پرسید : آنان مرده اند ، یا زنده اند ؟ گفت : زنده اند . داوود علیه السلام گفت : پیش آنان برویم . سپس با زن ، نزد آنان رفت و آنان را از خانه هایشان بیرون کشید و در بین آنان به همین گونه داوری کرد و پرداخت مال و خون بها را بر گردن آنان گذاشت و به زن گفت : نام پسرت را «عاشَ الدَین (دینْ زنده)» بگذار .

.

1- .شرطه الخمیس : نیروهای ویژه نظامی ؛ گروهی شجاع و مخلص از شیعیان علی علیه السلام که با او بر سر بهشت ، پیمان بسته بودند (ر . ک : الفهرست ، ابن الندیم : ص 249) .

ص: 536

. .

ص: 537

. .

ص: 538

. .

ص: 539

. .

4 / 2رَجُلانِ تَنازَعا فى ثَمانِيَهِ دَراهِمَالكافى عن ابن أبى ليلى :قَضى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بَينَ رَجُلَينِ اصطَحَبا فى سَفَرٍ ، فَلَمّا أرادا الغَداءَ أخرَجَ أحَدُهُما مِن زادِهِ خَمسَهَ أرغِفَهٍ ، وأخرَجَ الآخَرُ ثَلاثَهَ أرغِفَهٍ ، فَمَرَّ بِهِما عابِرُ سَبيلٍ ، فَدَعَواهُ إلى طَعامِهِما ، فَأكَلَ الرَّجُلُ مَعَهُما حَتّى لَم يَبقَ شَىءٌ ، فَلَمّا فَرَغوا أعطاهُما العابِرُ بِهِما ثَمانِيَهَ دَراهِمَ ثَوابَ ما أكَلَهُ مِن طَعامِهِما ، فَقالَ صاحِبُ الثَّلاثَهِ أرغِفَهٍ لِصاحِبِ الخَمسَهِ أرغِفهٍ : اِقسِمها نِصفَينِ بَينى وبَينَکَ ، وقالَ صاحِبُ الخَمسَهِ : لا ، بَل يُأخُذُ كُلُّ واحِدٍ مِنّا مِنَ الدَّراهِمِ عَلى عَدَدِ ما أخرَجَ مِنَ الزّادِ . قالَ : فَأتَيا أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فى ذلِکَ ، فَلَمّا سَمِعَ مَقالَتَهُما قالَ لَهُما : اِصطَلِحا ؛ فَإنَّ قَضِيَّتُکما دَنِيَّهٌ ، فَقالا : اِقضِ بَينَنا بِالحَقِّ . قالَ : فَأعطى صاحِبَ الخَمسَهِ أرغِفَهٍ سَبعَهَ دَراهِمَ ، وأعطى صاحِبَ الثَّلاثَهِ أرغِفَهٍ دِرهَما ، وقالَ : أ لَيسَ أخرَجَ أحَدُکُما مِن زادِهِ خَمسَهَ أرغِفَهٍ ، وأخرَجَ الآخَرُ ثلاثَهَ أرغِفَهٍ ؟ قالا : نَعَم . قالَ : أ لَيسَ أكَلَ مَعَکُما ضَيفُکُما مِثلَ ما أكَلتُما ؟ قالا : نَعَم ! قال : أ لَيسَ أكَلَ كُلُّ واحِدٍ مِنکُما ثلاثه أرغِفَهٍ غَيرَ ثُلُثِها ؟ قالا : نَعَم ! قالَ : أ لَيس أكَلتَ أنتَ يا صاحِبَ الثَّلاثَهِ ثَلاثهَ أرغِفَهٍ غَيرَ (1) ثُلُثٍ ، وأكلَتَ أنتَ يا صاحِبَ الخَمسَهِ ثَلاثَهَ أرغِفَهٍ غَيرَ ثُلُثٍ ، وأكَلَ الضَّيفُ ثَلاثَهَ أرغِفَهٍ غَيرَ ثُلُثٍ ؟ أ لَيسَ بَقىَ لَکَ يا صاحِبَ الثَّلاثَهِ ثُلُثُ رَغيفٍ مِن زادِکَ ، وبَقِىَ لَکَ يا صاحِبَ الخَمسَهِ رَغيفانِ وثُلُثٌ ، وأكلَتَ ثَلاثَهَ أرغِفَهٍ غَيرَ ثُلُثٍ ؟ ! فَأعطاهُما لِكُلِّ ثُلُثِ رَغيفٍ دِرهَما ؛ فَأعطى صاحِبَ الرَّغيفَينِ وثُلُثٍ سَبعَهَ دَراهِم ، وأعطى صاحِبَ ثُلُثِ رَغيفٍ دِرهَما . (2)

.

1- .فى المصدر : «إلّا ثلث» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تهذيب الأحكام .
2- .الكافى : ج 7 ص 427 ح 10 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 290 ح 805 وراجع كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 37 ح 3279 والإرشاد : ج 1 ص 219 والاختصاص : ص 107 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 52 والرياض النضره : ج 3 ص 168 .

4 / 2 دو مردی که بر سرِ هشت دِرهم اختلاف داشتند

4 / 2دو مردی که بر سرِ هشت دِرهم اختلاف داشتندالکافی به نقل از ابن ابی لیلی : امیر مؤمنان ، میان دو نفر که در سفری همراه هم بودند ، داوری کرد . [داستان ، چنین بود :] هنگامی که آن دو خواستند صبحانه بخورند ، یکی ، پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان از توشه اش بیرون آوْرْد . رهگذری بر آنان گذر کرد و آن دو ، وی را به غذا دعوت کردند . وی [نیز] با آن دو غذا خورد و چیزی از غذا نمانْد . هنگامی که از هم جدا می شدند ، رهگذر ، به پاداش آنچه از غذای آن دو خورده بود ، به آن دو ، هشت درهم داد . آن که صاحب سه قرص نان بود ، به دارنده پنج قرص نان گفت : پول را بین خودمان به صورت نصفْ نصف ، تقسیم کن . دارنده پنج قرص نان گفت : نه! بلکه هر کدام از ما ، به مقداری که نان از توشه اش بیرون آورده ، برمی دارد . آن دو نزد امیر مؤمنان آمدند . هنگامی که [علی علیه السلام]سخن آنان را شنید ، به آن دو گفت : با هم مصالحه کنید . ماجرای شما چیزی جزئی است . گفتند : بین ما به حق ، داوری کن . علی علیه السلام به دارنده پنج قرص نان ، هفت درهم و به صاحب سه قرص نان ، یک درهم داد و فرمود : «مگر یکی از شما پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان، از توشه اش درنیاورده است؟». گفتند : چرا . [علی علیه السلام] پرسید : «مگر میهمان شما در کنار شما به اندازه شما نخورده است؟» . گفتند : چرا . [علی علیه السلام] پرسید : مگر هر کدام از شما سه قرص نان ، منهای یک سومِ آن ، نخورده است؟» . گفتند : چرا . [علی علیه السلام] پرسید : «مگر تو که سه قرص داشتی ، سه قرص نان ، منهای یک سومِ آن را نخورده ای ؟ و مگر تو که پنج قرص داشتی ، سه قرص ، منهای یکَ سومِ آن را نخورده ای ؟ و [نیز]مگر میهمان ، سه قرص ، منهای یک سومِ آن را نخورده است؟ ای دارنده سه قرص نان! مگر [فقط] یک سوم از نانِ تو باقی نمانده است؟ و ای دارنده پنج قرص! مگر از نان تو ، [فقط] دو قرص و یک سومِ قرص ، باقی نمانده است و خودت سه قرص ، منهای یک سوم آن را نخورده ای؟ برای هر یکْ سوم نان به آن ، دو درهمی داده است . بنا بر این ، آن میهمان ، به صاحب دو نان و یک سومِ نان ، هفت درهم و به صاحب یک سوم قرص نان ، یک درهم داده است .

.

4 / 3رَجُلانِ ادَّعى كُلٌّ مِنهُما أنَّهُ مَولىً لِلآخَرِالإمام الصادق عليه السلام :إنَّ رَجُلاً أقبَلَ عَلى عَهدِ عَلِيٍّ عليه السلام مِنَ الجَبَلِ حاجّا ومَعَهُ غُلامٌ لَهُ ، فَأذنَبَ ، فَضَرَبَهُ مَولاهُ ، فَقالَ : ما أنتَ مَولایَ ، بَل أنَا مَولاکَ ! فَما زالَ ذا يَتَوَعَّدُ ذا ، وذا يَتَوَعَّدُ ذا ويَقولُ : كَما أنتَ حَتّى نَأتِيَ الكوفَةَ يا عَدُوَّ اللّهِ ، فَأذهَبِ بِکَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام . فَلَمّا أتَيَا الكوفَةَ أتَيا أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ الَّذى ضَرَبَ الغُلامَ : أصلَحَکَ اللّهُ ! هذا غُلامٌ لى وإنَّهُ أذنَبَ فَضَرَبتُهُ فَوَثَبَ عَلَيَّ . وقالَ الآخَرُ : هُوَ وَاللّهِ غُلامٌ لى ؛ إنَّ أبى أرسَلَنى مَعَهُ لِيُعَلِّمَنى ، وإ نَّهُ وَثَبَ عَلَيَّ يَدَّعينى لِيَذهَبَ بِمالى ! فَأخَذَ هذا يَحلِفُ وهذا يَحلِفُ ، وهذا يُكَذِّبُ هذا وهذا يُكَذِّبُ هذا ، فَقالَ : اِنطَلِقا فَتَصادَقا فى لَيلَتِكُما هذِهِ ولا تَجيئانى إلّا بِحَقٍّ . فَلَمّا أصبَحَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ لَقَنبَرٍ : اِثقِب فِى الحائِطِ ثَقبَينِ ، وكانَ إذا أصبَحَ عَقَّبَ حَتّى تَصيرَ الشَّمسُ عَلى رُمحٍ يُسَبِّحُ ، فَجاءَ الرَّجُلانِ وَاجتَمَعَ النّاسُ ، فَقالوا : لَقَد وَرَدَت عَلَيهِ قَضِيَّةٌ ما وَرَدَ عَلَيهِ مِثلُها ، لا يَخرُجُ مِنها ! فَقالَ لَهُما : ما تَقولانِ ؟ فَحَلَفَ هذا أنَّ هذا عَبدُهُ ، وحَلَفَ هذا أنَّ هذا عَبدُهُ ، فَقالَ لَهُما : قوما ؛ فَإنّى لَستُ أراكُما تَصدُقانِ ، ثُمَّ قالَ لِأَحَدِهِما : أدخِل رَأسَکَ فِى هذا الثَّقبِ ، ثُمَّ قالَ لِلآخَرِ : أدخِل رَأسَکَ فى هذَا الثَّقبِ ، ثُمَّ قالَ : يا قَنبَرُ ! عَلَيَّ بِسَيفِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، عَجَّلِ اضرِب رَقَبَةَ العَبدِ مِنهُما ! فَأخرَجَ الغُلامُ رَأسَهُ مُبادِرا ، فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِلغُلامِ : أ لَستَ تَزعُمُ أ نَّکَ لَستَ بِعَبدٍ ؟ ومَكَثَ الآخَرُ فِى الثَّقبِ . فَقالَ : بَلى ولكِنَّهُ ضَرَبَنى وتَعَدّى عَلَيَّ . فَتَوَثَّق لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ودَفَعَهُ إلَيهِ . (1)

.

1- .الكافى : ج 7 ص 425 ح 8 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 307 ح 851 كلاهما عن عبد اللّه بن عثمان عن رجل وراجع خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 86 .

4 / 3 دو نفری که هر یک از آنها مدّعی بود که آن دیگری بنده اوست

4 / 3دو نفری که هر یک از آنها مدّعی بود که آن دیگری بنده اوستامام صادق علیه السلام :در روزگار علی علیه السلام ، مردی از کوهستان به همراه غلامش برای حج [به سمت مکّه]حرکت کرد . غلام ، خطایی کرد . آقایش وی را زد . غلام گفت : توآقای من نیستی ؛ بلکه من آقای تو اَم . هر کدام ، دیگری را تهدید می کرد و می گفت : ای دشمن خدا ! بگذار به کوفه برسیم ؛ تو را پیش امیر مؤمنان خواهم برد . هنگامی که به کوفه رسیدند ، پیش امیر مؤمنان آمدند . آن که غلام را زده بود ، [به علی علیه السلام] گفت : خدا خیرت دهد ! این ، غلام من است . مرتکب خطا شد . من هم او را زدم ، و او با من گلاویز شد . دیگری گفت : به خدا سوگند که این ، غلام من است . پدرم مرا همراه او فرستاده تا مرا آموزش دهد ؛ ولی او با من گلاویز شد ، و ادّعا می کند که مالک من است تا مالم را از دستم بیرون آورَد . هر کدام از آن دو ، سوگند می خوردند و یکدیگر را به دروغگویی متّهم می کردند . علی علیه السلام فرمود : «بروید و در این شب ، با هم به راستی کنار آیید و فردا ، جز به حق ، نزد من نیایید» . هنگامی که صبح شد ، امیر مؤمنان به قنبر گفت : «در دیوار ، دو سوراخ درست کن» . علی علیه السلام عادت داشت که وقتی وارد صبح می شد ، به تعقیب نماز می پرداخت وتسبیح می گفت تا آن که خورشید به مقدار یک نیزه بالا می آمد . [صبح هنگام ،] آن دو مرد آمدند . مردم هم گرد آمدند و می گفتند : ماجرایی نزدوی (علی علیه السلام) مطرح شده است که تاکنون مانند آن نزد او طرح نشده است و ازآن ، موفّق بیرون نخواهد آمد . علی علیه السلام به آن دو فرمود : «چه می گویید؟» هر یک از آنها سوگند خورد که دیگری غلام اوست . [علی علیه السلام] به آن دو فرمود : «برخیزید که من ، شما را راستگو نمی بینم» . سپس به یکی از آن دو فرمود : «سرت را داخل این سوراخ کن» . پس از آن به دیگری فرمود : «سرت را داخل سوراخ دیگر کن» . آن گاه فرمود : «ای قنبر! شمشیر پیامبر خدا را برایم بیاور . زود باش تا گردن آن را که بنده است ،بزنم». غلام ، با سرعت ، سرش را از سوراخ ، بیرون کشید ، در حالی که دیگری سرش رادر سوراخ ، نگه داشته بود . علی علیه السلام به غلام فرمود : «مگر تو وانمود نمی کردی که بنده نیستی؟» غلام گفت : چرا ؛ ولی او مرا کتک زده و بر من ستم نموده است . امیر مؤمنان ، از آن مرد [آزاد] ، تعهّد گرفت و غلام را به او سپرد .

4 / 4رَجُلانِ ادَّعَيا بَغلَهًالإمامِ الصادِق عليه السلام :قَضى أميرُ المُؤمنينَ عليه السلام فى رَجُلَينِ ادَّعَيا بَغلَةً ، فَأَقامَ أحَدُهُما عَلى صاحِبِهِ شاهِدَينِ ، وَالآخَرُ خَمسَةً ، فَقَضى لِصاحِبِ الشُّهودِ الخَمسَهِ خَمسَةَ أسهُمٍ ، ولِصاحِبِ الشّاهِدَينِ سَهمَينِ . (1)

.

1- .الكافى : ج 7 ص 433 ح 23 عن السكونى ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 237 ح 583 و ج 7 ص 76 ح 325 كلاهما عن السكونى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، الجعفريّات : ص 145 .

4 / 4 دو نفری که مدّعی مالکیّت استری بودند

4 / 4دو نفری که مدّعی مالکیّت استری بودندامام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، درباره دو نفر که مدّعی مالکیّت آستری بودند ، داوری کرد .یکی از آن دو ، دو شاهد علیه طرف مقابلْ اقامه کرد و دیگری پنج شاهد . علی علیه السلام به آن که پنج شاهد داشت ، به پنجْ هفتم و برای آن که دو شاهد داشت ، به دوْ هفتم ، داوری کرد .

.

4 / 5رَجُلٌ ادَّعى أنَّ عَبدَهُ تَزَوَّجَ بِغَيرِ إذنِهالإمام الكاظم عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام :أ نَّهُ أتاهُ رَجُلٌ بِعَبدِهِ فَقالَ : إنَّ عبدى تَزَوَّجَ بِغَيرِ إذنى ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام لِسَيِّدِهِ : فرِّق بَينَهُما ، فَقالَ السَّيِّدُ لِعَبدِهِ : يا عَدُوَّ اللّهِ ! طَلِّق ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : كَيفَ قُلتَ لَهُ ؟ قالَ : قُلتُ لَهُ : طَلِّق ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام لِلعَبدِ : أمَّا الآنَ فَإن شِئتَ فَطَلِّق ، وإن شِئتَ فَأَمسِک ، فَقالَ السَّيِّدُ : يا أميرُ المُؤمِنينَ ! أمرٌ كانَ بِيَدى فَجَعَلتَهُ بِيَدِ غَيرى ؟ ! قالَ : ذلِکَ لِأَ نَّکَ حَيثُ قُلتَ لَهُ : طَلِّق ، أقرَرتَ لَهُ بِالنِّكاحِ . (1)

4 / 6أعوَرُ اُصيبَت عَينُهُ الصَّحيحَهُالإمام الباقر عليه السلام :قَضى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فى رَجُلٍ أعوَرَ اُصيبَت عَينُهُ الصَّحيحَهُ فَفُقِئَت أن تُفقَأَ إحدى عَينَى صاحِبِهِ ويُعقَلَ لَهُ نِصفُ الدِّيَهِ ، وإن شاءَ أخَذَ دِيَهً كامِلَهً ويُعفى عَن عَينِ صاحِبِهِ . (2)

4 / 7رَجُلٌ اُصيبَت إحدى عَينَيهِالكافى عن الحسن بن كثير عن أبيه :اُصيبَت عَينُ رَجُلٍ وهِىَ قائِمَهٌ فَأَمَرَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَرُبِطَت عَينُهُ الصَّحيحَهُ ، وأقامَ رَجُلاً (3) بِحِذاهُ بِيَدِهِ بَيضَهٌ ، يَقولُ : هَل تَراها ؟ قالَ : فَجَعَلَ إذا قالَ : نَعَم ، تَأَخَّرَ قَليلاً ، حَتّى إذا خَفِيَت عَلَيهِ عُلِّمَ ذلِکَ المَكانُ ، قالَ : وعُصِّبَت عَينُهُ المُصابَهُ ، وجَعَلَ الرَّجُلُ يَتَباعَدُ وهُوَ يَنظُرُ بِعَينِهِ الصَّحيحَهِ حَتّى إذا خَفِيَت عَلَيهِ ، ثُمَّ قيسَ ما بَينَهُما فَاُعطِىَ الأَرشَ عَلى ذلِکَ . (4)

.

1- .تهذيب الأحكام : ج 7 ص 352 ح 1433 عن علىّ بن جعفر .
2- .الكافى : ج 7 ص 317 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 269 ح 1057 كلاهما عن محمّد بن قيس .
3- .فى المصدر : «رجلٌ» ، والصواب ما أثبتناه كما فى تهذيب الأحكام .
4- .الكافى : ج 7 ص 323 ح 6 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 266 ح 1047 .

4 / 5 مردی که مدّعی بود بنده اش بدون اجازه او ازدواج کرده است

4 / 6 مردی یک چشمی که چشم سالمش ضربه دیده بود

4 / 7 مردی که یک چشمش ضربه دیده بود

4 / 5مردی که مدّعی بود بنده اش بدون اجازه او ازدواج کرده استامام کاظم علیه السلام به نقل از پدرانش ، درباره امام علی علیه السلام : مردی بنده اش را نزد علی علیه السلام آورد و گفت : بنده ام بدون اجازه من ازدواج کرده است . علی علیه السلام به صاحب بنده فرمود : «بین آن دو ، جدایی بینداز» . صاحب بنده به بنده اش گفت: ای دشمن خدا! طلاق بده. علی علیه السلام [به صاحب برده] فرمود: چه طور به او گفتی؟ وی گفت : به او گفتم : طلاق بده . علی علیه السلام به بنده فرمود : «اکنون ، اگر خواستی ، [همسرت را] طلاق بده و اگر خواستی ، نگه دار» . صاحب بنده گفت : ای امیر مؤمنان! کاری را که اختیارش در دست من بود ، در دست دیگری قرار دادی؟! علی علیه السلام فرمود : «به خاطر آن که وقتی گفتی : طلاق بده ، ازدواج او را پذیرفتی» .

4 / 6مرد یک چشمی که چشم سالمش ضربه دیده بودامام باقر علیه السلام :علی علیه السلام ، درباره مرد یک چشمی که چشم سالمش ضربه دیده و کور گشته بود ، چنین داوری کرد که : «اگر بخواهد ، می تواند یک چشم طرف مقابلش راکور کند و نصف دیه را از او بگیرد و اگر بخواهد ، می تواند دیه کامل بگیرد و ازکورکردن چشم طرف مقابلش در گذرد» .

4 / 7مردی که یک چشمش ضربه دیده بودالکافی به نقل از حسن بن کثیر ، از پدرش : چشم مردی ضربه دید ؛ ولی ظاهرا سالم بود . امیر مؤمنان ، دستور داد چشم سالم او را بستند . آن گاه ، مردی تخم مرغ به دست را در برابر وی قرار داد که می گفت : آیا تخم مرغ را می بینی؟ و هر گاه [که مرد]می گفت : «آری» ، شخصِ تخم مرغ به دست ، اندکی عقب می رفت ، تا آن که از دیدن آن ، ناتوان گشت . آن مکان را علامت گذاشتند . آن گاه ، چشم ضربه خورده اش را بستند . فردِ تخم مرغ به دست ، کم کم از او دورمی شد و وی با چشم سالمش به آن نگاه می کرد تا آن که [تخم مرغ] از دیدش پنهان شد . بین آن دو مکان را اندازه گرفتند و بر اساس آن (نسبت دیدِ چشم ناقص به سالم) ، به وی غرامت پرداخته شد .

4 / 8اِمرَأَهٌ ظَنَّ إخوَتُها أَنَّها حُبلیالخرائج والجرائح :إنَّ سَبعَهَ إخوَهٍ أو عَشرَهً فی حَیٍّ مِن أحیاءِ العَرَبِ کانَت لَهُم اُختٌ واحِدَهٌ ، فَقالوا لَها : کُلُّ ما یَرزُقُنَا اللّهُ مِن عَرَضِ الدُّنیا وحُطامِها فَإنّا نَطرَحُهُ بَینَ یَدَیکِ ونُحَکِّمُکِ فیهِ ؛ فَلا تَرغَبی فِی التَّزویجِ ؛ فَحَمِیَّتُنا لا تَحتَمِلُ ذلِکَ . فَوافَقَتهُم فی ذلِکَ ورَضِیَت بِهِ وقَعَدَت فی خِدمَتِهِم وهُم یُکرِمونَها . فَحاضَت یَوما ، فَلَمّا طَهُرَت أرادَتِ الاِغتِسالَ وخَرَجَت إلی عَینِ ماءٍ کانَت بِقُربِ حَیِّهِم ، فَخَرَجَت مِنَ الماءِ عَلَقَهٌ (1) فَدَخَلَت فی جَوفِها وقَد جَلَسَت فِی الماء ، فَمَضَت عَلَیها أیّامٌ وَالعَلَقَهُ تَکبُرُ حَتّی عَلا بَطنُها ، وظَنَّ الإخوَهُ أ نَّها حُبلی وقَد خَانَت ، فَأرادوا قَتلَها . قالَ بَعضُهُم : نَرفَعُ خَبَرَها إلی أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام ؛ فَإنَّهُ یَتَوَلّی ذلِکَ . فَأخرَجوها إلی حَضرَتِهِ وقالوا فیها ما ظَنّوا بِها ، فَاستَحضَرَ طَشتا مَملوءا بِالحَمأهِ (2) وأمَرَها أن تَقعُدَ عَلَیهِ ، فَلَمّا أحَسَّت العَلَقَهُ بِرائِحَهِ الحَمأهِ نَزَلَت مِن جَوفِها . فَقالوا : یا عَلِیُّ ، أنتَ رَبُّنا ! أنتَ رَبُّنا العَلِیُّ ! فَإنَّکَ تَعلَمُ الغَیبَ ! فَزَبَرَهُم وقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أخبَرَنا بِذلِکَ عَنِ اللّهِ بِأنَّ هذِهِ الحادِثَهَ تَقَعُ فی هذَا الیَومِ ، فی هذَا الشَّهرِ ، فی هذِهِ السّاعَهِ . (3)

.

1- .العَلَقه : دوده فی الماء تمصّ الدم (لسان العرب : ج 10 ص 267 «علق») .

2- .الحمأه والحمأ : الطین الأسود المنتن (لسان العرب : ج 1 ص 61 «حمأ») .

3- .الخرائج والجرائح : ج 1 ص 210 ح 52 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 242 ح 20 .

4 / 8 دختری که برادرانش پنداشتند حامله است

4 / 8دختری که برادرانش پنداشتند حامله استالخرائج و الجرائح :هفت یا ده برادر در قبیله ای از قبایل عرب بودند که تنها یک خواهرداشتند. به وی گفتند: هر آنچه خداوند از مال و منال دنیا به ما بدهد ، دراختیار تو می گذاریم و تو را صاحب اختیار آن می سازیم و تو ازدواج نکن ؛ چرا که غیرت ما چنین کاری را برنمی تابد . خواهر،در این خصوص با آنان موافقت کرد وراضی شد و در خدمت آنان ماند و آنان هم وی را بزرگ می داشتند . روزی ، او حیض شده بود . پس از پاکی ، تصمیم به غسل گرفت و کنار آبی که نزدیک محلّه شان بود ، رفت . چون در آب نشسته بود ، زالویی از آبْ خارج و وارد رحم وی شد . چند روزی گذشت و زالو بزرگ شد و شکم دختر ، بالا آمد . برادران پنداشتند که وی ، باردار است و خیانت ورزیده است و تصمیم به کشتن او گرفتند . شماری از آنان گفتند : جریان وی را پیش علی بن ابی طالب ، امیر مؤمنان ، ببریم که او داوری کند . دختر را پیش علی علیه السلام بردند و گمانی را که درباره اش داشتند ، برای وی بیان کردند . علی علیه السلام تشتی پُر از لجنْ حاضر کرد و به دختر فرمود که در آن بنشیند . هنگامی که زالو بوی لجن را احساس کرد ، از شکم دختر ، بیرون آمد . [برادران] گفتند : ای علی ! تو پروردگار مایی ! تو پروردگار متعال مایی ! تو حقیقتا علم غیب داری ! علی علیه السلام آنان را توبیخ کرد و فرمود : «پیامبر خدا از طرف خداوند به من خبر داده بود که این حادثه ، در این روز و در این ماه و در این ساعت ، اتّفاق خواهدافتاد» .

.

4 / 9سِتَّةٌ غَرِقَ واحِدٌ مِنهُمالإمام الصادق عليه السلام :رُفِعَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام سِتَّةُ غِلمانٍ كانوا فِى الفُراتِ ، فَغَرِقَ واحِدٌ مِنهُم ، فَشَهِدَ ثَلاثَةٌ مِنهُم عَلَى اثنَينِ أ نَّهُما غَرَّقاهُ ، وشَهِدَ اثنانِ عَلَى الثَّلاثَهِ أ نَّهُم غَرَّقوهُ ، فَقَضى عليه السلام بِالدِّيَهِ أخماسا ؛ ثَلاثَهَ أخماسٍ عَلَى الاثنَينِ ، وخُمسَينِ عَلَى الثَّلاثَهِ . (1)

4 / 10رَجُلٌ قالَ لِلآخَرِ : احتَلَمتُ بِاُمِّكَالإمام الصادق عليه السلام :إنَّ رَجُلاً لَقِىَ رَجُلاً عَلى عَهدِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ لَهُ : إنِّى احتَلَمتُ بِاُمِّکَ ، فَرُفِعَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : إنَّ هذَا افتَرى عَلَىَّ ، فَقالَ : وما قالَ لَکَ ؟ قالَ : زَعَمَ أ نَّهُ احتَلَمَ بِاُمّى ! فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : فِى العَدلِ إن شِئتَ أقَمتُهُ لَکَ فِى الشَّمسِ وجَلَدتُ ظِلَّهُ ؛ فَإِنَّ الحُلُمَ مِثلُ الظِّلِّ ! ولكِنّا سَنَضرِبُهُ إذا آذاکَ حَتّى لا يَعودَ يُؤذِى المُسلِمينَ . (2)

.

1- .الكافى : ج 7 ص 284 ح 6 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 239 ح 953 كلاهما عن السكونى ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 116 ح 5233 نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 380 .
2- .علل الشرائع : ص 544 ح 1 عن سماعه ، الكافى : ج 7 ص 263 ح 19 عن سماعه من دون إسنادٍ إلى المعصوم ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 80 ح 313 عن أبى العلا عن الإمام الصادق عليه السلام ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 72 ح 5136 كلاهما نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 356 .

4 / 9 شش نفری که یکی از آنان غرق شد

4 / 10 مردی که به دیگری گفته بود : بر مادرت محتلم شده ام

4 / 9شش نفری که یکی از آنان غرق شدامام صادق علیه السلام :شش نوجوان را که در فرات بودند و یکی از آنان غرق شده بود ، برای داوری پیش علی علیه السلام بردند . سه نفرشان گواهی دادند که دو نفر دیگر ، او را غرق کرده اند و آن دو نفر هم گواهی دادند که آن سه نفر ، او را غرق کرده اند . علی علیه السلام به پرداخت دیه ، برپایه پنج سهم ، حکم کرد : سهْ پنجم بر عهده دو نفر و دوْ پنجم بر عهده سه نفر دیگر .

4 / 10مردی که به دیگری گفته بود : بر مادرت محتلم شده امامام صادق علیه السلام :در روزگار علی علیه السلام ، مردی مردی دیگر را دید و گفت : من [در خواب]بر مادرت مُحتَلم شده ام . حکایت را برای داوری به نزد امیر مؤمنان آوردند . مردگفت : این مرد بر من افترا بسته است . علی علیه السلام پرسید : «به تو ، چه گفته است؟». پاسخ داد : وی می پندارد که بر مادرم محتلم شده است. امیر مؤمنان فرمود : «بر پایه داد ، اگر بخواهی ، وی را در آفتابْ نگه می دارم و سایه اش را شلّاق می زنم ؛ زیرا خواب ، چون سایه است ؛ امّا چنانچه در آینده ، تو را آزار دهد ، وی را [تازیانه] خواهیم زد تا بار دیگر به آزار مسلمانان نپردازد» .

.

4 / 11شُربُ الخَمرِ فی شَهرِ رَمَضانَالکافی عن أبی مریم :اُتِیَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام بِالنَّجاشِیِّ الشّاعِرِ قَد شَرِبَ الخَمرَ فی شَهرِ رَمَضانَ ، فَضَرَبَهُ ثَمانینَ ثُمَّ حَبَسَهُ لَیلَةً ، ثُمَّ دَعا بِهِ مِنَ الغَدِ فَضَرَبَهُ عِشرینَ سَوطا ، فَقالَ لَهُ : یا أمیر المُؤمِنینَ ! فَقَد ضَرَبتَنی فی شُربِ الخَمرِ ، وهذِهِ العِشرونَ (1) ما هِیَ ؟ فَقالَ : هذا لِتَجَرّیکَ عَلی شُربِ الخَمرِ فی شَهرِ رَمَضانَ . (2)

4 / 12مَولودٌ لَهُ رَأسانِالإمام الصادق علیه السلام :وُلِدَ عَلی عَهدِ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام مَولودٌ لَهُ رَأسانِ وصَدرانِ فی حَقوٍ (3) واحِدٍ ، فَسُئِلَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : یُوَرَّثُ میراثَ اثنَینِ أو واحِدٍ ؟ فَقالَ : یُترَکُ حَتّی یَنامَ ثُمَّ یُصاحُ بِهِ ؛ فَإِنِ انتَبَها جَمیعا مَعا کانَ لَهُ میراثٌ واحِدٌ ، وإن انتبَهَ واحِدٌ وبَقِیَ الآخَرُ نائِما یُوَرَّثُ مِیراثَ اثنَینِ . (4)

.

1- .فی المصدر : «العشرین» ، والصواب ما أثبتناه .
2- .الکافی : ج 7 ص 216 ح 15 ، تهذیب الأحکام : ج 10 ص 94 ح 362 ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 4 ص 55 ح 5089 عن جابر یرفعه ، دعائم الإسلام : ج 2 ص 464 ح 1644 وفی آخره «لتجرّئک علی اللّه ، وإفطارک فی شهر رمضان» .
3- .الحَقْو : الخصْر ومَشَدّ الإزار (الصحاح : ج 6 ص 2317 «حقا») .
4- .الکافی : ج 7 ص 159 ح 1 ، تهذیب الأحکام : ج 9 ص 358 ح 1278 ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 4 ص 329 ح 5706 کلّها عن حریز بن عبد اللّه ، الإرشاد : ج 1 ص 212 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 375 کلاهما نحوه من دون إسنادٍ إلی المعصوم ، بحار الأنوار : ج 40 ص 257 ح 30 .

4 / 11 شراب نوشیدن در ماه رمضان

4 / 12 نوزادی که دو سر داشت

4 / 11شراب نوشیدن در ماه رمضانالکافی به نقل از ابو مریم : نجاشیِ شاعر را که در ماه رمضانْ مشروب خورده بود ، پیش امیر مؤمنان آوردند . به وی هشتاد تازیانه زد و یک شب هم او را زندانی نمود . روز دیگر هم او را خواست و به او بیست تازیانه دیگر زد . وی به امیر مؤمنان گفت : ای امیر مؤمنان! مرا برای شراب نوشیدن ، زده بودی . این بیست تازیانه برای چیست؟ فرمود : «این به خاطر پرده دریِ تو در خوردن شراب در ماه رمضان است» .

4 / 12نوزادی که دو سر داشتامام صادق علیه السلام :در روزگار امیر مؤمنان ، کودکی با دو سر و دو سینه بر یک لگن خاصره به دنیا آمد . از امیر مؤمنان پرسیدند که : آیا دو ارث می برد ، یا یک ارث؟ فرمود : «باید رها شود تا به خواب برود . آن گاه ، صدایش بزنند . اگر هر دو سر ، هم زمانْ بیدار شدند ، یک ارث می برد ؛ و اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب مانْد ، دو ارث می برد» .

.

4 / 13إلحاقُ الوَلَدِ بِالزَّوجِ مَعَ العَزلِشرح الأخبار عن جابر بن عبد اللّه بن يحيى :جاءَ رَجُلٌ إلى عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنّى كُنتُ أعزِلُ عَنِ امرَأتى ، وإنَّها جاءَت بِوَلَدٍ ! فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : اُناشِدُکَ اللّهَ ، هَل وَطِئتَها ثُمَّ عاوَدَتها قَبلَ أن تَبولَ ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : فَالوَلَدُ لَکَ . (1)

4 / 14دَرءُ الرَّجمِ لِتَعَذُّرِ الوُصولِ إلَى الزَّوجَهالإمام الباقر عليه السلام :قَضى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فِى الرَّجُلِ الَّذى لَهُ امرَأَةٌ بِالبَصرَهِ ، فَفَجَرَ بِالكوفَهِ أن يُدرَأَ عَنهُ الرَّجمُ ، ويُضرَبَ حَدَّ الزّانى . (2)

عنه عليه السلام :قَضى [عَلِيٌّ] عليه السلام فى رَجُلٍ مَحبوسٍ فى السِّجنِ ولَهُ امرَأَةٌ حُرَّةٌ فى بَيتِهِ فِى المِصرِ وهُوَ لا يَصِلُ إلَيها ، فَزَنى فِى السِّجنِ ، قالَ : عَلَيهِ الجَلدُ ، ويُدرَأُ عَنهُ الرَّجمُ . (3)

4 / 15العَفوُ عَنِ السّارِقِ لِقِراءَتِهِ سورَةَ البَقَرَهِبعض الصادقين عليهم السلام :جاءَ رَجُلٌ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَأَقَرَّ بِالسَّرِقَهِ ، فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أ تَقرَأُ شَيئا مِن كِتابِ اللّهِ ؟ قالَ : نَعَم ، سورَةَ البَقَرَهِ ، قالَ : قَد وَهَبتُ يَدَکَ لِسورَهِ البَقَرَهِ . فَقالَ الأَشعَثُ : أ تُعَطِّلُ حَدّا مِن حُدودِ اللّهِ ؟ ! فَقالَ : وما يُدريکَ ما هذا ؟ إذا قامَتِ البَيِّنَهُ فَلَيسَ لِلإِمامِ أن يَعفُوَ ، وإذا أقَرَّ الرَّجُلُ عَلى نَفسِهِ فَذلِکَ إلَى الإِمامِ ؛ إن شاءَ عَفا ، وإن شاءَ قَطَعَ . (4)

.

1- .شرح الأخبار : ج 2 ص 325 ح 667 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 377 .
2- .الكافى : ج 7 ص 179 ح 12 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 15 ح 39 كلاهما عن أبى عبيده .
3- .الكافى : ج 7 ص 179 ح 12 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 15 ح 39 وليس فيه «حرّه» وكلاهما عن أبى عبيده .
4- .تهذيب الأحكام : ج 10 ص 129 ح 516 عن أبى عبد اللّه البرقى عن بعض أصحابه ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 62 ح 5106 من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

4 / 13 ملحق کردن بچّه به پدری که عزل می کرد

4 / 14 سنگسار نکردنِ زناکار ، به خاطر دسترسی نداشتن به همسر

4 / 15 گذشت از دزد به خاطر خواندن سوره بقره

4 / 13ملحق کردن بچّه به پدری که عزل می کردشرح الأخبار به نقل از جابر بن عبد اللّه بن یحیی : مردی پیش علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من ، آب مردیِ خود را از زنم عَزْل می کردم (باز می داشتم) ؛ ولی وی کودکی به دنیا آورْد . علی علیه السلام فرمود : «خود و خدا ، آیا شده که گاهی با وی نزدیکی کرده و پیش از آن که ادرار کنی ، دوباره با وی نزدیکی نموده باشی؟». گفت : آری . علی علیه السلام فرمود : «بچّه از آنِ توست» .

4 / 14سنگسار نکردنِ زناکار ، به خاطر دسترسی نداشتن به همسرامام باقر علیه السلام :امیر مؤمنان ، درباره مردی که زنش در بصره بود و خود در کوفه زنا کرده بود ، حکم کرد که سنگسار نشود و تنها ، حدّ زنا کار [غیر مُحصِن](تازیانه) بر وی زده شود .

امام باقر علیه السلام :] علی علیه السلام] درباره مردی داوری کرد که در زندان بود و زن آزادی در خانه اش در شهر داشت ، که به وی دسترس نداشت و در زندان ، زنا کرده بود . او فرمود : «بر او تازیانه است و سنگسار از او برداشته است» .

4 / 15گذشت از دزد به خاطر خواندن سوره بقرهیکی از معصومان علیهم السلام: مردی پیش امیر مؤمنان آمد و اقرار به دزدی کرد . امیر مؤمنان فرمود : «آیا چیزی از کتاب خدا را می توانی بخوانی؟» . گفت : آری ؛ سوره بقره را بلدم . فرمود : «دستت را به سوره بقره بخشیدم» . اشعث گفت: آیا حدّی از حدود الهی را تعطیل می کنی؟ [علی علیه السلام] فرمود : «تو از حدود ، چه می دانی؟ هر گاه بیّنه اقامه شود ، امام نمی تواند بگذرد ؛ ولی هر گاه شخص ، علیه خویش اقرار کند ، مربوط به امام است ؛ اگر بخواهد ، می بخشد و اگر بخواهد ، قطع می کند» .

.

4 / 16العَفوُ عَمَّن أقَرَّ بِاللِّواطِ فَتابَالإمام الصادق عليه السلام :بَينا أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فى مَلَأٍ مِن أصحابِهِ إذ أتاهُ رَجُلٌ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى قَد أوقَبتُ عَلى غُلامٍ فَطَهِّرنى ، فَقالَ لَهُ : يا هذا ، اِمضِ إلى مِنزِلِکَ ، لَعَلَّ مِرارا (1) هاجَ بِکَ . فَلَمّا كانَ مِن غَدٍ عادَ إلَيهِ فَقالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى أوقَبتُ عَلى غُلامٍ فَطَهِّرنى ، فَقالَ لَهُ : يا هذا ، اِمضِ إلى مَنزِلِکَ ؛ لَعَلَّ مِرارا هاجَ بِکَ . حَتّى فَعَلَ ذلِکَ ثَلاثا بَعدَ مَرَّتِهِ الاُولى . فَلَمّا كانَ فِى الرّابِعَهِ قالَ لَهُ : يا هذا ، إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَكَمَ فى مِثلِکَ بِثَلاثَهِ أحكامٍ ، فَاختَر أيَّهُنَّ شِئتَ . قالَ : وما هُنَّ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قال : ضَرَبَهٌ بِالسَّيفِ فى عُنُقِکَ بالِغَهٌ ما بَلَغَت ، أو إهداءٌ مِن جَبَلٍ مَشدودَ اليَدَينِ وَالرِّجلَينِ ، أو إحراقٌ بِالنّارِ . فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أيُّهُنَّ أشَدُّ عَلَىَّ ؟ قالَ : الإحراقُ بِالنّارِ . قالَ : فَإنّى قَدِ اختَرتُها يا أميرَ المُؤمِنينَ . قال : خُذ لِذلِکَ اُهبَتَکَ . فقالَ : نَعَم ، فَقامَ فَصَلّى رَكعَتَينِ ، ثُمَّ جَلَسَ فى تَشَهُّدِهِ فَقالَ : اللّهُمَّ إنّى قَد أتَيتُ مِنَ الذَّنبِ ما قَد عَلِمتَهُ ، وإنّى تَخَوَّفتُ مِن ذلِکَ ، فَجِئتُ إلى وَصِىِّ رَسولِکَ ، وَابنِ عَمِّ نَبِيِّکَ فَسَألتُهُ أن يُطَهِّرَنى ، فَخَيَّرَنى بَينَ ثَلاثَهِ أصنافٍ مِنَ العَذابِ ، اللّهُمَّ فَإنّى قَدِ اختَرتُ أشَدَّها ، اللّهُمَّ فَإنّى أسألُکَ أن تَجعَلَ ذلِکَ كَفّارَهً لِذُنوبى ، وأن لا تُحرِقَنى بِنارِکَ فى آخِرَتى . ثُمَّ قامَ وهُوَ باكٍ حَتّى جَلَسَ فِى الحُفرَهِ الَّتى حَفَرَها لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وهُوَ يَرَىَ النّارَ تَتَأَجَّجُ حَولَهُ ، فَبَكى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وبَكى أصحابُهُ جَميعا ، فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : قُم يا هذا ! فَقَد أبكَيتَ مَلائِكَهَ السَّماءِ ومَلائِكَهَ الأرضِ ؛ فَإنَّ اللّهَ قَد تابَ عَلَيکَ ، فَقُم ولا تُعاوِدَنَّ شَيئا مِمّا قدَ فَعَلتَ . (2)

.

1- .المِرّه : إحدى الطبائع الأربع من أمزجه البدن (لسان العرب : ج 5 ص 168 «مرر») .

2- .الكافى : ج 7 ص 201 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 53 ح 198 وفيه «إهدارک» بدل «إهداء» وكلاهما عن مالک بن عطيّه .

4 / 16 گذشت از کسی که پس از اقرار به لواط ، توبه نموده بود

4 / 16گذشت از کسی که پس از اقرار به لواط ، توبه نموده بودامام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان در جمع یارانش بود که مردی آمد و گفت : ای امیر مؤمنان !من با پسری برآمده ام . مرا پاک کن . امام علیه السلام فرمود : «ای مرد ! برو به خانه ات . شاید غلبه صفرا گیجَت کرده است» . روز دیگر که شد ، آن مرد ، برگشت و گفت : ای امیر مؤمنان ! من با پسری برآمده ام . مرا پاک کن . امام علیه السلام فرمود : «ای مرد ! برو به خانه ات ؛ شاید در اثر غلبه صفرا گیج شده ای» . [مرد ،] این اعتراف را غیر از بار اوّل ، سه بار [دیگر]تکرار کرد . بار چهارم[امام علیه السلام]فرمود : «ای مرد ! پیامبر خدا درباره افرادی چون تو ، یکی از سه حکم را به کار برده است . هر کدام را که می خواهی ، برگزین» . [مرد] پرسید : آن سه حکمْ چیست ، ای امیر مؤمنان؟ فرمود : «زدن گردن با شمشیر ، تا هر جا که رسید ؛ یا دست و پا بسته پرتاب کردن از کوه؛و یا به آتشْ سوزاندن». [مرد] پرسید : کدام یک بر من سخت تر خواهد بود . علی علیه السلام فرمود : «به آتشْ سوزاندن» . [مرد] گفت : من همین را برگزیدم ، ای امیر مؤمنان ! علی علیه السلام فرمود : «برای این مجازات ، آماده باش» . [مرد] گفت : باشد . برخاست و دو رکعت نماز گزارد و آن گاه به تشهّد نشست وگفت : خداوندا ! من گناهی کرده ام که تو خود ، آن را می دانی . من از آن ترسیدم وپیش وصی و پسر عموی پیامبر تو آمدم و از وی خواستم که مرا پاک گرداند . وی مرا بین سه نوع مجازات ، مخیّر کرد . خداوندا ! من دردناک ترین آنها را برگزیدم .خداوندا ! از تو می خواهم که آن را کفّاره گناهم قرار دهی و در آخرت مرا به آتشت نسوزانی . آن گاه برخاست و در حالی که گریه می کرد ، در گودالی که امیر مؤمنان کنده بود ،نشست و می دید که آتش در اطرافش زبانه می کشد . امیر مؤمنان گریست و همه یاران وی گریستند . امیر مؤمنان به وی فرمود : «ای مرد ! برخیز که فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین را گریاندی . خداوند بر توبخشید . برخیز و دوباره چنین کاری که انجام داده ای ، تکرار نکن» .

.

4 / 17إقامَةُ الحَدِّ عَلى مَن أقَرَّ بِالزِّناالكافى عن أحمد بن محمّد بن خالد رفعه إلى الإمام علىّ عليه السلام :أتاهُ رَجُلٌ بِالكوفَهِ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى زَنَيتُ فَطَهِّرنى ، قالَ : مِمَّن أنتَ ؟ قالَ : مِن مُزَينَهَ ، قالَ : أ تَقرَأُ مِنَ القُرآنِ شَيئا ؟ قالَ : بَلى ، قالَ : فَاقرَأ ، فَقَرَأ فَأجادَ ، فَقالَ : أ بِكَ جِنَّهٌ ؟ قالَ : لا ، قالَ : فَاذهَب حَتّى نَسأَلُ عَنكَ . فَذَهَبَ الرَّجُلُ ثَمَّ رَجَعَ إلَيهِ بَعدُ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى زَنَيتُ فَطَهِّرنى ، فَقالَ : أ لَكَ زَوجَهٌ ؟ قالَ : بَلى . قالَ : فَمُقيمَهٌ مَعَكَ فِى البَلَدِ ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : فَأمَرَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَذَهَب ، وقالَ : حَتّى نَسأَلَ عَنكَ . فَبَعَثَ إلى قَومِهِ فَسَأَلَ عَن خَبَرِهِ ، فَقالوا : يا أميرُ المُؤمِنينَ ، صَحيحُ العَقلِ . فَرَجَعَ إلَيهِ الثّالِثَهَ فَقالَ لَهُ مِثلَ مَقالَتِهِ ، فَقالَ لَهُ : اِذهَب حَتّى نَسأَلَ عَنكَ . فَرَجَعَ إلَيهِ الرّابِعَهَ ، فَلَمّا أقَرَّ قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام لِقَنبَرٍ : اِحتَفِظ بِهِ ، ثُمَّ غَضِبَ ثُمَّ قالَ : ما أقبَحَ بِالرَّجُلِ مِنكُم أن يَأتِىَ بَعضَ هذِهِ الفَواحِشِ ، فَيفضَحَ نَفسَهُ عَلى رُؤوسِ المَلَاَ ! أ فَلا تابَ فى بَيتِهِ ؟ ! فَوَاللّهِ لَتَوبَتُهُ فيما بَينَهُ وبَينَ اللّهِ أفضَلُ مِن إقامَتى عَلَيهِ الحَدَّ . ثُمَّ أخرَجَهُ ونادى فِى النّاسِ : يا مَعشَرَ المُسلِمينَ ! اُخرُجوا لِيُقامَ عَلى هذَا الرَّجُلِ الحَدُّ ، ولا يَعرِفَنَّ أحَدُكُم صاحِبَهُ . فَأخرَجَهُ إلَى الجَبّانِ (1) ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أنظِرنى اُصَلّى رَكعَتَينِ . ثُمَّ وَضَعَهُ فى حُفرَتِهِ وَاستَقبَلَ النّاسَ بِوَجهِهِ فَقالَ : يا مَعاشِرَ المُسلِمينَ ! إنَّ هذا حَقٌّ مِن حُقوقِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ؛ فَمَن كانَ للّهِ فى عُنُقِهِ حَقٌّ فَليَنصَرِف ولا يُقيمُ حُدودَ اللّهِ مَن فى عُنُقِهِ للّهِ حَدٌّ . فَانصَرَفَ النّاسُ وَبقِىَ هُوَ وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلام ، فَأخَذَ حَجَرا ، فَكَبَّرَ ثَلاثَ تَكبيراتٍ ، ثُمَّ رَماهُ بِثَلاثَهِ أحجارٍ ؛ فى كُلِّ حَجَرٍ ثَلاثَ تَكبيراتٍ . ثُمَّ رَماهُ الحَسَنُ عليه السلام مِثلَ ما رَماهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام . ثُمَّ رَماهُ الحُسَينُ عليه السلام ، فَماتَ الرَّجُلُ . فَأخرَجَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَأمَرَ فَحُفِرَ لَهُ وصَلّى عَلَيهِ ودَفَنَهُ ، فَقيلَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ألا تُغَسِّلُهُ ؟ فَقالَ : قَدِ اغتَسَلَ بِما هُوَ طاهِرٌ إلى يَومِ القِيامَه ؛ لَقَد صَبَرَ عَلى أمرٍ عَظيمٍ . (2)

.

1- .الجَبّان والجبّانه: الصحراء، وتسمّى بهما المقابر ؛ تسميه للشىء بموضعه (لسان العرب : ج13 ص 85 «جبن») .

2- .الكافى : ج 7 ص 188 ح 3 ، تفسير القمّى : ج 2 ص 96 عن أبى بصير عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه ، بحار الأنوار : ج 40 ص 292 ح 66 وراجع كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 31 ح 5017 .

4 / 17 اجرای حد بر کسی که اقرار به زنا کرد

4 / 17اجرای حد بر کسی که اقرار به زنا کردالکافی به نقل از احمد بن محمّد بن خالد ، که سند روایت را به امام علی علیه السلام می رساند: مردی در کوفه نزد علی علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من زنا کرده ام .پاکم ساز . [علی علیه السلام] پرسید : «از کدام قبیله هستی؟». گفت : از مُزَینه . [علی علیه السلام] پرسید : «آیا چیزی از قرآن بلدی؟». گفت : آری . فرمود : «بخوان» . وی خواند و خوب خواند . [علی علیه السلام] پرسید : «آیا جنونی در تو هست؟». گفت : نه . فرمود : «برو تا درباره تو پرس و جو کنیم» . مرد رفت و بعد از مدّتی برگشت و گفت : ای امیر مؤمنان! من زنا کرده ام . پاکم ساز . [علی علیه السلام] پرسید : «همسر داری؟». گفت : آری . [علی علیه السلام] پرسید : «آیا با تو در یک شهر ، سکونت دارد؟». گفت : آری . امیر مؤمنان ، دستور داد که وی برود و فرمود : «برو تا درباره تو پرس و جوکنیم» . آن مرد رفت و [علی علیه السلام] کسی را پیش اقوام وی فرستاد تا از او خبری بگیرد .گفتند : ای امیر مؤمنان! وی دارای عقل سالم است . مرد ، [برای] بار سوم برگشت و همان حرف گذشته خود را تکرار کرد . علی علیه السلام فرمود : «برو تا درباره تو پرس و جو کنیم» . مرد ، [برای] بار چهارم به نزد علی علیه السلام آمد و وقتی اقرار کرد ، امیر مؤمنان به قنبرگفت : «نگهش دار» غضبناک شد و فرمود : «چه قدر زشت است که کسی از شماناشایستی را مرتکب شود و خودش را در بین مردم ، رسوا سازد! آیا نمی شوددرخانه اش توبه کند؟ به خدا سوگند ، توبه او در بین خود و خدا از حدْجاری کردن من بر او بهتر است» . آن گاه [علی علیه السلام] وی را بیرون آورد و در بین مردم ، فریاد زد : «ای گروه مسلمانان!بیرون بیایید تا بر این مرد ، حدْ جاری شود ، و به گونه ای [بیرون آیید]که هیچ کس ، دیگری را نشناسد» و مرد را به گورستان فرستاد . مرد گفت : ای امیر مؤمنان! به من فرصت بده تا دو رکعت نماز بگزارم [و گزارْد] . آن گاه [علی علیه السلام] وی را در گودال نهاد و رو به مردم کرد و فرمود : «ای مسلمانان!این ، حقّی از حقوق خداوند عز و جل است . هر کس که حقّ خداوندی برگردنش است ، برگردد ؛ زیرا آن که حد بر گردنش است ، نباید حدود خداوند رااجرا کند» . مردم ، همه برگشتند و تنها او و حسن و حسین علیهم السلام ماندند . [علی علیه السلام] سنگی برداشت و سه تکبیر گفت . آن گاه ، سه سنگ پرتاب کرد

و درهر سنگی ، سه تکبیر گفت . سپس حسن علیه السلام ، همان گونه که امیر مؤمنانْ سنگ پرتاب نموده بود ، سنگ پرتاب کرد و آن گاه ، حسین علیه السلام سنگ پرتاب کرد ومرد ، مُرد . امیر مؤمنان ، او را [از گودال] بیرون آورد و دستور داد گوری کندند و بر او نمازخواند و او را دفن کرد . گفتند : ای امیر مؤمنان! آیا غسلش نمی دهی؟ فرمود : «با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت ، پاک است . او بر کاری سخت ،صبوری کرد» .

.

ص: 560

. .

ص: 561

. .

الكافى عن ميثم :أتَتِ امرَأَةٌ مُجِحٌّ (1) أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَت : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى زَنَيتُ فَطَهِّرنى طَهَّرَکَ اللّهُ ؛ فَإنَّ عَذابَ الدُّنيا أيسَرُ مِن عَذابِ الآخِرَهِ الَّذى لا يَنقَطِعُ . فَقالَ لَها : مِمّا اُطَهِّرُکِ ؟ فَقالَت : إنّى زَنَيتُ . فَقالَ لَها : أ وَذاتُ بَعلٍ أنتِ أم غَيرُ ذلِکَ ؟ فَقالَت : بَل ذاتُ بَعلٍ ، فَقالَ لَها : أ فحاضِرا کانَ بَعلُکِ إذ فَعَلتِ ما فَعَلتِ أم غائِبا کانَ عَنکِ ؟ فَقالَت : بَل حاضِرا . فَقالَ لَها : اِنطَلِقى ، فَضَعى ما فى بَطنِکِ ، ثُمَّ ائتِنى اُطَهِّرکِ . فَلَمّا وَلَّت عَنهُ المَرأَةُ فَصارَت حَيثُ لا تَسمَعُ کَلامَهُ قالَ : اللّهُمَّ إنَّها شهادَهٌ . فَلَم يَلبَث أن أتَتهُ ، فَقالَت : قَد وَضَعتُ فَطَهِّرنى . فَتَجاهَلَ عَلَيها ، فَقالَ : اُطَهِّرُکِ يا أمَهَ اللّهِ مِمّاذا ؟ فَقالَت : إنّى زَنَيتُ فَطَهِّرنى . فَقالَ : وذاتُ بَعلٍ إذ فَعَلتِ ما فَعَلتِ ؟ قالَت : نَعَم . قالَ : وکانَ زَوجُکِ حاضِرا أم غائِبا ؟ قالَت : بَل حاضِرا . قالَ : فَانطَلِقى وأرضِعيهِ حَولَينِ کامِلَينِ کَما أمَرَکِ اللّهُ . فَانصَرَفَتِ المَرأَةُ ، فَلَمّا صارَت مِن حَيثُ لا تَسمَعُ کَلامَهُ قالَ : اللّهُمَّ إنَّهُما شَهادَتانِ . فَلَمّا مَضى حَولانِ أتَتِ المَرأَةُ فَقالَت : قَد أرضَعتُهُ حَولَينِ ، فَطَهِّرنى يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَتَجاهَلَ عَلَيها وقالَ : اُطَهِّرُکِ مِمّاذا ؟ فَقالَت : إنّى زَنَيتُ فَطَهِّرنى . قالَ : وذاتُ بَعلٍ أنتِ إذ فَعَلتِ ما فَعَلتِ ؟ فقالَت : نَعَم . قالَ : وبَعلُکِ غائِبٌ عَنکِ إذ فَعَلِت ما فَعَلتِ أو حاضِرٌ ؟ قالَت : بَل حاضِرٌ . قالَ : فَانطَلِقى فَاکفُليهِ حَتّى يَعقِلَ أن يَأکُلَ ويَشرَبَ ولا يَتَرَدّى مِن سَطحٍ ولا يَتَهَوّرَ فى بِئرٍ . فَانصَرفَت وهِىَ تَبکى ، فَلَمّا وَلَّت فَصارَت حَيثُ لا تَسمَعُ کَلامَهُ قالَ : اللّهُمَّ إنَّها ثَلاثُ شَهاداتٍ . فَاستَقبَلَها عَمرُو بنُ حُرَيثٍ المَخزومِىُّ فَقالَ لَها : ما يُبکيکِ يا أمَهَ اللّهِ وقَد رَأيتُکِ تَختَلِفينَ إلى عَلِىٍّ تَسألينَهُ أن يُطَهِّرَکِ ؟ فَقالَت : إنّى أتَيتُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فَسَألتُهُ أن يُطَهِّرَنى فَقالَ : اکفُلى وَلَدَکِ حَتّى يَعقِلَ أن يَأکُلَ ويَشرَبَ ولا يَتَرَدّى مِن سَطحٍ ولا يَتَهَوَّرَ فى بِئرٍ ، وقَد خِفتُ أن يَأتِىَ عَلَىَّ المَوتُ ولَم يُطَهِّرنى . فَقالَ لَها عَمرُو بنُ حُرَيثٍ : ارجِعى إلَيهِ فَأنَا أکفُلُهُ . فَرَجَعَت فَأخبَرَت أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام بِقَولِ عَمرٍو ، فَقالَ لَها أميرُ المؤمِنينَ عليه السلام وهُوَ مُتَجاهِلٌ عَلَيها : ولِمَ يَکفُلُ عَمرٌو وَلَدَکِ ؟ فَقالَت : يا أميرَ المُؤمِنينَ إنّى زَنَيتُ فَطَهِّرنى . فَقالَ : وذاتُ بَعلٍ أنتِ إذ فَعلَتِ ما فَعَلتِ ؟ قالَت : نَعمَ . قالَ : أ فَغائِبا کانَ بَعلُکِ إذ فَعَلتِ ما فَعَلتِ أم حاضِرا ؟ فَقالَت : بَل حاضِرا . قالَ : فَرَفَعَ رَأسَهُ إلَى السَّماءِ وقالَ : اللّهُمَّ إنَّهُ قَد ثَبَتَ لَکَ عَلَيها أربَعُ شَهاداتٍ ، وإنَّکَ قَد قُلتَ لِنَبِيِّکَ صلى الله عليه و آله فيما أخبَرتَهُ بِهِ مِن دينِکَ : يا مُحَمَّدُ مَن عَطَّلَ حَدّا مِن حُدودى فَقَد عانَدَنى وطَلَبَ بِذلِکَ مُضادَّتى ، اللّهُمَّ فَإنّى غَيرُ مُعَطِّلٍ حُدودَکَ ، ولا طالِبٍ مُضادَّتَکَ ، ولا مُضَيِّعٍ لاِحکامِکَ ، بَل مُطيعٍ لَکَ ، ومُتَّبِعٍ سُنَّهَ نَبِيِّکَ صلى الله عليه و آله . فَنَظَرَ إلَيهِ عَمرُو بنُ

حُرَيثٍ وكَأ نَّما الرُّمّانُ يُفقَأ فى وَجهِهِ (2) ، فَلَمّا رَأى ذلِكَ عَمرٌو قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّنى إنَّما أرَدتُ أكفُلُهُ إذ ظَنَنتُ أ نَّکَ تُحِبُّ ذلِکَ ، فَأمّا إذا كَرِهتَهُ فَإنّى لَستُ أفعَلُ ! فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أ بَعدَ أربَعِ شَهاداتٍ بِاللّهِ ؟ ! لَتَكفُلَنَّهُ وأنتَ صاغِرٌ . فَصَعِدَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام المِنبَرَ فَقالَ : يا قَنبَرُ ! نادِ فِى النّاسِ الصَّلاةَ جامِعَةً . فَنادى قَنبَرٌ فِى النّاسِ ، فَاجتَمَعوا حَتّى غَصَّ المَسجِدُ بِأهلِهِ ، وقامَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّها النّاسُ ! إنَّ إمامَكُم خارِجٌ بِهذِهِ المَرأةِ إلى هذَا الظَّهرِ لِيُقيمَ عَلَيهَا الحَدَّ إن شاءَ اللّهُ ، فَعَزَمَ عَلَيكُم أميرُ المُؤمِنينَ لَمّا خَرَجتُم وأنتمُ مُتَنَكِّرونَ ومَعَكُم أحجارُكُم، لا يَتَعَرَّفُ أحَدٌ مِنكُم إلى أحَدٍ حَتّى تَنصَرِفوا إلى مَنازِلِكُم إن شاءَ اللّهُ . ثُمَّ نَزَلَ . فَلَمّا أصبَحَ النّاسُ بُكرَةً خَرَجَ بِالمَرأةِ ، وخَرَجَ النّاسُ مُتَنَكِّرينَ مُتَلَثِّمينَ بِعَمائِمِهِم وبِأردِيَتِهِم وَالحِجارَةُ فى أردِيَتِهِم وفى أكمامِهِم ، حَتَّى انتَهى بِها وَالنّاسُ مَعَهُ إلَى الظَّهرِ بِالكوفَةِ ، فَأمَرَ أن يُحفَرَ لَها حَفيرَةٌ ثُمَّ دَفَنَها فيها ، ثُمَّ رَكِبَ بَغلَتَهُ وأثبَتَ رِجلَيهِ فى غَرزِ الرِّكابِ ، ثُمَّ وَضَعَ إصبَعَيهِ السَّبّابَتَينِ فى اُذُنَيهِ ، ثُمَّ نادى بِأعلى صَوتِهِ : يا أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى عَهِدَ إلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله عَهدا عَهِدَهُ مَحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله إلَيَّ بِأ نَّهُ لا يُقيمُ الحَدَّ مَن للّهِ عَلَيهِ حَدٌّ ؛ فَمَن كانَ عَلَيهِ حَدٌّ مِثلُ ما عَلَيها فَلا يُقيمُ عَلَيهَا الحَدَّ . فَانصَرَفَ النّاسُ يَومَئِذٍ كُلُّهُم ما خَلا أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام وَالحَسَنَ وَالحُسَينَ عليهماالسلام ، فَأقامَ هؤُلاءِ الثَّلاثَةُ عَلَيهَا الحَدَّ يَومَئِذٍ وما مَعَهُم غَيرُهُم . (3)

.

1- .المُحِجُّ : الحامِلُ المُقْرِب الَّتى دنا وِلادُها (النهايه : ج 1 ص 240 «جحج») .

2- .قال الطريحى : فى الحديث : «كأنّما الرمّان يفقأ فى وجهه» ؛ يريد شدّه الحمره (مجمع البحرين : ج 3 ص 1406 «فقأ») .

3- .الكافى : ج 7 ص 186 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 10 ص 9 ح 23 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 32 ح 5018 ، المحاسن : ج 2 ص 21 ح 1094 .

الکافی به نقل از میثم : زنی پا به ماه ، پیش امیر مؤمنان آمد و گفت : ای امیر مؤمنان !من زنا کرده ام . مرا پاک کن خدا تو را پاک گردانَد ؛ چون عذاب دنیاآسان تر از عذاب رستاخیز است که پایان ندارد . [علی علیه السلام] فرمود : «تو را از چه چیزی پاک کنم؟». زن گفت : من زنا کرده ام . [علی علیه السلام] از وی پرسید : «شوهر داری یا بی شوهری؟». پاسخ داد : شوهر دارم . [علی علیه السلام] از وی پرسید : «آیا در زمانی که آن کار را انجام دادی ، شوهرت دردسترس بود ، یا از تو دور بود؟». پاسخ داد : در دسترس بود . [علی علیه السلام] فرمود : «برو و بچّه ات را به دنیا بیاور . بعد از آن بیا تا پاکت گردانم» . وقتی زن برمی گشت ، علی علیه السلام به طوری که وی نمی شنید ، گفت : «بار خدایا ! این ،یک شهادت» . دیری نگذشت که زن برگشت و گفت : من بچّه ام را به دنیا آوردم . مرا پاک کن . [علی علیه السلام] خود را به بی اطّلاعی زد و فرمود : «تو را از چه چیزی پاک کنم ، ای کنیزخدا؟». پاسخ داد : من زنا کرده ام . مرا پاک ساز . [علی علیه السلام] پرسید : «وقتی آن کار را مرتکب شدی ، شوهردار بودی ؟». گفت : آری . [علی علیه السلام] پرسید : «شوهرت در دسترس بود یا نه؟». پاسخ داد : در دسترس بود . [علی علیه السلام] فرمود : «برو و طبق فرمان خداوند ، دو سال کامل ، بچّه را شیر بده» . زن برگشت و وقتی به جایی رسید که سخن علی علیه السلام را نمی شنید ، علی علیه السلام گفت :«خداوندا ! این ، دو شهادت» . هنگامی که دو سال گذشت ، زن آمد و گفت : بچّه را دو سالْ شیر دادم . مرا پاک کن ، ای امیر مؤمنان ! [علی علیه السلام] خود را به بی اطّلاعی زد و پرسید : «تو را از چه چیزی پاک کنم؟». زن پاسخ داد : من زنا کرده ام . مرا پاک کن . [علی علیه السلام] پرسید : «وقتی آن کار را مرتکب شدی ، شوهردار بودی؟». گفت : آری . [علی علیه السلام] پرسید : «شوهرت از تو دور بود ، یا در دسترس بود؟». پاسخ داد : در دسترس بود . [علی علیه السلام] فرمود : «برو و بچّه ات را سرپرستی کن تا [وقتی که] بتواند بخورد ،بیاشامد ، از بلندی پرت نشود و خود را در چاه نیندازد» . زن ، گریه کنان برگشت . وقتی به مقداری دور شد که صدای علی علیه السلام را نمی شنید ،علی علیه السلام گفت : «خداوندا ! این ، سه شهادت» . عمرو بن حُرَیث مخزومی ، زن را دید و گفت : چرا گریه می کنی ، ای کنیز خدا؟دیدم که پیش علی علیه السلام می رفتی و از او می خواستی که تو را پاک کند؟ زن گفت : نزد امیر مؤمنان رفتم و از او خواستم که مرا پاک کند و او فرمود :«بچّه ات را سرپرستی کن تا وقتی

که بتواند بخورد ، بیاشامد ، از بلندی پرت نشود و در چاه نیفتد» و من می ترسم که مرگ به سراغم بیاید و علی ، مرا پاک نکرده باشد . عمرو بن حریث گفت : برگرد . من ، بچّه ات را سرپرستی می کنم . زن برگشت و تعهّد عمرو را به علی علیه السلام خبر داد . امیر مؤمنان ، خود را به بی اطّلاعی زد و فرمود : «برای چه عمرو می خواهد بچه تو را سرپرستی کند؟». زن گفت: ای امیر مؤمنان! من زنا کرده ام . مرا پاک کن. [علی علیه السلام] پرسید : «وقتی که آن کار را انجام دادی ، شوهردار بودی؟». پاسخ داد : آری . [علی علیه السلام] پرسید : «آیا هنگامی که مرتکب آن کار شدی ، شوهرت غایب بود ، یا در دسترس ؟». پاسخ داد : در دسترس بود . [علی علیه السلام] سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت : «خداوندا! برای تو علیه این زن ، چهار شهادتْ ثابت شد و تو به پیامبرت ، در آنچه مربوط به دینت است ، خبر دادی که : ای محمّد! هر کس که حدّی از حدود مرا تعطیل کند ، با من دشمنی کرده است و با این کار ، دشمنی با من را خواسته است . خداوندا! من حدود تو را تعطیل نمی کنم و خواهان دشمنی با تو نیستم و احکام تو را ضایع نمی سازم ؛ بلکه مطیع تو و پیرو سنّت پیامبر توام» . عمرو بن حریث به چهره علی علیه السلام نگاه کرد و دید [که چهره وی] چنان سرخ شده که گویی به آن ، آب انار پاشیده اند . عمرو بن حریث ، وقتی چنین حالتی را مشاهده کرد ، گفت : ای امیر مؤمنان! من از این رو سرپرستیِ کودک را به عهده گرفتم که می پنداشتم تو این کار را دوست داری ؛ امّا اگر تو از این کار ناخشنودی ، من هرگز انجام نخواهم داد . امیر مؤمنان فرمود : «آیا پس از چهار بار به شهادت گرفتن خدا؟! تو باید کودک او را سرپرستی کنی و بر این کار ، مجبوری» . امیر مؤمنان بر منبر رفت و گفت : «ای قنبر! مردم را به نماز جماعت فرا بخوان» . قنبر ، مردم را صدا زد و همه جمع شدند و مسجد ، پُر شد . امیر مؤمنان برخاست و خدا را سپاس و ثنا گفت و فرمود : «ای مردم! به خواست خدا ، امام شما به همراه این زن ، برای اجرای حد بر وی ، به پشتِ کوفه می رود . امیر مؤمنان به شما دستور می دهد که وقتی آمدید ، به گونه ای بیایید که ناشناس باشید ، و با خود ، سنگ بردارید و هیچ کدام ، خود را به دیگری معرّفی نکند تا هنگامی که به خانه هایتان برگردید ، إن شاء اللّه !» . آن گاه از منبر فرود آمد . صبح روز بعد ، علی علیه السلام به همراه زن به بیرون کوفه رفت و مردم ، [به صورت] ناشناس ، در حالی که صورت هایشان را با دستارها و عباهایشان پوشانده بودند و سنگ ها در [دامن]عباها و آستین هایشان بود ، نزد علی علیه السلام آمدند و همگی به پشت کوفه رفتند . [علی علیه السلام] فرمان داد گودالی کَندند و زن را [تا نیمه]در آن دفن کردند . علی علیه السلام بر مَرکبش سوار شد و پاهایش را در رکاب کرد و آن گاه دو انگشت سبّابه

خود را در گوش هایش گذاشت و با صدای بلند ، فریاد زد : «ای مردم ! خداوند عز و جل با پیامبرش پیمان بست و محمّد صلی الله علیه و آله [نیز]با من پیمان بست به این که : هر آن کس که بر وی حدّ الهی واجب است ، بر دیگری حد جاری نکند . پس ، هر کس که بر وی حدّی چون حدّ این زن است ، بر این زن ، حدْ اقامه نکند» . در آن روز ، جز امیر مؤمنان ، حسن و حسین علیهم السلام ، همه مردم بازگشتند و همین سه نفر بر آن زن ، حدْ جاری کردند و هیچ کس به همراه آن سه نفر نبود .

.

ص: 564

. .

ص: 565

. .

ص: 566

. .

ص: 567

. .

4 / 18حامِلٌ فَزِعَت فَطَرَحَت ما فى بَطنِها وماتَتالكافى عن الحسن :إنَّ عَلِيّا عليه السلام لَمّا هَزَمَ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ أقبَلَ النّاسُ مُنهَزِمينَ ، فَمَرّوا بِامرَأَةٍ حامِلٍ عَلَى الطَّريقِ ، فَفَزِعَت مِنهُم ، فَطَرَحَت ما فى بَطنِها حَيّا ، فَاضطَرَبَ حَتّى ماتَ ، ثُمَّ ماتَت اُمُّهُ مِن بَعدِهِ ، فَمَرَّ بِها عَلِىٌّ عليه السلام وأصحابُهُ وهِىَ مَطروحَةٌ ووَلَدُها عَلَى الطَّريقِ ، فَسَأَلَهُم عَن أمرِها ، فَقالوا لَهُ : إنَّها كانَت حُبلى فَفَزِعَت حينَ رَأَتِ القِتالَ وَالهَزيمَةَ . قالَ : فَسَأَلَهُم أيُّهُما ماتَ قَبلَ صاحِبِهِ ؟ فَقيلَ : إنَّ ابنَها ماتَ قَبلَها . قالَ : فَدَعا بِزَوجِها أبِى الغُلامِ المَيِّتِ ، فَوَرَّثَهُ مِنِ ابنِهِ ثُلُثَيِ الدِّيَهِ ، ووَرَّثَ اُمَّهُ ثُلُثَ الدِّيَهِ ، ثُمَّ وَرَّثَ الزَّوجَ مِنِ امرَأَتِهِ المَيِّتَهِ نِصفَ ثُلُثِ الدِّيَهِ الَّذى وَرِثَتهُ مِن ابنِها ، ووَرَّثَ قَرابَهَ المَرأَهِ المَيِّتَهِ الباقِىَ ، ثُمَّ وَرَّثَ الزَّوجَ أيضا مِن دِيَهِ امرَأَتِهِ المَيِّتَهِ نِصفَ الدِّيَهِ ؛ وهُوَ ألفانِ وخَمسُمِئَهِ دِرهَمٍ ، ووَرَّثَ قَرابَهَ المَرأَهِ المَيِّتَهِ نِصفَ الدِّيَهِ ؛ وهُوَ ألفانِ وخَمسُمِئَهِ دِرهَمٍ ، وذلِكَ أنَّهُ لَم يَكُن لَها وَلَدٌ غَيرُ الَّذى رَمَت بِهِ حينَ فَزِعَت . قالَ : وأدّى ذلِكَ كُلَّهُ مِن بَيتِ مالِ البَصرَهِ . (1)

4 / 19قَطعُ يَدِ السّارِقِالكافى عن الحارث بن حصيره :مَرَرتُ بِحَبَشِىٍّ وهُوَ يَستَسقى بِالمَدينَهِ ، وإذا هُوَ أقطَعُ ، فَقُلتُ لَهُ : مَن قَطَعَكَ ؟ فَقالَ : قَطَعَنى خَيرُ النّاسِ ! إنّا اُخِذنا فى سَرِقَهٍ ونَحنُ ثَمانِيَهُ نَفَرٍ ، فَذُهِبَ بِنا إلى عَلِىِّ بن أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَأَقرَرنا بِالسَّرِقَهِ ، فَقالَ لَنا : تَعرِفونَ أنَّها حَرامٌ ؟ قُلنا : نَعَم . فَأَمَرَ بِنا فَقُطِعَت أصابِعُنا مِنَ الرّاحَهِ وخُلِّيَتِ الإِبهامُ ، ثُمَّ أمَرَ بِنا فَحُبِسنا فى بَيتٍ يُطعِمُنا فيهِ السَّمنَ وَالعَسلَ حَتّى بَرِئَت أيدينا ، ثُمَّ أمَرَ بِنا فَاُخرِجنا ، وكَسانا فَأَحسَنَ كِسوَتَنا ، ثُمَّ قالَ لَنا : إن تَتوبوا وتُصلِحوا فَهُوَ خَيرٌ لَكُم ، يُلحِقكُمُ اللّهُ بِأَيديكُم فِى الجَنَّهِ ، وإن لا تَفعَلوا يُلحِقكُمُ اللّهُ بِأَيديكُم فِى النّارِ . (2)

.

1- .الكافى : ج 7 ص 138 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 9 ص 376 ح 1344 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج4 ص308 ح5662 .
2- .الكافى : ج 7 ص 264 ح 22 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 314 ح 89 .

4 / 18 زن بارداری که ترسیده و بچّه اش را سقط کرده و خود ، مرده بود

4 / 19 قطع کردن دست دزد

4 / 18زن بارداری که ترسیده و بچّه اش را سقط کرده و خود ، مرده بودالکافی به نقل از حسن : وقتی علی علیه السلام طلحه و زبیر را شکست داد ، مردمْ رو به فرارگذاشتند و به زن حامله ای که در راه بود ، برخوردند . زن از آنان ترسید و بچّه اش را زنده سقط کرد و بچه تشنّج گرفت و مُرد . پس از مدّتی آن زن نیز مُرد . گذر علی علیه السلام و یارانش به وی افتاد و دیدند که او و بچّه اش در راه ، روی زمین افتاده اند . علی علیه السلام از جریان آن زن پرسید . گفتند : زن ، حامله ای بوده است ووقتی جنگ و فرار را دیده ، ترسیده است . [علی علیه السلام] پرسید : «کدام یک از آن دو ، پیش از دیگری مرده است؟». پاسخ داده شد : پسر ، پیش از مادر ، مرده است . علی علیه السلام شوهر زن را که پدر بچّه بود فرا خواند و از دیه پسر ، دو سومش به وی داد و برای مادر بچّه ، یک سوم گذاشت . آن گاه از طرف زن مرده ، نیم ثلث دیه ای را که آن زن از پسرش به ارث برده بود ، به شوهر داد و بقیّه را به نزدیکان زن داد . آن گاه از دیه زنِ مُرده ، نصف دیه را به شوهر داد که دو هزار و پانصد درهم می شد و نصف دیه باقی مانده زن را به نزدیکان زن داد که [آن هم] دو هزار وپانصد درهم می شد ؛ چون زن ، جز همان بچّه ای که از ترس سقط کرده بود ،فرزندی نداشت . همه این دیه ها از بیت المال بصره داده شد .

4 / 19قطع کردن دست دزدالکافی به نقل از حارث بن حصیره : گذرم به سیاه پوستی افتاد که در مدینه آب می دادو [انگشتان]دستش قطع شده بود . پرسیدم : چه کسی دستت را بریده است؟ گفت : بهترینِ مردم . ما هشت نفر بودیم که در جریان یک دزدی ، دستگیرشدیم . ما را نزد علی بن ابی طالب بردند و ما به دزدی اقرار کردیم . [علی علیه السلام] از ما پرسید : «آیا می دانستید که این کار ، حرام است؟» . گفتیم : آری . پس دستور داد انگشتان ما را از کفِ دست بریدند و انگشت شصت را رهانمودند . آن گاه ، دستور داد ما را در خانه ای محبوس ساختند . در آن جا به ما روغن وعسل می خوراندند تا آن که دستمان خوب شد . سپس دستور داد ما را آزاد کردند و بهترین لباس را به ما پوشاند و به ما فرمود

:«اگر توبه کنید و خودتان را اصلاح نمایید ، برای شما سودمندتر است وخداوند ، در بهشت ، شما را به دست هایتان ملحق خواهد کرد ؛ و اگر خودتان رااصلاح نکنید ، خداوند ، در جهنّم ، شما را به دست هایتان ملحق خواهد کرد» .

.

أنساب الأشراف عن المقدام :شَهِدتُ عِندَ المُغيرَهِ بنِ عَبدِ اللّهِ بنِ أبى عَقيلٍ رَجُلاً أقطَعَ ، فَلَقيتُهُ فَقُلتُ : مَن قَطَعَکَ ؟ فَقالَ : مَن رَحِمَهُ اللّهُ وغَفَرَ لَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ! فَقُلتُ : أ ظَلَمَکَ ؟ قالَ : لا وَاللّهِ ما ظَلَمَنى . (1)

الخرائج والجرائح :إنَّ أسوَدا دَخَلَ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى سَرَقتُ فَطَهِّرنى . فَقالَ : لَعَلَّکَ سَرَقتَ مِن غَيرِ حِرزٍ ، ونَحّى رَأسَهُ عَنهُ . فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، سَرَقتُ مِنَ الحِرزِ ، فَطَهِّرنى . فَقالَ عليه السلام : لَعَلَّکَ سَرَقتَ غَيرَ نِصابٍ ، ونَحّى رأسَهُ عَنهُ . فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، سَرَقتُ نِصابا . فَلَمّا أقَرَّ ثَلاثَ مَرّاتٍ قَطَعَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَأخَذَ المَقطوعَ وذَهَبَ ، وجَعَلَ يَقولُ فِى الطَّريقِ : قَطَعَنى أميرُ المُؤمِنينَ ، وإمامُ المُتَّقينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، ويَعسوبُ الدّينِ ، وسَيِّدُ الوَصِيّينَ ، وجَعَلَ يَمدَحُهُ ، فَسَمِعَ ذلِکَ مِنهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلاموقَدِ استَقبَلاهُ ، فَدَخَلا عَلى أبيهِما عليه السلام وقالا : رَأينا أسَودا يَمدَحُکَ فِى الطَّريقِ ! فَبَعَثَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مَن أعادَهُ إلى حَضرَتِهِ ، فَقالَ عليه السلام لَهُ : قَطَعتُ يَمينَکَ وأنتَ تَمدَحُنى ؟ ! فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّکَ طَهَّرتَنى ، وإنَّ حُبَّکَ قَد خالَطَ لَحمى ودَمى وعَظمى ، فَلَو قَطَّعتَنى إربا إربا لَما ذَهَبَ حُبُّکَ مِن قَلبى . فَدَعا عليه السلام لَهُ ، وَوَضَعَ المَقطوعَ إلى مَوضِعِهِ ، فَصَحَّ وصَلَحَ کَما کانَ (2) .

.

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 385 .
2- .الخرائج والجرائح : ج 2 ص 561 ح 19 وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 144 والتحصين لابن طاووس : ص 610 ح 11 وتفسير الفخر الرازى : ج 21 ص 89 .

أنساب الأشراف به نقل از مِقدام : نزد مُغَیره بن عبد اللّه بن ابی عقیل ، مردی دست بُریده را دیدم و به وی گفتم : چه کسی دستت را بریده است؟ گفت : کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده و از او درگذشته است ، علی بن ابی طالب . پرسیدم : آیا به تو ستم روا داشته است؟ گفت : نه . به خدا سوگند که به من ستم نکرده است .

الخرائج و الجرائح :سیاه پوستی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان !من دزدی کرده ام . مرا پاک گردان . [علی علیه السلام ،] رویش را از او بر گرداند و فرمود : «شاید از جای بدون حِفاظ ،دزدیده ای» . گفت : ای امیر مؤمنان ! من از جای با حفاظ دزدیدم . مرا پاک کن . [علی علیه السلام ،] باز رویش را بر گرداند و فرمود : «شاید به مقدار حدّ نصاب ، دزدی نکرده ای». گفت : ای امیر مؤمنان ! به حدّ نصاب دزدیده ام . وقتی [مرد سیاه پوستْ] سه بار اقرار کرد ، امیر مؤمنان ، دستش را بُرید و وی قسمت بریده را برداشت و رفت و در راه می گفت : امیر مؤمنان ، پیشوای پرهیزگاران ، رهبر سپید رویان ، نگهدارنده دین و سَرور اوصیا ، دستم رابُرید و همچنان ، او را مدح می گفت . حسن و حسین علیهماالسلام وی را در راه دیدند و سخنش را شنیدند . نزد پدرشان آمدند و گفتند : سیاه پوستی را دیدیم که در راه ، مدح تو را می گفت . امیر مؤمنان ، کسی را در پی اش فرستاد تا او را برگردانند . [علی علیه السلام] به مرد سیاه پوست فرمود : «من دستت را بریده ام ؛ تو مدحم می کنی؟ !». گفت : ای امیر مؤمنان ! تو مرا پاک ساختی و مهر تو ، با گوشت و خون واستخوانم در آمیخته است . اگر مرا قطعه قطعه کنی ، مهرت از دلم بیرون نمی رود . [علی علیه السلام] برای او دعا کرد و قسمت بُریده را در جای خود گذاشت ، که پیوندخورد و مثل سابقش شد .

.

ص: 572

. .

ص: 573

. .

ص: 574

. .

بخش سیزدهم : کرامت های امام علی

اشاره

بخش سیزدهم : کرامت های امام علیفصل یکم : پذیرفته شدن دعاهای امامفصل دوم : بازگشت خورشید برای امام علیفصل سوم : پیشگویی امام علی درباره حوادث آیندهفصل چهارم : گوناگون

.

الفصل الأوّل : استجابه دعواته1 / 1اِستِجابَهُ دُعائِهِ لِزاذانَ فی حِفظِهِ القُرآنَالخرائِج والجرائِح عن سعد الخفّاف عن زاذان أبی عمرو :قُلتُ : یا زاذانُ إنَّکَ لَتَقرَأُ القُرآنَ فَتُحسِنُ قِراءَتَهُ ! فَعَلی مَن قَرَأتَ ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قالَ : إنَّ أمیرَ المُؤمِنینَ مَرَّ بی وأنَا أُنشِدُ الشِّعرَ ، وکانَ لی خُلُقٌ حَسَنٌ، فَأعجَبَهُ صَوتی، فَقالَ : یا زاذانُ هَلّا بِالقُرآنِ ؟ ! قُلتُ : وکَیفَ لی بِالقُرآنِ ، فَوَاللّهِ ما أقرَأُ مِنهُ إلّا بِقَدَرِ ما اُصلّی بِهِ ! قالَ : فَادنُ مِنّی . فَدَنَوتُ مِنهُ ، فَتَکَلَّمَ فی اُذنی بِکَلامٍ ما عَرَفتُهُ ولا عَلِمتُ ما یَقولُ ، ثُمَّ قالَ لی : اِفتَح فاکَ ، فَتَفَلَ فی فِیِّ ، فَوَاللّهِ ما زالت قَدَمَیَّ مِن عِندِهِ حَتّی حَفِظتُ القُرآنَ بِإعرابِهِ وهَمزِهِ ، وما احتَجتُ أن أسأَلَ عَنهُ أحَدا بَعدَ مَوقِفی ذلِکَ . قالَ سَعدٌ : فَقَصَصتُ قِصَّهَ زاذانَ عَلی أبی جَعفَرٍ علیه السلام ، قالَ : صَدَقَ زاذانُ ، إنَّ أمیرَ المُؤمِنینَ علیه السلام دَعا لِزاذانَ بِالاِسمِ الأعظَمِ الَّذی لا یُرَدُّ . (1)

.

1- .الخرائج والجرائح : ج 1 ص 195 ح 30 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 195 ح 6 .

فصل یکم : پذیرفته شدن دعاهای امام

1 / 1 پذیرفته شدن دعای وی در حقّ زادان درباره حفظ قرآن

فصل یکم : پذیرفته شدن دعاهای امام1 / 1پذیرفته شدن دعای وی در حقّ زادان درباره حفظ قرآنالخرائج و الجرائح به نقل از سعد خفّاف ، از ابو عمرو زادان : گفتم : ای زادان ! تو خوب قرآن می خوانی . پیش چه کسی یاد گرفته ای؟ لبخندی زد و گفت : روزی ، امیر مؤمنان از کنار من گذشت و من شعر می خواندم و اخلاق خوبی داشتم . از صدای من خوشش آمد و فرمود : «ای زادان ! چرا قرآن نمی خوانی؟» . گفتم : چه طور قرآن بخوانم ؟ به خدا سوگند که من از آن ، جز به مقداری که در نمازم می خوانم ، حفظ نیستم . فرمود : «پیش بیا» . نزدیکش رفتم . در گوشم سخنی گفت که نفهمیدم و ندانستم چه گفت . آن گاه فرمود : «دهانت را باز کن» . سپس از آب دهانش به دهانم زد . به خدا سوگند ، قدمی از نزدش برنداشته بودم که قرآن را با اِعراب و حرکات آن ، حفظ داشتم . پس از آن جلسه ، هیچ گاه نیازمند نشدم که از کسی درباره قرآن بپرسم . سعد می گوید: داستان زادان را برای امام باقر علیه السلام نقل کردم . فرمود : «زادان ، درست می گوید . امیر مؤمنان برای زادان ، با اسم اعظم خداوند که هیچ گاه رد نمی شود ، دعا کرد» .

.

1 / 2اِستِجابَهُ دُعائِهِ لِشابٍّ يَبِسَ نِصفُ بَدَنِهالمناقب لابن شهر آشوب :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام سَمِعَ فى لَيلَهِ الإحرامِ مُنادِيا باكِيا ، فَأَمَرَ الحُسَينَ عليهِ السلام بِطَلَبِهِ (1) ، فَلَمّا أتاهُ وَجَدَ شابّا يَبِسَ نِصفُ بَدَنِهِ ، فَأحضَرَهُ فَسَأَلَهُ عَلِىٌّ عليه السلام عَن حالِهِ ، فَقالَ : كُنتُ رَجُلاً ذا بَطَرٍ ، وكانَ أبى يَنصَحُنى ، فَكانَ يَوما فى نُصحِهِ إذ ضَرَبتُهُ ، فَدَعا عَلَىَّ بِهذَا المَوضِعِ وأنشَأَ شِعرا ، فَلَمّا تَمَّ كَلامُهُ يَبِسَ نِصفى ، فَنَدِمتُ وتُبتُ وطَيَّبتُ قَلبَهُ ، فَرَكِبَ عَلى بَعيرٍ لِيَأتِىَ بى إلى هاهُنا ويَدعوَ لى ، فَلَمَّا انتَصَفَ البادِيَهَ نَفَرَ البَعيرُ مِن طَيَرانِ طائِرٍ وماتَ والِدى . فَصَلّى عَلِىٌّ عليه السلام أربَعا ثُمَّ قالَ : قُم سَليما ؛ فَقامَ صَحيحا ، فَقالَ : صَدَقتَ ، لَو لَم يَرضَ عَنکَ لَما سُمِعَت . (2)

الإمام الحسين عليه السلام :كُنتُ مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فى الطَّوافِ فى لَيلَهٍ دَيجوجِيَّهٍ (3) قَليلَهِ النّورِ ، وقَد خَلَا الطَّوافُ ، ونامَ الزُّوّارُ ، وهَدَأَتِ العُيونُ ، إذ سَمِعَ مستَغيثا مُستَجيرا مُتَرَحِّما (4) بِصَوتٍ حَزينٍ مَحزونٍ مِن قَلبٍ موجَعٍ وهُوَ يَقولُ : يا مَن يُجيبُ دُعَا المُضطَرِّ فِى الظُّلَمِ يا كاشِفَ الضُّرِّ وَالبَلوى مَعَ السَّقَمِ قَد نامَ وَفدُکَ حَولَ البَيتِ وَانتَبَهوا يَدعو وعينُکَ يا قَيّومُ لَم تَنَمِ هَب لى بِجودِکَ فَضلَ العَفوِ عَن جُرُمى يا مَن أشارَ إلَيهِ الخَلقُ فِى الحَرَمِ إن كانَ عَفوُکَ لا يَلقاهُ ذو سَرَفٍ فَمَن يَجودُ عَلَى العاصينَ بِالنِّعَمِ قالَ الحُسينُ بنُ عَلِىٍّ عليه السلام : فَقالَ لى : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، أ سَمِعتَ المُنادِىَ ذَنبَهُ ، المُستَغيثَ رَبَّهُ ؟ فَقُلتُ : نَعَم قَد سَمِعتُهُ . فَقالَ : اِعتَبِرهُ (5) ، عَسى [أن] (6) تَراهُ . فَما زِلتُ أخبِطُ فى طَخياءِ الظَّلامِ ، وأتَخَلَّلُ بَينَ النِّيامِ ، فَلَمّا صِرتُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ ، بَدا لى شَخصٌ مُنتَصِبٌ ، فَتَأَمَّلتُهُ فإذا هُوَ قائِمٌ ، فَقُلتُ : السَّلامُ عَلَيکَ أيُّهَا العَبدُ المُقِرُّ المُستَقيلُ ، المُستَغفِرُ المُستَجيرُ ، أجِب بِاللّهِ ابنَ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! فَأسرَعَ فى سُجودِهِ وقُعودِهِ وسَلَّمَ ، فَلَم يَتَكَلَّم حَتّى أشارَ بِيَدِهِ بِأن تَقَدَّمنى ، فَتَقَدَّمتُهُ ، فَأَتَيتُ بِهِ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقُلتُ : دونَکَ ها هُوَ . فَنَظَرَ إلَيهِ ، فَإذا هُوَ شابٌّ حَسَنُ الوَجهِ نَقِىُّ الثِّيابِ ، فَقالَ لَهُ : مِمَّنِ الرَّجُلُ ؟ فَقالَ لَهُ : مِن بَعضِ العَرَبِ . فَقالَ لَهُ : ما حالُکَ ، ومِمَّ بُكاؤُکَ وَاستِغاثَتُکَ ؟ ! فَقالَ : حالُ مَن أُوخِذَ بِالعُقوقِ فَهُو فى ضيقٍ ، ارتَهَنَهُ المُصابُ ، وغَمَرَهُ الاِكتِئابُ فَارتابَ (7) ، فَدُعاؤُهُ لا يُستَجابُ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام : ولِمَ ذلِکَ ؟ ! فَقالَ : لاِ نّى كُنتُ مُلتَهِيا فى العَرَبِ بِاللَّعِبِ وَالطَّرَبِ ، اُديمُ العِصيانَ فى رَجَبٍ وشَعبانَ ، وما اُراقِبُ الرَّحمنَ ، وكانَ لى والِدٌ شَفيقٌ يُحَذِّرُنى مَصارِعَ الحَدَثانِ ، ويُخَوِّفُنِى العِقابَ بِالنّيرانِ ، ويَقولُ : كَم ضَجَّ مِنکَ النَّهارُ وَالظَّلامُ ، وَاللَّيالى وَالأَيّامُ ، وَالشُّهورُ وَالأَعوامُ ، وَالمَلائِكَهُ

الكِرامُ ؟ ! وكانَ إذا أَلَحَّ عَلَىَّ بِالوَعظِ زَجرَتُهُ وَانتَهَرتُهُ ، ووَثَبتُ عَلَيهِ وضَرَبتُهُ ، فَعَمَدتُ يَوما إلى شَىءٍ مِنَ الوَرِقِ (8) وكانَت فِى الخِباءِ ، فَذَهَبتُ لِاخُذَها وأصرِفَها فيما كُنتُ عَلَيهِ ، فَمانَعَنى عَن أخذِها ، فَأَوجَعتُهُ ضَربا ولَوَيتُ يَدَهُ ، وأخَذتُها ومَضَيتُ . فَأَومَأَ بِيَدِهِ إلى رُكبَتَيهِ يَرومُ النُّهوضَ مِن مَكانِهِ ذلِكَ ، فَلَم يُطِق يُحَرِّكُها مِن شِدَّةِ الوَجَعِ وَالأَلَم ، فَأَنشَأَ يَقولُ : جَرَت رَحِمٌ بَينى وبَينَ مُنازِلٍ سَواءً كَما يَستَنزِلُ القَطرَ طالِبُه ورَبَّيتُ حَتّى صار جَلدا شَمَردَلاً إذا قامَ ساوى غارِبَ الفَحلِ غارِبُه وقَد كُنتُ أُوتيهِ مِنَ الزّادِ فِى الصِّبا إذا جاعَ مِنهُ صَفوَهُ وأطابِبَه فَلَمَّا استَوى فى عُنفُوانِ شَبابِهِ وأصبَحَ كَالرُّمحِ الرُّدَينىِّ خاطِبُه تَهَضَّمَنى مالى كَذا ولَوى يَدى لَوى يَدَهُ اللّهُ الَّذى هُوَ غالِبُه ثُمَّ حَلَفَ بِاللّهِ لَيَقدَمَنَّ إلى بَيتِ اللّهِ الحَرامِ فَيَستَعدِى اللّهَ عَلَىَّ . قالَ : فَصامَ أسابيعَ ، وصَلّى رَكَعاتٍ ، ودَعا ، وخَرَجَ مُتَوَجِّها عَلى عَيرانَةٍ (9) يَقطَعُ بِالسَّيرِ عَرضَ الفَلاهِ ، ويَطوِى الأَودِيَةَ ويَعلُو الجِبالَ ، حَتّى قَدِمَ مَكَّةَ يَومَ الحَجِّ الأَكبَرِ ، فَنَزَلَ عَن راحِلَتِهِ وأقبَلَ إلى بَيتِ اللّهِ الحَرامِ ، فَسَعى وطافَ بِهِ ، وتَعَلَّقَ بِأَستارِهِ وَابتَهَلَ ، وأنشَأَ يَقولُ : يا مَن إلَيهِ أتَى الحُجّاجُ بِالجَهَدِ فَوقَ المَهاوى مِنَ اقصى غايَةِ البُعدِ إنّى أتَيتُکَ يا مَن لا يُخَيّبُ مَن يَدعوهُ مُبتَهِلاً بِالواحِدِ الصَّمَدِ هذا مُنازِلُ لا يَرتاعُ مِن عققى فَخُذ بِحَقّىَ يا جَبّارُ مِن وَلَدى حَتّى تُشِلَّ بِعَونٍ مِنکَ جانِبَهُ يا مَن تَقَدَّسَ لَم يُولَد ولَم يَلِدِ قالَ : فَوَالَّذى سَمَکَ السَّماءَ ، وأنبَعَ الماءَ ، مَا استَتَمَّ دُعاءَهُ حَتّى نَزَلَ بى ما تَرى ثُمَّ کَشَفَ عَن يَمينِهِ فَإِذا بِجانِبِهِ قَد شَلَّ فَأَنَا مُنذُ ثَلاثِ سِنينَ أطلُبُ إلَيهِ أن يَدعُوَ لى (10) فِى المَوضِعِ الَّذى دَعا بِهِ عَلَىَّ فَلَم يُجِبنى ، حَتّى إذا کانَ العامُ أنعَمَ عَلَىَّ فَخَرَجتُ عَلى ناقَةٍ عُشَراءَ (11) أجِدُّ السَّيرَ حَثيثا رَجاءَ العافِيَةِ ، حَتّى إذا کُنّا عَلَى الأَراکِ (12) وحَطَمَةِ وادِى السِّياکِ (13) ، نَفَرَ طائِرٌ فِى اللَّيلِ فَنَفَرَت مِنهُ النّاقَةُ الَّتى کانَ عَلَيها فَأَلقَتُه إلى قَرارِ الوادى ، وَارفَضَّ بَينَ الحَجَرَينِ ، فَقَبَرتُهُ هُناکَ ، وأعظَمُ مِن ذلِکَ أ نّى لا أُعرَفُ إلّا « المَأخوذَ بِدَعَوهِ أبيهِ » . فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أتاکَ الغَوثُ ! ألا أُعَلِّمُکَ دُعاءً عَلَّمَنيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وفيهِ اسمُ اللّهِ الأَکبَرُ الأَعظَمُ العَزيزُ الأَکرَمُ ، الَّذى يُجيبُ بِهِ مَن دَعاهُ ، ويُعطى بِهِ مَن سَأَلَهُ ، ويُفَرِّجُ الهَمَّ ، ويَکشِفُ بِهِ الکَربَ ، ويُذهِبُ بِهِ الغَمَّ ، ويُبرِئُ بِهِ السُّقمَ ، ويَجبُرُ بِهِ الکَسيرَ ، ويُغنى بِهِ الفَقيرَ ، ويَقضى بِهِ الدَّين ، ويَرُدُّ بِهِ العَينَ ، ويَغفِرُ بِهِ الذُّنوبَ ، ويَستُرُ بِهِ العُيوبَ ، ويُؤمِنُ بِهِ کُلَّ خائِفٍ مِن شَيطانٍ مَريدٍ وجَبّارٍ عَنيدٍ ، ولَو دَعا بِهِ طائِعٌ للّهِ عَلى جَبَلٍ لَزالَ مِن مَکانِهِ ، أو عَلى مَيِّتٍ لَأَحياهُ اللّهُ بَعدَ مَوتِهِ ، ولَو دَعا بِهِ عَلَى الماءِ لَمَشى عَلَيهِ بَعدَ أن لا يَدخُلَهُ العُجبُ . فَاتَّقِ اللّهَ أيُّهَا الرَّجُلُ فَقَد أدرَکَتنِى الرَّحمَةُ لَکَ ، ولِيَعلَمِ اللّهُ مِنکَ صِدقَ النِّيَّةِ أ نَّکَ لا تَدعو بِهِ فى مَعصِيَتِهِ ، ولا تُفيدُهُ إلَا الثِّقَةَ فى دينِکَ ، فَإِن أخلَصتَ النِّيَّةَ استَجابَ اللّهُ لَکَ ، ورَأَيتَ نَبِيَّکَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله فى مَنامِکَ ، يُبَشِّرُکَ بِالجَنَّةِ وَالإِجابَةِ . قالَ الحُسَينُ بنُ عَلِىٍّ عليهماالسلام : فَکانَ سُرورى بِفائِدَةِ الدُّعاءِ

أشَدَّ مِن سُرورِ الرَّجُلِ بِعافِيَتِهِ وما نَزَلَ بِهِ ؛ لِ نَّنى لَم أكُن سَمِعتُهُ مِنهُ ، ولا عَرَفتُ هذَا الدُّعاءَ قَبلَ ذلِکَ . ثُمَّ قالَ : اِيتِنى بِدَواهٍ وبَياضٍ وَاكتُب ما اُمليهِ عَلَيکَ . فَفَعَلتُ ؛ وهُوَ : «بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، اَللّهُمَّ إنّى أسأَلُکَ بِاسمِکَ يا ذَا الجَلالِ وَالإكرامِ ... » (14) وتَسأَلُ اللّهَ تَعالى ما أحبَبتَ ، وتُسَمّى حاجَتَکَ ، ولاَ تَدعُ بِهِ إلاّ وأنتَ طاهِرٌ . ثُمَّ قالَ لِلفَتى : إذا كانَتِ اللَّيلَةُ فَادعُ بِهِ عَشرَ مَرّاتٍ وَأْتِنى مِن غَدٍ بِالخَبَرِ . قالَ الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ عليهماالسلام : وأخَذَ الفَتَى الكِتابَ ومَضى ، فَلَمّا كانَ مِن غَدٍ ما أصبَحنا حينا (15) حَتّى أتَى الفَتى إلَينا سَليما مُعافىً ، وَالكِتابُ بِيَدِهِ ، وهُوَ يَقولُ : هذا وَاللّهِ الاِسمُ الأَعظَم ، استُجيبَ لى ورَبِّ الكَعبَهِ . قالَ لَهُ عَلِيٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ : حَدِّثنى ! قالَ : [لمّا] (16) هَدَأَتِ العُيونُ بِالرُّقادِ ، وَاستَحلَکَ جِلبابُ اللَّيلِ ، رَفَعتُ يَدى بِالكِتابِ ودَعَوتُ اللّهَ بِحَقِّهِ مِرارا ، فَاُجِبتُ فِى الثّانِيَهِ : حَسبُکَ فَقَد دَعَوتَ اللّهَ بِاسمِهِ الأَعظَمِ . ثُمَّ اضطَجَعتُ ، فَرَأَيتُ رَسولَ اللّه صلى الله عليه و آله فى مَنامى وقَد مَسَحَ يَدَهُ الشَّريفَهَ عَلَىَّ وهُوَ يَقولُ : اِحتَفِظ بِاسمِ اللّهِ الأَعظَمِ العَظيمِ ، فَإِنَّکَ عَلى خَيرٍ . فَانتبَهَتُ مُعافىً كَما تَرى ، فَجَزاکَ اللّهُ خَيرا . (17)

.

1- .فى المصدر : «يطلبه» ، والتصويب من بحار الأنوار .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 286 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 209 ح 23 .
3- .دَجا الليلُ : إذا تَمّت ظُلمتُه وألبس كُلَّ شىء (النهايه : ج 2 ص 102 «دجا») .
4- .فى أحد موضعى بحار الأنوار : «مُستَرحِما» بدل «مُترَحِّما» ، وهو الأصحّ .
5- .اِعتَبِر : اُنظر وتَدَبَّر (اُنظر لسان العرب : ج 4 ص 531 «عبر») .
6- .ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار .
7- .فى بحار الأنوار : ج 41 ص 225 «فإن تابَ» بدل «فَارتابَ» .
8- .الورق : الدراهم (لسان العرب : ج 10 ص 375 «ورق») .
9- .العَيرانه من الإبل : الناجيه فى نشاط ، سُمّيت لكثره تَطْوافِها وحركتها (تاج العروس : ج 7 ص 282 «عير») .
10- .فى المصدر : «يدعونى» ، والتصويب من بحار الأنوار .
11- .العُشَراء : الَّتى أتى على حَملها عشره أشهر ، ثمّ اتّسع فيه فقيل لكلّ حامل : عُشراء (النهايه : ج 3 ص 240 «عشر») .
12- .الأراک : هو وادى الأراک ، قرب مكّه (معجم البلدان : ج 1 ص 135) .

13- .فى المصدر : «وحطته وادى السجال» ، والتصويب من بحار الأنوار .
14- .اُنظر تمام الدّعاء فى المصدر ، ولم نورِده هنا لِطُوله .
15- .فى المصدر : «حسنا» ، والتصويب من بحار الأَنوار .
16- .الزياده من بحار الأنوار .
17- .مهج الدعوات : ص 191 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 224 ح 37 و ج 95 ص 394 ح 33 .

1 / 2 پذیرفته شدن دعای وی در حقّ جوانی که نیمی از بدنش فلج شده بود

1 / 2پذیرفته شدن دعای وی در حقّ جوانی که نیمی از بدنش فلج شده بودالمناقب ، ابن شهر آشوب :امیر مؤمنان در شب احرام ، صدای گریه ای شنید . به امام حسین علیه السلام فرمان داد تا صاحب صدا را پیدا کند . [امام حسین علیه السلام]هنگامی که در پی صدا رفت ، جوانی را یافت که نصف بدنش از کار افتاده بود . او را پیش علی علیه السلام آورد . علی علیه السلام حالش را پرسید . گفت : من مردی هَوَس پیشه بودم و پدرم پیوسته پندم می داد . روزی در حال پنددهی بود که کتکش زدم . در همین مکان بود که به من نفرین کرد و شعری خواند . سخنش که پایان یافت ، نیمِ پیکرم خشک شد . پشیمان شدم و توبه کردم و دلش را به دست آوردم . آن گاه ، سوار شتری شد تا مرا به این جا بیاورد و برایم دعا کند . در نیمه های بیابان بودیم که شترش از پریدن پرنده ای رم کرد و پدرم [افتاد و] مُرد . علی علیه السلام چهار رکعت نماز گزارد و فرمود : «به سلامت ، برخیز» . و او همچون افرادسالم ، حرکت کرد . [علی علیه السلام] فرمود : «راست گفتی ؛ اگر پدرت از تو خشنود نگشته بود ، دعایم پذیرفته نمی شد» .

امام حسین علیه السلام :در شبی تاریک و کم نور ، با علی بن ابی طالب علیه السلام طواف می کردیم . اطراف خانه خدا از طواف کننده خالی شد و زائرانْ خوابیدند و چشم ها آرام گرفت که ناگهان ، صدای کُمک خواه ، پناهجو و ترحّم طلبی شنیده شد که با ناله ای اندوهناک و غمبار ، از دلی دردمند می گفت : ای آن که دعای درمانده را در تاریکی ها پاسخ می گویی ! ای برطرف کننده سختی و گرفتاری و بیماری ! زائران ، دور خانه ات می خوابند و بیدار می شوند و تو را می خوانند ، در حالی که دیده تو ای پایدار هرگز نمی خوابد . با بخشش خود ، به بهترین شکل از گناهان من بگذر ای آن که بندگان ، در حرم به او اشاره می کنند ! اگر زیاده رَوی کنندگان ، گذشت تو را نمی بینند پس چه کسی بر گناهکاران ، نعمت می بخشد؟ [علی علیه السلام] به من فرمود : «ای ابو عبد اللّه ! آیا صدای این مویه کننده از گناه و کمک خواه از پروردگار خویش را می شنوی؟». گفتم : آری ؛ شنیدم . فرمود : «بگرد ؛ شاید او را بیابی» . من ، همچنان در دل تاریکی ها می رفتم و در بین خفتگان ، قدم می گذاشتم . وقتی بین رُکن و مقام رسیدم ، شخصی ایستاده در برابرم آشکار گشت . دقّت کردم

؛ دیدم به نماز ایستاده است . گفتم : سلام بر تو ، ای بنده اقرار کننده گذشتْ طلبِ بخشش جویِ پناهخواه ! به خاطر خدا پیش پسر عموی پیامبر صلی الله علَیه و آله بیا . او به سرعت ، سجده کرد و نشست و سلام داد . آن گاه ، چیزی نگفت و با دست ، اشاره کرد که من پیش بیفتم . من از او پیش افتادم تا او را نزد امیر مؤمنان آوردم و گفتم : این جاست ؛ آوردمش . [علی علیه السلام] نگاهی به وی انداخت . دید جوانی خوش سیما و با لباس های تمیز است . آن گاه به او فرمود : «از کدام قبیله ای؟». پاسخ داد : از عرب ها . [علی علیه السلام] به وی گفت: «حالت چگونه است و برای چه گریه می کنی و فریادرس می طلبی ؟». گفت: حالم، حال کسی است که به عاقّ والدین، گرفتار شده و در تنگناست ،مصیبت ها او را فرا گرفته اند ، در غمْ غرق گشته و به دو دلی افتاده ودعایش پذیرفته نمی شود . علی علیه السلام به وی فرمود : «چرا چنین شده است؟». گفت : من در بین عرب ها به لهو و طربْ مشغول بودم و در رجب و شعبان هم نافرمانی را ادامه می دادم و از خدای رحمان ، پروا نداشتم . پدری مهربان داشتم که مرا از پیشامدهای ناگوار ، بر حذر می داشت و از کیفر آتش می ترسانید و می گفت : چه قدر باید نور و ظلمت و شب ها و روزها و ماه ها و سال ها و فرشتگان گرامی از دست تو بنالند؟ و هر گاه در پنددهی اصرار می کرد ، او را طرد می نمودم و از خود ، دور می ساختم و به وی حمله می کردم و او را می زدم . روزی به فکر پولی افتادم که پنهان بود . رفتم که آن را بردارم و در کارهایی که می کردم ، خرج کنم . او از برداشتنم ممانعت به عمل آورد . او را زدم و دستش را پیچاندم و پول را برداشتم و رفتم . [در این هنگام] ، دستانش را به زانوانش گرفت تا از جایش بلند شود ؛ ولی از شدّت درد و ناراحتی نتوانست آنها را حرکت بدهد . پس شروع به خواندن این شعر کرد : پیوند خویشی ، همواره مرا [برای دعا] به جاهای مختلف کشاند آن گونه که باران ، طالب باران را در پی خود می کشاند . و پرورشش دادم تا آن که استوار و جوان گردید به گونه ای که به هنگام ایستادن ، شانه اش هم اندازه شانه شتر گشت . در بچّگی ، توشه و زاد به وی می دادم و هر گاه گرسنه می شد ، [به او] از بهترین ها و خوش گوارها می خوراندم . وقتی که به شکوفایی جوانی رسید و خواسته هایش چون شمشیر رُدَینی گشت مالم را از من گرفت و دستم را چنین پیچانْد . خدا دستش را بپیچاند که تنها او بر وی تواناست ! آن گاه ، به خدا سوگند یاد کرد که به خانه خدا خواهد رفت و از خدا علیه من کمک خواهد خواست . او چند هفته روزه گرفت و نماز خواند و دعا کرد . [آن گاه]سوار بر شتری تیزرو به سوی مکّه حرکت نمود . طول فلات ها و بیابان ها را پیمود و از کوه ها گذشت تا در روز حجّ اکبر به مکّه رسید . از شترش پیاده شد و به طرف خانه خدا رفت . سعی

انجام داد و طواف نمود و به پرده کعبه آویخت و زاری کرد و به شعر گفت : ای آن که حاجیان ، به سویش می آیند با تلاش ، از درّه ها و از راه های بسیار دور! من به درگاهت آمدم ، ای کسی که بی جواب نمی گذارد آن را که وی را با زاری ، یگانه بی نیاز می خوانَد! این ، جایگاهی است که در آن ، نافرمانی کننده ، رها نمی شود پس ، حقّ مرا ای قدرتمند از فرزندم بگیر تا به یاری تو دستش فلج گردد ای آن که منزّه است و ای آن که نمی زاید و زاده نشده است! سوگند به آن که آسمان را بر افراشت و آب را از زمین جوشاند ، دعایش پایان نیافته بود که آنچه می بینی ، بر من نازل شد . آن گاه دست راستش را نشان داد که در یک طرف بدنش بی حرکت افتاده بود . [آن گاه ادامه داد :] سه سال بود که از وی می خواستم در همان جایی که بر من نفرین کرده ، برایم دعا کند ؛ امّا نمی پذیرفت ، تا این که امسال ، توفیق زیارت پیداکردم . بر شترم سوار شده ، [به همراه پدرم] به آرزوی سلامت ، با همه توان ، راه پیمودم . وقتی به منطقه اراک (1) و ورودی دره پرسنگلاخ رسیدیم ، شب هنگام ،پرنده ای پرواز کرد و شتری که پدرم بر آن سوار بود ، رم کرد و وی را در ته درّه افکند و وی بین دو سنگ افتاد و [مُرد و من] در همان جا او را به گور کردم .مصیبت بزرگ تر ، آن است که من به عنوان نفرین شده پدر ، شناخته شده ام . امیر مؤمنان به وی فرمود : «یاری ، به سراغت آمده است . به تو دعایی می آموزم که آن را پیامبر خدا به من یاد داد و در آن ، بزرگ ترین و برترین نام خداوندِعزیز و کریم (اسم اعظم) است ؛ همان دعا که هر کس خداوند را با آن بخواند ، پاسخ می دهد و هر کس با آن درخواستی از او نماید ، به وی عطا می کند .با آن ، گرفتاری را می گشاید ، گرفتاری را می زداید ، غم را از بین می برد ،بیماری را شفا می دهد ، شکستگی را پیوند می زند ، فقیر را ثروتمندمی نماید ، قرض را ادا می کند ، چشمْ زخم را دفع می کند ، گناهان رامی بخشد ، عیب ها را می پوشاند و هر بیمناک از شیطانِ طردشده و ستمکارِکینه ورز را امنیّت می دهد . اگر فردی مطیع خداوند ، آن را بر کوهی بخواند ، [کوه] از جای خود کَنده خواهدشد و [اگر آن را] بر مُرده ای بخواند ، خداوندْ او را پس از مردنش زنده خواهدساخت و اگر بر آب بخواند ، می تواند روی آب راه برود ، به شرطی که مغرور نشود . ای مرد! از خدا بترس ، که دل من بر تو به رحم آمده است و برای آن که خداوند ،نیّت صادق در تو ببیند ، که این دعا را در کار نافرمانی خدا نخوان و جزبرای تحکیم دینت به کار نگیر . اگر نیّتت را خالص کنی ، خداوند ، دعای تو رااجابت خواهد کرد و پیامبرت محمّد صلی الله علیه و آله را در خوابت خواهی دید که تو را به بهشت و پذیرفته شدن دعا ، بشارت می دهد» . [حسین بن علی علیهماالسلام در ادامه افزود :] خوش حالی من به خاطر بهره های [فراوان]این دعا ، بیشتر از خوش حالی آن مرد به خاطر

شفا یافتن و رهایی اش از عارضه اش بود ؛ چون من این دعا را از علی علیه السلام نشنیده بودم و قبل از آن هم آن رانمی شناختم . سپس علی علیه السلام [به من] فرمود : «کاغذ و دواتی برای من بیاور و هرآنچه را اِملا می کنم ، بنویس» . من چنین کردم و آن دعا این است : «به نام خداوند بخشنده و مهربان . خداوندا!من به نام تو ای صاحب شکوه و بزرگواری از تو درخواست می کنم ...» . [سپس فرمود :] «از خدا هر آنچه دوست داری ، بخواه و نیازهایت را نام ببر وجزبه هنگامی که طاهر هستی ، آن را مخوان» . آن گاه به جوان فرمود : «هنگام شب ، آن را ده مرتبه بخوان و فردا خبرش را برای من بیاور» . جوان ، نوشته را گرفت [و رفت] . روز بعد ، هنوز خوب از خواب ، بیدار نشده بودیم که جوان ، در حالی که شفایافته بود و نوشته در دستش بود ، نزد ما آمد و گفت : به خدا سوگند ، این ، اسم اعظم است . سوگند به پروردگار کعبه که به من ، پاسخ داده شد . علی علیه السلام فرمود : «جریان را به من بگو» . گفت : هنگامی که دیده ها به خواب رفت و سیاهی شب فراگیر شد ، دستم را بانامه بلند کردم و چندین بار ، خداوند را به حقّ خودش خواندم . بار دوم ، به من پاسخ داده شد که : «کافی است . تو خدا را به اسم اعظمش خواندی» . سپس خوابیدم و پیامبر خدا را در خواب دیدم که دست شریفش را بر من می کشید ومی فرمود : «اسم اعظمِ خداوند عظیم را نگه دار . تو بر مسیر خیر هستی» و شفا یافته همین طور که می بینی از خواب ، بلند شدم . خداوند به تو جزای خیر دهد !

.

1- .منظور ، وادی اراک در نزدیکی مکّه است (معجم البلدان : ج 1 ص 135) .

ص: 580

. .

ص: 581

. .

ص: 582

. .

ص: 583

. .

ص: 584

. .

ص: 585

. .

ص: 586

. .

ص: 587

. .

ص: 588

. .

ص: 589

. .

1 / 3اِستِجابَهُ دُعائِهِ لاِنخِفاضِ ماءِ الفُراتِالإمام الباقر عليه السلام :شَكا أهلُ الكوفَهِ إلى عَلِيٍّ عليه السلامَ زِيادَهَ الفُراتِ ، فَرَكِبَ هُوَ وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلامفَوَقَفَ عَلَى الفُراتِ وقَدِ ارتَفَعَ الماءُ عَلى جانِبَيهِ ، فَضَرَبَهُ بِقَضيبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَنَقَصَ ذِراعٌ ، وضَرَبَهُ اُخرى فَنَقَصَ ذِراعانِ . فَقالَوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَو زِدتَنا ! فَقالَ : إنّى سَألتُ اللّهَ فَأَعطانى ما رَأَيتُم ، وأكرَهُ أن أكونَ عَبدا مُلِحّا . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :مَدّ الفُراتُ عِندَكُم عَلى عَهدِ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَأَقبَلَ إلَيهِ النّاسُ فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ نَحنُ نَخافُ الغَرَقَ ؛ لِأَنَّ فِى الفُراتِ قَد جاءَ مِنَ الماءِ ما لَم يُرَ مِثلُهُ ، وقَدِ امتَلَأَت جَنبَتاهُ ، فَاللّهَ اللّهَ . فَرَكِبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام وَالنّاسُ مَعَهُ وحَولَهُ يَمينا وشِمالاً ... حَتّى انتَهى إلَى الفُراتِ وهُوَ يَزخَرُ بِأمواجِهِ ، فَوَقَفَ وَالنّاسُ يَنظُرونَ ، فَتَكَلَّمَ بِالعَبرانِيَّهِ كَلاما ، فَضَرَبَهُ بِقَضيبٍ كانَ مَعَهُ وزَجَرَهُ ، وَنَزَلَ الفُراتُ ذِراعا ... . (2)

1 / 4اِستِجابَهُ دُعائِهِ عَلى طَلحَهَ وُالزُّبَيرِالفتوح فى ذِكرِ عَلِيٍّ عليه السلام بَعدَما راسَلَ أهلَ الجَمَلِ مَرَّهً بَعدَ اُخرى لِيَكُفّوا عَنِ الحَربِ ، فَلَم يُجيبوهُ : ثُمَّ جَمَعَ عَلِيٌّ رضى الله عنه النّاسَ فَخَطَبَهُم خُطبَهً بَليغَهً وقالَ : أيُّهَا النّاسُ ، إنّى قَد ناشَدتُ هؤُلاءِ القَومَ كَيما يَرجِعوا ويَرتَدِعوا ، فَلَم يَفعَلوا ولَم يَستَجيبوا ... ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ إلَى السَّماءِ وهُوَ يَقولُ : اللّهُمَّ إنَّ طَلحَهَ بنَ عُبَيدِ اللّهِ أعطانى صَفَقَهً بِيَمينِهِ طائِعا ثُمَّ نَكَثَ بَيعَتَهُ ، اللّهُمَّ ! فَعاجِلهُ ولا تُمَيِّطهُ . اللّهُمَّ ! إنَّ الزُّبَيرَ بنَ العَوّامِ قَطَعَ قَرابَتى ، ونَكَثَ عَهدى ، وظاهَرَ عَدُوّى ، ونَصَبَ الحَربَ لى وهُو يَعلَمُ أ نَّهُ ظالِمٌ ، فَاكفِنيهِ كَيفَ شِئتَ وأ نّى شِئتَ . (3)

.

1- .الخرائج والجرائح : ج 1 ص 173 ح 4 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 249 ح 3 وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 91 وإثبات الوصيّه : ص 160 .
2- .اليقين : ص 416 ح 155 عن أبى بصير ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 230 ح 74 نحوه من دون إسنادٍ إلى المعصوم ، بحار الأنوار : ج 41 ص 237 ح 8 و ص 250 ح 6 .

3- .الفتوح : ج 2 ص 468 ، المناقب للخوارزمى : ص 184 ح 223 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 279 وفيه من «اللّهُمَّ إنّ طلحه ...» .

1 / 3 پذیرفته شدن دعای وی برای پایین رفتن آب فرات

1 / 4 پذیرفته شدن نفرین وی درباره طلحه و زبیر

1 / 3پذیرفته شدن دعای وی برای پایین رفتن آب فراتامام باقر علیه السلام :کوفیان از بالا آمدن آب فرات ، پیش علی علیه السلام شکایت بردند . او به همراه حسن و حسین علیهماالسلامسوار شد و در کنار فرات ایستاد . آب فرات از دو سو بالاآمده بود . آن گاه با عصای پیامبر خدا ، ضربه ای [به آب] زد . در نتیجه ، آب ، یک ذرع ، پایین نشست . بار دیگر ضربه ای زد و [این بار] دو ذرع ، پایین نشست . گفتند : ای امیر مؤمنان ! اگر یک ضربه دیگر می زدی [، بهتر بود] . فرمود : «من از خدا درخواستی کردم و او این قدر که دیدید ، به من داد و دوست ندارم بنده ای سِمِج باشم» .

امام صادق علیه السلام :در زمان علی علیه السلام ، آب فرات شما بالا آمد . مردم ، رو به وی کردند وگفتند : ای امیر مؤمنان ! ما از غرق شدن می ترسیم ؛ چون فرات ، آن قدر بالا آمده که چنین حالتی را ندیده بودیم و دو طرفش پُر شده است . تو را به خدا ، تو را به خدا[، کاری کن]! امیر مؤمنان ، سوار شد و مردم در سمت راست و چپ او بودند ... تا به فرات رسید و فرات ، موج می زد . ایستاد و مردم ، نگاهش می کردند . به زبان عبری ،سخنی گفت و با تازیانه ای که با خود داشت ، به آن ضربه ای زد و آن را نهیب داد و فرات ، یک ذرعْ پایین نشست ... .

1 / 4پذیرفته شدن نفرین وی درباره طلحه و زبیرالفتوح در یادکرد علی علیه السلام ، پس از آن که چند بار برای اصحاب جمل پیک فرستاد تا از جنگ ، دست بردارند و آنان پاسخ مثبت ندادند : آن گاه علی علیه السلام مردم را گرد آورد و خطبه رسایی خواند و فرمود : «ای مردم ! من این گروه را نصیحت کردم تا برگردند و دست از جنگ بکشند ؛ ولی [این کار را] انجام ندادند و قبول نکردند ...» . آن گاه ، دستش را به سوی آسمانْ بلند کرد و گفت : «خداوندا ! طلحه بن عبید اللّه ، از روی اختیار به من دست بیعت داد و آن گاه ، پیمانش را شکست . پروردگارا ! او را زودتر بمیران و به او مهلت مده ! خداوندا ! زبیر بن عوّام ، خویشاوندی مرا نادیده گرفت و بیعتم را شکست و به یاری دشمنم شتافت و با آن که می دانست

ستمکار است ، علیه من جنگ به راه انداخت . خدایا ! تو مرا از او کفایت کن ، هر گونه و هر جا که می خواهی !» .

.

1 / 5اِستِجابَهُ دُعائِهِ عَلى بُسرِ بنِ أَرطاهَالغارات :كانَ عَلِيٌّ عليه السلام دَعا قَبلَ مَوتِهِ عَلى بُسرِ بنِ أبى أَرطاةَ (1) لعنه اللّه فيما بَلَغَنا ، فَقالَ : اللّهُمَّ إنَّ بُسرا باعَ دينَهُ بِدُنياهُ ، وَانتَهَکَ مَحارِمَکَ ، وكانَت طاعَةُ مَخلوقٍ فاجِرٍ آثَرَ عِندَهُ مِمّا عِندَکَ ، اللّهُمَّ فَلا تُمِتهُ حَتّى تَسلُبَهُ عَقلَهُ . فَما لَبِثَ بَعدَ وَفاهِ عَلِيٍّ عليه السلام إلّا يَسيرا حَتّى وَسوَسَ وذَهَبَ عَقلُهُ . (2)

الإرشاد عن الوليد بن الحارث وغيره عن رجالهم :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام لَمّا بَلَغَهُ ما صَنَعَهُ بُسرُ بنُ أرطاةَ بِاليَمَنِ قالَ : اللّهُمَّ إنَّ بُسرا باعَ دينَهُ بِالدُّنيا ، فَاسلُبهُ عَقلَهُ ، ولا تُبقِ لَهُ مِن دينِهِ ما يَستَوجِبُ بِهِ عَلَيکَ رَحمَتَکَ . فَبَقِىَ بُسرٌ حَتَّى اختَلَطَ (3) ، فَكانَ يَدعو بِالسَّيفِ ، فَاتُّخِذَ لَهُ سَيفٌ مِن خَشَبٍ ، فَكان يَضرِبُ بِهِ حَتّى يُغشى عَلَيهِ ، فَإذا أفاقَ قالَ : السّيفَ السَّيفَ ، فَيُدفَعُ إلَيهِ فَيَضرِبُ بِهِ ، فَلَم يَزَل ذلِکَ دَأبُهُ حَتَّى ماتَ . (4)

.

1- .هكذا ورد فى بعض النصوص : «ابن أبى أرطاه» ، وقال العلّامه محمّد تقى التسترى : لا خلاف أنّه «ابن أرطاه» ، وأبو أرطاه جدّه ... لكن نقل فى أُسد الغابه قولاً بأنّه «ابن أبى أرطاه» بدون تعيين قائله (قاموس الرجال : ج 2 ص 305) .
2- .الغارات : ج 2 ص 640 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 18 .
3- .خُولِطَ فُلان فى عَقله مخالَطه : إذا اختَلّ عَقله (النهايه : ج 2 ص 64 «خلط») .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 321 وراجع الغارات : ج 2 ص 640 642 والخرائج والجرائح : ج 1 ص 201 ح 42 وإرشاد القلوب : ص 228 وشرح نهج البلاغه : ج 2 ص 18 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 432 .

1 / 5 پذیرفته شدن نفرین وی درباره بُسر بن اَرطات

1 / 5پذیرفته شدن نفرین وی درباره بُسر بن اَرطاتالغارات :طبق آنچه به ما رسیده است ، علی علیه السلام پیش از درگذشتش ، بر بُسر بن [ابی]ارطات که لعنت خدا بر او باد نفرین کرد و گفت : «خداوندا ! بُسر ، دینش را به دنیایش فروخته و حرمتت را شکسته است و نزد او ، پیروی مخلوق ستمکار ازآنچه نزد توست ، بهتر است . خداوندا ! تا عقلش را نگرفتی ، او را نمیران !» . پس از درگذشت علی علیه السلام ، چیزی نگذشت که بُسر ، به بیماری وسواس مبتلا شد و عقلش زایل شد .

الإرشاد به نقل از ولید بن حارث و راوی دیگر : وقتی خبر آنچه بُسر در یمن انجام داده بود ، به علی علیه السلام رسید ، فرمود : «خداوندا ! بسر ، دینش را به دنیایش فروخته است . عقل او را بگیر و از دینش چیزی باقی مگذار که موجب رحمت تو بر او شود !» . بُسر ، زنده ماند تا دچار اختلال مَشاعر شد . [پیوسته]شمشیر می خواست . شمشیری از چوب برایش ساختند . آن قدر با آن می زد تا غش می کرد [و]وقتی به هوش می آمد ، می گفت : شمشیر ، شمشیر ! باز به وی شمشیر چوبی می دادند و او می زد و همواره چنین بود تا مُرد .

.

مروج الذهب :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام حينَ أتاهُ خَبَرُ قَتلِ بُسرٍ لِابنَى عُبيَدِ اللّهِ : قُثَمَ وعَبدِ الرَّحمنِ دَعا عَلى بُسرٍ ، فَقالَ : اللّهُمَّ اسلُبهُ دينَهُ وعَقلَهُ . فَخَرِفَ الشَّيخُ حَتّى ذَهِلَ عَقلُهُ ، وَاشتهرَ بِالسَّيفِ فَكانَ لا يُفارِقُهُ ، فَجُعِلَ لَهُ سَيفٌ مِن خَشَبٍ ، وجُعِلَ بَينَ يَدَيهِ زِقٌّ (1) مَنفوخٌ يِضرِبُهُ ، وكُلَّما تَخَرَّقَ اُبدِلَ ، فَلَم يَزَل يَضرِبُ ذلِكَ الزِّقَّ بِذلِكَ السَّيفِ ، حَتّى ماتَ ذاهِلَ العَقلِ يَلعَبُ بِخُرئِهِ ، ورُبَّما كانَ يَتَناوَلُ مِنهُ ، ثُمَّ يُقبِلُ عَلى مَن يَراهُ فَيقولُ : اُنظُروا كَيفَ يُطعِمُنى هذانِ الغُلامانِ ابنا عُبَيدِ اللّهِ ؟ وكانَ رُبَّما شُدَّت يَداهُ إلى وَراءَ مَنعا مِن ذلِكَ ، فَأنجى ذاتَ يَومٍ فى مَكانِهِ ، ثُمَّ أهوى بِفيهِ فَتَناوَلَ مِنهُ ، فَبادَروا إلى مَنِعهِ ، فَقالَ : أنتُم تَمنَعونَنى وعَبدُ الرَّحمنِ وقُثَمُ يُطعِمانِنى . (2)

راجع: ج 12 ص 380 (بسر بن أرطاه) .

.

1- .الزِّق : السِّقاء ينقل فيه الماء ، أو جلد يُجَزّ شَعره ولا ينتف نتف الأديم (تاج العروس : ج 13 ص 196 «زقق») .
2- .مروج الذهب : ج 3 ص 172 وراجع تهذيب التهذيب : ج 1 ص 333 الرقم 802 .

مروج الذهب :هنگامی که خبر کشته شدن قُثَم و عبد الرحمان (فرزندان عبید اللّه بن عبّاس) به دست بسر ، به علی علیه السلام رسید ، [پیوسته] بر بُسرْ نفرین می کرد و می گفت : «پروردگارا! دین و عقلش را از او بگیر!» . پیرمرد ، خِرِفت شد تا عقلش از بین رفت . او شمشیری به دست می گرفت و آن را از خود ، جدا نمی کرد . برایش شمشیری از چوب ساختند . رو به رویش پوست باد کرده ای گذاشتند که آن را می زد و هر گاه پاره می شد ، پوست دیگری می گذاشتند و همواره آن پوست را با آن شمشیر می زد تا آن که دیوانه از دنیا رفت . او [در اواخر عمر ،] با مدفوع خود بازی می کرد و گاه از آن می خورد و هر گاه کسی او را می دید ، می گفت : ببینید این دو فرزند عبید اللّه ، چه طور به من غذا می دهند ! گاهی برای جلوگیری از این کار ، دستش را از پشت می بستند . روزی در سر جای خود ، مدفوع کرد . سپس خم شد و از مدفوع خود در دهانش گذاشت و از آن خورد . او را از این کار منع کردند . گفت : شما مرا باز می دارید و عبد الرحمان و قُثم ، آن را به من می خورانند .

ر . ک : ج 12 ص 381 (بسر بن ارطات) .

.

1 / 6اِستِجابَهُ دُعائِهِ عَلى أَنَسِ بنِ مالِكِنهج البلاغه :قالَ عليه السلام لِاِنَسِ بنِ مالِكٍ ، وقَد كانَ بَعَثَهُ إلى طَلَحَةَ وُالزُّبَيرِ لَمّا جاءَ إلَى البَصرَهِ يُذَكِّرُهُما شَيئا مِمّا سَمِعَهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى مَعناهُما ، فَلَوى عَن ذلِكَ ، فَرَجَعَ إلَيهِ ، فَقالَ : إنّى اُنسيتُ ذلِكَ الأمرَ ، فَقالَ عليه السلام : إن كُنتَ كاذِبا فَضَرَبَكَ اللّهُ بِها بَيضاءَ لامِعَةً لا تُواريهَا العِمامَهُ . قالَ الرَّضِىُّ : يَعنِى البَرَصَ ، فَأَصابَ أنَسا هذَا الدّاءُ فيما بَعدُ فى وَجهِهِ ، فَكانَ لا يُرى إلّا مُبَرقَعا . (1)

راجع : ج 2 ص 340 (الدعاء على الكاتمين) .

1 / 7اِستِجابَهُ دُعائِهِ عَلى جاسوسِ مُعاوِيَهَالإرشاد عن جُميع بن عمير :اِتَّهَمَ عَلِىٌّ عليه السلام رَجُلاً يُقالُ لَهُ العيزارُ بِرَفعِ أخبارِهِ إلى مُعاوِيَهَ ، فَأنكَرَ ذلِكَ وجَحَدَهُ ، فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : أ تَحلِفُ بِاللّهِ يا هذا إنَّكَ ما فَعَلتَ ذلِكَ ؟ قالَ : نَعَم . وبَدَرَ فَحَلَفَ . فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : إن كُنتَ كاذِبا فَأَعمَى اللّهُ بَصَرَكَ . فَما دارَتِ الجُمُعَهُ حَتّى اُخرِجَ أعمى يُقادُ قَد أذهَبَ اللّهُ بَصَرَهُ . (2)

.

1- .نهج البلاغه: الحكمه 311 وراجع المسترشد : ص674 ح346 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 350 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 207 ح 48 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 279 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 283 وفيه «الغيرار» بدل «العيزار» وراجع إرشاد القلوب : ص 228 .

1 / 6 پذیرفته شدن نفرین وی در حقّ اَنَس بن مالک

1 / 7 پذیرفته شدن نفرین وی درباره جاسوس معاویه

1 / 6پذیرفته شدن نفرین وی در حقّ اَنَس بن مالکنهج البلاغه :به انس بن مالک ، هنگامی که او را به سوی طلحه و زبیر ، گسیل داشت تاوقتی به بصره می رسد ، شمّه ای از آنچه از پیامبر خدا درباره آن دو شنیده است ، به آنان تذکّر دهد . او از این کار ، سرپیچی کرد و نزد امام علی علیه السلام برگشت و گفت : من آن جریان را فرموش کرده ام . علی علیه السلام فرمود : «اگر دروغ می گویی ، خداوندْ سفیدی درخشانی در صورتت بیفکَنَد که عمامه نتواند آن را بپوشاند!» . سیّد رضی گفت : منظور ، بیماری پیسی است . انس ، بعدها در صورتش پیسی ای پدیدار گشت که جز روبَند زده ، دیده نمی شد .

ر . ک : ج 2 ص 341 (نفرین علی به پنهان کنندگان) .

1 / 7پذیرفته شدن نفرین وی درباره جاسوس معاویهالإرشاد به نقل از جُمیع بن عُمَیر : علی علیه السلام شخصی را که نامش عیزار بود به گزارش اخبارش به معاویه متّهم کرد . آن شخص ، این کار را انکار کرد و رد نمود . امیر مؤمنان به او فرمود : «آیا به خدا سوگند می خوری که چنین کاری نکرده ای؟» . گفت : آری . و زود ، سوگند خورد . امیر مؤمنان به وی فرمود : «اگر دروغ می گویی ، خدا دیده هایت را نابینا کند!» . جمعه نگذشت که او کور از خانه خارج شد، به گونه ای که دستش را می گرفتند وخداوند ، بینایی اش را گرفت .

.

1 / 8اِستِجابَهُ دُعائِهِ عَلَى الحَسَنِ البَصرِیِالخرائج والجرائح :إنَّ عَلِیّا علیه السلام رَأَى الحَسَنَ البَصرِیَّ یَتَوَضَّأُ فی ساقِیَهٍ ، فَقالَ : أَسبِغ طَهورَکَ یا کفتیُّ (1) . قالَ : لَقَد قَتَلَتَ بِالأَمسِ رِجالاً کانوا یُسبِغونَ الوُضوءَ ! قالَ : وإِنَّکَ لَحَزینٌ عَلَیهِم ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : فَأَطالَ اللّهُ حُزنَکَ . قالَ أَیّوبُ السَّجِستانِیُّ : فَما رَأَینَا الحَسَنَ قَطُّ إلّا حَزینا کَأَنَّهُ یَرجِعُ عَن دَفنِ حَمیمٍ ، أو کَأَنَّهُ خَربَندَجُ (2) ضَلَّ حِمارُهُ ، فَقُلنا لَهُ فی ذلِکَ ، فَقالَ : عَمِلَ فِیَّ دَعوَهُ الرَّجُلِ الصّالِحِ . (3)

1 / 9اِستِجابَهُ دُعائِهِ عَلی أَهلِ البَصرَهِشرح الأخبار : عَلَی المِنبَرِ قالَ عَلِیٌّ علیه السلام : یا أهلَ البَصرَهِ ، إن کُنتُ قَد أَدَّیتُ لَکُمُ الأَمانَهَ ، ونَصَحتُ لَکُم بِالغَیبِ ، وَاتَّهَمتُمونی ، وکَذَّبتُمونی ، فَسَلَّطَ اللّهُ عَلَیکُم فَتی ثَقیفٍ. فَقامَ رَجُلٌ، فَقالَ لَهُ: یا أمیرَالمُؤمِنینَ، وما فَتی ثَقیفٍ؟ قالَ: رَجُلٌ لا یَدَعُ للّهِ حُرمَهً إلّا انتَهَکَها، بِهِ داءٌ یَعتَرِی المُلوکَ ، لَو لَم تَکُن إلّا النّارُ لَدَخَلَها . (4)

1 / 10اِستِجابَهُ دُعائِهِ عَلی مَن کَذَّبهُالمعجم الأوسط عن زاذان :إنَّ عَلِیّا حَدَّثَ حَدیثا فَکَذَّبَهُ رَجُلٌ . فَقالَ عَلِیٌّ : أدعو عَلَیکَ إن قُلتَ کاذِبا . قالَ : اُدعُ . فَدعا عَلَیهِ فَلَم یَبرَح حَتّی ذَهَبَ بَصَرُهُ . (5)

.

1- .کفتیّ بالنبطیه : شیطان ، وکانت امّه سمّته بذلک ودعته فی صغره ، فلم یعرف ذلک أحد حتّی دعاه به أمیر المؤمنین علیه السلام (الصراط المستقیم : ج 1 ص 107) .
2- .قال المجلسی قدس سره : لعلّه معرّب خربنده ؛ أی مکاری الحمار (بحار الأنوار : ج 41 ص 302) .
3- .الخرائج والجرائح : ج 2 ص 547 ح 8 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 302 ح 33 وفیه «لفتی» بدل«کفتی» .
4- .شرح الأخبار : ج 2 ص 290 ح 606 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 272 وفیه إلی «إلّا انتهکها» .
5- .المعجم الأوسط : ج 2 ص 219 ح 1791 ، دلائل النبوّه لأبی نعیم : ج 2 ص 582 ح 532 عن عمّار الحضرمی ، الصواعق المحرقه : ص 129 ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 5 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 279 .

1 / 8 پذیرفته شدن نفرین وی درباره حَسن بَصری

1 / 9 پذیرفته شدن نفرین وی درباره بصریان

1 / 10 پذیرفته شدن نفرین وی درباره کسی که وی را تکذیب کند

1 / 8پذیرفته شدن نفرین وی درباره حَسن بَصریالخرائج و الجرائح :علی علیه السلام حسن بصری را دید که بر لب جویی وضو می گرفت . فرمود : «وضویت را درست بگیر ، ای کفتی!». (1) حسن بصری گفت : دیروز ، کسانی را کُشتی که وضوی خود را کامل می گرفتند . علی علیه السلام فرمود : «آیا برای آنان غمگین هستی؟». پاسخ داد : آری . فرمود : «خداوند ، غمت را دراز کند!». ایّوب سِجِستانی گفت : حسن بصری را هرگز ، جز در حال غم ندیدیم ؛ گویی که از دفن دوستی برمی گردد ، یا خربنده ای است که الاغش گم شده است . از وی درباره این موضوع پرسیدیم . گفت : نفرینِ مرد صالحی درباره من ، مؤثر افتاد .

1 / 9پذیرفته شدن نفرین وی درباره بصریانشرح الأخبار :علی علیه السلام بر منبر فرمود : «ای بصریان! من امانت شما را ادا کردم و در نبودتان خیرخواهتان بودم ؛ ولی شما مرا متّهم ساختید و تکذیبم نمودید . خداوند ، جوان ثَقَفی را بر شما مسلّط کند» . مردی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! جوان ثقفی کیست؟ فرمود : «مردی است که همه حرمت های الهی را می شکند . دردی با اوست که گریبانگیر پادشاهان می گردد ، به گونه ای که اگر برای آن ، درمانی جز ورود به آتش نباشد ، در آن وارد می شوند» .

1 / 10پذیرفته شدن نفرین وی درباره کسی که وی را تکذیب کندالمعجم الأوسط به نقل از زادان : علی علیه السلام حدیثی [از پیامبر صلی الله علیه و آله] نقل کرد و کسی وی راتکذیب نمود. علی علیه السلام فرمود : «اگر دروغ گفته باشی ، بر تو نفرین خواهم کرد». مرد گفت : نفرین کن . علی علیه السلام نفرین کرد و وی ، درجا کور شد .

.

1- .کفتی [که در خطاب علی علیه السلام بود ،] به زبان نَبَطی ، به معنای «شیطان» است . مادر حسن ، این نام را بر او گذاشت و وی را در کودکی به این نام صدا می کرد و هیچ کس این را نمی دانست تا آن که امیر مؤمنان ، او را به این نام خواند .

فضائل الصحابه لابن حنبل عن زاذان أبى عمر عن رجل حدّثه :إنَّ عَلِيّا سَأَلَ رَجُلاً عَن حَديثٍ فِى الرُّحَبهِ فَكَذَّبَهُ ، فَقالَ : إنَّکَ قَد کَذَّبتَنى . فَقالَ : ما کَذَّبتُکَ . قالَ : فَأدعُو اللّهَ عَلَیکَ إن کُنتَ قَد کَذَّبتَنى أن یُعمِیَ اللّهُ بَصَرَکَ . قالَ : فَدَعَا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أن یُعِمیَهُ فَعَمِیَ . (1)

1 / 11اِستجابَهُ دُعائِهِ عَلى فَتىً نَسَبَهُ إلَى الظُّلمِشرح الأخبار عن الأصبغ بن نباته :لَمَّا انهَزَمَ أهلُ البَصرَهِ قامَ فَتىً إلى عَلِیٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ ، فَقالَ : ما بالُ ما فِى الأخبِیَهِ لا تُقَسَّمُ ؟ فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام : لا حاجَهَ لى فى فَتوَى المُتَعَلِّمینَ . قالَ : ثُمَّ قامَ إلَیهِ فَتىً آخَرُ ، فَقالَ مِثلَ ذلِکَ ، فَرَدَّ عَلَیهِ مِثلَ ما رَدَّ أوَّلاً . فَقالَ لَهُ الفَتى : أمَا وَاللّهِ ما عَدَلتَ ! فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : إن کُنتَ کاذِبا فَبَلَغَ اللّهُ بِکَ سُلطانَ فَتى ثَقیفٍ . ثُمَّ قالَ عَلِیٌّ علیه السلام : اللّهُمَّ إنّى قَد مَلَلتُهُم ومَلُّونى ، فَأبدِلنى بِهِم ما هُوَ خَیرٌ مِنهُم ، وأبدِلهُم بى ما هُوَ شَرٌّ لَهُم . قالَ الأصبَغُ بنُ نُباتَهَ : فَبَلَغَ ذَلِکَ الفَتى سُلطانَ الحَجّاجِ ، فَقَتَلَهُ . (2)

راجع: ج 2 ص 340 (الدعاء على الكاتمين) . ج 12 ص 102 (سلطه الحجّاج) .

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 1 ص 539 ح 900 ، المناقب للخوارزمى : ص 378 ح 396 .
2- .شرح الأخبار : ج 2 ص 290 ح 605 .

1 / 11 پذیرفته شدن نفرین وی درباره جوانی که او را ستمگر خواند

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از زادان ، از مردی که برای او نقل کرد : علی علیه السلام در رُحبه ، ازمردی درباره حدیثی [از پیامبر صلی الله علیه و آله]پرسید . وی او را تکذیب کرد . علی علیه السلام فرمود : «تو مرا تکذیب کردی» . مرد گفت : نه . تو را تکذیب نکردم . علی علیه السلام فرمود : «از خدا می خواهم که چنانچه مرا تکذیب نموده ای ، نور چشمت را بگیرد» . علی علیه السلام از خدا خواست که او را کور کند و او کور شد .

1 / 11پذیرفته شدن نفرین وی درباره جوانی که او را ستمگر خواندشرح الأخبار به نقل از اصبغ بن نُباته : وقتی بصریانْ شکست خوردند ، جوانی نزدعلی علیه السلام آمد و گفت : چه اشکالی در غنایم داخل خیمه هاست که تقسیم نمی شود؟ علی علیه السلام فرمود : «من نیاز به فتوای نوآموزان ندارم» . جوان دیگری برخاست و همان سخن را تکرار نمود و علی علیه السلام همان جوابی راکه به اوّلی داده بود ، به وی داد . جوان گفت : به خدا سوگند که عدالت به خرج ندادی! علی علیه السلام به وی فرمود : «اگر دروغ می گویی ، خداوندْ پادشاهیِ جوان ثَقَفی رانصیبت کند!». سپس فرمود : «خداوندا! من از اینان خسته شده ام و آنان هم از من خسته شده اند .پس ، بهتر از اینان را نصیبم کن و به جای من ، کسی را که برای آنان مایه شرّ است ، بر آنها مسلّط گردان» . آن جوان به دوران حاکمیّت حَجّاج رسید و حَجّاج ، وی را کُشت .

ر . ک : ج 2 ص 341 (نفرین علی به پنهان کنندگان) .

.

ص: 602

. .

ص: 603

فهرست تفصیلی .

ص: 604

. .

ص: 605

. .

ص: 606

. .

ص: 607

. .

ص: 608

. .

ص: 609

. .

ص: 610

. .

ص: 611

. .

ص: 612

. .

ص: 613

. .

جلد 12

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

الفصل الثانی : ردّ الشمس له2 / 1مَن رُدَّت لَهُ الشَّمسُرسول اللّه صلی الله علیه و آله :غَزا نَبِیٌّ مِنَ الأَنبِیاءِ فَقالَ لِقَومِهِ : لا یَتبَعنی رَجُلٌ مَلَکَ بُضعَ امرَأَهٍ وهُو یُریدُ أن یَبنِیَ بِها ولَمَّا یَبنِ بِها ، ولا أَحدٌ بَنی بُیوتا ولَم یَرفَع سُقوفَها ، ولا أَحَدٌ اشتَری غَنَماً أو خَلِفاتٍ (1) وهُوَ یَنتَظِرُ وِلادَها . فَغَزا ، فَدَنا مِنَ القَریَهِ صَلاهَ العَصرِ أو قَریبا مِن ذلِکَ ، فَقالَ لِلشَّمسِ : إنَّکِ مَأمورَهٌ وأنَا مَأمورٌ ؛ اللّهُمَّ احبِسها عَلَینا ! فَحُبِسَت حَتّی فَتَحَ اللّهُ عَلَیهِ . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :لَم تَحتَبِسِ الشَّمسُ عَلی أحَدٍ إلّا لِیوشَعَ . (3)

الإمام الصادق علیه السلام :إنَّ سُلَیمانَ بنَ داوودَ علیه السلام عُرِضَ عَلَیهِ ذاتَ یَومٍ بِالعَشِیِّ الخیَلُ ، فَاشتَغَلَ بِالنَّظَرِ إلَیها حَتّی تَوارَتِ الشَّمسُ بِالحِجابِ ، فَقالَ لِلمَلائِکَهِ : رُدُّوا الشَّمسَ عَلَیَّ حَتّی اُصَلِّیَ صَلاتی فی وَقتِها ! فَرَدّوها ، فَقامَ فَمَسَحَ ساقَیهِ وعُنُقَهُ ، وأمَرَ أصحابَهُ الَّذینَ فاتَتهُم الصَّلاهُ مَعَهُ بِمِثلِ ذلِکَ وکانَ ذلِکَ وُضوءَهُم لِلصَّلاهِ ثُمَّ قامَ فَصَلّی ، فَلَمّا فَرَغَ غابَتِ الشَّمسُ وطَلَعَتِ النُّجومُ . ذلِکَ قَولُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «وَ وَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَیْمَنَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالْعَشِیِّ الصَّفِنَتُ الْجِیَادُ * فَقَالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَن ذِکْرِ رَبِّی حَتَّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوهَا عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحَاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ» (4) . (5)

.

1- .الخَلِفَه : الحامل من النُّوق وتُجمع علی خَلِفات وخَلائف (النهایه : ج 2 ص 68 «خلف») .
2- .صحیح البخاری : ج 3 ص 1136 ح 2956 ، صحیح مسلم : ج 3 ص 1366 ح 1747 کلاهما عن أبی هریره .
3- .مشکل الآثار : ج 2 ص 10 ، البدایه والنهایه : ج 6 ص 282 کلاهما عن أبی هریره .
4- .ص : 30 33 .
5- .کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 1 ص 202 ح 607 .

فصل دوم : بازگشت خورشید برای امام علی

2 / 1 کسی که خورشید برایش بازگشت

فصل دوم : بازگشت خورشید برای امام علی2 / 1کسی که خورشید برایش بازگشتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :پیامبری از پیامبران ، [قصد]جنگی کرد و به قوم خود گفت : مردی که زنی در اختیار دارد و می خواهد با او نزدیکی کند ، ولی هنوز چنین نکرده است ، وکسی که اتاق هایی ساخته ، ولی سقف آن را نزده است ، و نیز آن که گوسفند یا ماده شترِ بارداری خریده و امید زاییدن آن را دارد ، در پیِ من نیاید . آن پیامبر جنگید و هنگام نماز عصر و یا نزدیک آن [هنگام] به آن شهر ، نزدیک شد . به خورشید گفت : تو مأموری و من هم مأمورم.خداوندا! آن را برای مانگه دار. خورشید ، نگه داشته شد تا خداوند ، آن شهر را برای او گشود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خورشید برای هیچ کس جز یوشع ، نگه داشته نشد .

امام صادق علیه السلام :روزی به هنگام عصر ، یک گلّه اسب بر سلیمان بن داوود علیهماالسلام عرضه شدو وی به بررسی آنها پرداخت ، تا آن که خورشید ، ناپدید شد . به فرشتگان فرمود : خورشید را برای من برگردانید تا نمازم را در وقت آن ، بگزارم . آنان ، خورشید را برگرداندند . آن گاه ، وی برخاست و پاها و گردنش را مسح کرد که این شیوه وضوی آنان برای نماز بود و به آن دسته از یارانش که نمازشان قضا شده بود ، فرمان داد چنین کنند . سپس ایستاد و نماز گزارد . هنگامی که از نمازْ فارغ شد ، خورشیدْ پنهان شد وستاره ها طلوع کردند . این ، [همان]کلام خدای عز و جل است که : «و سلیمان را به داوود بخشیدیم . چه نیکو بنده ای! به راستی ، او توبه کار بود . هنگامی که [طرف]غروب ، اسب های اصیل را بر او عرضه کردند ، [سلیمان]گفت : به راستی که من دوستیِ اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم ، تا [هنگام نماز گذشت و]خورشید در پس حجاب ظلمت شد . [سپس گفت :]خورشید را نزد من باز گردانید . پس ، شروع کرد به دست کشیدن بر ساق ها و گردن ها» .

.

فتح البارى عن ابن عبّاس :قالَ لى عَلِىٌّ : ما بَلَغَکَ فى قَولِ اللّهِ تَعالى حِکایَةً عَن سُلَیمانَ عَلَیهِ الصَّلاهُ وَالسَّلامُ : « رُدُّوهَا عَلَىَّ » ؟ فَقُلتُ : قالَ لى کَعبٌ : کانَت أربَعَهَ عَشَرَ فَرَسا عَرَضها ، فَغابَتِ الشَّمسُ قَبلَ أن یُصلِّیَ العَصرَ ، فَأَمَرَ بِرَدِّها فَضَرَبَ سوقَها وأعناقَها بِالسَّیفِ فَقَتَلَها ، فَسَلَبَهُ اللّهُ مُلکَهُ أربَعَهَ عَشَرَ یَوما ؛ لِأَ نَّهُ ظَلَمَ الخَیلَ بِقَتلِها . فَقالَ عَلِیٌّ : کَذَبَ کَعبٌ ، وإنَّما أرادَ سُلَیمانُ جِهادَ عَدُوِّهِ فَتَشاغَلَ بِعَرضِ الخَیلِ حَتّى غابَتِ الشَّمسُ ، فَقالَ لِلمَلائِکَهِ المُوَکَّلینِ بِالشَّمسِ بِإذنِ اللّهِ لَهُم : « رُدُّوهَا عَلَىَّ » فَرَدّوها عَلَیهِ حَتّى صَلَّى العَصرَ فى وَقتِها ، وإنَّ أنبِیاءَ اللّهِ لا یَظلِمونَ ولا یَأمُرون بِالظُّلمِ . (1)

المناقب لابن شهر آشوب :عَن ابنِ عَبّاسٍ بِطُرُقٍ کَثیرَهٍ أ نَّهُ لَم تُرَدِّ الشَّمسُ إلّا لِسُلَیمانَ وَصِیّ داوُدَ ، ولِیوشَعَ وَصِیِّ موسى ، ولِعَلِیِّ بنِ أبى طالِبٍ وَصِیِّ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِم أجمَعینَ . (2)

.

1- .فتح البارى : ج 6 ص 222 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 318 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 175 ح 10 .

فتح الباری به نقل از ابن عبّاس : علی علیه السلام به من فرمود : «درباره کلام خداوند متعال در حکایت سلیمان علیه السلام : «خورشید را نزد من بازگردانید» ، چه شنیده ای؟» گفتم : کعب به من گفته است که : چهارده اسب بودند که [سلیمان علیه السلام] به بررسی آنها مشغول شد [و]خورشید ، پیش از آن که وی نماز عصرش را بخواند ،غروب کرد . پس ، دستور داد که اسبان را برگردانند و با شمشیر ، بر گردن وپای آنها زد و آنها را کشت و خداوند ، چهارده روز پادشاهی اش را از او گرفت ؛چون با کشتن اسب ها ، به آنها ستم کرده بود . علی علیه السلام فرمود : «کعب ، دروغ گفته است . سلیمان می خواست با دشمنانش بجنگد که سان دیدن از سواران ، او را مشغول ساخت تا آن که خورشید ،غروب کرد . به فرشتگان موکّل بر خورشید ، به اذن خدا گفت : آن را برای من برگردانید . و آنان ، خورشید را برگرداندند تا این که وی نماز عصر را دروقت آن خواند . پیامبران خدا ستم نمی کنند و به ستم ، فرمان نمی دهند» .

المناقب ، ابن شهر آشوب :به طریق های فراوان ، از ابن عبّاسْ نقل شده که خورشید ، جز برای سلیمان (وصیّ داوود) ، یوشع (وصیّ موسی) و علی بن ابی طالب (وصیّ محمّد) که درود خدا بر همه آنان باد برنگشته است .

.

الإمام الصادق عليه السلام فى زِيارَهِ الإمام عَلِیٍّ عليه السلام : السَّلامُ عَلَیکَ یامَن رُدَّت لَهُ الشَّمسُ فَسامی شَمعونَ الصَّفاءَ . (1)

فتح الباری عن عروه بن الزبیر :إنَّ اللّهَ لَمّا أمَرَ موسی بِالمَسیرِ بِبَنی إسرائیلَ أمَرَهُ أن یَحمِلَ تابوتَ یوسُفَ فَلَم یُدَلَّ عَلَیهِ حَتّی کادَ الفَجرُ أن یَطلُعَ ، وکانَ وعَدَ بَنی إسرائیلَ أن یَسیرَ بِهِم إذا طَلَعَ الفَجرُ ، فَدَعا رَبَّهُ أن یُؤَخِّرَ الطُّلوعَ حَتّی یَفروغَ (2) مِن أمرِ یوسُفَ ، فَفَعَلَ . (3)

2 / 2رَدُّ الشَّمسِ لِلإمامِ مَرَّتَینِالإمام علی علیه السلام :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی رَدَّ عَلَیَّ الشَّمسَ مَرَّتَینِ ، ولَم یَرُدَّها عَلی أحَدٍ مِن اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله غَیری . (4)

المناقب للخوارزمی عن مجاهد :قیلَ لِابنِ عَبّاسٍ : ما تَقولُ فی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ؟ فَقالَ : ذَکَرتَ واللّهِ أحَدَ الثَّقَلَینِ (5) ؛ سَبَقَ بِالشَّهادَتَینِ ، وصَلَّی القِبلَتَینِ ، وبایَعَ البَیعَتَینِ ، واُعطِیَ السِّبطَینِ؛ وهُوَ أبُو السِّبطَینِ الحَسَنِ وَالحُسَینِ ، ورُدَّت عَلَیهِ الشَّمسُ مَرَّتَینِ بَعدَما غابَت عَنِ الثَّقَلَینِ (6) ، وجَرَّدَ السَّیفَ تارَتَینِ ، وهُوَ صاحِبُ الکَرَّتَینِ ، فَمَثَلُهُ فِی الاُمَّهِ مَثَلُ ذِی القَرنَینِ ، ذاکَ مَولایَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام . (7)

.

1- .المزار للشهید الأوّل : ص 91 ، بحار الأنوار : ج 100 ص 374 ح 9 .
2- .فی المصدر : « فرغ » ، والصواب ما أثبتناه . (المطالب لابن الدمشقی ، تحقیق الشیخ محمّد باقر المحمودی : ج 1 ص 145) .
3- .فتح الباری : ج 6 ص 221 .
4- .الخصال : ص 580 ح 1 عن مکحول .
5- .فی الحدیث : «إنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَینِ : کِتابَ اللّهِ وعِترَتی» سمّاهما ثَقَلَین ؛ لأنّ الأخذ بهما والعمل بهما ثقیل . ویقال لکلّ خطیرٍ نفیسٍ ثَقَل ، فسمّاهُما ثَقَلین إعظاما لقَدرِهما وتفخیما لشأنِهما (النهایه : ج 1 ص 216 «ثقل») .
6- .الثَّقَلان : هما الإنس والجنّ ؛ لأنّهما قُطّان الأرض (النهایه : ج 1 ص 217 «ثقل») .

7- .المناقب للخوارزمی : ص 330 ح 349 ؛ مائه منقبه : ص 130 ح 75 نحوه وزاد فیه «وهما حرب بدر وحنین» بعد «الکرّتین» .

2 / 2 دو بار بازگشت خورشید برای امام

امام صادق علیه السلام در زیارت امام علی علیه السلام : سلام بر تو ، ای آن که خورشید برایش برگشت و بر شمعون در خلوص ، برتری یافت .

فتح الباری به نقل از عروه بن زبیر : هنگامی که خداوند به موسی علیه السلام فرمان داد که بنی اسرائیل را حرکت دهد ، دستور داد تا تابوت یوسف علیه السلام را هم ببرد ؛ ولی تابوت ، پیدا نشد تا این که طلوع خورشید ، نزدیک شد و او به بنی اسرائیل ،وعده داده بود ، که آنان را به هنگام طلوع فجر ، حرکت دهد . بنا بر این ،از خدا خواست که طلوع را به تأخیر اندازد تا از کار یوسف علیه السلام فارغ شود ، وخداچنین کرد .

2 / 2دو بار بازگشت خورشید برای امامامام علی علیه السلام :خداوند که خجسته و والاست ، خورشید را دو بار برای من برگرداند وبجز برای من ، برای هیچ کس از امّت محمّد صلی الله علیه و آله خورشید را برنگرداند.

المناقب ، خوارزمی به نقل از مجاهد : به ابن عبّاس گفته شد : درباره علی بن ابی طالب ، چه می گویی؟ گفت : به خدا سوگند که از یکی از دو ثقل (1) ، را یاد کردی که به دو شهادتْ سبقت جست ، بر دو قبله نماز گزارد ، دو بار بیعت کرد ، دو سِبط به او داده شد و او پدر سبطین ، حسن و حسین علیهماالسلام است ، خورشیدْ دو بار پس از آن که بر جن و اِنس غروب کرد ، برایش برگشت و دو بار ، شمشیر از نیام کشید . او صاحب دو یورش است . مَثَل او در بین امّت ، چون ذو القرنین است . او مولایم علی بن ابی طالب علیه السلام است .

.

1- .در حدیث نبوی آمده است : «من ، دو چیز گران بها در میان شما بر جا می گذارم : کتاب خدا و عترتم» . از آن جا که به هر چیز خطیر و ارزشمند ، «ثَقَل» گفته می شود ، پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را برای بزرگداشت قدر و عظمت شأنشان «ثقلین» نامید . (م)

الإرشاد :ومِمّا أظهَرَهُ اللّهُ تَعالى مِنَ الأَعلامِ الباهِرَهِ عَلى يَدِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام مَا استَفاضَت بِهِ الأَخبارُ ، ورَواهُ عُلَماءُ السِّيَرِ وَالآثارِ ، ونَظَّمَت فيهِ الشُّعَراءُ الأَشعارَ : رُجوعَ الشَّمسِ لَهُ عليه السلام مَرَّتَينِ ؛ فى حَياهِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مَرَّةً ، وبَعدَ وَفاتِهِ اُخرى . (1)

2 / 3رَدُّ الشَّمسِ فى عَهدِ النَّبِيِّالإمام الصادق عليه السلام :صَلّى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله العَصرَ ، فَجاءَ عَلِىٌّ عليه السلام ولَم يَكُن صَلّاها ، فَأَوحَى اللّهُ إلى رَسولِهِ صلى الله عليه و آله عِندَ ذلِکَ ، فَوَضَعَ رَأسَهُ فى حِجرِ عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَن حِجرِهِ حينَ قامَ وقَد غَرَبَتِ الشَّمسُ فَقالَ : يا عَلِىُّ ، أما صَلَّيتَ العَصرَ ؟ فَقالَ : لا ، يا رَسولَ اللّهِ . قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اللّهُمَّ إنَّ عَلِيّا كانَ فى طاعَتِکَ ، فَاردُد عَلَيهِ الشَّمسَ . فَرُدَّت عَلَيهِ الشَّمسُ عِندَ ذلِکَ . (2)

البدايه والنهايه عن عمرو بن ثابت :سَأَلتُ عَبدَ اللّهِ بنَ حَسنِ بنِ حُسَينِ بنِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عَن حَديثِ رَدِّ الشَّمسِ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ : هَل يَثبُتُ عِندَكُم ؟ فَقالَ لى : ما أنزَلَ اللّهُ فى كِتابِهِ أعظَمُ مِن رَدِّ الشَّمسِ ! قُلتُ : صَدَقتَ جَعَلَنى اللّهُ فِداکَ ، ولكِنّى اُحِبُّ أن أسمَعَهُ مِنکَ . فَقالَ : حَدَّثَنى أبى الحَسَنُ عَن أسماءَ بِنتِ عُمَيسٍ أ نَّها قالَت : أقبَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ذاتَ يَومٍ وهُوَ يُريدُ أن يُصَلِّىَ العَصرَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَوافَقَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَدِ انصَرَفَ ونَزَلَ عَلَيهِ الوَحىُ ، فَأَسنَدَهُ إلى صَدرِهِ ، فَلَم يَزَل مُسنَدِهُ إلى صَدرِهِ حَتّى أفاقَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : أصَلَّيتَ العَصرَ يا عَلِىُّ ؟ قالَ : جِئتُ وَالوَحىُ يَنزِلُ عَلَيکَ ، فَلَم أزَل مُسنِدُکَ إلى صَدرى حَتّى السّاعَهَ . فَاستَقبَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله القِبلَهَ وقَد غَرُبَتِ الشَّمسُ وقالَ : اللّهُمَّ إنَّ عَلِيّا كانَ فى طاعَتِکَ فَاردُدها عَلَيهِ . قالَت أسماءُ : فَأَقبَلَتِ الشَّمسُ ولَها صَريرٌ كَصَريرِ الرَّحى حَتّى كانَت فى مَوضِعِها وَقتَ العَصرِ ، فَقامَ عَلِىٌّ مُتَمَكِّناً فَصَلّى ، فَلَما فَرَغَ رَجَعَتِ الشَّمسُ ولَها صَريرٌ كَصَريرِ الرَّحى ، فَلَمّا غابَتِ اختَلَطَ الظَّلامُ وبَدَتِ النُّجومُ . (3)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 345 ، إعلام الورى : ج 1 ص 350 نحوه .

2- .قرب الإسناد : ص 175 ح 644 عن أبى جميله ، بحار الأنوار : ج 41 ص 169 ح 4 .
3- .البدايه والنهايه : ج 6 ص 83 .

2 / 3 بازگشت خورشید برای امام در عهد پیامبر

الإرشاد :از نشانه های درخشانی که خداوند عز و جل به دست امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب ، آشکار کرد و اخبار فراوان ، آن را گزارش نموده و دانشورانِ تاریخ نگار و نویسنده آثار ، آن را نقل کرده و شاعران درباره آن ، شعرها سروده اند ، دو بار بازگشت خورشید برای وی است : یک بار در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و بار دیگر ، پس از درگذشت ایشان .

2 / 3بازگشت خورشید در عهد پیامبرامام صادق علیه السلام :پیامبر خدا نماز عصر را خواند . آن گاه ، علی علیه السلام آمد و [هنوز] نماز عصر را نخوانده بود . در این هنگام ، خداوند به پیامبرش وحی فرستاد و [پیامبر صلی الله علیه و آله] سرش را در دامن علی علیه السلام گذاشت . هنگامی پیامبر خدا از دامن علی علیه السلام برخاست که خورشیدْ غروب کرده بود . فرمود : «ای علی ! نماز عصر را نخوانده ای؟» . گفت : نه ، ای پیامبر خدا ! پیامبر خدا فرمود : «خداوندا ! علی در اطاعت تو بود . خورشید را برایش برگردان» . در این هنگام ، خورشیدْ برای علی علیه السلام بازگشت .

البدایه و النهایه به نقل از عمرو بن ثابت : از عبد اللّه بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام درباره حدیث بازگشت خورشید برای علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم که : آیا این حدیث ، از نظر شما درست است؟ به من گفت : آنچه خداوند در کتابش [درباره او]نازل فرموده، بزرگ تر از بازگرداندن خورشید است. گفتم : راست گفتی ، فدایت شوم ؛ ولی دوست دارم آن را از تو بشنوم . گفت : پدرم حسن علیه السلام برایم از اسماء (دختر عُمَیس) نقل کرد که وی گفت : روزی ، علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و می خواست نماز عصر را با پیامبر خدا به جا آورد [؛ امّا]وقتی رسید که پیامبر خدا نمازش را تمام کرده بود و بر او وحی نازل شده بود . پس ، علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به سینه خود گرفت و همچنان او را بر روی سینه داشت تا این که [پیامبر صلی الله علیه و آله] از آن حالت ، بیرون آمد و فرمود : «ای علی ! آیا نماز عصر را خوانده ای؟» . [علی علیه السلام] گفت : من ، در حالی که وحی بر تو نازل می شد ، آمدم و تاکنون ، تو رادر سینه خود گرفته بودم . خورشیدْ غروب کرده بود که پیامبر خدا ، رو به قبله کرد و

گفت : «خدایا! علی دراطاعت تو بود . خورشید را برای او برگردان» . خورشید ، بازگشت و صدایی چون صدای آسیاب داشت تا آن که در همان جای قرار گرفتنش به هنگام عصر ، قرار گرفت . علی علیه السلام برخاست و سر فرصت ، نماز خواند و هنگامی که فارغ شد ، خورشیدبرگشت و صدایی چون صدای آسیاب داشت . هنگامی که خورشید غروب کرد ، تاریکی فراگیر شد و ستارگانْ آشکار شدند .

.

المعجم الكبير عن أسماء بنت عميس :كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذا نَزَلَ عَلَيهِ الوَحيُ يَكادُ يُغشى عَلَيهِ ، فَأُنزِلَ عَلَيهِ يَوما وهُوَ فى حِجرِ عَلِيٍّ ، فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : صَلَّيتَ العَصرَ ياعَلِيُّ ؟ قالَ : لا يا رَسولَ اللّهِ . فَدَعا اللّهَ فَرَدَّ عَلَيهِ الشَّمسَ حَتّى صَلَّى العَصرَ . قالَت : فَرَأَيتُ الشَّمسَ طَلَعَت بَعدَما غابَت حينَ رُدَّت حَتّى صَلَّى العَصرَ . (1)

.

1- .المعجم الكبير : ج 24 ص 152 ح 391، المناقب لابن المغازلى : ص 98 ح 141 عن أبى رافع نحوه .

المعجم الکبیر به نقل از اسماء (دختر عمیس) : هر گاه بر پیامبر خدا وحی می آمد ، درآستانه بیهوشی قرار می گرفت . روزی ، در حالی که سر پیامبر صلی الله علیه و آله دامن علی علیه السلام بود ، بر ایشان وحی نازل شد . پیامبر خدا [پس از تمام شدن نزول وحی] به علی علیه السلام فرمود : «ای علی! آیا نمازعصرت را خوانده ای؟» . گفت : نه ، ای پیامبر خدا! پیامبر خدا دعا کرد و خداوند ، خورشید را برای علی برگرداندْ تا آن که او نمازعصر را به جای آوْرْد . من خورشید را دیدم که چگونه پس از غروب نمودن ، طلوع کرد تا آن که[علی علیه السلام] نماز عصرش را خواند .

.

تاریخ دمشق عن أسماء بنت عمیس :إنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ رضی الله عنه دَفَعَ إلی نَبِیِّ اللّهِ صلی الله علیه و آله وقَد اُوحِیَ إلَیهِ ، فَجَلَّلَهُ بِثَوبِهِ ، فَلَم یَزَل کَذلِکَ حَتّی أدبَرَتِ الشَّمسُ تَقولُ : غابَت أو کادَت أن تَغیبَ ، ثُمَّ إنَّ نَبِیَّ اللّهِ صلی الله علیه و آله سُرِّیَ عَنهُ فَقالَ : أصَلَّیتَ یا عَلِیُّ ؟ قالَ : لا . فَقالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : اللّهُمَّ رُدَّ عَلی عَلِیٍّ الشَّمسَ . فَرَجَعَتِ الشَّمسُ حَتّی بَلَغَت نِصفَ المَسجِدِ . (1)

علل الشرائع عن اُمّ جعفر أو (2) اُمّ محمّد ابنتی محمّد بن جعفر عن أسماء بنت عمیس وهِیَ جَدَّتُهُما علل الشرائع عن اُمّ جعفر أو (3) اُمّ محمّد ابنتی محمّد بن جعفر عن أسماء بنت عمیس : خَرَجتُ مَعَ جَدَّتی أسماءَ بِنتِ عُمَیسٍ وعَمّی عَبدِ اللّهِ بنِ جَعفَرٍ حَتّی إذا کُنّا بِالصَّهباءِ (4) قالَت : حَدَّثَتنی أسماءُ بِنتُ عُمَیسٍ قالَت : یا بُنَیَّةُ ، کُنّا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی هذَا المَکانِ فَصَلّی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله الظُّهرَ ثُمَّ دَعا عَلِیّا علیه السلام فَاستَعانَ بِهِ فی بَعضِ حاجَتِهِ ، ثُمَّ جاءَتِ العَصرُ فَقامَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَصَلَّی العَصرَ ، فَجاءَ عَلِیٌّ علیه السلام فَقَعَدَ إلی جَنبِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَأوحَی اللّهُ تَعالی إلی نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فَوَضَعَ رَأسَهُ فی حِجرِ عَلِیٍّ علیه السلام حَتّی غابَتِ الشَّمسُ لا یُری مِنها شَیءٌ لا عَلی أرضٍ ولا عَلی جَبَلٍ ، ثُمَّ جَلَسَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقالَ لِعَلِیّ علیه السلام : هَل صَلَّیتَ العَصرَ ؟ فَقالَ : لا یا رَسولَ اللّهِ ، اُنبِئتُ أ نَّکَ لَم تُصَلِّ فَلَمّا وَضَعتَ رَأسَکَ فی حِجری لَم أکُن لاُحَرِّکَهُ . فَقالَ : اللّهُمَّ إنَّ هذا عَبدُکَ (5) عَلِیٌّ احتَبَسَ نَفسَهُ عَلی نَبِیِّکَ ، فَرُدَّ عَلَیهِ شَرقَها . فَطَلَعَتِ الشَّمسُ فَلَم یَبقَ جَبَلٌ ولا أرضٌ إلّا طَلَعَت عَلَیهِ الشَّمسُ ، ثمَّ قامَ عَلِیٌّ علیه السلام فَتَوَضَّأ وصَلّی ثُمَّ انکَسَفَت . 6

.

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 314 ، البدایه والنهایه : ج 6 ص 78 .
2- .فی المصدر : «و» بدل «أو» ، والتصحیح من بحار الأنوار .
3- .الصَّهباء : اسم موضع قرب خیبر علی مرحله أو مرحلتین (راجع معجم البلدان : ج 3 ص 435) .
4- .فی المصدر : «عبد» ، والصحیح ما أثبتناه کما فی بحار الأنوار .
5- .علل الشرائع : ص 351 ح 3 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 167 ح 2 .

تاریخ دمشق به نقل از اسماء (دختر عُمَیس) : علی بن ابی طالب علیه السلام ، در حالی که برپیامبر خدا وحی نازل می شد ، به کار ایشان پرداخت و ایشان را در لباس خودگرفت و در این حال بود تا آن که خورشید ، غروب کرد یا نزدیک غروب شد . پیامبر خدا از آن حال ، بیرون آمد و فرمود : «ای علی! آیا نماز خوانده ای؟» . گفت : نه . پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : «خداوندا! خورشید را برای علی برگردان» . خورشید برگشت تا به نیمه بالای مسجد رسید .

علل الشرائع به نقل از اُمّ جعفر یا اُمّ محمّد (دختران محمّد بن جعفر) : با مادر بزرگم اسماء (دختر عُمَیس) و عمویم عبد اللّه بن جعفر ، [از خانه]خارج شدیم تااین که به منطقه صَهباء (1) رسیدیم . [اسماء] گفت : دخترکم! با پیامبر خدا در این جا بودیم که نماز ظهر را به جای آورد و آن گاه ، علی علیه السلام را صدا زد و از او در انجام دادن کاری کمک خواست [وعلی علیه السلام به دنبال کار ایشان رفت] . وقت عصر شد و پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و نماز عصر را به جای آورْد . سپس علی علیه السلام آمد و در کنار پیامبر خدا نشست . خداوند به پیامبرش وحی فرستاد [و]پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را در دامن علی علیه السلام گذاشت تا آن که خورشید ، غروب کرد و چیزی از آفتاب ،نه در روی زمین و نه بالای کوه ، دیده نمی شد . آن گاه ، پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و به علی علیه السلام فرمود : «آیا نماز عصر را به جا آورده ای؟» . گفت : نه ، ای پیامبر خدا! خبردار شدم که نماز نخوانده ای و وقتی سرت را دردامنم گذاشتی ، من کسی نبودم که آن را حرکت دهم . پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : «خداوندا! این ، بنده ات علی است . خودش را وقف پیامبرت کرد . آفتاب را برایش برگردان» . خورشید ، طلوع کرد و کوه یا زمینی نمانْد ، مگر آن که خورشید بر آن تابید . آن گاه ، علی علیه السلام برخاست ، وضو گرفت و نماز خواند . سپس خورشید ، غروب کرد .

.

1- .جایی در یک منزلی یا دو منزلیِ خیبر (معجم البلدان : ج 3 ص 435) .

البدايه والنهايه عن جابر وأبى سعيد :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَزَلَ عَلَيهِ جِبريلُ يَوما يُناجيهِ مِن عِندِ اللّهِ ، فَلَمّا تَغَشّاهُ الوَحىُ تَوَسَّدَ فَخِذَ أميرِ المُؤمِنينَ ، فَلَم يَرفَع رَأسَهُ حَتّى غابَتِ الشَّمسُ ، فَصَلّى عَلِىٌّ العَصرَ بِالإيماءِ ، فَلَمَّا استَيقَظَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ لَهُ : سَلِ اللّهَ أن يَرُدَّ عَلَيکَ الشَّمسَ فَتُصَلِّىَ قائِماً . فَدَعا فَرُدَّتِ الشَّمسُ ، فَصَلَّى العَصرَ قائِما . (1)

الإرشاد عن أسماء بنت عميس واُمّ سلمه زوج النبىّ صلى الله عليه و آله وجابر بن عبد اللّه الأنصارى وأبى سعيد الخدرى فى جماعه من الصحابه :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله كانَ ذاتَ يَومٍ فى مَنزِلِهِ ، وعَلِىٌّ عليه السلام بَينَ يَدَيهِ إذ جاءَهُ جَبرَئيلُ عليه السلام يُناجيهِ عَنِ اللّهِ سُبحانَهُ ، فَلَمّا تَغَشّاهُ الوَحىُ تَوَسَّدَ فَخِذَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَلَم يَرفَعِ رَأسَهُ عَنهُ حَتّى غابَتِ الشَّمسُ ، فَاضطُرَّ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام لِذلِکَ إلى صَلاهِ العَصرِ جالِسا يُومِئُ بِرُكوعِهِ وسُجودِهِ إيماءً ، فَلَمّا أفاقَ مِن غَشيَتِهِ قالَ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : أ فاتَتکَ صَلاهُ العَصرِ ؟ قالَ لَهُ : لَم أستَطِع أن اُصَلِّيَها قائِما لِمَكانِکَ يا رَسولَ اللّهِ ، وَالحالِ الَّتى كُنتَ عَلَيها فِى استِماعِ الوَحىِ . فَقالَ لَهُ : اُدعُ اللّهَ لِيَرُدَّ عَلَيکَ الشَّمسَ حَتّى تُصَلِّيَها قائِما فى وَقتِها كَما فاتَتکَ ، فَإنَّ اللّهَ يُجيبُکَ لِطاعَتِکَ للّهِ ورَسولِهِ . فَسَأَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام اللّهَ عَزَّ اسمُهُ فى رَدِّ الشَّمسِ ، فَرُدَّت عَلَيهِ حَتّى صارَت فى مَوضِعِها مِنَ السَّماءِ وَقتَ العَصرِ ، فَصَلّى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام صَلاهَ العَصرِ فى وَقتِها ، ثُمَّ غَرَبَت . فَقالَت أسماءُ : أَمَ واللّهِ ، لَقَد سَمِعنا لَها عِندَ غُروبِها صَريرا كَصَريرِ المِنشارِ فِى الخَشَبَهِ . (2)

.

1- .البدايه والنهايه : ج 6 ص 86 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 345 ، إعلام الورى : ج 2 ص 350 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 316 نحوه وفيه «ما روت اُمّ سلمه وأسماء بنت عميس وجابر الأنصارى وأبو ذرّ وابن عبّاس والخدرى وأبو هريره والصادق عليه السلام » .

البدایه و النهایه به نقل از جابر و ابو سعید : روزی ، جبرئیل علیه السلام بر پیامبر خدا فرود آمد تا از سوی خدا برایش رازگویی کند . وقتی وحی ، پیامبر صلی الله علیه و آله را فرا گرفت ، پیامبر صلی الله علیه و آله بر ران امیر مؤمنان تکیه کرد و سرش را برنداشت تا آن که خورشید ، غروب کرد . علی علیه السلام نماز عصر را به اشاره خواند . هنگامی که پیامبر خدا به خود آمد ، به علی علیه السلام گفت : «از خدا بخواه که خورشید را برایت برگردانَد تا نمازت را ایستاده بخوانی». علی علیه السلام دعا کرد . خورشید بازگشت و او نماز عصر را ایستاده به جا آورد .

الإرشاد به نقل از اسماء (دختر عُمَیس) ، اُمّ سَلَمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) ، جابر بن عبد اللّه انصاری ، ابو سعید خُدْری و گروهی از صحابه : روزی ، پیامبر صلی الله علیه و آله در منزلش بودو علی علیه السلام هم نزد او ، که جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل شد تا از طرف خدای پاک ،برایش رازگویی کند . هنگامی که وحی ، پیامبر صلی الله علیه و آله را فرا گرفت ، پیامبر صلی الله علیه و آله بر ران امیر مؤمنانْ تکیه کرد وسرش را برنداشت تا آن که خورشید ، غروب کرد . از این رو ، امیر مؤمنان ، ناچارشد نماز عصر را نشسته بخواند و برای رکوع و سجود آن ، اشاره کند . پیامبر خدا ، هنگامی که از آن حالت بیرون آمد ، به امیر مؤمنان فرمود : «آیا نماز عصرت فوت شده است؟» . گفت : ای پیامبر خدا! به خاطر وضعیّت و حالتی که در وقت گرفتن وحی داشتی ، نتوانستم ایستاده نماز بخوانم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «از خدا بخواه که خورشید را برایت برگردانَد تا بتوانی نمازت را ایستاده و در وقت آن ، همان وقتی که از تو فوت شد ، بخوانی . خداوند به خاطر اطاعتت از خدا و پیامبرش ، خواسته ات را اجابت می کند» . امیر مؤمنان ، از خداوند که نامش بلند باد ، بازگشت خورشید را درخواست کرد . خورشید برای او برگشت و در آسمان ، در همان جایی که هنگام عصر بود ، قرار گرفت و امیر مؤمنان ، نماز عصرش را در وقت آن خواند .سپس خورشید ، غروب کرد . اسماء گفت : به خدا سوگند ، به هنگام غروب خورشید ، صدایی چون صدای حرکت ارّه در چوب از آن شنیدیم .

.

المعجم الكبير عن أسماء بنت عميس :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله صَلَّى الظُّهرَ بِالصَّهباءِ ثُمَّ أرسَلَ عَلِيّا فى حاجَةٍ فَرَجَعَ وقَد صَلَّى النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله العَصرَ ، فَوَضَعَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله رَأسَهُ فى حِجرِ عَلِيٍّ فَنامَ فَلَم يُحَرِّكهُ حَتّى غابَتِ الشَّمسُ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : اللّهُمَّ إنَّ عَبدَکَ عَلِيّا احتَبَسَ بِنَفسِهِ عَلى نَبِيِّهِ فَرُدَّ عَلَيهِ الشَّمسَ . قالَت : فَطَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ حَتّى رُفِعَت عَلَى الجِبالِ وعَلَى الأَرضِ ، وقامَ عَلِىٌّ فَتَوَضَّأ وصَلَّى العَصرَ ثُمَّ غابَت ، وذلِکَ بِالصَّهباءِ . (1)

كتاب من لا يحضره الفقيه عن أسماء بنت عميس :بَينَما رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله نائِمٌ ذاتَ يَومٍ ورَأسُهُ فى حِجرِ عَلِيٍّ عليه السلام فَفاتَتهُ العَصرُ حَتّى غابَتِ الشَّمسُ ، فَقالَ : اللّهُمَّ إنَّ عَلِيّا كانَ فى طاعَتِکَ وطاعَةِ رَسولِکَ فَاردُد عَلَيهِ الشَّمسُ . قالَت أسماءُ : فَرَأَيتُها وَاللّهِ غَرَبَت ثُمَّ طَلَعَت بَعدَما غَرَبَت ، ولَم يَبقَ جَبَلٌ ولا أرضٌ إلّا طَلَعَت عَلَيهِ ، حَتّى قامَ عَلِىٌّ عليه السلام فَتَوَضَّأ وصَلّى ثُمَّ غَرَبَت . (2)

.

1- .المعجم الكبير : ج 24 ص 145 ح 382 ، مشكل الآثار : ج 2 ص 9 ، البدايه والنهايه : ج 6 ص 80 وفيه «بالصهباء من أرض خيبر» ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 517 ح 1022 وفيه «بالصهباء فى غزوه خيبر» ، قصص الأنبياء : ص 290 ح 358 وزاد فى آخره «فقالت أسماء : وذلک بالصهباء فى غزوه حنين ، وأنّ عليّا لعلّه صلّى إيماءً قبل ذلک أيضا» .
2- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 203 ح 610 ؛ المعجم الكبير : ج 24 ص 150 ح 390 ، مشكل الآثار : ج 2 ص 8 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 314 ح 8865 ، المناقب لابن المغازلى : ص 96 ح 140 ، تذكره الخواصّ : ص 50 كلّها نحوه إلى «طلعت بعدما غَربت» .

المعجم الکبیر به نقل از اسماء (دختر عُمَیس) : پیامبر خدا ، نماز ظهر را در منطقه صهباء خواند و آن گاه ، علی علیه السلام را در پی نیازی فرستاد . پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را خوانده بود که علی علیه السلام بازگشت . پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را دردامن علی علیه السلام گذاشت و خوابید . علی علیه السلام او را تکان نداد تا آن که خورشید ،غروب کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله [پس از آن که بیدار شد] ، گفت : «خداوندا! بنده ات علی ، خودش راوقف پیامبرش کرد . پس ، خورشید را برایش برگردان!» . خورشید برای وی طلوع کرد و بر کوه ها و زمین تابید . علی علیه السلام برخاست ، وضوگرفت و نماز عصر را خواند . سپس خورشید ، غروب کرد و این حادثه ، درمنطقه صهباء اتّفاق افتاد .

کتاب من لایحضره الفقیه به نقل از اسماء (بنت عُمَیس) : یک روز ، پیامبر خدا درخواب و سرش در دامن علی علیه السلام بود که نماز عصر علی علیه السلام فوت شد تا این که غروب شد . پیامبر صلی الله علیه و آله [پس از بیداری] گفت : «خداوندا! علی در اطاعت تو واطاعت پیامبر تو بود . پس ، خورشید را برایش برگردان!» . سوگند به خدا ، خورشید را که غروب کرده بود ، دیدم که پس از غروب ، طلوع کرد و کوه و زمینی نمانْد ، مگر این که خورشید بر آن تابید ، تا آن که علی علیه السلام برخاست ، وضو گرفت و نماز خواند . آن گاه ، خورشید ، غروب کرد .

.

الإمام على عليه السلام فِى احتِجاجِهِ عَلى أبى بَكرٍ : أنشِدُکَ بِاللّهِ ، أنتَ الَّذى رُدَّت لَهُ الشَّمسُ لِوَقتِ صَلاتِهِ فَصَلّاها ثُمَّ تَوارَت ، أم أنا ؟ ! قالَ [أبو بَكرٍ] : بَل أنتَ . (1)

عنه عليه السلام يَومَ الشّورى : أنشِدُكُم بِاللّهِ ، هَل فيكُم مَن رُدَّت عَلَيهِ الشَّمسُ غَيرى حينَ نامَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وجَعَلَ رَأسَهُ فى حِجرى حَتّى غابَتِ الشَّمسُ ، فَانتَبَهَ فَقالَ : يا عَلِىُّ صَلَّيتَ العَصرَ ؟ قُلتُ : اللّهُمَّ لا . فَقالَ : اللّهُمَّ اردُدها عَلَيهِ فَإِنَّهُ كان فى طاعَتِکَ وطاعَةِ رَسولِکَ ؟ (2)

2 / 4رَدُّ الشَّمسِ أيّامَ إمارَةِ الإِمامِكتاب من لا يحضره الفقيه عن جويريه بن مسهر :أقبَلنا مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام مِن قَتلِ الخَوارِجِ ، حَتّى إذا قَطَعنا فى أرضِ بابِلَ حَضَرَت صَلاةُ العَصرِ ، فَنَزَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ونَزَلَ النّاسُ ، فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ هذِهِ أرضٌ مَلعونَةٌ قَد عُذِّبَت فِى الدَّهرِ ثَلاثَ مَرّاتٍ وفى خَبَرٍ آخَرَ : مَرَّتَينِ وهِىَ تَتَوَقَّعُ الثّالِثَةَ ، وهِىَ إحدَى المُؤتَفِكاتِ (3) ، وهِىَ أوَّلُ أرضٍ عُبِدَ فيها وَثَنٌ ، وإنَّهُ لا يَحِلُّ لِنَبِىٍّ ولا لِوَصِىِّ نَبِىٍّ أن يُصَلِّىَ فيها ، فَمَن أرادَ مِنكُم أن يُصَلِّىَ فَليُصَلِّ . فَمالَ النّاسُ عَن جَنبَىِ الطَّريقِ يُصَلّونَ ، ورَكِبَ هُوَ عليه السلام بَغلَةَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ومَضى . قالَ جُوَيرِيَةُ : فَقُلتُ : وَاللّهِ لَأَتبَعَنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام ولَأُقَلِّدَنَّهُ صَلاتِىَ اليَومَ . فَمَضَيتُ خَلفَهُ ، فَوَاللّهِ ما جُزنا جِسرَ سوراءَ (4) حَتّى غابَتِ الشَّمسُ فَشَكَكتُ ، فَالتَفَتَ إلَىَّ وقالَ : ياجُوَيرِيَةُ ، أشَكَكتَ ؟ فَقُلتُ : نَعم يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَنَزلَ عليه السلام عَن ناحِيَةٍ فَتَوَضَّأَ ، ثُمَّ قامَ فَنَطَقَ بِكَلامٍ لا أُحسِنُهُ إلّا كَأَنَّهُ بِالعِبرانِىِّ ، ثُمَّ نادى بِالصَّلاةِ (5) ، فَنَظَرتُ وَاللّهِ إلَى الشَّمسِ قَد خَرَجَت مِن بَينِ جَبَلَينِ لَها صَريرٌ ، فَصَلّى العَصرَ وصَلَّيتُ مَعَهُ ، فَلَمّا فَرَغنا مِن صَلاتِنا عادَ اللَّيلُ كَما كانَ. فَالتَفَتَ إلَىَّ وقالَ : يا جُوَيرِيَةَ بنَ مُسهِرٍ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ : «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِيمِ» (6) وإنّى سَأَلتُ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ بِاسمِهِ العَظيمِ فَرَدَّ عَلَىَّ الشَّمسَ . ورُوِىَ أنَّ جُوَيرِيَةَ لَمّا رأى ذلِکَ قالَ : أنتَ وَصِىُّ نَبِىٍّ ورَبِّ الكَعبَةِ . (7)

.

1- .الخصال : ص 550 ح 30 عن أبى سعيد الورّاق عن أبيه عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .
2- .كشف اللبس للسيوطى : ص 106 عن أبى ذرّ ؛ الخصال : ص 558 ح 31 عن عامر بن واثله نحوه .
3- .ائتفكتِ البَلده بأهلها : أى انقلَبت ؛ فهى مُؤتَفكه (النهايه : ج 1 ص 56 «أفک») .
4- .سُوراء : موضع بالعراق من أرض بابل ، وهى قريبه من الوقف والحِلّه المزيديّه (معجم البلدان : ج 3 ص 278) .
5- .فى المصدر : «الصلاه» ، وما أثبتناه من المصادر الاُخرى .
6- .الواقعه : 74 .
7- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 203 ح 611 ، بصائر الدرجات : ص 217 ح 1 و ص 218 ح 3 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 224 ح 69 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 721 ح 17 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 168 ح 3 و ص 178 ح 13 .

2 / 4 بازگشت خورشید در دوران زمامداری امام

امام علی علیه السلام در احتجاجش بر ابو بکر : تو را به خدا ، آیا تو آن کسی هستی که خورشید به وقت نمازش باز گشت ، پس ، نماز خواند و آن گاه خورشیدْ غروب کرد ، یا من؟ [ابو بکر] گفت : نه ؛ تو هستی .

امام علی علیه السلام در روز شورا : شما را به خدا ، آیا در بین شما کسی هست که خورشیدبرایش بازگشته باشد ، جز من ، به هنگامی که پیامبر خدا خوابیده و سرش رادر دامن من گذاشته بود تا آن که خورشید ، غروب کرد و [پیامبر صلی الله علیه و آله] بیدارشد و گفت : «ای علی! آیا نماز عصر را به جا آورده ای؟» . گفتم : نه و او گفت :«خدایا! آن را برایش برگردان ، که او در اطاعت تو و رسول تو بود!»؟

2 / 4بازگشت خورشید در دوران زمامداری اوکتاب من لایحضره الفقیه به نقل از جُوَیریه بن مسهر : همراه امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام ، از جنگ نهروان برمی گشتیم تا آن که به هنگام نماز عصر ، به سرزمین بابِل رسیدیم . امیر مؤمنان ، پیاده شد و مردم هم پیاده شدند . علی علیه السلام فرمود : «ای مردم! این ، زمینی نفرین شده است که سه بار مورد عذابْ واقع شده و در خبر دیگر آمده که دو بار ، مورد عذاب ، واقع شده سومی راانتظار می کشد و این ، یکی از سرزمین های واژگون شده است . [نیز] اوّلین سرزمینی است که در آن ، بت پرستیده شده است و بر هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری جایز نیست که در آن ، نماز بگزارد . هر کدام از شما که می خواهد درآن نماز بگزارد ، بگزارد» . مردم به دو سوی رفتند که نماز بخوانند ؛ لیکن ایشان بر اَستر پیامبر خدا سوارشدو به راه افتاد . [پیش خود]گفتم : به خدا سوگند ، از امیر مؤمنان ، پیروی خواهم کرد و امروز ، در نمازم از او تبعیت خواهم نمود . بنا بر این ، پشت سرش به راه افتادم . به خدا سوگند ، از پل سُوراء (1) نگذشته بودیم که خورشید ،غروب کرد و من به تردید افتادم . [علی علیه السلام] رو به من کرد و فرمود : «جویریه! آیا تردید کردی؟» . گفتم : آری ، ای امیر مؤمنان! وی در جایی پیاده شد و وضو گرفت . آن گاه ، ایستاد و سخنی گفت که نفهمیدم[چه بود] . گویی عِبری بود . آن گاه ، ندا در داد : «نماز!» . به خدا سوگند ، به خورشیدْ نگاه کردم که از بین دو کوه ، بیرون می آمد و صدایی داشت . او نماز عصر را خواند و من هم با او نماز گزاردم . وقتی از نمازْ فارغ شدیم ،شب ، همان گونه که بود ، برگشت . [علی علیه السلام] رو

به من کرد و فرمود : «ای جویریه بن مسهر! خداوند عز و جل می فرماید : «پس به نام پروردگار بزرگت ، تسبیح بگوی» و من از خداوند عز و جل به اسم اعظمش درخواست کردم و او ، خورشید را برایم برگرداند» . روایت شده که وقتی جویریه ، این واقعه را دید ، گفت : به پروردگار کعبه سوگند ، تو وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله هستی .

.

1- .جایی در عراق ، جزو منطقه بابِل ، نزدیکِ وقف و حِلّه مَزْیَدی ها (معجم البلدان : ج 3 ص 278) .

ص: 24

. .

ص: 25

. .

بصائر الدرجات عن أبى الجارود :سَمِعتُ جُوَيرِيَهَ يَقولُ : أسرى عَلِىٌّ عليه السلام بِنا مِن كَربَلا إلَى الفُراتِ ، فَلَمّا صِرنا بِبابِلَ قالَ لى : أىُّ مَوضِعٍ يُسَمّى هذا يا جُوَيرِيَهُ ؟ قُلتُ : هذِهِ بابِلُ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قال : أما إنَّهُ لا يَحِلُّ لِنَبِىٍّ ولا وَصِىٍّ نَبِىٍّ أن يُصَلِّىَ بِأرضٍ قَد عُذِّبَت مَرَّتَينِ . قالَ : قُلتُ : هذِهِ العَصرُ يا أميرَ المُؤمِنينَ فَقَد وَجَبَتِ الصَّلاهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! قالَ : قَد أخبرَتُکَ أ نَّهُ لا يَحِلُّ لِنَبِىٍّ ولا وَصِىِّ نَبِىٍّ أن يُصَلِّىَ بِأرضٍ قَد عُذِّبَت مَرَّتَينِ وهِىَ تَتَوقَّعُ الثالِثَهَ ؛ إذا طَلَع کَوکَبُ الذَّنَبِ وعُقِدَ جِسرُ بابِلَ قَتَلوا عَلَيهِ مِئَهَ ألفٍ ، تَخوضُهُ الخَيلُ إلَى السَّنابِکِ . قالَ جُوَيرِيَهُ : قُلتُ : وَاللّهِ لَاُقَلِّدَنَّ صَلاتِىَ اليَومَ أميرَ المُؤمِنينَ . وعَطَفَ عَلِىٌّ عليه السلام بِرَأسِ بَغلَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله « الدُّلدُلِ » حَتّى جازَ سورى (1) . قالَ لى : أذِّن بِالعَصرِ يا جُوَيرِيَهُ . فَأَذَّنتُ . وخَلا عَلِىٌّ ناحِيَهً فَتَکَلَّمَ بِکَلامٍ لَهُ سِريانِىٍّ أو عِبرانِىٍّ ، فَرَأَيتُ لِلشَّمسِ صَريراً وَانِقضاضاً حَتّى عادَت بَيضاءَ نَقِيَّهً . قالَ : ثُمَّ قالَ : أقِم . فَأَقَمت ، ثُمَّ صَلّى بِنا فَصَلَّينا مَعَهُ ، فَلَمّا سَلَّمَ اشتَبَکَتِ النُّجومُ . فَقُلتُ : وَصِىُّ نَبِىٍّ ورَبِّ الکَعبَهِ . (2)

وقعه صفّين عن عبد خير :کُنتُ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام أسيرُ فى أرضِ بابِلَ ، قالَ : وحَضَرَتِ الصَّلاهُ صَلاهُ العَصرِ ، قالَ : فَجَعَلنا لايَأتى مَکانا إلّا رَأَينَاهُ أَقبَحَ مِنَ الآخَرِ ، قالَ : حَتّى أتَينا عَلى مَکانٍ أحسَنَ ما رَأَينا ، وقَد کادَتِ الشَّمسُ أن تَغيبَ ، فَنَزَلَ عَلِىٌّ وَنَزلتُ مَعَهُ ، قالَ : فَدَعَا اللّهَ فَرَجَعَتِ الشَّمسُ کَمِقدارِها مِن صَلاهِ العَصرِ ، قالَ : فَصَلَّينَا العَصرَ ثُمَّ غابَتِ الشَّمسُ . (3)

.

1- .سُورى کَطُوبى : موضع بالعراق من أرض بابل ، بالقرب من الحلّه ، وهو من بلدِ السُّريانيّين (تاج العروس : ج 6 ص 555 «سور») .
2- .بصائر الدرجات : ص 218 ح 3 و ص 219 ح 4 نحوه .
3- .وقعه صفّين : ص 136 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 184 ح 21 .

بصائر الدرجات به نقل از ابو جارود : از جویریه شنیدم که می گفت : علی علیه السلام ما را ازکربلا تا فرات برد . وقتی به بابِل رسیدیم ، به من فرمود : «این جا چه نام دارد ، ای جویریه؟». گفتم : ای امیر مؤمنان! این جا بابِل است . [علی علیه السلام] فرمود : «آگاه باش! بر هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری جایز نیست که درسرزمینی که دو بار عذاب شده ، نماز بگزارد» . گفتم : ای امیر مؤمنان! عصر شده و نماز ، واجب گردیده است . [علی علیه السلام] فرمود : «به تو گفتم که بر هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری جایز نیست که درسرزمینی نماز بگزارد که دو بار مورد عذاب واقع شده و سومی را انتظار می کشد .اگر ستاره دنباله دارْ طلوع کند و پل بابِل درست شود ، یک صد هزار نفر راروی آن می کشند و اسب ها تا سُم ، در خون می روند» . [پیش خود] گفتم : به خدا سوگند ، امروزْ در نمازم از امیر مؤمنانْ پیروی خواهم کرد . علی علیه السلام سرِ دُلدُل (استر پیامبر خدا) را برگرداند و از سُورا (1) گذشت . [آن گاه]به من گفت : «ای جویریه! اذان عصر را بگو» . اذان گفتم . [علی علیه السلام] به کناری رفت و سخنی به سُریانی یا عِبرانی گفت وخورشید را دیدم که در خروش بود و صدا می کرد تا آن که با روشنایی کامل بازگشت . سپس [علی علیه السلام] گفت : «اقامه نماز را بگو» . من اقامه نماز را گفتم . او برای ما امامت کرد و با او نماز به جای آوردیم . هنگامی که سلام نماز را داد ، ستارگانْ پیدا شدند . گفتم : به پروردگار کعبه سوگند که او وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله است .

وقعه صِفّین به نقل از عبد خیر : همراه علی علیه السلام در سرزمین بابِل ، در حال حرکت بودم که وقت نماز عصر شد . [علی علیه السلام] فرمود : «به جایی قدم نمی گذاریم ، مگر آن که زشت تر از جای قبلی است» . [به مسیرمان ادامه دادیم تا] به مکانی رسیدیم که نسبت به جاهایی که دیده بودیم ، زیباتر بود و خورشید داشت غروب می کرد . علی علیه السلام پیاده شد و من هم همراه او پیاده شدم . او خداوند را خواند [و]خورشید به مقدار نماز عصربرگشت . نماز عصر را به جا آوردیم . آن گاه خورشید ، غروب کرد .

.

1- .سورا ، بر وزن طوبی ، منطقه ای در عراق در سرزمین بابل در نزدیکی حلّه و از شهرهای سریانی هاست (تاج العروس : ج 6 ص 555 «سور») .

الإرشاد :وكانَ رُجوعُها [أيِ الشَّمسِ] عَلَيهِ بَعدَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : إنَّهُ لَمّا أرادَ أن يَعبُرَ الفُراتَ بِبابِلَ ، اشتَغَلَ كَثيرٌ مِن أصحابِهِ بِتَعبيرِ دَوابِّهِم ورِحالِهِم ، وصَلّى عليه السلام بِنَفسِهِ فى طائِفَةٍ مَعَهُ العَصرَ ، فَلَم يَفرَغِ النّاسُ مِن عُبورِهِم حَتّى غَرَبَتِ الشَّمسُ ، فَفاتَتِ الصَّلاةُ كَثيرا مِنهُم ، وفاتَ الجُمهورُ فَضلَ الاِجتِماعِ مَعَهُ ، فَتَكَلَّموا فى ذلِکَ ، فَلَمّا سَمِعَ كَلامَهُم فيهِ سَأَلَ اللّهَ تَعالى رَدَّ الشَّمسِ عَلَيهِ لِيَجتَمِعَ كافَّةُ أصحابِهِ عَلى صَلاةِ العَصرِ فى وَقتِها ، فَأجابَهُ اللّهُ تَعالى فى رَدِّها عَلَيهِ ، فَكانَت فِى الاُفُقِ عَلَى الحالِ الَّتى تَكونُ عَلَيها وَقتَ العَصرِ ، فَلَمّا سَلَّمَ بِالقَومِ غابَت ، فَسُمِعَ لَها وَجيبٌ (1) شَديدٌ هالَ النّاسَ ذلِکَ ، وأكثَروا مِنَ التَّسبيحِ وَالتَّهليلِ وَالاِستِغفارِ وَالحَمدُ للّهِ عَلى نِعمَتِهِ الَّتى ظَهَرَت فيهِم ، وسارَ خَبَرُ ذلِکَ فِى الآفاقِ وَانتَشَرَ ذِكرُهُ فِى النّاسِ . (2)

2 / 5أبياتٌ فى شَأنِ هذِهِ الآيَةِ العَظيمَةِبشاره المصطفى عن عبد اللّه بن عبّاس :رَأَيتُ حَسّانَ واقِفا بِمِنى وَالنَّبِىَّ مُجتَمِعَينِ ، فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : مَعاشِرَ النّاسِ ، هذا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام سَيِّدُ العَرَبِ وَالوَصِىُّ الأكبَرُ ، مَنزِلَتُهُ مِنّى مَنزِلَةَ هارونَ مِن موسى إلّا أ نَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى ، لا تُقبَلُ التَّوبَةُ مِن تائِبٍ إلّا بِحُبِّهِ ، يا حَسّانُ قُل فينا شَيئا ، فَأنشَأَ يَقولُ : لا تُقبَلُ التَّوبَةُ مِن تائِبٍ إلّا بِحُبِّ ابنِ أبى طالِبِ أخو رَسولِ اللّهِ بَل صِهرُهُ وَالصِّهرُ لا يُعدَلُ بِالصّاحِبِ ومَن يَكُن مِثلَ عَلِىّ وقَد رُدَّت لَهُ الشَّمسُ مِنَ المَغرِبِ رُدَّت عَلَيهِ الشَّمسُ فى ضَوئِها بَيضا كَأَنَّ الشَّمسَ لَم تَغرُبِ (3)

.

1- .أى صوت شديد (اُنظر المحيط فى اللغه : ج 7 ص 203 «وجب») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 346 ، روضه الواعظين : ص 145 ، إعلام الورى : ج 1 ص 351 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 318 عن جويريه بن مسهر وأبى رافع والحسين بن علىّ عليهماالسلام .
3- .بشاره المصطفى : ص 147 ، تفسير أبى الفتوح الرازى : ج 6 ص 329 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى ، بحار الأنوار : ج 37 ص 260 ح 19 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 317 والخرائج والجرائح : ج 2 ص 499 . راجع : ج 9 ص 212 (حسّان بن ثابت) .

2 / 5 اشعاری درباره این معجزه بزرگ

الإرشاد :جریان بازگشت خورشید برای علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بود که وقتی وی می خواست برای ورود به بابل از فرات بگذرد ، بسیاری از یاران وی به گذراندن چارپایان و وسایلشان [از فرات]پرداختند و وی با گروهی نماز عصر راخواند . مردم هنوز عبور نکرده بودند که خورشید ، غروب کرد و نماز بسیاری فوت شدو اکثر مردم ، فضیلت نماز جماعت گزاردن به همراه وی را از دست دادند . [بنا براین ،] در این باره با هم گفتگو می کردند . هنگامی که وی بحث آنان را در این مورد شنید ، از خداوند عز و جل خواست که خورشید را برای وی برگرداند تا همه یارانش برای گزاردن نماز عصر در وقت آن ،گرد آیند . خداوند عز و جل ، دعای علی علیه السلام را در باز گرداندن خورشید ، اجابت کرد و خورشیددرافق ، با همان حالتی که هنگام عصر داشت ، پدیدار شد . هنگامی که علی علیه السلام سلام نماز را داد ، خورشید ، غروب کرد و صدای شدیدی ازآن شنیده شد که مردم را ترساند و آنان،تسبیح و تهلیل و استغفار و سپاس خداوندرا بر نعمتی که برای آنان آشکار شده بود ، فراوان به جای آوردند . خبر این موضوع در همه جا پیچید و بین مردم ، پخش شد .

2 / 5اشعاری درباره این معجزه بزرگبشاره المصطفی به نقل از عبد اللّه بن عبّاس : حَسّان را ، در حالی که در مِنا با پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بود ، دیدم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای مردم ! اینْ علی بن ابی طالب ، آقای عرب و وصیّ بزرگ است . جایگاه او نسبت به من ، چون جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السلام است ، جز آن که پیامبری پس از من نیست . توبه از هیچ توبه کننده ای ، جز با دوست داشتن او پذیرفته نمی شود . ای حسّان ! درباره ما چیزی بگو» . وی چنین سرود : توبه از توبه کننده ای پذیرفته نمی شود مگر با دوستی فرزند ابو طالب ، برادر پیامبر خدا ، بلکه داماد او و هم نشین، هم تراز داماد نیست. چه کسی چون علی است ؛ علی که خورشید برای او از مغرب بازگشت؟ خورشید ، در کمال درخشندگی اش برای او برگشت چنان سپید که گویی غروب نکرده بود ! (1)

.

1- .ر . ک : ج 9 ص 213 (حسّان بن ثابت) .

الإرشاد عن السيّد الحِمْيرى : رُدَّت عَلَيهِ الشَّمسُ لَمّا فاتَهُ وقتُ الصَّلاهِ وقَد دَنَتِ لِلمَغرِبِ حَتّى تَبَلَّجَ نورُها فى وَقتِها لِلعَصرِ ثُمَّ هَوَت هُوِىَّ الكَوكَبِ وعَلَيهِ قَد رُدَّت بِبابِلَ مَرَّهً اُخرى ومارُدَّتِ لِخَلقٍ مُعرِبِ إلّا لِيوشَعَ أو لَهُ مِن بَعدِهِ ولِرَدِّها تَأويلُ أمرٍ مُعجِبِ (1)

المناقب لابن شهر آشوب عن قدامه السعدى : رَدَّ الوَصِىُّ لَنَا الشَّمسَ الَّتى غَرَبَت حَتّى قَضَينا صَلاهَ العَصرِ فى مَهَلٍ لا أنسَهُ حينَ يَدعوها فَتَتَبعُهُ طَوعاً بِتَلبِيَهٍ هاها عَلى عَجَلٍ فَتِلکَ آيَتُهُ فينا وحُجَّتُهُ فَهَل لَهُ فى جَميعِ النّاسِ مِن مَثَلِ ؟ أقسَمتُ لا أبتَغى يَوماً بِهِ بَدَلاً وهَل يَكونُ لِنورِ اللّهِ مِن بَدَلِ ؟ حَسبى أبو حَسَنٍ مَولىً أدينُ بِهِ ومَن بِهِ دانَ رُسلُ اللّهِ فِى الاُوَلِ (2)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 347 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 52 وفيه «أحمد» بدل «ليوشع» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 317 ؛ البدايه والنهايه : ج 6 ص 86 وليس فيه البيت الأخير . راجع : ج 9 ص 228 (السيّد الحِمْيرى) .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 319 ، تفسير أبى الفتوح الرازى : ج 6 ص 331 .

الإرشاد به نقل از سیّدِ حِمْیَری : خورشید برای او برگشت ، آن هنگام که وقت نماز ، از دست رفته بود و مغرب ، نزدیک شده بود . نورانی شد ، همانند خورشید هنگام عصر . برای نماز عصر چنین شد و آن گاه چون ستارگان ، غروب کرد . خورشید برای او در بابِل برگشت ، بارِ دیگر و برای هیچ کس از بندگان برنگشت ، جز برای یوشع و پس از او برای علی و البتّه در بازگرداندن خورشید ، اثبات موضوعی مهم [یعنی وصایت] است . (1)

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از قُدامه سعدی : وصی ، خورشیدِ را که غروب کرده بود ، برایمان برگرداند تا نماز عصر را در وقت آن و با فرصت کافی به جای آوردیم . یادم نمی رود هنگامی که او خورشید را خواند و خورشید ، از وی پیروی کرد فرمانبرانه ، لبیک گویان و به سرعت . این ، نشانه او در بین ما و حجّت اوست آیا در بین مردم ، چون او کسی هست؟ سوگند یاد کرده ام که هیچ گاه کسی را به جای او برنگزینم و آیا برای نور خدا بدیلی هست؟ مرا همین بس که ابو الحسن ، مولایم باشد و پیرو او باشم . او کسی است که رسولان الهی از روز اوّل ، پیرو او بوده اند .

.

1- .ر.ک : ج 9 ص 229 (سیّد حمیری) .

المناقب لابن شهر آشوب عن العونى : ولا تَنسَ يَومَ الشَّمسِ إذ رَجَعَت لَهُ بِمُنتَشَرِ [ال] (1) وادى مِنَ النّورِ مُمتِعِ فَذَلِکَ بِالصَّهبا وقَد رَجَعَت لَهُ بِبابِلَ أيضا رَجعَةَ المُتَطَوِّعِ (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن ابن حماد : ورُدَّت لَکَ الشَّمسُ فى بابِلٍ فَسامَيتَ يوشَعَ لَمّا سَمى ويَعقوبُ ما كانَ أسباطُهُ كنَجلَيکَ سِبطَى نَبِىِّ الهُدى (3)

المناقب لابن شهر آشوب عن السروجى : وَالشَّمسُ لَم تَعدِل بِيومِ بابِلٍ ولا تَعَدَّت أمرَهُ حينَ أمَر جاءَت صَلاهُ العَصرِ وَالحَربُ عَلى ساقٍ فَأومى نَحوَها رَدَّ النَّظَر فَلَم تَزَل واقِفَهً حَتّى قَضى صَلاتَهُ ثُمَّ هَوَت نَحوَ المَقَرِ (4)

.

1- .الزياده منّا ولا يستقيم الوزن بدونها .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 319 . راجع : ج 9 ص 288 (أبو محمّد العونى) .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 319 . راجع : ج 9 ص 252 (بكر بن حمّاد التاهرتى) .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 319 .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از عونی : فراموش نکن روزی را که خورشید برای او برگشت و زمین را به نور کامل خود ، فرا گرفت . این حادثه در صهباء بود . نیز خورشید برای او در بابِل بازگشت ؛ بازگشتی فرمانبرانه .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از ابن حماد : خورشید در بابِل برای تو بازگشت . بر یوشع ، در آنچه برتری یافته بود ، برتری یافتی . و نوادگان یعقوب [نیز] نبودند مثل دو فرزند تو ، آن دو نواده پیامبر هدایت . (1)

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از سروجی : در حادثه روز بابِل ، خورشید از دستور او عدول و از فرمانش سرپیچی نکرد ، هنگامی که فرمان داد . [وقت] نماز عصر شد و جنگ ، همچنان برپا بود و او به خورشید ، اشاره کرد که نگاهش را برگردانَد خورشید ، همچنان ایستاد تا او به جای آورد نمازش را و آن گاه به جایگاه خود رفت .

.

1- .ر . ک : ج 9 ص 253 (بکر بن حمّاد تاهرتی) .

البدايه والنهايه عن حبيب بن أوس (1) :البدايه والنهايه عن حبيب بن أوس (2) : فَرُدَّت عَلَينَا الشَّمسُ وَاللَّيلُ راغِمٌ بِشَمسٍ لَهُم مِن جانِبِ الخِدرِ تطلُعُ نَضا (3) ضَوءُها صِبغَ الدُّجُنَّهِ (4) وَانطَوى لِبَهجَتِها نورُ السَّماءِ المُرَجَّعُ فَوَاللّهِ ما أدرى عَلِىٌّ بَدا لَنا فَرُدَّت لَهُ أم كانَ فِى القَومِ يُوشَعُ (5)

الروضه المختاره عن ابن أبى الحديد : يا مَن لَهُ رُدَّت ذُكاءُ (6) ولَم يَفُز بِنَظيرِها مِن قَبلُ إلّا يوشَعُ (7)

2 / 6مَسجِدُ رَدِّ الشَّمسِالكافى عن عمّار بن موسى :دَخَلتُ أنَا وأبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام مَسجِدَ الفَضيخِ فَقالَ : يا عَمّارُ ، تَرى هذِهِ الوَهدَهَ ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَ : كانَتِ امرَأَهُ جَعفَرٍ الَّتى خَلَفَ عَلَيها أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام قاعِدَهً فى هذَا المَوضِعِ ومَعَهَا إبناها مِن جَعفَرٍ ، فَبَكَت ، فَقالَ لَهَا ابناها : ما يُبكيكِ يا اُمَّه ؟ قالَت : بَكَيتُ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام . فَقالا لَها : تَبكينَ لِأَميرِ المُؤمِنينَ ولا تَبكينَ لِأَبينا ؟ قالَت : لَيسَ هذا هكَذا ، ولكِنَ ذَكَرتُ حَديثا حَدَّثَنى بِهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فى هذَا المَوضِعِ فَأَبكانى . قالا : وما هُوَ ؟ قالَت : كُنتُ أنَا وأميرُ المُؤمِنينَ فى هذَا المَسجِدِ فَقالَ لى : تَرَينَ هذِهِ الوَهدَهَ ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَ : كُنتُ أنَا ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قاعِدَينِ فيها إذ وَضَعَ رَأسَهُ فى حِجرى ثُمَّ خَفَقَ حَتّى غَطَّ ، وحَضَرَت صَلاهُ العَصرِ فَكَرِهتُ أن اُحَرِّكَ رَأسَهُ عَن فَخِذى فَأَكونَ قَد آذَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، حَتّى ذَهَبَ الوَقتُ وفاتَت ، فَانتَبَهَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا عَلِىُّ ، صَلَّيتَ ؟ قُلتُ : لا . قالَ : ولِمَ ذلک ؟ قُلتُ : كَرِهتُ أن اُوذيکَ . قالَ : فَقامَ وَاستَقبَلَ القِبلَهَ ومَدَّ يَدَيهِ كِلتَيهِما وقالَ : اللّهُمَّ رُدَّ الشَّمسَ إلى وَقتِها حَتّى يُصلِّىَ عَلِىٌّ » ، فَرَجَعَتِ الشَّمسُ إلى وَقتِ الصَّلاهِ حَتّى صَلَّيتُ العَصرَ ، ثُمَّ انقَضَّتِ انقِضاضَ الكَوكَبِ 8 .

.

1- .أبو تمّام حبيب بن أوس بن الحارث بن قيس الطائى : ولد أيّام الرشيد . أسلم وكان نصرانيّا ، كان واحد عصره فى ديباجه لفظه وفصاحه شعره ، وفى تاريخ وفاته خلاف بين سنه 228 و231 و 232ه (راجع سير أعلام النبلاء : ج 11 ص 63 الرقم 26) .

2- .نَضا الثوبُ الصِّبغَ عن نفسهِ : إذا ألقاهُ (لسان العرب : ج 15 ص 329 «نضا») .

3- .الدَّجُنَّه : الظّلّمَه (لسان العرب : ج 13 ص 147 «دجن») .
4- .البدايه والنهايه : ج 6 ص 87 .
5- .ذُكاء بالضمّ : اسم الشمس (لسان العرب : ج 14 ص 287 «ذكا») .
6- .الروضه المختاره : ص 140 ، إثبات الهداه : ج 2 ص 533 .
7- .الكافى : ج 4 ص 562 ح 7 ، قصص الأنبياء : ص 291 ح 359 نحوه .

2 / 6 مسجد ردّ الشمس

البدایه و النهایه به نقل از حبیب بن اوس (1) : خورشید بر ما بازگشت و شب ، رخت بربست با خورشیدی که از سَمت تاریکی برایشان طلوع کرد . نورش رنگ تاریکی را کنار زد و با طراوت آن نورِ رفته ، دوباره آسمان را فرا گرفت . به خدا سوگند ، نفهمیدم آیا علی پیش روی ما بود که خورشید برایش برگشت ، یا آن که در بین جمع ، یوشع بود؟ !

الروضه المختاره به نقل از ابن ابی الحدید : ای کسی که خورشید برایش برگشت ، در حالی که پیش تر ، جز یوشع ، به چنین سعادتی نایل نشده بود ! (2)

2 / 6مسجد ردّ الشمسالکافی به نقل از عمّار بن موسی : من و امام صادق علیه السلام وارد مسجد فضیخ (3) شدیم .امام علیه السلام فرمود : «ای عمّار! این سکّو را می بینی؟» . گفتم : آری . فرمود : «زن جعفر که بعدها امیر مؤمنان ، وی را به همسری گرفت در این جانشسته بود و پسرانش از جعفر ، همراهش بودند . زن گریست . پسرانش گفتند :برای چه گریه می کنی ، مادر؟ گفت : برای امیر مؤمنان . گفتند : برای امیر مؤمنانْ گریه می کنی و برای پدر ما گریه نمی کنی؟ ! گفت : این ، از آن گونه [گریه ها] نیست ؛ بلکه به یاد حدیثی افتادم که امیر مؤمنان ،آن را در این جا به من فرمود و همین ، مرا به گریه انداخته است . گفتند : آن حدیث چیست؟ گفت : من و امیر مؤمنان در این مسجد بودیم که به من فرمود : «این سکّو را می بینی؟» . گفتم : آری . [امیر مؤمنان] فرمود : «من و پیامبر خدا در این جا نشسته بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را در دامن من گذاشت . آن گاه ، چُرتش برد و کم کم ، خوابش عمیق شد .وقت نماز عصر رسید . دلم نیامد سرش را از روی دامنم بردارم و او را اذیّت کنم ، تا آن که وقت گذشت و نماز عصر من فوت شد . سپس پیامبر خدا بیدارشد و فرمود : ای علی! نماز خوانده ای؟ . گفتم : نه . فرمود : چرا؟ . گفتم :دوست نداشتم تو را اذیّت کنم . پیامبر خدا برخاست و رو به قبله ایستاد و دو دستش را بلند کرد و گفت : خداوندا! خورشید را به وقت قبلی آن برگردان تا علی نماز بخواند . خورشید به وقت نماز برگشت تا آن که من نماز خواندم . آن گاه ، چون ستاره ای[کم نور] غروب کرد» .

.

1- .ابو تمام ، حبیب بن اوس بن حارث بن قیس طایی ، در ایّام هارون الرشید عبّاسی به دنیا آمد . ابتدا مسیحی بود و سپس اسلام آورد و در روزگار خویش در خوش کلامی و فصاحت شعری ، یگانه بود . در تاریخ درگذشت وی ، بین سال های 228 ، 231 و 232ق ، اختلاف است (ر . ک : سیر أعلام النبلاء : (ج 1 ص 63 ش 26) .

2- .ر . ک : ج 9 ص 87 (ابن ابی الحدید) .

3- .مسجدی است در مدینه که در منطقه مشروب سازان زمان جاهلیّت ساخته شده بود و «فضیخ» ، نوعی شراب انگور است . (م)

ص: 36

. .

ص: 37

. .

ص: 38

. .

تحقیقی در حدیث ردّ الشمس

اشاره

تحقیقی در حدیث ردّ الشمسآنچه گذشت ، فضیلتی سترگ را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام رقم زده است . حادثه بسی شگفت است و به واقع ، فهم ، دریافت و پذیرش آن ، جز برای دلدادگان حق و فروتنان در برابر حقیقت ، بسی دشوار . چنین است که آنان که در زندگی فضیلت ستیزی را پیشه ساخته اند و از قبول هر آنچه عنوان فضیلت علی علیه السلام را داشته ، تن زده اند ، می کوشند تا با توجیه های ناموجّه از عظمت آن واقعه بکاهند . در برابر موضعی بدین سان ناصواب و آمیخته با حق ستیزی ، محققان و محدّثان و مورّخانی سختکوش و حق مدار (از شیعه و اهل سنّت) کوشیده اند تا با گزارش طرق مختلف نقل حادثه و ثبت و ضبط دقیق آن ، از ساحت حق ، دفاع کنند و حرمت حق را پاس بدارند . در این مجال اندک ، می کوشیم از یک سوی ، شهرت گسترده نقل های حادثه را در پیش دید بگذاریم و از سوی دیگر ، برخی خرده گیری ها و اشکال هایِ طرح شده درباره آن را پاسخ بگوییم . قبل از ورود به بحث ، نکاتی را یادآوری می کنیم : 1 . از آن روی که محدوده نقد و ردها ، واقعه بازگشت خورشید در روزگار پیامبر خداست ، و از سوی دیگر ، مهم ترین مسئله اثبات اصل «ردّ الشمس» است ، و سرانجام ، چون اشکال ها غالبا به هر دو واقعه مرتبط است ، در این نبشتار ، محور

.

الف گستره نقل و شهرت حدیث «رَدُّ الشمس»

بحث را همان «ردّ الشمس» اتّفاق افتاده در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دهیم . 2 . برخی از حادثه ها و پدیده ها ، چه به لحاظ وقوع و چه به لحاظ چندی و چونی آنها ، جایگاهی فراتر از خِرد عادی انسانی و فهم محدود بشر دارند . برای اثبات وقوع چنین حوادثی باید بر نقل های استوار ، گزارش های متقن و نیز طرق مطمئن انتقال خبر از روزگار وقوع به نسل های بعدی تأکید کرد و صد البته بر محال نبودن عقلانی آن ؛ و گرنه ، اگر کسانی برای تحلیل و تبیین حوادثی از آن دست که ذکرش رفت ، بکوشند با قیچی عقل عادی ببرند و با فهم عادی بدوزند ، «راهی به دیهی نخواهند برد» .

الف گستره نقل و شهرت حدیث «رَدُّ الشمس»حدیث «ردّ الشمس» به راستی شهره آفاق است ؛ از همان روزگاران وقوع ، به گستردگی نقل شد و کسان بسیاری در ثبت و ضبط آن کوشیدند . اگر کیفیت حادثه و دشواریابی آن را با جوّ هراس آلودِ ستیز با فضایل علی علیه السلام در نظر بگیریم ، درخواهیم یافت که حجم نقل ها بسی قابل توجّه است .

1 . صحابیان و حدیث «ردّ الشمس»جمعی از صحابیان ، جریان «ردّ الشمس» را گزارش کرده اند که ده تن از برجسته ترین های آنان ، عبارت اند از : امام علی علیه السلام ، امام حسین علیه السلام ، اسماء بنت عُمَیس ، عبد اللّه بن عباس ، اَنَس بن مالک ، ابو رافع ، ابو سعید خُدْری ، جابر بن عبد اللّه انصاری ، ابو هُرَیره و اُمّ سَلَمه .

2 . مؤلّفان و حدیث «ردّ الشمس»بسیاری از محقّقان و مؤلّفان ، تک نگاری هایی را در این زمینه سامان داده اند و بدین سان در میان آثار مکتوب ، مجموعه ای فخیم و خواندنی را درباره یکی از

.

برجسته ترین فضایل علی علیه السلام رقم زده اند که برخی از بزرگان آنان ، عبارت اند از : ابو بکر ورّاق ، ابو الحسن شادان فضلی ، حافظ ابو الفتح محمّد بن حسین آزْدی موصلی ، ابو القاسم حاکم ابن حَذّاء حَسَکانی نیشابوری حنفی ، ابو عبد اللّه حسین بن علی بصری بغدادی جُعَل ، ابو مؤیّد موفّق بن احمد اخطب خوارزم ، ابو علی محمّد بن اسعد بن علی بن معمّر شریف حَسَنی نقیب نسّابه ، حافظ جلال الدین سیوطی ، ابو عبد اللّه محمّد بن یوسف دمشقی صالحی (1) و حافظ ابن مردوُیِه . (2)

3 . گزارش کنندگان حدیث «ردّ الشمس»بسیاری از عالمان و محدّثان اهل سنّت ، حدیث «ردّ الشمس» را گزارش کرده اند و برخی افزون بر گزارش ، بر صحّت و استواری آن نیز تأکید کرده اند . علامه عالی قدر شیخ عبد الحسین امینی (م 1390ق) می نویسد : مجال یادکرد همه آن متون و طرق و اسناد نیست ؛ چرا که خود ، نیازمند کتابی سِترگ است ؛ ولی نمونه ای از آنچه را که محدّثان و بزرگان آورده اند، می آوریم . پاره ای از آنان ، پس از یادکرد روایت ، بر آن ایراد گرفته اند و گروهی هم درباره آن بحث کرده ، آن را صحیح شمرده اند و در مجموع ، به مقدار کافی و قانع کننده در مورد آن ، روایت موجود است . آن گاه ، نام 43 تن را یاد می کند . (3) بی گمان ، آنچه در الغدیر آمده (چنانچه خود علّامه امینی اشاره کرده است) ، نام تمام کسانی نیست که حدیث را در آثار مکتوب خود آورده اند و علّامه امینی از افراد

.

1- .الغدیر : ج 3 ص 184 .
2- .کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس : ص 18 .
3- .الغدیر : ج 3 ص 185 202 .

مشهوری چون فخر الدین رازی در التفسیر الکبیر (1) و رافعی در التدوین و دیاربکری در تاریخ الخمیس و ... (2) یاد نکرده است . اکنون ، نام برخی از این گونه کسان را که علّامه امینی شناسانده است ، می آوریم : حافظ ابو بِشْر دولابی ، حافظ ابو جعفر طحاوی ، حافظ ابو جعفر عقیلی ، حافظ ابو القاسم طبرانی ، حاکم ابو عبد اللّه نیشابوری ، حافظ ابن مردوُیِه اصفهانی ، ابو اسحاق ثعلبی ، ابو الحسن فقیه ماوَرْدی ، حافظ ابو بکر بیهقی ، حافظ خطیب بغدادی ، حافظ ابو زکریا ابن مَنْده ، حافظ ابن حَجَر عسقلانی ، حافظ جلال الدین سیوطی ، نور الدین سَمهودی ، حافظ ابن حَجَر هیثمی ، نور الدین حلبی ، حافظ ابو الحسن عثمان بن ابی شَیبه و حافظ قاضی عیاض .

4 . تصدیق و تأیید حدیث «ردّ الشمس»آوردیم که بسیاری از محدّثان و مؤلفان اهل سنّت ، افزون بر نقل حادثه ، بر استواری نقل های حدیث «ردّ الشمس» نیز تأکید کرده اند و برخی بر کسانی که به دیده تردید در این حدیثْ نگاه کرده اند ، طعن زده اند . اکنون آرای برخی از محدّثان را در تصحیح (صحیح شمردن سَنَد) و تأیید حدیث «ردّ الشمس» می آوریم : یک . ابو جعفر احمد بن صالح طبری مصری : (3) وی که از محدّثان قرن سوم و از مشایخ بُخاری است ، پس از نقل حدیث اسماء از

.

1- .تفسیر الفخر الرازی (التفسیر الکبیر) : ج 32 ص 126 .
2- .برای اطلاع بیشتر از گزارشگران حدیث ، ر . ک : إحقاق الحق : ج 5 ص 521 539 و ج 16 ص 315 331 و ج 20 ص 617 620 و ج 21 ص 261 271 .
3- .وی مردی جامع علوم بود ، فقه ، حدیث و نحو را می دانست و در حدیث سفیان ثوری و انواع آن و نیز احادیث اهل عراق ، بحث کرده است (ر . ک : التاریخ الکبیر : ج 2 ص 6 ، سیر أعلام النبلاء : ج 12 ص 160 ، الوافی بالوفیات : ج 6 ص 424) .

دو طریق صحیح ، می گوید : بر کسی که در راه دانش گام می زند ، سزاوار نیست که از به حافظه سپردن حدیث اسماء از پیامبر صلی الله علیه و آله روی برتابد ؛ چون این روایت از مهم ترین نشانه های پیامبری است . دو . ابو جعفر احمد بن محمّد طَحاوی : وی حدیث اسماء را به دو طریق ، نقل می کند و آن گاه به دفاع از حدیث پرداخته ، شبهه تعارض آن با روایت «لم تحبس الشمس علی أحد إلّا لیوشع ؛ خورشید ، جز برای یوشع ، برای هیچ کس نگه داشته نشد» را آورده ، جواب می دهد و در پایان می نویسد : همه این احادیث ، از نشانه های پیامبران است . سه . حافظ ابن حجر عَسقَلانی : او در کتاب مهم و مشهورش فتح الباری بشرح صحیح البخاری نوشته است : طحاوی و طَبَرانی در المعجم الکبیر و بیهقی در دلائل النبوه از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند که پیامبر خدا ، در هنگامی که بر روی زانوی علی علیه السلام خوابیده بود و وقت نماز عصر گذشت ، دعا کرد و خورشید بازگشت ، علی علیه السلام نمازش را خواند و آن گاه ، خورشید غروب کرد ، و این جریان ، رساترین معجزه است . ابن جوزی که بر این حدیث در کتاب الموضوعات خویش ایراداتی گرفته و نیز ابن تیمیّه که آن را در کتاب الردّ علی الروافض مجعول شمرده ، هر دو اشتباه کرده اند. چهار . حافظ جلال الدین سیوطی : او در کتاب های مختلف خود ، این حدیث را آورده و به تأیید و تصحیح آن پرداخته و از جمله در کتاب الدرر المنتثره فی الأحادیث المشتهره که ویژه گزارش

.

احادیث مشهور است ، این حدیث را نیز آورده است و در ذیل آن نوشته است : ابن مَنده و ابن شاهین ، آن را از جمله احادیث اسماء بنت عمیس دانسته اند و ابن مردوُیِه ، آن را از احادیث ابو هریره آورده و سند هر دو «حَسَن» است . طحاوی و قاضی عیاض ، آن را صحیح دانسته اند و ابن جوزی آن را مجعول پنداشته است و البته همان گونه که در کتاب مختصر الموضوعات و التعقّبات توضیح داده ام، وی اشتباه کرده است . (1) پیش تر نیز آوردیم که سیوطی رساله مستقلّی به نام کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس در بیان طرق این حدیث و تصحیح آن و دفاع از آن نگاشته است . او در آغاز این کتاب نوشته است : حدیث ردّ الشمس ، معجزه پیامبر ماست و امام ابو جعفر طحاوی و دیگران ، آن را صحیح دانسته است . حافظ ابو الفرج ، زیاده روی کرده و آن در کتاب الموضوعات نقل کرده است . و این ، گوشه ای از پژوهش در طُرُق روایت و بیان حال آن است که نامش را کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس گذاشته اند . (2) و در پایان آن رساله آورده است : و از جمله دلایل درستی آن ، سخن امام شافعی و دیگران است که گفته اند: هیچ پیامبری را معجزه ای نبود ، جز آن که همگون تر و رساتر از آن برای پیامبر ما نیز بود . توقّف خورشید در چندین شب برای یوشع علیه السلام ، قاتل ستمکاران ، حادثه ای درست است و باید برای پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین حادثه ای باشد و این داستان ، نظیر همان است و خداوند به حقیقت امر ، آگاه تر است . (3)

.

1- .الدرر المنتثره فی الأحادیث المشتهره : ص 104 ح 99 .
2- .کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس المطبوع فی ضمن الکشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس : ص 89 .
3- .کشف اللبس عن حدیث رد الشمس : ص 108 .

پنج . حافظ ابن حجر هیثمی : ابن حجر ، در کتاب الصواعق المحرقه در ضمن برشماری کرامات علی علیه السلام نوشته است : از کرامات شگفت امام علی علیه السلام این است که در آن روز که سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دامنش بود ، خورشید برای وی بازگشت ... و طحاوی و قاضی در کتاب الشفاء آن را صحیح دانسته و شیخ الاسلام ابو زُرْعه و دیگران ، آن را نیکو شمرده ، کلام آنانی را که حدیث را جعلی دانسته اند، رد کرده اند. (1)

5 . دیدگاه شیعه درباره حدیث «ردّ الشمس»در منابع شیعی از کهن ترین روزگاران تا سده های واپسین ، نقل هایِ این حادثه شگفت ، فراوان بوده است . امامان علیهم السلام بر این حادثه چونان فضیلتی سترگ برای مولا علیه السلام و معجزه ای عظیم برای پیامبر صلی الله علیه و آله فراوانْ تأکید کرده اند . علی علیه السلام بارها این حقیقت را مطرح ساخته و چنان که در متون ارائه شده دیدیم ، در موارد لازم ، بدان استناد (و به اصطلاح : مُناشَده) کرده است . (2) عالمان شیعه ، مرزبانان سرزمین های باور و اندیشه ، افزون بر آن که حادثه را با طرق مختلفْ نقل کرده اند ، گفته ها و موضعگیری های دیگران در برابر آن را نیز رصد کرده ، به شبهه ها و نقدها به استواری پاسخ گفته اند که بدانها اشاره خواهیم کرد . (3)

.

1- .الصواعق المحرقه : ص 128 .
2- .کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس : ص 197 231 .
3- .از جمله ، ر . ک : دلائل الصدق : ج 2 ص 456 465.

ب اشکال ها پاسخ ها

6 . حدیث «ردّ الشمس» در شعر شاعرانشاعران در هماره تاریخ ، فریادگران ارزش ها و جاودانه سازان حادثه ها بوده اند و شعر ، در روزگارانی دراز ، مهم ترین عامل نقل و انتقال ارزش ها ، احساس ها ، اخبار و اندیشه ها بوده است . نقش شعر در تثبیت گزارش ها و واقعه ها ، بس عظیم و کارآمد است . شاعران در برابر این حادثه عظیم (ردّ الشمس) سکوت را روا ندانسته اند و نقل و برنمودن ارج ها و ارجمندی های آن را به واژه ها سپرده ، این فضیلت والا را در قالب شعرهایی آکنده از شعور بر رواق تاریخ ، ثبت کرده اند . (1) پیشینه یادکرد «ردّ الشمس» در شعر شاعران ، به روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد . حَسّان بن ثابت ، در ضمن چکامه ای در برشماری والایی های علی علیه السلام از جمله سرود : ای مردم ! چه کسی به مانند علی است که خورشید برای او از مغرب ، بازگشت؟ اشعار ارجمند و سروده های والای شاعران در جاودانه سازی این حادثه و حفظ و حراست آن در گذرگاه تاریخ ، بسی مهم بوده است . (2)

ب اشکال ها پاسخ هاپیش تر آوردیم که فضیلت ستیزان کوشیده اند تا مگر اندکی از پرتو این فضیلتِ خاصّ علی علیه السلام بکاهند . از این روی ، اشکال های متعدّدی متوجّه این جریان کرده اند . به عنوان نمونه ، کوشیده اند تا برخی از رجال نقل آن را «جَرْح» کنند و در این سمت و سوی ، برخی راویان را متّهم به ضعف و نااستواری کرده اند که از رجال صحیحین هستند .

.

1- .ر . ک : کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس : ص 231 276 .
2- .کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس : ص 233 .

این خُرده گیران ، از یک سو ، احادیث صحیحین را یکسر استوار دانسته ، می پذیرند و از سوی دیگر ، چون در تنگنای قافیه قرار می گیرند ، بنایی را که برافراشته اند ، ویران می کنند . (1) عالمان بسیاری به این اشکال ها پاسخ داده اند . در این جا ، گزینه ای از اهمّ آن اشکال ها را با پاسخ هایِ عالمان و گاه با افزونی هایی می آوریم :

1 . ضعف سند حدیثاین اشکال ، راه به جایی نمی برد . یکی بدان جهت که چنان که گذشت بسیاری از عالمان و محدّثان و بزرگان اهل سنّت ، حدیث را «تصحیح کرده اند» و سخنان تضعیف کنندگان را به هیچ انگاشته اند و گاه بر تضعیف کنندگان ، از آن روی که حدیث و نقلی بدین استواری را سست تلقّی کرده اند ، طعن زده اند . دو دیگر آن که ، بر فرض که کسی به ضَعْف تمام طُرق نقل حدیث ، باور داشته باشد ، گستردگی نقل ها به اندازه ای است که اگرچه با ضعف سند بر فرض که چنین باشد اطمینان به وقوع را می رساند و همین مقدار در اثبات مطلوب ، بسنده است ؛ اگرچه از اثبات تفصیل جریان وا بماند .

2 . تعارض آن با حدیث «لم تحبس الشمس ...»این اشکال ، پاسخ هایی دارد ، از جمله حدیث : لَم تُحبَس الشَّمسُ عَلی أَحدٍ إلّا لِیوشَعَ . خورشید ، جز برای یوشع ، برای هیچ کس نگه داشته نشد . در واقع ، گزارش وقوع منحصر به فرد حادثه ای است در امّت های پیشین و هیچ

.

1- .دلائل الصدق : ج 2 ص 297 .

گونه دلالتی بر عدم وقوع آن در آینده ندارد .

3 . این فضیلت ، نبوی است ، نه علویظاهرا آنان که این سخن بر زبان و قلمشان رفته است ، نه در حادثه تأمّل کرده اند و نه در جملات نقل ها . در حدیث «ردّ الشمس» ، پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت در دعا از علی علیه السلام یاد می کند و بازگشت خورشید را برای ادای نماز او ، از خدا می خواهد . پس این فضیلت ، نبوی است که به درخواست او انجام شده و علوی است ، چون برای علی علیه السلام تحقّق یافته است .

4 . بی فایده بودنِ بازگشت خورشیدمی گویند وقتی آفتابْ غروب کرد ، نماز ، قضا شده است و چون بازگردد ، ادا نخواهد شد . بدین سان ، چه فایده ای در بازگشت خورشید ، هست؟ ابن حجر هیثمی ، این اشکال را گزارش کرده و در پاسخ آن نوشته است که : بازگرداندن آفتاب ، ویژه علی علیه السلام است و کرامتی ویژه او . بدین سان ، ادراک وقت عصر و تحقّق نماز به صورت «ادا» نیز خصوصیت این حادثه خواهد بود و ویژه علی علیه السلام است. (1) یعنی چون اصل حادثه با نقل های استوار به اثبات رسید ، دیگر مَجالی برای این گونه اشکال ها باقی نمی مانَد . اصل جریان ، غیر عادی است و دارای خصوصیت ؛ و چنین است حواشی و پیامدهای آن . افزون بر این ، می توان گفت که این گونه داوری ها ، اجتهاد در مقابل نصّ است .

.

1- .الصواعق المحرقه : ص 128 (چاپ بیروت ، مؤسسه الرساله : ج 2 ص 376) . ملّا علی قاری (مؤلّف کنز العمّال) نیز اشکال یاده شده را به همین گونه جواب داده است (ر . ک : الغدیر : ج 3 ص 195 به نقل از : شرح المشکاه : ج 4 ص 287) .

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند می خواهد که چنان شود ، بدین معناست که این کار ، فایده دارد . دیگر چگونه می شود در مقابل این نص (حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله) ایستاد و استنباط کرد که : «فایده ندارد»؟

5 . دگرگونی در نظام هستیمی گویند لازمه باور داشتن این حادثه ، دگرگونی نظام افلاک است ، و این ، پذیرفتنی نیست . در آغاز بحث ، یادآوری کردیم که گاهی حادثه فراتر از آن است که در محدوده تحلیل های عقلانی عادی بگنجد . در اثبات این گونه حوادث ، مُحال نبودن آنها (به خاطر وجود نقل های استوار) ، کافی است . بی گمان ، وقوع چنین حادثه ای که نمونه آن در تاریخ قطعا بوده است (1) عقلاً مُحال نیست تا از دایره قدرت الهی بیرون باشد . بنا بر این ، پذیرفتن آن به گونه جریانی «خلاف عادت» ، امّا بر اساس علل و عوامل موجود در هستی و با قدرت خداوندِ «سبب سازِ سبب سوز» ، چه مانعی دارد؟

6 . تضاد در نقل هادیدیم که نقل هایِ حادثه فراوان است . با توجّه به این که گزارش ها غالبا نقل به معنا بوده اند و ناقلان در چگونگی گزارش ها ، شیوه ها و هدف های متفاوت داشته اند ، از این روی ، نقل ها به لحاظ محتوا گونه گون اند . یکی حادثه را با تمام ابعاد ، نقل کرده است و برخی صرفا به متن حادثه پرداخته اند ، و ... . امکان نسیان و خطا نیز منتفی نیست . بدین سان ، گونه گونی گزارش های یک حادثه که گاه ، امکان دارد بخش هایی

.

1- .به عنوان نمونه ، معجزه «انشقاق قمر» به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله که در قرآن کریم (قمر ، آیه 1 3) از آن ، یاد شده است ، و یا بازگشت خورشید برای یوشع علیه السلام که در حدیث پیامبر خدا آمده است و پیش تر یاد کردیم .

از آن به تضاد نیز منجر شود طبیعی است و بی گمان ، این چگونگی ، نفی اصل حادثه را باعث نخواهد شد . بررسی یک واقعه تاریخی ، معیارها و ملاک های خاصّ خود را دارد . از این روی ، سخن ناقدانِ حادثه که ویژگی هایِ گاه متفاوت و گاه متنافی ، نشان از کذب روایات دارد ، بسی نادرست است . علّامه شیخ محمّد حسن مظفّر ، ابعاد این اشکال را بازگفته و به آن ، پاسخ داده است ، که سزامند است متن آن را بیاوریم : مسئله سوم ، آن که متن روایات ، از چند جهت ، با یکدیگر منافات دارد ، که دروغ بودن حادثه را می رساند : نخستْ آن که بعضی روایات ، دلالت بر آن دارد که خورشید ، طلوع کرد و بر کوه ها و بر زمین تابید و در بعضی آمده است که تا وسط آسمان آمد و در پاره ای روایات است که تا نصف مسجد رسید ، و این ، دلیل بر آن است که حادثه باید در مدینه اتّفاق افتاده باشد ؛ چون مقصود از مسجد ، مسجد مدینه است ، و بسیاری از گزارش ها دلالت بر آن دارند که حادثه در جنگ خیبر و در صهباء ، روی داده است . دوم آن که در بعضی از روایات است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال دریافت وحی بود و در بعضی آمده است که خوابیده بود و بیدار شد . سوم آن که در بعضی روایات می گویند علی علیه السلام مشغول [پرستاری از]پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در برخی آمده است که وی مشغول تقسیم غنایم بود و ... و دیگر ویژگی های متنافی ای که در روایت وجود دارد . پاسخ ، این است که : اختلاف ویژگی های روایات ، به معنای دروغ بودن اصل داستان نیست و تنها بر بودن اشتباهاتی در نقل ویژگی ها دلالت دارد ؛ چون هیچ حادثه نقل شده از طرق گوناگون وجود ندارد که در نقل ویژگی هایش اختلافی نباشد . در داستان شقّ القمر در روایتی که از ترمذی نقل کردیم آمده است که : «ماه ، دو نیمه شد و بر دو کوه تابید» و در گزارش دیگری از

.

ترمذی است که : «ماه ، دو نیمه شد ؛ نیمی از بالای کوه و نیمی از پایین کوه ، تابیدن گرفت» و در صحیح البخاری است که نیمی از بالای کوه و نیمی از پایین کوه ، نمایان گشت» . با این حال ، باید گفت که بین ویژگی ها در داستان «ردّ الشمس» اختلافی نیست . چون در صورت نخست ، مراد از همه آن خصوصیات ، این است که : خورشید تا وقت عصر بازگشت ، چنان که در پاره ای از روایات ، بدان تصریح شده است ؛ امّا در پاره ای از نقل ها مبالغه شده و گفته اند که تا وسط آسمان رسید (مبالغه در سخن ، کم نیست) ، چنان که وقوع ردّ الشمس در جنگ خیبر ، منافاتی با رسیدن آفتاب تا نیمه مسجد ندارد . امّا ویژگی ها در صورت دوم هم با یکدیگر اختلاف ندارند ؛ چون ممکن است که خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر ویژگی فراگیری وحی و بیداری اش را بر خروج از آن حالت ، حمل کنیم . به همین جهت ، در پاره ای از گزارش ها پس از ذکر فرود آمدن جبرئیل علیه السلام و غلبه حالت وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله ، تعبیر «استیقاظ (به خود آمدن)» آمده است . امّا ویژگی ها در صورت سوم ، روشن است که منافاتی با یکدیگر ندارند ؛ چون بعید نیست که مسئله تقسیم غنایم ، حادثه ای پیش از مشغول شدن علی علیه السلام به [پرستاری از] پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، نه هم زمان با آن . توهّم تنافی در دیگر ویژگی های گزارش هم از همین قبیل است . (1)

7 . اندک بودنِ شمار شاهدانمی گویند اگر «ردّ الشمسْ» تحقّق یافته بود ، به صورت طبیعی باید بسیاری آن را می دیدند و باید چونان حادثه ای شگفت و بلکه به عنوان شگفت ترین حادثه تاریخی

.

1- .دلائل الصدق : ج 2 ص 461 .

در جهان ، مشهور می گشت و اقوام و ملل مختلف ، آن را نقل می کردند ، نه این که گزارشگران آن ، بدین سان اندک باشند . این اشکال ، که شاید کسانی پنداشته اند مهم ترین مشکل حادثه است ، هم پاسخِ نقضی دارد و هم حَلّی (اثباتی) . امّا پاسخ نقضی : در تاریخ اسلام و در تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله جریان «شق القمر» ، حادثه ای است واقعا شگفت ، و بلکه از «ردّ الشمس» نیز شگفت تر : ماه در پیِ درخواست مشرکان و با اشارت معجزه آسای پیامبر صلی الله علیه و آله دو پاره شد و هر پاره ای در سویی قرار گرفت . مسافرانی که از بیرون مکّه به آن دیارْ وارد می شدند ، دیدند و این رؤیت را به اطلاع قریش نیز رساندند . این واقعه را همه مفسّران پذیرفته اند و آیات آغازینِ سوره قمر : «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ وَ إِن يَرَوْاْ ءَايَةً يُعْرِضُواْ وَ يَقُولُواْ سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ؛ (1) نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه ، و هرگاه نشانه ای ببینند ، روی برمی گردانند و می گویند : سِحری دائم است» ، آن را گزارش کرده و بر آن ، تأکید ورزیده است . (2) با این همه ، نه شهرت روایی «شقّ القمر» ، فراتر از «ردّ الشمس» است و نه در میان اقوام و ملل مختلف ، شهره آفاق گشته است و نه ... و به واقع ، اگر نبود آیات الهی و جاودان سازی آن حادثه توسّط وحی ، همین چند گزارش موجود نیز شاید اکنون در اختیار نمی بود و چه بسا حادثه «شقّ القمر» ، فراموش می گشت! از سوی دیگر و با نگاه حَلّی به مسئله ، باید توجّه داشت که متأسّفانه به جهاتی که اکنون جای شرح و بسط آن نیست ، فرهنگ کتابت حدیث در قرن اوّل در میان مسلمانان به شدّتْ سست گردید و بدین سان ، آثار و مآثر بسیاری تباه گشت و گزارش ها و حدیث های فراوان از دست رفت . از این روی ، معجزات دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله

.

1- .قمر ، آیه 1 و 2 .
2- .ر . ک : کتاب های تفسیر ، ذیل سوره و آیه .

نیز نقل های فراوانی ندارند . دو دیگر ، این که فضای حاکم ، نه فقط در قرن اوّل ، بلکه قرن ها ، ستیز با فضایل علوی و مناقب آل اللّه علیهم السلام بود . از این روی ، گزارش و گستراندن این گونه اخبار ، پیامدهای بس سنگین داشت . توجّه به چگونگی آن جو که برای پژوهشگران تاریخ اسلام ، روشن است می تواند توجیه گر کمبود گزارش های جریان هایی از این دست باشد و حتّی فراتر از آن ، وجود همین مقدار را نیز باید مرهون لطف الهی و عظمت حادثه ها و شگفتی آفرینی آنها دانست . سه دیگر ، این که فراهم بودنِ زمینه رؤیت این حادثه توسّط افراد بسیار نیز روشن نیست ؛ چون هم مدّت این بازگشت ، بس اندک بوده است و هم نباید به لحاظ چرایی و چگونگی حادثه ، آفتاب ، زیاد بالا آمده باشد و احتمالاً تنها در مناطق قریب الاُفق ، اگر مانعی مانند ابر و غبارْ وجود نداشته ، قابل مشاهده بوده است . (1) با این همه و بر روی هم ، در مقایسه با گزارش های حوادث دیگر ، نقل این حادثه چندان هم کم نیست . ناظران ، نوعا چون در متن حادثه هستند ، گزارش را چندان بااهمیّت تلقّی نمی کنند و بر روایت آن ، همّت نمی ورزند ؛ امّا در نسل های بعدی ، گزارشگران این حادثه چندان هم کم نیستند . به هر حال ، وقوع «ردّ الشمس» ، قطعی است و گزارش های آن ، بسی استوار .

.

1- .در این باره نقلی وجود دارد که احتمالاً از معصوم باشد : «دلیل آن که وقتی خورشید برای علی علیه السلام برگشت و برای دیگر ساکنان زمینْ اتفاق نیفتاد ، این است که خداوند ، همه آسمان را انباشته از ابر ساخت ، جز آن جایی که امیر مؤمنان و یارانش بودند و آن قسمت را بی ابر ساخت و خورشید بر وی ، نمایان گشت» (بحار الأنوار : ج 58 ص 166 ح 26 ، به نقل از : العلل ، محمّد بن علی بن ابراهیم) .

الفصل الثالث : إخباره بالاُمور الغيبيّه3 / 1اِستِشهادُ الحُسَينِ فى كَربَلاءَكامل الزيارات عن أبى عبد اللّه الجدلى :دَخَلتُ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام والحسين عليه السلام إلى جَنبِهِ ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلى كَتِفِ الحُسَينِ عليه السلام ، ثُمَّ قالَ : إنَّ هذا يُقتَلُ ولا يَنصُرُهُ أحَدٌ . قالَ : قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَاللّهِ إنَّ تِلكَ لَحَياةُ سوءٍ . قالَ : إنَّ ذلِكَ لَكائِنٌ . (1)

الإرشاد عن إسماعيل بن زياد :إنَّ عَلِيّا عليه السلام قالَ لِلبَراء بن عازِبٍ يَوما : يا بَراءُ ، يُقتَلُ ابنِىَ الحُسَينُ وأنتَ حَىٌّ لا تَنصُرُهُ . فَلَمّا قُتِلَ الحُسَينُ بنُ عَلِىٍّ عليهماالسلام كانَ البَراءُ بنُ عازِبٍ يَقولُ : صَدَقَ وَاللّهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، قُتِلَ الحُسَينُ ولَم أنصُرهُ . ثُمَّ يُظهِرُ الحَسرَةَ عَلى ذلِكَ وَالنَّدَمَ . (2)

الإرشاد عن جويريه بن مسهر العبدى :لَمّا تَوَجَّهنا مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام إلى صِفّينَ ، فَبَلَغنا طُفوفَ كَربَلاءَ ، وَقَفَ عليه السلام ناحِيَةً مِنَ العَسكَرِ ، ثُمَّ نَظَرَ يَمينا وشِمالاً وَاستَعبَرَ ، ثُمَّ قالَ : هذا وَاللّهِ مُناخُ رِكابِهِم ومَوضِعُ مَنِيَّتِهِم . فَقيلَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما هذَا المَوضِعُ ؟ قالَ : هذا كَربَلاءُ ، يُقتَلُ فيهِ قَومٌ يَدخُلونَ الجَنَّةَ بِغَيرِ حِسابٍ . ثُمَّ سارَ . (3)

.

1- .كامل الزيارات : ص 149 ح 176 وراجع رجال الكشّى : ج 1 ص 307 الرقم 147 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 331 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 270 نحوه .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 332 وراجع خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 47 وقرب الإسناد : ص 26 ح 87 ووقعه صفّين : ص 142 وكامل الزيارات : ص 453 ح 685 وذخائر العقبى : ص 174 .

فصل سوم : پیشگویی امام علی درباره حوادث آینده

3 / 1 شهادت امام حسین در کربلا

فصل سوم : پیشگویی امام علی درباره حوادث آینده3 / 1شهادت امام حسین در کربلاکامل الزیارات به نقل از ابو عبد اللّه جَدَلی : بر امیر مؤمنان ، وارد شدم و حسین علیه السلام در کنارش بود . با دست بر شانه حسین علیه السلام زد و آن گاه فرمود : «این ، کشته خواهد شد و هیچ کس کمکش نخواهد کرد» . گفتم : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، روزگار بدی خواهد بود . فرمود : «این اتّفاق ، خواهد افتاد» .

الإرشاد به نقل از اسماعیل بن زیاد : روزی ، علی علیه السلام به براء بن عازب فرمود : «ای براء! پسرم حسین ، کشته خواهد شد و تو زنده خواهی بود و کمکش نخواهی کرد» . هنگامی که حسین بن علی علیهماالسلام شهید شد ، براء بن عازب می گفت : «به خدا سوگند ، علی بن ابی طالب ، راست گفت . حسین ، کشته شد و من کمکش نکردم» و همواره از یاری نکردن حسین علیه السلام اظهار تأسّف و پشیمانی می کرد .

الإرشاد به نقل از جُوَیریه بن مُسهِر عبدی : هنگامی که با امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام به صِفّین می رفتیم ، به بیابان های کربلا رسیدیم . دور از سپاه ایستاد و آن گاه به راست و چپ ، نگاه کرد و اشک ریخت و سپس فرمود : «به خدا سوگند ، این جا توقّفگاه قافله آنان و جای مرگشان است» . گفتند : ای امیر مؤمنان! این جا کجاست؟ فرمود : «این جا کربلاست و در آن ، گروهی کشته خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند» . آن گاه به راه خود ، ادامه داد .

.

المعجم الكبير عن أبى حبره :صَحِبتُ عَلِيّا رضى الله عنهحَتّى أتَى الكوفَةَ ، فَصَعِدَ المِنبَرَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : كَيفَ أنتمُ إذا نَزَلَ بِذُرِّيَّهِ نَبِيِّكُم بَينَ ظَهرانَيكُم ؟ قالوا : إذا نُبلِى اللّهَ فيهم بَلاءً حَسَنا . فَقالَ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، لَيَنزِلُنَّ بَينَ ظَهرانَيكُم ولَتَخرُجُنَّ إلَيهِم فَلَتَقتُلنَّهُم . ثُمَّ أقبَلَ يَقولُ : هُم أورَدوهُم بِالغَرورِ وعَرَّدوا (1) أحَبّوا نَجاةً لا نَجاةَ ولا عُذرَ (2)

مسند ابن حنبل عن عبد اللّه بن نُجَىّ عن أبيه :أنَّهُ سارَ مَعَ عَلِىٍّ رضى الله عنهوكانَ صاحِبَ مِطهَرَتِهِ (3) ، فَلَمّا حاذى نينَوى وهُوَ مُنطَلِقٌ إلى صِفّينَ ، فَنادى عَلِىٌّ رضى الله عنه : اِصبِر أبا عَبدِ اللّهِ ، اِصبِر أبا عَبدِ اللّهِ بِشَطِّ الفُراتِ . قُلتُ : وماذا (4) ؟ قالَ : دَخَلتُ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ذاتَ يَومٍ وعَيناهُ تَفيضانِ ، قُلتُ : يا نَبِىَّ اللّهِ ، أغضَبَکَ أحَدٌ ، ما شَأنُ عَينَيکَ تَفيضانِ ؟ قالَ : بَل قامَ مِن عِندى جِبريلُ قَبلُ فَحَدَّثَنى أنَّ الحُسَينَ يُقتَلُ بِشَطِّ الفُراتِ . قالَ : فَقالَ : هَل لَکَ إلى أن أشِمَّکَ مِن تُربَتِهِ ؟ قالَ : قُلتُ : نَعَم . فَمَدَّ يَدَهُ فَقَبَضَ قَبضَةً مِن تُرابٍ فَأعطانيها ، فَلَم أملِک عَينَىَّ أن فاضَتا . (5)

.

1- .عرَّدوا : أى فرّوا وأعرضوا (النهايه : ج 3 ص 204 «عرد») .
2- .المعجم الكبير : ج 3 ص 110 ح 2823 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 270 عن عمر بن محمّد الزيّات نحوه .
3- .المِطْهَره : الإناءُ الذى يُتَوَضّأ به ويُتطَهَّر به (لسان العرب : ج 4 ص 506 «طهر») .
4- .فى بعض المصادر : «وماذا : أبا عبد اللّه ؟ !» ، وفى بعضها : «ومن ذا : أبا عبد اللّه ؟ !» .
5- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 184 ح 648 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 206 ح 358 ، تهذيب التهذيب : ج 1 ص 589 الرقم 1577 ، الطبقات الكبرى (الطبقه الخامسه من الصحابه) : ج 1 ص 429 الرقم 417 عن عامر الشعبى ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 187 ح 3517 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 105 ح 2811 نحوه ؛ الملاحم والفتن : ص 237 ح 344 و ص 333 ح 484 .

المعجم الکبیر به نقل از ابو حِبره : با علی علیه السلام همراه شدم تا به کوفه رسید . در کوفه به منبر رفت و خدا را سپاس و ستایش گفت و آن گاه فرمود : «هنگامی که نوادگان پیامبرتان در میان شما گرفتار شوند ، چگونه برخورد خواهید کرد؟» . گفتند : در راه آنان ، آزمایش نیکویی خواهیم داد . [علی علیه السلام] فرمود : «سوگند به آن که جانم در دست اوست ، در میان شما منزل خواهند کرد و شما به سوی آنان به راه خواهید افتاد و آنان را خواهید کُشت» . آن گاه ، شروع به خواندن این شعر کرد : «خود ، آنان را با نیرنگ ، وارد خواهند کرد و [سپس] از آنان رو خواهند گرداند نجات یافتنی را دوست خواهند داشت که نه رستگاری و نه دلیلی بر آن است» .

مسند ابن حنبل به نقل از عبد اللّه بن نُجَیّ ، از پدرش : با علی علیه السلام می رفتم و مسئول ظرف آب وضوی او بودم . هنگامی که به سوی صِفّین می رفتیم ، مقابل نینوا که رسیدیم ، علی علیه السلام فرمود : «ابو عبد اللّه ! صبر کن . در کنار فرات ، صبر کن» . گفتم : چه شده است؟ فرمود : «روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم ، در حالی که چشمانش گریان بود . گفتم : ای پیامبر خدا! آیا کسی تو را خشمناک کرده است؟ چرا دیدگانت گریان است ؟ فرمود : هم اکنون ، جبرئیل از پیش من رفت و به من گفت که حسین در کنار فرات ، کشته خواهد شد . سپس فرمود : می خواهی خاک آن جا را بو کنی؟ گفتم : آری . دستش را دراز کرد و یک مشت خاک برداشت و به من داد و من نتوانستم جلوی اشکم را بگیرم» .

.

مقتل الحسين للخوارزمى عن الحاكم الجشمى :إنَّ أميرَ المُؤمِنين عليه السلام لَمّا سارَ إلى صِفّينَ نَزَلَ بِكَربَلاءَ وقالَ لابنِ عَبّاسٍ : أ تَدرى ما هذِهِ البُقعَةُ ؟ قالَ : لا . قالَ : لَو عَرفتَها لَبَكَيتَ بُكائى . ثُمَّ بَكى بُكاءً شَديدا ، ثُمَّ قالَ : ما لى ولِآلِ أبى سُفيانَ ؟ ! ثُمَّ التَفَتَ إلَى الحُسَينِ وقالَ : صَبرا يا بُنَىَّ ، فَقَد لَقِىَ أبوكَ مِنهُم مِثلَ الَّذى تَلقى بَعدَهُ . (1)

أُسد الغابه عن غرفه الأزدى :دَخَلَني شَكٌّ مِن شَأنِ عَلىٍّ ، فَخَرَجتُ مَعَهُ عَلى شاطِئِ الفُراتِ ، فَعَدَلَ عَنِ الطَّريقِ ووَقَفَ ووَقَفنا حَولَهُ ، فَقالَ بِيَدِهِ : هذا مَوضِعُ رَواحِلِهِم، ومُناخُ رِكابِهِم، ومُهراقُ دِمائِهِم ، بِأَبى مَن لا ناصِرَ لَهُ فِى الأَرضِ ولا فِى السَّماءِ إلّا اللّهُ . فَلَمّا قُتِلَ الحُسَينُ خَرَجتُ حَتّى أتَيتُ المَكانَ الَّذى قَتَلوهُ فيهِ ، فَإذا هُوَ كَما قالَ ، ما أخطَأَ شَيئا . قالَ : فَاستَغفَرتُ اللّهَ مِمّا كانَ مِنّى مِنَ الشَّكِّ ، وعَلِمتُ أنَّ عَلِيّا رضى الله عنه لَم يُقدِم إلّا بِما عُهِدَ إلَيهِ فيهِ . (2)

.

1- .مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 162 .
2- .أُسد الغابه : ج 4 ص 322 الرقم 4173 وراجع تاريخ دمشق : ج 14 ص 198 .

مقتل الحسین ، خوارزمی به نقل از حاکم جُشَمی : امیر مؤمنان، هنگامی که به صِفّین می رفت ، در کربلا فرود آمد و به ابن عبّاس فرمود : «می دانی این مکانْ کجاست؟». [ابن عبّاس] گفت : نه . فرمود : «اگر این مکان را می شناختی ، همچون من می گریستی» و آن گاه ، گریه شدیدی کرد و افزود : «من با آل ابو سفیان ، چه کار دارم؟» . آن گاه [امیر مؤمنان] به حسین علیه السلام رو کرد و فرمود : «شکیبا باش ، پسر عزیزم! پدرت هم از آنان ، همانند آنچه تو پس از او خواهی دید ، می بیند» .

اُسد الغابه به نقل از غرفه اَزْدی : نسبت به منزلت علی علیه السلام تردیدی در دلم راه یافته بود . [روزی]با او به ساحل فرات رفتم . راه کج کرد و ایستاد و ما هم اطرافش ایستادیم . با اشاره دست فرمود : «این جا مکان شترانشان ، جایگاه فرود قافله شان و محلّ ریختن خونشان است . پدرم فدای آن که جز خدا ، یاوری در زمین و در آسمان ندارد!». هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد [، به ساحل فرات]آمدم و به جایی که حسین علیه السلام را در آن جا کشته بودند ، رفتم . درست همان گونه بود که علی علیه السلام گفته بود و هیچ اشتباهی نکرده بود . از تردیدی که در من بود ، از خدا طلب آمرزش کردم و فهمیدم که علی علیه السلام به کاری دست نمی زَنَد ، مگر بر پایه عهدی که با وی شده است . (1)

.

1- .نیز ، ر . ک : تاریخ دمشق : ج 14 ص 198 .

الطبقات الكبرى عن أبى عبيد الضبّى :دَخَلنا عَلى أبى هَرثَمِ الضَّبِّيِّ حينَ أقبَلَ مِن صِفّينَ وهُوَ مَعَ عَلِيٍّ وهُوَ جالِسٌ عَلى دُكّانٍ (1) ، ولَهُ امرَأهٌ يُقالُ لَها : جَرداءُ ، هِىَ أشَدُّ حُبّا لِعَلِيٍّ وأشَدُّ لِقَولِهِ تَصديقا . فَجاءَت شاهٌ فَبَعَرَت ، فَقالَ : لَقَد ذَكَّرَنى بَعرُ هذِهِ الشّاهِ حَديثا لِعَلِيٍّ . قالوا : وما عِلمُ عَلِيٍّ بِهذا ؟ قالَ : أقبَلنا مَرجِعَنا مِن صِفّينَ فَنَزَلنا كَربَلاء ، فَصَلّى بِنا عَلىٌّ صَلاةَ الفَجرِ بَينَ شَجَراتٍ ودَوحاتٍ حَرمَلٍ ، ثُمَّ أخَذَ كَفّا مِن بَعرِ الغِزلانِ فَشَمَّهُ ، ثُمَّ قالَ : أوهِ ، أوهِ ، يُقتَلُ بِهذَا الغائِطِ (2) قَومٌ يَدخُلونَ الجَنَّهَ بِغَيرِ حِسابٍ . قالَ : قالَت جَرداءُ : وما تُنكِرُ مِن هذا ؟ ! هُوَ أعلَمُ بِما قالَ مِنکَ ، نادَت بِذلِکَ وهِىَ فى جَوفِ البَيتِ . (3)

تاريخ دمشق عن هرثمه بن سلمى :خَرَجنا مَعَ عَلِيٍّ فى بَعضِ غَزوِهِ ، فَسارَ حَتَّى انتَهى إلى كَربَلاءَ ، فَنَزَلَ إلى شَجَرَهٍ فَصَلّى إلَيها ، فَأخَذَ تُربَهً مِنَ الأرضِ فَشَمَّها ، ثُمَّ قالَ : واها لَكِ [مِن] (4) تُربَهٍ ! لَيُقتَلَنَّ بِكِ قَومٌ يَدخُلونَ الجَنَّهَ بِغَيرِ حِسابٍ . قالَ : فَقَفَلنا مِن غَزَواتِنا (5) ، وقُتِلَ عَلِيٌّ ، ونَسيتُ الحَديثَ . قالَ : وكُنتُ فِى الجَيشِ الَّذينَ ساروا إلَى الحُسَينِ ، فَلَمّا انتَهَيتُ إلَيه نَظَرتُ إلَى الشَّجَرَهِ فَذَكَرتُ الحَديثَ ، فَتَقدَّمتُ عَلى فَرَسٍ لى فَقُلتُ : اُبَشِّرُکَ [يَا] (6) ابن بنت رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وحَدَّثتُهُ الحَديثَ . قالَ : مَعَنا أو عَلَينا ؟ قُلتُ : لا مَعَکَ ولا عَلَيکَ ، تَرَكتُ عِيالاً ، وتَرَكتُ (7) . قالَ : أمّا لا فَوَلِّ فِى الأرضِ ؛ فَوَالَّذى نَفسُ حُسَينٍ بِيَدِهِ لا يَشهَدُ قَتلَنَا اليَومَ رَجُلٌ إلّا دَخَلَ جَهَنَّمَ . قالَ : فَانطَلَقتُ هارِبا مُوَلِّيا فِى الأرضِ حَتّى خَفِىَ عَلَىَّ مَقتَلُهُ 8 .

.

1- .الدُّكّان : الدكّه المبنيّه للجلوس عليها (لسان العرب : ج 13 ص 157 «دكن») .
2- .الغائط : المتّسع من الأرض مع طمأنينه (لسان العرب : ج 7 ص 364 «غوط») .
3- .الطبقات الكبرى (الطبقه الخامسه من الصحابه) : ج 1 ص 432 الرقم 420 ، تاريخ دمشق : ج 14 ص 198 عن أبى عبد اللّه الضبّى ؛ شرح الأخبار : ج 3 ص 136 ح 1077 ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 26 ح 514 كلاهما نحوه وراجع تهذيب التهذيب : ج 1 ص 590 الرقم 1577 ومقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 165 .

4- .الزياده من الترجمه المطبوعه بتحقيق الشيخ محمّد باقر المحمودى .
5- .فى هامش المصدر هنا : كذا ، وفى المطبوعه : «غَزوَتِنا» ، وبهامشها عن نسخهٍ : «غَزاتِنا» .
6- .كذا .
7- .تاريخ دمشق : ج 14 ص 222 ؛ الملاحم والفتن : ص 335 ح 488 نحوه .

الطبقات الکبری به نقل از ابو عبید ضَبّی : بر ابو هَرثَم ضبّی (از سپاهیان علی علیه السلام درصِفّین) وقتی که از صِفّین برگشته بود ، وارد شدیم و او روی سکّویی نشسته بود .وی زنی داشت به نام جَرداء که بسیار به علی علیه السلام علاقه داشت و سخنان وی راپیش از همه تصدیق می کرد . گوسفندی از آن جا گذشت و سرگین انداخت . هَرثَم گفت : سرگین این گوسفند ، سخنی از علی را به یاد من آورد . گفتند : علی علیه السلام از کجا به سرگین انداختن این گوسفند ، آگاهی داشت؟ گفت : در بازگشت از صِفّین ، در کربلا پیاده شدیم و علی ، نماز صبح را با ما به جماعت در بین درختان و بوته های اسفند به جای آورد . سپس مُشتی از سرگین آهوان را برداشت و بویید و آن گاه گفت : «آه ، آه! در این بیابان ، گروهی کشته خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند» . جرداء که در درون خانه بود ، با صدای بلند گفت : چه جای انکار این سخن است؟! او به آنچه گفته ، از تو داناتر است .

تاریخ دمشق به نقل از هَرثَمه بن سلمی : در یکی از جنگ های علی علیه السلام همراه او می رفتیم تا به کربلا رسیدیم . او در کنار درختی پیاده شد و نماز خواند و [مشتی]خاک از زمین برداشت و بویید و فرمود : «وای بر تو ، ای خاک! بر روی تو گروهی کشته خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند» . جنگ هایمان پایان یافت و [مدّتی بعد] علی علیه السلام کشته شد و این سخن را فراموش کردم . [سال ها بعد]در سپاهی که به سوی حسین علیه السلام می رفت، بودم. وقتی به حسین علیه السلام رسیدم، چشمم به آن درخت افتاد و سخن علی علیه السلام به یادم آمد . با اسبم جلو رفتم و به حسین علیه السلام گفتم : ای پسر دختر پیامبر خدا! به تو بشارت می دهم ، و داستان را برایش نقل کردم . [حسین علیه السلام] فرمود : «با ما هستی ، یا بر ما؟». گفتم : نه با شما و نه بر شما . خانواده ام را رها کرده ام و آمده ام . فرمود : «اگر با ما نیستی ، از این سرزمین ، دور شو . سوگند به آن که جان حسین در دست اوست ، امروزْ کسی کشته شدن ما را نمی بیند ، مگر آن که وارد دوزخ خواهد شد» . پس ، پشت کرده ، فرار نمودم تا جایی که محلّ کشته شدن وی از نظرم پنهان ماند .

.

وقعه صفّين عن أبى عبيده عن هرثمه بن سليم :غَزَونا مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ غَزوَةَ صِفّينَ ، فَلَمّا نَزَلنا بِكَربَلاءَ صَلّى بِنا صَلاةً ، فَلَمّا سَلَّمَ رَفَعَ إلَيهِ مِن تُرَبتِها فَشَمَّها ، ثُمَّ قالَ : واها لَكِ أيَّتُها التُّربَهُ ، لَيُحشَرَنَّ مِنكِ قَومٌ يَدخُلونَ الجَنَّهَ بِغَيرِ حِسابٍ . فَلَمّا رَجَعَ هَرثَمَهُ مِن غَزوَتِهِ إلَى امرَأتِهِ وهِىَ جَرداءُ بِنتُ سُمَيرٍ ، وكانَت شيعَهً لِعَلِىّ فَقالَ لَها زَوجُها هَرثَمَهُ : ألا اُعَجِّبُكِ مِن صَديقِكِ أبِى الحَسَنِ ؟ ! لَمّا نَزَلنا كَربَلاءَ رَفَعَ إلَيهِ مِن تُربَتِها فَشَمَّها وقالَ : واها لَكِ يا تُربَهُ ، لَيُحشَرَنَّ مِنكِ قَومٌ يَدخُلون الجَنَّهَ بِغَيرِ حِسابٍ ! وما عِلمُهُ بِالغَيبِ ؟ ! فَقالَت : دَعنا مِنكَ أيُّهَا الرَّجُلُ ، فَإنَّ أميرَ المُؤمِنينَ لَم يَقُل إلّا حَقّاً . فَلَمّا بَعَثَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍ البَعثَ الَّذى بَعَثَهُ إلَى الحُسَينِ بنِ عَلِىٍّ وأصحابِهِ ، قالَ : كُنتُ فيهِم فِى الخَيلِ الَّتى بَعَثَ إلَيهِم ، فَلَمَّا انتَهَيتُ إلَى القَومِ وحُسَينٍ وأصحابِهِ عَرَفتُ المَنزِلَ الَّذى نَزَلَ بِنا عَلِىٌّ فيهِ ، وَالبُقعَهَ الَّتى رَفَعَ إلَيهِ مِن تُرابِها ، وَالقَولَ الَّذى قالَهُ ، فَكَرِهتُ مَسيرى ، فَأقبَلتُ عَلى فَرَسى حَتّى وَقَفتُ عَلَى الحُسَينِ ، فَسَلَّمتُ عَلَيهِ ، وحَدَّثتُهُ بِالَّذى سَمِعتُ مِن أبيهِ فى هذَا المَنزِلِ . فَقالَ الحُسَينُ : مَعَنا أنتَ أو عَلَينا ؟ فَقُلتُ : يَابنَ رَسولِ اللّهِ ، لا مَعَكَ ولا عَلَيكَ ، تَرَكتُ أهلى ووُلدى أخافُ عَلَيهِم مِن ابنِ زِيادٍ . فَقالَ الحُسَينُ : فَوَلِّ هَرَبا حَتّى لا تَرى لَنا مَقتَلاً ، فَوَالَّذى نَفسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لا يَرى مَقتَلَنَا اليَومَ رَجُلٌ ولا يُغيثُنا إلّا أدخَلَهُ اللّهُ النّارَ . قالَ : فَأقبَلتُ فِى الأَرضِ هارِبا حَتّى خَفِىَ عَلَىَّ مَقتَلُهُ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 140 ، الأمالى للصدوق : ص 199 ح 213 عن هرثمه بن أبى مسلم ، شرح الأخبار : ج 3 ص 141 ح 1083 عن هزيمه بن سلمه وكلاهما نحوه .

وقعه صِفّین به نقل از ابو عبیده ، از هرثمه بن سلیم :همراه علی بن ابی طالب علیه السلام در صِفّین جنگیدیم . وقتی به کربلا رسیدیم ، برایمان نماز اقامه کرد و هنگامی که سلام داد ، مقداری از خاک آن جا را برداشت و بویید و فرمود : «وای بر تو ، ای خاک! از تو گروهی محشور خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند» . هنگامی که هرثمه از جنگْ نزد زنش جَرداء (دختر سمیر) که از پیروان علی علیه السلام بود ، بازگشت گفت : آیا تو را از دوستت ابو الحسن ، شگفت زده نکنم؟ وقتی درکربلا پیاده شدیم ، او مقداری از خاک آن جا را برداشت و بویید و فرمود : «وای برتو ، ای خاک! از تو گروهی محشور خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند» . او از کجا به غیب ، علم دارد؟ جرداء گفت : ای مرد! دست از سرم بردار . امیر مؤمنان ، جز حق نگفته است . هنگامی که عبید اللّه بن زیاد ، سپاهی را به سوی حسین علیه السلام و یارانش گسیل داشت ، من در بین سپاهیان بودم . وقتی به آن گروه و حسین علیه السلام و یارانش رسیدم ، جایی را که علی علیه السلام ما را پیاده کرده و زمینی را که از آن خاک برداشته بود ، شناختم و سخنی را که گفته بود [، به یاد آوردم] . از ادامه دادن راه ، ناخشنود گشتم و با اسبم جلوم آمدم تا نزدیک حسین علیه السلام ایستادم . بر وی سلام کردم و داستانی را که از پدرش در این مکان شنیده بودم ، به وی گفتم . حسین علیه السلام فرمود : «با مایی ، یا بر ما؟». گفتم : ای فرزند پیامبر خدا! نه با تو و نه بر تو . من خانواده و بچّه هایم را رها کرده ام و بر آنان از ابن زیاد ، بیم دارم . حسین علیه السلام فرمود : «فرار کن تا کشته شدن ما را نبینی . سوگند به آن که جان محمّد صلی الله علیه و آله به دست اوست ، امروزْ هر که کشته شدن ما را ببیند و به ما کمک نکند ، وارد جهنّم می شود» . من فرار کردم تا جایی که محلّ کشته شدن آنان از نظرم مخفی گشت .

.

الإمام علىّ عليه السلام :كَأَ نّى بِالقُصورِ قَد شُيِّدَت حَولَ قَبرِ الحُسَينِ ، وكَأَ نّى بِالمَحامِلِ تَخرُجُ مِنَ الكوفَهِ إِلى قَبرِ الحُسَينِ ، ولا تَذهَبُ اللَّيالى وَالأَيّامُ حَتّى يُسارَ إِلَيه مِنَ الآفاقِ ، وذلِکَ عِندَ انقِطاعِ مُلکِ بَنى مَروانَ . (1)

راجع : ج 5 ص 518 (بكاء الإمام لمّا وصل إلى كربلاء) .

3 / 2استِشهادُ الرِّضا فى خُراسانَالإمام علىّ عليه السلام :سَيُقتَلُ رَجُلٌ مِن وُلدى بِأَرضِ خُراسانَ بِالسُّمِّ ظُلما ، اِسمُهُ اسمى ، وَاسمُ أبيهِ اسمُ ابنِ عِمرانَ موسى عليه السلام ، ألا فَمَن زارَهُ فى غُربَتِهِ غَفَرَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لَهُ ذُنوبَهُ ما تَقَدَّمَ مِنها وما تَأَخَّرَ ، ولَو كانَت مِثلَ عَدَدِ النُّجومِ وقَطَرِ الأَمطارِ ووَرَقِ الأَشجارِ . (2)

.

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 48 ح 190 عن أحمد بن عامر وأحمد بن عبد اللّه الهروى وداوود بن سليمان عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، صحيفه الإمام الرضا عليه السلام : ص 248 ح 161 عن الإمام زين العابدين عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 41 ص 287 ح 9 .
2- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 584 ح 3188 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 259 ح 17 ، الأمالى للصدوق : ص 181 ح 185 كلّها عن النعمان بن سعد ، روضه الواعظين : ص 258 .

3 / 2 شهادت امام رضا در خراسان

امام علی علیه السلام :کاخ هایی را می بینم که در اطراف قبر حسین ، بنا شده است و کجاوه هایی را می بینم که از کوفه به سوی قبر حسین در حرکت اند و شب و روز نمی گذرد ، مگر آن که از هر سو به طرف قبر او در حرکت خواهند بود ، و این به هنگام پایان یافتن پادشاهی بنی مروان خواهد بود .

ر . ک : ج 5 ص 519 (گریستن امام ، هنگام رسیدن به کربلا) .

3 / 2شهادت امام رضا در خراسانامام علی علیه السلام :در سرزمین خراسان ، یکی از فرزندان من به ستم با سَم ، کشته خواهد شد . نام او نام من و نام پدرش نام فرزند عمران ، موسی علیه السلام است . بدانید که هر کس او را در غربتش زیارت کند ، خداوند عز و جل گناهان گذشته و آینده او را می بخشد ، گر چه به شمار ستارگان و قطره های باران و برگ درختان باشد .

.

3 / 3مَصيرُ الحَربِ فى وَقعَهِ الجَمَلِالمعجم الكبير عن الأجلح بن عبد اللّه عن زيد بن علىّ عن أبيه عن ابن عبّاس :لَمّا بَلَغَ أصحابَ عَلِىٍّ حينَ ساروا إلَى البَصرَهِ أنَّ أهلَ البَصرَهِ قَدِ اجتَمَعوا لِطَلَحَهَ وَالزُّبَيرِ، شَقَّ عَلَيهم ووَقَعَ فى قُلوبِهِم ، فَقالَ عَلِىٌّ : وَالَّذى لا إلهَ غَيرُهُ ، لَيُظهَرَنَّ عَلى أهلِ البَصرَهِ ، ولَيُقتَلَنَّ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ، ولَيَخرُجَنَّ إلَيكُم مِنَ الكوفَهِ سِتَّهُ آلافٍ وخَمسُمِئَهٍ وخَمسونَ رَجُلاً ، أو خمسه آلافٍ وخَمسُمِئَهٍ وخَمسونَ رَجُلاً شَكَّ الأَجلَحُ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : فَوَقَعَ ذلِکَ فى نَفسى ، فَلَمّا أتى أهلُ الكوفَهِ خَرَجتُ ، فَقُلتُ : لأَنظُرَنَّ ، فَإن كانَ كَما يَقولُ (1) فَهُوَ أمرٌ سَمِعَهُ ، وإلّا فَهِىَ خَديعَهُ الحَربِ . فَلَقيتُ رَجُلاً مِنَ الجَيشِ فَسَأَلتُهُ ، فَوَاللّهِ ما عَتَّمَ (2) أن قالَ ما قالَ عَلِىٌّ . قالَ ابنُ عَبّاسٍ : وهُوَ مِمّا كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُخبِرُهُ . (3)

الأمالى للطوسى عن المنهال بن عمرو :أخَبَرنى رَجُلٌ مِن تَميمٍ قالَ : كُنّا مَعَ عَلِىٍّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام بِذيقارٍ ونَحُن نَرى أ نّا سَنُختَطَفُ فى يَومِنا ، فَسَمِعتُهُ يَقولُ : وَاللّهِ لَنَظهَرَنَّ عَلى هذِهِ الفِرقَهِ ، ولَنَقتُلَنَّ هذَينِ الرَّجُلَينِ يَعنى طَلَحَهَ وَالزُّبَيرَ ولَنَستَبيحَنَّ عَسكَرَهُما . قالَ التَّميمِىُّ : فَأَتَيتُ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ فَقُلتُ : أما تَرى إلَى ابنِ عَمِّکَ وما يَقولُ ؟ فَقالَ : لا تَعجَل حَتّى تَنظُرَ ما يَكونُ . فَلَمّا كانَ مِن أمرِ البَصرَهِ ما كانَ أتَيتُهُ فَقُلتُ : لا أرَى ابنَ عَمِّکَ إلّا قَد صَدَقَ !! فَقالَ : وَيحَکَ ! إنّا كُنّا نَتَحَدَّثُ أصحابَ مُحَمَّدٍ أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله عَهِدَ إلَيهِ ثَمانينَ عَهدا لَم يَعَهد شَيئا مِنها إلى أحَدٍ غَيرَهُ ، فَلَعَلَّ هذا مِمّا عَهِدَ إلَيهِ . (4)

.

1- .فى المصدر : «تقول» ، والصواب ما أثبتناه .
2- .عَتَمَ عن الشىء وعَتَّمَ : أبطأ (لسان العرب : ج 12 ص 380 «عتم»).
3- .المعجم الكبير : ج 10 ص 305 ح 10738 .
4- .الأمالى للطوسى : ص 113 ح 173 ، الأمالى للمفيد : ص 335 ح 5 ، بشاره المصطفى : ص 247 .

3 / 3 سرانجام جنگ جمل

3 / 3سرانجام جنگ جملالمعجم الکبیر به نقل از اَجلح بن عبد اللّه ، از زید بن علی ، از پدرش ، از ابن عبّاس : هنگامی که در بین راه بصره ، خبر طرفداری مردم بصره از طلحه و زبیر به یاران علی علیه السلام رسید،بر آنان گران آمد و هراس در دلشان انداخت. علی علیه السلام فرمود : «سوگند به آن که خدایی غیر از او نیست ، هر آینه [این سپاه] بر بصریان ، غلبه خواهد کرد و طلحه و زبیر ، کشته خواهند شد و از کوفه شش هزار و پانصد و پنجاه مرد (یا پنج هزار و پانصد و پنجاه مرد که تردید از اجلح است) برای یاری شما خارج خواهند شد» . این سخن،تردیدی در دلم انداخت . وقتی جنگجویان از کوفه آمدند ، به استقبالشان شتافتم و [پیش خود]گفتم : دقّت خواهم کرد. اگر چنان باشد که علی می گوید ، حتما آن را [از پیامبر صلی الله علیه و آله] شنیده است، و گرنه ، حیله جنگی است. یکی از سپاهیان را دیدم و [درباره شمار آنها] از وی پرسیدم . به خدا سوگند که او درنگ نکرد و آنچه علی علیه السلام گفته بود ، او نیز گفت . این از جمله چیزهایی بود که پیامبر خدا به او خبر می داد .

الأمالی ، طوسی به نقل از مِنهال بن عمرو : مردی از قبیله تمیم به من خبر داد و گفت : ما با علی بن ابی طالب علیه السلام در منطقه ذو قار (1) بودیم و فکر می کردیم که امروز ، غافلگیر خواهیم شد . شنیدم که علی علیه السلام فرمود : «به خدا سوگند ، بر این گروه ، پیروز خواهیم شد و این دو نفر (طلحه و زبیر) را خواهیم کشت و سپاهشان را ریشه کن خواهیم کرد» . مرد تمیمی گفت : پیش عبد اللّه بن عبّاس آمدم و گفتم : نمی بینی پسر عمویت چه می گوید ؟ [ابن عبّاس] گفت : شتاب نکن و تا ببینی چه می شود . وقتی جریان بصره ، همان گونه [که علی علیه السلام گفته بود ،]اتفاق افتاد ، پیش ابن عبّاس آمدم و گفتم : پسر عمویت را جز راستگو نمی بینم . [ابن عبّاس] گفت : وای بر تو! ما یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پیش خود می گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با وی هشتاد عهد کرده است که هیچ یک از آنها را با هیچ کس جز او عهد نکرده است . شاید این ، یکی از آنها باشد .

.

1- .ذو قار (ذی قار) ، منطقه ای در میان کوفه و واسط (در نزدیکی کوفه) که در آن ، جنگ مشهور ایرانیان و سپاه اسلام ، اتفاق افتاد (معجم البلدان : ص 292) .

راجع : ج 5 ص 64 (وصول قوّات الكوفه إلى الإمام) .

3 / 4مَصيرُ الخَوارِجِالإمام علىّ عليه السلام لَمّا عَزَمَ عَلى حَربِ الخَوارِجِ : مَصارِعُهُم دونَ النُّطفَهِ . وَاللّهِ لا يُفلِتُ مِنهُم عَشَرَهٌ ، ولا يَهلِکُ مِنکُم عَشَرَهٌ ! (1) قال ابن أبى الحديد فى شرح كلامه عليه السلام : هذا الخبر من الأخبار الّتى تكاد تكون متواتره لاشتهاره ونقل النّاس كافّه له ، وهو من معجزاته وأخباره المفصّله عن الغيوب . الأخبار على قسمين : أحدهما الأخبار المجمله ، ولا إعجاز فيها ، نحو أن يقول الرجل لأصحابه : إنّكم ستنصرون على هذه الفئه الّتى تلقونها غدا ، فإن نُصِر جعل ذلک حُجّه له عند أصحابه وسمّاها معجزه وإن لم ينصر قال لهم : تغيرت نيّاتكم وشككتم فى قولى ، فمنعكم اللّه نصره ، ونحو ذلک من القول ، ولأ نّه قد جرت العاده أنّ الملوک والرؤساء يَعِدون أصحابهم بالظفر والنصر ، ويُمنّونهم الدُّوَل ، فلا يدل وقوع ما يقع من ذلک على إخبار عن غيب يتضمّن إعجازا . و القسم الثانى : فى الأخبار المفصّله عن الغيوب ، مثل هذا الخبر ، فإنّه لا يحتمل التلبيس لتقييده بالعدد المعيّن فى أصحابه وفى الخوارج ، ووقوع الأمر بعد الحرب بموجبه من غير زياده ولا نقصان ، وذلک أمرٌ إلهى عرفه من جهه رسول اللّه صلى الله عليه و آله وعرفه رسول اللّه صلى الله عليه و آله من جهه اللّه سبحانه ، والقوّه البشريّه تقصُر عن إدراک مثل هذا ، ولقد كان له من هذا الباب ما لم يكن لغيره . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 59 ؛ ينابيع المودّه : ج 1 ص 206 ح 4 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 5 ص 3 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 318 .

3 / 4 سرانجام خوارج

ر . ک : ج 5، ص 65 (پیوستن نیروهای کوفه به امام).

3 / 4سرانجام خوارجامام علی علیه السلام هنگامی که تصمیم به جنگ با خوارج گرفت : «کشتنگاه آنان ، این سوی نُطفه (آب) است . به خدا سوگند که ده نفر از آنان باقی نخواهد ماند و ده نفر از شما کشته نخواهد شد» . ابن ابی الحدید در توضیح این کلام امام علیه السلام گفته است : این خبر به خاطر شهرت و کثرت نقل ، نزدیک به تواتر است و این ، از معجزه های و اَخبار تفصیلی او از امور غیبی است . خبرها دو گونه اند : بخشی ، اخبار کلّی اند که اعجازی در آنها نیست ؛ مثل آن که کسی به یاران خود بگوید : «فردا ، شما بر این گروهی که با آن رو به رو می شوید ، پیروز خواهید شد» . اگر پیروزی به دست آمد ، آن را پیش یارانش حجّت خود و معجزه قلمداد می کند و اگر پیروز نشدند ، می گوید : «نیّت های شما تغییر کرد و در سخن من تردید کردید . لذا خداوند ، یاری اش را از شما باز گرفت» و نظیر این سخن ها ؛ چون متداول است که پادشاهان و حاکمان به یارانشان وعده یاری و پیروزی می دهند و وسوسه حکومت را در ذهنشان می اندازند . وقوع این گونه وعده ها ، دلالت بر خبر دادن از غیب که متضمّن معجزه است ندارد . بخش دیگر ، خبرهای تفصیلی از غیب اند ؛ نظیر همین خبر که علی علیه السلام در آن ، در مورد یاران خودش و نیز در مورد خوارج ، تعداد معیّنی را ذکر می کند و پس از جنگ هم ، بدون کم و زیاد ، همان ، تحقّق می یابد . این ، یک کار خدایی است که او (علی علیه السلام) به وسیله پیامبر خدا از آن ، آگاه شده است و پیامبر خدا نیز از سوی خدای سبحان از آن ، آگاهی یافته است ، و توان بشر از فهم این امور ، ناتوان است . علی علیه السلام از این قبیل امور ، چیزهایی داشت که دیگران نداشتند .

.

راجع: ج 6 ص 454 (إخبار الإمام بما سيقع فيالحرب)، و ص 496 (إخبار الإمام باستمرار طريقتهم فى التاريخ).

3 / 5ما يَقَعُ بَعدَهُ مِنَ الفِتَنِالإمام علىّ عليه السلام :لَو فَقَدتُمونى لَرَأَيتُم مِن بَعدى اُمورا يَتَمَنّى أحَدُكُمُ المَوتَ مِمّا يَرى مِن (أهلِ) (1) الجُحودِ وَالعُدوانِ مِن أهلِ الأَثَرَهِ (2) ، وَالاِستِخفافِ بِحَقِّ اللّهِ تَعالى ذِكرُهُ ، وَالخَوفِ عَلى نَفسِهِ ! فَإِذا كانَ ذلِکَ فَاعتَصِموا بِحَبلِ اللّهِ جَميعا ولا تَفَرَّقوا ، وعَلَيكُم بِالصَّبرِ وَالصَّلاهِ وَالتَّقِيَّهِ . (3)

.

1- .الظاهر أنّ كلمه «أهل» هنا زياده من النسّاخ ، وعباره تحف العقول وتفسير فرات خاليه عنها .
2- .اِستَأثَرَ بالشىء : استَبَدَّ به ، والاسم : الأَثَرَهُ (المصباح المنير : ص 4 «أثر») .
3- .الخصال : ص 626 ح 10 عن أبى بصير ومحمّد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، تحف العقول : ص 115 ، تفسير فرات : ص 367 ح 499 .

3 / 5 فتنه هایی که پس از او پیش آمد

ر . ک : ج 6 ص 455 (خبر دادنِ امام از رویدادهای آینده جنگ) . و ص 497 (خبر دادنِ امام از ادامه یافتن راه خوارج در تاریخ) .

3 / 5فتنه هایی که پس از او پیش آمدامام علی علیه السلام :اگر مرا از دست بدهید ، حوادثی را پس از من خواهید دید که هر یک از شما به خاطر آنچه از مخالفان و دشمنان نور چشمی و سبُک شماری حقّ خداوند متعال، و ترس بر جان خویش می بیند ، آرزوی مرگ خواهد کرد . وقتی چنین شد ، همه به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرّق نشوید و به شکیبایی و نماز و تقیّه بپردازید .

.

أنساب الأشراف عن جندب بن عبد اللّه الأزدى :إنَّ عَلِيّا خَطَبَهُم حينَ استَنفَرَهُم إلَى الشّامِ بَعدَ النَّهرَوانِ فَلَم يَنفِروا ، فَقالَ : ... أما إنَّكُم سَتَلقَونَ بَعدى ذُلّاً شامِلاً ، وسَيفا قاطِعا ، وأثَرَةً يَتَّخِذُها الظّالِمونَ فيكُم سُنَّةً ، فَيُفَرِّقُ جَماعَتَكُم ، ويُبكى عُيونَكُم ، ويُدخِلُ الفَقرَ بُيوتَكُم ، وتَتَمَنَّونَ عَن قَليلٍ أ نَّكُم رَأَيتُمونى فَنَصَرتُمونى ، فَسَتَعلَمونَ حَقَّ ما أقولُ ولا يُبعِدُ اللّهُ إلّا مَن ظَلَمَ وأثِمَ . (1)

شرح نهج البلاغه عن زياد بن فلان :كُنّا فى بَيتٍ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام نَحنُ شيعَتُهُ وخَواصُّهُ ، فَالتَفَتَ فَلَم يُنكِر مِنّا أحَدَا ، فَقالَ : إنَّ هؤُلاءِ القَومَ سَيَظهَرونَ عَلَيكُم ، فَيَقطَعونَ أيدِيَكُم ، ويَسمُلونَ أعيُنَكُم . فَقالَ رَجُلٌ مِنّا : وأنتَ حَىٌّ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : أعاذَنِى اللّهُ مِن ذلِکَ . فَالتَفَتُّ فإذا واحِدٌ يَبكى ، فَقالَ لَهُ : يَابنَ الحَمقاءِ ، أ تَريدُ اللَّذّاتِ فِى الدُّنيا وَالدَّرَجاتِ فِى الآخِرَهِ ؟ ! إنَّما وَعَدَ اللّهُ الصّابِرينَ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام مِن خُطبَتِهِ لِأهلِ الكوفَهِ : سَيُسَلَّطُ عَلَيكُم مِن بَعدى سُلطانٌ صَعبٌ ؛ لا يُوقِّرُ كَبيرَكُم ، ولا يَرحَمُ صَغيرَكُم ، ولا يُكرِمُ عالِمَكُم ، ولا يُقَسِّمُ الفَىءَ بِالسَّوِيَّهِ بَينَكُم ، ولَيَضرِبَنَّكُم ويُذِلَّنَّكُم ويُجَمِّرَنَّكُم (3) فِى المَغازى ويَقطَعَنَّ سَبيلَكُم ، ولَيَحجُبُنَّكُم عَلى بابِهِ ، حَتّى يَأكُلَ قَوِيُّكُم ضَعيفَكُم ، ثُمَّ لا يُبعِدُ اللّهُ إلّا مَن ظَلَم مِنكُم ، ولَقَلَّما أدبَرَ شَىءٌ ثُمَّ أقبَلَ ، وإنّى لَأَظُنُّكُم فى فَترهٍ . (4)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 154 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 171 ، المعيار والموازنه : ص 186 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 193 ، الغارات : ج 2 ص 482 عن إسماعيل بن رجاء الزبيدى ، شرح الأخبار : ج 2 ص 73 ح 441 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 391 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 272 كلّها نحوه .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 109 .
3- .تجمير الجيش : جمعهم فى الثغور وحبسهم عن العود إلى أهليهم (لسان العرب : ج 4 ص 146 «جمر») .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 281 ، الاحتجاج : ج 1 ص 414 ح 89 .

أنساب الأشراف به نقل از جُندَب بن عبد اللّه اَزْدی : علی علیه السلام ، هنگامی که پس از جنگ نهروان از کوفیان خواست تا به سوی شام ، حرکت کنند و آنان به راه نمی افتادند ، به سخنرانی پرداخت و فرمود : «... آگاه باشید که شما پس از من ، با خواریِ فراگیر ، شمشیر برنده که ستمکارانْ آن را در بین شما به عنوان سنّت تلقّی خواهند کرد ، رویاروئْ خواهید شد که جمع شما را پراکنده و دیدگانتان را اشکبار خواهد ساخت و فقر را به خانه هایتان خواهد آورد . به زودی آرزو خواهید کرد که ای کاش ، مرا می دیدید و یاری ام می کردید ، و به زودی ، درستی آنچه را می گویم ، درک خواهید کرد ؛ و خداوند ، جز کسی را که ستم می ورزد و گناه می کند ، دور نمی سازد» .

شرح نهج البلاغه به نقل از زیاد بن فلان : ما پیروان و خواصّ علی علیه السلام ، با او در خانه ای بودیم که وی به همه ما نگاه کرد . در میان ما ناشناسی ندید و همه را شناخت . آن گاه فرمود : «این جماعت بر شما پیروز خواهند شد و دست هایتان را قطع خواهند کرد و بر چشم هایتان میل خواهند کشید» . یکی از ما گفت : و تو زنده خواهی بود ، ای امیر مؤمنان؟ علی علیه السلام فرمود : «از آن ، به خداوندْ پناه می جویم» . متوجّه شدم که یکی از ما گریه می کند . علی علیه السلام به او فرمود : «کودن زاده! آیا لذّت های دنیوی و درجات آخرت را با هم می جویی؟! خدا ، فقط شکیبایان را وعده داده است» .

امام علی علیه السلام در سخنرانی برای کوفیان : پس از من ، پادشاهی سختگیر بر شما مسلّط خواهد شد که نه بزرگتان را حرمت می نهد و نه بر کوچکتان رحم می کند ؛ نه عالمتان را گرامی می دارد و نه بیت المال را بین شما به تساوی تقسیم می کند . او شما را خواهد زد ، خوارتان خواهد کرد ، در جنگ ها گرفتارتان خواهدساخت و راه [بازگشت]شما را خواهد بست ، و بین شما و خودش حاجب(دربان) خواهد گمارد تا قوی ترین شما ضعیف ترینتان را بخورَد . آن گاه ، از بین شما ، جز کسی که ستمکار است ، خدا ، او را از خود دورنمی گردانَد ، و کم اتّفاق می افتد چیزی که رفته باشد ، دوباره برگردد ؛ و من می پندارم که شما در دوره فترت (حدّ فاصل دوره من و آن جبّار) هستید .

.

عنه عليه السلام :أيُّهَا النّاسُ ، إنّى دَعَوتُكُم إلَى الحَقِّ فَتَلَوَّيتُم عَلَىَّ ، وضَرَبتُكُم بِالدرِّهِ فَأعيَيتُمونى ، أما إنَّهُ سَيَليكُم مِن بَعدى وُلاهٌ لا يَرضَونَ مِنكُم بِهذا حَتّى يُعَذِّبوكُم بِالسِّياطِ وبِالحَديدِ ، إنَّهُ مَن عَذَّبَ النّاسَ فِى الدُّنيا عَذَّبَهُ اللّهُ فِى الآخِرَهِ . وآيَهُ ذلِکَ أن يَأتِيَكُم صاحِبُ اليَمَنِ حَتّى يَحُلَّ بَينَ أظهُرِكُم ، فَيَأخُذَ العُمّالَ وعُمّالَ العُمّال ، رَجُلٌ يُقالُ لَهُ : يوسُفُ بنُ عُمَرَ (1) . (2)

عنه عليه السلام :يَأتى مِن بَعدِكُم زَمانٌ يُنكِرُ فيهِ الحَقَّ تِسعَهُ أعشِرائِهِم ، لا يَنجو فيهِ إلّا كُلُّ نُوَمَهٍ (3) . (4)

معانى الأخبار عن أبى الطفيل عن الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ بَعدى فِتَنا مُظلِمَهً ، عَمياءَ مُشَكِّكَهً ، لا يَبقى فيها إلّا النُّوَمَهُ . قيلَ : ومَا النُّوَمهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : الَّذى لا يَدرِى النّاسُ ما فى نَفسِهِ . (5)

الإمام علىّ عليه السلام :سَيَأتى عَلَيكُم مِن بَعدى زَمانٌ لَيسَ فى ذلِکَ الزَّمانِ شَىءٌ أخفى مِنَ الحَقِّ ، ولا أظهَرَ مِنَ الباطِلِ ، ولا أكثَرَ مِنَ الكَذِبِ عَلَى اللّهِ تَعالى ورَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، ولَيسَ عِندَ أهلِ ذلِکَ الزَّمانِ سِلعَهٌ أبوَرَ مِنَ الكِتابِ إذا تُلِىَ حَقَّ تِلاوَتِهِ ، ولا سِلعَهٌ أنفَقَ بَيعا ولا أغلى ثَمَنا مِنَ الكِتابِ إذا حُرِّفَ عَن مَواضِعِهِ ، ولَيسَ فِى العِبادِ ولا فِى البِلادِ شَىءٌ هُوَ أنكَرَ مِنَ المَعروفِ ولا أعرَفَ مِنَ المُنكَرِ ، ولَيسَ فيها فاحِشَهٌ أنكَرَ ولا عُقوبَهٌ أنكى مِنَ الهُدى عِندَ الضَّلالِ فى ذلِکَ الزَّمانِ ، فَقَد نَبذَ الكِتابَ حَمَلَتُهُ ، وتَناساهُ حَفَظَتُهُ حَتّى تَمالَت بِهِمُ الأَهواءُ ، وتَوارَثوا ذلِکَ مِنَ الآباءِ ، وعَمِلوا بِتَحريفِ الكِتابِ كَذِبا وتَكذيبا ، فَباعوهُ بِالبَخسِ وكانوا فيهِ مِنَ الزّاهِدينَ . (6)

.

1- .ابن محمّد بن الحكم بن أبى عقيل الثقفى ، أمير العراقين وخراسان لهشام ، ثمّ أمّره الوليد بن يزيد ، وكان مهيبا ، جبّارا ، وكان من أقارب الحجّاج بن يوسف (سير أعلام النبلاء : ج 5 ص 442 الرقم 197) .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 322 ، الغارات : ج 2 ص 458 عن زيد بن علىّ بن أبى طالب ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 203 ح 45 نحوه ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 306 عن زيد بن علىّ .
3- .النُّوَمَه : الخامل الذِّكر الذى لا يُؤبَه له (النهايه : ج 5 ص 131 «نوم») .
4- .عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 2 ص 352 عن أوفى بن دلهم .

5- .معانى الأخبار : ص 166 ح 1 .
6- .الكافى : ج 8 ص 387 ح 586 عن محمّد بن الحسين عن أبيه عن جدّه عن أبيه ، بحار الأنوار : ج 77 ص 366 ح 34 .

امام علی علیه السلام :ای مردم! من شما را به حق خواندم و شما سرپیچی کردید . شما را باتازیانه زدم و شما مرا خسته کردید . آگاه باشید که پس از من ، حاکمانی برای شماخواهند آمد که از شما به این مقدار ، راضی نخواهند بود ؛ بلکه با شلّاق و آهن ،شکنجه تان خواهند نمود . هر کس در دنیا مردم را شکنجه کند ، خداوند در آخرت ، او را شکنجه خواهدکرد و نشان آن ، این است که حاکم یمن خواهد آمد و در پشت سر شما جای خواهد گرفت و فردی به نام یوسف بن عمر (1) ، کارگزاران و کارگزارانِ کارگزاران را در چنگ خواهد گرفت .

امام علی علیه السلام :بعد از شما دورانی خواهد آمد که در آن ، نُه دهم مردم ، حق را انکارمی کنند و جز آدمِ «نُوَمَه» ، (2) کسی نجات نمی یابد .

معانی الأخبار به نقل از ابو طُفَیل : علی علیه السلام فرمود : «پس از من ، فتنه های تاریک ، کور وشک برانگیز پیش خواهد آمد که در آن ، جز شخص نُوَمه ، باقی نخواهد ماند» . گفتند : نُوَمه کیست ، ای امیر مؤمنان؟ فرمود : «آن که مردم نمی دانند در دلش چیست» .

امام علی علیه السلام :پس از من ، روزگاری بر شما خواهد آمد که در آن ، هیچ چیزی پوشیده تراز حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بستن بر خداوند متعال وپیامبر او نخواهد بود و پیش مردم آن زمان ، کالایی بی رونق تر از قرآنی که به حقْ خوانده شود ، وجود ندارد و هیچ کالایی پُر مشتری تر و گران بهاتر از قرآن که ازجایگاه خود بیرون برده شده ، نیست و [نیز]در شهرها و بین مردم ، چیزی ناآشناتراز معروف و آشناتر از منکر ، وجود نخواهد داشت . در آن زمان ، هیچ جُرمی ناخوشایندتر و هیچ عقوبتی سخت تر از هدایت به هنگام گم راهی ، نیست . بر دوش کشندگان قرآن ، آن را کنار خواهند افکند وحافظان قرآن ، آن را فراموش خواهند کرد تا هواهای نفسانی ، آنان را به این سو وآن سو کشد ؛ و [فرزندان ،] آن را از پدرانشان به ارث خواهند برد . [در آن زمان ،] از روی دروغ و تکذیب ، به تحریف [معانی] قرآن خواهندپرداخت و آن را به بهایی کم خواهند فروخت و به آن بی اعتنا خواهند بود .

.

1- .یوسف بن عمر بن محمّد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی ، در زمان هشام ، فرماندار کوفه و بصره و خراسان بود و در دوران ولید بن یزید نیز به حکومت رسید . وی مردی وحشتناک و ستمکار و از نزدیکان حجّاج بن یوسف بود (سیر أعلام النبلاء : ج 5 ص 442 ش 197) .
2- .امام علیه السلام در روایت بعدی ، این واژه را معنا کرده است .

عنه عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ يَصِفُ فيهَا الزَّمانَ المُقبِلَ : إنَّهُ سَيَأتى عَلَيكُم مِن بَعدى زَمانٌ لَيسَ فيهِ شَىءٌ أخفى مِنَ الحَقِّ ، ولا أظهَرَ من الباطِلِ ، ولا أكثَرَ مِنَ الكَذِبِ عَلَى اللّهِ ورَسولِهِ ، ولَيسَ عِندَ أهلِ ذلِكَ الزَّمانِ سِلعَهٌ أبوَرَ مِنَ الكِتابِ إذا تُلِىَ حَقَّ تِلاوَتِهِ ، ولا أنفَقَ مِنهُ إذا حُرِّفَ عَن مَواضِعِهِ ، ولا فِى البِلادِ شَىءٌ أنكَرَ مِنَ المَعروفِ ، ولا أعرَفَ مِنَ المُنكَرِ ! فَقَد نَبَذَ الكِتابَ حَمَلَتُهُ ، وتَناساهُ حَفَظَتُهُ : فَالكِتابُ يَومَئِذٍ وأهلُهُ طَريدانِ مَنفِيّانِ ، وصاحِبانِ مُصطَحِبانِ فى طَريقٍ واحِدٍ لا يُؤوِيهِما مُؤوٍ ! فَالكِتابُ وأهلُهُ فى ذلِكَ الزَّمانِ فِى النّاسِ ولَيسا فيهِم ، ومَعَهُم ولَيسا مَعَهُم ! لِأَنَّ الضَّلالَهَ لا تُوافِقُ الهُدى ، وإن اجتَمَعا . فَاجتَمَعَ القَومُ عَلَى الفُرقَهِ ، وَافتَرَقوا عَلَى الجَماعَهِ ، كَأَنَّهُم أئِمَّهُ الكِتابِ ولَيسَ الكِتابُ إمامَهُم ، فَلَم يَبقَ عِندَهُم مِنهُ إلّا اسمُهُ ، ولا يَعرِفونَ إلّا خَطَّهُ وزَبرَهُ (1) . ومِن قَبلُ ما مَثَّلوا بِالصّالِحينَ كُلَّ مُثلَهٍ ، وسَمَّوا صِدقَهُم عَلَى اللّهِ فِريَهً ، وجَعَلوا فِى الحَسَنَهِ عُقوبَهَ السَّيِّئَهِ . (2)

عنه عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ يَصِفُ فيها آخِرَ الزَّمانِ : أيُّهَا النّاسُ ! سَيَأتى عَلَيكُم زَمانٌ يُكفَأُ فيهِ الإِسلامُ كَما يُكفَأُ الإِناءُ بِما فيهِ . (3)

.

1- .زَبَرتُ الكتاب أزْبُره : إذا أتْقَنتُ كتابته (النهايه : ج 2 ص 293 «زبر») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 147 .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 103 .

امام علی علیه السلام در خطبه ای که در آن ، زمان آینده را توصیف می کند : پس از من ،روزگاری بر شما خواهد آمد که در آن ، چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر ازباطل و فراوان تر از دروغ بستن بر خدا و پیامبر خدا نخواهد بود و در نزد مردم آن زمان ، کالایی کم رونق تر از قرآن که به حقْ خوانده شود ، و [کالایی] پُرسودتر ازآن ، اگر از جایگاه خود دور شود ، وجود نخواهد داشت و در شهرها ، هیچ چیزی ناشناس تر از معروف و شناساتر از منکر ، نخواهد بود . بر دوش کشندگان قرآن ، آن را به کناری می نهند و حافظان قرآن ، آن را فراموش می کنند . در آن روز ، قرآن و اهل قرآن ، مطرود و منزوی خواهند بود و[همچون] دو دوست همراه در یک خط خواهند بود که هیچ پناهدهی پناهشان نخواهد داد . در آن زمان ، قرآن و اهل قرآن در بین مردم هستند و [گویی] نیستند ، و با مردم هستند و [گویی] نیستند ؛ چرا که گم راهی با هدایت ، همراه نمی شود ، گر چه[در کنار هم] گِرد آیند . مردم بر سرِ جدایی توافق می کنند ؛ ولی بر سرِ وحدت ، باهم اختلاف می ورزند . گویی آنان ، پیشوای کتاب اند و نه کتابْ پیشوای آنان . در نزد آنان ، از قرآن ، جز اسمی نمی مانَد و آنان ، چیزی جز خطّ و نگارش آن رانمی شناسند . و از قبل ، چنین بود که بر صالحان ، هر گونه ستمی را روا می داشتند . راستیِ آنان با خدا را بهتان می نامیدند و برای نیکی ، کیفر بدی قرار می دادند .

امام علی علیه السلام در خطبه ای که در آن ، آخر زمان را توصیف می کند : ای مردم !روزگاری بر شما خواهد آمد که در آن ، اسلام ، چون ظرفی که با محتوای خودوارونه می شود ، وارونه خواهد شد .

.

عنه عليه السلام :يَأتى عَلَى النّاسِ زَمانٌ لا يَبقى فيهم مِنَ القُرآنِ إلّا رَسمُهُ ، ومِنَ الإسلامِ إلّا اسمُهُ . ومَساجِدُهُم يَومَئِذٍ عامِرَةٌ مِنَ البِناءِ ، خَرابٌ مِنَ الهُدى ، سُكّانُها وعُمّارُها شَرُّ أهلِ الأرضِ ، مِنهُم تَخرُجُ الفِتنَةُ ، وإلَيهِم تَأوِى الخَطيئَةُ ، يَرُدّونَ مَن شَذَّ عَنها فيها ، ويَسوقونَ مَن تَأخَّرَ عَنها إلَيها . يَقولُ اللّهُ سُبحانَهُ : فَبى حَلَفتُ لَأَبعَثَنَّ عَلى أُولئِكَ فِتنَةً تَترُكُ الحَليمَ فيها حَيرانَ . وقَد فَعَلَ ، ونَحنُ نَستَقيلُ اللّهَ عَثرَةَ الغَفلَةِ . (1)

راجع: ج 12 ص 492 (إخبار الإمام عن سبّه والبراءه منه) .

3 / 6مُلک بنى اُميّه وزوالهالإمام علىّ عليه السلام عَلى مِنبَرِ الكوفَةِ : ألا لَعَنَ اللّهُ الأَفجَرَينِ مِن قُرَيشٍ : بَنى اُمَيَّةَ ، وبَنى مُغيرَةَ ؛ أمّا بَنُو المُغيرَةِ فَقَد أهلَكَهُمُ اللّهُ بِالسَّيفِ يَومَ بَدرٍ ، وأمّا بَنو اُمَيَّةَ فَهَيهاتَ هَيهاتَ ! أمَا وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَو كانَ المُلكُ مِن وَراءِ الجِبالِ لَنَقَبوا إلَيهِ حَتّى يَصِلوا إلَيهِ . (2)

عنه عليه السلام مِن خُطبَةٍ لَهُ بِالمَدينَةِ : إنَّ اللّهَ ولَهُ الحَمدُ سَيَجمَعُ هؤُلاءِ لِشَرِّ يَومٍ لِبَنى اُمَيَّةَ كَما يَجمَعُ قَزَعَ (3) الخَريفِ ، يُؤَلِّفُ اللّهُ بَينَهُم ، ثُمَّ يَجعَلُهُم رُكاما كَرُكامِ السَّحابِ ، ثُمَّ يَفتَحُ لَهُم أبوابا يَسيلونَ مِن مُستَثارِهِم كَسَيلِ الجَنَّتَينِ سَيلَ العَرِمِ ؛ حَيثُ بَعَثَ عَلَيهِ فَأرَةً 4 ، فَلَم يَثبُت عَلَيهِ أكَمَةٌ (4) ، ولَم يَرُدَّ سَنَنَهُ (5) رَصٌّ (6) طَودٍ (7) . يُذَعذِعُهُمُ (8) اللّهُ فى بُطونِ أودِيَةٍ ، ثُمَّ يَسلُكُهُم يَنابيعَ فِى الأرضِ (9) ، يَأخُذُ بِهِم مِن قَومٍ حُقوقَ قَومٍ ، ويُمَكِّنُ بِهِم قَوما فى دِيارِ قَومٍ ، تَشريدا لِبَنى اُمَيَّةَ ، ولِكَيلا يَغتَصِبوا ما غَصَبوا ، يُضَعِضِعُ اللّهُ بِهِم رُكنا ، ويَنقُضُ بِهِم طَىَّ الجَنادِلِ (10) مِن إرَمَ ، ويَملَأُ مِنهُم بُطنانَ (11) الزَّيتونِ (12) . فَوَالَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ لَيَكونَنَّ ذلِكَ، وكَأَنّى أسمَعُ صَهيلَ خَيلِهِم وطَمطَمَةَ (13) رِجالِهِم ، وَايمُ اللّهِ ، لَيَذوبَنَّ ما فى أيديهِم بَعدَ العُلُوِّ وَالتَّمكينِ فِى البِلادِ كَما تَذوبُ الأَليَةُ عَلَى النّارِ ، مَن ماتَ مِنهُم ماتَ ضالّا ، وإلَى اللّهِ عَزَّ وجَلَّ يُفضى مِنهُم مَن دَرَجَ ، ويَتوبُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ علَى مَن تابَ ، ولَعَلَّ اللّهَ يجَمَعُ شيعَتى بَعدَ التَّشَتُّتِ لِشَرِّ يَومٍ لهؤُلاءِ . (14)

.

1- .نهج البلاغه : الحكمه 369 .

2- .تاريخ دمشق : ج 52 ص 314 عن قيس بن أبى حازم ، كنز العمّال : ج 11 ص 363 ح 31753 وراجع تفسير فرات : ص 221 ح 296 .
3- .القَزَع : قِطَع السَّحاب المُتَفرّقه (النهايه : ج 4 ص 59 «قزع») .
4- .الأكَمَه : الرابيه (النهايه : ج 1 ص 59 «أكم») .
5- .يقال : تَنَحَّ عن سَنَنِ الطريق وعن سَنَنِ الخَيل ؛ أى عن طريقها (المصباح المنير : ص 292 «سنن») .
6- .فى المصدر : «رضّ» ، والتصويب من بحار الأنوار ونهج البلاغه . قال ابن الأثير : رصَّ البناءَ يَرُصُّه رَصّا : إذا ألصَقَ بعضه ببعضٍ فأدغَمَ (النهايه : ج 2 ص 227 «رصص») .
7- .طودٌ : جَبَلٌ (النهايه : ج 3 ص 141 «طود») .
8- .الذَّعْذَعَه : التفريق (النهايه : ج 2 ص 160 «ذعذع») .
9- .قال العلّامه المجلسى قدس سره : أى كما أنّ اللّه تعالى يُنزّل الماء من السماء فيَستَكِنّ فى أعماق الأرض ، ثمّ يظهر ينابيع إلى ظاهرِها ، كذلک هؤلاء ؛ يغرّقُهم اللّه فى بطون الأوديه وغوامض الأغوار ، ثمّ يُظهرهم بعد الاختفاء (بحار الأنوار : ج 31 ص 561) .
10- .الجَنْدَل : الحِجَاره (لسان العرب : ج 11 ص 128 «جندل») ، أى ينقض اللّه بهم البنيان المطويّه والمبنيّه بالجنادل والأحجار من بلاد إرم .
11- .البُطنان : الوسط (النهايه : ج 1 ص 137 «بطن») .
12- .الزيتون : مسجد دمشق أو جبال الشام (القاموس المحيط : ج 1 ص 148 «زيت») .
13- .رجُلٌ طِمطِمٌ : أى فى لسانِهِ عُجمَهٌ ، وطُمطُمانِىٌّ مثله (الصحاح : ج 5 ص 1976 «طمم») .
14- .الكافى : ج 8 ص 64 ح 22 ، الإرشاد : ج 1 ص 293 نحوه وكلاهما عن مسعده بن صدقه عن الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه 166 نحوه ، بحار الأنوار : ج 31 ص 555 ح 52 و ج 51 ص 123 ح 24 .

3 / 6 پادشاهی بنی امیّه و نابودی آن

امام علی علیه السلام :بر مردم ، روزگاری خواهد آمد که از قرآن ، جز نقش آن و از اسلام ، جزنام آن نخواهد ماند . در آن روزگار ، مسجدهای آنان از نظر ساختمان ، آباد و از نظر هدایت ، ویران است و ساکنان و آبادکنندگان مساجد ، بدترین مردمِ روی زمین اند . فتنه ، ازآنان سرچشمه می گیرد و گناه به آنان برمی گردد . آن را که از فتنه کناره گزیند ، بدان بازش می گردانند و آن که بخواهد از آن فاصله گیرد ، به سوی آن ،می کشانندش . خداوند متعال می فرماید : «به خودم سوگند خورده ام که بر آنان ، چنان فتنه ای بفرستم که بردبار ، در آن ، حیران بماند» و چنین کرده است و ما از خداوندمی خواهیم که از لغزش غفلت ما در گذرد .

ر . ک : ج 12 ص 493 (پیشگویی امام درباره دشنام گفتن به او وبیزاری جستن از وی) .

3 / 6پادشاهی بنی امیّه و نابودی آنامام علی علیه السلام بر منبر کوفه : آگاه باشید که خداوند ، دو گروه نابه کار قریش را لعنت کرده است : بنی امیّه و بنی مغیره را . امّا بنی مغیره ، خداوند ، آنان را در روز بدر با شمشیر ، هلاک گردانْد ؛ و امّا بنی امیّه ، هیهات ، هیهات ! بدانید ، سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، اگر پادشاهی در پشت کوه ها باشد ، [آن قدر] جست و خیز می کنند تا آن را به دست آورند !

امام علی علیه السلام در سخنرانی خود در مدینه : اینان (پیروان من) ، چون تکّه های ابر پراکنده پاییزی ، برای بدترین روز بنی امیّه گرد خواهند آمد . خداوند ، بین آنها پیوند برقرار خواهد کرد و چون انبوهیِ ابرها انبوهشان خواهد ساخت . آن گاه ، راه هایی باز خواهد کرد که چون سیل ویرانگر بین دو باغستان که خداوند [برای جاری ساختن آن] ، موشی را مأمور ساخت [تا سدّ را سوراخ کند] و هیچ تپّه و کوه استواری راهش را نسبت ، از خیزشگاهشان به راه می افتند . خداوند ، آنان را در دل درّه ها پراکنده خواهد نمود و آن گاه ، آنان را چون گنجینه های زمین ، قرار خواهد داد و به وسیله آنان ، از مردمی ، حقوق مردمی [دیگر]را باز پس خواهد گرفت و [نیز]مردمی را در سرزمین مردمی دیگر ، جای خواهد داد ، برای کنار زدن بنی امیّه ، تا آنچه را غصب کرده اند ، مورد تجاوز قرار ندهند . خداوند به وسیله اینان ، پایه های استوار را از بین خواهد برد و بناهای

ساخته شده از سنگ های اِرم را خواهد شکست و درون مسجد دمشق (یا : کوه های شام) را از آنان پُر خواهد ساخت . سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، این اتّفاق ، خواهد افتاد و من ، شیهه اسبان و غَریو مردانشان را می شنوم . به خدا سوگند ، آنچه در دستشان است ، پس از همه برتری جویی های آنها و استقرارشان در شهرها ، چون دنبه روی آتش ، ذوب خواهد شد . هر کدام از آنان بمیرد ، گم راه خواهد مُرد و هر کدام از آنان که مهلت یابد ، به سوی خدای عز و جل هدایت خواهد شد ، و البته خداوند عز و جل هر کس را که توبه کند ، می پذیرد . و شاید خداوند ، پیروان مرا پس از پراکندگی ، برای بدترین روز بنی امیّه گرد آورَد .

.

ص: 80

. .

ص: 81

..

عنه عليه السلام يُشيرُ إلى ظُلم بَنى اُمَيَّةَ : وَاللّهِ لا يَزالونَ حَتّى لا يَدَعوا للّهِ مُحَرَّما إلّا استَحَلُّوهُ ، ولا عَقدا إلّا حَلّوهُ ، وحَتّى لا يَبقى بَيتُ مَدَرٍ ولا وَبَرٍ إلّا دَخَلَهُ ظُلمُهُم ونَبا بِهِ سوءُ رَعيِهِم ، وحَتّى يَقومَ الباكِيانِ يَبكِيانِ : باكٍ يَبكى لِدينِهِ ، وباكٍ يَبكى لِدُنياهُ ، وحَتّى تَكونَ نُصرَةُ أحَدِكُم مِن أحَدِهِم كَنُصرَةِ العَبدِ مِن سَيِّدِهِ ، إذا شَهِدَ أطاعَهُ ، وإذا غابَ اغتابَهُ ، وحَتّى يَكونَ أعظَمَكُم فيها عَناءً ، أحسَنُكُم بِاللّهِ ظَنّا ، فَإِن أتاكُمُ اللّهُ بِعافِيَةٍ فَاقبَلوا ، وإن ابتُليتُم فَاصبِروا ، فَإِنَّ العاقِبَةَ لِلمُتَّقينَ . (1)

عنه عليه السلام :ألا إنَّ أخوَفَ الفِتَنِ عِندى عَلَيكُم فِتنَةُ بَنى اُمَيَّةَ ؛ إنَّها فِتنَةٌ عَمياءُ مُظلِمَةٌ . (2)

عنه عليه السلام :ألا وإنَّ أخوَفَ الفِتَنِ عِندى عَلَيكُم فِتنَةُ بَنى اُمَيَّةَ ، فَإِنَّها فِتنَةٌ عَمياءُ مُظلِمَةٌ : عَمَّت خُطَّتُها ، وخَصَّت بَلِيَّتُها ، وأصابَ البَلاءُ مَن أبصَرَ فيها ، وأخطأ البَلاءُ مَن عَمِيَ عَنها . وَايمُ اللّهِ ، لَتَجِدُنَّ بَنى اُمَيَّةَ لَكُم أربابَ سوءٍ بَعدى ، كَالنّابِ الضَّروسِ ؛ تَعذِمُ (3) بِفيها ، وتَخبِطُ بِيَدِها ، وتَزبِنُ بِرِجلِها ، وتَمنَعُ دَرَّها ، لا يَزالونَ بِكُم حَتّى لا يَتُركوا مِنكُم إلّا نافِعا لَهُم ، أو غَيرَ ضائِرٍ بِهِم . ولا يَزالُ بَلاؤُهُم عَنكُم حَتّى لا يَكونَ انتِصارُ أحَدِكُم مِنهُم إلّا كَانتِصارِ العَبدِ مِن رَبِّهِ ، وَالصّاحِبِ مِن مُستَصحِبِهِ ، تَرِدُ عَليكُم فِتنَتُهُم شَوهاءَ مَخشِيَّةً ، وقِطَعا جاهِلِيَّةً ، لَيسَ فيها مَنارُ هُدىً ، ولا عَلَمٌ يُرى . نَحنُ أهلَ البَيتِ مِنها بِمَنجاهٍ ، ولَسنا فيها بِدُعاهٍ ، ثُمّ يُفَرِّجُهَا اللّهُ عَنكُم كَتَفريجِ الأديم ؛ بِمَن يَسومُهُم خَسفا (4) ، ويَسوقُهُم عُنفا ، ويَسقيهِم بِكَأسٍ مُصَبَّرَةٍ (5) ، لا يُعطيهِم إلّا السَّيفَ ، ولا يُحلِسُهُم (6) إلّا الخَوفَ ، فَعِندَ ذلِكَ تَودّ قُرَيشٌ بِالدُّنيا وما فيها لَو يَرَونَنى مَقاما واحِدا ، ولَو قَدرَ جَزرِ جَزورٍ ، لِأَقبَلَ مِنهُم ما أطلُبُ اليَومَ بَعضَهُ فَلا يُعطونيهِ ! (7)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 98 .
2- .الغارات : ج 1 ص 10 عن ابن أبى ليلى ، شرح الأخبار : ج 2 ص 40 ح 410 و ص 287 ح 601 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 714 ح 17 وفيه «إنّها فتنه عمياء صمّاء مطبقه مظلمه» ؛ الفتن : ج 1 ص 195 ح 529 عن ذرّ بن حبيش .
3- .العَذم : العَضّ (النهايه : ج 3 ص 200 «عذم») .

4- .الخَسْفُ : النَّقْصان والهَوان (النهايه : ج 2 ص 31 «خسف») .
5- .الصَّبِرُ بكسر الباء فى المشهور : الدواءُ المُرّ ، والكأس المُصبَّرهُ : الَّتى يُجعل فيها الصَّبر (مجمع البحرين : ج 2 ص 1005 «صبر») .
6- .أى ولا يُلزمهم إلّا الخوف من قولهم: استحلسنا الخوفَ : أى لازمناه ولم نفارقه (أنظر النهايه : ج 1 ص 424 «حلس») .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 93 .

امام علی علیه السلام در اشاره به ستمگریِ بنی امیّه : به خدا سوگند ، آنان باقی خواهند ماند تا هیچ حرامی را رها نکنند ، جز آن که آن را حلال شمرند ؛ و هیچ پیمانی را وا نگذارند ، جز آن که آن را بگسلند ؛ و هیچ خانه سنگی یا پشمی (خیمه ای) نمانَد ، جز آن که ستم آنان در آن داخل شود و بدرفتاری شان [ساکنان آنها را]بگریزاند ، تا آن جا که دو گروه بگریند : گریه کننده ای که برای دینش بگرید و گریه کننده ای که برای دنیایش گریه کند ؛ و یاری هر کدام از شما به دیگری ، چون یاری بنده نسبت به مولایش باشد ؛ به گونه ای که هر گاهْ او را ببیند ، اطاعتش کند و چون نبیند ، بدِ او را بگوید ؛ و تا آن که گرفتارترینِ شما در آن روزگار ، خوش گمان ترینِ شما به خداوند باشد . اگر خداوند عز و جل عافیتی نصبیتان کرد ، پذیرا باشید و اگر گرفتارتان کرد ، شکیبایی کنید ، که پایان کار ، از آنِ پرهیزگاران است .

امام علی علیه السلام :بدانید که ترسناک ترین فتنه بر شما از نظر من ، فتنه بنی امیّه است ؛ چون فتنه ای کور و تاریک است .

امام علی علیه السلام :آگاه باشید که ترسناک ترین فتنه بر شما از نظر من ، فتنه بنی امیّه است که فتنه ای است کور و تاریک که همگان را فرا می گیرد و گرفتاری آن ، ویژه گروهی است . هر کس در آن بنگرد ، بلا دامنگیرش می شود و هر کس آن رانبیند ، بلا از وی درمی گذرد . به خدا سوگند ، پس از من ، بنی امیّه را اربابان بدی خواهید یافت ، چون ماده شتری کهن سال که با دست بر زمین می کوبد ، با پا لگد می زند و با دهانْ گازمی گیرد و اجازه شیر دوشیدن نمی دهد . گرفتاری شما به دست آنان چنان پایدار خواهد شد که از شما ، جز از کسی که برای آنان سودمند باشد یا زیان نداشته باشد، دست برنمی دارند و کمک خواهی شما از آنان، چون کمک خواهی برده از اربابش یا کمک خواهی یک همراه از کسی که همراهی وی را پذیرفته است ، خواهد بود . فتنه آنان با چهره ای ترسناک و با ستم دوران جاهلی بر شما فرود خواهد آمد ،[آن گونه] که هیچ نور هدایت و نشان قابل دیدی در آن نیست . ما اهل بیت ازآن فتنه در امانیم و مردم را بدان نمی خوانیم . آن گاه ، خداوند آن فتنه را از شما دفع می سازد ، چنان که [سلّاخ] پوست را [ازتن گوسفند] جدا می سازد به دست کسی که آنان را خوار می کند و به اجبار [درراهی که نمی خواهند] به پیش می برد و جام پُر از بلا را به آنان می نوشاند وعطایی جز شمشیر ،

به آنان نمی بخشد و جز لباس ترس بر آنان نمی پوشاند . در این هنگام ، قریش ، دوست خواهد داشت دنیا و آنچه را در آن است ، بدهد ویک بارْ مرا ببیند گر چه به اندازه زمان کشتن شتری باشد تا آنچه را امروزگوشه ای از آن را [از آنها] می خواهم و نمی دهند ، یک جا بدهند و من بپذیرم .

.

عنه عليه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ : حَتّى يَظُنَّ الظّانُّ أنَّ الدُّنيا مَعقولَهٌ عَلى بَنى اُمَيَّهَ ؛ تَمنَحُهُم دَرَّها ، وتورِدُهُم صَفوَها ، ولا يُرفَعُ عَن هذِهِ الاُمَّهِ سَوطُها ولا سَيفُها ! وكَذَبَ الظّانُّ لِذلِکَ ، بَل هِىَ مَجَّهٌ (1) مِن لَذيذِ العَيشِ ؛ يَتَطَعَّمونَها بُرهَهً ، ثُمَّ يَلفِظونَها جُملَهً ! (2)

عنه عليه السلام فى ذِكرِ بَنى اُمَيَّهَ : يَظهَرُ أهلُ باطِلِها عَلى أهلِ حَقِّها حَتّى تُملَأَ الأَرضُ عُدوانا وظُلما وبِدَعا ، إلى أن يَضَعَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ جَبَروتَها ، ويَكسِرَ عَمَدَها ، ويَنزَعَ أوتادَها ، ألا وإنَّكُم مُدرِكوها ، فَانصُروا قَوما كانوا أصحابَ راياتِ بَدرٍ وحُنَينٍ تُؤجَروا، ولا تُمالِئوا عَلَيهِم عَدُوَّهُم فَتَصرَعَكُمُ البَلِيَّهُ وتَحُلَّ بِكُمُ النَّقِمَهُ . (3)

.

1- .المَجّ : الرمى ، وما بقى فى الإناء إلّا مَجَّه : أى قَدْر ما يُمَجّ (اُنظر لسان العرب : ج 2 ص 361 «مجج») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 87 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 58 .

امام علی علیه السلام در سخنرانی اش : ... تا آن جا که خیال اندیش می پندارد که دنیا شتر زانوبسته (در اختیار) بنی امیّه است تا شیرش را به مردم بخورانند و یا چشمه ای زلال است تا مردم را به آبشخورِ آن ببرند . هرگز از گُرده این امّت ، تازیانه و شمشیرشان برداشته نمی شود.آن که چنین می پندارد، دروغ می پندارد ؛ بلکه بهره آنان از لذّت زندگی ،جرعه ای است که آن را لَختی می چشند و بعد ، یک باره بیرون می افکنند.

امام علی علیه السلام در یادکرد بنی امیّه : اهل باطلِ دنیا ، بر اهل حق ، پیروز می گردند و زمین از تجاوز ، ستم و بدعت ، انباشته می شود تا آن که خداوند عز و جل جبروت آنان را برزمین می زند و پایه هایشان را می شکند و میخ های آن را می کشد . بدانید که شما آن روزگار را خواهید دید ! قومی را یاری کنید که صاحب پرچم های بدر و حُنین اند . آنان را پناه دهید و دشمنان آنان را بر ضدّ آنان یاری نکنید ؛ چرا که بلا زودتر به سراغتان خواهد آمد و بدبختی به شما خواهدرسید .

.

عنه عليه السلام :فأُقسِمُ بِاللّهِ ، يا بَنى اُمَيَّةَ عَمّا قَليلٍ لَتَعرِفُنَّها فى أيدى غَيرِكُم وفى دارِ عَدُوِّكُم . (1)

عنه عليه السلام :فَأُقسِمُ بِاللّهِ الَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرأَ النَّسَمَةَ ، لَتنتَحِرُنَّ عَلَيها يا بَنى اُمَيَّةَ ، ولَتَعرِفُنَّها فى أيدى غَيرِكُم ودارِ عَدُوِّكُم عَمّا قَليلٍ ، ولَيَعلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعدَ حينٍ . (2)

عنه عليه السلام فى بَنى اُمَيَّةَ : لا يَزالُ هؤُلاءِ القَومُ آخِذينَ بِثَبَجِ (3) هذَا الأَمرِ ما لَم يَختَلِفوا بَينَهُم ، فَإِذَا اختَلَفوا بَينَهُم خَرَجَت مِنهُم فَلَم تَعُد إلَيهِم إلى يَومِ القِيامَهِ . (4)

عنه عليه السلام :إنَّ لِبَنى اُمَيَّةَ مِروَدا (5) يَجرونَ فيهِ ، ولَو قَدِ اختَلَفوا فيما بَينَهُم ثُمَّ كادَتهُمُ الضِّباعُ لَغَلَبَتهُم . (6)

عنه عليه السلام :فَأُقسِمُ ثُمَّ اُقسِمُ ، لَتَنخَمَنَّها اُمَيَّةُ مِن بَعدى كَما تُلفَظُ النُّخامَهُ ، ثُمَّ لا تَذوقُها ولا تَطعَمُ بِطَعمِها أبَدا ما كَرَّ الجَديدانِ . (7)

عنه عليه السلام :لا يَزالُ بَلاءُ بَنى اُمَيَّةَ شَديداً حَتّى يَبعَثَ اللّهُ العُصَبَ مِثلَ قَزَعِ الخَريفِ ، يَأتونَ مِن كُلِّ ، ولا يَستَأمِرونَ أميرا ولا مَأمورا ، فَإِذا كانَ ذلِكَ أذهَبَ اللّهُ مُلكَ بَنى اُمَيَّةَ . (8)

عنه عليه السلام :إنَّ بَنى اُمَيَّةَ لا يَزالونَ يَطعَنونَ فى مِسحَلِ ضَلالَهٍ ، ولَهُم فِى الأَرضِ أجَلٌ ونِهايَهٌ ، حَتّى يُهريقُوا الدَّمَ الحَرامَ فِى الشَّهرِ الحَرامِ . وَاللّهِ لَكَأَنّى أنظُرُ إلى غُرنوقٍ (9) مِن قُرَيشٍ يَتَشَحَّطُ فى دَمِهِ ، فإذا فَعَلوا ذلِكَ لَم يَبقَ لَهُم فِى الأَرضِ عاذِرٌ ، ولَم يَبقَ لَهُم مُلكٌ عَلى وَجهِ الأَرضِ بَعدَ خَمسَ عَشرَةَ لَيلَةً . (10)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 105 .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 276 .
3- .الثَّبَجُ : الوسط (النهايه : ج 1 ص 206 «ثبج») .
4- .الفتن : ج 1 ص 193 ح 522 ؛ الملاحم والفتن : ص 84 ح 31 كلاهما عن عبيده .

5- .قال الشريف الرضى رحمه الله : والمِرْوَد هنا : مِفْعَل من الإرواد ؛ وهو الإمهال والإظهار ، وهذا من أفصح الكلام وأغربه ، فكأ نّه عليه السلام شبّه المهله الّتى هم فيها بالمضمار الذى يجرون فيه إلى الغايه ، فإذا بلغوا منقطعها انتقض نظامهم بعدها (المصدر) .
6- .نهج البلاغه : الحكمه 464 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 311 .
7- .نهج البلاغه : الخطبه 158 .
8- .الفتن : ج 1 ص 197 ح 539 عن النزّال بن سبره .
9- .الغُرْنُوق : الشابّ الناعم الأبيض (النهايه : ج 3 ص 364 «غرنق») .
10- .الفائق فى غريب الحديث : ج 2 ص 161 ، شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 131 وفيه «مَسجَل» بدل «مِسْحَل» ، وقال فى ذيله : «الغِرْنوق : القُرشى الذى قتلوه ثمّ انقضى أمرُهم عقيب قتله : إبراهيم الإمام ، وقد اختلفت الروايه فى كيفيّه قتله ؛ فقيل : قُتل بالسيف ، وقيل : خُنق فى جِراب فيه نُوره ، وحديث أمير المؤمنين عليه السلام يُسند الروايه الاُولى» .

امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ای بنی امیّه ، در اندکْ زمانی دنیا (قدرت) را ببینید که دردست دیگران و در خانه دشمنانتان است .

امام علی علیه السلام :به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، سوگند ای بنی امیّه ، که برای دنیا (قدرت) ، کشته خواهید شد و در اندکْ زمانی آن را در دست دیگران ودر خانه دشمنانتان خواهید دید و پس از مدّتی اندک ، [دیگران نیز]خبر آن را خواهندفهمید .

امام علی علیه السلام درباره بنی امیّه : این قوم ، تا زمانی که اختلاف نکنند ، کمر قدرت را دردست خواهند داشت و هر گاه در بین خود اختلاف پیدا کنند ، قدرت از دستشان خارج خواهد شد و تا روز قیامت به ایشان باز نخواهد گشت .

امام علی علیه السلام :بنی امیّه را فرصتی (1) است که در آن می تازند و اگر در بین خود اختلاف ورزند ، کفتارها برای غلبه بر آنان ، دهان می گشایند .

امام علی علیه السلام :سوگند می خورم و سوگند می خورم که پس از من ، بنی امیّه ، چنان که کسی خلط سینه را بیرون می اندازد ، قدرت را کنار خواهند افکند و تا زمانی که شب و روز در گردش است ، آن را نخواهند چشید و از طعم آن ، برخوردارنخواهند شد .

امام علی علیه السلام :بلای بنی امیّه پایدار خواهد ماند تا زمانی که خداوند ، جمعی را چون ابرهای پراکنده پاییزی که از نقاط مختلف می آیند ، برانگیزد که حکومت را از روی خستگی اداره می کنند و نه از امیری فرمان می برند و نه از مأموری . وقتی چنین شد ، خداوند ، پادشاهی بنی امیّه را از بین خواهد برد .

امام علی علیه السلام :بنی امیّه ، همچنان سوهان گم راهی را تیز خواهند کرد و برایشان در روی زمین ، مهلت و نهایتی است تا آن که در ماه حرام ، خون محترمی را بر زمین می ریزنند. به خدا سوگند، گویی به غُرنوق (جوان سپیدروی) قریش می نگرم که در خون خود ، غوطه ور است . هر گاه آنان چنین کردند ، در روی زمین برایشان عذر پذیری پیدا نخواهد شد و

پس از پانزده شب ، دیگر برای آنان حکومتی در روی زمین نخواهد بود . (2)

.

1- .تعبیر امام علیه السلام در این جا «مِرْوَد» است . سیّد رضی گفته : «مِروَد» در این جا (بر وزن مِفْعَل از مادّه «اِرواد») به معنای مهلت و فرصت دهی است و این تعبیر ، از فصیح ترین و شگفت ترین سخن هاست . گویی او مهلتی را که آنان دارند ، به میدان مسابقه تشبیه کرده که در آن ، تا نهایت می روند و وقتی به پایان رسیدند ، نظامشان از هم می گسلد (نهج البلاغه : ذیل حکمت 464) .

2- .در ادامه ، ابن ابی الحدید گفته: غرنوق ، ابراهیم امام ، شخصی قُرشَی است که بنی امیّه او را کشتند و پس از کشتن او روزگارشان به سرآمد. در چگونگی کشتنش گزارش ها گوناگون است . می گویند به شمشیر کشته شد و می گویند او را در در گودال پُر از نوره، خفه کردند. حدیث امیر مؤمنان، گونه اوّل را تأیید می کند .

المناقب لابن شهر آشوب ، عن الأعمش بروايته ، عن رجل من همدان :كُنّا مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام بِصِفّينَ ، فَهَزَمَ أهلُ الشّامِ مَيمَنَةَ العِراقِ ، فَهَتَفَ بِهِمُ الأشتَرُ لِيَتَراجَعوا ، فَجَعَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَقولُ لِأَهلِ الشّامِ : يا أبا مُسلِمٍ خُذهُم ثَلاثَ مَرّاتٍ . فَقالَ الأشتَرُ : أ وَلَيسَ أبو مُسلِمٍ مَعَهُم ؟! قالَ : لَستُ اُريدُ الخَولانِيَّ ، وإنَّما اُريدُ رَجُلاً يَخرُجُ فى آخِرِ الزَّمانِ مِنَ المَشرِقِ ، يُهلِكُ اللّهُ بِهِ أهلَ الشّامِ ، ويَسلُبُ عَن بَنى اُمَيَّةَ مُلكَهُم . (1)

3 / 7مُلكُ مُعاوِيَهَالإمام الحسن عليه السلام :إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام قالَ لى ذاتَ يَومٍ وقَد رَآنى فَرِحا : يا حَسَنُ ، أتفرَحُ ؟ ! كَيفَ بِكَ إذا رَأَيتَ أباكَ قَتيلاً ؟ ! أمَ كَيفَ بِكَ إذا وَلِىَ هذَا الأَمرَ بَنو اُمَيَّةَ ، وأميرُها الرَّحبُ البُلعومِ ، الواسِعُ الأَعفاجِ (2) ، يَأكُلُ ولا يَشبَعُ ، يَموتُ ولَيسَ لَهُ فِى السَّماءِ ناصِرٌ ولا فِى الأَرضِ عاذِرٌ ، ثُمَّ يَستَولى عَلى غَربِها وشَرقِها ، يَدينُ لَهُ العِبادُ ويَطولُ مُلكُهُ ، يستَنُّ بِسُنَنِ البِدَعِ وَالضَّلالِ ، ويُميتُ الحَقَّ وسُنَّةَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، يُقَسِّمُ المالَ فى أهلِ وِلايَتِهِ ، ويَمنَعُهُ مَن هُوَ أحَقُّ بِهِ ، ويُذَلُّ فى مُلكِهِ المُؤمِنُ ، ويَقوى فى سُلطانِهِ الفاسِقُ ، ويَجعَلُ المالَ بَينَ أنصارِهِ دُوَلاً ، ويَتَّخِذُ عِبادَ اللّهِ خَوَلاً ، يَدرُسُ فى سُلطانِهِ الحَقُّ ، ويَظهَرُ الباطِلُ ، ويُلعَنُ الصّالِحونَ ، ويَقتُلُ مَن ناواهُ عَلَى الحَقِّ ، ويَدينُ مَن والاهُ عَلَى الباطِلِ . (3)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 262 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 310 ح 39 .
2- .العَفَج : المِعَى ؛ مفرد أمعاء (تاج العروس : ج 3 ص 434 «عفج») .
3- .الاحتجاج : ج 2 ص 70 ح 158 عن زيد بن وهب الجهنى ، بحار الأنوار : ج 44 ص 20 ح 4 وراجع المناقب للكوفى : ج 2 ص 128 ح 614 و ص 315 ح 787 .

3 / 7 پادشاهی معاویه

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از اَعمَش ، از مردی از قبیله همْدان : ما همراه علی علیه السلام در صِفّین بودیم . شامیان ، سمت راست سپاه عراق را فراری دادند . اَشتر بر آنان بانگ زد که برگردند . امیر مؤمنان ، خطاب به شامیان می فرمود : «ای ابو مسلم ! آنان را بگیر» و این را سه بار تکرار کرد . اَشتر گفت : مگر ابو مسلم با آنان نیست؟ [علی علیه السلام] گفت : «منظورم ابو مسلم خَولانی نیست ؛ بلکه منظورم مردی است که در آخر زمان از مشرق برمی خیزد . خداوند به دست او شامیان را نابود می سازد و پادشاهی بنی امیّه را می گیرد» .

3 / 7پادشاهی معاویهامام حسن علیه السلام :امیر مؤمنان ، یک روز که مرا خوش حال دید ، گفت : «ای حسن ! آیاخوش حالی می کنی؟ چگونه خواهی بود ، وقتی پدرت را کشته ببینی ، یا وقتی بنی امیّه به حکومتْ برسند و زمامدارشان گلو گشادِ شکم گُنده ای باشد که بخورد و سیر نشود و در حالی که نه در آسمانْ یاوری و نه در زمین ، عذرپذیری داشته باشد ، بمیرد و آن گاه ، بر شرق و غرب زمینْ مستولی شود وبندگان بر او گردن نهند؟ ! [آن زمامدار] پادشاهی اش طولانی می شود و بدعت و گم راهی را بنیان می نهد وحق و سنّت پیامبر خدا را از بین می برد ، اموال را در بین دوستدارانش تقسیم می کندو از مستحقّش دریغ می دارد . مؤمن در حکومتش خوار می گردد وفاسق در پادشاهی اش قوی می شود . اموال را در بین یارانش می چرخاند و بندگان خدا را نوکر می گیرد . در حکومتش حقْ مندرس و باطلْ آشکار می گردد ، صالحانْ مورد لعن قرار می گیرند و هر کس که در راه حق با او دشمنی ورزد ، کشته می شود و هر کس که او را بر باطلش همراهی کند ، به او نزدیک می گردد .

.

الإمام علىّ عليه السلام :أما إنَّهُ سَيَظهَرُ عَلَيكُم بَعدى رَجُلٌ رَحبُ البُلعومِ ، مُندَحِقُ البَطنِ (1) ، يَأكُلُ ما يَجِدُ ، ويَطلُبُ ما لا يَجِدُ ، فَاقتُلوهُ ، ولَن تَقتُلوهُ ! ألا وإنَّهُ سَيَأمُرُكُم بِسَبّى وَالبَراءَهِ مِنّى ، فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبّونى ؛ فَإِنَّهُ لى زَكاهٌ ، ولَكُم نَجاهٌ ، وأَمَّا البَراءَهُ فَلا تَتَبَرَّؤوا مِنّى ؛ فَإِنّى وُلِدتُ عَلَى الفِطرَهِ ، وسَبَقتُ إلَى الإِيمانِ وَالهِجرَهِ . (2)

الإيضاح عن مِيْنا مولى عبد الرحمن بن عوف :سَمِعَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ضَوضاهً فى عَسكَرِهِ ، فَقالَ : ما هذا ؟ فَقيلَ : قُتِلَ مُعاوِيَهُ ! فَقالَ : كَلّا ورَبِّ الكَعبَهِ ، لا يُقتَلُ حَتّى تَجتَمِعَ الاُمَّهُ عَلَيهِ . فَقيلَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ فَبِمَ تُقاتِلُهُ ؟ قالَ : أَلتَمِسُ العُذرَ فيما بَينى وبَينَ اللّهِ . (3)

الخرائج والجرائح عن عوف بن مروان :إنَّ راكِبا قَدِمَ مِنَ الشّامِ ، فَأَفشى فى الكوفَهِ أنَّ مُعاوِيَهَ ماتَ ، فَجىءَ بِالرَّجُلِ إلى عَلِىٍّ عليه السلام فَقالَ : أَنتَ شَهِدتَ مَوتَ مُعاوِيَهَ ؟ قالَ : نَعَم ، كُنتُ فيمَن دَفَنَهُ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : إنَّکَ كاذِبٌ . فَقالَ القَومُ : أهُوَ يَكذِبُ ؟ قالَ : نَعَم ؛ لِأَنَّ مُعاوِيَهَ لا يَموتُ حَتّى يَملِکَ هذِهِ الاُمَّهَ ، ويَفعَلَ كَذا ، ويَفعَلَ كَذا بَعدَما مَلَکَ . فَقالَ القَومُ : فَلِمَ تُقاتِلُهُ وأَنتَ تَعلَمُ أ نَّهُ سَيَبلُغُ هذا ؟ قالَ : لِلحُجَّهِ . (4)

.

1- .مُندَحِق البطن : أى واسِعُها ، كأنّ جوانبها قد بَعُد بعضها من بعض فاتَّسَعَت (النهايه : ج 2 ص 105 «دحق») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 57 ، إعلام الورى : ج 1 ص 340 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 272 .
3- .الإيضاح : ص 455 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 198 ح 37 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 259 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 298 ح 27 .
4- .الخرائج والجرائح : ج 1 ص 198 ح 37 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 259 عن عوف عن مروان الأصفر نحوه ، بحار الأنوار : ج 41 ص 304 ح 37 .

امام علی علیه السلام :آگاه باشید که پس از من ، مردی گلو گشاده و شکم گُنده بر شما چیره خواهد شد ؛ هر چه بیابد ، می خورد و هر چه نیابد ، می خواهد . او را بکشید و البته ، هرگز او را نخواهید کشت ! بدانید که او شما را به دشنام گفتن به من و بیزاری جستن از من ، فرمان خواهد داد . امّا دشنام گفتن ! مرا دشنام بگویید ، که برای من زکات و برای شما نجات خواهد بود . و امّا بیزاری جستن ! از من بیزاری مجویید ، که من بر فطرت به دنیا آمده ام و در ایمان و هجرت ، سبقت جسته ام .

الإیضاح به نقل از مِینا (هم پیمان عبد الرحمان بن عوف) : علی بن ابی طالب که درود خدا بر او باد در بین لشکر خود ، سر و صدایی شنید . پرسید : «چه خبر است ؟» . گفتند : معاویه کشته شده است . فرمود : «به پروردگار کعبه سوگند ، هرگز ! او کشته نخواهد شد تا آن که امّت بر گِردش جمع گردند» . گفتند : پس برای چه با او می جنگی ، ای امیر مؤمنان؟ فرمود : «در پی حُجّتی میان خود و خدای خود هستم» .

الخرائج و الجرائح به نقل از عوف بن مروان : سواره ای از شام رسید و در کوفه شایع کرد که معاویه مرده است . آن مرد را پیش علی علیه السلام آوردند . [علی علیه السلام]از وی پرسید : «آیا مرگ معاویه را خود دیدی؟». گفت : آری . از جمله دفن کنندگان او بودم . علی علیه السلام به وی فرمود : «تو دروغگویی» . مردم گفتند : آیا او دروغ می گوید؟ فرمود : «آری . معاویه نمی میرد تا آن که زمام این امّت را به دست گیرد و پس از پادشاهی اش ، این کار و این کار را انجام می دهد» . مردم گفتند : تو که می دانی او به حکومت می رسد ، چرا با او می جنگی؟ فرمود : «برای اتمام حجّت» .

.

مروج الذهب :قَد كان مُعاوِيَهُ دَسَّ أُناسا مِن أصحابِهِ إلَى الكوفَهِ يُشيعونَ مَوتَهُ ، وأكثَرَ النّاسُ القَولَ فِى ذلِکَ حَتّى بَلَغَ عَلِيّا ، فَقالَ فى مَجلِسِهِ : قَد أكثَرتُم مِن نَعيِ مُعاوِيَهَ ، وَاللّهِ ما ماتَ ولا يَموتُ حَتّى يَملِکَ ما تَحتَ قَدَمَىَّ ، وإنَّما أرادَ ابنُ آكِلَهِ الأكبادِ أن يَعلَمَ ذلِکَ مِنّى فَبَعَثَ مَن يُشيعُ ذَلِکَ فيکُم لِيَعلَمَ ويَتَيَقَّنَ ما عِندى فيهِ ، وما يَکونُ مِن أمرِهِ فِى المُستَقبَلِ مِنَ الزَّمانِ . ومَرَّ فى کَلامٍ کَثيرٍ يَذکُرُ فيهِ أيّامَ مُعاوِيَهَ ومَن تَلاهُ مِن يَزيدَ ومَروانَ وبَنيهِ ، وذَکَرَ الحَجّاجَ وما يَسومُهُم مِنَ العَذابِ ، فَارتَفَعَ الضَّجيجُ ، وکَثُرَ البُکاءُ وَالشَّهيقُ ، فَقامَ قائِمٌ مِنَ النّاسِ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ولَقَد وصَفتَ اُمورا عَظيمَهً ، آللّهُ إنَّ ذلِکَ کائِنٌ ؟ قالَ عَلِىٌّ : وَاللّهِ إنَّ ذلِکَ لَکائِنٌ ، ما کَذَبتُ ولا کُذِبتُ . فَقالَ آخَرونَ : مَتى يَکونُ ذلِکَ ياأميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : إذا خُضِبَت هذِهِ مِن هذِهِ ، ووَضَعَ إحدى يَدَيهِ عَلى لِحيَتِهِ وَالاُخرى عَلى رَأسِهِ ، فَأکثَرَ النّاسُ مِنَ البُکاءِ . فَقالَ : لا تَبکوا فى وَقتِکُم هذا فَسَتَبکونَ بَعدى طَويلاً . فَکاتَبَ أکثَرُ أهلِ الکوفَهِ مُعاوِيَهَ سِرّا فى اُمورِهِم ، وَاتَّخَذوا عِندَهُ الأَيادِىَ ، فَوَاللّهِ ما مَضَت إلّا أيّامٌ قَلائِلُ حَتّى کانَ ذلِکَ . (1)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 429 .

مُرُوج الذهب :معاویه ، گروهی از یاران خود را در کوفه گمارد تا خبر مرگش را پخش کنند . مردم در این باره سخن بسیار گفتند تا به گوش علی علیه السلام رسید . [علی علیه السلام] در مجلسش فرمود : «از مرگ معاویه بسیار سخن گفتید . به خدا سوگند ، او نمرده است و نمی میرد ، مگر آن که آنچه را در زیر گام من است ، به دست گیرد . فرزند جگرخوار می خواهد موضع مرا بداند . از این رو ، کسی را فرستاده که این موضوع را در بین شما شایع کند تا بداند و یقین کند که نظر من درباره او چیست و کار خودش در آینده چگونه خواهد بود» . سپس ، [علی علیه السلام] بحثی طولانی کرد و در آن ، از روزگار معاویه ، یزید که پس از معاویه خواهد آمد ، مروان و فرزندانش ، و حَجّاج و شکنجه هایی که از او به مردم خواهد رسید ، یاد نمود . صدای مردم بلند شد و گریه و زاری ، بسیار گشت . شخصی از میان مردم برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! چیزهای ناگواری راتوصیف کردی . تو را به خدا ، آیا اینها اتّفاق خواهد افتاد؟ علی علیه السلام فرمود : «به خدا سوگند ، اتّفاق خواهد افتاد . من دروغ نگفتم و به من نیزدروغ گفته نشده است» . دیگران گفتند : ای امیر مؤمنان! کِی این کارها پیش خواهد آمد؟ فرمود : «آن گاه که این از این ، رنگین شود» و یک دست خود را بر ریش و دست دیگرش را بر سرش نهاد . مردم ، بسیار گریستند . فرمود : «اکنون نگِریید ، که پس از من ، روزگاری دراز خواهید گریست» . بسیاری از کوفیان ، به طور مخفی ، درباره خودشان به معاویه نامه نوشتند و پیش او آدم هایی برای خود ، دست و پا کردند . به خدا سوگند ، چند روزی نگذشت که آن خبر (شهادت علی علیه السلام) ، تحقّق یافت .

.

3 / 8عاقِبَهُ خالِدِ بنِ عُرفُطَهَمقاتل الطالبيّين عن السائب :بَينَما عَلِىٌّ عليه السلام عَلَى المِنبَرِ إذ دَخَلَ رَجُلٌ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ماتَ خالِدُ بنُ عُرفُطَةَ . فَقالَ : لا وَاللّهِ ما ماتَ . إذ دَخَلَ رَجُلٌ آخَرُ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ماتَ خالِدُ بنُ عُرفُطَةَ . فَقالَ : لا وَاللّهِ ما ماتَ . إذ دَخَلَ رَجُلٌ آخَرُ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ماتَ خالِدُ بنُ عُرفُطَةَ . فَقالَ : لا وَاللّهِ ما ماتَ ولا يَموتُ حَتّى يَدخُلَ مِن بابِ هذَا المَسجِدِ يَعنى بابَ الفيلِ بِرايَةِ ضَلالَةٍ يَحمِلُها لَهُ حَبيبُ بنُ عَمّارٍ . قالَ : فَوَثَبَ رَجُلٌ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أنَا حَبيبُ بنُ عَمّارٍ ، وأنَا لَکَ شيعَةٌ ! قالَ : فَإنَّهُ کَما أقولُ . فَقَدِمَ خالِدُ بنُ عُرفُطَةَ عَلى مُقَدِّمَةِ مُعاوِيَةَ يَحمِلُ رَايَتَهُ حَبيبُ بنُ عَمّارٍ . (1)

الإرشاد عن سويد بن غفله :إنَّ رَجُلاً جاءَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى مَرَرتُ بِوادِى القُرى (2) ، فَرَأيتُ خالِدَ بنَ عُرفُطَةَ قَد ماتَ بِها ، فَاستَغفِر لَهُ . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : مَه ، إنَّهُ لَم يَمُت، ولا يَموتُ حَتّى يَقودَ جَيشَ ضَلالَةٍ ، صاحِبُ لِوائِهِ حَبيبُ بنُ حِمازٍ . فَقامَ رَجُلٌ مِن تَحتِ المِنبَرِ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَاللّهِ إنّى لَکَ شيعَةٌ ، وإنّى لَکَ مُحِبٌّ ! قالَ : ومَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا حَبيبُ بنُ حِمازٍ . قالَ : إيّاکَ أن تَحمِلَها ، ولَتَحمِلَنَّها فَتَدخُلُ بِها مِن هذَا البابِ وأومَأَ بِيَدِهِ إلى بابِ الفيلِ . فَلَمّا مَضى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وقَضَى الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ مِن بَعدِهِ ، وكانَ مِن أمرِ الحُسَينِ بنِ عَلِىٍّ عليهماالسلامومِن ظُهورِهِ ما كانَ ، بَعَثَ ابنُ زِيادٍ بِعُمَرَ بنِ سَعدٍ إلَى الحُسَينِ بنِ عَلِىّ عليه السلام ، وجَعَلَ خالِدَ بنَ عُرفُطه عَلى مُقَدِّمَتِهِ ، وحَبيبَ بنَ حِمازٍ صاحِبَ رايَتِهِ ، فَسارَ بِها حَتّى دَخَلَ المَسجِدَ مِن بابِ الفيلِ . [قالَ المُفيدُ :] وهذا أيضا خَبَرٌ مُستَفيضٌ ، لا يَتَناكَرُهُ أهلُ العِلمِ الرُّواةُ لِلآثارِ ، وهُوَ مُنتَشِرٌ فى أهلِ الكوفَةِ ، ظاهِرٌ فى جَماعَتِهِم ، لا يَتَناكَرُهُ مِنهُمُ اثنانِ ، وهُوَ مِنَ المُعجِزِ الَّذى بَيَّنّاهُ . (3)

.

1- .مقاتل الطالبيّين : ص 78 .
2- .وادى القُرى : وادٍ بين المدينه والشام من أعمال المدينه ، كثير القرى (معجم البلدان : ج 5 ص 345) .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 329 ، إعلام الورى : ج 1 ص 345 ، إرشاد القلوب : ص 225 ، الاختصاص : ص 280 ، بصائر الدرجات : ص 298 ح 11 وفيها

«جماز» بدل «حِماز» ؛ الإصابه : ج 2 ص 209 الرقم 2187 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 286 وفيهما «حمار» بدل «حِماز» والأربعه الأخيره نحوه .

3 / 8 عاقبت خالد بن عُرفُطه

3 / 8عاقبت خالد بن عُرفُطهمقاتل الطالبیّین به نقل از سائب : وقتی علی علیه السلام بالای منبر بود ، مردی وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان ! خالد بن عُرفُطه مُرد . فرمود : «به خدا سوگند ، او نمرده است» . مرد دیگری وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان ! خالد بن عرفطه مُرد . فرمود : «به خدا سوگند ، او نمرده است» . مرد دیگری وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان ! خالد بن عرفطه مُرد . فرمود : «به خدا سوگند ، نمرده است و نخواهد مُرد تا آن که با بیرق گم راهی که حبیب بن عمّار ، آن را به دوش می کشد از درِ این مسجد (باب الفیل) ، واردشود» . مردی از جا برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان ! من حبیب بن عمّار هستم و پیرو تو . [علی علیه السلام] فرمود : «همان طور که گفتم ، خواهد شد» . [بعدها] خالد بن عُرفُطه ، در مقدّمه سپاه معاویه ، در حالی که حبیب بن عمّار ، بیرقش را به دوش داشت ، وارد کوفه شد .

الإرشاد به نقل از سُوَید بن غَفْله : مردی پیش امیر مؤمنان آمد و گفت : ای امیر مومنان ! من از منطقه وادی القُری (1) گذشتم و دیدم که خالد بن عُرفُطه در آن جا مُرده است . برای او استغفار کن ! امیر مؤمنان فرمود : «دست بردار . او نمرده و نخواهد مرد تا آن که فرماندهی سپاه گم راهی را که پرچمدار آن ، حبیب بن حِماز است به عهده گیرد» . مردی از پایین منبر گفت : ای امیر مؤمنان ! به خدا سوگند ، من پیرو تو هستم و تو را دوست می دارم . فرمود : «تو کیستی؟» . گفت : من حبیب بن حِماز هستم . [علی علیه السلام] فرمود : «آن پرچم را برندار ؛ گر چه برمی داری و از این در به مسجد ، وارد می شوی» و با دست به باب الفیل اشاره کرد . وقتی امیر مؤمنان در گذشت و پس او حسن بن علی علیهماالسلام[نیز] در گذشت وجریان حسین بن علی علیهماالسلامپیش آمد و قیامش اتّفاق افتاد ، ابن زیاد ، عمر بن سعد رابه سوی حسین بن علی علیهماالسلام گسیل داشت و خالد بن عرفطه را در مقدّمه سپاه قرارداد و حبیب بن حِماز [هم]صاحب بیرق او بود . او سپاه را پیش برد تا از باب الفیل ، وارد مسجد شد . [شیخ مفید می گوید :] این خبر نیز «مستفیض» است و دانشمندان گزارشگر وقایع تاریخی ، آن را انکار نکرده اند . داستان در بین مردم کوفه مشهور و برای همه آشکار بوده

است و از آنان ، حتّی دو نفر نیز منکر آن نبوده اند و این ، از معجزه هایی است که بیان کردیم .

.

1- .وادی القری ، سرزمینی بین مدینه و شام که از توابع مدینه و دارای روستاهای بسیار است (معجم البلدان : ج 5 ص 345) .

خصائص الأئمّه عليهم السلامعن اُمّ حكيم بنت عمرو : خَرَجتُ وأنَا أشتَهى أن أسمَعَ كَلامَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَدَنَوتُ مِنهُ وفِى النّاسِ رِقَّهٌ ، وهُوَ يَخطُبُ عَلَى المِنبَرِ ، حَتّى سَمِعتُ كَلامَهُ ، فَقالَ رَجُلٌ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، استَغفِر لِخالِدِ بنِ عُرفُطَهَ ، فَإنَّهُ قَد ماتَ بِأرضِ تَيماءَ (1) ، فَلَم يَرُدَّ عَلَيهِ ، فَقالَ الثّانِيَهَ فَلَم يَرُدَّ عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ الثّالِثَهَ . فَالتَفَتَ إلَيهِ فَقالَ : أيُّهَا النّاعى خالِدَ بنَ عُرفُطَهَ ! كَذَبتَ ، وَاللّهِ ما ماتَ ، ولا يَموتُ حَتّى يَدخُلَ مِن هذَا البابِ ، يَحمِلُ رايَهَ ضَلالَهٍ . قالَت : فَرَأيتُ خالِدَ بنَ عُرفُطَهَ يَحمِلُ رايَهَ مُعاوِيَهَ حَتّى نَزَلَ نُخَيلَهَ (2) وأدخَلَها مِن بابِ الفيلِ . (3)

.

1- .تَيْماء : بليده فى أطراف الشام ، بين الشام وواديالقرى على طريق حاجّ الشام ولمّا سيطر رسول اللّه صلى الله عليه و آله على وادى القرى صالحه أهل تيماء على البقاء فى بلادهم ودفع الجزيه (اُنظر معجم البلدان : ج 2 ص 67) .
2- .النُّخَيلَه : موضع قرب الكوفه على سمت الشام، وهو الموضع الذى خرج إليه الإمام علىّ عليه السلام (معجم البلدان : ج 5 ص 278) .
3- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 52 ، الملاحم والفتن : ص 234 ح 341 نحوه .

خصائص الأئمّه علیهم السلام به نقل از اُمّ حکیم (دختر عمرو) : من که علاقه مند به شنیدن کلام علی بن ابی طالب علیه السلام بودم ، از خانه بیرون شدم . وی بر منبر ، سخنرانی می کرد و مردم ، دلْ شکسته بودند . به او نزدیک شدم تا جایی که کاملاً صدای او را می شنیدم . مردی گفت : ای امیر مؤمنان! برای خالد بن عرفطه طلب مغفرت کن ؛ چرا که در سرزمین تَیماء (1) در گذشته است . امام علیه السلام پاسخی نداد . [مرد ،] بار دیگر گفت و امام علیه السلام جواب نداد . [مرد] بار سوم گفت . امام علیه السلام به طرف وی رو کرد و فرمود : «ای کسی که خبر مرگ خالد بن عرفطه را می دهی! دروغ می گویی . به خدا سوگند ، او نمرده است و نمی میرد تا از این در ، در حالی که پرچم گم راهی را حمل می کند ، وارد شود» . [سال ها بعد ،] خالد بن عُرفُطه را دیدم که بیرق معاویه را به دوش می کشید تا در نُخَیله (2) منزل زد و بیرق را از باب الفیل ، وارد کرد .

.

1- .تَیماء ، جایی نزدیک کوفه از سمت شام است (معجم البلدان : ج 5 ص 345) .

2- .نُخَیله ، مکانی در نزدیکی کوفه و همان جایی است که علی علیه السلام برای جنگ نهروان به آن جا لشکر کشید (معجم البلدان : ج 5 ص 278) .

3 / 9مُلکُ بَنی مَروانَالإمام علیّ علیه السلام فی وَصفِ مَروانَ بنِ الحَکَمِ : أما إنَّ لَهُ إمرَةً کَلعَقَهِ الکَلبِ أنفَهُ (1) ، وهُوَ أبُو الأکبُشِ الأربَعَهِ (2) ، وسَتَلقَی الاُمَّهُ مِنهُ ومِن وُلدِهِ یَوما أحمَرَ . (3)

عنه علیه السلام لِمَروانَ بنِ الحَکَمِ یَومَ الجَمَلِ وقَد بایَعَهُ : یَابنَ الحَکَمِ ، فَلَقَد کُنتَ تَخافُ أن یَقَعَ رَأسُکَ فی هذِهِ البُقعَهِ ؟ ! کَلّا ، أبَی اللّهُ أن یَکونَ ذلِکَ حَتّی یَخرُجَ مِن صُلبِکَ طَواغیتُ یَملِکونَ هذِهِ الرَّعِیَّهَ . (4)

.

1- .یرید قصر المدّه ، وکذلک کانت مدّه خلافه مروان ؛ فإنّه ولِیَ تسعه أشهر .
2- .الأکْبُش الأربعه : بنو عبد الملک ؛ الولید ، وسلیمان ، ویزید ، وهشام ، ولم یلِ الخلافه من بنی اُمیّه ولا من غیرهم أربعه إخوه إلّا هؤلاء (شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 147) .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 73 ؛ ربیع الأبرار : ج 4 ص 242 ، تذکره الخواصّ : ص 78 ولیس فیه «وهو أبو الأکْبُش الأربعه» .
4- .إرشاد القلوب : ص 277 عن رباب بن ریاح ، مشارق أنوار الیقین : ص 76 وراجع الخرائج والجرائح : ج 1 ص 197 ح 35 .

3 / 9 پادشاهی بنی مروان

3 / 9پادشاهی بنی مروانامام علی علیه السلام در توصیف مروان بن حَکم : پادشاهی برای او به مقداری [کوتاه]خواهد بود که سگ ، بینی اش را می لیسد . او پدر چهار فرمان روا خواهد بود و امّت ازوی و فرزندانش روزهای خونینی را خواهند دید .

امام علی علیه السلام در روز جمل به هنگام بیعت کردن مروان بن حکم با امام علیه السلام : ابن حکم !آیا می ترسیدی که سرت در این مکان از تنت جدا گردد؟ هرگز! خداوند ،چنین نخواهد کرد تا آن که از صُلب تو ، طاغوت هایی بیرون آیند که زمام این مردم را به دست بگیرند .

.

عنه عليه السلام فى مَروانَ بنِ الحَكَمِ : لَيَحمِلَنَّ رايَةَ ضَلالَهٍ بَعدَما يَشيبُ صُدغاهُ ، ولَهُ إمرَهٌ كَلَحسَهِ الكَلبِ أنفَهُ . (1)

تاريخ دمشق عن أبى سليمان :بَينا عَلِىٌّ واضِعٌ يَدَهُ عَلى بَعضٍ (2) يَمشى فى سِكَكِ المَدينَهِ ، إذ جاءَ مَروانُ بنُ الحَكَمِ فى حُلَّهٍ ؛ فَتىً شابٌّ ناصِعُ اللَّونِ وقاذ (3) ، فَقالَ لَهُ : ما (4) كَذا وكَذا ، يا أبَا الحَسَنِ ؟ وجَعَلَ عَلِىٌّ يُخبِرُهُ . فَلَمّا فَرَغَ وَلّى مِن عِندِهِ ، فَنَظَرَ فى قَفاهُ ، ثُمَّ قالَ : وَيلٌ لِاُمَّتِکَ مِنکَ ومِن بَنيکَ إذا شابَت ذِراعاکَ . (5)

الإمام علىّ عليه السلام :لَکَأَ نّى أنظُرُ إلى ضِلّيلٍ قَد نَعَقَ بِالشّامِ ، وفَحَصَ بِراياتِهِ فى ضَواحى کوفانَ . فَإذا فَغَرَت فاغِرَتُهُ ، وَاشتَدَّت شَکيَمُتُهُ ، وثَقُلَت فِى الأَرضِ وَطأَتُهُ ، عَضَّتِ الفِتَنَهُ أبناءَها بِأَنيابِها ، وماجَتِ الحَربُ بِأَمواجِها ، وبَدا مِنَ الأَيّامِ کُلوحُها (6) ، ومِنَ اللَّيالى کُدوحُها (7) . فَإذا أينَعَ زَرعُهُ ، وقامَ عَلى يَنعِهِ ، وهَدَرَت شَقاشِقُهُ ، وبَرَقَت بَوارِقُهُ ، عُقِدَت راياتُ الفِتَنِ المُعضِلَهِ ، وأَقبَلنَ کَاللَّيلِ المُظلِمِ ، وَالبَحرِ المُلتَطِمِ . هذا ، وکَم يَخرِقُ الکوفَهَ مِن قاصِفٍ ، ويَمُرُّ عَلَيها مِن عاصِفٍ ! وعَن قَليلٍ تَلتَفُّ القُرونُ بِالقُرونِ ، ويُحصَدُ القائِمُ ، ويُحطَمُ المَحصودُ ! 8(8)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 43 ، تاريخ دمشق : ج 57 ص 263 .
2- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّ الصواب : «واضعٌ يديه على بعض» ، أو ما فى كنز العمّال : «واضعٌ يده على كتفى» .
3- .هكذا فى المصدر ، ولعلّ الصواب : «وَقّاد» . قال ابن منظور : قلبٌ وَقّاد : ماضٍ سريع التوقّد فى النشاط . وكوكبٌ وقّاد : مُضىء (لسان العرب : ج 3 ص 466 «وقد») .
4- .فى المصدر : «يا» بدل «ما» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى كنز العمّال .
5- .تاريخ دمشق : ج 57 ص 265 ، كنز العمّال : ج 11 ص 361 ح 31744 .
6- .الكُلُوح : العُبُوس (النهايه : ج 4 ص 196 «كلح») .
7- .الكدوح : الخُدُوش (النهايه : ج 4 ص 155 «كدح») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 101 .

امام علی علیه السلام درباره مروان بن حکم : پس از آن که موهای شقیقه اش سفید گردد ، پرچم گم راهی را به دوش خواهد کشید و حکومتی [کوتاه] به اندازه ای که سگ ، بینی اش را می لیسد ، خواهد داشت .

تاریخ دمشق از ابو سلیمان : زمانی ، علی علیه السلام دست بر شانه کسی ، در محلّه های مدینه قدم می زد که مروان بن حکم در لباسی فاخر سر رسید ؛ جوانی بود نوخاسته ، سفیدپوست و شاداب . [مروان ،] خطاب به علی علیه السلام گفت : آیا فلان کار و فلان کار ، انجام گرفته است ، ای ابو الحسن؟ و علی علیه السلام هم به او خبر می داد . وقتی پرسش های او تمام شد ، از نزد علی علیه السلام رفت . علی علیه السلام به پشت وی نگاه کرد و سپس گفت : «وای بر مردمِ تو از دست تو و فرزندانت ، هنگامی که دو بازوی قدرتت توان گیرد !» .

امام علی علیه السلام :گویی گم راهی را می بینم که در شام ، بانگ برمی دارد و بیرق های خود را در اطراف کوفه برمی افرازد . پس ، هنگامی که دهان بگشاید و سرکشی کند و قدرتش محکم گردد و جای پایش در زمینْ ثابت شود ، فتنه ، مردم زمان را به دندان می درد ، آتش جنگْ شعله ور می گردد ، چهره دُژَمِ روزها نمایان می شود و زخم های شب ها آشکار گردد . هر گاه کِشته هایش سبز شود و به ثمر بنشیند و چون شتر مست بخروشد و شمشیرهایش بدرخشد ، از هر سو پرچم های به هم پیوسته فتنه بر هم گره می خورند و چون شب تاریک و دریای متلاطمْ روی می آورند ، چه توفان هایی که کوفه را در هم بکوبد و چه تندبادهایی که بر آن بوزد ! چندی نمی کشد که دو سپاه در هم می آمیزند ؛ ایستاده ها درو می شوند و درو شده ها پای مال و نابود می گردند . 1

.

3 / 10سُلطَهُ الحَجّاجِالإمام علىّ عليه السلام :أما وَاللّهِ ، لَيُسَلَّطَنَّ عَلَيكُم غُلامُ ثَقيفٍ ، الذَّيّالُ (1) المَيّالُ ، يَأكُلُ خَضِرَتَكُم، ويُذيبُ شَحمَتَكُم ، إيهٍ أبا وذَحَهَ ! (2)

دلائل النبوه للبيهقى عن حبيب بن أبى ثابت :قالَ عَليٌّ لِرَجُلٍ : لا مُتَّ حَتّى تُدرِکَ فَتى ثَقيفٍ . قيلَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما فتى ثَقيفٍ ؟ قالَ : ليُقالَنَّ لَهُ يَومَ القِيامَهِ : اِكفِنا زاوِيَهً مِن زَوايا جَهَنَّمَ ؛ رَجُلٌ يَملِکُ عِشرينَ أو بِضعا وعِشرينَ سَنَهً، لا يَدَعُ للّهِ مَعصِيَهً إلّا ارتَکَبَها، حَتّى لَو لَم تَبقَ إلّا مَعصِيَهٌ واحِدهٌ وکانَ بَينَهُ وبينها بابٌ مُغلَقٌ لَکَسَرَهُ حَتّى يَرتَکِبَها ، يَقتُلُ بِمَن أطاعَهُ مَن عَصاهُ . (3)

.

1- .الذَّيّال : المُتَبَختِر فى مَشيِهِ ، وتذَيَّلَ : تبَختَر (القاموس المحيط : ج 3 ص 380 «ذيل») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 116 . قال الشريف الرضى قدس سره : الوذَحه : الخنفساء ، وهذا القول يومئ به إلى الحجّاج ، وله مع الوذَحه حديث ليس هذا موضع ذكره .
3- .دلائل النبوّه للبيهقى : ج 6 ص 489 ، البدايه والنهايه : ج 6 ص 238 وفيه «يفتن» بدل «يقتل» .

3 / 10 سلطه حَجّاج

3 / 10سلطه حَجّاجامام علی علیه السلام :بدانید! سوگند به خدا که جوان ثَقَفی بر شما تسلّط پیدا می کند ؛ مردی متکبّر و نابکار . او خرّمی و برکت را نابود می کند و شما را از درون ، تهی می سازد . بس کن ، ابو وَذَحه! (1)

دلائل النبوّه ، بیهقی به نقل از حبیب بن ابی ثابت : علی علیه السلام به مردی فرمود : «نمیری تا جوان ثقفی را ببینی» . گفتند : جوان ثقفی کیست؟ فرمود : «در روز قیامت ، به او گفته خواهد شد : گوشه ای از گوشه های جهنّم ، از آنِ مردی است که بیست (و یا بیست و اندی) سال ، پادشاهی کرد و هیچ معصیتِ الهی را بدون انجام دادنْ رها نساخت ، به گونه ای که اگر تنها یک گناه ، باقی بود و بین او و آن ، دری بسته قرار داشت ، در را می شکست تا مرتکب آن گناه شود ؛ [همو که]آنانی را که از او اطاعت نکردند ، به دست کسانی که از او اطاعت می کردند ، کُشت» .

.

1- .سیّد رضی گفته است : وَذَحه (که در متن عربی آمده) به معنای سوسک است و این سخن، اشاره به حجّاج دارد و وی را داستانی با سوسک است که این جا جای ذکر آن نیست .

مقاتل الطالبيّين عن موسى بن أبى النعمان :جاءَ الأَشعَثُ إلى عَلِيٍّ يَستَأذِنُ عَلَيهِ ، فَرَدَّهُ قَنبَرُ ، فَأَدمَى الأَشعَثُ أنفَهُ ، فَخَرَجَ عَلِيٌّ وهُوَ يَقولُ : ما لى ولَكَ يا أشعَثُ ؟ ! أمَا وَاللّهِ لَو بِعَبدِ ثَقيفٍ تَمَرَّستَ لَاقشَعَرَّت شُعيراتُكَ . قيلَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ومَن غُلامُ ثَقيفٍ ؟ قالَ : غُلامٌ يَليهِم لا يُبقى أهلَ بَيتٍ مِنَ العَرَبِ إلّا أدخَلَهُم ذُلّاً . قيلَ : يا أميرَ المُؤمِنين ، كَم يَلى ؟ وكَم يَمكُثُ ؟ قالَ : عِشرينَ إن بَلَغَها . (1)

تاريخ دمشق عن مالک بن دينار عن الحسن :قالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه لِأَهلِ الكوفَهِ : اللّهُمَّ كَمَا ائتَمَنتُهُم فَخانونى ، ونَصَحتُ لَهُم فَغَشّونى ، فَسَلِّطَ عَلَيهِم فَتى ثَقيفٍ ، الذَّيّالَ المَيّالَ ، يأكُلُ خَضِرَتَها ، ويَلبَسُ فَروَتَها ، ويَحكُمُ فيها بِحُكمِ الجاهِلِيَّهِ ! قالَ : يَقولُ الحَسَنُ (2) : وما خَلَقَ اللّهُ الحَجّاجَ يَومَئِذٍ . (3)

3 / 11مُلكُ بَنى العَبّاسِ وزَوالُهُالكامل للمبرّد فى ذِكرِ وِلادَهِ عَلِيِّ بنِ عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ : أنَّ الإِمامَ أخَذَهُ فَحَنَّكَهُ ودعا لَهُ ، ثُمَّ رَدَّهُ إلَيهِ ، وقالَ : خُذهُ إلَيکَ أبَا الأَملاکِ ، قَد سَمَّيتُهُ عَلِيّا ، وكَنَّيتُهُ أبَا الحَسَنِ . (4)

.

1- .مقاتل الطالبيّين : ص 47 ، البدايه والنهايه : ج 9 ص 132 عن اُمّ حكيم بنت عمر بن سنان نحوه .
2- .هكذا فى المصدر ، ولكنّ الصحيح «الإمام علىّ عليه السلام » بدل «الحسن» ؛ لأنّ الحسن البصرى كان حيّا حَتّى بعد موت الحجّاج .
3- .تاريخ دمشق : ج 12 ص 169 ، دلائل النبوّه للبيهقى : ج 6 ص 488 ، البدايه والنهايه : ج 6 ص 237 ، كنز العمّال : ج 11 ص 326 ح 31747 .
4- .الكامل للمبرّد : ج 2 ص 756 .

3 / 11 پادشاهی بنی عبّاس و نابودی آن

مقاتل الطالبیّین به نقل از موسی بن ابی نعمان : اشعث به منزل علی علیه السلام آمد و اجازه خواست ؛ ولی قنبر ، وی را باز گرداند و [به همین خاطر ،] اشعث ، دماغ وی را خونین نمود . علی علیه السلام از خانه خارج شد ، در حالی که می فرمود : «چه کار با من داری ، ای اشعث؟ به خدا سوگند ، اگر با غلام ثقفی رفت و آمد می کردی ، مو بر تنت راست می شد» . گفتند : ای امیر مؤمنان ! جوان ثقفی کیست؟ فرمود : «جوانی است که بر آنان حکومت خواهد کرد و هیچ خاندان عربی پیدا نخواهد شد ، مگر آن که او خواری و ذلّت را بر آن ، وارد خواهد ساخت» . گفتند : او چه مدّتْ حاکمیّت خواهد داشت و چه مدّتْ زنده خواهد بود؟ فرمود : «بیست سال ، اگر آن را به پایان برسانَد» .

تاریخ دمشق به نقل از مالک بن دینار ، از حسن [بصری] : علی علیه السلام به مردم کوفه فرمود : «خداوندا ! همان گونه که من به آنان اطمینان کردم ، آنان به من خیانت کردند و [من]خیرخواهی شان کردم و آنان نیرنگ زدند . جوان متکبّر نابه کارثَقَفی را بر آنان مسلّط کن تا خرّمی و برکتشان را نابود سازد و ثروتشان راتصاحب کند و با احکام جاهلیّت بر آنان حکومت نماید !». حسن (1) در گذشت و آن روز، حَجّاج به دنیا نیامده بود.

3 / 11پادشاهی بنی عبّاس و نابودی آنالکامل ، مبرّد در یادکردِ به دنیا آمدن علی بن عبد اللّه بن عبّاس :امام علیه السلام او را گرفت ، کامش را برداشت و برایش دعا کرد . سپس او را برگرداند و فرمود : «بگیر ، ای پدر پادشاهان ! من او را علی نامیدم و ابو الحسنْ کنیه دادم» .

.

1- .در متن ، چنین است ؛ ولی درست ، آن است که «ابو الحسن (امام علی علیه السلام) در گذشت ...» ؛ چون حسن بصری ، حتّی پس از مرگ حَجّاج هم زنده بود .

الإمام علىّ عليه السلام :يَابنَ عَبّاسٍ ، إنَّ مُلکَ بَنى اُمَيَّهَ إذا زالَ فَأَوَّلُ ما يَملِکُ مِن بَنى هاشِمٍ وُلْدُکَ ، فَيَفعَلونَ الأَفاعيلَ . (1)

الفتن عن ابن عبّاس :قُلتُ لِعَلِيٍّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه : مَتى دَولَتُنا يا أبا حَسَنٍ ؟ قالَ : إذا رَأَيتَ فِتيانَ أهلِ خُراسانَ أصَبتُم أنتُم إثمَها ، وأصَبنا نَحنُ بِرَّها . (2)

الإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَتِهِ : وَيلُ هذِهِ الاُمَّهِ مِن رِجالِهِمُ ؛ الشَّجَرَهِ المَلعونَهِ الَّتى ذَكَرَها رَبُّكُم تَعالى ! أوَّلُهُم خَضراءُ ، وآخِرُهُم هَزماءُ ، ثُمَّ يَلى بَعدَهُم أمرَ اُمَّهِ مُحَمَّدٍ رِجالٌ ، أوَّلُهُم أرأفُهُم ، وثانيهِم أفتَكُهُم ، وخامِسُهُم كَبشُهُم ، وسابِعُهُم أعلَمُهُم ، وعاشِرُهُم أكفَرُهُم ، يَقتُلُهُ أخَصُّهُم بِهِ ، وخامِسُ عَشَرِهِم كَثيرُ العَناءِ قَليلُ الغَناءِ ، سادِسُ عَشَرِهِم أقضاهُم لِلذِّمَمِ وأوصَلُهُم لِلرَّحِمِ ، كَأَنّى أرى ثامِنَ عَشَرِهِم تَفحَصُ رِجلاهُ فى دَمِهِ بَعدَ أن يَأخُذَ جُندُهُ بِكَظَمِهِ (3) ، مِن وُلدِهِ ثَلاثَهُ رِجالٍ سيرَتُهُم سيرَهُ الضُّلّالِ ، وَالثّانى وَالعِشرونَ مِنهُمُ الشَّيخُ الهَرِمُ ، تَطولُ أعوامُهُ ، وتُوافِقُ الرَّعِيَّهَ أيّامُهُ ، والسّادِسُ وَالعِشرونَ 4 مِنهُم يَشرُدُ (4) المُلکُ مِنهُ شُرودَ المُنفَتِقِ ، ويَعضُدُهُ الهَزرَهُ (5) المُتَفَيهِقُ (6) ،لَكَأَنّى أراهُ عَلى جِسرِ الزَّوراءِ قَتيلاً « ذَ لِکَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاکَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّمٍ لِّلْعَبِيدِ» (7) . (8)

.

1- .الفضائل لابن شاذان : ص 120 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 916 ح 66 .
2- .الفتن : ج 1 ص 201 ح 547 .
3- .الكَظَم : مخرَج النَّفَس ، يقال : أخَذتُ بكَظَمِهِ ؛ أى بمخرَج نَفَسِه (لسان العرب : ج 12 ص 520 «كظم») .
4- .وأمّا الثانى والعشرون منهم : فهو المكتفى باللّه ، لكن لمّا كان أيّام ملكه قليله احتمل العلّامه المجلسى الخطأ للناسخ أو السهو للراوى ، وكون المذكور إمّا القادر باللّه أو القائم بأمر اللّه ، والأوّل عمّر ستّا وثمانين سنه ، ومدّه خلافته إحدى وأربعون ، والثانى عمّر ستّا وسبعين سنه ، ومدّه خلافته أربع وأربعون ، واستظهر كون السادس والعشرين : المستعصم ، مع كونه السابع والثلاثين من ملوكهم ، ووجه المراد بأ نّهم بهذه العدّه من عظمائهم

أو فى هذه الطبقات من أولاد العبّاس (راجع تمام الكلام فى بحار الأنوار : ج 41 ص 323) .
5- .رجلٌ هِزْر : مغبون أحمق يطمع به (لسان العرب : ج 5 ص 263 «هزر») .
6- .المُتفيهق : الذى يتوسّع فى كلامه ويفهق به فمه (لسان العرب : ج 10 ص 314 «فهق») .
7- .الحجّ : 10 .
8- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 276 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 322 ح 45 .

امام علی علیه السلام :ای ابن عبّاس! هر گاه پادشاهیِ بنی امیّه پایان یابد ، اوّلین کسانی که از بنی هاشم به حکومت خواهند رسید ، فرزندان توآند و آنان ، کارهایی انجام خواهندداد .

الفتن به نقل از ابن عبّاس : به علی بن ابی طالب علیه السلام گفتم : دولت ما کِی خواهد بود ،ای ابو الحسن؟ فرمود : «هر گاه جوانان خراسان را دیدی ، گناه آن را شما نصیب می برید و خوبی آن را ما به دست خواهیم آورد».

امام علی علیه السلام در خطبه اش : وای بر این امّت از مردانشان! از شجره نفرین شده ای که خداوندتان آن را یاد کرده است . آغاز آنان ، سرسبزی و پایان آن ، نابودی است . پس از آنان ، سرپرستی امّت محمّد صلی الله علیه و آله را مردانی به دست می گیرند که اوّلی شان مهربان ترینشان ، دومی شان ، بی رحم ترینشان، پنجمی شان،سرِحال ترینشان، هفتمی شان، داناترینشان، دهمی شان،کافرترینشان که او را نزدیک ترین فرد به او خواهد کشت ، پانزدهمی شان ، بسیار گرفتار وکم ثروت، و شانزدهمی شان، پیمان نگه دارترین و صله رَحِم کننده ترینشان است . هجدهمی شان را پس از آن که با سپاهش به گذشت رفتار کرد ، پاهایش را درخونش غلتان می بینم . سه تن از پسرانش به حکومت می رسند که رفتارشان رفتارگم راهی است . بیست و دومی شان ، کهن سال فرتوتی است که سال های حکومتش طولانی وروزگارش همگام شهروندان خواهد بود. بیست و ششمی شان ، (1) زمام حکومت از دستش مانند چارپای رمیده ، به دَرمی رَود و حماقت و روده درازی اش 2 به زوال حکومتش کمک می کند . گویی ازهم اکنون ، کشته او را بر روی پل زَوراء می بینم . «این است سزای آنچه از پیش انجام داده بوده ای ؛ و خداوند به بندگان ، ستم نمی کند» .

.

1- .در حاشیه المناقب ، ابن شهر آشوب (ج 2 ص 276) ، خلاصه آنچه علّامه مجلسی آورده ، چنین است: نخستینِ عبّاسیان، سفّاح بود که مهربان ترین شان بود ؛ دومی شان منصور بود که خونریزترینِ آنان بود، یعنی با خدعه و نیرنگ، بسیاری را کُشت . پنجمین آنان، رشید بود که بزرگ آنان

است؛ چون حکومت عبّاسیان به او استوار گشت . هفتمین آنان، مأمون بود که عالم ترین شان بود . دهمین شان ، متوکّل بود که به خاطر دشمنی [با اهل بیت علیهم السلام] و کشتن نزدیک ترین یارانش کافرترینشان بود . پانزدهمین آنان، معتمد بود که گرفتاری هایش به خاطر درگیری های فراوانش با زنگیان بود . شانزدهمین آنان ، معتضد بود که پس از دیدن امیر مؤمنان در خواب ، روزگارش را در صله دادن بر علویان گذراند. هجدهمین

عنه عليه السلام :كَأَ نّى أرى رِجُلاً مِن بَنى عَبّاسٍ يُنحَرُ كَما يُنحَرُ الإِبِلُ ، ولا يَقدِرُ أن يَدفَعَ عَن نَفسِهِ ، وَيلٌ لَهُ ثُمَّ وَيلٌ لَهُ ! ما أَذَلَّهُ لَمّا وَلّى عَن أَمرِ رَبِّهِ ، وأقبَلَ إلَى الدُّنيا الدَّنِيَّهِ ! إلى أن قالَ : لَو شِئتُ عَن أسمائِهِم وكُناهُم ومَواضِع قَتلِهِم لَأَخبَرتُ . (1)

عنه عليه السلام :إنَّ مُلكَ وُلدِ بَنِى العَبّاسِ مِن خُراسانَ يُقبِلُ ، ومِن خُراسانَ يَذهَبُ . (2)

3 / 12فِتنَهُ القَرامِطَهِ (3)قال ابن أبى الحديد فى شرح الخطبه 176 من نهج البلاغه : « ... وَاللّهِ لَو شِئتُ أن أُخبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنكُم بِمَخرَجِهِ ومَولِجِهِ وجَميعَ شَأنِهِ لَفَعَلتُ ...» تحت عنوان : «جمله من إخبار علىّ بالأمور الغيبيّه» : وقد ذكرنا فيما تقدّم من إخباره عليه السلام عن الغيوب طرفا صالحا ، ومن عجيب ما وقفت عليه من ذلِکَ قوله فى الخطبه الّتى يذكر فيها الملاحم ، وهو يشير إلى القرامطه : «يَنتَحِلونَ لَنَا الحُبَّ وَالهَوى ، ويُضمِرون لَنَا البُغضَ وَالقِلى ، وآيَهُ ذلِکَ قَتلُهُم وُرّاثَنا ، وهَجرُهُم أحداثَنا» (4) . وصحّ ما أخبر به ؛ لأنّ القرامطه قتلت من آل أبى طالب عليه السلام خلقا كثيرا ، وأسماؤهم مذكوره فى كتاب «مقاتل الطالبيّين» لأبى الفرج الأصفهانى . ومرّ أبو طاهر سليمان بن الحسن الجنابى فى جيشه بالغرىّ (5) وبالحاير (6) ، فلم يعرّج على واحد منهما ولا دخل ولا وقف . وفى هذه الخطبه قال وهو يشير إلى الساريه الّتى كان يستند إليها فى مسجد الكوفه : «كَأَ نّى بِالحَجَرِ الأَسوَدِ مَنصوبا هاهُنا . وَيحَهُم ! إنَّ فَضيلَتَهُ لَيسَت فى نَفسِهِ ، بَل فى مَوضِعِهِ وأُسُسِهِ ، يَمكُثُ هاهُنا بُرهَهً ، ثُمَّ هاهُنا بُرهَهً وأَشارَ إلَى البَحرَينِ ثُمَّ يَعودُ إلى مَأواهُ وأُمِّ مَثواهُ» . ووقع الأمر فى الحجر الأسود . بموجب ما أخبر به عليه السلام . (7)

.

1- .إحقاق الحقّ : ج 8 ص 168 .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 275 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 320 ح 44 .
3- .يرجع مذهب القرامطه إلى كبيرهم الحسن بن بهرام الجنابى ، أبو سعيد ، كان دقّاقا من أهل جنابه بفارس ، ونفى فيها فأقام فى البحرين تاجرا ، وجعل يدعو العرب إلى نحلتهم فعظم أمره ؛ فحاربه الخليفه مظفّر الحسن

، وصافاه المقتدر العبّاسى ؛ وكان أصحابه يسمّونه السيّد . استولى على هجر والأحساء والقطيف وسائر بلاد البحرين ؛ وكان شجاعا ؛ داهيه ، قتله خادم له صقلبى فى الحمّام بهجر ، سنه (301 ه) (شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 13 الهامش) .

4- .الكتب الَّتى أوردت هذا الحديث نقَلَته من شرح نهج البلاغه ، ولم نعثر على مصدر آخر لهذا الحديث .

5- .الغرى : بظاهر الكوفه ، قرب قبر علىّ بن أبى طالب رضى الله عنه(معجم البلدان : ج 4 ص 196) .

6- .الحائر : قبر الحسين بن علىّ رضى الله عنه (معجم البلدان : ج 2 ص 208) .

7- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 13 .

3 / 12 فتنه قِرمَطیان

امام علی علیه السلام :گویی مردی از بنی عبّاس را می بینم که چون شتر ، قُربانی می شود ونمی تواند از خود ، دفاع کند . وای بر او و وای بر او! آن گاه که به فرمان پروردگارش پشت کرد و به دنیای پست ، روی آورد ، چه خوار و بی مقدار شد! ... اگر بخواهم از نام ، کُنیه و مکان کشته شدنشان خبرتان بدهم ، خبر می دهم .

امام علی علیه السلام :پادشاهی فرزندان بنی عبّاس از راه خراسان می آید و از راه خراسان ، تباه می گردد .

3 / 12فتنه قِرمَطیان 1ابن ابی الحدید ، در شرح خطبه 176 از نهج البلاغه : « ... به خدا سوگند ، اگربخواهم هر کدام از شما را از آمدن و رفتن و همه سرنوشتش خبر دهم ، خبرمی دهم ...» ، ذیل عنوان «بخش هایی از خبر دادن علی علیه السلام از امور غیبی»می گوید : پیش تر ، بخش قابل توجّهی از اخبار غیبی علی علیه السلام را یاد کردیم . یکی [دیگر]ازچیزهای شگفت از این دست ، کلام وی در خطبه ای است که در آن از حوادث آینده یاد کرده ، به قرامطه اشاره می نماید : «عشق و دوستی به ما می نمایانند ؛ولی در دل ، کینه و دشمنی ما را دارند و نشان آن ، کشتن وارثان ما و دورساختن جوانان ماست» . (1) آنچه [علی علیه السلام] از قرامطه خبر داده است ، درست است ؛ چون قرامطه جمع فراوانی از آل ابو طالب علیه السلام را کشتند که نام هایشان در کتاب مقاتل الطالبیّین ابوالفرج اصفهانی موجود است . و ابو طاهر (سلیمان بن حسن جَنّابی) با سپاه خوداز منطقه غَریْ (2) و منطقه حائر (3) گذر کرد و در هیچ کدام از این دو منطقه توقّف نکرد ، نه وارد آن شد و نه در آن جا درنگ کرد . در این خطبه [علی علیه السلام] ، در حالی که به تخته سنگی که در مسجد کوفه بود و به آن تکیه داده بود ، اشاره می کرد ، فرمود : «گویی حجر الأسود را که در این جا نصب شده ، می بینم . وای بر آنها! فضیلت آن در خودش نیست ؛ بلکه در جا و پایه آن است . مدّتی در این جا می ماند و مدّتی در آن جا» و به بحرین (4) اشاره کرد ، وافزود : «آن گاه به جای اصلی و محلّ واقعی اش بازگردانده می شود» . مطابق آنچه علی علیه السلام درباره حجر الأسود خبر داده بود ، اتّفاق افتاد .

.

1- .کتاب هایی که این حدیث را نقل کرده اند ، آن را از شرح نهج البلاغه آورده اند و منبع دیگری برای این حدیث نیافتیم .
2- .غری ، نزدیک قبر علی علیه السلام (معجم البلدان : ج 4 ص 196) .
3- .حائر ، قبر امام حسین علیه السلام (معجم البلدان : ج 2 ص 208) .
4- .ناحیه ای در شمال شبه جزیره عربستان ، در حدّ فاصل دریای فارس و دریای (صحرای) شن ، که از شهرهای آن : اَحسا ، هَجَر ، هَفوف و ... است (جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی : ج 1 ص 231) .

3 / 13فِتنَهُ المَغولِالإمام عليّ عليه السلام فى وَصفِ الأَتراكِ : كَأَ نّى أراهُم قَوما كَأَنَّ وُجوهَهُمُ المَجانُّ المُطَرَّقُه، يَلبَسون السَّرَقَ (1) وَالدّيباجَ ، ويَعتَقِبونَ الخَيلَ العِتاقَ ، ويَكونُ هُناکَ استِحرارُ قَتلٍ حَتّى يَمشِىَ المَجروحُ عَلَى المَقتولِ ، ويَكونَ المُفلِتُ أقلَّ مِنَ المَأسورِ ! (2)

.

1- .سَرَقَه : قِطعه من جَيّد الحرير ، وجمعها سَرَق (النهايه : ج 2 ص 362 «سرق») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 128 .

3 / 13 فتنه مغولان

3 / 13فتنه مغولانامام علی علیه السلام در توصیف ترکان : مردمی را می بینم که صورت هایشان چون سپرهای چکش خورده است، لباس حریر و دیبا می پوشند و اسب های گزیده نگه می دارند . در آن هنگام ، کشتار بی حد و مرزی صورت خواهد گرفت ، به گونه ای که مجروح از روی جنازه کُشتگان می گذرد و فراری کم تر است تا اسیر .

.

كشف اليقين :قالَ الحِلِّىُّ فى بَيانِ إخبارِ عَلِىٍّ عليه السلام بِالمُغَيَّباتِ : ومِن ذلِکَ : إخبارُهُ بِعِمارَهِ بَغداد ، ومُلکِ بَنِى العَبّاسِ ، وذِکرِ أحوالِهِم ، وأخذِ المَغولِ المُلکَ مِنهُم . رَواهُ والِدى رحمه الله وکانَ ذلِکَ سَبَبُ سَلامَهِ أهلِ الحِلَّهِ وَالکوفَهِ وَالمَشهَدَينِ الشَّريفَينِ مِنَ القَتلِ ؛ لأَ نَّهُ لَمّا وَصَلَ السُّلطانُ هولاکو إلى بَغدادَ قَبلَ أن يَفتَحَها هَرَبَ أکثَرُ أهلِ الحِلَّهِ إلَى البَطائِحِ (1) إلّا القَليلَ ، وکانَ مِن جُملَهِ القَليلِ والِدى رحمه اللهوَالسَيّدُ مَجدُالدّينِ ابنُ طاووسَ وَالفَقيهُ ابنُ أبِى العِزِّ ، فَأجمَعَ رَأيُهُم عَلى مُکاتَبَهِ السُّلطانِ بِأَ نَّهُم مُطيعونَ داخِلونَ تَحتَ الإيليَهِ (2) ، وأنفَذوا بِهِ شَخصا أعجَمِيّا . فَأنفَذَ السُّلطانُ إلَيهِم فَرمانا مَعَ شَخصَينِ؛ أحَدُهُما يُقالُ لَهُ : تُکلَم ، والآخَرُ يُقالُ لَهُ : عَلاءُ الدّينِ ، وقالَ لَهُما : إن کانَت قُلوبُهُم کَما وَرَدَتِ بِهِ کُتُبُهُم فَيَحضُرونَ إلَينا ، فَجاءَ الأَميرانِ ، فَخافوا لِعَدَمِ مَعرِفَتِهِم بِما يَنتَهِى الحالُ إلَيهِ ، فَقالَ والِدى رحمه الله : إن جِئتُ وَحدى کَفى ، فَقالا : نَعَم ، فَأَصعَدَ مَعَهُما . فَلَمّا حَضَرَ بَينَ يَدَيهِ وکانَ ذلِکَ قَبلَ فَتحِ بَغدادَ وقَبلَ قَتلِ الخَليفَهِ قالَ لَهُ : کَيفَ أقدَمتُم عَلى مُکاتَبَتى وَالحُضورِ عِندى قَبلَ أن تَعلَموا ما يَنتَهى إلَيهِ أمرى وأمرُ صاحِبِکُم ؟ وکَيفَ تَأمَنونَ إن صالَحَنى ورَحَلتُ نِقمَتَهُ ؟ فَقالَ لَهُ والِدى: إنَّما أقدَمنا عَلى ذلِکَ؛ لِأَ نّا رُوّينا عَن إمامِنا عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام أ نَّهُ قالَ فى بَعضِ خُطَبِهِ : «الزَّوراءُ وما أدراکَ مَا الزَّوراءُ ؟ ! أرضٌ ذاتُ أثلٍ (3) ، يُشَيَّدُ فيهَا البُنيانُ ، ويَکثُرُ فيهَا السُّکّانُ ، ويَکونُ فيها مهارِمُ (4) وخُزّانٌ ، يَتَّخِذُها وُلدُ العَبّاسِ مَوطنا ، ولِزُخرُفِهِم مَسکَنا ، تَکونُ لَهُم دارُ لَهوٍ ولَعِبٍ ، يَکونُ بِهَا الجَورُ الجائِرُ ، وَالحَيفُ المُحيفُ ، وَالأَئِمَّهُ الفَجَرَهُ ، وَالقُرّاءُ الفَسَقَهُ ، وَالوُزَراءُ الخَوَنَهُ ، تَخدِمُهُم أبناءُ فارِسَ وَالرّومُ . لا يَأتَمِرونَ بَينَهُم بِمَعروفٍ إذا عَرَفوهُ ، ولا يَنتَهونَ عَن مُنکَرٍ إذا أنکَروهُ ، تَکتَفِى الرِّجالُ مِنهُم بِالرِّجالِ ، وَالنَّساءُ بِالنِّساءِ ، فَعِندَ ذلِکَ الغَمُّ الغَميمُ ، وَالبُکاءُ الطَّويلُ ، وَالوَيلُ وَالعَويلُ لِأَهلِ الزَّوراءِ مِن سَطَواتِ التُّرکِ ، وما هُمُ التُّرکُ ؟ قَومٌ صِغارُ الحَدَقِ ، وُجوهُهُم کَالمَجانِّ المُطَرَّقَهِ ، لِباسُهُم الحَديدُ ، جُردٌ مُردٌ ، يَقدَمُهُم مَلِکٌ يَأتى مِن حَيثُ بَدَأَ مُلکُهُم ، جَهوَرِىُّ الصَّوتِ ، قَوِىُّ الصَّولَهِ ، عالِى الهِمَّهِ ، لا يَمُرُّ بِمَدينَهٍ إلّا فَتَحَها ، ولا تُرفَعُ لَهُ رايَهٌ إلّا نَکَسَها ، الوَيلُ الوَيلُ لِمَن ناواهُ ! فَلا يَزالُ کَذلِکَ حَتّى يَظفَرَ» . فَلَمّا وَصَفَ لَنا ذلِکَ ، ووَجَدنَا الصِّفاتِ فيکُم ، رَجَوناکَ فَقَصَدناک . فَطَيَّبَ قُلوبَهُم ، وکَتَبَ لَهُم فَرمانا بِاسمِ والِدى رحمه اللهيُطَيِّبُ فيهِ قُلوبَ أهلِ الحِلَّهِ وأعمالِها . وَالأَخبارُ الوارِدَهُ فى ذلِکَ کَثيرَهٌ . (5)

.

1- .البَطَائح : جمع بطيحه ؛ وهى أرض واسعه فى جنوب العراق بين واسط والبصره ، كانت قديما قرى متّصله (راجع معجم البلدان : ج 1 ص 450) .
2- .الإياله : السياسه ، يقال : فلان حَسن الإيَاله وسَيّئ الإياله (النهايه : ج 1 ص 85 «أيل») .
3- .الأثل : شَجَرٌ شبيه بالطَّرْفَاء إلّا أ نّه أعظم منه (النهايه : ج 1 ص 23 «أثل») .
4- .كذا .
5- .كشف اليقين : ص 100 ح 93 .

کشف الیقین مرحوم حلّی در بیان خبر دادن علی علیه السلام از امور غیبی : از این دست خبرهاست خبر دادن علی علیه السلام از ساخته شدن بغداد ، پادشاهی بنی عبّاس ویادکردِ احوال آنان ، و سرنگونی حکومت آنان به دست مغولان . مرحوم پدرم روایت کرد که علّت سالم ماندن مردم حلّه ، کوفه و دو مشهدشریف (نجف و کربلا) از کشتار ، همین خبر غیبی بود؛ چون هنگامی که هُلاکوخان به بغداد رسید،پیش از فتح بغداد،اکثر مردم حِلّه به منطقه بطائح (1) گریختند و گروه اندکی باقی ماندند و از جمله آن گروه اندک : پدرم ، سیّد مجد الدین(ابن طاووس) و ابن ابی عزّ فقیه بودند . نظر آنان بر این امر قرار گرفت که به هلاکو بنویسند که : «ما مطیع و تحت امر تو هستیم» و نامه را به همراه شخصی غیرعرب برایش فرستادند . سپس هلاکو ، فرمانی همراه با دو نفر که یکی از آنان تُکلم و دیگری علاءالدین بود به سوی آنان فرستاد و [پیش تر] به این دو نفر گفت : اگر دل هایشان هماهنگ با نوشته هایشان است ، نزد ما حاضر شوند . آن دو فرستاده آمدند و آنان از این که نمی دانستند عاقبت کار چه می شود ،می ترسیدند . پدرم گفت : اگر من به تنهایی بیایم ، کافی است؟ گفتند : آری . [پس به تنهایی] با آن دو رفت . وقتی [پدرم] نزد هلاکو حاضر شد و این جریان ، پیش از فتح بغداد و کشته شدن خلیفه بود . هلاکو به وی گفت : چه طور برای من نامه نوشتید و تو پیش من حاضر شدی ، پیش از آن که بدانید کار من با خلیفه شمابه کجا منتهی می شود؟ چنانچه او با من صلح کند و من برگردم ، چه طور از خشم او در امان خواهید بود؟ پدرم به وی گفت : ما بر این کارْ اقدام کردیم ، به خاطر خبری که از اماممان علی بن ابی طالب علیه السلام برایمان نقل شده که وی در خطبه ای گفته است : «زوراء ؛ و شما چه می دانید که زوراء چیست! سرزمینی است دارای درخت گز ،که ساختمان های مرتفع در آن ساخته خواهد شد و ساکنان آن ، بسیار خواهندشد و در آن جا سدها و هِرم ها خواهد بود . بنی عبّاس ، آن را وطن خود وجایی برای گنج هایشان خواهند ساخت و آن جا برایشان سرزمین لهو لعب خواهدبود . در آن جا ، ستمْ فراوان و اسرافْ بی شمار خواهد بود و پیشوایان نابه کار و قاریان فاسق و وزیران خیانتکاری خواهند بود که فارس ها و رومیان ،خدمتکاری شان را می کنند . هنگامی که معروف را می شناسند ، در بین خود ، فرمان به معروف نمی دهند واگراز منکرْ نهی شان کنند ، دست بردار نیستند و مردانشان به مردان ، و زنانشان به زنان ، بسنده می کنند (همجنس بازند) . در این هنگام ، از خشونت ترکان ، اندوهی فراگیر ، گریه ای طولانی ، و ناله و فریاد ، نصیب

مردم زوراء خواهد شد . ترکان ، کیستند ؟ مردمی تنگ چشم که صورت هایشان چون سپرِ کوبیده است ،لباسشان آهنی است و ریش کوسه ای و صورت اَمرَد دارند . پیشاپیششان پادشاهی است که از آن جایی که پادشاهی اش آغاز شُده ، می آید .پادشاهشان بلند صدا ، قوی حمله و بلند همّت است ؛ بر هیچ شهری نمی گذرد ، جز آن که آن را می گشاید و هیچ پرچمی علیه او بر افراشته نمی شود ، مگر آن که آن را به زیر می کشد . وای و وای بر آن که در برابر او بِایستد! و چنین است تا پیروز شود» . [پدرم در جواب هلاکو ادامه داد :] از آن جا که [علی علیه السلام] این وصف ها را برایمان بیان کرده است و این ویژگی ها را در تو یافتیم ، امید به تو بستیم و پیشت آمدیم . هلاکو خان ، دل های آن سه را نیک یافت و به نام پدرم ، برایشان فرمانی نگاشت که با آن به مردم حِلّه و اطراف آن ، اطمینان قلب داد . اخبار ، در این خصوص ، فراوان است .

.

1- .بطائح ، منطقه ای وسیع در جنوب عراق ، بین واسط و بصره است و در قدیم به صورت روستاهایی به هم پیوسته بود (معجم البلدان : ج 1 ص 450) .

3 / 14ما يَأتى عَلى مَدينَهِ البَصرَهِالإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَهٍ ذَكَرَ فيها أحوالَ النّاسِ المُقبِلَهَ : فِتَنٌ كَقِطَعِ اللَّيلِ المُظلِمِ ، لا تَقومُ لَها قائِمَهٌ ، ولا تُرَدُّ لَها رايَهٌ ، تَأتيكُم مَزمومَهً مَرحولَهً ، يَحفِزُها قائِدُها ، ويَجهَدُها راكِبُها ، أهلُها قَومٌ شَديدٌ كَلَبُهُم (1) ، قَليلٌ سَلَبُهُم ، يُجاهِدُهُم فى سَبيلِ اللّهِ قَومٌ أذِلَّهٌ عِندَ المُتَكَبِّرينَ ، فِى الأَرضِ مَجهولونَ ، وفِى السَّماءِ مَعروفونَ . فَوَيلٌ لَكِ يا بَصرَهُ عِندَ ذلِکَ ، مِن جَيشٍ مِن نِقَمِ اللّهِ ! لا رَهَجَ (2) لَهُ ولا حَسَّ (3) ، وسَيُبتَلى أهلُكِ بِالمَوتِ الأحمَرِ ، وَالجوعِ الأَغبَرِ . (4)

.

1- .الكَلَب : الشرّ والأذى (اُنظر لسان العرب : ج1 ص 723 «كلب») .
2- .الرهج : الغُبَار (النهايه : ج 2 ص 281 «رهج») .
3- .الحَسُّ : الجَلَبَهُ . والحِسُّ : الحَرَكَه (تاج العروس : ج 8 ص 240 و 241 «حسس») .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 102 .

3 / 14 سرنوشت شهر بصره

3 / 14سرنوشت شهر بصرهامام علی علیه السلام در خطبه ای که در آن، اوضاع آینده مردم را بیان می کند : فتنه ای چون تاریکی شب که نه قدرتی توان مقابله با آن را دارد و نه شکست داده می شود ، [چون شتری] مهار زده و پالان نهاده به سویتان خواهد آمد . مهارکش آن ، آن را به شتاب وا می دارد و سوارش تلاش می کند تا حدّ توان ، آن را براند . فتنه انگیزان ، مردمی شرور و بسیار درنده خو و اندک رخت اند . در راه خدا ،گروهی با آنان به جنگ برمی خیزند که در دید متکبّران ، خوار و در زمین ،ناشناخته و در آسمان ها شناخته شده اند . وای بر تو ای بصره در آن روزگار ، از سپاهی که نمونه ای از انتقام الهی است ،که نه غباری برمی انگیزد ، و نه صدایی از آن شنیده می شود! ساکنان تو ای بصره به مرگ سرخ و گرسنگی سخت ، گرفتار خواهند شد .

.

عنه علیه السلام فی وصَفِ مَدینَهِ البَصرَهِ : وَایمُ اللّهِ ، لَیَأتِیَنَّ عَلَیها زَمانٌ لا یُری مِنها إلّا شُرُفاتُ مَسجِدِها فِی البَحرِ مِثلَ جُؤجُؤِ السَّفینَهِ . (1)

نهج البلاغه مِن کَلامٍ لَهُ علیه السلام فی ذَمِّ أهلِ البَصرَهِ بَعدَ وَقعَهِ الجَمَلِ : کَأَنّی بِمَسجِدِکُم کَجُؤجُؤِ (2) سَفینَهٍ ، قَد بَعَثَ اللّهُ عَلَیهَا العَذابَ مِن فَوقِها ومِن تَحتِها ، وغَرِقَ مَن فی ضِمنِها . وفی رِوایَهٍ : وَایمُ اللّهِ ، لَتَغرَقَنَّ بَلدَتُکُم حَتّی کَأَنّی أنظُرُ إلی مَسجِدِها کَجُؤجُؤِ سَفینَهٍ ، أو نَعامَهٍ جاثِمَهٍ . وفی رِوایَهٍ : کَجُؤجُؤِ طَیرٍ فی لُجَّهِ بَحرٍ . وفی رِوایَهٍ اُخری : ... کَأَنّی أَنظُرُ إلی قَریَتِکُم هذِهِ قَد طَبَّقَهَا الماءُ حَتّی ما یُری مِنها إلّا شُرَفُ المَسجِدِ ، کَأَنَّهُ جُؤجُؤُ طَیرٍ فی لُجَّهِ بَحرٍ (3) . قال ابن أبی الحدید : والصحیح أنّ المُخبَر به قد وقع ، فإنّ البصره غرقت مرّتین: مرّه فی أیّام القادر باللّه ، ومرّه فی أیّام القائم بأمر اللّه ، غرقت بأجمعها ولم یبقَ منها إلّا مسجدها الجامع بارزا بعضه کجؤجؤ الطائر ، حسب ما أخبر به أمیر المؤمنین علیه السلام ، جاءها الماء من بحر فارس من جهه الموضع المعروف الآن بجزیره الفرس ، ومن جهه الجبل المعروف بجبل السنام ، وخربت دورها ، وغرق کلّ ما فی ضمنها ، وهلک کثیر من أهلها . وأخبار هذین الغرقین معروفه عند أهل البصره ، یتناقلها خلفهم عن سلفهم . (4)

.

1- .الأخبار الطوال : ص 152 .
2- .الجؤجؤ : الصَّدر (النهایه : ج 1 ص 232 «جؤجؤ») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 13 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 253 .

امام علی علیه السلام در توصیف شهر بصره : به خدا سوگند ، بر بصره روزگاری خواهد آمدکه از آن ، جز کُنگره های مسجدش در درون آب ، چون عرشه کشتی ، چیزی دیده نخواهد شد .

نهج البلاغه از کلام امام علیه السلام در مذمّت مردم بصره ، پس از حادثه جمل : «گویی مسجدشما را چون سینه کشتی می بینم که خداوند از بالا و پایین آن ، عذاب فروفرستاده و هر که را در آن است ، غرق کرده است !» . در روایتی دیگر ، چنین آمده است : «به خدا سوگند ، شهرتان غرق خواهد شد ومن گویی [اکنون]مسجد شهرتان را می بینم که چون سینه کشتی از آب بیرون مانده یا چون شترمرغی ، با سینه بر زمین خفته است» . در روایتی دیگر نیز چنین است : «چون سینه مرغی در میان موج دریا» . و در روایتی دیگر است : «گویی شهرتان را می بینم که آب ، آن را فرا گرفته و ازآن ، جز کنگره های مسجد ، دیده نمی شود ؛ گویی سینه پرنده بر کوهه آب دریا[نشسته]است» . ابن ابی الحدید می گوید : درست ، آن است که این حادثه خبر داده شده ، اتّفاق افتاده است ؛ چرا که بصره دو بار غرق شد : یک بار در روزگار قادر باللّه ، و باردیگر در روزگار قائم بأمر اللّه ، که همه آن غرق شد و چیزی از آن ، جز مسجدجامع باقی نماند و مانند نوک پرنده پیدا بود ، طبق آنچه امیر مؤمنان خبر داده بود . آب از طرف دریای فارس از سمتی که امروزه به آن «جزیره فارس» گفته می شود و نیز از طرف کوه معروف به «سنامْ» ، بالا آمد و خانه ها را خراب وآنچه را در آنها بود ، غرق کرد و بسیاری از مردم بصره ، نابود گشتند . گزارش های این دو غرق شدن ، در پیش مردم بصره معروف است و آنها راپشت به پشت ، نقل می کنند .

.

الإمام علىّ عليه السلام فيما يُخبِرُ بِهِ عَنِ المَلاحِمِ بِالبَصرَهِ : يا أحنَفُ ، كَأَنّى بِهِ وقَد سارَ بِالجَيشِ الّذى لا يَكونُ لَهُ غُبارٌ ولا لَجَبٌ (1) ، ولا قَعقَعَهُ (2) لُجُمٍ ، ولا حَمحَمَهُ خَيلٍ ، يُثيرونَ الأَرضَ بِأَقدامِهِم كَأَنّها أقدامُ النَّعامِ (3) . ثُمَّ قالَ عليه السلام : وَيلٌ لِسِكَكِكُمُ العامِرَهِ ، وَالدّورِ المُزَخرَفَهِ الَّتى لَها أجنِحَهٌ كَأَجنِحَهِ النُّسورِ ، وخَراطيمُ كَخَراطيمِ الفِيَلَهِ ! مِن أُولئِکَ الَّذينَ لا يُندَبُ قَتيلُهُم ، ولا يُفقَدُ غائِبُهُم . أنَا كابُّ الدُّنيا لِوَجهِها ، وقادِرُها بِقَدرِها ، وناظِرُها بِعَينِها . (4)

3 / 15غَلَبَهُ الحَقِّ عَلَى الباطِلِ فى آخِرِ الزَّمانِنهج البلاغه :و قالَ عليه السلام : لَتَعطِفَنَّ الدُّنيا عَلَينا بَعدَ شِماسِها (5) عَطفَ الضَّروسِ (6) عَلى وَلَدِها وتَلا عَقيبَ ذلِکَ : «وَ نُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُواْ فِى الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَ رِثِينَ» (7) . (8)

.

1- .اللَّجَب : الصوت والصياح والجَلَبه (لسان العرب : ج 1 ص 735 «لجب») .
2- .تَقَعْقَعَ الشىء : اضطرب وتحرّک (لسان العرب : ج 8 ص 286 «قعع») .
3- .قال الشريف الرضى رحمه الله : يومئ بذلک إلى صاحب الزنج .
4- .نهج البلاغه : الخطبه 128 .
5- .شُمْس : جمعها شُموس ، وهو النَّفُور من الدوابّ الذى لا يستَقِرّ لشَغَبه وحدَّته (النهايه : ج2 ص501 «شمس») .
6- .الضَّرُوس : الناقه العضوض لتذبّ عن ولدها (تاج العروس : ج 8 ص 334 «ضرس») .
7- .القصص : 5 .
8- .نهج البلاغه : الحكمه 209 ، خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 70 عن الإمام الصادق عليه السلام ، عيون الحكم والمواعظ : ص 405 ح 6855 وليس فيه الآيه ؛ ينابيع المودّه : ج 3 ص 272 ح 7 .

3 / 15 غلبه حق بر باطل در آخر زمان

امام علی علیه السلام در سخنانی که از فتنه های بصره خبر داد : ای احنف! گویی آن [فتنه]رامی بینم که با سپاهی بدون گَرد و غبار و سر و صدا و بدون حرکت لگام و شیهه اسبان ، بر این [شهر] می گذرد و با گام هایشان که گویی قدم های شترمرغ است ، زمین را در می نوردند . (1) وای بر محلّه های آباد شما و خانه های تزیین شده که سایبان هایی چون بال های کرکسان و ناودان هایی چون خرطوم فیل ، در آنها تعبیه شده است ، از آنانی که بر کشته هایشان نمی گریند و از گم شده هایشان نمی پرسند! من دنیا را با تمام جلوه هایش بر زمین افکنده ام ، به اندازه خودش بدان ارج می نهم و با دیده سزاوار آن ، بِدان می نگرم .

3 / 15غلبه حق بر باطل در آخر الزماننهج البلاغه :امام علی علیه السلام فرمود : «دنیا پس از گریزَش از ما ، چون بچّه شتری که گردمادرش می چرخد ، به سوی ما خواهد آمد» . امام علیه السلام پشتِ سر این سخن ، این آیه را خواند : « «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین ، فرو دست شده بودند ، منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین]نماییم» » .

.

1- .سیّد رضی می گوید : امام علیه السلام با این تعابیر ، به قیام «صاحب الزنج (بزرگ زنگیان)» اشاره دارد (نهج البلاغه : ذیل خطبه 128) .

الإمام علىّ عليه السلام :لَيَخرُجَنَّ رَجُلٌ مِن وُلدى عِندَ اقتِرابِ السّاعَهِ حينَ تَموتُ قُلوبُ المُؤمِنينَ كَما تَموتُ الأَبدانُ ، لِما لَحِقَهُم مِنَ الضُّرّ وَالشِّدَّهِ وَالجوعِ وَالقَتلِ ، وتَواتُرِ الفِتَنِ وَالمَلاحِمِ العِظامِ ، وإماتَهِ السُّنَنِ وإحياءِ البِدَعِ ، وتَركِ الأمرِ بِالمَعروفِ وَالنَّهيِ عَنِ المُنكَرِ ، فَيُحيِى اللّهُ بِالمَهدِىِّ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللّهِ السُّنَنَ الَّتى قَد أُميتَت ، ويُسَرُّ بِعَدلِهِ وبَرَكَتِهِ قُلوبُ المُؤمِنينَ ، وتَتَأَلَّفُ إلَيهِ عُصَبٌ مِنَ العَجَمِ وقَبائِلُ مِنَ العَرَبِ ، فَيَبقى عَلى ذلِكَ سِنينَ . (1)

عنه عليه السلام فى خُطبَهٍ لَهُ ذَكَرَ فيها رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله : وخَلَّفَ فينا رايَهَ الحَقِّ ، مَن تَقَدَّمَها مَرَقَ ، ومَن تَخَلَّفَ عَنها زَهَقَ ، ومَن لَزِمُها لَحِقَ ، دَليلُها مَكيثُ (2) الكَلامِ ، بَطىءُ القِيامِ ، سَريعٌ إذا قامَ . فَإذا أنتُم أَلَنتُم لَهُ رِقابَكُم ، وأشَرتُم إلَيهِ بِأَصابِعِكُم ، جاءَهُ المَوتُ فَذَهَبَ بِهِ ، فَلَبِثتُم بَعدَهُ ما شاءَ اللّهُ ، حَتّى يُطلِعَ اللّهُ لَكُم مَن يَجمَعُكُم ويَضُمُّ نَشرَكُم . فَلا تَطمَعوا فى غَيرِ مُقبِلٍ ، ولا تَيأَسوا مِن مُدبِرٍ ، فَإنَّ المُدبِرَ عَسى أن تَزِلَّ بِهِ إحدى قائِمَتَيهِ ، وتَثبُتَ الاُخرى ، فَتَرجِعا حَتّى تَثبُتا جَميعا . ألا إنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله كَمَثَلِ نُجومِ السَّماءِ ؛ إذا خَوى نَجمٌ طَلَعَ نَجمٌ ، فَكَأَنَّكُم قَد تَكامَلَت مِنَ اللّهِ فِيكُمُ الصَّنائِعُ ، وأراكُم ما كُنتُم تَأمُلونَ . (3)

.

1- .كنز العمّال : ج 14 ص 592 ح 39678 نقلاً عن ابن المنادى فى الملاحم .
2- .المَكِيث : الرَّزين الذى لا يعجل فى أمره (لسان العرب : ج 2 ص 191 «مكث») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 100 .

امام علی علیه السلام :هنگام نزدیک شدن قیامت ، زمانی که دل های مؤمنانْ چون تن هایشان (به خاطر زیان ، سختی ، گرسنگی ، کشتار ، فتنه های پشت سر هم ، فتنه های بزرگ ،مرگ سنّت ها ، بنیاد نهادن بدعت ها ، و ترک امر به معروف و نهی از منکر)مرده است ، یکی از فرزندان من قیام خواهد کرد و خداوند ، سنّت هایی را که مرده اند ، به دست مهدی ، محمّد بن عبد اللّه ، زنده می کند و دل های مؤمنان ، به عدل و برکت او شاد می شود . گروه هایی از فارس ها و قبایلی از عرب ها گرد او جمع می گردند و چندین سال ،بدین منوال ادامه پیدا می کند .

امام علی علیه السلام در خطبه ای که در آن ، از پیامبر خدا یاد کرده است : او نشانه حق را دربین ما به جا گذاشت . هر کس بر آن پیشی گیرد ، منحرف می گردد و هر کس از آن باز مانَد ، از بین می رود و هر کس همراه با آن باشد ، به وی می پیوندد . راهنمای آن ، از سخن ناسنجیده پرهیزگر است که دیر به پا می خیزد ؛ امّا هر گاه قیام کند ، چالاک است . زمانی که شما به فرمان او گردن نهادید و با انگشتانتان به او اشاره کردید (او را بزرگ داشتید) ، مرگ او در می رسد و او را می بَرد و پس ازاو ،آن قدر که خدا خواهد ، می مانید تا این که خداوندْ کسی را آشکار می سازد که شما را گرد آورد و پراکندگی تان را جمع کند . به آن که طالب کار نباشد ، دل مبندید و از آن که روی بر تافته است ، ناامیدنشوید ؛ چرا که شاید [تنها]یکی از دو پای [دولت از دست رفته] او لغزیده وپای دیگرش استوار مانده باشد و دوباره [روزگار روی کرده] ، هر دو پا باز گردند و[دولتش]استوار شود . آگاه باشید! مَثَل خاندان محمد صلی الله علیه و آله ، مَثَل ستارگان آسمان است که چون ستاره ای غروب کند ، ستاره ای [دیگر]طلوع می کند . گویی خداوند ، لطف خود رادر حقّ شما به کمال رسانده و آنچه را بدان امید بسته بودید ، به شما نشان داده است .

.

الغيبه للنعمانى عن أبى وائل :نَظَرَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ عليه السلام إلَى الحُسَينِ عليه السلام فَقالَ : إنَّ ابنى هذَا سَيِّدٌ كَما سَمّاهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَيِّدا ، وسَيُخرِجُ اللّهُ مِن صُلبِهِ رَجُلاً بِاسمِ نَبِيِّكُم ، يُشبِهُهُ فِى الخَلقِ وَالخُلُقِ ، يَخرُجُ عَلى حينِ غَفلَهٍ مِنَ النّاسِ وإماتَهٍ لِلحَقِّ وإظهارٍ لِلجَورِ ، وَاللّهِ لَو لَم يَخرُج لَضُرِبَت عُنُقُهُ ، يَفرَحُ بِخُروجِهِ أهلُ السَّماواتِ وسُكّانُها ، وهُوَ رَجلٌ أجلَى الجَبينِ (1) ، أقنَى الأنفِ (2) ، ضَخمُ البَطنِ ، أزيَلُ الفَخِذَينِ (3) ، بِفَخِذِهِ اليُمنى شامَهٌ ، أفلَجُ (4) الثَّنايا ، ويَملَأُ الأرضَ عَدلاً كَما مُلِئَت ظُلما وجَورا . (5)

كمال الدين عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام لِلحُسَينِ عليه السلام : التّاسِعُ مِن وُلدِکَ يا حُسَينُ هُوَ القائِمُ بِالحَقِّ ، المُظهِرُ لِلدّينِ ، وَالباسِطُ لِلعَدلِ . قالَ الحُسَينُ : فَقُلتُ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وإنَّ ذلِکَ لَكائِنٌ ؟ فَقالَ عليه السلام : إى وَالَّذى بَعَثَ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله بِالنُّبُوَّهِ ، وَاصطَفاهُ عَلى جَميعِ البَرِيَّهِ ، ولكِنَ بَعدَ غَيبَهٍ وحَيرَهٍ ، فَلا يَثبُتُ فيها عَلى دينِهِ إلّا المُخلِصونَ المُباشِرونَ لِروحِ اليَقينِ ، الَّذينَ أخَذَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ ميثاقَهُم بِوَلايَتِنا ، وكَتَبَ فى قُلوبِهِمُ الإيمانَ ، وأيَّدَهُم بِروحٍ مِنهُ . (6)

الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام :زادَ الفُراتُ عَلى عَهدِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَرَكِبَ هُوَ وَابناهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهم السلام فَمَرَّ بِثَقيفٍ ، فَقالوا : قَد جاءَ عَلِىٌّ يَرُدُّ الماءَ . فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : أمَا وَاللّهِ لَاُقتَلَنَّ أنَا وَابنایَ هذانِ ، ولَيَبعَثَنَّ اللّهُ رَجُلاً مِن وُلدى فى آخِرِ الزَّمانِ يُطالِبُ بِدِمائِنا ، ولَيَغيبَنَّ عَنهُم ، تَمييزا لِأهلِ الضَّلالَهِ ، حَتّى يَقولَ الجاهِلُ : ما للّهِ فى آلِ مُحَمَّدٍ مِن حاجَهٍ . (7)

.

1- .الأجْلَى : الخفيف شعر ما بين النزعَتَين من الصُّدغَين ، والذى انحَسَرَ الشعرُ عن جَبهته (النهايه : ج1 ص 290 «جلا») .
2- .القَنا فى الأنف : طوله ورِقّه أرنَبَتِه مع حَدَبٍ فى وسطه (النهايه : ج 4 ص 116 «قنا») .
3- .أزيَلُ الفَخِذَينِ : أى منفرجُهما (النهايه : ج 2 ص 325 «زيل») .
4- .الفَلَج : فُرجَه ما بين الثَّنايا والرَّباعيات (النهايه : ج 3 ص 468 «فلج») .

5- .الغيبه للنعمانى : ص 214 ح 2 ، الغيبه للطوسى : ص 190 ح 152 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 224 نحوه .
6- .كمال الدين : ص 304 ح 16 ، إعلام الورى : ج 2 ص 229 كلاهما عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
7- .الغيبه للنعمانى : ص 141 ح 1 عن فرات بن أحنف ، بحار الأنوار : ج 51 ص 112 ح 7 .

الغیبه ، نعمانی به نقل از ابو وائل : امیر مؤمنان ، علی علیه السلام ، به حسین علیه السلام نگاه کرد وفرمود : «این فرزندم ، سیّد (سَرور) است ، چنان که پیامبر خدا او را سیّد نامید . خداوند از صُلب (پُشت) او ، مردی همنام پیامبرتان به دنیا خواهد آورد که درسیما و اخلاق ، شبیه وی است . او در زمانی که مردم در غفلت اند و حق ، مرده وستم ، آشکار است ، بیرون خواهد آمد . به خدا سوگند ، اگر قیام نکند ، گردنش زده خواهد شد . با قیام او ، اهل و ساکنان آسمان ها خوش حال خواهند گشت . او مردی با پیشانی باز ، بینی کشیده ، شکم بزرگ ، پاهای گشاده (دارای خالی درران چپش) و دندان های باز است که زمین را ، آن گونه که از ستمْ و بی عدالتی پُرشده ، از عدلْ پُر می کند» .

کمال الدین به نقل از حسین بن خالد ، از امام رضا علیه السلام از پدرانش : از امام علی علیه السلام درگفتگو با حسین علیه السلام فرمود : «نهمین فرد از فرزندان تو ای حسین همان قائم به حق ، آشکار کننده دین و گسترانده داد است» . حسین علیه السلام گفت : ای امیر مؤمنان! این اتّفاق ، خواهد افتاد؟ فرمود : «سوگند به آن که محمّد صلی الله علیه و آله را برای پیامبری برگزید و او را بر همه بشرانتخاب کرد ، آری ؛ امّا پس از غیبت و حیرتی طولانی که در آن مدّت ، کسی جزمُخلصان که با روح یقین ، عمل می کنند ، همانان که خداوند عز و جل از آنان به ولایت ما پیمان گرفته و ایمان را در دل هایشان نوشته و به روحی از سوی خود ،تأییدشان کرده است بر دینش باقی نخواهد ماند» .

امام صادق علیه السلام به نقل از پدرانش : در روزگار امیر مؤمنان، آب فرات، طغیان کرد و اوودو پسرش حسن و حسین علیهم السلام ، سوار بر مَرکب شده ، از ثَقیفْ گذر کردند . [برخی] گفتند : علی آمده که آب را فرو نشانَد . علی علیه السلام فرمود : «به خدا سوگند ، بدانید که من و این دو فرزندم کشته خواهیم شد و خداوند در آخر زمان ،مردی از فرزندانم را بر خواهد انگیخت تا خونخواه ما باشد . او مدّتی از دیدمردم غایب خواهد گشت تا وسیله شناخت اهل گم راهی گردد تا آن جا که انسان جاهل خواهد گفت : خدا را نیازی به آل محمّد نیست» .

.

نهج البلاغه :مِن خُطبَهٍ لَهُ علیه السلام یومِئُ فیها إلی ذِکرِ المَلاحِمِ : یَعطِفُ الهَوی عَلَی الهُدی إذا عَطَفوا الهُدی عَلَی الهَوی ، ویَعطِفُ الرَّأیَ عَلَی القُرآنِ إذا عَطَفُوا القُرآنَ عَلَی الرَّأیِ . ومنها : حَتّی تَقومَ الحَربُ بِکُم عَلی ساقٍ بادِیا نَواجِذُها ، مَملوءَهً أخلافُها ، حُلوا رَضاعُها ، عَلقَما عاقِبَتُها . ألا وفی غَدٍ وسَیَأتی غَدٌ بِما لا تَعرِفونَ یَأخُذُ الوالی مِن غَیرِها عُمّالَها عَلی مَساوِئِ أعمالِها ، وتُخرِجُ لَهُ الأَرضُ أفالیذَ کَبِدِها ، وتُلقی إلَیهِ سِلما مَقالیدَها . فَیُریکُم کَیفَ عَدلُ السَّیرَهِ ، ویُحیی مَیِّتَ الکِتابِ وَالسُّنَّهِ . (1)

الإمام علیّ علیه السلام مِن خُطبَهٍ لَهُ یومِئُ فیها إلَی المَلاحِمِ : فَلا تَستَعجِلوا ما هُوَ کائِنٌ مُرصَدٌ ، ولا تَستَبطِئوا ما یَجیءُ بِهِ الغَدُ ؛ فَکَم مِن مُستَعجِلٍ بِما إن أدرَکَهُ وَدَّ أنَّهُ لَم یُدرِکهُ ، وما أقرَبَ الیَومَ مِن تَباشیرِ غَدٍ ! یا قَومِ ، هذَا إبّانُ ورودِ کُلِّ مَوعودٍ ، ودُنُوٍّ مِن طَلَعَهِ ما لا تَعرِفونَ . ألا وإنَّ مَن أدرَکَها مِنّا (2) یَسری فیها بِسِراجٍ مُنیرٍ ، ویَحذو فیها عَلی مِثالِ الصّالِحینَ ، لِیَحُلّ فیها رِبقا (3) ، ویُعتِقَ فیها رِقّا ، ویَصدَعَ شَعبا ، ویَشعَبَ صَدعا (4) ، فی سُترَهٍ عَنِ النّاسِ لا یُبصِرُ القائِفُ أثَرَهُ ولَو تابَعَ نَظَرَهُ . ثُمَّ لیُشحَذَنَّ فیها قَومٌ شَحذَ القَینِ (5) النَّصلَ ، تُجلی بِالتَّنزیلِ أبصارُهُم ، ویُرمی بِالتَّفسیرِ فی مَسامِعِهِم ، ویُغبَقونَ کَأسَ الحِکمَهِ بَعدَ الصَّبوحِ . (6)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 138 ، عیون الحکم والمواعظ : ص 554 ح 10210 وفیه صدره ؛ ینابیع المودّه : ج 1 ص 207 ح 6 ولیس فیه من «حَتّی تقوم» إلی «أعمالها» .
2- .قال ابن أبی الحدید : عنی بقوله : «وإنّ من أدرکها منّا» ؛ المهدیّ عجّل اللّه فرجه (شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 128) .
3- .الرِّبقَه فی الأصل : عُروه فی حَبل تجعل فی عُنق البهیمه أو یَدِها تُمسِکها، وتجمع الرِّبقه علی رِبَق (النهایه : ج2 ص190 «ربق»).
4- .یصدَع شَعْباً : أی یفرّق جماعه من جماعات الضلال . ویَشعَب صَدْعاً : یجمع ما تفرّق من کلمه أهل الهدی والإیمان (شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 128) .
5- .یقال : شحذتُ السیف : إذا حدَّدته بالمِسنّ وغیره ممّا یخرجه عن حدّه . والقَین : هو الحدّاد (النهایه : ج2 ص 449 «شحذ» و ج 4 ص 135 «قین») .

6- .نهج البلاغه : الخطبه 150 .

نهج البلاغه از خطبه علی علیه السلام که در آن به فتنه ها اشاره می کند : «هواپرستی را به هدایت ، باز می گردانَد ، هنگامی که مردم ، هدایت را پیرو هواپرستی ساخته اند ؛ ورأی آنان را پیرو قرآن می کند ، هنگامی که آنان ، قرآن را پیرو رأی خود کرده اند» . [نیز از این خطبه است :] «تا آن که آتش جنگ ، در بین شما برپا شود و [چون شیری شرزه] دندان نشان دهد و [چون شتری ماده] پستان هایش پُرشیر گردد ؛شیری که نوشیدنی آن ، شیرین و عاقبتش زهرآگین است . بدانید که فردا ، فردایی که به گونه ای می آید که شما نمی شناسید ، زمامداری ازغیراینان (امویان) ، کارگزاران آنان را بر رفتارهای ناشایستشان مؤاخده می کند وزمین ، گنج های خود را برای او بیرون می ریزد و کلیدهای آنها را تسلیم وی می کند .آن وقت ، او روش عادلانه را به شما نشان خواهد داد و آنچه از کتاب وسنّت مرده ، زنده خواهد کرد» .

امام علی علیه السلام در خطبه ای که در آن به فتنه ها اشاره دارد : به آنچه هست و مورد انتظاراست ، عجله نکنید و آنچه را فردا خواهد آورد ، دیر نشمارید . چه بسیارشتابگری که چون به چیزی که می خواست ، رسید ، دوست داشت که کاش آن را نمی دید ! و چه قدر امروز به فردایی که سپیده آن ، خواهد دمید ، نزدیک است ! ای مردم ! وقت آن است که هر وعده داده شده ، درآید و نزدیک است آن چیزهایی را که نمی شناسید [از پرده]برآید . آگاه باشید که هر کدام از ما [اهل بیت]آن فتنه ها را ببیند ، (1) با چراغی روشنی بخش، حرکت خواهد کرد و در آنها بر جای پای صالحان ، قدم خواهد برداشت تا در آن فتنه ها بند [از گردن ها]بگشاید ، بنده ای آزاد کند ، جمع [گمراهان]را پراکنده سازد و پراکندگی [مؤمنان] را به جمعیت بدل سازد و در نهان از مردم ، [کارسازی کند]به گونه ای که پیگیرْ او رانبیند ، گرچه همواره به جستجو باشد . در آن فتنه ها ، جمعی ، چنان که آهنگری تیغ را تیز می کند ، ذهن خویش را تیزمی کنند ، دیده هایشان به قرآنْ بینا می شود ، گوش هایشان را به تفسیر آن می سپارند و صبحگاهان و شبانگاهان ، جام حکمت می نوشند .

.

1- .ابن ابی الحدید می گوید : مقصود امام علیه السلام از جمله : «هر کدام از ما ...» ، مهدی(عج) است (شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 128) .

الإمام الصادق عليه السلام :خَطَبَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام بِالمَدينَهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وصَلّى عَلَى النَّبِىِّ وآلِهِ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى لَم يَقِصم جَبّارى دَهرٍ إلّا مِن بَعدِ تَمهيلٍ ورَخاءٍ ، ولَم يَجبُرُ کَسرَ عَظمٍ مِنَ الاُمَمِ إلّا بَعدَ أزلٍ (1) وبَلاءٍ . أيُّها النّاسُ ! فى دونِ مَا استَقبَلتُم مِن عَطَبٍ واستَدبَرتُم مِن خَطَبٍ مُعتَبَرٌ ، وما کُلُّ ذى قَلبٍ بِلَبيبٍ ، ولا کُلُّ ذى سَمعٍ بِسَميعٍ ، ولا کُلُّ ذى ناظِرِ عَينٍ بِبَصيرٍ . عِبادَ اللّهِ ! أحسِنوا فيما يَعنيکُمُ النَّظَرُ فيهِ ، ثُمَّ انظُروا إلى عَرَصاتِ مَن قَد أقادَهُ اللّهُ بِعِلمِهِ ؛ کانوا عَلى سُنَّهٍ مِن آلِ فِرَعونَ أهلَ جَنّاتٍ وعُيونٍ وزُروعٍ ومَقامٍ کَريمٍ ، ثُمَّ انظُروا بِما خَتَمَ اللّهُ لَهُم بَعدَ النَّضرَهِ وَالسُّرورِ وَالأَمرِ وَالنَّهيِ ، ولِمَن صَبَرَ مِنکُمُ العاقِبَهُ فِى الجِنانِ واللّه مُخَلَّدونَ، وللّهِ عاقِبَهُ الاُمورِ . فيا عجبا ومالى لا أعجب من خطأ هذه الفرق على اختلاف حججها فى دينِها ! لا يَقتَصّونَ أثَرَ نبِىٍّ ، ولا يَقتَدونَ بِعَمَلِ وَصِىٍّ ، ولا يُؤمِنونَ بِغَيبٍ ، ولا يَعفون عَن عَيبٍ . المَعروفُ فيهم ما عَرَفوا ، وَالمُنکَرُ عِندَهُم ما أنکَروا ، وکُلُّ امرِئٍ مِنهُم إمامُ نَفسِهِ ، آخِذٌ مِنها فيما يَرى بِعُرىً وَثيقاتٍ ، وأسبابٍ مُحکَماتٍ . فَلا يَزالونَ بِجَورٍ ، ولَن يَزدادوا إلّا خَطَأً ، لا يَنالونَ تَقرُّبا، ولَن يَزدادوا إلّا بُعدا مِنَ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، اُنسُ بَعضِهِم بِبَعضٍ وتَصديقُ بَعضِهِم لِبَعضٍ ، کُلُّ ذلِکَ وَحشَهً مِمّا وَرَّثَ النَّبِىُّ الاُمِّىُّ صلى الله عليه و آله ، ونُفورا مِمّا أدّى إلَيهِم مِن أخبارِ فاطِرِ السَّماواتِ وَالأَرضِ ، أهلُ حَسَراتٍ ، وکُهوفُ شُبُهاتٍ ، وأهلُ عَشَواتٍ وضَلالَهٍ وريبَهٍ ، مَن وَکَلَهُ اللّهُ إلى نَفسِهِ ورَأيِهِ فَهُوَ مَأمونٌ عِندَ مَن يَجهَلُهُ ، غَيرُ المُتَّهَمِ عِندَ مَن لا يَعرِفُهُ ، فَما أشبَهَ هؤُلاءِ بِأنعامٍ قَد غابَ عَنها رِعاؤُها . ووا أسَفا مِن فَعَلاتِ شيعَتى ! مِن بَعدِ قُربِ مَوَدَّتِهَا اليَومَ ، کَيفَ يَستَذِلُّ بَعدى بَعضُها بَعضا ؟ وکَيفَ يَقتُلُ بَعضُها بَعضا ؟ المُتَشَتِّهِ غدا عَنِ الأَصلِ ، النّازِلَهِ بِالفَرعِ ، المُؤَمِّلَهِ الفَتحَ مِن غَيرِ جِهَتِهِ ، کُلُّ حِزبٍ مِنهُم آخِذٌ مِنهُ بِغُصنٍ ، أينَما مالَ الغُصنُ مالَ مَعَهُ ، مَعَ أنَّ اللّهَ ولَهُ الحَمدُ سَيَجمَعُ هؤُلاءِ لِشَرِّ يَومٍ لِبَنى اُمَيَّهَ کَما يَجمَعُ قَزَعَ الخَريفِ ، يُؤَلِّفُ اللّهُ بَينَهُم ، ثُمَّ يَجعَلُهُم رُکاما کَرُکامِ السَّحابِ ، ثُمَّ يَفتَحُ لَهُم أبوابا يَسيلونَ مِن مُستَثارِهِم کَسَيلِ الجَنَّتَينِ سَيلَ العَرِمِ ؛ حَيثُ بَعَثَ عَلَيهِ فَأرَهً (2) ، فَلَم يَثبُت عَلَيهِ أکَمَهٌ ، ولَم يَرُدَّ سَنَنَهُ رَصٌّ (3) طَودٍ ، يُذَعذِعُهُمُ اللّهُ فى بُطونِ أودِيَهٍ ، ثُمَّ يَسلُکُهُم يَنابيعَ فِى الأَرضِ ، يَأخُذُ بِهِم مِن قَومٍ حُقوقَ قَومٍ ، ويُمَکِّنُ بِهِم قَوما فى دِيارِ قَومٍ ، تَشريدا لِبَنى اُمَيَّهَ ، ولِکَيلا يَغتَصِبوا ما غَصَبوا ، يُضَعضِعُ اللّهُ بِهِم رُکناً ، ويَنقُضُ بِهِم طَىَّ الجَنادِلِ مِن إرَمَ ، ويَملَأُ مِنهُم بُطنانَ الزَّيتونِ . فَوَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسمَهَ ! لَيَکونَنَّ ذلِکَ ، وکَأَنّى أسمَعُ صَهيلَ خَيلِهِم وطَمطَمَهَ رِجالِهِم . وَايمُ اللّهِ لَيَذوبَنَّ ما فى أيديهِم بَعدَ العُلُوِّ وَالتَّمکينِ فِى البِلادِ کَما تَذوبُ الأَليَهُ

عَلَى النّارِ . مَن ماتَ مِنهُم ماتَ ضالّاً ، وإلَى اللّهِ عَزَّوجَلّ يُفضى مِنهُم مَن دَرَجَ ، وَيتوبُ اللّهُ عَزَّوجَلَّ عَلى مَن تابَ ، ولَعَلَّ اللّهَ يَجمَعُ شيعَتى بَعدَ التَّشَتُّتِ لِشَرٍّ يَومِ لِهؤلاءِ ! ولَيسَ لِأَحَدٍ عَلَى اللّهِ عَزَّ ذِكرُهُ الخِيَرَهُ بَل للّهِ الخِيَرَهُ وَالأَمرُ جَميعا . (4)

.

1- .الأزْل : الشدّه والضيق (النهايه : ج 1 ص 46 «أزل») .
2- .فى المصدر : «قارهً» ، وقد مرّ تعليقنا عليها فى ح 5809 .
3- .فى المصدر : «رضّ» ، والتصويب من بحار الأنوار .
4- .الكافى : ج 8 ص 63 ح 22 ، الإرشاد : ج 1 ص 291 نحوه وكلاهما عن مسعده بن صدقه ، بحار الأنوار : ج 31 ص 555 ح 52 و ج 51 ص 23 ح 24 وراجع نهج البلاغه : الخطبه 88 .

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، در مدینه سخنرانی کرد ، خدا را سپاس و ستایش گفت و برپیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستاد و گفت : «پس از حمد و سپاس؛ خداوندخجسته و والا ، جبّاران روزگار را از بین نمی برد ، مگر پس از مهلت و زمان دادن ، و او شکستن ستون فقرات امّت ها را جبران نمی کند ، مگر پس از سختی و بلا . ای مردم! در کم تر از آنچه از سختی ها دیده و از دشواری ها پشت سر گذاشته اید ،مایه پند است ؛ ولی هر دارنده دلی ، خردمند نیست و هر برخوردار ازگوشی ، شنونده نیست و هر دارای چشمی ، بینا نیست . بندگان خدا! در هر آنچه به شما مربوط است ، نیکو بنگرید . سپس به سرزمین وسرگذشت کسانی که خداوند به علم خود ، آنان را رهبری نمود ، نیک بنگرید که چه سان بر روش فرعونیان ، برخوردار از باغ ها ، چشمه ها ، کشت ها و جایگاه های والا بودند و آن گاه بنگرید که خداوند ، پس از خرمی ، شادمانی و امر ونهی[شان] ، چه عاقبتی برایشان رقم زد . هر کدام از شما شکیبایی کند ، در نهایت ، در بهشت جاودان خواهد بود ، و پایان کارها از آنِ خداست . در شگفتم! و چرا شگفت زده نباشم از اشتباه این گروه ها با همه گوناگونی حجّت هایشان در دینشان ، که نه در پی پیامبری گام برمی دارند و نه به کرداروصی ای اقتدا می کنند ؛ نه به غیبی ایمان می آورند و نه عیبی را وا می گذارند . در نزد آنان ، معروف ، همان چیزی است که خود ، معروف می شمارند و در پیش آنان ، منکر ، چیزی است که خود ، منکر می دانند . هر کدام ، پیشوای خودش است و می پندارد که در آنچه بدان چنگ زده ، به دستاویزهای محکم ووسیله های استوار ، چنگ زده است . [آنان] همواره ستم می کنند و جز بر اشتباه نمی افزایند ، به تقرّب [الهی]نمی رسند و برای خود ، جز بر دوری از خدای عز و جل نمی افزایند . گروهی از آنان باگروهی دیگر انس می گیرند و بعضی ، بعضی دیگر را قبول می کنند و همه اینها به خاطر وحشت از آنچه پیامبر اُمّی صلی الله علیه و آله به ارث گذاشته ، است و [نیز به خاطر]گریز از آنچه او از خبرهای آفریننده آسمان ها و زمین داده است . [آنان] اهل حسرت ها ، پناه تردیدها ، و [نیز]اهل کوری ها ، گم راهی و تردیدند .هر آن کس که خداوند ، او را به خود و رأی خود وا گذاشته است ، نزد آن که وی را نمی شناسد ، در امان است و پیش آن که وی را به جا نمی آورد ، مورداتّهام نیست . چه قدر اینان به چارپایان بی چوپانْ شبیه اند! ای وای از کارهای پیروانم! پس از دوستی نزدیک امروز ، پس از من چگونه گروهی گروه دیگر را خوار خواهند ساخت و پاره ای پاره دیگر را

خواهندکشت ! [پیروانم] در آینده ، با جدایی از اصل خود ، به شاخه ها می چسبند وآرزومند پیروزی جز از راه آن می شوند . هر گروهی به شاخه ای از آن چنگ می زنند و به هر سو که شاخه بچرخد ، می چرخند . لذا خداوند که سپاسْ او راست آنان را برای بنی امیّه در بدترین روزهایشان چنان که پاییزْ ابرهای پراکنده را جمع می کند گرد خواهد آورد و بینشان الفت برقرار خواهد ساخت و آنان را چون ابرهای بر هم افراشته جمع خواهد نمودوآن گاه ، برایشان درهایی خواهد گشود تا همچون سیل برکننده ویرانگر بین دوباغستان که خداوند [برای جاری ساختن آن]موشی را مأمور ساخت [تا سدرا سوراخ کند]و هیچ تپّه و کوه استواری راه آن را نَبَست ، از خیزشگاهشان به راه بیفتند . خداوند ، آنان را در دل درّه ها فرو خواهد برد و آنان در دل زمین ، چشمه وارپیش خواهند رفت و به وسیله آنان ، حقوق مردمی را از مردمی [دیگر]خواهد گرفت و توسّط آنان با آواره ساختن بنی امیّه ، گروهی را در سرزمین گروهی دیگر ، جای خواهد داد و برای آن که آنچه به چنگ آورده اند ، از چنگشان خارج نشود ، خداوند به وسیله آنان ، پایه های استوار را در هم می ریزد وتوسّط آنان ، بناهای ساخته شده از سنگ های اِرَم را می شکند و درون مسجد دمشق (یا :کوه های شام) را از آنان پُر می سازد . سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، این کار ، اتّفاق خواهد افتاد وگویی من ، شیهه اسبان و همهمه مردانشان را می شنوم . به خدا سوگند ، که پس ازبرتری و تسلّط [آنها] در شهرها ، آنچه در کف اختیارشان است ، چون دنبه برآتش ، ذوب خواهد شد . هر کس از آنان بمیرد ، گم راه می میرد و هر کس از آنان درگذرد ، به سوی خداوند عز و جل کشانده می شود و خداوند عز و جل به سوی آن که توبه کند ، باز می گردد . شاید خداوند ، پس از پراکندگی پیروانم ، آنان را در روزهای ناگوار بنی امیّه گردآورَد ، و هیچ کس را بر خداوند عزیز ، حقّ گزینش نیست ؛ بلکه اختیار و فرمان کامل ، از آنِ اوست» .

.

ص: 128

. .

ص: 129

. .

3 / 16عِلمُ الإمامِ بِما يَكونُ إلى يَومِ القِيامَهالإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَهٍ لَهُ يُنَبِّهُ فيها عَلى فَضلِهِ وعِلمِهِ ، ويُبَيِّنُ فِتنَهَ بَنى اُمَيَّهَ :أمّا بَعدُ ... أيُّهَا النّاسُ ! فَإنّى فَقَأتُ عَينَ الفِتنَهِ ، ولَم يَكُن لِيَجتَرِئَ عَلَيها أحَدٌ غَيرى بَعدَ أن ماج غَيهَبُها وَاشتَدَّ كَلَبُها . فَاسألونى قَبلَ أن تَفقِدونى ؛ فَوَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لا تَسألونى عَن شَىءٍ فيما بَينَكُم وبَينَ السّاعَهِ ، ولا عَن فِئَهٍ تَهدى مِئَهً وتُضِلُّ مِئَهً إلّا أنبَأتُكُم بِناعِقِها وقائِدِها وسائِقِها ، ومُناخِ رِكابِها ومَحَطِّ رِحالِها ، ومَن يُقتَلُ مِن أهلِها قَتلاً ، ومَن يَموتُ مِنهُم مَوتا (1) .

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 93 .

3 / 16 علم امام به آنچه تا روز قیامت ، اتّفاق خواهد افتاد

3 / 16علم امام به آنچه تا روز قیامت ، اتّفاق خواهد افتادامام علی علیه السلام در سخنرانی ای که در آن به فضل و دانش خود ، آگاه می سازد و فتنه بنی امیّه را بیان می دارد : امّا بعد ؛ ... ای مردم ! من چشم فتنه را کور کردم و جز من ،کسی بر این کار ، جرئت نمی کرد ، [آن هم] پس از آن که موج تاریکیِ آن برخاسته و گزندش فراگیر شده بود . پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . سوگند به آن که جانم به دست اوست ، از آنچه بین شما تا روز قیامتْ اتّفاق خواهد افتاد و از گروهی که صد تن را هدایت و صد تن را گم راه خواهند کرد ، چیزی نمی پرسید ،مگر آن که شما را از آن که مردم را بدان می خواند ، آن که رهبری شان می کند و آن که آنان را می رانَد ، و [نیز]مکان فرود و جای بارانداز آنان وشماری که از آنان کشته خواهند شد و شماری که از آنان خواهند مُرد ، باخبر خواهم ساخت .

.

بحثی درباره خبرهای امام از امور غیبی

بحثی درباره خبرهای امام از امور غیبیابن ابی الحدید ، در شرح کلام علی علیه السلام در خطبه 93 ، فصلی را با عنوان «فصلی در یادکرد امور غیبی ای که امام علیه السلام بدانها خبر داده و تحقّق پیدا کرده است» آورده و در آن ، چنین گفته است : بدان که در این فصل ، علی علیه السلام به خدایی که جانش در دست اوست ، سوگند یاد کرده که آنان از چیزی که بین آنان تا روز قیامتْ اتّفاق خواهد افتاد ، نمی پرسند ، مگر آن که وی ، آنان را از آن چیزْ آگاه خواهد ساخت و [نیز] اگر از گروهی بپرسند که توسّط آنها ، صد تن هدایت و صد تن گم راه می شوند ، با معرّفی اداره کننده ، رهبر و پیش برنده آن و نیز محلّ فرود مرکب ها و اسب های آن گروه ، از آنان و کشتگان توسّط آنها و مُردگان آن گروه ، خبر خواهد داد. این ادّعای او ، نه ادّعای پروردگاری است و نه ادّعای پیامبری ؛ زیرا که وی می گفت ، پیامبر خدا ، وی را از آن ، خبر داده است . ما پیشگویی های علی علیه السلام را آزموده ایم و آن را موافق واقع یافته ایم و با این توافق ، بر درستی ادّعاهای یادشده استدلال می کنیم ، ادّعاهایی نظیر : پیشگویی وی درباره ضربه ای که بر سرش خورده می شود و مَحاسنش با آن رنگین می گردد ؛

.

و خبر دادن وی از قتل پسرش حسین علیه السلام و آنچه هنگام گذر از کربلا گفت ؛ و پیشگویی وی درباره پادشاهی معاویه پس از وی ؛ و خبر دادن وی درباره حَجّاج و یوسف بن عمر ؛ و آنچه از داستان خوارج در نهروان ، خبر داده است ؛ و پیشگویی وی برای یارانش درباره تعداد کشته های آنان و شمار مصلوب شوندگان [از آنان] ؛ و خبر دادن وی از جنگ با پیمان شکنان ، ستمکاران و منحرفان ؛ و پیشگویی وی درباره شمار سپاهیانی که از کوفه خواهند آمد ، به هنگامی که وی برای جنگ با بصریان ، به آن دیار رفته بود ؛ و پیشگویی وی درباره عبد اللّه بن زبیر و کلامش درباره او که : «وی نیرنگ باز است ؛ در پی کاری می رود ، ولی آن را به دست نمی آورد . او دام دین را برای شکار دنیا پهن می کند و در نهایت ، به صلیب کشیده از بین قریشیان است» ؛ و خبر دادن وی از نابودی بصره به سبب غرق شدن در آب و نابود شدن دوباره آن به وسیله زنگی (همان حدیثی که گروهی «زنج (زنگی)» را در آن ، تصحیف کرده و «ریح (باد)» خوانده اند) ؛ و پیشگویی وی درباره آشکار شدن پرچم های سیاه خراسان و تصریح نمودن به قومی از آن سرزمین به نام بنی رُزَیق که از خاندان مصعب اند ، و طاهر بن حسین و پسرش و اسحاق بن ابراهیم از آن قوم بوده اند و اینان و پیشینیانشان دعوتگران به دولت عبّاسی بوده اند؛ و خبر دادن وی از پیشوایانی که در طبرستان از فرزندانش آشکار خواهند شد ، از قبیل : ناصر و داعی و غیر آن دو در کلامش : «برای آل محمّد صلی الله علیه و آله گنجی در طالقان است که خداوند عز و جل هرگاه بخواهد ، آن را آشکار خواهد کرد . فرا خواننده آن ، حق است و به نام خداوند ، قیام خواهد کرد و به دین خدا فرا

.

خواهد خواند» ؛ و خبر دادنش از کشته شدن نفس زکیّه در مدینه در کلامش : «وی نزدیک اَحجار الزیت (1) کشته خواهد شد» ؛ و کلام وی درباره برادر نفس زکیّه ، ابراهیم ، که در باب حمزه کشته خواهد شد : «پس از پیروزی ، کشته خواهد شد و پس از چیرگی ، شکست خواهد خورد» و نیز کلام وی علیه السلام درباره او : «به او تیری سیاه خواهد رسید که بِدان کشته خواهد شد . بدا بر تیرانداز! دستش شُل و بازویش سست باد!» ؛ و خبر دادن وی از کشتار مردمِ وَجْ (طائف) و کلام وی درباره آنان که : «آنان ، بهترین مردم دنیا هستند» ؛ و خبر دادن وی از [تشکیل] کشور علوی در مغرب و تصریح نمودن به نام کُتامه و اینان کسانی بودند که ابو عبد اللّهِ داعی و معلّم [فاطمی] را یاری رساندند ؛ و سخن وی علیه السلام که به ابو عبد اللّه مهدی ، اشاره داشت : «وی ، آغازین آنان است و آن گاه ، حاکم قَیروان ظهور خواهد کرد ، همان که سخت تنگ دست ، دارای نسب خالص ، برگزیده از سلاله ذو البداء و پیچیده به رداست» . عبید اللّه مهدی ، سرخ و سفید بود و سرخی رخسارش بیشتر بود و ذو البداء ، اسماعیل بن جعفر بن محمّد صادق علیهماالسلام است که در ردا پیچیده گشت (چون پدرش ابو عبد اللّه جعفر صادق علیه السلام ، وی را هنگامی که در گذشت ، در ردایش پیچید و بزرگان شیعه را نزد جنازه او برد تا او را ببینند و بدانند که مرده است و تردیدشان در این خصوص ، برطرف شود) ؛ و خبر دادن وی از آل بویه که کلام وی : «از دیلمان ، فرزندان شکارچی خروج خواهند کرد» ، اشاره به آنان است ؛ چون پدرشان ماهیگیر بود و به دست

.

1- .احجار الزیت ، جایی در مدینه است که در آن ، نماز باران می خواندند (معجم البلدان : ج 1 ص 109) .

خویش به مقداری شکار می کرد که خود و خانواده اش به پول آن ، گذران زندگی کنند . خداوند از فرزند او ، سه پادشاه به وجود آورد و ذریّه او گسترده شدند ، به گونه ای که پادشاهی آنان ، ضرب المثل گشت ؛ و نیز کلام وی درباره آنان که : «دولت آنان پیش خواهد رفت تا آن جا که زوراء (بغداد) را خواهند گرفت و خلیفه را خلع خواهند کرد» . کسی از آن حضرت پرسید : ای امیر مؤمنان! دوره حکومت آنان چند سال خواهد بود؟ فرمود : «صد و یا اندکی بیشتر» ؛ و نیز کلام [دیگر] وی درباره آنان که : «پسر هوسران آن دست بریده ، که پسر عمویش وی را در کنار دجله خواهد کشت» که اشاره به عزّ الدوله بختیار ، پسر معز الدوله ابو حسین است . معزّ الدوله دست بریده بود و دستش به خاطر نافرمانی در جنگ ، قطع شده بود و پسرش عزّ الدوله بختیار ، خوشگذران و اهل لهو و شرابخواری بود . پسر عمویش عضد الدوله فنا خسرو ، او را در قصر جص در کنار دجله در جنگ کشت و اموالش را از دستش بیرون آورد . و امّا کنار گذاشتن خلیفه ها: معز الدوله مستکفی را از خلافتْ کنار گذاشت و خلافت را برای مطیع ترتیب داد ؛ و بهاء الدوله ابو نصر بن عضد الدوله ، طائع را کنار گذاشت و قادر را به جای وی نشاند . مدّت پادشاهی آل بویه همان مقداری بود که علی علیه السلام به سؤال کننده خبر داده بود ؛ و خبر دادن وی به عبد اللّه بن عبّاس درباره این که حکومت ، به دست فرزندان وی خواهد افتاد : وقتی که علی بن عبد اللّه به دنیا آمد ، پدرش عبد اللّه ، وی را نزد علی علیه السلام برد و علی علیه السلام از آب دهان خویش به دهان وی زد و کام وی را به خرمایی که پوست آن را گرفته بود ، بر داشت و وی را به پدرش باز گرداند و گفت : «پدر پادشاهان را بگیر» . این ، روایت صحیح است که ابو عبّاس مبرّد ، آن را در کتاب الکامل آورده است و روایتی که در آن ، عدد [پادشاهانْ]یاد شده است ، صحیح نیست و از

.

کتاب قابل اعتمادی نقل نشده است ؛ و چه بسیار خبرهای غیبی ای که به همین شکل ، جریان یافته است که اگر بخواهیم همه آنها را بیاوریم ، دفترهای بسیاری را باید پر کنیم . کتاب های سِیَر ، به طور مشروح در برگیرنده این قبیل امورند. (1) ابن ابی الحدید در دنباله شرح خطبه 37 ، ذیل عنوان «اخباری که درباره آگاهی امام علی علیه السلام به امور غیبی وارد شده است» نیز گفته است : ابن هلال ثقفی در کتاب الغارات [به نقل] از زکریّا بن یحیی عطّار ، از فضیل ، از محمّد بن علی آورده است که او گفت : هنگامی که علی علیه السلام گفت : «پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . به خدا سوگند ، از من درباره گروهی که صد نفر را گم راه و صد نفر را هدایت می کند ، نمی پرسید ، مگر آن که شما را از پیش برنده و رهبر آن ، خبر خواهم داد» ، مردی برخاست و گفت : به من از شمار موهای سر و ریشم خبر بده . علی علیه السلام به وی گفت : «سوگند به خدا ، دوست من [پیامبر خدا] به من گفته است که بر هر تار موی سر تو ، فرشته ای است که تو را نفرین می کند و بر هر تار موی ریش تو ، شیطانی است که تو را گول می زند . در خانه تو کودکی است که پسر پیامبر خدا را می کشد» . پسر آن مرد ، قاتل حسین علیه السلام بود که در آن روز ، کودکی بود و چهار دست و پا راه می رفت . وی سنان بن انس نَخَعی بود. * * * محمّد بن اسماعیل بن عمرو بَجَلی ، روایت کرده است که : عمرو بن موسی وجیهی ، از منهال بن عمرو ، از عبد اللّه بن حارث ، خبر داد که علی علیه السلام بر روی منبر گفت : «هیچ کس به حدّ تکلیف نرسیده ، مگر آن که خداوند درباره او

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 47 50 .

آیه ای از قرآن را فرو فرستاده است» . یکی از دشمنان وی برخاست و گفت : خداوند متعال ، درباره تو چه نازل کرده است؟ مردم برخاستند تا او را بزنند . علی علیه السلام فرمود : «رهایش کنید [» . سپس به آن شخص فرمود : «]آیا سوره هود را خوانده ای؟» . گفت : آری . علی علیه السلام این آیه را خواند : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ؛ (1) آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او به همراه اوست» . آن گاه فرمود : « علی بیّنه من ربّه ، محمّد صلی الله علیه و آله است و الشاهد الّذی یتلوه ، من هستم ...». * * * عثمان بن سعید بن شریک بن عبد اللّه گزارش داده است که : وقتی به علی علیه السلام خبر رسید که مردم ، ادّعای او را درباره مقدّم داشته شدن و برتر شمرده شدنش بر دیگر مردم توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به چشم تردید می نگرند ، گفت : «شما را به خدا ، هر یک از شما که پیامبر خدا را دیده و کلام وی را در روز غدیر شنیده است ، برخیزد و به آنچه شنیده ، گواهی دهد» . شش نفر از سمت راست و شش نفر از سمت چپ وی که همگی از یاران پیامبر خدا بودند ، برخاستند و گواهی دادند که آنان از پیامبر خدا شنیده اند که او در آن روز ، در حالی که دست علی علیه السلام را بالا گرفته بود ، چنین گفت : «هر که من مولای اویم ، پس از من ، علی مولای اوست . بار خدایا! با هر کس که دوست اوست ، دوست باش و با هر کس که دشمن اوست ، دشمن باشد و آن کس را که یاری اش می کند ، یاری کن و آن کس را که تنهایش می گذارد ، تنها

.

1- .هود ، آیه 17 .

بگذار و هر کس را که دوستش می دارد ، دوست بدار و هر کس را که دشمنش می دارد ، دشمن بدار!». * * * محمّد بن علی صوّاف ، از حسین بن سفیان ، از پدرش ، از شُمَیر بن سَدیر اَزدی ، گزارش داده است که : علی علیه السلام به عمرو بن حَمِق خُزاعی فرمود : «در کجا فرود آمده ای؟» . گفت : در بین خویشانم . فرمود : «در آن جا فرود نیا» . [عمرو] گفت : آیا در بین همسایگانمان ، بنی کنانه ، فرود بیایم؟ فرمود : «نه» . [عمرو] پرسید : در بین ثقیف ، فرود بیایم؟ فرمود : «[در این صورت،] با مَعرّه و مَجرّه چه می کنی؟» . [عمرو] پرسید : آن دو چیستند؟ فرمود : «دو شعله آتش که از پشت کوفه بیرون می آیند : یکی از آن دو بر تمیم و بکر بن وائل فرود می آید و کم تر کسی از آن ، جان سالم به در خواهد برد ؛ و شعله دیگر ، بخش دیگر کوفه را در بر خواهد گرفت و کم تر کسی گرفتار آن خواهد شد و ممکن است از هر خانه ای، یک یا دو اطاق را بسوزاند» . [عمرو] پرسید : پس ، در کجا فرود بیایم؟ فرمود : «در بین بنی عمرو بن عامر از قبیله اَزد ، فرود آی» . مردمی که این سخن را شنیده بودند ، گفتند : علی را جز کاهنی که سخنانی چون سخنان کاهنان می گوید ، نمی بینیم . [علی علیه السلام به عمرو] فرمود : «ای عمرو! تو پس از من کشته می شوی و سرت به این سو و آن سو برده می شود و آن ، اوّلین سری است که در اسلام ، گردانیده

.

می شود . وای بر قاتل تو! بدان که تو در بین هر قبیله ای باشی ، تو را تسلیم خواهند کرد ، مگر این شاخه از بنی عمرو بن عامر از قبیله ازد که آنان تو را تسلیم نخواهند کرد و تنهایت نخواهند گذاشت» . سوگند به خدا ، چندی نگذشت که عمرو بن حَمِق ، در [روزگار] خلافت معاویه ، ترسان و فراری در بنی قبایل عرب می گشت تا آن که در بین قوم خود (بنی خُزاعه) فرود آمد . آنان وی را تسلیم کردند و وی کشته و سرش از عراق به شام نزد معاویه فرستاده شد ، و این ، نخستین سری بود که در جهان اسلام از شهری به شهر دیگر برده می شد. * * * ابراهیم بن میمون آزدی ، از حَبّه عُرَنی روایت کرده است که او گفت : جُوَیریه بن مُسهِر عبدی ، مردی درستکار بود و دوست علی بن ابی طالب علیه السلام ، و علی علیه السلام او را دوست می داشت . روزی ، علی علیه السلام به وی که در حال حرکت بود نگریست و گفت : «ای جویریه! نزد ما بیا ؛ چون هر وقت تو را می بینم ، هوای تو می کنم» . اسماعیل بن آبان گفت : صبّاح ، از مسلم ، از حبّه عرنی حدیث کرده است که او گفت : روزی با علی علیه السلام می رفتیم که او به پشت سر نگاه کرد و دید جویریه در پشت سرش است ؛ ولی در دور دست . [علی علیه السلام] او را صدا زد و گفت : «ای جویریه! پیش ما بیا ؛ نمی دانی که من تو را می خواهم و به تو علاقه مندم؟» . جویریه به طرف آن حضرت دوید . علی علیه السلام گفت : «چند موضوع را به تو می گویم ؛ خوب به خاطر بسپار» . آن گاه دو نفری شروع به گفت و گوی سرّی کردند. جویریه به وی گفت : ای امیر مؤمنان! من مردی فراموشکار هستم .

.

علی علیه السلام گفت : «من سخن را برایت تکرار می کنم تا حفظ کنی» و آن گاه در پایان آنچه به وی گفته بود ، افزود : «ای جویریه ! دوستمان را دوست بدار تا زمانی که ما را دوست می دارد و هر گاه ما را دشمن داشت ، دشمنش بدار ؛ و دشمنمان را را دشمن بدار تا زمانی که ما را دشمن می دارد و هر گاه دوستمان داشت ، دوستش بدار» . گروهی از مردم که در کار علی علیه السلام تردید می ورزیدند ، می گفتند : گویی جویریه را وصیّ خود قرار می دهد ، آن گونه که خود مدّعی است وصیّ پیامبر خداست ! آنان این سخنان را به خاطر شدّت خودمانی بودن جویریه با علی علیه السلام می گفتند [؛ زیرا رابطه وی با علی علیه السلام] به گونه ای بود که یک روز ، او وارد منزل علی علیه السلام شد ، در حالی که علی علیه السلام خوابیده بود و یارانش در اطرافش بودند . جویریه علی علیه السلام را صدا کرد که : ای خوابیده ! بیدار شو . بر سر تو ضربه ای خواهند زد که ریشت از خون آن ، رنگین خواهد گشت . امیر مؤمنان لبخندی زد و گفت : «ای جویریه ! تو را از جریان کارت خبر دهم؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست ، تو را به درختی سخت ، خواهند بست و دست و پایت را خواهند برید و زیر درخت کشاورزی به دارت خواهند زد» . سوگند به خدا ، از این بحث ، چندی نگذشت که زیاد ، جویریه را گرفت و دست و پایش را قطع کرد و او را در کنار درخت خرمای ابن مکعبر که درختی بلند بود بر درختی کوتاه به دار کشید . * * * ابراهیم در کتاب الغارات از احمد بن حسن میثمی روایت کرده است که او گفت : میثم تمّار ، آزادشده علی بن ابی طالب علیه السلام ، برده ای بود از آنِ زنی از بنی اسد . علی علیه السلام وی را خرید و آزاد ساخت و به وی فرمود : «نامت چیست؟» . گفت : سالم .

.

علی علیه السلام فرمود : «پیامبر خدا به من خبر داده است نامی که پدرت در زبان عجمی بر تو گذاشته میثم است» . گفت : خداوند و پیامبر او راست گفته اند و تو ای امیر مؤمنان راست گفتی . اسم من میثم است . علی علیه السلام فرمود : «به نام اصلی خود برگرد و نام سالم را رها کن . ما تو را به سالم کنیه می دهیم» و او را ابو سالم ، کنیه داد. علی علیه السلام او را به دانش های فراوان و رازهای فراوانی از رازهای وصیّت ، مطّلع ساخت و میثم ، پاره ای از آنها را نقل می کرد . گروهی از اهل کوفه درباره نقل های او تردید داشتند و علی علیه السلام را در این امور به غیبگویی ، ابهامگویی و فریبکاری متّهم می کردند . روزی ، علی علیه السلام در جمیع کثیری از یارانش که در میان آنان ، هم افراد مخلص و هم افراد دو دل ، حضور داشتند ، به وی فرمود : «ای میثم! تو پس از من دستگیر و به دار آویخته می شوی . روز دوم ، از بینی و دهانت خونْ جاری می شود ، به طوری که ریشت رنگین خواهد گشت و روز سوم با نیزه ای به تو ضربه خواهند زد و کشته خواهی شد . منتظر چنین روزی باش . مکانی که در آن جا به دار آویخته می شوی ، جلوی درِ خانه عمرو بن حُرَیث است . تو دهمین نفر از ده نفری خواهی بود که به کوتاه ترین چوپ و نزدیک ترین آن به زمین ، به دار کشیده می شوند . من درختی را که بر تنه اش به دار آویخته می شوی ، به تو نشان خواهم داد» . پس از دو روز ، علی علیه السلام آن درخت را به وی نشان داد . میثم ، نزد آن درخت می آمد و در آن جا نماز می خواند و می گفت : مبارک باشی ، ای بُن خرما ، که من برای تو آفریده شده ام و تو برای من روییده ای ! او پس از کشته شدن علی علیه السلام ، همواره نزد آن درخت می آمد تا آن که آن درخت ، قطع شد . [از آن پس ،]همیشه به تنه درخت ، سر می زد و در آن جا

.

رفت و آمد می کرد و می پایید و عمرو بن حریث را دیده ، به وی می گفت : من همسایه تو خواهم شد ؛ با من حقّ همسایگی را به نیکی به جا آور . ولی عمرو نمی دانست که وی چه می گوید و از وی می پرسید : خانه ابن مسعود را می خواهی بخری یا خانه ابن حکیم را؟ او ، در [همان] سالی که کشته شد ، به حج رفت و به خانه اُمّ سلمه که خداوند از وی خشنود باد وارد شد . امّ سلمه گفت : تو کیستی؟ میثم گفت : عراقی هستم . [امّ سلمه] از نسب وی پرسید . وی یادآور گشت که آزاد شده علی بن ابی طالب علیه السلام است . [امّ سلمه] گفت : تو هیثم هستی؟ گفت : نه ؛ من میثم هستم . [امّ سلمه] گفت : سبحان اللّه ! سوگند به خدا که گاهی می شنیدم پیامبر خدا در دل شب ، سفارش تو را به علی علیه السلام می کرد . میثم ، سراغ حسین بن علی علیهماالسلام را از او گرفت . [امّ سلمه]گفت : در باغ خودش به سر می برد. [میثم] گفت : به وی خبر بده که من دوست دارم به وی سلام کنم . ما همدیگر را در نزد پروردگار عالمیان اگر خدا بخواهد خواهیم دید . امروز نمی توانم او را ببینم ؛ باید برگردم . امّ سلمه ، عطری خواست و ریش او را معطّر ساخت . میثم گفت : این ریش به خون ، رنگین خواهد گشت . [امّ سلمه]پرسید : چه کسی این خبر را به تو داده است؟ گفت : سَرورم علی علیه السلام به من خبر داده است . امّ سلمه گریست و به وی گفت : او تنها سَرور تو نبود ؛ بلکه سَرور من و همه

.

مسلمانان بود . آن گاه ، میثم از وی خداحافظی کرد و به کوفه رفت و در آن جا بازداشت شد . او را نزد عبید اللّه بن زیاد بردند و به عبید اللّه گفتند : وی از نزدیک ترینِ مردم به ابو تراب بوده است . عبید اللّه گفت : وای بر شما! این فرد غیرِ عرب؟! گفتند : آری . [عبید اللّه] به وی گفت : پروردگارت کجاست؟ [میثم] گفت : در کمین [ستمکاران]است . [عبید اللّه] گفت : به من خبر رسیده که تو از نزدیکان ابو تراب هستی؟ [میثم] گفت : تا حدودی . منظورت چیست؟ [عبید اللّه] گفت : می گویند او از آنچه برایت پیش خواهد آمد ، به تو خبر داده است؟ گفت : آری ، وی خبرم داده است . [عبید اللّه] پرسید : او به تو گفته که من با تو چه کار خواهم کرد؟ گفت : به من خبر داده است که من دهمین نفری هستم از ده نفری که تو به دار می زنی و دار من از همه کوتاه تر و به زمینْ نزدیک تر خواهد بود. [عبید اللّه] گفت : من با گفته او مخالفت خواهم کرد . [میثم] گفت : وای بر تو! چگونه با او مخالفت خواهی کرد؟ او از پیامبر خدا و پیامبر خدا از جبرئیل و جبرئیل از خدا خبر داده است . تو چگونه با اینان مخالفت خواهی کرد؟ بدان که به خدا سوگند ، می دانم مکانی که در آن به دار آویخته می شوم ، در کجای کوفه است و من ، نخستین آفریده خدا هستم که در میان مسلمانان چون اسبان ، لگام زده می شوم. عبید اللّه او را زندان کرد و مختار بن ابی عُبَیده ثَقَفی را همراه وی زندانی کرد. میثم به مختار که هر دو در زندان ابن زیاد بودند گفت : تو آزاد می شوی و به

.

خونخواهی حسین علیه السلام برمی خیزی و این ستمکاری را که ما در زندان او هستیم ، می کُشی و با این گام هایت صورت و پیشانی او را پایمال خواهی کرد. عبید اللّه بن زیاد ، مختار را خواست تا او را بکشد که با ورود نامه رسانی مواجه شد که نامه یزید بن معاویه را برایش آورده بود که [در آن ، یزید]به وی فرمان داده بود که مختار را رها کند . و این به خاطر آن بود که خواهر مختار ، زن عبد اللّه بن عمر بن خطّاب بود و او از شوهرش خواسته بود که درباره مختار در نزد یزید ، شفاعت کند و او شفاعت کرده بود و شفاعتش پذیرفته گشته بود و به وسیله نامه رسان ، نامه آزادی وی را فرستاده بود . رسیدن نامه رسان ، هم زمان با خارج ساختن مختار از زندان برای کشته شدن بود که [موجب] آزاد [شدن وی]گشت . میثم پس از مختار ، بیرون آورده شد تا به دار آویخته شود . عبید اللّه گفت : حکم ابو تراب را درباره وی به کار خواهم گرفت . مردی وی را دید و گفت : ای میثم ! [هیچ چیزی] تو را از این درخت ، بی نیاز نساخت؟ وی لبخندی زد و گفت : من برای آن ، آفریده شده ام و آن برای من رشد کرده است . هنگامی که میثم بر تنه درختْ بسته شد ، مردم در اطراف او جلوی درِ [خانه]عمرو بن حریث گرد آمدند . عمرو گفت : او دائما به من می گفت که : من همسایه تو هستم . او هر شب به کنیزش می گفت که زیر این درخت را جاروب کند و آب بپاشد و در زیر آن ، اسفند و عود ، دود کند. میثم ، شروع به بیان فضایل بنی هاشم و بدی های بنی امیّه کرد ، در حالی که بر چوب ، به دار کشیده شده بود . به ابن زیاد گفته شد : این برده ، شما را رسوا کرد . [ابن زیاد]گفت : او را لگام بزنید . او را لگام زدند و وی اوّلین بنده خدا گشت که در اسلام به وی لگام زده شد . در روز دوم ، از بینی و دهانش خون جاری گشت و در روز سوم با نیزه ای به وی ضربه زدند و در گذشت .

.

کشته شدن میثم ، ده روز پیش از آمدن حسین علیه السلام به کوفه بود . * * * ابراهیم گفت : ابراهیم بن عبّاس نهدی به من گفت که : مبارک بَجَلی ، از ابو بکر بن عیّاشْ روایت کرده است که او گفت : مُجالد ، از شَعبی ، از زیاد بن نَضْر حارثی نقل کرد که وی گفت : من پیش زیاد بودم که رُشَید هَجَری را آوردند و وی از دوستان خاصّ علی علیه السلام بود . زیاد به وی گفت : دوست تو ، درباره آنچه ما بر سرت می آوریم ، به تو چه گفته است؟ [رشید]گفت : دستان و پاهای مرا قطع می کنید و مرا به دار می آویزید . زیاد گفت : من گفته او را دروغ خواهم ساخت ؛ او را رهایش کنید. هنگامی که رشید می خواست خارج شود ، زیاد گفت : برش گردانید . هیچ چیزی را از آنچه دوستت درباره ات گفته است ، مناسب تر نمی دانم ؛ چون تو هر چه بمانی ، به ما بدی می کنی . دست ها و پاهایش را ببُرید . دست و پایش را قطع کردند و او همچنان سخن می گفت . [زیاد] گفت : او را به گردن ، به دار آویزید . رشید گفت : یک مورد مانده است که هنوز درباره من انجام نداده اید. زیاد گفت : زبانش را ببُرید . هنگامی که می خواستند زبانش را ببرند ، گفت : رهایم کنید تا یک کلمه بگویم . وقتی رهایش کردند ، گفت : سوگند به خدا ، این ، تصدیق خبر امیر مؤمنان است ؛ او به من از قطع شدن زبانم خبر داد . زبان او را قطع کردند و وی را به دار کشیدند . * * * ابو داوود طیالسی ، از سلیمان بن رُزَیق ، از عبد العزیز بن صُهَیب روایت کرده است که او گفت : ابو عالیه به من حدیث کرد و گفت : مزرع (یار علی بن ابی

.

طالب علیه السلام) به من گفت که علی علیه السلام گفت : سپاهی خواهد آمد و هنگامی که به بَیداء (1) برسد ، زمین ، آن را در خود فرو می برد . [ابو عالیه گفت:] به مزرع گفتم : غیب می گویی! [مزرع] گفت : هر چه را به تو می گویم ، به یاد داشته باش . این را علی بن ابی طالب ، آن شخصیّت قابل اطمینان به من گفته است . [ابو عالیه افزود : مزرع] چیزی دیگری هم به من گفت : مردی بازداشت و کشته خواهد شد و در بین دو طاق از طاق های مسجد به دار کشیده خواهد گشت . به وی گفتم : تو از غیب ، سخن می گویی! [مزرع] گفت : هر چه به تو می گویم ، به یاد بسپار . سوگند به خدا ، جمعه ای بر ما نگذشت که مزرع ، بازداشت و کشته شد و بین دو طاق از طاق های مسجد به دار آویخته گردید . من [ابن ابی الحدید] می گویم : داستان «در زمین فرو رفتن سپاه» را بخاری و مسلم در صحیح خود ، از امّ سلمه که خداوند از وی خشنود باد آورده اند که وی گفته است : از پیامبر خدا شنیدم که می گفت : مردمی به خانه خدا پناه می برند . هنگامی که به منطقه بیداء می رسند ، زمین ، آنها را در خود فرو می برد . گفتم : ای پیامبر خدا! شاید در بین آنان افراد مجبورشده و یا ناخواسته باشد . فرمود : به زمینْ فرو می روند ؛ ولی بر پایه نیّت هایشان در روز قیامت ، محشور (یا مبعوث) می شوند . از ابو جعفر (محمّد بن علی باقر علیه السلام) پرسیده شد که : آیا منظور ، فرو رفتن زمین در دور دست است؟ فرمود : «هرگز! سوگند به خدا ، منظور ، منطقه بَیداء در اطراف مدینه است» .

.

1- .بَیداء ، صحرایی میان مکّه و مدینه است و به مکّه نزدیک تر است (معجم البلدان : ج 1 ص 523) .

بخاری ، قسمتی از این گزارش و مسلم ، باقی مانده داستان را آورده است * * * محمّد بن موسی عَنَزی آورده است که : مالک بن ضَمْره رواسی ، از یاران علی علیه السلام و از کسانی بود که از ناحیه علی علیه السلام دانش فراوانی به دست آورده بودند . او با ابوذر هم دوست بود و از او دانش آموخته بود. [مالک] در روزگار بنی امیّه می گفت : خداوندا! مرا گرفتارترین سه نفر قرار مده! به وی گفته شد : سه نفر کیستند؟ گفت : مردی که از بالای بلندی بر زمین افکنده خواهد شد ، مردی که دست و پا و زبانش بریده و بر دار خواهد شد ، و مردی که در رختخواب خود خواهد مُرد . بعضی از مردم ، او را مورد تمسخر قرار داده ، می گفتند : این ، از دروغ های ابو تراب است . آن که از بالای بلندی پرتاب شد ، هانی بن عُروه بود و آن که دست و پا و زبانش قطع گشت ، رُشَید هَجَری بود و مالک ، در رختخواب درگذشت . (1)

ر . ک : ص 493 (پیشگویی امام درباره دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی) . ج 4 ص 485 (جنگ جمل) وج 5 ص 279 (جنگ صفّین) و ج 6 ص 291 (جنگ نهروان). ج 7 ص 269 (پیشگویی امام درباره شهادت خویش) . ج 10 ص 473 (دانش های امام علی). ج 13 ص 149 (حُجْر بن عَدی) وص 197 (رُشَید هَجَری) وص 465 (قَنبر بنده آزاد شده امیر مؤمنان) وص 503 (کُمَیل بن زیاد) وص 589 (میثم تمّار).

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 286 295 .

الفصل الرابع : النوادر4 / 1رُؤيَةُ نورِ الوَحيِالإمام علىّ عليه السلام فى خُطبَتِهِ المُسمّاهِ بِالقاصِعَهِ : ولَقَد كانَ [صلى الله عليه و آله] يُجاوِرُ فى كُلِّ سَنَهٍ بِحِراءَ ، فَأَراهُ ولا يَراهُ غَيرى . ولَم يَجمَع بَيتٌ واحِدٌ يَومَئِذٍ فِى الإِسلامِ غَيرَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وخَديجَهَ وأنَا ثالِثُهُما ؛ أرى نورَ الوَحيِ وَالرِّسالَهِ ، وأشُمُّ ريحَ النُّبُوَّهِ . ولَقَد سَمِعتُ رَنَّهَ الشَّيطانِ حينَ نَزَلَ الوَحىُ عَلَيهِ صلى الله عليه و آله ، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، ما هذِهِ الرَّنَّهُ ؟ فَقالَ : هذَا الشَّيطانُ قَد أيِسَ مِن عِبادَتِهِ . إنَّکَ تَسمَعُ ما أسمَعُ ، وتَرى ما أرى ، إلّا أ نَّکَ لَستَ بِنَبِىٍّ ، ولکِنَّکَ لَوَزيرٌ ، وإنَّکَ لَعَلَى خَيرٍ . (1)

4 / 2سَماعُ رَنَّهَ الشَّيطانِالإمام علىّ عليه السلام :کُنتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله صَبيحَهَ اللَّيلَهِ الَّتى اُسرِىَ بِهِ فيها وهُوَ بِالحِجرِ يُصَلّى، فَلَمّا قَضى صَلاتَهُ وقَضَيتُ صَلاتى سَمِعتُ رَنَّهً شَديدَهً، فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ، ما هذِهِ الرَّنَّهُ ؟ قالَ : ألا تَعلَمُ ؟ ! هذِهِ رَنَّهُ الشَّيطانِ ؛ عَلِمَ أ نّى اُسرِىَ بِىَ اللَّيلَهَ إلَى السَّماءِ فَأَيِسَ مِن أن يُعبَدَ فى هذِهِ الأَرضِ . (2)

.

1- .نهج البلاغه : الخطبه 192 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 209 ؛ بحار الأنوار : ج 18 ص 223 .

فصل چهارم : گوناگون

4 / 1 دیدن نور وحی

4 / 2 شنیدن ناله شیطان

فصل چهارم : گوناگون4 / 1دیدن نور وحیامام علی علیه السلام در خطبه قاصعه : پیامبر خدا ، همه ساله در غار حِرا معتکف می شد که من او را می دیدم و جز من ، کسی او را نمی دید . در آن روزها هیچ خانه ای ، جز خانه پیامبر خدا و خدیجه و من که من سومین آن دو بودم نبود که ساکنانش تمامی مسلمان باشند . نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوّت را استشمام می کردم . هنگامی که وحی بر ایشان نازل شد ، ناله شیطان را شنیدم . گفتم : ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود : «این ، ابلیس است که از این که عبادتش کنند ، ناامید گشته است . تو آنچه را من می شنوم ، می شنوی و آنچه را من می بینم ، می بینی ، جز آن که تو پیامبر نیستی ؛ ولی وزیری و به یقین ، بر [مسیر]خیری» .

4 / 2شنیدن ناله شیطانامام علی علیه السلام :صبح آن شبی که پیامبر خدا به معراج برده شد ، با او بودم و وی در حِجْر [اسماعیل] ، مشغول نماز بود . هنگامی که نمازش را تمام کرد و من هم نمازم را به پایان بردم ، ناله شدیدی شنیدم . گفتم : ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود : «نمی دانی؟ این ، ناله شیطان است . او فهمیده است که شب گذشته مرا به آسمان بردند . لذا از این که در روی زمینْ مورد پرستش قرار بگیرد ، ناامید گشته است» .

.

4 / 3إمدادُ المَلائِكَهالإمام علىّ عليه السلام :لَقَد قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وإنَّ رَأسَهُ لَعَلى صَدرى . ولَقَد سالَت نَفسُهُ فى كَفّى ، فَأَمرَرتُها عَلى وَجهى . ولَقَد وُلّيتُ غُسلَهُ صلى الله عليه و آله وَالمَلائِكَهُ أعوانى ، فَضَجَّتِ الدّارُ وَالأَفنِيَهُ ؛ مَلَأٌ يَهبِطُ ، ومَلَأٌ يَعرُجُ ، وما فارَقَت سَمعى هَينَمَهٌ (1) مِنهمُ ، يُصَلّونَ عَلَيهِ حَتّى وارَيناهُ فى ضَريحِهِ . (2)

عنه عليه السلام :لَقَد قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وإنَّ رأسَهُ لَفى حِجرى ، ولَقَد وُلّيتُ غُسلَهُ بِيَدى ، تُقَلِّبُهُ المَلائِكَهُ المُقَرَّبونَ مَعى . (3)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن سعيد بن جبير عن ابن عبّاس :ذُكِرَ عِندَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، فَقالَ : إنَّكُم لَتَذكُرونَ رَجُلاً كانَ يُسمَعُ وَط ءُ جِبريلَ فَوقَ بَيتِهِ ! (4)

راجع : ج 10 ص 468 (جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره) .

4 / 4مُخاطَبَهُ الأَرواحِالكافى عن حبّه العرنى :خَرَجتُ مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام إلَى الظَّهرِ ، فَوَقَفَ بِوادِى السَّلامِ (5) كَأَنَّهُ مُخاطِبٌ لِأَقوامٍ ، فَقُمتُ بِقِيامِهِ حَتّى أعيَيتُ ، ثُمَّ جَلَستُ حَتّى مَلِلتُ ، ثُمَّ قُمتُ حَتّى نالَنى مِثلَ ما نالَنى أوَّلاً ، ثُمَّ جَلَستُ حَتّى مَلِلتُ ، ثُمَّ قُمتُ وجَمَعتُ رِدائى ، فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى قَد أشفَقتُ عَلَيكَ مِن طولِ القِيامِ ، فَراحَهُ ساعَهٍ ! ثُمَّ طَرَحتُ الرِّداءَ لِيَجلِسَ عَلَيهِ . فَقالَ لى : يا حَبَّهُ ، إن هُوَ إلّا مُحادَثَهُ مُؤمِنٍ أو مُؤانَسَتُهُ . قالَ : قُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وإنَّهُم لَكَذلِكَ ؟ قالَ : نَعَم ، ولَو كُشِفَ لَكَ لَرَأيتَهُم حَلَقا حَلَقا مُحتَبينَ (6) يَتَحادَثونَ . فَقُلتُ : أجسامٌ أم أرواحٌ ؟ فَقالَ : أرواحٌ ، وما مِن مُؤمِنٍ يَموتُ فى بُقعَهٍ مِن بِقاعِ الأَرضِ إلّا قيلَ لِروحِهِ : اِلحَقى بِوادِى السَّلامِ . وإنَّها لَبُقَعهٌ مِن جَنَّهِ عَدنٍ . (7)

.

1- .الهينمه : هى الكلام الخَفِىّ لا يُفهَم (النهايه : ج 5 ص290 «هينم»).
2- .نهج البلاغه : الخطبه 197 .
3- .الأمالى للمفيد : ص 235 ح 5 ، الأمالى للطوسى : ص 11 ح 13 كلاهما عن الأصبغ بن نباته ، وقعه صفّين : ص 224 عن أبى سنان الأسلمى .

4- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 654 ح 1112 ، ذخائر العقبى : ص 169 .
5- .وادى السَّلام : اسم موضع فى ظهر الكوفه ، يقرب من النجف (مجمع البحرين : ج 2 ص 872 «سلم») .
6- .الاحْتِباء : هو أن يضُمّ الإنسان رجلَيه إلى بَطنه بثَوب يَجمَعهما به مع ظَهره ، ويَشُدُّه عليها . وقد يكون الاحتِباء باليَدَين عوَض الثوب (النهايه : ج 1 ص 335 «حبا») .
7- .الكافى : ج 3 ص 243 ح 1 .

4 / 3 یاری رسانیِ فرشتگان

4 / 4 گفتگو با ارواح

4 / 3یاری رسانیِ فرشتگانامام علی علیه السلام :پیامبر خدا در گذشت و سرش روی سینه من بود . جان وی از دستان من گذشت و من ، آن را بر صورتم کشیدم . من ، غسل دادن او را به عهده گرفتم و فرشتگان ، کمک کارم بودند و در خانه و اطراف آن ، زاری می کردند . گروهی فرود می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند و زمزمه آنان از گوشم دور نمی شد . بر او درود می فرستادند تا آن که او را در قبر گذاشتیم .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا در گذشت و سرش در دامن من بود . من به دست خود ، [پیکر]او را غسل دادم و فرشتگان مقرّب خداوند ، به همراه من ، او را می چرخاندند .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از سعید بن جُبَیر : پیش ابن عبّاس از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شد . وی گفت : شما از کسی سخن می گویید که صدای گام های جبرئیل را بر بام خانه اش می شنید .

ر . ک : ج 10 ، ص 469 (جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او) .

4 / 4گفتگو با ارواحالکافی به نقل از حَبّه عُرَنی : همراه امیر مؤمنان به بیرون شهر رفتم . او در وادی السلام (1) ایستاد و گویی با کسانی سخن می گفت [؛ امّا کسی دیده نمی شد] . من هم کنارش ایستادم تا این که خسته شدم . نشستم . از نشستن هم خسته شدم . باز ایستادم ، به قدری که چون دفعه قبل ، خسته شدم . نشستم و باز خسته شدم . آن گاه ، ایستادم و ردایم را از پشتم گرفتم و گفتم : ای امیر مؤمنان ! دلم برای تو به خاطر طولانی شدن ایستادنت می سوزد ! ساعتی استراحت کن . سپس ردایم را افکندم تا بنشیند . به من فرمود : «ای حَبّه ! این ، جز گفتگو و هم نشینی با مؤمن نیست» . گفتم ای امیر مؤمنان ! آنان ، این چنین هستند ؟ فرمود : «آری . اگر برایت آشکار گردد ، خواهی دید که آنان ، گروه گروه ، چمباتمه زده ، با هم حرف می زنند» . گفتم : پیکرها یا جان ها؟ فرمود: «جان ها. هیچ مؤمنی در هیچ کجای زمین نمی میرد، مگر آن که به روحش

گفته می شود : به وادی السلام ملحق شو . این جا قطعه ای از بهشت عَدْن است» .

.

1- .وادی السلام ، جایی در پشت کوفه و نزدیک نجف است (مجمع البحرین : ج 2 ص 872) .

4 / 5مَعرِفَةُ الأَرواحِالإمام الصادق عليه السلام :إنَّ رَجُلاً جاءَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وهُوَ مَعَ أصحابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ لَهُ : أنَا وَاللّهِ اُحِبُّکَ وأتَوَلّاکَ ! فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : کَذَبتَ ! قالَ : بَلى وَاللّهِ ، إنّى اُحِبُّکَ وأتَوَلّاکَ ! فَکَرَّرَ ثَلاثا فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : کَذَبتَ ! ما أنتَ کَما قُلتَ ؛ إنَّ اللّهَ خَلَقَ الأرواحَ قَبلَ الأبدانِ بِألفَى عامٍ ، ثُمَّ عَرَضَ عَلَينا المُحِبَّ لَنا ، فَوَاللّهِ ما رَأَيتُ روحَکَ فيمَن عَرَضَ ، فَأينَ کُنتَ ؟ ! فَسَکَتَ الرَّجُلُ عِندَ ذلِکَ ولَم يُراجِعهُ . (1)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 438 ح 1 ، بصائر الدرجات : ص 87 ح 1 كلاهما عن صالح بن سهل و ح 2 عن أبى محمّد المشهدى نحوه وراجع ح 3 8 .

4 / 5 شناخت ارواح

4 / 5شناخت ارواحامام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، با یارانش بود . مردی آمد و به وی سلام کرد و گفت : به خدا سوگند ، من تو را دوست دارم و به تو عشق می ورزم . امیر مؤمنان به او فرمود : «دروغ می گویی» . [مرد] گفت : «به خدا سوگند ، نه! دوستت دارم و به تو عشق می ورزم» و سه بار ، آن را تکرار کرد . امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود : «دروغ می گویی . این طور که می گویی ، نیستی . خداوند عز و جل روح ها را دو هزار سالْ پیش از بدن ها آفرید و آن گاه ، دوستداران ما را بر ما عرضه کرد . به خدا سوگند ، روح تو را در زمره کسانی که به ما عرضه شدند ، ندیدم . تو کجا بودی؟» . مرد ، ساکت شد و [کلامش را] تکرار نکرد .

.

الاختصاص عن الأصبغ بن نباته :كُنتُ مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَأَتاهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّي وَاللّهِ لَاُحِبُّکَ فِی اللّهِ ، واُحِبُّکَ فِی السِّرِّ کَما اُحِبُّکَ فِی العَلانِيَهِ ، وأدينُ اللّهَ بِوَلايَتِکَ فِی السِّرِّ کَما أدينُ بِها فِی العَلانِيَهِ . وبِيَدِ أميرِ المُؤمِنينَ عودٌ فَطَأطَأَ (1) رَأسَهُ ، ثُمَّ نَکَتَ بِالعودِ ساعَةً فِی الأَرضِ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ إلَيهِ فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله عليه و آله حَدَّثَنی بِألفِ حَديثٍ ، لِکُلِّ حَديثٍ ألفُ بابٍ ، وإنَّ أرواحَ المُؤمِنينَ تَلتَقی فِی الهَواءِ فَتَشامُّ (2) وتَتَعارَفُ ؛ فَما تَعارَفَ مِنهَا ائتَلَفَ ، وما تَناکَرَ مِنهَا اختَلَفَ . وبِحَقِّ اللّهِ لَقَد کَذَبتَ ! فَما أعرِفُ وَجهَکَ فِی الوُجوهِ ، ولَا اسمَکَ فِی الأَسماءِ . (3)

الإمام الباقر عليه السلام :بَينا أميرُ المُؤمِنينَ يَوما جالِسٌ (4) فِی المَسجِدِ وأصحابُهُ حَولَهُ، فَأتاهُ رَجُلٌ مِن شيعَتِهِ فَقالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ اللّهَ يَعلَمُ أ نّی أدينُهُ بِحُبِّکَ فِی السِّرِّ کَما أدينُهُ بِحُبُّکَ فِی العَلانِيهِ ، وأتَوَلّاکَ فِی السِّرِّ کَما أتَوَلّاکَ فِی العَلانِيَهِ . فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : صَدَقتَ ! أما فَاتَّخِذ لِلفَقرِ جِلبابا ؛ فَإنَّ الفَقرَ أسرَعُ إلی شيعَتِنا مِنَ السَّيلِ إلی قَرارِ الوادی . قالَ : فَوَلّی الرَّجُلُ وهُوَ يَبکی فَرِحا لِقَولِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : صَدَقتَ . قالَ : وکانَ هُناکَ رَجُلٌ مِنَ الخَوارِجِ يُحَدِّثُ صاحِبا (5) لَهُ قَريبا مِن أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ أحَدُهُما : تَاللّهِ إن رَأيتُ کَاليَومِ قَطُّ ! إنَّهُ أتاهُ رَجُلٌ فَقالَ لَهُ : إنّی اُحِبُّکَ ، فَقالَ لَهُ : صَدَقتَ . فَقالَ لَهُ الآخَرُ : ما أنکَرتَ [مِن] (6) ذلِکَ ! أ تَجِدُ بُدّا مِن أن إذا قيلَ لَهُ : إنّی اُحِبُّکَ ، أن يَقولَ : صَدَقتَ ؟ أ تَعلَمُ أ نّی اُحِبُّهُ ؟ فَقالَ : لا ، قالَ : فَأنَا أقومُ فَأقولُ لَهُ مِثلَ ما قالَ لَهُ الرَّجُلُ فَيَرُدُّ عَلَيَّ مِثلَ ما رَدَّ عَلَيهِ . قالَ : نَعَم . فَقامَ الرَّجُلُ فَقالَ لَهُ مِثلَ مَقالَهِ الرَّجُلِ الأَوَّلِ ، فَنَظَرَ إلَيهِ مَلِيّا ثُمَّ قالَ لَهُ : کَذَبتَ ! لا وَاللّهِ ما تُحِبُّنی ولا اُحِبُّکَ . (7)

.

1- .فی المصدر : «طأطأ» ، والتصحيح من بحار الأنوار وبصائر الدرجات .
2- .فی المصدر وبحار الأنوار : «فتشمّ» ، والتصحيح من المصدرين الآخرين . قال ابن الأثير : شامَمْتُ فلاناً إذا قارَبْتَه وتَعرَّفْتَ ما عندَه بالاختبار والکشْف ، وهی مفاعله من الشَّمّ (النهايه : ج 2 ص 502 «شمم») .
3- .الاختصاص : ص 311 ، بصائر الدرجات : ص 391 ح 2 ، بحار الأنوار : ج 61 ص 134 ح 7 وراجع کنز العمّال : ج 9 ص 172 ح 25560 .

4- .فى المصدر : «جالساَ» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بصائر الدرجات وبحار الأنوار .
5- .فى المصدر : «وصاحباً» بدل «يحدّث صاحباً له» ، والتصحيح من بصائر الدرجات وبحار الأنوار .
6- .الزياده من بحار الأنوار وبصائر الدرجات .
7- .الاختصاص : ص 312 ، بصائر الدرجات : ص 391 ح 3 كلاهما عن سعد الخفّاف ، بحار الأنوار : ج 41 ص 294 ح 17 .

الاختصاص به نقل از اصبغ بن نُباته : همراه امیر مؤمنان بودم که مردی نزد وی آمد و سلام کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، من تو را در راه خدا دوست می دارم ، و همچنان که در آشکار دوستت دارم ، در نهان هم دوستت می دارم ، و همان گونه که آشکارا به ولایت تو گردن می نهم ، در نهان نیز به آن ، گردن می نهم . در دست امیر مؤمنان ، چوبی بود . سر خویش را پایین انداخت و اندکی با نوک چوب ، بر زمین زد . سپس سرش را بلند کرد و فرمود : «پیامبر خدا ، هزار سخن به من آموخت که هر سخنی را هزار در بود . روح های مؤمنان ، همدیگر را در هوا می بینند ، به یکدیگر نزدیک می شوند و همدیگر را می شناسند . آنهایی که همدیگر را می شناسند ، با هم انس می گیرند و آنهایی که همدیگر را نمی شناسند ، از هم جدا می شوند . به حقّ خدا سوگند ، دروغ می گویی . من ، چهره تو را در بین آنان نمی بینم و نام تو را هم در بین آنان نمی یابم» .

امام باقر علیه السلام :روزی ، امیر مؤمنان در مسجد نشسته بود و یارانش گِردش بودند . مردی از پیروان وی وارد شد و به وی گفت : خداوند می داند که من ، همان گونه که در آشکارا به وسیله دوستی با تو به او تقرّب می جویم ، در نهان نیز به وسیله دوستی با تو به او تقرب می جویم و همان گونه که آشکارا دوستت دارم ، در نهان نیز دوستت می دارم . امیر مؤمنان به وی فرمود : «راست گفتی . پس ، جامه ای از نیازمندی برای خویش بدوز ؛ چرا که شتاب نیازمندی به سوی پیروان ما ، بیشتر از شتاب سیل به سوی درّه است» . آن مرد ، در حالی که به خاطر کلام امیر مؤمنان که فرمود : «راست می گویی» از شادی می گریست ، برگشت و رفت . آن جا در نزدیکی امیر مؤمنان ، مردی از خوارج بود که با دوستش حرف می زد . یکی از آن دو به دیگری گفت : به خدا سوگند ، اگر چنین روزی را دیده باشم که مردی نزد او بیاید و بگوید : «من دوستت دارم» و علی بگوید : «راست می گویی» ! دیگری گفت : چرا آن را شگفت می پنداری! آیا چاره ای جز این است که وقتی به وی گفته می شود : «من تو را دوست دارم» ، او در جواب بگوید : «راست می گویی»؟ فکر می کنی که من ، او را دوست دارم؟ [دوستش] گفت : نه . گفت : اکنون ، پیش او می روم و همان سخن آن شخص را به وی می گویم . وی همان جوابی را که به آن شخص داد ، به من خواهد داد . [دوستش] گفت : باشد . آن مرد برخاست و سخنی چون سخن آن شخص به علی علیه السلام گفت . علی

علیه السلام اندکی به وی نگاه کرد و سپس فرمود : «دروغ گفتی . به خدا سوگند ، نه تو مرا دوست داری و نه من ، تو را دوست دارم» .

.

4 / 6لقاء الخضرالإمام علىّ عليه السلام :دَخَلتُ الطَّوافَ فى بَعضِ اللَّيلِ فَإذا أنَا بِرَجُلٍ مُتَعَلِّقٍ بِأستارِ الكَعبَهِ وهُوَ يَقولُ : يا مَن لا يَمنَعُهُ سَمعٌ عَن سَمعٍ ، ويا مَن لا تُغَلِّطُهُ المَسائِلُ ، ويا مَن لا يُبَرِّحُهُ (1) إلحاحُ المُلِحّينَ ، ولا مَسألَهُ السّائِلينَ ؛ ارزُقنى بَردَ عَفوِکَ ، وحَلاوَهَ رَحمَتِکَ ! قالَ : فَقُلتُ لَهُ : يا هذَا ، أعِد عَلَىَّ ما قُلتَ . قالَ : قالَ لى : أ وَسَمِعتَهُ ؟ ! قُلتُ : نَعَم . قالَ لى : وَالَّذى نَفسُ الخِضرِ بِيَدِهِ قالَ : وكانَ هُوَ الخِضرُ لا يَقولُها عَبدٌ خَلفَ صَلاهٍ مَكتوبَهٍ إلّا غَفَرَ اللّهُ لَهُ ذُنوبَهُ ، ولَو كانَت مِثلَ زَبَدِ البَحرِ ، ورَملِ عالِجٍ (2) ، ووَرَقِ الشَّجَرِ ، وعَدَدِ النُّجومِ ، لَغَفَرَهَا اللّهُ لَهُ . (3)

.

1- .بَرَّحَ به الأمرُ تبريحا : أى جَهَدَه . وبَرَّح بى : أَلَحَّ علىّ بالأذى (تاج العروس : ج 4 ص 10 «برح») . وفى المصادر الاُخرى : «لا يبرِمُه» ؛ قال الفيروزآبادى : البَرَم : السَّآمَه والضَّجَر ، وأبرَمَهُ فَبَرِمَ : أمَلَّهُ فمَلَّ (القاموس المحيط : ج 4 ص 78 «برم») .
2- .عَالِج : رمال بين فيد والقُرَيات فى الحجاز ، وهى متّصله بالثعلبيّه على طريق مكّه ، لا ماء فيها (معجم البلدان : ج 4 ص 70) .
3- .تاريخ دمشق : ج 16 ص 426 و ص 425 ، البدايه والنهايه : ج 1 ص 332 كلّها عن يزيد بن الأصمّ ، الهواتف لابن أبى الدنيا : ص 55 ح 62 عن محمّد بن يحيى نحوه ؛ الأمالى للمفيد : ص 92 ح 8 عن محمّد ابن الحنفيّه نحوه .

4 / 6 دیدن خضر

4 / 6دیدن خضرامام علی علیه السلام :شبی برای طواف رفته بودم که ناگهان ، مردی را دیدم که بر پرده کعبه چنگ انداخته ، می گوید : «ای آن که هیچ شنیدنی ، او را از شنیدن دیگر باز نمی دارد! ای آن که درخواست ها او را به اشتباه نمی افکنند! ای آن که اصرار (پافشاری) اصرارگران و درخواست طلب کنندگان ، رنجَش نمی دهد! به من خنکی گذشت و شیرینی رحمتت را روزی فرما» . به وی گفتم : ای مرد! آنچه را گفتی ، برایم تکرار کن . در پاسخم گفت : «آیا آن را شنیدی؟» . گفتم : آری . به من گفت: «سوگند به آن که جان خضر در دست اوست ، هیچ بنده ای این کلمات را در پسِ هر نماز واجب نمی گوید ، مگر آن که خداوند عز و جل گناهان او را می بخشد ، گر چه به مقدار کف دریاها ، ریگ بیابان ها ، برگ درختان ، و یا شمار ستارگان باشد . خداوند ، آنها را برای او می بخشد» . او خضر علیه السلام بود .

.

عنه علیه السلام :رَأَیتُ الخِضرَ علیه السلام فِی المَنامِ قَبلَ بَدرٍ بِلَیلَهٍ ، فَقُلتُ لَهُ : عَلِّمنی شَیئا اُنصَرَ بِهِ عَلَی الأَعداءِ ، فَقالَ : قُل : « یا هُوَ یا مَن لا هُوَ إلّا هُوَ» . فَلَمّا أصبَحتُ قَصَصتُها عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ لی : «یا عَلِیُّ ، عُلِّمتَ الاِسمَ الأَعظَمَ» . فَکانَ عَلی لِسانی یَومَ بَدرٍ . (1)

الإمام الجواد عن آبائه علیهم السلام :أقبَلَ أمیرُ المُؤمِنینَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ ذاتَ یَومٍ ومَعَهُ الحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ وسَلمانُ الفارِسِیُّ ، وأمیرُ المُؤمِنینَ مُتَّکِئٌ عَلی یَدِ سَلمانَ رضی الله عنه ، فَدَخَلَ المَسجِدَ الحَرامَ فَجَلَسَ ، إذ أقبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الهَیئَهِ وَاللِّباسِ ، فَسَلَّمَ عَلی أمیرِ المُؤمِنینَ وجَلَسَ بَینَ یَدَیهِ وقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، أسأَلُکَ عَن ثَلاثِ مَسائِلَ ... ثُمَّ قامَ فَمَضی ، فَقالَ أمیرُ المُؤمِنینَ لِلحَسَنِ علیهماالسلام : یا أبا مُحَمَّدٍ ، اتَّبِعهُ فَانظُر أینَ یَقصُدُ . قالَ : فَخَرَجتُ فی أثَرِهِ ، فَما کانَ إلّا أن وَضَعَ رِجلَهُ خارِجَ المَسجِدِ حَتّی ما دَرَیتُ أینَ أخَذَ مِنَ الأَرضِ ! فَرَجَعتُ إلی أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام فَأعلَمتُهُ ، فَقالَ : یا أبا مُحَمَّدٍ ، تَعرِفُهُ ؟ قُلتُ : لا ، وَاللّهُ ورَسولُهُ وأمیرُ المُؤمِنینَ أعلَمُ ، فَقالَ : هُوَ الخِضرُ علَیه السلام . (2)

.

1- .التوحید : ص 89 ح 2 عن أبی البختری عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام ، عدّه الداعی : ص 262 عن الصدوق عن أبیه عن جدّه .
2- .الغیبه للنعمانی : ص 58 ح 2 ، الاحتجاج : ج 2 ص 9 ح 148 کلاهما عن داوود بن القاسم الجعفری ، بحار الأنوار : ج 36 ص 414 ح 1 .

امام علی علیه السلام :شب قبل از بدر ، خضر علیه السلام را در خواب دیدم . به وی گفتم : چیزی به من یاد بده که با آن بر دشمنان ، پیروز گردم . گفت : «بگو : یا هو ، یا من لا هو إلّا هو ؛ ای او! ای کسی که جز او خدایی نیست!» . وقتی بیدار شدم ، آن را برای پیامبر خدا نقل کردم . فرمود : «ای علی! اسم اعظم به تو یاد داده شده است» . و آن ذکر ، در روز بدر ، همواره بر زبانم جاری بود .

امام جواد علیه السلام به نقل از پدرانش علیهم السلام : روزی ، امیر مؤمنان همراه با حسن بن علی علیهماالسلامو سلمان فارسی ، در حالی که بر دست سلمان که خداوند از او خشنود باد تکیه کرده بود ، وارد مسجد الحرام شد و نشست . مردی خوش قیافه و خوش لباس ، وارد شد و بر امیر مؤمنان ، سلام کرد و در مقابل وی نشست و گفت : ای امیر مؤمنان! سه مسئله از تو می پرسم ... . آن گاه [، چون پاسخ گرفت] ، برخاست و رفت . امیر مؤمنان به حسن علیه السلام فرمود : «ای ابو محمّد! به دنبالش برو و ببین کجا می رود» . امام حسن علیه السلام گفت : در پی اش به راه افتادم . همین که پایش را بیرون مسجد گذاشت ، ناپدید شد و نفهمیدم که به کجای زمین رفت . به سوی امیر مؤمنان برگشتم و به وی خبر دادم . [علی علیه السلام] فرمود : «ابو محمّد! آیا او را می شناسی؟». گفتم : نه . خدا و پیامبر او و امیر مؤمنان ، آگاه ترند . فرمود : «او خضر علیه السلام بود» .

.

الإمام الرضا عليه السلام :لَمّا قُبِضَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله جاءَ الخِضرُ عليه السلام فَوَقَفَ عَلى بابِ البَيتِ وفيهِ عَلِيٌّ وفاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهم السلام ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد سُجِّيَ (1) بِثَوبِهِ ، فَقالَ : السَّلامُ عَلَيكُم يا أهلَ بَيتِ مُحَمَّدٍ : « كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَهِ » ، إنَّ فِى اللّهِ خَلَفاً مِن كُلِّ هالِكٍ ، وعَزاءً مِن كُلِّ مُصيبَهٍ ، ودَرَكاً مِن كُلِّ فائِتٍ ، فَتَوَكَّلوا عَلَيهِ ، وثِقوا بِهِ ، وأستَغفِرُ اللّهَ لى ولَكُم . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : هذَا أخِىَ الخِضرُ عليه السلام ، جاءَ يُعَزّيكُم بِنَبِيِّكُم صلى الله عليه و آله . (2)

التوحيد عن الأصبغ بن نباته :لَمّا جَلَسَ عَلِيٌّ عليه السلام فِى الخِلافَهِ وبايَعَهُ النّاسُ خَرَجَ إلَى المَسجِدِ ... فَصَعِدَ المِنبَرَ ... ثُمَّ قالَ : يا مَعشَرَ النّاسِ ! سَلونى قَبلَ أن تَفقِدونى . فَقامَ إلَيهِ رَجُلٌ مِن أقصَى المَسجِدِ مُتَوَكِّئاً عَلى عَصاهُ ، فَلَم يَزَل يَتَخَطّى النّاسَ حَتّى دَنا مِنهُ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، دُلَّنى عَلى عَمَلٍ أنَا إذا عَمِلتُهُ نَجّانِىَ اللّهُ مِنَ النّارِ . قالَ لَهُ : اِسمَع يا هذَا ثُمَّ افهَم ثُمَّ استَيقِن ! قامَتِ الدُّنيا بِثَلاثَهٍ : بِعالِمٍ ناطِقٍ مُستَعمِلٍ لِعِلمِهِ ، وبِغَنِىٍّ لا يَبخَلُ بِمالِهِ عَلى أهلِ دينِ اللّهِ ، وبِفَقيرٍ صابِرٍ . فَإذا كَتَمَ العالِمُ عِلمَهُ ، وبَخِلَ الغَنِىُّ ، ولَم يَصبِرِ الفَقيرُ ، فَعِندَهَا الوَيلُ وَالثُّبورُ ، وعِندَها يَعرِفُ العارِفونَ بِاللّهِ أنَّ الدّارَ قَد رَجَعَت إلى بَدئِها ؛ أىِ الكُفرِ بَعدَ الإيمانِ . أيُّهَا السّائِلُ ! فَلا تَغتَرَّنَّ بِكَثرَهِ المَساجِدِ ، وجَماعَهِ أقوامٍ أجسادُهُم مُجتَمِعَهٌ وقُلوبُهُم شَتّى . أيُّها السّائِلُ ! إنَّمَا النّاسُ ثَلاثَهٌ : زاهِدٌ وراغِبٌ وصابِرٌ . فَأمَّا الزّاهِدُ فَلا يَفرَحُ بِشَىءٍ مِنَ الدُّنيا أتاهُ ، ولا يَحزَنُ عَلى شَىءٍ مِنها فاتَهُ ؛ وأمَّا الصّابِرُ فَيَتَمَنّاها بِقَلبِهِ ، فَإن أدرَكَ مِنها شَيئاً صَرَفَ عَنها نَفسَهُ لِما يَعلَمُ مِن سوءِ عاقِبَتِها ؛ وأمَّا الرّاغِبُ فَلا يُبالى مِن حِلٍّ أصابَها أم مِن حَرامٍ . قالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَما عَلامَهُ المُؤمِنِ فى ذلِكَ الزَّمانِ ؟ قالَ : يَنظُرُ إلَى ما أوجَبَ اللّهُ عَلَيهِ مِن حَقٍّ فَيَتَوَلّاهُ ، ويَنظُرُ إلى ما خالَفَهُ فَيَتَبَرَّأُ مِنهُ وإن كانَ حَميماً قَريباً . قالَ : صَدَقتَ وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! ثُمَّ غابَ الرَّجُلُ فَلَم نَرَهُ ، فَطَلَبَهُ النّاسُ فَلَم يَجِدوهُ ، فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى المِنبَرِ ثُمَّ قالَ : ما لَكُم ! هذَا أخِىَ الخِضرُ عليه السلام . (3)

.

1- .أى غُطِّى (النهايه : ج 2 ص 344 «سجا») .

2- .كمال الدين : ص 391 ح 5 عن الحسن بن علىّ بن فضّال ، بحار الأنوار : ج 22 ص 515 ح 18 وراجع الكافى : ج 3 ص 222 ح 8 والطبقات الكبرى : ج 2 ص 260 وكنز العمّال : ج 7 ص 250 ح 18785 .
3- .التوحيد : ص 306 ح 1 .

امام رضا علیه السلام :هنگامی که پیامبر خدا درگذشت ، خضر علیه السلام آمد و جلوی در ایستاد . علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السلام در خانه بودند و پیامبر خدا در لباسش پیچیده شده بود . خضر علیه السلام گفت : «درود بر شما ، ای خاندان محمّد! هر جانی چشنده مرگ است . اجر شما در روز قیامت ، داده خواهد شد . خدا را در پی هر درگذشته ای جانشینی است . هر مصیبتی را تسلّایی و هر فوت شده ای را عوضی است . بر خداوند عز و جل توکّل کنید و به او اعتماد نمایید . من برای خود و شما از خدا طلب آمرزش می کنم» . امیر مؤمنان فرمود : «این ، برادرم خضر است . آمده است تا درگذشت پیامبرتان را به شما تسلیت بگوید» .

التوحید به نقل از اصبغ بن نُباته : هنگامی که علی علیه السلام بر کرسی خلافت نشست و مردم با او بیعت کردند ، به مسجد آمد ... . بالای منبر رفت ... و آن گاه فرمود : «ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید» . مردی از پایین مسجد ، در حالی که به عصایش تکیه کرده بود ، برخاست و از میان مردم گذشت تا به او نزدیک شد و گفت : ای امیر مؤمنان! مرا به کاری راهنمایی کن که چنانچه آن را انجام دادم ، خداوند عز و جل مرا از دوزخ ، نجات دهد . [علی علیه السلام] به وی فرمود : «ای مرد! بشنو ، بفهم و بِدان یقین کن . دنیا بر سه چیزْ استوار است : به دانشور سخنوری که به دانشش عمل می کند ؛ به ثروتمندی که در بخشش مالش به مسلمانان بخل نمی ورزد ؛ و به فقیرِ شکیبا . هر گاه دانشور ، دانش خویش را کتمان کند و ثروتمند ، بخل بورزد و فقیر ، شکیبایی نکند ، عذاب و هلاکت ، در خواهد آمد و در این هنگام ، عارفان (خداشناسان) خواهند فهمید که دنیا به آغاز خود برگشته است ؛ یعنی پس از ایمان ، به کفر گراییده است . ای پرسشگر! فراوانی مسجدها و جماعت مردمی که پیکرهایشان جمع و دل هایشان پراکنده است ، تو را فریب ندهد! ای پرسشگر! مردم ، سه گروه اند : زاهد ، شیفته و شکیبا . امّا زاهد ، به چیزی از دنیا که به وی دست آورده ، شادمان نمی گردد و بر چیزی از دنیا که از دست داده ، غمگین نمی شود . و امّا شکیبا ، دنیا را به دل ، آرزو می کند و هنگامی که چیزی از آن را فرا چنگ آورْد ، دل از آن می کَنَد ؛ چون از پایان بد آن ، آگاهی دارد . و امّا شیفته ، باکَش نیست که دنیا را از حلال به دست آورده است یا از حرام» . [مرد] به وی گفت : ای امیر مؤمنان! در آن زمان ، نشان مؤمن چیست؟ [علی علیه السلام] فرمود : «به هر وظیفه ای که خداوند بر او واجب گردانیده است ، می نگرد و آن را پیروی

می کند و به آنچه خداوند عز و جل خوش نمی دارد ، می نگرد و از آن بیزاری می جوید ، گر چه دوستی نزدیک باشد» . [مرد] گفت : به خدا سوگند ، راست گفتی ، ای امیر مؤمنان! آن گاه ، غایب شد و او را ندیدیم و مردم در پی اش گشتند ؛ ولی وی را نیافتند . علی علیه السلام بر بالای منبر ، لبخندی زد و گفت : «شما را چه شده است؟ این ، برادرم خضر بود» .

.

4 / 7التَّكَلُّمُ مَعَ الأَرضِعلل الشرائع عن تميم بن جذيم :كُنّا مَعَ عَلِىّ عليه السلام حَيثُ تَوَجَّهنا إلَى البَصرهِ ، قالَ : فَبَينَما نَحنُ نُزولٌ إذا اضطَرَبَتِ الأَرضُ ، فَضَرَبَها عَلِىٌّ عليه السلام بِيَدِهِ ، ثُمَّ قالَ لَها : ما لَكِ ؟ ثُمَّ أقبَلَ عَلَينا بِوَجهِهِ ، ثُمَّ قالَ لَنا : أما إنَّها لَو كانَتِ الزِّلزِلَةُ الَّتى ذَكَرَهَا اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فى كِتابِهِ لَأَجابَتنى ، ولكِنَّها لَيسَت بِتِلكَ . (1)

4 / 8تَسبيحُ الحَصى فى يَدِهِالخرائج والجرائح عن أنس :إنَّهُ [النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله]أخَذَ كَفّا مِنَ الحَصى فَسَبَّحنَ فى يَدِهِ ، ثُمَّ صَبَّهُنَّ فى يَدِ عَلِىٍّ عليه السلام فَسَبَّحَن فى يَدِهِ ، حَتّى سَمِعنَا التَّسبيحَ فى أيدِيهِما ! ثُمَّ صَبَّهُنَّ فى أيدينا فَما سَبَّحَت . (2)

.

1- .علل الشرائع : ص 555 ح 5 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 836 ح 3 ، بحار الأنوار : ج41 ص 253 ح 13 .
2- .الخرائج والجرائح : ج 1 ص 47 ح 61 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 252 ح 10 .

4 / 7 سخن گفتن با زمین

4 / 8 تسبیح گفتن ریگ ها در دستان او

4 / 7سخن گفتن با زمینعلل الشرائع به نقل از تمیم بن جذیم : هنگامی که به بصره می رفتیم ، همراه علی علیه السلام بودیم . وقتی فرود آمدیم ، زمین ، لرزشی کرد . علی علیه السلام با دست بر زمین زد و به آن گفت : «تو را چه شده است؟». آن گاه به ما رو کرد و فرمود : «اگر این لرزش ، [همان]زلزله ای بود که خداوند عز و جل در کتابش یاد کرده است ، [زمین] به من پاسخ می داد ؛ ولی این لرزش ، آن زلزله نبود» .

4 / 8تسبیح گفتن ریگ ها در دستان اوالخرائج و الجرائح به نقل از اَنَس : [پیامبر صلی الله علیه و آله]مشتی ریگ به دست گرفت و ریگ ها در دست او به تسبیح گفتن پرداختند . آن گاه ، آنها را در دست علی علیه السلام ریخت. ریگ ها در دستان وی هم به تسبیح گفتن پرداختند، به گونه ای که تسبیح گویی آنها را در دستان آن دو شنیدیم . آن گاه ، آنها را در دست های ما ریخت . تسبیح نگفتند .

.

4 / 9إحياءُ الشَّجَرَهِ اليابِسَهإرشاد القلوب عن الحارث الأعور الهمدانى :خَرَجنا مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ حَتّى انتَهَينا إلَى العاقولِ (1) بِالكوفَهِ عَلى شاطِئِ الفُراتِ ، فَإِذا نَحنُ بِأصلِ شَجَرَهٍ ، وقَد وقَعَ أوراقُها وبَقِىَ عودُها يابِسا ، فَضَرَبَها بِيَدِهِ المُبارَكَهِ وقالَ لَها : اِرجِعي بِإذنِ اللّهِ خَضراءَ ذاتَ ثَمَرٍ ! فَإِذا هِىَ تَخضَرُّ بِأغصانِها مُثمِرَهً مورِقَهً وحَملُها الكُمَّثَرى الَّذى لا يُرى مِثلُهُ فى فَواكِهِ الدُّنيا ! وطَعِمنا مِنهُ وتَزَوَّدنا وحَمَلنا . فَلَمّا كانَ بَعدَ أيّامٍ عُدنا إلَيها فَإِذا بِها خَضراءُ فيهَا الكُمَّثرى ! (2)

4 / 10إصابَهُ المُستَهزِئ بِهِ بِالجُنونِالإرشاد عن حكيم بن جبير :شَهِدنا عَلِيّا أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام عَلَى المِنبَرِ يَقولُ : أنَا عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ ورِثتُ نَبِىَّ الرَّحمَهِ ، ونَكَحتُ سَيِّدَهَ نِساءِ أهلِ الجَنَّهِ ، وأنَا سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، وآخِرُ أوصِياءِ النَّبِيّينَ ، لا يَدَّعى ذلِکَ غَيرى إلّا أصابَهُ اللّهُ بِسوءٍ . فَقالَ رَجُلٌ مِن عَبسٍ كانَ جالِسا بَينَ القَومِ : مَن لا يُحسِنُ أن يَقولَ هذَا ؛ أنَا عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِ اللّهِ ! ! فَلَم يَبرَح مِن مَكانِهِ حَتّى تَخَبَّطَهُ الشَّيطانُ ، فَجُرَّ بِرِجلِهِ إلى بابِ المَسجِدِ ! فَسَألنا قَومَه عَنهُ فَقُلنا : هَل تَعرِفونَ بِهِ عارِضا قَبلَ هذَا ؟ قالوا : اللّهُمَّ لا . (3)

.

1- .العاقُول : مَعطِف الوادى والنهر . وقيل : عاقول النهرِ والوادى والرمْلِ : ما اعوجَّ منه ، وكلّ مَعطِف وادٍ عاقولٌ (تاج العروس : ج 15 ص 509 «عقل») .

2- .إرشاد القلوب : ص 278 ، إثبات الوصيّه : ص 163 ، بصائر الدرجات : ص 254 ح 3 وفيهما «الحرث» بدل «الحارث» ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 218 ح 62 كلّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 41 ص 248 ح 1 .

3- .الإرشاد : ج 1 ص 353 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 209 ح 51 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 342 عن حكيم بن جبير وعن عقبه الهجرى عن عمّته وعن أبى يحيى ، كشف الغمّه : ج 1 ص 284 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 41 ص 205 ح 22 .

4 / 9 زنده کردن درخت خشک

4 / 10 دیوانه شدن استهزاکننده وی

4 / 9زنده کردن درخت خشکإرشاد القلوب به نقل از حارث اعور هَمْدانی : همراه امیر مؤمنان به راه افتادیم تا به بوته زارهای کوفه در حاشیه فرات رسیدیم . در آن جا تنه درختی دیدیم که برگ هایش ریخته و چوبش خشک شده بود . ایشان با دست مبارک خود به آن زد و گفت : «به اذن خدا ، سبز شو و میوه بده !» . ناگهان ، شاخه های درخت ، سبز گشت و میوه و برگ داد و گلابی هایی داد که تا آن روز در بین میوه های دنیا ، به خوبی آنها دیده نشده بود . از آن گلابی ها خوردیم و کَنْدیم و با خود بردیم . پس از چند روز ، [دوباره] نزدیک آن درخت رفتیم . دیدیم هنوز سبز است و گلابی دارد .

4 / 10دیوانه شدن استهزاکننده ویالإرشاد به نقل از حکیم بن جبیر : علی ، امیر مؤمنان را روی منبر دیدیم که می فرمود : «من ، بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم ، وارث پیامبر رحمت ، شدم و با سرور زنان اهل بهشت ، ازدواج کردم . من ، سَرور وصی ها و آخرینِ اوصیای پیامبرانم . هیچ کس جز من ، این ادّعا را نخواهد کرد ، مگر آن که خداوند ، وی را به مصیبت ، گرفتار خواهد نمود» . مردی از قبیله عَبْس که در بین مردمْ نشسته بود ، گفت : کیست که بلد نباشد بگوید : «من بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم»؟ ! هنوز از جایش بلند نشده بود که شیطان ، وی را گرفتار ساخت . او را با پاهایش تا درِ مسجد کشیدند . از اقوامش پرسیدیم که : آیا پیش از این در او بیماری ای دیده بودید؟ گفتند : هرگز !

.

شرح نهج البلاغه عن حكيم بن جبير :خَطَبَ عَلِيٌّ عليه السلام فَقالَ فى أثناءِ خُطبَتِهِ : أنَا عَبدُ اللّهِ وأخو رَسولِهِ ، لا يَقولُها أحَدٌ قَبلى ولا بَعدى إلّا كَذَبَ ؛ وَرِثتُ نَبِيَّ الرَّحمَهِ ، ونَكحتُ سَيِّدَهَ نِساءِ هذِهِ الاُمّهِ ، وأنَا خاتَمُ الوَصِيّينَ . فَقالَ رَجُلُ مِن عَبسٍ : ومَن لا يُحسِنُ أن يَقولَ مِثلَ هذَا ! ! فَلَم يَرجِع إلى أهلِهِ حَتّى جُنَّ وصُرِعَ ، فَسَألوهُم : هَل رَأيتُم بِهِ عَرَضا قَبلَ هذَا ؟ قالوا : ما رَأينا بِهِ قَبلَ هذَا عَرَضا . (1)

4 / 11قِصَّهُ الخُفِّ وَالأَسوَدِالأغانى عن المدائنى :كانَ السَّيِّدُ [الحِميَرِىُّ]يَأتِى الأعمَشَ فَيَكتُبُ عَنهُ فَضائِلَ عَلِيٍّ رضى الله عنه ، ويَخرُجُ مِن عِندِهِ ويَقولُ فى تِلكَ المَعانى شِعرا . فَخَرَجَ ذاتَ يَومٍ مِن عِندِ بَعضِ اُمَراءِ الكوفَهِ وقَد حَمَلَهُ عَلى فَرَسٍ وخَلَعَ عَلَيهِ ، فَوَقَفَ بِالكُناسَهِ ثُمَّ قالَ : يا مَعشَرَ الكوفِيّينَ ! مَن جاءَنى مِنكُم بِفَضيلَهٍ لِعَلِىّ بنِ أبى طالِبٍ لَم أقُل فيها شِعرا أعطَيتُهُ فَرَسى هذَا وما عَلَىَّ . فَجَعَلوا يُحَدِّثونَهُ ويُنشِدُهُم ، حَتّى أتاهُ رَجُلٌ مِنهُم وقالَ : إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ رضى الله عنهعَزَمَ عَلَى الرُّكوبِ ، فَلَبِسَ ثِيابَهُ ، وأرادَ لُبسَ الخُفِّ فَلَبِسَ أحَدَ خُفَّيهِ ، ثُمَّ أهوى إلَى الآخَرِ لِيَأخُذَهُ ، فَانقَضَّ عُقابٌ مِنَ السَّماءِ فَحَلَّقَ بِهِ ، ثُمَّ ألقاهُ ، فَسَقَطَ مِنهُ أسوَدُ (2) وَانسابَ فَدَخَلَ جُحرا ، فَلَبِسَ عَلِىٌّ رضى الله عنهالخُفَّ . قالَ : ولَم يَكُن قالَ فى ذلِكَ شَيئا ، فَفَكَّرَ هُنَيهَهً ، ثُمَّ قالَ : ألا يا قَومُ لَلعَجَبُ العُجابُ لِخُفِّ أبِى الحُسَينِ ولِلحُبابِ (3) أتى خُفّا لَهُ وَانسابَ فيهِ لِيَنهَشَ رِجلَهُ مِنهُ بِنابٍ فَخَرَّ مِنَ السَّماءِ لَهُ عُقابٌ مِنَ العُقبانِ أو شِبهُ العُقابِ فَطارَ بِهِ فَحَلَّق ثُمَّ أهوى بِهِ لِلأرضِ مِن دونِ السَّحابِ إلى جُحرٍ لَهُ فَانسابَ فيهِ بَعيدِ القَعرِ لَم يُرتَج (4) بِبابٍ كَريهُ الوَجهِ أسودُ ذو بَصيصٍ حَديدُ النّابِ أزرَقُ ذو لُعابٍ ودوفِعَ عَن أبى حَسَنٍ عَلِيٍّ نَقيعُ سِمامِهِ بَعدَ انسِيابِ (5)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 287 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 224 ح 36 .
2- .الأسوَدُ : أخبث الحيّات وأعظمُها وأنكاها ، وهى من الصفه الغالبه حتّى استُعمِلَ استعمالَ الأسماء وجُمعَ جمعَها (لسان العرب : ج 3 ص 226 «سود») .
3- .الحُباب : الحَيَّه (النهايه : ج 1 ص 326 «حبب») .
4- .رَتَجَ الباب : أغلقَهُ ، كأرتَجَهُ : أوثقَ إغلاقه . وبابٌ مُرتَج (تاج العروس : ج 3 ص 379 «رتج») .

5- .الأغانى : ج 7 ص 276 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 307 .

4 / 11 داستان کفش و مار سیاه

شرح نهج البلاغه به نقل از حکیم بن جُبَیر : علی علیه السلام سخنرانی کرد و در بین سخنانش گفت : «من ، بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم . هیچ کس پیش از من یا پس از من ، این سخن را نخواهد گفت ، مگر آن که دروغگوست . [من] وارث پیامبر رحمت شدم و با سَرور زنان این امّت ، ازدواج کردم و من ، ختم اوصیایم» . مردی از قبیله عَبْس گفت : کیست که نتواند این ادّعا را بکند؟ آن مرد ، پیش خانواده اش برنگشته بود که دیوانه شد . از خانواده اش پرسیدند که : آیا پیش از این ، بیماری ای در وی دیده بودید؟ گفتند : پیش از این ، هیچ بیماری ای در وی ندیده بودیم .

4 / 11داستان کفش و مار سیاهالأغانی به نقل از مدائنی : سیّد [حِمْیَری]پیش اَعمش می آمد و فضایل علی علیه السلام را از او [می پرسید و]می نوشت و از نزد او خارج می شد و درباره آن فضایل ، شعر می گفت . روزی ، او از پیش یکی از امیران کوفه بیرون آمد و آن امیر ، اسبی به وی داده و او را خلعت بخشیده بود . او در محلّه کُناسه ایستاد و گفت : ای کوفیان! هر کدام از شما که فضیلتی درباره علی بن ابی طالب بیاورد و من در آن باره شعری نسروده باشم ، این اسب و این خلعتم را به وی می دهم . آنان شروع کردند به حدیث کردن و سیّد ، برایشان شعر می خواند تا آن که مردی از آنان آمد و گفت : امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام خواست سوار اسب شود . [پس ،]لباس پوشید و خواست کفش بپوشد . یکی از کفش هایش را پوشید و خم شد تا کفش دیگرش را بردارد و بپوشد که عقابی از آسمان ، فرود آمد و آن را برداشت و به هوا برد و سپس ، آن را بر زمین انداخت و از آن ، ماری سیاه گریخت و وارد سوراخی شد . [آن گاه]علی علیه السلام کفشش را پوشید . سیّد ، در این باره شعری نگفته بود . کمی فکر کرد و گفت : ای مردم! شگفت ترین شگفتی ها در [داستان] کفش ابو الحسین و مار [است] : [مار ،] وارد کفش او شد و در آن جا پنهان شد تا پای او را نیش بزند که از آسمان ، عقابی از عقاب ها فرود آمد و یا شاید شبیه عقاب بود آن را برداشت ، چرخاند و آن گاه از پایین ابرها به زمین افکند . [مار] به لانه اش گریخت و در آن جا مخفی شد در سوراخی ژرف که هرگز ، بسته نگشته است بدمنظر ، سیاه و دارایِ چشمان تیز و نیشِ تیز کبود و لعاب دهان . و از ابو الحسن ، علی ، دفع شد سمّ کشنده آن ، پس از آن که به لانه گریخت .

4 / 12الإخبارُ بِالاِسمِ الحَقيقِيِّشرح نهج البلاغه عن أحمد بن الحسن الميثمى :كانَ ميثَمٌ التَّمّارُ مَولَى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام عَبدا لِامرَأهٍ مِن بَنى أسَدٍ ، فَاشتَراهُ عَلِىٌّ عليه السلام مِنها وأعتَقَهُ وقالَ لَهُ : مَا اسمُکَ ؟ قالَ : سالِمٌ . فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخبَرَنى أنَّ اسمَکَ الَّذى سَمّاکَ بِهِ أبوکَ فِى العَجَمِ ميثَمٌ . فَقالَ : صَدَقَ اللّهُ ورَسولُهُ وصَدَقتَ يا أمير المُؤمِنينَ ! فَهُوَ وَاللّهِ اسمى . قالَ : فَارجِع إلَى اسمِکَ ودَع سالِما ، ونَحنُ نُکَنّيکَ بِهِ . فَکَنّاهُ أبا سالِمٍ . (1)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 291 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 323 ، إعلام الورى : ج 1 ص 341 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 343 ح59 .

4 / 12 خبر دادن از نام اصلی

4 / 12خبر دادن از نام اصلیشرح نهج البلاغه به نقل از احمد بن حسن میثمی : میثم تمّار ، آزاد شده علی بن ابی طالب علیه السلام ، برده زنی از بنی اسد بود . علی علیه السلام وی را از او خرید و آزاد ساخت و به وی فرمود : «نامت چیست؟» . گفت : سالم . فرمود : «پیامبر خدا به من خبر داده است که نامی که پدرت در زبان عجمی بر تو گذاشته ، میثم است» . گفت : خداوند و فرستاده او راست گفته اند و تو ای امیر مؤمنان راست گفتی . به خدا سوگند ، اسم من همان است . [علی علیه السلام] فرمود : «به نام اصلی خود برگرد و نام سالم را رها کن . ما سالم را در کُنیه تو قرار می دهیم» و وی را کُنیه «ابو سالم» داد .

.

4 / 13الدِّرهَمُ البَهرَجُ وَالتَّمرُ المُرُّالمناقب لابن شهر آشوب :أنفَذَ أمِيرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مِيثَمَ التَّمّارَ فى أمرٍ ، فَوَقَفَ عَلى بابِ دُكّانِهِ ، فَأتى رَجُلٌ يَشتَرِى التَّمرَ ، فَأمَرَهُ بِوَضعِ الدِّرهَمِ ورَفعِ التَّمرِ . فَلَمَّا انصَرَفَ ميثَمُ وَجَدَ الدِّرهَمَ بَهرَجا (1) ، فَقالَ فى ذلِکَ ، فَقالَ عليه السلام : فَإذا يَكونُ التَّمرُ مُرّا . فَإذا هُوَ بِالمُشتَرى رَجَعَ وقالَ : هذَا التَّمرُ مُرٌّ ! (2)

راجع : ص 214 (لقاؤه فى أحبّ المواطن) . ج 9 ص 534 (الجمع بين الأضداد) . ج 10 ص 442 (سيف اللّه الذى لا يخطئ) .

.

1- .دِرهَمٌ بَهرَجٌ : أى ردىء الفضّه (مجمع البحرين : ج 1 ص 197 «بهرج») .

2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 329 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 268 ح 22 .

4 / 13 درهم ناخالص و خرمای تلخ

نکته

4 / 13درهم ناخالص و خرمای تلخالمناقب ، ابن شهر آشوب :امیر مؤمنان ، میثم تمّار را در پی کاری فرستاد و خود به جای او در دکان [خُرما فروشی او]ایستاد . مردی آمد که خرما بخرد . [علی علیه السلام] به او فرمود که درهم ها را درون دکان بگذارد و خرما را بردارد . وقتی میثم باز گشت ، درهم ها را ناخالص یافت و در این باره سخنی گفت . علی علیه السلام فرمود : «خرما هم تلخ بود» . در این هنگام ، مشتری پیدا شد و گفت : خرما تلخ است .

ر . ک : ص 215 (دیدار علی در خوشایندترین موقعیت ها) . ج 9 ص 535 (جمع بین اضداد) . ج 10 ص 443 (شمشیرِ بی خطای خداوند) .

نکتهیکی از کرامت های مهم و برجسته امام علی علیه السلام قدرت فوق العاده بدنی ایشان بوده که در شماری از روایات بدان اشاره شده است .

ر . ک : ج 1 ص 369 (ح 219 222) .

.

ص: 172

. .

بخش چهاردهم : مهرورزی به امام علی

اشاره

بخش چهاردهم : مهرورزی به امام علیفصل یکم : تأکید بر دوست داشتن امام علیفصل دوم : برکات دوست داشتن امام علیفصل سوم : ویژگی های دوستداران امام علیفصل چهارم : محبوبیت امام علی نزد خداوند ، پیامبر و فرشتگانفصل پنجم : برحذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی

.

درآمد

درآمدمحبّت ، در فرهنگ اسلامی ، واژه ای ارجمند و زیباست . در آموزه های دینی به «مهر ورزی» ، توجهی ویژه شده است و تعبیر «هل الدینُ إلّا الحُبّ؟ آیا دین ، جز محبّت است؟» ، مکانت «مهر ورزی» را به اوج رسانده است . «حُبّ» چیست؟ چه کسی را باید دوست داشت؟ به چه کسی نباید مهر ورزید؟ اینها و جز اینها ، پرسش هایی است که آموزه های دینی بدانها پاسخ گفته اند و در این درآمد ، مجال پرداختن به آنها نیست . (1) اکنون بر این نکته تأکید می ورزیم که عشق به زیبایی و مهر ورزیدن به چهره های سرشار از نیکی و کرامت و رادی ، حقیقتی فطری است . نمی شود تصوّر کرد که کسی بر فطرت پاک ، باقی مانده و گرایش های فطری او دستخوش انحراف نگردیده باشد و در عین حال ، از عشق ورزی به زیبایی ها و دوست داشتن ارجمندی ها و والایی ها و گرایش به قلّه ها و قلّه سانی ها تن زند . پیامبر صلی الله علیه و آله به دوست داشتن علی علیه السلام سفارش کرده و مهر ورزیدن به اهل بیت علیهم السلام را نشانه ایمان دانسته است ، و آیا این همه جز واقع نمایی است؟ و جز ارشاد به حقیقت است؟ و به آنچه از درون جان انسان می جوشد؟ !

.

1- .ر . ک : دوستی در قرآن و حدیث .

علی علیه السلام سرشار از زیبایی هاست ، و وجودش چونان کوهساری سرچشمه تمامت فضیلت ها ، زیبایی ها ، ولایی ها و بزرگی ها ... و این واقعیّت ، تحقق همان حقیقت والایی است که همگان از تمام فِرقه ها ، جریان ها و مکتب ها ، دوست و دشمن ، بدان خشنود شده اند . (1) و مگر «اهل بیت علیهم السلام » جز این هستند؟ ... اکنون مجال گسترده گویی در این زمینه نیست ؛ امّا به لحاظ اهمیت موضوع و ارجمندی مطلب ، برچیدن دامن سخن بدون بازگویی اندکی از بسیار ، روا نخواهد بود . شایسته چنان می دانیم که لزوم مهرورزی به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را در پرتو آیتی الهی به اختصار ، باز گوییم ، و راز تأکید بسیار بر دوست داشتنِ علی و آل علی علیهم السلام را در پرتو یکی از آیات الهی اندکی بکاویم و آن گاه در پرتو آموزه های نبوی و ... سخن را جمع بندی کنیم و خواننده را به خواندن احادیث و تأمل کردن در آنها فرا خوانیم : خداوند منزّه ، در سوره شورا که موضوع محوری و بنیادین آموزه های آن ، وحی و ابعاد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است به پیامبر خدا دستور می دهد که به مردمان بگوید : «قُل لَا أَسْئلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی . (2) بگو : بر این رسالت ، مزدی ، جز دوست داشتن خویشاوندان ، از شما نمی خواهم» . شگفتا ! قرآن ، شعار همه پیامبران را یاد کرده است که می گفتند : «وَ مَآ أَسْئلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَا عَلَی رَبِّ الْعَلَمِینَ . (3) به خاطر انجام دادن رسالتم دستْ مزدی از شما نمی خواهم . مُزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست» .

.

1- .ر . ک : ج 9، ص 53 (علی از زبان دشمنانش) .
2- .شورا ، آیه 23 .
3- .شعرا ، آیه 109 ، 127 ، 145 ، 164 ، 180 .

امّا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان می یابد که بگوید : مزد رسالت من ، دوستی خویشاوندان من است . این آیت الهی چون در کنار آیات دیگری که در خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله به این موضوع پرداخته اند نهاده شود ، محتوای آن روشن است . در آیه دیگری آمده است : «قُلْ مَا سَأَلْتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِیَ إِلَا عَلَی اللَّهِ . (1) بگو : «هر مزدی که از شما خواستم آن از خودتان ! مزد من جز بر خدا نیست ...» . و در آیه ای دیگر آمده : «قُل لَا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَا ذِکْرَی لِلْعَلَمِینَ . (2) بگو : من ، از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی خواهم . این [قرآن] ، جز تذکّری برای جهانیان نیست» . که نشانگر آن است که آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از امّت خواسته است ، برای آنان و به نفع آنان است ، و گر نه کتاب الهی ، «ذکر»ی است از آن همگان ، و پاداشی را برنمی تابد . در آیتی دیگر آمده است : «قُلْ مَآ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَا مَن شَآءَ أَن یَتَّخِذَ إِلَی رَبِّهِ سَبِیلاً . (3) بگو : بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم ، جز این که هر کس بخواهد ، راهی به سوی پروردگارش [در پیش]گیرد» . که نشانگر آن است که این پاداش ، پیوندی مستقیم با دعوت و پذیرش آن دارد ، و معنا چنین است که : پذیرش آنچه من عرضه می کنم ، همان پاداش من است و در ورای آن ، پاداشی نیست .

.

1- .سبأ ، آیه 47 .
2- .انعام ، آیه 90 .
3- .فرقان ، آیه 57 .

بدین سان و با توجّه به آیات دیگر ، این «مودّت» نیز به پاسخگویی به دعوت باز خواهد گشت و آیه بیانگر این خواهد بود که این خواست ، برای شما و در جهت منافع شماست . یعنی گاهی سخن از نفی کلّی مزد و پاداش است و دیگر گاه ، تأکید بر این که پاداش ، از آنِ کسی است که می خواهد راهی به خدا جوید ، و در پی آن ، تصریح به این که این پاداشی که خواسته ام نیز برای خود شماست و در نهایت ، این که : پاداش من «مودّت با اَقارب من» است . پس پاداش پیامبر صلی الله علیه و آله ویژگی هایی دارد : 1 . مطلقا نفع آن ، عائد وی نمی شود ؛ 2 . صد در صد به نفع امّت است ؛ 3 . چیزی است که راه امّت را به سوی خدا هموار می سازد . بدین سان ، «الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی» تداوم راه رسالت و ادامه خطّ پیامبر صلی الله علیه و آله است . خودِ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این تعبیر قرآنی را معنا کرده و مصداق آن را در جهت اهداف کلّی ابلاغ دین ، روشن نموده و بدین سان ، آینده رهبری امّت را با توجه بدان ، مطرح ساخته است و صریحا در مقابل سؤال ها (که : این «قُربی» چه کسانی هستند؟) فرموده است : «علی و فاطمه و دو فرزند آن دو» . بدین ترتیب ، آیه نیز با تفسیر پیامبر خدا ، در جهت همان آهنگ کلّیِ تبلیغ رسالت و تأکید بر تداوم راه پیشوایی ، و روشنگریِ دیگری درباره فردای امّت است . روایات بسیاری که از «مودّت» آل محمّد صلی الله علیه و آله سخن گفته و محبت آنها را واجب شمرده ، و مرگ در راه محبت آنها را شهادت در راه خدا دانسته ، و کین ورزی بدانها و خشم گرفتن بر علی علیه السلام را نفاق معرفی کرده اند ، همه و همه در جهت ایجاد جریان

.

همسو با اهل بیت علیهم السلام بوده است و جلوگیری از شکل گیری جریانی معارض با آن بزرگواران و یقینا معارض با آموزه هایِ دین و معارف قرآنی بوده است . به واقع ، با این همه ، پیامبر صلی الله علیه و آله تداوم حرکت خود را در اهل بیت علیهم السلام می نگرد ، و پس از خود ، این رسالت را به دوش برجسته ترین مصداق اهل بیت ، علی علیه السلام می نهد ، و هرگونه رویارویی با وی را «مواجهه» با خویش تلقی می کند . یعنی نمی شود کسی فطرتی سالم داشته باشد ، از ایمان و باور استوار برخوردار باشد ، حق را بشناسد و حق مداری را پیشه کند و در عین حال ، به علی علیه السلام کین بورزد . و مگر نه این است که او سرشار از زیبایی ها و ارجمندی ها و ولایی هاست؟! می شود فطرتی سالم داشت و زیبایی را دوست نداشت و از سرایش حماسه برای زیبایی ها تن زد؟! آیا می شود حق مدار بود و علی را که تجسّم عینی حق است ، دوست نداشت؟! ... «وَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَا الضَّلَلُ ؛ (1) و بعد از حقیقت ، جز گم راهی چیست؟» . چگونه می توان جامه زیبای ایمان به تن و دل در گرو خداوند داشت و علی علیه السلام را که غرق در ایمان به خداوند و برترین عاشق و عابدِ اللّه و والاترین جلوه باور و ایمان است دوست نداشت؟! و این است راز سخن بلند مولا علیه السلام که فرمود : لَو ضَرَبتُ خَیشومَ المُؤمِنِ بِسَیفی هذا عَلی أن یُبغِضَنی ما أبغَضَنی ، ولَو صَبَبتُ الدُّنیا بِجَمّاتِها عَلَی المُنافِقِ عَلی أن یُحِبَّنی ما أحَبَّنی ، وذلِکَ أنَّهُ قُضِیَ فَانقَضی عَلی لِسانِ النَّبِیِّ الاُمِّیِّ صلی الله علیه و آله أنَّهُ قالَ : «یا عَلِیُّ! لا یُبغِضُکَ مُؤمِنٌ ولَا یُحِبُّکَ مُنافِقٌ . (2) چنانچه با شمشیرم بر بینی مؤمن بکوبم تا مرا دشمن بدارد ، هرگز با من دشمنی نمی ورزد ؛ چنانچه تمام دنیا را در اختیار منافقْ بگذارم تا مرا دوست

.

1- .یونس : آیه 32 .
2- .ر . ک : ص 238 (ح 5995) .

بدارد ، هرگز مرا دوست نخواهد داشت . این ، مقدّر شده و بر زبان پیامبر اُمّی جاری گشته است که او گفت : «ای علی! مؤمن ، تو را دشمن نمی دارد و منافق ، تو را دوست نمی دارد . چنین است راز عشق ورزی نیک نهادان مؤمن و شور و هیجان پاک سرشتان استوارْ باور در راه علی علیه السلام ؛ پیراسته دلانی که در سخت ترین شرایط زندگی از مهر ورزی به آستان علی علیه السلام تن نزدند و با استوار گامی ، شکوهمندترین حماسه ها را رقم زدند و با خون جوشان خویش ، عزت و صلابت و ایمان و عشق به حق را بر رواق تاریخ ، جاودانه ساختند ؛ حُجرها ، رُشَیدها ، میثم ها ، عمرو بن حَمِق ها و ...

.

الفصل الأوّل : التأكيد على حبّه1 / 1حُبُّهُ حُبُّ اللّهرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ تَعالى عَهِدَ إلَىَّ عَهدا فى عَلِىٍّ ، فَقُلتُ : يا رَبِّ بيِّنهُ لى ، فَقالَ : اِسمَع ، فَقُلتُ : سَمِعتُ ، فَقالَ : إنَّ عَلِيّا رايَهُ الهُدى ، وإمامُ أولِيائى ، ونورُ مَن أطاعَنى ، وهُوَ الكَلِمَهُ الَّتى ألزَمتُهَا المُتَّقينَ ، مَن أحَبَّهُ أحَبَّنى ومَن أبغَضَهُ أبغَضَنى ، فَبَشِّرهُ بِذلِکَ . (1)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن ابن عبّاس :بَعَثَنِى النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ فَقالَ : أنتَ سَيِّدٌ فِى الدُّنيا وسَيّدٌ فِى الآخِرَهِ ، مَن أحَبَّکَ فَقَد أحَبَّنى وحَبيبُکَ حَبيبُ اللّهِ ، وعَدُوُّکَ عَدُوّى وعَدُوّى عَدُوُّ اللّهِ ، الوَيلُ لِمَن أبغَضَکَ مِن بَعدى . (2)

.

1- .حليه الأولياء : ج 1 ص 66 ، المناقب لابن المغازلى : ص 46 ح 69 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 291 كلّها عن أبى برزه و ص270 عن أبى جعفر وعمر بن علىّ ؛ الأمالى للطوسى : ص 343 ح 705 و ص 354 ح 733 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 596 ح 10 والثلاثه الأخيره عن غالب الجهنى وفيها من «علىّ رايه الهدى» ، بشاره المصطفى : ص 119 عن عمر بن علىّ ، شرح الأخبار : ج 1 ص 163 ح 118 والخمسه الأخيره عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله وراجع اليقين : ص 291 ح 104 .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 642 ح 1092 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 138 ح 4640 وفيه «حبيبک حبيبى وحبيبى حبيب اللّه » بدل «حبيبک حبيب اللّه » ، تاريخ بغداد : ج 4 ص 41 الرقم 1647 ، المناقب لابن المغازلى : ص 103 ح 145 وفيهما «حبيبى» بدل «حبيبک» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 292 ح 8822 ، المناقب للخوارزمى : ص 327 ح 337 كلاهما نحوه وراجع كمال الدين : ص 251 ح 1 .

فصل یکم : تأکید بر دوست داشتن امام علی

1 / 1 دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست

فصل یکم : تأکید بر دوست داشتن امام علی1 / 1دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداستپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل درباره علی به من سفارش کرد . گفتم : پروردگارا ! آن سفارش را برایم روشن ساز . فرمود : «بشنو» . گفتم : می شنوم . آن گاه فرمود : «به درستی که علی ، پرچم هدایت ، پیشوای اولیای من ، و روشنگر راه فرمان بُرداران من است و او کلمه ای است که پرهیزگاران را به پیروی و همراهی آن ، فرمان داده ام . هر کس او را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد ، مرا دشمن داشته است . علی را به این سخنان ، بشارت بده» .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابن عبّاس : پیامبر صلی الله علیه و آله توسّط من برای علی علیه السلام پیام فرستاد که : «تو ای علی در دنیا و آخرت ، سَرور هستی . هر کس تو را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است و دوستدار تو دوستدار خداست . دشمن تو دشمن من است و شمن من ، دشمن خداست . بَدا به حال کسی که پس از من با تو دشمنی ورزد !» .

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ عَلِيّا فَقَد أحَبَّنى ومَن أحَبَّنى فَقَد أحَبَّ اللّهَ ، ومَن أبغَضَ عَلِيّا فَقَد أبغَضَنى ومَن أبغَضَنى فَقَد أبغَضَ اللّهَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّهُ فَقَد أحَبَّ اللّهَ تَعالى ، ومَن أبغَضَهُ فَقَد أبغَضَ اللّهَ تَعالى . (2)

الأمالى للطوسى عن سلمان :لا أزالُ اُحِبُّ عَلِيّا عليه السلام ، فَإنّى رَأَيتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَضرِبُ فَخِذَهُ ويَقولُ : مُحِبُّکَ لى مُحِبٌّ ومُحِبّى للّهِ مُحِبٌّ ، ومُبغِضُکَ لى مُبغِضٌ ومُبغِضى للّهِ تَعالى مُبغِضٌ . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :كُنتُ يَومَ بَدرٍ جالِسا وقَدِ انقَضَتِ الغَزاهُ ، فَهَبَطَ عَلَىَّ جَبرائيلُ عليه السلام فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ تَعالى يُقرِئُکَ السَّلامَ ويَقولُ لَکَ : إنّى آلَيتُ عَلى نَفسى بِنَفسى ألّا اُلهِمَ حُبَّ عَلِيٍّ إلّا مَن أحبَبتُهُ ، فَمَن أحبَبتُهُ ألهَمتُهُ ذلِکَ ، ومَن أبغَضتُهُ ألهَمتُهُ بُغضَهُ وعَداوَتَهُ . (4)

الأمالى للطوسى عن أنس بن مالک :لَقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ يَقولُ : يا أنَسُ ، تُحِبُّ عَلِيّا ؟ قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، وَاللّهِ إنّى لَاُحِبُّهُ لِحُبِّکَ إيّاهُ . فَقالَ : أما إنَّکَ إن أحبَبتَهُ أحَبَّکَ اللّهُ ، وإن أبغَضتَهُ أبغَضَکَ اللّهُ ، وإن أبغَضَکَ اللّهُ أولَجَکَ فِى النّارِ . (5)

.

1- .المعجم الكبير : ج 23 ص 380 ح 901 ، ذخائر العقبى : ص 122 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 271 ح 8801 كلّها عن اُمّ سلمه و ص 270 ح 8800 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 481 ح 980 كلاهما عن يعلى بن مرّه الثقفى ، الاحتجاج : ج 1 ص 347 ح 56 عن سليم بن قيس عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، جامع الأخبار : ص 54 ح 67 .
2- .الفضائل لابن شاذان : ص 114 عن أبى ذرّ والمقداد وسلمان عن الإمام علىّ عليه السلام .
3- .الأمالى للطوسى : ص 133 ح 213 ، بشاره المصطفى : ص 74 وص 126 ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 269 ح 8798 .
4- .شرح الأخبار : ج 1 ص 222 ح 207 ، الفضائل لابن شاذان : ص 124 كلاهما عن سلمان الفارسى ، بحار الأنوار : ج 40 ص 46 ح 83 .

5- .الأمالى للطوسى : ص 232 ح 411 ، بشاره المصطفى : ص 118 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس علی را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد ، خداوند را دوست داشته است . هر کس با علی دشمنی ورزد ، با من دشمنی ورزیده و هر کس با من دشمنی ورزد ، با خداوند دشمنی ورزیده است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس علی را دوست بدارد ، خدای متعال را دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد ، خدای متعال را دشمن داشته است .

الأمالی ، طوسی به نقل از سلمان : علی را همیشه دوست داشته ام ؛ چرا که دیدم پیامبر خدا بر ران او می زد و می فرمود : «دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من ، دوستدار خدا . دشمن تو دشمن من است و دشمن من ، دشمن خدای والا» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در روز بدر ، هنگامی که جنگْ پایان یافته بود ، نشسته بودم که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و گفت : «ای محمّد! خداوند والا بر تو سلام می فرستد و به تو می گوید : به خودم سوگند یاد کرده ام که محبّت علی را در دل کسی قرار ندهم ، مگر آن که وی را دوست داشته باشم . پس ، کسی را که دوست بدارم ، محبّت علی را در دلش قرار می دهم و کسی را که دشمن بدارم ، کینه و دشمنی علی را در او می نهم» .

الأمالی ، طوسی به نقل از آنَس بن مالک : از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : «ای انس! آیا علی را دوست داری؟». گفتم : ای پیامبر خدا! به خدا سوگند ، او را دوست دارم ، به خاطر آن که تو او را دوست داری . پیامبر خدا فرمود : «بدان که اگر علی را دوست بداری ، خداوند عز و جل تو را دوست می دارد و اگر او را دشمن بداری ، خداوند ، تو را دشمن می دارد و اگر خدا تو را دشمن بدارد ، در آتش فرو می اندازد» .

.

راجع : ص 248 (اللّه ورسوله) .

1 / 2حُبُّهُ حُبُّ النَّبِيِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ عَلِيّا فَقَد أحَبَّنى ، ومَن أبغَضَ عَلِيّا فَقَد أبغَضَنى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله فى علىٍّ عليه السلام : مَن أحَبَّهُ فَقَد أحَبَّنى ومَن أحَبَّنى فَقَد أحَبَّهُ اللّهُ ، ومَن أبغَضَهُ فَقَد أبغَضَنى ومَن أبغَضَنى فَقَد أبغَضَ اللّهَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :عَلِىٌّ أقضى اُمَّتى بِكتابِ اللّهِ ، فَمَن أحَبَّنى فَليُحِبَّهُ ؛ فَإِنَّ العَبدَ لا يَنالُ وَلايَتى إلّا بِحُبِّ عَلِىٍّ عليه السلام . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنَا وَلِىُّ لِمَن والَيتَ ، وأنَا عَدُوٌّ لِمَن عادَيتَ . يا عَلِىُّ ، مَن أحَبَّکَ فَقَد أحَبَّنى ، ومَن أبغَضَکَ فَقَد أبغَضَنى . (4)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 141 ح 4648 ، المناقب للخوارزمى : ص 70 ح 44 كلاهما عن سلمان ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 269 ح 8798 عن حيّان عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الاستيعاب : ج 3 ص 204 الرقم 1875 ، ذخائر العقبى : ص 122 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ؛ الاحتجاج : ج 2 ص 27 ح 150 عن الإمام الحسن عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه إلى «أحبّنى» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 205 عن ابن عبّاس واُمّ سلمه وسلمان .
2- .المعجم الكبير : ج 1 ص 319 ح 947 عن أبى رافع ؛ بشاره المصطفى : ص 120 عن عمّار بن ياسر وفيه «أحبّ» بدل «أحبّه» فى الموضع الثانى ، شرح الأخبار : ج 1 ص 167 ح 125 عن اُمّ سلمه وفيه «ومن سبّ عليّا فقد سبّنى ، ومن سبّنى فقد سبّ اللّه » بدل «ومن أبغضه ...» ، تفسير فرات : ص 164 ح 205 عن الإمام زين العابدين عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه ، وراجع أيضا ص 598 ح 760 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 241 ح 8753 ؛ بشاره المصطفى : ص 149 كلاهما عن ابن عبّاس .

4- .الأمالى للصدوق : ص 656 ح 891 ، بشاره المصطفى : ص 180 كلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، فضائل الشيعه : ص 56 ح 17 عن أبى بصير عن الإمام الصادق عليه السلام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 397 ح 745 عن الحسن بن محبوب بإسناده عن الإمام علىّ عليه السلام ، تفسير فرات : ص 265 ح 360 عن الإمام علىّ عليه السلام وفيه من «من أحبّک ...» وكلّها عنه صلى الله عليه و آله .

1 / 2 دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر است

ر . ک : ص 249 (خداوند و پیامبرش) .

1 / 2دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس علی را دوست بدارد ، به یقین مرا دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد ، به یقین مرا دشمن داشته است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : هر کس علی را دوست بدارد ، به یقین مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد ، به یقین ، خداوندْ او را دوست می دارد و هر کس علی را دشمن بدارد ، به یقین ، مرا دشمن داشته است و هر کس مرا دشمن بدارد ، به یقین خداوندْ او را دشمن می دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، آگاه ترینِ امّتِ من به [موازین] قضا ، اساس کتاب خداست . هر که مرا دوست دارد ، باید علی را دوست بدارد . بنده به پیوندِ دوستی من نمی رسد ، مگر به واسطه دوستی با علی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! من ، دوست کسی هستم که تو دوست او باشی و دشمن کسی هستم که تو دشمن او باشی . ای علی! کسی که تو را دوست می دارد ، به یقین مرا دوست دارد و کسی که تو را دشمن می دارد ، به یقین مرا دشمن می دارد .

.

عنه صلى الله عليه و آله :خُلِقتُ أنَا وعَلِیٌّ مِن نورٍ واحِدٍ ، فَمُحِبّی مُحِبُّ عَلِیٍّ ومُبغِضی مُبغِضُ عَلِیٍّ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :یا عَلِیُّ ، کَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ یُحِبُّنی ویُبغِضُکَ . (2)

تاریخ دمشق عن جابر :دَخَلَ عَلَینا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ونَحنُ فِی المَسجِدِ وهُوَ آخِذٌ بِیَدِ عَلِیٍّ ، فَقالَ النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله :أ لَستُم زَعَمتُم أنَّکُم تُحِبّونی ؟ قالوا : بَلی یا رَسولَ اللّهِ . قالَ : کَذَبَ مَن زَعَمَ أنّهُ یُحِبُّنی ویُبغِضُ هذَا . (3)

الإمام الباقر عن آبائه علیهم السلام :جاءَ رَجُلٌ إلَی النَّبِیِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : یا رَسولَ اللّهِ ، أکُلُّ مَن قالَ : «لا إلهَ إلّا اللّهُ» مُؤمِنٌ ؟ قالَ : إنَّ عَداوَتَنا تُلحِقُ (4) بِالیَهودِ وَالنَّصاری ، إنَّکُم لا تَدخُلونَ الجَنَّةَ حَتّی تُحِبّونی ، وکَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ یُحِبُّنی ویُبغِضُ هذَا . یَعنی عَلِیّا علیه السلام . (5)

.

1- .الفضائل لابن شاذان : ص 82 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 266 ح 40 .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 268 ح 8796 عن أبی سعید الخدری وأیضا ص 268 ، کفایه الطالب : ص 320 کلاهما عن اُمّ سلمه ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 355 عن اُمّ سلمه وجابر وأبی سعید ؛ الکافی : ج 2 ص 239 ح 27 ، مشکاه الأنوار : ص 126 ح 291 کلاهما عن مهزم عن الإمام الصادق علیه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الخصال : ص 555 ح 31 عن عامر بن واثله و ص 577 ح 1 عن مکحول وکلاهما عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الأمالی للصدوق : ص 466 ح 621 ، بشاره المصطفی : ص 60 ، الأمالی للطوسی : ص 426 ح 953 والثلاثه الأخیره عن أبی الحمراء خادم النبیّ صلى الله عليه و آله و ص 604 ح 1251 عن أنس ، المحاسن : ج 1 ص 249 ح 467 عن جابر عن الإمام الباقر علیه السلام ، مائه منقبه : ص 84 ح 33 عن زید بن علیّ عن أبیه عن الإمام الحسین عن الإمام علیّ علیهم السلام وکلاهما عنه صلى الله عليه و آله ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 205 عن اُمّ سلمه وأنس ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 476 ح 974 عن أبی طاهر عن أبیه عن جدّه ، شرح الأخبار : ج 1 ص 154 ح 98 عن أبی رافع .

3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 268 ح 8794 و 8795 وراجع الاحتجاج : ج 1 ص 347 ح 56 .
4- .فى المناقب لابن شهرآشوب : «إنّ أعداءنا تَلحق» .
5- .الأمالى للصدوق : ص 341 ح 407 عن جابر بن يزيد الجعفى ، المناقب لابن شهرآشوب : ج 3 ص 101 ، روضه الواعظين : ص 52 ، بحار الأنوار : ج 27 ص 75 ح 2 وراجع الأمالى للطوسى : ص 605 ح 1252 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من و علی از یک نور آفریده شده ایم . پس ، دوستدار من دوستدار علی و دشمن من ، دشمن علی است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! کسی که گمان می کند مرا دوست دارد ، و[لی] با تو دشمنی می ورزد ، دروغ می گوید .

تاریخ دمشق به نقل از جابر : درْ مسجد نشسته بودیم که پیامبر خدا بر ما وارد شد و دست علی علیه السلام را گرفته بود . آن گاه فرمود : «مگر شما گمان نمی برید که مرا دوست می دارید؟». گفتند : چرا ، ای پیامبر خدا! فرمود : «کسی که گمان می برد مرا دوست دارد ، و[لی] با علی دشمنی می ورزد ، دروغ می گوید» .

امام باقر علیه السلام به نقل از پدرانش : مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : ای پیامبر خدا! آیا هر کس «لا اله الّا اللّه » بگوید ، مؤمن است ؟ پیامبر خدا فرمود : «دشمنی با ما ، [حتّی اگر از سوی کسی باشد که لا إله إلّا اللّه بر زبان می آورد ،]از یهود و نصارا سرچشمه می گیرد . شما به بهشتْ وارد نمی شوید ، مگر که مرا دوست بدارید و کسی که گمان می برد مرا دوست دارد ، و[لی] با این (یعنی علی) دشمنی می ورزد ، دروغ می گوید» .

.

المناقب للخوارزمى عن أبى برزه :قالَ رَسولُ اللّهُ صلى الله عليه و آله ونَحنُ جُلوسٌ ذاتَ يَومٍ : وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، لا تَزولُ قَدَمُ عَبدٍ يَومَ القِيامَهِ حَتّى يَسأَلَهُ اللّهُ تَبارَکَ وتَعالى عَن أربَعٍ : عَن عُمرِهِ فيما أفناهُ ، وعَن جَسَدِهِ فيما أبلاهُ ، وعَن مالِهِ فيما كَسَبَهُ وفيما أنفَقَهُ ، وعَن حُبِّنا أهلَ البَيتِ . فَقالَ لَهُ عُمَرُ : فَما آيَهُ حُبِّكُم مِن بَعدِكُم ؟ قالَ : فَوَضَعَ يَدَهُ عَلى رَأسِ عَلِيٍّ وهُوَ إلى جانِبِهِ وقالَ : إنَّ حُبّى مِن بَعدى حُبُّ هذَا . (1)

1 / 3حُبُّهُ فَريضَهٌرسول اللّه صلى الله عليه و آله :جاءَنى جَبرَئيلُ مِن عِندِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ بِوَرَقَهِ آسٍ خَضراءَ مَكتوبٌ فيها بِبَياضٍ : إنّى افتَرَضتُ مَحَبَّهَ عَلِيٍّ بنِ أبى طالِبٍ عَلى خَلقى عامَّهً ، فَبَلِّغْهم ذلِکَ عَنّى . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ جَبرَئيلَ هَبَطَ عَلَىَّ يَومَ الأَحزابِ وقالَ : إنَّ رَبَّکَ يُقرِئُکَ السَّلامَ ، ويَقولُ لَکَ : إنّى قَدِ افتَرَضتُ حُبَّ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ومَوَدَّتَهُ عَلى أهلِ السَّماواتِ وأهلِ الأَرضِ ، فَلَم أعذِر فى مَحَبَّتِهِ أحَدا ، فَمُرِ اُمَّتَکَ بِحُبِّهِ ، فَمَن أحَبَّهُ فَبِحُبّى وحُبِّکَ أحَبَّهُ ، ومَن أبغَضَهُ فَبِبُغضى وبُغضِکَ أبغَضَهُ . (3)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 77 ح 59 ، المعجم الأوسط : ج 2 ص 348 ح 2191 نحوه ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 153 .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 66 ح 37 ؛ الأمالى للطوسى : ص 619 ح 1276 كلاهما عن جابر .
3- .تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 869 ح 7 عن سلمان الفارسى وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 125 .

1 / 3 دوست داشتن علی واجب است

المناقب ، خوارزمی به نقل از ابو بَرزه : روزی ، نزد پیامبر خدا نشسته بودیم که فرمود : «سوگند به آن که جانم در دست اوست ، هیچ بنده ای در روز قیامت قدم برنمی دارد ، تا این که خداوند متعال ، درباره چهار چیز از او پرسش کند : درباره عمرش که آن را در چه راهی صرف نموده است ؛ درباره جسمش که آن را در چه راهی فرسوده است ؛ درباره دارایی و ثروتش که آن را از چه طریقی کسب و در چه راهی خرج کرده است ؛ و درباره دوستی با ما اهل بیت» . عمر از پیامبر خدا سؤال کرد : نشانه دوستی با شما پس از شما چیست؟ پیامبر خدا ، دستش را بر سرِ علی علیه السلام که کنارش ایستاده بود نهاد و فرمود : «پس از درگذشت من ، دوستی با علی ، نشانه دوستی با من است» .

1 / 3دوست داشتن علی واجب استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جبرئیل علیه السلام برگ مُورْد سبزی از سوی خدای عز و جل نزد من آمد که در آن ، به خطّ سفید نوشته شده بود : «به درستی که دوستی با علی بن ابی طالب را بر همه مخلوقاتم واجب گردانیدم . این پیام مرا به همه آنان برسان» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در روز جنگ احزاب ، جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و گفت : پروردگارت بر تو سلام می فرستد و می فرماید : «من ، دوست داشتن علی بن ابی طالب و علاقه به او را بر ساکنان آسمان ها و زمین ، واجب کرده ام و عذر آحدی را در [صورت کوتاهی در]دوست داشتن او نمی پذیرم . پس ، امّتت را به دوست داشتن وی امر کن ؛ چرا که من ، دوستدار علی را به خاطر محبّتش به خودم و محبّتش به تو دوست می دارم و دشمن علی را به خاطر دشمنی اش با خودم و دشمنی اش با تو دشمن می دارم» .

.

عنه صلى الله عليه و آله :أتانى جُبرَئيلُ فَقالَ : إنَّ اللّهَ يَأمُرُک أن تُحِبَّ عَلِيّا وأن تَأمُرَ بِحُبِّهِ ووَلايَتِهِ ، فَإنّى مُعطٍ أحِبّاءَ عَلِيٍّ الجَنَّةَ خُلدا بِحُبِّهِم إيّاهُ ، ومُدخِلٌ أعداءَهُ والتّارِكينَ وَلايَتَهُ النّارَ جَزاءً بِعَداوَتِهِم إيّاهُ وتَركِهِم وَلايَتَهُ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ جَبرَئيل نَزَلَ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ يَأمُرُکَ أن تُحِبَّ عَلِيّا وتُحِبَّ مَن يُحِبُّهُ ، فَإنَّ اللّهَ تَعالى يُحِبُّ عَلِيّا . (2)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أمَرَنِى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ بِحُبِّ أربَعَهٍ وأَخبَرَنى أنَّهُ يُحِبُّهُم ، إنَّکَ يا عَلِىُّ مِنهُم ، إنَّکَ يا عَلِىّ مِنهُم . (3)

المستدرک على الصحيحين عن بريده :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ أمَرَنى بِحُبِّ أربَعَهٍ مِن أصحابى وأخبَرَنى أنَّهُ يُحِبُّهُم . قالَ : قُلنا : مَن هُم يارَسولَ اللّهِ ؟ وكُلُّنا نُحِبُّ أن نَكون مِنهُم . فَقالَ : ألا إنَّ عَلِيّا مِنهُم ، ثُمَّ سَكَتَ ، ثُمَّ قالَ : أما إنَّ عَلِيّا مِنهُم ، ثُمَّ سَكَتَ . (4)

.

1- .الأُصول السّته عشر : ص 62 عن جابر ، بصائر الدرجات : ص 74 ح 9 نحوه وليس فيه من «فإنّى معط ...» عن سعد بن طريف وكلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 301 ح 296 ، كنز العمّال : ج 5 ص 723 ح 14242 نقلاً عن ابن عساكر وكلاهما عن أبى ذرّ ؛ بشاره المصطفى : ص 156 عن محمّد بن جعفر عن الإمام الباقر عليه السلام .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 648 ح 1103 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 172 ؛ بشاره المصطفى : ص 241 كلّها عن بريده .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 141 ح 4649 ، المناقب للخوارزمى : ص 69 ح 42 ؛ الخصال : ص 254 ح 127 ، الأمالى للمفيد : ص 124 ح 2 وراجع رجال الكشّى : ج 1 ص 46 الرقم 21 والاختصاص : ص 9 وقرب الإسناد : ص 56 ح 184 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جبرئیل علیه السلام ، نزد من آمد و گفت : «خداوند به تو فرمان می دهد که علی را دوست بداری و به محبّت و ولایت او امر نمایی . به درستی که به دوستداران علی ، فقط به خاطر محبّتشان به او ، بهشت جاودانه می بخشم و دشمنان او و روی گردانان از ولایتش را فقط به خاطر دشمنی با او و ترک ولایت او ، داخل جهنّم می گردانم» .

امام علی علیه السلام :جبرئیل علیه السلام ، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت : «ای محمّد! خداوند به تو فرمان می دهد که علی را دوست بداری و دوستدار وی را [نیز]دوست بداری ؛ چرا که خداوند ، علی را دوست دارد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل مرا به دوست داشتن چهار نفر فرمان داده و به من خبر داده است که خود نیز آن چهار نفر را دوست دارد . (و دو بار فرمود :) ای علی! تو یکی از آن چهار نفر هستی .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از بُرَیده : پیامبر خدا فرمود : «به درستی که خداوند ، مرا به دوست داشتن چهار نفر از یارانم امر کرده و به من خبر داده است که خود نیز آنان را دوست دارد» . پرسیدیم : این افراد ، چه کسانی هستند؟ ما همه مشتاقیم که از آنان باشیم . فرمود : «بدانید که علی از آنان است» . آن گاه ، لب فرو بست و دوباره فرمود : «علی از آنان است» و دیگر سخنی نگفت .

.

سنن الترمذی عن بریده :قالَ رَسولُ اللّه صلی الله علیه و آله : إنَّ اللّهَ أمَرَنی بِحُبِّ أربَعَهٍ وأخبَرَنی أنَّهُ یُحِبُّهُم . قیلَ : یا رَسولَ اللّهِ ، سَمِّهِم لَنا . قالَ : عَلِیٌّ مِنهُم یَقولُ ذلِکَ ثَلاثا وأبو ذَرٍّ وَالمِقدادُ وسَلمانُ ، أمَرَنی بِحُبِّهِم وأخَبرَنی أنَّهُ یُحِبُّهُم . (1)

مسند الرویانی عن بریده :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اُمِرتُ بِحُبِّ أربَعَهٍ مِن أصحابی ، وأخبَرَنِی اللّهُ تَعالی أنَّهُ یُحِبُّهُم . قُلتُ : مَن هُم یا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : فیهِم عَلِیٌّ . قالَ : ثُمَّ ذَکَرَ ذلِکَ مِنَ الغَدِ ، فَقُلتُ : مَن هُم ؟ قالَ : مِنهُم عَلِیٌّ . ثُمَّ ذَکَرَ الیَومَ الثّانِیَ ، فَقُلتُ : مَن هُم یا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : مِنهُم عَلِیٌّ . قالَ : ثُمَّ ذَکَرَ الیَومَ الثّالِثَ ، فَقُلتُ : مَن هُم ؟ فَقالَ : مِنهُم عَلِیٌّ ، وأبو ذَرٍّ الغِفارِیُّ ، وسَلمانُ الفارِسِیُّ ، وَالمِقدادُ بنُ الأَسوَدِ الکِندِیُّ . (2)

تفسیر فرات عن سلیم بن قیس عن الإمام علیّ علیه السلام :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ فی کَلامٍ لَهُ طَویلٍ : إنَّ اللّهَ أمَرَنی بِحُبِّ أربَعَهٍ رِجالٍ مِن أصحابی وأخَبَرنی أنَّهُ یُحِبُّهُمُ ، وأمَرَنی أن اُحِبَّهُم ، وَالجَنَّهُ تَشتاقُ إلَیهِم . فَقیلَ : مَن هُم یا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ، ثُمَّ سَکَتَ . فَقالوا : مَن هُم یا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : عَلِیٌّ ، ثُمَّ سَکَتَ . فَقالوا : مَن هُم یا رَسولَ اللّهِ ؟ فَقالَ : عَلِیٌّ وثَلاثَهٌ مَعَهُ ، وهُوَ إمامُهُم وقائِدُهُم ودَلیلُهُم وهادیهم ، لا یَنثَنونَ ، ولایَضِلّونَ ، ولا یَرجِعونَ ، ولا یَطولُ عَلَیهِمُ الأَمَدُ فَتَقسُوَ قُلوبُهُم : سَلمانُ وأبوذَرٍّ وَالمِقدادُ . (3)

.

1- .سنن الترمذی : ج 5 ص 636 ح 3718 ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 53 ح 149 ، مسند ابن حنبل : ج 9 ص 24 ح 23076 نحوه وکلاهما إلی «سلمان» ؛ الخصال : ص 253 ح 126 نحوه وراجع عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 32 ح 53 وشرح الأخبار : ج 3 ص 487 ح 1412 .
2- .مسند الرویانی : ج 1 ص 72 ح 29 ؛ المناقب للکوفی : ج 1 ص 206 ح 126 .
3- .تفسیر فرات : ص 68 ح 38 ، بحار الأنوار : ج 26 ص 63 ح 146 .

سُنن التِّرمَذی به نقل از بُرَیده : پیامبر خدا فرمود : «خداوند عز و جل مرا به دوست داشتن چهار نفر ، امر کرده و به من خبر داده است که خود نیز آن چهار نفر را دوست دارد» . گفتند : ای پیامبر خدا ! این افراد را برایمان نام ببر . فرمود : «علی از آنان است» و سه بار تکرار کرد [و آن گاه افزود :] «و ابوذر ، مقداد و سلمان . خداوند ، مرا به دوست داشتن آنان امر کرده و به من خبر داده است که خود نیز آنان را دوست دارد» .

مُسنَد الرویانی به نقل از بُرَیده : پیامبر خدا فرمود : «به دوست داشتن چهار نفر از یارانم امر شده ام و خداوند متعال به من خبر داده که خود نیز آنان را دوست دارد» . پرسیدم: ای پیامبر خدا ! این افراد ، چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی در میان آنان است» . پیامبر خدا ، فردا هم این مطلب را تکرار کرد . از ایشان پرسیدم : این افراد چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی از آنان است» . پس فردا نیز پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را تکرار کرد و من ، باز از ایشان سؤال کردم که : ای پیامبر خدا ! این افراد چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی از آنان است» . روز چهارم نیز پیامبر صلی الله علیه و آله مطلب را تکرار کرد . از ایشان پرسیدم : این افراد ، چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی از آنان است و نیز ابوذر غِفاری ، سلمان فارسی و مِقداد بن اَسوَد کِنْدی» .

تفسیر فرات به نقل از سُلَیم بن قیس ، از امام علی علیه السلام : شنیدم که پیامبر خدا در سخنی بلند می فرمود : «به درستی که خداوندْ مرا به دوست داشتن چهار نفر از یارانم امر کرده و به من خبر داده است که خود نیز آنان را دوست دارد و به من امر کرده که آنان را دوست بدارم . و بهشت ، مشتاق آنان است» . گفتند : ای پیامبر خدا ! این افراد ، چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی بن ابی طالب» و آن گاه ، لب فرو بست . [بار دیگر] سؤال کردند که : ای پیامبر خدا ! این افراد ، چه کسانی هستند ؟ فرمود : «علی» و دیگر سخنی نگفت . [برای بار سوم] پرسیدند : ای پیامبر خدا ! این افراد ، چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی و سه نفر دیگر که همراه او هستند و او پیشوا ، رهبر ، راهنما و هدایتگر آنان است . این چهار تن ، نمی لغزند ، گم راه نمی شوند ، عدول نمی کنند و آرزوهای دور و دراز که سبب سخت شدن دل هایشان گردد ، ندارند . [این سه تن عبارت اند از :] سلمان ، ابوذر و مقداد» .

الإمام الحسن عليه السلام :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا أنَسُ انطَلِق فَادعُ لى سَيِّدَ العَرَبِ يعنى عَلِيّا فَقالَت عائِشَةُ :أ لَستَ سَيِّدَ العَرَبِ ؟ قالَ : أنَا سَيِّدُ وُلدِ آدَمَ ، وعَلِىٌّ سَيِّدُ العَرَبِ . فَلَمّا جاءَ عَلِىٌ رضى الله عنه أرسَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى الأنصارِ ، فَأتَوهُ فَقالَ لَهُم : يا مَعشَرَ الأنصارِ ، أ لا أدُلُّكُم عَلى ما إن تَمَسَّكتُم بِهِ لَن تَضِلّوا بَعدَهُ ؟ قالوا : بَلى يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : هذَا عَلِىٌّ فَأحِبّوهُ بِحُبّى وكَرِّموهُ لِكَرامَتى ، فَإِنَّ جِبريلَ عليه السلام أمَرَنى بِالَّذى قُلتُ لَكُم عَنِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ . (1)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلَيكُم بِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ؛ فَإِنَّهُ مَولاكُم فَأحِبّوهُ ، وكَبيرُكُم فَاتَّبِعوهُ ، وعالِمُكُم فَأكرِموهُ ، وقائِدُكُم إلَى الجَنَّهِ فَعَزِّزوهُ ، وإذا دَعاكُم فَأجيبوهُ ، وإذا أمَرَكُم فَأطيعوهُ ، أحِبّوهُ بِحُبّى ، وأكرِموهُ بِكَرامَتى ، ما قُلتُ لَكُم فى عَلِىٍّ إلّا ما أمَرَنى بِهِ رَبّى جَلَّت عَظَمَتُهُ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ أصحابى ، لا تَلومونى فى حُبِّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَإِنَّما حُبّى عَلِيّا مِن أمرِ اللّهِ ، وَاللّهُ أمَرَنى أن اُحِبَّ عَلِيّا وأدنيَهُ . يا عَلىُّ ، مَن أحَبَّکَ فَقَد أحَبَّنى ، ومَن أحَبَّنى فَقَد أحَبَّ اللّهَ ، ومَن أحَبَّ اللّهَ أحَبَّهُ اللّهُ ، وكانَ حَقيقا عَلَى اللّهِ أن يُسكِنَ مُحِبّيهِ الجَنَّهَ . يا عَلِىُّ ، مَن أبَغَضَکَ فَقَد أبغَضَنى ، ومَن أبغَضَنى فَقَد أبغَضَ اللّهَ ، ومَن أبغَضَ اللّهَ أبغَضَهُ اللّهُ ولَعَنَهُ ، وكانَ حَقيقا عَلَى اللّهِ أن يوقِفَهُ يَومَ القِيامَهِ مَوقِفَ البُغَضاءِ ، ولا يُقبَلُ مِنهُ صَرفٌ ولا عَدلٌ ولا إجارَهٌ . (3)

.

1- .المعجم الكبير : ج 3 ص 88 ح 2749 عن أبى ليلى ، حليه الأولياء : ج 1 ص 63 عن ابن أبى ليلى ؛ بشاره المصطفى : ص 109 عن سلمان عنه صلى الله عليه و آله نحوه وفيه من «يا معشر ...» .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 316 ح 316 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 41 ؛ كنز الفوائد : ج 2 ص 57 ، مائه منقبه : ص 87 ح 36 وفيهما «فعزروه» بدل «فعزّزوه» وكلّها عن سلمان الفارسى .
3- .تفسير فرات : ص 598 ح 760 عن سلمان الفارسى وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 124 .

امام حسن علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «ای انَس! برو و سَرور عرب (یعنی علی) را نزد من فرا بخوان» . عایشه گفت : مگر تو سَرور عرب نیستی؟ فرمود : «من ، سرور فرزندان آدمم و علی ، سرور عرب است» . هنگامی که علی علیه السلام آمد ، پیامبر خدا در پی انصار فرستاد . وقتی انصار گرد آمدند ، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود : «ای جماعت انصار! نمی خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که اگر به آن تمسّک جویید ، پس از آن ، هرگز گم راه نمی شوید؟» . گفتند : چرا ، ای پیامبر خدا! فرمود : «این ، علی است . پس به خاطر دوستی با من ، دوستش داشته باشید و به خاطر بزرگی من ، بزرگش بدارید . سخنی که برایتان گفتم ، جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عز و جل مرا بدان فرمان داده است» . (1)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :اقتدا به علی بن ابی طالب ، واجب است ؛ چون او سَرور شماست . پس دوستش بدارید ؛ بزرگ شماست،پس پیروی اش نمایید؛دانای شماست،پس گرامی اش بدارید؛ رهبر شما به سوی بهشت است،پس عزیزش بدارید. هنگامی که شما را فرا خواند ، پاسخش بدهید و زمانی که فرمانتان داد، اطاعتش کنید؛ به خاطر دوستی با من دوستش بدارید و به خاطر بزرگی من ، بزرگش بشمارید . چیزی درباره علی به شما نگفتم، مگر آن که پروردگارم که عظمتش فراگیر است مرا بدان امر کرده است» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای یاران من! مرا به خاطر مهرورزی به علی ، سرزنش نکنید ؛ چرا که مهر من به علی به فرمان خداست و خداوند به من امر کرده که علی را دوست بدارم و به او نزدیک باشم . ای علی! دوستدار تو دوستدار من و دوستدار من ، دوستدار خداست و کسی که خدا را دوست بدارد ، خداوندْ او را دوست می دارد و سزاوار است که خداوند ، دوستداران علی را در بهشتْ جای دهد . ای علی! دشمن تو دشمن من و دشمن من، دشمن خداست و کسی که خدا را دشمن بدارد ، خداوندْ او را دشمن می دارد و لَعنتش می کند و شایسته است که در روز رستاخیز ، او را در جایگاه دشمنان ، نگه دارد ، و هیچ یک از اعمال او پذیرفته نمی شود ، نه انفاق ، نه دادگری ، و نه پناه دهی اش .

.

1- .نیز ، ر . ک : ج 8 ، ص 91 پاورقی 1 .

عنه صلى الله عليه و آله :اللّهُمَّ إنَّکَ أمَرتَنى بِحُبِّ عَلِیٍّ ، فَأَحِبَّ مَن یُحِبُّهُ وأبغِض مَن أبغَضَهُ . (1)

تاریخ دمشق عن أبى ذرّ :قال رسول اللّه صلى الله علیه و آله : لا تَزولُ قَدَما ابنِ آدَمَ یَومَ القِیامَهِ حَتّى یُسأَلَ عَن أربَعٍ : عَن عِلمِهِ ما عَمِلَ بِهِ ، وعَن مالِهِ مِمَّا اکتَسَبَهُ ، وفیما أنفَقَهُ ، وعَن حُبِّنا أهلَ البَیتِ . فَقیلَ : یا رَسولَ اللّهِ ، ومَن هُم ؟ فَأَومَأَ بِیَدِهِ إلى عَلِیِّ بنِ أبى طالِبٍ . (2)

1 / 4حُبُّهُ عِبادَهٌرسول اللّه صلى الله علیه و آله :حُبُّ عَلِیٍّ عِبادَهٌ ، ولا یَقبَلُ اللّهُ إیمانَ عَبدٍ إلّا بِوَلایَتِهِ وَالبَراءَهِ مِن أعدائِهِ . (3)

عنه صلى الله علیه و آله :وَلایَهُ عَلِیِّ بنِ أبى طالِبٍ علیه السلام وَلایَهُ اللّهِ ، وحُبُّهُ عِبادَهُ اللّهِ . (4)

عنه صلى الله علیه و آله :عَلِیٌّ بابُ عِلمى ، ومُبَیِّنٌ لِاُمَّتى ما اُرسِلتُ بِهِ مِن بَعدى ، حُبُّهُ إیمانٌ ، وبُغضُهُ نِفاقٌ ، وَالنَّظَرُ إلَیه رَأفَهٌ ، ومَوَدَّتُهُ عِبادَهٌ . (5)

.

1- .الاُصول السّته عشر : ص 62 عن جابر عن الإمام الباقر علیه السلام .
2- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 259 ح 8790 ، کفایه الطالب : ص 324 .
3- .إرشاد القلوب : ص 209 .
4- .بشاره المصطفى : ص 16 و ص 153 ، روضه الواعظین : ص 114 کلّها عن ابن عبّاس .
5- .الفردوس : ج 3 ص 65 ح 4181 ؛ کنز الفوائد : ج 2 ص 67 وفیه «برأفهٍ ومودّهٍ» بدل «رأفه ومودّته» وکلاهما عن أبى ذرّ .

1 / 4 دوست داشتن علی عبادت است

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بار خدایا! تو مرا به دوست داشتن علی فرمان دادی . پس ، هر که او را دوست دارد ، دوستش بدار و هر که او را دشمن می دارد ، دشمنش بدار .

تاریخ دمشق به نقل از ابو ذر : پیامبر خدا فرمود : «در روز رستاخیز ، فرزند آدم قدم از قدم برنمی دارد ، مگر آن که از او درباره چهار چیزْ پرسش شود : درباره علمش که به چه کاری گرفته است ؛ درباره دارایی اش که از چه طریقی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده است ؛ و درباره دوستی اش با ما اهل بیت» . سؤال شد : ای پیامبر خدا! آنان (اهل بیت) ، چه کسانی هستند؟ پیامبر خدا با دست خود به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد .

1 / 4دوست داشتن علی عبادت استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست داشتن علی ، عبادت است . خداوند ، ایمان هیچ بنده ای را نمی پذیرد ، مگر با [قبول]ولایت علی و بیزاری جستن از دشمنان او .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ولایت علی بن ابی طالب ، ولایت خداست و دوست داشتنش عبادت خدا .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی ، دروازه دانش من است و پس از من ، تشریح کننده چیزهایی است که برای امّتم آورده ام . دوست داشتن او ایمان ، دشمن داشتن او نفاق ، نگاه کردن به او مهر ورزی ، و دوست داشتن او عبادت است .

.

الإمام الصادق عليه السلام :حُبُّ عَلِیٍّ عِبادَهٌ . (1)

1 / 5حُبُّهُ نِعمَهٌرسول اللّه صلى الله عليه و آله :حُبُّ عَلِیٍّ نِعمَهٌ ، وَاتِّباعُهُ فَضیلَهٌ . (2)

1 / 6حُبُّهُ العُروَهُ الوُثقیرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن یَتَمَسَّکَ بِالعُروَهِ الوُثقى فَلیَتَمَسَّک بِحُبِّ عَلِیٍّ وأهلِ بَیتی . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن یَتَمَسَّکَ بِالعُروَهِ الوُثقى الَّتی لا انفِصامَ لَها فَلیَتَمَسَّک بِوَلایَهِ أخی ووَصِیّی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، فَإِنَّهُ لا یَهلِکُ مَن أحَبَّهُ وتَوَلّاهُ ، ولا یَنجو مَن أبغَضَهُ وعاداهُ . (4)

1 / 7حُبُّهُ أفضَلُ الأَعمالِالمناقب للخوارزمی عن أبی علقمه مَولى بَنی هاشِمٍ : صَلّى بِنا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الصُّبحَ ، ثُمَّ التَفَتَ إلَینا فَقالَ : مَعاشِرَ أصحابی ، رَأَیتُ البارِحَهَ عَمّی حَمزَهَ بنَ عَبدِ المُطَّلِبِ وأخی جَعفَرَ بنَ أبی طالِبٍ ، وبَینَ أیدیهما طَبَقٌ مِن نَبِق (5) فَأَکَلا ساعَهٍ ، ثُمَّ تَحَوَّلَ النَّبِقُ عِنَبا فَأکلا مِنهُ ، فَتَحَوَّلَ العِنَبُ رُطَبا فَأَکَلا ساعَهً ، فَدَنَوتُ مِنهُما فَقُلتُ : بِأَبی أنتُما ، أیُّ الأَعمالِ وَجَدتُما أفضَلَ ؟ قالا : فَدَیناکَ بِالآباءِ وَالاُمَّهاتِ ، وجَدنا أفضَلَ الأعمالِ : اَلصَّلاهَ عَلَیکَ ، وسَقیَ الماءِ ، وحُبَّ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ رضى الله عنه . (6)

.

1- .تاریخ بغداد : ج 12 ص 351 الرقم 6787 ؛ بشاره المصطفى : ص 86 کلاهما عن الحسن بن صالح بن حیّ ، بحار الأنوار : ج 39 ص 280 ح 58 .
2- .الأمالی للصدوق : ص 58 ح 14 عن سلمه بن قیس ، روضه الواعظین : ص 124 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 37 ح 7 .
3- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 58 ح 216 عن الحسن بن عبد اللّه التمیمی عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام ، تأویل الآیات الظاهره : ج 1 ص 95 ح 86 عن الإمام الرضا علیه السلام عنه صلى الله علیه و آله .
4- .معانی الأخبار : ص 368 ح 1 ، مائه منقبه : ص 94 ح 41 وفیه إلى «علیّ بن أبی طالب» وکلاهما عن ابن عبّاس .

5- .النَبِق : ثمر السِّدر ، وأشبه شىء به العُنّاب قبل أن تشتدّ حُمرته (النهايه : ج 5 ص 10 «نبق») .
6- .المناقب للخوارزمى : ص 74 ح 53 ؛ جامع الأحاديث للقمّى : ص 185 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 95 ، الدعوات : ص 90 ح 227 عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 94 ص 70 ح 63 وراجع مائه منقبه : ص 125 ح 71 وجامع الأحاديث للقمّى : ص 186 .

1 / 5 دوست داشتن علی نعمت است

1 / 6 دوست داشتن علی ریسمان محکم الهی است

1 / 7 دوست داشتن علی بهترینِ اعمال است

امام صادق علیه السلام :دوست داشتن علی ، عبادت است .

1 / 5دوست داشتن علی نعمت استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست داشتن علی ، نعمت است و پیروی از او ، فضیلت (برتری) .

1 / 6دوست داشتن علی ریسمان محکم الهی استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کسی که دوست دارد به ریسمان محکم الهی در آویزد ، به دوستی علی و خاندان من چنگ زند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کسی که مشتاق است به ریسمان محکم و ناگسستنی چنگ زند ، باید به ولایت برادر و جانشین من ، علی بن ابی طالب ، متوسّل شود ؛ چون کسی که او را دوست بدارد و پیروی اش کند ، هلاک نمی شود و کسی که با او کینه توزی می کند و دشمنی ورزد ، نجات نمی یابد .

1 / 7دوست داشتن علی بهترینِ اعمال استالمناقب ، خوارزمی به نقل از ابو علقمه (آزاد شده بنی هاشم) : پیامبر خدا نماز صبح را با ما به جا آورد . آن گاه ، رو به ما کرد و فرمود : «یاران من ! دیشب ، عمویم حمزه بن عبد المطّلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم که نزدشان سبدی از کُنار بود . مدّتی از آن خوردند . آن گاه ، سبدِ کُنار به انگور تبدیل شد و از آن [نیز] خوردند . سپس انگور به خرمای تازه تبدیل شد . لختی نیز از آن خوردند . به آن دو نزدیک شدم و گفتم : پدرم فدایتان ! کدام اعمال را بهتر یافتید؟ آن دو گفتند : پدران و مادران ما به فدایت ! درود فرستادن بر تو ، آب رسانی [به حُجّاج] و دوست داشتن علی علیه السلام را بهترینِ کارها یافتیم» .

.

1 / 8حُبُّهُ عُنوانُ صَحيفَهِ المُؤمِنِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :عُنوانُ صَحيفَهِ المُؤمِنِ حُبُّ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ . (1)

تاريخ بغداد عن أنس بن مالک :وَاللّهِ الَّذی لا إلهَ إلّا هُوَ ، لَسَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : عُنوانُ صَحيفَهِ المُؤمِنِ حُبُّ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ . (2)

الفضائل لابن شاذان عن أنس بن مالک :سَمِعَت اُذنایَ أنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ فی حَقِّ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ عليه السلام : عُنوانُ صَحيفَهِ المُؤمِنِ يَومَ القِيامَهِ حُبُّ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ عليه السلام (3) .

.

1- .بشاره المصطفى : ص 154 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 151 ؛ الصواعق المحرقه : ص 125 ح 32 كلّها عن أنس .
2- .تاريخ بغداد : ج 4 ص 410 الرقم 2314 ، تاريخ دمشق : ج 5 ص 230 ح 1262 ، المناقب لابن المغازلى : ص 243 ح 290 .
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 97 .

1 / 8 دوست داشتن علی سرلوحه نامه اعمال مؤمن است

1 / 8دوست داشتن علی سرلوحه نامه اعمال مؤمن استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سرلوحه اعمال مؤمن ، دوست داشتن علی بن ابی طالب است .

تاریخ بغداد به نقل از انس بن مالک : سوگند به خداوند که معبودی جز او نیست ، شنیدم که پیامبر خدا می فرمود : «دوست داشتن علی بن ابی طالب ، سرلوحه نامه اعمال مؤمن است» .

الفضائل ، ابن شاذان به نقل از انس بن مالک : با گوش های خود شنیدم که پیامبر خدا درباره علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود : «در روز رستاخیز ، دوست داشتن علی بن ابی طالب ، سرلوحه اعمال مؤمن است .

.

الفصل الثانی : برکات حبّه2 / 1الاِهتِداءُرسول اللّه صلی الله علیه و آله :مَن أحَبَّ عَلِیّا فَقَدِ اهتَدی ، ومَن أبغَضَهُ فَقَدِ اعتَدی . (1)

عنه صلی الله علیه و آله :مَن أحَبَّ عَلِیّا کانَ رَشیدا مُصیبا ، ومَن أبغَضَهُ لَم یَنَل مِنَ الخَیرِ نَصیبا . (2)

راجع : ج 2 ص 178 (أحادیث الهدایه) . ج 7 ص 548 (الهادی) .

2 / 2الأَمنُ والإیمانُالمعجم الکبیر عن ابن عمر :بَینَما أنَا مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فی ظِلِّ بِالمَدینَهِ وهُوَ یَطلُبُ عَلِیّا رضی الله عنهإذِ انتَهَینا إلی حائِطٍ ، فَنَظَرنا فیهِ فَنَظَرَ إلی عَلِیٍّ وهُوَ نائِمٌ فِی الأَرضِ وقَدِ اغبَرَّ ، فَقالَ : لا ألومُ النّاسَ یُکَنّونَکَ أبا تُرابٍ . فَلَقَد رَأیتُ عَلِیّا تَغَیَّرَ وَجهُهُ وَاشتَدَّ ذلِکَ عَلَیهِ . فَقالَ : أ لا اُرضیکَ یا عَلِیُّ ؟ قالَ : بَلی یا رَسولَ اللّهِ . قالَ : أنتَ أخی ووَزیری ، تَقضی دَینی ، وتُنجِزُ مَوعِدی ، وتُبرِئُ ذِمَّتی . فَمَن أحَبَّکَ فی حَیاهٍ مِنّی فَقَد قَضی نَحبَهُ ، ومَن أحَبَّکَ فی حَیاهٍ مِنکَ بَعدی خَتَمَ اللّهُ لَهُ بِالأَمنِ وَالإیمانِ ، ومَن أحَبَّکَ بَعدی ولَم یَرَکَ خَتَمَ اللّهُ لَهُ بِالأَمنِ وَالإیمانِ وآمَنَهُ یَومَ الفَزَعِ الأَکبَرِ ، ومَن ماتَ وهُوَ یُبغِضُکَ یا عَلِیُّ ماتَ میتَهً جاهِلِیَّهً یُحاسِبُهُ اللّهُ بِما عَمِلَ فِی الإِسلامِ . (3)

.

1- .جامع الأخبار : ص 54 ح 65 .
2- .جامع الأخبار : ص 54 ح 66 .
3- .المعجم الکبیر : ج 12 ص 321 ح 13549 ؛ علل الشرائع : ص 157 ح 4 وفیه «بالجنّه» بدل «نحبّه» وراجع مسند أبی یعلی : ج 1 ص 271 ح 524 .

فصل دوم : برکات دوست داشتن امام علی

2 / 1 راهیابی

2 / 2 آرامش و ایمان

فصل دوم : برکات دوست داشتن امام علی2 / 1راهیابیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کسی که علی را دوست داشت ، هدایت شد و کسی که او را دشمن داشت ، گم راه شد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوستدار علی ، خردمند و راه یافته است و دشمن او ، از نیکی بی بهره .

ر . ک : ج 2 ص 179 (احادیث هدایت) . ج 7 ص 549 (راهنما) .

2 / 2آرامش و ایمانالمعجم الکبیر به نقل از ابن عمر : یک وقت ، من و پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه زیر سایه ای همراه بودیم و ایشان به دنبال علی علیه السلام می گشت . به دیوار که رسیدیم ، چشممان به علی علیه السلام افتاد . پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به علی علیه السلام نگریست ، در حالی که او بر روی زمین خوابیده بود و غبار ، وی را پوشانده بود . [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «آنانی را که کنیه ابو تراب به تو داده اند ، سرزنش نمی کنم» . دیدم که رخسار علی علیه السلام دگرگون شد و این سخن بر وی گران آمد . [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «ای علی! تو را خُرسند نسازم؟» . پاسخ داد : چرا ، ای پیامبر خدا! [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «تو وزیر (دستْ یار) من ، برادر من ، پرداخت کننده وام های من ، انجام دهنده وعده هایم و بردارنده بار تعهّدات از شانه منی . کسی که دوستدار تو در دوران حیاتم باشد ، به عهد خویش وفا کرده است و کسی که دوستدار تو پس از من در دوران حیاتت باشد ، خداوندْ پایان کار وی را آرامش و ایمان قرار دهد و کسی که پس از من ، ندیده تو را دوست بدارد ، خداوندْ ایمان و آسایش را بر وی تمام می کند و او را از بیم روز رستاخیز ، در امان می دارد . ای علی! کسی که بمیرد و دشمن تو باشد ، به مرگ جاهلی مرده است و خداوند به خاطر آنچه هم که در اسلام بدان عمل کرده ، مؤاخذه اش می کند» .

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ عَلِيّا فى حَياتِهِ وبَعدَ مَوتِهِ كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لَهُ الأَمنَ وَالإيمانَ ما طَلَعَت شَمسٌ أو غَرَبَت ، ومَن أبغَضَهُ فى حَياتِهِ وبَعدَ مَوتِهِ ماتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً وحوسِبَ بِما عَمِلَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : ألا مَن أحَبَّکَ حَفَّ بِالأَمنِ وَالإيمانِ ، ومَن أبغَضَکَ أماتَهُ اللّهُ ميتَةَ الجاهِلِيَّهِ ، وحوسِبَ بِعَمَلِهِ فِى الإِسلامِ . (2)

الأمالى للطوسى عن أبى ذرّ :رَأَيتُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله آخِذا بِيَدِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ لَهُ : يا عَلِىُّ ... مَن ماتَ وهُوَ يُحِبُّکَ خَتَمَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لَهُ بِالأَمنِ وَالإيمانِ ، ومَن ماتَ وهُوَ يُبغِضُکَ لَم يَكنُ لَهُ فِى الإِسلامِ نَصيبٌ . (3)

.

1- .فضائل الشيعه : ص 49 ح 5 ، علل الشرائع : ص 144 ح 10 وفيه «حياتى وبعد موتى» بدل «حياته وبعد موته» فى كلا الموضعين وفى ح 11 إلى «غربت» ، الأمالى للصدوق : ص 679 ح 926 كلّها عن زيد بن ثابت وراجع الكافى : ج 8 ص 306 ح 475 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 292 ح 8824 .

2- .المعجم الكبير : ج 11 ص 63 ح 11092 ، المعجم الأوسط : ج 8 ص 40 ح 7894 ، المناقب للخوارزمى : ص 39 ح 7 كلّها عن ابن عبّاس .

3- .الأمالى للطوسى : ص 545 ح 1167 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 69 ح 103 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کسی که علی را ، چه در دوران حیات او و چه پس از رحلت او دوست بدارد ، خداوند عز و جل تا زمانی که خورشیدْ طلوع و غروب می کند ، آرامش و ایمان را بر وی مقرّر می گرداند و کسی که او را ، چه در دوران حیاتش و چه پس از رحلتش دشمن بدارد ، [گویی اسلام نیاورده و] به مرگ جاهلی خواهد مُرد و به خاطر آنچه هم که در مسلمانی انجام داده ، مؤاخذه می شود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : آگاه باش که هر کس تو را دوست بدارد ، آرامش و ایمانْ او را فرا می گیرد و هر کس با تو دشمنی ورزد ، خداوندْ او را به مرگ جاهلی می میراند و مؤاخذه خواهد شد ، هر چند به آیین اسلامْ عمل کرده باشد .

الأمالی ، طوسی به نقل از ابو ذر : پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود و به او می فرمود : «ای علی ! ... کسی که بمیرد ، در حالی که تو را دوست می دارد ، خداوند عز و جل ، پایان کار وی را بر آرامش و ایمان قرار می دهد و کسی که بمیرد ، در حالی که تو را دشمن می دارد ، از اسلامْ بهره ای نبرده است» .

.

راجع : ص 348 (موت الجاهليّه) .

2 / 3كَمالُ الإيمانِ وَالعَمَلِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا أبَا الحَسَنِ ، مَثَلُکَ فى اُمَّتى مَثَلُ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (1) ، فَمَن قَرَأها مَرَّةً فَقَد قَرأ ثُلُثَ القُرآنِ ، ومَن قَرَأها مَرَّتين فَقَد قَرَأ ثُلُثَي القُرآنِ ، ومَن قَرَأها ثَلاثا فَقَد خَتَمَ القُرآنَ ؛ فَمَن أحَبَّکَ بِلِسانِهِ فَقَد كَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الإيمانِ ، ومَن أحَبَّکَ بِلِسانِهِ وقَلبِهِ فَقَد كَمَلَ لَهُ ثُلُثا الإيمانِ ، ومَن أحَبَّکَ بِلِسانِهِ وقَلبِهِ ونَصَرَکَ بِيَدِهِ فَقَدِ استَكمَلَ الإيمانَ . وَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ يا عَلِىُّ لَو أحَبَّکَ أهلُ الأَرضِ كَمَحَبَّهِ أهلِ السَّماءِ لَکَ لَما عُذِّبَ أحَدٌ بِالنّارِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : إنَّما مَثَلُکَ مَثَلُ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ، فَإنَّهُ مَن قَرَأها مَرَّةً فَكَأنَّما قَرَأ ثُلُثَ القُرآنِ ، ومَن قَرَأها مَرَّتَينِ فَكَأنَّما قَرَأ ثُلُثَي القُرآنِ ، ومَن قَرَأها ثَلاثَ مَرّاتٍ فَكَأنَّما قَرَأ القُرآنَ ؛ وكَذلِکَ مَن أحَبَّکَ بِقَلبِهِ كانَ لَهُ مِثلُ ثُلُثِ ثَوابِ أعمالِ العِبادِ ، ومَن أحَبَّکَ بِقَلبِهِ ونَصَرَکَ بِلِسانِهِ كانَ لَهُ مِثلُ ثُلُثَى أعمالِ العِبادِ ، ومَن أحَبَّکَ بِقَلبِهِ ونَصَرَکَ بِلِسانِهِ ويَدِهِ كانَ لَهُ مِثلُ ثَوابِ أعمالِ العِبادِ . (3)

.

1- .الإخلاص : 1 .
2- .معانى الأخبار : ص 235 ح 1 ، الأمالى للصدوق : ص 86 ح 54 كلاهما عن أبى بصير عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عن سلمان ، روضه الواعظين : ص 308 عن سلمان وراجع تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 860 ح 1 .
3- .المحاسن : ج 1 ص 251 ح 473 عن عمرو بن أبى مقدام عن الإمام الصادق عليه السلام ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 861 ح 2 عن ابن عبّاس ، الفضائل لابن شاذان : ص 96 وزاد فى صدره «أخبرنى جبرائيل عليه السلام أنّه قال لى : مثل حبّ علىّ بن أبى طالب فى النّاس مثل ...» وكلاهما نحوه .

2 / 3 کمال ایمان و عمل

ر . ک : ص 349 (مرگ جاهلی) .

2 / 3کمال ایمان و عملپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای ابو الحسن! مَثل تو در میان امّت من ، مَثَل «قل هو اللّه أحد» است که هر کس آن را یک بار بخواند ، یک سومِ قرآن را خوانده است و هر کس آن را دو بار بخواند ، دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس آن را سه بار بخواند ، [تمام]قرآن را خوانده است . [همچنین] هر کس با زبان به تو ارادت بورزد ، یک سوم ایمانش کامل شده است و هر کس ارادت زبانی و قلبی به تو بورزد ، دو سومِ ایمانش کامل شده است و هر کس با زبان و قلبش به تو عشق بورزد و به یاری تو نیز برخیزد ، ایمانش به کمال رسیده است . ای علی! سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد ، چنانچه زمینیانْ تو را بدان سان که آسمانیان دوست دارند ، دوست بدارند ، هیچ کس به آتشِ دوزخْ گرفتار نمی آید .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : جز این نیست که مَثَل تو ، مَثَل «قل هو اللّه أحد» است که هر کس آن را یک بار بخواند ، گویی یک سومِ قرآن را خوانده است و هر کس آن را دو بار بخواند ، گویی دو سومِ قرآن را خوانده است و هر کس آن را سه بار بخواند ، گویی قرآن را ختم کرده است . همچنین ، هر کس تو را در قلبْ دوست بدارد ، برابر یک سومِ ثواب اَعمال بندگان ، نصیب برده است و هر کس تو را در قلبْ دوست بدارد و با زبان به یاری تو برخیزد ، برابر دو سومِ ثواب اعمال بندگان ، نصیب برده است و هر کس تو را در قلبْ دوست بدارد و با زبان و عملْ یاری کند ، برابر همه پاداش اعمال بندگان ، نصیب بُرده است .

.

عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ عَلِيّا بِقَلبِهِ آتاهُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ مِثلَ ثُلُثِ ثَوابِ هذِهِ الاُمَّهِ ، ومَن أحَبَّهُ بِقَلبِهِ وأظهَرَ ذلِکَ بِلِسانِهِ وأعانَهُ بِيَدِهِ أعطاهُ اللّهُ تَعالى يَومَ القِيامَهِ مِثلَ ثَوابِ هذِهِ الاُمَّهِ كامِلاً . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إنّى لَأَرجو لِاُمَّتى فى حُبِّ عَلِيٍّ كَما أرجو فى قَولِ «لا إلهَ إلّا اللّهُ» . (2)

2 / 4إجابَهُ الدُّعاءِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ عَلِيّا قَبِلَ اللّهُ مِنهُ صَلاتَهُ وصِيامَهُ وقِيامَهُ ، وَاستَجابَ دُعاءَهُ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :يا أباذَرٍّ ، حِبَّ عَلِيّا مُخلِصا ، فَما مِن امرِئٍ أحَبَّ عَلِيّا مُخلِصا وسَأَلَ اللّهَ تَعالى شَيئا إلّا أعطاهُ ، ولا دَعا اللّهَ إلّا لَبّاهُ . (4)

2 / 5قَبولُ الأَعمالِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، وَاللّهِ لَو أنَّ رَجُلاً صَلّى وصامَ حَتّى يَصيرَ كَالشِّنِّ البالى ، إذا ما نَفَعَ صَلاتُهُ وصَومُهُ إلّا بِحُبِّكُم . (5)

.

1- .شرح الأخبار : ج 3 ص 445 ح 1308 عن محمّد بن سلام عن الإمام زين العابدين عليه السلام ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 861 ح 3 عن النعمان بن بشير و ح 4 عن محمّد بن كثير عن الإمام الباقر عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، الفضائل لابن شاذان : ص 96 وزاد فى صدره «أخبرنى جبرائيل عليه السلام أنّه قال لى ...» والثلاثه الأخيره نحوه .
2- .بشاره المصطفى : ص 145 عن صدقه بن موسى عن الإمام الكاظم عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
3- .المناقب للخوارزمى : ص 72 ح 51 ؛ فضائل الشيعه : ص 46 ح 1 ، بشاره المصطفى : ص 37 ، مائه منقبه : ص 149 ح 95 ، إرشاد القلوب : ص 235 ، أعلام الدين : ص 464 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 104 كلّها عن ابن عمر .
4- .أعلام الدين : ص 136 عن أبى ذرّ .
5- .كفايه الأثر : ص 71 ، إرشاد القلوب : ص 415 كلاهما عن أبى ذرّ ، بحار الأنوار : ج 36 ص 302 ح 140 .

2 / 4 اجابت دعا

2 / 5 پذیرش اعمال

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس علی را در قلبْ دوست بدارد ، خداوند در روز قیامت ، برابر یک سومِ ثواب اعمال این امّت را به او ارزانی می دارد و هر کس که علی را در قلبْ دوست بدارد و این دوست داشتن را بر زبانْ آشکار سازد و عملاً به یاری او برخیزد ، خداوند در روز قیامت ، برابر تمام ثواب اعمال این امّت را به او ارزانی می دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :من از امّتم مهرورزی به علی را همان گونه انتظار دارم که گفتن «لا إله إلّا اللّه » را از ایشان انتظار دارم .

2 / 4اجابت دعاپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس علی را دوست بدارد ، خداوند ، نماز ، روزه ، شب زنده داری او را می پذیرد و دعایش را مستجاب می گرداند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای ابو ذر! علی را مخلصانه دوست بدار . هیچ بنده ای نیست که علی را با اخلاصْ دوست بدارد و از خداوند ، چیزی طلب کند که به وی نبخشد و یا دعایی نماید که پاسخش را ندهد .

2 / 5پذیرش اعمالپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! چنانچه فردی آن گونه نماز بگزارد و روزه بدارد که به سان مَشکِ کهنه [، چروکیده و نحیف] گردد ، با این حال ، نماز و روزه اش سودی نمی بخشد ، مگر به واسطه دوست داشتنِ شما .

.

بشاره المصطفى عن ابن عبّاس :قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ، أوصِني . فَقالَ : يَابنَ عَبّاسٍ ، عَلَيکَ بِحُبِّ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . قُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أوصِني . قالَ : عَلَيکَ بِمَوَدَّهِ عَلِيّ بنِ أبى طالِبٍ ، وَالَّذى بَعَثَنى بِالحَقِّ نَبِيّا لا يَقبَلُ اللّهُ مِن عَبدٍ حَسَنَةً حَتّى يَسأَلَهُ عَن حُبِّ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ . (1)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أيُّهَا النّاسُ ، مَن أرادَ أن يُطفِئَ غَضَبَ اللّهِ ، ومَن أرادَ أن يُقبَلَ عَمَلُهُ ، فَليُحِبَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ، فَإِنَّ حُبَّهُ يَزيدُ الإيمانَ ، وإنَّ حُبَّهُ يُذيبُ السَّيِّئاتِ كَما تُذيبُ النّارُ الرَّصاصَ . (2)

2 / 6غُفرانُ الذُّنوبِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :حُبُّ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ يَأكُلُ السَّيِّئاتِ كَما تَأكُلُ النّارُ الحَطَبَ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :حُبُ عَلِيٍّ يَأكُلُ الذُّنوبَ كَما تَأكُلُ النّارُ الحَطَبَ. (4)

.

1- .بشاره المصطفى : ص 42 ، الأمالى للطوسى : ص 105 ح 161 وليس فيه صدره ، كشف الغمّه : ج 2 ص 6 وراجع الفضائل لابن شاذان : ص 142 .
2- .ينابيع المودّه : ج 2 ص 305 ح 871 عن أبى ذرّ رفعه .
3- .تاريخ بغداد : ج 4 ص 195 الرقم 1885 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 244 ح 8761 ؛ صفات الشيعه : ص 53 ح 10 كلّها عن ابن عبّاس ، بحار الأنوار : ج 39 ص 306 ح 121 .
4- .تاريخ دمشق : ج 13 ص 52 ح 3048 ، الفردوس : ج 2 ص 142 ح 2722 كلاهما عن ابن عبّاس ، كنز العمّال : ج 11 ص 621 ح 33021 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 198 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 266 ح 40 نقلاً عن الروضه والفضائل لابن شاذان وفيه «يحرق» و«تحرق» بدل «يأكل» و«تأكل» وكلاهما عن ابن عبّاس .

2 / 6 آمرزش گناهان

بشاره المصطفی به نقل از ابن عبّاس : گفتم : ای پیامبر خدا! مرا سفارشی فرما . فرمود : «ای فرزند عبّاس! بر تو باد دوست داشتن علی بن ابی طالب» . [دوباره] گفتم : ای پیامبر خدا! سفارشی فرما . فرمود : «بر تو باد دوستی با علی بن ابی طالب . سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری فرستاد ، خداوند ، کار نیکی را از بنده ای نمی پذیرد ، مگر این که از او درباره دوست داشتن علی بپرسد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! هر کس که مایل است خشم خدا را فرو نشانَد و عملش پذیرفته گردد ، باید دوستدار علی بن ابی طالب باشد ؛ چرا که دوست داشتن او بر ایمان می افزاید و مِهر او گناهان را ذوب می کند ، همچنان که آتش ، سرب را می گدازد .

2 / 6آمرزش گناهانپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست داشتن علی بن ابی طالب ، گناهان را از بین می برد ، همان گونه که آتشْ هیزم را .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست داشتن علی ، گناهان را از بین می برد ، همان گونه که آتشْ هیزم را .

.

كنز الفوائد عن سهل بن سعيد :بَينا أبوذَرٍّ قاعِدٌ مَعَ جَماعَهٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وكُنتُ يَومَئِذٍ فيهم ، إذ طَلَعَ عَلَينا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَرَماهُ أبوذَرٍّ بَنَظرِهِ ، ثُمَّ أقبَلَ عَلَى القَومِ بِوَجهِهِ فَقالَ : مَن لَكُم بِرَجُلٍ ، مَحَبَّتُهُ تُساقِطُ الذُّنوبَ عَن مُحِبّيهِ كَما يُساقِطُ الرّيحُ العاصِفُ الهَشيمَ مِنَ الوَرَقِ عَنِ الشَّجَرِ ؟ ! سَمِعتُ نَبِيَّكُم صلى الله عليه و آله يَقولُ ذلِکَ لَهُ . (1)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :حُبُّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ حَسَنَهٌ لا يَضُرُّ مَعَها سَيِّئَهٌ ، وبُغضُهُ سَيِّئَهٌ لا تَنفَعُ مَعَها حَسَنَهٌ 2 . (2)

2 / 7السُّرورُ عِندَ المَوتِرسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : حَسبُکَ ، ما لِمُحِبِّکَ حَسرَهٌ عِندَ مَوتِهِ ، ولا وَحشَهٌ فى قَبرِهِ ، ولا فَزَعٌ يَومَ القِيامَهِ . (3)

.

1- .كنز الفوائد : ج 2 ص 67 .
2- .الفردوس : ج 2 ص 142 ح 2725 عن معاذ بن جبل ، المناقب للخوارزمى : ص 76 ح 56 ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 270 ح 4 كلاهما عن أنس بن مالک ؛ نهج الحقّ : ص 259 ، الفضائل لابن شاذان : ص 82 عن عبد اللّه بن عبّاس ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 197 عن ابن عمر .
3- .تاريخ بغداد : ج 4 ص 102 الرقم 1756 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 312 ح 889 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 237 كلّها عن عائشه .

2 / 7 شادی به هنگام مرگ

کنز الفوائد به نقل از سهل بن سعید : روزی ، ابو ذر با عدّه ای از یاران پیامبر خدا نشسته بود و من نیز در میان آنان بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام سر رسید . ابو ذر ، نگاهی به او انداخت و سپس ، رو به جمع حاضر کرد و گفت : چه کسی این مرد را دوست دارد؟ از پیامبرتان شنیدم که درباره او می فرمود : «دوست داشتن او گناهان دوستدارانش را می ریزد ، آن چنان که تندبادْ برگ های خشک را از درخت» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست داشتن علی بن ابی طالب ، عمل نیکی است که با آن ، هیچ گناهی زیان نمی رساند و دشمن داشتن او گناهی است که هیچ ثوابی در کنار آن ، سودمند نمی افتد . 1

2 / 7شادی به هنگام مرگپیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : همین [فضیلت]برای تو بس که دوستدار تو در لحظه مرگش افسوس ، در قبرش وحشت ، و در روز رستاخیزْ بیم نخواهد داشت .

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىّ ، إخوانُکَ يَفرَحونَ فى ثَلاثَهِ (1) مَواطِنَ : عِندَ خُروجِ أنفُسِهِم وأنَا شاهِدُهُم وأنتَ ، وعِندَ المُساءَلَهِ فى قُبورِهِم ، وعِندَ العَرضِ الأَکبَرِ وعِندَ الصِّراطِ إذا سُئِلَ الخَلقُ عَن إيمانِهِم فَلَم يُجيبوا . (2)

الإمام الباقر عليه السلام :أنفَعُ ما يَکونُ حُبُّ عَلِىٍّ لَکُم إذا بَلَغَتِ النَّفسُ الحُلقومَ . (3)

2 / 8لِقاؤُهُ فى أحَبِّ المَواطِنِرجال الکشّى عن الحارث الأعور :أتَيتُ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيّا عليه السلام ذاتَ لَيلَهٍ فَقالَ : يا أعورُ ما جاءَ بِکَ (4) ؟ قالَ : فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، جاءَ بى وَاللّهِ حُبُّکَ . قالَ : فَقالَ : أما إنّى سَاُحَدِّثُکَ لِشُکرِها : أما إنّهُ لا يَموتُ عَبدٌ يُحِبُّنى فَتَخرُجُ نَفسُهُ حَتّى يَرانى حَيثُ يُحِبُّ ، ولَا يَموتُ عَبدٌ يُبغِضُنى فَتَخرُجُ نَفسُهُ حَتّى يَرانى حَيثُ يَکرَهُ . (5)

الأمالى للطوسى عن الحارث الهمدانى :دَخَلتُ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عَلىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ : ما جاءَ بِکَ ؟ قالَ : فَقُلتُ : حُبّى لَکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ : يا حارِثُ ، أ تُحِبُّنى ؟ فَقُلتُ : نَعَم وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : أما لَو بَلَغَت نَفسُکَ الحُلقومَ رَأَيتَنى حَيثُ تُحِبُّ ، ولَو رَأَيتَنى وأنَا أذودُ (6) الرِّجالَ عَنِ الحَوضِ ذَودَ غَريبَهِ الإِبِلِ لَرَأَيتَنى حَيثُ تُحِبُّ ، ولَو رَأَيتَنى وأنَا مارٌّ عَلَى الصِّراطِ بِلِواءِ الحَمدِ بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَرَأَيتَنى حَيثُ تُحِبُّ . (7)

.

1- .کذا ، والمعدود أربعه ! ولعلّ العرض والصراط واحدٌ ؛ أى عند العرض الأکبر عند الصراط بحذف الواو على البدل (هامش المصدر) .
2- .الأمالى للصدوق : ص 656 ح 891 ، بشاره المصطفى : ص 180 کلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، فضائل الشيعه : ص 56 ح 17 عن أبى بصير عن الإمام الصادق عليه السلام ، تفسير فرات : ص 266 ح 360 عن الإمام علىّ عليه السلام وکلاهما عنه صلى الله عليه و آله .
3- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 72 .
4- .فى المصدر: «جاءک»، والصحيح ما أثبتناه کما فى أعلام الدين.

5- .رجال الكشّى : ج 1 ص 299 الرقم 142 ، أعلام الدين : ص 448 نحوه .

6- .الذود : السوق والطرد والدفع (لسان العرب : ج 3 ص 167 «ذود») .

7- .الأمالى للطوسى : ص 48 ح 61 ، بشاره المصطفى : ص 73 وليس فيه من «فقال : ما جاء بک ؟» إلى «أتحبّنى» وراجع الأمالى للصدوق : ص 374 ح 471 .

2 / 8 دیدار علی در خوشایندترین موقعیت ها

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! پیروانت در سه موقعیّت ، شادمان اند : هنگام خارج شدن روح از جسمشان (که من و تو نظاره گر آنانیم) ؛ به وقت پرسش و پاسخ در قبرشان ؛ و در روز رستاخیز و بر پل صراط ، زمانی که مردم از باورهایشان پرسیده می شوند و پاسخی ندارند .

امام باقر علیه السلام :سودمندترین چیز برای شما در لحظه ای که مرگ فرا می رسد، مهر علی علیه السلام است .

2 / 8دیدار علی در خوشایندترین موقعیت هارجال الکشّی به نقل از حارث اَعوَر : یک شب نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آمدم . پرسید : «ای اعور! چه چیزْ تو را به این جا کشاند؟». پاسخ دادم : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، مهر تو مرا به این جا آورد . [علی علیه السلام] فرمود : «پس [بگذار] من هم به سپاسِ این دوست داشتن ، به تو خبر بدهم که دوستدار من نمی میرد ، مگر آن که به وقت خارج شدن روحش ، همان وقتی که دوست دارد ، مرا می بیند ؛ و دشمن من نمی میرد ، مگر این که به وقت خارج شدن روحش ، همان وقتی که دوست نمی دارد ، مرا می بیند» .

الأمالی ، طوسی به نقل از حارث همْدانی : نزد امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام ، رفتم . فرمود : «چه چیزْ تو را به این جا کشاند؟» . گفتم : مهر تو ، ای امیر مؤمنان! پرسید : «ای حارث! مرا دوست داری؟» . گفتم : آری ؛ به خدا سوگند ، ای امیر مؤمنان! فرمود : «در لحظه مرگت مرا می بینی ، همان وقتی که دوست داری و اگر مرا [در حالی] دیدی که مردانی را از کنار حوض [کوثر]می پراکنم ، به گونه ای که شتر غریبه را دور می سازند ، مرا آن چنان که دوست می داری ، می بینی و اگر مشاهده کردی که بر پل صراط ، با دَرَفش ستایش (1) در پیشاپیش پیامبر خدا حرکت می کنم ، حتما مرا آن چنان که می پسندی ، درمی یابی» .

.

1- .لِواء الحمد ، پرچم مخصوص پیامبر خدا در جنگ های صدر اسلام و از جمله در فتح مکّه . (م)

شرح نهج البلاغه عن أبى غسّان النهدى :دَخَلَ قَومٌ مِنَ الشّيعَهِ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام فِى الرُّحبَهِ وهُوَ عَلى حَصيرٍ خَلَقٍ (1) ، فَقالَ : ما جاءَ بِكُم ؟ قالوا : حُبُّکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قالَ : أما إنَّهُ مَن أحَبَّنى رَآنى حَيثُ يُحِبُّ أن يَرانى ، ومَن أبغَضَنى رَآنى حَيثُ يَكرَهُ أن يَرانى . (2)

الكافى عن عبد الرحيم :قُلتُ لِأَبى جَعفَرٍ عليه السلام : حَدَّثَنى صالِحُ بنُ ميثَمٍ عَن عَبايَهَ الأَسَدِىِّ أنّهُ سَمِع عَلِيّا عليه السلام يَقولُ : وَاللّهِ لا يُبغِضُنى عَبدٌ أبَدا يَموتُ عَلى بُغضى إلّا رَآنى عِندَ مَوتِهِ حَيثُ يَكرهُ ، ولا يُحِبُّنى عَبدٌ أبَدا فَيَموتُ عَلى حُبّى إلّا رَآنى عِندَ مَوتِهِ حَيثُ يُحِبُّ . فَقالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام : نَعَم ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِاليَمينِ . (3)

الإمام الصادق عليه السلام :وَاللّهِ لا يَهلِکُ هالِکٌ عَلى حُبِّ عَلِيٍّ عليه السلام إلّا رَآهُ فى أحَبِّ المَواطِنِ إلَيهِ ، وَاللّهِ لا يَهلِکُ هالِکٌ عَلى بُغضِ عَلِيٍّ عليه السلام إلّا رَآهُ فى أبغَضِ المَواطِنِ إلَيهِ . (4)

الكافى عن محمّد بن حنظله :قُلتُ لِأبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام : جُعِلتُ فِداکَ ، حَديثٌ سَمِعتُهُ مِن بَعضِ شيعَتِکَ ومَواليکَ يَرويهِ عَن أبيکَ ، قالَ : وماهُوَ ؟ قُلتُ : زَعَموا أنَّهُ كانَ يَقولُ : أغبَطُ ما يَكونُ امرُؤٌ بِما نَحنُ عَلَيهِ إذا كانَتِ النَّفسُ فى هذِهِ ، فَقالَ : نَعَم ، إذا كانَ ذلِکَ أتاهُ نَبِىُّ اللّهِ وأتاهُ عَلِىٌّ وأتاهُ جَبرَئيلُ وأتاهُ مَلَکُ المَوتِ عليهم السلام ، فَيَقولُ ذلِکَ المَلَکُ لِعَلِىٍّ عليه السلام : يا عَلِىُّ ، إنَّ فُلانا كانَ مُواليا لَکَ ولِأهلِ بَيتِکَ ؟ ! فَيَقولُ : نَعَم ، كانَ يَتَوَلّانا ويتبرّأ مِن عَدُوِّنا ، فَيَقولُ ذلِکَ نَبِىُّ اللّهِ لِجَبرَئيلَ ، فَيَرفَعُ ذلِکَ جَبرَئيلُ إلَى اللّهِ عَزَّوجَلَّ . (5)

.

1- .خَلُقَ الثوبُ : إذا بَلِىَ ، فهو خَلَقٌ (المصباح المنير : ص 180 «خلق») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 104 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 178 ح 140 عن أبى الحجاف عن رجل نحوه وراجع الأمالى للطوسى : ص 180 ح 301 وبشاره المصطفى : ص 98 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 223 .
3- .الكافى : ج 3 ص 132 ح 5 .
4- .الأمالى للطوسى : ص 164 ح 273 ، بشاره المصطفى : ص 93 كلاهما عن مسعده بن صدقه .

5- .الكافى : ج 3 ص 134 ح 13 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 239 ح 27 .

شرح نهج البلاغه به نقل از ابو غَسّان نَهْدی : گروهی از پیروان علی علیه السلام در رُحبَه نزد آن وی آمدند و او بر حصیر فرسوده ای نشسته بود . [علی علیه السلام] فرمود : «چه چیزْ شما را به این جا کشاند؟» . گفتند : مهر تو ، ای امیر مؤمنان! [علی علیه السلام] فرمود : «بدانید که دوستدارم مرا می بیند ، در آن وقتی که دوست دارد مرا ببیند ؛ و دشمنم مرا می بیند ، در آن وقتی که ناخوش می دارد مرا ببیند» .

الکافی به نقل از عبد الرحیم : به ابو جعفر امام باقر علیه السلام گفتم : صالح بن میثم از عبایه اسدی نقل کرده است که از علی علیه السلام شنیده است که می فرمود : «به خدا سوگند ، بنده ای که دشمن من است ، هرگز بر کینه من نمی میرد ، مگر آن که هنگام مرگش ، در آن وقتی که ناخوش می دارد ، مرا ببیند و بنده ای که دوستدار من است ، هرگز بر مهر من نمی میرد ، مگر آن که به هنگام مرگش ، در آن وقتی که دوست می دارد ، مرا درک کند» . ابو جعفر علیه السلام فرمود : «آری ؛ و پیامبر خدا در سمت راست شخص محتضر است» .

امام صادق علیه السلام :به خدا سوگند ، هیچ میرنده ای با مهر علی علیه السلام نمی میرد ، مگر آن که او را در خوشایندترین جایگاه ها می بیند و به خدا سوگند ، هیچ میرنده ای با کینه علی علیه السلام نمی میرد ، مگر آن که او را در ناخوشایندترین موقعیت ها می بیند .

الکافی به نقل از محمّد بن حنظله : به ابو عبد اللّه امام صادق علیه السلام گفتم : فدایت گردم! حدیثی از بعضی از دوستداران و پیروانت شنیدم که آن را از پدرت نقل می کردند . فرمود : «آن حدیث چیست؟». گفتم : می پندارند که او فرموده است : «مسرّت بخش ترین هنگام برای انسان با توجّه به منزلتی که ما بر آنیم ، وقتی است که جان به لب آید» . فرمود : «آری . هنگامی که مرگ در رسد ، پیامبر خدا ، علی علیه السلام ، جبرئیل علیه السلام و فرشته مرگ می آیند . آن گاه این فرشته به علی علیه السلام خواهد گفت : ای علی! آیا فلان شخص ، دوستدار تو و خاندانت بود؟ [علی علیه السلام] پاسخ می دهد که : آری . او ما را دوست می داشت و از دشمنان ما بیزاری می جُست . این سخن را پیامبر خدا نیز به جبرئیل علیه السلام می گوید و جبرئیل علیه السلام ، آن را به نزد خدای عز و جل بالا می برد» .

الكافى عن ابن أبى يعفور :كانَ خَطّابُ الجُهَنِىُّ خَليطا لَنا ، وكانَ شَديدَ النَّصبِ لِالِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام ، وكانَ يَصحَبُ نَجدَةَ الحَرورىَّ (1) ، قالَ : فَدَخَلتُ عَلَيهِ أعودُهُ لِلخِلطَهِ (2) وَالتَّقِيَّهِ ، فَإذا هُوَ مُغمىً عَلَيهِ فى حَدِّ المَوتِ ، فَسَمِعتُهُ يَقولُ : مالى ولَکَ يا عَلِىُّ ! فَأخبَرتُ بِذلِکَ أبا عَبدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقالَ أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام : رَآهُ ورَبِّ الکَعبَهِ ، رَآهُ ورَبِّ الکَعبَهِ . (3)

راجع : ج 8 ص 374 (علىّ عن لسان علىّ / المناقب المنثوره) .

2 / 9جَوازُ الصِّراطِتاريخ بغداد عن ابن عبّاس :قُلتُ لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : يا رَسولَ اللّهِ ، لِلنّارِ جَوازٌ ؟ قالَ : نَعَم . قُلتُ : وما هُوَ ؟ قالَ : حُبُّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (4)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :لِکُلِّ شَىءٍ جَوازٌ ، وجَوازُ الصِّراطِ حُبُّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :إذا کانَ يَومُ القِيامَهِ يَقعُدُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عَلَى الفِردَوسِ ؛ وهُوَ جَبَلٌ قَد عَلا عَلَى الجَنَّهِ ، وفَوقَهُ عَرشُ رَبِّ العالَمينَ ، ومِن سَفحِهِ تَتَفَجَّرُ أنهارُ الجَنَّهِ وتَتَفَرَّقُ فِى الجِنانِ ، وهُوَ جالِسٌ عَلى کُرسِىٍّ مِن نورٍ يَجرى بَينَ يَدَيهِ التَّسنيمُ (6) ، لا يَجوزُ أحَدٌ الصِّراطَ إلّا ومَعَهُ بَراءَهٌ بِوَلايَتِهِ ووَلايَهِ أهلِ بَيتِهِ ، يُشرِفُ عَلَى الجَنَّهِ ، فَيُدخِلُ مُحِبّيهِ الجَنَّهَ ومُبغِضيهِ النّارَ . (7)

.

1- .فى المصدر : « الحَروريّه » وهو تصحيف . وهو نجده بن عامر الحَرورى الحنفى ؛ خارجىٌّ من اليمامه ، وأصحابه النجدات وهم قوم من الحَروريّه ، ويقال لهم أيضا : النجديّه (تاج العروس : ج 5 ص 274 «نجد») .
2- .الخِلطَه : مثل العِشره وزنا ومعنىً (المصباح المنير : ص 177 «خلط») .
3- .الكافى : ج 3 ص 133 ح 9 .
4- .تاريخ بغداد : ج 3 ص 161 الرقم 1203 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 244 ح 8762 .

5- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 156 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 202 ح 23 .
6- .التَّسنيمُ : هو ماءٌ بالجنّه مسمّى به ؛ لأنّه يجرى فوق الغُرَف والقُصور (تاج العروس : ج 16 ص 370 «سنم») .
7- .المناقب للخوارزمى : ص 71 ح 48 ، مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 39 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 292 ح230؛ مائه منقبه : ص 107 ح 52 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 156 وفيه من «وهو جالس ...» ، كشف الغمّه : ج 1 ص 103 كلّها عن عبد اللّه ، إرشاد القلوب : ص 235 .

2 / 9 جواز عبور از صراط

الکافی به نقل از ابو یَعفور : خَطّاب جُهَنی ، با ما رفت و آمد داشت و نسبت به خاندان محمّد صلی الله علیه و آله دشمنی شدید داشت . او با نَجده حَروری (1) همراهی می کرد . به خاطر تقیّه و ارتباط ، به ملاقات خطّاب رفتم . وی بیهوش و در حال مرگ بود و شنیدم که می گفت : ای علی! مرا با تو چه کار است ؟ این را به ابو عبد اللّه امام صادق علیه السلام خبر دادم . فرمود : «سوگند به پروردگار کعبه که علی را می دیده است ؛ سوگند به پروردگار کعبه که او را می دیده است!» .

ر . ک : ج 8 ص 375 (علی از زبان علی / فضیلت های پراکنده) .

2 / 9جواز عبور از صراطتاریخ بغداد به نقل از ابن عبّاس : از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم : ای پیامبر خدا! آیا برای گذر از آتش جهنّم ، به گذرنامه (اجازه عبور) ، نیاز است؟ فرمود : «آری» . سؤال کردم : آن چیست؟ فرمود : «دوست داشتن علی بن ابی طالب» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کاری [در قیامت]اجازه ای نیاز دارد و اجازه عبور از صراط ، دوست داشتن علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هنگامه برپایی رستاخیز ، علی بن ابی طالب بر فردوس ، می نشیند و فردوس ، کوهی مُشرف بر بهشت است که در بالای آن ، عرش پروردگار جهانیان قرار دارد و نهرهای بهشتی در دامنه اش جاری اند و در باغ ها پخش می شوند . [در آن هنگامه]علی بر بارگاهی از نور ، نشسته است و تسنیم (2) در برابرش جاری است . کسی از صراط نمی گذرد ، مگر آن که برگه عبور ولایت علی و خاندان او در دستش باشد . او بر بهشت ، نظارت دارد و دوستدارانش را وارد بهشت می کند و دشمنانش را به آتش می اندازد .

.

1- .نجده بن عامر حَروری حنفی ، از مردم یمامه و از بزرگان حَروریّه (خوارج) بود . پیروانِ او را «نجدات» یا «نجدیّه» می گفتند (تاج العروس :

ج 5 ص 274 «نجد») .
2- .تسنیم ، نام نهری در بهشت است که در بالای غرفه ها و قصرها جاری است (تاج العروس : ج 16 ص 370 «سنم») .

راجع : ج 8 ص 202 (معه جواز الصراط) . ج 2 ص 176 (مضار مخالفته ومفارقته) .

2 / 10الثَّباتُ عَلَى الصِّراطِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :ما ثَبَّتَ اللّهُ حُبَّ عَلِيٍّ فى قَلبِ مُؤمِنٍ فَزَلَّت بِهِ قَدَمٌ ، إلّا ثَبَّتَ اللّهُ قَدَمَيهِ (1) يَومَ القِيامَهِ عَلَى الصِّراطِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : ما ثَبَتَ حُبُّکَ فى قَلبِ امرِئٍ مُؤمِنٍ فَزَلَّت بِهِ قَدَمُهُ عَلَى الصِّراطِ إلّا ثَبَتَ لَهُ قَدَمٌ حَتّى أدخَلَهُ اللّهُ بِحُبِّکَ الجَنَّهَ . (3)

الإمام الباقر عليه السلام :ما ثَبَّتَ اللّهُ تَعالى حُبَّ عَلِيٍّ عليه السلام فى قَلبِ أحَدٍ فَزَلَّت لَهُ قَدَمٌ ، إلّا ثَبَتَت لَهُ قَدَمٌ اُخرى . (4)

.

1- .فى المصدر : «قدماه» ، والصحيح ما أثبتناه .
2- .المتّفق والمفترق : ج 1 ص 521 ح 276 عن محمّد بن على ، كنز العمّال : ج 11 ص 621 ح 33022 .
3- .فضائل الشيعه : ص 48 ح 4 ، الأمالى للصدوق : ص 679 ح 927 كلاهما عن أبى حمزه الثمالى عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .
4- .الأمالى للطوسى : ص 133 ح 212 ، بشاره المصطفى : ص 71 كلاهما عن حنان بن سدير .

2 / 10 پایداری بر صراط

ر . ک : ج 8 ص 203 (اجازه عبور از صراط با اوست) . ج 2 ص 177 (زیان های مخالفت با او و جدایی از او) .

2 / 10پایداری بر صراطپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند ، مهر علی را در قلب مؤمنی نمی نهد که با وجود آن قدمش بلرزد ، مگر آن که خداوند در روز قیامت بر پل صراط ، قدم هایش را استوار می سازد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : مهر تو در دل مؤمنی قرار نمی گیرد که با وجود آن ، گام هایش بر صراط بلغزد ، مگر آن که گامش استوار می شود تا خداوند ، او را با مهر تو وارد بهشت سازد .

امام باقر علیه السلام :خداوند متعال ، مهر علی علیه السلام را در قلب کسی نمی نهد ، مگر آن که اگر گامی به خطا رود ، گام دیگرش استوار است .

.

2 / 11البَراءَةُ مِنَ النّارِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :حُبُّ عَلِیٍّ بَراءَةٌ مِنَ النّارِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :ألا ومَن أحَبَّ عَلِيّا وتَوَلّاهُ ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بَراءَةً مِنَ النّارِ وجَوازا عَلَى الصِّراطِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :لَوِ اجتَمَعَ النّاسُ عَلى حُبِّ عَلِیِّ بنِ أبى طالِبٍ لَما خَلَقَ اللّهُ تَعالَى النّارَ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :أتانى جَبرَئيلُ مِن قِبَلِ رَبّى جَلَّ جَلالُهُ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يُقرِئُکَ السَّلامَ ويَقولُ : بَشِّر أخاکَ عَلِيّا بِأنّى لا اُعَذِّبُ مَن تَوَلّاهُ ، ولا أرحَمُ مَن عاداهُ . (4)

2 / 12دُخولُ الجَنَّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ الجَنَّةَ لَتَشتاقُ لِأَحِبّاءِ عَلِیٍّ عليه السلام ، ويَشتَدُّ (5) ضَوؤُها لِأَحِبّاءِ عَلِیٍّ عليه السلام وهُم فِى الدُّنيا قَبلَ أن يَدخُلوها . (6)

عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ أن يَستَمسِکَ بِالقَضيبِ الأَحمَرِ الَّذى غَرَسَهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فى جَنَّهِ عَدنٍ بِيَمينِهِ ، فَليَتَمَسَّک بِحُبِّ عَلِیِّ بنِ أبى طالِبٍ . (7)

.

1- .الفردوس : ج 2 ص 142 ح 2723 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 200 كلاهما عن عمر .
2- .بشاره المصطفى : ص 37 عن ابن عمر ، بحار الأنوار : ج 39 ص 278 ح 55 و ج 68 ص 125 ح 53 .
3- .الفردوس : ج 3 ص 373 ح 5135 ، المناقب للخوارزمى : ص 67 ح 39 ؛ بشاره المصطفى : ص 75 كلّها عن ابن عبّاس .
4- .الأمالى للصدوق : ص 93 ح 69 ، بشاره المصطفى : ص 16 و ص 154 كلّها عن طلحه بن زيد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
5- .فى المصدر : «وتشتدّ» ، والصحيح ما أثبتناه .

6- .ثواب الأعمال : ص 247 ح 2 عن عتيبه بيّاع القصب عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
7- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 664 ح 1132 عن زيد بن أرقم ، المناقب لابن المغازلى : ص 217 ح 262 عن ابن عبّاس و ح 263 ، المناقب للخوارزمى : ص 76 ح 58 ؛ بشاره المصطفى : ص 191 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 201 والأربعه الأخيره عن زيد بن أرقم .

2 / 11 رهایی از آتش

2 / 12 ورود به بهشت

2 / 11رهایی از آتشپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست داشتن علی ، رهایی از آتش است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بدان! هر کس علی را دوست بدارد و پیروی اش کند ، خداوند ، رهایی از آتش جهنّم و اجازه عبور از صراط را برایش واجب می گردانَد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چنانچه مردمانْ همگی دوستدار علی بن ابی طالب بودند، خداوند متعال ، آتش را نمی آفرید .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جبرئیل از جانب پروردگار عز و جل نزد من آمد و گفت : ای محمّد! به درستی که خداوند عز و جل بر تو سلام می فرستد و می گوید : «برادرت علی را مژده بده که من ، پیروان و دوستانش را عذاب نمی کنم و بر دشمنانش رحم نمی کنم» .

2 / 12ورود به بهشتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :به درستی که بهشت ، مشتاق دوستداران علی است و پرتوهای بهشت برای آنان افزوده می شود ، در حالی که آنان ، هنوز در دنیا هستند و وارد بهشت نشده اند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کسی که مایل است به نهال سرخی که خداوند عز و جل ، خود ، آن را در بهشت عَدْن کاشته ، دست یابد ، به مِهر علی بن ابی طالبْ چنگ زند.

.

المناقب لابن المغازلى عن أبى هريره :صَلّى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله صَلاةَ الفَجرِ فَقالَ : أ تَدرونَ بِما هَبَطَ عَلَىَّ جِبريلُ ؟ قُلنا : اللّهُ أعلَمُ ! قالَ : هَبَطَ عَلَىَّ جِبريلُ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ ، إنَّ اللّهَ قَد غَرَسَ قَضيبا فِى الجَنَّهِ ؛ ثُلُثُهُ مِن ياقوتَهٍ حَمراءَ ، وثُلُثُهُ من زَبَرجَدَهٍ خَضراءَ ، وثُلُثُهُ مِن لُؤلُؤَهٍ رَطبَهٍ ، ضَرَبَ عَلَيهِ طاقاتٍ ، جَعَلَ بَينَ الطّاقاتِ غُرَفا (1) ، وجَعَلَ فى كُلِّ غُرفَهٍ شَجَرَهً ، وجَعَلَ حَملَها الحورَ العينَ،وأجرى عَلَيهِ عَينَ السَّلسَبيلِ.ثُمَّ أمسَكَ. فَوَثَبَ رَجُلٌ مِنَ القَومِ فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، لِمَن ذلِکَ القَضيبُ ؟ قالَ : مَن أحَبَّ أن يَتَمَسَّکَ بِذلِکَ فَليَتَمَسَّکَ بِحُبِّ عَلىِّ بنِ أبى طالِبٍ . (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن عبد اللّه بن موسى :تَشاجَرَ رَجُلانِ فِى الإمامَهِ ، فَتَراضَيا بِشَريکِ بنِ عَبدِ اللّهِ فَجاءا إلَيهِ ، فَقالَ شَريکٌ : حَدَّثَنِى الأَعمَشُ عَن شَقيقٍ عَن سَلَمَهَ عَن حُذَيفَهَ [بنِ] (3) اليَمانِ : قالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ خَلَقَ عَلِيّا قَضيبا مِن الجَنَّهِ فَمَن تَمَسَّکَ بِهِ كانَ مِن أهلِ الجَنَّهِ . فَاستَعظَمَ ذلِکَ الرَّجُلُ وقالَ : هذَا حَديثٌ ما سَمِعناهُ ! نَأتِى ابنَ دَرّاجٍ . فَأتَياهُ فَأخبَراهُ بِقِصَّتِهِما ، فَقالَ : أ تَعجَبانِ مِن هذَا ؟ ! حَدَّثَنِى الأَعمَشُ عَن أبى هارونَ العَبدِىِّ عَن أبى سَعيدٍ الخُدرِىِّ قالَ : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ خَلَقَ قَضيباً مِن نورٍ فَعَلَّقَهُ بِبُطنانِ عَرشِهِ ، لا يَنالُهُ إلّا عَلِىٌّ ومَن تَوَلّاهُ مِن شيعَتِهِ . فَقالَ الرَّجُلُ : هذِهِ أُختُ تِلکَ ! نَمضى إلى وَكيعٍ . فَمَضَيا إلَيهِ فَأخبَراهُ بِالقِصَّهِ ، فَقالَ وَكيعٌ : أ تَعجَبانِ مِن هذَا ؟ ! حَدَّثَنِى الأَعمَشُ عَن أبى صالِحٍ عَن أبى سَعيدٍ الخُدرِىِّ قالَ : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ أَركانَ العَرشِ لا يَنالُها إلّا عَلِىٌّ ومَن تَوَلّاهُ مِن شيعَتِهِ . قالَ : فَاعتَرَفَ الرَّجُلُ بِوَلايَهِ عَلِىٍّ عليه السلام . (4)

.

1- .فى المصدر : «غرف» ، والصحيح ما أثبتناه .
2- .المناقب لابن المغازلى : ص 218 ح 264 .
3- .الزياده من بحار الأنوار .
4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 201 ، شرح الأخبار : ج 2 ص 269 ح 577 نحوه ، بحار الأنوار : ج 39 ص 259 ح 32 .

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از ابو هُرَیره : پیامبر خدا نماز صبح را گزارد و فرمود : «آیا از آنچه جبرئیل بر من نازل کرده است ، آگاهید؟». گفتیم : خداوند ، آگاه است . فرمود : «جبرئیل ، نزد من آمد و گفت : ای محمّد! به درستی که خداوند ، نهالی را در بهشت کاشته است که یک سوم آن از یاقوت قرمز ، یک سوم آن از زِبَرجَد سبز ، و یک سوم دیگرش از مروارید درخشان است و بر بلندای آن ، سایبان هایی قرار داده و در بین آنها اتاق هایی و برای هر اتاقی ، درختی که میوه آن ، حور العین است و [نیز]چشمه سَلسَبیل را بر آن جاری ساخته است » . در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد . مردی برخاست و گفت : ای پیامبر خدا! این نهال از آنِ کیست؟ فرمود : «هر کس که دوست دارد به این نهالْ دست یابد ، باید به مِهر علی بن ابی طالب ، چنگ زند» .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از عبد اللّه بن موسی : دو مرد که بر سر مسئله امامت با یکدیگر مشاجره می کردند ، به میانجیگری شریک بن عبد اللّه ، راضی شدند و نزد وی آمدند . شریک گفت : اعمش به نقل از شقیق ، از سلمه ، از حُذیفه بن یمان برایم روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «به درستی که خداوند عز و جل برای علی نهالی از بهشت آفریده است . هر کس به او چنگ زند ، از اهل بهشت است» . آن مرد ، این حدیث را اغراق آمیز شمرد و گفت : ما این حدیث را نشنیده ایم . پیش ابن درّاج می رویم . پیش ابن درّاج رفتند و ماجرا را گفتند . وی گفت : آیا از این موضوع در شگفتید؟ اعمش به نقل از ابو هارون عبدی ، از ابو سعید خُدْری برایم نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «به درستی که خداوند ، نهالی از نورْ خلق کرده است و آن را به ژرفای بارگاهش متّصل نموده است که هیچ کس را به آن دسترس نیست ، مگر علی و دوستدار او از بین پیروانش» . آن مرد گفت : این هم مثل آن حدیث است . به نزد وُکیع می رویم . نزد وکیع رفتند و او را از این ماجرا خبر دادند . وکیع گفت : آیا از این ماجرا در شگفتید؟ اعمش به نقل از ابو صالح ، از ابو سعید خُدْری به من خبر داده است که پیامبر خدا فرمود : «به درستی که دسترسی به ستون های عرش ، ممکن نیست ، مگر برای علی و دوستدار او از بین پیروانش» . آن گاه ، آن مرد به ولایت علی علیه السلام اعتراف کرد .

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، إنَّ اللّهَ زَيَّنَکَ بِزينَهٍ لَم يُزَيِّنِ العِبادَ بِشَىءٍ أحَبَّ إلَى اللّهِ مِنها ، وهِىَ زينَهُ الأبرارِ عِندَاللّهِ : الزُّهدُ فِى الدُّنيا ؛ فَجَعَلَکَ لا تَنالُ مِنَ الدُّنيا شَيئا ولا تَنالُ الدُّنياَ مِنکَ شَيئا ، ووَهَبَ لَکَ حُبَّ المَساکينِ ، فَجَعَلَکَ تَرضى بِهِم أتباعا ويرَضَونَ بِکَ إماما ، فَطوبى لِمَن أحَبَّکَ وصَدَّقَ فيکَ ! فَهُم جيرانُکَ فى دارِکَ ورُفَقاؤُکَ فى جَنَّتِکَ ، وأمّا مَن أبغَضَکَ وکَذَبَ عَلَيکَ فَحَقٌّ عَلَى اللّهِ أن يوقِفَهُم يَومَ القِيامَهِ مَوقِفَ الکَذّابينَ . (1)

عنهِ صلى الله عليه و آله :ياعَلِىُّ ، مُحِبّوکَ جيرانُ اللّهِ فى دارِ الفِردَوسِ ، لايَتَأسَّفونَ عَلى ما خَلَّفوا مِنَ الدُّنيا . (2)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 282 ، المعجم الأوسط : ج 2 ص 337 ح 2157 ؛ الأمالى للطوسى : ص 181 ح 303 ، بشاره المصطفى : ص 98 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 151 ح 87 كلّها عن عمّار بن ياسر نحوه .
2- .فضائل الشيعه : ص 56 ح 17 عن أبى بصير عن الإمام الصادق عليه السلام ، الأمالى للصدوق : ص 656 ح 891 ، بشاره المصطفى : ص 180 كلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 396 ح 745 ، تفسير فرات : ص 266 ح 360 كلاهما عن الإمام علىّ عليه السلام وكلّها عنه صلى الله عليه و آله .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! به درستی که خداوند ، تو را به زیوری زینت داده که بندگان را به زیوری محبوب تر از آن در نزد خود ، زینت نداده است و آن ، زیور نیکان در پیشگاه خدا ، یعنی پارسایی (زُهد) در دنیاست . لذا خدا تو را به گونه ای قرار داده که نه تو از دنیا به چیزی دست می یابی و نه دنیا تو از تو به چیزی دست می یابد . [خداوند ،] دوستداریِ بیچارگان را به تو ارزانی داشته است ، به گونه ای که تو به پیروی آنان خشنودی و آنان به امامت و پیشوایی تو خشنودند . خوشا به حال کسانی که تو را دوست بدارند و با تو از درِ راستی درآیند! آنان ، همسایگان تو در دنیا و همراهان تو در بهشت اند! و امّا کسانی که با تو دشمنی ورزیدند و به تو نیرنگ زدند ، سزاوار است که خداوند ، در روز قیامت ، آنان را در جایگاه دروغگویان قرار دهد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! دوستداران تو ، همسایگان خدا در قصر فردوس اند و برای آنچه در دنیا بر جای نهاده اند ، افسوس نمی خورند .

.

عنه صلى الله عليه و آله :ما مِن عَبدٍ ولا أمَهٍ يَموتُ وفى قَلبِهِ مِثقالُ حَبَّهٍ مِن خَردَلٍ مِن حُبِّ عَلِىٍّ عليه السلام إلّا أدخَلَهُ اللّهُ الجَنَّهَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :قُل لِمَن أحَبَّ عَلِيّا : تَهَيَّأ لِدُخولِ الجَنَّهِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :حُبُّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام شَجَرَهٌ أصلُها فِى الجَنَّهِ وأغصانُها فِى الدُّنيا ؛ فَمَن تَعَلَّقَ بِها فِى الدُّنيا أدخَلَهُ الجَنَّهَ ، وبُغضُهُ شَجَرَهٌ أصلُها فِى النّارِ وأغصانُها فِى الدُّنيا ؛ فَمَن تَعَلَّقَ بِها فِى الدُّنيا أدّاهُ إلَى النّارِ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : حُبُّکَ إيمانٌ وبُغضُکَ نِفاقٌ ، وأوَّلُ مَن يَدخُلُ الجَنَّهَ مُحِبُّکَ ، وأوَّلُ مَن يَدخُلُ النّارَ مبُغِضُکَ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :كَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ يُحِبُّنى ويُبغِضُ عَلِيّا ، لايَجتَمِعُ حُبّى وحُبُّهُ إلّا فى قَلبِ مُؤمِنٍ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ جَعَلَ أهلَ حُبّى وحُبِّکَ يا عَلِىُّ فى أوَّلِ زُمرَهِ السّابِقينَ إلَى الجَنَّهِ ، وجَعَلَ أهلَ بُغضى وبُغضِکَ فى أوَّلِ زُمرَهِ الضّالّينَ مِن اُمَّتى إلَى النّارِ . (5)

أعلام الدين عن أبى ذرّ :كُنتُ جالِسا عِندَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فِى المَسجِدِ ، إذ أقبَلَ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَلَمّا رَآهُ مُقبِلاً قالَ : يا أبا ذَرٍّ ، مَن هذَا المُقبِلُ ؟ فَقُلتُ : عَلِىٌّ يا رَسولَ اللّهِ . فَقالَ : يا أبا ذَرٍّ ، أ تُحِبُّهُ ؟ فَقُلتُ: إى وَاللّهِ يا رَسولَ اللّهِ ، إنّى لَاُحِبُّهُ واُحِبُّ مَن يحُبُّهُ. فَقالَ: يا أبا ذَرٍّ ، حِبَّ عَلِيّا وحِبَّ مَن أحَبَّهُ ، فَإِنَّ الحِجابَ الَّذى بَينَ العَبدِ وبَينَ اللّهِ تَعالى حُبُّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام . يا أبا ذَرٍّ ، حِبَّ عَلِيّا مُخلِصا ، فَما مِن امرِئٍ أحَبَّ عَلِيّا مُخلِصا وسَأَلَ اللّهَ تَعالى شَيئا إلّا أعطاهُ ، ولا دَعَا اللّهَ إلّا لَبّاهُ . فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنّى لَأَجِدُ حُبَّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عَلى كَبِدى كَبارِدِ الماءِ ، أو كَعَسَلِ النَّحلِ ، أو كَآيَهٍ مِن كِتابِ اللّهِ أتلوها ، وهُوَ عِندى أحلى مِنَ العَسَلِ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : نَحنُ الشَّجَرَهُ الطَّيِّبَهُ ، وَالعُروَهُ الوُثقى ، ومُحِبّونا وَرَقُها ، فَمَن أرادَ الدُّخولَ إلَى الجَنَّهِ فَليَستَمِسک بِغُصنٍ مِن أغصانِها . (6)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 330 ح 660 ، بشاره المصطفى : ص 236 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 24 كلّها عن حذيفه .
2- .ينابيع المودّه : ج 2 ص 79 ح 91 .
3- .الفضائل لابن شاذان : ص 125 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 223 ح 207 كلاهما عن سلمان .
4- .كشف الغمّه : ج 1 ص 91 عن أبى سعيد ، بحار الأنوار : ج 39 ص 267 ح 42 .
5- .الخصال : ص 577 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام .
6- .أعلام الدين : ص 136 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هیچ مرد و زنی که در دلش به اندازه دانه خَردلی مهر علی است ، نمی میرد ، مگر آن که خداوندْ او را وارد بهشت می سازد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :به دوستداران علی بگو که آماده ورود به بهشت شوند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست داشتن علی بن ابی طالب ، درختی است که ریشه آن در بهشت و شاخه هایش در دنیاست . هر که در دنیا به شاخه های آن درخت درآویزد ، او را وارد بهشت می گرداند و دشمن داشتن او ، درختی است که ریشه آن در جهنّم و شاخه هایش در دنیاست . هر که به شاخه های این درخت درآویزد ، او را به جهنّم می کشاند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : دوست داشتن تو ایمان و دشمن داشتن تو نفاق است . دوستداران تو ، نخستین کسانی هستند که وارد بهشت می شوند و دشمنان تو ، نخستین کسانی هستند که وارد جهنّم می شوند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دروغ می گوید کسی که گمان می برد مرا دوست دارد ، ولی با علی دشمنی می ورزد ؛ چرا که محبّت من و او ، جز در قلب مؤمن ، گرد نمی آید . ای علی! به درستی که خداوند عز و جل دوستداران من و تو را از نخستین گروه سبقت گیرنده به سوی بهشت ، و دشمنان من و تو را از نخستین گروه گم راهان امّتم به سوی جهنّم می روند ، قرار داده است .

أعلام الدین به نقل از ابو ذر : در مسجد ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که علی علیه السلام سر رسید . وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله دید علی علیه السلام می آید ، فرمود : «ای ابو ذر! این که می آید ، کیست؟» . پاسخ دادم : علی است ، ای پیامبر خدا ! فرمود : «ای ابو ذر! آیا او را دوست داری؟» . پاسخ دادم : ای پیامبر خدا! آری ، به خدا سوگند که او را دوست دارم و دوستدارانش را نیز دوست دارم . فرمود : «ای ابو ذر! علی را دوست بدار و دوستدار علی را [نیز] دوست بدار . همانا پرده ای که میان خدا و بنده قرار دارد ، مِهر علی بن ابی طالب است . ای ابو ذر! علی را مخلصانه دوست بدار که هیچ کس نیست که علی را با اخلاصْ

دوست بدارد و از خداوندْ چیزی درخواست کند و یا دعایی نماید ، مگر آن که آن چیز را به او عطا می کند و دعایش را اجابت می نماید» . گفتم : ای پیامبر خدا ! محبّت علی بن ابی طالب را بر جگرم همانند آب خنک ، یا شهدِ زنبور عسل ، یا مانند آیه ای از کتاب خدا که می خوانم ، احساس می کنم ، و محبّت علی در نزد من ، شیرین تر از عسل است . پیامبر خدا فرمود : «ما ، درخت پاک و ریسمان محکم هستیم و دوستداران ما برگ های آن درخت هستند . پس ، کسی که مایل است به بهشتْ وارد شود ، باید به شاخه ای از شاخه های این درخْت در آویزد» .

.

الإمام علىّ عليه السلام :لَيُحِبُّنى أقوامٌ يَدخُلونَ بِحُبِّى الجَنَّةَ ، ولَيُبغِضُنى أقوامٌ يَدخُلونَ بِبُغضِىَ النّارَ . (1)

2 / 13مُجاوَرَةُ النَّبِىِّ فِى الجَنَّهِالإمام علىّ عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أخَذَ بِيَدِ حَسَنٍ وحُسَينٍ فَقالَ : مَن أحَبَّنى وأحَبَّ هذَينِ وأباهُما وأُمَّهُما كانَ مَعى فى دَرَجَتى يَومَ القِيامَهِ . (2)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 297 عن أبى السوار العنزى .
2- .سنن الترمذى : ج 5 ص 641 ح 3733 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 168 ح 576 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 694 ح 1185 كلّها عن علىّ بن جعفر عن أخيه الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام .

2 / 13 همنشینی با پیامبر در بهشت

امام علی علیه السلام :کسانی مرا دوست می دارند که با مِهر من وارد بهشت می شوند و کسانی [نیز] با من دشمنی می ورزند که با کینه من ، وارد جهنّم می شوند .

2 / 13همنشینی با پیامبر در بهشتامام علی علیه السلام :پیامبر خدا ، دست حسن و حسین علیهماالسلامرا گرفت و فرمود : «کسی که من و این دو نفر و پدر و مادر این دو را دوست بدارد ، در روز قیامت با من در یک جایگاه است .

.

المناقب للخوارزمی عن جابر بن عبد اللّه :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : مَن أحَبَّکَ وتَوَلّاکَ أسکَنَهُ اللّهُ مَعَنا . ثُمَّ تَلا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّتٍ وَ نَهَرٍ * فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ » (1) . (2)

تفسیر فرات عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری :قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أبشِر یا عَلِیُّ ، ما مِن عَبدٍ یُحِبُّکَ ویَنتَحِلُ مَوَدَّتَکَ إلّا بَعَثَهُ اللّهُ یَومَ القِیامَهِ مَعَنا . ثُمَّ قَرأ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله هذِهِ الآیَهَ «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّتٍ وَ نَهَرٍ * فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ» . (3)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله :مَن أحَبَّ عَلِیّا وأطاعَهُ فی دارِ الدُّنیا ؛ وَرَدَ عَلَیَّ حَوضی غَدا وکانَ مَعی فی دَرَجَتی فِی الجَنَّهِ ، ومَن أبغَضَ عَلِیّا فِی دارِ الدُّنیا وعَصاهُ ؛ لَم أرَهُ ولَم یَرَنی یَومَ القِیامَهِ ، وَاختُلِجَ (4) دونی ، وأُخِذَ بِهِ ذاتَ الشِّمالِ إلَی النّارِ . (5)

عنه صلی الله علیه و آله :مَن أحَبَّ عَلِیّا کانَ مَعی فی حَضیرَهِ القُدسِ . (6)

الإمام علیّ علیه السلام :مَن أحَبَّنی کانَ مَعی ، أما إنَکَ لَو صُمتَ الدَّهرَ کُلَّهُ وقُمتَ اللَّیلَ کُلَّهُ ثُمَّ قُتِلتَ بَینَ الصَّفا وَالمَروَهِ أو قالَ : بَینَ الرُّکنِ وَالمَقامِ لَما بَعَثَکَ اللّهُ إلّا مَعَ هَواکَ بالِغا ما بَلَغَ ؛ إن فی جَنَّهٍ فَفی جَنَّهٍ وإن فی نارٍ فَفی نارٍ . (7)

راجع : أهل البیت فی الکتاب والسنّه : القسم الثامن : حقوق أهل البیت / الفصل الثالث : عناوین حقوقهم / المودّه .

.

1- .القمر : 54 و55 .
2- .المناقب للخوارزمی : ص 276 ح 259 ؛ تأویل الآیات الظاهره : ج 2 ص 629 ح 1 .
3- .تفسیر فرات : ص 456 ح 597 وص 598 نحوه ، تأویل الآیات الظاهره : ج 2 ص 630 ح 2 ولیس فیه «یحبّک» .

4- .خَلَجتُ الشىءَ : انتَزَعتُه . واختَلَجتُه مثله (المصباح المنير : ص 177 «خلج») .
5- .الأمالى للصدوق : ص 374 ح 471 ، بشاره المصطفى : ص 34 كلاهما عن ابن عبّاس .
6- .ملحقات الإحقاق : ج 21 ص 326 نقلاً عن الفائق فى اللفظ الرائق : ص 114 ، وفى حديثٍ آخر : «من أحبّ عليّا كان معى ومعه» .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 105 عن حبّه العرنى ؛ بحار الأنوار : ج 39 ص 295 .

المناقب ، خوارزمی به نقل از جابر بن عبد اللّه : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «کسی که تو را دوست بدارد و پیروی ات نماید، خداوند، او را همنشین ما قرارمی دهد». آن گاه ، پیامبر خدا این آیه را قرائت کرد : « «به درستی که پرهیزگاران در باغ ها و چشمه هایند ؛ در جایگاه راستی ، نزد پادشاهی نیرومند» » .

تفسیر فرات به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری : پیامبر خدا فرمود : «ای علی! شاد باش ؛ زیرا بنده ای نیست که دوستدار تو باشد و همراهی ات را برگزیده باشد ، مگر آن که خداوند در روز قیامت ، او را با ما محشور می سازد» . آن گاه ، پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت کرد : « «همانا پرهیزگاران در باغ ها و چشمه هایند ؛ در جایگاه راستی ، نزد پادشاهی نیرومند» » .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس علی را دوست بدارد و در دنیا از او پیروی کند ، فردا در کنار حوضم (حوض کوثر) بر من وارد می شود و در بهشت با من در یک جایگاه خواهد بود و هر کس در دنیا علی را دشمن بدارد و نافرمانی اش کند ، روز قیامت ، من او را نمی بینم و او نیز مرا نمی بیند و به سوی پیشوای دیگری کشیده می شود و وی او را از سمت چپ به سوی جهنّم برده می شود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوستدار علی ، در صف مقدّم بهشت ، همراه من است (1) .

امام علی علیه السلام :دوستدار من ، همراه من است . آگاه باش! چنانچه تو روزها را روزه بداری و شب ها را به نماز برخیزی و میان صفا و مروه (یا فرمود : میان رکن و مقام) به شهادت برسی ، خداوند ، تو را برنمی انگیزد ، مگر به همراه خواسته ات ، هرچه باشد . اگر بهشتی باشد ، در بهشتی و اگر جهنّمی باشد ، در جهنّم خواهی بود .

ر . ک : اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش هشتم : حقوق اهل بیت / فصل سوم : عناوین حقوق اهل بیت / دوستی .

.

1- .در حدیثی دیگر آمده است : «کسی که علی را دوست بدارد ، همراه من و همراه اوست» .

الفصل الثالث : خصائص محبّيه3 / 1طيبُ الولادَهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : يا أيُّهَا النّاسُ ، اَمتَحِنوا أولادَكُم بِحُبِّهِ ؛ فَإِنَّ عَلِيّا لايَدعو إلي ضَلالَهٍ ، ولا يُبعِدُ عَن هُدى ، فَمَن أحَبَّهُ فَهُوَ مِنكُم ، ومَن أبغَضَهُ فَلَيسَ مِنكُم . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، لا يُحِبُّکَ إلّا مَن طابَت وِلادَتُهُ ، ولا يُبغِضُکَ إلّا مَن خَبُثَت وِلادَتُهُ ، ولا يُواليکَ إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُعاديکَ إلّا کافِرٌ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ عَلِيّا کانَ طاهِرَ الأَصلِ ، ومَن أبغَضَهُ نَدِمَ يَومَ الفَصلِ . (3)

راجع : ص 358 (خبث الولاده) . أهل البيت فى الكتاب والسنّه : القسم التاسع : حبّ أهل البيت / الفصل الثانى : خصائص حبّهم / علامه طيب الولاده .

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 288 ح 8818 عن أنس .
2- .كمال الدين : ص 261 ح 8 عن علىّ بن الحسن السائح عن الإمام العسكرى عن آبائه عليهم السلام ، الأمالى للصدوق : ص 383 ح 489 عن ابن عبّاس وفيه إلى «خبثت ولادته» ، الاحتجاج : ج 1 ص 169 ح 35 .
3- .جامع الأخبار : ص 54 ح 64 .

فصل سوم : ویژگی های دوستداران امام علی

3 / 1 پاک زادی

فصل سوم : ویژگی های دوستداران امام علی3 / 1پاک زادیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : ای مردمان ! فرزندانتان را با محبّت علی بیازمایید ، که علی به سوی گم راهی فرا نمی خواند و از هدایت ، دور نمی سازد . پس ، دوستدار او از شماست و دشمنش از شما نیست .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! تو را دوست نمی دارد ، مگر آن که نَسَبی پاک دارد و با تو دشمنی نمی ورزد ، مگر آن که نَسَبی ناپاک دارد و جز مؤمن ، با تو دوستی نمی ورزد و جز کافر ، با تو دشمنی نمی ورزد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس علی را دوست می دارد ، پاک زاد است و هر کس او را دشمن می دارد ، در روز قیامت ، پشیمان خواهد بود .

ر . ک : ص 359 (پلیدزادگی) . اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش نهم : دوستی اهل بیت / فصل دوم : ویژگی های دوست داشتن اهل بیت / نشانه حلال زادگی .

.

3 / 2الإيمانُرسول اللّه صلى الله عليه و آله فى عَلِيٍّ عليه السلام : حُبُّهُ إيمانٌ ؛ وبُغضُهُ كُفرٌ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :قالَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ : ... ألا وقَد جَعَلتُ عَلِيّا عَلَما لِلنّاسِ ، فَمَن تَبِعَهُ كانَ هادِيا ، ومَن تَرَكَهُ كانَ ضالّاً ، لا يُحِبُّهُ إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُبغِضُهُ إلّا مُنافِقٌ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ حُبَّ عَلِيٍّ قُذِفَ فى قُلوبِ المُؤمِنينَ ؛ فَلا يُحِبُّهُ إلّا مُؤمِنٌ ، ولايُبغِضُهُ إلّا مُنافِقٌ . وإنَّ حُبَّ الحَسَنِ وَالحُسَينِ قُذِفَ فى قُلوبِ المُؤمِنينَ وَالمُنافِقينَ وَالكافِرينَ ؛ فَلا تَرى لَهُم ذامّا . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ أصحابى ... إنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالَهُ جَعَلَ عَلَيّا عَلَما بَينَ الإيمانِ وَالنِّفاقِ ، فَمَن أحَبَّهُ كانَ مُؤمِنا ، ومَن أبغَضَهُ كانَ مُنافِقا . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ... بِمَحَبَّتِکَ يُعرَفُ الأَبرارُ مِنَ الفُجّارِ ، ويُمَيَّزُ بَينَ الأَشرارِ وَالأَخيارِ ، وبَينَ المُؤمِنينَ وَالكُفّارِ . (5)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 65 ح 30 عن ثابت بن أبى صفيّه عن الإمام زين العابدين عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، بشاره المصطفى : ص 160 عن ثابت بن أبى صفيّه عن الإمام زين العابدين عن أبيه عليهماالسلام ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 ، مائه منقبه : ص 70 ح 22 كلاهما عن أبى حمزه عن الإمام زين العابدين عن أبيه عن جدّه عليهم السلام وكلّها عنه صلى الله عليه و آله .
2- .الأمالى للطوسى : ص 306 ح 613 عن داوود بن كثير ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 171 كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام وراجع بشاره المصطفى : ص 70 وشرح الأخبار : ج 1 ص 153 ح 93 .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 383 عن معاويه بن عمّار عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 43 ص 281 ح 48 .
4- .الأمالى للصدوق : ص 359 ح 443 ، بشاره المصطفى : ص 33 كلاهما عن كثير عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

5- .الأمالى للصدوق : ص 101 ح 77 عن مقاتل بن سليمان عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 115 .

3 / 2 ایمان

3 / 2ایمانپیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : دوست داشتن او ایمان ، و دشمن داشتن او کفر است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل فرمود : « ... بدانید که علی را برای مردمان ، نشانه قرار دادم . کسانی که از او پیروی کنند ، هدایت یافته اند و کسانی که او را رها کنند ، گم راه اند . جز مؤمن ، او را دوست نمی دارد و جز منافق ، وی را دشمن نمی دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مهر علی در قلب های مؤمنان ، افکنده شده است . جز مؤمن ، او را دوست نمی دارد و جز منافق ، وی را دشمن نمی دارد . [و امّا]مِهر حسن و حسین در قلب های مؤمنان و منافقان و کافران ، افکنده شده است . از این رو ، کسی را نمی بینی که آنان را مذمّت کند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :یاران من ! ... به درستی که خداوند که عظمتش فراگیر است ، علی را نشانه ایمان و نفاق قرار داده است . هر که دوستش بدارد ، مؤمن است و هر که دشمنش بدارد ، منافق است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! ... با مِهر توست که نیکان از نابه کاران ، بدان از خوبان ، و مؤمنان از کافران ، شناخته و متمایز می شوند .

.

الإمام علىّ عليه السلام :يَشتَرِکُ فى حُبِّ ابنَى فاطِمَةَ البَرُّ والفاجِرُ ، وأبَى اللّهُ أن يُحِبَّنى إلّا مُؤمِنٌ . (1)

عنه عليه السلام :إنَّ ابنَى فاطِمَةَ يَشرَکُ فى حُبِّهِمَا البَرُّ وَالفاجِرُ ، وإنّى کُتِبَ لى أن يُحِبَّنى کُلُّ مُؤمِنٍ ، ويُبغِضَنى کُلُّ مُنافِقٍ . (2)

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله کانَ جالِسا فى مَلَأٍ مِن أصحابِهِ إذ قامَ فَزِعا ، فَاستَقبَلَ جَنازَةً عَلى أربَعَةِ رِجالٍ مِنَ الحَبَشِ ، فَقالَ : ضَعوهُ ! ثُمَّ کَشَفَ عَن وَجهِهِ فَقالَ : أيُّکُم يَعرِفُ هذَا ؟ فَقالَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام : أنَا يا رَسولَ اللّهِ ! هذَا عَبدُ بَنى رِياحٍ ، مَا استَقبَلَنى قَطُّ إلّا قالَ : أنَا وَاللّهِ اُحِبُّکَ . قالَ : قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : فَأشهَدُ ما يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ ، وما يُبغِضُکَ إلّا کافِرٌ . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : إنَّ اللّهَ أخَذَ ميثاقَ المُؤمِنينَ عَلى حُبِّکَ ، وأخَذَ ميثاقَ المُنافِقينَ عَلى بُغضِکَ ، ولَو ضَرَبتَ خَيشومَ (4) المُؤمِنِ ما أبغَضَکَ ، ولَوِ نَثَرتَ الدَّنانيرَ عَلَى المُنافِقِ ما أحَبَّکَ . ياعَلِىُّ، لا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُبغِضُکَ إلّا مُنافِقٌ . (5)

الإمام علىّ عليه السلام :لَو ضَرَبتُ خَيشومَ المُؤمِنِ بِسَيفى هذَا عَلى أن يُبغِضَنى ما أبغَضَنى ، ولَو صَبَبتُ الدُّنيا بِجَمّاتِها (6) عَلَى المُنافِقِ عَلى أن يُحِبَّنى ما أحَبَّنى ؛ وذلِکَ أنَّهُ قُضِىَ فَانقَضى عَلى لِسانِ النَّبِىِّ الاُمِّىِّ صلى الله عليه و آله أنَّهُ قالَ : يا عَلِىُّ ، لا يُبغِضُکَ مُؤمِنٌ ، ولا يُحِبُّکَ مُنافِقٌ . (7)

.

1- .المناقب للكوفى : ج 2 ص 477 ح 976 عن محمّد بن جعفر .
2- .الأمالى للطوسى : ص 335 ح 675 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 163 ح 115 كلاهما عن عبد اللّه بن نجى ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 482 ح 982 عن زرّ وكلاهما نحوه .
3- .المحاسن : ج 1 ص 248 ح 466 عن رياح بن أبى نصر .
4- .الخَيشوم : أقصى الأنف ، ومنهم من يطلقه على الأنف ، والجمع خيَاشيم (مجمع البحرين : ج 1 ص 515 «خشم») .

5- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 277 ح 8804 عن أبى ذرّ ؛ بشاره المصطفى : ص 95 عن ابن مسعود نحوه وفيه من «لو ضربت ...» وزاد فيه «لأنّ حبّک إيمان وبغضک نفاق» بعد «ما أبغضک» .
6- .الجَمّات : جمع جَمّه ؛ وهو مجتمع الماء من الأرض ، أراد بجُملتها (مجمع البحرين : ج 1 ص 319 «جمم») .
7- .نهج البلاغه : الحكمه 45 ، بشاره المصطفى : ص 107 عن سويد بن غفله نحوه ، روضه الواعظين : ص 323 ، إعلام الورى : ج 1 ص 371 وراجع الغارات : ج 2 ص 520 وشرح نهج البلاغه : ج 4 ص 83 .

امام علی علیه السلام :نیک و بد ، در دوست داشتن دو فرزند فاطمه علیهاالسلام مشترک اند ؛ ولی خدا اِبا دارد که مرا جز مؤمن ، دوست بدارد .

امام علی علیه السلام :به درستی که نیک و بد ، در دوست داشتن دو فرزند فاطمه علیهاالسلاممشترک اند ؛ امّا برای من ، چنین نوشته شده که هر مؤمنی ، مرا دوست می دارد و هر منافقی ، مرا دشمن می دارد .

امام صادق علیه السلام :پیامبر خدا در میان گروهی از یارانش نشسته بود که ناگهانْ هراسان برخاست و به پیشواز جنازه ای که چهار نفر از مردان حَبَشی آن را حمل می کردند رفت و فرمود : «آن را زمین بگذارید» . سپس روی جنازه را باز کرد و فرمود : «کدام یک از شما این مرد را می شناسد؟» . علی بن ابی طالب علیه السلام گفت : من ، ای پیامبر خدا! این ، برده بنی ریاح است که هیچ گاه به دیدار من نمی آمد ، مگر آن که می گفت : به خدا سوگند ، تو را دوست دارم . پیامبر خدا فرمود : «شهادت می دهم که جز مؤمن ، تو را دوست نمی دارد و جز کافر ، تو را دشمن نمی دارد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : به درستی که خداوند از مؤمنان درباره دوست داشتن تو و از منافقان بر سرِ دشمن داشتن تو پیمان گرفته است . چنانچه بر بینی مؤمن بزنی تا تو را دشمن بدارد ، تو را دشمن نمی دارد ؛ و چنانچه دینارها به منافق بدهی تا تو را دوست بدارد ، دوستت نمی دارد . ای علی! جز مؤمن ، تو را دوست نمی دارد و جز منافق ، تو را دشمن نمی دارد .

امام علی علیه السلام :چنانچه با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم تا مرا دشمن بدارد ، هرگز با من دشمنی نمی ورزد و چنانچه تمام دنیا را بر منافقْ نثار کنم تا مرا دوست بدارد ، هرگز مرا دوست نخواهد داشت . این بدان جهت است که مقدّر شده و بر زبان پیامبر اُمّی جاری گشته است که گفت : «ای علی! هیچ مؤمنی ، تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی ، تو را دوست نمی دارد» .

.

عنه عليه السلام :لَو ضَرَبتُ خَياشيمَ المُؤمِنِ بِالسَّيفِ ما أبغَضَنى ، ولَو نَثَرتُ عَلَى المُنافِقِ ذَهَبا وفِضَّةً ما أحَبَّنى ؛ إنَّ اللّهَ أخَذَ ميثاقَ المُؤمِنينَ بِحُبّى ، وميثاقَ المُنافِقين بِبُغضى ، فَلا يُبغِضُنى مُؤمِنٌ ، ولا يُحِبُّنى مُنافِقٌ أبَدا . (1)

عنه عليه السلام :وَاللّهِ لَو ضَرَبتُ خَيشومَ مُحِبّينا بِالسَّيفِ ما أبغَضونا ، ووَاللّهِ لَو أدنَيتُ إلى مُبغِضينا وحَثَوتُ (2) لَهُم مِنَ المالِ ما أحَبّونا . (3)

راجع : ص 366 (النفاق) .

3 / 3التَّقويالإمام علىّ عليه السلام :لَقَد كانَ حَبيبى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَثيرا ما يَقولُ لى : يا عَلِىُّ حُبُّکَ تَقوى وإيمانٌ ، وبُغضُکَ كُفرٌ ونِفاقٌ . (4)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : لا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ تَقِىٌّ ، ولا يُبغِضُکَ إلّا فاجِرٌ رَدِىٌّ . (5)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 83 عن أبى الطفيل .
2- .حثا الرجل التراب يَحثوه : إذا أهاله بيده ، وبعضهم يقول : قبضه بيده ثمّ رماه (مجمع البحرين : ج 1 ص 359 «حثا») .
3- .الكافى : ج 8 ص 268 ح 396 عن أبى يحيى كوكب الدم ، تفسير فرات : ص 482 ح 628 كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «حبوتُ» بدل «حثوتُ» .
4- .الأمالى للصدوق : ص 77 ح 44 ، بشاره المصطفى : ص 156 ، روضه الواعظين : ص 125 كلّها عن الأصبغ بن نباته ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 206 من دون إسنادٍ إلى المعصوم .
5- .المناقب للخوارزمى : ص 326 ح 336 عن زرّ بن حبيش ؛ الخصال : ص 577 ح 1 عن مكحول وكلاهما عن الإمام علىّ عليه السلام وفيه «منافق كافر» بدل «فاجر ردى» ، بشاره المصطفى : ص 95 عن ابن مسعود ، عوالى اللآلى : ج 4 ص 85 ح 95 وفيهما «منافق شقى» بدل «فاجرٌ ردى» .

3 / 3 پرهیزگاری

امام علی علیه السلام :چنانچه با شمشیرم بر بینی مؤمن بکوبم ، مرا دشمن نمی دارد و چنانچه طلا و نقره بر سرِ منافق بپاشم ، مرا دوست نمی دارد . به درستی که خداوند یا مؤمنان برای دوست داشتن من و با منافقان بر سرِ دشمن داشتن من ، عهد بسته است . پس هرگز هیچ مؤمنی مرا دشمن نمی دارد و هیچ منافقی مرا دوست نمی دارد .

امام علی علیه السلام :به خدا سوگند ، چنانچه با شمشیر بر بینی دوستدارانمان بکوبم ، ما را دشمن نمی دارند و به خدا سوگند ، چنانچه به دشمنانمان نزدیک شوم و مال نثارشان کنم ، ما را دوست نمی دارند .

ر . ک : ص 367 (نفاق) .

3 / 3پرهیزگاریامام علی علیه السلام :دوست من ، پیامبر خدا ، بسیار به من فرمود : «ای علی! دوست داشتن تو ، پرهیزگاری و ایمان است و دشمن داشتن تو کفر و نفاق» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : جز مؤمنِ پرهیزگار ، تو را دوست نمی دارد ؛ و جز نابه کارِ پست ، تو را دشمن نمی دارد .

.

عنه صلى الله عليه و آله :قالَ اللّهُ تَعالى : ... إنّى جَعَلتُ عَلِيّا عَلَما لِلإيمانِ ؛ فَمَن أحَبَّهُ واتَّبَعَهُ كانَ هادِيا مَهدِيّا ، ومَن أبغَضَهُ وتَرَكَهُ كانَ ضالّاً مُضِلّاً ، وإنَّهُ لا يُحِبُّهُ إلّا مُؤمِنٌ تَقِىٌّ ، ولا يُبغِضُهُ إلّا مُنافِقٌ شَقِىٌّ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :لا يُبغِضُ عَلِيّا إلّا شَقِىٌّ ، ولا يَتَوالى عَلِيّا إلّا تَقِىٌّ ، ولا يُؤمِنُ بِهِ إلّا مُؤمِنٌ مُخلِصٌ . (2)

3 / 4السَّعادَهُرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، أنتَ هادِى اُمَّتى ؛ ألا إنَّ السَّعيدَ كُلَّ السَّعيدِ مَن أحَبَّکَ وأخَذَ بِطَريقَتِکَ ، ألا إنَّ الشَّقِىَّ كُلَّ الشَّقِىِّ مَن خالَفَکَ ورَغِبَ عَن طَريقِکَ ، إلى يَومِ القِيامَهِ . (3)

المعجم الكبير عن فاطمه عليهاالسلام بنت رسول اللّه صلى الله عليه و آله :خَرَجَ عَلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَشِيَّهَ عَرَفَهَ ، فَقالَ : إنَّ اللّهَ باهى بِكُم ، وغَفَرَ لَكُم عامَّهً ، ولِعَلِىٍّ خاصَّهً . وإنّى رَسولُ اللّهِ إلَيكُم غَيرُ مُحابٍ (4) لِقَرابَتى ، هذَا جِبريلُ يُخبِرُنى أنَّ السَّعيدَ حَقَّ السَّعيدِ مَن أحَبَّ عَلِيّا فى حَياتِهِ وبَعدَ مَوتِهِ ، وأنَّ الشَّقِىَّ كُلَّ الشَّقِىِّ مَن أبغَضَ عَلِيّا فى حَياتِهِ وبَعدَ مَوتِهِ . (5)

.

1- .أعلام الدين : ص 278 ، بحار الأنوار : ج 81 ص 195 ح 52 .
2- .الاحتجاج : ج 1 ص 149 ح 32 ، اليقين : ص 353 ح 127 كلاهما عن علقمه بن محمّد الحضرمى ، روضه الواعظين : ص 107 كلّها عن الإمام الباقر عليه السلام .
3- .الأمالى للطوسى : ص 498 ح 1093 عن علىّ بن جعفر عن الإمام الكاظم عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عن جابر بن عبد اللّه .
4- .حاباهُ مُحاباهً : نصره واختصَّه ومالَ إليه (القاموس المحيط : ج 4 ص 315 «حبا») .
5- .المعجم الكبير : ج 22 ص 415 ح 1026 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 658 ح 1121 نحوه وكلاهما عن عباد الكلبى عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عن فاطمه الصغرى عن الإمام الحسين عليه السلام ، كنز العمّال : ج 13 ص 145 ح 36458 ؛ بشاره المصطفى : ص 149 عن محمّد بن عمر المازنى عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم

السلام عن فاطمه الصغرى عن الإمام الحسين عليه السلام عنها عليهاالسلام ، المناقب للكوفى : ج 2 ص 485 ح 987 عن أبى أيّوب الأنصارى نحوه وراجع ذخائر العقبى : ص 166 .

3 / 4 نیک بختی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند متعال فرمود : « ... به درستی که علی را نشانه ایمان قرار دادم . پس ، کسانی که او را دوست بدارند و از وی پیروی نمایند ، هدایتگر و هدایت یافته اند و کسانی که او را دشمن بدارند و رها کنند ، گم راه و گم راه کننده اند . جز مؤمنِ پرهیزگار ، او را دوست نمی دارد و جز منافق بدبخت ، او را دشمن نمی دارد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جز بدبخت ، علی را دشمن نمی دارد ؛ جز پرهیزگار ، از علی پیروی نمی کند و جز مؤمنِ بااخلاص ، به او ایمان نمی آورد .

3 / 4نیک بختیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو راهنمای امّت من هستی . بدان که همانا خوش بخت واقعی کسی است که تو را دوست بدارد و راهت را دنبال کند و بدبخت واقعی کسی است که با تو مخالف کند و از راهت روی گردان شود .

المعجم الکبیر به نقل از فاطمه علیهاالسلام (دختر پیامبر خدا) : شامگاه عَرَفه ، پیامبر خدا بر ما وارد شد و فرمود : «به درستی که خداوند به شما افتخار کرد و همه شما را آمرزید ، خصوصا علی را . من فرستاده خدا به سوی شمایم و به خاطر پیوند خویشاوندی ام ، امتیازی به کسی نمی دهم . این ، جبرئیل است که به من خبر می دهد : نیک بخت حقیقی ، کسی است که علی را در دوران حیات او و نیز پس از رحلت او ، دوست بدارد و بدبخت حقیقی ، کسی است که علی را در دوران حیات او و پس از رحلت او ، دشمن بدارد» .

.

الأمالى للطوسى عن أبى الحمراء خادم رسول اللّه صلى الله عليه و آله :خَرَجَ عَلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ عَرَفَةَ وهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقالَ : يا مَعشَرَ الخَلائِقِ ، إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالى باهى بِکُم فى هذَا اليَومِ لِيَغفِرَ لَکُم عامَّةً . ثُمَّ التَفَتَ إلى عَلِيٍّ عليه السلام وقالَ لَهُ : وغَفَرَ لَکَ يا عَلِيُّ خاصَّةً . ثُمَّ قالَ لَهُ : يا عَلِيُّ ، اُدنُ مِنّى ، فَدَنا مِنهُ ، فَقالَ : إنَّ السَّعيدَ حَقَّ السَّعيدِ مَن أحَبَّکَ وأطاعَکَ ، وإنَّ الشَّقِىَّ کُلَّ الشَّقِىِّ مَن عاداکَ وأبغَضَکَ ونَصَبَ لَکَ . (1)

الأمالى للمفيد عن سلمان الفارسى :خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ عَرَفَةَ فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ اللّهَ باهى بِکُم فى هذَا اليَومِ لِيَغفِرَ لَکُم عامَّةً ، ويَغفِرَ لِعَلِيٍّ خاصَّةً . ثُمَّ قالَ : اُدنُ مِنّى يا عَلِيُّ . فَدَنا مِنهُ ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قالَ : إنَّ السَّعيدَ کُلَّ السَّعيدِ حَقَّ السَّعيدِ مَن أطاعَکَ وتَوَلّاکَ مِن بَعدى ، وإنَّ الشَّقِىَّ کُلَّ الشَّقِىِّ حَقَّ الشَّقِىِّ مَن عَصاکَ ونَصَبَ لَکَ عَداوَةً مِن بَعدى . (2)

شرح الأخبار عن أبى أيّوب الأنصارى :خَرَجَ عَلَينا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ عَرَفَةَ ، فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ باهى بِکُم فى هذَا اليَومِ ، فَغَفَرَ لَکُم عامَّةً ، ولِعَلِيٍّ خاصَّةً ؛ فَأمَّا العامَّةُ مِنکُم فَمَن لَم يُحدِث بَعدى حَدَثا ، وهُوَ قَولُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا يَنکُثُ عَلَى نَفْسِهِ» (3) ، وأمَّا الخاصَّةُ : فَطاعَةُ عَلِيٍّ طاعَتى ؛ فَمَن عَصاهُ فَقَد عَصانى . ثُمَّ قالَ : قُم يا عَلِيُّ . فَقامَ ، فَوَضَعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله کَفَّهُ فى کَفِّهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّها النّاسُ ، إنّى رَسولُ اللّهِ إلَيکُم جَميعا؛ فَطاعَتى مَفروضَةٌ، وإنّى غَيرُ خائِفٍ (4) لقومى، ولا مُحابٍ لِقَرابَتى مِنهُم ، وإنَّما أنَا رَسولُ اللّهِ ، «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَغُ» (5) ، ألَا إنَّ هذَا جَبرائيلُ يُخبِرُنى عَن رَبّى عَزَّ وجَلَّ أنَّ السَّعيدَ حَقَّ السَّعيدِ مَن أحَبَّ عَلِيّا فى حَياتِهِ أو بَعدَ وَفاتِهِ ، وأنَّ الشَّقِىَّ حَقَّ الشَّقِىِّ مَن أبغَضَ عَليّا فى حَياتِهِ أو بَعدَ وَفاتِهِ . (6)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 426 ح 953 ، الأمالى للصدوق : ص 465 ح 621 ، بشاره المصطفى : ص 60 .
2- .الأمالى للمفيد : ص 161 ح 3 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 265 ح 37 .
3- .الفتح : 10 .

4- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّ الصواب : «غيرُ حائفٍ » ؛ أى غيرُ ظالمٍ ، قال ابن الأثير : الحَيف : الجَور والظُّلم (النهايه : ج1 ص 469 «حيف») .
5- .المائده : 99 .
6- .شرح الأخبار : ج 1 ص 209 ح 177 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 207 ح 127 وفيه «حياتى وبعد وفاتى» بدل «حياته أو بعد وفاته» فى كلا الموضعين .

الأمالی ، طوسی به نقل از ابو حَمراء (خادم پیامبر خدا) : در روز عرفه ، پیامبر خدا بر ما وارد شد و دست علی علیه السلام در دستش بود . آن گاه فرمود : «ای گروه مردمان! به درستی که خداوند خُجسته ووالا ، در این روز به شما افتخار کرد و همه شما را آمرزید» . آن گاه ، رو به علی علیه السلام کرد و به او فرمود : «ای علی! تو را به طور ویژه آمرزیده است» . سپس به او فرمود : «ای علی! نزدیک تر بیا» . علی علیه السلام نزد ایشان رفت . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «همانا نیک بخت حقیقی ، کسی است که تو را دوست بدارد و فرمان برداری ات کند و همانا بدبخت حقیقی ، کسی است که دشمن تو باشد و با تو کینه بوَرزد و به تو ناسزا بگوید» .

الأمالی ، مفید به نقل از سلمان فارسی : در روز عرفه ، پیامبر خدا بیرون آمد و فرمود : «ای مردم! به درستی که خداوند در این روز به شما مباهات کرد و همه شما را آمرزید ، بویژه علی را» . و آن گاه فرمود : «ای علی! نزد من بیا» . علی علیه السلام نزد ایشان رفت . پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «همانا نیک بخت حقیقی ، کسی است که پس از من ، از تو فرمان ببرد و پیروی ات کند و همانا بدبخت حقیقی ، کسی است که پس از من نافرمانی ات کند و عَلَم دشمنی با تو برافرازد .

شرح الأخبار به نقل از ابو ایّوب انصاری : در روز عرفه ، پیامبر خدا بر ما وارد شد و فرمود : «ای مردمان! به درستی که خداوند عز و جل در این روز به شما افتخار کرد و شما را به طور عام و علی را به طور خاص آمرزید . منظور از عموم شما ، هر کسی است که پس از من بدعتی ایجاد نکند و این ، معنای سخن خداوند عز و جل است که : «پس هر کس پیمان بشکند ، به زیان خویش پیمان شکسته است» ؛ و امّا منظور از خاص ، این است که پیروی از علی ، پیروی از من است و هر کس او را نافرمانی کند ، مرا نافرمانی کرده است» . سپس فرمود : «ای علی! برخیز» . علی علیه السلام ایستاد . آن گاه ، پیامبر خدا دستش را در دست وی نهاد و فرمود : «ای مردمان! همانا من ، فرستاده خدا به سوی تمام شما هستم ؛ فرمان برداری از من واجب است و من بر خویشان خود نمی ترسم و نیز به خاطر پیوند خویشاوندی ، به آنان امتیازی نمی دهم . من ، فرستاده خدا هستم و «بر دوشِ فرستاده ، رسالتی جز ابلاغ دین نیست» . (1) بدانید!

این ، جبرئیل است که از نزد پروردگارم به من خبر می دهد : نیک بخت حقیقی ، کسی است که علی را در دوران حیات او و پس از وفات او ، دوست بدارد و بدبخت حقیقی ، کسی است که علی را در دوران حیات او و پس از وفات او ، دشمن بدارد» .

.

1- .برگرفته از آیه 99 سوره مائده .

راجع : ص 374 (الشقاء) .

3 / 5الصّيتُ السَّماوِيُّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، طوبى لِمَن أحَبَّکَ وصَدَّقَ بِکَ ، ووَيلٌ لِمَن أبغَضَکَ وکَذَّبَ بِکَ . مُحِبّوکَ مَعروفونَ فِى السَّماءِ السّابِعَهِ ، وَالأَرضِ السّابِعَهِ السُّفلى ، وما بَينَ ذلِکَ ، هُم أهلُ الدّينِ وَالوَرَعِ وَالسَّمتِ (1) الحَسَنِ ، وَالتَّواضُعِ للّهِ عَزَّوجَلَّ ، خاشِعَهٌ أبصارُهُم ، وَجِلَهٌ قُلوبُهُم لِذِکرِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، وقَد عَرَفوا حَقَّ وَلايَتِکَ ، وألسِنَتُهُم ناطِقَهٌ بِفَضلِکَ ، وأعيُنُهُم ساکِبَهٌ تَحَنُّنا عَلَيکَ وعَلَى الأَئِمَّهِ مِن وُلدِکَ ، يَدينونَ اللّهَ بِما أَمَرَهُم بِهِ فى کِتابِهِ ، وجاءَهُم بِهِ البُرهانُ مِن سُنَّهِ نَبِيِّهِ ، عامِلونَ بِما يَأمُرُهُم بِهِ أُولُو الأَمرِ مِنهُم ، مُتَواصِلونَ غَيرُ مُتَقاطِعينَ ، مُتَحابّونَ غَيرُ مُتَباغِضينَ ، إنَّ المَلائِکَهَ لَتُصَلّى عَلَيهِم ، وتُؤَمِّنُ عَلى دُعائِهِم ، وتَستَغفِرُ لِلمُذنِبِ مِنهُم ، وتَشهَدُ حَضرَتَهُ ، وتَستَوحِشُ لِفَقدِهِ ، إلى يَومِ القِيامَهِ (2) .

.

1- .السَّمْت : عباره عن الحاله الَّتى يكون عليها الإنسان من السكينه والوقار وحُسن السيره والطريقه واستقامه المنظر والهيئه (مجمع البحرين : ج 2 ص 875 «سمت») .
2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 261 ح 21 ؛ فرائد السمطين : ج 1 ص 310 ح 248 وفيه «اليقين» بدل «الدين» وكلاهما عن علىّ بن مهدى الرقى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .

3 / 5 آوازه آسمانی

ر . ک : ص 375 (نگون بختی) .

3 / 5آوازه آسمانیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! خوشا به حال دوستداران و تأییدکنندگانت، و بدا به حال دشمنان و تکذیب کنندگانت! دوستداران تو در آسمان هفتم و زمین هفتم و در میان آن دو ، شناخته شده اند . آنان ، دیندار ، باتقوا ، متین و دارای روشی نیکو هستند که برای خداوند عز و جل ، فروتنی می نمایند . دیدگانشان فرو افتاده است ، قلب هایشان به یاد خدای عز و جل [از خشیت او]می تپد ، حقّ دوستیِ (ولایتِ) تو را به جا می آورند ، زبان هایشان به بیان برتری های تو گویاست ، و چشمانشان به خاطر محبّت تو و امامان که فرزندان تو هستند ، گریان است . آنان با انجام دادن آنچه خداوند در کتابش فرمان داده و در سنّت پیامبرش ، بر آن ، بُرهان هایی برایشان آورده است ، تسلیم اند و به آنچه اولو الأمر دستورشان دهد ، عمل می کنند . پیوستگانی هستند که از هم نمی بُرند و دوستانی هستند که دشمنی نمی ورزند . به درستی که فرشتگان ، تا روز قیامت ، بر آنان درود می فرستند و دعاهایشان را آمین می گویند و برای گناهکارشان طلب آمرزش می کنند ؛ در حضور او حاضر می شوند و در نبودِ او نگران می شوند تا برپایی روز قیامت .

.

الفصل الرابع : محبوبيّته عند اللّه ورسوله وملائكته4 / 1اللّهُ ورَسولُهُسنن الترمذى عن البراء :إنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله بَعَثَ جَيشَينِ وأمَّرَ عَلى أحَدِهِما عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ، وعَلَى الآخَرِ خالِدَ بنَ الوَليدِ ، فَقالَ : إذا كانَ القِتالُ فَعَلِىٌّ . قالَ : فَافتَتَحَ عَلِىٌّ حِصنا ، فَأَخَذَ مِنهُ جارِيَةً ، فَكَتَبَ مَعى خالِدُ بنُ الوَليدِ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله يَشى (1) بِهِ . فَقَدِمتُ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَرأَ الكِتابَ ، فَتَغَيَّرَ لَونُهُ ، ثُمَّ قالَ : ما تَرى فى رَجُلٍ يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ؟ ! (2)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام يَومَ خَيبَرَ : لَأُعطِيَنَّ اللِّواءَ غَدا رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ . (3)

.

1- .وَشى به : نَمَّ به ، ووشى به إلى السلطان : أى سعى (لسان العرب : ج 15 ص 393 «وشى») .
2- .سنن الترمذى : ج 4 ص 207 ح 1704 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 504 ح 56 نحوه .
3- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 28 ح 23093 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 604 ح 1034 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 59 ح 15 كلّها عن بريده الأسلمى و ص 68 ح 22 عن هبيره بن يريم عن الإمام الحسن عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، التاريخ الكبير : ج 7 ص 263 الرقم 1110 عن عبد الرحمن بن أبى ليلى ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 500 ح 35 عن سعيد بن مسيّب و ح 37 عن سلمه ؛ الإرشاد : ج 1 ص 64 ، عوالى اللآلى : ج 4 ص 88 ح 111 وراجع صحيح البخارى : ج 3 ص 1357 ح 3499 وصحيح مسلم : ج 4 ص 1873 ح 35 .

4 / 1 خداوند و پیامبرش

فصل چهارم : محبوبیت امام علی در نزد خداوند ، پیامبر و فرشتگان4 / 1خداوند و پیامبرشسنن التِّرمَذی به نقل از بَراء : همانا پیامبر صلی الله علیه و آله دو لشکر را ، یکی به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگری به فرماندهی خالد بن ولید ، فرستاد و فرمود : «هر گاه درگیری رخ داد ، علی فرماندهی کند» . علی علیه السلام دژی را گشود و [از بین اسیران] ، کنیزی را برگزید . خالد بن ولید ، نامه ای به همراه من به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و در آن از علی علیه السلام بدگویی کرد . نامه را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم . آن را خواند و رنگ چهره اش دگرگون شد . آن گاه فرمود : «نظرت در مورد [بدگویی] از مردی که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند ، چیست ؟» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام ، در روز خیبر : فردا پرچم را به مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند .

.

عنه صلى الله عليه و آله حينَ قَدِمَ عَلَيهِ وَفدُ أهلِ الطّائِفِ : يا أهلَ الطّائِفِ ، وَاللّهِ لَتُقيمُنَّ الصَّلاةَ ولَتُؤتُنَّ الزَّكاةَ أو لَأَبعَثَنَّ إلَيكُم رَجُلاً كَنَفسى ، يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، يَقصَعُكُم (1) بِالسَّيفِ . فَتَطاوَلَ لَها أصحابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام فَأَشالَها ، ثُمَّ قالَ : هُوَ هذَا . قالَ أبو بَكرٍ وعُمَرُ : ما رَأَينا كَاليَومِ فِى الفَضلِ قَطُّ . (2)

تاريخ بغداد عن عبد اللّه بن العبّاس :كُنتُ أنا وأبِىَ العَبّاسُ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ جالِسَينِ عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، إذ دَخَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ فَسَلَّمَ ، فَرَدَّ عَلَيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وبَشَّ بِهِ ، وقامَ إلَيهِ ، وَاعتَنَقَهُ ، وقَبَّلَ بَينَ عَينَيهِ ، وأَجلَسَهُ عَن يَمينِهِ . فَقالَ العَبّاسُ : يا رَسولَ اللّهِ ، أ تُحِبُّ هذَا ؟ فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يا عَمَّ رَسولِ اللّهِ، وَاللّهِ ! لَلّهُ أشَدُّ حُبّا لَهُ مِنّى، إنَّ اللّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِىٍّ فى صُلبِهِ ، وجَعَلَ ذُرِّيَّتى فى صُلبِ هذَا. (3)

المحاسن والمساوئ عن ابن عبّاس:إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كانَ عِندَ اُمِّ سَلَمَةَ بِنتِ أبى اُمَيَّةَ ، إذ أقبَلَ عَلِىٌّ عليه السلام يُريدُ الدُّخولَ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَنَقَرَ (4) نَقرا خَفِيّا ، فَعَرَفَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَقرَهُ ، فَقالَ : ... قومى يا اُمَّ سَلَمَةَ ، فَإِنَّ بِالبابِ رَجُلاً ... يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ . (5)

.

1- .قَصَعَ الغلامَ قصعا : ضربه ببُسط كفّه على رأسه (لسان العرب : ج 8 ص 275 «قصع») .
2- .الأمالى للطوسى : ص 579 ح 1196 عن أبى ذرّ وراجع تحف العقول : ص 459 .
3- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 316 الرقم 206 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 259 ح 8789 ، ذخائر العقبى : ص 124 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 324 ح 252 ، ينابيع المودّه : ج 2 ص 151 ح 420 نحوه وليس فيه من «إنّ اللّه جعل ذريّه ...» ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 94 وراجع مروج الذهب : ج 3 ص 6 .
4- .نَقَرَه : ضربه (لسان العرب : ج 5 ص 227 «نقر») .

5- .المحاسن والمساوئ : ص 44 ، المناقب للخوارزمى : ص 86 ح 77 عن عبد اللّه و ص 344 ح 364 عن سلمان ؛ علل الشرائع : ص 65 ح 3 ، اليقين : ص 414 ح 154 عن الإمام علىّ عليه السلام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 199 ح 531 كلّها نحوه وراجع ج 1 ص 206 ح 107 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمانی که هیئتی از اهل طائف به نزد ایشان آمدند : «ای اهل طائف! به خدا سوگند ، یا نماز به پا می دارید و زکات می پردازید ، یا شخصی همانند خودم را به سویتان گسیل می دارم که او خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند تا با شمشیر ، به حسابتان برسد» . یاران پیامبر خدا سر برکشیدند [تا بنگرند که این فرد ، چه کسی است] . پیامبر خدا دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود : «آن شخص ، این است» . ابو بکر و عمر گفتند : تاکنون کسی را در این مرتبه از فضل (برتری) ندیده ایم .

تاریخ بغداد به نقل از عبد اللّه بن عبّاس : من و پدرم عبّاس بن عبد المطّلب ، نزد پیامبر خدا نشسته بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و سلام کرد . پیامبر خدا ، جواب سلام او را داد و از آمدنش خوش حال شد و به سوی او رفت و وی را در آغوش کشید و میان چشمانش را بوسید و وی را در سمت راست خود نشاند . عبّاس پرسید : ای پیامبر خدا! آیا این مرد را دوست داری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد : «ای عموی پیامبر خدا! به خدا سوگند که خداوند ، او را بیشتر از من دوست دارد . خداوند ، خاندان هر پیامبر را در پشت آن پیامبر نهاده است و خاندان مرا در پشت این مرد نهاده است» .

المَحاسن و المساوئ به نقل از ابن عبّاس : پیامبر خدا نزد اُمّ سلمه (دختر ابو اُمیّه) بود که علی علیه السلام آمد . وقتی علی علیه السلام می خواست نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید ، آهسته به در می کوبید و پیامبر خدا از نحوه کوبیدن در می فهمد که وی پشت در است . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « ... ای اُمّ سلمه! برخیز . همانا مردی پشت در است که ... خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند» .

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :حَدَّثَنى جَبرائيلُ عَنِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ وقالَ : إنَّ اللّهَ يُحِبُّ عَلِيّا ما لا يُحِبُّ المَلائِكَهَ مِثلَ حُبِّ عَلِيٍّ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :قالَ لِىَ الجَليلُ جَلَّ جَلالُهُ : يا مُحَمَّدُ ، مَن تُحِبُّ مِن خَلقى ؟ قُلتُ : اُحِبُّ الَّذى تُحِبُّهُ أنتَ ، يا رَبّى . قالَ لى جَلَّ جلالُهُ : فَأَحِبَّ عَلِيّا ؛ فَإِنّى اُحِبُّهُ ، واُحِبُّ مَن يُحِبُّهُ . فَخَرَرتُ للّهِ ساجِدا مُسَبِّحا ؛ شاكِرا لِرَبِّى تَبارَكَ وَتعالى . فَقالَ لى : يا مُحَمَّدُ ، عَلِىٌّ وَلِيّى ، وخيرَتى بَعدَكَ مِن خَلقى ، اِختَرتُهُ لَكَ أخا ، ووَصِيّا ، ووَزيرا ، وصَفِيّا ، وخَليفَهً ، وناصِرا لَكَ عَلى أعدائى . (2)

راجع : ج 1 ص 340 (الدور المصيرى فى فتح خيبر) .

4 / 2اللّهُ ومَلائِكَتُهُالمعجم الكبير عن الضحّاک الأنصارى :لَمّا سارَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلى خَيبَرَ جَعَلَ عَلِيّا رضى الله عنهعَلى مُقَدِّمَتِهِ ، فَقالَ : مَن دَخَلَ النَّخلَ فَهُوَ آمِنٌ . فَلَمّا تَكَلَّمَ بِهَا النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله نادى بِها عَلِىٌّ رضى الله عنه ، فَنَظَرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلى جِبريلَ عليه السلام ، فَضَحِكَ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ما يُضحِكُكَ ؟ فَقالَ : إنّى اُحِبُّهُ . فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ : إنَّ جِبريلَ يَقولُ : إنّى اُحِبُّكَ . قالَ : وبَلَغتُ أن يُحِبَّنى جِبريلُ ؟ قالَ : نَعَم ، ومَن هُوَ خَيرٌ مِن جِبريلَ ؛ اللّهُ تَعالى . (3)

اُسد الغابه عن أبى الضحّاک الأنصارى :لَمّا سارَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلى خَيبَرَ جَعَلَ عَلِيّا عَلى مُقَدِّمَتِهِ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ : إنَّ جِبريلَ زَعَمَ أنَّهُ يُحِبُّكَ . فَقالَ : وقَد بَلَغتُ إلى أن يُحِبَّنى جِبريلُ ؟ قالَ : نَعَم ، ومَن هُوَ خَيرٌ مِن جِبريلَ ؛ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ يُحِبُّكَ . (4)

.

1- .ينابيع المودّه : ج 2 ص 309 ح 883 عن أنس رفعه .
2- .اليقين : ص 425 ح 158 عن ابن عبّاس .
3- .المعجم الكبير : ج 8 ص 301 ح 8145 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 45 الرقم 2549 .

4- .اَسد الغابه : ج 6 ص 173 الرقم 6026 ، كنز العمّال : ج 11 ص 621 ح 33020 .

4 / 2 خداوند و فرشتگان

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :جبرئیل از خداوند عز و جل برایم خبر آورد و گفت : «به درستی که خدا آن قدر علی را دوست دارد که حتّی فرشتگان را به اندازه او دوست ندارد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوندِ بِشْکوه عز و جل فرمود : «ای محمّد! از مخلوقاتم چه کسی را دوست داری؟» . گفتم : کسی را دوست دارم که تو نیز او را دوست داری ، ای پروردگار من! پروردگار عز و جل فرمود : «علی را دوست بدار ، که من او را دوست می دارم و دوستدار کسی هستم که او را دوست می دارد» . آن گاه ، برای شکر پروردگار متعال ، تسبیح گویان به سجده افتادم . پس به من فرمود : «ای محمّد! علی ، ولیّ من است و پس از تو ، منتخب من از بین بندگانم . او را برای تو برادر ، وزیر (دستْ یار) ، صفی (برگزیده) ، جانشین و یاری دهنده ات بر ضدّ دشمنانم برگزیده ام» .

ر . ک : ج 1 ص 341 (تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر) .

4 / 2خداوند و فرشتگانالمعجم الکبیر به نقل از ضحّاک انصاری : هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی خیبر در حرکت بود ، علی علیه السلام را پیشاپیش لشکر قرار داد و فرمود : «هر کس داخل نخلستان شود ، در امان است» . هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را گفت ، علی علیه السلام آن را با صدای بلند تکرار کرد . نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل علیه السلام افتاد و دید که جبرئیل علیه السلام می خندد . پیامبر خدا از جبرئیل علیه السلام پرسید : «چه چیزْ تو را می خنداند؟» . جبرئیل علیه السلام گفت : او را دوست دارم . پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت : «همانا جبرئیل می گوید که تو را دوست دارد» . علی علیه السلام گفت : من ، بدان جا رسیده ام که جبرئیلْ مرا دوست دارد؟ [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «آری ؛ و آن که بهتر از جبرئیل است ، خدای متعال هم دوستت دارد» .

اُسد الغابه به نقل از ابو ضحّاک انصاری : زمانی که پیامبر خدا به سوی خیبر در حرکت بود ، علی علیه السلام را پیشاپیش لشکر قرار داد . آن گاه

به علی علیه السلام فرمود : «همانا جبرئیل ، یقین دارد که تو را دوست دارد» . علی علیه السلام گفت : من بدان جا رسیده ام که جبرئیلْ مرا دوست داشته باشد؟ [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «آری ؛ و آن که بهتر از جبرئیل است ، خداوند عز و جل [نیز] تو را دوست دارد» .

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :أوَّلُ مَنِ اتَّخَذَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ أخا مِن أهلِ السَّماءِ إسرافيلُ ، ثُمَّ ميكائيلُ ، ثُمَّ جَبرَئيلُ . وأوَّلُ مَن أحَبَّهُ مِن أهلِ السَّماءِ حَمَلَهُ العَرشِ ، ثُمَّ رِضوانُ خازِنُ الجِنانِ ، ثُمَّ مَلَكُ المَوتِ . وإنَّ مَلَكَ المَوتِ يَتَرَحَّمُ عَلَى مُحِبّى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ كَما يَتَرَحَّمُ عَلَى الأنبِياءِ عليهم السلام . (1)

راجع : ص 272 (تقرّب الملائكه إلى اللّه بحبّه) .

4 / 3أحَبُّ الخَلقِ إلَى اللّهِ 2سنن الترمذى عن أنس بن مالک :كانَ عِندَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله طَيرٌ ، فَقالَ : اللّهُمَّ ائتِنى بِأحَبِّ خَلقِکَ إلَيکَ ؛ يَأكُلُ مَعى هذَا الطَّيرَ . فَجاءَ عَلِيٌّ ، فَأكَلَ مَعَهُ . (2)

خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن أنس بن مالک :إنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله كانَ عِندَهُ طائِرٌ ، فَقالَ : اللّهُمَّ ائتِنى بِأحَبِّ خَلقِکَ إلَيکَ ؛ يَأكُلُ مَعى مِن هذَا الطَّيرِ . فَجاءَ أبو بَكرٍ ، فَرَدَّهُ ، ثُمَّ جاءَ عُمَرُ ، فَرَدَّهُ ، ثُمَّ جاءَ عَلِيٌّ ، فَأذِنَ لَهُ . (3)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 72 ح 49 ؛ مائه منقبه : ص 119 ح 64 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 103 ، إرشاد القلوب : ص 235 كلّها عن عبد اللّه بن مسعود .
2- .سنن الترمذى : ج 5 ص 636 ح 3721 ، المعجم الكبير : ج 7 ص82 ح6437 عن سفينه ، تاريخ بغداد: ج9ص369 الرقم4944، التاريخ الكبير : ج 1 ص 358 الرقم 1132 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 105 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 246 ح 8767 و ح 8765 و ح 8766 ، المناقب للخوارزمى : ص 107 ح 113 والثلاثه الأخيره عن ابن عبّاس و ح 114 ؛ بشاره المصطفى : ص 165 عن ابن عبّاس نحوه ، كشف الغمّه : ج 1 ص 150 وراجع فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 560 ح 945 .
3- .خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 50 ح 12 ، مسند أبى يعلى : ج 4 ص 130 ح 4039 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 105 الرقم 3789 وفيه «عثمان» بدل «عمر» .

4 / 3 محبوب ترینِ خلق خدا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :از اهل آسمان ، نخستین کسانی که علی بن ابی طالب را برادر خویش برگزیدند ، اسرافیل علیه السلام ، سپس میکائیل علیه السلام و آن گاه جبرئیل علیه السلام بودند و از اهل آسمان ، نخستین کسانی که او را دوست داشتند ، حاملان عرش ، سپس فرشته رضوان (خزانه دار بهشت) و آن گاه ، فرشته مرگ (عزرائیل) بودند . به درستی که فرشته مرگ بر دوستداران علی بن ابی طالبْ مهربانی می کند ، همان گونه که بر انبیا مهربانی می نماید .

ر . ک : ص 273 (تقرّب جستن فرشتگان به خدا با دوست داشتن علی) .

4 / 3محبوب ترین خلق خدا (1)سنن الترمذی به نقل از انس بن مالک : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله مرغی [بریان] بود . فرمود : «بار الها! محبوب ترینْ بنده خود را برسان تا با من از این مرغ بخورد» . علی علیه السلام آمد و با وی [از آن] خورد .

خصائص أمیر المؤمنین ، نسائی به نقل از انس بن مالک : همانا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پرنده ای [بریان]بود . فرمود : «بار الها! بهترین بنده ات را برسان تا با من از این مرغ بخورد» . ابو بکر آمد . [پیامبر صلی الله علیه و آله] وی را رد کرد . آن گاه ، عمر آمد . [پیامبر صلی الله علیه و آله] وی را نیز برگرداند . سپس علی علیه السلام آمد . [پیامبر صلی الله علیه و آله] به وی اجازه داد .

.

1- .ذیل این عنوان ، شماری از روایاتِ نام گرفته به «حدیث طیر (پرنده)» را آورده ایم که از احادیث مستفیض و متواتر در نزد شیعه و سنّی است . در این باره ذهبی در تذکره الحفّاظ (ج 3 ص 1042) می گوید : «حدیث طیر ، از طرق بسیاری نقل شده است که آنها را در کتابی جداگانه ، گرد آورده ام. مجموعه این احادیث ، ایجاب می کند که دارای مبنایی باشند» . دانشمند بلندپایه ، میر حامد حسین هندی ، جلد چهارم کتاب بزرگش عبقات الأنوار (قطع رحلی) را صرفا به بررسی این حدیث ، اختصاص داده است و

هر آنچه را مربوط به راویان و نقد و بررسی و ردّ و اثبات این حدیث بوده ، به بحث نهاده است .

تاريخ دمشق عن أنس بن مالک :اُهدِیَ لِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله حِجلٌ مَشویٌ بِخُبزِهِ وصِنابِهِ (1) ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اللّهُمَّ ائتِنی بِأَحَبِّ خَلقِکَ إلَیکَ ؛ یَأکُلُ مَعی مِن هذَا الطَّعامِ . فَقالَت عائِشَهُ : اللّهُمَّ اجعَلهُ أبی . وقالَت حَفصَهُ : اللّهُمَّ اجعَلهُ أبی قال أنَسٌ : وقُلتُ : اللّهُمَّ اجعَلهُ سَعدَ بنَ عُبادَهَ . قالَ أنَسٌ : فَسَمِعتُ حَرَکَهً بِالبابِ ، فَخَرَجتُ ، فَإِذا عَلِیٌّ بِالبابِ ، فَقُلتُ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلی حاجَهٍ ، فَانصَرَفَ . ثُمَّ سَمِعتُ حَرَکَهً بِالبابِ ، فَخَرَجتُ ، فَإِذا عَلِیٌّ بِالبابِ ، فَقُلتُ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلی حاجَهٍ ، فَانصَرَفَ . ثُمَّ سَمِعتُ حَرَکَهً بِالبابِ ، فَسَلَّمَ عَلِیٌّ ، فَسَمِعَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله صَوتَه فَقالَ : اُنظُر مَن هذَا . فَخَرَجتُ فَإِذا هُوَ عَلِیٌّ ، فَجِئتُ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَأَخبَرتُهُ ، فَقالَ : اِیذَن لَهُ . فَدَخَلَ عَلِیٌّ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اللّهُمَّ وإلَیَّ ، اللّهُمَّ وإلَیَّ . (2)

شرح الأخبار عن أبی أیّوب الأنصاری :اُهدِیَ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله طَیرٌ یُقالَ لَهُ : الحِجلُ ، فَوُضِعَ بَینَ یَدَیهِ ، قالَ : اللّهُمَّ ائتِنی بِأَحَبِّ خَلقِکَ ءالَیکَ ؛ یَأکُلُ مَعی مِن هذَا الطَّعامِ . وکانَ أنَسُ بنُ مالِکٍ وعائِشَهُ وحَفصَهُ قَریبٌ مِنهُ ، فَقالَت عائِشَهُ : اللّهُمَّ اجعَلهُ أبا بِکرٍ . وقالَت حَفصَهُ : اللّهُمَّ اجعَلهُ عُمَرَ . وقالَ أنَسٌ : اللّهُمَّ اجعَلهُ سَعدَ بنَ عُبادَهَ أو رَجُلاً مِنَ الأنصارِ . وقالَ : وحُرِّکَ البابُ ، فَقالَ : یا أنسُ انظُر مَن بِالبابِ ! قالَ أنَسٌ : فَخَرَجتُ ، فَإِذا هُوَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ، فقُلتُ لَهُ : النَّبِیُّ عَلی حاجَهٍ . فَرَجَعَ عَلِیٌّ علیه السلام . ومَکَثَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ماشاءَ اللّهُ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ وقالَ : اللّهُمَّ ائتِنی بِأَحَبِّ خَلقِکَ إلَیکَ ؛ لِیَأکُلَ مَعی مِن هذَا الطَّعامِ . ثُمَّ قالَ : وحُرِّکَ البابُ ثانِیَهً ، ثُمَّ قالَ رَسولُ اللّهِ : یا أنسُ اُنظُر مَن بِالبابِ ! فَخَرَجتُ ، فَإِذا هُوَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ، فَقُلتُ لَهُ : النَّبِیُّ عَلی حاجَهٍ . فَانصَرَفَ . فَمَکَثَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ما شاءَ اللّهُ ، ثُمَّ رَفَعَ یَدَیهِ وقالَ : اللّهُمَّ ائتِنی بِهِ السّاعَهَ . قالَ : وحُرِّکَ البابُ ، ثُمَّ قالَ : یا أنَسُ ، انظرُ مَن [ب] (3) البابِ؟ قالَ أنَسٌ: فَخَرَجتُ، فَإِذا هُوَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام ، فَقُلتُ لَهُ : النَّبِیُّ عَلی حاجَهٍ . قالَ : فَوَضَعَ یَدَهُ عَلی صَدری ، ثُمَّ دَفَعَنی فَألصَقَنی بِالحائِطِ ، ثُمَّ دَخَلَ . قالَ : فَلَمّا رَآهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عانَقَهُ ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ وإلَیَّ ، اللّهُمَّ وإلَیَّ ؛ یَعنی إنَّهُ أحَبُّ خَلقِکَ إلَیکَ وإلَیَّ . ثُمَّ قالَ لَهُ : یا عَلِیُّ ما حَبَسَکَ ؟ قالَ : جِئتُ ثَلاثَ مَرّاتٍ ، کُلُّ ذلِکَ یَرُدُّنی أنَسٌ . فَنَظَرَ إلَیَّ النَّبِیُّ ، وقالَ : ما حَمَلَکَ عَلی هذَا یا أنَسُ ؟ ! فَقُلتُ : یا رَسولَ اللّهِ ، أرَدتُ

أن تَكونَ الدَّعوَةُ لِرَجُلٍ مِن قَومِىَ الأنصارِ . فَقالَ لى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَستَ بِأَوَّلِ مَن أحَبَّ قَومَهُ . (4)

.

1- .الصِناب : الخردل المعمول بالزيت ، وهو صباغ يؤتدم به (النهايه : ج 3 ص 55 «صنب») .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 247 ح 8768 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 351 وفيه «اللّهُمَّ والِ ...» بدل «اللّهُمَّ وإلىّ ...» .
3- .ما بين المعقوفين إضافه يقتضيها السياق .
4- .شرح الأخبار : ج 1 ص 137 ح 67 وراجع المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 142 ح 4650 وتاريخ بغداد : ج 3 ص 171 والمعجم الكبير : ج 1 ص 253 ح 730 وحليه الأولياء : ج 6 ص 339 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 245 ح 8764 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 354 والمناقب لابن المغازلى : ص 161 ح 191 وكفايه الطالب : ص 155 والأمالى للصدوق : ص 753 ح 1012 والأمالى للطوسى : ص 253 ح 454 .

تاریخ دمشق به نقل از انس بن مالک : به پیامبر خدا کبکی بریان با نان و خَردَل پرورده در روغن زیتون ، هدیه شد . فرمود : «بار الها ! محبوب ترینْ بنده ات را برسان تا با من از این غذا تناول کند» . عایشه گفت : بار الها ! آن شخص پدرم باشد . حفصه گفت : الهی ! پدر من آن شخص باشد . من نیز گفتم : الهی ! سعد بن عُباده را مشمول این دعا قرار بده . صدای در را شنیدم و خارج شدم . علی علیه السلام پشتِدر بود . به وی گفتم : پیامبر خدا مشغول است . او برگشت . دوباره صدای در شنیدم و خارج شدم . علی علیه السلام پشت در بود . گفتم : پیامبر خدا مشغول است . وی برگشت . بار دیگر ، صدای در آمد و علی علیه السلام [از پشت در] سلام کرد . پیامبر خدا ، صدای علی علیه السلام را شنید و [به من]فرمود : «بنگر که چه کسی است» . خارج شدم . علی علیه السلام ، پشت دمِ در بود . نزد پیامبر خدا آمدم و به ایشان خبر دادم . فرمود : «بگذار وارد شود» . علی علیه السلام آمد . پیامبر خدا دوبار فرمود : «بار الها ! او نزد من دوست داشتنی ترین بنده ات است !» .

شرح الأخبار به نقل از ابو ایّوب انصاری : به پیامبر خدا مرغی که به آن ، کبک گفته می شود هدیه گردید و پیش روی ایشان قرار داده شد . فرمود : «بار الها ! محبوب ترینْ بنده ات را برسان تا با من از این طعام ، تناول کند» . انس بن مالک ، عایشه و حفصه نزدیک ایشان نشسته بودند . عایشه گفت : بار الها ! ابو بکر را مشمول این دعا قرار بده . حفصه گفت : بار الها ! عمر را مشمول این دعا قرار بده . انس نیز گفت : بار الها ! سعد بن عباده یا مردی از انصار را مشمول این دعا قرار بده . در ، به صدا درآمد . [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «ای انس ! بنگر چه کسی پشت در است» . انس گفت : رفتم و علی بن ابی طالب علیه السلام پشتِ در بود . به او گفتم : پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول است . علی علیه السلام برگشت . پیامبر خدا تأمّلی کرد . آن گاه ، سرش را بلند کرد و گفت : «بار الها ! بهترین بنده ات را برسان تا همراه من از این غذا بخورد» . بار دوم ، در به صدا در آمد . پیامبر خدا فرمود : «ای انس ! بنگر چه کسی پشت در است» . رفتم و علی بن ابی طالب علیه السلام پشتِ در بود . به وی گفتم : پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول است . وی برگشت . پیامبر خدا مقداری درنگ کرد و آن گاه ، دو دستش را بلند کرد و فرمود : «بار الها ! در همین لحظه او را برسان» . در به صدا در آمد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای انس ! بنگر چه کسی پشت در است» . علی بن ابی

طالب علیه السلام پشتِ در بود . به علی علیه السلام گفتم : پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول است . آن گاه علی علیه السلام دستش را بر سینه ام گذاشت و مرا به سمت دیوار راند و سپس داخل شد . وقتی پیامبر خدا وی را دید ، در آغوشش کشید و دو بار فرمود : «بار الها ! دوست داشتنی ترین بنده ات برای من !» ؛ یعنی او محبوب ترین بنده در نزد من و در نزد توست . سپس به علی علیه السلام فرمود : «ای علی ! چه چیز مانع ورود تو شد؟» . [علی علیه السلام] پاسخ داد : سه بار آمدم و هر بار ، اَنَسْ مرا برگرداند . پیامبر صلی الله علیه و آله به من نگاه کرد و فرمود : «ای انس ! چه چیز ، تو را به این کار وا داشت ؟» . پاسخ دادم : ای پیامبر خدا ! می خواستم این دعا شامل یکی از مردان قومم (انصار) شود . پیامبر خدا به من فرمود : «تو نخستین کسی نیستی که قومش را دوست دارد» .

.

المستدرک علی الصحیحین عن ثابت البنانی :إنَّ أنَسَ بنَ مالِکٍ کانَ شاکِیا ، فَأتاهُ مُحَمَّدُ بنُ الحَجّاجِ یَعودُهُ فی أصحابٍ لَهُ ، فَجَرَی الحَدیثُ حَتّی ذَکَروا عَلِیّا رضی الله عنه ، فَتَنَقَّصَهُ (1) مُحَمَّدُ بنُ الحَجّاجِ ، فَقالَ أنَسٌ : مَن هذَا ! أقعِدونی ، فَأقعَدوهُ ، فَقالَ : یَابنَ الحَجّاجِ ، ألَا أراکَ تَنَقَّصُ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ ! وَالَّذی بَعَثَ مُحَمَّدا صلی الله علَیه و آله بِالحَقِّ لَقَد کُنتُ خادِمَ رَسولِ اللّه صلی الله علیه و آله بَینَ یَدَیهِ ، وکانَ کُلَّ یَومٍ یَخدِمُ بَینَ یَدَی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله غُلامٌ مِن أبناءِ الأنصارِ ، فَکانَ ذلِکَ الیَومُ یَومی ، فَجاءَت اُمُّ أیمَنَ مَولاهُ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِطَیرٍ فَوَضَعَتهُ بَینَ یَدَی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یا اُمَّ أیمَنَ ، ما هذَا الطّائِرُ ؟ قالَت : هذَا الطّائِرُ أصَبتُهُ ، فَصَنَعتُهُ لَکَ . فَقال رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اللّهُمَّ جِئنی بِأحَبِّ خَلقِکَ إلَیکَ وإلیَّ ؛ یَأکُلُ مَعی مِن هذَا الطّائِرِ . وضُرِبَ البابُ ، فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یا أنَسُ ، انظُر مَن عَلَی البابِ ! قُلتُ : اللّهُمَّ اجعَلهُ رَجُلاً مِنَ الأنصارِ ، فَذَهَبتُ فَإذا عَلِیٌّ بِالبابِ ، قُلتُ : إنَّ رَسولَ اللّه صلی الله علیه و آله عَلی حاجَهٍ . فَجِئتُ حَتّی قُمتُ مِن مَقامی ، فَلَم ألبَث أن ضُرِبَ البابُ ، فَقالَ : یا أنَسُ ، انظُر مَن عَلَی البابِ ! فَقُلتُ : اللّهُمَّ اجعَلهُ رَجُلاً مِنَ الأنصارِ ، فَذَهَبتُ فَإذا عَلِیٌّ بِالبابِ ، قُلتُ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلی حاجَهٍ . فَجِئتُ حَتّی قُمتُ مَقامی ، فَلَم ألبَث أن ضُرِبَ البابُ ، فَقالَ رَسَولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یا أنَسُ ، اذهَب فَأدخِله ، فَلَستَ بِأوَّلِ رَجُلٍ أحَبَّ قَومَهُ ، لَیسَ هُوَ مِنَ الأنصارِ . فَذَهَبتُ فَأدخَلتُهُ ، فَقالَ : یا أنَسُ قَرِّب إلَیهِ الطَّیرَ . قالَ : فَوَضَعتُهُ بَینَ یَدَی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَأکَلا جَمیعا . قالَ مُحَمَّدُ بنُ الحَجّاجِ : یا أنَسُ ، کانَ هذَا بِمَحضَرٍ مِنکَ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : اُعطی بِاللّهِ عَهدا ألّا أنتَقِصَ عَلِیّا بَعدَ مَقامی هذَا ، ولا أعلَمَ أحَدَا یَنتَقِصُهُ إلّا أشَنتُ لَهُ وَجهَهُ . (2)

.

1- .فلانٌ یَتَنَقَّصُ فلانا : أی یقعُ فیه ویثلُبه (الصحاح : ج 3 ص 1059 «نقص») .

2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 142 ح 4651 .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ثابت بنانی : انس بن مالک ، بیمار بود . محمّد بن حَجّاج ، همراه با دوستانش نزد اَنَس آمدند تا از وی عیادت کنند که سخن به گفتگو در باره علی علیه السلام رسید . محمّد بن حَجّاج ، از علی علیه السلام عیبجویی کرد . انس گفت : این دیگر کیست؟ مرا بنشانید . انس را نشاندند . پس گفت : «ای پسر حجّاج! پس از این نبینم که از علی عیبجویی کنی . سوگند به کسی که محمّد صلی الله علیه و آله را به حق فرستاد ، من نزد پیامبر خدا خدمت گزار بودم . هر روز ، جوانی از فرزندان انصار ، برای پیامبر خدا خدمت می کرد . روزی که نوبت من بود ، اُمّ اَیمَن (کنیز پیامبر خدا) مرغی آورد و آن را جلوی پیامبر خدا نهاد . پیامبر خدا فرمود : «ای امّ ایمن! این پرنده چیست؟» امّ ایمن پاسخ داد : این مرغی است که به دست آورده و برای شما طبخ کرده ام . پیامبر خدا فرمود : «بار الها! محبوب ترین بنده نزد خودت و نزد من را برسان تا از این پرنده با من بخورد» . در ، به صدا در آمد . پیامبر خدا فرمود : «ای انس! ببین چه کسی پشت در است» . [با خود] گفتم : بار الها! مردی از انصار باشد! به سمت در رفتم و علی علیه السلام آن جا بود . گفتم : پیامبر خدا مشغول است . آن گاه برگشتم و سر جایم نشستم . طولی نکشید که [دوباره] در به صدا درآمد . [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «ای انس! بنگر چه کسی پشت در است» . [با خود] گفتم : بار الها! مردی از انصار باشد . رفتم و علی علیه السلام آن جا بود . گفتم : پیامبر خدا مشغول است . باز آمدم و در جایم نشستم . طولی نکشید که در به صدا در آمد . پیامبر خدا فرمود : «ای انس! برو و او را به درون بیاور . تو نخستین فردی نیستی که قومش را دوست دارد . آن فرد [مورد نظر من] از انصار نیست . رفتم و علی علیه السلام را به درون آوردم . آن گاه ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای انس! این مرغ را نزدیک وی بگذار» . آن را جلوی پیامبر خدا نهادم و آن دو با هم را خوردند . محمّد بن حَجّاج گفت : ای انس! این جریان ، پیش روی تو اتّفاق افتاد؟ گفت : بله . حَجّاج گفت : با خدا عهد می بندم که پس از این ، هرگز از علی عیبجویی نکنم و اگر متوجّه شدم که کسی از او عیبجویی می کند ، بر صورتش سیلی بزنم .

.

ص: 260

. .

ص: 261

. .

علل الشرائع عن المفضّل بن عمر :قُلتُ لِأَبى عَبدِ اللّهِ جَعفرِ بنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ عليهماالسلام : لِمَ صارَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بن أبى طالِبٍ قَسيمَ الجَنَّهِ وَالنارِ ؟ قالَ : لِأَنَّ حُبَّهُ إيمانٌ ، وبُغضَهُ كُفرٌ ، وإنَّما خُلِقَتِ الجَنَّهُ لِأَهلِ الإيمانِ ، وخُلِقَتِ النّارُ لِأهلِ الكُفرِ ، فَهُوَ عليه السلام قَسيمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ لِهذِهِ العِلَّهِ ؛ فَالجَنَّهُ لا يَدخُلُها إلّا أهلُ مَحَبَّتِهِ ، وَالنّارُ لا يَدخُلُها إلّا أهلُ بُغضِهِ . قالَ المُفَضَّلُ : فَقُلتُ : يَابنَ رَسولِ اللّهِ ، فَالأنبِياءُ وَالأوصِياءُ عليهم السلام كانوا يُحِبّونَهُ ، وأعداؤُهُم كانوا يُبغِضونَهُ ؟ قالَ : نَعَم . قُلتُ : فَكَيفَ ذلِکَ ؟ قالَ : أما عَلِمتَ أنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ يَومَ خَيبَرَ : «لَأُعطِيَنَّ الرّايَهَ غَدا رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، ما يَرجِعُ حَتّى يَفتَحَ اللّهُ عَلَى يَدَيهِ» ، فَدَفَعَ الرّايَهَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام ، فَفَتَحَ اللّهُ تَعالى عَلى يَدَيهِ ؟ قُلتُ : بَلى . قال : أما عَلِمتَ أنّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمّا أُتِىَ بِالطّائِرِ المَشوِىِّ قالَ صلى الله عليه و آله : « اللّهُمَّ ائتِنى بِأَحَبِّ خَلقِکَ إلَيکَ وإلَىَّ ؛ يَأكُلُ مَعى مِن هذَا الطّائِرِ » وعَنى بِهِ عَلِيّا عليه السلام ؟ قُلتُ : بَلى . قالَ : فَهَل يَجوزُ ألّا يُحِبَّ أنبياءُ اللّهِ ورُسُلُهُ وأوصِياؤُهُم عليهم السلام رجُلاً يُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ ، ويُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ؟ ! فَقُلتُ لَهُ : لا . قالَ : فَهَل يَجوزُ أن يَكونَ المُؤمِنونَ مِن اُمَمِهِم لا يُحِبّونَ حَبيبَ اللّهِ وحَبيبَ رَسولِهِ وأنبِيائِهِ عليهم السلام ؟ قُلتُ : لا . قالَ : فَقَد ثَبَتَ أنَّ جَميعَ أنبياءِ اللّهِ ورُسُلِهِ وجَميعَ المُؤمِنينَ كانوا لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ مُحِبّينَ ، وثَبَتَ أنَّ أعداءَهُم وَالمُخالِفينَ لَهُم كانوا لَهُم ولِجَميعِ أهلِ مَحَبَّتِهِم مُبغِضينَ . قُلتُ : نَعَم . قالَ : فَلا يَدخُلُ الجَنَّهَ إلّا مَن أحَبَّهُ مِنَ الأَوَّلين وَالآخِرينَ ، ولا يَدخُلُ النّارَ إلّا مَن أبغَضَهُ مِنَ الأَوَّلينَ وَالآخِرينَ ، فَهُوَ إذَن قَسيمُ الجَنَّهِ وَالنّارِ . (1)

.

1- .علل الشرائع : ص 162 ح 1 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 216 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 790 ح 10 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 194 ح 5 .

علل الشرائع به نقل از مفضّل بن عمر : از ابو عبد اللّه (امام صادق) علیه السلام پرسیدم : به چه علت امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب ، تقسیم کننده بهشت و جهنّم شده است؟ فرمود : «برای این که دوست داشتن او ایمان ، و دشمن داشتن او کفر است و نیز بهشت برای مؤمنان و جهنّم برای کافران ، آفریده شده است . به این علّت ، او تقسیم کننده بهشت و جهنّم است . از این رو، جز دوستداران علی، داخل بهشت نمی شوند و جز دشمنان وی، وارد جهنّم نمی گردند». گفتم : ای پسر پیامبر خدا! پس انبیا و اوصیا علیهم السلام علی را دوست می داشتند و دشمنان آنان ، وی را دشمن می داشتند ؟ فرمود : «آری» . گفتم : چگونه؟ فرمود : «مگر نمی دانی که در روز جنگ خبیر ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند . او از جنگ بر نمی گردد ، مگر آن که خدا پیروزی را نصیب وی کند و سپس پرچم را به دست علی علیه السلام داد و خداوند،پیروزی را به دست علی علیه السلام تحقّق بخشید؟». گفتم : چرا . [نیز] فرمود : «مگر نمی دانی هنگامی که مرغ بریان برای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند ، فرمود : بار الها! محبوب ترینْ بنده نزد خودت و نزد من را برسان تا با من از این مرغ بخورد و منظورش علی علیه السلام بود؟». گفتم : چرا . فرمود : «آیا رواست که پیامبران و فرستادگان خدا و اوصیای آنها مردی را دوست نداشته باشند که خدا و پیامبرش وی را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد؟». گفتم : خیر . فرمود: «و آیا رواست که مؤمنان امّت آنان،دوست خدا و دوست پیامبر خدا و انبیایش را دوست نداشته باشند؟». گفتم : خیر . فرمود : «بنا بر این ، ثابت شد که تمامی پیامبران خدا و فرستادگان او و نیز تمامی مؤمنان ، علی بن ابی طالب را دوست داشته اند و نیز ثابت شد که دشمنان و مخالفان پیامبران و فرستادگان خدا ، آنان و دوستداران آنان را دشمن می داشته اند» . گفتم : آری . فرمود : «بنا بر این ، از اوّلین و آخرین ، جز کسانی که علی را دوست داشته اند ، کسی وارد بهشت نمی شود و از اوّلین و آخرین ، جز کسانی که علی را دشمن داشته اند ، کسی وارد جهنّم نمی گردد . از این رو ، علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و جهنّم است» .

.

راجع : تاريخ دمشق : ج 42 ص 244260 ، وعبقات الأنوار ، المجلّد الرابع .

4 / 4أحَبُّ أهلِ بَيتِ النَّبىِّ إلَيهِالمستدرک على الصحيحين عن أسماء بنت عميس :كُنتُ فى زَفافِ فاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمّا أصبَحنا جاءَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلَى البابِ ، فَقالَ : يا اُمَّ أيمَنَ ادعى لى أخى . فَقالَت : هُوَ أخوکَ وتُنكِحُهُ ؟ ! قالَ : نَعَم يا اُمَّ أيمَنَ . فَجاءَ عَلِىٌّ ، فَنَضَحَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلَيهِ مِنَ الماءِ ، ودَعا لَهُ ، ثُمَّ قالَ : ادعى لى فاطِمَةَ . قالَت : فَجاءَت تَعَثَّرُ مِنَ الحَياءِ ، فَقالَ لَها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اسكُنى ؛ فَقَد أنكَحتُكِ أحَبَّ أهلِ بَيتى إلَىَّ . قالَت : ونَضَحَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلَيها مِنَ الماءِ . ثُمَّ رَجَعَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَرَأى سَوادا بَينَ يَدَيهِ ، فَقالَ : مَن هذَا ؟ فَقُلتُ : أنَا أسماءُ . [قالَ :] (1) بِنتُ عُمَيسٍ ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَ : جِئتِ فى زَفافِ ابنَهِ رَسولِ اللّهِ ؟ قُلتُ : نَعَم . فَدَعَا لى 2 . (2)

.

1- .أثبتنا ما بين المعقوفين من المصادر الاُخرى .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 173 ح 4752 ، المعجم الكبير : ج 24 ص 136 ح 364 و ص 137 ح 365 ، ذخائر العقبى : ص 68 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 365 كلّها نحوه .

4 / 4 محبوب ترینْ فردِ خاندان پیامبر نزدِ ایشان

ر . ک : تاریخ دمشق : ج 42 ص 244 260 ، عبقات الأنوار : ج 4 .

4 / 4محبوب ترینْ فردِ خاندان پیامبر نزدِ ایشانالمستدرک علی الصحیحین به نقل از اسماء (دختر عُمَیس) : در شب عروسی فاطمه علیهاالسلام ، دختر پیامبر خدا ، حضور داشتم . صبحگاه ، پیامبر صلی الله علیه و آله دمِ در آمد و فرمود : «ای اُمّ اَیمَن ! برادرم را فرا بخوان» . امّ ایمن گفت : او برادرت است و تو دخترت را به عقد وی در آورده ای؟ ! فرمود : «آری ، ای امّ ایمن !» . علی علیه السلام آمد . پیامبر صلی الله علیه و آله بر وی آب پاشید و برای وی دعا کرد . آن گاه فرمود : «امّ ایمن ! فاطمه را نیز فرا بخوان» . فاطمه علیهاالسلام ، در حالی که از شرم می لرزید ، آمد . پیامبر خدا به او فرمود : «آرام باش . تو را به همسریِ بهترین فرد خاندانم نزد خودم در آورده ام» . امّ ایمن گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله بر وی نیز آب پاشید . آن گاه ، پیامبر خدا برگشت و در مقابل خویش شَبَحی (سایه ای) دید . گفت : «کیستی؟» . گفتم : من هستم ، اسماء . فرمود : «دختر عمیس؟» . گفتم : آری . فرمود: «برای شب عروسی دختر پیامبر خدا آمده ای؟». گفتم : آری . [پیامبر صلی الله علیه و آله] برای من دعا کرد 1 .

.

4 / 5أحَبُّ الرِّجالِ إلَی النَّبِیِّالإصابه عن معاذه الغفاریّه :کُنتُ أنیسا لِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، أخرُجُ مَعَهُ فِی الأَسفارِ ؛ أقومُ عَلَی المَرضی ، وأُداوِی الجَرحی ، فَدَخَلتُ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَیتَ عائِشَهَ وعَلِیٌّ رضی الله عنهخارجٌ مِن عِندِها (1) ، فَسَمِعتُهُ یَقولُ لِعائِشَهَ : إنَّ هذَا أحَبُّ الرِّجالِ إلَیَّ ، وأکرَمُهُم عَلَیَّ ، فَاعرِفی لی حَقَّهُ ، وأکرِمی مَثواهُ . (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن بریده :سَأَلتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أیُّ النِّساءِ أحَبُّ إلَیکَ ؟ قالَ : فاطِمَهُ . قُلتُ : مِنَ الرِّجالِ ؟ قالَ : زَوجُها . (3)

.

1- .کذا فی المصدر ، وفی بقیّه المصادر : «عنده» ، والظاهر أنّه الصواب .
2- .الإصابه : ج 8 ص 308 الرقم 11731 ، أُسد الغابه : ج 7 ص 259 الرقم 7292 وفیه «فاعرفی له» بدل «فاعرفی لی» ، ذخائر العقبی : ص 118 وفیه من «فدخلت ...» .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 331 ، بحار الأنوار : ج 43 ص 38 ح 40 .

4 / 5 محبوب ترینِ مردان در نزد پیامبر

4 / 5محبوب ترینِ مردان در نزد پیامبرالإصابه به نقل از مُعاذه غِفاری : با پیامبر خدا مأنوس بودم . در سفرها همراه ایشان می رفتم و بر بالین بیماران ، حاضر می شدم و مجروحان را مداوا می کردم . در خانه عایشه بر پیامبر خدا وارد شدم که علی علیه السلام از نزد ایشان خارج می شد . شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه می فرمود : «او محبوب ترین و گرامی ترینِ مردان در نزد من است . پس به خاطر من ، حقّ وی را بشناس و جایگاهش را گرامی بدار» .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از بُرَیده : از پیامبر خدا پرسیدم : محبوب ترینِ زنان در نزدت چه کسی است؟ فرمود : «فاطمه» . گفتم : و از مردان؟ فرمود : «همسرش» .

.

مسند ابن حنبل عن النعمان بن بشير :اِستَأذَنَ أبو بَكرٍ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ودَخَلَ ، فَسَمِعَ صَوتَ عائِشَةَ عالِيا وهِيَ تَقولُ : وَاللّهِ ، لَقَد عَرَفتُ أنَّ عَلِيّا أحَبُّ إلَيکَ مِن أبى ومِنّى مَرَّتَينِ أو ثَلاثا . فَاستَأذَنَ أبو بَكرٍ فَدَخَلَ ، فَأهوى إلَيها ، فَقالَ : يا بِنتَ فُلانَةَ ، ألَا أسمَعَکِ تَرفَعينَ صَوتَکِ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! (1)

المستدرک على الصحيحين عن جميع بن عمير :دَخَلتُ مَعَ اُمّى عَلى عائِشَةَ ، فَسَمِعتُها مِن وَراءِ الحِجابِ وهِيَ تَسأَلُها عَن عَلِيٍّ ، فَقالَت : تَسأَلُنى عَن رَجُلٍ واللّه ما أعلَمُ رَجُلاً كانَ أحَبَّ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن عَلِيٍّ ! ولا فِى الأَرضِ امرَأةً كانَت أحَبَّ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنِ امرَأتِهِ . (2)

سنن الترمذى عن جميع بن عمير التيمى :دَخَلتُ مَعَ عَمَّتى عَلى عائِشَةَ ، فَسُئِلَت : أىُّ النّاسِ كانَ أحَبَّ إلى رَسولِ اللّه صلى الله عليه و آله ؟ قالَت : فاطِمَةُ . فَقيلَ : مِنَ الرِّجالِ ؟ قالَت : زَوجُها ، أن كانَ ما عَلِمتُ صَوّاما قَوّاما . (3)

الأمالى للطوسى عن جميع بن عمير :قالَت عَمَّتى لِعائِشَةَ وأنَا أسمَعُ : أ رأيتِ مَسيرَکِ إلى عَلِيٍّ عليه السلام ما كانَ ؟ قالَت : دَعينا مِنكِ ! إنَّهُ ما كانَ مِنَ الرِّجالِ أحَبُّ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن عَلِيٍّ عليه السلام ، ولا مِنَ النِّساءِ أحَبُّ إلَيهِ مِن فاطِمَةَ عليهاالسلام . (4)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 388 ح 18448 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 209 ح 110 ، مجمع الزوائد : ج 9 ص 170 ح 14730 نقلاً عن البزّار وليس فيه «ومنّى» .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 167 ح 4731 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 211 ح 112 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 262 ، المناقب للخوارزمى : ص 79 ح 63 ؛ الأمالى للطوسى : ص 249 ح 440 كلّها نحوه .
3- .سنن الترمذى : ج 5 ص 701 ح 3874 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 263 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 140 ح 70 نحوه وراجع المناقب للكوفى : ج 2 ص

470 ح 964 .
4- .الأمالى للطوسى : ص 332 ح 663 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 331 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 140 ح 72 كلاهما نحوه .

مسند ابن حنبل به نقل از نُعمان بن بشیر : ابو بکر از پیامبر خدا اجازه ورود خواست و داخل شد . صدای بلند عایشه را شنید که می گفت : به خدا سوگند ، می دانم که علی ، نزد تو محبوب تر از من و پدرم است . او دو یا سه بار این جمله را تکرار کرد . ابو بکر ، اجازه خواست و وارد شد و به سمت وی رفت و گفت : ای دختر فلان! دیگر نشنوم که صدایت را بر پیامبر خدا بلند کنی!

المستدرک علی الصحیحین به نقل از جمیع بن عُمَیر : با مادرم نزد عایشه رفتیم ... . از پشت پرده شنیدم که مادرم درباره علی علیه السلام از عایشه سؤال می کرد . وی گفت : درباره این مرد از من می پرسی؟ به خدا سوگند ، مردی محبوب تر از علی نزد پیامبر خدا نمی شناسم و بر روی زمین ، زنی محبوب تر از همسر وی نزد پیامبر خدا نمی شناسم .

سنن الترمذی به نقل از جمیع بن عُمَیر تیمی : همراه عمّه ام نزد عایشه رفتیم . پرسیدم : چه کسی نزد پیامبر خدا عزیزترینِ مردم بود؟ گفت : فاطمه علیهاالسلام . پرسیده شد : از مردان ، چه کسی؟ گفت : همسرش که تا آن جا که می دانم ، همواره روزه دار و نمازگزار بوده است .

الأمالی ، طوسی به نقل از جمیع بن عُمَیر : شنیدم که عمّه ام به عایشه گفت : لشکرکشی ات علیه علی را چگونه دیدی؟ عایشه گفت : راحتم بگذار . در نزد پیامبر خدا ، از مردان کسی محبوب تر از علی نبود و از زنان ، زنی محبوب تر از فاطمه نبود .

.

تاریخ دمشق عن عائشه :ما خَلَقَ اللّهُ خَلقا کانَ أحَبَّ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِن عَلِیٍّ . (1)

سنن الترمذی عن بریده :کانَ أحَبَّ النِّساءِ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فاطِمَهُ ، ومِنَ الرِّجالِ عَلِیٌّ . (2)

خصائص أمیر المؤمنین للنسائی عن ابن بریده :جاءَ رَجُلٌ إلی أبی فَسَأَلَهُ : أیُّ النّاسِ کانَ أحَبَّ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ قالَ : مِنَ النِّساءِ فاطِمَهُ علیهاالسلام ، ومِنَ الرِّجالِ عَلِیٌّ علیه السلام . (3)

مسند الرویانی عن بریده :جاءَ قَومٌ مِن خُراسانَ ، فَقالوا : أقلنا . فَقالَ : أما مِن بَنی فلا(؟) (4) . فَقالوا : أما (5) عَن أحَبِّ النّاسِ کانَ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . قالَ : عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ . قالوا : فَأخبِرنا عَن أبغَضِ النّاسِ کانَ إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . قالَ: بَنو اُمَیَّهَ ، وثَقیفٌ ، وحَنیفَهُ. (6)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ، مَن أحَبَّ عَلِیّا أحبَبتُهُ ، ومَن أبغَضَ عَلِیّا أبغَضتُهُ ، ومَن وَصَلَ عَلِیّا وَصَلتُهُ ، ومَن قَطَعَ عَلِیّا قَطَعتُهُ ، ومَن جَفا عَلِیّا جَفَوتُهُ ، ومَن والی عَلِیّا والَیتُهُ ، ومَن عادی عَلِیّا عادَیتُهُ . (7)

.

1- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 260 ، کفایه الطالب : ص 324 .
2- .سنن الترمذی : ج 5 ص 698 ح 3868 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 168 ح 4735 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 260 ح 8791 .
3- .خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 214 ح 113 .
4- .کذا فی المصدر، وجاء الحدیث فی کتاب شرح الأخبار : ج 1 ص 431 ح 75 نقلاً عن الرویانی هکذا : «جاء قوم من خراسان فقالوا : أنبئنا ، فقال : أما من بنی فلانه . فقالوا : أنبئنا ، فقال : أما من بنی فلانه . فقالوا : أنبئنا عن أحبّ النّاس کان إلی رسول اللّه صلی الله علیه و آله ؟ قال : علیّ بن أبی طالب» . وجاء فی ص 143 ح 75 عن ابن بریده : «إنّ نفراً دخلوا علی أبیه بریده، فقالوا له : أخلِ لنا ! فأمر من حوله بالقیام . قال : فبقیتُ معه ، فنظروا إلیّ وقالوا : تَنحَّ . فقال أبی : أمّا ابنی فلا . فقالوا : أما إذا رضیت

به فقد رضينا . حدّثنا أىّ النّاس كان أحبّ إلى رسول اللّه صلى الله عليه و آله ؟ قال أبى : كان أحبّ النّاس إليه علىّ بن أبى طالب» .
5- .فى هامش المصدر : كذا بالمخطوط ، ويظهر علامه إلحاق فى هذا الموضع ولم يظهر فى الهامش شىء ، والظاهر أنّ الصواب : « أما تخبِرنا» .
6- .مسند الرويانى : ج 1 ص 80 ح 41 .
7- .الأمالى للصدوق : ص 188 ح 197 ، بشاره المصطفى : ص 24 ، التحصين لابن طاووس : ص 550 ح 12 كلّها عن عبد اللّه بن الفضل الهاشمى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص 116 ، بحار الأنوار : ج 37 ص 109 ح 2 .

تاریخ دمشق به نقل از عایشه : خداوندْ بنده ای نیافریده است در نزد پیامبر خدا ، از علی محبوب تر باشد .

سنن الترمذی به نقل از بُرَیده : محبوب ترینِ زنان نزد پیامبر خدا فاطمه علیهاالسلامو از مردان ، علی علیه السلام بود .

خصائص أمیر المؤمنین ، نسائی به نقل از پسر بُرَیده : مردی نزد پدرم آمد و از وی پرسید : چه کسی نزد پیامبر خدا محبوب تر بود؟ گفت : از زنان ، فاطمه علیهاالسلام و از مردان ، علی علیه السلام .

مُسنَد الرویانی به نقل از بُرَیده : گروهی از خراسان آمدند و گفتند : [محفل را]برایمان خلوت کن . پدرم گفت : ولی از فرزندم ، نه . (1) گفتند : درباره محبوب ترینِ مردم در نزد پیامبر خدا باخبرمان کن . گفت : علی بن ابی طالب [است] . گفتند : از بدترینِ مردم در نزد پیامبر خدا به ما خبر بده . گفت : بنی امیّه ، بنی ثَقیف و بنی حنیفه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم ! هر که علی را دوست بدارد ، دوستش می دارم و هر که علی را دشمن بدارد ، دشمنش می دارم و به هر که به علی بپیوندد ، می پیوندم و از هر که از علی ببُرد ، می برم و از هر که از علی بیزار باشد ، بیزارم و با آن که با علی دوست باشد ، دوستم و با آن که با علی دشمنی کند ، دشمنم .

.

1- .این حدیث در مصدر ، چنین نقل شده است ؛ ولی در کتاب شرح الأخبار (ج 1 ص 431 ح 75) به نقل از رویانی چنین آمده است : «گروهی از خراسان آمدند و گفتند : به ما خبر دهید . گفت : درباره بنی فلان . گفتند : باز هم به ما خبر بده . گفت : درباره بنی فلان . سپس گفتند : ما را از محبوب ترین شخص نزد پیامبر خدا آگاه ساز . گفت : علی بن ابی طالب» . نیز در آن کتاب (ص 143 ح 75) به نقل از فرزند بریده آمده است که : «گروهی بر پدرم بریده وارد شدند و به وی گفتند : جلسه را برای ما خلوت کن . وی دستور داد که اطرافیان برخیزند . من نزد او ماندم . آنان به من نگریستند و گفتند : می خواهیم تنها باشیم . پدرم گفت : این ، پسرم

است . این جا می ماند . گفتند : چنانچه تو راضی باشید ، ما نیز راضی هستیم . به ما بگو که کدام شخص ، محبوب تر از همه نزد پیامبر خدا بود؟ پدرم گفت : محبوب ترینِ مردم در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود» .

راجع : ص 184 (حبّه حبّ النبىّ) .

4 / 6تَقَرُّبُ المَلائِکَهِ إلَی اللّهِ بِحُبِّهِرسول اللّه صلی الله علیه و آله :إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وتَعالی آخی بَینی وبَینَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، وزَوَّجَهُ ابنَتی مِن فَوقِ سَبعِ سَماواتِهِ ، وأشهَدُ عَلی ذلِکَ مُقَرَّبی مَلائِکَتِهِ ، وجَعَلَهُ لی وَصِیّا ، وخَلیفَهً ؛ فَعَلِیٌّ مِنّی ، وأنَا مِنهُ ، مُحِبُّهُ مُحبّی ، ومُبغِضُه مُبغِضی ، وإنَّ المَلائِکَهَ لَتَتَقَرَّبُ إلَی اللّهِ بِمَحَبّتِهِ . (1)

عنه صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام : إنَّ المَلائِکَهَ لَتَتَقَرَّبُ إلَی اللّهِ تَقَدَّسَ ذِکرُهُ بِمَحَبَّتِکَ ووَلایَتِکَ ، وَاللّهِ إنَّ أهلَ مَوَدَّتِکَ فِی السَّماءِ لَأَکثَرُ مِنهُم فِی الأَرضِ (2) .

.

1- .الأمالی للصدوق : ص 187 ح 195 ، بشاره المصطفی : ص 23 کلاهما عن ابن عبّاس .
2- .الأمالی للصدوق : ص 411 ح 533 ، بشاره المصطفی : ص 55 کلاهما عن أبی سعید عقیصا عن الإمام الحسین عن أبیه علیهماالسلام .

4 / 6 تقرّب جستن فرشتگان به خدا با دوست داشتن علی

ر . ک : ص 185 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر است) .

4 / 6تقرّب جستن فرشتگان به خدا با دوست داشتن علیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند خُجسته و والا ، میان من و علی بن ابی طالب ، پیوند برادری بسته و از بالای هفت آسمان خویش ، دخترم را به عقد وی در آورده و فرشتگان مقرّبش را بر این امر ، گواه گرفته است و او را برایم جانشین و وصی قرار داده است . پس ، علی از من است و من از علی هستم . دوستدار او دوستدار من است و دشمن او دشمن من است . به درستی که فرشتگان ، با دوست داشتن وی ، به خداوند تقرّب می جویند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : به درستی که فرشتگان ، با محبّت و ولایت تو به خداوند که یادش مُنزّه است تقرّب می جویند . به خدا سوگند ، دوستداران تو در آسمان ، بیشتر از دوستدارانت در زمین اند .

.

الفصل الخامس : التحذير من الغلوّ فی حبّهالإمام علیّ علیه السلام :دَعانی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقالَ : إنَّ فیکَ مِن عیسی مَثَلاً ؛ أبغَضَتهُ یَهودُ حَتّی بَهَتوا اُمَّهُ ، وأحَبَّتهُ النَّصاری حَتّی أنزَلوهُ بِالمَنزِلِ الَّذی لَیسَ بِهِ . ألا وإنَّهُ یَهلِکُ فِیَّ اثنانِ : مُحِبٌّ یُقَرِّظُنی بِما لَیسَ فِیَّ ، ومُبغِضٌ یَحمِلُهُ شَنَآنی عَلی أن یَبهَتَنی . (1)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، إنَّ فیکَ مَثَلاً مِن عیسیَ بنِ مَریَمَ ؛ أحَبَّهُ قَومٌ فَأفرَطوا فی حُبِّهِ فَهَلَکوا فیهِ ، وأبغَضَهُ قَومٌ فَأفرَطوا فی بُغضِهِ فَهَلَکوا فیهِ ، وَاقتَصَدَ فیهِ قَومٌ فَنَجوا . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، مَثَلُکَ فی اُمَّتی مَثَلُ المَسیحِ عیسَی بنِ مَریَمَ ؛ افتَرَقَ قَومُهُ ثَلاثَ فِرَقٍ : فِرقَةٌ مُؤمِنونَ ، وهُمُ الحَوارِیّونَ ، وفِرقَةٌ عادَوهُ ، وهُمُ الیَهودُ ، وفِرقَةٌ غَلَوا فیهِ فَخَرَجوا عَنِ الإیمانِ . وإنَّ اُمَّتی سَتَفتَرِقُ فیکَ ثَلاثَ فِرَقٍ : فِرقَةٌ شیعَتُکَ ، وهُمُ المُؤمِنونَ ، وفِرقَةٌ أعداؤُکَ ، وهُمُ النّاکِثونَ ، وفِرقَةٌ غَلَوا فیکَ ، وهُمُ الجاحِدونَ السّابِقونَ . فَأنتَ یا عَلِیُّ وشیعَتُکَ فِی الجَنَّهِ ، ومُحِبّو شیعَتِکَ فِی الجَنَّهِ ، وعَدُوُّکَ وَالغالی فیکَ فِی النّارِ . (3)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 337 ح 1377 عن ناجذ ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 133 ح 4622 ، مسند أبی یعلی : ج 1 ص 273 ح 530 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 293 296 ، المناقب لابن المغازلی : ص 71 ح 104 ؛ الغارات : ج 2 ص 589 ، الأمالی للطوسی : ص 256 ح 462 کلّها عن ربیعه بن ناجذ .
2- .الأمالی للطوسی : ص 345 ح 709 عن عبید اللّه بن علیّ عن الإمام الرضا عن آبائه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 35 ص 319 ح 14 ؛ المناقب للخوارزمی : ص 325 ح 333 عن الأصبغ عن الإمام علیّ علیه السلام عنه صلی الله علیه و آله نحوه .
3- .المناقب للخوارزمی : ص 317 ح 318 ؛ مائه منقبه : ص 103 ح 48 وفیه «الشاکّون» بدل «الناکثون» وکلاهما عن عمر بن اُذینه عن الإمام الصادق عن أبیه عن جدّه عن الإمام الحسین علیهم السلام .

فصل پنجم : بر حذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی

اشاره

فصل پنجم : بر حذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علیامام علی علیه السلام :پیامبر خدا مرا فرا خواند و فرمود : «در تو نمونه ای از عیسی علیه السلام است . یهود با وی دشمنی ورزیدند ، تا آن جا که به مادرش تهمت زدند و نصارا او را دوست داشتند ، تا آن جا که وی را در جایگاهی قرار دادند که جایش نبود» . بدانید که دو گروه درباره من به هلاکت می افتند : دوستدارانی که مرا به آنچه در من نیست ، ستایشم می کنند ؛ و بدخواهانی که دشمنیِ با من ، آنان را به تهمت زدن به من وا می دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! ماجرای تو مانند ماجرای عیسی بن مریم است که قومی او را دوست داشتند و در دوست داشتن او زیاده روی کردند و در نتیجه ، درباره وی به هلاکت افتادند و گروهی او را دشمن داشتند و در دشمنْ داشتنِ او زیاده روی کردند و آنان نیز هلاک شدند . گروهی هم درباره او میانه روی کردند و نجات یافتند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! مَثَل تو در امّت من ، مَثَل عیسی بن مریم است که قوم او سه گروه شدند : گروهی مؤمنان ، که همان حواریان اند ؛ گروهی دشمنان وی ، که یهودند ؛ و گروهی که درباره وی زیاده روی کردند و در نتیجه از ایمان ، خارج شدند . امّت من نیز درباره تو سه گروه می شوند : گروهی پیروان تو ، که مؤمنان اند ؛ گروهی دشمنان تو ، که پیمان شکن اند ؛ و گروهی که درباره تو زیاده روی می کنند ، که همان منکرانِ پیشی گیرنده اند . پس ، تو ای علی و پیروانت در بهشتید و دوستداران پیروانت در بهشت اند ، و دشمنانت و غلوکنندگان درباره تو ، در آتش اند .

.

الإمام علىّ عليه السلام :لَيُحِبُّنى قَومٌ حَتّى يَدخُلُوا النّارَ فى حُبّى ، ولَيُبغِضُنى قَومٌ حَتّى يَدخُلُوا النّارَ فى بُغضى . (1)

عنه عليه السلام :يَهلِکُ فِىَّ رَجُلانِ : مُحِبٌّ مُفرِطٌ ، ومُبغِضٌ مُفتَرٍ . (2)

عنه عليه السلام :يَهلِکُ فِىَّ رَجُلانِ : مُفرِطٌ غالٍ ، ومُبغِضٌ قالٍ . (3)

عنه عليه السلام :يَهلِکُ فِىَّ رَجُلانِ : مُحِبٌّ مُفرِطٌ ، وباهِتٌ مُفتَرٍ . (4)

عنه عليه السلام :سَيَهلِکُ فِىَّ صِنفانِ : مُحِبٌّ مُفرِطٌ يذهَبُ بِهِ الحُبُّ إلى غَيرِ الحَقِّ ، ومُبغِضٌ مُفرِطٌ يَذهَبُ بِهِ البُغضُ إلى غَيرِ الحَقِّ . وخَيرُ النّاسِ فِىَّ حالاً النَّمَطُ الأوسَطُ ، فَالزَموهُ . (5)

عنه عليه السلام :اللّهُمَّ إنّى بَرىءٌ مِنَ الغُلاهِ كَبَراءَهِ عيسَى بنِ مَريمَ مِنَ النَّصارى ، اللّهُمَّ اخذُلهُم أبَدا ، ولا تَنصُر مِنهُم أحَدا . (6)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 565 ح 952 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 506 ح 70 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 362 كلّها عن أبى السوار ، المحاسن والمساوئ : ص 41 .
2- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 565 ح 951 عن أبى البخترى أو عن عبد اللّه بن سلمه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 297 عن أبى البخترى و ص 298 عن جابر ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 471 ح 966 عن حجيه بن عدى وراجع المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 506 ح 71 و ح 73 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 571 ح 964 عن أبى مريم ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 297 عن زاذان ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 311 ، غرر الحكم : ح 10019 وفيها «محبّ» بدل «مفرط» .
4- .نهج البلاغه : الحكمه 469 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 311 وراجع تفسير فرات : ص 404 و405 .
5- .نهج البلاغه : الخطبه 127 وراجع المناقب للكوفى : ج 2 ص 283 ح 747 .

6- .الأمالى للطوسى : ص 650 ح 1350 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 1 ص 262 كلاهما عن الأصبغ بن نباته ، بحار الأنوار : ج 25 ص 266 ح 7 .

امام علی علیه السلام :گروهی آن قدر مرا دوست می دارند که به خاطر دوستی من ، وارد آتش می شوند و گروهی نیز آن قدر مرا دشمن می دارند که به خاطر دشمنی با من ، وارد جهنّم می گردند .

امام علی علیه السلام :دو کس درباره من هلاک می شوند : دوستدار افراطی و دشمنِ تهمت زن .

امام علی علیه السلام :دو کس درباره من هلاک می شوند : افراطکار غُلُوکننده و کینه جوی معاند .

امام علی علیه السلام :دو کس درباره من هلاک می شوند : دوستدار زیاده رو و تهمت زنِ دروغ بند .

امام علی علیه السلام :دو گروه درباره من هلاک می شوند : دوستداران افراطکاری که دوست داشتن ، آنان را به سوی غیر حقیقت می کشاند ؛ و دشمنان افراطکاری که دشمن داشتن ، آنان را به موضعی غیرمنصفانه می کشاند . بهترین حالت مردم درباره من ، میانه روی است . پس به این گروه (میانه روها) بپیوندید .

امام علی علیه السلام :خداوندا ! من از غالیان (ستایندگان افراطی) بیزارم ، همانند بیزاری عیسی بن مریم از نصارا . خداوندا ! همواره آنان را خوار ساز و هیچ یک از آنان را یاری نرسان .

.

عنه علیه السلام :یَهلِکُ فِیَّ اثنانِ ولا ذَنبَ لی : مُحِبٌّ مُفرِطٌ ، ومُبغِضٌ مُفرِطٌ . وأنَا أبرَأُ إلَی اللّهِ تَبارَکَ وتَعالی مِمَّن یَغلو فینا . ویَرفَعُنا فَوقَ حَدِّنا ، کَبَراءَةِ عیسَی بنِ مَریَمَ علیه السلام مِنَ النَّصاری . (1)

راجع : أهل البیت فی الکتاب والسنّه : القسم الثالث عشر : الغلوّ فی أهل البیت.

.

1- .عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج 2 ص 201 ح 1 عن الحسن بن الجهم عن الإمام الرضا علیه السلام ، بحار الأنوار : ج 25 ص 135 ح 6 .

امام علی علیه السلام :دو گروه درباره من هلاک می شوند و گناهی متوجّه من نیست : دوستداران زیاده رو و دشمنان زیاده رو ، و من از کسانی که در حقّ ما زیاده روی می کنند و ما را بالاتر از حدّ خودمان می برند ، به سوی خداوند خجسته و والا ، بیزاری می جویم ، همانند بیزاری جُستن عیسی بن مریم از نصارا .

ر . ک : اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش سیزدهم : غلوّ کردن درباره اهل بیت .

.

ص: 280

. .

بحثی درباره احادیث غُلُو

اشاره

بحثی درباره احادیث غُلُوپدیده «غلو» و مبارزه پیگیر امامان علیهم السلام با این پدیده ، از جمله مسائل مهمّ تاریخی اسلام است که باید در پژوهشی مستقل و به گونه ای گسترده به بحث و بررسی نهاده شود . آنچه در این جا می آوریم ، توضیحی است کوتاه درباره احادیثی که گذشت . از این روست که به تفصیل نمی گراییم و بحث را به گونه ها و پیامدهای غلو ، نمی کشانیم . با این حال ، یادآوری این نکته لازم است که اهل بیت علیهم السلام بیشترین مبارزه را با پدیده «غلو» داشته اند و در رویارویی با این جریان ، از هیچ گونه کوششی دریغ نورزیده اند ؛ گرچه اکنون ، در کمال شگفتی ، آنان و پیروان راستینشان به غلو ، متّهم اند و کسانی ، با هر انگیزه ای ، می کوشند آن بزرگواران و پیروان آنان را به «غلو» و باورِ به آن بیالایند . آیا این ، یکی دیگر از جلوه های مظلومیّت آن سرورِان نیست؟ شگفت انگیزتر ، این که این اتّهام واهی را کسانی می پراکنند که آثار مکتوب و نگاشته های مختلفشان از غلو و افراط درباره پیشوایان و رهبرانشان آکنده است ؛ یعنی سخن گفتن به غلو و افراط درباره کسانی که در ویژگی ها و فضایل ادّعا شده ، گاه ، جایگاهی در «حدّ اقل» داشته اند . و آیا این از شگفتی های تاریخ نیست؟ !

.

یک . غلو چیست ؟

دو . غلو در دوستی و دشمنی

یک . غلو چیست ؟غلو ، در لغت به معنایِ «فراتر از حد و اندازه رفتن» ، «افراط کردن» و «باور داشتن به صفات بی حد و مرز درباره کسی یا چیزی» است . در معنایِ اصطلاحیِ آن نیز عالمان ، قید «فراتر از حد» را آورده و بدان تأکید کرده اند . به مَثَل ، شیخ مفید رحمه اللهپس از معنای لغوی آن ، چنین نوشته است : از جمله متظاهران به اسلام ، غالیان هستند که امیر مؤمنان و امامانی از نسل آن حضرت را به خداوندگاری و پیامبری نسبت می دهند و در برخورداری آنان از فضل در دین و دنیا ، به گونه ای توصیف شان می کنند که از حد ، برون می شود و از میانه روی در می گذرد ... . (1) بدین سان ، جریان غلو ، جریانی است کفرآمیز . بر همین اساس ، پیشوایان الهی به هیچ روی ، در برابر آن ، کوتاه نیامدند و تمام توان خویش را برای مبارزه با این انحراف فکری به کار گرفتند و این ، حقیقتی است آشکار .

دو . غلو در دوستی و دشمنیاینک به اختصار ، به روایاتی خواهیم پرداخت که متن آنها در فصل پنجم آمد ؛ روایاتی که در آنها از غلو و افراط در دوستی و دشمنی با امام علی علیه السلام نهی شده و این حالت ، بسی خطرناکْ توصیف گردیده است . پرسشی که در این زمینه مطرح است ، این است که : مقصود از خطرناک بودن افراط در مِهرورزی به علی علیه السلام چیست؟ آیا واقعا شدّت محبّت به علی علیه السلام خطرناک است؟ اگر چنین است ، چرا در احادیث اسلامی بر عشق و مهرورزی به آن حضرت ، این همه تأکید شده است؟

.

1- .تصحیح الاعتقاد : ص 131 .

پرسش دیگر ، این است که : در این احادیث ، افراط در دشمنی با امام علیه السلام نیز خطرناکْ توصیف شده است . آیا مفهوم آن ، این است که برخی اقسام دشمنی با امام علیه السلام ، خطرناک نیست؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش ها ، توجّه به دو مقدّمه ضروری است : مقدّمه اوّل، این که : «دوستی و دشمنی ، از امور غیر اختیاری است» . چنین نیست که انسان ، هر کس را که می خواهد ، بتواند دوست بدارد و بدو عشق بورزد ؛ و هر کس را که نمی خواهد ، بتواند بدو کین بورزد ؛ بلکه مهر و کین ، تابع مقدّمات ، زمینه ها و اسباب آن دو است . این زمینه ها و اسباب ، گاه فطری و طبیعی اند و گاه عارضی . انسان هایِ پاک سرشت به خاطر فطرت هایِ زلال خویش ، پاکی ها و پاکان را دوست می دارند و از زشتی ها و پلیدی ها روی می گردانند ؛ امّا انسان هایِ ناپاک ، زشتخو و پلید ، به پلیدی ها و ناپاکان گرایش دارند و پاکی و درستی را بر نمی تابند . چنین است که در احادیث بسیاری ، «مهرِ علی علیه السلام » نشانِ حلالزادگی و «کین علی علیه السلام » بیانگر حرامزادگی تلقّی شده است . مقدّمه دوم ، این که : «تکلیف ، ابتدائا به امور غیر اختیاری تعلّق نمی گیرد» . به دیگر سخن ، دوستی و دشمنی ، دستوری نیست و انسان نمی تواند بر اساس دستور ، کسی را دوست بدارد یا به کسی کین بورزد ؛ بلکه اگر مبادیِ دوستی با کسی در دلْ شکل بگیرد ، دوستی تحقّق می یابد ؛ و اگر مقدّمات و اسباب دشمنی با کسی در دلْ فراهم آید ، دشمنی شکل می گیرد ، و گرنه ، نه! بدین ترتیب ، باید تأکید کرد که تکلیف به دوستی و یا دشمنی ، به معنایِ تکلیف به مقدّمات و یا تکلیف به ترتّب آثار آنها خواهد بود . نتیجه . از این دو مقدّمه ، چنین نتیجه می گیریم که : 1 . تکلیف به دوستی با امام علیه السلام ، به معنای تکلیف به مقدّمات محبّت اوست و نهی

.

از دشمنی با او نیز به معنای نهیِ از ایجاد زمینه های دشمنی با آن امام علیه السلام است . 2 . هشدار به افراط در دوستی و دشمنی با امام علیه السلام ، بر حذر داشتن از تجاوز از مرز حق و عدل در ترتّب آثار دوستی و دشمنی است . به دیگر سخن ، مبدأ محبّت به علی علیه السلام و عشق به آن بزرگوار ، شناخت اوست . علی علیه السلام سرچشمه فضایل ، خاستگاه زیبایی ها و تجسّم عینی ارجمندی ها و والایی های انسان کامل است و اگر کسی او را به درستی بشناسد ، نمی تواند بدو عشق نورزد . از این رو می توان گفت که تکلیف به دوست داشتن علی علیه السلام ، تکلیف به شناخت و معرفت اوست . نیز نهی از افراط در دوست داشتن علی علیه السلام ، به معنای جلوگیری از باورهای اغراق آمیز یا سخنان دور از حق ، و گفتارهای خارج از حدّ و مرز درباره وی است . «خطرناک بودن افراط در دوست داشتن علی علیه السلام که در روایات آمده است نیز به همین معناست و هرگز در جهت کاستن از شدّت محبّت به وی نیست ؛ بلکه تأکید و هشدار برای جلوگیری از سوءاستفاده از ادّعای محبّت به امام علیه السلام است تا دوست داشتن علی علیه السلام ، زمینه گزافه گویی ها و خُرافه پراکنی ها نشود و ادّعای دوستی به آن حضرت ، مقدّمه گفتن مطالب غیرواقعی درباره علی علیه السلام نشود . آنچه درباره افراط در دشمنی با علی علیه السلام آمده (موجب هلاک شدن) نیز چنین است . بنا بر این ، روایت ها نمی خواهند بگویند اگر دشمنی با علی علیه السلام به افراط آمیخته نشود ، خطرناک نیست . نه ، هرگز! بلکه می خواهند تأکید کنند که افراط در دشمنی با او ، خطرناک تر است ؛ یعنی ممکن است کسی به خاطر حرامزادگی ، یا به دلیلی دیگر و یا به خاطر مقدّماتی که فراهم آورده است ، نتواند علی علیه السلام را دوست بدارد ؛ امّا می تواند از مرز ، پا بیرون ننهد ، از حق و عدلْ تجاوز نکند ، ناسزا نگوید و به جنگ علیه او قیام نکند .

.

سه . تضادّ علی دوستی با انحراف

به دیگر سخن ، آنچه هلاکت را در پی می آورد ، تنها ناپاکی خانوادگی و سایر امور غیر اختیاری نیست ؛ بلکه سبب هلاکت ، افراط و گذر از مرزها و ترتّب آثار دشمنی است .

سه . تضادّ علی دوستی با انحرافموضوع دیگری که در تبیین احادیثی که افراط در دوستی با امام علی علیه السلام را خطرناک تلقّی کرده اند باید به بحث و بررسی نهاده شود ، این است که چگونه مهرورزی به امام علیه السلام مبدأ انحرافِ «غلو» می گردد؟ اصولاً عشق ، عاشق را تابع معشوق می سازد . بر همین اساس ، کسی که عاشق علی علیه السلام است ، نمی تواند کاری را انجام دهد که امام علیه السلام او را از آن ، باز داشته است . آیا می توان تصوّر کرد که کسی به علی علیه السلام عشق بورزد ، ولی برخلاف رضای او به انحراف غلو ، گرفتار آید؟ در کتاب دوستی در قرآن و حدیث ، (1) این حقیقت ، به گستردگی ، تبیین گشته است که دوست داشتن خداوند متعال و اولیای او ، کیمیای سازندگی و اوج عظمت و والایی است . پس چگونه می توان باور کرد کسی به کیمیای محبّت علوی دست یابد ، امّا با گرفتار شدن در بیماری غلو ، هلاک شود؟ پاسخ ، این است که آن دسته از محبّت هایی که به انحراف ، مرزشکنی ، زیاده روی و افزونگویی می انجامند ، بی تردید ، محبّت حقیقی نبوده ، بر معرفت علوی استوار نیستند . چنین محبّت هایی، ریشه در جهل و یا انگیزه های پوچِ نفسانی دارند . در بررسی «ریشه های غلو» ، به این موضوع ، خواهیم پرداخت .

.

1- .دوستی در قرآن و حدیث ، محمّد محمّدی ری شهری ، ترجمه : سیّد حسن اسلامی ، قم : دار الحدیث ، 1379 ، اوّل .

چهار . ریشه های غلو

چهار . ریشه های غلوغلو و جریان غالیان ، از جهات متعدّدی قابل بحث و شایان توجّه است : به لحاظ تاریخی ، کند و کاو در خاستگاه غلو و زمینه های درونْ دینی و برونْ دینی آن ، چگونگی شکل گیری و روند آن ، و نیز پیامدها و آثار آن ، از جمله پژوهش های برجای مانده اند ؛ همچنین به لحاظ معرفتی ، شناخت شخصیّت و گرایش های فکری و مکتبی و مواضع دینی غالیان (بویژه چهره های برجسته و بلندآوازه آنان) ، چرایی گرایش به غلو ، درک غالیان از مفاهیم دینی ، گونه های پرداختن آنان به قرآن و تفسیر آیات الهی ، و ... در خور پژوهش هایی گسترده اند . اکنون و در این مجال اندک ، از میان بحث های مختلفِ لازم درباره غالیان ، به روان شناسی آنان می پردازیم و در پاسخیابی این سؤال که : «چرا گروهی از مدّعیانِ پیروی از امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام ، به انحراف غلو دچار آمدند؟» اندکی تأمّل می کنیم . این پژوهش ، افزون بر این که به لحاظ تاریخی ، در جریان شناسی اندیشه هایِ گونه گون حوزه تفکّر شیعی مهم است ، به گونه ای هشدار برای پیشگیری از شکل گیری اندیشه های غلوآمیز و دچار شدن طبقه اندیشه مند جامعه به این بیماری خطرناک و نیز تأکیدی بر اعتدال در باورها و اندیشه هاست . پیش تر ، در ضمن تحلیلی که درباره روان شناسی خوارج و ریشه یابی تندروی های آنان و بازشناسی زمینه های افراط آنان در اندیشه و عمل داشتیم ، به این نتیجه دست یافتیم که افراطیگری و تندروی آنان که در روایات به «تعمُّق در دین» توصیف شده است از یک سو در جهل و از سوی دیگر در دنیاگرایی و فریفته شدن

.

پنج . ستیز پیگیر و ژرف امامان با جریان غلو

در جذبه ها و کشش های دنیوی ، ریشه داشته است . (1) اکنون ، تأکید می کنیم که افراط در «دوست داشتنِ اولیای دین» نیز به واقع ، یکی از شاخه های «تعمّق (تندروی) دینی» است . چنین است که در ریشه یابی جریان غلو و روان شناسی غالیان ، جهلِ آنان از یک سو و دنیاگرایی و اسیر شدن آنان در هوس های زودگذر از سوی دیگر ، چهره می نماید . سیاستبازان حاکم و دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز با توطئه ای پیچیده و حرکتی خزنده و نامرئی ، از این فضا بهره می جستند و برای بی اعتبار کردن مکتب اهل بیت علیهم السلام ، کوچک شمردنِ آموزه های ارجمند آنان ، و ناهنجار جلوه دادن چهره پیروان راستین آنان در میان مردم ، تلاش می کردند . هشدارهای امامان علیهم السلام و احادیث روایت شده از اهل بیت علیهم السلام نشان می دهند که دشمنان اهل بیت ، بیشترین نقش را در جریان غلو و یا دست کم در نشر اندیشه هایی که غالیان به آنها معتقد بودند ، ایفا کرده اند و در پی آنها ، جهلْ مداران و هواپرستان و دنیاگرایان که به واقع ، زمینه ساز ساخت و پرداخت و نشر آن گونه اندیشه ها بوده اند .

پنج . ستیز پیگیر و ژرف امامان با جریان غلوامامان علیهم السلام که همواره مؤمنان و پیروان خود را به «اعتدال در اندیشه و عمل» فرا می خواندند ، غلو را آفتی خطرناک و بس شکننده برای سرای مکتب ، تلقّی کرده اند . آن بزرگواران برای برچیدن بساط غالیان و ریشه کن ساختن اندیشه غلو ، از هیچ کوششی دریغ نورزیده اند : گاه به «کُفر» غالیان تصریح کرده اند ، گاه «فرجام هلاکتبار»

.

1- .ریشه ها ، پیامدها ، و چگونگی شکل گیری این مسئله را در بحث یادشده ، به تفصیل آورده ایم (ر . ک : ج 6 ص 293 (درآمد : پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنان) .

مبارزات امامان با غُلُو

آنان را بر نموده اند ، گاه «بیزاری خود از آنان» را با صراحت تمام ، اعلان کرده اند ، و دیگر گاه ، «عمق انحراف و ابعاد کژاندیشی و کج باوری آنان» را اعلام داشته اند . آن بزرگواران ، پیوسته به جامعه شیعی هشدار داده اند که بیداری خود را حفظ کنند تا در کمند غالیانْ گرفتار نیایند ؛ بویژه نسبت به تأثیرپذیری جوانان شیعه (1) از آنان ، به شدّتْ هشدار داده اند . اینک و در این مجال اندک ، برخی از نمودهای مبارزه امامان علیهم السلام با جریان غلو را به همراه برخی متون احادیث می آوریم :

مبارزات امامان با غُلُوالف . ارائه معیار برای پیشگیری از غلوعلی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان پاکش برای جلوگیری از دچار شدن پیروانشان به تندروی های تباهی آفرین و افراط های عزّت سوز ، اندیشه و سیره و رفتار و باورهای استوار کلامی ، اخلاقی و عملی اهل بیت علیهم السلام را برای آنان معیار قرار داده اند و آنان را به در نگریستن ، شناختن ، تأمّل کردن و سپس ملتزم بودنِ بدانها فرا خوانده اند . علی علیه السلام می فرماید : لا یُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیهِ و آله مِن هذِهِ الاُمَّهِ أَحَدٌ ، وَلا یُسَوَّی بِهِم مَن جَرَت نِعمَتُهُم عَلَیهِ أَبَدا : هُم أَسَاسُ الدِّینِ ، وَعِمَادُ الیَقِینِ . إلَیهِم یَفِیءُ الغَالی ، وَبِهِم یُلحَقُ التَّالی . هیچ کس از این امّت را با خاندان محمّد صلی الله علیه و آله نمی توان سنجید و هرگز پرورده نعمت آنان را با آنان مساوی نمی توان دانست . آنان ، پایه دین و ستون یقین اند . هر کس از حدْ در بگذرد ، باید به آنان برگردد و هر که باز ماند ، باید به آنان بپیوندد . (2)

.

1- .اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 2 ص 809 ح 1245 .
2- .نهج البلاغه ، خطبه 2 .

نیز حضرت رضا علیه السلام می فرماید : نَحنُ آلَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، النَّمَطُ الأَوسَطُ الَّذی لا یُدرِکُنا الغالی و لایَسبِقُنَا التالی ؛ ما خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ، بر روش میانه ای هستیم که غالیان ، ما را درک نمی کنند و واماندگان ، بر ما پیشی نمی گیرند . (1) چنین است راه حق و حقیقت ناب . یعنی دانشِ هدایت آفرین ، الگوی حقیقت نما ، آغاز بی گم راهی ، و فرجامِ روشنِ ارجمند ، همه و همه در این خانه و از این خانه و با این خانه است . امام باقر علیه السلام به سَلَمه بن کُهیل و حَکَم بن عُیَینه می فرماید : شَرِّقا و غَرِّبا ؛ لَن تَجِدا عِلما صَحیحا إلّا شَیئا یَخرُجُ مِن عِندِنا أهلَ البَیتِ ؛ به شرق و غرب بروید ؛ ولی از دانش صحیح ، هرگز چیزی جز آنچه از نزد ما ، اهل بیت بیرون می آید ، در نخواهید یافت . (2) بدین سان ، امامان علیهم السلام (و بیش و پیش از همه آنان ، علی علیه السلام) کوشیده اند تا دانش معیار ، سلوک معیار و باور و وضع و رفتار معیار را در «عینیّت زندگی» پیشوایان الهی نشان دهند و بر این معیارگرایی و التزام به سنّت آن عزیزان که همان حقّ محضی است که پیامبر خدا فرمود : «هُم مَعَ الحَقِّ و الحَقُّ مَعَهُم ؛ آنان با حق اند و حق با آنان است» (3) تأکید کنند تا مؤمنان و پیروان آنان از افراط و تفریط برهند و بر «صراط مستقیم» ، استوار آیند .

ب . بر حذر داشتن از غلوعلی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام ، در نهایت صراحت و شدّت و با حساسیّت ویژه ای ،

.

1- .اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 2 ص 808 ح 1246 .
2- .بحار الأنوار : ج 2 ص 92 ح 20 .
3- .اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 1 ص 220 ح 274 .

مسلمانان را از گرفتار آمدن در دام «غالیان» و «اندیشه های غالیانه» بر حذر داشته اند و به آنان ، نسبت به اندیشه هایی از آن دست ، هشدار داده اند . علی علیه السلام می فرماید : إیّاکُم و الغُلُوَّ فِینا . قُولُوا إنّا عَبیدٌ مَربوبون و قُولُوا فی فَضلِنا مَا شِئْتُم ؛ از غلوّ در حقّ ما بپرهیزید . [درباره ما] بگویید که «بندگان تربیت شده خداوند» هستیم و آن گاه ، در فضایل ما ، هر چه می خواهید ، بگویید . (1) روشن است که مقصود امام علیه السلام ذیل حدیث (یعنی عبارت : «در فضایل ، هر چه می خواهید ، بگویید») ، هر گونه سخن و هر بافته بی پایه ای نیست ؛ بلکه تکیه سخن و جانِ کلام ، این است که : ما تربیت شده خداوند» و تکامل یافته طریق عبودیّتیم ؛ عبدیم و در این پایگاه و جایگاه ، به فضایل والای انسانی و تمامت برتری های سلوکی ، دست یافته ایم ؛ «انسان کامل»یم و کمال در انسانیّت ، از آن ماست و البته به همان گونه که غلو درباره ما روا نیست ، انکار فضایل ما و تن زدن از باورهای استوار و درست درباره ما که شاید به پندار شما راست نیاید و توان درک و فهم آن را نداشته باشید نیز روا نیست . بدانید که ما «بندگان خداوند» و «تربیت یافتگان خداوند» هستیم . این دو نکته را بدانید و بر آنها تأکید کنید . آن گاه ، بدانید که ما ، در سلوک عابدانه در سایه ربوبیّت الهی ، تا بدان جا رفته ایم که «مرغ بلندپرواز خیال شما توانِ اوج گرفتن تا قلّه شخصیّت ما را ندارد» . پس ، نه غلو ، افزون باوری و فزون گوییِ بی پایه ، و نه کوته انگاری ، سنجش با دیگران و نگریستن از سر انکار نسبت به فضایل ما ! این ، همان نکته دقیقی است که در حدیث امام علی علیه السلام آمده است : لایُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِن هذِهِ الاُمَّهِ أحَدٌ ؛ (2)

.

1- .اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 2 ص 804 ح 1235 .
2- .اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 1 ص 231 ح 302 .

هیچ کس از این امّت ، با خاندان محمّد صلی الله علیه و آله سنجیده نمی شود . شگفتا که امام صادق علیه السلام ، غالیان (این مدّعیان «محبّت» و داعیه داران «شیفتگی» به آن بزرگواران) را همسنگ فاسقان انگاشته ، از اقتدا نمودن به آنان در نماز (امام جماعت قرار دادن آنان) نهی کرده است . ایشان می فرماید : لاتُصَلِّ خَلفَ الغالی ، و إن کانَ یَقولُ بِقَولِکَ ؛ پشت سر غالی ، نماز مگذار ، گر چه به ظاهر ، هم نظر تو [در تشیّع] باشد . (1) در آموزه های امامان علیهم السلام این گونه هشدارها و بیدارباش ها فراوان اند که همه و همه ، به نوعی نشانگر خطرسازی جدّی این گونه اندیشه ها برای تفکّر دینی و معارف شیعی است .

ج . چهره نمایی از غالیانجریان شناسی غالیان نشان می دهد که آنان در نیک نماییِ خود ، کوششی شگفت داشته اند و راویان آنان کوشیده اند تا جریان آفرینان و پیشوایان فکری شان را پیراسته نموده ، شخصیّت آنان را با ساخت و پرداخت سخنانی از امامان علیهم السلام بر کشند . البتّه امامان علیهم السلام در رویارویی با این جریان ، همواره از چهره تزویرگرا و فسادانگیز آنان پرده برگرفته ، آنان را عناصری فریبکار و تزویرگرا شناسانده اند . امام علی علیه السلام می فرماید : اِتَّقُوا اللّهَ ، لا یَخْدِعَنَّکُمْ إنْسانٌ و لا یَکْذِبَنَّکُمْ إنْسانٌ ، فَإنَّما دینی دینٌ واحِدٌ ، دینُ آدَمَ الذی ارْتَضاهُ اللّهُ . وَ إنَّما أنَا عَبْدٌ مَخْلوقٌ و لاأمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعا و لاضَرّا إلّا ما شاءَ اللّهُ ، وَ ما أشاءُ إلّا ما شاءَ اللّهُ ؛ از خدا پروا کنید . کسی شما را گول نزند و کسی به شما دروغ نگوید . دین من ، یک دین است : دین آدم علیه السلام که خدا برایش برگزید . من بنده ای آفریده شده ام و

.

1- .اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 2 ص 806 ح 1244 .

اختیار هیچ سود و زیانی را برای خود ندارم ، جز آنچه خدا بخواهد ؛ و من ، جز آنچه را خدا بخواهد ، نمی خواهم . (1)

د . نقش دشمنان در ساختن احادیث اخبار غلوآمیزدر زندگانی سیاسی و فرهنگی امامان علیهم السلام ، توجّه به نقش تخریبی دشمن ، جای بسی تأمّل دارد . در مقامی ، حضرت باقر علیه السلام از این توطئه فرهنگی پرده برگرفته و تصریح کرده است که شبکه های تبلیغی دشمن برای وارونه نمایی چهره امامان علیهم السلام و مشوّه جلوه دادن اندیشه های آنان ، سخنان ناهنجار ، نااستوار و گاه حتی نفرت آفرین برمی ساختند و به آن بزرگواران ، نسبت می دادند و می پراکندند . (2) در جهت افشای این توطئه فرهنگی ، حضرت رضا علیه السلام نیز سخنی بس تنبّه آفرین دارد . در این سخن ، امام علیه السلام به صراحتْ نشان داده است که «احادیث غلو» از سوی زشت خویانِ فرهنگ ستیز ، ساخته و پراکنده شده اند تا بدین وسیله فرهنگ شیعی را آلوده ساخته ، نگاه مردمان را به امامان علیهم السلام و پیروان راستین آنان ، وارونه کنند . سخن امام علیه السلام را بنگریم : ... إنَّ مُخالِفینا وَضَعوا أخبارا فی فَضائِلِنا و جَعَلُوها عَلی ثَلاثَهِ أقسام : أحَدُهَا الغُلُوُّ ، و ثانیهَا التَقصیرُ فی أمرِنا ، و ثالِثُهَا التَصریحُ بِمَثالِبِ أعدائِناً . فَإذا سَمِعَ النّاسُ الغُلُوَّ فینا ، کَفَّروا شیعَتَنا و نَسَبوهُم إلَی القَولِ بِرُبوبِیَّتِنا ، و إذا سَمِعُوا التَقصیرَ ، اعتَقَدوهُ فینا ، و إذا سَمِعوا مَثالِبَ أعدائِنا بِأسمائِهِم ، ثَلَبونا بِأسمائِنا ؛ (3) ... مخالفان ما ، در فضایل ما اخباری (احادیثی) ساخته اند و آنها را سه دسته

.

1- .المحاسن ، برقی : ج 1 ص 245 ح 453 .
2- .ر . ک : ص 508 ح 6280 .
3- .اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 2 ص 826 ح 1264 .

قرار داده اند: یکی اخبار غلوآمیز ؛ دوم ، اخباری که در آنها در حقّ ما کوتاهی کرده اند ؛ و سوم ، اخباری که به صراحت از دشمنان ما اسم می برند و از آنان بدگویی می کنند . چون مردم ، هرگاه اخباری را که در آنها درباره ما غلو شده است ، بشنوند ، پیروان ما را تکفیر می کنند و اعتقاد به «خدا بودنِ ما» را به آنان نسبت می دهند ؛ و هر گاه اخباری را که در آنها در حقّ ما کوتاهی شده است ، بشنوند ، آنها را در حقّ ما باور می کنند ؛ و هر گاه اخباری را که در آنها به صراحت از دشمنان ما اسم برده شده و بدگویی شده است ، بشنوند ، به نام ما بی حرمتی می نمایند . این ، گفتاری است تکان دهنده و هشیاری آفرین برای همه آنان که به فرهنگ ناب و آموزه های پیراسته و اصیل اهل بیت علیهم السلام توجّه دارند .

ه . اعلان بیزاری از غالیانبرای استوارسازی فرهنگِ ستیز با غالیان و جلوگیری از نشر اندیشه های غلوآمیز ، امامان علیهم السلام به صراحت از غالیان ، بیزاری (برائت) جسته و با تعابیر مختلف و عناوین گونه گون ، بیزاری خود را از آنان اعلام داشته اند . امام علی علیه السلام می فرماید : اللّهُمَّ إنی بَری ءٌ مِنَ الغُلاهِ ، کَبَراءَهِ عیسَی بنِ مَریَمَ مِنَ النّصاری . اللّهُمَّ اخْذُلْهم أَبَدا و لاتَنصُرْ مِنهُم أَحَدا . (1) بار خدایا ! من از غالیانْ بیزارم ، همان گونه که عیسی بن مریم از [غالیانِ]نصارا بیزار بود . بار خدایا ! آنان را برای همیشه تنها و بی یاور گذار و احدی از آنان را یاری نرسان ! سایر امامان خاندان رسالت نیز با شدّت ، از غالیان ، بیزاری جسته اند . بخشی از سخنان تأمّل برانگیز آنان در کتاب اهل بیت در قرآن و حدیث با عنوانِ «بیزاری اهل

.

1- .اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 2 ص 810 ح 1247 .

بیت از غالیان» آمده است . (1)

و . مهدور الدم بودن غالیجریان شناسی غالیان در تاریخ اسلام و بویژه در تاریخ تشیّع ، نشان می دهد که پدیده «غلو» در جامعه اسلامی نمادها و نمودهای گونه گونی داشته است . اوج این جریان ناهنجار ، باور به اُلوهیّت علی علیه السلام و گاه ، دیگر امامان علیهم السلام بوده است . در برابر ، امام علی علیه السلام نیز نهایت شدّت را نسبت به این جریان ، معمول داشته ، برای جلوگیری از این آفتِ بس خطرناک و فسادآفرینِ اعتقادی و فرهنگی ، باورمدارانِ بِدان را «کافر» و «مهدور الدم» اعلام کرده است . بر پایه احادیث مُستَفیض ، امام علی علیه السلام در دوران حکومت خود ، جمعی از این کسان را به قتل ، تهدید نمود و وقتی آنان از باور پلید و انحرافی خود دست برنداشتند ، دستور قتل جمعی آنان را صادر کرد . (2)

.

1- .اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 2 ص 810 ح 1247 .
2- .ر . ک : تهذیب الأحکام : ج 10 ص 138 ح 547 ، الکافی : ج 7 ص 257 ح 8 ، کتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 90 ، الکافی : ج 7 ص 259 ، تاریخ دمشق : ج 3 ص 179 ، رجال الکشّی : ج 2 ص 596 و ج 1 ص 323 .

بخش پانزدهم : دشمنی با امام علی

اشاره

بخش پانزدهم : دشمنی با امام علیفصل یکم : انگیزه های دشمنی با امام علیفصل دوم : بر حذر داشتن از دشمنی با امام علیفصل سوم : زیان های دشمنی با امام علیفصل چهارم : ویژگی های دشمنان امام علیفصل پنجم : شماری از دشمنان امام علیفصل ششم : قبایلی که با امام علی دشمنی می ورزیدندفصل هفتم : نیرنگ های دشمنان امام علی برای خاموش کردن نور اوفصل هشتم : نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی

.

الفصل الأوّل : بواعث بُغضه1 / 1أحقادٌ عَلى رَسولِ اللّهِالإمام علىّ عليه السلام :كُلُّ حِقدٍ حَقَدَتهُ قُرَيشٌ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أظهَرَتهُ فِىَّ ، وسَتُظهِرُهُ فى وُلدى مِن بَعدى . ما لى ولِقُرَيشٍ ! إنَّما وَتَرتُهُم (1) بِأمرِ اللّهِ وأمرِ رَسولِهِ ، أفَهذا جَزاءُ مَن أطاعَ اللّهَ ورَسولَهُ إن كانوا مُسلِمينَ ؟ ! (2)

عنه عليه السلام :اللّهُمَّ إنّى أستَعديکَ عَلى قُرَيشٍ ؛ فَإنَّهُم أضمَروا لِرَسولِکَ صلى الله عليه و آله ضُروبا مِنَ الشَّرِّ وَالغَدرِ ، فَعَجَزوا عَنها وحُلتَ بَينَهُم وبَينَها ، فَكانَتِ الوَجبَةُ (3) بى ، وَالدّائِرَةُ (4) عَلَىَّ . اللّهُمَّ احفَظ حَسَنا وحُسَينا ولا تُمَكِّن فَجَرَةَ قُرَيشٍ مِنهُما ما دُمتُ حَيَّا ، فَإذا تَوَفَّيتَنى فَأنتَ الرَّقيبُ عَلَيهِم ، وأنتَ عَلى كُلِّ شَىءٍ شَهيدٌ . (5)

شرح نهج البلاغه :قالَ لَهُ قائِلٌ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ رَأَيتَ لَو كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله تَرَکَ وَلَدا ذَكَرا قَد بَلَغَ الحُلُمَ ، وآنَسَ مِنهُ الرُّشدَ ؛ أكانَتِ العَرَبُ تُسَلِّمُ إلَيهِ أمرَها ؟ قالَ : لا ، بَل كانَت تَقتُلُهُ إن لَم يَفعَل ما فَعَلتُ . إنَّ العَرَبَ كَرِهَت أمرَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وحَسَدَتهُ عَلى ما آتاهُ اللّهُ مِن فَضلِهِ ، وَاستَطالَت أيّامَهُ حَتّى قَذَفَت زَوجَتَهُ ، ونَفَّرَتِ بِهِ ناقَتَهُ ، مَعَ عَظيمِ إحسانِهِ إلَيها ، وجَسيمِ مِنَنِهِ عِندَها ، وأجمَعَت مُذ كانَ حَيّا عَلى صَرفِ الأَمرِ عَن أهلِ بَيتِهِ بَعدَ مَوتِهِ ، ولَولا أنَّ قُرَيشا جَعَلَتِ اسمَهُ ذَريعَةً إلى الرِّياسَةِ ، وسُلَّما إلَى العِزِّ وَالإِمرَةِ ، لَما عَبَدَتِ اللّهَ بَعدَ مَوتِهِ يَوما واحِدا ، ولَارتَدَّت فى حافِرَتِها (6) ، وعادَ قارِحُها جَذَعا ، وبازِلُها بِكرا (7) ، ثُمَّ فَتَحَ اللّهُ عَلَيها الفُتوحَ ، فَأثرَتْ بَعدَ الفاقَةِ ، وتَمَوَّلَت بَعدَ الجَهدِ وَالمَخمَصَةِ ؛ فَحَسُنَ فى عُيونِها مِنَ الإِسلامِ ما كانَ سَمِجا (8) ، وثَبَتَ فى قُلوبِ كَثيرٍ مِنها مِنَ الدّينِ ما كانَ مُضطَرِبا ، وقالَت : لَولا أنَّهُ حَقٌّ لَما كانَ كَذا . ثُمَّ نَسَبَت تِلکَ الفُتوحَ إلى آراءِ وُلاتِها ، وحُسنِ تَدبيرِ الاُمَراءِ القائِمينَ بِها ، فَتَأكَّدَ عِندَ النّاسِ نَباهَةُ قَومٍ وخُمولُ آخَرينَ ؛ فَكُنّا نَحنُ مِمَّن خَمَلَ ذِكرُهُ ، وخَبَت نارُهُ ، وَانقَطَعَ صَوتُهُ وصيتُهُ ، حَتّى أكَلَ الدَّهرُ عَلَينا وشَرِبَ ، ومَضَتِ السِّنونَ وَالأَحقابُ بِما فيها ، وماتَ كَثيرٌ مِمَّن يُعرَفُ ، ونَشَأَ كَثيرٌ مِمَّن لا يُعرَفُ . وما عَسى أن يَكونَ الوَلَدُ لَو كانَ ؟ إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَم يُقَرِّبنى ما تَعلَمونَهُ مِنَ القُربِ لِلنَّسبِ وَاللُّحمَةِ ؛ بَل لِلجِهادِ وَالنَّصيحَةِ ؛ أفَتَراهُ لَو كانَ لَهُ وَلَدٌ هَل كانَ يَفعَلُ ما فَعَلتُ ؟ وكَذاکَ لَم يَكُن يُقرَّبُ ما قُرِّبتُ ، ثُمَّ لَم يَكُن عِندَ قُرَيشٍ وَالعَرَبِ سَبَبا لِلحُظوَةِ وَالمَنزِلَةِ ، بَل لِلحِرمانِ وَالجَفوَةِ . اللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ أنّى لَم اُرِدِ الإِمرَةَ ، ولا عُلُوَّ المُلکِ وَالرِّياسَةِ ؛

وإنَّما أرَدتُ القِيامَ بِحُدودِکَ ، وَالأداءَ لِشَرعِکَ ، ووَضعَ الاُمورِ فی مَواضِعِها ، وتَوفيرَ الحُقوقِ عَلی أهلِها ، وَالمُضِیَّ عَلی مِنهاجِ نَبِیِّکَ ، وإرشادَ الضّالِّ إلی أنوارِ هِدایَتِکَ . (9)

.

1- .وَتَرْتُ الرجل : إذا قتلت له قتيلاً وأخذت له مالاً (لسان العرب : ج 5 ص 274 «وتر») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 328 ح 764 ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 407 ح 6 .
3- .الوَجْبه : السقطه مع الهدّه ، أو صوت الساقط يسقط ، فتُسمع له هدّه (تاج العروس : ج 2 ص 465 و466 «وجب») .
4- .الدائره : السوء . ودارَت عليه الدوائِر : أی نزلت به الدّواهی (لسان العرب : ج 4 ص 297 «دور») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 298 ح 413 .
6- .قال الميدانی : «عاد فی حافرته» أی عاد إلی طريقته الاُولی . يُضرب فی عاده السوء يدعها صاحبها ثمّ يرجع إليها (مجمع الأمثال : ج 2 ص 359 الرقم 2482) .
7- .القارح : الناقه أوّل ما تحمل . والجَذَع من الإبل : ما استكمل أربعه أعوام . والبازِل منها : هو ما استكمل السنه الثامنه وطعن فی التاسعه وفطر نابه . والبِكر : الفتیّ من الإبل بمنزله الغلام من النّاس (اُنظر لسان العرب : ج 2 ص 559 «قرح» و ج 8 ص 43 «جذع» و ج 11 ص 52 «بزل» و ج 4 ص 79 «بكر») .
8- .سَمُج الشیءُ فهو سَمِج : أی قبح فهو قبيح (النهايه : ج 2 ص 399 «سمج») .
9- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 298 ح 414 .

فصل یکم : انگیزه های دشمنی با امام علی

1 / 1 کینه توزی ها نسبت به پیامبر خدا

فصل یکم : انگیزه های دشمنی با امام علی1 / 1کینه توزی ها نسبت به پیامبر خداامام علی علیه السلام :قریش ، تمام کینه هایی را که از پیامبر خدا در دل داشتند ، با من آشکار کردند و پس از من نیز آن را درباره فرزندانم ، آشکار خواهند کرد . مرا چه با قریش؟! من فقط به امر خدا و پیامبرش به مبارزه با آنان برخاستم . اگر مسلمان بودند ، آیا این ، پاداش کسی است که خدا و پیامبرش را اطاعت می کند؟!

امام علی علیه السلام :خداوندا! در برابر قریش از تو یاری می طلبم . آنان ، انواع زشتی ها و خیانت ها را نسبت به فرستاده ات در دل ، پنهان داشتند که از انجام دادنِ آنها درماندند ، و تو میان آنان و او جدایی انداختی . پس ، این بلاها و مصیبت ها قسمت من شد و بر من فرود آمد . خداوندا! تا زمانی که من زنده ام ، حسن و حسین را در پناه خویش نگاه دار و فاسقان قریش را بر آنان مسلّط مکن ، و آن هنگام که مرا به سوی خود می خوانی ، خود بر ایشان نگهبانی و تو بر همه چیز ، ناظر و گواهی .

شرح نهج البلاغه :پرسشگری از امام علی علیه السلام پرسید : ای امیر مؤمنان! به نظر تو ، اگر پیامبر خدا فرزند پسری از خود به جا می گذاشت که به سنّ رشد رسیده بود ، عرب ، امورشان را به او واگذار می کردند؟ فرمود : «خیر ؛ بلکه او را می کشتند ، اگر چه آنچه من انجام دادم ، انجام نمی داد . عرب ، از کار محمّد صلی الله علیه و آله ناخرسند بودند و به آنچه خداوند از فضل خویش به وی بخشیده بود ، حسادت می ورزیدند و در زمان حیاتش به وی بی حرمتی کردند ، تا آن جا که به همسرش تهمت زدند و شترش را رم دادند ، با این که نیکی های بسیاری به آنان کرده و نعمت های بزرگی به آنان ارزانی داشته بود . در زمان حیاتش برای این که رهبری را پس از رحلتش از خاندانش باز ستانند ، همراه شدند و اگر قریش ، نمی خواستند نام وی را وسیله ای برای ریاستْ و نردبانی برای عزّت و حکومت کنند ، پس از رحلت او هرگز یک روز هم خدا را عبادت نمی کردند و به خوی های پیشین خود برمی گشتند و شتران باردار ، چهارساله می شدند و هشت ساله هایش باکره می گشتند . (1) خداوند ، کشورهای بسیاری را برای آنان فتح کرد [و آنان] پس از فقر و مسکنت و

گرسنگی ، به رفاه و نعمت رسیدند . سپس آنچه از اسلام در دیدگانشان زشت می نمود ، زیبا جلوه کرد و در قلب های بسیاری از ایشان که نسبت به دستورهای دینی تردید داشتند ، ثبات برقرار شد و گفتند : چنانچه آن [دینِ] حق نبود ، این گونه نمی شد . آن گاه ، این کشورگشایی ها را به اندیشه های سردَمداران و حُسن تدبیر فرماندهان دست اندرکار ، نسبت دادند و نزد مردم ، قومشان را بلندپایه و دیگران را دون پایه معرّفی کردند و ما از فراموش شدگان بودیم . التهابشان خاموش گشت و صدا و آوازه شان بریده شد و روزگار ، بر خلاف میل ما خورد و نوشید و سال ها به همین منوال گذشت و بسیاری از نامداران مُردند و افرادی که گم نام بودند ، پا به عرصه نهادند . اگر [پیامبر صلی الله علیه و آله را] فرزندی بود ، چه می شد؟ ! شما آگاهید که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به خاطر نژاد و خویشاوندی ، به خود نزدیک نکرد ؛ بلکه به خاطر جهاد و خیرخواهی [من]چنین کرد . آیا فکر می کنی که اگر او پسری داشت ، آنچه را من انجام داده ام ، انجام می داد؟ ! و همچنین به اندازه ای که من به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شدم ، نزدیک نمی شد . افزون بر آن ، این نزدیکی ، نزد قریش ، سبب برخورداری و شأن و مقام نبود ؛ بلکه خود ، سبب محرومیت و پشت کردن مردم به ما بود . بار الها ! تو آگاهی که من ، نه خواهان حکومت بوده ام و نه خواهان بهره مندی از جاه و مقام و خواهان برپا داشتن فرمان های تو ، اجرای دستورهایت ، قرار دادن امور در جایگاهش ، دادن حق به صاحبانش ، گام نهادن بر روش پیامبرت ، و راهنمایی گم گشتگان به راه های رستگاری ات بوده ام» .

.

1- .مَثَلی است که در بازگشتن کارها به وضع سابق خود ، زده می شود . (م)

ص: 298

. .

ص: 299

. .

1 / 2أحقادٌ بَدرِيَّةٌ وحُنَينِيَّةٌ وغَيرُهُنَّالإمام الصادق عليه السلام :قالَ رَجُلٌ لِعَلِيِّ بنِ الحُسَينِ : ما أشَدَّ بُغضَ قُرَيشٍ لِأبيکَ ! قالَ : لِأنَّهُ أورَد أوّلَهُمُ النّارَ ، وألزَمَ آخِرَهُمُ العارَ . (1)

تاريخ دمشق عن ابن طاووس عن أبيه :قُلتُ لِعَلِيِّ بنِ حُسَينِ بنِ عَلِيٍّ : ما بالُ قُرَيشٍ لا تُحِبُّ عَلِيّا ؟ ! فَقالَ : لِأنَّهُ أورَدَ أوَّلَهُمُ النّارَ ، وألزَمَ آخِرَهُمُ العارَ . (2)

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن الحسن بن علىّ بن فضّال عن الإمام الرضا عليه السلام ، قالَ :سَألتُهُ عَنِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام كَيفَ مالَ النّاسُ عَنهُ إلى غَيرِهِ وقَد عَرَفوا فَضلَهُ وسابِقَتَهُ ومَكانَهُ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَقالَ : إنَّما مالوا عَنهُ إلى غَيرِهِ وقَد عَرَفوا فَضلَهُ ؛ لِأنَّهُ قَد كانَ قَتَلَ مِن آبائِهِم وأجدادِهِم وإخوانِهِم وأعمامِهِم وأخوالِهِم وأقرِبائِهِمُ المُحادّينَ للّهِ ولِرَسولِهِ عَدَدا كَثيرا ، فَكانَ حِقدُهُم عَلَيهِ لِذلِکَ فى قُلوبِهِم ؛ فَلَم يُحِبّوا أن يَتَوَلّى عَلَيهِم ، ولَم يَكُن فى قُلوبِهِم عَلى غَيرِهِ مِثلُ ذلِکَ ؛ لِأنَّهُ لَم يَكُن لَهُ فِى الجِهادِ بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِثلُ ما كانَ لَهُ ، فَلِذلِکَ عَدَلوا عَنهُ ومالوا إلى سِواهُ . (3)

.

1- .نثر الدرّ : ج 1 ص 340 عن أبى محمّد الجعفرى عن أبيه عن عمّه ، كشف الغمّه : ج 2 ص 319 عن أبى محمّد الجعفرى عن أبيه عن عمّه عن الإمام الصادق عن أبيه عليهماالسلام ، بحار الأنوار : ج 78 ص 159 ح 10 .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 290 ، المعجم لابن الأعرابى : ج 1 ص 300 ح 573 .
3- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 81 ح 15 ، علل الشرائع : ص 146 ح 3 وفيه «المحاربين» بدل «المحادّين» .

1 / 2 کینه های برجا مانده از جنگ های بدر و حنین و جز اینها

1 / 2کینه های برجا مانده از جنگ های بدر و حنین و جز اینهاامام صادق علیه السلام :مردی به علی بن حسین علیهماالسلامگفت : شدّت کینه توزی قریش نسبت به پدرت چه قدر زیاد است! فرمود : «بِدان جهت است که نخستینِ ایشان را به جهنّم فرستاد و آخرینِ ایشان را به ننگ ، مبتلا ساخت» .

تاریخ دمشق به نقل از ابن طاووس ، از پدرش : به علی بن حسین بن علی علیهم السلام گفتم : چرا قریش ، علی علیه السلام را دوست نمی دارند؟ فرمود : «چون علی علیه السلام نخستینِ ایشان را به جهنّم فرستاد و آخرینِ ایشان را به ننگ ، مبتلا ساخت» .

عیون أخبار الرضا علیه السلام به نقل از حسن بن علی بن فضّال ، در گفتگو با امام رضا علیه السلام : درباره امیر مؤمنان از ایشان پرسیدم که : چگونه مردم از وی روی گرداندند و به سوی دیگران رفتند ، با آن که از برتری ، سبقت در مسلمانی ، و جایگاه وی نزد پیامبر خدا باخبر بودند؟ فرمود : «آنان ، فقط به این جهت از علی علیه السلام روی گرداندند و به سوی دیگران رفتند با آن که از برتری وی آگاه بودند که علی علیه السلام بسیاری از پدران ، پدر بزرگان ، برادران ، عموها ، دایی ها و نزدیکان ایشان را که دشمن خدا و پیامبرش بودند کشته بود . از این رو ، آنان کینه علی علیه السلام را در دل داشتند و مایل نبودند که او بر ایشان حکومت کند . چنین کینه ای از دیگران در دل هایشان نبود ؛ برای این که [دیگران] در جهاد، مانند وی پیشاپیش پیامبر خدا نبودند . بدین سبب ، از وی روی گرداندند و به دیگرانْ روی آوردند» .

.

معرفه الصحابه عن ابن عبّاس :قالَ عُثمانُ لِعَلِیٍّ : ما ذَنبی إن لَم تُحِبُّکَ قُرَیشٌ وقَد قَتَلتَ مِنهُم سَبعینَ رَجُلاً ؛ کَأَنَّ وُجوهَهُم سُیوفُ الذَّهَبِ ؟ (1)

الغارات فی وَصفِ الوَلیدِ بنِ عُقبَهَ : هُوَ مِن مُبغِضی عَلِیٍّ علیه السلام وأعدائِهِ وأعداءِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ؛ لِأَنَّ أباهُ قَتَلَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِیَدِ عَلِیٍّ صَبرا (2) یَومَ بَدرٍ بِالصَّفراءِ (3) . (4)

شرح نهج البلاغه :إنَّ قُریشا کُلَّها کانَت تُبغِضُهُ أشَدَّ البُغضِ ، ولَو عَمَّرَ عُمَرَ نوحٍ ، وتَوَصَّلَ إلَی الخِلافَهِ بِجَمیعِ أنواعِ التَّوصُّلِ ؛ کَالزَّهِد فیها تارَهً ، والمُناشَدَهِ بِفَضائِلِهِ تارَهً ، وبِما فَعَلَهُ فِی ابتِداءِ الأَمرِ مِن إخراجِ زَوجَتِهِ وأطفالِهِ لَیلاً إلی بُیوتِ الأَنصارِ ، وبِمَا اعتَمَدَهُ إذ ذاکَ مِن تَخَلُّفِهِ فی بَیتِهِ وإظهارِ أنَّهُ قَدِ انعَکَفَ عَلی جَمعِ القُرآنِ ، وبِسائِرِ أنواعِ الحِیَلِ فیها ، لَم تَحصُل لَهُ إلّا بِتَجریدِ السَّیفِ کَما فَعَلَ فی آخِرِ الأَمرِ . ولَستُ ألومُ العَرَبَ ، لا سِیَّما قُرَیشا فی بُغضِها لَهُ ، وانحِرافِها عَنهُ ؛ فَإِنَّهُ وَتَرَها ، وسَفَکَ دِماءَها ، وکَشَفَ القِناعَ فی مُنابَذَتِها ، ونُفوسُ العَرَبِ وأکبادُها کَما تَعلَمُ ! ولَیسَ الإِسلامُ بِمانِعٍ مِن بَقاءِ الأَحقادِ فِی النُّفوسِ ، کَما نُشاهِدُهُ الیَومَ عِیانا ، وَالنّاسُ کَالنّاسِ الأُوَلِ ، وَالطَّبائِعُ واحِدَهٌ ، فَاحسَب أنَّکَ کُنتَ مِن سَنَتَینِ أو ثَلاثٍ جاهِلِیّا أو مِن بَعضِ الرّومِ ، وقَد قَتَلَ واحِدٌ مِنَ المُسلِمینَ ابنَکَ أو أخاکَ ، ثُمَّ أسلَمتَ ؛ أکانَ إِسلامُکَ یُذهِبُ عَنکَ ما تَجِدُهُ مِن بُغضِ ذلِکَ القاتِلِ وشَنَآنِهِ ؟ کَلّا ، إنَّ ذلِکَ لَغیرُ ذاهِبٍ ، هذَا إذا کانَ الإِسلامُ صَحیحا ، وَالعَقیدَهُ مَحَقَّقَهً ، لا کَإِسلامِ کَثیرٍ مِنَ العَرَبِ ؛ فَبَعضُهُم تَقلیدا ، وبَعضُهُم لِلطَّمَعِ وَالکَسبِ ، وبَعضُهُم خَوفا مِنَ السَّیفِ ، وبَعضُهُم عَلی طَریقِ الحَمِیَّهِ وَالِانتِصارِ ، أو لِعَداوَهِ قَومٍ آخَرینَ مِن أَضدادِ الإِسلامِ وأعدائِهِ . وَاعلَم أنَّ کُلَّ دَمٍ أراقَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِسَیفِ عَلِیٍّ علیه السلام وبِسَیفِ غَیرِهِ ؛ فَإِنَّ العَرَبَ بَعدَ وَفاتِهِ علیه السلام عَصَبَت (5) تِلکَ الدِّماءَ بِعَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ علیه السلام وَحدَهُ ؛ لِأَنَّهُ لَم یَکُن فی رَهطِهِ مَن یَستَحِقُّ فی شَرعِهِم وسُنَّتِهِم وعادَتِهِم أن یُعصَبَ بِهِ تِلکَ الدِّماءُ إلّا بِعَلِیٍّ وَحدَهُ ، وهذِهِ عادَهُ العَرَبِ إذا قُتِلَ مِنها قَتلی طالَبَت بِتِلکَ الدِّماءِ القاتِلَ ؛ فَإِن ماتَ أو تَعَذَّرَت عَلَیها مُطالَبَتُهُ ، طالَبَت بِها أمثَلَ النّاسِ مِن أهلِهِ ... . سَأَلتُ النَّقیبَ أبا جَعفَرٍ یَحیَی بنَ أبی زَیدٍ رَحِمَهُ اللّهُ ! فَقُلتُ لَهُ : إنّی لَأَعجَبُ مِن عَلِیٍّ علیه السلام ! کَیفَ بَقِیَ تِلکَ المُدَّهَ الطَّویلَهَ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ وکَیفَ مَا اغتیلَ وقُتِکَ (6) بِهِ فی جَوفِ مَنزِلِهِ ، مَعَ تَلَظّی الأَکبادِ عَلَیهِ ؟ ! فَقالَ : لَولا أنَّهُ أرغَمَ أنفَهُ بِالتُّرابِ ، ووَضَعَ خَدَّهُ فی حَضیضِ الأَرضِ لَقُتِلَ

، ولكِنَّهُ أخمَلَ نَفسَهُ ، وَاشتَغَلَ بِالعِبادَهِ وَالصَّلاهِ وَالنَّظَرِ فِی القُرآنِ ، وخَرَجَ عَن ذلِکَ الزِّیِّ الأَوَّلِ وذلِکَ الشِّعارِ ، ونَسِیَ السَّیفَ ، وصارَ کَالفاتِکِ یَتوبُ ویَصیرُ سائِحا فِی الأَرضِ ، أو راهِبا فِی الجِبالِ . ولَمّا أطاعَ القَومَ الَّذینَ وَلَّوا الأَمرَ ، وصارَ أذَلَّ لَهُم مِنَ الحِذاءِ ، تَرَکوهُ وسَکَتوا عَنهُ ، ولَم تَکُنِ العَرَبُ لِتَقدَمَ عَلَیهِ إلّا بِمُواطَأهٍ مِن مُتَوَلِّی الأَمرَ ، وباطِنٍ فِی السِّرِّ مِنهُ ، فَلَمّا لَم یَکُن لِوُلاهِ الأَمرِ باعِثٌ وداعٍ إلی قَتلِهِ وَقَعَ الإِمساکُ عَنهُ ، ولَولا ذلِکَ لَقُتِلَ . (7)

.

1- .معرفه الصحابه : ج 1 ص 86 ح 338 .
2- .الصَّبْر هنا : نَصْبُ الإنسان للقتل ، وأصل الصَّبر : الحبس ، وکلّ ذی روح یُصبر حیّا ، ثمّ یُرمی حَتّی یُقتل فقد قُتل صبرا (لسان العرب : ج 4 ص 438 «صبر») .
3- .وادی الصفراء : من ناحیه المدینه ، وهو وادٍ کثیر النخل والزرع والخیر فی طریق الحاجّ ، وسلکه رسول اللّه صلی الله علیه و آله غیر مرّه ، وبینه وبین بدر مرحله (معجم البلدان : ج 3 ص 412) .
4- .الغارات : ج 2 ص 519 .
5- .أی قرنوا هذه الحال به ونسبوها إلیه (اُنظر النهایه : ج 3 ص 244 «عصب») .
6- .فَتَک بالرجل فَتْکا : انتهز منه غِرّه فقتله أو جرحه ، وکلّ من قتل رجلاً غارّا فهو فاتک (لسان العرب : ج 10 ص 472 «فتک») .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 299 .

معرفه الصحابه به نقل از ابن عبّاس :عثمان به علی علیه السلام گفت : گناه من چیست که قریش ، تو را دوست ندارند؟ تو هفتاد نفر از مردانشان را که چهره هایشان مانند شمشیرهای طلایی بود ، کشته ای .

الغارات در توصیف ولید بن عُقْبه : او از کینه توزان نسبت به علی علیه السلام و از دشمنان او و پیامبر صلی الله علیه و آله بود ؛ چون پدرش در جنگ بدر در منطقه صَفراء (1) به دست علی علیه السلام که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بر این کار گمارده شده بود ، کشته شد .

شرح نهج البلاغه :تمامی قریش از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند . اگر علی علیه السلام عمر نوح می داشت و انواع روش ها[ی رسیدن به حکومت] (نظیر : روی گردانی از حکومت ، توجّه دادن به برتری های خویش ، توجّه دادن به آنچه در آغاز کار انجام داد و همسر و بچّه هایش را شبانه به در خانه های انصار برد ، و دیگر روش هایی که انتخاب کرد ، از قبیل : خانه نشینی و وانمود کردن آن برای جمع آوری قرآن ، و نیز دیگر چاره جویی ها را به کار می برد ، برایش نتیجه ای حاصل نمی شد ، مگر با برهنه کردن شمشیر ، همان گونه که در نهایت ، این کار را انجام داد . من ، عرب و بویژه قریش را به خاطر دشمنی شان با علی علیه السلام و روی گردانی از وی سرزنش نمی کنم ؛ چرا که علی علیه السلام به آنان ضربه زد و خون هایشان را ریخت و پرده از حیله هایشان برداشت ؛ و می دانی که جان و دل عرب ، چگونه است! اسلام ، مانع وجود کینه در دل ها نیست ، چنان که امروزْ آشکارا می بینیم ، مردمْ همان مردم اوّل اند و نیز طینت ها یک سان . تصوّر کن که در سال دوم یا سوم جاهلی یا در روم باستان بودی و یکی از مسلمانان ، پسر یا برادرت را کشته بود . سپس تو مسلمان می شدی . آیا اسلامِ تو ، کینه ات را نسبت به قاتل و دشمنی ای را که با او داشتی ، از دلت پاک می کرد ؟ هرگز! کینه ، از بین رفتنی نیست . تازه ، اینْ هنگامی بود که اسلام و عقیده و ایمانَت استوار و درست باشد ، نه به سان اسلام آوردن بسیاری از عرب ها که برخی به خاطر پیرویِ کورکورانه ، اسلام آوردند و برخی از روی آز و مال دوستی ، و برخی از ترس کشته شدن ، و برخی به خاطر غیرت و [پیمان] یاری ، و برخی به دلیل دشمنی با اقوامی که با اسلام ، ضدّیت داشتند و دشمن بودند . بدان که عرب ، تمام خون هایی را که پیامبر خدا با شمشیر علی علیه السلام و غیر او روان ساخت ، پس از وفات پیامبر خدا ، به تمامی

فقط به علی علیه السلام نسبت داد ؛ چون در بین اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله که بر طبق روش ، آداب و سننشان سزاوار باشد که این خون ها را به گردن او بیندازند ، یافت نمی شد ، مگر علی علیه السلام . و این ، سیره عرب بود که وقتی فردی از آنان کشته می شد ، خون بهای او را از قاتل ، طلب می کردند و چنانچه قاتل می مرد یا خونخواهی از او ناممکن می شد ، از فردی از خاندانش که نزدیک تر از همه به وی بود ، طلب می نمودند . به نقیب ، ابو جعفر یحیی بن ابی زید که رحمت خدا بر او باد گفتم : در شگفتم که چگونه علی علیه السلام پس از پیامبر خدا مدّتی طولانی دوام آورد و چگونه با افروخته بودن کینه ها علیه او ، در درون خانه اش ترور نشد! او پاسخ داد : چنانچه علی علیه السلام تواضع نشان نمی داد و گونه اش را بر روی خاک نمی نهاد ، حتما کشته می شد ؛ امّا او خود را پنهان داشت و به عبادت و نماز و تدبّر در قرآنْ مشغول شد و از آن روش و شعار نخستین ، فاصله گرفت ، شمشیر را کنار نهاد و چون عیّارانی گشت که توبه می کنند و به سیاحت می پردازند و یا در کوه ها رهبانیت را در پیش می گیرند . چون از کسانی که زمام حکومت را به دست گرفتند ، اطاعت کرد و در برابرشان فروتنی و تواضع نشان داد ، رهایش کردند و از وی دست شستند . عرب به او روی نیاورد ، مگر با موافقت سردَمداران و یا به طور مخفیانه . بدین ترتیب ، زمانی که حاکمان ، انگیزه و دلیلی برای کشتن وی نداشتند ، از این کار ، دست کشیده شد . اگر چنین نبود ، حتما علی علیه السلام کشته می شد .

.

1- .صَفراء ، جایی از توابع مدینه که سرزمینی است پر از کشت و زرع و نخلستان و نعمت و در مسیر حُجّاج قرار دارد و پیامبر خدا ، بارها به آن جا رفته بود . . بین آن جا و بدر ، یک منزلْ فاصله است (معجم البلدان : ج 3 ص 412) .

ص: 304

. .

ص: 305

. .

راجع : ص 426 (الوليد بن عقبه) . ج 10 ص 412 (المظلوميّه بعد النبىّ) .

1 / 3الحَسَدُشرح نهج البلاغه :جاءَ فى تَفسيرِ قَولِهِ تَعالى : «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَآ ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» (1) أَنَّها اُنزِلَت فى عَلِىٍّ عليه السلام وما خُصَّ بِهِ مِنَ العِلمِ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :ما لَنا ولِقُرَيشٍ ! ! وما تَنكُرُ مِنّا قُرَيشٌ غَيرَ أنّا أهلُ بَيتٍ شَيَّدَ اللّهُ بُنيانَهُم بِبُنيانِنا ، وأعلَى اللّهُ فَوقَ رُؤوسِهِم رُؤوسَنا ، وَاختارَنَا اللّهُ عَلَيهِم ؛ فَنَقَموا عَلَى اللّهِ أن اختارَنا عَلَيهِم ، وسَخِطوا ما رَضِىَ اللّهُ وأحَبّوا ما كَرِهَ اللّهُ ، فَلَمَّا اختارَنا اللّهُ عَلَيهِم شَرَكناهُم فى حَريمِنا ، وعَرَّفناهُمُ الكِتابَ وَالنُّبُوَّةَ ، وعَلَّمناهُمُ الفَرضَ وَالدّينَ ، وحَفَّظناهُمُ الصُّحُفَ وَالزُّبُر ، ودَيَّنّاهُمُ الدّينَ وَالإسلامَ ، فَوَثَبوا عَلَينا ، وجَحَدوا فَضلَنا ،ومَنَعونا حَقَّنا ، وألَتونا (3) أسبابَ أعمالِنا وأعلامِنا ! ! اللّهُمَّ فَإنّى أستَعديکَ (4) عَلى قُرَيشٍ ؛ فَخُذ لى بِحَقّى مِنها ، ولا تَدَع مَظلَمَتى لَدَيها، وطالِبُهم يا رَبِّ بِحَقّى ؛ فَإنَّکَ الحَكَمُ العَدلُ . (5)

.

1- .النساء : 54 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 7 ص 220 .
3- .يقال : أَلَته يأَلِتُه إذا نَقَصَه (النهايه : ج 1 ص 59 «ألت») .
4- .استعداه : استنصره واستعانه (لسان العرب : ج 15 ص 39 «عدا») .
5- .العدد القويّه : ص 189 ح 19 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 201 ، الصراط المستقيم : ج 3 ص 42 نحوه .

1 / 3 حسادت

ر . ک : ص 427 (ولید بن عقبه) . ج 10 ص 413 (مظلومیت پس از پیامبر) .

1 / 3حسادتشرح نهج البلاغه :در تفسیر این سخن خداوند متعال : «آیا مگر به آنچه خداوند از لطف خویش [به بعضی از] مردمان بخشیده ، رشک می برند؟» ، آمده است که این آیه ، درباره علی علیه السلام و دانشی که به وی اختصاص یافته ، نازل شده است .

امام علی علیه السلام :ما را با قریش ، چه کار؟ قریش ، [حقّ]ما را انکار نمی کنند ، جز به خاطر این که ما اهل خاندانی هستیم خداوند عز و جل بنیان ایشان را بر بنیاد ما بر افراشته و افراد ما را بر افراد آنان ، برتری داده و ما را بر آنان برگزیده است . از این که خداوندْ ما را بر آنان برگزیده است ، از او خشمگین اند و با آنچه خداوند می پسندد و دوست دارد ، دشمنی می ورزند . هنگامی که خداوندْ ما را بر آنان برگزید ، ما آنان را در حرمت (احترام) خود ، شریک گرداندیم ، کتاب و نبوّت را به آنان شناساندیم و از واجبات و آیین اسلام ، آگاهشان ساختیم و صحف (نوشته ها) و زبورها (نامه ها) را برایشان حفظ کردیم و آنان را به دین و آیین اسلام ، پایبند ساختیم . آن گاه ، در برابر ما ایستادند و برتری هایمان را انکار کردند و حقّمان را از ما گرفتند و اعمال و نشان های ما را کوچک شمردند . بار الها ! از تو علیه قریش ، یاری می طلبم . حقّم را از ایشان بگیر و آنان را به خاطر ظلمی که بر من روا داشته اند ، رها مساز . پروردگارا ! حقّم را از ایشان باز ستان ، که تو حاکمی عادلی .

.

عنه عليه السلام فى خُطبَهٍ لَهُ عِندَ خُروجِهِ لِقِتالِ أهلِ البَصرَهِ ، وفيها يَذُمُّ الخارِجينَ عَلَيهِ : ما لى ولِقُرَيشٍ ! وَاللّهِ لَقَد قاتَلتُهُم كافِرينَ ، ولَاُقاتِلَنَّهُم مَفتونينَ ، وإنّى لَصاحِبُهُم بِالأَمسِ كَما أنَا صاحِبُهُمُ اليَومَ ! وَاللّهِ ما تَنقِمُ مِنّا قُرَيشٌ إلّا أنَّ اللّهَ اختارَنا عَلَيهِم ، فَأَدخَلناهُم فى حَيّزِنا فَكانوا كَما قالَ الأَوَّلُ : أَدَمتَ لَعَمرى شُربَکَ المَحضَ (1) صابِحا وأكلَکَ بِالزُّبدِ المُقَشَّرَهَ البُجرا (2) ونَحنُ وهَبناکَ العَلاءَ ولَم تَكُن عَلِيّا ، وحُطنا حَولَکَ الجُردَ وَالسُّمرا (3)

شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس مِن كَلامِهِ لِعُثمانَ : فَأَمّا صَرفُ قَومِنا عَنّا الأَمرَ ، فَعَن حَسَدٍ قَد وَاللّهِ عَرَفتَهُ ، وبَغيٍ قَد وَاللّهِ عَلِمتَهُ ، فَاللّهُ بَينَنا وبَينَ قَومِنا . (4)

1 / 4الجَهالهُالإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامِهِ فى شَأنِ الحَكَمَينِ وذَمِّ أهلِ الشّامِ : جُفاهٌ طَغامٌ (5) ، وعَبيدٌ أقزامٌ (6) ، جُمِعوا مِن كُلِّ أوبٍ (7) ، وتُلُقِّطوا مِن كُلِّ شَوبٍ ؛ مِمَّن يَنبَغى أن يُفَقَّهَ ويُؤَدَّبَ ، ويُعَلَّمَ ويُدَرَّبَ ، ويُوَلّى عَلَيهِ ، ويُؤخَذَ عَلى يَدَيهِ . لَيسوا مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، ولا مِنَ الَّذينَ تَبَوَّؤُوا الدّارَ وَالإيمانَ . (8)

.

1- .اللبن الخالص بلا رغوه (لسان العرب : ج 7 ص 227 «محض») .
2- .البَجْر والبَجَر : انتفاخ البطن ، وبَجِر الرجل بَجَرا : امتلأ بطنه من الماء واللبن (لسان العرب : ج 4 ص 40 «بجر») . والمراد : أنّک أكلت وشربت من لذيذ الطعام حَتّى امتلأت وانتفخت بطنک .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 33 ، الإرشاد : ج 1 ص 248 نحوه .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 9 .
5- .الطَّغام : من لا عقل له ولا معرفه . وقيل : هم أوغاد النّاس وأراذلهم (النهايه : ج 3 ص 128 «طغم») .
6- .الأقزام : جمع قَزَم ؛ وهو اللئيم الدنىء الَّذى لا غناء عنده (لسان العرب : ج 12 ص 477 «قزم») .
7- .جاؤوا من كلّ أوبٍ : أى من كلّ طريق ووجه وناحيه (لسان العرب : ج 1 ص 220 «أوب») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 238 ، الغارات : ج 1 ص 312 نحوه .

1 / 4 نادانی

امام علی علیه السلام در سخنرانی ای که ایشان به هنگام عزیمت برای جنگ بصره ایراد نمود و در آن ، شورشیانی را که علیه وی برخاسته بودند ، مذمّت کرد : مرا چه با قریش؟ به خدا سوگند ، آن روز که کافر بودند ، با آنان پیکار نمودم و اکنون که فریب خورده اند [نیز]آماده کارزار با آنانم امروز نیز همانند دیروز ، هماورد آنان هستم . به خدا سوگند ، قریش از ما کینه به دل نگرفتند ، مگر برای آن که خدا ما را بر آنان برگزید . با آن که ما آنان را در زمره خود در آوردیم ، ولی آنان ، چنان بودند که شاعر گفته است : به جانم سوگند ، بامدادان ، پیوسته شیر خالص می نوشیدی و سرشیر و خرمای بی هسته می خوردی . ما ، این رتبه را به تو دادیم ، وگرنه تو شایسته این مرتبه بلند نبودی و ما بودیم که اسبان کوتاه مو و نیزه ها را گرداگرد تو فراهم آوردیم . (1)

شرح نهج البلاغه به نقل از ابن عبّاس ، در گفتگو با عثمان : امّا علّت این که قوم ما حکومت را از ما دور ساخت ، حسدی است که به خدا سوگند آن را می دانی و ظلمی است که به خدا سوگند از آن ، آگاه بودی . خداوند ، میان ما و ایشان قضاوت کند .

1 / 4نادانیامام علی علیه السلام در سخنانی که درباره دو داورِ عراق و شام و نکوهش شامیان بیان داشت : درشت خویانی دون پایه و بندگانی فرومایه از هر گوشه گرد آمده و از این سو و آن سو چیده شده اند ، آن هم از مردمی که باید احکام دین و ادب بیاموزند و تعلیم داده شوند و کارآزموده گردند و بر آنان ، سرپرست گمارده شود و دستشان گرفته شود [و آزاد گذاشته نشوند] . نه از مهاجران اند و نه از انصار ، و نه از آنان که در خانه (مدینه) جای گرفته ، در ایمان ، استوار ماندند . (2)

.

1- .نیز ، ر . ک : ج 4 ص 439 ح 2023 .
2- .ذیل خطبه ، به آیه 9 سوره حشر اشاره دارد که درباره انصار نازل شده است : «آنان ، ایمان آوردند و خانه هایشان را در اختیار مهاجران قرار دادند» . (م)

عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى عَقيلٍ : ألا وإنَّ العَرَبَ قَدِ اجتَمَعَت عَلى حَربِ أخيکَ اليَومَ اجتِماعَهاً عَلى حَربِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَبلَ اليَومِ ، فَأَصبَحوا قَد جَهِلوا حَقَّهُ وجَحِدوا فَضلَهُ . (1)

الفتوح فى وَقائِعِ النَّهرَوانِ : صاحَ ذُو الثُّدَيَّهِ حُرقوصٌ وقالَ : وَاللّهِ يَابنَ أبى طالِبٍ ، ما نُريدُ بِقِتالِنا إيّاکَ إلّا وَجهَ اللّهِ وَالدّارَ الآخِرَهَ ! ! قالَ : فَقالَ عَلِيٌّ رضى الله عنه : هَل اُنَبِّئُکُم بِالأَخسَرينَ أعمالاً ؟ «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُون أنّهم يُحْسِنُونَ صُنْعا» (2) مِنهُم أهلُ النَّهرَوانِ ورَبِّ الکَعبَهِ ! (3)

راجع : ج 2 ص 574 (البغض) ، و ص 578 (الحسد) . ج 4 ص 430 (الحقد) ، و ص 436 (الحسد) ، و ص 448 (الجهاله) .

.

1- .الغارات : ج 2 ص 431 عن زيد بن وهب ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 119 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 75 نحوه وراجع نهج البلاغه : الكتاب 36 .

2- .الكهف : 104 .

3- .الفتوح : ج 4 ص 271 ؛ كشف الغمّه : ج 1 ص 266 وفيه «تقدّم عبد اللّه بن وهب وذو الثّدَيه حرقوص وقالا ...» إلى «نهايه الآيه» .

امام علی علیه السلام در نامه اش به عقیل : بدان که عرب ، امروز برای جنگ با برادرت گرد آمده اند ، همان گونه که پیش از این [نیز] برای مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمده و به حقّ وی ، جاهل و برتری هایش را منکر شده بودند .

الفتوح درباره حوادث نهروان : ذو ثُدَیّه ، حرقوص ، بانگ بر آورد و گفت : به خدا سوگند ، ای پسر ابو طالب! ما از جنگ با تو برنخاسته ایم ، مگر برای خدا و جهان آخرت . امام علی علیه السلام فرمود : «آیا مایلید که از زیانبارترین انسان ها به شما خبر دهم؟ «کسانی اند که کوشش آنان در راه زندگانی دنیا ، نقش بر آب شده است و چنین می انگارند که نیکوکردارند» . به خدای کعبه سوگند که اهل نهروان ، از این گروه اند» .

ر . ک : ج 2 ص 575 (دشمنی قریش) ، و ص 579 (حسادت) . ج 4 ص 431 (کینه) ، و ص 437 (حسد) ، و ص 449 (نادانی) . ج 6 ص 293 (پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنان) .

.

الفصل الثانى : التحذير من بُغضه2 / 1بُغضُهُ بُغضُ اللّهِ ورَسولِهِمجمع الزوائد عن أبى رافع :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا أميرا عَلَى اليَمَنِ وخَرَجَ مَعَهُ رَجُلٌ مِن أسلَمَ يُقالُ لَهُ : عَمرُو بنُ شاسٍ الأَسلَمِىُّ ، فَرَجَعَ وهُوَ يَذُمُّ عَلِيّا ويَشكوهُ ، فَبَعَثَ إلَيهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالَ : اِخسَا يا عَمرُو ! هَل رَأَيتَ مِن عَلِيٍّ جَورا فى حُكمِهِ أو أثَرَةً فى قَسمِهِ ؟ قالَ : اللّهُمَّ لا ، قالَ : فَعَلامَ تَقولُ الَّذى بَلَغَنى ؟ قالَ : بُغضُهُ ، لا أملک . قالَ : فَغَضِبَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى عُرِفَ ذلِکَ فى وَجهِهِ ، ثُمَّ قالَ : مَن أبغَضَهُ فَقَد أبغَضَنى ، ومَن أبغَضَنى فَقَد أبغَضَ اللّهَ ؛ ومَن أحَبَّهُ فَقَد أحَبَّنى ، ومَن أحَبَّنى فَقَد أحَبَّ اللّهَ تَعالى . (1)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّنى فَليُحِبَّ عَلِيّا ؛ ومَن أبغَضَ عَلِيّا فَقَد أبغَضَنى ، ومَن أبغَضَنى فَقَد أبغَضَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ ، ومَن أبغَضَ اللّهَ أدخَلَهُ النّارَ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام : إنَّهُ عَزَّوجَلَّ يَقولُ : مَن عاداهُ عاداني ، ومَن والاهُ والانى ، ومَن ناصَبَهُ ناصَبَنى ، ومَن خالَفَهُ خالَفَنى ، ومَن عَصاهُ عَصانى ، ومَن آذاهُ آذانى ، ومَن أبغَضَهُ أبغَضَنى ، ومَن أحَبَّهُ أحَبَّنى ، ومَن أرداهُ أردانى ، ومَن كادَهُ كادَنى ، ومَن نَصَرَهُ نَصَرَنى . (3)

.

1- .مجمع الزوائد : ج 9 ص 174 ح 14737 نقلاً عن البزّار ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 153 ح 98 نحوه .
2- .تاريخ بغداد : ج 13 ص 32 الرقم 6988 عن عبد اللّه بن مسعود .
3- .الأمالى للطوسى : ص 118 ح 185 ، بشاره المصطفى : ص 65 و ص 111 كلّها عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .

فصل دوم : بر حذر داشتن از کین ورزی به امام علی

2 / 1 کین ورزی به علی ، کین ورزی به خدا و پیامبر اوست

فصل دوم : بر حذر داشتن از کین ورزی به امام علی2 / 1کین ورزی به علی ، کین ورزی به خدا و پیامبر اوستمجمع الزوائد به نقل از ابو رافع : پیامبر خدا ، علی علیه السلام را [به عنوان حاکم] به یمن فرستاد . مردی از قبیله اَسلَم که به وی عمرو بن شاسِ اسلمی گفته می شد ، همراه وی رفت . این مرد برگشت ، در حالی که از علی علیه السلام بدگویی و شِکوه می کرد . پیامبر خدا ، به دنبال وی فرستاد و آن گاه به وی فرمود : «دور شو ، ای عمرو! آیا از علی ستمی در داوری دیدی ، یا دیدی که او خود را در تقسیم بیت المال بر دیگران ترجیح دهد؟» . گفت : به خدا ، خیر . فرمود : «پس برای چه این چیزهایی را که به من خبر داده اند ، می گویی؟» . گفت : نمی توانم از دشمنی با او خودداری کنم . پیامبر خدا ، چنان خشمناک شد که خشم از چهره اش هویدا بود . آن گاه فرمود : «کسی که او را دشمن بدارد ، مرا دشمن داشته است و کسی که مرا دشمن بدارد ، خداوند را دشمن داشته است و دوستدار او ، دوستدار من است و دوستدار من ، دوستدار خداوند عز و جل است» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس مرا دوست دارد ، باید علی را دوست داشته باشد و کسی که علی را دشمن بدارد ، با من دشمنی کرده است و دشمنی با من ، دشمنی با خدای عز و جل است و هر کس با خدا دشمنی ورزد ، خداوندْ او را وارد جهنّم می سازد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام : خداوند عز و جل می فرماید : «کسی که با علی دشمنی ورزد ، با من دشمنی کرده است و کسی که از علی پیروی کند از من پیروی کرده و کسی که در برابر او بایستد ، در برابر من ایستاده است و کسی که با او به مخالفت برخیزد ، با من مخالفت کرده و کسی که نافرمانی او کند ، نافرمانی من کرده و کسی که او را بیازارد ، مرا آزار داده و کسی که با او کینه ورزد ، با من کینه ورزیده است و کسی که او را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است و کسی که بر او بتازد ، بر من تاخته است و کسی که با او حیله کند ، با من حیله کرده است و کسی که او را یاری دهد ، مرا یاری کرده است» .

كنز العمّال عن ابن عبّاس :خَرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قابِضا عَلى يَدِ عَلِيٍّ ذاتَ يَومٍ فَقالَ : ألا مَن أبغَضَ هذَا فَقَد أبغَضَ اللّهَ ورَسولَهُ ، ومَن أحَبَّ هذَا فَقَد أحَبَّ اللّهَ ورَسولَهُ . (1)

تاريخ دمشق عن ابن عبّاس :إنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله نَظَرَ إلى عَلِيِّ بنِ أبيطالِبٍ فَقالَ: أنتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنيا،سَيِّدٌ فِي الآخِرَهِ، مَن أحَبَّکَ فَقَد أحَبَّنى ، وحَبيبُکَ حَبيبُ اللّهِ ؛ ومَن أبغَضَکَ فَقَد أبغَضَنى، وبَغيضُکَ بغَيضُ اللّهِ، وَالويَلُ لِمَن أبغَضَکَ مِن بَعدى ! (2)

راجع : ص 180 (حبّه حبّ اللّه) ، و ص 184 (حبّه حبّ النبىّ) .

2 / 2عَداوَتُهُ عَداوَهُ اللّهِ ورَسولِهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أنتَ سَيِّدٌ فِى الدُّنيا ، سَيِّدٌ فِى الآخِرَهِ ، حَبيبُکَ حَبيبى ، وحَبيبى حَبيبُ اللّهِ ؛ وعَدُوُّکَ عَدُوّى ، وعَدُوّى عَدُوّ اللّهِ ، وَالويَلُ لِمَن أبغَضَکَ بَعدى ! (3)

.

1- .كنز العمّال : ج 13 ص 109 ح 36358 نقلاً عن ابن النجّار .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 292 ح 8822 ، المناقب للخوارزمى : ص 327 ح 337 ، المناقب لابن المغازلى : ص 382 ح 430 ، الفصول المهمّه : ص 126 كلاهما نحوه ، الفردوس : ج 5 ص 324 ح 8325 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 356 ؛ الأمالى للطوسى : ص 309 ح 623 ، بشاره المصطفى : ص 160 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 154 ح 100 وفى الثلاثه الأخيره نحوه .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 138 ح 4640 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 642 ح 1092 وفيه «حبيبک حبيب اللّه » بدل «حبيبى حبيب اللّه » ، تاريخ بغداد : ج 4 ص 41 ، المناقب لابن المغازلى : ص 103 ح 145 كلّها عن ابن عبّاس وراجع كمال الدين : ص 251 ح 1 .

2 / 2 دشمنی با علی ، دشمنی با خدا و پیامبر اوست

کنز العمّال به نقل از ابن عبّاس : روزی پیامبر خدا ، دست علی علیه السلام را گرفته ، خارج شد و فرمود : «بدانید! کسی که با این [شخصْ]دشمنی ورزد ، با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیده است و کسی که این [شخص] را دوست بدارد ، خدا و پیامبرش را دوست داشته است» .

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام نظر افکند و فرمود : «تو در دنیا سَرور و در آخرت سَرور هستی . آن که تو را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است و دوست تو دوست خداست و کسی که با تو دشمنی ورزد ، با من دشمنی ورزیده است و دشمن تو ، دشمن خداست . وای بر کسی که پس از [درگذشت] من ، با تو دشمنی کند!» .

ر . ک : ص 181 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست) . ص 185 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر است) .

2 / 2دشمنی با علی ، دشمنی با خدا و پیامبر اوستپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! تو در دنیا و آخرت ، سَروری! دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا . دشمن تو ، دشمن من است و دشمن من ، دشمن خدا . وای بر کسی که پس از [درگذشت] من ، با تو دشمنی ورزد .

.

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : وَلِيُّکَ وَلِيّی ، ووَلِيّی وَلِیُّ اللّهِ ؛ وعَدُوُّکَ عَدُوّی وعَدُوّی عَدُوُّ اللّهِ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ عَلِيّا سَيِّدُ الوَصِيّينَ ، وقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلينَ ، ومَولَى المُؤمِنينَ ، وَلِيُّهُ وَلِيّی ، ووَلِيّی وَلِیُّ اللّهِ ؛ وعَدُوُّهُ عَدُوّی ، وعَدُوّی عَدُوُّ اللّهِ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله فی عَلِيٍّ عليه السلام : هُوَ أخی ووارِثی وخَليفَتی عَلی اُمَّتی ، وَلايَتُهُ فَريضَةٌ ، وَاتِّباعُهُ فَضيلَةٌ ، ومَحَبَّتُهُ إلَی اللّهِ وَسيلَةٌ ، فَحِزبُهُ حِزبُ اللّهِ ، وشيعَتُهُ أنصارُ اللّهِ ، وأولِياؤُهُ أولِياءُ اللّهِ ، وأعداؤُهُ أعداءُ اللّهِ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :وِلِیُّ عَلِيٍّ وَلِیُّ اللّهِ ، وعَدُوُّ عَلِيٍّ عَدُوُّ اللّهِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ عَلِيَّ بنَ أبی طالِبٍ عليه السلام خَليفَةُ اللّهِ وخَليفَتی ... مُحِبُّهُ مُحِبّی ، ومُبغِضُهُ مُبغِضی ؛ ووَلِيُّهُ وَلِيّی ، وعَدُوُّهُ عَدُوّی . (5)

راجع : ص 180 (حبّه حبّ اللّه) .

.

1- .الخصال : ص 652 ح 53 عن سليمان بن مهران عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام و ص430 ح9 عن بكر بن محمّد الأزدی عن بعض أصحابنا عن الإمام الصادق عليه السلام و ص429 ح6 و ح7، بشاره المصطفی:ص77 و ص128 وص217والخمسه الأخيره عن زيد بن علیّ عن أبيه عن جدّه عليهم السلام و ص 104 ، الأمالی للطوسی: ص194 ح329 كلاهما عن عمر بن ميمون عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام وكلّها عن الإمام علیّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ، شرح الأخبار : ج 2 ص 184 ح 528 عن ابن عبّاس ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 107 عن زيد بن علیّ وفيه من «عدوّک ...» .
2- .معانی الأخبار : ص 373 ح 1 عن ابن عبّاس .

3- .الأمالى للصدوق : ص 678 ح 924 عن عائشه وراجع بشاره المصطفى : ص 16 و ص 153 .
4- .الخصال : ص 496 ح 5 ، الأمالى للصدوق : ص 149 ح 146 ، بشاره المصطفى : ص 20 كلّها عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
5- .الأمالى للصدوق : ص 271 ح 299 ، بشاره المصطفى : ص 31 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 ، مائه منقبه : ص 58 ح 14 كلّها عن محمّد بن فرات عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من ، دوستدار خدا . دشمن تو ، دشمن من است ودشمن من دشمن خدا .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم ! علی سَرور (بزرگِ) جانشینان ، رهبر سپیدرویان ، و سرپرست مؤمنان است . دوستدار او ، دوستدار من است و دوستدار من ، دوستدار خدا . دشمن او ، دشمن من است و دشمن من ، دشمن خدا .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : او برادر ، وارث و جانشین من در میان امّتم است . ولایت او واجب است و پیروی از او مایه برتری است و دوست داشتن او وسیله نزدیکی به خداست . حزب او و طرفداران او حزب خدایند و پیروان او یاران خدا . دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خدا .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :به درستی که علی بن ابی طالب ، جانشین خدا و جانشین من است ... . دوستدار او دوستدار من و دشمن او دشمن من است و دوستی با او دوستی با من و دشمنی با او دشمنی با من است .

ر . ک : ص 181 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست) .

.

2 / 3وَيلٌ لِمَن أبغَضَهُرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِىُّ ، طوبى لِمَن أحَبَّکَ وصَدَقَ فيکَ ، ووَيلٌ لِمَن أبغَضَکَ وکَذَبَ فيکَ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام : طوبى لِمَن أحَبَّکَ وصَدَقَ عَلَيکَ ، ووَيلٌ لِمَن أبغَضَکَ وکَذَبَ عَلَيکَ . يا عَلِىُّ ، أنتَ العَلَمُ لِهذِهِ الاُمَّهِ ؛ مَن أحَبَّکَ فازَ ، ومَن أبغَضَکَ هَلَکَ . (2)

2 / 4سَخَطُ اللّهِ عَلى مَن أبغَضَهُرسول اللّه صلى الله عليه و آله :ألا إنَّ جَبرَئيل خَبَّرَنى عَنِ اللّهِ تَعالى ... ويَقولُ : مَن عادى عَلِيّا ولَم يَتَوَلَّهُ فَعَلَيه لَعنَتى وغَضَبى . (3)

كنز الفوائد عن أبى هريره :كُنتُ عِندَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله إذ أقبَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ فَقالَ : أ تَدرى مَن هذَا ؟ قُلتُ : هذَا عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . فَقالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : هذَا البَحرُ الزّاخِرُ ، هذَا الشَّمسُ الطّالِعَةُ ، أسخى مِنَ الفُراتِ كَفّا ، وأوسَعُ مِنَ الدُّنيا قَلبا ؛ فَمَن أبغَضَهُ فَعَلَيهِ لَعنَهُ اللّهِ . (4)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 145 ح 4657 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 680 ح 1162 ، مسند أبى يعلى : ج 2 ص 259 ح 1599 ، تاريخ بغداد : ج 9 ص 72 الرقم 4656 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 281 ح 8812 ، المناقب للخوارزمى : ص 70 ح 45 و ص 116 ح 126 كلّها عن عمّار بن ياسر .
2- .الأمالى للصدوق : ص 655 ح 891 ، بشاره المصطفى : ص 180 كلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 396 ح 745 ، تفسير فرات : ص 265 ح 360 كلاهما عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .
3- .الاحتجاج : ج 1 ص 146 ح 32 عن علقمه بن محمّد الحضرمى عن الإمام الباقر عليه السلام .
4- .كنز الفوائد : ج 1 ص 148 ، مائه منقبه : ص 55 ح 12 ، بحار الأنوار : ج 27 ص 228 ح 29 .

2 / 3 بَدا به حال دشمنان علی!

2 / 4 خشم گرفتن خدا بر دشمنان علی

2 / 3بَدا به حال دشمنان علی!پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! خوشا به حال کسانی که تو را دوست دارند با تو از در راستی درآیند ؛ و بَدا به حال کسانی که با تو دشمنی می ورزند و با تو از درِ ناراستی درآیند !

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : خوشا به حال کسانی که تو را دوست دارند و تصدیقت می کنند ؛ و وای بر کسانی که با تو دشمنی می نمایند و بر تو دروغ می بندند! ای علی! تو راهنما و پرچم هدایت این امّتی . هر که تو را دوست بدارد ، رستگار می شود و هر که تو را دشمن بدارد ، نابود می گردد .

2 / 4خشم گرفتن خدا بر دشمنان علیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بدانید که جبرئیل به من از خداوند عز و جل خبر داد ... که می فرماید: «هر که با علی دشمنی ورزد و از وی پیروی نکند ، نفرین و خشم من بر اوست» .

کنز الفوائد به نقل از ابو هُرَیره : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آیا این شخص را می شناسی؟» . گفتم : این ، علی بن ابی طالب است . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «این ، دریای موّاج و خورشید نورافشان است . دستانش بخشنده تر از فُرات و قلبش گسترده تر از دنیاست . پس ، هر که با وی دشمنی ورزد ، نفرین خدا بر او باد» .

.

2 / 5سَخَطُ النَّبِیِّ عَلی مَن أبغَضَهُخصائص أمیر المؤمنین عن سعد بن أبی وقّاص :سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ الجُحفَهِ ، فَأَخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ علیه السلام فَخَطَبَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنی عَلَیهِ ، ثُمَّ قالَ : أیُّهَا النّاسُ ، إنّی وَلِیُّکُم ! قالوا : صَدَقتَ یا رَسولَ اللّهِ ، أنتَ وَلِیُّنا . ثُمَّ أخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ فَرَفَعَها فَقالَ : هذَا وَلِیّی ، ویُؤَدّی عَنّی دَینی ، وأنَا مُوالی مَن والاهُ ، ومُعادی مَن عاداهُ . (1)

المناقب لابن المغازلی عن عبد اللّه بن مسعود :رأَیتُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله أخَذَ بِیَدِ عَلِیٍّ علیه السلام وهُوَ یَقولُ : اللّهُ وَلِیّی وأنَا وَلِیُّکَ ، ومُعادیَ مَن عاداکَ ، ومُسالِمُ مَن سالَمَکَ . (2)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله :مَعاشِرَ النّاسِ ، مَن أحَبَّ عَلِیّا أحبَبتُهُ ، ومَن أبغَضَ عَلِیّا أبغَضتُهُ ، ومَن وَصَلَ عَلِیّا وَصَلتُهُ ، ومَن قَطَعَ عَلِیّا قَطَعتُهُ ، ومَن جَفا عَلِیّا جَفَوتُهُ ، ومَن والی عَلِیّا والَیتُهُ ، ومَن عادی عَلِیّا عادَیتُه . (3)

عنه صلی الله علیه و آله :ثَلاثٌ مَن کُنَّ فیهِ فَلَیسَ مِنّی ولا أنَا مِنهُ : بُغضُ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، ونَصبٌ لِأَهلِ بَیتی ، ومَن قالَ : الإیمانُ کَلامٌ . (4)

تاریخ دمشق عن عبد اللّه بن عطاء عن عبد اللّه بن بریده عن أبیه :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ وخالِدَ بنَ الوَلیدِ ، کُلَّ واحِدٍ مِنهُما وَحدَهُ ، وجَمَعَهُما فَقالَ : إذَا اجتَمَعتُما فَعَلَیکُم عَلِیٌّ . قالَ : فَأَخَذنا یَمینا أو یَسارا ، قالَ : فَأَخَذَ عَلِیٌّ فَأَبعَدَ ، فَأَصابَ سَبیا ، فَأَخَذَ جارِیَهً مِنَ الخُمسِ . قالَ بُرَیدَهُ : وکُنتُ مِن أشَدِّ النّاسِ بُغضا لِعَلِیٍّ ! وقَد عَلِمَ ذلِکَ خالِدُ بنُ الوَلیدِ ، فَأَتی رَجُلٌ خالِدا فَأَخبَرَهُ أنَّهُ أخَذَ جارِیَهً مِنَ الخُمسِ ، فَقالَ : ما هذَا ؟ ثُمَّ جاءَ آخَرُ ، ثُمَّ أتی آخَرُ ، ثُمَّ تَتابَعَتِ الأَخبارُ عَلی ذلِکَ ، فَدَعانی خالِدٌ فَقالَ : یا بُرَیدَهُ ، قَد عَرَفتَ الَّذی صَنَعَ ، فَانطَلِق بِکِتابی هذَا إلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَأَخبِرهُ . وکَتَبَ إلَیهِ . فَانطَلَقتُ بِکتابِهِ حَتّی دَخَلتُ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَأَخَذَ الکِتابَ فَأَمسَکَهُ بِشِمالِهِ وکانَ کَما قالَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ لا یَکتُبُ ولا یَقرَأُ ، وکُنتُ رَجُلاً إذا تَکَلَّمتُ طَأطَأتُ رَأسی حَتّی أفرُغَ مِن حاجَتی ، فَطَأطَأتُ رَأسی أو (5) تَکَلَّمتُ فَوَقَعتُ فی عَلِیٍّ حَتّی فَرَغتُ ، ثُمَّ رَفَعتُ رَأسی ، فَرَأَیتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قَد غَضِبَ غَضَبا لَم أرَهُ غَضِبَ مِثلَهُ قَطُّ إلّا یَومَ قُرَیظَهَ وَالنَّضیرِ ، فَنَظَرَ إلَیَّ فَقالَ : یا بُرَیدَهُ ! إنَّ عَلِیّا وَلِیُّکُم بَعدی ، فَأَحِبَّ عَلِیّا ؛ فَإنَّهُ یَفعَلُ ما یُؤمَرُ . قالَ : فَقُمتُ وما أحَدٌ مِنَ النّاس أحَبُّ إلَیَّ مِنهُ . وقالَ

عَبَدُ اللّهِ بنُ عَطاءٍ : حَدَّثتُ بِذلِکَ أبا حَربِ بنَ سُوَیدِ َ بنِ غَفلَهَ فَقالَ: کَتَمَکَ عَبدُ اللّهِ بنُ بُرَیدَهَ بَعضَ الحَدیثِ! إنَّ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ لَهُ : أ نافَقتَ بَعدی یا بُرَیدَهُ ؟ ! (6)

.

1- .خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 42 ح 8 ، البدایه والنهایه : ج 5 ص 212 .
2- .المناقب لابن المغازلی : ص 431 ح 9 و ص 277 ح 323 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 107 وزاد فی صدره «وروی النّاس کافّه» ، الریاض النضره : ج 3 ص 130 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 229 ح 218 کلّها نحوه ، کشف الغمّه : ج 1 ص 94 .
3- .الأمالی للصدوق : ص 188 ح 197 ، بشاره المصطفی : ص 24 ، التحصین لابن طاووس : ص 550 ح 12 کلّها عن عبد اللّه بن الفضل الهاشمی عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام ، روضه الواعظین : ص 116 .
4- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 284 ح 8816 ، الفردوس : ج 2 ص 85 ح 2459 وفیه «نصب أهل بیتی» بدل «نصب لأهل بیتی» ؛ المناقب للکوفی : ج 2 ص 473 ح 969 نحوه وکلّها عن جابر بن عبد اللّه .
5- .قد تکون « أو » هنا بمعنی الواو ، أو مصحّفهً عنها .
6- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 191 ح 8646 و 8647 ؛ الأمالی للطوسی : ص 249 ح 443 ، بشاره المصطفی : ص 121 ، المناقب للکوفی : ج 1 ص 424 ح 331 نحوه ولیس فیه «وقال عبد اللّه بن عطاء : حدّثتُ ...» .

2 / 5 خشم گرفتن پیامبر بر دشمنان علی

2 / 5خشم گرفتن پیامبر بر دشمنان علیخصائص أمیر المؤمنین به نقل از سعد بن ابی وقّاص : شنیدم پیامبر خدا ، در روزی که در جُحفه بود ، [در کنار غدیر خم] دست علی علیه السلام را گرفت و سخنرانی کرد و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس افزود : «ای مردم! من ولیّ شما هستم» . گفتند : راست گفتی ، ای پیامبر خدا! تو ولیّ ما هستی . سپس [پیامبر صلی الله علیه و آله] دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود : «این ، ولیّ من است ، و امانت های (دیون) مرا ادا می کند ، و من دوستدار کسی هستم که او را دوست بدارد و دشمن کسی هستم که با او دشمنی ورزد» .

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از عبد اللّه بن مسعود : پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی علیه السلام را گرفته بود و می فرمود : «خدا ولیّ من است و من ولیّ توآم . با دشمنان تو دشمنم و با دوستان تو در صلح و دوستی آم» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! کسی که علی را دوست بدارد ، دوستش می دارم و کسی که او را دشمن بدارد ، دشمنش می دارم ؛ به کسی که به علی بپیوندد ، می پیوندم و از کسی که از او ببُرد ، می بُرم و از کسی از او روی گردان باشد ، روی گردانم و کسی که از علی حمایت کند ، حمایتش می کنم و با کسی که دشمن علی باشد ، دشمنی می ورزم .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سه چیز است که در هر کس باشد ، نه او از من است و نه من از وی هستم : کینه علی بن ابی طالب ؛ دشمنی با اهل بیت ؛ و این که کسی بگوید : ایمان ، کلامی بیش نیست .

تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن عطاء ، از عبد اللّه بن بُرَیده ، از پدرش : پیامبر خدا هر یک از علی بن ابی طالب علیه السلام و خالد بن ولید را به تنهایی [به جایی]فرستاد و [قبل از رفتن ،] هر دوی آنان را گِرد هم آورد و فرمود : «هر گاه به هم برخوردید ، علی فرمانده است» . هر یک به جانبی رفتیم . علی دورتر رفت و زنانی را به اسیری گرفت و کنیزی را به

عنوان خمس برداشت . من از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودم و خالد بن ولید از این دشمنی باخبر بود . مردی نزد خالد آمد و به او خبر داد که علی ، کنیزی را به عنوان خمس گرفته است . خالد گفت : این چیست [که می گویید] ؟ سپس خبر این ماجرا توسط افراد دیگر ، پی در پی به خالد رسید . خالد ، مرا فرا خواند و گفت : ای بریده! فهمیدی که علی چه کار کرده است . نامه مرا نزد پیامبر خدا ببر و این خبر را به ایشان برسان . با نامه خالد رفتم و بر پیامبر خدا وارد شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله نامه را گرفت و در دست چپ خود نگه داشت و او همان گونه که خداوند عز و جل فرموده است نمی خوانْد و نمی نوشت . من طبق عادت ، سرم را پایین انداختم و ماجرای علی را برای ایشان توضیح دادم و بدگویی کردم . وقتی سخنم تمام شد ، سرم را بالا آوردم . متوجّه شدم که پیامبر خدا چنان خشمگین است که هرگز چنین خشمی را در او ، جز در نبرد با بنی قُرَیظه و بنی نضیر ندیده بودم . [پیامبر صلی الله علیه و آله] به من نظر انداخت و فرمود : «ای بُرَیده! به درستی که علی پس از من ، ولیّ شماست . پس ، علی را دوست بدار . او بدانچه امر شده ، عمل می کند» . من (عبد اللّه بن عطاء)، این روایت را برای ابو جرب بن سُوَید بن غَفله نقل کردم . وی گفت : عبد اللّه بن بریده ، قسمتی از این حدیث را از تو پنهان داشته است ؛ زیرا پیامبر خدا به بریده فرمود : «آیا می خواهی پس از من ، منافق شوی؟» .

.

المعجم الأوسط عن ابن بريده عن أبيه :بَعَثَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّا أميرا عَلَى اليَمَنِ ، وبَعَثَ خالِدَ بنَ الوَليدِ عَلَى الجَبَلِ ، فَقالَ : «إنِ اجتَمَعتُما فَعَلِيٌّ عَلَى النّاسِ» فَالتَقَوا ، وأصابوا مِنَ الغَنائِمِ ما لَم يُصيبوا مِثلَهُ ، وأخَذَ عَلِيٌّ جارِيَةَ مِنَ الخُمسِ ، فَدَعا خالِدُ بنُ الوَليدِ بُرَيدَةَ ، فَقالَ : اِغتَنِمها ، فَأخبِرِ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله بِما صَنَعَ . فَقَدِمتُ المَدينَةَ ، ودَخَلتُ المَسجِدَ ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى مَنزِلِهِ ، وناسٌ مِن أصحابِهِ عَلى بابِهِ ، فَقالوا : مَا الخَبَرَ يا بُرَيدَةُ ؟ فَقُلتُ : خَيرٌ ؛ فَتَحَ اللّهُ عَلَى المُسلِمينَ ، فَقالوا : ما أقدَمَكَ ؟ قالَ : جارِيَةٌ أخَذَها عَلِيٌّ مِنَ الخُمسِ ، فَجِئتُ لِاُخبِرَ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله . قالوا: فَأخبِرهُ ، فَإنَّهُ يُسقِطُهُ مِن عَينِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَسمَعُ الكَلامَ ، فَخَرَجَ مُغضَبا وقالَ : ما بالُ أقوامٍ يَنتَقِصونَ عَلِيّا ؟ ! مَن يَنتَقِصُ عَلِيّا فَقَدِ انتَقَصَنى ، ومَن فارَقَ عَلِيّا فَقَد فارَقَنى ، إنَّ عَلِيّا مِنّى وأنَا مِنهُ ؛ خُلِقَ مِن طينَتى ، وخُلِقتُ مِن طينَهِ إبراهيمَ ، وأنَا أفضَلُ مِن إبراهيمَ «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (1) . وقالَ : يا بُرَيدَةُ ، أما عَلِمتَ أنَّ لِعَلِيٍّ أكثَرَ مِنَ الجارِيَهِ الَّتى أخَذَ ، وأنَّهُ وَلِيُّكُم مِن بَعدى ؟ ! فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ! بِالصُّحبَهِ إلّا بَسَطتَ يَدَکَ حَتّى اُبايِعَکَ عَلَى الإِسلامِ جَديدا . قالَ : فَما فارَقتُهُ حَتّى بايَعتُهُ عَلَى الإِسلامِ . (2)

.

1- .آل عمران : 34 .
2- .المعجم الأوسط : ج 6 ص 162 ح 6085 وراجع كشف المحجّه : ص 244 .

المعجم الأوسط به نقل از عبد اللّه بن بُرَیده ، از پدرش : پیامبر خدا علی علیه السلام را به حکومت یمن و خالد بن ولید را به حکومت جَبَل فرستاد و [قبل از رفتن آن دو]فرمود : «اگر شما دو نفر به هم برخوردید ، علی فرمانده سپاه است» . دو گروه به هم رسیدند و غنایم بسیاری به دست آوردند که همانند آن را پیش تر به دست نیاورده بودند و علی علیه السلام کنیزی را به عنوان خمس برداشت . خالد بن ولید ، مرا فرا خواند و گفت : فرصت را غنیمت شمار و کاری را که علی انجام داده است ، به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر بده . به مدینه رفتم و وارد مسجد شدم . پیامبر خدا در منزلش بود و جمعی از یارانش بر درِ منزل ایشان ایستاده بودند . گفتند : ای بریده! چه خبر ؟ پاسخ دادم: خیر است. خداوندْ مسلمانان را پیروز کرد. پرسیدند : چرا به مدینه برگشتی ؟ پاسخ دادم : علی ، کنیزی را به عنوان خمس برداشته است . آمده ام تا این خبر را به پیامبر برسانم . مردم گفتند : به پیامبر خبر بده ؛ زیرا این خبر ، علی را از چشم پیامبر صلی الله علیه و آله می اندازد . پیامبر خدا این سخنان را می شنید . خشمناکْ بیرون آمد و فرمود : «چرا بعضی ها از علی عیب جویی می کنند؟ کسی که از علی عیب جویی کند ، از من عیب جویی کرده است و کسی که از علی جدا شود ، از من فاصله گرفته است . علی از من است و من از علی هستم . علی از سرشت من آفریده شده است و من از سرشت ابراهیم علیه السلام آفریده شده ام و البته من از ابراهیم برترم . «نسلی که بعض از آنان از [نسل]برخی دیگرند ؛ و خداوندْ شنوای داناست» . سپس فرمود : «ای بریده! آیا نمی دانی که حقّ علی بیش از کنیزی است که به عنوان [سمهش از] خمس برای خود برداشته است؟ و علی در غیاب من ، ولیّ شماست؟» . گفتم : ای پیامبر خدا! به حقّ هم صحبتی ام با تو ، دستت را بگشا تا دوباره با تو بر اسلام ، بیعت کنم . گفت : از او جدا نشدم تا بر اسلام با او بیعت کردم .

.

مسند ابن حنبل عن عبداللّه بن بريده :حَدَّثَنى أبى بُرَيدَهُ قالَ : أبغَضتُ عَلِيّا بُغضا لَم يَبغِضهُ أحَدٌ قَطُّ ، قالَ : وأحبَبتُ رَجُلاً مِن قُرَيشٍ لَم أحِبَّهُ إلّا عَلى بُغضِهِ عَلِيّا ، قالَ : فَبُعِثَ ذلِكَ الرَّجُلُ عَلى خَيلٍ فَصَحِبتُهُ ، ما أصحَبُهُ إلّا عَلى بُغضِهِ عَلِيّا ، قالَ : فَأَصَبنا سَبيا ، قالَ : فَكَتَبَ إلَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اِبعَث إلَينا مَن يُخَمِّسُهُ ، قالَ : فَبَعَثَ إلَينا عَلِيّا ، وفِى السَّبيِ وَصيفَهٌ هِىَ أفضَلُ مِنَ السَّبيِ ، فَخَمَّسَ وقَسَّمَ ، فَخَرَجَ [و] (1) رَأسُهُ مُغَطّى ، فَقُلنا : يا أبَا الحَسَنِ ، ما هذَا ؟ قالَ : أَلَم تَرَوا إلَى الوَصيفَهِ الَّتى كانَت فِى السَّبِى ؛ فَإِنّى قَسَّمتُ وخَمَّستُ فَصارَت فِى الخُمسِ ، ثُمَّ صارَت فى أهلِ بَيتِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ صارَت فى آلِ عَلِىٍّ ، ووَقَعتُ بِها . قالَ : فَكَتَبَ الرَّجُلُ إلى نَبِىِّ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقُلتُ : اِبعَثنِى ، فَبَعَثَنى مُصَدِّقا . قالَ : فَجَعَلتُ أقرَأُ الكِتابَ وأقولُ : صَدَق . قالَ : فَأَمسَكَ يَدى وَالكِتابَ وقالَ : أ تُبغِضُ عَلِيّا ؟ قالَ : قُلتُ : نَعَم ، قالَ : فَلا تُبغِضهُ ، وإن كُنتَ تُحِبُّهُ فَازدَد لَهُ حُبّا ، فَوَالَّذى نَفسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَنَصيبُ آلِ عَلِىٍّ فِى الخُمسِ أفضَلُ مِن وَصيفَهٍ . قالَ : فَما كانَ مِنَ النّاسِ أحَدٌ بَعدَ قَولِ رَسولِ اللّهِ صلَى الله عليه و آله أحَبَّ إلَىَّ مِن عَلِىٍّ . قالَ عَبدُ اللّهِ : فَوَالَّذى لا إله غَيرُهُ ما بَينى وبَينَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فى هذَا الحَديثِ غَيرُ أبى بُرَيدَهَ . (2)

.

1- .ما بين المعقوفين إضافه يقتضيها السياق .
2- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 13 ح 23028 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 691 ح 1180 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 178 ح 97 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 195 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 345 وراجع صحيح البخارى ¨ : ج 4 ص 1581 ح 4093 .

مسند ابن حنبل به نقل از عبد اللّه بن بُرَیده : پدرم بُرَیده ، به من خبر داد و گفت : چنان با علی دشمن بودم که کسی چنین با او دشمن نبود . مردی از قریش را فقط به خاطر دشمنی اش با علی دوست می داشتم . این مرد با جمعی از سوارکارانْ فرستاده شد و من همراه او بودم ، و با او همراه نشدم ، مگر به خاطر عداوتی که با علی داشت . اسیرانی گرفتیم و آن مرد، نامه ای برای پیامبر خدا نوشت و درخواست کرد که برای گرفتن خُمس ، کسی را نزد ما بفرستد . [پیامبر صلی الله علیه و آله] علی را به نزد ما فرستاد . در بین اسیران ، دختری نوجوان بود . علی ، غنایم را تخمیس کرد و قسمت نمود . آن گاه ، سرپوشیده بیرون آمد . به وی گفتیم : ای ابو الحسن! چه شده است؟ فرمود : «آیا متوجّه نشدید که در بین اسیران ، دختری نوجوان بود؟ [غنایم را]تقسیم و تخمیس کردم و آن دختر ، جزء خمس شد و در [سهم] اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و آن گاه به خاندان علی انتقال یافت و آن را تصرّف کردم» . آن مرد ، نامه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت . گفتم : مرا همراه نامه بفرست . او هم مرا به عنوان گواه فرستاد . [نامه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردم و]شروع کردم به خواندن نامه و [هر بار] می گفتم : راست گفته است . پیامبر صلی الله علیه و آله نامه و دست مرا گرفت و فرمود : «آیا با علی دشمنی می ورزی؟». گفتم : بله . فرمود : «با علی دشمنی نکن ، و اگر او را دوست داری ، بر دوستی ات بیفزا . سوگند به کسی که جان محمّد در دست اوست ، بهره آل علی از خمس ، بیش از آن دختر نوجوان است» . [پدرم می]گفت : پس از شنیدن این سخنِ پیامبر خدا ، کسی محبوب تر از علی نزد من نبود . سوگند به کسی که غیر از او خدایی نیست ، در روایت این ماجرا ، میان من و پیامبر خدا ، کسی دیگر جز پدرم (بُرَیده) ، واسطه نیست .

.

الإرشاد فى خَبَرِ سَبىِ عَلِىٍّ عليه السلام نِساءً مِن قَومِ عَمرِو بنِ مَعديكَربٍ وَاصطِفائِهِ جارِيَةً لِنَفسِهِ : قالَ بُرَيدَهُ: يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّکَ إن رَخَّصتَ لِلنّاسِ فى مِثلِ هذَا ذَهَبَ فَيؤُهُم ! فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : وَيحَکَ يا بُرَيدَهُ ! أحدَثتَ نِفاقا ! إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ يَحِلُّ لَهُ مِنَ الفَىءِ ما يَحِلُّ لى ، إنَّ علِىَّ بنَ أبى طالِبٍ خَيرُ النّاسِ لَکَ ولِقَومِکَ ، وخَيرُ مَن اُخَلِّفُ مِن بَعدى لِکافَّةِ اُمَّتى . يا بُرَيدَهُ ، احذَر أن تُبغِضَ عَلِيّا فَيُبغِضَکَ اللّهُ . قالَ بُرَيدَهُ : فَتَمَنَّيتُ أنَّ الأَرضَ انشَقَّت بى فَسُختُ (1) فيها ، وقُلتُ : أعوذُ بِاللّهِ مِن سَخَطِ اللّهِ وسَخَطِ رَسولِهِ ، يا رَسولَ اللّهِ استَغفِر لى ؛ فَلَن اُبغِضَ عَلِيّا أبَدا ، ولا أَقولُ فيهِ إلّا خَيرا . فَاستَغفَرَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله . (2)

.

1- .ساخ : أى غاص فى الأرض (النهايه : ج 2 ص 416 «سوخ») .
2- .الإرشاد : ج 1 ص 161 ، كشف الغمّه : ج 1 ص 230 ، إعلام الورى : ج 1 ص 253 .

الإرشاد درباره اسیر کردن علی علیه السلام زنانی از قوم عمرو بن مَعْدیْکَرِب را و اختصاص دادن کنیزی به خویش : بریده گفت : ای پیامبر خدا ! اگر به مردم در چنین کارهایی اجازه دهید ، غنایم مردم از بین می رود ! پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود : «وای بر تو ، ای بریده ! آیا نفاق می ورزی ؟ آنچه از غنایم برای من حلال است ، برای علی نیز حلال است . علی بن ابی طالب ، بهترینِ مردم برای تو و قومت است و بهترین کسی است که پس از خودم در میان همه امّتم جانشین کرده ام . ای بریده ! بپرهیز از این که با علی دشمنی کنی ؛ چرا که خدا با تو دشمنی می کند» . بریده گفت : آرزو کردم که : ای کاش زمین برایم شکافته شود و من به درونش فرو روم ؛ و گفتم : از خشم خدا و پیامبرش به خدا پناه می برم . ای پیامبر خدا ! از خدا برایم آمرزش بخواه . پس از این ، هرگز با علی دشمنی نخواهم کرد و درباره اش چیزی جز خیر نخواهم گفت . آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای او آمرزش خواست .

.

راجع : ج 2 ص 118 (أحاديث الولايه) .

2 / 6دُعاءُ النَّبِیِّ عَلی مَن أبغَضَهُرسول اللّه صلی الله علیه و آله فی عَلِیٍّ علیه السلام : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، اللّهُمَّ عادِ مَن عاداهُ . (1)

عنه صلی الله علیه و آله فی عَلِیٍّ علیه السلام : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ ؛ اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وأحِبَّ مَن أحَبَّهُ ، وأبغِض مَن أبغَضَهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . (3)

الإمام الحسن علیه السلام :دَعا [رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله] وهُوَ عَلَی المِنبَرِ عَلِیّا ، فَاجتَذَبَهُ بِیدِهِ فَقالَ : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، اللّهُمَّ مَن عادی عَلِیّا فَلا تَجعَل لَهُ فِی الأرضِ مَقعَدا ، ولا فِی السَّماءِ مَصعَدا ، وَاجعَلهُ فی أسَفلِ دَرَکٍ (4) مِنَ النّارِ . (5)

.

1- .سنن ابن ماجه : ج 1 ص 43 ح 116 ، مسند ابن حنبل : ج 6 ص 401 ح 18506 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 596 ح 1016 کلّها عن البرّاء بن عازب و ص 597 ح 1017 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 118 ح 4576 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 150 ح 79 ، المعجم الکبیر : ج 5 ص 195 ح 5069 والأربعه الأخیره عن زید بن أرقم ، المعجم الأوسط : ج 2 ص 24 ح 1111 عن أبی هریره ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 357 عن بریده بن الحصیب ، مروج الذهب : ج 2 ص 437 .
2- .الجمل : ص 81 ؛ فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 599 ح 1022 عن عمرو ذی مرّ ولیس فیه «واخذل من خذله» ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 228 ح 8727 عن جابر بن عبد اللّه .
3- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 219 ح 8713 عن زید بن أرقم .
4- .الدَّرَک : واحدُ الأدراک ؛ وهی مَنازل فی النار ، والدَّرَک إلی أسفل، والدَّرَجُ إلی فَوق (النهایه : ج 2 ص 114 «درک») .

5- .الاحتجاج : ج2 ص 27 ح 150 عن الشعبى وأبى مخنف ويزيد بن أبى حبيب المصرى ، بحار الأنوار : ج44 ص 75 ح 1 .

2 / 6 نفرین پیامبر بر دشمنی ورزان با علی

ر . ک : ج 2 ص 119 (احادیث ولایت) .

2 / 6نفرین پیامبر بر دشمنی ورزان با علیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : خداوندا ! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : خداوندا ! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار ، و یاری کننده اش را یاری کن و خوارکننده اش را خوار گردان .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست . خداوندا ! با هر که با علی دوستی می کند ، دوستی کن و با هر که با علی دشمنی می کند ، دشمنی کن و هر که او را دوست می دارد ، دوستش بدار و با هر که با او کینه می ورزد ، کینه بوَرز و هر که او را یاری می کند ، یاری اش کن و هر که او را خوار می کند ، خوارش گردان .

امام حسن علیه السلام :] پیامبر خدا] بر منبر بود که علی علیه السلام را خواست و دست وی را گرفت و فرمود : «خداوندا ! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار . خداوندا ! برای دشمن علی ، بر روی زمین ، نشیمنگاهی و در آسمان ، راه عروجی قرار مده و او را در اعماق آتش ، جای ده» .

.

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عادى اللّهُ مَن عادى عَلِيّا . (1)

عنه صلى الله عليه و آله فى حِجَّهِ الوَداعِ وهُوَ عَلى ناقَتِهِ ويَدُهُ عَلى مَنكِبِ (2) عَلِيٍّ عليه السلام : اللّهُمَّ هَل بَلَّغتُ ؟ اللّهُمَّ هَل بَلَّغتُ ؟ هذَا ابنُ عَمّى وأبو وُلدى ، اللّهُمَّ كُبَّ مَن عاداهُ فِى النّارِ ! (3)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : قاتَلَ اللّهُ مَن قاتَلَکَ ، وعادى مَن عاداکَ ! (4)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : قاتَلَ اللّهُ مَن يُقاتِلُکُ ومَن يُعاديکَ ! (5)

الإصابه عن ابن الزبير :قَدِمَ مُعاوِيَهُ حاجّا ، فَدَخَلَ المَسجِدَ ، فَرَأى شَيخا لَهُ ضَفيرَتانِ كانَ أحسَنَ الشُّيوخِ سَمتا وأنظَفَهُم ثَوبا ، فَسَأَلَ فَقيلَ لَهُ : إنَّهُ ابنُ عُرَيضٍ ، فَأَرسَلَ إلَيهِ فَجاءَ فَقالَ : ما فَعَلَت أرضُکَ تَيماءُ ؟ قالَ : باقِيَهٌ ، قالَ : بِعنيها ، قالَ : نَعَم ، ولَولَا الحاجَهُ ما بِعتُها . وَاستَنشَدَهُ مَرثِيَّهَ ابنِهِ لِنَفسِهِ فَأَنشَدَهُ ، ودارَ بَينَهُما كَلامٌ فيهِ ذِكرُ عَلِيٍّ ، فَغَضَّ ابنُ عُرَيضٍ مِن مُعاوِيَهَ ، فَقالَ مُعاوِيَهُ : ما أراهُ إلّا قَد خَرِفَ ، فَأَقيموهُ ، فَقالَ : ما خَرِفتُ ، ولكِن أنشُدُکَ اللّهَ يا مُعاوِيَهُ ، أما تَذكُرُ يا مُعاوِيَهُ لَمّا كُنّا جُلوسا عِندَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَجاءَ عَلِيٌّ فَاستَقبَلَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ : قاتَلَ اللّهُ مَن يُقاتِلُکَ ، وعادى مَن يُعاديکَ ؟ (6)

.

1- .الإصابه : ج 2 ص 373 الرقم 2560 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 238 الرقم 1589 ، كنز العمّال : ج 11 ص 601 ح 32899 نقلاً عن ابن منده وكلّها عن رافع مولى عائشه .
2- .المَنكِب : مجمع عظم العَضُد والكَتِف (الصحاح : ج 1 ص 228 «نكب»)
.
3- .المعجم الأوسط : ج 6 ص 300 ح 6468 ، كنز العمّال : ج 5 ص 291 ح 12914 نقلاً عن ابن النجّار و ج 11 ص 609 ح 32947 نقلاً عن الشيرازى فى الألقاب وكلّها عن ابن عمر .

4- .الجمل : ص 81 ، الفصول المختاره : ص 245 ، بشاره المصطفى : ص 166 ، مائه منقبه : ص 99 ح 43 كلاهما عن رافع مولى عائشه .
5- .الكافئه : ص 34 ح 34 ، المسترشد : ص 603 ح 273 وفيه «عادى اللّه من يعاديک» وكلاهما عن رافع مولى عائشه ، اليقين : ص 200 ح 49 عن نافع مولى عائشه ، بحار الأنوار : ج 32 ص 282 ح 229 .
6- .الإصابه : ج 3 ص 82 الرقم 3254 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر که با علی دشمنی کند ، با خدا دشمنی کرده است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجّه الوداع ، در حالی که بر شترش نشسته و دستش بر شانه علی علیه السلام بود : خداوندا ! آیا ابلاغ کردم؟ خداوندا ! آیا ابلاغ کردم؟ این ، پسر عموی من و پدر فرزندان من است . خداوندا ! دشمنانش را در آتش ، واژگون ساز .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : خداوند ، دشمن تو را بکُشد و با دشمنت دشمن باشد !

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : خداوندْ بکشد کسی را که با تو بجنگد و با تو دشمنی ورزد !

الإصابه به نقل از ابن زبیر : معاویه به قصد حج به مکّه آمد و داخل مسجد شد . پیرمردی را دید که دو گیس بافته شده داشت و خوش چهره ترین و پاکیزه لباس ترینِ پیرمردها بود . معاویه نام او را پرسید . به وی گفتند که او پسر عُرَیض است . معاویه کسی را به دنبال پیرمرد فرستاد و او آمد . معاویه به وی گفت : زمینی را که در تَیماء (1) داشتی ، چه کردی؟ پیرمرد گفت : هست . معاویه گفت : آن را به من بفروش ؟ پیرمرد گفت : باشد ؛ [امّا] اگر [به پول آن] نیاز نداشتم ، آن را نمی فروختم . معاویه از او خواست که مرثیه ای را که برای پسرش سروده بود ، بخواند . او آن مرثیه را خواند . میان آن دو ، سخنْ بالا گرفت تا این که از علی علیه السلام سخن به میان آمد و ابن عُرَیض از معاویه خشمگین شد . معاویه گفت : خِرِف شده است . پیرمرد را بلند کردند . گفت : من دیوانه نیستم ؛ امّا ای معاویه ! تو را به خدا سوگند ، آیا آن زمان را به یاد نمی آوری که نزد پیامبر خدا نشسته بودیم و علی وارد شد . پیامبر صلی الله علیه و آله از وی استقبال کرد و فرمود : «خداوند ، آن را که با تو می جنگد ، بکُشد و دشمنت را دشمن بدارد !»؟

.

1- .تَیماء ، جایی نزدیک کوفه از سمت شام است (معجم البلدان : ج 5 ص 345) .

راجع : ج 1 ص 440 (اللّهُمَّ وال من والاه وعاد من عاداه) . ج 2 ص 216 (حديث الغدير) .

2 / 7تَحذيرُ اللّهِ مِن إيذائِهِالكتاب«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانا وَإِثْما مُّبِينا» . (1)

الحديثكشف الغمّه عن مقاتل بن سليمان فى قَولِهِ تَعالى : «وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُواْ» : إنَّها نَزَلَت فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وذلِکَ أنَّ نَفَرا مِن قُرَيشٍ كانوا يُؤذونَهُ ويَكذِبونَ عَلَيهِ . (2)

تفسير القرطبى فى تَفسيرِ قَولِهِ تَعالى : «وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُواْ فَقَدِ احْتَمَلُواْ بُهْتَنًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا » : قيلَ : نَزَلَت فى عَلِىٍّ ؛ فَإنَّ المُنافِقينَ كانوا يُؤذونَهُ ويَكذِبونَ عَلَيهِ رضى الله عنه . (3)

.

1- .الأحزاب : 58 .
2- .كشف الغمّه : ج 1 ص 322 . راجع : ص 520 (ابن عبّاس) .
3- .تفسير القرطبى : ج 14 ص 240 ، الكشّاف : ج 3 ص 246 ، أسباب نزول القرآن : ص 377 ح 717 كلاهما نحوه وفيهما «يسمعونه» بدل «يكذبون عليه» ، النور المشتعل : ص 188 ح 52 ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 141 ح 775 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 210 وزاد فيه «ويسمعونه» بعد «يؤذونه» والأربعه الأخيره عن مقاتل بن سليمان .

2 / 7 بر حذر داشتن از آزردن علی

ر . ک : ج 1 ص 441 (برخی از دعاهای پیامبر برای امام / خدایا ! هر کس او را دوست می دارد ، دوست بدار ، و هر کس دشمنش می دارد ، دشمن بدار). ج 2 ص 217 (حدیث غدیر) .

2 / 7بر حذر داشتن از آزردن علیقرآن«کسانی که مردان و زنان مؤمن را ، بدون آن که مرتکب عملی [ناروا]شده باشند ، آزار می رسانند ، زیر بار بُهتان و گناهی آشکار رفته اند» .

حدیثکشف الغمّه به نقل از مُقاتل بن سلیمان ، درباره این سخن خداوند متعال که فرمود : «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را ، بدون آن که مرتکب عملی [ناروا]شده باشند ، آزار می رسانند» : این [آیه] ، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و ماجرا از این قرار است که گروهی از قریش ، وی را اذیّت می کردند و بر او دروغ می بستند . (1)

تفسیر القرطبی در تفسیر این سخن خداوند متعال : « «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را ، بدون آن که مرتکب عملی [ناروا]شده باشند ، آزار می رسانند ، زیر بار بُهتان و گناهی آشکار رفته اند» » : گفته شده است که این [آیه] ، درباره علی علیه السلام نازل شده است ؛ زیرا منافقانْ وی را آزار می دادند و بر او دروغ می بستند .

.

1- .ر . ک : ص 521 (ابن عباس) .

2 / 8حاسِدُهُ حاسِدُ النَّبِيِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن حَسَدَ عَلِيّا حَسَدَنى ، ومَن حَسَدَنى دَخَلَ النّارَ . 1

عنه صلى الله عليه و آله :مَن حَسَدَ عَلِيّا فَقَد حَسَدَنى ، ومَن حَسَدَنى فَقَد كَفَرَ . (1)

الأمالى للطوسى عن أنس بن مالِک :كُنتُ خادِما لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَكانَ إذا ذَكَرَ عَلِيّا عليه السلام رَأَيتُ السُّرورَ فى وَجهِهِ ، إذ دَخَلَ عَلَيهِ رَجُلٌ مِن وُلدِ عَبدِ المُطَّلِبِ ، فَجَلَسَ فَذَكَرَ عَليّاً عليه السلام ، فَجَعَلَ يَنالُ مِنهُ وجَعَلَ وَجهُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله يَتَغَيَّرُ ، فَما لَبِثَ أن دَخَلَ عَلِىٌّ عليه السلام فَسَلَّمَ فَرَدَّ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : عَلِىٌّ وَالحَقُّ مَعا هكَذا وأشارَ بِإصبَعَيهِ لَن يَفتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ . يا عَلِىُّ ، حاسِدُک حاسِدى ، وحاسِدى حاسِدُ اللّهِ ، وحاسِدُ اللّهِ فِى النّارِ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :شَكَوتُ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَسَدَ النّاسِ إيّاى ، فَقالَ : أ ما تَرضى أن تَكونَ رابِعَ أَربَعَةٍ أَوَّلَ مَن يَدخُلُ الجَنَّةَ ؟ أنَا وأنتَ وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ ، وأزواجُنا عَن أيمانِنا وعَن شَمائِلِنا ، وذَرارينا خَلفَ أزواجِنا ، وشيعَتُنا مِن وَرائِنا . (3)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 623 ح 1286 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 213 ؛ كنز العمّال : ج 11 ص 626 ح 33050 نقلاً عن ابن مردويه وكلّها عن أنس .
2- .الأمالى للطوسى : ص 624 ح 1288 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 30 ح 4 .
3- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 624 ح 1068 عن زيد بن علىّ عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، تفسير القرطبى : ج 16 ص 22 وليس فيه «وشيعتنا من ورائنا» ، فرائد السمطين : ج 2 ص 43 ح 375 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 43 ، الخصال : ص 254 ح 128 ، العمده : ص 50 ح 43 ، المناقب للكوفى : ج 1 ص 332 ح 259 والخمسه الأخيره عن زيد بن علىّ عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 475 ح 833 والخمسه

الأخيره نحوه ، روضه الواعظين : ص 175 وفيه «موالينا» بدل «ذرارينا» وراجع الأمالى للمفيد : ص 6 ح 3 .

2 / 8 حسادت به علی ، حسادت به پیامبر است

2 / 8حسادت به علی ، حسادت به پیامبر استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس به علی حسادت کند ، به من حسادت کرده است و کسی که به من حسادت کند ، داخل آتش می شود . 1

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس به علی حسد ورزد ، به من حسد ورزیده است و کسی که به من حسد ورزد ، کافر شده است .

الأمالی ، طوسی به نقل از انس بن مالک : من خدمت گزار پیامبر صلی الله علیه و آله بودم . هر گاه او از علی علیه السلام یاد می کرد ، شادی را در چهره اش می دیدم . روزی ، مردی از فرزندان عبد المطّلب بر او وارد شد و نشست و از علی علیه السلام سخن به میان آورد و شروع به بدگویی از وی کرد . چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دگرگون شد . طولی نکشید که علی علیه السلام وارد شد و سلام کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلامش را داد . آن گاه فرمود : «علی و حق ، این چنین همراه هم اند» و با دو انگشتش همراهی را نشان داد [و فرمود :] «هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض [کوثر]بر من وارد شوند . ای علی! هر کس به تو حسادت کند ، به من حسادت کرده و حسادت کننده به من به خدا حسادت کرده و حسادت کننده به خدا در آتش است» .

امام علی علیه السلام :نزد پیامبر خدا شِکوه کردم که مردم به من حسادت می کنند . فرمود : «آیا راضی نیستی که از نخستین چهار نفری باشی که وارد بهشت می شوند؟ من ، تو ، حسن و حسین ، و همسرانمان از سمت چپ و راستمان ، و فرزندانمان از پشت همسرانمان ، و شیعیانمان در پی ما می آیند» .

.

راجع : ص 306 (الحسد) .

2 / 9إيذاؤُهُ إيذاءُ النَّبِيِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن آذى عَلِيّا فَقَد آذانى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : مَن آذاکَ فَقَد آذانى ، ومَن آذانى فَقَد آذَى اللّهَ . (2)

مسند أبى يعلى عن سعد بن أبى وقّاص :كُنتُ جالِسا فِى المَسجِدِ أنَا ورَجُلَين مَعى ، فَنِلنا مِن عَلِيٍّ ، فَأقبَلَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله غَضبانَ يُعرَفُ فى وَجهِهِ الغَضَبُ ، فَتَعَوَّذتُ بِاللّهِ مِن غَضَبِهِ، فَقالَ : ما لَكُم وما لى ؟ مَن آذى عَلِيّا فَقَد آذانى. (3)

الأمالى للطوسى عن زرّ بن حبيش :كانَت عِصابَةٌ مِن قُرَيشٍ فى مَسجِدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، فَذَكَروا عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام وَانتَهَكوا مِنهُ ، ورَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قائِلٌ (4) فى بَيتِ بَعضِ نِسائِهِ ، فَأتِىَ بِقَولِهِم فَثارَ مِن نَومِهِ فى إزارٍ لَيسَ عَلَيهِ غَيرُهُ ، فَقَصَدَ نَحوَهُم ورَأوُا الغَضَبَ فى وَجهِهِ ، فَقالوا : نَعوذُ بِاللّهِ مِن غَضَبِ اللّهِ وغَضَبِ رَسولِهِ . فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ما لَكُم وعَلِيٌّ ؟ أ ما تَدَعون عَلِيّا ؟ ألا إنَّ عَلِيّا مِنّى وأنَا مِنهُ ، مَن آذى عَلِيّا فَقَد آذانى ، من آذى عليّا فقد آذانى . (5)

.

1- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 633 ح 1078 عن مصعب بن سعد عن أبيه ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 379 عن ابن الحنفيّه ، الاستيعاب : ج 3 ص 265 الرقم 1947 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 202 ح 8671 و ص 203 ح 8675 والثلاثه الأخيره عن عمرو بن شاس ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 347 عن عمرو بن شاش ؛ إعلام الورى : ج1 ص 258 عن عمرو بن شاس .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 204 ح 8676 عن جابر ، ذخائر العقبى : ص 122 ؛ الإفصاح : ص 128 ، الجمل : ص 81 ، تحف العقول : ص 459 عن الإمام الهادى عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله .

3- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 360 ح 766 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 204 ح 8677 ، المناقب للخوارزمى : ص 149 ح 176 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 347 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 211 وليس فيه من «يعرف» إلى «غضبه» .
4- .من القيلوله : الاستراحه نصف النهار ، وإن لم يكن معها نوم (النهايه : ج 4 ص 133 «قيل») .
5- .الأمالى للطوسى : ص 133 ح 215 .

2 / 9 آزردن علی آزردن پیامبر است

ر . ک : ص 307 (حسادت) .

2 / 9آزردن علی آزردن پیامبر استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : هر کس تو را بیازارد ، مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد ، خداوند را آزرده است .

مسند أبی یَعلی به نقل از سعد بن ابی وقّاص : در مسجد نشسته بودم و دو مرد نیز همراه من بودند . از علی علیه السلام بدگویی کردیم . پیامبر خدا ، خشمگینْ پیش آمد و عصبانیّت در چهره اش هویدا بود . از خشمش به خدا پناه بردم . فرمود : «با من چه کار دارید؟ هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است» .

الأمالی ، طوسی به نقل از زِرّ بن حُبَیش : گروهی از قریش در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و از علی بن ابی طالب علیه السلام سخن به میان آوردند و نسبت به وی بی حرمتی کردند . پیامبر خدا در خانه یکی از زنانش در حال استراحت میان روز بود که سخن آنان به گوش او رسید . پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که غیر از شلوار ، چیز دیگری بر تن نداشت ، از خواب برخاست و به سوی آنان شتافت . آنان ، عصبانیّت را در چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند و گفتند : از خشم خدا و پیامبرش به خدا پناه می بریم . پیامبر خدا فرمود : «با علی چه کار دارید؟ علی را رها نمی کنید؟ آگاه باشید که علی از من است و من از علی هستم . هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است و هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است» .

.

مسند ابن حنبل عن عمرو بن شاس الأسلمى :خَرَجتُ مَعَ عَلِیٍّ إلَی الیَمَنِ فَجَفانی فی سَفَری ذلِکَ حَتّی وَجَدتُ فی نَفسی عَلَیهِ ، فَلَمّا قَدِمتُ أظهَرتُ شِکایَتَهُ فِی المَسجِدِ حَتّی بَلَغَ ذلِکَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَدَخَلتُ المَسجِدَ ذاتَ غُدوَهٍ ورَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی ناسٍ مِن أصحابِهِ ، فَلَمَّا رَآنی أبَدَّنی عَینَیهِ یَقولُ : حَدَّدَ إلَیَّ النَّظَرَ حَتّی إذا جَلَستُ قالَ : یا عَمرُو ، واللّهِ لَقَد آذَیتَنی ! قُلتُ : أعوذُ بِاللّهِ أن اُوذِیَکَ یا رَسولَ اللّهِ . قالَ : بَلی ، مَن آذی عَلِیّا فَقَد آذانی . (1)

التاریخ الکبیر عن عمرو بن شاس :قالَ لِیَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : آذَیتَنی ! قُلتُ : ما اُحِبُّ أن اُوذِیَکَ ! قالَ : مَن آذی عَلِیّا فَقَد آذانی . (2)

المناقب للخوارزمی عن عمرو بن خالد :حَدَّثَنی زَیدُ بنُ عَلِیٍّ وهُوَ آخِذٌ بِشَعرِهِ ، قالَ : حَدَّثنی عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ ، وهُوَ آخِذٌ بِشَعرِهِ ، قالَ : حَدَّثنی الحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ ، وهُوَ آخِذٌ بِشَعرِهِ ، قالَ : حَدَّثَنِی عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ، وهُوَ آخِذٌ بِشَعرِهِ ، قالَ : حَدَّثنی رَسوُلَ اللّهِ ، وهُوَ آخِذٌ بِشَعرِهِ ، قالَ : یا عَلِیُّ ، مَن آذی شَعرَهً مِنکَ فَقَد آذانی ، ومَن آذانی فَقَد آذَی اللّهَ ، ومَن آذَی اللّهَ لَعَنَهُ مِل ءَ السَّماواتِ ومِل ءَ الأرضِ . (3)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 5 ص 405 ح 15960 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 131 ح 4619 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 579 ح 981 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 228 الرقم 3959 ، المناقب للخوارزمی : ص 154 ح 181 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 202 ح 8672 و ص 203 ح 8673 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 347 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 154 ح 99 والأربعه الأخیره نحوه وراجع الصواعق المحرقه : ص 172 .
2- .التاریخ الکبیر : ج 6 ص 307 الرقم 2482 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 502 ح 45 عن عمرو بن شاش ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 203 ح 8674 .
3- .المناقب للخوارزمی : ص 328 ح 344 ، شواهد التنزیل : ج 2 ص 147 ح 776 ؛ مجمع البیان : ج 8 ص 580 کلاهما عن أبی خالد الواسطی وفیهما «فعلیه لعنه اللّه » بدل «لعنه مِل ء ...» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 211 نحوه .

مسند ابن حنبل به نقل از عمرو بن شاسِ اسلمی : همراه علی به سوی یمنْ روانه شدیم . در این سفر ، علی با من قهر کرد ، به طوری که در قلبم نسبت به علی کدورتی حاصل شد . هنگامی که برگشتم ، در مسجد ، گله ام را مطرح کردم ، تا این که این مطلب به پیامبر خدا رسید . بامدادی به مسجد رفتم و پیامبر خدا در بین گروهی از یارانش بود . وقتی چشمش به من افتاد ، به من خیره شد و با تندی به من نگریست تا این که نشستم . فرمود : «ای عمرو! به خدا سوگند ، مرا آزردی» . گفتم ؛ ای پیامبر خدا ! از آزردن شما به خدا پناه می برم . فرمود : «آری . هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است» .

التاریخ الکبیر به نقل از عمرو بن شاس : پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : «مرا آزردی !» . گفتم : دوست ندارم شما را بیازارم . فرمود : «هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است» .

المناقب ، خوارزمی به نقل از عمرو بن خالد : زید بن علی ، به نقل از علی بن حسین ، از حسین بن علی ، از علی بن ابی طالب علیه السلام ، در حالی که همگی مویشان را در دست گرفته بودند ، به من خبر داد که : پیامبر خدا ، مویش را در دست گرفت و به من فرمود : «ای علی! هر کس تو را سر مویی بیازارد ، مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد ، خداوند را آزرده است و هر کس خدا را بیازارد ، ساکنان آسمان و زمین ، او را نفرین می کنند» .

.

2 / 10نَهىُ النَّبِىِّ عَن سَبِّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :لا تَسُبّوا عَلِيّا ؛ فَإِنَّهُ كانَ مَمسوسا (1) فى ذاتِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :أيُّها النّاسُ ، لا تَسُبّوا عَلِيّا ولا تَحسُدوهُ ؛ فَإِنَّهُ وَلِىُّ كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَهٍ بَعدى . (3)

2 / 11سَبُّهُ سَبُّ النَّبِيِّرسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن سَبَّ عَلِيّا فَقَد سَبَّنى ، ومَن سَبَّنى فَقَد سَبَّ اللّهَ تَعالى . (4)

راجع : ص 520 (ابن عبّاس) ، و ص 524 (اُمّ سلمه) .

.

1- .قال المجلسى قدس سره : أى يمسّه الأذى والشدّه فى رضاء اللّه تعالى وقربه ، أو هو لشدّه حبّه للّه ، واتّباعه لرضاه كأنّه ممسوس ؛ أى مجنون ... ويحتمل أن يكون المراد بالممسوس المخلوط والممزوج مجازا ، أى خالط حبّه تعالى لحمه ودمه (بحار الأنوار : ج 39 ص 313) .
2- .المعجم الكبير : ج 19 ص 148 ح 324 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 68 كلاهما عن كعب بن عجره .
3- .تفسير فرات : ص 319 ح 431 عن ابن عمر ، بحار الأنوار : ج 39 ص 292 ح 92 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 131 ح 4616 عن اُمّ سلمه ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 67 ح 308 عن عبد اللّه التميمى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، الاحتجاج : ج1 ص 330 ح 55 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عن الإمام علىّ عليهماالسلام و ج 2 ص 55 ح 154 عن الإمام الحسن عليه السلام وكلّها عنه صلى الله عليه و آله ، شرح الأخبار : ج1 ص 155 ح 101 عن عبد اللّه بن عمر و ص 171 ح 131 عن صعصعه بن صوحان ، عوالى اللآلى : ج4 ص 87 ح 109 .

2 / 10 منع پیامبر از دشنامگویی به علی

2 / 11 دشنامگویی به علی دشنامگویی به پیامبر است

2 / 10منع پیامبر از دشنامگویی به علیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی را دشنام نگویید ، که او فانی در ذات خداوند عز و جل است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای مردم! علی را دشنام ندهید و به وی حسادت نکنید ، که پس از من ، او سرپرست هر زن و مرد باایمان است .

2 / 11دشنامگویی به علی دشنامگویی به پیامبر استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس به علی دشنام گوید ، مرا دشنام گفته است و هر کس مرا دشنام گوید ، خداوند را دشنام گفته است .

ر . ک : ص 521 (ابن عبّاس) وص 525 (امّ سلمه) .

.

2 / 12نَصُّ النَّبِیِّ عَلی کُفرِ مَن أبغَضَهُرسول اللّه صلی الله علیه و آله :حُبُّ عَلِیٍّ إیمانٌ ، وبُغضُهُ کُفرٌ . (1)

عنه صلی الله علیه و آله :مَن أبغَضَ عَلِیّا فَقَد أبغَضَنی ، ومَن أبغَضَنی فَقَد أبغَضَ اللّهَ . لا یُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ ، ولا یُبغِضُکَ إلّا کافِرٌ أو مُنافِقٌ . (2)

عنه صلی الله علیه و آله :مَن زَعَمَ أنَّهُ آمَنَ بی وما جِئتُ بِهِ وهُوَ یُبغِضُ عَلِیّا ، فَهُوَ کاذِبٌ لَیسَ بِمُؤمِنٍ . (3)

عنه صلی الله علیه و آله :یا عَلِیُّ ، لا یُبالی مَن ماتَ وهُوَ یُبغِضُکَ ؛ ماتَ یَهودِیّا أو نَصرانِیّا . (4)

عنه صلی الله علیه و آله :مَن ماتَ وفی قَلبِهِ بُغضُ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ فَلیَمُت یَهودِیّا أو نَصرانِیّا . (5)

2 / 13نَصُّ النَّبِیِّ عَلی کُفرِ مَن آذاهُالمناقب لابن المغازلی عن ابن عبّاس :کُنتُ عِندَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله إذ أقبَلَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ غَضبانَ ، فَقالَ لَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : ما أغضَبَکَ ؟ قالَ : آذَونی فیکَ بَنو عَمِّکَ ! فَقامَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مُغضَبا ، فَقالَ : یا أیُّهَا النّاسُ ! مَن آذی عَلِیّا فَقَد آذانی ؛ إنَّ عَلِیّا أوَّلُکُم إیمانا ، وأوفاکُم بِعَهدِ اللّهِ . یا أیُّهَا النّاسُ ، مَن آذی عَلِیّا بُعِثَ یَومَ القِیامَهِ یَهودِیّا أو نَصرانِیّا . قالَ جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِیُّ : یا رَسولَ اللّهِ ، وإن شَهِدَ أن لا إلهَ إلّا اللّهُ ، وأنَّکَ مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ ؟ فَقالَ : یا جابِرُ ، کَلِمَهٌ یَحتَجِزونَ بِها ألّا تُسفَکَ دِماؤُهُم ، وألّا یُستَباحَ أموالُهُم ، وألّا یُعطُوا الجِزیَهَ عَن یَدٍ وهُم صاغِرونَ . (6)

.

1- .الخصال : ص 496 ح 5 ، الأمالی للصدوق : ص 150 ح 146 کلاهما عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری و ص 65 ح 30 عن ثابت بن أبی صفیّه عن الإمام زین العابدین عن آبائه علیهم السلام عنه صلی الله علیه و آله .
2- .تاریخ دمشق : ج42 ص 270 ح 8800 و ص 280 ح 8810 وفیه ذیله ؛ بشاره المصطفی : ص 274 ، المناقب للکوفی : ج 2 ص 481 ح 980 کلّها

عن يعلى بن مرّه الثقفى وفيهما «أبغضک» بدل «أبغض عليّا» وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج1 ص 184 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 280 ح 8811 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 356 ، المناقب للخوارزمى : ص 76 ح 57 ؛ الأمالى للطوسى : ص 249 ح 441 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 153 ح 94 كلّها عن عبد اللّه بن مسعود .
4- .المناقب لابن المغازلى : ص 51 ح 74 عن معاويه بن حيده القشيرى ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج2 ص 58 ح 221 عن الحسن بن عبد اللّه الرازى التميمى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله نحوه ، إرشاد القلوب : ص 236 عن معاويه بن وحيد القشيرى .
5- .الفردوس : ج3 ص 508 ح 5579 عن معاويه بن حيده ؛ بحار الأنوار : ج 39 ص 305 ح 118 .
6- .المناقب لابن المغازلى : ص 52 ح 76 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 548 ح 489 وفيه من «من آذى عليّا فقد آذانى ...» .

2 / 12 حکم پیامبر به کفر دشمنان علی

2 / 13 حکم پیامبر به کفر آزار دهندگان علی

2 / 12حکم پیامبر به کفر دشمنان علیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست داشتن علی ایمان و دشمنی با او کفر است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس با علی دشمنی کند ، با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند ، با خدا دشمنی کرده است . [ای علی!]تو را جز مؤمن ، دوست نمی دارد و جز کافر ، دشمن نمی دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :کسی که می پندارد به من و آنچه آورده ام ایمان آورده است و در عین حال ، با علی دشمنی می ورزد ، دروغگوست و مؤمن نیست .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! کسی که بمیرد و با تو دشمن باشد ، فرقی ندارد که یهودی مرده باشد یا نصرانی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس بمیرد و در قلبش کینه علی بن ابی طالب باشد ، یهودی یا نصرانی مرده است .

2 / 13حکم پیامبر به کفر آزار دهندگان علیالمناقب ، ابن مغازلی به نقل از ابن عبّاس : نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام خشمگینْ وارد شد . پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود : «چه چیزی تو را ناراحت کرده است؟». پاسخ داد : عموزاده هایت به خاطر تو مرا آزرده اند . پیامبر خدا خشمگین برخاست و فرمود : «ای مردم! هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است . او نخستینِ ایمان آورندگان و باوفاترینِ شما به پیمان خداست . ای مردم! هر کس علی را بیازارد ، روز قیامت ، یهودی یا نصرانی برانگیخته خواهد شد» . جابر بن عبد اللّه انصاری گفت : ای پیامبر خدا! هر چند به یگانگی خداوند و رسالت تو (شهادتین) ، گواهی داده باشد؟ فرمود : «ای جابر! شهادتین ، کلامی است که با آن ، خود را از این که خون هایشان ریخته شود و اموالشان حلال گردد و با خواری ، جزیه از آنان ستانده شود ، حفظ می کنند» .

راجع : ص 358 (خبث الولاده) ، و ص 366 (النفاق) . ص 180 (حبّه حبّ اللّه) ، وص 184 (حبّه حبّ النبىّ) . و ص 236 (الإيمان) . و ص 202 (الأمن والإيمان) . أهل البيت فى الكتاب والسنه : بغض أهل البيت .

.

ر . ک : ص 359 (پلید زادگی) . ص 367 (نفاق) . ص 181 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست) . ص 185 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر است) . ص 237 (ایمان) . ص 203 (آرامش و ایمان) . اهل بیت در قرآن و حدیث :دشمنی با اهل بیت .

.

الفصل الثالث : مضارّ بغضه3 / 1الحِرمانُ مِن رَحمَهِ اللّهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّما رَفَعَ اللّهُ القَطرَ فى بَنى إسرائِيلَ بِسوءِ رَأيِهِم فى أنبِيائِهِم ، وإنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَرفَعُ القَطرَ عَن هذِهِ الاُمَّهِ بِبُغضِهِم عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ مَنَعَ بَنى إسرائيلَ قَطرَ السَّماءِ بِسوءِ رَأيِهِم فى أنبِيائِهِم وَاختِلافِهِم فى دينِهِم ، وإنَّهُ آخِذُ هذِهِ الاُمَّهِ بِالسِّنينَ (2) ، ومانِعُهُم قَطرَ السَّماءِ بِبُغضِهِم عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام . (3)

3 / 2هَلاكُ النَّفسِالإمام علىّ عليه السلام :يَهلِكُ فِىَّ ثَلاثَهٌ ، ويَنجو فِىَّ ثَلاثَهٌ ؛ يَهلِكُ اللاعِنُ ، وَالمُستَمِعُ المُقِرُّ ، وَالحامِلُ لِلوِزرِ وهُوَ المَلِكُ المُترَفُ يُتَقَرَّبُ إلَيهِ بِلَعنى ، ويُبرَأُ عِندَهُ مِن دينى ، ويُنتَقَصُ عِندَهُ حَسَبى ؛ وإنَّما حَسَبى حَسَبُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، ودينى دينُهُ . ويَنجو فِىَّ ثَلاثَهٌ : المُحِبُّ المُوالى ، وَالمُعادى مَن عادانى ، وَالمُحِبُّ مَن أحَبَّنى . فَإذا أحَبَّنى عَبدٌ أحَبَّ مُحُبّى ، وأبغَضَ مُبغِضى ، وشايَعَنى . فَليَمتَحِنِ الرَّجُلُ قَلبَهُ ؛ إنَّ اللّهَ لَم يَجعَل لِرَجُلٍ مِن قَلبَينِ فى جَوفِهِ فَيُحِبَّ بِهذا ويُبغِضَ بِهذا ، فَمَن اُشرِبَ قَلبُهُ حُبَّ غَيرِنا فَأَلَّبَ عَلَينا فَليَعلَم أنَّ اللّهَ عَدُوُّهُ وجِبريلَ وميكالَ ، وَاللّهُ عَدُوٌّ لِلكافِرينَ . (4)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 282 ح 8813 و ص 283 نحوه ، الفردوس : ج 1 ص 344 ح 1374 وفيه «دفع» و«يدفع» بدل «رفع» و«يرفع» ؛ كنز الفوائد : ج1 ص 148 نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج3 ص 215 وزاد فى آخره «وفى روايه : فقام رجلٌ فقال : يا رسول اللّه ، وهل يبغض عليّا أحدُ؟ !! قال : نعم ، القعود عن نصرته بغض» ، الفضائل لابن شاذان : ص 124 كلّها عن ابن عبّاس .
2- .السَّنَه : الجَدْب . يقال : أخذتْهم السَّنَهُ ؛ إذا أجْدَبوا واُقْحِطوا (النهايه : ج 2 ص 413 «سنن») .
3- .المناقب لابن المغازلى : ص 141 ح 186 ؛ إرشاد القلوب : ص 236 كلاهما عن ابن عبّاس .
4- .الغارات : ج 2 ص 589 ، تفسير فرات : ص 61 ح 24 عن أبى كهمس ، كشف الغمّه : ج 1 ص 93 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 105 كلاهما عن

كهمس وكلّها نحوه .

فصل سوم : زیان های دشمنی با امام علی

3 / 1 محرومیّت از رحمت خدا

3 / 2 نابودی

فصل سوم : زیان هایِ دشمنی با امام علی3 / 1محرومیّت از رحمت خداپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند از فرو فرستادن باران بر قوم بنی اسرائیل به خاطر بداندیشی آنان درباره پیامبرانشان امتناع کرد و از فرو فرستادن باران بر این امّت [نیز] به خاطر دشمنی شان با علی بن ابی طالب ، امتناع می کند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند عز و جل باران را از بنی اسرائیل به خاطر بداندیشی آنان درباره پیامبرانشان و اختلاف در دینشان ، باز گرفت . نیز این امّت را به خشک سالی مبتلا خواهد ساخت و باران آسمان را از آنان به خاطر دشمنی شان با علی ، دریغ خواهد داشت .

3 / 2نابودیامام علی علیه السلام :به خاطر من ، سه کس نابود می شوند و سه کس رستگار می گردند. لعنت کننده من ، شنونده ای که بر آن ، صحّه می گذارد و گناهکاری که بار گناه را به دوش می کشد ، یعنی پادشاه خوش گذرانی که به واسطه ناسزاگویی به من ، به وی نزدیکی می جویند و در نزد وی ، از دین من بیزاری می جویند و بزرگیِ تبارِ مرا خوار می شمارند ، نابود می شوند . ریشه من ، ریشه پیامبر صلی الله علیه و آله است و دین من ، همان دین پیامبر صلی الله علیه و آله . و سه کس به خاطر من ، رستگار می شوند : دوستدار پیرو ، دشمنِ آن که با من دشمن است ، و دوستدار آن که دوستدار من است . هر گاه بنده ای مرا دوست بدارد ، دوستدار مرا نیز دوست می دارد و با دشمن من دشمنی می کند و از من پیروی می کند . هر کس باید قلب خویش را بیازماید ؛ زیرا خداوند در وجود هیچ کس ، دو قلب قرار نداده تا با یک قلب دوست بدارد و با قلب دیگر ، دشمنی کند . هر که قلبش از مِهر غیر ما سیراب شده ، بر ضدّ ما تبانی کرده است . پس بداند که خداوند عز و جل و جبرئیل و میکائیلْ دشمن اویند ، و خداوندْ دشمن کافران است .

.

3 / 3مَوتُ الجاهِلِيَّهرسول اللّهِ صلى الله عليه و آله :مَن أحَبَّ عَلِيّا مَحياهُ ومَماتَه ، كَتَبَ اللّهُ تَعالى لَهُ الأَمنَ وَالإيمانَ ما طَلَعَتِ الشَّمسُ وما غَرَبَت ؛ ومَن أبغَضَ عَلِيّا مَحياهُ ومَماتَه ، فَميتَتُهُ جاهِلِيَّهٌ ، وحوسِبَ بِما أحدَثَ فِى الإِسلامِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :طَلَبَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَوَجَدَنى فى جَدوَلٍ نائِما ، فَقالَ : قُم ، ما ألومُ النّاسَ يُسَمّونَکَ أبا تُرابٍ ! قالَ : فَرَآنى كَأَنَّى وَجَدتُ (2) فى نَفسى مِن ذلِکَ ، فَقالَ : قُم ، وَاللّهِ لَأُرضِيَنَّکَ ! أنتَ أخى ، وأبو وُلدى ، تُقاتِلُ عَن سُنَّتى وتُبرئ ذِمَّتى ؛ مَن ماتَ فى عَهدى فَهُوَ كَنزُ اللّهِ ، ومَن ماتَ فى عَهدِکَ فَقَد قَضى نَحبَهُ ، ومَن ماتَ يُحِبُّکَ بَعدَ مَوتِکَ خَتَمَ اللّهُ لَهُ بالأَمنِ وَالإيمانِ ما طَلَعَت شَمسٌ أو غَرَبَت ، ومن مات يُبغِضُکَ ماتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً ، وحوسِبَ بِما عَمِلَ فِيالإِسلامِ . (3)

.

1- .أُسد الغابه : ج 5 ص 438 الرقم 5515 عن يحيى بن عبد الرحمن الأنصارى ؛ فضائل الشيعه : ص 49 ح 5 ، علل الشرائع : ص 144 ح 10 ، الأمالى للصدوق : ص 679 ح 926 والثلاثه الأخيره عن زيد بن ثابت نحوه .
2- .وَجَد الرجلُ ووَجِد : حَزِنَ (لسان العرب : ج 3 ص 446 «وجد») .
3- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 271 ح 524 عن أبى المغيره ، كنز العمّال : ج 13 ص 159 ح 36491 وراجع كشف الغمّه : ج 1 ص 66 .

3 / 3 مرگ جاهلی

3 / 3مرگ جاهلیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هر کس علی را ، چه در دوران حیات او و چه پس از رحلتش ، دوست بدارد ، خداوند عز و جل تا زمانی که خورشیدْ طلوع و غروب می کند ، آسایش (امنیّت) و ایمان را برای وی رقم می زند و هر کس علی را ، چه در دوران حیاتش و چه پس از رحلتش ، دشمن بدارد ، مرگ او جاهلی خواهد بود و به خاطر آنچه در دوران اسلامْ انجام داده [نیز]مؤاخذه خواهد شد .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا در پیِ من بود و مرا کنار نهری [بر روی خاک ،] در خواب یافت . فرمود : «برخیز . مردم را از این که تو را ابو تراب می نامند ، سرزنش نمی کنم» . پیامبر صلی الله علیه و آله احساس کرد که من از این سخن ، غمگین شده ام . پس فرمود : «برخیز ، که به خدا سوگند ، تو را خشنود می سازم . تو برادر من و پدر فرزندان من هستی ، از ستّتم دفاع می کنی و شانه ام را [از بار مسئولیت ها و تعهّدات] آزاد می کنی . هر که در روزگار من بمیرد ، گنجینه خدایی است و هر که در روزگار تو بمیرد ، به عهد و پیمان خود ، وفا کرده است و هر که پس از رحلت تو ، در حالی که تو را دوست می دارد ، و بمیرد ، خداوندْ تا زمانی که خورشیدْ طلوع و غروب می کند ، آرامش و ایمان را برای او رقم می زند و هر که در حالی که تو را دشمن می دارد ، بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است و برای بمیرد ، به مرگ جاهلی مرده است و برای آنچه در دوران اسلام انجام داده [نیز]مؤاخذه می شود» .

.

الأمالى للمفيد عن أنس بن مالک :نَظَرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ: يا عَلِىُّ، مَن أبغَضَکَ أماتَهُ اللّهُ ميتَةً جاهِلِيَّةً ، وحاسَبَهُ بِما عَمِلَ يَومَ القِيامَهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ مُحَمّدا صلى الله عليه و آله أخَذَ بِيَدى ذاتَ يَومٍ فَقالَ : مَن ماتَ وهُوَ يُبغِضُکَ فَفى ميتَهٍ جاهِلِيَّهٍ ، يُحاسَبُ بِما عَمِلَ فِيالإِسلامِ ؛ ومَن عاشَ بَعدَکَ وهُوَ يُحِبُّکَ خَتَمَ اللّهُ لَهُ بِالأَمنِ وَالإِيمانِ كُلَّما طَلَعَت شَمسٌ وغَرَبَت حَتّى يَرِدَ عَلَىَّ الحَوضَ . (2)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مَن ماتَ وهُوَ يُبغِضُکَ يا عَلِىُّ ماتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً يَهودِيّا أو نَصرانِيّا ، و يُحاسِبُهُ اللّهُ بِما عَمِلَ فِى الإِسلامِ . (3)

3 / 4عَمى يَومِ القِيامَهِرسول اللّه صلى الله عليه و آله لِلمُهاجِرينَ وَالأَنصارِ : أحِبّوا عَلِيّا لِحُبّى ، وأكرِموهُ لِكَرامَتى ، وَاللّهِ ما قُلتُ لَكُم هذَا مِن قِبلَى ، ولكِنَّ اللّهَ تَعالى أمَرَنى بِذلِکَ . ويا مَعشَرَ العَرَبِ ! مَن أبغَضَ عَلِيّا مِن بَعدى حَشَرَهُ اللّهُ يَومَ القِيامَهِ أعمى لَيسَ لَهُ حُجَّهٌ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :يُؤتى بِحاجِدِ حَقِّ عَلِىٍّ ووَلايَتِهِ يَومَ القِيامَهِ أصَمَّ وأبكَمَ وأعمى يَتكَبكَبُ (5) فى ظُلُماتِ يَومِ القِيامَهِ . (6)

.

1- .الأمالى للمفيد: ص75 ح10، بحار الأنوار: ج39 ص265 ح36.
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 292 ح 8824 عن عاصم بن ضمره .
3- .المناقب للكوفى : ج 1 ص 321 ح 242 عن ابن عمر .
4- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 495 ح 523 عن أبان بن تغلب عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .
5- .كَبْكَبه : إذا قَلَب بعضَه على بعض ، أو رَمَى به من رأس جبلٍ أو حائط . وفى التنزيل العزيز : «فَكُبْكِبُوا فِيهَا ...» معناه : دُهْوِروا . وحقيقه ذلِکَ فى اللغه تكوير الانكِباب ؛ كأنّه إذا اُلقى يَنْكَبُّ مرَّةً بعد مَرّه حَتّى يَسْتقرّ فيها (تاج العروس : ج 2 ص 348 و349 «كبب») .
6- .تفسير فرات : ص 372 ح 503 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 273 ، تأويل الآيات الظاهره : ج 2 ص 872 ح 8 كلّها عن أبى ذرّ .

3 / 4 نابینایی در روز قیامت

الأمالی ، مفید به نقل از انس بن مالک : پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کرد و فرمود : «ای علی! خداوند ، دشمن تو را به مرگ جاهلی می میراند و در روز قیامت ، وی را به خاطر آنچه [در دوران اسلام]انجام داده [نیز]مؤاخذه می کند» .

امام علی علیه السلام :روزی ، محمّد صلی الله علیه و آله دستم را گرفت و فرمود : «هر که بمیرد ، در حالی که با تو دشمنی دارد ، به مرگ جاهلی مرده است و به آنچه در دوران اسلام انجام داده [نیز] مؤاخذه خواهد شد و هر که پس از تو زندگی کند و دوستت بدارد ، خداوند عز و جل مادام که خورشیدْ طلوع و غروب می کند ، آرامش و ایمان را برای وی مقدّر می کند تا این که در حوض [کوثر] بر من وارد شود» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! هر کس در حالی که با تو دشمنی دارد ، بمیرد ، به مرگ جاهلی (یهودی یا نصرانی) مُرده است و خداوند ، او را به خاطر آنچه در دوران اسلام انجام داده است [نیز] مؤاخذه می کند .

3 / 4نابینایی در روز قیامتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به مهاجران و انصار : علی را به خاطر محبّت به من دوست بدارید و به احترام من ، احترامش کنید . به خدا سوگند ، این را از پیش خود به شما نگفتم ؛ بلکه خداوند والا ، مرا به گفتن این مطلب ، فرمان داده است . ای جماعت عرب! هر که پس از من ، علی را دشمن بدارد ، خداوند در روز قیامت ، او را نابینا محشور می کند و [او]حجّتی نخواهد داشت .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در روز قیامت ، انکار کننده حقّ علی و ولایتش را کر و گنگ و نابینا می آورند ، در حالی که در تاریکی های آن روز ، معلّق است .

.

عنه صلى الله عليه و آله :ما مِن أحَدٍ خالَفَ وصِیَّ نَبِیٍّ إلّا حَشَرَهُ اللّهُ أعمى یَتَکَبکَبُ فى عَرَصاتِ القِیامَهِ . (1)

3 / 5نارُ جَهَنَّمَرسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ النّارَ لَتَغیظُ ویَشتَدُّ زَفیرُها عَلى أعداءِ عَلِیٍّ عليه السلام وهُم فِى الدُّنیا قَبلَ أن یَدخُلوها . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :یا عَلِیُّ ، لَو أنَّ اُمَّتى أبغَضوکَ لَأَکَبَّهُمُ اللّهُ عَلى مَناخِرهِم فِى النّارِ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :یا عَلِیُّ ، لَو أنَّ اُمَّتى صاموا حَتّى یَکونوا کَالحَنایا ، وصَلّوا حَتّى یَکونوا کَالأَوتارِ ، ثُمَّ أبغَضوکَ ، لَأَکَبَّهُمُ اللّهُ فِى النّارِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :لَو أنَّ عَبَدا عَبَدَ اللّهَ ألفَ عامٍ بَعدَ ألفِ عامٍ وألفِ عامٍ بَینَ الرُّکنِ وَالمَقامِ ، ثُمَّ لَقِىَ اللّهَ مُبغِضا لِعَلِیِّ بنِ أبى طالِبٍ وعِترَتى ، أکَبَّهُ اللّهُ عَلى مَنخِرَیهِ یَومَ القِیامَهِ فى نارِ جَهَنَّمَ . (5)

.

1- .تأویل الآیات الظاهره : ج 1 ص 164 ح 2 ، بحار الأنوار : ج 27 ص 307 ح 11 نقلاً عن کنز الفوائد وکلاهما عن جابر .
2- .ثواب الأعمال : ص 247 ح 2 عن عتیبه بیّاع القصب عن الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام ، بحار الأنوار : ج 39 ص 302 ح 114 .
3- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 297 ح 8831 ، الفردوس : ج 5 ص 321 ح 8316 کلاهما عن جابر .
4- .تاریخ دمشق : ج42 ص 66 ح 8413 ، المناقب لابن المغازلى : ص 297 ح 340 ؛ المناقب للکوفى : ج1 ص 242 ح 157 ، مجمع البیان : ج 7 ص 371 نحوه وکلّها عن جابر بن عبد اللّه وراجع کنز الفوائد : ج2 ص 181 .
5- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 471 ح 9042 ، فرائد السمطین : ج 1 ص 332 ح 257 ، أخبار مکّه للفاکهى : ج 1 ص 472 ح 1039 ، المناقب للخوارزمى : ص 87 ح 77 کلاهما نحوه وکلّها عن ابن مسعود ، کفایه الطالب : ص 312 عن سعید بن زید .

3 / 5 آتش جهنّم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هیچ کس وصیّ پیامبری را نافرمانی نمی کند ، مگر آن که خداوند ، او را نابینا محشور می کند و او در صحرای قیامت ، معلّق است .

3 / 5آتش جهنّمپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آتش جهنّم برای دشمنان علی افروخته است و زبانه می کشد ، در حالی که آنان هنوز در دنیا هستند و وارد جهنّم نشده اند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! چنانچه امّتم با تو دشمنی ورزند ، خداوند عز و جل آنان را در آتش ، سرنگون خواهد کرد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! امّت من ، چنانچه [آن قدر]روزه بگیرند که چون کمان [خمیده] شوند و [آن قدر]نماز بگزارند که همانند زه کمانْ [لاغر]گردند ، امّا تو را دشمن بدارند ، خداوند عز و جل آنان را در آتش ، سرنگون خواهد کرد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :اگر بنده ای هزاران سال ، خدا را در میان رُکْن و مقامْ عبادت کند ، ولی در حالی که دشمن علی بن ابی طالب و خاندان من است ، خداوند را ملاقات کند ، خداوند عز و جل او را در قیامت به رو در آتش جهنّم خواهد انداخت .

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، لَو أنَّ عَبدا عَبَدَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ مِثلَ ما قامَ نوحٌ فى قَومِهِ ، وكانَ لَهُ مِثلُ اُحُدٍ ذَهَبا فَأنفَقَهُ فى سَبيلِ اللّهِ ، ومُدَّ فى عُمرِهِ حَتّى حجّ ألفَ عامٍ عَلى قَدَمَيهِ ، ثُمَّ قُتِلَ بَينَ الصَّفا وَالمَروَهِ مَظلوما ، ثُمَّ لَم يُوالِکَ يا عَلِيُّ ، لَم يَشَمَّ رائِحَهَ الجَنَّهِ ولَم يَدخُلها . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يَقولُ اللّهُ تَعالى يَومَ القِيامَهِ لى ولِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ : أدخِلَا الجَنَّهَ مَن أحَبَّکُما ، وأدخِلَا النّارَ مَن أبغَضَکُما ؛ وذلِکَ قَولُهُ تَعالى : «أَلْقِيَا فِى جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِيدٍ» (2) . (3)

ينابيع المودّه عن جابر رفعه :إنَّ اللّهَ تَعالى جَعَلَ عَلِيّا قائِدَ المُسلِمينَ إلَى الجَنَّهِ ؛ بِهِ يَدخُلونَ الجَنَّهَ ، وبِهِ يَدخُلونَ النّارَ ، وبِهِ يُعَذَّبونَ يَومَ القِيامَهِ . قُلنا : وکَيفَ ذلِکَ يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : بِحُبِّهِ يَدخُلونَ الجَنَّهَ ، وبُبغضِهِ يَدخُلونَ النّارَ ويُعَذَّبونَ . (4)

طبقات الحنابله عن محمّد بن منصور :کُنّا عِندَ أحمَدَ بنِ حَنبَلٍ ، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، ما تَقولُ فى هذَا الحَديثِ الَّذى يُروى أنَّ عَلِيّاً قالَ : أنَا قَسيمُ النّارِ ؟ فَقالَ : وما تُنکِرونَ مِن ذا ؟ ! أ لَيسَ رُوّينا أنَّ النَبِىَّ صلى الله عليه و آله قالَ لِعَلِيٍّ : «لا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ ولا يُبغِضُکَ إلّا مُنافِقٌ» ؟ ! قُلنا : بَلى . قالَ : فَأينَ المُؤمِنُ ؟ قُلنا : فِى الجَنَّهِ . قالَ : وأينَ المُنافِقُ ؟ قُلنا : فِى النّارِ . قالَ : فَعَلِيٌّ قَسيمُ النّارِ . (5)

.

1- .المناقب للخوارزمى : ص 67 ح 40 عن زيد بن علىّ عن أبيه عن جدّه عن الإمام علىّ عليهم السلام ، الفردوس : ج 3 ص 364 ح 5103 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله ؛ بشاره المصطفى : ص 94 عن عبد اللّه بن مسعود ، المناقب لابن شهر آشوب : ج3 ص 198 عن زيد بن علىّ عن أبيه عن جدّه عليهماالسلامعنه صلى الله عليه و آله ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 49 .
2- .ق : 24 .
3- .الأمالى للطوسى : ص 290 ح 563 عن أبى سعيد الخدرى و ص 368 ح 782 عن علىّ بن علىّ بن رزين عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام نحوه ، مجمع البيان : ج 9 ص 220 عن أبى سعيد الخدرى .

4- .ينابيع المودّه : ج 2 ص 293 ح 844 ؛ إحقاق الحقّ : ج 4 ص 278 .
5- .طبقات الحنابله : ج 1 ص 320 ، كفايه الطالب : ص 72 وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 301 ح 8832 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! اگر بنده ای خداوند عز و جل را به اندازه عمل نوح در میان قومش عبادت کند و [نیز]کوهی از طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق نماید و [نیز]عمرش چنان طولانی شود که پیاده ، هزار حج بگزارد و سپس در میان کوه صفا و مروه مظلومانه کشته شود ، ولی تو را دوست نداشته باشد ، بوی بهشت را حس نخواهد کرد و داخل آن نخواهد شد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :در روز قیامت ، خداوند به من و علی بن ابی طالب می فرماید : «کسی را که شما دو نفر را دوست داشته است ، وارد بهشت کنید و کسی را که با شما دو نفر دشمنی کرده است ، وارد جهنّم کنید» . و این ، سخن خداوند متعال است که فرمود : «هر کافرِ دشمنی ورز را در جهنّم بیفکنید» » .

ینابیع المودّه به نقل از جابر ، در حدیثی که سندش را به معصوم علیه السلام می رساند : [پیامبر خدا فرمود :]«خداوند متعال ، علی علیه السلام را پیشوای مسلمانان به سوی بهشت قرار داده است . [آنان] به واسطه علی وارد بهشت می شوند و به واسطه علی وارد جهنّم می گردند و به واسطه علی [در روز قیامت] ، عذاب می شوند» . گفتیم : ای پیامبر خدا! این ، چگونه است؟ فرمود : «به خاطر دوستی با وی به بهشت می روند و به خاطر دشمنی با وی به جهنّم می روند و عذاب می شوند» .

طبقات الحنابله به نقل از محمّد بن منصور : نزد احمد بن حنبل بودیم . مردی به وی گفت : ای ابو عبداللّه ! نظر تو درباره حدیثِ : «من ، تقسیم کننده آتشم» که از علی علیه السلام روایت شده ، چیست؟ گفت : چه شده است که این حدیث را انکار می کنید؟ مگر برای ما روایت نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : «جز مؤمن ، تو را دوست نمی دارد و جز منافق ، تو را دشمن نمی دارد»؟ گفتیم : چرا . گفت : [جای] مؤمن کجاست؟ گفتیم : در بهشت . گفت : [جای] منافق کجاست؟ پاسخ دادیم : در آتش . گفت : بنا بر این ، علی تقسیم کننده آتش است .

.

راجع : ص 222 (دخول الجنّه) ، و ص 230 (مجاوره النبیّ صلی الله علیه و آله فی الجنّه) . ج 8 ص 214 (قسیم الجنّه والنار) .

.

ر . ک : ص 223 (ورود به بهشت) و ص 231 (همنشینی با پیامبر در بهشت) . ج 8 ص 215 (تقسیم کننده بهشت و دوزخ) .

.

الفصل الرابع : صفات مبغضيه4 / 1خُبثُ الوِلادَهرسول اللّه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : لا يُبغِضُکَ مِنَ العَرَبِ إلّا دَعِيٌّ (1) ، ولا مِنَ الأَنصارِ إلّا يَهودِيٌ ، ولا مِن سائِرِ النّاسِ إلّا شَقِيٌّ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، لا يُبغِضُکَ مِن قُرَيشٍ إلّا سِفاحِيٌّ ، ولا مِنَ الأَنصارِ إلّا يَهودِيٌ ، ولا مِنَ العَرَبِ إلّا دَعِيٌّ ، ولا مِن سائِرِ النّاسِ إلّا شَقِيٌّ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله :مَعاشِرَ الأَنصارِ ! اِعرِضوا أولادَكُم عَلى مَحَبَّهِ عَلِيٍّ ؛ فَإن أجابوا فَهُم مِنكُم ، وإن أَبَوا فَلَيسوا مِنكُم . قالَ جابِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ : فَكُنّا نَعرِضُ حُبَّ عَلِيٍّ عليه السلام عَلى أولادِنا ، فَمَن أحَبَّ عَلِيّا عَلِمنا أنَّهُ مِن أولادِنا ، ومَن أبغَضَ عَلِيّا انتَفَينا مِنهُ . (4)

.

1- .الدَّعِيّ : المُتَّهَم فى نسبه (لسان العرب : ج 14 ص 261 «دعا») .
2- .المناقب للخوارزمى : ص 323 ح 330 عن ابن عبّاس ، الخصال : ص 577 ح 1 عن مكحول عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «لن يبغضک من العرب إلّا دعىّ ، ولا من العجم إلّا شقىّ ، ولا من النساء إلّا سلقلقيه» .
3- .علل الشرائع : ص 143 ح 7 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى ، فضائل الشيعه : ص 67 ح 25 عن معاويه بن عمّار عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 267 عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله و ج 3 ص 231 ، بشاره المصطفى : ص 201 ؛ فرائد السمطين : ج 1 ص 135 ح 97 والثلاثه الأخيره عن أنس وفيها «لا يبغضه» بدل «لا يبغضک» .
4- .علل الشرائع : ص 143 ح 7 عن أبى هارون العبدى عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .

فصل چهارم : ویژگی های دشمنان امام علی

4 / 1 پلیدزادگی

فصل چهارم : ویژگی های دشمنان امام علی4 / 1پلیدزادگیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : از عرب ، کسی جز متّهم به حرامزادگی ، و از انصار ، کسی جز یهودی ، و از سایر مردم ، کسی جز بدبخت ، با تو دشمنی نمی کند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! از قریش ، جز زناکار ، و از انصار ، جز یهودی ، و از عرب ، جز متّهم به حرام زادگی ، و از سایر مردم ، جز بدبخت ، با تو دشمنی نمی کند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای گروه انصار! مِهر علی را بر فرزندانتان عرضه کنید ؛ چنانچه پذیرفتند ، از شما هستند و اگر امتناع ورزیدند ، از شما نیستند . جابر بن عبد اللّه می گوید : ما مِهر علی علیه السلام را بر فرزندانمان عرضه می کردیم . هر کس علی را دوست می داشت ، می فهمیدیم که او از فرزندان ماست و هر کس با علی دشمنی می ورزید ، او را از خود ، نفی می کردیم .

.

تاريخ دمشق عن ثابت عن أنس :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله شَهَرَ عَلِيّا يَومَ خَيبَرُ فَقالَ : ... يا أيُّها النّاسُ ! اِمتَحِنوا أولادَكُم بِحُبِّهِ ؛ فَإِنَّ عَلِيّا لا يَدعو إلى ضَلالَهٍ ولا يُبعِدُ عَن هُدى ، فَمَن أحَبَّهُ فَهُوَ مِنكُم ، ومَن أبغَضَهُ فَلَيسَ مِنكُم . قالَ أنَسُ بنُ مالِكٍ : وكانَ الرَّجُلُ مِن بَعدِ يَوم خَيبَرَ يَحمِلُ وَلَدَهُ عَلى عاتِقِهِ ، ثُمَّ يَقِفُ عَلى طريقِ عَلِيٍّ ، وإذا نَظَرَ إلَيهِ يُوَجِّهُهُ بِوَجهِهِ تِلقاءَهُ وأومَأَ بِإِصبَعِهِ : أى بُنَيَّ ، تُحِبُّ هذَا الرَّجُلَ المُقبلَ ؟ فَإن قالَ الغُلامُ : نَعَم ، قَبِلَهُ ، وإن قالَ : لا ، خَرَقَ بِهِ الأرضَ وقالَ لَهُ : اِلحَق بِأُمِّكَ ، ولا تلحقَ أبيكَ بِأَهلِها (1) ، فَلا حاجَهَ لى فيمَن لا يُحِبُّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ! (2)

علل الشرائع عن أبى أيّوب الأنصارى :اِعرِضوا حُبَّ عَلِيٍّ عَلى أولادِكُم ؛ فَمَن أحَبَّهُ فَهُوَ مِنكُم ، ومَن لَم يُحِبَّهُ فَاسأَلوا اُمَّهُ مِن أينَ جاءَت بِهِ ؛ فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ : لا يُحِبُّكَ إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُبغِضُكَ إلّا مُنافِقٌ ، أو وَلَدُ زِنيَهٍ (3) ، أو حَمَلَتهُ اُمُّهُ وهِىَ طامِث . (4)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى عَلِيٍّ عليه السلام : لا يُبغِضُهُ إلّا ثَلاثَهٌ : لِزِنيَهٍ ، أو مُنافِقٌ ، أو مَن حَمَلَتهُ اُمُّهُ (5) فى بَعضِ حَيضَتِها . (6)

.

1- .كذا .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 288 .
3- .الزِّنْيَه من الزِّنا ، وهو نقيض الرِّشْدَه . وجعل الأزهرى الفتح فى الزّنْيه والرّشْده أفصحَ اللغتين . ويقال للوَلد إذا كان من زنا : هو لِزِنيه (النهايه : ج 2 ص 317 «زنا») .
4- .علل الشرائع : ص 145 ح 12 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 301 ح 110 .
5- .فى المصدر: «لغته اللّه »،والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار.
6- .اليقين : ص 203 ح 52 عن جابر ، بحار الأنوار : ج 27 ص 155 ح 27 .

تاریخ دمشق به نقل از ثابت ، از انس : در روز جنگ خیبر ، پیامبر خدا علی علیه السلام را نشان داد و فرمود : «ای مردم ! فرزندانتان را با مهر علی بیازمایید ؛ چرا که علی به سوی گم راهی فرا نمی خواند و از هدایت ، دور نمی سازد . پس ، دوستدار او از شماست و دشمنش از شما نیست» . بعد از جنگ خیبر ، هر کس فرزندش را بر دوش می گرفت و در راه علی علیه السلام می ایستاد و هنگامی که او را می دید ، فرزندش را روبه روی او نگه می داشت و با انگشت به علی اشاره می کرد و می گفت : ای فرزندم ! آیا این مردی را که می آید ، دوست داری؟ اگر فرزندْ پاسخ می داد : «آری» ، او را می پذیرفت و اگر فرزند می گفت : «نه» ، او را روی زمین می گذاشت و به او می گفت : برو ، به مادرت بپیوند و پدرت را از خویشان مادرت مَدان . من به کسی که علی بن ابی طالب را دوست نداشته باشد ، نیازی ندارم .

علل الشرائع به نقل از ابو ایّوب انصاری : مِهر علی علیه السلام را بر فرزندانتان عرضه کنید . هر کدام از آنها که او را دوست داشت ، از شماست و هر کدام از آنها که او را دوست نداشت ، از مادرش بپرسید که او را از کجا آورده است . از پیامبر خدا شنیدم که به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود : «جز مؤمن ، تو را دوست ندارد و جز منافق یا زنازاده یا کسی که مادرش او را در دوران حیضْ باردار شده است ، تو را دشمن نمی دارد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : جز سه کس ، با وی دشمنی نمی کند : زنازاده ، یا منافق ، یا کسی که مادرش او را در دوران حیضْ باردار شده است .

.

عنه صلى الله عليه و آله فى عَلِىٍّ عليه السلام : وَاللّهِ ، لا يُبغِضُهُ ويُعاديهِ إلّا كافِرٌ أو مُنافِقٌ أو وَلَدُ زانِيَهٍ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :بوروا (2) أولادَكُم بِحُبِّ عَلِىٍّ بن أبى طالِبٍ ؛ فَمَن أحَبَّهُ فَاعلَموا أنَّهُ لِرِشدَهٍ ، ومَن أبغَضَهُ فَاعلَموا أنَّهُ لِغَيَّهٍ (3) . (4)

الإمام علىّ عليه السلام :لا يُحِبُّنى ثَلاثَهٌ : ولَدُ زِنا ، ومُنافِقٌ ، ورَجُلٌ حَمَلَت بِهِ اُمُّهُ فى بَعضِ حَيضِها . (5)

عنه عليه السلام :لا يُحِبُّنى كافِرٌ ، ولا وَلَدُ زِنا . (6)

تاريخ دمشق عن محبوب بن أبى الزناد :قالَتِ الأَنصارُ : إن كُنّا لَنَعرِفُ الرَّجُلَ إلى غَيرِ أبيهِ بِبُغضهِ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ . (7)

تاريخ دمشق عن عباده بن الصامت :كُنّا نَبورُ أولادَنا بِحُبِّ عَلِىٍّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَإِذا رَأَينا أحَدا لا يُحِبُّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عَلِمنا أنَّهُ لَيسَ مِنّا ، وأنَّهُ لِغَيرِ رِشدَهٍ . (8)

.

1- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 209 عن يعلى بن مرّه .
2- .أى امتحنوا واختبروا . ومنه الحديث : «كنّا نَبُور أولادَنا بحُبّ علىّ رضى الله عنه» (اُنظر النهايه : ج 1 ص 161 «بور») .
3- .هو لِغَيَّهٍ ولِغِيَّه : أى لِزَنْيه ، وهو نقيض قولک : لِرَشْده (لسان العرب : ج 15 ص 142 «غوى») .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 45 ، إعلام الورى : ج 1 ص 318 كلاهما عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
5- .شرح الأخبار : ج 1 ص 152 ح 91 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 208 كلاهما عن الأصبغ بن نباته .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 110 عن أبى مريم الأنصارى ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 152 ح 92 عن بريده عن أبيه وزاد فيه «ولا منافق» .
7- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 287 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 365 ح 293 عن أبى الزناد ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 207 وفيه «قال أنس

بن مالک : ما کنّا نعرف ...» .
8- .تاریخ دمشق : ج 42 ص 287 ، النهایه فی غریب الحدیث : ج 1 ص 161 ، تاج العروس : ج 6 ص 118 وفیهما صدره ؛ مجمع البیان : ج 9 ص 160 ، رجال الکشّی : ج 1 ص 240 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 207 وفیه «نسیر» بدل «نبور» وراجع شرح الأخبار : ج 1 ص 166 ح 124 وشرح نهج البلاغه : ج 4 ص 110 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام : به خدا سوگند ، کسی جز کافر یا منافق یا حرام زاده ، با وی کینه و دشمنی نمی ورزد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :فرزندانتان را با مهرِ علی بن ابی طالبْ امتحان کنید . اگر او را دوست داشتند ، بدانید که حلال زاده اند و اگر او را دشمن داشتند ، بدانید که زنازاده اند .

امام علی علیه السلام :سه کس مرا دوست ندارند : زنازاده ، منافق ، و مردی که مادرش او را در ایّام حیضْ باردار شده است .

امام علی علیه السلام :کافر و زنازاده ، مرا دوست ندارند .

تاریخ دمشق به نقل از محبوب بن ابی زناد : انصار گفتند : مردان زنازاده را فقط از دشمنی آنان با علی بن ابی طالب می شناختیم .

تاریخ دمشق به نقل از عُباده بن صامت : فرزندانمان را با مِهر علی بن ابی طالب می آزمودیم و وقتی می دیدیم که یکی از آنها علی بن ابی طالب را دوست ندارد ، متوجّه می شدیم که او فرزند ما نیست و حرام زاده است .

.

كتاب من لا يحضره الفقيه :كانَ جابرُ بنُ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِىُّ يَدورُ فى سِكَكِ الأَنصارِ بِالمَدينَهِ وهُوَ يَقولُ : عَلِىٌّ خَيرُ البَشَرِ ، فَمَن أبى فَقَد كَفَرَ . يا مَعاشِرَ الأَنصارِ ! أدِّبوا أولادَكُم عَلى حُبِّ عَلِىٍّ ، فَمَن أبى فَانظُروا فى شَأنِ اُمِّهِ . (1)

مروج الذهب :فى سَنَهِ سِتٍّ وعِشرينَ ومِئَتَينِ ماتَ أبو دُلَفَ القاسِمُ بنُ عيسَى العِجلىُّ ، وكانَ سِيّدَ أهلِهِ ، ورَئيسَ عَشيرَتِهِ مِن عِجلٍ وغَيرِها مِن رَبيعَهَ ، وكانَ شاعِرا مُجيدا ، وشُجاعا بَطَلاً ، مُغَنّيا مُصيبا ... . وذَكَر عيسَى بنُ أبى دُلَفَ أنَّ أخاهُ دُلَفَ وبِهِ كانَ يُكَنّى أبوهُ أبا دُلَفَ كانَ يَنتَقِصُ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ، ويَضَعُ مِنهُ ومِن شيعَتِهِ ، ويَنسُبُهُم إلَى الجَهلِ ، وأنَّهُ قالَ يَوما وهُوَ فى مَجلِسِ أبيهِ ، ولَم يَكُن أبوهُ حاضِرا : إنَّهُم يَزعُمونَ ألّا يَنتَقِصَ عَلِيّا أحَدٌ إلّا كان لِغَيرِ رِشدَهٍ ، وأنتُم تَعلَمونَ غَيرَهَ الأَميرِ يَعنى أباهُ وأنَّهُ لا يَتَهَيَّأ الطَّعنُ عَلى أحَدٍ مِن حُرَمِهِ ! وأنَا أبغِضُ عَلِيّا . قالَ : فَما كانَ بِأوشَكَ مِن أن خَرَجَ أبو دُلَفَ ، فَلَمّا رَأيناهُ قُمنا لَهُ ، فَقالَ : قَد سَمِعتُ ما قالَهُ دُلَفُ ، وَالحَديثُ لا يُكذَبُ ، وَالخَبَرُ الوارِدُ فى هذَا المَعنى لا يَختَلِفُ ؛ هُوَ وَاللّهِ لِزِنيَهٍ وحَيضَهٍ ! وذلِکَ أنّى كُنتُ عَليلاً فَبَعَثَت إلَىَّ اُختى جارِيَهً لَها ، كُنتُ بِها مُعجَبا ، فَلَم أتَمالَک أن وَقَعتُ عَلَيها وكانَت حائِضا فَعَلِقَت بِهِ ، فَلَمّا ظَهَرَ حَملُها وَهَبَتها لى . (2)

.

1- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 3 ص 493 ح 4744 ، علل الشرائع : ص 142 ح 4 ، الأمالي للصدوق : ص 136 ح 133 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 236 الرقم 93 كلّها عن أبى الزبير المكّى نحوه، إعلام الورى : ج 1 ص 319 وفيه «بوروا» بدل «أدِّبوا» ، الثاقب فى المناقب : ص 124 ح 123 .
2- .مروج الذهب : ج 4 ص 62 وراجع وفيات الأعيان : ج 4 ص 78 والبدايه والنهايه : ج 10 ص 294 وكشف اليقين : ص 476 ح 573 .

کتاب من لایحضره الفقیه :جابر بن عبداللّه انصاری ، در مدینه در محله انصار می گشت و می گفت : علی ، بهترین انسان هاست و هر که از او روی بگردانَد ، کافر است . ای جماعت انصار! فرزندانتان را با محبّت علی علیه السلام تربیت کنید . هر کدام از آنها که امتناع ورزید ، در کار مادرش بنگرید .

مروج الذهب :در سال 226 هجری ، ابو دُلَف ، قاسم بن عیسی عِجلی ، در گذشت . او سَرور خانواده و رئیس قبیله خود (عجل) و دیگر قبایل ربیعه بود . و نیز شاعری خوش ذوق ، پهلوانی شجاع ، و آوازه خوانی درستکار بود ... . عیسی بن ابی دلف ، یادآور شده است که برادرش دُلَف که به واسطه او، پدرش به کنیه «ابو دُلَف» خوانده می شد از علی بن ابی طالب علیه السلام عیب جویی می کرد و به او و پیروانش بی احترامی می کرد و به آنان نسبت جهل می داد. یک روز ، دُلَف ، در مجلس پدرش ، [هنگامی] که وی حضور نداشت ، گفت : آنان گمان می کنند که جز آدمی که پاک زاد نیست ، کسی از علی بدگویی نمی کند . شما از غیرت امیر (پدرم) باخبر هستید که هر چند من با علی دشمنم ، ولی او اجازه نمی دهد کسی به احدی از زنانش بی حرمتی کند . اندکی نگذشت که ابو دلف آمد . وقتی او را دیدیم ، به احترامش برخاستیم . ابو دلف گفت : آنچه را دُلَف گفت ، شنیدم . این سخن ، دروغ نیست و روایتی که در این معنا آمده ، خلاف نیست . به خدا سوگند که او (دُلَف) ، زاده زنا در دوران حیض است و قضیّه اش این گونه است که من ، بیمار بودم و خواهرم کنیزش را نزد من فرستاد . من از آن کنیز ، خوشم آمد و نتوانستم از او بگذرم . با آن که حائض بود ، با او در آمیختم و او دلف را باردار شد . هنگامی که بارداری اش آشکار شد ، خواهرم او را به من بخشید .

.

4 / 2النِّفاقُرسول اللّه صلى الله عليه و آله :أبشِر يا عَلِيُّ ! فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ قَد عَهِدَ إلَيَّ أنَّهُ لا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُبغِضُکَ إلّا مُنافِقٌ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، حُبُّکَ إيمانٌ ، وبُغضُکَ نِفاقٌ وكُفرٌ . (2)

سنن الترمذى عن اُمّ سلمه :كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : لا يُحِبُّ عَلِيّا مُنافِقٌ ، ولا يُبغِضُهُ مُؤمِنٌ . (3)

الإمام علىّ عليه السلام :لَقَد عَهِدَ إلَيَّ النَّبِيُّ الاُمِّيُّ صلى الله عليه و آله أنَّهُ لا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُبغِضُکَ إلّا مُنافِقٌ . (4)

.

1- .الأمالى للصدوق : ص 197 ح 208 عن محمّد بن عبد الرحمن عن أبيه ، الخصال : ص 558 ح 31 عن عامر بن واثله، الأمالى للطوسى : ص206 ح353 عن سويد بن غفله وكلّها عن الإمام علىّ عليه السلام و ص 78 ح 112 ، الأمالى للمفيد : ص 307 ح 5 ، بشاره المصطفى : ص 10 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 103 والأربعه الأخيره عن عمران بن الحصين وكلّها مِن «لا يحبّک ...» و ج 3 ص 206 عن زرّ بن حبيش عن الإمام علىّ عليه السلام نحوه .
2- .معانى الأخبار : ص 206 ، الأمالى للصدوق : ص 77 ح 44 عن الأصبغ بن نباته عن الإمام علىّ عليه السلام عنه صلى الله عليه و آله وفيه «تقوى وإيمان» ، بشاره المصطفى : ص 95 عن عبد اللّه بن مسعود ، كفايه الأثر : ص 135 عن سعد بن مالک ، الثاقب فى المناقب : ص 123 ح 120 ، الصراط المستقيم : ج 2 ص 117 عن سعيد بن مالک .
3- .سنن الترمذى : ج 5 ص 635 ح 3717 ، مسند ابن حنبل : ج 10 ص 176 ح 26569 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 623 ح 1066 عن عبد اللّه بن حنطب ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 279 ح 8807 و ص 280 ح 8808، البدايه والنهايه : ج 7 ص 355 كلّها نحوه .
4- .سنن الترمذى : ج 5 ص 643 ح 3736 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 204 ح 731 وص 272 ح 1062 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 564 ح 948 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 192 ح 102 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 179 ح 286 ، مسند الحميدى : ج 1 ص 31 ح 58 ،

تاريخ بغداد : ج 14 ص 426 الرقم 7785 كلّها عن زرّ بن حبيش و ج 8 ص 417 ح 4523 عن علىّ بن ربيعه الوالبى ؛ الإرشاد : ج 1 ص 40 ، الأمالى للطوسى : ص 258 ح 465 كلاهما عن زرّ بن حبيش ، معانى الأخبار : ص 60 ح 9 عن جابر الجعفى عن الإمام الباقر عليه السلام .

4 / 2 نفاق

4 / 2نفاقپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! بر تو بشارت باد که خداوند عز و جل با من عهد کرده است که جز مؤمن ، تو را دوست نمی دارد و جز منافق ، تو را دشمن نمی دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی! دوست داشتن تو ایمان ، و دشمنی با تو نفاق و کفر است .

سنن الترمذی به نقل از اُمّ سلمه : پیامبر خدا می فرمود : «هیچ منافقی ، علی را دوست نمی دارد و هیچ مؤمنی ، علی را دشمن نمی دارد» .

امام علی علیه السلام :پیامبر اُمّی صلی الله علیه و آله با من عهد کرده است که جز مؤمن ، تو را دوست نمی دارد و جز منافق ، با تو دشمنی نمی کند .

.

عنه عليه السلام :وَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ، إنَّهُ لَعَهدُ النَّبِىِّ الاُمِّىِّ صلى الله عليه و آله إلَىَّ : ألّا يُحِبَّنى إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُبغِضَنى إلّا مُنافِقٌ . (1)

مسند أبى يعلى عن الحارث الهمْدانى :رَأَيتُ عَلِيّا جاءَ حَتّى صَعِدَ المِنبَرَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قال : قَضاءٌ قَضاهُ اللّهُ عَلى لِسانِ نَبِيِّكُمُ صلى الله عليه و آله النَّبِىِّ الاُمِّىِّ أنَّهُ لا يُحِبُّنى إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُبغِضُنى إلّا مُنافِقٌ «وَقَدْ خَاب مَنِ افْتَرَى» (2) . (3)

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ : إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ رَسَّخَ حُبّى فى قُلوبِ المُؤمِنينَ ، وكَذلِکَ رَسَّخَ حُبَّکَ يا عَلِيُّ فى قُلوبِ المُؤمِنينَ ، ورَسَّخَ بُغضى وبُغضَکَ فى قُلوبِ المُنافِقينَ ؛ فَلا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ تَقِىٌّ ، ولا يبغضُکَ إلّا مُنافِقٌ كافِرٌ . (4)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ آيَهَ المُنافِقِ بُغضُ عَلِىٍّ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله :ألا ومَن أحَبَّ عَلِيّا ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بَراءَهً مِنَ النّارِ وبَراءَهً مِنَ النِّفاقِ . (6)

سنن الترمذى عن أبى سعيد الخدرى :إنّا كُنّا لَنَعرِفُ المُنافِقينَ نَحنُ مَعشَرَ الأنصارِ بِبُغضِهِم عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ . (7)

.

1- .صحيح مسلم : ج 1 ص 86 ح 78 ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 42 ح 114 ، سنن النسائى : ج 8 ص 117 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 183 ح 642 ، تاريخ بغداد : ج 2 ص 255 الرقم 728 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 191 ح 101 وليس فيها «والّذى فلق الحبّه وبرأ النسمه» و ص 187 ح 100 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 494 ح 1 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 355 ، المناقب لابن المغازلى : ص 191 ح 226 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 40 والثلاثه الأخيره نحوه وكلّها عن زرّ بن حبيش .
2- .طه : 61 .
3- .مسند أبى يعلى : ج 1 ص 237 ح 441 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 60 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 40 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 84 وراجع نهج البلاغه :

الحکمه 45 .
4- .الخصال : ص 577 ح 1 عن مکحول .
5- .تفسیر القمّی : ج 1 ص 321 وقال بعد نقل الحدیث : «فکان قوم یظهرون المودّه لعلیّ علیه السلام عند النبیّ صلی الله علیه و آله ویسرّون بغضه» .
6- .مائه منقبه : ص 90 ح 37 عن عبد اللّه بن عمر ؛ ینابیع المودّه : ج 2 ص 76 ح 57 وفیه «حبّ علیٍّ علیه السلام براءه من النفاق» .
7- .سنن الترمذی : ج 5 ص 635 ح 3717 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 579 ح 979 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 285 و 286 ، حلیه الأولیاء : ج 6 ص 295 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 104 الرقم 3789 ، الصواعق المحرقه : ص 122 ؛ رجال الکشّی : ج 1 ص 210 عن جابر نحوه ، مجمع البیان : ج 9 ص 160 ، العمده : ص 218 ح 343 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 166 ح 123 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 207 .

امام علی علیه السلام :سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، این ، پیمان پیامبر اُمّی با من است که جز مؤمن ، مرا دوست نمی دارد و جز منافق ، با من دشمنی نمی کند .

مسند أبی یعلی به نقل از حارث همْدانی : دیدم که علی علیه السلام آمد و بر منبر رفت و خداوند را حمد و ثنا گفت . سپس فرمود : «این ، حُکمی است که خدا بر زبان پیامبرتان ، پیامبر اُمّی ، جاری ساخته است که جز مؤمن ، مرا دوست نمی دارد و جز منافق ، مرا دشمن نمی دارد : «و هر که دروغ بست ، نومید شد» » .

امام علی علیه السلام :پیامبر خدا فرمود : «خداوند عز و جل مِهرِ مرا در دل های مؤمنان ، ریشه دار ساخته است ، همان گونه که مِهرِ تو را ای علی در دل های مؤمنان ، ریشه دار ساخته است ؛ و [نیز] کینه من و تو را در دل های منافقان نشانده است . بنا بر این ، جز مؤمن پرهیزگار ، تو را دوست نمی دارد و جز منافق کافر ، تو را دشمن نمی دارد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :نشانه منافق ، دشمنی با علی است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بدانید! هر کس علی را دوست بدارد ، خداوندْ برائت از آتش و برائت از نفاق را برای او مقرّر خواهد گردانید .

سنن الترمذی به نقل از ابو سعید خُدْری : ما جماعت انصار ، منافقان را از دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم .

.

تاريخ دمشق عن أبى سعيد الخدرى فى قَولِهِ تَعالى : «وَلَتَعْرِفَنَّهُم فى لَحْنِ الْقَوْلِ» (1) قالَ : بُغضُهُم (2) عَلِىّ بنَ أبى طالِبٍ . (3)

تاريخ بغداد عن سويد بن غفله عن عمر بن الخطّاب :أَنَّهُ رَأى رَجُلاً يَسُبُّ عَلِيّا ، فَقالَ : إنّى أَظُنُّکَ مُنافِقا ؛ سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إنَّما عَلِىٌّ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أَنَّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . (4)

الإمام الباقر عليه السلام :قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ عُمَرَ : وَاللّهِ ، ما كُنّا نَعرِفُ المُنافِقينَ فى زَمانِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلّا بِبُغضِهِم عَلِيّا عليه السلام . (5)

المستدرک على الصحيحين عن أبى ذرّ :ما كُنّا نَعرِفُ المُنافِقينَ إلّا بِتَكذيبِهِمُ اللّهَ ورَسولَهُ ، وَالتَّخَلُّفِ عَنِ الصَّلواتِ ، وَالبُغضِ لِعَلِىِّ بنِ أبيطالِبٍ رضى الله عنه . (6)

.

1- .محمّد : 30 .
2- .فى الطبعه المعتمده : «بعضهم» وهو تصحيف ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تاريخ دمشق «ترجمه الإمام علىّ عليه السلام ، تحقيق محمّد باقر المحمودى» : ج 2 ص 421 .
3- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 360 ، المناقب لابن المغازلى : ص 315 ح 359 ، الدرّ المنثور : ج 7 ص 504 ، كفايه الطالب : ص 235 ؛ مجمع البيان : ج 9 ص 160 نحوه ، شرح الأخبار : ج 1 ص 153 ح 96 .
4- .تاريخ بغداد : ج 7 ص 453 الرقم 4023 .
5- .قرب الإسناد : ص 26 ح 86 عن عبد اللّه بن ميمون عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج39 ص301 ح112 .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 139 ح 4643 ، المتّفق والمفترق : ج 1 ص 434 ح 220 ، كنز العمّال : ج 13 ص 106 ح 36346 .

تاریخ دمشق به نقل از ابو سعید خُدْری ، : درباره این سخن خداوند که فرموده است : «آنان را از آهنگ سخنشان می شناسی» : مراد ، دشمنی آنان با علی بن ابی طالب علیه السلام است .

تاریخ بغداد به نقل از سُوَید بن غَفله ، درباره عمر بن خطّاب : او مردی را دید که به علی علیه السلام دشنام می داد . گفت : من گمان می کنم که تو منافقی ؛ چرا که شنیدم پیامبر خدا می گفت : «نسبت علی به من ، همانند نسبت هارون به موسی علیه السلام است ، جز آن که پس از من پیامبری نیست» .

امام باقر علیه السلام :عبداللّه بن عمر گفت : به خدا سوگند ، در زمان پیامبر خدا ، منافقان را نمی شناختیم ، مگر از دشمنی شان با علی .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو ذر : منافقان را نمی شناختیم ، مگر با انکار نمودن خدا و پیامبرش ، روی گردانی از نماز ، و دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام .

.

تاريخ دمشق عن جابر :كُنّا نَعرِفُ نِفاقَ الرَّجُلِ مِنّا بِبُغضِهِ عَلِيّا . (1)

الدرّ المنثور عن ابن مسعود :ما كُنّا نَعرِفُ المُنافِقينَ عَلى عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلّا بِبُغضِهِم عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ . (2)

تاريخ بغداد عن ابن عبّاس :كُنّا نَعرِفُ المُنافِقينَ عَلى عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِبُغضِهِم عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ . (3)

كفايه الأثر عن زيد بن أرقم :ما كُنّا نَعرِفُ المُنافِقينَ عَلى عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلّا بِبُغضِهِم عَلِيّا ووُلَدِهِ عليهم السلام . (4)

الإمام الحسين عليه السلام :ما كُنّا نَعرِفُ المُنافِقينَ عَلى عَهدِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلّا بِبُغضِهِم عَلِيّا ووُلَدِهِ عليهم السلام . (5)

راجع : ص 236 (الإيمان) ، و ص 240 (التقوى) . العمده : ص 215 / الفصل 26 .

4 / 3الفِسقُرسول اللّه صلى الله عليه و آله :لا يُبغِضُ عَلِيّا إلّا مُنافِقٌ أو فاسِقٌ أو صاحِبُ دُنيا . (6)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 287 و ص 286 وراجع فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 639 ح 1086 والمناقب للخوارزمى : ص 332 ح 353 وذخائر العقبى : ص 165 وشرح الأخبار : ج 1 ص 153 ح 95 والمناقب للكوفى : ج 2 ص 470 ح 965 و ص 480 ح 979 .
2- .الدرّ المنثور : ج 7 ص 504 نقلاً عن ابن مردويه .
3- .تاريخ بغداد : ج 13 ص 153 الرقم 7131 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 284 .
4- .كفايه الأثر : ص 102 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 207 عن جابر وزيد بن أرقم نحوه .
5- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج2 ص67 ح305 عن الحسن بن عبداللّه التميمى عن أبيه عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .

6- .تاريخ دمشق : ج42 ص 285 ح 8817 عن أبى سعيد الخدرى ؛ كنز الفوائد : ج2 ص 83 عن سعيد وفيه«بدايع» بدل «دنيا» .

4 / 3 تبهکاری

تاریخ دمشق به نقل از جابر : نفاق (دورويِ) شخص را از دشمنی وی با علی علیه السلام می شناختیم .

الدرّ المنثور به نقل از ابن مسعود : در زمان پیامبر خدا ، منافقان را نمی شناختیم ، مگر از دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام .

تاریخ بغداد به نقل از ابن عبّاس : در زمان پیامبر خدا ، منافقان را از دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم .

کفایه الأثر به نقل از زید بن اَرقم : در زمان پیامبر خدا ، منافقان را نمی شناختیم ، مگر از دشمنی شان با علی علیه السلام و فرزندانش .

امام حسین علیه السلام :در زمان پیامبر خدا ، منافقان را نمی شناختیم ، مگر از دشمنی شان با علی علیه السلام و فرزندانش .

ر . ک : ص 237 (ایمان) و ص 241 (پرهیزکاری) .

4 / 3تبهکاریپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی را دشمن نمی دارد ، مگر منافق ، یا تبهکار ، یا دنیاطلب .

.

تاريخ دمشق عن ميثم :شَهِدتُ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ وهُوَ يَجودُ بِنَفسِهِ (1) يَقولُ : يا حَسَنُ ، قالَ الحَسَنُ : لَبَّيکَ يا أبَتاهُ ! قالَ : إنَّ اللّهَ أخَذَ ميثاقَ أبيکَ رُبَّما قالَ عَطاءٌ : ميثاقى وميثاقَ کُلِّ مُؤمِنٍ عَلى بُغضِ کُلِّ مُنافِقٍ وفاسِقٍ ، وأخَذَ ميثاقَ کُلِّ فاسِقٍ ومُنافِقٍ عَلى بُغضِ أبيکَ . (2)

4 / 4الشَّقاءُرسول اللّه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، أنتَ أخى وأنَا أخوکَ . يا عَلِيُّ ، أنتَ مِنّى وأنَا مِنکَ . يا عَلِيُّ أنتَ وَصِيّى وخَليفَتى وحُجَّةُ اللّهِ عَلى اُمَّتى بَعدى ؛ لَقَد سَعِدَ مَن تَوَلّاکَ وشَقِى مَن عاداکَ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : أولِياؤُکَ أولِيائى ، وأعداؤُک أعدائى ... لَقَد سَعِدَ مَن تَوَلّاکَ وشَقِىَ مَن عاداکَ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَلِيُّ ، شيعَتُکَ شيعَةُ اللّهِ ، وأنصارُکَ أنصارُ اللّهِ ، وأولياؤُکَ أولياءُ اللّهِ ، وحِزبُکَ حِزبُ اللّهِ . يا عَلِيُّ ، سَعِدَ مَن تَوَلّاکَ وشَقِىَ مَن عاداکَ . (5)

عنه صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : إنَّ السَّعيدَ حَقَّ السَّعيدِ مَن أحَبَّکَ وأطاعَکَ ؛ وإنَّ الشَّقِىَّ کُلَّ الشَّقِىِّ مَن عاداکَ وأبغَضَکَ ونَصَبَ لَکَ . (6)

.

1- .يريد أنّه كان فى النَّزْع وسِياق الموت (النهايه : ج 1 ص 312 «جود») .
2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 278 ؛ الأمالى للطوسى : ص 246 ح 429 .
3- .الأمالى للصدوق : ص 442 ح 588 عن سليمان بن مهران عن الإمام الصادق عن آبائه عن الإمام علىّ عليهم السلام .
4- .الأمالى للصدوق : ص411 ح533 ، بشاره المصطفى : ص55 كلاهما عن أبى سعيد عن الإمام الحسين عن أبيه عليهماالسلام .
5- .بشاره المصطفى : ص 18 عن ابن عبّاس ، مشكاه الأنوار : ص 152 ح 367 ، روضه الواعظين : ص 324 .
6- .الأمالى للطوسى : ص 426 ح 953 ، بشاره المصطفى : ص 60 كلاهما عن أبى الحمراء خادم رسول اللّه صلى الله عليه و آله .

4 / 4 نگون بختی

تاریخ دمشق به نقل از میثم : علی بن ابی طالب علیه السلام را در حال احتضار دیدم که می گفت : «ای حسن !» . حسن گفت : بله ، ای پدر ! علی علیه السلام فرمود : «خداوند با پدرت (1) و با هر مؤمنی بر دشمنی با همه منافقان و تبهکاران ، پیمان بسته است ؛ و [نیز]از همه تبهکاران و منافقان بر دشمنی با پدرت پیمان گرفته است» .

4 / 4نگون بختیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! تو برادر منی و من برادر توآم . ای علی ! تو از منی و من از توآم . ای علی ! تو پس از من ، وصی و جانشین من و حجّت خدا بر امّتم هستی . دوستدار تو سعادتمند ، و دشمن تو نگون بخت است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : دوستداران تو دوستداران من اند و دشمنان تو دشمنان من ... . آن که دوستدار توست ، سعادتمند است و آن که با تو دشمنی ورزد ، نگون بخت است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای علی ! پیروان تو پیروان خدا ، و یاران تو یاران خدا ، و دوستداران تو دوستداران خدایند و حزب تو حزب خداست . ای علی ! دوستدار تو خوش بخت است و دشمن تو نگون بخت است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام : خوش بختِ حقیقی، کسی است که دوستدار تو باشد و فرمان برداری ات کند و بدبخت حقیقی ، کسی است که با تو دشمنی و کینه ورزد و در برابر تو بایستد .

.

1- .عطا که از راویان این حدیث است می گوید : شاید هم فرمود : «با من» .

عنه صلى الله عليه و آله :الحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وعَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ ؛ مَن أطاع عَلِیّا رَشِدَ ، ومَن عَصى عَلِیّا فَسَدَ ، ومَن أحَبَّهُ سَعِدَ ، ومَن أبغَضَهُ شَقِیَ . (1)

راجع : ص 240 (التقوى) ، وص 242 (السعاده) .

.

1- .الاحتجاج : ج1 ص 229 ح 42 عن أبى بكر ، حليه الأبرار : ج2 ص 314 ، بحار الأنوار : ج10 ص 432 ح 12 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حق با علی است و علی با حق . هر که از علی اطاعت کند ، به راه راست هدایت می گردد ؛ و هر که علی را نافرمانی کند ، به هلاکت می افتد . دوستدار او سعادتمند و دشمنش نگون بخت است .

ر . ک : ص 241 (پرهیزگاری) و ص 243 (نیک بختی) .

.

الفصل الخامس : عدّه من مبغضيه5 / 1أبو الأعوركان أبو الأعور عمرو بن سفيان السُّلَمى من مبغضى علىّ عليه السلام ومعاديه ، وممّن له دور كبير فى مواجهه الإمام فى حرب صفّين . وكان فى بادئ الأمر على مقدّمه الجيش (1) ، لكنّه لمّا دعاه مالک الأشتر للمبارزه أبى ذلِکَ ، ثمّ لاذ بالفرار من بين يديه ليلاً (2) . ثمّ راح فسيطر على شريعه الماء ليحول دون وصول جيش الإمام عليه السلام إليها (3) . وكان أحد الاُمراء فى قتال ذى الحجّه وصفر (4) . ثمّ تولّى قياده أهل الاُردنّ الذين كانوا على ميسره جيش الشام (5) . وقد دعا عليه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام فى الصلاه . (6)

.

1- .الأخبار الطوال : ص 167 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 566 ، مروج الذهب : ج 2 ص 385 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 123 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 256 ؛ وقعه صفّين : ص 156 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 567 و 568 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 363 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 256 ؛ وقعه صفّين : ص 155 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 569 و ص 571 و 572 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 364 ، الأخبار الطوال : ص 168 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 124 ؛ وقعه صفّين : ص 156 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 و ج 5 ص 12 ، مروج الذهب : ج 2 ص 388 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 366 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 258 و ص 261 ؛ وقعه صفّين : ص 196 و ص 214 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 187 .
5- .تاريخ دمشق : ج 46 ص 51 ، الأخبار الطوال : ص 172 ؛ وقعه صفّين : ص 206 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 71 ، الكامل فى التاريخ : ج2 ص 397 ، اُسد الغابه : ج 6 ص 14 الرقم 5692 ، الاستيعاب : ج 4 ص 163 الرقم 2878 ؛ الأمالى للطوسى : ص 725 ح 1525 ، الإيضاح : ص 63 ، الاُصول السنّه عشر : ص 88 .

فصل پنجم : شماری از دشمنان امام علی

5 / 1 ابو اعور

فصل پنجم : شماری از دشمنان امام علی5 / 1ابو اعورابو اَعوَر (عمرو بن سُفیان سُلَمی) از کینه توزان و دشمنان علی علیه السلام بود . وی نقش مهم و بزرگی در رویارویی با امام علیه السلام در جنگ صِفّین داشت . وی در ابتدای کارزار ، در پیشاپیش لشکر بود ؛ امّا زمانی که مالک اَشتر ، او را به جنگ فرا خواند ، از این کار ، امتناع ورزید و شبانه از میدان کارزار ، فرار نمود . سپس [به سوی نهر آب] رفت و بر آن مسلّط گشت تا از دستیابی سپاه امام علیه السلام به آن ، جلوگیری کند . نیز وی در کشتار ماه ذی حجّه و صفر ، یکی از فرماندهان بود . سپس سرپرستی اُردنی ها را که در سمت چپ سپاه شام بودند بر عهده گرفت . امام [علی] ، امیر مؤمنان ، وی را در نماز ، نفرین کرد .

.

أُسد الغابه :أبُو الأَعوَرِ عَمُرو بنُ سُفيانَ السُّلَمِىُّ ... مِن أصحابِ مُعاوِيَهَ وخاصَّتِهِ ، وشَهِدَ مَعَهُ صِفّينَ ، وكانَ أشَدَّ مَن عِندَهُ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ، وكانَ عَلِىٌّ يَدعو عَلَيهِ فِى القُنوتِ . (1)

تاريخ الطبرى عن أبى جناب الكلبى :كان [عَلِىٌّ عليه السلام] إذا صَلَّى الغَداةَ يَقنُتُ فَيَقولُ : اللّهُمَّ العَن مُعاوِيَهَ ، وعَمرا ، وأبَا الأَعوَرِ السُّلَمِىَّ ، وحَبيبا ، وعَبدَ الرَّحمنِ بنَ خالِدٍ ، وَالضَحّاكَ بنَ قَيسٍ ، وَالوَليدَ ! (2)

راجع : ج 5 ص 546 (مقابله مقدّمه الجيشين) .

5 / 2بُسرُ بنُ أرطاهَكان بُسْر من اُمراء جيش معاويه (3) ، وأحد المعادين للإمام أمير المؤمنين عليه السلام . وقد تقابل مع الإمام عليه السلام فى صفّين ، لكنّه نجا من الموت بكشف عورته (4) . أغار علَى المدينه ومكّه واليمن بعد صفّين بأمر معاويه ، وآذى شيعه الإمام عليه السلام (5) ، وقتل خلقا كثيرا ، فيهم طفلان لعبيد اللّه بن العبّاس (6) ، وأفرط فى قبائحه إفراطا لا يوصف . كما أنّه خرّب دُور أصحاب الإمام عليه السلام فى المدينه (7) ، وأسر النساء المسلمات فى اليمن وباعهنّ (8) . وقد دعا عليه الإمام عليه السلام (9) ، فجُنَّ على أثر ذلِکَ (10) . ثمّ هلک حوالى سنه (70 ه) . (11)

.

1- .اُسد الغابه : ج 6 ص 13 الرقم 5692 ، الاستيعاب : ج 4 ص 162 الرقم 2878 نحوه .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 71 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 397 ؛ الأمالى للطوسى : ص 725 ح 1525 عن عبد اللّه بن معقل ، الاُصول السنّه عشر: ص88 عن أبيمعقل المزنى وكلاهما نحوه.
3- .تاريخ دمشق : ج 10 ص 149 ح 872 ، الأخبار الطوال : ص 167 و ص 172 ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 215 و ج 4 ص 28 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 123 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 316 ؛ وقعه صفّين : ص 461 .
5- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 211 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 3 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 197 ، الغارات : ج 2 ص 598 .

6- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 213 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 140 ، تاريخ دمشق : ج 10 ص 151 154 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 431 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 375 الرقم 406 ، الاستيعاب : ج 1 ص 244 الرقم 175 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 323 ؛ الأمالى للمفيد : ص 306 ح 4 ، الأمالى للطوسى : ص 77 ح 111 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 198 ، الغارات : ج 2 ص 614 .
7- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 212 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 139 ، تاريخ دمشق : ج 10 ص 151 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 430 ، الفتوح : ج 4 ص 232 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 322 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 198 .
8- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 410 الرقم 65 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 375 الرقم 406 ، الاستيعاب : ج 1 ص 243 الرقم 175 .
9- .الغارات : ج 2 ص 640 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 79 و ج 15 ص 98 .
10- .مروج الذهب : ج 3 ص 172 ، تاريخ بغداد : ج1 ص 211 الرقم 49 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 375 الرقم 406 ؛ الغارات : ج 2 ص 640 . راجع : ج 11 ص 592 (استجابه دعائه على بسر بن أرطاه) .
11- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 411 الرقم 65 .

5 / 2 بُسر بن اَرطات

اُسد الغابه :ابو اعور (عمرو بن سفیان سُلَمی) ... از یاران و برگزیدگان معاویه بود که در جنگ صِفّین ، همراه وی حضور داشت . او سرسخت ترین یار معاویه در دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام بود . علی علیه السلام او را در قنوت [نماز] ، نفرین می کرد .

تاریخ الطبری به نقل از ابو جناب کلبی : [علی علیه السلام ،] هنگامی که صبحگاه نماز می گزارد ، در قنوت می گفت : «خداوندا ! معاویه ، عمرو بن عاص ، ابو اعور سُلَمی ، حبیب ، عبد الرحمان بن خالد ، ضحّاک بن قیس و ولید را لعنت فرما» .

ر . ک : ج 5 ، ص 547 (رویارویی پیش قراولان هر دو سپاه) .

5 / 2بُسر بن اَرطاتبُسر ، از فرماندهان سپاه معاویه و یکی از دشمنان امیر مؤمنانْ امام علی علیه السلام بود که در جنگ صِفّین ، با امام علیه السلام رو به رو شد ؛ امّا به دلیل کشف عورت خویش ، نجات یافت . وی پس از جنگ صِفّین ، به دستور معاویه ، بر مدینه و مکّه و یمن تاخت و پیروان امام علیه السلام را آزار داد و جمع بسیاری (از جمله : دو کودک عبید اللّه بن عبّاس) را به قتل رساند . نیز کارهای به غایتْ زشتی از او سر زد که قابل توصیف نیست ، چنان که خانه یاران امام علیه السلام را در مدینه ویران کرد و زنان مسلمان یمنی را به اسارت برد و آنان را فروخت . امام علی علیه السلام وی را نفرین کرد . او در اثر این نفرین ، دیوانه شد (1) و سرانجام ، در حدود سال 70 هجری مُرد .

.

1- .ر.ک : ج 11 ص 593 (پذیرفته شدن نفرین وی درباره بسر بن ارطات) .

الاستيعاب :كانَ بُسرُ بنُ أرطاةَ مِنَ الأَبطالِ الطُّغاهِ ، وكانَ مَعَ مُعاوِيَةَ بِصفّينَ ، فَأَمَرَهُ أن يَلقى عَلِيّا فِى القِتالِ ، وقالَ لَهُ : سَمِعتُکَ تَتَمَنّى لِقاءَهُ ؛ فَلَو أظفَرَکَ اللّهُ بِهِ وصَرَعتَهُ حَصَلتَ عَلَى دُنيا وآخِرَهٍ . ولَم يَزَل بِهِ يُشَجِّعُهُ ويُمَنّيهِ حَتّى رَآهُ فَقَصَدَهُ فِى الحَربِ ، فَالتَقَيا فَصَرَعَهُ عَلِىٌّ رِضوانُ اللّه عَلَيهِ ، وعَرَضَ لَهُ مَعَهُ مِثلَ ما عَرَضَ فيما ذَکَروا لِعَلِىٍّ رضى الله عنه مَعَ عَمرِو بنِ العاصِ . (1)

.

1- .الاستيعاب : ج 1 ص 245 الرقم 175 .

الاستیعاب :بسر بن ارطات ، از قوی پنجگان طغیانگر بود . او در جنگ صِفّین ، همراه معاویه بود . معاویه به وی دستور داد که با علی علیه السلام رو به رو شود و به او گفت : شنیده ام که مشتاق دیدار علی هستی . اگر خداوندْ تو را بر او پیروز گرداند و او را بر زمین افکنی ، بر دنیا و آخرت ، دست یافته ای . معاویه ، پیوسته او را تشویق و تهییج می کرد ، تا این که او علی علیه السلام را دید و آهنگ کارزار با وی نمود . آن دو با یکدیگر نبرد کردند و علی که خداوند از او خشنود باد او را بر زمین افکند ؛ امّا او همان کاری را کرد که گفته می شود عمرو بن عاص در نبرد با علی علیه السلام کرده بود .

.

تاريخ دمشق عن عطاء بن أبى مروان :بَعَثُ مُعاوِيَهُ بُسرَ بنَ أرطاهَ إلَى المَدينَهِ ومَكّهَ وَاليَمَنِ يَستَعرِضُ النّاسَ ؛ فَيَقتُلُ مَن كانَ فى طاعَهِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَأقامَ بِالمَدينَهِ شَهرا ، فَما قيلَ لَهُ فى أحَدٍ : إنَّ هذَا مِمَّن أعانَ عَلى عُثمانَ إلّا قَتَلَهُ . وقَتَلَ قَوما مِن بَنى كَعبٍ عَلى مالِهِم فيما بَينَ مَكّهَ وَالمَدينَهَ ، وألقاهُم فِى البِئرِ . ومَضى إلَى اليَمَنِ وكانَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ العَبّاسِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ والِيا عَلَيها لِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَقَتَلَ بُسرٌ ابنَيهِ : عَبدَ الرَّحمنِ وقُثَما ابنَى عُبَيدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ ، وقَتَل عَمرَو بنَ اُمِّ أراكَهَ الثَّقَفِىَّ ، وقَتَلَ مِن هَمدانَ بِالجَوفِ (1) مِمَّن كانَ مَعَ عَلِيٍّ بِصِفّينَ ؛ قَتَلَ أكثَرَ مِن مِئَتَينِ ، وقَتَلَ مِنَ الأبناءِ كَثيرا . (2)

الفتوح فى غارَهِ بُسرِ بنِ أرطاهَ : سارَ حَتّى جازَ بِئرَ مَيمونٍ (3) ، جَعَلَ النّاسُ يَهرُبونَ بَينَ يَدَيهِ خَوفا مِنهُم عَلى أنفُسِهِم . قالَ : ونَظَرَ بُسرٌ إلى غُلامَينِ مِن أحسَنِ الغِلمانِ هَيئَهً وجَمالاً وهُما هارِبانِ ، فَقالَ : عَلَىَّ بِهِما ! فَاُتِىَ بِهِما حَتّى وَقَفا بَينَ يَدَيهِ ، فَقالَ لَهُما : مَن أنتُما ؟ فَقالَ أحَدُهما : أنَا قُثَمُ وهذَا أخى ، ابنا عُبَيدِ اللّهِ بنِ عَبّاسِ بنِ عَبدِ المُطَّلِبِ . فَقالَ بُسرٌ : اللّهُ أكبَرُ ! أنتُما مِمَّن أتَقَرَّبُ بِكُما وبِسَفكِ دِمائِكُما إلَى اللّهِ تَعالى . قالَ : ثُمَّ أمَرَ بِهِما فَذُبِحا ذَبحا ... . ثُمَّ سارَ بُسرٌ إلى نَجرانَ (4) وبِها يَومَئِذٍ رَجُلٌ مِن أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله يُقالَ لَهُ عَبدُ المُدانِ ، فَسَمّاهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَبدَ اللّهِ ، وكانَ مِن شيعَهِ عَلِيٍّ رضى الله عنه ، فَقَتَلَهُ بُسرُ بنُ أبى أرطاهَ وقَتَلَ ابنا لَهُ يُسَمّى مالِكا ... . ثُمَّ سارَ بُسرُ بنُ أبى أرطاهَ إلى بِلادِ هَمدانَ وبِها قَومٌ مِن أرحَبَ مِن شيعَهِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَقَتَلَهُم عَن آخِرِهِم . ثُمَّ سارَ إلى جَيشانَ (5) وبِها يَومَئذٍ خَلقٌ مِن شيعَهِ عَلِيٍّ رضى الله عنه ، فَقَتَلَهُم عَن آخِرِهِم . ثُمَّ سارَ يُريدُ صَنعاءَ (6) وبِها يَومَئذٍ عُبَيدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ مِن قِبَلِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ، فَلَمّا بَلَغَهُ خَبَرُ بُسرٍ دَعا بِرَجُلٍ يُقالَ لَهُ عَمرُو بنُ أراكَهَ ، فَاستَخلَفَهُ عَلى صَنعاءَ وخَرَجَ عَنها هارِبا . وأقبَلَ عَدُوُّ اللّهِ حَتّى دَخَلَ صَنعاءَ ، فَأخَذَ عَمرَو بنَ أراكَهَ فَضَرَبَ عُنُقَهُ صَبرا ، وجَعَلَ يَتَلَقَّطُ مَن كانَ بِصَنعاءَ مِن شيعَهِ عَلِيٍّ فَيَقتُلُهُم حَتّى لَم يَبقَ مِنهُم أحَدٌ . وخَرَجَ مِن صَنعاءُ يُريدُ حَضرَمَوتَ (7) ، فَلَمّا دَخَلَها جَعَلَ يَسأَلُ عَن كُلِّ مَن يَعرِفُ أحَدا مِن مُوالاهِ عَلِيٍّ فَيَقتُلُهُ ، حَتّى قَتَلَ خَلقا كَثيرا . قالَ : ثُمَّ أقبَلَ إلى رَجُلٍ مِن مُلوكِهِم يُقالُ لَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ ثَوابَهَ ، وهُوَ فى حِصنٍ لَهُ ، فَلَم يَزَل يَختَدِعُهُ ويَحلِفُ لَهُ حَتّى استَنزَلَهُ مِن حِصنِهِ ، ثُمَّ أمَرَ بِقَتلِهِ . فَقالَ لَهُ ابنُ ثَوابَهَ : أيُّهَا الرَّجُلُ ! إنّى لا أعلَمُ ذَنبا لِنَفسى يوجِبُ القَتلَ ، فَعَلامَ تَقتُلُنى ؟ ! فَقالَ لَهُ بُسرٌ : بِقُعودِکَ عَن بَيعَهِ مُعاوِيَهَ وتَفضيلِکَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ .

فَقالَ ابنُ ثَوابَةَ : فَذَرنی حَتّی اَصَلّیَ رَکعَتَینِ أختِمُ بِهِما عَمَلی . فَقالَ بُسرٌ : صَلِّ ما بَدا لَکَ ، فَإنّی قاتِلُکَ . قالَ : فَصَلّی عَبدُ اللّهِ بنُ ثَوابَةَ رَکعَتَینِ فَعَجَّلَ عَن إتمامِهِما ، وقُطِّعَ بِالسَّیفِ إربا إربا . (8)

.

1- .جَوْف لغةً : الأرض المطمئنّه ، وجوف المحوّره : ببلاد همدان (معجم البلدان : ج2 ص 188) .
2- .تاریخ دمشق : ج 10 ص 152 ح 872 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 211 .
3- .بِئْر میْمون : بئر بمکّه منسوبه إلی میمون بن خالد بن عامر الحضرمی (معجم البلدان : ج1 ص 302) .
4- .نَجْران : ثالث المدن الکبری بعد صنعاء وعدن ، بها نخیل وتشتمل علی أحیاء من الیمن ، وهی عن صنعاء عشر مراحل ، أقرّ أهلها الإسلام وطلبوا المباهله ، لکن امتنعوا عنها بعد حین ، ودفعوا الجزیه (راجع تقویم البلدان : ص 92) .
5- .جَیْشان : مخلاف بالیمن ، کان ینزلها جیشان بن غیدان ، فسُمّیت به (معجم البلدان : ج 2 ص 200) .
6- .عاصمه الیمن ، وتقع جنوب الحجاز ، وشمال مدینه عدن . وکانت من أهمّ مدن الیمن والحجاز آنذاک .
7- .حَضْرَمَوت : ناحیه واسعه فی شرقی عدن بقرب البحر ، یتلوها أرض رملیّه تعرف بالأحقاف ، فیها قبر هود علیه السلام ، وبئر برهوت بالقرب منها . وهی من مخالیف الیمن الشرقیّه ، بل هی أکبرها . واسمها فی التوراه «حاضرمیت» (معجم البلدان : ج 2 ص 270) .
8- .الفتوح : ج 4 ص 233 236 .

تاریخ دمشق به نقل از عطاء بن ابی مروان : معاویه ، بسر بن ارطات را به سوی مدینه ، مکّه و یمنْ گسیل داشت تا به مردم ، تعرّض کند و پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام را به قتل برساند . بُسر ، یک ماه در مدینه ماند و هر آن کس را که گفتند در قتل عثمانْ کمک کرده است ، کشت . او در میان مکّه و مدینه ، جمعی از قوم بنی کعب را به خاطر اموالشان کشت و در چاه انداخت . وی به یمن رفت و عبید اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب ، زمامدار آن جا از سوی علی بن ابی طالب علیه السلام بود . بُسر ، دو پسر عبید اللّه بن عبّاس (عبد الرحمان و قُثَم) و عمرو بن اُمّ اَراکه ثقفی را کشت . نیز در منطقه جوف، (1) بیش از دویست نفر از همْدانیانی را که در جنگ صِفّینْ همراه علی علیه السلام بودند ، به قتل رساند و فرزندان بسیاری را سر به نیست کرد .

الفتوح درباره غارتگری هایِ بُسْر بن ارطات : او حرکت کرد و از چاه میمون (2) گذشت . مردم از ترس جانشان از پیش روی او گریختند . بُسر به دو پسر نوجوان ، که از نظر هیکل و زیبایی ، از جمله بهترین پسران بودند و داشتند می گریختند . نگاه کرد و گفت : آن دو را نزد من بیاورید . آن دو را نزد او آوردند تا پیش روی وی قرار گرفتند . بُسْر به آن دو گفت : شما دو نفر کیستید؟ یکی از آنان گفت : من قُثَم هستم و این ، برادرم است . ما ، دو پسر عبید اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلبیم . بُسر گفت : اللّه اکبر! شما دو نفر از کسانی هستید که من با ریختن خونتان به خدای متعال ، نزدیک می شوم . آن گاه ، دستور داد که آن دو را سر ببرند و به طرز فجیعی سرشان را بریدند . بُسر ، سپس به سوی نجران (3) رفت . و در آن روزگار ، مردی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام عبد المدان که پیامبر صلی الله علیه و آله او را عبد اللّه نامید و از شیعیان علی علیه السلام بود در آن جا بود . بُسر بن ابی ارطات ، او و پسرش مالک را کشت ... . بُسر ، آن گاه به سوی مناطق همْدان رفت که قومی از اَرحَب در آن جا بودند و از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می رفتند . او همه آنان را کشت. آن گاه بُسر به جَیشان (4) رفت که در آن روزگار، جماعتی از پیروان علی علیه السلام در آن جا بودند . او همه آنان را کشت. سپس آهنگ صنعاء (5) کرد . در آن روزگار ، عبید اللّه بن عبّاس از جانب علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن جا حکومت داشت . هنگامی که خبر ورود بُسر به وی رسید ، مردی را که عمرو بن اَراکه نام داشت ، فرا خواند و او را جانشین خویش بر صنعاء نمود و خود از آن جا فرار کرد . آن دشمن

خدا (بُسَر) آمد و به صَنعاء وارد شد . عمرو بن اراکه را گرفت و به حالت اسیری گردن زد . سپس در صنعاء به دنبال پیروان علی علیه السلام گشت و همه آنان را کشت و حتّی یک نفر از آنان را باقی نگذاشت . [بُسر] از صنعاء به قصد حَضرَموت ، (6) خارج شد . او پس از ورود به حضرموت ، از همه کسانی که طرفداران علی علیه السلام را می شناختند ، پرس و جو کرد و هر کس را که مولایش علی علیه السلام بود ، به قتل رساند و بدین شکل جمع زیادی را کشت . آن گاه به سوی مردی از اشراف آنها به نام عبد اللّه بن ثوابه رفت که در دژی پنهان شده بود . بُسر ، پیوسته خدعه کرد و سوگند خورد،تا این که او از دژ خویش بیرون آمد . سپس دستور داد که وی را به قتل برسانند . ابن ثوابه به وی گفت : ای مرد! من نمی دانم چه گناهی مرتکب شده ام که مستحقّ مرگ گشته ام ؛ مرا به چه جُرمی می کشی؟ بُسر ، پاسخ داد : به جرم سرپیچی از بیعت با معاویه و ترجیح دادن علی بن ابی طالب بر وی . آن گاه ابن ثوابه گفت : پس بگذار دو رکعت نماز بگزارم تا کارم را با این دو رکعت به پایان برسانم . بُسر گفت : نماز بگزار و آنچه دوست داری ، انجام بده ، که در هر صورت ، من تو را خواهم کشت . عبد اللّه بن ثوابه ، دو رکعتْ نماز گزارد و آن را زود تمام کرد و [سپس] با شمشیر ، قطعه قطعه شد .

.

1- .جَوْف یا جَوْف المحوّره ، جایی است در سرزمین هَمْدان . (معجم البلدان : 2 / 188)
2- .چاه (بئر) میمون ، چاهی است در منطقه مکّه ، منسوب به میمون بن عامر (معجم البلدان : ج 1 ص 302) .
3- .نجران ، سومین شهر بزرگ یمن (پس از صنعاء و عدن) است و از قبایل یمنی تشکیل شده است . در آن جا ، نخل های خرما وجود دارد . فاصله آن از صنعاء ، ده منزل است . پس از فتح ، ساکنانش اسلام را پذیرفتند و درخواست مباهله کردند ؛ ولی بعد از مدّتی از اسلام دست کشیدند و جزیه پرداختند (تقویم البلدان : ص 92) .
4- .جَیشان ، آبادی ای در یمن است که چون جیشان بن غیدان در آن منزل گزید ، به این اسم ، نامبردار شد (معجم البلدان : ج 2 ص 200) .
5- .صنعاء (پایتخت یمن) ، در جنوب حجاز و شمال شهر عدن قرار دارد و در آن زمان ، از مهم ترین شهرهای یمن و حجاز بود .
6- .حَضَرموت ، ناحیه ای وسیع در شرق عدن و در نزدیکی دریاست . سرزمین شنیِ پیوسته به آن با نام «احقاف» شناخته می شود و در آن ،

مقبره هود پیامبر علیه السلام و در نزدیکی آن ، چاه بَرَهوت قرار دارد . از جمله آبادی های یمن شرقی و بزرگ ترین آنهاست و نامش در تورات ، «حاضرمیت» است (معجم البلدان : ج 2 ص 270) .

ص: 386

. .

ص: 387

. .

اُسد الغابه فی بُسرِ بنِ أرطاهَ : دَخَلَ المَدینَهَ ، فَهَرَبَ مِنهُ کَثیرٌ مِن أهلِها ، مِنهُم : جابِرُ بنُ عبدِ اللّهِ ، وأبو أیّوبَ الأنصارِیُّ ، وغَیرُهُما ، وقَتَلَ فیها کَثیرا . وأغارَ عَلی هَمدانَ بِالیَمَنِ ، وسَبی نِساءَهُم ، فَکُنَّ أوَّلَ مُسلِماتٍ سُبینَ فِی الإِسلامِ ، وهَدَمَ بِالمَدینَهِ دورا . (1)

اُسد الغابه عن أبی عمر فی بسر بن أرطاه : کانَ یَحیَی بنُ مُعینٍ یَقولُ : لا تَصُحُّ لَهُ صُحبَهٌ . وکانَ یَقولُ : هُوَ رَجُلُ سَوءٍ ؛ وذلِکَ لِما رَکِبَهُ فِی الإِسلامِ مِنَ الاُمورِ العِظامِ ، مِنها ما نَقَلَهُ أهلُ الأخبارِ وأهلُ الحَدیثِ أیضا مِن ذَبحِهِ عَبدَ الرَّحمنِ وقُثَمَ ابنَی عبُیدِ اللّهِ بنِ العبّاس بنِ عَبدِ المُطَّلبِ وهُما صَغیرانِ بَینَ یَدَی اُمِّهِما . وکانَ مُعاویَهُ سَیَّرَهُ إلَی الحِجازِ وَالیَمَنِ لِیَقتُلَ شِیعَهَ عَلِیٍّ ، ویَأخُذَ البَیعَهَ لَهُ ، فَسارَ إلَی المَدینَهِ فَفَعَلَ بِها أفعالاً شَنیعَهً . (2)

الغارات :قَد کانَ عَلِیٌّ علیه السلام دَعا قَبلَ مَوتِهِ عَلی بُسرِ بنِ أبی أرطاهَ لَعَنَهُ اللّهُ فیما بَلَغَنا ، فَقالَ : اللّهُمَّ إنَّ بُسرا باعَ دینَهُ بِدُنیاهُ ، وَانتَهَکَ مَحارِمَکَ ، وکانَت طاعَهُ مَخلوقٍ فاجِرٍ آثَرَ عِندَهُ ممّا عِندَکَ ، اللّهُمَّ فَلا تُمِتهُ حَتّی تَسلُبَهُ عَقلَهُ . فَما لَبِثَ بَعدَ وَفاهِ عَلِیٍّ علیه السلام إلّا یَسیرا حَتّی وَسوَسَ ، وذَهَبَ عَقلُهُ . (3)

.

1- .اُسد الغابه : ج 1 ص 375 الرقم 406 ، الاستیعاب : ج 1 ص 243 الرقم 175 نحوه .
2- .اُسد الغابه : ج 1 ص 374 الرقم 406 ، الاستیعاب : ج 1 ص 242 الرقم 175 نحوه وراجع التاریخ لابن معین : ج 2 ص 58 .
3- .الغارات : ج 2 ص 640 ؛ شرح نهج البلاغه : ج2 ص 18 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 321 والخرائج والجرائح : ج 1 ص 201 ح 42 .

اُسد الغابه درباره بُسر بن ارطات : او وارد مدینه شد . بسیاری از اهالی آن جا از دست او گریختند ، از جمله : جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو ایّوب انصاری و جز این دو . او تعداد بسیاری از اهل مدینه را به قتل رساند . در یمن بر قبیله همْدان ، یورش برد و زنانشان را اسیر کرد . آنان ، نخستین زنان مسلمانی بودند که در دوران اسلام ، اسیر گشتند . او در مدینه ، خانه هایی را ویران کرد .

اُسد الغابه به نقل از ابو عمر ، درباره بُسر بن اَرطات : یحیی بن معین می گفت : وی از اصحاب به شمار نمی آید و به خاطر کارهای ننگینی که در دوران اسلامْ مرتکب شد، انسان بدی است. از جمله کارهای زشت وی ، کشتن عبد الرحمان و قُثَم (دو پسر عبید اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب) است که اهل حدیث و مورّخان ، آن را نقل کرده و آورده اند که : آن دو ، خُردسال و پیش مادرشان بودند . معاویه ، بُسر را به سوی حجاز و یمن فرستاده بود تا پیروان علی علیه السلام را بکشد و برای وی بیعت بگیرد. او به مدینه رفت و در آن جا کارهایی ناشایست و زشت انجام داد .

الغارات :طبق آنچه به ما رسیده ، علی علیه السلام پیش از رحلتش ، بُسر بن ابی ارطات که نفرین خدا بر او باد را نفرین کرد و گفت : «خداوندا ! به درستی که بُسر ، دینش را به دنیایش فروخت، حرمت های تو را پایمال کرد و پیروی بنده ای تبهکار را بر آنچه نزد توست ، ترجیح داد . بار الها ! تا عقلش را نگیری ، او را نمیران !» . پس از رحلت علی علیه السلام ، طولی نکشید که بُسر ، گرفتار وسواس شد و عقلش زایل گشت .

.

الكامل فى التاريخ :لَمّا سَمِعَ أميرُ المُؤمِنينَ بِقَتلِهِما [ابنَى عُبَيدِ اللّهِ بنِ عبّاسٍ]جَزِعَ جَزَعا شَديدا ، ودَعا عَلى بُسرٍ ، فَقالَ : اللّهُمَّ اسلُبهُ دينَهُ وعَقلَهُ . فَأصابَهُ ذلِکَ ، وفَقَدَ عَقلَهُ ، فَكانَ يَهذى بِالسَّيفِ ، ويَطلُبُهُ فَيُؤتى بِسَيفٍ مِن خَشَبٍ ، ويُجعَلُ بَينَ يَدَيهِ زِقٌّ (1) مَنفوخٌ ، فَلا يَزالُ يَضرِبُهُ . ولَم يَزَل كَذلِکَ حَتّى ماتَ . (2)

تاريخ دمشق عن أبى سعيد بن يونس فى بُسرِ بنِ أرطاةَ : كانَ مِن شيعَةِ مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ ، وشَهِدَ مَعَ مُعاوِيَةَ صِفّينَ ، وكانَ مُعاوِيَةُ وجَّهُهُ إلَى اليَمَنِ وَالحِجازِ فى أوَّلِ سَنَةِ أربَعينَ ، وأمَرَهُ أن يَتَقَرّى (3) مَن كانَ فى طاعَةِ عَلِيٍّ فَيوقِعَ بِهِم . فَفَعَلَ بِمَكَّةَ وَالمَدينَةِ وَاليَمَنِ أفعالاً قَبيحَةً . وقَد وَلِىَ البُحرَ (4) لِمُعاوِيَةَ ، وكانَ قَد وَسوَسَ فى آخِرِ أيّامِهِ ، فَكانَ إذا لَقِىَ إنسانا قالَ : أينَ شَيخى ؟ أينَ عُثمانُ ؟ ويُسِلُّ سَيفَهُ . فَلَمّا رَأَوا ذلِکَ جَعَلوا لَهُ فى جَفنِهِ (5) سَيفا مِن خَشَبٍ ، قالَ : فَكانَ إذا ضَرَبَ لَم يَضُرَّ . (6)

راجع : ج 6 ص 78 (قتال الإمام بنفسه) . ج 7 ص 162 (غاره بُسر بن أرطاه) .

.

1- .الزِّق : السِّقاء ينقل فيه الماء ، أو جلد يُجَزّ شَعره ولا ينتف نتف الأديم (تاج العروس : ج 13 ص 196 «زقق») .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 432 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 216 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 280 .
3- .قرا الأرضَ واقتراها وتقرّاها واستقراها : تتبّعها أرضاً أرضاً (لسان العرب : ج 15 ص 175 «قرا») .
4- .بُحْر أو بُحُر : بلد باليمن (معجم البلدان : ج 1 ص341) .
5- .الجَفْن : غِمْد السيف (لسان العرب : ج 13 ص 89 «جفن») .
6- .تاريخ دمشق : ج 10 ص 145 ح 872 .

الکامل فی التاریخ :وقتی امیر مؤمنان از قتل آن دو (دو کودک عبید اللّه بن عبّاس) باخبر شد ، به شدّتْ بی تاب شد و بُسر را نفرین نمود و گفت : «خداوندا ! دین و عقلش را بستان !» . این نفرین علی علیه السلام مؤثر افتاد و بُسر ، عقلش را از دست داد . او همواره شمشیر می چرخاند . وقتی شمشیرش را می خواست ، شمشیری از چوب برایش می آوردند و مَشک باد شده ای را در برابرش می نهادند و او پیوسته بر آن می زد و همواره بر این حال بود تا مُرد .

تاریخ دمشق به نقل از ابو سعید بن یونس ، درباره بُسر بن ارطات : او از پیروان معاویه بن ابی سفیان بود و همراه وی در صِفّینْ حاضر شد . در آغاز سال چهلم هجری ، معاویه بُسر را به سوی یمن و حجازْ گسیل داشت و به وی فرمان داد که به جستجوی پیروان علی علیه السلام برود و به آنان یورش بَرد . بُسر در مکّه ، مدینه و یمن ، کارهای ناشایستی انجام داد . او از سوی معاویه حاکم بُحر (1) شد . وی در سال های آخر عمرش ، گرفتار اختلال حواس شده بود و هر گاه با فردی برخورد می کرد ، می گفت : «شیخ من کجاست؟ عثمان کجاست؟» و [سپس] شمشیرش را بر می کشید . وقتی چنین دیدند ، شمشیری از چوب در غلافش نهادند که وقتی می زد ، به کسی آسیب نمی رسید .

ر . ک : ج 6 ص 79 (نبردِ شخص امام) . ج 7 ص 163 (غارت بُسر بن ارطات) .

.

1- .بُحْر ، ناحیه ای است در یمن (معجم البلدان : ج 1 ص 341) .

5 / 3حُبيبُ بنُ مَسلَمَهَأحد المعدودين من صحابه النبىّ صلى الله عليه و آله (1) ، وأحد أعداء الإمام علىّ عليه السلام ، ومن اُمراء الجيش الملازمين لمعاويه فى صفّين (2) . تولّى قياده بعض جيشه فى حَربَى ذى الحجّه وصفر (3) ، وكان أيضاً رسوله إلَى الإمام عليه السلام (4) . حقّره الإمام عليه السلام (5) ، ولعنه فى قنوت صلاته (6) . هلک سنه (42 ه) . (7)

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ مُعاوِيَهَ ، وعَمرَو بنَ العاصِ ، وَابنَ أبى مُعَيطٍ ، وحَبيبَ بنَ مَسلَمهَ ، وابنَ أبى سَرحٍ ، وَالضَّحّاکَ بنَ قَيسٍ ، لَيسوا بِأصحابِ دينٍ ولا قُرآنٍ ، أنَا أعرَفُ بِهِم مِنکُم ؛ قَد صَحِبتُهُم أطفالاً ، وصَحِبتُهم رِجالاً ، فَکانوا شَرَّ أطفالٍ ، وشَرَّ رِجالٍ . (8)

تاريخ الطبرى عن عبد الرحمن بن عبيد أبى الكنود :إنَّ مُعاوِيَهَ بَعَثَ إلى عَلِىٍّ حَبيبَ بنَ مَسلَمَهَ الفِهرِىِّ وشَرحَبيلَ بنَ السِّمطِ ومَعَنَ بنَ يَزيدَ بنِ الأخنَسِ ، فَدَخَلوا عَلَيهِ وأنَا عِندَهُ . فَحَمدِ اللّهَ حَبيبٌ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ عُثمانَ بنَ عَفّانَ کانَ خَليفَهً مَهدِيّا ، يعمَلُ بِکتابِ اللّهِ عَزَّوجَلَّ ، ويُنيبُ إلى أمرِ اللّه تَعالى ، فَاستَثقَلتُم حَياتَهُ ، وَاستَبطَأتُم وَفاتَهُ ، فَعَدَوتُم عَلَيهِ فَقَتَلتُموهُ ، فَادفَع إلَينا قَتَلَهَ عُثمانَ إن زَعَمت أنَّکَ لَم تَقتُلهُ نَقتُلهُم بِهِ ، ثُمَّ اعتَزِل أمرَ النّاسِ ، فَيکونَ أمرُهُم شورى بَينَهُم ، يُوَلِّى النّاسُ أمرَهُم مَن أجمَعَ عَلَيه رَأيُهُم . فَقالَ لَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ : وما أنتَ لا اُمَّ لَکَ وَالعَزلُ ، وهذَا الأمرُ ! اُسکُت ؛ فَإِنَّکَ لَستَ هُناکَ ، ولا بِأهلٍ لَهُ ! فَقامَ وقالَ لَهُ : وَاللّهِ لتَرَيَنّي بِحَيثُ تَکرَهُ ! فَقالَ عَلِىٌّ : وما أنتَ ولَو أجلَبتَ بِخَيلکَ ورَجِلِکَ ! لا أبقَى اللّهُ عَلَيکَ إن أبقَيتَ عَلَىَّ ، أحُقرَهً وسوءا ! اِذهَب فَصَوِّب وصَعِّد ما بَدا لَکَ . (9)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 409 ، الاستيعاب : ج 1 ص 381 الرقم 488 .

2- .وقعه صفّين : ص 196 و ص 206 وص 213 وص 246 ؛ تاريخ دمشق : ج 12 ص 63 و ص 74 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 و ج 5 ص 11 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 682 الرقم 1068 ، الاستيعاب : ج 1 ص 381 الرقم 488 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 261 و ص 263 .

3- .وقعه صفّين : ص 195 و ص 213 و 214 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 و ج 5 ص 11 و 12 .
4- .وقعه صفّين : ص 200 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 7 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 259 .
5- .وقعه صفّين : ص 200 و ص 489 .
6- .وقعه صفّين : ص 552 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 71 .
7- .المستدرک على الصحيحين: ج3ص390 ح5476، تاريخ دمشق: ج12 ص 67 و 68 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 682 الرقم 1068 .
8- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 48 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 273 كلاهما عن جندب الأزدى ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 386 .
9- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 7 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 368 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 259 ، الفتوح : ج 3 ص 22 نحوه ؛ وقعه صفّين : ص 200 وراجع الأخبار الطوال : ص 170 .

5 / 3 حبیب بن مَسلَمه

5 / 3حبیب بن مَسلَمهاو از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و از دشمنان امام علی علیه السلام و نیز از فرماندهان سپاه معاویه در صِفّین بود که در دو درگیریِ ذی حجّه و صفر ، فرماندهی برخی از سپاهیان را بر عهده داشت و نیز فرستاده معاویه به سوی امام علی علیه السلام بود . امام علیه السلام او را کوچک شمرد و در قنوت نمازش او را نفرین کرد . حبیب ، [سرانجام] در سال 42 هجری مُرد .

امام علی علیه السلام :معاویه ، عمرو بن عاص ، ابن ابی مُعَیط ، حبیب بن مَسلَمه ، ابن ابی سَرْح و ضحّاک بن قیس ، اهل دین و قرآن نیستند . من ، آنان را بهتر از شما می شناسم ؛ [زیرا] با آنان ، هم زمانی که کودک بودند ، و هم زمانی که مَرد شدند ، مصاحبت داشته ام . آنان بدترینْ کودکان بودند و بدترین مردان .

تاریخ الطبری به نقل از عبد الرحمان بن عُبَید (ابو کنود) : معاویه ، حبیب بن مَسلَمه فِهْری و شُرَحبیل بن سِمْط و مَعَن بن یزید بن اخنس را به سوی علی علیه السلام فرستاد . من نزد علی علیه السلام بودم که آنان وارد شدند . حبیب ، خداوند را حمد و ثنا کرد و گفت : امّا بعد ؛ به درستی که عثمان بن عفّان ، خلیفه ای ره یافته بود که به کتاب خداوند عز و جل عمل می کرد و فرمان های الهی را پاس می داشت . زندگانی او بر شما گران آمد و مرگش را دیررس یافتید . پس بر او شوریدید و وی را به قتل رساندید . اگر می پنداری که تو قاتل وی نیستی ، قاتلانش را به ما بسپار تا آنان را به قصاص او بکشیم . سپس از زمامداریِ مردم ، کناره گیری کن تا این کار در میان ایشان به شورا نهاده شود و مردم ، امورشان را به کسی واگذار کنند که بر او اتّفاق دارند . علی بن ابی طالب علیه السلام به وی فرمود : «ای بی مادر! تو را چه رسد که عزل و نصب کنی؟ ساکت باش! تو در این حد نیستی و شایستگی انجام دادن این کار را نداری» . حبیب برخاست وبه علی علیه السلام گفت: به خدا مرا به گونه ای که خوش نداری خواهی دید! علی علیه السلام فرمود : «تو اگر همه سواره نظام و پیاده نظامت را گرد آوری ، چه هستی؟! خدا برایت نیاورد که به دست من بیفتی ؛ چرا که خواری و بدی خواهی دید . برو و هر چه می خواهی ، انجام بده» .

5 / 4الحَجّاجُ بنُ يوسُفَشرح نهج البلاغه :كانَ الحَجّاجُ لَعَنَهُ اللّهُ يَلعَنُ عَلِيّا عليه السلام ، ويأمُرُ بِلَعنِهِ . وقالَ لَهُ مُتعرِّضٌ بِهِ يَوما وهُوَ راكِبٌ : أيُّهَا الأَميرُ ، إنَّ أهلى عَقّونى فَسَمَّونى عَلِيّا ، فَغَيِّرِ اسمى ، وصِلنى بِما أتَبَلَّغُ بِهِ ؛ فَإنّى فَقيرٌ ! فَقالَ : لِلُطفِ ما تَوَصَّلتَ بِهِ قَد سَمَّيتُکَ کَذا ، ووَلّيتُکَ العَمَلَ الفُلانِىَّ ، فَاشخَص إلَيهِ . (1)

شرح نهج البلاغه عن الشعبى :کُنّا جَماعَةً ، ما مِنّا إلّا مَن نالَ مِن عَلِىٍّ عليه السلام ؛ مُقارَبَةً لِلحَجّاجِ ، غَيرَ الحَسنِ بنِ أبِى الحَسَنِ . (2)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 58 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 231 .

5 / 4 حَجّاج بن یوسف

5 / 4حَجّاج بن یوسفشرح نهج البلاغه :حَجّاج که لعنت خدا بر او باد علی علیه السلام را لعن می کرد و به لعن او فرمان می داد . یک روز ، فردی به وی که سوار بر اسب بود شکایت کرد و گفت : ای امیر! خانواده ام بر من ستم کرده و نام مرا علی نهاده اند . نام مرا تغییر بده و به من ، آن مقدار ببخش که با آن قناعت کنم ، که من فقیر هستم . حَجّاج به وی گفت : به پاس ظرافت آنچه دستاویز خود ساختی ، نامت را فلان گذاشتم و کار فلانی را به تو سپردم . آن گاه ، وی را برای آن کار فرستاد .

شرح نهج البلاغه به نقل از شَعبی : گروهی بودیم که برای خوشایند حَجّاج ، همگی ، علی را دشنام می دادیم ، مگر حسن بن ابی الحسن .

.

شرح نهج البلاغه عن عبد الرحمن بن السائب :قالَ الحَجّاجُ يَوما لِعَبدِ اللّهِ بنِ هانِئٍ وهُوَ رَجُلٌ مِن بنى أودٍ ؛ حَىٍّ مِن قَحطانَ ، وكانَ شَريفا فى قَومِهِ ، قَد شَهِدَ مَعَ الحَجّاجِ مَشاهِدَهُ كُلَّها ، وكانَ مِن أنصارِهِ وشيعَتِهِ : وَاللّهِ ما كافَأتُکَ بعَدُ ! ثُمَّ أرسَلَ إلى أسماءَ بنِ خارِجَةَ سَيِّدِ بَنى فَزارَةَ : أن زَوِّج عَبدَ اللّهِ بنَ هانِئٍ بِابنَتِکَ . فَقالَ : لا وَاللّهِ ، ولا كَرامَةَ ، فَدَعا بِالسِّياطِ ، فَلَمّا رَأى الشَّرَّ قالَ : نَعَم اُزَوِّجُهُ . ثُمَّ بَعَثَ إلى سَعيدِ بنِ قَيسٍ الهَمدانِىِّ رَئيسِ اليَمانِيَّةِ : زَوِّج ابنَتَکَ مِن عَبدِ اللّهِ بنِ أودٍ . فَقالَ : ومَن أودٌ ! ! لا وَاللّهِ ، لا اُزَوِّجُهُ ولا كَرامَةَ . فَقالَ : عَلَىَّ بِالسَّيفِ . فَقالَ : دَعنى حَتّى اُشاوِرَ أهلى ! فَشاوَرَهُم ، فَقالوا : زَوِّجهُ ، ولا تُعَرِّض نَفسَکَ لِهذَا الفَاسِقِ . فَزَوَّجَهُ . فَقالَ الحَجّاجُ لِعَبدِ اللّهِ : قَد زَوَّجتُکَ بِنتَ سَيِّدِ فَزارَةَ ، وبِنتَ سَيِّدِ هَمدانَ وعَظيمِ كَهلانَ ، وما أودٌ هُناکَ . فَقالَ : لا تَقُل أصلَحَ اللّهُ الأميرَ ذاکَ ؛ فَإِنَّ لنا مَناقِبَ لَيسَت لِأَحَدٍ مِنَ العَرَبِ . قالَ : وما هِىَ ؟ قالَ : ما سُبَّ أميرُ المُؤمِنينَ عَبدُ المَلِکِ فى نادٍ لَنا قَطُّ . قالَ : مَنقَبَةٌ وَاللّهِ ! قالَ : وشَهِدَ مِنّا صِفّينَ مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ مُعاوِيَةَ سَبعونَ رَجُلاً ، ما شَهِدَ مِنّا مَعَ أبى تُرابٍ إلّا رَجُلٌ واحِدٌ ، وكانَ وَاللّهِ ما عَلِمتُهُ امَرأً سَوءٍ . قال : مَنقَبَةٌ وَاللّهِ ! قالَ : ومِنّا نِسوَةٌ نَذَرنَ إن قُتِلَ الحُسَينُ بنُ عَلِىٍّ أن تَنحَرَ كُلُّ واحِدَةٍ عَشرَ قلائِصَ (1) ، فَفَعَلنَ . قالَ : مَنقَبَةٌ وَاللّهِ ! قالَ : وما مِنّا رَجُلٌ عُرِضَ عَلَيهِ شَتمُ أبى تُرابٍ ولَعنُهُ إلّا فَعَلَ ، وزادَ ابنَيهِ حَسَنا وحُسَينا واُمَّهُما فاطِمَةَ . قالَ : مَنقَبَةٌ وَاللّهِ ! قالَ : وما أحَدٌ مِنَ العَرَبِ لَهُ مِنَ الصَّباحَةِ وَالمَلاحَةِ ما لَنا . فَضَحِکَ الحَجّاجُ ، وقالَ : أمّا هذِهِ يا أبا هانِئٍ فَدَعها . وكانَ عَبدُ اللّهِ دَميماً ، شَديدَ الاُدمَةِ (2) ، مَجدورا (3) ، فى رَأسِهِ عُجَرٌ (4) ، مائِلَ الشِّدقِ (5) ، أحوَلَ ، قَبيحَ الوَجهِ ، شَديدَ الحَوَلِ . (6)

.

1- .القَلائِص : جمع قَلُوص ؛ وهى الناقه الشابّه (النهايه : ج 4 ص 100 «قلص») .

2- .رجُلٌ دَميم : قبيح . والاُدمه : السُّمره (لسان العرب : ج 12 ص 208 و ص 11 «دمم») .

3- .المجدور : القليل اللحم ، ومَن به آثار ضرب أو سياط (تاج العروس : ج 6 ص 175 «جدر») .

4- .العُجَر : جمع عُجْره ؛ وهى الشىء يجتمع فى الجسد كالسِّلعه والعُقده (النهايه : ج 3 ص 185 «عجر») .

5- .الشِّدْق : جانب الفم (لسان العرب : ج 10 ص 172 «شدق») .
6- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 61 .

شرح نهج البلاغه به نقل از عبد الرحمان بن سائب : روزی ، حَجّاج به عبد اللّه بن هانی که مردی از قبیله بنی اَوْد (بطنی از قحطان یا همان عرب یمن) و در میان مردمش محترم بود و در همه جنگ ها همراه حَجّاج بود و از یاران و پیروان وی به شمار می رفت گفت : به خدا سوگند که پس از این ، دلاوری مانند تو وجود نخواهد داشت . حَجّاج ، آن گاه در پی اسماء بن خارجه (رئیس قبیله بنی فَزاره) فرستاد [و به وی گفت] که : دخترت را به همسری عبد اللّه بن هانی در آور . اسماء ، امتناع کرد و گفت : به خدا سوگند ، این کار را نمی کنم . این ، بزرگواری نیست . ولی هنگامی که حَجّاجْ تازیانه خواست ، گفت : چشم ؛ دخترم را به همسری او در می آورم . حَجّاج ، سپس به دنبال سعید بن قیس همْدانی (رئیس قبیله یمنیِ هَمْدان و بزرگ بنی کَهلان) فرستاد [و به وی گفت] که : دخترت را به همسری عبد اللّه بن هانی اَوْدی در آور . سعید گفت : اود ، کیست؟ به خدا سوگند ، دخترم را به همسری وی در نمی آورم . این ، کار درستی نیست . حَجّاج گفت : «شمشیر را بیاورید» که سعید گفت : پس اجازه بده تا با خانواده ام مشورت کنم . سعید با خانواده اش مشورت کرد . آنان گفتند : دختر را به عقد وی در آور و جان خودت را در معرض [شرّ]این تبهکار نیفکن . پس سعید ، دخترش را به همسری عبد اللّه در آورد . حَجّاج به عبد اللّه گفت : دختران رؤسای قبایل فزاره و همْدان را به همسری ات در آوردم ، با این که قوم اَوْد ، در این حدها نیست . عبد اللّه گفت : خداوند ، امیر را به سلامت دارد! چنین نگو ؛ چرا که برای ما فضیلت هایی است که برای هیچ یک از عرب ها نیست . حَجّاج گفت : آنها چیستند؟ . عبد اللّه پاسخ داد : هرگز امیر مؤمنان ، عبد الملک ، در مجالس ما دشنام داده نشده است . حَجّاج گفت : به خدا سوگند ، این ، فضیلت است . عبد اللّه گفت : در جنگ صِفّین ، هفتاد نفر از مردان ما همراه امیر مؤمنان ، معاویه ، حضور داشتند و تنها یک مرد از ما همراه ابو تراب بود ؛ و تا آن جا که می دانم ، به خدا سوگند که او مرد بدی بود . حَجّاج گفت : به خدا سوگند ، این ، فضیلت است . عبد اللّه افزود : و زنان ما ، نذر کردند که اگر حسین بن علی کشته شود ، هر یک ده شتر جوان ، قربانی کنند و چنین کردند . حَجّاج گفت : به خدا سوگند ، این ، فضیلت است . عبد اللّه گفت : و در میان مردان ما کسی نیست که دشنام و نفرین به علی را بر او عرضه کرده باشند و او انجام نداده باشد و [دشنام و نفرین به] دو پسرش (حسن و حسین) و مادر آن دو (فاطمه) را نیز بر آن نیفزوده باشد . حَجّاج گفت : به خدا سوگند ، این ، فضیلت است . عبد اللّه گفت : و هیچ طایفه ای از عرب ها

به زیبارویی و بانمکی ما نیست . حَجّاج خندید و گفت: ای ابو هانی! این را دیگر رها کن. عبد اللّه ، مردی بسیار بدقیافه ، لاغر اندام ، کج دهن ، دو بین و زشت رو بود که غدّه ای در سرش داشت .

.

راجع : ص 462 (بنو أوْد) .

5 / 5ذُو الكِلاعِ بنُ ناكورأسلم فى عهد النبىّ صلى الله عليه و آله (1) . وكان من رؤساء حِمْيَر ، نافذ الأمر فيهم (2) . أميرا على قبيلته . وكان أحد القاده على ميمنه معاويه فى صفّين (3) ، ومن المحرّضين علَى القتال (4) ، ومن كبار أعوانه (5) . ولمّا بلغه حضور عمّار بن ياسر فى جيش الإمام عليه السلام تردّد ، وارتاب فى قتال الإمام ، بَيْد أنّه ظلّ على عدائه له . قُتل على يد مالک الأشتر قبل استشهاد عمّار ، وسُرّ معاويه بقتله ، وقال : لو كان حيّا لَساقَ قبيلته نحو علىّ . (6)

.

1- .اُسد الغابه : ج 2 ص 220 الرقم 1552 ، تاريخ دمشق : ج 17 ص 385 .
2- .الاستيعاب : ج 2 ص 53 الرقم 721 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 220 الرقم 1552 .
3- .وقعه صفّين : ص 206 و ص 213 وص 226 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 389 ، الأخبار الطوال : ص 172 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 261 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 366 و ص 371 ، تاريخ دمشق : ج 17 ص 393 ح 2110 .
4- .تاريخ دمشق : ج 17 ص 391 ؛ وقعه صفّين : ص 239 .
5- .وقعه صفّين : ص 239 .
6- .اُسد الغابه : ج 2 ص 220 الرقم 1552 .

5 / 5 ذو کلاع بن ناکور

ر . ک : ص 463 (بنی اود) .

5 / 5ذو کلاع بن ناکوراو در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد . وی از سران قوم حِمْیَر بود که در میان ایشان بسیار نفوذ داشت و رئیس قبیله اش بود . او یکی از فرماندهان سمت راست سپاه معاویه در صِفّین بود و از جمله افرادی بود که به کارزارْ تشویق می کرد . وی از جمله حامیانِ بزرگ معاویه بود . هنگامی که خبر حضور عمّار بن یاسر در سپاه امام علیه السلام به او رسید ، به تردید افتاد و در جنگ با امام علیه السلام دودل شد ؛ امّا همچنان بر دشمنی اش با امام علیه السلام باقی ماند . ذو کلاع ، پیش از شهادت عمّار ، به دست مالک آشتر کشته شد . معاویه از کشته شدن وی مسرور شد و گفت : اگر او زنده می مانْد ، قبیله اش را به سوی علی می کشاند .

.

راجع : ج 6 ص 56 (استشهاد عمّار بن ياسر) .

5 / 6زيادُ بنُ أبيهالأغانى عن زياد بن أبيه لِحُجرِ بنِ عَدِىٍّ : ما كُنتَ تَعرِفُنى بِهِ مِن حُبِّ عَلِىٍّ ووُدِّهِ فَإِنَّ اللّهَ قَد سَلَخَهُ مِن صَدرى ، فَصَيَّرَهُ بُغضا وعَداوَةً . وما كُنتَ تَعرِفُنى بِهِ مِن بُغضِ مُعاوِيَهَ وعَداوَتِهِ فَإِنَّ اللّهَ قَد سَلَخَهُ مِن صَدرى ، وحَوَّلَهُ حُبّا ومَوَدَّةً . (1)

سير أعلام النبلاء فى زِيادِ ابنِ أبيهِ : إنَّهُ جَمَعَ أهلَ الكوفَهِ لِيَعرِضَهُم عَلَى البَراءَهِ مِن أبِى الحَسَنِ ، فَأصابَهُ حينَئِذٍ طاعونٌ فى سَنَهِ ثَلاثٍ وخَمسينَ . (2)

تاريخ اليعقوبى فى زِيادِ ابنِ أبيهِ : رُوِىَ أنَّهُ كانَ أحضَرَ قَوما بَلَغَهُ أنَّهُم شيعَهٌ لِعَلِىٍّ لِيَدعوهُم إلى لَعنِ عَلِىٍّ وَالبَراءَهِ مِنهُ ، أو يَضرِبَ أعناقَهُم ، وكانوا سَبعينَ رَجُلاً . فَصَعِدَ المِنبَرَ ، وجَعَلَ يَتَكَلَّمُ بِالوَعيدِ وَالتَّهديدِ . فَنامَ بَعضُ القَومِ وهُوَ جالِسٌ ، فَقالَ لَهُ بَعضُ أصحابِهِ : تَنامُ وقَد أُحضِرتَ لِتُقتَلَ ! ! فَقالَ : مِن عَمودٍ إلى عَمودٍ فُرقانٌ ، لَقَد رَأَيتُ فى نَومَتى هذِهِ عَجَبا ! قالوا : وما رَأَيتَ ؟ قالَ : رَأَيتُ رَجُلاً أسوَدَ دَخَلَ المَسجِدَ ، فَضَرَبَ رَأسُهُ السَّقفَ ، فَقُلتُ : مَن أنتَ يا هذَا ؟ فَقالَ : أنَا النَّقّادُ ، داقُّ الرَّقَبَهِ . قُلتُ : وأينَ تُريدُ ؟ قالَ : أدُقُّ عُنُقَ هذَا الجَبّارِ الَّذى يَتَكَلَّمُ عَلى هذِهِ الأعوادِ . فَبَينا زِيادٌ يَتَكَلَّمُ عَلَى المِنبَرِ إذ قَبَضَ عَلى إصبَعِهِ ، ثُمَّ صاحَ : يَدى ! وسَقَطَ عَنِ المِنبَرِ مَغشِيّا عَلَيهِ ، فَأُدخِلَ القَصرَ ، وقد طُعِنَ فى خِنصَرِهِ اليُمنى ، فَجَعَلَ لا يَنفاذُّ ، فَأُحضِرَ الطَّبيبُ ، فَقالَ لَهُ : اِقطَع يَدى ! قالَ : أيُّهَا الأَميرُ ، أخبِرنى عَنِ الوَجَعِ تَجِدُهُ فى يَدِكَ ، أو فى قَلبِكَ ؟ قالَ : واللّهِ إلّا فى قَلبى . قالَ : فَعِش سَوِيّاً . فَلَمّا نَزَلَ بِهِ المَوتُ كَتَبَ إلى مُعاوِيَهَ : إنّى كَتَبتُ إلى أميرِ المُؤمِنينَ وأنَا فى آخِرِ يَومٍ مِنَ الدُّنيا وأوَّلِ يَومٍ مِنَ الآخِرَهِ ، وقَدِ استَخلَفتُ عَلى عَمَلى خالِدَ بنَ عَبدِ اللّهِ بنِ خالِد بنِ أسيدٍ . (3)

.

1- .الأغانى : ج 17 ص 139 .
2- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 496 الرقم 112 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 58 نحوه .

3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 235 وراجع أنساب الأشراف : ج 5 ص 284 وتاريخ دمشق : ج 19 ص 203 والمحاسن والمساوئ : ص 54 .

5 / 6 زیاد بن ابیه

ر . ک : ج 6 ص 57 (شهادت عمّار بن یاسر) .

5 / 6زیاد بن ابیهالأغانی به نقل از زیاد بن ابیه ، خطاب به حُجْر بن عَدی : آن مهر و دوستی علی را که در من سراغ داشتی ، خداوند از سینه ام خارج ساخته و آن را به کینه و دشمنی تبدیل کرده است و آن طور که مرا به کینه توزی و دشمنی با معاویه می شناختی [، اکنون نیستم] . خداوند ، کینه او را از قلبم خارج ساخته و به مهر و دوستی تبدیل کرده است .

سیر أعلام النُّبَلاء درباره زیاد بن ابیه : او مردم کوفه را گرد آورد تا از آنان بخواهد که از ابو الحسن ، بیزاری بجویند که همان هنگام (در سال 53 هجری) به طاعونْ مبتلا شد .

تاریخ الیعقوبی درباره زیاد بن ابیه : روایت شده است که او جمعیّتی را که خبر رسیده بود پیروان علی علیه السلام هستند ، گرد آورد تا آنان را به لعن علی علیه السلام و دوری جستن از وی فرا خوانَد و [در صورت امتناع ،]گردن هایشان را بزند . آنان ، هفتاد نفر بودند . وی از منبر بالا رفت و شروع به تهدید و ارعاب کرد . یکی از آنان ، در حالی که نشسته بود ، خوابش برد . یکی از دوستانش به وی گفت : در حالی که تو را برای کشتن آورده اند ، خوابیده ای؟ ! پاسخ داد : از این ستون به آن ستون ، فرج است . در خوابم چیز شگفتی دیدم . گفتند : چه دیدی ؟ گفت : دیدم مردی سیاه ، وارد مسجد شد و سرش به سقف خورد . [به او]گفتم : تو کیستی؟ گفت : من تیزدستی گردن زن هستم . گفتم : چه می خواهی؟ گفت : می خواهم گردن این ستمکار را که روی این چوب ها سخن می گوید ، بزنم . زیاد ، در حالی که بر روی منبر سخن می گفت ، ناگهان انگشتش را گرفت و فریاد زد : دستم ! و بیهوش از روی منبر افتاد . او را به داخل قصر بردند . انگشت کوچک دست راستش زخم شده بود و دیگر غذا نمی خورد . پزشکْ حاضر کردند . زیاد به وی گفت : دستم را ببُر ! پزشک گفت : ای امیر ! به من بگو درد را در دستت حس می کنی ، یا در قلبت؟ گفت : به خدا سوگند ، فقط در قلبم . پزشک گفت : آرام باش ! هنگامی که وی در آستانه مرگ قرار گرفت ، برای معاویه نوشت : «برای امیر مؤمنان در حالی که در آخرین روزم از دنیا و نخستین روزم از جهان آخرت به سر می

برم می نویسم : من ، خالد بن عبد اللّه بن خالد بن اسید را جانشین خود نمودم» .

.

راجع : ج 13 ص 202 (زياد بن أبيه) .

5 / 7الضحّاک بن قيسعُدّ من صغار الصحابه . وهو من أعوان معاويه ، وأحد اُمراء جيش دمشق فى صفّين (1) . لعنه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (2) ، وقال فيه وفى أمثاله : ليسوا بأصحاب دِينٍ ولا قرآن (3) . أمره معاويه بعد صفّين فأغار على شيعه الإمام عليه السلام فى مناطق العراق (4) ، فأشخص إليه الإمام عليه السلام حجر بن عَدىّ فى جماعه ، ففرّ ليلاً (5) . وكان رئيسا لشرطه معاويه (6) . ولىَ الكوفه من قِبل معاويه (7) ، ثمّ اُنيطت به حكومه دمشق (8) . انحاز إلى جانب عبد اللّه بن الزبير بعد وفاه معاويه بن يزيد (9) . ودعا إلى نفسه بعد مدّه ، فلم يفلح ، حَتّى قُتل فى اصطدامه بجيش مروان سنه (64 ه) . (10)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 12 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 280 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 241 الرقم 46 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 261 ؛ وقعه صفّين : ص 206 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 71 ؛ وقعه صفّين : ص 552 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 49 .
4- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 197 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 135 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 426 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 50 الرقم 2559 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 321 ؛ الغارات : ج 2 ص 422 .
5- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 198 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 135 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 426 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 321 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 196 ، الغارات : ج 2 ص 426 .
6- .تاريخ دمشق : ج 24 ص 284 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 323 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 50 الرقم 2559 ، الاستيعاب : ج 2 ص 297 الرقم 1258 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 115 و ص 145 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 300 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 283 و 284 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 242 الرقم 46 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 50 الرقم 2559 ، الاستيعاب : ج 2 ص 297 الرقم 1258 ، الإصابه : ج 3 ص 389 الرقم 4189 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 71 و ص 81 .

8- .تاريخ دمشق : ج 24 ص 289 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 242 الرقم 46 ، الإصابه : ج 3 ص 389 الرقم 4189 ، الاستيعاب : ج 2 ص 297 الرقم 1258 .
9- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 40 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 283 و ص 291 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 242 الرقم 46 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 50 الرقم 2559 .
10- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 40 42 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 284 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 245 الرقم 46 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 50 الرقم 2559 .

5 / 7 ضحّاک بن قیس

ر . ک : ج 13 ص 203 (زیاد بن ابیه) .

5 / 7ضحّاک بن قیساو از صحابیان کم سال پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آمده است . وی از یاران معاویه و یکی از فرماندهان سپاه دمشق در جنگ صِفّین بود که امام علی علیه السلام او را نفرین کرد و در مورد او و افرادی نظیر او فرمود : «آنان ، یاران دین و قرآن نیستند» . پس از جنگ صِفّین ، معاویه به او فرمان داد و وی بر پیروان علی علیه السلام در مناطق عراق ، یورش برد . امام علیه السلام نیز حُجْر بن عَدی را با گروهی به سوی او فرستاد و او شبانه فرار کرد . او رئیس شهربانی معاویه بود . از طرف معاویه به زمامداری کوفه رسید و سپس حکومت دمشق به وی واگذار شد . او پس از مرگ معاویه بن یزید ، به سوی عبد اللّه بن زبیر کشیده شد و پس از مدّتی برای خلافت خودش تلاش کرد ؛ امّا کاری از پیش نبرد ، تا این که در سال 64 هجری در نبرد با سپاه مروان ، کشته شد .

.

تاريخ دمشق عن الزبير بن بكّار :كانَ الضَّحّاكُ مَعَ مُعاوِيَهَ ، فَوَلّاهُ الكوفَهَ . وهُوَ الَّذى صَلّى عَلى مُعاوِيَهَ ، وقامَ بِخِلافَتِهِ حَتّى قَدِمَ يَزيدُ بنُ مُعاوِيَهَ . وكانَ قَد دَعا لِابنِ الزُّبَيرِ ، وبايَعَ لَهُ ، ثُمَّ دَعا إلى نَفسِهِ ، فَقَتَلَهُ مَروانُ بنُ الحَكَمِ يَومَ مَرجِ راهِطٍ (1) ، وكانَ عَلى شُرَط مُعاوِيَهَ . (2)

الغارات عن الضحّاک بن قيس فى خُطبَهٍ خَطَبَها عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ حينَ اُخبِرَ أنَّ رِجالاً مِنَ الكوفَهِ يُظهِرونَ شَتمَ عُثمانَ وَالبَراءَهَ مِنهُ : بَلَغَنى أنَّ رِجالاً مِنكُم ضُلّالاً يَشتِمونَ أئِمَّهَ الهُدى ، ويَعيبونَ أسلافَنَا الصّالِحينَ ، أمَا وَالَّذى لَيسَ لَهُ نِدٌّ ولا شَريکٌ لَئِن لَم تَنتَهوا عَمّا بَلَغَنى عَنکُم لأَضَعَنَّ فيکُم سَيفَ زِيادٍ ، ثُمَّ لا تَجِدونَنى ضَعيفَ السَّورَهِ (3) ، ولا کَليلَ الشَّفرَهِ . أمَا وَاللّهِ ، إنّى لَصاحِبُکُمُ الَّذى أغَرتُ عَلى بِلادِکُم ، فَکُنتُ أوَّلَ مَن غَزاها فِى الإِسلامِ ، فَسِرتُ ما بَينَ الثَّعلَبِيَّهِ (4) وشاطِئِ الفُراتِ ، اُعاقِبُ مَن شِئتُ ، وأعفو عَمَّن شِئتُ ، لَقَد ذَعَرتُ المُخَبَّئآتِ فى خُدورِهِنَّ ، وإن کانَتِ المَرأهُ لَيَبکِى ابنُها فَلا تُرهِبُهُ ولا تُسکِتُهُ إلّا بِذِکرِ اسمى ! فَاتَّقُوا اللّهَ يا أهلَ العِراقِ ، وَاعلَموا أنّى أنَا الضَّحّاکُ بنُ قَيسٍ . (5)

.

1- .موضع فى الغوطه من دمشق فى شرقيه بعد مَرْج عذراء (معجم البلدان : ج 3 ص 21) .
2- .تاريخ دمشق : ج 24 ص 283 .
3- .سَورَه السلطان : سَطوته واعتداؤه ، والسَّورَه : الوَثبَه (لسان العرب : ج 4 ص 385 «سور») .
4- .الثَّعْلَبيّه : من منازل طريق مکّه من الکوفه ، بعد الشقوق وقبل الخزيميّه (معجم البلدان : ج 2 ص 78) .
5- .الغارات : ج 2 ص 436 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 120 کلاهما عن محمّد بن مخنف ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 198 عن أبى حصين نحوه وفيه إلى «الإسلام» .

تاریخ دمشق به نقل از زبیر بن بکّار : ضحّاک با معاویه بود و معاویه او را زمامدار کوفه کرد . او همان کسی است که بر معاویه نماز گزارد و حکومتش را پاس داشت تا یزید بن معاویه [به دمشق]رسید . او مردم را به نفع ابن زبیر فرا خواند و با او بیعت نمود . سپس [مردم را] به خلافت خود خواند . مروان بن حکم ، او را در روز نبرد مَرجِ راهِط کشت . او رئیس شهربانی معاویه بود .

الغارات به نقل از ضحّاک بن قیس ، در خطبه ای بر منبر کوفه ، هنگامی که به او خبر رسید که افرادی در کوفه ، آشکارا به عثمان ، دشنام می دهند و از وی بیزاری می جویند : به من خبر رسیده است که عدّه ای از شما گم راه شده اند و به رهبران هدایت ، دشنام می دهند و از گذشتگان صالح ما بدگویی می کنند . سوگند به آن که برای او همتا و شریکی نیست ، اگر از اموری که به من خبر رسیده ، دست برندارید ، شمشیر زیاد [بن ابیه] را در بین شما به کار می گیرم . آن گاه ، مرا ناتوان و کُندْ تیغْ نخواهید یافت . به خدا سوگند ، من همان کسی هستم که بر سرزمین های شما یورش آوردم و نخستین کسی بودم که در دوره اسلام با مردم این سرزمین ها جنگیدم . آن گاه ، میان ثَعلبیّه (1) و کناره های فرات راندم ؛ کسانی را که خواستم ، مجازات کردم و از کسانی که خواستم ، گذشت نمودم . من ، همان کسی هستم که نهان داشتگان در سراپرده ها را ترساندم و اگر زنی فرزندش گریه می کرد ، او را جز با بردن نام من ، نمی ترساند و ساکت نمی کرد! ای اهالی عراق! از خدا بترسید و بدانید که من ضحّاک بن قیس هستم .

.

1- .ثعلبیّه : از منازل میان مکّه و کوفه است . پیش از این ، روستایی آباد بود ؛ امّا امروزه ویران شده است . ثعلبیّه ، سه منزل از کوفه فاصله دارد و در بین شقوق و خزیمیه قرار گرفته است (معجم البلدان : ج 2 ص 78) .

5 / 8عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِشرح نهج البلاغه :عَبدُ اللّهِ هُوَ الَّذى حَمَلَ الزُّبَيرَ عَلَى الحَربِ ، وهُوَ الَّذى زَيَّنَ لِعائِشَةَ مَسيَرها إلَى البَصرَهِ ، وكانَ سَبّابا ، فاحِشا ، يُبغِضُ بَنى هاشِمٍ ، ويَلعَنُ ويَسُبُّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام . (1)

شرح نهج البلاغه :كانَ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ يُبغِضُ عَلِيّا عليه السلام ، ويَنتَقِصُهُ ، ويَنالُ مِن عِرضِهِ . ورَوى عُمَرُ بنُ شُبَّهَ وابنُ الكَلِبىِّ والواقِدِىُّ وغَيرُهُم مِن رُواهِ السِّيَرِ أَنَّهُ مَكَثَ أيّامَ ادِّعائِهِ الخِلافَهَ أربَعينَ جُمُعَهً لا يُصَلّى فيها عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وقالَ : لا يَمنَعُنى مِن ذِكرِهِ إلّا أن تَشمَخَ (2) رِجالٌ بِآنافِها . وفى رِوايَهِ مُحَمَّدِ بنِ حَبيبٍ وأبى عُبَيدَهَ مُعَمَّرِ بنِ المُثَنىّ أَنَّ لَهُ اُهَيلَ سَوءٍ يُنغِضونَ رُؤوسَهُم عِندَ ذِكرِهِ . ورَوى سَعيدُ بنُ جُبَيرٍ أنَّ عَبدَ اللّهِ بنَ الزُّبَيرِ قالَ لِعَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ : ما حَديثٌ أسَمُعهُ عَنکَ ؟ قالَ : وما هُوَ ؟ ! قالَ : تَأنيبى وذَمّى ! فَقالَ : إنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : بِئسَ المَرءُ المُسلِمُ يَشبَعُ ويَجوعُ جارُهُ . فَقالَ ابنُ الزُّبَيرِ : إنّى لَأكتُمُ بُغضَكُم أهلَ هذَا البَيتِ مُنذُ أربعينَ سَنَهً ! (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 79 .
2- .الشامخ : الرافع أنفه عِزّا وتكبّرا (لسان العرب : ج 3 ص 30 «شمخ») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 61 ، مروج الذهب : ج 3 ص 88 نحوه .

5 / 8 عبد اللّه بن زبیر

5 / 8عبد اللّه بن زبیرشرح نهج البلاغه :عبد اللّه ، همان کسی است که زبیر را به جنگ [با علی علیه السلام] وا داشت و همان کسی است که رفتن به بصره را برای عایشه خوب جلوه داد . او دشنام دهنده و بد دهان بود ، با بنی هاشم ، دشمنی می نمود و علی بن ابی طالب علیه السلام را لعن می کرد و دشنام می گفت .

شرح نهج البلاغه :عبد اللّه بن زبیر با علی علیه السلام دشمنی می ورزید و از وی بدگویی می کرد و حرمت او را زیر پا می گذاشت . عمر بن شُبَّه ، ابن کلبی ، واقدی و دیگر سیره نگاران ، روایت کرده اند که او در ایّامی که ادّعای خلافت می کرد ، چهل جمعه نماز خواند و در این چهل روز ، بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود نفرستاد ، و خود گفت : مرا از یاد کردن نام او باز نداشت ، جز آن که نام او ، زمینه ای برای فخرفروشی دیگران می شد . در روایت محمّد بن حبیب بغدادی و ابو عبیده مُعَمَّر بن مثنی آمده است که خانواده ای بد داشت و چون نام پیامبر صلی الله علیه و آله برده می شد ، آنان سرهایشان را [به بی اعتنایی]تکان می دادند . سعید بن جُبَیر آورده است که عبد اللّه بن زبیر به عبد اللّه بن عبّاس گفت : این چه حدیثی است که از تو می شنوم؟ [ابن عبّاس] گفت : منظورت چیست؟ گفت : توبیخ و مذمّت من . پاسخ داد: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «چه زشت است که مرد مسلمان ، سیر باشد و همسایه وی گرسنه». ابن زبیر گفت : دشمنی با شما اهل این خاندان را از چهل سال پیش در دل دارم .

.

راجع : ص 542 (محمّد ابن الحنفيّه) .

5 / 9عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍشرح نهج البلاغه عن أبى غسّان البصرى :بَنى عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍ أَربَعَهَ مَساجِدَ بِالبَصرَهِ تَقومُ عَلى بُغضِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وَالوَقيعَهِ فيهِ : مَسجِدُ بَنى عَدِىٍّ ، ومَسجِدُ بَنى مُجاشِعٍ ، ومَسجِدٌ كانَ فِى العَلّافينَ عَلى فُرضَهِ البَصرَهِ ، ومَسجِدٌ فِى الأَزدِ . (1)

تاريخ الطبرى عن حميد بن مسلم فى بَيانِ ما جَرى بَعدَ قَتلِ الحُسَينِ عليه السلام ونُزولِ أهلِ بَيتِهِ الكوفَهَ : صَعِدَ المِنبَرَ ابنُ زِيادٍ ، فَقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أظهَرَ الحَقَّ وأهلَهُ ، ونَصَرَ أميرَ المُؤمِنينَ يَزيدَ بنَ مُعاوِيَهَ وحِزبَهُ ، وقَتَلَ الكَذّابَ ابنَ الكَذّابِ الحُسينَ بنَ عَلِىٍّ وشيعَتَهُ . (2)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 94 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 458 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 413 وفيه ذيله ؛ الإرشاد : ج 2 ص 117 .

5 / 9 عبید اللّه بن زیاد

ر . ک : ص 543 (محمّد بن حنفیّه) .

5 / 9عبید اللّه بن زیادشرح نهج البلاغه به نقل از ابو غَسّان بصری : عبید اللّه بن زیاد برای ترویج دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام و بدگویی درباره او ، چهار مسجد بنا کرد : مسجد بنی عَدی ، مسجد بنی مُجاشِع ، مسجدی در محلّه علّافین (در لنگرگاه بصره) ، و مسجدی در قبیله اَزْد .

تاریخ الطبری به نقل از حمید بن مسلم ، درباره حوادثی که پس از شهادت امام حسین علیه السلام و ورود اهل بیت وی به کوفه اتّفاق افتاد : ابن زیاد ، بالای منبر رفت و گفت : سپاس ، خدایی را که حق و اهل حق را آشکار کرد و یزید بن معاویه و حزبش را پیروز گردانید و دروغگو فرزند دروغگو ، حسین بن علی و پیروانش را کُشت .

.

5 / 10مَروانُ بنُ الحَكَمِالكامل فى التاريخ :كانَ مَروانُ قَصيرا ، أحمَرَ ، أوقَصَ (1) ... وَلِىَ المَدينَةَ لِمُعاوِيَةَ مَرّاتٍ ، فَكانَ إذا وَلِىَ يُبالِغُ فى سَبِّ عَلِىٍّ . (2)

البدايه والنهايه فى مَروانَ : لمّا كانَ مُتَوَلِّيا عَلَى المَدينَهِ لِمُعاوِيَهَ كانَ يَسُبُّ عَلِيّا كُلَّ جُمُعَهٍ عَلَى المِنبَرِ . وقالَ لَهُ الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ : لَقَد لَعَنَ اللّهُ أباكَ الحَكَمَ وأنتَ فى صُلِبِه عَلَى لِسانِ نَبِيِّهِ ، فَقالَ : لَعَنَ اللّهُ الحَكَمَ وما وَلَدَ . (3)

مسند أبى يعلى عن أبى يحيى :كُنتُ بَينَ الحُسَينِ وَالحَسَنِ ، ومَروانَ ، يَتَشاتَمانِ ، فَجَعَلَ الحَسَنُ يَكُفُّ الحُسَينَ . فَقالَ مَروانُ : أهلُ بَيتٍ مَلعونونَ . فَغَضِبَ الحَسَنُ ، فَقالَ : أ قُلتَ : أهلُ بَيتٍ مَلعونونَ ! ! فَوَاللّهِ لَقَد لَعَنَكَ اللّهُ عَلى لِسانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله وأنتَ فى صُلبِ أبيكَ ! ! (4)

5 / 11مُعاوِيَهُ بنُ حُدَيجٍممّن عُدّ من صحابه النبىّ صلى الله عليه و آله (5) . كان عثمانىّ الهوى (6) ، مبغضا للإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، وأحد وجوه جيش معاويه . شهد حرب صفّين (7) . وعندما ملک معاويه كان أحد أمرائه ، وكان يسبّ الإمام عليه السلام (8) . تغلّب على محمّد بن أبى بكر فى قتاله معه ، فجعله فى جلد حمار وأحرقه وهو عطشان (9) . هلک سنه (52 ه) . (10)

.

1- .أوقص : مائل العنق قصيرها (لسان العرب : ج 7 ص 106 «وقص») .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 647 .
3- .البدايه والنهايه : ج 8 ص 259 .
4- .مسند أبى يعلى : ج 6 ص 172 ح 6731 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 85 ح 2740 ، تاريخ دمشق : ج 57 ص 244 نحوه ، كنز العمّال : ج 11 ص 357 ح 31730 وراجع الاحتجاج : ج 2 ص 44 .
5- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 503 ، تاريخ دمشق : ج 59 ص 15 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 37 الرقم 10 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 229 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 478 .
7- .وقعه صفّين : ص 455 وفيه «خديج» .

8- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 148 ح 4669 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 91 ح 2758 ، تاريخ دمشق : ج 59 ص 27 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 39 الرقم 10 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 88 .
9- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 171 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 104 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 413 .
10- .تاريخ دمشق : ج 59 ص 29 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 40 الرقم 10 .

5 / 10 مروان بن حَکَم

5 / 11 معاویه بن حُدَیج

5 / 10مروان بن حَکَمالکامل فی التاریخ :مروان ، کوتاه قد و سرخگون و کوتاه گردن بود . وی بارها از سوی معاویه زمامدار مدینه شد و هر گاه که زمامدار می شد ، بسیار به علی علیه السلام دشنام می داد .

البدایه و النهایه درباره مروان : هنگامی که مروان از سوی معاویه زمامدار مدینه بود ، هر جمعه بر منبر ، علی علیه السلام را دشنام می داد . حسن بن علی علیهماالسلام به وی فرمود : «خداوند عز و جل پدرت حَکَم را ، در حالی که تو هنوز در پشت او بودی ، بر زبان پیامبرش نفرین کرد و فرمود : خداوند ، حَکَم و نسل او را لعنت کُناد ! » .

مسند أبی یعلی به نقل از ابو یحیی : نزد حسین و حسن علیهماالسلام و مروان بودم و حسین علیه السلام و مروان ، یکدیگر را دشنام می دادند . حسن علیه السلام ، حسین علیه السلام را از این کار ، باز داشت . آن گاه ، مروان گفت : خاندان ملعون ! حسن علیه السلام خشمگین شد و فرمود : «گفتی خاندان ملعون؟ ! به خدا سوگند که خداوندْ تو را بر زبان پیامبرش ، در زمانی که در پشت پدرت بودی ، لعن کرده است !» .

5 / 11معاویه بن حُدَیجاو از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می آید . وی از دوستداران عثمان ، از دشمنان امیر مؤمنان و یکی از سرشناسان سپاه معاویه بود . وی در جنگ صِفّین ، حضور داشت و هنگامی که معاویه ، حکومت را به دست گرفت ، ابن حُدَیج ، یکی از زمامداران او بود . وی امام علی علیه السلام را دشنام می داد . او در جنگی که با محمّد بن ابی بکر (زمامدار مصر) داشت ، بر وی دست یافت و او را در پوست الاغی نهاد و وی را تشنه کُشت و جسدش را سوزاند . ابن حدیج در سال 52 هجری مُرد .

.

الكامل فى التاريخ :كَتَبَ مُعاوِيَهُ إلى مَسلَمَهَ بن مُخَلَّدٍ ومُعاوِيَهَ بنِ حُدَيجٍ السَّكونِىِّ وكانا قَد خالَفا عَلِيّاً يَشكُرُهُما عَلى ذَلِکَ [الخُروجِ لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ]ويَحُثُّهُما عَلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ ، ويَعِدُهُمَا المُواساهَ فى سُلطانِهِ . (1)

الكامل فى التاريخ فى مُعاوِيَهَ بنِ حُدَيجٍ : كانَ إذا قَدِمَ إلى مُعاوِيَهَ زُيِّنَت لَهُ الطُّرُقُ بِقِبابِ الرَّيحانِ ؛ تَعظيما لِشَأنِهِ . (2)

المعجم الكبير عن علىّ بن أبى طلحه مولى بنى اُميّه :حَجَّ مُعاوِيَهُ بنُ أبى سُفيانَ ، وحَجَّ مَعَهُ مُعاوِيَهُ بنُ حُدَيجٍ ، وكانَ مِن أسَبِّ النّاسِ لِعَلِىٍّ ، فَمَرَّ فِى المَدينَهِ فى مَسجِدِ الرَّسولِ صلى الله عليه و آله وَالحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ جالِسٌ فى نَفَرٍ مِن أصحابِهِ ، فَقيلَ لَهُ : هذَا مُعاوِيَهُ بنُ حُدَيجٍ السّابُّ لِعَلِىٍّ رضى الله عنه ! فَقالَ : عَلَىَّ بِالرَّجُلِ . فَأتاهُ الرَّسولُ ، فَقالَ : أجِب ! قالَ : مَن ؟ قالَ : الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ يَدعوکَ . فَأتاهُ فَسَلَّمَ عَلَيهِ . فَقالَ لَهُ الحَسَنُ بنُ عَلِىٍّ رضى الله عنه : أنتَ مُعاوِيهُ بنُ حُدَيجٍ ؟ قالَ : نَعَم . فَرَدَّ عَلَيهِ ثَلاثا ، فَقالَ لَهُ الحَسَنُ : السّابُّ لِعَلِىٍّ ؟ فَكَأنَّهُ استَحيى ، فَقالَ لَهُ الحَسَنُ رضى الله عنه : أمَ وَاللّهِ لَئِن وَرَدتَ عَلَيهِ الحَوضَ وما أراکَ أن تَرِدَهُ لَتَجِدَنَّهُ مُشَمِّرَ الإزارِ عَلى ساقٍ ، يَذودُ (3) المُنافِقينَ ذَودَ غَريبَهِ الإبِلِ ، قولُ الصّادِقِ المَصدوقِ صلى الله عليه و آله ، «وَقَدْ خَابَ مَن افْتَرى» (4) . (5)

.

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 412 .
2- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 516 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 312 .
3- .الذَّود : السَّوق والطَّرد والدَّفع (لسان العرب : ج 3 ص 167 «ذود») .
4- .طه : 61 .
5- .المعجم الكبير : ج 3 ص 91 ح 2758 وص 81 ح 2727 عن أبى كبير نحوه ، مسند أبى يعلى : ج 6 ص 175 ح 6738 ، تاريخ دمشق : ج 59 ص 27 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 39 الرقم 10 .

الکامل فی التاریخ :معاویه برای مَسلمه بن مُخَلَّد و معاویه بن حُدَیجِ سَکونی که هر دو از مخالفان علی علیه السلام بودند نامه ای نوشت که از آن دو [به خاطر قیامشان به خونخواهی عثمان ،] تشکّر کند و به [ادامه] خونخواهی عثمان ، تشویقشان نماید و به آنان وعده همکاری در حکومتش را بدهد .

الکامل فی التاریخ درباره معاویه بن حُدَیج : هنگامی که نزد معاویه می آمد ، برای بزرگداشت شخصیّتش راه را با گنبدهایی (طاق نصرت هایی) از سبزه و گیاهان خوش بو تزیین می کردند .

المعجم الکبیر به نقل از علی بن ابی طلحه ، آزاد شده بنی امیّه : معاویه بن ابی سفیان ، قصد حج کرد و معاویه بن حُدَیج نیز همراهش عازم حج شد ، و حدیج از دشنام دهنده ترینِ مردم به علی علیه السلام بود . [ابن حدیج] در مدینه ، از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گذر کرد و حسن بن علی علیهماالسلام در جمع عدّه ای از یارانش نشسته بود . به ایشان گفتند که : این ، معاویه بن حدیج ، دشنام دهنده به علی علیه السلام است . [حسن بن علی علیهماالسلام] فرمود : «وی را پیش من بیاورید» . فرستاده امام حسن علیه السلام نزد وی آمد و به وی گفت : اجابت کن! حدیج گفت : چه کسی را؟ آن فرد گفت : حسن بن علی علیهماالسلام تو را فرا می خواند . او آمد و به حسن بن علی علیهماالسلام سلام کرد . حسن بن علی علیهماالسلام به وی فرمود : «تو معاویه بن حدیج هستی؟» . حدیج ، سه بار پاسخ داد : بله . امام حسن علیه السلام به وی فرمود : «همان دشنام دهنده به علی؟» . حدیج ، گویی شرمنده شد . امام حسن علیه السلام به وی فرمود : «به خدا سوگند ، اگر بر علی علیه السلام بر حوض [کوثر] وارد شوی و البتّه نمی بینم که بر او وارد شوی ، او را می بینی که دامنْ بالا زده و منافقان را از لب حوض می راند ، همانند شتران غریبه ای که رانده می شوند . این ، سخن راستگوی تصدیق شده است که فرمود : «کسی که تهمت زد ، ناکام شد» » .

.

5 / 12المُغيرَةُ بنُ شُعبَهَأسلم فى السنه الخامسه للهجره ، بعد أن كان فارّاً لقتله جماعه (1) . ولىَ البحرين لعمر فى بادئ أمره ، ثمّ ولّاه علَى البصره ، وعزله عنها بزناه ، لكن استعمله علَى الكوفه (2) . قال بعض الظرفاء : كان الرجل يقول للآخر : غضب اللّه عليک كما غضب أمير المؤمنين علَى المغيره ؛ عزله عن البصره ، فولّاه الكوفه ! (3) ولهذا السبب هدّده الإمام أمير المؤمنين عليه السلام بالرجم (4) . ثمّ ولىَ الكوفهَ لعثمان مدّه (5) . وعندما بويع الإمام علىّ عليه السلام بالخلافه بايعه المغيره ، واقترح عليه أن لا يعزل عمّال عثمان ، وأن يولّى طلحه والزبير على بعض الأمصار ، بَيْد أنّ الإمام عليه السلام رفض اقتراحه (6) . ومن الجدير بالذكر أنّه لم يشترک فى جيش معاويه أيّام الإمام عليه السلام (7) ، لكنّه كان يبغض الإمام عليه السلام (8) . ذهب إلى معاويه حين آل الأمر إليه ، فنصبه علَى الكوفه (9) ، وكان يسبّ الإمام عليه السلام علَى المنبر (10) . هلک سنه (50 ه) . وكان معروفا بدهائه ، وحرصه الكبير علَى الزواج والطلاق ، حَتّى ذكر المؤرّخون أنّ نساءه كنّ أكثر من سبعين (11) ، أو ثلاثمئه ، أو كُنّ ألف امرأه . (12)

.

1- .صحيح البخارى : ج 2 ص 976 ح 2581 ، مسند ابن حنبل : ج 6 ص 331 ح 18177 و ص 498 ح 18950 ، السيره النبويّه لابن كثير : ج 3 ص 332 ، تاريخ دمشق : ج 60 ص 23 ، الأغانى : ج 16 ص 89 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 24 الرقم 7 ؛ الغارات : ج 2 ص 517 .
2- .أُسد الغابه : ج 5 ص 239 الرقم 5071 ، الاستيعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 ، الإصابه : ج 6 ص 157 الرقم 8197 ، تاريخ دمشق : ج 60 ص 31 .
3- .تاريخ دمشق : ج 60 ص 41 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 28 الرقم 7 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 69 .
5- .أُسد الغابه : ج 5 ص 239 الرقم 5071 ، الاستيعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 .
6- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 10 ، مروج الذهب : ج 2 ص 363 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 440 ، الأغانى : ج 16 ص 101 ، الاستيعاب : ج 4 ص 9 الرقم 2512 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 116 ؛ المناقب للكوفى : ج 2 ص 312 ح 785 ، وقعه صفّين : ص 52 .

7- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 29 الرقم 7 ، اَسد الغابه : ج 5 ص 239 الرقم 5071 ، الاستيعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 ، الإصابه : ج 6 ص 157 الرقم 8197 .
8- .الغارات : ج 2 ص 516 .
9- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 506 ح 5890 ، تاریخ دمشق : ج 60 ص 45 ، سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 29 الرقم 7 ، الأغانی : ج 16 ص 89 ، أسد الغابه : ج 5 ص 239 الرقم 5071 ، الإصابه : ج 6 ص 157 الرقم 8197 ، الاستیعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 ؛ تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 219 .
10- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 80 ح 19308 وج 1 ص 398 ح 1631 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 509 ح 5898 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 252 و ص 261 ، سیر أعلام النبلاء : ج 1 ص 104 و 105 .
11- .سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 31 الرقم 7 .
12- .أُسد الغابه : ج 5 ص 238 الرقم 5071 ، الاستیعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 .

5 / 12 مُغَیره بن شُعبه

5 / 12مُغَیره بن شُعبهاو در سال پنجم هجری اسلام آورد ، پس از آن که گروهی از قبیله خویش (ثقیف) را به قتل رسانده بود و فراری بود . وی در آغاز خلافت عمر ، از سوی او ، زمامدار بحرین (1) شد . سپس عمر ، او را به زمامداری بصره گمارد و [پس از مدّتی] او را به خاطر ارتکاب زنا ، از آن جا برکنار ساخت و استاندار کوفه کرد .(!) به قول یکی از نکته سنجان : یکی به دیگری می گفت : خداوندْ چنان بر تو خشم گیرد که امیر مؤمنانْ عمر بر مغیره گرفت (او را از حکومت بصره کنار نهاد و زمامدار کوفه ساخت) ! به همین علّت ، امام علی علیه السلام او را در همان زمان ، به سنگسار ، تهدید کرد . سپس عثمان ، مدّتی او را به زمامداری کوفه منصوب کرد . هنگامی که برای خلافت با علی علیه السلام بیعت شد ، مغیره نیز با ایشان بیعت نمود . به علی علیه السلام پیشنهاد داد که استانداران عثمان را کنار ننهد و طلحه و زبیر را به زمامداری برخی از مناطق ، منصوب کند ؛ امّا امام علیه السلام پیشنهاد وی را نپذیرفت . شایان ذکر است که مغیره بن شعبه ، در دوران امام علیه السلام ، در سپاه معاویه مشارکت نداشت ؛ امّا با علی علیه السلام دشمنی می کرد . هنگامی که حکومت به دست معاویه افتاد ، به سوی معاویه رفت . معاویه هم او را بر کوفه منصوب کرد . وی بر منبر ، امام علی علیه السلام را دشنام می گفت . مُغَیره ، سرانجام ، در سال 50 هجری مُرد . وی ، به زیرکی و اشتیاق بسیار به ازدواج و طلاق ، معروف بود ، تا جایی که تاریخ نگاران ، تعداد زنان او را بیش از هفتاد ، سیصد و حتّی هزار زن هم بر شمرده اند .

.

1- .بحرین ، سرزمینی میان ساحل جنوبی خلیج فارس و کرانه های شمالی صحرای بزرگ عربستان ، شامل : اَحسا (لحسا) ، هَجَر ، هَفوف ، جزیره اُوال (بحرین امروزی) و ... . (ر.ک : جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی : ج 1 ص 231) .

ص: 416

. .

ص: 417

. .

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :هامانُ هذِهِ الاُمَّهِ المُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام لِعَمّارِ بنِ ياسِرٍ وقَد سَمِعَهُ يُراجِعُ المُغيرَهَ بنَ شُعبَهَ كَلاما : دَعهُ يا عَمّارُ ؛ فَإِنَّهُ لَم يَأخُذ مِنَ الدّينِ إلّا ما قارَبَهُ مِنَ الدُّنيا ، وعَلى عَمدٍ لَبَسَ عَلى نَفسِهِ ؛ لِيَجعَلَ الشُّبُهاتِ عاذِرا لِسَقَطاتِهِ . (2)

الغارات عن جندب بن عبد اللّه :ذُكِرَ المُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ عِندَ عَلِىٍّ عليه السلام وجَدَّهُ مَعَ مُعاوِيَهَ ، فَقالَ : ومَا المُغيرَهُ ! إنَّما كانَ إسلامُهُ لِفَجرَهٍ وغَدرَهٍ لِمُطمَئِنّينَ إلَيهِ مِن قَومِهِ ، فَتَکَ بِهِم ورَكِبَها مِنهُم ، فَهَرَبَ ، فَأتَى النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله كَالعائِذِ بِالإِسلامِ ، وَاللّهِ ما رَأى أحَدٌ عَلَيهِ مُنذُ ادَّعَى الإِسلامَ خُضوعا ولا خُشوعا . ألا وإنَّهُ كانَ مِن ثَقيفٍ فَراعِنهٌ قَبلَ يَومِ القِيامَهِ ، يُجانِبونَ الحَقَّ ، ويُسعِرونَ نيرانَ الحَربِ ، ويُوازِرونَ الظّالِمينَ . ألا إنَّ ثَقيفا قَومٌ غُدُرٌ ، لا يوفونَ بِعَهدٍ ، يُبغِضونَ العَرَبَ كَأنَّهُم لَيسوا مِنهُم ، ولَرُبَّ صالِحٍ قَد كانَ فيهِم ؛ مِنهُم عُروَهُ بنُ مَسعودٍ ، وأبو عُبَيدِ بنُ مَسعودٍ المُستَشهَدُ بِقُسِّ النّاطِفِ (3) عَلى شاطِئِ الفُراتِ ، وإنَّ الصّالِحَ فى ثَقيفٍ لَغَريبٌ . (4)

شرح نهج البلاغه عن أبى جعفر الإسكافى :إنَّ مُعاوِيَهَ وَضَعَ قَوما مِنَ الصَّحابَهِ وقَوما مِنَ التّابِعينَ عَلى رِوايَهِ أخبارٍ قَبيحَهٍ فى عَلِىٍّ عليه السلام ، تَقتَضِى الطَّعنَ فيهِ ، وَالبَراءَهَ مِنهُ ، وجَعَلَ لَهُم عَلى ذلِکَ جُعلاً يُرغَبُ فى مِثلِهِ ، فَاختَلَقوا ما أرضاهُ ؛ مِنهُم : أبو هُرَيرَهَ ، وعَمرُو بنُ العاصِ ، وَالمُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ ، ومِنَ التّابِعينَ : عُروَهُ بنُ الزُّبَيرِ . (5)

.

1- .الإيضاح : ص 66 عن أبى ذرّ .
2- .نهج البلاغه : الحكمه 405 .
3- .قُسّ الناطف : موضع قرب الكوفه على شاطئ الفرات ، كانت عنده وقعه بين الفرس وبين المسلمين وذلِکَ فى خلافه عمر ، قُتل فيه أبو عبيد بن مسعود الثقفى (تاج العروس : ج 8 ص 415 «قسس») .
4- .الغارات : ج 2 ص 516 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 80 .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 63 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هامان این امّت ، مغیره بن شعبه است .

امام علی علیه السلام خطاب به عمّار بن یاسر ، هنگامی که درباره مغیره بن شعبه سخن به میان آورد : ای عمّار! رهایش کن ، که او از دین بهره ای ندارد ، مگر آنچه او را به دنیا نزدیک ساخته باشد ؛ و او خویش را به عمد ، [درباره حقّانیت من یا معاویه]به شبهه انداخته است تا شبهه ها را بهانه ای برای لغزش هایش قرار دهد .

الغارات به نقل از جُندَب بن عبد اللّه : نزد علی علیه السلام از مغیره بن شعبه و سرسختی اش در حمایت از معاویه سخن به میان آمد . فرمود : «مگر مغیره کیست؟ اسلام آوردن وی ، در پیِ هرزگی و خیانتی بود که نسبت به گروهی از قومش کرد که از جانب او آسوده خاطر بودند . او به قوم خویش یورش بُرد و مرتکب آن اعمال شد . آن گاه گریخت و به عنوان پناهنده به اسلام ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد [تا از دست قومش در امان بمانَد] . سوگند به خدا ، از زمانی که اسلام آورده ، کسی از او فروتنی و افتادگی ندیده است . آگاه باشید که پیش از قیامت ، از قبیله ثقیف ، فرعون هایی خواهند بود که از حق ، کناره می گیرند و آتش جنگ را برمی افروزند و از ستمکاران ، پشتیبانی می کنند . آگاه باشید! ثقیف ، مردمی نیرنگبازند که به هیچ پیمانی وفا نمی کنند و با عرب ، چنان دشمنی می ورزند که گویی از آنان نیستند . البتّه در بین آنان ، گاه ، فرد صالحی پیدا می شود ، از جمله : عروه بن مسعود و ابو عبید بن مسعود (که در منطقه قُسّ الناطف (1) در ساحل فرات شهید شد) . و البته فرد صالح در قبیله ثقیف ، کمیاب است» .

شرح نهج البلاغه به نقل از ابو جعفر اِسکافی : معاویه ، گروهی از صحابیان و گروهی از تابعیان را برای جعل کردن احادیث زشت درباره علی علیه السلام که متضمّن طعن بر وی و برائت جستن از او بود گمارد و برای آنان مزدی مقرّر کرد که موجب تشویق برای چنین کاری می شد . آنان نیز در مورد آنچه موجب خشنودی معاویه می شد ، حدیث جعلی ساختند ، از جمله آنان [از صحابه] : ابو هریره ، عمرو بن عاص ، مغیره بن شعبه ؛ و از تابعیان ، عروه بن زبیر بودند .

.

1- .قسّ الناطف ، منطقه ای در نزدیکی کوفه در کنار ساحل فرات است . جنگ ایرانیان و مسلمانان در زمان خلافت عمر ، در این منطقه واقع شد و ابو عبید بن مسعود ثقفی ، در جریان آن ، کشته شد (تاج العروس : ج 8 ص 415 «قسس») .

شرح نهج البلاغه عن أبى جعفر الإسكافى :كانَ المُغيرَةُ بنُ شُعبَةَ يَلعَنُ عَلِيّا عليه السلام لَعنا صَريحا عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ ، وكانَ بَلَغَهُ عَن عَلِيٍّ عليه السلام فى أيّامِ عُمَرَ أنّهُ قالَ : لَئِن رَأَيتُ المُغيرَةَ لَأَرجُمَنَّهُ بِأحجارِهِ يَعنى واقِعَةَ الزِّنا بِالمَرأَهِ الَّتى شَهِدَ عَلَيهِ فيها أبو بَكرَةَ ، ونَكَلَ زِيادٌ عَنِ الشَّهادَهِ ، فَكانَ يُبغِضُهُ لِذاکَ ولِغَيرِهِ مِن أحوالٍ اجتَمَعَت فى نَفسِهِ ... . وكانَ المُغيرَةُ بنُ شُعبَةَ صاحِبَ دُنيا ؛ يَبيعُ دينَهُ بِالقَليلِ النَّزرِ مِنها ، ويُرضى مُعاوِيَةَ بِذِكرِ عَلىِّ بن أبى طالِبٍ عليه السلام ؛ قالَ يَوما فى مَجلِسِ مُعاوِيَةَ : إنَّ عَلِيّا لَم يُنكِحهُ رَسولُ اللّهِ اَبنَتَهُ حُبّا ، ولكِنَّهُ أرادَ أن يُكافِئَ بِذلِکَ إحسانَ أبى طالِبٍ إلَيهِ . قالَ : وقَد صَحَّ عِندَنا أنَّ المُغيرَةَ لَعَنَهُ عَلى مِنبَرِ العِراقِ مَرّاتٍ لا تُحصى . (1)

شرح نهج البلاغه :إنّ المُغيرَةَ كانَ أزنَى النّاسِ فِى الجاهِلِيَّهِ ، فَلَمّا دَخَلَ فِى الإِسلامِ قَيَّدَهُ الإِسلامُ ، وبَقِيَت عِندَهُ مِنهُ بَقِيَّهٌ ظَهَرَت فى أيّامِ وِلايَتِهِ البَصرَةَ . (2)

الإصابه عن المغيره بن شعبه :أنَا أوَّلُ مَن رَشا فِى الإِسلامِ ، جِئتُ إلى يَرفَأَ حاجِبِ عُمَرَ وكُنتُ اُجالِسَهُ ، فَقُلتُ لَهُ : خُذ هذِهِ العِمامَهَ فَالبَسها ، فَإِنَّ عِندى اُختَها . فَكانَ يَأنَسُ بى ويَأذَنُ لى أن أجلِسَ مِن داخِلِ البابِ ، فَكُنتُ آتى فَأَجلِسَ فِى القائِلَهِ (3) ، فَيَمرُّ المارُّ فَيَقولُ : إنَّ لِلمُغيرَهِ عِندَ عُمَرَ مَنزِلَهً ؛ إنَّهُ لَيَدخُلُ عَلَيهِ فى ساعَهٍ لا يَدخُلُ فيها أحَدٌ . (4)

شرح نهج البلاغه :كانَ المُغيرَةُ بنُ شُعبَةَ يُبغِضُ عَلِيّا عليه السلام مُنذُ أيّامِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وتَأَكَّدَت بِغضَتُهُ إلى أيّامِ أبى بَكرٍ وعُثمانَ وعُمَرَ ، وأشارَ عَلَيهِ يَومَ بويِعَ بِالخِلافَهِ أن يُقِرَّ مُعاوِيَهَ عَلَى الشّامِ مُدَّهً يَسيرَهً ، فَإِذا خُطِبَ لَهُ بِالشّامِ وتَوَطَّأَت دَعوَتُهُ دَعاهُ إلَيهِ كَما كانَ عُمَرُ وعُثمانُ يَدعُوانِهِ إلَيهِما وصَرَفَهُ ، فَلَم يَقبَل ، وكانَ ذلِکَ نَصيحَهً مِن عَدُوٍّ كاشِحٍ (5) . (6)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 69 و 70 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 12 ص 239 .
3- .القائله : الظهيره (لسان العرب : ج 11 ص 577 «قيل») .
4- .الإصابه : ج 6 ص 157 الرقم 8197 .

5- .الكاشح : العدوّ الباطن العداوه (لسان العرب : ج 2 ص 572 «كشح»)
.
6- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 101 .

شرح نهج البلاغه به نقل از ابو جعفر اِسکافی : مغیره بن شعبه ، آشکارا علی علیه السلام را بر منبر کوفه لعن می کرد ؛ چرا که در روزگار عمر ، در جریان زنای مغیره که ابو بکره درباره آن ، شهادت داد و زیاد ، از شهادت دادن ، سر باز زد علی علیه السلام گفته بود : «اگر مغیره را ببینم ، سنگسارش خواهم کرد» و این سخنِ علی علیه السلام ، به مغیره رسیده بود . مغیره هم به خاطر این مسئله و نیز مسائل دیگری که از علی علیه السلام در دلش انباشته شده بود ، با علی علیه السلام دشمنی می کرد ... . مغیره بن شعبه اهل دنیا بود و دینش را به چیزی اندک از دنیا می فروخت و با بدگویی از علی بن ابی طالب علیه السلام معاویه را خشنود می کرد . روزی در مجلس معاویه گفت : پیامبر خدا ، دخترش را از روی دوستی ، به ازدواج علی در نیاوْرْد ؛ بلکه می خواست خوبی های ابو طالب را در حقّ خویش ، جبران کند . اخباری درست به ما رسیده که مغیره بر منبر عراق ، علی علیه السلام را بی شمار ، لعن کرده است .

شرح نهج البلاغه :مغیره ، زناکارترینِ مردم در زمان جاهلیّت بود . هنگامی که اسلام آورد ، اسلام ، وی را محدود کرد . در وجود او نشانه هایی از این حالت ، مانده بود که به هنگام زمامداری اش بر بصره ، نمود پیدا کرد .

الإصابه به نقل از مغیره بن شعبه : من نخستین کسی هستم که در عصر اسلام ، رشوه داده ام : پیش یَرفَأ (دربان عمر) آمدم و با وی نشستم و به وی گفتم : این عمامه را بگیر و به سر بگذار ، که من تای این عمامه را دارم . وی با من اُنس پیدا کرد و به من اجازه داد که وارد شوم و بنشینم . من وارد شدم و [همان جا] وسط حیاط نشستم . هر رهگذری که می گذشت ، [با خود] می گفت : مغیره در نزد عمر ، از منزلتْ برخوردار است ؛ چون در آن هنگامی که هیچ کس نمی تواند پیش وی برود، مغیره می رود.

شرح نهج البلاغه :مغیره بن شعبه ، علی علیه السلام را از زمان پیامبر خدا دشمن می داشت ؛ ولی این دشمنی ، در روزگار ابو بکر ، عمر و عثمان ، فزونی یافت . در روزی که با علی علیه السلام برای خلافتْ بیعت شد ، او به علی علیه السلام پیشنهاد کرد که معاویه را برای مدّتی کوتاه در شام نگه دارد و آن هنگام که در شام به نام او خطبه خوانده شد و دعوتش جا افتاد ، معاویه را همان گونه که عمر و عثمان ، وی را نزد خویش خوانده

بودند پیش خود بخواند و زمامداری را از وی بگیرد . علی علیه السلام این را نپذیرفت . و این ، خیرخواهی ای از سوی دشمنی کینه توز بود .

.

الغارات عن الكلبى :إنَّ المُغيرَةَ بنَ شُعبَةَ كَتَبَ إلى بُسرٍ حينَ خَرَجَ مِن مَكَّةَ مُتَوَجِّها إلَى الطّائِفِ (1) : أمّا بَعدُ ، فَقَد بَلَغَنى مَسيرُکَ إلَى الحِجازِ ، ونُزولُکَ مَكَّةَ ، وشِدَّتُکَ عَلَى المُريبِ ، وعَفوُکَ عَنِ المُسىءِ ، وإكرامُکَ لِأُولِى النُّهى ، فَحَمِدتُ رأيَکَ فى ذلِکَ ، فَدُم عَلى صالِحِ ما أنتَ عَلَيهِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ لَن يَزيدَ بِالخَيرِ أهلَهُ إلّا خَيرا ، جَعَلَنا اللّهُ وإيّاکَ مِنَ الآمِرينَ بِالمَعروفِ ، وَالقاصِدينَ إلَى الحَقِّ ، وَالذّاكِرينَ اللّهَ كَثيرا . (2)

الكامل فى التاريخ فى ذِكرِ البَيعَهِ لِيَزيدَ بِولايَهِ العَهدِ : كانَ ابتِداءُ ذلِکَ وأوَّلُهُ مِنَ المُغيرَهِ بنِ شُعبَهَ ؛ فَإِنَّ مُعاوِيَهَ أرادَ أن يَعزِلَهُ عَنِ الكوفَهِ ويَستَعمِلَ عِوَضَهُ سَعيدَ بنَ العاصِ ، فَبَلَغَهُ ذلِکَ فَقالَ : الرَّأىُ أن أشخَصَ إلى مُعاوِيَهَ فَأستَعفِيَهُ ؛ لِيَظهَرَ لِلنّاسِ كَراهَتى لِلوِلايَهِ . فَسارَ إلى مُعاوِيَهَ ، وقالَ لِأَصحابِهِ حينَ وَصَلَ إلَيهِ : إن لَم أكسِبكُمُ الآنَ وِلايَهً وإمارَهً لا أفعَلُ ذلِکَ أبَدا ! ومَضى حَتّى دَخَلَ عَلى يَزيدَ ، وقالَ لَهُ : إنَّهُ قَد ذَهَبَ أعيانُ أصحابِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وآلِهِ وكُبراءُ قُرَيشٍ وذَوو أسنانِهِم ، وإنَّما بَقِىَ أبناؤُهُم ، وأنتَ مِن أفضَلِهِم وأحسَنِهِم رَأيا ، وأعلَمُهُم بِالسُّنَّهِ وَالسِّياسَهِ ، ولا أدرى ما يَمَنعُ أميرَ المُؤمِنينَ أن يَعقِدَ لَکَ البَيعَهَ ! قالَ : أ وَ تَرى ذلِکَ يَتِمُّ ؟ قالَ : نَعَم . فَدَخَلَ يَزيدُ عَلى أبيهِ ، وأخبَرَهُ بِما قالَ المُغيرَهُ ، فَأَحضَرَ المُغيرَهَ وقالَ لَهُ : ما يَقولُ يَزيدُ ! فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، قَد رَأَيتَ ما كانَ مِن سَفكِ الدِّماءِ ، وَالاِختِلافِ بَعدَ عُثمانَ ، وفى يَزيدَ مِنکَ خَلَفٌ ، فَاعقِد لَهُ ، فَإِن حَدَثَ بِکَ حادِثٌ كانَ كَهفا لِلنّاسِ ، وخَلَفا مِنکَ ، ولا تُسفَکُ دِماءٌ ، ولا تَكونَ فِتنَهٌ . قالَ : ومَن لى بِهذا ؟ قالَ : أكفيکَ أهلَ الكوفَهِ ، ويَكفيکَ زِيادٌ أهلَ البَصرَهِ ، ولَيسَ بَعدَ هذَينِ المِصرَينِ أحَدٌ يُخالِفُکَ . قالَ : فَارجِع إلى عَمَلِکَ ، وتَحَدَّث مَعَ مَن تَثِقُ إلَيهِ فى ذلِکَ ، وتَرى ونَرىَ . فَودَّعَهُ ورَجِعَ إلَى أصحابِهِ . فَقالوا : مَه ؟ قالَ : لَقَد وَضَعتُ رِجلَ مُعاوِيَهِ فى غَرزٍ (3) بَعيدِ الغايَهِ عَلَى اُمَّهِ مُحَمَّدٍ ، وفَتَقتُ عَلَيهِم فَتقا لا يُرتَقُ أبَدا ، وتَمَثَّلَ : بِمِثلى شاهِدِى النَّجوى وغالى بِىَ الأعداءَ وَالخَصمَ الغِضابا وسارَ المُغيرَهُ حَتّى قَدِمَ الكوفَهَ ، وذاكَرَ مَن يَثِقُ إلَيهِ ومَن يَعلَمُ أنَّهُ شيعَهٌ لِبَنى اُمَيَّهَ أمرَ يَزيدَ ، فَأَجابوا إلى بَيعَتِهِ ، فَأَوفَدَ مِنهُم عَشَرَهً ، ويُقال : أكثَرُ مِن عَشَرَهٍ ، وأعطاهُم ثَلاثينَ أَلفَ دِرهَمٍ ، وجَعَلَ عَلَيهِمُ ابنَهُ موسَى بنَ المُغيرَهِ ، وقَدِموا عَلى مُعاوِيَهَ فَزَيَّنوا لَهُ بَيعَهَ يَزيدَ ، ودَعَوهُ إلى عَقدِها . فَقالَ مُعاوِيَهُ : لاتَعجَلوا بِإظهارِ هذَا وكونوا عَلى رَأيِكُم . ثُمَّ قالَ لِموسى : بِكَم اشتَرى أبوکَ مِن هؤُلاءِ دينَهُم ؟ قالَ : بِثَلاثينَ أَلفا . قالَ : لَقَد هانَ عَلَيهِم دينُهُم . (4)

.

1- .الطّائِف : بليده قرب مكّه على ظهر جبل غزوان ، وهو أبرد مكان بالحجاز (راجع تقويم البلدان : ص 94) .
2- .الغارات : ج 2 ص 609 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 12 .
3- .الغَرز : رِكابُ الإ بِل (المصباح المنير : ص 445 «غرز») .
4- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 508 وراجع تاريخ الطبرى : ج 5 ص 301 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 187 وتاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 219 .

الغارات به نقل از کلبی : هنگامی که بُسر از مکّه به سوی طائف (1) در حرکت بود ، مغیره بن شعبه به وی چنین نوشت: «امّا بعد؛ خبر حرکتت به سمت حجاز و فرود آمدنت در مکّه و سختگیری ات بر شکداران و گذشتت از گنهکاران و بزرگداشتت نسبت به خردمندان ، به من رسید؛ و من نظرت را در این خصوص ، ستایش کردم. بر کار شایسته ای که انجام می دهی ، پایدار باش ، که خداوند در کار خیر ، جز خیر ، بر خیرخواهان نمی افزاید . خداوند ، ما و تو را از فرمان دهندگان به معروف ، حرکت کنندگان به سوی حق ، و بسیار یادکنندگانِ خویش ، قرار دهد !» .

الکامل فی التاریخ در یادکردِ بیعت ولایت عهدی برای یزید : آغاز و ابتدای این کار از مغیره بن شعبه بود . [داستان از آن جا شروع شد که] معاویه تصمیم گرفت مغیره را از کوفه بردارد و سعید بن عاص را به جای وی به زمامداری بگمارد . خبر این تصمیم به مغیره رسید . [او هم پیش خود]گفت : درست ، آن است که پیش معاویه بروم و استعفا بدهم تا بی علاقه گی ام به زمامداری ، در پیش مردم ، آشکار گردد . او پیش معاویه رفت و وقتی به [کاخ] او رسید، به یاران خود گفت : اگر اکنون حکومت و زمامداری را برای شما به دست نیاورم ، هیچ گاه ، آن را به دست نخواهم آورد . سپس پیش یزید رفت و به وی گفت : بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وی ، و بزرگان قریش و سردمداران آن ، از بین رفته اند و تنها فرزندان آنان باقی مانده اند و در بین این فرزندان ، تو برترین ، خوش رأی ترین و آگاه ترینِ به سنّت و سیاست هستی ؛ ولی نمی دانم چه چیزی مانع شده است که امیر مؤمنان [معاویه] برای تو بیعت نمی گیرد . یزید گفت : فکر می کنی که این کار ، شدنی است؟ گفت : آری . یزید ، پیش پدرش رفت و سخن مغیره را به وی گفت . معاویه ، مغیره را خواست و گفت : یزید ، چه می گوید؟ مغیره گفت : ای امیر مؤمنان! خود دیدی که پس از عثمان ، چه خونریزی و اختلافی به وجود آمد! یزید می تواند جانشین تو باشد . خلافت را برای وی استوار کن که اگر برای تو پیشامدی شد ، او پناهی برای مردم و جانشینی برای تو باشد و [بدین ترتیب ،]نه خونی ریخته شود و نه فتنه ای به وجود آید . معاویه گفت : چه کسی برای من این کار را انجام می دهد؟ گفت : من ، مردم کوفه را و زیاد ، مردم بصره را برای تو سامان خواهیم داد . پس از این دو شهر ، هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد . معاویه گفت : به کارت برگرد و درباره این موضوع با افرادی که به آنان اعتماد داری ، صحبت کن .

بیندیش و ما هم می اندیشیم . مغیره با معاویه خداحافظی کرد و به سوی یارانش برگشت . یارانش گفتند : چه خبر؟ گفت : پای معاویه را در میان امّت محمّد ، در گودالی بس عمیق نهادم و آن چنان شکافی در امّت انداختم که هیچ گاه ترمیم نخواهد شد . و این شعر را خواند : منم آن که در نجواها (توطئه ها) حضور دارم و دشمنان را برمی انگیزانم و خشم آنان را شعله ور می کنم . مغیره به کوفه آمد و جریان یزید را با کسانی که بدانها اعتماد داشت و می دانست از پیروان بنی امیّه اند ، در میان گذاشت . آنان بیعت با یزید را قبول کردند . مغیره هیئتی ده نفره (و نیز گفته شده : بیشتر از ده نفر) از آنان را به سوی معاویه گسیل داشت و سی هزار درهم به آنان داد و پسرش موسی بن مغیره را بر آنان گماشت . آنان پیش معاویه آمدند و بیعت با یزید را برای او خوب جلوه دادند و وی را به گرفتن بیعت ، فرا خواندند . معاویه گفت : در افشای این موضوع ، شتاب نکنید و بر نظرتان پایدار باشید . آن گاه به موسی گفت : پدرت دین اینان را به چند خریده است؟ گفت : سی هزار درهم . معاویه گفت : دینشان را ارزان فروخته اند!

.

1- .طائف ، شهر کوچکی است در نزدیکی مکّه ، بر دامنه کوه غَزوان ، که خُنک ترینِ نقطه حجاز است (تقویم البلدان : ص 94) .

ص: 424

. .

ص: 425

. .

5 / 13الوَليدُ بنُ عُقبَهَهو أخو عثمان لاُمّه (1) ، وممّن أسلم يوم فتح مكّه . قتل أمير المؤمنين عليه السلام أباه بأمر النبىّ صلى الله عليه و آله بعد أسره فى غزوه بدر (2) . نزلت فيه الآيه الكريمه : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا ...» (3)(4) ، ومع ذلِکَ فإنّ الخليفه الثانى كان يرسله لجمع الصدقات (5) . كان مفرطاً فى شرب الخمر ، واُقيم عليه الحدّ بسبب ذلِکَ عندما كان واليا من قِبَل عثمان علَى الكوفه (6) ، وهذَا من جمله المؤاخذات الَّتى سُجّلت على عثمان (7) . كان قديم العداء للإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، وهو الَّذى قال للإمام عليه السلام فى عهد النبىّ صلى الله عليه و آله : «أنا أحدُّ منک سِنانا ، وأبسطُ لسانا ، وأملأُ كتيبهً» ، فنزلت الآيه الكريمه : «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا» (8) على أثر ذلِکَ (9) . ولمّا بويع الإمام عليه السلام لم يبايعه ، بل كان يحرّض معاويه والعثمانيّين بشعر كان ينشده (10) ، بل لازم معاويه فى صفّين . وكان يسبّ الإمام عليه السلام . (11)

.

1- .اُسد الغابه : ج 5 ص 420 الرقم 5475 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 413 الرقم 67 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 165 .
2- .تاريخ دمشق : ج 63 ص 221 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 413 الرقم 67 ، مروج الذهب : ج 2 ص 362 .
3- .الحجرات : 6 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 397 ح 18486 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 274 ح 3395 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 224 وص 228 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 420 الرقم 5475 ، الاستيعاب : ج 4 ص 114 الرقم 2750 ، الإصابه : ج 6 ص 481 الرقم 9167 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 53 .
5- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 414 الرقم 67 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 221 و ص 242 .
6- .تاريخ دمشق : ج 63 ص 244 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 245 و 246 ، الأغانى : ج 5 ص 139 146 و ص 158 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 414 الرقم 67 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 421 الرقم 5475 ، الإصابه : ج 6 ص 482 الرقم 9167 ، الاستيعاب : ج 4 ص 115 الرقم 2750 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 165 و ص 174 .

7- .سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 415 الرقم 67 ، اَسد الغابه : ج 5 ص 421 الرقم 5475 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 220 .
8- .السجده : 18 .
9- .راجع : ج 7 ص 520 (المؤمن) .
10- .اُسد الغابه : ج 5 ص 422 الرقم 5475 ، الإصابه : ج 6 ص 482 الرقم 9167 ، الاستيعاب : ج 4 ص 117 الرقم 2750 .
11- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 45 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 54 ؛ وقعه صفّين : ص 391 .

5 / 13 ولید بن عُقْبه

5 / 13ولید بن عُقْبهاو برادر مادری عثمان و از جمله کسانی بود که در روز فتح مکّه مسلمان شدند. پدرش پس از اسارت در غزوه بدر، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دست امیر مؤمنان، کشته شد . درباره ولید بن عُقْبه ، این آیه نازل شده است : «ای کسانی که ایمان آورده اید! چنانچه فاسقی خبری آورد ، صحّت و سُقم آن خبر را جویا شوید» . با این ، خلیفه دوم ، او را برای جمع آوری زکات می فرستاد . او در می گساری زیاده روی می کرد و به همین خاطر بود که در زمانی که از طرف عثمان ، زمامداری کوفه را به عهده داشت ، [به مدینه احضار و] حدّ شرعی بر وی جاری شد . نصب او به زمامداری ، یکی از ایرادهایی است که علیه عثمان ، ثبت شده است . او دشمنی دیرینه ای با امیر مؤمنان داشت و همو بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت : من از تو تیزشمشیرتر ، سخنورتر و در جنگ ، پُر ابّهت ترم . در پی این جریان بود که این آیه نازل شد : «آیا کسی که مؤمن است ، همانند فاسق است؟ !» . (1) هنگامی که برای امام علی علیه السلام بیعت گرفته شد ، او با امام علیه السلام بیعت نکرد ؛ بلکه معاویه و پیروان عثمان را با اشعاری که می سرود ، علیه امام علیه السلام می شوراند . او در جنگ صِفّین ، همراه معاویه بود و به امام علیه السلام ناسزا می گفت .

.

1- .ر.ک : ج 7 ، ص 521 (مؤمن) .

تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :قالَ الوَلیدُ بنُ عُقبَهَ بنِ أبی مُعَیطٍ لَعِلیٍّ بنِ أبی طالِبٍ : أنَا أحَدُّ مِنکَ سِنانا ، وأبسَطُ مِنکَ لِسانا ، وأملَأُ لِلکَتیبَهِ مِنکَ ! فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ : اُسکُت ، فَإنَّما أنتَ فاسِقٌ ، فَنَزَلَت : «أفَمَن کَانَ مُؤْمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لَا یَسْتَوُونَ» ، قالَ : یَعنی بِالمُؤمِنِ عَلِیّا ، وبِالفاسِقِ الوَلیدَ بنَ عُقبَهَ . (1)

شرح نهج البلاغه عن أبی القاسم البلخی :مِنَ المَعلومِ الَّذی لا رَیبَ فیهِ لاشتِهارِ الخَبَرِ بِهِ ، وإطباقِ النّاسِ عَلَیهِ أنَّ الوَلیدَ بنَ عُقَبَهَ بنِ أبی مُعَیطٍ کانَ یُبغِضُ عَلِیّا ویَشتِمُهُ ، وأنَّهُ هُوَ الَّذی لاحاهُ (2) فی حَیاهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ونابَذَهُ ، وقالَ لَهُ : أنَا أثبَتُ مِنکَ جِنانا ، وأحَدُّ سِنانا ! فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : اُسکُت یا فاسِقُ ! فَأنزَلَ اللّهُ تَعالی فیهِما : «أفَمَن کَانَ مُؤْمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لَا یَسْتَوُونَ ...» الآیاتِ المَتلُوَّهِ ، وسَمَّی الوَلیدَ بِحَسَبِ ذلِکَ فی حَیاهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله الفاسِقَ ، فَکانَ لا یُعرَفُ إلّا بِالوَلیدِ الفاسِقِ . (3)

.

1- .تاریخ دمشق : ج 63 ص 235 ، تاریخ بغداد : ج 13 ص 321 الرقم 7291 ، سیر أعلام النبلاء : ج 3 ص 415 الرقم 67 ، الأغانی : ج 5 ص 153 کلّها نحوه .
2- .فی الحدیث : «نهیتُ عن ملاحاه الرجال» : أی مقاولتهم ومخاصمتهم ؛ هو من : لحیتُ الرجل إذا نازعته (لسان العرب : ج15 ص 242 «لحا») .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 80 .

تاریخ دمشق به نقل از ابن عبّاس : ولید بن عقبه بن ابی معیط ، به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت : من از تو تیزشمشیرتر ، سخنورتر و در جنگ ، پُرابّهت ترم . علی علیه السلام به وی فرمود : «ساکت شو! تو جز یک فاسق نیستی» . آن گاه ، این آیه درباره وی نازل شد : «آیا کسی که مؤمن است ، چون کسی است که فاسق است؟ البته یک سان نیستند» . منظور از مؤمن ، علی علیه السلام و منظور از فاسق (نافرمان) ، ولید بن عقبه بود .

شرح نهج البلاغه به نقل از ابو القاسم بلخی : از جمله نقل های معلومی که (به سبب مشهور بودن خبر آنها و نیز اتّفاق نظر مردم درباره آنها) هیچ تردیدی در آنها وجود ندارد ، این است که ولید بن عقبه بن ابی مُعَیط ، علی علیه السلام را دشمن می داشت و به وی بد می گفت . او همان کسی است که در زمان حیات پیامبر خدا به علی علیه السلام بد گفت و با لقب ناشایست از او یاد کرد و نیز به وی گفت : من از تو پُردل تر و تیزشمشیرترم . علی علیه السلام به وی فرمود : «ای فاسق! ساکت شو» . آن گاه ، خداوند متعال درباره آن دو ، این آیه را فرو فرستاد : «آیا کسی که مؤمن است ، چون کسی است که فاسق است؟ البته یک سان نیستند» . نیز آیات بعد از آن را فرو فرستاد و بر این اساس ، خداوند ولید را در زمان حیات پیامبر خدا «فاسق» خواند و از آن پس ، او جز با عنوان «ولید فاسق» شناخته نمی شد .

.

تاريخ دمشق في وَصفِ الوَليدِ بنِ عُقبَةَ : كانَ أبوهُ مِن شَياطينِ قُرَيشٍ ، أسَرَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَومَ بَدرٍ ، وضَرَبَ عُنُقَهُ . وهُوَ الفاسِقُ الَّذى ذَكَرَهُ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ ، يَقولُ : «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» . (1)

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ امرَأَةَ الوَليدِ بنِ عُقبَةَ أتَتِ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَقالَت : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّ الوَليدَ يَضرِبُها (2) . قالَ : قولى لَهُ : قَد أجارَنى . فَلَم تَلبَث إلّا يَسيرا حَتّى رَجَعتَ ، فَقالَت : ما زادَنى إلّا ضَربا . فَأَخَذَ هُدبَةً (3) مِن ثَوبِهِ فَدَفَعَها إلَيها ، وقالَ : قولى لَهُ : إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَد أجارَنى . فَلَم تَلبَث إلّا يَسيرا حَتّى رَجَعَتَ ، فَقالَت : ما زادَنى إلّا ضَربا . فَرَفَعَ يَدَيهِ وقالَ : «اللّهُمَّ عَلَيکَ الوَليدَ ، أثِمَ بى» مَرَّتَينِ (4) . (5)

الغارات فى وَصفِ الوَليدِ بنِ عُقبَةَ : وهُوَ الَّذى سَمّاهُ اللّهُ فى كِتابِهِ فاسِقا ، وهُوَ أحَدُ الصِّبيَّةِ الَّذينَ بَشَّرَهُمُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِالنّارِ . وقالَ شِعرا يَرُدُّ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله قَولَهُ حَيثُ قالَ فى عَلِىٍّ عليه السلام : إن تُوَلّوهُ تَجِدوهُ هادِيا مَهدِيّا ، يَسلُکُ بِکُمُ الطَّريقَ المُستَقيمَ فَقالَ : فَإن يَکُ قَد ضَلَّ البَعيرُ بِحِملِهِ فَلَم يَکُ مَهدِيّا ولا كانَ هادِيا فَهُوَ مِن مُبغِضى عَلِىٍّ عليه السلام وأعدَائِهِ ، وأعداءِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ؛ لِأَنَّ أباهُ قَتَلَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِىٍّ صَبرا يَومَ بَدرٍ بِالصَّفراءِ (6) . (7)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 63 ص 224 .
2- .كذا فى المصدر ، وفى بعض المصادر : «جاءت إلى رسول اللّه صلى الله عليه و آله تشتكى الوليد أنّه يضربها» ، وهو الصواب المناسب للسياق .
3- .هُدْبه : أى قطعه (النهايه : ج 5 ص 249 «هدب») .
4- .يحتمل أنّ «مرّتين» من كلام الراوى ، ويحتمل أيضاً أنّها من كلام رسول اللّه صلى الله عليه و آله .
5- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 319 ح 1303 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 233 ح 12971 ، مسند أبى يعلى : ج 1 ص 181 ح 289 ، مسند البزّار : ج 3 ص 20 ح 768 ، شرح نهج البلاغه : ج 17 ص 239 كلّها عن أبى مريم والثلاثه الأخيره نحوه ، كنز العمّال : ج 13 ص 603 ح 37545 .

6- .الصَّفْراء : وادٍ من ناحيه المدينه ، بينه وبين بدر مرحله (معجم البلدان : ج 3 ص 412) .
7- .الغارات : ج 2 ص 518 .

تاریخ دمشق در توصیف ولید بن عقبه : پدرش از شیطان های قریش بود که پیامبر خدا در جنگ بدر ، او را اسیر کرد و گردن زد . ولید ، همان فاسقی است که خداوند عز و جل درباره اش می فرماید : «آیا کسی که مؤمن است ، چون کسی است که فاسق است؟ البته یک سان نیستند» » .

امام علی علیه السلام :زنِ ولید بن عقبه پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : ای پیامبر خدا! ولید ، مرا می زند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «به وی بگو که پیامبر خدا مرا در پناه خود گرفته است» . چندی نگذشت که زن برگشت و گفت : [پس از شنیدن پیغام شما] مرا بیشتر کتک زد . پیامبر صلی الله علیه و آله قطعه ای از لباسش را جدا کرد و به آن زن داد و فرمود : «به وی بگو که پیامبر خدا مرا در پناه خود گرفته است» . مدّتی نگذشت که زن ، بار دیگر برگشت و گفت : [پس از شنیدن پیغام شما و دیدن نشانه شما] مرا بیشتر زد . پیامبر خدا ، دستش را بلند کرد و دو بار گفت : «بار خدایا! خودت به حساب ولید برس . او با من مخالفت کرد» .

الغارات در توصیف ولید بن عقبه : وی همانی است که خداوند در کتابش او را «فاسق (نابه کار)» نامید و یکی از چند جوانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان وعده آتش داد . وی در برابر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که درباره علی علیه السلام فرمود : «اگر از وی پیروی کنید ، او را هدایتگرِ هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست خواهد برد» ، شعری سرود و کلام ایشان را رد کرد . او چنین سرود : اگر شتر با بارش گم شده است پس نه هدایت شده ای در کار بوده است و نه هدایتگری! وی از کینه توزان نسبت به علی علیه السلام و از دشمنان علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله بود ؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز بدر در وادی صَفراء ، (1) پدر وی را به دست علی علیه السلام به اسیری کشت .

.

1- .صَفراء ، دره ای در ناحیه مدینه ، در یک منزلیِ بدر (معجم البلدان : ج 3 ص 412) .

شرح نهج البلاغه :إنَّ الوَليدَ بنَ عُقبَةَ بنِ أبى مُعَيطٍ وكانَ يُبغِضُ الأَنصارَ ؛ لِأَنَّهُم أسَروا أباهُ يَومَ بَدرٍ ، وضَرَبوا عُنُقَهُ بَينَ يَدَى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله قامَ يَشتِمُ الأَنصارَ ، وذَكَرَهُم بِالهَجرِ . (1)

تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن مسعود عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله :سَيَلى اُمورَكُم مِن بَعدى رِجالٌ ، يُطفِئونَ السُّنَّةَ ، ويعَمَلونَ بِالبِدعَهِ ، ويُؤَخِّرونَ الصَّلاةَ عَن مَواقيتِها . فَقُلتُ : يا رَسولَ اللّهِ ، فَما تَأمُرُنى إن أدرَكتُهُم ؟ فَقالَ : سَأَلَنِى ابنُ اُمِّ عَبدٍ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيهِ حَتّى إنّى لَأَرى بَياضَ إبطَيهِ ، فَقالَ : «لا طاعَةَ لِمَن عَصَى اللّهَ» ثَلاثَ مَرّاتٍ ، حَسَبتُ . فَلَمّا كانَ الوَليدُ بنُ عُقبَةَ بِالكوفَهِ أخَّرَ الصَّلاةَ يَوما ، فَقامَ ابنُ مَسعودٍ ، فَأَقامَ الصَّلاةَ ، وصَلّى بِالنّاسِ . (2)

تاريخ دمشق عن علقمه :كُنّا فى جَيشٍ بِالرّومِ ، ومَعَنا حُذيفَهُ ، وعَلَينَا الوَليدُ ، فَشَرِبَ الوَليدُ الخَمرَ ، فَأَرَدنا أن نَحُدَّهُ ، فَقالَ حُذَيفَهُ : أ تَحُدّونَ أميرَكُم وقَد دَنَوتُم مِن عَدُوِّكُم ، فَيَطمَعوا فيكُم ؟ ! فَبَلَغَهُ ، فَقالَ : لَأَشرَبَنَّ وإن كانَت مُحَرَّمَهً ولَأَشرَبَنَّ عَلى رَغمِ أنفِ مَن رَغِم (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 36 .
2- .تاريخ دمشق : ج 63 ص 240 .
3- .تاريخ دمشق : ج 63 ص 239 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 4 ص 583 ح 147 وفيه «رجل من قريش» بدل «وعلينا الوليد» .

شرح نهج البلاغه :ولید بن عقبه بن ابی مُعَیط که انصار را دشمن می داشت ؛ چون آنان پدر وی را در روز بدر ، اسیر کردند و در پیش پیامبر خدا گردن زدند ، به انصار ، دشنام می داد و از آنان به هذیان گویی یاد می کرد .

تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن مسعود (ابن اُمّ عبد) : پیامبر خدا فرمود : «پس از من ، زمام کارهایتان به دست مردانی خواهد افتاد که سنّت را خاموش می سازند و به بدعت ، عمل می کنند و نماز را از زمان های خودش تأخیر می اندازند» . پرسیدم : ای پیامبر خدا! چنانچه آنان را دیدم ، دستور می فرمایی چه کار کنم؟ فرمود : «ابن اُمّ عبد ، از من می پرسد». آن گاه ، دست هایش را بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغلش را دیدم و آن طور که شمردم ، سه بار فرمود : «آن را که عصیان خدا می کند ، نباید اطاعت کرد» . یک روز ، هنگامی که ولید بن عقبه در کوفه نماز را به تأخیر انداخت ، ابن مسعود برخاست و نماز را به پا داشت و امامت جماعت را [به جای ولید] به عهده گرفت .

تاریخ دمشق به نقل از عَلقمه : در سپاهی در روم بودیم و حُذَیفه با ما بود و ولید ، فرمانده ما بود . ولید ، شراب خورد و ما خواستیم بر وی حدْ جاری کنیم که حذیفه گفت : آیا در حالی که به دشمنتان نزدیک شده اید بر فرمانده تان حدْ جاری می کنید ، تا بر شما طمع کنند ؟ خبر به ولید رسید . پس سرود : من شراب می نوشم ، گر چه حرام باشد برای به خاک مالیدن دماغ آن که مخالفت می کند ، شراب می نوشم!

.

مروج الذهب :أتاهُ [عَلِيّا عليه السلام] جَماعَةٌ مِمَّن تَخَلَّفَ عَن بَيعَتِهِ مِن بنى اُمَيَّهَ ؛ مِنهُم : سَعيدُ بنُ العاصِ ، ومَروانُ بنُ الحَكَمِ ، وَالوَليدُ بنُ عُقبَهَ بنِ أبى مُعيَطٍ ، فَجَرى بَينَهُ وبَينَهُم خَطَبٌ طَويلٌ ، وقالَ لَهُ الوَليدُ : إنّا لَم نَتَخَلَّف عَنكَ رَغبَهً عَن بَيعَتِكَ ، ولكِنّا قَومٌ وَتَرَنَا النّاسُ ، وخِفنا عَلى نُفوسِنا ، فَعُذرُنا فيما نَقولُ واضِحٌ ؛ أمّا أنَا فَقَتَلتَ أبى صَبرا ، وضَرَبتَنى حَدّا . (1)

الغارات عن مغيره الضبّى :مَرَّ ناسٌ بِالحَسَنِ بنِ عَلِىٍّ عليهماالسلام وهُم يُريدونَ عِيادَهَ الوَليدِ بنِ عُقبَهَ وهُوَ فى عِلَّهٍ شَديدَهٍ ، فَأتاهُ الحَسَنُ عليه السلام مَعَهُم عائِدا ، فَقالَ لِلحَسَنِ : أتوبُ إلَى اللّهِ مِمّا كانَ بَينى وبَينَ جَميعِ النّاسِ ، إلّا ما كانَ بَينى وبَينَ أبيكَ ! يَقولُ : أى لا أتوبُ مِنهُ . (2)

شرح نهج البلاغه فى بَيانِ عِلَّهِ شِدَّهِ بُغضِ الوَليدِ عَلِيّا عليه السلام : إنَّ عَلِيّا عليه السلام قَتَلَ أباهُ عُقبَهَ بنَ أبى مُعَيطٍ صَبرا يُومَ بَدرٍ ، وسُمِّىَ الفاسِقَ بَعدَ ذلِكَ فِى القُرآنِ ؛ لِنزاعٍ وَقَعَ بَينَهُ وبَينَهُ ، ثُمَّ جَلَدَهُ الحَدَّ فى خِلافَهِ عُثمانَ ، وعَزَلَهُ عَنِ الكوفَهِ وكانَ عامِلَها . وبِبَعضِ هذَا عِندَ العَرَبِ أربابَ الدّينِ وَالتُّقى تُستَحَلُّ المَحارِمُ ، وتُستَباحُ الدِّماءُ ، ولا تَبقى مُراقَبَهٌ فى شِفاءِ الغَيظِ لِدينٍ ولا لِعِقابٍ ولا لِثَوابٍ ، فَكَيفَ الوَليدُ المُشتَمِلُ عَلَى الفُسوقِ وَالفُجورِ ، مُجاهِرا بِذلِكَ ! وكانَ مِنَ المُؤَلَّفَهِ قُلوبُهُم ، مَطعونا فى نَسَبِهِ ، مَرمِيّا بِالإلحادِ وَالزَّندَقَهِ ! (3)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 362 .
2- .الغارات : ج 2 ص 519 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 82 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 8 .

مروج الذهب :گروهی از بنی امیّه که از بیعت با علی علیه السلام سر باز زده بودند ، نزد وی آمدند که از جمله آنان : سعید بن عاص ، مروان بن حکم ، ولید بن عقبه بن ابی معیط بودند . بین وی و آنان ، سخن به درازا کشید . ولید گفت : ما از روی بی میلی از بیعت با تو سر نزده ایم ؛ بلکه ما کسانی هستیم که همه ما را طرد نموده اند و بر جانمان هراس داریم . پس ، عذر ما در آنچه می گوییم ، روشن است . امّا [عذر] من : پدرم را به اسیری کشتی و بر خودم نیز حدْ جاری کردی .

الغارات به نقل از مغیره ضَبّی : گروهی از مردم که می خواستند در بیماری شدید ولید بن عقبه به عیادت وی بروند ، به حسن بن علی علیهماالسلام برخوردند و او هم با آنان به عیادت ولید آمد . ولید به حسن علیه السلام گفت : «از آنچه بین من و بین همه مردم بوده است ، پیش خدا توبه می کنم ، جز از آنچه بین من و پدرت اتّفاق افتاده است !» ؛ یعنی می گفت : از آن ، توبه نمی کنم .

شرح نهج البلاغه در بیان علّت کینه شدید ولید نسبت به علی علیه السلام : در روز بدر ، علی علیه السلام پدرش (عقبه بن ابی مُعَیط) را به [فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به] اسیری کشت . پس از آن ، به خاطر نزاعی که بین وی و علی علیه السلام در گرفت ، در قرآن ، «فاسق» نام گرفت و سپس در [زمان]خلافت عثمان ، علی علیه السلام وی را با آن که زمامدار کوفه بود حد زد و از آن جا عزل نمود . نزد عرب های اهل دین و تقوا ، با [کینه هایی] کم تر از اینها ، ناموس ها حلال شمرده می شوند و خون ها مباح می گردند ، و دین و ثواب و عقاب ، در کاهش خشم آنان اثری ندارد ، چه رسد به ولید که جامع فسق و شر بود و آشکارا مرتکب آنها می شد و از شمار «المؤلَّفهُ قلوبُهم» (1) بود و در نسبتش [به پدرش] تردید وجود داشت و به بی دینی و کفر ، متّهم بود .

.

1- .المؤلّفه قلوبُهم (دل به دست آورده شدگان) ، کسانی را می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله با دادن مال به آنها ، دل هایشان را در برابر اسلام ، نرم می ساخت . (م)

راجع : ج 3 ص 144 (السدّ عن إقامه الحدّ على الوليد) . ج 7 ص 520 (المؤمن) .

.

ر . ک : ج 3 ص 145 (جلوگیری از اجرای حد بر ولید) . ج 7 ص 521 (مؤمن) .

.

سخن ابن ابی الحدید درباره روی گردانان از امام

1 . اَ نَس بن مالک

سخن ابن ابی الحدید درباره روی گردانان از امامجماعتی از استادانِ بغدادی ما ، (1) یادآور شده اند که گروهی از صحابیان ، تابعیان و محدّثان ، از علی علیه السلام روی گردان بوده اند و درباره وی بدگویی می کرده اند . نیز گروهی از آنان ، مناقب (فضایل) او را کتمان می کرده اند و به خاطر علاقه به دنیا و عشق به زندگیِ زودگذر ، دشمنان وی را یاری می رسانده اند :

1 . اَنَس بن مالکانس بن مالک ، یکی از آنان است . علی علیه السلام ، در جلوی دار الحکومه یا گفته شده : در صحن مسجد جامع کوفه ، از مردم پرسید : «کدام یک از شما شنیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست ؟ . دوازده نفر برخاستند و گواهی دادند . انس بن مالک هم در بین مردم بود ؛ ولی گواهی نداد . علی علیه السلام به وی فرمود : «چه چیزْ موجب شد که برنخیزی و گواهی ندهی ، حالْ آن که تو در آن روز ، حاضر بودی؟» .

.

1- .گوینده سخن ، تا پایان این مقاله ، ابن ابی الحدید است . (م)

2 و 3 . اشعث بن قیس و جریر بن عبد اللّه

گفت : ای امیر مؤمنان! من پیر شده ام و فراموش کرده ام. علی علیه السلام فرمود : «بار خدایا! اگر دروغ می گوید ، در چهره اش لکّه سفیدی بیفکن که عمامه اش نتواند آن را بپوشاند!» . طلحه بن عُمَیر می گوید : سوگند به خدا که پس از آن ، پیسی را در بین دو چشمش دیدم . عثمان بن مُطرّف [در این باره] چنین روایت کرده است : در آخر عمر انس بن مالک ، مردی از وی درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید . وی گفت : بر آن شده ام که پس از روز صحن ، (1) هیچ حدیثی را که در مورد علی علیه السلام است و از من پرسش می شود ، کتمان نکنم . «او سرسلسله پرهیزگاران در روز قیامت است» . سوگند به خدا که این را از پیامبرتان شنیدم. (2)

2 و 3 . اشعث بن قیس و جریر بن عبد اللّهگفته اند که : اشعث بن قیس کِنْدی و جریر بن عبد اللّه بَجَلی ، علی علیه السلام را دشمن می داشتند و علی علیه السلام خانه جریر بن عبد اللّه را خراب کرده است . اسماعیل بن جریر [در این باره] می گوید : علی ، دو بارْ خانه ما را ویران کرد. حارث بن حُصَین ، گزارش داده است که پیامبر خدا ، یک جفت از کفش های خود را به جریر بن عبد اللّه داد و فرمود : «این دو کفش را نگه دار ، که از دست رفتن آن دو ، [هشداری درباره] از دست رفتن دین توست» . در روز جمل ، یکی از آن دو کفش از بین رفت و هنگامی که علی علیه السلام وی را به سوی معاویه گسیل داشت ، آن دیگری نیز از بین رفت . سپس وی از علی علیه السلام جدا شد و از جنگ ، کنار کشید.

.

1- .مقصود ، همان جریان پرسش علی علیه السلام در صحن دارالحکومه یا صحن مسجد جامع کوفه است . (م)
2- .ر . ک : ج 2 ص 341 (نفرین علی علیه السلام درباره پنهان کنندگان) .

4 . ابو مسعود انصاری

5 . کعب الأحبار

4 . ابو مسعود انصاریابو مسعود انصاری از علی علیه السلام روی گردان بود . شریک ، از عثمان بن ابی زُرْعه و وی از زید بن وَهْب ، گزارش کرده است که : ما در حضور علی علیه السلام داشتیم از [وجوب یا عدم وجوب] ایستادن در هنگام عبور جنازه می گفتیم که ابو مسعود انصاری گفت : ما در این حالت بر پا می ایستادیم . علی علیه السلام فرمود : «در این صورت ، شما یهود هستید!» .. . منهال ، از نعیم بن دجاجه گزارش کرده است که : پیش علی علیه السلام نشسته بودم که ابو مسعود ، سر رسید . علی علیه السلام فرمود : «جوجه آمد» . ابو مسعود ، آمد و نشست. علی علیه السلام به وی فرمود : «به من خبر رسیده که تو برای مردم ، فتوا می دهی!» . گفت : آری ؛ و به آنان می گویم : پایان کار ، بد است ! [علی علیه السلام] پرسید : «آیا چیزی از پیامبر خدا شنیده ای؟» . گفت : آری ؛ شنیدم که می فرمود : «سال صدم برای مردم نخواهد آمد ، مگر آن که بر روی زمین ، پلک چشمی به هم نمی خورد». [علی علیه السلام] فرمود : «اشتباه کردی ، ای خشتِ خام بر آب زن! (1) در نخستین پندارت به اشتباه افتادی! منظور پیامبر صلی الله علیه و آله مردم همان روزگار ایشان بوده است . آیا آسایش این امّت ، جز پس از سال صدُم است؟!» .

5 . کعب الأحبارگروهی از تاریخ نگاران گزارش کرده اند که علی علیه السلام درباره کعب الأحبار می فرمود : «وی دروغگوست» . کعب ، از علی علیه السلام روی گردان بود.

.

1- .این مَثَل فارسی ، برابر مَثَلی است که در متن عربی آمده است . (م)

6 . نعمان بن بشیر انصاری

7 . عِمران بن حُصَین

8 . سَمُره بن جُندَب

6 . نعمان بن بشیر انصارینعمان بن بشیر انصاری هم از علی علیه السلام روی گردان و دشمن وی بود . او همراه معاویه به خونریزی پرداخت و نیز از فرماندهان پسرش یزید بود . وی با همین عقیده کشته شد.

7 . عِمران بن حُصَینگزارش شده است که : عمران بن حصین از روی گردانان از علی علیه السلام بود . علی علیه السلام وی را به مدائن (1) فرستاد و این کار به خاطر آن بود که عمران ، همواره می گفت : اگر علی می میرد ، نمی دانم مرگش چگونه خواهد بود ، و اگر کشته می شود ، چه وقت امیدوار باشم که کشته شود . پاره ای از مردم ، عمران را جزو پیروان علی علیه السلام شمرده اند .

8 . سَمُره بن جُندَبسَمُره بن جندب از پاسبانان زیاد بن ابیه بوده است. عبد الملک بن حکیم ، از حسن نقل کرده است که : مردی از مردم خراسان به بصره آمد . مالی را که با خود داشت ، در بیت المال نهاد و رسید گرفت . سپس به مسجد وارد شد و دو رکعت نماز خواند. سمره بن جندب ، او را دستگیر و وی را به داشتن اعتقاداتِ خوارج ، متّهم ساخت . آن گاه ، وی را با خود برد و گردن زد . او در آن زمان ، رئیس پاسبانان زیاد بود. به وسایل همراه مرد خراسانی نگاه کردند و رسیدی به خطّ [مسئول] بیت المال

.

1- .مدائن : نام اصلی آن ، «مدائن (شهرهای) هفتگانه» است که پایتخت پادشاهان ایران بود . این شهر بر ساحل شرقی دجله و در یک منزلی جنوب بغداد قرار دارد و «ایوان کسرا» در آن واقع است . این شهر به سال چهاردهم هجری به دست مسلمانان فتح گردید (ر . ک : تقویم البلدان : ص 302) .

یافتند . ابو بکره گفت : ای سمره ! آیا کلام خداوند متعال را نشنیده ای که فرمود : «قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکّی * وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی ؛ رستگار ، آن کسی است که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارْد» ؟ سمره گفت : برادرت ، (1) به من چنین فرمان داد. اعمش بن ابی صالح ، گزارش کرده است که : به ما گفته شد که یکی از یاران پیامبر خدا آمده است . پیش وی رفتیم و دیدیم که سمره بن جندب است . روی یکی از پاهایش پوششی بود و روی پای دیگرش برف [گذاشته بودند] . گفتیم : چه شده است؟ گفتند : نقرس گرفته است . [آن جا بودیم که] گروهی نزد وی آمدند و گفتند : ای سمره ! فردا ، به خدایت چه خواهی گفت ، اگر گفته شود که مردی را نزد تو آوردند و گفتند : «وی از خارجیان است» و تو فرمان به قتلش دادی و آن گاه ، فرد دیگری را آوردند و گفتند : «آن را که کُشتی ، خارجی نبود ؛ بلکه جوانی بود که در پیِ کار خودش بود و ما اشتباه کردیم . خارجی ، این یکی است» و تو فرمان به قتل دومی دادی؟ سمره گفت : این کار ، چه اشکالی دارد؟ اگر [آن اوّلی ،] از اهل بهشت بوده ، که به بهشت رفته است و اگر از اهل دوزخ بوده ، به دوزخ رفته است. واصل (آزاد شده ابو عُیَینه) ، از جعفر بن محمّد بن علی علیهم السلام و وی از پدرانش نقل کرده است که : «سمره بن جندب ، در باغ یک مرد انصاری ، درخت خرمایی داشت و [با رفت وآمدش] مرد انصاری را آزار می داد . مرد انصاری به پیامبر خدا شکایت برد . پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را در پی سمره فرستاد و او را فرا خواند و به وی فرمود : «درخت

.

1- .مقصودش ، زیاد بن ابیه است که او نیز همچون سمره ، فرزند سُمیه است و این دو ، برادرِ مادری بودند .

نخلت را به این شخص بفروش و پول آن را بگیر» . سمره گفت : چنین نمی کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «یک درخت در مقابل آن درخت بردار» . گفت : چنین نمی کنم . فرمود : «پس باغ را از وی بخر» . گفت : چنین نمی کنم . فرمود : «این درخت را به من بده و در بهشت ، درختی بِستان» . گفت : چنین نمی کنم . پیامبر خدا به مرد انصاری گفت : «برو و درخت نخلش را قطع کن ، که وی را در آن درخت ، حقّی نیست». شریک ، گزارش کرده است که : عبد اللّه بن سعد ، از حُجْر بن عدی به ما خبر داد که : به مدینه آمدم و پیش ابو هُرَیره نشستم . پرسید : از کجا هستی؟ گفتم : از مردم بصره . پرسید : سمره بن جندب ، چه کار می کند؟ گفتم : زنده است. گفت : هیچ کس به اندازه من دوست ندارد که عمر وی طولانی باشد . گفتم : برای چه؟ گفت : [برای این که] پیامبر خدا به من ، او و حُذَیفه فرمود : «از شما سه نفر ، کسی که آخر بمیرد ، اهل دوزخ است» . حذیفه بر ما پیشی گرفت و اکنون ، من آرزومندم که در مرگ ، از سمره پیشی بگیرم. راوی می گوید : سمره بن جندب ، زنده ماند تا شهادت حسین علیه السلام را دید.

.

9 . عبد اللّه بن زبیر

10 . معاویه بن ابی سفیان

احمد بن بشیر ، از مسعر بن کدام ، آورده است که : در زمان رفتن حسین علیه السلام به سمت کوفه ، سمره بن جندب رئیس پاسبانان عبید اللّه بن زیاد بود . او مردم را به حرکت به سوی حسین علیه السلام برای جنگ با وی ، تشویق می کرد .

9 . عبد اللّه بن زبیراز جمله روی گردانان از علی علیه السلام و دشمنان وی ، عبد اللّه بن زبیر بود که پیش تر از او یاد کردیم . علی علیه السلام همواره می فرمود : «زبیر از ما اهل بیت بود تا آن که پسرش عبد اللّه ، بزرگ شد و وی را تباه کرد» . عبد اللّه ، همان کسی است که زبیر را به جنگ با علی علیه السلام وا داشت و نیز همان کسی است که رفتن به بصره را برای عایشه ، خوب جلوه داد. او فردی بددهان و بدگو بود که بنی هاشم را دشمن می داشت و علی بن ابی طالب علیه السلام را لعن می کرد و بد می گفت. (1)

10 . معاویه بن ابی سفیانعلی علیه السلام در نماز صبح و نماز مغرب ، قنوت می خواند و در قنوتش معاویه ، عمرو ، مغیره ، ولید بن عقبه ، ابو اعور ، ضحّاک بن قیس ، بُسر بن ارطات ، حبیب بن مسلمه ، ابو موسی اشعری و مروان بن حَکَم را نفرین می کرد . اینان نیز در قنوت ، وی را لعن می کردند.

.

1- .ر . ک : ص 407 (عبد اللّه بن زبیر).

11 . مغیره بن شعبه

استادمان ، (1) ابو عبد اللّه بصریِ متکلّم که خدایْ رحمتش کناد ، از نصر بن عاصم لیثی ، از پدرش روایت کرد که : به مسجد پیامبر خدا آمدم ، که دیدم مردم می گفتند : از خشم خدا و پیامبرش ، به خدا پناه می بریم! گفتم : چه شده است؟ گفتند : هم اکنون ، معاویه برخاست و دست ابو سفیان را گرفت و هر دو از مسجدْ خارج شدند ، که پیامبر خدا فرمود : «خداوند ، این پیرو و پیشرو را لعنت کند! چه روزهایی از دست معاویه کَپَل گُنده بر امّت من خواهد گذشت!». استادمان [همچنین] گفت : علاء بن حُرَیز قُشَیری روایت کرده است که : پیامبر خدا به معاویه فرمود : «ای معاویه! تو بدعت را سنّت ، و بدی را خوبی خواهی شمرد . خوراکت بسیار و ستمت گسترده خواهد بود .. .».

11 . مغیره بن شعبهابراهیم بن هلال ، نویسنده الغارات ، از ابو صادق ، از جندب بن عبد اللّه گزارش کرده است که : نزد علی علیه السلام از مُغَیره بن شُعبه و علاقه اش به معاویه سخن به میان آمد . فرمود : «مغیره کیست؟ اسلام آوردن او به خاطر هرزگی و خیانتی بود که در حقّ شماری از افراد خاندانش مرتکب شده بود . او آنان را کشت و با آنان درگیر شد (حدیث 6261) . آن گاه از آنان گریخت و به عنوان پناهنده به اسلام ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد . سوگند به خدا ، از زمانی که اسلام آورده ، کسی از او فروتنی و افتادگی ندیده است. آگاه باشید که پیش از قیامت ، در قبیله ثقیف ، فرعون هایی ظهور خواهند کرد که از حق ، کناره می گیرند و آتش جنگ را می افروزند و از ستمکاران ، پشتیبانی می کنند.

.

1- .گوینده این تعبیر ، در تمام این مقاله ، ابن ابی الحدید است . (م)

12 . یزید بن حُجَیّه

آگاه باشید! قبیله ثقیف ، مردمی نیرنگبازند که به هیچ پیمانی وفا نمی کنند و با عرب ، چنان دشمنی می ورزند که گویی از آنان نیستند . البتّه در بین آنان ، گاه ، فرد صالحی پیدا می شود ، از جمله : عروه بن مسعود و ابو عبید بن مسعود (که در روز قُسُّ الناطف ، (1) شهید شد) . فرد صالح در قبیله ثقیف ، کمیاب است . ..».

12 . یزید بن حُجَیّهابراهیم بن هلال در کتاب الغارات آورده است که : از جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند و به معاویه پیوستند ، یزید بن حُجَیّه تَیمی (از بنی تَیم بن ثعلبه بن بکر بن وائل) بود . علی علیه السلام وی را بر منطقه ری و دَشتَبی (2) گماشت . وی خوارج را شکست داد و غنایم را برای خود برداشت . علی علیه السلام وی را زندانی کرد و غلامش سعد را بر وی گماشت. ابن حُجَیّه در حالی که سعد در خواب بود ، به اسبش نزدیک شد ، به سوی معاویه گریخت و چنین سرود : سعد را گول زدم و با اسبم ، راندم به سوی شام و آن را که بهترین است ، برگزیدم. بر سعد ، نیرنگ زدم ، در حالی که وی در زیر عبایی خوابیده بود سعد ، جوانی خام و گولخور است. آن گاه به منطقه رَقَّه (3) آمد که [در آن روزها] ، هر که از علی علیه السلام جدا می شد ، نخست

.

1- .ر .ک : ص 418 پاورقی ح 6209 .
2- .دَشتَبیْ یا دشتابی یا دستَبا ، دشتی پُر آب و منطقه ای آباد ، در غرب ری به سمت همدان ، که با این دو شهر ، پیوند داشت و مرکز آن ، یزد آباد ، در محلّ «بویین زهرا»ی امروزی بود (ر . ک : جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی : ج 3 ص 181) .
3- .رَقَّه ، یکی از شهرهای شناخته شده سوریّه است که در کنار رود فراتْ واقع شده و فاصله آن تا حَرّان ، سه روز است (ر . ک : معجم البلدان : ج 3 ص 59) .

به آن جا می آمد تا از معاویه اجازه رفتن به نزدش را بگیرد. شهرهای رقّه ، رُها، (1) قَرقیسیا (2) و حَرّان (3) در قلمرو معاویه بود و زمامدار آن جا ، ضحّاک بن قیس بر آنها فرمان روایی می کرد . شهرهای هیت، (4) عانات، (5) نصیبین، (6) دارا، (7) آمِد ، (8) و سِنجار (9) نیز در قلمرو حکومت علی علیه السلام بودند و مالک اَشتر بر آن جاها فرمان روایی می کرد . این دو ، هر ماه در جنگ بودند.

.

1- .رُها ، از شهرهای ترکیّه است که میان شام و موصل (از سمت شمال شرقی فرات) در بالادست رقّه و حرّان ، قرار دارد . این شهر ، امروزه با دو نام : اِدِس و اُورفا ، شناخته می شود (ر .ک : جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی : ص 111) .
2- .قَرقیسیا ، شهری در کنار رود خابور (از سرشاخه های فرات) در نزدیکی منطقه عمومی صفّین و رقّه است و محلّ ریزش رود خابور به فرات است (ر .ک : معجم البلدان : ج 4 ص 328) .
3- .حَرّان ، شهر مرکزیِ دیار مُضَر است که فاصله آن تا رُها ، یک روز و فاصله آن تا رقّه ، دو روز است . حرّان ، بر سر راه موصل ، شام و روم واقع شده است . در زمان عمر ، عیاض بن غنم ، آن را فتح کرد . حرّان ، همان شهری است که حضرت ابراهیم علیه السلام اوّلین هجرتش را به سوی آن انجام داد (معجم البلدان : ج 2 ص 235) .
4- .هیت ، شهری در عراق است ، در کنار رود فرات ، از نواحی بغداد و بالادست انبار (معجم البلدان : ج 5 ص 421) .
5- .عانه ، شهری مشهور در عراق است ، میان رَقّه و هیت ، که آن را با توابعش ، «عانات» گفته اند و در نزدیکی «حدیثه» بر کرانه فرات ، واقع شده است (معجم البلدان : ج 4 ص 72) .
6- .نصیبین ، شهری است آباد بر سر راه جاده اصلی موصل به شام (معجم البلدان : ج 5 ص 288) .
7- .دارا ، شهری است بر بلندی کوهی میان نصیبین و مارِدین ، و از شهرهای ناحیه جزیره شمرده می شود (معجم البلدان : ج 2 ص 418) .
8- .آمِد ، بزرگ ترین شهر دیار بَکْر است که آن را با سنگ های سیاه بر روی شبه جزیره ای در دل دجله ساخته اند و دجله ، چون هلالی ، آن را

دربر دارد و دور می زند (معجم البلدان : ج 1 ص 56) . آمِد را امروزه «دیار بَکْر» می گویند .
9- .سِنجار ، شهری مشهور در ناحیه جزیره که تا موصل ، سه روز راهْ فاصله دارد (معجم البلدان : ج 3 ص 262) . اکنون در شمال غرب عراق ، واقع است و ساکنان آن ، کُرد و از فرقه یزیدیّه اند و آب آشامیدنی آنها از رودخانه خابور (از سرشاخه های فراتْ) تأمین می شود .

13 . عبد اللّه بن عبد الرحمان

14 . قَعقاع بن شور

15 . نَجاشی

ابو صَلْت تَیمی می گوید : نفرین علی علیه السلام در حقّ ابن حُجَیّه چنین بود : «خداوندا! یزید بن حُجَیّه با پول مسلمانان فرار کرد و به قومی فاسق پیوست . ما را از نیرنگ و شیطنت او محفوظ بدار و وی را به جزای ستمکاران ، کیفر بده ... !» .

13 . عبد اللّه بن عبد الرحماناز جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند ، عبد اللّه بن عبد الرحمان بن مسعود بن اَوس بن ادریس بن معتّبِ ثقفی بود. وی نخست با معاویه بود . سپس به علی علیه السلام پیوست و در جنگ صِفّین ، در کنار وی بود . سپس بار دیگر به سوی معاویه رفت. علی علیه السلام وی را «هَجَنَّع» صدا می کرد که به معنای «دراز» است.

14 . قَعقاع بن شوراز جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند ، قَعقاع بن شور بود. علی علیه السلام وی را بر منطقه کَسکَر (1) گمارد ، امّا از وی کارهایی ناشایست سر زد ؛ از جمله ، این که زنی گرفت و مهریه اش را صد هزار درهم قرار داد و به سوی معاویه گریخت.

15 . نَجاشییکی دیگر از کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند ، نجاشی شاعر (از بنی حارث بن کعب) بود . وی از شعرای عراقیان در جنگ صفّین بود و علی علیه السلام به وی فرمان داده بود که با

.

1- .کَسکَر ، سرزمینی بود در شرق کوفه و شمال بصره که مرکز آن ، شهر کَسکَر ، بر ساحل دجله بود و حَجّاج بن یوسف ، شهر «واسط» را در ساحل مقابل آن ، بنا نهاد (جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی : ص 42) .

16 . حنظله کاتب

17 . مُطَرَّف بن عبد اللّه

شعر ، با شاعران شام (از قبیل کعب بن جُعَیل و دیگران) بستیزد. وی در کوفه شراب خورد . علی علیه السلام هم بر وی حد جاری کرد . وی خشمگین گشت و به معاویه پیوست و به هَجو علی علیه السلام پرداخت ... .

16 . حنظله کاتباز جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند ، حنظله کاتب بود. او و جریر بن عبد اللّه بَجَلی از کوفه به سمت قَرقیسیا خارج شدند و گفتند : در شهری که در آن بر عثمانْ خُرده گرفته می شود ، سکونت نمی کنیم ... .

17 . مُطَرَّف بن عبد اللّهنویسنده الغارات ، از اسماعیل بن حکیم ، از ابو مسعود جریری آورده است که : سه نفر از مردم بصره ، کینه علی علیه السلام را همواره در دل داشتند : مُطَرَّف بن عبد اللّه بن شِخّیر ، علاء بن زیاد و عبد اللّه بن شقیق. نویسنده الغارات می نویسد : مُطَرَّف ، فردی عابد و زاهد بود. هِشام بن حَسّان ، از ابن سیرینْ نقل کرده است که : ابو یَقظانْ عمّار بن یاسر به منزل ابو مسعود وارد شد و ابن شِخّیر ، نزد وی بود . [ابن شخّیر] از علی علیه السلام با تعبیری ناشایست یاد کرد . عمّار گفت : ای فاسق! تو این جایی؟ ابن مسعود گفت : ای ابو یقظان! درباره مهمانم مراعات کن. نویسنده الغارات می گوید : بیشترین دشمنان علی علیه السلام مردم بصره بودند که گرایش عثمانی داشتند و در دل هایشان کینه روز جمل بود. علی علیه السلام [نیز] کم تر با مردم ، اُنس می گرفت و در دین خدا سختگیر بود و با دانشی

.

18 و 19 . اسود بن یزید و مسروق بن آجدع

20 . ابو بُرده بن ابی موسی

که نسبت به دین و پیروی ای که از حق داشت ، باک نداشت که چه کسی خشنود و چه کسی ناخشنود است ... .

18 و 19 . اسود بن یزید و مسروق بن آجدعازجمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند ، اسود بن یزید ومسروق بن اجدع بودند. سَلَمه بن کَهیل روایت کرده است که : این دو پیش بعضی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتند و در آن جا علیه علی علیه السلام حرف می زدند. اسود با همین اعتقاد مُرد ؛ ولی مسروق ، زنده ماند تا آن که هیچ نمازی نمی خوانْد ، مگر این که بر علی بن ابی طالب علیه السلام درود می فرستاد ، و این به خاطر حدیثی بود که از عایشه در فضل علی علیه السلام شنید .

20 . ابو بُرده بن ابی موسیاز جمله دشمنانی که قدر و منزلت علی علیه السلام را کم می شمردند ، ابو بُرده (پسر ابو موسی اشعری) بود که این دشمنی را چون میراثی از پدر داشت. عبد الرحمان بن جُندَب نقل کرده است که ابو برده به زیاد گفت : گواهی می دهم که حُجْر بن عَدی ، همانند آن اصلع ، (1) نسبت به خداوند ، کفر ورزیده است . منظور وی نسبت دادن کفر به علی بن ابی طالب علیه السلام بود ؛ زیرا وی ، اصلع بود. عبد الرحمان مسعودی ، از ابن عیّاش مَنتوف گزارش کرده است که : ابو بُرده را دیدم که از ابو عادیه جُهَنی (قاتل عمّار یاسر) پرسید : آیا تو عمّار بن یاسر را کشتی؟ گفت : آری .

.

1- .اَصلَع : زُلْف ریخته ؛ کسی که موی جلوی سرش ریخته باشد . صفتی است که به امام علی علیه السلام نسبت داده اند . (م)

21 . ابو عبد الرحمان سُلَمی

22 . قیس بن ابی حازم

گفت : دستت را به من بده . آن گاه ، دست وی را بوسید و گفت : هرگز [این دست ،] آتش نبیند ! ابو نعیم ، از هشام بن مغیره ، از غضبان بن یزید روایت کرده است که : ابو بُرده را دیدم که به ابو عادیه (قاتل عمّار یاسر) گفت : آفرین به برادرم ! بیا این جا . آن گاه وی را در کنار خویش نشاند.

21 . ابو عبد الرحمان سُلَمیو از روی گردانان از علی علیه السلام ، ابو عبد الرحمان سُلَمی قاری بود. نویسنده الغارات از عطاء بن سائب آورده است که : کسی به ابو عبد الرحمان بن سلمی گفت : تو را به خدا ، اگر از تو چیزی بپرسم ، از آن ، خبرم می دهی؟ گفت : آری . پرسش کننده ، پس از تأکید بسیار ، پرسید : تو را به خدا ، آیا علی علیه السلام را ، جز به خاطر آن روز که در کوفه اموال را تقسیم کرد و چیزی به تو و خاندانت نرسید ، دشمن می داری؟ عبد الرحمان گفت : حال که مرا به خدا سوگند دادی ، دلیلی جز آن ندارد... .

22 . قیس بن ابی حازمقیس بن ابی حازم ، علی علیه السلام را دشمن می داشت. وُکَیع ، از اسماعیل بن ابی خالد ، از قیس بن ابی حازم ، نقل کرده است که : پیش علی علیه السلام آمدم تا وی درباره نیازی که داشتم ، با عثمانْ صحبت کند ؛ ولی او نپذیرفت و من کینه او را به دل گرفتم. من (ابن ابی الحدید) می گویم : اساتید متکلّم ما که خداوندْ رحمتشان کناد روایت وی از پیامبر خدا را که : «شما همان گونه که ماه را در شب چهاردهم می بینید ،

.

23 و 24 . زهری و عروه بن زبیر

25 و 26 . زید بن ثابت و عمرو بن ثابت

خدایتان را هم خواهید دید» ، بی اعتبار می دانند و می گویند : او علی علیه السلام را دشمن می داشت ؛ پس فاسق بود. و از وی نقل کرده اند که وی گفته است : از علی که بر روی منبر ، سخنرانی می کرد شنیدم که می گفت : «به سوی باقی مانده احزاب (1) بشتابید» ، و کینه اش را از آن روز به دل گرفتم.

23 و 24 . زهری و عروه بن زبیرزُهْری ، از روی گردانان از علی علیه السلام بود. جریر بن عبد الحمید ، از محمّد بن شَیبه آورده است که : در مسجد مدینه بودم که دیدم زُهْری و عُروه بن زبیر نشسته اند و از علی علیه السلام حرف می زنند و بدگویی می کنند. این خبر به علی بن حسین علیهماالسلام رسید . آمد و در مقابلشان ایستاد و فرمود : «امّا تو ، ای عروه ! پدرم از دست پدرت به خدا شکایت برد و خداوندْ به سود پدر من ، علیه پدر تو حکم کرد ...» . از طرق گوناگون ، روایت شده است که عروه بن زبیر می گفت : هیچ یک از اصحاب پیامبر خدا ، چون علی بن ابی طالب و اُسامه بن زید ، متکبّر نبودند ! عاصم بن ابی عامرِ بَجَلی ، از یحیی پسر عروه بن زبیر ، نقل کرده است که : هر گاه پدرم از علی علیه السلام یاد می کرد ، به وی بد می گفت.

25 و 26 . زید بن ثابت و عمرو بن ثابتزید بن ثابت ، گرایش شدید عثمانی داشت . عمرو بن ثابت نیز گرایش عثمانی داشت و از دشمنان علی علیه السلام و کینه ورزان نسبت به وی بود ... .

.

1- .منظور ، بقایای احزابی هستند که در مدینه در جنگ علیه پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده بودند . در سوره احزاب ، درباره همین موضوع ، آیاتی آمده است . (م)

27 . مکحول

27 . مکحولمکحول ، از دشمنان علی علیه السلام بود . زهیر بن معاویه ، از حسن بن حُر ، نقل کرده است که : مکحول را سرشار از دشمنی با علی علیه السلام دیدم . همچنان او را ارشاد می کردم تا نرم شد و آرام گرفت. استاد ما ، ابو جعفر اِسکافی ، گفت : همه بصریان ، علی علیه السلام را دشمن می داشتند و نیز بیشتر کوفیان و بیشتر مردم مدینه . مردم مکّه نیز همگی او را دشمن می داشتند و همه قریش ، مخالف وی بودند . همه مردم ، همراه بنی امیّه و علیه وی بودند.

.

الفصل السادس : قبائل تبغضه6 / 1قُرَيشٌرسول اللّه صلى الله عليه و آله فى وَصِيَّتِهِ لِأَميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : يا أخى ، إنَّ قُرَيشا سَتُظاهِرُ عَلَيکَ ، وتَجتَمِعُ كَلِمَتُهُم عَلى ظُلمِکَ وقَهرِکَ ؛ فَإِن وَجَدتَ أعوانا فَجاهِدهُم ، وإن لم تَجِد أعوانا فَكُفَّ يَدَکَ ، وَاحقُن دَمَکَ ؛ فَإِنَّ الشَّهادَةَ مِن وَرائِکَ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام فى كَلامٍ لَهُ فى التَّظَلُّمِ وَالتَّشَكّى مِن قُرَيشٍ : اللّهُمَّ إنّى أستَعديکَ عَلى قُرَيشٍ ومَن أعانَهُم ؛ فَإِنَّهُم قَد قَطَعوا رَحِمى ، وأكفَؤوا إنائى (2) ، وأجمَعوا عَلى مُنازَعَتى حَقّا كُنتُ أولى بِهِ مِن غَيرى ، وقالوا : ألا إنَّ فِى الحَقِّ أن تَأخُذَهُ ، وفِى الحَقِّ أن تُمنَعَهُ ، فَاصبِر مَغموما ، أو مُت مُتَأسِّفا . فَنَظَرتُ فَإِذا لَيسَ لى رافِدٌ (3) ، ولا ذابٌّ ولا مُساعِدٌ ، إلّا أهلَ بَيتى ، فَضَنَنتُ (4) بِهِم عَنِ المَنِيَّةِ ؛ فَأُغضَيتُ عَلَى القَذى ، وجَرَعتُ ريقى عَلَى الشَّجا (5) ، وصَبَرتُ مِن كَظمِ الغَيظِ عَلى أمَرَّ مِنَ العَلقَمِ (6) ، وآلَمَ لِلقَلبِ مِن وَخزِ الشِّفارِ (7) . (8)

.

1- .الغيبه للطوسى : ص 334 ح 280 عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى وعبد اللّه بن عبّاس و ص 193 ح 155 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 907 ح 61 كلاهما عن ابن عبّاس .
2- .وأكفؤوا إنائى : قلبوه وكبّوه ، ويقال لمن قد اُضيعت حقوقه : قد أكفأ إناءهُ ؛ تشبيها بإضاعه اللبن من الإناء (شرح نهج البلاغه : ج 11 ص 110) .
3- .الرافد : العطاء والعون (مجمع البحرين : ج 2 ص 717 «رفد») .
4- .ضَنِنتُ بالشىء : بَخِلتُ به (لسان العرب : ج 13 ص 261 «ضنن») .
5- .القذى : ما يقع فى العين فيؤذيها كالغبار ونحوه ، والشَّجا : ما ينشِب فى الحَلق من عظم ونحوه فيغصُّ به ، وهما كنايتان عن النقمه ومراره الصبر ، والتألّم من الغبن (مجمع البحرين : ج 2 ص 932 «شجا») .
6- .العَلْقَم : شجر الحنظل (المحيط فى اللغه : ج 2 ص 215 «علقم») .
7- .الشِّفار : جمع شفره ، وهو حدّ السيف (لسان العرب : ج 4 ص 420 «شفر») .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 217 ، الغارات : ج 1 ص 308 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 96 كلاهما عن جندب نحوه وراجع كشف المحجّه : ص 248 والمسترشد : ص 416 ح 141 والإمامه والسياسه : ج 1 ص 176 .

فصل ششم : قبایلی که با امام علی دشمنی می ورزیدند

6 / 1 قریش

فصل ششم : قبایلی که با امام علی دشمنی می ورزیدند6 / 1قریشپیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیّتش به امیر مؤمنان : ای برادرم ! قریش ، همدیگر را علیه تو یاری خواهند کرد و در ستم کردن بر تو و کوبیدنت ، هم داستان خواهند گشت . اگر یاورانی یافتی ، با آنان مبارزه کن ؛ و اگر یاورانی نیافتی ، دست نگه دار و خونت را حفظ کن ، که شهادت در پی توست.

امام علی علیه السلام در سخنی که در دادخواهی و شِکوه از قریش داشت : خداوندا ! من از تو علیه قریش و کسانی که آنان را یاری می کنند ، کمک می خواهم ؛ زیرا که آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند ، حقّم را ضایع نمودند و در منازعه با من بر سر حقّی گرد آمدند که من از دیگران به آن ، سزاوارتر بودم و گفتند : حق ، را می توانی به دست آوری و می توانند تو را از آن ، منع کنند . با غم ، صبر کن ، یا از تأسّف بمیر ! نگریستم و دیدم هیچ تکیه گاه و مدافع و یاوری ، جز خانواده ام ندارم . پس دریغم آمد (نخواستم) که آنان بمیرند . خار در چشم ، صبر کردم و غُصّه در گلو ، چشیدم و خویشتندارانه بر چیزی که تلخ تر از حنظل و برای دل ، درد آورتر از تیغ شمشیر بود ، شکیبایی کردم.

.

عنه علیه السلام :اللّهُمَّ إنّی أستَعدیکَ (1) عَلی قَرَیشٍ ومَن أعانَهُم ! فَإِنَّهُم قَطَعوا رَحِمی ، وصَغَّروا عَظیمَ مَنزِلَتی ، وأجمَعوا عَلی مُنازَعَتی أمرا هُوَ لی . ثُمَّ قالوا : ألا إنّ فِی الحَقِّ أن تَأخُذَهُ ، وفِی الحَقِّ أن تَترُکَهُ . (2)

عنه علیه السلام :اللّهُمَّ اجزِ قُرَیشا عَنِّی الجَوازی ؛ فَقَد قَطَعَت رَحِمی ، ودَفَعَتَنی عَن حَقّی ، وأغرَت بی سُفَهاءَ النّاسِ ، وخاطَرَت بِدَمی . (3)

عنه علیه السلام :اللّهُمَّ اجزِ قُرَیشا عَنِّی الجَوازی ؛ فَقَد ظَلَمونی حَقّی ، وصَغَّروا شَأنی ، ومنعونی إرثی . (4)

عنه علیه السلام :اللّهُمَّ إنّی أستَعدیک عَلی قُرَیشٍ ؛ فَإِنَّهُم ظَلَمونی حَقّی ، ومَنَعونی إرثی ، وتَمالَؤوا عَلَیَّ . (5)

.

1- .استعداه : استغاثه واستنصره (القاموس المحیط : ج 4 ص 360 «عدا») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 172 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 104 عن أبی الطفیل و ص 103 عن شریح بن هانئ وکلاهما نحوه .
3- .الجمل : ص 124 ، الغارات : ج 2 ص 431 عن زید بن وهب وفیه إلی «حقّی» وراجع الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 75 .
4- .الجمل : ص 171 .
5- .الجمل : ص 123 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 115 و ص 202 .

امام علی علیه السلام :خداوندا ! از تو علیه قریش و کسانی که آنان را یاری می کنند ، یاری می جویم ؛ چرا که آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند ، منزلت والایم را کوچک شمردند و بر سر حاکمیّتی که از آنِ من بود ، علیه من گرد آمدند و گفتند : حق را می توانی بگیری و می توانی وا گذاری .

امام علی علیه السلام :خداوندا ! قریش را از طرف من مجازات کن ! آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند ، مرا از حقّم محروم ساختند ، کم خِردان را بر من جَری ساختند و جان مرا به خطر انداختند .

امام علی علیه السلام :خداوندا ! قریش را از طرف من مجازات کن ! آنان در حقّم ستم ورزیدند ، منزلت مرا کوچک شمردند و مرا از میراثم باز داشتند.

امام علی علیه السلام :خدایا ! من از تو علیه قریش ، یاری می جویم ؛ چرا که آنان در حقّم ستم ورزیدند ، مرا از میراثم باز داشتند و با من دشمنی ورزیدند .

.

عنه عليه السلام :ما لَنا ولِقُرَيشٍ ! يَخضِمونَ الدُّنيا بِاسمِنا ، ويَطَؤونَ عَلى رِقابِنا ، فَياللّهِ ولِلعَجَبِ ! مِنِ اسمٍ جَليلٍ لِمُسَمّىً ذَليلٍ . (1)

عنه عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى أخيهِ عَقيلٍ : دَع عَنکَ قُرَيشا وتَركاضَهُم (2) فِى الضَّلالِ ، وتَجوالَهُم (3) فِى الشِّقاقِ ، وجِماحَهُم (4) فِى التّيهِ (5) ؛ فَإنَّهُم قَد أجمَعوا عَلى حَربى كَإجماعِهِم علَى حَربِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عَلَيه و آله قَبلى ، فَجَزَت قُرَيشا عَنِّى الجَوازى ! فَقَد قَطَعوا رَحِمى ، وسَلَبونى سُلطانَ ابنِ اُمّى (6) . 7

راجع : ص 296 (أحقاد على رسول اللّه) ، وص 300 (أحقاد بدريّه وحنينيّه وغيرهنّ).

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 308 ح 523 .
2- .تركاضهم : أى ركضهم (القاموس المحيط : ج 2 ص 332 «ركض») .
3- .التجوال : التطواف ، واجتال : إذا ذهب وجاء (لسان العرب : ج 11 ص 131 «جول») .
4- .الجموح من الرجال : الَّذى يركب هواه ، والجموح : الَّذى إذا حَمَلَ لايردّه اللجام (لسان العرب : ج 2 ص 426 «جمح») .
5- .تَاهَ يَتِيه تَيْها : إذا تحيَّر وضلَّ (النهايه : ج 1 ص 203 «تيه») .
6- .نهج البلاغه : الكتاب 36 ، الغارت : ج 2 ص 431 عن زيد بن وهب نحوه .

امام علی علیه السلام :ما را با قریش ، چه کار؟ آنان به نام ما دنیا را می بلعند و بر گُرده ما گام می نهند . به خدا که شگفت آور است : نامی بزرگ بر نام گیرنده ای خوار!

امام علی علیه السلام در نامه ای به برادرش عقیل : قریش را در تاختنشان در گم راهی و جولانشان در دشمنی و افسار گسیختگی شان در سرگردانی رها کن ، که آنان بر جنگ با من گرد آمده اند، همان گونه که پیش از من ، بر جنگ با پیامبر خدا گرد آمده بودند . خداوند ، قریش را از طرف من مجازات کند! آنان پیوند خویشاوندی ام را بُریدند و حاکمیّت پسر مادرم را از من گرفتند. 1

ر . ک : ص 297 (کینه توزی ها نسبت به پیامبرخدا) وص301 (کینه های برجامانده ازجنگ های بدر، حُنَین وجزاینها) .

.

6 / 2بَنو اُمَيَّهَالإمام علىّ عليه السلام :إنَّ بَنى اُمَيَّهَ لَيُفَوِّقونَنى تُراثَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله تَفويقا ، وَاللّهِ لَئِن بَقيتُ لَهُم لَأَنفُضَنَّهُم نَفضَ اللَّحّامِ الوِذامَ التَّرِبَهَ . 1

عنه عليه السلام لَمّا بَلَغَهُ اتِّهامُ بَنى اُمَيَّهَ لَهُ بِالمُشارَكَهِ فى دَمِ عُثمانَ : أ وَلَم يَنهَ بَنى اُمَيَّهَ عِلمُها بى عَن قَرفى (1) ؟ أ وَما وَزَعَ الجُهّالَ سابِقَتى عَن تُهَمَتى ! ولَما وعَظهُمُ اللّهُ بِهِ أبلَغُ مِن لِسانى . أنا حَجيجُ المارِقينَ ، وخَصيمُ النّاكِثينَ المُرتابينَ ، وعَلى كِتابِ اللّهِ تُعرَضُ الأَمثالُ ، وبِما فِى الصُّدورِ تُجازَى العِبادُ ! (2)

الأغانى عن الحارث بن حبيش :بَعَثَنى سَعيدُ بنُ العاصِ بِهَدايا إلَى المَدينَهِ ، وبَعَثَنى إلى عَلِيٍّ عليه السلام وكَتَبَ إلَيهِ : إنّى لَم أبعَث إلى أحَدٍ بِأكثَرَ مِمّا بَعَثتُ بِهِ إلَيکَ إلّا شَيئا فى خَزائِنِ أميرِ المُؤمِنينَ . قالَ : فَأَتَيتُ عَلِيّاً فَأَخبَرتُهُ فَقالَ : لَشَدَّ ما تَحظُرُ بَنو اُمَيَّهَ تُراثَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ! أمَا وَاللّهِ لَئِن وَليتُها لَأَنفُضَنَّها نَفضَ القَصّابِ لِتُرابِ الوَذِمَهِ . (3)

الكامل فى التاريخ عن أبى الزناد :لَقيتُ هِشاما ؛ فَإِنّى لَفِى المَوكِبِ إذ لَقِيَهُ سَعيدُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ الوَليدِ بنِ عُثمانَ بنِ عَفّانَ ، فَسارَ إلى جَنبِهِ فَسَمِعَهُ يَقولُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّ اللّهَ لَم يَزَل يُنعِمُ عَلى أهلِ بَيتِ أميرِ المُؤمِنينَ ! ويَنصُرُ خَليفَتَهُ المَظلومَ ، ولَم يَزالوا يَلعَنونَ فى هذِهِ المواطِنِ أبا تُرابٍ ! فَإِنَّها مَواطِنُ صالِحَهٌ ، وأميرُ المُؤمِنينَ يَنبَغى لَهُ أن يَلعَنَهُ فيها . فَشَقَّ عَلى هِشامٍ قَولُهُ وقالَ : ماقَدِمنا لِشَتمِ أحَدٍ ولا لِلَعنِهِ ، قَدِمنا حُجّاجا . (4)

.

1- .قَرَفه بكذا : أى أضافه إليه واتّهمه به (النهايه : ج 4 ص 45 «قرف») .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 75 .
3- .الأغانى : ج 12 ص 169 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 174 ، النهايه فى غريب الحديث : ج 1 ص 185 وفيه من «لئن وليتها» .
4- .الكامل فى التاريخ : ج 3 ص 313 ، تاريخ الطبرى : ج 7 ص 36 ، البدايه والنهايه : ج 9 ص 234 . راجع : ص 474 (كيد أعدائه لإطفاء نوره) .

6 / 2 بنی امیّه

6 / 2بنی امیّهامام علی علیه السلام :بنی امیّه ، میراث محمّد صلی الله علیه و آله را اندک اندک به من می دهند . به خدا ، اگر زنده بمانم ، آن سان که قصّابْ شکنبه خاک آلوده را دور می افکند ، آنها را دور می افکنم (پراکنده می سازم).

امام علی علیه السلام هنگامی که اتّهام بنی امیّه به او (یعنی مشارکت داشتن در [ریختن]خون عثمان) به گوشش رسید : آیا شناخت بنی امیّه از من ، آنان را از عیبجویی از من باز نمی دارد؟ آیا سابقه ام در اسلام ، نادانان را از تهمت زنی به من باز نمی دارد؟ البتّه پندی که خداوند به آنان داده ، از بیان من رساتر است . من [با دلیل و حجّت] مغلوب کننده از دین خارج شدگان و محکوم کننده پیمان شکنانِ در شبهه غلتیده ام . کارها [ی شبهه ناک] بر کتاب خدا عرضه می شوند و بندگان بر اساس آنچه در دل دارند ، پاداش داده می شوند.

الأغانی به نقل از حارث بن حُبَیش : سعید بن عاص ، مرا با هدیه هایی به مدینه اعزام کرد و پیش علی علیه السلام فرستاد و به وی چنین نوشت : «من آن قدر که برای تو می فرستم، برای هیچ کس، جز امیر مؤمنان، نمی فرستم» . پیش علی علیه السلام آمدم و به وی خبر دادم . فرمود : «چه قدر بنی امیّه ، میراث محمّد صلی الله علیه و آله را تاراج می کنند! سوگند به خدا ، اگر قدرت را به دست گیرم ، آنها را چون قصّابی که شکنبه خاک آلوده را دور می افکند ، دور می افکنم (پراکنده می سازم)».

الکامل فی التاریخ به نقل از ابو زَناد : هشام بن عبد الملک [، خلیفه اُموی]را دیدم . و من در کاروان او [در مکّه]بودم که سعید بن عبد اللّه بن ولید بن عثمان بن عفّان به دیدارش آمد و به کنارش رفت . شنیدم که سعید می گفت : ای امیر مؤمنان! خداوند ، همواره بر اهل بیتِ امیر مؤمنانْ نعمت داده و خلیفه مظلومش را یاری کرده است . در این مناطق ، مردم ، همواره ابو تراب را نفرین می کنند . این جاها ، جاهایی خوب [برای مستجاب شدن دعا] است ، و سزاوار است که امیر مؤمنان هم ابو تراب را نفرین کند. این سخن بر هشام ، سنگین آمد و گفت : ما برای بدگویی

کردن و نفرین فرستادن به کسی این جا نیامده ایم. ما برای حج آمده ایم. (1)

.

1- .ر.ک : ص 475 (نیرنگ های دشمنان امام علی علیه السلام برای خاموش کردن نور او) .

6 / 3بَنو أودٍكان بنو أوْد من القحطانيّه ، عُرفوا بدناءتهم وضعتهم . وكانوا أعداءً للإمام علىّ عليه السلام وأولاده . شاركوا فى صفّين إلى جانب معاويه (1) ، لازموا الاُمويّين وناوؤوا أهل البيت عليهم السلام . (2)

فرحه الغرى عن هشام بن السائب الكلبى عن أبيه :أدرَكتُ بَنى أودٍ وهُم يُعَلِّمونَ أبناءَهُم وخَدَمَهُم سَبَّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، وفيهِم رَجُلٌ مِن رَهطِ عَبدِ اللّهِ بنِ إدريسَ بنِ هانِئٍ ، فَدَخَلَ عَلَى الحَجّاجِ بنِ يوسُفَ يَوما ، فَكَلَّمَهُ بِكَلامٍ فَأَغلَظَ لَهُ الحَجّاجُ فِى الجَوابِ ، فَقالَ لَهُ : لا تَقُل هذَا أيُّهَا الأَميرُ ؛ فَلا لِقُرَيشٍ ولا لِثَقيفٍ مَنقَبَهٌ يَعتَدّونَ بِها إلّا ونَحنُ نَعتَدُّ بِمِثلِها . قالَ لَهُ : وما مَناقِبُكُمُ ؟ قالَ : ما يُنقَصُ عُثمانُ ولا يُذكَرُ بِسوءٍ فى نادينا قَطُّ . قالَ : هذِهِ مَنقَبَهٌ ! قالَ : وما رُؤِىَ مِنّا خارِجِىٌّ قَطُّ . قالَ : ومَنقَبَهٌ ! قالَ : وما شَهِدَ مِنّا مَعَ أبى تُرابٍ مَشاهِدَهُ إلّا رَجُلٌ واحِدٌ ؛ فَأَسقَطَهُ ذلِكَ عِندَنا وأخمَلَهُ ، فَما لَهُ عِندَنا قَدرٌ ولا قِيمَهٌ . قالَ : ومَنقَبَهٌ ! قالَ : وما أرادَ مِنّا رَجُلٌ قَطُّ أن يَتَزَوَّجَ امرَأَهً إلّا سَأَلَ عَنها : هِل تُحِبُّ أبا تُرابٍ أو تَذكُرُهُ بِخَيرٍ ؟ فَإِن قيلَ : إنَّها تَفعَلُ ذلِكَ ، اجتَنَبَها فَلَم يَتَزَوَّجها . قالَ : ومَنقَبَهٌ ! قالَ : وما وُلِدَ فينا ذَكَرٌ فَسُمِّىَ عَلِيّا ولا حَسَنا ولا حُسَينا ، ولا وُلِدَت فينا جارِيَهٌ فَسُمِّيَت فاطِمَهُ . قالَ : ومَنقَبَهٌ ! قالَ : وَنذَرَت مِنَّا امرأَهٌ حينَ أقبَلَ الحُسَينُ إلَى العِراقِ إن قَتَلَهُ اللّهُ أن تَنحَرَ عَشرَ جُزُرٍ (3) ، فَلَمّا قُتِلَ وَفَتِ بِنَذرِها . قالَ : ومَنقَبَهٌ ! قالَ : ودُعِىَ رَجُلٌ مِنّا إلَى البَراءَهِ مِن عَلِىٍّ ولَعنِهِ ، فَقالَ : نَعَم ، وأزيدُكُم حَسَنا وحُسَينا . قالَ : ومَنقَبَهٌ ، وَاللّهِ ! ! قالَ : وقالَ لَنا أميرُ المُؤمِنينَ عَبدُ المَلِكِ : أنتُمُ الشِّعارُ دونَ الدِّثارِ (4) ، وأنتُمُ الأَنصارُ بَعدَ الأَنصارِ . قالَ : ومَنقَبَهٌ ! قالَ : وما بِالكوفَهِ إلّا مَلاحَهُ بَنى أودٍ ، فَضَحِكَ الحَجّاجُ . قالَ هِشامُ بنُ السّائِبِ الكَلِبِىُّ : قالَ لى أبى : فَسَلَبُهُمُ اللّهُ مَلاحَتَهُم . 5

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 61 .
2- .فى المصدر : «جَزور» .
3- .الدثار : الثوب الَّذى يُستدفأ به من فوق الشعار (لسان العرب : ج 4 ص 276 «دثر») .
4- .فرحه الغرى : ص 22 ، بحار الأنوار : ج 46 ص 119 ح 10 .

6 / 3 بنی اَوْد

6 / 3بنی اَوْدبنی اَوْد ، از عرب شاخه قحطانی (یمنی) بودند که به پستی و پلشتی شناخته می شدند و دشمن امام علی علیه السلام و فرزندانش بودند. آنان در جنگ صِفّین ، در کنار معاویه بودند و همواره با بنی امیّه و علیه اهل بیت علیهم السلام بودند.

فَرحهُ الغَریّ به نقل از هشام بن سائب کلبی ، از پدرش : بنی اود را دیدم که بدگویی به علی بن ابی طالب علیه السلام را به فرزندان و خدمتکارانشان آموزش می دادند. در بین آنان ، مردی از گروه عبد اللّه بن ادریس بن هانی بود که روزی بر حَجّاج بن یوسفْ وارد شد و سخنی گفت و حَجّاج به وی جواب درشتی داد. وی به حَجّاج گفت : ای امیر! چنین نگو ؛ زیرا در بین قریش و ثَقیف ، فضیلت قابل ذکری نیست ، مگر آن که در بین ما نیز همانند آن ، وجود دارد. حَجّاج گفت : فضیلت های شما چیست؟ پاسخ داد : هیچ گاه عثمان در جمع های ما بدگویی نمی شود و به بدی یاد نمی گردد . حَجّاج گفت : این ، فضیلت است. مرد گفت: هیچ گاه در بین ما، شورشی دیده نشده است. حَجّاج گفت : این ، فضیلت است. مرد گفت : در جنگ ها از ما ، جز یک نفر ، کسی همراه ابو تراب شرکت نکرده است ، که این کارش ، او را از چشم ما انداخته و مُنزوی ساخته است و وی هیچ ارزش و منزلتی نزد ما ندارد . حَجّاج گفت : این ، فضیلت است. مرد گفت : هر کس از ما که بخواهد با زنی ازدواج کند ، درباره او می پرسد که : آیا وی ابو تراب را دوست داشته و یا او را به نیکی یاد کرده است؟ اگر گفته شود که این زن ، چنین کرده است ، از او دوری می گزیند و با او ازدواج نمی کند . حَجّاج گفت : این ، فضیلت است. مرد گفت : در بین ما پسری به دنیا نیامده که علی یا حسن یا حسین نامیده شده باشد و نیز دختری به دنیا نیامده که فاطمه شده باشد . حَجّاج گفت : این ، فضیلت است. مرد گفت : روزی که حسین به سوی عراق آمد ، زنی از قبیله ما نذر کرد که اگر خدا حسین را بکشد ، ده نفر شتر قربانی کند و هنگامی که او کشته شد ، به نذرش وفا کرد . حَجّاج گفت : این ، فضیلت است. مرد گفت : از یک نفر از ما خواسته شد که از علی برائت بجوید و او را نفرین کند . وی گفت : باشد ؛ حسن و حسین را هم می افزایم . حَجّاج گفت : سوگند به خدا که این ، فضیلت است. مرد گفت : امیر مؤمنان ، عبد الملک ، به ما

گفت : شما لباس زیر بالاپوش و یاران بعد از انصار هستید . (1) حَجّاج گفت : این ، فضیلت است. مرد گفت : در کوفه ، جز قبیله بنی اود ، نمکین نیستند . حَجّاج ، خنده اش گرفت . پدرم به من گفت : خداوند ، ملاحت (نمکین بودن) را از آنان گرفت.

.

1- .یعنی : برای خلافت اُموی ، به منزله حامیان روزِ مبادا و پایدارترینْ یاران هستید . (م)

ص: 464

راجع : ص 394 (الحجّاج بن يوسف) .

.

ص: 465

ر . ک : ص395 (حَجّاج بن یوسف).

.

6 / 4باهِلَهُباهله : قبيله من قيس بن عيلان (1) ، من العدنانيّه الذين كانوا أعداءً للإمام علىّ عليه السلام ، وحاربوه فى الجمل (2) . قيل فيها : كانت باهله فى الدناءه والضَّعه واللؤم إلى أقصى غايه . (3)

الإمام علىّ عليه السلام :يا باهِلَهُ ! أُغدوا خُذوا حَقَّكُم مَعَ النّاسِ ، وَاللّهُ يَشهَدُ أنَّكُم تُبغِضونى وأنّى أُبغِضُكُم . (4)

وقعه صفّين عن ليث بن سليم :دَعا عَلِىٌّ باهِلَهَ فَقَالَ : يا مَعشَرَ باهِلَهَ ! أُشهِدُ اللّهَ أنَّكُم تُبغِضونى وأُبغِضُكُم ، فَخُذوا عَطاءَكُم واخرُجوا إلَى الدَّيلَمِ . وكانوا قَد كَرِهوا أن يَخرُجوا مَعَهُ إلى صِفّينَ . (5)

الغارات عن سعيد الأشعرى :اِستَخلَفَ عَلِىٌّ عليه السلام حينَ سارَ إلَى النَّهرَوانِ رَجُلاً مِنَ النَّخَعِ يُقالُ لَهُ : هانِئُ بنُ هوذَهَ ، فَكَتَبَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام : إنَّ غَنِيّا وباهِلَهَ فُتِنوا ؛ فَدَعَوُا اللّهَ عَلَيكَ أن يَظفَرَ بِكَ عَدُوُّكَ ، قالَ : فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ عليه السلام : اجلُهُم مِنَ الكوفَهِ ، ولا تَدَعْ مِنهُم أحَدا . (6)

تاريخ بغداد عن سعيد بن سلم بن قتيبه أبى محمّد الباهلى :خَرَجتُ حاجّا ومَعى قِبابٌ وكَنائِسُ (7) ، فَدَخَلتُ البادِيَهَ فَتَقَدَّمتُ القِبابَ والكَنائِسَ عَلى حَميرٍ لى ، فَمَرَرتُ بِأعرابِىٍّ مُحتَبٍ (8) عَلى بابِ خَيمَهٍ لَهُ ، وإذا هُوَ يَرمُقُ القِبابَ وَالكَنائِسَ ، فَسَلَّمتُ عَلَيهِ ، فَقالَ : لِمَن هذِهِ القِبابُ وَالكَنائِسُ ؟ قالَ : قُلتُ : لِرَجُلٍ مِن باهِلَهَ ، قالَ : تَاللّهِ ما أظَنُّ اللّهَ يُعطِى الباهِلِىَّ كُلَّ هذَا . قالَ : فَلَمّا رَأَيتُ إزراءَهُ بِالباهِلِيَّهِ دَنَوتُ مِنهُ فَقُلتُ : يا أعرابِىُّ ، أ تُحِبُّ أن يَكونَ لَكَ القِبابُ وَالكَنائِسُ ، وأنتَ رَجُلٌ مِن باهِلَهَ ؟ فَقالَ : لاهَا اللّهِ (9) . فَقُلتُ : أ تُحِبُّ أن تَكونَ أميرَ المُؤمِنينَ وأنتَ رَجُلٌ مِن باهِلَهَ ؟ قالَ : لاهَا اللّهِ . قُلتُ : أ تُحِبُّ أن تَكونَ مِن أهلِ الجَنَّهِ وأنتَ رَجُلٌ مِن باهِلَهَ ؟ قالَ : بِشَرطٍ . قالَ : قُلتُ : وما ذاكَ الشَّرطُ ؟ قالَ : لايَعلَمُ أهلُ الجَنَّهِ أنّى باهِلِىٌّ ! قالَ : ومَعى صُرَّهُ دَراهِمَ ، قالَ : فَرَمَيتُ بِها إلَيهِ فَأخَذَهَا ، وقالَ : لَقَد وافَقَت مِنّى حاجَهً . قُلتُ لَهُ لَمّا أن ضَمَّها إلَيهِ : أنَا رَجُلٌ مِن باهِلَهَ ، قالَ : فَرَمى بِها إلَىَّ وقالَ : لا حاجَهَ لى فيها . فَقُلتُ : خُذها إلَيكَ يا مِسكينُ ؛ فَقَد ذَكَرتَ مِن نَفسِكَ الحاجَهَ ! فَقالَ : لا اُحِبُّ أن ألقَى اللّهَ ولِلباهِلِىِّ عِندى يَدٌ ! قالَ : فَقَدِمتُ فَدَخَلتُ عَلَى المَأمونِ فَحَدَّثتُهُ بِحَديثِ الأعرابِىِّ ، فَضَحِكَ حَتّى استَلقى عَلى قَفاهُ وقالَ لى : يا أبا مُحَمَّدٍ ، ما أصبَرَكَ ! وأجازَنى بِمِئَهِ ألفٍ . (10)

.

1- .معجم قبائل العرب : ج 1 ص 60 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 258 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 272 .
4- .الغارات : ج 1 ص 19 عن أبى يحيى .
5- .وقعه صفّين : ص 116 .
6- .الغارات : ج 1 ص 18 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 356 ح 588 .
7- .الكَنيسه : شبه هَودَج ، يُغرَزُ فى المَحمَل أو فى الرَّحل قُضبانٌ ويُلقى عليه ثوبٌ ، يَستَظِلُّ به الراكب ويستتر به (المصباح المنير : ص 542 «كنس») .
8- .الاحتباء : هو أن يضمّ الإنسان رجليه إلى بطنه بثوب يجمعهما به مع ظهره ويشدّه عليها (النهايه : ج1 ص 335 «حبا») .
9- .لاها اللّهِ ذا : معناه : لا وَاللّه لا يكون ذا ، أو لا واللّهِ الأمرُ ذا ، فحذف تخفيفاً (النهايه : ج 5 ص 237 «ها») .
10- .تاريخ بغداد : ج 9 ص 74 الرقم 4658 ؛ الكنى والألقاب : ج 1 ص 385 .

6 / 4 باهله

6 / 4باهلهباهِله ، قبیله ای از بنی قیس بن عیلان (عدنانی ها/ عرب های غیر یمنی) هستند که دشمن امام علی علیه السلام بودند و در جمل ، با وی جنگیدند . درباره این قبیله ، گفته شده است که : بی نهایت ، پست و پلشت و فرومایه بودند.

امام علی علیه السلام :ای باهله! فردا بیایید و با [بقیّه]مردم ، حقّتان را بگیرید . خداوند ، گواه است که شما مرا دشمن می دارید و من هم شما را دشمن می دارم.

وقعه صِفّین به نقل از لیث بن سُلَیم : علی علیه السلام قبیله باهله را فرا خواند و فرمود : «ای جمع باهله! خداوند را گواه می گیرم که شما مرا دشمن می دارید و من هم شما را دشمن می دارم.سهم خود را بگیرید و به سمت دیلم بروید». آنان از این که همراه وی به صفّین بروند، ناراضی بودند.

الغارات به نقل از سعید اشعری : هنگامی که علی علیه السلام به سوی نهروان حرکت کرد ، شخصی را از قبیله نَخَع ، به نام هانی بن هوذه ، به جای خود گذاشت. وی به علی علیه السلام نوشت : «دو قبیله غنی و باهله گم راه شده اند و از خدا می خواهند که دشمنت را بر تو پیروز گرداند» . علی علیه السلام به وی نوشت : «از کوفه اخراجشان کن و هیچ کس از آنان را رها نکن».

تاریخ بغداد به نقل از ابو محمّد سعید بن سَلَم بن قُتَیبه باهلی : به قصد حج ، به راه افتادم و همراه من ، سراپرده ها و کجاوه های بسیار بود . به بادیه رسیدم ، در حالی که من بر پشت الاغم سوار و جلودار قافله بودم . بادیه نشینی را دیدم که در جلوی خیمه اش چمباتمه زده بود و با نگاهش کاروان را دنبال می کرد. به وی سلام کردم . گفت : این سراپرده ها و کجاوه ها از آنِ کیست؟ گفتم : از آنِ مردی باهلی . گفت : سوگند به خدا که فکر نمی کنم خداوند به فردی باهلی ، چنین ببخشد. وقتی تحقیر او را نسبت به باهلی ها دیدم ، نزدیکش رفتم و گفتم : ای بادیه نشین! دوست داری که این سراپرده ها و کجاوه ها از آنِ تو باشد و تو مردی باهلی باشی؟ گفت :

خدا نکند! گفتم : دوست داری که امیر مؤمنان باشی و در عین حال ، مردی باهلی باشی؟ گفت : خدا نکند! گفتم : دوست داری که باهلی باشی و اهل بهشت باشی ؟ گفت : به یک شرط . گفتم : به چه شرط؟ پاسخ داد : به شرط این که بهشتیان نفهمند که من باهلی هستم. همراهم یک کیسه درهم بود . آن را به وی دادم . آن را گرفت و گفت : نیاز من ، برآورده شد . وقتی آن [کیسه] را به خود چسباند ، گفتم : من مردی باهلی هستم . کیسه را به سویم پرت کرد و گفت : به آن ، نیاز ندارم. گفتم : ای بینوا! بردار . خودت گفتی که نیازمند هستی . گفت : دوست ندارم که خدا را ، در حالی ببینم که شخصی باهلی بر من منّت داشته باشد . پیش مأمون آمدم و داستان بادیه نشین را نقل کردم . آن قدر خندید که به پشت افتاد . به من گفت : ای ابو محمّد! چقدر شکیبایی! آن گاه ، صدهزار دِرهم جایزه به من داد.

.

ص: 468

. .

ص: 469

. .

الكنى والألقاب :الباهِلِىُّ نِسبَهٌ إلى باهِلَهَ ، وكانَتِ العَرَبُ تَستَنكِفُ مِنَ الاِنتِسابِ إلى هذِهِ القَبيلَهِ حَتّى قالَ الشّاعِرُ : وما يَنفَعُ الأَصلُ مِن هاشِمٍ إذا كانَتِ النَّفسُ مِن باهِلَه وقال الآخر : ولَو قيلَ لِلكَلبِ يا باهِلِىُّ عَوَى الكَلبُ مِن لُؤمِ هذَا النَّسَبِ (1)

6 / 5غَنِىٌّ (2)الإمام علىّ عليه السلام :اُدعوا لى غَنِيّا وباهِلَهَ وحَيّا آخَرَ قَد سَمّاهُم فَليَأخُذوا أعطِياتَهُم ، فَوَالَّذى فَلَقَ الحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ ! ما لَهُم فِى الإِسلامِ نَصيبٌ ، وإنّى شاهِدٌ لَهُم فى مَنزِلى عِندَ الحَوضِ وعِندَ المَقامِ المَحمودِ أَنَّهُم أعدائى فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، ولَئِن ثَبَتَت قَدَماىَ لَأَرُدَّنَّ قَبيلَهً إلى قَبيلَهٍ ، ولاُبَهرِجَنَّ (3) سِتّينَ قَبيلَهً ما لَهُم فِى الإِسلامِ نَصيبٌ . (4)

الإمام الصادق عليه السلام :قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ عليه السلام : عِندى صَحيفَهٌ مِن رَسولِ اللّهِ بِخاتَمِهِ ، فيها سِتّونَ قَبيلَهً بَهْرَجَهً ، لَيسَ لَها فِى الإِسلامِ نَصيبٌ ، مِنهُم غَنِىٌّ وباهِلَهُ . وقالَ : يا مَعشَرَ غَنِىٍّ وباهِلَهَ ، أَعِدّوا (5) عَلَىَّ عَطاياكُم حَتّى أشهَدَ لَكُم عِندَ المَقامِ المَحمودِ أَنَّكُم لا تُحِبّونى ولا اُحِبُّكُم أبَدا . وقالَ : لَاَخُذَنَّ غَنِيّا أخذَهً تَضطَرِبُ مِنها باهِلَهُ . وقالَ : اُخِذَ فى بَيتِ المالِ مالٌ مِن مُهورِ البَغايا ، فَقال : اِقسِموهُ بَينَ غَنِىٍّ وباهِلَهَ (6) .

.

1- .الكنى والألقاب : ج 1 ص 385 .
2- .غنىّ : قبيله من قريش من العدنانيّه أيضا (راجع معجم قبائل العرب : ج 3 ص 895) .
3- .البَهْرَج : الباطل والردىء من كلّ شىء ، وبَهْرَجَ دمه : أى أبطله ، والشىء المُبهرَج : كأنّه طُرح فلا يُتنافس فيه (تاج العروس : ج 3 ص 301 «بهرج») .
4- .الغارات : ج 1 ص 21 ، الأمالى للمفيد : ص 339 ح 5 ، الأمالى للطوسى : ص 116 ح 180 كلّها عن الحارث بن حصيره ، بشاره المصطفى : ص 257 عن الحرث بن حصيره وكلّها عن جماعه من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 22 ص 314 ح 4 .
5- .فى بحار الأنوار : «أعيدوا » ، والظاهر أنّه الصواب .
6- .بصائر الدرجات : ص 159 ح 28 عن عبد اللّه بن سنان ، بحار الأنوار : ج 40 ص 138 ح 32 .

6 / 5 غنی

الکُنی و الألقاب :باهلی ، منسوب به قبیله باهله را گویند و عرب ها از منسوب شدن به این قبیله اِبا داشتند ، تا جایی که شاعر می گوید : اگر روح باهلی داشته باشی نژاد هاشمی داشتن ، سودی ندارد ! و دیگری گفته است : اگر به سگی گفته شود : ای باهلی! از پستیِ این انتساب ، به عو عو می افتد.

6 / 5غنیامام علی علیه السلام :قبیله های غنی (1) و باهله و ... (2) را صدا کنید تا سهمشان را بگیرند . سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، آنان را در اسلام ، نصیبی نیست. و من در جایگاهم در کنار حوض [کوثر] و در جایگاه شایسته ، شهادت خواهم داد که آنان در دنیا و آخرت ، دشمن من اند . اگر جای پایم محکم شود ، هر قبیله را به قبیله ای برمی گردانم (قبایل نوظهور را به قبایل مادر ، پیوند می زنم) و شصت قبیله را که سهمی در اسلام ندارند ، منزوی خواهم کرد .

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود : «پیش من نوشته ای با مُهر پیامبر خداست که در آن ، نام شصت قبیله پست وجود دارد که سهمی در اسلام ندارند و از جمله آنان ، دو قبیله غنی و باهله هستند» . و فرمود : «ای افراد قبایل باهله و غنی! فردا بیایید و سهمتان را بگیرید ، تا [آن روز که] در جایگاه شایسته گواهی دهم که شما مرا دوست نمی دارید و من هم هرگز شما را دوست نمی دارم». و فرمود : «انتقامی از قبیله غنی خواهم گرفت که قبیله باهله از آن به لرزه بیفتد». در بیت المال ، مالی از مَهر (کابین) زناکاران بود . فرمود : «آن را بین دو قبیله غنی و باهله تقسیم کنید».

.

1- .غَنیْ ، قبیله ای از بنی عدنان و شاخه ای از قریش است (معجم قبائل العرب : ج 3 ص 598) .
2- .راوی می گوید : امام علیه السلام نام یک قبیله دیگر را نیز بُرد که من به خاطر ندارم .

ص: 472

. .

ص: 473

. .

الفصل السابع : كيد أعدائه لإطفاء نوره7 / 1مَنعُ ذِكرِ مَناقِبِهِمَبدَأَ التَّاريخِ7 / 1 1خِطابٌ دَورِىٌّ فى مَنعِ ذِكرِ مَناقِبِهِشرح نهج البلاغه عن علىّ بن محمّد المدائنى :كَتَبَ مُعاوِيَهُ نُسخَةً واحِدَةً إلَى عُمّالِهِ بَعدَ عامِ الجَماعَهِ : أن بَرِئَتِ الذِّمَّهُ مِمَّن رَوى شَيئا مِن فَضلِ أبى تُرابٍ وأهلِ بَيتِهِ . فَقامَتِ الخُطَباءُ فى كُلِّ كورَهٍ وعَلى كُلِّ مِنبَرٍ يَلعَنونَ عَلِيّا ، ويَبَرؤونَ مِنهُ ، ويَقَعونَ فيهِ وفى أهلِ بَيتِهِ . (1)

الاحتجاج :نادى مُنادى مُعاوِيَهَ : أن قَد بَرِئَتِ الذِّمَّهُ مِمَّن يَروى حَديثا مِن مَناقِبِ عَلِىٍّ وفَضلِ أهلِ بَيتِهِ . وكانَ أشدُّ النّاسِ بَلِيّهً أهلَ الكوفَهِ ؛ لِكَثرَهِ مَن بِها مِنَ الشّيعَهِ . (2)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 11 ص 44 ؛ الدرجات الرفيعه : ص 6 .
2- .الاحتجاج : ج 2 ص 83 ح 162 وراجع كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 781 ح 26 .

فصل هفتم : نیرنگ های دشمنان امام علی برای خاموش کردن نور او

7 / 1 جلوگیری از یادکردِ فضایل او

7 / 1 1 فرمان عمومی برای ممنوعیت نقل فضایل او

فصل هفتم : نیرنگ های دشمنان امام علی برای خاموش کردن نور او7 / 1جلوگیری از یادکردِ فضایل او7 / 1 1فرمان عمومی برای ممنوعیت نقل فضایل اوشرح نهج البلاغه به نقل از علی بن محمّد مدائنی : پس از عام الجماعه ، (1) معاویه نوشته ای یک سان به همه کارگزارانش نوشت : «تعهّد [حکومت] از کسی که چیزی از فضایل ابو تراب و خاندانش را نقل کند ، برداشته است» . پس ، خطیبان در هر آبادی و بر هر منبر ، علی علیه السلام را لعن می کردند ، از او بیزاری می جستند و درباره او و خاندانش بد می گفتند .

الاحتجاج :جارچی معاویه جار زد که : «تعهّد [حکومت] از کسی که حدیثی از فضایل علی و خاندانش نقل کند ، برداشته است» و کوفیان ، به خاطر فراوانی شیعیان در کوفه ، گرفتارترینِ مردم بودند .

.

1- .عام الجماعه (سال گردهمایی) به سال 41 هجری گفته می شود که در جمادی اوّل آن ، امام حسن علیه السلام خلافت را به معاویه سپرد (جواهر المطالب : ج 2 ص 199) .

المناقب لابن شهر آشوب :نادى مُعاوِيَهُ : أن بَرِئَتِ الذِّمَّهُ مِمَّن رَوى حَديثا مِن مَناقِبِ عَلِيٍّ عليه السلام . حَتّى قالَ عَبدُ اللّهِ بنُ شَدّادٍ اللَّيثِىُّ : وَدِدتُ أَنّى اُترَکُ أن اُحَدِّثَ بِفَضائِلِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ يَوما إلَى اللَّيلِ ، وأنَّ عُنُقى ضُرِبَت ! فَكانَ المُحَدَّثُ يُحَدِّثُ بِحَديثٍ فِى الفِقهِ ، أو يَأتى بِحَديثِ المُبارَزَهِ ، فَيَقولُ : قالَ رَجُلٌ مِن قُرَيشٍ . وكانَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ أبى لَيلى يَقولُ : حَدَّثَنى رَجُلٌ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . وكانَ الحَسَنُ البَصرِىُّ يَقولُ : قالَ أبو زَينَبَ . وسُئِلَ ابنُ جُبَيرٍ عَن حامِلِ اللِّواءِ ، فَقالَ : كَأَنَّکَ رَخِىُّ البالِ (1) ! (2)

أنساب الأشراف عن عبد اللّه بن فائد وسحيم بن حفص :كَتَبَ مُعاوِيَهُ إلَى المُغيرَهِ بنِ شُعبَهَ : أظهِر شَتمَ عَلِىٍّ وتَنَقَّصهُ . (3)

تاريخ الطبرى عن المغيره بن شعبه لِصَعصَعَهَ : إيّاکَ أن يَبلُغَنى عَنکَ أنَّکَ تَعيبُ عُثمانَ عِندَ أحَدٍ مِنَ النّاسِ ، وإيّاکَ أن يَبلُغَنى عَنکَ أنَّکَ تُظهِرُ شَيئا مِن فَضلِ عَلِىٍّ عَلانِيَهً ، فَإنَّکَ لَستَ بِذاكِرٍ مِن فَضلِ عَلِىٍّ شَيئا أجهَلُهُ ، بَل أنَا أعلَمُ بِذلِکَ ، ولكِنَّ هذَا السُّلطانَ قَد ظَهَرَ ، وقَد أخَذنا بِإظهارِ عَيبِهِ لِلنّاسِ ، فَنَحنُ نَدَعُ كَثيرا مِمّا أمَرنا بِهِ ، ونَذكُرُ الشَّىءَ الَّذى لا نَجِدُ مِنهُ بُدّاً ؛ نَدفَعُ بِهِ هؤلاءِ القَومَ عَن أنفُسِنا تَقِيَّهً ، فَإن كُنتَ ذاكِرا فَضلَهُ فَاذكُرهُ بَينَکَ وبَينَ أصحابِکَ وفى مَنازِلِكُم سِرّا ، وأمّا عَلانِيَهً فِى المَسجِدِ فَإنَّ هذَا لا يَحتَمِلُهُ الخَليفَهُ لَنا ، ولا يَعذِرُنا بِهِ . (4)

أنساب الأشراف عن النضر بن إسحاق الهذلى :إنَّ الحَجّاجَ سَأَلَ الحَسَنَ [البَصرِىَّ]عَن عَلِىٍّ عليه السلام ، فَذَكَرَ فَضلَهُ . فَقالَ : لا تُحَدِّثَنَّ فى مَسجِدِنا ، فَخَرَجَ فَتَوارى . (5)

.

1- .هو رَخىّ البال : إذا كان ناعم الحال (تاج العروس : ج 19 ص 453 «رخو») .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 351 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 38 ح 12 .
3- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 30 .

4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 189 عن مرّه بن منقذ بن النعمان ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 461 .
5- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 380 .

المناقب ، ابن شهر آشوب :معاویه اعلام کرد که : «تعهّد [حکومت] از کسی که حدیثی از فضایل علی را نقل کند ، برداشته است» ، به گونه ای که عبد اللّه بن شدّادِ لیثی گفت : دوست داشتم مرا رها می کردند که یک روز تا شب ، فضایل علی بن ابی طالب را نقل کنم و آن گاه ، گردنم زده می شد . [شرایط ، چنان بود که] محدّثی که در موضوع «فقه» ، [از علی علیه السلام] حدیث نقل می کرد ، یا حدیثی درباره «مبارزات او می آورد ، می گفت : مردی از قریش گفت [و جرئت نمی کرد نام علی علیه السلام را بیاورد] . عبد الرحمان بن ابی لیلی [، هنگامی که حدیثی را از زبان علی علیه السلام نقل می کرد،]می گفت : یکی از یاران پیامبر خدا برایم نقل کرد و حسن بصری می گفت : ابو زینب گفت . از ابن جُبَیر ، درباره حامل لِواء (پرچم) ، (1) پرسیده شد . وی گفت : گویا تو آسوده خاطری!

أنساب الأشراف به نقل از عبد اللّه بن فائد و سُحَیم بن حفص : معاویه به مغیره بن شعبه نوشت : «بدگویی به علی و تحقیر وی را آشکار کن» .

تاریخ الطبری به نقل از مُغَیره بن شُعبه ، خطاب به صَعصَعه : بر حذر باش از این که خبر عیبجویی تو از عثمان در نزد کسی به من برسد و یا آن که چیزی از فضل علی را آشکارا بگویی و خبرش به من برسد! تو چیزی از فضل علی را نمی دانی که من آن را ندانم ؛ بلکه من به آن آگاه ترم ؛ لیکن این حکومت (معاویه) ، قدرت پیدا کرده و از ما پیمان گرفته است که عیب های علی را پیش مردم ، آشکار کنیم . ما بسیاری از آنچه را که وی ما را بدان فرمان داده ، رها می کنیم و تنها چیزی را ذکر می کنیم که گزیری از آن نداریم و شرّ اینان را با تقیّه از جانمان دور می سازیم . اگر می خواهی فضایل علی را یاد کنی ، آنها را نزد خود و یارانت و به طور پنهانی در خانه هایتان نقل کن ؛ امّا نقل آنها به طور آشکارا و آن هم در مسجد ، چیزی است که خلیفه آن را از ما تحمّل نمی کند و عذر ما را درباره آن ، نمی پذیرد .

أنساب الأشراف به نقل از نضر بن اسحاق هُذَلی : حَجّاج از حسن [بصری] درباره علی علیه السلام پرسید . حسن ، فضایل علی علیه السلام را ذکر کرد . حَجّاج گفت : دیگر در مسجد ما حدیث نکن . حسن ، خارج شد و متواری گشت .

.

1- .مقصود ، پرچم (درفشِ) مخصوص پیامبر خداست که در جنگ ها، آن را به علی علیه السلاَم می سپرد و آن را «لِواءُ الحمد (درفش ستایش)» می خواندند . (م)

المستدرک علی الصحیحین عن مالک بن دینار :سَأَلتُ سَعیدَ بنَ جُبَیرٍ ، فَقُلتُ : یا أبا عَبدِ اللّهِ ، مَن کانَ حامِلَ رایَهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ قالَ : فَنَظَرَ إلَیَّ وقالَ : کَأَنَّکَ رَخِیُّ البالِ ! فَغَضِبتُ ، وشَکَوتُهُ إلی إخوانِهِ مِنَ القُرّاءِ ، فَقُلتُ : أ لا تَعجَبونَ مِن سَعیدٍ ، إنّی سَأَلتُهُ : مَن کانَ حامِلَ رایَهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَنَظَرَ إلَیَّ وقالَ : إنَّکَ لَرَخِیُّ البالِ ! قالوا : إنَّکَ سَأَلتَهُ وهُوَ خائِفٌ مِنَ الحَجّاجِ ، وقَد لاذَ بِالبَیتِ ، فَسَلهُ الآنَ . فَسَأَلتُهُ ، فَقالَ : کانَ حامِلَها عَلِیٌّ رضی الله عنه . (1)

7 / 1 2مَنعُ الرِّوایَهِ عَنهُتهذیب الکمال عن یونس بن عبید :سَأَلتُ الحَسَنَ [البَصرِیَّ] ، قُلتُ : یا أبا سَعیدٍ ، إنَّکَ تَقولُ : «قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله » وإنَّکَ لَم تُدرِکهُ ؟ قالَ : یَابنَ أخی ، لَقَد سَأَلتَنی عَن شَیءٍ ما سَأَلَنی عَنهُ أحَدٌ قَبلَکَ ، ولَولا مَنزِلَتُکَ مِنّی ما أخبَرتُکَ ، إنّی فی زَمانٍ کَما تَری وکانَ فی عَمَلِ الحَجّاجِ کُلَّ شَیءٍ سَمِعتَنی أقولُ : «قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله » فَهُوَ عَن عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، غَیرَ أنّی فی زَمانٍ لا أستَطیعُ أن أذکُرَ عَلِیّا . (2)

الإرشاد :فیمَا انتَهی إلَیهِ الأَمرُ فی دَفنِ فَضائِلِ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام وَالحَیلولَهِ بَینَ العُلَماءِ ونَشرِها ما لا شُبَهَه فیهِ عَلی عاقِلٍ ، حَتّی کانَ الرَّجُلُ إذا أرادَ أن یَروِیَ عَن أمیرِ المُؤمِنینَ رِوایَهً لَم یَستَطِع أن یُضیفَها إلَیهِ بِذِکرِ اسمِهِ ونَسَبِهِ ، وتَدعوهُ الضَّرورَهُ إلی أن یَقولَ : حَدَّثَنی رَجُلٌ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، أو یَقولَ : حَدَّثَنی رَجُلٌ مِن قُرَیشٍ ، ومِنهُم مَن یَقولُ : حَدَّثَنی أبو زَینَبَ . (3)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 147 ح 4665 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 680 ح 1163 ، المناقب للخوارزمی : ص 358 ح 370 ولیس فیه من «ألا تعجبون» إلی «لرخیّ البال» .
2- .تهذیب الکمال : ج 6 ص 124 الرقم 1216 .
3- .الإرشاد : ج 1 ص 310 .

7 / 1 2 ممنوعیت روایت کردن از وی

المستدرک علی الصحیحین به نقل از مالک بن دینار : از سعید بن جبیر پرسیدم : ای ابو عبد اللّه ! چه کسی بر دوش گیرنده پرچم پیامبر خدا بود؟ وی نگاهی به من افکند و گفت : گویا تو آسوده خاطری! خشمگین شدم و به قاریانی که دوست او بودند ، شکایت بردم و گفتم : آیا از کار سعید ، شگفت زده نمی شوید؟ از وی پرسیدم : چه کسی بر دوش گیرنده پرچم پیامبر خدا بود ؟ به من نگاه کرد وگفت : گویا تو آسوده خاطری! گفتند : تو در حالی از او پرسیده ای که وی از حَجّاج می ترسیده است . وی در خانه خدا پناه گرفته است . [برو و] هم اکنون از او بپرس . [نزد سعید رفتم و دوباره] از او پرسیدم . گفت : بر دوش گیرنده پرچم پیامبر خدا ، علی علیه السلام بود .

7 / 1 2ممنوعیت روایت کردن از ویتهذیب الکمال به نقل از یونس بن عبید : از حسن [بصری] پرسیدم : ای ابو سعید! تو می گویی : «پیامبر خدا گفت» ، در حالی که تو پیامبر خدا را ندیده ای؟ گفت : ای برادرزاده! درباره چیزی پرسیدی که پیش از تو هیچ کس از من نپرسیده بود . اگر چنین منزلتی نزد من نمی داشتی ، به تو پاسخ نمی دادم . من در روزگاری هستم که می بینی (دوره حکومت حَجّاج بود) . هر چه از من شنیدی که می گویم : «پیامبر خدا گفت» ، آن مطلب ، روایتِ علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر خداست ؛ ولی [چه کنم که] در روزگاری هستم که نمی توانم از علی علیه السلام نام ببرم!

الإرشاد :در خصوص دفن فضایل امیر مؤمنان و ایجاد مانع برای نشر آنها توسّط علما ، کار به جایی کشید که در آن برای هیچ خردمندی شبهه ای نمی ماند ، به گونه ای که اگر کسی می خواست روایتی از امیر مؤمنان روایت کند ، نمی توانست نام و نسب او را به روایت ، ضمیمه کند و مجبور بود که بگوید : یکی از اصحاب پیامبر خدا برای من حدیث کرد یا بگوید : مردی از قریش برایم نقل کرد بعضی هم می گفتند : ابو زینب ، برایم حدیث کرد .

.

7 / 1 3مَنعُ ذِكرِهِ بِخَيرٍالاحتجاج عن معاويه لابنِ عَبّاسٍ : إنّا قَد كَتَبنا فِى الآفاقِ نَنهى عَن ذِكرِ مَناقِبِ عَلِيٍّ وأهلِ بَيتِهِ ، فَكُفَّ لِسانَکَ . فَقالَ : يامُعاوِيَهُ أ تَنهانَا عَن قِراءَهِ القُرآنِ ؟ ! قالَ : لا . قالَ : أ فَتَنهانا عن تَأويلِهِ ؟ ! قالَ : نَعَم . قالَ : فَنَقرَؤُهُ ولا نَسأَلُ عَمّا عَنَى اللّهُ بِهِ ! ثُمَّ قالَ : فَأَيُّهُما أوجَبُ عَلَينا ؛ قِراءَتُهُ ، أوِ العَمَلُ بِهِ ؟ قالَ : العَمَلُ بِهِ . قالَ : فَكَيفَ نَعمَلُ بِهِ ولا نَعلَمُ ما عَنَى اللّهُ بِهِ ؟ ! قالَ : سَلِ عَن ذلِکَ مَن يَتَأَوَّلُهُ عَلى غَيرِ ما تَتَأَوَّلُهُ أنتَ وأهلُ بَيتِکَ . قالَ : إنَّما أنزَلَ اللّهُ القُرآنَ عَلى أهلِ بَيتى ، أ فَأَسأَلُ عَنهُ آلَ أبى سُفيانَ ؟ ! يا مُعاوِيَهُ ، أ تَنهانا أن نَعبُدَ اللّهَ بِالقُرآنِ بِما فيهِ مِن حَلالٍ وحَرامٍ ! فَإِن لَم تَسأَلِ الاُمَّهُ عَن ذلِکَ حَتّى تَعلَمَ تَهلِکَ وتَختَلِف . قالَ : اِقرَؤُوا القُرآنَ وتَأَوَّلوهُ ، ولا تَرووا شَيئا مِمّا أنزَلَ اللّهُ فِيكُم ، وَارووا ما سِوى ذلِکَ . قالَ : فَإِنَّ اللّهَ يَقولُ فِى القُرآنِ : «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُواْ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَفِرُونَ» (1) . (2)

.

1- .التوبه : 32 .

2- .الاحتجاج : ج 2 ص 82 ح 162 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 351 .

7 / 1 3 ممنوعیت یاد کردن از او به نیکی

7 / 1 3ممنوعیت یاد کردن از او به نیکیالاحتجاج :معاویه به ابن عبّاس گفت : ما به همه جا نامه نوشته ایم و از ذکر فضایل علی و خانواده اش منع کرده ایم . تو هم زبانت را نگه دار . ابن عبّاس گفت : ای معاویه ! آیا ما را از خواندن قرآن ، نهی می کنی؟ گفت : نه . ابن عبّاس گفت : آیا ما را از تأویل قرآن ، نهی می کنی؟ گفت : آری . ابن عبّاس گفت : پس ، قرآن را بخوانیم و از مقصود خداوند در قرآن نپرسیم ! آن گاه گفت : کدام یک بر ما واجب تر است : خواندن قرآن ، یا عمل کردن به آن؟ معاویه گفت : عمل کردن به آن . ابن عبّاس گفت : چگونه به قرآن عمل کنیم ، در حالی که نمی دانیم منظور خداوند چیست؟ [معاویه] گفت : این را از کسی بپرس که آن را به غیر آنچه تو و خاندانت تأویل می کنید ، تأویل می کند . ابن عبّاس گفت : خداوند ، قرآن را بر خاندان من نازل کرده است . از آل ابو سفیان درباره آن بپرسم؟ ! ای معاویه ! آیا ما را از این که خداوند را با حلال و حرام قرآن پرستش کنیم ، باز می داری؟ اگر امّت اسلامی درباره آن نپرسند تا بدانند ، هلاک خواهند شد و اختلاف خواهند کرد . معاویه گفت : قرآن را بخوانید و تأویل کنید ؛ ولی از آنچه خداوند درباره شما نازل کرده است ، چیزی نقل نکنید و جز آن را نقل کنید . ابن عبّاس گفت : خداوند در قرآن می فرماید : «می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ؛ ولی خداوند نمی گذارد ، تا نور خود را کامل کند ، هر چند کافران را خوش نیاید» » .

.

الإرشاد فى بَيانِ مَظلومِيَّهِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام : وكانَتِ الوُلاهُ الجَوَرَهُ تَضرِبُ بِالسِّياطِ مَن ذَكَرَهُ بِخَيرٍ ، بَل تَضرِبُ الرِّقابَ عَلى ذلِکَ ، وتَعتَرِضُ النّاسَ بِالبَراءَهِ مِنهُ . وَالعادَهُ جارِيَهٌ فيمَنِ اتَّفَقَ لَهُ ذلِکَ أَلّا يُذکَرَ عَلى وَجهٍ بِخَيرٍ ، فَضلاً عَن أن تُذکَرَ لَهُ فَضائِلُ ، أو تُروى لَهُ مَناقِبُ ، أو تُثبَتَ لَهُ حُجَّهٌ بِحَقٍّ . (1)

الأغانى عن ابن شهاب بن عبداللّه :قالَ لى خالِدُ بنُ عَبدِ اللّه القَسرِىُّ أحَدُ وُلاهِ بَنى اُمَيَّهَ : ... اُکتُب لِىَ السّيرَهَ . فَقُلتُ لَهُ : فَإنَّهُ يَمُرُّ بِى الشَّىءُ مِن سِيَرِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ ، فَأذکُرُهُ ؟ فَقالَ : لا ، إلّا أن تَراهُ فى قَعرِ الجَحيمِ . (2)

7 / 1 4مَنعُ التَّسمِيَهِ بِاسمِهِالکامل للمبرّد عن أبى العبّاس :يُروى عَن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رَحِمَهُ اللّهِ عَلَيهِ أنَّهُ افتَقَدَ عَبدَ اللّهِ بنَ العَباسِ فى وَقتِ صَلاهِ الظُّهرِ ، فَقالَ لِأَصحابِهِ : ما بالُ أبِى العَبّاسِ لَم يَحضُر ؟ فَقالوا : وُلِدَ لَهُ مَولودٌ . فَلَمّا صَلّى عَلِىٌّ رحمه الله قالَ : امضوا بِنا إلَيهِ . فَأتاهُ فَهَنّأهُ ، فَقالَ : شَکَرتُ الواهِبَ ، وبورِکَ لَکَ فِى المَوهوبِ ، ما سَمَّيتَهُ ؟ قالَ : أ وَيَجوزُ لى أن اُسَمِّيَهُ حَتّى تُسَمِّيَهُ ؟ ! فَأمَرَ بِهِ ، فَاُخرِجَ إلَيهِ ، فَأخَذَهُ ، فَحَنَّکَهُ ، ودَعا لَهُ ، ثُمَّ رَدَّهُ إلَيهِ ، وقالَ : خُذهُ إلَيکَ أبَا الأَملاکِ ، قَد سَمَّيتُهُ عَلِيّا ، وکَنَّيتُه أبَا الحَسَنِ . فَلَمّا قامَ مُعاوِيَهُ ، قالَ لِابنِ عَبّاسٍ : لَيسَ لَکُم اسمُهُ وکُنيَتُهُ ، وقَد کَنَّيتُهُ : أبا مُحَمَّدٍ . فَجَرَت عَلَيهِ . (3)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 311 .
2- .الأغانى : ج 22 ص 21 .
3- .الكامل للمبرّد : ج 2 ص 756 ، وفى حليه الأولياء : ج 3 ص 207 «عن جعفر بن سليمان قال : كان علىّ بن عبد اللّه بن العبّاس، يُكنّى أبا الحسن ، فلمّا قدم على عبد الملک قال له : غيّر اسمک وكنيتک ، فلا صبر لى على اسمک وكنيتک ، فقال : أمّا الاسم فلا ، وأمّا الكنيه فأكتنى بأبى محمّد ، فغيّر كنيته» .

7 / 1 4 ممنوعیت نام گذاری به نام وی

الإرشاد در بیان مظلومیت امیر مؤمنان علیه السلام : زمامدارانِ ستمکار ، کسانی را که او به نیکی یاد می کردند ، زیر شلّاق می گرفتند و حتّی به خاطر آن ، گردنشان را می زدند و مردم را به اعلام بیزاری از وی وا می داشتند . رسم بر آن شده بود که به هیچ شکل از علی علیه السلام به خوبی یاد نشود ، چه رسد به این که از فضایل (برتری های) او یاد شود ، یا مناقب (بزرگواری های) او گزارش گردد و یا درباره حقّانیت او استدلالی صورت گیرد .

الأغانی به نقل از ابن شهاب بن عبد اللّه : خالد بن عبد اللّه قَسری (یکی از زمامداران بنی امیّه) به من گفت : برایم سیره بنویس . به وی گفتم : گاه مواردی از سیره علی بن ابی طالب که درود خدا بر وی باد به ذهنم خطور می کند و آن را یاد می کنم . گفت : نه . مگر آن که او را در قعر جهنّم ببینی (نشان دهی) .

7 / 1 4ممنوعیت نام گذاری به نام ویالکامل ، مبرّد به نقل از ابو العبّاس : درباره علی بن ابی طالب که رحمت خدا بر او باد روایت شده است که وی در هنگام نماز ظهر ، عبد اللّه بن عبّاس را ندید . به یاران خود فرمود : «چرا ابن عبّاس نیامده است؟». گفتند : بچّه دار شده است . هنگامی که علی علیه السلام نماز را خواند ، فرمود : «نزد ابن عبّاس برویم» . آن گاه ، نزد وی رفت و به وی تبریک گفت و فرمود : «خداوندِ بخشاینده را شکر می گزارم . خداوند در آنچه به تو داده است ، برای تو برکت قرار دهد . نامش را چه گذاشته ای؟». ابن عبّاس گفت : آیا رواست که من ، قبل از تو ، وی را نام گذاری کنم؟ ابن عبّاس ، بچّه را خواست و نزد علی علیه السلام آورد . علی علیه السلام بچه را گرفت و کام وی را برداشت و برایش دعا کرد . سپس او را به ابن عبّاس برگرداند و فرمود : «آن را بگیر ، ای پدر پادشاهان! او را علی نامیدم و کنیه اش را ابو الحسن قرار دادم» . هنگامی که معاویه به قدرت رسید ، به ابن عبّاس گفت : حقّ گذاشتن [نام و کنیه علی را] بر فرزندانتان [ندارید . من این] فرزندت [را ابو محمّد کنیه دادم . و عادت بر این جاری شد (1)]که کسی به نام و کنیه علی ، نام گذاری نشود] .

.

1- .در حلیه الأولیاء (3 / 207) از جعفر بن سلیمان ، نقل است که گفت : علی بن عبد اللّه بن عبّاس ، کُنیه «ابو الحسن» داشت . وقتی پیش خلیفه عبد الملک رفت ، عبد الملک به وی گفت : نام و کنیه ات را عوض کن ؛ چون من تاب نام و کنیه ات را ندارم . علی گفت : نامم را نه ، ولی کنیه ام را می توانی ابو محمّد صدا کنی ، و کنیه اش را تغییر داد.

لسان الميزان :أمّا عَلِىُّ بنُ الجَهمِ بنِ بَدرِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ مَسعودِ بنِ أسَدِ بنِ ادينَةَ الساجِىُّ الشّاعِرُ فى أيّامِ المُتَوَكِّلِ فَكانَ مَشهوراً بِالنَّصبِ ، كَثيرَ الحَطِّ عَلى عَلِىٍّ وأهلِ البَيتِ عليهم السلام . وقيلَ : إنَّهُ كانَ يَلعَنُ أباه لِمَ سَمّاهُ عَلِيّا . (1)

7 / 2وَضعُ الأَحاديثِ فى ذَمِّهِشرح نهج البلاغه :ذَكَرَ شَيخُنا أبو جَعفَرِ الإسكافِىُّ رَحِمَهُ اللّهُ تَعالى وكانَ مِنَ المُتَحَقِّقينَ بِمُوالاهِ عَلِىٍّ عليه السلام ، وَالمُبالِغينَ فى تَفضيلِهِ وإن كانَ القَولُ بِالتَّفضيلِ عامّاً شائِعاً فِى البَغدادِيّينَ مِن أصحابِنا كافَّةً إلّا أنَّ أبا جَعفَرٍ أشَدُّهُم فى ذلِكَ قَولاً ، وأخلَصُهُم فيهِ اعتِقاداً أنَّ مُعاوِيَةَ وَضَعَ قَوماً مِنَ الصَّحابَهِ ، وقَوماً مِنَ التّابِعينَ عَلى رِوايَهِ أخبارٍ قَبيحَهٍ فى عَلِىٍّ عليه السلام ، تَقتَضِى الطَّعنَ فيهِ ، وَالبَراءَهَ مِنهُ ، وجَعَلَ لَهَمُ عَلى ذلِكَ جُعلاً (2) يُرغَبُ فى مِثلِهِ ، فَاختَلَقوا ما أرضاهُ ، منهم : أبو هُرَيرَهُ ، وعَمروُ بنُ العاصِ ، وَالمُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ ، ومِنَ التّابِعينَ : عُروَهُ بنُ الزُّبَيرِ . رَوى الزُّهِرىُّ أنَّ عُروَهَ بنَ الزُّبَيرِ حَدَّثَهُ ، قالَ : حَدَّثَتنى عائِشَهُ ، قالَت : كُنتُ عِندَ رَسولِ اللّهِ ، إذ أقبَلَ العَبّاسُ وعَلِىٌّ ، فَقالَ : يا عائِشَهُ ، إنَّ هذَينِ يَموتانِ عَلى غَيرِ مِلَّتى !! أو قال : دينى ... . وأمّا عَمرُو بنُ العاصِ ، فَرَوى عَنهُ الحَديثَ الَّذى أخرَجَهُ البُخارِىُّ ومُسلِمٌ فى صَحيحَيهِما مُسنَدا مُتَّصِلاً بِعَمرِو بنِ العاصِ ، قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إنَّ آلَ أبى طالِبٍ لَيسوا لى بِأولِياءَ ، إنَّما وَلِيِّىَ اللّهُ ، وصالِحُ المُؤمِنينَ . وأمّا أبو هُرَيرَهَ فَرَوى عَنهُ الحَديثَ الَّذى مَعناهُ أنَّ عَلِيّا عليه السلام خَطَبَ ابنَهَ أبى جَهلٍ فى حَياهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأسخَطَهُ ، فَخَطَبَ عَلَى المِنبَرِ وقالَ : لاهَا اللّهِ ! لا تَجتَمِعُ ابنَهُ وَلِىِّ اللّهِ وَابنَهُ عَدُوِّ اللّهِ أبى جَهلٍ ، إنَّ فاطِمَهَ بِضعَهٌ مِنّى ؛ يُؤذينى ما يُؤذيها ، فَإن كانَ عَلِىٌّ يُريدُ ابنَهَ أبى جَهلٍ فَليُفارِقِ ابنَتى ، وَليَفعَل ما يُريدُ . أو كَلاماً هذَا مَعناهُ ، وَالحَديثُ مَشهورٌ مِن رِوايَهِ الكَرابيسِىِّ ... . ورَوَى الأَعمَشُ قالَ : لَمّا قَدِمَ أبو هُرَيرَهَ العِراقَ مَعَ مُعاوِيَهَ عامَ الجَماعَهِ جاءَ إلى مَسجِدِ الكوفَهِ ، فَلَمّا رَأى كَثرَهَ مَنِ استَقبَلَهُ مِنَ النّاسِ جَثا عَلى رُكبَتَيهِ ، ثُمَّ ضَرَبَ صَلعَتَهُ مِرارا وقالَ : يا أهلَ العِراقِ أ تَزعُمونَ أنّى أكذِبُ عَلَى اللّهِ وعَلى رَسولِهِ ، وأُحرِقُ نَفسى بِالنّارِ ! وَاللّهِ لَقدَ سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إنَّ لِكُلِّ نَبِىٍّ حَرَما ، وإنَّ حَرمى بِالمَدينَهِ ما بَينَ عَيرٍ إلى ثَورٍ (3) ، فَمَن أحدَثَ فيها حَدَثا فَعَلَيهِ لَعنَهُ اللّهِ وَالمَلائِكَهِ وَالنّاسِ أجمَعينَ . وأشهَدُ بِاللّهِ أنّ عَلِيّا أحدَثَ فيها . فَلمّا بَلَغَ مُعاوِيَهَ قَولُهُ ، أجازَهُ ، وأكرَمَهُ ، ووَلّاهُ إمارَهَ المَدينَهِ ... . قالَ أبو جَعفَرٍ : وأبو هُرَيرَهَ مَدخولٌ عِندَ شُيوخِنا ، غَيرُ مَرضِىِّ الرِّوايَهِ ،

ضَرَبَهُ عُمَرُ بِالدِّرَّهِ وقالَ : قَد أكثَرتَ مِن الرِّوايَهِ وأحرِ (4) بِکَ أن تَکونَ کاذِبا عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . ورَوی سُفیانُ الثَّوریُّ عَن مَنصورٍ عَن إبراهیمَ التَّیمِیِّ ، قَالَ : کانوا لا یأخُذونَ عَن أبی هُرَیرَهَ إلّا ما کانَ مِن ذِکرِ جَنَّهٍ أو نارٍ . ورَوی أبو اُسامَهَ عَنِ الأعمَشِ ، قالَ : کانَ إبراهیمُ صَحیحُ الحَدیثِ ، فَکُنتُ إذا سَمِعتُ الحَدیثَ أتیتُهُ فَعَرَضتُهُ عَلَیهِ . فَأَتَیتُه یَوما بِأحادیثَ مِن حَدیثِ أبی صالِحٍ عَن أبی هُرَیرَهَ ، فَقالَ : دَعنی مِن أبی هُرَیرَهَ ؛ إنَّهُم کانوا یَتُرکونَ کَثیراً مِن حَدیثِهِ . وقَد رَوی عَن عَلِیٍّ علیه السلام أنَّهُ قالَ : ألا إنَّ أکذَبَ النّاسِ أو قالَ : أکذَبَ الأحیاءِ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أبو هُرَیرَهَ الدَّوسِیُّ . ورَوی أبو یوسُفَ قالَ : قُلتُ لِأبی حَنیفَهَ : الخَبَرُ یَجیءُ عَن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یُخالِفُ قِیاسَنا ، ما تَصنَعُ بِهِ ؟ قالَ : إذا جاءَت بِهِ الرُّواهُ الثِّقاتُ عَمِلنا بِهِ ، وتَرَکنَا الرَّأیَ . فَقُلتُ : ما تَقولُ فی رِوایَهِ أبی بَکرٍ وعُمَرَ ؟ فَقالَ : ناهیکَ بِهِما . فَقُلتُ : عَلِیٌّ وعُثمانُ ؟ قالَ : کَذلِکَ . فَلَمَّا رَآنی أعُدُّ الصَّحابَهَ قالَ : وَالصَّحابَهُ کُلُّهُم عُدولٌ ، ما عَدا رِجالاً ، ثُمَّ عَدَّ مِنهُم أبا هُرَیرَهَ ، وأنَسَ بنَ مالِکٍ . ورَوی سُفیانُ الثَّوریُّ عَن عَبدِ الرَّحمنِ بنِ القاسِمِ عَن عُمَرَ بنِ عَبدِ الغَفّارِ أنَّ أبا هُرَیرَهَ لَمّا قَدمَ الکوفَهَ مَعَ مُعاوِیَهَ کانَ یَجلِسُ بِالعَشِیّاتِ بِبابِ کِندَهَ ، ویَجلِسُ النّاسُ إلَیهِ ، فَجاءَ شابٌّ مِنَ الکوفَهِ فَجَلَسَ إلَیهِ ، فَقالَ : یا أبا هُرَیرَهَ ، أنشُدُکَ اللّهَ ! أ سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ لِعَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ : اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ؟ ! فَقالَ : اللّهُمَّ نَعَم . قالَ : فَأَشهَدُ بِاللّهِ لَقَد والَیتَ عَدُوَّهُ ، وعادَیتَ وَلِیَّهُ . ثُمَّ قامَ عَنهُ . ورَوَتِ الرُّواهُ أنَّ أبا هُرَیرَهَ کانَ یُؤاکِلُ الصِّبیانَ فِی الطَّریقِ ، ویَلعَبُ مَعَهُم ، وکانَ یَخطُبُ وهُوَ أمیرُ المَدینَهِ ، فَیَقولُ : الحَمدُ للّهِ الَّذی جَعَلَ الدّینَ قِیاما ، وأبا هُرَیرَهَ إماما ؛ یُضحِکُ النّاسَ بِذلِکَ . وکانَ یَمشی وهُوَ أمیرُ المَدینَهِ فِی السّوقِ ، فَإذَا انتَهی إلی رَجُلٍ یَمشی أمامَهُ ضَرَبَ بِرِجلَیهِ الأرضَ ، ویَقولُ : الطَّریقُ ، الطَّریقُ ، قَد جاءَ الأمیرُ ؛ یَعنی نَفسَهُ . قُلتُ : قَد ذَکَرَ ابنُ قُتَیبَهَ هذَا کُلَّهُ فی کِتابِ المَعارِفِ فی تَرجَمَهِ أبی هُرَیرَهَ ، وقَولُهُ فیهِ حُجَّهٌ ؛ لِأنَّهُ غَیرُ مُتَّهَمٍ عَلَیهِ . قالَ أبو جَعفَرٍ : وکانَ المُغیرَهُ بنُ شُعبَهَ یَلعَنُ عَلِیّا علیه السلام لَعناً صَریحا عَلی مِنبَرِ الکوفَهِ ، وکانَ بَلَغَهُ عَن عَلِیٍّ علیه السلام فی أیّامِ عُمَرَ أنَّهُ قالَ : «لَئِن رَأیتُ المُغیرَهَ لَأَرجُمَنَّهُ بِأحجارِهِ» ؛ یَعنی واقِعَهَ الزِّنا بِالمَرأَهِ الَّتی شَهِدَ عَلَیهِ فیها أبو بَکرَهَ ، ونَکَلَ زِیادٌ عَنِ الشَّهادَهِ ، فَکانَ یُبغِضُهُ لِذاکَ ولِغَیرِهِ مِن أحوالٍ اجتَمَعَت فی نَفسِهِ . قالَ : وقَد تَظاهَرَتِ الرِّوایَهُ عَن عُروَهَ بنِ الزُّبَیرِ أنَّهُ کانَ یَأخُذُهُ الرَّمَعُ (5) عِندَ ذِکرِ عَلِیٍّ علیه السلام ، فَیَسُبُّهُ ، ویَضرِبُ بِإحدی یَدَیهِ عَلَی الاُخری ، ویَقولُ : وما یُغنی أنَّهُ لَم یُخالِف إلی ما نُهِیَ عَنهُ ، وقَد أراقَ مِن دِماءِ المُسلِمینَ ما أراقَ ! قالَ : وقَد کانَ فِی المُحَدِّثینَ مَن یُبغِضُهُ علیه السلام ، ویَروی فیهِ الأحادیثَ المُنکَرَهَ ، مِنهُم : حریزُ بنُ عُثمانَ ، کانَ یُبغِضُهُ ، ویَنتَقِصُهُ ، ویَروی فیهِ أخباراً مَکذوبَهً ... . قالَ أبو بَکر :

وحَدَّثَنى أبو جَعفَرٍ ، قالَ : حَدَّثنى إبراهيمُ ، قالَ : حَدَثَنى مُحَمَّدُ بنُ عاصِمٍ صاحِبُ الخاناتِ ، قالَ : قالَ لَنا حَريزُ بنُ عُثمانَ : أنتُم يا أهلَ العِراقِ تُحِبّونَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ، ونَحنُ نُبغِضُهُ . قالوا : لِمَ ؟ قالَ : لِأ نَّهُ قَتَلَ أجدادى . ورَوَى الواقِدِىُّ أَنَّ مُعاوِيَهَ لَمّا عادَ مِنَ العِراقِ إلَى الشامِ بَعدَ بَيعَهِ الحَسَنِ عليه السلام وَاجتماعِ النّاسِ إلَيهِ خَطَبَ ، فَقالَ : أيُّها النّاسُ ! إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قالَ لى : إنَّکَ سَتَلِى الخِلافَهَ مِن بَعدى ، فَاختَرِ الأَرضَ المُقَدَّسَهَ ؛ فَإِنَّ فيهَا الأَبدالَ . وقَدِ اختَرتُکُم ، فَالعَنوا أبا تُرابٍ ! فَلَعَنوهُ . فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ كَتَبَ كِتابا ، ثُمَّ جَمَعَهُم فَقَرَأَهُ عَلَيهِم ، وفيهِ : هذَا كِتابٌ كَتَبَهُ أميرُ المُؤمِنينَ مُعاوِيَهُ صاحِبُ وَحِى اللّهِ الَّذى بَعَثَ مُحَمَّدا نَبِيّا وكانَ اُمِّيّا لا يَقرَأُ ولا يَكتُبُ ، فَاصطَفى لَهُ مِن أهلِهِ وَزيرا كاتِبا أمينا ، فَكانَ الوَحىُ يَنزِلُ عَلى مُحَمَّدٍ وأنَا أكتُبُهُ ، وهُوَ لا يَعلَمُ ما أكتُبُ ، فَلَم يَكُن بَينى وبَينَ اللّهِ أَحَدٌ مِن خَلقِهِ . فَقالَ لَهُ الحاضِرونَ كُلُّهُم : صَدَقتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ أبو جَعفَرٍ : وقَد رُوِىَ أنَّ مُعاوِيَهَ بَذَلَ لِسَمُرَهَ بنِ جُندَبٍ مِئَهَ أَلفِ دِرهَمٍ حَتّى يَروِىَ أنَّ هذِهِ الآيَهَ نَزَلَت فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِى الْحَيَوهِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِى قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعى فِى الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ» (6) ، وأنَّ الآيَهَ الثّانِيَهَ نَزَلَتَ فِى ابنِ مُلجَمٍ ؛ وهِىَ قَولُهُ تَعالى : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (7) ، فَلَم يَقبَل ، فَبَذَلَ لَهُ مِئَتَى ألفِ دِرهَمٍ ، فَلَم يَقبَل ، فَبَذَلَ لَهُ ثَلاثَمِئَهِ ألفٍ ، فَلَم يَقبَل ، فَبَذَلَ لَهُ أربَعمِئَهِ ألفٍ ، فَقَبِلَ ، ورَوى ذلِکَ . (8)

.

1- .لسان الميزان : ج 4 ص 210 الرقم 558 .
2- .الجُعل : الأجر ، يقال : جَعَلتُ لهُ جُعلاً (المصباح المنير : ص 102 «جعل») .
3- .عَيْر وثَوْر : هما جبلان ؛ عَير بالمدينه وثَور بمكّه (معجم البلدان : ج 4 ص 172) .
4- .حرىّ بكذا : أى جدير وخليق ، ويُحدّث الرجلُ الرجل ، فيقول : ما أحراه ، وأحرِ به (لسان العرب : ج 14 ص 173 «حرى») .
5- .الزَّمَع : رِعدَه تعترى الإنسان إذا همّ بأمر ، والزَّمَع : القَلَق (لسان العرب : ج 8 ص 144 «زمع») .
6- .البقره : 204 و 205 .
7- .البقره : 207 .
8- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 63 .

7 / 2 جعل احادیث در مذمّت وی

لسان المیزان :علی بن جهم بن بدر بن محمّد بن مسعود بن اسد بن ادینه ساجی (شاعر روزگار متوکّل) ، مشهور به دشمنی با علی و اهل بیت علیهم السلام و آنان را بسیار تحقیر می کرد . گفته اند: وی پدرش را به خاطر آن که او را علی نامیده بود ، لعن می کرد .

7 / 2جعل ساختن احادیث در مذمّت ویشرح نهج البلاغه :استادمان ، ابو جعفر اِسکافی که خدا رحمتش کند از دوستداران واقعی علی علیه السلام بود و در برتر دانستن وی پافشاری می کرد . گر چه باور به برتری داشتن علی علیه السلام ، در بین همه همکیشان بغدادیِ ما (اهل سنّتْ) شایع بود ؛ ولی ابو جعفر در این باور ، تندترین آنان از نظر سخن و بااخلاص ترین آنان از نظر اعتقاد بود . ابو جعفر آورده است که : معاویه گروهی از صحابه و گروهی از تابعیان را به نقل اخبار ناشایست درباره علی علیه السلام گمارد تا موجب طعن علی علیه السلام و بیزاری جستن از وی گردد و برای آنان در این کار ، دست مزدی قرار داد که موجب تشویق آنان به چنین کارهایی می شد . آنان ، آنچه را موجب خشنودی معاویه می گشت ، ساختند ، از جمله آنان [از صحابه] : ابو هُرَیره ، عمرو بن عاص ، مغیره بن شعبه ؛ و از تابعیان ، عروه بن زبیر بودند . زُهْری روایت کرده است که عروه بن زبیر برای وی نقل کرد که : عایشه به من گفت : من پیش پیامبر خدا بودم که عبّاس و علی آمدند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای عایشه ! این دو بر غیر ملّت من (و یا فرمود : بر غیر دین من) خواهند مُرد ...» . امّا عمرو بن عاص نیز روایتی دارد که بخاری و مسلم ، آن را به طور مُسنَد و متّصلِ به وی آورده اند که گفت : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «خاندان ابو طالب ، اولیای من نیستند . ولیّ من ، تنها خدا و مؤمنان صالح اند» . همچنین ، از ابو هریره ، روایتی نقل شده که معنایش این است که علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر خدا از دختر ابو جهل ، خواستگاری کرده است . این کار علی علیه السلام ، پیامبر صلی الله علیه و آله را خشمگین ساخت ، تا آن جا که به منبر رفت و فرمود : «نه به خدا ! هرگز ! دختر ولیّ خدا و دختر دشمن خدا (ابو جهل) در یک جا (خانه) جمع نخواهند شد . فاطمه ، پاره تن من است . آنچه او را آزار دهد ، مرا نیز آزار می دهد . اگر علی دختر ابو جهل را می خواهد ، باید نخست از دختر

من جدا شود و سپس ، هر چه می خواهد ، انجام دهد» و یا سخنی نزدیک به این مضمون . این حدیث از طریق کرابیسی ، مشهور است ... . اعمش ، روایت کرده است که : ابو هریره ، وقتی که در عام الجماعه (1) همراه معاویه به عراق آمد ، به مسجد کوفه در آمد و هنگامی که فراوانیِ استقبال کنندگان را دید ، روی دو زانوی خود نشست و آن گاه ، چند بار روی طاسیِ سرش زد و گفت : ای مردم عراق! آیا می پندارید که من بر خداوند و بر پیامبر او دروغ می بندم و خودم را در دوزخ می سوزانم؟ به خدا سوگند ، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «هر پیامبری حرمی دارد و حرم من در مدینه ، بین کوه عیر (2) و کوه ثور (3) است . هر کس در آن جا بدعتی بگذارد ، بر او نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم باد! و من گواهی می دهم که علی در آن جا بدعت گذاشت» . هنگامی که سخن وی به گوش معاویه رسید ، به وی جایزه داد ، احترامش کرد و او را به زمامداری مدینه منصوب کرد ... . ابو جعفر گفته است : از نظر اساتید ما ، ابو هریره مورد ایراد است و روایتش رضایت بخش نیست . عمر ، او را با تازیانه زد و گفت : روایت بسیار کردی . می سزد که بر پیامبر خدا دروغ بسته باشی! سُفیان ثَوری ، از منصور ، از ابراهیم تَیمی آورده است که : علما از روایت ابو هریره ، جز آنچه مربوط به ذکر بهشت و جهنّم بود ، چیز دیگری را قبول نمی کردند . ابو اُسامه ، از اعمش روایت کرده است که : ابراهیم ، درستْ روایت بود . هر گاه روایتی می شنیدم ، پیش وی می آمدم و آن را بر وی عرضه می کردم . روزی ، پیش وی آمدم و احادیثی از حدیث های ابو صالح را که از ابو هریره نقل کرده بود ، مطرح کردم . گفت : ابو هریره را رها کن . علما بسیاری از حدیث های وی را رها می کردند . از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود : بدانید که دروغْبندترینِ مردم (و یا فرمود : دروغگوترینِ موجودات زنده) بر پیامبر خدا ، ابو هُرَیره دَوسی بود . ابو یوسف روایت کرده است که به ابو حنیفه گفتم : حدیثی از پیامبر خدا به دست ما می رسد که با قیاسِ ما مخالف است . با آن ، چه کار کنیم ؟ گفت : هر گاه آن حدیث را افرادِ موثّق روایت کرده باشند ، به آن عمل می کنیم و نظر خود را رها می نماییم . گفتم : نظر تو درباره روایت ابو بکر و عمر چیست؟ گفت : روایت آن دو ، تو را از دیگران بی نیاز می کند . گفتم : روایت علی و عثمان ، چه طور؟ گفت : آن دو نیز همچنین . وقتی دید صحابه را یکی یکی می شمارم ، گفت : صحابه ، همه عادل اند، جز چند نفر . سپس از جمله آن چند نفر ، ابو هریره و انس بن مالک را برشمرد . سفیان ثوری ، از عبد الرحمان بن قاسم ، از عمر بن عبد الغفّار روایت کرده است که : وقتی ابو هریره به همراه معاویه به کوفه آمد ، شب ها در باب کِنده می نشست و مردم ، اطراف وی می نشستند . [روزی] جوانی از کوفیان آمد و پیش او نشست و گفت : ای ابو

هریره! تو را به خدا سوگند ، آیا از پیامبر خدا شنیدی که به علی علیه السلام می گفت : «خداوندا! هر که او را دوست می دارد ، دوستش بدار و هر که او را دشمن می دارد ، دشمنش بدار» . [ابو هریره] گفت : آری . جوان گفت : من خدا را گواه می گیرم که دشمنِ او را دوست گرفتی و با دوست او دشمن بودی . آن گاه برخاست و رفت . راویان ، روایت کرده اند که : ابو هریره در کوچه ها با بچّه ها غذا می خورد و با آنان بازی می کرد . زمانی که فرماندار مدینه بود ، سخنرانی می کرد و می گفت : «سپاس ، خدایی را که دین را موجب قوام و ابو هریره را امام قرار داد» و مردم به این حرف وی می خندیدند . او در زمان فرمانداری اش بر مدینه ، در بازار ، راه می رفت و هنگامی که کسی را جلوتر از خود می دید ، پایش را به زمین می کوبید و می گفت : «راه باز کنید ، راه باز کنید ، امیر آمد» و منظورش خودش بود . می گویم : ابن قُتَیبه همه اینها را در کتاب المعارف در شرح حال ابو هریره آورده است و سخن او حجّت است ؛ چرا که وی [در نقل حدیث ،] فرد متّهمی نیست . ابو جعفر گفته است که : مغیره بن شعبه بر منبر کوفه ، علی علیه السلام را آشکارا لعن می کرد ؛ چرا که در روزگار عمر ، به وی خبر رسیده بود که علی علیه السلام گفته است : «اگر مغیره را ببینم ، سنگسارش می کنم» . و این به خاطر زنایی بود که مرتکب شده بود و ابو بکره علیه وی شهادت داده بود و زیاد از شهادت دادن ، سر پیچیده بود . مغیره به خاطر این و چیزهای دیگری که در دلش جمع شده بود ، علی علیه السلام را دشمن می داشت . نیز گفته است که : از روایت های عروه بن زبیر ، چنین بر می آید که هر گاه از علی علیه السلام یاد می شد ، مغیره بن شعبه به رعشه می افتاد . آن گاه او را بد می گفت و با یک دست ، روی دست دیگرش می کوبید و می گفت : مخالفت نکردن علی با [اوامر و]نواهی الهی ، ارزشی ندارد ؛ چرا که او خون بسیاری از مسلمانان را ریخت . نیز گفته است : در بین محدّثان ، کسانی بودند که آن حضرت علیه السلام را دشمن می داشته اند و درباره وی حدیث های ناشایست نقل می کرده اند . از جمله آنان ، حَریز بن عثمان است که علی علیه السلام را دشمن می داشت و از او عیبْ جویی می کرد و درباره اش اخبار دروغْ نقل می کرد ... . ابو بکر گفته است : ابو جعفر ، از ابراهیم ، از محمّد بن عاصم (صاحب خانات) برایم نقل کرد که : حریز بن عثمان به ما گفت : ای مردم عراق! شما علی بن ابی طالب را دوست می دارید و ما او را دشمن می داریم . گفتند : چرا؟ گفت : چون اجداد مرا کشته است . واقدی نقل کرده است که : معاویه ، وقتی از عراق به شام برگشت (پس از بیعت امام حسن علیه السلام و جمع شدن مردم بر گرد معاویه) ، سخنرانی کرد و گفت : ای مردم! پیامبر خدا به من فرمود که : «تو پس از من ، به خلافت خواهی رسید . پس ، سرزمین

مقدّس را برگزین ، که در آن ، اَبدال (اولیای برجسته) الهی هستند» و من ، شما را برگزیدم . پس ابو تراب را لعن کنید و مردم نیز علی علیه السلام را لعن کردند . روز بعد ، معاویه نامه ای نوشت و همه را گرد آورد و آن را بر آنان خواند . در آن نامه آمده بود : «این ، نوشته ای است از سوی معاویه ، امیر مؤمنان و صاحب وحی خداوند ؛ همان خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر برگزید ، و وی اُمّی بود و نمی توانست بخواند و بنویسد بخواند و بنویسد و آن گاه برای او از خاندان وی ، وزیری نویسنده و امین برگزید وحی بر محمّد صلی الله علیه و آله فرود می آمد و من ، آن را می نوشتم . او نمی دانست که من چه می نویسم ، و بین من و بین خدا ، هیچ کس از بندگانش نبود» . همه حاضران گفتند : راست گفتی ، ای امیر مؤمنان! ابو جعفر گفته است که : چنین روایت شده است که معاویه ، صد هزار درهم به سمره بن جندب بخشید تا وی روایت کند که آیه : «و از میان مردم ، کسی است که سخنش در زندگی این دنیا ، تو را خوش آید و خدا را بر آنچه در دل دارد ، گواه می گیرد ، و حالْ آن که او سخت ترینِ دشمنان است و چون برگردد [یا ریاستی یابد] ، کوشش می کند که در زمین ، فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد ؛ و خداوند ، تباهکاری را دوست ندارد» ، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و آیه : «و از میان مردم ، کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد» ، درباره ابن ملجم ، نازل شده است . سمره ، قبول نکرد . معاویه ، دویست هزار درهم داد و او قبول نکرد . معاویه ، سیصد هزار درهم داد و او قبول نکرد . آن گاه معاویه ، چهارصد هزار درهم داد و وی قبول کرد و آن را روایت نمود .

.

1- .سال صلح امام حسن علیه السلام و معاویه را «عام الجماعه» می گفتند . (م)
2- .عیر ، کوهی است در مدینه (معجم البلدان : ج 4 ص 172) .
3- .ثَور ، کوهی است در مکّه (معجم البلدان : ج 4 ص 172) .

ص: 486

. .

ص: 487

. .

ص: 488

. .

ص: 489

. .

ص: 490

. .

ص: 491

. .

راجع : الغدير : ج 5 ص 209 .

7 / 3إشاعَةُ سَبِّهِ7 / 3 1إخبارُ الإمامِ عَن سَبِّهِ وَالبَراءَهِ مِنهُالإمام علىّ عليه السلام فى وَصفِ مُعاوِيَهَ : أما إنَّهُ سَيَظهَرُ عَلَيكُم بَعدى رَجُلٌ رَحبُ (1) البُلعومِ ، مُندَحِقُ (2) البَطنِ ، يَأكُلُ ما يَجِدُ ، ويَطلُبُ ما لا يَجِدُ ، فَاقتُلوهُ ، ولَن تَقتُلوهُ ! أَلا وإنَّهُ سَيَأمُرُكُم بِسَبّى ، وَالبَراءَهِ مِنّى ! فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبّونى ؛ فَإِنَّهُ لى زَكاهٌ ، ولَكُم نَجاهٌ ، وأمَّا البرَاءَهُ فَلا تَتَبَرَّؤوا مِنّى ؛ فَإِنّى وُلِدتُ عَلَى الفِطرَهِ ، وسَبَقتُ إلَى الإيمانِ وَالهِجرَهِ . (3)

.

1- .الرَّحْب : الشىء الواسع (لسان العرب : ج 1 ص 414 «رحب») .
2- .مُنْدَحِقُ البطن : أى واسعها ، كأنّ جوانبها قد بَعُدَ بعضها من بعض فاتّسعت (النهايه : ج 2 ص 105 «دحق») .
3- .نهج البلاغه : الخطبه 57 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 272 وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 588 وعيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 64 ح 274 وعوالى اللآلى : ج 2 ص 105 ح 289 والمناقب للكوفى : ج 2 ص 64 ح 547 وشرح الأخبار : ج 1 ص 168 ح 129 .

7 / 3 گسترش دشنامگویی به او

7 / 3 1 پیشگویی امام درباره دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی

ر . ک : الغدیر : ج 5 ص 209 .

7 / 3گسترش دشنامگویی به او7 / 3 1پیشگویی امام درباره دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از ویامام علی علیه السلام در توصیف معاویه : آگاه باشید که پس از من ، مردی گلوگشاده و شکم گُنده بر شما چیره خواهد گشت ؛ هر چه بیابد ، می خورد و هر چه نیابد ، می خواهد . او را بکشید و [البته] هرگز او را نخواهید کشت ! بدانید که او شما را به دشنام گفتن به من و بیزاری جستن از من ، فرمان خواهد داد . امّا دشنام گفتن ، مرا دشنام بگویید ، که برای من موجب تزکیه و برای شما [مایه]نجات خواهد بود . و امّا بیزاری جستن ، از من بیزاری مجویید ، که من بر فطرت به دنیا آمدم و به ایمان و هجرت ، [بر همه شما] سبقت جستم .

.

عنه عليه السلام :إنَّكُم سَتُعرَضونَ مِن بَعدى عَلى سَبّى ، فَسُبّونى ، فَإِن عُرِضَ عَلَيكُمُ البَراءَةُ مِنّى فَلا تَبَرَّؤوا مِنّى ؛ فَإِنّى عَلَى الإِسلامِ ، فَمَن عُرِضَ عَلَيهِ البَراءَةُ مِنّى فَليَمدُد عُنُقَهُ ، فَإِن تَبَرَّأَ مِنّى فَلا دُنيا لَهُ ولا آخِرَةَ . (1)

المستدرک على الصحيحين عن أبى صادق :قالَ عَلِىٌّ رضى الله عنه : إنَّكُم سَتُعرَضونَ عَلى سَبّى ، فَسُبّونى ، فَإِن عُرِضَت عَلَيكُم البَراءَةُ مِنّى فَلا تَبَرَّؤوا مِنّى ، فَإِنّى عَلَى الإِسلامِ ، فَليَمدُدَ أَحَدُكُم عُنُقَهُ ثَكَلَتهُ اُمُّهُ ؛ فَإِنَّهُ لا دُنيا لَهُ ولا آخِرَةَ بَعدَ الإِسلامِ . ثُمَّ تَلا : «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئنٌّ بِالْاءِيمَنِ» (2) (3) .

خصائص الأئمّه عليهم السلام عن ميثم التمّار :دَعانى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَوما ، فَقالَ لى : يا ميثَمُ ، كَيفَ أنتَ إذا دَعاکَ دَعِىُّ (4) بَنى اُمَيَّةَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍ إلَى البَراءَهِ مِنّى ؟ قُلتُ : إذا وَاللّهِ أصبِرُ ، وذاکَ فِى اللّهِ قَليلٌ . قالَ : يا ميثَمُ ، إذا تَكونَ مَعى فى دَرَجَتى . (5)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 322 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 202 ح 43 وفيه إلى «فلا تبرّؤوا منّى» وراجع الأمالى للطوسى : ص 210 ح 362 والمناقب للكوفى : ج 2 ص 565 ح 1077 .
2- .النحل : 106 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 2 ص 390 ح 3365 وراجع الأمالى للطوسى : ص 364 ح 765 والغارات : ج 2 ص 637 والمناقب للكوفى : ج 2 ص 417 ح 900 و ص 419 ح 902 وغرر الحكم : ح 3858 وبحار الأنوار : ج 39 ص 316 ح 13 .
4- .الدَّعِىّ : المنسوب إلى غير أبيه (لسان العرب : ج 14 ص 261 «دعا») .
5- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 54 .

امام علی علیه السلام :پس از من ، دشنام گفتن به من ، به شما پیشنهاد خواهد شد . [در این صورت ،] مرا دشنام بگویید ؛ ولی اگر بیزاری جستن از من به شما پیشنهاد شد ، از من بیزاری مجویید ، که من مسلمانم . به هر کس که بیزاری جستن از من پیشنهاد شد ، [از بیزاری جستن از من خودداری کند و] گردنش را برای کشته شدنْ آماده نماید ، که اگر از من بیزاری بجوید ، نه دنیا خواهد داشت و نه آخرت .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو صادق : امام علی علیه السلام : «به شما ، دشنام گفتن به من پیشنهاد خواهد شد . [در این صورت ،] مرا دشنام بگویید ؛ ولی اگر بیزاری جستن از من به شما پیشنهاد شد ، از من بیزاری مجویید ، که من مسلمانم . [در چنین موقعیتی ،] هر کدام از شما باید گردنش را آماده کند . . . ؛ چرا که بعد از اسلام ، نه دنیایی برای او هست ، نه آخرتی» . آن گاه ، این آیه را خواند : « «مگر کسی که مجبور شده ؛ ولی قلبش با ایمان ، اطمینان یافته است» » .

خصائص الأئمّه علیهم السلام به نقل از میثم تمّار : روزی ، امیر مؤمنانْ مرا فرا خواند و به من فرمود : «ای میثم! آن گاه که آن [به ناحقْ]منسوب شده به بنی امیّه ، عبید اللّه بن زیاد، تو را به بیزاری جُستن از من فرا بخواند، چگونه خواهی بود؟». گفتم : سوگند به خدا که شکیبایی خواهم کرد ؛ و این کار در راه خدا چیز کمی است . گفت : «ای میثم! در این صورت ، در بهشت با من در مرتبه من هستی» .

.

الإمام الباقر عليه السلام :خَطَبَ عَلِىٌّ عليه السلام عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ ، فَقالَ : سَيُعرَضُ عَلَيكُم سَبّى ، وسَتُذبَحونَ عَلَيهِ ؛ فَإِن عُرِضَ عَلَيكُم سَبّى فَسُبّونى ، وإن عُرِضَ عَلَيكُمُ البَراءَهُ مِنّى فَإِنّى عَلى دينِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . ولَم يَقُل : فَلا تَبَرَّؤوا مِنّى . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : وَاللّهِ لتُذبَحُنَّ عَلى سَبّى وأشارَ بِيَدِهِ إلى حَلقِهِ ثُمَّ قالَ : فَإِن أمَروكُم بِسَبّى ، فَسُبّونى ، وإن أمَروكُم أن تَبَرَّؤوا مِنّى فَإِنّى عَلى دينِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . ولَم يَنهَهُم عَن إظهارِ البَراءَهِ . (2)

الكافى عن مسعده بن صدقه :قيلَ لِأَبى عَبدِ اللّهِ عليه السلام : إنَّ النّاسَ يَروون أنَّ عَلِيّا عليه السلام قالَ عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّكُم سَتُدعَونَ إلى سَبّى ، فَسُبّونى ، ثُمَّ تُدعَونَ إلَى البَراءَهِ مِنّى ، فَلا تَبَرَّؤوا مِنّى . فَقالَ : ما أكثَرَ ما يَكذِبُ النّاسُ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام ! ثُمَّ قالَ : إنَّما قالَ : إنَّكُم سَتُدعَون إلى سَبّى ، فَسُبّونى ، ثُمَّ سَتُدعَون إلَى البَراءَهِ مِنّى وإنّى لَعَلى دينِ مُحَمَّدٍ . ولَم يَقُل : لا تَبَرَّؤوا مِنّى . فَقالَ لَهُ السّائِلُ : أرَأيتَ إنِ اختارَ القَتلَ دونَ البَراءَهِ ؟ فَقالَ : وَاللّهِ ما ذلِكَ عَلَيهِ ، وما لَه إلّا ما مَضى عَلَيهِ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ حَيثُ أكرَهَهُ أهلُ مَكَّهَ وقَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالإيمانِ ، فَأَنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ فيهِ : «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاءِيمَنِ» ، فَقالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عِندَها : يا عَمّارُ ، إن عادوا فَعُد ؛ فَقَد أنزَلَ اللّهُ عَزَّ وجَلَّ عُذرَکَ ، وأمَرَکَ أن تَعودَ إن عادوا . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 106 عن أبى مريم الأنصارى .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 106 عن الحسن بن صالح ؛ بحار الأنوار : ج 39 ص 326 .
3- .الكافى : ج 2 ص 219 ح 10 ، قرب الإسناد : ص 12 ح 38 ، تفسير العيّاشى : ج 2 ص 271 ح 73 عن معمّر بن يحيى بن سالم عن الإمام الباقر عليه السلام وليس فيه من «فقال له النبىّ صلى الله عليه و آله ...» وكلاهما نحوه .

امام باقر علیه السلام :علی علیه السلام بر منبر کوفه سخنرانی می کرد که فرمود : «دشنام گفتن به من ، به شما پیشنهاد خواهد شد و در این راه ، کشته خواهید گشت . اگر به شما دشنام گفتن به من پیشنهاد شد ، مرا دشنام بگویید ؛ ولی اگر بیزاری جستن از من به شما پیشنهاد شد ، [بدانید که] من بر دین محمّد صلی الله علیه و آله هستم» و نفرمود : از من بیزاری نجویید .

امام صادق علیه السلام :علی علیه السلام فرمود : «سوگند به خدا ، هر آینه بر سرِ دشنام گفتن به من ، ذبح می شوید» و با دستش به گلویش اشاره کرد . آن گاه فرمود : «اگر به شما دستور دادند که مرا دشنام بگویید ، مرا دشنام بگویید ؛ و اگر به شما فرمان دادند که از من بیزاری بجویید ، [بدانید که] من بر دین محمّد صلی الله علیه و آله هستم» و آنان را از اظهار بیزاری نهی نکرد .

الکافی به نقل از مَسعَده بن صدقه : به ابو عبد اللّه (امام صادق) علیه السلام گفته شد که : مردم ، چنین روایت می کنند که علی علیه السلام بر منبر کوفه گفته است: «ای مردم! شما به دشنام گفتن به من فرا خوانده خواهید شد . [در این صورت،]مرا دشنام بگویید . سپس به بیزاری جستن از من فرا خوانده می شوید . [در این صورت ،]از من بیزاری مجویید» . امام صادق علیه السلام فرمود : «دروغ هایی که مردم به علی علیه السلام بسته اند ، چه زیاد است!» آن گاه فرمود : «علی علیه السلام فرموده است : شما به دشنام گفتن به من فرا خوانده خواهید شد . [در این صورت ،]مرا دشنام بگویید . سپس به بیزاری جستن از من فرا خوانده می شوید . [بدانید که] من بر دین محمّد صلی الله علیه و آله هستم » و نگفت : از من بیزاری مجویید . آن گاه ، پرسشگر از امیر مؤمنان پرسید : چه می گویی درباره کسی که کشته شدن را به جای بیزاری جستن برگزیند؟ فرمود : «سوگند به خدا که چنین وظیفه ای ندارد ، مثل آنچه بر عمّار بن یاسر گذشت ، آن جا که اهل مکّه او را مجبور [به انکار اسلام] کردند ؛ ولی دل وی بر ایمان ، مطمئن بود . پس ، خداوند عز و جل درباره او این آیه را نازل کرد : «مگر کسی که مجبور شده ؛ ولی قلبش با ایمان ، اطمینان دارد» » . در این هنگام ، پیامبر صلی الله علیه و آله به عمّار فرمود : ای عمّار! اگر دوباره چنین کردند ، تو هم همان کار را بکن .

خداوند عز و جل برای عذر تو ، آیه نازل کرده است و به تو فرمان داده که اگر چنان کردند ، تو نیز همان کار را انجام بده » .

.

الإمام علىّ عليه السلام :ألا إنَّكُم مَعرضون (1) عَلى لَعنى ودُعاىَ كَذّابا ، فَمَن لَعَنَنى كارِها مُكرَها يَعلمُ اللّه أنَّهُ كانَ مُكرَها وَرَدتُ أنا وهُوَ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله مَعا . ومَن أمسَكَ لِسانَهُ فَلَم يَلعَنّى ؛ سَبَقَنى كَرَميَهِ سَهمٍ ، أو لَمحَهٍ بِالبَصَرِ . ومَن لَعَنَنى مُنشَرِحا صَدرُهُ بِلَعنى فَلا حِجابَ بَينَهُ وَبينَ اللّهِ ، ولا حُجَّةَ لَهُ عِندَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . ألا إنّ مُحَمّدا صلى الله عليه و آله أخَذَ بِيَدى يَوما فَقالَ : مَن بايَعَ هؤُلاءِ الخَمسَ ثُمَّ ماتَ وهُوَ يُحِبُّکَ فَقدَ قَضى نَحبَهُ ، ومَن ماتَ وهُوَ يُبغِضُکَ ماتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً ، يُحاسَبُ بِما عَمِلَ فِى الإِسلامِ . (2)

راجع : مرآه العقول : ج 9 ص 174 179 .

7 / 3 2الأَمرُ بِسَبِّهِ وَالبَراءَهِ مِنهُالمناقب لابن شهر آشوب :وَالأَصلُ فى سَبِّهِ [عَلِيٍّ عليه السلام] ما صَحَّ عِندَ أهلِ العِلمِ أنَّ مُعاوِيَهَ أمَرَ بِلَعنِهِ عَلَى المَنابِرِ ، فَتَكَلَّمَ فيهِ ابنُ عَبّاسٍ ، فَقالَ : هَيهاتَ ، هذَا أمرُ دِينٍ ، لَيسَ إلى تَركِهِ سَبيلٌ ، أ لَيسَ الغاشَّ لِرَسولِ اللّهِ ، الشَّتّامَ لِأَبى بَكرٍ ، المُغَيِّرَ عُمَرَ ، الخاذِلَ عُثمانَ ! قالَ : أ تَسُبُّهُ عَلَى المَنابِرِ ، وهُوَ بَناها بِسَيفِهِ ! قالَ : لا أدَعُ ذلِکَ حَتّى يَموتَ فيهِ الكَبيرُ ، ويَشِبّ عَلَيهِ الصَّغيرُ . (3)

.

1- .كذا فى المصدر ، والظاهر أنّ الصواب : «مَعروضون » . وفى شرح الأخبار : «ستُعرَضون » ، وهو المناسب للسياق .
2- .الأمالى للمفيد : ص 120 ح 4 ، شرح الأخبار : ج 1 ص 164 ح 119 نحوه وليس فيه من «ومن أمسک» إلى «عند محمّد صلى الله عليه و آله » وكلاهما عن مالک بن ضمره .
3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 222 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 323 ح 22 .

7 / 3 2 فرمان به دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی

امام علی علیه السلام :آگاه باشید که به شما لعن کردن من و دروغگو شمردن من ، پیشنهاد خواهد شد . هر که از روی اکراه و به اجبارْ مرا لعن کند و خدا می داند که او مجبور بوده است ، من و او ، با هم نزد محمّد صلی الله علیه و آله خواهیم رفت ؛ و هر که زبانش را نگه دارد و مرا لعن نکند ، به اندازه بُرد یک تیر و یا به اندازه بُرد دید چشم ، از من پیشی خواهد گرفت ؛ و هر که مرا از روی خرسندی لعن کند ، عذری بین او و خداوند نخواهد بود و هیچ حجّتی پیش محمّد صلی الله علیه و آله نخواهد داشت . بدانید که روزی ، محمّد صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و فرمود : «هر که با این پنج تا بیعت کند و آن گاه در حالی بمیرد که تو را دوست دارد ، راه خود را [درست] طی کرده است ؛ و هر که بمیرد ، در حالی که تو را دشمن می دارد ، به مرگ جاهلی مرده است و بر هر عملی هم که در اسلام انجام داده ، مؤاخذه می شود» .

7 / 3 2فرمان به دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از ویالمناقب ، ابن شهر آشوب :طبق آنچه نزد اهل علم ، ثابت شده است ، ریشه دشنام گفتن به وی این است که معاویه فرمان داد تا او را بر منبرها لعن کنند . ابن عبّاس در این باره با معاویه حرف زد . معاویه گفت : هرگز! این مربوط به دین است(!) و نمی شود آن را ترک کرد . آیا او نسبت به پیامبر خدا ، متقلّب و نسبت به ابو بکر ، بدگو و نسبت به عُمَر ، سرزنشگر و نسبت به عثمان ، خوارکننده نبود؟ ! ابن عبّاس گفت : آیا علی را بر منبرها دشنام می گویی ، در حالی که وی آنها (منبرها)را با شمشیر خود بر افراشت؟ معاویه گفت : این کار را رها نخواهم کرد تا بزرگ ترها با آن بمیرند و کوچک ترها با آن ، بزرگ شوند .

.

الكامل فى التاريخ :إنَّ مُعاوِيَهَ استَعمَلَ المُغيرَهَ بنَ شُعبَهَ عَلَى الكوفَهِ سَنَهَ إحدى وأربَعينَ ، فَلَمّا أمَّرَهُ عَلَيها دَعاهُ وقالَ لَهُ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ لِذِى الحِلمِ قَبلَ اليَومِ ما تُقرَعُ العَصا 1 ، وقَد يَجزى عَنکَ الحَکيمُ بِغَيرِ التَّعليمِ ، وقَد أردتُ إيصاءَکَ بِأشياءَ کَثيرَهٍ ، أنَا تارِکُهَا اعتِمادا عَلى بَصَرِکَ ، ولَستُ تارِکا إيصاءَکَ بِخَصلَهٍ : لا تَترُک شَتم عَلِيٍّ وذَمَّهُ ، وَالتَّرَحُّمَ عَلى عُثمانَ وَالاِستِغفارَ لَهُ ، وَالعَيبَ لِأَصحابِ عَلِيٍّ وَالإقصاءَ لَهُم ، وَالإِطراءَ بِشيعَهِ عُثمانَ وَالإِدناءَ لَهُم . (1)

المستدرک على الصحيحين عن عبد اللّه بن ظالم :کانَ المُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ يَنالُ فى خُطبَتِهِ مِن عَلِيٍّ ، وأقامَ خُطَباءَ يَنالونَ مِنهُ . (2)

أنساب الأشراف :وَلّى مُعاوِيَهُ المُغيرَهَ بنَ شُعبَهَ الکوفَهَ ، فَأَقامَ بِها تِسعَ سِنينَ ، وهُوَ أحسَنُ رَجُلٍ سيرَهً ! ! وأشَدُّهُ حُبّا لِلعافِيَهِ ، غَيرَ أنَّهُ لا يَدَعُ ذَمَّ عَلِيٍّ وَالوَقيعَهَ فيهِ ! ! وَالعَيبَ لِقَتَلَهِ عُثمانَ وَاللَّعنَ لَهُم . (3)

أنساب الأشراف :کانَ لِلوَليدِ بنِ عُثمانَ بنِ عَفّانَ ابنٌ يُظهِرُ التَّأَلُّهَ يُقالَ لَهُ : عَبدُ اللّهِ بنُ الوَليدِ ، وکانَ يَلعَنُ عَلِيّا ويَقولُ : قَتَلَ جَدَّىَّ عُثمانَ وَالزُّبَيرَ وکانَت اُمُّهُ ابنَهَ الزُّبَيرِ بنِ العَوّامِ . وقامَ إلى هِشامِ بنِ عَبدِ المَلِکِ وهُوَ عَلَى المِنبَرِ عَشِيَّهَ عَرَفَهَ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ هذَا يَومٌ کانَتِ الخُلَفاءُ تَستَحِبُّ فيهِ لَعنَ أبى تُرابٍ ! فَقالَ لَهُ : يا عَبدَ اللّهِ ، إنّا لَم نَأتِ هاهُنا لِسَبِّ النّاسِ ولَعنِهِم ! (4)

.

1- .الکامل فى التاريخ : ج 2 ص 488 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 253 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 252 نحوه .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 509 ح 5898 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 31 الرقم 7 .
3- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 252 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 254 ، الکامل فى التاريخ : ج 2 ص 488 نحوه .
4- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 245 ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 221 و ج4 ص57 و ج15 ص256 کلّها نحوه من «قام ...».

الکامل فی التاریخ :در سال 41 هجری ، معاویه ، مغیره بن شعبه را بر کوفه گماشت . وقتی فرمان حکومت آن جا را به وی داد ، وی را فرا خواند و به وی گفت : امّا بعد! تا به امروز ، عصا به نام بردبار ، بر زمین زده نشده بود . 1 خداوند حکیم ، تو را بی تعلیم ، کارآ ساخته است ! می خواستم چند چیز را به تو توصیه کنم ؛ ولی به خاطر اعتماد به آگاهی ات ، آنها را رها می کنم ؛ امّا نمی توانم یک توصیه را ترک کنم : بدگویی به علی و نکوهش وی ، رحمت فرستادن بر عثمان و استغفار برای وی ، عیبگیری از یاران علی و تبعید آنان ، و ستایش از پیروان عثمان و نزدیک سازی آنان به خویش را ترک نکن .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از عبد اللّه بن ظالم : مغیره بن شعبه در سخنرانی خود ، علی علیه السلام را دشنام می گفت و سخنرانان را وا می داشت که وی را دشنام بگویند .

أنساب الأشراف :معاویه ، مغیره بن شعبه را بر کوفه گمارد و وی نُه سال ، فرمان روایی آن جا را به عهده داشت . او خوش رفتارترینِ مردم و آسایش جوترینِ آنان بود (!) ، جز آن که نکوهش علی و بدگویی به وی را رها نکرد و عیبجویی از قاتلان عثمان و لعن فرستادن بر آنان را وا نگذاشت .

أنساب الأشراف :ولید بن عثمان بن عفّان ، پسری به نام عبد اللّه داشت که اظهار خداشناسی می کرد و علی علیه السلام را نفرین می نمود و می گفت : علی ، دو جدّ من (عثمان و زبیر) را کشت . مادر عبد اللّه ، دختر زبیر بن عوّام بود . او در شب عرفه ، رو به هشام بن عبد الملک که بر منبر بود برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! امروز ، روزی است که خلفا لعن ابو تراب را در آن ، مستحب می شمرده اند . هشام گفت : ای عبد اللّه ! ما برای دشنام گفتن و لعن کردن کسی به این جا نیامده ایم .

.

7 / 3 3سَبُّهُ عَلَى المَنابِرِالمناقب لابن المغازلى عن أبى معاويه هشيم بن بشير الواسطى :أدَركتُ خُطباءَ أهلِ الشّام بِواسِطٍ (1) فى زَمَنِ بَنى اُمَيَّةَ ، كانَ إذا ماتَ لَهُم مَيِّتٌ قامَ خَطيبُهُم فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ ذَكَرَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ فَسَبَّهُ . فَحَضَرتُهُم يَوما وقَد ماتَ لَهُم مَيِّتٌ ، فَقامَ خَطيبُهُم ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، وذَكَرَ عَلِيّا عليه السلام فَسَبَّهُ ، فَجاءَ ثَورٌ فَوَضَع قَرنَيهِ فى ثَدِيَيهِ وألزَقَهُ بِالحائِطِ ، فَعَصَرَهُ حَتّى قَتَلَهُ ، ثُمَّ رَجَعَ يَشُقُّ النّاسَ يَمينا وشِمالاً لا يَهيجُ أحَدا ولايُؤذيهِ . (2)

مروج الذهب :ذَكَرَ بَعضُ الأَخبارِيّينَ أنَّهُ قالَ لِرَجُلٍ مِن أهلِ الشّام مِن زُعَمائِهِم وأهلِ الرَّأيِ وَالعَقلِ مِنهُم : مَن أبو تُرابٍ هذَا الَّذى يَلعَنُهُ الإِمامُ عَلَى المِنبَرِ ؟ قالَ : أراهُ لِصّا مِن لُصوصِ الفِتَنِ . (3)

الغارات عن الواقدى :إنَّ عُمَرَ بنَ ثابِتٍ ... كانَ يَركَبُ ويَدورُ فِى القُرى بِالشّامِ ، فَإِذا دَخَل قَريَةً جَمَعَ أهلَها ، ثُمَّ يَقولُ : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ كانَ رَجُلاً مُنافِقا ، أرادَ أن يَنخُسَ بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَيلَةَ العَقَبَهِ ، فَالعَنوهُ . قالَ : فَيَلعَنُهُ أهلُ تِلكَ القَريَهِ ، ثُمَّ يَسيرُ إلَى القرَيَهِ الاُخرى ، فَيَأمُرُهُم بِمِثلِ ذلِكَ (4) .

.

1- .واسِط : مدينه بناها الحجّاج ، وهى متوسّطه بين البصره والكوفه عن كلٍّ منهما خمسون فرسخا (معجم البلدان : ج 5 ص 347) .
2- .المناقب لابن المغازلى : ص 391 ح 445 .
3- .مروج الذهب : ج 3 ص 42 .
4- .الغارات : ج 2 ص 581 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 103 وفيه «عمرو بن ثابت» بدل «عمر بن ثابت» .

7 / 3 3 دشنامگویی به وی بر منبرها

7 / 3 3دشنامگویی به وی بر منبرهاالمناقب ، ابن مغازلی به نقل از ابو معاویه (هُشَیم بن بشیر واسطی) : در روزگار بنی امیّه ، سخنرانان شام را در واسط (1) دیدم.هر گاه کسی از مردمِ آن جا می مُرد، سخنرانشان به حمد و ثنای خداوند می پرداخت و سپس از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد می کرد و او را دشنام می گفت . یک روز که کسی از مردم واسطْ مرده بود ، در میان آنان حضور یافتم . سخنرانشان برخاست و به حمد و ثنای خداوند پرداخت و آن گاه از علی علیه السلام یاد کرد و وی را دشنام گفت . گاوی از راه رسید و دو شاخش را روی دو پستان وی گذاشت و او را به دیوار چسباند و آن قدر فشار داد تا او را کُشت . سپس برگشت و راه خود را از چپ و راست بین مردم ، باز کرد و به هیچ کسی حمله نکرد و آزار نرساند .

مُرُوج الذهب :یکی از مورّخان ، یادآور شده است که [او خود ،] از مردی از بزرگان و اندیشه وران و صاحب خِردانِ شام پرسید : این ابو ترابی که پیشوای شما او را بر منبر لعن می کند ، کیست؟ وی گفت : فکر می کنم دزدی از دزدهای فتنه گر باشد!

الغارات به نقل از واقدی : عمر بن ثابت ... سوار می شد و در روستاهای شام می چرخید و هر گاه وارد روستایی می شد ، مردم آن را جمع می کرد و می گفت : ای مردم! علی بن ابی طالب، علی بن ابی طالب ، مردی منافق بود . او قصد داشت در شب عقبه ، پیامبر خدا را [از مرکبش]سرنگون کند . او را لعن کنید! . مردم آن روستا نیز علی علیه السلام را لعن می کردند . سپس ، وی به روستایی دیگر می رفت و همین کار را انجام می داد .

.

1- .واسِط ، شهری است که حَجّاج ، آن را بنیان گذاشت و آن بین بصره و کوفه قرار دارد و از هر کدام ، پنجاه فرسنگْ فاصله دارد (معجم البلدان : ج 5 ص 347) .

تعليققال العلّامه الأمينى رحمه الله : لم يزَل معاويه وعمّاله دائبين على ذلِکَ [لعن الإمام عليه السلام]حَتّى تمرَّن عليه الصغير ، وهرم الشيخ الكبير ، ولعلّ فى أوليات الأمر كان يوجد هناک من يمتنع عن القيام بتلک السبّه المخزيه ، وكان يسَع لبعض النفوس الشريفه أن يتخلّف عنها ، غير أنّ شدّه معاويه الحليم فى إجراء أُحدوثته وسطوه عمّاله الخصماء الألدّاء على أهل بيت الوحى ، وتهالكهم دون تدعيم تلک الإمره الغاشمه ، وتنفيذ تلک البدعه الملعونه حكمت فى البلاء ، حَتّى عمّت البلوى ، وخضعت إليها الرقاب ، وغلّلتها أيدى الجور تحت نِير (1) الذلّ والهوان . فكانت العاده مستمرّه منذ شهاده أمير المؤمنين عليه السلام إلى نهى عمر بن عبد العزيز ، طيله أربعين سنه (2) ، على صهوات المنابر ، وفى الحواضر الإسلاميّه كلّها ؛ من الشام إلَى الرى إلَى الكوفه إلَى البصره إلى عاصمه الإسلام المدينه المشرّفه إلى حرم أمن اللّه مكّه المعظّمه إلى شرق العالم الإسلامى وغربه ، وعند مجتمعات المسلمين جمعاء ... . واتّخذوا ذلِکَ كعقيده راسخه ، أو فريضه ثابته ، أو سنّه متّبعه ، يرغب فيها بكلّ شوق وتوق (3) حَتّى أنّ عمر بن عبد العزيز لمّا منع عنها لحكمه عمليّه أو لسياسه وقتيّه حسبوه كأنّه جاء بطامّهٍ كبرى ، أو اقترف إثما عظيما . (4)

.

1- .النِّير : الخشبه الَّتى تكون على عنق الثور بأداتها (لسان العرب : ج 5 ص 247 «نير») .
2- .كذا فى المصدر ، والصحيح :«ستّين سنه» ؛ لأنّ خلافه عمر بن عبد العزيز كانت سنه 99 ه .
3- .التوق : هو الشوق إلى الشىء والنزوع إليه (لسان العرب : ج 10 ص 33 «توق») .
4- .الغدير : ج 10 ص 265 .

یادداشت

یادداشتعلّامه عبد الحسین امینی می نویسد : معاویه و کارگزارانش بر این کار (نفرین کردنِ علی علیه السلام) ادامه می دادند ، به طوری که کوچک ترها با آن ، تربیت می شدند و بزرگ ترها با آن ، کهن سال می گشتند . در آغاز ، شاید کسانی بودند که از در پیش گرفتن چنین روش خوارکننده ای امتناع می ورزیدند و شاید [هنوز]برای پاره ای از انسان های شریف ، جای سرپیچی از آن بود ؛ امّا شدّت عمل معاویه (همان «بردبارِ» در به انجام رساندن بدعت های خویش) و قدرت کارگزاران وی (همان دشمنان پست خاندان وحی ، و همان جانبازان در راه تقویت این حکومت ستمگر و جا انداختن آن بدعت زشت) گرفتاری ها را ریشه دار کرد ، تا این که بدبختی ها فراگیر شدند و گردن ها در برابر آنها خَم گشتند و به دست ستمکاران ، هیزم در اجاق خواری و ذلّت نهاده شد . دشنامگویی به علی علیه السلام و نفرین فرستادن به وی ، در طول چهل سال ، از زمان شهادت امیر مؤمنان تا زمان نهی عمر بن عبد العزیز ، به عنوان یک عادت پایدار ، بر روی منبرها ، در همه شهرهای اسلامی ، از شام تا ری ، تا کوفه ، تا بصره ، تا پایتخت اسلام (مدینه) ، تا حرم امن خداوندی (مکّه) ، تا شرق و غرب جهان اسلام و در بین همه جوامع اسلامی به اجرا در آمد . مردم ، این بدعت زشت را به عنوان یک عقیده پایدار ، یا یک واجب مسلّم و یا یک سنّت قابل پیروی پذیرفتند و با تمام شوق و علاقه بدان روی آوردند ، به طوری که وقتی عمر بن عبد العزیز از روی تجربه حکومتگری و یا اقتضای سیاست روز ، مردم را از آن منع کرد ، آنان پنداشتند که وی بدعتی بزرگ آورده و یا گناهی بزرگ ، مرتکب شده است .

.

راجع : الغدير : ج 10 ص 257271 .

7 / 3 4خُطبَةُ الإمامِ لَمّا بلَغَهُ خَبَرُ سَبِّهالإمام الباقر عليه السلام :خَطَبَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ بِالكوفَهِ بَعدَ مُنصَرَفِهِ مِنَ النَّهرَوانِ وبَلَغَهُ أنَّ مُعاوِيَهَ يَسُبُّهُ ويَلعَنُهُ ويَقتُلُ أصحابَهُ ، فَقامَ خَطيبا ، فَحَمِدَ اللّهَ ، وأثنى عَلَيهِ ، وصَلّى عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وذَكَرَ ما أنعَمَ اللّهُ عَلى نَبِيِّهِ وعَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : لَولا آيَهٌ فى كِتابِ اللّهِ ما ذَكَرتُ ما أنَا ذاكِرُهُ فى مَقامى هذَا ، يَقولُ اللّهُ عَزَّوجَلَّ : «وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» (1) . اللّهُمَّ لَکَ الحَمدُ عَلى نِعَمِکَ الَّتى لا تُحصى ، وفَضلِکَ الَّذى لا يُنسى . يا أيُّهَا النّاسُ ! إنَّهُ بَلَغَنى ما بَلَغَنى ، وإنّى أرانى قَدِ اقتَرَبَ أجَلى ، وكَأنّى بِكُم وقَد جَهِلتُم أمرى ، وإنّى تارِکٌ فيكُم ما تَرَکَهُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ كِتابَ اللّهِ وعِترَتى ؛ وهِىَ عِترَهُ الهادى إلَى النَّجاهِ ، خاتَمِ الأنبِياءِ ، وسَيِّدِ النُّجَباءِ ، وَالنَّبِىِّ المُصطَفى ... . بِبُغضى يُعرَفُ المُنافِقونَ ، وبِمَحَبَّتى امتَحَنَ اللّهُ المُؤمِنين ، هذَا عَهدُ النَّبِىِّ الأُمِّىِّ إلَىَّ أنَّهُ لا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ ، ولا يُبغِضُکَ إلّا مُنافِقٌ . وأنَا صاحِبُ لِواءِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، ورَسولُ اللّهِ فَرَطى (2) ، وأنَا فَرَطُ شيعَتى . وَاللّهِ لا عَطِشَ مُحِبّى ، ولا خافَ وَلِيّى ، وأنَا وَلِىُّ المُؤمِنينَ ، وَاللّهُ وَلِيّى ، حَسبُ مُحِبِّىَّ أن يُحِبّوا ما أحَبَّ اللّهُ ، وحَسبُ مُبغِضِىَّ أن يُبغِضوا ما أحَبَّ اللّهُ . ألا وإنَّهُ بَلَغَنى أنَّ مُعاوِيَهَ سَبَّنى ولَعَنَنى ، اللّهُمَّ اشدُد وَطأتَکَ عَلَيهِ ، وأنزِلِ اللَّعنَهَ عَلَى المُستَحِقِّ ، آمينَ يا رَبَّ العالَمينَ ، رَبَّ إسماعِيلَ ، وباعِثَ إبراهيمَ ، إنَّکَ حَميدٌ مَجيدٌ . ثُمَّ نَزَلَ عليه السلام عَن أعوادِهِ ، فَما عادَ إلَيها حَتّى قَتَلَهُ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ . (3)

.

1- .الضحى : 11 .
2- .فَرَطَ : تقدّم وسبق القوم (النهايه : ج 3 ص 434 «فرط») .
3- .معانى الأخبار : ص 58 ح 9 ، بشاره المصطفى : ص 12 كلاهما عن جابر الجعفى .

7 / 3 4 سخنرانی امام ، وقتی خبر دشنامگویی به خویش را شنید

ر . ک : الغدیر : ج 10 ص 257 271 .

7 / 3 4سخنرانی امام ، وقتی خبر دشنامگویی به خویش را شنیدامام باقر علیه السلام :امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام ، پس از بازگشت از نهروان و پس از این که به او خبر رسید که معاویه وی را دشنام می گوید و لعن می کند و یاران وی را می کشد ، در کوفه به منبر رفت و حمد و ثنای الهی گفت و بر پیامبر خدا درود فرستاد و از نعمت هایی که خداوند به پیامبرش و به وی عنایت کرده بود ، یاد کرد . آن گاه فرمود : «اگر آیه ای در کتاب خدا نبود ، آنچه را اکنون می خواهم بگویم ، نمی گفتم . خداوند عز و جل می فرماید : «و درباره نعمت پروردگار خویش [با مردم]سخن گوی» . خداوندا! سپاس برای توست ، به خاطر نعمت های شمار ناپذیرت و [به خاطر]برتری فراموش ناشدنی ات . ای مردم! اخباری به من رسیده است و من چنین گمان می کنم که مرگم نزدیک شده است و فکر می کنم که نسبت به من در ناآگاهی به سر می برید . من آنچه را پیامبر خدا در بین شما گذاشت ، در نزدتان می گذارم : کتاب خدا و خانواده ام . و خانواده من ، خانواده کسی هستند که او هدایتگر به رستگاری ، آخرینِ پیامبران ، سَرور نجیبان و پیامبر برگزیده ... است . منافقان ، با کینه ورزی به من شناخته می شوند و خداوند ، مؤمنان را با دوستی من می آزماید . این ، پیمانی است که پیامبر اُمّی با من داشته که : «جز مؤمن ، تو را دوست نمی دارد و جز منافق ، تو را دشمن نمی دارد» . من ، صاحب بیرق پیامبر خدا در دنیا و آخرتم . پیامبر خدا در پیشاپیش من است و من در پیشاپیش پیروانم هستم. سوگند به خدا ، دوستدار من تشنه نخواهد شد و دوست من نخواهد ترسید و من ، دوست مؤمنانم و خداوند عز و جل دوست من است . دوستدارم را همین بس که آنچه را خدا دوست دارد ، دوست می دارد ؛ و دشمنم را همین بس که آنچه را خداوند دوست دارد ، دشمن می دارد . آگاه باشید! به من خبر رسیده است که معاویه مرا دشنام می گوید و لعن می کند . خداوندا! سختگیری ات را بر وی شدّت بخش و لعن را بر مستحقّ آن ، فرود آور! آمین ، ای پروردگار جهانیان ، پروردگار اسماعیل و برانگیزنده ابراهیم! تو همان ستایش شده بزرگی» . آن گاه از منبر فرود آمد و بر منبر نرفت تا آن که توسّط ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد به شهادت رسید .

7 / 4تَعذيبُ مُحِبّيهِ وتَشريدُهُم وقَتلُهُمشرح نهج البلاغه :رُوِىَ أنَّ أبا جَعفَرٍ مَحمَّدَ بنَ عَلِىٍّ الباقِرَ عليه السلام قالَ لِبَعضِ أصحابِهِ : يا فُلانُ ، ما لَقينا مِن ظُلمِ قُرَيشٍ إيّانا وتَظاهُرِهِم عَلَينا ، وما لَقِىَ شيعَتُنا ومُحِبّونا مِنَ النّاسِ ! إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قُبِضَ وَقد أخبَرَ أنّا أولَى النّاسِ بِالنّاسِ ، فَتَمالَأت عَلَينا قُرَيشٌ حَتّى أخرَجَتِ الأَمرَ عَن مَعدِنِهِ ، واحتَجَّت عَلَى الأَنصارِ بِحَقِّنا وحُجَّتِنا ، ثُمَّ تَداوَلَتها قُرَيشٌ واحِدٍ بَعدَ واحِدٍ ، حَتّى رَجَعَت إلَينا ، فَنَكَثَت بَيعَتَنا ونَصَبَتِ الحَربَ لَنا ، ولَم يَزَل صاحِبُ الأَمرِ فى صَعودٍ كَؤودٍ (1) حَتّى قُتِلَ . فبويِعَ الحَسَنُ ابنُهُ ، وعوهِدَ ، ثُمَّ غُدِرَ بِهِ ، واُسلِمَ ، ووَثَبَ عَلَيهِ أهلُ العِراقِ حَتّى طُعِنَ بِخَنجَرٍ فى جَنبِهِ ، ونُهِبَت عَسكَرُهُ ، وعولِجَت (2) خَلاليلُ اُمَّهاتِ أولادِهِ ، فَوادَعَ مُعاوِيَةَ ، وحَقَنَ دَمَهُ ودِماءَ أهلِ بَيتِهِ وهُم قَليلٌ حَقَّ قَليلٍ . ثُمَّ بايَعَ الحُسَينَ عليه السلام مِن أهلِ العِراقِ عِشرونَ ألفاً ، ثُمَّ غَدَروا بِهِ ، وخَرَجوا عَلَيهِ وبَيعَتُهُ فى أعناقِهِم ، وقَتَلوهُ ، ثُمَّ لَم نَزَل أهلَ البَيتِ نُستَذَلُّ ونُستَضامُ ونُقصى ونُمتَهَنُ ونُحرَمُ ونُقتَلُ ونُخافُ ولا نَأمَنُ عَلى دِمائِنا ودِماءِ أولِيائِنا . ووَجَدَ الكاذِبونَ الجاحِدونَ ؛ لِكذِبِهِم وجُحودِهِم مَوضِعاً يَتَقَرَّبونَ بِهِ إلى أولِيائِهِم وقُضاهِ السَّوءِ وعُمّالِ السَّوءِ فى كُلِّ بَلدَةٍ ، فَحَدَّثوهُم بِالأَحاديثِ المَوضوعَةِ المَكذوبَةِ ، ورَوَوا عَنّا ما لَم نَقُلهُ وما لَم نَفعَلهُ ؛ لِيُبَغِّضونا إلَى النّاسِ . وكانَ عِظَمُ ذلِكَ وكِبَرُهُ زَمَنَ مُعاوِيَةَ بَعدَ مَوتِ الحَسَنِ عليه السلام ؛ فَقُتِلَت شيعَتُنا بِكُلِّ بَلدَةٍ ، وقُطِعَتِ الأَيدى وَالأَرجُلِ عَلَى الظِّنَّةِ ، وكانَ مَن يُذكَرُ بِحُبِّنا وَالاِنقِطاعِ إلَينا سُجِنَ ، أو نُهِبَ مالُهُ ، أو هُدِمَت دارُهُ ، ثُمَّ لَم يَزَل البَلاءُ يَشتَدُّ ويَزدادُ إلى زَمانِ عُبَيدِ اللّهِ بن زِيادٍ قاتِلِ الحُسَينِ عليه السلام . ثُمَّ جاءَ الحَجّاجُ فَقَتَلَهُم كُلَّ قِتلَةٍ ، وأخَذَهُم بِكُلِّ ظِنَّةٍ وتُهمَةٍ ، حَتّى إنَّ الرَّجُلَ لَيُقالُ لَهُ : «زِنديقٌ» أو «كافِرٌ» أحَبُّ إلَيهِ مِن أن يُقالَ : «شيعَةُ عَلِىٍّ» ، وحَتّى صارَ الرَّجُلُ الَّذى يُذكَرُ بِالخَيرِ ولَعَلَّهُ يَكونُ وَرِعاً صَدوقاً يُحَدِّثُ بِأَحاديثَ عَظيمَةٍ عَجيبَةٍ مِن تَفضيلِ بَعضِ مَن قَد سَلَفَ مِنَ الوُلاةِ ولَم يَخلُقِ اللّهُ تَعالى شَيئا مِنها ، ولا كانَت ، ولا وَقَعَت ، وهُوَ يَحسَبُ أنَّها حَقٌّ ؛ لِكَثرَةِ مَن قَد رَواها مِمَّن لَم يُعرَف بِكَذِبٍ ولا بِقِلَّةٍ وَرَعٍ . ورَوى أبُو الحَسَن عَلِىُّ بنُ مُحَمَّدِ بنِ أبى سَيفٍ المَدائِنِىُّ فى كِتابِ الأَحداثِ قالَ : كَتَبَ مُعاوِيَةُ نُسخَةً واحِدَةً إلى عُمّالِهِ بَعدَ عامِ الجَماعَةِ : أن بَرِئَتِ الذِّمَّةُ مِمَّن رَوى شَيئا مِن فَضلِ أبى تُرابٍ وأهلِ بَيتِهِ . فَقامَتِ الخُطَباءُ فى كُلِّ كورَةٍ وعَلى كُلِّ مِنبَرٍ يَلعَنونَ عَلِيّا ، ويَبرَؤونَ مِنهُ ، ويَقَعونَ فيهِ وفى أهلِ بَيتِهِ . وكانَ أشَدَّ النّاسِ بَلاء حينَئِذٍ أهلُ الكوفَةِ ؛ لِكَثرَةِ مِن بِها مِن شيعَةِ عَلِىٍّ عليه السلام ، فَاستَعمَلَ عَلَيهِم زِيادَ بنَ سُمَيَّةَ ، وضَمَّ إلَيهِ البَصرَةَ ، فَكانَ يَتَتَبَّعُ الشّيعَةَ وهُوَ بِهِم عارِفٌ ؛ لِأَنَّهُ كانَ مِنهُم أيّامَ عَلِىٍّ عليه السلام فَقَتَلَهُم

تَحتَ كُلِّ حَجَرٍ ومَدَرٍ ، وأخافَهُم ، وقَطَعَ الأيدِىَ وَالأرجُلَ ، وسَمَلَ (3) العُيونَ ، وصَلَبَهُم عَلى جذوعِ النّخلِ ، وطَرَدَهُم ، وَشَرَّدَهُم عَنِ العِراقِ ، فَلَم يَبقَ بِها مَعروفٌ مِنهُم . وكَتَبَ مُعاوِيَةُ إلى عُمّالِهِ فى جَميعِ الآفاقِ ألّا يُجيزوا لِأَحَدٍ مِن شيعَةِ عَلِيٍّ وأهلِ بَيتِهِ شَهادَةً ، وكتب إلَيهِم : أنِ انظُروا مَن قِبَلَكُم مِن شيعَةِ عُثمانَ ومُحِبّيهِ وأهلِ وَلايَتِهِ وَالَّذين يَروونَ فَضائِلَهُ ومَناقِبَهُ فَأَدنوا مَجالِسَهُم ، وقَرِّبوهُم ، وَأكرموهُم ، وَاكتُبوا لى بِكُلِّ ما يَروى كُلُّ رَجُلٍ مِنهُم ، وَاسمَهُ ، وَاسمَ أبيهِ وعَشيرَتِهِ . فَفَعلوا ذلِكَ ، حَتّى أكثَروا فى فَضائِلِ عُثمانَ ، ومَناقِبِهِ ؛ لِما كانَ يَبعَثُهُ إلَيهِم مُعاوِيَةُ مِنَ الصِّلاتِ وَالكِساءِ وَالحِباءِ وَالقَطائِعِ ، ويُفيضُهُ فِى العَرَبِ مِنهُم وَالمَوالى ، فَكَثُرَ ذلِكَ فى كُلِّ مِصرٍ ، وتَنافَسوا فِى المَنازِلِ وَالدُّنيا ، فَلَيسَ يَجىءُ أَحَدٌ مَردودٌ مِنَ النّاسِ عامِلاً مِن عُمّالِ مُعاوِيَةَ فَيَروِى فى عُثمانَ فَضيلَةً أو مَنقَبَةً إلّا كَتَبَ اسمَهُ ، وقَرَّبَهُ ، وشَفَّعَهُ . فَلَبِثوا بِذلِكَ حيناً . ثُمَّ كَتَبَ إلى عُمّالِهِ : إنَّ الحَديثَ فى عُثمانَ قَد كَثُرَ وفَشا فى كُلِّ مِصرٍ ، وفى كُلِّ وَجهٍ وناحِيَةٍ ، فَإذا جاءَكُم كِتابى هذَا فَادعُوا النّاسَ إلَى الرِّوايَةِ فى فَضائِلِ الصَّحابَةِ وَالخُلَفاءِ الأَوَّلينَ ، ولا تَتُركوا خَبَراً يَرويهِ أَحَدٌ مِنَ المُسلِمين فى أَبى تُرابٍ إلّا وتَأتونى بِمُناقِضٍ لَهُ فِى الصَّحابَةِ ؛ فَإِنَّ هذَا أَحَبُّ إلَىَّ ، وأقَرُّ لِعَينى ، وأدحَضُ لِحُجَّةِ أَبى تُرابٍ وشيعَتِهِ ، وأشَدُّ عَلَيهِم مِن مَناقِبِ عُثمانَ وفَضلِهِ . فَقُرِئَت كُتُبُهُ عَلَى النّاسِ ، فَرُوِيَت أَخبارٌ كَثيرَةٌ فى مَناقِبِ الصَّحابَةِ مُفتَعَلَةٌ لا حَقيقَةَ لَها ، وجدّ النّاسُ فى رِوايَةِ ما يَجرى هذَا المَجرى ، حَتّى أشادوا بِذِكرِ ذلِكَ عَلَى المَنابِرِ ، وألقِى إلى مُعَلِّمى الكَتاتيبِ فَعَلَّموا صِبيانَهُم وغِلمانَهُم مِن ذلِكَ الكَثيرَ الواسِعَ ، حَتّى رَوَوهُ وتَعَلَّموهُ كَما يَتَعَلَّمونَ القُرآنَ ، وحَتّى عَلَّموهُ بِناتِهِم ونِساءَهُم وخَدَمَهُم وحَشَمَهُم . فَلَبِثوا بِذلِكَ ما شاءَ اللّهُ . ثُمَّ كَتَبَ إلى عُمّالِهِ نُسخَةً واحِدَةً إلى جَميعِ البُلدانِ : أُنظرُوا مَن قامَت عَلَيهِ البَيِّنَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيّا وأهلَ بَيتِهِ فَامحوهُ مِنَ الدّيوانِ ، وأسقِطوا عَطاءَهُ ورِزقَهُ . وشَفَعَ ذلِكَ بِنُسخَةٍ أُخرى : مَنِ اتّهَمتُموهُ بِمُوالاةِ هؤُلاءِ القَومِ فَنَكِّلوا به ، وَاهدِموا دارَهُ . فَلَم يَكُنِ البَلاءُ أشَدَّ ولا أكثَرَ مِنهُ بِالعِراقِ ، ولا سِيَّما بِالكوفَةِ ، حَتّى إنَّ الرَّجُلَ مِن شيعَةِ عَلِيٍّ عليه السلام لَيَأتيهِ مَن يَثِقُ بِهِ فَيدخُلُ بَيتَهُ فَيُلقى إلَيهِ سِرَّهُ ، ويَخافُ مِن خادِمِهِ ومَملوكِهِ ، ولا يُحَدِّثُهُ حَتّى يأخُذَ عَلَيهِ الأيمانَ الغَليظَةَ لَيكتُمَنَّ عَلَيهِ . فَظَهَرَ حَديثٌ كَثيرٌ مَوضوعٌ ، وبُهتانٌ مُنتَشِرٌ ، ومَضى عَلى ذلِكَ الفُقَهاءُ والقُضاةُ وَالوُلاةُ . وكانَ أعظَمَ النّاسِ فى ذلِكَ بَلِيَّةً القُرّاءُ المُراؤونَ ، وَالمُستَضعَفونَ الَّذينَ يُظهِرونَ الخُشوعَ وَالنُّسُكَ ، فَيَفتَعِلونَ الأَحاديثَ ؛ لِيَحظَوا بِذلِكَ عِندَ وُلاتِهِم ، ويُقَرِّبوا مَجالِسَهُم ، ويُصيبوا بِهِ الأَموالَ وَالضِّياعَ وَالمَنازِلَ . حَتّى انتَقَلَت تِلكَ الأَخبارُ وَالأَحاديثُ إلى أيدِى الدَّيّانينَ الَّذين لا يَستَحِلّونَ الكَذِبَ والبُهتانَ ، فَقَبِلوها ، ورَوَوها وهُم يَظُنّونَ أَنَّها حَقٌّ ، ولَو عَلِموا أَنَّها باطِلَةٌ لَما رَوَوها ، ولا تَدَيَّنوا بِها . فَلَم يَزَلِ الأَمرُ كَذلِكَ حَتّى ماتَ الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَازدادَ البَلاءُ وَالفِتنَةُ ، فَلَم يَبقَ أَحَدٌ مِن هذَا القَبيلِ إلّا وهُوَ خائِفٌ عَلى دَمِهِ ، أو طَريدٌ فِى

الأرض . ثُمَّ تَفاقَمَ الأمَرُ بَعدَ قَتلِ الحُسَينِ عليه السلام ، ووَلِىَ عَبدُ المَلِكِ بنُ مَروانَ فَاشتَدَّ عَلَى الشّيعَهِ ، ووَلّى عَلَيهِمُ الحَجّاجَ بنَ يوسُفَ ، فَتَقَرَّبَ إليَهِ أهلُ النُّسُكِ وَالصَّلاحِ وَالدّينِ بِبُغضِ عَلىٍّ ومُوالاهِ أعدائِهِ ، ومُوالاهِ مَن يَدّعى مِنَ النّاسِ أنَّهُم أيضاً أعداؤُهُ ، فَأكثَروا فِى الرِّوايَهِ فى فَضلِهِم وسَوابِقِهِم ومَناقِبِهِم ، وأكثَروا مِنَ الغَضِّ (4) مِن عَلِىٍّ عليه السلام ، وعَيبِهِ ، وَالطَّعنِ فيه ، وَالشَّنآنِ لَهُ ، حَتّى إنَّ إنساناً وقَفَ لِلحَجّاجِ ويُقالُ : إنَّهُ جَدُّ الأصمَعِىِّ عَبد المَلِكِ بنِ قَريبٍ فَصاحَ بِهِ : أيُّهَا الأميرُ إنَّ أهَلى عَقّونى فَسَمَّونى عَلِيّا ، وإنّى فَقيرٌ بائس ، وأنَا إلى صِلَهِ الأميرِ مُحتاجٌ . فَتَضاحَكَ لَهُ الحَجّاجُ ، وقالَ : لِلُطفِ ما تَوَسَّلتَ بِهِ قَد وَلَّيتُکَ مَوضِعَ كَذا . وقَد رَوَى ابنُ عَرَفَهَ المَعروفُ بِنِفطَوَيهِ ، وهُوَ مِن أكابِرِ المُحَدِّثِينَ وأعلامِهِم فى تاريخِهِ ما يُناسِبُ هذَا الخَبَرَ ، وقالَ : إنَّ أكثَرَ الأحاديثِ المَوضوعَهِ فى فَضائِلِ الصَّحابَهِ افتُعِلَت فى أيّامِ بَنى اُمَيَّهَ ؛ تَقَرُّباً إلَيهِم بِما يَظُنّونَ أنَّهُم يُرغِمونَ بِهِ اُنوفَ بَنى هاشِمٍ . (5)

.

1- .الصَّعُودُ : العَقَبَهُ الكَؤود ، والمشَقَّهُ من الأمر (المصباح المنير : ص 340 «صعد») . عَقَبه كَؤود : شاقّه المصعد ، صعبه المرتقى (لسان العرب : ج 3 ص 374 «كأد») .
2- .المعالَجه : المزاوله والممارسه ، وعالجتُ بنى إسرائيل : أى مارستُهم فلقيتُ منهم شدّه (مجمع البحرين : ج 2 ص 1254 «علج») .
3- .سملُ العين : فقؤها ؛ يقال : سُملت عينُه ؛ إذا فُقئت بحديده محماه (لسان العرب : ج 11 ص 347 «سمل») .
4- .غَضَّ : وَضَع ونقصَ (لسان العرب : ج 7 ص 197 «غضض») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 11 ص 43 ؛ بحار الأنوار : ج 44 ص 68 وفيه إلى «بقلّه ورع» .

7 / 4 شکنجه کردن دوستداران او و آواره ساختن و کشتن آنان

7 / 4شکنجه کردن دوستداران او و آواره ساختن و کشتن آنانشرح نهج البلاغه :روایت شده است که محمّد بن علی باقر علیه السلام به یکی از یاران خود گفت : «فلانی! چقدر از قریش و حمایت آنان از هم علیه ما ستم دیدیم و شیعیان و دوستداران ما چه قدر ستم دیدند! پیامبر خدا در گذشت و به مردم ، خبر داده بود که ما سزاوارترینِ مردم [در سرپرستی] بر آنان هستیم . قریش ، علیه ما همدست شدند تا آن که حکومت را از سر جای خودش بیرون بردند و با همان حق و حجّت ما ، بر ضدّ انصارْ استدلال نمودند . آن گاه ، حکومت را دست به دست گرداندند تا این که به ما باز گشت ؛ ولی باز ، بیعت ما را شکستند و علیه ما جنگ به راه انداختند ؛ و صاحب حکومت (علی علیه السلام) ، همواره در سختیِ فزاینده بود تا آن که کشته شد . آن گاه با پسرش حسن علیه السلام بیعت شد و با او پیمانْ بسته شد ؛ ولی بعدا به وی نیرنگ زدند و او را تسلیم کردند . عراقیان به وی هجوم آوردند ، تا آن جا که خنجری در پهلویش فرو بردند و اردوگاهش را غارت کردند و خلخال مادران فرزندانش را بردند تا این که با معاویه مصالحه کرد و خون خود و خاندان بسیار اندک خویش را حفظ کرد . آن گاه ، بیست هزار نفر از عراقیان با حسین علیه السلام بیعت کردند ؛ ولی بعدا به او نیرنگ زدند و در حالی که بیعتش بر گردنشان بود ، بر وی خروج کردند و او را کشتند . پس از آن ، ما اهل بیت ، همواره خوار گشته ایم و مورد ستم قرار گرفته ایم ، کنار زده شده ایم ، اهانت شده ایم ، محروم گشته ایم ، کشته شده ایم ، ترسانده شده ایم و بر خون خود و خون دوستدارانمان در امان نبوده ایم . و دروغگویان منکر [منزلت ما] ، به خاطر دروغ و انکارشان ، جایگاهی به دست آوردند که به وسیله آن ، در هر شهری به حاکمان خویش و قاضیان جور و کارگزاران نابه کار ، تقرّب می جویند و احادیث ساختگی و دروغ برایشان خوانند و از ما چیزهایی نقل می کنند که نگفته ایم و انجام نداده ایم تا ما را در بین مردم ، مبغوض سازند . شدّت و اوج این کارها در زمان معاویه ، پس از شهادت حسن علیه السلام بود که شیعیان ما در هر شهری کشته شدند و با صِرف گمان ، دست ها و پاهایشان قطع شد و هر کس که از او به عنوان دوستدار ما یا مرتبط با ما یاد می شد ، زندانی گشت یا اموالش به غارت رفت و یا خانه اش ویران شد . و پیوسته گرفتاری های ما ، تا زمان عبید اللّه بن زیاد (قاتل حسین

علیه السلام) رو به شدّت و افزایش بود . سپس حَجّاجْ سر رسید و با شدّت تمام شیعیان را کشت و با هر گمان و تهمتی آنان را به مجازات رساند . کار به جایی رسید که اگر به کسی «زِندیق» یا «کافر» می گفتند ، برایش دوست داشتنی تر از آن بود که به وی «شیعه علی» بگویند . نیز چنان شد که افراد خوش نام که شاید به واقع ، پرهیزگار و راستگو هم بودند در فضیلت برخی از زمامداران گذشته،احادیثی بزرگ و شگفتْ نقل می کردند، حالْ آن که خداوند متعال ، هرگز چنین فضیلت هایی را برای ایشان نیافریده بود و نه آنان چنین بودند و نه چنین اتّفاق افتاده بود. آنان می پنداشتند که این احادیث ، حق اند؛ زیرا بسیاری از کسانی که به دروغگویی و یا کم پَروایی شناخته نمی شدند ، آنها را روایت کرده بودند» . ابو الحسن ، علی بن محمّد بن ابی سیف مداینی ، در کتاب الأحداث آورده است که : پس از عام الجماعه ، معاویه در بخش نامه ای یکسان به همه کارگزارانش نوشت : [حکومت] نسبت به کسی که چیزی از فضایل ابو تراب و خاندانش را نقل کند ، تعهّدی ندارد . پس ، خطیبان در هر روستا و بر هر منبر ، علی علیه السلام را لعن می کردند ، از او برائت می جستند و درباره او و خاندانش بد می گفتند . در آن زمان ، کوفیان ، به خاطر بسیار بودن شیعیان علی علیه السلام در کوفه ، گرفتارترین مردم بودند . معاویه ، زیاد بن سمیّه را بر آن جا گمارد و بصره را هم به قلمرو وی افزود . او به جستجوی شیعیان پرداخت و او آنان را می شناخت ؛ زیرا در روزگار علی علیه السلام از آنان بود و آنان را در زیر هر سنگ و کلوخی [یافت و] کشت ، و ترساند . او دست ها و پاها را برید ، چشم ها را میل کشید ، آنان را بر شاخه درختان به دار آویخت ، تبعیدشان نمود و از عراقْ آواره کرد ، تا جایی که در کوفه شیعه شناخته شده ای نمانْد . معاویه به همه کارگزاران خود نوشت که گواهی هیچ یک از شیعیان علی علیه السلام و خاندان وی را نپذیرند . [نیز] نوشت : «در اطرافتان ، پیروان عثمان و دوستداران و وابستگان او و نیز آنان را که فضایل (برتری ها) و مناقب (بزرگی های) او را روایت می کنند ، بنگرید و به نشست هایشان نزدیک شوید و مقرّبشان بدارید و بزرگشان بشمارید و هر چیزی را که فردی از آنان روایت می کند ، به همراه نام وی ، نام پدر و نام خاندانش برایم بنویسید» . آنان چنین کردند و در باب برتری ها و بزرگی های عثمان ، بسیار نقل کردند ، به خاطر این که معاویه برای آنان پاداش ، لباس ، هدیه و زمین می فرستاد و آنها را در بین عرب و غیر عرب (مَوالی) تقسیم می نمود . این کار به همه شهرها گسترش یافت و [گروهی]برای به دست آوردن منزلت و دنیا ، با هم مسابقه می دادند . چنین نبود که یکی از مردم ، پیش کارگزاری از کارگزاران معاویه بیاید و فضیلت و منقبتی برای عثمانْ نقل کند ، ولی نام وی نوشته نشود و مقرّب نگردد و مورد توجّه قرار نگیرد

. تا مدّت ها کار ، چنین بود . سپس معاویه به کارگزارانش نوشت : «درباره عثمان ، حدیث ، بسیار شده و در هر کوی و برزن ، پراکنده گشته است.وقتی نامه من به دست شما رسید،مردم را به روایت نمودن در فضایل صحابه و دو خلیفه اوّل ، فرا بخوانید و هیچ حدیثی را که یکی از مسلمانان درباره فضایل ابو ترابْ نقل می کند ، رها مکنید ، مگر آن که در برابرش ، حدیثی در فضیلت یکی از صحابه بیاورید ، که این کار برای من دوست داشتنی تر و چشم نوازتر ، و در برابر استدلال های ابو تراب و شیعیانش کوبنده تر ، و برای آنان از احادیث فضایل و مناقب عثمان ، کوبنده تر است» . نامه وی برای مردم ، خوانده شد . از آن پس ، روایت های ساختگی و بی پایه بسیاری در فضایل صحابه نقل شد و مردم در نقل این دستْ خبرها ، کوشش بسیار نمودند و با نقل آنها بر منبرها به تعریف و تمجید از صحابه [ی مورد نظر] پرداختند و این اخبار ساختگی به معلّمان مکتب خانه ها نیز دیکته شد و آنان به کودکان و نوجوانان نوآموز ، از این احادیث بی حدّ و حصر دروغین آموختند ، تا آن که آنها این احادیث را همچون قرآن ، یاد گرفتند و روایت کردند . آنان حتّی به دختران و زنان و خدمتکاران و بردگان خود هم آموختند و تا آن جا که در توانشان بود ، به این کار ادامه دادند . سپس معاویه ، در بخش نامه ای به کارگزارانش در همه شهرها نوشت : «بنگرید و هر کس را که علیه وی دلیلی (مبنی بر این که وی علی و خاندانش را دوست دارد) اقامه شد ، نامش را از دیوان ، پاک کنید و عطا و سهمش [از بیت المال] را قطع کنید» . او نامه ای دیگر ، ضمیمه آن ساخت که : «هر کس را به دوستداریِ این قوم (علی و خاندانش) متّهم دانستید ، تنبیهش کنید و خانه اش را ویران سازید» . در هیچ جا ، گرفتاری و بدبختی ، بیشتر از عراق و بویژه کوفه نبود ، به طوری که اگر شخص مورد اطمینانی نزد یکی از شیعیان علی علیه السلام می آمد ، او وی را به اندرون خانه اش می برد و در آن جا اسرارش را می گفت و از خدمتکاران و بردگانش می ترسید و تا هنگامی که از وی برای کتمان سخن ، سوگندهای شدیدی نمی گرفت ، با وی حرف نمی زد . از این رو ، حدیث های ساختگی ، فراوان شد و بُهتان ، منتشر گشت و فقیهان ، قاضیان و کارگزاران بر همین روش ، پیش رفتند . در این مصیبت ، قاریان ریاکار و افراد ضعیف نما که به خداترسی و عبادتْ تظاهر می کردند ، بیشترین نقش را داشتند . آنان احادیث بسیاری ساختند تا بدین وسیله ، پیش حاکمانشان بهره مند شوند و به مجالس ایشان نزدیک گردند و به اموال ، اثاثیه و منزل ، دست یابند . این اخبار و احادیث ، کم کم به دست دیندارانی رسید که دروغ و بهتان را حلال نمی شمردند . آنان با این پندار که این اخبار و احادیث ، درست اند ، آنها را قبول کردند و روایت نمودند ، که اگر می دانستند این روایاتْ ساختگی اند ، هرگز آنها را روایت

نمی نمودند و قبول نمی کردند . روزگار ، چنین گذشت تا آن که حسن بن علی علیهماالسلام در گذشت و بلا و فتنه فزون شد و هیچ کس از این قبیل مردم (شیعه علی علیه السلام) باقی نماند ، جز آن که بر خون خود ، نگران و یا در زمین ، آواره بود . پس از شهادت حسین علیه السلام ، کار ، سخت تر شد و عبد الملک بن مروان به حکومت رسید . او بر شیعه سخت گرفت و حَجّاج بن یوسف را بر آنان گمارد . اهل عبادت و صلاح و دین ، از طریق دشمنی با علی علیه السلام و دوستی با دشمنان وی و همچنین دوستی با آن گروه از مردم که مدّعی بودند دشمن علی علیه السلام هستند ، به حَجّاج ، تقرّب جستند و درباره فضل و سابقه و بزرگواری ایشان (دشمنان واقعی و ادّعایی علی علیه السلام) ، بسیار روایت کردند و در به کوچک شمردن ، عیبجویی طعن علی علیه السلام و ابراز دشمنی با او افراط کردند ، به گونه ای که [روزی ،] فردی که گفته می شود پدر بزرگ عبد الملک بن قریب اَصمعی بوده است در مقابل حَجّاج ایستاد و فریاد زد و گفت : ای امیر! خانواده من درباره ام ستم روا داشته اند و نام مرا «علی» گذاشته اند . من ، فقیر و بیچاره ام و به عطای امیر ، نیازمند . حَجّاج ، به وی خندید و گفت : به خاطر ظرافت آنچه بِدان متوسّل شدی ، تو را زمامدار فلان منطقه گردانیدم . ابن عرفه مشهور به نفْطویه ، که یکی از محدّثان بزرگ و برجسته است در تاریخ خود ، مطلبی نقل کرده که مؤیّد این خبر است . او گفته است : بسیاری از احادیث ساختگی درباره فضایل صحابیان ، در روزگار بنی امیّه با انگیزه تقرّب جُستن به ایشان جعل شده است ؛ چرا که آنها می پنداشتند با این کار ، بنی هاشم را منکوب [و از میدان به در] می کنند .

.

ص: 510

. .

ص: 511

. .

ص: 512

. .

ص: 513

. .

ص: 514

. .

ص: 515

. .

7 / 5الدّافِعُ السِّياسِىُّ فى كَيدِ أعدائِهالإمام زين العابدين عليه السلام :قالَ مَروانُ بنُ الحَكَمِ : ما كانَ فِى القَومِ أحَدٌ أدفَعَ عَن صاحِبِنا مِن صاحِبِكُم يَعنى عَلِيّا عَن عُثمانَ قالَ : قُلتُ : فَما لَكُم تَسُبّونَهُ عَلَى المِنبَرِ ؟ ! قالَ : لا يَستَقيمُ الأمرُ إلّا بِذلِکَ . (1)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 438 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 460 ، شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 220 كلّها عن عمر بن علىّ بن الحسين .

7 / 5 انگیزه سیاسی در پس نیرنگ های دشمنان وی

7 / 5انگیزه سیاسی در پس نیرنگ های دشمنان ویامام زین العابدین علیه السلام :مروان بن حکم گفت : در بین مردم ، هیچ کس همانند یار شما (علی) از یار ما (عثمان) دفاع نکرد . گفتم : پس چرا بر منبر ، وی را دشنام می گویید؟ گفت : چون حکومت ، جز با این کار ، سامان نمی یابد .

.

أنساب الأشراف عن عمر بن علىّ :قالَ مَروانُ لِعَلِىٍّ بنِ الحُسَينِ : ما كانَ أحَدٌ أكَفَّ عَنِ صاحِبِنا مِن صاحِبِكُم . قالَ : فَلِمَ تَشتِمونَهُ عَلَى المَنابِرِ ؟ ! قالَ : لا يَستَقيمُ لَنا هذَا إلّا بِهذا . (1)

راجع : ص 556 (كلام فى خيبه أعدائه) .

.

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 407 .

أنساب الأشراف به نقل از عمر بن على : مروان به على بن حسين عليهماالسلامگفت : هيچ كس بيش از يار شما از يار ما ، دفاع نكرد . على بن حسين عليهماالسلام فرمود : «پس چرا بر منبرهايتان ، وى را دشنام مى گوييد؟» . گفت : چون حكومت ، جز با اين كار ، براى ما سامان نمى يابد .

ر . ك : ص 557 (سخنى درباره ناكام ماندن دشمنان امام) .

.

الفصل الثامن : خيبه آمال أعدائه8 / 1إنكارُ سَبِّهِ8 / 1 1إبراهيمُ بنُ يَزيدَشرح نهج البلاغه عن إسماعيل بن إبراهيم :كُنتُ أنا وإبراهِيمُ بنُ يَزيدَ جالِسَينِ فِى الجُمُعَهِ مِمّا يَلى أبواب كِندَهَ ، فَخَرَجَ المُغيرَهُ فَخَطَبَ ، فَحَمِدَ اللّهَ ثُمَّ ذَكَرَ ما شاءَ أن يَذكُرَ ، ثُمَّ وَقَعَ فى عَلِيٍّ عليه السلام ، فَضَرَبَ إبراهيمُ عَلى فَخِذى أو رُكبَتى ، ثُمَّ قالَ : أقبِل عَلَىَّ فَحَدِّثنى فَإِنّا لَسنا فى جُمُعَهٍ ، أ لا تَسمَعُ ما يَقولُ هذَا ؟ ! (1)

8 / 1 2ابنُ عَبّاسٍالمستدرک على الصحيحين عن عبيد اللّه بن أبى مليكه :جاءَ رَجُلٌ مِن أهلِ الشّامِ فَسَبَّ عَلِيّا عِندَ ابنِ عبّاسٍ ، فَحَصَبَهُ ابنُ عَبّاسٍ فَقالَ : يا عَدُوَّ اللّهِ ، آذَيتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِى الدُّنْيَا وَ الْأَخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا» (2) ! لَو كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَيّا لآذَيتَهُ . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 221 .
2- .الأحزاب : 57 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 131 ح 4618 .

فصل هشتم : نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی

8 / 1 مخالفت با دشنامگویی به او

8 / 1 1 ابراهیم بن یزید
8 / 1 2 ابن عبّاس

فصل هشتم : نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی8 / 1مخالفت با دشنامگویی به او8 / 1 1ابراهیم بن یزیدشرح نهج البلاغه به نقل از اسماعیل بن ابراهیم : من و ابراهیم بن یزید برای نماز جمعه [، در مسجد جامع کوفه]نزدیک درهای بنی کِنده نشسته بودیم که مغیره برخاست و به خواندن خطبه پرداخت . او خدا را سپاس گفت و سپس هر چه خواست ، بیان کرد . آن گاه به [دشنامگویی به]علی علیه السلام پرداخت . ابراهیم ، روی ران یا زانوی من زد و گفت : به من رو کن و با من حرف بزن ؛ چرا که ما در نماز جمعه نیستیم (این ، دیگر نماز جمعه نیست که شرعا استماع خطبه در آن ، ضروری باشد) . نمی شنوی این مرد ، چه می گوید؟ !

8 / 1 2ابن عبّاسالمستدرک علی الصحیحین به نقل از عبید اللّه بن ابی ملیکه : مردی از شامیان پیش ابن عبّاس آمد و به دشنامگویی علی علیه السلام پرداخت . ابن عبّاس ، مُشتی شِن به طرفش پاشید و گفت : ای دشمن خدا! تو پیامبر خدا را آزردی [و] «بی گمان ، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند ، خدا آنان را در دنیا و آخرت ، لعنت می کند و برایشان عذابی خوارکننده آماده ساخته است» . اگر پیامبر خدا زنده بود ، او را آزار داده بودی .

.

مروج الذهب :مَرَّ ابنُ عَبّاسٍ بِقَومٍ يَنالونَ مِن عَلِيٍّ ويَسُبّونَهُ ، فَقالَ لِقائِدِهِ : أدننى مِنهُم ، فَأَدناهُ ، فَقالَ : أَيُّكُمُ السّابُّ اللّهَ ؟ قالوا : نَعوذُ بِاللّهِ أن نَسُبَّ اللّه ! فَقالَ : أيُّكُمُ السّابُّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَقالوا : نَعوذُ بِاللّهِ أن نَسُبَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! فَقالَ : أيُّكُمُ السّابُّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ؟ قالوا : أمّا هذِهِ فَنَعَم ، قال : أشهَدُ لَقَد سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى اللهِ عليه و آله يَقولُ : مَن سَبَّنى فَقَد سَبَّ اللّهَ ، ومَن سَبَّ عَلِيّا فَقَد سَبَّنى . فَأَطرَقوا . (1)

المناقب لابن المغازلى عن سليمان بن علىّ عن أبيه :كُنتُ مَعَ عَبدِ اللّه بنِ العَبّاسِ وسَعيدُ بنُ جُبَيرٍ يَقودُهُ ، فَمَرَّ عَلى ضِفَّهِ زَمزَمَ ، فَإِذا بِقَومٍ مِن أهلِ الشّامِ يَسبُّونَ عَلِيّا عليه السلام ، فَقالَ لِسَعيدٍ : رُدَّنى إلَيهِم ، فَوَقَفَ عَلَيهِم فَقالَ : أيُّكُمُ السّابُّ لِلّهِ عَزَّوجَلَّ ؟ قالوا : سُبحانَ اللّهِ ، ما فينا أحَدٌ يَسُبُّ اللّهَ عَزَّوجَلَّ ! قالَ : فَأيُّكُمُ السّابُّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالوا : سُبحانَ اللّهِ ، ما فينا أحَدٌ يَسُبُّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ! قال : فَأيُّكُمُ السّابُّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ؟ قالوا : أمّا هذَا فَقَد كانَ . قالَ : فَأشهَدُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَمِعَتهُ اُذُناىَ ووَعاهُ قَلبى يَقولُ لِعَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام : يا عَلِيُّ مَن سَبَّکَ فَقَد سَبَّنى ، ومَن سَبَّنى فَقَد سَبَّ اللّهَ عَزَّوجَلَّ ، ومَن سَبَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ كَبَّهُ اللّهُ عَلى مَنخِرَيه فِى النّارِ . ثُمَّ وَلّى عَنهُم . (2)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 435 ، المناقب للخوارزمى : ص 137 ح 154 عن سعيد بن جبير ؛ الأمالى للصدوق : ص 157 ح 151 عن سعيد ، بشاره المصطفى : ص 202 عن المنقرى وكلّها نحوه .
2- .المناقب لابن المغازلى : ص 394 ح 447 ، كفايه الطالب : ص 83 ، الرياض النضره : ج 3 ص 122 نحوه .

مُرُوج الذهب :ابن عبّاس به گروهی برخورد که به بدگویی علی علیه السلام مشغول بودند و وی را دشنام می گفتند . به عصاکش خود گفت : مرا پیش آنان ببر . وی او را نزد آنان برد . ابن عبّاس گفت : کدام یک از شما خداوند را دشنام می گوید؟ گفتند : به خدا پناه می بریم از این که او را دشنام بگوییم . [ابن عبّاس] گفت : کدام یک از شما پیامبر خدا را دشنام می گوید؟ گفتند : به خدا پناه می بریم از این که پیامبر خدا را دشنام بگوییم . [ابن عبّاس] گفت : کدام یک از شما علی بن ابی طالب را دشنام می گوید؟ گفتند : آری ! وی را دشنام می گوییم . [ابن عبّاس] گفت : گواهی می دهم که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «هر کس مرا دشنام بگوید ، خدا را دشنام گفته است ؛ و هر کس علی را دشنام بگوید ، مرا دشنام گفته است» . آنان سرافکنده شدند .

المناقب ، ابن مغازلی به نقل از سلیمان بن علی ، از پدرش : با عبد اللّه بن عبّاس بودم و سعید بن جُبَیر ، او را عصاکشی می کرد . او از کنار زمزم می گذشت . در آن جا به شامیانی برخورد که علی علیه السلام را دشنام می گفتند . به سعید گفت : مرا پیش آنان ببر . آن گاه در برابرشان ایستاد و گفت : کدام یک از شما خداوند عز و جل را دشنام می گوید؟ گفتند : پناه بر خدا ! در جمع ما کسی نیست که خداوند عز و جل را دشنام بگوید . گفت : کدام یک از شما پیامبر خدا را دشنام می گوید؟ گفتند : پناه بر خدا ! در جمع ما کسی نیست که پیامبر خدا را دشنام بگوید . گفت : کدام یک از شما علی بن ابی طالب را دشنام می گوید؟ گفتند : این را انجام می دهیم . گفت : من گواهی می دهم که این را دو گوشم شنید و قلبم فراگرفت که پیامبر خدا به علی بن ابی طالب می فرمود : «ای علی ! هر کس تو را دشنام بگوید ، مرا دشنام گفته است و هر کس مرا دشنام بگوید ، خداوند عز و جل را دشنام گفته است و هر کس خداوند عز و جل را دشنام بگوید ، خداوند ، او را با صورت ، به آتش خواهد افکند» . آن گاه ، از آنان دور شد .

.

8 / 1 3أبو بَكرَهَتاريخ الطبرى عن علىّ بن محمّد :خَطَبَ بُسرٌ عَلى مِنبَرِ البَصرَهِ ، فَشَتَمَ عَلِيّا عليه السلام ، ثُمَّ قالَ : نَشَدتُ اللّهَ رَجُلاً عَلِمَ أنّى صادِقٌ إلّا صَدَّقَنى ، أو كاذِبٌ إلّا كَذَّبَنى ! قالَ : فَقالَ أبو بَكرَهَ : اللّهُمَّ إنّا لا نَعلَمُکَ إلّا كاذِبا . قالَ : فَأَمَرَ بِهِ فَخُنِقَ ، قالَ : فَقامَ أبو لُؤلُؤَهَ الضَّبِّىُّ فَرَمى بِنَفسِهِ عَلَيهِ ، فَمَنَعَهُ . (1)

8 / 1 4أُمُّ سَلَمَهَالمستدرک على الصحيحين عن أبى عبد اللّه الجدلى :دَخَلتُ عَلى اُمِّ سَلَمَهَ فَقالَت لى : أيُسَبُّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فيكُم ؟ فَقُلتُ : مَعاذَ اللّهِ أو : سُبحانَ اللّهِ ! أو كَلِمَهً نَحوَها فَقالَت : سَمِعتَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن سَبَّ عَلِيّا فقد سَبَّنى . (2)

المصنّف لابن أبى شيبه عن أبى عبد اللّه الجدلى :قالَت لى اُمُّ سَلَمَهَ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، أيُسَبُّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فيكُم ثُمَّ لا تُغَيِّرونَ ؟ قُلتُ : ومَن يَسُبُّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قالَت : يُسَبُّ عَلِىٌّ ومَن يُحِبُّهُ ، وقَد كانَ رسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُحِبُّهُ . (3)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 167 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 452 ، الفتوح : ج 4 ص 297 نحوه وفيه «عمرو بن أبى أرطاه» بدل «بسر» .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 130 ح 4615 ، مسند ابن حنبل : ج 10 ص 228 ح 26810 ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 594 ح 1011 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 169 ح 91 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 266 ح 8793 ، المناقب للخوارزمى : ص 149 ح 175 ؛ الأمالى للطوسى : ص 85 ح 130 .
3- .المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 503 ح 50 ، المعجم الكبير : ج 23 ص 322 ح 737 ، مسند أبى يعلى : ج 6 ص 286 ح 6977 عن أبى عبد الرحمن الجدلى ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 355 كلّها نحوه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 266 و 267 .

8 / 1 3 ابو بَکره
8 / 1 4 اُمّ سَلَمه

8 / 1 3ابو بَکرهتاریخ الطبری به نقل از علی بن محمّد : بُسر بر منبر بصره سخنرانی کرد و علی علیه السلام را دشنام گفت . آن گاه گفت : هر کس می داند من راست می گویم ، او را به خدا سوگند می دهم که مرا تصدیق کند و هر کس می داند من دروغ می گویم ، مرا تکذیب کند . ابو بکره گفت : خدا شاهد است که ما تو را جز دروغگو نمی دانیم . بُسر ، فرمان داد تا او را خفه کنند ؛ ولی ابو لؤلؤ ضَبّی بلند شد و خود را روی او افکند و مانع خفه کردن او شد .

8 / 1 4اُمّ سَلَمهالمستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو عبد اللّه جدلی : وارد خانه اُمّ سلمه شدم . به من گفت : آیا در بین شما به پیامبر خدا دشنام گفته می شود؟ گفتم : پناه بر خدا! یا منزّه است خدا! یا کلمه ای شبیه به اینها گفتم . گفت : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «هر کس علی را دشنام بگوید ، مرا دشنام گفته است» .

المصنَّف ، ابن ابی شیبه به نقل از ابو عبد اللّه جدلی : امّ سلمه به من گفت : ای ابو عبد اللّه ! آیا در بین شما به پیامبر خدا دشنام گفته می شود و شما غیرت نشان نمی دهید؟! گفتم : چه کسی پیامبر خدا را دشنام گفته است؟ گفت : به علی و دوستداران وی دشنام گفته می شود که پیامبر خدا او را همواره دوست می داشت .

.

المستدرک علی الصحیحین عن أبی عبد اللّه الجدلی :حَجَجتُ وأنَا غُلامٌ ، فَمَرَرتُ بِالمَدینَهِ وإذَا النّاسُ عُنُقٌ واحِدٌ ، فَاتَّبَعتُهُم فَدَخَلوا عَلی اُمِّ سَلَمَهَ زَوجِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَسَمِعتُها تَقولُ : یا شَبَثَ (1) بنَ رِبعیٍّ ! فَأَجابَها رَجُلٌ جِلفٌ (2) جافٍ : لَبَّیکِ یا أُمَّتاهُ ، قالَت : یُسَبُّ رَسوُل اللّهِ صلی الله علیه و آله فی ناديکُم ؟ قالَ : وأنّی ذلِکَ ؟ ! قالَت : فَعَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ؟ ! قالَ : إنّا لَنَقولُ أشیاءَ نُریدُ عَرَضَ الدُّنیا . قالَت : فَإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : مَن سَبَّ عَلِیّا فَقَد سَبَّنی ، ومَن سَبَّنی فَقَد سَبَّ اللّهَ تَعالی . (3)

العقد الفرید :کَتَبَت اُمُّ سَلَمَه زَوجُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله إلی مُعاوِیَهَ : «إنَّکُم تَلعَنونَ اللّهَ ورَسولَهُ عَلی مَنابِرِکُم ، وذلِکَ أنَّکُم تَلعَنونَ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ ومَن أحَبَّهُ ، وأنَا أشهَدُ أنَّ اللّهَ أحَبَّهُ ورَسولَهُ» ، فَلَم یَلتَفِت إلی کَلامِها . (4)

راجع : ج 9 ص 454 (الصبر وفی العین قذی) .

8 / 1 5أنیسُ بنُ قَتادَهَاُسد الغابه عن شهر بن حوشب :أقامَ فَلانٌ خُطَباءَ یَشتِمونَ عَلِیّا رَضِیَ اللّهُ عَنهُ وأرضاهُ ، ویَقَعونَ فیهِ ، حَتّی کانَ آخِرَهُم رَجُلٌ مِنَ الأنصارِ ، أو غَیرِهِم ، یُقالُ لَهُ : أنیسٌ ، فَحَمِدَ اللّه وأثنی عَلَیهِ ، ثُمَّ قالَ : إنَّکُم قَد أکثَرتُمُ الیَومَ فی سَبِّ هذَا الرَّجُلِ وَشتمِهِ ، وإنّی ¨ اُقسِمُ بِاللّهِ إنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : «إنّی لأَشفَعُ یَومَ القِیامَهِ لأِکثَرَ ممّا عَلَی الأَرضِ مِن مَدَرٍ وشَجَرٍ» . واُقسِمُ بِاللّهِ ما أحَدٌ أوصَلَ لِرَحِمِهِ مِنهُ ، أفَتَرَونَ شَفاعَتَهُ تَصِلُ إلَیکُم وتَعجِزُ عَن أهلِ بَیتِهِ ؟ (5)

.

1- .فی المصدر : «شبیب» ، والصحیح ما أثبتناه .
2- .الجلف : الأحمق (النهایه : ج 1 ص 287 «جلف») .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 130 ح 4616 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 533 ح 9049 عن أبی إسحاق السبیعی .
4- .العقد الفرید : ج 3 ص 355 .
5- .اُسد الغابه : ج 1 ص 304 الرقم 271 .

8 / 1 5 انیس بن قَتاده

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو عبد اللّه جدلی : در حالی که نوجوان بودم ، به حج رفتم و گذرم به مدینه افتاد . دیدم مردم جمع شده اند [و به سویی می روند] . من هم به دنبالشان رفتم . آنان وارد خانه امّ سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) شدند . شنیدم که امّ سلمه می گفت : ای شَبَث بن رِبعی! (1) مردی احمق و خشن پاسخ داد و گفت : لبیک ، ای مادر! امّ سلمه گفت : در جمع شما پیامبر خدا دشنام گفته می شود؟ آن مرد گفت : کجا چنین شده است؟ امّ سلمه پرسید : علی بن ابی طالب چه طور؟ آن مرد گفت : ما چیزهایی می گوییم و هدفمان دستیابی به دنیاست . امّ سلمه گفت : من خود از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «هر کس علی را دشنام بگوید ، مرا دشنام گفته است و هر کس مرا دشنام بگوید ، خداوند متعال را دشنام گفته است» .

العِقد الفرید :امّ سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به معاویه نوشت : «شما خدا و پیامبر او را بر منبرهایتان لعن می کنید ؛ چرا که علی بن ابی طالب و دوستدارانش را لعن می کنید . من گواهی می دهم که خدا و پیامبرش وی را دوست می داشتند» . معاویه به سخن وی توجّهی نکرد .

ر . ک : ج 9 ص 455 (شکیبایی با خار در چشم) .

8 / 1 5انیس بن قَتادهاُسد الغابه به نقل از شهر بن حَوشَب : فلانی ، سخنرانان را وا می داشت تا علی را که خداوند از او خشنود باد و خشنودش سازد دشنام دهند و به وی ناروا بگویند . آخرینِ سخنرانان ، مردی از انصار یا غیر انصار بود که به وی «انیس» می گفتند . او خداوند را حمد و ثنا گفت و افزود : امروز ، شما در دشنام گفتن و بد گفتن به این مرد ، بسیار سخن گفتید . من به خدا سوگند می خورم که خودم از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «در روز رستاخیز ، بیشتر از شمار سنگ ها و درختانِ روی زمین ، شفاعت می کنم» . به خدا سوگند ، هیچ کس بیشتر از خویشانش به شفاعت او نایل نخواهد شد . آیا می پندارید که شفاعت او به شما خواهد رسید و از خانواده اش باز خواهد ماند؟!

.

1- .در منبع به جای «شبث بن ربعی» ، «شبیب» آمده ؛ ولی درستْ همان است که در این جا آورده ایم. (م)

8 / 1 6بُرَيدَهُمسند الرویانی عن ابن بریده عن أبیه :أَنَّهُ دَخَلَ عَلی مُعاوِیَهَ ، وَرجُلٌ یَتَناوَلُ عَلِیّا وَیقَعُ فیهِ . قالَ : فَقالَ : یا مُعاوِیَهُ ، تَأذَنُ لی فِی الکَلامِ ؟ قالَ : فَقالَ : تَکَلَّم، وهُوَ یَری أَنَّهُ یَقولُ مِثلَما قالَ صاحِبُهُ . فقالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : «إنّی لأَرجو أن أشفَعَ عَدَدَ کُلِّ شَجَرَهٍ ومَدَرَهٍ » ، أفَتَرجوها أنتَ یا مُعاوِیَهُ ولا یَرجوها عَلِیٌّ ؟ ! قالَ : فَقالَ : اُسکُت ، فَإنَّکَ شَیخٌ قَد ذَهَبَ عَقلُکَ . (1)

8 / 1 7الحَسَنُ البَصرِیُّشرح نهج البلاغه عن أشعث بن سوّار :سَبَّ عَدِیٌّ بنُ أوطاهَ عَلِیّا علیه السلام عَلَی المِنبَرِ ، فَبَکَی الحَسَنُ البَصرِیُّ وقالَ : لَقَد سُبَّ هذَا الیَومَ رَجُلٌ إنَّهُ لأَخو رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ . (2)

.

1- .مسند الرویانی : ج 1 ص 73 ح 30 ، مسند ابن حنبل : ج 9 ص 7 ح 23004 نحوه .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 221 ؛ المناقب للکوفی : ج 1 ص 318 ح 238 عن الحسن و ح 239 و ص 326 ح 247 و ص 327 ح 249 عن یونس بن عبید نحوه .

8 / 1 6 بُرَیده
8 / 1 7 حسن بَصری

8 / 1 6بُرَیدهمسند الرویانی به نقل از ابن بُرَیده ، از پدرش : وی بر معاویه وارد شد ، در حالی که مردی به علی علیه السلام بد می گفت و وی را دشنام می داد . [پدرم] گفت : ای معاویه ! آیا به من اجازه سخن گفتن می دهی؟ معاویه که فکر می کرد او هم مثل آن مرد ، سخن خواهد راند ، گفت : حرف بزن . [پدرم] گفت : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «من امید دارم که به شمار همه درختان و سنگ ها ، شفاعت کنم» . ای معاویه ! آیا تو امید شفاعت ایشان را داری و علی امید آن را ندارد؟ ! معاویه گفت : ساکت شو ! تو پیری هستی که عقلت از بین رفته است .

8 / 1 7حسن بَصریشرح نهج البلاغه به نقل از اشعث بن سوّار : عَدیّ بن اَوطات ، علی علیه السلام را بر منبر ، دشنام گفت . حسن بصری گریست و گفت : امروز ، مردی دشنام داده شد که در دنیا و آخرت ، برادر پیامبر خداست .

.

8 / 1 8زَیدُ بنُ أرقَمَمسند ابن حنبل عن قطبه بن مالک :سَبَّ أمیرٌ مِنَ الاُمَراءِ عَلیّاً رَضِیَ اللّهُ تَعالی عَنهُ ، فَقامَ زَیدُ بن أرقَمَ فَقالَ : أما أن قَد عَلِمت أنَّ رَسول اللّهِ صلی الله علیه و آله نَهی عَن سَبِّ المَوتی ، فَلِمَ تَسُبُّ عَلِیّا وقَد ماتَ ؟ (1)

8 / 1 9سَعدُ بنُ أبی وَقّاصٍصحیح مسلم عن عامر بن سعد بن أبی وقّاص عن أبیه :أمَرَ مُعاویَهُ بنُ أبی سُفیانَ سَعدا فَقالَ : ما مَنَعَکَ أن تَسُبَّ أبا التُّراب؟ فَقالَ : أماَ ما ذَکَرتُ ثَلاثا قالَهُنَّ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَلَن أسُبَّهُ ؛ لأن تَکونَ لی واحِدَهٌ مِنهُنَّ أحَبُّ إلَیَّ مِن حُمرِ النَّعَمِ . سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ لَهُ ، خَلَّفَهُ فی بَعضِ مَغازیهِ ، فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ : یا رَسولُ اللّهِ ، خَلَّفتَنی مَعَ النِّساءِ وَالصِّبیانِ ؟ فَقالَ لَهُ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «أما تَرضی أن تَکونَ مِنّی بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسی إلّا أنَّهُ لا نُبُوَّهَ بَعدی» . وسَمِعتُهُ یَقولُ یَومَ خَیبَرَ : «لأُعطِیَنَّ الرّایَهَ رَجُلاً یُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ویُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ» . قالَ : فَتَطاوَلنا لَها ، فَقالَ : «اُدعوا لی عَلیّاً» . فاُتِیَ بِه أرمَدَ ، فَبَصَقَ فی عَینِهِ وَدَفَعَ الرّایَهَ إلَیهِ ، فَفَتَحَ اللّهُ عَلَیهِ . ولَمّا نَزَلَت هذِهِ الآیَهَ : «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ» (2) دَعا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّا وفاطِمَهَ وحَسَنا وحُسَینا فَقالَ : «اللّهُمَّ هؤُلاءِ أهلی» . (3)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 85 ح 19334 ، المعجم الکبیر : ج 5 ص 168 ح 4973 و ح 4975 عن زیاد بن علاقه و ح 4974 کلاهما نحوه ، المستدرک علی الصحیحین : ج 1 ص 541 ح 1419 کلاهما عن زیاد بن علاقه عن عمّه وفیهما «المغیره بن شعبه» بدل «أمیر من الاُمراء» ، تعجیل المنفعه : ص 518 ح 1230 .
2- .آل عمران : 61 .
3- .صحیح مسلم : ج 4 ص 1871 ح 32 ، سنن الترمذی : ج 5 ص 638 ح 3724 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 117 ح 4575 ، خصائص أمیرالمؤمنین للنسائی : ص 46 ح 9 وفیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ ...» بدل «فَقُلْ تَعَالَوْا ...» وص 119 ح 55 نحوه ؛ کشف الغمّه : ج 1 ص 150 وراجع الأمالی للطوسی : ص 171 ح 287 والمصنّف لابن أبی

شيبه : ج 7 ص 496 ح 15 والسنّه لابن أبى عاصم : ص 596 ح 1386 و 1387 .

8 / 1 8 زید بن ارقم
8 / 1 9 سعد بن ابی وقّاص

8 / 1 8زید بن ارقممسند ابن حنبل به نقل از قطبه بن مالک : یکی از امیران ، علی را که خداوند متعال از او راضی باد ، دشنام گفت . زید بن ارقم برخاست و گفت : آیا نمی دانی که پیامبر خدا از دشنام گفتن به مردگان ، نهی کرده است . چرا علی را که درگذشته است ، دشنام می گویی؟

8 / 1 9سعد بن ابی وقّاصصحیح مسلم به نقل از عامر بن سعد بن ابی وقّاص از پدرش : معاویه بن ابی سفیان به سعد ، فرمان داد [به دشنامگویی به علی علیه السلام] و گفت : چه چیزی مانع شده است که ابو تراب را بد بگویی؟ سعد گفت : سه چیزی را که پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : به یاد می آورم و هرگز وی را دشنام نمی گویم و برای من ، [داشتن] یکی از آن سه ، محبوب تر از شتران سرخ موست : هنگامی که پیامبر خدا در یکی از جنگ ها علی علیه السلام را جانشین ساخت ، وی به ایشان گفت : ای پیامبر خدا! آیا مرا با زنان و بچّه ها وا می نهی؟ پیامبر خدا به وی فرمود : «آیا از این که نسبت به من ، همچون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز آن که پس از من پیامبری نیست ، خشنود نیستی؟» . و در روز خیبر شنیدم که [پیامبر خدا] می فرمود : «پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز وی را دوست دارند» . در انتظار تحقّق این سخن بودیم که فرمود : «علی را برایم صدا کنید» . علی علیه السلام چشم درد داشت که وی را آوردند . ایشان آب دهن به چشم او زد و پرچم را به وی داد و خداوند ، او را پیروز ساخت . و هنگامی که این آیه : (بگو : بیایید پسرانمان را و پسرانتان را ... فرا بخوانیم) نازل شد ، پیامبر خدا ، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و فرمود : «بار خدایا! اینان ، خانواده من اند» .

.

الأمالى للطوسى عن ابن عبّاس :كُنتُ عِندَ مُعاوِيَهَ وقَد نَزَلَ بِذى طُوى (1) ، فَجاءَهُ سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ فَسَلَّمَ عَلَيهِ ، فَقالَ مُعاوِيَهُ : يا أهلَ الشّامِ ، هذَا سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ وهُوَ صَديقٌ لِعَلِىٍّ ، قالَ : فَطَأطَأَ القَومُ رؤوسَهُم ، وسَبّوا عَلِيّا عليه السلام ، فَبَكى سَعدٌ ، فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : مَا الَّذى أبكاكَ ؟ قالَ : ولِمَ لا أبكى لِرَجُلٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُسَبُّ عِندَكَ ولا أستَطيعُ أن اُغَيِّرَ ؟ وقَد كانَ فى عَلِىٍّ خِصالٌ لأن تَكونَ فِىَّ واحِدَهٌ مِنهُم أحَبُّ مِنَ الدُّنيا وما فيها : أحدُها : إنَّ رَجُلاً كانَ بِاليَمَنِ ، فَجاءَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام فَقالَ : لأَشكُوَنَّکَ إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَدِمَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَسَأَلَهُ عَن عَلِىٍّ عليه السلام فَثَنى عَلَيهِ ، فَقالَ : أنشُدُکَ بِاللّهِ الَّذى أنزَلَ عَلَىَّ الكِتابَ ، وَاختَصَّنى بِالرِّسالَهِ ، عَن سُخطٍ تَقولُ ما تَقولُ فى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؟ قالَ : نَعَم يا رَسولَ اللّهِ . قالَ : أ لا تَعلَمُ أنّى أولى بِالمُؤمِنينَ مِن أنفُسِهِم ؟ قالَ : بَلى . قالَ : فَمَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ . وَالثّانِيَهُ : إنّهُ صلى الله عليه و آله بَعَثَ يَومَ خَيبَرَ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ إلَى القِتالَ فَهُزِمَ وأصحابُهُ ، فَقالَ صلى الله عليه و آله : «لَاُعطِيَنَّ الرّايَهَ غَدا إنسانا يُحِبُّ اللّهَ ورَسولَهُ ، ويُحِبُّهُ اللّهُ ورَسولُهُ» فَقَعَدَ المُسلِمونَ وعَلِىٌّ عليه السلام أرمَدُ ، فَدَعاهُ فَقالَ : «خُذِ الرّايَهَ» فَقالَ : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّ عَينى كَما تَرى ، فَتَفَلَ فيها ، فَقامَ فَأَخَذَ الرّايَهَ ، ثُمَّ مَضى بِها حَتّى فَتَحَ اللّهُ عَلَيهِ . وَالثّالِثَهُ : خَلَّفَهُ صلى الله عليه و آله فى بَعضِ مَغازيهِ فَقالَ عَلِىٌّ عليه السلام : يا رَسولَ اللّهِ ، خَلَّفتَنى مَعَ النِّساءِ وَالصِّبيانِ ؟ فَقالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أما تَرضى أن تَكونَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى إلّا أنّهُ لا نَبِىَّ بَعدى . وَالرّابِعَهُ : سَدَّ الأبوابَ فِى المَسجِدِ إلّا بابَ عَلِىٍّ . وَالخامِسَهُ : نَزَلَت هذِهِ الآيَهُ : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (2) فَدَعَا النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَلِيّا وحَسَنا وحُسَينا وفاطِمَهَ عليهم السلام ، فَقالَ : اللّهُمَّ هؤُلاءِ أهلى ، فَأَذهِب عَنهُمُ الرِّجسَ ، وطَهِّرهُم تَطهيرا . (3)

.

1- .ذو طوى بفتح طاء وتضمّ ، والضمّ أشهر : هو موضع بمكّه داخل الحرم ؛ هو من مكّه على نحو من فرسخ ، تُرى بيوت مكّه منه (مجمع البحرين : ج 2 ص 1127 «طوى») . وقال ياقوت الحمَوى : هو موضع بالشام عند الطور . قال الجوهرى : ذو طوى موضع عند مكّه (معجم البلدان : ج 4 ص 45) .

2- .الأحزاب : 33 .

3- .الأمالى للطوسى : ص 598 ح 1243 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 218 ح 507 .

الأمالی ، طوسی به نقل از ابن عبّاس : هنگامی که معاویه در منطقه ذو طُوی (1) فرود آمده بود ، من نزد او بودم که سعد بن ابی وقّاص آمد و به او سلام کرد . معاویه گفت : ای شامیان ! این ، سعد بن ابی وقّاص است و او دوست علی است . مردم ، سر خود را تکان دادند و علی علیه السلام را دشنام گفتند . سعد گریست . معاویه گفت : چرا می گریی؟ سعد گفت : چگونه گریه نکنم بر مردی از اصحاب پیامبر خدا که پیش تو دشنام گفته می شود و من نمی توانم از او دفاع کنم ؟ علی ، فضایلی دارد که وجود یکی از آنها در من ، از دنیا و آنچه در آن است ، برایم دوست داشتنی تر است : یکی ، آن که : مردی در یمن بود . علی بن ابی طالب علیه السلام نزد وی آمد . وی به علی علیه السلام گفت : از تو به پیامبر خدا شکایت خواهم کرد . او نزد پیامبر خدا آمد و درباره علی علیه السلام پرسید . پیامبر صلی الله علیه و آله از او تمجید کرد و به آن مرد فرمود : «تو را به خدا که قرآن را بر من فرو فرستاد و مرا به پیامبری برگزید ، آیا آنچه درباره علی بن ابی طالب می گویی ، از روی خشم نیست؟» . گفت : چرا ، ای پیامبر خدا ! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آیا نمی دانی که من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم ؟» گفت : چرا . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست» . دوم ، آن که در روز خیبر ، پیامبر صلی الله علیه و آله عمر بن خطّاب را به جنگ ، گسیل داشت ؛ ولی او و یارانش شکست خوردند و فرار کردند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «فردا پرچم را به دست انسانی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند» . مسلمانان نشستند و علی علیه السلام چشم درد داشت . پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود : «پرچم را بگیر» . علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! چشمم را می بینی که چگونه است . پیامبر خدا به چشم وی آب دهن زد . آن گاه ، وی برخاست و پرچم را گرفت و پیش رفت و خداوند ، او را پیروز ساخت . سوم ، آن که در یکی از جنگ ها ، پیامبر صلی الله علیه و آله وی را جانشین ساخت و علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا ! آیا مرا با زنان و بچّه ها وا می نهی؟ پیامبر خدا فرمود : «آیا از این که نسبت به من ، همچون هارونْ نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز آن که پس از من پیامبری نیست ، خشنود نمی شوی؟» . چهارم ، آن که پیامبر صلی الله علیه و آله همه درها را به مسجد بست ، جز در خانه علی علیه السلام را . پنجم ، آن که وقتی این آیه نازل شد : «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر صلی الله

علیه و آله] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را فرا خواند و گفت : «خداوندا ! اینان ، خانواده من اند . پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را پاک و پاکیزه گردان» .

.

1- .ذو طُوی (ذی طُوی) ، جایی است در حدود یک فرسنگی مکّه ، در داخل محدوده حَرَم ، که خانه های شهر مکّه از آن جا پیداست (مجمع البحرین : ج 2 ص 1127 «طوی» ، معجم البلدان : ج 4 ص 45) .

المصنّف لابن أبی شیبه عن أبی بکر بن خالد بن عرفطه :أتَیتُ سَعدَ بنَ مالِکٍ (1) بِالمَدینَهِ فَقالَ : ذُکِرَ لی أنَّکُم تَسُبّونَ عَلِیّا ؟ قالَ : قَد فَعَلنا ، قالَ : فَلَعَلَّکَ قَد سَبَّیتَهُ ؟ قُلتُ : مَعاذَ اللّهِ ! قالَ : فَلا تَسُبَّهُ ، فَلَو وُضِعَ المِنشارُ عَلی مَفرِقی عَلی أن أسُبَّ عَلِیّا ما سَبَبتُهُ أبَدا ، بَعدَما سَمِعتُ مِن رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ما سَمِعتُ . (2)

.

1- .هو سعد بن أبی وقّاص .
2- .المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 504 ح 59 ، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی : ص 170 ح 92 ، التاریخ الکبیر : ج 8 کتاب الکنی : ص 11 الرقم 71 ، مسند أبی یعلی : ج 1 ص 363 ح 773 ، تاریخ دمشق : ج 42 ص 412 کلاهما نحوه .

المصنّف ، ابن ابی شیبه به نقل از ابو بکر بن خالد بن عرفطه : در مدینه پیش سعد بن مالک (سعد بن ابی وقّاص) رفتم . گفت : به من گفته اند که شما به علی علیه السلام دشنام می گویید؟ گفتم : گاهی چنین کرده ایم (برخی از ما چنین کرده اند) . سعد گفت : شاید تو هم دشنام گفته ای؟ گفتم : به خدا پناه می برم! سعد گفت : به او دشنام مگو که پس از این که از پیامبر خدا درباره او چیزهایی شنیدم ، اگر بر روی فرق سرم آرّه بگذارند تا علی را دشنام بگویم ، وی را هرگز دشنام نخواهم گفت .

.

مروج الذهب عن ابن أبى نجيح :لَمّا حَجَّ مُعاوِيهُ طافَ بِالبَيتِ ومَعَهُ سَعدٌ ، فَلَمّا فَرَغَ انصَرَفَ مُعاوِيَهُ إلى دارِ النَّدوَهِ ، فَأجلَسَهُ مَعَهُ عَلى سَريرِهِ ، ووَقَعَ مُعاوِيَهُ فى عَلِيٍّ وشَرَعَ فى سَبِّهِ ، فَزَحَفَ سَعدٌ ثُمَّ قالَ : أجلَستَنى مَعَکَ عَلى سَريرِکَ ثُمَّ شَرَعتَ فى سَبِّ عَلِيٍّ ، وَاللّهِ لَأَن يَکونَ فِىَّ خَصلَهٌ واحِدَهٌ مِن خِصالٍ کانَت لِعَلِيٍّ أحَبُّ إلَىَّ مِن أن يَکونَ لى ما طَلَعَت عَلَيهِ الشَّمسُ . (1)

تاريخ دمشق عن عائشه بنت سعد :إنَّ مَروانَ بنَ الحَکَمِ کانَ يَعودُ سَعدَ بنَ أبى وَقّاصٍ ، وعِندُهُ أبو هُرَيرَهَ وهُوَ يَومَئِذٍ قاضى لِمَروانَ بنِ الحَکَمِ ، فَقالَ سَعدٌ : رُدّوهُ . فَقالَ أبو هُرَيرَهَ : سُبحانَ اللّهِ ! کَهلُ قُرَيشٍ وأميرُ البَلَدِ ، جاءَ يَعودُکَ فَکانَ حَقُّ مَمشاهُ إلَيکَ أن تَرُدَّهُ ؟ ! فَقالَ سَعدٌ : اِيذَنوا لَهُ ، فَلَمّا دَخَلَ مَروانُ وأبصَرَهُ سَعدٌ بِوَجهِهِ تَحَوَّلَ عَنهُ نَحو سَريرِ ابنَتِهِ عائِشَهَ ، فَاُرعِدَ سَعدٌ وقالَ : وَيلَکَ يا مَروانُ ! اِنهَ طاعَتَکَ يَعنى أهلَ الشّامِ عَلى شَتمِ عَلِيٍّ بنِ أبى طالِبٍ . فَغَضِبَ مَروانُ ، فَقامَ وخَرَجَ مُغضَبا . (2)

جواهر المطالب :لَمّا مات الحَسَنُ رضى الله عنه حَجَّ مُعاوِيَهُ ، فَدَخَلَ المَدينَهَ ، وأرادَ أن يَلعَنَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عَلى مَنبَرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقيلَ لَهُ : إنَّ هاهُنا سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ ، ولا نَراهُ يَرضى بِهذَا الأَمرِ ، فَابعَث إلَيهِ وخُذ رَأيَهُ ، فَأرسَلَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ وذَکَرَ لَهُ ذِلِکَ . فَقالَ : وَاللّهِ لَئِن فَعَلتَ لَأَخرُجَنَّ مِن هذَا المَسجِدِ ، فَلا أعودَ إلَيهِ . فَأمسَکَ مُعاوِيَهُ عنَ ذِلِکَ حَتّى ماتَ سَعدٌ . فَلَمّا ماتَ سَعدٌ لَعَنَهُ عَلَى المِنبَرِ ، وکَتَبَ إلَى سائِرِ عُمّالِهِ بِذلِکَ وأمَرَهُم أن يَلعَنوهُ عَلى مَنابِرِهِم ، فَأنکَرَ ذلِکَ أصحابُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وأعظَموهُ وتَکَلَّموا فى ذلِکَ وبالَغوا ، فَلَم يُفِد ذلِکَ شَيئاً . (3)

.

1- .مروج الذهب : ج 3 ص 23 وراجع خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 233 ح 126 والسنن الكبرى : ج 5 ص 144 ح 8511 .
2- .تاريخ دمشق : ج 57 ص 248 .
3- .جواهر المطالب : ج 2 ص 227 ، العقد الفريد : ج 3 ص 355 .

مروج الذهب به نقل از ابن ابی نجیح : هنگامی که معاویه به حج رفته بود ، سعد در طواف خانه خدا همراه او بود . وقتی معاویه از طوافْ فارغ شد ، به دار النَّدوَه رفت و سعد را در کنارش بر تخت خود نشاند . معاویه به علی علیه السلام پرداخت و شروع به دشنام گفتن به وی کرد . سعد برخاست و گفت : مرا در کنار خودت روی تختت نشاندی و آن گاه ، شروع به دشنام گفتن به علی کردی . سوگند به خدا ، اگر یکی از ویژگی هایی که در علی است ، در من بود ، برایم دوست داشتنی تر بود از این که هر چه خورشید بر آن می تابد ، از آنِ من باشد .

تاریخ دمشق به نقل از عایشه (دختر سعد) : مروان بن حکم عیادت سعد بن ابی وقّاص آمده بود و ابو هریره که در آن روزها ، قاضی مروان بن حکم بود نزد سعد بود . سعد گفت : او را برگردانید . ابو هریره گفت : منزّه است خدای ! پیر قریش و فرمان روای شهر آمده تا تو را ببیند . حقّ آمدنش نزد تو این است که او را برگردانی ؟! سعد گفت : اجازه بدهید وارد شود . وقتی مروانْ وارد شد و چشم سعد به وی افتاد ، سعد ، سرش را از مقابل او به طرف تخت دخترش عایشه چرخاند . آن گاه به خود لرزید و گفت : وای بر تو ، ای مروان ! فرمان بردارانت ، (یعنی شامیان را) از دشنامگویی به علی بن ابی طالب ، منع کن . مروان ، خشمگین شد و برخاست و غضب آلود ، خارج شد .

جواهر المطالب :وقتی حسن علیه السلام در گذشت ، معاویه قصد حج کرد . پس وارد مدینه شد و خواست علی بن ابی طالب علیه السلام را بر منبر پیامبر خدا لعن کند . به وی گفتند : سعد بن ابی وقّاص ، این جاست و فکر نمی کنیم به این کار ، راضی باشد . کسی را پیش او بفرست و نظرش را جویا شو . معاویه ، کسی را نزد او فرستاد و موضوع را برای وی مطرح کرد . سعد گفت : سوگند به خدا ، اگر چنین کنی ، از این مسجد ، بیرون خواهم رفت و به آن بر نخواهم گشت . معاویه از این کار ، خودداری کرد تا وقتی که سعد مُرد . وقتی سعد مُرد ، معاویه علی علیه السلام را بر منبر [پیامبر خدا]لعن کرد و گزارش آن را به دیگر کارگزارانش نوشت و به آنان دستور داد که علی علیه السلام را بر منبرهایشان لعن کنند . یاران پیامبر خدا ، با این کار ، مخالفت کردند و آن را [گناهی]بزرگ شمردند و در این باره سخن گفتند و اصرار ورزیدند ؛ امّا اینها هیچ فایده ای نداشت . نیز امّ سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به معاویه نوشت : «شما خدا و

پیامبرش را بر منبرهایتان لعن می کنید ؛ چرا که علی بن ابی طالب و دوستدارانش را لعن می کنید . من گواهی می دهم که پیامبر خدا او را دوست می داشت و خداوند نیز او را دوست می داشت» ؛ امّا معاویه به سخن وی توجّهی نکرد .

.

8 / 1 10سَعيدُ بنُ زَيدٍالسنّه لابن أبى عاصم عن عبد الرحمن بن البيلمانى :كُنّا عِندَ مُعاوِيَةَ فَقامَ رَجُلٌ فَسَبَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ رضى الله عنهوسَبَّ وسَبَّ ، فَقامَ سَعيدُ بنُ زَيدِ بنِ عَمرِو بن نُفَيلٍ فَقالَ : يا مُعاوِيَةُ ، ألا أرى يُسَبُّ عَلِيٌّ بَينَ يَدَيکَ ولا تُغَيِّرُ ؟ فإنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : هُوَ مِنّى بِمَنزِلَهِ هارونَ مِن موسى . (1)

مسند ابن حنبل عن عبد اللّه بن ظالم المازنى :لَمّا خَرَجَ مُعاوِيَةُ مِنَ الكوفَهِ استَعمَلَ المُغيرَةَ بنَ شُعبَةَ، قالَ: فَأقامَ خُطباءُ يَقَعونَ فى عَلِيٍّ ، قالَ : وأنَا إلى جَنبِ سَعيدِ بنِ زَيدِ بنِ عَمرِو بن نُفَيلٍ ، قالَ : فَغَضِبَ ، فَقامَ فَأخَذَ بِيَدى فَتَبِعتُهُ ، فَقالَ : أ لا ترى إلى هذَا الرَّجُلِ الظّالِمِ لِنَفسِهِ ، الَّذى يَأمُرُ بِلَعنِ رَجُلٍ مِن أهلِ الجَنَّهِ ؟ ! (2)

مسند ابن حنبل عن رياح بن الحارث :إنَّ المُغيرَةَ بنَ شُعبَةَ (3) كانَ فِى المَسجِدِ الأكبَرِ ، وعِندَهُ أهلُ الكوفَهِ عَن يَمينِهِ وعَن يَسارِهِ ، فَجاءَهُ رَجُلٌ يُدعى سَعيدَ بنَ زَيدٍ ، فَحَيّاهُ المُغيرَهُ وأجلَسَهُ عِندَ رِجلَيهِ عَلَى السَّريرِ ، فَجاءٌ رَجُلٌ مِن أهلِ الكوفَهِ فَاستَقبَلَ المُغيرَهَ فَسَبَّ وسَبَّ ، فَقالَ : مَن يَسُبُّ هذَا يا مُغيرَهُ ؟ قالَ : يَسُبُّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ! قالَ : يا مُغيرَ بنَ شُعبَ ، يا مُغيرَ بنَ شُعبَ ، ثَلاثا ، أ لا أسمَعُ أصحابَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يُسَبّونَ عِندَکَ لا تُنكِرُ ولاتُغَيِّرُ ! ! (4)

.

1- .السنّه لابن أبى عاصم : ص 588 ح 1350 .
2- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 400 ح 1644 .
3- .فى المصدر : «رياح بن الحارث بن المغيره : إنّ شعبه» ، والصحيح ما أثبتناه .
4- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 397 ح 1629 ، سنن أبى داوود : ج 4 ص 212 ح 4650 نحوه وراجع ح 4649 ومسند ابن حنبل : ج 1 ص 398 ح 1631 .

8 / 1 10 سعید بن زید

8 / 1 10سعید بن زیدالسنّه ، ابن ابی عاصم به نقل از عبد الرحمان بن بیلمانی : پیش معاویه بودیم که مردی برخاست و علی بن ابی طالب علیه السلام را دشنام گفت و دشنام گفت . سعید بن زید بن عمرو بن نُفَیل برخاست و گفت : ای معاویه ! می بینم که در حضورت ، به علی دشنام گفته می شود و تو هیچ اعتراضی نمی کنی ! من از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «او نسبت به من ، همچون هارون نسبت به موسی علیه السلام است» .

مسند ابن حنبل به نقل از عبد اللّه بن ظالم مازِنی : وقتی معاویه از کوفه خارج شد ، مغیره بن شعبه را بر آن جا گمارد . مغیره ، سخنرانانی را به کار گرفت که علی علیه السلام را دشنام می گفتند . من کنار سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بودم . وی خشمگین شد و برخاست و دست مرا گرفت . من هم پشت سرش راه افتادم . او گفت : این مرد را نمی بینی که به خویش ستم می کند؟ ! همو که فرمان به لعن یکی از بهشتیان می دهد؟ !

مسند ابن حنبل به نقل از ریاح بن حارث : مغیره بن شعبه در مسجد جامع بود و مردم کوفه در سمت راست و چپش نشسته بودند . مردی آمد که نامش سعید بن زید بود . مغیره به او خوشامد گفت و او را در کنار پایش بر سکّو نشاند . سپس ، مردی از کوفیان آمد و روبه روی مغیره ایستاد و دشنام گفت و دشنام گفت . سعید گفت : ای مغیره ! این مرد ، چه کسی را دشنام می گوید؟ گفت : علی بن ابی طالب را . سعید سه بار گفت : ای مغیر بن شُعبَ ! آیا [درست]می شنوم ؟ یاران پیامبر خدا در پیش تو دشنام گفته می شوند و تو ، مخالفتی نمی کنی و اعتراضی نمی نمایی؟ !

.

8 / 1 11سَعيدُ بنُ المُسَيَّبِشرح نهج البلاغه عن أبى بكر بن عبد اللّه الأصبهانى :كانَ دَعِىٌّ لِبَنى اُمَيَّةَ يُقالَ لَهُ : خالِدُ بنُ عَبدِ اللّهِ ، لا يَزالُ يَشتِمُ عَلِيّا عليه السلام ، فَلَمّا كانَ يَومُ جُمُعَهٍ وهُوَ يَخطُبُ النّاسَ ، قالَ : وَاللّهِ إن كانَ رَسولُ اللّهِ لَيَستَعمِلُهُ ، وإنَّهُ لَيَعلَمُ ما هُوَ ! ولكِنَّهُ كانَ خَتَنَهُ . وقَد نَعَسَ سَعيدُ بنُ المُسَيَّبِ فَفَتَحَ عَينَيهِ ، ثُمَّ قالَ : وَيحَكُم ! ما قالَ هذَا الخَبيثُ ؟ رَأَيتُ القَبرَ انصَدَعَ ورَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : كَذَبتَ يا عَدُوَّ اللّهِ ! (1)

8 / 1 12عامِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ الزُّبَيرِالأمالى للطوسى عن صالح بن كيسان :سَمِعَ عامِرُ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ الزُّبَيرِ وكانَ مِن عُقَلاءِ قُرَيشٍ ابنا لَهُ يَنتَقِصُ عَلِيَّ بنَ أَبى طالِبٍ عليه السلام ، فَقالَ لَهُ : يا بُنَيَّ لا تَنتَقِص عَلِيّا ، فَإنَّ الدّينَ لَم يَبنِ شَيئا فَاستَطاعَتِ الدُّنيا أن تَهدِمَهُ ، وإنَّ الدُّنيا لَم تَبنِ شَيئا إلّا هَدَمَهُ الدّينُ . يا بُنَيَّ ، إنَّ بَنى اُمَيَّةَ لَهِجوا بِسَبِّ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام فى مَجالِسِهِم ولَعَنوهُ عَلى مَنابِرِهم ، فَإنّما يَأخُذونَ وَاللّهِ بِضَبعَيهِ (2) إلَى السَّماءِ مَدّا ، وإنَّهُم لَهِجوا بِتَقريظِ ذَويهِم وأوائِلِهِم مِن قَومِهِم ، فَكَأنَّما يَكشِفونَ مِنهُم عَن أنتَنِ مِن بُطونِ الجِيَفِ ، فَأنهاكَ عَن سَبِّهِ . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 221 .
2- .الضَّبْع : وسطُ العَضُد ، وقيل : هو ما تحت الإبط (النهايه : ج 3 ص 73 «ضبع») .
3- .الأمالى للطوسى : ص 588 ح 1217 وراجع شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 64 وفيه «عبد اللّه بن عروه بن الزبير» والعقد الفريد : ج 4 ص 72 وفيه «انتقص ابن لحمزه بن عبد اللّه بن الزبير عليّا» .

8 / 1 11 سعید بن مُسَیَّب
8 / 1 12 عامر بن عبد اللّه بن زبیر

8 / 1 11سعید بن مُسَیَّبشرح نهج البلاغه به نقل از ابو بکر بن عبد اللّه اصفهانی : شخصی منسوب به بنی امیّه که به وی خالد بن عبد اللّه می گفتند همواره علی علیه السلام را دشنام می گفت . یک روز جمعه که او برای مردم ، سخنرانی می کرد ، گفت : سوگند به خدا ، پیامبر خدا می دانست که علی چگونه کسی است و باز هم او را به کار می گرفت ؛ چون او شوهر دخترش بود . سعید بن مسیّب که در حال چُرت زدن بود ، چشم هایش را گشود و گفت : وای بر شما ! این خبیث ، چه گفت؟ هم اکنون در رؤیا قبر پیامبر خدا را دیدم که شکافت و پیامبر خدا می گفت : «دروغ گفتی ، ای دشمن خدا !» .

8 / 1 12عامر بن عبد اللّه بن زبیرالأمالی ، طوسی به نقل از صالح بن کیسان : عامر بن عبد اللّه بن زبیر (که از خردمندان قریش بود) ، شنید که یکی از پسرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام بدگویی می کند . پس به وی گفت : پسرم ! از علی بدگویی نکن ؛ چرا که دین ، چیزی را نساخته است که دنیا بتواند آن را منهدم سازد و دنیا چیزی را نساخته است ، مگر آن که دین ، آن را نابود کرده است . ای پسرم ! بنی امیّه در مجالسشان زبان به دشنام گفتن به علی بن ابی طالب می گشایند و در منبرهایشان وی را لعن می کنند . سوگند به خدا ، در حقیقت ، آنان دو بازوی او را گرفته اند و او را به آسمان می کشند (عزّت می بخشند) . بنی اُمیّه به ستایش گذشتگان و پیشینیان خود می پردازند ؛ امّا چنان است که گویی چیزی گندیده تر از شکمبه مُردار را می گشایند ! چنین است که تو را از دشنام گفتن به علی نهی می کنم .

.

راجع : ج 9 ص 138 (عامر بن عبد اللّه بن الزبير) .

8 / 1 13مُحَمَّدُ بنُ الحَنَفِيَّهشرح نهج البلاغه عن سعيد بن جبير :خَطَبَ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ فَنالَ مِن عَلِيٍّ عليه السلام ، فَبَلَغَ ذلِکَ مُحَمَّدَ ابنَ الحَنَفِيَّهِ ، فَجاءَ إلَيهِ وهُوَ يَخطُبُ ، فَوُضِعَ لَهُ كُرسِيٌّ ، فَقَطَعَ عَلَيهِ خُطبَتَهُ ، وقالَ : يا مَعشَرَ العَرَبِ ، شاهَتِ الوُجوهُ ، أ يُنتَقصُ عَلِيٌّ وأنتُم حُضورٌ ؟ ! إنَّ عَلِيّا كانَ يَدَ اللّهِ عَلى أعداءِ اللّهِ ، وصاعِقَةً مِن أمرِهِ ، أرسَلَهُ عَلَى الكافِرينَ وَالجاحِدينَ لِحَقِّهِ ، فَقَتَلَهُم بِكُفرِهِم فَشَنؤوهُ وأبغَضوهُ ، وأضمَروا لَهُ الشَّنَفَ وَالحَسَدَ ، وَابنُ عَمِّهِ صلى الله عليه و آله حَيٌّ بَعدُ لَم يَمُت ، فَلَمّا نَقَلَهُ اللّهُ إلى جِوارِهِ وأحَبَّ لَهُ ما عِندَهُ ، أظهَرَت لَهُ رِجالٌ أحقادَها ، وشَفَت أضغانَها ، فَمِنهُم مَنِ ابتَزَّ حَقَّهُ ، ومِنهُم مَنِ ائتَمَرَ بِهِ لِيَقتُلَهُ ، ومِنهُم مَن شَتَمَهُ وقَذَفَهُ بِالأَباطيلِ ، فَإِن يَكُن لِذُرِّيَّتِهِ وناصِرى دَعوَتِهِ دَولَهٌ تَنشُر عِظامَهُم ، وتَحفِر عَلى أجسادِهِم ، وَالأبدانُ مِنهُم يَومَئِذٍ بالِيَهٌ ، بَعدَ أن تَقتُلَ الأَحياءَ مِنهُم وتُذِلَّ رِقابَهُم ، فَيَكونَ اللّهُ عَزَّ اسمُهُ قَد عَذَّبَهُم بِأيدينا وأخزاهُم ، ونَصَرَنا عَلَيهِم ، وشَفا صُدورَنا مِنهُم . إنَّهُ وَاللّهِ ما يَشتِمُ عَلِيّا إلّا كافِرٌ ، يُسِرُّ شَتمَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ويَخافُ أن يَبوحَ بِهِ ، فَيُكَنّى بِشَتِمِ عَلِيٍّ عليه السلام عَنهُ . أما إنَّهُ قَد تَخَطَّتِ المَنِيَّهُ مِنكُم مَنِ امتَدَّ عُمُرُهُ ، وسَمِعَ قَولَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فيهِ : لا يُحِبُّکَ إلّا مُؤمِنٌ ولا يُبغِضُکَ إلّا مُنافِقٌ «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُواْ أَىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ» (1) . فَعادَ ابنُ الزُّبَيرِ إلى خُطبَتِهِ ، وقالَ : عَذَرتُ بَنِى الفَواطِمِ يَتَكَلَّمونَ ، فَما بالُ ابنِ اُمِّ حَنيفَهَ ؟ ! فَقالَ مُحَمَّدٌ : يَابنَ اُمِّ رومانَ ، وما لِى لا أتَكَلَّمُ ؟ ! وهَل فاتَنى مِنَ الفَواطِمِ إلّا واحِدَهٌ ؟ ! ولَم يَفُتنى فَخرُها ؛ لأَنَّها اُمُّ أخَوَىَّ ، أنَا ابنُ فاطِمَهَ بِنتِ عِمرانَ بنِ عائِذِ بنِ مَخزومٍ جَدَّهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأنَا ابنُ فاطِمَهَ بِنتِ أسَدِ بنِ هاشِمٍ كافِلَهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَالقائِمَهِ مَقامَ اُمِّهِ ، أمَا وَاللّهِ لَولا خَديجَهُ بِنتُ خُويلِدٍ ماتَرَكتُ فى بَنى أسدِ بنِ عَبدِ العُزّى عَظما إلّا هَشَمتُهُ ! ثُمَّ قامَ فَانصَرَفَ . (2)

.

1- .الشعراء : 227 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 62 .

8 / 1 13 محمّد بن حنفيّه

ر . ک : ج 9 ص 139 (عامر بن عبد اللّه بن زبير) .

8 / 1 13محمّد بن حنفيّهشرح نهج البلاغه به نقل از سعيد بن جبير : عبد اللّه بن زبير سخنرانى كرد و به على عليه السلام ناسزا گفت . اين خبر به محمّد بن حنفيّه رسيد . به سوى عبد اللّه آمد و او در حال سخنرانى بود . برايش صندلى گذاشتند . او سخنرانى عبد اللّه را قطع كرد و گفت : اى گروه عرب ! رويتان سياه ! شما حاضريد و به على ، بد گفته مى شود ؟ ! على ، دست خدا عليه دشمنان خدا بود و آذرخشى از فرمان خدا بود كه خدا وى را بر كافران و منكران حقّش فرستاده بود . على ، آنان را به خاطر كفرشان كشت و آنان ، كينه وى را به دل گرفتند و گفتند ، وى را دشمن داشتند و دشمنى و حسدِ به وى را پنهان داشتند . اين ، زمانى بود كه پسر عمويش (پيامبر خدا) هنوز زنده بود . وقتى خداوند عز و جل پسر عمويش را نزد خويش برد و آنچه نزدش بود ، براى او پسنديد ، گروهى كينه هايشان را عليه او آشكار كردند و بدخواهى هايشان را به زبان آوردند : گروهى از آنان حقّش را گرفتند ، گروهى براى كشتنش توطئه كردند و گروهى به بدگويى او و دادن نسبت هاى نارَوا به او پرداختند . اگر براى نسل او و ياوران دعوت او دولتى باشد ، استخوان هاى آنان را مى پراكنَد و جسدهايشان را، در زمانى كه نابود شده اند ، از خاك بيرون مى كشد ، و اين پس از آن است كه زنده هايشان را بكُشد و گردنكشانشان را خوار نمايد. در اين صورت است كه خداوند كه نامش بلند باد آنان را به دست ما عذاب مى كند و خوارشان مى نمايد و ما را بر آنان يارى مى دهد و دل هايمان را خُنك مى سازد . سوگند به خدا ، على را بد نمى گويد ، مگر كافرى كه بدگويى به پيامبر خدا را مخفى مى دارد و مى ترسد كه از وى آشكارا بدگويى كند . به جاى ايشان ، على عليه السلام را بد مى گويد . آنان كه عمرشان زياد است و مرگ به سراغشان نيامده است ، سخن پيامبر خدا را درباره وى شنيده اند كه : «جز مؤمن ، تو را دوست نمى دارد و جز منافق ، تو را دشمن نمى دارد» . «آنان كه ستم كردند ، به زودى خواهند دانست كه بازگشتشان به كجاست» . ابن زبير ، بار ديگر به سخنرانى اش برگشت و گفت : به فرزندان فاطمه اجازه سخن گفتن داده ام . پسر اُمّ حنيفه چرا [به خودش اجازه مى دهد كه سخن مرا قطع كند]؟ محمّد گفت : اى پسر اُمّ رومان ! چرا من حرف نزنم؟ آيا جز اين است كه

من از فرزندان فاطمه علیهاالسلام تنها یک چیز ، کم دارم؟! امّا فخر بنی فاطمه از من دور نیست ؛ چون فاطمه علیهاالسلام مادر برادرهای من بوده است . من ، پسر فاطمه (دختر عمران بن عائد بن مخزوم) ، مادر بزرگ پیامبر خدا ، هستم . من ، پسر فاطمه (دختر اسد بن هاشم) ، دایه پیامبر خدا و جانشین مادر وی ، هستم . آگاه باشید که اگر خدیجه (دختر خُوَیلِد) نبود ، استخوانی در بین بنی اسد بن عبد العُزّی به جا نمی گذاشتم ، مگر آن که آن را می شکستم . و آن گاه برخاست و برگشت .

.

8 / 2اِمتِناعُ النّاسِ مِن سَبِّهتاريخ اليعقوبى فى حَوادِثِ سَنَهِ (44 ه) : فى هذِهِ السَّنَهِ عَمِلَ مُعاوِيَهُ المَقصورَهَ فِى المَسجِدِ ، وأخَرَجَ المَنابِرَ إلَى المُصَلّى فِى العيدَينِ ، وخَطَبَ الخُطبَهَ قَبلَ الصَّلاهِ ، وذلِکَ أنَّ النّاسَ إذا صَلَّوا انصَرَفوا لِئَلّا يَسمَعوا لَعنَ عَلِيٍّ ، فَقَدَّمَ مُعاوِيَهُ الخُطبَهَ قَبلَ الصَّلاهِ ، ووَهَبَ فَدَکا لِمَروانَ بنِ الحَکَمِ لِيُغيظَ بِذلِکَ آلَ رَسولِ اللّهِ . (1)

رجال الكشّى عن عاصم بن أبى النجود عمّن شهد ذلِکَ :إنَّ مُعاوِيَهَ حينَ قَدِمَ الكوفَهَ دَخَلَ عَلَيهِ رِجالٌ مِن أصحابِ عَلِيٍّ عليه السلام ، وكانَ الحَسَنُ عليه السلام قَد أخَذَ الأَمانَ لِرِجالٍ مِنهُم مُسَمَّينَ بِأسمائِهِم وأسماءِ آبائِهِم ، وكانَ فيهِم صَعصَعَهُ . فَلَمّا دَخَلَ عَلَيهِ صَعصَعَهُ قالَ مُعاوِيَهُ لِصَعصَعَهَ : أمَا وَاللّهِ إنّى كُنتُ لاُبغِضُ أن تَدخُلَ فى أمانى ، قالَ : وأنَا وَاللّهِ اُبغِضُ أن اُسَمِّيَکَ بِهذَا الاِسمِ ! ثُمَّ سَلَّمَ عَلَيهِ بِالخِلافَهِ . قالَ : فَقالَ مُعاوِيَهُ : إن كُنتَ صادِقا فَاصعَدِ المِنبَرِ فَالعَن عَلِيّا ! قالَ : فَصَعِدَ المِنبَرَ وحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ، أتَيتُكُم مِن عِندِ رَجُلٍ قَدَّمَ شَرَّهُ وأخَّرَ خَيرَهُ ، وإنَّهُ أمَرَنى أن ألعَنَ عَلِيّا فَالعَنوهُ لَعَنَهُ اللّهُ ، فَضَجَّ أهلُ المَسجِدِ بِآمينَ . فَلَمّا رَجَعَ إلَيهِ فَأخبَرَهُ بِما قالَ ، ثُمَّ قالَ : لا وَاللّهِ ما عَنَيتَ غَيرى ، اِرجِع حَتّى تُسَمِّيَهُ باسمِهِ . فَرَجَعَ وصَعِدَ المِنبَرَ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ أمَرَنى أن أَلعَنَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ فَالعَنوا مَن لَعَنَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ . قالَ : فَضَجّوا بِآمينَ . فَلَمّا خُبِّرَ مُعاوِيَهُ قالَ : لا وَاللّهِ ما عَنى غَيرى ، أخرِجوهُ ، لا يُساكِنُنى فى بَلَدٍ . فَأخرَجوهُ . (2)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 223 .
2- .رجال الكشّى : ج 1 ص 285 الرقم 123 .

8 / 2 خودداری مردم از دشنامگویی به او

8 / 2خودداری مردم از دشنامگویی به اوتاریخ الیعقوبی درباره حوادث سال 44 هجری : در این سال ، معاویه در مسجد ، مقصوره ساخت و در دو عید [فطر و قربان] ، منبرها را به مصلّی منتقل کرد و پیش از نماز ، خطبه خواند . این به خاطر آن بود که وقتی مردمْ نماز می خواندند ، [به خانه هایشان] بر می گشتند تا لعن علی علیه السلام را نشنوند . از این رو ، معاویه خطبه را بر نماز ، مقدّم داشت . او فدک را به مروان بن حَکَم بخشید تا بدین وسیله ، خاندان پیامبر خدا را خشمگین سازد .

رجال الکشّی به نقل از عاصم بن ابی نَجود ، از کسی که شاهد ماجرا بود : هنگامی که معاویه به کوفه آمد ، گروهی از یاران علی علیه السلام بر وی وارد شدند . حسن علیه السلام برای گروهی از آنان با ذکر نام و نام پدرشان ، امان گرفته بود و صَعصعه یکی از آنان بود . وقتی صعصعه وارد شد ، معاویه به وی گفت : بدان که سوگند به خدا ، من دوست نداشتم که تو در امان من داخل شوی! صعصعه پاسخ داد : سوگند به خدا ، من هم دوست ندارم که تو را با این عنوان (امیر مؤمنان) صدا کنم . آن گاه به خلافت ، بر معاویه سلام کرد . معاویه به وی گفت : اگر راست می گویی ، به منبر برو و علی را لعن کن . وی بالای منبر رفت و خداوند را سپاس و ثنا گفت و افزود : ای مردم! من از پیش کسی می آیم که شرّش را پیش داشته و خیرش را پس زده است . او به من فرمان داده است که علی را لعن کنم . پس ، لعنش کنید که خدا لعنش کند! همه مردم ، صدا به «آمین»، بلند کردند . وقتی صعصعه به سوی معاویه برگشت ، سخن خود را برای وی نقل کرد . معاویه گفت : نه ، به خدا سوگند ، تو با این کلام ، جز لعن مرا قصد نکردی . برگرد و نامش را به زبان بیاور . صعصعه برگشت و بالای منبر رفت و گفت : ای مردم! امیر مؤمنان به من فرمان داده است که علی بن ابی طالب را لعن کنم . پس ، هر که علی بن ابی طالب را لعن می کند ، شما هم لعنش کنید! مردم ، فریاد زدند : آمین! وقتی معاویه خبردار شد ، گفت : نه ، به خدا سوگند ، او جز مرا قصد نکرده است . وی را بیرون کنید و هرگز با من در یک شهر ، سکونت نکند . سپس او را بیرون کردند .

الأذكياء :قامَتِ الخُطَباءُ إلَى المُغيرَهِ بنِ شُعبَهَ بِالكوفَهِ ، فَقامَ صَعصَعَهُ بنُ صوحان فَتَكَلَّمَ ، فَقالَ المُغيرَهُ : أرجِئوهُ (1) فَأقيموهُ عَلَى المِصطَبَّهِ فَلِيَلعَن عَلِيّا . فَقالَ : لَعَنَ اللّهُ مَن لَعَنَ اللّهَ ولَعَنَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ . فَأخبَروهُ بِذلِکَ ، فَقالَ : اُقسِمُ بِاللّهِ لَتُعيدُنَّهُ . فَخَرجَ فَقالَ : إنَّ هذَا يَأبى إلّا عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ فَالعَنوهُ لَعَنَهُ اللّهُ . فَقالَ المُغيرَهُ : أخرِجوهُ أخرَجَ اللّهُ نَفسَهُ . (2)

شرح نهج البلاغه :أمَرَ المُغيرَهُ بنُ شُعبَهَ وهُوَ يَومَئِذٍ أميرُ الكوفَهِ مِن قِبَلِ مُعاوِيَهَ حُجرَ بنَ عَدِيٍّ أن يَقومَ فِى النّاسِ فَلِيَلعَن عَلِيّا عليه السلام ، فَأبى ذلِکَ ، فَتَوَعَّدَهُ ، فَقامَ فَقالَ : أيُّها النّاسُ ، إنَّ أميرَکُم أمَرَنى أن ألعَنَ عَلِيّا فَالعَنوهُ . فَقالَ أهلُ الكوفَهِ : لَعَنَهُ اللّهُ . وأعادَ الضَّميرَ إلَى المُغيرَهِ بِالنِّيَّهِ وَالقَصدِ . (3)

.

1- .أرجَأتُه : أخَّرته (المصباح المنير : ص 221 «رجأ») .
2- .الأذكياء : ص 159 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 58 .

الأذكياء :در كوفه ، سخنرانان ، نزد مغيره بن شعبه رفتند و صعصعه بن صُوحان برخاست و سخن گفت . مغيره گفت : نگهش داريد و او را وا داريد تا روى سَكّو برود و على را لعن كند . صعصعه گفت : خدا لعنت كند كسى را كه خدا را لعنت مى كند و نيز على بن ابى طالب را ! اين كلام را به مغيره بن شعبه رساندند . گفت : سوگند به خدا كه بايد دوباره بگويى ! صعصعه بار ديگر بر منبر رفت و گفت : اين مرد ، جز لعن على بن ابى طالب را نمى خواهد . پس ، او را لعن كنيد كه خدا لعنتش كند ! مغيره گفت : بيرونش كنيد . خداوند ، جانش را بگيرد !

شرح نهج البلاغه :مغيره بن شعبه در آن هنگام كه از طرف معاويه ، فرمان روای كوفه بود به حُجْر بن عَدى فرمان داد كه در بين مردم بِايستد و على عليه السلام را لعن كند ؛ ولى وى نپذيرفت . مغيره ، وى را تهديد كرد . حجر برخاست و گفت : اى مردم ! فرمان روايتان به من دستور داده است كه على را لعن كنم . پس ، او را لعن كنيد (و از ضمير او ، مغيره را قصد كرد) . مردم كوفه گفتند : خدا لعنتش كند !

.

العقد الفريد عن أبى الحُباب الكندى عن أبيه :إنّ مُعاوِيَهَ بنَ أبى سُفيانَ بَينَما هُوَ جالِسٌ وعِندَهُ وُجوهُ النّاسِ ، إذ دَخَلَ رَجُلٌ مِن أهلِ الشّامِ فَقامَ خَطيبا ، فَكانَ آخِرُ كَلامِهِ أن لَعَنَ عَلِيّاً ، فَأطرَقَ النّاسُ وتَكَلَّمَ الأحنَفُ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّ هذَا القائِلَ ما قالَ آنِفا ، لَو يَعلَمُ أنَّ رِضاکَ فى لَعنِ المُرسَلينَ لَلَعَنَهُم ، فَاتَّقِ اللّهَ ودَع عَنکَ عَلِيّا ، فَقَد لَقِىَ رَبَّهُ ، وأُفرِدَ فى قَبرِهِ ، وخَلا بِعَمَلِهِ ، وكانَ وَاللّهِ [ما عَلِمنا]المُبَرِّزَ (1) بِسَبقِهِ ، الطّاهِرَ خُلُقُهُ ، المَيمونَ نَقيبَتُهُ (2) ، العَظيمَ مُصيبَتُهُ . فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : يا أحنَفُ ، لَقَد أغضَيتَ العَينَ عَلَى القَذى ، وقُلتَ بِغَيرِ ما تَرى ، وَايمُ اللّهِ لَتَصعَدَنَّ المِنبَرَ فَلَتَلعَنَّهُ طَوعا أو كَرها . فَقالَ لَهُ الأحنَفُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إن تُعفِنى فَهُو خَيرٌ لَکَ ، وإن تُجبِرنى عَلى ذلِکَ فَوَاللّهِ لا تَجرى بِهِ شَفَتاىَ أبَدا ، قالَ : قُم فَاصعَدِ المِنبَرَ ، قالَ الأحنَفُ : أمَا وَاللّهِ مَعَ ذلِکَ لاُنصِفَنَّکَ فِى القَولِ وَالفِعلِ ، قالَ : وما أنتَ قائِلٌ يا أحنَفُ إن أنصَفتَنى ؟ قالَ : أصعَدُ المِنبَرَ فَأحمَدُ اللّهَ بِما هُوَ أهلُهُ ، واُصَلّى عَلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ أقولُ : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ مُعاوِيَهَ أمَرَنى أن ألعَنَ عَلِيّا ، وإنَّ عَلِيّا ومُعاوِيَهَ اختَلَفا فَاقتَتَلا ، وادَّعى (3) كُلُّ واحِدٍ مِنهُما أنَّهُ بُغِىَ عَلَيهِ وعَلى فِئَتِهِ ، فَإذا دَعَوتُ فَأمِّنوا رَحِمَكُمُ اللّهُ . ثُمَّ أقولُ : اللّهُمَّ العَن أنتَ ومَلائِكَتُکَ وأنبِياؤُکَ وجَميعُ خَلقِکَ الباغِىَ مِنهُما عَلى صاحِبِهِ ، وَالعَنِ الفِئَةَ الباغِيَةَ ، اللّهُمَّ العَنهُم لَعنا كَثيرا ، أمِّنوا رَحِمَكُمُ اللّهُ . يا مُعاوِيهُ ، لا أزيدُ عَلى هذَا ولا أنقُصُ مِنهُ حَرفا ولَو كانَ فيهِ ذَهابُ نَفسى . فَقالَ مُعاوِيَهُ : إذَن نُعفيکَ يا أبا بَحرٍ . (4)

.

1- .بَرَّزَ تبريزا : فاق أصحابَه فضلاً أو شجاعةً (القاموس المحيط : ج 2 ص 166 «برز») .

2- .النقيبه : النفس ، وقيل : الطبيعه والخليقه . وميمون النقيبه : منجّح الفِعال ، مظفّر المطالب (النهايه : ج 5 ص 102 «نقب») .

3- .فى المصدر : «وأدّى» ، والتصحيح من جواهر المطالب .

4- .العقد الفريد : ج 3 ص 87 ، نهايه الأرب : ج 7 ص 237 ، جواهر المطالب : ج 2 ص 231 .

العقد الفرید به نقل از ابو حُباب کِنْدی ، از پدرش : معاویه بن ابی سفیان نشسته بود و در پیشش بزرگانی چند ، نشسته بودند . مردی از شامیانْ وارد شد و به سخنرانی ایستاد . پایان سخن او ، لعن علی علیه السلام بود . مردم ، سر به زیر انداختند و احنف ، زبان به سخن گشود و [به معاویه] گفت : ای امیر مؤمنان ! این مردی که هم اکنون آن سخن را گفت ، اگر می دانست که خشنودی تو در لعن پیامبران است ، آنان را نیز لعن می کرد . از خدا بترس و علی را رها کن که او به لقای پروردگارش پیوسته و در قبرش تنها خفته و با اعمالش محشور گشته است . سوگند به خدا ، [طبق آنچه ما می دانیم ،] او در پیش قدم شدن [در جنگ] ، مبرّز بود و اخلاقش پاک ، خوش باطن و پُرگرفتاری بود . معاویه گفت : ای اَحنف ! خار در چشم ، دیده فرو بستی و غیر از آنچه دیده ای ، به زبان آوردی . سوگند به خدا که به منبر می روی و از روی میل و یا بی میلی ، او را لعن می کنی ! احنف گفت : ای امیر مؤمنان ! اگر مرا معذور داری ، برایت بهتر است ؛ ولی اگر مرا به لعن علی مجبور کنی ، هرگز لب هایم به آن گشوده نخواهد شد . معاویه گفت : برخیز و به منبر برو . احنف گفت : بدان ! سوگند به خدا که در این صورت ، در کلام و عمل ، در حقّ تو انصاف به کار خواهم برد . معاویه گفت : چنانچه در حقّ من انصاف به خرج دهی ، چه خواهی گفت؟ احنف گفت : بالای منبر خواهم رفت و خداوند را به کلامی که در شأن اوست ، سپاس خواهم گفت و بر پیامبرش درود خواهم فرستاد . آن گاه خواهم گفت : ای مردم ! امیر مؤمنان ، معاویه ، به من فرمان داده است که علی را لعن کنم . علی و معاویه با هم اختلاف کردند و علیه هم جنگیدند و هر یک ادّعا کردند که بر او و گروهش ستم شده است . پس ، ای مردم ! هر گاه دعا کردم ، شما آمین بگویید . خدا رحمتتان کند ! آن گاه خواهم گفت : خداوندا ! تو و فرشتگان و پیامبرانت و همه خلقَت بر تجاوزگر آن دو به دیگری ، لعنت بفرستید و گروه تجاوزگر را لعن کنید . خداوندا ! آنان را بسیار لعن نما ! خدا ، رحمتتان کند ! آمین بگویید . ای معاویه ! بر این گفته هایم نه می افزایم ؛ نه یک کلمه از آن کم می کنم ، (1) اگر چه کشته شوم . معاویه گفت : در این صورت ، تو را معذور می داریم ، ای ابو بَحر !

.

1- .برخی روایت کرده اند که گفت : حرفی بر آن نمی افزایم و حرفی از آن ، کم نمی کنم .

أنساب الأشراف عن الأعمش:رَأَيتُ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ أبى لَيلى وَقَفَهُ الحَجّاجُ فَقالَ : اِلعنِ الكَذّابين : عَلِيّا ، وعَبدَ اللّهِ بنَ الزُّبَيرِ ، وَالمُختارَ بنَ أبى عُبَيدٍ ، فَقالَ : لَعَنَ اللّهُ الكذّابين ثُمَّ ابتَدَأ فَقالَ : عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ ، وَالمُختارُ بنُ أبى عُبَيدٍ . قالَ : فَعَلِمتُ أنَّهُ حينَ ابتَدَأهُم ورَفَعَهُم أنَّهُ لَم يَلعَنهُم . (1)

الأذكياء :ضَرَبَ الحَجّاجُ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ أبى لَيلى وأقامَهُ لِلنّاسِ ، ومَعَهُ رَجُلٌ يَحُثُّهُ ويَقولُ : اِلعَن عَلِيّا ، فَيَقولُ : اللّهُمَّ العَنِ الكَذّابين . ثُمَّ يَسكُتُ ويَقولُ : آهٍ ، عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ ، ثُمَّ يَسكُتُ ، ثُمَّ يَقولُ : المُختارُ وَابنُ الزُّبَيرِ . (2)

الطبقات الكبرى عن سعد بن محمّد بن الحسن بن عطيّه :جاءَ سَعدُ بنُ جُنادَةَ إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وهُوَ بِالكوفَهِ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّهُ وُلِدَ لى غُلامٌ فَسَمِّهِ . قالَ : هذَا عَطِيَّهُ اللّهِ . فَسُمِّىَ عَطِيَّهُ (3) . وكانَت اُمُّهُ اُمَّ وَلَدٍ رومِيَّهً . وخَرَجَ عَطِيَّهُ مَعَ ابنِ الأَشعَثِ عَلَى الحَجّاجِ ، فَلَمَّا انهَزَمَ جَيشُ ابنِ الأَشعَثِ هَرَبَ عَطِيَّهُ إلى فارِسَ ، فَكَتَبَ الحَجّاجُ إلى مُحَمَّدِ بنِ القاسِمِ الثَّقَفِىِّ : أنِ ادعُ عَطِيَّهَ ، فَإن لَعَنَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ وإلّا فَاضرِبهُ أربَعَمِئَهِ سَوطٍ وَاحلِق رَأسَه ولِحيَتَهُ . فَدَعاهُ فَأقرَأهُ كِتابَ الحَجّاجِ ، فَأبى عَطِيَّهُ أن يَفعَلَ ، فَضَرَبَهُ أربَعَمِئَهِ سَوطٍ وحَلَقَ رَأسَهُ ولِحيَتَهُ . (4)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 405 وراجع رجال الكشّى : ج 1 ص 318 الرقم 160 .
2- .الأذكياء : ص 159 .
3- .هو عطيّه بن سعد بن جناده العوفى ، من أعلام التابعين . وهو أوّل من زار قبر الإمام الحسين عليه السلام مع جابر بن عبد اللّه الأنصارى .
4- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 304 .

أنساب الأشراف به نقل از اعمش : عبد الرحمان بن ابی لیلی را دیدم که حَجّاج ، او را نگه داشته بود و می گفت : دروغگویان (یعنی علی و عبد اللّه بن زبیر و مختار بن ابی عُبَید) را لعن کن . [عبد الرحمان] گفت : خداوند ، دروغگویان را لعنت کند ! آن گاه گفت : علیُ بن ابی طالب ، عبد اللّهُ بن زبیر و مختارُ بن ابی عبید . وقتی دیدم عبد الرحمانْ آنان را در کلامش مبتدا قرار داد و با اِعرابِ رفع خواند ، فهمیدم که وی آنان را لعن نکرده است .

الأذکیاء :حَجّاج ، عبد الرحمان بن ابی لیلی را کتک زد و در برابر مردم سرِ پا نگه داشت و در کنارش ، مردی بود که وی را تشویق می کرد و می گفت : علی را لعن کن . عبد الرحمان گفت : خداوندا ! دروغگویان را لعن کن . آن گاه ، سکوت کرد و آهی کشید و گفت : علی بن ابی طالب ! سپس سکوت کرد و پس از آن گفت : مختار و ابن زبیر !

الطبقات الکبری به نقل از سعد بن محمّد بن حسن بن عطیّه : سعد بن جُناده به کوفه نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت : ای امیر مؤمنان ! برایم پسری به دنیا آمده است ؛ او را نام گذاری کن . علی علیه السلام فرمود : «این ، عطیّه خداوند است» . لذا عطیّه (1) نامیده شد . مادر او کنیزی رومی بود . عطیّه به همراه ابن اشعث ، علیه حَجّاج ، خروج کرد . وقتی سپاه ابن اشعثْ شکست خورد ، عطیّه به فارس گریخت . حَجّاج به محمّد بن قاسم ثقفی نوشت : «عطیّه را فرا بخوان . اگر علی بن ابی طالب را لعن کرد [که رهایش می کنی] ، و گرنه به او چهارصد شلّاق بزن و موی سر و ریشش را بتراش» . [محمّد بن قاسم ،] وی را فرا خواند و نامه حَجّاج را برایش خواند . عطیّه از لعن علی علیه السلام سر بر تافت . محمّد بن قاسم چهارصد شلّاق به وی زد و سر و ریشش را تراشید .

.

1- .وی عطیّه بن سعد بن جناده عوفی ، از بزرگان تابعیان و اوّلین کسی است که به همراه جابر بن عبد اللّه انصاری ، قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرد .

8 / 3مَدينَهٌ امتَنَعَت مِن سَيِّهِمعجم البلدان فى وَصفِ مَدينَهِ سِجِستانَ : قالَ الرَّهنِىُّ : وأجَلُّ مِن هذَا كُلِّهِ أنَّهُ لُعِنَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ رضى الله عنهعَلى مَنابِرِ الشَّرقِ وَالغَربِ ولَم يُلعَن عَلى مِنبَرِها إلّا مَرَّةً ، وَامتَنَعوا عَلى بَنى اُمَيَّهَ حَتّى زادوا فى عَهدِهِم ألاّ يُلعَنَ عَلى مِنبَرِهِم أحَدٌ ، ولا يَصطادوا فى بَلَدِهِم قُنفُذا ولا سُلحَفاهً ، وأىُّ شَرَفٍ أعظَمُ مِن امتِناعِهِم مِن لَعنِ أخى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى مِنبَرِهِم وهُوَ يُلعَنُ عَلى مَنابِرِ الحَرَمَينِ مَكَّهَ وَالمَدينَهِ ! ! (1)

8 / 4الِامتِناعُ مِنَ البَراءَهِتاريخ الطبرى عن أبى مخنف فى بَيانِ مَقتَلِ حُجرِ بنِ عَدِىٍّ وأصحابِهِ : جاءَ رَسولُ مُعاوِيَهَ إلَيهِم بِتَخلِيَهِ سِتَّهٍ وبِقَتلِ ثَمانِيَهٍ ، فَقالَ لَهُم رَسولُ مُعاوِيَهَ : إنّا قَد اُمِرنا أن نَعرِضَ عَلَيكُمُ البَراءَهَ مِن عَلِىٍّ وَاللَّعَنِ لَهُ ، فَإن فَعَلتُم تَرَكناكُم ، وإن أبَيتُم قَتَلناكُم ، وإنَّ أميرَ المُؤمِنينَ يَزعُمُ أنَّ دِماءَكُم قَد حَلَّت لَهُ بِشَهادَهِ أهلِ مِصرِكُم عَلَيكُم ، غَيرَ أنَّهُ قَد عفا عَن ذلِکَ ، فَابرَؤوا مِن هذَا الرَّجُلِ نُخَلِّ سَبيلَكُم . قالوا : اللّهُمَّ إنّا لَسنا فاعِلى ذلِکَ . فَأمَرَ بِقُبورِهِم فَحُفِرَت ، واُدِنَيت أكفانُهُم ، وقامُوا اللَّيلَ كُلَّهُ يُصَلّونَ ، فَلَمّا أصبَحوا قالَ أصحابُ مُعاوِيَهَ : يا هؤُلاءِ ، لَقَد رَأيناكُمُ البارِحَهَ قَد أطلَتُمُ الصَّلاهَ ، وأحسنتُمُ الدُّعاءَ ، فَأخبِرونا ما قَولُكُم فى عُثمانَ ؟ قالوا : هُوَ أوَّلُ مَن جارَ فِى الحُكمِ ، وعَمِلَ بِغَيرِ الحَقِّ . فَقالَ أصحابُ مُعاوِيَهَ : أميرُ المُؤمِنينَ كانَ أعلمُ بِكُم ، ثُمَّ قاموا إلَيهِم فَقالوا : تَبرَؤونَ مِن هذَا الرَّجُلِ ؟ قالوا : بَل نَتَوَلّاهُ وَنَتَبَرَّأُ مِمَّن تَبَرَّأُ مِنهُ . فَأخَذَ كُلُّ رَجُلٍ مِنهُم رَجُلاً لِيَقتُلَهُ ، ووَقَعَ قَبيصَهُ بنُ ضُبَيعَهَ فى يَدَى أبى شَريفٍ البَدّىِّ ، فَقالَ لَهُ قَبيصَهُ : إنَّ الشَّرَّ بَينَ قَومى وقَومِکَ آمِنٌ ، فَليَقتُلنى سِواکَ ، فَقالَ لَهُ : بَرَّتکَ رَحِمٌ ! فَأخَذَ الحَضرَمِىَّ فَقَتَلَهُ ، وقَتَلَ القُضاعِىُّ قَبيصَهَ بنَ ضُبَيعَهَ . قالَ : ثُمَّ إنَّ حُجرا قالَ لَهُم : دَعونى أتَوَضَّأ ، قالوا لَهُ : تَوَضَّأ ، فَلَمّا أن تَوَضَّأ قالَ لَهُم : دَعونى اُصَلّى رَكعَتَينِ ، فَاَيمُنُ اللّهِ ما تَوَضَّأتُ قَطُّ إلّا صَلَّيتُ رَكعَتَينِ . قالوا : لِتصُلِّ . فَصَلّى ثُمَّ انصَرَفَ فَقالَ : وَاللّهِ ما صَلَّيتُ صَلاهً قَطُّ أقصَرَ مِنها ، ولَولا أن تَرَوا أنَّ ما بى جَزَعٌ مِنَ المَوتِ لَأَحبَبتُ أن أستَكثِرَ مِنها ، ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ إنّا نَستَعديکَ عَلى اُمَّتِنا ، فَإنَّ أهلَ الكوفَهِ شَهِدوا عَلَينا ، وإنَّ أهَلَ الشّامِ يَقتُلونَنا ، أمَا وَاللّهِ لَئِن قَتَلتُمونى بِها إنّى لَأَوَّلُ فارِسٍ مِنَ المُسلِمين هَلَکَ فى واديها ، وأوَّلُ رَجُلٍ مِنَ المُسلِمينَ نَبَحَتهُ كِلابُها . فَمَشى إلَيهِ الأعوَرُ هُدبَهُ بنُ فَيّاضٍ بِالسَّيفِ ، فَأرعِدَت خَصائِلُهُ ، فَقالَ : كَلّا ، زَعَمتَ أنَّکَ لا تَجزَعُ مِنَ المَوتِ ، فَأنَا أدَعُکَ فَابرَأ مِن صاحِبِکَ . فَقالَ : ما لى لا أجزَعُ وأنا أرى قَبرا مَحفورا ، وكَفَنا مَنشورا ، وسَيفا مَشهورا ، وإنّى وَاللّهِ إن جَزِعتُ

مِنَ القَتلِ لا أقولُ ما يُسخِطَ الرَّبَّ . فَقَتَلَهُ ، وأقبَلوا يَقتُلونَهُم واحِدا واحِدا حَتّى قَتَلوا سِتَّةً . (2)

.

1- .معجم البلدان : ج 3 ص 191 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 275 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 497 نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 5 ص 266 .

8 / 3 شهری که از دشنامگویی به او خودداری ورزید

8 / 4 خودداری از بیزاری جُستن

8 / 3شهری که از دشنامگویی به او خودداری ورزیدمعجم البلدان در توصیف شهر سِجِستان (1) : رُهَنی گفت : از همه مهم تر ، این که علی بن ابی طالب علیه السلام بر همه منبرهای شرق و غرب ، مورد لعن قرار گرفت و بر منبر این شهر ، جز یک بار ، لعن نشد .] مردم این شهر] به خواست بنی امیّه پاسخ ندادند و در پیمانشان [با حاکمان اموی ، این شرط را] افزودند که در منبر آنان ، هیچ کس لعن نشود و در شهرشان ، جوجه تیغی و لاک پشتْ شکار نکنند . کدامین بزرگواری ، عظیم تر از خودداری آنان از لعن برادر پیامبر خدا بر منبرشان است ، در حالی که بر منبر حرمین (مکّه و مدینه) لعن می شد؟

8 / 4خودداری از بیزاری جُستنتاریخ الطبری به نقل از ابو مِخْنف ، در بیان کشته شدن حُجْر بن عَدی و یارانش : فرستاده معاویه نزد آنان آمد ، با این پیام که شش نفرشان آزاد و هشت نفرشان کشته شوند . فرستاده معاویه به آنان گفت : به ما فرمان داده شده است که بیزاری (برائت) جستن از علی و لعن کردن وی را به شما پیشنهاد کنیم . اگر این کار را انجام دهید ، شما را رها می کنیم ؛ و اگر انجام ندهید ، شما را می کشیم ؛ چرا که امیر مؤمنان [معاویه] چنین می پندارد که خونتان ، به خاطر گواهی همشهریانتان علیه شما ، برای او مباح است . با این همه ، او شما را بخشیده است . پس ، از علی بن ابی طالب ، بیزاری بجویید تا شما را آزاد بگذاریم . آنان گفتند : بار خدایا! ما اهل چنین کاری نیستیم . [فرستاده معاویه] دستور داد که قبرشان را بکنند و کفن هایشان را بیاورند . آنان ، همه شب را به نماز خواندن گذراندند . وقتی صبح شد ، یاران معاویه گفتند : ای جمع! دیشب شما را دیدیم که نماز طولانی خواندید و دعای نیکو به جا آوردید . به ما بگویید که نظرتان درباره عثمان چیست؟ گفتند : او نخستین کسی بود که در قضاوت ، ستم کرد و به غیر حق ، عمل کرد . یاران معاویه گفتند : امیر مؤمنان [معاویه] شما را بهتر می شناخت! آن گاه در مقابل آنان ایستادند و گفتند : از این مرد (علی علیه السلام) بیزاری بجویید . آنان گفتند : او را دوست می داریم و از کسی که از او

بیزاری بجوید ، بیزاریم . هر یک از یاران معاویه ، یکی از یاران حُجْر را گرفت تا بکشد . قبیصه بن ضبیعه به دست ابو شریفِ بدّی افتاد . قَبیصه به او گفت : بین خاندان من و خاندان تو ، پیمان امان است . کسی غیر از تو مرا بکشد . ابو شریف به وی گفت : خوبی کردن به تو صله رحم است . آن گاه حَضرَمی را گرفت و کشت ، و قبیصه بن ضبیعه به دست قُضاعی کشته شد . سپس ، حجر به آنان گفت : بگذارید وضو بگیرم . به او گفتند : بگیر . وقتی وضو گرفت ، گفت : بگذارید دو رکعتْ نماز بگزارم که به خدا سوگند ، هیچ گاه وضو نگرفته ام ، مگر آن که [پس از آن ،] دو رکعت نماز خوانده ام . گفتند : بخوان . [حجر ،] نماز خواند . سپس برگشت و گفت : سوگند به خدا ، هیچ گاه نمازی کوتاه تر از این نماز نخوانده بودم . چنانچه نمی پنداشتید که از مرگ می ترسم ، دوست داشتم که بیشتر نماز بخوانم . آن گاه گفت : خداوندا ! از تو علیه امّت خویش یاری می خواهیم ؛ چرا که کوفیان ، علیه ما شهادت دادند و شامیان ، ما را می کُشند . سوگند به خدا ، اگر مرا در این جا بکشید ، [باید]بدانید که من اوّلین جنگاور مسلمانی خواهم بود که در وادی شام ، کشته می شود و نخستین مرد مسلمانی خواهم بود که سگ های شام (معاویه و یارانش) بر او پارس کرده اند . هُدبَه بن فیّاض ، با شمشیر به سویش رفت . بدن حجر به لرزه افتاد . هدبه گفت : ولی نه ! می پنداشتی که از مرگ نمی ترسی ! من تو را رها می کنم ، تو هم از مولایت بیزاری بجوی . حجر گفت : چگونه نترسم ، در حالی که قبری کنده شده ، کفنی پهن گشته و شمشیری آخته می بینم ؟ سوگند به خدا که من ، اگر از کشته شدن هم بترسم ، هرگز چیزی را نخواهم گفت که پروردگارم را خشمگین سازد . آن گاه ، هدبه او را کشت و [بقیه] آنان را یکی یکی کشتند تا آن که همه شش نفر را کشتند .

.

1- .سجستان به منطقه ای در خراسان بزرگ اطلاق می شد که از دیرباز معروف بود . در قدیم به آن «رام شهرستان» می گفتند . بین سجستان تا کرمان یکصد و سی فرسنگ فاصله است (معجم البلدان : ج 3 ص 190) .

ص: 554

راجع : ج 13 ص 196 (رشيد الهَجَرى) .

.

ص: 555

ر . ک : ج 13 ص 197 (رُشَید هَجَری) .

.

ص: 556

. .

سخنی درباره ناکام ماندن دشمنان امام

سخنی درباره ناکام ماندن دشمنان امامابن ابی الحدید می گوید : استاد ما ، ابو جعفر اِسکافی گفت : اگر چیرگی جهل و تقلید بر مردم نبود ، ما هیچ نیازی به پاسخگویی به استدلال های پیروان عثمان نداشتیم ؛ امّا چه می توان کرد که در آن روزگار ، قدرت ، نفوذ کلام ، و غلبه فرمانِ بزرگان و علما و اُمرا ، تأثیر فراوانی بر مردم داشت . نیز همگانْ مطّلع بودند که پاداش و منزلت ، از آنِ کسانی است که در فضیلتِ ابو بکر ، اخبار و احادیث ، نقل کنند و همگان دیدند که محدّثان (به خاطر دستیابی به دنیا) چگونه حدیث های بسیار ساختند . این همه ، مورد اهتمام بنی امیّه بود . بنی امیّه در طول حاکمیّتشان ، پیوسته تلاش نمودند تا یاد علی علیه السلام و فرزندانش را به فراموشی سپرده ، نور ایشان را خاموش نموده ، برتری ها و بزرگواری ها و سوابق ایشان (در اسلام) را کتمان کنند . بنی امیّه ، [خطیبان و سخنرانان را] وادار نمودند که علی علیه السلام و فرزندانش را بر منبرها ناسزا و دشنام بگویند و مورد لعن قرار دهند . پس ، پیوسته ، شمشیرها از خون ایشان ، سرخ فام و عدد ایشان کم و دشمنان ایشان فراوان بود . این گونه بود که علی علیه السلام و فرزندانش ، همواره کشته و اسیر و یا در تبعید و در فرار بودند و عمْر را پیوسته خوار ، محروم ، ترسان و در انتظار می گذرانیدند ، تا جایی که

.

اگر شخصی فقیه ، محدّث ، قاضی و یا متکلّم نیز چیزی از فضایل ایشان را بازگو می کرد ، با شدیدترین توبیخ ها و سخت ترین مجازات ها تهدید می شد و اجازه داده نمی شد که کسی در اطراف او گرد آید . تقیّه ، حتّی به جایی رسید که وقتی محدّث ، حدیثی را از علی علیه السلام نقل می کرد ، نام وی را پنهان می داشت و تنها به «مردی از قریش گفت» یا «مردی از قریش چنین کرد» اکتفا می کرد و نام علی علیه السلام را به زبان نمی آورد . از اینها گذشته ، می بینیم که در آن روزگار ، همه مخالفان علی علیه السلام به نقض فضایل وی می پرداختند و برای این هدف ، حیله ها و تأویل هایی به کار می بردند ؛ مخالفانی از قبیل : خارجیِ از دین برون رفته ، مُنکرِ کینه توز ، معتقد گیج ، نوجوان معاند ، منافق دروغگو ، عثمانیِ حسود (که در نقل فضایل او ، اعتراضْ وارد می کرد و خدشه می نمود) ، معتزلی ای که در احادیث فضایل او ، نقض های کلامی وارد می کرد (همو که به دانش اختلافِ مذاهب ، آگاه بود و شبهه را می دانست و موارد خدشه و انواع تأویل ها را بلد بود و با این حال ، در ابطال فضایل علی علیه السلام تلاش می کرد و مشهورترین فضایل او را تأویل می نمود و گاه به چیزی تأویل می نمود که احتمال آن نمی رفت و گاه با قیاسِ نقضی ، می خواست از ارزش آن بکاهد) . با این همه ، از نیرومندی و بلندمرتبگی و روشنایی و پرتو افشانی شخصیت علی علیه السلام کاسته نشد . تو خود می دانی که معاویه ، یزید و مروانیانی که پس از آن دو به قدرت رسیدند ، در دوران حاکمیّت خود که حدود هشتاد سالْ طول کشید از هیچ تلاشی برای وادار ساختن مردم به بدگویی و لعن علی علیه السلام و نیز پوشاندن برتری ها و مخفی نمودن بزرگی ها و سوابق او فروگذار نکردند . خالد بن عبد اللّه واسطی ، از حصین بن عبد الرحمان ، از هلال بن یَساف ، از عبد اللّه بن ظالم نقل کرده است که : وقتی برای معاویه بیعت گرفته شد ، مغیره بن شعبه

.

سخنرانان را وا می داشت تا علی علیه السلام را لعن کنند . سعید بن زید بن عمرو بن نُفَیل گفت : آیا نمی بینید که این مرد ستمکار ، فرمان می دهد که اهل بهشت ، لعن شوند؟ ! سلیمان بن داوود ، از شعبه ، از حُرّ بن صباح نقل کرده است که : از عبد الرحمان بن اخنس شنیدم که می گفت : مغیره بن شعبه را در حال سخنرانی دیدم . او علی علیه السلام را یاد کرد و به وی بد گفت . ابو کُرَیب می گوید : ابو اُسامه برایمان حدیث کرد و گفت : صدقه بن مثنّی نَخَعی ، از ریاح بن حارث نقل کرد که : مغیره بن شعبه در مسجد جامع [کوفه]بود و مردم پیشش بودند . مردی که قیس بن علقمه نام داشت نزدش آمد و مغیره از وی استقبال کرد . او علی علیه السلام را دشنام گفت . محمّد بن سعید اصفهانی ، از شریک ، از محمّد بن اسحاق ، از عمرو بن علی بن حسین ، از پدرش (علی بن حسین علیهماالسلام) روایت کرد که : مروان به من گفت : در بین مردم ، هیچ کس همانند یار شما از یار ما حمایت نکرد . گفتم : پس چرا در منبرهایتان وی را دشنام می گویید؟ گفت : چون حکومت ما ، جز با این کار ، سامان نمی یابد . ابو غَسّان مالک بن اسماعیل نَهْدی ، از ابن ابی سیف روایت کرده است که : مروان ، سخنرانی کرد و حسن بن علی علیهماالسلامهم نشسته بود . مروان به علی علیه السلام ناسزا گفت . حسن بن علی علیهماالسلام به مروان فرمود : «وای بر تو ، ای مروان ! آیا این کسی که بدش را می گویید ، بدترین مردم است؟». [مروان] گفت : نه ؛ بلکه بهترین مردم است . ابو غسّان ، همچنین روایت کرده است که : عمر بن عبد العزیز گفت : پدرم سخنرانی می کرد و پیوسته [و بدون هیچ لکنتی] به سخنرانی اش ادامه می داد ؛ امّا وقتی از علی یاد می کرد و او را دشنام می گفت ، زبانش بند می آمد ، صورتش زرد می شد و حالش تغییر می کرد . در این خصوص از وی پرسیدم . گفت : آیا این مطلب

.

را متوجّه شده ای؟ اگر اینان آنچه را پدرت درباره علی می داند ، بدانند ، یک نفرشان از آنان هم از ما پیروی نمی کند . ابو عثمان روایت کرده است که : ابو یقظان برای ما حدیث کرد و گفت : در روز عرفه ، یکی از پسران عثمان ، نزد هشام بن عبد الملک به پا ایستاد و گفت : این ، روزی است که خلفا لعن ابو تراب را در آن ، مستحب می شمردند . عمرو بن قنّاد ، از محمّد بن فُضَیل ، از اشعث بن سَوّار روایت کرده است که : عَدیّ بن اوطات ، علی علیه السلام را بر منبر ، دشنام گفت . حسن بصری گریست و گفت : امروز ، مردی دشنام گفته شد که در دنیا و آخرت ، برادر پیامبر خداست . عدیّ بن ثابت ، از اسماعیل بن ابراهیم روایت کرده است که : من و ابراهیم بن یزید برای نماز جمعه [، در مسجد کوفه] نزدیکِ درهای بنی کِنده نشسته بودیم که مغیره برخاست و به خواندن خطبه پرداخت . او خدا را حمد گفت و سپس هر چه خواست ، بیان کرد . آن گاه به [دشنامگویی به] علی علیه السلام پرداخت . ابراهیم ، روی ران یا زانوی من زد و گفت : رو به من کن و با من حرف بزن ، که ما در نماز جمعه نیستیم (این ، دیگر نماز جمعه نیست که شرعا استماع خطبه آن ، ضروری باشد) . نمی شنوی این مرد ، چه می گوید؟ عبد اللّه بن عثمان ثَقَفی روایت کرد و گفت : ابن ابی یوسف گفت : عامر بن عبد اللّه بن زبیر به پسرش گفت : ای پسرم ! علی را جز به نیکی ، یاد نکن ؛ چرا که بنی امیّه هشتاد سال بر منبرهایشان وی را لعن کردند ؛ ولی در مقابل ، خداوند ، جز بر مقام وی نیفزود . دنیا هرگز چیزی را نساخته ، مگر آن که برگشته و نابودش کرده است ؛ و دین ، هرگز چیزی را بنا نکرده است که آن را نابود کند . عثمان بن سعید ، روایت کرد و گفت : مطّلب بن زیاد ، از ابو بکر بن عبد اللّه اصفهانی برای ما نقل کرد که : شخصی منسوب به بنی امیّه که به وی خالد بن عبد اللّه می گفتند همواره علی علیه السلام را دشنام می گفت .

.

روز جمعه که شد ، او برای مردم ، سخنرانی کرد و گفت : سوگند به خدا ، پیامبر خدا ، در حالی که می دانست علی کیست ، وی را به کار گرفت و این به خاطر آن بود که شوهر دخترش بود . سعید بن مسیَّب که در حال چرت زدن بود ، چشم هایش را گشود و گفت : وای بر شما ! این خبیث ، چه گفت ؟ هم اکنون در رؤیا دیدم که قبر پیامبر خدا شکافت و پیامبر خدا فرمود : «دروغ گفتی ، ای دشمن خدا !». قنّاد ، روایت کرده است : آسباط بن نصر همدانی ، از سُدّی برایمان حدیث کرد که : من در مدینه ، کنار اَحجار الزَّیت (1) بودم که سواری بر شتر آمد و ایستاد و علی علیه السلام را دشنام گفت . مردم به دیده تحقیر به وی نگاه کردند . در این هنگام ، سعد بن ابی وقّاص آمد و گفت : خداوندا ! اگر این مرد ، بنده صالحت را دشنام گفته است ، خواری وی را به مسلمانان نشان بده . چیزی نگذشت که شتر آن مرد ، رم کرد و وی افتاد و گردنش شکست . عثمان بن ابی شیبه ، از عبد اللّه بن موسی ، از فُطر بن خلیفه ، از ابو عبد اللّه جدلی روایت کرده است که : به خانه امّ سلمه که خدایش رحمت کند وارد شدم . به من گفت : آیا پیامبر خدا در بین شما دشنام گفته می شود و شما زنده هستید؟ ! گفتم : کجا چنین چیزی اتّفاق افتاده است؟ گفت : آیا علی و دوستدارانش دشنام گفته نمی شوند؟ عبّاس بن بکّارِ ضَبّی روایت کرده است که : ابو بکر هُذَلی ، از زُهْری برایم نقل کرد که : ابن عبّاس به معاویه گفت : آیا از بدگویی این مرد (علی علیه السلام) دست نمی کشی؟ معاویه پاسخ داد : به این کار ، همچنان ادامه خواهم داد تا کوچک ترها با آن ،

.

1- .اَحجار الزَّیت ، جایی است در مدینه که در آن ، نماز باران می خوانند (معجم البلدان : ج 1 ص 109) .

پرورش یابند و بزرگ ترها با آن ، پیر گردند . هنگامی که عمر بن عبد العزیز به زمامداری رسید ، از بدگویی علی علیه السلام دست کشید ، تا جایی که مردم گفتند : او سنّت را ترک کرده است ! از ابن مسعود ، روایت شده است که : شما چگونه خواهید بود ، آن هنگام که فتنه شما را فراگیرد و کوچک ترها با آن ، تربیت شوند و بزرگ ترها با آن ، پیر گردند و مردم طبق آن ، عمل کنند و آن را سنّتْ تلقّی نمایند و هر گاه چیزی از آن فتنه تغییر کند ، گفته شود : سنّت ، تغییر یافته است؟ ابو جعفر می گوید : می دانید که پاره ای از پادشاهان ، گاه از روی خواهش های نفس ، سخن یا روشی را برمی گزینند و مردم را به آن وا می دارند ، به گونه ای که غیر آن را نمی شناسند ؛ نظیر این که حَجّاج بن یوسف ، [در تلاوت قرآن،]قرائت عثمان را برگزید و قرائت های ابن مسعود و اُبَیّ بن کعب را ترک نمود و مردم را در استفاده از آن دو قرائت ، مورد تهدید قرار دارد . این ، جدای از جنایاتی است که حَجّاج بن یوسف ، جبّاران بنی امیّه و طاغیان مروانی نسبت به فرزندان علی علیه السلام و شیعیانش انجام داده اند . حاکمیّت حَجّاج ، بیست سال بود و هنوز او نمرده بود که مردم عراق بر قرائت عثمان ، اجتماع کرده بودند و فرزندانشان با آن ، بزرگ شده بودند و (به خاطر خودداری ورزیدن پدرانشان و نیز سر باز زدن آموزگاران از آموزش جز آن) غیر آن را نمی دانستند ، به گونه ای که اگر قرائت عبد اللّه یا قرائت اُبیّ برایشان خوانده می شد ، نمی فهمیدند و (به سبب عادت کردن به غیر آن و طولانی بودن دوره ناآگاهی) نسبت به آشنایی با روش آن دو ، پنداری کراهت آمیز و ناشایست داشتند ؛ چون وقتی چیرگی بر رعیّتْ پیدا شود و دوران سلطه بر آنان طولانی گردد و ترس در میانشان گسترش یابد و تقیّه فراگیر گردد ، همگی بر کنار کشیدن و سکوت ، اتّفاق می کنند و روزگار ، به مرور ، بینش آنان را می گیرد و از جُرئت و استواری شان می کاهد ، به

.

گونه ای که بدعت ناشناخته ای که به وجود آورده اند ، بر سنّتی که می شناسند ، غالب می گردد . حَجّاج و کسانی نظیر عبد الملک و ولید که حَجّاج را زمامدار کرد و نیز سایر فرعون های اُمویِ قبل و بعد این دو ، بر مخفی نگه داشتن خوبی ها و فضایل علی علیه السلام و فرزندان و شیعیانش و نیز پایین آوردن قدر و منزلت آنان ، حریص تر بودند تا ساقط کردن قرائت عبد اللّه و اُبیّ ؛ چون آن نوع قرائت ها موجب سقوط پادشاهی آنان و فساد کار و روشن شدن حالشان نمی شد ، حالْ آن که مشهور شدن فضل علی علیه السلام و فرزندانش و نیز آشکار گشتن خوبی های ایشان ، زوال قدرت آنان را در پی می داشت و موجب تسلّط دوباره حکم کتاب خدا که کنار نهاده شده بود بر آنان می گشت . از این رو ، آنان ، هشیارانه در مخفی نگه داشتن فضایل علی علیه السلام تلاش نمودند و مردم را بر پنهان کردن و پوشیده نگه داشتن آنها وا داشتند ؛ ولی خداوند عز و جل تنها پرتوافشانی و درخشش شخصیّت او و فرزندانش و فزونی یافتن مِهر آنان و انتشار و فراوانی یاد آنان و روشنی نیرومندی استدلال آنان و ظهور برتری آنان و بالا رفتن اعتبار آنان و عظمت یافتن جایگاه آنان را اراده کرده بود ، به گونه ای که آنان به سبب اهانت های امویان ، عزیز شدند و با به فراموشی سپرده شدن یادشان ، زنده شدند و ... سرانجام ، همه بدی هایی که بدخواهان در حقّ علی علیه السلام و فرزندانش اراده کرده بودند ، به خیر مبدّل گشت . در نتیجه ، از فضایل ، ویژگی ها ، مزایا و سوابق علی علیه السلام ، آن قدر به ما رسیده است که پیشتازان ، بر او در این خصوصْ پیشی نگرفته و اراده کنندگان ، همپای او نشده و جویندگان ، به او نرسیده اند و اگر آن فضایل ، در شهرت ، همپای «قبله معیّن» نگشته بود و در فراوانی ، چون «سنّت محفوظ» نبود ، با توجّه به شرایطی که توصیف کردیم ، از پسِ روزگاری بِدین بلندی ، یک حرف هم از آن همه فضایل به دست ما نمی رسید .

.

8 / 5رَفعُ السُّبِّ عَنهُشرح نهج البلاغه :إنَّ مُعاوِيَهَ أمرَ النّاسَ بِالعِراقِ وَالشّام وغَيرِهِما بِسَبِّ عَلِيٍّ عليه السلام ، وَالبَراءَهِ مِنهُ ، وخَطَبَ بِذلِکَ عَلى مَنابِرِ الإِسلامِ ، وصارَ ذلِکَ سُنَّهً فى أيّامِ بَنى اُمَيَّهَ ، إلى أن قامَ عُمَرُ بنُ عَبدِ العَزيزِ فَأزالَهُ . (1)

الكامل فى التاريخ :كانَ بَنو اُمَيَّهَ يَسُبّونَ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، إلى أن وَلِىَ عُمَرُ بنُ عَبدِ العَزيزِ الخِلافَهَ ، فَتَرَکَ ذلِکَ وکَتَبَ إلَى العُمّالِ فِى الآفاقِ بِتَرکِهِ . وکانَ سَبَبُ مَحَبَّتِهِ عَلِيّا أنَّهُ قالَ : کُنتُ بِالمَدينَهِ أ تَعَلَّمُ العِلمَ ، وکُنتُ أَلزَمُ عُبَيدَ اللّهِ بنَ عَبدِ اللّهِ بنِ عُتبَهَ بنِ مَسعودٍ ، فَبَلَغَهُ عَنّى شَىءٌ مِن ذلِکَ ، فَأتَيتُهُ يَوما وهُوَ يُصَلّى ، فَأطالَ الصَّلاهَ ، فَقَعَدتُ أنتَظِرُ فَراغَهُ ، فَلَمّا فَرَغَ مِن صَلاتِهِ التَفَتَ إلَىَّ فَقالَ لى : مَتى عَلِمتَ أنَّ اللّهَ غَضِبَ عَلى أهلِ بَدرٍ وبَيعَهِ الرِّضوانِ بَعدَ أن رَضِىَ عَنهُم ؟ قُلتُ : لَم أسمَع ذلِکَ . قالَ : فَمَا الَّذى بَلَغَنى عَنکَ فى عَلِيٍّ ؟ فَقُلتُ : مَعذِرَهً إلَى اللّهِ وإلَيکَ ! وتَرَکتُ ما کُنتُ عَلَيهِ . وکانَ أبى إذا خَطَبَ فَنالَ مِن عَلِيٍّ رضى الله عنه تَلَجلَجَ (2) ، فَقُلتُ : يا أبَه ، إنَّکَ تَمضى فى خُطبَتِکَ ، فَإذا أتَيتَ عَلى ذِکرِ عَلِيّ عَرَفتُ مِنکَ تَقصيرا ! قالَ : أ وَفطِنَت لِذلِکَ ؟ قُلتُ : نَعَم . فَقالَ : يا بُنَيَّ ، إنَّ الَّذينَ حَولَنا لَو يَعلَمونَ مِن عَلِيٍّ ما نَعلَمُ تَفَرَّقوا عَنّا إلى أولادِهِ . فَلَمّا وَلِىَ الخِلافَهَ لَم يَکُن عِندَهُ مِنَ الرَّغبَهِ فِى الدُّنيا ما يَرتَکِبُ هذَا الأَمرَ العَظيمَ لِأجلِها ، فَتَرَکَ ذلِکَ وکَتَبَ بِتَرکِهِ ، وقَرَأَ عِوَضَهُ : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِءحْسَنِ وَ إِيتَآىءِ ذِى الْقُرْبى» الآيهَ (3) ، فَحَلَّ هذَا الفِعلَ عِندَ النّاسِ مَحَلّاً حَسَنا ، وأکثَروا مَدحَهُ بِسَبَبِهِ . (4)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 56 وراجع مروج الذهب : ج 3 ص 193 وإثبات الوصيّه : ص 192 وتاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 305 .
2- .اللجلجه : ثقل اللسان ، ونقص الكلام ، وأن لا يُخرج بعضه فى أثر بعض (لسان العرب : ج 2 ص 355 «لجج») .
3- .النحل : 90 .
4- .الكامل فى التاريخ : ج 3 ص 255 وراجع الفخرى : ص 129 وتاريخ دمشق : ج 45 ص 136 وسير أعلام النبلاء : ج 5 ص 117 الرقم 48 .

8 / 5 برداشته شدنِ دشنامگویی به امام

اشاره

8 / 5برداشته شدنِ دشنامگویی به امامشرح نهج البلاغه :معاویه ، مردم عراق و شام و غیر آن دو جا را به دشنام گفتن به علی علیه السلام و بیزاری جستن از وی فرمان داد . بر منبرهای عالَم اسلام ، به این روش ، خطبه خوانده شد و این کار ، در روزگار بنی امیّه ، به سنّتْ تبدیل شد ، تا آن که عمر بن عبد العزیز به قدرت رسید و آن را برانداخت .

الکامل فی التاریخ :بنی امیّه ، امیر مؤمنان (علی بن ابی طالب علیه السلام) را دشنام می گفتند ، تا آن که عمر بن عبد العزیز ، خلافت را به دست گرفت . او این کار را ترک کرد و به همه کارگزارانش نوشت که آن را ترک کنند . دلیلِ این که وی علی علیه السلام را دوست داشت ، این است که خود گفت : من در مدینه علم می آموختم و همراه (شاگرد) عبید اللّه بن عبد اللّه بن عُتبه بن مسعود بودم.در این خصوص (بدگویی من از علی) ، خبری از من به وی رسیده بود . روزی پیشش آمدم و او در حال نماز بود . نماز را طولانی کرد . نشستم و منتظر شدم تا از نماز ، بیرون آید . وقتی نمازش پایان یافت ، به من رو کرد و گفت : کِی فهمیدی که خداوند ، پس از خشنودی از اهل بدر و اهل بیعت رضوان ، بر آنان خشم گرفته است؟ گفتم : این موضوع را نشنیده ام . گفت : پس ، خبری که از تو درباره علی به من رسیده است ، چیست؟ گفتم : از درگاه خداوند و تو عذرخواهی می کنم . [از همین الان] از روشی که داشتم ، دست برداشتم . [دلیل دیگر ، این بود که] هر گاه پدرم سخنرانی می کرد و به علی ناسزا می گفت ، زبانش سنگین می شد . گفتم : ای پدر! در سخنرانی ات خوب پیش می روی ؛ ولی هر گاه به یاد کردن از علی می رسی ، در می یابم که ناتوان می شوی . گفت : آیا این مطلب را متوجّه شده ای؟ گفتم : آری . گفت : ای پسرم! اگر این مردمی که در گِرد ما هستند ، آنچه را ما از علی می دانیم ، بدانند ، از گِرد ما پراکنده می شوند و به سوی فرزندان وی می روند . وقتی [عمر بن عبد العزیز] به خلافت رسید ، آن قدر به دنیا علاقه نداشت که برای آن ، مرتکب این [گناه]بزرگ شود . پس بدگویی علی علیه السلام را ترک کرد و به کارگزارانش نوشت که آنان نیز آن را ترک کنند ، و در عوض ، این آیه را خواند : «به درستی که خداوند به دادگری و

نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان ، فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم ، باز می دارد . او به شما اندرز می دهد ، باشد که پند گیرید» . این کار ، در نظر مردم ، جایگاهی نیکو یافت و وی را به این خاطر ، بسیار مدح کردند .

.

شرح نهج البلاغه عن عمر بن عبد العزيز :كُنتُ غُلاما أقرَأُ القُرآنَ عَلى بَعضِ وُلدِ عُتبَةَ بنِ مَسعودٍ ، فَمَرَّ بى يَوما وأنَا ألعَبُ مَعَ الصِّبيانِ ، ونَحنُ نَلعَنُ عَلِيّاً ، فَكَرِهَ ذلِکَ ودَخَلَ المَسجِدَ ، فَتَرَکتُ الصِّبيانَ وجِئتُ إلَيهِ لَأدُرسَ عَلَيهِ وِردى ، فَلَمّا رَآنى قامَ فَصَلّى وأطالَ فِى الصَّلاهِ شِبهَ المُعرِضِ عَنّى حَتّى أحسَستُ مِنهُ بِذلِکَ ، فَلَمَّا انفَتَلَ مِن صلاتِهِ کَلَحَ (1) فى وَجهى ، فَقُلتُ لَهُ : ما بالُ الشَّيخِ ؟ فَقالَ لى : يا بُنَىَّ ، أنتَ اللاّعِنُ عَلِيّا مُنذُ اليَوم ؟ قُلتُ : نَعَم . قالَ : فَمَتى عَلِمتَ أنَّ اللّهَ سَخِطَ عَلى أهلِ بَدرٍ بَعدَ أن رَضِىَ عَنهُم ؟ فَقُلتُ : يا أبَتِ ، وهَل کانَ عَلِىٌّ مِن أهلِ بَدرٍ ؟ فَقالَ : وَيحَکَ ! وهَل کانَت بَدرٌ کُلُّها إلّا لَهُ ! ! فَقلتُ : لا أعودُ ، فَقالَ : اللّهَ أنّکَ لا تَعودُ ؟ قُلتُ : نَعَم . فَلَم ألعَنهُ بَعدَها . ثُمَّ کُنتُ أحضُرُ تَحتَ مِنبَرِ المَدينَهِ ، وأبى يَخطُبُ يَومَ الجُمُعَهِ وهُوَ حينَئِذٍ أميرُ المَدينَهِ فَکُنتُ أسمَعُ أبى يَمُرُّ فى خُطَبِهِ تَهدِرُ شَقاشِقُهُ (2) ، حَتّى يَأتِىَ إلى لَعنِ عَلِىٍّ عليه السلام فَيُجَمجِمُ (3) ، ويَعرِضُ لَهُ مِنَ الفَهاهَهِ وَالحَصرِ مَا اللّهُ عالِمٌ بِهِ ، فَکُنتُ أعجَبُ مِن ذلِکَ، فَقُلتُ لَهُ يَوما : يا أبَتِ، أنتَ أفصَحُ النّاسِ وأخطَبُهُم ، فَما بالى أراکَ أفصَح خَطيبٍ يَومَ حَفلِکَ ، حَتّى إذا مَرَرتَ بِلَعنِ هذَا الرَّجُلِ صِرتَ ألکَنَ عَيِّيا (4) ! فَقالَ : يا بُنَىَّ ، إنَّ مَن تَرى تَحتَ مِنبَرِنا مِن أهلِ الشّامِ وغَيرِهِم ، لَو عَلِموا مِن فَضلِ هذَا الرَّجُلِ ما يَعلَمُهُ أبوکَ لَم يَتبعَنا مِنهُم أحَدٌ . فَوَقِرَت کَلِمَتُهُ فى صَدرى ؛ مَعَ ما کانَ قالَهُ لى مُعَلِّمى أيّامَ صِغَرى ، فَأعطَيتُ اللّهَ عَهدا ؛ لَئِن کانَ لِى فى هذَا الأمرِ نَصيبٌ لاُغَيِّرَنَّهُ ، فَلَمّا مَنَّ اللّهُ عَلَىَّ بِالخِلافَهِ أسقَطتُ ذلِکَ ، وجَعَلتُ مِکانَهُ : «إنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسَنِ وَ إِيتَآىءِ ذِى الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنکَرِ وَ الْبَغْىِ يَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» . وکَتَبَ بِهِ إلَى الآفاقِ ، فَصارَ سُنَّهً (5) .

.

1- .الکلوح : العبوس (لسان العرب : ج 2 ص 574 «کلح») .
2- .الشقشقه : لهاه البعير ؛ ولا تکون إلّا للعربى من الإبل ، شبّه الفصيح المنطيق بالفحل الهادر ولسانه بشقشقته (لسان العرب : ج 10 ص 185 «شقق») .
3- .جمجَم الرجل وتجمجَم : إذا لم يُبيّن کلامه (لسان العرب : ج 12 ص 110 «جمم») .
4- .فى المصدر : «عَلِيّا » ، وهو تصحيف کما يظهر . قال الفيّومى : عَيِىَ عَن حُجَّتِهِ : عَجَز ، فالرَّجُلُ عَىٌّ وعَيِىٌّ (المصباح المنير : ص 441 «عيى») .

5- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 58 .

شرح نهج البلاغه به نقل از عمر بن عبد العزیز : نوجوان بودم که قرآن را پیش یکی از فرزندان عتبه بن مسعود می خواندم . روزی ، او به من برخورد ، در حالی که من با بچّه ها بازی می کردم و علی را لعن می کردیم . وی این کار را ناپسند دانست و وارد مسجد شد . من از بچّه ها جدا شدم و پیش او آمدم تا درس روزانه ام را نزدش بخوانم . وقتی مرا دید ، برخاست و به نماز ایستاد و نمازش را طولانی کرد ، گویی که از من قهر کرده بود ، به طوری که آن را احساس کردم . وقتی نمازش تمام شد ، با چهره ای گرفته به من نگاه کرد . به او گفتم : شیخ را چه شده است؟ به من گفت : پسرم ! از گذشته تاکنون ، علی را لعن می کردی؟ گفتم : آری . گفت : کِی فهمیدی که خداوند ، پس از خشنودی از اهل بدر ، بر آنان خشم گرفته است؟ گفتم : ای پدر ! آیا علی از اهل بدر بود؟ گفت : وای بر تو ! آیا همه بدر ، جز برای او بود؟ گفتم : دیگر تکرار نخواهم کرد . گفت : به خدا سوگند می خوری که تکرار نکنی؟ گفتم : آری . و پس از آن ، دیگر او را لعن نکردم . افزون بر آن ، من در پای منبر مدینه حاضر می شدم و پدرم که در آن زمان ، امیر مدینه بود در روز جمعه خطبه می خواند و می شنیدم که در خطبه خواندن ، توانا بود و زبانی گویا داشت ؛ ولی آن هنگام که به لعن علی می رسید ، ناگهان به لُکنت می افتاد و چنان ناتوانی بر او چیره می گشت و عرصه بر او تنگ می شد که خدا می داند . من از این کار ، در شگفت می شدم . روزی به وی گفتم : ای پدر ! تو فصیح ترین و سخنورترینِ مردم هستی . چه طور است که می بینم در مَجالس خویش فصیح ترین سخنوری ؛ ولی آن گاه که به لعن این مرد (علی علیه السلام) می رسی ، به لُکنت می افتی؟ گفت : پسرم ! شامیان و غیر شامیانی را که پای منبر ما می بینی ، اگر آنچه را پدرت از فضایل این مرد می داند ، می دانستند ، هیچ یک از آنان از ما پیروی نمی کردند . سخن پدرم در دلم جای گرفت ، و نیز آنچه معلّمم در روزگار کودکی ام گفته بود . پس با خدا عهد بستم که اگر از حکومت ، بهره ای به من برسد ، این روش را عوض کنم . هنگامی که خداوند ، خلافت را به من داد ، این روش را برانداختم و به جای آن ، این آیه را قرار دادم : «به درستی که خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخششِ به خویشاوندان ، فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم ، بازِ می دارد . او به شما اندرز می دهد ، باشد که پند گیرید» . او این فرمان را به همه جا نوشت و تبدیل به سنّت شد .

.

الأمالى للشجرى عن أبى عبد اللّه الختلى :لَمّا أسقَطَ عُمَرُ بنُ عَبدِ العَزيزِ مِنَ الخُطَبِ عَلَى المَنابِرِ لَعنَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام قامَ إلَيهِ عَمرُو بنُ شُعَيبٍ وقَد بَلَغَ إلَى المَوضِعِ الَّذى كانَت بَنو اُمَيَّةَ تَلعَنُ فيهِ عَلِيّا عليه السلام ، فَقَرَأَ مَكانَهُ : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِءحْسَنِ وَ إِيتَآىءِ ذِى الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنكَرِ» فَقامَ إلَيهِ عَمرُو بنُ شُعَيبٍ لَعَنَهُ اللّهُ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! السُّنَّةَ السُّنَّةَ ! يُحَرِّضُهُ عَلى لَعنِ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقالَ عُمَرُ : اُسكُت قَبَّحَكَ اللّهُ ! تِلكَ البِدعَةُ لَا السُّنَّةُ . وتَمَّمَ خُطبَتَهُ . (1)

بحر المعارف :لَمّا آلَ نَوبَةُ الإمارَةِ إلى عُمرَ بنِ عَبدِ العَزيزِ تَفَكَّرَ فى مُعاوِيَةَ وأولادِهِ ولَعنِهِ عَلِيّا عليه السلام وقَتلِ أولادِهِ مِن غَيرِ استِحقاقٍ ، فَلَمّا أصبَحَ أحضَرَ الوُزَراءَ فَقالَ : رَأَيتُ البارِحَةَ أنَّ هَلاكَ آلِ أبى سُفيانَ بِمُخالَفَتِهِمُ العُترَةَ ، وخَطَرَ بِبالى أن أرفَعَ لَعنَهُم . وقالَ وزَراؤُهُ : الرَّأىُ رَأىُ الأميرِ . فَلَمّا صَعِدَ المِنبَرَ يَومَ الجُمُعَةِ قامَ إلَيهِ ذِمِّىٌّ مُتَمَوِّلٌ ، واستَنكَحَ مِنهُ بِنتَهُ ، قالَ عُمَرُ : إنَّكَ عِندَنا كافِرٌ ، لا تَحِلُّ بَناتُنا لِلكافِرِ ، فَقالَ الذِّمِّىُّ : فَلِمَ زَوَّجَ نَبِيُّكُم بِنتَهُ فاطِمَةَ مِنَ الكافِرِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؟ فَصاحَ عَلَيهِ عُمَرُ فَقالَ : مَن يَقولُ إنَّ عَلِيّا كافِرٌ ؟ فَقالَ الذِمِّىُّ : إن لَم يَكُن عَلِىٌّ كافِرا فَلِمَ تَلعَنونَهُ ؟ فَتَخَجَّلَ عُمَرُ ونَزَلَ ، وكَتَبَ إلى قاضى بِلادِ الإسلامِ : إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عُمَرَ بنَ عَبدِ العَزيزِ رَفَعَ لَعنَ عَلِىٍّ عليه السلام ؛ لِأَنَّ ذلِكَ كانَ بِدعَةً وضَلالَةً ، وأمَرَ القُوّادَ خَمسَمِئهِ شَجِعانَ حَتّى لَبِسُوا السِّلاحَ تَحتَ ثِيابِهِم فى جُمُعَةٍ اُخرى وصَعِدَ المِنبَرَ ، وكانَ عادَتُهُم لَعنَهُ عليه السلام آخِرَ الخُطبَةِ ، فَلَمّا خَرَجَ مِنَ الخُطبَةِ قالَ : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِءحْسَنِ وَ إِيتَآىءِ ذِى الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » مَقامَ اللَّعنِ ونَزَلَ ، فَصاحَ القَومُ مِن جَوانِبِ المَسجِدِ : كَفَرَ أميرُ المُؤمِنينَ ، وحَمَلوا عَلَيهِ لِيَقتُلوهُ ، فَنادَى القُوّادَ فَصاحَ بِهِم حَتّى أظهَرُوا الأَسلِحَةَ وخَلَّصوهُ مِن أيديهِم وَالتَجَأَ بِإِعانَةِ القُوّادِ إلى قَصرِهِ ؛ فَصارَت قِراءَةُ هذِهِ الآيَةِ سُنَّةً فى آخِرِ الخُطبَةِ ؛ وتَفَرَّقَ النّاسُ قائِلينَ : غُيِّرَتِ السُّنَّةُ ، اُبدِلَتِ السُّنَّةُ (2) .

.

1- .الأمالى للشجرى : ج 1 ص 153 .
2- .بحر المعارف للهمدانى : ص 137 نقلاً عن كتاب أسرار الإمامه .

الأمالی ، شجری به نقل از ابو عبد اللّه خَثْلی : وقتی عمر بن عبد العزیز ، لعن امیر مؤمنان را از خطبه منبرها برانداخت ، در خطبه اش به جایی رسید که بنی امیّه در آن جا علی علیه السلام را لعن می کردند . او به جای آن خواند : «به درستی که خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخششِ به خویشاوندان ، فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم ، باز می دارد» . عمرو بن شعیب که نفرین خداوند بر او باد برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان ! سنّت ، سنّت ! و وی را به لعن علی علیه السلام تشویق کرد . عمر [بن عبد العزیز] گفت : خدا تو را زشت گرداند ! آن کار ، بدعت بود ، نه سنّت . آن گاه ، خطبه اش را تمام کرد .

بحر المعارف :هنگامی که نوبت زمامداری به عمر بن عبد العزیز رسید ، او درباره معاویه و فرزندان وی و لعن علی علیه السلام و به ناحق کشتن فرزندانش فکر کرد . وقتی شب را به صبح آورد ، وزیران خود را فرا خواند و گفت : دیشب اندیشیدم که نابودی آل ابو سفیان ، در مخالفت کردن آنان با عترت (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) است . به ذهنم رسید که [روش] لعن کردن آنان را براندازم . وزیران گفتند : نظر ، نظر امیر است . روز جمعه که وی به منبر رفت ، یک ذِمّی پولدار برخاست و از دختر او خواستگاری کرد . عمر [بن عبد العزیز] گفت : از نظر ما تو کافری و دختران ما برای کافران ، حلال نیستند . ذِمّی گفت : پس چه طور پیامبرتان دخترش فاطمه را به ازدواج علی بن ابی طالبِ کافر در آوْرْد؟ ! عمر [بن عبد العزیز] بر سر وی فریاد کشید و گفت : چه کسی گفته که علی کافر است؟ ذمّی گفت : اگر علی کافر نیست ، پس چرا او را لعن می کنید؟ عمر [بن عبد العزیز] ، شرمگین شد و از منبر پایین آمد و به قاضیان کشور اسلامی نوشت : «امیر مؤمنان ، عمر بن عبد العزیز ، لعن علی را برداشت ؛ چرا که این کار ، بدعت و گم راهی بود» . او در جمعه دیگر ، به پانصد تن از سرداران دلاور دستور داد که در زیر لباسشان اسلحه ببندند و [آن گاه]به منبر رفت . عادت آنان (حاکمان اُموی) این بود که در آخر خطبه ، علی علیه السلام را لعن می کردند . وقتی عمر بن عبد العزیز از خواندن خطبه فارغ شد ، [به جای لعن علی علیه السلام] ، آیه : «به درستی که خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخششِ به خویشاوندان ، فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم ، باز می دارد . او به شما اندرز می دهد ، باشد که پند گیرید» را خواند و از منبر ، پایین آمد . مردم از گوشه های مسجد ، فریاد بر آوردند : «امیر مؤمنان ،

کافر گشت» و به وی هجوم آوردند تا او را بکشند . او سرداران را صدا زد و فرمان داد که اسلحه ها را آشکار کنند و وی را از دست آنان نجات دهند . وی با یاری سرداران به قصر خویش بازگشت و مردم ، در حالی که می گفتند : «سنّت ، تغییر یافت ، سنّت تبدیل گشت!» ، متفرّق شدند . بدین ترتیب، قرائت این آیه در آخر خطبه ها سنّت شد.

.

ص: 570

. .

ص: 571

. .

بررسی ممنوعیّت دشنامگویی به امام علی توسّط عمر بن عبد العزیز

بررسی ممنوعیت دشنامگویی به امام علی توسّط عمر بن عبد العزیزدشنام گفتن به علی علیه السلام بر فراز منبرها ، از جمله سیاست های اصولی حزب اُموی بود که در جهت تحکیم بنیادهای حاکمیّتِ حزب «طُلَقاء (آزادشدگان فتح مکّه)» بنیان گذاشته شد . متون تاریخی و اسناد بر جای مانده از روزگار کهن ، به روشنی نمایانگر آن اند که معاویه در ادامه سیاست «حذف رقیب» و «استوارسازی موقعیّت خویش» و با هدف ترویج فرهنگ بنیاد نهاده شده در دمشق که شایسته است از آن به «اسلام اموی» یاد شود ، شیوه دشنام گفتن به علی علیه السلام و گاه ، دشنام گفتن به یاران و همگامان بزرگ و بزرگوار وی را پی نهاد و گسترش داد . این شیوه در حقیقت ، ادامه سیاست «جلوگیری از یادکردِ فضایل علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام » و مکمّل آن بود و این همه ، با شکنجه ، آزار ، حبس و تبعید یاران و شیفتگان علی علیه السلام همراه بود . سیاست گزاران اموی به خوبی می دانستند که اگر نسل نو ، علی علیه السلام را به درستی بشناسد و والایی ها و ارزش های وی را دریابد ، به وی گرایش پیدا خواهد کرد . نیز می دانستند که با دریافت درست نسل نو از شخصیّت ، منش و روش علوی اندیشیدن بِدان و سنجش آن با شخصیّت معاویه و شیوه حاکمیّت او و چگونگی به قدرت

.

رسیدن حزب اموی ، ادامه حاکمیّت آنان دشوار و سلطه آنان بر مردمان ، در خطر خواهد بود . از این رو ، حزب حاکم ، تلاش می کرد تا کین ورزی به امام علیه السلام را از طریق منابر که در آن روزگار ، مهم ترین رسانه تبلیغاتی بودند در میان مردم بگسترد ، دشمنی با وی را به زوایای اجتماع بکشاند و بدین سان ، کینه و دشمنی و بدبینی نسبت به او را در جان نسل نوخاسته و ناآگاه از حقایق بریزد و سرانجام به آرمان خویش دست یابد . معاویه ، پس از استوارسازی پایه های سلطه خویش و حتّی آن هنگام که در اوج قدرت بود ، نیز از این شیوه دست بر نداشت و بر آن تأکید ورزید ، تا آن جا که وقتی برخی از امویان که اندک انصافی داشتند و شاید این سیاست دشمنی گستر حزبی را در نمی یافتند از او خواستند که پس از رسیدن به آرزویش (در دست گرفتن حاکمیّت) ، دیگر شیوه «دشنام گفتن به علی علیه السلام » را پی نگیرد و از کین ورزی علنی به وی دست بشوید . او که جانش لبریز از کینه علی علیه السلام بود و حتّی اندکی از حضور نام و اندیشه وی را بر نمی تافت و آن را در تضاد با منافع خویش تلقّی می کرد ، در پاسخ آنان گفت : تا هستم ، چنین خواهم کرد که کوچک ترها با آن ، پرورش یابند و بزرگ ترها با آن ، کهن سال گردند . (1) نیز مروان بن حکم ، که در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شهره بود ، در پاسخ امام سجّاد علیه السلام چنین گفت : این کار (حکومت) ، جز بدین وسیله (دشنام گفتن به علی) برای ما سامان نمی یابد . (2)

.

1- .ر . ک : ص 343 .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 407 .

انگیزه جلوگیری از دشنامگویی به علی
نکته اوّل : پیچیدگی شخصیّت عمر بن عبد العزیز

این سیاست با تلاش پیگیر حزب حاکم اموی ، تا حدود زیادی در ذهن و زبان مردمْ مؤثّر افتاد ، به گونه ای که پس از شصت سال ، وقتی عمر بن عبد العزیز (در سال 99 ق) دستور «منع دشنامگویی به علی علیه السلام » را صادر کرد ، شماری از مردم ناآگاه و غوطه ور در تبلیغات امویان و نیز کسانی از وابستگان حزب حاکم ، گفتند سنّتی اسلامی ترک شده است ! (1)

انگیزه جلوگیری از دشنامگویی به علیآنچه عمر بن عبد العزیز انجام داد ، آن هم پس آن همه تلاش و تأکید امویان ، کاری بس مهم بود . از این روی ، این کارِ وی ، به لحاظ تاریخی حادثه ای مثبت در روزگار کوتاه حکومت او تلقّی شده ، و شخصیّت وی بدین جهت ، بسیار ستوده شده است . اکنون سزامند است که در این باره اندکی درنگ کنیم و این پرسش را در میان نهیم که : عمر بن عبد العزیز ، چرا و در پی چه هدفی به این کار ، همّت گمارد؟ چه انگیزه ای او را به جلوگیری از دشنامگویی به علی علیه السلام وا داشت؟ به واقع ، او برای این کار ، انگیزه الهی داشت ، یا انگیزه سیاسی و اجتماعی؟ پیش از آن که پاسخ این پرسش ها را بیاوریم ، برای رسیدن به حقیقت ، باید به دو نکته توجّه کنیم :

نکته اوّل . پیچیدگی شخصیّت عمر بن عبد العزیزبررسی دقیق زندگانی عمر بن عبد العزیز ، نشانگر آن است که او چهره ای سیاسی و پیچیده با پیشینه فرهنگی بوده است . شاید بتوان او را در میان امویان ، به مأمون در میان عبّاسیان ، مانند کرد . او در خردسالی ، قرآن را حفظ کرد و در نوجوانی برای تحصیل به مدینه رفت .

.

1- .بحر المعارف ، همدانی .

نکته دوم : فضای سیاسی فرهنگی جامعه اسلامی

وی در تحصیل ، سختکوش بود و با تلاش و پیگیری ، در مدّتی کوتاه به عنوان چهره ای علمی مشهور شد . عمر بن عبد العزیز ، در صفر سال 99 هجری به حکومت رسید و در رجب سال 101 هجری ، در 39 سالگی ، توسّط برادرش مسموم شد و از دنیا رفت .

نکته دوم . فضای سیاسی فرهنگی جامعه اسلامیبا شهادت ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام ، حاکمیّت امویان ضربه ای ویرانگر را متحمّل شد . پس از جریان کربلا ، برای مدّتی کوتاه ، جوّ سیاه و خفقان زده ای بر جامعه اسلامی حاکم بود ؛ امّا با اندیشیدن مردمان در چگونگی آنچه پیش آمده بود و نیز با تبلیغات و حقْگستری هایِ اهل بیت علیهم السلام ، فضایِ سیاسی جامعه اندک اندک دگرگون شد . واقعه «حَرّه» (1) و چگونگی واکنش حاکمیّت در مقابل آن و نیز خیزش هایِ پی در پی و سرشار از حماسه ای که پس از حادثه کربلا و با آهنگ «خونخواهی ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام » شکل گرفتند (همانند : خیزش توّابین) ، نشانگر گسترش بیداری مردم آن روزگارند . در این میان ، نقش بیدارگرانه ، فرهنگساز و تحریف ستیز علی بن حسین علیهماالسلامرا نباید فراموش کرد که به واقع ، فروغ گستری معرفتیِ آن بزرگوار که بیشتر در قالب «دعا» بیان شده در همین راستا بوده است . در مجموعه ادعیه امام علی بن الحسین علیهماالسلام ، مطرح ساختن مکانت و معرفت

.

1- .واقعه حَرّه در تاریخ اسلام ، مشهور است و یکی از جنایات یزید بن معاویه به شمار می آید . این جریان ، پس از اخراج اُمَویان از مدینه توسط ساکنان آن و خلع یزید از حکومت به وجود آمد . یزید برای تثبیت خلافت خود و بازگرداندن بنی امیّه به مدینه ، سپاهی به فرماندهی مسلم بن عقبه به سوی مدینه گسیل داشت . آنان در این جریان ، قتل عام فجیعی در مدینه انجام دادند و بسیاری را کشتند . (م)

نگاهی دوباره به انگیزه های جلوگیری از دشنامگویی به علی

اهل بیت علیهم السلام جایگاه ویژه ای دارد . (1) در این مورد ، دست کم از اشاره به یک نکته تأمّل برانگیز نمی توان تن زد و آن ، تکرار بسیار زیاد «صلوات فرستادن بر محمّد و آل محمّد» است که در آن روزگاران ، بی گمان در فرا یاد آوردن چهره های منوّر اهل بیت و علی بن ابی طالب علیهم السلام ، نقش ارجمندی داشته است . (2) این همه به همراه مسائل بسیار دیگر که اکنون مجال پرداختن به آنها نیست عملاً و به تدریج ، امّت اسلامی را با واقعیّت سیاسی جهان اسلام ، آشنا ساخت و جنایات و تباهی های بنی امیّه را در پیش دیده ها نهاد و جایگاه پیشوایان الهی را آشکار نمود . حتّی می توان گفت زمینه را برای قیامی همه جانبه و سراسری آماده ساخت ، بدان سان که به سال 131 ق ، حکومت بنی امیّه فرو ریخت و بنی عبّاس بر روی کار آمدند .

نگاهی دوباره به انگیزه های جلوگیری از دشنامگویی به علیاکنون ، در پرتو آنچه آوردیم و با توجّه به نکات دیگری که یاد می کنیم ، باید چگونگی و چرایی جلوگیری عمر بن عبد العزیز از دشنامگویی به علی علیه السلام را با نگاهی دوباره تحلیل کنیم : در بخش متون تاریخی آوردیم که یک بار ، معلّمِ عمر بن عبد العزیز با تمهیدی شایسته ، او را به زشتی «لعن علی علیه السلام » متوجّه می سازد و شخصیّت علی علیه السلام را به گونه ای تأمّل برانگیز و شایسته در فکر و ذهن وی جای می دهد . نیز در همان بخش آوردیم که وقتی پدرش در خطبه ها به «دشنامگویی به علی علیه السلام »

.

1- .استاد محمّد رضا حکیمی در کتاب خواندنی و سودمند امام در عینیّت جامعه (ص 24) ، بدین نکته اشاره کرده است .
2- .در این مورد ، مراجعه به کتاب جهاد الإمام السجّاد علیه السلام از استاد سیّد محمّد رضا حسینی جلالی ، و بویژه فصل دومِ آن ، توصیه می شود.

می رسید ، زبانش می گرفت و هنگامی که وی از چرایی آن سؤال کرد ، پدرش به تکریم علی علیه السلام پرداخت و گفت : اگر مردم ، آنچه را ما درباره علی می دانیم ، می دانستند ، همگی از ما می بریدند . (1) این گونه موارد، بی گمان، ذهن او را مشغول ساخت و وی را در چگونگی مسئله لعن ، به تأمّل وا داشت. او زمام امور را به دست گرفت ، در حالی که از یک سو به لحاظ فکری ، درباره لعن ، شبهه اساسی داشت و از سوی دیگر ، مردم ، نه تنها به «لعن» ، رویکرد خوبی نداشتند ، بلکه به گونه ای از آن ، نفرت داشتند . بنا بر این ، شخصیّت فکری و فرهنگی او اجازه نمی داد تا چهره ای بزرگ و شخصیّتی بی مانند در جهان اسلام را دشنام بگوید . از سوی دیگر ، هوشمندی سیاسی و سیاست مداری اش اقتضا می کرد که رویکرد مردم را نسبت به جریان های اجتماعی ، فکری و سیاسی ، برای استوارسازی حاکمیّتِ خویش مراعات نماید . همین مسئله او را وادار کرد تا از این موقعیّت و فضای سیاسی فرهنگی و نیز جوّ فکری جامعه بهره گیرد و به چنین کار شایسته ای اقدام کند ؛ کاری که به تدریج ، دیگر مردم نیز از آن ، استقبال می نمودند ، چنان که در گزارش ابن اثیر که نقل کردیم آمده بود : این کار در نظر مردم ، جایگاه شایسته ای یافت و آنان ، وی را به خاطر آن ، بسیار ستودند . (2) این اقبال عمومی و رویکرد ستایش آمیزِ مردم ، نشان می دهد که در روزگار عمر

.

1- .ر . ک : ص 567 ح 6320 .
2- .ر . ک : ص 565 ح 6319 .

بن عبد العزیز ، جریان «دشنامگویی به علی علیه السلام » کاملاً نتیجه عکس داشته ، به «ضدّ تبلیغ» تبدیل شده بود . از این رو و با توجّه به آنچه آوردیم ، به صراحت می توان گفت که : «جلوگیری از دشنامگویی به علی علیه السلام » ، «باز گرداندنِ فدک» و برخی اصلاحات دیگر در روزگار حاکمیّت عمر بن عبد العزیز ، گو این که با نگاه تاریخی ، کاری شایسته است و در «حُسن فعلی» آن نمی توان تردید نمود ، امّا «حُسن فاعلی» آن جدّا مورد تردید است و باور به بودن انگیزه الهی در آن ، بسی دشوار . چنین است ؛ زیرا در نگاه ژرف امامان علیهم السلام که تحلیل کارها با دیدی فراتر از دید زودگذر دنیوی صورت می پذیرد این همه کارِ به ظاهر موجّه و نیکوی وی ، توجیه گرِ حضور ناشایست و غاصبانه او در منصب مسلمانان نبود . به تعبیر امام سجّاد و امام باقر علیهماالسلام ، (1) او در نگاه عِلْویان و ساکنان آسمان ، هرگز به نیکی یاد نشد و همچنان «ملعون» تلقّی شد . این حقیقت ، بسی قابل تأمّل است . باید به دقّت نگریست که : عمر بن عبد العزیز در چه جایگاهی نشسته بود و آیا شایستگی نشستن در آن جایگاه را داشت یا نه؟ به عبارت دیگر ، آیا او هرگز حقّ پیشوایی و رهبری امّت را که جایگاهی بس بلند است داشته است؟ در نگاه امامان علیهم السلام ، این مسئله ، بسی مهم ، و تحلیل مواضع از این زاویه بسیار درس آموز و تنبّه آفرین است . متفکّری هوشمند ، با تکیه کردن بر این نکته و نگاه نمودن از این زاویه ، عملِ عمر بن عبد العزیز را ارزیابی کرده و نوشته است : شیعه ، «ولایت» را شعار خویش کرده ... [و پذیرش حکومت و ولایت علی علیه السلام را ، در برابر آنچه جریان داشت ، شیوه خود ساخته] است ؛ چرا که

.

1- .این تعابیر ، در سطور آینده با ذکر منبع ، یاد شده اند.

«ولایت» یعنی پذیرفتن حکومت علی علیه السلام و یا حکومتی علی وار ، و جز این ، حتّی حکومت عمر بن عبد العزیز نیز قابل قبول نمی تواند باشد ؛ هر چند که وی ادای یک مصلح متّقی ، معتقد ، زاهد و انقلابی را خیلی خوب در آورده بود و افکار عمومی را جلب کرده بود . و این ، تنها شیعه بود که «ملاک» داشت و بر ولایت و امامت ... تکیه می کرد و می دانست که در یک رژیم غلط ، حاکمِ درست ، بی معناست و این است که در آن حال که عوامِ ناآگاه و حتّی خواصّ شبه روشن فکر ، سخت مجذوبِ زُهدنمایی هایِ عمر بن عبد العزیز شده بودند و تحت تأثیر شخصیّت فردی او و در مقایسه با اسلاف پلیدش،حکومت او را قلبا پذیرفته بودند، شیعه (به تعبیر عمیق و زیبای امام باقر علیه السلام) او را کسی می دید که : «در زمین ، آفرینَش می گویند و در آسمان ، نفرینَش می کنند» ؛ زیرا سخن در «رژیم» است و نه «فرد» . (1) در کلام امام باقر علیه السلام ، به این نکته این متفکّر ، تصریح شده است : یَجلِسُ فی مَجلِسِنا ، و لا حَقَّ له فیهِ . (2) در جایگاه ما می نشیند ، در حالی که شایستگی آن را ندارد . اکنون ، داوری های پیشوایان علیهم السلام را درباره وی می آوریم : عبد اللّه بن عطاء می گوید : در مسجد با علی بن حسین علیهماالسلام بودم که عمر بن عبد العزیز ، در حالی که [لباس] توری نقره ای به تن داشت ، از آن جا گذشت . وی از زیباترینِ مردم و در سنین جوانی بود . علی بن حسین علیهماالسلام به وی نگاه کرد و [آن گاه به من] فرمود : «ای عبد اللّه بن

.

1- .مجموعه آثار دکتر علی شریعتی : ش 7 (شیعه) ص 204 .
2- .الخرائج و الجرائح : ج 1 ص 276 ح 7 .

عطاء! این خوش گذرانِ فرو رفته در لذّت ها و هوس ها را می بینی؟ وی زنده خواهد ماند تا بر مردم ، حکومت کند» . گفتم : این فاسق؟ فرمود : «آری . بر حکومت نمی مانَد و در می گذرد ، و آن گاه که مُرد ، آسمانیانْ بر وی ، نفرین می کنند و زمینیان برایش طلب آمرزش می نمایند» . (1) ابو بصیر ، دیدگاه امام باقر علیه السلام را درباره عمر بن عبد العزیز ، چنین گزارش می کند : در مسجد با امام باقر علیه السلام بودم که عمر بن عبد العزیز ، در حالی که دو قطعه لباس آراسته پوشیده و بر برده اش تکیه داده بود ، وارد شد . امام علیه السلام فرمود : «این جوان به حکومت می رسد و عدالت را آشکار می سازد . وی چهار سال زندگی می کند و آن گاه می میرد و مردم روی زمین بر وی می گریند و آسمانیان نفرینش می کنند» . گفتیم : ای فرزند پیامبر خدا! [مگر] از عدالت و انصاف وی یاد نکردی؟ فرمود : «در جایگاه ما می نشیند و حقّ چنین کاری را ندارد» . او به حکومت رسید و در راهِ عدالت ، تلاش کرد . (2) ابن ابی الحدید نیز در نقد دین باوری ، تقوا و زهد عمر بن عبد العزیز ، گزارشی آورده است که به خوبی نشانگر انگیزه های سیاسی وی در اصلاحات است ، نه رویکردهای معنوی و الهی : عمر بن عبد العزیز ، خُبَیب بن عبد اللّه بن زبیر را صد تازیانه زد و در روزی زمستانی بر سرش دلو آب سرد ریخت . [خُبَیب] ، کُزاز گرفت و مُرد ؛ ولی [عمر بن عبد العزیز] نه به خون وی اقرار کرد و نه حقّ صاحب خون را به وی

.

1- .بصائر الدرجات : ص 170 ح 1 ، الخرائج و الجرائح : ج 2 ص 584 . نیز ، ر . ک : المناقب ، ابن شهر آشوب : ج 3 ص 143 ، الثاقب فی المناقب : ص 360 ح 1 ، دلائل الإمامه: ص 88 .

2- .الخرائج و الجرائح : ج 1 ص 276 ح 7 ، مشارق أنوار الیقین : ص 91 ، إثبات الهداه : ج 5 ص 293 .

داد (هیچ دیه ای نپرداخت) . خُبَیب از کسانی نبود که حدود الهی و احکام و قصاص ، در حقّ وی ثابت شده باشد تا گفته شود : عمر در اقامه حدّ الهی مطیع فرمان خدا بود و اجرای حدود ، جان خُبَیب را گرفت . اگر آنان کتک زدن به وی را تأدیب و تعزیر به شمار می آورند ، عذرش در ریختن آب سرد بر سر وی در زمستان و در پی شلّاق زدن سنگین ، چه می تواند باشد؟ به عمر بن عبد العزیز ، خبر رسید که سلیمان بن عبد الملک ، تصمیم به وصیّت کردن دارد . آمد و در مسیر کسانی که با سلیمانْ نشست و برخاست داشتند و یا بر او وارد می شدند ، نشست و به رجاء بن حیات که در رفت و آمدها پیش سلیمان بود گفت : خدا خیرت دهد! در نزد سلیمان ، مرا هم برای حکومت ، یادآوری کن ، یا در این خصوص به وی سفارش کن . سوگند به خدا ، برای این کار ، بی تاب شده ام . رجاء به وی گفت : خدا تو را بکُشد . چه قدر بر این کار ، حریصی! هنگامی که ولید بن عبد الملک ، خبر مرگ حَجّاج را به عمر بن عبد العزیز رساند ، ولید به وی گفت : ای ابو حفص! آیا باورت می شود که حَجّاج ، مُرده است؟ عمر بن عبد العزیز گفت : آیا جز این است که حَجّاج ، یکی از ما اهل بیت بود؟ او در زمان خلافتش گفت : «اگر بیعت یزید بن عاتکه بر گردن مردم نبود ، حکومت را به شورا در بین رئیس منطقه اعوص (1) (اسماعیل بن امیّه بن عمرو ابن سعید اشرق) ، دلیر قریش (قاسم بن محمّد بن ابی بکر) و سالم بن عبد اللّه ابن عمر ، قرار می دادم» ، در حالی که اگر می گفت : «بین علی بن عبّاس و علی ابن حسین بن علی» ، هیچ زیان ، حرج ، گناه و یا نقصی بر وی نبود .

.

1- .اَعوَص ، نام منطقه ای نزدیک مدینه به سمت اُحُد بود (معجم البلدان : ج 1 ص 223) .

با این حال، او حکومت را برای فردی تمیمی یا عَدَوی (از بنی عَدی) نمی خواست؛بلکه کار را برای شخصی اموی در نظر گرفته بود . از نظر او هیچ کس از هاشمیان ، صلاحیّت [عضو بودن در] شورا را نداشت . او کار را چنان سامان می داد که پس از وی ، برای برادرش (ابو بکر بن عبد العزیز) ، بیعت گرفته شود . آن گاه با سم ، کشته شد . (1) ابن ابی الحدید ، در پاسخ به حُسن شهرتِ وی به عدالت و نیکوکاری می گوید : آنچه سبب شد که کار وی نیکو جلوه کند و برای افراد نادانْ مشتبه گردد ، این بود که : او در پی گروهی به حکومت رسید که احکام دینی و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر داده بودند . پیش از وی ، مردمْ چنان در زیر فشار ظلم و تحقیر بودند که آنچه از وی می دیدند ، در مقایسه با رفتار حاکمان پیشین ، به نظرشان ناچیز می آمد و آن را از وی می پذیرفتند . نیز به خاطر اندک بودنِ کارهای نادرستی که انجام داد ، مردم ، او را در شمار پیشوایانِ هدایتگر برشمردند . پیشینیانِ او ، در منبرهایشان علی علیه السلام را لعن می کردند . طبیعتا هنگامی که عمر بن عبد العزیز از این کار نهی کرد ، در شمار نیکوکاران به حساب آمد . (2)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 254 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 256 .

ص: 583

فهرست تفصیلی .

ص: 584

. .

ص: 585

. .

ص: 586

. .

ص: 587

. .

ص: 588

. .

ص: 589

. .

ص: 590

. .

ص: 591

. .

جلد 13

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

ص: 6

بخش شانزدهم : یاران و کارگزاران امام علی

اشاره

بخش شانزدهم : یاران و کارگزاران امام علی

.

طبقه بندی کارگزاران امام علی

طبقه بندی کارگزاران امام علی (1)حکومت تقریبا پنج ساله امام علی علیه السلام از جهات گوناگونی قابل بررسی است و تأمّل در سیره حکومتیِ آن حضرت ، از ابعاد مختلفی تنبّه آفرین و آموزنده است . کارگزاران حکومت علی علیه السلام یکی از ابعاد مهمّ سیاست علوی را می نمایانند : چگونگی گزینش آنان و نظارتی که امام علیه السلام پس از گزینش داشته است و ... از این مسائل ، گاهی در ابواب و فصول مختلف این اثر ، سخن رفته است . اکنون در این مدخل ، یادآوری می کنیم که کارگزاران امام علی علیه السلام را در چند دسته می توان طبقه بندی کرد : 1 . افراد متدیّن ، مورد اعتماد ، مدیر ، مدبّر و دارای شخصیت اجتماعی ویژه ای که می توان آنان را از یاران برجسته علی علیه السلام و از پیشتازان آنها نامید . اینان ، بازوان ستبر علی علیه السلام در حکومت و مشاوران نیکْ خوی و مخلص آن بزرگوار بودند . مالک اشتر ، از این مجموعه است که ابتدا امام وی را بر حکومت «جزیره» (منطقه ای بین دجله و فرات که به لحاظ نزدیکی به شام ، از اهمیّت ویژه ای برخوردار بود) گماشت و سپس ، وی را راهی مصر کرد . همچنین در این مجموعه ، عبد اللّه بن عبّاس است که فرماندار بصره بود و نیز

.

1- .برای آشنایی و آگاهی بیشتر ، به نقشه های پایان کتاب مراجعه شود .

قیس بن سعد بن عباده ، که ابتدا به مصر رفت و آن گاه به حکومت آذربایجان گماشته شد . اینان به هنگام نبرد ، در سپاه علی علیه السلام بودند ، نه در منطقه حکومت خویش ؛ زیرا کسانی که قابلیت فرماندهی و شایستگی مشاورت داشتند ، اندک بودند . با نگاه تاریخی ، دراین میان ، مالک اشتر ، چهره منوّری است که هیچ گونه پیرایه ای ندارد . درباره ابن عبّاس ، شایعه چنگ اندازی وی بر بیت المال بصره ، قابل تأمّل است (1) و درباره قیس بن سعد ، با همه بزرگی ، عزل وی از حکومت مصر ، قابل توجّه است . (2) 2 . افراد متدیّن ، متعهّد و معتمدی که به گونه ای ضعف مدیریت داشتند و در تدبیر امور ، از جایگاهی بلند برخوردار نبودند . اینان ، چهره هایی موجّه بودند ؛ امّا در کوران حوادث نتوانستند تصمیمی استوار بگیرند و به درستی از بحران ها نجات یابند . محمّد بن ابی بکر ، با همه ارجمندی ، نتوانست مصر را آرام نگه دارد و پس از شورش هواداران معاویه ، توان دفاع را از دست داد . ابو ایّوب انصاری ، با همه جلالت و عظمت ، از رویارویی با بُسر بن ارطات ، عاجز آمد و فرار کرد . سهل بن حُنَیف ، پس از شورش فارس و سر برتافتن مردمان آن سامان از پرداخت مالیات ، نتوانست بر آنها چیره شود و از این رو ، برکنار شد . عبید اللّه بن عبّاس نیز از مقابل بُسر ، فرار کرد .

.

1- .ر . ک : ص 366 (سخنی درباره خیانت نسبت داده شده به ابن عبّاس) .

2- .ر . ک : ص 497 (تحلیلی درباره برکناری قیس بن سعد) .

عثمان بن حُنَیف ، در رویارویی با فریبگری جَمَلیان ، میدان را از دست داد و شکست خورد و دستگیر شد . کُمَیل بن زیاد ، در رویارویی با هجوم ها و غارتگری های معاویه ، تاب نیاورد . از این رو ، آهنگ «مقابله به مِثْل» کرد و به غارت مناطق شام ، روی آورد که علی علیه السلام او را سرزنش کرد . 3 . کسانی که باوری استوار نداشتند و از ایمانی ریشه دار ، برخوردار نبودند ، گو این که سیاستمدارانی بودند اهل تدبیر با مدیریتی کارآمد . اینان ، از چنگ انداختن بر بیت المال و اسراف و تبذیر در آن ، باکی نداشتند . امام علیه السلام از چنین کارگزارانی شکایت داشت و خطاب به آنان می فرمود : لَوِ ائْتَمَنْتُ أَحَدَکُم عَلی قَدَحٍ ، لأخَذَ عِلاقَتَهُ ! (1) اگر کاسه ای به یکی از شما بسپارم ، دسته اش را می دزدد ! زیاد بن ابیه ، از این گونه کسان است . او به سبب تصرّف های ناروا در بیت المال ، اعتراض امام علی علیه السلام را علیه خود برانگیخت و پس از شهادت امام علیه السلام به معاویه پیوست و از ارتکاب جنایت ، روی برنتافت . مُنذِر بن جارود نیز بدان جهت که در بیت المال ، حیف و میلْ روا داشته بود ، مورد عتاب امام علیه السلام قرار گرفت . نُعمان بن عَجْلان ، پس از بذل و بخشش بیت المال به افراد قبیله اش و تصرّفات ناروا به نفع خود ، عتاب علی علیه السلام را برانگیخت . آن گاه فرار کرد و به معاویه پیوست . یزید بن حجیَّه و مَصْقَله بن هُبَیره و قَعْقاع بن شور نیز چنین کردند .

.

1- .البدایه والنهایه : ج 7 ص 326 .

روش سیاسی و محدودیت های امام علی علیه السلام در انتخاب کارگزاران

اشاره

روش سیاسی و محدودیت های امام علی علیه السلام در انتخاب کارگزارانتأمّل در چگونگی زندگانی کارگزاران علی علیه السلام و تحلیل مواضع آنان و نگریستن به فرجام حیات سیاسی آنان ، نکته آموز است و مَنِش سیاسی و نیز محدودیت های امام علی علیه السلام را در انتخاب کارگزاران ، نشان می دهد . در این مجال ، لازم است نکاتی را در این باره طرح کنیم : 1 . چهره های کارآمد و مطمئن در کنار علی علیه السلام اندک بودند . از این رو ، آن گونه کسان که پیش از این ، یاد کردیم ، در موارد مختلف به کار گرفته می شدند . پس از هنگامه صِفّین که تنی چند از این کارگزاران نمونه علی علیه السلام به شهادت رسیدند ، به واقع ، علی علیه السلام تنها شد و اطراف وی از بزرگْ مردان ، خالی گشت . امام علیه السلام تصمیم داشت پس از قیس بن سعد ، هاشم بن عُتْبه را به حکومت مصر بگمارد ؛ امّا به رزم آوری چون وی در صفّین ، نیاز بود . از این رو ، محمّد بن ابی بکر را که جوان و کم تجربه بود فرستاد و چون هاشم در جنگ صفّین به شهادت رسید ، چاره ای نداشت ، جز این که مالک اشتر را با همه نیازی که به وی در حکومت مرکزی داشت ، روانه آن دیار کند . 2 . چهره های بسیار موجّه ، امین و صالح ، با پیشینه ای پیراسته از هرگونه ناراستی در میان یاران علی علیه السلام بودند که چونان استوانه های حکومت و بازوان ستبر نظام علوی باید در کنار حضرت می ماندند تا امام علیه السلام بتواند در هر آن ، با آنها در مسائل حکومت به رایزنی بپردازد . عمّار ، صحابی بزرگوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یار و همراه راستین علی علیه السلام ، چنین بود . وجود عمّار و دفاع بی دریغ او از علی علیه السلام ، تردیدها را می زدود و بسیاری از کسانی را که با تبلیغ ها و جَوسازی های شبکه تبلیغاتی شام درباره علی علیه السلام متزلزل می شدند ، استوار می داشت .

.

از سوی دیگر ، به لحاظ ریشه های قبیله گری ، هنوز بودند قبایلی که جز از رئیس قبیله خود ، حرفْ شنوی نداشتند . از این رو ، کسانی چون عَدیّ بن حاتم ، در کنار علی علیه السلام در کوفه باقی ماندند تا قبایل آنان نیز همراه علی علیه السلام بمانند . 3 . وجود کسانی چون زیاد بن اَبیهْ در میان کارگزاران امام علی علیه السلام سؤال انگیز است . پس از شورش هایی که در دیار فارس صورت گرفت و مردمان آن سامان از پرداخت مالیات ، سر بر تافتند ، علی علیه السلام به پیشنهاد عبد اللّه بن عبّاس و تأیید جاریه بن قُدامه ، زیاد را با نیروی نظامی برای آرام ساختن آشوب های آن دیار ، به فارس فرستاد ، که زیاد نیز با تدبیر و سیاستی ویژه ، بر آن سامان ، چیره گشت . زیاد ، به آلودگی در نَسَب ، متّهم بود . او ، با وجود ضعف بنیادهای ایمانی اش ، از زیرکی و هوشیاری شگفتی برخوردار بود ، تا جایی که می توان او را نمونه متخصّص نا متعهّدی دانست که آتشْ نهادی و تیره جانی را با تدبیر و زیرکی ، یک جا داشت . همراهی وی با معاویه ، با آن همه هشدارهای علی علیه السلام و نیز عملکرد وی در «عراقین» ، نشانی است از پلیدی درونی او ؛ اگرچه در زمان علی علیه السلام این پلیدی را بروز نداد . بدین نکته باید توجّه داشت که علی علیه السلام در مسند حکومت ، مانند هر حاکمی ، با واقعیت های انکارناپذیری رویاروی بود . علی علیه السلام با توجّه به لزوم اداره جامعه و بهره گیری از نیروها و با توجّه به خالی بودن دست خود ، چاره ای جز استفاده از این گونه کسان نداشت ؛ امّا این همه را یکسر ، با نظارت و هشدار در می آمیخت و زیر ذرّه بین می نهاد . 4 . برخی افراد ، ضمن آن که با علی علیه السلام کار می کردند ، امّا بعضی از مواضع آن بزرگوار را قبول نداشتند . زیاد ، در هیچ یک از نبردهای امام علیه السلام شرکت نکرد .

.

ابومسعود انصاری نیز تمایلی به شرکت در جنگ نداشت و در هنگامه جنگ صِفّین ، حاکم کوفه شد و در آن دیار ماند . همچنین یزید بن قیس که به حکومت اصفهان منصوب شد ، به خوارج تمایل داشت و امام علیه السلام با واگذار کردن این مسئولیت به او ، وی را از چنگ آنان رهانْد . اینها از یک سو نشان دهنده سَماحتِ (1) رفتاریِ علی علیه السلام در منصب ولایت و حکمرانی است و از سوی دیگر ، نشان دهنده آنچه در سخن پیشین آوردیم : علی علیه السلام بود و واقعیت های جامعه و گریزناپذیریِ آن واقعیت ها !

.

1- .سَماحت ، به معنای : بزرگ مَنِشی وسعه صدر و گذشت با وجود قدرت است . (م)

1أبو الأَسوَدِ الدُّؤَلِيُّهو ظالم بن عمرو (1) ، المعروف بأبى الأسود الدُّؤلى (2) . أحد الوجوه البارزه والصحابه المشهورين للإمام أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام (3) . أسلم على عهد رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، لكنّه لم يَحْظَ برؤيته (4) . وهو من المتحقّقين بمحبّه علىّ ومحبّه ولده (5) . ويمكن أن نستشفّ هذا الحبّ من أشعاره الحِسان (6) . الذين ترجموا له ذكروه بعناوين متنوّعه منها : «علوىّ» (7) ، «شاعر متشيِّع» (8) ، «من وجوه الشيعه» (9) . شَهِد أبو الأسود حروب الإمام عليه السلام ضدّ مساعير الفتنه فى الجمل (10) ، و صفّين (11) . وعيّنه الإمام عليه السلام قاضياً على البصره عندما ولّى عليها ابن عبّاس (12) . وكان ابن عبّاس يقدّره ، وحينما كان يخرج من البصره ، يُفوّض إليه أعمالها (13) ، وكان ذلک يحظى بتأييد الإمام عليه السلام أيضاً (14) . ووسّع أبو الأسود علم النّحو بأمر الإمام عليه السلام الَّذى كان قد وضع أُسسه وقواعده (15) ، وأقامه ورسّخ دعائمه (16) ، وهو أوّل من أعجم القرآن الكريم وأشكله (17) . وله فى الأدب العربى منزله رفيعه ؛ فقد عُدّ من أفصح النّاس (18) . وتبلور نموذج من هذه الفصاحه فى شعره الجميل الَّذى رثى به الإمام عليه السلام (19) ، وهو آيه على محبّته للإمام ، وبغضه لأعدائه . ولم يدّخر وسعاً فى وضع الحقّ موضعه ، والدفاع عن علىّ عليه السلام ، ومناظراته مع معاويه (20) دليل على صراحته وشجاعته وثباته واستقامته فى معرفه «خلافه الحقّ» و «حقّ الخلافه» ومكانه علىّ عليه السلام العليّه السامقه . وخطب بعد استشهاد الإمام عليه السلام خطبه حماسيّه من وحى الألم والحرقه ، وأخذ البيعه من النّاس للإمام الحسن عليه السلام بالخلافه (21) . فارق أبو الأسود الحياه سنه 69 ه . 22

.

1- .قد اختُلف فى اسمه كما اختُلف فى اسم أبيه وجدّه ، والمشهور ما ورد فى المتن ، والَّذى يسهّل الأمر أنّه مشهور بكنيته ولقبه ، ولم يختلف فى كنيته أحد .

2- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 99 ، المعارف لابن قتيبه : ص 434 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 176 وفيه «ديلى» بدل «دؤلى» .

3- .تاريخ دمشق : ج 25 ص 195 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 102 الرقم 2652 .

4- .تاريخ دمشق : ج 25 ص 184 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 82 الرقم 28 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 312 .
5- .تاريخ دمشق : ج 25 ص 188 .
6- .تاريخ دمشق : ج 25 ص 188 و ص 200 ، الأغانى : ج 12 ص 372 ، الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1125 .
7- .تاريخ دمشق : ج 25 ص 184 .
8- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 99 .
9- .سير أعلام النّبلاء: ج4 ص82 الرقم28، الأغانى: ج12 ص346.
10- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 82 الرقم 28 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج5 ص278 الرقم 124، تاريخ دمشق: ج25 ص184.
11- .المعارف لابن قتيبه : ص 434 ، وفيات الأعيان : ج 2 ص 535 الرقم 313 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 93 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 276 الرقم 124 .
13- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 99 ، المعارف لابن قتيبه : ص 434 ؛ وقعه صفّين : ص 117 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 205 .
14- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 82 الرقم 28 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 278 الرقم 124 ، الأغانى : ج 12 ص 347 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 189 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 312 .
15- .يدور كلام كثير حول إرساء دعائم علم النّحو : فالأُول لم يتردّدوا فى دور الإمام عليه السلام وأبى الأسود فيه . أمّا المتأخّرون من الدارسين والباحثين العرب فقد تأثّر بعضهم بآراء بعض المستشرقين الذين تردّدوا فيه . راجع : دائره المعارف بزرگ اسلامى (بالفارسيّه) : ج 5 ص 180 191 ، وتوفّر بعض الكتّاب على انتقاد آراء أُخرى فى سياق تثبيتهم دور الإمام عليه السلام وأبى الأسود فيه . راجع : مجلّه تراثنا / العدد 13 ص 31 مقاله «أبو الأسود الدؤلى ودوره فى وضع النّحو العربى» .
16- .الأغانى : ج 12 ص 347 ، الإصابه : ج 3 ص 455 الرقم 4348 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 192 و 193 ، وفيات الأعيان : ج 2 ص 537 .
17- .تاريخ دمشق : ج 25 ص 190 .
18- .راجع : ج 7 ص 396 (فى رثاء الإمام) .
19- .تاريخ دمشق : ج 25 ص 177 .
20- .الأغانى : ج 12 ص 380 .
21- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 86 الرقم 28 ، تاريخ دمشق : ج 25 ص 210 ، الأغانى : ج 12 ص 386 .

1 . ابو الأسْوَد دُئِلی

1ابو الأسْوَد دُئِلیظالم بن عمرو ، (1) معروف به ابو الأسود دُئِلی ، از چهره های برجسته و صحابیان بلند آوازه مولا علی علیه السلام است . او به روزگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد ؛ امّا توفیق دیدار ایشان را نیافت . او از شیفتگان علی علیه السلام و دوستدار راستین فرزندان اوست که این شیفتگی و شیدایی را می توان از اشعار زیبای او دریافت . شرح حال نگاران از او با عناوینی چون : علوی ، شاعری شیعه ، و از سرشناسان شیعه ، یاد کرده اند . ابو الأسود در نبردهای مولا علیه السلام علیه فتنه آفرینان ، در جَمَل و صِفّین ، شرکت کرد و امام علیه السلام پس از آن که ابن عبّاس را به حکومت بصره گمارد ، سمت قضاوت آن جا را به ابو الأسود سپرد . ابن عبّاس ، او را می نواخت و چون از بصره بیرون می رفت ، مسؤولیتش را به او واگذار می کرد و علی علیه السلام نیز او را تأیید می کرد . ابو الأسودّ ، دانش نحو را که علی علیه السلام بنیاد نهاده بود ، به دستور وی بگسترد و استوار ساخت . (2) او اوّلین کسی است که قرآن را اِعراب گذاری کرد . ابو الأسود ، در ادبیات عرب ، جایگاهی بس والا دارد . او را از فصیح ترین افراد برشمرده اند . نمونه ای از این فصاحت ، در شعر زیبای او در رثای علی علیه السلام (3) تبلور یافته است که نمونه ای است از عشق به مولا علیه السلام و کین و خشم نسبت به دشمنان او . او از حقگزاری و دفاع از علی علیه السلام هرگز دریغ نمی کرد و گفتگوها و مناظراتش با معاویه ، گواهی است بر صراحت ، شجاعت و استوار گامی او در شناخت خلافت حق و حقّ خلافت و جایگاه والای علی علیه السلام . ابو الأسود ، پس از شهادت مولا علیه السلام ، خطابه ای پرشور و از سرِ سوز و گداز ایراد کرد و از مردم برای خلافت امام حسن علیه السلام بیعت گرفت . ابو الأسود به سال 69 هجری زندگی را بدرود گفت .

.

1- .در نام او و نام پدر و مادرش اختلاف شده و مشهور ، همان است که در متن آمده است . آنچه که کار را آسان می نماید ، اشتهار او به کنیه و لقب است و خوش بختانه اختلافی در کنیه اش نیست .

2- .در بنیادگذاری دانش نحو ، سخنْ بسیار است . پیشینیان در نقش داشتن علی علیه السلام و ابو الأسود ، تردید نکرده اند . برخی خاورشناسان ، در این موضوع ، تردید روا داشته اند و برخی پژوهشگران واپسین در ادب عربی نیز به آرای آنان اعتقاد پیدا کرده اند (ر . ک ، دائره المعارف بزرگ اسلامی : ج 5 ص 180 191) . برخی از فاضلان ، ضمن استوار سازی نقش مولا و ابو الأسود در این موضوع ، پندارهای دیگر را نقد کرده اند (ر . ک : تراثنا ، ش 13 ص 31 ، مقاله «أبو الأسود الدئلی و دوره فی وضع النحو العربی») .
3- .ر . ک : ج 7 ص 397 (در سوگ امام) .

ص: 16

. .

ص: 17

. .

ربیع الأبرار :سَأَلَ زِیادُ بنُ أبیهِ أبَا الأَسودِ عَن حُبِّ عَلِیٍّ فَقالَ : إنَّ حُبَّ عَلِیٍّ یَزدادُ فی قَلبی حِدَّةً ، کَما یَزدادُ حُبُّ مُعاوِیَهَ فی قَلبِکَ ؛ فَإِنّی اُریدُ اللّهَ وَالدّارَ الآخرَهَ بِحُبّی عَلِیّا ، وتُریدُ الدُّنیا بِزینَتِها بِحُبِّکَ مُعاوِیَهَ ، ومَثَلی ومَثَلُکَ کَما قالَ إخوَهُ مَذحِجٍ : خَلیلانِ مُختَلِفٌ شَأنُنا اُریدُ العَلاءَ ویَهوَی الیَمَن اُحِبُّ دِماءَ بَنی مالِکٍ وراقَ المُعَلّی بَیاضَ اللَّبَن (1)

العقد الفرید :لَمّا قَدِمَ أبُو الأَسوَدِ الدُّؤَلِیُّ عَلی مُعاوِیَهَ عامَ الجَماعَهِ (2) ، قالَ لَهُ مُعاوِیَهُ : بَلَغنَی یا أبَا الأَسوَدِ أنَّ عَلِیَّ بنَ أبی طالِبٍ أرادَ أن یَجعَلَکَ أحَدَ الحَکَمَینِ ، فَما کُنتَ تَحکُمُ بِهِ ؟ قالَ : لَو جَعَلَنی أحَدَهُما لَجَمَعتُ ألفا مِنَ المُهاجِرینَ وأبناءِ المُهاجِرینَ ، وألفا مِنَ الأَنصارِ وأبناءِ الأَنصارِ ، ثُمَّ ناشَدتُهُمُ اللّهَ : المُهاجِرینَ وأبناءَ المُهاجِرینَ أولی بِهذَا الأَمرِ أمِ الطُّلَقاءَ ؟ قالَ لَهُ مُعاوِیَهُ : للّهِ أبوکَ ! أیُّ حَکَمٍ کُنتَ تَکونُ لَو حُکِّمتَ ! (3)

.

1- .ربیع الأبرار : ج 3 ص 479 .
2- .عام الجماعه : هو العام الَّذی سلّم فیه الإمام الحسن علیه السلام الأمر لمعاویه ، وذلک فی جُمادی الأُولی سنه (41 ه) (جواهر المطالب : ج 2 ص 199) .
3- .العقد الفرید : ج 3 ص 342 ، تاریخ دمشق : ج 25 ص 180 عن سعید عن بعض أصحابه نحوه ولیس فیه سؤال معاویه .

ربیع الأبرار :زیاد بن ابیه ، از ابو الأسود درباره محبّتش به علی پرسید . او گفت : دوستی علی علیه السلام در دل من ، هر روز بیشتر می شود ، همان گونه که دوستی معاویه در دل تو افزون می شود . من با دوستی علی ، جویای خدا و سرای آخرتم و تو با دوستی معاویه ، دنیا را با زینت آن می جویی . مَثَل من و تو همان است که شاعر مَذحِجْ گفته است : دو دوستیم که کارمان با هم تفاوت دارد من علاء را می خواهم و او یَمَن را . من خون های قبیله بنی مالک را دوست می دارم ولی او شیفته سپیدی شیر است .

العِقْد الفرید :چون ابو الأسود دُئِلی در سال جماعت (1) بر معاویه درآمد ، معاویه به او گفت : ای ابو الأسود! چنین به من خبر رسیده که علی بن ابی طالب می خواسته است [در جریان حَکَمیّت ،] تو را یکی از دو داور قرار دهد . اگر می شدی ، چه حکمی می کردی؟ [ابو الأسود] پاسخ داد : اگر مرا یکی از دو داور قرار می داد ، هزار نفر از مهاجران و فرزندانشان و هزار نفر از انصار و فرزندانشان را گِرد می آوردم . سپس آنها را به خدا قسم می دادم که بگویند آیا مهاجران و فرزندانشان به این امر (حکومت) سزاوارترند یا آزادشدگان؟ معاویه به او گفت : خدا پدرت را بیامرزد! عجب داوری بودی ، اگر به داوری انتخاب می شدی!

.

1- .سال جماعت به سال 41 هجری گفته می شود که در جمادی اوّل آن ، امام حسن علیه السلام خلافت را به معاویه سپرد (جواهر المطالب : ج 2 ص 199) .

تاريخ دمشق :كانَ أبُو الأَسوَدِ مِمَّن صَحِبَ عَلِيّا ، وكانَ مِنَ المُتَحَقِّقينَ بِمَحَبَّتِهِ ومَحَبَّهِ وُلدِهِ ، وفى ذلِکَ يَقولُ : يَقولُ الأرَذَلونَ بَنو قُشَيرٍ طَوالَ الدَّهرِ لا يَنسى عَلِيّا اُحِبُّ مُحَمَّدا حُبّا شَديدا وعَبّاسا وحَمزَهَ وَالوَصِيّا فَإِن يَکُ حُبُّهُم رُشدا اُصِبْهُ ولَيسَ بِمُخطِئٍ إن كانَ غَيّا وكانَ نازِلاً فى بَنى قُشَيرٍ بِالبَصرَهِ ، وكانوا يَرجمُونَهُ بِاللَّيلِ لِمَحَبَّتِهِ لِعَلِيٍّ ووُلدِهِ ، فَإذا أصبَحَ فَذَكَرَ رَجمَهُم ، قالوا : اللّهُ يَرجُمُکَ ! فَيَقولُ لَهُم : تَكذِبونَ ، لَو رَجَمَنِى اللّهُ لَأَصابَنى ، وأنتُم تَرجُمونَ فَلا تُصيبونَ . (1)

سير أعلام النّبلاء عن أبى الأسود :دَخَلتُ عَلى عَلِيٍّ ، فَرَأَيتُهُ مُطرِقا ، فَقُلتُ : فيمَ تَتَفَكَّرُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ؟ قالَ : سَمِعتُ بِبَلَدِكُم لَحنا ، فَأَرَدتُ أن أضَعَ كِتابا فى اُصولِ العَرَبِيَّهِ . فَقُلتُ : إن فَعَلتَ هذا أحيَيتَنا ! فَأَتَيتُهُ بَعدَ أيّامٍ ، فَأَلقى إلَىَّ صَحيفَهً فيها : الكَلامُ كُلُّهُ : اسمٌ ، وفِعلٌ ، وحَرفٌ ؛ فَالاِسمُ ما أنبَأَ عَنِ المُسَمّى ، وَالفِعلُ ما أنبَأَ عَن حَرَكَهِ المُسَمّى ، وَالحَرفُ ما أنبَأَ عَن مَعنىً لَيسَ بِاسمٍ ولا فِعلٍ . ثُمَّ قالَ لى : زِدهُ وتَتَبَّعهُ . فَجَمَعتُ أشياءَ ثُمَّ عَرَضتُها عَلَيهِ . (2)

الأغانى :قيلَ لِأَبى الأَسوَدِ : مِن أينَ لَکَ هذَا العِلمُ يَعنونَ بِهِ النَّحوَ ؟ فَقالَ : أخَذتُ حُدودَهُ عَن عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام . (3)

.

1- .تاريخ دمشق : ج25 ص188 ، الكامل للمبرّد : ج3 ص1125 ، الأغانى : ج 12 ص371 عن ابن عائشه عن أبيه وفيهما مع زياده فى الأبيات ، وفيات الاعيان : ج 2 ص535 وليس فيه الأبيات كلّها نحوه .
2- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 84 الرقم 28 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 279 وراجع الأغانى : ج 12 ص 347 ووفيات الأعيان : ج 2 ص 535 وشرح نهج البلاغه : ج 1 ص 20 .
3- .الأغانى : ج 12 ص 348 ، وفيات الأعيان : ج 2 ص 537 وفيه «لقّنت» بدل «أخذت» .

تاریخ دمشق :ابو الأسود از همراهان علی علیه السلام و از دوستداران راستین او و فرزندانش بود و در این باره ، سروده است : قبیله پست بنی قُشَیر می گویند در درازی روزگار ، او (ابو الأسود) علی را فراموش نمی کند . من ، محمّد صلی الله علیه و آله را سخت دوست دارم و نیز عبّاس و حمزه و وصیّ ، علی(ع) را . پس اگر دوستی شان هدایت باشد ، بدان رسیده ام و اگر هم نباشد ، خطایی مرتکب نشده ام . او در میان قبیله بنی قُشَیر در بصره می زیست و شب ها او را به خاطر محبّتش به علی علیه السلام سنگباران می کردند . پس چون صبح می شد ، سنگپرانی شان را به آنان گوشزد می کرد . می گفتند : خداوند ، تو را سنگباران کرده است . او پاسخ می داد : دروغ می گویید . اگر خدا مرا با سنگ می زد ، حتماً به من اصابت می کرد ! شمایید که سنگ می زنید و اصابت نمی کند .

سیر أعلام النبلاء به نقل از ابو الأسود : بر علی علیه السلام وارد شدم و او را سر در گریبان دیدم . گفتم : ای امیر مؤمنان! به چه می اندیشی؟ فرمود : «در شهر شما ، جمله هایی را غلط شنیدم . پس تصمیم گرفتم کتابی در اصول ادبیات عرب ، تدوین کنم» . گفتم : اگر چنین کنی ، ما را زنده ساخته ای . پس از چند روز ، نزدش رفتم . کتابی به من داد که در آن نوشته بود : «هر کلمه ای ، یا اسم یا فعل و یا حرف است . اسم ، آن است که از مُسَمّا خبر می دهد و فعل ، آن است که از حرکت مسمّا خبر می دهد و حرف هم از معنایی خبر می دهد که نه اسم است و نه فعل» . سپس به من فرمود : «دنباله این را بگیر و بر آن بیفزای» . من هم چیزهایی را گِرد آوردم و بر او عرضه کردم .

الأغانی :به ابو الأسود گفته شد : این دانش نحو را از کجا آوردی؟ گفت : اصول آن را از علی بن ابی طالب علیه السلام فراگرفتم .

.

الأربعون حديثا عن علىّ بن محمّد :رَأَيتُ ابنَهَ أبِى الأَسوَدِ الدُّؤَلِىِّ وَبينَ يَدَى أبيها خَبيصٌ (1) فَقالَت : يا أبَه ، أطعِمنى ، فَقالَ : افتَحى فاكِ . قالَ : فَفَتَحَت ، فَوَضَعَ فيهِ مِثلَ اللَّوزَهِ ، ثُمَّ قالَ لَها : عَلَيكِ بِالتَّمرِ ؛ فَهُو أنفَعُ وأشبَعُ . فَقالَت : هذا أنفَعُ وأنجَعُ ؟ فَقالَ : هذَا الطَّعامُ بَعَثَ بِهِ إلَينا مُعاوِيَهُ يَخدَعُنا بِهِ عَن حُبِّ عَلِىّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام . فَقالَت : قَبَّحَهُ اللّهُ ! يَخدَعُنا عَنِ السَّيِدِ المُطَهَّرِ بِالشَّهدِ المُزَعفَرِ ؟ تُبّا لِمُرسِلِهِ وآكِلِهِ ! ثُمَّ عالَجَت نَفسَها وقاءَت ما أكَلَت مِنهُ ، وأنشَأت تَقولُ باكِيَهً : أ بِالشَّهدِ المُزَعفَرِ يَا بنَ هِندٍ نَبيعُ إلَيکَ إسلاما ودينا فَلا وَاللّهِ لَيسَ يَكونُ هذا ومَولانا أميرُ المُؤمِنينا (2)

راجع : ج 11 ص 346 (مؤسّس علم النّحو) .

2أبو أيُّوبَ الأَنصارِيُّهو خالد بن زيد بن كُلَيب ، أبو أيّوب الأنصارى الخزرجى ، وهو مشهور بكنيته . من صحابه رسول اللّه صلى الله عليه و آله . نزل النّبىّ صلى الله عليه و آله فى داره عند هجرته إلى المدينه (3) . شهد أبو أيّوب حروب النّبىّ جميعها (4) . وكان بعد وفاه رسول اللّه صلى الله عليه و آله من السابقين إلى الولايه ، والثابتين فى حمايه حقّ الخلافه (5) ولم يتراجع عن موقفه هذا قطّ (6) . وعُدَّ من الاثنى عشر الذين قاموا فى المسجد النّبوى بعد وفاه النّبىّ صلى الله عليه و آله ودافعوا عن حقّ علىّ عليه السلام بصراحه (7) . لم يَدَع أبو أيّوب ملازمه الإمام عليه السلام وصحبته. واشترک معه فى كافّه حروبه الَّتى خاضها ضدّ مثيرى الفتنه (8) . وكان على خيّالته فى النّهروان (9) ، وبيده لواء الأمان . ولّاه الإمام على المدينه (10) ، لكنّه فرّ منها حين غاره بُسر بن أرطاه عليها (11) . عَقَد له الإمام عليه السلام فى الأيّام الأخيره من حياته الشريفه لواءً على عشره آلاف ليتوجّه إلى الشام مع لواء الإمام الحسين عليه السلام ، ولواء قيس بن سعد لحرب معاويه ، ولكنّ استشهاد الإمام عليه السلام حال دون تنفيذ هذه المهمّه ، فتفرّق الجيش ، ولم يتحقّق ما أراده الإمام عليه السلام (12) . وكان أبو أيّوب من الصحابه المكثرين فى نقل الحديث . وروى فى فضائل الإمام عليه السلام أحاديث جمّه . وهو أحد رواه حديث الغدير (13) ، وحديث الثقلين (14) ، وكلام رسول اللّه صلى الله عليه و آله للإمام عليه السلام حين أمره بقتال النّاكثين ، والقاسطين ، والمارقين (15) ، ودعوتهِ صلى الله عليه و آله أبا أيّوب أن يكون مع الإمام عليه السلام (16) . توفّى أبو أيّوب بالقسطنطينيّه سنه 52 ه ، عندما خرج لحرب الروم ، ودُفن هناک . (17)

.

1- .الخَبيصُ : حَلواء معروف معمول من التمر والسَّمن ، يُخبَص بعضه فى بعض (تاج العروس : ج 9 ص 265 «خبص») .
2- .الأربعون حديثا لمنتجب الدين بن بابويه : ص 81 .
3- .المعجم الكبير : ج 4 ص 117 ح 3846 ، الطبقات الكبرى : ج 1 ص 237 ، تهذيب الكمال : ج 8 ص 66 الرقم 1612 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 153 الرقم 7 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 518 ح 5929 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 484 ، تهذيب الكمال : ج 8 ص 66 الرقم 1612 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 405 الرقم 83 .
5- .رجال الكشّى : ج 1 ص 182 الرقم 78 .
6- .الخصال : ص 608 ح 9 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 126 ح 1 .
7- .الخصال : ص 465 ح 4 ، رجال البرقى : ص 66 ، الاحتجاج : ج 1 ص 199 ح 12 .
8- .الاستيعاب : ج 2 ص 10 الرقم 618 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 122 الرقم 1361 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 410 الرقم 83 .
9- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 85 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 405 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 169 .
10- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 139 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 410 الرقم 83 ؛ الغارات : ج 2 ص 602 .
11- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 139 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 430 ؛ الغارات : ج 2 ص 602 .
12- .نهج البلاغه : ذيل الخطبه 182 عن نوف البكالى .
13- .رجال الكشّى : ج 1 ص 246 الرقم 95 ؛ اُسد الغابه : ج 3 ص 465 الرقم 3347 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 214 .
14- .الغدير : ج 1 ص 176 . راجع : أهل البيت فى الكتاب والسنّه : خصائص أهل البيت / عِدل القرآن / سند حديث الثقلين .
15- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 150 ح 4674 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 472 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 307 .
16- .تاريخ بغداد : ج 13 ص 186 و 187 الرقم 7165 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 472 .
17- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 518 ح 5929 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 485 ، المعجم الكبير : ج 4 ص 118 ح 3850 وفيه «سنه

51 ه » و ح 3851 وفيه «سنه 50 ه » وراجع سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 412 الرقم 83 والاستيعاب : ج 2 ص 10 الرقم 618 .

2 . ابو ایّوب انصاری

الأربعون حدیثاً به نقل از علی بن محمّد : دختر ابو الأسود دُئِلی را دیدم که به پدرش می گوید : از این حلوای چرب و شیرینِ پیش رویت به من بخوران . گفت : دهانت را بگشای . او گشود و پدرش به اندازه یک بادام از آن حلوا در دهانش نهاد و سپس به او گفت : خرما بخور که سودمندتر است و بهتر سیر می کند . دخترش گفت : این ، سودمندتر و پر فایده تر است . گفت : این خوراک را معاویه برایمان فرستاده است تا ما را به وسیله آن ، از دوستی علی علیه السلام منحرف کند . گفت : خدا زشتش بدارد ! ما را با حلوای زعفرانی از سرور روحانی جدا می سازد؟ نفرین بر فرستنده و خورنده اش ! سپس کاری کرد تا آنچه خورده بود ، بالا آورْد و در حالی که می گریست ، چنین سرود : ای پسر هند ! آیا در برابر حلوای زعفرانی اسلام و دینمان را به تو بفروشیم؟ به خدا سوگند ، نه ! این گونه نمی شود زیرا که مولای ما امیر مؤمنان است .

ر . ک : ج 11 ص 347 (بنیانگذار علم نحو) .

2ابو ایّوب انصاریخالد بن زید بن کُلَیب ، که به کنیه اش ابو ایّوب انصاری مشهور است ، از صحابیان پیامبر خداست که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز ورود به یَثرب ، در خانه وی سُکنا گزید . وی در تمام نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت و پس از پیامبر خدا ، از پیشتازان به سوی ولایت و راست قامتان در حراست از حقّ خلافت بود که هرگز از این موضع ، روی برنتافت . وی را در زمره دوازده نفری شمرده اند که پس از پیامبر خدا در مسجد به پا خاستند و از حقّ علی علیه السلام به صراحتْ دفاع کردند . ابو ایّوب ، همگامی و همراهی با علی علیه السلام را هرگز از دست نَهِشت و در تمام نبردهای مولا علیه فتنه انگیزان شرکت جُست . او در جنگ نهروان ، فرماندهی سواره نظام را بر عهده داشت و پرچم امان ، در دست او بود . علی علیه السلام او را بر حکومت مدینه گماشت ؛ امّا او پس از هجوم بُسْر بن اَرطات ، تاب نیاورد و فرار کرد . در واپسین سال خلافت ، امام علیه السلام او را به فرماندهی گروهی ده هزار نفری برگماشت تا همراه سپاه امام حسین علیه السلام و قیس بن سعد ، برای نبرد با معاویه عازم شام شوند ؛ لیکن با شهادت علی علیه السلام لشکر از هم پاشید و مأموریت به انجام نرسید. ابو ایّوب از صحابیانی است که

احادیث فراوانی نقل کرده و در فضایل علی علیه السلام نیز بسیار روایت کرده است . او از جمله راویان حدیث «غدیر» و حدیث «ثقلین» (1) و این سخن والای پیامبر خداست که علی علیه السلام را به نبرد با ناکثین و قاسطین ومارقین، امر کرده است و ابو ایّوب را نیز به همراهی با امام علی علیه السلام فرا خوانده است . ابو ایّوب به سال 50 هجری ، در حالی که عازم نبرد با رومیان بود ، در قسطنطنیه زندگی را بدرود گفت و در آن جا دفن شد . (2)

.

1- .نیز ، ر .ک : اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث : بخش سوم : ویژگی های اهل بیت علیهم السلام / فصل یکم / همتای قرآن / کاوشی پیرامون حدیث ثقلین / سند حدیث الثقلین .

2- .این مقبره هم اکنون به زیارتگاه مسلمانان تبدیل شده است . (م)

ص: 24

. .

ص: 25

. .

وقعه صفّين عن الأعمش :كَتَبَ مُعاوِيَهُ إلى أبى أيّوبَ خالدِ بنِ زَيدٍ الأَنصارِىِّ صاحب مَنزِلِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وكانَ سَيِّدا مُعَظَّما مِن ساداتِ الأَنصارِ ، وكانَ مِن شيعَهِ عَلِىٍّ عليه السلام كِتابا ، وَكَتَبَ إلى زِيادِ بنِ سُمَيَّهَ وكانَ عامِلاً لِعَلِىٍّ عليه السلام عَلى بَعضِ فارِسٍ كِتابا ؛ فَأَمّا كِتابُهُ إلى أبى أيّوبَ فكان سطرا واحدا : لا تنسى شَيْباءُ أبا عُذرَتها ، ولا قاتلَ بِكرها . فلم يَدرِ أبو أيّوبَ ما هُوَ ؟ فَأَتى بِهِ عَلِيّا وقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّ مُعاوِيَهَ ابنَ أكّالَهِ الأَكبادِ ، وكَهفَ المُنافِقينَ ، كَتَبَ إلَىَّ بِكِتابٍ لا أدرى ما هُوَ ؟ فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : وأينَ الكِتابُ ؟ فَدَفَعَهُ إلَيهِ فَقَرَأَهُ وقالَ : نَعَم ، هذا مَثَلٌ ضَرَبَهُ لَکَ ، يَقولُ : ما أنسىَ الَّذى لا تَنسى الشَّيباءُ ؛ لا تَنسى أبا عُذرَتِها ، وَالشَّيباءُ : المَرأَهُ البِكرُ لَيلَهَ افتِضاضِها ، لا تَنسى بَعلَهَا الَّذى افتَرَعَها أَبَدا ، ولا تَنسى قاتِلَ بِكرِها ؛ وهُوَ أوَّلُ وُلدِها . كَذلِکَ لا أنسى أنا قَتلَ عُثمانَ . (1)

راجع : ج 6 ص 474 (رفع رايه الأمان) .

.

1- .وقعه صفّين : ص 366 .

وقعه صفّین به نقل از اَعمَش : معاویه به ابو ایّوب خالد بن زید انصاری ، صاحبْ خانه پیامبر خدا ، که سروری بزرگ در میان بزرگان انصار و از پیروان علی علیه السلام بود نامه نوشت و به زیاد بن سمیّه هم که کارگزار علی علیه السلام در بخشی از فارس بود ، نامه نوشت . نامه اش به ابو ایّوب ، یک سطر بیشتر نبود : نوعروس ، شب زفاف [نخستین شوهر] و نیز نخستین فرزندش را از یاد نمی بَرَد . پس ابو ایّوب ، منظورش را نفهمید و آن را نزد علی علیه السلام آورد و گفت : ای امیر مؤمنان! معاویه فرزند [هند]جگرخوار و پناهگاه منافقان ، به من نامه ای نوشته است که معنایش را نفهمیدم . علی علیه السلام به او فرمود : «نامه کجاست؟» . ابو ایّوب ، نامه را به ایشان داد . علی علیه السلام نامه را خواند و فرمود : «آری ؛ این ، یک ضرب المثل است . منظورش این است که همان گونه که نوعروس ، شب عروسی و نخستین شوهرش را که به دختری او پایان داده ، از یاد نمی بَرَد و نیز نخستین فرزندش را که او را مادر کرده است ، من نیز قتل عثمان را فراموش نمی کنم» .

ر .ک : ج 6 ص 475 (برافراشتن پرچم امان) .

.

3أبو حَسَّانٍ البَكرِيُّوقعه صفّين :بَعَثَ [عَلِىٌّ عليه السلام] أبا حَسّانٍ البَكرِىَّ عَلى إستانِ العالى (1) . (2)

4أبو ذَرٍّ الغِفارِىُّ (3)جُنْدَب بن جُناده ، وهو مشهور بكنيته . صوت الحقّ المدوّى ، وصيحه الفضيله والعداله المتعاليه ، أحد أجلّاء الصحابه ، والسابقين إلى الإيمان ، والثابتين على الصراط المستقيم (4) . كان موحِّداً قبل الإسلام ، وترفّع عن عباده الأصنام (5) . جاء إلى مكّه قادماً من الباديه ، واعتنق دين الحقّ بكلّ وجوده ، وسمع القرآن . عُدَّ رابعَ (6) من أسلم أو خامسهم (7) . واشتهر بإعلانه إسلامَه ، واعتقاده بالدين الجديد ، وتقصّيه الحقّ منذ يومه الأوّل (8) . وكان فريداً فذّاً فى صدقه وصراحه لهجته ، حتى قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله كلمته الخالده فيه تكريماً لهذه الصفه المحموده العاليه : «ما أظَلَّتِ الخَضراءُ ، وما أقَلَّتِ الغَبراءُ (9) أصدَقَ لَهجَةً مِن أبى ذَرٍّ » (10) . وكان من الثلّه المعدوده الّتى رعت حرمه الحقّ فى خضمّ التغيّرات الّتى طرأت بعد وفاه النّبىّ صلى الله عليه و آله (11) . وتفانى فى الدفاع عن موقع الولايه العلويّه الرفيعه ، وجعل نفسه مِجَنّاً للذبّ عنه ، وكان أحد الثلاثه الذين لم يفارقوا عليّاً عليه السلام قطّ (12) . ولنا أن نعدّ من فضائله ومناقبه صلاته على الجثمان الطاهر لسيّده نساء العالمين فاطمه عليهاالسلام ، فقد كان فى عداد من صلّى عليها فى تلك الليله المشوبه بالألم والغمّ والمحنه (13) . وصرخاته بوجه الظلم ملأت الآفاق ، واشتهرت فى التاريخ ؛ فهو لم يصبر على إسراف الخليفه الثالث وتبذيره وعطاياه الشاذّه ، وانتفض ثائراً صارخاً ضدّها، ولم يتحمّل التحريف الّذيافتعلوه لدعم تلك المكرمات المصطنعه، وقدح فى الخليفه وتوجيه كعب الأحبار لأعماله وممارساته . فقام الخليفه بنفى صوت العداله هذا إلى الشام الّتى كانت حديثه عهدٍ بالإسلام ، غيرَ مُلمّهٍ بثقافته (14) . ولم يُطِقه معاويه أيضاً ؛ إذ كان يعيش فى الشام كالملوك ، ويفعل ما يفعله القياصره ، ضارباً بأحكام الإسلام عرض الجدار ، فأقضّت صيحات أبى ذرّ مضجعه (15) . فكتب إلى عثمان يخبره باضطراب الشام عليه إذا بقى فيها أبو ذرّ ، فأمر بردّه إلى المدينه (16) ، وأرجعوه إليها على أسوأ حال . وقدم أبو ذرّ المدينه ، لكن لا سياسه عثمان تغيّرت ، ولا موقف أبى ذرّ منه ، فالاحتجاج كان قائماً ، والصيحات مستمرّه ، وقول الحقّ متواصلاً ، وكشف المساوئ لم يتوقّف . ولمّا لم يُجْدِ الترغيب والترهيب معه ، غيّرت الحكومه أُسلوبها منه ، وما هو إلّا الإبعاد ، لكنّه هذه المرّه إلى الرَّبَذه (17) ، وهى صحراء قاحله حارقه ، وأصدر عثمان تعاليمه بمنع مشايعته (18) . ولم يتحمّل أمير

المؤمنين عليه السلام هذه التعاليم الجائره ، فخرج مع أبنائه وعدد من الصحابه لتوديعه (19) . وله كلام عظيم خاطبه به وبيّن فيه ظُلامته (20) . وتكلّم من كان معه أيضاً ليعلم النّاس أنّ الّذى أبعد هذا الصحابى الجليل إلى الربذه هو قول الحقّ ومقارعه الظلم لاغيرها (21) . وكان إبعاد أبى ذرّ أحد ممهّدات الثوره على عثمان (22) . وذهب هذا الرجل العظيم إلى الربذه رضىّ الضمير ؛ لأنّه لم يتنصّل عن مسؤوليّته فى قول الحقّ ، لكنّ قلبه كان مليئاً بالألم ؛ إذ تُرک وحده ، وفُصل عن مرقد حبيبه رسول اللّه صلى الله عليه و آله . يقول عبد اللّه بن حواش الكعبى : رأيتُ أبا ذرّ فى الربذه وهو جالس وحده فى ظلّ سقيفه ، فقلت : يا أبا ذرّ ! وحدک ! فقال : كان الأمر بالمعروف والنّهى عن المنكر شعارى ، وقول الحقّ سيرتى ، وهذا ما ترک لى رفيقاً . توفّى أبو ذرّ سنه 32 ه (23) . وتحقّق ما كان يراه النّبىّ صلى الله عليه و آله فى مرآه الزمان ، وما كان يقوله فيه ، وكان قد قال صلى الله عليه و آله : «يَرحَمُ اللّهُ أبا ذَرٍّ ، يَعيشُ وَحدَهُ ، ويَموتُ وَحدَهُ ، ويُحشَرُ وَحدَهُ» (24) . ووصل جماعه من المؤمنين فيهم مالک الأشتر بعد وفاه ذلک الصحابىّ الكبير القائل الحقّ فى زمانه ، ووسّدوا جسده النّحيف الثرى باحترام وتبجيل (25) . 26

.

1- .الإستانُ العالِ : كوره فى غربىّ بغداد من السواد ، تشتمل على أربعه طساسيج ، وهى : الأنبار ، وبادوريا ، وقَطْرَبُّل ، ومَسكِن (معجم البلدان : ج 1 ص 174) .
2- .وقعه صفّين : ص 11 ؛ الأخبار الطوال : ص 153 وفيه «حسّان بن عبد اللّه البكرى» .
3- .قد اختلف فى اسمه ونَسَبه اختلافا كثيرا ، وما فى المتن هو أكثر وأصحّ ما قيل فيه ، ولكنّه مشهور بكنيته ولقبه .
4- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 46 الرقم 10 ، الاستيعاب : ج 4 ص 216 الرقم 2974 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 563 الرقم 800 .
5- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 222 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 158 ح 26 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 563 الرقم 800 .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 385 ح 5459 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 224 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 563 الرقم 800 .
7- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 224 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 46 الرقم 10 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 563 الرقم 800 .
8- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 225 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 158 ح 26 .

9- .الخضْرَاء : السَّماء ، والغَبْرَاء : الأرض (النهايه : ج 2 ص 42 «خضر») .
10- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 85 ح 5461 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 228 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 59 الرقم 10 .
11- .الخصال : ص 607 ح 9 ، عيون أخبار الرضا : ج 2 ص 126 ح 1 .
12- .رجال الكشّى : ج 1 ص 38 الرقم 17 ، الاختصاص : ص 6 .
13- .رجال الكشّى : ج 1 ص 34 الرقم 13 ، الاختصاص : ص 5 .
14- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 166 ، مروج الذهب : ج 2 ص 349 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 256 ح 130 .
15- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 167 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 256 ح 130 ؛ الشافى : ج 4 ص 294 .
16- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 226 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 167 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 63 الرقم 10 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 283 ؛ الأمالى للمفيد : ص 162 ح 4 .
17- .الكافى : ج 8 ص 206 ح 251 ، الأمالى للمفيد : ص 164 ح 4 ؛ أنساب الأشراف : ج 6 ص 167 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 227 .
18- .مروج الذهب : ج 2 ص 351 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 252 ح 130 ؛ الأمالى للمفيد : ص 165 ح 4 .
19- .الكافى : ج 8 ص 206 ح 251 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 275 ح 2428 ، الأمالى للمفيد : ص 165 ح 4 ، المحاسن : ج 2 ص 94 ح 1247 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 172 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 350 .
20- .الكافى : ج 8 ص 206 ح 251 ، نهج البلاغه : الخطبه 130 .
21- .الكافى : ج 8 ص 207 ح 251 وراجع كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 275 ح 2428 والمحاسن : ج 2 ص 94 ح 1247 وشرح نهج البلاغه : ج 8 ص 253 ح 130 .
22- .راجع : ج 3 ص 160 (نفى أبى ذرّ) .
23- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 381 ح 5451 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 74 الرقم 10 ؛ رجال الطوسى : ص 32 الرقم 143 وفيه «مات فى زمن عثمان بالربذه» .
24- .الإصابه : ج 7 ص 109 ، كنز العمّال : ج 11 ص 644 ح 33132 ؛ رجال الكشى: ج 1 ص 98 الرقم 48 ، بحار الأنوار : ج 22 ص 343 ح 2 كلّها نحوه .
25- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 388 ح 5470 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 234 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 77 الرقم 10 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 308 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 264 ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 283 الرقم 118 .

3 . ابو حَسّان بَکْری

4 . ابو ذر غِفاری

3ابو حَسّان بَکْریوقعه صِفّین :[علی علیه السلام] ابو حَسّان بَکْری را به استانداری «العالی» (1) روانه کرد .

4ابو ذر غِفاری (2)جُندَب بن جُناده که به کنیه اش مشهور است ، صدای رسای حق ، فریاد بلندِ فضیلت و عدالت ، از صحابیان والا مقام و از پیش گامان ایمان و از استوارْ گامان صراط مستقیم بود . او پیش از اسلام ، موحّد بود و از بت پرستی تَن زده بود . او از بادیه به مکّه آمد و آیین حق را با همه وجود پذیرفت و آیات الهی را نیوشید . ابو ذر را چهارمین و یا پنجمین کسی دانسته اند که اسلام را پذیرفته و اسلام جویی و حق خواهی و باور به آیین جدید را از آغازین روز ، آشکارا اظهار کرده بود . او در استوارگامی ، راستگویی و صراحت لهجه بی بدیل بود . پیامبر خدا ، کلام جاودانه « آسمان بر کسی سایه نیفکند و زمین ، کسی را بر پشت خود نگرفت که راستگوتر از ابو ذر باشد» را به پاس این ویژگی والای او بیان فرمود . ابو ذر از معدود کسانی است که در هنگامه دیگرسانی های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، حریم حق را پاس داشت و جان خویش را سپر دفاع از جایگاه والای ولایت علی علیه السلام ساخت و از سه نفری است که هرگز از آن بزرگوار ، جدا نشدند . در والایی ها و فضلیت های ابو ذر باید از نماز گزاردن او بر پیکر مطهّر بانوی اسلام ، حضرت زهرا علیهاالسلام نیز یاد کرد . او از معدود کسانی است که در آن هنگامه آمیخته به رنج و غم ، بر پیکر فاطمه زهرا علیهاالسلامنماز خواندند . خروش او علیه بیداد ، شُهره تاریخ است . او اسراف ، تبذیر و بخشش های ناهنجار خلیفه سوم را برنتابید و علیه آنها خروشید و تحریف هایی را که می خواستند برای پشتوانه سازی این حاتم بخشی ها درست کنند ، نیارست و بر خلیفه و توجیه گری کعب الأحبار ، طعن زد و خلیفه ، او ، این فریادِ رسای عدالتخواهی را به شام که دیاری تازه مسلمان و ناآشنا به فرهنگ اسلام بود تبعید کرد . معاویه نیز که در شام ، چونان شاهان می زیست و اعمال قیصرگونه انجام می داد و عملاً احکام اسلام را زیر پا می نهاد ، از فریادهای ابو ذر در امان نماند و بدین سان به عثمان نوشت که اگر ابو ذر در شام بماند ، آن جا را به آشوب خواهد کشید . عثمان نیز

دستور داد که ابو ذر را به مدینه بازگردانند . چنین کردند ، با سخت ترین و رنج آمیزترین شکل . ابو ذر به مدینه آمد . نه شیوه عثمان دیگرگون شده بود و نه موضع ابو ذر ! پس اعتراض بود و فریاد کردن ، حق گویی بود و افشاگری ؛ و چون تطمیع ها و تهدیدهای دستگاه حکومت ، کارگر نیفتاد ، شیوه برخورد حکومت به گونه ای دیگر شد : تبعید او به ربذه ، بیابان خشک و سوزان ، و بخش نامه خلیفه که هیچ کس حق ندارد ابو ذر را بدرقه کند . علی علیه السلام آن بخش نامه ستمگرانه را برنتابید و با فرزندان و تنی چند از صحابیان ، ابو ذر را بدرقه کرد و در جملاتی سنگین ، مظلومیت ابو ذر را بیان فرمود . دیگران نیز سخن گفتند تا مردمان بدانند که ابو ذر ، این صحابی بزرگ را حقگویی و ستم ستیزی اش به ربذه می فرستد ، نه چیزهای دیگر . تبعید ابو ذر ، از جمله زمینه های شورش علیه عثمان بود . (3) او به ربذه رفت با دلی شاد از این که از زیر بار مسئولیت حقگویی ، شانه خالی نکرده است و با قلبی آکنده از غم که تنهایش گذاشتند ، و او را از مرقد مطهّر حبیبش پیامبر خدا جدا ساختند . عبد اللّه بن حواش کعبی می گوید : ابو ذر را در ربذه دیدم ، نشسته در سایه سایبانی ، تنهای تنها . گفتم : هان ، ابو ذر! تنهایی؟ گفت : هماره امر به معروف و نهی از منکر ، شعارم بود و حقگویی شیوه ام و این همه ، همراهی برایم باقی نگذاشت . ابو ذر به سال 32 هجری زندگی را بدرود گفت و آنچه را که پیامبر خدا در آینه زمان دیده بود و گفته بود که : «خدا رحمت کند ابو ذر را ! تنها زندگی می کند ، تنها زندگی را بدرود می گوید و در هنگامه قیامت ، تنها برانگیخته می شود» ، جامه واقعیت پوشید . گروهی از مؤمنان ، از جمله مالک اشتر ، پس از مرگ آن صحابی بزرگْ فرا رسیدند و با تجلیل و احترام ، پیکر نحیف آن حقگوی روزگار را به خاک سپردند . (4)

.

1- .استان عال یا عالی ، منطقه ای در عراق و در غرب بغداد است که چهار بخش دارد : اَنبار ، بادورَیا ، قَطْرَبُّل و مَسکِن (معجم البلدان : ج 1 ص 174) .

2- .در نام و نسب او اختلاف است و آنچه در متن آمده است ، صحیح ترین و مشهورترین قول است و اساسا او به کنیه و لقبش مشهور است .

3- .ر . ک : ج 3 ص 161 (تبعید ابو ذر) .

4- .مشهور ، این است که ابو ذر به هنگام خلافت عثمان ، افشاگریِ ناروایی ها و بدعت های عثمان را پیشه ساخت ، ستم ها ، تبعیض ها و

قومگرایی ها را افشا کرد و بدین سان ، حکومت ، وجودش را در مدینه برنتابید و او را به شام تبعید کردند و چون ابو ذر در شام نیز شیوه خود را ادامه داد و زشتی ها و ناروایی های معاویه را عیان ساخت ، معاویه از دست وی به عثمانْ شکوه کرد و عثمانْ او را به مدینه بازگرداند و به ربذه تبعید کرد و ... امّا برخی از پژوهشگران ، در پرتو اسناد تاریخی و در نتیجه سنجش نقل های مختلف ، بر این باورند که ابو ذر ، روزگاری طولانی در شام بوده است ؛ یعنی وی پس از مرگ ابوبکر ، راهی شام شده و بذر تشیّع را در مناطقی از شام پاشیده است (ابو ذر غفاری ، محمّد جواد آل فقیه ، ص 65 به بعد) .

ص: 30

. .

ص: 31

. .

ص: 32

. .

ص: 33

. .

ص: 34

. .

ص: 35

. .

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :ما أظَلَّتِ الخَضراءُ ، ولا أَقلَّتِ الغَبراءُ عَلى رَجُلٍ أصدَقَ لهَجَةً مِن أبى ذَرٍّ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :مَن سَرَّهُ أن يَنظُرَ إلى شَبيهِ عيسَى بنِ مَريَمَ خَلقا وخُلقًا ؛ فَلينَظُر إلى أبى ذَرٍّ . (2)

سنن الترمذى عن أبى ذرّ :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ما أظَلَّتِ الخَضراءُ ، ولا أقَلَّتِ الغَبراءُ مِن ذى لَهجَةٍ أصدَقَ ولا أوفى مِن أبى ذَرّ شِبهِ عيسَى بنِ مَريَمَ عليه السلام . فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ كَالحاسِدِ : يا رَسولَ اللّهِ أ فَنَعرِفُ ذلِکَ لَهُ ؟ قالَ : نَعَم ، فَاعرِفوهُ لَهُ . (3)

مسند ابن حنبل عن بريده :قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ مِن أصحابى أربَعَةً ، أخبَرَنى أنَّهُ يُحِبُّهُم ، وأمَرَنى أن اُحِبَّهُم . قالوا : مَن هُم يا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ : إنَّ عَلِيّا مِنهُم ، وأبو ذَرٍّ الغِفارِىُّ ، وسَلمانُ الفارِسِىُّ ، وَالمِقدادُ بنُ الأسوَدِ الكِندِىُّ . (4)

أنساب الأشراف :لَمّا أعطى عُثمانُ مَروانَ بنُ الحَكَمِ ما أعطاهُ ، وأعطَى الحارِثَ بنَ الحَكَمِ بنِ أبى العاصِ ثَلاثَمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، وأعطى زَيدَ بنَ ثابِتٍ الأنصارِىَّ مِئَهَ ألفِ دِرهَمٍ ، جَعَلَ أبو ذَرٍّ يَقولُ : بَشِّرِ الكانِزينَ بِعَذابٍ أليمٍ ، ويَتلو قَولَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ : «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ» الآيه (5) . فَرَفَعَ ذلِکَ مَروانُ بنُ الحَكَمِ إلى عُثمانَ ، فَأرسَلَ إلى أبى ذَرٍّ ناتِلاً مَولاهُ أنِ انتَهِ عَمّا يَبلُغُنى عَنکَ ، فَقالَ : أ يَنهانى عُثمان عَن قِراءَهِ كِتابِ اللّهِ ، وعَيبِ مَن تَرَکَ أمرَ اللّهِ ؟ ! فَوَاللّهِ لَأن اُرضِىَ اللّهَ بِسخَطِ عُثمانَ أحَبُّ إلَىَّ وخَيرٌ لى مِن أن اُسخِطَ اللّهَ بِرِضاهُ . فَأغضَبَ عُثمانَ ذلِکَ وأحفَظَهُ (6) ، فَتَصابَرَ وكَفَّ . وقالَ عُثمانُ يَوماً : أ يَجوزُ لِلإمامِ أن يَأخُذَ مِنَ المالِ ، فَإذا أيسَرَ قَضى ؟ فَقالَ كَعبُ الأحبارِ : لا بَأسَ بِذلِکَ ! فَقالَ أبو ذَرٍّ : يَابنَ اليَهودِيَّينِ ! أ تُعَلِّمُنا دينَنا ؟ ! فَقالَ عُثمانُ : ما أكثَرَ أذاکَ لى ، وأولَعَکَ بِأصحابى ! (7)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 385 ح 5461 ، سنن الترمذى : ج 5 ص 669 ح 3801 ، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 55 ح 156 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 59 الرقم 10 كلّها عن عبد اللّه بن عمرو .

2- .المعجم الكبير : ج 2 ص 149 ح 1626 عن عبد اللّه بن مسعود ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 228 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 59 الرقم 10 كلاهما عن مالک بن دينار وفيهما «مَن سرّه أن ينظر إلى زهد عيسى فلينظر ...» ، الاستيعاب : ج 1 ص 323 الرقم 343 عن أبى هريره وفيه «من سرّه أن ينظر إلى تواضع عيسى فلينظر ...» .
3- .سنن الترمذى : ج 5 ص 670 ح 3802 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 14 ح 23029 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 61 الرقم 10 .
5- .التوبه : 34 .
6- .أى : أغضَبه ، من الحَفِيظه ؛ الغَضب (النهايه : ج 1 ص 408 «حفظ») .
7- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 166 ؛ الشافى : ج 4 ص 293 نحوه وراجع شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 256 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آسمان بر کسی سایه نیفکنْد و زمینْ کسی را بر پشت خود نگرفت که راستگوتر از ابو ذر باشد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هرکس خوشش می آید به کسی بنگرد که در صورت و سیرت به عیسی علیه السلام شبیه باشد ، (1) به ابو ذر بنگرد .

سنن الترمذی به نقل از ابو ذر : پیامبر خدا فرمود : «آسمان بر کسی سایه نیفکنْد و زمین کسی را بر پشت خود نگرفت که از ابو ذر ، راستگوتر و از او به عیسی بن مریم علیه السلام شبیه تر باشد» . عمر بن خطّاب ، مانند حسدورزان گفت : ای پیامبر خدا! آیا او را بدین صفت بشناسیم؟ فرمود : «آری . او را بر این صفت بدانید» .

مسند ابن حنبل به نقل از بُرَیده : پیامبر خدا فرمود : «خداوند عز و جل چهارتن از یاران مرا دوست دارد و مرا از آن باخبر کرده است و به من فرمان داده که آنان را دوست بدارم» . گفتند : ای پیامبر خدا! آنان چه کسانی اند؟ فرمود : «علی از آنان است و نیز ابو ذر غِفاری و سلمان فارسی و مِقداد بن اَسود کِنْدی» .

أنساب الأشراف :چون عثمان آن [عطای چشمگیر]را در حقّ مروان بن حَکَم کرد و به حارث بن حکم بن ابی العاص نیز سیصد هزار درهم و به زید بن ثابت انصاری صدهزار درهم داد ، ابو ذر ، زبان به اعتراض گشود و می گفت : زراندوزان را به عذابی دردناک ، بشارت ده و سخن خدای عز و جل را تلاوت می کرد : «و کسانی که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند ، به عذابی دردناک ، بشارتشان ده» . پس مروان بن حکم ، این موضوع را به عثمان رساند . او هم ناتل ، غلامش را به سوی ابو ذر فرستاد تا او را از این کار ، باز دارد . ابو ذر گفت: آیا عثمانْ مرا از تلاوت کتاب خدا و خرده گیری بر وا نهادن امر خدا ، باز می دارد؟! به خدا سوگند ، اگر خدا را خشنود و عثمان را ناخشنود سازم ، برایم دوست داشتنی تر و بهتر است تا آن که خدا را ناخشنود و عثمان را خشنود کنم . پس عثمان از این گفته ، خشمگین و عصبانی شد ؛ امّا دست نگه داشت و صبر نمود . روزی عثمان گفت : آیا جایز است رهبر جامعه از بیت المال برای خود بردارد و چون کارش گشایش یافت ، بدهی اش را بپردازد؟ کعب الأحبار گفت : اشکالی ندارد . ابو ذر گفت : ای یهودی زاده! آیا دینمان را

به ما می آموزی؟ عثمان گفت : چه قدرْ مرا آزار می دهی و به جان یارانم می افتی !

.

1- .در برخی نقل ها آمده است : «هر کس خوشش می آید به زهد عیسی و یا تواضع عیسی بنگرد ، ...» .

أنساب الأشراف عن كميل بن زياد :كُنتُ بِالمَدينَهِ حينَ أمَرَ عُثمانُ أبا ذَرٍّ بِاللَّحاقِ بِالشّامِ ، وكُنتُ بِها فِى العامِ المُقبِلِ حينَ سَيَّرَهُ إلَى الرَّبَذَهِ . (1)

تاريخ اليعقوبى :بَلَغَ عُثمانَ أيضا أنَّ أبا ذَرٍّ يَقَعُ فيهِ ، ويَذكُرُ ما غَيَّرَ وبَدَّلَ مِن سُنَنِ رَسولِ اللّهِ ، وسُنَنِ أبى بَكرٍ وعُمَرَ ، فَسَيَّرَهُ إلَى الشّامِ إلى مُعاوِيَهَ ، وكانَ يَجلِسُ فِى المَسجدِ ، فَيقولُ كَما كانَ يَقولُ ، ويَجتَمِعُ إلَيهِ النّاسُ ، حَتّى كَثُرَ مَن يَجتَمِعُ إلَيهِ ويَسمَعُ مِنهُ . وكانَ يَقِفُ عَلى بابِ دِمَشقَ إذا صَلّى صَلاهَ الصُّبحِ ، فَيَقولُ : جاءَتِ القِطارُ تَحمِلُ النّارَ ، لَعَنَ اللّهُ الآمِرينَ بِالمَعروفِ وَالتّارِكينَ لَهُ ، ولَعَنَ اللّهُ النّاهينَ عَنِ المُنكَرِ وَالآتينَ لَهُ . وكَتَبَ مُعاوِيَهُ إلى عُثمانَ : إنَّکَ قَد أفسَدتَ الشّامَ عَلى نَفسِکَ بِأبى ذَرٍّ ، فَكَتَبَ إلَيهِ أنِ احمِلهُ عَلى قَتَبٍ (2) بِغَيرِ وِطاءٍ ، فَقَدِمَ بِهِ إلَى المَدينَهِ ، وقَد ذَهَبَ لَحمُ فَخِذَيهِ ، فَلَمّا دَخَلَ إلَيهِ وعِندَهُ جَماعَهٌ قالَ : بَلَغَنى أنَّکَ تَقولُ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ يَقولُ : « إذا كَمُلَت بَنو اُمَيَّهَ ثَلاثينَ رَجُلاً اتَّخَذوا بِلادَ اللّهِ دُوَلاً (3) ، وعِبادَ اللّهِ خَوَلاً (4) ، ودينَ اللّهِ دَغَلاً (5) » فَقالَ : نَعَم ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ يَقولُ ذلِکَ . فَقالَ لَهُم : أ سَمِعتُم رَسولَ اللّهِ يَقولُ ذلِکَ ؟ فَبَعَثَ إلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَأتاهُ ، فَقالَ : يا أبا الحَسَنِ ! أ سَمِعتَ رَسَولَ اللّهِ يَقولُ ما حَكَاهُ أبو ذَرٍّ ؟ وقَصَّ عَلَيهِ الخَبَرَ . فَقالَ عَلِيٌّ : نَعَم ! قالَ : وكَيفَ تَشهَدُ ؟ قالَ : لِقَولِ رَسولِ اللّهِ : « ما أظَلَّتِ الخَضراءُ ، ولا أقَلَّتِ الغَبراءُ ذا لَهجَهٍ أصدَقَ مِن أبى ذَرٍّ» . فَلَم يُقِم بِالمَدينَهِ إلّا أيّاما حَتّى أرسَلَ إلَيهِ عُثمانُ : وَاللّهِ لَتَخرُجَنَّ عَنها ! قالَ : أ تُخرِجُنى مِن حَرَمِ رَسولِ اللّهِ ؟ قالَ : نَعَم ، وأنفُکَ راغِمٌ . قالَ : فَإلى مَكَّهَ ؟ قالَ : لا ، قالَ : فَإلَى البَصرَهِ ؟ قالَ : لا ، قالَ : فَإلَى الكوفَهِ ؟ قالَ : لا ، ولكِن إلى الرَّبَذَهِ الَّتى خَرَجتَ مِنها حَتّى تَموتَ بِها ! يا مَروانُ ، أخرِجهُ ، ولا تَدَع أحَدا يُكَلِّمهُ ، حَتّى يَخرُجَ . فَأخرَجَهُ عَلى جَمَلٍ ومَعَهُ امرَأتُهُ وَابنَتُهُ ، فَخَرَجَ وَعِلىٌّ وَالحَسَنُ وَالحُسَينُ وعَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ يَنظُرونَ ، فَلَمّا رَأى أبو ذَرٍّ عَلِيّا قامَ إلَيهِ فَقَبَّلَ يَدَهُ ثُمَّ بَكَى ، وقالَ : إنّى إذا رَأيتُکَ ورَأيتُ وُلدَکَ ذَكَرتُ قَولَ رَسولِ اللّهِ ، فَلَم أصبِر حَتّى أبكِيَ ! فَذَهَبَ عَلِيٌّ يُكَلِّمُهُ ، فَقالَ لَهُ مَروانُ : إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ قَد نَهى أن يُكَلِّمَهُ أحَدٌ ، فَرَفَعَ عَلِيٌّ السَّوطَ فَضَرَبَ وَجَهَ ناقَهِ مَروانَ ، وقالَ : تَنَحَّ ، نحّاکَ اللّهُ إلَى النّارِ ! ثُمَّ شَيَّعَهُ ، فَكَلَّمَهُ بِكَلامٍ يَطولُ شَرحُهُ ، وَتَكَلَّمَ كُلُّ رَجُلٍ مِنَ القَومِ وَانصَرَفوا ، وَانصَرَفَ مَروانُ إلَى عُثمانَ ، فَجَرى بَينَهُ وبَينَ عَلِيٍّ فى هذا بَعضُ الوَحشَهِ ، وتَلاحَيا كَلاما ، فَلَم يَزَل أبو ذَرٍّ بِالرَّبَذَهِ حَتّى تُوُفِّىَ . (6)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 168 .
2- .القَتَب : رَحلٌ صغير على قدر السنام (الصحاح : ج 1 ص 198 «قتب») .
3- .الدُّوَل : جمع دُوله ؛ وهو ما يُتداوَل من المال ، فيكون لقوم دون قوم (النهايه : ج 2 ص 140 «دول») .
4- .خَوَلاً : أى خَدما وعَبيدا ، يعنى أنّهم يستخدمونهم ويَستعبِدونهم (النهايه : ج 2 ص 88 «خول») .
5- .دَغَلاً : أى يَخدعون به النّاسَ ، وأصل الدَّغَل : الشَّجَر الملتَفّ الَّذى يكمُن أهل الفَساد فيه (النهايه : ج 2 ص 123 «دغل») .
6- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 171 ؛ الفتوح : ج 2 ص 373 نحوه وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 350 .

أنساب الأشراف به نقل از کُمَیل بن زیاد : زمانی که عثمانْ فرمان داد ابو ذر به شام برود ، من در مدینه بودم و در سال بعد نیز که او را به رَبَذه تبعید کرد ، آن جا بودم .

تاریخ الیعقوبی :به عثمانْ خبر رسید که ابو ذر از او خُرده می گیرد و تغییر و تبدیل های او را در سنّت پیامبر خدا و سیره ابو بکر و عمر ، بر زبان می آورد . از این رو ، او را به شام و به نزد معاویه تبعید کرد . ابو ذر [در شام نیز] در مسجد می نشست و همان گفته ها را می گفت و مردم به گِرد او جمع می شدند تا آن که اطرافیان و شنوندگان او فراوان شدند و چون نماز صبح را می خواند ، بر دروازه دمشق می ایستاد و می گفت : کاروانی آمده که آتش می آورد. خداوند، کسانی را که به نیکی فرمان می دهند،ولی آن را وا می نهند و نیز آنان را که از زشتکاری باز می دارند ، ولی خود انجام می دهند ، لعنت کند ! معاویه به عثمان نوشت : تو با [تبعید] ابو ذر ، شام را بر خودت تباه کردی . پس عثمان به او نوشت که وی را بر کجاوه ای چوبین و خُرد و بی روپوش ، سوار کند و به سوی او روانه بدارد . ابو ذر ، این گونه به مدینه رسید ، در حالی که گوشت ران هایش رفته بود . چون ابو ذر به نزد عثمان آمد ، گروهی نزد او بودند . عثمان گفت : به من خبر رسیده که می گویی : شنیدم که پیامبر خدا می فرمود : «چون عدد مردان بنی امیّه به سی نفر رسید ، سرزمین های خدا را در میان خود ، دست به دست می چرخانند و بندگان خدا را خدمتکار خود می کنند و دین خدا را وسیله فریبکاری قرار می دهند» ؟ ابو ذر گفت : آری . شنیدم که پیامبر خدا چنین می فرمود . عثمان به آنان که نزدش بودند گفت : آیا شنیده اید که پیامبر خدا چنین چیزی بگوید؟ پس در پیِ علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد و او آمد . عثمان پرسید : ای ابو الحسن! آیا آنچه را ابو ذر حکایت می کند ، از پیامبر خدا شنیده ای؟ و سپس ماجرا را برایش گفت . علی علیه السلام فرمود : «آری» . عثمان گفت : چگونه گواهی می دهی؟ فرمود : «برپایه گفته پیامبر خدا که فرمود : آسمان بر کسی سایه نیفکنْد و زمین ، کسی را بر پشت خود نگرفت که راستگوتر از ابو ذر باشد » . ابو ذر ، هنوز چند روزی در مدینه نمانده بود که عثمان به دنبالش فرستاد که : به خدا سوگند ، باید از مدینه خارج شوی . ابو ذر گفت : آیا مرا از حرم پیامبر خدا بیرون می کنی؟ گفت : آری ؛ اگرچه برخلاف میل توست . گفت : به مکّه [تبعیدم می کنی]؟ گفت : نه . گفت : به بصره ؟ گفت : نه . گفت : به کوفه ؟ گفت : نه ، بلکه به ربذه ؛ جایی که از

آن جا بیرون آمدی تا آن که در آن جا بمیری . ای مروان ! او را بیرون کن و به هیچ کس اجازه سخن گفتن با او را مده تا خارج شود . مروان [به دستور عثمان] ، ابو ذر را در حالی که زن و دخترش همراهش بودند ، بر شتری سوار و از مدینه اخراج کرد . علی و حسن و حسین علیهم السلام و عبد اللّه بن جعفر و عمّار بن یاسر هم بیرون آمده بودند و می نگریستند . ابو ذر ، چون علی علیه السلام را دید ، به سوی او آمد و دستش را بوسید و گریست و گفت : من چون تو و فرزندانت را دیدم ، گفته پیامبر خدا به یادم آمد و نتوانستم خود را نگاه دارم و به گریه افتادم . پس علی علیه السلام رفت تا با ابو ذر ، سخن بگوید که مروان گفت : امیر مؤمنان [عثمانْ]نهی کرده است که کسی با او سخن بگوید . علی علیه السلام تازیانه اش را بالا آورد بر صورت شتر مروان زد و فرمود : «دور شو . خداوند ، تو را به آتش ببرد !» . سپس او را بدرقه کرد و با وی سخنانی گفت که شرحش به درازا می کشد و بقیه افراد نیز هریک سخنانی گفتند و بازگشتند . مروان به نزد عثمان بازگشت و این ماجرا ، موجب دوری میان علی علیه السلام و عثمان و بگو مگوی آن دو شد و ابو ذر در رَبَذه ماند تا وفات کرد .

.

ص: 40

. .

ص: 41

..

أنساب الأشراف :كانَ أبو ذرٍّ يُنكِرُ عَلى مُعاوِيَهَ أشياءَ يَفعَلُها ، وبَعَثَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ بِثَلاثِمِئَهِ دينارٍ ، فَقالَ : إن كانَت مِن عَطائِىَ الَّذى حَرَمتُمونيهِ عامى هذا قَبِلتُها ، وإن كانَت صِلَهً فَلا حاجَهَ لى فيها . وبَعَثَ إلَيهِ حَبيبُ بنُ مَسلمَهَ الفِهرِى بِمِئَتَى دينارٍ ، فَقالَ : أ ما وَجَدَتَ أهونَ عَلَيکَ مِنّى حينَ تَبعَثُ إلَىَّ بِمالٍ ؟ ورَدَّها . وبَنى مُعاوِيَهَ الخَضراءَ بِدِمَشقَ ، فَقالَ : يا مُعاوِيَهُ ، إن كانَت هذِهِ الدّارُ مِن مالِ اللّهِ فَهِىَ الخِيانَهُ ، وإن كانَت مِن مالِکَ فَهذا الإِسرافُ . فَسَکَتَ مُعاوِيَهُ . (1)

أنساب الأشراف :كانَ أبو ذرٍّ يَقولُ : وَاللّهِ لَقَد حَدَثَت أعمالٌ ما أعرِفُها ، وَاللّهِ ما هِىَ فى كِتابِ اللّهِ ولا سُنَّهِ نَبِيِّهِ ، وَاللّهِ إنّى لَأَرى حَقّا يُطفَأُ ، وباطِلاً يُحيا ، وصادِقا يُكَذَّبُ ، وأثَرَهً بِغَيرِ تُقى ، وصالِحا مُستَأثَرا عَلَيهِ . فَقالَ حَبيبُ بنُ مَسلمَهَ لِمُعاوِيَهَ : إنَّ أبا ذَرٍّ مُفسِدٌ عَلَيکَ الشّامَ ، فَتَدارَک أهلَهُ إن كانَت لَکُم بِهِ حاجَهٌ ، فَكَتَبَ مُعاوِيَهُ إلى عُثمانَ فيهِ ، فَكَتَبَ عُثمانُ إلى مُعاوِيَهَ : أمّا بَعدُ ؛ فَاحمِل جُندَبا إلىَّ عَلَى أغلَظِ مَركَبٍ وأوعَرِهِ ، فَوَجَّهَ مُعاوِيَهُ مَن سارَ بِهِ اللَّيلَ وَالنَّهارَ . فَلَمّا قَدِمَ أبو ذَرٍّ المَدينَهَ جَعَلَ يَقولُ : يَستَعمِلُ الصِّبيانَ ويَحمِى الحِمى ، ويُقَرِّبُ أولادَ الطُّلَقاءِ . فَبَعَثَ إلَيهِ عُثمانُ : اِلحَق بِأىِّ أرضٍ شِئتَ ، فَقالَ : بِمَكَّهَ ، فَقالَ : لا ، قالَ : فَبَيتُ المَقدِسِ ، قالَ : لا ، قالَ : فَبِأحَدِ المِصرَينِ (2) ، قالَ : لا ، ولكِنّى مُسَيِّرُکَ إلَى الرَّبَذَهِ ، فَسَيَّرَهُ إلَيها ، فَلَم يَزَل بِها حَتّى ماتَ . (3)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 167 ، شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 256 ؛ الشافى : ج 4 ص 294 وليس فيهما من «وبعث إليه» إلى «وردّها» .
2- .هما الكوفهُ والبَصره (لسان العرب : ج 5 ص 176 «مصر») .
3- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 167 ؛ الشافى : ج 4 ص 294 نحوه .

أنساب الأشراف :ابو ذر ، کارهای معاویه را زشت می شمرد و بر وی خُرده می گرفت . معاویه سیصد دینار برایش فرستاد . ابو ذر گفت : اگر همان سهم من از بیت المال است که امسال مرا از آن محروم داشته اید ، می پذیرم ، و اگر صله (هدیه) است ، نیازی بدان ندارم . حبیب بن مسلمه فهری نیز دویست دینار برایش فرستاد . ابو ذر گفت : آیا تو این اندازه مرا کوچک یافته ای که برایم پول می فرستی؟ ! و آن را باز گرداند . و چون معاویه کاخ سبزش را در دمشق ساخت ، ابو ذر گفت : ای معاویه ! اگر این خانه را از مال خدا ساخته ای ، خیانت است و اگر از دارایی خودت ساخته ای ، اسراف است . معاویه هیچ نگفت .

أنساب الأشراف :ابو ذر می گفت : به خدا سوگند ، مسائلی (بدعت هایی) رخ داده است که سابقه ندارد و به خدا سوگند ، نه بر اساس کتاب خداست و نه سنّت پیامبرش . به خدا سوگند ، حقّی خاموش شده ، و باطلی زنده شده ، و راستگویی تکذیب شده ، و انحصار طلبی بی پروا و شایسته ای کنار زده شده را می بینم . حبیب بن مسلمه به معاویه گفت : ابو ذر ، شام را بر تو تباه می کند. پس اگر بِدان نیازی دارید،مردمانش را دریاب. معاویه به عثمان در این باره نوشت و عثمان هم به معاویه پاسخ نوشت : امّا بعد ؛ جُندَب را با خشن ترین و دشوارترین مَرکب به سوی من بفرست . معاویه او را با کسی فرستاد که شب و روز ، او را راه می برد و چون ابو ذر به مدینه رسید ، هماره و در همه جا می گفت : کودکان را بر کارها می گمارد و قُرُقگاه می سازد و فرزندان آزادشدگان [مکّه] (1) را مقرّب درگاه می نماید . عثمان به او پیغام داد که [از مدینه بیرون شو و] هر جا می خواهی، برو. گفت : به مکّه بروم؟ گفت: نه. گفت: پس به بیت المقدس بروم؟ گفت: نه. گفت : پس یکی از دو شهر (کوفه و بصره)؟ گفت: نه؛ بلکه تو را به رَبَذه تبعید می کنم. پس او را به آن جا فرستاد و در آن جا بود تا درگذشت .

.

1- .منظور ابو ذر ، امارت دادن به معاویه ، فرزند ابو سفیان است . وی از زمره کسانی بود که پیامبر خدا پس از فتح مکه ، آنها را آزاد کرد .

أنساب الأشراف عن قتاده :تَكَلَّمَ أبو ذَرٍّ بِشَىءٍ كَرِهَهُ عُثمانُ فَكَذَّبَهُ ، فَقالَ : ما ظَنَنتُ أنَّ أحَدا يُكَذِّبُنى بَعدَ قَولِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : «ما أقَلَّتِ الغَبراءُ ، ولا أطبَقَتِ الخَضراءُ ، عَلى ذى لَهجَةٍ أصدَقَ مِن أبى ذَرٍّ » ! ثُمَّ سَيَّرَهُ إلَى الرَّبَذَهِ . فَكانَ أبو ذَرٍّ يَقولُ : ما تَرَکَ الحَقُّ لى صَديقا . فَلَمّا سارَ إلَى الرَّبَذَهِ قالَ : رَدَّنى عُثمانُ بَعدَ الهِجرَهِ أعرابِيّا ! (1)

أنساب الأشراف عن إبراهيم التيمى عن أبيه:قُلتُ لِأَبى ذَرٍّ : ما أنزَلَکَ الرَّبَذَهَ ؟ قالَ : نُصحى لِعُثمانَ ومُعاوِيَهَ. (2)

الأمالى للطوسى عن عبد الرحمن بن أبى عمره الأنصارى :لَمّا قَدِمَ أبو ذَرٍّ عَلى عُثمانَ ، قالَ : أخبِرنى أىَّ البِلادِ أحَبُّ إلَيکَ ؟ قالَ : مُهاجَرى ، فَقالَ : لَستَ بِمُجاوِرى . قالَ : فَألحَقُ بِحَرَمِ اللّهِ فَأكونُ فيهِ ، قالَ : لا ، قالَ : فَالكوفَهُ ؛ أرضٌ بِها أصحابُ رسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، قالَ : لا ، قالَ : فَلَستُ بِمُختارٍ غَيرَهُنَّ . فَأمَرَهُ بِالمَسيرِ إلَى الرَّبَذَهِ ، فَقالَ : إنَّ رَسولَ اللّه صلى الله عليه و آله قالَ لى : « اِسمَع وأطِع ، وَانفُذ حَيثُ قادوکَ ، ولَو لِعَبدٍ حَبَشِىٍّ مُجَدَّعٍ » . فَخَرَجَ إلَى الرَّبَذَهِ ، وأقامَ مُدَّهً ، ثُمَّ أتى إلَى المَدينَهِ ، فَدَخَلَ عَلى عُثمانَ وَالنّاسُ عِندَهُ سِماطَينِ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّکَ أخرَجتَنى مِن أرضٍ إلى أرضٍ لَيسَ بِها زَرعٌ ولا ضَرعٌ إلّا شُوَيهاتٌ ، ولَيس لى خادِمٌ إلّا مُحَرَّرَهٌ (3) ، ولاَ ظِلٌّ يُظِلُّنى إلّا ظِلُّ شَجَرَهٍ ، فَأعطِنى خادِما وغُنَيماتٍ أعِش فيها ، فَحَوَّلَ وَجهَهُ عَنهُ ، فَتَحَوَّلَ عَنهُ إلَى السِّماطِ الآخَرِ ، فَقالَ مِثلَ ذلِکَ . فَقالَ لَهُ حَبيبُ بنُ سَلَمَهَ (4) : لَکَ عِندى يا أبا ذَرٍّ ألفُ دِرهَمٍ وخادِمٌ وخَمسُمِئَهِ شاهٍ ، قالَ أبو ذَرٍّ : أعطِ خادِمَکَ وألفَکَ وشُوَيهاتِکَ مَن هُوَ أحوَجُ إلى ذلِکَ مِنّى ؛ فَإنّى إنَّما أسأَلُ حَقّى فى كِتابِ اللّهِ . فَجاءَ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَقالَ لَهُ عُثمانُ : أ لا تُغنى عَنّا سَفيهَکَ هذا ؟ قالَ : أىُّ سَفيهٍ ؟ قالَ : أبو ذَرٍّ ! قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : لَيسَ بِسَفيهٍ ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : « ما أظَلَّتِ الخَضراءُ ، ولا أقَلَّتِ الغَبراءُ ، أصدَقَ لَهجَهً مِن أبى ذَرٍّ » أنزِلهُ بِمَنزِلَهِ مُؤمِنِ آلِ فِرعَونَ ، «وَ إن يَکُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإن يَکُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِى يَعِدُكُمْ» (5) . قالَ عُثمانُ : التُّرابُ فى فيکَ ! قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : بَلِ التُّرابُ فى فيکَ ، أنشُدُ بِاللّهِ مَن سَمِعَ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ ذلِکَ لِأَبى ذَرٍّ ، فَقامَ أبو هُرَيرَهَ وَعَشَرَهٌ فَشَهِدوا بِذلِکَ ، فَوَلّى عَلِىٌّ عليه السلام . (6)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 168 .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 169 .
3- .المُحَرَّر : الَّذى جُعل من العبيد حُرّا فاُعتِق (النهايه : ج 1 ص 362 «حرر») .
4- .كذا فى المصدر ، والصواب : « مَسلَمَه» .
5- .غافر : 28 .
6- .الأمالى للطوسى : ص 710 ح 1514 .

أنساب الأشراف به نقل از قَتاده : ابو ذر ، سخنی گفت که عثمان بدش آمد و او را دروغگو خواند . ابو ذر گفت : گمان نمی کردم که کسی مرا تکذیب کند ، پس از این که پیامبر خدا [درباره من]فرموده است : «زمین ، کسی را بر پشت خود نگرفت و آسمان صاحب سخنی را نپوشاند که راستگوتر از ابو ذر باشد» . سپس عثمان ، او را به رَبَذه تبعید کرد و ابو ذر می گفت : حقگویی ، دوستی برایم باقی نگذارده است . و چون به ربذه آمد ، گفت : عثمان ، مرا پس از هجرتم ، بادیه نشین کرد .

أنساب الأشراف به نقل از ابراهیم تَیْمی از پدرش : به ابو ذر گفتم: چه چیزی تو را به رَبَذه آورد؟ گفت : نصیحت کردنم به عثمان و معاویه .

الأمالی ، طوسی به نقل از عبد الرحمان بن ابی عمره انصاری : چون ابو ذر بر عثمانْ وارد شد ، عثمان گفت : به من بگو کدام سرزمین را بیشتر دوست می داری؟ گفت : هجرتگاهم (مدینه) را . گفت : نمی خواهم در کنارم باشی . گفت : آیا به مکّه بروم و در آن باشم؟ گفت : نه . گفت : به کوفه [بروم] ؛ سرزمینی که یاران پیامبر خدا در آن اند؟ گفت : نه . گفت : من جز اینها را برنمی گزینم . پس عثمان به او فرمان داد که به رَبَذه برود . ابو ذر گفت : پیامبر خدا به من فرمود : «گوش بسپار و اطاعت کن و هرجا تو را کشیدند ، روان شو ؛ حتّی اگر از [سوی]برده ای حبشی و بینی بریده باشد» . پس به ربذه رفت و مدّتی در آن جا ماند . سپس به مدینه باز آمد و بر عثمان که مردم به گردش حلقه زده بودند وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! تو مرا از سرزمینم به جایی راندی که بی آب و علف بود و جز شیر گوسفند ، چیزی نبود و خدمتگزاری جز بنده ای آزاد شده ، و سایبانی جز سایه درختی نداشتم . پس [از سهمم از بیت المال] ، خادم و گوسفندانی به من بده تا بتوانم در آن جا زندگی کنم . عثمان از او رو گرداند . ابو ذر نیز به همان سو رفت و گفته اش را باز گفت . حبیب بن سَلَمه به او گفت : ای ابو ذر! من به تو هزار درهم و یک خادم و پانصد رأس گوسفند می دهم . ابو ذر گفت : خادم و هزار درهم و گوسفندانت را به کسی عطا کن که از من نیازمندتر است . من فقط حقّ خود را که در کتاب خدا آمده است ، می طلبم . سپس علی علیه السلام آمد و عثمان به او گفت : آیا این سفیهِ خود را از ما باز نمی داری؟ فرمود : «کدام سفیه؟» . گفت : ابو ذر! علی علیه السلام فرمود : «او سفیه نیست. شنیدم که پیامبر خدا می فرماید : آسمان بر کسی سایه نیفکند و زمین ،

کسی را بر پشت خود نگرفت که راستگوتر از ابو ذر باشد . حدّاقل او را به منزله مؤمن آل فرعون قرار بده که: «اگر دروغگو باشد ، دروغش به زیان خود اوست ، و اگر راستگو باشد ، برخی از وعده هایش به شما خواهد رسید» . عثمان گفت : خاک در دهانت! علی علیه السلام فرمود : «خاک در دهان خودت . هر کس را که گفته پیامبر خدا را در باره ابو ذر شنیده ، به خدا سوگند می دهم [که برخیزد و گواهی دهد]» . ابوهریره و ده تن برخاستند و گواهی دادند و علی علیه السلام هم پشت کرد و رفت .

.

الکافی عن أبی جعفر الخثعمی :لَمّا سَیَّرَ عُثمانُ أبا ذَرٍّ إلَی الرَّبَذَهِ شَیَّعَهُ أمیرُ المُؤمِنینَ وعَقیلٌ وَالحَسَنُ وَالحُسَینُ علیهم السلام ، وعَمّارُ بنُ یاسِرٍ ، فَلَمّا کانَ عِندَ الوَداعِ ، قالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام : یا أبا ذَرٍّ ، إنَّکَ إنَّما غَضِبتَ للّهِ عَزَّ وجَلَّ ، فَارجُ مَن غَضِبتَ لَهُ . إنَّ القَومَ خافوکَ عَلی دُنیاهُم ، وخِفتَهُم عَلی دِینِکَ ، فَأرحَلوکَ عَنِ الفَناءِ وَامتَحَنوکَ بِالبَلاءِ . ووَاللّهِ لَو کانَتِ السَّماواتُ وَالأرضُ عَلی عَبدٍ رَتقا ، ثُمَّ اتَّقَی اللّهَ عَزَّ وجَلَّ ؛ جَعَلَ لَهُ مِنها مَخرَجا، فَلا یُؤنِسکَ إلّا الحَقُّ،ولا یوحِشکَ إلَا الباطِلُ. (1)

.

1- .الکافی : ج 8 ص 206 ح 251 .

الکافی به نقل از ابوجعفر خثعمی : چون عثمانْ ابو ذر را به ربذه تبعید کرد ، امیر مؤمنان و عَقیل و حسن و حسین علیهماالسلام و عمّار یاسر ، او را بدرقه کردند و چون هنگام وداع شد ، امیر مؤمنان فرمود : «ای ابو ذر! تو تنها برای خدای عز و جل خشمناک شدی . پس به همو امید داشته باش . این قوم از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنان بر دینت ترسیدی . پس تو را از سرای خود راندند و تو را در معرض امتحان نشاندند و به خدا سوگند ، اگر راه آسمان ها و زمین بر بنده ای بسته شود و او پروای الهی پیشه کند ، خدای عز و جل برایش راه خروجی قرار می دهد . پس جز با حق ، انس مگیر و جز از باطل مگریز» .

.

الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا شَيَّعَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام أبا ذَرٍّ ، وشَيَّعَهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلام ، وعَقيلُ بنُ أبى طالِبٍ ، وعَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ ، وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ عَلَيهِم سَلامُ اللّهِ ، قالَ لَهُم أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : وَدِّعوا أخاكُم ؛ فَإنَّهُ لابُدَّ لِلشّاخِصِ مِن أن يَمضِىَ ، ولِلمُشَيِّعِ مِن أن يَرجِعَ . قالَ : فَتَكَلَّمَ كُلُّ رَجُلٍ مِنهُم عَلى حِيالِهِ ، فَقالَ الحُسَينُ بنُ عَلِىٍّ عليهماالسلام : رَحِمَکَ اللّهُ يا أبا ذَرٍّ ! إنَّ القَومَ إنَّمَا امتَهَنوکَ بِالبَلاءِ ؛ لِأنَّکَ مَنَعتَهُم دينَکَ ، فَمَنَعوکَ دُنياهُم ، فَما أحوَجَکَ غَدا إلى ما مَنَعتَهُم ، وأغناکَ عَمّا مَنَعوکَ . فَقالَ أبو ذَرٍّ : رَحِمَکُمُ اللّهُ مِن أهلِ بَيتٍ ! فَما لى فِى الدُّنيا مِن شَجَنٍ (1) غَيرُکُم ، إنّى إذا ذَکَرتُکُم ذَکَرتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله . (2)

الأمالى للمفيد عن أبى جهضم الأزدى عن أبيه بَعدَ مُعامَلَهِ عُثمانَ السَّيِّئَهِ مَعَ أبى ذَرٍّ : بَلَغَ ذلِکَ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام فَبَکى حَتّى بَلَّ لِحيَتَهُ بِدُموعِهِ ، ثُمَّ قالَ : أ هکَذا يُصنَعُ بِصاحِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ ! إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ . ثُمَّ نَهَضَ وَمَعَهُ الحَسَنُ وَالحُسَينُ عليهماالسلام ، وعَبدُ اللّهِ بنُ العَبّاسِ وَالفَضلُ وقُثَمُ وعُبيدُ اللّهِ ، حَتّى لَحِقوا أبا ذَرٍّ ، فَشَيَّعوهُ ، فَلَمّا بَصُرَ بِهِم أبو ذَرٍّ حَنَّ إلَيهِم ، وبَکى عَلَيهِم ، وقالَ : بِأبى وُجوهٌ إذا رَأيتُها ذَکَرتُ بِها رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وشَمَلَتنِى البَرَکَهُ بِرُؤيَتِها . ثُمَّ رَفَعَ يَدَيهِ إلَى السَّماءِ وقالَ : اللّهُمّ إنّى اُحِبُّهُم ، ولَو قُطِّعتُ إربا إربا فى مَحَبَّتِهِم ما زِلتُ عَنهَا ابتغاءَ وَجهِکَ وَالدّارِ الآخِرَهِ ، فَارجِعوا رَحِمَکُمُ اللّهُ ، وَاللّهَ أسأَلُ أن يُخلُفَنى فيکُم أحسَنَ الخِلافَهِ . فَوَدَّعَهُ القَومُ ورَجَعوا وهُم يَبکونَ عَلى فِراقِهِ . (3)

.

1- .الشَّجَنُ : أى قرابه مشتبکه کاشتباک العروق (النهايه : ج 2 ص 447 «شجن») .
2- .المحاسن : ج 2 ص 94 ح 1247 عن إسحاق بن جرير الجريرى عن رجل من أهل بيته ، کتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 275 ح 2428 من دون إسناد إلى أحدٍ من أهل البيت عليهم السلام .
3- .الأمالى للمفيد : ص 165 ح 4 .

امام صادق علیه السلام :چون امیر مؤمنانْ ابو ذر را بدرقه کرد و حسن و حسین و عقیل بن ابی طالب و عبد اللّه بن جعفر و عمّار بن یاسر علیهم السلام نیز به بدرقه آمدند ، امیر مؤمنان به آنان فرمود : «با برادرتان خداحافظی کنید که مسافر باید برود و بدرقه کننده باید باز گردد» . پس هریک از آنها رو در رو با او سخن گفتند و حسین بن علی علیهماالسلام فرمود : «خدا رحمتت کند ای ابو ذر! این قوم ، تو را با بلا ، خوار داشتند ؛ زیرا تو آنان را از تعرّض به دینت بازداشتی و آنان ، تو را از آسیب رساندن به دنیایشان . پس ، فردا چه قدر آنچه از آنان نگاه داشتی ، به کارت می آید و چه قدر از آنچه آنان از تو دریغ داشتند ، بی نیازی» . ابو ذر گفت : رحمت خدا بر شما اهل بیت که جز شما بستگان دیگری در دنیا ندارم ! من هرگاه شما را یاد می کنم ، پیامبر خدا را به یاد می آورم .

الأمالی ، مفید به نقل از ابو جهضم آزْدی از پدرش : پس از آن رفتار زشت عثمان با ابو ذر، خبرش به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام رسید . چنان گریست که ریشش با اشک هایش تر شد . سپس فرمود : «آیا با صحابی پیامبر خدا چنین می کنید؟ إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون!» (1) سپس برخاست و با حسن و حسین علیهماالسلام و عبد اللّه و فضل و قُثَم و عبید اللّه (پسران عبّاس) در پی ابوذر آمد تا او را بدرقه کنند . ابوذر ، چون آنان را دید ، مشتاقانه به سوی آنان آمد و بر ایشان گریست و گفت : پدرم فدای چهره هایی که چون آنها را می بینم ، به یاد پیامبر خدا می افتم و با دیدن آنها ، برکت ، مرا فرا می گیرد! سپس دستانش را به سوی آسمان برد و گفت : خدایا! من آنان را دوست می دارم و برای کسب خشنودی تو و سرای آخرت ، اگر در راه محبّت ایشان قطعه قطعه هم شوم ، از آنان جدا نمی شوم . بازگردید ، خدایتان بیامرزاد و از خدا می خواهم که بهتر از من را برایتان بگذارد! پس همه با او وداع کردند و در حالی که از جدایی او می گریستند ، بازگشتند .

.

1- .این همان کلمه «اِسترجاع» است که به گاه مصیبت می گویند ، و یعنی : «ما از آنِ خداییم و به سوی او باز می گردیم» .

تاريخ اليعقوبى :لَم يَزَل أبو ذَرٍّ بِالرَّبَذَهِ حَتّى تُوُفِّىَ ، ولَمّا حَضَرَتهُ الوَفاهُ قالَت لَهُ ابنَتُهُ : إنّى وَحدى فى هذَا المَوضِعِ ، وأخافُ أن تَغلِبَنى عَلَيکَ السِّباعُ ، فَقالَ : کَلّا إنَّهُ سَيَحضُرُنى نَفَرٌ مُؤمِنونَ ، فَانظُرى أ تَرَينَ أحَدا ؟ فَقالَت : ما أرى أحَدا ! قالَ : ما حَضَرَ الوَقتُ ، ثُمَّ قالَ : انظُرى ، هَل تَرَينَ أحَدا ؟ قالَت : نَعم أرى رَکبا مُقبِلينَ ، فَقالَ : اَللّهُ أکبَرُ ، صَدَقَ اللّهُ ورَسولُهُ ، حَوِّلى وَجهى إلَى القِبلَهِ ، فَإذا حَضَرَ القَومُ فأقرِئيهم مِنّى السَّلامَ ، فَإذا فَرَغوا مِن أمرى ، فَاذبَحى لَهُم هذِهِ الشّاهَ ، وقولى لَهُم : أقسَمتُ عَلَيکُم إن بَرِحتمُ حَتّى تَأکُلوا ، ثُمَّ قُضِىَ عَلَيهِ . فَأتَى القَومُ ، فَقالَت لَهُمُ الجارِيَهُ : هذا أبو ذَرٍّ صاحِبُ رَسولِ اللّهِ قَد تُوُفِّىَ ، فَنَزَلوا ، وکانوا سَبعَهَ نَفَرٍ ، فيهِم حُذَيفَهُ بنُ اليَمانِ ، وَالأَشتَرُ ، فَبَکَوا بُکاءً شَديدا ، وغَسَّلوهُ ، وکَفَّنوهُ ، وصَلَّوا عَلَيهِ ، ودَفَنوهُ . ثُمَّ قالَت لَهُم : إنَّهُ يُقسِمُ عَلَيکُم ألّا تَبرَحوا حَتّى تَأکُلوا ، فَذَبَحُوا الشّاهَ وأکَلوا ، ثُمَّ حَمَلُوا ابنَتَهُ حَتّى صاروا بِها إلَى المَدينَهِ . (1)

راجع : ج 3 ص 160 (نفى أبى ذرّ) .

5أبو رافِعٍ مَولى رَسولِ اللّهِغَلَبتْ عليه کنيتُه ، واختُلف فى اسمه ، فقيل : أسلمُ ؛ وهو أشهر ما قيل فيه ، وقيل : إبراهيم (2) ، وقيل غير ذلک . أحد الوجوه البارزه فى التشيّع ، ومن السابقين إلى التأليف والتدوين والعلم ، وأحد صحابه الإمام الأبرار . کان غلاماً للعبّاس عمّ النّبىّ صلى الله عليه و آله (3) ، ثمّ وهبه العبّاس للنبىّ صلى الله عليه و آله (4) . ولمّا أسلم العبّاس وبلّغ أبو رافع رسولَ اللّه صلى الله عليه و آله بإسلامه أعتقه (5) . شهد أبو رافع حروب النّبىّ صلى الله عليه و آله کلّها إلّا بدراً (6) . ووقف بعده إلى جانب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ثابت العقيده ولم يفارقه (7) . وهو أحد رواه حديث الغدير (8) . وعُدّ من أبرار الشيعه وصالحيهم (9) . وکان مع الإمام عليه السلام أيضاً فى جميع معارکه (10) . وکان مسؤولاً عن بيت ماله عليه السلام بالکوفه (11) . وولداه عبيد اللّه (12) وعلىّ (13) من کُتّابه عليه السلام . ولأبى رافع کتاب کبير عنوانه «السُّنن والقضايا والأحکام» (14) ، يشتمل على الفقه فى أبوابه المختلفه ، رواه جمع من المحدّثين الکبار وفيهم ولده . وله کتب أُخرى منها کتاب «أقضيه أمير المؤمنين» ، و «کتاب الديات» وغيرهما ، ويعتقد بعض العلماء أنّها قاطبهً أبواب ذلک الکتاب الکبير وفصوله (15) . وذهب أبو رافع مع الإمام الحسن عليه السلام إلى المدينه بعد استشهاد الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (16) . ووضع الإمام الحسن المجتبى عليه السلام نصف بيت أبيه

تحت تصرّفه . وروى أبو رافع عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله (17) . وذكر البعض أنّه توفّى سنه 40 ه . 18

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 173 وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 308 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 264 والفتوح : ج 2 ص 377 .
2- .الاستيعاب : ج 1 ص 177 الرقم 34 ؛ تهذيب المقال : ج 1 ص 164 ح 1 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 690 الرقم 6536 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 73 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 170 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 668 ؛ رجال النّجاشى : ج 1 ص 61 الرقم 1 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 690 ح 6536 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 73 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 170 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 668 .
5- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 73 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 668 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 16 الرقم 3 ، الاستيعاب : ج 1 ص 177 الرقم 34 ؛ رجال النّجاشى : ج 1 ص 61 الرقم 1 .
6- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 74 ، الاستيعاب : ج 1 ص 178 الرقم 34 ؛ رجال النّجاشى : ج 1 ص 62 الرقم 1 وفيه «وشهد مع النّبىّ صلى الله عليه و آله مشاهده» .
7- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 62 الرقم 1 ، الأمالى للطوسى : ص 59 ح 86 .
8- .مقتل الحسين للخوارزمى : ج 1 ص 48 ؛ الغدير : ج 1 ص 16 ح 8 .
9- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 62 الرقم 1 .
10- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 441 .
11- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 74 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 170 وفيه «عبيده اللّه » ؛ رجال النّجاشى : ج 1 ص 62 الرقم 1 ، رجال الطوسى : ص 71 الرقم 654 .
12- .رجال النّجاشى : ج1 ص62 الرقم1 ، رجال ابن داوود: ص134 الرقم 1011 وراجع تهذيب المقال : ج1 ص164182 ح 1 .
13- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 64 الرقم 1 .
14- .تدوين السنّه الشريفه : ص 138 142 .
15- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 64 الرقم 1 ، الأمالى للطوسى : ص 59 ح 86 .

16- .التاريخ الكبير : ج 5 ص 138 الرقم 415 .
17- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 16 الرقم 3 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 668 ، وقيل «مات بعد قتل عثمان» كما فى الطبقات الكبرى : ج 4 ص 75 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 668 ، وقيل «توفّى فى خلافه علىّ عليه السلام » كما فى سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 16 الرقم 3 والاستيعاب : ج 1 ص 178 الرقم 34 .

5 . ابو رافع ، آزاد شده پیامبر خدا

تاریخ الیعقوبی :ابو ذر در رَبَذه ماند تا وفات کرد و چون مرگش در رسید ، دخترش به او گفت : من در این جا تنهایم و می ترسم که درندگان ، پیکرت را از چنگ من بیرون آورند . گفت : هرگز! گروهی از مؤمنان در کنار من حضور می یابند . بنگر کسی را می بینی؟ گفت : هیچ کس را نمی بینم . گفت : پس وقتش نرسیده است . پس از مدّتی گفت : خوب بنگر . آیا کسی را می بینی؟ گفت : آری . سوارانی را می بینم که پیش می آیند . گفت : اللّه اکبر! خدا و پیامبرش راست گفتند . صورتم را رو به قبله کن و چون این گروهْ حاضر شدند ، سلام مرا به ایشان برسان و چون از کار من فارغ گشتند ، این گوسفند را برایشان ذبح کن و به آنان بگو : شما را سوگند می دهم که از آن ناخورده ، مروید . سپس درگذشت . آن سواران آمدند . دختر ابو ذر به ایشان گفت : این ابو ذر ، صحابی پیامبر خداست که وفات کرده است . پس فرود آمدند و هفت نفر بودند که حُذَیفه بن یمان و [مالک]اشتر هم در میان آنان بودند . سخت گریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز خواندند و به خاکش سپردند . سپس دختر به آنان گفت : او شما را سوگند داده که تا غذا نخورده اید ، نروید . پس گوسفند را ذبح کردند و خوردند و سپس دخترِ ابو ذر را سوار کردند و به مدینه آوردند .

ر . ک : ج 3 ص 161 (تبعید ابو ذر) .

5ابو رافع ، آزاد شده پیامبر خدااز او با کُنیه نام برده می شود و در نام او اختلاف است . بیشتر اهل علم ، نام او را اسلم دانسته اند و برخی ابراهیم و برخی نام های دیگر . وی از چهره های برجسته تشیّع و از پیشتازان در تألیف و تدوین و دانش و از همراهان ارجمند امام نیکان است . ابورافع ، از غلامان عبّاس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) بود که او را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید . چون عبّاس ، اسلام آورد و ابو رافع ، خبر اسلام آوردن او را به پیامبر خدا داد ، پیامبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد . ابو رافع در همه جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله بجز بدر ، شرکت کرد و پس از ایشان با استواری تمام در کنار امیر مؤمنان ایستاد و از او جدا نشد . ابو رافع از جمله راویان حدیث غدیر است . او را از نیک نهادان و شایستگان شیعه بر شمرده اند که در نبردهای علی علیه السلام

نیز همراه او بوده است . ابو رافع ، مسئول بیت المال امام علیه السلام در کوفه بود و دو فرزند او ، عبید اللّه و علی ، (1) از کاتبان مولا علیه السلام بودند . ابو رافع ، کتابی بزرگ با عنوان السنن و القضایا و الأحکام دارد که مشتمل بر ابواب مختلف فقه است و جمعی از محدّثان بزرگ و از جمله فرزندان ارجمند وی آن را روایت کرده اند . وی ، کتاب های دیگری با عناوین أقضیه أمیر المؤمنین ، کتاب الدیات و جز آن دارد که عالمانی بر این باورند که همه اینها ابواب و فصول همان کتاب بزرگ بوده است . ابو رافع ، پس از شهادت مولا علیه السلام همراه امام حسن مجتبی علیه السلام به مدینه رفت و امام حسن علیه السلام نیمی از خانه علی علیه السلام را در اختیار وی نهاد . وی ، از پیامبر خدا نیز احادیثی را گزارش کرده است . برخی فوت او را در سال 40 هجری ذکر کرده اند . (2)

.

1- .برای آگاهی بیشتر از شرح حال و ارجمندی وی و فرزندانش ، ر . ک : تهذیب المقال : ج 1 ص 164 182 ح 1 .

2- .گفته شده است که او پس از قتل عثمان درگذشت (الطبقات الکبری : ج 4 ص 75 ، تاریخ الإسلام : ج 3 ص 668) و برخی نیز گفته اند که در روزگار خلافت علی علیه السلام وفات کرد (سیر أعلام النبلاء : ج 2 ص 16 ش 3 ، الاستیعاب : ج 1 ص 178 ش 34) .

ص: 52

. .

ص: 53

. .

رجال النّجاشى عن أبى رافع :دَخَلتُ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ نائِمٌ ، أو يوحى إلَيهِ ، وإذا حَيَّةٌ فى جانِبِ البَيتِ ، فَكَرِهتُ أن أقتُلَها فَأُوقِظَهُ ، فَاضطَجَعتُ بَينَهُ وبَينَ الحَيَّهِ ، حَتّى إن كانَ مِنها سوءٌ يَكونُ إلَىَّ دونَهُ ، فَاستَيقَظَ وهُوَ يَتلو هذِهِ الآيَهَ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوهَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوهَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» (1) . ثُمَّ قالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أكمَلَ لِعَلِىٍّ عليه السلام مُنيَتَهُ ، وَهنيئا لِعَلِىٍّ عليه السلام بِتَفضيلِ اللّهِ إيّاهُ ، ثُمَّ التَفَتَ ، فَرَآنى إلى جانِبِهِ ، فَقالَ : ما أضجُعَکَ هاهُنا يا أبا رافِعٍ ؟ فَأَخبَرتُهُ خَبَرَ الحَيَّهِ ، فَقالَ : قُم إلَيها فَاقتُلها ، فَقَتَلتُها . ثُمَّ أخَذَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدى فَقالَ : يا أبا رافِعٍ كَيفَ أنتَ وقَومٌ يُقاتِلونَ عَلِيّا عليه السلام ؛ هُوَ عَلَى الحَقِّ وهُم عَلَى الباطِلِ ! يَكونُ فى حَقِّ اللّهِ جِهادُهُم ، فَمَن لَم يَستَطِع جِهادَهُم فَبِقَلبِهِ ، فَمَن لَم يَستَطِع فَلَيس وَراءَ ذلِکَ شَىءٌ . فَقُلتُ : ادعُ لى إن أدرَكتُهُم أن يُعينَنِى اللّهُ ويُقَوِّيَنى عَلى قِتالِهِم ، فَقالَ : اللّهُمَّ إن أدرَكَهُمُ فَقَوِّهِ وأعِنهُ . ثُمَّ خَرَجَ إلَى النّاسِ ، فَقالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ! مَن أحَبَّ أن يَنظُرَ إلى أمينى عَلى نَفسى وأهلى ، فَهذا أبو رافِعٍ أمينى عَلى نَفسى . (2)

.

1- .المائده : 55 .

2- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 63 الرقم 1 ، الأمالى للطوسى : ص 59 ح 86 نحوه .

رجال النجاشی به نقل از ابو رافع : بر پیامبر خدا وارد شدم ، در حالی که خواب بود یا وحی بر او نازل می شد . ناگهان ، ماری در گوشه خانه دیدم و چون کشتن آن موجب بیدار شدن پیامبر صلی الله علیه و آله می شد ، آن را نکشتم و میان پیامبر خدا و مار ، دراز کشیدم تا اگر آسیبی برساند ، به من برسد ، نه پیامبر خدا . [پیامبر صلی الله علیه و آله] بیدار شد در حالی که این آیه را تلاوت می کرد : «تنها ولیّ شما ، خدا و پیامبرش و مؤمنان هستند ؛ کسانی که نماز می خوانند و در حال رکوع ، صدقه می دهند» . سپس فرمود : «ستایش خدایی را که آرزوی علی را کاملاً برآورد و بر او مبارک باد برتری ای که خدا به او بخشید» . سپس روی برگرداند و مرا در کنار خود دید . فرمود : «ای ابو رافع ! چرا این جا خوابیده ای؟» . ماجرای مار را به ایشان گفتم . فرمود : «برخیز و آن را بکش» . من هم [برخاستم و] آن را کُشتم . سپس پیامبر خدا دستم را گرفت و فرمود : «ای ابو رافع ! تو چگونه خواهی بود در هنگامی که گروهی با علی می جنگند و آنان بر باطل اند و علی بر حق؟ نبرد با آنان ، تکلیفی الهی است و هرکه نتواند جهاد کند ، باید با دلش انکار کند و اگر این را هم نتواند ، تکلیف دیگری ندارد» . گفتم : برایم دعا کن تا اگر آنان را درک کردم ، خداوندْ یاری ام کند و توان جنگ با آنان را به من بدهد . فرمود : «بار خدایا ! اگر آنان را درک کرد ، نیرومندش بدار و یاری اش ده» . سپس به سوی مردم ، بیرون آمد و فرمود : «ای مردم ! هرکس دوست دارد که به امین من بر جان و خانواده ام بنگرد ، این است ، ابو رافع ، امین من بر جانم» .

.

رجال النّجاشى عن عون بن عبيد اللّه بن أبى رافع:لَمّا بويعَ عَلِىٌّ عليه السلام وخالَفَهُ مُعاوِيَهُ بِالشّامِ ، وسارَ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ إلَى البَصرَهِ ، قالَ أبو رافِعٍ : هذا قَولُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، سَيُقاتِلُ عَلِيّا عليه السلام قَومٌ يَكونُ حَقّا فِى اللّهِ جِهادُهُم . فَباعَ أرضَهُ بِخَيبَر ودارَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام وهُوَ شَيخٌ كَبيرٌ لَهُ خَمسٌ وثَمانونَ سَنهً ، وقالَ : الحَمدُ للّهِ ، لَقَد أصبَحتُ لا أحَدَ بِمَنزِلَتى ، لَقَد بايَعتُ البَيعَتَينِ ؛ بَيعَهَ العَقَبَهِ ، وبَيَعَهَ الرِّضوانِ ، وصَلَّيتُ القِبلَتَينِ ، وهاجَرتُ الهِجَرَ الثَّلاثَ ، قُلتُ : ومَا الهِجَرُ الثَّلاثُ ، قالَ : هاجَرتُ مَعَ جَعَفَر بنِ أبى طالِبٍ إلى أرضِ الحَبَشَهِ ، وهاجَرتُ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلَى المَدينَهِ ، وهذِهِ الهِجرَهُ مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام إلَى الكوفَهِ ، فَلَم يَزَل مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام حَتَّى استُشهِدَ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَرَجَعَ أبو رافِعٍ إلَى المَدينَهِ مَعَ الحَسَنِ عليه السلام ، ولا دارَ لَهُ بِها ولا أرضَ ، فَقَسَمَ لَهُ الحَسَنُ عليه السلام دارَ عَلِىٍّ عليه السلام بِنِصفَينِ ، وأعطاهُ سُنُحَ (1) ؛ أرضٌ أقطَعَهُ إيّاها ، فَباعَها عُبَيدُ اللّهِ بنُ أبى رافِعٍ مِن مُعاوِيَهَ بِمِئَهِ ألفٍ وسَبعينَ ألفا . (2)

.

1- .سُنُح : موضع بعَوالى المدينه ، فيه منازل بنى الحارث بن الخزرج (النهايه : ج 2 ص 407 «سنح») .

2- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 64 الرقم 1 وراجع الأمالى للطوسى : ص 59 ح 86 .

رجال النجاشی به نقل از عون بن عبید اللّه بن ابی رافع : چون با علی علیه السلام بیعت شد و معاویه در شام با او مخالفت کرد و طلحه و زبیر به بصره رفتند ، ابو رافع گفت : این ، گفته پیامبر خداست : «به زودی کسانی با علی می جنگند که پیکار با آنان ، تکلیف الهی است» . پس خانه و زمینی را که در خیبر داشت ، فروخت و با آن که پیرمردی کهن سال بود و 85 سال داشت ، با علی علیه السلام حرکت کرد و گفت : خدا را سپاس . به منزلتی رسیده ام که کسی نرسیده است : دو بیعت کرده ام (بیعت عقبه و بیعت رضوان) و به سوی دو قبله نماز خوانده ام و سه هجرت کرده ام . گفتم : کدام سه هجرت؟ گفت : با جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کردم و با پیامبر خدا به مدینه و این هم هجرت با علی بن ابی طالب به کوفه . پس هماره با علی علیه السلام بود تا علی علیه السلام به شهادت رسید و با حسن بن علی علیهماالسلام به مدینه بازگشت ، در حالی که خانه و زمینی نداشت . امام حسن علیه السلام نیمی از خانه علی علیه السلام را به او داد و سُنُح ، (1) زمینی را که علی علیه السلام به تملّک وی در آورده بود ، به وی بخشید و عبد اللّه بن ابی رافع ، [پس از فوت پدرش] آن را به بهای صد و هفتاد هزار [درهم] به معاویه فروخت .

.

1- .سُنُح ، جایی است در بالای مدینه که خانه های بنی حارث بن خزرج در آن قرار داشته است (النهایه : ج 2 ص 407) .

راجع : ج 4 ص 156 (عدم استئثار الاولاد والأقرباء) .

6أبو سَعيدٍ الخُدرِيُّهو سعد بن مالک بن شيبان ، أبو سعيد الأنصارى الخدرى ، وهو مشهور بكنيته ، أحد الصحابه (1) والوجوه البارزه المشهوره من الأنصار (2) . وهو من المحدّثين الكبار (3) ، وفى عداد رواه حديث الغدير (4) ، وحديث المنزله (5) . كان مع رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى كثير من غزواته (6) ، وبعده كان أحد الثابتين فكريّاً على معرفه الحقّ (7) ، وأحد الراسخين فى دعم الحقيقه (8) . ذكره الإمام الصادق عليه السلام بتبجيل وتكريم ، ونصّ على استقامته فى طريق الحقّ . لم يترک مرافقه علىٍّ عليه السلام ، وكان إلى جانبه فى معركه النّهروان (9) . ودّع الحياه الدنيا سنه 74 ه . 10

.

1- .تاريخ بغداد : ج1 ص180 الرقم19 ، سير أعلام النّبلاء : ج3 ص170 الرقم28 ، تاريخ دمشق : ج 20 ص393.
2- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 180 الرقم 19 ، الوافى بالوفيات : ج 15 ص 148 ح 200 .
3- .المعجم الأوسط : ج 2 ص 369 ح 2254 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 228 ؛ الأمالى للصدوق : ص 670 ح 898 .
4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 172 ؛ المناقب للكوفى : ج 1 ص 501 ح 418 .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 650 ح 6488 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 169 الرقم 28 وفيه «شهد أبو سعيد الخندق وبيعه الرضوان» ، تاريخ دمشق : ج 20 ص 387 .
6- .الخصال : ص 607 ح 9 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 126 ح 1 .
7- .رجال الكشّى : ج 1 ص 183 الرقم 78 وراجع مستدركات علم الرجال : ج 1 ص 20 .
8- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 180 الرقم 19 .
9- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 651 ح 6390 ، المعجم الكبير : ج 6 ص 33 ح 5426 و 5427 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 171 الرقم 28 .

6 . ابو سعید خُدْری

ر . ک : ج 4 ص 157 (برتر نداشتن فرزندان و خویشان) .

6ابو سعید خُدْریسعد بن مالک بن شَیبان که به کنیه اش ابوسعید انصاریِ خُدْری مشهور است ، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و از چهره های برجسته و مشهور انصار است . وی از محدّثان بزرگ و از جمله راویان «حدیث غدیر» و «حدیث منزلت» است . سعد در بسیاری از نبردهای پیامبر خدا در کنار ایشان بود و از کسانی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در شناخت حق ، استوار اندیش بود و در حمایت از حقیقت ، استوارگام . (1) امام صادق علیه السلام از او تجلیل و او را تکریم نموده و به استقامت او در طریق حق ، تصریح کرده است . او همراهی علی علیه السلام را وا ننهاد و در نبرد نهروان ، همراه مولا علیه السلام بود . ابو سعید به سال 74 هجری زندگی را بدرود گفت .

.

1- .مجموعه آنچه را که درباره استوارگامی او در منابع آمده است ، می توان در مستدرکات علم الرجال (ج 1 ص 20 به بعد) دید .

7أبو قَتادَةَ الأَنصارِيُّهو الحارث بن ربعىّ بن بَلْدَمَه ، أبو قتاده الأنصارى الخزرجى ، وهو مشهور بكنيته ، كان من الصحابه (1) . شارک فى معركه أُحد وما بعدها من المعارک (2) . وكان أحد الشجعان فى جيش النّبىّ صلى الله عليه و آله (3) حتى ذكره صلى الله عليه و آله بأنّه من خيره المقاتلين . كان من صحابه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (4) ، واشترک فى جميع حروبه (5) . قال فى معركه الجمل قولاً يدلّ على إيمانه العميق ووفائه للإمام عليه السلام (6) . وكان على الرجّاله فى النّهروان (7) . وولّاه الإمام عليه السلام على مكّه (8) . توفّى أبو قتاده فى أيّام خلافه الإمام عليه السلام . (9)

الاستيعاب :إنَّ عَلِيّا لَمّا وَلِىَ الخِلافَهَ عَزَلَ خالِدَ بنَ العاصِى بنِ هِشامِ بنِ المُغيرَهِ المَخزومِىَّ عَن مَكَّهَ ووَلّاها أبا قَتادَهَ الأَنصارِىَّ . (10)

.

1- .رجال الطوسى : ص 35 الرقم 183 ؛ تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 341 .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 546 ح 6031 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 159 الرقم 10 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 340 ، الاستيعاب : ج 4 ص 295 الرقم 3161 ، أُسد الغابه : ج 6 ص 244 الرقم 6173 .
3- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 341 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 449 الرقم 87 ، الاستيعاب : ج 1 ص 353 الرقم 414 ، أُسد الغابه : ج 6 ص 244 الرقم 6173 .
4- .رجال الطوسى : ص 83 الرقم 837 ؛ تاريخ بغداد : ج 1 ص 159 الرقم 10 .
5- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 342 ، الاستيعاب : ج 4 ص 295 الرقم 3161 ، أُسد الغابه : ج 6 ص 245 الرقم 6173 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 451 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 85 ، الأخبار الطوال : ص 210 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 159 الرقم 10 وفيه «حضر معه قتال الخوارج بالنهروان» .
8- .رجال الطوسى : ص 83 الرقم 837 ؛ تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 ، الاستيعاب : ج 3 ص 363 الرقم 2190 وزاد فيهما «ثمّ عزله» .

9- .الاستيعاب : ج 4 ص 295 الرقم 3161 ، اَسد الغابه : ج 6 ص 245 الرقم 6173 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 453 الرقم 87 ، وذكرت بعض المصادر أنّه «توفّى سنه 54 ه وهو ابن سبعين سنه» كما فى المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 547 ح 6033 والمعجم الكبير : ج 3 ص 240 ح 3274 .

10- .الاستيعاب : ج 3 ص 363 الرقم 2190 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 وفيه «خالد بن سعيد بن العاصى» .

7 . ابوقَتاده انصاری

7ابوقَتاده انصاریابو قَتاده حارث بن ربعیّ بن بَلدَمه انصاری خَزرَجی که به کُنیه خود ، شُهره است ، از یاران پیامبر خداست که در جنگ اُحد و جنگ های پس از آن ، شرکت داشت . او از دلیران سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله بود که ایشان از وی به عنوان یکی از بهترین رزم آوران سپاهش یاد کرد . ابو قَتاده ، از یاران علی علیه السلام [نیز] بود که در تمام جنگ های ایشان شرکت داشت . در جنگ جمل ، با سُرایش حماسه ای ، ایمان عمیق و وفاداری والایش (به علی علیه السلام) را نشان داد و در جنگ نهروان ، فرمانده پیاده نظام بود . (1) علی علیه السلام او را به حکومت مکّه گماشت . (2) ابو قتاده به روزگار خلافت علی علیه السلام زندگی را بدرود گفت . (3)

الاستیعاب :چون علی علیه السلام به خلافت رسید ، خالد بن عاصی بن هشام بن مُغَیره مَخزومی را از حکومت مکّه بر کنار کرد و حکومت آن را به ابوقتاده انصاری سپرد .

.

1- .در تاریخ بغداد : ج 1 ص 159 ش 10 آمده است : «او در نهروان و جنگ با خوارج ، همراه علی علیه السلام بود» .
2- .در تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 152 والاستیعاب : ج 3 ص 363 ش 2190 افزوده شده است : «سپس او را برکنار کرد» .
3- .بعضی منابع ، فوت او را در سال 54 هجری و در هفتاد سالگی ذکر کرده اند همانطور که در المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 547 ح 6033 والمعجم الکبیر : ج 3 ص 240 ح 3274 آمده .

تاريخ الطبرى عن أبى قتاده لِعَلِىٍّ عليه السلام فى حَربِ الجَمَلِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَلَّدنى هذَا السَّيفَ وقَد شِمتُهُ (1) فَطالَ شَيمُهُ ، وقَد أنى تَجريدُهُ عَلى هؤُلاءِ القَومِ الظّالِمينَ الَّذينَ لَم يَألُوا الاُمَّهَ غِشّا ؛ فَإِن أحبَبتَ أن تُقَدِّمَنى ، فَقَدِّمنى . (2)

8أبو مَسعودٍ البَدرِيُّهو عُقبَه بن عمرو بن ثعلبه أبو مسعود البدرى ، وهو مشهور بكنيته . من صحابه رسول اللّه صلى الله عليه و آله (3) . اشترک فى حروبه كلّها إلّا بدرا (4) . عندما تقلّد الإمام أمير المؤمنين علىّ عليه السلام أمر الخلافه ، قام وأثنى عليه ، وعدّ بيعته كبيعه العَقَبه ، و الرضوان ، وحثّ النّاس على بيعته عليه السلام (5) . وحين توجّه الإمام عليه السلام إلى صفّين ، استخلفه على الكوفه (6) . لم يشترک هذا الرجل فى حرب من حروب الإمام عليه السلام (7) . مات أبو مسعود سنه 40 ه . (8)

.

1- .الشَّيْم : إغماد السيف ، وهو من الأضداد (النهايه : ج 2 ص 521 «شيم») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 451 .
3- .المعجم الكبير : ج 17 ص 194 ح 519 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 16 ، تاريخ دمشق : ج 40 ص 507 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 494 الرقم 103 وفيه «معدود فى علماء الصحابه» ، اُسد الغابه : ج 4 ص 55 الرقم 3717 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 658 ؛ رجال الطوسى : ص 43 الرقم 309 .
4- .الاستيعاب : ج 3 ص 184 الرقم 1846 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 55 الرقم 3717 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 16 ، تاريخ دمشق : ج 40 ص 511 . واختلف فى اشتراكه ببدر ، راجع : تهذيب التهذيب : ج 7 ص 209 الرقم 4806 .
5- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 127 ح 4602 ، المعجم الكبير : ج 17 ص 195 ح 521 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 16 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 658 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 409 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 495 الرقم 103 ؛ وقعه صفّين : ص 121 .

7- .المعجم الكبير : ج 17 ص 195 ح 521 ، تاريخ دمشق : ج 40 ص 522 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 496 الرقم 103 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 658 وراجع المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 127 ح 4603 .
8- .الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 229 الرقم 933 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 496 الرقم 103 ، وفى موته أقوال اُخر : «مات أيّام علىّ بن أبى طالب» كما فى تاريخ دمشق : ج 40 ص 516 و 517 ، و ص 511 وفيه«مات فى أوّل خلافه معاويه» ، وقيل «توفّى فى آخر خلافه معاويه» كما فى الطبقات الكبرى : ج 6 ص 16 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 659 .

8 . ابومسعود بَدری

تاریخ الطبری به نقل از ابو قَتاده ، خطاب به علی علیه السلام در جنگ جمل : ای امیر مؤمنان! پیامبر خدا این شمشیر را بر گردن من آویخت و آن را غلاف کرده بودم و در غلاف بودنش به درازا کشید و اکنون هنگام برهنه کردن و بر کشیدن آن بر سر این قوم ستمکار است ؛ کسانی که از هیچ خیانتی در حقّ امّت ، فروگذار نکردند. پس اگر دوست داری مرا پیش فرستی ، بفرست .

8ابومسعود بَدریابو مسعود ، عُقبَه بن عمرو بن ثَعْلَبه بَدْری ، به کُنیه شهرت داشت. وی از یاران پیامبر خداست (1) که در تمام نبردهای ایشان ، بجز بدر ، شرکت داشت . (2) او پس از آن که امیر مؤمنان علی علیه السلام زمام امور را به دست گرفت ، بر پا ایستاد و امام علیه السلام را ستود و بیعت با او را چونان بیعت «عقبه» و «رضوان» دانست و مردم را به بیعت با امام علیه السلام تشویق کرد . علی علیه السلام چون آهنگ صِفّین کرد ، او را بر جای خویش در کوفه گمارد . ابو مسعود در مسیر حق ، استوار نمانْد و گاه از سرِ تردید ، سخن گفت و در جنگ های علی علیه السلام ، به سوی «قاعدان (کناره گیران از طرفین جنگ)» کشیده شد . شاید جوسازی های معاویه و عوامفریبی های او ، در این سُست گرایی تأثیر داشته است . ابو مسعود در سال 40 هجری درگذشت . (3)

.

1- .در تاریخ دمشق : ج 40 ص 507 ، آمده است : «او از عالمان صحابیان ، برشمرده شده است» .
2- .شرکت او در جنگ بدر ، اختلافی است (ر . ک : تهذیب التهذیب : ج 7 ص 209 ش 4806) .
3- .درباره سال مرگ او گفته های دیگری نیز هست ، مانند : «در روزگار امام علی علیه السلام درگذشت» یا «در آخر خلافت معاویه درگذشت» (ر . ک : تاریخ دمشق : ج 40 ص 516 و 517 ، الطبقات الکبری : ج 6 ص 16) .

9أبو موسَى الأَشعَرِيُّهو عبد اللّه بن قيس بن سليم ، المشهور بأبى موسى الأشعرى . من أهل اليمن (1) ، وأحد صحابه النّبىّ صلى الله عليه و آله (2) . أسلم فى مكّه (3) . وكان حَسَنَ الصوت ، واشتهر بالقراءه (4) . ولّاه النّبىّ صلى الله عليه و آله على مناطق من اليمن (5) . وليالبصره (6) فى عهد عمر بعد عزل المغيره (7) . عندما كان واليا على البصره ، فتح كثيرا من مناطق إيران ، منها الأهواز (8) ، وتُستَر (9) ، وقمّ (10) ، وأصفهان (11) ، وجُنديسابور (12) . وظلّ واليا على البصره فى أوّل خلافه عثمان (13) ، ثمّ عزله عثمان ونصب مكانه عبد اللّه بن عامر بن كريز (14) الّذى كان ابن خمس وعشرين سنه (15) . ولمّا ثار أهل الكوفه على عثمان وواليه سعيد بن العاص وطلبوا أبا موسى ، وافق عثمان على ذلک ، وولى أبو موسى الكوفه (16) . وعندما تسلّم أمير المؤمنين عليه السلام مقاليد الخلافه أبقاه فى منصبه باقتراح مالک الأشتر (17) . وهو الوالى الوحيد الّذى ظلّ فى منصبه من ولاه عثمان (18) . وكان أبو موسى يثبّط النّاس عن نصره الإمام عليه السلام فى فتنه أصحاب الجمل ، فعزله الإمام (19) ، وأخرجه مالک الأشتر من الكوفه (20) . اعتزل أبو موسى القتال فى صفّين (21) وانضمّ إلى القاعدين . ولكن عندما فُرِضَ التحكيم على الإمام عليه السلام ، فُرِضَ أبو موسى عليه أيضا حَكَما بإصرار الأشعث بن قيس والخزرج وبلَبلتهم (22) . وكان الإمام عليه السلام يعلم أنّ أبا موسى سيُضيع الحقّ بمكيده عمرو بن العاص ، وكذلک كان يعتقد أصحابه الأجلّاء كمالک الأشتر، وابن عبّاس، والأحنف بن قيس (23) . وفى آخر المطاف انخدع أبو موسى بمكيده ابن العاص ، وعجز عن استخلاف عبد اللّه بن عمر ، الّذى كان صهره (24) ، وكان يطمع فيها (25) . لقد وَهِم أبو موسى أنّه عزل عليّا عليه السلام ومعاويه . واستغلّ ابن العاص الفرصه ، وكادَ فأبقى معاويه . وعبّر أبو موسى بحماقته هذه عن دوره المخزى فى التاريخ مرّه اُخرى ، وساق المجتمع الإسلامى إلى هاويه الدمار (26) . ويا عجبا ! فإنّ التدقيق فى حوار الرجلين يدلّ على أنّ أبا موسى كان غير مطّلع على موضوع التحكيم ، ولم يعلم فى الحقيقه كُنه ما يريد أن يُحكّم فيه . لجأ أبو موسى بعد ذلک إلى مكّه (27) . وعندما مَلَکَ معاويه كان يتردّد عليه ، وكان معاويه يحتفى به (28) . وكان أمير المؤمنين علىّ عليه السلام يدعو فى صلاته على أبى موسى ، ومعاويه ، وابن العاص (29) . ويدلّ التدبّر فى حياه أبى موسى الأشعرى وإنعام النّظر فيما ذكرناه أنّه كان ذا «جمود فكرى» من جهه ، و «خمود سلوكى» من جهه اُخرى . فلا هو من اُولى الفكر الحركى الفعّال ، ولا هو من أصحاب السعى اللائق المحمود . لقد كان

رجلاً ظاهر التنسّک دون الاهتداء بما علیه العقل . مات أبو موسی سنه 42 ه (30) وهو ابن ثلاث وستّین سنةً . (31)

.

1- .تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 548 ، الفتوح : ج 4 ص 198 ، الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 151 ؛ وقعه صفّین : ص 500 .
2- .تاریخ دمشق : ج 32 ص 14 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 364 الرقم 3137 ؛ رجال الطوسی : ص 42 الرقم 295 .
3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 526 ح 5953 ، الطبقات الکبری : ج 4 ص 105 و ج 6 ص 16 ، تهذیب الکمال : ج 15 ص 447 الرقم 3491 ، تاریخ دمشق : ج 32 ص 18 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 2 ص 382 الرقم 82 .
4- .الطبقات الکبری : ج 2 ص 344 و ج 4 ص 107 و 108 ، تهذیب الکمال : ج 15 ص 449 الرقم 3491 ، حلیه الأولیاء : ج 1 ص 256 وص 258 ، الاستیعاب : ج 3 ص 104 الرقم 1657 ، تاریخ دمشق : ج 32 ص 22 .
5- .تهذیب الکمال : ج 15 ص 447 الرقم 3491 ، تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 61 ، الاستیعاب : ج 3 ص 104 الرقم 1657 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 365 الرقم 3137 ، تاریخ دمشق : ج 32 ص 15 .
6- .الطبقات الکبری : ج 6 ص 16 ، تهذیب الکمال : ج 15 ص 447 الرقم3491، تاریخ دمشق : ج32 ص15 وفیهما «استعمله عمر علی الکوفه والبصره» ، تاریخ الطبری : ج 4 ص 69 ، الطبقات لخلیفه بن خیّاط : ص126 الرقم 458 ، سیر أعلام النّبلاء: ج2 ص382 الرقم 82 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 365 الرقم 3137 .
7- .تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 111 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 2 ص 390 الرقم 82 ، الاستیعاب : ج 3 ص 104 الرقم 1657 ، الإصابه : ج 4 ص 181 الرقم 4916 .
8- .تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 94 و ص 97 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 2 ص 390 الرقم 82 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 365 الرقم 3137 ، الإصابه : ج4 ص181 الرقم4916، معجم البلدان : ج1 ص285.
9- .تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 102 و 103 ، تاریخ دمشق : ج 32 ص 22 .
10- .معجم البلدان : ج 4 ص 397 .
11- .الطبقات الکبری : ج 4 ص 110 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 365 الرقم 3137 ، الإصابه : ج 4 ص 181 الرقم 4916 ، تاریخ دمشق : ج 32 ص 20

.
12- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 97 .
13- .الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 126 الرقم 458 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 133 ، تاريخ دمشق : ج 32 ص 20 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 382 الرقم 82 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 365 الرقم 3137 ، الإصابه : ج 4 ص 182 الرقم 4916 .
14- .تاريخ خليفه بن خيّاط: ص133، سير أعلام النّبلاء: ج2 ص390 الرقم 82 ، الاستيعاب : ج 3 ص 104 الرقم 1657 ، أُسد الغابه : ج3 ص365 الرقم3137 ، الإصابه : ج 4 ص 182 الرقم 4916 .
15- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 45 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 741 ح 6696 وفيه «فتى من قريش» بدل «ابن خمس وعشرين سنه» .
16- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 159 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 332 ، مروج الذهب : ج 2 ص 347 ، الاستيعاب : ج 3 ص 104 الرقم 1657 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 365 الرقم 3137 ، الإصابه : ج 4 ص 182 الرقم 4916 .
17- .الأمالى للمفيد : ص 296 ح 6 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 499 .
18- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 .
19- .نهج البلاغه : الكتاب 63 ، الجمل : ص 242 ؛ المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 126 ح 4602 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 499 ، مروج الذهب : ج 2 ص 367 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 349 ، الفتوح : ج 2 ص 459 .
20- .الجمل : ص 253 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 487 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 329 . راجع : ج 5 ص 34 (استنصار الإمام من أهل الكوفه) .
21- .وقعه صفّين : ص 500 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 52 .
22- .راجع : ج 6 ص 192 (تعيين الحكم) .
23- .وقعه صفّين : ص 500 و ص 501 و ص 545 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 406 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 52 و ص 70 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 388 و ص 396 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 547 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 365 الرقم 3137 .
24- .مروج الذهب : ج 2 ص 408 .
25- .وقعه صفّين : ص 540 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 408 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 293 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 394 الرقم 82 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 548 .
26- .وقعه صفّين : ص 546 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 410 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 71 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 396 ، تاريخ الإسلام للذهبى :

ج 3 ص 549 . راجع : ج 6 ص 252 (خيمه التحكيم) .
27- .وقعه صفّين : ص 546 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 410 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 71 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 397 .
28- .الغارات : ج 2 ص 656 ؛ تهذيب الكمال : ج 15 ص 448 الرقم 3491 ، تاريخ دمشق : ج 32 ص 15 وفيهما «قدم دمشق على معاويه» .
29- .وقعه صفّين : ص 552 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 315 .
30- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 16 ، تهذيب الكمال : ج 15 ص 452 الرقم 3491 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 382 الرقم 82 ، وفى وفاته أقوال اُخر : «مات سنه 50 أو 51 ه » كما فى الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 126 الرقم 458 ، وقيل «مات سنه 52 ه » كما فى المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 526 ح 5956 والطبقات الكبرى : ج 4 ص 116 وسير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 397 الرقم 82 .
31- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 526 ح 5956 ، تهذيب الكمال : ج 15 ص 452 الرقم 3491 ، الإصابه : ج 4 ص 183 الرقم 4916 .

9 . ابو موسی اشعری

9ابو موسی اشعریعبد اللّه بن قیس بن سلیم، مشهور به ابو موسی اشعری ، از اهالی یمن و از یاران پیامبر خداست که در مکّه به اسلام گروید . او صدایی خوش داشت و به قرائت قرآن ، مشهور بود . پیامبر صلی الله علیه و آله او را به حکومت مناطقی از یمن گماشت و در زمان عمر و پس از عزل مغیره ، فرماندار بصره شد . (1) او به هنگام حکومت بر بصره ، بسیاری از مناطق ایران از جمله اهواز ، شوشتر ، جُندی شاپور ، اصفهان ، و قم را گشود . در آغاز خلافت عثمان ، همچنان فرماندار بصره بود که عثمان ، وی را عزل کرد و عبد اللّه بن عامر را که جوانی کم سن و سال و از امویان بود ، بر بصره گماشت . (2) چون کوفیان بر عثمان و فرماندار وی (سعید بن عاص) شوریدند ، به درخواست آنها و موافقت عثمان ، ابو موسی فرماندار کوفه شد . پس از به خلافت رسیدن علی علیه السلام با پیشنهاد مالک اشتر ، امام علیه السلام ابو موسی را در حکومت کوفه ابقا کرد . او تنها کارگزار حکومت عثمان بود که در جایگاه خود ، باقی ماند . در فتنه جَمَلیان ، ابو موسی مردم را از همراهی با علی علیه السلام باز می داشت . امام علیه السلام او را برکنار کرد و مالک اشتر ، وی را از کوفه بیرون راند . (3) او در جنگ صفّین گوشه گیری پیشه کرد و به صف قاعدان (کناره گیران از طرفین جنگ) پیوست ؛ امّا پس از تحمیل حَکَمیت بر امام علیه السلام اشعث بن قیس و خوارج با پافشاری ها و صحنه سازی ها ، او را به عنوان حَکَم از سوی علی علیه السلام بر ایشان تحمیل کردند . (4) علی علیه السلام می دانست که او در چنبر فریب عمرو عاص ، حق را تباه خواهد ساخت . یاران ارجمند امام علیه السلام همانند ابن عبّاس ، مالک اشتر و احنف بن قیس نیز بر این باور بودند . سرانجام ، ابو موسی با نیرنگ های عمروعاص ، فریب خورد و در به خلافت رساندن عبد اللّه بن عمر که دامادش بود و بدو دل بسته ناکام مانْد . او به پندار خویش ، علی علیه السلام و معاویه را از خلافت ، عزل کرد . عمروعاص نیز از فرصتْ استفاده کرد و با نیرنگ ، معاویه را در خلافتْ ابقا کرد . با این حماقت ابو موسی ، نقش افتضاح آمیز وی در تاریخ ، یک بار دیگر رقم خورد و سرنوشت جامعه اسلامی رو به تباهی نهاد . (5) شگفتا ! از دقّت در بحث های آن دو روشن می شود که ابو موسی از موضوع حکمیت نیز به روشنی آگاهی نداشت و به واقع نمی دانست درباره چه می خواهد داوری کند . ابو موسی پس از آن ، به مکّه پناهنده

شد و به هنگام خلافت معاویه ، با وی آمد و شد داشت . معاویه او را می نواخت و بدو توجّه داشت . (6) علی علیه السلام در قنوت نماز،وی را به همراه معاویه و عمرو بن عاص ، نفرین می کرد. تدبّر در زندگانی ابو موسی اشعری و دقّت در آنچه آوردیم، نشان می دهد که وی از یک سو جمود فکری داشت و از دیگر سو ، خُمود رفتاری . وی نه از اندیشه ای پویا و کارآمد برخوردار بود ، و نه از تلاشی ستودنی و شایسته . او مردی بود که ردای ظاهری تعبّد به تن داشت ، بدون این که راهبری از تعقّل ، همراه داشته باشد . ابو موسی در سال 42 هجری (7) و در 63 سالگی مُرد .

.

1- .در تاریخ دمشق : ج 32 ص 15 آمده است : «عمر ، او را بر حکومت کوفه و بصره گمارد» .
2- .در المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 741 ح 6696 سن ابن عامر را در آن زمان ، 25 سال دانسته است .
3- .ر .ک : ج 5 ص 35 (یاری خواستن امام از کوفیان) .
4- .ر . ک : ج 6 ص 193 (گزینش داور) .
5- .ر . ک : ج 6 ص 253 (در سراپرده داوری) .
6- .در تهذیب الکمال : ج 15 ص 448 ح 3491 و تاریخ دمشق : ج 32 ص 15 آمده است : «سپس در دمشق بر معاویه درآمد» .
7- .درباره سال مرگ او ، گفته های دیگر نیز هست . آمده است : «در سال 50 یا 51 هجری درگذشت» (الطبقات ، خلیفه بن خیّاط : ص 126 ش 458) و یا : «در سال 52 درگذشت» (المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 526 ح 5956) .

ص: 66

. .

ص: 67

. .

ص: 68

. .

ص: 69

. .

ص: 70

. .

ص: 71

. .

الإمام علىّ عليه السلام فى وَصفِ أبى موسَى الأَشعَرىِّ : وَاللّهِ ما كانَ عِندِى مُؤتَمَنا ولا ناصِحا ، ولَقد كانَ الَّذينَ تَقَدَّمونِى استَولَوا عَلى مَوَدَّتِهِ ، ووَلَّوهُ وسَلَّطوهُ بِالإِمرَهِ عَلَى النّاسِ ، ولَقَد أَرَدتُ عَزلَهُ فَسَأَلَنِى الأَشتَرُ فيهِ أن اُقِرَّهُ ، فَأَقرَرتُهُ عَلى كُرهٍ مِنّى لَهُ ، وتَحَمَّلتُ عَلى صَرفِهِ مِن بَعدُ . (1)

مروج الذهب فى ذِكرِ حَربِ الجَمَلِ : كاتَبَ عَلِىٌّ مِنَ الرَّبَذَهِ أبا موسَى الأَشعَرِىَّ لِيَستَنفِرَ النّاسَ ، فَثَبَّطَهُم أبو موسى وقالَ : إنَّما هِىَ فِتنَهٌ ، فَنُمِىَ (2) ذلِکَ إلى عَلِىٍّ ، فَوَلّى عَلَى الكوفَهِ قَرَظَهَ بنَ كَعبٍ الأَنصارِىَّ ، وكَتَبَ إلى أبى موسى : اِعتَزِل عَمَلَنا يَابنَ الحائِكِ مَذموما مَدحورا ، فَما هذا أوَّلُ يَومِنا مِنکَ ، وإنَّ لَکَ فينا لَهَناتٍ وهُنَيّاتٍ . (3)

سير أعلام النّبلاء عن شقيق :كُنّا مَعَ حُذَيفَهَ جُلوسا ، فَدَخَلَ عَبدُ اللّهِ وأبو موسَى المَسجِدَ ، فَقالَ : أحَدُهُما مُنافِقٌ ، ثُمَّ قالَ : إنَّ أشبَهَ النّاس هَديا ودَلاًّ وسَمتا بِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَبدُاللّهِ . (4)

شرح نهج البلاغه :رُوِىَ أنَّ عَمّارا سُئِلَ عَن أبى موسى ، فَقالَ : لَقَد سَمِعتُ فيهِ مِن حُذَيفَهَ قَولاً عَظيما ، سَمِعتُهُ يَقولُ : صاحِبُ البُرنُسِ (5) الأَسوَدِ ، ثُمَّ كَلَحَ كُلوحا (6) ، عَلِمتُ مِنهُ أنَّهُ كانَ لَيلَهَ العَقَبَهِ بَينَ ذَلِکَ الرَّهطِ . (7)

.

1- .الأمالى للمفيد : ص 295 ح 6 .
2- .نَمَيتُ الحديثَ : أى رفَعتُه وأبلَغتُه (النهايه : ج 5 ص 121 «نما») .
3- .مروج الذهب : ج 2 ص 367 وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 499 و 500 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 349 .
4- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 393 الرقم 82 ، تاريخ دمشق : ج 32 ص 93 ، المعرفه والتاريخ : ج 2 ص 771 .
5- .البُرنُس : قلنسوه طويله كان النّسّاک يلبسونها فى صدر الإسلام (النهايه : ج 1 ص 122 «برنس») .
6- .الكلوح : العبوس (النهايه : ج 4 ص 196 «كلح») .
7- .شرح نهج البلاغه : ج 13 ص 315 ، الاستيعاب : ج 3 ص 104 الرقم 1657 وفيه « عزله علىّ رضى الله عنهعنها ، فلم يزل واجِدا منها على علىّ

، حتى جاء منه ما قال حذيفه . فقد روى فيه لحذيفه كلام كرِهْتُ ذكره ، واللّه يغفر له » .

امام علی علیه السلام در توصیف ابو موسی اشعری : به خدا سوگند ، نزد من ، او نه امین است و نه خیرخواه ، و کسانی که پیش از من بودند ، به خاطر دوستی ، او را حاکم و مسلّط بر مردم کردند و من می خواستم او را برکنار کنم ؛ امّا آشتر از من خواست که او را برقرار دارم . من هم با وجود ناخشنودی ام از او ، برکنارش نکردم و به قصد تغییرش در آینده ، تحمّلش کردم .

مروج الذهب در یادکرد جنگ جمل : علی علیه السلام از رَبَذه به ابو موسی اشعری نامه نوشت تا مردم را بسیج کند ؛ امّا ابو موسی آنان را بازداشت و گفت : این ، فتنه ای بیش نیست . خبر این [نافرمانی او] به علی علیه السلام رسید . پس قرظه بن کعب انصاری را بر کوفه گمارد و به ابو موسی نوشت : «از کارگزاریِ ما ، با خواری و نکوهشْ کناره بگیر ، ای پسر متکبّر که این ، نخستین گرفتاری ما از دست تو نیست و تو با ما چیزها و کارهایی خواهی داشت» .

سیر أعلام النبلاء به نقل از شقیق : با حُذَیفه نشسته بودیم . عبد اللّه و ابو موسی وارد مسجد شدند . حذیفه گفت : یکی از این دو ، منافق است . سپس گفت : شبیه ترینِ مردم به پیامبر خدا از نظر راه و روش و نشان ، عبد اللّه است .

شرح نهج البلاغه :روایت شده است که از عَمّار درباره ابو موسی پرسیدند . گفت : درباره او ، گفته دهشتناکی از حذیفه شنیده ام . شنیدم که می گفت : «صاحبِ بُرنُس سیاه» (1) و سپس چهره درهم کشید . دانستم که او در شب عَقَبه (2) در میان آن گروه [توطئه گر]بوده است . (3)

.

1- .بُرنُس: کلاه بلند و سیاهی بوده است که زاهدان صدر اسلام،آن را برسر می نهاده اند (النهایه : ج 1 ص 122) .
2- .منظور ، شب بازگشت از تبوک است که گروهی از منافقان ، قصد داشتند شتر پیامبر خدا را در بالای گردنه (عقبه) رَم دهند و حضرت را به قتل برسانند . این توطئه خنثا شد و حذیفه که مسئول راندن شتر پیامبر بود برخی از آنان را شناخت . عمّار در این شب ، زمام شتر پیامبر صلی

الله علیه و آله را در دست داشت . (ر . ک : إعلام الوری : ج 1 ص 245 و 246 و بحار الأنوار : ج 21 ص 247 . (م)) .
3- .الاستیعاب : ج 3 ص 104 ش 1657 ، آمده است : «علی علیه السلام او را از حکومت کوفه برکنار کرد و از این رو ، ابو موسی از علی علیه السلام دلگیر بود تا آن که حذیفه این سخن را گفت و من نقل سخن حذیفه را ناپسند می دارم و خداوند ، او را می آمرزد» .

تاريخ دمشق عن أبى تِحيَى حُكَيّم :كُنتُ جالِسا مَعَ عَمّارٍ ، فَجاءَ أبو موسى فَقالَ : ما لى ولَکَ ؟ قالَ : أ لَستُ أخاکَ ؟ قالَ : ما أدرى إلّا أنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَلعَنُکَ لَيلَةَ الجَمَلِ . قالَ : إنَّهُ قَدِ استَغفَرَ لى . قالَ عَمّارٌ : قَد شَهِدتُ اللَّعنَ ، ولَم أشهَدِ الِاستِغفارَ . (1)

تاريخ الطبرى عن جويريه بن أسماء :قَدِمَ أبو موسى عَلى مُعاوِيَةَ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ فى بُرنُسٍ أسودَ ، فَقالَ : السَّلامُ عَلَيکَ يا أمينَ اللّهِ ! قالَ : وعَلَيکَ السَّلامُ ، فَلَمّا خَرَجَ قالَ مُعاوِيَةُ : قَدِمَ الشَّيخُ لِاُوَلِّيهُ ، ولا وَاللّهِ لا اُوَلّيهِ . (2)

الغارات عن محمّد بن عبد اللّه بن قارب :إنّى عِندَ مُعاوِيَةَ لَجالِسٌ ، إذ جاءَ أبو موسى فَقالَ : السَّلامُ عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! قالَ : وعَلَيکَ السَّلامُ ، فَلَمّا تَولّى قالَ : وَاللّهِ لا يَلى هذا عَلَى اثنَينِ حَتّى يَموتَ . (3)

الطبقات الكبرى عن أبى بُرده [بن أبى موسى] :دَخَلتُ عَلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ حينَ أصابَتهُ قُرحَتُهُ ، فَقالَ : هَلُمَّ يَابنَ أخى تَحَوَّلَ فَانظُر . قالَ : فَتَحَوَّلتُ ، فَنَظَرتُ ، فَإِذا هِىَ قَد سَبَرَت (4) يَعنى : قُرحَتُهُ فَقُلتُ : لَيسَ عَلَيکَ بَأسٌ ... إذ دَخَلَ يَزيدُ بنُ مُعاوِيَةَ، فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ: إن وَليتَ مِن أمرِ النّاس شَيئا، فَاستَوصِ بهذا ؛ فَإِنَّ أباهُ كانَ أخا لى أو خَليلاً ، أو نَحوَ هذا مِنَ القَولِ غَيرَ أنّى قَد رَأَيتُ فِى القِتالِ ما لَم يَرَ . (5)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 32 ص 93 ، كنز العمّال : ج 13 ص 608 ح 37554 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 332 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 527 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 50 نحوه .
3- .الغارات : ج 2 ص 656 .
4- .أى حَسُن حالها (انظر لسان العرب : ج 4 ص 340 «سبر») .
5- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 112 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 401 الرقم 82 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 332 .

تاریخ دمشق به نقل از ابو تِحیی حُکَیّم : با عمّارْ نشسته بودیم که ابو موسی آمد و گفت : تو با من چه کار داری؟ مگر من برادرِ [دینی]تو نیستم؟ عمّار گفت : نمی دانم . امّا شنیدم که پیامبر خدا تو را در شب شتر ، (1) نفرین کرد . ابو موسی گفت : ایشان برای من آمرزش خواست . عمّار گفت : من نفرین کردن را شاهد بودم ؛ امّا آمرزش خواهی را نه .

تاریخ الطبری به نقل از جُوَیریه بن أسماء : ابو موسی بر معاویه وارد شد و با کلاه بلند سیاهی بر سر ، داخل شد و گفت : سلام بر تو ، ای امین خدا ! معاویه گفت : و بر تو سلام ! پس چون بیرون رفت ، معاویه گفت : این پیرمرد آمده است تا حکومتِ جایی را بدو دهم . به خدا سوگند ، حاکمش نمی کنم .

الغارات به نقل از محمّد بن عبد اللّه بن قارب : من نزد معاویه نشسته بودم که ابو موسی آمد و گفت : سلام بر تو ، ای امیر مؤمنان ! گفت : و بر تو سلام ! پس چون رفت ، معاویه گفت : به خدا سوگند ، این شخص بر دو نفر هم حکومت نمی یابد تا بمیرد .

الطبقات الکبری به نقل از ابو بُرْدَه [بن ابی موسی]: هنگامی که معاویه بن ابی سفیان زخمی شده بود ، بر او وارد شدم . گفت : ای برادر زاده ! به این جا بیا و بنگر . رفتم و دیدم که عمق زخم ، بررسی شده است . گفتم : ناراحت مباش . خطری برایت ندارد ... . یزید بن معاویه داخل شد و معاویه به او گفت : اگر سرپرست برخی از کارهای مردم شدی ، رعایت این شخص را بکن که پدرش برادر من (یا دوست من و یا کلمه ای شبیه این) بود ، جز آن که نظر من در جنگ با نظر او متفاوت بود .

.

1- .یعنی همان شب رَم دادن شتر پیامبر در بازگشت از غزوه تبوک .(م) .

10أبُو الهَيثَمِهو مالک بنُ التَّيِّهانِ بن مالک أبو الهيثم الأنصارى ، وهو مشهور بكنيته . من أوائل الأنصار الذين أسلموا فى مكّه قبل هجره النّبىّ صلى الله عليه و آله (1) . وكان قبل الإسلام موحّداً أيضاً ولم يعبد الأصنام (2) . وشهد مشاهد النّبىّ صلى الله عليه و آله جميعها (3) ، وهو ممّن روى حديث الغدير (4) . وكان من السابقين فى معرفه الحقّ بعد رسول اللّه صلى الله عليه و آله ؛ إذ سبق إلى معرفه خلافه الحقّ (5) ، ولم يتنازل عنها إلى غيرها (6) ، وهو أحد الإثنى عشر الذين احتجّوا فى مسجد النّبىّ مدافعين عن الإمام عليه السلام ، ومعارِضين لتغيير مسار الخلافه (7) . وهكذا كان ؛ فقد رافق الإمام عليه السلام منذ بدايه تبلور خلافته ، وتصدّى مع عمّار بن ياسر لأخذ البيعه من النّاس (8) . جعله الإمام عليه السلام وعمّارَ بن ياسر على بيت المال . وهو آيه على نزاهته (9) . وعندما ذكر الإمامُ عليه السلام بلَوعهٍ وألم وهو فى وحدته ومحنه نُكول أصحابه وضعفهم أحِبَّته الماضين الذين ثبتوا على الطريق ، ذكر فيهم مالک بن التَّيِّهان ، وتأسّف على فقده (10) . واختلف المؤرّخون فى وقت وفاته ، لكن يستبين من خطبه الإمام عليه السلام ، الّتى ذكر فيها اسمه وتأوَّه على فقده وفقد عمّار بن ياسر ، وخزيمه بن ثابت ذى الشهادتين ، قائلاً : « أينَ إخوانِىَ الَّذينَ رَكِبوا الطَّريقَ ومَضَوا عَلَى الحَقِّ ؟ أينَ عَمّارٌ ؟ وأينَ ابنُ التَّيِّهانِ ؟ وأينَ ذُو الشَّهادَتَينِ ؟ وأينَ نُظَراؤُهُم مِن إخوانِهِمُ الَّذينَ تَعاقَدوا عَلَى المَنِيَّهِ ، وأُبِردَ بِرُؤوسِهِم إلَى الفَجَرَهِ ؟ » يستبين أنّه استُشهد فى صفّين (11) . وبه صرّح ابن أبى الحديد (12) ، والعلّامه التسترى . (13)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 448 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 190 الرقم 22 ، الاستيعاب : ج 3 ص 404 الرقم 2286 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 409 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 448 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 190 الرقم 22 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 448 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 221 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 190 الرقم 22 ، الاستيعاب : ج 3 ص 404 الرقم 2286 .
4- .الغدير : ج 1 ص 16 .
5- .رجال الكشّى : ج 1 ص 181 .

6- .الخصال : ص 607 ح 9 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 126 ح 1 .
7- .الخصال : ص 465 ح 4 ، الاحتجاج : ج 1 ص 197 ح 9 ، رجال البرقى : ص 66 .
8- .الأمالى للطوسى : ص 728 ح 1530 .
9- .الاختصاص : ص 152 .
10- .نهج البلاغه : الخطبه 182 .
11- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 449 ، الاستيعاب : ج 3 ص 404 الرقم 2286 ، أُسد الغابه : ج 5 ص 13 الرقم 4572 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 409 وفيهما « وقيل : عاش بعدها يسيرا » .
12- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 108 .
13- .قاموس الرجال : ج 7 ص 462 .

10 . ابوهَیثم

10ابوهَیثممالک بن تَیِّهان بن مالک که به کُنیه اش (ابوهَیثم) مشهور است ، جزو نخستین گروه انصار بود که پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکّه ایمان آوردند . او قبل از اسلام هم موحّد بود و از پرستش بت ، تن می زد . ابوهیثم در تمام نبردهای پیامبر خدا شرکت داشت و از جمله کسانی است که «حدیث غدیر» را روایت کرده اند . او از پیش گامان شناخت حق پس از پیامبر خداست که پس از ایشان در شناخت خلافت حق ، پیشتاز شد و به دیگرسانی خلافت ، تن نداد و در زمره دوازده نفری بود که در مسجد النبی ، به دفاع از مولا علیه السلام در برابر دگرگونی مسیر خلافت ، فریاد اعتراض برآوردند . چنین بود که ابو هیثم ، از آغاز شکل گیری خلافت علی علیه السلام با ایشان همراه شد و همراه با عمّار بن یاسر ، مسئول بیعت گرفتن از مردم شد . امام علیه السلام ابو هیثم را به همراه عمّار بن یاسر ، بر بیت المال گمارد که نشانی است از سلامت نفس او. علی علیه السلام در اوج تنهایی و در تنگنای سستی همراهانش ، آن گاه که با سوز و گداز ، یاران استوار گامِ از دست رفته اش را یاد کرده است ، از مالک بن تَیّهان نیز نام برده و بر نبودش تأسف خورده است . مورّخان در زمان درگذشت ابو هیثم ، یکْ داستان نیستند ؛ امّا از سخنانی که علی علیه السلام ایراد نموده و از نبود او ، عمّار و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین با سوز یاد کرده و فرموده است : «کجایند برادران من که بر راه [صحیح]رفتند و با حق گذشتند؟ کجاست عمّار؟ و کجاست ابن تیّهان؟ و کجاست ذو الشهادتین؟ و کجایند برادران همانند ایشان که پیمان مرگ بستند و سرهایشان را برای فاجران فرستادند؟» ، روشن می شود که وی در صفّین به شهادت رسیده است . (1) ابن ابی الحدید و علّامه محمّد تقی شوشتری بر این نظر ، تصریح کرده اند .

.

1- .در اُسد الغابه : ج 5 ص 13 ش 4572 والکامل فی التاریخ : ج 2 ص 409 ، آمده است : «و گفته شده است که اندکی پس از آن زیست» .

11الأَحنَفُ بنُ قَيسٍالأحنف بن قيس بن معاويه ، أبو بحر التميمى السعدى ، والأحنف لقب له لحَنَفٍ (1) كان برجله ، واسمه الضحّاک وقيل : صخر ، من كبار تميم (2) . أسلم على عهد النّبىّ صلى الله عليه و آله (3) ، لكنّه لم يَرَهُ (4) . حُمِدَ بالحلم والسياده ، وربّما أفرط مترجموه فى نقل بعض الأمثله من حلمه وسيادته (5) . وكان الأحنف من أُمراء الجيش فى فتح خراسان أيّام عمر (6) . وفتح مَرْو فى عصر عثمان (7) . واعتزل الإمامَ أمير المؤمنين عليّاً عليه السلام فى حرب الجمل (8) ، فتبعه أربعه آلاف من قبيلته تاركين عائشه (9) ، ودَعته عائشه إلى اللحاق بها ، فلم يُجِب ودحض موقفها بكلام بصير واعٍ (10) . وكان من قاده جيش الإمام عليه السلام فى معركه صفّين (11) ، واقترح أن يمثّل الإمام عليه السلام فى التحكيم بدل أبى موسى (12) . واعتزل فى فتنه ابن الحضرمى ولم يدافع عن الإمام عليه السلام . وكانت سياسته ترتكز على المسامحه والموادعه ، ومسايره قومه وقبيلته ، والابتعاد عن التوتّر (13) . وكانت له منزله حسنه عند معاويه (14) ، لكنّه لم يتنازل عن مدح الإمام أمير المؤمنين عليه السلام والثناء عليه وتعظيمه يومئذٍ (15) . وكاتَبه الإمام الحسين عليه السلام قبل ثورته فلم يُجِبه (16) . وإن صحّ هذا (أى عدم استجابته لدعاء الإمام عليه السلام) ؛ فهو دليل على ركونه إلى الدنيا ، وتزعزع عقيدته . وكانت تربطه بمصعب بن الزبير صداقه ، من هنا رافقه فى مسيره إلى الكوفه (17) . مات الأحنف سنه 67 ه . (18)

.

1- .الحَنَفُ فى القَدَمينِ : إقبال كلّ واحده منهما على الأُخرى بإبهامها (لسان العرب : ج 9 ص 56 «حنف») .
2- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 87 الرقم 29 ، المعارف لابن قتيبه : ص 425 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 310 وفيه «وكان سيّد قومه» .
3- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 87 الرقم 29 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 346 الرقم 136 ، الاستيعاب : ج 1 ص 230 الرقم 161 .
4- .الاستيعاب : ج 1 ص 230 الرقم 161 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 179 الرقم 51 ، الإصابه : ج 1 ص 332 الرقم 429 .
5- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 91 الرقم 29 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 345 الرقم 136 ، وفيات الأعيان : ج 2 ص 499 وفيهما «يُضرب به المثل فى الحلم» .

6- .المعارف لابن قتيبه : ص 425 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 313 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 310 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 121 ، المعارف لابن قتيبه : ص 425 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 313 .
8- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 500 ، الأخبار الطوال : ص 148 ؛ الجمل : ص 295 .
9- .الجمل : ص 295 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 501 .
10- .أُسد الغابه : ج 3 ص 13 الرقم 2493 .
11- .وقعه صفّين : ص 117 و ص 205 ؛ سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 87 الرقم 29 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 146 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 299 .
12- .وقعه صفّين : ص 501 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 52 ، الأخبار الطوال : ص 193 .
13- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 415 .
14- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 95 الرقم 29 .
15- .العقد الفريد : ج 3 ص 87 ، وفيات الأعيان : ج 2 ص 504 .
16- .عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 211 .
17- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 97 ، تاريخ الطبرى : ج 6 ص 95 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 301 .
18- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 203 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 96 الرقم 29 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 302 .

11 . احنف بن قیس

11احنف بن قیساَحنَف بن قَیس بن معاویه ، همان ابو بحر تمیمی سعدی است . احنف ، لقب اوست ، از آن رو که انگشت شست پاهایش به سوی یکدیگر بود . نام وی «ضحّاک» و «صَخْر» گفته شده و از بزرگان تمیم است . او به روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان شد ؛ امّا پیامبر خدا را ندید . احنف را به بردباری و بزرگواری ستوده اند و گاه ، شرح حال نگاران در نقل نمونه هایی از این بردباری و بزرگواری به افراط گراییده اند . (1) احنف در زمان خلافت عمر ، از فرماندهان لشکر در فتح خراسان بود و در زمان عثمان ، مَروْ را فتح کرد . او در جنگ جمل با مولا علیه السلام همراهی نکرد ؛ امّا با کناره گیری وی از طرفین جنگ ، چهار هزار نفر از قبیله وی از همراهی با عایشه سر باز زدند . عایشه او را به همراهی دعوت کرد ؛ امّا او با سخنانی هوشمندانه موضع عایشه را ناروا دانست . او در جنگ صِفّین ، از فرماندهان سپاه امام علیه السلام بود و در جریان حَکَمیت ، پیشنهاد کرد که او را به جای ابوموسی ، حَکَم قرار دهند . او در آشوب ابن حَضْرَمی ، اعتزال پیشه کرد و از علی علیه السلام دفاع نکرد . سیاست او مبنی بر مسامحه و همراهی با قوم و قبیله خود و دوری از تنش بود . او در نزد معاویه از جایگاه شایسته ای برخوردار بود ؛ امّا در آن روزگار نیز از تجلیل و تکریم مولا علیه السلام تن نمی زد . امام حسین علیه السلام قبل از قیام خویش به او نامه نوشت ؛ امّا احنف ، پاسخ مثبت نداد . اگر این گزارش تاریخی در بی پاسخ نهادن نامه امام حسین علیه السلام درست باشد ، نشان دهنده دنیامداری احنف و نا استواری او در عقیده است . احنف با مُصعَب بن زبیر ، دوستی داشت . از این رو ، برای همراهی وی به کوفه آمد . وی به سال 67 هجری درگذشت .

.

1- .در تاریخ الإسلام : ج 5 ص 345 ش 136 و وفیات الأعیان : ج 2 ص 499 ، آمده است : «به او در بردباری مَثَل زده می شود» .

ص: 80

. .

ص: 81

..

تاريخ دمشق عن عبد اللّه بن المبارک :قيل للأحنف بن قيس : بأىّ شىء سوّدک قومک ؟ قال : لو عاب النّاس الماءَ لم أشربه . (1)

الجمل فى ذكر حرب : بَعَثَ إلَيهِ [عَلِىٍّ عليه السلام]الأَحنَفُ بنُ قَيسٍ رَسولاً يَقولُ لَهُ : إنّى مُقيمٌ عَلى طاعَتِکَ فى قَومى ؛ فَإِن شِئتَ أتَيتُکَ فى مِئَتَينِ مِن أهلِ بَيتى فَعَلتُ ، وإن (2) شِئتَ حَبَستُ عَنکَ أربَعَةَ آلافِ سَيفٍ مِن بَنى سَعدٍ . فَبَعَثَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : بَلِ احبِس وكُفَّ . فَجَمَعَ الأَحنَفُ قَومَهُ ، فَقالَ : يا بَنى سَعدٍ ! كُفّوا عَن هذِهِ الفِتنَهِ ، وَاقعُدوا فى بُيوتِكُم ؛ فَإِن ظَهَرَ أهلُ البَصرَهِ فَهُم إخوانُكُم لَم يُهيِّجوكُم ، وإن ظَهَرَ عَلِىٌّ سَلِمتُم . فَكَفّوا وتَرَكُوا القِتالَ . (3)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 24 ص 316 ، سير أعلام النبلاء : ج 4 ص 91 الرقم 29 .
2- .فى المصدر : «فإن» ، والصحيح ما أثبتناه .
3- .الجمل : ص 295 .

تاریخ دمشق به نقل از عبد اللّه بن مبارک : به احنف بن قیس گفته شد : به خاطر چه قومت تو را سروری بخشیدند؟ گفت : [به خاطر این که] اگر مردم حتی بر آب هم عیب می نهادند ، آن را نمی آشامیدم .

الجَمَل در یادکرد جنگ جمل : احنف بن قیس ، پیکی به سوی علی علیه السلام فرستاد تا به او بگوید : «من در میان قومم (بنی سعد) بر اطاعت تو باقی ام . اگر بخواهی با دویست نفر از خاندانم به کمک تو بیایم ، می آیم و اگر بخواهی ، چهار هزار شمشیر بنی سعد را از [جنگ با] تو باز می دارم» . امیر مؤمنان به سوی او فرستاد که : «[در میان قومت] بمان و باز دار» . پس احنف ، قوم خود را گِرد آورد و گفت : «ای بنی سعد! خود را از افتادن در این فتنه باز دارید و در خانه هایتان بنشینید . پس اگر بصریان چیره شوند ، آنان برادران شمایند و با شما کاری ندارند و اگر علی پیروز شد ، سلامت می مانید» . پس دست نگه داشتند و وارد جنگ نشدند .

.

الجمل :لَمّا جاءَ رَسولُ الأَحنَفِ وقَد قَدِم عَلى عَلِيٍّ عليه السلام بِما بَذَلَ لَهُ مِن كَفِّ قَومِهِ عَنهُ ، قالَ رَجُلٌ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، مَن هذا ؟ قالَ : هذا أَدهَى العَرَبِ وخَيرُهُم لِقَومِهِ . فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : كَذلِكَ هُوَ ، وإنّى لَأَمثَلُ بَينَهُ وبَينَ المُغيرَهِ بنِ شُعبَهَ ؛ لَزِمَ الطّائِفَ ، فَأَقامَ بِها يَنتَظِرُ عَلى مَن تَستَقيمُ الاُمَّهُ ! فَقالَ الرَّجُلُ : إنّى لَأَحسَبُ أَنَّ الأَحنَفَ لَأَسرَعُ إلى ما تُحِبُّ مِنَ المُغيرَهِ . (1)

وقعه صفّين فى ذِكرِ قَضِيَّهِ إرسالِ الحَكَمَينِ فى آخِرِ حَربِ صِفّينَ : قامَ الأَحنَفُ بنُ قَيسٍ إلى عَلِيٍّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى خَيَّرتُکَ يَومَ الجَمَلِ أن آتيکَ فيمَن أَطاعَنى وأَكُفَّ عَنکَ بَنى سَعدٍ ، فَقُلتَ : كُفَّ قَومَکَ فَكَفى بِكَفِّکَ نَصيرا ، فَأَقَمتُ بِأَمرِکَ . وإنَّ عَبدَ اللّهِ بنَ قَيسٍ رَجُلٌ قَد حَلَبتُ أَشطُرَهُ فَوَجَدتهُ قَريبَ القَعرِ كَليلَ المُديَهِ ، وهُوَ رَجُلٌ يَمانٍ ، وقَومُهُ مَعَ مُعاوِيَهَ . وقَد رُمِيتَ بِحَجَرِ الأَرضِ وبِمَن حارَبَ اللّهَ ورَسولَهُ ، وإنَّ صاحِبَ القَومِ مَن يَنأي حَتّى يَكونَ مَعَ النَّجَمِ ، ويَدنو حَتّى يَكونَ فى أَكُفِّهِم . فَابعَثنى وَاللّهِ لا يَحِلُّ عُقدَهً إلّا عَقَدتُ لَکَ أَشَدَّ مِنها . فَإِن قُلتَ : إنّى لَستُ مِن أَصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَابعَث رَجُلاً مِن أَصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، غَيرَ عَبدِ اللّه بنِ قَيسٍ ، وَابعَثنى مَعَهُ . فَقالَ عَلِيٌّ : إنَّ القَومَ أَتَونى بِعَبدِ اللّهِ بنِ قَيسٍ مُبَرنَسا ، فَقالُوا : اِبعَث هذا ؛ فَقَد رَضينا بِهِ . وَاللّهُ بالِغُ أمرِهِ . (2)

وقعه صفّين بَعدَ ذِكرِ دَعوَهِ الإمامِ عليه السلام أهلَ البَصرَهِ لِقِتالِ مُعاوِيَهَ ، وقِراءَهِ ابنِ عَبّاسٍ كِتابَهُ عليه السلام عَلَيهِم : فَقامَ الأَحنَفُ بنُ قَيسٍ فَقالَ : نَعَم ، وَاللّهِ لَنُجيبَنَّکَ ، ولَنَخرُجَنَّ مَعَکَ عَلَى العُسرِ وَاليُسرِ ، وَالرِّضا وَالكُرهِ ، نَحتَسِبُ فى ذلِکَ الخَيرَ ، وَنأمُلُ مِنَ اللّهِ العَظيمَ مِنَ الأَجرِ . (3)

.

1- .الجمل : ص 296 .
2- .وقعه صفّين : ص 501 .
3- .وقعه صفّين : ص 116 .

الجمل چون فرستاده احنف آمد و بر علی علیه السلام وارد شد و خبر دست نگه داشتن قومش علیه علی علیه السلام را به او داد ، مردی گفت : ای امیر مؤمنان! این [احنف]کیست؟ [فرستاده] گفت : این ، زیرک ترینِ عرب و بهترینِ آنان برای قومش است . علی علیه السلام فرمود : «چنین است و من او را با مُغَیره بن شعبه می سنجم که به طائف رفته و در آن جا مانده و منتظر است تا ببیند مردم به فرمان چه کسی درمی آیند» . آن مرد گفت : من گمان می کنم که احنف ، زودتر از مغیره به آنچه دوست داری ، درآید .

وقعه صفّین در یاد کرد اعزام دو داور در پایان جنگ صفّین : احنف بن قیس ، به سوی علی علیه السلام رفت و گفت : ای امیر مؤمنان! من در جنگ جمل ، دو راه به تو پیشنهاد کردم که اگر بخواهی ، پیروانم را [که اندک اند]به خدمت تو آورم و یا قبیله بنی سعد را [که بسیارند]از [جنگ با] تو بازدارم . پس گفتی قومت را بازدار که همین جلوگیری برای کمک به من کافی است . من نیز به فرمان تو ماندم . این عبد اللّه بن قیس (ابو موسی اشعری) ، کسی است که من عصاره خِرَدش را دوشیده و او را فردی سطحی و کُند ذهن یافته ام . او مردی از یمن است و قومش همراه معاویه اند . تو اکنون با مردی سخت و گران جان (عمرو عاص) روبه رویی ؛ مردی که با خدا و پیامبرش جنگیده است و کسی باید به رویارویی اش برود که چنان خود را از او دور نگه دارد که گویی با ستارگان آسمان است و چنان خود را به آنان نزدیک کند که گویی در کف دستشان است . پس مرا روانه کن که به خدا سوگند ، عمرو ، هیچ گرهی را نمی گشاید ، مگر آن که سخت تر از آن را برایت می بندم . پس اگر می گویی که من از یاران پیامبر خدا نیستم ، پس صحابی دیگری غیر از عبد اللّه بن قیس را بفرست و مرا نیز با او بفرست . علی علیه السلام فرمود : «اینان عبد اللّه بن قیس را با آن کلاه زاهدنمایَش عَلَم کرده و نزد من آورده اند و گفته اند : این را بفرست که ما به او رضایت داریم و خداوند ، خود ، امر خویش را پیش می برد» .

وقعه صِفّین پس از دعوت علی علیه السلام از اهالی بصره برای جنگ با معاویه و پس از این که ابن عبّاس ، نامه امام علیه السلام را بر ایشان خواند : پس احنف بن قیس برخاست و گفت : آری . به خدا سوگند ، به تو

پاسخ مثبت می دهیم و با تو حرکت می کنیم ، چه آسان باشد ، چه دشوار ، گوارا یا ناگوار ! و در این راه ، امید خیر می بریم و پاداشِ خدای بزرگ را .

.

تاريخ دمشق :إنَّ الأَحنَفَ بنَ قَيسٍ دَخَلَ عَلى مُعاوِيَةَ ، فَقالَ : أنتَ الشّاهِرُ عَلَينا سَيفَکَ يومَ صِفّينَ ، وَالمُخَذِّلُ عَن أمِّ المُؤمِنينَ ؟ ! فَقالَ : يا مُعاوِيَةُ ! لا تَرُدَّ الاُمورَ عَلى أدبارِها ؛ فَإِنَّ السُّيوفَ الَّتى قاتَلناکَ بِها عَلى عَواتِقِنا ، وَالقُلوبَ الَّتى أبغَضناکَ بِها بَينَ جَوانِحِنا ، وِاللّهِ لا تَمُدُّ إلَينا شِبرا مِن غَدرٍ إلّا مَدَدنا إلَيکَ ذِراعا مِن خَترٍ (1) ، وإن شِئتَ لَتَستَصفِيَنَّ کَدَرَ قُلوبِنا بِصَفوٍ مِن عَفوِکَ . قالَ : فَإِنّى أفعَلُ . (2)

العقد الفريد عن أبى الحباب الكندى عن أبيه :إنَّ مُعاوِيَةَ بنَ أبى سُفيانَ بَيَنَما هُوَ جالِسٌ وعِندَهُ وُجوهُ النّاسِ ، إذ دَخَلَ رَجُلٌ مِن أهلِ الشّامِ ، فَقامَ خَطيبا ، فَكانَ آخِرُ كَلامِهِ أن لَعَنَ عَلِيّا ، فَأطرَقَ النّاسُ ، وتَكَلَّمُ الأَحنَفُ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنّ هذَا القائِلَ ما قالَ آنِفا ، لَو يُعلَمُ أنَّ رِضاکَ فى لَعنِ المُرسَلينَ لَلَعَنَهُم ! فَاتَّقِ اللّهَ ودَع عَنکَ عَلِيّا ؛ فَقَد لَقِىَ رَبَّهُ ، وأُفرِدَ فى قَبرِهِ ، وخَلا بِعَمَلِهِ ، وكانَ وَاللّهِ ما عَلِمنا المُبرِّزَ بِسَبقِهِ ، الطّاهِرَ خُلُقَهُ ، المَيمونَ نَقيبَتَهُ (3) ، العَظيمَ مُصيبَتَهُ . فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ : يا أحنَفُ ! لَقَد أغضَيتَ العَينَ عَلَى القَذى ، وقُلتَ بِغَيرِ ما تَرى ، وَايمُ اللّهِ لَتَصعَدَنَّ المِنبَرَ فَلَتَلعَنَّهُ طَوعا أو كَرها ، فَقالَ لَهُ الأَحنَفُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إن تُعفِنى فَهُوَ خَيرٌ لَکَ ، وإن تَجبُرنى عَلى ذلِکَ فَوَاللّهِ لا تَجرى بِهِ شَفَتاىَ أبَدا ، قالَ : قُم فَاصعَدِ المِنبَرَ . قالَ الأَحنَفُ : أمَا وَاللّهِ مَعَ ذلِکَ لاُنصِفَنَّکَ فِى القَولِ وَالفِعلِ . قالَ : وما أنتَ قائِلٌ يا أحنَفُ إن أنصَفتَنى ؟ قالَ : أصعَدُ المِنبَرَ ، فَأَحمَدُ اللّهَ بِما هُوَ أهلُهُ ، واُصَلّى عَلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ أقولُ : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ مُعاوِيَةَ أمَرَنى أن ألعَنَ عَلِيّا ، وإنَّ عَلِيّا ومُعاوِيَةَ اختَلَفا فَاقتَتَلا ، وَادَّعى كُلُّ واحِدٍ مِنهُما أنَّهُ بُغِىَ عَلَيهِ وعَلى فِئَتِهِ ؛ فَإذا دَعَوتُ فَأَمِّنوا رَحِمَكُمُ اللّهُ . ثُمَّ أقولُ : اللّهُمَّ العَن أنتَ ومَلائِكَتُکَ وأنبِياؤُکَ وجَميعُ خَلقِکَ الباغِىَ مِنهُما عَلى صاحِبِهِ ، وَالعَنِ الفِئَةَ الباغِيَةَ ، اللّهُمَّ العَنهُم لَعنا كَثيرا . أمِّنوا رَحِمَكُم اللّهُ ! يا مُعاوِيَةُ ! لَا أزيدُ عَلى هذا ولا أنقُصُ مِنهُ حَرفا ولَو كانَ فيهِ ذَهابُ نَفسى . فَقالَ مُعاوِيَةُ : إذَن نُعفيکَ يا أبا بَحرٍ . (4)

.

1- .الخَتْر : أسوأُ الغدر وأقبحه (لسان العرب : ج 4 ص 229 «ختر») .
2- .تاريخ دمشق : ج 24 ص 326 ، عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 2 ص 230 ، العقد الفريد : ج 3 ص 86 وفيهما من «لا تردّ الاُمور ...» ، تاريخ الإسلام

للذهبى : ج 5 ص 351 وفيه صدره إلى «جوانحنا» ، وفيات الأعيان : ج 2 ص 500 كلّها نحوه .
3- .النّقيبه : النّفس . وقيل : الطبيعه والخليقه . وميمون النّقيبه : أى مُنَجّح الفِعال ، مظفَّر المطالب (النهايه : ج 5 ص 102 «نقب») .
4- .العقد الفريد : ج 3 ص 87 ، وفيات الأعيان : ج 2 ص 504 ، نهايه الأرب : ج 7 ص 237 .

تاریخ دمشق :احنف بن قیس بر معاویه داخل شد . معاویه به او گفت : تو بودی که در جنگ صفّین ، علیه ما شمشیر کشیدی و نیز [در جنگ جمل]اُمّ المؤمنین را وا نهادی؟! گفت: ای معاویه! به گذشته ها باز مگرد که شمشیرهایی که با آنها با تو جنگیدیم ، هنوز بر گردن هایمان آویخته است و دل هایی که با آنها دشمنت می داشتیم ، هنوز در درون [سینه های] ماست و به خدا سوگند ، یک وجب به خیانت پیش نخواهی آمد ، مگر آن که یک ذراع به نیرنگ به سوی تو می آییم و اگر بخواهی می توانی با گوشه ای از عفوت ، کدورت دل های ما را صفا دهی . گفت : بی گمان ، چنین می کنم .

العقد الفرید به نقل از ابو حباب کِنْدی ، از پدرش : معاویه بن ابی سفیان نشسته بود و سرشناسان مردم ، نزدش بودند که مردی از اهالی شام ، وارد شد و به سخنرانی ایستاد و در پایان کلامش ، علی علیه السلام را لعن کرد . مردم ، ساکت ماندند و احنف به سخن آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! این گوینده که این گونه سخن گفت ، اگر می دانست که رضایت تو در نفرین کردن پیامبران است ، آنها را نیز نفرین می کرد! از خدا پروا کن و علی را واگذار که او به دیدار پروردگارش شتافت و به تنهایی در قبرش آرمید و با کردارش تنها ماند و به خدا سوگند ، تا آن جا که ما می دانیم ، از همه پیشگام تر ، پاکْ خوی ، پاک نهاد و مصیبت [فقدان]او بزرگ بود . معاویه به او گفت : ای احنف! دیده بر خار نهادی و سخن ، نسنجیده گفتی و به خدا سوگند ، باید بر منبر شوی و او را خواه ناخواه نفرین کنی . احنف به او گفت : ای امیر مؤمنان! اگر از من درگذری ، به سود توست و اگر مرا بر آن مجبور کنی ، به خدا سوگند ، زبانم به آن نخواهد چرخید . معاویه گفت : برخیز و بر منبر شو . احنف گفت : بدان که به خدا سوگند ، با این همه ، به انصاف درباره ات سخن می گویم و عمل می کنم . گفت : ای احنف! اگر بخواهی انصاف ورزی ، چه می گویی؟ گفت : از منبر بالا می روم و خدا را به آنچه شایسته اوست می ستایم و بر پیامبرش درود می فرستم و سپس می گویم : «ای مردم! امیر مؤمنان معاویه به من فرمان داده است که علی را نفرین کنم و [من می گویم] علی و معاویه اختلاف کردند و با هم جنگیدند و هر یک ادّعا کرد که دیگری بر او و پیروانش ستم کرده است . پس چون دعا کردم ، آمین بگویید ، خدایتان بیامرزاد!» . و سپس می گویم : «خدایا! تو به همراه فرشتگان و پیامبران و همه آفریدگانت ، هر یک از این دو را که بر دیگری ستم کرده ،

نفرین کن و گروه متجاوز را نفرین کن و خدایا آنان را بسیار نفرین کن . آمین بگویید ، خدایتان بیامرزاد !». ای معاویه ! نه یک کلمه بر آن می افزایم و نه یک کلمه از آن می کاهم ، حتّی اگر جانم بر سر آن برود . معاویه گفت : در این صورت ، تو را مجبور به سخنرانی نمی کنیم ، ای ابو بحر !

.

عيون الأخبار عن السكن :كَتَبَ الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ رَضِىَ اللّهُ عَنهُما إلَى الأحنَفِ يَدعوهُ إلى نَفسِهِ فَلَم يَرُدَّ الجَوابَ ، وقالَ : قَد جَرَّبنا آلَ أبِى الحَسَنِ ، فَلَم نَجِد عِندَهُم إيالَةَ (1) لِلمُلكِ ، ولا جَمعا لِلمالِ ، ولا مَكيدَةً فِى الحَربِ . (2)

12الأَشعَثُ بنُ قَيسٍالأشعث بن قيس بن معديكَرِب الكِندى ، يُكنّى أبا محمّد ، واسمه معديكَرِب (3) . من كبار اليمن ، وأحد الصحابه (4) . عَوِرت عينه فى حرب اليرموک (5) . وهو وجه مشبوه مُريب متلوّن ، ردىء الطبع ، سيّئ العمل فى التاريخ الإسلامى . ارتدّ بعد رسول اللّه صلى الله عليه و آله عن الدِّين واُسِر ، فعفا عنه أبو بكر ، وزوّجه اُخته (6) . وكان أبو بكر يُعرب عن ندمه ، ويتأسّف لعفوه (7) . زوّج بنته لابن عثمان فى أيّام خلافته (8) . ونصبه عثمان والياً على آذربايجان (9) . وكان يهبه مئه ألف درهم من خراجها سنويّاً (10) . عزل الإمام علىّ عليه السلام الأشعث عن آذربايجان ، ودعاه إلى المدينه (11) ، فهمّ بالفرار فى البدايه ، ثمّ قدم المدينه بتوصيه أصحابه ، ووافى الإمامَ عليه السلام (12) . تولّى رئاسه قبيلته «كِنده» فى حرب صفّين (13) ، وكان على ميمنه الجيش (14) .وتزعّم الأشعث التيّار الّذى فرض التحكيمَ (15) وفرض أبا موسى الأشعرى على الإمام عليه السلام . وعارض اختيارَ ابن عبّاس ومالک الأشتر حكَمَين عن الإمام عليه السلام بصراحه (16) ، ونادى بيمانيّه أحد الحكمين (17) . وله يدٌ فى نشوء الخوارج ، كما كان له دور كبير فى إيقاد حرب النّهروان مع أنّه كان فى جيش الإمام عليه السلام (18) . وهو ممّن كان يعارض الإمام عليه السلام وأعماله داخل الجيش بكلّ ما يستطيع (19) ، حتى عُدَّت مواقفه أصل كلّ فساد واضطراب (20) . وكان شرساً إلى درجه أنّه هدّد الإمامَ عليه السلام مرّةً بالقتل (21) . وسمّاه الإمام عليه السلام منافقاً ، ولعنه (22) . وكان ابن ملجم يتردّد على داره (23) ، وهو الّذى أشار على المذكور بالإسراع يوم عزمه على قتل الإمام عليه السلام (24) . ونحن وإن لم نمتلک دليلاً تاريخيّا قطعيّا على صلته السرّيّه بمعاويه ، لكن لا بدّ من الالتفات إلى أنّ الأيادى الخفيّه تعمل بحذر تامّ وكتمان شديد ، ولذا لم تنكشف إلّا نادرا . لكن ملفّ جنايات هذا البيت المشؤوم يمكن عدّه وثيقه معتبره على علقته بل وعلقه اُسرته بأعداء أهل البيت ، وممّا يعزّز ذلک تعبير الإمام عنه بالمنافق . قامت بنته جعده بسمّ الإمام الحسن عليه السلام (25) . وتولّى ابنه محمّد إلقاء القبض على مسلم بن عقيل بالكوفه ، بعد أن آمنه زوراً ، ثمّ غدر به (26) وكان ابنه الآخر قيس (27) من اُمراء جيش عمر بن سعد

فى كربلاء ، ولم يقلّ عن أبيه ضعَةً ونذالةً ؛ إذ سلب قطيفه الإمام الحسين عليه السلام فاشتهر ب «قيس القطيفه» (28) . هلک الأشعث سنه 40 ه (29) ، فخُتم ملفّ حياته الدَّنِس الملوَّث بالعار .

.

1- .الإيَاله : السياسه . يقال : فلان حَسن الإياله وسَيّئ الإياله (النهايه : ج 1 ص 85 «أيل») .
2- .عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 211 .
3- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 38 الرقم 8 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 249 الرقم 185 .
4- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 38 الرقم 8 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 138 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 116 و ص 119 .
5- .تهذيب الكمال : ج 3 ص 288 الرقم 532 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 250 الرقم 185 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 119 .
6- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 22 ، تهذيب الكمال : ج 3 ص 290 الرقم 532 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 339 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 39 الرقم 8 ؛ الأمالى للطوسى : ص 262 ح 480 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 132 .
7- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 137 ؛ تاريخ الطبرى : ج 3 ص 430 .
8- .وقعه صفّين : ص 20 ؛ الأخبار الطوال : ص 156 .
9- .وقعه صفّين : ص 20 ؛ تهذيب الكمال : ج 3 ص 289 الرقم 532 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 41 الرقم 8 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 140 ، مروج الذهب : ج 2 ص 381 .
10- .الغارات : ج 1 ص 365 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 130 .
11- .وقعه صفّين : ص 20 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 200 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 381 .
12- .وقعه صفّين : ص 21 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 112 .
13- .وقعه صفّين : ص 227 ؛ تاريخ دمشق : ج 9 ص 120 ، الأخبار الطوال : ص 188 .
14- .وقعه صفّين : ص 205 ؛ تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 145 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 40 الرقم 8 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 136 .
15- .وقعه صفّين : ص 482 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 189 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 51 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 40 الرقم 8 ، مروج الذهب : ج 2 ص 400 .

16- .وقعه صفّين : ص 499 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 51 ، مروج الذهب : ج 2 ص 402 .
17- .وقعه صفّين : ص 500 ؛ الفتوح : ج 4 ص 198 .
18- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 279 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 120 وفيه «حضر قتال الخوارج بالنهروان» .
19- .نهج البلاغه : الخطبه 19 ، الغارات : ج 2 ص 498 ؛ الكامل للمبرّد : ج 2 ص 579 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 135 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 75 .
20- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 279 .
21- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 40 الرقم 8 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 139 ، مقاتل الطالبيّين : ص 48 .
22- .نهج البلاغه : الخطبه 19 ؛ الأغانى : ج 21 ص 20 ، شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 75 .
23- .الإرشاد : ج 1 ص 19 وفيه «وكانوا قبل ذلک ألقوا إلى الأشعث بن قيس ما فى نفوسهم من العزيمه على قتل أمير المؤمنين عليه السلام وواطأهم عليه» .
24- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 254 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 19 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 312 .
25- .الكافى : ج 8 ص 167 ح 187 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 295 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 251 الرقم 185 .
26- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 374 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 58 .
27- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 422 .
28- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 453 .
29- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 42 الرقم 8 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 144 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 251 الرقم 185 .

12 . اَشعَث بن قیس

عیون الأخبار به نقل از سکن : حسین بن علی علیهماالسلامبه احنف ، نامه نوشت و او را به سوی خود خواند ؛ امّا احنف ، پاسخ نداد و گفت : ما خاندان ابوالحسن را آزموده ایم . سیاست اداره مملکت و انگیزه گردآوری ثروت و حیله و مکر در جنگ را نزد آنان نیافتیم .

12اَشعَث بن قیساَشعَث بن قَیس بن مَعْدیکَرِب کِنْدی که کنیه اش ابومحمّد و نامش مَعْدیکَرِب بود ، از بزرگان یمن و از یاران پیامبر خداست . یک چشم او در جنگ یَرموک ، کور شد . او در تاریخ اسلام ، چهره ای مرموز ، متلوِّن ، تاریکْ نهاد و زشت کردار دارد . او پس از پیامبر خدا مرتد شد ؛ امّا ابوبکر ، او را بخشید و او خواهر ابوبکر را به همسری برگزید . ابوبکر ، بعدها ، از این اقدام و بخشش خود ، اظهار ندامت می کرد و بر آن ، تأسف می خورد . در روزگار عثمان ، دختر خود را به پسر عثمان داد و عثمان ، وی را به حکومت آذربایجان منصوب کرد . عثمان ، هر سال ، یکصد هزار درهم از خراج آذربایجان را به او می بخشید . علی علیه السلام اشعث را از حکومت آذربایجان عزل کرد و وی را به مدینه فراخواند . او در آغاز ، پس از عزل ، قصد فرار داشت ؛ امّا با توصیه اطرافیانش به مدینه آمد و به خدمت مولا علیه السلام رسید . او در جنگ صفّین ، عهده دار ریاست قبیله «کِنده» بود و فرماندهی جناح راست سپاه علی علیه السلام را بر عهده داشت . اشعث ، سردمدار جریانی بود که حَکَمیّت و ابو موسی اشعری را بر امام علیه السلام تحمیل کردند . اشعث ، آشکارا با انتخاب ابنِ عبّاس و مالک اشتر به عنوان حَکَم ، مخالفت کرد و یمنی بودن یکی از حَکَمین را پیشنهاد داد . او در تشکیل گروه خوارج ، بی اثر نبود و در جنگ نهروان ، گرچه به ظاهر در سپاه امام علیه السلام بود ، امّا در شعله ور ساختن جنگ ، نقش بسزایی داشت . (1) اشعث از کسانی بود که از داخل سپاه امام علیه السلام یکسر به کارهای امام ، اعتراض می کردند ، به گونه ای که ریشه تمام اختلاف های سپاه را در مواضع او دانسته اند . او به قدری بی شرم و زشتْ خوی بود که امام علیه السلام را تهدید به قتل کرد . امام علیه السلام او را منافق خواند و بر او نفرین فرستاد . ابن مُلجَم به خانه اشعث ، رفت و آمد داشت (2) و گفته اند که در صبح روز ضربت خوردن امام علیه السلام به ابن ملجم ، اشاره کرد که در انجام کار ، سرعت گیرد . ما دلیل قطعی و سندی تاریخی در دست نداریم که ارتباط

پنهانیِ اشعث را با معاویه اثبات کند ؛ امّا باید به این نکته توجه داشت که دست های پنهان جاسوسان ، با مخفی کاری تمام و پوشش های کامل عمل می کنند و از این رو ، به ندرت کشف می شوند ؛ امّا مجموعه جنایت های این خاندان شوم را می توان دلیلی معتبر و قابل اعتماد بر ارتباط او و خاندانش با دشمنان اهل بیت علیهم السلام به شمار آورد و تعبیر امام از او به «منافق» این دلیل را تقویت می کند . دختر او (جَعده) ، امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش (محمّد) ، مسئولیت دستگیری مسلم بن عقیل را در کوفه به عهده داشت که با تزویر ، به آن بزرگوار امان داد ؛ ولی عمل نکرد و «از کوزه همان برون تراود که در اوست» . دو فرزند دیگر او (قیس و عبد اللّه) نیز از فرماندهان لشکر عمر بن سعد در کربلا بودند و در پلیدی و پستی ، چیزی از پدرشان کم نداشتند . قیس ، قطیفه (بالا پوش) امام حسین علیه السلام را به غارت برد و به «قیس قطیفه» مشهور گشت . اشعث در سال 40 هجری درگذشت و پرونده ننگین زندگی اش بسته شد .

.

1- .در شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 279 و تاریخ دمشق : ج 9 ص 120 ، آمده است : «در نهروان و جنگ با خوارج ، حاضر بود» .
2- .در الإرشاد : ج 1 ص 19 آمده است : «و پیش از آن ، آنچه را در دل داشتند ، با اشعث در میان نهادند و از قصد خود بر کُشتن علی علیه السلام با او سخن گفتند و او هم با آنان همراهی کرد» .

ص: 90

. .

ص: 91

. .

ص: 92

. .

ص: 93

. .

شرح نهج البلاغه عن الأعمش :إنَّ جَريرا وَالأَشعَثَ خَرَجا إلى جَبّانِ (1) الكوفَهِ ، فَمَرَّ بِهِما ضَبٌّ يَعدو ، وهُما فى ذَمِّ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَنادَياه : يا أبا حِسلٍ ، هَلُمَّ يَدَکَ نُبايِعکَ بِالخِلافَهِ ! فَبَلَغَ عَلِيّا عليه السلام قَولُهُما ، فَقالَ : أما إنَّهُما يُحشَرانِ يَومَ القِيامَهِ وإمامُهُما ضَبٌّ . (2)

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ الأَشعَثَ بنَ قَيسٍ شَرِکَ فى دَمِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، وَابنَتُهُ جَعدَهُ سَمَّتِ الحَسَنَ عليه السلام ، ومُحَمَّدٌ ابنُهُ شَرِکَ فى دَمِ الحُسَينِ عليه السلام . (3)

تاريخ دمشق عن إبراهيم :اِرتَدَّ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ وناسٌ مِنَ العَرَبِ لَمّا ماتَ نَبِيُّ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَقالوا : نُصَلّى ولاَ نُؤَدِّى الزَّكاهَ ، فَأَبى عَلَيهِم أبو بَكرٍ ذلِکَ ، قالَ : لا أحُلُّ عُقدَهً عَقَدَها (4) رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ولاَ أعقِدُ عُقدَهً حَلَّها رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ولا أنقُصُكُم شَيئا مِمّا أخَذَ مِنكُم رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ولَاُجاهِدَنَّكُم ، ولَو مَنَعتُمونى (5) عِقالاً مِمّا أخَذَ مِنكُم نَبِيُّ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، لَجاهَدتُكُم عَلَيهِ ، ثُمَّ قَرَأَ : «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ» (6) الآيَهَ . فَتَحَصَّنَ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ هُوَ وناسٌ مِن قَومِهِ فى حصنٍ ، فَقالَ الأَشعَثُ : اِجعَلوا لِسَبعينَ مِنّا أمانا ، فَجُعِلَ لَهُم ، فَنَزَلَ بَعدَ سَبعينَ ، ولَم يُدخِل نَفسَهُ فيهِم ، فَقالَ أبو بَكرٍ : إنَّهُ لا أمانَ لَکَ ، إنّا قاتِلوکَ ، قالَ : أفَلا أدُلُّکَ عَلى خَيرٍ مِن ذلِکَ ؟ تَستَعينُ بى عَلى عَدُوِّکَ ، وتُزَوِّجُنى اُختَکَ ، فَفَعَلَ . (7)

.

1- .الجَبّان والجَبّانه: الصحراء، وتسمّى بهما المقابر ، لأنّها تكون فى الصحراء ، تسميه للشىء بموضعه (النهايه : ج1 ص236 «جبن») .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 4 ص 75 .
3- .الكافى : ج 8 ص 167 ح 187 عن سليمان كاتب علىّ بن يقطين عمّن ذكره .
4- .فى المصدر: «عقد» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تهذيب الكمال .
5- .فى المصدر : «منعونى» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تهذيب الكمال .
6- .آل عمران : 144 .

7- .تاريخ دمشق : ج 9 ص 134 ، تهذيب الكمال : ج 3 ص 290 الرقم 532 عن إبراهيم النّخعى ؛ الأمالى للطوسى : ص 262 ح 480 .

شرح نهج البلاغه به نقل از اَعمَش : جریر و اشعث ، به دشت کوفه رفتند و در حال صحبت کردن و نکوهش علی علیه السلام بودند . سوسماری به سرعت از کنارشان گذشت . فریاد زدند : ای ابوحِسْل ! (1) دستت را پیش آر تا برای خلافت ، با تو بیعت کنیم ! گفته این دو به علی علیه السلام رسید . فرمود : «بدانید که آن دو ، روز قیامت ، در حالی محشور می شوند که پیشوایشان یک سوسمار است» .

امام صادق علیه السلام :اشعث بن قیس در خون امیر مؤمنان ، شریک است و دخترش جَعْده ، حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمّد ، در ریختن خون حسین علیه السلام شرکت جُست .

تاریخ دمشق به نقل از ابراهیم : چون پیامبر خدا درگذشت ، اشعث بن قیس و گروهی از عرب ، مرتد شدند و گفتند : نماز می خوانیم ؛ ولی زکات نمی دهیم . ابو بکر ، این را نپذیرفت و گفت : حکمی را که پیامبر خدا آورده ، وا نمی گذارم و آنچه را آزاد نهاده ، محدود نمی کنم و درباره آنچه پیامبر خدا از شما می گرفته ، ذرّه ای کوتاه نمی آیم و با شما می جنگم و اگر حتّی پایبند شتری را که پیامبر خدا از شما می گرفت ، از من دریغ دارید ، بر سر آن با شما می جنگم . ابو بکر، سپس تلاوت کرد: «و محمّد، جز پیام آوری که پیش از او هم پیام آورانی [آمدند و] درگذشتند ، نیست» . پس اشعث بن قیس و گروهی از قومش در قلعه ای پناه گرفتند . اشعث [به ابو بکر]گفت : به هفتاد نفر ما امان دهید . امان دادند و خود او پس از آن هفتاد نفر ، از قلعه پایین آمد و خود را داخل آن هفتاد نفر نکرد . ابو بکر گفت : تو در امان نیستی و ما تو را می کشیم . گفت : آیا تو را به [حُکمی] بهتر از این ، راهنمایی نکنم؟ از من بر ضدّ دشمنت کمک بگیر و خواهرت را به همسری من درآور . ابو بکر ، چنین کرد .

.

1- .حِسْل ، بچّه تازه سر از تخم بیرون آورده سوسمار است و ابوحسل ، کنایه از سوسمار است . (م)

الأخبار الطوال :كانَ [الأَشعَثُ] مُقيما بِأَذرَبيجانَ طولَ وِلايَهِ عُثمانَ بنِ عَفّانَ ، وكانَت وِلايَتُهُ مِمّا عَتَبَ النّاسُ فيهِ عَلى عُثمانَ ؛ لِأَنَّهُ وَلّاهُ عِندَ مُصاهَرَتِهِ إيّاهُ ، وتَزويجِ ابنَهِ الأَشعَثِ مِنِ ابنِهِ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابه إلَى الأَشعَثِ بنِ قَيسٍ عامِلِ أذربيجانَ : وإنَّ عَمَلَکَ لَيسَ لَکَ بِطُعمَهٍ ، ولكِنَّهُ فى عُنُقِکَ أمانَهٌ ، وأنتَ مُستَرعىً لِمَنِ فَوقَکَ ، لَيسَ لَکَ أن تَفتَاتَ (2) فى رَعِيَّهٍ ، ولا تُخاطِرَ إلّا بِوَثيقَهٍ ، وفى يَدَيکَ مالٌ مِن مالِ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ ، وأنتَ مِن خُزّانِهِ حَتّى تُسَلِّمَهُ إلَىَّ ، ولَعَلّى ألّا أكونَ شَرَّ وُلاتِکَ لَکَ ، وَالسَّلامُ . (3)

وقعه صفّين عن الأشعث بن قيس مِن خُطبَتِهِ فى أذربيجانَ بَعدَ بَيعَهِ النّاسِ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام : أيُّهَا النّاسُ ! إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عُثمانَ وَلّانى أذرَبيجانَ ، فَهَلَکَ وهِىَ فى يَدى ، وقَد بايَعَ النّاسُ عَلِيّا ، وطاعَتُنا لَهُ كَطاعَهِ مَن كانَ قَبلَهُ ، وقَد كانَ مِن أمرِهِ وأمرِ طَلحَهَ وَالزُّبَيرِ ما قَد بَلَغَكُم ، وعَلِىٌّ المَأمونُ عَلى ما غابَ عَنّا وعَنكُم مِن ذلِکَ الأَمرِ . فَلَمّا أتى مَنزِلَهُ دَعا أصحابَهُ فَقالَ : إنَّ كِتابَ عَلِىٍّ قَد أوحَشَنى،وهُوَ آخِذٌ بِمالِ أذرَبيجانَ ، وأنَا لاحِقٌ بِمُعاوِيَهَ. فَقالَ القَومُ : المَوتُ خَيرٌ لَکَ مِن ذلِکَ ، أ تَدَعُ مِصرَکَ وجَماعَهَ قَومِکَ وتَكونُ ذَنَبا لِأَهلِ الشّامِ ؟ ! فَاستَحيى فَسارَ حَتّى قَدِمَ عَلى عَلِىّ . (4)

.

1- .الأخبار الطوال : ص 156 وراجع وقعه صفّين : ص 20 .
2- .تَفتَات : من الفوات ؛ السبق . يُقال لكلّ من أحدث شيئا فى أمرک دونک : قد افتات عليک فيه (النهايه : ج 3 ص 477 «فتت») .
3- .نهج البلاغه : الكتاب 5 ، وقعه صفّين : ص 20 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 111 كلاهما نحوه وليس فيهما من «أنت مسترعىً» إلى «إلّا بوثيقه» وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 200 .
4- .وقعه صفّين : ص 21 ؛ الإمامه والسياسه : ج 1 ص 112 نحوه .

الأخبار الطوال :اشعث در مدّت خلافت عثمان ، در آذربایجانْ اقامت داشت و حکومت او از عوامل نارضایتی مردم از عثمان بود ؛ زیرا عثمان ، پس از آن که او را خویشاوند خود کرد و دخترش را برای پسر خویش به همسری گرفت ، حاکم آذربایجانش نمود .

امام علی علیه السلام از نامه اش به اشعث بن قیس ، کارگزار آذربایجان :و بدان که حکومت ، طعمه ای نیست [که به چنگ آورده باشی] ؛ بلکه امانتی است که به تو سپرده اند . تو امانتدار کسی هستی که تو را به کار گمارده است و این اختیار را نداری که بدون اجازه من به کار مردم بپردازی و بدون احتیاط و اطمینان به کارهای بزرگ مالی درآیی . مالی از اموال خدای عز و جل در دست توست و تو خزانه دار آنی تا آن را به من بسپاری و امیدوارم که بدترین فرمانروای بر تو نباشم . والسلام !

وقعه صِفّین به نقل از اشعث بن قیس ، از سخنرانی اش در آذربایجان ، پس از بیعت مردم با علی علیه السلام : ای مردم ! امیر مؤمنان ، عثمان ، مرا به حکومت آذربایجان گماشت و درگذشت ، در حالی که حکومت در دست من بود . مردم با علی بیعت کرده اند و اطاعت ما از او ، همچون اطاعت از پیشینیان اوست و ماجرای میان او و طلحه و زبیر به آگاهی شما رسیده است و علی در این ماجرا بر آنچه از ما و شما پنهان مانده ، امین است . پس چون به خانه اش آمد ، یارانش را فرا خواند و گفت : نامه علی مرا به وحشت انداخته است و بی گمان ، او دارایی آذربایجان را می گیرد . پس من به معاویه می پیوندم . یارانش گفتند : مرگ برای تو بهتر از این است . آیا سرزمین و خاندان خود را رها می کنی و دنباله رو مردم شام می شوی؟ ! اشعث، شرمگین شد و به راه افتاد تا بر علی علیه السلام درآمد.

.

تاريخ اليعقوبى فى كِتابَهِ وَثيقَهِ التَّحكيمِ وَاختِلافِهم فى تَقديمِ الإِمامِ وتَسمِيَتِهِ بِإمرَهِ المُؤمِنينَ : فَقالَ أبُو الأَعوَرِ السُّلَمىُّ : لَا نُقَدِّمُ عَلِيّا ، وقالَ أصحابُ عَلِيٍّ : ولا نُغيّرُ اسمَهُ ولا نَكتُبُ إلّا بِإمرَهِ المُؤمِنينَ ، فَتَنازَعوا عَلى ذَلِکَ مُنازَعَهَ شَدِيدَهً حَتّى تَضارَبوا بِالأَيدى ، فَقالَ الأَشعَثُ : اُمحوا هذا الاِسمَ ، فَقالَ لَهُ الأَشتَرُ : وَاللّهِ يا أعوَرُ ! لَهَمَمتُ أن أملَأَ سَيفى مِنکَ ، فَلَقد قَتَلتُ قَوما ما هُم شَرٌّ مِنکَ ، وإنّى أعلَمُ أنَّکَ ما تُحاوِلُ إلّا الفِتنَهَ ، وما تَدورُ إلّا عَلَى الدُّنيا وإيثارِها عَلَى الآخِرَهِ ! (1)

الإمام علىّ عليه السلام :أمّا هذَا الأَعوَرُ يَعنِى الأَشعَثَ فَإِنَّ اللّهَ لَم يَرفَع شَرَفا إلّا حَسَدَهُ ، ولا أظهَرَ فَضلاً إلّا عابَهُ ، وهُوَ يُمَنّى نَفسَهُ ويَخدَعُها ، يَخافُ ويَرجو ، فَهُوَ بَينَهُما لا يَثِقُ بِواحِدٍ مِنهُما ، وقَد مَنَّ اللّهُ عَلَيهِ بِأَن جَعَلَهُ جَبانا ، ولَو كانَ شُجاعا لَقَتَلَهُ الحَقُّ . (2)

الإمام الصادق عليه السلام :حَدَّثَتنِى امرَأَهٌ مِنّا ، قالَت : رَأَيتُ الأَشعَثَ بنَ قَيسٍ دَخَلَ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام فَأَغلَظَ لَهُ عَلِيٌّ ، فَعَرَضَ لَهُ الأَشعَثُ بِأَن يَفتِکَ بِهِ . فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : أبِالمَوتِ تُهَدِّدُنى ؟ ! فَوَاللّهِ ما اُبالى وَقَعتُ عَلَى المَوتِ ، أَو وَقَعَ المَوتُ عَلَىَّ . (3)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 189 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 286 ح 277 ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 325 نحوه .
3- .مقاتل الطالبيّين : ص 47 عن سفيان بن عيينه .

تاریخ الیعقوبی در کتابت قرار داد حَکمیّت و اختلاف آنان در مقدّم داشتن علی علیه السلام و نامیدن او به «امیر المؤمنین» : ابو الأعور سلمی گفت: ما [نام] علی را مقدّم نمی داریم. یاران علی علیه السلام گفتند : ما نام او را تغییر نمی دهیم و جز «امیر المؤمنین» نمی نویسیم . بر سر این موضوع ، با هم کشمکش شدیدی کردند و حتّی یکدیگر را کتک زدند . اشعث گفت : این نام را محو کنید . اشتر به او گفت : ای یک چشم ! به خدا سوگند ، قصد دارم شمشیرم را با خون تو سیراب کنم که من کسانی را کشته ام که از تو بدتر نبوده اند و من می دانم که تو بجز فتنه ، قصد دیگری نداری و جز بر گِرد دنیا نمی چرخی و آن را بر آخرت ، مقدّم می داری .

امام علی علیه السلام :امّا درباره این یک چشم (یعنی اشعث) ، [بدانید که] خداوندْ شرفی را بر پا نداشت ، جز آن که وی بر آن حسد بُرد ، و فضیلتی را آشکار نساخت ، جز آن که وی بر آن عیب نهاد . او به خود ، وعده می دهد و خویشتن را فریب می دهد . بیمناک و امیدوار است و در این میان ، به هیچ طرف ، اطمینان ندارد و خداوند با ترسو کردنش بر او منّت نهاده است ؛ چرا اگر شجاع بود ، حق ، او را می کشت (به کشتن می داد) .

امام صادق علیه السلام :یکی از زنان خاندان برایم گفت که دیدم اشعث بن قیس بر علی علیه السلام وارد شد و علی علیه السلام با او درشتی کرد . پس اشعث ، او را به کشتن غافلگیرانه (ترور) ، تهدید کرد . علی علیه السلام به او فرمود : «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا سوگند ، اهمیّتی نمی دهم که من بر مرگ درآیم یا مرگ بر من درآید» .

.

تاريخ دمشق عن قيس بن أبى حازم :دَخَلَ الأَشعَثُ بنُ قَيسٍ عَلى عَلِيٍّ فى شَىءٍ ، فَتَهَدَّدَهُ بِالمَوتِ ، فَقالَ عَلِيٌّ : بِالمَوتِ فَتُهَدِّدُنى ! ما اُبالى سَقَطَ عَلَىَّ أو سَقَطتُ عَلَيهِ . هاتوا لَهُ جامِعَةً وقَيدا ، ثُمَّ أومَأَ إلى أصحابِهِ فَطَلَبوا إلَيهِ فيهِ ، قالَ : فَتَرَكَهُ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامٍ قالَهُ لِلأَشعَثِ بنِ قَيسٍ وهُوَ عَلى مِنبَرِ الكوفَهِ يَخطُبُ ، فَمَضى فى بَعضِ كَلامِه شَىءٌ اعتَرَضَهُ الأَشعثُ فيهِ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هذِهِ عَلَيکَ لا لَکَ ، فَخَفَضَ عليه السلام إلَيهِ بَصَرَهُ ثُمَّ قالَ : ما يُدريکَ ما عَلَىَّ مِمّا لى ؟ عَلَيکَ لَعنَهُ اللّهِ ولَعنَهُ اللاعِنينَ ! حائِکٌ ابنُ حائِکٍ ! مُنافِقٌ ابنُ كافِرٍ ! وَاللّهِ لَقَد أسَرَکَ الكُفرُ مَرَّهً وَالإِسلامُ اُخرى ! فَما فَداکَ مِن واحِدَهٍ مِنهُما مالُکَ ولا حَسَبُکَ ! وإنَّ امرَأً دَلَّ عَلَى قَومِهِ السَّيفَ ، وساقَ إلَيهِمُ الحَتفَ ، لَحَرِىٌّ أن يَمقُتَهُ الأقرَبُ ، ولا يَأمَنَهُ الأبعَدُ ! 2

شرح نهج البلاغه :كُلُّ فَسادٍ كانَ فى خِلافَهِ عَلِيٍّ عليه السلام ، وكُلُّ اضطِرابٍ حَدَثَ فَأَصلُهُ الأَشعَثُ ، ولَولا مُحاقَّتُهُ (2) أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام فى مَعنَى الحُكومَهِ فى هذه المَرَّهِ لَم تَكُن حَربُ النَّهرَوانِ ، ولَكانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَنهَضُ بِهِم إلى مُعاوِيَهَ ، ويَملِکُ الشّامَ ؛ فَإنَّهُ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ حاوَلَ أن يَسلُکَ مَعَهُم مَسلَکَ التَّعريضِ وَالموارَبَهِ (3) . وفِى المَثَلِ النَّبَوِىِّ صَلَواتُ اللّهِ عَلى قائِلِهِ : « الحَربُ خُدعَهٌ » ، وذاکَ أنَّهُم قالوا لَهُ : ثُب إلَى اللّهِ مِمّا فَعَلتَ كَما ثُبنا نَنهَض مَعَکَ إلى حَربِ أهلِ الشّامِ ، فَقالَ لَهُم كَلِمَهً مُجمَلَهً مُرسَلَهً يَقولُها الأَنبِياءُ وَالمَعصومونَ ، وهِىَ قَولُهُ : « أستَغفِرُ اللّهَ مِن كُلِّ ذَنبٍ » ، فَرَضوا بِها ، وعَدّوها إجابَهً لَهُم إلى سُؤلِهِم ، وصَفَت لَهُ عليه السلام نِيّاتُهُم ، وَاستَخلَصَ بِها ضَمائِرَهُم ، مِن غَيرِ أن تَتَضَمَّنَ تِلَکَ الكَلِمَهُ اعتِرافا بِكُفرٍ أو ذَنبٍ . فَلَم يَترُكهُ الأَشعَثُ ، وجاءَ إلَيهِ مُستَفسِرا وكاشِفا عَنِ الحالِ ، وهاتِكا سِترَ التَّورِيَهِ وَالكِنايَهِ ، ومُخرِجا لَها مِن ظُلمَهِ الإِجمالِ وسِترِ الحيلَهِ إلى تَفسيرِها بِما يُفسِدُ التّدبيرَ ، ويُوغِرُ الصُّدورَ ، ويُعيدُ الفِتنَهَ ، ولَم يَستَفسِرهُ عليه السلام عَنها إلّا بِحُضورِ مَن لا يُمكِنُهُ أن يَجعَلَها مَعَهُ هُدنَهً عَلى دَخَنٍ (4) ، ولا تَرقيقا عَن صَبوحٍ (5) ، وألجَأَهُ بِتَضييقِ الخِناقِ عَلَيهِ إلى أن يَكشِفَ ما فى نَفسِهِ ، ولا يَترُکَ الكَلِمَهَ عَلَى احتِمالِها ، ولا يَطَويها عَلى غَرِّها (6) ، فَخَطَبَ بِما صَدَعَ بِهِ عَن صورَهِ ما عِندَهِ مُجاهَرَهً ، فَانتقَضَ ما دَبَّرَهُ ، وعادَتِ الخَوارِجُ إلى شُبهَتِهَا الاُولى ، وراجَعُوا التَّحكيمَ وَالمُروقَ . وهكَذَا الدُّوَلُ الَّتى تَظهَرُ فيها أماراتُ الاِنقِضاءِ وَالزَّوالِ ، يُتاحُ لَها

أمثالُ الأشعَثِ مِن اَولِى الفَسادِ فِى الأرضِ « سُنَّةَ اللّهِ فِى الّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلُ وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلاً» (7) . (8)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 9 ص 139 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 40 الرقم 8 وليس فيه «ما أُبالى سقط علىَّ أو سقطتُ عليه» .
2- .احتَقّ القوم : قال كلّ واحد منهم : الحقّ فى يدى(لسان العرب : ج 10 ص 49 «حقق») . والمراد هنا : المحاجّه والمجادله .
3- .المواربه : المداهاه والمخاتَله ، والتوريب : أن تُوَرِّى عن الشىء بالمُعارَضات والمباحات (لسان العرب : ج 1 ص 796 «ورب») .
4- .الهُدْنه : اللِّين والسُّكون ، ومنه قيل للمصالحه : المهادنه ؛ لأنّها ملاينه أحد الفريقين . والدَّخَن : تَغَيُّر الطعام من الدُّخان (مجمع الأمثال : ج 3 ص 460 الرقم 4464) .
5- .أصل المثل : «عن صَبُوحٍ تُرَقَّق» . الصبوح : ما يُشرب صَباحا ، وترقيق الكلام : تزيينه وتحسينه . يُضرَب لمن كَنَى عن شىء وهو يريد غيره (مجمع الأمثال : ج 2 ص 348 الرقم 2451) .
6- .أصل المثل : «طَوَيتُه على غَرِّهِ» . غَرُّ الثوب : أثَر تكسُّره ، يُضرَب لمن يوكَل إلى رأيه (مجمع الأمثال : ج 2 ص 290 الرقم 2298) .
7- .الأحزاب : 62 .
8- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 279 .

تاریخ دمشق به نقل از قیس بن ابی حازم : اشعث بن قیس به خاطر کاری بر علی علیه السلام وارد شد و او را به مرگ ، تهدید کرد . علی علیه السلام فرمود : «مرا با مرگ ، تهدید می کنی؟! من باکی ندارم که مرگ بر من درآید یا من بر آن درآیم . غُل و زنجیر برایش بیاورید» . سپس به یارانش اشاره کرد[که اشعث را به بند کِشند] . آنان شفاعتش را کردند و [علی علیه السلام هم] او را رها کرد .

امام علی علیه السلام هنگامی که [علی علیه السلام] بر منبر کوفه سخن می گفت ، در سخنرانی اش سخنی گفت که مورد اعتراض اشعثْ واقع شد و گفت : ای امیر مؤمنان! این سخن به زیان توست ، نه به سود تو . علی علیه السلام نگاه خود را به او دوخت و فرمود : «چه کسی تو را از این که چه چیز به زیان من است و چه چیز به سود من ، آگاه کرد؟ نفرین خدا و نفرین کنندگان بر تو باد! ای [دروغ]بافنده پسر بافنده! (1) ای منافقِ کافر زاده! به خدا سوگند ، یک بار در دوران کفر ، اسیر گشتی و یک بار در حکومت اسلام ، و در هر دو بار ، نه دارایی ات به کارت آمد و نه تبارت به تو سودی بخشید! مردی که قوم خود را به دم شمشیر بسپارد و مرگ را بر سر آنان درآرد ، سزاوار است که نزدیک ، دشمنش بدارد و دور ، خود را از او ایمن نیابد» . 2

شرح نهج البلاغه :همه تباهی ها و ناآرامی هایی که در [زمان] خلافت علی علیه السلام روی داد ، از اشعث ، مایه می گرفت و اگر مجادله او با امیر مؤمنان درباره معنای «حکومت» نبود ، جنگ نهروانْ رخ نمی داد و امیر مؤمنان با آنان (خوارج) به سوی معاویه می رفت و شام را تصرّف می کرد ؛ زیرا او که درودهای خدا بر او باد قصد داشت با آنان مماشات کند و به صراحت نگراید . در مَثَل نبوی که درودهای خدا بر گوینده اش باد آمده است که «جنگ ، نیرنگ است» و از این رو ، چون خوارج به علی علیه السلام گفتند : همچون ما از کارهایت توبه کن تا همراه تو به جنگ با شامیان بیاییم ، سخنی سربسته و کُلّی بر زبان آورد که همه پیامبران و معصومان نیز می گویند . او فرمود : «آمرزش هر گناهی را از خدا می خواهم» . پس خوارج ، به همین ، راضی شدند و آن را اجابت خواسته شان دیدند و دل هایشان با علی علیه السلام صاف شد و نیّت هایشان با او یکی شد ، بی آن که این سخن ، اعتراف به کفر یا گناهی باشد . امّا اشعث ، او را رها نکرد و به منظور تفسیر و کشف واقع و دریدن پرده توریه و کنایه و

بیرون کشیدن سخن علی علیه السلام از سایه اجمال و چاره پوشیدگی ، آن گونه که موجب از بین رفتن تدبیر و کینه افروزی و بازگشت فتنه می شد ، نزد او آمد و در حضور کسانی چند که نه دیگر در برابر آنها می شد دود آلود بودن غذا را پنهان کرد و نه در گفتار ، مجامله و لاپوشی نمود سؤال کرد و او را چنان در تنگنا گذاشت تا مقصود نهانی اش کشف شود و سخنی بگوید که حمل بر دو معنا نتوان کرد ، و [او بود که] نگذاشت علی علیه السلام تصمیمش را به نتیجه برسانَد . پس امام علیه السلام هم به سخن ایستاد و به عیان ، هر آنچه را که پنهان می داشت ، بیان کرد و از این رو ، تدبیرش درهم شکست و خوارج به شبهه نخستین خود بازگشتند و دوباره حَکمیّت و خروج را مطرح ساختند . و این گونه است وضعیت دولت هایی که نشانه های به سرآمدن و از میان رفتن در آنها آشکار می شود . در این دولت ها، افرادی مانند اشعث که کارشان فساد در زمین است فرصت می یابند . «سنّت الهی در پیشینیان [نیز]چنین بوده است و هرگز در سنّت الهی ، دگرگونی ای نخواهی یافت» .

.

1- .در متن عربی واژه «الحائک» آمده است که می تواند به «بافنده» یا «متکبر» معنا گردد. ما با توجه به روایات دیگر ، آن را این گونه ترجمه کردیم . (ر . ک : ترجمه استاد شهیدی از نهج البلاغه ، ص 454) .

ص: 102

. .

ص: 103

. .

13أصبَغُ بنُ نُباتَهَأصبغ بن نباته التَّمِيمى الحنظلى المُجاشِعى . كان من خاصّه الإمام أمير المؤمنين علىّ عليه السلام ، ومن الوجوه البارزه بين أصحابه (1) ، وأحد ثقاته عليه السلام (2) ، وهو مشهور بثباته واستقامته على حبّه عليه السلام . وصفته النّصوص التاريخيّه القديمه بأنّه شيعىّ (3) ، وأنّه مشهور بحبّ علىّ عليه السلام . وكان من «شرطه الخميس» (4) ، ومن اُمرائهم (5) . عاهد الإمام عليه السلام على التضحيه والفداء والاستشهاد (6) . وشهد معه الجمل ، وصفّين (7) . وكان معدوداً فى أنصاره الأوفياء المخلصين . وهو الّذى روى عهده إلى مالک الأشتر (8) ؛ ذلک العهد العظيم الخالد ! وكان من القلائل الذين اُذن لهم بالحضور عند الإمام عليه السلام بعد ضربته (9) . وعُدّ الأصبغ فى أصحاب الإمام الحسن عليه السلام أيضاً . 10

.

1- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 69 الرقم 4 ، الفهرست للطوسى : ص 85 الرقم 119 ، وقعه صفّين : ص 406 وراجع ميزان الاعتدال : ج 1 ص 271 الرقم 1014 .
2- .كشف المحجّه : ص 236 ، وقعه صفّين : ص 406 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 225 .
4- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 225 ؛ الاختصاص : ص 65 .
5- .وقعه صفّين : ص 406 .
6- .رجال الكشّى : ج 1 ص 321 الرقم 165 .
7- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 70 الرقم 4 ، الفهرست للطوسى : ص 85 الرقم 119 .
8- .الأمالى للطوسى : ص 123 ح 191 .
9- .رجال الطوسى : ص 93 الرقم 919 وراجع تهذيب المقال : ج 1 ص 198 204 ح 5 .

13 . اَصبغ بن نُباته

13اَصبغ بن نُباتهاَصبَغ بن نُباته تمیمی حَنْظلی مُجاشِعی از یاران ویژه امیر مؤمنان علی علیه السلام و از چهره های برجسته یاران ایشان و از معتمدان آن حضرت است . استوار گامی او در دوستی علی علیه السلام مشهور است . او در متون کهن تاریخی به شیعه معروف و به عشق و دوستی علی علیه السلام مشهور است . او از «شُرطه الخَمیس (نیروهای ویژه)» و از فرماندهان آنان است که تا مرز مرگ و شهادت ، با مولا علیه السلام پیمان بسته بودند . اصبغ در جنگ های جمل و صِفّین ، همراه مولا علیه السلام بود و از یاران باوفای علی علیه السلام به شمار می رفت . اصبغ ، عهد نامه علی علیه السلام به مالک اشتر را نقل کرده که مجموعه ای بزرگ و جاودان است . پس از ضربت خوردن علی علیه السلام ، وی از معدود افرادی است که اجازه حضور بر بالین ایشان را یافت . اصبغ را از یاران امام حسن علیه السلام نیز شمرده اند .

.

وقعه صفّين عن عمر بن سعد الأسدى فى ذِكرِ وَقعَهِ صِفّينَ : حَرَّضَ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبِ أصحابَهُ ، فَقامَ إلَيهِ الأَصبَغُ بنُ نُباتَهَ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! قَدِّمنى فِى البَقِيَّهِ مِنَ النّاسِ ؛ فَإنَّکَ لا تَفقِدُ لِىَ اليَومَ صَبرا ولا نَصرا . أمّا أهلُ الشّامِ فَقَد أصبَنا مِنهُم ، وأمّا نَحنُ فَفينا بَعضُ البَقِيَّهِ ، اِيذَن لى فَأتَقَدَّمَ ؟ فَقالَ عَلِىٌّ : تَقَدَّم بِاسمِ اللّهِ وَالبَرَکَهِ ، فَتَقَدَّمَ وأخَذَ رايَتَهُ ، فَمَضى وهُوَ يَقولُ : حَتّى مَتى تَرجُو البَقا يا أصبَغُ إنَّ الرَّجاءَ بِالقُنوطِ يُدمَغُ أما تَرى أحداثَ دَهرٍ تَنبَغُ فَادبُغْ هَواکَ ، والأَديمُ يُدبَغُ وَالرُّفقُ فيما قَد تُريدُ أبلَغُ اَليومَ شُغلٌ وغَدًا لا تَفرَغُ فَرَجَعَ الأَصبَغُ وقَد خَضَبَ سَيفَهُ دَما ورُمحَهُ ، وكانَ شَيخا ناسِکا عابِدا ، وكانَ إذا لَقِىَ القَومُ بَعضُهُم بَعضا يَغمِدُ سَيفَهُ ، وكانَ مِن ذَخائِرِ عَلِىٍّ مِمَّن قَد بايَعَهُ عَلَى المَوتِ ، وكانَ مِن فُرسانِ أهلِ العِراقِ ، وكانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَضِنُّ بِهِ عَلَى الحَربِ وَالقِتالِ . (1)

14اُمُّ الفَضَلِ بنتُ الحارِثِهى لبابه بنت الحارث بن حَزْن الهلاليّه ، أمّ الفضل ، وهى زوجه العبّاس بن عبد المطّلب ، واُمّ أكثر بنيه ، وهى اُخت ميمونه زوج النّبىّ صلى الله عليه و آله . يقال : إنّها أوّل امرأه أسلمت بعد خديجه ، روى ابن عبّاس عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله قال : « الأَخَواتُ المُؤمِناتُ : مَيمونَهُ بِنتُ الحارِثِ واُمُّ الفَضلِ [و]سَلمى وأسماءُ (2) » .

.

1- .وقعه صفّين : ص 442 .
2- .الاستيعاب : ج 4 ص 462 الرقم 3514 وراجع اُسد الغابه : ج 7 ص 246 الرقم 7252 .

14 . اُمّ فضل بنت حارث

وقعه صِفّین به نقل از عمر بن سعد اسدی ، در یادکرد واقعه صِفّین : علی بن ابی طالب علیه السلام یارانش را ترغیب [به جهاد] کرد . پس اصبغ بن نباته در حضور او برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! مرا با باقی مانده مردم ، پیش فرست که امروز ، پایداری و یاری ام را خواهی دید . ما شامیان را تار و مار کرده ایم و خود ، هنوز جنگجویان و دلاورانی داریم . به من اجازه ده تا به پیش بتازم . علی علیه السلام فرمود : «به نام و برکت خدا ، به پیش بتاز» . پس اصبغ ، پرچمش را برگرفت و پیش می راند و می خواند : ای اصبغ! تا به کی امید ماندن داری؟ بی گمان ، امید با نا امیدی درهم شکسته می شود . آیا حوادث روزگار را نمی بینی که چه سان پدید می آیند ؟ پس هوا و هَوَست را چون چرم ، دبّاغی کن . مدارا تو را بهتر به خواسته ات می رساند امروز ، گرفتاری ای هست و فردا نیز بیکار نخواهی بود . پس اصبغ که پیری پارسا و عابد بود و هرگاه دو نفر را در نزاع با هم می دید ، شمشیرش را غلاف می کرد در حالی بازگشت که شمشیر و نیزه اش را [به خون ،]رنگین کرده بود . او از ذخیره های علی علیه السلام به شمار می رفت که تا پای جان به ایشان پایبند بود و از شه سواران عراق ، شمرده می شد و علی علیه السلام از اعزام او به جنگ و کشتار ، دریغ می ورزید .

14اُمّ فضل بنت حارثلبابه ، دختر حارث بن حزن هلالی و کنیه اش اُمّ فضل بود . او همسر عبّاس بن عبد المطّلب و مادر بیشتر فرزندان عبّاس و نیز خواهر میمونه همسر پیامبر خدا بود . گفته می شود که او پس از خدیجه ، نخستین زنی است که مسلمان شد . ابن عبّاس نقل می کند که پیامبر خدا فرمود : «میمونه ، اُمّ فضل ، سَلمی و اسماء ، خواهرانی مؤمن اند» .

.

الفتوح :كَتَبَت أُمُّ الفَضلِ بِنتُ الحارِثِ إلى عَلِيٍّ رضى الله عنه : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، لِعَبدِ اللّهِ عَلِيٍّ أميرِ المُؤمِنينَ مِن أُمِّ الفضلِ بِنتِ الحارِثِ ، أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ طَلحَةَ وَالزُّبَيرَ وعائِشَةَ قَد خَرَجوا مِن مَكَّةَ يُريدونَ البَصرَةَ ، وقَدِ استَنفَرُوا النّاسَ إلى حَربِکَ ، ولَم يَخِفَّ مَعَهُم إلى ذلِکَ إلّا مَن كانَ فى قَلبِهِ مَرَضٌ ، ويَدُ اللّهِ فَوقَ أيديهِم ، وَالسَّلامُ . قالَ : ثُمَّ دَفَعَت أُمَّ الفَضلِ هذَا الكِتابَ إلى رَجُلٍ مِن جُهَينَةَ لَهُ عَقلٌ ولِسانٌ ، يُقالُ لَهُ : ظَفرٌ ، فَقالَت : خُذ هذَا الكِتابَ ، وَانظُر أن تَقتُلَ فى كُلِّ مَرحَلَهٍ بَعيرا وعَلَىَّ ثَمَنُهُ ، وهذِهِ مِئَهُ دينارٍ قَد جَعَلتُها لَکَ ، فَجُدَّ السَّيرَ حَتّى تَلقى عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ رضى الله عنه ، فَتَدفَعَ إلَيهِ كِتابى هذا . قالَ : فَسارَ الجُهَنِيُّ سَيراً عَنيفاً حَتّى لَحِقَ أصحابَ عَلِيٍّ رضى الله عنهوهُم عَلى ظَهرِ المَسيرِ ، فَلَمّا نَظَروا إلَيهِ نادَوهُ مِن كُلِّ جانِبٍ : أيُّهَا الرّاكِبُ ما عِندَکَ ؟ فَنادَى الجُهَنِيُّ بِأعلى صَوتِهِ شِعراً يُخبِرُ فيهِ قُدومَ عائِشَةَ وطَلحَةَ وَالزُّبَيرِ . (1)

15اُوَيسٌ القَرَنِيُّهو اُويس بن عامر بن جَزْء المرادى القرنى . كان طاهر الفطره ، سليم الفكره ، ووجهاً متألّقاً فى التاريخ الإسلامى . أسلم على عهد النّبىّ صلى الله عليه و آله ، لكنّه ما رآه (2) . لذا عُدَّ فى التابعين . وصفه رسول اللّه صلى الله عليه و آله بأنّه أفضل التابعين وأعلاهم شأناً (3) ، وصرّح بأنّه يشفع لخلق كثيرين يوم القيامه (4) . وكان فى عداد الزهّاد المشهورين (5) ، وأحد ثمانيتهم المعروفين (6) . لم يكن له حضور مشهور فى القضايا الاجتماعيّه ، وكان نَصِباً (7) فى العباده ، ونُقل أنّه ربما أمضى الليل كلّه ساجداً . شهد مع الإمام أمير المؤمنين عليه السلام الجمل ، وصفّين (8) ، وعاهده على الشهاده فى صفّين . وفيها نال ذلک الوسام بوجهٍ مُدمى (9) ، ودُفن هناک (10) . وقد وصف الإمام موسى بن جعفر عليه السلام اُويساً وصفا يبيّن منزلته الرفيعه ، حين قال : «إذا كان يوم القيامه نادى منادٍ ... أين حوارىّ علىّ بن أبى طالب ... فيقوم عمرو بن الحمق ... واُويس القرنى » . (11)

.

1- .الفتوح : ج 2 ص 456 وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 451 .
2- .تاريخ دمشق : ج 9 ص 415 ، حليه الأولياء : ج 2 ص 86 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 332 الرقم 331 ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 316 الرقم 156 .

3- .صحيح مسلم : ج 4 ص 1968 ح 224 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 90 ح 266 و ج 5 ص 398 ح 15942 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 455 ح 5717 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 163 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 413 ح 2441 ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 315 الرقم 155 وفيها «من خير التابعين» .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 458 ح 5721 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 539 ح 50 ، دلائل النّبوّه للبيهقى : ج 6 ص 378 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 316 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 316 الرقم 156 .
5- .أُسد الغابه : ج 1 ص 332 الرقم 331 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 555 .
6- .تهذيب الكمال : ج 24 ص 219 الرقم 4996 ، تاريخ دمشق : ج 50 ص 250 .
7- .نَصِبَ الرجل : أعيا وتعِب (لسان العرب : ج 1 ص 758 «نصب») .
8- .راجع : ج 4 ص 64 (وصول قوّات الكوفه إلى الإمام) و ج 5 ص 288 (أكابر أصحاب الإمام) .
9- .راجع : ج 6 ص 44 (استشهاد أُويس بن عامر القرنى) .
10- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 455 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 333 الرقم 331 ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 316 الرقم 156 ، وقعه صفّين : ص 324 .
11- .رجال الكشّى : ج 1 ص 41 الرقم 20 ، الاختصاص : ص 61 كلاهما عن أسباط بن سالم ، روضه الواعظين : ص309 .

15 . اُوَیس قَرَنی

الفتوح :اُمّ فضل ، دختر حارث ، به علی علیه السلام نوشت : به نام خداوند بخشاینده مهربان! به بنده خدا علی ، امیر مؤمنان ، از امّ فضل ، دختر حارث . امّا بعد ؛ طلحه و زبیر و عایشه از مکّه به قصد بصره خارج شده اند و مردم را برای جنگ با تو حرکت داده اند و کسی با آنان برای این کار نشتافته جز بیماردلان . و دست خدا بالاتر از دست های ایشان است . والسلام! امّ فضل ، این نامه را به مردی به نام ظفْر از قبیله جُهَینه که عاقل و سخنور بود سپرد و گفت : این نامه را می گیری و چنان تند می روی که در هر مرحله از راه ، شتری را از پای در آوری و بهایش را من بر عهده می گیرم و صد دینار هم برای خودت قرار داده ام . پس تند بران و نامه ام را به علی بن ابی طالب برسان . آن مرد جُهَنی به شتاب رفت تا به یاران علی علیه السلام رسید که آماده حرکت بودند . هنگامی که [یاران امام]او را دیدند ، از هر سو فریاد زدند : ای سوار! چه چیز داری؟ پس آن مرد جُهَنی با رساترین صدای خود ، شعری خواند که در آن از حرکت عایشه و طلحه و زبیر ، خبر می داد .

15اُوَیس قَرَنیاُوَیس بن عامر بن جَزْء مُرادی قَرَنی ، پاکْ نهادی نیک اندیش و از چهره های پرفروغ تاریخ اسلام است . او به روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد ؛ امّا ایشان را ندید . از این رو ، او را در شمار تابعیانْ یاد کرده اند . پیامبر صلی الله علیه و آله او را بهترین و برترین تابعیان شمرده است و بر شفیع بودن او در قیامت که کسان بسیاری را شفاعت خواهد کرد تصریح کرده است . او را یکی از زهّاد مشهور و از هشت زاهد معروف [صدر اسلام]برشمرده اند . اویس در جریان های اجتماعی حضور آشکاری نداشته ؛ ولی در عبادت ، بسی سختکوش بوده است . آورده اند که او گاهی شب را یکسر در سجود به سر می برد . اویس در جنگ های جمل و صِفّین، (1) شرکت کرد و در صفّین تا مرز شهادت با مولا علیه السلام پیمان بست و در همان نبرد ، خونین چهره ، شهد شهادت نوشید (2) و در همان مکان به خاک سپرده شد . توصیف امام موسی بن جعفر علیهماالسلام از اویس ، یاد کردنی است که فرمود : «چون قیامت برپا گردد و ندا دهنده ای ندا در دهد : ... حواریان علی کجایند ؟ ... ، عمرو بن حَمِق و ... و اویس به پا خواهند خاست» .

.

1- .ر . ک : ج 4 ص 65 (پیوستن نیروهای کوفه به امام) و ج 5 ص 289 (یاران برجسته امام) .
2- .ر .ک : ج 6 ص 45 (شهادت اویس بن عامر قَرَنی) .

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :خَليلى مِن هذِهِ الاُمَّهِ اُوَيسٌ القَرَنِىُّ . (1)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 163 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 442 كلاهما عن سلّام بن مسكين عن رجل .

رسول خدا صلی الله علیه و آله :دوست من از میان این امّت ، اُوَیس قَرَنی است .

.

صحيح مسلم عنِ اُسير بن جابر :كانَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ إذا أتى عَلَيهِ أمدادُ أهلِ اليَمَنِ ، سَأَلَهُم : أفيكُم اُوَيسُ بنُ عامِرٍ ؟ حَتّى أتى عَلى اُويَسٍ ، فَقالَ : أنتَ اُوَيسُ بنُ عامِرٍ ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : مِن مُرادٍ ، ثُمَّ مِن قَرَنٍ ؟ قالَ : نَعَم ، قالَ : فَكانِ بِكَ بَرَصٌ فَبَرِئتَ مِنهُ إلّا مَوضِعَ دِرهَمٍ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : لَكَ والِدَهٌ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : « يَأتى عَلَيكُم اُويَسُ بنُ عامِرٍ مَع أمدادِ أهلِ اليَمَنِ مِن مُرادٍ ، ثُمَّ مِن قَرَنٍ ، كانَ بِهِ بَرَصٌ فَبَرِئَ مِنهُ إلّا مَوضِعَ دِرهَمٍ ، لَهُ والِدَهٌ هُوَ بِها بُرٌّ ، لَو أقسَمَ عَلَى اللّهِ لَأَبَرَّهُ ؛ فَإِنِ استَطَعتَ أن يَستَغفِرَ لَكَ فَافعلَ » فَاستَغفِر لى ، فَاستَغفَرَ لَهُ . فَقالَ لَهُ عُمَرُ : أينَ تُريدُ ؟ قالَ : الكوفَةَ ، قالَ : أ لا أكتُبُ لَكَ إلى عامِلِها ؟ قالَ : أكونُ فى غَبراءِ (1) النّاسِ أحَبُّ إلَيَّ . قالَ : فَلَمّا كانَ مِنَ العامِ المُقبِلِ حَجَّ رَجُلٌ مِن أشرافِهِم ، فَوافَقَ عُمَرَ ، فَسَأَلَهُ عَن اُويَسٍ ، قالَ : تَرَكتُهُ رَثَّ البَيتِ ، قَليلَ المَتاعِ . (2)

المستدرک على الصحيحين عن عبد الرحمن بن أبى ليلى :لَمّا كانَ يَومُ صِفّينَ نادى مُنادٍ مِن أصحابِ مُعاوِيَةَ أصحابَ عَلِيٍّ : أفيكُم اُوَيسٌ القَرَنِىُّ ؟ قالوا : نَعَم ، فَضَرَبَ دابَّتَهُ حَتّى دَخَلَ مَعَهُم ، ثُمَّ قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : « خَيرُ التّابِعينَ اُويَسٌ القَرَنِىُّ » . (3)

.

1- .غَبْراء النّاس : أى فقراؤهم ، ومنه قيل للمحاويج: بنو غبراء ، كأنّهم نُسبوا إلى الأرض والتراب (النهايه : ج 3 ص 338 «غبر») .
2- .صحيح مسلم : ج 4 ص 1969 ح 225 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 456 ح 5719 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 332 الرقم 331 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 163 و ص 162 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 417 كلاهما نحوه وراجع المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 539 ح 2 ورجال الكشّى : ج 1 ص 316 الرقم 156 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 455 ح 5717 ، تاريخ دمشق : ج 9 ص 442 ، مسند ابن حنبل : ج 5 ص 398 ح 15942 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 163 وفيهما «إنّ من خير» بدل «خير» ، حليه الأولياء : ج 2 ص 86 وفيه «اُويس القرنى خير التابعين بإحسان» بدل «خير التابعين ...» ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 315 الرقم 155 و ص 316 الرقم 156 والخمسه الأخيره نحوه .

صحیح مسلم به نقل از اُسیر بن جابر : چون نیروهای کمکی یَمَن بر عمر وارد می شدند ، از ایشان می پرسید : آیا در میان شما ، شخصی به نام اویس بن عامر هست؟ تا این که به اویس رسید . عمر پرسید : تو اویس بن عامری؟ گفت : آری . گفت : از [قبیله] مراد و از [تیره]قَرَن؟ گفت : آری . گفت : آیا تو پیسی ای داشته ای که بهبود یافته و جز به مقدار درهمی نمانده است ؟ گفت : آری . گفت : آیا مادر داری؟ گفت : آری . گفت : شنیدم پیامبر خدا می گوید : «اویس بن عامر با نیروهای کمکی یمن به نزد شما می آید . او از قبیله مراد و از تیره قَرَن است و پیسی ای داشته که بهبود یافته و جز به مقدار درهمی نمانده است ، و مادری دارد که با او مهربان و نیک رفتار است . اگر از خدا چیزی بخواهد ، به او می دهد . پس اگر توانستی ، از او بخواه تا برایت آمرزش بخواهد» . پس برای من آمرزش بخواه . اویس هم [برای عمر ، آمرزش] خواست . عمر به او گفت : قصد کجا داری؟ گفت : کوفه . گفت : سفارش تو را به کارگزار آن جا نکنم؟ گفت : دوست تر دارم که با مردمان تهیدست باشم . در سال بعد ، مردی از بزرگان کوفه به حج آمد و عمر را دیدار کرد . عمر از اویس ، جویا شد . گفت : او را در حالی ترک کردم که خانه اش فرسوده و اثاثش اندک بود .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از عبد الرحمان بن ابی لیلی : در جنگ صِفّین ، کسی از میان یاران معاویه ، خطاب به یاران علی علیه السلام ندا درداد : آیا اُوَیس قَرَنی در میان شماست؟ گفتند : آری . پس مَرکبش را راند تا داخل آنان شد . سپس گفت : شنیدم که پیامبر خدا می فرمود : «بهترینِ تابعیان ، اویس قرنی است» . (1)

.

1- .در نقل مسند ابن حنبل : ج 5 ص 398 ح 15942 و الطبقات الکبری ج 6 ص 163 آمده است : «از بهترینِ تابعیان» .

حليه الأولياء عن أصبغ بن زيد :إنَّما مَنَعَ اُوَيسا أن يَقدَمَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِرُّهُ بِاُمِّهِ . (1)

خصائص الأئمّه عليهم السلامعن الأصبغ بن نباته : كُنتُ مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام بِصِفّينَ فَبايَعَهُ تِسعَهٌ وتِسعونَ رَجُلاً ، ثُمَّ قالَ : أينَ تَمامُ المِئَهِ ؟ فَقَد عَهِدَ إلَىَّ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنَّهُ يُبايِعُنى فى هذَا اليَومِ مِئَهُ رَجُلٍ . فَقالَ : فَجاءَ رَجُلٌ عَلَيهِ قَباءُ صوفٍ مُتَقلِّدٌ سَيفَينِ ، فَقالَ : هَلُمَّ يَدَکَ اُبايِعکَ ، فَقالَ عَلى ما تُبايِعُنى ؟ قالَ : عَلى بَذلِ مُهجَهِ نَفسى دونَکَ . قالَ : ومَن أنتَ ، قالَ : اُوَيسٌ القَرَنِىُّ ، فَبايَعَهُ . فَلَم يَزَل يُقاتِلُ بَينَ يَدَيهِ حَتّى قُتِلَ ، فَوُجِدَ فِى الرَجّالَهِ مَقتولاً . (2)

الإمام الكاظم عليه السلام :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ ... يُنادى مُنادٍ : أينَ حَوارِىّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وَصَىِّ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللّهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَيَقومُ عَمرُو بنُ الحَمِقِ الخُزاعِىُّ ، ومُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ ، وميثَمُ بنُ يَحيَى التَّمّارُ مَولى بَنى أسَدٍ ، واُوَيسٌ القَرَنِىُّ . (3)

الأمالى للطوسى :قيلَ لِاُويسِ بنِ عامِرٍ القَرَنِىِّ : كَيفَ أصبَحتَ يا أبا عامِرٍ ؟ قالَ : ما ظَنُّكُم بِمَن يَرحَلُ إلَى الآخِرَهِ كُلَّ يَومٍ مَرحَلَهً لا يَدرى إذا انقَضى سَفَرُهُ أعَلَى جَنَّهٍ يَرِدُ أم عَلى نارٍ ؟ (4)

حليه الأولياء عن أصبغ بن زيد :كانَ اُوَيسٌ القَرَنِىُّ إذا أمسى يَقولُ : هذِهِ لَيلَهُ الرُّكوعِ ، فَيَركَعُ حَتّى يُصبِحَ . وكانَ يَقولُ إذا أمسى : هذِهِ لَيلَهُ السُّجودِ ، فَيَسجُدُ حَتّى يُصبِحَ . وكانَ إذا أمسى تَصَدَّقَ بِما فى بَيتِهِ مِنَ الفَضلِ مِنَ الطَّعامِ وَالثِّيابِ ، ثُمَّ يَقولُ : اللّهُمَّ مَن ماتَ جوعا فَلا تُؤاخِذنى بِهِ ، ومَن ماتَ عُريانا فَلا تُؤاخِذنى بِهِ . (5)

.

1- .حليه الأولياء : ج 2 ص 87 .
2- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 53 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 315 الرقم 156 وراجع الإرشاد : ج 1 ص 315 وإعلام الورى : ج 1 ص 337 والمستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 455 ح 5718 .

3- .رجال الكشّى : ج 1 ص 41 الرقم 20 ، الاختصاص : ص 61 كلاهما عن أسباط بن سالم ، روضه الواعظين : ص 309 .
4- .الأمالى للطوسى : ص 641 ح 1328 .
5- .حليه الأولياء : ج 2 ص 87 .

حلیه الأولیاء به نقل از اصبغ بن زید : تنها مانع اویس از آمدن به نزد پیامبر خدا ، نیکیِ او به مادرش بود .

خصائص الأئمّه علیهم السلام به نقل از اصبغ بن نُباته : با امیر مؤمنان در صِفّین بودم . 99 نفر با او پیمان بستند . فرمود : «پس صدمین نفر کجاست؟ پیامبر خدا به من فرموده است که امروز ، صد نفر با من بیعت می کنند» . مردی پشمینه پوش که دو شمشیرْ حمایل کرده بود ، آمد و گفت : دستت را بده تا با تو بیعت کنم . فرمود : «بر چه بیعت می کنی؟» . گفت : بر بذل جانم در راه تو . فرمود : «تو کیستی؟» . گفت : اویس قرنی ام . سپس بیعت کرد و هماره در پیش روی وی می جنگید تا به شهادت رسید و او را در میان پیاده نظام لشکر ، کشته یافتند .

امام کاظم علیه السلام :چون روز قیامت شود ، ... ندا دهنده ای ندا در می دهد : حواریان علی بن ابی طالب ، وصیّ محمّد بن عبد اللّه پیامبر خدا کجایند؟ پس عمرو بن حَمِق خُزاعی و محمّد بن ابی بکر و میثم بن یحیی تمّار (هم پیمان بنی اسد) و اویس قرنی بر می خیزند .

الأمالی ، طوسی :به اویس بن عامر قرنی گفته شد : ای ابو عامر! چگونه صبح کردی؟ گفت : چه گمان می بَرید به کسی که مسافرِ راه آخرت است و هر روز ، مرحله ای را طی می کند ، در حالی که نمی داند در پایان سفر به بهشت در می آید یا به دوزخ؟

حلیه الأولیاء به نقل از اصبغ بن زید : اویس قرنی چون شب می شد ، [گاه]می گفت : امشب ، شب رکوع است . پس رکوع می کرد تا صبح می شد و [گاه]می گفت : امشب ، شبِ سجود است . و سجده می کرد تا صبح می شد . چون شب می شد ، هر چه خوراک و لباس اضافی در خانه داشت ، صدقه می داد و سپس می گفت : بار خدایا! از من درباره کسانی که گرسنه و برهنه مُرده اند ، بازخواست مکن .

.

راجع : ج 5 ص 64 (وصول قوّات الكوفه إلى الإمام) . ج 6 ص 44 (استشهاد اُويس بن عامر القرنى) .

16تَميمٌ المازِنِيُّهو تميم بن عمرو (1) المازنى الأنصارى أبو حسن [أبو حنش] عُدّ من الصحابه فى المصادر الّتى ترجمت لهم (2) . ذكره الشيخ الطوسى رحمه الله فى أصحاب الإمام علىّ عليه السلام ، ونقل أنّ الإمام عليه السلام استعمله على المدينه،حتى وصل سهل بن حُنَيف. (3)

17ثَابِتُ بنُ قَيسٍثابت بن قيس بن الخطيم الأنصارى الظفرى . أحد الصحابه . كان مع النّبىّ صلى الله عليه و آله فى اُحد (4) ، ويقال : إنّه جُرح فيها اثنى عشر جرحا (5) ، وسمّاه رسول اللّه صلى الله عليه و آله «الحاسر» . واشترک فى الغزوات الّتى تلتها أيضا (6) ، وكان ثابت الخُطى ، شديد النّفس (7) . عندما ثار النّاس على عثمان ، واستدعى ولاته على الأمصار إلى المدينه للمشوره ، استخلف سعيد بن العاص والى الكوفه يومئذٍ ثابتا عليها (8) . وذكر المؤرّخون أنّ الإمام عليّا عليه السلام ولّاه على المدائن (9) . وكان معاويه يهابه (10) . وظلّ على المدائن إلى أن استعمل معاويه المغيره على الكوفه ، فعزله 11 . كان ثابت مع الإمام عليه السلام فى حروبه الثلاث . 12

.

1- .اُسد الغابه : ج 1 ص 433 الرقم 526 وفيه «تميم بن عبد عمرو ، أبو الحسن المازنى» .
2- .الإصابه : ج 7 ص 76 الرقم 9769 ، اُسد الغابه : ج 6 ص 70 الرقم 5813 ، الاستيعاب : ج 4 ص 197 الرقم 2945 .
3- .رجال الطوسى : ص 58 الرقم 492 ؛ اُسد الغابه : ج 1 ص 433 الرقم 526 .
4- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 175 الرقم 15 .
5- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 175 الرقم 15 ، الإصابه : ج 1 ص 510 الرقم 904 .
6- .الإصابه : ج 1 ص 510 الرقم 904 .
7- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 176 الرقم 15 .
8- .الإصابه : ج 1 ص 509 الرقم 904 .

9- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 176 الرقم 15 ، الإصابه : ج 1 ص 510 الرقم 904 .
10- .أُسد الغابه : ج 1 ص 450 الرقم 568 .

16 . تمیم مازِنی

17 . ثابت بن قیس

ر .ک : ج 5 ص 65 (پیوستن نیروهای کوفه به امام). ج 6 ص 45 (شهادت اویس بن عامر قرنی) .

16تمیم مازِنیتمیم بن عمرو (1) مازِنی انصاری ، کنیه اش ابوحسن و یا ابوحنش است . منابعی که به شرح حال او پرداخته اند ، وی را از یاران پیامبر خدا به شمار آورده اند . شیخ طوسی ، او را در میان یاران امام علی علیه السلام ذکر کرده و نقل کرده است که امام علیه السلام او را بر مدینه گمارد تا آن که سهل بن حُنَیف رسید .

17ثابت بن قیسثابت بن قیس بن خطیم انصاری ظفری از صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله است ، که در جنگ اُحد ، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و گفته می شود در آن نبرد بود که وی ، دوازده زخم برداشت و پیامبر خدا وی را «حاسِر» به معنای بدون زره نامید . وی در نبردهای بعدی نیز شرکت داشته است . ثابت ، مردی استوار و سرسخت بود . در هنگامه شورش علیه عثمان که خلیفه ، کارگزاران خود را برای مشورت به کوفه فراخواند ، از سوی سعید بن عاص ، فرماندار وقت کوفه ، به جانشینی وی گماشته شد . آورده اند که علی علیه السلام او را بر حکومت مدائن گماشت . معاویه از وی پروا داشت و او در مدائن بود تا هنگامی که معاویه ، مُغَیره را به حکومت کوفه گماشت و او ثابت را عزل کرد . ثابت ، در جنگ های سه گانه علی علیه السلام همراه او بوده است .

.

1- .و در برخی منابع ، چنین آمده است : «تمیم بن عبد عمرو ، ابو الحسن مازنی» (اُسد الغابه : ج 1 ص 433 ش 526) .

تاریخ بغداد فی ذِکرِ ثابِتِ بنِ قَیسِ بنِ الخَطیمِ : شَهِدَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله اُحُدا وَالمَشاهِدَ بَعدَها . ویُقالُ : إنَّهُ جُرِحَ یَومَ اُحُدٍ اثنَتَی عَشرَةَ جِراحَةً ، وعاشَ إلی خِلافَهِ مُعاوِیَهَ ، وَاستَعمَلَهُ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ عَلَی المَدائِنِ . (1)

اُسد الغابه :شَهِدَ ثابِتٌ مَعَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ رضی الله عنهالجَمَلَ وصِفّینَ وَالنَّهرَوانَ . (2)

تاریخ بغداد عن عبد اللّه بن عماره بن القدّاح :کان ثابِتُ بنُ قَیسِ بنِ الخَطیمِ شَدیدَ النَّفسِ ، وکانَ لَهُ بَلاءٌ مَعَ عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، وَاستَعمَلَهُ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ عَلَی المَدائِنِ ، فَلَم یَزَل عَلَیها حَتّی قَدِمَ المُغیرَهُ بنُ شُعبَهَ الکوفَهَ ، وکانَ مُعاوِیَهُ یَتَّقی مَکانَهُ . (3)

.

1- .تاریخ بغداد : ج 1 ص 175 الرقم 15 .
2- .اُسد الغابه : ج 1 ص 450 الرقم 568 .
3- .تاریخ بغداد : ج 1 ص 176 الرقم 15 .

تاریخ بغداد در یادکردِ ثابت بن قیس بن خطیم : در جنگ اُحد و درگیری های بعدی ، همراه پیامبر خدا بود و گفته می شود که او در جنگ اُحد ، دوازده زخم برداشت و تا روزگار خلافت معاویه زیست و علی بن ابی طالب علیه السلام او را به حکومت مدائن گمارد .

اُسد الغابه :ثابت در جنگ های جَمَل ، صِفّین و نَهرَوان ، همراه علی بن ابی طالب علیه السلام بود .

تاریخ بغداد به نقل از عبد اللّه بن عماره بن قَدّاح : ثابت بن قیس بن خطیم ، مردی سرسخت بود و در همراهی علی بن ابی طالب علیه السلام [سختی ها و] امتحان هایی را پشت سر نهاد و علی بن ابی طالب علیه السلام او را بر مدائن گمارد و هماره فرماندار آن جا بود تا مُغَیره بن شُعبه به کوفه آمد . معاویه از موقعیت اجتماعی ثابت بن قیس بیمناک بود .

.

18جابِرُ بنُ عبدِ اللّهِ الأَنصارِيُّجابر بن عبد اللّه بن عمرو الأنصارى ، يُكنّى أبا عبد اللّه . صحابىّ ذائع الصِّيت (1) ، عمّر طويلاً . وكان مع أبيه فى تلك الليله التاريخيّه المصيريّه الّتى عاهد فيها أهل يثرب رسول اللّه صلى الله عليه و آله على الدفاع عنه ودعمه ونصره ، وبيعتهم هى البيعه المشهوره فى التاريخ الإسلامى ب «بيعه العقبه الثانيه» (2) . ولمّا دخل النّبىّ صلى الله عليه و آله المدينه ، صحبه وشهد معه حروبه (3) ولم يتنازل عن حراسه الحقّ وحمايته بعده صلى الله عليه و آله ، كما لم يدّخر وسعاً فى تبيان منزله علىٍّ عليه السلام والتنويه بها (4) . أثنى الأئمّه عليهم السلام على رفيع مكانته فى معرفه مقامهم عليهم السلام ، وعلى وعيه العميق للتيّارات المختلفه بعد رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، ومعارف التشيّع الخاصّه ، وفهمه النّافذ لعمق القرآن . وأشادوا به واحداً من القلّه الذين لم تتفرّق بهم السبل بعد النّبىّ صلى الله عليه و آله ، ولم يستبِقوا الصراط بعده ، بل ظلّوا معتصمين متمسّكين به (5) . قلنا إنّه عمّرطويلاً، لذا ورد اسمه الكريم فيصحابه الإمام أميرالمؤمنين عليه السلام (6) ، والإمام الحسن عليه السلام (7) ، والإمام الحسين عليه السلام (8) ، والإمام السجّاد عليه السلام (9) ، والإمام الباقر عليه السلام (10) ، وهو الَّذى بلّغ الإمام الباقر عليه السلام سلامَ رسول اللّه صلى الله عليه و آله له (11) . وكان قد شهد صفّين مع الإمام عليه السلام (12) . وهو أوّل من زار قبر الحسين عليه السلام وشهداء كربلاء فى اليوم الأربعين من استشهادهم ، وبكى على أبى عبد اللّه كثيراً (13) . والروايات المنقوله عنه بشأن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، وما أُثر عنه من أخبار تفسيريّه ، ومناظراته ، تدلّ كلّها على ثبات خُطاه ، وسلامه فكره ، وإيمانه العميق ، وعقيدته الراسخه . وصحيفه جابر مشهوره أيضاً (14) ولأنّه لم ينصر عثمان فى فتنته ، فقد ختم الحجّاج بن يوسف على يده يريد إذلاله بذلك (15) . فارق جابر الحياه سنه 78ه . (16)

.

1- .رجال الطوسى : ص 31 الرقم 134 ، رجال البرقى : ص 2 ؛ المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 652 ح 6398 ، المعجم الكبير : ج 2 ص 180 ح 1730 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 574 .
2- .رجال الكشّى : ج 1 ص 205 217 .

3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 652 ح 6398 ، تاریخ دمشق : ج 11 ص 208 ، تهذیب الکمال : ج 4 ص 448 الرقم 871 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 191 الرقم 38 ؛ رجال الطوسی : ص 31 الرقم 134 .
4- .رجال الکشّی : ج 1 ص 182 .
5- .الخصال : ص 607 .
6- .رجال الطوسی : ص 59 الرقم 498 ، رجال البرقی : ص 3 وفیه «من أصفیاء أمیر المؤمنین علیه السلام » .
7- .رجال الطوسی : ص 93 الرقم 921 ، رجال البرقی : ص 7 .
8- .رجال الطوسی : ص 99 الرقم 964 ، رجال البرقی : ص 7 .
9- .رجال الطوسی : ص 111 الرقم 1087 ، رجال البرقی : ص 7 .
10- .رجال الطوسی : ص 129 الرقم 1311 ، رجال البرقی : ص 9 .
11- .الکافی : ج 1 ص 470 ح 2 ، رجال الکشّی : ج 1 ص 221 الرقم 88 .
12- .الاستیعاب : ج 1 ص 293 الرقم 290 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 493 الرقم 647 .
13- .مصباح المتهجّد : ص 787 .
14- .التاریخ الکبیر : ج 7 ص 186 الرقم 827 ، الطبقات الکبری : ج 5 ص 467 .
15- .تهذیب الکمال : ج 12 ص 190 الرقم 2612 ، الاستیعاب : ج 2 ص 225 الرقم 1094 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 576 الرقم 2294 .
16- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 653 ح 6400 ، المعجم الکبیر : ج 2 ص 181 ح 1733 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 192 الرقم 38 ؛ رجال الطوسی : ص 32 الرقم 134 وراجع قاموس الرجال : ج 2 ص 514 الرقم 1336 .

18 . جابر بن عبد اللّه انصاری

18جابر بن عبد اللّه انصاریابو عبد اللّه جابر بن عبد اللّه بن عمرو انصاری ، از صحابیان بلندآوازه ای بود که روزگاری دراز بزیست . او در شب تاریخی و سرنوشت ساز پیمان بستنِ یثربیان با پیامبر خدا برای دفاع و پشتیبانی از او (که در تاریخ اسلام به «بیعت عقبه دوم» مشهور است) ، به همراه پدرش شرکت جُست . چون پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد ، او با آن بزرگوار ، همراهی کرد و در جنگ های پیامبر خدا در کنار ایشان حاضر بود . جابر بن عبد اللّه ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از پاسداری حق ، تن نزد و از این که جایگاه والای علی علیه السلام را فریاد کند ، دریغ نکرد . امامان علیهم السلام جایگاه والای جابر را در شناخت مکانت ائمه علیهم السلام و درک عمیق او از جریان های پس از پیامبر خدا و معارف ویژه تشیّع ، و فهم نافذ او را از ژرفای قرآن ستوده اند و او را از معدود کسانی دانسته اند که پس از پیامبر خدا ، راه دگری نجست و بر صراط مستقیم ، پای فشرد . گفتیم که او روزگاری دراز بپایید و بدین سان ، نام ارجمند او در میان صحابیان امام علی ، امام حسن ، امام حسین ، امام سجّاد و امام باقر علیهم السلام آمده است . او حامل سلام پیامر خدا برای امام باقر علیه السلام بود . جابر در جنگ صِفّین ، همراه مولا علیه السلام بود . او اوّلین کسی است که پس از حادثه کربلا بر مزار شهیدان ، حضور یافته و بر ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام سرشک فشانده است . روایات منقول از او درباره مولا علیه السلام ، نقل های تفسیری بر جای مانده از او ، و گفتگوها و مناظرات او ، همه وهمه نشان دهنده استوارگامی ، نیک اندیشی و ایمان ژرف و باور پایدار اوست . «صحیفه جابر» نیز مشهور است . او عثمان را یاری نکرده بود . از این رو ، حجّاج بن یوسف ، به قصد خوار کردن وی ، بر دست او مُهر زد . جابر به سال 78 هجری (1) زندگی را بدرود گفت .

.

1- .در سال مرگ جابر نیز اختلاف است . (م)

علل الشرائع عن أبی الزبیر المکّی :رَأَیتُ جابِرا مُتَوَکِّئاً علی عَصاهُ وهُوَ یَدورُ فی سِکَکِ الأَنصارِ ومَجالِسِهِم ، وهُوَ یَقولُ : عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ ، فَمَن أَبی فَقَد کَفَرَ . یا مَعشَرَ الأَنصارِ ! أَدِّبوا أَولادَکُم عَلی حُبِّ عَلِیٍّ ، فَمَن أَبی فَانظُروا فی شَأنِ اُمِّهِ . (1)

.

1- .علل الشرائع : ص 142 ح 4 ، الأمالی للصدوق : ص 135 ح 134 ، رجال الکشّی : ج 1 ص 236 الرقم 93 وفیه «سکک المدینه» بدل «سکک الأنصار» .

علل الشرائع به نقل از ابو زبیر مکّی : جابر را دیدم که بر عصایش تکیه کرده بود و در کوچه ها[ی مدینه] و مجالس انصار می چرخید و می گفت : علی ، بهترین انسان هاست . هر کس نپذیرد ، کافر است . ای گروه انصار! فرزندانتان را بر محبّت علی تربیت کنید و هر کدامشان نپذیرفت، در کار مادرش بنگرید .

.

الإمام الصادق عليه السلام :إنَّ جابِرَ بنَ عَبدِ اللّهِ الأَنصارِيَّ كانَ آخِرَ مَن بَقِيَ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وكانَ رَجُلاً مُنقَطِعا إلَينا أهلَ البَيتِ . (1)

راجع : ج 8 ص 486 (جابر بن عبد اللّه الأنصارى) .

19جارِيَةُ بنُ قُدامَةَ السَّعدِيُّجاريه بن قدامه التميمى السعدى . كان من صحابه النّبىّ صلى الله عليه و آله (2) ، ومن أنصار علىٍّ عليه السلام الأبرار الشجعان (3) . وكان فتىّ القلب ، عميق الرؤيه ، ذا شخصيّه رفيعه جعلته ودوداً محبوباً . وكان ثابت القدم فى حبّ علىٍّ عليه السلام ، شديداً على أعدائه (4) . ولمّا تقلّد الإمام الخلافه ، أخذ له البيعه فى البصره (5) . وكان من جمله الهائمين بحبّه ، الذين عُرفوا باسم «شرطه الخميس» . وقد شهد مشاهده كلّها بجدٍّ وتفانٍ (6) . وتولّى قياده قبيله «سعد» و «رباب» فى صفّين . وكان خطيباً مفوَّهاً ، ويشهد على لباقته وبلاغه لسانه محاوراته فى صفّين ، وكلماته الجريئه ، وعباراته القويّه الدامغه فى قصر معاويه دفاعاً عن إمامه عليه السلام . وجّهه علىّ بن أبى طالب إلى أهل نجران عند ارتدادهم عن الإسلام (7) . بدأت غارات معاويه الظالمه على أطراف العراق بعد معركه النّهروان ، وأشخص عبد اللّه بن عامر الحضرمى إلى البصره ليأخذ له البيعه من أهلها ، ففعل ذلک واستولى على المدينه ، فوجّه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام فى البدايه أعين بن ضبيعه لإخماد فتنه ابن الحضرمى لكنّه استشهد ليلاً فى فراشه ، فأرسل جاريةَ ، فاستعادها بتدبير دقيق وشجاعه محموده ، فأثنى عليه الإمام عليه السلام (8) . وبعثه عليه السلام فى الأيّام الأخيره من حياته لإطفاء فتنه بسر بن أرطاه الّذى كان مثالاً لا نظير له فى الخبث واللؤم ، وبينا كان جاريه فى مهمّته هذه استُشهد الإمام عليه السلام . وأخذ جاريه البيعه للإمام الحسن عليه السلام من أهل مكّه والمدينه بخُطىً ثابته ، ووعى عميق للحقّ (9) . وكان جاريه ذا سريره وضيئه ، وروح كبيره . ولم يخشَ أحداً فى إعلان الحقّ قطّ . وهكذا كان ، فقد دافع عن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام بعد صلح الإمام الحسن عليه السلام بحضور معاويه ، وأكّد ثباته على موقفه (10) . وتوفّى هذا الرجل الجليل بعد حكومه يزيد . (11)

.

1- .الكافى : ج 1 ص 469 ح 2 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 217 الرقم 88 كلاهما عن أبان بن تغلب ، رجال ابن داوود : ص 60 الرقم 288 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 56 ، مختصر تاريخ دمشق : ج 5 ص 364 ، تقريب التهذيب : ص 137 الرقم 885 ، تهذيب التهذيب : ج 1 ص 415 الرقم 1045 ؛ رجال الطوسى : ص 33 الرقم 157 .
3- .تهذيب الكمال : ج 4 ص 481 الرقم 886 ، مختصر تاريخ دمشق : ج 5 ص 364 ، تهذيب التهذيب : ج 1 ص 415 الرقم 1045 ؛ الغارات : ج 2 ص 401 .
4- .الغارات : ج 2 ص 401 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 112 .
6- .الاستيعاب : ج 1 ص 299 الرقم 306 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 502 الرقم 664 ، الإصابه : ج 1 ص 556 الرقم 1052 ، الوافى بالوفيات : ج 11 ص 37 .
7- .رجال الكشّى : ج 1 ص 322 الرقم 168 .
8- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 192 ، تهذيب الكمال : ج 4 ص 481 الرقم 886 ، مختصر تاريخ دمشق : ج 5 ص 364 ح 201 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 112 ؛ الغارات : ج 2 ص 408 .
9- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 215 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 140 ؛ الغارات : ج 2 ص 623 و ص 640 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 199 .
10- .تهذيب الكمال : ج 4 ص 482 الرقم 886 ، مختصر تاريخ دمشق : ج 5 ص 365 .
11- .الثقات : ج 3 ص 60 ؛ أعيان الشيعه : ج 4 ص 58 .

19 . جاریه بن قُدامه سَعدی

امام صادق علیه السلام :جابر بن عبد اللّه انصاری ، آخرین بازمانده یاران پیامبرخدا و مردی از همه بُریده و به ما اهل بیتْ پیوسته بود .

ر .ک : ج 8 ص 487 (جابر بن عبد اللّه انصاری) .

19جاریه بن قُدامه سَعدیجاریه بن قدامه تمیمی سعدی از صحابیان پیامبر خدا و از یاران پاکْ نهاد و شجاع علی علیه السلام است . او بُرنا دل و ژرف نگر بود و از شخصیتی والا و محبوبیتی بسیار ، برخوردار بود . او در دوستی علی علیه السلام استوار گام و بر دشمنان او بسی سختگیر بود . چون علی علیه السلام به خلافت رسید ، جاریه در بصره برای او بیعت گرفت . او از جمله چهره های دلباخته ای بود که به «شُرطه الخمیس (نیروهای ویژه)» مشهور بودند . در نبردهای سه گانه علی علیه السلام حضوری جدّی داشت و در صِفّین ، فرماندهی قبیله های سعد (1) و رَباب (2) به عهده او بود . جاریه ، سخنوری چیره دست بود. گفتگوهای او در کشاکش جنگ صِفّین و کلام دلیرانه او در کاخ معاویه ، و سخنان کوبنده و استوارش در دفاع از مولا علیه السلام ، گواهی است بر بلاغت و زبان آوری او . هنگامی که اهالی نَجرانْ مرتد شدند ، علی بن ابی طالب علیه السلام او را به سوی آنان فرستاد . پس از جنگ نهروان ، غارتگری ها و هجوم های ستمگرانه معاویه در اطراف سرزمین عراق ، آغاز شد . معاویه ، عبد اللّه بن عامر حَضْرَمی را به بصره فرستاد تا برای او بیعت گیرد . ابن حضرمی چنین کرد و بر شهر ، مسلّط شد . امام علیه السلام ابتدا اَعیَن بن ضبیعه را برای خاموش کردن فتنه ابن حضرمی به بصره گسیل داشت که شبانه در بستر به شهادت رسید . پس از آن ، جاریه را به بصره فرستاد و او با تدبیر ، دقّت و شجاعت ، بر شهر ، مسلّط شد و امام علیه السلام او را ستود . علی علیه السلام در آخرین روزهای حیات خود ، جاریه را برای خاموش ساختن فتنه گری های بُسر بن اَرْطات که در تیره جانی و زشت خویی بی بدیل بود به سوی وی گسیل داشت . جاریه در مأموریت بود که مولا علیه السلام به شهادت رسید . جاریه ، استوار گام و با شناخت ژرف از حق ، از مردم مکّه و مدینه برای امام حسن علیه السلام بیعت گرفت . او جانی منوّر و روحی بزرگ داشت و از بیان حق ، هرگز نمی هراسید . چنین بود که پس از صلح امام حسن علیه السلام نیز در حضور معاویه از

علی علیه السلام دفاع کرد و بر استواری در موضع خود ، تأکید کرد . جاریه بعد از به خلافت رسیدنِ یزید ، زندگی را بدرود گفت .

.

1- .قبیله های متعددی با نام سعد وجود داشته است که بزرگترین آنها از طائف نشأت گرفته است (ر.ک : معجم قبائل العرب : ج 2 ص 512) .
2- .رَباب ، پنج قبیله به نام های ضبه ، ثور ، عکل ، تیم و عدی بودند که گرد هم آمدند و از این رو به نام رباب مشهور شدند (ر . ک : تاج العروس : ج 1 ص 264 «ربب») .

ص: 126

. .

ص: 127

. .

تهذيب الكمال عن الفضل بن سويد :وَفَدَ الأَحنَفُ بنُ قَيسٍ ، وجارِيَهُ بنُ قُدامَهَ ، وَالحُبابُ بنُ يَزيدَ المُجاشِعىُّ عَلى مُعاوِيَهَ ، فَقالَ لِجارِيَهَ : يا جارِيَهُ ! أنتَ السّاعى مَعَ عَلِىٍّ بنِ أبى طالِبٍ ، وَالموقِدُ النّارَ فى شَعلِکَ ، تَجوسُ قُرىً عَرَبِيَّهً تَسفِکُ دِماءَهُم ؟ قالَ جارِيَهُ : يا مُعاوِيَهُ ! دَع عَنکَ عَلِيّا ؛ فَما أبغَضنا عَلِيّا مُذ أَحبَبناهُ ، ولا غَشَشناهُ مُذ نَصَحناهُ . قالَ : وَيحَکَ يا جارِيَهُ ! ما كانَ أهوَنَکَ عَلى أهلِکَ ، إذ سَمَّوکَ جارِيَهَ ! قالَ : أنتَ يا مُعاوِيَهُ كُنتَ أهوَنَ عَلى أهلِکَ إذ سَمَّوکَ مُعاوِيَهَ ! قالَ : لا اُمَّ لَکَ . قالَ : اُمٌّ ما وَلَدَتنى ! إنَّ قوائِمَ السُّيوفِ الَّتى لَقيناکَ بِها بِصِفّينَ فى أيدينا . قالَ : إنَّکَ لَتُهَدِّدُنى ! قالَ : إنَّکَ لَم تَملِكنا قَسرَهً ، ولَم تَفتَحنا عَنوَهً (1) ، ولكِن أعطَيتَنا عُهودا ومَواثيقَ ؛ فَإن وَفَيتَ لَنا وَفَينا لَکَ ، وإن نَزَعتَ إلى غَيرِ ذلِکَ ، فَقَد تَرَكنا وَراءَنا رِجالاً مِدادا (2) ، وأذرُعا شِدادا ، وأسِنَّهً حِدادا ، فَإن بَسَطتَ إلَينا فِترا مِن غَدرٍ ، دَلَفنا إلَيکَ بِباعٍ مِن خَترٍ (3) . قالَ مُعاوِيَهُ : لَا كَثَّرَ اللّهُ فِى النّاسِ أمثالَکَ ! قالَ : قُل مَعروفا يا أميرَ المُؤمِنينَ ! فَقَد بَلَونا قُرَيشا ، فَوَجَدناک أوراها زَندا ، وأكثَرَها رِفدا ، فَأرعِنا رُوَيدا ؛ فَإنَّ شَرَّ الرِّعاءِ الحُطَمَهُ (4) . (5)

.

1- .عَنْوَه : أى قهرا وغلبهً (النهايه : ج 3 ص 315 «عنا») .
2- .المِدادُ : هو ما يُكثّر به ويُزاد (النهايه : ج 4 ص 307 «مدد») .
3- .الفِتْر : ما بين طرف الإبهام وطرف المشيره . والدِّلْف : التقدّم . والباعُ : مسافه ما بين الكفّين إذا بسطتهما . والخَتْر : أسوأ الغدر وأقبحه (لسان العرب : ج 5 ص 44 «فتر» و ج 9 ص 106 «دلف» و ج 8 ص 21 «بوع» و ج 4 ص 229 «ختر») .
4- .الحُطَمَه : العنيف برعايه الإبل فى السَّوق والإيراد والإصدار ، ويُلقى بعضها على بعض ، ويعسفها . ضربه مثلاً لِوالى السوء (النهايه : ج 1 ص 402 «حطم») .
5- .تهذيب الكمال : ج 4 ص 482 الرقم 886 ، مختصر تاريخ دمشق : ج 5 ص 365 ح 201 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 68 عن أبى اليقظان وغيره ، العقد الفريد : ج 3 ص 86 كلاهما نحوه وفيه ذيله من «ما كان أهونک على أهلک ...» .

تهذیب الکمال به نقل از فضل بن سُوَید : اَحنَف بن قیس و جاریه بن قُدامه و حباب بن یزید مُجاشعی بر معاویه وارد شدند . معاویه به جاریه گفت : ای جاریه! آیا تو بودی که همراه علی بن ابی طالب می کوشیدی و آتش جنگ را بر می افروختی و آبادی های عرب را می کاویدی و خون آنان (یعنی یاران من) را می ریختی؟ جاریه گفت : ای معاویه! علی را واگذار که از زمانی که دوستی علی را در دل داشته ایم ، با او دشمنی نکرده ایم و از هنگامی که خیرخواهش گشته ایم ، به او خیانت نکرده ایم [و به او نیرنگ نزده ایم] . معاویه گفت : وای بر تو ، ای جاریه! تو چه قدر نزد خاندانت خوار بودی که نامت را جاریه (1) نهادند ! جاریه گفت : ای معاویه! تو نزد خاندانت خوارتر بودی که نامت را معاویه (سگ ماده) نهادند . [معاویه] گفت : ای بی مادر! گفت : به هر حال ، مادری مرا زایید . بی گمان ، دسته شمشیرهایی که تو را با آنها در صِفّینْ دیدار کردیم ، هنوز در دستان ماست . [معاویه] گفت : مرا تهدید می کنی؟ گفت : تو برخلاف میل ما بر ما دست نیافتی و به زور بر ما چیره نشدی ؛ بلکه عهد و پیمان هایی به ما دادی که اگر بدانها وفا کنی ، ما هم وفا می کنیم و اگر آنها را زیر پا بنهی ، ما در پشت سرمان مردانی فراوان ، بازوانی نیرومند و نیزه هایی تیز بر جای نهاده ایم . اگر دست تعدّی و خیانت تو به اندازه یک انگشت به سوی ما دراز شود ، جواب آن را با یک وجب مکر و حیله خواهیم داد . معاویه گفت : خدا امثال تو را در میان مردم ، فراوان نکند! گفت : ای امیر مؤمنان! درست سخن بگو . ما قریش را آزمودیم و تو را پوشیده دست ترین (2) و بخشنده ترین یافتیم . پس با ملایمت با ما رفتار کن ؛ زیرا که بدترین شُبان ، آن است که گله را تند و با زور براند .

.

1- .جاریه در زبان عرب ، هم به معنای «کشتی» است و هم به معنای «دختر» و «کنیز» ، و گویی معاویه ، معنای دوم را منظور داشته است . (م)

2- .«پوشیده دست ترین» در زبان عربی صفت کسی است که دستش برای مجازات ، بیرون نمی آید . (م)

راجع : ج 7 ص 124 (هجوم ابن الحضرمى على البصره) .

20جُعدَهُ بنُ هُبَيرَةَ المَخزومِيُّجعده بن هبيره بن أبى وهب القرشى المخزومى ، وأُمّه أمّ هانئ بنت أبى طالب . وُلِد على عهد النّبىّ صلى الله عليه و آله ، لكنّه لم يصحبه (1) ، ورآه (2) . أثنى المؤرّخون على استبساله فى القتال (3) ، وفقاهته (4) ، وقدرته الخطابيّه (5) . وهو ابن أُخت الإمام عليه السلا (6) ، وصهره (7) . وكان الإمام عليه السلام يحبّه كثيرا ويحتفى به (8) . وحين دخل الكوفه كان معه فى داره (9) . وفى حرب صفّين قابل عتبه بن أبى سفيان وتحدّث معه باقتدار كبير ، وأثنى على منزله الإمام عليه السلام الرفيعه ، وطعن فى أبى سفيان بكلّ صلابه (10) ، وجَبُن عتبه فى مواجهته إيّاه ، ففرّ منه (11) . وحواره معه آيه على وعيه لموقف الإمام الحقّ ، وسفاهه العدوّ ورِجسه . استعمله الإمام عليه السلام على خراسان (12) .وكان بالكوفه عند استشهاد الإمام عليه السلام . وعندما ضُرب الإمام صلّى مكانه (13) . توفّى جعده فى أيّام معاويه 14 .

.

1- .رجال الطوسى : ص 33 الرقم 156 ؛ الإصابه : ج 1 ص 628 الرقم 1268 .
2- .الإصابه : ج 1 ص 628 الرقم 1268 ، تهذيب الكمال : ج 4 ص 564 الرقم 929 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 77 .
4- .تهذيب الكمال : ج 4 ص 564 الرقم 929 ، الاستيعاب : ج 1 ص 311 الرقم 328 ، شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 77 .
5- .وقعه صفّين : ص 463 .
6- .م المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 210 ح 4870 ، تهذيب الكمال : ج 4 ص 564 الرقم 929 ؛ رجال الطوسى : ص 59 الرقم 507 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 281 الرقم 111 .
7- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 210 ح 4870 ، نسب قريش : ص 345 .
8- .وقعه صفّين : ص 5 ؛ الفتوح : ج 2 ص 492 .
9- .رجال الكشّى : ج 1 ص 281 الرقم 111 ، الاختصاص : ص 70 ، وقعه صفّين : ص 464 .

10- .وقعه صفّين : ص 464 .
11- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 211 ح 4870 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 63 ، تهذيب الكمال : ج 4 ص 564 الرقم 929 ، الإصابه : ج 1 ص 628 الرقم 1268 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 183 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 145 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 435 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 327 .
13- .التاريخ الكبير : ج 2 ص 239 الرقم 2315 ، التاريخ الصغير : ج 1 ص 147 .

20 . جُعده بن هُبَیره مَخزومی

ر . ک : ج 7 ص 125 (هجوم ابن حَضرمی به بصره) .

20جُعده بن هُبَیره مَخزومیجُعده بن هُبیره بن ابی وَهْب قُرَشی مَخزومی ، مادرش اُمّ هانی دختر ابوطالب بود . او به روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمده است ؛ امّا همراه ایشان نبوده است و تنها به هنگام فتح مکّه به همراه مادرش به حضور پیامبر خدا رسیده و آن حضرت را دیده است و از این رو ، برخی او را جزء صحابیان شمرده اند . جُعده را به رزم آوری ، فقاهت و سخنوری ستوده اند . او خواهر زاده علی علیه السلام و داماد ایشان بوده است . مولا علیه السلام او را بسیار دوست می داشت و وی را می نواخت و پس از ورود به کوفه ، به خانه وی درآمد . او در جنگ صِفّین با عتبه بن ابی سفیانْ رویاروی شد و با شکوهی تمام با وی گفتگو کرد و جایگاه والای علی علیه السلام را ستود و در طعن ابوسفیان ، به استواری سخن گفت و عتبه در رزمِ رویاروی با جُعده ، تاب نیاورد و گریخت . گفتگوی جعده با عتبه نشان دهنده درک عمیق او از موضع بر حقّ علی علیه السلام و سفاهت و پلیدی دشمن است . علی علیه السلام جُعده را به حکومت خراسان گماشت . او به هنگام شهادت مولا علیه السلام در کوفه بود و پس از ضربت خوردن علی علیه السلام به جای آن حضرت ، نماز گزارد . جعده به روزگار حکومت معاویه ، زندگی را بدرود گفت .

.

رجال الكشّى :قالَ لَهُ [أى لِجُعدَهَ] عُتبَهُ بنُ أبى سُفيانَ : إنَّما لَکَ هذِهِ الشِّدَّهُ فِى الحَربِ مِن قِبَلِ خالِکَ . فَقالَ لَهُ جُعدَهُ : لَو کانَ خالُکَ مِثلَ خالى لَنَسيتَ أباکَ . (1)

وقعه صفّين :قالَ عُتبَهُ : يا جُعدَهُ ! إنَّهُ وَاللّهِ ما أخرَجَکَ عَلَينا إلّا حُبُّ خالِکَ ... فَقالَ جُعدَهُ : أمّا حُبّى لِخالى فَوَاللّهِ أن لَو کانَ لَکَ خالٌ مِثلَهُ لَنَسَيتَ أباکَ . (2)

وقعه صفّين عن الأصبغ بن نباته :إنَّ عَلِيّا لَمّا دَخَلَ الکوفَهَ ، قيلَ لَهُ : أىُّ القَصرَينِ نُنزِلُکَ ؟ قالَ : قَصرُ الخَبالِ لا تُنزِلونيهِ ! فَنَزَلَ عَلى جُعدَهَ بنِ هُبَيرَهَ المَخزومِىِّ . (3)

المستدرک على الصحيحين عن مصعب بن عبد اللّه الزبيرى :قالَ جُعدَهُ : ومَن ذَا الَّذى يَبأى (4) عَلَىَّ بِخالِهِ وخالى عَلِىٌّ ذُو النَّدى وعَقيلُ 5(5)

.

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 281 الرقم 111 ، الاختصاص : ص 70 .
2- .وقعه صفّين : ص 463 .
3- .وقعه صفّين : ص 5 .
4- .فى المصدر : « يَأبى » ، والصحيح ما أثبتناه كما فى تهذيب الكمال .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 210 ح 4870 ، تهذيب الكمال : ج 4 ص 565 الرقم 929 ، نسب قريش : ص 344 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 539 الرقم 753 ، شرح نهج البلاغه : ج 10 ص 79 ، الاستيعاب : ج 1 ص 311 الرقم 328 نحوه وفيه «يباهى» بدل «يأبى» .

رجال الکشّی :عتبه بن ابی سفیان به جُعده گفت : شدّت و صلابتت در جنگ ، برگرفته از دایی ات است [، نه از پدرت] . جعده به او گفت : اگر دایی تو هم مانند دایی من بود ، پدرت را فراموش می کردی !

وقعه صِفّین :عتبه گفت : ای جعده! به خدا سوگند ، چیزی جز محبّت دایی ات ، تو را به مقابله با ما نیاورد ... و جعده گفت : امّا درباره محبّتم به دایی ام ، [بدان که] به خدا سوگند ، اگر تو هم دایی ای به مانند او داشتی ، پدرت را از یاد می بردی .

وقعه صِفّین به نقل از اَصبغ بن نُباته : چون علی علیه السلام وارد کوفه شد ، به او گفته شد : تو را به کدام کاخ ببریم؟ گفت : مرا به کاخ نابودی و تباهی در نیاورید! پس بر جُعده بن هُبَیره مَخزومی وارد شد .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از مُصعَب بن عبد اللّه زُبَیری : جُعْده گفت : چه کس [می تواند] به دایی اش بر من مباهات کند، در حالی که دایی من علی است ، بخشنده و خردمند؟

.

21جُندَبُ بنُ عبدِ اللّهِ الأَزدِيُّهو جندب بن كعب بن عبد اللّه الأزدى الغامدى ، وربّما يُنسَب إلى جدّه ويقال : جندب بن عبد اللّه ، وهو جندب الخير ، وأحد جنادب الأزد (1) . وهو من أصحاب النّبىّ صلى الله عليه و آله (2) والإمام علىّ عليه السلام (3) . وهو قاتل الساحر بالكوفه أيّام عثمان عند إماره الوليد بن عقبه عليها ، بعدما أخذ يمارس الشعوذه والسحر فى مسجد الكوفه ، بحضور الوليد (4) ، فسجنه الوليد ثمّ نفاه إلى المدينه . وقد نُفى إلى الشام أيضاً ومعه مالک الأشتر ورجال آخرون ؛ لأنّهم كانوا يذكرون مساوئ عثمان ومثالبه ، وحضر جُندَب حروب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام كلّها (5) .

الإرشاد عن جندب بن عبد اللّه :دَخَلتُ عَلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ بِالمَدينَهِ بَعدَ بَيعَهِ النّاسِ لِعُثمانَ ، فَوَجَدتُهُ مُطرِقاً كَئيباً ، فَقُلتُ لَهُ : ما أصابَ قَومَکَ ؟ قالَ : صَبرٌ جَميلٌ . فَقُلتُ لَهُ : سُبحانَ اللّهِ ! وَاللّهِ إنَّکَ لَصَبورٌ ! قالَ : فَأصنَعُ ماذا ؟ فَقُلتُ : تَقومُ فِى النّاسِ وتَدعوهُم إلى نَفسِکَ ، وتُخبِرُهُم أنَّکَ أولى بالنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله بِالفَضلِ وَالسّابِقَهِ ، وتَسأَلُهُمُ النَّصرَ عَلى هؤُلاءِ المُتَمالِئينَ عَلَيکَ ؛ فَإن أجابَکَ عَشَرَهٌ مِن مِئَهٍ شَدَدتَ بِالعَشَرَهِ عَلَى المِئَهِ ، فَإن دانوا لَکَ كانَ ذلِکَ عَلى ما أحبَبتَ ، وإن أبَوا قاتَلتَهُم ؛ فَإن ظَهَرتَ عَلَيهِم فَهُو سُلطانُ اللّهِ الَّذى آتاهُ نَبِيَّهُ عليه السلام ، وكُنتَ أولى بِهِ مِنهُم ، وإن قُتِلتَ فى طَلَبِهِ قُتِلتَ شَهيداً ، وكُنتَ أولى بِالعُذرِ عِندَ اللّهِ ، وأحَقَّ بِميراثِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . فَقالَ : أ تَراهُ يا جُندَبُ يُبايِعُنى عَشَرَهٌ مِن مِئَهٍ ؟ قُلتُ : أرجو ذلِکَ . قالَ : لكِنَّنى لا أرجو ولا مِن كُلِّ مِئَهٍ اثنَينِ ، وسَأُخبِرُکَ مِن أينَ ذلِکَ ؛ إنَّما يَنظُرُ النّاسُ إلى قُرَيشٍ ، وإنَّ قُرَيشاً تَقولُ : إنَّ آلَ مُحَمَّدٍ يَرَون لَهُم فَضلاً عَلى سائِرِ النّاسِ ، وإنَّهُم أولِياءُ الأَمرِ دونَ قُرَيشٍ ، وإنَّهُم إن وَلوهُ لَم يَخرُج مِنهُم هذَا السُّلطانُ إلى أحَدٍ أبَداً ، ومَتى كانَ فى غَيرِهِم تَداوَلتُموهُ بَينَكُم ، ولا وَاللّهِ لا تَدفَعُ قُرَيشٌ إلَينا هذَا السُّلطانَ طائِعينَ أبَداً . قالَ : فَقُلتُ لَهُ : أفَلا أرجِعُ فَأُخبِرَ النّاسَ بِمَقالَتِکَ هذِهِ ، وأدعوهُم إلَيکَ ؟ فَقالَ لى : يا جُندَبُ ، لَيسَ هذا زَمانُ ذاکَ . قال : فَرَجَعتُ بَعدَ ذلِکَ إلى العِراقِ ، فَكُنتُ كُلَّما ذَكَرتُ لِلنّاسِ شَيئاً مِن فَضائِلِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ومَناقِبِهِ وحُقوقِهِ زَبَرونى (6) ونَهَرونى ، حَتّى رُفِعَ ذلِکَ مِن قَولى إلَى الوَليدِ بنِ عُقبَهَ لَيالِىَ وَلِيَنا ، فَبَعَثَ إلَىَّ فَحَبَسَنى حَتّى كُلِّمَ فِىَّ ، فَخَلّى سَبيلى . (7)

.

1- .الإصابه : ج 1 ص 615 الرقم 1230 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 568 الرقم 806 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 175 الرقم 31 .
2- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 175 الرقم 31 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 545 .
3- .رجال الطوسى : ص 59 الرقم 497 .
4- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 176 و 177 الرقم 31 ، الاستيعاب : ج 1 ص 325 الرقم 347 . وقيل : «قاتل الساحر غير جندب الأزدى» وراجع ص 326 واُسد الغابه : ج 1 ص 565 الرقم 802 و ص 568 الرقم 806 .
5- .إعلام الورى : ج 1 ص 339 ؛ تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 545 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 77 الرقم 31 .
6- .زَبَرَه : نهره وأغلظ له فى القول والردّ (النهايه : ج 2 ص 239 «زبر») .
7- .الإرشاد : ج 1 ص 241 ، الأمالى للطوسى : ص 234 ح 415 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 57 .

21 . جُندَب بن عبد اللّه اَزْدی

21جُندَب بن عبد اللّه اَزْدیجُندَب بن کعب بن عبد اللّه اَزْدی غامدی که گاه به جدّش نیز نسبت داده می شود و جندب بن عبد اللّه نامیده می شود ، همان «جُندَبُ الخیر (جُندبِ نیکوکار)» و یکی از چند جُندبِ قبیله اَزْد است . او از یاران پیامبر صلی اللّه علیه و آله و امام علی علیه السلام بود و در زمان خلافت عثمان و حکومت ولید بن عقبه بر کوفه ، هنگامی که ساحری در حضور ولید و در مسجد کوفه به شعبده بازی و سِحر مشغول بود ، ساحر را کشت و به زندان افتاد و به مدینه تبعید شد . او همچنین به همراه مالک اشتر و دیگر بزرگانی که به ذکر معایب عثمان می پرداختند ، به شام تبعید شد . جندب در همه جنگ های امیر مؤمنان با ایشان بود .

الإرشاد به نقل از جُندب بن عبد اللّه : در مدینه و پس از بیعت مردم با عثمان بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم و او را سر در گریبان و اندوهگین دیدم . به او گفتم : چرا قومت این گونه شده اند؟! فرمود : «باید صبری نیکو داشت» . به او گفتم : سبحان اللّه ! به خدا سوگند که تو صبوری . فرمود : «چه می توانم بکنم؟» . گفتم : در میان مردم برخیزی و آنان را به سوی خود بخوانی و به آنان خبر دهی که تو به سبب برتری و سابقه ات ، به [جانشینی]پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتری و از آنان علیه این گروه که علیه تو گِرد آمده اند ، یاری بخواهی . پس اگر ده نفر از صد نفر به تو پاسخ مثبت دادند ، با آن ده نفر بر صد نفر [حمله می بری و] سخت می گیری . اگر در برابرت سر فرود آوردند ، همان می شود که دوست داری ، و اگر خودداری کردند ، با آنان می جنگی . پس اگر بر آنان غلبه کردی ، نتیجه اش همان سیطره الهی است که خدا به پیامبرش داد و تو از آنان به آن شایسته تری ، و اگر در طلبش کشته شدی ، شهید گشته ای و عذرت در پیشگاه خدا پذیرفته تر است و به میراث پیامبر خدا ، سزاوارتری . فرمود : «ای جُندب! آیا ده درصدِ مردم با من بیعت می کنند؟!» . گفتم : امیدوارم . فرمود : «امّا من امید ندارم که حتی دو درصدِ مردم با من همراه شوند و [البته] تو را از علّت آن آگاه می کنم . مردم [در تصمیم گیری خود] ، به قریش می نگرند و قریش می گوید : خاندان محمّد صلی الله علیه و آله خود را از سایر مردم ، برتر می بینند و خود را ، نه قریش را ، صاحب خلافت می دانند و اگر خلافت به آنان برسد ، هیچ گاه از دست آنان خارج نمی شود و به کس دیگری نمی رسد ؛ ولی اگر در

غیر آنان باشد ، میان شما می چرخد . به خدا سوگند ، قریش ، این حکومت و سیطره را هرگز از روی اطاعت و رضایت به ما نمی دهد» . به او گفتم : آیا باز نگردم تا مردم را از این سخنت آگاه کنم و آنان را به سوی تو بخوانم؟ به من فرمود : «ای جندب! اکنون زمان این کار نیست» . پس از آن به عراق بازگشتم و هر گاه چیزی از فضیلت های علی بن ابی طالب علیه السلام و مناقب و حقوق او را برای مردم می گفتم ، با من درشتی می نمودند و مرا باز می داشتند، تا آن که سخنانم به گوش ولید بن عُقْبه (در دوران حکومتش بر ما) رسید و او هم در پی من فرستاد و مرا به زندان انداخت تا آن که درباره من با او صحبت شد و آزادم ساخت .

.

ص: 136

. .

ص: 137

. .

22جُوَيرِيَهُ بنُ مُسهِرٍجويريه بن مسهر العبدى . من أصحاب الإمام عليه السلام (1) السابقين المقرّبين (2) ، ومن ثقاته (3) . كان عبدا صالحا ، وصديقا للإمام عليه السلام ، وكان الإمام يحبّه (4) . استشهد جويريه فى أيّام خلافه معاويه ، حيث قطع زياد يده ورجله ثمّ صلبه . (5)

الإرشاد :إنَّ جُوَيرِيَهَ بنَ مُسهِرٍ وَقَفَ عَلى بابِ القَصرِ فَقالَ : أينَ أميرُ المُؤمِنينَ ؟ فَقيلَ لَهُ : نائِمٌ ، فَنادى : أيُّهَا النّائِمُ ! استَيقِظ ، فَوَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ ، لَتُضرَبَنَّ ضَربَةً عَلى رَأسِکَ تُخضَبُ مِنها لِحيَتُکُ ، كَما أخبَرتَنا بِذلِکَ مِن قَبلُ . فَسَمِعَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَنادى : أقبِل ياجُوَيرِيَهُ حَتّى اُحَدِّثَکَ بِحَديثِکَ . فَأَقبَلَ ، فَقالَ : وأنتَ وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ لَتُعتَلَنَّ إلَى العُتُلِّ الزَّنيمِ (6) ، ولَيَقطَعَنَّ يَدَکَ ورِجلَکَ ، ثُمَّ لَيَصلُبَنَّکَ تَحتَ جِذعٍ كافِرٍ . فَمَضى عَلى ذَلِکَ الدَّهرُ حَتّى وَلِىَ زيادٌ فى أيّامِ مُعاوِيَهَ ، فَقَطَعَ يَدَهُ ورِجلَهُ ، ثُمَّ صَلَبَهُ إلى جِذعِ ابنِ مُكَعبَرٍ ، وكانَ جِذعا طَويلاً ، فَكانَ تَحتَهُ . (7)

.

1- .رجال الطوسى : ص 59 الرقم 499 ، رجال البرقى : ص 5 .
2- .الاختصاص : ص 7 .
3- .كشف المحجّه : ص 236 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 290 .
5- .الإرشاد : ج 1 ص 323 ، إعلام الورى : ج 1 ص 341 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 291 .
6- .عَتَلَهُ فانعتَلَ : جرّهُ جرّا عنيفا وجذبه فحمَلَهُ . والعُتُلّ : الشديد الجافى والفظّ الغليظ من النّاس . والزنِيمُ : الدَّعىّ المُلصق بالقوم وليس منهم . وقيل : الَّذى يُعرَف بالشرّ واللؤم (لسان العرب : ج 11 ص 423 «عتل» و ج 12 ص 277 «زنم») .
7- .الإرشاد : ج 1 ص 322 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 291 نحوه وراجع إعلام الورى : ج 1 ص 341 والخرائج والجرائح : ج 1 ص 202 ح 44 .

22 . جُوَیریه بن مُسهِر

22جُوَیریه بن مُسهِرجُوَیریه بن مُسهِر عبدی از یاران دیرین و نزدیکان امام علی علیه السلام بود . او فردی شایسته ، مورد اطمینان و علاقه امام و دوست او بود . در روزگار خلافت معاویه ، زیاد [بن اَبیه] ، دست و پای او را برید و وی را به دار کشید و به شهادت رساند .

الإرشاد :جَوَیریه بن مُسهِر بر در خانه علی علیه السلام ایستاد و گفت : امیر مؤمنان کجاست؟ به او گفته شد : خفته است . جویریه ندا داد : ای خفته! بیدار شو که سوگند به آن که جانم به دست اوست ، ضربه ای بر سرت نواخته خواهد شد که ریشت از آن رنگین شود ، همان گونه که پیش تر ، خود به ما خبر دادی . امیر مؤمنان ، سخن او را شنید و ندا داد : «ای جویریه! پیش بیا تا تو را از سرگذشت خودت آگاه کنم» . جویریه پیش رفت . [علی علیه السلام] فرمود : «سوگند به آن که جانم به دست اوست ، تو را کِشان کِشان به پیش آن درشت خویِ خود را به دیگران چسبانده (1) می برند و او دست و پایت را می بُرد و سپس تو را در پایین درخت خرمای [مرد] کافری به دار می کشد» . پس روزگاری از این سخن گذشت تا آن که زیاد، در دوران خلافت معاویه ، حاکم [کوفه] شد و [جویریه را دستگیر کرد و] دست و پایش را بُرید و او را بر درخت خرمای ابن مُکَعبر به دار کشید و چون درخت بلندی بود ، او را در پایین آن به دار کشیدند .

.

1- .اشاره به زیاد بن ابیه است که پدرش نامشخّص بود و معاویه او را با گواهی دروغ و برخلاف قوانین اسلام ، برادر خود و فرزند ابو سُفیان خواند . (م)

شرح نهج البلاغه عن حبّه العرنى :سِرنا مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام يَوما ، فَالتَفَتَ فَإِذا جُوَيرِيَهُ خَلفَهُ بَعيدا ، فَناداهُ : يا جُوَيرِيَهُ ! اِلحق بى لا أبا لَکَ ! أ لا تَعلَمُ أنّى أهواکَ واُحِبُّکَ ؟ قالَ : فَرَکَضَ نَحوَهُ ، فَقالَ لَهُ : إنّى مُحَدِّثُکَ بِاُمورٍ فَاحفظَها ، ثُمَّ اشتَرَکا فِى الحَديثِ سِرّا ، فَقالَ لَهُ جُوَيرِيَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنّى رَجُلٌ نَسِىٌّ ، فَقالَ لَهُ : إنّى اُعيدُ عَلَيکَ الحَديثَ لِتَحفَظَهُ . ثُمَّ قالَ لَهُ فى آخِرِ ما حَدَّثَهُ إيّاهُ : يا جُوَيرِيَهُ ، أحِبِ حَبيبَنا ما أحَبَّنا ، فَإِذا أبغَضَنا فَأبغِضهُ ، وأبغِض بَغيضَنا ما أبغَضَنا ، فَإِذا أحَبَّنا فَأَحِبَّهُ . (1)

23الحارِثُ بنُ الرَّبيعِالحارث بن الربيع بن زياد العبسى ، يُكنّى أبا زياد . استعمله الإمام عليه السلام على المدينه مدّةً . كان من قبيله مازن بن النّجّار (2) . وكانت له منزله خاصّه بين قومه فى الجاهليّه . عدّه المؤرّخون من المهاجرين الأوّلين نحو رسول اللّه صلى الله عليه و آله . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 290 .
2- .رجال الطوسى : ص 61 الرقم 528 ، رجال ابن داوود : ص 68 الرقم 360 .
3- .اُسد الغابه : ج 1 ص 605 الرقم 880 ، الإصابه : ج 1 ص 668 الرقم 1410 ، الطبقات الكبرى : ج 1 ص 295 .

23 . حارث بن ربیع

شرح نهج البلاغه به نقل از حبّه عُرَنی : روزی با علی علیه السلام می رفتیم . برگشت و جویریه را در پشت سرش و در دور دست دید . پس ندا داد : «ای جویریه! پدری برای تو مباد (1) شتاب کن و خود را به من برسان . آیا نمی دانی که من تو را می خواهم و دوستت دارم؟» . جویریه به سوی او دوید . [علی علیه السلام] به او فرمود : « من چیزهایی را به تو می گویم . آنها را به یاد داشته باش» . سپس پنهانی با هم گفتگو کردند و جویریه به او گفت : ای امیر مؤمنان! من مردی فراموشکارم . به او فرمود : «من سخنم را دوباره به تو می گویم تا حفظش کنی» و سپس در آخر سخنانش به او فرمود : «ای جویریه! دوست ما را تا آن گاه که ما را دوست می دارد ، دوست بدار و چون با ما دشمنی کرد ، دشمنش شو ، و دشمن ما را تا آن گاه که ما را دشمن می دارد، دشمن بدار و چون با ما دوست شد ، دوستش بدار» .

23حارث بن ربیعابو زیاد ، حارث بن ربیع بن زیاد عبسی از قبیله مازن بن نجّار بود و در جاهلیت ، نزد قوم خود ، منزلت خاصّی داشت . تاریخنگاران ، او را از مهاجران نخستین به سوی پیامبر خدا دانسته اند . امام علی علیه السلام او را برای مدّتی بر حکومت مدینه گمارد .

.

1- .این عبارت در عربی ، هم برای ستایش به کار می رود و هم برای نکوهش . در این جا مدح و ستایش است (ر.ک : النهایه : ج 1 ص 22) .

24الحارِثُ الهَمدانِيُّهو الحارث بن عبد اللّه بن كعب الأعور الهَمْدانى الكوفى ، أبو زهير . كان من أصحاب الإمام علىّ (1) والإمام الحسن عليهماالسلام (2) ومن الشيعه الأوَل (3) ، كثير العلم (4) ، من أفقه النّاس وأفرضهم ، تعلّم الفرائض من الإمام علىّ عليه السلام (5) . كان من وجوه النّاس بالكوفه ، ومن الذين ثاروا على عثمان وطالبوا بعزل سعيد بن العاص (6) وممّن سيّرهم عثمان (7) . توفّى سنه 65ه بالكوفه . (8)

الطبقات الكبرى عن علباء بن أحمر :إنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ خَطَبَ النّاسَ فَقالَ : مَن يَشتَرِى عِلما بِدِرهَمٍ ؟ فَاشتَرَى الحارِثُ الأَعوَرُ صُحُفا بِدِرهَمٍ ، ثُمَّ جاءَ بِها عَلِيّا ، فَكَتَبَ لَهُ عِلما كَثيرا . ثُمَّ إنَّ عَلِيّاً خَطَبَ النّاسَ بَعَدُ فَقالَ : يا أهلَ الكوفَهِ !غَلَبَكُم نِصفُ رَجُلٍ . (9)

.

1- .رجال الطوسى : ص 60 الرقم 513 ؛ المحبّر : ص 303 .
2- .رجال الطوسى : ص 94 الرقم 927 .
3- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 153 الرقم 54 ؛ الجمل : ص 109 .
4- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 152 الرقم 54 .
5- .تهذيب الكمال : ج 5 ص 252 الرقم 1025 ، تهذيب التهذيب : ج 1 ص 471 الرقم 1210 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 153 الرقم 54 .
6- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 430 .
7- .وقعه صفّين : ص 121 .
8- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 155 الرقم 54 ، ميزان الاعتدال : ج 1 ص 437 الرقم 1627 .
9- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 168 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 153 الرقم 54 وفيه ذيله .

24 . حارث هَمْدانی

24حارث هَمْدانیابو زُهَیر ، حارث بن عبد اللّه بن کعب اَعوَر هَمْدانی کوفی ، از یاران امام علی و امام حسن علیهماالسلام و از شیعیان نخستین به شمار می رود . او دانشی فراوان داشت و از فقیه ترینْ مردم و آشناترین افراد به احکام ارث بود و این دانش را از امام علی علیه السلام آموخته بود . او از سرشناسان کوفه و از جمله کسانی بود که بر عثمان شوریدند و خواستار عزل سعید بن عاص شدند . عثمان هم آنان را تبعید کرد . او در سال 65 هجری در کوفه درگذشت .

الطبقات الکبری به نقل از عَلباء بن اَحمر : علی بن ابی طالب علیه السلام برای مردم ، سخنرانی کرد و فرمود : «چه کسی دانشی را با یک درهم می خرد؟» . حارث اعور (یک چشم) ، کاغذهایی را به یک درهم خرید و آنها را نزد علی علیه السلام آورد . ایشان هم دانش فراوانی در آنها نگاشت . بعدها که برای مردمْ سخنرانی کرد ، فرمود : «ای اهل کوفه! نیمه مردی (1) از همه شما پیشی گرفت» .

.

1- .چون حارثْ یک چشم سالم داشت ، امام علیه السلام این تعبیر را درباره وی به کار گرفت . (م)

شرح الأخبار عن أبى الحجاف :بَلَغَنى أنَّ الحارِثَ أتى عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام لَيلاً ، فَقالَ لَهُ : يا حارِثُ ما جاءَ بِکَ هذِهِ السّاعَةَ ؟ فَقالَ : حُبُّکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : وَاللّهِ ما جاءَ بِکَ إلّا حُبّى ؟ قالَ : وَاللّهِ ما جاءَ بى إلّا حُبُّکَ . قالَ عليه السلام : فَأبشِر يا حارِثُ ، لَن تَموتَ نَفسٌ تُحِبُّنى إلّا رَأتنى حَيثُ تُحِبُّ ، وَاللّهِ لا تَموتُ نَفسٌ تُبغِضُنى إلّا رَأتنى حَيثُ تُبغِضُنى . (1)

الأمالى للمفيد عن جميل بن صالح :أنشَدَنى أبو هاشِمٍ السَّيِّدُ الحِميَرِىُّ (2) : قَولُ عَلِيٍّ لِحارِثٍ عَجَبٌ كَم ثَمَّ اُعجوبَهٌ لَهُ حَمَلا يا حارِ هَمدانَ مَن يَمُت يَرَنى مِن مُؤمِنٍ أو مُنافِقٍ قُبُلا يَعرِفُنى طَرفُهُ وأعرِفُهُ بِنَعتِهِ وَاسمِهِ وما عَمِلا وأنتَ عِندَ الصِّراطِ تَعرِفُنى فَلا تَخَف عَثرَةً ولا زَلَلا أسقيکَ مِن بارِدٍ عَلى ظَمَأٍ تَخالُهُ فِى الحَلاوَهِ العَسَلا أقولُ لِلنّارِ حينَ توقِفُ لِل عَرضِ دَعيهِ لا تَقرَبى الرَّجُلا دَعيهِ لا تَقرَبيهِ إنَّ لَهُ حَبلاً بِحبَلِ الوَصِىِّ مُتَّصِلا (3)

.

1- .شرح الأخبار : ج 3 ص 451 ح 1320 وراجع الأمالى للمفيد : ص 271 ح 2 .
2- .هو إسماعيل بن محمّد الحميرى ، لُقّب ب «السيّد» ولم يكن علويّا ولا هاشميّا . روى أنّ أبا عبد اللّه الصادق عليه السلام لقى السيّد بن محمّد الحميرى ، فقال : سمّتک اُمّک سيّدا ، ووفّقت فى ذلک وأنت سيّد الشعراء (رجال الكشّى : ج 2 ص 573) .
3- .الأمالى للمفيد : ص 7 ح 3 ، الأمالى للطوسى : ص 627 ح 1292 ، بشاره المصطفى : ص 5 .

شرح الأخبار به نقل از ابوحجاف : به من چنین رسیده که حارث ، شبی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد . به او فرمود : «ای حارث! چه چیزی تو را در این ساعت [به نزد من] آورده است؟» . گفت : دوستی تو ، ای امیر مؤمنان! [علی علیه السلام] فرمود : «به خدا سوگند ، جز دوستی من ، تو را نزد من نیاورده است» . گفت : به خدا سوگند ، جز دوستی تو مرا نزد تو نیاورده است . [علی علیه السلام] فرمود : «مژده باد بر تو ای حارث که هیچ یک از دوستداران من نمی میرند ، مگر آن که مرا در جایی (1) که دوست دارد ، می بیند ، و به خدا سوگند ، هیچ یک از دشمنان من نمی میرد ، مگر آن که مرا در جایی که دوست ندارد ، می بیند» .

الأمالی ، مفید به نقل از جمیل بن صالح : ابوهاشم سیّدِ حِمْیَری (2) برای من چنین خواند : گفته علی به حارث ، شگفت انگیز است و او از این شگفتی ها کم نداشت : «ای حارث همدانی! هر که بمیرد ، مرا رو در رو می بیند چه مؤمن باشد و چه منافق! به دیده اش آشنایم و من نیز او را می شناسم به نام و ویژگی و آنچه کرده است . و تو مرا نزد صراط ، خواهی شناخت پس نه از لغزش بهراس و نه از افتادن . در پیِ تشنگی ، آبی سرد به تو می نوشانم که از شیرینی ، عسلش پنداری . آن گاه که در برابر آتش قرارت می دهند ، به آن می گویم: او را وا گذار . به این مرد ، نزدیک مشو . او را وا بنه . نزدیکش مَرو که او ریسمانی دارد که متصل به ریسمان وصیّ است» .

.

1- .با توجه به روایات دیگر ، منظور ، حالت احتضار و جان دادن است . (م)
2- .اسماعیل بن محمّد حِمْیَریِ شاعر ، با آن که علوی یا هاشمی نبود ، به «سیّد» شهرت داشت . روایت شده است که امام صادق علیه السلام سیّدِ حمیری را دید و فرمود : «مادرت ، تو را سیّد (سَرور) نامید و تو به راستی به سیادت (سَروری) دست یافتی و اکنون سیّدِ شاعرانی» .

25حَبَّهُ بنُ جُوَينٍ العُرَنِيُّحبّه بن جوين بن علىّ البجلى العُرَنى ، أبو قُدامَةَ . من أصحاب رسول اللّه صلى الله عليه و آله (1) والإمام علىّ عليه السلام (2) ومن رواه حديث الغدير (3) . اشترک فى حرب الجمل (4) وصفّين (5) والنّهروان (6) مع الإمام علىّ بن أبى طالب (7) . مات فى سنه 75 أو 76ه (8) .

راجع : ج 10 ص 38 (ح 4254) .

26حَبيبُ بنُ مُظاهِرٍ الأَسَدِيُّحبيبُ بن مظاهر (9) الأسدى . من أصحاب الإمام علىّ عليه السلام (10) ومن السابقين والمقرّبين من علىّ عليه السلام (11) ، وهو أيضا من أصحاب الإمام الحسن عليه السلام (12) والإمام الحسين عليه السلام (13) ومن الذين كتب إلى الإمام عليه السلام (14) واشترک فى حرب الإمام بقياده مَيْسر جيشه (15) . استشهد فى يوم عاشوراء وطافوا برأسه فى البلاد مع بقيّه رؤوس الشهداء (16) .

.

1- .تهذيب الكمال : ج 5 ص 351 الرقم 1076 ، اُسد الغابه : ج 1 ص 669 الرقم 1031 .
2- .رجال الطوسى: ص60 الرقم 518، رجال البرقى: ص6، الجمل: ص 109 ؛ اُسد الغابه : ج 1 ص 669 الرقم 1031 ، تهذيب الكمال : ج 5 ص 352 الرقم 1076 وفيه «كان من شيعه علىّ» .
3- .اُسد الغابه : ج 1 ص 669 الرقم 1031 .
4- .الجمل : ص 382 .
5- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 381 .
6- .تاريخ بغداد : ج 8 ص 274 الرقم 4375 .
7- .تهذيب الكمال : ج 5 ص 352 الرقم 1076 وفيه «شهد معه المشاهد كلّها» .
8- .تاريخ بغداد : ج 8 ص 277 الرقم 4375 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 177 ، تهذيب الكمال : ج 5 ص 352 و 353 الرقم 1076 .
9- .فى رجال العلّامه الحلّى : ص 61 «حبيب بن مظهر ، بضمّ الميم وفتح الظاء المعجمه وتشديد الهاء والراء أخيرا» . وفى رجال ابن داوود : ص 70

«حبيب بن مظاهر ، وقيل : مظهر ، بفتح الظاء وتشديد الهاء وكسرها» .
وفى تاج العروس : ج 7 ص 176 (حبيب بن مُظْهِر بن رئاب «ظهر») .
10- .رجال الطوسى : ص 60 الرقم 512 ، الاختصاص : ص 3 وفيه «من أصفياء أصحابه» .
11- .الاختصاص : ص 7 .
12- .رجال الطوسى : ص 93 الرقم 925 .
13- .رجال الطوسى : ص 100 الرقم 971 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 292 الرقم 133 ، الاختصاص : ص 8 .
14- .الإرشاد : ج 2 ص 37 .
15- .الإرشاد : ج 2 ص 95 ؛ الأخبار الطوال : ص 256 .
16- .رجال الكشّى : ج 1 ص 292 الرقم 133 .

25 . حَبّه بن جُوَین عُرَنی

26 . حبیب بن مُظاهر اسدی

25حَبّه بن جُوَین عُرَنیابو قُدامه ، حَبّه بن جُوَین بن علی بجلی عُرَنی ، از یاران پیامبر خدا و امام علی علیه السلام و از جمله راویان «حدیث غدیر» است . او در جنگ جمل ، صِفّین و نهروان در کنار علی بن ابی طالب علیه السلام شرکت جست و در سال 75 یا 76 هجری درگذشت .

ر . ک : ج 10 ص 39 (ح 4254) .

26حبیب بن مُظاهر اسدیحبیب بن مُظاهر (1) اسدی از یاران امام علی علیه السلام بود . او از یاوران دیرین و نزدیک حضرت و نیز از یاران امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بود . او از جمله کسانی است که به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و در روز عاشورا ، فرماندهی جناح چپ لشکر او را به عهده داشت و در همان روز به شهادت رسید و سرش را با دیگر شهیدان در شهرها چرخاندند .

.

1- .او ، در رجال العلّامه الحلّی (: ص 61) ، «حبیب بن مُظَهَّر» خوانده شده و در رجال ابن داوود (: ص 70) ، «حبیب بن مظاهر» آمده است ، با این یادآوری که «مُظَهَّر» و «مُظهِّر» هم گفته اند . در تاج العروس (: ج 7 ص 176) ، «حبیب بن مُظْهِر بن رئاب» خوانده شده است .

27حُجرُ بنُ عَدِيٍّحُجْرُ بن عدىّ بن معاويه الكندى ، أبو عبد الرحمن ، وهو المعروف بحجر الخير ، وابن الأدبر (1) كان جاهليّاً إسلاميّاً (2) ، وفد على النّبىّ (3) ، وله صحبه (4) . من الوجوه المتألّقه فى التاريخ الإسلامى ، ومن القمم الشاهقه الساطعه فى التاريخ الشيعى . جاء إلى النّبىّ صلى الله عليه و آله وأسلم وهو لم يزل شابّاً . وكان من صفاته : تجافيه عن الدنيا ، وزهده ، وكثره صلاته وصيامه ، واستبساله وشجاعته ، وشرفه ونُبله وكرامته ، وصلاحه وعبادته (5) . وكان معروفاً بالزهد (6) ، مستجاب الدعوه لِما كان يحمله من روح طاهره ، وقلب سليم ، ونقيبه محموده ، وسيره حميده (7) . ولم يسكت حجر قطّ أمام قتل الحقّ وإحياء الباطل والركون إليه . من هنا ثار على عثمان مع سائر المؤمنين المجاهدين (8) . ولم يألُ جهداً فى تحقيق حاكميّه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، فعُدّ من خاصّه أصحابه (9) وشيعته (10) المطيعين . اشترک حجر فى حروب الإمام عليه السلام . وكان فى الجمل (11) قائداً على خيّاله كِنْده (12) ، وفى صفّين (13) أميراً على قبيلته (14) ، وفى النّهروان قاد ميسره (15) الجيش أو ميمنته (16) . وكان فصيح اللسان ، نافذ الكلام ، يتحدّث ببلاغه ، ويكشف الحقائق بفصاحه . وآيه ذلک كلامه الجميل المتبصّر فى تبيان منزله الإمام عليه السلام (17) . وكان نصير الإمام الوفىّ المخلص ، والمدافع المجدّ عنه . ولمّا أغار الضحّاک بن قيس على العراق ، أمره الإمام عليه السلام بصدّه ، فهزمه حجر ببطولته وشجاعته ، وأجبره على الفرار (18) . اطّلع حجر على مؤامره قتل الإمام عليه السلام قبل تنفيذها بلحظات ، فحاول بكلّ جهده أن يتدارک الأمر فلم يُفلح (19) . واغتمّ لمقتله كثيراً . وكان من أصحاب الإمام الحسن عليه السلام الغيارى الثابتين (20) . وقد جاش دم غيرته فى عروقه حين سمع خبر الصلح ، فاعترض (21) ، فقال له الإمام الحسن عليه السلام : لو كان غيرُک مثلَک لَما أمضيتُه (22) . وكان قلبه يتفطّر ألماً من معاويه . وطالما كان يبرأ من هذا الوجه القبيح لحزب الطلقاء الّذى تأمّر على المسلمين ، ويدعو عليه مع جمع من الشيعه (23) . وهو الحزب الّذى كان رسول اللّه صلى الله عليه و آله وصفه بأنّه ملعون . وكان حجر يقف للدفاع عن العقيده وأهل البيت عليهم السلام بلا وجل ، ويُعنّف المغيره الّذى كان فرداً فى رجسه وقبحه ورذالته ، وقد تسلّط على الكوفه فى أثناء حكومه الطلقاء ، وكان يطعن فى علىٍّ عليه السلام وشيعته (24) . وضاق معاويه ذرعاً بحجر وبمواقفه وكشفه الحقائق ، وصلابته ، وثباته ، فأمر بقتله وتمّ تنفيذ أمره ، فاستشهد (25) ذلک الرجل الصالح فى «مَرْجِ عذراء (26) » (27) سنه 51 ه ، مع ثلّه من رفاقه (28) . وكان حجر

وجيهاً عند النّاس ، وذا شخصيّه محبوبه نافذه ، ومنزله حسنه ، فكَبُر عليهم استشهاده (29) ، واحتجّوا على معاويه ، وقرّعوه على فعله القبيح هذا . وكان الإمام الحسين عليه السلام (30) ممّن تألّم كثيراً لاستشهاده ، واعترض على معاويه فى رساله بليغه له أثنى فيها ثناءً بالغاً على حجر ، وذكر استفظاعه للظلم ، وذكّر معاويه بنكثه للعهد ، وإراقته دم حجر الطاهر ظلماً وعدواناً . واعترضت عائشه (31) أيضاً على معاويه من خلال ذكرها حديثاً حول شهداء «مرج عذراء» (32) . وكان معاويه على ما اتّصف به من فساد الضمير يرى قتل حجر من أخطائه ، ويعبّر عن ندمه على ذلک (33) ، وقال عند دنوّ أجله : لو كان ناصحٌ لَمَنعنا من قتله (34) ! وقتل مصعب بن الزبير ولدَى حجر : عبيد اللّه ، وعبد الرحمن صبراً (35) . وكان الإمام أمير المؤمنين عليه السلام قد أخبر باستشهاده من قبل ، وشبّه استشهاده وصحبه باستشهاد «أصحاب الأُخدود» .

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 217 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 463 الرقم 95 ، تاريخ دمشق : ج 12 ص 211 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 33 .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 534 ح 5983 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 217 ، تاريخ دمشق : ج 12 ص 211 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 532 ح 5974 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 217 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 276 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 463 الرقم 95 ، تاريخ دمشق : ج 12 ص 207 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 697 الرقم 1093 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 534 ح 5983 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 463 الرقم 95 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 193 ، الاستيعاب : ج 1 ص 389 الرقم 505 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 697 الرقم 1093 وفيهما «كان من فضلاء الصحابه» .
5- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 463 الرقم 95 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 50 .
6- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 531 ، تاريخ دمشق : ج 12 ص 212 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 50 .
7- .الاستيعاب : ج 1 ص 391 الرقم 505 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 698 الرقم 1093 .
8- .الجمل : ص 137 .

9- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 217 ، اَسد الغابه : ج 1 ص 697 الرقم 1093 وفيه «كان من أعيان أصحابه» ، الأخبار الطوال : ص 224 وفيه «كان من عظماء أصحاب علىّ» .
10- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 463 الرقم 95 .
11- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 532 ح 5974 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 218 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 276 ، تاريخ دمشق : ج 12 ص 210 .
12- .الجمل : ص 320 ؛ الأخبار الطوال : ص 146 .
13- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 532 ح 5974 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 218 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 276 ، تاريخ دمشق : ج 12 ص 207 .
14- .وقعه صفّين : ص 117 ؛ تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 146 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 463 الرقم 95 وفيه «شهد صفّين أميرا» .
15- .الاستيعاب : ج 1 ص 389 الرقم 505 ، أُسد الغابه : ج 1 ص 697 الرقم 1093 .
16- .الأخبار الطوال : ص 210 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 169 .
17- .الجمل : ص 255 .
18- .الغارات : ج 2 ص 425 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 135 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 426 .
19- .الإرشاد : ج 1 ص 19 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 312 .
20- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 280 ؛ رجال الطوسى : ص 94 الرقم 928 .
21- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 365 ، الأخبار الطوال : ص 220 ، شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 15 .
22- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 365 .
23- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 256 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 489 .
24- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 252 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 254 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 489 .
25- .تاريخ دمشق : ج 12 ص 217 ، الاستيعاب : ج 1 ص 389 الرقم 505 .
26- .عَذْراء : قريه بغَوطه دمشق من إقليم خولان ، معروفه ، وإليها يُنسب مَرْج . والمَرْج : الأرض الواسعه فيها نبت كثير تمرَج فيها الدوابّ ؛ أى تذهب وتجىء (معجم البلدان : ج 4 ص 91 و ج 5 ص 100) .
27- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 532 ح 5974 ، مروج الذهب : ج 3 ص 12 ، الاستيعاب : ج 1 ص 390 الرقم 505 .

28- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 532 ح 5978 ، تاریخ دمشق : ج 12 ص 211 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 4 ص 194 ، مروج الذهب : ج 3 ص 12 وفیه «سنه ثلاث وخمسین» .
29- .الأخبار الطوال : ص 224 .
30- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 129 ، الإمامه والسیاسه : ج 1 ص 203 ؛ رجال الکشّی : ج 1 ص 252 الرقم 99 ، الاحتجاج : ج 2 ص 90 ح 164 .
31- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 534 ح 5984 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 48 ، تاریخ الطبری : ج 5 ص 279 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 4 ص 194 ، الاستیعاب : ج 1 ص 390 الرقم 505 .
32- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 274 ، تاریخ دمشق : ج 12 ص 226 ، الإصابه : ج 2 ص 33 الرقم 1634 ؛ تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 231 .
33- .سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 465 الرقم 95 ، تاریخ دمشق : ج 12 ص 226 ، تاریخ الطبری : ج 5 ص 279 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 4 ص 194 .
34- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 275 ، تاریخ دمشق : ج 12 ص 231 .
35- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 532 ح 5974 ، تاریخ دمشق : ج 12 ص 210 .

27 . حُجْر بن عَدی

27حُجْر بن عَدیابو عبد الرحمان ، حُجْر بن عَدیّ بن معاویه کِنْدی ، مشهور به «حُجْرُ الخیر (حجر نیکوکار)» و «ابن اَدبَر» از کسانی است که جاهلیت و اسلام را درک کرده است . او بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و با ایشان مصاحبت داشت . حُجر ، از چهره های منوّر تاریخ اسلام و از قلّه سانان پر فروغ تاریخ تشیّع است . او هنوز در سنین جوانی بود که به محضر پیامبر خدا درآمد و اسلام آورد . دنیا گریزی ، زهد ، نمازگزاری و روزه داریِ بسیار ، سلحشوری و رزم آوری ، شرافت و کرامت و درستکاری و عبادت ، از ویژگی های اوست . او به زهد ، معروف بود . روح پاک ، نفْس سالم ، مَنش والا و روش پیراسته حُجر بود که او را مستجاب الدعوه ساخته بود . او هرگز در برابر حق کشی ها و باطل گرایی ها سکوت نمی کرد . چنین بود که همراه مؤمنان و مجاهدان ، بر عثمان شورید و در عینیت بخشیدن به حاکمیت مولا علیه السلام از هیچ کوششی دریغ نکرد و بدین سان ، از اصحاب ویژه و پیروان مطیع مولا به شمار رفت . او در نبردهای علی علیه السلام شرکت داشت . در جمل، فرمانده سواره نظام کِندیان بود و در صفّین ، فرماندهی قبیله خود را به عهده داشت و در نهروان ، جناح چپ و یا راست سپاه مولا علیه السلام را فرماندهی می کرد . او زبانی گویا و کلامی نافذ داشت . به بلاغتْ سخن می گفت و با فصاحت ، حقایق را بیان می نمود . سخنان زیبا و بیدارگر او درباره جایگاه والای علی علیه السلام نشانی است از این حقیقت . او یار باوفای مولا علیه السلام و از مدافعان سختکوش آن حضرت بود . چون ضحّاک بن قیس برای غارتگری روی به عراق نهاد ، حجر بن عدی از علی علیه السلام برای رویارویی با او فرمان یافت و با دلاوری او را شکست داد و ضحّاک ، پا به فرار نهاد . حجر ، لحظاتی قبل از ضربت خوردن علی علیه السلام از توطئه خبر یافت ، با تمام توان کوشید تا ایشان را خبر کند ؛ امّا موفّق نشد و غم به خون نشستن مولا علیه السلام بر جانش نشست . او از یاران غیور و اَستوار گام امام حسن علیه السلام نیز بود . چون خبر صلح را شنید ، خون غیرت در رگ هایش به جوش آمد و بر این صلح ، اعتراض کرد . امام حسن علیه السلام به او فرمود : «اگر دیگران نیز چون تو [عزّت طلب]بودند،هرگز این قرارداد را امضا نمی کردم». حجر، از معاویه دلی آکنده از درد داشت و هماره از چهره پلید «حزب الطُّلَقاء (گروه آزاد شدگان فتح مکّه)» که حکومت یافته بودند ، بیزاری می جست

و همراه با جمع شیعیان ، بِدو نفرین می کرد؛ چرا که آنها گروهی بودند که پیامبر خدا آنها را «ملعون» دانسته بود . هرگاه مُغَیره که در پلیدی و زشت خویی و پَستی نظیر نداشت و با حاکمیت «حزب الطلقاء» ، حکومت کوفه را یافته بود بر علی علیه السلام و پیروان او طعن می زد ، حجر ، بی هیچ هراسی به دفاع می ایستاد و او را ملامت می کرد . معاویه که از موضعگیری ها ، افشاگری ها ، سرسختی ها و استواری های حجر به ستوه آمده بود ، دستور قتل او را صادر کرد و او را به همراه یارانش در «مَرْج عَذراء (1) » به سال 51 هجری به شهادت رساند . حجر ، چهره ای محبوب ، شخصیتی نافذ و وجهه ای نیکو داشت . شهادت او بر مردم ، گران آمد . بدین سان به معاویه اعتراض کردند و او را بر این کردار پلید ، نکوهش کردند. از جمله ، امام حسین علیه السلام در نامه ای به معاویه ، ضمن ستایش فراوان و یادکردِ نیکو از ستم ستیزی حُجر ، بدو اعتراض کرد و یادآوری کرد که معاویه ، پیمان شکسته و ستمکارانه ، خون پاک حُجر را بر زمین ریخته است . عایشه نیز با ذکر روایتی درباره شهیدان «مرج عذرا» به معاویه اعتراض کرد . معاویه با همه تیره جانی ، قتل حُجر را از اشتباهاتش می دانست و از آن ، اظهار ندامت می کرد و در هنگام مرگ می گفت : اگر نصیحتگری می بود ، ما را از قتل حجر ، باز می داشت . مُصعَب بن زُبَیر ، دو فرزند حُجْر (عبید اللّه و عبد الرحمان) را پس از به بند کشیدن ، به قتل رساند . علی علیه السلام از شهادت او خبر داده بود و شهادت او و یارانش را به شهادت «اصحاب اُخدود» ، (2) مانند کرده بود .

.

1- .مَرْج ، یعنی «چراگاه» . مَرْج عذراء ، نام یکی از آبادی های نزدیک دمشق است که در دشت خولانْ واقع شده و مقبره حجر در این مکان ، اکنون زیارتگاه مسلمانان است .

2- .در سوره بروج ، آیه 3 ، به «اصحاب اُخدود» اشاره شده است ؛ مؤمنانی که قومشان آنها را مجبور به رها کردن دینشان نمودند و چون خودداری ورزیدند ، آنها را در گودال های آتش افکندند (ر . ک : بحارالأنوار : ج 14 ص 438 «قصّه أصحاب الاُخدود») .

ص: 150

. .

ص: 151

. .

ص: 152

. .

ص: 153

. .

ص: 154

. .

ص: 155

. .

الأمالى للطوسى عن ربيعه بن ناجذ بَعدَ غارَهِ سُفيانَ بنِ عَوفٍ الغامِدِىِّ وَاستِنفارِ الإِمامِ عَلِىٍّ عليه السلام النّاسَ وتَقاعُدِ أصحابِهِ : قامَ حُجرُ بنُ عَدِىٍّ وسَعدُ بنُ قَيسٍ فَقالا : لا يَسوؤُکَ اللّهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ! مُرنا بِأمرِکَ نَتَّبِعهُ ، فَوَاللّهِ العَظيمِ ، ما يَعظُمُ جَزَعُنا عَلى أموالِنا أن تَفَرَّقَ ، ولا عَلى عَشائِرِنا أن تُقتَلَ فى طاعَتِکَ . (1)

تاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ غارَهِ الضَّحّاكِ عَلى القَطقَطانَهِ (2) ودَعوَتِهِ عليه السلام النّاسَ لِلخُروجِ إلَى قِتالِهِ : قامَ إلَيهِ حُجرُ بنُ عَدِىٍّ الكِندِىُّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! لا قَرَّبَ اللّهُ مِنّى إلى الجَنَّهِ مَن لا يُحِبُّ قُربَکَ ، عَلَيکَ بِعادَهِ اللّهِ عِندَکَ ؛ فَإِنَّ الحَقَّ مَنصورٌ ، وَالشَّهادَهُ أفضَلُ الرَّياحينِ ، اُندُب مَعِىَ النّاسَ المُناصِحينَ ، وكُن لى فِئَهً بِكِفايَتِکَ ، وَاللّهُ فِئَهُ الإنسانِ وأهلُهُ ، إنَّ الشَّيطانَ لا يُفارِقُ قُلوبَ أكثَرِ النّاسِ حَتّى تُفارِقُ أرواحُهُم أبدانَهُم . فَتَهَلَّلَ وأثنى عَلى حُجرٍ جَميلاً ، وقالَ : لا حَرَمَکَ اللّهُ الشَّهادَهَ ؛ فَإِنّى أعلَمُ أنَّکَ مِن رِجالِها . (3)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 174 ح 293 ، الغارات : ج 2 ص 481 نحوه .
2- .القُطْقُطانه : موضع قرب الكوفه من جهه البرِّيّه بالطفّ ، كان بها سجن النّعمان بن المنذر (معجم البلدان : ج 4 ص 374) .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 196 .

الأمالی ، طوسی به نقل از ربیعه بن ناجذ ، پس از غارت سفیان بن عَوف غامدی و درخواست علی علیه السلام از مردم برای حرکت به سوی او و تن زدن یاران امام علیه السلام : حُجْر بن عَدی و سعد بن قیس برخاستند و گفتند : ای امیر مؤمنان ! خدا برایت بد نیاورد ! به ما فرمان ده تا پیروی ات کنیم ؛ زیرا که به خدای بزرگ سوگند ما در اطاعت تو ، بر از میان رفتن دارایی مان و کشته شدن افرادمان بی تابی نمی کنیم .

تاریخ الیعقوبی در یادکردِ غارت ضَحّاک در قُطقُطانه (1) و فراخوانی امام علیه السلام از مردم برای رفتن به جنگش : حُجر بن عَدی کِندی روبه روی او ایستاد و گفت : ای امیر مؤمنان ! خداوند ، هر کس از [عشیره] من را که دوستدار نزدیکی به تو نیست ، به بهشت نبرد ! تو همان گونه عمل کن که وظیفه خود می بینی ؛ چرا که حق ، یاری می شود و شهادت ، برترین روزی است . افرادی با خلوص را همراهم کن و با حُسن تدبیرت مرا پشتیبان باش و خداوند ، پشتیبان انسان و خانوده اش است . شیطان از دل های بیشتر مردم جدا نمی شود تا آن گاه که روحشان از پیکرشان جدا شود . چهره علی علیه السلام با شنیدن این سخن از شادی برافروخته شد و حُجر را تحسین کرد و فرمود : «خداوند ، تو را از شهادت که من می دانم شایسته آنی ، محروم ندارد !» .

.

1- .قُطقُطانه ، جایی در نزدیکی کوفه از سمت صحرای «طف» است . زندان نعمان بن منذر (پادشاه حیره) در آن جا بوده است (معجم البلدان : ج 4 ص 374) .

وقعه صفّين عن عبد اللّه بن شريک :قامَ حُجرٌ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! نَحنُ بَنُو الحَربِ وأهلُها ، الَّذينَ نُلقِحُها ونَنتِجُها ، قَد ضارَسَتنا وضارَسناها (1) ، ولَنا أعوانٌ ذَوو صَلاحٍ ، وعَشيرَةٌ ذاتُ عَدَدٍ ، ورَأىٌ مُجَرَّبٌ ، وبَأسٌ مَحمودٌ ، وأزِمَّتُنا مُنقادَةٌ لَکَ بِالسَّمعِ وَالطّاعَهِ ؛ فَإن شَرَّقتَ شَرَّقنا ، وإن غَرَّبت غَرَّبنا ، وما أمَرتَنا بِهِ مِن أمرٍ فَعَلناهُ . فَقالَ عَلِىٌّ : أکُلُّ قَومِکَ يَرى مِثلَ رَأيِکَ ؟ قالَ : ما رَأيتُ مِنهُم إلّا حَسَنا ، وهذِهِ يَدى عَنهُم بِالسَّمعِ وَالطّاعَهِ ، وبِحُسنِ الإِجابَهِ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ خَيرا . (2)

الإمام علىّ عليه السلام :يا أهلَ الکوفَهِ ! سَيُقتَلُ فيکُم سَبعَهُ نَفَرٍ خِيارُکُم ، مَثَلُهُم کَمَثَلِ أصحابِ الأُخدودِ ، مِنهُم حُجرُ بنُ الأَدبَرِ وأصحابُهُ . (3)

الأغانى عن المجالد بن سعيد الهمدانى ، والصقعب بن زهير ، وفُضيل بن خديج ، والحسن بن عقبه المرادى ... :إنَّ المُغيرَهَ بنَ شُعبَهَ لَمّا وَلِىَ الکوفَهَ کانَ يَقومُ عَلَى المِنبَرِ ، فَيَذُمُّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ وشيعَتَهُ ، ويَنالُ مِنهُم ، ويَلعَنُ قَتَلَهُ عُثمانَ ، ويَستَغفِرُ لِعُثمان ويُزَکّيهِ ، فَيَقومُ حُجرُ بنُ عَدِىٍّ فَيَقولُ : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ کُونُواْ قَوَّ مِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أنفُسِکُمْ» (4) وإنّى أشهَدُ أنَّ مَن تَذُمّونَ أحَقُّ بِالفَضلِ مِمَّن تُطرونَ ، ومَن تُزَکّونَ أحَقُّ بِالذَّمِّ مِمَّن تَعيبونَ . فَيَقولُ لَهُ المُغيرَهُ : يا حُجرُ ! وَيَحَکَ ! اکفُف مِن هذا ، وَاتَّقِ غَضبَهَ السُّلطانِ وسَطوَتَهُ ؛ فَإنَّها کَثيرا ما تَقتُلُ مِثلَکَ ، ثُمَّ يَکُفُّ عَنهُ . فَلَم يَزَل کَذلِکَ حَتّى کانَ المُغيرَهُ يَوما فى آخِرِ أيّامِهِ يَخطُبُ عَلَى المِنبَرِ ، فَنالَ مِن عَلىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، ولَعَنَهُ ، ولَعَنَ شيعَتَهُ ، فَوَثَبَ حُجرٌ فَنَعَرَ نَعرَهً (5) أسمَعَت کُلَّ مَن کانَ فِى المَسجِدِ وخارِجِهِ . فَقالَ لَهُ : إنَّکَ لا تَدرى أيُّهَا الإنسانُ بِمَن تولِعُ ، أوَهَرِمتَ ! مُر لَنا بِأعطِياتِنا وأرزاقِنا ؛ فَإنَّکَ قَد حَبَستَها عَنّا ، ولَم يَکُن ذلِکَ لَکَ ولا لِمَن کانَ قَبلَکَ ، وقَد أصبَحتَ مولَعا بِذَمِّ أميرِ المُؤمِنينَ وتَقريظِ المُجرِمينَ . فَقامَ مَعَهُ أکثَرُ مِن ثَلاثينَ رَجُلاً يَقولونَ : صَدَقَ وَاللّهِ حُجرٌ ! مُر لَنا بِأعطِياتِنا ؛ فَإنّا لا نَنتَفِعُ بِقَولِکَ هذا ، ولا يُجدى عَلَينا . وأکثَروا فى ذلِکَ . فَنَزَلَ المُغيرَهُ ودَخَلَ القَصرَ ، فَاستَأذَنَ عَلَيهِ قَومُهُ ، ودَخَلوا ولاموهُ فِى احتِمالِهِ حُجرا ، فَقالَ لَهُم : إنّى قَد قَتَلتُهُ . قالَ : وکَيفَ ذلِکَ ؟ ! قالَ : إنَّهُ سَيَأتى أميرٌ بَعدى فَيَحسَبُهُ مِثلى فَيصَنَعُ بِهِ شَبيها بِما تَرَونَهُ ، فَيَأخُذُهُ عِندَ أوَّلِ وَهلَهٍ ، فَيَقتُلُهُ شَرَّ قَتلَهٍ . إنَّهُ قَدِ اقتَرَبَ أجَلى ، وضَعُفَ عَمَلى ، وما اُحِبُّ أن أبتَدِئَ أهلَ هذَا المِصرِ بِقَتلِ خِيارِهِم ، وسَفکِ دِمائِهِم ، فَيَسعَدوا بِذلِکَ وأشقى ، ويَعِزُّ مُعاوِيَهُ فِى الدُّنيا ، ويَذِلُّ المُغيرَهُ فِى الآخِرَهِ ، سَيَذکُرونَنى لَو قَد جَرَّبُوا العُمّالَ . (6)

.

1- .ضارست الاُمور : جرّبتها وعرفتها (لسان العرب : ج 6 ص 118 «ضرس») .
2- .وقعه صفّين : ص 104 .
3- .تاريخ دمشق : ج 12 ص 227 عن ابن زرير وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 272 .
4- .النّساء : 135 .
5- .النَّعير : الصِّياح (لسان العرب : ج 5 ص 220 «نعر») .
6- .الأغانى : ج 17 ص 137 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 252 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 254 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 488 كلّها نحوه .

وقعه صِفّین به نقل از عبد اللّه بن شریک : حجر برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! ما زادگانِ جنگ و اهل آنیم که آن را بارور کرده و پیروزمندانه به پایان می بریم . جنگ ، ما را آزموده و ما نیز جنگ را آزموده ایم . ما یارانی با لیاقت و قبیله ای پرشمار و نظری سنجیده و قدرتی شایسته داریم . زماممان در دست توست و گوش به فرمان تو و مطیع تو ایم . اگر به شرقْ رو کنی ، به شرق می رویم و اگر به غربْ روانه شوی ، به غرب می رویم و هر فرمانی دهی ، انجام می دهیم . علی علیه السلام فرمود: «آیا همه قومت نظری چون تو دارند؟». گفت : از آنان جز نیکی و زیبایی ندیده ام و این دست فرمانبرداری و اطاعت و پاسخ مثبت من [به نمایندگی]از سوی آنهاست» . پس علی علیه السلام او را ستود .

امام علی علیه السلام :ای اهل کوفه! به زودی هفت تن از نیکان شما در میان شما کشته می شوند که مَثَل آنان ، همچون اصحاب اُخدود است و حجر بن اَدبَر و یارانش جزو آنان اند .

الأغانی به نقل از مُجالد بن سعید همْدانی و صقعب بن زُهَیر و فُضَیل بن خدیج و حسن بن عُقْبه مرادی ... : چون مغیره بن شعبه ، فرماندار کوفه شد ، بر منبر می رفت و علی بن ابی طالب علیه السلام و پیروانش را نکوهش می کرد و به آنان طعنه می زد و قاتلان عثمان را نفرین می نمود و برای عثمان ، آمرزش می طلبید و او را [از انتقادها] مبرّا می شمرد . حجر بن عدی هم برمی خاست و می گفت : «ای مؤمنان! هماره به عدالت برخیزید و برای خدا شهادت دهید ، هر چند به زیان خودتان باشد» . من شهادت می دهم که کسی که نکوهشش می کنید ، از آن که می ستاییدش ، به برتری سزاوارتر است ، و کسی که او را می ستایید ، به نکوهشْ سزاوارتر است تا آن که بر او عیب می نهید . مُغَیره به او می گفت : «ای حجر ، وای بر تو! از این کار ، دست بکش و از خشم سلطان و قدرتش بترس که بسیاری همچون تو را به کشتن داده است» و سپس از او دست برمی داشت . پس هماره چنین بود تا آن که روزی مغیره در اواخر دوران حکومتش ، بر منبر سخنرانی کرد و به علی بن ابی طالب علیه السلام طعنه زد و او و پیروانش را لعنت کرد که حجر از جای جَست و فریادی کشید که همه افراد داخل مسجد و نیز آنان که بیرون بودند ، آن را شنیدند و به مغیره گفت : ای انسان! تو نمی دانی که فریفته چه شده ای؟ آیا پیر گشته ای؟ فرمان بده که سهم و روزی ما را که آن را از ما دریغ

داشته ای ، بدهند ؛ چرا که نه تو حقّ این کار را داشته ای و نه آنان که پیش از تو بودند. تو فریفته نکوهش امیر مؤمنان و ستایش مجرمان گشته ای . سپس بیش از سی تن با او برخاستند و گفتند : به خدا سوگند که حجر ، راست می گوید . فرمان بده که سهم ما را [از بیت المال]بدهند ؛ زیرا که ما از این گفته های تو بهره ای نمی بریم و به حال ما سودی ندارند . و از این سخنان ، فراوان گفتند . مغیره از منبر فرود آمد و به کاخ [حکومتی] رفت و چون قومش اجازه ورود خواستند و داخل شدند و تحمّل کردن [سخنان]حجر را بر او خُرده گرفتند ، گفت : من او را کشتم . گفتند : چگونه؟ گفت : به زودی پس از من امیری می آید و حجر ، او را مانند من می پندارد و با او همچون کاری که دیدید ، می کند و آن امیر هم در نخستین بار ، وی را می گیرد و به بدترین شیوه ، او را می کشد . بی گمان ، اجلم نزدیک شده و توانم برای انجام دادن کار [نیک] ، کم شده است و دوست ندارم آغازگر کشتن نیکان این دیار و ریختن خون آنها باشم ، تا بهره اش نصیب دیگران شود و بدبختی اش نصیب من . معاویه در دنیا عزیز شود و مغیره در آخرت ، خوار . به زودی مرا یاد خواهند کرد ، آن گاه که امیران دیگر را بیازمایند .

.

الطبقات الكبرى فى ذِكرِ أحوالِ حُجرِ بنِ عَدِىٍّ : ذَكَرَ بَعضُ رُواهِ العِلمِ أنَّهُ وَفَدَ إلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مَعَ أخيهِ هانِئِ بنِ عَدِىٍّ ، وشَهِدَ حُجرٌ القادِسِيَّهَ وَهُوَ الَّذِى افتَتَحَ مَرجَ عَذرا ، وكانَ فى ألفَينِ وخَمسِمِئَهٍ مِنَ العَطاءِ . وكانَ مِن أصحابِ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وشَهِدَ مَعَهُ الجَمَلَ وصِفّينَ . فَلَمّا قَدِمَ زِيادُ بنُ أبى سُفيانَ والِيا عَلَى الكوفَهِ دَعا بِحُجرِ بنِ عَدِىٍّ فَقالَ : تَعلَمُ أنّى أعرِفُکَ ، وقَد كُنتُ أنا وإيّاکَ عَلى ما قَد عَلِمتَ يَعنى مِن حُبِّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وإنَّهُ قَد جاءَ غَيرُ ذلِکَ ، وإنّى أنشُدُکَ اللّهَ أن تُقطِرَ لى مِن دَمِکَ قَطرَهً فَأستَفرِغَهُ كُلَّهُ ، أملِک عَلَيکَ لِسانَکَ ، وليَسَعکَ مَنزِلُکَ ... . وكانَتِ الشّيعه يَختَلِفونَ إلَيهِ ويَقولونَ : إنَّکَ شَيخُنا وأحَقُّ النّاسِ بِإنكارِ هذَا الأمرِ . وكانَ إذا جاءَ إلَى المَسجِدِ مَشَوا مَعَهُ ، فَأرسَلَ إلَيهِ عَمرُو بنُ حُرَيثٍ وهُوَ يَومَئِذٍ خَليفَهُ زِيادٍ عَلَى الكوفَهِ وزِيادٌ بِالبَصرَهِ أبا عَبدِ الرَّحمنِ : ما هذِهِ الجَماعَهُ وقَد أعطَيتَ الأميرَ مِن نَفسِکَ ما قَد عَلِمتَ ؟ فَقالَ لِلرَّسولِ : تُنكِرونَ ما أنتُم فيهِ ؟ إلَيکَ وَراءَکَ أوسَعُ لَکَ ، فَكَتَبَ عَمرُو بنُ حُرَيثٍ بِذلِکَ إلى زِيادٍ ، وكَتَبَ إلَيهِ : إن كانَت لَکَ حاجَهٌ بِالكوفَهِ فَالعَجَلَ ... . فَأرسَلَ إلَيهِ الشُّرَطَ وَالبُخارِيَّهَ فَقاتَلَهُم بِمَن مَعَهُ ، ثُمَّ انفَضّوا عَنهُ وأُتِىَ بِهِ زِيادا وبِأصحابِهِ فَقالَ لَهُ : وَيلَکَ ما لَکَ ؟ فَقالَ : إنّى عَلى بَيعَتى لِمُعاوِيَهَ لا أُقيلُها ولا أستَقيلها ، فَجَمَعَ زِيادٌ سَبعينَ مِن وُجوهِ أهلِ الكوفَهِ فَقالَ : اُكتُبوا شَهادَتَكُم عَلى حُجرٍ وأصحابِهِ ، فَفَعَلوا ثُمَّ وَفَدَهُم عَلى مُعاوِيَهَ ، وبَعَثَ بِحُجرٍ وأصحابِهِ إلَيهِ ... فَقالَ مُعاوِيَهُ بنُ أبى سُفيانَ : أخرِجوهُم إلَى عَذرا فَاقتُلوهُم هُنالِکَ . قالَ : فَحُمِلوا إلَيها ، فَقالَ حُجرٌ : ما هذِهِ القَرَيهُ ؟ قالوا : عَذراءُ ، قالَ : الحَمدُ للّهِ ! أمَا وَاللّهِ إنّى لَأَوَّلُ مُسلِمٍ نَبَّحَ كِلابَها فى سَبيلِ اللّهِ ، ثُمَّ اُتِىَ بِىَ اليَومَ إلَيها مَصفودا . ودُفِعَ كُلُّ رَجُلٍ مِنهُم إلى رَجُلٍ مِن أهلِ الشّامِ لِيَقتُلَهُ ، ودُفِعَ حُجرٌ إلى رَجُلٍ مِن حِميَرٍ فَقَدَّمَهُ لِيَقتُلَهُ فَقالَ : يا هؤُلاءِ ! دَعونى اُصَلّى رَكعَتَينِ ، فَتَرَكوهُ فَتَوَضَّأ وصَلّى رَكعَتَينِ ، فَطَوَّلَ فيهِما ، فَقيلَ لَهُ : طَوَّلتَ ، أجَزِعتَ ؟ فَانصَرَفَ فَقالَ : ما تَوَضَّأتُ قَطُ إلّا صَلَّيتُ ، وما صَلَّيتُ صَلاهً قَطُّ أخَفَّ مِن هذِهِ ، ولَئِن جَزِعتُ لَقَد رَأَيتُ سَيفا مَشهورا وكَفَنا مَنشورا وقَبرا مَحفورا ، وكانَت عَشائِرُهُم جاؤوا بِالأكفانِ وحَفَروا لَهُمُ القُبورَ ، ويُقالَ : بَل مُعاوِيَهُ الَّذى حَفَرَ لَهُمُ القُبورَ وبَعَثَ إلَيهِم بِالأكفانِ . وقالَ حُجرٌ : اللّهُمَّ إنّا نَستَعديکَ عَلى اُمَّتِنا ؛ فَإنَّ أهلَ العِراقِ شَهدوا عَلَينا ، وإنَّ أهلَ الشّامِ قَتَلونا . قالَ : فَقيلَ لِحُجرٍ : مُدَّ عُنُقَکَ ، فَقالَ : إنَّ ذاکَ لَدَمٌ ما كُنتُ لِاُعينَ عَلَيهِ ، فَقُدِّمَ فَضُرِبَت عُنُقُهُ ... عَن مُحَمّدٍ قالَ : لَمّا اُتِىَ بِحُجرٍ فاُمِرَ بِقَتلِهِ ، قالَ : اِدفِنونى فى ثِيابى ؛ فَإنّى اُبعَثُ مُخاصِما . (1)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 217 وراجع مروج الذهب : ج 3 ص 12 وتاريخ الطبرى : ج 5 ص 256 و257 .

الطبقات الکبری در یادکردِ احوال حُجْر بن عَدی : برخی از راویان دانش [تاریخ]گفته اند که حجر با برادرش هانی بن عدی بر پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد و در [نبرد]قادِسیه حاضر بود و او فاتح مَرْج عَذراست و سهمش [از بیت المال ،] دو هزار و پانصد[درهم]بود . (1) وی از یاران علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در جمل و صِفّین ، همراه او بود . چون زیاد بن ابی سفیان (2) به عنوان فرماندار به کوفه وارد شد ، حجر بن عدی را فراخواند و گفت : می دانی که من تو را می شناسم و من و تو با هم از دوستداران علی بن ابی طالب بودیم و اکنون اوضاع ، دگرگون شده و دیگر دوستدار علی نیستم و به خدا سوگندت می دهم که مرا به ریختن از خونت وادار مکنی که با کوچکترین دستاویز ، خونت را می ریزم.زبانت را نگه دار و در خانه ات بنشین... . شیعیان به خانه حجر ، رفت و آمد می کردند و می گفتند : تو بزرگ مایی و سزاوارترینِ مردم به انکار این امر (دشنام دادن به علی علیه السلام) . و چون حجر به مسجد می آمد ، شیعیان به همراهش می آمدند . پس عمرو بن حریث که هنگام اقامت زیاد بن ابی سفیان در بصره ، جانشین وی در کوفه بود ، فرستاده ای به نام ابو عبد الرحمان را به سوی حجر فرستاد [و او پرسید]که : این دسته و گروه [همراهت] چیست ، در حالی که خود می دانی چه تعهّدی به امیر داده ای؟ حجر به آورنده پیام گفت : آیا نمی دانید که چه می کنید؟ بازگرد که برایت بهتر است . پس عمرو بن حریث ، ماجرا را به زیاد نوشت و گفت : اگر نیازی به کوفه داری ، بشتاب ... . پس زیاد ، نیروهای ویژه و [تازه مسلمان]بخارایی (3) خود را به سوی او روانه کرد و حجر هم با اطرافیان خود با آنان جنگید تا آن که مردمان از گردش پراکنده شدند . او و یارانش را [دستگیر کردند و] نزد زیاد آوردند . زیاد به او گفت : وای بر تو! چه کردی؟ گفت : من بر بیعتم با معاویه پا برجایم ، نه آن را پس می گیرم و نه می خواهم که او پس بگیرد . زیاد ، هفتاد نفر از سرشناسان کوفه را گرد آورد و گفت : گواهی خود را علیه حجر و یارانش بنویسید . پس چنین کردند و زیاد ، شاهدان را به نزد معاویه فرستاد و حجر و یارانش را نیز به سوی او اعزام کرد . ... معاویه بن ابی سفیان گفت : آنان را به «عَذرا» ببرید و در همان جا آنها را بکشید . پس آنان را به آن جا بردند . حجر گفت : این ، کدام روستاست ؟ گفتند : عذراء . گفت : خدای را سپاس . بدانید که به خدا سوگند ، من نخستین مسلمانی هستم که در راه خدا ، سگان این جا را به صدا در آوردم (یعنی نخستین مسلمانی که [در روزگار فتوحات] به این جا قدم گذارد و آن را فتح کرد) . امروز ، مرا در

غُل و زنجیر به این جا آورده اند . و هریک از این افراد را به مردی از اهل شام دادند تا او را بکشد و حجر را به مردی از [قبیله] حِمْیَر دادند . او حجر را پیش می بُرد تا به قتلش برساند که حجر گفت : ای مردم! مرا واگذارید تا دو رکعت نماز بخوانم . او را رها کردند . او وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد . نمازش را طولانی کرد . به او گفته شد: آیا از سرِ ترس و ناشکیبایی ، طول می دهی؟ نمازش را تمام کرد و گفت : هیچ گاه وضو نگرفتم ، مگر آن که نماز خواندم و تاکنون نمازی به این سبکی نخوانده بودم و اگر هم بی تابی کنم ، جا دارد ؛ چرا که شمشیر آخته و کفن گسترده و قبر کَنده شده ای را می بینم . قبیله های شام ، برای حجر و یارانش کفن آورده و قبرهایشان را کَنده بودند و گفته می شود که معاویه ، فرمان به کَندن قبر داده و کفن برایشان فرستاده بود . و حجر گفت : خدایا! تو فریادرَس ما علیه امّتمان باش ، که عراقیانْ علیه ما شهادت دادند و شامیان ما را کشتند . به حجر ، گفته شد : گردنت را پیش آر . گفت : این ، ریختن خونی است که من بر آن یاری نمی دهم . پس پیش انداخته شد و گردنش زده شد ... . چون حجر را آوردند و به کشتنش فرمان داده شد ، گفت : مرا در لباس هایم دفن کنید ، که [در قیامت] به دادخواهی بر می خیزم .

.

1- .در تاریخ مدینه دمشق (ج 12 ص 210) آمده است : «و آنان دو هزار و پانصد نفر بودند» . گفتنی است اصطلاح «کان فی الفین و خمس مائه من العقار» در متن الطبقات الکبری نیز می تواند چنین معنایی داشته باشد . (م)

2- .یعنی همان «زیاد بن اَبیه» .

3- .یعنی تازه مسلمانانی که از بخارا به کوفه نقل مکان کرده بودند .

ص: 162

. .

ص: 163

. .

تاريخ الطبرى عن أبى إسحاق :بَعَثَ زِيادٌ إلى أَصحابِ حُجرٍ حَتّى جَمَعَ اثنَى عَشَرَ رَجُلاً فِى السِّجنِ . ثُمَّ إنَّهُ دَعا رُؤوسَ الأَرباعِ ، فَقالَ : اِشهَدوا على حُجرٍ بِما رَأَيتُم مِنهُ ... فَشَهِدَ هؤُلاءِ الأَربَعَهُ : أنَّ حُجرا جَمَعَ إلَيهِ الجُموعَ ، وأظهَرَ شَتمَ الخَليفَهِ ، ودَعا إلى حَربِ أميرِ المُؤمِنينَ ، وزَعَمَ أنَّ هذَا الأَمرَ لا يَصلُحُ إلّا فى آلِ أبى طالِبٍ . (1)

الأغانى :كَتَبَ أبو بُردَهَ بنُ أبى موسى : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، هذا ما شَهِدَ عَلَيهِ أبو بُردَهَ بنُ أبى موسى للّهِ رَبِّ العالَمينَ ؛ شَهِدَ أنَّ حُجرَ بنَ عَدِىٍّ خَلَعَ الطّاعَهَ ، وفارَقَ الجَماعَهَ ، ولَعَنَ الخَليفَهَ ، ودَعا إلَى الحَربِ وَالفِتنَهِ ، وجَمَعَ إلَيهِ الجُموعَ يَدعوهُم إلى نَكثِ البَيعَهِ ، وخَلَعَ أميرَ المُؤمِنينَ مُعاوِيَهَ ، وكَفَرَ بِاللّهِ كُفرَهً صَلعاءَ . (2)

الأغانى :قالَ لَهُم] أى لِحُجْرٍ وأصحابِهِ السِّتَّهِ [رَسولُ مُعاوِيَهَ : إنّا قَد اُمرِنا أن نَعرِضَ عَلَيكُمُ البَراءَهَ مِن عَلِىٍّ واللَّعنَ لَهُ ؛ فَإن فَعَلتُم هذا تَرَكناكُم ، وإن أبَيتُم قَتَلناكُم ، وَأميرُ المُؤمِنينَ يَزعُمُ أنَّ دِماءَكُم قَد حَلَّت بِشَهادَهِ أهلِ مِصرِكُم عَلَيكُم ، غَيرَ أنَّهُ قَد عَفا عَن ذلِكَ ، فَابرَؤوا مِن هذَا الرَّجِل يُخلِ سَبيلَكُم . قالوا : لَسنا فاعِلين ، فَأَمَرَ بِقيُودِهِم فَحُلَّت ، وأُتِىَ بِأكفانِهِم فَقامُوا اللَّيلَ كُلَّهُ يُصَلّونَ ، فَلَمّا أصبَحوا قالَ أصحابُ مُعاوِيَهَ : يا هؤُلاءِ ، قَد رَأَيناكُمُ البارِحَهَ أطَلتُمُ الصَّلاهَ ، وأحسَنتُمُ الدُّعاءَ ، فَأخبِرونا ما قَولُكُم فى عُثمانَ ؟ قالوا : هُوَ أوَّلُ مَن جارَ فِى الحُكمِ ، وعَمِلَ بِغَيرِ الحَقِّ . فَقالوا : أميرُ المُؤمِنينَ كانَ أعرَفُ بِكُم . ثُمَّ قاموا إلَيهِم وقالوا : تَبرَؤونَ مِن هذَا الرَّجُلِ ؟ قالوا : بَل نَتَوَلّاهُ . (3)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 268 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 496 وراجع البدايه والنهايه : ج 8 ص 51 .
2- .الأغانى : ج 17 ص 149 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 262 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 268 عن أبى الكنود .
3- .الأغانى : ج 17 ص 155 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 275 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 266 نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از ابو اسحاق : زیاد به دنبال یاران حجر فرستاد تا دوازده مرد در زندان گِرد آمدند . سپس سران محلّه های چهارگانه کوفه را فراخواند و گفت : هرچه از حجر دیده اید ، گواهی دهید ... . پس این چهار تن گواهی دادند که حجر ، گروه هایی را نزد خود گرد آورده و آشکارا به خلیفه دشنام داده و به جنگ با او فراخوانده است و می گوید که این امر (خلافت) ، جز در صلاحیت خاندان ابوطالب نیست .

الأغانی :ابو بُرده ، پسر ابو موسی ، چنین نوشت : به نام خداوند بخشاینده مهربان! این ، شهادتی است که ابو بُرده ، پسر ابو موسی ، در پیشگاه خداوند ، پروردگار جهانیان می دهد . او شهادت می دهد که حجر بن عدی از اطاعت [خلیفه] بیرون رفته و از جماعت [مسلمانان]جدا گشته است ، خلیفه را لعنت کرده ، به جنگ و آشوب فرا خوانده ، گروه هایی را نزد خود گرد آورده و او آنان را به نقض بیعت ، دعوت نموده و امیر مؤمنان معاویه را از خلافت ، خلع کرده و آشکارا به خداوند ، کفر ورزیده است .

الأغانی :فرستاده معاویه به حجر و شش نفر از یاران او گفت : ما فرمان یافته ایم تا از شما بخواهیم از علی بیزاری بجویید و او را لعنت کنید تا اگر این کار را کردید ، رهایتان سازیم و اگر خودداری ورزیدید ، شما را بکشیم . امیر مؤمنانْ [معاویه] می گوید که خون شما با شهادت همشهریانتان بر ضدّ شما ، حلال است ؛ با این حال ، او آن را بخشیده است . پس ، از این مرد (علی علیه السلام) بیزاری بجویید تا آزادتان کند . گفتند : ما چنین نمی کنیم . پس ، فرمان داده شد تا بندهایشان را بگشایند و کفن هایشان را بیاورند . آنان همه شب را به نماز ایستادند . چون صبح شد ، یاران معاویه گفتند : ای گروه! دیشب دیدیم که نماز را طول دادید و نیکو دعا کردید . پس نظرتان را درباره عثمان به ما بگویید . گفتند : او نخستین کسی است که در حکومتش ستم کرد و به ناحق ، رفتار نمود . آنان گفتند : امیر مؤمنانْ (معاویه) شما را بهتر می شناسد . سپس نزد آنها رفتند و گفتند : از این مرد (علی علیه السلام) بیزاری می جویید؟ گفتند : هرگز! بلکه او را مولای خود می دانیم .

.

الأغانى :قالَ لَهُم حُجرٌ : دَعونى اُصَلّى رَكعَتَينِ ؛ فَإِنّى وَاللّهِ ما تَوَضَّأتُ قَطُّ إلّا صَلّيتُ ، فَقالوا لَهُ : صَلِّ ، فَصَلّى ثُمَّ انصَرَفَ ، فَقالَ : وَاللّهِ ما صَلَّيتُ صَلاةً قَطُّ أقصَرَ مِنها ، ولَولا أن يَرَوا أنَّ ما بى جَزَعٌ مِنَ المَوتِ لَأَحبَبتُ أن أستَكثِرَ مِنها . ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ إنّا نَستَعديکَ عَلى اُمَّتِنا ؛ فَإِنَّ أهلَ الكوفَهِ قَد شَهِدوا عَلَينا ، وإنَّ أهلَ الشّامِ يَقتُلوننا ، أمَا وَاللّهِ لَئِن قَتَلتُمونا ؛ فَإِنّى أوَّلُ فارِسٍ مِنَ المُسلِمينَ سَلَکَ فى واديها ، وأوّلُ رَجُلٍ مِنَ المُسلِمينَ نَبَحَتهُ كِلابُها . فَمَشى إلَيهِ هُدبَهُ بنُ الفَيّاضِ الأَعوَرُ بِالسَّيفِ ، فَأَرعَدَت خَصائِلُهُ (1) ، فَقالَ : كَلّا ، زَعَمتَ أنَّکَ لا تَجزَعُ مِنَ المَوتِ ؛ فَإِنّا نَدَعُکَ ، فَابرَأ مِن صاحِبِکَ ! فَقالَ : ما لى لا أجزَعُ ، وأنَا أرى قَبرا مَحفورا ، وكَفَنا مَنشورا ، وسَيفا مَشهورا ، وإنّى وَاللّهِ إن جَزِعتُ لا أقولُ ما يُسخِطُ الرَّبَّ . فَقَتَلَهُ . (2)

الأغانى عن أبى مخنف عن رجاله :فَكانَ مَن قُتِلَ مِنهُم سَبعَهُ نَفَرٍ : حُجرُ بنُ عَدِىٍّ ، وشَريکُ بنُ شَدّادٍ الحَضرَمِىُّ ، وصَيفِىُّ بنُ فسيلٍ الشَّيبانِىُّ ، وقَبيصَهُ بنُ ضُبيعَهَ العَبسِىُّ ، ومُحرِزُ بنُ شِهابٍ المِنقَرِىُّ ، وكِدامُ بنُ حَيّانَ العَنزِىُّ ، وعَبدُ الرَّحمنِ بنُ حَسّانٍ العَنزِىُّ . (3)

.

1- .الخصيله : لحم العضدين والفخذين والساقين ، وجمعها خصائل (النهايه : ج 2 ص 38 «خصل») .
2- .الأغانى : ج 17 ص 155 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 275 .
3- .الأغانى : ج 17 ص 157 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 271 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 277 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 498 .

الأغانی :حجر به آنان گفت : مرا واگذارید تا دو رکعت نماز بگزارم ؛ زیرا که به خدا سوگند هیچ گاه وضو نگرفته ام ، جز آن که نماز خوانده ام . پس به او گفتند : نماز بخوان . نمازش را خواند و پس از اتمام نماز گفت : به خدا سوگند ، هیچ گاه نمازی به این کوتاهی نخوانده ام و اگر نمی پنداشتند که از مرگ می ترسم ، دوست می داشتم باز هم بخوانم . سپس گفت : بار خدایا! تو فریادرَس ما علیه امّتمان باش؛ چرا که کوفیانْ علیه ما شهادت دادند و شامیانْ ما را می کشند . هان! به خدا سوگند ، اگر ما را بکشید ، من اوّلین سوار مسلمانم که در وادی [عَذرا] پا نهاد و نخستین مردی از مسلمانانم که سگ های آن جا بر او پارس کردند . پس هدبه بن فیّاض اَعور ، با شمشیر به سوی او رفت . حجر ، گوشت تنش لرزید . هدبه گفت : چه شد؟ می گفتی که از مرگ نمی ترسی؟ ما تو را رها می کنیم . فقط از سرورت (علی علیه السلام) بیزاری بجوی . حجر گفت : چرا نترسم ، در حالی که قبری کَنده شده و کفنی گسترده و شمشیری آخته می بینم و به خدا سوگند ، اگر هم بترسم ، سخنی که خدا را به خشم آورد ، نمی گویم . پس هدبه او را کشت .

الأغانی به نقل از ابو مِخْنَف ، از اساتید روایتش : هفت نفر از آنان کشته شدند : حجُر بن عَدی، شریک بن شَدّاد حضرمی ، صیفی بن فسیل شیبانی ، قبیصه بن ضُبیعه عبسی ، مُحْرِز بن شهاب مِنقَری ، کدام بن حیّان عنزی و عبد الرحمان بن حَسّان عنزی .

.

تاریخ الیعقوبی :قالَت عائِشَهُ لِمُعاوِیَهَ حینَ حَجَّ ، ودَخَلَ إلَیها : یا مُعاوِیَهُ ، أ قَتَلتَ حُجرا وأصحابَهُ ! فَأینَ عَزَبَ حِلمُکَ عَنهُم ؟ أما إنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : یُقتَلُ بِمُرجِ عَذراءَ نَفَرٌ یَغضَبُ لَهُم أهلُ السَّماواتِ ، قالَ : لَم یَحضُرنی رَجُلٌ رَشیدٌ ، یا اُمَّ المُؤمِنینَ ! (1)

الأغانی عن عبد الملک بن نوفل :کانَت عائِشَهُ تَقولُ : لَولا أنّا لَم نُغَیِّر شَیئا قَطُّ إلّا آلَت بِنَا الاُمورُ إلی أشَدَّ مِمّا کُنّا فیهِ ، لَغَیَّرنا قَتلَ حُجرٍ ، أمَا وَاللّهِ إن کانَ لَمُسلِما ما عَلمتُهُ حاجّا مُعتَمِرا . (2)

تاریخ الیعقوبی :رُوِیَ أنَّ مُعاوِیَهَ کانَ یَقولُ : ما أعدُّ نَفسی حَلیما بَعدَ قَتلی حُجرا وأصحابَ حُجرٍ . (3)

تاریخ الطبری عن ابن سیرین فی مُعاوِیَهَ : بَلَغَنا أنَّهُ لَمّا حَضَرَتهُ الوَفاهُ جَعَلَ یُغَرغِرُ بِالصَّوتِ ویَقولُ : یَومی مِنکَ یا حُجرُ یَومٌ طَویلٌ . (4)

.

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 231 ؛ تاریخ الطبری : ج 5 ص 257 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 500 کلاهما نحوه ولیس فیهما قوله صلی الله علیه و آله .
2- .الأغانی : ج 17 ص 158 ، تاریخ الطبری : ج 5 ص 279 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 499 .
3- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 231 .
4- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 257 و ص 279 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 500 کلاهما نحوه .

تاریخ الیعقوبی :عایشه به معاویه که به حج آمده و بر او وارد شده بود ، گفت : ای معاویه! آیا حجر و یارانش را کشتی؟ چه شد که بردباری ات دور و پوشیده ماند؟ بدان که من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود : «گروهی در مَرْج عَذراء به قتل رسند که اهل آسمان به خاطر [قتل] آنان خشم می گیرند» . معاویه گفت : ای مادر مؤمنان! مرد رشیدی [که مرا بازدارد ،] نزدم نبود .

الأغانی به نقل از عبد الملک بن نَوفل : عایشه می گفت : اگر چنین نبود که ما چیزی را دگرگون نکردیم مگر آن که وضع ما بدتر از قبل شد ، به خاطر قتل حجر بر می آشفتیم . هان! به خدا سوگند ، تا آن جا که من می دانم ، از آغاز مسلمان شدنش هماره در حج و عمره بود .

تاریخ الیعقوبی :روایت شده است که معاویه می گفت : پس از آن که حجر و یارانش را کشتم ، دیگر خود را بردبار نمی شمارم .

تاریخ الطبری به نقل از ابن سیرین ، درباره معاویه : به ما چنین رسیده است که معاویه هنگام مرگش خُرخُر می کرد و می گفت : ای حُجر! روز دادخواهیِ تو از من طولانی خواهد بود .

.

28حُذَيفَةُ بنُ اليَمانِحذيفه بن اليمان بن جابر ، أبو عبد اللّه العبسى . كان من وجهاء الصحابه وأعيانهم . وقد أثنى عليه الرجاليّون وأصحاب التراجم بمزايا ذكروها فى كتبهم كقولهم : «كان من نجباء (1) وكبار أصحاب رسول اللّه صلى الله عليه و آله » (2) ، وقولهم : «صاحب سرّ النّبىّ صلى الله عليه و آله » (3) ، وقولهم : «وأعلم النّاس بالمنافقين» (4) . وأسرّ إليه رسول اللّه صلى الله عليه و آله أسماء المنافقين (5) وضبط عنه الفتن الكائنه فى الأُمّه (6) إلى قيام الساعه (7) . لم يشهد بدرا ، وشهد اُحدا وما بعدها من المشاهد (8) . كان أحد الذين ثبتوا على العقيده . لم يصبر على تغيير «حقّ الخلافه» و «خلافه الحقّ» بعد وفاه رسول اللّه ، ووقف إلى جانب علىّ عليه السلام بخطىً ثابته (9) . كان حذيفه ممّن شهد جنازه السيّده فاطمه الزهراء عليهاالسلام، وصلّى على جثمانها الطاهر (10) . ولىَ المدائن فى عهد عمر وعثمان (11) . وكان مريضا فى ابتداء خلافه أمير المؤمنين علىّ عليه السلام . مع هذا كلّه لم يُطِق السكوت عن مناقبه وفضائله صلوات اللّه عليه ، فصعد المنبر بجسمه العليل ، وأثنى عليه وأبلغ الثناء ، وذكره بقوله : «فواللّه إنّه لعلى الحقّ آخرا وأوّلاً» ، وقوله : «إنّه لخير من مضى بعد نبيّكم» (12) . وأخذ له البيعه (13) ، وهو نفسه بايعه أيضا (14) . وأوصى أولاده مؤكّدا ألّا يقصّروا فى اتّباعه والسير وراءه ، وقال لهم : «فإنّه واللّه على الحقّ ، ومن خالفه على الباطل» (15) . ثمّ توفّى بعد سبعه أيّام مضت على ذلک (16) . وقيل : توفّى بعد أربعين يوما . 17

.

1- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 361 الرقم 76 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 494 .
2- .الاستيعاب : ج 1 ص 394 الرقم 510 ؛ رجال الطوسى : ص 35 الرقم 178 ، رجال البرقى : ص 2 .
3- .صحيح البخارى : ج 3 ص 1368 ح 3533 ، مسند ابن حنبل : ج 10 ص 428 ح 27608 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 361 الرقم 76 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 429 ح 5631 ، سير أعلام النبلاء : ج 2 ص 363 الرقم 76 .
5- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 364 الرقم 76 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 494 .

6- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 364 الرقم 76 .
7- .تهذيب الكمال : ج 5 ص 500 الرقم 1147 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 494 .
8- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 428 ح 5623 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 15 و ج 7 ص 317 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 161 الرقم 11 .
9- .الخصال : ص 607 ح 9 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 126 ح 1 .
10- .الخصال : ص 361 ح 50 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 34 الرقم 13 ، الاختصاص : ص 5 ، تفسير فرات : ص 570 ح 733 .
11- .تاريخ دمشق : ج 12 ص 261 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 493 ، تهذيب التهذيب : ج 1 ص 516 الرقم 1367 ؛ إرشاد القلوب : ص 321 .
12- .مروج الذهب : ج 2 ص 394 .
13- .مروج الذهب : ج 2 ص 394 ؛ إرشاد القلوب : ص 322 وفيه «نعلمه» بدل «مضى» .
14- .الأمالى للطوسى : ص 487 ح 1066 .
15- .مروج الذهب : ج2 ص394 ، الاستيعاب : ج1 ص 394 الرقم 510 .
16- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 428 ح 5623 ، التاريخ الكبير : ج 3 ص 95 الرقم 332 ، مروج الذهب : ج 2 ص 394 ، تاريخ دمشق : ج 12 ص 261 .

28 . حُذَیفه بن یَمان

28حُذَیفه بن یَمانابو عبد اللّه ، حُذَیفه بن یَمان بن جابر عَبْسی ، از یاران برجسته پیامبر خداست . رجالیان و شرح حال نگاران ، او را با ویژگی هایی چون : نجیب زاده ، صحابی بزرگ پیامبر خدا ، رازدار پیامبر صلی الله علیه و آله و داناترینِ مردم به منافقان ستوده اند . پیامبر خدا ، نام های منافقان را چون رازی به حُذَیفه سپرد و بدو سفارش کرد که در هنگامه بروز فتنه ها ، آنها را آشکار ننماید . آن راز باید بماند تا روزگاری که «پرده ها کنار می روند و رازها هویدا می شوند» . او پس از جنگ بدر ، هماره بِشْکوه و نستوه در نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بود . حُذَیفه از معدود کسانی است که باورهای خود را دیگرگون نکردند و پس از وفات پیامبر خدا ، دگرگونی «حقّ خلافت» و «خلافت حق» را بر نتابیدند و با استوار گامی تمام در کنار علی علیه السلام ایستادند . حُذَیفه از معدود کسانی است که همراه با علی علیه السلام بر پیکر مطهّر فاطمه علیهاالسلام نماز خواند . او در زمان عمر و عثمان ، حکومت مدائن را به عهده داشت و در هنگام خلافت یافتن امیر مؤمنان، در بستر بیماری بود . با این همه ، بیان نکردن والایی ها و فضایل علی علیه السلام را برنتابید و با تن رنجور ، بر فراز منبر شد و علی علیه السلام را با بیانی شکوهمند و از جمله با تعبیرهایی چون «به خدا سوگند ، او از آغاز تا انجام ، بر حق است» و «او بهترین فرد در میان درگذشتگان و بازماندگان پس از پیامبرتان است » ستود و برای علی علیه السلام بیعت گرفت و با وی بیعت کرد و به فرزندانش وصیّت کرد که همگامی با علی علیه السلام را فرو نگذارند . او در این وصیّت ، سفارش کرد که : «به خدا سوگند ، او (علی علیه السلام) بر حق است و مخالفانش بر باطل اند» . او سپس هفت و یا چهل روز پس از این ، زندگانی را بدرود گفت .

.

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى حُذَيفَةَ بنِ اليَمانِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، مِن عَبدِ اللّهِ عَلِيٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى حُذَيفَةَ بنِ اليَمانِ ، سَلامٌ عَلَيكَ . أمّا بَعدُ ؛ فَإنّى قَد وَلَّيتُكَ ما كُنتَ تَليهِ لِمَن كانَ قَبلى مِن حَرفِ المَدائِنِ ، وقَد جَعَلتُ إلَيكَ أعمالَ الخَراجِ والرُّستاقِ وجِبايَهِ أهلِ الذِّمَّهِ ، فَاجمَع إليكَ ثِقاتِكَ ومَن أحبَبتَ مِمَّن تَرضى دينَهُ وأمانَتَهُ ، وَاستَعِن بِهِم عَلى أعمالِكَ ؛ فَإنّ ذلِكَ أعَزُّ لَكَ ولِوَلِيِّكَ ، وأكبَتُ لِعَدُوِّكَ . وإنّى آمُرُكَ بِتَقوى اللّهِ وطاعَتِهِ فِى السِّرِّ وَالعَلانِيَهِ ، وأُحَذِّرُكَ عِقابَهُ فِى المَغيبِ وَالمَشهَدِ ، وأتَقَدَّمُ إلَيكِ بِالإحسانِ إلَى المُحسِنِ ، وَالشِّدَّهِ عَلَى المُعانِدِ ، وآمُرُكَ بِالرِّفقِ فى أُمورِكَ ، وَاللّينِ وَالعَدلِ عَلى رَعِيَّتِكَ ؛ فَإنَّكَ مَسؤولٌ عَن ذلِكَ ، وإنصافِ المَظلومِ ، وَالعَفوِ عَنِ النّاسِ ، وحُسنِ السّيرَهِ مَا استَطَعتَ ، فَاللّهُ يَجزِى المُحسِنينَ . وآمُرُكَ أن تَجبى خَراجَ الأَرَضينَ عَلَى الحَقِّ وَالنَّصَفَهِ ، ولا تَتَجاوَز ما قَدَّمتُ بِهِ إلَيكَ ، ولا تَدَع مِنهُ شَيئا ، ولا تَبتَدِع فيهِ أمرا ، ثُمَّ اقسِمهُ بينَ أهلِهِ بِالسَّوِيَّهِ وَالعَدلِ . وَاخفِض لِرَعِيَّتِكَ جَناحَكَ ، وواسِ بَينَهُم فى مَجلِسِكَ ، وَليكُنُ القَريبُ وَالبَعيدُ عِندَكَ فِى الحَقِّ سَواءً ، وَاحكُم بَينَ النّاسِ بِالحَقِّ ، وأقِم فيهِم بِالقِسطِ ، ولا تَتَّبِعِ الهَوى ، ولا تَخَف فِى اللّهِ لَومَهَ لائِمٍ ؛ فَ «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَواْ وَّ الَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ» (1) . وقَد وَجَّهتُ إلَيكَ كِتابا لِتَقرَأَهُ عَلى أهلِ مَملَكَتِكَ ، لِيَعلَموا رَأينا فيهِم وفى جَميعِ المُسلِمينَ ، فَأحضِرهُم وَاقرَأهُ عَلَيهِم ، وخُذ لَنَا البَيعَهَ عَلَى الصَّغيرِ وَالكَبيرِ مِنهُم إن شاءَ اللّهُ . (2)

.

1- .النّحل : 128 .
2- .إرشاد القلوب : ص 321 .

امام علی علیه السلام در نامه اش به حُذَیفه بن یَمان : به نام خداوند بخشاینده مهربان! از بنده خدا ، علی ، امیر مؤمنان ، به حذیفه بن یمان . سلام بر تو! امّا بعد ؛ من تو را بر همان کارهای مدائن که پیش از من به عهده داشتی ، می گمارم و جمع آوری خراج و کار روستاها و گردآوری جِزیه اهل ذمّه را نیز به تو واگذار می کنم . پس ، افراد مورد اعتماد خودت را و از کسانی که دینداری و امانتداری شان را می پسندی ، هرکس را که دوست داری ، گِرد آور و از آنان برای کارهایت کمک بگیر ، که این برای تو و مولایت ، عزّت آفرین تر و برای دشمنت ، خوار کننده تر است . من تو را به پروای الهی و اطاعت از او در نهان و آشکار، فرمان می دهم و تو را از عقوبت او بر کارهای مخفی و آشکار ، برحذر می دارم و به تو دستور می دهم که به نیکوکاران ، نیکی کنی و بر ستیزه کنندگان ، سخت بگیری . به تو امر می کنم که در کارهایت مدارا داشته باشی و با مردمانت به نرمی و عدالت رفتار کنی ، که تو از این امور ، بازخواست می شوی . و نیز تو را امر می کنم به انصاف ورزیدن با ستمدیدگان و گذشت از مردم و رفتار نیکو تا آن جا که در توان داری ، که خداوند ، نیکوکاران را پاداش می دهد . و به تو فرمان می دهم که مالیات زمین ها را به حق و انصاف بستانی و بیشتر از آنچه معیّن کرده ام ، مگیری و چیزی هم از آن ، فروگذار نکنی و در آن از خود ، بدعتی مگذاری . سپس هرچه گِرد آوردی ، به عدل و مساوات در میان مستحقّانش قسمت کن و در برابر مردم ، متواضع باش و در مجلس خود ، آنان را هم سهیم کن و در رعایت حق ، دور و نزدیک برایت یکسان باشد ، و میان مردم ، به حقْ داوری کن و عدالت را در میان آنان بر پا بدار و از هوا و هوس ، دنباله روی مکن و در راه خدا از سرزنش هیچ کس مَهَراس ، که : «خداوند با پرهیزگاران است و نیز کسانی که نیکوکارند» . برایت نامه ای فرستادم تا آن را بر مردم منطقه ات بخوانی تا نظر ما را درباره خود و همه مسلمانان بدانند . پس آنان را حاضر کن و آن را برای آنان بخوان و برای ما از کوچک و بزرگشان بیعت بگیر ، إن شاء اللّه !

.

الأمالى للطوسى عن حذيفه :ألا مَن أرادَ وَالَّذى لا إلهَ غَيرُهُ أن يَنظُرَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ حَقّا حَقّا ، فَلينَظُر إلى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَوازِروهُ وَاتَّبِعوهُ وانصروه . (1)

مروج الذهب :كانَ حُذَيفَهُ عَليلاً بِالكوفَهِ فى سَنَهِ سِتٍّ وثَلاثينَ ، فَبَلَغَهُ قَتلُ عُثمانَ وبَيعَهُ النّاسِ لِعَلِىٍّ ، فَقالَ : أخرِجونى وَادعُوا الصَّلاهَ جامِعَهً ، فَوُضِعَ عَلَى المِنبَرِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وصَلّى عَلَى النَّبِىِّ وعَلى آلِهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّها النّاسُ ! إنَّ النّاسَ قَد بايَعوا عَلِيّا ؛ فَعَلَيكُم بِتَقوى اللّهِ ، وَانصُروا عَلِيّا ووازِروهُ ، فَوَاللّهِ إنَّهُ لَعَلَى الحَقِّ آخِرا وأوَّلاً ، وإنَّهُ لَخَيرُ مَن مَضى بَعدَ نَبِيِّكُم ومَن بَقِىَ إلى يَومِ القِيامَهِ . ثُمَّ أطبَقَ يَمينَهُ عَلى يَسارِهِ ثُمَّ قالَ : اللّهُمَّ اشهَد ، إنّى قَد بايَعتُ عَلِيّا . وقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى أبقانى إلى هذَا اليَومِ ، وقالَ لِابنَيهِ صَفوانَ وسَعدٍ : اِحمِلانى ، وكونا مَعَهُ ؛ فَسَتَكونُ لَهُ حُروبٌ كَثيرَهٌ ، فَيَهلِكُ فيها خَلقٌ مِنَ النّاسِ ، فَاجتَهِدا أن تَستَشهِدا مَعَهُ ؛ فَإنَّهُ وَاللّهِ عَلَى الحَقِّ ، ومَن خالَفَهُ عَلَى الباطِلِ . وماتَ حُذَيفَهُ بَعدَ هذَا اليَومِ بِسَبعَهِ أيّامٍ . (2)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 486 ح 1065 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 394 .

2- .مروج الذهب : ج 2 ص 394 .

الأمالی ، طوسی به نقل از حُذَیفه : هان ! سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست ، هرکس می خواهد به امیر حقیقی و واقعی مؤمنان بنگرد ، به علی بن ابی طالب بنگرد . پس یاورش باشید و پیروی و یاری اش کنید .

مروج الذهب :در سال 36 هجری ، حُذَیفه در کوفه بیمار بود که خبر کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام به او رسید . پس گفت : مرا بیرون ببرید و ندای نماز همگانی در دهید . پس بر منبر نهاده شد و به حمد و ثنای الهی پرداخت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستاد و سپس گفت : ای مردم ! مردم با علی علیه السلام بیعت کرده اند . پس به شما سفارش می کنم که پرهیزگار باشید و علی را یاری دهید و به او کمک کنید که به خدا سوگند ، او از آغاز تا انجام ، بر حق است و او پس از پیامبرتان ، بهترین فرد در میان درگذشتگان و بازماندگان تا روز قیامت است . سپس دست راستش را بر دست چپش نهاد و گفت : خدایا ! شاهد باش که من با علی بیعت کردم . نیز گفت : سپاسْ خدای را که مرا تا به امروز نگاه داشت . و به دو پسرش صفوان و سعد گفت : مرا ببرید و با علی باشید که به زودی جنگ های زیادی خواهد داشت و در آنها ، مردمی بسیار هلاک خواهند شد . پس بکوشید که در رکاب او به شهادت برسید که به خدا سوگند ، او بر حق است و مخالفانش بر باطل اند . حذیفه هفت روز پس از این ماجرا ، درگذشت .

.

الأمالى للطوسى عن أبى راشد :لَمّا أتى حُذَيفَةَ بَيعَةُ عَلِيٍّ عليه السلام ضَرَبَ بِيَدِهِ واحِدَةً عَلَى الاُخرى وبايَعَ لَهُ ، وقالَ : هذِهِ بَيعَةُ أميرِ المُؤمِنينَ حَقّا ، فَوَاللّهِ لا يُبايَعُ بَعدَهُ لِواحدٍ مِن قُرَيشٍ إلّا أصغَرَ أو أبتَرَ يُوَلّى الحَقَّ استَهُ . (1)

مجمع الزوائد عن سيّار أبى الحكم :قالَت بَنو عَبسٍ لِحُذَيفَةَ : إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عُثمانَ قَد قُتِلَ ، فَما تَأمُرُنا ؟ قالَ : آمرُكُم أن تَلزَموا عَمّاراً . قالوا : إنَّ عَمّاراً لا يُفارِقُ عَلِيّاً ! قالَ : إنَّ الحَسَدَ هُوَ أهلَكَ الجَسَدَ ، وإنَّما يُنَفِّرُكُم مِن عَمّارٍ قُربُهُ مِن عَلِيٍّ ! فَوَاللّهِ لَعَلِيٌّ أفضَلُ مِن عَمّارٍ أبعَدَ ما بَينَ التُّرابِ وَالسَّحابِ ، وإنَّ عَمّاراً لَمِنَ الأخيارِ . وهُوَ يَعلَمُ أنَّهُم إن لَزِموا عَمّاراً كانوا مَعَ عَلِيٍّ . (2)

راجع : ج 8 ص 490 (حذيفه بن اليمان) .

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 487 ح 1066 .
2- .مجمع الزوائد : ج 7 ص 488 ح 12058 ، تاريخ دمشق : ج 43 ص 456 وفيه «ابن عبس» بدل «بنو عبس» ، ينابيع المودّه : ج 1 ص 384 ح 12 ، كنز العمّال : ج 13 ص 532 ح 37385 ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 210 ح 181 .

الأمالی ، طوسی به نقل از ابو راشد : چون خبر بیعت علی علیه السلام به حذیفه رسید ، یک دست خود را بر دست دیگرش زد و با او بیعت کرد و گفت : این ، بیعت با امیر حقیقی مؤمنان است . به خدا سوگند ، پس از او با هیچ کس از قریشْ بیعت نمی شود ، مگر فرد کوچک و یا ناقصی که به حق ، پشت می کند .

مجمع الزوائد به نقل از ابو حَکَم سیّار : بنی عَبْس (افراد قبیله حُذَیفه) به حذیفه گفتند : امیر مؤمنانْ عثمان ، کشته شده است . چه فرمانی به ما می دهی؟ گفت : به شما فرمان می دهم که همراه عمّار باشید . گفتند : عمّار ، از علی جدا نمی شود . گفت : حسد ، شما را به هلاکت افکنده است ، نه چیز دیگر . آیا نزدیکی عمّار به علی علیه السلام ، شما را از عمّار ، دور می کند؟! به خدا سوگند ، برتری علی بر عمّار ، بیشتر از فاصله خاک تا افلاک است و بی گمان ، عمّار از نیکان و برگزیدگان است . و حذیفه می دانست که اگر آنان با عمّار باشند ، با علی علیه السلام هم هستند .

ر . ک : ج 8 ص 491 (حذیفه بن یمان) .

.

29حُكَيمُ بنُ جَبَلَهَحُكَيم بن جبله بن حصين العبدى ، ويقال ابن جبل . من أصحاب علىّ عليه السلام (1) ، ومن الثابتين على طاعته ، والعارفين بحقّه فى الخلافه . أثنى عليه أصحاب التراجم بعبارات متنوّعه ، منها : «كان مُطاعا فى قومه» (2) ، ومنها : «أحد أشراف الأبطال» (3) ، ومنها : «وما سُمع بأشجع منه» (4) . تولّى قياده البصريّين فى الثوره على عثمان (5) . وعندما نقض مساعير فتنه الجمل «طلحه والزبير» ومن معهما الهدنه مع عثمان بن حنيف ، وحملوا على النّاس ، وهمّوا باحتلال البصره ، قاتلهم حكيم وأصحابه بشجاعه وبصيره . وارتفاع كلمته الرائعه عند القتال : «إنّى لستُ فى شكٍّ من قتال هؤلاء ...» (6) آيه على معرفته الدقيقه واعتقاده العميق بالحقّ . وقد رزقه اللّه الشهاده فى ذلک القتال (7) . وذكر الإمام أمير المؤمنين عليه السلام أنّ مقتل حكيم كان أحد الأسباب الّتى دفعته إلى مقاتله أصحاب الجمل ومواجهه فتنتهم وفسادهم . (8)

.

1- .رجال الطوسى : ص 61 الرقم 530 .
2- .الاستيعاب : ج 1 ص 421 الرقم 558 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 57 الرقم 1233 .
3- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 531 الرقم 136 .
4- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 532 الرقم 136 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 495 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 58 الرقم 1233 وفيهما «ما رُئى أشجع منه» ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 130 وفيه «أشجع أهل زمانه» .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 378 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 495 وفيه «إنّه أحد من سار إلى الفتنه» ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 531 الرقم 136 وفيه «كان أحد من ثار فى فتنه عثمان» ، مروج الذهب : ج 2 ص 352 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 475 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 320 ، الاستيعاب : ج 1 ص 423 الرقم 558 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 531 الرقم 136 نحوه .
7- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 466 471 ، الاستيعاب : ج 1 ص 421 الرقم 558 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 57 الرقم 1233 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 532 الرقم 136 ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 322 .

8- .الإرشاد : ج 1 ص 252 ، الجمل : ص 334 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 481 .

29 . حُکَیم بن جَبَله

29حُکَیم بن جَبَلهحُکَیم بن جَبَله (و به قولی ، جَبَل) بن حصین عبدی ، از یاران علی علیه السلام و از استوار گامان در اطاعتش و از آگاهان به حقّ خلافتش بود . حکیم را با تعابیر : «قومش از او فرمان می بردند» ، «یکی از شریف ترین قهرمانان» و «شجاع تر از او شنیده نشده» ستوده اند . او در جریان شورش علیه عثمان ، رهبری بصریان را بر عهده داشت . در روزگار خلافت امام علی علیه السلام نیز پس از آن که فتنه افروزان جمل به سرکردگی طلحه و زبیر ، آتش بس با عثمان بن حُنَیف (فرماندار بصره) را نقض کردند و بر مردمْ یورش بردندو آهنگ تصرّف بصره کردند، حکیم با یاران خود ، آگاهانه و شجاعانه با آنان جنگید. جمله بلند او که در هنگامه نبرد با جَملیانْ بیان کرد و گفت : «من در پیکار با اینان در تردید نیستم ...» ، نشان دهنده شناخت دقیق و باور عمیق او از حق است . او در این نبرد ، شهد شهادت نوشید . امام علی علیه السلام یکی از دلایل نبرد با لشکر جمل و فتنه گری و فسادجویی آنان را قتل حکیم بن جبله به دست آنان یاد کرد .

.

تاريخ الطبرى عن الجارود بن أبى سبره :لَمّا كانَتِ اللَّيلَةُ الَّتى اُخِذَ فيها عُثمانُ بنُ حُنَيفٍ ، وفى رُحبَهِ مَدينَهِ الرِّزقِ طَعامٌ يَرتَزِقُهُ النّاسُ ، فَأَرادَ عَبدُ اللّهِ أن يَرزُقَهُ أصحابَهُ وبَلَغَ حُكَيمَ بنَ جَبَلَهَ ما صُنِعَ بِعُثمانَ ، فَقالَ : لَستُ أخافُ اللّهَ إن لَم أنصُرهُ . فَجاءَ فى جَماعَهٍ مِن عَبدِ القَيسِ وبَكرِ بنِ وائِلٍ وأكثَرُهُم عَبدُ القَيسِ ، فَأَتَى ابنُ الزُّبَيرِ مَدينَهَ الرِّزقِ ، فَقالَ : ما لَكَ يا حُكَيمُ ؟ قالَ : نُريدُ أن نَرتَزِقَ مِن هذَا الطَّعامِ ، وأن تُخَلُّوا عُثمانَ فَيُقيمَ فى دارِ الإِمارَهِ عَلى ما كَتَبتُم بَينَكُم حَتّى يَقدِمَ عَلِيٌّ ، وَاللّهِ لَو أجِدُ أعوانا عَلَيكُم أخبِطُكُم بِهِم ما رَضيتُ بِهذِهِ مِنكُم حَتّى أقتُلَكُم بِمَن قَتَلتُم ، ولَقَد أصبَحتُم وإنَّ دِماءَكُم لَنا لَحَلالٌ بِمَن قَتَلتُم مِن إخوانِنا ، أما تَخافونَ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ ! بِمَ تَستَحِلّونَ سَفكَ الدِّماءِ ؟ قالَ : بِدَمِ عُثمانَ بنِ عَفّانَ . قالَ : فَالَّذينَ قَتَلتُموهُم قَتَلوا عُثمانَ ؟ أما تَخافونَ مَقتَ اللّهِ ؟ فَقالَ لَهُ عَبدُ اللّهِ بنُ الزُّبَيرِ : لا نَرزُقُكُم مِن هذَا الطَّعامِ ، ولا نُخَلّى سَبيلَ عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ حَتّى يخلَعَ عَلِيّا ، قالَ حَكَيمٌ : اللّهُمَّ إنَّكَ حَكَمُ عَدلٌ فَاشهَد . وقالَ لِأَصحابِهِ : إنّى لَستُ فى شَكٍّ مِن قِتالِ هؤُلاءِ ؛ فَمَن كانَ فى شَكٍّ فَليَنصَرِف . وقاتَلَهُم فَاقتَتَلوا قِتالاً شَديدا ، وضَرَبَ رَجُلٌ ساقَ حُكَيمٍ ، فَأَخَذَ حُكَيمٌ ساقَهُ فَرَماهُ بِها ، فَأَصابَ عُنُقَهُ فَصَرَعَهُ ووَقَذَهُ (1) ثُمَّ حَبا إِلَيهِ فَقَتَلَهُ وَاتَّكَأَ عَلَيهِ ، فَمَرَّ بِهِ رَجُلٌ فَقالَ : مَن قَتَلَكَ ؟ قالَ : وِسادَتى ! وقُتِلَ سَبعونَ رَجُلاً مِن عَبدِ القَيسِ . قالَ الهذَلِىُّ : قالَ حُكَيمٌ حينَ قُطِعَت رِجلُهُ : أقولُ لَمّا جَدَّ بى زِماعى (2) لِلرِّجلِ يا رِجلِىَ لَن تُراعى إنَّ مَعى مِن نَجدَهٍ ذِراعى قالَ عامِرٌ ومَسلَمَهُ : قُتِلَ مَعَ حُكَيمٍ ابنُهُ الأَشرَفُ ، وأخوهُ الرّعلُ بنُ جَبَلَهَ . (3)

.

1- .وقذه : ضربه حتى استرخى وأشرف على الموت (لسان العرب : ج 3 ص 519 «وقذ») .

2- .الزِّماع : المَضاء فى الأمر والعزْم عليه (لسان العرب : ج 8 ص 143 «زمع») .

3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 474 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 320 والاستيعاب : ج 1 ص 423 الرقم 558 .

تاریخ الطبری به نقل از جارود بن ابی سبره : در شبی که عثمان بن حنیف زندانی شد ، در حیاط «مدینه الرزق (انبار آذوقه)» ، (1) خواربار برای خوراک مردم بود که عبد اللّه [بن زبیر] قصد داشت از آن برای تغذیه یارانش استفاده کند . در این حال ، خبر آنچه با عثمان [بن حنیف] کرده بودند ، به حُکَیم بن جَبَله رسید . حکیم گفت : اگر عثمان را یاری نکنم ، خدا ترس نیستم . پس با گروهی از مردانِ دو قبیله عبد القیس و بکر بن وائل که بیشتر آنها از عبد القیس بودند ، به «مدینه الرزق» ، نزد عبد اللّه بن زبیر آمد . ابن زبیر پرسید : ای حکیم ! چه کار داری؟ گفت : می خواهیم از این خوراک ، ارتزاق کنیم و دیگر ، این که می خواهیم بنا بر عهدنامه ای که با عثمان بن حُنَیف نوشته اید ، او را رها کنید تا در مقرّ فرمانداری ، اقامت کند تا آن گاه که علی علیه السلام بیاید . به خدا سوگند ، اگر یاورانی علیه شما می یافتم که با آنان شما را بکوبم ، کارهای شما را برنمی تابیدم و تا شما را در برابر کسانی که کشتید ، نمی کشتم ، از پا نمی نشستم . چون برادران ما را کشته اید ، ریختن خون شما برای ما حلال است . آیا از خدای عز و جل نمی هراسید؟ با چه دستاویزی ریختن خون ها را حلال می شمرید؟ [عبد اللّه بن زبیر] گفت: به خاطر خون عثمان بن عَفّان. حُکیم گفت : آیا کسانی که آنها را کشتید ، قاتلان عثمان بودند؟ آیا از خشم خدا نمی هراسید؟ عبد اللّه بن زبیر به او گفت : از این خوردنی ها به شما نمی دهیم و عثمان بن حُنَیف را هم رها نمی کنیم تا آن گاه که علی را [از خلافت ،] خلع کند . حکیم گفت : بار خدایا ! تو حاکم عادلی . پس گواه باش . و به یارانش گفت : من در [حقّانیت] نبرد با اینان ، هیچ شک و تردیدی ندارم . پس هر کس شک دارد ، بازگردد . حُکیم با آنان جنگید و جنگ سختی میان آنان در گرفت و مردی شمشیر بر ساق پای حکیم زد [و آن را قطع کرد] . حکیم ، ساق خود را برداشت و آن را به سوی آن مرد ، پرتاب کرد . به گردن او اصابت کرد و او را بر زمین انداخت و نیمه جان شد . حکیم هم کِشان کِشان ، خود را به او رساند و وی را کشت و بر او تکیه زد . مردی بر او گذشت و گفت : چه کسی تو را کشت؟ گفت : تکیه گاهم ! در آن نبرد ، هفتاد مرد از عبد القیس ، کشته شدند . هُذَلی می گوید : حکیم ، هنگامی که پایش قطع شد ، سرود : آن گاه که عزمم استوار گردد ، به پا می گویم : ای دو پای من ! نگران مباشید دستان شجاعت با من است [که با آنها از پاهایم دفاع می کنم] . عامر و مَسلَمه می گویند : همراه حکیم ، پسرش اشرف و برادرش رعل بن جبله نیز کشته شدند .

.

1- .مدینه الرزق ، یکی از پاسگاه های ایران در حوالی بصره، پیش از آمدن مسلمانان بوده است (معجم البلدان: ج 3 ص 41).

سير أعلام النّبلاء :لَم يَزَل يُقاتِلُ يَومَ الجَمَلِ حَتّى قُطِعَت رِجُلهُ ، فَأَخَذَها وضَرَبَ بِهَا الَّذى قَطَعَها فَقَتَلَهُ بِها ، وَبَقِىَ يُقاتِلُ عَلى رِجلٍ واحِدَهٍ ويَرتَجِزُ ، ويَقولُ : يا ساقُ لَن تُراعى إنَّ مَعى ذِراعى أحمى بِها كُراعى (1) فَنَزَفَ مِنهُ دَمٌ كَثيرٌ ، فَجَلَسَ مُتَّكِئا عَلَى المَقتولِ الَّذى قَطَعَ ساقَهُ ، فَمَرَّ بِهِ فارِسٌ ، فَقالَ : مَن قَطَعَ رِجلَکَ ؟ قالَ : وِسادَتى ! فَما سُمِعَ بِأَشجَعَ مِنهُ . ثُمَّ شَدَّ عَلَيهِ سُحَيمٌ الحُدّانِىُّ فَقَتَلَهُ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام مِن كَلامِهِ حينَ دَخَلَ البَصرَةَ : عِبادَ اللّهِ ! اِنهَدوا (3) إلى هؤُلاءِ القَومِ مُنشَرِحَةً صُدورُكُم بِقِتالِهِم ؛ فَإِنَّهُم نَكَثوا بَيعَتى ، وأخرَجُوا ابنَ حُنَيفٍ عامِلى بَعدَ الضَّربِ المُبَرِّحِ وَالعُقوبَهِ الشَّديدَهِ ، وقَتَلُوا السيابِجَهَ (4) ، وقَتَلوا حُكَيمَ بنَ جَبَلَهَ العَبدِىَّ . (5)

.

1- .الكُراع من الإنسان : مادون الركبه إلى الكعب (لسان العرب : ج 8 ص 306 «كرع») .
2- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 531 الرقم 136 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 471 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 57 الرقم 1233 كلاهما نحوه وراجع الاستيعاب : ج 1 ص 421 الرقم 558 .
3- .نَهَدَ : نهض ، ونهد القوم لعدوّهم : إذا صمدوا له وشرعوا فى قتاله (النهايه : ج 5 ص 134 «نهد») .
4- .قوم من السند كانوا بالبصره حُرّاس السجن (الصحاح : ج 1 ص 321 «سبج») .
5- .الإرشاد : ج 1 ص 252 ، الجمل : ص 334 نحوه وفيه «السبابجه» بدل «السيابجه» .

سیر أعلام النبلاء :حُکَیم در جنگ جمل (1) می جنگید تا آن که پایش قطع شد . پس آن را برداشت و بر [سر]کسی که آن را قطع کرده بود ، کوفت و او را کُشت و همچنان با یک پا می جنگید و رَجَز می خواند و می گفت : ای ساق پا! نگران مباش دستم با من است که با آن از ساقم حمایت می کنم . پس خون فراوانی از او رفت و بر همان مقتولی که پایش را قطع کرده بود ، تکیه زد و نشست . سواری بر او گذشت و گفت : چه کسی پایت را قطع کرد؟ گفت : تکیه گاهم! پس شجاع تر از او شنیده نشده است . سپس سحیم حدّانی بر او یورش بُرد و او را کُشت .

امام علی علیه السلام از سخنانش هنگامی که به بصره داخل شد : بندگان خدا! با سینه هایی گشاده و اطمینان کامل ، به این قوم ، حمله برید که آنان ، بیعتم را شکستند و کارگزارم ابن حُنَیف را سخت کتک زدند و پس از شکنجه شدید ، اخراجش کردند . اینان نگهبانان بیت المال و نیز حکیم بن جبله عبدی را کشته اند .

.

1- .منظور ، حوادث آغازین ماجرای جمل است . (م)

30الحلوُ بنُ عَوفٍتاريخ اليعقوبى :كانَ عَلِىٌّ قَد وَجَّهَ الحُلوَ بنَ عَوفٍ الأَزدِىَّ عامِلاً عَلى عُمانَ ، فَوَثَبَت بِهِ بَنو ناجِيَةَ فَقَتلوهُ . (1)

31خَالِدُ بنُ مُعَمَّرٍخالد بن المعمّر بن سليمان السدوسى . كان من أصحاب الإمام عليّ ، ومن كبار قبيله ربيعه (2) . شهد الجمل . وكان من رؤساء البصره الأُوَل الذين استجابوا للإمام عليه السلام عند عزمه على قتال معاويه ، وأسرعوا إلى نصرته (3) . وكانت قبيله ربيعه من كبار القبائل الَّتى شهدت حرب صفّين ، ولها فيها دور أساسىّ مهمّ (4) . حاول معاويه ترغيبه ، وكاتَبه ، ووعده بولايه خراسان ، ومع أنّ هذا الموضوع لم يثبت عند الإمام عليه السلام ، واستمرّ خالدٍ قائداً لربيعه ، إلّا أنّ تضعضعه فى الأحداث اللاحقه للحرب كان ملحوظاً بوضوح . وعندما رُفعت المصاحف على الرماح قال خالد للإمام عليه السلام : ما البقاء إلّا فيما دعا القوم إليه إن رأيتَه . وإن لم تره فرأيک أفضل (5) . وخان خالد الإمام الحسن عليه السلام (6) ، وذهب إلى معاويه وبايعه . فكرّمه ووسّده على أرضيّه . وقيل فى هذا المجال : مَعاوى أكرِم (أمِّرْ) خالِدَ بنَ مُعمَّرِ فَإِنَّکَ لَولا خالِدٌ لَم تُؤَمَّرِ ومات خالد قبل وصوله إليها (7) . وجاء فى بعض المصادر أنّه مدح الإمام عليّاً عليه السلام بمحضر معاويه ، وقال فى حبّه إيّاه : اُحبّه واللّه على حلمه إذا غضب ، ووفائه إذا عقد ، وصدقه إذا أكّد ، وعدله إذا حكم . (8)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 195 .
2- .رجال الطوسى : ص 63 الرقم 554 .
3- .الأخبار الطوال : ص 165 ، الإصابه : ج 2 ص 299 الرقم 2326 .
4- .الإصابه : ج 2 ص 299 الرقم 232 ؛ وقعه صفّين : ص 484 وراجع الأخبار الطوال : ص 171 .
5- .الأخبار الطوال : ص 189 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 140 ؛ وقعه صفّين : ص 485 كلاهما نحوه .
6- .تاريخ دمشق : ج 16 ص 206 .
7- .الإصابه : ج 2 ص 299 الرقم 2326 ، تاريخ دمشق : ج 16 ص 206 .
8- .تاريخ دمشق : ج 16 ص 208 ، الصواعق المحرقه : ص 132 ، الفصول المهمّه : ص 127 ؛ الأمالى للطوسى : ص 594 ح 1229 ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 75 ، كشف الغمّه : ج 2 ص 36 كلّها نحوه .

30 . حُلْو بن عَوف

31 . خالد بن مُعمَّر

30حُلْو بن عَوفتاریخ الیعقوبی :علی علیه السلام حُلْو بن عَوف اَزْدی را به کارگزاری عمّان فرستاد . پس [قبیله]بنی ناجیه بر او یورش بردند و وی را کشتند .

31خالد بن مُعمَّرخالد بن مُعَمَّر بن سلیمان سدوسی از یاران امام علی علیه السلام و از بزرگان قبیله ربیعه بود . او در جنگ جمل شرکت داشت . او از اوّلین رؤسای بصره است که به درخواست علی علیه السلام در جنگ با معاویه پاسخ مثبت داد و به یاری ایشان شتافت . قبیله ربیعه از بزرگ ترین قبایل حاضر در نبرد بودند و نقشی اساسی در جنگ صِفّین داشتند . معاویه به تطمیع او پرداخت و نامه هایی بدو نوشت و قول حکومت خراسان را بدو داد . اگر چه این مطلب نزد امام علی علیه السلام به اثبات نرسید و خالد همچنان فرمانده ربیعه باقی ماند ، لیکن تزلزل او در حوادث بعدی جنگ ، مشهود است . هنگامی که [در صفین] قرآن ها بر سرِ نیزه شد ، خالد به علی علیه السلام گفت : [به سلامت] ماندن ، در پیشنهادی است که این قوم بدان فرا می خوانند ، اگر موافقت کنی ؛ و اگر نه ، هر چه تو فرمایی ، بهتر است . خالد در زمان امام حسن علیه السلام به ایشان خیانت کرد و به سوی معاویه رفت و با او بیعت کرد . معاویه نیز او را گرامی داشت و او را فرماندار ارمنستان کرد . در این باره گفته شده است : معاویه ! خالد بن معمّر را احترام (یا حاکم) کن که اگر خالد نبود ، تو حاکم نمی شدی . خالد ، قبل از رسیدن به منطقه فرمانداری اش ، درگذشت . در بعضی منابع آمده است که او در حضور معاویه به ستایش امام علی علیه السلام پرداخته و در باره علاقه خود به علی علیه السلام گفته است : به خدا سوگند ، او را به خاطر بردباری اش به هنگام خشم و وفایش به عهد و راستی اش به گاه پافشاری و دادگری اش در داوری ، دوست می داشتم .

.

32خُزَيمَةُ بنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَينِخزيمه بن ثابت بن الفاكه الأنصارى الأوسى يُكنّى أبا عماره . ويلقّب بذى الشهادتين . من الشخصيّات المتألّقه بين صحابه النّبىّ صلى الله عليه و آله . شهد اُحدا وبقيّه المشاهد (1) . وإنّما اشتهر بذى الشهادتين ؛ لأنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله جعل شهادته شهاده رجلين (2) . وكان خزيمه أحد الأفراد القلائل الذين ثبتوا على «حقّ الخلافه» و «خلافه الحقّ» بعد النّبىّ صلى الله عليه و آله (3) ، إذ قام فى المسجد رافعا صوته بالدفاع عن خلافه أمير المؤمنين علىّ عليه السلام . واحتجّ بالمنزله الّتى خصّه بها رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، فشهد أنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله جعل أهل بيته عليهم السلام معيارا لمعرفه الحقّ من الباطل ، ونصبهم أئمّه على العباد (4) . وشهد خزيمه حروب أمير المؤمنين عليه السلام وكان ثابت الخُطى فيها . رُزق الشهاده بعد استشهاد عمّار بن ياسر (5) . (6)

.

1- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 565 .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 448 ح 5695 ، المعجم الكبير : ج 4 ص 82 ح 3712 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 11 ص236 ح 20416 ، التاريخ الكبير : ج 3 ص 206 الرقم 704 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 379 ؛ رجال الطوسى : ص 38 الرقم 226 .
3- .الخصال : ص 608 ح 9 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 126 ح 1 .
4- .الخصال : ص 464 ح 4 ، الاحتجاج : ج 1 ص 197 ح 8 ، رجال البرقى : ص 65 نحوه .
5- .تحدّثت بعض النّصوص التاريخيّه عن عدم اشتراک خُزيمه فى حرب الجمل ، وجاء فيها «كان كافّا بسلاحه يوم الجمل ويوم صفّين» . وقاتل فى صفّين بعد استشهاد عمّار بن ياسر (راجع مسند ابن حنبل : ج 8 ص 202 ح 21932 والمستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 449 ح 5697 وسير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 487 الرقم 100 ورجال الكشّى : ج 1 ص 268 الرقم 101) . ووردت هذه العبارات فى كتب الشيعه والسنّه . وراويها هو حفيد خزيمه ؛ وهو مجهول ، وهذا الكلام لا ينسجم مع شأن خزيمه وجلالته (راجع قاموس الرجال : ج 4 ص 169 174 الرقم 2615) .

6- .مسند ابن حنبل : ج 8 ص 202 ح 21932 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 448 ح 5696 و5697 ، المعجم الكبير : ج 4 ص 82 ح 3711 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 487 الرقم 100 ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 268 الرقم 101 .

32 . خُزَیمه بن ثابت (ذو شهادَتین)

32خُزَیمه بن ثابت (ذو شهادَتین)ابو عماره ، خُزَیمه بن ثابت بن فاکِه انصاری اَوسی ، از یاران برجسته پیامبر خداست . او در جنگ اُحد و دیگر نبردهای پیامبر خدا ، همگام آن بزرگوار بود و از آن رو که پیامبر خدا گواهی او را در حُکمِ دو شاهد قرار داد ، به «ذو الشهادتَین» مشهور شد . خزیمه از معدود کسانی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر «حقّ خلافت» و «خلافت حق»، استوار ماند و از جمله کسانی بود که فریاد دفاع از خلافت علی علیه السلام را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله سرداد و با تکیه بر عنوان و جایگاهی که پیامبر خدا به او داده بود ، گواهی داد که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام را معیار شناخت حق از باطل ، معرّفی کرده است و پیشوایی را به نام آنان رقم زده است . خزیمه در نبردهای علی علیه السلام ، در محضر آن بزرگوار ، استوار گام بود و پس از شهادت عمّار بن یاسر ، او نیز شهد شهادت نوشید (1) .

.

1- .در بعضی متون تاریخی ، از شرکت نکردن خزیمه در جنگ جمل ، سخن گفته شده و آمده است : او در جنگ جمل و صفّین سلاح خود را برنکشید . (ر . ک : المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 449 ح 5697 ، رجال الکشّی : ج 1 ص 268 ش 101) و در جنگ صِفّین ، بعد از شهادت عمّار ، او به جنگ پرداخته است . این مطالب ، در کتب شیعه و اهل سنّت آمده است و راوی آن نیز ، نوه خزیمه است که «مجهول» شمرده شده است . این گفتار ، با جلالت و شأن خزیمه نیز ناسازگار است (ر . ک : قاموس الرجال : ج 4 ص 173) .

رجال الكشّی عن أبی إسحاق :لَمّا قُتِلَ عَمّارٌ ، دَخَلَ خُزَیمَهُ بنُ ثابِتٍ فُسطاطَهُ ، وطَرَحَ عَنهُ سِلاحَهُ ، ثُمَّ شَنَّ عَلَیهِ الماءَ فَاغتَسَلَ ، ثُمَّ قاتَلَ حَتّی قُتِلَ . (1)

أصحاب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام عن عبد الرحمن بن أبی لیلی :کُنتُ بِصِفّینَ فَرَأَیتُ رَجُلاً أبیضَ اللِّحیَهِ ، مُعتَمّاً مُتَلَثِّماً ، ما یُری مِنهُ إلّا أطرافُ لِحیَتِهِ ، یُقاتِلُ أشَدَّ قِتالٍ ، فَقُلتُ : یا شَیخُ ! تُقاتِلُ المُسلِمینَ ؟ فَحَسَرَ لِثامَهُ ، وقالَ : أنَا خُزَیمَهُ ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : « قاتِل مَعَ عَلِیٍّ جَمیعَ مَن یُقاتِلُ» . (2)

.

1- .رجال الکشّی : ج 1 ص 267 الرقم 100 .
2- .أصحاب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام : ج 1 ص 190 ح 302 .

رجال الکشّی به نقل از ابو اسحاق : چون عمّار کشته شد ، خزیمه بن ثابت به خیمه اش آمد و سلاح خود را افکند و بر خود آب ریخت و غسل کرد و سپس جنگید تا کشته شد .

أصحاب الإمام أمیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از عبد الرحمان بن ابی لیلی : من در صِفّین بودم که مردی ریش سفید را دیدم که دستار بر سر و دهان بند بر صورت دارد و جز دو سوی مَحاسنش دیده نمی شود و به شدّت می جنگد . گفتم : ای پیر! با مسلمانان می جنگی؟ دهان بندش را پایین کشید و گفت : من خزیمه ام . خودم شنیدم که پیامبر خدا فرمود : «همراه علی ، با همه کسانی که با آنها می جنگد ، بجنگ» .

.

33خُلَيدُ بنُ قُرَّةَ اليَربوعِيُّتاريخ الطبرى :كانَ] خُلَيدٌ] والِىَ خُراسانَ . (1)

وقعه صفّين :بَعَثَ [الإِمامُ عَلِىٌّ عليه السلام] خُلَيدا إلى خُراسانَ ، فَسارَ خُلَيدٌ حَتّى إذا دَنا مِن نَيسابورَ بَلَغَهُ أنَّ أهلَ خُراسان قَد كَفَروا ونَزَعوا يَدَهُم مِنَ الطّاعَهِ ، وقَدِمَ عَلَيهِم عُمّالُ كِسرى مِن كابُلَ ، فَقاتَلَ أهلَ نَيسابورَ فَهَزَمَهُم وحَصَرَ أهلَها ، وبَعَثَ إلى عَلِىٍّ بِالفَتحِ وَالسَّبىِ . (2)

34رِبعِىُّ بنُ كَاسوقعه صفّين :اِستَعمَلَ [الإِمامُ عَلِىٌّ عليه السلام]رِبعِىَّ بنَ كاسٍ عَلى سَجِستانَ (3) . (4)

الكامل فى التاريخ :بَعدَ خُروجِ حَسَكَهَ فِى سَجِستانَ كَتَبَ عَلِىٌّ عليه السلام إلى عَبدِ اللّهِ بنِ العَبّاسِ يَأمُرُهُ أن يُوَلِّىَ سَجِستانَ رَجُلاً ويُسَيِّرَهُ إلَيها فى أربَعَهِ آلافٍ ، فَوَجَّهَ رِبعىَّ بنَ كاسٍ العَنبَرِىَّ ومَعَهُ الحُصَينُ بنُ أبى الحُرِّ العَنبَرِىُّ ، فَلَمّا وَرَدَ سَجِستانَ قاتَلَهُم حَسَكَهُ وقَتَلوه ، وضَبَطَ رِبعىُّ البِلادَ . (5)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 93 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 409 ، الأخبار الطوال : ص 153 وفيه «خليد بن كاس» ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 وفيه «خليد بن قرّه التميمى» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 318 ؛ وقعه صفّين : ص 12 .
2- .وقعه صفّين : ص 12 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 92 وفيه «بعث خليد بن قرّه اليربوعى فحاصر أهل نيسابور حتى صالحوه وصالحه أهل مرو» ، الأخبار الطوال : ص 154 نحوه .
3- .سَجِسْتان : معرّب سِيستان ؛ وهى حاليّا من محافظات إيران الشرقيّه .
4- .وقعه صفّين : ص 12 ؛ الأخبار الطوال : ص 153 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 402 .
5- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 351 وراجع تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 .

33 . خُلَید بن قُرّه یَربوعی

34 . رِبعیّ بن کاس

33خُلَید بن قُرّه یَربوعیتاریخ الطبری در یادکردِ خُلَید بن قُرّه : او فرماندار خراسان بود .

وقعه صِفّین :[علی علیه السلام] خلید را به خراسان فرستاد. خلید ، حرکت کرد و چون به نزدیک نیشابور رسید ، خبر یافت که خراسانیانْ کافر شده و دست از اطاعت کشیده اند و کارگزاران کَسرا از کابل بر آنها درآمده اند . پس خُلَید ، با نیشابوریان جنگید و آنان را فراری داد و اهالی آن جا را محاصره کرد و [خبر] پیروزی را به همراه اسیران ، به سوی علی علیه السلام فرستاد . (1)

34رِبعیّ بن کاسوقعه صفّین :[علی علیه السلام] رِبْعیّ بن کاس را بر سیستان گمارد .

الکامل فی التاریخ :پس از شورش حَسَکه در سیستان ، علی علیه السلام به عبد اللّه بن عبّاس ، نامه نوشت و فرمان داد تا مردی را بر حکومت سیستان بگمارد و او را با چهارهزار نفر به آن جا گسیل دارد . ابن عبّاس ، رِبعی بن کاس عنبری را روانه کرد و حصین بن ابو حرّ عنبری را نیز همراهش کرد . پس چون وارد سیستان شد ، حَسَکه با آنها درگیر شد و آنها او را کشتند و رِبعی ، شهرها[ی سیستان] را مهار کرد .

.

1- .در تاریخ الطبری : ج 5 ص 92 آمده است : «خلید بن قرّه یربوعی را فرستاد و او نیشابوریان را محاصره کرد تا آن که آنان و نیز اهالی مرو با او صلح کردند» .

35الرَّبِيعُ بنُ خُثَيمٍالربيع بن خثيم 1 الثورى يُكنّى أبا يزيد . وهو من أصحاب عبد اللّه بن مسعود (1) . اشتهر بالزهد (2) ، فعُدَّ أحد الزهّاد الثمانيه المعروفين (3) . جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام فى وقعه صفّين مع جماعه من القرّاء ، فقال : قد شككنا فى هذا القتال ! ولا غنى بک ولا بالمسلمين عمّن يقاتل المشركين ، فولّنا بعض هذه الثغور لنقاتل عن أهله ، فولّاهم ثغر قزوين والرىّ . وولّاه عليهم (4) . فهو إذاً لم يعرف الحقّ ، وارتاب عند اشتعال نار الفتنه ، مع ادّعائه الزهد والقداسه والإعراض عن الدنيا ، ورغب عن أمير المؤمنين عليه السلام الّذى كان محور الحقّ وفارقه . بيد أنّ بعض الرجاليّين أثنَوا عليه (5) ، ولكن حسبنا فى ذمّه تخلّفه وكلامه الآنف الذكر . ومن هنا إذا لم تقترن العباده والزهد بالوعى والعمق فهذه هى عاقبتها . توفّى فى الكوفه أيّام عبيد اللّه بن زياد (6) . فالظاهر أنّ خواجه ربيع المدفون فى خراسان وفى جوار الإمام الرضا عليه السلام هو غير ربيع بن خثيم الّذى توفّى بالكوفه ، ولعلّه من أصحاب الصادق عليه السلام .

.

1- .وقعه صفّين : ص 115 ؛ البدايه والنهايه : ج 8 ص 217 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 183 ، تهذيب الكمال : ج 9 ص 72 الرقم 1859 ؛ مصباح الشريعه : ص 175 .
3- .تهذيب الكمال : ج 9 ص 73 الرقم 1859 و ج 24 ص 219 الرقم 4996 ، صفه الصفوه : ج 2 ص 29 ، حليه الأولياء : ج 2 ص 105 ح 167 ، تاريخ دمشق : ج 50 ص 250 .
4- .الأخبار الطوال : ص 165 ؛ وقعه صفّين : ص 115 .
5- .رياض العلماء : ج 2 ص 287 ، مجالس المؤمنين : ج 1 ص 297 وراجع مصباح الشريعه : ص 106 و ص 175 و ص 445 و ص 507 .
6- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 193 ، الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 238 الرقم 992 ، صفه الصفوه : ج 2 ص 33 .

35 . ربیع بن خُثیم

35ربیع بن خُثیم (1)ابو یزید ، رَبیع بن خُثَیم ثَوْری ، از یاران عبد اللّه بن مسعود و به زهد ، شُهره بود . او را یکی از هشت زاهد مشهور [صدر اسلام] به شمار آورده اند . او در هنگام جنگ صِفّین ، با گروهی از قاریان به محضر علی علیه السلام آمد و گفت : در جنگ با معاویه تردید دارم و تو و مسلمانان ، از جنگ با مشرکان ، بی نیاز نیستی . پس ما را به یکی از این مرزها بگمار تا در آن جا بجنگیم . امام علی علیه السلام هم او را به فرماندهی گروهی از قاریان گماشت و آنها را به اطراف قزوین و ری ، گسیل داشت . او با همه ادّعای تقدّس و زهد و دنیاگریزی ، حق را نشناخت و در هنگامه اوجگیریِ فتنه ، تردید کرد و سرِ خویش گرفت و از علی علیه السلام که محور حق بود جدا شد . گو این که برخی از رجالیانْ او را ستوده اند ، امّا همین تخلّف ، آن هم با این تعبیر ، در ناستودگی او بسنده است و از سوی دیگر ، هشداری است که اگر عبادت و زهد با شعور و ژرفنگری در نیامیزد ، فرجامش چنین خواهد بود . او در کوفه و به هنگام حکومت عبید اللّه بن زیاد درگذشت . ظاهرا خواجه ربیع مدفون در مشهد ، شخص دیگری غیر از ربیع بن خثیم است که در کوفه درگذشت و شاید از یاران امام صادق علیه السلام باشد .

.

1- .نام پدر ربیع را برخی «خُثَیم» و برخی دیگر ، ضبط نموده اند ؛ امّا نظر به کاربرد بیشتر ضبط اوّل و نیز توضیحات و تصریحات ابن حَجر در فتح الباری (: ج 6 ص 287) وتقریب التهذیب (: ص 206 ش 1888) ، ما همان ضبط را برگزیدیم .

الأخبار الطوال فى ذِكرِ مَجىءِ الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام إلى صِفّينَ : أجابَهُ جُلُّ النّاسِ إلَى المَسيرِ ، إلّا أصحابَ عَبدِ اللّهِ بنِ مَسعودٍ ، وعُبَيَدَةَ السَّلمانِىِّ ، وَالرَّبيعِ بنِ خُثَيمٍ فى نَحوٍ مِن أربَعِمِئَهِ رَجُلٍ مِنَ القُرّاءِ ، فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! قَد شَكَكنا فى هذَا القِتالِ ،مَعَ مَعرِفَتِنا فَضلَکَ ، ولا غِنى بِکَ ولا بِالمُسلِمينَ عَمَّن يُقاتِلُ المُشرِكينَ ، فَوَلِّنا بَعضَ هذِهِ الثُّغورِ لِنُقاتِلَ عَن أهلِهِ . فَوَلّاهُم ثَغرَ قَزوينَ وَالرَّىِّ ، ووَلّى عَلَيهِم الرَّبيعَ بنَ خُثَيمٍ ، وعَقَدَ لَهُ لِواءً ، وكانَ أوّلَ لِواءٍ عُقِدَ فِى الكوفَهِ . (1)

حليه الأولياء عن بلال بن المنذر بَعدَ شَهادَهِ الإمامِ الحُسَينِ عليه السلام : قالَ رَجلٌ : إن لَم أستَخرِجِ اليَومَ سَيِّئَهً مِنَ الرَّبيعِ لِأَحَدٍ لَم أستَخرِجها أبَدا ! قالَ [الرَّجُلُ] : قُلتُ : يا أبا يَزيدَ ، قُتِلَ ابنُ فاطِمَهَ عليهاالسلام ، قالَ : فَاستَرجَعَ ، ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيَهَ : « قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَ تِ وَ الْأَرْضِ عَلِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَدَهِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِکَ فِى مَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ » (2) . قالَ [الرَّجُلُ] : قُلتُ : ما تَقولُ ؟ قالَ : ما أقولُ ! إلَى اللّهِ إيابُهُم ، وعَلَى اللّهِ حِسابُهُم . (3)

.

1- .الأخبار الطوال : ص 165 ؛ وقعه صفّين : ص 115 .
2- .الزمر : 46 .
3- .حليه الأولياء : ج 2 ص 111 .

الأخبار الطوال در یادکردِ آمدن علی علیه السلام به صِفّین : بیشتر مردم به او پاسخ مثبت دادند ، جز یاران عبد اللّه بن مسعود و عُبیده سلمانی و ربیع بن خُثیم به همراه حدود چهارصد تن از قاریان قرآن . آنان عذر آوردند که : ای امیر مؤمنان ! ما در این جنگ ، تردید داریم و با آن که برتریِ تو را می دانیم ، ولی تو و مسلمانان از جنگ با مشرکان ، بی نیاز نیستید . پس یکی از این مرزها را به ما بسپار تا از آن ، دفاع کنیم . پس [علی علیه السلام] مرز قزوین و ری را به آنان سپرد و ربیع بن خُثیم را فرمانده آنان کرد و برایش پرچمی بست که نخستین پرچم بسته شده در کوفه بود .

حلیه الأولیاء به نقل از بلال بن مُنْذر : پس از شهادت امام حسین علیه السلام مردی گفت : اگر امروز خطایی از ربیع نسبت به کسی بیرون نکشم ، دیگر هیچ گاه نخواهم توانست . سپس آن مرد به ربیع گفت : ای ابو یزید ! پسر فاطمه علیهاالسلام کشته شد . ربیع ، استرجاع کرد («إنّا للّه » گفت) و سپس این آیه را تلاوت کرد : «بگو : ای خدایِ پدید آورنده آسمان ها و زمین ، [و ای] دانای نهان و آشکار ! [به روز حساب ،] تو خود در میان بندگانت ، درباره آنچه در آن اختلاف می کرده اند ، داوری می کنی» . آن مرد گفت : گفتم تو چه می گویی؟ گفت : چه بگویم؟ بازگشتشان به سوی خداست و حساب آنان نیز با هموست !

.

36رُشَیدٌ الهَجَرِیُّرُشید الهَجَری من أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام الواعین الراسخین (1) . وعدّ من أصحاب الإمام الحسن (2) والإمام الحسین علیهماالسلامأیضا (3) ، کان أمیر المؤمنین علیه السلام یعظّمه ویُسمّیه «رشید البلایا» . واخترقت نظرته الثاقبه النّافذه ما وراء عالم الشهاده ، فعُرف بعالِم « البلایا والمنایا » (4) . قال له الإمام علیه السلام یوما : « کَیفَ صَبرُکَ إذا أرسَلَ إلَیکَ دَعِیُّ بَنی اُمَیَّهَ ، فَقَطَعَ یَدَیکَ ورِجلَیکَ ولِسانَکَ ؟ » . قال : أ یَکونُ آخِرُ ذلِکَ إلَی الجَنَّهِ ؟ (5) وهکذا ترجم عظمه الصبر ، ودلّ علی صلابته فی محبّته أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه . ولمّا آن ذلک الأوان فعل زیاد بن أبیه فعلته ، ولم یتنازل رشید عن الحقّ إلی أن استشهد وصلب . (6)

.

1- .رجال الطوسی : ص 63 الرقم 556 ، رجال الکشّی : ج 1 ص 290 الرقم 131 ، رجال البرقی : ص 4 ، الاختصاص : ص 7 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 294 .
2- .رجال الطوسی : ص 94 الرقم 931 .
3- .رجال الطوسی : ص 100 الرقم 978 ، الاختصاص : ص 8 ، رجال البرقی : ص 7 .
4- .رجال الکشّی : ج 1 ص 291 الرقم 131 ، الأمالی للطوسی : ص 166 ح 276 وفیه «رشید المبتلی» ، الاختصاص : ص 77 ، بصائر الدرجات : ص 264 ح 9 .
5- .الأمالی للطوسی : ص 165 ح 276 ، رجال الکشّی : ج 1 ص 290 الرقم 131 .
6- .الإرشاد : ج 1 ص 325 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 294 .

36 . رُشَید هَجَری

36رُشَید هَجَریرُشَید هَجَری از فقیهان ، محدّثان و عالمان بزرگ شیعی و از یاران بیدارْ دل و استوارْ گام علی علیه السلام است . او را از یاران امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز شمرده اند . علی علیه السلام رُشَید را بزرگ می داشت و به او «رُشَید بلایا» می گفت . نگاه نافذ او به فراسوی ظاهر دنیا راه یافته بود و از این رو ، او را عالم به حوادث گذشته و آینده دانسته اند . علی علیه السلام روزی به رُشید فرمود : «آن گاه که فرزندْ خوانده بنی امیّه ، در پیِ تو فرستد و دست ها و پاها و زبانت را قطع کند ، چگونه شکیبایی خواهی کرد؟» . رُشید پرسید که : آیا فرجام آن ، بهشت است؟ و بدین سان ، شکوه شکیبایی را رقم زد و استوار گامی در عشق علی علیه السلام را بیان کرد و چون آن هنگامه رسید و زیاد بن آبیهْ چنان کرد ، او از حق ، روی برنتافت و شهد شهادت نوشید و به دار کشیده شد .

.

الأمالى للطوسى عن بنت رُشيد الهَجَرى عن رُشيد الهَجَرى :قال لى حبيبى أمير المؤمنين عليه السلام : يا رُشيد ، كيف صَبرُکَ إذا أرسَلَ إلَيکَ دَعِىُّ بَنى اُمَيَّةَ فَقَطَعَ يَدَيکَ ورِجلَيکَ ولِسانَکَ ؟ فَقُلتُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ يَکونُ آخِرُ ذلِکَ إلَى الجَنَّةِ ؟ قالَ : نَعَم يا رُشَيدُ ، وأنتَ مَعى فِى الدُّنيا وَالآخِرَةِ . قالَت : فَوَاللّهِ ما ذَهَبَتِ الأَيّامُ حَتّى أرسَلَ إلَيهِ الدَّعِىُّ عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍ ، فَدَعاهُ إلَى البَراءَةِ مِن أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَأبى أن يَتَبَرَّأَ مِنهُ ، فَقالَ لَهُ ابنُ زِيادٍ : فَبِأىِّ ميتَةٍ قالَ لَکَ صاحِبُکَ تَموتُ ؟ قالَ : أخبَرَنى خَليلى صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ أ نَّکَ تَدعونى إلَى البَراءَةِ مِنهُ فَلا أتَبَرَّأُ ، فَتُقَدِّمُنى فَتَقطَعُ يَدَىَّ ورِجلَىَّ ولِسانى . فَقالَ : وَاللّهِ لَاُکَذِّبَنَّ صاحِبَکَ ، قَدِّموهُ فاَقطَعوا يَدَهُ ورِجلَهُ وَاترُکوا لِسانَهُ ، فَقَطَعوهُ ثُمَّ حَمَلوهُ إلى مَنزِلِنا . فَقُلتُ لَهُ : يا أبَه ، جُعِلتُ فِداکَ ، هَل تَجِدُ لِما أصابَکَ ألَما؟ قالَ : وَاللّهِ لا يابُنَيَّةَ إلّا کَالزِّحامِ بَينَ النّاسِ . ثُمَّ دَخَلَ عَلَيهِ جيرانُهُ ومَعارِفُهُ يَتَوجَّعونَ لَهُ ، فَقالَ : اِيتونى بِصَحيفَةٍ ودَواةٍ أذکُر لَکُم ما يَکونُ مِمّا أعلَمَنيهِ مَولاىَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام . فَأتَوهُ بِصَحيفَةٍ ودَواةٍ ، فَجَعَلَ يَذکُرُ ويُملى عَلَيهِم أخبارَ المَلاحِمِ وَالکائِناتِ ويُسنِدُها إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام . فَبَلَغَ ذلِکَ ابنَ زِيادٍ ، فَأرسَلَ إلَيهِ الحَجّامَ حَتّى قَطَعَ لِسانَهُ ، فَماتَ مِن لَيلَتِهِ تِلکَ رَحِمَهُ اللّهُ . (1)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 165 ح 276 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 290 الرقم 131 ، الاختصاص : ص 77 .

الأمالی ، طوسی به نقل از دختر رُشَید هَجَری : پدرم گفت : محبوب من ، امیر مؤمنان ، به من فرمود : «ای رشید! چگونه صبر می کنی آن گاه که فرزندْ خوانده بنی امیّه در پیِ تو فرستد و دست و پا و زبانت را ببُرَد؟» . گفتم : ای امیر مؤمنان! آیا پایان آن ، بهشت است؟ گفت : «آری ، ای رشید! و تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود» . به خدا سوگند ، مدّت زمانی نگذشته بود که آن حرامزاده ، زیاد بن آبیهْ ، در پی او فرستاد و او را به بیزاری جستن از امیر مؤمنان فراخواند ؛ امّا رشید ، از این کار خودداری ورزید . زیاد به او گفت : سروَرت به تو گفته است که چگونه می میری؟ گفت : دوست من که درودهای خدا بر او باد به من خبر داده است که تو مرا به بیزاری جُستن از او فرا می خوانی ، امّا من بیزاری نمی جویم . تو هم مرا پیش می اندازی و دست و پا و زبانم را می بُری . ابن زیاد گفت : به خدا سوگند ، کاری می کنم که سخن او دروغ درآید . او را بیاورید و دست و پایش را ببُرید ، امّا زبانش را بگذارید . پس دست و پایش را بریدند و او را به خانه مان آوردند. گفتم : پدرم ! فدایت شوم! آیا از این مصیبت ، درد و رنجی هم می کشی؟ گفت : دخترکم ! به خدا سوگند ، نه ! تنها مانند وقتی است که در تنگنای شلوغی ، گرفتار شوی . پس همسایگان و آشنایان او بر وی درمی آمدند و اظهار همدردی می کردند . رشید گفت : کاغذ و دواتی برایم بیاورید تا از آنچه مولایم امیر مؤمنان به من یاد داده است ، برایتان بگویم . پس کاغذ و دوات را برایش آوردند و به گفتن و املای اخبارِ وقایع و فتنه های آینده آغاز کرد ؛ و آنها را از امیر مؤمنان شنیده بود و به او اِسناد می داد . این موضوع ، به گوش ابن زیاد رسید . او هم حجامتگری را در پی او فرستاد تا زبانش را ببُرد . پس رشید ، شب همان روزی که زبانش را بریدند ، درگذشت . خدایش بیامرزد!

.

الإرشاد عن زياد بن النّضر الحارثى :كُنتُ عِندَ زِيادٍ إذ اُتِىَ بِرُشَيدٍ الهَجَرِىِّ ، فَقالَ لَهُ زِيادٌ : ما قالَ لَکَ صاحِبُکَ يعَنى عَلِيّا عليه السلام إنّا فاعِلونَ بِکَ ؟ قالَ : تَقطَعونِ يَدَىَّ ورِجلَىَّ وتَصلُبونَنى. فَقالَ زِيادٌ : أمَ وَاللّهِ لَاُکَذِّبَنَّ حَديثَهُ ، خَلّو سَبيلَهُ. فَلَمّا أرادَ أن يَخرُجَ قالَ زِيادٌ : وَاللّهِ ما نَجِدُ لَهُ شَيئا شَرّا مِمّا قالَ صاحِبُهُ ، اِقطَعوا يَدَيهِ ورِجلَيهِ وَاصلُبوهُ . فَقالَ رُشَيدٌ : هَيهاتَ ، قَد بَقِىَ لى عِندَکُم شَىءٌ أخبَرَنى بِهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام . قالَ زِيادٌ : اِقطَعوا لِسانَهُ . فَقالَ رُشَيدٌ : الآنَ وَاللّهِ جاءَ تَصديقُ خَبَرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام . (1)

37زِرُّ بنُ حُبَيشٍزرّ بن حُبيش بن حُباشه الأسدى من الفضلاء والعلماء والقرّاء المطّلعين على معارف القرآن ، وأحد عيون التابعين (2) ، ومن أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام الأجلّاء (3) . وقد شهد الإمام عليه السلام بوثاقته . وبلغ حبّه وودّه للإمام عليه السلام درجه أنّ أصحاب الرجال عدّوه علويّا (4) . كان بارعا فى أدب العرب . ووصفته كتب التراجم بأ نّه أعرب النّاس ، وذكرت أنّ عبد اللّه بن مسعود كان يسأله عن العربيّه (5) . قرأ زرّ القرآن كلّه على أمير المؤمنين عليه السلام (6) ، وقرأه عاصم عليه (7) ، وكان عاصم من القرّاء السبعه وكبار علماء الكوفه فى القرن الثانى . عُمِّر زرّ طويلاً ، وتوفّى حوالى سنه 80 ه (8) ، وهو ابن مئه وعشرين سنه . (9)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 325 ، إعلام الورى : ج 2 ص 343 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 294 وراجع رجال الكشّى : ج 1 ص 290 الرقم 131 والاختصاص : ص 78 .
2- .الاستيعاب : ج 2 ص 131 الرقم 873 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 312 الرقم 1735 ، الإصابه : ج 2 ص 522 الرقم 2978 ؛ رجال الطوسى : ص 64 الرقم 569 .
3- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 24 ، تهذيب التهذيب : ج 2 ص 194 الرقم 2350 ؛ رجال الطوسى : ص 64 الرقم 569 .
4- .تهذيب الكمال : ج 9 ص 337 الرقم 1976 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 168 الرقم 60 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 29 ، الإصابه : ج 2 ص 523 الرقم 2978 .

5- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 105 ، تهذيب الكمال : ج 9 ص 337 الرقم 1976، سير أعلام النّبلاء: ج4 ص167 الرقم 60، المعارف لابن قتيبه : ص 427 ، الإصابه : ج 2 ص 522 الرقم 2978 .
6- .ميزان الاعتدال : ج 2 ص 73 الرقم 2878 ، المناقب للخوارزمى : ص 86 ح 76 .
7- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 167 الرقم 60 ، المعارف لابن قتيبه : ص 530 ، وفيات الأعيان : ج 3 ص 9 ، تذكره الحفّاظ : ج 1 ص 57 ح 40 .
8- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 222 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 25 .
9- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 25 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 168 الرقم 60 ، الاستيعاب : ج 2 ص 131 الرقم 873 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 312 الرقم 1735 .

37 . زِرّ بن حُبَیش

الإرشاد به نقل از زیاد بن نَصْر حارثی :نزد زیاد بودم که رُشَید هَجَری را آوردند . زیاد به او گفت : سرورت (یعنی علی علیه السلام) به تو گفته است که ما با تو چه می کنیم؟ گفت : دست و پایم را می بُرید و به دارم می کشید . زیاد گفت : به خدا سوگند ، کاری می کنم که سخنش دروغ درآید . آزادش بگذارید . و چون رشید خواست بیرون برود ، زیاد گفت : به خدا سوگند ، کاری بدتر از آنچه سرورش خبر داده ، نمی توانیم بر سرش بیاوریم . دست و پایش را ببُرید و به دارش کشید . رشید گفت: چنین مباد! هنوز کار دیگری از شما مانده که امیر مؤمنان ، خبرش را به من داده [و هنوز نکرده اید]. زیاد گفت : زبانش را ببُرید . رشید گفت : به خدا سوگند ، اکنون [سببِ] تصدیق خبر امیر مؤمنان ، فرا رسید .

37زِرّ بن حُبَیشزرّ بن حُبَیش بن حُباشه اسدی از فاضلان ، عالمان ، قاریان و آگاهان به معارف قرآن و از چهره های والای تابعیان و از یاران بزرگوار علی علیه السلام است که مولا به وثاقتش گواهی داده است . همگامی و همدمی او با علی علیه السلام چنان بوده است که رجالیان ، او را با عنوان «علوی» یاد کرده اند . او در ادب عرب ، چیره دست بود . منابع شرح حال نگاری از او با عنوان «عرب ترینِ مردم» یاد کرده و آورده اند که عبد اللّه بن مسعود ، مسائل ادبی عربی را از او می پرسید . او تمام قرآن را در محضر علی علیه السلام خواند . عاصم ، از قاریان و عالمان بزرگ قرن دوم کوفه و از «قُرّاء سبعه» ، قرآن را بر وی خوانده است . زندگی زرّ ، طولانی گشت . او در حدود سال 80 هجری و در 120 سالگی زندگی را بدرود گفت .

.

ميزان الاعتدال عن زرّ بن حُبيش :قَرَأتُ القُرآنَ كُلَّهُ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمّا بَلَغُت : «وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ فِى رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ» (1) بَكى حَتّى ارتَفَعَ نَحيبُهُ . (2)

38زِيادُ بنُ أبيهِهو زياد بن سُميَّه ؛ وهى اُمّه ، وقبل استلحاقه بأبى سفيان يقال له : زياد بن عبيد الثقفى ، تحدّثنا عنه مجملاً فى مدخل البحث . كان من الخطباء (3) والساسه . إشتهر بذكائه المفرط ومكره فى ميدان السياسه (4) . ولدته سميّه ، الَّتى كانت بغيّا من أهل الطائف (5) وكانت تحت عبيد الثقفى (6) فى السنه الاُولى من الهجره (7) . أسلم زياد فى خلافه أبى بكر (8) . ولفت نظر عمر فى عنفوان شبابه بسبب كفاءته ودهائه السياسى (9) ، فأشخصه فى أيّام خلافته إلى اليمن لتنظيم ما حدث فيها من اضطراب (10) . كان عمر بن الخطّاب قد استعمله على بعض صدقات البصره أو بعض أعمال البصره (11) . كان زياد يعيش فى البصره ، وعمل كاتبا لولاتها : أبى موسى الأشعرى (12) ، والمغيره بن شعبه (13) ، وعبد اللّه بن عامر (14) . وكان كاتبا (15) ومستشارا (16) لابن عبّاس فى البصره أيّام خلافه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام . ولمّا توجّه ابن عبّاس إلى صفّين جعله على خراج البصره وديوانها وبيت مالها (17) . وعندما امتنع أهل فارس وكرمان من دفع الضرائب ، وطردوا واليهم سهل بن حُنيف ، استشار الإمام عليه السلام أصحابه لإرسال رجل مدبّر وسياسى إليهم ، فاقترح ابن عبّاس زيادا (18) ، وأكّد جاريةُ بن قدامه هذا الاقتراح (19) . فتوجّه زياد إلى فارس وكرمان (20) . وتمكّن بدهائه السياسى من إخماد نار الفتنه . وفى تلك الفتره نفسها ارتكب أعمالاً ذميمه فاعترض عليه الإمام عليه السلام (21) . لم يشترك زياد فيحروب الإمام عليه السلام ، وكان مع الإمام وابنه الحسن المجتبى عليهماالسلامحتى استشهاد الإمام عليه السلام ، بل حتى الأيّام الاُولى من حكومه معاويه (22) . ثمّ زلّ بمكيده معاويه ، ووقع فيما كان الإمام قد حذّره منه (23) ، وأصبح أداةً طيّعه لمعاويه تماما ، من خلال مؤامره الاستلحاق . وسمّاه معاويه أخاه (24) . وشهد جماعه على أ نّه ابن زنا (25) . وهكذا أصبح زياد بن أبى سفيان ! ! كانت المفاسد والقبائح متأصّله فى نفس زياد ، وقد أبرز خبث طينته واسوداد قلبه فى بلاط معاويه . ولّاه البصره فى بادئ الأمر ، ثمّ صار أميرا على الكوفه أيضا (26) . ولمّا أحكم قبضته عليهما لم يتورّع عن كلّ ضرب من ضروب الفساد والظلم (27) . وتشدّد كثيرا على النّاس ، خاصّه شيعه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (28) ، إذ سجن الكثيرين منهم فى سجون

مظلمه ضيّقه أو قتلهم (29) . وأكره النّاس على البراءه من الإمام عليه السلام (30) وسبّه (31) مصرّا على ذلک . هلک زياد بالطاعون (32) سنه 53 ه (33) وهو ابن 53 سنه (34) ، بعد عقدٍ من الجور والعدوان والنّهب ونشر القبائح وإشاعه الرجس والفحشاء ، وخَلَّفَ من هذه الشجره الخبيثه ثمره خبيثه تقطر قبحا ، وهو عبيد اللّه الَّذى فاق أباه فى الكشف عن سوء سريرته وظلمه لآل علىّ عليه السلام وشيعته . كان زياد نموذجا واضحا للسياسى الَّذى له دماغ مفكّر ، ولكن ليس له قلب وعاطفه قطّ ! ! كان الشرَه ، والعَبَث ، والنّفاق فى معامله النّاس من صفاته الَّتى أشار إليها الإمام عليه السلام في رساله موقظه منبِّهه (35) . كان زياد عظيما عند طلّاب الدنيا الذين يَعظُم فى عيونهم زبرجها وبهرجها ؛ ولذا مدحوه بالذكاء الحادّ والمكانه الساميه (36) . بَيد أنّ نظره إلى ما وراء ذلک تدلّنا على أ نّه لم يَرْعَوِ من كلّ رجسٍ ودنسٍ وقبحٍ وخبث ، حتى من تغيير نسبه أيضا .

.

1- .الشورى : 22 .
2- .ميزان الاعتدال : ج 2 ص 73 الرقم 2878 ، المناقب للخوارزمى : ص 86 ح 76 نحوه .
3- .الاستيعاب : ج 2 ص 100 الرقم 829 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 336 الرقم 1800 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 496 الرقم 112 ، الإصابه : ج 2 ص 528 الرقم 2994 .
4- .الاستيعاب : ج 2 ص 100 الرقم 829 ، العقد الفريد : ج 4 ص 6 ، الإصابه : ج 2 ص 528 الرقم 2994 .
5- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 219 ؛ مروج الذهب : ج 3 ص 15 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 495 الرقم 112 ، العقد الفريد : ج 4 ص 4 ، الإصابه : ج 2 ص 528 الرقم 2994 .
6- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 495 الرقم 112 ، الإصابه : ج 2 ص 527 الرقم 2994 ، العقد الفريد : ج 4 ص 4 .
7- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 163 ، الاستيعاب : ج 2 ص 100 الرقم 829 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 494 الرقم 112 وفيهما «ولد عام الهجره» ، الوافى بالوفيات : ج 15 ص 12 الرقم 10 ، الطبقات الكبرى : ج 7 ص 100 ، المعارف لابن قتيبه : ص 346 وفيهما «ولد عام الفتح بالطائف» .
8- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 162 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 494 الرقم 112 ، الوافى بالوفيات : ج 15 ص 12 الرقم 10 ، الإصابه : ج 2 ص 528 الرقم 2994 .

9- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 166 168 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 198 .
10- .الاستيعاب : ج 2 ص 101 الرقم 829 .
11- .الاستيعاب : ج 2 ص 100 الرقم 829 .
12- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 99 ، المعارف لابن قتيبه : ص 346 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 162 و ص 169 ، الاستيعاب : ج 2 ص 100 الرقم 829 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 494 الرقم 112 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 198 .
13- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 169 ، المعارف لابن قتيبه : ص 346 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 495 الرقم 112 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 198 .
14- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 169 .
15- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 169 و 170 ، المعارف لابن قتيبه : ص 346 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 495 الرقم 112 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 199 .
16- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 171 .
17- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 170 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 495 الرقم 112 وفيه «ناب عنه ابن عبّاس بالبصره» .
18- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 137 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 430 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 318 .
19- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 137 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 429 .
20- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 137 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 429 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 144 وفيه «وجّه علىٌّ زيادا فأرضوه وصالحوه وأدَّوا الخراج» .
21- .نهج البلاغه : الكتاب 20 و 21 .
22- .العقد الفريد : ج 4 ص 5 .
23- .نهج البلاغه : الكتاب 44 ؛ الاستيعاب : ج 2 ص 101 الرقم 829 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 337 الرقم 1800 .
24- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 218 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 214 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 162 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 494 الرقم 112 ، الاستيعاب : ج 2 ص 101 الرقم 829 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 336 الرقم 1800 ، تاريخ الخلفاء : ص 235 ، العقد الفريد : ج 4 ص 4 .
25- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 219 ؛ مروج الذهب : ج 3 ص 14 و 15 ، العقد الفريد : ج 4 ص 4 ، الإصابه : ج 2 ص 528 الرقم 2994 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 95 الرقم 112 .
26- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 99 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 205 وص 207 ، المعارف لابن قتيبه : ص 346 ، مروج الذهب : ج 3 ص 33 و 34 ،

تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 156 و ص 158 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 162 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 496 الرقم 112 .
27- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 216 ، مروج الذهب : ج 3 ص 35 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 222 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 474 ، شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 204 . ولمزيد الاطّلاع على حياه زياد بن أبيه راجع : أنساب الأشراف : ج 5 ص 205 250 .
28- .المعجم الكبير : ج 3 ص 70 ح 2690 ، الفتوح : ج 4 ص 316 ، الوافى بالوفيات : ج 5 ص 12 الرقم 10 .
29- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 202 ، مروج الذهب : ج 3 ص 35 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 496 الرقم 112 .
30- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 203 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 496 الرقم 112 .
31- .مروج الذهب : ج 3 ص 35 .
32- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 288 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 203 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 496 الرقم 112 ، الوافى بالوفيات : ج 15 ص 13 الرقم 10 ، وفيات الأعيان : ج 2 ص 462 .
33- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 100 ، الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 328 الرقم 1516 ، المعارف لابن قتيبه : ص 346 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 207 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 496 الرقم 112 ، الوافى بالوفيات : ج 15 ص 13 الرقم 10 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 337 الرقم 1800 .
34- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 166 ، الاستيعاب : ج 2 ص 100 الرقم 829 .
35- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 204 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 321 .
36- .الاستيعاب : ج 2 ص 100 الرقم 829 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 337 الرقم 1800 .

38 . زیاد بن اَبیهْ

میزان الاعتدال به نقل از زرّ بن حُبَیش : همه قرآن را نزد علی علیه السلام خواندم و چون به آیه : «و آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند ، در باغ های بهشت اند» رسیدم ، آن قدر گریست که ناله اش بلند شد .

38زیاد بن اَبیهْاو به نام مادرش سُمَیّه ، «زیاد بن سُمیّه» خوانده می شد و پیش از نسبت داده شدنش توسّط معاویه به ابوسفیان ، وی را «زیاد بن عُبَید ثَقَفی» نیز می خواندند . در مقدّمه این بخش ، به اجمال از زیاد ، سخن گفتیم . زیاد از خطیبان و سیاستمدارانی است که به هوش سرشار و نیرنگ در میدان سیاست، شُهره اند . سمیّه که زنی بدکار از مردمان طائف و در عقد ازدواج عُبَید ثَقَفی بود او را به سال اوّل هجری بزاد . زیاد ، به روزگار خلافت ابوبکر ، مسلمان شد و در عنفوان جوانی به خاطر کفایت و هوش سیاسی اش مورد توجّه عمر قرار گرفت . عمر ، او را به هنگام خلافتش برای ساماندهی برخی از ناهنجاری ها به یمن ، گسیل داشت و زمانی نیز برای اخذ زکات بصره و برخی نواحی آن ، وی را به آن جا اعزام کرد . زیاد در بصره می زیست و مدّتی سِمَت کتابت فرمانداران آن دیار : ابو موسی اشعری ، مُغَیره بن شُعبه و عبد اللّه بن عامر را به عهده داشت . پس از خلافت علی علیه السلام او در بصره کاتب و مشاور عبد اللّه بن عبّاس بود ، و چون ابن عبّاس عازم جنگ صِفّین شد ، وی را جانشین خود در خراج و بیت المال و دیوان بصره کرد . هنگامی که اهل فارس و کرمان از دادن مالیات ، سر برتافتند [و با شورش بر] فرماندار آن دیار ، سهل بن حُنَیف ، وی را اخراج کردند ، علی علیه السلام با یارانش به رایزنی پرداخت که مرد مدبّر و سیاستمداری را به آن دیار ، گسیل دارد . ابن عبّاس ، زیاد را پیشنهاد کرد و جاریه بن قُدامه بر این پیشنهاد ، تأکید کرد و بدین سان ، زیاد ، از سوی علی علیه السلام به حکومت فارس و کرمان ، گماشته شد (1) و با سیاستمداری و زیرکی ، فتنه را خاموش کرد ؛ ولی پس از آن ، کارهای ناشایستی انجام داد و اعتراض امام علیه السلام را برانگیخت . زیاد در هیچ یک از جنگ های علی علیه السلام شرکت نداشت و تا روزگار شهادت علی علیه السلام و حتی در آغازین روزهای خلافت معاویه ، با علی علیه السلام و فرزندش امام حسن علیه السلام بود . امّا زیاد ، تحت تأثیر نیرنگ های معاویه لغزید و در آنچه علی علیه السلام

وی را از آن بیم داده بود ، واقع شد و با توطئه «پیدا شدن پدرش» ، یکسر در اختیار معاویه قرار گرفت . معاویه او را برادر خود خواند و چند نفر نیز بر زنازاده بودنِ او شهادت دادند و بدین سان ، او «زیاد بن ابی سفیان» شد ! زیاد که ریشه در تباهی ها و زشتی ها داشت ، در دربار معاویه بود که بد نهادی و تیره جانی خود را بروز داد . او ابتدا فرماندار بصره و سپس کوفه و بصره شد و چون بر کوفه و بصره یکجا تسلّط یافت ، از هیچ گونه فساد و ستم بارگی کوتاهی نکرد و بر مردمان ، بخصوص شیعیان علی علیه السلام بسی سخت گرفت و بسیاری را در سیاه چال ها زندانی کرد و یا به قتل رساند. زیاد ، مردمان را بر بیزاری جُستن از امام علی علیه السلام و دشنام دادن به مولا ، مجبور کرد و بر این کار ، پافشاری می کرد . زیاد پس از ده سال ستم و تجاوز و قتل و غارت و زشتی آفرینی و پلیدی گستری ، به سال 53 هجری و در 53 سالگی بر اثر طاعون در گذشت ؛ امّا از این شجره خبیث ، ثمره ای خبیث و سرشار از زشتی به نام «عبید اللّه » باقی ماند که در تیره جانی ، ستم بارگی و ظلم به آل علی علیه السلام و شیعیان مولا ، از پدر ، فراتر بود . زیاد ، نمونه روشنی است از سیاستمدارانی که از هوش و ذکاوت برخوردارند ؛ امّا قلب و عاطفه ، هرگز ! شکم بارگی ، هرزگی ، نفاق و دورویی در برخورد با مردم ، از جمله ویژگی های اوست که علی علیه السلام در نامه ای بیدار کننده ، به آنها اشاره کرده است . او در نزد کسانی که دنیامداری و کشش ها و جاذبه های دنیایی در چشمشان بزرگ می نماید ، بزرگ بود و بدین سان ، به هوش سرشار و جایگاه بلند ، ستوده می شد ؛ امّا با نگاهی عمیق تر ، از پلیدی و زشتی و آتشْ نهادی هیچ کم نداشت ، آن سان که نَسَب خود را نیز تغییر داد .

.

1- .در تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 144 آمده : «علی علیه السلام زیاد را روانه کرد . پس آنان وی را راضی کردند و با او مصالحه کرده ، مالیات را ادا کردند» .

ص: 204

. .

ص: 205

. .

ص: 206

. .

ص: 207

. .

ص: 208

. .

ص: 209

. .

سير أعلام النّبلاء فى ذِكرِ زِيادِ بنِ أبيهِ : هُوَ زِيادُ بنُ عُبَيدٍ الثَّقَفِىُّ ، وهُوَ زِيادُ بنُ سُمَيَّةَ ، وهِىَ اُمُّهُ ، وهُوَ زِيادُ بنُ أبى سُفيانَ الَّذِى استَلحَقَهُ مُعاوِيَهُ بِأَنَّهُ أخوهُ . كانَت سُمَيَّهُ مَولاهً لِلحارِثِ بنِ كَلَدَهَ الثَّقَفِىُّ طَبيبِ العَرَبِ . يُكنّى أبَا المُغيرَهِ . لَهُ إدراكٌ ، وُلِدَ عامَ الهِجرَهِ ، وأسلَمَ زَمَنَ الصِّدّيقِ وهُوَ مُراهِقٌ ، وهُوَ أخو أبى بَكرَهَ الثَّقَفِىِّ الصَّحابِىِّ لِاُمِّهِ ، ثُمَّ كانَ كاتِبا لِأَبى موسَى الأَشعَرِىِّ زَمَنَ إمرَتِهِ عَلَى البَصرَهِ ... . وكانَ كاتِبا بَليغا ، كَتَبَ أيضا لِلمُغيرَهِ ولِابنِ عَبّاسٍ ، ونابَ عَنهُ بِالبَصرَهِ . يُقالُ : إنَّ أبا سُفيانَ أتَى الطّائِفَ ، فَسَكَرَ ، فَطَلَبَ بَغَيًّا ، فَواقَعَ سُمَيَّهَ ، وكانَت مُزَوَّجَهً بِعُبَيدٍ ، فَوَلَدَت مِن جَماعَهٍ زيادا ، فَلَمّا رَآهُ مُعاوِيَهُ مِن أفرادِ الدَّهرِ ، استَعطَفَهُ وَادَّعاهُ ، وقالَ : نَزَلَ مِن ظَهرِ أبى . ولَمّا ماتَ عَلِىٌّ عليه السلام ، كانَ زِيادٌ نائِبا لَهُ عَلى إقليمِ فارِسٍ . (1)

.

1- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 494 الرقم 112 .

سیر أعلام النبلاء در یادکردِ زیاد بن اَبیهْ : او زیاد بن عُبَید ثَقَفی و یا با نسبت داده شدن به مادرش ، زیاد بن سمیّه است و همان کسی است که پس از الحاق به معاویه و ادّعای برادری او ، زیاد بن ابی سفیان خوانده شد . این سُمیّه ، کنیز ابو مُغَیره حارث بن کَلْده ثقفی ، پزشک عرب ، بود . زیاد ، در سال هجرت به دنیا آمد و دوران پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد . در نوجوانی و در زمان خلافت ابوبکر ، مسلمان شد . او برادر مادری ابوبکره ثقفی است که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود . زیاد که مُنشی زبردستی بود ، به هنگام حکومت ابو موسی اشعری بر بصره ، کاتب وی ... و پس از او کاتب مُغَیره و ابن عبّاس نیز شد . او به جانشینی ابن عبّاس در بصره نیز رسید . چون معاویه او را از نوادر روزگار دید ، وی را به سوی خود کشید و بر اساس شهادت کسی که می گفت : ابوسفیان به طائف آمد و مست کرد و زن بدکاره ای طلبید و با سمیّه که همسر عبید بود درآمیخت ادّعا کرد که نطفه او از پشت پدر وی است . به هنگام وفات علی علیه السلام ، زیاد ، [از سوی ابن عبّاس ،] نایب او بر استان فارس بود .

.

الاستيعاب فى ذِكرِ زِيادِ بنِ أبيهِ : كانَ رَجُلاً عاقِلاً فى دُنياهُ ، داهِيَةً خَطيبا ، لَهُ قَدرٌ وجَلالَةٌ عِندَ أهلِ الدُّنيا . (1)

اُسد الغابه :كانَ عَظيمَ السِّياسَهِ ، ضابِطا لِما يَتَوَلّاهُ . (2)

تاريخ اليعقوبى :كانَ [المُغيرَهُ] يَختَلِفُ إلَى امرَأَهٍ مِن بَنى هِلالٍ يُقالُ لَها : اُمُّ جَميلٍ ، زَوجَهُ الحَجّاجِ بنِ عَتيكٍ الثَّقَفِىِّ ، فَاستَرابَ بِهِ جَماعَهٌ مِنَ المُسلِمينَ ، فَرَصَدَهُ أبو بَكرَهَ ونافِعُ بنُ الحارِثِ وشِبلُ بنُ مَعبَدٍ وزِيادُ بنُ عُبَيدٍ ، حَتّى دَخَلَ إلَيها فَرَفَعَتِ الرّيحُ السِّترَ فَإذا بِهِ عَلَيها ، فَوَفَدَ عَلى عُمَرَ ، فَسَمِعَ عُمَرُ صوتَ أبى بَكرَهَ وبَينَهُ وبَينَهُ حِجابٌ ، فَقالَ : أبو بَكرَهَ ! قالَ : نَعَم . قالَ : لَقَد جِئتَ بِشَرٍّ (3) ! قالَ : إنَّما جاءَ بِهِ المُغيرَهُ . ثُمَّ قَصَّ عَلَيهِ القِصَّهَ . فَبَعَثَ عُمَرُ أبا موسَى الأَشعَرِىَّ عامِلاً مَكانَهُ ، وأمَرَهُ أن يُشخِصَ المُغيرَهَ ، فَلَمّا قَدِمَ عَلَيهِ جَمَعَ بَينَهُ وبَينَ الشُّهودِ ، فَشَهِدَ الثَّلاثَهُ ، وأقبَلَ زِيادٌ ، فَلَمّا رَآهُ عُمَرُ قالَ : أرى وَجهَ رَجُلٍ لا يُخزِى اللّهُ بِهِ رَجُلاً مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ ، فَلَمّا دَنا قالَ : ما عِندَکَ يا سَلَحَ العُقابِ ؟ قالَ : رَأَيتُ أمرا قبيحا ، وسَمِعتُ نَفَسا عالِيا ، ورَأَيتُ أرجُلاً مُختَلِفَهً ، ولَم أرَ الَّذى مِثلَ الميلِ فِى المُكحُلَهِ . فَجَلَدَ عُمَرُ أبا بَكرَهَ ، ونافِعا ، وشِبلَ بنَ مَعبَدٍ ، فَقامَ أبو بَكرَه وقالَ : أشهَدُ أنَّ المُغيرَهَ زانٍ، فَأَرادَ عُمَرُ أن يَجلِدَهُ ثانِيَهً ، فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : إذا تُوَفّى صاحِبَکَ حِجارَهً (4) . وكانَ عُمَرُ إذا رَأى المُغيرَهَ قالَ : يا مُغيرَهُ ، ما رَأَيتُکَ قَطُّ إلّا خَشيتُ أن يَرجُمَنِى اللّهُ بِالحِجارَهِ . (5)

.

1- .الاستيعاب : ج 2 ص 100 الرقم 829 .
2- .اُسد الغابه : ج 2 ص 337 الرقم 1800 .
3- .فى المصدر : « ببشر » ، والصواب ما أثبتناه ، أو « لِشَرٍّ » كما فى تاريخ الطبرى .
4- .فى تاريخ دمشق : « فقال له علىٌّ : يا أمير المؤمنين ، إذا تكمل شهادته أربعه ، ويحلّ على صاحبک الرجم ! فترَکَه » .
5- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 146 ؛ تاريخ دمشق : ج 60 ص 35 39 نحوه ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 69 72 ، الأغانى : ج 16 ص 103 110 وفيه عن الشعبى «كانت اُمّ جميل بنت عمر الّتى رُمى بها المغيره بن شعبه بالكوفه تختلف إلى المغيره فى حوائجها ، فيقضيها لها ، قال : ووافقت عمر

بالموسم والمغيره هناک ، فقال له عمر : أ تعرف هذه ؟ قال : نعم ، هذه اَمّ كلثوم بنت علىّ . فقال له عمر : أ تتجاهل علىَّ ؟ ! واللّه ما أظنّ أبا بكره كذب عليک ، وما رأيتک إلّا خفت أن اُرمى بحجاره من السماء» .

الاستیعاب در یادکردِ زیاد بن اَبیهْ : در امور دنیایی مردی خردمند و زیرک و سخنور بود و در نزد دنیاپرستان ، شُکوه و منزلتی داشت .

اُسد الغابه :سیاستمداری بزرگ بود و رشته کارهای تحت ولایتش را در دست داشت .

تاریخ الیعقوبی :مغیره بن شُعبه با زنی از قبیله بنی هلال به نام اُمّ جمیل که همسر حَجّاج بن عتیک ثقفی بود رفت و آمد داشت . پس گروهی از مسلمانان به او شک بردند و ابو بکره و نافع بن حارث و شِبْل بن معبد و زیاد بن عُبید در کمینش نشستند تا آن که مغیره بر آن زن ، وارد شد . باد ، پرده را بالا زد و او را در حال آمیزش با آن زن یافتند . بر عمر درآمدند . عمر ، از پشت پرده ، صدای ابوبکره را شنید . گفت : ابوبکره! گفت : بلی . عمر گفت : آیا خبر خوشی آورده ای؟ ابوبکره گفت : مغیره آورده است . سپس ماجرا را برای عمر گفت . عمر ، ابو موسی اشعری را به جای مغیره ، کارگزار [کوفه] کرد و فرمان داد که مغیره را [به سوی مدینه]روانه کند . چون مغیره آمد ، عمر ، او و شاهدان را گرد آورد . سه تنْ شهادت دادند و زیاد [به عنوان شاهد چهارم]پیش آمد . عمر ، چون او را دید ، گفت : سیمای مردی را می بینم که خداوند به وسیله او ، مردی از یاران محمّد صلی الله علیه و آله را رسوا نمی کند . پس چون نزدیک شد ، عمر گفت : تو چه داری ، ای پس افتاده عُقاب؟ گفت : کاری زشت دیدم و صدای بلند نفس زدن و پاهایی که در هم می تنید ؛ امّا ندیدم که مانند میل در سُرمه دان باشد . پس عمر ، ابو بکره و نافع و شبل بن معبد را حدّ [قَذْف] زد . ابوبکره برخاست و گفت : شهادت می دهم که مغیره ، زناکار است . عمر ، دوباره خواست که او را حد زند که علی علیه السلام به او فرمود : در آن صورت ، یارت (مغیره) سنگسار می شود . از آن پس ، عمر ، چون مغیره را می دید ، می گفت : ای مغیره! هیچ گاه تو را ندیدم ، مگر آن که ترسیدم خداوندْ مرا سنگباران کند (1) .

.

1- .در الأغانی آمده است : از شَعبی نقل شده است : «اُمّ جمیل ، دختر عمر که مغیره بن شعبه متّهم به زنا با او بود در کوفه برای نیازهایش به خانه مغیره می رفت و مغیره هم آنها را برآورده می ساخت . یک بار در

موسم حج، عمر و مغیره به هم برخوردند . عمر [به او] گفت : آیا این زن را می شناسی ؟ گفت : آری . این ، امّ کلثوم ، دختر علی است . عمر به او گفت : آیا برای من خود را به نادانی می زنی؟ به خدا سوگند ، گمان نمی برم که ابوبکره بر تو دروغ بسته باشد! من هیچ گاهْ تو را ندیدم ، مگر آن که ترسیدم سنگی از آسمان بر من ببارد» .

الاستيعاب :بَعَثَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ زِيادا فى إصلاحِ فَسادٍ وَقَعَ بِاليَمَنِ ، فَرَجَعِ مِن وَجهِهِ وخَطَبَ خُطبَةً لَم يَسمَعِ النّاسُ مِثلَها ، فَقالَ عَمرُو بنُ العاصِ : أمَا وَاللّهِ لَو كانَ هذَا الغُلامُ قُرَشِيّا لَساقَ العَرَبَ بِعَصاهُ . فَقالَ أبو سُفيانَ بنُ حَربٍ : وَاللّهِ إنّى لَأَعرِفُ الَّذى وَضَعَهُ فى رَحِمِ اُمِّهِ . فَقالَ لَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ : ومَن هُوَ يا أبا سُفيانَ ؟ قالَ : أنا . قالَ : مَهلاً يا أبا سُفيانَ . فَقالَ أبو سُفيانُ : أمَا وَاللّهِ لَولا خَوفُ شَخصٍ يَرانى يا عَلِىُّ مِنَ الأَعادى لَأَظهَرَ أمرَهُ صَخرُ بنُ حَربٍ ولَم تَكُنِ المَقالَةُ عَن زِيادٍ وقَد طالَت مُجامَلَتى ثَقيفا وتَركِىَ فيهِمُ ثَمَرَ الفُؤادِ (1)

.

1- .الاستيعاب : ج 2 ص 101 الرقم 829 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 336 الرقم 1800 نحوه وليس فيه الأبيات ، الوافى بالوفيات : ج 15 ص 10 الرقم 10 وراجع تاريخ دمشق : ج 19 ص 174 والعقد الفريد : ج 4 ص 4 .

الاستیعاب :عمر بن خطّاب ، زیاد را برای به سامان آوردنِ تباهی هایی که در یمنْ رخ داده بود ، فرستاد و چون از مأموریتش بازگشت ، خطبه ای خواند که مردم مانندش را نشنیده بودند . عمرو بن عاص گفت : بدانید که به خدا سوگند ، اگر این جوانْ قُرَشی بود ، عرب را با عصایش می راند (فرمانروای آنان می شد) . ابوسفیان بن حرب گفت : به خدا سوگند ، من کسی را که نطفه او را در رَحِم مادرش نهاد ، می شناسم . علی بن ابی طالب علیه السلام به او فرمود : «او چه کسی است ، ای ابوسفیان؟». گفت : منم . علی علیه السلام فرمود : «دست نگهدار ، ای ابوسفیان!» . ابوسفیان سرود : ای علی! به خدا سوگند ، اگر نبود هراس از دشمنی که مرا می بیند . صَخْر بن حرب (ابوسفیان) ، کارش را آشکار می کرد و سخنی درباره زیاد نمی ماند . معاشرت من با قبیله ثقیف ، طولانی بود و میوه دلم را در میان آنان بر جای نهادم .

.

تاريخ دمشق عن الشعبى :أقامَ عَلِىٌّ عليه السلام بَعدَ وَقعَهِ الجَمَلِ بِالبَصرَهِ خَمسينَ لَيلَةً ، ثُمَّ أقبَلَ إلَى الكوفَهِ وَاستَخلَفَ عَبدَ اللّهِ بنَ عَبّاسٍ عَلَى البَصرَهِ ، قالَ : فَلَم يَزَلِ ابنُ عَبّاسٍ عَلَى البَصرَهِ حَتّى سارَ إلى صِفّينَ . ثُمَّ استَخلَفَ أبَا الأَسوَدِ الدَّيلِىَّ عَلَى الصَّلاهِ بِالبَصرَهِ ، وَاستَخلَفَ زِيادا عَلَى الخَراجِ وبَيتِ المالِ وَالدّيوانِ ، وقَد كانَ استَكتَبَهُ قَبلَ ذلِکَ ، فَلَمَ يَزالا عَلَى البَصَرهِ حَتّى قَدِمَ مِن صفّينَ . (1)

شرح نهج البلاغه :فَأَمّا أوَّلُ ما ارتَفَع بِهِ زِيادٌ فَهُوَ استِخلافُ ابنِ عَبّاسٍ لَهُ عَلَى البَصرَهِ فى خِلافَهِ عَلِىٍّ عليه السلام ، وبَلَغَت عَلِيّا عَنهُ هَناتٌ ، فَكَتَبَ إلَيهِ يَلومُهُ ويُؤَنِّبُهُ ؛ فَمِنهَا الكِتابُ الَّذى ذَكَرَ الرَّضِىُّ بَعضَهُ وقَد شَرَحنا فيما تَقَدَّمَ ما ذَكَرَ الرَّضِىُّ مِنهُ . وكانَ عَلِىٌّ عليه السلام أخرَجَ إلَيهِ سَعدا مَولاهُ يَحُثُّهُ عَلى حَملِ مالِ البَصرَهِ إلَى الكوفَهِ ، وكانَ بَينَ سَعدٍ وزِيادٍ مُلاحاهٌ ومُنازَعَهٌ ، وعادَ سَعدٌ وشَكاهُ إلى عَلِىٍّ عليه السلام وعابَهُ ، فَكَتَبَ عَلِىٌّ عليه السلام إلَيهِ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ سَعدا ذَكَرَ أ نَّکَ شَتَمتَهُ ظُلما ، وهَدَّدتَهُ وجَبَهتَهُ تَجَبُّرا وتَكَبُّرا ، فَما دَعاکَ إلَى التَّكَبُّرِ وقَد قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : « الكِبرُ رِداءُ اللّهِ ، فَمَن نازَعَ اللّهَ رِداءَهُ قَصَمَهُ » . وقَد أخبَرنى أ نَّکَ تُكَثِّرُ مِنَ الأَلوانِ المُختَلِفَهِ فِى الطَّعامِ فِى اليَومِ الواحِدِ ، وتَدَّهِنُ كُلَّ يَومٍ ، فَما عَلَيکَ لَو صُمتَ للّهِ أيّاما ، وتَصَدَّقتَ بِبَعضِ ما عِندَکَ مُحتَسِبا ، وأكلتَ طعامَکَ مِرارا قَفارا (2) ، فَإِنَّ ذلِکَ شِعارُ الصّالِحينَ ! أ فَتَطمَعُ وأنتَ مُتَمَرِّغٌ فِى النَّعيمِ ، تَستَأثِرُ بِهِ عَلَى الجارِ وَالمِسكينِ وَالضَّعيفِ وَالفَقيرِ وَالأَرمَلَهِ وَاليَتيمِ ، أن يُحسَبَ لَکَ أجرُ المُتَصَدِّقينَ ؟ وأخبَرنى أ نَّکَ تَتَكَلَّمُ بِكَلامِ الأبرارِ ، وتَعمَلُ عَمَلَ الخاطِئينَ ، فَإن كُنتَ تَفعَلُ ذلِکَ فَنَفسَکَ ظَلَمتَ ، وَعمَلَکَ أحبَطتَ ، فَتُب إلى رَبِّکَ يُصلِح لَکَ عَمَلَکَ ، واقتَصِد فى أمرِکَ ، وقَدِّم إلى رَبِّکَ الفَضلَ لِيَومِ حاجَتِکَ ، وَادَّهِن غِبّا (3) ، فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «اِدَّهِنوا غِبّا ولا تَدَّهِنوا رَفَها (4) » . (5)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 170 .
2- .هكذا فى المصدر ، وفى نثر الدرّ : « قِثارا » .
3- .الغبّ : الإتيان فى اليومين ، وقال الحسن : فى كلّ اُسبوع (لسان العرب : ج 1 ص 635 و 636 «غبب») .
4- .الرَّفْه : كثره التَّدَهُّن والتَّنَعُّم (النهايه : ج 2 ص 247 «رفه») .

5- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 196 ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 321 نحوه .

تاریخ دمشق به نقل از شَعبی : علی علیه السلام پس از واقعه جمل ، پنجاه شب در بصره ماند ، سپس به کوفه رو آورد و عبد اللّه بن عبّاس را به جای خود در بصره نهاد و ابن عبّاس در بصره بود تا آن که به صِفّین رفت . ابن عبّاس ، ابو اسود دُئِلی را بر نماز بصره ، و زیاد را بر مالیات و بیت المال و امور اداری بصره گمارد ، و زیاد ، پیش تر هم کاتبش بود . آن دو مسئولیت بصره را به عهده داشتند تا ابن عبّاس از صِفّین ، باز آمد .

شرح نهج البلاغه :امّا نخستین مَنصب [مهمّ]زیاد ، جانشینی ابن عبّاس در بصره بود که در زمان خلافت علی علیه السلام واقع شد . به علی علیه السلام خبر رسید که او لغزش هایی داشته است. پس نامه ای به او نگاشت و او را سرزنش و توبیخ کرد که بخشی از نامه مذکور ، در نهج البلاغه هست و ما همان اندازه را که [سیّد]رضی آورده بود ، پیش از این ، شرح کردیم . (1) و علی علیه السلام ، سعد ، (بنده آزاد شده خویش) را به سوی زیاد فرستاد تا او را برای آوردنِ مال بصره به کوفه ، برانگیزاند . میان سعد و زیاد ، کشمکش و درگیری شد . سعد ، بازگشت و از زیاد به نزد علی علیه السلام شکایت کرد و عیب هایش را گفت . پس علی علیه السلام به او نوشت : «امّا بعد ؛ سعد می گوید که تو او را به ستم ، دشنام داده و تهدیدش کرده ای و با تکبّر و گردنکشی با او روبه رو گشته ای . پس چه چیزْ تو را به تکبّر کشانده ، در حالی که پیامبر خدا فرموده است : کبر ، ردای خداوند است . پس هر که با خدا در آن بستیزد، خداوند خُردش می کند ؟ سعد به من خبر داده که تو در خوراک یک روز ، انواع غذاهای رنگارنگ را فراهم می آوری و هر روز به خود ، روغن می مالی . چه می شد اگر برای خدا ، چند روزی را روزه می گرفتی و به خاطر خدا ، بخشی از موجودی ات را صدقه می دادی و چندبار غذای بی خورش می خوردی که این ، شعار صالحان است ! آیا طمع داری که در نعمت ، بغلتی و به جای آن که به همسایه و بینوا و ناتوان و نادار و بیوه و یتیم ببخشی ، برای خود برداری ، ولی پاداش صدقه دهندگان را ببری ؟ و به من خبر رسیده که تو چون نیکانْ سخن می گویی و چون خطاکارانْ عمل می کنی . اینک، اگر تو چنین می کنی ، بر خود ، ستم کرده ای و عمل خویش را تباه ساخته ای . پس به سوی خدایت بازگرد تا کارت را سامان دهد ، و در کار خود ، میانه روی کن و زیادی اش را برای روزگار نیازت به سوی پروردگارت پیش بفرست ، و یک روز در میان به خود ، روغن بمال که من شنیدم پیامبر خدا می فرماید : یک روز در میان ، روغن بمالید و زیاد روغن نزنید .

.

1- .این جملات ، از ابن ابی الحدید است . (م)

تاريخ اليعقوبى :وَجَّهَ [عَلِىٌّ عليه السلام] رَجُلاً مِن أصحابِهِ إلى بَعضِ عُمّالِهِ مُستحِثّا ، فَاستَخَفَّ بِهِ فَكَتَبَ إلَيهِ : أمّا بَعدُ ،فَإنَّکَ شَتَمتَ رَسولى وزَجَرتَهُ ، وبَلَغَنى أ نَّکَ تُبَخِّرُ وتُكثِرُ الاِدِّهانَ وألوانَ الطَّعامِ ، وتَتَكَلَّمُ عَلَى المِنبَرِ بِكَلامِ الصِّدّيقينَ ، وتَفعَلُ إذا نَزَلتَ أفعالَ المُحِلّينَ ، فَإن يَكُن ذلِکَ كَذلِکَ فَنَفسَکَ ضَرَرتَ ، وأدَبى تَعَرَّضتَ . وَيحَکَ أن تَقول : العَظَمَةُ وَالكِبرِياءُ رِدائى ، فَمَن نازَعَنيهما سَخِطتُ عَلَيهُ ! بَل ما عَلَيکَ أن تَدَّهِنَ رَفيها ، فَقَد أمَرَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِذلِکَ ! وما حَمَلَکَ أن تُشهِدَ النّاسَ عَلَيکَ بِخِلافِ ما تَقولُ ، ثُمَّ عَلَى المِنبَرِ حَيثُ يَكثُرُ عَلَيکَ الشّاهِدُ ، وَيَعظُمُ مَقتُ اللّهِ لَکَ ! بَل كَيفَ تَرجو وأنتَ مُتَهَوِّعٌ فِى النَّعيمِ ، جَمَعتَهُ مِنَ الأَرمَلَهِ وَاليَتيمِ ، أن يوجِبَ اللّهُ لَکَ أجرَ الصّالِحينَ ؟ ! بَل ما عَلَيکَ ثَكَلَتکَ اُمُّکَ لَو صُمتَ للّهِ أيّاما ، وتَصَدَّقتَ بِطائِفَهٍ مِن طَعامِکَ ، فَإنَّها سيرَهُ الأَنبِياءِ وأدَبُ الصّالِحينَ ! أصلِح نَفسَکَ ، وتُب مِن ذَنبِکَ ، وأَدِّ حَقَّ اللّهِ عَلَيکَ ، وَالسَّلامُ . (1)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 202 .

تاریخ یعقوبی:علی علیه السلام فردی از یاران خود را به سوی یکی از کارگزارانش فرستاد تا [او را برای فرستادن اموال]برانگیزد ؛ امّا او ، فرستاده را خوار و کوچک شمرد . پس علی علیه السلام به او نوشت : «امّا بعد ؛ تو فرستاده ام را دشنام داده ای و او را رانده ای و به من خبر رسیده که تو خود را معطّر می کنی و انواع روغن ها را به خود می مالی و همه گونه غذاهای رنگارنگ می خوری ، و بر منبر ، به گونه صدّیقانْ سخن می گویی و چون فرود می آیی ، مانند کسانی رفتار می کنی که همه چیز را حلال می شمُرند ! پس اگر واقعاً این گونه باشد ، به خود ، ضرر زده ای و در معرض تأدیب من قرار گرفته ای . وای بر تو که بگویی: بزرگی و کبر ، پوشش من است و هرکس در آن با من درافتد ، بر او خشمناک می شوم ! (1) لازم نیست همیشه به خود ، روغن بمالی . آیا پیامبر خدا چنین فرمان داده است؟ ! چه چیزی موجب آن گشته که بر منبر ، چیزی بگویی و سپس خلاف آن عمل کنی تا کار به جایی برسد که مردم بر ضدّ تو گواهی دهند و شاهدان بر ضدّ تو فراوان گردند و خشم خدا بر تو بیش شود ؟ تو چگونه امید داری در نعمت هایی که از بیوه زنان و یتیمانْ گِرد آورده ای ، حرص بورزی و پاداش صالحان را برایت بنویسند؟ ! مادرت به عزایت بنشیند ! چه می شد اگر روزهایی را برای تقرّب به خدا روزه می گرفتی و بخشی از خوراکت را صدقه می دادی که این ، شیوه پیامبران و ادب صالحان است ؟ ! خود را اصلاح کن و از گناهت توبه نما و حقّ خدا را بر خودت ادا کن . والسلام !» .

.

1- .متن تاریخ الیعقوبی در این جا روشن نیست . در حدیث قبلی ، متنِ درست آن آمد . (م)

تاريخ الطبرى عن الشعبى :لَمَّا انتَقَضَ أهلُ الجبالِ وطَمِعَ أهلُ الخَراجِ فى كَسرِهِ ، وأخرَجوا سَهلَ بنَ حُنَيفٍ من فارِسٍ وكانَ عامِلاً عَلَيها لِعَلِىٍّ عليه السلَام قالَ ابنُ عَبّاسٍ لِعَلِىٍّ : أكفيكَ فارِسَ . فَقَدِمَ ابنُ عَبّاسٍ البَصرَةَ ، ووَجَّهَ زِيادا إلى فارِسَ فى جَمعٍ كَثيرٍ ، فَوَطِئَ بِهِم أهلَ فارِسَ ، فَأَدَّوُا الخَراجَ (1) .

تاريخ الطبرى عن علىّ بن كثير :إنَّ عَلِيّا استَشارَ النّاسَ فى رَجُلٍ يُوَلّيهِ فارِسَ حينَ امتَنَعوا مِن أداءِ الخَراجِ ، فَقالَ لَهُ جارِيَةُ بنُ قُدامَةَ : أَلا أَدُلُّکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ عَلى رَجُلٍ صَليبِ الرَّأيِ ، عالِمٍ بِالسِّياسَةِ ، كافٍ لِما وَلِىَ ؟ قالَ : مَن هُوَ ؟ قالَ : زِيادٌ . قالَ : هُوَ لَها . فَوَلّاهُ فارِسَ وكِرمانَ ، ووَجَّهَهُ فى أربَعَةِ آلافٍ ، فَدَوَّخَ تِلکَ البِلادَ حَتّى استَقاموا . (2)

شرح نهج البلاغه عن علىّ بن محمّد المدائنى :لَمّا كانَ زَمَنُ عَلِىٍّ عليه السلام وَلّى زِيادا فارِسَ أو بَعضَ أعمالِ فارِسَ ، فَضَبَطَها ضَبطا صالِحا ، وجَبى خَراجَها وحَماها ، وعَرَفَ ذلِکَ مُعاوِيَةُ ، فَكَتَبَ إلَيهِ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّهُ غَرَّتکَ قِلاعٌ تَأوى إلَيها لَيلاً ، كَما تَأوِى الطَّيرُ إلى وَكرِها ، وَايمُ اللّهِ ، لَولاَ انتِظارى بِکَ مَا اللّهُ أعلَمُ بِهِ لَكانَ لَکَ مِنّى ما قالَهُ العَبدُ الصّالِحُ : «فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَآ أَذِلَّةً وَ هُمْ صَغِرُونَ» (3) . وكَتَبَ فى أسفَلِ الكِتابِ شِعرا مِن جُملَتِهِ : تَنسى أباکَ وَقد شالَت نَعامَتُهُ إذ يَخطُبُ النّاسَ وَالوالى لَهُم عُمَرُ فَلَمّا وَرَدَ الكِتابُ عَلى زِيادٍ قامَ فَخَطَبَ النّاسَ ، وقالَ : العَجَبُ مِنِ ابنِ آكِلَةِ الأكبادِ ، ورَأسِ النِّفاقِ ! يُهَدِّدُنى وبَينى وبَينَهُ ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وزَوجُ سَيِّدَةِ نِساءِ العالَمينَ ، وأبُو السِّبطَينِ ، وصاحِبُ الوَلايَةِ وَالمَنزِلَةِ وَالإخاءِ فى مِئَةِ ألفٍ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ وَالتّابِعينَ لَهُم بِإحسانٍ ! أمَا وَاللّهِ لَو تَخَطّى هؤُلاءِ أجمَعينَ إلَىَّ لَوَجَدَنى أحمَرَ مِخَشّا (4) ضرّاباً بِالسَّيفِ . ثُمَّ كَتَبَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام ، وبَعَثَ بِكتابِ مُعاوِيَةَ فى كِتابِهِ ، فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ عليه السلام ، وبَعَثَ بِكتابِهِ : أمّا بَعدُ ، فَإنّى قَد وَلَّيتکَ ما وَلَّيتُکَ وأنَا أراکَ لِذلِکَ أهلاً ، وإنَّهُ قَد كانَت مِن أبى سُفيانَ فَلتَةٌ فى أيّامِ عُمَرَ مِن أمانِىِّ التّيهِ وكِذبِ النَّفسِ ، لَم تَستَوجِب بِها ميراثا ، ولَم تَستَحِقَّ بِها نَسَبا ، وإنَّ مُعاوِيَةَ كَالشَّيطانِ الرَّجيمِ يأتِى المَرءَ مِن بَينِ يَدَيهِ وعَن خَلفِهِ وعَن يَمينِهِ وعَن شِمالِهِ ، فَاحذَرهُ ، ثُمَّ احذَرهُ ، ثُمَّ احذَرهُ ، وَالسَّلامُ . (5)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 137 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 318 نحوه .
2- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 137 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 429 ، البدایه والنهایه : ج 7 ص 321 کلاهما نحوه .
3- .النّمل : 37 .
4- .مِخَشّ : الفَرَسُ الجَسور (تاج العروس : ج 9 ص 108 «خشش») .
5- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 181 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 337 الرقم 1800 ، تاریخ دمشق : ج 19 ص 175 و 176 کلاهما نحوه وراجع الاستیعاب : ج 2 ص 101 الرقم 829 .

تاریخ الطبری به نقل از شَعبی :چون مردم جبال [مناطق داخلی ایران] شوریدند و مالیات دهندگان از پرداخت مالیاتْ سر برتافتند و سهل بن حُنَیف ، کارگزار علی علیه السلام بر فارس را بیرون کردند ، ابن عبّاس به علی علیه السلام گفت : من فارس را برایت آرام می کنم . پس ابن عبّاس به بصره آمد و زیاد را با گروهی انبوه به سوی فارس فرستاد . آنان فارسیان را شکست دادند و مالیات را گرفتند .

تاریخ الطبری به نقل از علی بن کثیر : هنگامی که فارسیان از پرداخت مالیاتْ خودداری کردند ، علی علیه السلام با مردم درباره کسی که او را حاکم فارس کند ، مشورت کرد . جاریه بن قدامه به او گفت : ای امیر مؤمنان! آیا تو را به مردی راهنمایی نکنم که سرسخت و سیاستمدار و در کار خویش با کفایت است؟ فرمود : «او کیست؟» . گفت : زیاد . فرمود : «او مردِ این کار است» . پس او را والی فارس و کرمان کرد و وی را با چهار هزار نفر به سوی آن جا فرستاد ، و زیاد ، آن مناطق را تصرّف کرد تا به راه آمدند .

شرح نهج البلاغه به نقل از علی بن محمّد مدائنی : علی علیه السلام در دوران خلافتش زیاد را حاکم فارس یا بخشی از مناطق آن کرد . پس به شایستگی ، آن جا را اداره نمود و مالیاتش را جمع آوری و از آن، محافظت کرد. هنگامی که معاویه این را فهمید، به او نوشت : امّا بعد ؛ سوراخ هایی که شب همچون پناه بردنِ پرنده به آشیانه اش به آنها پناه می بری ، تو را فریفته اند . به خدا سوگند ، ااگر درباره تو منتظر آن چیزی نبودم که خدا بهتر می داند (پذیرش فرزندْ خواندگی) ، حکم من درباره تو ، مانند گفته آن بنده شایسته (سلیمان) بود : «بی گمان ، با سپاهی که در برابرش تاب ایستادگی نداشته باشند ، به سراغشان می آییم و از آن جا به خواری و زبونی ، بیرونشان می کنیم» . و در پایین نامه شعری نوشت که یک بیتش این بود : اکنون که پدرت مُرده است ، فراموش کرده ای زمانی را که در خلافت عمر، برای مردم، سخن گفت . (1) چون نامه معاویه به زیاد رسید ، برخاست و برای مردم، سخنرانی کرد و گفت : شگفتا از پسر [هند]جگرخوار و سرکرده نفاق! مرا تهدید می کند ، در حالی که میان من و او ، پسر عموی پیامبر خدا ، حایل است که همسر سرور زنان عالم و پدر دوسبط بزرگوار (حسن و حسین علیهماالسلام) است و دارای ولایت و منزلت و برادری [پیامبر صلی الله علیه و آله] است ، همراه با صدهزار

نفر از مهاجر و انصار و دنباله روان آنان به نیکی . هان! به خدا سوگند ، اگر همه این سپاه (سپاه معاویه) قدمی به سوی من بردارند ، مرا شجاع و سرسخت و شمشیرزن خواهند یافت . سپس به علی علیه السلام نامه ای نوشت و نامه معاویه را هم ضمیمه کرد . پس علی علیه السلام هم به او نامه ای نگاشت و برایش فرستاد : «امّا بعد ؛ من تو را به حکومت آنچه در دست داری ، گماردم و تو را لایق آن می بینم. در روزگار عمر ، ابوسفیان ، سخنی نسنجیده و از سر آرزوهای سردرگم و خیالات نفسانی گفت که با آن ، نه سزاوار میراثی می شوی و نه مستحقّ نَسَبی می گردی . معاویه ، مانند شیطان رانده شده ،از پس و پیش و چپ و راست به سراغ مردمان می آید . از او برحذر باش ، برحذر باش ، برحذر باش! والسلام!» .

.

1- .مقصود معاویه از «پدر»، ابوسفیان است و این بیت به داستان یاد شده در حدیث 6444 اشاره دارد. (م)

أنساب الأشراف :كَتَبَ مُعاوِيَهُ إلى زِيادٍ يَتَوَعَّدُهُ ويَتَهَدَّدُهُ ، فَخَطَبَ النّاسَ فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ، كَتَبَ إلَىَّ ابنُ آكِلَهِ الأكبادِ ، وكَهفُ النِّفاقِ ، وبَقِيَّهُ الأحزابِ ، يَتَوعَّدُنى ، وبَينى وبَينَهُ ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ فى سَبعينَ ألفا ، قَبائِعُ سُيوفِهِم عِندَ أذقانِهِم ، لا يَلتَفِتُ أحَدٌ مِنهُم حَتّى يَموتَ ، أمَا وَاللّهِ لَئِن وَصَلَ هذَا الأمرُ إلَيهِ لَيَجِدَنّى ضَرّابا بِالسَّيفِ . (1)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 199 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 170 نحوه ؛ وقعه صفّين : ص 366 وراجع المعارف لابن قتيبه : ص 346 والغارات : ج 2 ص 647 .

أنساب الأشراف:معاویه به زیاد، نامه ای تهدیدآمیز نوشت. پس زیاد برای مردم به سخنرانی پرداخت و گفت : ای مردم! پسر [هند]جگرخوار و پناه نفاق و باقی مانده احزاب [مشرک] ، مرا می ترساند ، در حالی که میان من و او ، پسر عموی پیامبر خدا با هفتاد هزار سپاهی است که دسته شمشیرهایشان زیر چانه هایشان است و رو نمی گردانند ، مگر آن که کشته شوند . هان! به خدا سوگند ، اگر این امر (حکومت) به او برسد ، آن گاه ، مرا شمشیرزنی قهّار می یابد .

.

أُسد الغابه :لَمّا وَلِى زيادٌ بِلادَ فارِسَ لِعَلِىٍّ ، كَتَبَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ يُعَرِّضُ لَهُ بِذلِکَ ويَتَهَدَّدُهُ إن لَم يُطِعْهُ ، فَأرسَلَ زِيادٌ الكِتابَ إلى عَلِىٍّ ، وخَطَبَ النّاسَ وقالَ : عَجِبتُ لِابنِ آكِلَهِ الأكبادِ ، يَتَهَدَّدُنى ، وبَينى وبَينَهُ ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ فِى المُهاجِرينَ وَالأنصارِ . فَلَمّا وَقَفَ علَى كِتابِهِ عَلِىٌّ عليه السلام كَتَبَ إلَيهِ : إنَّما وَلَّيتُکَ ما وَلَّيتُکَ وأنتَ عِندى أهلٌ لِذلِکَ ، ولَن تُدرِکَ ما تُريدُ إلّا بِالصَّبرِ وَاليَقينِ ، وإنَّما كانَت مِن أبى سُفيانَ فَلتَةُ زَمَنَ عُمَرَ لَا تَستَحِقُّ بِها نَسَبا ولا ميراثا ، وإنَّ مُعاوِيَهَ يَأتِى المَرءَ مِن بَينِ يَدَيهِ ومِن خَلفِهِ ، فَاحذَرهُ ، وَالسَّلامُ . (1)

نهج البلاغه :مِن كتابٍ لَهُ عليه السلام إلى زِيادِ بنِ أبيهِ ، وقَدَ بَلَغَهُ أنَّ مُعاوِيَهَ كَتَبَ إلَيهِ يُريدُ خَديعَتَهُ بِاستِلحاقِهِ : وقَد عَرَفتُ أنَّ مُعاوِيَهَ كَتَبَ إلَيکَ يَستَزِلُّ لُبَّکَ ، ويَستَفِلُّ غَربَکَ (2) ، فَاحذَرهُ فَإنَّما هُوَ الشَّيطانُ ؛ يَأتِى المرَءَ مِن بَينِ يَديَهِ ومِن خَلفِهِ ، وعَن يَمينِهِ وَعن شِمالِهِ ، لِيَقتَحِمَ غَفلَتَهُ ، ويَستَلِبَ غِرَّتَهُ . وقَد كانَ مِن أبى سُفيانَ فى زَمَنِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ فَلتَةٌ مِن حَديثِ النَّفسِ ، وَنزغَةٌ مِن نَزَغاتِ الشَّيطانِ : لَا يَثبُتُ بِها نَسَبٌ ، ولا يُستَحَقُّ بِها إرثٌ ، وَالمُتَعَلِّقُ بِها كَالواغِلِ المُدَفَّعِ (3) ، وَالنَّوطِ المُذَبذَبِ (4) . فَلَمّا قَرَأ زِيادٌ الكِتابَ قالَ : شَهِدَ بِها ورَبِّ الكَعبَهِ . ولَم تَزَل فى نَفسِهِ حَتَّى ادّعَاهُ مُعاوِيَهُ . (5)

.

1- .أُسد الغابه : ج 2 ص 337 الرقم 1800 وراجع تاريخ دمشق : ج 19 ص 175 و 176 والاستيعاب : ج 2 ص 101 الرقم 829 .
2- .الغَرْب : الحِدّه والشوكه (النهايه : ج 3 ص 351 «غرب») .
3- .الواغِل المدفّع : الَّذى يَهجم على الشراب لِيَشربَ مَعهم وليس منهم ، فلا يَزال مُدَفّعا بَينَهم (النهايه : ج 5 ص 209 «وغل») .
4- .النَّوْطِ المُذَبذَب:أراد ما يُناط برَحل الراكب من قَعبٍ أو غيره ، فهو أبدا يتحرّک (النهايه : ج5 ص128 «نوط»).
5- .نهج البلاغه : الكتاب 44 .

اُسد الغابه :چون زیاد از طرف علی علیه السلام بر شهرهای فارسْ حکومت یافت ، معاویه به او نامه ای نوشت و متعرّض او شد و وی را در صورت مطیع نشدنش تهدید کرد . پس زیاد ، نامه را برای علی علیه السلام فرستاد و برای مردم ، سخن راند و گفت : از پسر [هند] جگرخوار در شگفتم . مرا تهدید می کند ، در حالی که میان من و او ، پسرعموی پیامبر خدا به همراه مهاجر و انصار ، حایل است . پس چون علی علیه السلام از مضمون نامه آگاه شد ، به زیاد نوشت : «من تو را به حکومت آنچه در دست داری ، گماردم و تو را لایق آن می بینم و [بدان که]آنچه را می خواهی ، جز با شکیبایی و یقین ، نخواهی یافت . مبنای این ادّعای [برادری تو و معاویه] ، سخن نسنجیده ابوسفیان در روزگار خلافت عمر است که با آن ، نه مستحقّ نَسَبی می شوی و نه ارثی ، و البتّه معاویه [همانند شیطان ، برای فریفتن]از پس و پیش مردمان می آید . پس ، از او حذر کن ! والسلام !» .

نهج البلاغه بخشی از نامه امام علی علیه السلام به زیاد بن اَبیهْ ، هنگامی که به امام علیه السلام خبر رسید که معاویه نامه ای به او نوشته و می خواهد با برادر خواندن او فریبش دهد :دانستم که معاویه نامه ای به تو نوشته و می خواهد عقلت را بلغزاند و از تیزی ات بکاهد . پس ، از او حذر کن که او شیطان است ؛ از پیش رو و پشت سر و چپ و راست ، نزد آدمی می آید تا در غفلتش بر وی یورش برد و در بی خبری اش او را از میان بردارد . و در روزگار عمر ، ابوسفیان ، از خاطرات نفسانی و وسوسه های شیطانی خود ، سخنی نسنجیده گفت که نه نَسَبی بدان ثابت می شود و نه حقِّ ارثی بدان پدید می آید ، و کسی که خود را از آن بیاویزد ، چون کسی است که به جمع میخوران بپیوندد ، امّا آنان او را برانند و یا چون آوندی است که به پالان ، متصل است [و آرام و قرار ندارد] . زیاد ، چون نامه را خواند ، گفت : «به خدای کعبه سوگند ، علی ، بدان [سخن ابو سفیان] ، شهادت داد» و این ، پیوسته در خاطرش بود تا معاویه او را برادر خویش خواند .

.

تاريخ الخلفاء :وفى سَنَهِ ثلاثٍ وأربَعينَ ... استَلحَقَ (1) مُعاوِيَهُ زيادَ بنَ أبيهِ ، وهِىَ أوَّلُ قَضِيَّهٍ غَيَّر فيها حُكمَ النَّبِىِّ عَلَيهِ الصَّلاهُ وَالسَّلامُ فِى الإِسلامِ . (2)

تاريخ دمشق عن سعيد بن المسيّب :أوَّلُ مَن رَدَّ قَضاءَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، دَعوَهُ مُعاوَيِهَ. (3)

تاريخ دمشق عن ابن أبى نجيح :أوَّلُ حُكمٍ رُدَّ مِن حُكمِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الحُكمُ فيزِيادٍ. (4)

تاريخ دمشق عن عمرو بن نعجه :أوَّلُ ذُلٍّ دَخَلَ عَلَى العَرَبِ قَتلُ الحُسَينِ وَادِّعاءُ زِيادٍ . (5)

مروج الذهب :لَمّا هَمَّ مُعاوِيَهُ بِإِلحاقِ زِيادٍ بِأَبى سُفيانَ أبيهِ وذلِکَ فى سَنَهِ أربَعٍ وأربَعينَ شَهِدَ عِندَهُ زِيادُ بنُ أسماءَ الحرمازِىُّ ومالِکُ بنُ رَبيعَهَ السَّلولِىُّ وَالمُنذِرُ بنُ الزُّبَيرِ بنِالعَوّامِ : أنَّ أبا سُفيانَ أخبَرَ أ نَّهُ ابنُهُ ... ثُمَّ زادَهُ يَقينا إلى ذلِکَ شَهادَهُ أبى مَريَمَ السَّلولِىَّ ، وكانَ أخبَرَ النّاسَ بِبَدءِ الأَمرِ ، وذلِکَ أ نَّهُ جَمَعَ بَينَ أبى سُفيانَ وسُمَيَّهَ اُمِّ زِيادٍ فِى الجاهِلِيَّهِ عَلى زِنى . وكانَت سُمَيَّهُ مِن ذَواتِ الرّاياتِ بِالطّائِفِ تُؤَدِّى الضَّريبَهَ إلَى الحارِثِ بنِ كَلَدَهَ ، وكانَت تَنزِلُ بِالمَوضِعِ الَّذى تَنزِلُ فيهِ البَغايا بِالطّائِفِ خارِجا عَنِ الحَضَرِ فى مَحَلَّهٍ يُقالُ لَها : حارَهُ البَغايا . (6)

.

1- .فى المصدر : «استخلف» ، والصحيح ما أثبتناه .
2- .تاريخ الخلفاء : ص 235 .
3- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 179 .
4- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 179 .
5- .تاريخ دمشق : ج 19 ص 179 .
6- .مروج الذهب : ج 3 ص 14 .

تاریخ الخلفاء در سال 43 هجری ، ... معاویه زیاد بن ابیه را به خود ملحق کرد و برادر خود دانست و این ، نخستین ماجرا در اسلام است که حکم پیامبر خدا (1) در آن ، تغییر داده شد .

تاریخ دمشق به نقل از سعید بن مُسیَّب : نخستین کسی که حکم پیامبر خدا را تغییر داد ، معاویه بود که زیاد را برادر خود خواند .

تاریخ دمشق به نقل از ابن ابی نجیح : نخستین حکم از احکام پیامبر خدا که رد شد ، حکم [برادرخواندگی]زیاد بود .

تاریخ دمشق به نقل از عمرو بن نعجه : نخستین خواری هایی که به عرب رسید ، قتل حسین علیه السلام و برادرخواندگی زیاد [با معاویه]بود .

مروج الذهب :چون معاویه تصمیم به ملحق کردن زیاد به پدرش ابوسفیان گرفت و این در سال 44 هجری بود ، زیاد بن اسماء حرمازی و مالک بن ربیعه سلولی و منذر بن زبیر بن عوّام ، شهادت دادند که ابو سفیان ، زیاد را پسر خود دانسته است ... . سپس شهادت ابو مریم سلولی ، اطمینان بیشتری آورد ؛ چرا که او از دیگران به آغاز کار ، آگاه تر بود ؛ زیرا او در جاهلیت ، ابو سفیان و سُمیّه مادر زیاد را برای زنا به هم رسانده بود . سمیّه از زنان بدکاره صاحب پرچم در طائف بود که بخشی از مزد خود را به [اربابش] حارث بن کلده می داد و در جایی می نشست که زنان بدکاره طائف می نشستند ؛ محلّه ای بیرون از شهر طائف به نام «جایگاه بدکاره ها» .

.

1- .مقصود ، حکم فقهی پیامبر خدا درباره «فرزند» است که در حدیث 6460 نیز بر زبان امام حسن علیه السلام جاری شده است. (م)

تاريخ اليعقوبى :كانَ زِيادُ بنُ عُبَيدٍ عامِلَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عَلى فارِسَ ، فَلَمّا صارَ الأَمرُ إلى مُعاوِيَةَ كَتَبَ إلَيهِ يَتَوَعَّدُهُ ويَتَهَدَّدُهُ ، فَقامَ زِيادٌ خَطيبا ، فَقالَ : إنَّ ابنَ آكِلَهِ الأَكبادِ ، وكَهفَ النِّفاقِ ، وَبقِيَّةَ الأَحزابِ ، كَتَبَ يَتَوَعَّدُنى وَيَتَهدَّدُنى ، وَبينى وبَينَهُ ابنا بِنتِ رَسولِ اللّهِ فى تِسعين ألفا ، واضِعى قَبائِعَ سُيوفِهِم تَحتَ أذقانِهِم ، لا يَلتَفِتُ أحَدُهُم حَتّى يَموتَ ، أمَا وَاللّهِ لَئِن وَصَلَ إلَىَّ لَيَجِدَنّى أحمَزَ ، ضَرّابا بِالسَّيفِ . فَوَجَّهَ مُعاوِيَهُ إلَيهِ المُغيرَةَ بنَ شُعبَةَ ، فَأقدَمَهُ ثُمَّ ادّعَاهُ ، وألحَقَهُ بِأَبى سُفيانَ ، ووَلّاهُ البَصرَةَ ، وأحضَرَ زِيادٌ شُهودا أربَعَةً ، فَشَهِدَ أحَدُهُم أنَّ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ أعلَمَهُ أ نَّهُم كانوا جُلوسا عِندَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ حينَ أتاهُ زِيادٌ بِرسالَهِ أبى موسَى الأَشعَرِىِّ ، فَتَكَلَّمَ زِيادٌ بِكَلامٍ أعجَبَهُ ، فَقالَ : أكُنتَ قائِلاً لِلنّاسِ هذا عَلَى المِنبَرِ ؟ قالَ : هُم أهوَنُ عَلَىَّ مِنكَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَقالَ أبو سُفيانُ : وَاللّهِ لَهُوَ ابنى ، ولَأَنا وَضَعتُهُ فى رَحِمِ اُمِّهِ . قُلتُ : فَما يَمنَعُكَ مِن ادِّعائِهِ ؟ قالَ : مَخافَهُ هذَا العَيرِ (1) النّاهِقِ . وتَقَدَّمَ آخَرُ فَشَهِدَ عَلى هذِهِ الشَّهادَهِ . قالَ زِيادٌ الهَمدانِىُّ : لَمّا سَأَلَهُ زِيادٌ : كَيفَ قَولُكَ فى عَلِىٍّ ؟ قالَ : مِثلُ قَولِكَ حينَ وَلّاكَ فارِسَ ، وشَهِدَ لَكَ أ نَّكَ ابنُ أبى سُفيانَ . وتَقَدَّمَ أبو مَريَمَ السَّلولِىُّ فَقالَ : ماأدرى ما شَهادَهُ عَلِىٍّ ، ولكِنّى كُنتُ خَمّارا بِالطّائِفَ ، فَمَرَّ بيأبو سُفيانُ مُنصَرِفا مِن سَفَرٍ لَهُ ، فَطَعِم وَشَرِبَ ، ثُمَّ قالَ : يا أبا مَريَمَ طالَتِ الغُربَهُ ، فَهَل مِن بَغِىٍّ ؟ فَقُلتُ : ما أَجِدُ لَكَ إلّا أَمهَ بَنى عَجلانَ . قالَ : فَائِتنى بِها عَلى ما كانَ مِن طولِ ثَديَيها وثَتنِ رُفغِها (2) ، فَأَتَيتُهُ بِها ، فَوَقَعَ عَلَيها ، ثُمَّ رَجَعَ إلَىَّ فَقالَ لى : يا أبا مَريَمَ ، لَاستَلَّت ماءَ ظَهرِى استِلالاً تثيبُ ابنَ الحَبلِ (3) فى عَينِها . فَقالَ لَهُ زِيادٌ : إنَّما أتَينا بِكَ شاهِدا ، ولَم نَأتِ بِكَ شاتِما ! قالَ : أقولُ الحَقَّ عَلى ما كانَ . فَأَنفَذَ مُعاوِيَهُ ... (4) قالَ : ما قَد بَلَغَكُم وشَهِدَ بِما سَمِعتُم ، فَإن كانَ ما قالوا حَقّا ، فَالحَمدُ للّهِ الَّذى حَفِظَ مِنّى ما ضَيَّعَ النّاسُ ، ورَفَعَ مِنّى ما وَضَعوا ، وإن كانَ باطِلاً ، فَمُعاوِيَهُ وَالشُّهودُ أعلَمُ ، وما كانَ عُبَيدٌ إلّا والِدا مَبرورا مَشكورا . (5)

.

1- .العَيْر : الحمار الوحشىّ (النهايه : ج 3 ص 328 «عير») .
2- .الرُّفْغ بالضمّ والفتح : واحدُ الأرفاغ ، وهى اُصولُ المَغابن كالآباط والحَوالب ، وغيرها من مَطاوى الأعضاء ، وما يَجتمع فيه من الوَسَخ والعَرَق (النهايه : ج 2 ص 244 «رفغ») .
3- .قوله : « تثيب ابن الحبل » هكذا فى الأصل (هامش المصدر) .

4- .بياض فى المصدر .
5- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 218 وراجع الفخرى : ص 109 وأنساب الأشراف : ج 5 ص 199 203 .

تاریخ الیعقوبی :زیاد بن عبید ، کارگزار علی بن ابی طالب علیه السلام بر استان فارس بود . چون معاویه به خلافت رسید ، به او نامه نوشت و او را تهدید کرد و ترساند . پس زیاد به سخنرانی ایستاد و گفت : پسر [هند]جگرخوار و پناهگاه نفاق و بازمانده احزاب [مشرک] ، نامه ای تهدیدآمیز به من نوشته ، در حالی که میان من و او ، پسران دختر پیامبر خدا با نود هزار سپاهی هستند که دسته شمشیرهایشان در زیر چانه هایشان است و رو نمی گردانند تا به شهادت رسند . هان ! به خدا سوگند ، اگر به من برسد ، مرا سرسخت و شمشیرزن خواهد یافت . پس معاویه ، مغیره بن شُعبه را به سوی زیاد فرستاد و او را آورد و سپس او را برادر خود و فرزند ابوسفیان خواند و حکومت بصره را به او سپرد و زیاد ، چهار شاهدْ حاضر نمود که یکی از آنان شهادت داد علی بن ابی طالب علیه السلام به او گفته است که : آنان نزد عمر نشسته بودند که زیاد ، نامه ابو موسی اشعری را آورد و سخنانی گفت که عمر ، خوشش آمد و به وی گفت : آیا می توانی بر بالای منبر و در حضور مردم ، همین ها را بگویی؟ زیاد گفت : ای امیر مؤمنان ! برای من سخن گفتن در برابر آنان آسان تر از سخن گفتن در حضور توست . پس ابو سفیان گفت : به خدا سوگند ، او پسر من است و من نطفه او را در رَحِم مادرش نهادم . گفتم : پس چه چیزی مانع ادّعایت می شود؟ گفت : ترس از این درازگوش عربده کش ! و دیگری [نیز] پیش آمد و بر این ، شهادت داد و چون زیاد از او پرسید که درباره علی چه می گوید ، گفت : مانند همان نظر و گفتار تو را می گویم ، هنگامی که تو را حاکم فارس کرد و برایت شهادت داد که پسر ابو سفیانی . و ابو مریم سَلولی پیش آمد و گفت : من نمی دانم شهادت علی چیست ؛ امّا من در طائف ، شراب فروش بودم . ابوسفیان در بازگشت از سفرش بر من گذشت . پس غذا خورد و نوشید . سپس گفت : ای ابومریم ! مسافرت و دوری از وطن به درازا کشیده است . آیا زن بدکاره ای سراغ داری؟ گفتم : کسی برای تو سراغ ندارم ، جز کنیز بنی عَجْلان . گفت : با آن که پستان هایش آویزان و زیر بغلش چرک و بد بوست ، او را بیاور . او را آوردم . با او در آمیخت . سپس به نزد من بازگشت و به من گفت : ای ابو مریم ! چنان آب پشتم را جذب کرد که بارداری را در چشمانش دیدم . زیاد گفت : ما تو را برای شهادت دادن آورده ایم ، نه برای بدگویی ! گفت : من حقیقت را آن گونه که بوده ، می گویم . پس معاویه شهادت ها را تنفیذ کرد (معتبر شمرد) ... . (1) زیاد گفت : خبرش به شما رسید و شهادت ها را شنیدید . پس اگر درست گفتند ، سپاسْ خدای را که آنچه را مردم از من تباه کرده

بودند ، نگاه داشت و هرچه از من فرو نهاده بودند ، بالا برد ، و اگر نادرست گفتند ، پس معاویه و شاهدان ، آگاه ترند و البته عبید ، جز پدری نیکوکار و قدرشناس نبود [که باید سپاس گزارش باشم] .

.

1- .در این جا ، در متن تاریخ الیعقوبی ، افتادگی دیده می شود .

تاريخ دمشق عن هشام بن محمّد عن أبيه :كانَ سَعيدُ بنُ سَرحٍ مَولى حَبيبِ بنِ عَبدِ شَمسٍ شيعَةً لِعَلِىّ بنِ أبى طالِبٍ ، فَلَمّا قَدِمَ زِيادٌ الكوفَةَ والِيا عَلَيها أخافَهُ ، وطَلَبَهُ زِيادٌ ، فَأتَى الحَسَنَ بنَ عَلِىٍّ ، فَوَثَبَ زِيادٌ عَلى أخيهِ ووَلَدِهِ وَامرَأتِهِ فَحَبَسَهُم ، وأخَذَ مالَهُ ، وهَدَمَ دارَهُ . فَكَتَبَ الحَسَنُ إلى زِيادٍ : مِنَ الحَسَنِ بنِ عَلِىٍّ إلى زِيادٍ ، أمّا بَعدُ ، فَإنَّکَ عَمَدتَ إلى رَجُلٍ مِنَ المُسلِمينَ لَهُ ما لَهُم وعَلَيهِ ما عَلَيهِم ، فَهَدَّمتَ دارَهُ ، وأخَذتَ مالَهُ وعِيالَهُ فَحَبَستَهُم ، فَإذا أتاکَ كِتابى هذا فَابنِ لَهُ دارَهُ ، وَاردُد عَلَيهِ عِيالَهُ ومالَهُ ، فَإنّى قَد أجرَتُهُ ، فَشَفِّعنى فيهِ . فَكَتَبَ إلَيهِ زِيادٌ : مِن زِيادِ بنِ أبى سُفيانَ إلَى الحَسَنِ بنِ فاطِمَةَ ، أمّا بَعدُ ، فَقدَ أتانى كِتابُکَ تَبدَأُ فيهِ بِنَفسِکَ قَبلى ، وأنتَ طالِبُ حاجَةٍ ، وأنَا سُلطانٌ وأنتَ سوقَةٌ ، كَتَبتَ إلَىَّ فى فاسِقٍ لا يُؤويهِ إلّا مِثلُهُ ، وشَرٌّ مِن ذلِکَ تَوَلّيهِ أباکَ وإيّاکَ ، وقَد عَلِمتُ أ نَّکَ قَد آوَيتَهُ إقامَةً مِنکَ عَلى سوءِ الرَّأيِ ، ورِضا مِنکَ بِذلِکَ ، وَايمُ اللّهِ لا تَسبِقُنى بِهِ ولَو كانَ بَينَ جِلدِکَ ولَحمِکَ ، وإن نِلتُ بَعضَکَ ، غَيرَ رَفيقٍ بِکَ ولا مُرعٍ عَلَيکَ ، فَإنَّ أحَبَّ لَحمٍ إلَىَّ آكُلُهُ لَلَّحمُ الَّذى أنتَ مِنهُ ، فَأسلِمهُ بِجَريرَتِهِ إلى مَن هُوَ أولى بِهِ مِنکَ ، فَإن عَفَوتُ عَنهُ لَم أكُن شَفَّعتُکَ فيهِ ، وإن قَتَلتُهُ لَم أقتُلهُ إلّا بِحُبِّهِ إيّاکَ . فَلَمّا قَرَأ الحَسَنُ عليه السلام الكِتابَ تَبَسَّمَ ، وكَتَبَ إلى مُعاوِيَةَ يَذكُرُ لَهُ حالَ ابنِ سَرحٍ ، وكِتابَهُ إلى زِيادٍ فيهِ ، وإجابَةَ زِيادٍ إيّاهُ ، ولَفَّ كِتابَهُ فى كِتابِهِ ، وبَعَثَ بِهِ إلَى مُعاوِيَةَ . وكَتَبَ الحَسَنُ إلى زِيادٍ : مِنَ الحَسَنِ بنِ فاطِمَةَ إلى زِيادِ بنِ سُمَيَّةَ : « الوَلَدُ لِلفِراشِ ولِلعاهِرِ الحَجَرُ » . فَلَمّا وَصَلَ كِتابُ الحَسَنِ إلى مُعاوِيَةَ ، وقَرَأ مُعاوِيَةُ الكِتابَ ضاقَت بِهِ الشّامُ ، وكَتَبَ إلى زِيادٍ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّ الحَسَنَ بنَ عَلِىٍّ بَعَثَ بِكِتابِکَ إلَىَّ جَوابَ كِتابِهِ إلَيکَ فِى ابنِ سَرحٍ ، فَأكثَرتُ التَّعَجُّبَ مِنکَ ، وعَلِمتُ أنَّ لَکَ رَأيَينِ : أحَدَهُما مِن أبى سُفيانَ ، وَالآخَرَ مِن سُمَيَّةَ ، فَأمَّا الَّذى مِن أبى سُفيانَ فَحِلمٌ وحَزمٌ ، وأمّا رَأيُکَ مِن سُمَيَّةَ فَما يَكونُ رَأىُ مِثلِها ؟ ومِن ذلِکَ كِتابُکَ إلَى الحَسَنِ تَشتِمُ أباهُ ، وتُعَرِّضُ لَهُ بِالفِسقِ ، ولَعَمرى لَأنتَ أولى بِالفِسقِ مِنَ الحَسَنِ ، ولَأبوکَ إذ كُنتُ تُنسَبُ إلى عُبَيدٍ أولى بِالفِسقِ مِن أبيهِ . وإنَّ الحَسَنَ بَدَأ بِنَفسِهِ ارتِفاعا عَلَيکَ ، وإنَّ ذلِکَ لَم يَضَعکَ ، وأمّا تَرکُکَ تَشفيعَهُ فيما شَفَعَ فيهِ إلَيکَ فَحَظٌّ دَفَعتَهُ عَن نَفسِکَ إلى مَن هُوَ أولى بِهِ مِنکَ . فَإذا قَدِمَ عَلَيکَ كِتابى فَخَلِّ ما فى يَدَيکَ لِسَعيدِ بنِ سَرحٍ ، وابنِ لَهُ دارَهُ ، ولا تَعرِض لَهُ ، وَاردُد عَلَيهِ مالَهُ ، فَقَد كَتَبتُ إلَى الحَسَنِ أن يُخبِرَ صاحِبَهُ إن شاءَ أقامَ عِندَهُ ، وإن شاءَ رَجَعَ إلى بَلَدِهِ ، لَيسَ لَکَ عَلَيهِ سُلطانٌ بِيَدٍ ولا لِسانٍ ، وأمّا كِتابُکَ إلَى الحَسَنِ باسمِهِ ولا تَنسِبُهُ إلى أبيهِ فَإنَّ الحَسَنَ وَيلَکَ مَن لا يُرمى بِهِ الرَّجَوانِ (1) ! أ فَإلى اُمِّهِ وكَلَتَهُ ! لا اُمَّ لَکَ ؟ ! هى فاطِمَةُ بِنتُ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و

آله ! وتِلکَ أفخَرُ لَهُ ، إن کُنتَ تَعقِلُ . وکَتَبَ فی أسفَلِ الکِتابِ : تَدارَک ما ضَیَّعتَ مِن بَعدِ خُبرَهٍ وأنتَ أریبٌ بِالاُمورِ خَبیرُ أما حَسَنٌ بِابنِ الَّذی کانَ قَبلَهُ إذا سارَ سارَ المَوتُ حَیثُ یَسیرُ وهَل یَلِدُ الرِّئبالُ إلّا نَظیرَهُ فَذا حَسَنٌ شِبهٌ لَهُ ونَظیرُ ولکِنَّهُ لَو یَوزَنُ الحِلمُ وَالحِجی بِرَأیٍ لَقالوا فَاعلَمَنَّ ثَبیرُ (2)

.

1- .مثل یضرب لمن لا یُخدع فیُزال عن وجه إلی وجه ، وأصله الدلو یُرمی بها رَجَوا البئر (أساس البلاغه : ص 157) .
2- .تاریخ دمشق : ج 19 ص 198 .

تاریخ دمشق به نقل از هِشام بن محمّد ، از پدرش : سعید بن سَرْح ، آزادشده حبیب بن عبد شمس ، پیرو علی بن ابی طالب علیه السلام بود . چون زیاد به عنوان حاکم به کوفه آمد ، از او ترسید . [زیاد] در پی او فرستاد . او نزد حسن بن علی علیهماالسلامرفت . زیاد هم بر برادر و فرزند و همسرش یورش بُرد و آنان را زندانی کرد و دارایی اش را گرفت و خانه اش را ویران کرد . حسن علیه السلام به زیاد نوشت : «از حسن بن علی به زیاد! امّا بعد ؛ تو آهنگ مردی از مسلمانان را کرده ای که حقّی و وظیفه ای چون دیگر مسلمانان دارد و خانه اش را ویران کرده ، دارایی اش را گرفته ای و خانواده اش را زندانی کرده ای . چون این نامه ام به تو رسید ، خانه اش را برایش بساز و خانواده و دارایی اش را به او بازگردان که من او را در پناه خود گرفته ام و شفاعت مرا در حقّ او بپذیر . پس زیاد به او نوشت : از زیاد بن ابی سفیان به حسن بن فاطمه! امّا بعد ؛ نامه ات که در آن نامت را پیش از نام من نوشته بودی ، رسید ، در حالی که تو درخواست چیزی داری و من حاکم هستم و تو رعیّتی . درباره فاسقی به من نامه نوشته ای که جز کسی مانند خودش ، پناهش نمی دهد و بدتر از این ، دوستی او با تو و پدر توست و من دانستم که تو او را از سرِ پافشاری بر رأی نادرستت و رضایت به آن ، پناه داده ای . به خدا سوگند ، تو از من بر او پیشی نمی گیری [و من از او دست برنمی دارم] . حتّی اگر میان پوست و گوشت تو [پنهان]باشد ، او را می گیرم ، بی آن که با تو مدارا کنم و یا حرمتت را پاس دارم ؛ چرا که خوردن گوشت تو را بیش از دیگر گوشت ها دوست دارم . پس به خاطر جرمش او را تسلیم کسی کن که از تو به او سزاوارتر است ، که اگر از او درگذرم ، به خاطر شفاعت تو نخواهد بود ، و اگر او را بکشم ، جز به خاطر محبّتش به تو نخواهد بود . [امام] حسن علیه السلام چون نامه را خواند ، لبخندی زد و نامه ای به معاویه نوشت و وضعیت [سعید] بن سَرح و نیز نامه نگاری خود با زیاد را بازگفت و نامه زیاد را در لای نامه خود پیچید و برای معاویه فرستاد . حسن علیه السلام سپس به زیاد ، چنین نوشت : «از حسن بن فاطمه به زیاد بن سُمیّه! الولدُ للفِراشِ وللعاهِرِ الحَجَرُ ؛ فرزند ، از آنِ خانواده است و بدکار ، بهره ای جز سنگ ندارد» . (1) پس چون نامه [امام] حسن علیه السلام به معاویه رسید و معاویه نامه را خواند ، شام بر او تنگ شد و به زیاد نوشت: امّا بعد ؛ حسن بن علی ، پاسخ نامه ات به او را در باره ابن سَرْح ، برای من فرستاده است . از تو بسی درشگفتم و فهمیدم که دوگونه رأی و اندیشه داری : یکی از ابوسفیان و دیگری از

سُمیّه . از ابوسفیان ، بردباری و دوراندیشی را به ارث برده ای ، و امّا آنچه از سُمیّه به ارث برده ای ، رأی [زنی]مانند او چگونه خواهد بود ؟ و از جمله آن ، همین نامه ات به حسن است که به پدرش دشنام داده ای و به فسق ، متّهمش کرده ای . به جانم سوگند ، تو به فسق ، سزاواری و نه حسن ، و پدرت آن گاه که به عُبید ، منسوب بودی به فسق ، سزاوار است و نه پدر حسن . و حسن به نام خود آغاز کرده است ، چون از تو برتر است و این تو را کوچک نمی کند . و امّا اعتنا نکردن به شفاعت او در آنچه شفاعت کرده بود ، بهره ای بود که خود را از آن ، محروم ساختی و نصیب شایسته تر از خود کردی . پس چون نامه ام به تو رسید ، از آنچه از سعید بن سَرْح گرفته ای دست بردار و خانه اش را برایش بساز و متعرّض او مشو و دارایی اش را به او بازگردان که من به حسن نوشته ام که به ابن سرح بگوید ، اگر بخواهد ، نزد او [در مدینه]بماند و اگر خواهد ، به وطنش بازگردد که تو نه به دست و نه به زبان ، تسلّطی بر او نداری . و امّا درباره نامه ات به حسن و نسبت ندادن او به پدرش ؛ وای بر تو! حسن ، کسی است که گردی بر دامنش نمی نشیند . آیا او را به مادرش نسبت داده ای ، ای بی مادر؟! مادر او فاطمه دختر پیامبر خداست و این ، برای او افتخار بزرگ تری است ، اگر می فهمیدی . و در پایین نامه نوشت : اینک که فهمیدی ، آنچه را تباه کرده ای ، جبران کن و تو دانای به امور و آگاهی . امّا حسن ، پسر کسی است که پیش از او هر کجا می رفت ، مرگ را با خود می برد . و آیا شیر ، جز شیر می زاید؟ پس این ، حسن است ، شبیه و نظیر او . امّا اگر بردباری و خِرد ، وزن شود با رأی و نظر [تو] خواهند گفت که به سنگینی کوه است .

.

1- .این عبارت ، حدیثی مشهور از پیامبر خداست. (م)

ص: 232

. .

ص: 233

. .

تاريخ الطبرى عن مسلمه والهذلى وغيرهما :إنَّ مُعاوِيَهَ استَعمَلَ زِيادا عَلَى البَصرَهِ وخُراسانَ وسَجِستانَ ، ثُمَّ جَمَعَ لَهُ الهِندَ وَالبَحرَينِ وعُمانَ ، وقَدِمَ البَصرَهَ فى آخِرِ شَهرِ رَبيعِ الآخرِ أو غُرَّهِ جُمادَى الاُولى سَنَهَ خَمسٍ ، وَالفِسقُ بِالبَصرَهِ ظاهِرٌ فاشٍ ، فَخَطَبَ خُطبَهً بَتراءَ ، لَم يَحمَدِ اللّهَ فيها : إنّى رَأَيتُ آخِرَ هذَا الأَمرِ لا يَصلُحُ إلّا بِما صَلَحَ بِهِ أوَّلُهُ ، لينٌ فى غَيرِ ضَعفٍ ، وشِدَّهٌ فى غَيرِ جِبرِيَّهٍ وعُنفٍ ، وإنّى اُقسِمُ بِاللّهِ لَاخُذَنَ الوَلِىَّ بِالوَلىِّ ، وَالمُقيمَ بِالظّاعِنِ ، وَالمُقبِلَ بِالمُدبِرِ ، وَالصَّحيحَ مِنكُم بِالسَّقيمِ ، حَتّى يَلقَى الرَّجلُ مِنكُم أخاهُ فَيقولُ : انجُ سَعدٌ فَقَد هَلَکَ سَعيدٌ ، أو تَستَقيمَ لى قَناتُكُم . إنَّ كِذبَهَ المِنبَرِ تَبقى مَشهورَهً ، فَإذا تَعَلَّقتُم عَلَىَّ بِكِذبَهٍ فَقَد حَلَّت لَكُم مَعصِيَتى ، وإذا سَمِعتُموها مِنّى فَاغتَمِزوها فِىَّ ، وَاعلَموا أنَّ عِندى أمثالَها ، مَن بُيِّتَ مِنكُم فَأنَا ضامِنٌ لِما ذَهَبَ لَهُ . إيّاىَ ودَلَجُ اللَّيلِ ، فَإنّى لا اُوتى بِمُدلِجٍ إلّا سَفَكتُ دَمَهُ ، وقَد أجّلَتُكُم فى ذلِکَ بِقَدرِ ما يَأتِى الخَبَرُ الكوفَهَ وَيرجِعُ إلَىَّ . وإيّاىَ ودَعوَى الجاهِلِيَّهِ ، فَإنّى لا أجِدُ أحَدا دَعا بِها إلّا قَطَعتُ لِسانَهُ ، وقَد أحدَثتُم أحداثا لم تَكُن ، وقَد أحدَثنا لِكُلِّ ذَنبٍ عُقوبَهً ، فَمَن غَرَّقَ قَوما غَرَّقتُهُ ، ومَن حَرَّقَ عَلى قَومٍ حَرَّقناهُ ، ومَن نَقَبَ بَيتا نَقَبتُ عَن قَلبِهِ ، ومَن نَبَشَ قَبرا دَفَنتُهُ فيهِ حَيّا ، فَكُفّوا عَنّى أيدِيَكُم وألسِنَتَكُم أكفُف يَدى وأذاىَ ، لا يَظهَرُ مِن أحَدٍ مَنكُم خِلافَ ما عَلَيهِ عامَّتُكُم إلّا ضَرَبتُ عُنُقَهُ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 217 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 472 ، العقد الفريد : ج 3 ص 153 ، شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 201 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 215 و 216 وفيه ذيله من «إنّى اُقسم باللّه ...» وفيه «كتب زياد كتابا قُرئ على أهل المصر نسخته» وراجع تاريخ دمشق : ج 19 ص 179 .

تاریخ الطبری به نقل از مَسلَمه و هُذَلی و دیگران : معاویه زیاد را بر بصره و خراسان و سیستان گمارد . سپس هند و بحرین و عُمان را نیز به او سپرد و زیاد در آخر ماه ربیعِ ثانی یا اوّل جمادی اوّل سال پنجم [فرمانداری اش] (1) به بصره درآمد و فسق و نا امنی در بصره آشکار و گسترده بود . پس خطبه ای بدون «بسم اللّه » و حمد الهی خواند : من چنین دیدم که پایان این کارْ سامان نمی یابد ، جز به همان گونه که آغاز آن سامان گرفت : نرمی بدون ناتوانی ، و شدّت و تندی بدون زور و اجبار . من به خدا سوگند یاد می کنم که دوست را به [گناه]دوست می گیرم و مقیم را به جای مسافر ، و آمده را به [جزای] رفته ، و سالم را به [سزای] بیمار ، تا آن جا که مردی از شما برادرش را ببیند و بگوید : «سعد را نجات بده که سعید ، هلاک شد» و تا آن گاه که نیزه هایتان با من همراه شود . دروغ گفتن بر بالای منبر بر سرِ زبان ها می افتد . پس اگر از من دروغی گرفتید ، سرپیچی از من برایتان رواست ، و اگر از من دروغی شنیدید ، بر من خرده گیرید و گر نه بدانید که باز هم مانند آن خواهم گفت . برای هرکس از شما که به وی شبیخون زده شود ، ضامن چیزی هستم که از دست داده است ؛ امّا مبادا که در شب ، رفت و آمد کنید؛ چرا که شبگردی را نزد من نمی آورند ، جز آن که خونش را می ریزم و به این منظور ، آن اندازه مهلت می دهم که خبر به کوفه رود و به سوی من بازگردد . مبادا بشنوم کسی تعصّبات و حمایت های خانوادگی و قبیله ای جاهلیت را زنده کند (2) ؛ زیرا کسی را که این گونه کرده ، نمی یابم ، مگر آن که زبانش را می بُرم . شما بدعت هایی آورده اید که پیش تر نبود و ما نیز برای هر جرمی ، مجازاتی آورده ایم . پس هرکس گروهی را غرق کند ، غرقش می کنم ، و هرکس بر گروهی آتش افروزد ، او را آتش می زنم و هرکس به خانه ای نَقْب بزند ، به قلبش نقب می زنم ، و هرکس نبش قبر کند ، زنده زنده در همان قبر ، دفنش می کنم . پس دست و زبانتان را از من بازدارید تا دست و آزارم را از شما باز دارم . مبادا از هیچ کدامتان مخالفتی با آنچه عموم مردم پذیرفته اند، پدیدار شود ، که گردنش را می زنم.

.

1- .احتمال دارد سال «پنجاه» هجری باشد و «خمس» ، تصحیف «خمسین» باشد . در این صورت ، منظور ، سال 50 هجری است ، نه سال

پنجم فرمانداری او . (م)
2- .در متن ، «دعوی الجاهلیه» آمده است ، یعنی : این که به هنگام درگیری ها ، هریک از طرفین ، خانواده و قبیله خود را فراخواند . (م)

تاريخ الطبرى عن مسلمه :اِستَعمَلَ زِيادٌ عَلى شَرَطَتِهِ عَبدَ اللّهِ بنَ حِصنٍ ، فَأَمهَلَ النّاسَ حَتّى بَلَغَ الخَبرُ الكوفَةَ ، وعادَ إلَيهِ وُصولُ الخَبَرِ إلَى الكوفَةِ ، وكانَ يُؤَخِّرُ العِشاءَ حَتّى يَكونَ آخِرَ مَن يُصَلّى ثُمَّ يُصَلّى ، يَأمُرُ رَجُلاً فَيَقرَأ سورَةَ البَقَرَةِ ومِثلَها ، يُرَتِّلُ القُرآنَ ، فَإذا فَرَغَ أمهَلَ بِقَدرِ ما يَرى أنَّ إنسانا يَبلُغُ الخُرَيبَةَ ، ثُمَّ يَأمُرُ صاحِبَ شَرَطَتِهِ بِالخُروجِ ، فَيَخرُجُ ولا يَرى إنسانا إلّا قَتَلَهُ . قالَ : فَأَخَذَ لَيلَةً أعرابِيّا ، فَأتى بِهِ زيادا ، فَقالَ : هل سَمِعتَ النِّداءَ ؟ قالَ : لا وَاللّهِ ، قَدِمتُ بِحَلوبَهٍ (1) لى ، وغَشِيَنِى اللَّيلُ ، فَاضطَرَرتُها إلى مَوضِعٍ ، فَأقَمتُ لِأُصبِحَ ، ولا عِلمَ لى بِما كانَ مِنَ الأَميرِ . قالَ : أظُنُّکَ وَاللّهِ صادِقاً ، ولكن فى قَتلِکَ صَلاحُ هذِهِ الأُمَّهِ ، ثُمَّ أمَرَ بِهِ فَضُرِبَت عُنُقُهُ . وكانَ زِيادٌ أوَّلَ مَن شَدَّ أمرَ السُّلطانِ ، وأكَّدَ المُلکَ لِمُعاوِيَةَ ، وألزَمَ النّاسَ الطّاعَةَ ، وتَقَدَّمَ فِى العُقوبَهِ ، وجَرَّدَ السَّيفَ ، وأخَذَ بِالظِّنَّهِ ، وعاقَبَ عَلَى الشُّبهَهِ ، وخافَهُ النّاسُ فى سُلطانِهِ خَوفا شَديدا ، حَتّى أمِنَ النّاسُ بَعضُهم بعضا ، حَتّى كانَ الشَّىءُ يَسقُطُ مِنَ الرَّجُلِ أوِ المَرأهِ فَلا يَعرُضُ لَهُ أحَدٌ حَتّى يَأتِيَهُ صاحِبُهُ فَيَأخُذَهُ ، وتَبيتُ المَرأهُ فَلا تَغلُقُ عَلَيها بابَها ، وساسَ النّاسَ سِياسَةً لَم يُرَ مِثلُها ، وهابَهُ النّاسُ هَيبَةً لَم يَهابوها أحَدا قَبلَهُ ، وأدَرَّ العَطاءَ ، وبَنى مَدينَةَ الرِّزقِ . (2)

.

1- .حَلُوبه : أى شاه تُحْلَبُ (النهايه : ج 1 ص 422 «حلب») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 221 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 474 نحوه ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 219 وفيه من «كان يؤخّر العشاء» إلى «إلّا قتله» وراجع ص 206 و ص 225 .

تاریخ الطبری به نقل از مَسلَمه : زیاد ، عبد اللّه بن حِصْن را به فرماندهی نیروی مخصوص خود گمارد و به مردم ، تا رسیدن خبر بخش نامه [ی منع عبور و مرور شبانه] به کوفه و اعلام وصول آن ، مهلت داد . او نماز عشا را به تأخیر می انداخت تا آخرین کسی باشد که نماز می خوانَد . سپس نماز می خواند و به مردی فرمان می داد تا سوره بقره و یا سوره ای مانند آن را به ترتیل بخواند و چون تمام می کرد ، به اندازه ای که انسانی به «خُرَیبه» (1) برسد ، مهلت می داد . سپس به فرمانده نیروی مخصوص خود فرمان می داد تا بیرون برود . پس بیرون می رفت و کسی را نمی دید ، مگر آن که او را می کُشت . پس یک شب ، عربی بیابانگرد را گرفت و نزد زیاد آورد . زیاد گفت : آیا ندای [منع عبور و مرور] را شنیده ای؟ گفت : نه ، به خدا قسم! با گوسفند شیردِهم می آمدم که شب شد و من از سرِ ناچاری به جایی رفتم و ماندم تا صبح شود و هیچ اطّلاعی از فرمان امیر نداشتم . زیاد گفت : به خدا سوگند ، تو را راستگو می پندارم ؛ امّا مصلحت این امّت در کشتن توست . سپس فرمان داد گردنش را زدند . زیاد ، نخستین کسی است که کار حکومت را محکم کرد و سلطنت معاویه را استوار داشت و مردم را به اطاعت وا داشت و در مجازات [جرایم ،] پیشی گرفت و شمشیر را برهنه نمود و با کم ترین گمان ، دستگیر و با اندک شبهه ، عقوبت کرد . مردم در زمان حکومتش به شدّت از او می ترسیدند تا آن جا که مردم از همدیگر ایمن بودند و گاه که چیزی از دست مردی یا زنی می افتاد ، کسی به آن دست نمی زد تا آن که صاحبش می آمد و آن را برمی داشت . و زن ، شب هنگام می خوابید ، بی آن که درِ خانه را ببندد . زیاد ، چنان مردم را اداره کرد که مانندش دیده نشد و مردم ، چنان از او می ترسیدند که از کس دیگری پیش از آن ، چنین نترسیده بودند . او بذل و بخشش فراوان می کرد و «مدینه الرزق» (2) را ساخت .

.

1- .نام محلّه ای در حومه بصره است . (م)
2- .انبار و بازارچه ای برای خرید و فروش آذوقه شهروندان بود . (م)

شرح نهج البلاغه عن الشعبى فى ذِكرِ سُلطَهِ زِيادٍ عَلَى البَصرَهِ : فَصَبَّحَ عَلى بابِ القَصرِ تِلکَ اللَّيلهَ سَبعُمِئَهِ رَأسٍ ، ثُمَّ خَرَجَ اللَّيلَهَ الثّانِيَهَ فَجاءَ بِخَمسينَ رَأسا ، ثُمَّ خَرَجَ اللَّيلَهَ الثّالِثَهَ فَجاءَ بِرَأسٍ واحِدٍ ، ثُمَّ لَم يَجِئ بَعدَها بِشَىءٍ ، وكانَ النّاسُ إذا صَلُّوا العِشاءَ الآخِرَهَ اُحضِروا إلى مَنازِلِهِم شَدّا حَثيثا ، وقَد يَترُکُ بَعضُهُم نِعالَهُ . (1)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 204 وراجع أنساب الأشراف : ج 5 ص 206 .

شرح نهج البلاغه به نقل از شَعبی ، در یاد کردِ تسلّط زیاد بر بصره : [پس از فرمان منع عبور و مرور شبانه]در شب نخست ، تا صبح ، هفتصد سر[بریده]جلوی درِ کاخ [حکومتی]نهاده شد . سپس در شب دوم ، [عبد اللّه بن حصن ،] فرمانده نیروهای مخصوص زیاد ، خارج شد و پنجاه سر آورد و سپس در شب سوم ، یک سر آورد و پس از آن ، هیچ سری نیاورد و مردم ، چون نماز عشا را می خواندند ، چنان به سرعت به سوی خانه های خود می دویدند که گاه ، کفش برخی جا می ماند .

.

مروج الذهب :قَد كانَ زِيادٌ جَمَعَ النّاسَ بِالكوفَهِ بِبابِ قَصرِهِ يُحَرِّضُهُم عَلى لَعنِ عَلِيٍّ ، فَمَن أبى ذلِکَ عَرَضَهُ عَلَى السَّيفِ . (1)

المعجم الكبير عن الحسن :كانَ زِيادٌ يَتَتَبَّعُ شيعَهَ عَلِيٍّ عليه السلام فَيَقُتلُهُم ، فَبَلَغَ ذلِکَ الحَسَنَ بنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَقالَ : اللّهُمَّ تَفَرَّد بِمَوتِهِ ، فَإنَّ القَتلَ كَفّارَهٌ . (2)

سير أعلام النّبلاء عن الحسن البصرى :بَلَغَ الحَسَنَ بنَ عَلِيٍّ أنَّ زِيادا يَتَتَبَّعُ شيعَهَ عَلِيٍّ بِالبَصرَهِ فَيَقتُلُهُم ، فَدَعا عَلَيهِ . وقيلَ : إنَّهُ جَمَعَ أهلَ الكوفَهِ لِيَعرِضَهُم عَلَى البَراءَهِ مِن أبِى الحَسَنِ ، فَأصابَهُ حينَئِذٍ طاعونٌ فى سَنَهِ ثَلاثٍ وخَمسينَ . (3)

راجع : ج 12 ص 400 (زياد بن أبيه) .

39زِيادُ بنُ النَّضرِزياد بن النّضر الحارثى ، كان من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام (4) الأجلّاء ، ومن أعوانه المخلصين ، وأحد اُمراء الجيش (5) ، وتدلّ أقواله ومواقفه فى صفّين وغيرها من المشاهد على أ نّه كان ذا وعى عميق ومعرفه رفيعه بشخصيّه المولى أمير المؤمنين عليه السلام . أشار فى موقف من مواقفه إلى سبق الإمام عليه السلام فى الإيمان ، ومنزلته العاليه عند رسول اللّه صلى الله عليه و آله . وأكّد القتال فى صفّين من خلال تصوير دقيق (6) . كان من رُؤساء الكوفيّين الذين قدموا المدينه للاحتجاج على عثمان (7) . وكان من اُمراء جيش الإمام علىّ عليه السلام ، وتولّى فى صفّين قياده «مقدّمه الجيش» مع شُريح بن هانى (8) ، ولمّا صاروا فى مقابل العدوّ ، أمّر عليهما الإمام مالکَ الأشتر (9) . كان زياد صاحب لواء قبيله مذحج فى المعركه (10) ، وكانت له صولات عظيمه فى معارک ذى الحجّه (11) . وأوفده الإمام عليه السلام لمفاوضه أصحاب النّهروان قبل الحرب (12) . أجل ، لقد كان طاهر القلب ، شجاعا ، خيّرا كريما ، مطيعا مخلصا لأمير المؤمنين عليه السلام .

.

1- .مروج الذهب : ج 3 ص 35 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 203 عن عبد الرحمن بن السائب نحوه .

2- .المعجم الكبير : ج 3 ص 70 ح 2690 .
3- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 496 الرقم 112 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 202 نحوه وزاد فيه «اللهمّ لا تقتلنّ زيادا وأَمِتْه حتف أنفه» بعد «فدعا عليه» وراجع ص 203 و 204 .
4- .رجال الطوسى : ص 65 الرقم 583 .
5- .وقعه صفّين : ص 214 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 12 .
6- .وقعه صفّين : ص 101 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 349 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 245 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 157 .
8- .وقعه صفّين : ص 122 و 123 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 565 و 566 .
9- .وقعه صفّين : ص 153 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 567 .
10- .وقعه صفّين : ص 118 و 121 .
11- .وقعه صفّين : ص 195 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 65 .

39 . زیاد بن نضر

مروج الذهب :زیاد ، مردم کوفه را جلوی در کاخ [حکومتی] گِرد آورد و آنان را به لعن بر علی علیه السلام واداشت و هرکس را که خودداری می ورزید ، میهمان شمشیر می کرد (می کُشت) .

المعجم الکبیر به نقل از حسن : زیاد ، پیروان علی علیه السلام را پیجویی می کرد و می کشت . این خبر به حسن بن علی علیهماالسلام رسید . فرمود : «بار خدایا ! او را با مرگ طبیعی از دنیا ببر و به قتلش مرسان ، که قتل ، کفّاره است [و از عذاب اُخروی اش می کاهد]» .

سیر أعلام النبلاء به نقل از حسن بَصری : به حسن بن علی علیهماالسلام خبر رسید که زیاد در بصره ، پیروان علی علیه السلام را پیجویی می کند و آنها را می کشد . پس بر او نفرین کرد . و [نیز] گفته شده که زیاد ، اهالی کوفه را گِرد آورد تا آنها را به بیزاری جستن از علی علیه السلام وادارد . پس به طاعون سال 53 هجری گرفتار آمد . (1)

ر . ک : ج 12 ، ص 401 (زیاد بن ابیه) .

39زیاد بن نضرزیاد بن نَضْر حارثی از یاران والا مقام و با اخلاص امیر مؤمنان و از فرماندهان لشکر ایشان بود . گفته ها و مواضع او در «صِفّین» و دیگر مواقع ، نشان می دهد که او از آگاهی عمیقی برخوردار بوده و شناخت والایی از شخصیت مولا علیه السلام داشته است . او در یکی از این موضعگیری ها ، بر پیشتازی علی علیه السلام در ایمان و جایگاه والای او در کنار پیامبر خدا اشاره می کند و با تصویری دقیق از موضع و اندیشه نیروهای شام و پیشینه آنها ، بر جنگیدن تأکید می کند .وی از کوفیانی است که برای اعتراض به عثمان به مدینه رو آوردند . او از امیران لشکر امام علیه السلام بود و در جنگ صِفّین ، همراه شُرَیح بن هانی ، فرماندهی طلایه سپاه را به عهده داشت و چون به مقابل نیروهای دشمن رسیدند ، امام علیه السلام مالک را فرمانده آنان کرد . او در هنگام نبرد ، پرچمدار قبیله مَذحِج بود و در درگیری های ذی حجّه شرکتی شکوهمند داشت . پیش از شکل گیری نبرد نهروان ، او از معدود کسانی است که امام علیه السلام

برای گفتگو با نهروانیان گسیل داشته است . آری ! او از پیراسته دلان ، شجاعان ، نیک اندیشان ، بزرگواران و مطیعان مخلص امیر مؤمنان بود .

.

1- .در تاریخ دمشق : ج 19 ص 202 و 203 و 204 ، نفرین امام حسن علیه السلام را چنین نقل کرده است : «خدایا! زیاد را به قتل مرسان ؛ بلکه او را با مرگ طبیعی بمیران» .

40زَیدُ بنُ صوحانَزید بن صوحان بن حُجْر العبدی أخو صعصعه وسیحان . کان خطیبا (1) مصقعا وشجاعا ثابت الخُطی (2) ، وکان من العظماء ، والزهّاد ، والأبدال (3) ، ومن أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام الأوفیاء (4) . أسلم فی عهد النّبیّ صلی الله علیه و آله فعُدَّ من الصحابه (5) . وله وفاده علی النّبیّ صلی الله علیه و آله (6) . کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله یذکره بخیر ، ویقول : «مَن سَرَّهُ أن یَنظُرَ إلی رَجُلٍ یَسبِقُهُ بَعضُ أعضائِهِ إلَی الجَنَّهِ ، فَلیَنظُر إلی زَیدِ بنِ صوحانَ » (7) . وتحقّق هذا الکلام النّبوی الّذی کان فضیله عظیمه لزید فی حرب جلولاء (8) . (9) وکان لزید لسان ناطق بالحقّ مبیّن للحقائق ، فلم یُطق عثمان وجوده بالکوفه فنفاه إلی الشام (10) . وعندما بلور الثوّار تحرّکهم المناهض لعثمان ، التحق بهم أهل الکوفه فی أربع مجامیع ؛ کان زیدٌ علی رأس أحدها (11) . واشترک فی حرب الجمل (12) ، وأخبر بشهادته (13) . کتبت إلیه عائشه تدعوه إلی نُصرتها ، فلمّا قرأ کتابها نطق بکلام رائع نابه ، فقال : «اُمرَتْ بأمرٍ واُمرنا بغیره ، فرکبت ما اُمرنا به ، وأمرتنا أن نرکب ما اُمرت هی به ! اُمرَت أن تقرّ فی بیتها ، واُمرنا أن نقاتل حتی لا تکون فتنه ، والسلام» (14) . کان لسانا ناطقا معبّرا فی الدفاع عن أمیر المؤمنین علیه السلام ، وکان له باعٌ فی دعمه وحمایته . وخاطبه الإمام علیه السلام عندما جلس عند رأسه قائلاً : « رَحِمَکَ اللّهُ یا زَیدُ ؛ قَد کُنتَ خَفیفَ المَؤونَهِ ، عَظیمَ المَعونَهِ » . (15)

.

1- .تاریخ دمشق : ج 19 ص 440 ، البرصان والعرجان : ص 399 .
2- .رجال الطوسی : ص 64 الرقم 566؛ البرصان والعرجان : ص 399 .
3- .تاریخ بغداد : ج 8 ص 439 الرقم 4549 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 525 الرقم 133 ، الاستیعاب : ج 2 ص 124 الرقم 857 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 364 الرقم 1848 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 509 .
4- .رجال الطوسی : ص 64 الرقم 566 .
5- .سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 525 الرقم 133 ، الاستیعاب : ج 2 ص 124 الرقم 857 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 364 الرقم 1848 .
6- .تاریخ دمشق : ج 19 ص 429 .
7- .مسند أبی یعلی : ج 1 ص 266 ح 507 ، تاریخ بغداد : ج 8 ص 440 الرقم 4549 ، تاریخ دمشق : ج 19 ص 434 ح 4541 و ص 435 ح 4542 و 4543 ، الطبقات الکبری : ج 6 ص 123 وفیه «تقطع یده فی سبیل اللّه

، ثمّ يُتبع اللّه آخر جسده بأوّله» وكلّها عن عبد الرحمن بن مسعود العبدى عن الإمام علىّ عليه السلام .
8- .جلولاء : طسوج من طساسيج السواد فى طريق خراسان ، والطسوج : النّاحيه (معجم البلدان : ج 2 ص 156) . كانت فيها الوقيعه بالفرس من قبل المسلمين ، فقتلوا منهم مائه ألف (اُنظر تاريخ الإسلام : حوادث سنه 16ه) .
9- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 123 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 526 الرقم 133 ، المعارف لابن قتيبه : ص 402 ، الاستيعاب : ج 2 ص 125 الرقم 857 .
10- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 155 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 124 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 326 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 429 .
11- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 349 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 245 .
12- .الاستيعاب : ج 2 ص 125 الرقم 857 ، أسد الغابه : ج 2 ص 364 الرقم 1848 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 526 الرقم 133 .
13- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 526 الرقم 133 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 123 .
14- .رجال الكشّى : ج 1 ص 284 الرقم 120 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 476 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 319 كلاهما نحوه .
15- .رجال الكشّى : ج 1 ص 284 الرقم 119 ، الاختصاص : ص 79 .

40 . زید بن صُوحان

40زید بن صُوحانزید بن صُوحان بن حجر عبدی ، برادر صَعصَعه و سَیحان ، از خطیبان زبردست ، شجاعان استوارگام ، بزرگان ، زاهدان ، ارجمندان و از یاران وفادار امیر مؤمنان بود . او به روزگار پیامبر خدا اسلام آورده و از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نیز رسیده است . پیامبر صلی الله علیه و آله از او به نیکی یاد می کرد و می فرمود : هر کس دوست دارد مردی را ببیند که یکی از اعضایش پیش تر از او به سوی بهشت می رود ، به زید بن صُوحان بنگرد . (1) این سخن والای پیامبر خدا که فضیلتی بزرگ برای زید بود ، در جنگ جَلولاء ، (2) مصداق یافت . زید ، زبانی حقگو و افشاگر داشت . چنین بود که عثمان ، وجودش را در مدینه برنتابید و او را به شام ، تبعید کرد و چون انقلابیانْ حرکت اعتراض آمیز خود (علیه عثمان) را در مدینه شکل دادند ، زید بدانها پیوست . او در جنگ جمل ، شرکت کرد و خود از شهادتش خبر داد . عایشه با نامه ای از وی دعوت کرد که به یاری اش برخیزد . او چون نامه را خواند ، هوشمندانه و زیبا گفت : تو را به چیزی فرمان داده اند و ما را به چیزی دیگر ؛ امّا تو به کار ما پرداخته ای و به ما فرمان می دهی که به کار تو بپردازیم . به تو فرمانِ در خانه نشستن داده شده و به ما فرمانِ جنگیدن تا رفع فتنه . والسلام ! زید در دفاع از علی علیه السلام زبانی گویا و در حراست از آن بزرگوار ، گامی استوار داشت . علی علیه السلام چون بر بالینش نشست ، فرمود : خدا تو را رحمت کند ! همانا تو کم هزینه و بسیار یاری رسان بودی .

.

1- .در الطبقات الکبری : ج 6 ص 123 آمده است : «دستش در راه خدا قطع می شود . سپس خداوند ، بقیه پیکرش را به بخش اوّلش ملحق می کند» .

2- .جَلَولا ، یکی از آوردگاه های مسلمانان و ایرانیان در سال شانزدهم هجری است . این ناحیه در هفت فرسخی خانقین و در مسیر راه قدیمی بغداد به خراسان بوده است (ر . ک : معجم البلدان : ج 2 ص 156) .

ص: 244

. .

ص: 245

. .

تاریخ دمشق عن أبی سلیمان :لَمّا وَرَدَ عَلَینا سَلمانُ الفارِسِیُّ أتَیناهُ نَستَقرِئُهُ القُرآنَ ، فَقالَ : إنَّ القُرآنَ عَرَبِیٌّ فَاستَقرِئوهُ رَجُلاً عَرَبِیّا . وکانَ یُقرِئُنا زَیدُ بنُ صوحانَ ، ویَأخُذُ عَلَیهِ سَلمانُ ، فَإذا أخطَأَ رَدَّ عَلَیهِ سَلمانُ . (1)

تاریخ دمشق عن أبی قدامه :کانَ سَلمانُ عَلَینا بِالمَدائِنِ ، وهُوَ أمیرُنا ، فَقالَ : إنّا اُمِرنا أن لا نَؤُمَّکُم ، تَقَدَّم یا زَیدُ . فَکانَ زَیدُ بنُ صوحانَ یَؤُمُّنا ویَخطُبُنا . (2)

الطبقات الکبری عن مِلْحانٍ بن ثروان :إنَّ سَلمانَ کانَ یَقولُ لِزَیدِ بنِ صوحانَ یَومَ الجُمُعَهِ : قُم فَذَکِّر قَومَکَ . (3)

تاریخ بغداد عن حمید بن هلال :کانَ زَیدُ بنُ صوحانَ یَقومُ اللَّیلَ ویَصومُ النَّهارَ ، وإذا کانَت لَیلَهُ الجُمُعَهِ أحیاها ، فإن کانَ لَیَکرَهُها إذا جاءَتِ مِمّا کانَ یَلقی فیها ، فَبَلَغَ سلمانَ ما کانَ یَصنَعُ ، فَأتاهُ فَقالَ : أینَ زَیدٌ ؟ قالَتِ امرَأتُهُ : لَیسَ ها هُنا ، قالَ : فَإنّی اُقسِمُ عَلَیکِ لَمَّا صَنَعتِ طَعاما ، ولَبِستِ مَحاسِنَ ثِیابِکِ ، ثُمَّ بَعَثتِ إلی زَیدٍ . قالَ : فَجاءَ زَیدٌ ، فَقُرِّبَ الطَّعامُ ، فَقالَ سَلمانُ : کُل یا زُیَیدُ ، قالَ : إنّی صائِمٌ ، قالَ : کُل یازُیَیدُ لا یَنقُصُ أو تُنقِص دینکَ ، إنَّ شَرَّ السَّیرِ الحَقحَقَهُ (4) ، إنَّ لِعَینِکَ عَلَیکَ حَقّا ، وإنَّ لِبَدَنِکَ عَلَیکَ حَقّا ، وإنَّ لِزَوجَتِکَ عَلَیکَ حَقّا ، کُل یا زُیَیدُ . فَأکَلَ وتَرَکَ ما کانَ یَصنَعُ . (5)

.

1- .تاریخ دمشق : ج 19 ص 439 .
2- .تاریخ دمشق : ج 19 ص 439 وراجع الطبقات الکبری : ج 6 ص 124 .
3- .الطبقات الکبری : ج 6 ص 124 ، تاریخ دمشق : ج 19 ص 440 .
4- .الحقحقه : شدّه السیر ، وشرّ السیر . الحقحقه هو إشاره إلی الرفق فی العباده ، یعنی علیک بالقصد فی العباده ولا تحمل علی نفسک فتسأم (لسان العرب : ج 10 ص 57 «حقق») .
5- .تاریخ بغداد : ج 8 ص 439 الرقم 4549 ، تاریخ دمشق : ج 19 ص 440 .

تاریخ دمشق به نقل از ابوسلیمان : چون سلمان فارسی بر ما وارد شد ، نزدش رفتیم تا برای [آموختنِ]ما ، قرآن بخواند . سلمان گفت : قرآن ، [به زبان]عربی است . از مردی عرب بخواهید که آن را برایتان بخواند . پس زید بن صُوحان برای ما قرائت می کرد و سلمان ، گوش می داد و اگر او جایی خطا می کرد ، تذکّر می داد .

تاریخ دمشق به نقل از ابوقُدامه : سلمان در مدائن بر ما حکومت داشت و با آن که امیر ما بود ، گفت : ما فرمان داریم که پیشنماز شما نشویم . ای زید ! جلو بِایست . زید بن صُوحان ، پیشنماز ما شد و برایمان سخنرانی می کرد .

الطبقات الکبری به نقل از مِلْحان بن ثروان : سلمان در روز جمعه به زید بن صُوحان می گفت : برخیز و به قومت تذکّر بده .

تاریخ بغداد به نقل از حُمَید بن هلال : زید بن صوحان ، شب را به عبادت برمی خاست و روز را روزه می گرفت و شب جمعه را اِحیا می داشت و این بر همسرش گران می آمد . خبر این کارها به سلمان رسید و آمد و از زید ، جویا شد . همسرش گفت : این جا نیست . سلمان گفت : تو را سوگند می دهم که خوراکی آماده سازی و بهترین لباس هایت را بپوشی و سپس به دنبال زید بفرستی . پس زید آمد و سلمان ، خوراک را پیش کشید و گفت : ای زید عزیز ! بخور . زید گفت : من روزه دارم . گفت : ای زید عزیز ! بخور . از دینت نمی کاهد (یا مکاه) . بدترین شیوه رفتن ، تند رفتن است . چشمت بر تو حقّی دارد ، بدنت بر تو حقّی دارد و همسرت نیز بر تو حقّی دارد . بخور ، ای زید عزیز ! پس زید خورد و شیوه پیشینش را رها کرد .

.

الطبقات الكبرى عن ابن أبى الهذيل :دَعا عُمَرُ بنُ الخَطّابِ زَيدَ بنَ صوحانَ فَضَفَنَهُ (1) عَلى الرَّحلِ كَما تَضفِنونَ اُمَراءَكُم ، ثُمَّ التَفَتَ إلَى النّاسِ فَقالَ : اِصنَعوا هذا بِزَيدٍ وأصحابِ زَيدٍ . (2)

الطبقات الكبرى عن عبد اللّه بن أبى الهذيل :إنَّ وَفدَ أهلِ الكوفَهِ قَدِموا عَلى عُمَرَ وفيهِم زَيدُ بنُ صوحانَ ... وجَعَلَ عُمَرُ يَرحَلُ لِزَيدٍ ، وقالَ : يا أهلَ الكوفَهِ ، هكَذا فَاصنَعوا بِزَيدٍ وإلّا عَذَّبتُكُم . (3)

الطبقات الكبرى عن إبراهيم :كانَ زَيدُ بنُ صوحانَ يُحَدِّثُ ، فَقالَ أعرابِىٌّ : إنَّ حَديثَکَ لَيُعجِبُنى ، وإنَّ يَدَکَ لَتُريبُنى . فَقالَ : أ وَ ما تَراهَا الشِّمالَ ؟ فَقالَ : وَاللّهِ ما أدرِى اليمينَ يَقطَعونَ أمِ الشِّمالَ ! فَقالَ زَيدٌ : صَدَقَ اللّهُ «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَا يَعْلَمُواْ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ» (4) . (5)

.

1- .الضفن : ضفن الشىء على ناقته : حمل إيّاه عليها (تاج العروس : ج 18 ص 347 «ضفن») .
2- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 124 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 527 الرقم 133 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 438 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 124 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 526 الرقم 133 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 438 وليس فيه «وإلّا عذّبتكم» .
4- .التوبه : 97 .
5- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 123 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 526 الرقم 133 ، تاريخ دمشق : ج 19 ص 437 ، البرصان والعرجان : ص 400 نحوه .

الطبقات الکبری به نقل از ابن ابی هُذَیل : عمر بن خطّاب ، زید بن صوحان را فراخواند و خود او را سوار مَرکب کرد همان گونه که شما با امیران خود ، رفتار می کنید . سپس به مردم رو کرد و گفت : با زید و یارانش این گونه رفتار کنید .

الطبقات الکبری به نقل از عبد اللّه بن ابی هُذَیل : نمایندگان اهالی کوفه که زید بن صوحان نیز در میان آنها بود ، بر عمر وارد شدند ... و عمر ، خود ، زید را بر مَرکبْ سوار کرد و گفت : ای اهالی کوفه ! با زید ، چنین رفتار کنید ؛ وگرنه شما را عقوبت می کنم .

الطبقات الکبری به نقل از ابراهیم : زید بن صوحان ، سخن می گفت . عربی بادیه نشین به او گفت : از سخنت خوشم می آید ؛ ولی [بریده بودنِ]دستت مرا به تردید می اندازد . (1) زید گفت : مگر نمی بینی که دست چپ است . عرب گفت : به خدا ، نمی دانم که دست راست را [در حدّ دزدی]قطع می کنند یا دست چپ را ! زید گفت : خداوند ، راست گفت که : «اعراب بادیه نشین در کفر و نفاق ، سخت ترند و به ندانستن حدود الهی که بر پیامبرش نازل کرده ، سزاوارترند» .

.

1- .دست چپ زید بن صوحان در نبرد جلولاء ، قطع شده بود و عرب بیابانی ، بریدن دست زید را به خاطر دزدی می پنداشته و یا قصد طعنه زدن داشته است . (م)

البرصان والعرجان :زَيدُ بنُ صوحانَ العَبدِىُّ ، الخَطيبُ الفارِسُ القائِدُ ، وفِى الحَديثِ المَرفوعِ : « يَسبِقُهُ عُضوٌ مِنهُ إلَى الجَنَّهِ » . وزَيدٌ هُوَ الَّذى قالَ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رَحمَهُ اللّهِ عَلَيهِما : إنّى مَقتولٌ غَدا. قالَ : وَلِمَ ؟ قالَ : رَأَيتُ يَدى فِى المَنامِ حَتّى نَزَلتَ مِنَ السَّماءِ ، فَاستَشَلَّت يَدى . فَلَمّا قَتَلَهُ عُمَيرُ بنُ يَثرِبىّ مُبارَزَهً ، ومَرَّ بِهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ وهُوَ مَقتولٌ فَوَقَفَ [وقالَ] : أمَا وَاللّهِ ما عَلِمُتکَ إلّا حاضِرَ المَعونَهِ ، خَفيفَ المَؤونَهِ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام :لَمّا صُرِعَ زَيدُ بنُ صوحانَ رَحمَهُ اللّهِ عَلَيهِ يَومَ الجَمَلِ جاءَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام حَتّى جَلَسَ عِندَ رَأسِهِ ، فَقالَ : يَرحَمُکَ اللّهُ يا زَيدُ ، قَد کُنتَ خَفيفَ المَؤونَهِ عَظيمَ المَعونَهِ . قالَ : فَرَفَعَ زَيدٌ رأسَهُ إلَيهِ وقالَ : وأنتَ فَجَزاکَ اللّهُ خَيرا يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَوَاللّهِ ما عَلِمتُکَ إلّا بِاللّهِ عَليما ، وفى اُمِّ الکِتابِ عَلِيّا حَکيما ، وأنَّ اللّهَ فى صَدرِکَ لَعَظيمٌ ، وَاللّهِ ما قاتَلتُ مَعَکَ عَلى جَهالَهٍ ، ولکِنّى سَمِعتُ اُمَّ سَلَمَهَ زَوجَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله تَقولُ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِىٌّ مَولاهُ ، اَللّهُمَّ والِ مَن والاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَانصُر مَن نَصَرَهُ ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ . وکَرِهتُ وَاللّهِ أن أخذُلَکَ فَيَخذُلَنِى اللّهُ . (2)

.

1- .البرصان والعرجان : ص 399 ، المعارف لابن قتيبه : ص 402 نحوه وليس فيه ذيله من «ومرّ به علىّ ...» .
2- .رجال الكشّى : ج 1 ص 284 الرقم 119 ، الاختصاص : ص 79 كلاهما عن عبد اللّه بن سنان .

البَرصان والعَرجان :زید بن صوحان عبدی ، سخنور و شه سوار و فرمانده بود و در حدیثی [نبوی]با ذکر سلسله راویان آمده است که : «یکی از اعضایش پیش تر به سوی بهشت می رود» . و زید ، همان کسی است که به علی بن ابی طالب که رحمت خدا بر هر دو باد گفت : من فردا کشته می شوم . گفت : «چرا؟» . گفت : در خواب دیدم که دستم از آسمان فرود آمد . پس دستم مرا فرا می خوانَد . پس چون عمیر بن یثربی ، در نبرد تن به تن ، زید را از پای درآورد ، علی بن ابی طالب علیه السلام در عبور از کنار کشتگان [جنگ جمل]بر سرِ جنازه او ایستاد و فرمود : «هان! به خدا سوگند ، من تو را جز این گونه نمی شناسم : یاری ات همیشگی و هزینه ات [برای من]اندک بود» .

امام صادق علیه السلام :چون در جنگ جمل ، زید بن صوحان که رحمت خدا بر او باد بر زمین افتاد ، امیر مؤمنان آمد و بالای سرش نشست و فرمود : «ای زید! خدا تو را بیامرزد ، که کم هزینه و بسیار یاری رسان بودی!» . پس زید ، سرش را به سوی او بلند کرد و گفت : و خدا به تو نیز ای امیر مؤمنان جزای خیر بدهد که به خدا سوگند تو را جز این گونه نمی شناسم که خداشناس و در لوح محفوظ ، بزرگ و حکیم هستی و خدا در دلت بزرگ است . به خدا سوگند ، از سرِ جهالت ، همراه تو نجنگیدم ؛ بلکه از اُمّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت : شنیدم پیامبر خدا فرمود : «هرکه من مولای اویم ، پس علی مولای اوست . بار خدایا! دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و یاورش را یاوری کن و وا گذارنده اش را وا گذار» و به خدا سوگند ، ناپسند داشتم که تو را وا گذارم و خدا هم مرا وا نهد .

.

41سَعدُ بنُ مَسعودٍ الثَّقَفِيُّسعد بن مسعود الثقفى عمّ المختار بن أبى عبيد ، من أصحاب الإمام أمير المؤمنين علىّ عليه السلام الأوفياء . وقيل : من أصحاب رسول اللّه (1) . ذكرت بعض المصادر أ نّه اصطدم يوما بعمّار بن ياسر الّذى كان واليا على الكوفه من قبل عمر (2) . ولّاه (3) الإمام عليه السلام فى البدايه على منطقه الزوابى (4) ، وعندما تحرّک الإمام عليه السلام تلقاء صفّين ، ولّاه على المدائن (5) . (6) أثنى عليه الإمام عليه السلام فى رساله له ، وذكره بالتقوى والنّجابه ، ودعا له (7) . لمّا جُرح الإمام الحسن عليه السلام فى ساباط (8) وناله سوء من أصحابه ، التجأ إلى سعد بن مسعود (9) . كان المختار بن أبى عبيد الثقفىّ ابن أخيه (10) الّذى استخلفه الإمام عليه السلام على المدائن (11) . ويُنسَب إليه أيضا المحدِّث والمؤرّخ الشيعى الكبير إبراهيم الثقفى الكوفى . (12)

.

1- .الاستيعاب : ج 2 ص 167 الرقم 961 ، الإصابه : ج 3 ص 70 الرقم 3210 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 163 و 164 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 198 .
3- .الأخبار الطوال : ص 153 .
4- .زوابى جمع زاب . وهى الزاب الأعلى بين الموصل وأربل ، والزاب الأسفل ما بين شهرزور وأذربيجان ، وبين الزاب الأعلى والأسفل ، مسيره يومين أو ثلاثه (معجم البلدان : ج 3 ص 123) .
5- .المدائن : أصل تسميتها هى : المدائن السبعه ، وكانت مقرّ ملوک الفُرس . وهى تقع على نهر دجله من شرقيّها تحت بغداد على مرحله منها . وفيها إيوان كسرى . فُتحت هذه المدينه فى (14 ه . ق) على يد المسلمين (راجع تقويم البلدان : ص 302) .
6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 565 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 362 .
7- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 387 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 201 .
8- .ساباط: موضع فى العراق معروف، قرب المدائن، وبهرسير يُعرف بساباط كسرى (راجع معجم البلدان : ج 3 ص 166) .
9- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 159 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 445 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 14 ، شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 27 ؛ الفهرست

للطوسى : ص 36 الرقم 7 وراجع الأخبار الطوال : ص 217 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 6 .
10- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 163 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 198 .
11- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 76 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 399 .
12- .الفهرست للطوسى : ص 36 الرقم 7 .

41 . سعد بن مسعود ثقفی

41سعد بن مسعود ثقفیسعد بن مسعود ثَقَفی ، عموی مختار بن ابی عُبَید ، از یاران هوشمند و وفادار علی علیه السلام است و گفته شده از یاران پیامبر خدا نیز بوده است . برخی منابع از درگیری او با عمّار بن یاسر که در زمان عمر ، فرماندار کوفه بود خبر داده اند . امام علی علیه السلام در آغاز ، او را بر نواحی «زاب» (1) گمارد . علی علیه السلام به هنگام حرکت به سوی صِفّین ، یزید بن قیس اَرحَبی را که فرماندار مدائن بود همراه خود برد و سعد بن مسعود را بر مدائن (2) گماشت و او تا روزگار امامت امام حسن علیه السلام در این سِمت ، باقی بود . علی علیه السلام در نامه ای او را به خاطر تقوا پیشگی و نجابتش ستوده و برایش دعا کرده است . هنگامی که امام حسن علیه السلام در ساباط ، زخمی شد و یارانش بدو آسیب رساندند ، به سعد بن مسعود ، پناه برد . مختار بن ابی عبید ثقفی ، برادرزاده و جانشین او در مدائن بوده است . نسب محدّث و مورِّخ بزرگ شیعی ، ابراهیم ثَقَفی کوفی نیز بدو می رسد .

.

1- .در عراق، دو منطقه به نام «زاب» وجود دارد: زاب بالا وزاب پایین . زاب بالا ، میان موصل و اربیل و زاب پایین، میان شهرزور و آذربایجان است. میان این دو زاب، دو یا سه روز راه است (معجم البلدان: ج 3 ص 123) .

2- .مدائن ، پایتخت پادشاهان ساسانی بود که در شرق رود دجله و به فاصله یک روز راه از جنوب بغداد قرار دارد و ایوان کسرا در این شهر است. مدائن در سال چهاردهم هجری به دست مسلمانان فتح شد (ر .ک : تقویم البلدان : ص 302) .

الفهرست للطوسى :سَعدُ بنُ مَسعودٍ أخو أبى عُبَيدِ بنِ مَسعودٍ ، عَمُّ المُختارِ ، وَلّاهُ عَلِىٌّ عليه السلام عَلَى المَدائِنِ ، وهُوَ الَّذى لَجَأَ إلَيهِ الحَسَنُ عليه السلام يَومَ ساباطَ . (1)

تاريخ اليعقوبى :كَتَبَ [عَلِىٌّ عليه السلام] إلى سَعدِ بنِ مَسعودٍ عَمِّ المُختارِ بنِ أبى عُبَيدٍ ، وهُوَ عَلَى المَدائِنِ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّکَ قَد أدَّيتَ خَراجَکَ ، وأطعتَ رَبَّکَ ، وأرضَيتَ إمامَکَ ، فِعلَ المُبِرِّ التَّقِىِّ النَّجيبِ ، فَغَفَرَ اللّهُ ذَنبَکَ ، وتَقَبَّلَ سَعيَکَ ، وحَسَّنَ مَآبَکَ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى سَعدِ بنِ مَسعودٍ الثَّقَفِىِّ عامِلِهِ عَلَى المَدائِنِ وجوخا (3) : أمّا بَعدُ ، فَقَد وفَّرتَ عَلَى المُسلِمينَ فَيأَهُم ، وأطَعتَ رَبَّکَ ، ونَصَحتَ إمامَکَ ، فِعلَ المُتَنَزِّهِ العَفيفِ ، فَقَد حَمِدتُ أمرَکَ ، ورَضيتُ هَديَکَ ، وأبَبتَ (4) رُشدَکَ ، غَفَرَ اللّهُ لَکَ ، وَالسَّلامُ . (5)

.

1- .الفهرست للطوسى : ص 36 الرقم 7 وراجع التاريخ الكبير : ج 4 ص 50 الرقم 1925 وتاريخ الطبرى : ج 5 ص 159 والفتوح : ج 4 ص 288 وشرح نهج البلاغه : ج 16 ص 27 .
2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 201 .
3- .جُوخا : اسم نهر عليه كوره واسعه فى سواد بغداد ، وهو بين خانقين وخوزستان (معجم البلدان : ج 2 ص 179) .
4- .أبت إبابته : استقامت طريقته (القاموس المحيط : ج 1 ص 35 «أبب») .
5- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 387 ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 323 وفيه «اُوتيت» بدل «أببت» .

الفهرست ، طوسی :سعد بن مسعود ، برادر ابو عبید بن مسعود و عموی مختار بود . علی علیه السلام او را بر مدائن گمارد و او همان کسی است که [امام]حسن علیه السلام پس از ماجرای [زخمی شدن در] جنگ ساباط به او پناه برد .

تاریخ الیعقوبی :[علی علیه السلام] به سعد بن مسعود ، عموی مختار بن ابی عبید که حاکم مدائن بود چنین نوشت : «امّا بعد ؛ تو به شیوه نیکوکاران با تقوا و نجیب ، مالیاتت را به ما رساندی و از پروردگارت اطاعت کردی و پیشوایت را خشنود ساختی . پس خداوند از گناهت درگذرد و کوششت را بپذیرد و آخرتت را نیکو سازد !» .

امام علی علیه السلام در نامه اش به سعد بن مسعود ثقفی ، کارگزارش در مدائن و جُوخا (1) : امّا بعد ؛ بر بیت المال مسلمانان افزودی و از پروردگارت اطاعت نمودی و برای پیشوایت خیرخواهی کردی ؛ کاری که وارستگان خویشتندار می کنند . پس کارت را می ستایم و روشت را می پسندم و راهت را درست می دانم . خداوند تو را بیامرزد ! والسلام !

.

1- .جُوخا ، نام رود و منطقه ای میان خانقین و خوزستان است که بخش وسیعی از دشت بغداد را آبیاری می کند (معجم البلدان : ج 2 ص 179) .

42سَعِيدُ بنُ قَيسٍ الهَمدانِيُّكان مقاتلاً شجاعا وبطلاً ، شهد الجمل (1) ، وصفّين (2) . جعله الإمام أمير المؤمنين عليه السلام أميرا على همدان فى الجمل (3) وصفّين (4) . وفى سياق خطبه بليغه خطبها فى جماعه من أصحابه ، كشف حقيقه الجيشين جيّدا وأظهر انقياده التامّ للإمام عليه السلام (5) ، ودلّ على عظمه جيش الإمام أمير المؤمنين عليه السلام الَّذى كان فيه ثُلّه من البدريّين . ثمّ بيّن منزله الإمام الرفيعه بكلام رائع ، وفضحَ معاويه وأخزاه مشيرا إلى السابقه السيّئه له ولأسلافه (6) . وقد أصحر بطاعته المطلقه للإمام عليه السلام بعبارات حماسيّه فى مواطن كثيره . وكان الإمام عليه السلام يُثنى على ذلک الرجل الزاهد المقاتل . ومن ثنائه عليه قال : يَقودُهمُ حامى الحقيقه ماجدٌ سعيدُ بن قيسٍ ، والكريمُ محام (7) أشخصه الإمام عليه السلام إلى الأنبار 8 بعد معركه صفّين لصدّ الغارات الَّتى كان يشنّها سفيان بن عوف (8) . وثبت سعيد على صراط الحقّ بعد أمير المؤمنين عليه السلام ، فكان من أصحاب الإمام الحسن عليه السلام ، وبعثه الإمام الحسن عليه السلام ليخلف قيس بن سعد فى قياده الحرب ضدّ معاويه (9) . مدحه أبو عمرو الكشّى بقوله : من التابعين الكبار ورؤسائهم وزهّادهم (10) . توفّى سعيد بن قيس حوالى سنه 41 ه . (11)

.

1- .الجمل : ص 319 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 1 ص 144 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 ، الفتوح : ج 3 ص 31 .
3- .الجمل : ص 319 .
4- .وقعه صفّين : ص 205 ؛ تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 147 ، الفتوح : ج 3 ص 31 .
5- .وقعه صفّين : ص 236 و ص 437 ، الغارات : ج 2 ص 481 و ص 637 ، الأمالى للطوسى : ص 174 ح 293 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 79 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 402 ، الفتوح : ج 3 ص 31 .
6- .وقعه صفّين : ص 236 و 237 .
7- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 172 ، الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 572 الرقم 432 ، بحار الأنوار : ج 32 ص 497 وفيهما «منهم» بدل «ماجد» .
8- .الغارات : ج 2 ص 470 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 196 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 134 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 88 .

9- .شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 40 ، مقاتل الطالبيّين : ص 71 .
10- .رجال الكشّى : ج 1 ص 286 الرقم 124 .
11- .تنقيح المقال : ج 2 ص 29 الرقم 4860 .

42 . سعید بن قیس هَمْدانی

42سعید بن قیس هَمْدانیسعید ، جنگاوری دلیر و قهرمانی کم نظیر بود . او در جنگ های جمل و صِفّین ، شرکت داشت و در جمل و صفّین ، امام علیه السلام او را به سرداری بنی هَمْدان گماشت . او در ضمن سخنرانی ای رسا در جمع یارانش چگونگی دو سپاه را به نیکویی بَر نمود و عظمت سپاه علی علیه السلام را که گروهی از بدریان در آن حضور داشتند نشان داد و آن گاه ، جایگاه والای علی علیه السلام را به زیبایی تبیین کرد و با تکیه هوشمندانه بر پیشینه زشت معاویه ، رسوایی او و پدرانش را بیان کرد . او در موارد بسیاری اطاعت مطلق خود از علی علیه السلام را با عبارت هایی هیجان بار بیان کرده است . علی علیه السلام نیز آن پارسامرد رزم آور را می ستود . از جمله فرمود : «پشتیبان بزرگ حقیقت ، آنان را به پیش می برد سعید بن قیس [را می گویم] ، آن بزرگْ پشتیبان را» . پس از جنگ صِفّین ، امام علیه السلام برای جلوگیری از غارتگری های سفیان بن عوف در انبار ، (1) او را بدان سوی ، گسیل داشت . سعید ، پس از علی علیه السلام نیز بر صراط حق ، استوار ماند و در جمع یاران امام حسن علیه السلام قرار گرفت . امام حسن علیه السلام او را به عنوان جانشین قیس بن سعد به نبرد با معاویه گسیل داشت . ابو عمرو کَشّی او را بدین سان ستوده است : او از بزرگان تابعیان و از سران و زاهدان آنان بود . سعید بن قیس ، حدود سال 41 هجری زندگی را بدرود گفت .

.

1- .انبار ، شهری کوچک و آباد در روزگار ساسانیان بوده است و بقایای آن در شصت کیلومتری غرب بغداد ، قابل مشاهده است . نامگذاری آن به «انبار» ، از آن رو بوده که مرکز نگهداری گندم و جو و کاه برای لشکر بوده است ، وگرنه ایرانیان ، آن جا را «فیروز شاپور» می نامیده اند . این شهر به دست خالد بن ولید در سال دوازدهم هجری فتح شد و سَفّاح ، اوّلین خلیفه عبّاسی ، برای مدتی آن جا را مقرّ حکومتش ساخت (ر . ک : معجم البلدان : ج 1 ص 257) .

الغارات فى ذِكرِ غارَهِ سُفيانَ بنِ عَوفٍ عَلَى الأَنبارِ ، وَاستِنفارِ الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام النّاسَ ، وقُعودِ أصحابِهِ : فَقامَ حُجرُ بنُ عَدِيٍّ الكِندِيُّ وسَعيدُ بنُ قَيسٍ الهَمدانِيُّ فَقالا : لا يَسُؤكَ اللّهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، مُرنا بِأمرِكَ نَتَّبِعهُ ، فَوَاللّهِ ما نُعظِمُ جَزَعا عَلى أموالِنا إن نَفَدَت ، ولا عَلى عَشائِرِنا إن قُتِلَت فى طاعَتِكَ . (1)

الفتوح فى ذِكرِ وَقعَهِ صِفّينَ : فَقالَ سَعيدُ بنُ قَيسٍ : وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما نَصرُنا إلّا لِلّهِ ولا أجَبنا غَيرَهُ ، ولَقَد قاتَلنا مَعَ مَن لَيسَ لَهُ مِثلُ سابِقَتِكَ ولا قَرابَتِكَ ، فَارمِ بِنا حَيثُ شِئتَ وأينَ أحبَبتَ ، فَنَحنُ لَكَ سامِعونَ مُطيعونَ . قالَ : فَعِندَها أنشَأَ عَلِيٌّ عليه السلام أبياتا يَقولُ : فَلَو كُنتُ بَوّابا عَلى بابِ جَنَّةٍ لَقُلتُ لِهَمْدانَ ادخُلوا بِسَلامٍ جَزَى اللّهُ هَمدانَ الجِنانَ فَإِنَّهُم سِمامُ العِدى فى كُلِّ يَومِ حِمامٍ (2)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 481 ، الأمالى للطوسى : ص 174 ح 293 نحوه وفيه «سعد بن قيس» .
2- .الفتوح : ج 3 ص 31 ؛ وقعه صفّين : ص 437 نحوه وراجع ص 274 .

الغارات در یاد کردِ غارت شهر انبار ، توسّط سفیان بن عوف و درخواست علی علیه السلام از مردم برای حرکت کردن به سوی او و تن زدن یارانش : پس حُجْر بن عَدیّ کِنْدی و سعید بن قیس همْدانی برخاستند و گفتند : ای امیر مؤمنان! خدا برایت بد نیاورَد ! به ما فرمان بده تا پیروی ات کنیم که به خدا سوگند ما بر سرِ اطاعت تو ، نه بر فنا شدن دارایی مان بی تابی می کنیم و نه بر کشته شدن خویشانمان .

الفتوح در یاد کردِ جنگ صِفّین : سعید بن قیس گفت : به خدا سوگند ای امیر مؤمنان ، ما جز برای خدا یاری نکردیم و جز به او پاسخ مثبت ندادیم ، و با کسی جنگیدیم که نه سابقه ای چون تو دارد و نه خویشاوندیِ تو را [با پیامبر صلی الله علیه و آله] . ما را به هر سو که می خواهی و هرکجا که دوست داری ، روانه کن که ما گوش به فرمان و مطیع تو ایم . در این جا بود که علی علیه السلام چند بیتی سرود : «اگر من دربان بهشت بودم به [قبیله] همْدان می گفتم : به سلامتْ وارد شوید . خداوند ، بهشت را به همْدان ، پاداش دهد که آنان در روز سختی ، برای دشمنان ، چون سمّ کشنده اند» .

.

تاريخ الطبرى عن جبر بن نوف بَعدَ أن ذَكَرَ حَثَّ الإمامِ عَلِيٍّ عليه السلام النّاسَ لِلخُروجِ إلى قِتالِ أهلِ الشّامِ ، بَعدَ حَربِ صِفّينَ : فَقامَ سَعيدُ بنُ قَيسٍ الهَمدانِىُّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، سَمعا وطاعَةً ، ووُدّا ونَصيحَةً ، أنَا أوَّلُ النّاسِ جاءَ بِما سَأَلتَ وبِما طَلَبت . (1)

الغارات عن أبى عبد الرحمن السلمى أيضا : فَقامَ إلَيهِ سَعيدُ بنُ قَيسٍ الهَمدانِىُّ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَاللّهِ لَو أمَرتَنا بِالمَسيرِ إلى قَسطَنطينِيَّةَ ورومِيَّةَ مُشاةً حُفاةً عَلى غَيرِ عَطاءٍ ولا قُوَّةٍ ، ما خالَفتُکَ أنَا ، ولا رَجُلٌ مِن قَومى . قالَ : فَصَدَقتُم جَزاکُمُ اللّهُ خَيرا . (2)

43سَلمانُ الفارِسِيُّسلمان الفارسى ، أبو عبد اللّه ، وهو سلمان المحمّدى ، زاهد ثاقب البصيره ، نقىّ الفطره ، من سلاله فارسيّه (3) ، مولده رامهرمز (4) وأصله من أصبهان (5) ، صحابىّ (6) جليل من صحابه رسول اللّه صلى الله عليه و آله . كان يحظى بمكانه عظيمه لا تستوعبها هذه الصفحات القليله . كان يطوى الفيافى والقفار بحثا عن الحقّ . وعندما دخل رسول اللّه صلى الله عليه و آله المدينه حضر عنده وأسلم (7) . وآثر خدمه ذلكم السفير الإلهىّ العظيم بكلّ طواعيه ، ولم يألُ جهدا فى ذلک ، وشهد الخندق وأعان المؤمنين بذكائه وخبرته بفنون القتال ، واقترح حفر الخندق ، فلقى اقتراحه ترحيبا . كان يعيش فى غايه الزهد ، ولمّا كان قد قطع جميع الوشائج ، وأعرض عن جميع زخارف الحياه ، والتحق بالحقّ ، شرّفه رسول اللّه صلى الله عليه و آله بقوله : « سَلمانُ مِنّا أهلَ البَيتِ » (8) . وكان قلبه الطاهر مَظهرا للأنوار الإلهيّه ، فقال فيه رسول اللّه صلى الله عليه و آله : « مَن أرادَ أن يَنظُرَ إلى رَجُلٍ نُوِّرَ قَلبُهُ فَليَنظُر إلى سَلمانَ » (9) . وكان أمير المؤمنين عليه السلام يقول عن سعه علمه واطّلاعه : «عَلِمَ العِلمَ الأَوَّلَ وَالعِلمَ الآخِرَ ، وقَرَأَ الكِتابَ الأَوَّلَ وقَرَأَ الكِتابَ الآخِرَ ، وكانَ بَحرا لا يَنزِفُ » (10) . وقد رعى سلمان حرمه الحقّ بعد رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، ولم يحد عن مسير الحقّ (11) ، وكان أحد القلائل الذين قاموا فى المسجد النّبوىّ ودافعوا عن «خلافه الحقّ» و « حقّ الخلافه » (12) . وكان من عشّاق علىّ وآل البيت عليهم السلام ، ومن الأقلّين الذين شهدوا الصلاه على السيّده الطاهره فاطمه الزهراء عليهاالسلاموحضروا دفنها فى جوف الليل الحزين (13) . ولّاه عمر على المدائن (14) ، فكانت حكومته فيها من المظاهر المشرّفه الباعثه على الفخر والاعتزاز ، فهى حكومه تعلوها الرؤيه الإلهيّه ، ويحيطها الزهد والورع ، وهدفها الحقّ والعدل . كان

سلمان من المعمّرين ، عاش قرابه مئتين وخمسين سنه (15) ، وتوفّى بالمدائن (16) أيّام حكومه عمر (17) أو عثمان . (18)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 79 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 402 نحوه .
2- .الغارات : ج 2 ص 637 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 75 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 376 .
4- .رامهُرمُز : مدينه مشهوره بنواحى خوزستان (معجم البلدان : ج 3 ص 17) .
5- .تاريخ دمشق : ج 21 ص 383 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 515 الرقم 91 وراجع الطبقات الكبرى : ج 4 ص 75 وتاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 510 .
6- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 80 و ص 88 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 376 ح 2599 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 511 .
7- .المعجم الكبير : ج 6 ص 212 ح 598 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 376 .
8- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 691 ح 6539 و ح 6541 ، المعجم الكبير : ج 6 ص 213 ح 6040 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 83 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 408 .
9- .تاريخ دمشق : ج 21 ص 408 .
10- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 86 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 422 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 187 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 536 ح 3 ، المعجم الكبير : ج 6 ص 213 ح 6041 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 515 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 541 الرقم 91 والأربعه الأخيره نحوه وليس فيها «وقرأ الكتاب الأوّل ، وقرأ الكتاب الآخر» وراجع تاريخ دمشق : ج 21 ص 420 .
11- .الخصال : ص 607 ح 9 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 126 ح 1 .
12- .الخصال : ص 463 ح 4 ، الاحتجاج : ج 1 ص 192 ح 2 ، رجال البرقى : ص 64 .
13- .الخصال : ص 361 ح 50 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 34 الرقم 13 ، الاختصاص : ص 5 ، تفسير فرات : ص 570 ح 733 .
14- .مروج الذهب : ج 2 ص 314 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 87 .
15- .سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 555 الرقم 91 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 378 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 521 .

16- .الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص33 ح 22 ، تاريخ دمشق : ج21 ص378 و ص458 ، سير أعلام النبلاء : ج1 ص554 الرقم 91.
17- .المعارف لابن قتيبه : ص 271 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 458 .
18- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 93 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 171 الرقم 12 ، المعارف لابن قتيبه : ص 271 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 378 و ص 458 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 554 الرقم 91 وفى ص 555 : «سنه 33 ه » .

43 . سلمان فارسی

تاریخ الطبری به نقل از جبر بن نوف (پس از آن که تحریک و ترغیب امام علی علیه السلام را برای پیکار با شامیان ، پس از جنگ صفّین ، نقل کرده است) : پس سعید بن قیس همْدانی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! با دل و جان ، گوش به فرمان و مطیع هستیم . من نخستین کسی هستم که در پیِ آنچه خواستی و طلب کردی ، آمده ام .

الغارات به نقل از ابو عبد الرحمان سُلَمی (در همان جریانی که در نقل پیشین ، یاد شد) : پس سعید بن قیس همْدانی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، اگر به ما فرمان دهی که پیاده و پابرهنه و بدون زاد و توشه تا قُسطنطنیّه و روم برویم ، نه من نافرمانی می کنم و نه هیچ مردی از قومم . [علی علیه السلام] فرمود : «راست می گویید . خداوند به شما جزای خیر دهد» .

43سلمان فارسیابو عبد اللّه سلمان فارسی یا همان سلمان محمّدی ، پارسای بیدار دل ، زاهد پاکْ سرشت ایرانی ، در رامهرمز به دنیا آمد ؛ امّا اصل او به اصفهان می رسد . این صحابی بزرگوار پیامبر خدا ، از چنان مکانت و عظمتی بر خوردار است که به راستی این صفحات اندک ، تصویری هر چند کم سو را از او بر نمی تابد . او برای یافتن حق ، دشت ها و آبادی ها را درهم نوردید و پس از ورود پیامبر خدا به مدینه ، به حضور آن بزرگوار رسید و مسلمان شد و خدمت آن سفیر الهی را به جان خرید و در محضر آن پیامبر الهی از هیچ چیزْ فروگذار نکرد و در جنگ خندق ، حضور یافت و مؤمنان را با هوشمندی و آگاهی از فنون جنگ ، یاری داد و کَندن خندق را پیشنهاد کرد که پذیرفته و عملی شد . او در نهایت پارسایی می زیست و چون همه عُلقه ها را گسسته و زندگی اش را از همه پیرایه ها پیراسته و به حقْ پیوسته بود ، پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر والای : «سلمان ، از ما اهل بیت است» را درباره او بیان فرمود . قلب پاک سلمان ، جلوه گاه انوار الهی بود که پیامبر خدا فرمود : «هر کس می خواهد به مردی بنگرد که دلش نورانی گشته است ، به سلمان بنگرد» . و علی علیه السلام گستره دانش و آگاهی های سلمان را چنین ترسیم می کند : «او ، دانش نخستین و آخرین را دریافت و کتاب اوّل و آخر را خواند . او ، دریایی است پایان ناپذیر!» . سلمان ، پس از پیامبر خدا ، حرمت حق

را پاس داشت و از مسیر حق ، روی بر نتافت و از معدود کسانی بود که در مسجد پیامبر خدا به پا خاست ، و از «خلافت حق» و «حقّ خلافت» ، دفاع کرد . او از شیفتگان علی علیه السلام و آل پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از معدود کسانی بود که در تاریکی های غمبار شب ، در خاکسپاری فاطمه زهرا علیهاالسلام ، علی علیه السلام را همراهی کرد و بر او نماز خواند . عمر ، حکومت مدائن را به سلمان سپرد . حکومت وی در مدائن ، دورانی افتخارآفرین در زندگی آن بزرگوار است ؛ حاکمیتی آمیخته با زهد و پارسایی ، و حکومتی با آمیزه حقجویی و خدا نگری . سلمان از کسانی است که سالیان درازی زیست . او نزدیک به 250 سال زندگی کرد و در زمان عمر یا عثمان ، در مدائن ، زندگی را بدرود گفت .

.

ص: 262

. .

ص: 263

. .

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ الجَنَّةَ لَتَشتاقُ إلى ثَلاثَةٍ : عَلىٍّ وعَمّارٍ وسَلمانَ . (1)

حليه الأولياء عن أبى الأسود وزاذان الكندى :كُنّا ذاتَ يَومٍ عِندَ عَلِىٍّ عليه السلام ، فَوافَقَ النّاسُ مِنهُ طيبَ نَفسٍ ومُزاحٍ ، فَقالوا : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، حَدِّثنا عَن أصحابِکَ . قالَ : عَن أىِّ أصحابى ؟ قالوا : عَن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله . قالَ : كُلُّ أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أصحابى ، فَعَن أيِّهِم ؟ قالوا : عَنِ الَّذينَ رَأَيناکَ تُلطِفُهُم بِذِكرِکَ وَالصَّلاهِ عَلَيهِم دونَ القَومِ ، حَدِّثنا عَن سَلمانَ . قالَ : مَن لَكُم بِمِثلِ لُقمانَ الحَكيمِ ؟ ! ذاکَ امرُؤٌ مِنّا وإلَينا أهلَ البَيتِ ، أدرَکَ العِلمَ الأَوَّلَ وَالعِلمَ الآخِرَ ، وقَرَأَ الكِتابَ الأَوَّلَ وَالكِتابَ الآخِرَ ، بَحرٌ لا يَنزِفُ . (2)

.

1- .سنن الترمذى : ج 5 ص 667 ح 3797 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 148 ح 4666 ، المعجم الكبير : ج 6 ص 215 ح 6045 وزاد فيه «والمقداد» وكلّها عن أنس ؛ الخصال : ص 303 ح 80 عن عبد اللّه بن محمّد بن علىّ بن العبّاس الرازى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله وزاد فيه «وأبيذرّ والمقداد» ، وقعه صفّين : ص 323 عن الحسن .

2- .حليه الأولياء : ج 1 ص 187 ، المعجم الكبير : ج 6 ص 213 ح 6042 وفيه «بمثاله» بدل «بمثل» وليس فيه «وإلينا» ،تاريخ دمشق : ج 21 ص 421 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 85 عن زاذان وفيه ذيله من «مَن لكم بمثل ...» وفى صدره «سئل علىّ عن سلمان الفارسى ، فقال : ذاک امرؤ منّا وإلينا» ؛ الغارات : ج 1 ص 177 عن أبى عمرو الكندى .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بهشت ، مشتاق سه نفر است : علی و عمّار و سلمان (1) .

حلیه الأولیاء به نقل از ابو الأسود و زاذان کندی : روزی نزد علی علیه السلام بودیم . مردم دیدند که او خوش حال و شادان است . گفتند : ای امیر مؤمنان! از یارانت برای ما بگو . فرمود : «از کدام یارانم؟» . گفتند : آنان که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بودند . فرمود : «همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله ، یاران من اند . از کدام یک بگویم؟» . گفتند : از کسانی که می بینیم به آنها اظهار لطف می کنی و فقط بر آنها درود می فرستی . از سلمان برایمان بگو . فرمود : «چه کسی برایتان مانند لقمان حکیم می شود؟ او مردی از ما و برای ما اهل بیت است . دانش نخستین و آخرین را دریافت و کتاب اوّل و آخر را خواند ؛ دریایی است پایان ناپذیر» .

.

1- .گفتنی است که در حدیث (الخصال : ص 303 ح 80) ، سخن از «پنج نفر» است و ابو ذر و مقداد نیز برشمرده اند .

الأمالی للطوسی عن منصور بن بزرج :قُلتُ لِأَبی عَبدِ اللّهِ الصّادقِ علیه السلام : ما أکثَرَ ما أسمَعُ مِنکَ یا سَیِّدی ذِکرَ سَلمانَ الفارِسِیِّ ! فَقالَ : لا تَقُلِ الفارِسِیَّ ، ولکِنَ قُل : سَلمانَ المُحَمَّدِیَّ ، أ تَدری ما کَثرَهُ ذِکری لَهُ ؟ قُلتُ : لاَ . قالَ : لِثَلاثِ خِلالٍ ، أحَدُها : إیثارُهُ هَوی أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلام عَلی هَوی نَفسِهِ ، وَالثّانِیَهُ : حُبُّهُ لِلفُقَراءِ وَاختِیارُهُ إیّاهُم عَلی أهلِ الثَّروَهِ وَالعَدَدِ ، وَالثّالِثَهُ : حُبُّهُ لِلعِلمِ وَالعُلماءِ . إنَّ سَلمانَ کانَ عَبدا صالِحا حَنیفا مُسلِما وما کانَ مِنَ المُشرِکینَ . (1)

المستدرک علی الصحیحین عن عوف بن أبی عثمان النّهدی :قالَ رَجُلٌ لِسَلمانَ : ما أشَدَّ حُبَّک لِعَلِیٍّ علیه السلام ! قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : مَن أحَبَّ عَلِیّا فَقَد أحَبَّنی ، ومَن أبغَضَ عَلِیّا فَقَد أبغَضَنی . (2)

.

1- .الأمالی للطوسی : ص 133 ح 214 .
2- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 141 ح 4648 .

الأمالی ، طوسی به نقل از منصور بن بُزُرج : به امام صادق علیه السلام گفتم : سرور من! چرا این همه یاد سلمان فارسی را از شما می شنوم؟ فرمود : «مگو فارسی ؛ بلکه بگو : سلمان محمّدی . آیا می دانی چرا این همه از او یاد می کنم؟» گفتم : نه . فرمود : «به خاطر سه چیز . نخست ، این که خواسته امیر مؤمنان را بر خواسته خود ، مقدم می داشت . دوم ، این که بینوایان را دوست می داشت و آنان را بر ثروتمندان و شوکتمندان ، ترجیح می داد . سوم ، این که دانش و دانشمندان را دوست می داشت . بی گمان ، سلمان ، بنده ای شایسته ، پاک دین (مستقیم و معتدل) و مسلمان بود و از مشرکان نبود» .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از عوف بن ابی عثمان نَهدی : مردی به سلمان گفت : چه محبّت شدیدی به علی داری! گفت : شنیدم که پیامبر خدا می فرماید : «هرکس علی را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است ، و هرکس علی را دشمن بدارد ، مرا دشمن داشته است» .

.

الطبقات الكبرى عن النّعمان بن حميد :دَخَلتُ مَعَ خالى عَلى سَلمانَ بِالمَدائِنِ وهُوَ يَعمَلُ الخوصَ ، فَسَمِعتُهُ يَقولُ : أشتَرى خوصا بِدِرهَمٍ فَأعمَلُهُ فَأبيعُهُ بِثَلاثَةِ دَراهِمَ ، فَأُعيدُ دِرهَما فيه ، وأُنفِقُ دِرَهَما عَلى عِيالى ، وأتَصَدَّقُ بِدِرهَمٍ ، ولَو أنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ نَهانى عَنهُ ما انتَهَيتُ . (1)

مروج الذهب فى ذِكرِ سَلمانَ الفارِسِيِّ : كانَ يَلبَسُ الصّوفَ ، ويَركَبُ الحِمارَ بِبَرذَعَتِهِ (2) بِغَيرِ إكافٍ (3) ، ويَأكُلُ خُبزَ الشَّعيرِ ، وكانَ ناسِكا زاهِدا ، فَلَمَّا احتَضَرَ بِالمَدائِنِ قالَ لَهُ سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ : أوصِنى يا أبا عَبدِ اللّهِ . قالَ : نَعَم ، قالَ : اُذكُرِ اللّهَ عِندَ هَمِّکَ إذا هَمَمتَ ، وعِندَ لِسانِکَ إذا حَكَمت ، وعِندَ يَدِکَ إذا قَسَمتَ . فَجَعَلَ سَلمانُ يَبكى ، فَقالَ لَهُ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، ما يُبكيکَ؟ قالَ : سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : إنَّ فِى الآخِرَهِ عَقَبَةً لا يَقطَعُها إلّا المُخِفّون ، وأرى هذِهِ الأساوِدَهَ حَولى . فَنَظَروا فَلَم يَجِدوا فِى البَيتِ إلّا إداوَهً ورَكوَهً (4) ومَطهَرَهً ! (5)

الطبقات الكبرى عن أبى سفيان عن أشياخه :دَخَلَ سَعدُ بنُ أبى وَقّاصٍ عَلى سَلمانَ يَعودُهُ ، فَبَكى سَلمانُ ، فَقالَ لَهُ سَعدٌ : ما يُبكيکَ يا أبا عَبدِ اللّهِ ؟ تُوُفِّىَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وهُوَ عَنکَ راضٍ ، وتَلقى أصحابَکَ ، وتَرِدُ عَلَيهِ الحَوضَ ! قالَ سَلمانُ : وَاللّهِ ما أبكى جَزَعا مِنَ المَوتِ ولا حِرصا عَلَى الدُّنيا ، ولكِنَّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَهِدَ إلَينا عَهدا فَقالَ : لِتَكُن بُلغَهُ أحَدِكُم مِنَ الدُّنيا مِثلَ زادِ الرّاكِبِ . وحَولى هذِهِ الأساوِدُ . قالَ : وإنَّما حَولَهُ جَفنَهٌ أو مَطهَرَهٌ أو إجّانَهٌ (6) ، فَقالَ لَهُ سَعدٌ : يا أبا عَبدِ اللّهِ ، اِعهَد إلَينا بِعَهدٍ نَأخُذهُ بَعدَکَ . فَقالَ : يا سَعدُ ، اُذكُرِ اللّهَ عِندَ هَمِّکَ إذا هَمَمتَ ، وعِندَ حُكمِکَ إذا حَكَمتَ ، وعِندَ يَدِکَ إذا قَسَمتَ . (7)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 89 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 434 عن سمّاک بن حرب عن عمّه نحوه ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 518 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 547 .
2- .البَرْذَعهُ والبردعه : ما يوضع على الحمار أو البغل ليركب عليه ، كالسرج للفرس (المعجم الوسيط : ج 1 ص 48 «برذع») .
3- .الإكاف والأكاف من المراكب : شبه الرِّحال والأقتاب (لسان العرب : ج 9 ص 8 «أكف») .

4- .الرَّكّوه : إناء صغير من جِلد يُشرَب فيه الماء ، والجمع رِكاء (النهايه : ج 2 ص 261 «ركا») .
5- .مروج الذهب : ج 2 ص 314 .
6- .الإجَّانَه:واحِدهُ الأجَاجِين،وهى المِرْكَنُ [الإناء] الَّذى تُغسَل فيه الثيابُ (مجمع البحرين: ج1 ص21 «أجن»).
7- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 90 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 195 ، تاريخ دمشق : ج 21 ص 452 .

الطبقات الکبری به نقل از نُعْمان بن حُمَید : در مدائن با دایی ام بر سلمانْ وارد شدیم ، در حالی که با برگ خرما ، سبد می ساخت . شنیدم که می گوید : یک درهم برگ خرما می خرم و آن را بدین گونه در می آورم و سپس به سه درهم می فروشم . با یک درهم ، دوباره برگ می خرم و یک درهم را خرج خانواده ام می کنم و درهم باقی مانده را صدقه می دهم ، و اگر عمر بن خطّاب هم مرا بازدارد ، از این کار ، دست نمی کشم .

مروج الذهب در یادکردِ سلمان فارسی : پشمینه پوش بود و بر درازگوش بی پالان و تنها با یک جُل (پارچه) سوار می شد و نان جو می خورد و عابد و زاهد بود . چون در مدائن به حالت احتضار افتاد ، سعد بن وقّاص به او گفت : ای ابو عبد اللّه ! سفارشی به من بکن . گفت : «باشد! در تصمیمت به گاهِ تصمیم گیری ، و در زبانت به گاهِ داوری ، و در دستت هنگام[تقسیمِ اموال] ، خدا را به یاد داشته باش» و سپس شروع به گریستن کرد . سعد گفت : ای ابو عبد اللّه ! چه چیزی تو را به گریه می اندازد؟ گفت : شنیدم که پیامبر خدا می فرماید : «در آخرت ، گردنه ای است که جز سبک باران از آن نمی گذرند» و این همه اثاث را در پیرامونم می بینم . پس نگاه کردند و در خانه ، جز مَشکی و کاسه آب و آفتابه ای نیافتند .

الطبقات الکبری به نقل از ابوسفیانِ راوی ، از استادانش در حدیث : سعد بن ابی وقّاص به قصد عیادت سلمان بر او وارد شد . سلمان گریست . سعد به او گفت : ای ابو عبد اللّه ! چرا می گریی؟ پیامبر خدا وفات کرد ، در حالی که از تو خشنود بود . به علاوه ، به دیدار یارانت می روی و در حوض [کوثر]بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شوی . سلمان گفت : به خدا سوگند ، از سرِ ناشکیبایی بر مرگ و یا حرص به دنیا نمی گریم ؛ بلکه پیامبر خدا به ما سفارش کرد که توشه هر کدامتان از دنیا چون توشه مسافر باشد و اکنون پیرامون من این همه اثاث است ! سعد می گوید : پیرامونش کاسه ای یا آفتابه ای یا تَشتی بود . پس سعد به او گفت : ای ابو عبد اللّه ! سفارشی به ما بکن تا پس از تو به آن عمل کنیم . سلمان گفت : ای سعد! در تصمیمت هنگام تصمیم گیری ، و در حکمت هنگام داوری ، و در دستت هنگام تقسیم [بیت المال] ، خدا را به یاد داشته باش .

المعجم الكبير عن بقيره امرَأَهِ سَلمانَ : لَمّا حَضَرَ سَلمانَ المَوتُ دَعانی ، وهُوَ فی عِلِّیَّهٍ (1) لَها أربَعَهُ أبوابٍ ، فَقالَ : إفتَحی هذِهِ الأَبوابَ یا بقیرهُ ، فَإِنَّ لِیَ الیَومَ زُوّارا لا أدری مِن أیِّ هذِهِ الأَبوابِ یَدخُلونَ عَلَیَّ . ثُمَّ دَعا بِمِسکٍ لَهُ ، ثُمَّ قالَ : أدیفیهِ فی تَورٍ (2)، فَفَعَلتُ ، ثُمَّ قالَ : اِنضَحیهِ حَولَ فِراشی ثُمَّ انزِلی فَامکُثی ، فَسَوفَ تَطَّلِعینَ قربتی (3) عَلی فِراشی ، فَاطَّلَعتُ فَإِذا هُوَ قَد اُخِذَ روحُهُ ، فَکَأَنَّهُ نائِمٌ عَلی فِراشِهِ ، أو نَحوا مِن ذلِکَ . (4)

.

1- .علِّیَّه بضمّ العین وکسرها : الغُرفه ، والجمع العَلالیّ (النهایه : ج 3 ص 295 «علا») .
2- .فی المصدر : « ادبغیه » ، والصحیح ما أثبتناه کما فی بقیّه المصادر . قال فی تاج العروس : دافَ الشیء یدیفُه : أی خَلَطَه ، وفی حدیث سلمان رضی الله عنه : «... فقال لامرأته : أدِیفیه فی تَورٍ» . والتَّوْر : إناء صغیر (تاج العروس : ج 12 ص 216 «دفف» و ج 6 ص 135 «تور») .
3- .کذا فی المصدر ، وفی حلیه الأولیاء : «فتَرَیْنی» .
4- .المعجم الکبیر : ج 6 ص 215 ح 6043 ، الطبقات الکبری : ج 4 ص 92 ، حلیه الأولیاء : ج 1 ص 208 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 1 ص 553 الرقم 91 .

المعجم الکبیر به نقل از بقیره ، همسر سلمان : چون سلمان به حالت احتضار افتاد ، مرا فراخواند . او در بالاخانه ای بود که چهار در داشت . پس گفت : ای بقیره! این درها را باز کن که امروز ، دیدارکنندگانی دارم که نمی دانم از کدامین در بر من وارد می شوند . سپس مُشک مخصوصش را خواست و گفت : آن را در ظرفی کوچک [با آب] بیامیز و بر پیرامون بسترم بیفشان . سپس پایین برو و منتظر باش که به زودی نزدیکانم را در کنار بسترم خواهی یافت . پس [از مدّتی] به او سر زدم . دیدم که قبض روح شده و چنان آرام بود که گویی بر بسترش خفته است ، یا شبیه آن .

.

الطبقات الكبرى عن عطاء بن السائب :إنَّ سَلمانَ حينَ حَضَرَتهُ الوَفاهُ ، دَعا بِصُرَّهٍ مِن مِسكٍ كانَ أصابَها مِن بَلَنجَرَ (1) ، فَأمرَ بِها أن تُدافَ وتُجعَلَ حَولَ فِراشِهِ ، وقالَ : فَإِنَّهُ يَحضُرُنِى اللَّيلَهَ مَلائِكَهٌ يَجِدونَ الرّيحَ ولا يَأكُلونَ الطَّعامَ (2) .

44سُلَيمانُ بنُ صُرَدٍ الخُزاعِيّسليمان بن صرد بن الجون الخزاعى يكنّى أبا مُطَرِّف ، من صحابه رسول اللّه صلى الله عليه و آله (3) ، وأحد وجوه الشيعه البارزين فى الكوفه (4) . تخلّف عن الإمام علىّ عليه السلام يوم الجمل فلامه الإمام وعنّفه (5) ، ولكنّه كان أمير ميمنته على الرجّاله يوم صفّين (6) . ولّاه الإمام عليه السلام على منطقه الجبل (7) ، ومدح صلابته فى الدِّين (8) . وفى أيّام الإمام الحسن المجتبى عليه السلام كان من أصحابه (9) . وعندما نقض معاويه الصلح ، اقترح سليمان على الإمام إخراج عامل معاويه من الكوفه ، فلم يوافق (10) . جمع أهل الكوفه بعد هلاک معاويه ، وكتب إلى الإمام الحسين عليه السلام يدعوه إلى الكوفه ، لكنّه تخلّف عن بيعته ولم يشهد معه واقعه الطفّ (11) . لمّا هلک يزيد ، جمع شيعه الكوفه ونظّم ثوره التوّابين على ابن زياد رافعا شعاره المعروف «يالثارات الحسين» (12) . وكانت هذه الثوره حماسيّه عاطفيّه . وانهزم سليمان أمام عبيد اللّه بن زياد بعد قتالٍ شديدٍ ، ورزقه اللّه الشهاده سنه 65 ه (13) ، وله من العمر 93 سنه . (14)

.

1- .بَلَنجَر : مدينه ببلاد الخَزَر ، خلف باب الأبواب ، فتحها عبدالرحمن بن ربيعه (معجم البلدان : ج 1 ص 489) .
2- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 92 .
3- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 292 ، تهذيب الكمال : ج 11 ص 455 الرقم 2531 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 552 ، الاستيعاب : ج 2 ص 210 الرقم 1061 ؛ رجال الطوسى : ص 40 الرقم 255 .
4- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 292 .
5- .وقعه صفّين : ص 6 ، رجال الطوسى : ص 66 الرقم 597 وفيه «المتخلّف عنه يوم الجمل» ؛ الفتوح : ج 2 ص 492 .
6- .وقعه صفّين : ص 205 ؛ تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 146 ، الأخبار الطوال: ص171 ، الاستيعاب: ج2 ص211 الرقم 1061.

7- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 393 .
8- .وقعه صفّين : ص 519 .
9- .رجال الطوسى : ص 94 الرقم 936 .
10- .تنزيه الأنبياء : ص 172 .
11- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 292 ، تهذيب الكمال : ج 11 ص 456 الرقم 2531 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 352 و ص 552 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 548 الرقم 2231 ، الأخبار الطوال : ص 229 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 36 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 583 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 635 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 258 .
13- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 292 و 293 ، تهذيب الكمال : ج 11 ص 456 الرقم 2531 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 583 599 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 635 641 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 548 الرقم 2231 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 258 وفيه «سنه 66ه » .
14- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 293 ، تهذيب الكمال : ج 11 ص 456 الرقم 2531 ، الاستيعاب : ج 2 ص 211 الرقم 1061 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 549 الرقم 2231 .

44 . سلیمان بن صُرَد خُزاعی

الطبقات الکبری به نقل از عطاء بن سائب : چون مرگ سلمان در رسید ، کیسه مُشکی را که از بَلَنجَر (1) به او رسیده بود ، خواست و فرمان داد که آن را در ظرف کوچکی ، [با آب] بیامیزند و در کنار بسترش بنهند و گفت : امشب فرشتگانی نزد من حضور می یابند که بو را می فهمند ؛ امّا غذا نمی خورند .

44سلیمان بن صُرَد خُزاعیسلیمان بن صُرَد بن جون خُزاعی با کنیه ابو مُطَرِّف ، از صحابیان پیامبر خدا و از شیعیان برجسته کوفه است . او در جنگ جمل ، شرکت نجست و مورد سرزنش امام علی علیه السلام قرار گرفت ؛ (2) امّا در جنگ صِفّین ، فرماندهی پیاده نظام جناح راست لشکر علی علیه السلام را به عهده داشت . امام علی علیه السلام او را بر منطقه جَبَل گماشت و صلابت او را در دین ستود . سلیمان ، به روزگار امامت امام حسن علیه السلام از یاران آن بزرگوار بود و پس از آن که معاویه قرارداد صلح را نقض کرد ، به امام حسن علیه السلام پیشنهاد داد که کارگزار معاویه را از کوفه اخراج کند ؛ امّا امام علیه السلام موافقت نکرد . سلیمان ، پس از هلاکت معاویه ، مردم کوفه را گِرد آورد و به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و ایشان را به کوفه دعوت نمود ؛ لیکن از بیعت خود ، تخلّف نمود و در قیام سید الشهدا علیه السلام شرکت نکرد . او در پیِ مرگ یزید ، شیعیان کوفه را گِرد خود جمع کرد و قیام «توّابین» را با شعار «یا لَثاراتِ الحسین» بر علیه ابن زیاد ، سازماندهی کرد . این قیام حماسی و احساسی ، پس از یک دسته نبردهای شکوهمند ، در مقابل عبید اللّه بن زیاد ، شکست خورد و سلیمان بن صرد در سال 65 هجری ، به شهادت رسید . وی به هنگام شهادت ، 93 سال داشت .

.

1- .بَلَنجَر ، شهری در ساحل دریای خزر ، پشت «باب الأبواب (در بند)» است که عبد الرحمان بن ربیعه ، آن را فتح کرد و از قرن دوم به بعد نامی از آن نیست (ر . ک : معجم البلدان : ج 1 ص 489 ، لغت نامه دهخدا : ج 3 ص 4314) .

2- .در رجال الطوسی : ص 66 ش 597 آمده است : «روی گرداننده از جنگ جمل» .

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى سُليمانَ بنِ صُرَدٍ وهُوَ بِالجَبَلِ : ذَكَرتَ ما صارَ فِى يَدَيکَ مِن حُقوقِ المُسلِمينَ ، وإنَّ مَن قِبَلَکَ وقِبَلَنا فِى الحَقِّ سَواءٌ ، فَأعلِمنى مَا اجتَمَعَ عِندَکَ مِن ذلِکَ ، فَأعطِ کُلَّ ذى حَقٍّ حَقَّهُ ، وَابعَث إلَينا بِما سِوى ذلِکَ لِنَقسِمَهُ فيمَن قِبَلِنا إن شاءَ اللّهُ . (1)

وقعه صفّين عن عون بن أبى جحيفه :بَعدَ كِتابَهِ صَحيفَهِ التَّحكيمِ فى حَربِ صِفّينَ ، أتى سُلَيمانُ بنُ صُرَدٍ عَلِيّا أميرَ المُؤمِنينَ بَعدَ الصَّحيفَهِ ، ووَجهُهُ مَضروبٌ بِالسَّيفِ ، فَلَمّا نَظَرَ إلَيهِ عَلِىٌّ قالَ : «فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُواْ تَبْدِيلاً» (2) فَأنتَ مِمَّن يَنتَظِرُ ومِمَّن لَم يُبَدِّل . فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أما لَو وَجَدتُ أعوانا ما كُتِبَت هذِهِ الصَّحيفَهُ أبَدا . أمَا وَاللّهِ لَقَد مَشيتُ فِى النّاسِ لِيَعودوا إلى أمرِهِمُ الأَوَّلِ فَما وَجَدتُ أحَدا عِندَهُ خَيرٌ إلّا قَليلاً . (3)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 393 .
2- .الأحزاب : 23 .
3- .وقعه صفّين : ص 519 .

امام علی علیه السلام در نامه اش به سلیمان بن صُرَد که حاکم منطقه جَبَل بود : گفته ای ، اموالی متعلّق به مسلمانان به دستت رسیده است . [بدان] آنان که نزد تو هستند ، با آنان که نزد مایند ، حقّی یکسان دارند . پس مرا از آنچه به دستت رسیده ، آگاه کن و حقّ هر صاحب حقی را بده و بقیه را به سوی ما بفرست تا میان کسانی که نزد مایند ، قسمت کنیم ، إن شاء اللّه !

وقعه صِفّین به نقل از عون بن ابی جُحَیفه : پس از نوشتن پیمان نامه حَکمیّت در جنگ صِفّین ، سلیمان بن صرد به نزد علی علیه السلام آمد ، در حالی که صورتش شمشیر خورده بود . علی علیه السلام چون بدو نگریست ، فرمود : «برخی از مؤمنان ، [بر سر پیمان ،] جان باختند و برخی چشم انتظارند ، بی آن که پیمان خود را دگرگون کنند و تو از آن دسته ای که منتظرند و پیمان خود را دگرگون نکرده اند» . سلیمان گفت : ای امیر مؤمنان! بدان که اگر یاورانی می یافتم ، هرگز این پیمان نامه نوشته نمی شد ؛ امّا بدان که به خدا سوگند به میان مردم رفتم تا به حالت پیشین خود بازگردند ؛ امّا جز افرادی اندک ، کسی را که بتوان به خیرش امید داشت ، نیافتم .

.

وقعه صفّين عن عبد الرحمن بن عبيد بن أبى الكنود :إنَّ سُلَيمانَ بنَ صُرَدٍ الخُزاعِىَّ دَخَلَ عَلى عَلِىٍّ بن أبى طالِبٍ بَعدَ رَجعَتِهِ مِنَ البَصرَهِ ، فَعاتَبَهُ وعَذَلَهُ وقالَ لَهُ : اِرتَبتَ وتَرَبَّصتَ وراوَغتَ ، وقَد كُنتَ مِنَ أوثَقِ النّاسِ فى نَفسى وأسرَعِهِم فيما أظُنُّ إلى نُصرَتى ، فَما قَعَدَ بِکَ عَن أهلِ بَيتِ نَبِيِّکَ ، وما زَهَّدَکَ فى نَصرِهِم ؟ ! فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لا تَرُدَّنَّ الاُمورَ عَلى أعقابِها ، ولا تُؤَنِّبنى بِما مَضى مِنها ، وَاستَبقِ مَوَدَّتى يَخلُص لَکَ نَصيحَتى ، وقَد بَقِيتَ اُمورٌ تَعرِفُ فيها وَلِيَّکَ مِن عَدُوِّکَ . فَسَکَتَ عَنهُ وجَلَسَ سُلَيمانُ قَليلاً ، ثُمَّ نَهَضَ فَخَرَجَ إلَى الحَسَنِ بنِ عَلِىٍّ وهُوَ قاعِدٌ فِى المَسجِدِ ، فَقالَ : ألا أعَجِّبُکَ مِن أميرِ المُؤمِنينَ وما لَقيتُ مِنهُ مِنَ التَّبکيتِ وَالتَّوبيخِ ؟ فَقالَ لَهُ الحَسَنُ : إنَّما يُعاتَبُ مَن تُرجى مَوَدَّتَهُ ونَصيحَتُهُ . فَقالَ : إنَّهُ بَقِيَت اُمورٌ سَيَستَوسِقُ فيهَا القَنا ، ويُنتَضى فيهَا السُّيوفُ ، ويَحتاجُ فيها إلى أشباهى ، فَلا تَستَغِشّوا عَتبى ، ولا تَتَّهِموا نَصيحَتى . فَقالَ لَهُ الحَسَنُ : رَحِمَکَ اللّهُ ! ما أنتَ عِندَنا بِالظَّنينِ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 6 .

وقعه صِفیّن به نقل از عبد الرحمان بن عُبَید بن ابی کنود : پس از بازگشت علی بن ابی طالب علیه السلام از بصره ، سلیمان بن صُرَد خُزاعی بر او وارد شد . [علی علیه السلام]او را نکوهش و سرزنش کرد و به او فرمود : «شک بردی و درنگ کردی و کناره گرفتی ، در حالی که من ، در گمان خود ، تو را از مطمئن ترین و پیش گام ترینْ افراد در یاری خویش می پنداشتم . پس چه شد که از یاری خاندان پیامبرت تن زدی و چه چیزْ تو را به یاری شان بی رغبت کرد؟» . سلیمان گفت : ای امیر مؤمنان! کارها را به گذشته ها پیوند مده و مرا بر آنچه پیش تر کرده ام ، سرزنش مکن و دوستی ام را باقی بگذار تا خالصانه برایت خیرخواهی کنم و هنوز کارهایی مانده است که در آنها دوستت را از دشمنت بازشناسی . امام علیه السلام سکوت کرد و سلیمان ، اندکی نشست و سپس برخاست و به سوی حسن بن علی علیهماالسلام که در مسجدْ نشسته بود ، رفت و گفت : آیا تو را از امیر مؤمنان ، شگفت زده نکنم که چگونه توبیخ و سرزنشم کرد؟ حسن علیه السلام به او گفت : «کسی سرزنش می شود که به دوستی و خیرخواهی اش امیدی باشد» . سلیمان گفت : کارهایی باقی مانده است که نیزه ها در آنها گرد می آیند و شمشیرها از نیام ، بیرون می آیند و به امثال من نیاز می شود . پس به من گمان بد مبرید و در خیرخواهی ام شبهه نکنید . حسن علیه السلام به او گفت : «خدا تو را رحمت کند! ما به تو بدگمان نیستیم» .

.

45سُلَيمُ بنُ قَيسٍ الهِلالِيُّسليم بن قيس الهلالى العامرى يكنى أبا صادق ، كان من محدّثى التابعين ، وعلمائهم ، وعظمائهم ، وهو من أصحاب أمير المؤمنين (1) ، والحسن (2) ، والحسين (3) ، وزين العابدين (4) ، والباقر (5) ، عليهم السلام أجمعين . وكان فى أصحاب الإمام أمير المؤمنين من «شرطه الخميس (6) » (7) . وعُدّ من السبّاقين فى التأليف وضبط الحقائق والتاريخ (8) . ويعتبر كتابه الّذى جاء فى كتب التراجم والمصادر بعناوين متنوّعه من أهمّ كتب الشيعه ، وسمّاه بعض العلماء «أصل من أكبر كتب الاُصول» (9) . والّذى هو الآن موجود فى أيدينا وعنوانه : «كتاب سُليم» مع كثره نسخه وطرقه ، دار حوله كلام بين علماء الرجال والباحثين الإسلاميّين ، منذ زمن بعيد ، فذهب بعضهم إلى أ نّه موضوع أساسا ، ورأى بعض آخر أنّ نسبته إلى سليم ثابته لا غبار عليها ، وحاول هؤلاء الإجابه عن الإشكالات والشبهات المثاره عليه . واحتاط آخرون فقالوا : إنّه مدسوس ، وحكموا عليه بأنّ فيه الثابت والمشكوک فيه ، والحسن والردىء ، والصحيح والسقيم (10) . مع هذا كلّه ، فإنّ سُليما نفسه لا قدح فيه ؛ إذ كان من الشخصيّات المتألّقه فى تاريخ التشيّع ، ومن الموالين الأبرار للأئمّه عليهم السلام ، ومن أحبّاء آل الرسول صلى الله عليه و آله وأودّائهم .

.

1- .رجال الطوسى : ص 66 الرقم 590 ، الاختصاص : ص 3 ، رجال البرقى : ص 4 وفيه «من أولياء أصحابه» .
2- .رجال الطوسى : ص 94 الرقم 934 ، رجال البرقى : ص 7 .
3- .رجال الطوسى : ص 101 الرقم 984 ، الاختصاص : ص 8 ، رجال البرقى : ص 8 .
4- .رجال الطوسى : ص 114 الرقم 1136 .
5- .رجال الطوسى : ص 136 الرقم 1428 ، رجال البرقى : ص 9 .
6- .الشُرطَهُ بسكون الراء وفتحها : الجند . والجمع شُرَط ، وهم أعوان السلطان والولاه ، وأوّل كتيبه تشهد الحرب وتتهيّأ للموت ، سُمّوا بذلک ؛ لأنّهم جعلوا لأنفسهم علامات يعرفون بها للأعداء (مجمع البحرين : ج 2 ص 942 «شرط») . الخَميسُ : الجيش ، سُمّى به لأ نّه مقسوم بخمسه أقسام : المقدّمه ، والساقه ، والميمنه ، والميسره ، والقلب . وقيل : لأنّه تُخَمّس فيه الغنائم (النهايه : ج 2 ص 79 «خمس») .
7- .الاختصاص : ص 3 .

8- .الغيبه للنعمانى : ص 101 و 102 .
9- .الغيبه للنعمانى : ص 101 .
10- .تصحيح الاعتقاد : ص 149 ، قاموس الرجال : ج 5 ص 227 239 ، معجم رجال الحديث : ج 8 ص 216 227 ، ولمزيد الاطّلاع حول كتاب سُليم والأقوال المختلفه فيه راجع : مقدّمه كتاب سُليم بن قيس الهلالى ، طبعه نشر الهادى ، تحقيق محمّد باقر الأنصارى .

45 . سُلَیم بن قیس هلالی

45سُلَیم بن قیس هلالیابو صادق ، سُلَیم بن قیس هلالی عامری از فقیهان ، محدّثان ، عالمان و بزرگان تابعیان است . او از یاران امام علی و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السلام است و او را در میان یاران علی علیه السلام که عضو «شُرطهُ الخَمیس (نیروهای ویژه)» (1) بودند و از پیشتازان در تألیف و ثبت و ضبط حقایق و تاریخ دانسته اند. کتاب او که با عناوین گونه گونی در مصادر شرح حال نگاری و کتاب شناسی آمده است ، از مهم ترین کتاب های شیعی تلقّی شده است و برخی از عالمان ، با تعبیر : «یکی از مهم ترین کتاب های اصل [از اصول اربعمئه]» یاد کرده اند . اکنون کتابی با عنوان کتاب سُلَیم در اختیار است ، با نسخه های فراوان و طُرُق مختلف نقل . این کتاب ، از همان روزگاران کهن ، در میان علمای رجال و پژوهشگران فرهنگ اسلامی مورد گفتگو بوده است . برخی بر این باور رفته اند که کتاب سلیم ، یکسر ، مجعول است و کسانی دیگر ، انتساب آن را به سلیم ، استوار دانسته و کوشیده اند به اشکال ها و شبهه ها پاسخ گویند . همچنین ، عالمانی طریق احتیاط پیموده ، کتاب را مدسوس (دستکاری شده) دانسته و به آمیختگی استوار و نا استوار ، سَره و ناسَره و گزارش های درست و نادرست در آن ، حکم کرده اند . (2) با این همه ، روشن است که درباره خود سلیم ، تردیدی نیست و او از چهره های درخشان تاریخ تشیّع و از یاران و دوستدارانِ ارجمند امامان علیهم السلام و از شیفتگان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود .

.

1- .«الشُرطَه» به معنای «سرباز» است و جمع آن ، «شُرَط» به معنای «یاوران سلطان و والیان» است . به نخستین گروهی که در جنگ ، حضور می یابند و خود را برای مرگْ آماده می سازند ، نیز «شُرطه» گفته می شود (مجمع البحرین : ج 2 ص 492) ؛ و «الخمیس» به معنای «لشکر» است ؛ زیرا لشکر ، پنج دسته دارد : طلایه ، دنباله ، راست ، چپ و قلب . و گفته شده است که چون غنیمت جنگی پنج قسمت می شود ، به لشکر ، «خمیس» می گویند (النهایه : ج 2 ص 79) .

2- .برای آگاهی بیشتر درباره کتاب سلیم و نظریات گوناگون درباره آن ، به مقدمه طبع اخیر کتاب (قم : الهادی ، تحقیق محمّد باقر انصاری) مراجعه کنید .

46سَهلُ بنُ حُنَيفٍسهل بن حنيف بن واهب الأنصارى الأوسى ، أخو عثمان بن حُنيف (1) . من صحابه رسول اللّه صلى الله عليه و آله وأحد البدريّين (2) . شهد حروب النّبىّ صلى الله عليه و آله كلّها (3) . وعندما اشتدّ القتال فى اُحد وفرّ جمع كبير من المسلمين كان سهل ممّن ثبت مع النّبىّ صلى الله عليه و آله (4) . كان سهل من السبّاقين إلى الدفاع عن الإمام أمير المؤمنين علىّ عليه السلام ، إذ رعى حُرمه خلافه الحقّ (5) . وهو من القلائل الذين صدعوا بذَودهم عن الإمام عليه السلام (6) . اختاره الإمام عليه السلام لولايه الشام ، لكنّ جنود معاويه حالُوا دون وصوله إليها (7) . ثمّ ولّاه الإمام عليه السلام على المدينه (8) . وفى صفّين دعاه إلى الالتحاق به وجعل مكانه تمّام بن عبّاس (9) . وكان فيها أميرا على خيّاله من جند البصره (10) . ثمّ ولى فارس ، ولكنّه عُزل بسبب الفوضى وتوتّر الأوضاع فيها ، فاستعمل الإمام عليه السلام مكانه زياد بن أبيه باقتراح عبد اللّه بن عبّاس (11) (مضى تفصيل ذلک) . توفّى بالكوفه سنه 38ه (12) ، وأثنى عليه الإمام عليه السلام كثيرا عند دفنه . (13)

.

1- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 325 الرقم 63 ؛ الاختصاص : ص 3 .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 461 ح 5730 و ص 464 ح 5740 وفيه «كان من كبار الأنصار ...» ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 471 ، سير أعلام النّبلاء : ج2 ص 325 الرقم 63 ؛ الاختصاص : ص 3 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 462 ح 5734 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 471 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 325 الرقم 63 ، الاستيعاب : ج 2 ص 223 الرقم 1089 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 462 ح 5734 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 471 ، الاستيعاب : ج 2 ص 223 ح 1089 .
5- .الخصال : ص 608 ح 9 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 126 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 183 الرقم 78 .
6- .الخصال : ص 465 ، الاحتجاج : ج 1 ص 198 ح 10 ، رجال البرقى : ص 66 .
7- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 442 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 309 .
8- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 15 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 93 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 323 ؛ تاريخ

اليعقوبى : ج 2 ص 203 .
9- .الاستيعاب : ج 1 ص 272 الرقم 243 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 .
10- .وقعه صفّين : ص 208 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 370 وفيه «على جند البصره» .
11- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 137 ، الاستيعاب : ج 2 ص 223 الرقم 1089 ، أسد الغابه : ج 2 ص 573 الرقم 2289 .
12- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 462 ح 5732 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 472 ، الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 153 الرقم 547 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 596 ، الاستيعاب : ج 2 ص 223 الرقم 1089 .
13- .رجال الكشّى : ج 1 ص 164 الرقم 74 .

46 . سهل بن حُنَیف

46سهل بن حُنَیفسهل بن حُنَیف بن واهب انصاری اَوسی ، برادر عثمان بن حُنَیف و از صحابیان پیامبر خدا و از بدریان است . سهل در تمام نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و در هنگامه شکست سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله در اُحد و در اوج دشواری نبرد ، از جمله معدود افرادی بود که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ماند و نگریخت . سهل از پیشتازان مدافعانِ علی علیه السلام است که پس از پیامبر خدا ، حریم «خلافت حق» را پاس داشت و از جمله معدود افرادی است که آشکارا به دفاع از علی علیه السلام پرداخت . علی علیه السلام به روزگار خلافتش او را به حکومت شام برگزید ؛ امّا سربازان معاویه او را از میانه راه ، بازگرداندند . سپس مدّتی او را به حکومت مدینه گماشت تا این که در جنگ صِفّین ، وی را به لشکرش فراخواند و تمّام بن عبّاس را به جانشینی او نهاد . او در جنگ صفّین ، فرماندهی سواره نظام سپاه بصره را به عهده داشت . پس از آن ، فرماندار فارس شد ؛ امّا به لحاظ تشنّج و هرج و مرجی که در آن دیار به وجود آمده بود ، علی علیه السلام به پیشنهاد کسانی چون ابن عبّاس ، زیاد بن ابیه را به جای وی منصوب کرد که تفصیل آن گذشت . او به سال 38 هجری ، در کوفه درگذشت و امام علیه السلام در مراسم تدفین وی از او به بزرگی یاد کرد .

.

الاُصول الستّه عشر عن ذريح المحاربى :ذَكَرَ [أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام]سَهلَ بنَ حُنَيفٍ فَقالَ : كانَ مِنَ النُّقَباءِ (1) ، فَقُلتُ لَهُ : مِن نُقَباءِ نَبِيِّ اللّهِ الاِثنَى عَشَرَ ؟ فَقالَ : نَعَم ، كانَ مِنَ الَّذينَ اختيروا مِنَ السَّبعينَ ، فَقُلتُ لَهُ : كُفَلاءُ عَلى قَومِهِم ، فَقالَ : نَعَم ، إنَّهُم رَجَعوا وفيهِم دَمٌ ، فَاستَنظَروا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله إلى قابِلٍ ، فَرَجَعوا فَفَزَغوا (2) مِن دَمِهِم وَاصطَلَحوا ، وأقبَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله مَعَهُم . وذَكَرَ سَهلاً فَقالَ أبو عَبدِ اللّهِ عليه السلام : ما سَبَقَهُ أحَدٌ مِن قُرَيشٍ ولا مِنَ النّاسِ بِمَنقَبَهٍ ، وأثنى عَلَيهِ وقالَ : لَمّا ماتَ جَزِعَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام جَزَعا شَديدا ، وصَلّى عَلَيهِ خَمسَ صَلَواتٍ وقالَ : لَو كانَ مَعى جَبَلٌ لَارفَضَّ (3) . (4)

.

1- .فى بيعه الأنصار لرسول اللّه صلى الله عليه و آله في ليله العقبه ، أخرج رسول اللّه صلى الله عليه و آله منهم اثني عشر نقيباً ؛ وهم : أسعد بن زراره ، البراء بن مغرور ، عبد اللّه بن حزام أبو جابر بن عبد اللّه ، رافع بن ملک ، سعد بن عباده ، المنذر بن عمرو ، عبد اللّه بن رواحه ، سعد بن الربيع ، عباده بن الصامت (وهؤلاء من الخزرج) ، اُسيد بن حضير ، سعد بن خثيمه ، وأبو الهيثم بن التيّهان (وهؤلاء من الأوس) أشار إليهم جبرئيل وأمر النّبىّ صلى الله عليه و آله باختيارهم عدد نقباء موسى عليه السلام من بنى إسرائيل (راجع بحار الأنوار : ج 19 ص 13 43) وليس فيهم ذكر سهل بن حنيف بخلاف الروايه .

2- .فى الطبعه المعتمده : « ففزعوا» ، والتصويب من طبعه مركز بحوث دار الحديث .

3- .الاِرفِضاضُ من الشىء :تفرّقه وذهابه ، وتَرَفّضَ الشىء : إذا تكَسّر (تاج العروس : ج 10 ص 63 «رفض») .

4- .الاُصول الستّه عشر: ص86 ، بحار الأنوار : ج81 ص376 ح25.

الاُصول الستّه عشر به نقل از ذریح محاربی : امام صادق علیه السلام از سهل بن حُنَیف ، یاد کرد و فرمود : «از نقیبان (1) بود» . گفتم : از نقیبان دوازده گانه پیامبر خدا؟ فرمود : «آری . از کسانی که از میان هفتاد نفر ، برگزیده شدند» . به او گفتم : آنان که کفیل و عهده دار امور قوم خود شدند؟ فرمود : «آری . آنان بازگشتند ، در حالی که میانشان جنگ و خونریزی بود . پس منتظر شدند تا در سال بعد ، پیامبر خدا را ببینند . پس بازگشتند و از خونریزی بیزار شدند و صلح نمودند و پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان آمد» . امام صادق علیه السلام از سهل ، یاد کرد و فرمود : «نه از قریش و نه از دیگر مردم ، کسی در فضیلت و کمال ، بر او پیشی نگرفت» و او را ستود و فرمود : «چون سهل درگذشت ، امیر مؤمنان به شدت ناراحت شد و بر او پنج نماز (2) خواند و فرمود : اگر کوهی هم با من بود ، خُرد می شد» .

.

1- .در شب بسته شدنِ بیعت عقبه میان پیامبر خدا و انصار مدینه ، پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نقیب (سرگروه) را از میان آنان بیرون کشید که عبارت بودند از : اسعد بن زراره ، براء بن معرور ، عبد اللّه بن حزام (یا ابو جابر بن عبد اللّه) ، رافع بن ملک ، سعد بن عباده ، منذر بن عمرو ، عبد اللّه بن رواحه ، سعد بن ربیع ، عُباده بن صامت (که همه اینان از خزرج بودند) و اسید بن حضیر ، سعد بن خُثَیمه ، ابوالهیثم بن تیّهان (که اینان از اوس بودند) . جبرئیل ، آنها را معرّفی کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت که به عدد نقیبان موسی در میان بنی اسرائیل ، نقیب برگزیند (ر .ک : بحارالأنوار : ج 19 ص 13 43) و برخلاف روایت متن ، نامی از سهل بن حنیف در اینها نیست .

2- .احتمالاً پنج تکبیر بوده است که اشاره به نماز میّت دارد . (م)

رجال الكشّی عن الحسن بن زید :کَبَّرَ عَلِیٌّ بنُ أبی طالِبٍ علیه السلام عَلی سَهلِ بنِ حُنَیفٍ سَبعَ تَکبیراتٍ ، وکانَ بَدرِیّاً ، وقالَ : لَو کَبَّرتُ عَلَیهِ سَبعینَ لَکانَ أهلاً . (1)

الإمام علیّ علیه السلام وقَد تُوُفِّیَ سَهلُ بنُ حُنَیفٍ الأَنصارِیُّ بِالکوفَهِ بَعدَ مَرجِعِهِ مَعَهُ مِن صِفّینَ ، وکانَ أحَبَّ النّاسِ إلَیهِ : لَو أحَبَّنی جَبَلٌ لَتَهافَتَ . (2)

47سَیحانُ بنُ صُوحانسیحان بن صوحان بن حُجْر ، أخو زید وصعصعه ابنی صوحان (3) . کان من أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام کأخویه (4) . کانت الرایه یوم الجمل فی یده فقتل فأخذها زید فقتل فأخذها صعصعه (5) . ودفن مع أخیه زید فی قبرٍ واحدٍ . (6)

.

1- .رجال الکشّی : ج 1 ص 164 الرقم 74 ، الدرجات الرفیعه : ص 390 ، بحار الأنوار : ج 81 ص 378 ح 33 .
2- .نهج البلاغه : الحکمه 111 .
3- .الطبقات الکبری : ج 6 ص 221 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 525 الرقم 133 ، تاریخ بغداد : ج 8 ص 439 الرقم 4549 .
4- .رجال الطوسی : ص 66 الرقم 591 .
5- .الطبقات الکبری : ج 6 ص 221 .
6- .الطبقات الکبری : ج 6 ص 125 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 528 الرقم 134 ، تاریخ دمشق : ج 19 ص 445 .

47 . سیحان بن صُوحان

رجال الکشّی به نقل از حسن بن زید : علی بن ابی طالب علیه السلام بر سهل بن حنیف ، هفت تکبیر گفت ، و او از بدریان بود ؛ و علی علیه السلام فرمود : «اگر هفتاد تکبیر هم می گفتم ، سزاوارش بود» .

امام علی علیه السلام پس از آن که سهل بن حُنَیف انصاری که محبوب ترین فرد نزدش بود ، در پیِ بازگشت از صِفّین در کوفه درگذشت : اگر کوهی هم مرا دوست می داشت ، فرو می ریخت .

47سیحان بن صُوحانسیحان بن صُوحان بن حجر ، برادر زید بن صوحان و صَعصَعه بن صوحان است . او نیز همراه با برادرانش در زمره یاران امام علی علیه السلام بود . او در جنگ جمل ، پرچمدار بود و چون به شهادت رسید ، برادرش زید بن صوحان ، پرچم را به دست گرفت ، و چون او هم به شهادت رسید ، صعصعه آن را گرفت . سیحان با برادرش زید بن صوحان در یک قبر ، دفن شدند .

.

48شَبَثُ بنُ رِبعِیٍّ التَّمِیمِیُّشبث بن ربعی التمیمی الیربوعی ، أبو عبد القدّوس الکوفی أحد الوجوه المتلوّنه المشبوهه العجیبه فی التاریخ الإسلامی . کان مؤذّنا لسجاح (1) ، ثمّ أسلم (2) ، وله دور فی فتنه عثمان (3) . کان من أصحاب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام فی عصره (4) ، ومن اُمراء جیشه فی حرب صفّین (5) . وأوفده الإمام إلی معاویه لیتحدّث معه (6) . بید أ نّه لحق بالخوارج بعد التحکیم ، وصار من اُمراء عسکرهم (7) . ثمّ فارقهم بعد مدّه ، وعاد إلی جیش الإمام علیه السلام (8) ، وکان قائد میسرته فی النّهروان (9) . کاتب الإمام الحسین علیه السلام بعد هلاک معاویه کسائرالکوفیّین، ودعاه إلی الکوفه (10) . ثمّ انضمّ إلی جماعه ابن زیاد ، وثبّط النّاس عن مسلم بن عقیل علیه السلام (11) . وکان ممّن قاتل مسلما (12) . وکان أحد القاده العسکریّین فی جیش یزید یوم الطفّ (13) . وبعد استشهاد الإمام الحسین علیه السلام جدّد بناء مسجده بالکوفه ؛ فرحا بقتل الحسین (14) . وعندما ثار المختار نهض شبث أیضا للثأر بدم الحسین علیه السلام (15) . ثمّ اشترک مع مصعب بن الزبیر ضدّ المختار (16) . مات بالکوفه سنه 80 ه . 17

.

1- .سجاح : هی امرأه ادّعت النّبوّه (المعارف لابن قتیبه : ص 405) .
2- .تهذیب الکمال : ج 12 ص 352 الرقم 2686 ، تهذیب التهذیب : ج 2 ص 473 الرقم 3197 ، تاریخ الطبری : ج 3 ص 274 .
3- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 483 ، تهذیب التهذیب : ج 2 ص 473 الرقم 3197 .
4- .تهذیب التهذیب : ج 2 ص 473 الرقم 3197 ؛ رجال الطوسی : ص 68 الرقم 620 .
5- .وقعه صفّین : ص 205 ؛ تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 147 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 541 ، الأخبار الطوال : ص 172 .
6- .وقعه صفّین : ص 197 ؛ تاریخ الطبری : ج 5 ص 5 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 367 .
7- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 63 ، تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 144 ، تهذیب التهذیب : ج 2 ص 473 الرقم 3197 ، مروج الذهب : ج 2 ص 405 .
8- .سیر أعلام النّبلاء : ج 4 ص 150 الرقم 51 ، تهذیب التهذیب : ج 2 ص 473 الرقم 3197 ، میزان الاعتدال : ج 2 ص 261 الرقم 3654 .

9- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 85 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 405 ، الأخبار الطوال : ص 210 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 169 .
10- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 353 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 534 ، الأخبار الطوال : ص 229 .
11- .الإرشاد : ج 2 ص 52 و 53 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 369 ، الأخبار الطوال : ص 239 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 381 .
13- .الإرشاد : ج 2 ص 95 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 98 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 422 ، تهذيب التهذيب : ج 2 ص 473 الرقم 3197 .
14- .الكافى : ج 3 ص 490 ح 2 ، تهذيب الأحكام : ج 3 ص 250 ح 687 .
15- .تقريب التهذيب : ص 263 الرقم 2735 .
16- .الأخبار الطوال : ص 301 ، تقريب التهذيب : ص 263 الرقم 2735 ، تاريخ الطبرى : ج 6 ص 44 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 666 .

48 . شَبَث بن رِبعی تَمیمی

48شَبَث بن رِبعی تَمیمیابو عبد القُدّوس ، شَبَث بن رِبْعی تمیمی یَربوعی کوفی ، از چهره های شگفت ، مُتَلوّن و مرموز تاریخ اسلام است . او مؤذّن سَجاح (1) بود . سپس مسلمان شد و در جریان شورش بر عثمان ، نقش داشت . او به هنگام خلافت امام علی علیه السلام در میان یاران ایشان قرار گرفت و در جنگ صِفّین ، از فرماندهان لشکر امام علی علیه السلام بود و به نمایندگی از سوی او با معاویه گفتگو کرد ؛ امّا پس از جریان حَکمیّت ، به خوارج پیوست و فرمانده نظامی آنها گردید و پس از مدّتی از خوارجْ جدا شد و دوباره به امام علیه السلام پیوست و در جنگ نهروان ، فرمانده جناح چپ لشکر امام علی علیه السلام بود . او پس از مرگ معاویه ، همراه مردم کوفه به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد . سپس به ابن زیاد پیوست و مردم را از همکاری با مسلم بن عقیل ، بازداشت و از کسانی بود که با مسلم جنگید . او در جریان شهادت امام حسین علیه السلام ، یکی از فرماندهان نظامی لشکر یزید بود و پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شکرانه این عمل ، مسجد خود در کوفه را تجدید بنا کرد ؛ امّا پس از قیام مختار ، او نیز به خونخواهی امام حسین علیه السلام برخاست . سپس همراه با مُصعَب ، در قیام علیه مختار ، شرکت جست . شَبَث بن رِبْعی در سال 80 هجری در کوفه مُرد .

.

1- .سجاح ، زنی بود که ادعای پیامبری کرد (المعارف ، ابن قتیبه : ص 405) .

ص: 288

. .

ص: 289

. .

49شُرَيحُ بنُ هانِيشريح بن هانى بن يزيد الحارثى يكنى أبا المقدام ، كان من المخضرمين (1) ، أدرک النّبىّ ولم يره (2) ، وكان من أكابر التابعين (3) ، ومن كبار أصحاب علىّ عليه السلام (4) وشهد معه المشاهد (5) ، وكان أميرا فى الجمل (6) ، وفى صفّين من اُمراء مقدّمه الجيش وعلى الميسره (7) . ولمّا بعث علىّ عليه السلام أبا موسى إلى دومه الجندل (8) بعث معه أربعمئه عليهم شريح بن هانى (9) . وعندما ذُكر اسمه فى زمره الشاهدين على حجر بن عدى ، أنفذ إلى معاويه كتابا كذّب فيه ذلک وأثنى على حجر (10) . قتل شريح بسجستان سنه 78ه (11) ، وهو ابن مئهٍ وعشرين سنه (12) .

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 1 ص 75 ح 62 ، تهذيب الكمال : ج 12 ص 454 الرقم 2729 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 108 الرقم 33 .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 1 ص 75 ح 62 ، تهذيب الكمال : ج 12 ص 452 الرقم 2729 ، تاريخ دمشق : ج 23 ص 64 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 1 ص 75 ح 62 .
4- .تهذيب الكمال : ج 12 ص 452 الرقم 2729 ، تاريخ دمشق : ج 23 ص 65 ، الاستيعاب : ج 2 ص 259 الرقم 1180 وفيه «من أجلّه أصحاب علىّ رضى الله عنه» ، أسد الغابه : ج 2 ص 628 الرقم 2428 وفيه «كان من أعيان أصحاب علىّ رضى الله عنه» .
5- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 128 ، اُسد الغابه : ج 2 ص 628 الرقم 2428 .
6- .الجمل : ص 319 ؛ الإصابه : ج 3 ص 308 الرقم 3991 .
7- .وقعه صفّين : ص 152 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 565 .
8- .دَومَه الجَندل : موضع على سبع مراحل من دمشق بينها وبين مدينه الرسول صلى الله عليه و آله ، ويطلق عليها اليوم «الجوف» ، وقد جرت فيها قضيّه التحكيم (راجع معجم البلدان : ج 2 ص 487) .
9- .سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 107 الرقم 33 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 67 ؛ وقعه صفّين : ص 533 .
10- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 264 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 272 ، تاريخ دمشق : ج 8 ص 22 .

11- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 212 ، الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 250 الرقم 1065 ، تهذيب الكمال : ج 12 ص 453 الرقم 2729 ، أُسد الغابه : ج 2 ص 628 الرقم 2428 ، الإصابه : ج 3 ص 308 الرقم 3991 .
12- .أُسد الغابه : ج 2 ص 628 الرقم 2428 ، الإصابه : ج 3 ص 308 الرقم 3991 .

49 . شُرَیح بن هانی

49شُرَیح بن هانیابو مِقدام ، شُرَیح بن هانی بن یزید حارثی ، روزگار جاهلیت و بعثت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد ؛ امّا ایشان را ندید . او از بزرگان تابعیان و از یاران علی علیه السلام بود و در همه صحنه ها در کنار او بود . در جمل ، فرمانده و در صفّین نیز از فرماندهان طلایه و جناح چپ سپاه بود . هنگامی که علی علیه السلام ابوموسی را به دَومَهُ الجَندَل (1) فرستاد ، چهار صد نفر را همراه او فرستاد و شریح بن هانی را بر آنان گمارد . چون زیاد بن ابیه ، نام شریح را در زمره شاهدان بر نافرمانی حُجْر بن عَدی نوشت ، او در نامه ای به معاویه آن را تکذیب نمود و حجر را ستود . شریح به سال 78 هجری و در 120 سالگی در سیستان ، کشته شد .

.

1- .دومه الجندل ، شهری در میانه راه دمشق به مدینه است و تا دمشق ، هفت روز راه پیاده فاصله دارد . امروزه بدان «الجوف» می گویند و ماجرای داوری (حَکمیّت) پس از جنگ صِفّین ، در آن واقع شد (ر . ک : معجم البلدان : ج 2 ص 487) .

50صَعصَعَةُ بنُ صُوحانَصعصعه بن صوحان بن حُجْر العبدى ، كان مسلما على عهد النّبىّ صلى الله عليه و آله ولم يره (1) . وكان من كبار أصحاب الإمام علىّ عليه السلام (2) ، ومن الذين عرفوه حقّ معرفته كما هو حقّه (3) ، وكان خطيبا شحشحا (4) بليغا (5) . ذهب الأديب العربى الشهير الجاحظ إلى أ نّه كان مقدّما فى الخطابه . وأدلّ من كلّ دلاله استنطاق علىّ بن أبى طالب عليه السلام له (6) . أثنى عليه أصحاب التراجم بقولهم : كان شريفا ، أميرا ، فصيحا ، مفوّها ، خطيبا ، لسنا ، ديّنا ، فاضلاً (7) . نفاه عثمان إلى الشام مع مالک الأشتر ورجالات من الكوفه (8) . وعندما ثار النّاس على عثمان ، واتّفقوا على خلافه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام قام هذا الرجل الّذى كان عميق الفكر ، قليل المثيل فى معرفه عظمه علىٍّ عليه السلام وكان خطيبا مصقعا فعبّر عن اعتقاده الصريح الرائع بإمامه ، وخاطبه قائلاً : واللّه يا أمير المؤمنين ! لقد زيّنت الخلافه وما زانتک ، ورفعتها وما رفعتک ، ولهى إليک أحوج منک إليها . وعندما أشعل موقدو الفتنه فتيل الحرب على أمير المؤمنين عليه السلام فى الجمل ، كان إلى جانب الإمام ، وبعد أن استشهد أخواه زيد وسيحان اللذان كانا من أصحاب الألويه ، رفع لواءهما وواصل القتال (9) . وفى حرب صفّين ، هو رسول الإمام عليه السلام إلى معاويه (10) ومن اُمراء الجيش (11) وراوى وقائع صفّين (12) . وقف إلى جانب الإمام عليه السلام فى حرب النّهروان ، واحتجّ على الخوارج بأحقّيّه إمامه وثباته (13) . وجعله الإمام عليه السلام شاهدا على وصيّته (14) ، فسجّل بذلک فخرا عظيما لهذا الرجل . ونطق صعصعه بفضائل الإمام ومناقبه أمام معاويه وأجلاف بنى اُميّه مرارا ، وكان يُنشد ملحمه عظمته أمام عيونهم المحملقه ، ويكشف عن قبائح معاويه ومثالبه بلا وجل (15) . وكم أراد منه معاويه أن يطعن فى علىّ عليه السلام ، لكنّه لم يلقَ إلّا الخزى والفضيحه ، إذ جوبه بخطبه البليغه الأحّاذه (16) . آمنه معاويه مكرها بعد استشهاد أمير المؤمنين عليه السلام وصلح الإمام الحسن عليه السلام (17) ، فاستثمر صعصعه هذه الفرصه ضدّ معاويه . وكان معاويه دائم الامتعاض من بيان صعصعه الفصيح المعبّر وتعابيره الجميله فى وصف فضائل الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، ولم يخفِ هذا الامتعاض (18) . إنّ ما ذكرناه بحقّ هذا الرجل غيض من فيض . وستلاحظون عظمه هذه الشخصيّه المتألّقه فى النّصوص الّتى سننقلها لاحقا . وكفى فى عظمته قول الإمام الصادق عليه السلام : ما كان مع أمير المؤمنين عليه السلام من يعرف حقّه إلّا صعصعه وأصحابه (19) . توفّى صعصعه أيّام حكومه معاويه . 20

.

1- .الاستيعاب : ج 2 ص 273 الرقم 1216 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 21 الرقم 2505 ، الإصابه : ج 3 ص 373 الرقم 4150 .
2- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 528 الرقم 134 .
3- .رجال الكشّى : ج 1 ص 285 الرقم 122 .
4- .الشَّحْشَحُ : أى الماهِرُ الماضى فى كلامه (النهايه : ج 2 ص 449 «شحشح») .
5- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 221 ، مروج الذهب : ج 3 ص 48 و ص 52 ، المعارف لابن قتيبه : ص 402 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 528 الرقم 134 .
6- .البيان والتبيين : ج 1 ص 327 و ص 202 .
7- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 529 الرقم 134 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 21 الرقم 2505 .
8- .تاريخ الطبرى : ج4 ص323 ، تاريخ دمشق : ج24 ص80 و ص100 ، اُسد الغابه : ج3 ص21 الرقم 2505.
9- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 221 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 529 الرقم 134 .
10- .وقعه صفّين : ص 160 و ص 162 .
11- .وقعه صفّين : ص 206 .
12- .وقعه صفّين : ص 457 و ص 480 .
13- .الاختصاص : ص 121 .
14- .الكافى : ج 7 ص 51 ح 7 .
15- .مروج الذهب : ج 3 ص 50 ، ديوان المعانى : ج 2 ص 41 .
16- .رجال الكشّى : ج 1 ص 285 الرقم 123 .
17- .رجال الكشّى : ج 1 ص 285 الرقم 123 ؛ مروج الذهب : ج 3 ص 49 و ص 51 .
18- .رجال الكشّى : ج 1 ص 285 الرقم 122 عن داوود بن أبى يزيد.
19- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 221 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 85 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 21 الرقم 2505 .

50 . صَعْصَعه بن صُوحان

50صَعْصَعه بن صُوحانصَعْصَعه بن صُوحان بن حجر عبدی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان شد ؛ امّا به زیارتش نایل نیامد . او از بزرگان یاران امام علی علیه السلام و از کسانی بود که او را چنان که باید ، شناختند . صعصعه ، سخنوری چیره دست و پرآوازه بود . ادیب نام آور عرب ، جاحظ ، او را در فنّ خطابه پیشتاز دانسته و برترین گواه بر این حقیقت را خطابه گویی او در محضر علی علیه السلام و درخواست علی علیه السلام از او برای ایراد سخن دانسته است . شرح حال نگاران ، او را با عناوینی چون : شریف ، امیر ، فصیح ، گشاده زبان ، سخنور ، زبان آور ، دیندار و فاضل ستوده اند . عثمان ، او را به همراه مالک اشتر و بزرگانی دیگر ، از کوفه به شام تبعید کرد و چون مردمان بر عثمان شوریدند و پس از آن بر خلافت علی علیه السلام یک داستان شدند ، او که در شناخت عظمت علی علیه السلام ژرف اندیش و کم نظیر ، و در خطابه چیره دست و گزیده گوی بود به پا خاست و بدین سانْ گویا و زیبا ، باور ارجمندش را درباره علی علیه السلام بازگفت : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، تو خلافت را زینت دادی و خلافت ، سبب زینت تو نشد . و تو خلافت را بالا بردی و آن ، مقام تو را بالا نبرد . و نیاز خلافت به تو ، بیشتر از نیاز تو به آن است ! و چون فتنه افروزان ، آتش جنگ با علی علیه السلام را برافروختند ، او همگام علی علیه السلام بود و در جنگ جمل ، پس از آن که دو برادرش زید و سیحان که پرچمدار سپاه بودند به شهادت رسیدند ، پرچم آنان را برافراشت و نبرد را پی گرفت . صعصعه در جنگ صِفّین نیز فرستاده امام علیه السلام به سوی معاویه و از فرماندهان لشکر بود و وقایع صِفّین را گزارش کرده است . او در جنگ نهروان در کنار علی علیه السلام ایستاد و بر استواری و حقّانیت موضع او در برابر خوارج ، احتجاج کرد . امام علیه السلام او را گواه بر وصیّت خود قرار داد و بدین سان ، افتخاری بزرگ را برای صعصعه رقم زد . صعصعه بارها در مقابل معاویه و تهی مغزان بنی امیّه ، والایی های علی علیه السلام را بیان کرد و حماسه شکوه و عظمت علی علیه السلام را در برابر چشمان بی شرم آنان سرود و زشتی ها و ناشایستگی های معاویه را بی باکانه افشا کرد . معاویه بارها تلاش کرد تا مگر صعصعه به گونه ای بر علی علیه السلام طعن زند ؛ امّا طَرْفی برنبست و چیزی جز رسوایی از خطابه های آمیخته با بلاغت او بهره اش نشد . پس از شهادت علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام

، معاویه از سر اکراه به صعصعه امان داد . او از این فرصت نیز علیه معاویه سود جست . معاویه هماره از بیان گویا و تعبیرهای زیبای او در وصف والایی های علی علیه السلام در رنج بود و این رنج را پنهان نمی داشت . آنچه آوردیم ، اندکی بود از بسیار . بزرگی این چهره منوّر را در متونی که پس از این گزارش خواهیم کرد ، می نگرید . در عظمت او همین بس که امام صادق علیه السلام درباره اش فرمود : «در میان آنان که با امیر مؤمنان بودند ، کسی جز صعصعه و یارانش حقّ علی علیه السلام را نمی شناختند» . صعصعه به روزگار حاکمیت ستمگرانه معاویه زندگی را بدرود گفت .

.

ص: 294

. .

ص: 295

. .

الطبقات الكبرى فى ذِكرِ صَعصَعَةَ بنِ صوحانَ : كانَ مِن أصحابِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ وشَهِدَ مَعَهُ الجَمَلَ هُوَ وأخَواهُ زَيدٌ وسَيحانُ ابنا صوحانَ . وكانَ سَيحانُ الخَطيبَ قَبلَ صَعصَعَةَ ، وكانَتِ الرّايَةُ يَومَ الجَمَلِ فى يَدِهِ فَقُتِلَ ، فَأخَذَها زَيدٌ فَقُتِلَ ، فَأخَذها صَعصَعَةُ . (1)

الأمالى للطوسى عن صعصعه بن صوحان :دَخَلتُ عَلى عُثمانَ بنِ عَفّانَ فى نَفَرٍ مِنَ المَصرِيّينَ ، فَقالَ عُثمانُ : قَدِّموا رَجُلاً مِنكُم يُكَلِّمُنى ، فَقَدَّمونى ، فَقالَ عُثمانُ : هذا ! وكَأَنَّهُ استَحدَثَنى . فَقُلتُ لَهُ : إنَّ العِلمَ لَو كانَ بِالسِّنِّ لَم يَكُن لى ولا لَکَ فيهِ سَهمٌ ، ولكِنَّهُ بِالتَّعَلُّمِ . فَقالَ عُثمانُ : هاتِ . فَقُلتُ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ «الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّهُمْ فِى الْأَرْضِ أَقَامُواْ الصَّلَوهَ وَ ءَاتَوُاْ الزَّكَوهَ وَ أَمَرُواْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْاْ عَنِ الْمُنكَرِ وَ لِلَّهِ عَقِبَهُ الْأُمُورِ» (2) . فَقالَ عُثمانُ : فينا نَزَلَت هذِهِ الآيَهُ . فَقُلتُ لَهُ : فَمُرِ بِالمَعروفِ وَانهَ عَنِ المُنكَرِ . فَقالَ عُثمانُ : دَع هذا وهاتِ ما مَعَکَ . فَقُلتُ لَهُ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَرِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» (3) إلى آخِرِ الآيَهِ . فَقالَ عُثمانُ : وهذِهِ أيضاً نَزَلَت فينا ، فَقُلتُ لَهُ : فَأعطِنا بِما أخَذتَ مِنَ اللّهِ . فَقالَ عُثمانُ : يا أيُّهَا النّاسُ ، عَلَيكُم بِالسَّمعِ وَالطّاعَهِ ، فَإِنَّ يَدَ اللّهِ عَلَى الجَماعَهِ وإنَّ الشَّيطانَ مَعَ الفَذِّ (4) ، فَلا تَستَمِعوا إلى قَولِ هذا ، وإنَّ هذا لا يَدرى مَنِ اللّهُ ولا أينَ اللّهُ . فَقُلتُ لَهُ : أمّا قَولُکَ : « عَلَيكُم بِالسَّمعِ وَالطّاعَهِ » فَإنَّکَ تُريدُ مِنّا أن نَقولَ غَدا : «رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا» (5) ، وأمّا قَولُکَ : « أنَا لا أدرى مَنِ اللّهُ » فَإِنَّ اللّهَ رَبُّنا ورَبُّ آبائِنَا الأَوَّلينَ ، وأمّا قَولُکَ : « إنّيلا أدرى أينَ اللّهُ » فَإِنَّ اللّهَ تَعالى بِالمِرصادِ . قالَ : فَغَضِبَ وأمَرَ بِصَرفِنا وغَلقِ الأبوابِ دونَنا . (6)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 221 .
2- .الحجّ : 41 .
3- .الحجّ : 40 .
4- .الفذّ : الواحد . وقد فَذَّ الرجلُ عن أصحابه : إذا شَذَّ عنهم وبَقى فَرْداً (النهايه : ج 3 ص 422 «فذذ») .
5- .الأحزاب : 67 .
6- .الأمالى للطوسى : ص 236 ح 418 .

الطبقات الکبری در یادکردِ صعصعه بن صوحان : از یاران علی بن ابی طالب علیه السلام بود و با دو برادرش زید و سیحان (دو پسر صوحان) ، در جنگ جمل ، همراه علی علیه السلام بودند . پیش از صعصعه ، سیحان ، سخنور بود و در جنگ جمل ، پرچم به دست او بود و کشته شد . پس زید آن را گرفت و او نیز کشته شد . آن گاه ، صعصعه آن را به دست گرفت .

الأمالی ، طوسی به نقل از صعصعه بن صوحان : با گروهی از مصریان بر عثمان بن عفّان ، وارد شدیم . عثمان گفت : فردی از خود را مقدّم دارید تا با من سخن بگوید . مرا جلو انداختند . عثمان گفت : این؟! و گویی مرا جوان می دید . به او گفتم : اگر علم به سن و سال بود ، من و تو از آن نصیبی نداشتیم ؛ بلکه به تعلّم است . عثمان گفت : [آنچه می خواهی] بگو. گفتم : به نام خداوند بخشاینده مهربان . «آنان که چون در زمینْ مسلّطشان کردیم ، نماز می خوانند و زکات می پردازند و به نیکی فرمان می دهند و از زشتی باز می دارند . و فرجام کارها ، از آنِ خداست» . عثمان گفت : این آیه در شأن ما نازل شده است . به او گفتم : پس به نیکی فرمان ده و از زشتی باز دار . عثمان گفت : این را واگذار و مقصودت را بگو . به او گفتم : به نام خداوند بخشاینده مهربان . «آنان که به ناحق از دیارشان رانده شده اند ، تنها به جرم این که می گفتند : پروردگار ما ، خدای یگانه است ...» . عثمان گفت : این آیه هم در حقّ ما نازل شده است . به او گفتم : پس آنچه را از خدا گرفته ای ، به ما بده . عثمان [،خطاب به ما] گفت : ای مردم! شما باید گوش به فرمان و مطیع باشید؛ چرا که دست خدا با جماعت است و شیطان ، همراه شخصِ گسسته از جماعت . به گفته اش گوش نسپارید که این (صعصعه) نه می داند خدا کیست و نه می داند کجاست . به او گفتم : امّا این که می گویی گوش به فرمان و مطیع باشید ؛ تو از ما می خواهی که فردا[ی قیامت]بگوییم : «خدای ما! ما از سروران و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را از راه به در بردند» . و امّا گفته ات که من نمی دانم خدا کیست ؛ خدا پروردگار ما و پروردگار پدران نخستین ماست؛ و این که می گویی من نمی دانم خدا کجاست؛ خداوند متعال در کمین [ستمکاران] است . (1) پس عثمان ، خشمگین شد و فرمان داد ما را بازگردانند و درها را به روی ما بست .

.

1- .اشاره به آیه 14 از سوره فجر است که خداوند در آن ، سرنوشت فرعون را گوشزد می کند .

ص: 298

. .

ص: 299

. .

تاريخ اليعقوبى عن صعصعه بن صوحان بَعدَ خِلافَهِ الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام : وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، لَقَد زَيَّنتَ الخِلافَهَ وما زانَتکَ ، ورَفَعتَها وما رَفَعَتکَ ، ولَهِىَ إلَيکَ أحوَجُ مِنکَ إلَيها . (1)

الغارات عن الأسود بن قيس :جاءَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام عائِدا صَعصَعَهَ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ فَقالَ لَهُ : يا صَعصَعَهُ ، لا تَجعَلَنَّ عِيادَتى إلَيکِ اُبَّهَهً عَلى قَومِکَ . فَقالَ : لا وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ولکِن نِعمَهً وشُکرا . فَقالَ لَهُ عَلِىُّ عليه السلام : إن کُنتَ لَما عَلِمتُ لَخفيفَ المَؤونَهِ عَظيمَ المَعونَهِ . فَقالَ صَعصَعَهُ : وأنتَ وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّکَ ما عَلِمتُ بِکِتابِ اللّهِ لَعلَيمٌ ، وإنَّ اللّهَ فى صَدرِکَ لَعَظيمٌ ، وإنَّکَ بِالمُؤمِنينَ لَرَؤوفٌ رَحيمٌ . (2)

تاريخ اليعقوبى :إنَّ عَلِيّا دَخَلَ عَلى صَعصَعَهَ يَعودُهُ ، فَلَمّا رَآهُ عَلِىٌّ قالَ : إنَّکَ ما عَلِمتُ حَسَنُ المَعونَهِ ، خَفيفُ (3) المَؤونَهِ . فَقالَ صَعصَعَهُ : وأنتَ وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، عَليمٌ ، وأبهٌ فى صَدرِکَ عَظيمٌ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : لا تَجعَلها اُبَّهِهً عَلى قَومِکَ أن عادَکَ إمامُکَ . قالَ : لا يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ولکِنَّهُ مَنٌّ مِنَ اللّهِ عُلَىَّ أن عادَنى أهلُ البَيتِ وابنُ عَمِّ رَسولِ رَبِّ العالَمينَ . (4)

الاختصاص عن مسمع بن عبد اللّه البصرى عن رجل :لَمّا بَعَثَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ صَعصَعَهَ بنَ صوحانَ إلَى الخَوارِجِ قالوا لَهُ : أ رَأَيتَ لَو کانَ عَلِىٌّ مَعَنا فى مَوضِعِنا أ تَکونُ مَعَهُ ؟ قالَ : نَعَم . قالوا : فَأنتَ إذا مُقلِّدٌ عَلِيّا دينَکَ ، ارجِع فَلا دينَ لَکَ . فَقالَ لَهُم صَعصَعَهُ : وَيلَکُم ! ألا اُقَلِّدُ مَن قَلَّدَ اللّهَ فَأحسَنَ التَّقليدَ ، فَاضطَلَعَ بِأمرِ اللّهِ صِدّيقا لَم يَزَل ؟ أ وَلَم يَکُن رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذَا اشتَدَّتِ الحَربُ قَدَّمَهُ فى لَهَواتِها فَيَطَأُ صِماخَها بِأخمَصِهِ (5) ، ويُخمِدُ لَهَبَها بِحَدِّهِ ، مَکدودا فى ذاتِ اللّهِ ، عَنهُ يَعبُرُ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَالمُسلِمونَ ، فَأ نّى تُصرَفونَ ، وأينَ تَذهَبونَ ، وإلى مَن تَرغَبونَ ، وعَمَّنَ تَصدِفونَ ! ؟ (6)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 ؛ الصواعق المحرقه : ص 127 .
2- .الغارات : ج 2 ص 524 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 284 الرقم 121 عن أحمد بن النّصر عن الإمام الرضا عليه السلام ؛ ربيع الأبرار : ج 4 ص 133 ، مقاتل الطالبيّين : ص 50 عن أبى الطفيل وكلّها نحوه .

3- .فى المصدر : « حَسنُ المونَهِ ، خفيق المَؤونه » ، والصواب ما أثبتناه كما فى تاريخ دمشق .
4- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 204 ؛ تاريخ دمشق : ج 24 ص 87 عن مصعب أبى قدامه العبدى نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 2 ص 391 .
5- .أخمص القدم : باطنها الَّذى لا يُصيب الأرض (مجمع البحرين : ج 1 ص 555 «خمص») .
6- .الاختصاص : ص 121 .

تاریخ الیعقوبی به نقل از صعصعه بن صوحان ، پس از خلافت یافتن امام علی علیه السلام : ای امیر مؤمنان ! به خدا سوگند ، تو خلافت را زینت بخشیدی و آن ، تو را زینت نداد . و تو خلافت را بالا بردی و آن ، تو را بالا نبرد . و نیاز خلافت به تو بیشتر از نیاز تو به آن است .

الغارات به نقل از اَسوَد بن قیس : علی بن ابی طالب علیه السلام به عیادت صعصعه آمد ، بر او وارد شد و به او فرمود : «ای صعصعه ! عیادت مرا مایه بزرگی خود بر قومت قرار مدهی !» . گفت : نه به خدا سوگند ، ای امیر مؤمنان ! بلکه آن را نعمتی می بینم که باید سپاسش بگزارم . پس علی علیه السلام به او فرمود : «تا آن جا که من می دانم ، تو کم هزینه و پُربهره ای !» . صعصعه گفت : و به خدا سوگند ، تا آن جا که من می دانم ، تو نیز ای امیر مؤمنان به کتاب خدا دانایی و خداوند در نظرت بزرگ است و با مؤمنان ، رئوف و مهربانی !

تاریخ الیعقوبی :علی علیه السلام به قصد عیادت از صعصعه بر او وارد شد . چون علی علیه السلام او را دید ، گفت : «تا آن جا که من می دانم ، تو یاوری نیکو و کم هزینه ای» . (1) صعصعه گفت : و به خدا سوگند ، تو نیز ای امیر مؤمنان دانایی و خداوند در نظرت بزرگ است . علی علیه السلام به او فرمود : «این که پیشوایت به عیادتت آمده است ، دستاویز فخر فروشی تو بر قومت نشود !» . صعصعه گفت : نه ، ای امیر مؤمنان ! بلکه آن را منّتی از جانب خدا بر خود می بینم که اهل بیت و پسر عموی پیامبر خدای جهانیان به عیادتم آمده است .

الاختصاص به نقل از مسمع بن عبد اللّه بصری ، از فردی دیگر : چون علی بن ابی طالب که درودهای خدا بر او باد صعصعه بن صوحان را به سوی خوارج فرستاد ، به او گفتند : آیا اگر علی با ما و در جایگاه ما بود ، تو با او بودی؟ گفت : آری . گفتند : پس تو در دینت دنباله رو علی هستی . بازگرد که دینی نداری . صعصعه گفت : وای بر شما ! آیا از کسی دنباله روی نکنم که به نیکویی ، از خدا دنباله روی می کند و هماره و صادقانه ، نسبت به فرمان خدا توانمند است؟ آیا پیامبر خدا ، هنگامی که جنگ شدّت می گرفت ، او را پیش نمی فرستاد تا آن را زیر پایش لگدمال و آتش آن را با شمشیرش ، خاموش کند و در راه خدا چنان افتاده بود که پیامبر خدا و

مسلمانان از طریق او پیش می رفتند پس به بیراهه می شوید و کجا می روید و به چه کس رغبت می ورزید و از چه کس روی بر می تابید .

.

1- .متن تاریخ الیعقوبی در این جا دچار تصحیف شده است و ما مطابق متن تاریخ دمشق که با دیگر متون تاریخی همخوان است ترجمه کردیم (ر . ک : تاریخ دمشق : ج 24 ص 87) .

مروج الذهب عن محمّد بن عبد اللّه بن الحارث الطائى :لَمَّا انصَرَفَ عَلِىٌّ مِنَ الجَمَلِ قالَ لِاذِنِهِ : مَن بِالبابِ مِن وُجوهِ العَرَبِ ؟ قالَ : مُحَمَّدُ بنُ عُمَيرِ بنِ عَطارِدَ التَّيمِىُّ وَالأَحنَفُ بنُ قَيسٍ وصَعصَعَةُ بنُ صوحانَ العَبدِىُّ ، فى رِجالٍ سَمَّاهُم . فَقالَ : اِيذَن لَهُم . فَدَخَلوا فَسَلَّموا عَلَيهِ بِالخِلافَهِ ، فَقالَ لَهمُ : أنتُم وُجوهُ العَرَبِ عِندى ، ورُؤَساءُ أصحابى ، فَأشيروا عَلَىَّ فى أمرِ هذَا الغُلامِ المُترَفِ يَعنى مُعاوِيَةَ فَافتَتَّت (1) بِهِمُ المَشورَةُ عَلَيهِ . فَقالَ صَعصَعَةُ : إنَّ مُعاوِيَةَ أترَفَهُ الهَوى ، وحُبِّبَت إلَيهِ الدُّنيا ، فَهانَت عَلَيهِ مَصارِعُ الرِّجالِ ، وَابتاعَ آخِرَتَهُ بِدُنياهُم ، فَإن تَعمَل فيهِ بِرَأيٍ تَرشُد وتُصِب ، إن شاءَ اللّهُ ، وَالتَّوفيقُ بِاللّهِ وبِرَسولِهِ وبِکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَالرّأىُ أن تُرسِلَ لَهُ عَينا مِن عُيونِکَ وثِقَةً مِن ثِقاتِکَ ، بِکِتابٍ تَدعوهُ إلى بَيعَتِکَ ، فَإن أجابَ وأنابَ کانَ لَهُ ما لَکَ وعَلَيهِ ما عَلَيکَ ، وإلّا جاهَدتَهُ وصَبَرتَ لِقَضاءِ اللّهِ حَتّى يَأتِيَکَ اليَقينُ . فَقالَ عَلِىٌّ : عَزَمتُ عَلَيکَ يا صَعصَعَةُ إلّا کَتَبتَ الکِتابَ بِيَدَيکَ ، وتَوَجَّهتَ بِهِ إلى مُعاوِيَةَ ، وَاجعَل صَدرَ الکِتابِ تَحذيرا وتَخويفا ، وعَجزَهُ استِتابَةً وَاستِنابَةً ، وَليَکُن فاتِحَةَ الکِتابِ « بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى مُعاوِيَةَ ، سَلامٌ عَلَيکَ ، أمّا بَعدُ ... » ثُمَّ اکتُب ما أشَرتَ بِهِ عَلَىَّ ، وَاجعَل عُنوانَ الکِتابِ « ألا إلَى اللّهِ تَصيرُ الاُمورُ » . قالَ : أعفِنى مِن ذلِکَ . قالَ : عَزَمتُ عَلَيکَ لَتَفعَلَنَّ . قالَ : أفعَلُ ، فَخَرَجَ بِالکِتابِ وتَجَهَّزَ وسارَ حَتّى وَرَدَ دِمَشقَ ، فَأتى بابَ مُعاوِيَةَ فَقالَ لِاذِنِهِ : اِستَأذِن لِرَسولِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ وَبِالبابِ أرفَلَهٌ (2) مِن بَنى اُمَيَّةَ فَأَخَذَتهُ الأَيدى وَالنِّعالُ لِقَولِهِ ، وهُوَ يَقولُ : «أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَن يَقُولَ رَبِّىَ اللَّهُ» (3) وكَثَرَتِ الجَلَبَهُ (4) وَاللَّغطُ ، فَاتَّصَلَ ذلِکَ بِمُعاوِيَةَ فَوَجَّهَ مَن يَکشِفُ النّاسَ عَنهُ ، فَکَشَفوا ، ثُمَّ أذِنَ لَهُم فَدَخَلوا ، فَقالَ لَهُم : مَن هذَا الرَّجُلُ ؟ فَقالوا : رَجُلٌ مِنَ العَرَبِ يُقالُ لَهُ : صَعصَعَةُ بنُ صوحانَ ، مَعَهُ کِتابٌ مِن عَلِىٍّ . فَقالَ : وَاللّهِ لَقَد بَلَغَنى أمرُه ، هذا أحَدُ سِهامِ عَلِىٍّ وخُطباءِ العَرَبِ ، ولَقَد کُنتُ إلى لِقائِهِ شَيِّقا ، ايذَن لَهُ يا غُلامُ ، فَدَخَلَ عَلَيهِ . فَقالَ : السَّلامُ عَلَيکَ يَا بنَ أبى سُفيانَ ، هذا کِتابُ أميرِ المُؤمِنينَ . فَقالَ مُعاوِيَةُ : أما إنَّهُ لَو کانَتِ الرُّسُلُ تُقتَلُ فى جاهِلِيَّةٍ أو إسلامٍ لَقَتَلتُکَ ، ثُمَّ اعتَرَضَهُ مُعاوِيَةُ فِى الکَلامِ ، وأرادَ أن يَستَخرِجَهُ لِيَعرِفَ قَريحَتَهُ أطَبعا أم تَکَلُّفا ، فَقالَ : مِمَّنِ الرَّجُلُ ؟ قالَ : مِن نَزارٍ . قالَ : وما کانَ نَزارٌ ؟ قالَ : کانَ إذا غَزا نَکَسَ ، وإذا لَقِىَ افتَرَسَ ، وإذا انصَرَفَ احتَرَسَ . قالَ : فَمِن أىِّ أولادِهِ أنتَ ؟ قالَ : مِن رَبيعَةَ . قالَ : وما کانَ رَبيعَةُ ؟ قالَ : کانَ يُطيلُ النِّجادَ ، ويَعولُ العِبادَ ، ويَضرِبُ بِيَقاعِ الأَرضِ العِمادَ . قالَ : فَمِن أىِّ أولادِهِ أنتَ ؟ قالَ : مِن جَديلَةَ . قالَ : وما کانَ جَديلَةُ ؟ قالَ : کانَ فِى الحَربِ سَيفا قاطِعا ، وفِى المَکرُماتِ غَيثا نافِعا

، وفِى اللَقاءِ لَهَبا ساطِعا . قالَ : فَمِن أىِّ أولادِهِ أنتَ ؟ قالَ : مِن عَبدِ القَيسِ . قالَ : وما كانَ عَبدُ القَيسِ ؟ قالَ : كانَ خَصيبا خِضرِما أبيَضَ ، وَهّابا لِضَيفِهِ ما يَجِدُ ، ولا يَسأَلُ عَمّا فَقَدَ ، كَثيرُ المَرَقِ ، طَيِّبُ العِرقِ ، يَقومُ لِلنّاس مَقامَ الغَيثِ مِنَ السَّماءِ . قالَ : وَيحَكَ يَا بنَ صوحانَ ! فَما تَرَكتَ لِهذَا الحَىِّ مِن قُرَيشٍ مَجدا ولا فَخرا . قالَ : بَلى وَاللّهِ يَا بنَ أبى سُفيانَ ، تَرَكتُ لَهُم ما لا يَصلُحُ إلّا بِهِم ، ولَهُم تَرَكتُ الأَبيَضَ وَالأَحمَرَ ، وَالأَصفَرَ وَالأَشقَرَ ، وَالسَّريرَ وَالمِنبَرَ ، وَالمُلكَ إلَى المَحشَرِ ، وأ نّى لا يَكونُ ذلِكَ كَذلِكَ وهُم مَنارُ اللّهِ فِى الأَرضِ ، ونُجومُهُ فِى السَّماءِ ؟ ! فَفَرِحَ مُعاوِيَهُ وظَنَّ أنَّ كَلامَهُ يَشتَمِلُ عَلى قُرَيشٍ كُلِّها ، فَقالَ : صَدَقتَ يَا بنَ صوحانُ ، إنَّ ذلِكَ لَكَذلِكَ . فَعَرَفَ صَعصَعَهُ ما أرادَ ، فَقالَ : لَيسَ لَكَ ولا لِقَومِكَ فى ذلِكَ إصدارٌ ولا إيرادٌ ، بَعُدتُم عَن اُنُفِ المَرعى ، وعَلَوتُم عَن عَذبِ الماءِ . قالَ : فَلِمَ ذلِكَ ويلَكَ يابنَ صوحانَ ؟ ! قالَ : الوَيلُ لِأَهلِ النّارِ ! ذلِكَ لِبَنى هاشِمٍ . قال : قم ، فأخرَجُوه . فَقالَ صَعصَعَهُ : الصِّدقُ يُنبِئُ عَنكَ لا الوَعيدُ ، مَن أرادَ المُشاجَرَةَ قَبلَ المُحاوَرَهِ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : لِشَىءٍ ما سَوَّدَهُ قَومُهُ ، وَدِدتُ وَاللّهِ أنّى مِن صُلبِهِ ، ثُمَّ التَفَتَ إلى بَنى اُمَيَّهَ فَقالَ : هكَذا فَلتَكُنِ الرِّجالُ . (5)

.

1- .افتَنّ الرجل فى كلامه وخصومته : إذا توسّع وتصرّف وجاء بالأفانين (لسان العرب : ج 13 ص 326 «فنن») .
2- .الأزفله : الجماعه (المحيط فى اللغه : ج 9 ص 57 «زفل») .
3- .غافر : 28 .
4- .الجَلَب : هو جمع جَلَبَه وهى الأصوات (النهايه : ج 1 ص 281 «جلب») .
5- .مروج الذهب : ج 3 ص 47 .

مروج الذهب به نقل از محمّد بن عبد اللّه بن حارث طایی : چون علی علیه السلام از جنگ جمل بازگشت ، به دربان خود فرمود : «کدام یک از سرشناسان عرب ، نزدیک در ایستاده اند؟» . گفت : محمّد بن عُمَیر بن عُطارِد تیمی و اَحنف بن قیس و صَعصَعه بن صُوحان عبدی و مردانی دیگر که نام برد . فرمود : «به آنان اجازه ورود بده» . پس وارد شدند و به خلافت بر او سلام دادند . فرمود : «شما سرشناسان عرب در نظر من هستید و نیز سرکردگان یارانم . نظر خود را درباره این پسر خوشگذران (یعنی معاویه) به من بدهید» و سپس مدّت زمانی طولانی ، به مشورت با آنان پرداخت . پس صعصعه گفت : هوا و هوس ، معاویه را به خوشگذرانی کشانده و دنیا را محبوبش ساخته و به خاک افتادن و کشته شدن مردان برایش مهم نیست و آخرت خود را به دنیای آنان فروخته است . اگر با اندیشه با او برخورد کنی ، إن شاء اللّه راه می یابی و به مقصود می رسی و توفیق با خدا و پیامبرش و تو ای امیر مؤمنان است . و نظر [من] این است که بزرگی از یاران سرشناست و فرد معتمدی از افراد مورد اعتمادت را با نامه ای که او را به بیعتت فرا می خوانی ، به سویش روانه کنی . اگر پاسخ مثبت داد و بازگشت ، حقّی و وظیفه ای می یابد و تو نیز حقوق و تکالیفی داری ، و اگر نپذیرفت ، با او می جنگی و تا پایان ، سرنوشت و قضای الهی را تاب می آوری . علی علیه السلام فرمود : «پس ای صعصعه ، تو را به جِدّ ، دستور می دهم که این نامه را با دست خودت بنویسی و با آن به سوی معاویه بروی . نامه را با هشدار و ترساندنْ شروع کن و به درخواست توبه و بازگشت ، پایان بده و آغاز نامه چنین باشد : به نام خداوند بخشاینده مهربان ! از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان به معاویه . سلام بر تو ! امّا بعد ... سپس آنچه را که به من گفتی ، بنویس و عنوان نامه را چنین قرار ده : هان ! کارها به خدا منتهی می شود » . صعصعه گفت : مرا از این کار ، معاف دار . علی علیه السلام فرمود : «من می خواهم که تو انجام دهی» . گفت : انجام می دهم . پس صعصعه با نامه بیرون آمد و خود را تجهیز کرد و رفت تا به شام رسید و بر درِ کاخ معاویه آمد و به دربانش گفت : برای فرستاده امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب ، اجازه ورود بگیر . در جلوی در ،گروهی از بنی امیّه بودند که کفش های خود را به دست گرفتند و صعصعه را به خاطر گفته اش زدند و او می گفت : «آیا مردی را می کُشید که می گوید : پروردگار من ، خداوند [یگانه]است» ؟ غوغا و هیاهو فراوان شد و خبرش به معاویه رسید . او هم کسانی را فرستاد تا آن گروه را از صعصعه دور کنند . آنان هم گروه را

کنار زدند . سپس معاویه به همگیِ آنان اجازه ورود داد و به آنان گفت : این مرد ، کیست؟ گفتند : مردی عرب به نام صعصعه بن صوحان است که نامه ای از علی به همراه دارد . گفت : به خدا سوگند ، خبرش به من رسیده است . این ، یکی از تیرهای ترکش علی و از سخنوران عرب است و من مشتاق دیدارش بودم . ای پسر! به او اجازه ورود بده . صعصعه وارد شد و گفت : سلام بر تو ، ای پسر ابوسفیان! این ، نامه امیر مؤمنان است . معاویه گفت : بدان که اگر فرستادگان ، در جاهلیت یا اسلامْ کشته می شدند ، تو را می کشتم . سپس معاویه با او دهان به دهان شد تا دریابد که قریحه سخنوری صعصعه ، در سرشت اوست یا تصنُّعی بیش نیست و از این رو گفت : تو از کدامین تیره ای؟ گفت : از نزار . گفت : نزار کیست؟ گفت : او که چون می جنگید ، به زیر می کشید و چون می دید ، می درید و چون راه بازگشت می پیمود ، می پایید . گفت : تو از کدامین فرزندان او هستی؟ گفت : از ربیعه . گفت : ربیعه کیست؟ گفت : آن بلند بالا ، سرپرست و تأمین کننده بندگان ، و سازنده خانه و ساختمان . گفت : تو از کدامین فرزندش هستی؟ گفت : از جدیله . گفت : جدیله کیست؟ گفت : او که در نبرد ، شمشیری بُرنده و در خوی کَرم ، بارانی بهره دهنده ، و به گاه دیدار ، اخگری درخشنده بود . گفت : از کدامین فرزندش؟ گفت : از عبد القیس . گفت : عبد القیس کیست؟ گفت : آن مرد نیکوکار روسپید و گشاده دست که هر چه داشت ، به مهمانش می بخشید و در پی به دست آوردن نداشته ها نبود؛ او که طعامش فراوان ، از نژاد پاکان و برای مردم ، چون باران بود . معاویه گفت : ای پسر صوحان ! وای بر تو! تو برای این تیره از قریش (وابستگان پیامبر خدا) ، شرف و افتخاری باقی نگذاردی . گفت : ای پسر ابو سفیان! به خدا سوگند ، باقی گذاردم . چیزی برای آنان باقی گذاردم که جز به ایشان سامان نمی گیرد . زر و سیم و اسب و شتر و تخت و منبر و حکومت ، تا محشر ، برای ایشان است و چرا چنین نباشد ، وقتی که آنان ، نشانه های روشن خدا در زمین و ستارگان او در آسمان اند؟ پس معاویه شادمان شد و گمان کرد که سخن او همه قریش را فرا می گیرد . از این رو گفت : ای پسر صوحان! راست گفتی ، قریش ، همین گونه است . صعصعه فهمید که منظور معاویه چیست . گفت : تو و قومت بِدان ، راه ورود و خروجی ندارید . دورتر از آنید که به گیاه این مرتع ، راه یابید و از آب شیرینش بهره گیرید . گفت : ای پسر صوحان ! نفرین بر تو! چرا؟ گفت : نفرین بر دوزخیان! زیرا آن صفات و خصوصیات ، ویژه بنی هاشم است . گفت : برخیز . پس او را اخراج کردند . صعصعه گفت : [باید] راستی از تو برآید ، نه تهدید . هر کس پیش از گفتگو به مشاجره پردازد ، همین گونه می شود . معاویه گفت : به خاطر این چیزها قومش او

را سرور خود کرده اند . به خدا سوگند ، دوست داشتم از نسل او بودم . سپس به بنی امیّه رو کرد و گفت : مرد باید چنین باشد .

.

ص: 304

. .

ص: 305

. .

ص: 306

. .

ص: 307

. .

مروج الذهب عن الحارث بن مسمار البهرانى :حَبَسَ مُعاوِيَةُ صَعصَعَةَ بنُ صوحانَ العَبدِىَّ وعَبدَ اللّهِ بنَ الكَوّاءِ اليَشكُرِىَّ ورِجالاً مِن أصحابِ عَلِىٍّ مَعَ رِجالٍ مِن قُرَيشٍ ، فَدَخَلَ عَلَيهِم مُعاوِيَةُ يوما فَقالَ : نَشَدتُكُم بِاللّهِ إلّا ما قُلتُم حَقّا وصِدقاً ، أىُّ الخُلفَاءِ رَأيتُمونى ؟ فَقالَ ابنُ الكَوّاءِ : لَولا أ نَّکَ عَزَمتَ عَلَينا ما قُلنا لِأ نَّک جَبّارٌ عَنيدٌ ، لا تُراقِبُ اللّهَ فى قَتلِ الأَخيارِ ، ولكِنّا نَقولُ : إنَّکَ ما عَلِمنا واسِعُ الدُّنيا ، ضَيِّقُ الآخِرَهِ ، قَريبُ الثَّرى ، بَعيدُ المَرعى ، تَجعَلُ الظُّلماتِ نورا ، وَالنّورَ ظُلُماتٍ . فَقالَ مُعاوِيَةُ : إنَّ اللّهَ أكرَمَ هذَا الأَمرَ بِأهلِ الشّامِ الذّابّينَ عَن بَيضَتِهِ ، التّارِكينَ لِمَحارِمِهِ ، ولَم يَكونوا كَأمثالِ أهلِ العِراقِ المُنتَهِكينَ لِمَحارِمِ اللّهِ ، وَالمُحِلّين ما حَرَّمَ اللّهُ ، وَالمُحَرِّمينَ ما أحَلَّ اللّهُ . فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ الكَوّاءِ : يَا بنَ أبى سُفيانَ ، إنَّ لِكُلِّ كَلامٍ جَوابا ، ونَحنُ نَخافُ جَبَروتَکَ ، فَإن كُنتَ تُطلِقُ ألسِنَةً ذَبَبنا عَن أهلِ العِراقِ بِألسِنَهٍ حِدادٍ لا تَأخُذُها فِى اللّهِ لَومَهُ لائِمٍ ، وإلّا فَإنّا صابِرونَ حَتّى يَحكُمَ اللّهُ ويَضَعَنا عَلى فَرجَهٍ (1) . قالَ : وَاللّهِ لا يُطلَقُ لَکَ لِسانٌ . ثُمَّ تَكَلَّمَ صَعصَعَهُ فَقالَ : تَكَلَّمتَ يَا بنَ أبى سُفيانَ فَأبلَغتَ ، ولَم تُقصِر عَمّا أرَدتَ ، ولَيسَ الأَمرُ عَلى ما ذَكَرتَ ، أ نّى يَكونُ الخَليفَهُ مَن مَلَکَ النّاسَ قَهرا ، ودانَهُم كِبرا ، وَاستَولى بِأسبابِ الباطِلِ كَذِبا ومَكرا ؟ ! أما وَاللّهِ ، ما لَکَ فى يَومِ بَدرٍ مَضرَبٌ ولا مَرمى ، وما كُنتَ فيهِ إلّا كَما قالَ القائِلُ : « لا حُلّى ولا سيرى » (2) ولَقَد كُنتَ أنتَ وأبوکَ فِى العيرِ وَالنَّفيرِ مِمَّن أجلَبَ عَلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وإنَّما أنتَ طَليقٌ ابنُ طَليقٍ ، أطلَقَکُما رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَأنّى تَصلُحُ الخلافَهُ لِطَليقٍ ؟ ! فَقالَ مُعاوِيَهُ : لَولا أ نّى أرجِعُ إلى قَولِ أبى طالِبٍ حَيثُ يَقولُ : قابَلتُ جَهلَهُم حِلما ومَغفِرَهً وَالعَفوُ عَن قُدرَهٍ ضَربٌ مِنَ الكَرَمِ لَقَتَلتُكُم . (3)

.

1- .الفَرجَه : وهى الخلوص من شدّه (مجمع البحرين : ج 3 ص 1373 «فرج») .

2- .يقال للرجل إذا لم يكن عنده غَناء (لسان العرب : ج 11 ص 163 «حلل») .

3- .مروج الذهب : ج 3 ص 50 .

مروج الذهب به نقل از حارث بن مسمار بهرانی : معاویه ، صعصعه بن صوحان عبدی و عبد اللّه بن کَوّاء یَشکُری و مردانی از یاران علی علیه السلام را با مردانی از قریش ، زندانی کرد و روزی بر آنان وارد شد و گفت : شما را به خدا سوگند می دهم که جز حق و راستی چیزی نگویید . مرا چگونه خلیفه ای می بینید؟ ابن کوّاء گفت : اگر ما را سوگند نداده بودی ، نمی گفتیم ، چون تو زورگو و گردنکشی و در کشتن نیکان برگزیده ، از خدا نمی ترسی ؛ امّا حال می گوییم : تا آن جا که ما می دانیم ، تو دنیایت گشاده و آخرتت تنگ است . به ریگزار ، نزدیک و از سبزه زار دوری . تاریکی ها را به جای نور می نهی و نورها را تیره می کنی . معاویه گفت : خداوند ، این امر (خلافت) را با شامیانْ گرامی داشت ؛ کسانی که از هستی آن دفاع می کنند و حرام ها را وا می نهند و مانند عراقیان ، حرمت های الهی را نمی شکنند و حرام خدا را حلال ، و حلال خدا را حرام نمی کنند . عبد اللّه بن کوّاء گفت : ای پسر ابو سفیان! هر سخن ، پاسخی دارد ؛ ولی ما از زورگویی تو بیم داریم . اگر زبان ما را باز بگذاری ، با زبان هایی تیز که در راه خدا از هیچ چیز پروا ندارند ، از اهل عراق ، دفاع می کنیم ؛ وگرنه ، صبر پیشه می کنیم تا خدا خود ، حکم کند و در امر ما گشایش قرار دهد . معاویه گفت : به خدا سوگند ، زبانت باز گذاشته نمی شود . سپس صعصعه به سخن درآمد و گفت : ای پسر ابو سفیان! سخن گفتی و رساندی و از مقصودت ، کوتاه نیامدی ؛ امّا آن گونه نیست که تو می گویی . کجا کسی که به زور بر مردمْ حکومت یافته و با تکبّر و گردنکشی ، آنان را تسلیم خود کرده و با دستاویزهای باطل و به دروغ و حیله بر آنان مسلّط شده ، خلیفه می شود؟! هان! به خدا سوگند ، تو در روز بدر ، نه شمشیری زدی و نه تیری انداختی . تو در آن روز ، جز همان که شاعر می گوید ، نبودی : «نادار و بی چیز» ! و تو و پدرت در میان شتران و مردانی بودید که بر پیامبر خدا یورش بردند و تو تنها یک آزادشده فرزند آزادشده ای [نه بیشتر] ، که [در فتح مکّه]پیامبر خدا شما دو نفر را آزاد کرد! و کجا خلافتْ شایسته آزادشده است؟! معاویه گفت : اگر به شعر ابوطالبْ عمل نمی کردم ، تو را می کشتم ، آن جا که می سراید : با جهالت آنان ، بردبارانه و بخششگرانه روبه رو گشتم و گذشت ، هنگام قدرت ، گونه ای از کَرَم است .

.

ص: 310

. .

ص: 311

. .

ديوان المعانى عن محمّد بن عبّاد :تَكَلَّمَ صَعصَعَةُ عِندَ مُعاوِيَةَ بِكَلامٍ أحسَنَ فيهِ ، فَحَسَدَهُ عَمرُو بنِ العاصِ ، فَقالَ : هذا بِالتَّمرِ أبصَرُ مِنهُ بِالكَلامِ ! قالَ صَعصَعَةُ : أجَل ! أجوَدُهُ ما دَقَّ نَواهُ ورَقَّ سِحاؤُهُ (1) وعَظُمَ لِحاؤُهُ (2) ، وَالرّيحُ تَنفجُهُ (3) ، وَالشَّمسُ تُنضِجُهُ ، وَالبَردُ يُدمِجُهُ ، ولكِنَّکَ يَابنَ العاصِ لا تَمرا تَصِفُ ولا الخَيرَ تَعرِفُ ، بَل تَحسُدُ فَتُقرِفُ . فَقالَ مُعاوِيَةُ [لِعَمرٍو] : رَغما ! فَقالَ عَمرٌو : أضعافُ الرَّغمِ لَکَ ! وما بى إلّا بَعضُ ما بِکَ . (4)

تاريخ الطبرى عن الشعبى فى ذِكرِ قِيامِ الكوفِيّينَ عَلى سَعيدِ بنِ العاصِ : فَكَتَبَ سَعيدٌ إلى عُثمانَ يُخبِرُهُ بِذلِکَ ويَقولُ : إنَّ رَهطا مِن أهلِ الكوفَهِ سَمّاهُم لَهُ عَشرَةً يُؤَلِّبونَ ويَجتَمِعونَ عَلى عَيبِکَ وعَيبى وَالطَّعنِ فى دينِنا ، وقَد خَشيتُ إن ثَبَتَ أمرُهُم أن يَكثُروا ، فَكَتَبَ عُثمانُ إلى سَعيدٍ : أن سَيِّرهُم إلى مُعاوِيَةَ ومُعاوِيَةُ يَومَئِذٍ عَلَى الشّامِ . فَسَيَّرَهُم وهُم تِسعَةُ نَفَرٍ إلى مُعاوِيَةَ ، فيهِم : مالِکُ الأَشتَرُ وثابِتُ بنُ قَيسِ بنِ مُنقعٍ وكُمَيلُ بنُ زيادٍ النَّخَعِىُّ وصَعصَعَةُ بنُ صوحانَ ... . إنَّ مُعاوِيَةَ ... قالَ فيما يَقولُ : وإنّى وَاللّهِ ما آمُرُكُم بِشَىءٍ إلّا قَد بَدَأتُ فيهِ بِنَفسى وأهلِ بَيتى وخاصَّتى ، وقَد عَرَفَت قُرَيشٌ أنَّ أبا سُفيانَ كانَ أكرَمَها وَابنَ أكرَمِها ، إلّا ما جَعَلَ اللّهُ لِنَبِيِّهِ نَبِىِّ الرَّحمَهِ صلى الله عليه و آله ، فَإِنَّ اللّهَ انتَخَبَهُ وأكرَمَهُ ، فَلَم يَخلقُ فى أحَدٍ مِنَ الأخلاقِ الصّالِحَهِ شَيئا إلّا أصفاهُ اللّهُ بِأكرَمِها وأحسَنِها ، ولَم يَخلُق مِن الأخلاقِ السَّيِّئَهِ شَيئا فى أحَدٍ إلّا أكرَمَهُ اللّهُ عَنها وَنَزّهَهُ ، وإنّى لَأَظُنُّ أنَّ أبا سُفيانَ لَو وَلَدَ النّاسَ لَم يَلِد إلّا حازِما . قالَ صَعصَعَةُ : كَذَبتَ ! قَد وَلَدَهُم خَيرٌ مِن أبى سُفيانَ ؛ مَن خَلَقَهُ اللّهُ بِيَدِهِ ونَفَخَ فيهِ مِن روحِهِ وأمَرَ المَلائِكَهَ فَسَجَدوا لَهُ ، فَكانَ فيهِمُ البَرُّ وَالفاجِرُ وَالأَحمَقُ وَالكَيِّسُ . فَخَرجَ تِلکَ اللَّيلَهَ مِن عِندِهِم ، ثُمَّ أتاهُمُ القابِلَهَ فَتَحَدَّثَ عِندَهُم طَويلاً ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا القَومُ ، رُدّوا عَلَىَّ خَيرا أوِ اسكُتوا وتَفَكَّروا وَانظُروا فيما يَنفَعُكُم ويَنفَعُ أهلِيكُم ويَنفَعُ عَشائِرَكُم ويَنفَعُ جَماعَهَ المُسلِمينَ ، فَاطلبُوهُ تَعيشوا ونَعِش بِكُم . فَقالَ صَعصَعَةُ : لَستَ بِأهلِ ذلِکَ ولا كَرامَهَ لَکَ أن تُطاعَ فى مَعصِيَهِ اللّهِ . فَقالَ : أ وَلَيسَ مَا ابتَدَأتُكُم بِهِ أن أمَرتُكُم بِتَقوَى اللّهِ وطاعَتِهِ وطاعَهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ... ولُزومِ الجَماعَهِ وكَراهَهِ الفُرقَهِ ، وأن تُوَقِّروا أئِمَّتَكُم وتَدُلّوهُم عَلى كُلِّ حَسَنٍ ما قَدَرتُم ، وتَعِظوهُم فى لينٍ ولُطفٍ فى شَىءٍ إن كان مِنهُم ؟ فَقالَ صَعصَعَةُ : فَإِنّا نأمُرُکَ أن تَعتَزِلَ عَمَلَکَ ، فَإِنَّ فِى المُسلِمينَ مَن هُوَ أحَقُّ بِهِ مِنکَ . قالَ : مَن هُوَ ؟ قالَ : مَن كانَ أبوهُ أحَسَنَ قِدَما مِن أبيکَ ، وهُوَ بِنَفسِهِ أحسَنُ قِدَما مِنکَ فِى الإِسلامِ . (5)

.

1- .أى : قِشرُه (لسان العرب : ج 14 ص 372 «سحا») .
2- .اللحاء : هو ما كسا النّواةَ (لسان العرب : ج 15 ص 242 «لحا») .
3- .نفجت الشىء : أى عظّمته (مجمع البحرين : ج 3 ص 1808 «نفج») .
4- .ديوان المعانى : ج 2 ص 41 ؛ قاموس الرجال : ج 5 ص 497 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 323 وراجع تاريخ دمشق : ج 24 ص 92 وشرح نهج البلاغه : ج 2 ص 131 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 165 .

دیوان المعانی به نقل از محمّد بن عَبّاد : صعصعه نزد معاویه چنان زیبا سخن گفت که عمرو بن عاص بر او حسد برد و گفت : این [مرد] ، خرما را بهتر از سخن می شناسد ! صعصعه گفت : آری . خوب ترینْ خرما آن است که هسته اش باریک (کم قُطر) و پوستش نازک و گوشتش زیاد باشد . باد ، آن را فربه می سازد و خورشید ، آن را بار می آورد و سرما آن را سفت می کند . و امّا تو ای پسر عاص ، نه می توانی خرما را توصیف کنی و نه می توانی خیر را بشناسی ؛ بلکه حسد می بری و گناه می کنی . معاویه به عمرو گفت : [بینی ات] به خاکْ مالیده شد ! عمرو گفت : بیشتر از آن ، برخلاف خواسته تو شد ! اعتراضی بر من نیست ، جز برخی از آنچه بر توست !

تاریخ الطبری به نقل از شَعبی ، در یاد کرد شورش کوفیان بر سعید بن عاص : سعید به عثمان نوشت و خبر داد که گروهی از کوفیان و ده تن را برای وی نام برد اعتراض می کنند و گرد هم آمده اند و بر تو و من عیب و به روشمان خُرده می گیرند و من می ترسم که اگر کارشان استوار شود ، فزونی گیرند . پس عثمان به سعید نوشت که آنان را به سوی معاویه که در آن روزگار ، حاکم شام بود بفرستد . سعید هم آنان را که نُه نفر بودند به سوی معاویه فرستاد ، و مالک اَشتر و ثابت بن قیس بن مُنقِع و کُمَیل بن زیاد نَخَعی و صعصعه بن صوحان و ... هم در میان آنان بودند ... . معاویه ... در میان سخنانش به آنان گفت : و به خدا سوگند ، من شما را به کاری فرمان نمی دهم ، مگر آن که از خود و خانواده و نزدیکانم آغاز می کنم و قریش می داند که ابوسفیان ، گرامی ترینِ آنها و پسر گرامی ترین ایشان است ، و این ، جز آن چیزی است که خداوند برای پیامبر رحمتش قرار داد ، یعنی او را برگزید و گرامی اش داشت و هیچ خوی نیکو در کسی نبود ، جز آن که والاترین و زیباترین گونه آن را برای او برگزید ، و هیچ خوی زشتی در کسی نبود ، جز آن که خداوند ، پیامبرش را از آن ، پاکیزه و برکنار داشت . و من گمان می کنم که اگر همه مردم از ابو سفیان پدید می آمدند ، همگی هوشیار و دوراندیش می شدند . صعصعه گفت : دروغ گفتی . از بهتر از ابو سفیان (یعنی از آدم علیه السلام) پدید آمدند؛ کسی که خداوند ، خود ، او را آفرید و از روح خود در او دمید و به فرشتگانْ فرمان داد و بر او سجده بردند ؛ امّا در میان فرزندان او ، نیکوکار و بدکار و ابله و زیرک ، وجود دارد . معاویه آن شب از نزد آنان خارج شد و شب بعد ، دوباره آمد و مدّتی طولانی با آنها به گفتگو نشست و سپس گفت :

ای قوم! یا به نیکی پاسخ دهید و یا ساکت بمانید و بیندیشید. در چیزی بنگرید که به سود خود و خانواده و عشیره هایتان و نیز همه مسلمانان باشد . آن را بجویید تا هم شما به زندگی خود برسید و هم ما به وسیله شما به زندگی خود برسیم . صعصعه گفت : نه تو شایسته آن (حکومت) هستی و نه اطاعت از تو در نافرمانی خدا ، برایت کرامتی می آورد . معاویه گفت : مگر در آغاز سخن نگفتم که من شما را به تقوای الهی و اطاعت او و پیامبرش فرمان می دهم ... و نیز به همراهی با جماعت مردم و دوری از اختلاف و این که پیشوایانتان را بزرگ بدارید و تا می توانید ، آنها را به کارهای نیکْ راهنمایی کنید و اگر هم اشتباهی کردند ، با نرمی و لطافت ، آنها را اندرز دهید؟ صعصعه گفت : پس ما به تو می گوییم که از کار خود ، کناره بگیر ؛ زیرا که در میان مسلمانان ، کسی هست که بدان سزاوارتر از تو باشد . گفت : او کیست؟ گفت : آن کس که پدرش از پدر تو خوش سابقه تر ، و خود او نیز در اسلام ، از تو خوش سابقه تر است .

.

ص: 314

. .

ص: 315

. .

رجال الكشّى عن عاصم بن أبى النّجود عمّن شهد ذلک :إنَّ مُعاوِيَهَ حينَ قَدِم الكوفَهَ دَخَلَ عَلَيهِ رِجالٌ مِن أصحابِ عَلِيٍّ عليه السلام ، وكانَ الحَسَنُ عليه السلام قَد أخَذَ الأَمانَ لِرِجالٍ مِنهُم مُسَمِّينَ بِأسمائِهِم وأسماءِ آبائِهِم ، وكانَ فيهم صَعصَعَهُ . فَلَمّا دَخَلَ عَلَيهِ صَعصَعَهُ ، قالَ معُاوِيَهُ لِصَعصَعَهَ : أمَا وَاللّهِ ، إنّى كُنتُ لَاُبغِضُ أن تَدخُلَ فى أمانى . قالَ : وأنَا وَاللّهِ ، اُبغِضُ أن اُسَمِّيکَ بِهذَا الاِسمِ . ثُمَّ سَلَّمَ عَلَيهِ بِالخِلافَهِ . قالَ : فَقالَ مُعاوِيَهُ : إن كُنتَ صادِقا فَاصعَدِ المِنبَرَ فَالعَن عَلِيّا ! فَصَعِدَ المِنبَرَ وحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ، أتَيتُكُم مِن عِندِ رَجُلٍ قَدَّمَ شَرَّهُ وأخَّرَ خَيرَهُ ، وإنَّهُ أمَرَنى أن ألعَنَ عَلِيّا ، فَالعَنوهُ لَعَنَهُ اللّهُ ، فَضَجَّ أهلُ المَسجِدِ بِآمينَ . فَلَمّا رَجَعَ إلَيهِ فَأخبَرَهُ بِما قالَ ، ثُمَّ قالَ : لا وَاللّهِ ما عَنَيتَ غَيرى ، اِرجِع حَتّى تُسَمِّيَهُ بِاسمِهِ . فَرَجَعَ وصَعِدَ المِنبَرَ ، ثُمَّ قالَ : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ أمَرَنى أن ألعَنَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ فَالعَنوا مَن لَعَنَ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ ، فَضَجّوا بِآمينَ . فَلَمّا خُبِّرَ مُعاوِيَهُ قالَ : لا وَاللّهِ ما عَنى غَيرى ، أخرِجوهُ لا يُساكِننى فى بَلَدٍ ، فَأخرَجوهُ . (1)

العقد الفريد :دَخَلَ صَعصَعَهُ بنُ صوحانَ عَلى مُعاوِيَهَ ومَعَهُ عَمرُو بنُ العاصِ جالِسٌ عَلى سَريرِهِ ، فَقالَ : وَسِّع لَهُ عَلى تُرابِيَّهٍ فيهِ . فَقالَ صَعصَعَهُ: إنّى وَاللّهِ لَتُرابِىٌّ، مِنهُ خُلِقتُ وإلَيهِ أعودُ، ومِنهُ اُبعَثُ، وإنَّکَ لَمارِجٌ (2) مِن مارِجٍ مِن نارٍ . (3)

.

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 285 الرقم 123 .
2- .المارج : اللهب المختلط بسواد النار (لسان العرب : ج 2 ص 365 «مرج») .
3- .العقد الفريد : ج 3 ص 355 .

رجال الکشّی به نقل از عاصم بن ابی النَّجود ، از کسی که شاهد ماجرا بوده است : هنگامی که معاویه به کوفه در آمد ، مردانی از یاران علی علیه السلام بر او وارد شدند و حسن علیه السلام پیش از آن ، برای برخی از آنها با نام و نام پدر ، امان گرفته بود و صعصعه از آن جمله بود . پس چون صعصعه بر او وارد شد ، معاویه به صعصعه گفت : بدان که به خدا سوگند ، من بسیار بدم می آمد که تو در امان من درآیی . صعصعه گفت : و به خدا سوگند ، من نیز بدم می آید که تو را به این نام (خلیفه مسلمانان) بنامم . سپس با عنوان خلیفه بر معاویه سلام داد . معاویه گفت : اگر راست می گویی [و مرا خلیفه می دانی] ، بر منبر برو و علی را لعنت کن . صعصعه از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت : ای مردم! از نزد مردی آمدم که بدی اش را به پیش و نیکی اش را به پشت انداخته و به من فرمان داده است که علی را لعنت کنم . او را لعنت کنید . (1) خداوند ، لعنتش کند! پس صدای مردم به «آمینْ» بلند شد ؛ و چون بازگشت ، آنچه را گفته بود ، به معاویه خبر داد . معاویه گفت : نه به خدا سوگند ، مقصودت جز من نبوده است . بازگرد و از او نام ببر . پس صعصعه بازگشت و بر منبر رفت و گفت : ای مردم! امیر مؤمنان به من فرمان داده که علی بن ابی طالب را لعنت کنم . پس هر که علی بن ابی طالب را لعنت کرد ، شما هم لعنت کنید . صدای «آمینْ» بلند شد . چون خبرش به معاویه رسید ، گفت : نه! به خدا سوگند ، مقصودش فقط من بوده ام . بیرونش کنید تا با من در یک شهر نباشد . پس او را [از کوفه] بیرون کردند .

العقد الفرید :صعصعه بن صوحان بر معاویه وارد شد ، در حالی که عمرو بن عاص با او بر تخت نشسته بود . [عمرو] گفت : جایی روی خاک ها برایش باز کن . صعصعه گفت : به خدا سوگند ، من خاکی ام ، از آن آفریده شده ام و به آن باز می گردم و از همان برانگیخته خواهم شد و تو ، زبانه ای از آتشِ زبانه کشنده ای (2) .

.

1- .این جمله صعصعه ، دو پهلوست و ضمیر «او» می تواند به هر کدام از دو نفر یاد شده (معاویه و علی علیه السلام) برگردد ؛ ولی مقصود او معاویه بوده است . (م)

2- .اشاره به آیه 14 و 15 از سوره «الرحمن» است که در آن ، خلقت انسان را از خاک و خلقت جن را از زبانه آتش دانسته است و گفتنی است که شیطان نیز به تصریح قرآن ، جن است و از آتش . (م)

تاريخ الطبرى عن مرّه بن منقذ بن النّعمان فى ذِكرِ خُروجِ الخَوارِجِ فى زَمَنِ مُعاوِيَةَ وسَعى المُغيرَهِ لِتَعيينِ قائِدِ الجُندِ : لَقَد كانَ صَعصَعَةُ بنُ صوحانَ قامَ بَعدَ مَعقِلِ بنِ قَيسٍ وقالَ : اِبعَثنى إلَيهِم أيُّهَا الأميرُ ، فَأنَا وَاللّهِ لِدِمائِهِم مُستَحِلٌّ ، وبِحَملِها مُستَقِلٌّ . فَقالَ : اِجلِس ، فَإنَّما أنتَ خَطيبٌ . فَكانَ أحفَظَهُ ذلِکَ ، وإنَّما قالَ ذلِکَ لأ نَّهُ بَلَغَهُ أ نَّهُ يَعيبُ عُثمانَ بنَ عَفّانَ ، ويُكثِرُ ذِكرَ عَلِيٍّ ويُفَضِّلُهُ ، وقَد كانَ دَعاهُ ، فَقالَ : إيّاکَ أن يَبلُغَنى عَنکَ أ نَّکَ تَعيبُ عُثمانَ عِندَ أحَدٍ مِنَ النّاسِ ، وإيّاکَ أن يَبلُغَنى عَنکَ أ نَّکَ تُظهِرُ شَيئا مِن فَضلِ عَلِيٍّ عَلانِيَةً ، فَإنَّکَ لَستَ بِذاكِرٍ مِن فَضلِ عَلِيٍّ شَيئا أجهَلُهُ ، بَل أنَا أعلَمُ بِذلِکَ ، ولكِنَّ هذَا السُّلطانَ قَد ظَهَرَ ، وقَد اُخِذنا بِإظهارِ عَيبِهِ لِلنّاسِ ، فَنَحنُ نَدَعُ كَثيرا مِمّا اُمِرنا بِهِ ، وَنذكُرُ الشَّىءَ الَّذى لا نَجِدُ مِنهُ بُدّا ، نَدفَعُ بِهِ هؤُلاءِ القَومَ عَن أنفُسِنا تَقِيَّةً ، فَإن كُنتَ ذاكِرا فَضلَهُ فَاذكُرهُ بَينَکَ وبَينَ أصحابِکَ وفى مَنازِلِكُم سِرّا ، وأمّا عَلانِيَةً فِى المَسجِدِ فَإنَّ هذا لا يَحتَمِلُهُ الخَليفَةُ لَنا ، ولا يَعذِرُنا بِهِ . فَكانَ يَقولُ لَهُ : نَعَم أفعَلُ ، ثُمَّ يَبلُغُهُ أ نَّهُ قَد عادَ إلى ما نَهاهُ عَنهُ . فَلَمّا قامَ إلَيهِ وقالَ لَهُ : اِبعَثنى إلَيهِم ، وجَدَ المُغيرَهَ قَد حَقَدَ عَلَيهِ خِلافَهُ إيّاهُ ، فَقال : اِجلِس ، فَإنَّما أنتَ خَطيبٌ ، فَأحفَظَهُ . فَقالَ لَهُ : أ وَما أنَا إلّا خَطيبٌ فَقَط ؟ ! أجَل وَاللّهِ ، إنّى لَلخَطيبُ الصَّليبُ الرَّئيسُ ، أمَا وَاللّهِ لَو شَهِدتَنى تَحتَ رايَهِ عَبدِ القَيسِ يَومَ الجَمَلِ حَيثُ اختَلَفَتِ القَنا ؛ فَشُؤونٌ (1) تُفرى ، وهامَةٌ تُختَلى ، لَعَلِمتَ أ نّى أنَا اللَّيثُ الهِزَبرُ . فَقالَ : حَسبُکَ الآنَ ، لَعَمرى لَقَد اُوتيتَ لِسانا فَصيحا . (2)

.

1- .الشَّأنُ : واحِدُ الشُّؤون ، وهى مَواصِل قبائل الرأس ومُلْتَقاها ، ومنها تجىءُ الدُّموع (مجمع البحرين : ج 2 ص 922 «شأن») .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 188 .

تاریخ الطبری به نقل از مرّه بن مُنقذ بن نعمان ، در یادکردِ شورش خوارج در روزگار خلافت معاویه و کوشش مغیره بن شُعبه برای تعیین فرمانده لشکر : پس از معقل بن قیس ، صعصعه برخاست و گفت : ای امیر! مرا به سوی آنان بفرست که به خدا سوگند ، خونشان را حلال می دانم و از عهده آن [خون ها] بر می آیم . مغیره گفت : بنشین . تو تنها یک سخنوری . صعصعه این را [در دل] نگاه داشت و مغیره از آن رو این سخن را به او گفت ، که خبر یافته بود صعصعه بر عثمان ، عیب می گیرد و از علی علیه السلام فراوان یاد می کند و او را [بر دیگران] برتری می دهد و [بارها] مغیره او را فرا خوانده و به وی گفته بود : مبادا به من خبر رسد که تو نزد [حتّی]یک نفر از مردم ، عیب عثمان را گفته ای ؟ و مبادا به من خبر برسد که تو چیزی از فضایل علی را آشکارا ابراز می کنی! زیرا که تو چیزی از فضایل علی را نمی گویی که من ندانم ؛ بلکه من آنها را بهتر می دانم ؛ امّا [چه می توان کرد که] این حاکم (معاویه) ، چیره گشته و ما را وادار به عیبگویی از علی در میان مردم کرده است و ما بسیاری از آنچه را فرمان یافته ایم ، وا می نهیم و تنها آنچه را که راه گریزی ندارد ، می گوییم تا بدان وسیله ، خود را از دست این قوم برَهانیم . پس اگر می خواهی از فضیلت علی یاد کنی ، میان خود و یارانتان نهان و در خانه هاتان باشد ؛ و امّا این که در مسجد و آشکارا بگویی ، خلیفه تحمّلش را ندارد و عذر ما را در آن ، نمی پذیرد . پس صعصعه [هر بار] می گفت : «باشد ! چنین می کنم» و سپس به مغیره خبر می رسید که ، دوباره همان کارها را می کند . از این رو ، چون صعصعه رو به رویش ایستاد و به او گفت که : «مرا به سوی خوارج بفرست» ، مغیره فرصتی یافت تا کینه مخالفتش با صعصعه را بروز دهد و گفت : «بنشین! تو تنها یک سخنوری» . و صعصعه نیز این را نگاه داشت و به او گفت : آیا من فقط سخنورم؟! آری . به خدا سوگند ، من سخنوری استوار و سرآمدم ؛ ولی بدان که اگر مرا در جنگ جمل در زیر پرچم بنی عبد القیس می دیدی ، آن جا که نیزه ها به هر سو دویده و پیشانی ها دریده و سرها پریده بودند، می دانستی که من شیر شَرزه ام . [مغیره] گفت : دیگر بس است . به جانم سوگند ، به تو زبانی گشاده داده شده است .

.

مروج الذهب :وفَدَ عَلَيهِ [أى مُعاوِيَهَ] (1) عَقيلُ بنُ أبى طالِبٍ مُنتَجِعا وزائِرا ، فَرَحَّبَ بِهِ مُعاوِيَهُ ، وسُرَّ بِوُرودِهِ ، لِاختِيارِهِ إيّاهُ عَلى أخيهِ ، وأوسَعَهُ حِلما وَاحتِمالاً ، فَقالَ لَهُ : يا أبا يَزيدَ ، كَيفَ تَرَكتَ عَلِيّا ؟ ! فَقالَ : تَرَكتُهُ عَلى ما يُحِبُّ اللّهُ ورَسولُهُ ، وألفَيتُکَ عَلى ما يَكرَهُ اللّهُ ورَسولَهُ . فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : لَولا أ نَّکَ زائِرٌ مُنتَجِعٌ جَنابَنا لَرَدَدتُ عَلَيکَ أبا يَزيدَ جَوابا تَألَمُ مِنهُ . ثُمَّ أحَبَّ مُعاوِيَهُ أن يَقطَعَ كَلامَهُ مَخافَهَ أن يَأتِىَ بِشَىءٍ يَخفِضُهُ ، فَوَثَبَ عَن مَجلِسِهِ ، وأمَرَ لَهُ بِنُزُلٍ ، وحَمَلَ إلَيهِ مالاً عَظيما ، فَلَمّا كانَ مِن غَدٍ جَلَسَ وأرسَلَ إلَيهِ فَأتاهُ ، فَقالَ لَهُ : يا أبا يَزيدَ ، كَيفَ تَرَكتَ عَلِيّا أخاکَ ؟ ! قالَ : تَرَكتُهُ خَيرا لِنَفسِهِ مِنکَ ، وأنتَ خَيرٌ لى مِنهُ . فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : أنتَ وَاللّهِ كَما قالَ الشّاعِرُ : وإذا عَدَدت فَخارَ آلٍ مُحَرّقٍ فَالمَجدُ مِنهُم في بَنى عِتّاب فَمَحَلَّ المَجدِ مِن بَنى هاشِمٍ مَنوطٌ فيکَ يا أبا يَزيدَ ، ما تُغَيِّرُکَ الأيّامُ وَاللَّيالى . فَقالَ عَقيلٌ : اِصبِر لِحَربٍ أنتَ جانيها لابُدَّ أن تُصلى بِحاميها وأنتَ وَاللّهِ يَابنَ أبى سُفيانَ كَما قالَ الآخِرُ : وإذا هَوازِنُ أقبَلَت بِفَخارِها يَوما فَخَرتُهُم بِآلِ مُحاشِعِ بِالحامِلينَ عَلَى المَوالى غُرمَهمُ وَالضّارِبينَ الهامَ يَومَ الفازِعِ ولكِن أنتَ يا مُعاوِيَهُ إذَا افتَخَرَت بَنو اُمَيَّهَ فَبِمَن تَفخَرُ ؟ فَقالَ مُعاوِيَهُ : عَزَمتُ عَلَيکَ أبا يَزيدَ لَمّا أمسَكتَ ، فَإنّى لَم أجلِس لِهذا ، وإنَّما أرَدتُ أن أسألَکَ عَن أصحابِ عَلِيٍّ فَإنَّکَ ذو مَعرِفَهٍ بِهِم . فَقالَ عَقيلٌ : سَل عَمّا بَدا لَکَ . فَقالَ : مَيِّز لى أصحابَ عَلِيٍّ ، وَابدَأ بِآلِ صوحانَ فَإنَّهُم مَخاريقُ الكَلامِ . قالَ : أمّا صَعصَعَهُ فَعَظيمُ الشَّأنِ ، عَضبُ (2) اللِّسانِ ، قائِدُ فُرسانٍ ، قاتِلُ أقرانٍ ، يَرتِقُ ما فَتَقَ ، ويَفتِقُ ما رَتَقَ ، قَليلُ النَّظيرِ . وأمّا زَيدٌ وعَبدُ اللّهِ فَإنَّهُما نَهرانِ جارِيانِ ، يَصُبُّ فيهِمَا الخُلجانُ ، ويُغاثُ بِهِمَا البُلدانُ ، رَجُلا جِدٍّ لا لَعِبَ مَعَهُ ، وبَنو صوحانَ كَما قالَ الشّاعِرُ : إذا نَزَلَ العَدُوُّ فَإنَّ عِندى اُسودا تَخلِسُ الأُسدَ النُّفوسا فَاتَّصَلَ كَلامُ عَقيلٍ بِصَعصَعَهَ فَكَتَبَ إلَيهِ : « بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، ذِكرُ اللّهِ أكبَرُ ، وبِهِ يَستَفتِحُ المُستَفتِحونَ ، وأنتُم مَفاتيحُ الدُّنيا وَالآخِرَهِ ، أمّا بَعدُ ، فَقَد بَلَغَ مَولاکَ كَلامُکَ لِعَدُوِّ اللّهِ وعَدوِّ رَسولِهِ ، فَحَمِدتُ اللّهَ عَلى ذلِکَ ، وسَألتُهُ أن يُفىءَ بِکَ إلَى الدَّرَجَهِ العُليا ، وَالقَضيبِ الأحمَرِ ، وَالعَمودِ الأسوَدِ ؛ فَإنَّهُ عَمودٌ مَن فارَقَهُ فارَقَ الدّينَ الأزهَرَ ، ولَئِن نَزَعَت بِکَ نَفسُکَ إلى مُعاوِيَهَ طَلَبا لِمالِهِ إنَّکَ لَذو عِلمٍ بِجَميعِ خِصالِهِ ، فَاحذَر أن تَعلَقَ بِکَ نارُهُ فَيُضِلَّکَ عَنِ الحُجَّهِ ، فَإنَّ اللّهَ قَد رَفَعَ عَنكُم أهلَ البَيتِ ما وضَعَهُ في غَيرِكُم ، فَما كانَ مِن فَضلٍ أو إحسانٍ فَبِكُم وصَلَ إلَينا ، فَأجَلَّ اللّهُ أقدارَكُم ، وحَمى أخطارَكُم ، وكَتَبَ آثارَكُم ، فَإنَّ أقدارَكُم مَرضِيَّهٌ ، وأخطارَكُم مَحمِيَّهٌ ، وآثارَكُم بَدرِيَّهٌ ، وأنتُم سُلَّمُ اللّهِ إلى خَلقِهِ ، ووَسيلَتُهُ إلى طرُقِهِ ، أيدٍ عَلِيَّهٌ ، ووُجوهٌ جَلِيَّهٌ » . (3)

.

1- .الجدير بالذكر أنّه لم يثبت ذهاب عقيل بن أبى طالب إلى الشام أيّام حياه أمير المؤمنين عليه السلام .
2- .عَضُب لسانُه بالضمّ عُضُوبةً : صار عَضبا ، أى حديدا فى الكلام (مجمع البحرين : ج 2 ص 1230 «عضب») .
3- .مروج الذهب : ج 3 ص 46 .

مروج الذهب :چون عقیل بن ابی طالب به قصد عطا و زیارت معاویه بر وی وارد شد ، (1) معاویه به او خوشامد گفت و از این که وی را بر برادرش (علی علیه السلام) ترجیح داده است ، خوش حال شد و با بردباری و شکیبایی با او برخورد کرد و به او گفت : ای ابو یزید! علی را در چه حالی ترک کردی؟! عقیل گفت : علی را در حالتی ترک کردم که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و تو را در حالتی یافتم که خدا و پیامبرش دوستت ندارند . معاویه به او گفت : اگر به قصد زیارت و عطای ما نیامده بودی، پاسخی به تو می دادم که تو را به درد می آورد. و البته معاویه مایل بود که دنباله سخن را نگیرد ؛ چون می ترسید که عقیل ، چیزی بگوید که شأن وی را پایین بیاورد . پس ، از جای خود بلند شد و فرمان داد عقیل را در خانه ای فرود آورند و برایش مالی گران ببرند . فردای آن روز ، جلوس کرد و به دنبال عقیل فرستاد تا آمد . معاویه به او گفت : ای ابو یزید! علی ، برادرت را در چه حالی ترک کردی؟ [عقیل] گفت : در حالی که برای خودش بهتر از تو بود ، و تو برای من از او بهتری . معاویه به او گفت : به خدا سوگند ، تو همان گونه ای که شاعر گفت : و چون افتخارات آل مُحرّق را برشمری جایگاه کرامتشان در بنی عتّاب است . پس جایگاه کرامت و شکوه بنی هاشم، تویی ای ابو یزید و گردش شب و روز ، تو را دگرگون نکرده است . عقیل گفت : بر جنگی که میوه اش را می چینی ، شکیبایی بورز که چاره ای از تحمّل سختی آن نیست . و به خدا سوگند ، تو ای پسر ابو سفیان آن گونه ای که شاعری دیگر گفت : و چون [قبیله] هَوازِن ، افتخارات خود را پیش آورد روزی که تو به آل مجاشع بر آنان افتخار کردی . به کسانی که غرامت هم پیمانان را بر دوش کشیدند و آنان که در روز هراس (جنگ) ، کاسه سرها را می پراندند . و امّا تو ، ای معاویه! چون بنی امیّه افتخار کنند ، به چه چیزی افتخار می کنی؟ معاویه گفت : من از تو می خواهم که [از این گونه سخنان ،] دست بکشی؛ چرا که من برای این ، جلوس نکرده ام . من فقط می خواهم از تو درباره یاران علی بپرسم که تو به آنها آگاهی . عقیل گفت : هر چه می خواهی بپرس . معاویه گفت : برایم یاران علی را توصیف کن و از آل صوحانْ آغاز کن که آنان ، شکافنده سخن اند . عقیل گفت : امّا صعصعه! بزرگْ مرتبه و زبانش تیز (شکافنده) است . پیشروِ سواران و کُشنده همگِنان است . شکاف را می بندد و بسته را می شکافد و کم نظیر است . و امّا زید و عبداللّه [بن صوحان]! آنان دو نهر جاری اند که جوی ها به آن دو می ریزند و شهرها با آن دو سیراب می شوند . مردان جِد و عزم و دور از بازی و شوخی اند . پسران صوحان ، آن

گونه اند که شاعر می گوید : چون دشمن فرود آید ، پس در نزد من شیرانی هستند که جان شیر را می رُبایند . خبر سخنان عقیل ، به گوش صعصعه رسید . پس به عقیل نوشت : به نام خداوند بخشاینده مهربان . یاد خدا بزرگ تر است و آغازگران ، بدان آغاز می کنند و شما کلیدهای دنیا و آخرت هستید . امّا بعد ؛ سخنت با دشمن خدا و پیامبرش ، به گوش دوستدارت رسید . پس خدا را بر آن ، سپاس گزاردم و از او خواستم که تو را به مرتبتی بالا برکشد و به شاخه سرخ و پایه سیاه (2) برساند؛ چرا که او ستون [دین]است . هر که از او جدا شود ، از دین پر فروغ ، جدا گشته است . اگر نَفْست تو را به سوی معاویه کشانده تا مالی از او به چنگ آوری ، تو که همه ویژگی های معاویه را می دانی . پس برحذر باش! مبادا شعله ای از آتش او تو را بگیرد و تو را از حجّتت گم راه کند که خداوند ، آنچه را در دیگران فرو گذارده ، از شما اهل بیت برکشیده است ، و هر فضل و احسانی هست ، به وسیله شما به ما رسیده است . خداوند ، منزلت شما را بزرگ شمرد و شکوهتان را پاس داشت و یادگارهایتان را نگاه داشت که منزلتتان پسندیده ، و شکوهتان محفوظ ، و یادگارهایتان نمایان است ، و شما امان خلق از گرفتار شدن به عذاب خدا و وسیله راهیابی به راه هایش هستید ؛ دستانی والا و چهره هایی تابان !

.

1- .برخی در اصل واقعه درآمدن عقیل بر معاویه تردید کرده اند و این متن را از جهاتی مخدوش می دانند .(م)

2- .در متن کتاب ، «القضیب الأحمر والعمود الأسود» آمده که بر اساس احادیث نبوی ، کنایه از درختی بهشتی است . این درخت ، با تمسّک به ولایت علی علیه السلام برای انسان ، کاشته می شود (ر . ک : بحار الأنوار : ج 39 ص 269 و ج 40 ص 81 و ج 43 ص 100) .

ص: 322

. .

ص: 323

. .

51الضَّحّاكُ بنُ قَيْسٍ الهِلالِيّالكامل فى التاريخ :فى هذِهِ السَّنَهِ [38 ه]بَعدَ مَقتَلِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ وَاستيلاءِ عَمرُو بنُ العاصِ عَلى مِصرَ ، سَيَّرَ مُعاوِيَهُ عَبدَ اللّهِ بنَ عَمرٍو الحَضرَمِىَّ إلَى البَصرَهِ ... فَسارَ ابنُ الحَضرَمِىِّ حَتّى قَدِمَ البَصرَهَ ... فَخَطَبَهُم وقالَ : إنَّ عُثمانَ إمامُكُم إمامُ الهُدى ، قُتِلَ مَظلوما ، قَتَلَهُ عَلِىٌّ ، فَطَلَبتُم بِدَمِهِ فَجَزاكُمُ اللّهُ خَيرا . فَقامَ الضَّحّاكُ بنُ قَيسٍ الهِلالِىُّ ، وكانَ عَلى شَرَطَهِ ابنِ عَبّاسٍ ، فَقالَ : قَبَّحَ اللّهُ ما جِئتَنا بِهِ وما تَدعُونا إلَيهِ ، أتَيتَنا وَاللّهِ بِمِثلِ ما أتانا بِهِ طَلحَهُ وَالزُّبَيرُ ، أتَيانا وقَد بايَعنا عَلِيّا وَاستَقامَت اُمورُنا ، فَحَمَلانا عَلَى الفُرقَهِ حَتّى ضَرَبَ بَعضُنا بعَضا ، ونَحنُ الآنَ مُجتَمِعونَ عَلى بَيعَتِهِ ، وقَد أقالَ العَثرَهَ ، وعَفا عَنِ المُسىءِ ، أ فَتَأمُرُنا أن نَنتَضِىَ أسيافَنا ويَضرِبَ بَعضُنا بَعضا لِيَكونَ مُعاوِيَهُ أميرا ؟ وَاللّهِ لَيَومٌ مِن أيّامِ عَلِىٍّ خَيرٌ مِن مُعاوِيَهَ وآلِ مُعاوِيَهَ ... . (1)

52ضِرارُ بنُ ضَمرَهٍ الضِّبابِىّخصائص الأئمّه عليهم السلام: ذَكَروا أنَّ ضِرارَ بنَ ضَمرَهٍ الضِّبابِىَّ دَخَلَ عَلى مُعاوِيَهَ بنِ أبى سُفيانَ وهُوَ بِالمَوسِمِ فَقالَ لَهُ : صِف عَلِيّا . قالَ : أ وَتَعفِنى ؟ قال : لا بُدَّ أن تَصِفَهُ لى . قالَ : كان وَاللّهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام ، طَويلَ المَدى ، شَديدَ القُوى ، كثيرَ الفِكرَهِ ، غَزيرَ العَبرَهِ ، يَقولُ فَصلاً ، ويَحكُمُ عَدلاً ، يَتَفَجَّرُ العِلمُ مِن جَوانِبِه ، وتَنطِقُ الحِكمَهُ مِن نَواحيهِ ، يَستَوحِشُ مِنَ الدُّنيا وزَهرَتِها ، ويَأنَسُ بِاللَّيلِ ووَحشَتِهِ ، وكانَ فينا كَأَحَدِنا يُجيبُنا إذا دَعَوناهُ ، ويُعطينا إذا سَأَلناهُ ، ونَحنُ وَاللّهِ مَعَ قُربِهِ لا نُكَلِّمُهُ لِهَيبَتِهِ ، ولا نَدنو مِنهُ تَعظيما لَهُ ، فَإن تَبَسَّمَ فَعَن غَيرِ أشَرٍ (2) ولا اختِيالٍ ، وإن نَطَقَ فَعَنِ الحِكمَهِ وفَصلِ الخِطابِ ، يُعَظِّمُ أهلَ الدّينِ ، ويُحِبُّ المَساكينَ ، ولا يُطمِعُ الغَنِىَّ فى باطِلِهِ ، ولا يوئِسُ الضَّعيفَ مِن حَقِّهِ ، فَأشهَدُ لَقَد رَأَيتُهُ فى بَعضِ مَواقِفِهِ وقَد أرخَى اللَّيلُ سُدولَهُ وهُوَ قائِمٌ فى مِحرابِهِ ، قابِضٌ عَلى لِحيَتِهِ ، يَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّليمِ ، ويَبكى بُكاءَ الحَزينِ ، ويَقولُ : يا دُنيا يا دُنيا ، إلَيكِ عَنّى ، أ بى تَعَرَّضتِ أم لى تَشَوَّقتِ ؟ لا حانَ حينُكِ ، هيهاتَ ! غُرّى غَيرى ، لا حاجَهَ لى فيكِ ، قَد طَلَّقتُكِ ثَلاثا لا رَجعَهَ فيها ، فَعَيشُكِ قَصيرٌ ، وخَطَرُكِ يَسيرٌ ، وأمَلُكِ حَقيرٌ ، آه مِن قِلَّهِ الزّادِ ، وطولِ المَجازِ ، وبُعدِ السَّفَرِ ، وعَظيمِ المَوردِ ! قالَ : فَوَكَفَت (3) دُموعُ مُعاوِيَهَ ما يَملِكُها ، ويَقولُ : هكَذا كانَ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَكَيفَ حُزنُكَ عَلَيهِ يا ضِرارُ ؟ قالَ : حُزنى عَلَيهِ واللّه حُزنُ مَن ذُبِحَ واحِدُها فى حِجرِها ؛ فَلا تَرقَأ دَمعَتُها ، ولا تَسكُنُ حَرارَتُها . (4)

.

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 415 . راجع : ج 7 ص 124 (هجوم ابن الحضرمى على البصره) .
2- .الأَشَرُ : البَطَر . وقيل : أشدُّ البَطر (النهايه : ج 1 ص 51 «أشر») .
3- .وَكَفَ الدَّمْعُ : إذا تَقَاطَر (النهايه : ج 5 ص 220 «وكف») .
4- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 70 ، نهج البلاغه : الحكمه 77 وفيه من «فأشهد لقد رأيته» إلى «عظيم المورد» ، عدّه الداعى : ص 195 وفى ذيله «فكيف كان حُبّک إيّاه ؟ قال : كحبّ اُمّ موسى لموسى ، وأعتذر إلى اللّه من التقصير ، قال : فكيف صبرک عنه يا ضرار ؟ قال : صبر من ذبح ولدها على صدرها ؛ فهى لا ترقأ عبرتها ولا تسكن حرارتها . ثمّ قام وخرج وهو باكٍ . فقال معاويه : أما إنّكم لو فقدتمونى لما كان فيكم من يثنى علىَّ من هذا الثناء . فقال له بعض من كان حاضرا : الصاحب على قدر صاحبه» ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 433 و ج 3 ص 25 عن أبى مخنف وفيه ذيله ، حليه الأولياء : ج 1 ص 84 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 401 كلاهما عن أبى صالح وكلّها نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 103 .

51 . ضحّاک بن قیس هلالی

52 . ضِرار بن ضَمْره ضِبابی

51ضحّاک بن قیس هلالیالکامل فی التاریخ :در این سال (38 هجری) و پس از کشته شدن محمّد بن ابی بکر و تسلّط عمرو بن عاص بر مصر ، معاویه ، عبد اللّه بن عمرو حَضرَمی را به بصره روانه کرد ... . ابن حضرمی رفت تا به بصره رسید ... . سپس برایشان سخنرانی کرد و گفت : عثمان ، پیشوای هدایت شما بود که مظلومانه کشته شد و علی او را کشت . پس به خونخواهی او برخاستید . خدایتان پاداش خیر دهد! پس ضحّاک بن قیس هلالی که فرمانده نیروهای ویژه ابن عبّاس [، فرماندار بصره]بود برخاست و گفت : خدا آنچه را که برای ما آورده ای و به سوی آن می خوانی ، زشت گردانَد ! به خدا سوگند ، همان چیزی را آورده ای که طلحه و زبیر آوردند . آن دو آمدند و در حالی که با علی علیه السلام بیعت کرده بودیم و کارهایمان استوار شده بود ، ما را به جدایی وا داشتند تا آن که به روی هم شمشیر کشیدیم ؛ ولی اکنون ما همه در بیعت علی هستیم و او بود که لغزش ما را نادیده گرفت و از گنهکار درگذشت . آیا به ما فرمان می دهی که شمشیرهایمان را برکشیم و همدیگر را بزنیم تا معاویه خلیفه شود؟ به خدا سوگند ، یک روز از خلافت علی علیه السلام بهتر از معاویه و خاندان معاویه است ... ! (1)

52ضِرار بن ضَمْره ضِبابیخصائص الأئمّه علیهم السلام :گفته اند که ضِرار بن ضَمْره ضِبابی بر معاویه بن ابی سفیان که در مراسم حجّ بود وارد شد . معاویه به او گفت : علی را برایم توصیف کن . گفت : آیا مرا معاف نمی داری؟ [معاویه] گفت : ناگزیر از توصیف اویی . ضرار گفت : به خدا سوگند ، امیر مؤمنان ، دورنگر ، نیرومند ، پُر اندیشه و اشکْ ریز بود . روشن و واضح ، سخن می گفت و عادلانه حکم می کرد . علم از همه سویش می جوشید و حکمت از کناره هایش بیرون می ریخت . از دنیا و درخشش آن ، دوری می جُست و با شب و تنهایی انس داشت. در میان ما چون فردی از ما بود . چون او را می خواندیم ، پاسخ می داد ، و چون از او چیزی می خواستیم ، عطا می کرد و با این همه نزدیکی ، به خدا سوگند ، از هیبتش یارای سخن گفتن با او را نداشتیم وبه پاس بزرگی اش به او نزدیک نمی گشتیم . اگر لبخند می زد ، نه از سرِ سبک سری بود و نه از

سرِ خود بزرگْ بینی ، و اگر به سخن می آمد ، از سرِ حکمت و استواری و درستْ گویی بود . دینداران را بزرگ می داشت و بینوایان را دوست . توانگر را به طمع باطل نمی انداخت و ناتوان را از حقش ناامید نمی گذاشت . گواهی می دهم که او را در یکی از جایگاه هایش دیدم ، در حالی که شب ، پرده افکنده و او در محرابش ایستاده بود ، محاسنش را در دست گرفته بود و چون مارگزیده به خود می پیچید و به اندوه می گریست و می گفت : «ای دنیا ! ای دنیا ! از من دور شو . آیا راه بر من گرفته ای یا مشتاقم گشته ای ؟ هیچ گاه نیاید و دور باد [که مرا بفریبی] . غیر مرا بفریب که مرا به تو نیازی نیست . تو را سه طلاقه کرده ام که بازگشتی در آن نیست . آسایشت کوتاه و شکوهت ناچیز و آرزویت ، خُرد است . آه ، از کمیِ توشه و درازی راه و دوری سفر و بزرگیِ مقصد ! پس معاویه نتوانست خودداری کند و اشک هایش روان شد و گفت : آری ، علی این گونه بود . ای ضرار ! اندوه تو بر او چگونه است؟ ضِرار گفت : به خدا سوگند ، اندوهم بر او ، مانند اندوه مادری است که تنها فرزندش را در دامانش سر بُریده اند ، نه اشکش خشک می شود و نه سوزش دلش فرو می نشیند . 2

.

1- .ر .ک : ج 7 ص 124 (هجوم ابن حَضْرَمی به بصره) .

ص: 326

. .

ص: 327

. .

راجع : ج 9 ص 38 (ضرار بن ضمره) .

53عامِرُ بنُ واثِلَهَعامر بن واثله بن عبد اللّه الكنانى الليثى ، أبو الطُّفَيل وهو بكنيته أشهر . ولد فى السنه الَّتى كانت فيها غزوه اُحد . أدرک ثمانى سنين من حياه النّبىّ صلى الله عليه و آله (1) ، ورآه (2) ، وهو آخر من مات من الصحابه (3) . وكان يقول : أنا آخر من بقى ممّن كان رأى رسول اللّه صلى الله عليه و آله (4) . توفّى سنه 100 ه (5) . كان من أصحاب علىّ عليه السلام (6) وثقاته (7) ومحبّيه (8) وشيعته (9) وشهد معه جميع حروبه (10) . كان له حظّ وافر من الخطابه ، وكان ينشد الشعر الجميل . كما كان مقاتلاً باسلاً فى الحروب . خطب فى صفّين كثيرا ، وذهب إلى العسكر ومدح عليّا عليه السلام بشعره النّابع من شعوره الفيّاض . وافتخر بصمود أصحاب الإمام ، وقدح فى أصحاب الفضائح من الاُمويّين وأخزاهم (11) . وذكره نصر بن مزاحم بأ نّه من «مخلصى الشيعه» ، وأخبر عن مواقفه الرائعه (12) . كان عامر بن واثله حامل لواء المختار ، عندما نهض للثأر بدم الإمام الحسين عليه السلام (13) . وقيل : إنّه كان كيسانيّا (14) ، واختلف فيه (15) . والصحيح أ نّه رجع إن كان كيسانيّا (16) . ساعدته مهارته فى الكلام واستيعابه لمعارف الحقّ وإلمامه بكتاب اللّه على أن يتحدّث بصلابه ، دفاعا عن الحقّ ، وتقريعا لغير الكفوئين (17) . لقد كان شخصيّه عظيمه ، ذكره أصحاب الرجال بإجلال وإكبار . وقال الذهبى فى حقّه : كان ثقةً فيما ينقله ، صادقا ، عالما ، شاعرا ، فارسا ، عُمِّر دهرا طويلاً . (18)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 209 ح 23860 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 716 ح 6592 ، التاريخ الكبير : ج 6 ص 446 الرقم 2947 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 469 الرقم 97 ؛ رجال الطوسى : ص 70 الرقم 646 .

2- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 209 ح 23857 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 468 الرقم 97 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 198 الرقم 37 ، المعارف لابن قتيبه : ص 341 ، الاستيعاب : ج 2 ص 347 الرقم 1352 ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 309 الرقم 149 .

3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 717 ح 6592 ، تهذيب الكمال : ج 14 ص 81 الرقم 3064 ، الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 68 الرقم

176 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 198 الرقم 37 ، تاريخ دمشق : ج 26 ص 113 ، تهذيب التهذيب : ج 3 ص 55 الرقم 3613 ؛ وقعه صفّين : ص 359 .
4- .مسند ابن حنبل : ج 9 ص 209 ح 23858 ، تاريخ دمشق : ج 26 ص 114 .
5- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 717 ح 6594 ، تهذيب الكمال : ج 14 ص 81 الرقم 3064 ، الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 68 الرقم 176 ، الاستيعاب : ج 2 ص 347 الرقم 1352 .
6- .رجال الطوسى : ص 70 الرقم 646 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 307 ؛ سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 468 الرقم 97 .
7- .كشف المحجّه : ص 236 .
8- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 469 الرقم 97 ، تاريخ دمشق : ج 26 ص 116 ، الاستيعاب : ج 2 ص 347 الرقم 1352 .
9- .تهذيب الكمال : ج 14 ص 80 الرقم 3064 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 468 الرقم 97 ، تاريخ دمشق : ج 26 ص 113 .
10- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 470 الرقم 97 ، المعارف لابن قتيبه : ص 341 ، الاستيعاب : ج 2 ص 347 الرقم 1352 ، الوافى بالوفيات : ج 16 ص 584 الرقم 623 .
11- .وقعه صفّين : ص 309 313 و ص 554 .
12- .وقعه صفّين : ص 359 .
13- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 469 الرقم 97 ، المعارف لابن قتيبه : ص 431 ، الوافى بالوفيات : ج 16 ص 584 الرقم 623 وفيه «خرج مع المختار طالبا بدم الحسين عليه السلام » .
14- .رجال الكشّى : ج 1 ص 309 الرقم 149 .
15- .قاموس الرجال : ج 5 ص 633 الرقم 3837 .
16- .معجم رجال الحديث : ج 9 ص 205 الرقم 6108 .
17- .تنقيح المقال : ج 2 ص 119 الرقم 6064 نقلاً عن المناقب لابن شهر آشوب ، قاموس الرجال : ج 5 ص 629 و 630 الرقم 3837 .
18- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 470 الرقم 97 .

53 . عامر بن واثله

ر .ک : ج 9 ، ص 39 (ضرار بن ضمره) .

53عامر بن واثلهعامر بن واثله بن عبد اللّه کِنانی لَیثی که بیشتر با کنیه اش «ابوطُفَیل» از او یاد می کنند در سالی که نبرد اُحُد روی داد ، به دنیا آمد و هشت سال از روزگار پیامبر خدا را درک کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و آخرین نفر از صحابیان است که زندگانی را بدرود گفت . او خود می گفت : من تنها بازمانده ای هستم که پیامبر خدا را دیده است . او به سال 100 هجری درگذشت . او از یاران و معتمدان و از دوستداران و پیروان و شیفتگان علی علیه السلام بود و در نبردها همراه او بود . او که از سخنوری بهره ای شایسته داشت و شعر را به زیبایی می سرود و در نبرد نیز رزم آوری بی باک بود ، در صِفّین ، بارها خطابه خواند و به آوردگاه رفت و با شعر سرشار از شعورش علی علیه السلام را ستود و به استوارگامی یاران امام علیه السلام بالید و بر فضیحت آفرینان اُموی طعن زد و آنان را رسوا ساخت . نصر بن مزاحم ، او را با عنوان «از شیعیان مُخلص» ، یاد نموده و مواضع والای او را گزارش کرده است . عامر بن واثله ، در انتقامجویی از قاتلان ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام ، پرچمدار مختار بود . برخی او را کیسانی پنداشته اند ، که این دیدگاه ، مقبول همگان نیست و بر فرض صحّت ، او از این عقیده بازگشته است . چیرگی او بر سخن و معارف حق و تسلّطش بر کتاب الهی به او این امکان را داده بود که در دفاع از حق ، به استواری سخن بگوید و از حق ، دفاع کند و ناشایستگان را درهم شکند . به هر حال ، او شخصیّتی ارجمند بود که رجالیان از او به عظمت یاد کرده اند . به عنوان نمونه ، ذهبی درباره او آورده است : راستگو ، دانا ، شاعر ، شه سوار بود و دیر زمانی زیست .

.

ص: 330

. .

ص: 331

. .

وقعه صفّين عن جابر الجعفى :سَمِعتُ تَميمَ بنَ حُذَيمٍ النّاجِىَّ يَقولُ : لَمَّا استَقامَ لِمُعاوِيَةَ أمرُهُ ، لَم يَكُن شَىءٌ أحَبَّ إلَيهِ مِن لِقاءِ عامِرِ بنِ واثِلَةَ ، فَلَم يَزَل يُكاتِبُهُ ويَلطُفُ حَتّى أتاهُ ، فَلَمّا قَدِمَ سَأَلَهُ عَن عَرَبِ الجاهِلِيَّهِ . قالَ : ودَخَلَ عَلَيهِ عَمرُو بنُ العاصِ وَنَفرٌ مَعَهُ ، فَقالَ لَهُم مُعاوِيَهُ : تَعرِفونَ هذا ؟ هذا فارِسُ صِفّينَ وشاعِرُها ، هذا خَليلُ أبِى الحَسَنِ . ثُمَّ قالَ : يا أبَا الطُّفَيلِ ، ما بَلَغَ مِن حُبِّکَ عَلِيّا ؟ قالَ : حُبَّ اُمِّ موسى لِموسى . قالَ : فَما بَلَغَ مِن بُکائِکَ عَلَيهِ ؟ قالَ : بُکاءَ العَجوزِ المِقْلاتِ ، وَالشَّيخِ الرَّقوبِ (1) ، إلَى اللّهِ أشکو تَقصيرى . فَقالَ مُعاوِيَهُ : ولکِنَّ أصحابى هؤُلاءِ لَو کانوا سُئِلوا عَنّى ما قالوا فِىَّ ما قُلتَ فى صاحِبَکَ ! قالَ : إنّا وَاللّهِ لا نَقولُ الباطِلَ . فَقالَ لَهمُ مُعاوِيَهُ : لا وَاللّهِ ولَا الحَقَّ . (2)

.

1- .أى الرجل والمرأه إذا لم يعش لهما ولد (لسان العرب : ج 1 ص 427 «رقب») .

2- .وقعه صفّين : ص 554 ؛ الوافى بالوفيات : ج 16 ص 584 الرقم 623 .

وقعه صِفّین به نقل از جابر جُعْفی : شنیدم که تمیم بن حزیم ناجی می گوید : چون کار معاویه استوار شد ، هیچ چیز برایش دوست داشتنی تر از دیدار عامر بن واثله نبود . پس پیوسته به او نامه نوشت و اظهار لطف کرد تا آن که عامر به نزد وی آمد . پس چون آمد ، از او درباره عرب جاهلی پرسش هایی کرد . عمرو بن عاص و چند نفر از همراهانش بر معاویه درآمدند . معاویه به آنان گفت : آیا این را می شناسید؟ این ، شه سوار صِفّین و شاعر آن نبرد است . این ، دوست ابو الحسن [علی] است . سپس گفت : ای ابو طفیل! چه قدر علی را دوست می داری؟ گفت : به اندازه محبّت مادر موسی به موسی . گفت : چه قدر بر او می گریی؟ گفت : مانند پیرزن و پیرمردی که فرزندی برایشان نمانده است و [با این همه]از کوتاهی خود به نزد خدا عذر می برم . معاویه گفت : امّا اگر از این یاران من درباره من بپرسند ، آنچه را تو برای سرورت گفتی ، در حق من نمی گویند . عمرو [بن عاص] گفت : به خدا سوگند ، ما باطل نمی گوییم . معاویه خطاب به آنان گفت : به خدا سوگند ، حق را هم نمی گویید .

.

سير أعلام النّبلاء عن عبد الرحمن الهمدانى :دَخَلَ أبُو الطُّفَيلِ عَلى مُعاوِيَهَ ، فَقالَ : ما أبقى لَکَ الدَّهرُ مِن ثُکلِکَ عَلِيّا ؟ قال : ثُکلَ العَجوزِ المِقلاتِ ، وَالشَّيخِ الرَّقوبِ . قالَ : فَکَيفَ حُبُّکَ لَهُ ؟ قالَ : حبَّ اُمِّ موسى لِموسى ، وإلَى اللّهِ أشکُو التَّقصيرَ . (1)

الاستيعاب :قَدِمَ أبُو الطُّفَيلِ يَوما عَلى مُعاوِيَهَ فَقالَ لَهُ : کَيفَ وَجدُکَ عَلى خَليلِکَ أبِى الحَسَنِ ؟ قالَ : کَوَجدِ اُمِّ موسى عَلى موسى ، وأشکو إلَى اللّهِ التَّقصيرَ . (2)

تاريخ اليعقوبى :أتاهُ [عُمَرَ بنَ عَبدِ العَزيزِ]أبُو الطُّفَيلِ عامرُ بنُ واثِلَهَ وکانَ مِن أصحابِ عَلِيٍّ ، فَقالَ لَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! لِمَ مَنَعتَنى عَطائى ؟ فَقالَ لَهُ : بَلَغَنى أ نَّکَ صَقَلتَ سَيفَکَ ، وشَحَذتَ سِنانَکَ ، ونَصَّلتَ سَهمَکَ ، وغَلَّفتَ قَوسَکَ ، تَنتَظِرُ الإمامَ القائِمَ حَتّى يَخرُجَ ، فَإذا خَرَجَ وفّاکَ عَطاءَکَ . فَقالَ : إنَّ اللّهَ سائِلُکَ عَن هذا . فَاستَحيا عُمَرُ مِن هذا وأعطاهُ . (3)

تاريخ دمشق عن أبى عبد اللّه الحافظ :سَمِعتُ أبا عَبدِ اللّهِ يَعنى مُحَمّدَ بنَ يَعقوبَ الأخرَمَ يَقولُ وسُئِل : لِمَ تَرَکَ البُخارِىُّ حَديثَ أبِى الطُّفَيلِ عامِرِ بنِ واثِلَهَ ؟ قالَ : لِأ نَّهُ کانَ يُفرِطُ فِى التَّشَيُّعِ . (4)

.

1- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 469 الرقم 97 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 101 ، تاريخ دمشق : ج 26 ص 116 .
2- .الاستيعاب : ج 4 ص 260 الرقم 3084 ، اُسد الغابه : ج 6 ص 177 الرقم 6035 .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 307 .
4- .تاريخ دمشق : ج 26 ص 128 .

سیر أعلام النبلاء به نقل از عبد الرحمان هَمْدانی : ابوطُفَیل بر معاویه وارد شد . [معاویه]گفت : روزگار از مصیبت علی برای تو چه گذاشته است؟ گفت : چون مصیبت پیرزن و پیرمردی که فرزندی برایشان نمانده است . گفت : محبّتت به او چگونه است؟ گفت : همچون محبّت مادر موسی به موسی ، و با این حال ، از کوتاهی خود ، به پیشگاه خدا شکایت می برم .

الاستیعاب :روزی ابو طفیل بر معاویه وارد شد . معاویه به او گفت : اندوهت در فقدان دوستت ابو الحسن ، چگونه است؟ گفت : مانند غم مادر موسی بر موسی ، و با این حال ، از کوتاهی خود به پیشگاه خدا شکایت می برم .

تاریخ الیعقوبی :ابو طفیل عامر بن واثله از یاران علی علیه السلام بر عمر بن عبد العزیز وارد شد و به او گفت : ای امیر مؤمنان ! چرا سهم مرا قطع کردی؟ عمر گفت : به من خبر رسیده که تو شمشیرت را صیقل داده و نیزه ات را تیز کرده و تیرت را تراشیده و کمانت را آماده ساخته ای و به انتظار امام قیام کننده نشسته ای . پس چون قیام کرد ، سهمت را کامل می دهد . آبو طفیل گفت : خداوند از تو در این باره خواهد پرسید . عمر ، از رفتار خویش شرمگین شد و سهمش را داد .

تاریخ دمشق به نقل از ابو عبد اللّه حافظ : شنیدم که ابو عبد اللّه (محمّد بن یعقوب احزم) در پاسخ به این پرسش که چرا بخاری حدیث ابو طفیل عامر بن واثله را نقل نکرده است ، می گوید : چون او در تشیّع ، زیاده روی می کرد .

.

54عَبدُ اللّهِ بنُ الأَهتَمِّمن بين المصادر التاريخيّه انفرد البلاذُرى فى أنساب الأشراف فى عدّه من ولاه علىّ عليه السلام ، فقد قال : وولى عبد اللّه بن الأهتمّ كرمان (1) . وكان عبد اللّه بالبصره حين دخلها زياد بن أبيه ، وأيّد خطبته الأُولى ومدحه (2) . وتعاون مع الحجّاج بن يوسف أيضا (3) . عاقبته مدعاه إلى العظه والاعتبار والتذكير. (4)

55عَبدُ اللّهِ بنُ بُدَيلعبد اللّه بن بديل بن ورقاء الخزاعى،أسلم قبل فتح مكّه (5) ، وشهد حنينا ، والطائف ، وتبوک (6) ، أشخصه النّبىّ صلى الله عليه و آله إلى اليمن مع أخيه عبد الرحمن (7) . عدّه المؤرّخون من عظماء أصحاب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام وأعيانهم (8) . اشترک عبد اللّه فى الثوره على عثمان (9) . ثمّ كان إلى جانب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام عضدا صلبا وصاحبا مُضحّيا . وشهد معه الجمل ، وصفّين . وكان فى صفّين قائد الرجّاله (10) أو قائد الميمنه ، وتولّى رئاسه قُرّاء الكوفه أيضا (11) . تدلّ خُطبه وأقواله على أ نّه كان يتمتّع بوعى عظيم فى معرفه أوضاع عصره ، وأُناس زمانه ، ودوافع أعداء الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (12) . وقف عند قيام الحرب بكلّ ثبات ، وقال : « إنّ معاويه ادّعى ما ليس له ، ونازع الأمر أهله ومن ليس مثله ، وجادل بالباطل ليدحض به الحقّ ، وصال عليكم بالأعراب والأحزاب ، وزيّن لهم الضلاله ... وأنتم واللّه على نورٍ من ربّكم ، وبرهانٍ مبين» (13) . دنا من معاويه بشجاعه محموده وصوله لا هواده فيها . فلمّا رأى معاويه أنّ الأرض قد ضاقت عليه بما رحُبت ، أمر أن يرضخ بالصخر والحجاره ويُقضى عليه . فاستشهد عبد اللّه (14) ، وسمّاه معاويه «كبش القوم» ، وذكر شجاعته واستبساله متعجّبا (15) ، وذهب إلى أ نّه فذّ لا نظير له فى القتال . وعُدّ عبد اللّه أحد دُهاه العرب الخمسه (16) . واستشهد أخوه عبد الرحمن فى صفّين أيضا (17) . ودافع عبد اللّه عن إمامه حتى آخر لحظه من حياته بكلّ ما أُوتى من جُهد . وعندما طلب منه رفيق دربه وصاحبه الأسود بن طهمان الخزاعى أن يوصيه وهو يلفظ أنفاسه الأخيره ، قال : « أُوصيک بتقوى اللّه ، وأن تناصح أمير المؤمنين ، وأن تقاتل معه المحلّين حتى يظهر الحقّ أو تلحق باللّه ، وأبلغه عنّى السلام ...» . وعندما بلغ الإمام صلوات اللّه عليه سلامه قال : « رَحِمَهُ اللّهُ ! جاهَدَ مَعَنا عَدُوَّنا فِى الحَياهِ ، ونَصَحَ لَنا فِى الوَفاهِ » . (18)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 402 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 221 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 474 .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 295 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 19 ص 10 .
5- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 567 ، الاستيعاب : ج 3 ص 9 الرقم 1489 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 184 الرقم 2834 ، تقريب التهذيب : ص 296 الرقم 3225 وفيه «يوم الفتح» بدل «قبل فتح» .
6- .الاستيعاب : ج 3 ص 9 الرقم 1489 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 184 الرقم 2834 وفيه «شهد الفتح وحنينا و ...» ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 567 وفيه «شهد الفتح ومابعدها» .
7- .رجال الطوسى : ص 70 الرقم 643 ؛ الإصابه : ج 4 ص 18 الرقم 4577 ، تهذيب التهذيب : ج 3 ص 98 الرقم 3747 .
8- .أُسد الغابه : ج 3 ص 184 الرقم 2834 ، الاستيعاب : ج 3 ص 9 الرقم 1489 ، تهذيب التهذيب : ج 3 ص 98 الرقم 3747 .
9- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 382 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 567 .
10- .وقعه صفّين : ص 205 ؛ تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 146 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 567 ، الاستيعاب : ج 3 ص 9 الرقم 1489 ، تهذيب التهذيب : ج 3 ص 98 الرقم 3747 .
11- .وقعه صفّين : ص 208 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 15 .
12- .وقعه صفّين : ص 102 .
13- .وقعه صفّين : ص 234 ؛ الإصابه : ج 4 ص 19 الرقم 4577 نحوه .
14- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 446 ح 5688 .
15- .وقعه صفّين : ص 246 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 24 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 543 ، الاستيعاب : ج 3 ص 10 الرقم 1489 .
16- .التاريخ الصغير : ج 1 ص 138 ، تهذيب الكمال : ج 24 ص 45 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 164 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 448 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 108 .
17- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 567 ، تهذيب التهذيب : ج 3 ص 98 الرقم 3747 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 184 الرقم 2834 ؛ رجال الطوسى : ص 70 الرقم 643 .
18- .وقعه صفّين : ص 457 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 8 ص 93 .

54 . عبد اللّه بن اهتم

55 . عبد اللّه بن بُدَیل

54عبد اللّه بن اهتمدر میان منابع تاریخی ، فقط بَلاذُری در أنساب الأشراف ، او را از فرمانداران علی علیه السلام برشمرده و گفته است : «و عبد اللّه بن اَهتَم ، فرماندار کرمان شد» . عبد اللّه بن اهتم به هنگام ورودِ زیاد بن ابیه به بصره در آن دیار بود ، که سخنان آغازین وی را تأیید کرد و او را ستود . او با حَجّاج بن یوسف (کارگزار خونریز اُمویان) نیز همکاری داشت . فرجام زندگی وی ، تنبّه آفرین است .

55عبد اللّه بن بُدَیلعبد اللّه بن بُدَیل بن وَرقاء خُزاعی ، پیش از فتح مکّه اسلام آورد و در نبردهای حُنَین ، طائف و تَبوک ، شرکت جست . پیامبر صلی الله علیه و آله او و برادرش عبد الرحمان را با پیامی به یمنْ گسیل داشت . او را از یاران بزرگ امام علی علیه السلام شمرده اند . عبد اللّه در قیام علیه عثمان ، شرکت کرد و پس از آن ، در کنار علی علیه السلام یاوری استوار گام و همراهی فداکار بود . او در جنگ های جمل و صِفّین ، شرکت کرد و در جنگ صِفّین ، فرمانده پیاده نظام (میمنه) لشکر بود. او همچنین ریاست قاریان کوفه را به عهده داشت . خطابه ها و گفته های وی نشان می دهد که از آگاهی فراوانی در شناخت اوضاع زمان ، مردمان روزگار ، انگیزه ها و کشش های دشمنان علی علیه السلام برخوردار بود . در هنگامه نبرد ، استوار ایستاد و گفت : معاویه چیزی را ادّعا کرده که از آنِ او نیست و در کار خلافت با کسی به ستیزه برخاسته که سزاوار خلافت و بی مانند است . [معاویه] به باطل می ستیزد تا حق را فرود آورد و با اعراب بیابانی و دسته هایی [بازمانده از احزاب مشرک]به شما یورش آورده و گم راهی را در دیده اینان آراسته ، و بذر فتنه را در دل هایشان کاشته است ... و به خدا سوگند ، شما نوری از سوی پروردگارتان ، و نیز دلیلی روشن و آشکار به همراه دارید . او با شجاعتی ستودنی و یورشی بی امان ، به معاویه نزدیک گشت و معاویه چون روزگار را برخود تنگ یافت ، دستور داد او را زیر بارانِ سنگ گیرند و از پای درآورند و عبد اللّه [بدین گونه]به شهادت رسید . معاویه او را «کَبْشُ القوم (پیش آهنگ گروه)» (1) نامید و از دلاوری او با شگفتی یاد کرد و او را در رزم آوری بی همتا دانست . عبد اللّه را یکی از پنج زیرک عرب شمرده اند . برادر

عبد اللّه ، عبد الرحمان نیز در جنگ صِفّین به شهادت رسید . عبد اللّه تا آخرین لحظات زندگی با تمام توان از مولایش دفاع کرد و در آخرین لحظات حیاتش ، وقتی همگام و همراهش اسود بن طهمان خزاعی از او سفارش خواست ، گفت : تو را به تقوای الهی سفارش می کنم و نیز به این که خیرخواه امیر مؤمنان علیه السلام باشی و همراه او با این یاغیان متجاوز بجنگی تا یا حقْ چیره گردد و یا تو به خدا بپیوندی ، و سلام مرا به او برسان ! و چون علی علیه السلام واپسین کلام عبد اللّه را شنید ، فرمود : «خدایش بیامرزد ! در زندگی اش همراه ما با دشمنمان جنگید ، و هنگام وفات نیز از خیرخواهی برای ما دست نکشید» .

.

1- .کبْش ، به معنای «قوچ» است و «کبشُ القوم» ، کنایه از «سرکرده و قهرمان و دلاور گروه» است . (م)

ص: 338

. .

ص: 339

. .

وقعه صفّين عن زيد بن وهب :إنَّ عَبدَ اللّهِ بنَ بُدَيلٍ قامَ فى أصحابِهِ فَقالَ : إنَّ مُعاوِيَةَ ادَّعى ما لَيسَ لَهُ ، ونازَعَ الأَمرَ أهلَهُ ومَن لَيسَ مِثلَهُ ، وجادَلَ بِالباطِلِ لِيَدحَضَ بِهِ الحَقَّ ، وصالَ عَلَيكُم بِالأَعرابِ وَالأَحزابِ ، وزَيَّنَ لَهُمُ الضَّلالَةَ ، وزَرَعَ فى قُلوبِهِم حُبَّ الفِتنَةِ ، ولَبَّسَ عَلَيهِمُ الأَمرَ ، وزادَهُم رِجسا إلى رِجسِهِم ، وأنتُم وَاللّهِ عَلى نورٍ مِن رَبِّكُم وبُرهانٍ مُبينٍ . قاتِلوا الطَّغامَ الجُفاةَ ولا تَخشَوهُم ، وَكيفَ تَخشَونَهُم وفى أيديكُم كِتابٌ مِن رَبِّكُم ظاهِرٌ مَبروزٌ ؟ ! «أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ * قَتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ» (1) وقَد قاتَلتُهُم مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَاللّهِ ما هُم فى هَذِهِ بِأَزكى ولا أتقى ولا أبرَّ ، قوموا إلى عَدُوِّ اللّهِ وعَدُوِّكُم . (2)

راجع : ج 6 ص 36 (استشهاد عبداللّه بن بديل) .

.

1- .التوبه : 13 و 14 .
2- .وقعه صفّين : ص 234 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 16 وفيه «مبرورا» بدل «مبروز» ، الاستيعاب : ج 3 ص 10 الرقم 1489 وليس فيه من «ولا تخشَوهم» إلى «مبروز» .

وقعه صِفّین به نقل از زید بن وَهْب : عبد اللّه بن بُدَیل در میان یاران خود ایستاد و گفت : معاویه چیزی را ادّعا کرده که از آنِ او نیست ، و در کار خلافت با کسی به ستیزه برخاسته که سزاوار خلافت و بی مانند است . [معاویه] به باطل می ستیزد تا حق را فرود آورد و با اعراب بیابانی و دسته هایی [بازمانده از احزاب مشرک]به شما یورش آورده و گم راهی را در دیده اینان آراسته و بذر فتنه خواهی را در دل هایشان کاشته و امر را بر آنها مُشتَبَه ساخته و پلیدی ای بر پلیدی ایشان افزوده است ، در حالی که به خدا سوگند شما نوری از سوی پروردگارتان ، و دلیلی روشن و آشکار به همراه دارید . با این فرومایگان جفاکار بجنگید و از آنان نترسید ، و چرا بترسید ، در حالی که در دست شما ، کتابی آشکار و پیدا قرار دارد؟ «آیا از آنها می ترسید؟ و البته که اگر با ایمان باشید ، سزاوارتر است که از خدا بترسید . با آنان بجنگید تا خدا آنها را به دست شما مجازات کند و خوارشان سازد و شما را علیه آنان یاری دهد و دل های مؤمنان را شاد کند» . من در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان جنگیده ام و به خدا سوگند ، آنان اکنون در این جنگ ، پاک تر و با تقواتر و نیکوتر [از زمان کفرشان]نیستند . به جنگ با دشمن خدا و خود برخیزید .

ر.ک : ج 6 ص 37 (شهادت عبید اللّه بن بدیل) .

.

56عَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرِ بنِ أبی طالِبعبد اللّه بن جعفر بن أبی طالب القرشی الهاشمی یُکنی أبا جعفر من صحابه النّبیّ صلی الله علیه و آله (1) . وعندما هاجرت أوّل مجموعه من المسلمین إلی الحبشه ، کان جعفر بن أبی طالب المشهور بذی الجناحین (2) ، وزوجته أسماء بنت عمیس معهم (3) ، وولد عبد اللّه هناک (4) . کان له من العمر سبع سنین عندما جاء إلی المدینه مع أبیه . ولمّا نظر إلیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله تبسّم وبسط یده ، فبایعه عبد اللّه (5) . استشهد والده جعفر فی مؤته ، فتکفّل النّبیّ صلی الله علیه و آله تربیته (6) . کان أخا لمحمّد بن أبی بکر ، ویحیی بن علیّ بن أبی طالب من جهه الاُمّ (7) . وکانت تربطه بآل الرسول صلی الله علیه و آله وشیجه قویّه . وهو زوج زینب بنت علیّ علیه السلام . شهد صفّین مع عمّه أمیر المؤمنین علیه السلام (8) . ولم یأذن له بالقتال . وعندما عاد إلی الکوفه قال علیه السلام : ... لئلّا ینقطع به نسل بنی هاشم (9) . وکان عبد اللّه طویل الباع ، فصیح اللسان ، ثابتا علی الحقّ . عدّه المؤرّخون وأصحاب التراجم من أجواد العرب المشهورین (10) ، بل من أسخاهم (11) . وذکروا قصصا فی ذلک (12) ، من هنا سُمّی «بحر الجود» (13) . کان یُصحر بالحقّ فی مواطن کثیره ، ویرعی المنزله الرفیعه لأمیر المؤمنین علیه السلام وآل الرسول صلی الله علیه و آله . ولم یسکت عن الطعن فی «الشجره الملعونه» الاُمویّین علی مرأی ومسمع منهم (14) ، مع هذا کلّه کان معاویه یکرمه (15) . وکان مع الحسنین علیهماالسلام بعد استشهاد أبیهما ، وتبعهما بصدق . وکان یتأسّف علی عدم حضوره فی کربلاء ، لکنّه کان یفتخر ویعتز باستشهاد أولاده مع الحسین علیه السلام (16) . توفّی عبد اللّه بالمدینه سنه 80ه عام الجُحاف (17)(18) وهو ابن ثمانین سنه . (19)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 655 ح 6412 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 456 الرقم 93 ، تاریخ دمشق : ج 27 ص 248 ؛ رجال الطوسی : ص 42 الرقم 287 .

2- .تاریخ دمشق : ج 27 ص 248 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 456 الرقم 93 .

3- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 655 ح 6408 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 457 الرقم 93 ، تاریخ دمشق : ج 27 ص 250 .

4- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 655 ح 6408 ، تاریخ دمشق : ج 27 ص 252 .
5- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 655 ح 6410 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 457 الرقم 93 ، تاریخ دمشق : ج 27 ص 252 .
6- .الطبقات الکبری : ج 4 ص 37 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 456 و ص 458 الرقم 93 ، تاریخ دمشق : ج 27 ص 255 .
7- .اُسد الغابه : ج 3 ص 199 الرقم 2864 ، الإصابه : ج 4 ص 37 الرقم 4609 .
8- .سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 460 الرقم 93 ، تاریخ دمشق : ج 27 ص 272 ، الإصابه : ج 4 ص 37 الرقم 4609 ، تهذیب التهذیب : ج 3 ص 108 الرقم 3773 .
9- .الخصال : ص 380 ح 58 ، وقعه صفّین : ص 530 ؛ تاریخ الطبری : ج 5 ص 61 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 391 .
10- .الاستیعاب : ج 3 ص 18 الرقم 1506 .
11- .الاستیعاب : ج 3 ص 17 الرقم 1506 .
12- .سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 459 461 الرقم 93 ، تاریخ دمشق : ج 27 ص 275 294 .
13- .الاستیعاب : ج 3 ص 17 الرقم 1506 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 200 الرقم 2864 .
14- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 229 و ج 6 ص 295 .
15- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 656 ح 6413 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 459 الرقم 93 ، الاستیعاب : ج 3 ص 17 الرقم 1506 .
16- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 466 .
17- .سیلٌ کان ببطن مکّه جَحف الحاج وذهب بالإبل وعلیها الحُموله (تهذیب الکمال : ج 14 ص 372) .
18- .تهذیب الکمال : ج 14 ص 372 الرقم 3202 ، تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 215 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 655 ح 6408 ولیس فیهما «عام الجُحاف» ، تاریخ دمشق : ج 27 ص 253 ، الاستیعاب : ج 3 ص 17 الرقم 1506 .
19- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 655 ح 6408 ، تاریخ دمشق : ج 27 ص 298 ، تقریب التهذیب : ص 298 الرقم 3251 .

56 . عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالب

56عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالبابو جعفر ، عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالب قُرَشی هاشمی از صحابیان پیامبر خداست . هنگامی که اوّلین گروه مسلمانان به حبشه هجرت کردند ، جعفر بن ابی طالب که به «طیّار (پروازگر)» و «ذو الجَناحَین (دارای دو بال)» مشهور است همراه همسرش اسماء بنت عمیس با آن گروه بود . عبد اللّه در آن دیار به دنیا آمد . او هفت ساله بود که همراه پدرش به مدینه آمد . پیامبر خدا چون او را بدید ، تبسّمی کرد ، سپس دست گشود و عبد اللّه با وی بیعت کرد . و چون پدرش جعفر در جنگ موته به شهادت رسید ، پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت او را به عهده گرفت . عبد اللّه از طرف مادر با محمّد بن ابی بکر و یحیی بن علی بن ابی طالب ، برادر بود . او را با اهل بیت ، پیوندی استوار بود . او برادرزاده امام علی علیه السلام و همسر زینب ، دختر گرامی امام علی علیه السلام بود . عبد اللّه در جنگ صِفّین ، همراه علی علیه السلام بود . امام علیه السلام بدو اجازه نبرد نداد و به هنگام بازگشت به کوفه ، فرمود : «[چنین کردم] تا نسل بنی هاشم قطع نشود» . عبد اللّه ، دستی بخشنده ، زبانی گویا و در راه حق ، گام هایی استوار داشت . او را یکی از سخاوتمندان مشهور عرب و در میان آنان سخاوتمندترین دانسته اند . مورخان و شرح حال نگاران ، درباره سخاوتمندی او داستان ها گزارش کرده اند و او را بدین جهت ، «دریای جود» نامیده اند . او در هر جا ، حق را بیان می داشت و جایگاه والای علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را پاس می داشت و از این که بر شجره ملعون بنی امیه در پیش دیدشان طعن زند ، پرهیز نداشت و با این همه ، معاویه او را اکرام می کرد . او پس از علی علیه السلام همراه حسنین علیهماالسلام و پیرو راستین آنان بود و از این که در کربلا حضور نداشت ، تأسّف می خورد و از این که فرزندانش در پیش دید ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام شربت شهادت نوشیده بودند ، بر خود می بالید . عبد اللّه به سال 80 هجری (عام الجحاف) (1) در هشتاد سالگی در مدینه زندگی را بدرود گفت .

.

1- .سال سیلِ ویرانگر ؛ سالی که سیلِ بنیان کنی در مکّه جاری شد و شتران را با بار آنها با خود برد (ر . ک : تهذیب الکمال : ج 14 ص 372 ش

3202 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 215) .

ص: 344

. .

ص: 345

. .

57عَبدُ اللّهِ بنُ شُبَيلٍ الأحمَسِيُّكان واليا على آذربايجان مدّةً (1) . وعندما فُتحت ثانيةً سنه 24ه أو 25ه توجّه إليها أميرا على مقدّمه الجيش (2) . أثنى عليه الإمام علىّ عليه السلام بالتواضع وحسن السيره والهدى . (3)

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى قَيسِ بنِ سَعدٍ عامِلِهِ عَلى أذربَيجانَ : قَد سَأَلَنى عَبدُ اللّهِ بنُ شُبَيلٍ الأَحمَسِىُّ الكِتابَ إلَيکَ فى أمرِهِ ، فَأُوصيکَ بِهِ خَيرا ، فَإِنّى رَأَيتُهُ وادِعا مُتَواضِعا ، حَسَنَ السَّمتِ وَالهَدىِ . (4)

تاريخ اليعقوبى عن غياث :لَمّا أجمَعَ عَلِىٌّ القِتالَ لِمُعاوِيَهَ كَتَبَ أيضا إلى قَيسٍ : أمّا بعد ، فاستعمل عبد اللّه بن شبيل الأحمسى خليفه لک ، وأقبل إلىّ ، فإنّ المسلمين قد أجمع ملؤهم وانقادت جماعتهم ، فعجّل الإقبال ، فأنا سأحضرنّ إلى المحلّين عند غُرَّهِ الهِلالِ ، إن شاءَ اللّهُ ، وما تَأَخُّرى إلّا لَکَ ، قَضَى اللّهُ لَنا ولَکَ بِالإِحسانِ فى أمرِنا كُلِّهِ . (5)

58عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍعبد اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب أبو العبّاس القرشى الهاشمى ، من المفسّرين والمحدّثين المشهورين فى التاريخ الإسلامى (6) . وُلِدَ بمكّه فى الشِّعب قبل الهجره بثلاث سنين (7) . وذهب إلى المدينه سنه 8 ه ، عام الفتح (8) . كان عمر يستشيره فى أيّام خلافته (9) . وعندما ثار النّاس على عثمان ، كان مندوبه فى الحجّ (10) . ولمّا آلت الخلافه إلى الإمام أمير المؤمنين علىّ عليه السلام كان صاحبه ، ونصيره ، ومستشاره ، وأحد ولاته وأُمرائه العسكريّين . كان على مقدّمه الجيش فى معركه الجمل (11) ، ثمّ ولى البصره (12) بعدها . وقبل أن تبدأ حرب صفّين ، استخلف أبا الأسود الدؤلى على البصره وتوجّه مع الإمام عليه السلام لحرب معاويه (13) . كان أحد أُمراء الجيش فى الأيّام السبعه الأُولى من الحرب (14) . ولازم الإمام عليه السلام بثباتٍ على طول الحرب . اختاره الإمام عليه السلام ممثّلاً عنه فى التحكيم ، بَيْدَ أنّ الخوارج والأشعث عارضوا ذلک قائلين : لا فرق بينه وبين علىّ عليه السلام (15) . حاورَ الخوارج مندوبا عن الإمام عليه السلام فى النّهروان مرارا . وأظهر فى مناظراته الواعيه عدمَ استقامتهم ، وتزعزع موقفهم ، كما أبان منزله الإمام الرفيعه الساميه (16) . كان واليا على البصره عند استشهاد الإمام عليه السلام (17) . بايع الإمام الحسن المجتبى عليه السلام (18) ، وتوجّه إلى البصره من قِبَله (19) . ولم يشترک مع الإمام الحسين عليه السلام فى كربلاء . وعلّل البعض ذلک بعماه . لم يبايع عبدَ اللّه بن الزبير حين استولى على الحجاز ، والبصره ،

والعراق . ومحمّد ابن الحنفيّه لم يبايعه أيضا ، فكَبُرَ ذلک على ابن الزبير حتى همّ بإحراقهما (20) . كان ابن عبّاس عالما له منزلته الرفيعه العاليه فى التفسير ، والحديث ، والفقه . وكان تلميذ الإمام عليه السلام فى العلم (21) مفتخرا بذلک أعظم افتخار . توفّى ابن عبّاس فى منفاه بالطائف سنه 68ه وهو ابن إحدى وسبعين (22) ، وهو يكثر من قوله : «اللهمّ إنّى أتقرّب إليک بمحمّدٍ وآله ، اللهمّ إنّى أتقرّب إليک بولايه الشيخ علىّ بن أبى طالب» (23) وفى روايه : لمّا حضرت عبد اللّه بن عبّاس الوفاه قال : «اللهمّ إنّى أتقرّب إليک بولايه علىّ بن أبى طالب» (24) . خلفاء بنى العبّاس من ذرّيّته ، وأخبر الإمام عليه السلام بهذا فى خطابه لابن عبّاس «أبا الأملاک» . (25)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 238 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 246 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 231 ، الإصابه : ج 4 ص 109 الرقم 4760 ، الاستيعاب : ج 3 ص 58 الرقم 1589 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 274 الرقم 3004 وفى الثلاثه الأخيره «سنه 28ه » .
3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 389 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 202 .
4- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 389 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 202 نحوه .
5- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 238 .
6- .أنساب الأشراف : ج 4 ص 39 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 314 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 331 الرقم 51 .
7- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 615 ح 6277 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 173 الرقم 14 ، تاريخ دمشق : ج 29 ص 289 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 332 الرقم 51 .
8- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 333 الرقم 51 .
9- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 173 الرقم 14 .
10- .أنساب الأشراف : ج 4 ص 39 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 448 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 349 الرقم 51 .
11- .الجمل : ص 319 ؛ العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 90 .
12- .أنساب الأشراف : ج 4 ص 39 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 93 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 353 الرقم 51 ؛ الجمل : ص 420 .
13- .أنساب الأشراف : ج 4 ص 39 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 173 الرقم 14 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 353 الرقم 51 ؛ الجمل : ص 421 ، وقعه

صفّين : ص 117 .
14- .وقعه صفّين : ص 221 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 13 ، مروج الذهب : ج 2 ص 388 .
15- .وقعه صفّين : ص 499 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 51 ، الأخبار الطوال : ص 192 ، الفتوح : ج 4 ص 198 .
16- .راجع : ج 6 ص 388 (إشخاص عبد اللّه بن عبّاس إليهم) .
17- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 155 ؛ الإرشاد : ج 2 ص 9 .
18- .الإرشاد : ج 2 ص 8 ؛ الفتوح : ج 4 ص 283 .
19- .الإرشاد : ج 2 ص 9 .
20- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 100 و 101 ، تاريخ دمشق : ج 54 ص 338 و 339 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 356 الرقم 51 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 306 .
21- .رجال العلّامه الحلّى : ص 103 ؛ مختصر تاريخ دمشق : ج 12 ص 301 ح 154 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 298 .
22- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 626 ح 6309 و ص 615 ح 6277 ، التاريخ الكبير : ج 5 ص 3 الرقم 5 ، أنساب الأشراف : ج 4 ص 71 ، مروج الذهب : ج 3 ص 108 ، سير أعلام النّبلاء : 3 ص 359 الرقم 51 .
23- .كفايه الأثر : ص 22 ، بشاره المصطفى : ص 239 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 200 ؛ فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 662 ح 1129 وليس فى الثلاثه الأخيره «اللهمّ إنّى أتقرّب إليک بمحمّد وآله» .
24- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 662 ح 1129 ؛ بشاره المصطفى : ص 239 ، العمده : ص 272 ح 429 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 200 ، نهج الحقّ : ص 221 .
25- .راجع : ج 12 ص 104 (ملک بنى العبّاس وزواله) .

57 . عبد اللّه بن شُبَیل اَحمَسی

58 . عبد اللّه بن عبّاس

57عبد اللّه بن شُبَیل اَحمَسیعبد اللّه بن شُبَیل ، روزگاری فرماندار آذربایجان بود . او به هنگام فتحِ دوباره آذربایجان به سال 24 یا 25 هجری ، به عنوان فرمانده طلایه سپاه به آن دیار رفته بود . امام علیه السلام او را به فروتنی ، نیک رفتاری و هدایت یافتگی ستوده است .

امام علی علیه السلام در نامه اش به قیس بن سعد ، کارگزارش در آذربایجان : عبد اللّه بن شُبَیل اَحمَسی از من خواسته است که نامه ای درباره او به تو بنویسم . پس به خیر و نیکی با او رفتار کن که من او را افتاده و فروتن و نیکو روش و رفتار دیدم .

تاریخ الیعقوبی به نقل از غیاث : چون علی علیه السلام تصمیم به جنگ با معاویه گرفت ، به قیس ، نامه [ای چنین]نوشت : «امّا بعد ؛ عبد اللّه بن شبیل احمَسی را به جانشینی خود بگمار و به پیش من بیا که مسلمانان ، همگی گِرد آمده و هم داستان شده اند . پس زود بیا که من به زودی و در اوّل ماه به جنگ با این یاغیان متجاوز می روم إن شاء اللّه و درنگم نیز جز برای تو نیست . خداوند در همه کارها ، برای ما و تو ، نیکی را رقم زند !» .

58عبد اللّه بن عبّاسابو عبّاس ، عبد اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب قُرَشی هاشمی از مفسّران و محدّثان بلندآوازه تاریخ اسلام است . او سه سال قبل از هجرت در شِعب مکّه به دنیا آمد و به سال هشتم هجری (سال فتح مکّه) به مدینه رفت . در زمان عمر ، خلیفه با او مشورت می کرد و به روزگار خیزش مردم علیه عثمان ، نماینده عثمان در حج و در زمان خلافت علی علیه السلام نیز یار ، همراه ، مشاور ، کارگزار و فرمانده نظامی آن بزرگوار بود . او در نبرد جمل ، فرماندهی طلایه سپاه را به عهده داشت و پس از آن به حکومت بصره گماشته شد . قبل از شروع جنگ صِفّین ، کسی را در بصره به جانشینی خود نهاد و همراه علی علیه السلام به نبرد با معاویه شتافت . عبد اللّه در هفت روز اوّل نبرد صفّین ، یکی از فرماندهان سپاه امام علیه السلام بود و در تمام جنگ ، همگامِ استوار علی علیه السلام . در ماجرای «حکمیّت» ، علی علیه السلام او را به عنوان حَکَم (داور) از سوی خود پیشنهاد کرد ؛ امّا خوارج و اشعث بن قیس با آن

مخالفت ورزیدند و گفتند : میان علی و ابن عبّاس ، فرقی نیست . در جریان نهروان ، او بارها از سوی علی علیه السلام با خوارج به گفتگو پرداخت و در مناظره هایی هوشمندانه ، نااستواری موضع خوارج و همچنین جایگاه والای علی علیه السلام را نمایاند . (1) او به هنگام شهادت علی علیه السلام ، فرماندار بصره بود . ابن عبّاس پس از علی علیه السلام دست بیعت به امام حسن علیه السلام داد و به کارگزاری از سوی وی عازم بصره شد . عبد اللّه بن عبّاس ، همراه امام حسین علیه السلام در قیام کربلا شرکت نکرد . برخی علّت این عدم مشارکت را نابینا بودن وی دانسته اند . او پس از قدرت یافتن عبد اللّه بن زبیر در حجاز و بصره و عراق ، با وی بیعت نکرد . بیعت نکردن او و محمّد بن حنفیه ، بر ابن زبیرْ گران آمد ، به آن سان که می خواست آنها را در آتش بسوزاند . ابن عبّاس ، دانشمندی است که در تفسیر ، حدیث و فقه ، جایگاه بسیار والایی دارد . وی در دانش ، شاگرد علی علیه السلام بود و به این شاگردی بسی افتخار می کرد . ابن عبّاس به سال 68 هجری و در 71 سالگی در تبعیدگاهش طائف ، در حالی که مکرّر می گفت : «خدایا ! من با محمّد و خاندانش به تو تقرّب می جویم . خدایا ! من با ولایت بزرگمان ، علی بن ابی طالب ، به تو تقرّب می جویم» ، زندگی را بدرود گفت . در نقل دیگری آمده است که او هنگام وفات می گفت : «خدایا ! من با ولایت علی بن ابی طالب ، به تو تقرّب می جویم» . خلفای بنی عبّاس از نسل اویند و علی علیه السلام این نکته را پیشگویی کرده و ابن عبّاس را «پدر شاهان» خطاب کرده بود . (2)

.

1- .ر . ک : ج 6 ص 389 (روانه کردن عبد اللّه بن عبّاس به سوی خوارج) .

2- .ر .ک : ج 12 ص 105 (پادشاهی بنی عبّاس و نابودی آن) .

ص: 348

. .

ص: 349

. .

ص: 350

. .

ص: 351

. .

المستدرک علی الصحیحین عن الزهری :قالَ المُهاجِرونَ لِعُمَرَ بن الخَطّابِ : اُدعُ أبناءَنا کَما تَدعُو ابنَ عَبّاسٍ . قالَ : ذاکُم فَتَی الکُهولِ ، إنَّ لَهُ لِسانا سَؤولاً ، وقَلبا عَقولاً . (1)

أنساب الأشراف :إنَّ ابنَ عَبّاسٍ خَلا بِعَلِیٍّ حینَ أرادَ أن یَبعَثَ أبا موسی فَقالَ : إنّی أخافُ أن یَخدَعَ مُعاوِیَهُ وعَمرٌو أبا موسی ، فَابعَثنی حَکَما ولا تَبعَثهُ ولا تَلتَفِت إلی قَولِ الأشعَثِ وغَیرِهِ مِمَّن اختارَهُ ، فأبی ، فَلَمّا کانَ مِن أمرِ أبی موسی وخَدیعَهِ عَمرٍو لَهُ ما کانَ ، قالَ عَلِیٌّ : للّهِ دَرُّ ابنِ عَبّاسٍ إن کانَ لَیَنظُرُ إلَی الغَیبِ مِن سِترٍ رَقیقٍ . (2)

مختصر تاریخ دمشق عن المدائنی :قالَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ فی عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ : إنَّهُ یَنظُرُ إلَی الغَیبِ مِن سِترٍ رَقیقٍ ؛ لِعَقلِهِ وفِطنَتِهِ بِالاُمورِ . (3)

الجمل عن أبی مخنف لوط بن یحیی :لَمَّا استَعمَلَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلام عَبدَ اللّهِ بنَ العَبّاسِ عَلَی البَصرَهِ ، خَطَبَ النّاسَ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنی عَلَیهِ وصَلّی عَلی رَسولِهِ ، ثُمَّ قالَ : یا معاشِرَ النّاسِ ! قَدِ استَخلَفتُ عَلَیکُم عَبدَ اللّهِ بنَ العَبّاسِ ، فَاسمَعوا لَهُ وأطیعوا أمرَهُ ما أطاعَ اللّهَ ورَسولَهُ ، فَإن أحدَثَ فیکُم أو زاغَ عَنِ الحَقِّ فَأعلِمونی أعزِلهُ عَنکُم ، فَإنّی أرجو أن أجِدَهُ عَفیفا تَقِیّا وَرِعا ، وإنّی لَم اُوَلِّهِ عَلَیکُم إلّا وأنَا أظُنُّ ذلِکَ بِهِ ، غَفَرَ اللّهُ لَنا ولَکُم . (4)

.

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 621 ح 6298 ، مختصر تاریخ دمشق : ج 12 ص 304 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 345 الرقم 51 .
2- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 121 .
3- .مختصر تاریخ دمشق : ج 12 ص 305 ، عیون الأخبار لابن قتیبه : ج 1 ص 35 ، المناقب للخوارزمی : ص 197 الرقم 238 ولیس فیهما «لعقله وفطنته بالاُمور» .
4- .الجمل : ص 420 .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از زُهْری : مهاجران به عمر بن خطّاب گفتند : پسران ما را نیز [به مجلس خویش] دعوت کن ، همان گونه که پسر عبّاس را دعوت می کنی . عمر گفت : این ، جوانِ پیران است . زبانی پرسشگر و دلی فهیم دارد .

أنساب الأشراف :هنگامی که علی علیه السلام خواست ابوموسی را [به حَکَمیّتْ] روانه کند ، ابن عبّاس با علی علیه السلام خلوت کرد و گفت : من بیم آن دارم که معاویه و عمرو بن عاص ، به ابوموسی نیرنگ بزنند . پس مرا به عنوان حَکَم (داور) بفرست ، نه او را ، و به گفته اشعث و دیگرانی که او را برگزیده اند ، توجّهی مکن . امّا علی علیه السلام نپذیرفت و [بعدها] هنگامی که ماجرای فریب خوردن ابوموسی از عمرو به وقوع پیوست ، علی فرمود : «آفرین بر ابن عبّاس! او از پس پرده ای نازک ، نادیدنی ها را می بیند» .

مختصر تاریخ دمشق به نقل از مدائنی : علی بن ابی طالب علیه السلام درباره عبد اللّه بن عبّاس فرمود : «او به خاطر خِرَد و تیزهوشی اش در امور ، از پسِ پرده ای نازک ، نادیدنی ها را می بیند» .

الجمل به نقل از ابومِخْنَف لوط بن یحیی : امیر مؤمنان ، پس از آن که عبد اللّه بن عبّاس را بر بصره گمارد ، برای مردمْ سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود فرستادن بر پیامبر خدا فرمود : «ای مردم! من عبد اللّه بن عبّاس را جانشین خود بر شما قرار دادم . پس به او گوش فرا دهید و از فرمانش تا آن گاه که از خدا و پیامبر خدا فرمان می بَرَد ، اطاعت کنید . پس اگر بدعتی در میان شما نهاد و یا از حقْ منحرف شد ، به من اعلام کنید تا برکنارش کنم ؛ امّا من امید دارم که او را خویشتندار ، پرهیزگار و وارسته بیابم . و من او را بر شما حاکم نکردم ، مگر این که این گمان را به او دارم . خداوند ، ما و شما را بیامرزد!» .

.

وقعه صفّين :كانَ عَلِیٌّ قَدِ استَخلَفَ ابنَ عَبّاسٍ عَلَی البَصرَهِ ، فَکَتَبَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ إلی عَلِیٍّ یَذکُرُ لَهُ اختِلافُ أهلِ البَصرَهِ ، فَکَتَبَ إلَیهِ عَلِیٌّ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِیٍّ أمیرِ المُؤمِنینَ إلی عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ . أمّا بَعدُ ، فَالحَمدُ للّهِ رَبِّ العالَمینَ وصَلَّی اللّهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ عَبدِهِ ورَسولِهِ . أمّا بَعدُ ، فَقَد قَدِمَ عَلَیَّ رَسولُکَ ، وذَکَرتَ ما رَأیتَ وبَلَغَکَ عَن أهلِ البَصرَهِ بَعدَ انصِرافی ، وسَأُخبِرُکَ عَنِ القَومِ : هُم بَینَ مُقیمٍ لِرَغبَهٍ یَرجوها ، أو عُقوبَهٍ یَخشاها . فَأرغِب راغِبَهُم بِالعَدلِ عَلَیهِ ، وَالإِنصافِ لَهُ والإِحسانِ إلَیهِ ، وحُلَّ عُقدَهَ الخَوفِ عَن قُلوبِهِم ، فَإِنَّهُ لَیسَ لِاُمَراءِ أهلِ البَصرَهِ فی قُلوبِهِم عِظَمٌ إلّا قَلیلٌ مِنهُم . وَانتَهِ إلی أمری ولا تَعدُهُ ، وأحسِن إلی هذَا الحَیِّ مِن رَبیعَهَ ، وکُلَّ مَن قِبَلِکَ فَأحسِن إلَیهِم مَا استَطَعتَ إن شاءَ اللّهُ ، وَالسَّلامُ . (1)

الإمام علیّ علیه السلام مِن کِتابٍ لَهُ إلی عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ وهُوَ عامِلُهُ عَلَی البَصرَهِ : وَاعلَم أنَّ البَصرَهَ مَهبطُ إبلیسَ ، ومَغرِسُ الفِتَنِ ، فَحادِث أهلَها بِالإِحسانِ إلَیهِم ، وَاحلُلُ عُقدَهَ الخَوفِ عَن قُلوبِهِم ، وقَد بَلَغَنی تَنَمُّرُکَ لِبَنی تَمیمٍ ، وغِلظَتُکَ عَلَیهِم ، وإنَّ بَنی تَمیمٍ لَم یَغِب لَهُم نَجمٌ إلّا طَلَعَ لَهُم آخَرُ ، وإنَّهُم لَم یُسبَقوا بِوَغمٍ (2) فی جاهِلِیَّهٍ ولا إسلامٍ ، وإنَّ لَهُم بِنا رَحِما ماسَّهً ، وقَرابَهً خاصَّهً ، نَحنُ مَأجورونَ عَلی صِلَتِها ، ومَأزورونَ عَلی قَطیعَتِها . فَاربَع أبَا العَبّاسِ رَحِمَکَ اللّهُ فیما جَری عَلی لِسانِکَ ویَدِکَ مِن خَیرٍ وشَرٍّ ! فَإنّا شَریکانِ فی ذلِکَ ، وکُن عِندَ صالِحِ ظَنّی بِکَ ، ولا یَفیلَنَّ (3) رَأیی فیکَ ، وَالسَّلامُ . (4)

.

1- .وقعه صفّین : ص 105 .
2- .الوَغم : التِّرَه ، الحقد (النهایه : ج 5 ص 209 «وغم») .
3- .فیل رأیه : قبّحه وخطّأه (لسان العرب : ج 11 ص 534 «فیل») .
4- .نهج البلاغه : الکتاب 18 .

وقعه صِفّین :علی علیه السلام ابن عبّاس را به جای خود در بصره گذاشته بود . ابن عبّاس ، نامه ای به علی علیه السلام نوشت و در آن از اختلاف مردم بصره یاد کرد . علی علیه السلام نیز به او نوشت : «از بنده خدا ، علی ، امیر مؤمنان ، به عبد اللّه بن عبّاس . امّا بعد ؛ سپاس ، ویژه خدای جهانیان است و خداوند بر سرور ما محمّد ، بنده و پیامبرش درود فرستد ! امّا بعد ؛ فرستاده ات بر من در آمده و آنچه را که تو پس از بیرون آمدن من از بصریان دیده ای و یا به تو رسیده است ، برایم گفته ای . اینک من تو را از [حال]این مردم ، آگاه می کنم . آنان [از دو حال ، بیرون نیستند .] یا امید به چیزی دارند و یا از مجازاتی هراسناک اند . پس امیدوارِ آنان را با عدالت و انصاف و احسان به او ، به خویش متمایل ساز و گِرِه ترس را از دل هایشان بگشای؛زیرا که فرماندهان بصره، نزد مردم ، شأن و عظمتی ندارند ، جز اندکی از آنان . و فرمان مرا پاس بدار ، و از آن درمگذر . به این تیره از قبیله ربیعه نیکی کن ، و نیز به هر کس که در منطقه توست . پس تا می توانی به آنها نیکی کن ، إن شاء اللّه . والسلام !».

امام علی علیه السلام در نامه اش به عبد اللّه بن عبّاس ، کارگزارش در بصره : بدان که بصره ، جایگاه فرود آمدن ابلیس و رُستنگاه فتنه هاست . پس دل مردمانش را با نیکی تازه بدار و گِره ترس را از دل هایشان بگشای . به من خبر رسیده که با بنی تمیم ، درشتی کرده ای و بر آنان سخت گرفته ای ، در حالی که ستاره ای از بنی تمیمْ پنهان نشد ، مگر آن که ستاره ای دیگر در میان آنان پدیدار شد و در جاهلیت و اسلام ، کسی بر آنان به زور چیره نشد . بنی تمیم با ما پیوند دارند و خویشاوند و نزدیک اند . ما با پاسداشت این ارتباط ، پاداش داریم ، و در بُریدن آن ، گناهکاریم . پس ای ابو عبّاس که خدایت بیامرزد ! در آنچه بر زبان و دستت می رود ، از نیکی و بدی، بردباری پیشه کن که ما هر دو در آن ، شریک خواهیم بود . تو آن گونه باش که گمان نیکویم به تو آن را می نماید و نظرم را درباره خود ، سست مکن . والسلام .

.

مختصر تاريخ دمشق عن سفيان بن عيينه :وَرَدَ صَعصَعَةُ بنُ صوحانَ عَلى عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ مِنَ البَصرَهِ ، فَسَأَلَهُ عَن عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، وكانَ عَلى خِلافَتِهِ بِها ، فَقالَ صَعصَعَهُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّهُ آخِذُ بِثَلاثٍ وتارِكٌ لِثَلاثٍ : آخِذٌ بِقُلوبِ الرِّجالِ إذا حَدَّثَ ، ويُحسِنُ الِاستِماعَ إذا حُدِّثَ ، وبِأيسَرِ الأَمرَينِ إذا خولِفَ . تارِكٌ لِلَمراءِ ، وتارِكٌ لِمُقارَبَهِ اللَّئيمِ ، وتارِكٌ لِما يُعتَذَرُ مِنهُ . (1)

رجال الكشّى عن الحارث :اِستَعمَلَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى البَصرَهِ عَبدَ اللّهِ بنَ عبَّاسٍ ، فَحَمَلَ كُلَّ مالٍ فى بَيتِ المالِ بِالبَصرَهِ ، ولَحِقَ بِمَكَّهَ وتَرَكَ عَلِيّا عليه السلام ، وكانَ مَبلَغُهُ ألفَى ألفِ دِرهَمٍ . فَصَعِدَ عَلِيٌّ عليه السلام المِنبَرَ حينَ بَلَغَهُ ذلِکَ فَبَکَى ، فَقالَ : هذَا ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فى عِلمِهِ وقَدرِهِ يَفعَلُ مِثلَ هذا ، فَکَيفَ يُؤمَنُ مَن کانَ دونَهُ ؟ اللّهُمَّ إنّى قَد مَلَلتُهُم فَأَرِحنى مِنهُم ، وَاقبِضنى إلَيکَ غَيرَ عاجِزٍ ولا مَلولٍ . (2)

رجال الكشّى عن الشعبى :لَمَّا احتَمَلَ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ بَيتَ مالِ البَصَرهِ وذَهَبَ بِهِ إلَى الحِجازِ ، کَتَبَ إلَيهِ عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ إلى عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ، أمّا بَعدُ ، فَإنّى قَد کُنتُ أشرَکتُکَ فى أمانَتى ، ولَم يَکُن أحَدٌ مِن أهلِ بَيتى فى نَفسى أوثَقَ مِنکَ لِمُواساتى ومُوازَرَتى وأداءِ الأَمانَهِ إلَيَّ ، فَلَمّا رَأَيتَ الزَّمانَ عَلَى ابنِ عَمِّکَ قَد کَلِبَ ، وَالعَدُوَّ عَلَيهِ قَد حَرِبَ ، وأمانَهَ النّاسِ قَد خَرِبَت ، وهذِهُ الاُمورَ قَد قَسَت ، قَلَبتَ لِابنِ عَمِّکَ ظَهرَ المِجَنِّ (3) ، وفارَقتَهُ مَعَ المُفارِقينَ ، وخَذَلتَهُ أسوأَ خِذلانِ الخاذِلينَ . فَکَأَنَّکَ لَم تَکُن تُريدُ اللّهَ بِجِهادِکَ ، وکَأَنَّکَ لَم تَکُن عَلى بَيِّنَهٍ مِنَ رَبِّکَ ، وکَأَنَّکَ إنَّما کُنتَ تَکيدُ اُمَّهَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عَلى دُنياهُم ، وتَنوى غِرَّتَهُم (4) ، فَلَمّا أمکَنَتکَ الشِّدَّهُ فى خِيانَهِ اُمَّهِ مُحَمَّدٍ أسرَعتَ الوَثبَهَ وعَجَّلتَ العَدوَهَ ، فَاختَطَفتَ ما قَدَرتَ عَلَيهِ اختِطافَ الذِّئبِ الأَزَلِّ (5) رَميَّهَ المِعزَى الکَسيرِ . کَأَنَّکَ لا أبا لَکَ إنَّما جَرَرتَ إلى أهلِکَ تُراثَکَ مِن أبيکَ واُمِّکَ ، سُبحانَ اللّهِ ! أ ما تُؤمِنُ بِالمَعادِ ؟ ! أ وَما تَخافُ مِن سوءِ الحِسابِ ؟ ! أ وَما يَکبُرُ عَلَيکَ أن تَشتَرِىَ الإِماءَ ، وتَنکِحَ النِّساءَ بِأموالِ الأَرامِلِ وَالمُهاجِرينَ الَّذينَ أفاءَ اللّهُ عَلَيهِم هذِهِ البِلادَ ؟ ! اُردُد إلَى القَومِ أموالَهُم ، فَوَاللّهِ لَئِن لَم تَفعَل ثُمَّ أمکَنَنِى اللّهُ مِنکَ لَاُعذِرَنَّ اللّهَ فيکَ ، فَوَاللّهِ لَو أنَّ حَسَنا وحُسَينا فَعَلا مِثلَ ما فَعَلتَ ، لَما کانَ لَهُما عِندى فى ذلِکَ هَوادَهٌ ، ولا لِواحِدٍ مِنهُما عِندى فيهِ رُخصَهٌ ، حَتّى آخُذَ الحَقَّ ، واُزيحَ الجَورَ عَن مَظلومِها ، وَالسَّلامُ . قالَ : فَکَتَبَ إلَيهِ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ : أمّا بَعدُ ، فَقَد أتانى کِتابُکَ ، تُعَظِّمُ عَلَيَّ إصابَهَ المالِ الَّذى أخَذتُهُ مِن بَيتِ مالِ البَصرَهِ ،

ولَعَمرى إنَّ لى فى بَيتِ مالِ اللّهِ أكثَرَ ممّا أخَذتُ ، وَالسَّلامُ . قالَ : فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام : أمّا بَعدُ ، فَالعَجَبُ كُلُّ العَجَبِ مِن تَزيينِ نَفسِکَ أنَّ لَکَ فى بَيتِ مالِ اللّهِ أكثَرَ مِمّا أخَذتَ ، وأكثَرَ مِمّا لِرَجُلٍ مِنَ المُسلِمينَ ، فَقَد أفلَحتَ إن كانَ تَمَنّيکَ الباطِلَ وادِّعاؤُکَ ما لا يَكونُ يُنجيکَ مِنَ الإِثمِ ، ويُحِلُّ لَکَ ما حَرَّمَ اللّهُ عَلَيکَ ، عَمرکَ اللّهُ إِنَّکَ لَأَنتَ العَبدُ المُهتدى إذا ! فَقَدَ بَلَغَنى أنَّکَ اتَّخَذتَ مَكَّةَ وَطَنا ، وضَرَبتَ بِها عَطَنا (6) ، تَشتَرى مُوَلَّداتِ مَكَّةَ وَالطّائِفِ ، تَختارُهُنَّ عَلى عَينِکَ ، وتُعطى فيهِنَّ مالَ غَيرِکَ ، وإنّى لَأُقسِمُ بِاللّهِ رَبّى ورَبِّک رَبِّ العِزَّهِ ، ما يَسُرُّنى أنَّ ما أخَذتَ مِن أموالِهِم لى حَلالٌ أدَعُهُ لِعَقِبى ميراثا ، فَلا غَروَ ، وأشَدّ بِاغتِباطِکَ تَأكُلُه رُوَيدا رُوَيداً ، فَكَأن قَد بَلَغتَ المَدى ، وعُرِضتَ عَلى رَبِّکَ ، وَالمَحَلّ الَّذى يَتَمَنَّى الرَّجعَةَ ، والمُضَيِّعِ لِلتَّوبَهِ كَذلِکَ ، وما ذلِکَ ، ولاتَ حينَ مَناصٍ ! وَالسَّلامُ . قالَ : فَكَتَبَ إلَيهِ عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ : أمّا بَعدُ ، فَقَد أكثَرتَ عَلَىَّ ، فَوَاللّهِ لَأَن ألقَى اللّهَ بِجَميعِ ما فِى الأَرضِ مِن ذَهَبِها وعِقيانِها أحَبُّ إلَىَّ أن ألقَى اللّهَ بِدَمِ رَجُلٍ مُسلِمٍ . (7)

.

1- .مختصر تاريخ دمشق : ج 12 ص 313 .
2- .رجال الكشّى : ج 1 ص 279 الرقم 109 .
3- .ظَهر المِجَنّ : هذه كلمه تُضرب مَثلاً لمن كان لصاحبه على مَودّه أو رعايه ثمّ حالَ عن ذلک (النهايه : ج 1 ص 308 «جنن») .
4- .الغِرَّه : الغَفْله (النهايه : ج 3 ص 354 «غرر») .
5- .الأَزلّ : بتشديد اللّام : السريع الجرى (لسان العرب : ج 15 ص 307 «زلل») .
6- .العطن : المراح والمأوى (النهايه : ج 3 ص 258 «عطن») .
7- .رجال الكشّى : ج 1 ص 279 الرقم 110 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 400 ، العقد الفريد : ج 3 ص 348 عن أبى الكنود ، الأوائل لأبى هلال : ص 196 كلّها نحوه .

مختصر تاریخ دمشق به نقل از سفیان بن عُیَیْنه : صعصعه بن صوحان از بصره نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد . [علی علیه السلام]از او درباره عبد اللّه بن عبّاس پرسید که در آن زمان ، فرماندار بصره بود . صعصعه گفت : او سه کار می کند و سه کار نمی کند : چون سخن می گوید ، دل های مردم را می رُباید ، و چون با او سخن گفته می شود ، خوب گوش می کند ، و چون با وی مخالفت می شود،آسان ترین و ملایم ترین کار را برمی گزیند. ستیزه جویی نمی کند، به افراد پَستْ نزدیک نمی شود و آنچه را که موجب عذرخواهی می شود ، مرتکب نمی گردد .

رجال الکشّی به نقل از حارث : علی علیه السلام عبد اللّه بن عبّاس را بر بصره گمارد و او همه اموال بیت المال بصره (به ارزش دو میلیون درهم) را بار کرد و به مکّه برد و علی علیه السلام را واگذاشت . پس چون خبر آن به علی علیه السلام رسید ، بر منبر رفت و گریست و فرمود : «این پسر عموی پیامبر خداست که با این همه دانش و منزلتش ، چنین کاری می کند . پس چگونه می توان به افراد فروتر از او اعتماد کرد ؟! بار خدایا! من از آنان ملول گشته ام . آسوده ام کن و مرا به سوی خود ببر ؛ بی درماندگی و افسردگی» . (1)

رجال الکشّی به نقل از شَعبی : چون عبد اللّه بن عبّاس ، اموال بیت المال بصره را برداشت و به حجاز برد ، علی بن ابی طالب به او نوشت : «از بنده خدا علی بن ابی طالب به عبد اللّه بن عبّاس . امّا بعد ؛ من تو را در امانتم شریک کرده بودم و در نظرم هیچ یک از خاندانم در همکاری و همیاری با من چون تو مورد اعتماد نبود و امانتدار من نمی نمود . امّا تو همین که دیدی روزگار بر پسر عمویت یورش برده و دشمن به پیکار او برآمده و حکومتِ سپرده شده به او ، تباه شده و کارها سخت گشته است ، رنگ عوض کردی و با پسر عمویت به گونه دیگری شدی و همراه جدایی خواهان ، راه جدایی پیمودی و به بدترین شکل ، او را وا نهادی . گویی کوششت برای خدا نبود و برهان روشن پروردگارت تو را راه نمی نمود و گویی تنها هدفت ، نیرنگ زدن به امّت محمّد صلی الله علیه و آله بود تا دنیایشان را به چنگ آوری و آنان را بفریبی! و چون مجال بیشتری در خیانت به امّت یافتی ، به سرعت برجَستی و شتابان دویدی و چونان گرگ تیزتک که بُز زخم خورده پا شکسته را می رُباید ، آنچه را بر آن تسلّط داشتی ، ربودی . گویی ای بی پدر (2) ارث پدر و مادرت را به سوی

خانواده ات می فرستی . سبحان اللّه ! آیا معاد را باور نداری؟ آیا از سختی حساب ، بیم نداری؟ آیا بر تو گران نمی آید که با اموال بیوه زنان و مهاجرانی که خداوند ، [درآمد] این سرزمین ها را نصیب آنان کرده است ، کنیزکانی بخری و زنانی را به همسری بگیری ؟! اموال مردم را به آنان بازگردان . به خدا سوگند ، اگر چنین نکنی و خدا تو را در دسترسم قرار دهد ، برای مجازاتت ، نزد خدا حجّت خواهم داشت . به خدا سوگند ، اگر حسن و حسین هم کاری چون کار تو می کردند ، ذرّه ای با آنان مدارا نمی کردم و هیچ یک از آن دو از دستم آسوده نبودند تا حق را از آنان بگیرم و ستم را از سرِ ستمدیده بزدایم . والسلام !» . پس عبد اللّه بن عبّاس به امام علیه السلام نوشت : امّا بعد ؛ نامه ات به من رسید . برداشتن مالی را که از بیت المال بصره گرفته بودم ، بر من بزرگ شمرده ای و به جانم سوگند ، سهم من در بیت المال خدا بیش از آن است که برگرفته ام . والسلام ! پس علی بن ابی طالب علیه السلام به او نوشت : «امّا بعد ؛ چه شگفت و حیرت انگیز است ! نفْست کارت را برایت آراسته و تو را فریفته که سهم تو از بیت المال خدا بیشتر از آن است که برداشته ای و بیشتر از دیگر مردان مسلمان است . اگر این آرزوها [و خیالپردازی های]باطل و ادّعاهای بی پایه ، تو را از گناهت می رهانْد و حرام خدا را برایت حلال می کرد ، خدا به تو عمر دهد که در آن صورت ، تو رستگار می شدی و بنده ای رهیافته بودی ! به من خبر رسیده که تو مکّه را وطن خود ساخته ای و اصطبلی بنا نهاده ای و کنیزکان مکّه و طائف را می خری و هر کدام را که می خواهی ، برمی گزینی و در برابر آنها مال کس دیگری را می پردازی و من به خداوند ، پروردگار من و تو ، و خداوندگارِ عزّت ، سوگند می خورم که اگر آنچه تو از اموال ایشان گرفتی ، مِلک [طِلْقِ]حلالم باشد و من [آن را انفاق نکنم و] به ارث برای پس از خود بگذارم ، شادم نمی کند . پس چگونه در شگفت نباشم که تو این چنین از خوردن این اموال ، شادمانی؟ ! کمی آهسته تر ! به پایان کارت نزدیک و بر پروردگارت عرضه می شوی و در جایی فرود می آیی که آرزوی بازگشت می کنی ، همچون کسی که توبه را تباه کرده است ، امّا دیگر دیر شده و جای گریز نیست . والسلام !» . پس عبد اللّه بن عبّاس به او نوشت : امّا بعد ؛ خُرده گیری ات بر من فراوان گشته است . به خدا سوگند ، اگر خدا را در حالی دیدار کنم که همه طلا و جواهرهای ناب زمین را با خود داشته باشم ، برایم دوست داشتنی تر است از آن که خدا را دیدار کنم ، در حالی که دستم به خون مرد مسلمانی آغشته باشد .

.

1- .درباره مضمون این گونه روایات ، در پایان این قسمت ، بحث کرده ایم .

2- .این تعبیر ، ترجمه «لا أبا لک» است که برای مدح و نکوهش به کار می رود (ر . ک : النهایه : ج 1 ص 22) .

ص: 358

. .

ص: 359

. .

الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى بَعضِ عُمّالِهِ : أمّا بَعدُ ، فَإنّى كُنتُ أشرَكتُکَ فى أمانَتى ، وجَعَلتُکَ شِعارى وبِطانَتى ، ولَم يَكُن رَجُلٌ مِن أهلى أوثَقَ مِنکَ فى نَفسى لِمُواساتى ومُوازَرَتى ، وأداءِ الأمانَهِ إلَىَّ ، فَلَمّا رَأيتَ الزَّمانَ عَلَى ابنِ عَمِّکَ قَد كَلِبَ ، وَالعَدُوَّ قَد حَرِبَ ، وأمانَهَ النّاسِ قَد خَزِيَت ، وهذِهِ الاُمَّهَ قَد فَنَكَت (1) وشَغَرَت (2) ، قَلَبتَ لِابنِ عَمِّکَ ظَهرَ المِجَنِّ ، فَفارَقتهُ مَعَ المُفارِقينَ ، وخَذَلَتَهُ مَعَ الخاذِلينَ ، وخُنتَهُ مَعَ الخائِنينَ ، فَلاَ ابنَ عَمِّکَ آسَيتَ ، ولَا الأمانَهَ أدَّيتَ . وكَأَنَّکَ لَم تَكُنِ اللّهَ تُريدُ بِجِهادِکَ ، وكَأَنَّکَ لَم تَكُن عَلى بَيِّنَهٍ مِن رَبِّکَ ، وكَأَنَّکَ إنَّما كُنتَ تَكيدُ هذِهِ الاُمَّهَ عَن دُنياهُم ، وتَنوى غِرَّتَهُم عَن فَيئِهِم ، فَلَمّا أمكَنَتَکَ الشِّدَّهُ فى خِيانَهِ الاُمَّهِ أسرَعتَ الكَرَّهَ ، وعاجَلتَ الوَثبَهَ ، وَاختَطَفتَ ما قَدَرتَ عَلَيهِ مِن أموالِهِمُ المَصونَهِ لِأرامِلِهِم وأيتامِهِمُ اختِطافُ الذِّئبِ الأزَلِّ دامِيَهَ المِعزَى الكَسيرَهَ ، فَحَمَلتَهُ إلَى الحِجازِ رَحيبَ الصَّدرِ بِحَملِهِ ، غَيرَ مُتَأثِّمٍ مِن أخذِهِ ، كَأَنَّکَ لا أبا لِغَيرِکَ حَدَرتَ إلى أهلِکَ تُراثَکَ مِن أبيکَ وأُمِّکَ ، فَسُبحان اللّهِ ! أ ما تُؤمِنُ بِالمَعادِ ؟ أ وَما تَخافُ نِقاشَ الحِسابِ ؟ أيُّها المَعدودُ كانَ عِندَنا مِن اُولِى الألبابِ ، كَيفَ تُسيغُ شَرابا وطَعاما ، وأنتَ تَعلَمُ أنَّکَ تَأكُلُ حَراما ، وتَشرَبُ حَراماً ، وتَبتاعُ الإماءَ وَتنكِحُ النِّساءَ مِن أموالِ اليَتامى والمَساكينِ وَالمُؤمِنينَ وَالمُجاهِدينَ ، الَّذينَ أفاءَ اللّهُ عَلَيهِم هذِهِ الأموالَ ، وأحرَزَ بِهِم هذِهِ البِلادَ ! فَاتَّقِ اللّهَ وَاردُد إلى هؤُلاءِ القَومِ أموالَهُم ، فَإنَّکَ إن لَم تَفعَلَ ثُمَّ أمكَنَنِى اللّهُ مِنکَ لَاُعذِرَنَّ إلَى اللّهِ فيکَ ، ولَأضرِبَنَّکَ بِسَيفِى الَّذى ما ضَرَبتُ بِهِ أحَدا إلّا دَخَلَ النّارَ ! ووَاللّهِ ، لَو أنَّ الحَسَنَ وَالحُسَينَ فَعَلا مِثلَ الَّذى فَعَلتَ ، ما كانَت لَهُما عِندى هَوادَهٌ ، ولا ظَفِرا مِنّى بِإرادَهٍ ، حَتّى آخُذَ الحَقَّ مِنهُما ، واُزيحَ الباطِلَ عَن مَظلَمَتِهِما ، واُقسِمُ بِاللّهِ رَبِّ العالَمينَ ما يَسُرُّنى أنَّ ما أخَذتَهُ مِن أموالِهِم حَلالٌ لى ، أترُكُهُ ميراثا لِمَن بَعدى ، فَضَجَّ رُوَيدا ، فَكَأَنَّکَ قَد بَلَغتَ المَدى ، ودُفِنتَ تَحتَ الثَّرى ، وعُرِضَت عَلَيکَ أعمالُکَ بِالمَحَلِّ الَّذى يُنادِى الظّالِمُ فيهِ بِالحَسرَهِ ، ويَتَمَنَّى المُضَيِّعُ فيهِ الرَّجعَهَ ، ولاتَ حينَ مَناصٍ ! (3)

.

1- .الفَنْک : الكذب ، والتعدّى ، واللَّجاج (لسان العرب : ج 1 ص 479 «فنک») .

2- .الشغر : البُعد (النهايه : ج 2 ص 482 «شغر») .

3- .نهج البلاغه : الكتاب 41 وراجع ربيع الأبرار : ج 3 ص 375 .

امام علی علیه السلام در نامه اش به یکی از کارگزارانش : امّا بعد ؛ من تو را در امانتم شریک کردم و تو را نزدیک ترین فرد به خود و از خواصّ خود قرار دادم و در نظرم هیچ یک از خاندانم در همکاری و همیاری با من ، چون تو مورد اعتماد نبودند و امانتدار من نمی نمودند . امّا تو همین که دیدی روزگار بر پسر عمویت یورش بُرده و دشمن به پیکار او برآمده و امانت مردم (حکومتْ) خوار گشته و این امّت ، لجاجت کرده و پراکنده گشته اند ، با پسرعمویت نَرد مخالفت باختی و همراه جدایی خواهان ، راه جدایی تاختی و او را با رهاکنندگانش واگذاشتی و چون دیگر خیانتکاران به او خیانت کردی . پس نه با پسرعمویت همیاری کردی و نه امانت را ادا نمودی . گویی کوششت برای خدا نبود و برهان روشن پروردگارت تو را راه نمی نمود و هدفت نیرنگ زدن به این امّت بود تا دنیایشان را به چنگ آوری و آنان را در گرفتن سهم خودشان فریب دهی . چون مجال بیشتری برای خیانت به امّت یافتی ، شتابان بازگشتی و تند برجَستی و تا توانستی از داراییِ نگاه داشته شده برای بیوه زنان و یتیمان برداشتی ، آن سان که گرگ تیزتک ، بُز زخم خورده پا شکسته را می رُباید . پس با خاطری آسوده ، آن مال ربوده را به حجاز بردی و خود را در برداشتن آن ، گنهکار ندانستی . گویی برای جز تو پدر مباد (1) که ارث پدر و مادرت را به سوی خانواده ات می فرستی . سبحان اللّه ! آیا معاد را باور نداری و از سختگیری در حساب ، بیم نداری؟ ای که نزد ما از خردمندان به شمار می رفتی ! چگونه نوشیدنی و خوردنی را بر خود روا دانستی ، در حالی که می دانی حرام می خوری و حرام می آشامی؟ و چگونه از مال یتیمان و بینوایان و مؤمنان و مجاهدانی که خداوندْ این اموال را نصیب آنان نموده و این شهرها را با آنان حفظ کرده است ، کنیزکانی می خری و زنانی را به همسری می گیری؟ پس ، از خدا بترس . اموال این قوم را به آنان بازگردان که بی گمان ، اگر اموال را باز پس ندهی و خدا تو را در دسترس من قرار دهد ، برای کیفر نمودنت ، نزد خدا دلیل قاطع دارم ، و با همان شمشیری تو را می زنم که هیچ کس را با آن نزدم ، مگر آن که رهسپار آتش [دوزخ] شد . و به خدا سوگند ، اگر حسن و حسین هم کاری همچون کار تو می کردند ، با آنان مدارا نمی کردم و به مقصود خود نمی رسیدند و حق را از آنان می گرفتم و باطلِ به ستم پدیدآمده آنان را می زدودم . به پروردگار جهانیانْ سوگند که آنچه تو از اموال مسلمانان برگرفتی ، اگر برای شخص من بود ، شادم نمی نمود که [انفاق نکنم و]برای پس از خود به ارث بگذارم . پس اندکی تأمّل کن [و وقتی را به یاد آر] که به پایان راه

رسیده و زیر خاک رفته ای و کردارت به تو عرضه شده است ؛ در آن جا که ستمکار ، فریاد حسرت بر می کشد و تباه کننده [عمر] ، آرزوی بازگشت می کند ، ولی دیگر دیر شده و جای گریز نیست» .

.

1- .این تعبیر ، ترجمه «لا أبا لغیرک» است که هم برای نکوهش و هم برای ستایش به کار می رود (ر . ک : بحار الأنوار : ج 33 ص 505) .

ص: 362

. .

ص: 363

. .

عيون الأخبار :وَجَدتُ فى كِتابٍ لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ إلَى ابنِ عَبّاسٍ حينَ أخَذَ مِن مالِ البَصرَهِ ما أخَذَ : إنّى أشرَكتُکَ فى أماتَتى ولَم يَکُن رَجُلٌ مِن أهلى أوثَقَ مِنکَ فى نَفسى ، فَلَمّا رَأيتَ الزَّمانَ عَلَى ابنِ عَمِّکَ قَد کَلِبَ ، وَالعَدُوَّ قَد حَرِبَ ، قَلَبتَ لِابنِ عَمِّکَ ظَهرَ المِجَنِّ بِفِراقِهِ مَعَ المُفارِقينَ ، وخِذلانِهِ مَعَ الخاذِلينَ ، وَاختَطَفتَ ما قَدَرتَ عَلَيهِ مِن أموالِ الاُمَّهِ اختِطافَ الذِّئبِ الأزَلِّ دامِيَهَ المِعزى . وفِى الکِتابِ : ضَحِّ رُوَيدا فَکَأن قَد بَلَغَتَ المَدى ، وعُرِضَت عَلَيکَ أعمالُکَ بِالمَحَلِّ الَّذى بِهِ يُنادِى المُغتَرُّ بِالحَسرَهِ ، ويَتَمَنَّى المُضَيِّعُ التَّوبَهَ ، وَالظّالِمُ الرَّجعَهَ . (1)

تاريخ الطبرى :خَرَجَ عَبدُ اللّهِ بنُ العَبّاسِ مِنَ البَصرَهِ ولَحِقَ مَکَّهَ فى قَولِ عامَّهِ أهلِ السِّيَرِ ، وقَد أنکَرَ ذلِکَ بَعضُهُم ، وزَعَمَ أ نَّهُ لَم يَزَلِ بِالبَصرَهِ عامِلاً عَلَيها مِن قِبَلِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىٍّ عليه السلام حَتّى قُتِلَ ، وبَعدَ مَقتَلِ عَلِىٍّ حَتّى صالَحَ الحَسَنُ مُعاوِيَهَ ، ثُمَّ خَرَجَ حينَئِذٍ إلى مَکّه . (2)

تاريخ اليعقوبى :کَتَبَ أبوُ الأَسوَدِ الدُّؤَلِىُّ وکانَ خَليفَهَ عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ بِالبَصرَهِ إلى عَلِىٍّ يُعلِمُهُ أنَّ عَبدَ اللّهِ أخَذَ مِن بَيتِ المالِ عَشَرَهَ آلافِ دِرهَمٍ ، فَکَتَبَ إلَيهِ يَأمرُهُ بِرَدِّها ، فَامتَنَعَ ، فَکَتَبَ يُقسِمُ لَهُ بِاللّهِ لَتَرُدَّنَّها . فَلَمّا رَدَّها عَبدُ اللّهِ بنُ عَبّاسٍ ، أو رَدَّ أکثَرَها ، کَتَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّ المَرءَ يَسُرُّهُ دَرکَ ما لَم يَکُن لِيَفوتَهُ ، ويَسوؤُهُ فَوتَ ما لَم يَکُن لِيُدرِکَهُ ، فَما أتاکَ مِنَ الدُّنيا فَلا تُکثِر بِهِ فَرَحا ، وما فاتَکَ مِنها فَلا تُکثِر عَلَيهِ جَزَعا ، وَاجعَل هَمَّکَ لِما بَعدَ المَوتِ ، وَالسَّلامُ . فَکانَ ابنُ عَبّاسٍ يَقولُ : ما اتَّعَظتُ بِکَلامٍ قَطُّ اتّعاظى بِکَلامِ أميرِ المُؤمِنينَ (3) .

.

1- .عيون الأخبار لابن قتيبه : ج 1 ص 57 ، مختصر تاريخ دمشق : ج 12 ص 320 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 141 ، الکامل فى التاريخ : ج 2 ص 432 .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 205 .

عیون الأخبار :در نامه ای از علی بن ابی طالب که خداوند ، گرامی اش بدارد به ابن عبّاس ، هنگامی که اموالی را از بیت المال بصره برگرفت ، چنین یافتم : «من تو را در امانتم شریک کرده بودم و در نظرم هیچ یک از خاندانم چون تو مورد اعتمادم نبودند . امّا همین که دیدی روزگار بر پسر عمویت یورش برده و دشمن به پیکار او برآمده ، با پسر عمویت به گونه دیگری شدی و همراه جدایی خواهان ، راه جدایی پیمودی و مانند دیگر رهاکنندگانش او را رها کردی و از اموال امّت که در اختیارت بود برداشتی ، آن سان که گرگ تیزتک ، بُز زخم خورده را می رُباید . پس اندکی تأمّل کن [و وقتی را به یاد آر] که به پایان راه رسیده ای و کردارت به تو عرضه شده است ؛ در آن جا که فریب خورده ، فریاد حسرت بر می کشد و تباه کننده [عمر] ، آرزوی بازگشت می کند و ستمکار ، رجعت [به زندگی دنیا] را می طلبد .

تاریخ الطبری:غالب سیره نویسان می گویند: «عبد اللّه ابن عبّاس ، از بصره بیرون آمد و به مکّه در آمد» و برخی از آنان ، این موضوع را انکار کرده و گفته اند : «ابن عبّاس ، پیوسته از سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام کارگزار بصره بود تا آن که علی علیه السلام کشته شد و پس از کشته شدن علی علیه السلام نیز در بصره بود تا حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد . سپس از بصره به سوی مکّه رفت» .

تاریخ الیعقوبی :ابو الأسود دُئلی که جانشین عبد اللّه بن عبّاس در بصره بود به علی علیه السلام نامه نوشت و به او اعلام کرد که عبد اللّه ، ده هزار درهم از بیت المال بصره گرفته است . پس [علی علیه السلام]به او نامه نوشت و به او فرمان داد که آن مبلغ را بازگردانَد ؛ امّا ابن عبّاسْ خودداری کرد و [علی علیه السلام] نامه [دیگری] به او نوشت و او را به خدا سوگند داد که مال را بازگرداند . پس چون عبد اللّه بن عبّاسْ آن [اموال] را بازگردانْد ، یا بیشترِ آن را بازگردانْد ، علی علیه السلام به او نوشت : «امّا بعد ؛ انسان از دستیابی به چیزی خوش حال می شود که در هر حال به آن می رسد،و از دست رفتن چیزی او را ناراحت می کند که هرگز به آن نمی رسد. پس بر هرچه از دنیا به دستت رسید ، خیلی شادمانی مکن و بر آنچه از دستت رفت ، بی تابی مکن و اندیشه ناکِ پس از مرگ باش . والسلام!» . ابن عبّاس می گفت : تاکنون از هیچ سخنی مانند این سخن امیر مؤمنان ، پند نگرفته ام .

سخنی درباره خیانت نسبت داده شده به ابن عبّاس

سخنی درباره خیانت نسبت داده شده به ابن عبّاسیکی از نکات مهم در زندگانی ابن عبّاس ، ماجرای بیت المال بصره است . در منابع تاریخی و حدیثی مانند : تاریخ الطبری ، الکامل فی التاریخ ، أنساب الأشراف ، رجال الکشّی ، نهج البلاغه (بدون یادکردِ نام ابن عبّاس) چنگ اندازی به بیت المال بصره یاد شده است و پژوهشگران ، دیدگاه های گوناگونی در این باره ابراز داشته اند . الف . برخی محقّقان و رجالیان ، با توجّه به : نا استواری اسناد این نقل ها ، بزرگی و جلالت شخصیت و دانش و فضیلت ابن عبّاس ، پیوند استوار او با علی علیه السلام و اخلاص و شیفتگی او نسبت به آن حضرت ، و نقش بنی امیّه در وارونه سازی چهره یاران علی علیه السلام ، به انکار آن پرداخته اند . ب . برخی ضمن اعتراف به پاره ای از آنچه آمد ، از آن رو که مطلب یاد شده در کتاب های بسیاری آمده است و در همان روزگار نیز نقل شده و بر ابن عبّاسْ خُرده گیری شده است ، نفی آن را به سهولت ، ممکن ندانسته اند . ج . برخی ضمن پذیرش اصل ماجرا و تذکّر علی علیه السلام ، بر این باور رفته اند که ابن عبّاس ، متوجّه خطای خود شد و همه یا اکثر اموال را برگردانْد . چنین گزارشی ، از جمله در تاریخ الیعقوبی آمده است . نقل یعقوبی گو این که منفرد است ولی می تواند در تحلیل جریان ، سودمند افتد .

.

نکته مهمّی که نباید در قضایایی این گونه فراموش کرد ، نقش حادثه آفرینان و گزارش سازان است . حسن بن زین الدین (م 1011 ق) ، مشهور به «صاحب معالم» ، هوشمندانه نقش بنی امیّه را در ساختن این ماجرا یافته است ، و در میان معاصران ما ، محقّقانی چون سید جعفر مرتضی عاملی بر آن ، تأکید کرده اند . اگر بدانیم که ابن عبّاس با توجّه به جایگاه بلند و شهرت علمی انکار ناپذیر در آن روزگار تیره ، مدافع بی باک و نستوه علی علیه السلام و آل او و منتقد و افشاگر حاکمان بنی امیّه بوده است ، فهم این دیدگاه ، سهل خواهد بود . ضمن آن که ابن عبّاس را معصوم نمی شماریم و احتمال خطای او را نفی نمی کنیم ، قبول تمام آنچه را درباره این جریان در کتب تاریخی آمده است ، کاری غیر محقّقانه و دور از شخصیت ابن عبّاس می دانیم . از این رو ، ابن ابی الحدید می گوید : ماجرای این نامه برای من مشکل شده است . اگر آن را انکار کنم و بگویم که این نامه جعلی است و آن را به دروغ به امیر مؤمنانْ نسبت می دهند ، با راویان ، مخالفت کرده ام ؛ زیرا آنان بر نقل این سخن از امام علیه السلام اتّفاق دارند و در بیشتر کتاب های سیره نگاری از آن یاد شده است . و اگر بخواهم آن را خطاب به ابن عبّاس بدانم ، آگاهی ام به همراهی او با امیر مؤمنان (در زندگی و پس از مرگ ایشانْ) مانع می شود . و اگر خطاب به فرد دیگری باشد ، نمی دانم آن را خطاب به کدام یک از خویشان حضرت بدانم ؛ چون سخن حضرت به این نکته اشاره دارد که مخاطب نامه از خویشان و عموزادگان ایشان است . بدین ترتیب ، من در باره این موضوع ، نمی توانم نظری بدهم و توقّف می کنم .

.

59عَبدُ اللّهِ بنُ کَعبٍ المُرادِیُّکان من أعیان أصحاب الإمام علیّ علیه السلام . (1)

وقعه صفّین عن عبد الرحمن بن عبد اللّه :إنَّ عَبدَ اللّهِ بنَ کَعبٍ قُتِلَ یَومَ صِفّینَ ، فَمَرَّ بِهِ الأَسوَدُ بنُ قَیسٍ بِآخِرِ رَمَقٍ فَقالَ : عَزَّ عَلَیَّ وَاللّهِ مَصرَعُکَ ، أمَا واللّهِ لَو شَهِدتُکَ لَاسَیتُکَ ولَدافَعتُ عَنکَ ، ولَو رَأَیتُ الَّذی أشعَرَکَ لَأحبَبتُ ألّا یُزایِلَنی حَتّی أقتُلَهُ أو یُلحِقَنی بِکَ . ثُمَّ نَزَلَ إلَیهِ فَقالَ : رَحِمَکَ اللّهُ یا عَبدَ اللّهِ ، وَاللّهِ إن کانَ جارُکَ لَیَأمَنُ بَوائِقَکَ ، وإن کُنتَ لَمِنَ الذّاکِرینَ اللّهَ کَثیرا ، أوصِنی رَحِمَکَ اللّهُ . قالَ : اُوصیکَ بِتَقوَی اللّهِ ، وأن تُناصِحَ أمیرَ المُؤمِنینَ ، وأن تُقاتِلَ مَعَهُ المُحِلّینَ ، حَتّی یَظهَرَ الحَقُّ أو تَلحَقَ بِاللّهِ . وأبلِغهُ عَنّی السَّلامَ وقُل لَهُ : قاتِلِ عَلَی المَعرَکَهِ حَتّی تَجعَلَها خَلفَ ظَهرِکَ ، فَإنَّهُ مَن أصبَحَ وَالمَعرَکَهُ خَلفَ ظَهرِهِ کانَ الغالِبَ . ثُمَّ لَم یَلبَث أن ماتَ ، فَأقبَلَ الأَسوَدُ إلی عَلِیٍّ فَأخبَرَهُ ، فَقالَ : رَحِمَهُ اللّهُ ، جاهَدَ مَعَنا عَدُوَّنا فِی الحَیاهِ ، ونَصَحَ لَنا فِی الوَفاهِ . (2)

.

1- .اُسد الغابه : ج 3 ص 371 الرقم 3153 ، الاستیعاب : ج 3 ص 105 الرقم 1662 ، الإصابه : ج 4 ص 187 الرقم 4936 .
2- .وقعه صفّین : ص 456 ؛ تاریخ الطبری : ج 5 ص 46 عن أبی بکر الکندی ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 385 نحوه .

59 . عبد اللّه بن کعب مرادی

59عبد اللّه بن کعب مرادیاو از یاران بزرگ امام علی علیه السلام بود .

وقعه صِفّین به نقل از عبد الرحمان بن عبد اللّه : عبد اللّه بن کعب در جنگ صِفّین، کشته شد و اَسوَد بن قیس، در واپسین دم زندگی او که هنوز اندک رمقی داشت بر او گذشت و گفت : به خدا سوگند که از پا درآمدن تو بر من بسی گران و ناگوار است . به خدا ، اگر پیش تر تو را می دیدم ، یاری ات می کردم و از تو با جان دفاع می کردم ، و اگر آن کس را که تو را از پا افکنده و به خاک و خونت درآمیخته می دیدم ، خوش داشتم از او دست برندارم تا یا من او را بکشم و یا او مرا به تو ملحق کند . سپس از اسب به زیر آمد و کنارش نشست و گفت : خدا تو را بیامرزد ای عبد اللّه که به خدا سوگند ، پیوسته همسایه از گزندت در امان بود و همواره به یاد خدا بودی . مرا اندرزی ده ، خدایت رحمت کناد! [عبد اللّه] گفت : تو را به تقوای الهی سفارش می کنم و نیز به این که نیکخواه امیر مؤمنان باشی و در کنار او با متجاوزان بجنگی تا حق ، چیره شود و یا به خداوند بپیوندی . از جانب من به امیر مؤمنان ، سلام برسان و به او بگو : چندان در رزمگاه بجنگ که صحنه نبرد را پشت سر نهی ؛ چرا که فردا پیروز میدان ، کسی است که رزمگاه را پشت سر نهاده باشد . سپس چیزی نپایید که جان داد . اسوَد ، نزد علی علیه السلام آمد و به او گزارش داد . علی علیه السلام فرمود : «خدا رحمتش کند . در زندگی همراه ما با دشمنان ، جهاد کرد و به گاه وفات نیز برایمان خیرخواهی کرد » .

.

60عَبدُ اللّهِ بنُ هاشِمِ بنِ عُتبَةَ بنِ أبی وَقّاصنجل البطل العظیم فی ساحه الوغی ، والعابد ذی القلب السلیم فی جیش أمیر المؤمنین علیه السلام هاشم بن عتبه (1) . رفع الرایه بعد أبیه (2) ، وألقی خطبه حماسیّه أمام جیش معاویه ، وصف فیها أباه ، وذکر منزله الإمام الرفیعه ، وکشف عن حقیقه معاویه . ثمّ حمل علی العدوّ (3) . أُخذ إلی معاویه أسیرا بعد شهاده أمیر المؤمنین ، وتحدّث بشجاعه وثبات ، فردّ علی ما نطق به عمرو بن العاص من کلمات بذیئه وأخزاه (4) . وهذا الحوار دلیل علی شهامته ، وقوّته ، وشجاعته العجیبه . أمضی مدّهً فی سجن معاویه .

وقعه صفّین عن عمرو بن شمر :لَمَّا انقَضی أمرُ صِفّینَ ، وسَلَّمَ الأَمرَ الحَسَنُ علیه السلام إلی مُعاوِیَهَ ، ووَفَدَت عَلَیهِ الوُفودُ ، أُشخِصَ عَبدُ اللّهِ بنُ هاشِمٍ إلَیه أسیرا ، فَلَمّا اُدخِلَ عَلَیهِ مَثُلَ بَینَ یَدَیهِ وعِندَهُ عَمرُو بنُ العاصِ ، فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ، هذَا المُختالُ ابنُ المِرقالِ ، فَدونَکَ الصَّبُّ المُضِبُّ ، المُغتَرُّ المُفتونُ ، فَإِنَّ العَصا مِنَ العُصَیَّهِ ، وإِنَّما تَلِدُ الحَیَّهُ حَیَّهً ، وجَزاءُ السَّیِّئَهِ سَیِّئَهٌ مِثلُها . فَقالَ لَهُ ابنُ هاشِمٍ : ما أنَا بِأَوَّلِ رَجُلٍ خَذَلَهُ قَومُهُ ، وأدرَکَهُ یَومُهُ . فَقالَ مُعاوِیَهُ : تِلکَ ضَغائِنُ صِفّینَ وما جَنی عَلَیکَ أبوکَ ، فَقالَ عَمرٌو : أمکِنّی مِنهُ فَأُشخِبُ أوداجَهُ (5) عَلی أثباجِهِ (6) . فَقالَ لَهُ ابنُ هاشِمٍ : فَهَلّا کانَت هذِهِ الشَّجاعَهُ مِنکَ یَابنَ العاصِ أیّامَ صِفّینَ حینَ نَدعوکَ إلَی النِّزالِ ، وقَدِ ابتَلَّت أقدامُ الرِّجالِ مِن نَقیعِ الجِریالِ (7) ، وقَد تَضایَقَت بِکَ المسالِکُ ، وأشرَفتَ فیها عَلَی المَهالِکِ . وَایمُ اللّه لَولا مَکانُکَ مِنهُ لَنَشَبَت لَکَ مِنّی خافِیَهٌ أرمیکَ مِن خِلالِها أحَدَّ مِن وَقعِ الأَشافی (8) ، فَإِنَّکَ لا تَزالُ تُکثِرُ فی هَوَسِکَ ، وتَخبِطُ فی دَهَشِکَ ، وتَنشِبُ فی مَرَسِکَ ، تَخَبُّطَ العَشواءِ فِی اللَّیلهِ الحِندِسِ الظَّلماءِ . قالَ : فَأَعجَبَ مُعاوِیَهَ ما سَمِعَ مِن کلامِ ابنِ هاشِمٍ ، فَأَمَرَ بِهِ إلَی السِّجنِ وکَفَّ عَن قَتلِهِ . (9)

.

1- .ستأتی ترجمته فی أواخر هذا القسم .
2- .وقعه صفّین : ص 356 ؛ تاریخ دمشق : ج 33 ص 345 ، الأخبار الطوال : ص 183 و 184 .
3- .وقعه صفّین : ص 356 .
4- .وقعه صفّین : ص 348 ؛ تاریخ دمشق : ج 33 ص 344 ، الفتوح : ج 3 ص 124 .

5- .الأوداج : هى ما أحاط بالعُنُق من العُروق الّتى يقطعها الذابح ، واحدها وَدَجٌ بالتحريک (النهايه : ج 5 ص 165 «ودج») .
6- .الثَّبَج : الوَسَط ، وما بين الكاهل إلى الظهر ، أو ما بين الكتفين والكاهل (النهايه : ج 1 ص 206 «ثبج») .
7- .الجِريال : الحُمْرَه ، أو ما خلص من لونٍ أحمر وغيره (لسان العرب : ج 11 ص 108 و 109 «جرل») .
8- .الأشفى : المِثقَب ، المِخصَفُ للنعال (لسان العرب : ج 14 ص 438 «شفى») .
9- .وقعه صفّين : ص 348 وراجع تاريخ دمشق : ج 33 ص 343 345 والفتوح : ج 3 ص 124 .

60 . عبد اللّه بن هاشم بن عُتبه بن ابی وقّاص

60عبد اللّه بن هاشم بن عُتبه بن ابی وقّاصعبد اللّه ، فرزند قهرمان سترگ صحنه نبرد و عابد پیراسته دل سپاه علی علیه السلام هاشم بن عتبه (معروف به «هاشمِ مِرقال») است . (1) او پس از پدر ، پرچم نبرد را برافراشت و در مقابل سپاه معاویه ، خطبه ای شورانگیز در وصف پدر خویش ایراد کرد و جایگاه والای علی علیه السلام را تبیین نمود و چهره معاویه را برنمود و آن گاه بر دشمن، یورش برد . پس از شهادت امیر مؤمنان ، او را به اسارت، نزد معاویه بردند . او با شکوه و استوار در برابر بدگویی های عمرو بن عاص، سخن گفت و وی را رسوا ساخت . این گفتگو ، نشانی است از بُرنا دلی ، نیرومندی و شجاعت شگفت آن یار ارجمند علی علیه السلام . او مدّتی را هم در زندان معاویه به سر برد .

وقعه صفّین به نقل از عمرو بن شَمِر : چون ماجرای صِفّینْ پایان یافت و [امام]حسن علیه السلام کار [خلافت]را به معاویه وا نهاد و هیئت های نمایندگی نزد معاویه می رفتند ، عبد اللّه بن هاشم را به اسارت ، نزد او گسیل داشتند . هنگامی که بدان جا رسید و او را برابر معاویه قرار دادند ، عمرو بن عاص که حاضر بود ، گفت : ای امیر مؤمنان! این با نازْ رونده ، پسر آن تند رونده (مِرقال) است ، بفرمایید! دلی پُر کینه دارد و فریفته و فتنه زده است . [بدان] که چوبْ دستِ ستبر ، از شاخه کوچک پدید می آید و مار از مار زاده می شود و سزای بدی ، بدی ای همچون آن است . ابن هاشم به عمرو بن عاص گفت : من نخستین مردی نیستم که قومش وی را وانهاده و روزگارش به سر آمده و اجلش در رسیده است . آن گاه معاویه گفت : اینها کینه های بازمانده از صِفّین و [نتیجه] ستمی است که پدرت بر تو روا داشته است . عمرو گفت : او را به من بسپار تا شاه رگ هایش را از سینه اش بیرون کشم . ابن هاشم به وی گفت : هی ، پسر عاص! این دلیری ات ، در روزهای صِفّین کجا بود که تو را به هماوردی می خواندیم ؟! آن گاه که پای مردان در باتلاقی از خون فرو می رفت و راه ها بر تو تنگ شده بودند و به هلاکت ، نزدیک گشته بودی؟! به خدا سوگند ، اگر [اینک نیز] به معاویه نزدیک نبودی ، پیکان تیز پَری به سویت می افکندم که از درفش ، تیزتر و زخمش از زخم آن ، کاری تر بود ؛ زیرا که تو همواره بر هوس خود می افزایی و در سرگشتگی راه می سپاری و به ریسمان گیر کرده ات چسبیده ای ، همچون کورِ راه گم کرده در شب تیره

و تار ! معاویه از سخنانی که از ابن هاشم شنید ، خوشش آمد و فرمان داد او را زندانی کنند ، و از کشتن وی خودداری کرد .

.

1- .شرح حال هاشم بن عُتبه مِرقال ، پس از این خواهد آمد .

61عَبدُ الرَّحمنِ بنُ حَسّانِ بنِ ثابِتِتاریخ الطبری فی بَیانِ تَسمِیَهِ الَّذینِ بُعِثَ بِهِم إلی مُعاوِیَهَ ومنهُم عَبدُ الرَّحمنِ بنُ حَسّانٍ ، وساقَ الحَدیثَ إلی أن قالَ : ثُمَّ أقبَلَ عَلَی عَبدِ الرَّحمنِ العَنَّزِیِّ فَقالَ : أیهٍ یا أخا رَبیعَهَ ، ما قَولُکَ فی عَلِیٍّ ؟ قالَ : دَعنی ولا تَسألنی فَإنَّهُ خَیرٌ لَکَ . قالَ : وَاللّهِ لا أدَعُکَ حَتّی تُخبِرَنی عَنهُ . قالَ : أشهَدُ أ نَّهُ کانَ مِنَ الذّاکِرینَ اللّهَ کَثیرا ، ومِنَ الآمِرینَ بِالحَقِّ ، وَالقائِمینَ بِالقِسطِ ، وَالعافینَ عَنِ النّاسِ . قالَ : فَما قَولُکَ فی عُثمانَ ؟ قالَ : هُوَ أوَّلُ مَن فَتَحَ بابَ الظُّلمِ ، وأرتَجَ (1) أبوابَ الحَقِّ . قالَ : قَتَلتَ نفَسَکَ . قالَ : بَل إیّاکَ قَتَلتُ ولا رَبیعَهَ بِالوادی یَقولُ حینَ کَلَّمَ شِمرَ الخَثعَمِیَّ فی کَریمِ بنِ عَفیفٍ الخَثعَمِیِّ ، ولَم یَکُن لَهُ أحَدٌ مِن قَومِهِ یُکَلِّمُهُ فیهِ فَبَعَثَ بِهِ مُعاوِیَهُ إلی زِیادٍ ، وکَتَبَ إلَیهِ : أمّا بَعدُ ، فَإنَّ هذا العَنزِیَّ شَرُّ مَن بَعَثتَ ، فَعاقِبهُ عُقوبَتَهُ الَّتی هُوَ أهلُها ، وَاقتُلهُ شَرَّ قَتلَهٍ . فَلَمّا قُدِمَ بِهِ عَلی زِیادٌ بَعَثَ بِهِ زِیادٌ إلی قُسِّ النّاطِفِ (2) ، فَدُفِنَ بِهِ حَیّا . (3)

.

1- .الإرتاج : الإغلاق (النهایه : ج 2 ص 197 «رتج») .
2- .قُسُّ النّاطِف : موضع قرب الکوفه ، علی شاطئ الفرات ، کانت عنده وقعه بین الفرس وبین المسلمین وذلک فی خلافه عمر ، قتل فیه أبو عبید بن مسعود الثقفی (تاج العروس : ج 8 ص 415 «نطف») .
3- .تاریخ الطبری : ج 5 ص 276 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 498 ، تاریخ دمشق : ج 8 ص 26 ، الأغانی : ج 17 ص 156 .

61 . عبد الرحمان بن حَسّان بن ثابت

61عبد الرحمان بن حَسّان بن ثابتتاریخ الطبری در بیان نام کسانی که [همراه حُجْر بن عَدی] به سوی معاویه فرستاده شدند و عبد الرحمان بن حسّان نیز در میان آنان بود : ... سپس معاویه به عبد الرحمان بن حَسّان بن ثابت عَنَزی رو کرد و گفت : بسیار خوب ، ای برادر ربیعی! درباره علی چه می گویی؟ گفت : مرا وا بنه و از من مپرس که برایت بهتر است . گفت : به خدا سوگند ، تو را وا نمی نهم تا مرا از او خبر دهی . گفت : گواهی می دهم که او از کسانی بود که خدا را بسیار یاد می کنند و از آنان که به حق فرمان می دهند و به عدالت برمی خیزند و از [خطای] مردم در می گذرند . معاویه گفت : درباره عثمان ، چه می گویی؟ گفت : او نخستین کسی بود که درِ ستم را گشود و دروازه های حق را بست . معاویه گفت : خود را به کشتن دادی . گفت : بلکه تو را کشتم . و چون هیچ کس از ربیعه (قبیله عبد الرحمانْ) حضور نداشت تا او را شفاعت کند در حالی که شمر خَثْعَمی از کریم بن عفیف خثعمی (یار عبد الرحمان) شفاعت کرد ، معاویه او را به سوی زیاد فرستاد و به او نوشت : امّا بعد ؛ در میان کسانی که فرستادی ، این عَنَزی بدترین شخص بود . پس او را به گونه ای کیفر ده که شایسته اش باشد و به بدترین وجه ، او را بکش . چون او را نزد زیاد آوردند ، زیاد ، او را به «قُسِّ ناطف» (1) فرستاد و در آن جا زنده به گور شد .

.

1- .قُسُّ الناطف ، منطقه ای در ساحل فرات و نزدیک کوفه است . در آن جا میان مسلمانان و ایرانیان در زمان خلافت عمر ، درگیری شد و ابو عبید بن مسعود ثقفی در آن درگیری به قتل رسید (تاج العروس : ج 8 ص 415)
.

62عَبدُ الرَّحمنِ بنُ كَلَدَهَوقعه صفّين عن عبد الرحمن بن حاطب :خَرَجتُ ألتَمِسُ أخى فِى القَتلى بَصِفّينَ ؛ سُوَيدا ، فَإذا بِرَجُلٍ قَد أخَذَ بِثَوبى ، صَرِيعٍ فِى القَتلى ، فَالتَفَتُّ فَإذا بِعَبدِ الرَّحمنِ بنِ كَلَدَهَ ، فَقُلتُ : إنّا للّهِ وإنّا إلَيهِ راجِعونَ ، هَل لَکَ فِى الماءِ ؟ قالَ : لا حاجَهَ لى فِى الماءِ قَد اُنفِذَ فىَّ السِّلاحُ وخَرَّقَنى ، ولَستُ أقدِرُ عَلَى الشُّربِ ، هَل أنتَ مُبلِغٌ عَنّى أميرَ المُؤمِنينَ رِسالَهً فَاُرسِلُکَ بِها ؟ قُلتُ : نَعمَ . قالَ : فَإذا رَأيتَهُ فَاقرَأ عَلَيهِ مِنّى السَّلامَ ، وقُل : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اِحمِل جَرحاکَ إلى عَسکَرِکَ ، حَتّى تَجعَلَهُم مِن وَراءِ القَتلى ، فَإنَّ الغَلَبَهَ لِمَن فَعَلَ ذلِکَ . ثُمَّ لَم أبرَح حَتّى ماتَ ، فَخَرَجتُ حَتّى أتَيتُ عَلِيّا فَدَخَلتُ عَلَيهِ فَقُلتُ : إنَّ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ كَلَدَهَ يَقرَأُ عَلَيکَ السَّلامَ . قالَ : وعَلَيهِ ، أينَ هُوَ ؟ قُلتُ : قَد وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ أنفَذَهُ السِّلاحُ وخَرَّقَهُ فَلَم أبرَح حَتّى تُوُفِّىَ ، فَاستَرجَعَ . قُلتُ : قَد أرسَلَنى إلَيکَ بِرِسالَهٍ . قالَ : وما هِىَ ؟ قُلتُ : قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اِحمِل جَرحاکَ إلى عَسکَرِکَ ، حَتّى تَجعَلَهُم مِن وَراءِ القَتلى ، فَإنَّ الغَلَبَهَ لِمَن فَعَلَ ذلِکَ . قالَ : صَدَقَ وَالَّذى نَفسى بِيَدِهِ . فَنادى مُنادِى العَسکَرِ : أنِ احمِلوا جَرحاکُم إلى عَسکَرِکمُ ، فَفَعَلوا ذلِکَ . (1)

.

1- .وقعه صفّين : ص 394 .

62 . عبد الرحمان بن كَلَدَه

62عبد الرحمان بن كَلَدَهوقعه صِفّين به نقل از عبد الرحمان بن حاطب : در ميان كشتگان صِفّين به دنبال برادرم سُوَيد بودم . ناگهان مردى كه در ميان كشتگان افتاده بود ، لباسم را گرفت . چون رويم را برگرداندم ، ديدم عبد الرحمان بن كَلَدَه است . گفتم : إنّا للّه و إنّا إليه راجعون ! آيا آب مى خواهى؟ گفت : مرا نيازى به آب نيست كه سلاح در پيكرم فرو رفته و دل و روده ام را دريده است و نمى توانم آب بنوشم ؛ امّا آيا تو پيامى را از جانب من به امير مؤمنان مى رسانى تا تو را با پيام بفرستم ؟ گفتم : آرى . گفت : چون او را ديدى ، از من به او سلام برسان و بگو : «اى امير مؤمنان ! مجروحانت را به لشكرگاهت ببر تا آنان را پشتِ كشتگان قرار دهى ، كه پيروزى با كسى است كه چنين كند» . سپس راه نيفتاده بودم كه جان سپرد . من برخاستم و نزد على عليه السلام آمدم و بر او وارد شدم و گفتم عبد الرحمان بن كلده به تو سلام مى رساند . فرمود : «و سلام بر او . اينك وى كجاست؟» . گفتم : اى امير مؤمنان ! به خدا سوگند كه سلاح در پيكرش نشست و سينه اش را شكافت و من راه نيفتاده بودم كه بمُرد . امير مؤمنان گفت : «إنّا للّه و إنّا إليه راجعون !» . گفتم : وى پيامى به وسيله من برايت فرستاده است . فرمود : «آن پيام چيست؟» . گفتم كه گفت : اى امير مؤمنان ! مجروحانت را به لشكرگاهت ببر تا آنان را پشت كشتگان قرار دهى كه پيروزى با كسى است كه چنين كند . فرمود : «سوگند به آن كه جانم به دست اوست ، راست گفته است» . آن گاه ، مناديِ لشكر ، ندا برآورد : «مجروحانتان را به لشكرگاهتان ببريد» و آنان چنان كردند .

.

63عُبَيدُ اللّهِ بنُ أبى رافِعٍأحد الوجوه المتأ لّقه فى تاريخ التشيّع ، ومن السبّاقين إلى التأليف وتدوين العلوم . وكان كاتب أمير المؤمنين عليه السلام (1) ، ومن خاصّته . وشهد معه الجمل (2) ، وصفّين (3) ، والنّهروان (4) . عدّه مؤلّفو التراجم والرجاليّون من روّاد التأليف فى الثقافه الإسلاميّه ، وذكروا بعض كتبه . منها : كتاب «قضايا أمير المؤمنين» ، و «تسميه من شهد مع أمير المؤمنين عليه السلام الجمل وصفّين والنّهروان من الصحابه رضى اللّه عنهم» (5) . وهذا الكتاب مَعْلَم على نباهه عبيد اللّه ووعيه للوقائع ، ويدلّ على اهتمامه بضبط الحوادث . وكان أخوه علىّ بن أبى رافع كاتبا للإمام عليه السلام أيضا . (6)

.

1- .رجال الطوسى : ص 71 الرقم 654 ، الاختصاص : ص 4 ؛ الطبقات الكبرى : ج 4 ص 74 ، تهذيب الكمال : ج 19 ص 34 الرقم 3632 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 170 ، تاريخ بغداد : ج 10 ص 304 ح 5453 .
2- .الجمل : ص 395 و ص 399 .
3- .وقعه صفّين : ص 471 .
4- .تاريخ بغداد : ج 10 ص 304 الرقم 5453 .
5- .الفهرست للطوسى : ص 174 الرقم 467 ، والجدير بالذكر أنّ الاُستاذ محمّد رضا الحسينى الجلالى قام بتصحيح كتاب «تسميه من شهد ...» راجع : مجلّه «حوزه» العدد : 38 ومجلّه «تراثنا» العدد : 15 .
6- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 62 و ص 65 ، رجال ابن داوود : ص 236 الرقم 991 .

63 . عبید اللّه بن ابی رافع

63عبید اللّه بن ابی رافععبید اللّه از چهره های درخشان تاریخ تشیّع ، از پیشتازان در تألیف و تدوین دانش ، کاتب علی علیه السلام و از یاران خاصّ آن بزرگوار است . او در جنگ های جمل ، صِفّین و نهروان ، شرکت داشت . شرح حال نگاران و رجالیان ، او را از آغازگران تألیف در فرهنگ اسلامی دانسته و از برخی آثار او یاد کرده اند ، از جمله کتاب های : قضایا أمیرالمؤمنین و تسمیه من شهد مع أمیر المؤمنین علیه السلام الجمل و صفّین و النهروان من الصحابه رضی اللّه عنهم . (1) کتاب اخیر ، نشان هوشمندی عبید اللّه و درک استوار وی از وقایع و بیان کننده توجّه وی به ثبت و ضبط حوادث است . برادر او (علی بن ابی رافع) نیز کاتب امام علی علیه السلام بوده است .

.

1- .گفتنی است که استاد محمّد رضا حسینی جلالی ، این کتاب ابن ابی رافع را بازسازی و منتشر کرده است (ر . ک : حوزه ، ش 38 ، تراثنا ، ش 15) .

64عُبَيدُ اللّه بنُ عَبّاسٍعبيد اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب القرشى الهاشمى أخو عبد اللّه بن عبّاس ، ابن عمّ النّبىّ صلى الله عليه و آله والإمام أمير المؤمنين عليه السلام . وُلِدَ على عهد النّبىّ صلى الله عليه و آله (1) . قيل : إنّه سمع الحديث عن رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى صغره ، وحَفِظَه ، وحدّث به ، وكان مشهورا بالسخاء (2) . ولّاه الإمام عليه السلام على اليمن (3) . وفرّ بعد غاره بُسر بن أرطاه عليها (4) ، وعثر بُسر على طفلَيه الصغيرين فذبحهما (5) . وعاد عبيد اللّه إليها بعد أن غادرها بُسر (6) . جعله الإمام الحسن عليه السلام على مقدّمه الجيش الّذى أنفذه إلى معاويه ، ولكنّه خان ، وانخدع بمال معاويه ، ومن ثمّ التحق به (7) . وتوفّى بالمدينه فى أيام معاويه ويقال : إنّه كفّ بصره . (8)

.

1- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 513 الرقم 121 .
2- .ذخائر العقبى : ص 394 ؛ الدرجات الرفيعه : ص 144 .
3- .أنساب الأشراف : ج 4 ص 79 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 92 و ص 155 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 ، الغارات : ج 2 ص 621 .
4- .الغارات : ج 2 ص 621 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 139 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 513 الرقم 121 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 520 الرقم 3470 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 .
5- .الغارات : ج 2 ص 621 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 140 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 513 الرقم 121 ، أُسد الغابه : ج 3 ص 520 الرقم 3470 .
6- .أُسد الغابه : ج 3 ص 520 الرقم 3470 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 .
7- .رجال الكشّى : ج 1 ص 330 الرقم 179 ؛ مقاتل الطالبيّين : ص 73 .
8- .أنساب الأشراف : ج 4 ص 79 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 514 الرقم 121 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 171 .

64 . عبید اللّه بن عبّاس

64عبید اللّه بن عبّاسعبید اللّه ، برادر عبد اللّه بن عبّاس ، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است که در زمان پیامبر خدا به دنیا آمده است . گفته می شود که او در خُردسالی از پیامبر خدا حدیث شنیده و آن را حفظ کرده و گزارش کرده است . او به سخاوت ، شُهره بود . علی علیه السلام او را به حکومت یمن برگماشت . عبید اللّه در یورش بُسْر بن اَرطات به یمن ، فرار کرد و بُسر به دو کودک خُردسال او دست یافت و آن دو را بکشت . عبید اللّه ، پس از آن که بُسرْ یمن را ترک کرد ، بدان دیار بازگشت . امام حسن علیه السلام در سپاهی که به سوی معاویه گسیل داشت ، او را به فرماندهی طلایه لشکر گماشت ؛ امّا او خیانت کرد و با تطمیع معاویه فریفته شد و به وی پیوست . عبید اللّه به روزگار حاکمیت ظالمانه معاویه ، در مدینه درگذشت . وگفته اند که نابینا شده بود .

.

الغارات عن أبى روق :كانَ الَّذى هاجَ مُعاوِيَهَ عَلى تَسريحِ بُسرِ بنِ أبى أرطاةَ إلَى الحِجازِ وَاليَمَنِ ، أنَّ قَوما بِصَنعاءَ كانوا مِن شيعَهِ عُثمانَ يُعَظِّمونَ قَتلَهُ لَم يَكُن لَهُم نِظامٌ ولا رَأسٌ ، فَبايَعوا لِعَلِىّ عليه السلام عَلى ما فى أنفُسِهِم ، وعامِلُ عَلِىٍّ عليه السلام يَومَئِذٍ عَلى صَنعاءَ عُبيدُ اللّهِ بنُ العَبّاسِ ، وعامِلُهُ عَلَى الجَنَد (1) سَعيدُ بنُ نِمرانَ ، فَلَمَّا اختَلَفَ النّاسُ عَلى عَلِىٍّ عليه السلام بِالعِراقِ ، وقُتِلَ مُحَمَّدُ بن أبى بَكرٍ بِمِصرَ ، وكَثُرَت غاراتُ أهلِ الشّامِ تَكَلَّموا ، ودَعَوا إلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ ، ومَنعَوُا الصَّدَقاتِ وأظهَرُوا الخِلافَ ، فَبَلَغَ ذلِکَ عُبَيدَ اللّهِ بنَ العَبّاسِ فَأرسَلَ إلى ناسٍ مِن وُجوهِهِم فَقالَ : ما هذَا الَّذى بَلَغَنى عَنكُم ؟ قالوا : إنّا لَم نَزَل ننكِرُ قَتلَ عُثمانَ ونَرى مُجاهَدَهَ مَن سَعى عَلَيهِ ، فَحَبَسَهُم ، فَكَتَبوا إلى من بِالجَنَدِ مِن أصحابِهِم فَثاروا بِسَعيدِ بنِ نِمرانَ فَأخرَجوهُ مِنَ الجَنَدِ وأظهروا أمرَهُم ، وخَرَجَ إلَيهِم مَن كانَ بِصَنعاءَ ، وَانضَمَّ إلَيهِم كُلُّ مَن كانَ عَلى رَأيِهِم ، ولَحِقَ بِهِم قَومٌ لَم يَكونوا عَلى رَأيِهِم إرادَهَ أن يَمنَعُوا الصَّدَقَهَ . فَذُكِرَ مِن حَديثِ أبى رَوقٍ قالَ : وَالتَقى عُبَيدُ اللّهِ وسَعيدُ بنُ نِمرانَ ومَعَهُما شيعَهُ عَلِىٍّ ، فَقالَ ابنُ عَبّاسٍ لِابنِ نِمرانَ : وَاللّهِ لَقَدِ اجتَمَعَ هؤُلاءِ وإنَّهُم لَنا لَمُقارِبونَ ، ولَئِن قاتَلناهُم لا نَعلَمُ عَلى مَن تَكونُ الدّائِرَهُ ، فَهَلُمَّ فَلنَكتُب إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام بِخَبَرِهِم وعَدَدِهِم وبِمَنزِلِهِمُ الَّذى هُم بِهِ ، فَكَتَبا إلى عَلِىٍّ عليه السلام : أمّا بَعدُ ، فَإنّا نُخبِرُ أميرَ المُؤمِنينَ أنَّ شيعَهَ عُثمانَ وَثَبوا بِنا وأظهَروا أنَّ مُعاوِيَهَ قَد شَيَّدَ أمرَهُ ، وَاتَّسَقَ لَهُ أكثَرُ النّاسِ ، وإنّا سِرنا إلَيهِم بِشيعَهِ أميرِ المُؤمِنينَ ومَن كانَ عَلى طاعَتِهِ ، وإنَّ ذلِکَ أحمَشَهُم وألَّبَهُم ، فَتَعَبَّوا لَنا وتَداعَوا عَلَينا مِن كُلِّ أوبٍ ، ونَصَرَهُم عَلَينا مَن لَم يَكُن لَهُ رَأىٌ فيهِم مِمَّن سَعى إلَينا إرادَهَ أن يَمنَعَ حَقَّ اللّهِ المَفروضَ عَلَيهِ ، وقَد كانوا لا يَمنَعونَ حَقّا عَلَيهِم ولا يُؤخَذُ مِنهُم إلّا الحَقُّ ، فَاستَحوَذَ عَلَيهِمُ الشَّيطانُ ، فَنَحِنُ فى خَيرٍ ، وهُم مِنکَ فى قَفزَهٍ ، ولَيسَ يَمنَعُنا مِن مُناجَزَتِهِم إلّا انتِظارُ الأَمرِ مِن مَولانا أميرِ المُؤمِنينَ أدامَ اللّهُ عِزَّهُ وأيَّدَهُ وقَضى بِالأَقدارِ الصّالِحَهِ فى جَميعِ اُمورِهِ ، وَالسَّلامُ . فَلَمّا وَصَلَ كِتابُهُما ساءَ عَلِيّا عليه السلام وأغضَبَهُ ، فَكَتَبَ إلَيهِما : مِن عَبدِ اللّهِ عَلِىٍّ أميرِ المُؤمِنينَ إلى عُبَيدِ اللّهِ بنِ العبّاسِ وسَعيدِ بنِ نِمرانَ ، سَلامٌ عَلَيكُما ، فإنّى أحمَدُ إلَيكُمَا اللّهَ الَّذى لَا إلهَ إلّا هُوَ ، أمّا بَعدُ ، فَإنَّهُ أتانى كِتابُكُما تَذكُرانِ فيهِ خروجَ هذِهِ الخارِجَهِ وتُعَظِّمانِ مِن شَأنِها صَغيرا ، وتُكَثِّرانِ مِن عَدَدِها قَليلاً ، وقَد عَلِمتُ أنَّ نَخَبَ أفئِدَتِكُما وصِغَرَ أنفُسِكُما وشَتاتَ رَأيِكُما وسوءَ تَدبيرِكُما هُوَ الَّذى أفسَدَ عَلَيكُما مَن لَم يَكُن عَنكُما نائِما ، وجَرَّأ عَلَيكُما مَن كانَ عَن لِقائِكُما جَبانا ، فَإذا قَدِمَ رَسولى عَلَيكُما فَامضِيا إلَى القَومِ حَتّى تَقُرءا عَلَيهِم كِتابى إلَيهِم ، وتَدعُواهُم إلى حَظِّهِم وتَقوى رَبِّهِم ، فَإن أجابوا

حَمِدنَا اللّهَ وَقبِلنا مِنهُم، وإن حارَبُوا استَعَنّا عَلَيهِم بِاللّهِ وَنَبذناهُم عَلى سَواءٍ : «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (2) ، وَالسَّلامُ عَلَيكُما . (3)

.

1- .الجَنَد : مدينه شمالى تعز ، وهى عن صنعاء ثمانيه وأربعون فرسخاً ، وهو بلد جليل ، به مسجد جامع لمعاذ بن جبل ، وغالب أهلها شيعه (تقويم البلدان : ص 91) .
2- .الأنفال : 58 .
3- .الغارات : ج 2 ص 592 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 3 .

الغارات به نقل از ابو رَوق : آنچه معاویه را برانگیخت تا بُسربن ابی ارطات را به حجاز و یمنْ روانه کند ، این بود که گروهی از پیروان عثمان در صَنعا بودند که کشته شدن عثمان بر آنها گران آمده بود ؛ امّا نظام و فرماندهی نداشتند . اینان با آن که در دلشان کینه هایی داشتند ، امّا با علی علیه السلام بیعت کردند و کارگزار علی علیه السلام در آن وقت ، در صنعا ، عبید اللّه بن عبّاس بود و کارگزارش در جَنَد ، (1) سعید بن نمران . هنگامی که اختلاف مردم عراق درباره علی علیه السلام زیاد شد و محمّد بن ابی بکر در مصر کشته و غارت های شامیان فراوان شد ، صدای این گروه [نیز در صنعا] بلند شد و مدّعی خونخواهی عثمان شده ، زکات را نپرداختند و مخالفت خود را آشکار کردند . خبر این ماجرا به عبید اللّه بن عبّاس رسید . به دنبال برخی از سرشناسان آنان فرستاد و گفت : این خبر ، چیست که به من رسیده است؟ گفتند : ما پیوسته قتل عثمان را زشت می شمردیم و نظرمان ، جنگ با کسانی است که علیه او تلاش کردند . عبید اللّه ، آنان را زندانی کرد . آنان به یاران خود در جَنَد ، نامه نوشتند و آنان بر سعید بن نمران شوریدند و او را از جَنَد ، بیرون کرده ، کار خود را آشکار کردند و کسانی که در صنعا بودند ، به سوی آنان رفتند و هرکس که نظر آنان را داشت ، به آنها پیوست و افراد دیگری نیز با آن که هم عقیده آنان نبودند ، به طمع نپرداختن زکات ، به آنها پیوستند . و عبید اللّه و سعید بن نمران با یکدیگر دیدار کردند و پیروان علی علیه السلام هم با آن دو بودند . عبید اللّه به ابن نمران گفت : به خدا سوگند ، این گروه ، گِرد آمده اند و در نزدیکی ما هستند و اگر با آنان بجنگیم ، نمی دانیم که چه کسی شکست می خورد . پس بیا نامه ای به امیر مؤمنان بنویسیم و او را از آنان و تعداد و جایگاهشان با خبر کنیم . پس به علی علیه السلام نوشتند : امّا بعد ؛ ما به امیر مؤمنان خبر می دهیم که پیروان عثمان بر ما شوریده و اظهار داشته اند که معاویه کار خود را استوار کرده و بیشتر مردم به سوی او جذب شده اند . ما همراه پیروان امیر مؤمنان و هرکس که سر در اطاعت او دارد ، به سوی آنان حرکت کردیم و این کار ، آنان را گرد آورده و برانگیخته است و خود را برای حمله به ما آماده کرده اند و از هر سو نیروها را بر ضدّ ما فرا خوانده اند و برخی از کسانی که هم عقیده آنان نیستند نیز برای سرکوب ما ، یاور آنان گشته اند ؛ کسانی که خواهان ندادن حقّ الهی و نپرداختن زکات واجبشان هستند ، در حالی که پیش تر ، حق [و مالیات] خود را پرداخت می کردند و جز به مقدار حق و واجب هم از آنان گرفته نمی شد ؛ امّا اینک شیطان بر آنها مسلّط شده است . ما به

سلامتیم و آنان از تو بُریده اند و چیزی ما را از پیکار با آنان باز نمی دارد ، جز انتظار فرمان مولایمان امیر مؤمنان ، که خداوند عزّتش را پایدار ، و او را مؤیّد بدارد و همه کارهایش را با تقدیر شایسته رقم بزند . والسلام! چون نامه آن دو رسید ، علی علیه السلام را ناراحت و خشمناک ساخت و به آن دو نوشت : «از بنده خدا ، امیر مؤمنان ، به عبید اللّه بن عبّاس و سعید بن نمران . سلام بر شما دو تن! من نیز نزد شما خدایی را می ستایم که جز او خدایی نیست . امّا بعد ؛ نامه شما به من رسید . شورش این [گروه]شورشی را یاد کرده اید و این موضوع کم اهمیّت را بزرگ شمرده و اندک افراد آن را فراوان پنداشته اید . من می دانم که فقط بُزدلیِ شما و حقارت روحی و پراکندگی رأی و بی تدبیری تان رویارویی است که کسی را که از شما غافل نبوده ، بر شما شورانده و آنان را که از رویارویی با شما می ترسیدند،بر شما جرئت بخشیده است. پس چون فرستاده ام بر شما درآمد ، به سوی آن گروه بروید تا نامه ام را به آنان برایشان بخوانید و آنها را به پرداخت سهمشان و پروا از پروردگارشان فرا بخوانید . پس اگر پاسخ مثبت دادند ، خدا را سپاس می گزاریم و از آنان می پذیریم ، و اگر جنگ را برگزیدند، از خداوند، علیه آنان یاری می جوییم و همسان [با پیمان شکنی شان ، عهدِ]آنان را به پشت می اندازیم . «خداوند ، خائنان را دوست ندارد» . و سلام بر شما دو تن!» .

.

1- .جَنَد ، در شمال «تعز» است و از صنعا ، 48 فرسنگ فاصله دارد (تقویم البلدان : ص 91) .

ص: 382

. .

ص: 383

. .

الغارات عن أبى الودّاک :کُنتُ عِندَ عَلِیّ علیه السلام حینَ قَدِمَ عَلَیهِ سَعیدُ بنُ نِمرانَ الکوفَهَ فَعَتَبَ عَلَیهِ وعَلی عُبَیدِ اللّهِ أن لا یَکونا قاتَلا بُسرا ، فَقالَ سَعیدٌ : وَاللّهِ قاتَلتُ ، ولکِنَّ ابنَ عَبّاسٍ خَذَلَنی وأبی أن یُقاتِلَ ، ولَقَد خَلوَتُ بِهِ حینَ دَنا مِنّا بُسرٌ ، فَقُلتُ : إنَّ ابنَ عَمِّکَ لا یَرضی مِنّی ولا مِنکَ إلّا بِالجِدِّ فی قِتالِهِم ، وما نُعذَرُ ، قالَ : لا وَاللّهِ ، ما لَنا بِهِم طاقَهٌ ولا یَدانِ . فَقُمتُ فِی النّاسِ ، وحَمِدتُ اللّهَ وأثنَیتُ عَلَیهِ ثُمَّ قُلتُ : یا أهلَ الیَمَنِ ، مَن کانَ فی طاعَتِنا وعَلی بَیعَهِ أمیرِ المُؤمِنینَ فَإلیَّ إلَیَّ . فَأجابَنی مِنهُم عِصابَهٌ فاستَقدَمتُ بِهِم فَقاتَلتُ قِتالاً ضَعیفا وتَفَرَّقَ النّاسُ عَنّی ، وَانصَرَفتُ ووَجَّهتُ إلی صاحِبی فَحَذَّرتُهُ مَوجِدَهَ (1) صاحِبِهِ عَلَیهِ ، وأمَرتُهُ أن یَتَمَسَّکَ بِالحِصنِ ویَبعَثَ إلی صاحِبِنا ویَسألَهُ المَدَدَ ، فَإنَّهُ أجمَلُ بِنا وأعذَرُ لَنا ، فقال : لا طاقَهَ لَنا بِمَن جاءَنا ، وأخافُ تِلکَ . (2)

رجال الکشّی :کانَ الحَسَنُ علیه السلام جَعَلَ ابنَ عَمِّهِ عُبَیدَ اللّهِ بنَ العَبّاسِ عَلی مُقَدِّمَتِهِ ، فَبَعَثَ إلَیهِ مُعاویَهُ بِمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، فَمَرَّ بِالرّایَهِ ولَحِقَ بِمُعاوِیَهَ وَبقِیَ العَسکَرُ بِلا قائِدٍ ولا رَئیسٍ . (3)

راجع : ج 7 ص 162 (غاره بسر بن أرطاه) .

.

1- .وَجَدَ علیه یَجدُ مَوجِدَهً : غضب (لسان العرب : ج 3 ص 446 «وجد») .
2- .الغارات : ج 2 ص 619 ؛ شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 15 وفیه إلی «وانصرفت» .
3- .رجال الکشّی : ج 1 ص 330 الرقم 179 .

الغارات به نقل از ابو وَدّاک : هنگامی که سعید بن نمران در کوفه بر علی علیه السلام درآمد ، من نزد او بودم . [علی علیه السلام] او و عبید اللّه را سرزنش کرد که چرا با بُسْر نجنگیده اند . سعید گفت : به خدا سوگند ، من جنگیدم ؛ امّا [عبید اللّه] ابن عبّاسْ مرا تنها گذارد و از جنگیدن ، خودداری کرد و هنگامی که بُسر به ما نزدیک شد ، با عبید اللّه ، خلوت کردم و گفتم : بی گمان ، پسرعمویت ، جز با سخت کوشیِ تو و من در پیکار با آنان ، از ما راضی نمی شود و هیچ عذری نداریم . امّا او گفت : نه ، به خدا سوگند ، ما تاب رویارویی با آنان و دستی برای جنگیدن نداریم . پس از آن ، من در میان مردم برخاستم و پس از حمد و ثنای الهی گفتم : ای مردم یمن! هرکس سر در اطاعت ما دارد و در بیعت امیر مؤمنان است ، به سوی من بیاید . پس گروهی از آنان اجابت کردند و با آنان پیش رفتم و جنگ ضعیفی با آنها (طرفداران بُسر) کردم و مردم از گِردم پراکنده شدند و بازگشتم و به سوی یارم (عبید اللّه ابن عبّاس) آمدم و درباره خشم سروَرش بر او ، به وی هشدار دادم و پیشنهاد کردم که در قلعه پناه گیرد و به سوی سرورمان بفرستد و از او کمک بخواهد که این کار برای ما بهتر و در پذیراندنِ عذرمان ، سودمندتر است ؛ امّا او گفت : «ما تاب ایستادگی در برابر کسانی که آمده اند را نداریم» و آن [گروه] را ترساند .

رجال الکشّی :[امام] حسن علیه السلام ، پسر عمویش ، عبید اللّه بن عبّاس را فرمانده طلایه سپاه خود کرد ؛ امّا عبید اللّه ، چون معاویه صدهزار درهم برایش فرستاد ، پرچم را گذاشت و به او پیوست و سپاه ، بدون سرکرده و فرمانده ماند .

ر .ک : ج 7 ص 163 (غارت بُسر بن اَرطات) .

.

65عُبَيدَهْ السَّلمانِيُّهو عبيده بن عمرو ، وقيل : ابن قيس ، السلمانى ، وسلمان بطن من مراد يكنى أبا مسلم . أحد العلماء والفقهاء ، ومن تلامذه عبد اللّه بن مسعود . ذكر البلاذرى أ نّه كان عامل علىٍّ عليه السلام على منطقه الفرات (1) . أسلم عبيده قبل وفاه النّبىّ صلى الله عليه و آله بعامين (2) . كان يسكن اليمن ، وهاجر إلى الكوفه فى عهد عمر (3) . روى عن علىّ عليه السلام وابن مسعود وعمر (4) . لم يدخل فى عسكر الإمام عليه السلام يوم صفّين ، وأقام له عسكرا مستقلّاً مع جماعه من القرّاء (5) ، بعد محاورته للإمام عليه السلام . ولم يشترک فى الحرب . وتحدّث هو ومرافقوه مع الإمام عليه السلام ومعاويه مرارا كوسطاء فى موضوع الحرب (6) . عدّه علماء الشيعه من أصحاب الإمام (7) ، ومن شرطه الخميس (8) . مات سنه 72ه . (9)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 402 .
2- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 93 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 482 الرقم 214 ، الإصابه : ج 5 ص 92 الرقم 6421 ، الاستيعاب : ج 3 ص 143 الرقم 1773 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 546 الرقم 3532 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 40 الرقم 9 .
3- .الإصابه : ج 5 ص 92 الرقم 6421 وراجع الطبقات الكبرى : ج 6 ص 93 .
4- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 93 ، اُسد الغابه : ج 3 ص 546 الرقم 3532 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 40 الرقم 9 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 482 الرقم 214 ، الاستيعاب : ج 3 ص 143 الرقم 1773 وليس فيهما «عمر» .
5- .وقعه صفّين : ص 115 .
6- .وقعه صفّين : ص 188 .
7- .رجال الطوسى : ص 71 الرقم 652 .
8- .رجال البرقى : ص 4 ، الاختصاص : ص 3 .
9- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 95 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 5 ص 483 الرقم 214 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 44 الرقم 9 .

65 . عبیده سلمانی

65عبیده سلمانیابو مسلم عبیده ، پسر عمرو (و یا به گفته ای : پسر قیس) از طایفه سلمان (تیره ای از قبیله مراد) ، یکی از عالمان و فقیهان ، و از شاگردان عبد اللّه بن مسعود بوده است . بَلاذُری آورده است که او کارگزار علی علیه السلام در منطقه فُرات بوده است . عبیده ، دو سال قبل از رحلت پیامبر خدا اسلام آورد . او ساکن یمن بود و در زمان عمر به کوفه مهاجرت کرد . او از علی علیه السلام و ابن مسعود و عمر ، حدیث نقل کرده است . در جنگ صِفّین ، او به همراه گروهی از قاریان ، در پی گفتگویی که با علی علیه السلام داشتند ، از ورود به اردوگاه امام علی علیه السلام خودداری نمودند و برای خود ، اردوگاه جداگانه ای برپا کردند . وی در نبرد ، شرکت نکرد و همراه با همراهانش بارها به گونه میانجیگری با معاویه و علی علیه السلام سخن گفت . علمای شیعه او را از یاران علی علیه السلام شمرده و در شمار «شُرطهُ الخَمیس (نیروهای ویژه)» از او یاد کرده اند . وی در سال 72 هجری درگذشت .

.

أنساب الأشراف :وَلّى عَلِىٌّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام عُبَيَدَهَ السَّلمانِىَّ مِن مُرادٍ الفُراتَ . (1)

66عُثمانُ بنُ حُنَيفعثمان بن حنيف بن واهب الأنصارى الأوسى أخو سهل بن حنيف ، من صحابه النّبىّ صلى الله عليه و آله وأحد الأنصار (2) . شهد أحدا وما تلاها من غزوات (3) . وكان أحد الاثنى عشر الذين اعترضوا على تغيير الخلافه بعد وفاه النّبىّ صلى الله عليه و آله (4) . وتولّى مساحه الأرض (5) ، وتعيين الخراج (6) فى أيّام عمر . ولىَ البصره فى خلافه الإمام علىّ عليه السلام . عندما وصل أصحاب الجمل إلى البصره قاتلهم فى البدايه ، وحين أعلنت الهدنه بينهما ، هجموا عليه ليلاً ، وقتلوا حرّاس دار الإماره وظفروا به ، وعذّبوه ، ونَتَفوا شعر لحيته (7) . وتعدّ رساله الإمام عليه السلام إليه حين دُعىَ إلى وليمه (8) فى البصره من الوثائق الدالّه على عظمه الحكومه العلويّه ، وضروره اجتناب الولاه والمسؤولين الترف والرفاهيّه ومعاشره الأثرياء والمفسدين . توفّى عثمان أيّام حكومه معاويه . 9

.

1- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 402 .
2- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 320 الرقم 61 ، الاستيعاب : ج 3 ص 151 الرقم 1788 .
3- .أُسد الغابه : ج 3 ص 571 الرقم 3577 .
4- .الاحتجاج : ج 1 ص 198 ح 11 .
5- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 106 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 144 ، سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 320 الرقم 61 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 223 ، الاستيعاب : ج 3 ص 151 الرقم 1788 .
6- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 322 الرقم 61 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 464 469 ، مروج الذهب : ج 2 ص 367 ؛ الجمل : ص 280 و 281 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 181 .
7- .نهج البلاغه : الكتاب 45 .
8- .سير أعلام النّبلاء : ج 2 ص 322 الرقم 61 ، الإصابه : ج 4 ص 372 الرقم 5451 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 172 .

66 . عثمان بن حُنَیف

أنساب الأشراف :علی بن ابی طالب علیه السلام ، عبیده سلمانی مرادی را به حکومت [منطقه]فرات گمارد .

66عثمان بن حُنَیفعثمان بن حُنَیف بن واهب انصاری اَوسی ، برادر سهل بن حنیف ، از صحابیان پیامبر خدا و از انصار است . او در جنگ اُحد و جنگ های پس از آن ، حضور داشت و پس از رحلت پیامبر خدا ، یکی از دوازده نفری است که آشکارا نسبت به دگرگونی خلافت از مسیر حق ، اعتراض کردند . عثمان بن حنیف به روزگار خلافت عمر ، مسئولیت اندازه گیری زمین ها و تعیین خراج را به عهده داشت و به هنگام خلافت مولا علیه السلام فرماندار بصره بود . در فتنه جمل ، چون جملیان به بصره رسیدند ، او در آغاز با آنان جنگید ؛ امّا چون آتش بس برقرار گردید ، فتنه آفرینان شبانه بدو یورش بردند و با کشتن نگاهبانان دار الحکومه ، به عثمان بن حنیف ، دست یافتند و او را شکنجه کرده ، موهای صورت وی را کَندند . نامه علی علیه السلام به وی به هنگام حکومتش بر بصره ، در اعتراض به حضور وی بر سرِ سفره ای رنگین ، از جمله اسناد شکوهمند حکومت علوی و گویای لزوم اجتناب والیان و مسئولان از خوشگذرانی ، رفاه زدگی و دَمسازی با زراندوزان و فسادگستران است . عثمان به روزگار حاکمیت معاویه درگذشت .

.

الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ الأَنصارِىِّ ، وكانَ عامِلَهُ عَلَى البَصرَهِ ، وقَد بَلَغَهُ أ نَّهُ دُعِىَ إلى وَليمَهِ قَومٍ مِن أهلِها ، فَمَضى إلَيها : أمّا بَعدُ ، يَابنَ حُنَيفٍ ، فَقَد بَلَغَنى أنَّ رَجُلاً مِن فِتيَهِ أهلِ البَصرَهِ دَعاکَ إلى مَأدُبَهٍ فَأسرَعتَ إلَيها ، تُستَطابُ لَکَ الأَلوانُ ، وتُنقَلُ إلَيکَ الجِفانُ (1) ، وما ظَنَنتُ أ نَّکَ تُجيبُ إلى طَعامِ قَومٍ ، عائِلُهُم مَجفُوٌّ ، وغَنِيُّهُم مَدعُوٌّ . فَانظُر إلى ما تَقضَمُهُ مِن هذَا المَقضَمِ ، فَمَا اشتَبَهَ عَلَيکَ عِلمُهُ فَالفِظهُ ، وما أيقَنتَ بِطيبِ وُجوهِهِ فَنَل مِنهُ . ألا وإنَّ لِکُلِّ مَأمومٍ إماما ، يَقتَدى بِهِ ويَستَضىءُ بِنورِ عِلمِهِ ، ألا وإنَّ إمامَکُم قَدِ اکتَفى مِن دُنياهُ بِطِمرَيهِ ، ومِن طُعمِهِ بِقُرصَيهِ ، ألا وإنَّکُم لا تَقدِرونَ عَلى ذلِکَ ، ولکِنَ أعينونى بِوَرَعٍ وَاجتِهادٍ ، وعِفَّهٍ وسَدادٍ . (2)

راجع : ج 4 ص 6 (السياسه الإداريه) . ج 5 ص 76 (احتلال البصره) . ج 10 ص 292 (طعامه) .

67عَدِىُّ بنُ حاتِمٍعدىّ بن حاتم بن عبد اللّه الطائى يكنى أبا طريف ، ابن سخىّ العرب المشهور حاتم الطائى (3) ، وأحد الصحابه (4) . تولّى عدىّ رئاسه قبيلته ، وحضر عند رسول اللّه صلى الله عليه و آله سنه (7 ه) وأسلم (5) ، فأكرمه ورعى حرمته (6) . ظلّ وفيّا للولايه العلويّه بعد وفاه النّبىّ صلى الله عليه و آله ، وذاد عن حريم الحقّ والولايه (7) . شهد مع أمير المؤمنين عليه السلام مشاهده (8) . ولمّا لحق أحد أولاده بمعاويه ، برئ منه (9) . وكلماته أمام مساعير الفتنه دليل على وعيه العميق للحوادث ، وإدراكه السليم لموقف الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، وثباته على صراط الحقّ ، ومن كلماته : أيّها النّاس ، إنّه واللّهِ لو غير علىٍّ دعانا إلى قتال أهل الصلاه ما أجبناه ... (10) . اختاره الإمام عليه السلام لمفاوضه العدوّ فى صفّين بسبب منطقه البليغ (11) . قتل أحد أولاده فى إحدى حروب الإمام ، كما فقد إحدى عينيه (12) . وكان معاويه يعظّمه ويرعى حرمته ، بَيْد أ نّه كان يذكر الإمام عليه السلام فى مناسبات مختلفه ويُثنى عليه . ولم يتنازل عن موقفه الحقّ أمام معاويه (13) . توفّى حوالى سنه 68 ه (14) ، وله من العمر مئهٌ وعشرون سنه . (15)

.

1- .الجَفْنه : أعظم ما يكون من القِصاع والجمع جِفان وجِفَن (لسان العرب : ج 13 ص 89 «جفن») .
2- .نهج البلاغه : الكتاب 45 ؛ ربيع الأبرار : ج 2 ص 719 وليس فيه ذيله من «ألا وإنّكم ...» .
3- .أُسد الغابه : ج 4 ص 8 الرقم 3610 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 163 الرقم 26 .
4- .تهذيب الكمال : ج 19 ص 525 الرقم 3884 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 189 الرقم 29 ، تاريخ دمشق : ج 40 ص 66 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 163 الرقم 26 .
5- .تهذيب الكمال : ج 19 ص 525 الرقم 3884 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 163 الرقم 26 ، الاستيعاب : ج 3 ص 168 الرقم 1800 ، وقيل «سنه عشره» .
6- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 163 الرقم 26 .
7- .رجال الكشّى : ج 1 ص 186 .
8- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 189 الرقم 29 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 22 ، الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 127 الرقم 463 ، تهذيب الكمال : ج 19 ص 529 الرقم 3884 ، الاستيعاب : ج 3 ص 169 الرقم 1800 ؛ الجمل : ص 367 ، وقعه صفّين : ص 197 .
9- .وقعه صفّين : ص 522 و 523 .
10- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 141 .
11- .وقعه صفّين : ص 197 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 5 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 .
12- .الجمل : ص 367 ، وقعه صفّين : ص 360 ؛ الطبقات الكبرى : ج 6 ص 22 ، تهذيب الكمال : ج 19 ص 530 الرقم 3884 ، تاريخ دمشق : ج 40 ص 69 و ص 92 و 93 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 164 الرقم 26 .
13- .مروج الذهب : ج 3 ص 13 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 100 ، العقد الفريد : ج 3 ص 86 ، تاريخ دمشق : ج 40 ص 95 .
14- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 22 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 190 ح 29 ، تاريخ دمشق : ج 40 ص 69 ، المعارف لابن قتيبه : ص 313 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 165 الرقم 26 .
15- .الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 127 الرقم 463 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 190 الرقم 29 ، تاريخ دمشق : ج 40 ص 69 ، المعارف لابن قتيبه : ص 313 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 165 الرقم 26 .

67 . عَدیّ بن حاتم

امام علی علیه السلام در نامه اش به عثمان بن حُنَیف انصاری که کارگزارش در بصره بود و به او خبر رسیده بود که وی به میهمانی مردمی از بصره دعوت شده و او به آن جا رفته است : امّا بعد ؛ ای پسر حنیف ! به من خبر رسیده است که فردی از جوانان بصره تو را به سفره ای خوانده و تو به آن جا شتافته ای ، و خوردنی های رنگارنگ و نیکو برایت آماده و کاسه ها برایت آورده شده است . گمان نمی کردم که تو به میهمانی کسانی بروی که نیازمندشان رانده و بی نیازشان خوانده شده باشد . پس نیک بنگر که از طعام این دنیا چه می خوری . هرچه را که حرام و حلالش را نمی دانی ، بیرون انداز و آنچه را که یقین داری حلال است ، تناول کن . بدان که هر پیروی ، پیشوایی دارد که به او اقتدا می کند و از نور علمش بهره می گیرد . آگاه باش که پیشوای شما از دنیایش به دو جامه فرسوده ، و از خوراکش به دو گِرده نان ، بسنده کرده است . بدانید که شما چنین نتوانید کرد ؛ امّا مرا با پارسایی و کوشیدن و خویشتنداری و درستی ، یاری دهید .

ر . ک : ج 4 ص 7 (سیاست های اداری) . ج 5 ص 77 (اشغال بصره) . ج 10 ص 293 (غذای علی) .

67عَدیّ بن حاتمابو طریف عَدیّ بن حاتم بن عبد اللّه طایی ، فرزند سخاوتمند مشهور عرب ، حاتم طایی ، و از یاران پیامبر خداست . عَدی ، ریاست قبیله خود (طَی) را به عهده داشت و به سال هفتم هجری به خدمت پیامبر رسید و اسلام آورد . پیامبر صلی الله علیه و آله او را گرامی داشت و به وی حرمت نهاد . عدی ، در دگرگونی های پس از پیامبر خدا ، به ولایت علی علیه السلام وفادار ماند و از حریم حق و ولایت ، دفاع کرد . او در نبردهای علی علیه السلام همراه وی بود و چون یکی از فرزندانش به معاویه پیوست ، از آن فرزند ، برائت جست . سخنان او در برابر فتنه آفرینان ، نشانی از درک عمیق او از وقایع و موضع علی علیه السلام و نیز استوار گامی وی در صراط حق است ، از جمله این کلام ارجمند او که : ای مردم ! به خدا سوگند ، اگر کس دیگری جز علی علیه السلام ما را به جنگ با نمازگزاران فرا می خواند ، پاسخ مثبت نمی دادیم ... . او در صِفّین ، از کسانی بود که با توجّه به منطق استوارش از سوی علی علیه السلام

برای گفتگو با دشمنْ برگزیده شد . همچنین یکی از فرزندانش را در یکی از نبردها از دست داد و یک چشمش نیز نابینا گشت . معاویه ، عَدی را بزرگ می داشت و به وی حرمت می نهاد ؛ امّا او در مناسبت های مختلف ، از امام علی علیه السلام یاد می کرد و آن بزرگوار را می ستود و در مقابل معاویه ، موضع حق مدارانه اش را از دست نمی داد . او در حدود سال 68 هجری در 120 سالگی درگذشت .

.

ص: 392

. .

ص: 393

. .

الإمامه والسياسه فى ذِكرِ حَربِ صِفّينَ وَاختِلافِ أصحابِ الإمامِ فِى استِمرارِ القِتالِ : ثُمَّ قامَ عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ فَقالَ : أيُّهَا النّاسُ ، إنَّهُ وَاللّهِ لَو غَيرُ عَلِىٍّ دَعانا إلى قِتالِ أهلِ الصَّلاهِ ما أجَبناهُ ، ولا وَقَعَ بِأمرٍ قَطُّ إلّا ومَعَهُ مِنَ اللّهِ بُرهانٌ ، وفى يَدَيهِ مِنَ اللّهِ سَبَبٌ ، وإنَّهُ وَقَفَ عَن عُثمانَ بِشُبَهٍ ، وقاتَلَ أهلَ الجَمَلِ عَلَى النَّكثِ ، وأهلَ الشّامِ عَلَى البَغيِ . (1)

وقعه صفّين :جاءَ عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ يَلتَمِسُ عَلِيّا ، ما يَطأُ إلّا عَلى إنسانٍ مَيِّتٍ أو قَدَمٍ أو ساعِدٍ ، فَوَجَدَهُ تَحتَ رايَاتِ بَكرِ بنِ وائِلٍ ، قالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ألا نَقومُ حَتّى نَموتَ ؟ فَقالَ عَلِىٌّ : اُدنُه ! فَدَناً حَتّى وَضَعَ اُذُنَهُ عِندَ أنفِهِ ، فَقالَ : وَيحَكَ ، إنَّ عامَّهَ مَن مَعى يَعصينى ، وإنَّ مُعاوِيَهَ فيمَن يُطيعُهُ ولا يَعصيهِ . (2)

الجمل فى ذِكرِ أحداثِ ما قَبلَ حَربِ الجَمَلِ : أقبَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام عَلى عَدِىِّ بنِ حاتِمٍ فَقالَ لَهُ : يا عَدِىُّ ، أنتَ شاهِدٌ لَنا ، وحاضِرٌ مَعَنا وما نَحنُ فيهِ ؟ فَقالَ عَدِىٌّ : شَهِدتُکَ أو غِبتُ عَنکَ فَأنَا عِندَ ما أحبَبتَ ، هذِهِ خُيولُنا مُعَدَّهٌ ، ورِماحُنا مُحَدَّدَهٌ ، وسُيوفُنا مُجَرَّدَهٌ ، فَإن رَأيتَ أن نَتَقَدَّمَ تَقَدَّمنا ، وإن رَأيتَ أن نُحجِمَ أحجَمنا ، نَحنُ طَوعٌ لِأمرِکَ ، فَأمُر بِما شِئتَ ، نُسارِع إلَى امتِثالِ أمرِکَ . (3)

.

1- .الإمامه والسياسه : ج 1 ص 141 .
2- .وقعه صفّين : ص 379 .
3- .الجمل : ص 270 .

الإمامه والسیاسه در یاد کردِ جنگ صِفّین و اختلاف یاران امام علیه السلام بر سرِ ادامه دادن جنگ : سپس عَدیّ بن حاتم برخاست و گفت : ای مردم ! به خدا سوگند ، اگر کس دیگری جز علی علیه السلام ما را به جنگ با نمازگزاران فرا می خواند ، پاسخ مثبت نمی دادیم . او تا کنون اقدامی نکرده است ، مگر آن که دلیلی روشن از جانب خدا با خود داشته و رشته ارتباطی با خدا در دستانش بوده است . او در کار عثمان ، باز ایستاد ، چون جریانی شبهه ناک بود ، و با سپاه جمل جنگید ، چون پیمان شکستند و با مردم شام می جنگد ، چون ستم و تجاوز می کنند .

وقعه صِفّین :عَدیّ بن حاتم به جستجوی علی علیه السلام درآمد و جز بر انسانی بی جان و یا پا و دستی [جدا شده]پا نمی گذاشت تا آن که علی علیه السلام را در زیر پرچم های بنی بکر بن وائل یافت و گفت : ای امیر مؤمنان ! آیا تا سر حدّ جان ، ایستادگی نکنیم؟ علی علیه السلام فرمود : «نزدیک بیا» . نزدیک شد تا گوشش را نزد بینی ایشان آورد . علی علیه السلام فرمود : «آه که عموم همراهانم از من سرپیچی می کنند ، در حالی که معاویه در میان کسانی است که از او اطاعت می کنند و سرپیچی نمی کنند !» .

الجمل در یادکردِ حوادث پیش از جنگ جمل : امیر مؤمنان به عدیّ بن حاتمْ رو کرد و به او فرمود : «ای عدیّ ! آیا در این حال ما ، تو در کنار ما و با ما ، خواهی بود؟» . عدی گفت : چه در حضور تو باشم چه نباشم ، آن گونه که دوست داری ، خواهم بود . اینها ، اسب های آماده و نیزه های تیز شده و شمشیرهای از نیام کشیده ماست . اگر نظر دهی که پیش برویم ، پیش می رویم ، و اگر رأی تو این باشد که عقب بنشینیم ، عقب می کشیم . ما مطیع فرمانت هستیم . هرچه می خواهی ، فرمان بده . ما به اجرای فرمانت می شتابیم .

.

تاريخ الطبرى عن جعفر بن حُذيفه :إنَّ عائِذَ بنَ قَيسٍ الحِزمِرِىَّ واثَبَ عَدِىَّ بنَ حاتِمٍ فِى الرّايَهِ بِصِفّينَ وكانَت حِزمِرٌ أكثَرَ مِن بَنى عَدِىٍّ رَهطِ حاتِمٍ فَوَثَبَ عَلَيهِم عَبدُ اللّهِ بنُ خَليفَهَ الطائِىُّ البَولانِىُّ عِندَ عَلِىٍّ ، فَقالَ : يا بَنى حِزمِرٍ ، عَلى عَدِىٍّ تَتَوَثَّبونَ ! وهَل فيكُم مِثلُ عَدِىٍّ أو فى آبائِكُم مِثلُ أبى عَدِىٍّ ؟ ! أ لَيسَ بِحامِى القِربَهِ ومانِعِ الماءِ يَومَ رَوَيَّهَ ؟ أ لَيسَ بِابنِ ذِى المِرباعِ وَابنِ جَوادِ العَرَبِ ؟ ! أ لَيسَ بِابنِ المُنهِبِ مالِهِ ومانِعِ جارِهِ ؟ ! أ لَيسَ مَن لَم يَغدُر ولَم يَفجُر ، ولَم يَجهَل ولَم يَبخَل ، ولَم يَمنُن ولَم يَجبنُ ؟ ! هاتوا فى آبائِكُم مِثلَ أبيهِ ، أو هاتوا فيكُم مِثلَهُ . أ وَلَيسَ أفضَلَكم فِى الإسلامِ ؟ ! أ وَلَيسَ وافِدَكُم إلى رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ ! أ لَيسَ بِرَأسِكُم يومَ النُّخَيلَهِ ويومَ القادِسِيَّهِ ويومَ المَدائِنِ ويومَ جَلَولاءَ الوَقيعهِ ويَومَ نَهاوَندَ ويَومَ تُستَرَ ؟ ! فَما لَكُم ولَهُ ؟ ! وَاللّهِ ما مِن قَومِكُم أحَدٌ يَطلُبُ مِثلَ الَّذى تَطلُبونَ . فَقالَ لَهُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ : حَسبُکَ يَابنَ خَليفَهَ ، هَلُمَّ أيُّهَا القَومُ إلَىَّ ، وعَلَىَّ بِجَماعَهِ طَيِّئٍ ، فَأتَوهُ جَميعا ، فَقالَ عَلِىٌّ : مَن كانَ رَأسَكُم فى هذِهِ المَواطِنِ ؟ قالَت لَهُ طَيِّئٌ : عَدِىٌّ . فَقالَ لَهُ ابنُ خَليفَهَ : فَسَلَهُم يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أ لَيسوا راضِينَ مُسَلِّمينَ لِعَدِىٍّ الرِّياسَهَ ؟ فَفَعَلَ ، فَقالوا : نَعمَ . فَقالَ لَهُم : عَدِىٌّ أحَقُّكُم بِالرّايَهِ ، فَسَلِّموها لَهُ . فَقالَ عَلِىٌّ وضَجَّت بَنُو الحِزمِرِ : إنّى أراهُ رَأسَكُم قَبلَ اليَومِ ، ولا أرى قَومَهُ كُلَّهُم إلّا مُسَلِّمينَ لَهُ غَيرَكُم ، فَأتَّبِعُ فى ذلِکَ الكَثرَهَ . فَأخَذها عَدِىٌّ . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 9 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 369 نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از جعفر بن حُذَیفه : عائذ بن قیس حِزمِری برای به دست گرفتن پرچم [قبیله طی]در جنگ صِفّین با عدیّ بن حاتم [طایی]به رقابت برخاست ؛ زیرا افراد عشیره حِزمر [طایی]از گروه عدیّ (عشیره حاتم) ، بیشتر بودند . عبد اللّه بن خلیفه طایی بَولانی در پیش علی علیه السلام بر آنان اعتراض کرد و گفت : ای زادگان حِزمِر! از عدیّ ، جلو می زنید ؟! و آیا در میان شما ، کسی مانند عدی و در میان پدرانتان ، کسی مانند پدر عدیّ هست؟! آیا او همان نگه دارنده آب برای شما در جنگ رَویّه نیست؟ آیا او پسر رئیس قبیله [طَی] و فرزند سخاوتمند عرب (حاتم) نیست؟! آیا او پسر به تاراج دهنده مال خود برای نگهداری همسایه نیست؟! آیا او کسی نیست که خیانت نورزید و کار زشت نکرد و نابخردی ننمود و بخل نورزید و منّت ننهاد و نترسید؟! در میان پدرانتان همچو پدرش بیاورید یا در میان خود ، همچو او . آیا او برترینِ شما در اسلام نیست ؟! آیا او نماینده شما به سوی پیامبر خدا نبود؟! آیا او فرمانده شما در نبردهای نُخَیله ، قادسیه ، مدائن ، جَلَولا ، نهاوند و شوشتر نبود؟! پس چرا با او چنین می کنید؟! به خدا سوگند ، در میان قوم شما ، کسی نیست که آنچه را شما می خواهید ، بخواهد . در این هنگام ، علی بن ابی طالب علیه السلام به او گفت : «ای پسر خلیفه! بس است . ای گروه [حِزْمِر] ! نزد من آیید و دیگر عَشیره های قبیله طَی نیز بیایند» . پس همگی به نزد علی علیه السلام آمدند . علی علیه السلام فرمود : «در این جنگ ها ، چه کسی فرمانده شما بوده است؟» . قبیله طَی گفتند : عدی . ابن خلیفه به ایشان گفت : ای امیر مؤمنان! از آنان بپرس آیا راضی نیستند که ریاست را تسلیم عدی کنند؟ [علی علیه السلام] پرسید . گفتند : چرا . پس امام علیه السلام به آنها فرمود : «عدی ، سزاوارترینِ شما به حمل پرچم است» . بدین ترتیب ، پرچم را به عَدی سپردند و آن هنگام که بنی حِزْمِرْ فریاد [اعتراض]برآوردند ، علی علیه السلام فرمود : «من می بینم که عدی ، پیش از این ، فرمانده شما بوده و همه قبیله اش را تسلیم او می بینم ، جز شما . پس در این موضوع ، از اکثریتْ پیروی می کنم» ؛ و عدیّ پرچم را گرفت .

.

وقعه صفّين عن المحلّ بن خليفه :لَمّا تَوادَعَ عَلِىٌّ عليه السلام ومُعاوِيَهُ بِصِفّينَ ، اختَلَفَتِ الرُّسُلُ فيما بَينَهُما رَجاءَ الصُّلحِ ، فَأَرسَلَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ إلى مُعاوِيَهَ عَدِىَّ بنَ حاتِمٍ ، وشَبَثَ بنَ ربعِىٍّ ، ويَزيدَ بنَ قَيسٍ ، وزِيادَ بنَ خَصَفَهَ ، فَدَخَلوا عَلى مُعاوِيَهَ ، فَحَمِدَ اللّهَ عَدِىُّ بنُ حاتِمٍ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنّا أتَيناکَ لِنَدعُوَکَ إلى أمرٍ يَجمَعُ اللّهُ بِهِ كَلِمَتَنا وأُمَّتَنا ، ويَحقِنَ اللّهُ بِهِ دِماءَ المُسلِمينَ ، ونَدعُوکَ إلى أفضَلِها سابِقَهً وأحسَنِها فِى الإِسلامِ آثارا ، وقَدِ اجتَمَعَ لَهُ النّاسُ ، وقَد أرشَدَهُمُ اللّهُ بِالَّذى رَأَوا فَأَتَوا ، فَلَم يَبقَ أحَدٌ غَيرُکَ وغَيرُ مَن مَعَکَ ، فَانتَهِ يا مُعاوِيَهُ مِن قَبلِ أن يُصيبَکَ اللّهُ وأصحابَکَ بِمِثلِ يَومِ الجَمَلِ . فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : كَأَنَّکَ إنَّما جِئتَ مُتَهَدِّدا ولَم تَأتِ مُصلِحا . هَيهاتَ يا عَدِىُّ ، كَلّا وَاللّهِ إنّى لَابنُ حَربٍ ، ما يُقَعقَعُ لِى بِالشِّنانِ (1) . أمَا وَاللّهِ إنَّکَ لَمِنَ المُجلِبينَ عَلَى ابنِ عَفّانَ ، وأنتَ لَمِن قَتَلَتِهِ ، وإنّى لَأَرجُو أن تَكونَ مِمَّن يَقتُلُهُ اللّهُ . هَيهاتَ يا عَدِىُّ ، قَد حَلَبتَ بِالسّاعِدِ الأَشَدِّ . (2)

مروج الذهب :ذُكِرَ أنَّ عَدِىَّ بنَ حاتِمٍ الطّائىَّ دَخَلَ عَلى مُعاوِيَهَ ، فَقالَ لَهُ مُعاوِيَهُ : مافَعَلَتِ الطَّرَفاتِ يَعنى أولادَهُ ؟ قالَ : قُتِلوا مَعَ عَلِىٍّ . قالَ : ما أنصَفَکَ عَلِىٌّ ، قَتَلَ أولادَکَ وبَقّى أولادَهُ ! فَقالَ عَدِىٌّ : ما أنصَفتُ عَلِيّا إذ قُتِلَ وبَقيتُ بَعدَهُ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : أما إنَّهُ قَد بَقِيَت قَطرَهٌ مِن دَمِ عُثمانَ ما يَمحوها إلّا دَمُ شَريفٍ مِن أشرافِ اليَمَنِ . فَقالَ عَدِىٌّ : وَاللّهِ إنَّ قُلوبَنَا الَّتى أبغَضناکَ بِها لَفى صُدورِنا ، وإنَّ أسيافَنَا الَّتى قاتَلناکَ بِها لَعَلى عَواتِقِنا ، ولَئِن أدنَيتَ إلَينا مِن الغَدرِ فِترا لَنُدِنيَنَّ إلَيکَ مِنَ الشَّرِّ شِبرا ، وإنَّ حَزَّ الحُلقومِ وحَشرَجَهَ الحَيزومِ لَأَهوَنُ عَلَينا مِن أن نَسمَعَ المَساءَهَ فى عَلِىٍّ ، فَسَلِّمِ السَّيفَ يا مُعاوِيَهُ لِباعِثِ السَّيفِ . فَقالَ مُعاوِيَهُ : هذِهِ كَلِماتُ حُكمٍ فَاكتُبوها . وأقبَلَ عَلى عَدِىٍّ مُحادِثا لَهُ كَأَنَّهُ ما خاطَبَهُ بِشَىءٍ . (3)

.

1- .قال الميدانى : القعقعه : تحريک الشىء اليابس الصلب مع صوت مثل السلاح وغيره . والشنان : جمع شَنّ ؛ وهو القربه الباليه ، وهم يحرّكونها إذا أرادوا حثّ السير لتفزع فتسرع . يُضرب لمن لا يتّضع لما ينزل به من حوادث الدهر ولا يروعه ما لا حقيقه له (مجمع الأمثال : ج 3 ص 238 الرقم 3754) .

2- .وقعه صفّين : ص 197 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 5 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 كلاهما نحوه .
3- .مروج الذهب : ج 3 ص 13 وراجع تاريخ دمشق : ج 40 ص 95 والعقد الفريد : ج 3 ص 86 والأمالى للسيّد المرتضى : ج 1 ص 217 .

وقعه صِفّین به نقل از محلّ بن خلیفه : چون علی علیه السلام و معاویه [در ابتدای جنگ]در صفّینْ دست از جنگ بداشتند ، سفیران به امید برقراری صلح در میان آنها به رفت و آمد پرداختند . علی بن ابی طالب علیه السلام ، عدیّ بن حاتم ، شَبَث بن رِبعی ، یزید بن قیس و زیاد بن خَصفه را به سوی معاویه فرستاد . آنان بر معاویه وارد شدند . عدیّ بن حاتم پس از حمد و ثنای الهی گفت : امّا بعد ؛ ما نزد تو آمدیم تا تو را به امری فرا خوانیم که خداوند ، بدان ، وحدت کلمه و همبستگی امّت ما را فراهم و خون مسلمانان را حفظ می کند . ما تو را به [پیروی از] کسی که صاحب برترین سابقه و بهترین خدمات در اسلام است ، فرا می خوانیم . اینک تمام مردم بر او اتّفاق نظر دارند و خداوند ، ایشان را به کسی رهنمون شده است که وی را شناخته و به او روی آورده اند ، و کسی جز تو و همراهانت باقی نمانده است . ای معاویه ! پیش از آن که خداوند عز و جل تو و یارانت را به سرنوشتی چون سرانجام اصحاب جنگ جملْ دچار کند ، [از مخالفت ،]دست بکش . معاویه به وی گفت : گویا تو برای تهدید آمده ای و نه برای اصلاح . هرگز ، ای عدی ! به خدا سوگند ، هیچ گاه چنین نمی کنم ؛ چرا که من پسر حرب (1) هستم و [آوای]مَشکِ پوسیده ، بی تابم نمی کند . به خدا سوگند که تو خود از گردآمدگان بر ضد پسر عَفّان هستی و خود از قاتلان اویی و من امید می برم که از کسانی باشی که خداوند ، آنان را [در این جنگ]می کُشد . هرگز ، ای عدی ! من با بازویی سخت و توانا شیر دوشیده ام (از کسانی کمک گرفته ام تا کارت را بسازم و نیازت را برآورم) .

مروج الذهب :گفته شده که عدی بن حاتم طایی بر معاویه وارد شد . معاویه به او گفت : طَرَف هایت (یعنی فرزندانت : طَریف و طارف و طرفه) را چه کردی؟ گفت : همراه علی علیه السلام کشته شدند . گفت : علی با تو انصاف نورزید . فرزندانت را به کشتن داد و فرزندان خود را نگاه داشت . عدی گفت : من با علی علیه السلام انصاف نورزیدم ؛ چون او کشته شد و من پس از او ماندم . معاویه گفت : آگاه باش که یک قطره از خون عثمان باقی مانده که جز خون بزرگی از بزرگان یمن ، (2) آن را نمی زداید . عدی گفت : به خدا سوگند ، دل های ما که با آن با تو دشمنی می کردیم ، در سینه هامان ، و شمشیرهایی که بدانها با تو می جنگیدیم ، بر گردنمان [آویخته]است و اگر به خیانت به اندازه یک سرِ انگشت به ما نزدیک شوی ، با شرارت به اندازه یک وجب به تو نزدیک می شویم . و بی

گمان برای ما، بریده شدن گلوها و خِرخِر نای [به هنگام مرگ،] آسان تر از شنیدن سخن زشت درباره علی علیه السلام است. پس ای معاویه! شمشیر را به برکشنده شمشیر بسپار . معاویه گفت : این سخنان ، حکمت است . آنها را بنویسید . و به عدی رو کرد و با او مشغول صحبت شد ، گویی که اصلاً چیزی به او نگفته (و تهدیدی نکرده) بود .

.

1- .حرب ، به معنای «جنگ» ، نامِ نیای معاویه است و معاویه در این جا ایهام به کار برده است . (م)
2- .قبیله طَی، از اعراب یَمَنی به شمار می روند و این جمله معاویه ، تهدیدی برای عَدی است. (م)

المحاسن والمساوئ :إنَّ عَدِىَّ بنَ حاتِمٍ دَخَلَ عَلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ فَقالَ : يا عُدِىُّ ، أين الطَّرَفاتُ ؟ يَعنى بَنيهِ طَريفا وطارِفا وطَرَفَةَ . قالَ : قُتِلوا يَومَ صِفّينَ بَينَ يَدَى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ رضى اللّه عنه . فَقالَ : ما أنصَفَكَ ابنُ أبى طالِبٍ إذ قَدَّمَ بَنيكَ وأخَّرَ بَنيهِ ! قالَ : بَل ما أنصَفتُ أنَا عَلِيّا إذ قُتِلَ وبَقيتُ ! قالَ : صِف لى عَلِيّا . فَقالَ : إن رَأيتَ أن تُعفِيَنى . قالَ : لا أُعفيكَ . قالَ : كانَ وَاللّهِ بَعيدَ المَدى ، وشَديدَ القُوى ، يَقولُ عَدلاً ، ويَحكُمُ فَصلاً ، تَتَفَجَّرُ الحِكمَةُ مِن جَوانِبِهِ ، وَالعِلمُ مِن نَواحيهِ ، يَستَوحِشُ مِنَ الدُّنيا وزَهرَتِها ، ويَستَأنِسُ بِاللَّيلِ ووَحشَتِهِ ، وكانَ واللّهِ غَزيرَ الدَّمعَهِ ، طَويلَ الفِكرَهِ ، يُحاسِبُ نَفسَهُ إذا خَلا ، ويَقلِبُ كَفَّيهِ عَلى ما مَضى ، يُعجِبُهُ مِنَ اللِّباسِ القَصيرَ ، ومِنَ المَعاشِ الخَشِنَ ، وكانَ فينا كَأحَدِنا ؛ يُجيبُنا إذا سَألناهُ ويُدنينا إذا أتَيناهُ ، ونَحنُ مَعَ تَقريبِهِ لَنا وقُربِهِ مِنّا لا نُكَلِّمُهُ لِهَيبَتِهِ ، ولا نَرفَعُ أعيُنَنا إلَيهِ لِعَظَمَتِهِ ، فَإن تَبَسَّمَ فَعَنِ اللُّؤلُؤِ المَنظومِ ، يُعَظِّمُ أهلَ الدّينِ ، يَتَحَبَّبُ إلَى المَساكينِ ، لا يَخافُ القَوِىُّ ظُلمَهُ ، ولا يَيأسُ الضَّعيفُ مِن عَدلِهِ . فَأُقسِمُ ، لَقَد رَأيتُهُ لَيلَةً وقَد مَثُلَ فى مِحرابِهِ ، وأرخَى اللَّيلُ سِربالَهُ وغارَت نُجومُهُ ، ودُموعُهُ تَتَحادَرُ عَلى لِحيَتِهِ وهُوَ يَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّليمِ ، ويَبكى بُكاءَ الحَزينِ ، فَكَأنّى الآنَ أسمَعُهُ وهُوَ يَقولُ : يا دُنيا أ إلَىَّ تَعَرَّضتِ ، أم إلَىَّ أقبَلتِ ؟ غُرّى غَيرى ، لا حانَ حينُكِ ، قَد طَلَّقتُكِ ثَلاثا لا رجَعَةَ لى فيكِ ، فَعَيشُكِ حَقيرٌ ، وخَطَركِ يَسيرٌ ، آه مِن قِلَّهِ الزّادِ ، وبُعدِ السَّفَرِ ، وقِلَّهِ الأنيسِ ! قالَ : فَوَكَفَت عَينا مُعاوِيَةَ ينِشّفُهُما بِكُمِّهِ ، ثُمَّ قالَ : يَرحَمُ اللّهُ أبَا الحَسَنِ ! كانَ كَذا ، فَكَيفَ صَبرُكَ عَنهُ ؟ قالَ : كَصَبرِ مَن ذُبِحَ وَلَدُها فى حِجرِها ؛ فِهِىَ لا تَرقَأُ دَمعَتُها ، ولا تَسكُنُ عَبرَتُها . قالَ : فَكَيفَ ذِكرُكَ لَهُ ؟ قالَ : وهَل يَترُكُنِى الدَّهرُ أن أنساهُ ! (1)

.

1- .المحاسن والمساوئ : ص 46 ، وفى أكثر المصادر نقل هذا الكلام عن ضرار بن ضمره . راجع : ج 9 ص 38 (ضرار بن ضمره) .

المحاسن والمساوئ:عدی بن حاتم بر معاویه بن ابی سفیانْ وارد شد . معاویه گفت : ای عدی! طَرَف ها کجایند؟ (منظورش طَریف و طارف و طرفه ، پسران عدیّ بود) . گفت : در جنگ صِفّین ، در پیش روی علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند . گفت : پسر ابوطالب با تو انصاف نورزید که پسرانت را پیش انداخت و پسران خود را عقب نگاه داشت . گفت : بلکه من با علی علیه السلام انصاف نورزیدم که او کشته شد و من باقی ماندم . معاویه گفت : علی را برایم توصیف کن . گفت : اگر می شود ، مرا معاف دار . گفت : معافت نمی دارم . عدی گفت : به خدا سوگند ، امیر مؤمنان ، دورنگر و نیرومند بود . به عدلْ سخن می گفت و به بزرگی حکم می کرد . حکمت از پهلوهایش می جوشید و علم از کناره هایش بیرون می ریخت . با دنیا و درخشش آن ، بیگانه بود و با شب و تنهایی اش اُنس می گرفت . به خدا سوگند ، اشک ریز و پُر اندیشه بود . چون تنها می شد ، به محاسبه خود می پرداخت و در کارهای قبلی خود ، می اندیشید . از لباس ، کوتاه آن را دوست می داشت و از خوراک ، خشن آن را . او در میان ما همانند فردی از ما بود . چون او را می خواندیم ، پاسخ می داد ، و چون نزدش می آمدیم ، به ما نزدیک می گشت و با این که او ما را [به خود]نزدیک می ساخت و با نزدیکی اش به ما ، باز هم از هیبتش یارای سخن گفتن با او را نداشتیم و از بزرگی اش سرمان را بالا نمی آوردیم . چون لبخند می زد ، گویی مُهر از مرواریدهای به رشته کشیده شده می گشود . (1) دینداران را بزرگ می داشت و بینوایان را دوست داشت . توانگر ، از ستم او نمی هراسید و ناتوان ، از عدلش ناامید نمی گشت . سوگند می خورم که او را شبی در محرابش ایستاده دیدم ، در حالی که شب ، پرده افکنده بود و ستارگان ، ناپدید بودند . اشک هایش بر مَحاسنش روان بود و چون مارگزیده به خود می پیچید و به اندوه می گریست و گویی هم اکنون می شنوم که - می گفت : «ای دنیا! خود را بر من می نمایی یا مشتاقم گشته ای؟ هیچ گاه نخواهد آمد [که مرا بفریبی] . غیر مرا بفریب؛ زیرا که تو را سه طلاقه کرده ام؛ طلاقی که بازگشت و رجوعی در آن نیست . زندگانی ات کوتاه و شکوهت ناچیز است . آه از کمیِ توشه و درازی راه و کمی همدم!». پس اشک های معاویه روان شد و با آستینش چشمانش را پاک می کرد و سپس گفت : خدا ابوالحسن را بیامرزد! همین گونه بود . تو بر فراق او چگونه صبر می کنی؟ گفت : مانند صبر مادری که فرزندش را در دامانش سر بُریده اند ، که نه اشکش خشک

می شود و نه سوزش دلش فرو می نشیند . معاویه گفت : آیا او را یاد می کنی؟ گفت : آیا روزگار می گذارد فراموشش کنم؟ ! (2)

.

1- .کنایه از باز شدن دو لب مبارک و دیده شدن دندان های حضرت در هنگام خندیدن است . (م)
2- .در بیشتر منابع ، این سخن را از ضرار بن ضمره نقل کرده اند . ر .ک : ج 9 ص 39 (ضرار بن ضمره) .

ص: 402

. .

ص: 403

. .

68عَدِیُّ بنُ الحارِثِذکرت بعض المصادر أنّ الإمام علیه السلام ولّاه علی «بُهَرسیر (1) » (2) ، وأورد العلّامه المجلسی أنّ اسم الوالی علی تلک المنطقه هو عدیّ بن حاتم (3) . وعلی أیّ حال لم تثمر الجهود المبذوله لمعرفه عدیّ بن حارث ، وهو شخصیّه مجهوله بناءً علی الوثائق التاریخیّه .

وقعه صفّین :بَعثَ [عَلِیٌّ علیه السلام] ... عَدِیَّ بنَ الحارِثِ عَلی مَدینَهِ بُهَرسیر وأُستانِها (4) . (5)

69العَکبَرُ بنُ جَدیرٍبطل مقدام ومقاتل لا یکلّ . وکان له لسان بلیغ وبیان یأخذ بالقلوب . اشترک فی صفّین ، واستبسل حتی أهدر معاویه دمه غیظا . وکان ینظم الشعر أیضا ، ونلحظ فی شعره الفیّاض إعلاءً لملحمه الحقّ ، وإخزاءً لحزب الطلقاء (6) .

وقعه صفّین عن زید بن وهب فی ذِکرِ وَقعَهِ صِفّینَ : کانَ فارِسَ أهلِ الکوفَهِ الَّذی لا یُنازَعُ رَجُلٌ کانَ یُقالَ لَهُ : العَکبَرُ بنُ جَدیرٍ الأَسَدِیُّ ، وکانَ فارِسَ أهلِ الشّامِ الَّذی لا یُنازَعُ عَوفُ بنُ مجزَأَهَ الکوفِیُّ المُرادِیُّ المُکَنّی أبا أحمَرَ ، وهُوَ أبُو الَّذِی استَنقَذَ الحَجّاجَ بنَ یوسُفَ یَومَ صُرِعَ فِی المَسجِدِ بِمَکَّهَ ، وکانَ العَکبَرُ لَهُ عِبادَهٌ ولِسانٌ لا یُطاقُ . فَقامَ إلی عَلِیٍّ فَقالَ : یا أمیرَ المُؤمِنینَ ! إنَّ فی أیدینا عَهدا مِنَ اللّهِ لا نَحتاجُ فیهِ إلَی النّاسِ ، وقَد ظَنَنّا بِأهلِ الشّامِ الصَّبرَ وظَنّوهُ بِنا ، فَصَبَرنا وصَبَروا . وقَد عَجِبتُ مِن صَبرِ أهلِ الدُّنیا لِأَهلِ الآخِرَهِ ، وصَبرِ أهلِ الحَقِّ عَلی أهلِ الباطِلِ ، ورَغبَهِ أهلِ الدُّنیا ! ثُمَّ نَظَرتُ فَإذا أعجَبُ ما یُعجِبُنی جَهلی بِآیَهٍ مِن کِتابِ اللّهِ : «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُواْ أَن یَقُولُواْ ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا یُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُواْ وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکَذِبِینَ» (7) . وأثنی عَلَیهِ عَلِیٌّ خَیرا ، وقالَ خَیرا . وخَرَجَ النّاسُ إلی مَصافِّهِم وخَرَجَ عَوفُ بنُ مَجزَأَهَ المُرادِیُّ نادِرا (8) مِنَ النّاسِ ، وکَذلِکَ کانَ یَصنَعُ ، وقَد کانَ قَتَلَ قَبلَ ذلِکَ نَفَرا مِن أهلِ العِراقِ مُبارَزَهً ، فَنادی : یا أهلَ العِراقِ ، هَل مِن رَجُلٍ عَصاهُ سَیفُهُ یُبارِزُنی ، ولَا أغُرُّکُم مِن نَفسی ؛ فَأنَا فارِسُ زَوفٍ . فَصاحَ النّاسُ بِالعَکبَرِ ، فَخَرَجَ إلَیهِ مُنقَطِعا مِن أصحابِهِ وَالنّاسُ وُقوفٌ ، ووَقَفَ المُرادِیُّ وهُوَ یَقولُ : بِالشّامِ أمنٌ لَیسَ فیهِ خَوفُ بِالشّامِ عَدلٌ لَیسَ فیهِ حَیفُ بِالشّامِ جودٌ لِیسَ فیهِ سَوفُ (9) أنَا المُرادِیُّ ورَهطی زَوفُ أنَا ابنُ مَجزاهَ وَإسمی عَوفُ هَل مِن عِراقِیٍّ عَصاهُ سَیفُ یَبرُزُ لی وکَیفَ لی وکَیفُ فَبَرَزَ إلَیهِ العَکبَرُ وهُوَ یَقولُ : الشّامُ مَحلٌ وَالعِراقُ تَمطُرُ بِهَا الإِمامُ وَالإِمامُ مُعذِرُ وَالشّام فیها لِلإِمامِ مُعوِرُ

(10) أنَا العِراقِىُّ وإسمِى العَكبَرُ اِبنُ جَديرٍ وأبوهُ المُنذِرُ اَدنُ فَإِنّى لِلكَمِىِّ مُصحِرُ فَاطَّعَنا فَصَرَعَهُ العَكبَرُ فَقَتَلَهُ ، ومُعاوِيَهُ عَلَى التَّلِّ فى أُناسٍ مِن قُرَيشٍ ونَفَرٍ مِنَ النّاسِ قَليلٍ ، فَوَجَّهَ العَكبَرُ فَرَسَهُ فَمَلَأ فُروجَهُ (11) رَكضا يَضرِبُهُ بِالسَّوطِ ، مُسرِعا نَحوَ التَّلِّ ، فَنَظَرَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ فَقالَ : إنَّ هذَا الرَّجُلَ مَغلوبٌ عَلى عَقلِهِ أو مُستَأمَنٌ ، فَاسأَلوهُ . فَأَتاهُ رَجُلٌ وهُوَ فى حَمْىِ (12) فَرَسِهِ ، فَناداهُ فَلَم يُجِبهُ ، فَمَضى مُبادِرا حَتّى انتَهى إلى مُعاوِيَهَ وجَعَلَ يَطعَنُ فى أعراضِ الخَيلِ ، ورَجَا العَكبَرُ أن يُفرِدوا لَهُ مُعاوِيَهَ ، فَقَتَلَ رِجالاً ، وقامَ القَومُ دونَ مُعاوِيَهَ بِالسُّيوفِ وَالرِّماحِ ، فَلَمّا لَم يَصِل إلى مُعاوِيَهَ نادى : أولى لَکَ (13) يَا بنَ هِندٍ ، أنَا الغُلامُ الأَسَدِىُّ . فَرَجَعَ إلى عَلِىٍّ فَقالَ لَهُ : ماذا دَعاکَ إلى ما صَنَعتَ يا عَكبَرُ ؟ لا تُلقِ نَفسَکَ إلَى التَّهلُکَهِ . قالَ : أرَدتُ غِرَّهَ ابنَ هِندٍ . وكانَ شاعِرا فَقالَ : قَتَلتُ المُرادِىَّ الَّذى جاءَ باغِيا يُنادى وقَد ثارَ العَجاجُ : نَزالِ يَقولُ أنا عَوفُ بنُ مَجزاهَ وَالمُنى لِقاءُ ابنِ مَجزا بِيَومِ قِتالِ [إلى آخر الأبيات] وَانكَسَرَ أهلُ الشّامِ لِقَتلِ عَوفٍ المُرادِىِّ ، وهَدَرَ مُعاوِيَهُ دَمَ العَكبَرِ . فَقالَ العَكبَرُ : يَدُ اللّهِ فَوقَ يَدِ مُعاوِيَهَ ، فَأَينَ دِفاعُ اللّهِ عَنِ المُؤمِنينَ؟ (14)

.

1- .بُهَرسير : من نواحى سواد بغداد قرب المدائن . وهى غربى دجله (معجم البلدان : ج 1 ص 515) .
2- .الأخبار الطوال : ص 153 ؛ وقعه صفّين : ص 11 .
3- .بحار الأنوار : ج 32 ص 357 .
4- .الأُستان : السواد والقرى .
5- .وقعه صفّين : ص 11 ؛ الأخبار الطوال : ص 153 .
6- .وقعه صفّين : ص 450 452 ، أعيان الشيعه : ج 8 ص 148 .
7- .العنكبوت : 1 3 .
8- .أى شذّ وخرج من الجمهور (لسان العرب : ج 5 ص 199 «ندر») . والمراد خرج وحيدا .
9- .يقال : فلان يقتات السَّوْفَ : أى يعيش بالأمانى (لسان العرب : ج 9 ص 164 «سوف») .
10- .رجلٌ مُعوِرٌ : قبيح السريره (لسان العرب : ج 4 ص 616 «عور») .
11- .يقال للفرس : ملأ فرجه وفُرُوجه إذا عدا وأسرع (النهايه : ج 3 ص 423 «فرج») .
12- .أى شدّه عدوه .

13- .أوْلَى لک : أی قَرب منک ما تکره ، وهی کلمه تلهّف ، یقولها الرجل إذا أفلت من عظیمه ، وقیل : هی کلمه تهدّد ووعید (النهایه : ج 5 ص 229 «ولا») .
14- .وقعه صفّین : ص 450 .

68 . عَدیّ بن حارث

69 . عَکبَر بن جَدِیر

68عَدیّ بن حارثبر اساس برخی از نقل ها ، علی علیه السلام عدی بن حارث را بر حکومت بُهَرسیر (1) گمارد . علّامه مجلسی از فرماندار آن دیار ، با عنوان «عدیّ بن حاتم» یاد کرده است . به هرحال ، کوشش در شناخت عدی بن حارث به جایی نرسید و وی به لحاظ اسناد تاریخی ، شخصیتی ناشناخته است .

وقعه صِفّین :علی علیه السلام ... عدی بن حارث را بر شهر و استان بُهَرسیر گمارد .

69عَکبَر بن جَدِیراو قهرمانی بی باک و رزم آوری نستوه بود . زبانی گویا و بیانی گدازنده داشت . در صِفّین ، شرکت جست و چنان حماسه ای آفرید که معاویه از سَرِ خشم ، خونش را هَدَر دانست . او شعر نیز می سرود و در اشعار سرشار از شعورش ، حماسه بلند حق و رسوایی حزب طُلَقا (آزادشدگان پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکّه) را بیان می کرد .

وقعه صِفّین به نقل از زید بن وَهْب ، در یادکردِ جنگ صِفّین : شه سوار تکتاز کوفه ، عَکبَر بن جدیر اسدی نام داشت و سوار کم نظیر شام ، ابو احمر عوف بن مُجْزَأه کوفی مرادی بود ، و او پدر کسی است که حَجّاج بن یوسف را آن روز که در خانه کعبه [به سبب حمله مردم ،] بیهوش شد نجات داد . عَکبَر ، مردی عابد و زبان آور بود . پس در برابر علی علیه السلام به پا خاست و گفت : ای امیر مؤمنان ! ما عهدی از خداوند به دست داریم که با آن به مردم ، نیازی نداریم . ما به شامیان ، گمان پایداری داشتیم و ایشان نیز از ما انتظار پافشاری داشتند . ما پای فشردیم و ایشان پایداری کردند . من از پایداری دنیاپرستان در برابری پافشاری آخرت خواهان و شکیبایی حقجویان در برابر باطل گرایان و شیفتگی دنیادوستان ، به شگفت آمده بودم . سپس نیک نگریستم و از ناآگاهی ام به این آیه قرآن ، بیشتر در شگفت شدم : «الف ، لام ، میم . آیا مردمْ چنین پنداشتند که چون گفتند : «ایمان آوردیم» ، رها می شوند و دیگر آزمایش نمی شوند؟ بی گمان ، ما امّت های پیش از آنان را [نیز] آزموده ایم تا خدا راستگویان را معلوم بدارد و دروغگویان را معلوم بدارد» . پس علی

علیه السلام او را به خیر و نیکی ستود و مردم در صف های خود ، آماده جنگ شدند و عوف بن مُجْزأه مرادی به تنهایی به میدان آمد (که پیش تر نیز چنین کرده بود و تنی چند از عراقیان را در نبرد تن به تن از پای درآورده بود) و بانگ برآورد : ای مردم عراق! آیا مردی هست که شمشیرش را برکشد و با من بجنگد ؟ و شما را از خود، بی خبر نمی گذارم. من شه سوار [قبیله]زَوف هستم. مردم ، عکبر را ندا دادند . وی از یارانش جدا شد و به سوی او رفت ، در حالی که مردمْ ایستاده بودند و [جنگجوی] مرادی نیز ایستاده بود و چنین رجز می خواند : در شام ، امنیت است و هراسی نیست در شام ، عدالت است و ستمی نیست . در شام ، سخاوت است و امروز و فرداکردن نیست من مرادی ام و قبیله ام زَوف است . من پسر مُجزَأه هستم و نامم عوف است آیا مردی عراقی هست که شمشیر بر کشد و به مبارزه من درآید تا ببینم چه می شود؟ در این هنگام ، عکبر به مبارزه او رفت و چنین رجز می خواند : شام ، سرزمینی خشک و عراق ، پُر باران است امام در عراق است؛ امامِ پذیرنده عذر . و در شام ، مردی بد نهاد است که بر امام ، شورشگر است من عراقی ام و نامم عَکبر است . پسر جدیر بن مُنذِرم پیش آی که من نشان می دهم شجاع کیست . پس به یکدیگر نیزه زدند و عکبر ، عوف را به قتل رساند . معاویه با تنی چند از قریش و افراد اندک شماری از مردم ، بر فراز تپّه ای ایستاده بود . عکبر ، اسبش را رو به او نمود و با تازیانه ، اسبش را نواخت و شتابان به سوی تپّه تاخت . معاویه به او نگاه کرد و گفت : این مرد ، یا دیوانه شده و یا به امانخواهی آمده است . از او بپرسید . پس مردی به سوی او آمد ؛ ولی او همچنان می تاخت و به بانگ آن مرد ، پاسخی نداد و به پیش رفت تا نزدیک معاویه رسید . او سواران را با نیزه کنار می زد و چون امید داشت که معاویه را با او تنها گذارند ، تنی چند از آنان را کشت ؛ ولی آن گروه ، معاویه را در پناه شمشیرها و نیزه های خود گرفتند و چون دستش به معاویه نرسید ، فریاد کشید: ای پسر هند! به زودی به همدیگر می رسیم. من جوانی از قبیله بنی اسدم . سپس نزد علی علیه السلام بازگشت . علی علیه السلام به او فرمود : «ای عکبر! چه چیزْ تو را به این کار وا داشت؟ خودت را به هلاکت مینداز» . گفت : پیشانی [یا سرِ] پسر هند را قصد کردم . عکبر ، خود ، شاعر بود و چنین سرود : آن مرادی را که به گردنکشی آمده بود ، کشتم او که گرد و خاک برانگیخته ، فریاد می کشید و هماورد می طلبید . می گفت : من عوف بن مُجْزَأه هستم امّا به روز جنگ ، مرگ ، گریبانگیرش شد ... شامیان پس از کشته شدن عوف مرادی ، درهم شکستند و معاویه خون عکبر را مباح شمرد . عکبر گفت : دست خدا بالاتر از دست معاویه است . پس دفاع خدا از مؤمنان ، کجا خواهد بود ؟!

.

1- .بُهَرسیر ، از شهرهای دشت عراق و نزدیک مدائن و در غرب رودخانه دجله است (معجم البلدان : ج 1 ص 515) .

ص: 406

. .

ص: 407

. .

ص: 408

. .

ص: 409

. .

70عَلقَمهُ بنُ قَيسٍعلقمه بن قيس بن عبد اللّه النّخعى الكوفى ، أبو شِبْل ، أحد فقهاء الكوفه ومحدّثيها وقرّائها الكبار ، ويعدّ من رجال مدرسه ابن مسعود فى الفقه والحديث (1) ، ومن الرواه الذين روى عنهم رجال كُثر (2) . شهد معركه صفّين (3) ، وفقد فيها إحدى رِجليه (4) . وكان مع الإمام علىّ عليه السلام فى النّهروان أيضا (5) . أمضى سنتين فى خوارزم ، وتوجّه إلى خراسان للقتال . اختُلِف فى سنه وفاته بين سنه 61 و 65 ه (6) . استشهد أخوه فى صفّين أيضا . (7)

.

1- .تهذيب الكمال : ج 20 ص 303 و 304 الرقم 4017 ، تاريخ بغداد : ج 12 ص 299 الرقم 6743 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 53 و 54 الرقم 14 .

2- .تهذيب الكمال : ج 20 ص 302 الرقم 4017 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 54 الرقم 14 .

3- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 87 ، تهذيب الكمال : ج 20 ص 305 الرقم 4017 ، تاريخ بغداد : ج 12 ص 297 الرقم 6743 ، المعارف لابن قتيبه : ص 583 .

4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 32 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 379 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 88 ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 317 الرقم 159 وفيهما «عرجت رِجله» ، وقعه صفّين : ص 287 .

5- .تاريخ بغداد : ج 12 ص 297 الرقم 6743 .

6- .تهذيب الكمال : ج 20 ص 307 الرقم 4017 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 61 الرقم 14 .

7- .وقعه صفّين : ص 287 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 317 الرقم 159 ؛ الطبقات الكبرى : ج 6 ص 88 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 32 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 379 .

70 . عَلقَمه بن قیس

70عَلقَمه بن قیسابو شِبْل ، عَلقَمه بن قیس بن عبد اللّه نَخَعی کوفی از فقیهان ، محدّثان و قاریان بزرگ کوفه است . او از اصحاب مکتب فقهی و حدیثی ابن مسعود به شمار می رود و از محدّثانی است که کسان بسیاری از او روایت کرده اند . او در جنگ صِفّین ، شرکت جست و یک پایش را از دست داد . در جنگ نهروان نیز همراه مولایش علی علیه السلام بود . او دو سال در خوارزم بود و برای نبرد به خراسان نیز رفته است . در سال مرگ او اختلاف است . بین سال های 61 تا 65 هجری را سال درگذشت او دانسته اند . برادر علقمه نیز در جنگ صِفّین به شهادت رسید .

.

وقعه صفّين :إنَّ النَّخَعَ قاتَلَت قِتالاً شَديدا ، فَاُصيبَ مِنهُم يَومَئِذٍ ... اُبَيُّ بنُ قَيسٍ أخو عَلقَمَةَ بنِ قَيسٍ الفَقيهِ ، وقُطِعتَ رِجلُ عَلقَمَةَ بنِ قَيسٍ فَكانَ يَقولُ : ما اُحِبُّ أنَّ رِجلى أصَحُّ ما كانَت ؛ لِما أرجو بِها مِن حُسنِ الثَّوابِ مِن رَبّى . (1) !

71عَلِيُّ بنُ أبى رافِعٍعلىّ بن أبى رافع . ولد فى عهد النّبىّ وسمّاه عليّا (2) ، تابعىّ ، من خيار الشيعه ، كانت له صحبه مع أمير المؤمنين ، وكان كاتبا له ، وحفظ كثيرا ، وجمع كتابا فى فنون من الفقه : الوضوء ، والصلاه ، وسائر الأبواب (3) ، وكان على بيت مال علىّ عليه السلام (4) ، وكان كاتبه . (5)

72عَمّارُ بنُ ياسرٍعمّار بن ياسر بن عامر المَذْحِجىُّ ، أبو اليقظان ، واُمّه سميّه ، وهى أوّل من استشهد فى سبيل اللّه . من السابقين إلى الإيمان والهجره ، ومن الثابتين الراسخين فى العقيده ؛ فقد تحمّل تعذيب المشركين مع أبوَيه منذ الأيّام الاُولى لبزوغ شمس الإسلام ، ولم يداخله ريب فى طريق الحقّ لحظه واحده (6) . شهد له رسول اللّه صلى الله عليه و آله بأنّه يزول مع الحقّ ، وأنّه الطيّب المطيَّب وأنّه مُلئ إيمانا . وأكّد أنّ النّار لا تمسّه أبدا . وهو ممّن حرس بعد رسول اللّه صلى الله عليه و آله «خلافه الحقّ» و«حقّ الخلافه» ، ولم يَنكُب عن الصراط المستقيم قطّ (7) ، وصلّى مع أمير المؤمنين عليه السلام على جنازه السيّده المطهّره فاطمه الزهراء عليهاالسلام (8) ، وظلّ ملازما للإمام صلوات اللّه عليه . ولى الكوفه مدّةً فى عهد عمر (9) . وكان قائدا للجيوش فى فتح بعض الأقاليم (10) . ولمّا حكم عثمان كان من المعارضين له بجدٍّ (11) . وانتقد سيرته مرارا ، حتى همّ بنفيه إلى الربذه لولا تدخّل الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، إذ حال دون تحقيق هدفه (12) . ضُرب بأمر عثمان لصراحته ، وفعل به ذلک أيضا عثمان نفسه ، وظلّ يعانى من آثار ذلک الضرب إلى آخر عمره (13) . وكان لاشتراكه الفعّال فى حرب الجمل ، وتصدّيه لقياده الخيّاله فى جيش الإمام عليه السلام مظهر عظيم (14) . كما تولّى فى صفّين قياده رجّاله الكوفه والقرّاء (15) . تحدّث مع عمرو بن العاص وأمثاله من مناوئى الإمام عليه السلام فى غير موطن ، وكشف الحقّ بمنطقه البليغ واستدلالاته الرصينه (16) . وفى صفّين استُشهد هذا الصحابىّ الجليل والنّموذج المتألّق (17) ، فتحقّقت بذلک النّبوءه العظيمه لرسول اللّه صلى الله عليه و آله ؛ إذ كان قد خاطبه قائلاً : « تَقتُلُکَ الفِئَةُ الباغِيَةُ » . وكان له من العمر إبّان استشهاده ثلاث وتسعون سنه (18) .

نُقل الخبر الغيبىّ الّذى أدلى به النّبىّ صلى الله عليه و آله حول قتل الفئه الباغيه عمّارَ بن ياسر بألفاظ متشابهه ، وطرق متعدّده . وكان النّاس ينظرون إلى عمّار بوصفه المقياس فى تمييز الحقّ والباطل . وأُثِر هذا الحديث بصيغه : « تَقتُلُکَ الفِئَهُ الباغِيَهُ » ، وبصيغه : « تَقتُلُ عَمّاراً الفِئَهُ الباغِيَهُ » ، وبصيغه : « تَقتُلُهُ الفِئَهُ الباغِيَهُ » على لسان سبعه وعشرين من الصحابه ، وهم : أبو سعيد الخدرى ، وعمرو بن العاص ، وعبد اللّه بن عمرو بن العاص ، ومعاويه ، وأبو هريره ، وأبو رافع ، وخزيمه بن ثابت ، وأبو اليسر ، وعمّار ، وأُمّ سلمه ، وقتاده بن النّعمان ، وأبو قتاده ، وعثمان بن عفّان ، وجابر بن سَمُره ، وكعب بن مالک ، وأنس بن مالک ، وجابر بن عبد اللّه ، وابن مسعود ، وحذيفه ، وابن عبّاس ، وأبو أيّوب ، وعبد اللّه بن أبى هذيل ، وعبد اللّه بن عمر ، وأبو سعد ، وأبو اُمامه ، وزياد بن الفرد ، وعائشه (19) . وصرّح البعض بتواتره كابن عبد البرّ (20) ، والذهبى (21) ، والسيوطى (22) . وأثار هذا الحديث مشكله لمعاويه بعد استشهاد عمّار ، فحاول توجيهه بقوله : ما نحن قتلناه وإنّما قتله مَنْ جاء به (23) ! فقال الإمام عليه السلام فى جوابه : « فَرَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إذَن قاتِلُ حَمزَهَ ! » (24) ولا يمكن لهذه الصفحات القليله أن تفى بحقّ تلک الشخصيّه العظيمه قط . وأترككم مع هذه النّصوص من الروايات والتاريخ ، الّتى بيّنت لنا غيضا من فيض فيما يرتبط بهذه القمّه الرفيعه شرفا ، واستقامه ، وحرّيّه .

.

1- .وقعه صفّين : ص 287 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 32 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 379 .
2- .الإصابه : ج 5 ص 53 الرقم 6278 .
3- .رجال النّجاشى : ج 1 ص 65 .
4- .تهذيب الأحكام : ج 10 ص 151 ح 606 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 156 وفيه «ابن أبى رافع» .
5- .تهذيب الأحكام : ج 10 ص 151 ح 606 ، رجال النّجاشى : ج 1 ص 62 و ص 65 .
6- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 246 و ص 249 ، أنساب الأشراف : ج 1 ص 180 182 ، تهذيب الكمال : ج 21 ص 216 الرقم 4174 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 122 الرقم 3804 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 406 الرقم 84 ؛ الجمل : ص 102 الرقم 1 .

7- .الخصال : ص 464 ح 4 و ص 607 ح 9 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 126 ح 1 ، الاحتجاج : ج 1 ص 195 ح 6 ، رجال البرقى : ص 65 .
8- .الخصال : ص 361 ح 50 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 34 الرقم 13 ، الاختصاص : ص 5 ، تفسير فرات : ص 570 ح 733 .
9- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 438 ح 5663 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 255 ، أنساب الأشراف : ج 1 ص 185 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 139 و ص 144 ، سير أعلام النّبلاء ج 1 ص 423 الرقم 84 .
10- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 41 و ص 90 و ص 138 .
11- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 260 ، أنساب الأشراف : ج 1 ص 197 و ج 6 ص 162 ، تاريخ دمشق : ج 43 ص 473 ، المعارف لابن قتيبه : ص 257 .
12- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 169 ، الفتوح : ج 2 ص 378 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 173 .
13- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 161 163 ، الفتوح : ج 2 ص 373 .
14- .ج 4 ص 490 (قاده جيش الإمام) و ص 492 (قاده جيش النّاكثين) .
15- .وقعه صفّين : ص 208 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 و ص 15 .
16- .وقعه صفّين : ص 319 و 320 و ص 336 339 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 39 .
17- .راجع : ج 6 ص 56 (استشهاد عمّار) .
18- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 436 ح 5657 ، التاريخ الكبير : ج 7 ص 25 الرقم 107 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 264 ، المعارف لابن قتيبه : ص 258 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 582 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 426 الرقم 84 ، مروج الذهب : ج 2 ص 391 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 259 ، أنساب الأشراف : ج 1 ص 194 وفيهما «91 ، 94 سنه هجريّه» ، اُسد الغابه : ج 4 ص 127 الرقم 3804 وفيه «91 ، 93 ، 94 سنه هجريّه» .
19- .صحيح البخارى : ج 3 ص 1035 ح 2657 ، صحيح مسلم : ج 4 ص 2235 ح 70 و ص 2236 ح 72 و 73 ، سنن الترمذى : ج 5 ص 669 ح 3800 ، مسند ابن حنبل : ج 2 ص 654 ح 6943 و ج 6 ص 229 ح 17781 و ج 8 ص 202 ح 21932 و ج 10 ص 190 ح 26625 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 435 ح 5657 و ص 436 ح 5659 و ص 442 ح 5676 ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج 11 ص 240 ح 20426 و 20427 ، المعجم الكبير : ج 5 ص 221 ح 5146 و ج 23 ص 363 ح 852 857 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائى : ص 289 300 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 251 253 و ص 259 ، مسند أبى يعلى : ج 6 ص 355 ح 7140 و

ص 425 ح 7304 و ص 427 ح 7308 ، مسند البزّار : ج 4 ص 256 ح 1428 ، السيره النّبويّه لابن هشام : ج 2 ص 114 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 571 و ص 577 و 579 ، حليه الأولياء : ج 4 ص 172 و 361 و ج 7 ص 197 و 198 ، الاستيعاب : ج 3 ص 230 و 231 الرقم 1883 وفيه «تواترت الآثار عن النّبىّ صلى الله عليه و آله أنّه قال : تقتل عمّاراً الفئه الباغيه . وهذا من أصحّ الأحاديث» ، أُسد الغابه : ج 4 ص 125 الرقم 3804 ، الإصابه : ج 4 ص 474 الرقم 5720 وفيه «تواترت الأحاديث عن النّبىّ صلى الله عليه و آله أنّ عمّارا تقتله الفئه الباغيه ، وأجمعوا على أنّه قُتِل مع علىّ بصفّين» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 267270 .

20- .الاستيعاب : ج 3 ص 231 الرقم 1883 .

21- .الإصابه : ج 4 ص 474 الرقم 5720 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 421 الرقم 84 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 580 .

22- .الأزهار المتناثره فى الأخبار المتواتره : ص 76 الرقم 104 .

23- .الأمالى للصدوق : ص 489 ح 665 .

24- .شرح نهج البلاغه : ج 20 ص 334 ح 835 ؛ بحار الأنوار : ج 33 ص 16 .

71 . علی بن ابی رافع

72 . عمّار بن یاسر

وقعه صِفّین :نَخَعیان ، سخت جنگیدند و در آن روز از آنان اُبَی بن قیس ، برادر علقمه بن قیس فقیه و ... کشته شدند و پای علقمه بن قیس ، قطع شد و می گفت : دوست نداشتم پایم همچون پیش از این سالم می مانْد ؛ زیرا با آن ، پاداش نیکو را از پروردگارم امید می برم .

71علی بن ابی رافععلی بن ابی رافع ، به روزگار پیامبر خدا دیده به جهان گشود و پیامبر صلی الله علیه و آله او را «علی» نامید . او از تابعیان ، نخبگان شیعه و یاران علی علیه السلام است . او از حافظان حدیث است و همچنین کتابی در ابواب مختلف فقه ، مانند وضو و نماز و دیگر احکام نگاشت . وی از سوی علی علیه السلام مسئول بیت المال . و نیز کاتب آن حضرت بود.

72عمّار بن یاسرابو یَقظان ، عمّار بن یاسر بن عامر مَذحِجی که مادرش (سُمیّه) نخستین شهید راه خدا بود ، از پیشتازان در ایمان و هجرت و از استوار گامانِ راست قامتی است که در آغازین روزهای جلوه اسلام ، همراه پدر و مادرش شکنجه های مشرکان را با همه توان ، تاب آورد و در طریق حق ، لحظه ای تردید بر جانش ننشست . او از پاکْ سرشتانی است که پیامبر خدا به حق مداری ، پاکْ طینتی و آکندگی جانش از ایمان ، گواهی داد و تأکید کرد که آتش دوزخ ، هرگز به این جان منوّر ، نزدیک نخواهد شد . او از معدود کسانی است که پس از پیامبر خدا ، «حقّ خلافت» و «خلافت حق» را پاس داشت و هرگز از صراط مستقیم ، کناره نگرفت . با علی علیه السلام بر پیکر پاک فاطمه علیهاالسلام نماز خواند و همچنان همگام علی علیه السلام باقی ماند . او به روزگار عمر ، مدّتی فرماندار کوفه شد و در فتح برخی از سرزمین ها ، فرماندهی رزمندگان را به عهده داشت . به هنگام حاکمیت عثمان ، در صف مخالفان جدّی او قرار گرفت و بارها از رفتار وی انتقاد کرد تا بدان جا که خلیفه آهنگ تبعید او (به رَبَذه) را ساز کرد ؛ امّا مخالفت علی علیه السلام وی را از دست یازیدن به این هدف ، باز داشت . او را به خاطر صراحتش در گفتارها، به دستور عثمان ، کتک زدند . عثمان ، خود نیز او را مضروب ساخت و آن بزرگوار تا

آخر عمر از آثار آن ضربه ها رنج می برد . شرکت سختکوشانه او در جنگ جمل و تصدّی فرماندهی سواره نظام لشکر علی علیه السلام جلوه بسیار داشت . (1) در صِفّین نیز مسئولیت پیاده نظام کوفه و نیز قاریان را به عهده داشت . او بارها با عمروعاص و دیگر مخالفان امام علیه السلام سخن گفت و با منطقی استوار و استدلال هایی متین ، حق را نمایاند . این چهره درخشان و صحابی بزرگوار ، در جنگ صِفّین ، شهد شهادت نوشید (2) و بدین سان ، پیشگویی شگفت پیامبر خدا که فرموده بود : «تو را گروه متجاوز می کشند» ، به واقعیّتْ پیوست . (3) عمّار ، در هنگام شهادت ، 93 سال داشت . خبر غیبی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کشته شدن عمّار یاسر به دست گروه متجاوز ، با متن هایی مشابه و طُرُق متعدّد ، نقل شده است و مردم به عمّار به دیده معیاری برای جداسازی حق از باطل می نگریستند . این حدیث به این گونه ها نقل شده است : «تو را گروه متجاوز می کشند» ، «عمّار را گروه متجاوز می کشند» و «او را گروه متجاوز می کشند» . بیست و هفت نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را گزارش کرده اند . اینان : ابو سعید خُدْری ، عمرو بن عاص ، عبد اللّه بن عمرو بن عاص ، معاویه ، ابو هریره ، ابو رافع خزیمه بن ثابت ، ابو الیسر ، خود عمّار ، امّ سَلَمه ، قَتاده بن نعمان ، ابو قَتاده ، عثمان بن عَفّان ، جابر بن سَمُره ، کعب بن مالک ، اَنَس بن مالک ، جابر بن عبد اللّه ، ابن مسعود ، حُذَیفه ، ابن عبّاس ، ابو ایّوب ، عبد اللّه بن ابی هُذَیل ، عبد اللّه بن عمر ، ابو سعد ، ابو اُمامه ، زیاد بن فرد و عایشه هستند . برخی مانند ابن عبد البَر و ذهبی و سیوطی ، به متواتر بودن این حدیث ، تصریح کرده اند . این حدیث ، در پی شهادت عمّار ، مشکلاتی را برای معاویه پدید آورد و او ناچار شد چنین توجیه کند که : ما او را نکشتیم . وی را کسی کشته که او را به جنگ آورده است ! و امام علی علیه السلام هم در پاسخ به او فرمود : «در این صورت ، پیامبر خدا را باید قاتل حمزه بدانیم !» . شخصیت عظیم و والای او را هرگز نمی توان در صفحاتی اندک نمایاند . اکنون این شما و این هم متونی از روایات و تاریخ که اندکی از بسیار را درباره آن قلّه بلند شرافت ، استقامت و آزادی نمایانده است .

.

1- .ر .ک : ج 4 ص 491 (فرماندهان سپاه امام علی) و ص 493 (فرماندهان سپاه ناکثین) .
2- .ر .ک : ج 6 ص 57 (شهادت عمّار بن یاسر) .

3- .این حدیث ، متواتر است . ر . ک : ج 6 ص 57 (شهادت عمّار بن یاسر) .

ص: 414

. .

ص: 415

. .

ص: 416

. .

ص: 417

. .

ص: 418

. .

ص: 419

. .

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :إنَّ الجَنَّةَ لَتَشتاقُ إلى ثَلاثَةٍ : عَلِيٍّ وعَمّارٍ وسَلمانَ . (1)

الإمام علىّ عليه السلام لِرَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يا رَسولَ اللّهِ ، إنَّکَ قُلتَ : « إنَّ الجَنَّةَ لَتَشتاقُ إلى ثَلاثَةٍ » فَمَن هؤُلاءِ الثّلاثَةُ ؟ قالَ : أنتَ مِنهُم وأنتَ أوَّلُهُم ، وسَلمانُ الفارِسِىُّ ؛ فَإنَّهُ قَليلُ الكِبرِ ، وهُوَ لَکَ ناصِحٌ ؛ فَاتَّخِذهُ لِنَفسِکَ ، وعَمّارُ بنُ ياسِرٍ شَهِدَ مَعَکَ مَشاهِدَ غَيرَ واحِدَهٍ ، لَيسَ مِنها إلّا وهُوَ فيها كَثيرٌ خَيرُهُ ، ضَوِىٌّ نورُهُ ، عَظيمٌ أجرُهُ . (2)

عنه عليه السلام :جاءَ عَمّارٌ يَستَأذِنُ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : ائذَنوا لَهُ ، مَرحَبا بِالطَّيِّبِ المُطَيَّبِ . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مُلِئَ عَمّارٌ إيمانا إلى مُشاشِهِ (4) . (5)

.

1- .سنن الترمذى : ج 5 ص 667 ح 3797 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 148 ح 4666 ، أنساب الأشراف : ج 1 ص 182 وفيه «بلال» بدل «سلمان» ، المعجم الكبير : ج 6 ص 215 ح 6045 وزاد فيه «والمقداد» ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 574 كلّها عن أنس ؛ الخصال : ص 303 ح 80 عن عبد اللّه بن محمّد بن علىّ بن العبّاس الرازى عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه و آله وزاد فيه «وأبى ذرّ والمقداد» ، وقعه صفّين : ص 323 عن الحسن .
2- .رجال الكشّى : ج 1 ص 137 الرقم 58 عن بريده الأسلمى ، روضه الواعظين : ص 314 وفيه «يشهد» بدل «شهد» .
3- .سنن الترمذى : ج 5 ص 668 ح 3798 ، مسند ابن حنبل : ج 1 ص 214 ح 779 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 437 ح 5662 ، المصنّف لابن أبيشيبه : ج 7 ص 522 ح 1 ؛ وقعه صفّين : ص 323 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 147 الرقم 66 وفيهما «ابن الطيّب» بدل «المطيّب» وكلّها عن هانئ بن هانئ .
4- .المُشاش : رؤوس العظام ، كالمرفقين والكتفين والركبتين (النهايه : ج 4 ص 333 «مشش») .

5- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 443 ح 5680 عن عمرو بن شرحبیل عن عبد اللّه ، سنن النّسائی : ج 8 ص 111 عن عمرو بن شرحبیل عن رجل من أصحاب النّبیّ صلی الله علیه و آله ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 858 ح 1600 ، المصنّف لابن أبی شیبه : ج 7 ص 522 ح 2 کلاهما عن عمرو بن شرحبیل ، حلیه الأولیاء : ج 1 ص 139 عن هانئ بن هانئ عن الإمام علیّ علیه السلام وعن ابن عبّاس ؛ الجمل : ص 103 الرقم 1 وفیه «عمّار مُلِئ إیمانا وعلما» ، وقعه صفّین : ص 323 عن عمرو بن شرحبیل عن رجل من أصحاب النّبیّ صلی الله علیه و آله وفیه «لقد ...» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بهشت ، مشتاق سه نفر است : علی و عمّار و سلمان .

امام علی علیه السلام خطاب به پیامبر خدا : ای پیامبر خدا! گفتی که بهشت ، مشتاق سه نفر است . این سه نفر ، کیان اند؟ فرمود : «تو از آنانی و نخستین آنهایی و سلمان فارسی که تکبّرش اندک و خیرخواه توست و او را برای خود [به دوستی]بگیر و عمّار بن یاسر که در بسیاری از صحنه ها ، همراهت خواهد بود و در هیچ یک از آنها حاضر نخواهد شد ، مگر آن که خیرش فراوان ، نورش درخشان و پاداشش بیکران خواهد بود » .

امام علی علیه السلام :عمّار ، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه ورود خواست . فرمود : «به او اجازه دهید . آفرین بر پاکیزه پاکْ نهاد!» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :[تمام وجود] عمّار تا مغز استخوانش از ایمان ، آکَنده است .

.

عنه صلى الله عليه و آله :ابنُ سُمَيَّةَ ما عُرِضَ عَلَيهِ أمرانِ قَطُّ إلّا أخَذَ بِالأَرشَدِ مِنهُما . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :عَمّارٌ خَلَطَ اللّهُ الإيمانَ ما بَينَ قَرنِهِ إلى قَدَمِهِ ، وخَلَطَ الإيمانَ بِلَحمِهِ ودَمِهِ ، يَزولُ مَعَ الحَقِّ حَيثُ زالَ ، ولَيسَ يَنبَغى لِلنّارِ أن تَأكُلَ مِنهُ شَيئا . (2)

الإمام علىّ عليه السلام فى وَصفِ عَمّارٍ : ذلِكَ امرُؤٌ خالَطَ اللّهُ الإيمانَ بِلَحمِهِ ودَمِهِ وشَعرِهِ وبَشَرِهِ ، حَيثُ زالَ زالَ مَعَهُ ، ولا يَنبَغى لِلنّارِ أن تَأكُلَ مِنهُ شَيئا . (3)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :دَمُ عَمّارٍ ولَحمُهُ حَرامٌ عَلَى النّارِ أن تَأكُلَهُ أو تَمَسَّهُ . (4)

الإمام علىّ عليه السلام فى وَصفِ عَمّارِ بنِ ياسِرٍ : ذاكَ امرُؤٌ حَرَّمَ اللّهُ لَحمَهُ ودَمَهُ عَلَى النّارِ أن تَمَسّ شَيئا مِنهُما . (5)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :اللّهُمَّ إنَّکَ أولَعتَهُم بِعَمّارٍ ؛ يَدعوهُم إلَى الجَنَّهِ ، ويَدعونَهُ إلَى النّارِ . (6)

عنه صلى الله عليه و آله :ما لَهُم ولِعَمّارٍ ؟ يَدعوهُم إلَى الجَنَّهِ ، ويَدعونَهُ إلَى النّارِ ، وذاکَ دَأبُ الأَشقِياءِ الفُجّارِ . (7)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 438 ح 5664 عن عبد اللّه بن مسعود و ح 5665 نحوه ، سنن الترمذى : ج 5 ص 668 ح 3799 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 416 الرقم 84 كلّها عن عائشه ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 523 ح 4 ، تاريخ دمشق : ج 43 ص 405 كلاهما عن عبد اللّه بن مسعود .
2- .تاريخ دمشق : ج 43 ص 393 عن النّزّال بن سبره الهلالى عن الإمام علىّ عليه السلام .
3- .الغارات : ج 1 ص 177 عن أبى عمرو الكندى ؛ المعجم الكبير : ج 6 ص 214 ح 6041 عن أبى الأسود وزاذان الكندى نحوه .

4- .تاريخ دمشق : ج 43 ص 401 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 415 الرقم 84 كلاهما عن أوس بن أوس عن الإمام علىّ عليه السلام ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 575 عن الإمام علىّ عليه السلام وليس فيهما «أن تأكله أو تمسّه» .
5- .الاحتجاج : ج 1 ص 616 ح 139 عن الأصبغ بن نباته .
6- .حليه الأولياء : ج 4 ص 20 ، المعجم الكبير : ج 12 ص 301 ح 13457 نحوه وكلاهما عن ابن عمر ، تاريخ دمشق : ج 43 ص 403 عن مجاهد .
7- .فضائل الصحابه لابن حنبل : ج 2 ص 858 ح 1598 ، المصنّف لابن أبى شيبه : ج 7 ص 523 ح 5 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 415 الرقم 84 ، تاريخ دمشق : ج 43 ص 402 كلّها عن مجاهد ، مروج الذهب : ج 2 ص 391 عن عبد اللّه بن عمرو بن العاص وليس فيه ذيله من «وذاک دأب ...» ؛ وقعه صفّين : ص 323 وليس فيه «دأب» ، رجال الكشّى : ج 1 ص 143 الرقم 62 وفيه «دار» بدل «دأب» وكلاهما عن مجاهد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :هیچ گاه پسر سمیّه (عمّار) با دو کارْ روبه رو نشد ، جز آن که درست ترینِ آن دو را برگزید .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :خداوند ، سر تا پای عمّار را با ایمانْ آمیخته و ایمان را با گوشت و خون او عجین کرده است . پیوسته همراه حقّ است ، هرکجا که [حق] رود ، و آتش نمی تواند ذرّه ای از او را بسوزاند .

امام علی علیه السلام در توصیف عمّار : او مردی است که خداوند ، گوشت و خون و مو و پوستش را با ایمان آمیخته است . هرکجا [ایمان]برود ، می رود و آتش را نسزد که چیزی از [پیکرِ] او را بسوزاند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :گوشت و خون عمّار ، بر آتشْ حرام است . نه او را می سوزاند و نه حتّی به او می رسد .

امام علی علیه السلام در توصیف عمّار : او مردی است که خداوند ، گوشت و خونش را بر آتش ، حرام کرده است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بار خدایا ! تو آنان را به عمّار آزموده ای . او آنان را به بهشت می خوانَد و آنان ، او را به دوزخ می خوانند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آنان را با عمّار چه کار؟ او آنان را به بهشت می خوانَد و آنان او را به دوزخ ، و این شیوه شوربختانِ بدکردار است .

.

عنه صلى الله عليه و آله :يا عَمّارَ بنَ ياسِرٍ ! إن رَأَيتَ عَلِيّا قَد سَلَکَ وادِيا ، وسَلَکَ النّاسُ وادِيا غَيرَهُ ، فَاسلُک مَعَ عَلِيٍّ ؛ فَإِنَّهُ لَن يُدلِيَکَ فى رَدى ، ولَن يُخرِجَکَ مِن هُدى . (1)

عنه صلى الله عليه و آله :إذَا اختَلَفَ النّاسُ كانَ ابنُ سُمَيَّةَ مَعَ الحَقِّ . (2)

المستدرک على الصحيحين عن حبّه العرنى :دَخَلنا مَعَ أبى مَسعودٍ الأَنصارِىِّ عَلى حُذَيفَةَ بنِ اليَمانِ أسأَلُهُ عَنِ الفِتَنِ ، فَقالَ : دوروا مَعَ كِتابِ اللّهِ حَيثُما دارَ ، وَانظُرُوا الفِئَةَ الَّتى فيهَا ابنُ سُمَيَّةَ فَاتَّبِعوها ؛ فَإِنَّهُ يَدورُ مَعَ كِتابِ اللّهِ حَيثُما دارَ . قالَ : فَقُلنا لَهُ : ومَنِ ابنُ سُمَيَّةَ ؟ قالَ : عَمّارٌ ، سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لَهُ : لَن تَموتَ حَتّى تَقتُلَکَ الفِئَةُ الباغِيَةُ ، تَشرَبُ شُربَةَ ضَياحٍ (3) تَكن آخِرَ رِزقِکَ مِنَ الدُّنيا . (4)

الإمام علىّ عليه السلام :إنَّ امرَأً مِنَ المُسلِمينَ لَم يَعظُم عَلَيهِ قَتلَ عَمّارٍ ، ويَدخُل عَلَيهِ بِقَتلِهِ مُصيبَةٌ موجِعَةٌ ، لَغيرُ رَشيدٍ ، رَحِمَ اللّهُ عَمّارا يَومَ أسلَمَ ، ورَحِمَ اللّهُ عَمّارا يومَ قُتِلَ ، ورَحِمَ اللّهُ عَمّارا يَومَ يُبعَثُ حَيّا ! لَقَد رَأَيتُ عَمّارا ما يُذكَرُ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أربَعَةٌ إلّا كانَ الرّابِعَ ، ولا خَمسَةٌ إلّا كانَ الخامِسَ ، وما كانَ أحَدٌ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله يَشُکُّ فى أنَّ عَمّارا قَد وجَبَت لَهُ الجَنَّةُ فى غَيرِ مَوطِنٍ ، ولَا اثنَينِ ، فَهَنيئا لَهُ الجَنَّةُ ! عَمّارٌ مَعَ الحَقِّ أينَ دارَ ، وقاتِلُ عَمّارٍ فِى النّارِ . (5)

.

1- .تاريخ بغداد : ج 13 ص 187 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 472 وفيه «ركى» بدل «ردى» ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 307 ، المناقب للخوارزمى : ص 105 ح 110 ، الفردوس : ج 5 ص 384 ح 8501 وزاد فيهما «ودع النّاس» بعد «مع علىّ» ، فرائد السمطين : ج 1 ص 178 ح 141 نحوه وكلّها عن أبى أيّوب الأنصارى .
2- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 575 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 416 الرقم 84 كلاهما عن ابن مسعود .
3- .الضَّياح : اللبن الخاثِر يُصبّ فيه الماء ثمّ يُخلَط (النهايه : ج 3 ص 107 «ضيح») .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 442 ح 5676 .

5- .أنساب الأشراف : ج 1 ص 197 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 262 ، تاريخ دمشق : ج 43 ص 476 كلاهما عن أبى الغاديه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :ای عمّار بن یاسر! اگر دیدی علی به راهی می رود و مردم به راهی دیگر ، با علی برو؛ چرا که او تو را به پرتگاه نمی کشاند و از راه ، بیرونت نمی برد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چون مردم با هم اختلاف پیدا کردند ، پسر سمیّه همراه حق است .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از حَبّه عُرَنی : با ابو مسعود انصاری بر حُذَیفه بن یَمانْ وارد شدیم تا از او درباره فتنه ها بپرسم . گفت : به گِرد کتاب خدا بچرخید هر سو که چرخید و نیک بنگرید تا از گروهی که [عمّار] پسر سمیّه در آن است ، دنباله روی کنید؛ زیرا که او با کتاب خدا می چرخد ، هر سو که بچرخد . به حذیفه گفتیم : پسر سمیّه کیست؟ گفت : عمّار . شنیدم که پیامبر خدا به او می فرماید : «تو نمی میری تا گروه سرکش ، تو را بکشند . آخرین روزیِ تو از دنیا ، شیر رقیق شده است» .

امام علی علیه السلام :هر مسلمانی که قتل عمّار بر او گران نیاید و آن را مصیبتی دردناک نبیند ، رهیافته نیست . رحمت خدا بر عمّار ، آن روز که مسلمان شد ، و رحمت خدا بر عمّار ، آن روز که کشته شد ، و رحمت خدا بر عمّار ، آن روز که برانگیخته می شود! عمّار را چنین دیدم که چهارتن از یاران پیامبر خدا یاد نمی شدند ، مگر آن که او چهارمین آنها بود ، و پنج تنْ یاد نمی شدند که عمّار ، پنجمیِ آنها نباشد ؛ و هیچ یک از یاران محمّد صلی الله علیه و آله تردید نداشتند که بهشت برای او به خاطر بسیاری چیزها ، واجب شده است . پس بهشت ، گوارایش باد! عمّار با حقّ است ، هر کجا که باشد و قاتل عمّار ، در آتش است .

.

الأمالى للطوسى عن عمّار :لَو لَم يَبقَ أحَدٌ إلّا خالَفَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ لَما خالَفتُهُ ، ولا زالَت يَدى مَعَ يَدِهِ ؛ وذلِکَ لِأَنَّ عَلِيّا لَم يَزَل مَعَ الحَقِّ مُنذُ بَعَثَ اللّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله ؛ فَإِنّى أشهَدُ أَنَّهُ لا يَنبَغى لِأَحَدٍ أن يُفَضِّلَ عَلَيهِ أحَدا . (1)

أنساب الأشراف عن أبى مخنف :إنَّ المِقدادَ بنَ عَمروٍ وعَمّارَ بنَ ياسِرٍ وطَلحَةَ وَالزُّبيَرَ فى عِدَّةٍ مِن أصحابِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَتَبوا كِتابا عَدَّدوا فيهِ أحداثَ عُثمانَ ، وخَوَّفوهُ رَبَّهُ ، وأعلَموهُ أنَّهُم مُواثِبوهُ إن لَم يُقلِع ، فَأَخَذَ عَمّارٌ الكِتابَ وأتاهُ بِهِ ، فَقَرَأَ صَدرا مِنهُ ، فَقالَ لَهُ عُثمانُ : أ عَلَىَّ تُقدِمُ مِن بَينِهِم ؟ فَقالَ عَمّارٌ : لِأَنّى أنصَحُهُم لَکَ ، فَقالَ : كَذَبتَ يَابنَ سُمَيَّةَ ، فَقالَ : أنَا وَاللّهِ ابنُ سُمَيَّةَ وابنُ ياسِرٍ . فَأَمَرَ غِلمانا لَهُ فَمَدّوا بِيَدَيهِ ورِجلَيهِ ، ثُمَّ ضَرَبَهُ عُثمانُ بِرِجلَيهِ وهِيَ فِى الخُفَّينِ على مَذاكيرِهِ ، فَأَصابَهُ الفَتقُ ، وكانَ ضَعيفا كَبيرا ، فَغُشِى عَلَيهِ . (2)

أنساب الأشراف عن أبى مخنف :كانَ فى بَيتِ المالِ بِالمَدينَةِ سَفَطٌ (3) فيهِ حَلىٌ وجَوهَرٌ ، فَأَخَذَ مِنهُ عُثمانُ ما حَلّى بِهِ بَعضَ أهلِهِ ، فَأَظهَرَ النّاسُ الطَّعنَ عَلَيهِ فى ذلِکَ وكَلَّموهُ فيهِ بِكَلامٍ شَديدٍ حَتّى أغضَبوهُ ، فَخَطَبَ فَقالَ : لَنَأخُذَنَّ حاجَتَنا مِن هذَا الفَىءِ وإن رُغِمَت أُنوفُ أقوامٍ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ : إذا تُمنَعُ مِن ذلِکَ ويُحالُ بَينَکَ وبَينَهُ . وقالَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ : أُشهِدُ اللّهَ أَنَّ أنفى أوّلُ راغِمٍ مِن ذلِکَ ، فَقالَ عُثمانُ : أ عَلَىَّ يَابنَ المَتكاءِ (4) تَجتَرِئُ ؟ خُذوهُ ، فَأُخِذَ ودَخَلَ عُثمانُ فَدَعا بِهِ فَضَرَبَهُ حَتّى غُشِىَ عَلَيهِ ، ثُمَّ أُخرِجَ فَحُمِلَ حَتّى أُتِىَ بِهِ مَنزِلَ اُمِّ سَلَمَةَ زَوجِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَم يُصَلِّ الظُّهرَ وَالعَصرَ وَالمَغرِبَ ، فَلَمّا أفاقَ تَوَضَّأَ وصَلّى ، وقالَ : الحَمدُ للّهِ ، لَيسَ هذا أوَّلُ يَومٍ اُوذينا فيهِ فِى اللّهِ ... . وبَلَغَ عائِشَةَ ما صُنِعَ بِعَمّارٍ ، فَغَضِبَت وأخرَجَت شَعرا مِن شَعرِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وثَوبا مِن ثِيابِهِ ، ونَعلاً مِن نِعالِهِ ، ثُمَّ قالَت : ما أسرَعَ ما تَرَكتُم سُنَّةَ نَبِيِّكُم ، وهذا شَعرُهُ وثَوبُهُ ونَعلُهُ ولَم يَبلَ بَعدُ ! فَغَضِبَ عُثمانُ غَضَبا شَديدا حَتّى ما دَرى ما يَقولُ . (5)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 731 ح 1530 .
2- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 162 ، الرياض النّضره : ج 3 ص 85 نحوه .

3- .السَّفَط : الّذى يُعبّى فيه الطيب وما أشبهه من أدوات النّساء (لسان العرب : ج 7 ص 315 «سفط») .
4- .المَتْكاء: هى الَّتى لم تُختن . وقيل:هى الَّتى لا تحبس بولها . وأصله من المتک (النهايه : ج 4 ص 293 «متک»).
5- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 161 .

الأمالی ، طوسی به نقل از عمّار : اگر هیچ کس نمانَد مگر آن که با علی بن ابی طالب علیه السلام مخالفت کند ، من با او مخالفت نمی کنم و پیوسته دستم در دست اوست و این از آن روست که او از بعثت پیامبر خدا تاکنون ، هماره با حق بوده است ؛ و من گواهی می دهم که او چنان است که سزا نیست کسی ، فرد دیگری را بر او مقدّم بدارد .

أنساب الأشراف به نقل از ابو مِخْنَف : مِقداد بن عمرو و عمّار بن یاسر و طَلحه و زُبیر با تنی چند از دیگر یاران پیامبر خدا نامه ای [به عثمان]نوشتند و بدعت های عثمان را در آن برشمردند و او را از خدا بیم دادند و به او اعلام کردند که اگر از آنها دست نکشد، بر سرش می ریزند. عمّار ، نامه را گرفت و نزد عثمان آورد و آغاز آن را خواند . عثمان به او گفت : آیا از میان آنان ، تو بر من در می آیی؟ عمّار گفت : زیرا من خیرخواه ترینِ آنان برای تو ام . عثمان [به طعنه] گفت: ای پسر سمیّه! دروغ می گویی. عمّار گفت : به خدا سوگند ، من هم پسر سمیّه ام و هم پسر یاسر . پس عثمان دستور داد که دست ها و پاهای عمّار را از هم باز کنند . سپس با پاهایش که در چکمه بود چنان بر بیضه های عمّار کوفت که فتق گرفت و چون ناتوان و سالخورده بود ، بیهوش شد .

أنساب الأشراف از ابومخنف : در بیت المال مدینه جعبه ای بود که زیور آلات و جواهرات در آن قرار داشت . عثمان برای یکی از اعضای خانواده اش زیور آلاتی از آن برداشت . مردم ، زبان به اعتراض گشودند و به تندی با او سخن گفتند تا وی را خشمگین ساختند . عثمان ، خطبه خواند و گفت : ما نیازمان را از این مال عمومی برمی گیریم ، هر چند برخی را خوش نیاید . علی علیه السلام به او فرمود : «در این صورت ، جلویت گرفته می شود و میان تو و آن ، جدایی انداخته می شود» . و عمّار بن یاسر گفت : خدا را گواه می گیرم که نخستین کسی هستم که آن را ناپسند می دارد . عثمان گفت : ای پسر زن ختنه نشده! بر من گستاخی می کنی؟ او را بگیرید . پس دستگیر شد و عثمانْ وارد شد و او را فراخواند و کتک زد تا بیهوش شد . سپس وی را بیرون آوردند و به منزل امّ سلمه ، همسر پیامبر خدا بردند و نماز ظهر و عصر و مغرب را نخواند تا به هوش آمد و وضو گرفت و گفت : الحمدللّه ! این ، نخستین روزی نیست که به خاطر خدا اذیّت می شویم ... . خبر برخوردی که با عمّار شده بود ، به عایشه رسید . خشمگین شد و مویی از موهای پیامبر خدا و جامه ای از جامه های او و

کفشی از کفش های او را بیرون آورد و [در مسجد ، خطاب به عثمان] گفت : چه زودْ سنّت پیامبرتان را وا نهادید ، در حالی که مو و جامه و کفش او هنوز کهنه نشده است ! عثمان، چنان خشمگین شد که نمی دانست چه می گوید.

.

تاریخ الیعقوبی :لَمَّا بَلَغَ عُثمانَ وَفاهُ أبی ذَرٍّ ، قالَ : رَحِم اللّهُ أبا ذَرٍّ ! قالَ عَمّارٌ : نَعَم ! رَحِمَ اللّهُ أبا ذَرٍّ مِن کُلِّ أنفُسِنا ، فَغَلُظَ ذلِکَ عَلی عُثمانَ . وبَلَغَ عُثمانَ عَن عَمّارٍ کَلامٌ ، فَأرادَ أن یُسَیِّرَهُ أیضا ، فَاجتَمَعَت بَنو مَخزومٍ إلی عَلِیِّ بنِ أبی طالِبٍ ، وسَألوهُ إعانَتَهُم ، فَقالَ عَلِیٌّ : لا نَدَعُ عُثمانَ ورَأیَهُ . فَجَلَسَ عَمّارٌ فی بَیتِهِ ، وبَلَغَ عُثمانَ ما تَکَلَّمَت بِهِ بَنو مَخزومٍ ، فَأمسَکَ عَنهُ . (1)

الکامل فی التاریخ فی ذِکرِ حَربِ صِفّینَ : خَرَجَ عَمّارُ بنُ یاسِرٍ عَلَی النّاسِ فَقالَ : اللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ أنّی لَو أعلَمُ أنَّ رِضاکَ فی أن أقذِفَ بِنَفسی فی هذَا البَحرِ لَفَعَلتُهُ . اللّهُمَّ إنَّکَ تَعلَمُ أنّی لَو أعلَمُ أنَّ رِضاکَ فی أنَ أضَعَ ظُبَهَ (2) سَیفی فی بَطنی ثُمَّ أنحَنِیَ عَلَیها حَتّی تَخرُجَ مِن ظَهری لَفَعَلتُهُ . وإنّی لا أعلَمُ الیَومَ عَمَلاً هُوَ أرضی لَکَ مِن جِهادِ هؤُلاءِ الفاسِقینَ ، ولَو أعلَمُ عَمَلاً هُوَ أرضی لَکَ مِنهُ لَفَعَلتُهُ . وَاللّهِ إنّی لَأری قَوما لَیَضرِبُنَّکُم ضَربا یَرتابُ مِنهُ المُبطِلونَ ، وَایمُ اللّهِ لَو ضَرَبونا حَتّی یَبلغُوا بِنا سَعَفاتِ هَجَرٍ ، لَعَلِمتُ أنّا عَلَی الحَقِّ وأنَّهُم عَلَی الباطِلِ . ثُمَّ قالَ : مَن یَبتَغی رِضوانَ اللّهِ رَبِّهِ ولا یَرجِعُ إلی مالٍ ولا وَلَدٍ ؟ فَأتاهُ عِصابَهٌ ، فَقالَ : اُقصُدوا بِنا هؤُلاءِ القَومَ الَّذینَ یَطلُبونَ دَمَ عُثمانَ ، وَاللّهِ ما أرادُوا الطَّلَبَ بِدَمِهِ ولکِنَّهُم ذاقُوا الدُّنیا وَاستَحَبّوها ، وعَلِموا أنَّ الحَقَّ إذا لَزِمَهُم حالَ بَینَهُم وبَینَ ما یَتَمَرَّغونَ فیهِ مِنها ، ولَم یَکُن لَهُم سابِقهٌ یَستَحِقّونَ بِها طاعَهَ النّاسِ وَالوِلایَهَ عَلَیهِم ، فَخَدَعوا أتباعَهُم وإن قالوا : إمامُنا قُتِلَ مَظلوما ، لِیَکونوا بِذلِکَ جَبابِرَهً مُلوکا ، فَبَلَغوا ما تَرَون ، فَلَولا هذِهِ ما تَبِعَهُم مِنَ النّاسِ رَجُلان . اللّهُمَّ إن تَنصُرنا فَطالَما نَصَرتَ ، وإن تَجعَلَ لَهُمُ الأمرَ فَادَّخِر لَهُم بِما أحدَثوا فی عِبادَکَ العَذابَ الأَلیمَ . (3)

.

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 173 ؛ أنساب الأشراف : ج 6 ص 169 ، الفتوح : ج 2 ص 378 کلاهما نحوه .
2- .ظُبَه السیف : طرفه (النهایه : ج 3 ص 155 «ظبب») .
3- .الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 380 ، تاریخ الطبری : ج 5 ص 38 39 عن عبدالملک بن أبی حره الحنفی وزید ابن وهب الجُهنی نحوه وراجع حلیه الأولیاء : ج 1 ص 143 والبدایه والنهایه : ج 7 ص 267 ووقعه صفّین : ص 320 .

تاریخ الیعقوبی :چون خبر وفات ابو ذر به عثمان رسید ، گفت : خداوند ، ابو ذر را رحمت کند! عمّار گفت : آری . با همه وجود [می گوییم]خداوند ابو ذر را رحمت کند! این [سخن] بر عثمان ، گران آمد . همچنین سخنی از عمّار به گوش عثمان رسید و خواست او را نیز تبعید کند که بنی مخزوم به گرد علی بن ابی طالب علیه السلام جمع شدند و از او خواستند که یاری شان کند . علی علیه السلام فرمود : «ما نمی گذاریم عثمان ، تصمیمش را اجرا کند» . پس عمّار در خانه اش نشست و سخن بنی مخزوم به گوش عثمان رسید . [و از شورش آنها ترسید] و از وی دست کشید .

الکامل فی التاریخ :عمّار بن یاسر [در صِفّین]، نزد مردم (سپاه علی علیه السلام) آمد و گفت : بار خدایا! تو می دانی که من اگر می دانستم رضایت تو در این است که خود را به این دریا بیفکنم، می افکندم. بار خدایا! تو می دانی که اگر می دانستم رضایت تو در این است که نوک شمشیرم را بر شکمم بگذارم و سپس چنان بر آن خم شوم که از پشتم خارج شود ، چنان می کردم و امروز ، هیچ کاری را نمی شناسم که چون جهاد با این فاسقان ، تو را خشنود سازد ، و اگر کاری را می شناختم که تو را خشنودتر می کند ، بی گمان ، آن را انجام می دادم . به خدا سوگند ، قومی را می بینم که چنان بر شما ضربه می زنند که باطلگرایان از آن به تردید می افتند و به خدا سوگند ، اگر بر ما ضربه می زدند و ما را تا زیر نخل های هَجَر (1) می راندند ، باز تردید نمی کردم که ما بر حقیم و آنان بر باطل اند . سپس گفت: چه کسی رضایت خدا، صاحب حقیقی اش، را می جوید و قصد بازگشت به دارایی و فرزندانش را ندارد؟ گروهی نزد وی آمدند . گفت : به سوی این قومِ مدّعیِ خونخواهی عثمان برویم ، که به خدا سوگند ، خونخواه او نیستند ، بلکه دنیا را مَضمَضه کرده و شیفته آن گشته اند و فهمیده اند که اگر به حقْ گردن نهند ، میان آنان و آنچه که در آن غوطه ورند ، جدایی می اندازد و پیشینه ای هم ندارند که بدان وسیله ، حقّ اطاعت و ولایت بر مردم بیابند . پس به پیروان خود نیرنگ زدند و گفتند : «امام ما به ستمْ کشته شد» تا بدین گونه ، پادشاه و سلطان شوند . پس به این جا رسیدند که می بینید ، و اگر این ادّعا نبود ، دو نفر هم پیرو آنان نمی شدند . بار خدایا! اگر ما را یاری دهی ، دیر زمانی است که یاری می دهی ، و اگر کار را به سود آنان کنی ، پس به سبب بدعت هایی که در میان بندگانت پدید آورده اند ، عذابی دردناک را برای آنها ذخیره کن .

.

1- .هَجَر ، جایی در جنوب شرق عربستان و بسیار دور از مکّه و مدینه است که نخلستان های انبوه دارد. (م)

رجال الكشّى عن حمران بن أعين عن الإمام الباقر عليه السلام :قُلتُ : ما تَقولُ فى عَمّارٍ ؟ قالَ : رَحِمَ اللّهُ عَمّارا ، ثَلاثا ! قاتَلَ مَعَ أميرِ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ وآلِهِ ، وقُتِلَ شَهيدا . قُلتُ فى نَفسى : ما تَكونُ مَنزِلَهُ أعظَمَ مِن هذِهِ المَنزِلَهِ ؟ فَالتَفَتَ إلَىَّ ، فَقالَ : لَعَلَّکَ تَقولُ مِثلَ الثَّلاثَهِ ! هَيهاتَ ! قُلتُ : وما عِلمُهُ أنَّهُ يُقتَلُ فى ذلِکَ اليَومِ ؟ قالَ : إنَّهُ لَمّا رَأى الحَربَ لا تَزدادُ إلّا شِدَّهً ، وَالقَتلَ لا يَزدادُ إلّا كَثرَهً ، تَرَکَ الصَّفَّ وجاءَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هُوَ هُوَ ؟ قالَ : ارجِع إلى صَفِّکَ ، فَقالَ لَهُ ذلِکَ ثَلاثَ مَرّاتٍ ، كُلُّ ذلِکَ يَقولُ لَهُ : ارجِع إلى صَفِّکَ ، فَلمَّا أن كانَ فِى الثّالِثَهِ قالَ لَهُ : نَعَم . فَرَجَعَ إلى صِفِّهِ وهُوَ يَقولُ : اَليَومَ ألقَى الأحِبَّهَ ، مُحَمَّدا وحِزبَهُ . (1)

.

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 126 الرقم 56 ، روضه الواعظين : ص 313 وراجع البدايه والنهايه : ج 7 ص 268 و 269 .

رجال الکشّی به نقل از حُمران بن اَعیَن ، از امام باقر علیه السلام : گفتم : درباره عمّار ، چه می گویی؟ سه بار فرمود : «خداوند ، عمّار را رحمت کند! همراه امیر مؤمنان جنگید و به شهادت رسید» . با خود گفتم : مقامی از این برتر ، وجود ندارد؟ پس به من رو کرد و فرمود : «شاید می گویی مانند آن سه نفر (1) است! هرگز!» . گفتم : عمّار ، از کجا می دانست که در آن روز ، کشته می شود؟ فرمود : چون دید جنگْ هر لحظه شدیدتر می شود و شمار کشته ها فراوان تر می گردد، صف جنگ را ترک کرد و نزد امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! این، همان [روز موعود]است؟ فرمود : «به جایت بازگرد» . پس سه بارْ آن را پرسید و هر بار [علی علیه السلام] به او می فرمود : «به جایت بازگرد» و در بار سوم به او فرمود : «آری» . پس عمّار به جایگاهش بازگشت و می گفت : امروز ، دوستانم را دیدار می کنم : محمّد و حزبش را .

.

1- .یعنی سلمان و ابو ذر و مقداد .

الإمام علىّ عليه السلام فِى الدّيوانِ المَنسوبِ إلَيهِ مِمّا أنشَدَهُ فى شَهادَهِ عَمّارٍ : ألا أيُّهَا المَوتُ الَّذِى لَيسَ تارِكى أرِحنى فَقدَ أفنَيتَ كُلَّ خَليلِ أراکَ مُضِرّاً (1) بِالَّذينَ أحِبُّهُم كَأنَّکَ تَنحو نَحوَهُم بِدَليلِ (2)

رسول اللّه صلى الله عليه و آله :بَشِّر قاتِلَ ابنَ سُمَيَّهَ بِالنّارِ . (3)

عنه صلى الله عليه و آله فى عَمّارٍ : إنَّ قاتِلَهُ وسالِبَهُ فِى النّارِ . (4)

عنه صلى الله عليه و آله :وَيحَ عَمّارٍ ! تَقتُلُهُ الفِئَهُ الباغِيَهُ ، يَدعوهُم إلَى الجَنَّهِ ويَدعونَهُ إلَى النّارِ . (5)

المناقب لابن شهر آشوب :كَثُرَ أصحابُ الحَديثِ عَلى شَريكٍ (6) ، وطالَبوهُ بأنَّهُ يُحَدِّثُهُم بِقَولِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله : « تَقتُلُکَ الفِئَهُ الباغِيَهُ » ، فَغَضِبَ وقالَ : أ تَدرونَ أن لا فَخرَ لِعَلِىٍّ أن يُقتَلَ مَعَهُ عَمّارٌ ، إنَّمَا الفَخرُ لِعَمّارٍ أن يُقتَلَ مَعَ عَلِىٍّ عليه السلام . (7)

.

1- .فى بعض المصادر : « بصيرا » بدل « مُضِرّا » .
2- .الديوان المنسوب إلى الإمام علىّ عليه السلام : ص 496 الرقم 380 ، كفايه الأثر : ص 123 نحوه ؛ مطالب السؤول : ص 62 .
3- .تاريخ دمشق : ج 43 ص 473 ، الفردوس : ج 2 ص 27 ح 2170 كلاهما عن عمرو بن العاص .
4- .مسند ابن حنبل : ج 6 ص 231 ح 17791 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 437 ح 5661 ، أنساب الأشراف : ج 1 ص 197 ، سير أعلام النّبلاء : ج 1 ص 425 الرقم 84 كلّها عن عمرو بن العاص ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 582 عن عبد اللّه بن عمرو ؛ الجمل : ص 103 الرقم 1 كلاهما نحوه .
5- .صحيح البخارى : ج 1 ص 172 ح 436 عن أبى سعيد .
6- .هو شريک بن عبد اللّه الكوفى ، ولد سنه (90 ه) ومات سنه (177 ه) . ولى القضاء بواسط ، ثمّ ولى الكوفه بعده ومات بها ، وكان فقيهاً عالماً (تهذيب التهذيب: ج2 ص491 الرقم 3254).
7- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 217 .

امام علی علیه السلام در دیوان منسوب به ایشان ، از مرثیه ای که در شهادت عمّار سرود : هان! ای مرگ که مرا رها نمی کنی مرا آسوده کن که همه دوستانم رفتند . می بینم که گزندت به دوستانم می رسد گویی که راهنماییْ تو را به سوی آنها می برد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :قاتل پسر سمیّه را به آتش ، مژده ده .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره عمّار : کُشنده عمّار و [به غنیمتْ] بردارنده سلاح و لباس او در آتش اند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :آه بر عمّار! گروه سرکش ، او را می کشند . او آنان را به بهشت می خواند و آنان ، او را به دوزخ می خوانند .

المناقب ، ابن شهرآشوب :راویان حدیث به گِرد شُرَیک ، (1) جمع شدند و از او خواستند که گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را که «گروه سرکش ، عمّار را می کشند» ، برایشان نقل کند . خشمگین شد و گفت : آیا می دانید که کشته شدن عمّار در رکاب علی علیه السلام افتخاری برای علی نیست ؟! برای عمّار ، افتخار است که در رکاب علی کشته شد .

.

1- .مقصود ، شریک بن عبد اللّه کوفی است که در سال 90 هجری به دنیا آمد و به سال 177 هجری از دنیا رفت . او قاضی واسط و سپس کوفه شد و در همان جا درگذشت . او فقیه و دانشمند بود (تهذیب التهذیب : ج 2 ص 491 ش 3254) .

الكامل فى التاريخ :إنَّ أبَا الغارِيَهِ قَتَلَ عَمّارا وعاشَ إلى زَمَنِ الحَجّاج ، ودَخَلَ عَلَيهِ فَأكرَمَهُ الحَجّاجُ وقالَ لَهُ : أنتَ قَتَلتَ ابنَ سُمَيَّهَ يَعنى عَمّاراً ؟ قالَ : نَعَم ... ثُمَّ سَأَلَهُ أبُو الغارِيَهِ حاجَتَهُ فَلَم يُجِبهُ إلَيها ، فَقالَ : نُوَطِّئُ لَهُمُ الدُّنيا ، ولا يُعطونا مِنها ، ويَزعُمُ أنّى عَظيمُ الباعِ يَومَ القِيامَهِ ! فَقالَ الحَجّاجُ : أجَل وَاللّهِ ، مَن كان ضَرِسُهُ مِثلَ اُحُدٍ ، وفَخِذُهُ مِثلَ جَبَلِ وَرِقانَ ، ومَجلِسُهُ مِثلَ المَدينَهِ وَالرَّبَذَهِ إنَّهُ لَعَظيمُ الباعِ يَومَ القِيامَهِ ، وَاللّهِ لَو أنَّ عَمّارا قَتَلَهُ أهلُ الأَرضِ كُلُّهُم لَدَخَلوا كُلُّهُمُ النّارَ . (1)

راجع : ج 6 ص 56 (استشهاد عمّار بن ياسر) .

73عُمَرُ بنُ أبى سَلَمَهَعمر بن أبى سلمه بن عبد الأسد القرشى المخزومى . ولد قبل الهجره بعامين أو أكثر (2) . توفّى أبوه سنه 3 ه (3) ، فانتقل إلى بيت النّبىّ صلى الله عليه و آله مع اُمّه الّتى أصبحت من أزواج رسول اللّه صلى الله عليه و آله (4) ، فنشأ فى بيت الوحى (5) . وكانت والدته امرأه جليله ، وهى الّتى أرسلته إلى الإمام أمير المؤمنين عليه السلام فى معركه الجمل (6) ، ومعه كتاب منها إليه (7) . ولّاه الإمام عليه السلام على البحرين (8) بعد معركه الجمل ، ثمّ عزله وطلب منه أن يلتحق بعسكر الإمام عليه السلام فى صفّين (9) . وتدلّ رساله الإمام عليه السلام على أنّه كان رجلاً أمينا ومجرّبا وجادّا فى عمله . وأنّ حضوره فى عسكر الإمام عليه السلام ضدّ ظلمه الشام ضرورى . وكان مع الإمام فى حروبه جميعها (10) . توفّى عمر سنه 83 ه . 11

.

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 382 ، والصحيح أنّ قاتل عمّار : أبو الغاديه . راجع اُسد الغابه : ج 6 ص 231 الرقم 6147 والاستيعاب : ج 4 ص 288 الرقم 3144 .
2- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 407 الرقم 63 ، الاستيعاب : ج 3 ص 245 الرقم 1903 .
3- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 407 الرقم 63 .
4- .راجع سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 407 الرقم 63 واُسد الغابه : ج 4 ص 169 الرقم 3836 .

5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 451 ، الاستيعاب : ج 3 ص 246 الرقم 1903 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 170 الرقم 3836 .
6- .الفتوح : ج 2 ص 455 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 219 . راجع : ج 4 ص 494 (أكابر أصحاب الإمام) .
7- .بلد فى جنوب الخليج الفارسى .
8- .نهج البلاغه : الكتاب 42 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 201 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 452 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 323 وفيهما «استعمله على البحرين ، ثمّ عزله واستعمل النّعمان بن العجلان» ، اُسد الغابه : ج 4 ص 170 الرقم 3836 وفيه «استعمله على البحرين وعلى فارس» .
9- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 219 .
10- .الاستيعاب : ج 3 ص 246 الرقم 1903 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 170 الرقم 3836 وفيه «توفّى بالمدينه أيّام عبد الملک بن مروان» ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 408 الرقم 63 .

73 . عمر بن ابی سلمه

الکامل فی التاریخ :ابو غاریه (1) ، عمّار را کشت و تا زمان حَجّاج ، زنده مانْد و بر او وارد شد و حَجّاج ، او را گرامی داشت و به او گفت : تو عمّار پسر سمیّه را کشتی؟ گفت : آری ... . سپس ابو غاریه از حَجّاج ، درخواستی کرد ؛ ولی او آن را روا نکرد . ابوغاریه گفت : دنیا را برایشان هموار می کنیم ؛ ولی چیزی از آن به ما نمی دهند ، با آن که می داند که در روز قیامت ، منزلتی بزرگ خواهم داشت ! حجّاج گفت : آری . به خدا سوگند ، هر کس دندانش چون کوه اُحد و رانش چون کوه وَرقان و نشیمنگاهش مانند مدینه و رَبَذه باشد ، حتما روز قیامت ، بزرگْ منزلت خواهد بود ! به خدا سوگند ، اگر همه مردم زمین هم عمّار را می کشتند ، همگی به دوزخ می رفتند .

ر . ک : ج 6 ص 57 (شهادت عمّار بن یاسر) .

73عمر بن ابی سلمهعمر بن ابی سَلَمه بن عبد الأسد قُرَشی مخزومی ، دو سال یا بیشتر پیش از هجرت ، متولّد شد و پس از درگذشت پدرش به سال سوم هجری ، همراه با مادرش اُمّ سَلَمه که همسری پیامبر خدا را برگزیده بود به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و در خانه وحی ، رشد کرد . امّ سلمه همسر بزرگوار پیامبر خدا ، در هنگامه جنگ جمل ، او را با نامه ای به سوی امام علیه السلام گسیل داشت امام علیه السلام وی را پس از پایان جنگ جمل ، به حکومت بحرین (2) برگماشت . (3) امام علیه السلام در آستانه جنگ صفّین ، [با نامه ای] از وی خواست که برای نبرد با معاویه به اردوی ایشان بپیوندد . (4) از نامه امام علیه السلام پیداست که عمر در نگاه ایشان ، فردی امین و کارآمد بوده و حضورش در اردوی آن بزرگوار ، برای رویارویی مقتدرانه با سپاه شام ، لازم بوده است . او در تمام جنگ های علی علیه السلام همراه او بود و به سال 83 هجری درگذشت . (5)

.

1- .نام صحیح قاتل عمّار ، ابو غادیه است ، همان گونه که در بسیاری از منابع آمده است (ر.ک: اُسد الغابه: ج 6 ص 231 ش 6147 ، الاستیعاب:

ج 4 ص 288 ش 3144) .
2- .بحرین ، در آن روزگار ، برمناطق گسترده ای از سواحل و جزایر غرب و جنوب خلیج فارس ، اطلاق می گردید (جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی: ج 1 ص 231) .
3- .ر .ک : ج 4 ص 495 (بزرگان صحابه در سپاه امام) .
4- .در تاریخ الطبری : (ج 4 ص 452) و الکامل فی التاریخ (ج 2 ص 323) آمده است : «او را به حکومت بحرین گماشت . سپس او را برکنار کرد و نعمان بن عَجْلان را به جای او گذاشت» . نیز در منبع دیگری آمده است : «او را به حکومت بحرین و فارس گماشت» (ر.ک : اُسد الغابه : ج 4 ص 170 ش 3836) .
5- .در اُسد الغابه : ج 4 ص 170 ش 3836 ، آمده است : «به روزگار خلافت عبدالملک بن مروان ، در مدینه درگذشت » .

تاريخ اليعقوبى :كَتَبَ [عَلِيٌّ عليه السلام] إلى عُمَرَ بنِ أبى سَلَمَةَ المَخزومِىِّ ، وهُوَ ابنُ اُمِّ سَلَمَةَ زَوجِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وكانَ عامِلَهُ عَلَى البَحرَينِ : أمّا بَعدُ ؛ فَإنّى قَد وَلَّيتُ النُّعمانَ بنَ العَجلانِ البَحرَينَ بِلا ذَمٍّ لَكَ ، فَأَقبِل ، غَيرَ ظَنينٍ (1) ، وَاخرُج إلَيهِ مِن عَمَلِ ما وُلّيتَ ، فَقَد أَرَدتُ الشُّخوصَ إلى ظَلَمَةِ أهَلِ الشّامِ وبَقِيَّةِ الأحزابِ ، فَأَحبَبتُ أن تَشهَدَ مَعى لِقاءَهُم ؛ فَإنَّكَ مِمَّن أستَظهِرُ بِهِ عَلَى إقامَةِ الدّينِ ونَصرِ الهُدى ، جَعَلَنَا اللّهُ وإيّاكَ مِنَ الَّذينَ يَعمَلونَ بِالحَقِّ وبِهِ يَعدِلونَ . فَأَقبَلَ عُمَرُ فَشَهِدَ مَعَهُ ، ثُمَّ انصَرَفَ وتَبِعَ عَلِيّا إلَى الكوفَةِ ، فَمَكَثَ مَعَهُ سَنَةً وبَعضَ اُخرى . (2)

.

1- .ظنين : أى متّهم فى دينه ، فعيل بمعنى مفعول ، من الظِّنّه : التهمه (النهايه : ج 3 ص 163 «ظنن») .

2- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 201 ، نهج البلاغه : الكتاب 42 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 387 وفيهما كتاب الإمام عليه السلام فقط .

تاریخ الیعقوبی :[علی علیه السلام] به عمر بن ابی سلمه مخزومی ، پسر امّ سلمه ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که کارگزارش در بحرین بود نوشت : «امّا بعد ؛ من نعمان بن عَجْلان را به حکومت بحرین گماردم ، بدون آن که نکوهشی متوجّه تو باشد . پس بی آن که متّهم باشی ، به سوی ما بیا . کارهایی را که در اختیار داری ، به نعمان بسپار؛ چرا که من آهنگ حرکت به سوی ستمکاران شام و باقی مانده دسته ها [ی نفاق و شرک] را دارم و دوست دارم که در رویارویی با آنان ، همراهم باشی که تو از کسانی هستی که از آنها برای استوار کردن دین و یاری کردنِ هدایت ، کمک می گیرم . خداوند ، ما و تو را از کسانی قرار دهد که به حق ، عمل می کنند و به آن ، حکم می کنند» . پس عمر آمد و [در صفّین ،] نزد علی علیه السلام بود و در پیِ او به کوفه بازگشت و یک سال و اندی در کنار علی علیه السلام ماند .

.

الفتوح :جاءَ عُمَرُ بنُ أبی سَلَمَهَ إلی عَلِیٍّ رضی الله عنهفَصارَ مَعَهُ ، وکانَ لَهُ فَضلٌ وعِبادَهٌ وعَقلٌ ، فَأنشَأ رَجُلٌ مِن أصحابِ عَلِیٍّ رضی الله عنهیَمدَحُ اُمّ سَلَمَهَ وهُوَ یَقولُ أبیاتا مَطلَعُها : اُمُّ یا اُمَّه لَقیتِ الظَفَرْ ثُمَّ لا زِلتِ تُسقَیِنَّ المَطَرْ (1)

74عَمرُو بنُ الحَمِقِ الخُزاعِیّعمرو بن الحمق بن الکاهن الخزاعی . صحابیّ جلیل من صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله (2) ، وأمیر المؤمنین علیه السلام (3) ، والإمام الحسن علیه السلام (4) . أسلم بعد الحدیبیه (5) ، وتعلّم الأحادیث من النّبیّ صلی الله علیه و آله . وکان من الصفوه الذین حرسوا «حقّ الخلافه» بعد رسول اللّه صلی الله علیه و آله ؛ فوقف إلی جانب أمیر المؤمنین علیه السلام بإخلاص (6) . واشترک فی ثوره المسلمین علی عثمان ، ورفع صوت الحقّ إزاء التغیّرات الشاذّه الّتی حصلت فی هذا العصر (7) . شهد حروب أمیر المؤمنین علیه السلام وساهم فیها بکلّ صلابه وثبات (8) . وکان ولاؤه للإمام علیه السلام عظیما حتی قال له : لیت أنّ فی جُندی مئه مثلک (9) . أجل ، کان عمرو مهتدیا ، عمیق النّظر . وکان من بصیرته بحیث یری نفسه فانیا فی علیّ علیه السلام ، وکان یقول له بإیمانٍ ووعی : لیس لنا معک رأی . وکان عمرو صاحبا لحجر بن عدیّ ورفیق دربه . وصیحاته المتعالیه ضدّ ظلم الاُمویّین هی الّتی دفعت معاویه إلی الهمّ بقتله . (10) وقتله سنه 50 ه ، بعد أن کان قد سجن زوجته الکریمه بغیه استسلامه (11) . واُرسل برأسه إلی معاویه (12) . وهو أوّل رأس فی الإسلام یُحمَل من بلد إلی بلد (13) . عبّر عنه الإمام أبو عبد اللّه الحسین علیه السلام ب «العَبدُ الصّالِحُ الّذی أبلَتهُ العِبادَهُ» ، وذلک فی رسالته البلیغه القارعه الّتی بعثها إلی معاویه ، ووبّخه فیها لارتکابه جریمه قتله . (14)

.

1- .الفتوح : ج 2 ص 456 .
2- .الطبقات الکبری : ج 6 ص 25 ، تهذیب الکمال : ج 21 ص 597 الرقم 4353 ، المعارف لابن قتیبه : ص 291 ، الاستیعاب : ج 3 ص 258 الرقم 1931 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 205 الرقم 3912 ؛ الجمل : ص 104 الرقم 15 .
3- .رجال الطوسی : ص70 الرقم 644 .

4- .رجال الطوسى : ص 95 الرقم 940 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 4 ص 40 .
5- .الاستيعاب : ج 3 ص 258 الرقم 1931 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 205 الرقم 3912 ، تهذيب الكمال : ج 21 ص 597 الرقم 4353 ، المعارف لابن قتيبه : ص 291 وفيهما «بايع رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى حجّه الوداع ، وصحبه بعد ذلک» .
6- .الاختصاص : ص 7 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 186 الرقم 78 .
7- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 25 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 219 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 393 ، تهذيب الكمال : ج 21 ص 597 الرقم 4353 ، المعارف لابن قتيبه : ص 291 ، الاستيعاب : ج 3 ص 258 الرقم 1931 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 206 الرقم 3912 وفيهما «هو أحد الأربعه الذين دخلوا عليه الدار» ، مروج الذهب : ج 2 ص 352 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 176 .
8- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 25 ، تهذيب الكمال : ج 21 ص 597 الرقم 4353 ، المعارف لابن قتيبه : ص 291 ، الاستيعاب : ج 3 ص 258 الرقم 1931 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 206 الرقم 3912 .
9- .وقعه صفّين : ص 104 ، الاختصاص : ص 15 وفيه «شيعتى» بدل «جندى» .
10- .المعارف لابن قتيبه : ص 291 ، الاستيعاب : ج 3 ص 258 الرقم 1931 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 206 الرقم 3912 وفيها «أعان حجر بن عدىّ» .
11- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 232 ؛ أُسد الغابه : ج 4 ص 206 الرقم 3912 .
12- .تهذيب الكمال : ج 21 ص 597 الرقم 4353 ، المعارف لابن قتيبه : ص 292 ، الاستيعاب : ج 3 ص 258 الرقم 1931 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 206 الرقم 3912 .
13- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 25 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 282 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 88 .
14- .رجال الكشّى : ج 1 ص 253 الرقم 99 ، الاحتجاج : ج 2 ص 90 ح 164 ؛ أنساب الأشراف : ج 5 ص 129 نحوه .

74 . عمرو بن حَمِق خزاعی

الفتوح :عمر بن ابی سلمه ، نزد علی علیه السلام آمد و در کنارش ماند و فاضل و عابد و عاقل بود . به همین خاطر ، یکی از یاران علی علیه السلام امّ سلمه را مدح کرد و اشعاری سرود که مطلعش این است : مادر ، ای مادر ! کامیاب شدی و هماره [از وجود تو] برکت می بارد .

74عمرو بن حَمِق خزاعیعمرو بن حَمِق بن کاهِن خُزاعی از یاران بزرگ پیامبر خدا و از همراهان استوارْگام علی علیه السلام و یار وفادار حسن بن علی علیهماالسلام است . او بعد از صُلح حُدَیبیّه اسلام آورد (1) و احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله فرا گرفت . او پس از پیامبر خدا از معدود کسانی است که حقّ خلافت را پاس داشت و در کنار علی علیه السلام استوار ایستاد . او در خیزش مسلمانان علیه عثمان ، شرکت کرد و فریاد حق را علیه دگرسانی های ناهنجار در خلافت وی بیان کرد . (2) او در نبردهای علی علیه السلام بِشْکوه و سختکوش و استوار ، شرکت کرد . این همراهی ، آن اندازه ارجمند بود که علی علیه السلام به او فرمود : «ای کاش در میان پیروان من ، صد تن چُونان تو می بود!» . باری ! عمرو ، رهیافته و ژرف نگر بود و بصیرتش بدان گونه بود که خود را فانی در علی علیه السلام می دانست و هوشمندانه و مؤمنانه می گفت : چون تو فرمان دهی ، ما را رأیی نخواهد بود . عمرو ، یار همگام و همراه حُجْر بن عَدی و هم فریاد او علیه ستم بنی امیّه بود (3) و بدین سان ، معاویه آهنگ قتل او کرد و در سال 50 هجری پس از آن که همسر ارجمندش را برای دست یافتن به او زندانی کرده بودند توسط عمّال معاویه به شهادت رسید . پس از به شهادت رساندن عمرو ، سر وی را به سوی معاویه گسیل داشتند و این ، اوّلین سَری بود که در اسلام از دیاری به دیاری دیگر فرستاده شد . ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام در نامه پرشِکوه و کوبنده اش به معاویه ، از آن بزرگوار با عنوان «بنده صالح خدا» و «سختکوش در عبادتْ» یاد نمود و معاویه را به خاطر قتل او نکوهش کرد .

.

1- .در تهذیب الکمال : ج 21 ص 597 ش 4353 و المعارف لابن قتیبه : ص 291 آمده است : «در حجّه الوداع ، بیعت کرد و پس از آن ، همراه

پیامبر صلی الله علیه و آله بود» .
2- .در أنساب الأشراف : ج 6 ص 219 وتاریخ الطبری : ج 4 ص 393 آمده است : «او یکی از چهار نفری بود که به خانه عثمان ، داخل شدند» .
3- .در الاستیعاب : ج 3 ص 258 ش 1931 و اُسد الغابه : ج 4 ص 206 ش 3912 آمده است : «حجر بن عدی را یاری داد» .

ص: 440

. .

ص: 441

. .

الإمام الكاظم عليه السلام :إذا كانَ يَومُ القِيامَهِ ... يُنادى مُنادٍ : أينَ حَوارِىُّ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام وَصِىِّ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللّهِ رَسولِ اللّهِ ؟ فَيَقومُ عَمرُو بنُ الحَمِقِ الخُزاعِىُّ ، ومُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ ، وميثَمُ بنُ يَحيَى التَّمّارُ مَولى بَنى أسَدٍ ، واُوَيسٌ القَرَنِىُّ . (1)

وقعه صفّين فى أحداثِ ما بَعدَ رَفعِ المَصاحِفِ : قامَ عَمرُو بنُ الحَمِقِ فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنّا وَاللّهِ ما أجَبناکَ ولا نَصرناکَ عَصَبِيَّةً عَلَى الباطِلِ ، ولا أجَبنا إلّا اللّهَ عَزَّ وجَلَّ ، ولا طَلَبنا إلّا الحَقَّ ، ولو دَعانا غَيرُکَ إلى ما دَعَوتَ إلَيهِ لَاستَشرى (2) فيهِ اللَّجاجُ ، وطالَت فيهِ النَّجوى ، وقَد بَلَغَ الحَقُّ مَقطَعَهُ ، ولَيسَ لَنا مَعَکَ رَأىٌ . (3)

وقعه صفّين عن عبد اللّه بن شريک :قالَ عَمرُو بنُ الحَمِقِ : إنّى وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما أجَبتُکَ ولا بايَعتُکَ عَلى قَرابَهٍ بَينى وبَينَکَ ، ولا إرادَهِ مالٍ تُؤتينيهِ ، ولَا التِماسِ سُلطانٍ يُرفَعُ ذِكرى بِهِ ، ولكِن أحبَبتُکَ لِخِصالٍ خَمسٍ : أنَّکَ ابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأوَّلُ مَن آمَنَ بِهِ ، وزَوجُ سَيِّدَهِ نِساءِ الاُمَّهِ فاطِمَهَ بِنتِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وأبُو الذُّرِّيَّهِ الَّتى بَقِيَت فينا مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وأعظَمُ رَجُلٍ مِنَ المُهاجِرينَ سَهما فِى الجِهادِ . فَلَو أنّى كُلِّفتُ نَقلَ الجِبالِ الرَّواسى ، ونَزحَ البُحورِ الطَّوامى (4) حَتّى يَأتِىَ عَلَىَّ يَومى فى أمرٍ اُقَوِّى بِهِ وَلِيَّکَ ، واُوهِنُ بِهِ عَدُوَّکَ ، ما رَأيتُ أنّى قَد أدَّيتُ فيهِ كُلَّ الَّذى يَحِقُّ عَلَىَّ مِن حَقِّکَ . فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ : اللّهُمَّ نَوِّر قَلبَهُ بِالتُّقى ، واهدِهِ إلى صِراطٍ مُستَقيمٍ ، لَيتَ أنَّ فى جُندى مِئَهً مِثلَکَ ! فَقالَ حُجرٌ : إذا وَاللّهِ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، صَحَّ جُندُکَ ، وقَلَّ فيهِم مَن يَغُشُّکَ . (5)

.

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 41 الرقم 20 عن أسباط بن سالم .
2- .وفى نسخه : «لكان فيه اللجاج» . واستشرى : لجّ وتمادى وجدّ (لسان العرب : ج 14 ص 429 «شرى») .
3- .وقعه صفّين : ص 482 وراجع الإمامه والسياسه : ج 1 ص 144 .
4- .طما البحر : ارتفع بأمواجه (النهايه : ج 3 ص 139 «طما») .
5- .وقعه صفّين : ص 103 ، الاختصاص : ص 14 نحوه وفيه «شيعتى» بدل «جندى» .

امام کاظم علیه السلام :چون روز قیامت شود، ... فریادگری ندا می دهد : یاران خاصّ علی بن ابی طالب ، وصیّ محمّد بن عبد اللّه ، پیامبر خدا ، کجایند؟ پس عمرو بن حَمِق خُزاعی و محمّد بن ابی بکر و میثم بن یحیی تمّار (هم پیمان بنی اسد) و اُوَیس قَرَنی برمی خیزند .

وقعه صِفّین در حوادث پس از بر سرِ نیزه کردن قرآن ها : عمرو بن حَمِق خزاعی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، پاسخ ما به ندای تو و کمک ما به تو ، نه از سر تعصّب بر باطل ، که تنها به خاطر خدای عز و جل است و جز حق را نمی طلبیم . اگر کسی جز تو ما را به آنچه فرا خواندی (جنگ) فرا می خوانْد ، لجاجت ها سر برمی آورد و زمزمه ها به درازا می کشید ؛ ولی حق ، [باطل را گسسته و] به جایگاه خود درآمده است و ما با وجود تو ، نظری نداریم .

وقعه صِفّین به نقل از عبد اللّه بن شُرَیک : عمرو بن حَمِق خزاعی گفت : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، پاسخم به ندای تو و بیعتم با تو ، نه از سرِ خویشاوندی میان من و توست و نه برای آن که مالی به من دهی یا مقامی که بِدان ، یاد و نامم بر فرازد ؛ بلکه من تو را به خاطر پنج ویژگی دوست می دارم : تو پسر عموی پیامبر خدایی ؛ و نخستین کسی هستی که به او ایمان آورد ؛ و همسرِ سرور بانوان امّت ، فاطمه دختر محمّدی ؛ و پدر نسلی هستی که از پیامبر خدا برای ما به جا مانده است ؛ و در میان مهاجران ، بیشترین سهم را از مبارزه داری . پس اگر مرا وا داری که کوه های استوار را جا به جا کنم و آب دریاهای موّاج را برکشم و تا آن گاه که روز [مرگ]من در می رسد ، با این کارْ پیوسته به تقویت دوست و تضعیف دشمنت مشغول باشم ، باز هم به خود نمی بینم که حقّی را که بر گردنم داری ، تمام و کمال ، ادا کنم . چنین بود که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود : «بار خدایا! دلش را به پرهیزگاری نورانی کن و او را به راه راست ، هدایت بنما . کاش در لشکر من صد نفر چون تو بودند!» . حُجْر [بن عَدی] گفت : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، در آن صورت ، لشکرت سامان می یافت و نیرنگبازان با تو ، اندک می شدند .

.

تاريخ الطبرى فى ذِكرِ طَلَبِ زِياد بن أبيهِ ومُتابَعَتِهِ أصحابَ حُجرٍ : فَخَرَجَ عَمرُو بنُ الحَمِقِ ورِفاعَةُ بنُ شَدّادٍ حَتّى نَزَلا المَدائِنَ ، ثُمَّ ارتَحلاَ حَتّى أتَيا أرضَ المَوصِلِ (1) ، فَأتَيا جَبَلاً فَكَمِنا فيهِ ، وبَلَغَ عامِلَ ذلِکَ الرُّستاقِ أنَّ رَجُلَينِ قَد كَمِنا فى جانِبِ الجَبَلِ ، فَاستَنكَرَ شَأنَهُما وهُوَ رَجُلٌ مِن هَمدانَ يُقالُ لَهُ : عَبدُ اللّهِ بنُ أبى بَلتَعَةَ فَسارَ إلَيهِما فِى الخَيلِ نَحوَ الجَبَلِ ومَعَهُ أهلُ البَلَدِ ، فَلَمَّا انتَهى إلَيهِما خَرَجا . فَأمّا عَمرُو بنُ الحَمِقِ فَكانَ مَريضا ، وكانَ بَطنُهُ قَد سَقى (2) ، فَلَم يَكُن عِندَهُ امتِناعٌ ، وأمّا رِفاعَةُ بنُ شَدّادٍ وكانَ شابّا قَوِيّا فَوَثَبَ عَلى فَرَسٍ لَهُ جَوادٍ ، فَقالَ لَهُ : اُقاتِلُ عَنکَ ؟ قالَ : وما يَنفَعُنى أن تُقاتِلَ ! اُنجُ بِنَفسِکَ إنِ استَطَعتَ ، فَحَمَلَ عَلَيهِم ، فَأفرَجوا لَهُ ، فَخَرَجَ تَنفِرُ بِهِ فَرَسُهُ ، وخَرَجَتِ الخَيلُ فى طَلَبِهِ وكانَ رامِيا فَأخَذَ لا يَلحَقُهُ فارِسٌ إلّا رَماهُ فَجَرَحَهُ أو عَقَرَهُ ، فَانصَرَفوا عَنهُ ، واُخِذَ عَمرُو بنُ الحَمِقِ ، فَسَأَلوهُ : مَن أنتَ ؟ فَقالَ : مَن إن تَرَكتُموهُ كانَ أسلَمَ لَكُم ، وإن قَتَلتُموهُ كانَ أضَرَّ لَكُم ، فَسَأَلوهُ ، فَأبى أن يُخبِرَهُم ، فَبَعَثَ بِهِ ابنُ أبى بَلتَعَةَ إلى عامِلِ المَوصِلِ وهُوَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَبدِ اللّهِ بنِ عُثمانَ الثَّقَفِىُّ فَلَمّا رَأى عَمرَو بنَ الحَمِقِ عَرَفَهُ ، وكَتَبَ إلى مُعاوِيَةَ بِخَبَرِهِ . فَكَتَبَ إلَيهِ مُعاوِيَةُ : إنَّهُ زَعَمَ أنَّهُ طَعَنَ عُثمانَ بنَ عَفّانَ تِسعَ طَعَناتٍ بِمَشاقِصَ (3) كانَت مَعَهُ ، وإنّا لا نُريدُ أن نَعتَدِىَ عَلَيهِ ، فَاطعَنهُ تِسعَ طَعَناتٍ كَما طَعَنَ عُثمانَ . فَاُخرِجَ فَطُعِنَ تِسعَ طَعَناتٍ ، فَمات فِى الاُولى مِنهُنَّ أوِ الثّانِيَهِ . (4)

.

1- .المَوصِل : المدينه المشهوره ، قالوا سُمّيت الموصل لأ نّها وصلت بين الجزيره والعراق ، وقيل : وصلت بين دجله والفرات ، وقيل : لأ نّها وصلت بين بلد سنجار والحديثه . وهى مدينه قديمه الاُسّ على طرف دجله ، ومقابلها من الجانب الشرقى نينوى (معجم البلدان : ج 5 ص 223) .

2- .يُقال : سقى بطنُه : أى حصل فيه الماء الأصفر (النهايه : ج 2 ص 382 «سقا») .

3- .المشاقص : جمع مِشْقَص ؛ وهو نصل السهم إذا كان طويلاً غير عريض (النهايه : ج 2 ص 490 «شقص») .

4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 265 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 492 نحوه .

تاریخ الطبری در یادکردِ جستجوی زیاد بن ابیه برای یافتن یاران حُجْر : پس عمرو بن حَمِق و رِفاعه بن شَدّاد ، بیرون رفتند تا در مدائن ، فرود آمدند . سپس دوباره کوچ کردند تا به سرزمین موصِل (1) رسیدند و به کوهی درآمدند و در آن ، پنهان شدند و به کارگزار آن روستا خبر رسید که دو مرد ، در کنار کوه ، پنهان شده اند و او که مردی از قبیله همْدان به نام عبد اللّه بن ابی بلتعه بود کار آن دو را ناپسند شمرد و با گروهی سوار و اهل آن روستا برای دستگیری آن دو به سوی آن کوه ، حرکت کرد . چون سواران به آن دو رسیدند ، آنان بیرون آمدند . عمرو بن حَمِق خزاعی ، بیمار بود و شکمش آب زرد آورده بود و به بیماری استسقا مبتلا بود . از این رو ، نمی توانست مقاومت کند . امّا رفاعه بن شدّاد که جوان و نیرومند بود بر اسب تیزتک خویش پرید و به عمرو گفت : آیا بجنگم و از تو دفاع کنم؟ عمرو گفت : جنگیدن تو چه سودی برای من دارد؟ ! اگر می توانی ، خود را نجات بده . پس رفاعه بر آنان حمله بُرد و آنان به ناچار ، راهی برایش باز کردند و او هم با اسبش گریخت و سواران به دنبالش روان شدند ؛ امّا او تیرانداز بود و سواری به او نزدیک نمی شد ، مگر آن که به سوی او تیری می انداخت و او را مجروح و یا سرنگون می کرد . پس ، از او دست کشیدند و بازگشتند ؛ ولی عمرو بن حَمِقْ دستگیر شد . از او پرسیدند : تو کیستی؟ گفت : کسی که اگر رهایش کنید ، برایتان بهتر است ، و اگر او را بکشید ، برایتان زیانبارتر است . دوباره پرسیدند . باز از پاسخ دادن و آگاه کردن آنان خودداری کرد . ابن ابی بلتعه هم او را به سوی کارگزار موصل ، عبد الرحمان بن عبد اللّه بن عثمان ثَقَفی فرستاد و او چون عمرو بن حَمِق را دید ، شناخت و خبرش را به معاویه نوشت . معاویه به او نوشت : او گفته است که با نوک تیرهایش نُه ضربه به عثمان بن عَفّان زده زده است و ما نمی خواهیم که بر او تعدّی کنیم . پس همان نُه ضربه را بر او بزن ، همان گونه که بر عثمان زده است . عمرو را بیرون آوردند و نُه ضربه به او زدند که در نخستین و یا دومین ضربه ، درگذشت .

.

1- .موصل ، شهری مشهور در شمال عراق است و گفته شده که سبب نام گذاری آن به «موصل» ، آن است که جزیره و عراق را به هم متّصل می کند و گفته شده چون دجله و فرات را به هم متّصل می کند (ر .ک : معجم البلدان : ج 5 ص 223) .

تاريخ اليعقوبى :بَلَغَ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ اُمِّ الحَكَمِ وكانَ عامِلَ مُعاوِيَةَ عَلَى المَوصِلِ مَكانُ عَمرِو بنِ الحَمِقِ الخُزاعِىَّ ، ورِفاعَةَ بنِ شَدّادٍ ، فَوَجَّهَ فى طَلَبِهِما ، فَخَرَجا هارِبَينِ ، وعَمرُو بنُ الحَمِقِ شَديدُ العِلَّهِ ، فَلَمّا كانَ فى بَعضِ الطَّريقِ لَدَغَت عَمرا حَيَّهٌ ، فَقالَ : اللّهُ أكبَرُ ! قالَ لى رَسولُ اللّهِ : «يا عَمرُو ! لَيَشتَرِكُ فى قَتلِكَ الجِنُّ والإِنسُ» ثُمَّ قالَ لِرِفاعَةَ : اِمضِ لِشَأنِكَ ؛ فَإِنّى مَأخوذٌ ومَقتولٌ . ولَحِقَتهُ رُسُلُ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ اُمِّ الحَكَمِ ، فَأَخَذوهُ وضُرِبَت عُنُقُهُ ، ونُصِبَ رَأسُهُ عَلى رُمحٍ ، وطيفَ بِهِ ، فَكانَ أوَّلَ رَأسٍ طيفَ بِهِ فِى الإِسلامِ . وقَد كانَ مُعاوِيَهُ حَبَسَ امرَأَتَهُ بِدِمَشقَ ، فَلمّا أتى رَأسُهُ بَعَثَ بِهِ ، فَوُضِعَ فى حِجرِها ، فَقالَت لِلرَّسولِ : أبلِغ مُعاوِيَهَ ما أقولُ : طالَبَهُ اللّهُ بِدَمِهِ ، وعَجَّلَ لَهُ الوَيلَ مِن نِقَمِهِ ! فَلَقَد أتى أمرا فَرِيّا ، وقَتَلَ بَرّا تَقِيّا ! وكانَ أوّلَ مَن حَبَسَ النِّساءَ بِجَرائِرِ الرِّجالِ . (1)

الاختصاص :كانَ عَمرُو بنُ الحَمِقِ الخُزاعِىُّ شيعَةً لِعَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَلَمّا صارَ الأَمرُ إلى مُعاوِيَهَ انحازَ إلى شَهرَزورَ مِنَ المَوصِلِ وكَتَبَ إلَيهِ مُعاوِيَهُ : أمّا بَعدُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ أطفَأَ النّائِرَهَ (2) ، وأخمَدَ الفِتنَهَ ، وجَعَلَ العاقِبَهَ لِلمُتَّقينَ ، ولَستَ بِأبعَدِ أصحابِكَ هِمَّهً ، ولا أشَدِّهِم فى سوءِ الأَثَرِ صُنعا ، كُلُّهُم قَد أسهَلَ بِطاعَتى ، وسارَعَ إلَى الدُّخولِ فى أمرى ، وقَد بَطُؤَ بِكَ ما بَطُؤَ ، فَادخُل فيما دَخَلَ فيهِ النّاسُ ، يُمحَ عَنكَ سالِفُ ذُنوبِكَ ، ومُحِىَ داثِرُ حَسَناتِكَ ، ولَعَلّى لا أكونُ لَكَ دونَ مَن كانَ قَبلى إن أبقَيتَ واتَّقَيتَ ووَقَيتَ وأحسَنتَ ، فَاقدَم عَلَىَّ آمِنا فى ذِمَّهِ اللّهِ وذِمَّهِ رَسولِهِ صلى الله عليه و آله ، مَحفوظا مِن حَسَدِ القُلوبِ وإحَنِ الصُّدورِ ، وكفى بِاللّهِ شَهيدا . فَلَم يَقدَم عَلَيهِ عَمرُو بنُ الحَمِقِ ، فَبَعَثَ إلَيهِ مَن قَتَلَهُ وجاءَ بِرَأسِهِ ، وبَعَثَ بِهِ إلَى امرَأَتِهِ فَوُضِعَ فى حِجرِها ، فَقالَت : سَتَرتُموهُ عَنّى طَويلاً وأهدَيتُموهُ إلَىَّ قَتيلاً ! فَأَهلاً وسَهلاً مِن هَدِيَّهٍ غَيرَ قالِيَهٍ ولا مَقلِيَّهٍ ، بَلِّغ أيُّها الرَّسولُ عَنّى مُعاوِيَهَ ما أقولُ : طَلَبَ اللّهُ بِدَمِهِ ، وعَجَّلَ الوَبيلَ مِن نِقَمِهِ ! فَقَد أتى أمرا فَرِيّا، وقَتَلَ بارّا تَقِيّا ! فَأبلِغ أيُّهَا الرَّسولُ مُعاوِيَهَ ما قُلتُ . فَبَلَّغَ الرَّسولُ ما قالَت ، فَبَعَثَ إلَيها ، فَقالَ لَها : أنتِ القائِلَهُ ما قُلتِ ؟ قالَت : نَعَم ، غَيرَ ناكِلَهٍ عَنهُ ولا مُعتَذِرَهٍ مِنهُ ، قالَ لَها : اُخرُجى مِن بِلادى ، قالَت : أفعَلُ ، فَوَاللّهِ ما هُوَ لى بِوَطَنٍ ولا أحِنُّ فيها إلى سِجنٍ ، ولَقَد طالَ بِها سَهَرى، وَاشتَدَّ بِها عَبرى ، وكَثُرَ فيها دَينى مِن غَيرِ ما قَرَّت بِه عَينى . فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ أبى سَرحٍ الكاتِبُ:يا أميرَ المُؤمِنينَ ! إنَّها مُنافِقَهٌ فَأَلحِقها بِزَوجِها ، فَنَظَرَت إلَيهِ فَقالَت : يا مَن بَينَ لِحيَيهِ كَجُثمانِ الضِّفدَعِ ، ألا قُلتَ (3) مَن أنعَمَكَ (4) خِلَعا وأصفاكَ كِساءً ! إنَّمَا المارِقُ المُنافِقُ مَن قالَ بِغَيرِ الصَّوابِ ، وَاتَّخَذَ

العِبادَ كَالأربابِ ، فَاَنزِلَ كُفرُهُ فِی الکِتابِ ! فَأومی مُعاوِیَهُ إلَی الحاجِب بِإخراجِها ، فَقالَت : واَ عَجَباهُ مِن ابنِ هِندٍ ، یُشیرُ إلَیَّ بِبَنانِهِ، ویَمنَعُنی نَوافِذَ لِسانِهِ ، أمَا وَاللّهِ لَأَبقُرَنَّهُ بِکَلامٍ عَتیدٍ کَنَواقِدِ الحَدیدِ ، أو ما أنَا بِآمِنَهَ بِنتِ الشَّریدِ . (5)

.

1- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 231 .
2- .النّائره : الحقد والعداوه ، وقیل : الکائنه تقع بین القوم (لسان العرب : ج 5 ص 247 «نیر») .
3- .کذا ، وفی بحار الأنوار : «ألا قَتَلتَ» ، و لعلّه الصواب .
4- .فی بعض المصادر : «أنعَمَ لَکَ» .
5- .الاختصاص : ص 16 ، بحار الأنوار : ج 34 ص 279 وراجع بلاغات النّساء : ص 87 .

تاریخ الیعقوبی :عبد الرحمان بن اُمّ حَکَم که کارگزار معاویه بر موصل بود از مخفیگاه عمرو بن حَمِق خزاعی و رفاعه بن شَدّاد خبر یافت و به دنبال آنها فرستاد . آنها گریختند . عمرو بن حَمِق ، سخت بیمار بود و در جایی از مسیر ، ماری او را گزید . عمرو گفت : اللّه اکبر! پیامبر خدا به من فرمود : «ای عمرو! جِن و اِنس در قتل تو مشارکت می کنند» . سپس به رفاعه گفت : تو در پی کار خود برو که من دستگیر و کشته می شوم . فرستادگان عبد الرحمان بن اُمّ حَکَم به او رسیدند و او را گرفتند و گردنش زده شد و سرش را بر سر نیزه کردند و [در شهرها]چرخاندند ، و این ، نخستین سری بود که در [تاریخ] اسلام چرخاندند . معاویه همسر او را در دمشق ، زندانی کرده بود . چون سر عمرو را آوردند ، برایش فرستاد و [سر] در دامانش نهاده شد . آن زن به فرستاده معاویه گفت : آنچه می گویم ، به معاویه برسان : خداوند ، انتقام خونش را از معاویه بگیرد و در هلاکتش به سزای او ، شتاب کند؛ زیرا که معاویه ، بدعتی شگفت آورده و نیکوکاری پاک را به قتل رسانده است . معاویه ، [در تاریخ اسلام ،] نخستین کسی بود که زنان را به گناه مردان به بند کشید .

الاختصاص :عمرو بن حَمِق خزاعی ، شیعه علی بن ابی طالب بود و چون خلافت به معاویه رسید ، به منطقه «شهرزور» موصل رفت و معاویه به او نوشت : امّا بعد ؛ خداوند ، کینه های برافروخته را خاموش کرد و آتش فتنه ها را فرو کشید و فرجام کار را از آنِ متّقیان قرار داد و همّت تو از یارانت بیشتر و کردارت از آنان بدتر نبود . همگی به راحتی در طاعت من در آمدند و به وارد شدن تحت امر من ، شتاب کردند و تنها تو سستی کرده ای . پس تو نیز همراه مردم شو تا گناهان گذشته ات پاک شود و پرده از روی نیکی هایت کنار رود ، و شاید اگر باقی بمانی و تقوا پیشه کنی و خود را حفظ کرده ، نیکویی کنی ، من برایت از حاکمان پیشین ، کم تر نباشم . پس بر من درآی و تو را در امان خدا و پیامبرش داخل می کنم ، محفوظ از حسادت دل ها و کینه سینه ها و خداوند [بر این امان ،]گواه است ، و گواهی او کافی است . امّا عمرو بن حَمِق بر او درنیامد . معاویه هم کسی به سوی وی فرستاد . او عمرو را کشت و سرش را آورد و معاویه هم آن را برای همسر عمرو فرستاد و [سر]در دامانش نهاده شد . همسر عمرو گفت : دیر زمانی او را از من پوشیده داشتید و حال ، کشته اش را به من هدیه می دهید؟! خوشا هدیه ای که نه دل آزار است و نه ناخوشایند ! ای فرستاده! از سوی من به معاویه بگو : «خداوند ، خود به خونخواهی او

برخیزد و انتقام سریع خویش را بر معاویه فرو ریزد! بی گمان ، او بدعتی شگفت آورده و نیکوکاری پرهیزگار را به قتل رسانده است» . ای فرستاده! آنچه گفتم ، به معاویه برسان . فرستاده ، گفته های آن زن را به معاویه رساند و معاویه در پی او فرستاد و به او گفت : تو اینها را گفتی؟ گفت : آری ، و نه سخنم را پس می گیرم ، نه از آن پوزش می خواهم . معاویه به او گفت : از سرزمین من بیرون رو . گفت : باشد . به خدا سوگند ، نه این جا وطن من است و نه من آرزومند زندان آنم ؛ بلکه بی خوابی ام در آن به درازا کشیده و اشک هایم فراوان و بدهی ام بسیار گشته است و هیچ چیزی که مایه چشمْ روشنی ام باشد ، در آن نیست . در این هنگام ، عبد اللّه بن ابی سرح کاتب گفت : ای امیر مؤمنان! او منافق است . وی را به شوهرش ملحق کن . همسر عمرو به او نگریست و گفت : ای آن که دهانت چون دهان قورباغه می جنبد! چرا نگفتی که چه کس به تو خلعت داد و بر تو لباس پوشاند؟! [از دین]بیرون رفته منافق ، کسی است که نادرست گوید و بندگان را چون خدای [خویش]گیرد و قرآن ، کافرش بخواند . (1) پس معاویه به دربانش اشاره کرد تا او را بیرون کند . همسر عمرو گفت : شگفتا از پسر هند! با انگشتش به من اشاره می کند و تیزی زبانش را از من باز می دارد . هان! به خدا سوگند ، چنان با او درشت سخن بگویم که چون آهن تیز او را بشکافم . مگر من آمنه دختر شرید نیستم ؟

.

1- .اشاره به آیه 106 از سوره نحل است که درباره عبد اللّه بن ابی سرحْ نازل شده و او را کافر خوانده است (ر .ک : مجمع البیان : ج 6 ص 203 ، التعجّب : ص 39 ، بحار الأنوار : ج 19 ص 35) . (م)

ص: 448

. .

ص: 449

. .

الإمام الحسين عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى مُعاوِيَة : أ وَلَستَ قاتِلَ عَمرِو بنِ الحَمِقِ صاحِبِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، العَبدِ الصّالِحِ الَّذى أبلَيتَهُ العِبادَةَ فَنَحَلَ جِسمُهُ وصَفَّرَت لَونَهُ ، بَعدَما آمَنتَهُ وأعطَيتَهُ مِن عُهودِ اللّهِ ومَواثيقِهِ ، ما لَو أعطَيتَهُ طائِرا لَنَزَلَ إلَيکَ مِن رَأسِ الجَبَلِ ، ثُمَّ قَتَلتَهُ جُرأَةً عَلى رَبِّکَ ، وَاستِخفافا بِذلِکَ العَهدِ ؟ (1)

75عَمرُو بنُ مِحصَنٍعمرو بن محصن بن حرثان الأسدى ، أخو عُكاشَةَ بن محصن . صحابىّ جليل من صحابه النّبىّ صلى الله عليه و آله . شهد اُحدا (2) . وكان مع أمير المؤمنين عليه السلام فى معركه الجمل (3) ، وكان علاوه على حضوره فيها قد دفع مئه ألف درهم لتجهيز جيش الإمام عليه السلام . استُشهد فى صفّين (4) ، فعزّ ذلک على أمير المؤمنين عليه السلام وأعرب عن حزنه عليه (5) . رثاه النّجاشى شاعر العراق بقصيده طويله ، أثنى فيها على بطولته وأبعاد شخصيّته الكريمه . (6)

رجال الطوسى :عَمرُو بنُ مِحصَنٍ ، يُكَنّى أبا اُحَيحَةَ ، اُصيبَ بِصِفّينَ ، وهُوَ الَّذى جَهَّزَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام بِمِئَةِ ألفِ دِرهَمٍ فى مَسيرِهِ إلَى الجَمَلِ . (7)

.

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 253 الرقم 99 ، الاحتجاج : ج 2 ص 90 ح 164 نحوه ؛ أنساب الأشراف : ج 5 ص 129 وفيه صدره إلى «وصفّرت لونه» ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 202 كلاهما نحوه .
2- .الطبقات الكبرى : ج 4 ص 104 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 256 الرقم 4021 ، الاستيعاب : ج 3 ص 277 الرقم 1974 ، الإصابه : ج 4 ص 562 الرقم 5970 .
3- .الجمل : ص 104 الرقم 20 .
4- .رجال الطوسى : ص 73 الرقم 675 ، الاختصاص : ص 5 .
5- .وقعه صفّين : ص 359 .
6- .وقعه صفّين : ص 357 .
7- .رجال الطوسى : ص 73 الرقم 675 ، الاختصاص : ص 5 .

75 . عمرو بن مِحْصَن

امام حسین علیه السلام در نامه اش به معاویه : آیا تو قاتل عمرو بن حَمِق ، صحابی پیامبر خدا، نیستی؟ همان بنده شایسته که عبادت ، او را فرسوده و بدنش را لاغر و رنگش را زرد کرده بود؟ پس از آن که به او امان دادی و چنان عهد و وثیقه های خدایی [و غلیظی] به او دادی که اگر به پرنده می دادی، از قلّه کوه بر تو فرود می آمد؟ و سپس با گستاخی بر پروردگارت و بی اعتنایی به آن همه عهد ، او را کشتی ؟

75عمرو بن مِحْصَنعمرو بن مِحصَن بن حرثان اسدی، برادر عُکاشه بن مِحصَن، از اصحاب بزرگوار پیامبر خداست که در جنگ اُحد ، شرکت داشته است . او در جنگ جمل ، همراه علی علیه السلام بود که افزون بر حضور ، صد هزار درهم نیز برای تجهیز سپاه مولا علیه السلام پرداخت . عمرو در جنگ صِفّین به شهادت رسید و شهادت او بر علی علیه السلام گران آمد و امام علیه السلام اندوه خود را به خاطر آن ، ابراز کرد . نجاشی ، شاعر عراق ، قصیده ای بلند در رثای او سرود و قهرمانی او و ابعاد ارجمند شخصیت او را ستود .

رجال ، طوسی :کُنیه عمرو بن مِحصَن ، ابو اُحَیحه بود ، در صفّین به شهادت رسید ، و او همان است که برای تجهیز سپاه امیر مؤمنان در هنگام حرکت به جمل ، یکصد هزار درهم پرداخت .

.

وقعه صفّين :كانَ ابنُ مِحصَنٍ مِن أعلامِ أصحابِ عَلِيٍّ عليه السلام ، قُتِلَ فِى المَعرَكَهِ ، وجَزِعَ عَلِيٌّ عليه السلام لِقَتلِهِ . (1)

76الفَضلُ بنُ العَبّاسِالفضل بن العبّاس بن عبد المطّلب القرشى الهاشمى ، واُمّه اُمّ الفضل لُبابَه بنت الحارث . وهو أكبر ولد العبّاس . عدّ من أصحاب النّبىّ صلى الله عليه و آله والإمام علىّ عليه السلام . غزا مع رسول اللّه مكّه وحنيناً (2) . وثبت يومئذٍ مع رسول اللّه صلى الله عليه و آله حين ولّى النّاس منهزمين (3) . كان فيمن غسل النّبىّ وشهد كفنه ودفنه ودخل القبر مع الإمام علىّ عليه السلام (4) . كان من جمله المخلصين فى ولائهم للإمام علىّ عليه السلام ، ومن المدافعين عن حقّه عليه السلام فى الخلافه (5) . شارک فى مراسم دفن فاطمه عليهاالسلام (6) . وتوفّى فى سنه 18 ه فى زمن خلافه عمر بن الخطّاب . 7

الأخبار الموفّقيّات عن محمّد بن إسحاق :إنَّ أبا بَكرٍ لَمّا بويِعَ افتَخَرَت تَيمُ بنُ مُرَّهَ . قالَ : وكانَ عامَّهُ المُهاجِرينَ وجُلُّ الأَنصارِ لا يَشُكّونَ أنَّ عَلِيّا هُوَ صاحِبُ الأَمرِ بَعدَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقالَ الفَضلُ بنُ العَبّاسِ : يا مَعشَرَ قُرَيشٍ وخُصوصاً يا بَنى تَيمٍ ! إنَّكُم إنَّما أخَذتُمُ الخِلافَهَ بِالنُّبُوَّهِ ، ونَحنُ أهلُها دَونَكُم ، ولَو طَلَبنا هذَا الأَمرَ الَّذى نَحنُ أهلُهُ لَكانَت كَراهَهُ النّاسِ لَنا أعظَمَ مِن كَراهَتِهِم لِغَيرِنا ، حَسَداً مِنهُم لَنا ، وحِقداً عَلَينا ، وإنّا لَنَعلَمُ أنَّ عِندَ صاحِبِنا عَهداً هُوَ يَنتَهى إلَيهِ . (7)

.

1- .وقعه صفّين : ص 359 .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 308 ح 5196 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 54 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 308 ح 5196 ، الطبقات الكبرى : ج 4 ص 54 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 74 ، الكامل فى التاريخ : ج 1 ص 625 .
4- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 308 ح 5196 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 211 213 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 15 .
5- .الأخبار الموفّقيّات : ص 580 الرقم 380 .

6- .الطبقات الكبرى : ج 8 ص 29 ، تاريخ الطبرى : ج 3 ص 241 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 21 .
7- .الأخبار الموفّقيّات : ص 580 الرقم 380 .

76 . فضل بن عبّاس

وقعه صِفّین :ابن محصن از یاران سرشناس علی علیه السلام بود که در جنگ [صِفّین] ، کشته شد و علی علیه السلام اندوه خود را بر شهادت او ابراز کرد .

76فضل بن عبّاسفضل بن عبّاس بن عبد المطّلب قُرَشی هاشمی ، پسر اُمّ فضل (لبابه ، دختر حارث) و بزرگ ترین فرزند عبّاس است . او را از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام شمرده اند . در فتح مکّه و جنگ حُنَین ، همراه پیامبر خدا جنگید و هنگامی که مردم در جنگ حُنَین به پیامبر خدا پشت کردند و گریختند ، او ایستادگی کرد . فضل ، جزو کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل دادند و در مراسم کفن و دفن ایشان حاضر بود و همراه علی علیه السلام وارد قبر شد . او از زمره ولایتمداران مخلص امام علی علیه السلام و از مدافعان حقّ خلافت او بود . در خاکسپاری فاطمه علیهاالسلامشرکت داشت و در سال هجدهم هجری به روزگار خلافت عمر بن خطّاب ، وفات کرد . (1)

الأخبار الموفّقیّات به نقل از محمّد بن اسحاق : چون با ابو بکرْ بیعت شد ، قبیله تَیْم بن مرّه ، فخرفروشی کردند ؛ ولی عموم مهاجران و بیشترِ انصار ، تردید نداشتند که پس از پیامبر خدا ، علی علیه السلام ، همه کاره و جانشین است . پس فضل بن عبّاس گفت : ای قبیله قریش و بویژه ای بنی تَیم ! شما جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را به سبب [نزدیکی به] پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتید ، در حالی که ما شایسته آنیم و نه شما . اگر ما این خلافت را که شایسته اش هستیم طلب می کردیم ، ناخشنودی مردم ، بیش از آن بود که دیگران به خلافت رسند و این ، از سرِ حسادت و کینه ای است که با ما دارند و ما می دانیم که سرور ما پیمانی [با پیامبر صلی الله علیه و آله]دارد که بدان خواهد رسید .

.

1- .درباره تاریخ درگذشت او ، اخبار متفاوتی رسیده است . برخی گفته اند : «در روزگار ابوبکر ، در کنار خالد بن ولید ، کشته شد» و برخی او را «از

کشتگان نبرد یَرموک» دانسته اند (ر.ک : المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 308 ح 5197 و 5198 ، التاریخ الکبیر : ج 7 ص 114 ش 502) .

77قُثَمُ بنُ العَبّاسِقُثَم بن العبّاس بن عبد المطّلب القرشى الهاشمى ، وأُمّه أُمّ الفضل لُبابَه بنت الحارث من أصحاب رسول اللّه صلى الله عليه و آله (1) ، وأخو أحد الحسنين عليهماالسلام من الرضاعه (2) ، أثنوا عليه بالمعرفه القويّه والفضل والفضيله . ولىَ مكّه (3) والطائف (4) طيله خلافه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام . وصار أمير الحجّ سنه 38 ه (5) . وعندما أغار بُسر بن أرطاه على مكّه ، فرَّ منها (6) ثمّ عاد إليها بعد خروج بُسر (7) .كان قُثَم حاضرا فى مسجد الكوفه عندما ضُرب الإمام عليه السلام ، وهو الَّذى قبض على ابن ملجم (8) . توفّى قُثَم فى فتح سمرقند (9) أيّام معاويه . (10)

.

1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 440 ح 1760 ، التاريخ الكبير : ج 7 ص 194 الرقم 863 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 440 الرقم 82 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 373 الرقم 4279 وفيها «قد أردفه النّبىّ صلى الله عليه و آله خلفه» .
2- .مسند ابن حنبل : ج 10 ص 256 ح 26939 ، الإصابه : ج 5 ص 320 الرقم 7096 ، أنساب الأشراف : ج 4 ص 85 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 440 الرقم 82 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 92 و ص 155 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 وفيه «ولّاها أبا قتاده الأنصارى ، ثمّ عزله وولّى قثم بن عبّاس ، فلم يزل واليا حتّى قتل علىّ» ؛ نهج البلاغه : الكتاب 67 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 92 و ص 155 .
5- .تاريخ الطبرى : ج5 ص132 ، الكامل فى التاريخ : ج2 ص424؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 213 وفيه «أقام الحجّ للناس ... وفى سنه 37 ه : قثم بن العبّاس، وقيل : عبد اللّه بن العبّاس».
6- .الغارات : ج 2 ص 608 .
7- .الغارات : ج 2 ص 621 .
8- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 212 .
9- .سَمَرْقَند: بلد معروف فى خراسان، وهو الآن فى تاجيكستان.
10- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 237 ؛ الطبقات الكبرى : ج 7 ص 367 ، أنساب الأشراف : ج 4 ص 86 وفيه «ويقال استشهد بها» ، أُسد الغابه : ج 4 ص 374 الرقم 4279 وفيه «مات بها شهيدا» .

77 . قُثَم بن عبّاس

77قُثَم بن عبّاسقُثَم بن عبّاس بن عبد المطّلب قُرَشی هاشمی ، پسر اُمّ فضل (لبابه ، دختر حارث) است . او از یاران پیامبر خدا و برادر رضاعی یکی از حَسَنین علیهماالسلام است . او را به شناخت استوار و فضل و فضیلت ستوده اند . قُثَم در تمام مدّت خلافت علی علیه السلام ، فرماندار مکّه (1) و طائف بود و به سال 38 هجری ، امیریِ حج را به عهده داشت . (2) به هنگام یورش بُسر بن اَرطات به مکّه ، قُثَم از مکّه بیرون رفت و پس از خروج بُسر ، به مکّه بازگشت . قُثَم به هنگام ضربت خوردن مولا علیه السلام در مسجد بود و ابن مُلجَم را به چنگ انداخت . او به هنگام حاکمیت معاویه ، در فتح سمرقند ، زندگی را بدرود گفت . (3)

.

1- .در تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 152 و نهج البلاغه : نامه 67 ، آمده است : «کارگزار او در مکّه بود» .
2- .در تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 213 ، آمده است : «... و در سال 37 هجری قثم بن عبّاس ، حج را برای مردم ، برگزار کرد و گفته شده است : عبد اللّه بن عبّاس» .
3- .در أنساب الأشراف : ج 4 ص 86 و اُسد الغابه : ج 4 ص 374 ش 4279 آمده است : «به شهادت رسید» .

الاستيعاب :كانَ قُثَمُ بنُ العَبّاسِ والِيا لِعَلِىٍّ بنِ أبى طالِبٍ عَلى مَكَّةَ ، وذلِکَ أنَّ عَلِيّا لَمّا وَلِىَ الخِلافَةَ عَزَلَ خالِدَ بنَ العاصِى بنِ هِشامِ بنِ المُغيرَةِ المَخزومِىَّ عَن مَكَّةَ ، ووَلّاها أبا قُتادَةَ الأنصارِىَّ ، ثُمَّ عَزَلَهُ ، ووَلّى قُثَمَ بنَ العَبّاسِ ، فَلَم يَزَل والِيا عَلَيها حَتّى قُتِلَ عَلِىٌّ رحمه الله . (1)

المستدرک على الصحيحين عن أبى إسحاق :سَأَلتُ قُثَمَ بنَ العَبّاسِ : كَيفَ وَرِثَ عَلِىٌّ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله دونَكُم ؟ قالَ : لِأَنَّهُ كانَ أوَّلَنا بِهِ لُحوقا ، وأشَدَّنا بِهِ لُزوقا . (2)

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى قُثَمَ بنِ العَبّاسِ عامِلِهِ عَلى مَكَّةَ : أمّا بَعدُ ، فَأَقِم لِلنّاسِ الحَجَّ ، وذَكِّرهُم بِأيّامِ اللّهِ ، وَاجلِس لَهُمُ العَصرَينِ ؛ فَأَفتِ المُستَفتِىَ ، وعَلِّمِ الجاهِلَ ، وذاكِرِ العالِمَ . ولا يَكُن لَکَ إلَى النّاسِ سَفيرٌ إلّا لِسانُکَ ، ولا حاجِبٌ إلّا وَجهُکَ . ولَا تَحجُبَنَّ ذا حاجَةٍ عَن لِقائِکَ بِها ؛ فَإنَّها إن ذيدَت عَن أبوابِکَ فى أوَّلِ وِردِها لَم تُحمَد فيما بَعدُ عَلى قَضائِها . وَانظُر إلى مَا اجتَمَعَ عِندَکَ مِن مالِ اللّهِ فَاصرِفهُ إلى مَن قِبَلَکَ مِن ذَوِى العِيالِ وَالمَجاعَةِ ، مُصيبا بِهِ مَواضِعَ الفاقَةِ وَالخَلّاتِ ، وما فَضَلَ عَن ذلِکَ فَاحمِلهُ إلَينا لِنَقسِمَهُ فيمَن قِبَلَنا . ومُر أهلَ مَكَّةَ ألّا يَأخُذوا مِن ساكِنٍ أجرا ؛ فَإنَّ اللّهَ سُبحانَهُ يَقولُ : «سَوَآءً الْعَكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ» (3) فَالعاكِفُ : المُقيمُ بِهِ ، وَالبادِى : الَّذى يَحُجُّ إلَيهِ مِن غَيرِ أهلِهِ . وَفَّقَنَا اللّهُ وإيّاكُم لِمَحابِّهِ ، وَالسَّلامُ . (4)

.

1- .الاستيعاب : ج 3 ص 363 الرقم 2190 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 .
2- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 136 ح 4633 ، المعجم الكبير : ج 19 ص 40 ح 86 و ح 85 نحوه ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 393 ، أسد الغابه : ج 4 ص 373 الرقم 4279 .
3- .الحجّ : 25 .
4- .نهج البلاغه : الكتاب 67 .

الاستیعاب :قُثَم بن عبّاس ، کارگزار علی بن ابی طالب علیه السلام در مکّه بود . هنگامی که علی علیه السلام به خلافت رسید ، خالد بن عاصی بن هشام بن مُغَیره مخزومی را از حکومت مکّه برکنار کرد و ابوقتاده انصاری را بر آن جا گمارد . سپس او را نیز برکنار کرد و قُثَم بن عبّاس را کارگزار مکّه کرد و او پیوسته کارگزار آن جا بود تا آن که علی علیه السلام ؛ کشته شد .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابو اسحاق : از قُثَم بن عبّاس پرسیدم : چگونه از میان شما ، تنها علی علیه السلام از پیامبر خدا ارث برد؟ گفت : چون او نخستین کس از ما بود که به وی پیوست و از همه ما بیشتر با او بود .

امام علی علیه السلام در نامه اش به قُثَم بن عبّاس ، کارگزارش در مکّه : امّا بعد ؛ [مراسم]حجّ را برای مردم بر پا دار و ایام اللّه را به یاد آنان آر و بامداد و شامگاه ، در حضور آنان بنشین و به مسائل شرعی پاسخ ده و نادان را بیاموز و با دانا گفتگو کن و جز زبانت ، پیک دیگری و جز چهره ات ، دربان دیگری برای مردم نداشته باش و هیچ نیازمندی را از دیدار خود ، محروم مدار که اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود و در پایان حاجتش برآورده شود ، ستوده نمی شوی . در مال خدا که نزد تو گِرد آمده ، بنگر و آن را به عیالواران و گرسنگانی که نزد تو هستند ، بده و نیاز و ناداری آنان را برطرف کن و هر چه مانْد ، به سوی ما بفرست تا میان کسانی که نزد ما هستند ، قسمت کنیم . به مردم مکّه بگو که از ساکنان ، اجاره نگیرند ؛ چرا که خدای سبحان می فرماید : «عاکف و بادی در آن ، یکسان اند» . عاکف ، مقیم مکّه است و بادی ، آن کس است که به حج می آید و جزو مردم مکّه نیست . خدا ، ما و شما را بدانچه دوست دارد ، موفّق بدارد . والسلام !

.

الطبقات الكبرى :غَزا قُثَمُ خُراسانَ ، وكانَ عَلَيها سَعيدُ بنُ عُثمانَ فَقالَ لَهُ : أضرِبُ لَکَ بِألفِ سَهمٍ ، فَقالَ : لا ، بَل اُخَمِّسُ ، ثُمَّ أعطِ النّاسَ حُقوقَهُم ، ثُمَّ أعطِنى بَعدُ ما شِئتَ . وكانَ قُثَمُ وَرِعا فاضِلاً ، وتُوُفِّىَ بِسَمَرقَندَ . (1)

78قُدامَةُ بنُ عَجلانَ الأَزدِيُّكان من ولاه الإمام عليه السلام على منطقه كَسكَر (2) . ويُستشفّ من كتاب الإمام عليه السلام إليه (3) أنّه كان قد أفرط فى التصرّف ببيت المال ، فانتقده الإمام عليه السلام على ذلک . ولم نحصل على معلومات أكثر حول حياته .

أنساب الأشراف :قُدامَةُ بنُ عَجلانَ عامِلُهُ [أى عَلِىٍّ عليه السلام]عَلى كَسكَرَ . (4)

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى قُدامَةَ بنِ عَجلانَ عامِلِهِ عَلى كَسكَرَ : أمّا بَعدُ ؛ فَاحمِل ما قِبَلَکَ مِن مالِ اللّهِ ؛ فَإنَّهُ فَىءٌ لِلمُسلِمينَ ، لَستَ بِأوفَرَ حَظّا فيهِ مِن رَجُلٍ فيهِم ، ولا تَحسَبَنَّ يَابنَ اُمِّ قُدامَةَ أنَّ مالَ كَسكَرَ مُباحٌ لَکَ كَمالِ وَرِثَتَهُ عَن أبيکَ واُمِّکَ ، فَعَجِّل حَملَهُ ، وأعجِل فِى الإِقبالِ إلَينا ، إن شاءَ اللّهُ . (5)

.

1- .الطبقات الكبرى : ج 7 ص 367 وراجع أنساب الأشراف : ج 4 ص 86 .
2- .كَسْكَر : كوره واسعه ، قصبتها اليوم واسط الّتى بين الكوفه والبصره (معجم البلدان : ج 4 ص 461) .
3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 388 .
4- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 388 ، الأخبار الطوال : ص 153 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 وفيه «البحران» بدل «كسكر» ؛ وقعه صفّين : ص 11 وفيه «قدامه بن مظعون» وهو مخالف لبقيّه المصادر .
5- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 388 .

78 . قُدامه بن عَجْلان اَزْدی

الطبقات الکبری :قُثَم در خراسان جنگید و فرماندار خراسان ، سعید بن عثمان ، به قُثَم گفت : هزار سهم برایت کنار می نهم . گفت : نه . خُمس آن را بده ، سپس حقوق مردم را به آنها بپرداز و سپس هر چه خواستی به من بده . قُثَم ، وارسته و فاضل بود و در سمرقند درگذشت .

78قُدامه بن عَجْلان اَزْدیقُدامه از فرمانداران روزگار خلافت علی علیه السلام بر منطقه کَسکَر (1) است . از نامه ای که امام علیه السلام بدو نگاشته است، چنین بر می آید که وی در تصرّف بیت المال ، راه افراط گزیده و از این رو ، مورد انتقاد امام علیه السلام قرار گرفته است . گزارش بیشتری از چگونگی زندگانی وی به دست نیامد .

أنساب الأشراف :قُدامه بن عَجْلان ، کارگزار علی در کَسْکَر بود . (2)

امام علی علیه السلام در نامه اش به قدامه بن عجلان ، کارگزارش در کسکر : امّا بعد ؛ آنچه از مال خدا در پیش توست ، بفرست که آن ، بهره (بیت المال) مسلمانان است و تو نسبت به دیگر مسلمانان ، بهره بیشتری از آن نمی بری . ای پسر اُمّ قدامه ! مپنداری که مال کَسکَر ، مانند ارثیه پدر و مادرت برایت حلال است . در فرستادن آن ، شتاب کن و زود به نزد ما بیا ، إن شاء اللّه !

.

1- .کسکر ، منطقه پهناوری است که مرکز آن، شهر واسط در میان کوفه و بصره است و گفته می شود از طرف شرق به انتهای رود نهروان تا محلّ ریختن رود دجله به خلیج فارس ، محدود است (معجم البلدان : ج 4 ص 461) .

2- .در تاریخ خلیفه بن خیّاط : ص 151 ، به جای «کسکر» ، «بحران» آمده است .

79قَرَظَهُ بنُ كَعبٍ الأَنصارِيُّقرظه بن كعب بن ثعلبه الأنصارى الخزرجى ، يُكنّى أبا عمر . من صحابه النّبىّ صلى الله عليه و آله (1) وفقهائهم (2) . اشترک فى غزوه اُحد وما تلاها من غزوات (3) . فتح الرى فى زمن عمر (4) . ولىَ الكوفه (5) ، وبِهْقُباذات (6)(7) ، وخراج ما بين النّهرين فى خلافه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (8) . كان مع الإمام عليه السلام فى حروبه (9) ، وتوفّى فى أيّام خلافه الإمام عليه السلام بالكوفه فصلّى عليه الإمام عليه السلام . (10)

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 1 ص 183 ح 347 ، التاريخ الكبير : ج 7 ص 193 الرقم 858 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 17 ، تهذيب الكمال : ج 23 ص 563 الرقم 4864 ، تهذيب التهذيب : ج 4 ص 527 الرقم 6511 .
2- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 661 ، تهذيب الكمال : ج 23 ص 564 الرقم 4864 ، الاستيعاب : ج 3 ص 365 الرقم 2192 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 380 الرقم 4291 وفيها «كان فاضلاً» .
3- .تهذيب الكمال : ج 23 ص 563 الرقم 4864 ، الاستيعاب : ج 3 ص 365 الرقم 2192 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 380 الرقم 4291 ، الإصابه : ج 5 ص 329 الرقم 7113 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 148 ، تهذيب الكمال : ج 23 ص 563 الرقم 4864 ، الاستيعاب : ج 3 ص 365 الرقم 2192 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 662 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 157 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 499 ، تهذيب الكمال : ج 23 ص 564 الرقم 4864 ، مروج الذهب : ج 2 ص 368 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 380 الرقم 4291 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 ؛ الجمل : ص 265 .
6- .بِهْقُباذ : اسم لثلاث كور ببغداد من أعمال سقى الفرات ، منسوبه إلى قباذ بن فيروز والد أنوشروان (معجم البلدان : ج 1 ص 516) .
7- .وقعه صفّين : ص 11 ؛ الأخبار الطوال : ص 153 وفيه «قرط بن كعب» .
8- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 205 .
9- .الاستيعاب : ج 3 ص 365 الرقم 2192 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 380 الرقم 4291 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 662 وفيه «ثمّ سار إلى

الجمل مع علىّ ، ثمّ شهد صفّين» ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 185 الرقم 23 وفيه «كان على رايه الأنصار يومئذٍ» أى يوم صفّين .
10- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 17 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 185 الرقم 23 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 662 ، الاستيعاب : ج 3 ص 365 الرقم 2192 ، تهذيب الكمال : ج 23 ص 564 الرقم 4864 وليس فيه صلاه علىّ عليه السلام عليه . وفيهما «وقيل : توفّى فى إماره المغيره بن شعبه» .

79 . قَرَظَه بن کعب انصاری

79قَرَظَه بن کعب انصاریابو عمرو قَرَظَه بن کعب بن ثَعْلَبه انصاری خَزرَجی از صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله و از فقیهان اصحاب (1) به شمار است. او در جنگ اُحد وجنگ های پس از آن، شرکت کرد. او به هنگام خلافت عمر ، ری را فتح کرد و به روزگار خلافت علی علیه السلام کارگزار کوفه ، بِهْقُبادات (2) و مسئول خراج منطقه بین النهرین بود . او در جنگ ها همراه مولا علیه السلام بود (3) و در زمانی که علی علیه السلام در کوفه بود ، زندگی را بدرود گفت و امام علیه السلام بر او نماز خواند . (4)

.

1- .در تهذیب الکمال : ج 23 ص 564 ش 4864 و الاستیعاب : ج 3 ص 365 ش 2192 و اُسد الغابه : ج 4 ص 380 ش 4291 ، آمده است : «مردی فاضل بود» .
2- .در الأخبار الطوال : ص 153 ، آمده است : «قُرْط بن کعب» .
3- .در تاریخ الإسلام : ج 3 ص 662 ، آمده است : «سپس با علی علیه السلام به جمل رفت و پس از آن در صِفّین ، حضور یافت» و در منبعی دیگر آمده است : «او در آن روز (جنگ صفّین) ، پرچم انصار را به دست داشت» (تاریخ بغداد : ج 1 ص 185 ش 23) .
4- .در الاستیعاب : ج 3 ص 365 ش 2192 وتهذیب الکمال : ج 23 ص 564 ش 4864 آمده است : «و گفته شده است که در روزگار حکومت مغیره بن شعبه وفات کرد» .

الاستيعاب :وَلّاهُ [قَرَظَةَ بنَ كَعبٍ الأَنصارِيَّ]عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عَلَى الكوفَهِ ، فَلَمّا خَرَجَ عَلِىٌّ إلى صِفّينَ حَمَلَهُ مَعَهُ ووَلّاها أَبا مَسعودٍ البَدرِىَّ . (1)

الاستيعاب :شَهِدَ قَرَظَهُ بنُ كَعبٍ مَعَ عَلِىٍّ مَشاهِدَهُ كُلَّها ، وتُوُفِّىَ فى خِلافَتِهِ فى دارٍ ابتَناها بِالكوفَهِ ، وصَلّى عَلَيهِ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام فى كتابِهِ إلى قَرَظَهَ بنِ كَعبٍ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ قَوما مِن أهلِ عَمَلِکَ أتَونى ، فَذَكَروا أنَّ لَهُم نَهرا قَد عَفا ودَرَسَ ، وأَنَّهُم إن حَفَروهُ وَاستَخرَجوهُ عَمَرَت بِلادُهُم ، وقَووا عَلى كُلِّ خَراجِهِم ، وزادَ فَىءُ المُسلِمينَ قِبَلَهُم ، وسَأَلونِى الكِتابَ إلَيکَ لِتَأخُذَهُم بِعَمَلِهِ وتَجمَعَهُم لِحَفرِهِ وَالإِنفاقِ عَلَيهِ ، ولَستُ أرى أن اُجبِرَ أحَدا عَلى عَمَلٍ يَكرَهُهُ ، فَادعُهُم إلَيکَ ، فَإِن كانَ الأَمرُ فِى النَّهرِ عَلى ما وَصَفوا ، فَمَن أحَبَّ أن يَعمَلَ فَمُرهُ بِالعَمَلِ ، وَالنَّهرُ لِمَن عَمِلَهُ دونَ مَن كَرِهَهُ ، ولَأَن يَعمُروا ويَقووا أحَبُّ إلَىَّ مِن أن يَضعُفوا ، وَالسَّلامُ . (3)

.

1- .الاستيعاب : ج 3 ص 365 الرقم 2192 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 380 الرقم 4291 وزاد فيه «لمّا سار إلى الجمل» بعد «الكوفه» ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 نحوه .
2- .الاستيعاب : ج 3 ص 365 الرقم 2192 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 380 الرقم 4291 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 17 وليس فيه صدره .
3- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 390 وراجع تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 .

الاستیعاب :علی بن ابی طالب علیه السلام او (قَرَظه) را به حکومت کوفه گمارد و چون به سوی صِفّینْ حرکت کرد ، او را با خود بُرد و ابو مسعود بدری را کارگزار کوفه کرد .

الاستیعاب :قَرَظَه بن کَعب در همه جنگ ها با علی علیه السلام بود و در زمان خلافت علی علیه السلام ، در خانه ای که در کوفه ساخته بود ، وفات کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام بر او نماز خواند .

امام علی علیه السلام در نامه اش به قرظه بن کعب : امّا بعد ؛ گروهی از مردمان منطقه ات نزد من آمده و گفته اند راهِ آبی دارند که کهنه و خراب شده است و اگر آن را حفر کنند و [آب را از دل خاکْ] بیرون بکشند ، سرزمین آنان آباد می شود و بر پرداخت مالیات ، توانایی می یابند و درآمد بیت المال را فزونی می بخشند و از من خواسته اند که به تو نامه بنویسم تا آنان را به آن کار گیری و برای کَندن آن، گردشان بیاوری و هزینه کنی و من نمی خواهم که هیچ کس را بر کاری که ناخوش می دارد ، مجبور کنم . پس ایشان را به سوی خود ، فرا بخوان . اگر راهِ آب ، همان گونه است که می گویند، به هر کس دوست دارد در آن کار کند ، فرمان ده به کار بپردازد ، و جوی آب برای کسانی است که در آن کار می کنند ، نه کسانی که [کار کردن در] آن را خوش ندارند ، و اگر آباد کنند و توانمند شوند ، نزد من محبوب تر است تا ناتوان بمانند . والسلام !

.

80قَنبَرٌ مَولی أمیرِ المُؤمِنینَغلام أمیر المؤمنین علیه السلام ، ومُرافقه . غالبا ما یرِد ذکره بالخیر فی أقضیه الإمام علیه السلام (1) . وکان ملازما له مقیما لحدوده ومنفّذا لأوامره . وذُکر أنّه کان من السابقین الذین عرفوا حقّ أمیر المؤمنین علیه السلام (2) وثبتوا علی الذود عن حقّ الولایه (3) . دفع إلیه الإمام علیه السلام لواءً یوم صفّین فی قبال غلام عمرو بن العاص الَّذی کان قد رفع لواءً (4) . استدعاه الحجّاج وأمر بقتله ، بسبب وفائه وعشقه الصادق الخالص للإمام علیّ علیه السلام . وکان عند استشهاده یتلو آیهً من القرآن الکریم أخزی بها الحجّاج وأضرابه . (5)

الإمام الصادق علیه السلام :کانَ قَنبَرٌ غُلامُ عَلِیٍّ یُحِبُّ عَلِیّا علیه السلام حُبّا شَدیدا ، فَإِذا خَرَجَ عَلِیٌّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ خَرَجَ عَلی أثَرِهِ بِالسَّیفِ ، فَرَآهُ ذاتَ لَیلَهٍ فَقالَ : یا قَنبَرُ ما لَکَ ؟ فَقالَ : جِئتُ لِأَمشِیَ خَلفَکَ یا أمیرَ المُؤمِنینَ . قالَ : وَیحَکَ أ مِن أهلِ السَّماءِ تَحرُسُنی أو مِن أهلِالأَرضِ ؟ ! فَقالَ : لا ، بَل مِن أهلِ الأَرضِ . فَقالَ : إنَّ أهلَ الأَرضِ لا یَستَطیعونَ لی شَیئا إلّا بِإِذنِ اللّهِ مِنَ السَّماءِ ، فَارجِع . فَرَجَعَ . (6)

.

1- .راجع : ج 11 ص 488 (نماذج من قضایاه بعد النّبیّ) و ص 534 (نماذج من قضایاه فی إمارته) .
2- .رجال الکشّی : ج 1 ص 288 الرقم 128 و129 ، الاختصاص : ص 73 .
3- .الاختصاص : ص 7 .
4- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 563 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 361 .
5- .رجال الکشّی : ج 1 ص 290 الرقم 130 ، الإرشاد : ج 1 ص 328 .
6- .الکافی : ج 2 ص 59 ح 10 عن عبد الرحمن العرزمی عن أبیه .

80 . قنبر ، بنده آزاد شده امیر مؤمنان

80قنبر ، بنده آزاد شده امیر مؤمناناو غلام ، یار و همگام علی علیه السلام است . در داوری های علی علیه السلام غالبا یاد نیک او آمده است . (1) او چونان کارگزار و اجرا کننده حدود و گزارنده فرمان های علی علیه السلام ، هماره در محضر او بود . از او به عنوان یکی از پیشتازان که حقّ علی علیه السلام را شناخت و در دفاع از ولایتْ استوار ماند ، یاد کرده اند . در جنگ صفّین ، علی علیه السلام در برابر غلام عمرو بن عاص که پرچمی فراز آورده بود ، پرچمی به او داد تا برافرازد . حَجّاج بن یوسف ، او را به خاطر وفای پاک و عشق پیراسته اش به علی علیه السلام به مَسلَخ خواند و او در هنگام شهادت ، با قرائت آیه ای ، حجّاج و همگنانش را رسوا ساخت .

امام صادق علیه السلام :قنبر ، غلام علی علیه السلام ، محبّت شدیدی به علی علیه السلام داشت و چون علی که درودهای خدا بر او باد بیرون می آمد ، او نیز پشت سر ایشان با شمشیر ، بیرون می آمد . شبی [علی علیه السلام] او را دید و فرمود : «ای قنبر! چه می خواهی؟» . گفت : ای امیر مؤمنان! آمده ام تا پشتِ سر تو راه بروم . فرمود : «وای بر تو! آیا از [گزند] آسمانیانْ محافظتم می کنی یا زمینیان؟» . گفت : نه ؛ بلکه از زمینیان . فرمود : «زمینیان ، جز با اجازه خداوند از آسمان ، نمی توانند آسیبی به من برسانند . پس بازگرد» . قنبر هم بازگشت .

.

1- .ر . ک : ج 11 ص 489 (نمونه هایی از داوری های امام پس از پیامبر) و ص 535 (نمونه هایی از داوری های امام علی در زمان حکومتش) .

الإرشاد :ما رَواهُ أصحابُ السّيرَهِ مِن طُرُقٍ مُختَلِفَهٍ : أنَّ الحَجّاجَ بنَ يُوسُفَ الثَّقَفِىَّ قالَ ذاتَ يَومٍ : اُحِبُّ أن اُصيبَ رَجُلًا مِن أصحابِ أبى تُرابٍ فَأتَقَرَّبَ إلَى اللّهِ بِدَمِهِ ! ! فَقيلَ لَهُ : ما نَعلَمُ أحَدا كانَ أطولَ صُحبَهً لِأَبى تُرابٍ مِن قَنبَرٍ مَولاهُ . فَبَعَثَ فى طَلَبِهِ فَاُتِىَ بِهِ ، فَقالَ لَهُ : أنتَ قَنبَرٌ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : أبو هَمدانَ ؟ قالَ : نَعم . قالَ : مَولى عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؟ قالَ : اللّهُ مَولاىَ ، وأميرُ المُؤمِنينَ عَلِىٌّ وَلِىُّ نِعمَتى . قالَ : اَبرَأُ مِن دينِهِ . قالَ : فَإذا بَرِئتُ مِن دينِهِ تَدُلُّنى عَلى دينٍ غَيرِهِ أفضَلَ مِنهُ ؟ فَقالَ : إنّى قاتِلُکَ ، فَاختَر أىَّ قَتلَهٍ أحَبَّ إلَيکَ . قالَ : قَد صَيَّرتُ ذلِکَ إلَيکَ . قالَ : ولِمَ ؟ قالَ : لِأَنَّکَ لا تَقتُلُنى قَتلَهً إلّا قَتَلتُکُ مِثلَها ، ولَقَد خَبَّرَنى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام أنَّ مَنِيَّتى تَکونُ ذَبحا ظُلما بِغَيرِ حَقٍّ . قالَ : فَأمَرَ بِهِ فَذُبِحَ . (1)

.

1- .الإرشاد : ج 1 ص 328 .

الإرشاد :سیره نویسان با طریق های گوناگونْ روایت کرده اند که روزی حَجّاج بن یوسف ثَقَفی گفت : دوست دارم مردی از یاران ابوتراب (علی) را بکشم تا با آن ، به خدا تقرّب بجویم! به او گفته شد : ما کسی را نمی شناسیم که از قنبر ، غلامش ، مصاحبت بیشتری با ابوتراب داشته باشد . بدین ترتیب ، حَجاج در پی او فرستاد و او را آوردند . به او گفت : تو قنبری؟ گفت : آری . گفت : ابو هَمْدان؟ گفت : آری . گفت : علی بن ابی طالب ، مولای توست؟ گفت : مولای من ، خداوند است و امیر مؤمنان ، علی ، ولیّ نعمت من است . گفت : از دین او بیزاری بجوی . گفت : چون از دین او بیزاری جُستم ، مرا به دینی بهتر از آن ، راهنمایی می کنی؟ گفت : من تو را می کشم . هرگونه که دوست داری ، برگزین . گفت : آن را به تو وا نهادم . گفت : چرا؟ گفت : چون به هر گونه که مرا بکشی ، همان گونه تو را می کشم و امیر مؤمنان به من خبر داد که مرگ من از سرِ ستم و نا به حق است و سرم بُریده می شود . پس حجّاج ، فرمان داد تا سرش را ببُرند .

.

الإمام الهادى عليه السلام :إنَّ قَنبَرا مَولى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام دَخَلَ عَلَى الحَجّاجِ بنِ يُوسُفَ ، فَقالَ لَهُ : ما الَّذى كُنتَ تَلى مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ؟ فَقالَ : كُنتُ اُوَضِّئُهُ . فَقالَ لَهُ : ما كانَ يَقولُ إذا فَرَغَ مِن وُضوئِهِ ؟ فَقالَ : كانَ يَتلو هذِهِ الآيَةَ : «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَ بَ كُلِّ شَىْ ءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ اُوتُواْ أَخَذْنَهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِينَ» (1) فَقالَ الحَجّاجُ : أظُنُّهُ كانَ يَتَأَوَّلُها عَلَينا ؟ قالَ : نَعَم . فَقالَ : ما أنتَ صانِعٌ إذا ضَرَبتُ عِلاوَتَکَ ؟ قالَ : إذَن اُسعدَ وتَشقى . فَأَمَرَ بِهِ . (2)

81قَيسُ بنُ سَعدِ بنِ عُبادَهَقيس بن سعد بن عباده الأنصارى الخزرجى الساعدى ، هو أحد الصحابه (3) ومن كبار الأنصار . وكان يحظى باحترام خاصّ بين قبيلته والأنصار وعامّه المسلمين (4) ، وكان شجاعاً ، كريم النّفس ، عظيماً ، مطاعاً فى قبيلته (5) . وكان طويل القامه ، قوىّ الجسم ، معروفاً بالكرم (6) ، مشهوراً بالسخاء (7) . حمل اللواء فى بعض حروب النّبىّ صلى الله عليه و آله (8) . وهو من السبّاقين إلى رعايه حرمه الحقّ (9) ، والدفاع عن «خلافه الحقّ» و «حقّ الخلافه» وإمامه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام بعد رسول اللّه صلى الله عليه و آله (10) . وكان من صحابه الإمام عليه السلام المقرّبين وحماته الثابتين فى أيّام خلافته عليه السلام . ولّاه عليه السلام على مصر (11) ، فاستطاع بحنكته أن يُسكت المعارضين ويقضى على جذور المؤامره (12) . حاول معاويه آنذاک أن يعطفه إليه ، بَيْدَ أنّه خاب ولم يُفلح . وبعد مدّه استدعاه الإمام عليه السلام وأشخص مكانه محمّد بن أبى بكر لحوادث وقعت يومئذٍ (13) . وكان قيس قائداً لشرطه الخميس (14) ، وأحد الاُمراء فى صفّين ، إذ ولى رجّاله البصره فيها (15) . تولّى قياده الأنصار عند احتدام القتال (16) وكان حضوره فى الحرب مهيباً . وخطبه فى تمجيد شخصيّه الإمام عليه السلام ، ورفعه علم الطاعه لأوامره عليه السلام ، وحثّ اُولى الحقّ وتحريضهم على معاويه ، كلّ ذلک كان أماره على وعيه العميق ، وشخصيّته الكبيره ، ومعرفته بالتيّارات السياسيّه والاجتماعيّه والاُمور الجاريه ، وطبيعه الوجوه يومذاک (17) . ولّاه الإمام عليه السلام على أذربيجان (18) . وشهد قيس معه صفّين والنّهروان (19) ، وكان على ميمنه الجيش (20) . ولمّا عزم الإمام عليه السلام على قتال معاويه بعد النّهروان ، ورأى حاجه الجيش إلى قائد شجاع مجرَّب متحرّس أرسل إليه ليشهد معه الحرب (21) . وفى آخر تعبئه للجيش من أجل حرب المفسدين والمعتدين ، صعد الإمام عليه السلام

على حجاره وخطب خطبه كلّها حرقه وألم ، وذكر الشجعان من جيشه ويبدو أنّ هذه الخطبه كانت آخر خطبه له ثمّ أمّر قيساً على عشره آلاف . كما عقد للإمام الحسين عليه السلام على عشره آلاف ، ولأبى أيّوب الأنصارى على عشره آلاف ، ومن المؤسف أنّ الجيش قد تخلخل وضعه بعد استشهاده عليه السلام (22) . وكان قيس أوّل من بايع الإمام الحسن عليه السلام بعد استشهاد أمير المؤمنين عليه السلام ، ودعا النّاس إلى بيعته من خلال خطبه واعيه له (23) . وكان على مقدّمه جيشه عليه السلام (24) . ولمّا كان عبيد اللّه بن العبّاس أحد اُمراء الجيش ، كان قيس مساعداً له ، وحين فرّ عبيد اللّه إلى معاويه صلّى قيس بالناس الفجر ، ودعا المصلّين إلى الجهاد والثبات والصمود ، ثمّ أمرهم بالتحرّك (25) . وبعد عقد الصلح بايع قيس معاويه بأمر الإمام عليه السلام (26) . فكرّمه معاويه ، وأثنى عليه (27) . وعُدَّ قيس أحد الخمسه المشهورين بين العرب بالدهاء (28) . وفارق قيس الحياه فى السنين الأخيره من حكومه معاويه . (29)

.

1- .الأنعام : 44 و 45 .
2- .رجال الكشّى : ج 1 ص 290 الرقم 130 عن أحكم بن يسار ، تفسير العيّاشى : ج 1 ص 359 ح 22 .
3- .رجال الطوسى : ص 45 الرقم 351 ؛ تهذيب الكمال : ج 24 ص 40 الرقم 4906 ، الاستيعاب : ج 3 ص 350 الرقم 2158 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 102 الرقم 21 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 396 .
4- .الاستيعاب : ج 3 ص 350 الرقم 2158 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 404 الرقم 4354 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 102 الرقم 21 .
5- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 290 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 99 وراجع اُسد الغابه : ج 4 ص 404 الرقم 4354 .
6- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 178 الرقم 17 وفيه «كان شجاعا ، بطلاً ، كريما ، سخيّا» ، الكامل للمبرّد : ج 2 ص 641 وفيه «كان شجاعا ، جوادا ، سيّدا» .
7- .تهذيب الكمال : ج 24 ص 43 الرقم 4906 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 178 الرقم 17 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 290 ، الاستيعاب : ج 3 ص 351 الرقم 2158 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 410 422 .
8- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 178 الرقم 17 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 552 وفيه «كان صاحب رايه الأنصار مع رسول اللّه صلى الله عليه و آله » ، الاستيعاب : ج 3 ص 350 الرقم 2158 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 401 و

ص 403 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 103 الرقم 21 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 290 .
9- .رجال الكشّى : ج 1 ص 185 الرقم 78 .
10- .رجال البرقى : ص 65 .
11- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 ؛ الطبقات الكبرى : ج 6 ص 52 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 178 الرقم 17 .
12- .الغارات : ج 1 ص 212 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 549 و 550 و ج 5 ص 94 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 354 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 425 .
13- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 52 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 ، الاستيعاب : ج 3 ص 350 الرقم 2158 ، أُسد الغابه : ج 4 ص 405 الرقم 4354 .
14- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 52 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 95 و ص 158 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 428 ؛ رجال الكشّى : ج 1 ص 326 الرقم 177 وفيه «صاحب شرطه الخميس» .
15- .وقعه صفّين : ص 208 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 261 .
16- .وقعه صفّين : ص 453 .
17- .وقعه صفّين : ص 93 و ص 446 449 .
18- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 202 ، الغارات : ج 1 ص 257 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 278 .
19- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 178 الرقم 17 ، الاستيعاب : ج 3 ص 350 الرقم 2158 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 403 .
20- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 149 .
21- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 238 .
22- .نهج البلاغه : الخطبه 182 .
23- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 278 .
24- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 53 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 159 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 445 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 178 الرقم 17 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 403 وفيهما «كان مع الحسن بن علىّ على مقدّمته بالمدائن» .
25- .مقاتل الطالبيّين : ص 73 .
26- .رجال الكشّى : ج 1 ص 326 الرقم 177 ؛ أُسد الغابه : ج 4 ص 405 الرقم 4354 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 178 الرقم 17 ، مقاتل الطالبيّين : ص 79 ، شرح نهج البلاغه : ج 16 ص 48 .
27- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 102 الرقم 21 .

28- .التاريخ الصغير : ج 1 ص 137 ، تهذيب الكمال : ج 24 ص 44 الرقم 4906 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 164 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 448 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 108 الرقم 21 .
29- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 53 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 172 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 179 الرقم 17 ، الاستيعاب : ج 3 ص 351 الرقم 2158 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 403 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 112 الرقم 21 .

81 . قیس بن سعد بن عُباده

امام هادی علیه السلام :قنبر ، غلام امیر مؤمنان ، بر حَجّاج بن یوسف درآمد . [حجّاج] به او گفت : تو چه کاری برای علی بن ابی طالب می کردی؟ گفت : برایش آب وضو می آوردم . گفت : او هنگامی که وضویش را به پایان می برد ، چه می گفت؟ گفت : این آیه را می خواند : «پس چون پندهایی را که به آنها داده شده بود ، فراموش کردند ، درهای هر چیزی [از نعمت ها]را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه به آنها داده شده بود ، شاد گشتند . پس ناگهان [گریبان] آنها را گرفتیم و یکباره ناامید شدند. پس ستایش، خدای پروردگار جهانیان را» . حَجّاج گفت : گمان دارم که آن را به ما تأویل می کرد [و ما را مصداق آن می دانست] . گفت : آری . گفت : چون گردنت را بزنم ، چه می کنی؟ گفت : آن گاه، من خوش بخت می شوم و تو بدبخت می گردی . پس فرمان داد گردنش را بزنند .

81قیس بن سعد بن عُبادهقیس بن سعد بن عُباده انصاری خَزرَجی ساعدی ، از صحابیان پیامبر خدا و از بزرگان انصار است . او در میان قبیله خود ، انصار ، و نیز در بین عموم مسلمانان از احترام ویژه ای برخوردار بود . او مردی شجاع ، بزرگوار و با عظمت بود و در میان قبیله خود ، مُطاع بود . او قامتی بلند و جسمی توانمند داشت و در کرامت ، زبانزد (1) و در سخاوت ، شُهره بود . در برخی از جنگ های پیامبر خدا ، پرچمدار سپاه بود و پس از پیامبر خدا از پیشتازانی بود که حرمت حق را پاس داشت و از «خلافت حق» و «حقّ خلافتِ» مولا علیه السلام دفاع کرد . پس از خلافت علی علیه السلام او از یاران نزدیک و حامیان استوار گام او بود . امام علیه السلام وی را به حکومت مصر ، نصب کرد . او با هوشمندی و درایت ، توانست مخالفان مولا علیه السلام را آرام کند و ریشه های توطئه را بخشکاند . در این زمان ، معاویه بسی کوشید تا شاید قیس را به خود متوجّه کند ؛ امّا ناکام مانْد . پس از مدّتی ، علی علیه السلام به خاطر حوادثی که به وجود آمد ، محمد بن ابی بکر را به مصر فرستاد و قیس را فرا خواند . قیس ، فرمانده «شُرطَه الخَمیس (نیروهای ویژه)» بود (2) و در جنگ صِفّین ، از جمله فرماندهان علی علیه السلام بود و مسئولیت پیاده نظام بصره را به عهده داشت . قیس در هنگامه شدّت گرفتن جنگ در صِفّین ، فرماندهی انصار را به عهده گرفت . حضور او در صِفّین ، بسی شکوهمند بود . خطابه های او در ارجگذاری به شخصیت مولا علیه السلام و

اطاعت از اوامر علی علیه السلام و برانگیختن حق مداران علیه معاویه ، نشانی از درک عمیق ، شخصیت بزرگ و آگاهی ژرف او از جریان های آن روزگار و شخصیت های آن است . قیس ، پس از جنگ صفّین ، به حکومت آذربایجان منصوب گشت . او در پیکار نهروان ، حاضر بود و فرماندهی جناح راست (میمنه سپاه) را به عهده داشت . و چون مولا پس از نهروان ، آهنگ معاویه کرد ، سپاهیان را نیازمند فرماندهی شجاع ، کاردان و مدیر دید و او را برای جنگ ، فراخواند . در آخرین شکلْ دهیِ سپاه برای نبرد با تجاوزگران و فسادگستران ، علی علیه السلام بر روی سنگی ایستاد و سخنانی از سر سوز و درد ، بیان کرد و قهرمانان سپاهش را یاد کرد (گویا این ، آخرین خطابه مولا علیه السلام بوده است) و آن گاه ، قیس را به فرماندهی ده هزار نفر گماشت ، به همراه حسین علیه السلام و ابو ایوب انصاری که هر یک بر ده هزار نفر گمارده شده بودند که متأسفانه با شهادت امام علیه السلام لشکر از هم پاشید . پس از شهادت علی علیه السلام ، قیس ، اوّلین کسی بود که با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کرد و با سخنانی هوشمندانه ، مردمان را به بیعت با او فراخواند و در سپاه ایشان فرماندهی طلایه سپاه را به عهده گرفت و چون عبید اللّه بن عبّاس (یکی از فرماندهان سپاه امام حسن علیه السلام) به سوی معاویه گریخت ، او که معاونت عبید اللّه را به عهده داشت صبحگاه با مردمان نماز گزارد و نمازگزاران را به استوارْگامی و جهاد ، فراخواند و چون مردمْ اعلام آمادگی کردند ، سپاه را حرکت داد . پس از صلح با معاویه ، قیس به دستور امام حسن علیه السلام با معاویه بیعت کرد . معاویه او را بزرگ می داشت و وی را می ستود . قیس را یکی از پنج نفری دانسته اند که در میان عرب ، به زیرکی مشهور بوده اند . قیس بن سعد در سال های پایانی حکومت معاویه ، زندگی را بدرود گفت . احترام ویژه ای برخوردار بود . او مردی شجاع ، بزرگوار و با عظمت بود و در میان قبیله خود ، مُطاع بود .

.

1- .تاریخ بغداد : ج 1 ص 178 ش 17 ، آمده است : «شجاع ، قهرمان ، بزرگوار و بخشنده بود» .
2- .در رجال الکشّی : ج 1 ص 326 ش 177 آمده است : «همراه شرطه الخمیس بود» .

ص: 470

. .

ص: 471

. .

ص: 472

. .

ص: 473

. .

ص: 474

. .

ص: 475

. .

سير أعلام النّبلاء عن عمرو بن دينار :كانَ قَيسُ بنُ سَعدٍ رَجُلاً ضَخما ، جَسيما ، صَغيرَ الرَّأسِ ، لَيسَت لَهُ لِحيَهٌ ، إذا رَكِبَ حِمارا خَطَّت رِجلاهُ الأَرضَ . (1)

اُسد الغابه عن ابن شهاب :كانَ قَيسُ بنُ سَعدٍ يَحمِلُ رايَهَ الأَنصارِ مَعَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله . قيلَ : إنَّهُ كانَ فى سَرِيَّهٍ فيها أبو بَكرٍ وعُمَرُ ، فَكانَ يَستَدينُ ويُطعِمُ النّاسَ ، فَقالَ أبو بَكرٍ وعُمَرُ : إن تَرَكنا هذَا الفَتى أهلَكَ مالَ أبيهِ ، فَمَشَيا فِى النّاسِ ، فَلَمّا سَمِعَ سَعدٌ قامَ خَلفَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ : مَن يَعذِرُنى (2) مِنِ ابنِ أبى قُحافَهَ وابنِ الخَطّابِ؟ يُبَخِّلانِ عَلَىَّ ابنى . (3)

تاريخ بغداد عن عروه :باعَ قَيسُ بنُ سَعدٍ مالاً مِن مُعاوِيَهَ بِتِسعينَ ألفا ، فَأَمَرَ مُنادِيا فَنادى فِى المَدينَهِ : مَن أرادَ القَرضَ فَليَأتِ مَنزِلَ سَعدٍ . فَأَقرَضَ أربَعينَ أو خَمسينَ ، وأجازَ بِالباقى ، وكَتَبَ عَلى مَن أقرَضَهُ صَكّا ، فَمَرِضَ مَرَضا قَلَّ عُوّادُهُ ، فَقالَ لِزَوجَتِهِ قَريبَهَ بِنتِ أبى قُحافَهَ اُختِ أبى بَكرٍ : يا قَريبَهُ ، لِمَ تَرَينَ قَلَّ عُوّادى ؟ قالَت : لِلَّذى لَكَ عَلَيهِم مِنَ الدَّينِ . فَأَرسَلَ إلى كُلِّ رَجُلٍ بِصَكِّهِ . (4)

الاستيعاب :مِن مَشهورِ أخبارِ قَيسِ بنِ سَعدِ بنِ عُبادَهَ : أنَّهُ كانَ لَهُ مالٌ كَثيرٌ دُيونا عَلَى النّاسِ ، فَمَرِضَ وَاستَبطَأَ عُوّادَهُ ، فَقيلَ لَهُ : إنَّهُم يَستَحيونَ مِن أجلِ دَينِکَ ، فَأَمَرَ مُنادِيا يُنادى : مَن كانَ لِقَيسِ بنِ سَعدٍ عَلَيهِ دَينٌ فَهُوَ لَهُ ، فَأَتاهُ النّاسُ حَتّى هَدَموا دَرَجَهً كانوا يَصعَدونَ عَلَيها إلَيهِ . (5)

.

1- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 103 الرقم 21 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 290 ، تهذيب الكمال : ج 24 ص 42 الرقم 4906 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 178 الرقم 17 وفيه «له لحيه ، وأشار سفيان إلى ذقنه» ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 102 وفيه «له لحيه فى ذقنه» .
2- .مَن يَعذِرُنى مِن فلان : أى من يَلومُهُ على فِعلِهِ ويُنجى باللائمهِ عليه (المصباح المنير : ص 399 «عذر») .
3- .اُسد الغابه : ج 4 ص 404 الرقم 4354 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 4 ص 290 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 415 و 416 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3

ص 106 الرقم 21 .
4- .تاريخ بغداد : ج 1 ص 178 ، تهذيب الكمال : ج 24 ص 43 الرقم 4906 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 418 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 106 الرقم 21 ، البدايه والنهايه : ج 8 ص 100 .
5- .الاستيعاب : ج 3 ص 352 الرقم 2158 .

سیر أعلام النبلاء به نقل از عمرو بن دینار : قیس بن سعد ، مردی تنومند و درشتْ اندام با سری کوچک و بدون مَحاسن بود و چون بر درازگوشْ سوار می شد ، پایش به زمین کشیده می شد .

اُسد الغابه به نقل از ابن شهاب : قیس بن سعد ، پرچم انصار را در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله به دوش می کشید . گفته شده که او در نبردی که ابوبکر و عمر هم بودند ، وام می گرفت و به مردم ، غذا می داد . ابوبکر و عمر گفتند : اگر این جوان را به حال خود وا نهیم ، دارایی پدرش را نابود می کند . و این سخن را در میان مردم پخش کردند . سعد (پدر قیس) چون آن را بشنید ، در پشت پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت : چه کسی مرا از ابن ابی قحافه و ابن خطّاب ، آسوده می کند؟ پسرم را ترغیب به بُخل بر (دارایی) من می کنند .

تاریخ بغداد به نقل از عُروه : قیس بن سعد ، مالی را به معاویه به نود هزار [سکّه]فروخت و به کسی فرمان داد که در مدینه جار بزند : هر کس وام می خواهد ، به خانه سعد بیاید . پس چهل یا پنجاه هزار [سکّه] وام داد و بقیه پول را جایزه داد و به هر کس که وام داد ، از وی رسید گرفت . [مدّتی بعد ، قیس ،] بیمار شد ؛ امّا کم تر کسی به عیادت او آمد . پس به همسرش قریبه دختر ابی قُحافه و خواهر ابوبکر ، گفت : ای قریبه! اندک بودن عیادتْ کنندگانم را از چه می بینی؟ گفت : به خاطر طلب هایی است که از آنان داری . پس رسیدِ هر شخص را برایش فرستاد .

الاستیعاب :از اخبار مشهور قیس بن سعد بن عُباده این است که طلب های فراوانی از مردم داشت و بیمار شد و مردم در عیادتش کُندی کردند . به او گفته شد که آنان به خاطر بدهی هایی که به تو دارند ، خجالت می کشند [نزد تو بیایند] . پس به کسی فرمان داد که جار بزند : هر کس به قیس بن سعدْ بدهی دارد ، حلالش باشد . بدین ترتیب ، مردم ، چنان به عیادتش شتافتند که راه پلّه خانه او را از میان بردند .

.

تاریخ الإسلام عن موسی بن عقبه :وقَفَت عَلی قَیسٍ عَجوزٌ ، فَقالَت : أشکو إلَیکَ قِلَّةَ الجُرذانِ . فَقالَ : ما أحسَنَ هذِهِ الکِنایَةَ ! املَؤوا بَیتَها خُبزا ولَحما وسَمنا وتَمرا . (1)

شُعب الإیمان عن قیس بن سعد :لَولا أنّی سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ : المَکرُ وَالخَدیعَةُ فِی النّارِ ، لَکُنتُ أمکَرَ هذِهِ الاُمَّهِ . (2)

تهذیب الکمال عن ابن شهاب :کانوا یَعُدُّون دُهاهَ العَرَبِ حینَ ثارَتِ الفِتنَهُ خَمسَهَ رَهطٍ ، یُقالُ لَهُم : ذَوو رَأیِ العَرَبِ فی مَکیدَتِهِم : مُعاوِیَهُ بنُ أبی سُفیانَ، وعَمرُو بنُ العاصِ، وقَیسُ بنُ سَعدِ بنِ عُبادَهَ، وَالمُغیرَهُ بنُ شُعبَهَ ، ومِن المُهاجِرینَ عَبدُ اللّهِ بنُ بُدَیلِ بنِ وَرقاءَ الخُزاعِیُّ . وکانَ قَیسُ بنُ سَعدٍ وَابنُ بُدَیلٍ مَعَ عَلِیٍّ . (3)

سیر أعلام النّبلاء عن أحمد بن البرقی :کانَ [قَیسٌ] صاحِبَ لِواءِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فی بَعضِ مَغازیهِ ، وکانَ بِمِصرَ والِیا عَلَیها لِعَلِیٍّ علیه السلام . (4)

.

1- .تاریخ الإسلام للذهبی : ج 4 ص 290 ، تاریخ دمشق : ج 49 ص 415 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 106 الرقم 21 ، الاستیعاب : ج 3 ص 352 الرقم 2158 نحوه ، البدایه والنهایه : ج 8 ص 99 وفیه «فأر بیتی» بدل «الجرذان» .
2- .شعب الإیمان : ج 4 ص 324 ح 5268 ، تهذیب الکمال : ج 24 ص 44 الرقم 4906 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 4 ص 290 ، تاریخ دمشق : ج 49 ص 423 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 405 الرقم 4354 ، سیر أعلام النّبلاء :ج 3 ص 107 الرقم 21 وفیها «من أمکر» بدل «أمکر» .
3- .تهذیب الکمال : ج 24 ص 44 الرقم 4906 ، التاریخ الصغیر : ج 1 ص 137 نحوه ، تاریخ الطبری : ج 5 ص 164 ، سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 108 الرقم 21 کلّها عن الزهری ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 448 ، اُسد الغابه : ج 4 ص 405 الرقم 4354 ، تاریخ دمشق : ج 49 ص 423 .
4- .سیر أعلام النّبلاء : ج 3 ص 103 الرقم 21 ، تاریخ بغداد : ج 1 ص 178 الرقم 17 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 354 وفیه «کان صاحب رایه

الأنصار مع رسول اللّه صلى الله عليه و آله » بدل «كان صاحب لواء النّبىّ صلى الله عليه و آله فى بعض مغازيه» وراجع الاستيعاب : ج 3 ص 350 الرقم 2158 والبدايه والنهايه : ج 8 ص 99 .

تاریخ الإسلام به نقل از موسی بن عُقْبه : پیرزنی بر سر راه قیس ایستاد و گفت : من از کمی موش ها[ی خانه مان]به تو شکوِه می کنم . گفت : چه قدرْ این کنایه زیباست! خانه اش را از نان و گوشت و روغن و خرما پُر کنید .

شُعَب الإیمان به نقل از قیس بن سعد : اگر نشنیده بودم که پیامبر خدا می فرماید : «[جای]نیرنگ و فریب ، در آتش است» ، نیرنگبازترین فرد این امّت بودم .

تهذیب الکمال به نقل از ابن شهاب : زیرکان عرب را در هنگام فتنه ها یک گروه پنج نفره برشمرده اند که به آنان ، به خاطر چاره اندیشی هایشان ، صاحب رأیان عربْ گفته می شد و اینان : معاویه بن ابی سفیان ، عمرو بن عاص ، قیس بن سعد بن عُباده ، مُغَیره بن شُعبه ، و از میان مهاجران ، عبد اللّه بن بُدَیل بن ورقاء خُزاعی بودند . قیس بن سعد و ابن بُدَیل با علی علیه السلام بودند .

سیر أعلام النبلاء به نقل از احمد بن برقی : قیس در برخی جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله ، پرچمدار او بود و کارگزار علی علیه السلام در مصر نیز شد .

.

تاريخ الطبرى عن الزهرى :كانَتِ مِصرُ مِن حينِ عَلِىٍّ ، عَلَيها قَيسُ بنُ سَعدِ بنِ عُبادَةَ ، وكانَ صاحِبَ رايَةِ الأَنصارِ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وكانَ مِن ذَوِى الرَّأىِ وَالبَأسِ ، وكانَ مُعاوِيَةُ بنُ أبى سُفيانَ وعَمرُو بنُ العاصِ جاهِدَينِ عَلى أن يُخرِجاهُ مِن مِصرَ لِيَغلِبا عَلَيها ، فَكانَ قَدِ امتَنَعَ فيها بِالدَّهاءِ وَالمُكايَدَهِ ، فَلَم يَقدِرا عَلَيهِ ، ولا عَلى أن يَفتَتِحا مِصرَ . (1)

تاريخ الطبرى عن سهل بن سعد :لَمّا قُتِلَ عُثمانُ ووَلِىَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ الأَمرَ ، دَعا قَيسَ بنَ سَعدٍ الأَنصارِىَّ فَقالَ لَهُ : سِر إلى مِصرَ فَقَد وَلَّيتُكَها ، وَاخرُج إلى رَحلِكَ ، وَاجمَع إلَيكَ ثِقاتِكَ ومَن أحبَبتَ أن يَصحَبَكَ حَتّى تَأتِيَها ومَعَكَ جُندٌ ، فَإِنَّ ذلِكَ أرعَبُ لِعَدُوِّكَ وأعَزُّ لِوَلِيِّكَ ، فَإِذا أنتَ قَدِمتَها إن شاءَ اللّهُ ، فَأَحسِن إلَى المُحسِنِ ، وَاشتَدَّ عَلَى المُريبِ ، وَارفُق بِالعامَّهِ وَالخاصَّهِ ، فَإِنَّ الرِّفقَ يُمنٌ . فَقالَ لَهُ قَيسُ بنُ سَعدٍ : رَحِمَكَ اللّهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَقَد فَهِمتُ ما قُلتَ ، أمّا قَولُكَ : اُخرُج إلَيها بِجُندٍ ، فَوَاللّهِ لَئِن لَم أدخُلها إلّا بِجُندٍ آتيها بِهِ مِنَ المَدينَهِ لا أدخُلُها أبدا ، فَأَنَا أدَعُ ذلِكَ الجُندَ لَكَ ، فَإِن أنتَ احتَجتَ إلَيهِم كانوا مِنكَ قَريبا ، وإن أرَدتَ أن تَبعَثَهُم إلى وَجهٍ مِن وُجوهِكَ كانوا عُدَّهً لَكَ ، وأنَا أصيرُ إلَيها بِنَفسى وأهلِ بَيتى . وأمّا ما أوصَيتَنى بِهِ مِنَ الرِّفقِ وَالإِحسانِ ، فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ هُوَ المُستعانُ عَلى ذلِكَ . قالَ : فَخَرَجَ قَيسُ بنُ سَعدٍ فى سَبعَهِ نَفَرٍ مِن أصحابِهِ حَتّى دَخَلَ مِصرَ . (2)

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابٍ كَتَبَهُ لِأَهلِ مِصرَ مَعَ قَيسِ بنِ سَعدٍ لَمّا وَلّاهُ إمارَتَها : قَد بَعَثتُ إلَيكُم قَيسَ بنَ سَعدِ بنِ عُبادَهَ أميرا ، فَوازِروهُ وكانِفوهُ (3) ، وأعينوهُ عَلى الحَقِّ ، وقَد أمَرتُهُ بِالإِحسانِ إلى مُحسِنِكُم ، وَالشِّدَّهِ عَلى مُريبِكُم ، وَالرِّفقِ بِعَوامِّكُم وخَواصِّكُم ، وهُوَ مِمَّن أرضى هَديَهُ ، وأرجو صَلاحَهُ ونَصيحَتَهُ . أسأَلُ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ لَنا ولَكُم عَمَلاً زاكِيا ، وثَوابا جَزيلاً ، ورَحمَهً واسِعَهً ، وَالسَّلامُ عَلَيكُم ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . (4)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 552 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 547 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 354 وليس فيه من «وأنا أصير» إلى «المستعان على ذلك» ؛ الغارات : ج 1 ص 208 .
3- .كنَفَه : حَفِظه وأعانه (لسان العرب : ج 9 ص 308 «كنف») .

4- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 549 عن سهل بن سعد ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 252 ؛ الغارات : ج 1 ص 209 عن سهل بن سعد .

تاریخ الطبری به نقل از زُهْری : از ابتدای خلافت علی علیه السلام ، قیس بن سعد بن عُباده ، فرماندار مصر بود . او پرچمدار انصار در کنار پیامبر خدا و صاحبْ نظر و شجاع بود و معاویه بن ابی سفیان و عمروعاص می کوشیدند تا او را از مصر ، بیرون کنند تا خود بر آن جا مسلّط شوند ؛ امّا قیس با زیرکی و کیاست ، خود را حفظ می کرد و آن دو [، تا قیس در مصر بود] ، نه توانستند به او دست یابند و نه توانستند مصر را فتح کنند .

تاریخ الطبری به نقل از سهل بن سعد : چون عثمانْ کشته شد و علی بن ابی طالب علیه السلام کار را به دست گرفت ، قیس بن سعد انصاری را فرا خواند و به او فرمود : «به سوی مصر ، حرکت کن که تو را به حکومت آن جا گماردم ، و بار سفر بند و افراد مورد اطمینان را و آنها را که دوست داری همراهت باشند ، گِرد آور تا با سپاه ، وارد مصر شوی ؛ چرا که این برای دشمنت هراسناک تر و برای دوستت ، عزّت بخش تر است ، و چون به آن جا درآمدی إن شاء اللّه به نیکوکار ، نیکویی کن و بر شبهه افکن ، سخت بگیر و با عام و خاص ، نرم باش که نرمی ، مبارک است» . قیس بن سعد به ایشان گفت : ای امیر مؤمنان ! خدا تو را رحمت کند ! آنچه گفتی ، فهمیدم ؛ امّا این گفته ات که: «با سپاه به آن جا برو» ، به خدا سوگند ، اگر نتوانم جز با سپاهی از مدینه به آن جا درآیم ، هرگز به آن جا نمی روم . من سپاه را برای تو می گذارم تا اگر به آنان نیازمند شدی ، به تو نزدیک باشند ، و اگر خواستی آنها را به جایی بفرستی ، نیروی تو برای آن جا باشند . من تنها و با خانواده ام به سوی مصر می روم . امّا این که مرا به نرمی و نیکوکاری سفارش کردی ، همانا که برای آن ، از خداوند عز و جل یاری گرفته می شود . پس قیس بن سعد با هفت همراه رفت تا به مصر درآمد .

امام علی علیه السلام در نامه ای که هنگام گماردن قیس بن سعد به حکومت مصر به مردم آن جا نوشت و همراه قیس فرستاد : قیس بن سعد بن عُباده را به عنوان امیر به سویتان فرستادم . پس یاری اش دهید و از او حمایت کنید و او را در کار حق ، کمک نمایید . من او را به نیکی کردن با نیکوکارتان و سختگیری بر شبهه افکنان شما و نرمی با عوام و خواصّ شما فرمان داده ام . او از کسانی است که من روشش را می پسندم و به ساماندهی و خیرخواهی او امید دارم . از خدای عز و جل برای خود و شما

، عملی پاک و پاداشی فراوان و رحمتی فراگیر می طلبم . والسلام علیکم و رحمه اللّه وبرکاته !

.

الكامل فى التاريخ :خَرَجَ قَيسٌ حَتّى دَخَلَ مِصرَ فى سَبعَهٍ مِن أصحابِهِ ... ، فَصَعِدَ المِنبَرَ فَجَلَسَ عَلَيهِ ، وأمَرَ بِكِتابِ أميرِ المُؤمِنينَ فَقُرِئَ عَلى أهلِ مِصرَ بِإمارَتِهِ ، ويَأمُرُهُم بِمُبايَعَتِهِ ومُساعَدَتِهِ وإعانَتِهِ عَلَى الحَقِّ ، ثُمَّ قامَ قَيسٌ خَطيبا وقالَ : الحَمدُ للّهِ الَّذى جاءَ بِالحَقِّ وأماتَ الباطِلَ وكَبَتَ الظّالِمينَ ، أيُّهَا النّاسُ ، إنّا قَد بايَعنا خَيرَ مَن نَعلَمُ بَعدَ نَبِيِّنا صلى الله عليه و آله ، فَقوموا أيُّهَا النّاسُ فَبايِعوهُ عَلى كِتابِ اللّهِ وسُنَّهِ رَسولِهِ ، فَإن نَحنُ لَم نَعمَل لَكُم بِذلِکَ فَلا بَيعَهَ لَنا عَلَيكُم . فَقامَ النّاسُ فَبايَعوا ، وَاستَقامَت مِصرُ ، وبَعَثَ عَلَيها عُمّالَهُ، إلّا قَريَهً مِنها يُقالُ لَها : خَرنَبا ، فيها ناسٌ قَد أعظَموا قَتلَ عُثمانَ ، عَلَيهِم رَجُلٌ مِن بَنى كِنانَهَ ثُمَّ مِن بَنى مُدلِجٍ اسمُهُ يَزيدُ بنُ الحَرثِ ، فَبَعَثَ إلى قَيسٍ يَدعو إلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ . وكانَ مَسلَمَهُ بنُ مُخَلّدٍ قَد أظهَرَ الطَّلَبَ أيضا بِدَمِ عُثمانَ ، فَأرسَلَ إلَيهِ قَيسٌ : وَيحَکَ أ عَلَىَّ تَثِبُ ؟ ! فَوَاللّهِ ما اُحِبُّ أنَّ لى مُلکَ الشّامِ إلى مِصرَ وأنّى قَتَلتُکَ ! فَبَعَثَ إلَيهِ مَسلَمَهُ : إنّى كافٌّ عَنکَ ما دُمتَ أنتَ والِىَ مِصرَ . وبَعَثَ قَيسٌ وكانَ حازِما إلى أهلِ خَرنَبا : إنّى لا اُكرِهُكُم عَلَى البَيعَهِ وإنّى كافٌّ عَنكُم ، فَهادَنَهُم وجَبَى الخَراجَ لَيسَ أحَدٌ يُنازِعُهُ . (1)

.

1- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 354 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 548 وفيه «خربتا» بدل «خَرنبا» فى كلا الموضعين ؛ الغارات : ج 1 ص 211 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 162 .

الکامل فی التاریخ :قیس ، خارج شد و با هفت تن از همراهانش به مصر وارد شد ... ، از منبر ، بالا رفت و بر آن نشست و فرمان داد تا نامه امیر مؤمنان به مردم مصر درباره انتصابش خوانده شود که در آن ، مردم مصر را به بیعت با او و یاری و کمکش در راه حق ، فرمان داده بود . سپس به سخنرانی برخاست و گفت : خدایی را سپاس که حق را آورد و باطل را میراند و ستمکاران را خوار کرد . ای مردم! ما با کسی بیعت کردیم که او را بهترین فرد پس از پیامبرمان می دانیم . پس ای مردم! برخیزید و با او بر کتاب خدا و سنّت پیامبرش بیعت کنید که اگر ما چنین رفتار نکنیم ، بیعتی برای ما بر گردن شما نیست . پس مردم برخاستند و بیعت کردند و مصر ، سامان گرفت و [قیس ،]کارگزارانش را بر سراسر آن جا گمارد ، جز یک آبادی به نام «خَرنبا» که مردم آن ، کشته شدن عثمان را بزرگ می شمردند . فرمانده آنان ، مردی از تیره بنی کنانه از قبیله بنی مُدْلِج به نام یزید بن حَرْث بود که کسی را به سوی قیس فرستاد و او را به خونخواهی عثمان فرا خواند . و مَسلَمه بن مُخَلَّد نیز عَلَم خونخواهی عثمان را برافراشته بود . قیس به سوی او پیغام فرستاد : وای بر تو! آیا علیه من برمی خیزی؟! به خدا سوگند ، دوست ندارم که حکومت شام و مصر را با هم داشته باشم و تو را بکشم . پس مسلمه برایش پیغام فرستاد : تا تو حاکم مصری، علیه تو کاری نمی کنم . قیس که دوراندیش و محتاط بود ، کسی را به سوی مردم خَرنبا فرستاد که : من شما را به بیعت کردن ، وادار نمی کنم و از شما دست می کشم . پس با آنها سازش کرد و مالیات را گِرد آوری کرد ، بدون آن که کسی مزاحم او شود .

.

أنساب الأشراف عن محمّد بن سيرين :بَعَثَ عَلِىٌّ قَيسَ بنَ سَعدِ بنِ عُبادَةَ أميرا عَلى مِصرَ ، فَكَتَبَ إلَيهِ مُعاوِيَةُ وعَمرُو بنُ العاصِ كِتابا أغلَظا فيهِ وشَتَماهُ ، فَكَتَبَ إلَيهِما بِكِتابٍ لَطيفٍ قارَبَهُما فِيهِ ، فَكَتَبا إلَيهِ يَذكُرانِ شَرَفَهُ وفَضلَهُ ، فَكَتَبَ إلَيهِما بِمِثلِ جَوابِهِ كِتابَهُمَا الأَوَّلَ . فَقالا : إنّا لا نُطيقُ مَكرَ قَيسِ بنِ سَعدٍ ، ولكِنّا نَمكُرُ بِهِ عِندَ عَلِىٍّ ، فَبَعَثا بِكِتابِهِ الأَوَّلِ إلى عَلِىٍّ ، فَلَمّا قَرَأَهُ قالَ أهلُ الكوفَهِ : غَدَرَ وَاللّهِ قَيسٌ فَاعزِلهُ . فَقالَ عَلِىٌّ : وَيحَكُم ، أنَا أعلَمُ بِقَيسٍ ، إنَّهُ وَاللّهِ ما غَدَرَ ولكِنَّها إحدى فَعَلاتِهِ . قالوا : فَإنّا لا نَرضى حَتّى تَعزِلَهُ . فَعَزَلَهُ وبَعَثَ مَكانَهُ مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ . (1)

تاريخ الطبرى عن أبى مخنف :لَمّا أيِسَ مُعاوِيَةُ مِن قَيسٍ أن يُتابِعَهُ عَلى أمرِهِ ، شَقَّ عَلَيهِ ذلِکَ ؛ لِما يَعرِفُ مِن حَزمِهِ وبَأسِهِ ، وأظهَرَ لِلنّاسِ قِبَلَهِ أنَّ قَيسَ بنَ سَعدٍ قَد تابَعَكُم ، فَادعُوا اللّهَ لَهُ ، وقَرَأَ عَلَيهِم كِتابَهُ الَّذى لانَ لَهُ فيهِ وقارَبَهُ . قالَ : وَاختَلَقَ مُعاوِيَةُ كِتابا مِن قَيسِ بنِ سَعدٍ ، فَقَرَأَهُ عَلى أهلِ الشّامِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، لِلأَميرِ مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ مِن قَيسِ بنِ سَعدٍ ، سَلامٌ عَلَيکَ ، فَإنّى أحمَدُ إلَيکُمُ اللّهَ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، أمّا بَعدُ ، فَإنّى لَمّا نَظَرتُ رَأيتُ أنَّهُ لا يَسَعُنى مُظاهَرَةَ قَومٍ قَتَلوا إمامَهُم مُسلِما مُحَرَّما بَرّا تَقِيّا ، فَنَستَغفِرُ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ لِذُنوبِنا ، ونَسأَلُهُ العِصمَةَ لِدينِنا . ألا وإنّى قَد ألقَيتُ إلَيکُم بِالسِّلمِ ، وإنّى أجَبتُکَ إلى قِتالِ قَتَلَهِ عُثمانَ ، إمامِ الهُدى المَظلومِ ، فَعَوِّل عَلَىَّ فيما أحبَبتَ مِنَ الأَموالِ وَالرِّجالِ اُعَجِّل عَلَيکَ ، وَالسَّلامُ . فَشاعَ فى أهلِ الشّامِ أنَّ قَيسَ بنَ سَعدٍ قَد بايَعَ مُعاوِيَةَ بنَ أبى سُفيانَ ، فَسَرَّحَت عُيونُ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ إلَيهِ بِذلِکَ ، فَلَمّا أتاهُ ذلِکَ أعظَمَهُ وأكبَرَهُ ، وتَعَجَّبَ لَهُ ، ودَعا بَنيهِ ، ودَعا عَبدَ اللّهِ بنَ جَعفَرٍ فَأعلَمَهُم ذلِکَ ، فَقالَ : ما رَأيُكُم ؟ فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، دَع ما يُريبُکَ إلى ما لا يُريبُکَ ، اِعزِل قَيسا عَن مِصرَ . قالَ لَهُم عَلِىٌّ : إنّى وَاللّهِ ما اُصَدِّقُ بِهذا عَلى قَيسٍ . فَقالَ عَبدُ اللّهِ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اِعزِلهُ ، فَوَاللّهِ لَئِن كانَ هذا حَقّا لا يَعتَزِلُ لَکَ إن عَزَلتَهُ . (2)

.

1- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 173 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 553 ؛ الغارات : ج 1 ص 215 وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 355 وأنساب الأشراف : ج 3 ص 163 .

أنساب الأشراف به نقل از محمّد بن سیرین : علی علیه السلام قیس بن سعد بن عباده را به حکومت مصر فرستاد و [از آن سو]معاویه و عمرو بن عاص ، نامه ای پُر از درشتی و دشنام به او نوشتند و قیس ، نامه ای نرم که بوی نزدیکی به آنها می داد ، برایشان نوشت . پس آن دو به وی نامه ای نوشتند و از شرافت و فضیلت وی یاد کردند و او نامه ای مانند پاسخ اوّلش به آنها نوشت . پس آن دو گفتند : ما نمی توانیم به قیس بن سعد ، نیرنگ بزنیم ؛ امّا او را نزد علی خراب می کنیم . پس نامه اولش را برای علی علیه السلام فرستادند و چون علی علیه السلام آن را خواند ، کوفیان گفتند : به خدا سوگند ، قیس ، خیانت کرده است . او را برکنار کن . علی علیه السلام فرمود : «وای بر شما ، من به [احوال]قیس ، داناترم . به خدا سوگند ، او خیانت نکرده است ؛ بلکه این ، یکی از سیاست های اوست» . گفتند : ما جز به برکناری او رضایت نمی دهیم . پس علی علیه السلام او را برکنار کرد و محمّد بن ابی بکر را به جای او گمارد .

تاریخ الطبری به نقل از ابومِخْنَف : چون معاویه از همکاری قیس با خودْ ناامید شد ، بر او گران آمد ؛ چون از کیاست و شجاعت او آگاه بود . پس در میان مردمِ خود ، چنین ابراز داشت که: «قیس بن سعد ، از شما دنباله روی می کند . پس برایش دعا کنید» و نامه قیس را که در آن ، نرمی و مدارا کرده بود ، برای مردم شام خواند . معاویه همچنین نامه ای ساخت و آن را به قیس ، نسبت داد و آن را برای مردم شام خواند [که متن آن نامه ساختگی ، چنین است] : به نام خداوند بخشاینده مهربان . به امیر ، معاویه بن ابی سفیان ، از قیس بن سعد . سلام بر تو! من نیز چون شما خدایی را می ستایم که جز او خدایی نیست . امّا بعد ؛ چون نیک نگریستم ، دیدم که نمی توانم از کسانی پشتیبانی کنم که پیشوای مسلمانِ نیکوکار و پرهیزگار خود را که خونش حرمت داشت کشته اند . پس ، از خدای عز و جل می خواهیم که گناهانمان را بیامرزد و دینمان را حفظ کند . بدانید که من تسلیم شما هستم و تو را در پیکار با قاتلان عثمان ، پیشوای ستم دیده هدایت ، یاری می دهم . پس هر اندازه که از اموال و نیرو دوست داری ، بر من اعتماد کن که به سرعت برایت می فرستم . والسلام! در میان شامیان ، شایع شد که قیس بن سعد با معاویه بن ابی سفیان ، بیعت کرده است و جاسوس های علی بن ابی طالب علیه السلام این را گزارش دادند . علی علیه السلام چون باخبر شد ، آن را باور نکرد و آن را [امری] بزرگ و شگفت انگیز شمرد و پسرانش و عبد اللّه بن جعفر را فرا خواند و آنان

را از موضوع ، باخبر کرد و نظر آنان را جویا شد . عبد اللّه بن جعفر گفت : ای امیر مؤمنان ! آنچه را که به تردید می اندازدت ، کنار بگذار و به جای آن ، چیزی را که یقینی است ، برگزین . قیس را از [حکومت]مصر برکنار کن . علی علیه السلام به آنان فرمود : «به خدا سوگند ، من این [تهمت] را درباره قیس ، نمی پذیرم و باور نمی کنم» . عبد اللّه گفت : ای امیر مؤمنان ! او را برکنار کن . به خدا سوگند ، اگر این [اتّهامْ]درست باشد ، اگر برکنارش هم کنی ، از تو جدا نمی شود .

.

تاريخ الطبرى عن أبى مخنف :جاءَ كِتابٌ مِن قَيسِ بنِ سَعدٍ فيهِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، أمّا بَعدُ ، فَإِنّى اُخبِرُ أميرَ المُؤمِنينَ أكرَمَهُ اللّهُ أنَّ قِبَلى رِجالاً مُعتَزِلينَ قَد سَألونى أن أكُفَّ عَنهُم ، وأن أدَعَهُم عَلى حالِهِم حَتّى يَستَقيمَ أمرُ النّاسِ ، فَنَرى ويَرَوا رَأيَهُم ، فَقَد رَأيتُ أن أكُفَّ عَنهُم ، وألّا أتَعَجَّلَ حَربَهُم ، وأن أتَألَّفَهُم فيما بَينَ ذلِكَ لَعَلَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أن يُقبِلَ بِقُلوبِهِم ، ويُفَرِّقَهُم عَن ضَلالَتِهِم ، إن شاءَ اللّهُ . فَقالَ عَبدُ اللّهِ بنُ جَعفَرٍ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، ما أخوَفَنى أن يَكونَ هذا مُمالَأَةً لَهُم مِنهُ ، فَمُرهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ بِقِتالِهِم ، فَكَتَبَ إلَيهِ عَلِىٌّ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، أمّا بَعدُ ، فَسِر إلَى القَومِ الَّذينَ ذَكَرتَ ، فَإِن دَخَلوا فيما دَخَلَ فيهِ المُسلِمونَ وإلّا فَناجِزهُم ، إن شاءَ اللّهُ . فَلَمّا أتى قَيسَ بنَ سَعدٍ الكِتابُ فَقَرَأهُ ، لَم يَتَمالَك أن كَتَبَ إلى أميرِ المُؤمِنينَ : أمّا بَعدُ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَقَد عَجِبتُ لِأَمرِكَ ، أ تَأمُرُنى بِقِتالِ قَومٍ كافّينَ عَنكَ ، مُفَرِّغيكَ لِقِتالِ عَدُوِّكَ ؟ ! وإنَّكَ مَتى حارَبتَهُم ساعَدوا عَلَيكَ عَدُوَّكَ ، فَأَطِعنى يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَاكفُف عَنهُم ، فَإِنَّ الرَّأىَ تَركَهُم ، وَالسَّلامُ ... . فَبَعَثَ عَلِىٌّ مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ عَلى مِصرَ وعَزَلَ عَنها قَيسا . (1)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 554 ؛ الغارات : ج 1 ص 218 و 219 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 163 .

تاریخ الطبری به نقل از ابومخنف : نامه ای از قیس بن سعد آمد که در آن نوشته بود : به نام خداوند بخشاینده مهربان . امّا بعد ؛ من به امیر مؤمنان [علی] که خدا گرامی اش بدارد خبر می دهم که مردانی نزد من اند که [از درگیری] کنار کشیده اند و از من خواسته اند که از آنان ، دست بکشم و آنان را به حال خود وا نهم تا کار مردم به سامان رسد و ما به کار خود باشیم و آنان نیز بر نظر خود باشند . من صلاح دیدم که از آنان دست بردارم و برای جنگ با آنان ، شتاب نکنم و در این میان ، با آنان الفت بورزم ، تا شاید خدای عز و جل دل هایشان را به سوی ما کُند و آنان را از گم راهی شان دور سازد ، إن شاء اللّه ! عبد اللّه بن جعفر گفت : ای امیر مؤمنان ! من بیم آن دارم که این کار ، سازش با آنان باشد . ای امیر مؤمنان ! به او فرمان بده با آنان بجنگد . پس علی علیه السلام به او نوشت : «به نام خداوند بخشاینده مهربان . امّا بعد ؛ به سوی کسانی که گفتی ، حرکت کن . پس اگر در آنچه مسلمانان به آن داخل شده اند ، درآمدند که هیچ ؛ وگرنه با آنان بجنگ ، إن شاء اللّه !» . چون نامه علی علیه السلام به قیس بن سعد رسید و آن را خواند ، نتوانست خود را نگه دارد و به امیر مؤمنان نوشت : امّا بعد ؛ ای امیر مؤمنان ! از فرمان تو به شگفت آمدم . آیا تو مرا به پیکار با کسانی فرمان می دهی که از تو دستْ بازداشته اند و تو را در پیکار با دشمنت آسوده نهاده اند ، در حالی که تو هرگاه با آنان بجنگی ، دشمنت را علیه تو یاری می دهند؟ ! پس سخن مرا بپذیر ای امیر مؤمنان و از آنان دست بکش که نظر [درست] ، وا نهادن آنان است . والسلام ! ... . چنین بود که علی علیه السلام محمّد بن ابی بکر را به سوی مصر فرستاد و قیس را از [حکومت] آن برکنار کرد .

.

تاریخ الطبری عن کعب الوالبی :إنَّ عَلِیّا کَتَبَ مَعَهُ [أی مُحَمَّدِ بن أبی بَکرٍ]إلی أهلِ مِصرَ کِتابا ، فَلَمّا قَدِمَ بِهِ عَلی قَیسٍ ، قالَ لَهُ قَیسٌ : ما بالُ أمیرِ المُؤمِنینَ ؟ ! ما غَیَّرَهُ ؟ أدَخَلَ أحَدٌ بَینی وبَینَهُ ؟ قالَ لَهُ : لا ، وهذَا السُّلطانُ سُلطانُکَ ! قالَ : لا ، وَاللّهِ لا اُقیمُ مَعَکَ ساعَةً واحِدَةً . وغَضِبَ حینَ عَزَلَهُ ، فَخَرَجَ مِنها مُقبِلاً إلَی المَدینَهِ ، فَقَدِمَها ، فَجاءَهُ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ شامِتا بِهِ وکانَ حَسّانُ عُثمانِیّا فَقالَ لَهُ : نَزَعَکَ عَلِیُّ بنُ أبی طالِبٍ ، وقَد قَتَلتَ عُثمانَ ، فَبَقِیَ عَلَیکَ الإِثمُ ، ولَم یُحسِن لَکَ الشُّکرَ ! فَقالَ لَهُ قَیسُ بنُ سَعدٍ : یا أعمَی القَلبِ وَالبَصَرِ ، وَاللّهِ لَولا أن اُلقِیَ بَینَ رَهطی ورَهطِکَ حَربا لَضَرَبتُ عُنُقَکَ ، اُخرُج عَنّی . ثُمَّ إنَّ قَیسا خَرَجَ هُوَ وسَهلُ بنُ حُنَیفٍ حَتّی قَدِما عَلی عَلِیٍّ ، فَخَبَّرَهُ قَیسٌ فَصَدَّقَهُ عَلِیٌّ ، ثُمَّ إنَّ قَیسا وسَهلاً شَهِدا مَعَ عَلِیٍّ صِفّینَ . (1)

.

1- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 555 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 164 نحوه ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 356 ؛ الغارات : ج 1 ص 219 222 .

تاریخ الطبری به نقل از کعبِ والبی : علی علیه السلام همراه محمّد بن ابی بکر، نامه ای به مردم مصر فرستاد و چون محمّد با آن نامه بر قیس درآمد ، قیس به او گفت : امیر مؤمنان ، چه منظوری دارد؟ چه چیزی [نظر] او را دگرگون کرده است؟ آیا کسی میان من و او را به هم زده است؟ محمّد بن ابی بکر به او گفت : نه ؛ و این حکومت ، حکومت تو باشد! گفت : نه ، به خدا سوگند ، لحظه ای در کنار تو نمی مانم ، و هنگام برکناری اش خشمناک شد و از آن جا به سوی مدینه آمد و وارد مدینه شد و حَسّان بن ثابت که هوادار عثمان بود به شماتت او آمد و به او گفت : علی بن ابی طالب ، تو را در حالی بر کنار کرد که عثمان را کشته ای . پس گناه برایت ماند و [علی] خوب از تو سپاس گذاری نکرد . قیس بن سعد به او گفت : ای نابینای کوردل! به خدا سوگند ، اگر میان قوم من و تو جنگ درنمی گرفت ، گردنت را می زدم . از نزدم بیرون رو . سپس قیس و سهل بن حُنَیف [از مدینه] بیرون آمدند تا بر علی علیه السلام درآمدند و قیس ، حقیقت ماجرا را برای علی علیه السلام بازگفت و علی علیه السلام او را تصدیق کرد . سپس قیس و سهل در صِفّین در کنار علی علیه السلام حضور یافتند .

.

سير أعلام النّبلاء عن الزهرى :قَدِمَ قَيسٌ المَدينَهَ فَتَوامَرَ (1) فيهِ الأَسوَدُ بنُ أبِى البُختُرِىِّ ومَروانُ أن يُبَيِّتاهُ ، وبَلَغَ ذلِکَ قَيسا ، فَقالَ : وَاللّهِ إنَّ هذا لَقَبيحٌ أن اُفارِقَ عَلِيّا وإن عَزَلَنى ، وَاللّهِ لَأَلحَقَنَّ بِهِ . فَلَحِقَ بِهِ ، وحَدَّثَهُ بِما كانَ يَعتَمِدُ بِمِصرَ . فَعَرَفَ عَلِىٌّ أنَّ قَيسا كانَ يُدارى أمرا عَظيما بِالمَكيدَهِ ، فَأَطاعَ عَلِىٌّ قَيسا فِى الأَمرِ كُلِّهِ ، وجَعَلَهُ عَلى مُقَدِّمَهِ جَيشِهِ . (2)

الغارات عن المدائنى عن أصحابه :فَسَدَت مِصرُ عَلى مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ ، فَبَلَغَ عَلِيّا تَوَثُّبُهُم عَلَيهِ ، فَقالَ : ما لِمِصرَ إلّا أحَدُ الرَّجُلَينِ : صاحِبُنا الَّذى عَزَلناهُ عَنها بِالأَمسِ يَعنى قَيسَ بنَ سَعدٍ أو مالِکُ بنُ الحارِثِ الأَشتَرُ . وكانَ عَلِىٌّ عليه السلام حينَ رَجَعَ عَن صِفّينَ قَد رَدَّ الأَشتَرَ إلى عَمَلِهِ بِالجَزيرَهِ ، وقالَ لِقَيسِ بنِ سَعدٍ : أقِم أنتَ مَعى عَلى شَرَطَتى حَتّى نَفرُغَ مِن أمرِ هذِهِ الحُكومَهِ ، ثُمَّ اَخرُج إلى أذرَبيجانَ ، فَكانَ قَيسٌ مُقيما عَلى شَرَطَتِهِ . (3)

الإمام عِلىّ فى كِتابِهِ إلى قَيسِ بنِ سَعدِ بنِ عُبادَهَ وهُوَ عَلى أذرَبيجانَ : أمّا بَعدُ ، فَأَقبِل عَلى خَراجِکَ بِالحَقِّ ، وأحسِن إلى جُندِکَ بِالإِنصافِ ، وعَلِّم مَن قِبَلَکَ مِمّا عَلَّمَکَ اللّهُ ، ثُمَّ إنَّ عَبدَ اللّهِ بنَ شُبَيلٍ الأَحمَسِىَّ سَأَلَنى الكِتابَ إلَيکَ فيهِ بِوِصايَتِکَ بِهِ خَيرا ، فَقَد رَأَيتُهُ وادِعا مُتَواضِعا ، فَأَلِن حِجابَکَ ، وَافتَح بابَکَ ، وَاعمَد إلَى الحَقِّ فَإن وافَقَ الحَقُّ ما يَحبو أسَرُّهُ «وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّکَ عَن سَبِيلِ اللّهِ إنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُواْ يَوْمَ الْحِسَابِ» (4) . (5)

.

1- .آمَرَه فى أمْرِه ووامَرَه واستَأمَرَه : شاوَرَه (لسان العرب : ج 4 ص 30 «أمر») .
2- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 110 الرقم 21 ، تاريخ دمشق : ج 49 ص 428 وفيه «وجعله مقدّمه أهل العراق على شرطه الخميس الذين كانوا يبايعون للموت» .
3- .الغارات : ج 1 ص 256 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 95 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 .
4- .ص : 26 .
5- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 202 وراجع أنساب الأشراف : ج 2 ص 389 .

سیر أعلام النبلاء به نقل از زُهْری : قیس به مدینه درآمد و اسود بن ابی البَختَری و مروان با هم مشورت کردند تا او را در مدینه نگه دارند . خبر آن به قیس رسید . گفت : به خدا سوگند ، این زشت است که از علی علیه السلام جدا شوم ، هر چند مرا برکنار کرده باشد . به خدا سوگند ، به او می پیوندم . پس به علی علیه السلام پیوست و حقایق مصر را برای او بازگفت . علی علیه السلام دانست که قیس با چاره اندیشی ، کاری بزرگ را اداره می کرده است . پس همه سخنان قیس را پذیرفت و او را بر طلایه سپاهش گمارد (1) .

الغارات به نقل از مدائنی ، از دوستانش : مصر بر محمّد بن ابی بکر شورید و به هم ریخت و خبر شورش آنان به علی علیه السلام رسید . فرمود : «برای مصر ، کسی جز یکی از این دو مرد به کار نمی آید : همان یارمان که پیش تر برکنارش کردیم (یعنی قیس بن سعد) و یا مالک بن حارث اشتر» . چون علی علیه السلام از صِفّین بازگشت ، اشتر را به حکومت قبلی اش در جزیره (ناحیه ای میان دجله و فرات) بازگرداند و به قیس بن سعد گفت : تا از کار این حکَمیّتْ آسوده می شویم ، تو فرمانده نیروهای ویژه بمان و سپس به سوی آذربایجان برو . پس قیس ، فرمانده نیروهای ویژه بود .

امام علی علیه السلام در نامه اش به قیس بن سعد بن عباده ، به هنگام حکومت بر آذربایجان : امّا بعد ؛ مالیات را به حق [و اندازه] گِرد آور و مصرف کن و با سپاهیانت به انصاف ، نیکویی کن و به مردمانت از آنچه خدا به تو آموخته است ، بیاموز . همچنین عبد اللّه بن شبیل اَحمَسی از من خواسته که درباره او به تو نامه بنویسم و تو را به نیکی کردن به او سفارش کنم . [بدان که]من او را افتاده و فروتن دیدم . موانع دیدارت را [برای مردم] اندک کن و درِ خانه ات را بگشای و آهنگ حق کن که اگر حق با بخششْ همراه شود ، [حاجتمند] را شادمان می کند . «و از هوای نفس ، پیروی مکن که تو را از راه خدا گم راه سازد و بی گمان ، کسانی که از راه خدا گم راه می شوند ، عذابی سخت دارند ، از آن رو که روز محاسبه را از یاد بردند» .

.

1- .در تاریخ دمشق ج 49 ص 428 آمده است : «او را پیشرو عراقیان و فرمانده شرطه الخمیس کرد ، همان کسانی که تا پای جان ، پیمان بسته بودند» .

تاريخ اليعقوبى عن غياث :لَمّا أجمَعَ عَلِىٌّ القِتالَ لِمُعاوِيَهَ كَتَبَ أيضا إلى قَيسٍ : أمّا بَعدُ ، فَاستَعمِلِ عَبدَ اللّهِ بنَ شُبَيلٍ الأحمَسِىَّ خَليفَةً لَکَ ، وأقبِلِ إلَىَّ ، فَإنَّ المُسلِمينَ قَد أجمَعَ مَلَؤُهُم وَانقادَت جَماعَتُهُم ، فَعَجِّلِ الإقبالَ ، فَأنَا سَأحضَرَنَّ إلَى المُحِلّينَ عِندَ غُرَّهِ الهِلالِ ، إن شاءَ اللّهُ ، وما تَأخُّرى إلّا لَکَ ، قَضَى اللّهُ لَنا ولَکَ بِالإحسانِ فى أمرِنا کُلِّهِ . (1)

تاريخ الطبرى عن الزهرى :جَعَلَ عَلِىٌّ عليه السلام قَيسَ بنَ سَعدٍ عَلى مُقَدِّمَتِهِ مِن أهلِ العِراقِ إلى قِبَلِ أذرَبيجانَ ، وعَلى أرضِها ، وشَرَطَهِ الخَميسِ الَّذِى ابتَدَعَهُ مِنَ العَرَبِ ، وكانوا أربَعينَ ألفا ، بايَعوا عَلِيّا عليه السلام عَلَى المَوتِ ، ولَم يَزَل قَيسٌ يُدارِئُ ذلِکَ البَعثَ حَتّى قُتِلَ عَلِىٌّ عليه السلام . (2)

وقعه صفّين عن قيس بن سعد قَبلَ حَربِ صِفّينَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اِنکَمِش بِنا إلى عَدُوِّنا ولا تُعَرِّد (3) ، فَوَاللّهِ لِجِهادُهُم أحَبُّ إلَىَّ مِن جِهادِ التُّرکِ وَالرّومِ ؛ لِاءِدهانِهِم فى دينِ اللّهِ ، وَاستِذلالِهِم أولِياءَ اللّهِ مِن أصحابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ؛ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأنصارِ وَالتّابِعينَ بِإحسانٍ . إذا غَضِبوا عَلى رَجُلٍ حَبَسوهُ أو ضَرَبوهُ أو حَرَموهُ أو سَيَّروهُ ، وفَيئُنا لَهُم فى أنفُسِهِم حَلالٌ ، ونَحنُ لَهُم فيما يَزعُمونَ قَطينٌ (4) . (5)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 238 عن عوانه نحوه .
2- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 158 .
3- .التَّعْرِيدُ : الفِرارُ ، وقيل : سرعةُ الذهاب فى الهزيمه (لسان العرب : ج 3 ص 288 «عرد») .
4- .القطين : الخدم والأتباع والحشم والمماليک (لسان العرب : ج 13 ص 343 «قطن») .
5- .وقعه صفّين : ص 93 .

تاریخ الیعقوبی به نقل از غیاث : و چون علی علیه السلام تصمیم به جنگ با معاویه گرفت ، باز به قیس ، نامه نوشت : «امّا بعد ؛ عبد اللّه بن شبیل احمسی را به جای خود بگمار و به نزد من بیا که مسلمانان همه گِرد آمده و یک پارچه گشته اند . پس در آمدن ، شتاب کن که من به زودی و در اوّل ماه به جنگ این یاغیان متجاوز می روم اگر خدا بخواهد و درنگم جز برای [رسیدنِ]تو نیست ؛ خداوند در همه امورمان ، برای ما و تو نیکی را رقم زند !

تاریخ الطبری به نقل از زُهْری : علی علیه السلام قبل از نصب قیس بن سعد به حکومت آذربایجان ، او را مسئول طلایه سپاه عراقْ قرار داد . سپس حکومت آذربایجان را به او سپرد و نیز وی را به فرماندهی نیروهای ویژه ای که از میان اعراب به وجود آورده بود و چهل هزار تن بودند ، گمارد . آنان با علی علیه السلام پیمان خون بسته بودند و قیس ، پیوسته همه این مسئولیت ها را به عهده داشت تا علی علیه السلام به شهادت رسید .

وقعه صِفّین به نقل از قیس بن سعد ، پیش از جنگ صِفّین : ای امیر مؤمنان ! در اعزام ما به سوی دشمنان ، شتاب کن و مگریز . به خدا سوگند ، جهاد با آنان ، از جهاد [کافران] تُرک و روم در نظر من دوست داشتنی تر است ؛ چون آنان در دین خدا سازش کردند و در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله اولیای الهی را خوار داشتند ، چه مهاجر و انصار را و چه تابعین نیکوکارشان را ، و چون بر کسی خشم گرفتند ، او را زندانی کردند و یا کتک زدند و یا [از حقوقش] محروم داشتند و یا تبعیدش کردند و نیز اموال ما را برای خود ، حلال دانستند و ما را خَدَم و حَشَم خود پنداشتند .

.

تاريخ اليعقوبى :أتاهُ [مُعاوِيَهَ] قيسُ بنُ سَعدِ بنِ عُبادَهَ فَقالَ : بايِع قَيسٌ ! قالَ : إن كُنتُ لَأَكرَهُ مِثلَ هذَا اليَومِ ، يا مُعاوِيَهُ . فَقالَ لَهُ : مَه ، رَحِمَکَ اللّهُ ! فَقالَ : لَقَد حَرَصتُ أن اُفَرِّقَ بَينَ روحِکَ وجَسَدِکَ قَبلَ ذلِکَ ، فَأَبَى اللّهُ يَابنَ أبى سُفيانَ إلّا ما أحَبَّ . قالَ : فَلا يُرَدُّ أمرُ اللّهِ . قالَ : فَأَقبَلَ قَيسٌ عَلَى النّاسِ بِوَجهِهِ ، فَقالَ : يا مَعشَرَ النّاسِ ، لَقَدِ اعتَضتُمُ الشَّرَّ مِنَ الخَيرِ ، وَاستَبدَلتُمُ الذُّلَّ مِنَ العِزِّ ، وَالكُفرَ مِنَ الإيمانِ ، فَأَصبَحتُم بِعدَ وِلايَهِ أميرِ المُؤمِنينَ ، وسَيِّدِ المُسلِمينَ ، وَابنِ عَمِّ رَسولِ رَبِّ العالَمينَ ، وقَد وَلِيَكُمُ الطَّليقُ ابنُ الطَّليقِ يَسومُكُمُ الخَسفَ ، ويَسيرُ فيكُم بِالعَسفِ ، فَكَيفَ تَجهَلُ ذلِکَ أنفُسُكُم ، أم طَبَعَ اللّهُ عَلى قُلوبِكُم ، وأنتُم لا تَعقِلونَ ؟! فَجَثا مُعاوِيَهُ عَلى رُكبَتَيهِ ، ثُمَّ أخَذَ بِيَدِهِ وقالَ : أقسَمتُ عَلَيکَ ! ثُمَّ صَفَقَ عَلى كَفِّهِ ، ونادَى النّاسُ : بايَعَ قَيسٌ ! فَقالَ : كَذَبتُم ، وَاللّهِ ، ما بايَعتُ (1) .

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 216 وراجع تاريخ دمشق : ج 49 ص 399 .

تاریخ الیعقوبی در ماجرای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه : قیس بن سعد بن عباده به نزد معاویه آمد . معاویه به او گفت : قیس ، بیعت کن ! گفت : من پیوسته چنین روزی را بد و ناگوار می داشتم ، ای معاویه ! معاویه به او گفت : باز ایست ، خدایت بیامرزد ! قیس گفت : من طمع داشتم که پیش از این میان روح و پیکرت جدایی اندازم ؛ امّا ای پسر ابوسفیان ! خدا جز آنچه دوست داشت ، نخواست . معاویه گفت : از کار خدا جلوگیری نمی شود . قیس به مردمْ رو کرد و گفت : ای مردم ! خوب را با بد ، عوض کردید و ذلّت را به جای عزّت ، و کفر را به جای ایمان نهادید و پس از ولایت یافتن امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پسر عموی پیامبر خدای جهانیان ، کسی ولیّ شما گشته که آزاده شده پسر آزاد شده است و شما را به زبونی وا می دارد و زورمدارانه با شما رفتار می کند . چگونه خود را به نادانی می زنید ؟ یا خداوند بر دل هایتان مُهر زده و چیزی نمی فهمید؟ پس معاویه بر دو زانویش نشست . سپس دست قیس را گرفت و گفت : تو را سوگند می دهم [که بیعت کنی] ! سپس بر کف دست قیس زد و مردم ، فریاد کشیدند : قیس ، بیعت کرد . قیس گفت : دروغ می گویید . به خدا سوگند ، بیعت نکردم .

.

ص: 496

. .

تحلیلی در باره برکناری قیس بن سعد

تحلیلی در باره برکناری قیس بن سعدامام علی علیه السلام در نخستین روزهای خلافت خود ، قیس بن سعد بن عباده را که سیاستمداری کارآزموده ، دقیق و زیرک بود حاکم مصر کرد و به آن جا فرستاد . امام علیه السلام تصمیم داشت که سپاهی را برای پشتیبانی و حمایت او به مصرْ اعزام کند ؛ ولی قیس ، تنها تعدادی انگشت شمار (کم تر از هفت نفر) را با خود برد و به امام علیه السلام گفت : تو بیش از من به این سپاهیان احتیاج داری . او قدرت را در مصر به آسانی در دست گرفت وبر آن مسلّط شد ؛ زیرا محمّد بن ابی حُذَیفه ، پیش از رسیدن قیس بن سعد به مصر ، عبد اللّه بن سعد بن ابی سَرْح و یاران و همراهان او را که نمایندگان عثمان بودند اخراج کرده بود . سیاست قیس در مصر ، راه آمدن با مخالفان بود . او با این روش توانست سیطره خود را بگسترد و هواخواهان عثمان را آرام کرده ، از شورش آنها جلوگیری کند ؛ امّا این سیاست ، ادامه نیافت وپس از مدّتی که بی گمان کم تر از یک سال بود ، امام علی علیه السلام قیس بن سعد را از حکومت مصر ، برکنار کرد و او را فراخواند و به جای او محمّد بن ابی بکر را بر آن دیار گمارد . محمّد ، جوانی شجاع بود ؛ ولی توان سیاسی قیس بن سعد را نداشت . این عزل و نصب ، مورد خدشه و پرسش بسیاری قرار گرفته است ؛ بویژه آن که در

.

سال بعد ، شورش بر ضدّ محمّد بن ابی بکر ، آغاز شد و محمّد در هجوم نابکاران به شهادت رسید وجسد او سوزانده شد . پرسش مطرح در این زمینه آن است که : چرا امام علی علیه السلام سیاستمداری زیرک را کنار گذاشت و جوانی تازه کار را به جای او گماشت تا در پایان کار ، به این شکل فجیع به شهادت برسد؟ گزارش های تاریخی به دسیسه معاویه اشاره دارند . گفته شده است که معاویه ، سعی داشت تا قیس بن سعد را به سوی خود ، جذب کند . نامه های چندی هم بدو نوشت واو را به خونخواهی عثمان فرا خوانْد ؛ ولی قیس ، زیرک تر از آن بود که فریب او را بخورد ؛ امّا به خاطر موقعیت خاص مصر و نفوذ بنی امیه در آن جا و نزدیکی آن سرزمین به شام ، از دادن پاسخ صریح به معاویه و ابراز موافقت و یا مخالفت با او هم پرهیز می کرد و کوشش می نمود تا با نامه نگاری های بی حاصل و طولانی ، فرصت بیشتری به دست آورد . معاویه که خودْ سیاستمداری نابکار بود و از همراهی عمروعاص هم بهره می برد ، نامه ای را به نام قیس بن سعد ، جعل کرد که مضمون آن ، تمایل قیس بن سعد به معاویه بود . این نامه در شام ، پخش شد وجاسوسان امام علی علیه السلام در شام ، خبر آن را به مرکز خلافت ، انتقال دادند . امام علیه السلام با مشاوران خود به گفتگو نشست . نظر آنان این بود که با توجّه به رواج این مطلب در میان لشکریان و عموم مسلمانان ، بهتر است قیس بن سعد ، برکنار شود و به جای او شخصیتی با صلابت تر جایگزین شود . در برخی گزارش ها آمده است که عبد اللّه بن جعفر ، پیشنهاد کرد که قیس بن سعد ، برکنار و محمّد بن ابی بکرْ جایگزین او شود و این پیشنهاد را از سرِ محبّت او به محمّد دانسته اند ؛ زیرا این دو ، برادرِ مادری بودند .

.

برخی دیگر از صاحب نظران ، فشار یاران امام علی علیه السلام را موجب این تصمیم دانسته اند . علّامه مجلسی می گوید : در برخی کتاب ها چنین خوانده ام که برکناری قیس از مصر ، نتیجه فشار یاران امیر مؤمنان بر ایشان و درمانده شدن امام علیه السلام بوده است ، نه این که نظر خود ایشان باشد (مانند ماجرای حَکمیّت) و شاید این ، روشن تر و درست تر باشد . برخی مغرضان نیز به کارگر افتادن نیرنگ معاویه و فریب خوردن امام علی علیه السلام اشاره دارند . به نظر می رسد که مجموع این تحلیل ها و نظریه ها ، تحلیل «نتیجه» باشد و نه تحلیل «روش» ؛ یعنی با توجّه به نتیجه پدید آمده در پایان و بدون توجّه به فضا و عوامل موجود و یا پدید آمده ، فقط به موفّقیت قیس بن سعد و شکست محمّد بن ابی بکر پرداخته اند ، در حالی که تصمیم امام علیه السلام را باید با توجّه به همه واقعیت های آن روزگار ، بررسی کرد . بنابراین ، در تحلیل این موضوع ، می گوییم : 1 . قیس بن سعد ، یکی از سیاستمداران سرشناس تاریخ اسلام است . او را یکی از پنج «زیرک» عرب شمرده اند و در زیرکی او هیچ شبهه ای وجود ندارد و فضای آرامی که در زمان او بر مصر سایه افکنده بود ، تأیید کننده این ویژگی است . 2 . محمّد بن ابی بکر نیز از شخصیت های بارز آن روزگار است . مصریان ، چنان به او علاقه داشتند که از عثمان درخواست کردند تا عبد اللّه بن ابی سرح را برکنار کند و محمّد بن ابی بکر را به جای او بگمارد و تنها آن گاه به سوی وطن خود روانه شدند که عثمان این کار را کرد . از این روی ، طبیعی است که در خلافت امام علی علیه السلام هم مصریان ، خواهان حکومت محمّد بن ابی بکر باشند . 3 . قیس بن سعد در میانه سال 36 هجری از حکومت مصر ، برکنار شد و محمّد بن

.

ابی بکر ، جایگزین او شد . به عبارت دیگر ، قیس ، حدود هشت ماهْ فرماندار مصر بوده است . محمّد بن ابی بکر نیز تا اواخر سال 37 هجری با اقتدار بر مصر ، حکومت کرد و هیچ گونه شورشی هم در میان نبود . 4 . پس از پایان یافتن جریان حکمیّت وآن گاه که سپاهیان امام علی علیه السلام پراکنده شدند و سپاهیان معاویه اقتدار یافتند ، اوضاع مصر نیز دگرگون شد . هواخواهان عثمان در مصر که تا آن هنگامْ خاموش بودند ، سر به اعتراض برداشتند . سپاه شام به رهبری عمرو عاص که حکومت مصر را مزد همکاری اش با معاویه می دانست به مصر ، حمله کردند و با کمک هواخواهان عثمان در مصر ، توانستند محمّد بن ابی بکر را شکست دهند . در آن زمان ، موقعیت به گونه ای نبود که امام علی علیه السلام بتواند نیروی کمکی برای محمّد بن ابی بکر بفرستد و سپاهیان طرفدار محمّد بن ابی بکر نیز آن اندازه نبودند که بتوانند در مقابل سپاه شام ، پایداری کنند . 5 . از آنچه گذشت ، معلوم شد که انتخاب محمّد بن ابی بکر در ظرف زمانیِ خود ، انتخابی کاملاً بجا و مطابق قواعد سیاسی بوده است و مدّت زمان حکومت او بر مصر نیز حدود دو برابر زمان حکومت قیس بن سعد ، و شکست او ناشی از عواملی خارج از اختیارش بوده است . 6 . سیاست قیس بن سعد ، اگرچه مصر را آرام نگاه داشت ، امّا مورد سؤال و انتقاد است . قیس بن سعد در آغاز خلافت امام علی علیه السلام که اوج اقتدار حکومت ایشان بود می بایست از هواداران عثمان در مصر ، بیعت می گرفت و اگر این گونه می کرد ، مخالفت های بعدی آنان فراگیر نمی شد تا زمینه ورود سپاه شام ، فراهم گردد . این سیاست قیس ، مورد موافقت یاران انقلابی امام علیه السلام و شاید خود حضرت نیز نبود و از

.

این رو ، برکناری قیس بن سعد می تواند تأیید اعتراض این یاران باشد . 7 . آن گاه که هواداران عثمان در مصر شورش کردند ، امام علی علیه السلام مالک اشتر را به حکومت مصر گمارد . مالک ، شخصی شجاع و دلیر بود و وجهه نظامی او بر صبغه سیاسی اش رجحان داشت . امام علیه السلام همچنین از هاشم بن عُتْبه یاد کرده و صلاحیت او را برای حکومت مصر ، تأیید کرده است . انتخاب مالک و یادکردِ از هاشم ، نشان می دهد که امام علی علیه السلام موافق با اقدامات نظامی در مصر بوده و سازش را نمی پذیرفته است . 8 . امام علی علیه السلام از قیس بن سعد نیز به عنوان فرد شایسته ای برای حکومت مصر ، نام برد ؛ ولی او را دوباره به این سِمت ، منصوب نکرد و او را به آذربایجان فرستاد که در آن روزگار ، دورافتاده بود و اهمیّت چندانی نداشت . همچنین هیچ گزارش تاریخی ای از مذاکره امام علیه السلام با قیس درباره حکومت دوباره او بر مصر در دست نداریم .

.

82كُمَيلُ بنُ زِيادٍهو كميل بن زياد بن نُهَيک النّخعي الكوفى ، من أصحاب الإمامين أمير المؤمنين علىّ عليه السلام (1) ، وأبى محمّد الحسن عليه السلام (2) . عُدّ من ثقات أصحاب الإمام علىّ عليه السلام (3) ، وقيل فى حقّه : كان شجاعاً فاتكاً ، وزاهداً عابداً (4) . كان فى مقدّمه الكوفيّين الثائرين على عثمان (5) ، فأقصاه عثمان مع عدّه إلى الشام (6) . ولمّا كانت حرب صفّين شارک فيها مع أهل الكوفه (7) . ولّاه الإمام على هيت ، فلم يتحمّل عِبْأها ، بل كان ضعيفاً فى ولايته ، فعاتبه الإمام على ذلک (8) . روى عن أمير المؤمنين عليه السلام (9) ، وممّا رواه الدعاء المشهور ب «دعاء كميل» (10) . لم يرد ذكره فى واقعه كربلاء ، ولا فى ثوره التوّابين والمختار . استشهد كميل والَّذى كان من جمله العبّاد الثمانيه المشهورين فى الكوفه (11) فى سنه 82ه (12) على يد الحجّاج لعنه اللّه . (13)

.

1- .رجال الطوسى : ص 80 الرقم 792 ، رجال البرقى : ص 6 ؛ تهذيب الكمال : ج 24 ص 219 الرقم 4996 .
2- .رجال الطوسى : ص 95 الرقم 946 .
3- .كشف المحجّه : ص 236 ؛ تهذيب الكمال : ج 24 ص 219 الرقم 4996 ، الإصابه : ج 5 ص 486 الرقم 7516 .
4- .البدايه والنهايه : ج 9 ص 46 .
5- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 139 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 326 .
6- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 323 و ص 326 .
7- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 179 ، الإصابه : ج 5 ص 486 الرقم 7516 ، تاريخ دمشق : ج 50 ص 249 .
8- .نهج البلاغه : الكتاب 61 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 231 .
9- .نهج البلاغه : الحكمه 147 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 205 ؛ تهذيب الكمال : ج 24 ص 220 الرقم 4996 ، تاريخ دمشق : ج 50 ص 251 ح 5829 .
10- .مصباح المتهجّد : ص 844 ح 910 .
11- .تهذيب الكمال : ج 24 ص 219 الرقم 4996 ، تاريخ دمشق : ج 50 ص 250 .
12- .الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص249 الرقم1058، تاريخ دمشق: ج50 ص257 ، تاريخ الطبرى : ج 6 ص 365 وفيه «سنه 83 ه » .

13- .الإرشاد : ج 1 ص 327 ؛ تهذيب الكمال : ج 24 ص 219 الرقم 4996 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 179 ، الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 249 الرقم 1058 ، الإصابه : ج 5 ص 486 الرقم 7516 ، البدايه والنهايه : ج 9 ص 46 .

82 . کُمَیل بن زیاد

82کُمَیل بن زیادکُمَیل بن زیاد بن نُهَیک نَخَعی کوفی از یاران امام علی و امام حسن علیهماالسلام است . او را از افراد مورد اطمینان امام علی علیه السلام برشمرده و در توصیف او گفته اند : شجاع ، دلیر ، زاهد و عابد بود . او از پیش گامان شورش کوفیان علیه عثمان بود و عثمان ، او را با عدّه ای دیگر به شام ، تبعید کرد . در جنگ صِفّین ، شرکت جست و از طرف امام علی علیه السلام فرماندار «هیت» شد که به خاطر عملکرد ضعیفش ، مورد عتاب حضرت قرار گرفت . کمیل ، سخنان زیبایی از امام علی علیه السلام نقل کرده است که از آن جمله ، دعای مشهور کمیل است . کمیل که او را جزو هشت عابد مشهور کوفه دانسته اند در سال 82 هجری به دست حَجّاج به شهادت رسید . در جریان قیام امام حسین علیه السلام و قیام توّابین و قیام مختار ، یادی از او نشده است .

.

شرح نهج البلاغه :كانَ كُمَيلُ بنُ زِيادٍ عامِلَ عَلِيٍّ عليه السلام عَلى هيتَ (1) ، وكانَ ضَعيفا ، يَمُرُّ عَلَيهِ سَرايا مُعاوِيَةَ تَنهَبُ أطرافَ العِراقِ ولا يَرُدُّها ، ويُحاوِلُ أن يَجبُرَ ما عِندَهُ مِنَ الضَّعفِ بِأن يُغيرَ عَلى أطرافِ أعمالِ مُعاوِيَةَ ، مِثلِ قَرقيسِيا (2) وما يَجرى مَجراها مِنَ القُرَى الّتى عَلَى الفُراتِ . فَأنكَرَ عليه السلام ذلِکَ مِن فِعلِهِ ، وقالَ : إنَّ مِنَ العَجزِ الحاضِرِ أن يُهمِلَ الوالى ما وَلِيَهُ ، ويَتَكَلَّفَ ما لَيسَ مِن تَكليفِهِ . (3)

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى كُمَيلِ بنِ زيادٍ النَّخَعِىِّ ، وهُوَ عامِلُهُ عَلى هيتَ ، يُنكِرُ عَلَيهِ تَركَهُ دفَعَ مَن يَجتازُ بِهِ مِن جَيشِ العَدُوِّ طالِبا الغارَةَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ تَضييعَ المَرءِ ما وُلِّىَ ، وتَكَلُّفَهُ ما كُفِىَ ، لَعَجزٌ حاضِرٌ ، ورَأىٌ مُتَبَّرٌ (4) ! وإِنَّ تَعاطِيَکَ الغارَةَ عَلى أهلِ قَرقيسِيا ، وتَعطيلَکَ مَسالِحَکَ (5) الَّتى وَلَّيناکَ لَيسَ بِها مَن يَمنَعُها ، ولا يَرُدُّ الجَيشَ عَنها لَرَأىٌ شَعاعٌ (6) ! فَقَد صِرتَ جِسرا لِمَن أرادَ الغارَةَ مِن أعدائِکَ عَلى أوليائِکَ ، غَيرَ شَديدِ المَنكِبِ ، ولا مَهيبِ الجانِبِ ، ولا سادٍّ ثُغرَةً ، ولا كاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوكَةً ، ولا مُغنٍ عَن أهلِ مِصرِهِ ، ولا مُجزٍ عَن أميرِهِ ! (7)

.

1- .هِيْت : بلده فى العراق على الفرات من نواحى بغداد فوق الأنبار (معجم البلدان : ج 5 ص 421) .
2- .قَرْقيسياء : بلد فى العراق على نهر الخابور قرب صفّين والرَّقّه ، وعندها مصبّ الخابور فى الفرات (راجع معجم البلدان : ج 4 ص 328) .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 17 ص 149 .
4- .أى مُهْلَک (لسان العرب : ج 4 ص 88 «تبر») .
5- .جمع مَسلَحه ؛ وهى كالثغر ، والمَرْقَب يكون فيه أقوام يَرقُبون العدوَّ لئلّا يَطرُقهم على غَفله ؛ فإذا رأوه أعلموا أصحابهم ليتأهَّبوا له (النهايه : ج 2 ص 388 «سلح») .
6- .أى متفرِّق (النهايه : ج 2 ص 481 «شعع») .
7- .نهج البلاغه : الكتاب 61 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 231 .

شرح نهج البلاغه :کمیل بن زیاد ، کارگزار علی علیه السلام در هِیتْ (1) بود . او کارگزار ناتوانی بود . گروه های اعزامی معاویه از [نزدیک] او می گذشتند و اطراف عراق را غارت می کردند و او نمی توانست آنان را بازگردانَد و برای جبران این ناتوانی به اطراف منطقه تحت نفوذ معاویه ، مانند قَرقیسیا (2) و دیگر دهکده های کنار فرات ، یورش می بُرد و آن جا را غارت می کرد . علی علیه السلام این کار او را نپسندید و فرمود : «ناتوانیِ آشکاری است که کارگزار ، مسئولیت خود را وا نهد و به آنچه وظیفه اَش نیست ، بپردازد» .

امام علی علیه السلام در نامه اش به کمیل بن زیاد نَخَعی که کارگزارش در هیت بود و خُرده گیری اش بر او که چرا سپاهیان دشمن را که از حوزه مأموریت او گذشته اند ، نرانده و در عوض به غارت جای دیگر رفته است : امّا بعد ، وا نهادن آدمی آنچه را عهده دار است و بر دوش گرفتن وظیفه ای که مسئول معیّنی دارد ، ناتوانیِ آشکار و اندیشه نادرستی است . اقدام تو به غارت اهل قرقیسیا و خالی نهادن پاسگاه های مرزی حوزه مسئولیت از کسانی که جلوی دشمن را بگیرند و لشکرش را برانند ، رأیی پریشان و آشفته است . تو پلی شده ای تا دشمنانت از تو بگذرند و بر دوستانت غارت بَرَند . نه قدرت جنگیدن داری و نه هیبت ترساندن . نه مرزی را بسته ای و نه شوکت دشمنی را شکسته ای . نه نیاز مردم شهر را برآورده ای و نه فرمانروایت را خشنود کرده ای .

.

1- .هِیتْ : از مناطق ساحلی فرات و در کنار بغداد و بالاتر از انبار است (معجم البلدان : ج 5 ص 421) .
2- .قرقیسا : منطقه ای در عراق ، کنار رود خابور و نزدیک به صفّین و رَقّه است . در آن جا خابور به فرات می ریزد (ر . ک : معجم البلدان : ج 4 ص 328) .

الإرشاد عن المغيره :لَمّا وُلِّىَ الحَجّاجُ طَلَبَ كُمَيلَ بنَ زِيادٍ ، فَهَرَبَ مِنهُ ، فَحَرَمَ قَومَهُ عَطاءَهُم ، فَلَمّا رَأى كُمَيلٌ ذلِکَ قالَ : أتَا شَيخٌ كَبيرٌ قَد نَفِدَ عُمرى ؛ لا يَنبَغى أن أُحرِمَ قَومى عَطِيّاتِهِم ، فَخَرَجَ فَدَفَعَ بِيَدِهِ إلَى الحَجّاجِ ، فَلَمّا رَآهُ قالَ لَهُ : لَقَد كُنتُ اُحِبُّ أن أجِدَ عَلَيکَ سَبيلاً ! فَقالَ لَهُ كُمَيلٌ : لا تَصرِف (1) عَلَىَّ أنيابَکَ ، ولا تَهَدَّم (2) عَلَىَّ ، فَوَاللّهِ ما بَقِىَ مِن عُمرى إلّا مِثلُ كَواسِلِ (3) الغُبارِ ، فَاقضِ ما أنتَ قاضٍ ، فَإنَّ المَوعِدَ اللّهُ ، وبَعدَ القَتلِ الحِسابُ ، ولَقَد خَبَّرنى أميرُ المُؤمِنينَ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ عليه السلام أنَّکَ قاتِلى . فَقالَ لَهُ الحَجّاجُ : الحُجَّةُ عَلَيکَ إذاً ! فَقالَ كُمَيلٌ : ذاکَ إن كانَ القَضاءُ إلَيکَ ! قالَ : بَلى ، قَد كُنتَ فيمَن قَتَلَ عُثمانَ بنَ عَفّانَ ! اِضرِبوا عُنُقَهُ . فَضُرِبَت عُنُقُهُ . (4)

83مالِکٌ الأَشتَرُهو مالک بن الحارث بن عبد يغوث النّخعى الكوفى ، المعروف بالأشتر ؛ الوجه المشرق ، والبطل الّذى لا يُقهَر ، واللّيث الباسل فى الحروب ، وأصلب صحابه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام وأثبتهم . وكان الإمام عليه السلام يثق به ويعتمد عليه ، وطالما كان يُثنى على وعيه ، وخبرته ، وبطولته ، وبصيرته ، وعظمته ، ويفتخر بذلک . وليس بأيدينا معلومات تُذكر حول بدايات وعيه . وكان أوّل حضوره الجادّ فى فتح دمشق وحرب اليرموک (5) ، وفيها اُصيبت عينه (6) فاشتهر بالأشْتَر (7) . وكان مالک يعيش فى الكوفه . وكان طويل القامه ، عريض الصدر ، طلق اللّسان (8) ، عديم المثيل فى الفروسيّه (9) . وكان لمزاياه الأخلاقيّه ومروءته ومَنعته وهيبته واُبّهته وحيائه ، تأثيرٌ عجيب فى نفوس الكوفيّين ؛ من هنا كانوا يسمعون كلامه ، ويحترمون آراءه . ونُفى مع عدد من أصحابه إلى حِمْص (10) فى أيّام عثمان بسبب اصطدامه بسعيد بن العاص والى عثمان (11) . ولمّا اشتدّت نبره المعارضه لعثمان عاد إلى الكوفه ، ومنع واليه الّذى كان قد ذهب إلى المدينه آنذاک من دخولها (12) . واشترک فى ثوره المسلمين على عثمان (13) ، وتولّى قياده الكوفيّين الذين كانوا قد توجّهوا إلى المدينه ، وكان له دور حاسم فى القضاء على حكومه عثمان (14) . وكان يصرّ على خلافه الإمام علىّ عليه السلام بفضل ما كان يتمتّع به من وعى عميق ، ومعرفهٍ دقيقه برجال زمانه ، وبالتيّارات والحوادث الجاريه يومذاک (15) . من هنا كان نصير الإمام عليه السلام وعضده المقتدر عند خلافته . وقد امتزجت طاعته وإخلاصه له عليه السلام بروحه ودمه ، وكان الإمام عليه السلام أيضا يحترمه احتراما ، خاصّا ويقيم وزنا لآرائه فى الاُمور . وكان له رأى فى بقاء أبى موسى الأشعرى واليا على الكوفه ، ارتضاه

الإمام عليه السلام وأيّده (16) ، مع أنّه عليه السلام كان يعلم بمكنون فكر أبى موسى ، ولم يكن له رأى فى بقائه (17) . وعندما كان أبو موسى يثبّط النّاس عن المسير مع الإمام عليه السلام فى حرب الجمل ، ذهب مالک إلى الكوفه ، وأخرج أبا موسى الّذى كان قد عزله الإمام عليه السلام منها ، وعبّأ النّاس من أجل دعم الإمام عليه السلام والمسير معه فى الحرب ضدّ أصحاب الجمل (18) . وكان له دور حاسم عجيب فى الحرب . وكان على الميمنه فيها (19) . واصطراعه مع عبد اللّه بن الزبير مشهور فى هذه المعركه (20) . ولى مالک الجزيره (21) وهى تشمل مناطق بين دجله والفرات بعد حرب الجمل . وكانت هذه المنطقه قريبه من الشام الّتى كان يحكمها معاويه (22) . واستدعاه الإمام عليه السلام قبل حرب صفّين . وكان على مقدّمه الجيش فى البدايه ، وقد هَزم مقدّمه جيش معاويه . ولمّا استولى جيش معاويه على الماء وأغلق منافذه بوجه جيش الإمام عليه السلام ، كان لمالک دور فاعلٍ فى فتح تلک المنافذ والسيطره على الماء (23) . وكان فى الحرب مقاتلاً باسلاً مقداما ، رابط الجأش مجدّا مستبسلاً ، وقد قاتل بقلبٍ فتىّ وشجاعه منقطعه النّظير (24) . وتولّى قياده الجيش مع الأشعث (25) ، وكان على خيّاله الكوفه طول الحرب (26) ، وأحيانا كان يقود أقساما اُخرى من الجيش (27) . وفى معارک ذى الحجّه الاُولى كانت المسؤوليّه الأصليّه والدور الأساس للقتال على عاتقه (28) . وفى المرحله الثانيه شهر صفر كان يقود القتال أيضا يومين فى كلّ ثمانيه أيّام (29) . وكان له مظهر عجيب فى المنازلات الفرديّه للقتال ، وفى حلّ عُقَد الحرب ، وعلاج مشاكل الجيش ، والنّهوض بعب ء الحرب ، والسير بها قُدما بأمر الإمام عليه السلام . بَيد أنّ مظهره الباهر الخالد قد تجلّى فى الأيّام الأخيره منها ، بخاصّه «يوم الخميس» و «ليله الهَرير» . وكان يوم الخميس وليله الجمعه «ليله الهرير» مسرحا لعرض عجيب تجلّت فيه شجاعته ، وشهامته ، واستبساله ، وقتاله بلا هواده ، إذ خلخل نظم الجيش الشامى ، وتقدّم صباح الجمعه حتى أشرف على خيمه القياده (30) . وصار هلاک العدوّ أمرا محتوما ، وبينا كان الظلم يلفظ أنفاسه الأخيره ، والنّصر يلتمع فى عيون مالک ، تآمر عمرو بن العاص ونشر فخّ مكيدته ، فأسرعت جموع من جيش الإمام وهم الذين سيشكّلون تيّار الخوارج ومعهم الأشعث إلى مؤازرته ، فازداد الطين بلّةً بحماقتهم . وهكذا جعلوا الإمام عليه السلام فى وضع حَرِج ليقبل الصلح ، ويُرجعَ مالكا عن موقعه المتقدّم فى ميدان الحرب . وكان طبيعيّا فى تلک اللّحظه المصيريّه الحاسمه العجيبه أن يرفض مالک ، ويرفض معه الإمام عليه السلام أيضا ، لكن لمّا بلغه أنّ حياه الإمام فى خطر ، عاد بروح ملؤها الحزن والألم ، فأغمد سيفه ، ونجا معاويه الّذى أوشک أن يطلب الأمان من موت محقَّق ، وخرج من مأزق ضاق به ! ! (31) وشاجر مالکٌ الخوارجَ والأشعثَ ، وكلّمهم فى حقيقه ما حصل ،

وأنبأهم ، بما يملک من بصيره وبُعد نظر ، أنّ جذر تقدّسهم يکمن فی تملّصهم من المسؤوليّه ، وشغفهم بالدنيا (32) . وحين اقترح الإمام عليه السلام عبدَ اللّه بن عبّاس للتحکيم ورفَضه الخوارج والأشعث ، اقترح مالکا ، فرفضوه أيضا مصرِّين علی يمانيّه الحَکَم ، فی حين کان مالک يمانیّ المحتد ، وهذا من عجائب الأُمور ! (33) وعاد مالک بعد صفّين إلی مهمّته (34) . ولمّا اضطربت مصر علی محمّد بن أبی بکر وصعب عليه أمرها وتمرّد أهلها ، انتدب الإمام عليه السلام مالکا وولّاه عليها (35) . وکان قد خَبَر کفاءته ، ورفعته ، واستماتته ، ودأبه ، ووعيه ، وخبرته فی العمل ، فکتب إلی أهل مصر کتابا يعرّفهم به ، قال فيه : « ... بَعَثتُ إلَيکُم عَبدا مِن عِبادِ اللّهِ ، لا يَنامُ أيّامَ الخَوفِ ، ولا يَنکُلُ عَنِ الأَعداءِ ساعاتِ الرَّوعِ ، أشَدَّ عَلَی الفُجّارِ مِن حَريقِ النّارِ ، وهُوَ مالِکُ بنُ الحارِثِ أخو مَذحِجٍ ، فَاسمَعوا لَهُ وأطيعوا أمرَهُ فيما طابَقَ الحَقَّ ؛ فَإِنَّهُ سَيفٌ مِن سُيوفِ اللّهِ ، لا کَليلُ الظُّبَهِ (36) ولا نابِی (37) الضَّريبَهِ ؛ فَإِن أمَرَکُم أن تَنفِروا فَانفِروا ، وإن أمَرَکُم أن تُقيموا فَأَقيموا ؛ فَإِنَّهُ لا يُقدِمُ ولا يُحجِمُ ولا يُؤَخِّرُ ولا يُقَدِّمُ إلّا عَن أمری ، وقَد آثَرتُکُم بِهِ عَلی نَفسی لِنَصيحَتِهِ لَکُم ، وشِدَّهِ شَکيمَتِهِ عَلی عَدُوِّکُم» (38) . وکانت تعليماته عليه السلام الحکوميّه المشهوره ب «عهد مالک الأشتر» أعظم وأرفع وثيقه للحکومه وإقامه القسط ، وهی خالده علی مرّ التاريخ (39) . وکان معاويه قد عقد الأمل علی مصر ، وحين شعر أنّ جميع خططه ستخيب بذهاب مالک إليها ، قضی عليه قبل وصوله إليها . وهکذا استُشهد ليث الوغی ، والمقاتل الفذّ ، والنّاصر الفريد لمولاه ، بطريقه غادره بعدما تناول من العسل المسموم بسمّ فتّاک ، وعرجت روحه المشرقه الطاهره إلی الملکوت الأعلی (40) . وحزن الإمام عليه السلام لمقتله ، حتی عَدّ موته من مصائب الدهر (41) . وأبّنه فکان تأبينه إيّاه فريدا ؛ کما أنّ وجود مالک کان فريدا له فی حياته عليه السلام (42) . ولمّا نُعی إليه مالک وبلغه خبر استشهاده المؤلم ، صعد المنبر وقال : «ألا إنَّ مالِکَ بنَ الحارِثِ قَد قَضی نَحبَهُ ، وأوفی بِعَهدِهِ ، ولَقِیَ رَبَّهُ ، فَرَحِمَ اللّهُ مالِکا ! لَو کانَ جَبَلاً لَکانَ فِنداً (43) ، ولَو کانَ حَجَرا لَکانَ صَلداً . للّهِ مالِکٌ ! وما مالِکٌ ! وهَل قامَتِ النِّساءُ عَن مِثلِ مالِکٍ ! وهَل مَوجودٌ کَمالِکٍ !» (44) . ومعاويه الّذی کان فريدا أيضا فی خبث طويّته ورذالته وضَعَته وقتله للفضيله ، طار فرحا باستشهاد مالک ، ولم يستطع أن يخفی سروره ، فقال من فرط فرحه : کان لعلیّ بن أبی طالب يدان يمينان ، فقُطعت إحداهما يوم صفّين يعنی عمّار بن ياسر وقُطعت الأُخری اليوم ، وهو مالک الأشتر (45) . وکلّما کان يذکره الإمام عليه السلام ، يثقل عليه الغمّ والحزن ، ويتحسّر علی فقده . وحين ضاق ذرعا من التحرّکات الجائره لأهل الشام ، وتألّم لعدم سماع جُنده کلامه ، وتأوّه علی قعودهم وخذلانهم له فی اجتثاث جذور الفتنه ، قال رجل : استبانَ فقدُ الأشتر علی أهل العراق . لو کان حيّا لقلّ اللغط ، ولعلم کلّ

امرئٍ ما يقول 46 . نطق هذا الرجلَ حقّا ، فلم يكن أحد فى جيش الإمام عليه السلام مثل مالک .

.

1- .الصَّرِيْف : صَوت الأنياب . وصَرَف نابَه وبِنابِه : حَرَقه [: حَكَّه] فسمعت له صوتاً (لسان العرب : ج 9 ص 191 «صرف») .
2- .من المجاز : تَهَدَّم عليه غَضَباً ؛ إذا تَوَعَّدَهُ . وفى الصِّحاح : اشتدَّ غَضَبُه (تاج العروس : ج 17 ص 744 «هدم») .
3- .كأنّها بقايا الغبار الَّتى كسلت عن أوائله .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 327 ؛ الإصابه : ج 5 ص 486 الرقم 7516 نحوه وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 404 وتاريخ دمشق : ج 50 ص 256 .
5- .تاريخ دمشق : ج 56 ص 379 .
6- .تهذيب الكمال : ج 27 ص 127 الرقم 5731 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 593 ، المعارف لابن قتيبه : ص 586 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 34 الرقم 6 ، تاريخ دمشق : ج 56 ص 380 .
7- .الشَّتَر : انقلاب جَفْن العين إلى أسفل . والرجُل أشْتَر (اُنظر النهايه : ج 2 ص 443 «شتر») .
8- .وقعه صفّين : ص 255 ؛ تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 594 .
9- .تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 594 .
10- .حِمْص : أحد قواعد الشام ، وتقع إلى الشمال من مدينه دمشق ، تبعد عنها 150 كيلومترا ، وهى ذات بساتين ، وشربها من نهر العاصى . دخلت هذه المدينه تحت سيطره المسلمين فى سنه 15 للهجره (راجع تقويم البلدان : ص 261) .
11- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 155 و 156 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 318 326 ، مروج الذهب : ج 2 ص 346 و 347 .
12- .أنساب الأشراف : ج 6 ص 157 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 332 ، مروج الذهب : ج 2 ص 347 .
13- .الجمل : ص 137 ؛ تهذيب الكمال : ج 27 ص 127 الرقم 5731 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 326 ، مروج الذهب : ج 2 ص 352 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 594 ، تاريخ دمشق : ج 56 ص 381 ، سير أعلام النّبلاء : ج 4 ص 34 الرقم 6 .
14- .الشافى : ج 4 ص 262 ؛ الطبقات الكبرى : ج 3 ص 71 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 219 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 448 .
15- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 433 ، الإمامه والسياسه : ج 1 ص 66 .

16- .الأمالى للمفيد : ص 296 ح 6 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 179 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 499 .
17- .الأمالى للمفيد : ص 295 ح 6 .
18- .الجمل : ص 253 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 487 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 329 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 237 .
19- .الأخبار الطوال : ص 147 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 244 و 245 .
20- .الجمل : ص 350 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 525 ، تهذيب الكمال : ج 27 ص 128 الرقم 5731 ، تاريخ دمشق : ج 56 ص 382 ، الأخبار الطوال : ص 150 .
21- .وقعه صفّين : ص 12 ؛ تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 151 ، الأخبار الطوال : ص 154 .
22- .وقعه صفّين : ص 12 .
23- .وقعه صفّين : ص 174 179 ؛ المناقب للخوارزمى : ص 215220 .
24- .وقعه صفّين : ص 196 و ص 430 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 575 ، الفتوح : ج 3 ص 45 .
25- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 569 و 570 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 364 .
26- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 371 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 261 .
27- .وقعه صفّين : ص 475 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 47 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 385 .
28- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 366 ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 260 .
29- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 12 و 13 ، مروج الذهب : ج 2 ص 387 389 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 371 و 372 ؛ وقعه صفّين : ص 214 .
30- .وقعه صفّين : ص 489 و 490 ؛ تاريخ الطبرى : ج5 ص4850، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 386 ، الفتوح : ج 3 ص185 188 .
31- .وقعه صفّين : ص 491 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 50 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 387 .
32- .وقعه صفّين : ص 499 504 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 402 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 51 و 52 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 387 ، الفتوح : ج 4 ص 197 و 198 .
33- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 95 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 ؛ الغارات : ج 1 ص 257 .
34- .الأمالى للمفيد : ص 79 ح 4 ، الغارات : ج 1 ص 257 259 ؛ أنساب الأشرافِ : ج 3 ص 167 و 168 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 95 .

35- .كلّ السَّيفُ ، فهو كَلِيل : إذا لم يَقْطَع (النهايه : ج 4 ص 198 «كلل») . والظُّبه : حدّ السيف والسنان والنّصل والخنجر وما أشبه ذلک (لسان العرب : ج 15 ص 22 «ظبا») .
36- .يقال : نَبا حدُّ السَّيف : إذا لم يَقْطَع (النهايه : ج 5 ص 11 «نبا») .
37- .نهج البلاغه : الكتاب 38 ، الأمالى للمفيد : ص 81 ح 4 ، الغارات : ج 1 ص 260 و ص 266 ، الاختصاص : ص 80 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 96 ، تاريخ دمشق : ج 56 ص 390 .
38- .نهج البلاغه : الكتاب 53 ، تحف العقول : ص 126 . وراجع : ج 7 ص 18 (واجبات مالک فى حكومه مصر) .
39- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 168 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 95 96 ، مروج الذهب : ج 2 ص 420 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 ؛ الأماليللمفيد : ص 82 ح 4 ، الغارات : ج 1 ص 263 ، الاختصاص : ص 81 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 194 .
40- .الأمالى للمفيد : ص 83 ح 4 ، الغارات : ج 1 ص 264 .
41- .نهج البلاغه : الحكمه 443 ، الأمالى للمفيد : ص 83 ح 4 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 283 الرقم 118 ، الغارات : ج 1 ص 265 ؛ الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 594 ، ربيع الأبرار : ج 1 ص 216 .
42- .الفِنْد من الجبل : أنفه الخارج منه . وقيل : هو المُنفَرد من الجبال (النهايه : ج 3 ص 475 «فند») .
43- .الاختصاص : ص 81 ، الأمالى للمفيد : ص 83 ح 4 ، الغارات : ج 1 ص 265 كلاهما نحوه .
44- .الغارات : ج 1 ص 264 ، الاختصاص : ص 81 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 96 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 410 .
45- .الأمالى للطوسى : ص 174 ح 293 ، الغارات : ج 2 ص 481 .

83 . مالک اَشتر

الإرشاد به نقل از مُغَیره : چون حَجّاج حاکم [عراق] شد ، به جستجوی کمیل بن زیاد برآمد ؛ امّا کمیل از دست او گریخت . حَجّاج هم سهمیه قومش را از بیت المال ، قطع کرد . کمیل ، چون چنین دید ، گفت : من پیرمردی کهن سالم که عمرم به پایان رسیده و سزاوار نیست که موجب محرومیت قومم از سهمشان شَوم . پس بیرون آمد و خود را به حجّاج ، تسلیم کرد . حجّاج ، چون او را دید ، به او گفت : من [مدّت ها بود]دوست داشتم بر تو دست یابم . کمیل به او گفت : دندان هایت را برای من به هم مَساب و مرا تهدید مکن که به خدا سوگند ، [من آفتاب لب بام هستم و] از عمر من ، جز ته مانده غباری نمانده است . هر حکمی می خواهی بده که وعده گاه ما نزد خداست و پس از کشتن ، حسابی به کار است و امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام به من خبر داده است که قاتل من ، توای . حجّاج به او گفت : همین خودش دلیلی برای کشتن توست . کمیل گفت : آری ؛ اگر قضاوت با تو باشد . [حجّاج] گفت : آری . تو در میان کسانی بودی که عثمان بن عفّان را کشتند ! گردنش را بزنید . پس گردنش زده شد .

83مالک اَشترمالک بن حارث بن عبدِ یَغوث نَخَعی کوفی (مشهور به «اَشتر») ، چهره درخشان ، قهرمان شکست ناپذیر ، شیر بیشه نبرد و استوارگام ترین یاور علی علیه السلام است . علی علیه السلام به او اطمینان و اعتماد داشت و هماره درایت ، کاردانی ، دلاوری ، آگاهی و بزرگواری های مالک را می ستود و بدان می بالید . آگاهی های چندانی از آغازین سال های رشد او در اختیار نداریم . اوّلین حضور جدّی مالک در جریانات سیاسی اجتماعیِ آن روزگار ، درِ فتح دمشق و یَرموک است . او در این نبرد از ناحیه چشم ، آسیب دید و به «اَشتر» (1) مشهور شد . مالک در کوفه می زیست . قامتی بلند ، سینه ای ستبر و زبانی گویا داشت و سوارکاری بی نظیر بود . خوش خویی ، جوان مردی ، بلند نگری ، ابّهت و حشمت او ، در چشم کوفیان ، تأثیری شگفت داشت . بدین سبب ، سخن او را می شنیدند و بر دیدگاه هایش حرمت می نهادند . مالک ، به روزگار خلافت عثمان ، بر اثر درگیری با سعید بن عاص (فرماندار کوفه) ، با تنی چند از یارانش به حِمص (2) تبعید شد . چون زمزمه های مخالفت با عثمان بالا گرفت ، مالک به کوفه بازگشت و فرماندار عثمان را که در آن زمان به

مدینه رفته بود ، از ورود به کوفه باز داشت . او در خیزش امّت اسلامی علیه عثمان ، شرکت جست و فرماندهی گروه کوفیانی را که به مدینه رفته بودند ، به عهده گرفت و در پایان بخشیدن به حکومت عثمان ، نقش تعیین کننده داشت . او که از شناختی ژرف برخوردار بود و چهره های مؤثّر روزگارش را به درستی می شناخت و از عمق جریان ها آگاه بود ، بر خلافت مولا علیه السلام اصرار می ورزید . بدین سان ، پس از به خلافت رسیدن علی علیه السلام ، یار ، همکار و بازوی پرتوان مولا بود و پیروی از امام علیه السلام و اخلاص در برابر او ، آمیزه جانش بود . علی علیه السلام نیز برای مالک ، احترام ویژه ای قائل بود و دیدگاه هایش را در مسائل ، محترم می شمرد . مالک بر ابقای ابو موسی در حکومت کوفه نظر داشت . علی علیه السلام نیز با آن که از اعماق اندیشه ابو موسی آگاهی داشت و به ابقای او نظر نداشت ، نظر مالک را پذیرفت . مالک ، قبل از آغاز جنگ جمل و در هنگامی که ابو موسی ، مردم را از همراهی با علی علیه السلام باز می داشت ، به کوفه رفت و ابو موسی را که علی علیه السلام او را عزل کرده بود از کوفه بیرون کرد و مردم را برای حمایت از مولا علیه السلام و همراهی در نبرد علیه جملیان ، بسیج کرد . نقش وی در جنگ جمل ، شگرف و تعیین کننده بود و فرماندهی جناح راست سپاه را به عهده داشت . در آویختن او با عبد اللّه بن زبیر در این جنگ ، مشهور است . مالک ، پس از جنگ جمل ، فرماندار جزیره (مناطقی میان بین دجله و فرات) شد . این منطقه به سرزمین شام ، حوزه حکومتی معاویه ، نزدیک بود . علی علیه السلام قبل از آغاز جنگ صِفّین ، مالک را فرا خواند . مالک در جنگ صِفّین ، در آغاز ، فرماندهی طلایه سپاه را به عهده داشت که طلایه سپاه معاویه را درهم شکست . همچنین، آن هنگام که سپاهیان معاویه مسیر آب را بر روی سپاهیان امام علیه السلام بستند ، مالک ، نقش تعیین کننده ای در آزاد سازی آب راه داشت . او در هنگام نبرد ، رزم آوری بی باک ، بُرنا دل ، فوق العاده دلیر و سختکوش بود و در صفّین، به همراه اشعث ، فرماندهی سپاه را بر عهده داشت . و در طول جنگ ، گاه فرماندهی سواره نظام کوفه و گاهْ فرماندهی بخش هایی دیگر از سپاه ، از آنِ او بود . در صِفّین ، در نبردهای آغازینِ ماه ذی حجّه ، مسئولیت اصلی و نقش بنیادین بر دوش مالک بود و در مرحله دوم (ماه صفر) نیز فرماندهی روزانه دو روز از هشت روز را بر عهده داشت . مالک ، در نبردهای تن به تن و گشودن گِرِه های جنگ و حلّ مشکلات سپاه و به پیش بردن سپاهیان به فرمان امام علیه السلام ، جلوه ای شگفت داشت ؛ امّا جلوه خیره کننده و جاودانه مالک ، در آخرین روزهای جنگ ، بویژه در «روز پنج شنبه» و «لیله الهَریر (شب زوزه)» (3) است . روز پنج شنبه و شب جمعه مشهور به «لیله الهریر» ، میدان نمایش شگرف شجاعت ،

شهامت ، رزم آوری و نبرد بی امان مالک بود که آرایش لشکر معاویه را در هم ریخت و صبح جمعه تا نزدیکی خیمه فرماندهی او به پیش تاخت . شکست دشمن ، قطعی بود . ستم ، نَفَس های پایانی را می کشید . شور پیروزی در چشمان مالک ، برق می زد که عمرو عاص ، دام توطئه بگسترد و خوارج و اشعث به یاری اش رفتند و حماقت ، پیرایه بر آن افزود و بدین سان ، مولا علیه السلام را در تنگنا نهادند که صلح را بپذیرد و مالک را باز گردانَد . طبیعی بود که در چنین لحظه حسّاس شگرف و سرنوشت سازی ، مالک نپذیرد و علی علیه السلام نیز ؛ امّا چون بدو خبر رساندند که جان مولا در خطر است ، با دلی آکنده از اندوه ، شمشیر در نیام کرد و معاویه که آماده امان گرفتن بر جانش بود ، از مرگ جَست و از تنگنا رها شد . مالک با خوارج و اشعث ، درگیر شد و در باب آنچه پیش آمده بود ، با آنها سخن گفت و با هوشمندی وتیزبینی ، ریشه مقدّس مآبی آنان را در فرار از مسئولیت و دنیازدگی دانست . چون امام علی علیه السلام عبد اللّه بن عبّاس را به عنوان داور (حَکَم) ، پیشنهاد کرد و خوارج نپذیرفتند ، مالک را پیشنهاد داد ؛ امّا شگفتا که آنان (خوارج و اشعث) که بر یَمنی بودن داورْ اصرار داشتند ، مالک را که ریشه در یَمن داشت نپذیرفتند . مالک، پس از جنگ صِفّین به محل مأموریت خود بازگشت و چون در مصر ، کار بر محمّد بن ابی بکرْ دشوار گشت و مصریان بر او شوریدند ، امام علیه السلام مالک را فرا خواند و او را بر حکومت مصر گمارد . مولا علیه السلام که با توجه به شایستگی ها ، والایی ها ، تدبیر ، نستوهی و هوشمندی و کارآگاهی مالک ، وی را بدین سمت گمارده بود ، در معرّفی او به مردم آن دیار نوشت : « ... من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما روانه کردم که در روزهای هراس نمی خوابد و در ساعت های ترس ، روی از دشمن بر نمی تابد و برای بدکاران ، از آتش سوزانْ سخت تر است . او مالک ، پسر حارث ، از قبیله مَذحِج است . به او گوش سپارید و تا آن گاه که حق می گوید از او فرمان برید که او شمشیری از شمشیرهای خداست . نه تیزی آن کُند می شود و نه ضربتش بی اثر . اگر به شما فرمان داد که حرکت کنید ، حرکت کنید و اگر گفت : بِایستید ، بایستید که جز به فرمان من ، نه پیشروی کند و نه عقب نشینی ، و نه کارها را پس و پیش می اندازد . بدانید که من [در اعزام او] شما را بر خودم مقدّم داشتم ؛ چرا که او خیرخواه شماست و در برابر دشمنانتان سرسخت است» . آیین نامه حکومتی مولا که به «عهدنامه مالک اشتر» مشهور شده است بلندترین و شکوهمندترین سند عدالت گستری و حکومت صالح است که جاودانه تاریخ است . (4) معاویه که به مصر ، امید بسته بود و با حضور مالک ، همه نقشه هایش را نقش بر آب می دید ، پیش از رسیدن مالک به مصر ، او را از پای درآورد و بدین سان ، شیر بیشه های نبرد و رزم آور بی همانند و یار

بی همتای مولا ، ناجوان مردانه با شربت عسل آلوده به زهر جگرسوز ، شهد شهادت نوشید و روح نورانی و مینویی اش به ملکوت، پرواز کرد . جان مولا علیه السلام با این غم ، فسُرد و این داغ ، بسی بر او گران آمد و مرگ مالک را از مصیبت های روزگار شمرد . سوگ نامه های مولا علیه السلام در مرگ مالک ، بی نظیر است . گویی وجود مالک نیز برایش بی نظیر بود . امام علیه السلام چون خبر جانکاه شهادت مالک را شنید ، بر منبرْ فراز آمد و فرمود : «بدانید که مالک بن حارث ، روزگار خود را به پایان برد و به پیمان خویش وفا نمود و به دیدار پرورگارش شتافت . خدا مالک را بیامرزد! اگر کوه می بود ، قلّه ای دست نیافتنی و دور و بلند می نمود! و اگر سنگ می بود ، صخره ای سخت می نمود ! آفرین بر مالک! مالک که بود؟! آیا زنان ، مانند مالک را می زایند؟! آیا هیچ آفریده ای چون مالک هست؟!» . معاویه نیز که در آتشْ نهادی ، خیره سری و فضیلت کُشی بی بدیل بود ، با مرگ مالک ، در پوست خود نمی گنجید و از شدت خوش حالی که شگفتا آن را پنهان هم نمی داشت می گفت : علی بن ابی طالب ، دو دست راست داشت . یکی در جنگ صِفّینْ قطع شد (یعنی عمّار بن یاسر) و دیگری ، امروز ، و او مالک اشتر بود . امام علیه السلام هرگاه از او یاد می کرد ، غم بر جانش سنگینی می کرد و بر نبودش تأسّف می خورد و چون روزگاری از جَست و خیز ستمگرانه شامیان به ستوه آمده بود و از این که سپاهیانش سخن وی را نمی شنیدند و برای ریشه کن ساختن فتنه بر نمی خاستند ، ناله کرد ، شخصی گفت : فقدان اشتر در میان عراقیان ، معلوم شد . اگر زنده بود ، بیهوده گویی کم می شد و هر کس می دانست که چه می گوید . به راستی چنین بود و چونان او ، یک نفر دیگر هم در سپاه امام علیه السلام وجود نداشت .

.

1- .اشتر به کسی گفته می شود که پلک چشمش به پایین برگردد (ر. ک: النهایه: ج 2 ص 443).

2- .حِمْص : شهری کهن و مشهور در میانه راه دمشق به حلب است (معجم البلدان : ج 2 ص 302) .

3- .سخت ترین روز جنگ صفّین ، پنج شنبه هفتم صفر سال 37 هجری است که جنگ از سحر تا پاسی از شب ، یکسره ادامه داشت و بسیاری از سرکردگان هر دو سپاه در آن ، کشته شدند . ر . ک : ج 6 ص 205 (پیکار پنج شنبه) و ص 208 (لیله الهریر شب زوزه) .

4- .ر . ک : ج 7 ص 19 (وظایف مالک اشتر در حکومت مصر) .

ص: 508

. .

ص: 509

. .

ص: 510

. .

ص: 511

. .

ص: 512

. .

ص: 513

. .

ص: 514

. .

ص: 515

. .

ص: 516

. .

ص: 517

. .

ص: 518

. .

ص: 519

. .

تنبيه الخواطر :حُكِىَ أنَّ مالِكا الأَشتَرَ كانَ مُجتازا بِسوقِ الكوفَهِ وعَلَيهِ قَميصُ خامٍ وعِمامَهٌ مِنهُ ، فَرَآهُ بَعضُ السّوقَهِ (1) فَازدَرى (2) بِزِيِّهِ ؛ فَرَماهُ بِبُندُقَهٍ تَهاوُنًا بِهِ ، فَمَضى ولَم يَلتَفِت ، فَقيلَ لَهُ : وَيلَکَ ! أ تَدرى بِمَن رَمَيتَ ؟ فَقالَ : لا ، فَقيلَ لَهُ : هذا مالِکٌ صاحِبُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ! فَارتَعَدَ الرَّجُلُ ومَضى إلَيهِ لِيَعتَذِرَ مِنهُ ، فَرَآهُ وقَد دَخَلَ مَسجِدا وهُوَ قائِمٌ يُصَلّى ، فَلَمَّا انفَتَلَ أکَبَّ الرَّجُلُ عَلى قَدَمَيهِ يُقَبِّلُهُما ، فَقالَ : ما هذَا الأَمرُ ؟ ! فَقالَ : أعتَذِرُ إلَيکَ مِمّا صَنَعتُ ، فَقالَ : لا بَأسَ عَلَيکَ ، فَوَاللّهِ ما دَخَلتُ المَسجِدَ إلّا لِأَستَغفِرَنَّ لَکَ . (3)

المناقب للخوارزمى عن أبى هانى بن معمر السدوسى فى ذِکرِ غَلَبَهِ جُندِ مُعاوِيَهَ عَلَى الماءِ فى حَربِ صِفّينَ : کَنتُ حينَئِذٍ مَعَ الأَشتَرِ وقَد تَبَيَّنَ فيهِ العَطَشُ ، فَقُلتُ لِرَجُلٍ مِن بَنى عَمّى : إنَّ الأَميرَ عَطشانُ ، فَقالَ الرَّجُلُ : کُلُّ هؤُلاءِ عِطاشٌ، وعِندى إداوَهُ (4) ماءٍ أمنَعُهُ لِنَفسى ، ولکِنّى اُوثِرُهُ عَلى نَفسى ، فَتَقَدَّمَ إلَى الأَشتَرِ فَعَرَضَ عَلَيهِ الماءَ ، فَقالَ : لا أشرَبُ حَتّى يَشرَبَ النّاسُ . (5)

.

1- .السُّوْقه من النّاس : الرَّعِيَّه (النهايه : ج 2 ص 424 «سوق») .
2- .الازْدِراء : الاحتِقار والانتِقاص والعيب (النهايه : ج 2 ص 302 «زرا») .
3- .تنبيه الخواطر : ج 1 ص 2 .
4- .الإداوَه : إناءٌ صغير من جلْد يُتَّخذ للماء كالسَّطيحه ونحوها (النهايه : ج 1 ص 33 «أدا») .
5- .المناقب للخوارزمى : ص 215 ح 240 .

تنبیه الخواطر :حکایت شده که مالک اشتر ، در حالی که پیراهنی ندوخته و عمامه ای از همان جنس بر تن داشت ، از بازار کوفه می گذشت . یکی از بازاریان او را دید ، لباس او در نظرش خوار و حقیر آمد و به قصد اهانت به او ، چیزی شبیه گلوله را به سویش پرتاب کرد ؛ امّا مالک ، بی اعتنا گذشت . به آن مرد گفتند : وای بر تو! آیا می دانی که آن را به سوی چه کسی پرتاب کردی؟ گفت : نه . به او گفتند : این ، مالک اشتر ، یار و همراه امیر مؤمنان است . مرد ، بر خود لرزید و به سوی مالک رفت تا از او معذرت بخواهد ؛ امّا او را دید که به مسجد رفته و به نماز ایستاده است . چون نمازش به پایان رسید ، مرد بازاری بر پاهای مالک افتاد و آنها را می بوسید . مالک گفت : این چه کاری است؟! گفت : از آنچه کردم ، معذرت می خواهم . مالک گفت : ترسی نداشته باش . به خدا سوگند ، به مسجد نیامدم ، مگر به قصد آمرزش خواهی برای تو .

المناقب ، خوارزمی به نقل از ابوهانی بن معمّر سُدوسی ، در یادکردِ غلبه لشکر معاویه بر آب در جنگ صِفّین : من آن هنگام با اَشتر بودم و تشنگی در او هویدا بود . به یکی از پسر عموهایم (هم قبیله هایم) گفتم : امیر ، تشنه است . مرد گفت : همه این افراد ، تشنه اند و من قمقمه آبی دارم که برای خودم نگه داشته ام ؛ امّا او را بر خودم مقدّم می دارم . پس نزد اشتر رفت و آب را بر او عرضه نمود؛ امّا اشتر گفت: تا آن گاه که مردم (سپاهْ) آب ننوشند ، من نمی نوشم .

.

تاريخ دمشق عن أبى حذيفه إسحاق بن بشرٍ فى ذِكرِ وَقعَهِ اليَرموكِ : ومَضى خالِدٌ يَطلُبُ عُظمَ (1) النّاسِ، حَتّى أدرَكَهُم بِثَنِيَّهِ العُقابِ (2) ، وهِىَ تُهبِطُ الهابِطَ المُغَرِّبَ مِنها إلى غوطَهِ دِمَشقَ يُدرِكُ عُظمَ النّاسِ، حَتّى أدرَكَهُم بِغوطَهِ دِمَشقَ ، فَلَمَّا انتَهَوا إلى تِلكَ الجَماعَهِ مِنَ الرّومِ ، وأقبَلوا يَرمونَهُم بِالحِجارَهِ مِن فَوقِهِم ، فَتَقَدَّمَ إلَيهِمُ الأَشتَرُ وهُوَ فى رِجالٍ مِنَ المُسلِمينَ ، فَإذا أمامَهُم رَجُلٌ مِنَ الرّومِ جَسيمٌ عَظيمٌ ، فَمَضى إلَيهِ حَتّى وقَفَ عَلَيهِ ، فَاستَوى هُوَ وَالرّومِىُّ عَلى صَخرَهٍ مُستَوِيَهٍ ، فَاضطَرَبا بِسَيفَيهِما ، فَأَطَرَّ الأَشتَرُ كَفَّ الرّومِىِّ ، وضَرَبَ الرّومِىُّ الأَشتَرَ بِسَيفِهِ فَلَم يَضُرَّهُ ، وَاعتَنَقَ كُلُّ واحِدٍ مِنهُما صاحِبَهُ ، فَوَقَعا عَلَى الصَّخرَهِ ، ثُمَّ انحَدَرا ، وأَخَذَ الأَشتَرُ يَقولُ وهُوَ فى ذلِكَ مُلازِمٌ العِلجَ لا يَترُكُهُ : «قُلْ إِنَّ صَلَاتِى وَنُسُكِى وَمَحْيَاىَ وَمَمَاتِى لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَ لِكَ اُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (3) . قالَ : فَلَم يَزَل يَقولُ ذلِكَ حَتَّى انتَهى إلى مُستَوَى الخَيلِ وقَرارٍ ، فَلَمَّا استَقَرَّ وَثَبَ عَلَى الرّومِىِّ فَقَتَلَهُ ، وصاحَ فى النّاسِ : أن جوزوا . قالَ : فَلَمّا رَأَتِ الرّومُ أنَّ صاحِبَهُم قَد قُتِلَ ، خَلَّوُا الثَّنِيَّهَ وَانهَزَموا . قالوا : وكانَ الأَشتَرُ الأَحسَنَ فِى اليَرموكِ ، قالوا : لَقَد قَتَلَ ثَلاثَهَ عَشَرَ . (4)

.

1- .عُظْمُ الأمرِ وعَظْمُه : مُعْظَمُه (لسان العرب : ج 12 ص 410 «عظم») .

2- .ثنيّه العُقاب : وهى ثنيّه مشرفه على غُوطه دمشق ، يطؤها القاصد من دمشق إلى حِمص (معجم البلدان : ج 2 ص 85) .

3- .الأنعام : 162 و 163 .

4- .تاريخ دمشق : ج 56 ص 379 .

تاریخ دمشق به نقل از ابو حُذَیفه اسحاق بن بِشْر ، در یادکردِ واقعه یَرموک : و خالد [بن ولید] به دنبال بخش اصلی سپاه دشمن بود تا آن که در گردنه عُقاب (1) به آنها رسید و گردنه ای که دامنه آن از غرب به سوی دشت دمشق کشیده شده بود ، جایگاه اصلی آنها بود . چون سپاهیان خالد به این دسته از سپاهیان روم رسیدند ، آنان پیش آمدند و از بالای کوه بر سرشان ، سنگ ریختند . در این هنگام ، اشتر با تنی چند از مسلمانان ، به سوی آنان پیش تاخت که ناگهان به مردی غولْ پیکر از رومیان برخوردند . مالک به سوی آن مرد [غول پیکر] رفت و جلویش ایستاد و هر دو بر روی صخره ای صاف قرار گرفتند . یکدیگر را با شمشیر زدند و اشتر ، دست آن مرد رومی را قطع کرد و رومی با شمشیرش ضربه ای به اشتر زد ؛ امّا آسیبی به او نرسید . پس گلاویز شدند و روی صخره افتادند و سپس هر دو به پایین غلتیدند و اشتر ، در همان حال که به آن مرد غول پیکر چسبیده بود و رهایش نمی کرد ، آغاز به خواندن این آیه کرد : «بگو که نماز و عبادت و زندگی و مرگم برای خدا ، پروردگار جهانیان است . شریکی ندارد و به این ، فرمان یافته ام و من ، نخستین مسلمانم» . مالک ، پیوسته این [آیه] را می خواند تا [از بالای کوه] به قرارگاه لشکر و جایی هموار رسیدند . پس چون قرار یافت ، بر روی رومی پرید و او را کشت و در میان لشکر فریاد زد : «عبور کنید» . و رومیان ، چون دیدند که بزرگ آنها کشته شد ، گردنه را تخلیه کرده ، فرار کردند . گفته اند که : اشتر ، بهترین سرباز جنگ یَرموک بود . نیز گفته اند : سیزده نفر را کشت .

.

1- .گردنه عُقاب ، گردنه ای مُشرف به دشت دمشق است و کسی که از دمشق به حِمْص می رود ، از آن می گذرد (معجم البلدان : ج 2 ص 85) .

وقعه صفّين عن سنان بن مالک فی مُواجَهَهِ مُقَدِّمَهِ الجَیشِ قَبلَ حَربِ صِفّینَ : قُلتُ لَهُ [أبِی الأعوَرِ] : إنَّ الأشتَرَ یَدعوکَ إلی مُبارَزَتِهِ ، فَسَکَتَ عَنّی طَویلاً ثُمَّ قالَ : إنَّ خِفَّهَ الأشتَرِ وسوءَ رَأیِهِ هُوَ الَّذی دَعاهُ إلی إجلاءِ عُمّالِ عُثمانَ مِنَ العِراقِ ، وَافتِرائِهِ عَلَیهِ ؛ یُقَبِّحُ مَحاسِنَهُ ، ویَجهَلُ حَقَّهُ ، ویُظهِرُ عَداوَتَهُ . ومِن خِفَّهِ الأشتَرِ وسوءِ رَأیِهِ أنَّهُ سارَ إلی عُثمانَ فی دارِهِ وقَرارِهِ ، فَقَتَلَهُ فیمَن قَتَلَهُ ، فَأصبَحَ مُبتَغیً بِدَمِهِ ؛ لا حاجَهَ لی فی مُبارَزَتِهِ . قالَ : قُلتُ لَهُ : قَد تَکَلَّمتَ فَاستَمِع مِنّی حَتّی اُخبِرَکَ ، قالَ : فَقالَ : لا حاجَهَ لی فی جَوابِکَ ، ولَا الاِستِماعِ مِنکَ ، اِذهَب عَنّی ، وصاحَ بی أصحابُهُ ، فَانصَرَفتُ عَنهُ . (1)

شرح نهج البلاغه فی وَصفِ الأَشتَرِ : کانَ شَدیدَ البَأسِ ، جَوادا رَئیسا حَلیما فَصیحا شاعِرا ، وکانَ یَجمَعُ بَینَ اللَینِ وَالعُنفِ ، فَیَسطو فی مَوضِعِ السَّطوَهِ ، ویَرفُقُ فی مَوضعِ الرِّفقِ . (2)

سیرِ أعلام النّبلاء :مَلِکُ العَرَبِ ، مالِکُ بنُ الحارِثِ النَّخَعِیُّ ، أحَدُ الأَشرافِ وَالأبطالِ المَذکورینَ . حَدَّثَ عَن عُمَرَ ، وخالِدِ بنِ الوَلیدِ ، وفُقِئَت عَینُهُ یَومَ الیَرموکِ . وکانَ شَهما مُطاعا زَعِرا (3) ، أَلَّبُ عَلَی عُثمانَ وقاتَلَهُ ، وکانَ ذا فَصاحَهٍ وبَلاغَهٍ . شَهِدَ صفّینَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام ، وتَمَیَّزَ یَومَئِذٍ ، وکادَ أن یَهزِمَ مُعاوِیَهَ ، فَحَمَلَ عَلَیهِ أصحابُ عَلِیٍّ لَمّا رَأَوا مَصاحِفَ جُندِ الشّامِ عَلَی الأَسِنَّهِ یَدعونَ إلی کِتابِ اللّهِ ، وما أمکَنَهُ مُخالَفَهَ عَلِیٍّ ، فَکَفَّ . (4)

.

1- .وقعه صفّین : ص 155 .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 101 .
3- .من الزَّعارَّه بتشدید الراء ، وتخفّف : الشَّراسَه (تاج العروس : ج 6 ص 463 «زعر») .
4- .سیر أعلام النّبلاء : ج 4 ص 34 الرقم 6 وراجع تاریخ الطبری : ج 5 ص 48 .

وقعه صِفّین به نقل از سنان بن مالک ، در رویارویی طلایه دو سپاه ، پیش از جنگ صِفّین : به ابو اعوَر (فرمانده طلایه سپاه معاویه) گفتم : مالک ، تو را به نبرد تن به تن فرا می خوانَد . پس مدتی دراز ، ساکت ماند و آن گاه گفت : سبُک سری و بداندیشیِ اشتر ، موجب شد که کارگزاران عثمان را از عراق برانَد و نیز موجب تهمت زدن بر عثمان و زشت شمردن نیکی هایش و حق ناشناسی و اظهار دشمنی با او شد . نیز از سبُک سری و بداندیشی اش بود که به خانه و قرارگاه عثمان تاخت و در شمارِ کشندگان او درآمد و اکنون باید از او خونخواهی عثمان کرد . مرا به هماوردی با او نیازی نیست . سنان گفت که به او گفتم : سخنت را گفتی . پس به من گوش بده تا [پاسخت را بدهم و] آگاهت کنم . گفت : من نه به پاسخ تو و نه به شنیدن سخنت نیازی دارم . از نزد من برو ! و سپس یارانش را به بانگ بلند بر سرم کشاند . پس من هم بازگشتم .

شرح نهج البلاغه در توصیف اشتر : بسیار دلیر ، بخشنده ، سَرور ، بردبار ، گشاده زبان و شاعر بود و نرمی و سختی را با هم داشت . در جایگاه سختگیری ، سخت می گرفت و در جایگاه نرمی ، آسانگیر بود .

سِیَر أعلام النبلاء :پادشاه عرب ، مالک بن حارث نَخَعی ، یکی از بزرگان و قهرمانان نامدار است . از عُمر و خالد بن ولید ، حدیث کرده است و چشم او در جنگ یرموک، آسیب دید . زیرک ، پر نفوذ و تندخو (1) بود . به عثمانْ اعتراض کرد و با او مبارزه کرد و از فصاحت و بلاغت، بهره داشت . در صِفّین با علی علیه السلام بود و در آن، برتری اش آشکار شد و نزدیک بود معاویه را به گریز وا دارد که یاران علی علیه السلام چون دیدند لشکر شام ، قرآن ها را بر سر نیزه ها کرده اند و به [داوری]کتاب خدا فرا می خوانند ، به او حمله کردند و او که نمی خواست با علی علیه السلام مخالفت کند ، دست از جنگ کشید .

.

1- .در متن عربی کتاب ، واژه «زَعِر» آمده است که به مرد کم موی نیز اطلاق می شود (ر . ک . لاروس : ج 1 ص 1126 ، بحار الأنوار : ج 54 ص 148) .

شرح نهج البلاغه :قَد رَوَى المُحَدِّثونَ حَديثا يَدُلُّ عَلى فَضيلَهٍ عَظيمَهٍ لِلأَشتَرِ رحمه الله ، وهِىَ شَهادَهٌ قاطِعَهٌ مِنَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله بِأَنَّهُ مُؤمِنٌ ، رَوى هذَا الحَديثَ أبو عُمَرَ بنِ عَبدِ البَرِّ فى كِتابِ الاستيعابِ فى حَرفِ الجيمِ ، فى بابِ «جُندَب» ، قالَ أبو عُمَرَ : لَمّا حَضَرَت أبا ذَرٍّ الوَفاهُ وهُوَ بِالرَّبَذَهِ بَكَت زَوجَتُهُ اُمُّ ذَرٍّ ، فَقالَ لَها : ما يُبكيكِ ؟ فَقالَت : ما لى لا أبكى وأنتَ تَموتُ بِفَلاهٍ مِنَ الأَرضِ ، ولَيسَ عِندى ثَوبٌ يَسَعُکَ كَفَناً ، ولابُدَّ لى مِنَ القِيامِ بِجَهازِکَ ؟ ! فَقالَ : أبشِرى ولا تَبكى ، فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ : «لا يَموتُ بَينَ امرَأَينِ مُسلِمَينِ وَلَدان أو ثَلاثَهٌ ، فَيَصبِرانِ ويَحتَسِبانِ فَيَرَيانِ النّارَ أبَدا» ؛ وقَد ماتَ لَنا ثَلاثَهٌ مِنَ الوُلدِ . وسَمِعتُ أيضا رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لِنَفَرٍ أنَا فيهِم : «لَيموتَنَّ أحَدُكُم بِفَلاهٍ مِنَ الأَرضِ يَشهَدُهُ عِصابَهٌ مِنَ المُؤمِنينَ» ، ولَيسَ مِن اُولئِکَ النَّفَرِ أحَدٌ إلّا وقَد ماتَ فى قَريَهٍ وجَماعَهٍ . فَأَنَا لا أشُکُّ ذلِکَ الرَّجُلُ ، وَاللّهِ ما كَذَبتُ ولا كُذِبتُ ، فَانظُرِى الطَّريقَ . قالَت اُمُّ ذَرٍّ : فَقُلتُ : أنّى وقَد ذَهَبَ الحاجُّ وتَقَطَّعَتِ الطُّرُقُ ؟ ! فَقالَ : اِذهَبى فَتَبَصَّرى . قالَت : فَكُنتُ أشتَدُّ إلَى الكَثيبِ ، فَأَصعَدُ فَأَنظُرُ ، ثُمَّ أرجِعُ إلَيهِ فَاُمَرِّضُهُ ، فَبَينا أنَا وهُوَ عَلى هذِهِ الحالِ إذ أنَا بِرِجالٍ عَلى رِكابِهِم ، كَأَنَّهُمُ الرَّخَمُ (1) ، تَخُبُّ بِهِم رَواحِلُهُم ، فَأَسرَعوا إلَىَّ حَتّى وَقَفوا عَلَىَّ ، وقالوا : يا أمَهَ اللّهِ ، ما لَكِ ؟ فَقُلتُ : اُمرُؤٌ مِنَ المُسلِمينَ يَموتُ ، تُكَفِّنونَهُ ؟ قالوا : ومَن هُوَ ؟ قُلتُ : أبو ذَرٍّ . قالوا : صاحِبُ رَسولِ اللّهِ عليه السلام ؟ قُلتُ : نَعَم ، فَفَدَّوهُ بِآبائِهِم واُمَّهاتِهِم ، وأسرَعوا إلَيه حَتّى دَخَلوا عَلَيهِ ، فَقالَ لَهُم : أبشِروا فَإِنّى سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ لِنَفَرٍ أنَا فيهِم : «لَيَموتَنَّ رَجُلٌ مِنكُم بِفَلاهٍ مِنَ الأَرضِ تَشهَدُهُ عِصابَهٌ مِنَ المُؤمِنينَ» ، ولَيسَ مِن اُولئِکَ النَّفَرِ إلّا وقَد هَلَکَ فى قَريَهٍ وجَماعَهٍ ، وَاللّهِ ما كَذَبتُ ولا كُذِبتُ ، ولَو كانَ عِندى ثَوبٌ يَسَعُنى كَفَنا لى أو لِامرَأَتى لَم اُكَفَّن إلّا فى ثَوبٍ لى أو لَها ؛ وإنّى أنشُدُكُمُ اللّهَ ألّا يُكَفِّنَنى رَجُلٌ مِنكُم كانَ أميرا أو عَريفا (2) أو بَريدا أونَقيبا (3) ! قالَت : ولَيسَ فى اُولئِکَ النَّفَرِ أحَدٌ إلّا وقَد قارَفَ بَعضَ ما قالَ ، إلّا فَتىً مِنَ الأَنصارِ قالَ لَهُ : أنا اُكَفِّنُکَ يا عَمُّ فى رِدائى هذا ، وفى ثَوبَينِ مَعى فى عَيبَتى مِن غَزلِ اُمّى . فَقالَ أبو ذَرٍّ : أنتَ تُكَفِّنُنى ، فَماتَ فَكَفَّنَهُ الأَنصارِىُّ وغَسَّلَهُ النَّفَرُ الَّذينَ حَضَروهُ وقاموا عَلَيهِ ودَفَنوهُ ؛ فى نَفَرٍ كُلُّهُم يَمانٍ . رَوى أبو عُمَرَ بنِ عَبدِ البَرِّ قَبلَ أن يَروِىَ هذَا الحَديثَ فى أوَّلِ بابِ «جُندَب» : كانَ النَّفَرُ الَّذينَ حَضَروا مَوتَ أبى ذَرٍّ بِالرَّبَذَهِ - مُصادَفَهً - جَماعَهً ؛ مِنهُم حُجرُ بنُ الأَدبَرِ ، ومالِکُ بنُ الحارِثِ الأَشتَرُ . قُلتُ : حُجرُ بنُ الأَدبَرِ هُو حُجرُ بنُ عَدِىٍّ الَّذى

قَتَلَهُ مُعاوِيَهُ ، وهُوَ مِنَ أعلامِ الشّيعَهِ وعُظمائِها ، وأمَّا الأشتَرُ فَهُو أشهَرُ فِی الشّیعَهِ مِن أبِی الهُذَیلِ فِی المُعتَزِلَهِ . (4)

.

1- .الرَّخَم : نوعٌ من الطَّیر معروفٌ ، واحدتُه رَخمه (النهایه : ج 2 ص 212 «رخم») .
2- .عَرِیف : وهو القَیّم بأُمور القبیله أو الجَماعه من النّاسِ یَلِی اُمورَهُم ویتعرّف الأمیر منه أحوالهم (النهایه : ج 3 ص 218 «عرف») .
3- .النَقِیب : هو کالعَریف علی القوم المُقَدَّم علیهم ، الَّذی یَتعرَّف أخبارهم ، وینقِّب عن أحوالهم : أی یُفَتِّش (النهایه : ج 5 ص 101 «نقب») .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 99 .

شرح نهج البلاغه :محدّثان ، حدیثی را نقل می کنند که فضیلت بزرگی را از اشتر، نشان می دهد و آن فضیلت ، گواهی محکم پیامبر صلی الله علیه و آله به مؤمن بودن اوست . این حدیث را ابو عمر ابن عبد البَر در کتاب الاستیعاب (حرف جیم ، باب «جُندَب») آورده است . ابو عمر می گوید : چون وفات ابو ذر در رَبَذه نزدیک شد ، همسرش اُمّ ذر به گریه افتاد . ابو ذر به او گفت : چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ گفت : چگونه نگِریم ، در حالی که تو در بیابانی بی آب و علف ، در حال جان دادنی و من لباسی که اندازه کفن تو باشد ندارم و ناچار باید به غسل و کفْن و دفن تو بپردازم ؟ ابو ذر گفت : خوش حال باش و گریه مکن که من شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : «هرگاه پدر و مادر مسلمانی دو یا سه فرزند خود را از دست بدهند و بر آن صبر کنند و پاداش را از خدا بخواهند ، هرگز روی آتش را نمی بینند» و سه فرزند از ما مرده است . نیز شنیدم که پیامبر خدا به عدّه ای که من هم در میان آنها بودم می گوید : «یکی از شما در گوشه ای از بیابان بی آب و علف می میرد و گروهی مؤمن در آن جا حاضر می شوند» و هیچ یک از آن گروه نمانده ، جز آن که در آبادی و یا میان جماعتی مرده است . پس تردیدی ندارم که من ، آن یک نفرم . به خدا سوگند ، نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است . به جادّه ، خوب بنگر . اُمّ ذر می گوید که گفتم : کجا را بنگرم ؟ حاجیان رفته اند و راه ها گسسته شده است! گفت : برو و خوب بنگر . اُمّ ذر می گوید : من به سختی از توده شنْ بالا می رفتم و از بالا نگاه می کردم ، و سپس باز می گشتم و از او پرستاری می کردم . در همین حال ، ناگهان دیدم که مردانی پای در رکاب و به سرعتِ کَرکَس ، چهارنعل می تازند و شتابان به سوی من می آیند . نزد من ایستادند و گفتند : ای کنیز خدا! در چه حالی؟ گفتم : مردی از مسلمانان در حال جان دادن است . او را کَفَن می کنید؟ گفتند : او کیست؟ گفتم : ابو ذر است . گفتند : صحابی پیامبر خدا؟ گفتم : آری . پس قربانْ صدقه او رفتند و شتابان به سوی او آمدند و وارد شدند . ابو ذر به آنان گفت : بشارت دهید که شنیدم پیامبر خدا به گروهی که من هم در میان آنها بودم می گوید : «بی گمان ، مردی از میان شما در گوشه ای از بیابان بی آب و علفی جان می دهد ، در حالی که گروهی از مؤمنان ، نزد او حاضرند» و همه آن گروه ، جز من ، در آبادی و میان مردم جان داده اند و به خدا سوگند ، نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است . اگر پارچه ای از آنِ خود یا همسرم داشتم که به اندازه کفنم بود ، نمی خواستم در پارچه دیگری کفن بشوم . شما را سوگند می دهم که هریک از

شما که امیر ، قَیِّم (1) و یا پیک و یا نقیب (2) است ، مرا کفن نکند . امّ ذر می گوید : در میان آن گروه ، هیچ کس نبود که یکی از اینها نباشد ، جز جوانی از انصار که به ابو ذر گفت : ای عمو! من تو را با این روپوشم کفن می کنم و نیز با دو پارچه ای که در این کیسه دارم و بافته مادرم است . ابو ذر گفت : تو مرا کفن کن . پس جان داد و آن جوان انصاری او را کفن کرد و گروهی که حاضر بودند ، او را غسل دادند و بر او نماز خواندند و به خاکش سپردند ، و همه آنان یمنی بودند . ابو عمر ابن عبد البَر ، پیش از نقل این حدیث و در آغاز باب «جُندب» می گوید : مسافرانی که به طور اتّفاقی به هنگام جان دادن ابو ذر در رَبَذه حضور داشتند ، گروهی بودند که از زمره ایشان ، حُجْر بن اَدْبَر و مالک بن حارث اشتر بودند . من (ابن ابی الحدید) می گویم که حُجْر بن اَدبَر ، همان حجر بن عَدی است که معاویه وی را کُشت و او از مهتران و بزرگان شیعه است ؛ و امّا اشتر ، او در میان شیعه از ابو هذیل در میان معتزله ، مشهورتر است .

.

1- .در متن عربی ، «عریف» آمده است و او همان «قیّم» قبیله است که سرپرستی آنان را به عهده دارد و احوال آنان را به حاکم ، گزارش می دهد (ر . ک : النهایه : ج 3 ص 218) .
2- .نقیب ، بزرگ قبیله است و بازرسی و خبرگیری احوال قبیله را به عهده دارد (ر . ک : النهایه : ج 5 ص 101) .

ص: 528

. .

ص: 529

. .

راجع : ج 6 ص 70 (دور الأشتر فى القتال) . ج 7 ص 12 (استشهاد مالک الأشتر) .

84مالِکُ بنُ حَبیبٍمالک بن حبیب الیربوعی من أصحاب الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام البرره ، وعندما تحرّک الإمام علیه السلام تلقاء صفّین ، ترکه فی الکوفه لیعبّئ النّاس لنصرته . وکان قد ساءه عدم حضوره المعرکه معه ، لکنّ الإمام علیه السلام وعده بالأجر العظیم ، وکان مالک علی شرطه الإمام علیه السلام فی الکوفه . (1)

وقعه صفّین :أخَذَ مالِکُ بنُ حَبیبٍ رَجُلاً وقَد تَخَلَّفَ عَن عَلِیٍّ فَضَرَبَ عُنُقَهُ ، فَبَلَغَ ذلِکَ قَومَهُ ، فَقالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ : اِنطَلِقوا بِنا إلی مالِکٍ ، فَنَتَسَقَّطُهُ لَعَلَّهُ أن یُقِرَّ لَنا بِقَتلِهِ ، فَإِنَّهُ رَجُلٌ أهوَجُ . فَجاؤوا فَقالوا : یا مالِکُ ، قَتَلتَ الرَّجُلَ ؟ قالَ : اُخبِرُکُم أنَّ النّاقَهَ تَرأَمُ (2) وَلَدَها . اُخرُجوا عَنّی قَبَّحَکُمُ اللّهُ ، أخبَرتُکُم أنّی قَتَلتُهُ . (3)

.

1- .وقعه صفّین : ص 133 .
2- .تَعطِف علیه فتشُمُّه وتَتَرَشَّفه (النهایه : ج 2 ص 176 «رأم») .
3- .وقعه صفّین : ص 140 .

84 . مالک بن حبیب

ر . ک : ج 6 ص 71 (نبردِ اشتر و نقش بنیانیِ او در جنگ) . ج 7 ص 13 (شهادت مالک اشتر) .

84مالک بن حبیبمالک بن حبیب یَربوعی از یاران ارجمند امیر مؤمنان علی علیه السلام است . امام علیه السلام در هنگام حرکت به صِفّین ، او را در کوفه باز نهاد تا مردم را برای یاری ایشان بسیج کند . او از این عدم حضور در نبرد ، در رنج بوده است ؛ امّا امام علیه السلام وعده رسیدن به اجری بزرگ را به وی می دهد . مالک ، رئیس نیروی انتظامی علی علیه السلام در کوفه بود .

وقعه صِفّین :مالک بن حبیب، مردی را که از فرمان بسیج علی علیه السلام تن زده بود، دستگیر کرد و گردن زد. این خبر به قوم آن مرد رسید . به یکدیگر گفتند : نزد مالک بن حبیب می رویم و از زیر زبانش می کشیم ؛ چرا که وی مردی بی خرد و تند مزاج است و شاید به قتل او اقرار کند. نزد او آمدند و گفتند : ای مالک! تو آن مرد را کشتی؟ مالک گفت : می خواستید چون شتر که بچّه اش را نوازش می کند [من هم او را بنوازم] ؟ از پیش من بروید . خداوند ، رویتان را زشت کند . من به صراحت می گویم که او را کشتم .

.

85مالِکُ بنُ کَعْبٍمالک بن کعب الأرحبی من أصحاب الإمام علیّ علیه السلام ومن أرکان حکومته کان والیاً علی عین التمر (1) ، وبهقباذات (2) ، مضافاً إلی إشرافه علی عمل سائر المسؤولین فی الکوفه والجزیره . وممّا یُثنی علیه شجاعته الّتی أبداها قبال هجوم النّعمان بن بشیر علی عین التمر ؛ فإنّه واجه جیش النّعمان الّذی قوامه ألفی فارس بسریّه قوامها مئه مقاتل فقط ، حتی وصل الإسناد العسکری إلیه ، واضطرّ النّعمان إلی الفرار (3) . کما استدعی لمواجهه جیش مسلم بن عقبه المری فی دومه الجندل ، فکان موفّقاً فی هذه المهمّه أیضاً . وممّا یدلّ علی حسن معرفته ؛ إظهار استعداده لإعانه محمّد بن أبی بکر فی الوقت الّذی لم یلبِّ دعوه الإمام أحد .

الإمام علیّ علیه السلام مِن کِتابِهِ إلی مالِکِ بنِ کَعبٍ الأَرحَبِیِّ : إنّی وَلَّیتُکَ مَعونَهَ البِهقُباذاتِ ، فَآثِر طاعَهَ اللّهِ ، وَاعلَم أنَّ الدُّنیا فانِیَهٌ، وَالآخِرَهَ آتِیَهٌ ، وَاعمَل صالِحا تُجزَ خَیرا ، فَإِنَّ عَمَلَ ابنَ آدَمَ مَحفوظٌ عَلَیهِ وإنَّهُ مَجزِیٌّ بِهِ ، فَعَلَ اللّهُ بِنا وبِکَ خَیرا ، وَالسَّلامُ . (4)

الإمام علیّ علیه السلام فی کِتابِهِ إلی کَعبِ بنِ مالِکٍ (5) : أمّا بَعدُ ، فَاستَخلِف عَلی عَمَلِکَ ، وَاخرُج فی طائِفَهٍ مِن أصحابِکَ حَتّی تَمُرَّ بِأرضِ کورَهِ السَّوادِ (6) ، فَتَسأَلَ عَن عُمّالی وتَنظُرَ فی سیرَتِهِم فیما بَینَ دِجلَهَ وَالعُذَیبِ (7) ، ثُمَّ ارجِع إلَی البِهقُباذاتِ فَتَوَلَّ مَعونَتَها ، وَاعمَل بِطاعَهِ اللّهِ فیما وَلّاکَ مِنها . وَاعلَم أنَّ کُلَّ عَمَلِ ابنِ آدَمَ مَحفوظٌ عَلَیهِ مَجزِیٌّ بِهِ ، فَاصنَع خَیرا صَنَعَ اللّهُ بِنا وبِکَ خَیرا، وأعلِمنِی الصِّدقَ فیما صَنَعتَ . وَالسَّلامُ . (8)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 447 .
2- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 393 .
3- .الغارات : ج 2 ص 456 .
4- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 393 .
5- .الظاهر أنّ الصحیح هو «مالک بن کعب» ؛ لعدم وجود عامل للإمام علیه السلام باسم «کعب بن مالک» ، بل إنّ کعب بن مالک ممّن لم یبایع الإمام ، وأمّا مالک بن کعب فهو من عمّاله وممّن یعتمد علیه .

6- .السَّواد : أراضي وقرى العراق وضياعها الّتى افتتحها المسلمون على عهد عمر بن الخطّاب ؛ سُمّى بذلک لسواده بالزروع والنّخيل والأشجار (راجع معجم البلدان : ج 3 ص 272) .
7- .العُذَيْب : تصغير العذب ؛ وهو الماء الطيّب ، وهو ماء بين القادسيّه والمغيثه ، بينه وبين القادسيّه أربعه أميال ، وإلى المغيثه اثنان وثلاثون ميلاً (معجم البلدان : ج 4 ص 92) .
8- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 204 .

85 . مالک بن کعب

85مالک بن کعبمالک بن کعب اَرحَبی ، از یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام است . او فرماندار عین التَّمر و بهقبادات بود و علاوه بر آن ، مسئولیت بازرسی از عملکرد سایر کارگزاران منطقه کوفه و جزیره را هم بر عهده داشت . شجاعت او در مقابله با یورش نعمان بن بشیر به عین التمر ، قابل ستایش است . او تنها با یکصد سرباز در مقابل لشکر دو هزار نفری نعمان ، ایستادگی کرد و بعد از رسیدن نیروهای کمکی ، نعمان را به فرار وا داشت . او همچنین برای مقابله با سپاه مسلم بن عُقْبه مرّی به دَوْمَهُ الجَندَلْ اعزام شد و در این مأموریت نیز موفّق بود . اعلام آمادگی او برای کمک به محمد بن ابی بکر ، هنگامی که هیچ کس به درخواست امام علی علیه السلام پاسخ نداد ، حاکی از معرفت اوست .

امام علی علیه السلام از نامه اش به مالک بن کعب اَرحَبی : من تو را به حکومت بهقبادات گماردم . پس اطاعت از خدا را [بر هر چیزی] مقدّم بدار و بدان که دنیا رونده است و آخرت در پیش ؛ و کار نیک کن تا پاداش نیکو ببری که عمل آدمی زاده ، محفوظ است و جزایش را می گیرد . خداوند با ما و شما به نیکی رفتار کند ! والسلام !

امام علی علیه السلام در نامه اش به مالک بن کعب (1) : امّا بعد ؛ بر کارت جانشینی بگمار و با گروهی از یارانت بیرون شو تا به زمین های حاصلخیز [و پُر از درخت]کناره رود برسی و درباره کارگزاران من در میان دجله و عُذَیب، (2) پرس و جو کنی و در رفتارشان دقّت کنی . سپس به بهقبادات بازگرد و امور آن را سرپرستی کن و در آنچه خداوند ، سرپرستی اش را به عهده تو گذاشته ، از او اطاعت کن و بدان که همه اعمال آدمی زاده ، برای او حفظ می شود و جزایش را می گیرد . و نیکی کن که خداوند با ما و تو به نیکی رفتار کند؛ و در آنچه انجام می دهی، به من صداقت نشان بده . والسلام !

.

1- .در منبع اصلی ، «کعب بن مالک» است ؛ امّا با توجّه به نبودن شخصی با این نام در میان کارگزاران امام علیه السلام از یک سو و محل مأموریت

و متن نامه از سوی دیگر ، صحیحْ همان است که آورده ایم .
2- .عُذَیب ، رودی میان قادسیه و مُغیثه است که تا قادسیه چهار میل و تا مغیثه ، سی و دو میلْ فاصله دارد (معجم البلدان : ج 4 ص 92) .

الإمام علىّ عليه السلام فى كِتابِهِ إلى كعبِ بنِ مالِكٍ : أمّا بَعدُ ، فَاستَخلِف عَلى عَمَلِکَ ، وَاخرُج فى طائِفَةٍ مِن أصحابِکَ حَتّى تَمُرَّ بِأرضِ السَّوادِ كورَةً كورَةً ، فَتَسأَلَهُم عَن عُمّالِهِم ، وتَنظُرَ فى سيرَتِهِم ، حَتّى تَمُرَّ بِمَن كانَ مِنهُم فيما بَينَ دِجلَةَ وَالفُراتِ ، ثُمَّ ارجِع إلَى البِهقُباذاتِ فَتَوَلَّ مَعونَتَها ، وَاعمَل بِطاعَةِ اللّهِ فيما وَلّاکَ مِنها . وَاعلَم أنَّ الدُّنيا فانِيَةٌ وأنَّ الآخِرَةَ آتِيَةٌ ، وأنَّ عَمَلَ ابنَ آدَمَ مَحفوظٌ عَلَيهِ ، وأنَّکَ مَجزِىٌّ بِما أسلَفتَ ، وقادِمٌ عَلى ما قَدَّمتَ مِن خَيرٍ ، فَاصنَع خَيرا تَجِد خَيرا . (1)

الغارات عن عبد اللّه بن حوزه الأزدى :كُنتُ مَعَ مالِكِ بنِ كَعبٍ حينَ نَزَلَ بِنَا النُّعمانُ بنُ بَشيرٍ وهُوَ فى ألفَينِ ، وما نَحنُ إلّا مِئَةٌ ، فَقالَ لَنا : قاتِلوهُم فِى القَريَهِ وَاجعَلُوا الجُدُرَ فى ظُهورِكُم ، ولا تُلقوا بِأيديكُم إلَى التَّهلُكَهِ ، وَاعلَموا أنَّ اللّهَ تَعالى يَنصُرُ العَشَرَهَ عَلَى المِئَهِ ، وَالمِئَهَ عَلَى الألفِ ، وَالقَليلَ عَلَى الكَثيرِ مِمّا يَفعَلُ اللّهُ ذلِکَ . ثُمَّ قالَ : إنَّ أقرَبَ مَن هاهُنا إلَينا مِن شيعَهِ عَلِىٍّ عليه السلام وأنصارِهِ وعُمّالِهِ قَرَظَهُ بنُ كَعبٍ ومِخنَفُ بنُ سُلَيمٍ ، فَاركُض إلَيهِما وأعلِمهُما حالَنا ، وقُل لَهُما فَليَنصُرانا بِمَا استَطاعا . فَأقبَلتُ أركُضُ وقَد تَرَكتُهُ وأصحابَهُ ، وإنَّهُم لَيَترامَونَ بِالنَّبلِ ، فَمَرَرتُ بِقَرَظَهَ بنِ كَعبٍ فَاستَغَثتُهُ ، فَقالَ : إنَّما أنَا صاحِبُ خَراجٍ وما مَعى أحَدٌ اُغيثُهُ بِهِ ، فَمَضَيتُ حَتّى أتَيتُ مِخنَفَ بنَ سُلَيمٍ فَأخبَرتُهُ الخَبَرَ ، فَسَرَّحَ مَعى عَبدَ الرَّحمنِ بنِ مِخنَفٍ فى خَمسينَ رَجُلاً ، وقاتَلَهُم مالِكُ بنُ كَعبٍ وأصحابُهُ إلَى العَصرِ ، فَأتَيناهُ وقَد كَسَرَ هُوَ وأصحابَهُ جُفونَ (2) سُيوفِهِم وَاستَسلَموا لِلمَوتِ ، فَلَو أبطَأنا عَنهُم هَلَكوا ، فَما هُوَ إلّا أن رَآنا أهلُ الشّامِ قَد أقبَلنا عَلَيهِم أخَذوا يَنكُصونَ عَنهُم ويَرتَفِعونَ ، ورَآنا مالِكٌ وأصحابُهُ فَشَدّوا عَلَيهِم حَتّى دَفَعوهُم عَنِ القَريَهِ وَاستَعرَضناهُم ، فَصَرَعنا مِنهُم رِجالاً ثَلاثَهً وَارتَفَعَ القَومُ عَنّا ، وظَنّوا أنَّ وَراءَنا مَدَدا ، ولَو ظَنّوا أنَّهُ لَيسَ غَيرُنا لَأقبَلوا عَلَينا وأهلَكونا ، وحالَ بَينَنا وبَينَهُمُ اللَّيلُ فَانصَرَفوا إلى أرضِهِم . وكَتَبَ مالِكُ بنُ كَعبٍ إلى عَلِىٍّ عليه السلام : أمّا بَعدُ ، فَقَد نَزَلَ بِنَا النُّعمانُ بنُ بَشيرٍ فى جَمعٍ مِن أهلِ الشّامِ كَالظّاهِرِ عَلَينا ، وكانَ عُظمُ أصحابى مُتَفَرِّقينَ ، وكُنّا لِلَّذى كانَ مِنهُم آمِنينَ ، فَخَرَجنا إلَيهِم رِجالاً مُصلِتينَ (3) فَقاتَلناهُم حَتَّى المَساءِ ، وَاستَصرَخنا مِخنَفَ بنَ سُلَيمٍ ، فَبَعَثَ إلَينا رِجالاً مِن شيعَهِ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِىٍّ عليه السلام ووَلَدَهُ عِندَ المَساءِ ، فَنِعمَ الفَتى ونِعمَ الأنصارُ كانوا ، فَحَمَلنا عَلى عَدُوِّنا وشَدَدنا عَلَيهِم ، فَأنزَلَ اللّهُ عَلَينا نَصرَهُ وهَزَمَ عَدُوَّهُ وأعَزَّ جُندَهُ ، وَالحَمدُلِلّهِ رَبِّ العالَمينَ ، وَالسَّلامُ عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ورَحمَهُ اللّهِ وبَرَكاتُهُ . قالَ : لَمّا وَرَدَ الكِتابُ عَلى عَلِىٍّ عليه السلام قَرَأهُ عَلى أهلِ

الكوفَهِ فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ ، ثُمَّ نَظَرَ إلى جُلَسائِهِ فَقالَ : الحَمدُلِلّهِ ، ونَدِمَ أكثَرُهُم . (4)

.

1- .الخراج لأبى يوسف : ص 118 ، نهج السعاده : ج 4 ص 137 وفيه «باقيه» بدل «آتيه» .
2- .جفون السُّيُوف : أغمادُها ، واحِدُها جفن (النهايه : ج 1 ص 280 «جفن») .
3- .أصلَتَ السَّيفَ : إذا جَرَّدَه من غِمده (النهايه : ج 3 ص 45 «صلت») .
4- .الغارات : ج 2 ص 456 وراجع تاريخ الطبرى : ج 5 ص 133 .

امام علی علیه السلام در نامه اش به کعب بن مالک : امّا بعد ؛ بر کارت جانشینی بگمار و با گروهی از یارانت بیرون شو و منطقه به منطقه برو تا به زمین های حاصلخیز کناره رود برسی و درباره یکایک کارگزاران آن جا از دجله تا فرات ، پرس و جو کن و در رفتارشان بنگر . سپس به بهقبادات بازگرد و امور آن را سرپرستی کن و در آنچه خداوند ، سرپرستی اش را به عهده تو گذاشته ، از او اطاعت کن و بدان که دنیا رونده است و آخرت در پیش ؛ و عمل آدمی زاده محفوظ است . هرچه کرده ای جزایش را می گیری و بر هر خیری که پیش فرستاده ای ، در می آیی . پس نیکی کن تا نیکی یابی .

الغارات به نقل از عبد اللّه بن حوزه آزْدی : هنگامی که نعمان بن بشیر با دو هزار سوار به ما حمله کرد ، من با مالک بن کعب بودم و ما تنها صد نفر بودیم . مالک به ما گفت : در همان ده با آنها بجنگید و دیوار را در پشت خود گیرید و با دست خود ، خود را به هلاکت نیفکنید و بدانید که خداوند متعال ، ده نفر را بر صد نفر ، و صد نفر را بر هزار نفر ، و اندک را بر فراوان ، نصرت می دهد و خدا از این گونه کارها می کند . سپس گفت : از میان پیروان ، یاوران و کارگزاران علی علیه السلام ، نزدیک ترین افراد به ما، قَرَظَه بن کعب و مِخْنَف بن سلیم هستند . پس به سوی آنها بتاز و از حال و وضعیت ما آگاهشان کن و به آنها بگو به هر گونه که می توانند ، به ما کمک کنند . پس من به تاخت به سوی آنها رفتم و مالک و یارانش را در حالی که تیراندازی می کردند ، پشت سر نهادم . پس به قرظه بن کعب رسیدم و از او یاری خواستم . گفت : من مأمور جمع آوری مالیاتم و نیرویی با من نیست تا مالک بن کعب را با آن ، یاری دهم . سپس رفتم تا به مِخْنف بن سلیم رسیدم و خبر را به او دادم . پسرش عبد الرحمان را با پنجاه مرد، همراه من فرستاد و [از آن سو،]مالک بن کعب و یارانش تا عصر ، پایداری کرده بودند . پس نزد آنان آمدیم و [دیدیم که]او و یارانش غلاف شمشیرهایشان را شکسته و آماده مرگ گشته اند و اگر دیر رسیده بودیم ، هلاک شده بودند . هیچ چیزْ این سرنوشت را دگرگون نکرد ، جز آن که شامیان دیدند ما به سوی آنها می آییم . پس عقب نشستند و بازگشتند و مالک و یارانش ما را دیدند . از این رو ، بر شامیان ، سخت یورش بردند تا آن که آنان را از دِه ، بیرون کردند و ما راه بر آنان گرفتیم و سه تن از آنان را به خاک افکندیم و بقیه فرار کردند و گمان می کردند که نیروی کمکی در پشتِ سر ماست و اگر می دانستند که جز ما نیرویی نیست ، به

ما رو می کردند و ما را هلاک می کردند . شب ، میان ما و آنها فاصله انداخت و به سرزمین خود بازگشتند. و مالک بن کعب به علی علیه السلام نوشت : امّا بعد ؛ نعمان بن بشیر با گروهی از شامیان ، همچون چیرگان بر ما درآمد و بیشتر یارانم پراکنده بودند و ما خود را از این گونه کارهایشان ایمن می پنداشتیم . پس با پای پیاده و شمشیرِ از نیام کشیده به سوی آنان رفتیم و تا عصر با آنان جنگیدیم و از مخنف بن سلیم ، کمک خواستیم و او مردانی از پیروان امیر مؤمنان علی و نیز پسر خود را به هنگام عصر برای ما فرستاد . چه جوان خوب و چه یاوران نیکویی بودند ! پس بر دشمن ، یورش بردیم و بر آنان سخت گرفتیم و خدا نیز نصرتش را بر ما نازل کرد و دشمنش را فراری داد و لشکر خود را پیروز کرد . و سپاس ، ویژه خدای جهانیان است و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ، ای امیر مؤمنان ! چون نامه به علی علیه السلام رسید ، آن را بر کوفیان خواند و خدا را سپاس گفت و او را ستود . سپس به همنشینان خود نگریست و گفت : «خدای را سپاس» ، و بیشتر آنان پشیمان شدند .

.

ص: 536

. .

ص: 537

. .

أنساب الأشراف :بَعَثَ مُعاوِيَهُ [مُسلِمَ] بنَ عُقبَهَ المَرِّىَّ إلى أهلِ دَومَهِ الجَندَلِ (1) وكانوا قَد تَوَقَّفوا عَنِ البَيعَهِ لِعَلِىٍّ ومُعاوِيَهَ جَميعا فَدَعاهُم إلى طاعَهِ مُعاوِيَهَ وبَيعَتِهِ ، وبَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا فَبَعَثَ إلى مالِکِ بنِ کَعبٍ الهَمدانِىِّ أن خَلِّف عَلى عَمَلِکَ مَن تَثِقُ بِهِ وأقبِل إلَىَّ . فَفَعَلَ وَاستَخلَفَ عَبدَ الرَّحمنِ بنَ عَبدِ اللّهِ الکِندِىَّ ، فَبَعَثَهُ عَلِىٌّ إلى دَومَهِ الجَندَلِ فى ألفِ فارِسٍ ، فَلَم يَشعُرِ مُسلِمٌ إلّا وقَد وافاهُ ، فَاقتَتَلوا يَوما ثُمَّ انصَرَفَ مُسلِمٌ مُنهَزِما ، وأقامَ مالِکٌ أيّاما يَدعو أهلَ دَومَهِ الجَندَلِ إلَى البَيعَهِ لِعَلِىٍّ ، فَلَم يَفعَلوا وقالوا : لا نُبايِعُ حَتّى يَجتَمِعَ النّاسُ عَلى إمامٍ . فَانصَرَفَ . (2)

تاريخ الطبرى بَعدَ أن ذَکَرَ خُطبَهَ الإمامِ عليه السلام يَستَنفِرُ النّاسَ لِاِغاثَهِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَکرٍ وأصحابِهِ ، وعَدَمَ استِجابَهِ النّاسِ لَهُ عليه السلام : فَقامَ إلَيهِ مالِکُ بنُ کَعبٍ الهَمدانِىُّ ثُمَّ الأرحَبِىُّ ، فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، اندُبِ النّاسَ فَإِنَّهُ لا عِطرَ بَعدَ عَروسٍ (3) ، لِمِثلِ هذَا اليَومِ کُنتُ أدَّخِرُ نَفسى ، وَالأجرُ لا يَأتى إلّا بِالکَرَّهِ (4) . اِتَّقوا اللّهَ وأجيبوا إمامَکُم ، وَانصُروا دَعوَتَهَ ، وقاتِلوا عَدُوَّهُ ، أنَا أسيرُ إلَيها يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : فَأمَرَ عَلِىٌّ مُنادِيَهُ سَعدا ، فَنادى فِى النّاسِ : ألَا انتَدِبوا إلى مِصرَ مَعَ مالِکِ بنِ کَعبٍ . (5)

.

1- .دَوْمَه الجَنْدل : موضع على سبع مراحل من دمشق ، بينها وبين مدينه الرسول صلى الله عليه و آله ، ويطلق عليها اليوم «الجوف» ، وقد جرت فيها قضيّه التحكيم (راجع معجم البلدان : ج 2 ص 487) .
2- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 225 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 429 نحوه وراجع الغارات : ج 2 ص 459 .
3- .لا مَخبَأ لِعِطرٍ بَعدَ عَرُوسٍ ، ويُروى : لا عِطرَ بعد عَرُوسٍ : أوّل من قال ذلک امرأهٌ من عُذرَه، يُقال لها أسماء بنت عبد اللّه ، وكان لها زوجٌ من بنى عمِّها يُقال له عروس ، فمات عنها... ، فقالت: لا عِطرَ بعد عَرُوس ، فذهبت مثلاً يضرب لمن لا يُدَّخَرُ عنه نَفيسٌ (مجمع الأمثال : ج 3 ص 151 الرقم 3491) .
4- .فى الغارات : «بِالكُرهِ» ، وكلاهما يصحّ .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 107 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 414 نحوه ؛ الغارات : ج 1 ص 292 .

أنساب الأشراف :معاویه ، مُسلم بن عُقْبه مرّی را به سوی مردم دَوْمَهُ الجَندَل (1) فرستاد و آنان از بیعت با علی علیه السلام و معاویه سر باز زده بودند . پس آنان را به اطاعت از معاویه و بیعت با او فرا خواند و خبر این کار به علی علیه السلام رسید . پس به مالک بن کعب همْدانی پیغام داد که یکی از افراد مورد اعتمادت را به جای خود بگمار و به سوی من بیا . مالک نیز چنین کرد و عبد الرحمان بن عبد اللّه کِنْدی را به جای خود نهاد . علی علیه السلام هم او را با هزار سوار به سوی دومه الجندل فرستاد و او چنان رفت که مسلم [بن عقبه] از آنان آگاه نشد تا زمانی که مالک به او رسید . آن گاه ، یک روز جنگیدند و مسلم پا به فرار گذاشت و مالک ، چند روزی در دومه الجندل ماند و مردم آن جا را به بیعت با امام علی علیه السلام دعوت کرد ؛ امّا نپذیرفتند و گفتند : ما بیعت نمی کنیم تا این که مردم به گِرد یک پیشوا جمع شوند . پس مالک بازگشت .

تاریخ الطبری پس از یاد کردِ خطبه علی علیه السلام که مردم را برای یاری دادن به محمّد بن ابی بکر و یاران او به کوچ فرا خواند ، ولی آنان پاسخ مثبت ندادند: پس مالک بن کعب هَمْدانی اَرحَبی برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان ! مردم را فرا خوان که اکنون ، هنگام ذخیره کردن نیرویی برای آینده نیست . برای چنین روزی ، خود را ذخیره کرده بودم و پاداش ، جز با حمله کردن در جنگ ، حاصل نمی آید . [ای مردم !] از خدا پروا کنید و به امامتان پاسخ دهید و خواسته اش را برآورده کنید و با دشمنش بجنگید . ای امیر مؤمنان ! من خود به سوی او می روم . علی علیه السلام به جارچی خود ، سعد ، فرمان داد که در میان مردمْ ندا دهد : هان ! با مالک بن کعب به سوی مصر ، روانه شوید .

.

1- .دَوْمَهُ الجَنْدَل ، شهری در میان دمشق و مدینه است و تا دمشق ، هفت روز راه پیاده فاصله دارد . امروزه به آن ، «جوف» می گویند و ماجرای حکمیّت در آن جا واقع شد (ر . ک : معجم البلدان : ج 2 ص 487) .

86مُحَمَّدُ بنُ أبی بَکرٍهو محمّد بن عبد اللّه بن عثمان وهو محمّد بن أبی بکر بن أبی قُحافه ، وأُمّه أسماء بنت عُمَیس ، وُلد فی حجّه الوداع [سنه 10 ه] بذی الحُلَیفه (1) ، فی وقتٍ کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله قد تهیّأ مع جمیع أصحابه لأداء حجّه الوداع . أُمّه أسماء بنت عُمَیس . کانت فی البدایه زوجه جعفر بن أبی طالب (2) وهاجرت معه إلی الحبشه (3) . وبعد استشهاد جعفر تزوّجها أبو بکر (4) ، وبعد موته تزوّجها أمیر المؤمنین علیه السلام . فانتقلت إلی بیته مع أولادها وفیهم محمّد الّذی کان یومئذٍ ابن ثلاث سنین (5) . نشأ فی حِجر الإمام علیه السلام (6) إلی جانب الحسن والحسین علیهماالسلام ، وامتزجت روحه بمعرفه وحبّ أهل البیت علیهم السلام وکان الإمام علیه السلام یقول أحیانا ملاطفا : محمّد ابنی من صُلب أبی بکر (7) . وکان محمّد فی مصر أیّام حکومه عثمان ، وبدأ فیها تعنیفه وانتقاده له (8) ، واشترک فی الثوره علیه (9) . وکان إلی جانب الإمام علیه السلام بعد تصدّیه للخلافه . وهو الّذی حمل کتابه إلی أهل الکوفه قبل نشوب حرب الجمل (10) ، وکان علی الرجّاله فیها (11) . وبعد غلبه الإمام علیه السلام تولّی متابعه الشؤون المتعلّقه بعائشه بأمر الإمام علیه السلام (12) ، وأعادها إلی المدینه (13) . کان محمّد مجدّا فی الجهاد والعباده ، ولجدّه فی عبادته سُمّی عابد قریش 14 . وهو جدّ الإمام الصادق علیه السلام من الاُمّهات (14) . ولّاه الإمام علیه السلام علی مصر سنه 36ه بعد عزل قیس بن سعد عنها (15) . ولمّا تخاذل أصحاب الإمام عن نصرته علیه السلام وترکوه وحیداً ، اغتنم معاویه هذه الفرصه واستطاع أن یغتال هذا النّصیر المخلص بأُسلوب غادر خبیث ، واستطاع حینئذٍ أن یسخّر مصر تحت قدرته (16) . کان الإمام علیه السلام یُثنی علیه ویذکره بخیر فی مناسبات مختلفه ویقول : «لَقَد کانَ إلَیَّ حَبیبا، وکانَ لی رَبیبا (17) ، فَعِندَ اللّهِ نَحتَسِبُهُ وَلَدا ناصِحا، وعامِلاً کادِحا، وسَیفا قاطعا، ورُکنا دافِعا» . 19

.

1- .صحیح مسلم : ج 2 ص 887 ح 147 ، التاریخ الکبیر : ج 1 ص 124 الرقم 369 ، أنساب الأشراف : ج 1 ص 474 ، تاریخ الإسلام للذهبی : ج 3 ص 600 ، الاستیعاب : ج 3 ص 422 الرقم 2348 .
2- .اُسد الغابه : ج 1 ص 544 الرقم 759، الاستیعاب : ج 1 ص 313 الرقم 331، مروج الذهب : ج 2 ص 306، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 53 .
3- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 53 .

4- .مروج الذهب : ج 2 ص 307 ، اَسد الغابه : ج 5 ص 97 الرقم 4751 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 53 .
5- .مروج الذهب : ج 2 ص 307 ، الاستيعاب : ج 3 ص 422 الرقم 2348 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 97 الرقم 4751 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 173 .
6- .الاستيعاب : ج 3 ص 422 الرقم 2348 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 98 الرقم 4751 ، الإصابه : ج 6 ص 194 الرقم 8313 ، مروج الذهب : ج 2 ص 307 وفيه «ربّاه علىّ بن أبى طالب» .
7- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 292 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 254 .
8- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 73 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 163 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 357 و ص 372 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 601 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 98 الرقم 4751 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 175 .
9- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 477 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 326 .
10- .الجمل : ص 319 ؛ تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 485 ، العقد الفريد : ج 3 ص 314 ، الاستيعاب : ج 3 ص 422 الرقم 2348 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 98 الرقم 4751 .
11- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 534 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 348 .
12- .الأخبار الطوال : ص 152 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 348 .
13- .مروج الذهب : ج 2 ص 307 ، المعارف لابن قتيبه : ص 175 ، شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 54 وفيهما «كان محمّد من نسّاک قريش» .
14- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 554 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 356 ؛ الغارات : ج 1 ص 219 .
15- .راجع : ج 7 ص 86 (استشهاد محمّد بن أبى بكر) .
16- .نهج البلاغه : الخطبه 68 ، الغارات : ج 1 ص 301 وليس فيه «إلىَّ حبيبا» .
17- .نهج البلاغه : الكتاب 35 .

86 . محمّد بن ابی بکر

86محمّد بن ابی بکرمحمّد بن عبد اللّه بن عثمان یا همان محمّد بن ابی بکر بن ابی قحافه ، به سال دهم هجری در ذوالحُلَیفه به دنیا آمد . در آن هنگام ، پیامبر خدا به همراه همه یاران خود ، برای برگزاری آخرین حج ، از مدینه آهنگ مکّه کرده بود . مادر او اسماء بنت عُمَیس است که ابتدا همسر جعفر بن ابی طالب بود و همراه او به حبشه هجرت کرد و پس از شهادت جعفر ، با ابوبکر (خلیفه اوّل) ، ازدواج کرد و پس از مرگ ابوبکر ، علی علیه السلام او را به همسری برگزید و او با فرزندانش از جمله محمّد که سه ساله بود به خانه مولا علیه السلام رفت . بدین سان ، محمّد در دامان علی علیه السلام رشد کرد و در کنار حسن و حسین علیهماالسلام بالید و جانش با آگاهی های درست و عشق به اهل بیت علیهم السلام درآمیخت . علی علیه السلام گاه با لطافت می فرمود : «محمّد ، پسر من از پشت ابوبکر است» . محمّد به روزگار خلافت عثمان ، در مصر بود که شماتت و انتقاد بر عثمان را آغاز کرد و در شورش علیه عثمان ، شرکت جُست . وی ، پس از به خلافت رسیدن علی علیه السلام در کنار ایشان بود و قبل از جنگ جمل ، پیام امام علیه السلام را برای کوفیان برد و در جنگ جمل ، فرماندهی پیاده نظام را به عهده داشت . پس از پیروزی امام علیه السلام در جنگ جمل ، پیگیری کارهای مربوط به عایشه را به دستور امام علیه السلام بر عهده گرفت و او را به مدینه بازگردانْد . محمّد ، در جهاد و عبادت ، سختکوش بود و به خاطر سختکوشی او در عبادت ، وی را «عابد قریش» می نامیدند . (1) وی ، جدّ مادری امام صادق علیه السلام است . (2) به سال 36 هجری و پس از عزل قیس بن سعد از حکومت مصر ، علی علیه السلام محمّد را به حکومت آن جا گمارد و چون یاران امام علیه السلام دست از یاری کشیدند و ایشان را تنها نهادند ، معاویه از این فرصت ، سود جُست و توانست با حیله گری و خباثت ، این یاور با اخلاص امام علیه السلام را فریب دهد و او را بکشد و بدین شیوه بر مصر ، دست یابد . (3) علی علیه السلام در مناسبت های مختلفی محمّد را می ستود و او را به نیکی یاد می کرد و می گفت : «او محبوب و دست پرورده من بود . پاداش مصیبتش را از خدا خواهانیم . فرزندی خیرخواه و کارگزاری کوشا و تیغی بُرنده و رُکنی باز دارنده بود .

.

1- .در المعارف : ص 175 و شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 54 آمده است : «محمّد ، از پارسایان قریش بود» .
2- .احتمالاً کلام منقول از امام صادق علیه السلام : «ابو بکر ، دو بارْ مرا پدید آورد» نیز اشاره به این موضوع دارد ؛ چون مادر ایشان ، اُمّ فَروه ، فرزند قاسم بن محمّد بن ابی بکر است و مادر امّ فروه نیز ، اسماء ، دختر عبد الرحمان بن ابی بکر است .
3- .ر .ک : ج 7 ص 87 (شهادت محمّد بن ابی بکر) .

ص: 542

. .

ص: 543

. .

صحيح مسلم عن جابر بن عبد اللّه الأنصارى فى ذِكرِ حَجَّهِ الوَداعِ : حَتّى أتَينا ذَا الحُليفَهِ فَوَلَدَت أسماءُ بِنتُ عُمَيسٍ مُحَمَّدَ بنَ أبى بَكرٍ . (1)

اُسد الغابه فى ذِكرِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : كانَ لَهُ فَضلٌ وعِبادَهٌ ، وكانَ عَلِىٌّ يُثنى عَلَيهِ ، وهُوَ أخو عَبدِ اللّهِ بنِ جَعفَرٍ لِاُمِّهِ ، وأخو يَحيَى بنِ عَلِىٍّ لِاُمِّهِ . (2)

اُسد الغابه فى ذِكرِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ : تَزَوَّجَ عَلِىٌّ بِاُمِّهِ أسماءَ بِنتِ عُمَيسٍ بَعدَ وَفاهِ أبى بَكرٍ ، وكانَ أبو بَكرٍ تَزَوَّجَها بَعدَ قَتلِ جَعفَرِ بنِ أبى طالِبٍ ، وكانَ رَبيبُهُ فى حِجرِهِ . وشَهِدَ مَعَ عَلِىٍّ الجَمَلَ ، وكانَ عَلَى الرَجّالَهِ ، وشَهِدَ مَعَهُ صِفّينَ ، ثُمَّ وَلّاهُ مِصرَ فَقُتِلَ بِها . (3)

شرح نهج البلاغه :كانَ مُحَمَّدٌ رَبيبَهُ وخِرّيجَهُ ، وجاريا عِندَهُ مَجرى أولادِهِ ، رَضَعَ الوِلاءَ وَالتَّشَيُّعَ مُذ زَمَنِ الصِّبا ، فَنَشَأ عَلَيهِ ، فَلَم يَكُن يَعرِفُ لَهُ أبا غَيرَ عَلِىٍّ ، ولا يَعتَقِدُ لِأَحَدٍ فَضيلَهً غَيرَهُ ، حَتّى قالَ عَلِىٌّ عليه السلام : «مُحَمَّدٌ ابنى مِن صُلبِ أبى بَكرٍ» . (4)

.

1- .صحيح مسلم : ج 2 ص 887 ح 1218 .
2- .اُسد الغابه : ج 5 ص 98 الرقم 4751 وراجع الطبقات الكبرى : ج 4 ص 34 .
3- .اُسد الغابه : ج 5 ص 97 الرقم 4751 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 6 ص 53 .

صحیح مسلم به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری ، در یادکردِ حَجه الوداع : و چون به [میقات] ذو الحُلَیفه رسیدیم ، اسماء بنت عُمَیس ، محمّد بن ابی بکر را به دنیا آورد .

اُسد الغابه در یادکردِ محمّد بن ابی بکر : فاضل و عابد بود و علی علیه السلام او را می ستود و او برادر مادریِ عبد اللّه بن جعفر و برادر مادریِ یحیی بن علی بود .

اُسد الغابه در یادکردِ محمّد بن ابی بکر : علی علیه السلام پس از وفات ابوبکر ، با مادر او (اسماء بنت عمیس) ازدواج کرد و ابوبکر ، پس از شهادت جعفر بن ابی طالب ، با او ازدواج کرده بود و محمّد ، در دامان علی علیه السلام بزرگ شد و در جمل ، همراهش و فرمانده پیاده نظام لشکر بود و در صِفّین نیز حضور داشت . سپس [علی علیه السلام]او را کارگزار مصر کرد و در آن جا به شهادت رسید .

شرح نهج البلاغه :محمّد ، بزرگ شده و دست پرورده علی علیه السلام و برایش چون یکی از فرزندانش بود . از همان کودکی ، جانش با ولایت و تشیّع ، درآمیخت و در آن بالید و برای خود، پدری جز علی علیه السلام نمی شناخت و فضیلتی برای کس دیگری جز علی علیه السلام نمی دید ، تا آن جا که علی علیه السلام فرمود : «محمّد ، فرزند من از پشت ابوبکر است» .

.

الإمام علىّ عليه السلام فى ذِكرِ مُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ وَالتَّفَجُّعِ عَلَيهِ : إنَّهُ كانَ لى وَلَدا ، ولِوُلدى ووُلدِ أخى أخا . (1)

راجع : ج 7 ص 86 (استشهاد محمّد بن أبى بكر) .

87مُحَمّدُ بنُ أبى حُذَيفَهَهو محمّد بن أبى حذيفه بن عتبه العبشمى أبو القاسم ، حفيد عتبه بن ربيعه (2) أحد أقطاب المشركين (3) وابن خال معاويه (4) . ولد فى الحبشه حين هاجر أبوه إليها (5) ، ولمّا استشهد أبوه نشأ فى أحضان عثمان بن عفّان (6) . والعجيب أنّه كان أحد المعارضين المحادّين لعثمان حين ثارت الاُمّه ضدّه (7) ، وهو الّذى حرّض المصريّين على الثوره ضدّ عثمان (8) ، واشترک فى محاصره داره (9) . كان من أصحاب الإمام علىّ عليه السلام (10) . ولمّا عزل والى مصر تولّى حكومتها حتى نصب الإمام عليه السلام قيس بن سعد (11) . ولمّا تسلّط معاويه على مصر اُلقى عليه القبض وسجن ، بيد أنّه تمكّن من الفرار ، ثمّ قتل بأمر معاويه . (12)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 194 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 173 نحوه .
2- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 84 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 480 الرقم 103 ، الاستيعاب : ج 3 ص 425 الرقم 2354 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 82 الرقم 4720 .
3- .سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 480 الرقم 103 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 247 .
4- .رجال الكشّى : ج 1 ص 286 الرقم 125 ، الغارات : ج 1 ص 328 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 106 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 82 الرقم 4720 .
5- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 84 ، المعارف لابن قتيبه : ص 272 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 602 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 479 الرقم 103 .
6- .المعارف لابن قتيبه : ص 272 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 602 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 480 الرقم 103 ، الاستيعاب : ج 3 ص 426 الرقم 2354 .

7- .الاستيعاب : ج 3 ص 426 الرقم 2354 ، اَسد الغابه : ج 5 ص 82 الرقم 4720 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 163 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 292 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 352 .
8- .الطبقات الكبرى : ج 3 ص 84 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 164 ، تاريخ الطبرى : ج 4 ص 292 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 352 و 353 .
9- .اُسد الغابه : ج 5 ص 82 و 83 الرقم 4720 .
10- .رجال الطوسى : ص 82 الرقم 821 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 286 الرقم 126 .
11- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 546 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 352 و 353 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 83 الرقم 4720 ، سير أعلام النّبلاء : ج 3 ص 480 الرقم 103 .
12- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 106 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 353 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 83 الرقم 4720 ؛ الغارات : ج 1 ص 328 و 329 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 288 الرقم 126 وفيه «مات فى السجن» .

87 . محمّد بن ابی حُذَیفه

امام علی علیه السلام در یادکردِ محمّد بن ابی بکر و اظهار اندوه بر او : او در شمار فرزندانم بود و برای فرزندم(یحیی) و برای فرزند برادرم (عبد اللّه بن جعفر) برادر [ی از یک مادر] بود .

ر . ک : ج 7 ص 87 (شهادت محمّد بن ابی بکر) .

87محمّد بن ابی حُذَیفهابوالقاسم محمّد بن ابی حُذَیفه بن عتبه عبشمی ، نوه عتبه بن ربیعه (از سران مشرکان) و پسر دایی معاویه بود . پدر او در مکّه اسلام آورد و محمّد ، هنگامی که پدر و مادرش به حبشه مهاجرت کرده بودند ، در آن جا به دنیا آمد و پس از شهادت پدرش در دامان عثمان ، نشو و نما کرد . شگفتْ آن که او به هنگام شورش مردم علیه عثمان ، یکی از مخالفان سرسخت عثمان گشت و اهالی مصر را بر علیه او شورانید و ظاهرا در محاصره [خانه]عثمان و قتل او هم شرکت داشت . او از یاران امام علی علیه السلام بود و پس از عزل فرماندار مصر ، حکومت آن جا را به دست گرفت تا آن که امام علیه السلام قیس بن سعد را منصوب کرد . هنگامی که معاویه بر مصر مسلّط شد ، او دستگیر و زندانی شد ؛ ولی توانست از زندان بگریزد ؛ امّا به دستور معاویه به شهادت رسید . (1)

.

1- .در رجال الکشّی : ج 1 ص 288 ش 216 آمده است : «او در زندان درگذشت» .

رجال الكشّى عن أمير بن علىّ عن الإمام الرضا عليه السلام :كانَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَقولُ : إنَّ المَحامِدَةَ تَأبى أن يُعصَى اللّهُ عَزَّ وجَلَّ . قُلتُ : ومَنِ المَحامِدَةُ ؟ قالَ : مُحَمَّدُ بنُ جَعفَرٍ ، ومُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ ، ومُحَمَّدُ بنُ أبى حُذَيفَةَ ، ومُحَمَّدُ بنُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام . أمّا مُحَمَّدُ بنُ أبى حُذَيفَةَ هُوَ ابنُ عُتبَةَ بنِ رَبيعَةَ ، وهُوَ ابنُ خالِ مُعاوِيَةَ . (1)

تاريخ الطبرى عن الزهرى :خَرَجَ مُحَمَّدُ بنُ أبى حُذَيفَةَ ومُحَمَّدُ بنُ أبى بَكرٍ عامَ خَرَجَ عَبدُ اللّهِ بنُ سَعدٍ ، فَأظهَرا عَيبَ عُثمانَ وما غَيَّرَ ، وما خالَفَ بِهِ أباً بَكرٍ وعُمَرَ ، وأنَّ دَمَ عُثمانَ حَلالٌ . ويَقولانِ : اِستَعمَلَ عَبدَ اللّهِ بنَ سَعدٍ؛ رَجُلاً كانَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أباحَ دَمَهُ ونَزَلَ القُرآنُ بِكُفرِهِ ، وأخرَجَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَوما وأدخَلَهُم ، ونَزَعَ أصحابَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَاستَعمَلَ سَعيدَ بنَ العاصِ وعَبدَ اللّهِ بنَ عامِرٍ . فَبَلَغَ ذلِكَ عَبدَ اللّهِ بنَ سَعدٍ ، فَقالَ : لا تَركَبا مَعَنا ، فَرَكِبا فى مَركَبٍ ما فيهِ أحَدٌ مِنَ المُسلِمينَ ، ولَقُوا العَدُوَّ ، وكانا أكَلَّ المُسلِمينَ قِتالاً ، فَقيلَ لَهُما فى ذلِكَ ، فَقالا : كَيفَ نُقاتِلُ مَعَ رَجُلٍ لا يَنبَغى لَنا أن نُحَكِّمَهُ ؛ عَبدِ اللّهِ بنِ سَعدٍ، استَعمَلَهُ عُثمانُ ، وعُثمانُ فَعَلَ وفَعَلَ ، فَأفسَدا أهلَ تِلكَ الغَزاهِ ، وعابا عُثمانَ أشَدَّ العَيبِ . (2)

.

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 286 الرقم 125 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 292 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 254 نحوه .

رجال الکشّی به نقل از امیر بن علی از امام رضا علیه السلام : امیر مؤمنان می فرمود : محمّدها تحمّل دیدن معصیت خدای عز و جل را ندارند . [راوی می گوید: به امام رضا علیه السلام] گفتم: کدام محمّدها؟ فرمود : «محمّد بن جعفر ، محمّد بن ابی بکر ، محمّد بن ابی حذیفه و محمّد پسر امیر مؤمنان علیه السلام . اما محمّد بن ابی حذیفه ، پسر عتبه بن ربیعه و پسر دایی معاویه است» .

تاریخ الطبری به نقل از زُهْری : همان سال که عبد اللّه بن سعد [حاکم مصر ، برای جنگ با رومیان]حرکت کرد ، محمّد بن ابی بکر و محمّد بن ابی حذیفه نیز [در سپاه او] حرکت کردند و عیوب عثمان و بدعت ها و مخالفت هایش با روش ابوبکر و عمر را آشکارا بیان می کردند و خون او را حلال می شمردند و می گفتند : عثمان ، عبد اللّه بن سعد را به کار گمارده است ؛ همان که پیامبر خدا خونش را مباح دانسته و قرآن ، کفرش را اعلام داشته است. پیامبر خدا کسانی را بیرون رانده و عثمان ، آنها را بازگردانده است و یاران پیامبر خدا را کنار گذاشته و سعید بن عاص و عبد اللّه بن عامر را بر سرِ کار آورده است . چون این خبر به عبد اللّه بن سعد رسید ، گفت : همراه ما نیایید . پس ، آن دو با گروهی [از سپاهیانْ] همراه شدند که یک مسلمان هم در میان آنها نبود و هنگامی که با دشمنْ برخورد کردند ، آن دو ، بی حال ترین مسلمانان در جنگ بودند . از آنها درباره این کارشان سؤال شد . گفتند : چگونه همراه کسی بجنگیم که سزاوار نیست حکمش را بپذیریم؟ عبد اللّه بن سعد را عثمان ، به کار گمارده و عثمان چنین و چنان کرده است . پس سربازان آن لشکر را در جنگیدن ، سست کردند و عیب های عثمان را سخت برملا نمودند .

.

الغارات عن علىّ بن محمّد بن أبى سيف :إنَّ مُحَمَّدَ بنَ أبى حُذَيفَةَ بنِ عُتبَةَ بنِ رَبيعَةَ بنِ عَبدِ شَمسٍ اُصيبَ لَمّا فَتَحَ عَمرُو بنُ العاصِ مِصرَ ، فَبَعَثَ بِهِ إلى مُعاوِيَةَ بنِ أبى سُفيانَ وهُوَ يَومَئِذٍ بِفِلَسطينَ ، فَحَبَسَهُ مُعاوِيَةُ فى سِجنٍ لَهُ، فَمَكَثَ فيهِ غَيرَ كَثيرٍ ، ثُمَّ إنَّهُ هَرَبَ وكانَ ابنَ خالِ مُعاوِيَةَ فَأرى مُعاوِيَةُ النّاسَ أنَّهُ كَرِهَ انفلاتَهُ مِنَ السِّجنِ ، فَقالَ لِأهلِ الشّامِ : مَن يَطلُبُهُ ؟ وقَد كانَ مُعاوِيَةُ فيما يَرَونَ يُحِبُّ أن يَنجُوَ ، فَقالَ رَجُلٌ مِن خَثعَمٍ يُقالُ لَهُ : عُبَيدُ اللّهِ بنُ عَمرِو بنِ ظَلامٍ ، وكانَ شُجاعا وكانَ عُثمانِيّا : أنَا أطلُبُهُ ، فَخَرَجَ فى خَيلِهِ فَلَحِقَهُ بِحُوّارينَ (1) وقَد دَخَلَ فى غارٍ هُناكَ ، فَجاءَت حُمُرٌ تَدخُلُهُ وقَد أصابَهَا المَطَرُ ، فَلَمّا رَأَتِ الرَّجُلَ فِى الغارِ فَزِعَت مِنهُ فَنَفَرَت . فَقالَ حَمّارونَ كانوا قَريبا مِنَ الغارِ : وَاللّهِ إنَّ لِنَفرِ هذِهِ الحُمُرِ مِنَ الغارِ لَشَأنا، ما نَفَّرَها مِن هذَا الغَارِ إلّا أمرٌ ، فَذَهَبوا يَنظُرونَ ، فَإذا هُم بِهِ فَخَرَجوا ، فَوافاهُم عُبَيدُ اللّهِ بنُ عَمرِو بنِ ظَلامٍ فَسَألَهُم عَنهُ ووَصَفَهُ لَهُم ، فَقالوا لَهُ : ها هُوَذا فِى الغارِ ، فَجاءَ حَتّى استَخرَجَهُ ، وكَرِهَ أن يَحمِلَهُ إلى مُعاوِيَةَ فَيُخَلّىَ سَبيلَهُ ، فَضَرَبَ عُنُقَهُ ، رَحِمَهُ اللّهُ تَعالى . (2)

.

1- .حُوّاريْن : من قرى حلب ، معروفه . وحُوّارين : حصن من ناحيه حمص (معجم البلدان : ج 2 ص 315) .

2- .الغارات : ج 1 ص 327 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 106 عن هشام بن محمّد الكلبى نحوه وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 353 .

الغارات به نقل از علی بن محمّد بن ابی سیف : چون عمروعاصْ مصر را اشغال کرد ، محمّد بن ابی حذیفه بن عتبه بن ربیعه بن عبد شمس ، زخمی شد . عمرو ، محمّد را به سوی معاویه بن ابی سفیان فرستاد که آن هنگام در فلسطین بود . پس معاویه او را در آن جا به زندان انداخت ؛ امّا دیری نپایید که فرار کرد . او پسردایی معاویه بود ؛ امّا با این حال ، معاویه به مردم ، چنین نشان داد که گویا رهایی او از زندان ، برایش خوشایند نبوده است . پس به شامیان گفت : چه کسی به دنبالش می رود؟ مردم ، چنین پنداشتند که معاویه دوست دارد او نجات یابد . [به همین خاطر ، اعلام آمادگی نکردند؛ امّا] مردی از [قبیله]خثعم که نامش عبید اللّه بن عمرو بن ظلام و مردی شجاع و از هواداران عثمان بود ، گفت : من به دنبال او می روم . پس با سوارانش رفت تا به حُوّارین (1) رسید . [محمّد] به غاری در آن جا پناه برده بود . کاروانی آمد و چون چارپایان آنها برای گریز از باران به داخل غار رفتند ، او را دیدند و ترسیدند و رَم کردند . چاروادارانی که نزدیک غار بودند ، گفتند : به خدا سوگند ، دور شدن این چارپایان از غار ، مهم است و رم کردن آنها ، علّتی دارد . پس رفتند و به درون غار نگریستند و او را یافتند . وقتی بیرون می آمدند ، عبید اللّه بن عمرو بن ظلّام به آنان رسید و از آنان درباره او پرسید و مشخّصات او را برایشان گفت . [چارواداران]گفتند : آری . هموست که در غار است . پس عبید اللّه آمد و او را بیرون کشید و چون دوست نداشت که او را به نزد معاویه ببرد ، مبادا که رهایش کند، همان جا گردنش را زد . خداوند متعال ، رحمتش کند!

.

1- .حُوّارین ، از روستاهای مشهور حلب و نیز نام قلعه ای در اطراف حمص است (معجم البلدان : ج 2 ص 315) .

رجال الكشّى :كانَ مُحَمَّدُ بنُ أبى حُذَيفَةَ بنِ عُتبَةَ بنِ رَبيعَةَ مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ عليه السلام ومِن أنصارِهِ وأشياعِهِ ، وكانَ ابنَ خالِ مُعاوِيَةَ ، وكانَ رَجُلاً مِن خِيارِ المُسلِمينَ ، فَلَمّا تُوُفِّىَ عَلِىٌّ عليه السلام أخَذَهُ مُعاوِيَةُ وأرادَ قَتلَهُ ، فَحَبَسَهُ فِى السِّجنِ دَهرا ، ثُمَّ قالَ مُعاوِيَةُ ذاتَ يَومٍ : ألا نُرسِلُ إلى هذَا السَّفيهِ مُحَمَّدِ بنِ أبى حُذَيفَةَ فَنُبَكِّتُهُ (1) ، ونُخبِرُهُ بِضَلالِهِ ، ونَأمُرُهُ أن يَقومَ فَيَسُبَّ عَلِيّا ؟ قالوا : نَعَم . فَبَعَثَ إلَيهِ مُعاوِيَةُ فَأخرَجَهُ مِنَ السِّجنِ ، فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ : يا مُحَمَّدُ بنُ أبى حُذَيفَةَ أ لَم يَأنَ لَکَ أن تُبصِرَ ما کُنتَ عَلَيهِ مِنَ الضّلالَهِ بِنُصرَتِکَ عَلِىَّ بنَ أبى طالِبٍ ... قالَ : وَاللّهِ إنّى لَأشهَدُ إنَّکَ مُنذُ عَرَفتُکَ فِى الجاهِلِيَّهِ وَالإِسلامِ لَعَلى خُلُقٍ واحِدٍ ما زادَ الإِسلامُ فيکَ قَليلاً ولا کَثيرا ، وإنَّ علامَهَ ذلِکَ فيکَ لَبَيِّنَهٌ تَلومُنى عَلى حُبّى عَلِيّا ، کَما خَرَجَ مَعَ عَلِىٍّ کُلُّ صَوّامٍ قَوّامٍ مُهاجِرِىٍّ وأنصارِىٍّ ، وخَرَجَ مَعَکَ أبناءُ المُنافِقينَ وَالطُّلَقاءِ وَالعُتَقاءِ ، خَدَعتَهُم عَن دينِهِم ، وخَدَعوکَ عَن دُنياکَ ، وَاللّهِ يا مُعاوِيَةُ ما خَفِىَ عَلَيکَ ما صَنَعتَ ، وما خَفِىَ عَلَيهِم ما صَنَعوا ، إذ أحَلّوا أنفُسَهُم بِسَخَطِ اللّهِ فى طاعَتِکَ ، وَاللّهِ لا أزالُ اُحِبُّ عَلِيّاًللّهِ ، وأبغِضُکَ فِى اللّهِ وفى رَسولِهِ أبَدا ما بَقيتُ . قالَ مُعاوِيَةُ : وإنّى أراکَ عَلى ضَلالِکَ بَعدُ ، رُدّوهُ ، فَرَدّوهُ وهُوَ يَقرَأُ فِى السِّجنِ : «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِى إِلَيْهِ» (2) ، فَماتَ فِى السِّجنِ . (3)

.

1- .التَّبْكيت : التَّقريع والتَّوبيخ (النهايه : ج 1 ص 148 «بكت») .
2- .يوسف : 33 .
3- .رجال الكشّى : ج 1 ص 286 الرقم 126 .

رجال الکشّی :محمّد بن ابی حذیفه بن عتبه بن ربیعه ، با علی بن ابی طالب و از یاوران و پیروان او بود . او پسردایی معاویه و از مسلمانان برگزیده بود . چون علی علیه السلام وفات کرد ، معاویه دستگیرش کرد و خواست او را بکشد و او را مدّتی به زندان انداخت . سپس روزی معاویه گفت : آیا به دنبال این کم عقل ، محمّد بن ابی حذیفه ، نفرستیم تا او را توبیخ کنیم و از گم راهی اش باخبرش کنیم و به او فرمان دهیم تا به علی دشنام دهد؟ گفتند : چرا . پس معاویه به دنبالش فرستاد و او را از زندان ، بیرون آورد . معاویه گفت : ای محمّد بن ابی حذیفه ! آیا وقت آن نرسیده که به گم راهی خود در کمک کردن به علی بن ابی طالب ، پی ببری؟ ... محمّد گفت : به خدا سوگند ، گواهی می دهم که تو را از جاهلیت تا اسلام با یک خُلق و خو می شناسم و اسلام ، ذرّه ای تو را دگرگون نکرده است و نشانه روشن آن هم همین سرزنش من به خاطر محبّتم به علی علیه السلام است . آن سان که با علی ، هر روزه دار شب زنده دار مهاجر و انصار ، همراه شد و تو را پسران منافقان و آزادشدگان و رهایی یافتگان ، همراهی می کنند . تو آنان را در دینشان فریفتی و آنان با تظاهر به فریب خوردن ، از دنیای تو سود بردند . به خدا سوگند ، ای معاویه ! تو می دانی چه کرده ای و آنان نیز می دانند که چه کرده اند . آنان با اطاعت از تو ، خود را در معرض خشم الهی قرار داده اند . به خدا سوگند ، من هماره و تا زمانی که زنده ام ، علی علیه السلام را به خاطر خدا دوست می دارم و تو را به خاطر خدا و پیامبرش دشمن می دارم . معاویه گفت : من تو را هنوز گم راه می بینم . او را بازگردانید . پس او را بازگرداندند و در زندان ، این آیه را می خواند : «خدای من ! زندان ، از آنچه مرا به سوی آن می خوانند ، بهتر است» و در زندان درگذشت .

.

88مِخنَفُ بنُ سُلَيمٍمخنف بن سليم بن الحارث الأزْدى الغامدى ، كان من صحابه النّبىّ صلى الله عليه و آله (1) ، وعلىّ عليه السلام (2) . وكان يحمل رايه قبيلته الأزد يوم الجمل (3) ، وقد جرح فى هذه الحرب (4) . وقبل صفّين طلب منه الإمام عليه السلام أن يأتى إلى الكوفه ، ويرافقه فى مسيره إلى صفّين . وتولّى قياده قبيلته (5) وبعض القبائل الاُخرى فى حرب صفّين (6) . ولّاه الإمام عليه السلام على أصفهان (7) وهَمَدان (8) . وكلّفه عليه السلام مرّةً بجمع الضرائب فى أرض الفرات حتى منطقه بكر بن وائل ، وظلّ مسؤولاً عليها برهةً . وكتب إليه فى هذه المهمّه تعليمات رفيعه هى فى غايه الروعه والقيمه والوعظ والتذكير (9) . ومخنف هذا هو الجدّ الأعلى للمؤرّخ الشيعى الجليل أبى مخنف (10) . ونُقلت عن الامام عليه السلام كلمات فى مدحه وذمّه . (11)

.

1- .التاريخ الكبير : ج 8 ص 52 الرقم 2122 ، الطبقات الكبرى : ج 6 ص 35 ، المعجم الكبير : ج 20 ص 310 ح 738 ، تاريخ أصبهان : ج 1 ص 100 الرقم 16 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 123 الرقم 4804 .
2- .رجال الطوسى : ص 81 الرقم 808 ، رجال البرقى : ص 6 .
3- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 521 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 343 .
4- .الفتوح : ج 2 ص 474 .
5- .الاستيعاب : ج 4 ص 30 الرقم 2563 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 123 الرقم 4804 .
6- .وقعه صفّين : ص 117 ؛ الأخبار الطوال : ص 146 .
7- .وقعه صفّين : ص 11 و ص 105 ؛ تاريخ أصبهان : ج 1 ص 101 الرقم 16 ، الاستيعاب : ج 4 ص 30 الرقم 2563 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 123 الرقم 4804 .
8- .وقعه صفّين : ص 11 و ص 105 .
9- .دعائم الإسلام : ج 1 ص 259 .
10- .الطبقات الكبرى : ج 6 ص 35 ، الاستيعاب : ج 4 ص 30 الرقم 2563 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 123 الرقم 4804 ، الإصابه : ج 6 ص 46 الرقم 7865 .
11- .وقعه صفّين : ص 11 .

88 . مِخْنَف بن سُلَیم

88مِخْنَف بن سُلَیممِخْنَف بن سُلَیم بن حارث اَزْدی غامدی ، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است . او در جنگ جمل ، پرچمدار قبیله خود (اَزْد) بود و مجروح گردید . قبل از پیکار صِفّین ، امام علیه السلام از او خواست که به کوفه بیاید و ایشان را در نبرد ، همراهی کند . او در جنگ صِفّین ، فرماندهی قبیله خود و برخی قبایل دیگر را به عهده داشت . علی علیه السلام او را به کارگزاری اصفهان و هَمَدان گمارد . مخنف ، روزگاری نیز از سوی امام علیه السلام مسئول جمع آوری مالیات در سرزمین فُرات تا منطقه بکر بن وائل بود . امام علیه السلام در این مأموریت ، دستورالعملی برای وی نگاشته است که بسی ارجمند و تنبّه آفرین است . او نیای بزرگِ مورّخ ارجمند و بزرگ شیعی ابومخنف است . جملاتی از امام علی علیه السلام در ستایش و نکوهش او نقل شده است .

.

أُسد الغابه :مِخنَفُ بنُ سُلَيمٍ ، لَهُ صُحبَهٌ . وَاستَعمَلَهُ عَلِيٌّ بنُ أبى طالِبٍ كَرَّمَ اللّهُ وَجهَهُ عَلى مَدينَهِ أصفَهانَ ، وشَهِدَ مَعَهُ صِفّينَ ، وكانَ مَعَهُ رايهُ الأَزدِ . (1)

89مُسلِمٌ المُجاشِعِيُّكان يعيش فى المدائن أيّام واليها حُذيفه بن اليمان ، وبعد قتل عثمان وبقاء حذيفه واليا عليها بأمر الإمام علىّ عليه السلام ، قرأ حذيفه على النّاس رساله الإمام عليه السلام ، ودعاهم إلى بيعته متحدّثا عن عظمته . ولمّا بايع النّاس ، طلب مسلم من حذيفه أن يحدّثه بحقيقه ما كان قد جرى ، ففعل فأصبح مسلم من الموالين للإمام عليه السلام (2) . ورسخ حبّ الإمام فى قلبه حتى قال عليه السلام فيه يوم الجمل : «إنَّ الفَتى مِمَّن حَشَى اللّهُ قَلبَهُ نورا وإيمانا ، وهُوَ مَقتولُ ...» (3) . وكان أوّل من استُشهد يومئذٍ بعد قَطع يدَيه . (4)

المناقب للخوارزمى عن مجزأه السدوسى فى ذِكرِ أحداثِ حَربِ الجَمَلِ : لَمّا تَقابَلَ العَسكَرانِ : عَسكَرُ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيٌّ عليه السلام وعَسكَرُ أصحابِ الجَمَلِ ، جَعَلَ أهلُ البَصرَهِ يَرمونَ أصحابَ عَلِيٍّ بِالنَّبلِ حَتّى عَقَروا مِنهُم جَماعَهً ، فَقالَ النّاسُ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، إنَّهُ قَد عَقَرَنا نَبلُهُم، فَمَا انتِظارُکَ بِالقَومِ ؟ ! فَقالَ عَلِيٌّ : اللَّهُمَّ إنّى اُشهِدُک أنّى قَد أعذَرتُ وأنذَرتُ ، فَکُن لى عَلَيهِم مِنَ الشّاهِدينَ . ثُمَّ دَعا عَلِيٌّ بِالدِّرعِ فَأفرَغَها عَلَيهِ ، وَتَقلَّدَ بِسَيفِهِ وَاعتَجَرَ (5) بِعِمامَتِهِ وَاستَوى عَلى بَغلَهِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ دَعا بِالمُصحَفِ فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ ، وقالَ : يا أيُّهَا النّاسُ ، مَن يَأخُذُ هذَا المُصحَفَ فَيَدعو هؤُلاءِ القَومَ إلى ما فيهِ ؟ قالَ : فَوَثَبَ غُلامٌ مِن مُجاشِعٍ يُقالُ لَه : مُسلِمٌ ، عَلَيهِ قَباءٌ أبيَضُ ، فَقالَ لَهُ : أنَا آخُذُهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ . فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ : يا فَتى إنَّ يَدَکَ اليُمنى تُقطَعُ ، فَتَأخُذُهُ بِاليُسرى فَتُقطَعُ ، ثُمَّ تُضرَبُ عَلَيهِ بِالسَّيفِ حَتّى تُقتَلَ . فَقالَ الفَتى : لا صَبرَ لى عَلى ذلِکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : فَنادى عَلِيٌّ ثانِيَهً ، وَالمُصحَفُ فى يَدِهِ ، فَقامَ إلَيهِ ذلِکَ الفَتى وقالَ : أنَا آخُذُهُ يا أميرَ المُؤمِنينَ . قالَ : فَأعادَ عَلَيهِ عَلِيٌّ مَقالَتَهُ الأُولى ، فَقالَ الفَتى : لا عَلَيکَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، فَهذا قَليلٌ فى ذاتِ اللّهِ ، ثُمَّ أخَذَ الفَتَى المُصحَفَ وَانطَلَقَ بِهِ إلَيهِم ، فَقالَ : يا هؤُلاءِ ، هذا کِتابُ اللّهِ بَينَنا وبَينَکُم . قالَ : فَضَرَبَ رَجُلٌ مِن أصحابِ الجَمَلِ يَدَهُ اليُمنى فَقَطَعَها ، فَأَخَذَ المُصحَفَ بِشِمالِهِ فَقُطِعَت شِمالُهُ ، فَاحتَضَنَ المُصحَفَ بِصَدرِهِ فَضُرِبَ عَلَيهِ حَتّى قُتِلَ رَحمَهُ اللّهِ عَلَيهِ . (6)

.

1- .اُسد الغابه : ج 5 ص 122 الرقم 4804 .
2- .إرشاد القلوب : ص 321 343 .
3- .إرشاد القلوب : ص 342 .
4- .شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 112 ، الفتوح : ج 2 ص 473 ، المناقب للخوارزمى : ص 186 .
5- .الاعتِجارُ بالعَمامه : هو أن يَلُفَّها على رَأسِه ويَرُدّ طَرَفَها على وجْهِه ، ولا يَعْمل منها شيئاً تحت ذَقَنِه (النهايه : ج 3 ص 185 «عجر») .
6- .المناقب للخوارزمى : ص 186 ح 223 ، الفتوح : ج 2 ص 472 وليس فيه صدره إلى «الشاهدين» ، شرح نهج البلاغه : ج 9 ص 111 و 112 نحوه وراجع تاريخ الطبرى : ج 4 ص 511 وأنساب الأشراف : ج 3 ص 36 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 350 ومروج الذهب : ج 2 ص 370 وإرشاد القلوب : ص 341 و 342 .

89 . مُسلم مَجاشِعی

اُسد الغابه :مخنف بن سلیم ، از صحابیان بود و علی بن ابی طالب که خدا گرامی اش بدارد او را بر حکومت اصفهان گمارد و با علی علیه السلام در صِفّین ، حاضر بود و پرچم قبیله اش اَزْد را به دست داشت .

89مُسلم مَجاشِعیمُسلم ، به هنگام حکومت حُذَیفه بن یَمان بر مدائن ، در آن دیار می زیست . پس از روزگار خلافت عثمان بن عَفّان و ابقای حذیفه بر حکومت آن دیار از سوی علی علیه السلام ، حذیفه نامه امام علیه السلام را برای مردم ، قرائت کرد و آنان را به بیعت با علی علیه السلام فرا خواند و در عظمت آن بزرگوار ، سخن گفت . پس از بیعت مردم ، مسلم از حذیفه خواست تا حقیقت آنچه را که گذشته است ، بازگوید ، و او چنین کرد و مسلم ، شیفته علی علیه السلام شد و در عشق به آن بزرگوار ، بدان سانْ استوار گام برداشت که علی علیه السلام در هنگام جنگ جمل ، درباره او فرمود : «این جوان ، از کسانی است که خدا دلش را از نور و ایمان ، آکنده کرده و او کشته می شود ...» . و در آن روز ، او که دستانش قطع شده بود نخستین کسی بود که شهد شهادت نوشید .

المناقب ، خوارزمی به نقل از مُجْزَأه سُدوسی ، در یادکردِ حوادث جنگ جمل : چون دو لشکر (لشکر امیر مؤمنان و لشکر اصحاب جمل) با هم روبه رو شدند ، بصریان به سوی یاران علی علیه السلام تیر می انداختند تا آن که گروهی از آنان را زخمی کردند . مردم گفتند : ای امیر مؤمنان! تیرهای آنان ما را زخمی کرده است . منتظر چه هستی؟ علی علیه السلام فرمود : «بار خدایا! تو را گواه می گیرم که من راه عذرشان را بستم و به آنها هشدار دادم . پس تو برای من در برابر آنان گواه باش» . سپس علی علیه السلام زِرِهش را خواست و آن را به تن نمود و شمشیرش را حمایل کرد و عمامه را به سر و صورت پیچید و بر استر پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و قرآن طلبید و آن را به دست گرفت و فرمود : «ای مردم! چه کسی این قرآن را می گیرد تا این قوم را به آنچه در آن است ، بخواند؟» . جوانی از [قبیله] مَجاشع که به او «مُسلم» گفته می شد و قبایی سفید به تن داشت برجَست و به علی علیه السلام گفت : ای امیر مؤمنان! من آن را می گیرم . علی علیه السلام فرمود : «ای جوان! دست راستت قطع می شود و با دست چپت آن را می گیری و آن هم قطع می

شود . سپس با شمشیر به تو می زنند تا کشته شوی» . جوان گفت : ای امیر مؤمنان! من تاب این چنین کارهایی را ندارم . پس علی علیه السلام در حالی که قرآن در دستش بود ، دوباره ندا داد . پس همان جوان برخاست و به علی گفت : ای امیر مؤمنان! من آن را می گیرم . [علی علیه السلام] گفته پیشین خود را بازگفت ؛ امّا جوان گفت : ای امیر مؤمنان! نگران مباش ؛ چرا که این [سختی] ، در راه خدا اندک است . سپس جوان ، قرآن را گرفت و با آن به سوی بصریان رفت و گفت : ای مردم! این کتاب خدا در میان ما و شما داوری کند . راوی می گوید: پس مردی از لشکر جمل به دست راست او زد و آن را قطع کرد . پس قرآن را به دست چپ گرفت . آن هم قطع شد . سپس با سینه اش آن را نگاه داشت . پس آن قدر بر او زدند تا کشته شد . خدایش بیامرزد!

.

ص: 558

. .

ص: 559

. .

الجمل :كانَت اُمُّهُ [أى مُسلِمٍ] حاضِرَةً فَصاحَت وطَرَحَت نَفسَها عَلَيهِ وجَرَّتهُ مِن مَوضِعِهِ ، ولَحِقَها جَماعَةٌ مِن عَسكَرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام أعانوها عَلى حَملِهِ حَتّى طَرَحوهُ بَينَ يَدَى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام واُمُّهُ تَبكى وتَندُبُهُ وتَقولُ : يا رَبِّ إنَّ مُسلِما دَعاهُم يَتلو كِتابَ اللّهِ لا يَخشاهُم فَخَضَّبوا مِن دَمِهِ قَناهُم واُمُّهُم قائِمَةٌ تَراهُم تَأمُرُهُم بِالقَتلِ لا تَنهاهُم (1)

راجع : ج 5 ص 170 (فشل آخر الجهود) .

90مَصقَلَةُ بنُ هُبَيرَهَكان أحد أصحاب الإمام عليه السلام (2) ، ونائب ابن عبّاس ، ووالى أردشير خرّه (3)(4) ، فكان عاملاً غير مباشر للإمام عليه السلام . وفى سنه 38 ه (5) لمّا ظَهَر معقل بن قيس على الثوّار المرتدّين من بنى ناجيه وأسرهم ، اشتراهم مصقلهُ وأطلق سراحهم ، ثمّ لم يتمكّن من أداء قيمتهم إلى بيت المال (6) . مضافاً إلى تصرّفه فى أموال بيت المال بالبذل لأقربائه والعفو عمّا عليهم . ولهذا استدعاه الإمام وعاتبه على تصرّفه غير المشروع فى بيت مال المسلمين وإتلافه للأموال ، وطلب منه ردّ ما أخذه من بيت المال لفكّ الأسرى . فعظم ذلک على مصقله حيث لم يكن يتصوّر أنّ الإمام يعامله بهذه الشدّه بعد أن رأى عطاء عثمان وهباته من بيت المال ، بل كان يأمل عفو الإمام . فلمّا لم يصل الى أمله فرّ والتحق بمعاويه (7) . ولهذا قال الإمام عليه السلام فى حقّه : «فَعلَ فِعلَ السّادَهِ ، وفَرَّ فِرارَ العَبيدِ» (8) . لقد شغل مصقله بعض المناصب فى حكومه معاويه (9) . وشهد على حجر بن عدىّ حين أراد معاويه قتله .. (10)

.

1- .الجمل : ص 339 وراجع مروج الذهب : ج 2 ص 370 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 350 .
2- .رجال الطوسى : ص 83 الرقم 832 .
3- .أرْدَشِير خُرَّه : من أجَلّ بقاع فارس ، وقد بناها أردشير بابكان ، ومنها مدينه شيراز ومِيمَنْد وكازرون ، وهى بلده قديمه (راجع معجم البلدان : ج 1 ص 146) .
4- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 389 ، تاريخ دمشق : ج 58 ص 269 ح 7450 ؛ نهج البلاغه : الكتاب 43 وفيه «هو عامله على أردشيرخرّه» ، تاريخ

اليعقوبى : ج 2 ص 201 وفيه «يهب أموال أردشيرخرّه وكان عليها» .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 128 .
6- .تهذيب الأحكام : ج 10 ص 140 ح 551 ، نهج البلاغه : الخطبه 44 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 181 ، مروج الذهب : ج 2 ص 419 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 128 ، تاريخ دمشق : ج 58 ص 270 ح 7450 .
7- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 181 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 129 و 130 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 421 و 422 ، تاريخ دمشق : ج 58 ص 272 ح 7450 ؛ الغارات : ج 1 ص 364 366 ، رجال الطوسى : ص 83 الرقم 832 وفيه «هرب إلى معاويه» .
8- .نهج البلاغه : الخطبه 44 ، الغارات : ج 1 ص 366 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 419 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 130 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 422 ، تاريخ دمشق : ج 58 ص 272 ح 7450 .
9- .أنساب الأشراف : ج 3 ص 183 وج5 ص 278 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 169 ، تاريخ دمشق : ج 58 ص 273 ح 7450 .
10- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 269 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 264 .

90 . مَصقَلَه بن هُبَیره

الجمل :مادر مسلم ، حضور داشت . فریادی کشید و خود را بر او افکند و او را از قتلگاهش بیرون کشید و گروهی هم از لشکر امیر مؤمنان به او پیوستند و در حمل جنازه به او کمک کردند تا آن که او را پیش امیر مؤمنان آوردند ، و مادرش می گریست و ناله می زد و می خواند : پروردگارا! مسلم ، آنان را [به قرآن] فرا خواند کتاب خدا را می خوانْد و از آنان نمی هراسید . امّا نیزه هایشان را از خون او رنگین کردند در حالی که مادرشان [عایشه] ایستاده بود و آنان را می نگریست . آنان را به کشتنْ فرمان می داد ، نه آن که باز دارد .

ر .ک : ج 5 ص 171 (ناکام ماندن آخرین تلاش ها) .

90مَصقَلَه بن هُبَیرهمَصقَلَه از یاران امام علی علیه السلام و جانشین ابن عبّاس و فرماندار اردشیرْ خُرّه (1) بود (2) و از این رو ، کارگزار غیر مستقیم امام علیه السلام محسوب می شد . به سال 38 هجری هنگامی که مِعقِل بن قیس ، شورشیان مرتدّ بنی ناجیه را شکست داد و آنها را به اسارت گرفت ، مصقله ، اسیران را خرید و آزاد کرد ؛ امّا نتوانست قیمت آنها را به بیت المال بپردازد . افزون بر این ، او به بیت المال ، چنگ انداخت و اموالی به خویشانش بخشید و از برخی بدهی های آنان ، گذشت نمود . علی علیه السلام او را فراخواند ، او را بر تصرّفات نامشروعش در بیت المال مسلمانان و اِتلاف بیت المال ، سرزنش کرد و از او خواست که آنچه را برداشته ، به بیت المال بازگردانَد . این ماجرا بر مصقله گران آمد . او بخشش های عثمان را دیده بود و گمان نمی کرد که علی علیه السلام بدین سان در بیت المال ، سختگیری کند . او انتظار بخشش داشت و چون به آرزویش نرسید ، فرار کرد و به معاویه پیوست . علی علیه السلام درباره او فرمود : «کاری چون سروران نمود و فرارش چون بندگان بود!» . (3) او در خلافت معاویه ، در برخی امور حکومتی شرکت جُست و چون معاویه آهنگ قتل حُجْر بن عدی کرد ، علیه حُجْر ، گواهی داد .

.

1- .اَردشیرْ خُرَّه ، از بهترین ایالت های ایران بود که اردشیر بابکان ، آن را بنا نهاد . شیراز و میمند و کازرون ، از جمله شهرهای آن اند (مجمع البلدان: ج 1 ص 146) .
2- .در نهج البلاغه : نامه 43 چنین آمده است : «او کارگزار امام در اردشیر خرّه بود» .
3- .در تاریخ الطبری (ج 5 ص 130) آمده است : «کاری چون کارِ آزادگان و فراری چون فرارِ بندگان کرد» .

ص: 562

. .

ص: 563

. .

مروج الذهب :مَضَى الحارِثُ بنُ راشِدٍ النّاجى فى ثَلاثِمِئَهٍ مِنَ النّاسِ فَارتَدّوا إلى دينِ النَّصرانِيَّهِ ... فَسَرَّحَ إلَيهِم عَلِىٌّ مَعقِلَ بنَ قَيسٍ الرِّياحِىَّ ، فَقَتَلَ الحارِثَ ومَن مَعَهُ مِنَ المُرتَدّينَ بِسَيفِ البَحرِ ، وسَبى عِيالَهُم وذَراريَهُم ، وذلِکَ بِساحِلِ البَحرَينِ ، فَنَزَلَ مَعقِلُ بنُ قَيسٍ بَعضَ كُوَرِ الأَهوازِ بِسَبىِ القَومِ ، وكانَ هُنالِکَ مَصقَلَهُ بنُ هُبَيرَهَ الشَّيبانِىُّ عامِلاً لِعَلِىٍّ ، فَصاحَ بِهِ النِّسوَهُ : اُمنُن عَلَينا ، فَاشتَراهُم بِثَلاثِمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ وأعتَقَهُم ، وأدّى مِنَ المالِ مِئَتَى ألفٍ وهَرَبَ إلى مُعاوِيَهَ . فَقالَ عَلِىٌّ : قَبَّحَ اللّهُ مَصقَلَهَ ! فَعَلَ فِعلَ السَّيِّدِ ، وفَرَّ فِرارَ العَبدِ ، لَو أقامَ أخَذنا ما قَدَرنا عَلى أخذِهِ ؛ فَإن أعسَرَ أنظَرناهُ ، وإن عَجِزَ لَم نَأخُذهُ بِشَىءٍ . وأنفَذَ العِتقَ . وفى ذلِکَ يَقولُ مَصقَلَهُ بنُ هُبَيرَهٍ ، مِن أبياتٍ : تَركتُ نِساءَ الحَىِّ بَكرِ بنِ وائِلٍ وأعتَقتُ سَبيا مِن لُؤَىِّ بنِ غالِبِ وفارَقتُ خَيرَ النّاسِ بَعدَ مُحَمَّدٍ لِمالٍ قَليلٍ لا مَحالَهَ ذاهِبِ (1)

الغارات عن عبد اللّه بن قعين بَعدَمَا اشتَرى مَصقَلَهُ اُسارى بَنى ناجِيَهَ : اِنتَظَرَ عَلِىٌّ عليه السلام مَصقَلَهَ أن يَبعَثَ إلَيهِ بِالمالِ ، فَأبطَأَ بِهِ ، فَبَلَغَ عَلِيّا عليه السلام أنَّ مَصقَلَهَ خَلّى سَبيلَ الاُسارى ، ولَم يَسأَلهُم أن يُعينوهُ فى فَكاكِ أنفُسِهِم بِشَىءٍ . فَقالَ : ما أرى مَصقَلَهَ إلّا قَد حَمَلَ حَمالَهً (2) ، لا أراكُم إلّا سَتَرَونَهُ عَن قَريبٍ مُبَلدَحا (3) . ثُمَّ كَتَبَ إلَيهِ: أمّا بَعدُ؛ فَإنَّ مِن أعظَمِ الخِيانَهِ خِيانَهَ الاُمَّهِ، وأعظَمُ الغِشِّ عَلى أهلِ المِصرِ غِشُّ الإِمامِ ، وعِندَکَ مِن حَقِّ المُسلِمينَ خَمسُمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، فَابعَث إلَىَّ بِها حينَ يَأتيکَ رَسولى ، وإلّا فَأقبِل إلَىَّ حينَ تَنظُرُ فى كِتابى ؛ فَإنّى قَد تَقَدَّمتُ إلى رَسولى ألّا يَدَعَکَ ساعَهً واحِدَهً تُقيمُ بَعدَ قُدومِهِ عَلَيکَ إلّا أن تَبعَثَ بِالمالِ، وَالسَّلامُ. قالَ : وكانَ الرَّسولُ أبا حرَّهَ الحَنَفِىَّ ، فَقالَ لَهُ أبو حرَّهَ : إن تَبعَث بِهذَا المالِ وإلّا فَاشخَص مَعى إلى أميرِ المُؤمِنين . فَلَمّا قَرَأَ كِتابَهُ أقبَلَ حَتّى نَزَلَ البَصرَهَ ، وكانَ العُمّالُ يَحمِلونَ المالَ مِن كُوَرِ البَصرَهِ إلَى ابنِ عَبّاسٍ فَيَكونُ ابنُ عَبّاسٍ هُوَ الَّذى يَبعَثُ بِهِ إلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام ، فَقالَ لَهُ : نَعَم أنظِرنى أيّاما ، ثُمَّ أقبَلَ مِنَ البَصرَهِ حَتّى أتى عَلِيّا عليه السلام بِالكوفَهِ ، فَأقَرَّهُ عَلِىٌّ عليه السلام أيّاما لَم يَذكُر لَهُ شَيئا ثُمَّ سَأَلَهُ المالَ ، فَأدّى إلَيهِ مِئَتَى ألفِ دِرهَمٍ ، وعَجِزَ عَنِ الباقى فَلَم يَقدِر عَلَيهِ . (4)

.

1- .مروج الذهب : ج 2 ص 418 و 419 وراجع تاريخ الطبرى : ج 5 ص 130 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 422 ونهج البلاغه : الخطبه 44 .

2- .الحَماله : ما يتحمّله الإنسان عن غيره من دِيَه أو غرامه (النهايه : ج 1 ص 442 «حمل») .
3- .بلدح الرجل : إذا ضرب بنفسه على الأرض (تاج العروس : ج 4 ص 16 «بلدح») .
4- .الغارات : ج 1 ص 364 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 129 ، تاريخ دمشق : ج 58 ص 271 ح 7450 كلاهما عن عبد اللّه بن فقيم وفيهما «مُلبّدا» بدل «مُبَلدَحا» ، شرح نهج البلاغه : ج 3 ص 144 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 181 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 421 والفتوح : ج 4 ص 244 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 310 .

مروج الذهب :حارث بن راشد ناجی با سیصد نفر از مردم ، مرتد شدند و به کیش مسیحیت بازگشتند ... پس علی علیه السلام معقل بن قیس ریاحی را به سوی آنان فرستاد و او حارث و مرتدّان همراهش را در کنار دریا کُشت و خانواده و فرزندانشان را اسیر کرد . این ماجرا در ساحل بحرین اتّفاق افتاد . معقل بن قیس ، از آن جا با اسیران به یکی از مناطق اهواز آمد که مصقله بن هبیره شیبانی کارگزار علی علیه السلام در آن جا بود . زنان اسیر ، فریاد کشیدند که : بر ما منّت بگذار! او هم آنان را به سیصد هزار درهم خرید و آزادشان کرد و [فقط] دویست هزار درهم را پرداخت و سپس به سوی معاویه گریخت . پس علی علیه السلام فرمود : «خدا مصقله را زشت و سیاه روی گردانَد! (1) کاری چون سروران نمود و فرارش چون بندگان بود . اگر می مانْد ، آن اندازه که می توانستیم ، از او می گرفتیم و اگر نداشت ، مهلتش می دادیم تا به دست آورَد ، و اگر نمی توانست ، چیزی از او نمی گرفتیم» و آزادی اسیران را پذیرفت . مصقله بن هبیره ، چند بیتی در این باره سرود : زنان قبیله بکر بن وائل را وا نهادم و اسیران لُؤَی بن غالب را آزاد نمودم . و از بهترینِ مردم پس از محمّد ، جدا شدم به خاطر مال اندکی که ناگزیر از کفم می رود .

الغارات به نقل از عبد اللّه بن قعین ، پس از آن که مصقله ، اسیران بنی ناجیه را خرید : علی علیه السلام منتظر شد تا مصقله پول آن را برایش بفرستد ؛ امّا مَصقله کُندی کرد و به علی علیه السلام خبر رسید که او اسیران را آزاد کرده و از آنان هم نخواسته که او را در پرداخت بهایشان کمک کنند . علی علیه السلام فرمود : «من جز این نمی بینم که مصقله ، بار سنگین دیگران را بر دوش گرفته است . به زودی خواهید دید که او زمین می خورد» . سپس به او نوشت : «امّا بعد ؛ از بزرگ ترین خیانت ها ، خیانت به امّت است و بزرگ ترین نیرنگ بر مردم ، نیرنگ پیشوای آنان است. پانصد هزار درهم از حق مسلمانان ، در نزد توست . پس هنگامی که فرستاده من به نزد تو می آید ، آن را به سوی من بفرست ؛ وگرنه پس از خواندن نامه ام به پیش من بیا که من به فرستاده ام فرمان داده ام که پس از درآمدن بر تو ، لحظه ای تو را وا مگذارد ، مگر آن که مال را روانه کنی . والسلام !» . فرستاده علی علیه السلام ، ابوحرّه حنفی بود . ابوحرّه به او گفت: این مال را بفرست و یا با من به نزد امیر مؤمنان بیا. مصقله چون نامه علی علیه السلام را خواند ، به بصره آمد . کارگزاران ، اموال را از نواحی بصره برای ابن عبّاس می آوردند و او آنها را برای امیر مؤمنان

می فرستاد . او به ابن عبّاس گفت : باشد ؛ ولی چند روزی مهلت بده . سپس از بصره به کوفه و نزد علی علیه السلام آمد و علی علیه السلام او را چند روزی وا گذاشت و چیزی به او نگفت . سپس آن مال را از او طلب کرد . مصقله ، دویست هزار درهم را پرداخت ؛ ولی از پرداخت بقیه آن ، عاجز ماند .

.

1- .یعنی: خدا به او خیر ندهد ! (م)

تاریخ الیعقوبی :کَتَبَ [عَلِیٌّ علیه السلام] إلی مَصقَلَهَ بنِ هُبَیرَهَ ؛ وبَلَغَهُ أَنَّهُ یُفَرِّقُ ویَهَبُ أموالَ أردَشیرخُرَّهَ، وکانَ عَلَیها : أمّا بَعُد ؛ فَقَد بَلَغَنی عَنکَ أمرٌ أکبَرتُ أن اُصَدِّقَهُ : أنَّکَ تَقسِمُ فَیءَ المُسلِمینَ فی قَومِکَ ، ومَنِ اعتَراکَ مِنَ السَّأَلَهِ وَالأَحزابِ ، وأهلِ الکَذِبِ مِنَ الشُّعَراءِ ، کما تَقسِمُ الجَوزَ ! فَوَالَّذی فَلَقَ الحَبَّهَ وَبَرأَ النَّسَمَهَ ، لَاُفَتِّشُ عَن ذلِکَ تَفتیشا شافِیا ؛ فَإن وَجَدتُهُ حَقّا لَتَجِدَنَّ بِنَفسِکَ عَلَیَّ هَوانا ، فَلا تَکونَنّ مِنَ الخاسِرینَ أعمالاً ، الَّذینَ ضَلَّ سَعیُهُم فِی الحَیاهِ الدُّنیا ، وهُم یَحسَبونَ أَنَّهُم یُحسِنونَ صُنعا (1) . (2)

.

1- .الکهف : 104 .
2- .تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 201 .

تاریخ الیعقوبی :چون به علی علیه السلام خبر رسیده بود که مصقله ، اموال منطقه اردشیر خرّه را که زیر سیطره اش بود به این و آن می بخشد ، به او نوشت : «امّا بعد ؛ خبری درباره تو به من رسیده است که نمی توانم آن را باور کنم . تو اموال مسلمانان را چون گردو میان قوم خود و زیاده خواهان و دیگر گروه ها که به سراغت آیند ، قسمت می کنی و نیز در بین گروه ها و شاعران دروغپرداز . سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، من این ماجرا را به طور کامل ، بررسی می کنم . اگر آن را درست یافتم ، خود را نزد من خوار خواهی یافت . پس ، از زیانکاران مباش ؛ «آنان که تلاششان در زندگی دنیا تباه شد ، ولی خودشان می پندارند که کار نیکو می کنند» .

.

الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابِهِ إلى مَصقَلَةَ بنِ هُبَيرَةَ الشَّيبانِىِّ ، وهُوَ عامِلُهُ عَلى أردَشيرخُرَّهَ : بَلَغَنى عَنکَ أمرٌ إن كُنتَ فَعَلتَهُ فَقَد أسخَطتَ إلهَکَ ، وعَصَيتَ إمامَکَ : أنَّکَ تَقسِمُ فَىءَ المُسلِمينَ الَّذى حازَتهُ رِماحُهُم وخُيولُهُم ، واُريقَت عَلَيهِ دِماؤُهُم ، فيمَنِ اعتامَکَ مِن أعرابِ قَومِکَ ! فَوَالَّذى فَلَقَ الحَبَّةَ، وبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَئِن كانَ ذلِکَ حَقّا لَتَجِدَنَّ لَکَ عَلَىَّ هَوانا ، ولَتَخِفَّنَّ عِندى ميزانا ، فَلا تَستَهِن بِحَقِّ رَبِّکَ ، ولا تُصلِح دُنياکَ بِمَحقِ دينِکَ ، فَتَكونَ مِنَ الأخسَرينَ أعمالاً . ألا وإنَّ حَقَّ مَن قِبَلَکَ وقِبَلَنا مِنَ المُسلِمينَ فى قِسمَةِ هذَا الفَىءِ سَواءٌ ؛ يَرِدونَ عِندى عَلَيهِ ، ويَصدُرونَ عَنهُ . (1)

الغارات عن ذهل بن الحارث :دَعانى مَصقَلَةُ إلى رَحلِهِ ، فَقَدَّمَ عَشاءً فَطَعِمنا مِنهُ ، ثُمَّ قالَ : وَاللّهِ إنَّ أميرَ المُؤمِنينَ يَسأَلُنى هذَا المالَ ، ووَاللّهِ لا أقدِرُ عَلَيهِ ، فَقُلتُ لَهُ : لَو شِئتَ لا يَمِضى عَلَيکَ جُمعَةٌ حَتّى تَجمَعَ هذَا المالَ ، فَقالَ : وَاللّهِ ما كُنتُ لِأُحَمِّلَها قَومى ، ولا أطلُبَ فيها إلى أحَدٍ . ثُمَّ قالَ : أمَا وَاللّهِ لَو أنَّ ابنَ هِندٍ يُطالِبُنى بِها ، أوِ ابنَ عَفّانَ لَتَرَكَها لى ، أ لَم تَرَ إلَى ابنِ عِفّانَ حَيثُ أطعَمَ الأَشعَثَ بنَ قَيسٍ مِئَةَ ألفِ دِرهَمٍ مِن خَراجِ أذَربَيجانَ فى كُلِّ سَنَةٍ ، فَقُلتُ : إنَّ هذا لا يَرى ذلِکَ الرَّأىَ وما هُوَ بِتارِکٍ لَکَ شَيئا ، فَسَكَتَ ساعَةً وسَكَتُّ عَنهُ ، فَما مَكَثَ لَيلَةً واحِدَةً بَعدَ هذَا الكَلامِ حَتّى لَحِقَ بِمُعاوِيَةَ ، فَبَلَغَ ذلِکَ عَلِيّا عليه السلام فَقالَ : ما لَهُ ؟ ! تَرَّحَهُ (2) اللّهُ ! فَعَلَ فِعلَ السَّيِّدِ ، وفَرَّ فِرارَ العَبدِ ، وخانَ خِيانَةَ الفاجِرِ ، أما إنَّهُ لَو أقامَ فَعَجِزَ ما زِدنا عَلى حَبسِهِ ؛ فَإِن وَجَدنا لَهُ شَيئا أخَذناهُ ، وإن لَم نَقدِر لَهُ عَلى مالٍ تَرَكناهُ ، ثُمَّ سارَ إلى دارِهِ فَهَدَمها . (3)

.

1- .نهج البلاغه : الكتاب 43 ؛ أنساب الأشراف : ج 2 ص 389 نحوه وليس فيه ذيله من «ألا وإنّ ...» .
2- .التَّرَح : ضدّ الفرح ؛ وهو الهلاک والانقطاع أيضاً (النهايه : ج 1 ص 186 «ترح») .
3- .الغارات : ج 1 ص 365 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 130 ، تاريخ دمشق : ج 58 ص 272 ح 7450 كلاهما عن عبد اللّه بن فقيم نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 181 و 182 والكامل فى التاريخ : ج 2 ص 421 والفتوح : ج 4 ص 244 والبدايه والنهايه : ج 7 ص 310 .

امام علی علیه السلام از نامه اش به مصقله بن هبیره شیبانی که کارگزارش در اردشیر خُرّه بود : خبر کاری از تو به من رسیده که اگر چنان کرده باشی ، خدایت را خشمگین و امامت را نافرمانی کرده ای . تو غنیمت مسلمانان را که با نیزه ها و اسب هایشان گِرد آورده اند و بر سر آن ، خونشان ریخته است ، میان خویشاوندان بیابانگردت که گِرد تو را گرفته اند ، قسمت می کنی . سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، اگر این خبر ، درست باشد ، خود را نزد من خوار خواهی یافت و منزلتت نزد من سبُک می گردد . پس حقّ خدایت را سبُک مگیر و دنیای خویش را با نابودی دینت سامان مده که از زیانکاران می شوی . بدان که حقّ مسلمانانِ نزد من و تو ، در تقسیم این غنیمت ، یکسان است . بر من در می آیند و [حقّشان را می گیرند] و باز می گردند .

الغارات به نقل از ذهل بن حارث : مصقله مرا به خانه خود ، دعوت کرد و شام آورد و خوردیم . سپس گفت : به خدا سوگند ، امیر مؤمنان ، این مال را از من خواهد خواست و به خدا سوگند ، نمی توانم بدهم . به او گفتم : اگر بخواهی ، یک هفته نمی گذرد که این مال را گِرد می آوری . گفت : به خدا سوگند ، آن را بر دوش قومم نمی نهم و از هیچ کس نمی طلبم . سپس گفت : بدان که به خدا سوگند ، اگر پسر هند (معاویه) یا پسر عَفّان (عثمان) آن را از من مطالبه می کرد ، به خودم واگذارش می کرد . آیا ندیدی که پسر عفّان ، چگونه در هر سال ، صد هزار درهم از مالیات آذربایجان را به اشعث بن قیس می داد؟ گفتم : این شخص (علی علیه السلام) به چنین چیزی معتقد نیست و هیچ چیز را برای تو باقی نمی گذارد . ساعتی ساکت ماند و من هم چیزی نگفتم و پس از این گفتگو ، یک شب هم درنگ نکرد و به معاویه پیوست و چون خبرش به علی علیه السلام رسید ، فرمود : «چرا این گونه کرد؟ خداوند ، شادش نسازد! کاری چون سروران و فراری چون بندگان و خیانتی چون بدکاران کرد . بدانید که اگر می مانْد و نمی توانست بپردازد ، ما تنها بازداشتش می کردیم ، و اگر مالی داشت ، از او می گرفتیم و اگر نداشت ، رهایش می کردیم» . سپس علی علیه السلام به سوی خانه مصقله حرکت کرد و آن را منهدم کرد .

.

91مَعقِلُ بنُ قَيسٍ الرِّياحِيُّمعقل بن قيس الرياحى ، شجاع من مقاتلى الكوفه ، وخطيب بلَيغ من خطبائها . وكان من اُمراء الجيش فى زمن الإمام أمير المؤمنين والإمام الحسن المجتبى عليهماالسلام . وكان رسول عمّار إلى المدينه فى فتح «تُسْتَر» (1) وقدِم إليها مع الهُرْمُزان (2) . تولّى قياده رجّاله الكوفه فى معركه الجمل (3) ، وغدا أميرا على بعض قبائلها فى معركه صفّين (4) . ووَلى قياده الجيش حينا فى معارک ذى الحجّه يوم صفّين (5) . كان قائد الميسره يوم النّهروان (6) . ثمّ أمره الإمام عليه السلام بقمع تمرّد «بنى ناجيه» فهزم خرّيت بن راشد (7) . عندما أغار يزيد بن شجره على مكّه والمدينه ، هَبَّ معقل إلى مواجهته ، فأسَر عددا من أصحابه ولاذ الباقون بالفرار (8) . لمّا عزم الإمام عليه السلام على معاوده قتال معاويه بعد إخماد فتنه النّهروان ، واستبان الاستعداد النّسبى الّذى أبداه أهل الكوفه للقتال ، ذهب معقل إلى أطراف الكوفه لجمع المقاتلين ، لكنّه تلقّى وهو فى مهمّته الخبر المفجع لاستشهاد الإمام علىّ عليه السلام (9) . فى سنه 43ه خرج المُسْتَورد أحد أقطاب الخوارج فى أيّام حكومه معاويه الغاصبه (10) وهو يريد الشيعه ، فنهض معقل إلى قتاله . واستشهد بعد أن دَحَر جيشه وقتَله فى مبارزه بينهما (11) . وصفه سعيد بن قيس بأنّه ناصح ، أريب صليب شجاع . (12)

.

1- .تُسْتَر : هو تعريب «شوشتَر» ؛ وهى من مدن إيران فى محافظه خوزستان ، وهى قريبه من مدينه دزفول .
2- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 92 و ج 16 ص 39 .
3- .الجمل : ص 321 .
4- .وقعه صفّين : ص 117 .
5- .وقعه صفّين : ص 195 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 574 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 366 .
6- .البدايه والنهايه : ج 7 ص 289 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 85 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 405 .
7- .تهذيب الأحكام : ج 10 ص 139 ح 551 ، الغارات : ج 1 ص 348 364 ، تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 195 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 121 128 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 419 421 .
8- .الغارات : ج 2 ص 511 .

9- .الغارات : ج 2 ص 638 ؛ الأخبار الطوال : ص 213 .
10- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 175 .
11- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 176 و 177 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 206 ، الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1163 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 465 ، شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 92 .
12- .الأمالى للطوسى : ص 174 ح 293 ، الغارات : ج 2 ص 638 .

91 . مَعقِل بن قیس ریاحی

91مَعقِل بن قیس ریاحیمَعقِل بن قیس ریاحی ، از جنگاوران بی باک کوفه و از سخنوران چیره دست آن دیار و از سرداران سپاه امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام است ، در زمان عمر ، در فتح شوشتر ، پیک عمّار به مدینه بود و همراه با هُرمُزان به مدینه آمد . در جنگ جمل ، فرمانده پیاده نظام کوفه بود و در جنگ صِفّین ، فرماندهی برخی از قبایل کوفه را (1) و در درگیری های ماه ذی حجّه در جنگ صِفّین نیز گاهی فرماندهی سپاه را به عهده داشت . در جنگ نهروان ، فرمانده جناح چپ سپاه بود و پس از آن ، مأمور سرکوبی شورش بنی ناجیه شد و خرّیت بن راشد را شکست داد . بعد از شبیخونِ یزید بن شجره بر مکّه و مدینه ، مَعقِل به مقابله با او و همراهانش شتافت ، عدّه ای از آنان را اسیر کرد و بقیه را فراری داد . پس از درهم شکسته شدن فتنه نهروان ، امام علیه السلام آهنگ نبرد با معاویه را داشت و چون آمادگی نسبی مردم کوفه روشن شد ، مَعقِل ، برای جمع آوری جنگاوران به نواحی اطراف کوفه رفت ؛ امّا در حین مأموریت ، خبر جانگداز شهادت علی علیه السلام را دریافت کرد . به هنگام حاکمیت غارتگرانه معاویه و به سال 43 هجری که شورش مُستَورِد (از سران خوارجْ) شیعیان را تهدید می کرد ، به رویارویی با او رفت و پس از درهم شکستن لشکر مُستَورِد ، در نبردی تن به تن ، او را به هلاکت رساند و خود نیز به شهادت رسید . سعید بن قیس ، او را خیرخواه ، خردمند ، استوار گام و شجاع خوانده است .

.

1- .در وقعه صفّین : ص 117 آمده است : «معقل بن قیس یربوعی» .

شرح نهج البلاغه :مَعقِلُ بنُ قَيسٍ كانَ مِن رِجالِ الكوفَهِ وأبطالِها ، ولَهُ رِياسَهٌ وقَدَمٌ ، أوفَدَهُ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ إلى عُمَرَ بنِ الخَطّابِ مَعَ الهُرمُزانِ لِفَتح تُستَرَ . وكانَ مِن شيعَهِ عَلِيٍّ عليه السلام ، وَجَّهَهُ إلى بَنى ساقَهَ فَقَتَلَ مِنهُم وسَبى . وحارَبَ المُستَورِدَ بنَ عُلفَهَ الخارِجِىَّ مِن تَميمِ الرَّبابِ ، فَقَتَلَ كلَّ واحِدٍ مِنهُما صاحِبَهُ بِدِجلَهَ . (1)

الغارات عن عبد اللّه بن قعين فى ذِكرِ حَربِ بَنى ناجِيَهَ : سارَ فينا مَعقِلٌ ، يُحَرِّضُنا ويَقولُ لَنا : يا عِبادَ اللّهِ ، لا تَبدَؤُوا القَومَ وغُضُّوا الأَبصارَ ، وأَقِلُّوا الكَلامَ ، ووَطِّنوا أنفُسَكُم عَلَى الطَّعنِ وَالضَّربِ ، وأبشِروا فى قِتالِهِم بِالأَجرِ العَظيمِ ، إنَّما تُقاتِلونَ مارِقَهً مَرَقَت مِنَ الدّينِ، وعُلوجا (2) مَنَعُوا الخَراجَ ، ولُصوصا وأكرادا ، اُنظُرونى فَإِذا حَمَلتُ فَشُدّوا شَدَّهَ رَجُلٍ واحِدٍ . قالَ : فَمَرَّ فِى الصَّفِّ كُلِّهِ يَقولُ لَهُم هذِهِ المَقالَهَ حَتّى إذا مَرَّ بِالنّاسِ كُلِّهِم ، أقبَلَ فَوَقَفَ وَسَطَ الصَّفِّ فِى القَلبِ ، ونَظَرنا إلَيهِ ما يَصنَعُ ، فَحَرَّكَ رايَتَهُ تَحريكَتَينِ ، ثُمَّ حَمَلَ فِى الثّالِثَهِ وحَمَلنا مَعَهُ جَميعا ، فَوَاللّهِ ما صَبَروا لَنا ساعَهً واحِدَهً حَتّى وَلَّوا وَانهَزَموا ، وقَتَلنا سَبعينَ عَرَبِيّا مِن بَنى ناجِيَهَ ومِن بَعضِ مَنِ اتَّبَعَهُ مِنَ العَرَبِ ، وقَتَلنا نَحوَ ثَلاثِمِئهٍ مِنَ العُلوجِ وَالأَكرادِ . (3)

.

1- .شرح نهج البلاغه : ج 15 ص 92 .
2- .العِلج : الرجل من كفّار العجم وغيرهم (النهايه : ج 3 ص 286 «علج») .
3- .الغارات : ج 1 ص 353 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 123 عن عبد اللّه بن فقيم ، البدايه والنهايه : ج 7 ص 317 نحوه وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 421 .

شرح نهج البلاغه :معقل بن قیس ، از مردان و قهرمانان کوفه بود و بر مردم ، سروری و پیشگامی داشت . عمّار بن یاسر ، پس از فتح شوشتر ، او را با هُرمُزان به سوی عمر بن خطّاب فرستاد . او از پیروان علی علیه السلام بود و علی علیه السلام وی را به جنگ بنی ساقه فرستاد و او برخی از آنان را کشت و برخی را اسیر کرد و [بعدها]با مستورِد بن عُلفه که از خوارج و از قبیله تَیْمِ رَباب بود جنگید و هر دو در کنار دجله همدیگر را کشتند .

الغارات به نقل از عبد اللّه بن قعین ، در یادکرد جنگ بنی ناجیه : مَعقِل در میان ما حرکت می کرد و ما را ترغیب می کرد و می گفت : ای بندگان خدا ! شما جنگ را آغاز نکنید و دیدگانتان را فرو اندازید و کم گویید و خود را برای زخم نیزه و ضربت شمشیر ، آماده کنید و پاداش بزرگ را در پیکار با آنان به خود ، مژده دهید . شما با کسانی می جنگید که از دین ، بیرون رفته اند و کافرانی که از پرداخت مالیات ، خودداری کرده اند و دزدان و کُردها [یی مشرک] . به من بنگرید . پس چون حمله کردم ، همگی چون فردی واحد ، یورش بَرید . او از میان همه صف ها گذشت و این سخنان را به آنان می گفت تا آن که از میان همه گذشت و سپس پیش آمد و در میان میدان ، در قلب لشکر ایستاد و ما به او می نگریستیم که چه می کند . سپس پرچمش را دو بار حرکت داد و در بار سوم ، حمله کرد و ما نیز همگی با او حمله کردیم . به خدا سوگند ، یک ساعت هم در برابر ما تاب نیاوردند و پشت کردند و گریختند ، و ما هفتاد عرب از بنی ناجیه و برخی از پیروان عرب آنها را کشتیم و حدود سیصد تن از کافران و کُرد را کشتیم .

.

الغارات عن كعب بن قعين :أقامَ مَعقِلُ بنُ قَيسٍ بِأَرضِ الأَهوازِ وكَتَبَ إلى عَلِيٍّ عليه السلام مَعى بِالفَتحِ وكُنتُ أَنَا الَّذى قَدِمَ بِالكِتابِ عَلَيهِ ، وكانَ فِى الكِتابِ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، لِعَبدِ اللّهِ عَلِيٍّ أميرِ المُؤمِنينَ مِن مَعقِلِ بنِ قَيسٍ ، سَلَامٌ عَلَيكَ فَإِنّى أحمَدُ إلَيكَ اللّهَ الَّذى لا إلهَ إلّا هُوَ ، أمّا بَعدُ ، فَإِنّا لَقِيَنا المارِقينَ وقَدِ استَظهَروا عَلَينا بِالمُشرِكينَ ، فَقَتَلنا مِنهُم ناسا كَثيراً ، ولَم نَتَعَدَّ فَيهِم سِيرَتَکَ ، فَلَم نَقتُل مِنهُم مُدبِرا ولا أسيرا ، ولَم نُذَفِّف (1) مِنهُم عَلى جَريحٍ ، وقَد نَصَرَکَ اللّهُ وَالمُسلِمينَ ، وَالحَمدُلِلّهِ رَبِّ العالَمينَ ، وَالسَّلامُ . (2)

الغارات عن أبى عبد الرحمن السلمى فى ذِكرِ عَزمِ الإِمامِ عليه السلام عَلى حَربِ مُعاوِيَةَ ثانِيا فَقالَ لِأَصحابِهِ : أشيروا عَلَىَّ بِرَجُلٍ يَحشُرُ النّاسَ مِنَ السَّوادِ ومِنَ القُرى ومِن مَحشَرِهِم . فَقالَ سَعيدُ بنُ قَيسٍ : أمَا وَاللّهِ أُشيرُ عَلَيکَ بِفارِسِ العَرَبِ النّاصِحِ ، الشَّديدِ عَلى عَدُوِّکَ . قالَ لَهُ : مَن ؟ قالَ : مَعقِلُ بنُ قَيسٍ الرِّياحِيُّ . قالَ : أجَل ، فَدَعاهُ فَسَرَّحَهُ فى حَشرِ النّاسِ مِنَ السَّوادِ إلَى الكوفَهِ ، فَلَم يَقدَم حَتّى أُصيبَ أميرُ المُؤمِنينَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِ وسَلامُهُ . (3)

.

1- .تَذْفِيف الجريح : الإجهازُ عليه وتحرِيرُ قَتله (النهايه : ج 2 ص 162 «ذفف») .
2- .الغارات : ج 1 ص 354 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 124 عن عبد اللّه قعين .
3- .الغارات : ج 2 ص 638 ، الأمالى للطوسى : ص 174 ح 293 عن ربيعه بن ناجذ نحوه .

الغارات به نقل از کعب بن قعین : معقل بن قیس در سرزمین اهواز ماند و نامه ای به علی علیه السلام درباره پیروزی اش نوشت و همراه من فرستاد و در آن ، چنین نوشته بود : به نام خداوند بخشاینده مهربان . به بنده خدا علی امیر مؤمنان ، از معقل بن قیس . سلام بر تو ، که من نیز چون تو خدای یکتا را می ستایم . امّا بعد ؛ ما بیرون رفتگان از دین را دیدار کردیم . آنان علیه ما از مشرکان ، کمک گرفته بودند و ما تعداد بسیاری از آنان را کشتیم ؛ ولی از شیوه تو تجاوز نکردیم و فراری و اسیر آنان را نکشتیم و کار زخمی ها را نساختیم ، و خداوند ، تو و مسلمانان را یاری داد. و سپاس ، ویژه خدای جهانیان است . والسلام !

الغارات به نقل از ابو عبد الرحمان سُلَمی ، در یادکرد عزم امام علیه السلام بر جنگ مجدّد با معاویه و سخنان او خطاب به یارانش : [علی علیه السلام فرمود :] «مردی را به من معرّفی کنید که مردم را از اطراف و آبادی های عراق و جایگاه هایشان بسیج کند» . سعید بن قیس گفت : هان ! به خدا سوگند ، بهترین فرد را به تو معرّفی می کنم ، شه سوار عرب که [برای تو]خیرخواه و بر دشمنت سختگیر است . فرمود : «چه کسی؟» . گفت : معقل بن قیس ریاحی . فرمود : «آری ، خوب است» . پس او را فراخواند و در پیِ بسیج مردم اطراف و آوردن آنان به کوفه ، روانه اش کرد ؛ ولی او هنوز بازنگشته بود که امیر مؤمنان که درودها و سلام خدا بر او باد به شهادت رسید .

.

92المِقدادُ بنُ عَمروالمقداد بن عمرو بن ثعلبه البَهْرَاوِىُّ الكندى ، المعروف بالمقداد بن الأسود . طويل القامه ، أسمر الوجه (1) . كان من شجعان الصحابه وأبطالهم ونُجَبائهم (2) . شهد المشاهد كلّها مع رسول اللّه صلى الله عليه و آله (3) . وصَفُوه بأنّه مجمع الفضائل والمناقب ، وكان أحد الأركان الأربعه (4) . وعَدّه رسول اللّه صلى الله عليه و آله أحد الأربعه الذين تشتاق إليهم الجنّه (5) . ثبت على الصراط المستقيم بعد رسول اللّه صلى الله عليه و آله ، وحفظ حقّ الولايه العلويّه ، وأعلن مخالفته للذين بدّلوا ، فى مسجد النّبىّ صلى الله عليه و آله (6) . وعُدَّ المقداد فى بعض الروايات أطوع أصحاب الإمام عليه السلام (7) . وكان من الصفوه الذين صلّوا على الجثمان الطاهر لسيّده النّساء فاطمه صلوات اللّه عليها (8) . عارض المقداد حكومه عثمان ، وأعلن عن معارضته لها من خلال خطبه ألقاها فى مسجد المدينه (9) ، وقال : إنّى لأعجب من قريش أنّهم تركوا رجلاً ما أقول إنّ أحدا أعلم ولا أقضى منه بالعدل ... أما واللّه لو أجد عليه أعوانا ... . توفّى المقداد سنه 33ه وهو فى السبعين من عمره (10) . وكان له نصيب من مال الدنيا منذ البدايه فأوصى للحسن والحسين عليهماالسلامبستّه وثلاثين ألف درهم منه (11) . وهذه الوصيّه دليل على حبّه لأهل البيت عليهم السلام وتكريمه واحترامه لهم .

.

1- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 392 ح 5484 ، الإصابه : ج 6 ص 160 الرقم 8201 .
2- .حليه الأولياء : ج 1 ص 172 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 392 ح 5484 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 162 ، تهذيب الكمال : ج 28 ص 453 الرقم 6162 .
4- .الاختصاص : ص 6 .
5- .المعجم الكبير : ج 6 ص 215 ح 6045 ، حليه الأولياء : ج 1 ص 142 و ص 190 وفيه «إنّ اللّه تعالى يحبّ أربعه من أصحابى» ؛ الخصال : ص 303 ح 80 .
6- .الخصال : ص 463 ح 4 ، الاحتجاج : ج 1 ص 194 ح 37 ، رجال البرقى : ص 64 .
7- .رجال الكشّى : ج 1 ص 46 الرقم 22 .

8- .الخصال : ص 361 ح 50 ، رجال الكشّی : ج 1 ص 34 الرقم 13 ، الاختصاص : ص 5 ، تفسیر فرات : ص 570 ح 733 .
9- .تاریخ الطبری : ج 4 ص 232 و 233 ، الکامل فی التاریخ : ج 2 ص 221 224 ؛ تاریخ الیعقوبی : ج 2 ص 163 .
10- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 392 ح 5484 ، الطبقات الکبری : ج 3 ص 163 ، تهذیب الکمال : ج 28 ص 456 و 457 الرقم 6162 ، الاستیعاب : ج 4 ص 43 الرقم 2590 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 244 الرقم 5076 .
11- .تهذیب الکمال : ج 28 ص 456 الرقم 6162 .

92 . مِقداد بن عمرو

92مِقداد بن عمرومِقداد بن عمرو بن ثَعلَبه بهراوی کِنْدی ، معروف به مقداد بن اسود ، قامتی بلند و چهره ای گندمگون داشت . او از یاران شجاع و قهرمانان و نجیب پیامبر خدا بود که در تمام جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد . او را مجمعِ فضایل و مناقب دانسته اند و یکی از «ارکان اربعه» (1) شمرده اند و پیامبر خدا ، وی را یکی از چهار نفری برشمرده است که بهشت ، شیفته دیدار آنان است . او پس از پیامبر خدا ، استوار گام در صراط مستقیم بماند و حقّ ولایت علی علیه السلام را پاس داشت و مخالفت خود را با تغییر نادرست جریان رهبری امّت پس از پیامبر خدا در مسجد نبوی آشکارا بیان کرد . برخی روایات ، مقداد را مطیع ترین یار امام علیه السلام دانسته اند و او از معدود کسانی است که بر پیکر مطهّر زهرایِ طاهره علیهاالسلام نماز گزارد . مقداد با خلافت عثمان ، مخالفت کرد و با سخنرانی شکوهمندی در مسجد مدینه ، این مخالفت را اعلام داشت و گفت : من از قریش در شگفتم ! آنان مردی را وا نهاده اند که کسی را از او داناتر و عادل تر نمی شناسم ... هان ! به خدا سوگند ، اگر یاورانی می یافتم ... . او به سال 33 هجری و در هفتاد سالگی زندگی را بدرود گفت . مقداد از آغاز ، ثروتمند بود و وصیّت کرد که 36 هزار درهم از دارایی اش را به حسن و حسین علیهماالسلامبدهند . این وصیّت ، نشان دهنده محبّت او به اهل بیت و بزرگداشت و احترام او نسبت به ایشان است .

.

1- .ارکان اربعه ، یعنی چهار نفری که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آمادگیِ خود را برای یاری امام علی علیه السلام به ایشان عرضه داشتند (ر . ک : الاختصاص : ص 6) .

الأمالى للطوسى عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه :لَمّا بويِعَ عُثمانُ سَمِعتُ المِقدادَ بنَ الأَسوَدِ الكِندِىَّ يَقولُ لِعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ : وَاللّهِ يا عَبدَ الرَّحمنِ ، ما رَأَيتُ مِثلَ ما اُتِىَ إلى أهلِ هذَا البَيتِ بَعدَ نَبِيِّهِم . فَقالَ لَهُ عَبدُ الرَّحمنِ : وما أنتَ وذاکَ يا مِقدادُ ؟ قالَ : إنّى وَاللّهِ اُحِبُّهُم لِحُبِّ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ويَعترينى وَاللّهِ وَجدٌ لا أُبُثُّهُ بَثَّةً ، لَتَشَرَّفَ قُرَيشٌ عَلَى النّاسِ بِشَرَفِهِم ، وَاجتِماعِهِم عَلى نَزعِ سُلطانِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِن أيديهِم . فَقالَ لَهُ عَبدُ الرَّحمنِ : وَيحَکَ ! وَاللّهِ لَقَدِ اجتَهَدتُ نَفسى لَکُم . فَقالَ لَهُ المِقدادُ : وَاللّهِ لَقَد تَرکَتَ رَجُلاً مِنَ الَّذينَ يَأمُرونَ بِالحَقِّ وبِهِ يَعدِلونَ ، أمَا وَاللّهِ لَو أنَّ لى عَلى قُرَيشٍ أعواناً لَقاتَلتُهُم قِتالى إيّاهُم يَومَ بَدرٍ واُحُدٍ . فَقالَ لَهُ عَبدُ الرَّحمنِ : ثَکَلَتکَ اُمُّکَ يا مِقدادُ ! لا يَسمَعَنَّ هذَا الکَلامَ مِنکَ النّاسُ ، أمَا وَاللّهِ إنّى لَخائِفٌ أن تَکونَ صاحِبَ فُرقَةٍ وفِتنَةٍ . قالَ جُندَبٌ : فَأَتَيتُهُ بَعدَمَا انصَرَفَ مِن مَقامِهِ ، فَقُلتُ لَهُ : يا مِقدادُ، أنَا مِن أعوانِکَ . فَقالَ : رَحِمَکَ اللّهُ ، إنَّ الَّذى نُريدُ لا يُغنى فيهِ الرَّجُلانِ وَالثَّلاثَةُ . فَخَرَجتُ مِن عِندِهِ وأتَيتُ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ عليه السلام ، فَذَکَرتُ لَهُ ما قالَ وقُلتُ ، قالَ : فَدَعا لَنا بِخَيرٍ . (1)

.

1- .الأمالى للطوسى : ص 191 ح 323 .

الأمالی ، طوسی به نقل از عبد الرحمان بن جُندَب ، از پدرش : چون با عثمان بیعت شد ، شنیدم که مقداد بن اَسوَد کِنْدی به عبد الرحمان بن عَوف می گوید : ای عبد الرحمان! به خدا سوگند ، ندیدم که با اهل بیت پیامبری پس از او چنین کنند که با این خاندان کردند . عبد الرحمان گفت: ای مقداد! چه ارتباطی با تو دارند؟ گفت : به خدا سوگند ، من آنها را به خاطر محبّتم به پیامبر خدا ، دوست دارم و به خدا سوگند ، چنان بغض و اندوهْ مرا فرا می گیرد که کوچک ترین گشایشی نمی یابم ، از آن رو که قریش ، خود را به سبب [وابستگی به]شرافت آنها ، از سایر مردم ، برتر دیدند و با این حال ، همگی بر بیرون کشیدن قدرت پیامبر خدا از دست اینان ، اتّفاق کردند . عبد الرحمان گفت : وای بر تو! به خدا سوگند ، همه توانم را برای شما به کار بردم . (1) مقداد به او گفت : به خدا سوگند ، مردی را وا نهادی که از زمره فرمان دهندگان به حق و عاملان به آن بودند . بدان که به خدا سوگند ، اگر من یاورانی علیه قریش داشتم ، همچون روز بدر و اُحد با آنان می جنگیدم . عبد الرحمان گفت : مادرت به عزایت بنشیند ، ای مقداد! مبادا مردم ، این سخن را از تو بشنوند . بدان که به خدا سوگند ، من بیم آن دارم که اختلاف بیندازی و فتنه برانگیزی . پس از بازگشت مقداد ، نزد او رفتم و گفتم : ای مقداد! من از یاوران تو ام . مقداد گفت : خدا تو را رحمت کند ، ای جُندَب! آنچه ما می خواهیم ، با دو نفر و سه نفر ، انجام شدنی نیست . پس از نزدش بیرون آمدم و به نزد علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم و آنچه را گفته بود و گفته بودم ، باز گفتم . پس برایمان دعای خیر کرد .

.

1- .مقصود عبد الرحمان ، تلاش سرنوشت سازِ او برای انتخاب خلیفه در شورای شش نفره پس از کشته شدن عمر است که پیش تر یاد شد و به انتخاب عثمان انجامید . (م)

تاريخ اليعقوبى فى ذِكرِ أحداثِ ما بَعدَ استِخلافِ عُثمانَ : مالَ قَومٌ مَعَ عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ ، وتَحامَلوا فِى القَولِ عَلى عُثمانَ . فَرَوى بَعضُهُم قالَ : دَخَلتُ مَسجِدَ رَسولِ اللّهِ ، فَرَأَيتُ رَجُلاً جاثِياً عَلى رُكبَتَيهِ يَتَلَهَّفُ تَلَهُّفَ مَن كَأَنَّ الدُّنيا كانَت لَهُ فَسُلِبَها ، وهُوَ يَقولُ : واعَجَباً لِقُرَيشٍ ! ودَفعِهِم هذَا الأَمرَ عَن أهلِ بَيتِ نَبِيِّهِم ، وفيهِم أوَّلُ المُؤمِنينَ ، وَابنُ عَمِّ رَسولِ اللّهِ أعلَمُ النّاسِ وأفقَهُهُم فى دينِ اللّهِ ، وأعظَمُهُم غَناءً فِى الإِسلامِ ، وأبصَرُهُم بِالطَّريقِ ، وأهداهُم لِلصِّراطِ المُستَقيمِ . وَاللّهِ لَقَد زَوَوها عَنِ الهادى المُهتَدى الطّاهِرِ النَّقِىِّ ، وما أرادوا إِصلاحاً لِلأُمَّهِ ولا صَواباً فِى المَذهَبِ ، ولكِنَّهُم آثَرُوا الدُّنيا عَلَى الآخِرَهِ ، فَبُعداً وسُحقاً لِلقَومِ الظّالِمينَ . فَدَنَوتُ مِنهُ فَقلتُ : مَن أنتَ يَرحَمُكَ اللّهُ ؟ ومَن هذَا الرَّجُلُ ؟ فَقالَ : أنَا المِقدادُ بنُ عَمروٍ ، وهذَا الرَّجُلُ عَلِىُّ بنُ أبى طالِبٍ . قالَ : فَقُلتُ : ألا تَقومُ بِهذَا الأَمرِ فَأُعينُكَ عَلَيهِ ؟ فَقالَ : يَابنَ أخى ! إِنَّ هذَا الأَمرَ لا يَجرى فيهِ الرَّجُلُ ولَا الرَّجُلانِ . ثُمَّ خَرَجتُ فَلَقيتُ أبا ذَرٍّ ، فَذَكَرتُ لَهُ ذلِكَ ، فَقالَ : صَدَقَ أخِىَ المِقدادُ . ثُمَّ أتَيتُ عَبدَ اللّهِ بنَ مَسعودٍ ، فَذَكَرتُ ذلِكَ لَهُ ، فَقالَ : لَقَد اُخبِرنا فَلَم نَألُ . (1)

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 163 .

تاریخ الیعقوبی در یادکردِ بدعت های روزگار خلافت عثمان : گروهی به علی بن ابی طالب متمایل شدند و زبان به اعتراض بر عثمان گشودند . یکی از آنان روایت کرده و گفته است : به مسجد پیامبر خدا وارد شدم . دیدم مردی زانو زده و چنان آه می کشد که گویی دنیا از آنِ او بوده و از دستش رُبوده اند و چنین می گفت : شگفتا از قریش و دور کردن این خلافت از خاندان پیامبرشان ، در حالی که در میان این خاندان ، نخستین مؤمن و پسر عموی پیامبر خداست ، که داناترین مردم و آگاه ترینِ ایشان به دین خدا و پُر بهره ترین آنان از اسلام و بیناترینِ آنان به راه و بهترین راهنما به راه راست است. به خدا سوگند ، خلافت را از رهنمای رهیافته و پاک و پاکیزه ، دور داشتند و قصد اصلاح امّت و یا [پیمودن]راه درست مذهب را نداشتند ؛ بلکه دنیا را بر آخرت ، مقدّم داشتند . مرده باد این قوم ستمکار و از رحمت الهی به دور باد ! به او نزدیک شدم و گفتم : تو کیستی ، خدا رحمتت کند؟ و این مرد که می گویی ، کیست؟ گفت : من مقداد پسر عمروم و آن مرد ، علی بن ابی طالب علیه السلام است . گفتم : آیا به این امر برنمی خیزی تا من هم تو را یاری دهم؟ گفت : ای برادرزاده ! این ، کاری نیست که با یک نفر و دو نفر به انجام رسد . پس از آن که بیرون آمدم ، ابو ذر را دیدم و ماجرا را برایش بازگفتم . گفت : برادرم مقداد ، راست می گوید . سپس نزد عبد اللّه بن مسعود آمدم و ماجرا را گفتم . گفت : باخبر شدیم و کوششی نکردیم .

.

93المُنذِرُ بنُ الجارودِ العَبدِيُّالمنذر بن الجارود العبدى ، واسم الجارود بشر بن عمرو بن حبيش ، من صحابه الإمام علىّ عليه السلام (1) ، وكان على قسم صغير من جيشه فى معركه الجمل (2) . ولّاه الإمام عليه السلام على إصْطَخر (3)(4) ، وكان حسن الظاهر لكنّه مضطرب الباطن ، وليس له ثبات . خان المنذرُ الامامَ عليه السلام فى بيت المال ، واستأثر بقسم منه لنفسه ، فكتب إليه الإمام عليه السلام كتابا عنّفه فيه . وبعد تَسلّمِهِ كتابَ الإمام جاء إلى الكوفه ، فعزله الإمام عليه السلام ، وحكم عليه بدفع ثلاثين ألف درهم ، وحبسه ، ثمّ أطلقه بشفاعه صَعصَعه بن صُوحان (5) . ولى بعض المناطق فى أيّام عبيد اللّه بن زياد (6) الّذى كان صهره (7) . وعندما عزم الإمام الحسين عليه السلام على نهضته العظمى كاتب كثيرا من الشخصيّات المعروفه ودعاهم إلى نصرته والدفاع عن الحقّ . وكان المنذر أحد الذين راسلهم الإمام عليه السلام ، لكنّه سلّم الرساله والرسول إلى عبيداللّه بن زياد ، فيا عجبا من فعلته هذه (8) ! مات المنذر سنه 61 ه . (9)

.

1- .تاريخ دمشق : ج 60 ص 281 .
2- .الجمل : ص 321 ؛ تاريخ الطبرى : ج 4 ص 505 ، تاريخ دمشق : ج 60 ص 283 ، الإصابه : ج 6 ص 209 الرقم 8353 وفيه «كان شهد الجمل مع علىّ» .
3- .اصْطَخْر : معرّب استخر ، وهى من أقدم مدن فارِس ، وبها كان سرير الملک دارا بن داراب ، وبهاآثار عظيمه . بينها وبين شيراز اثنا عشر فرسخا (راجع تقويم البلدان : ص 329) .
4- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 561 ، المعارف لابن قتيبه : ص 339 ، تاريخ دمشق : ج 60 ص 281 ، الإصابه : ج 6 ص 209 الرقم 8353 .
5- .أنساب الأشراف : ج 2 ص 391 ؛ تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 .
6- .الأخبار الطوال : ص 231 ، الفتوح : ج 5 ص 37 .
7- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 561 و ج 7 ص 87 ، تاريخ دمشق : ج 60 ص 283 ، الإصابه : ج 6 ص 209 الرقم 8353 .
8- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 357 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 535 و 536 ، الأخبار الطوال : ص 231 ، الفتوح : ج 5 ص 37 .

9- .الطبقات الكبرى : ج 5 ص 561 ، تاريخ دمشق : ج 60 ص 285 ، الإصابه : ج 6 ص 209 الرقم 8353 ، تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 180 وفيه «مات فى سنه 62ه » .

93 . مُنذِر بن جارود عبدی

93مُنذِر بن جارود عبدیمُنذِر بن جارودِ (1) عبدی ، از یاران امام علی علیه السلام است و در جنگ جمل ، فرماندهی بخش کوچکی از سپاه را به عهده داشت . (2) علی علیه السلام او را بر حکومت اِصطخْر (3) گمارد . او ظاهری خوش ، امّا درونی ناهنجار و نااستوار داشت . منذر در بیت المال ، خیانت کرد و بخشی از آن را ویژه خود ساخت که علی علیه السلام نامه ای به او نوشت و او را نکوهید . او ، پس از دریافت نامه امام علیه السلام به کوفه آمد . امام علیه السلام او را عزل و به پرداخت سی هزار درهم ، محکوم و زندانی کرد و سپس با وساطت صعصعه بن صُوحان ، آزادش ساخت . او به روزگار عبید اللّه بن زیاد که دامادش بود به حکومت برخی از آبادی ها دست یافت . امام حسین علیه السلام در آستانه قیام شکوهمندش به بسیاری از چهره های سرشناس، نامه نوشت و آنان را به حمایت از خود و دفاع از حق ، دعوت کرد . و از جمله به منذر نیز نامه نوشت ، و شگفتا که او نامه را با نامه رسان ، تسلیم عبید اللّه بن زیاد کرد ! منذر به سال 61 هجری درگذشت .

.

1- .جارود ، همان بِشْر بن عمرو بن حُبَیش است .
2- .در الإصابه : ج 6 ص 209 ش 8353 آمده است : «در رکاب علی علیه السلام در جمل ، حضور داشت» .
3- .اصطخر ، معرّب «استخر» است که از کهن ترین شهرهای فارس و پایتخت دارا پسر داراب بوده است و آثار باستانی عظیمی در آن قرار دارد. فاصله آن تا شیراز، دوازده فرسنگ است (تقویم البلدان : ص329) . یونانیان ، آن را «پرسپولیس» می نامیدند . ویرانه های آن ، اکنون در جلگه مَرْوْدشت ، باقی است .

الغارات عنِ الأعمش :كانَ عَلِىٌّ عليه السلام وَلَّى المُنذِرَ بنَ الجارودِ فارِسا فَاحتازَ مالاً مِنَ الخَراجِ ، قالَ : كانَ المالُ أربَعَمِئَهِ ألفِ دِرهَمٍ ، فَحَبَسَهُ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَشَفَعَ فيهِ صَعصَعَهُ بنُ صوحانَ إلى عَلِىٍّ عليه السلام وقامَ بِأَمرِهِ وخَلَّصَهُ . (1)

.

1- .الغارات : ج 2 ص 522 وراجع أنساب الأشراف : ج 2 ص 391 .

الغارات به نقل از اَعمَش : علی علیه السلام منذر بن جارود را به حکومت فارس گمارد و او چهارصد هزار درهم از مالیات آن جا را برای خود برداشت . علی علیه السلام نیز او را زندانی کرد . سپس صعصعه بن صوحان از او نزد علی علیه السلام شفاعت کرد و کارش را پیگیری کرد آزادش نمود .

.

تاريخ اليعقوبى عن غياث :[إنَّ عَلِيّا عليه السلام] كَتَبَ إلَى المُنذِرِ بنِ الجارودِ ، وهُوَ على إصطَخرَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّ صَلاحَ أبيكَ غَرَّنى مِنكَ ، فَإذا أنتَ لا تَدَعُ انقِيادا لِهَواكَ أزرى ذلِكَ بِكَ . بَلَغَنى أنَّكَ تَدَعُ عَمَلَكَ كَثيراً ، وتَخرُجُ لاهِيا بِمِنبَرِها ، تَطلُبُ الصَّيدَ وتَلعَبُ بِالكِلابِ ، وأُقسِمُ لَئِن كانَ حَقّا لَتُثيَبنَّكَ فِعلَكَ ، وجاهِلُ أهلِكَ خَيرٌ مِنكَ ، فَأَقبِل إلَيَّ حينَ تَنظُرُ فى كِتابى ، وَالسَّلامُ . فَأقبَلَ فَعَزَلَهُ وأَغرَمَهُ ثَلاثينَ ألفا ، ثُمَّ تَرَكَها لِصَعصَعَةَ بنِ صوحانَ بَعدَ أن أحلَفَهُ عَلَيها ، فَحَلَفَ . (1)

الأخبار الطوال :قَد كانَ الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ رضى الله عنهكَتَبَ كِتابا إلى شيعَتِهِ مِن أهلِ البَصرَهِ مَعَ مَولىً لَهُ يُسَمّى «سَلمانُ» نُسخَتُهُ : بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ ، مِنَ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ إلى مالِكِ بنِ مِسمَعٍ وَالأَحنَفِ بنِ قَيسٍ ، وَالمُنذِرِ بنِ الجارودِ ومَسعودِ بنِ عَمرٍو وقَيسِ بنِ الهَيثَمِ ، سَلامٌ عَلَيكُم ، أمّا بَعدُ ، فَإنّى أدعوكُم إلى إحياءِ مَعالِمِ الحَقِّ وإماتَهِ البِدَعِ ، فَإن تُجيبوا تَهتَدوا سُبُلَ الرَّشادِ ، وَالسَّلامُ . فَلَمّا أتاهُم هذَا الكِتابُ كَتَموهُ جَميعا إلَا المِنذِرَ بنَ الجارودِ ، فَإِنَّهُ أفشاهُ ، لِتَزويجِهِ ابنَتَهُ هِندا مِن عُبَيدِ اللّهِ بنِ زِيادٍ ، فَأَقبَلَ حَتّى دَخَلَ عَلَيهِ ، فَأَخبَرَهُ بِالكِتابِ ، وحَكى لَهُ ما فيهِ ، فَأَمَرَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍ بِطَلَبِ الرَّسولِ ، فَطَلَبوهُ ، فَأَتَوهُ بِهِ ، فَضُرِبَت عُنُقُهُ . (2)

راجع : ج 4 ص 48 (المنذر بن الجارود) .

.

1- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 203 .
2- .الأخبار الطوال : ص 231 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 357 عن أبى عثمان النّهدى نحوه وراجع الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 535 والفتوح : ج 5 ص 37 .

تاریخ الیعقوبی به نقل از غیاث : علی علیه السلام به منذر بن جارود که فرماندار اصطخر بود نوشت : «امّا بعد ؛ شایستگی پدرت ، مرا فریفته تو کرد ؛ امّا تو چون هوسرانی ات را وا نمی نهی ، همان ، خوارت می سازد . به من خبر رسیده که فراوان ، کارت را رها می کنی و تخت حکومت را به بازیچه وا می نهی و دنبال شکار و سگبازی می روی . سوگند می خورم که اگر این خبرْ حقیقت داشته باشد ، سزای کارت را بدهم و نادانِ خاندانت ، از تو بهتر خواهد بود . پس چون نامه ام را دیدی ، نزد من بیا . والسلام !» . مُنذِر آمد و علی علیه السلام هم او را بر کنار کرد و سی هزار درهم [بدهی اش] را طلب کرد . سپس با وساطت صعصعه بن صوحان ، او را رها کرد ، و البته پس از آن که او را قسم داد و او هم قسم یاد کرد [که ندارد] .

الأخبار الطّوال :حسین بن علی رضی الله عنه نامه ای به برخی از پیروان خود در بصره نوشت و آن را با یکی از بندگان آزاد کرده اش به نام سلمان فرستاد . متن نامه چنین بود : «به نام خداوند بخشاینده مهربان . از حسین بن علی به مالک بن مسمع و احنف بن قیس و منذر بن جارود و مسعود بن عمرو و قیس بن هیثم . سلام بر شما ! امّا بعد ؛ من شما را به زنده کردن نشانه های حق و میراندن بدعت ها ، فرامی خوانم . اگر پاسخ مثبت دهید ، به راه هدایت ، رهنمون می شوید . والسلام !» . چون این نامه به آنان رسید ، همگی آن را پنهان داشتند ، جز منذر بن جارود که آن را فاش ساخت ؛ از آن جا که دخترش هند را به همسری عبید اللّه بن زیاد [حاکم بصره] درآورده بود . پیش او آمد و بر وی وارد شد و از نامه و مضمون آن باخبرش کرد . عبید اللّه بن زیاد نیز فرمان داد که فرستاده را بیابند و چون او را یافتند ، نزد وی آوردند و گردنش را زدند .

ر .ک : ج 4 ص 49 (منذر بن جارود) .

.

94ميثَمٌ التَّمّارُهو ميثم بن يحيى التمّار الأسدى أبو سالم ، جليل من أصحاب أمير المؤمنين (1) ، والحسن (2) ، والحسين (3) عليهم السلام . كان عبدا لامرأه فاشتراه علىّ عليه السلام وأعتقه ، نال منزلةً رفيعةً من العلم بفضل باب العلم النّبوى حتى وُصف بأنّه اُوتى علم المنايا والبلايا . كان الإمام عليه السلام قدأخبره بكيفيّه استشهاده وما يلاقيه فى سبيل اللّه . وقد نطق ميثم بهذه الحقيقه العظيمه الواعِظه أمام قاتله الجلّاد الجائر ، وأكّد حتميّه تحقّق تلک النّبوءه الإعجازيّه بصلابهٍ تامّهٍ (4) . إنّ رسوخه على طريق الحقّ ، وثباته فى الدفاع عن الولايه ، ومنطقه البليغ فى تجليه الحقائق . كلّ ذلک قد استبان مرارا فى كلمات الأئمّه عليهم السلام وذكرته أقلام العلماء ممّا سنقف عليه لاحقا . قتله عبيد اللّه بن زياد قبل استشهاد الإمام الحسين عليه السلام بأيّام . (5)

الإرشاد :إنَّ ميثمَاً التَّمّارَ كانَ عَبدا لِامرَأَهٍ مِن بَنى أسَدٍ ، فَاشتَراهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام مِنها وأعتَقَهُ ، وقالَ لَهُ : مَا اسمُکَ ؟ قالَ : سالِمٌ . قالَ : أخبَرَنى رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أنَّ اسمَکَ الَّذى سَمّاکَ بِهِ أبَواکَ فِى العَجَمِ ميثَمٌ . قالَ : صَدَقَ اللّهُ ورَسولُهُ وصَدَقتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، وَاللّهِ إنَّهُ لَاسمى . قالَ : فَارجِع إلَى اسمِکَ الَّذى سَمّاکَ بِهِ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ودَع سالِما . فَرَجَعَ إلى ميثَمٍ وَاكتَنى بِأبى سالِمٍ . فَقالَ لَهُ عَلِىٌّ عليه السلام ذاتَ يَومٍ : إنَّکَ تُؤخَذُ بَعدى فَتُصلَبُ وتُطعَنُ بِحَربَهٍ ، فَإذا كانَ اليَومُ الثّالِثُ ابتَدَرَ مَنخِراکَ وفَمُکَ دَما فَيخضِبُ لِحيَتَکَ ، فَانتَظِر ذلِکَ الخِضابَ ، وتُصلَبُ عَلى بابِ دارِ عَمرِو بنِ حُرَيثٍ عاشِرَ عَشَرَهٍ أنتَ أقصَرُهُم خَشَبَهً وأقرَبُهُم مِنَ المِطهَرَهِ ، وَامضِ حَتّى اُرِيَکَ النَّخلَهَ الَّتى تُصلَبُ عَلى جِذعِها . فَأراهُ إيّاها . فَكانَ مِيثمٌ يَأتيها فَيُصَلّى عِندَها ويَقولُ : بورِكتِ مِن نَخلَهٍ ، لَکِ خُلِقتُ ولى غُذّيتِ . ولَم يَزَل يَتَعاهَدُها حَتّى قُطِعَت وحَتّى عَرَفَ المَوضِعَ الَّذى يُصلَبُ عَلَيها بِالكوفَهِ . قالَ : وكانَ يَلقى عَمرَو بنَ حُرَيثٍ فَيقولُ لَهُ : إنّى مُجاوِرُکَ فَأحسِن جِوارى . فَيَقولُ لَهُ عَمرٌو : أ تُريدُ أن تَشتَرِىَ دارَ ابنَ مَسعودٍ أو دارَ ابنَ حَكيمٍ ؟ وهُوَ لا يَعلَمُ ما يُريدُ . وحَجَّ فِى السَّنَهِ الَّتى قُتِلَ فيها ، فَدَخَلَ عَلى اُمِّ سَلَمَهَ رَضِىَ اللّهُ عَنها ، فَقالَت : مَن أنتَ ؟ قالَ : أنَا ميثَمٌ . قالَت : وَاللّهِ لَرُبَّما سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يوصى بِکَ عَلِيّا فى جَوفِ اللَّيلِ . فَسَأَلَها عَنِ الحُسَينِ ، قالَت : هُوَ فى حائِطٍ (6) لَهُ . قالَ : أخبِريهِ أنّى قَد أحبَبتُ السَّلامَ عَلَيهِ ، ونَحنُ مُلتَقونَ عِندَ رَبِّ العالَمينَ إن شاءَ اللّهُ . فَدَعَت لَهُ بِطيبٍ فَطَيَّبَت لِحيَتَهُ ، وقالَت لَهُ : أما إنَّها سَتُخضَبُ بِدَمٍ . فَقَدِمَ الكوفَهَ فَأَخَذَهُ عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍ فَأدخِلَ عَلَيهِ

فَقيلَ : هذا كانَ مِن آثَرِ النّاسِ عِندَ عَلِيٍّ . قالَ : وَيحَكُم ! هذَا الأعجَمِيُّ ؟ ! قيلَ لَهُ : نَعَم . قالَ لَهُ عُبَيدُ اللّهِ : أينَ رَبُّکَ ؟ قالَ : بِالمِرصادِ لِكُلِّ ظالِمٍ، وأنتَ أحَدُ الظَّلَمَةِ . قالَ : إنَّکَ عَلى عُجمَتِکَ لَتَبلُغُ الَّذى تُريدُ ! ما أخبَرَکَ صاحِبُکَ أنّى فاعِلٌ بِکَ ؟ قالَ : أخبَرَنى أنَّکَ تَصلُبُنى عاشِرَ عَشَرَةٍ ، أنَاأقصَرُهُم خَشَبَةً وأقرَبُهُم مِنَ المِطهَرَةِ . قالَ : لَنُخالِفَنَّهُ . قالَ : كَيفَ تُخالِفُهُ ؟ ! فَوَاللّهِ ما أخبَرَنى إلّا عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله عَن جَبرَئيلَ عَنِ اللّهِ تَعالى ، فَكَيفَ تُخالِفُ هؤُلاءِ ! ؟ ولَقَد عَرَفتُ المَوضِعَ الَّذى اُصلَبُ عَلَيهِ أينَ هُوَ مِنَ الكوفَةِ ، وأنَا أوَّلُ خَلقِ اللّهِ اُلجِمَ فِى الإِسلامِ . فَحَبَسَهُ وحَبَسَ مَعَهُ المُختارَ بنَ أبى عُبَيدٍ ، فَقالَ ميثَمٌ التَّمّارُ لِلمُختارِ : إنَّکَ تُفلِتُ وتَخرُجُ ثائِرا بِدَمِ الحُسَينِ فَتَقتُلُ هذَا الَّذى يَقتُلُنا . فَلَمّا دَعا عُبَيدُ اللّهِ بِالمُختارِ لِيَقتُلَهُ طَلَعَ بَريدٌ بِكِتابِ يَزيدَ إلى عُبَيدِ اللّهِ يَأمُرُهُ بِتَخلِيَهِ سَبيلِهِ، فَخَلّاهُ ، وأمَرَ بِميثَمٍ أن يُصلَبَ ، فَاُخرِجَ فَقالَ لَهُ رَجُل لَقِيَهُ : ما كانَ أغناکَ عَنِ هذا يا ميثَمُ ! فَتَبَسَّمَ وقالَ وهُوَ يومِئُ إلَى النَّخلَهِ : لَها خُلِقتُ ولى غُذِّيَت ، فَلَمّا رُفِعَ عَلَى الخَشَبَهِ اجتَمَعَ النّاسُ حَولَهُ عَلى بابِ عَمرِو بنِ حُرَيثٍ . قالَ عَمرٌو : قَد كانَ وَاللّهِ يَقولُ : إنّى مُجاوِرُکَ . فَلَمّا صُلِبَ أمَرَ جارِيَتَهُ بِكَنسِ تَحتِ خَشَبَتِهِ وَرشِّهِ وتَجميرِهِ (7) ، فَجَعَلَ ميثَمٌ يُحَدِّثُ بِفَضائِلِ بَنى هاشِمٍ ، فَقيلَ لِابنِ زِيادٍ : قَد فَضَحَكُم هذَا العَبدُ . فَقالَ : ألجِموهُ . فَكانَ أوَّلَ خَلقِ اللّهِ اُلجِمَ فِى الإِسلامِ . وكانَ مَقتَلُ ميثَمٍ رَحمَهُ اللّهِ عَلَيهِ قَبلَ قُدومِ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ عليه السلام العِراقَ بِعَشَرَهِ أيّامٍ ، فَلَمّاكانَ يَومُ الثّالِثِ مِن صَلبِهِ ، طُعِنَ ميثَمُ بِالحَربَهِ ، فَكَبَّرَ ثُمَّ انبَعَثَ فى آخِرِ النَّهارِ فَمُهُ وأنفُهُ دَما . (8)

.

1- .رجال الطوسى : ص 81 الرقم 802 ، الاختصاص : ص 7 .
2- .رجال الطوسى : ص 96 الرقم 951 .
3- .رجال الطوسى : ص 105 الرقم 1034 ، الاختصاص : ص 8 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 294 الرقم 136 ؛ الإصابه : ج 6 ص 250 الرقم 8493 .
4- .الإرشاد : ج 1 ص 323 ، إعلام الورى : ج 1 ص 342 ؛ الإصابه : ج 6 ص 249 الرقم 8439 ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 291 .
5- .الإرشاد : ج 1 ص 323 .
6- .الحائط : البُسْتان من النّخيل ، إذا كان عليه حائط وهُو الجِدار (النهايه : ج 1 ص 462 «حوط») .
7- .أجْمَرت الثوبَ وجَمَّرته : إذا بَخَّرْته بالطيب (النهايه : ج 1 ص 293 «جمر») .

8- .الإرشاد : ج 1 ص 323 ، إعلام الورى : ج 1 ص 341 ؛ الإصابه : ج 6 ص 249 الرقم 8493 عن المؤيّد بن النّعمان ، شرح نهج البلاغه : ج 2 ص 291 عن أحمد بن الحسن الميثمى نحوه وراجع الاختصاص : ص 76 .

94 . میثم تمّار

94میثم تمّارابوسالم ، میثم بن یحیی تَمّار اسدی ، از یاران بزرگوار امیر مؤمنان ، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است . امام علی علیه السلام او را از زنی که وی را به غلامی داشت ، خرید و آزاد کرد . او در محضر باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله به جایگاه والایی از علم ، دست یافت تا آن جا که او را عالِم به «مرگ ها و حوادث» دانسته اند . علی علیه السلام او را از چگونگی شهادت و رنج کشیدنش در راه خدا ، آگاه ساخته بود و او این حقیقت را شکوهمند و تنبّه آفرین ، در پیش روی قاتل جلّاد و ستم پیشه اش بازگفت و با صلابت تمام بر حتمیت آن پیشگویی معجزه آسا تأکید کرد . استواری او در راه حق و استقامتش در دفاع از ولایت ، و زبان گویایش در اعلان حقایق ، بارها و بارها در بیان امامان علیهم السلام و بیان و قلم عالمان ، تبیین و گزارش شده است که در ادامه ، برخی از آن متون خواهد آمد . عبید اللّه بن زیاد ، چند روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام او را به شهادت رساند .

الإرشاد :میثم تمّار ، برده زنی از قبیله بنی اسد بود . امیر مؤمنان ، او را خرید و آزاد کرد و به او فرمود : «نامت چیست؟» . گفت : سالم . فرمود : «پیامبر خدا به من خبر داده که نامی که پدر و مادر عَجَمت بر تو نهادند ، میثم بوده است» . گفت : خدا و پیامبرش و نیز تو ای امیر مؤمنان راست گفتید . به خدا سوگند ، نام من همان است . فرمود : «پس به همان نامی که پیامبر خدا تو را به آن نامیده ، بازگرد و نام سالم را واگذار» . او هم به نام «میثم» بازگشت و کُنیه اش را ابوسالم نهاد . روزی علی علیه السلام به او فرمود : «تو پس از من دستگیر و به دار آویخته می شوی و با سرنیزه تو را زخمی می کنند و در روز سوم ، از بینی و دهانت خون سرازیر می شود و محاسنت را رنگین می کند . منتظر آن رنگین شدن باش و تو دهمین نفری هستی که بر درِ خانه عمرو بن حُرَیث به دار آویخته می شوی و چوبه دارت از همه آنان کوتاه تر و از همه به جوی آب ، نزدیک تر است . بیا برویم تا نخلی را که بر چوبه آن به دار کشیده می شوی ، به تو نشان دهم» . پس آن را به او نشان داد و میثم ، نزد آن نخل می آمد و کنارش نماز می خواند و می گفت : چه نخل مبارکی! من برای تو آفریده شده ام و تو برای من آبیاری شده ای . و پیوسته با آن ، تجدید دیدار می کرد تا آن که قطع شد و مکان دار زدن در کوفه مشخّص شد و میثم ،

عمرو بن حریث را می دید و به او می گفت : من همسایه تو می شوم . پس خوبْ همسایه داری کن . و عمرو می گفت : آیا خانه ابن مسعود را می خری یا خانه ابن حُکَیم را؟ و نمی دانست که مقصود میثم چیست . میثم در همان سالی که به قتل رسید ، حج گزارد (1) و بر اُمّ سَلَمه که خدا از او خشنود باد وارد شد . امّ سلمه گفت : تو کیستی؟ گفت : من میثم هستم . گفت : به خدا سوگند ، گاه می شنیدم که پیامبر خدا در دل شب ، سفارش تو را به علی علیه السلام می کند . پس میثم از امّ سلمه درباره حسین علیه السلام پرسید . گفت : او در باغش است . گفت : به او خبر بده که من دوست داشتم بر او سلام دهم . ما همدیگر را نزد پروردگار جهانیانْ دیدار می کنیم ، إن شاء اللّه ! پس امّ سلمه برایش عطر خواست تا محاسنش را خوش بو کند و به او گفت : بدان که به زودی اینها به خونت رنگین می شود . سپس به کوفه درآمد و عبید اللّه بن زیاد ، دستگیرش کرد و چون او را نزدش آوردند و گفته شد که این از محبوب ترین کسان نزد علی علیه السلام بوده است ، گفت : چه می گویید ؟ این مرد غیر عرب ، این گونه بود؟ به او گفته شد : آری . عبید اللّه به او گفت : پروردگارت کجاست؟ گفت : در کمین هر ستمکار و تو یکی از ستمکارانی . گفت : تو با آن که عجمی ، مقصودت را خوب می رسانی . سرورت درباره رفتار من با تو چه گفته است؟ گفت : به من خبر داده که تو مرا پس از نُه نفر دیگر به دار می کشی؛ داری که کوتاه ترین است . و نزدیک ترین جای به غَسّال خانه از آنِ من است . گفت : با او مخالفت می کنیم . میثم گفت : چگونه مخالفت می کنی؟ ! به خدا سوگند ، او جز از پیامبر خدا و او جز از جبرئیل و او جز از خدای متعال به من خبر نداد . چگونه با اینان مخالفت می کنی؟ بی گمان ، من جایگاه به دار کشیدنم را در کوفه می شناسم و من نخستین کسی هستم که در اسلام بر دهانم لگام می بندند. پس [عبید اللّه] ، میثم را با مختار بن ابی عُبَید به زندان انداخت . میثم تمّار به مختار گفت : تو رهایی می یابی و به خونخواهی حسین علیه السلام بر می خیزی و این کسی را که ما را می کشد ، می کشی . پس چون عبید اللّه ، مختار را خواست تا وی را به قتل برساند ، پیکی نامه یزید را برای عبید اللّه آورد که در آن به آزاد کردن مختار ، فرمان داده بود . بدین ترتیب ، عبید اللّه ، مختار را رها کرد و فرمان داد میثم را به دار آویزند . پس ، از زندان ، بیرون آورده شد . مردی او را دید و به او گفت : ای میثم ! لازم نبود که به این وضع ، دچار شوی . میثم ، لبخندی زد و در حالی که به نخلْ اشاره می کرد ، گفت : من برای آن آفریده شدم و آن برای من آبیاری شده است ! و چون به بالای چوبه [دار] برده شد ، مردم به گِرد او در جلوی درِ خانه عمرو بن حُرَیث ، جمع شدند . عمرو گفت : به خدا سوگند ، او همیشه می گفت : من همسایه تو می شوم ! چون به دار کشیده شد ، عمرو به

کنیزش فرمان داد که زیر چوبه دار را بروبد و آب بپاشد و آن جا را خوشبو کند و میثم در همان حال ، به نقل فضایل بنی هاشم ، زبان گشود . به ابن زیاد گفته شد : این جوان ، شما را رسوا کرد . گفت : بر دهانش لگام بزنید . او نخستین خلق خدا بود که پس از اسلام بر او لگام زدند و زمان کشته شدن میثم که رحمت خدا بر او باد ، ده روز پیش از ورود امام حسین بن علی علیهماالسلام به عراق بود و در روز سوم به دار کشیدنش ، با سرنیزه زخمی اش کردند ، که تکبیر گفت و در پایان روز ، خون از دماغ و دهانش سرازیر شد .

.

1- .منظور ، حجّ اصغر یا همان «عمره» است ، به قرینه روایت بعدی و بنا به تاریخ حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه و رسیدن میثم به کوفه . (م)

ص: 590

. .

ص: 591

. .

ص: 592

. .

ص: 593

. .

رجال الكشّى عن حمزه بن ميثم :خَرَجَ أبى إلَى العُمرَهِ ، فَحَدَّثَنى قالَ : اِستَأذَنتُ عَلى اُمِّ سَلَمَهَ رَحمَهُ اللّهِ عَلَيها ، فَضَرَبَت بَينى وبَينَها خِدرا ، فَقالَت لى : أنتَ ميثَمٌ ؟ فَقُلتُ : أنَا ميثَمُ . فَقالَت : كَثيرا ما رَأيتُ الحُسَينَ بنَ عَلِيٍّ ، ابنَ فاطِمَهَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيهِم يَذكُرُکَ . قُلتُ : فَأينَ هُوَ ؟ قالَت : خَرَجَ فى غَنَمٍ لَهُ آنِفا . قُلتُ : أنَا وَاللّهِ اُكثِرُ ذِكرَهُ فَأقرِئيهِ السَّلامَ فَإنّى مُبادِرٌ . فَقالَت : يا جارِيَهُ اخرُجى فَادهُنيهِ ، فَخَرَجَت فَدَهَنَت لِحيَتى بِبانٍ (1) . فَقُلتُ : أمَا وَاللّهِ لَئِن دَهَنتِها لَتُخضَبَنَّ فيكُم بِالدِّماءِ . فَخَرَجنا فَإذَا ابنُ عَبّاسٍ رَحمَهُ اللّهِ عَلَيهِما جالِسٌ ، فَقُلتُ : يَا بنَ عَبّاسٍ، سَلنى ما شِئتَ مِن تَفسيرِالقُرآنِ ، فَإنّى قَرَأتُ تَنزيلَهُ عَلى أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام وعَلَّمَنى تَأويلَهُ . فَقالَ : يا جارِيَهُ الدَّواهَ وقِرطاسا ، فَأقبَلَ يَكتُبُ . فَقُلتُ : يَا بنَ عَبّاسٍ ، كَيفَ بِکَ إذا رَأيتَنى مَصلوبا تاسِعَ تِسعَهٍ؛ أقصَرَهُم خَشَبَهً وأقرَبَهُم بِالمِطهَرَهِ . فَقالَ لى : وتَكهُنُ أيضا؟! خَرِّقِ الكِتابَ . فَقُلتُ : مَه، اِحتَفِظ بِما سَمِعتَ مِنّى فَإن يَكُ ما أقولُ لَکَ حَقّا أمسَكتَهُ ، وإن يَکُ باطِلاً خَرَّقتَهُ . قالَ : هُوَ ذاکَ . فَقَدِمَ أبى عَلَينا فَما لَبِثَ يَومَينِ حَتّى أرسَلَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍ ، فَصَلَبَهُ تاسِعَ تِسعَهٍ؛ أقصَرَهُم خَشَبَهً وأقرَبَهُم إلَى المِطهَرَهِ ، فَرَأيتُ الرَّجُلَ الَّذى جاءَ إلَيهِ لِيَقتُلَهُ وقَد أشارَ إلَيهِ بِالحَربَهِ ، وهُوَ يَقولُ : أمَا وَاللّهِ لَقَد كُنتَ ما عَلِمتُکَ إلّا قَوّاما ، ثُمَّ طَعَنَهُ فى خاصِرَتِهِ فَأجافَهُ، (2) فَاحتَقَنَ الدَّمُ، فَمَكَثَ يَومَينِ ، ثُمَّ إنَّهُ فِى اليَومِ الثّالِثِ بَعدَ العَصرِ قَبلَ المَغرِبِ انبَعَثَ مِنخَراهُ دَما ، فَخُضِبَت لِحيَتُهُ بِالدِّماءِ . (3)

.

1- .البان : ضرب من الشجر طيّب الزهر ، واحدتها بانه ، ومنه دهن البان (الصحاح : ج 5 ص 2082 «بين») .

2- .قيل للجراحهِ : جائِفه ؛ إذا وصلتَ إلى الجوفَ . [يقال :]طَعَنَهُ فأجافَه (المصباح المنير : ص 115 «جوف») .

3- .رجال الكشّى : ج 1 ص 294 الرقم 136 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 128 ح 11 .

رجال الکشّی به نقل از حمزه بن میثم : پدرم برای عُمره خارج شد و برایم نقل کرد که از امّ سلمه که رحمت خدا بر او باد اجازه ورود گرفتم . اُمّ سَلَمه میان من و خودش پرده ای انداخت و به من گفت : تو میثمی؟ گفتم : من میثمم . گفت : فراوان دیده ام که حسین بن علی ، پسر فاطمه که درودهای خدا بر آنان باد از تو یاد می کند . گفتم : او کجاست؟ گفت : اندکی پیش با گوسفندانش بیرون رفت . گفتم : به خدا سوگند ، من نیز فراوانْ او را یاد می کنم . پس به او سلام برسان ، که من [برای رفتن از مدینه]شتاب دارم . امّ سلمه گفت : ای دختر! بیا و او را روغَنمالی کن . پس [کنیزش] بیرون آمد و به محاسنم روغن درخت بان (1) زد . گفتم : هان! به خدا سوگند ، حال که آنها را روغن می زنی ، [بدان] که در راه شما با خون، رنگین می شود . پس بیرون آمدیم و ابن عبّاس که رحمت خدا بر او و پدرش باد نشسته بود . گفتم : ای ابن عبّاس! هر چه از تفسیر قرآن می خواهی ، از من بپرس که من تنزیل آن را نزد امیر مؤمنان خوانده ام و تأویل آن را به من آموخته است . گفت : «ای کنیز! دوات و کاغذ [بیاور]» . و شروع به نوشتن کرد . گفتم : ای ابن عبّاس! چگونه خواهی بود آن گاه که مرا در یک گروه نُه نفره بر دار ببینی ، در حالی که کوتاه ترین چوبه دار و نزدیک ترین جایگاه به غَسّال خانه ، از آنِ من است؟ ابن عبّاس گفت : «تو هم غیب می گویی!» و داشت نوشته را پاره می کرد . گفتم : دست نگه دار . آنچه از من شنیدی ، نگاه دار . اگر آنچه به تو می گویم ، حقیقت داشت ، آنها را نگهداری می کنی و اگر باطل بود ، پاره می کنی . گفت : باشد . [پسر میثم می گوید :] پدرم [از سفر عمره] بر ما وارد شد و دو روز نگذشته بود که عبید اللّه بن زیاد به دنبالش فرستاد و او را در یک گروه نُه نفره به دار آویخت که کوتاه ترین چوبه و نزدیک ترین جای به غسّال خانه ، از آنِ او بود و من مردی را که به سویش آمد تا او را بکشد ، دیدم که در حالی که با سرنیزه به او اشاره می کرد ، می گفت : هان! به خدا سوگند ، تا آن جا که من تو را می شناسم ، همیشه به عبادت برمی خاستی . سپس نیزه را بر لگن خاصره اش زد و آن را سوراخ کرد و خون بیرون زد و دو روز دوام آورد . سپس در روز سوم ، پس از عصر و پیش از غروب ، از بینی اش خونْ سرازیر شد و محاسنش را با خون ، رنگین کرد .

.

1- .بان ، در مناطق استوایی می روید و از میوه آن ، روغنی خوش بو می گیرند (لاروس : ج 1 ص 425) .

خصائص الأئمّه عليهم السلام عن ابن ميثم التمّار :سَمِعتُ أبى يَقولُ : دَعانى أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يَوما فَقالَ لى : يا ميثَمُ، كَيفَ أنتَ إذا دَعاکَ دَعِىُّ بَنى اُمَيَّهَ عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍ إلَى البَراءَهِ مِنّى ؟ قَلتُ : إذا وَاللّهِ أصبِرُ ، وذاکَ فِى اللّهِ قَليلٌ . قالَ : يا ميثَمُ ، إذا تَکون مَعى فى دَرَجَتى . وکانَ ميثَمٌ يَمُرُّ بِعَريفِ (1) قَومِهِ فَيَقولُ : يا فُلانُ ، کَأنّى بِکَ قَد دَعاکَ دَعِىُّ بَنى اُمَيَّهَ وَابنُ دَعِيِّها فَيَطلُبُنى مِنکَ ، فَتَقولُ: هُوَ بِمَکَّهَ ، فَيَقولُ : لا أدرى ما تَقولُ ، ولا بُدَّ لَکَ أن تَأتِىَ بِهِ ، فَتَخرُجُ إلَى القادِسِيَّهِ فَتَقيمُ بِها أيّاما ، فَإذا قَدِمتُ عَلَيکَ ذَهَبتَ بى إلَيهِ حَتّى يَقتُلَنى عَلى بابِ دارِ عَمرِو بنِ حُرَيثٍ ، فَإذا کانَ اليَومُ الثّالِثُ ابتَدَرَ مِن مَنخِرى دَمٌ عَبيطٌ . قالَ : وکانَ ميثَمٌ يَمُرُّ فِى السَّبخَهِ بِنَخلَهٍ فَيَضرِبُ بِيَدِهِ عَلَيها ، ويَقولُ : يا نَخلَهُ ما غُذّيتِ إلّا لى ، وکانَ يَقولُ لِعَمرِو بنِ حُرَيثٍ : إذا جاوَرتُکَ فَأحسِن جِوارى ، فَکانَ عَمرٌو يَرى أنَّهُ يَشتَرى عِندَهُ دارا أو ضَيعَهً لَهُ بِجَنبِ ضَيعَتِهِ ، فَکانَ عَمرٌو يَقولُ : سَأفعَلُ . فَأرسَلَ الطّاغِيَهُ عُبَيدُ اللّهِ بنُ زِيادٍ إلى عَريفِ ميثَمٍ يَطلُبُهُ مِنهُ ، فَأخبَرَهُ أنَّهُ بِمَکَّهَ ، فَقالَ لَهُ : إن لَم تَأتِنى بِهِ لَأقتُلَنَّکَ فَأجَّلَهُ أجَلاً ، وخَرَجَ العَريفُ إلَى القادِسِيَّهِ يَنتَظِرُ ميثَما ، فَلَمّا قَدِمَ ميثَمٌ أخَذَ بِيَدِهِ فَأتى بِهِ عُبَيدَ اللّهِ بنَ زِيادٍ ، فَلَمّا أدخَلَهُ عَلَيهِ ، قالَ لَهُ : ميثَمٌ ؟ قالَ : نَعَم . قالَ : اِبرَأ مِن أبى تُرابٍ . قالَ : لا أعرِفُ أبا تُرابٍ . قالَ : اِبرَأ مِن عَلِىِّ بنِ أبى طالِبٍ . قالَ : فَإن لَم أفعَل ؟ قالَ : إذا وَاللّهِ أقتُلکَ . قالَ : أما إنَّهُ قَد کانَ يُقالُ لى إنَّکَ سَتَقتُلُنى ، وتَصلُبُنى عَلى بابِ عَمرِو بنِ حُرَيثٍ ، فَإذا کانَ اليَومُ الثّالِثُ ابتَدَرَ مِن مَنخِرى دَمٌ عَبيطٌ . قالَ : فَأمَرَ بِصَلبِهِ عَلى بابِ عَمرِو بنِ حُرَيثٍ . فَقالَ لِلنّاسِ : سَلونى ، سَلونى وهُوَ مَصلوبٌ قَبلَ أن أموتَ ، فَوَاللّهِ لَاُحَدِّثَنَّکُم بِبَعضِ ما يَکونُ مِنَ الفِتَنِ ، فَلَمّا سَأَلَهُ النّاسُ وحَدَّثَهُم ، أتاهُ رَسولٌ مِنِ ابنِ زِيادٍ لَعَنَهُ اللّهُ فَأَلجَمَهُ بِلِجامٍ مِن شَريطٍ ، فَهُوَ أوَّلُ مَن اُلجِمَ بِلِجامٍ وهُوَ مَصلوبٌ ، ثُمَّ أنفَذَ إلَيهِ مَن وَجَأَ جَوفَهُ حَتّى ماتَ ، فَکانَت هذِهِ مِن دَلائِلِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام . (2)

.

1- .العريف : وهو القيِّم بأُمور القبيله أو الجماعه من الناس (النهايه : ج 3 ص 218 «عرف») .

2- .خصائص الأئمّه عليهم السلام : ص 54 ، رجال الكشّى : ج 1 ص 295 الرقم 139 نحوه وفى صدره «يوسف بن عمران الميثمى قال : سمعت

ميثم النّهروانى يقول : دعانى أمير المؤمنين عليه السلام وقال : كيف أنت يا ميثم إذا ...» .

خصائص الأئمّه علیهم السلام به نقل از پسر میثم تمّار : شنیدم که پدرم می گوید : روزی امیر مؤمنان مرا فراخواند و به من فرمود : «ای میثم ! تو در چه حالی ، آن گاه که فرزند خوانده بنی امیّه ، عبید اللّه بن زیاد ، تو را به بیزاری جُستن از من فرا بخواند؟ گفتم : به خدا سوگند ، آن گاه ، پایداری می کنم و این به خاطر خدا اندک است . فرمود : «ای میثم ! پس [در بهشت] ، با من در یک جا خواهی بود» . میثم بر عَریف (1) قوم خود می گذشت و می گفت : فلانی ! گویی می بینم که فرزند خوانده بنی امیّه و پسر فرزندْ خوانده آنها ، مرا از تو می طلبد و تو می گویی : «او در مکّه است» و او می گوید : «من نمی دانم چه می گویی . باید او را برایم بیاوری» و تو به سوی قادسیه بیرون می روی و چند روزی در آن جا می مانی و چون بر تو درآیم ، مرا به سوی او می بری تا مرا جلوی در خانه عمرو بن حُرَیث بکُشد و چون روز سوم می شود ، از سوراخ بینی ام خون تازه سرازیر می شود . و میثم در شوره زار ، از کنار درخت خرمایی می گذشت و با دستش بر آن می زد و می گفت : ای درخت خرما ! آبیاری نشده ای ، جز برای من ! و به عمرو بن حُرَیث می گفت : چون همسایه تو شدم ، خوب همسایه داری کن . عمرو می پنداشت که او خانه و یا مِلکی در کنار بُستان او می خرد و پاسخ می داد : خوب همسایه داری می کنم . تا آن که عبید اللّه بن زیاد ، آن سرکش ، در پیِ عریف قبیله میثم فرستاد و میثم را از او خواست . پس به او خبر داد که وی در مکّه است . عبید اللّه به او گفت : «اگر او را نزد من نیاوری ، تو را می کشم» و مهلتی برایش تعیین کرد و عریف به سوی قادسیه رفت و به انتظار میثم ماند و چون میثم آمد ، دستش را گرفت و او را نزد عبید اللّه بن زیاد آورد . چون او را بر عبید اللّه وارد کرد ، پرسید : تو میثمی؟ گفت : آری . گفت : از ابوتراب ، بیزاری بجوی . گفت : ابوتراب را نمی شناسم . گفت : از علی بن ابی طالب ، بیزاری بجوی . گفت : اگر نکنم چه؟ گفت : به خدا سوگند ، آن گاه ، تو را می کشم . گفت : بدان که به من گفته شده که تو مرا می کشی و جلوی در خانه عمرو بن حُرَیث ، مرا به دار می کشی و در روز سوم ، از سوراخ های بینی ام ، خون تازه سرازیر می شود . عبید اللّه فرمان داد که او را جلوی در خانه عمرو بن حُرَیث به دار بکشند . میثم در بالای دار ، به مردم می گفت : پیش از مرگم ، از من بپرسید . از من بپرسید . به خدا سوگند ، برخی از فتنه های پیش رو را برایتان بازگو می کنم . پس چون مردم از او پرسیدند و او هم به آنان گفت ، پیکی از سوی ابن زیاد که خدا لعنتش کند نزد او آمد و با ریسمانی بافته شده از الیاف خرما ، بر دهان او

لگام زد ، و او نخستین کسی بود که بر چوبه دار ، لگام زده شد . سپس عبید اللّه ، کسی را روانه کرد و او با نیزه بر شکم میثم زد و به شهادتش رساند . و این [پیشگویی] از جمله معجزات امیر مؤمنان است .

.

1- .عریف ، یکی از مسئولیت های زندگی قبیله ای بوده است و وظیفه او ، شناسایی افراد و حضور و غیاب کردن از آنان بوده است . (م)

رجال الكشّى عن سدير عن أبيه أبى حكيم :اِجتَمَعنا سَبعَهٌ مِنَ التَّمّارِينَ فَاتّعَدنا لِحَملِهِ فَجِئنا إلَيهِ لَيلاً وَالحُرّاسُ يَحرُسونَهُ ، وقَد أوقَدُوا النّار فَحالَت بَينَنا وبَينَهُم ، فَاحتَمَلناهُ بِخَشَبَتِهِ حَتّى انتَهَينا بِهِ إلى فَيضٍ مِن ماءٍ فى مُرادٍ فَدَفَنّاهُ فيهِ ، ورَمَينا بِخَشَبَتِهِ فى مُرادٍ فِى الخَرابِ ، وأصبَحَ فَبَعَثَ الخَيلَ فَلَم يَجِد شَيئا . (1)

95النُّعمانُ بنُ العَجلانِالإصابه عن المبرّد :أنَّ عَلِيَّ بنَ أبى طالِبٍ استَعمَلَ النُّعمانَ هذا عَلَى البَحرَينِ ، فَجَعَلَ يُعطى كُلَّ مَن جاءَهُ مِن بَنى زُرَيقٍ ، فَقالَ فيهِ الشّاعِرُ : أرى فِتنَهً قَد ألهَتِ النّاسَ عَنكُمُ فَنَدلاً زُرَيقُ المال نَدلَ الثَّعالِبِ فَإِنَّ ابنَ عَجلانَ الَّذى قَد عَلِمتُمُ يُبَدِّدُ مالَ اللّهِ فِعلَ المَناهِبِ (2)

راجع : ج 6 ص 590 (النّعمان بن العجلان) .

.

1- .رجال الكشّى : ج 1 ص 295 الرقم 138 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 129 ح 12 .
2- .الإصابه : ج 6 ص 352 .

95 . نُعمان بن عَجْلان

رجال الکشّی به نقل از سُدَیر ، از پدرش ابوحُکَیم : ما هفت نفر خرمافروش ، گِرد هم آمدیم و آماده بردن جنازه میثم شدیم . پس شبْ هنگام ، نزد پیکرش آمدیم و در همان حال که نگهبانان ، مراقبت می کردند و آتشی برافروخته بودند که میان ما و آنها حائل شده بود ، او را با چوبه دارش بردیم تا به چشمه پُر آبی در محلّه مراد رسیدیم و در آن جا دفنش کردیم و چوبه دارش را در خرابه ای در همان محلّه پرتاب کردیم و صبح هنگام ، عبید اللّه ، سوارانی را روانه کرد ؛ امّا چیزی نیافتند .

95نُعمان بن عَجْلانالإصابه به نقل از مُبَرَّد : علی بن ابی طالب علیه السلام نعمان را بر حکومت بحرین گمارد و او به هر شخصی که از بنی زریق نزد او می آمد ، چیزی می بخشید . شاعر درباره او سرود : فتنه ای می بینم که مردم را به خود ، سرگرم می کند رُبودن مال به وسیله زریق ، چون ربودن روباه . بی گمان می دانید که پسر عَجْلان غارتگرانه ، مال خدا را نابود می کند .

ر . ک : ج 6 ص 591 (نعمان بن عَجْلان) .

.

96نُعَيمُ بنُ دَجاجَةَ الأَسَدِيُّالإمام الصادق عليه السلام :بَعَثَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام إلى بِشرِ بنِ عُطارِدٍ التَّميمِىِّ فى كَلامٍ بَلَغَهُ ، فَمَرَّ بِهِ رَسولُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فى بَنى أسَدٍ وأخَذَهُ ، فَقَامَ إلَيهِ نُعَيمُ بنُ دَجاجَةَ الأَسَدِىُّ فَأفلَتَهُ ، فَبَعَثَ إلَيهِ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام فَأتَوهُ بِهِ وأمَرَ بِهِ أن يُضرَبَ ، فَقالَ لَهُ نُعَيمٌ : أمَا وَاللّهِ إنَّ المُقامَ مَعَکَ لَذُلٌّ، وإنَّ فِراقَکَ لَکُفرٌ . قالَ : فَلَمّا سَمِعَ ذلِکَ مِنهُ قالَ لَهُ : يا نُعيمُ ، قَد عَفَونا عَنکَ ، إنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ يَقولُ : «ادْفَعْ بِالَّتى هىَ أحْسَنُ السَّيِّئَةَ» (1) ؛ أمّا قَولُکَ : إنَّ المُقامَ مَعَکَ لَذُلٌّ ، فَسَيِّئَةٌ اکتَسَبتَها ، وأمّا قَولُکَ : إنَّ فِراقَکَ لَکُفرٌ ، فَحَسَنَةٌ اکتَسَبتَها ، فَهذِهِ بِهذِهِ ، ثُمَّ أمَرَ أن يُخَلّى عَنهُ . (2)

97هَاشِمُ بنُ عُتبَهَهاشم بن عتبه بن أبى وقاص المِرْقَالُ ، يكنّى أبا عمرو ، وهو ابن أخى سعد بن أبى وقاص العارف السليم القلب ، وأسد الحروب الباسل . كان من الفضلاء الخيار وكان من الأبطال البُهَم (3) . (4) من صحابه رسول اللّه صلى الله عليه و آله الكبار (5) ، وكان نصيرا وفيّا للإمام أمير المؤمنين عليه السلام (6) ، ومن الشجعان الأبطال (7) . أسلم يوم الفتح . وذهبت إحدى عينيه فى معركه اليرموک (8) . ثمّ سارع إلى نصره عمّه سعد بن أبى وقّاص (9) . وتولّى قياده الجيش فى فتح جَلَوْلاء (10) . لُقِّب بالمِرقال لطريقته الخاصّه فى القتال وفى هجومه على العدوّ (11) . شهد معركه الجمل (12) وصفّين (13) . وإنّ ملاحمه ، وخطبه فى بيان عظمه الإمام علىّ عليه السلام ، وكشفه ضلال الاُمويّين وسيرتهم القبيحه ، كلّها كانت دليلاً على عمق تفكيره ، ومعرفته الحقّ ، وثباته عليه . دفع الإمام علىّ عليه السلام رايته العظمى إليه يوم صفّين (14) ، وتولّى قياده رجّاله البصره يومئذٍ (15) ، استُشهد فى صفّين عند مقاتلته كتيبه اُمويّه بقياده «ذو الكلاع» (16) . وأثنى الإمام أمير المؤمنين عليه السلام على شجاعته وشهامته وثباته وكياسته . (17)

.

1- .المؤمنون : 96 .
2- .الكافى : ج 7 ص 268 ح 40 عن ابن محبوب عن بعض أصحابه ، رجال الكشّى : ج 1 ص 303 الرقم 144 عن ابن محبوب عن رجل ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 113 نحوه وراجع الأمالى للصدوق : ص 446 ح 596 .

3- .البُهْمه بالضمّ : الشجاع ، وقيل : هو الفارس الّذى لا يُدرَى من أين يُؤتى له من شدَّه بأسه ، والجمع بُهَم (لسان العرب : ج 12 ص 58 «بهم») .
4- .الاستيعاب : ج 4 ص 107 الرقم 2729 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 41 ، الاستيعاب : ج 4 ص 107 الرقم 2729 ، الطبقات لخليفه بن خيّاط : ص 214 الرقم 831 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 447 ح 5690 .
6- .رجال الطوسى : ص 84 الرقم 852 وفيه «هشام بن عتبه بن أبى وقّاص المِرقال» ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 387 ، أُسد الغابه : ج 5 ص 353 الرقم 5328 .
7- .أُسد الغابه : ج 5 ص 353 الرقم 5328 ، الإصابه : ج 6 ص 404 الرقم 8934 ، المعارف لابن قتيبه : ص 241 ، الاستيعاب : ج 4 ص 107 الرقم 2729 .
8- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 447 ح 5693 ، الاستيعاب : ج 4 ص 107 الرقم 2729 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 196 الرقم 34 ، مروج الذهب : ج 2 ص 387 .
9- .الاستيعاب : ج 4 ص 107 الرقم 2729 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 196 الرقم 34 ، الإصابه : ج 6 ص 405 الرقم 8934 وفيهما «حضر مع عمّه حرب الفُرس بالقادسيّه» .
10- .الاستيعاب : ج 4 ص 107 الرقم 2729 ، أُسد الغابه : ج 5 ص 353 الرقم 5328 ، الإصابه : ج 6 ص 405 الرقم 8934 .
11- .رجال الطوسى : ص 84 الرقم 852 ، وقعه صفّين : ص 328 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 44 ، مروج الذهب : ج 2 ص 387 ، الإصابه : ج 6 ص 404 الرقم 8934 ، وفى النهايه : ج 2 ص 253 «الإرقال : ضرب من العَدْو فوق الخَبَب . يقال : أرقلت النّاقه تُرقل إرقالاً ، فهى مُرقل ومِرْقال . وأضاف فى لسان العرب : ج 11 ص 294 «ومرقال : كثيره الإرقال ... . والمِرقال : لقب هاشم بن عُتبه الزهرى ؛ لأنّ عليّا عليه السلام دفع إليه الرايه يوم صفّين فكان يُرقل بها إرقالاً» .
12- .الجمل : ص 321 ؛ الاستيعاب : ج 4 ص 108 الرقم 2729 .
13- .الاستيعاب : ج 4 ص 108 الرقم 2729 ؛ وقعه صفّين : ص 154 .
14- .الأخبار الطوال : ص 183 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 447 ح 5691 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 وص 40 ، تاريخ الإسلام للذهبى : ج 3 ص 584 ، الاستيعاب : ج 4 ص 108 الرقم 2729 ؛ رجال الطوسى : ص 85 الرقم 852 وفيه «كان صاحب رايته ليله الهرير» ، وقعه صفّين : ص 205 .
15- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 11 ، المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 447 ح 5693 ، الاستيعاب : ج 4 ص 108 الرقم 2729 وليس فيهما

«البصره» .
16- .وقعه صفّين : ص 348 ؛ مروج الذهب : ج 2 ص 393 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 41 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 196 ش 34 ، الأخبار الطوال : ص 183 .
17- .نهج البلاغه : الخطبه 68 ، الغارات : ج 1 ص 301 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 110 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 173 .

96 . نُعَیم بن دُجاجه اسدی

97 . هاشم بن عُتبَه

96نُعَیم بن دُجاجه اسدیامام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان ، سخنی درباره بِشْر بن عُطارِد تمیمی شنید و در پی او فرستاد . فرستاده امیر مؤمنان ، او را در میان بنی اسد دید و دستگیرش کرد ؛ امّا نُعَیم بن دُجاجه اسدی برخاست و او را از دست وی رهانْد. پس امیر مؤمنان به سوی نعیم فرستاد و او را آوردند و فرمان داد که [به مجازات این عمل خلاف] ، او را بزنند . نعیم به علی علیه السلام گفت : بدان که به خدا سوگند ماندن درکنار تو مایه خواری است و جدا شدن از تو ، موجب کفر است . چون این سخن را از او شنید ، به او فرمود : «ای نعیم ! از تو گذشتیم ؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید : «بدی را به بهترین گونه پاسخ دِه» . این سخنت که گفتی : در کنار تو ماندن ، مایه خواری است ، کار زشتی است که مرتکب شدی و این گفته ات که : جدا شدن از تو ، موجب کفر است ، کار نیکی است که به دست آوردی . پس این ، در برابر آن !» . سپس فرمان داد تا رهایش کنند .

97هاشم بن عُتبَهابو عمرو ، هاشم بن عُتْبه بن ابی وقّاص مِرقال ، برادر زاده سعد بن ابی وقّاص ، عارفی پیراسته دل ، شیر بیشه های نبرد ، از نیکان برگزیده و قهرمانان کارآزموده و شکست ناپذیر ، صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله یار وفادار علی علیه السلام (1) و از شجاعان بلندآوازه عرب است . او در فتح مکّه اسلام آورد ، در نبرد یَرموک ، یک چشم خود را از دست داد و پس از آن ، به یاری سعد بن ابی وقّاص ، عموی خود ، شتافت (2) و در فتح جَلولا ، فرماندهی لشکر را به عهده داشت . به خاطر شیوه ویژه اش در نبرد و یورش آوردنِ برق آسایش به دشمن ، او را به «مِرقال» (3) ملقّب کرده بودند . در جنگ های جمل و صِفّین ، شرکت داشت و حماسه سرایی ها و خطابه های وی در بیان عظمت علی علیه السلام و فاشگوییِ ضلالت و سیرت زشت امویان ، نشانی است از عمق اندیشه و حقدانی و حقگرایی و استوار گامی او . در جنگ صِفّین ، پرچم حق به دست او بود و فرماندهی پیاده نظام بصره را به عهده داشت . (4) او در صِفّین و به هنگام نبرد با سپاه معاویه (به

فرماندهی ذوالکلاع) ، به شهادت رسید و امام علی علیه السلام شجاعت و بُرنادلی و استوارگامی و هوشمندی او را ستود .

.

1- .در رجال الطوسی : ص84 ش 852 آمده است : «هشام بن عتبه بن ابی وقّاص مرقال» .
2- .در تاریخ بغداد : ج 1 ص 196 ش 34 ، الإصابه : ج 6 ص 405 ش 8934 آمده است : «در نبرد مسلمانان با ایرانیان در قادسیه ، همراه عمویش بود» .
3- .اِرقال ، دویدنی سریع تر از یورتمه است و مِرقال ، یعنی کسی که فراوانْ این گونه می دود (ر . ک : النهایه : ج 2 ص 253 ، لسان العرب : ج 11 ص 294) .
4- .در المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 447 ح 5693 و الاستیعاب : ج 4 ص 108 ش 2729 قید «بصره» نیامده است .

ص: 602

. .

ص: 603

. .

الاستيعاب عن أبى عمر :أسلَمَ هاشِمُ بنُ عُتبَةَ يَومَ الفَتحِ ، يُعرَفُ بِالمِرقالِ ، وكانَ مِنَ الفُضَلاءِ الخِيارِ ، وكانَ مِنَ الأبطالِ البُهَمِ (1) ، فُقِئَت عَينُهُ يَومَ اليَرموكِ ، ثُمَّ أرسَلَهُ عُمَرُ مِنَ اليَرموكِ مَعَ خَيلِ العِراقِ إلى سَعدٍ ، كَتَبَ إلَيهِ بِذلِکَ ، فَشَهِدَ القادِسِيَّةَ ، وأبلى بِها بَلاءً حَسَنا وقامَ مِنهُ فى ذلِکَ ما لَم يَقُمِ مِن أحَدٍ ، وكانَ سَبَبَ الفَتحِ عَلَى المُسلِمينَ . وكانَ بُهمَةً مِنَ البُهَمِ، فاضِلاً خَيِّرا . وهُوَ الَّذى افتَتَحَ جَلَولاءَ ، فَعَقَدَ لَهُ سَعدٌ لِواءً ووَجَّهَهُ ، وفَتَحَ اللّهُ عَلَيهِ جَلَولاءَ ولَم يَشهَدها سَعدٌ . (2)

المستدرک على الصحيحين عن محمّد بن عمر :كانَ [هاشِمُ بنُ عُتبَةَ]أعورَ ، فُقِئَت عَينُهُ يَومَ اليَرموكِ . (3)

.

1- .البُهمَه : الشجاع ، والجمع بُهَم (لسان العرب: ج12 ص58 «بهم») .
2- .الاستيعاب : ج 4 ص 107 الرقم 2729 .
3- .المستدرک على الصحيحين : ج 3 ص 447 ح 5693 ، الاستيعاب : ج 4 ص 107 الرقم 2729 ، اُسد الغابه : ج 5 ص 353 الرقم 5328 ، مروج الذهب : ج 2 ص 387 نحوه .

الاستیعاب به نقل از ابوعمر : هاشم بن عتبه که به «مرقالْ» معروف است در فتح مکّه مسلمان شد و از نیکان برگزیده و قهرمانان کارآزموده و جسور بود . او یک چشمش را در جنگ یرموک از دست داد . سپس عمر ، او را همراه سواران عراق از یرموک به سوی سعد [وقّاص] فرستاد و این را به سعد نوشت . پس در قادسیه حاضر شد و امتحانی نیکو داد و در آن نبرد ، کسی مانند او مبارزه نکرد و او موجب پیروزی مسلمانان شد . او دلاوری از دلاورانِ شکست ناپذیر ، و فضیلت مندی نیکوکار بود و او بود که جَلولا را فتح کرد . سعد [وقّاص] برای او پرچمی بست [و لشکری جدا تشکیل داد]و او را به رویارویی با دشمن فرستاد و خداوند ، جَلولا را برایش گشود و سعد [در آن نبرد] ، حضور نداشت .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از محمّد بن عمر : هاشم بن عتبه ، یک چشم بود . چشمش در جنگ یرموک از حدقه بیرون آمده بود .

.

الإصابه عن المرزبانى :لَمّا جاءَ قَتلُ عُثمانَ إلى أهلِ الكوفَهِ ، قالَ هاشِمٌ لأَبى موسَى الأَشعَرِىِّ : تَعالَ يا أبا موسى بايِع لِخَيرِ هذِهِ الأُمَّهِ عَلِىٍّ . فَقالَ : لا تَعجَل . فَوَضَعَ هاشِمٌ يَدَهُ عَلَى الاُخرى ، فَقالَ : هذِهِ لِعَلِىٍّ وهذِهِ لى ، وقَد بايَعتُ عَلِيّا ، وأنشَدَ : اُبايِعُ غَيرَ مُكتَرِثٍ عَلِيّا ولا أخشى أميرا أشعَرِيّا اُبايِعُهُ وأعلَمُ أن سَاُرضى بِذاکَ اللّهَ حَقّا وَالنَّبِيّا (1)

الإمام علىّ عليه السلام :وقَد أرَدتُ تَولِيَهَ مِصرَ هاشِمَ بنَ عُتبَهَ ، ولَو وَلَّيتُهُ إيّاها لَما خَلّى لَهُمُ العَرصَهَ ، ولا أنهَزَهُمُ الفُرصَهَ ، بِلا ذَمٍّ لِمُحَمَّدِ بنِ أبى بَكرٍ ، ولَقَد كانَ إلَىَّ حَبيبا ، وكانَ لى رَبيبا . (2)

عنه عليه السلام :رَحِمَ اللّهُ مُحَمَّدا ، كانَ غُلاما حَدَثا ، أمَا وَاللّهِ لَقَد كُنتُ أرَدتُ أن اُوَلِّىَ المِرقالَ هاشِمَ بنَ عُتبَهَ بنَ أبى وَقّاصٍ مِصرَ ، وَاللّهِ لَو أنَّهُ وَلِيَها لَما خَلّى لِعَمرِو بنِ العاصِ وأعوانِهِ العَرصَهَ ، ولَما قُتِلَ إلّا وسَيفُهُ فى يَدِهِ . (3)

وقعه صفّين عن عبد الرحمن بن عبيد بن أبى الكنود :لَمّا أرادَ عَلِىٌّ المسيرَ إلى أهلِ الشّامِ دَعا إلَيهِ مَن كانَ مَعَهُ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ وقالَ : أمّا بَعدُ ، فَإِنَّكُم مَيامينُ الرَّأيِ ، مَراجيحُ الحِلمِ ، مَقاويلُ بِالحَقِّ ، مُبارَكو الفِعلِ وَالأَمرِ ، وقَد أرَدَنا المَسيرَ إلى عَدُوِّنا وعَدُوِّكُم ، فَأَشيروا عَلَينا بِرَأيِكُم . فَقامَ هاشِمُ بنُ عُتبَهَ بنِ أبى وَقّاصٍ ، فَحَمِدَ اللّهَ وأثنى عَلَيهِ بِما هُوَ أهلُهُ ، ثُمَّ قالَ : أمّا بَعدُ ، يا أميرَ المُؤمِنينَ فَأَنَا بِالقَومِ جِدُّ خَبيرٍ ، هُم لَکَ ولِأَشياعِکَ أعداءٌ ، وهُم لِمَن يَطلُبُ حَرثَ الدُّنيا أولِياءُ ، وهُم مُقاتِلوکَ ومُجاهِدوکَ لا يُبقونَ جُهدا ، مُشاحَّهً عَلَى الدُّنيا ، وضَنّا بِما فى أيديهِم مِنها ، ولَيسَ لَهُم إربَهٌ (4) غَيرُها إلّا ما يَخدَعونَ بِهِ الجُهّالَ مِنَ الطَّلَبِ بِدَمِ عُثمانَ بنِ عَفّانَ . كَذَبوا لَيسوا بِدَمِهِ يَثأَرونَ ، ولكِنِ الدُّنيا يَطلُبونَ ، فَسِر بنا إلَيهِم ، فَإِن أجابوا إلَى الحَقِّ فَلَيسَ بَعدَ الحَقِّ إلّا الضَّلالُ ، وإن أبَوا إلّا الشِّقاقَ فَذلِکَ الظَنُّ بِهِم . وَاللّهِ ما أراهُم يُبايِعونَ وفيهِم أحَدٌ مِمَّن يُطاعُ إذا نَهى ، و(لا) يُسمَعُ إذا أمَرَ . (5)

.

1- .الإصابه : ج 6 ص 405 الرقم 8934 .
2- .نهج البلاغه : الخطبه 68 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 173 نحوه .

3- .الغارات : ج 1 ص 301 عن مالک بن الجون ؛ تاریخ الطبری : ج 5 ص 110 عن مالک بن الحور .
4- .الإرْبةُ : الحاجَه (مجمع البحرین : ج 1 ص 37 «أرب») .
5- .وقعه صفّین : ص 92 .

الإصابه به نقل از مرزبانی : چون خبر کشتن عثمان به کوفیان رسید ، هاشم به ابوموسی اشعری [والی کوفه]گفت : ابوموسی! بیا و با بهترینِ این امّت ، علی علیه السلام بیعت کن . گفت : شتاب مکن . پس هاشم ، یک دستش را روی دست دیگرش نهاد و گفت : این [دست] برای علی و این [دست] برای خودم و با علی علیه السلام بیعت کردم . و سرود : با علی بیعت می کنم و به کسی اهمّیتی نمی دهم و از حاکم اشعری نمی هراسم . با او بیعت می کنم و می دانم که خشنود می سازم با این کار ، خدا و پیامبرش را .

امام علی علیه السلام :قصد داشتم هاشم بن عُتبه را بر مصر بگمارم و اگر او را به آن جا گمارده بودم ، میدان را بر ایشان (معاویه و عمرو بن عاص) باز نمی نهاد و به ایشان فرصت نمی داد ، بی آن که بخواهم محمّد [بن ابی بکر]را نکوهش کنم که او محبوب و دستْ پرورده من بود .

امام علی علیه السلام :خداوند ، محمّد [بن ابی بکر]را رحمت کند ؛ جوانی نورس بود ! هان! به خدا سوگند ، قصد کرده بودم که هاشم بن عتبه بن ابی وقّاص مِرقال را بر مصر بگمارم . به خدا سوگند ، اگر او حکومت آن جا را به دست می گرفت ، میدان را برای عمرو عاص و یاورانش باز نمی گذاشت و کشته نمی شد ، مگر آن که شمشیرش در دستش بود .

وقعه صِفّین به نقل از عبد الرحمان بن عبید بن ابی کنود : چون علی علیه السلام خواست به سوی شامیان حرکت کند ، کسانی از مهاجران و انصار را که با او بودند ، فرا خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود : «امّا بعد ؛ شما فرخنده رأی و خردمند و حقگویید و کار و فرمانتان مبارک است . ما آهنگ عزیمت به سوی دشمن خود و شما را داریم . نظر خود را به ما بگویید» . هاشم بن عتبه بن ابی وقّاص برخاست و خدا را آن چنان که شایسته اوست ستود و سپس گفت : امّا بعد ؛ ای امیر مؤمنان! من از این قوم به خوبی آگاهم . اینان با تو و پیروانت دشمن اند و با کسی که محصول دنیا را می جوید ، دوست اند . آنان در پیکار و جنگ با تو ، از هیچ کوششی فروگذار نمی کنند و این [مخالفت]به جهت بخل در نگه داشتن دنیا و برای حفظ آن چیزی از دنیاست که در دست دارند و جز آن ، هدف دیگری ندارند و تنها دستاویزشان برای فریب نادانان ، خونخواهی عثمان است . دروغ می گویند و به خونخواهی عثمان برنخاسته اند ؛ بلکه دنیا را

می جویند . ما را به سوی ایشان حرکت بده . پس اگر به حق ، پاسخ مثبت دادند ، دیگر پس از حق ، گم راهی ای باقی نخواهد ماند ، و اگر جز دو دستگی را نمی خواهند که همین گمان هم به آنها می رود [لشکرکشی به سوی آنها موجّه خواهد بود] . به خدا سوگند ، نمی بینم که آنان بیعت کنند ؛ زیرا کسی در میان آنان است که اگر از نیکی ها باز دارد ، اطاعت می شود و اگر [به نیکی] فرمان دهد ، سخنش را نمی شنوند .

.

وقعه صفّين عن هاشم بن عتبه فى جَوابِ استِنفارِ عَلِىٍّ عليه السلام قَبلَ حَربِ صِفّينَ : سِر بِنا يا أميرَ المُؤمِنينَ إلى هؤُلاءِ القَومِ القاسِيَهِ قُلوبُهُم ، الَّذينَ نَبَذوا كِتابَ اللّهِ وَراءَ ظُهورِهِم ، وعَمِلوا فى عِبادِ اللّهِ بِغَيرِ رِضَا اللّهِ ، فَأَحَلّوا حَرامَهُ وحَرَّموا حَلالَهُ ، وَاستَولاهُمُ الشَّيطانُ ووَعَدَهُمُ الأَباطيلَ ومَنّاهُمُ الأَمانِىَّ ، حَتّى أزاغَهُم عَنِ الهُدى وقَصَدَ بِهِم قَصدَ الرَّدى ، وحَبَّبَ إلَيهِمُ الدُّنيا ، فَهُم يُقاتِلونَ عَلى دُنياهُم رَغبَهً فيها كَرَغبَتِنا فِى الآخِرَهِ إنجازَ مَوعودِ رَبِّنا . وأنتَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أقرَبُ النّاسِ مِن رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَحِما ، وأفضَلُ النّاسِ سابِقَهً وقَدَما . وهُم يا أميرَ المُؤمِنينَ مِنكَ مِثلُ الَّذى عَلِمنا ، ولكِن كُتِبَ عَلَيهِمُ الشَّقاءُ ، ومالَت بِهِمُ الأَهواءُ وكانوا ظالِمينَ . فَأَيدينا مَبسوطَهٌ لَكَ بِالسَّمعِ وَالطّاعَهِ ، وقُلوبُنا مُنشَرِحَهٌ لَكَ بِبَذلِ النَّصيحَهِ ، وأنفُسُنا تَنصُرُكَ جَذِلَهً (1) عَلى مَن خالَفَكَ وتَولّى الأَمرَ دونَكَ . وَاللّهِ ما أُحِبُّ أنَّ لى ما فِى الأَرضِ مِمّا أقَلَّت ، وما تَحتَ السَّماءِ مِمّا أظَلَّت ، وأنّى والَيتُ عَدُوّا لَكَ ، أو عادَيتُ وَلِيّا لَكَ . فَقالَ عَلِىٌّ : اللّهُمَّ ارزُقهُ الشَّهادَهَ فى سَبيلِكَ ، وَالمُرافَقَهَ لِنَبِيِّكَ صلى الله عليه و آله . (2)

.

1- .الجَذَلُ : الفَرَحُ (مجمع البحرين : ج 1 ص 280 «جذل») .
2- .وقعه صفّين : ص 112 .

وقعه صِفّین به نقل از هاشم بن عتبه ، در پاسخ به درخواست علی علیه السلام برای حرکت به سوی صِفّین : ای امیر مؤمنان! ما را به سوی این قوم سنگ دل، حرکت بده؛ کسانی که کتاب خدا را پشت سر افکندند و با مردم ، رفتاری مخالف خشنودی خدا پیشه ساختند،و حرامش را حلال ، و حلالش را حرام شمردند ، و شیطان بر آنان مسلّط شد و وعده های واهی به ایشان داد و آرزوهای دور و دراز به ایشان نمایاند تا آنان را از راه به در برد و آهنگ انداختن آنان به پرتگاه کرد و دنیا را محبوبشان ساخت . آنان از سرِ دلبستگی به دنیا می جنگند ، همان گونه که ما شیفته تحقّق وعده خدایمان در سرای آخرتیم . و تو ای امیر مؤمنان نزدیک ترین خویشاوند پیامبر خدایی و برترینِ مردم از نظر پیشینه و عملکردی و آنان نیز همین را که ما درباره تو می دانیم ، می دانند ؛ امّا نگون بختی بر آنان نوشته شده است و هوای نفس ، آنان را منحرف کرده و ستمکار گشته اند . دستان ما در راه فرمانبرداری و اطاعت ، به سوی تو گشوده است و دل های ما به خیرخواهی تو گشاده است ، و جان های ما به یاری تو در برابر هر کس که با تو مخالفت ورزد و بخواهد حکومت را در دست گیرد ، شادمان است . به خدا سوگند که دوست ندارم همه آنچه را که زمین بر دوش کشیده و آسمان بر آن سایه افکنده است ، برای من باشد و با دشمنت دوستی کنم و یا با دوستت ، دشمنی بورزم . علی علیه السلام گفت : «بار خدایا! شهادت در راه خودت و همراه گشتن با پیامبرت را نصیبش فرما» .

.

راجع : ج 6 ص 50 (استشهاد هاشم بن عتبه) .

98هانِئُ بنُ هَوذَةَ النَّخَعِيُّتاريخ خليفه بن خيّاط :اِستَخلَفَ [عَلِىٌّ عليه السلام]حينَ سارَ إلَى النَّهرَوانِ هانِئَ بنَ هَوذَةَ النَّخَعِىَّ فَلَم يَزَل بِالكوفَهِ حَتّى قُتِلَ عَلِىٌّ . (1)

99يَزيدُ بنُ حُجَيَّهَمن أصحاب الإمام عليه السلام (2) ، وشهد معه حروبه (3) . وجعله الإمام عليه السلام أحد الشهود فى التحكيم (4) . استعمله الإمام عليه السلام على الرىّ (5) ودَستبى (6)(7) . لكنّه انتهج الخيانه ، إذ نقل ابن الأثير أنّه استحوذ على ثلاثين ألف درهم من بيت المال ؛ وطالبه الإمام بالنقص الحاصل فى بيت المال ، فأنكر ذلک ، فجلده (8) وسجنه ، ففرّ من السجن والتحق بمعاويه (9) . وشهد على حجر بن عدىّ حين أراد معاويه قتله . (10)

.

1- .تاريخ خليفه بن خيّاط : ص 152 ؛ الغارات : ج 1 ص 18 وفيه «استخلف علىّ عليه السلام حين سار إلى النّهروان رجلاً من النّخع يقال له : هانئ بن هوذه» .
2- .تاريخ دمشق : ج 65 ص 147 .
3- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 575 الرقم 374 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 54 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 389 ، تاريخ دمشق : ج 65 ص 147 وفيه «كان أحد الشهود فى كتاب الصلح» .
5- .الرَّى : مدينه من بلاد فارس ، والنّسبه إليها «الرازى» (تقويم البلدان : ص 421) . وهى اليوم تعدّ إحدى نواحى مدينه طهران وضواحيها .
6- .دَسْتَبَى : بلده تقع إلى الغرب والجنوب الغربى من مدينه طهران ، وكانت واسعه بحيث تشمل ما بين قزوين وهمدان الحاليتين (راجع معجم البلدان : ج 2 ص 454) .
7- .الغارات : ج 2 ص 525 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 215 و 216 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 575 الرقم 374 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 ، تاريخ دمشق : ج 65 ص 147 وفيهما «استعمله على الرىّ» .
8- .الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 .

9- .الغارات : ج 2 ص 525 528 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 216 ، الكامل فى التاريخ : ج 2 ص 367 ، الأخبار الموفّقيّات : ص 575 الرقم 374 وليس فيه «حَبَسه» ، تاريخ دمشق : ج 65 ص 147 .
10- .الغارات : ج 2 ص 528 ؛ أنساب الأشراف : ج 5 ص 268 ، تاريخ الطبرى : ج 5 ص 273 .

98 . هانی بن هَوذَه نَخَعی

99 . یزید بن حُجَیّه

ر . ک : ج 6 ص 51 (شهادت هاشم بن عتبه) .

98هانی بن هَوذَه نَخَعیتاریخ خلیفه بن خیّاط :چون [علی علیه السلام] به سوی نهروان حرکت کرد ، هانی بن هوذه نَخَعی را به جای خود نهاد ، و او پیوسته در کوفه بود تا علی علیه السلام به شهادت رسید .

99یزید بن حُجَیّهاو از یاران امام علی علیه السلام است که در جنگ های امام علیه السلام ایشان را همراهی کرده است . امام علیه السلام در جریان حَکمیّت ، او را از جمله شاهدان بر حکمیتْ قرار داده بود . امام علیه السلام او را بر حکومت ری و دَستَبَی (1) گمارد . یزید ، راه خیانت در پیش گرفت و به گفته ابن اثیر ، سی هزار درهم از بیت المال را برای خود برگرفت . امام علیه السلام از او کسری بیت المال را بازخواست کرد ؛ امّا او [هرگونه برداشتی را] انکار کرد . امام علیه السلام بر او تازیانه نواخت و به زندانش انداخت ؛ امّا او از زندان گریخت و به معاویه پیوست و در جریان شهادت حُجْر بن عَدی ، علیه وی گواهی داد .

.

1- .دَستَبَی به منطقه ای میان ری و همدان گفته می شود. بخشی از آن ، «دستبیِ ری» و بخشی «دستبیِ همدان» نامیده می شود (ر . ک : معجم البلدان : ج 2 ص 454) .

100يَزيدُ بنُ قَيسٍ الأَرحَبِيُّاشترک فی الثوره علی عثمان (1) ، وشهد الجمل (2) وصفّين مع الإمام عليه السلام . وكان أحد الذين بعثهم الإمام عليه السلام إلى معاويه فی حرب صفّين (3) . مال إلى الخوارج فی فتنتهم الّتی أوقدوا نارها ، بَيْدَ أنّ الإمام عليه السلام فصله عنهم وولّاه على إصفهان والرى (4) . وكان مع الإمام عليه السلام فی النّهروان ، واحتجّ الخوارج على ذلک (5) . ولى المدائن (6) وجُوخَا (7) مدّةً ، (ويبدو أنّ ذلک كان فی الفتره الواقعه بين الجمل وصفّين) (8) . وبعد النّهروان كان عامل الإمام عليه السلام على أصفهان (9) ، وهَمَدان . (10)

.

1- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 331 ، أنساب الأشراف : ج 6 ص 159 .
2- .تاريخ الطبرى : ج 4 ص 488 و ص 515 ، الكامل فی التاريخ : ج 2 ص 330 .
3- .وقعه صفّين : ص 197 و 198 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 5 و ص 17 ، الكامل فی التاريخ : ج 2 ص 367 .
4- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 65 ، الكامل فی التاريخ : ج 2 ص 394 .
5- .تاريخ الطبرى : ج 5 ص 86 .
6- .المدائن : أصل تسميتها هی : المدائن السبعه ، وكانت مقرّ ملوک الفرس ، وهی تقع على نهر دجله من شرقيّها تحت بغداد على مرحله منها ، وفيها إيوان كسرى . فُتحت هذه المدينه فی (14 ه . ق) على يد المسلمين (راجع تقويم البلدان : ص 302) .
7- .جُوخا : اسم نهر عليه كوره واسعه فی سواد بغداد ، وهو بين خانقين وخوزستان (معجم البلدان : ج 2 ص 179) .
8- .وقعه صفّين : ص 11 ؛ الأخبار الطوال : ص 153 .
9- .رجال الطوسى : ص 86 الرقم 863 ؛ تاريخ الطبرى : ج 5 ص 65 و ص 86 .
10- .رجال الطوسى : ص 86 الرقم 863 .

100 . یزید بن قیس اَرحَبی

100یزید بن قیس اَرحَبییزید در قیام علیه عثمان، شرکت کرد و در جنگ های جمل و صِفّین ، امام علیه السلام را همراهی کرد . در جنگ صِفّین، از جمله کسانی است که امام علیه السلام او را به سوی معاویه فرستاده است . در فتنه خوارج ، یزید به آنها متمایل شد ؛ امّا امام علیه السلام او را از آنان جدا کرد و به حکومت اصفهان و ری بگمارد . او در جنگ نهروان در سپاه امام علیه السلام بود ، که خوارج بر این حضور ، اعتراض کردند . او مدّتی (ظاهرا در فاصله زمانی میان جنگ های جمل و صِفّین) فرماندار مدائن (1) و جوخا (2) بود . او پس از جنگ نهروان نیز کارگزار امام علیه السلام در اصفهان و همدان بوده است .

.

1- .مدائن ، شهری در شرق رود دجله و به فاصله یک روز راه از جنوب بغداد است . ایوان کسرا در آن قرار دارد و در سال 14 هجری به دست مسلمانان فتح شد (ر . ک : تقویم البلدان ص 302) .
2- .جوخا ، نام رودی میان خانقین و خوزستان است که دشت بزرگی به همین نام را در سرزمین عراق آبیاری می کند (ر . ک : معجم البلدان : ج 2 ص 179) .

وقعه صفّين عن يوسف وأبى روق :إنَّ عَلِيّا حينَ قَدِمَ مِنَ البَصرَهِ إلَى الكوفَهِ بَعَثَ يَزيدَ بنَ قَيسٍ الأَرحَبِىَّ عَلَى المَدائِنِ وجوخا كُلِّها . (1)

تاريخ اليعقوبى :كَتَبَ [عَلِىٌّ عليه السلام] إلى يَزيدَ بنِ قَيسٍ الأَرحَبِىِّ : أمّا بَعدُ ، فَإِنّکَ أبطَأتَ بِحَملِ خَراجِکَ ، وما أدرى مَا الَّذى حَمَلَکَ عَلى ذلِکَ . غَيرَ أنّى اُوصيکَ بِتَقوَى اللّهِ واُحذِّرُکَ أن تُحبِطَ أجرَکَ ، وتُبطِلَ جِهادَکَ بِخِيانَهِ المُسلِمينَ ، فَاتَّقِ اللّهَ ونَزِّه نَفسَکَ عَنِ الحَرامِ ، ولا تَجعَل لى عَلَيکَ سَبيلاً ، فَلا أجِدُ بُدّا مِنَ الإيقاعِ بِکَ ، وأعزِزِ المُسلِمينَ ولا تَظلِمِ المُعاهِدينَ : «وَ ابْتَغِ فِيما آتاکَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَهَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَکَ مِنَ الدُّنْيا وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْکَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِى الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (2) . (3)

.

1- .وقعه صفّين : ص 11 ؛ الأخبار الطوال : ص 153 وفيه «ثمّ استعمل على المدائن وجُوخَى كلّها يزيد بن قيس الأرحبى» .
2- .القصص : 77 .
3- .تاريخ اليعقوبى : ج 2 ص 200 .

وقعه صِفّین به نقل از یوسف و ابو رَوق : چون علی علیه السلام از بصره به کوفه آمد ، یزید بن قیس اَرحَبی را به مدائن و جوخا فرستاد [و او را بر همه آن جا حکومت داد] .

تاریخ الیعقوبی :علی علیه السلام به یزید بن قیس اَرحَبی نوشت : «امّا بعد ؛ تو در فرستادن مالیات ، کُندی کرده ای و من نمی دانم که چه چیزْ تو را به این کار وا داشته است . تنها تو را به پروای الهی سفارش می کنم و به تو هشدار می دهم که پاداش خود را نابود نکنی و جهاد خود را با خیانت به مسلمانان ، باطل مسازی . پس ، از خدا پروا کن و خود را از حرام ، پاکیزه دار و برای من و به زیان خودت ، راهی قرار مده ، که در آن صورت ، چاره ای جز مجازات تو ندارم . مسلمانان را گرامی بدار و بر [کافرانِ] هم پیمان ، ستم مکن «و با آنچه خدا به تو داده است ، سرای آخرت را بجوی و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن ، همان گونه که خداوند به تو نیکی کرده است ، و در زمین به دنبال فساد مباش، که خداوند ، مفسدان را دوست ندارد» .

.

ص: 616

M562_T1_File_2245496

M562_T1_File_2245497

.

ص: 617

فهرست تفصیلی .

ص: 618

. .

ص: 619

. .

ص: 620

. .

ص: 621

. .

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 09132000109
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109